



مقاله
باهمین جامع
را مهمی (رو)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بانک جامع مقالات امام خمینی (ره)

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۹	بانک جامع مقالات امام خمینی (ره)
۲۹	مشخصات کتاب
۲۹	سرگذشت و زندگینامه
۲۹	زندگی امام به روایت امام
۳۰	کارنامه نور (زندگینامه امام خمینی)
۵۵	روز شمار زندگی امام خمینی
۵۹	روزشمار زندگی اجتماعی و سیاسی امام خمینی بر اساس سال هجری شمسی «از تولد تا رحلت»
۷۷	امام خمینی (ره) یادگار امام کاظم (ع) در روزگار معاصر
۷۸	تبعید ظلم‌ستیز
۸۶	امام در ترکیه
۸۸	روز شمار تبعید حضرت امام خمینی (ره)
۸۸	پیش درآمدی بر تبعید آفتاب
۱۰۴	اقامتگاههای حضرت امام از آغاز تا پایان
۱۱۳	امام، انقلاب، راه‌ها و دشواری‌ها
۱۱۶	دیدارهای امام خمینی (ره) با سران اپوزیسیون و نمایندگان دولت فرانسه در پاریس
۱۲۹	اولین مصاحبه حضرت امام با مطبوعات
۱۳۴	مصاحبه با اوربانا فالاجی خبرنگار و نویسنده ایتالیایی
۱۴۱	مصاحبه با تلویزیون فرانسه، کانال ۱
۱۴۲	مصاحبه با خبرگزاری فلسطینی وفا
۱۴۴	مصاحبه با خبرنگاران آمریکایی
۱۴۵	مصاحبه با خبرنگاران کشورهای مختلف
۱۴۶	مصاحبه با رادیو تلویزیون فرانسه

- ۱۴۹ مصاحبه با مجله عربی المستقبل
- ۱۵۱ مصاحبه با تلویزیون CBS آمریکا
- ۱۵۲ متن وصیت نامه سیاسی الهی حضرت امام خمینی (ره)
- ۱۷۶ تأملی در وصیت نامه امام خمینی قدس سره
- ۱۸۵ نطق تاریخی حضرت امام در عاشورای ۱۳۴۲
- ۱۸۷ ویژگی های عصر امام خمینی (ره)
- ۱۹۰ از ولادت تا هجرت
- ۱۹۱ اقامتگاه های حضرت امام (ره) از آغاز تا پایان
- ۱۹۹ تبعید امام خمینی از ترکیه به عراق
- ۱۹۹ اوج گیری انقلاب اسلامی (۱۳۵۶) و قیام مردم
- ۲۰۰ خمین، زادگاه رهبر آزادگان جهان
- ۲۰۱ قیام پانزدهم خرداد
- ۲۰۳ امام خمینی و استمرار مبارزه (۱۳۵۰-۱۳۵۶)
- ۲۰۴ هجرت به قم؛ تحصیل و تدریس
- ۲۰۸ قیام علیه کاپیتولاسیون و تبعید به ترکیه
- ۲۰۹ امام خمینی در سنگر مبارزه و قیام
- ۲۱۱ بازگشت به ایران (بهمن ۵۷)
- ۲۱۲ سالهای آخر عمر امام خمینی و حوادث ناگوار
- ۲۱۳ جنگ تحمیلی و دفاع مقدس
- ۲۱۴ آخرین روزهای حیات امام خمینی (ره)
- ۲۱۸ و آن روز قلب ملت از کار ایستاد
- ۲۲۲ رحلت امام خمینی (ره) و اندوه جانسوز مردم
- ۲۲۴ قدیمی ترین سند مبارزاتی امام خمینی ۱۳۲۳ شمسی
- ۲۲۵ مروری بر زندگینامه امام خمینی (س) در چهار دوره : از ولادت تا رحلت ۱۲۸۱-۱۳۶۸

- شخصیت و سیره امام ۲۲۸
- سیره علمی ۲۲۸
- چهل حدیث نویسی و حدیث (الاربعین) ۲۲۸
- نگاهی به «شرح چهل حدیث» امام خمینی(ره) ۲۳۴
- آثار حدیثی امام خمینی ۲۳۹
- معرفی کتاب «الاستصحاب» تألیف امام خمینی قدس سره ۲۴۵
- کتابشناسی تحریرالوسیله ۲۵۴
- نگاهی به دو اثر از امام قدس سره ۲۵۷
- گزارش اجمالی از رساله اجتهاد و تقلیدتالیف امام خمینی(ره) ۲۶۳
- اصول و شیوه های تحقیق در آثار و اندیشه های امام خمینی ۲۶۶
- نقد مکتب تفکیک در آثار امام خمینی(قسمت اول) ۲۷۳
- نقد مکتب تفکیک در آثار امام خمینی(قسمت دوم) ۲۹۰
- پیدایش و بالندگی در مسیری روشن ۲۹۷
- آثار امام در نجف (مصاحبه با حجت الاسلام والمسلمین سید رضا امامی) ۳۱۳
- ویژگیهای سبکی کتاب «آداب الصلوة» تألیف حضرت امام خمینی(س) ۳۱۴
- نوع اجتهاد حضرت امام ۳۲۲
- بازشناسی فقه اجتماعی امام خمینی(قدس سره) ۳۲۴
- امام خمینی(ره) اجتهاد انقلابی و انقلاب در اجتهاد ۳۴۰
- نوآوریهای فقهی حضرت امام (ره)(۱) ۳۴۲
- نوآوریهای فقهی حضرت امام (ره) (۲) ۳۴۸
- جلوه هایی از نوآوری حضرت امام ۳۵۰
- نوآوری در عرصه سیاست و حکومت ۳۵۲
- خطابه‌های قانونی در اندیشه اصولی امام خمینی(اعلی الله مقامه) ۳۵۴
- تاویل قرآن از دیدگاه امام خمینی (ره) ۳۶۲

- ۳۶۶ مبانی رجالی امام خمینی(ره) قسمت اول
- ۳۸۳ مبانی رجالی امام خمینی(ره) قسمت دوم
- ۴۰۲ امام خمینی(ره) و فقه الحدیث
- ۴۱۰ کتابهای حدیثی از نگاه امام خمینی(ره)
- ۴۱۵ سیری در کتاب تقریرات فلسفه امام خمینی
- ۴۲۳ سیری در تقریرات درس فلسفه امام خمینی(س)(شرح اسفار - مبحث نفس)
- ۴۳۹ سیری در حدیث‌شناسی، فقه، فلسفه و عرفان امام خمینی(س)
- ۴۴۴ اسماء الله در آثار منشور حضرت امام خمینی
- ۴۵۳ مرجعیت امام خمینی
- ۴۶۳ خداشناسی در دیوان اشعار امام خمینی
- ۴۶۸ چهارده خورشید در شعر امام خمینی(ره)
- ۴۶۹ تصویر انسان کامل و امام مهدی (عج) در دیوان اشعار امام خمینی
- ۴۷۵ بررسی مضامین مشترک عرفانی اشعار امام خمینی و حافظ
- ۴۸۱ عشق در حکمت شعری امام خمینی
- ۴۸۷ سیمای عشق در اشعار حضرت امام خمینی "س"
- ۴۹۴ تجلی عرفان امام در اشعار امام
- ۵۰۶ اندیشه‌های عرفانی و شعر امام خمینی
- ۵۱۰ جنبه‌های مذهبی و روحانی آثار امام خمینی (س)
- ۵۱۲ اساتید حضرت امام (ره)
- ۵۱۳ مقدمه ای بر آثار علمی امام خمینی (ره)
- ۵۱۵ کتابها و آثار علمی امام خمینی(ره)
- ۵۲۳ گشتی در کتاب خانه شخصی رهبر انقلاب
- ۵۲۸ سیره اخلاقی
- ۵۲۸ نامه عرفانی امام خمینی(ره) به حجت‌الاسلام حاج سید احمد خمینی

۵۳۱	مصاف عقل و عشق در شخصیت ممتاز امام خمینی (ره)
۵۳۶	اخلاص و تقوی
۵۳۹	ایمان و توکل
۵۴۱	عشق به ولایت
۵۴۶	پرهیز از غیبت
۵۴۸	تقید به آداب شرع
۵۵۴	اخلاق حسنه
۵۵۶	صداقت
۵۵۷	عدالت
۵۵۹	فناعت و زهد
۵۶۴	تواضع
۵۶۸	گذشت و اغماض
۵۷۰	عزت نفس
۵۷۱	کرامات
۵۸۱	امام(قدس سره) در آسمان کرامت
۵۸۶	آرامش خاطر
۵۹۶	اغتنام فرصت
۵۹۸	ساده زیستی
۶۰۶	شجاعت
۶۱۰	صلابت و وقار
۶۱۴	عطوفت و مهربانی
۶۲۳	لطافت روح
۶۲۹	اخلاص و پرهیز از شهرت طلبی
۶۳۲	عبد صالح (حضرت امام و رعایت نکات دقیق)

- ۶۳۷ امام اخلاق
- ۶۳۹ دیدگاه عرفانی اخلاقی امام خمینی (ره)
- ۶۴۶ خاطرات اخلاقی از زندگی امام خمینی ره
- ۶۴۸ خاطراتی از امر به معروف و نهی از منکر امام خمینی(ره)
- ۶۴۹ سیره رفتاری
- ۶۵۰ احترام به همسر
- ۶۵۳ امام در خانه
- ۶۶۵ آینه محبت (نامه های خانوادگی امام خمینی)
- ۶۶۶ وصایای پدران
- ۶۶۹ امام تجسم ارزشها
- ۶۷۸ جامعیت شخصیت امام خمینی رحمه الله
- ۶۸۲ امام خمینی(ره) اسوه جامع
- ۶۸۳ حقیقت همیشه زنده (زندگی، اندیشه و اخلاق امام خمینی)
- ۶۸۷ امام خمینی صاحب نگاه بلندنظرانه
- ۶۹۷ قانون مندی حاکم بر سیره نظری و عملی امام خمینی(ره)
- ۷۰۱ برنامه ریزی و مدیریت زمان در سیره امام خمینی
- ۷۱۰ امام خمینی، ساده زیستی و مساله شان
- ۷۴۳ جایگاه طبقات پایین اجتماع در اندیشه امام خمینی (ره)
- ۷۵۳ گزیده ای از بیانات حضرت امام خمینی (س) در رابطه با مستضعفان
- ۷۵۴ امام مصداق انسان کامل
- ۷۵۶ ابعاد ناشناخته امام خمینی (س)
- ۷۶۰ امام خمینی آیه جمال و جلال
- ۷۷۲ فضائل و ویژگی های امام خمینی(ره)
- ۷۷۳ امام تجسم ارزشها

- ۷۸۳ امام خمینی؛ تجلی تمام ابعاد اسلام
- ۷۸۶ امام خمینی (ره) و عشق به مردم
- ۷۹۵ سیره امام خمینی (ره) در خانه
- ۷۹۸ انس مردم با امام (ره) و رهبری
- ۸۰۱ امام خمینی (ره) و عزت مردم
- ۸۰۳ امام خمینی و محرومین و مستضعفین
- ۸۰۶ خاطراتی از نظم امام خمینی رحمت الله علیه (۱)
- ۸۰۸ خاطراتی از نظم امام خمینی رحمت الله علیه (۲)
- ۸۱۰ خاطراتی از نظم امام خمینی رحمت الله علیه (۳)
- ۸۱۳ سیره عبادی
- ۸۱۳ امام و قرآن
- ۸۱۴ نگاهی به علل ترکیب شخصیت انقلابی و معنوی امام خمینی (ره)
- ۸۱۴ نماز
- ۸۲۰ طریقه نماز خواندن امام خمینی (قدس سره)
- ۸۲۱ تهجد و شب زنده داری
- ۸۲۳ انس با قرآن
- ۸۲۴ انجام مستحبات و ترک مکروهات
- ۸۲۷ تهجد امام خمینی
- ۸۲۸ طراوت عبادت در سیره امام خمینی (قدس سره)
- ۸۳۱ سیره ی عملی امام خمینی رضوان الله علیه در ماه مبارک رمضان
- ۸۳۳ سیره عملی امام خمینی در ماه مبارک رمضان
- ۸۳۶ امام خمینی (ره) شیدای اهل بیت (ع)
- ۸۳۸ امام خمینی (ره) در محضر معصومان علیهم السلام
- ۸۴۳ عرفان امام و منازل چهارگانه

- ۸۴۹ سیره عملی امام خمینی در ماه رمضان
- ۸۵۱ سیره سیاسی
- ۸۵۱ پرتوی از مدیریت امام
- ۸۶۰ دشمن شناسی امام
- ۸۶۳ امام خمینی منادی عزت مسلمین
- ۸۶۷ عدم تشریفات
- ۸۷۲ "امام خمینی سیاستمداری بزرگ و بزرگ سیاستمدار"
- ۸۷۵ رهبری امام خمینی (ره) و روحانیت در انقلاب اسلامی
- ۸۸۰ نگاهی به رمز و راز رهبری امام
- ۸۸۴ امام به فهم و شعور بالای مردم اعتقاد داشتند
- ۸۹۱ عبودیت، جوهره و هدف رهبری امام خمینی (قدس سره)
- ۸۹۶ پویایی در رهبری امام خمینی قدس سره
- ۹۰۳ نقش مرجعیت در رهبری سیاسی امام خمینی(س)
- ۹۱۳ نخستین بیانیه سیاسی امام خمینی (س)
- ۹۱۵ نظری به شخصیت مذهبی - سیاسی حضرت امام خمینی رحمه الله
- ۹۲۰ اندیشه و عمل سیاسی حضرت امام (ره)
- ۹۲۲ تحلیلی بر رفتار سیاسی امام خمینی (ره) پیش از نهضت اسلامی
- ۹۲۴ منطق تحول اندیشه و عمل سیاسی امام خمینی (ره)
- ۹۳۰ شخصیت سیاسی و عرفانی حضرت امام(ره)
- ۹۴۱ شخصیت مذهبی سیاسی امام خمینی (ره)
- ۹۴۶ هندسه سیاسی امام خمینی(ره) چهارچوبی نظری و راهبردی در اندیشه سیاسی امام
- ۹۵۴ امام خمینی و توسعه سیاسی
- ۹۶۶ امام خمینی(ره) و وحدت امت
- ۹۷۵ دیدگاه های امام خمینی (ره)

- ۹۷۵ فقهی - مذهبی
- ۹۷۵ صیانت از دیانت در سیره و اندیشه امام خمینی رحمه الله
- ۹۸۳ غیرت دینی امام خمینی
- ۹۸۸ مسوولیت‌های اساسی و عمل به تکلیف در نگاه امام خمینی
- ۹۹۷ ابعاد فقهی امام خمینی(ره)
- ۱۰۲۷ سیمای معصومان علیهم السلام در اندیشه امام خمینی(ره)
- ۱۰۳۱ جایگاه اعتقادی امامت از منظر امام خمینی(ره) دیدگاه امام به امامت به عنوان اصول مذهب
- ۱۰۴۳ فاطمه(س) در اندیشه امام خمینی
- ۱۰۴۷ ویژگی های حضرت زهرا (س) در کلام امام خمینی کلام امام در فضائل فاطمه زهرا سلام الله علیها
- ۱۰۵۰ فاطمه(س)، شخصیتی که هزار بعد الهی دارد
- ۱۰۵۲ سیمای حضرت مهدی در اندیشه امام خمینی
- ۱۰۵۸ برای عدالت
- ۱۰۵۹ انتظار در اندیشه امام خمینی
- ۱۰۶۲ فاطمه(س) در اندیشه امام خمینی
- ۱۰۶۶ ویژگی های حضرت زهرا (س) در کلام امام خمینی (ره)
- ۱۰۶۹ جان از نگاه جانان
- ۱۰۷۶ جان جانان از منظر جان و جانان
- ۱۰۷۸ بررسی تاریخی بن مایه ها و درون مایه هایرخداد عاشورا از منظر امام خمینی
- ۱۰۹۰ عاشورا در فقه
- ۱۱۰۲ امام خمینی و احیای نگرش سیاسی به عاشورا و تشکل بخشی به شیعه
- ۱۱۰۹ امام خمینی احیاگر فرهنگ عاشورا
- ۱۱۱۱ درسی که امام خمینی (ره) از سید الشهداء (ع) آموخت
- ۱۱۱۶ عاشورا در اندیشه امام خمینی (قدس سره)
- ۱۱۱۹ ویژگیهای حج ابراهیمی از دیدگاه حضرت امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه -

- ۱۱۲۳ مبانی حج ابراهیمی: از دیدگاه امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه -
- ۱۱۲۶ حج در کلام پیشوای راحل حضرت آیه الله العظمی امام خمینی - قده -
- ۱۱۲۶ امام خمینی و عرفان حج
- ۱۱۳۷ آثار و ابعاد تربیتی و معنوی اسرار و معارف حج از دیدگاه امام خمینی قدس سره
- ۱۱۴۲ حج ابراهیمی از دیدگاه امام خمینی(ره)
- ۱۱۵۱ نگرش سیستمی و جهانشمول در پیامهای حج امام خمینی قدس سره
- ۱۱۵۵ حج در کلام رهبر و بنیانگذار جمهوری اسلامی
- ۱۱۵۵ حج در کلام امام راحل (قدس سره)
- ۱۱۵۶ حج در کلام و پیام امام راحل
- ۱۱۵۷ حج در کلام رهبر و بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی - قدس سره -
- ۱۱۵۷ حج در کلام امام (قدس سره)
- ۱۱۵۸ حج در کلام پیشوای فقید انقلاب : حضرت آیه الله العظمی امام خمینی - قدس سره -
- ۱۱۵۹ فلسفه برائت از مشرکین
- ۱۱۶۱ دیدگاه فقهی امام خمینی (ره)
- ۱۱۶۱ عشق به کمال مبدأ سعادت
- ۱۱۶۴ امر ونهی زبانی از منظر امام راحل
- ۱۱۶۵ حضرت علی (ع) در بیانات امام خمینی (ره)
- ۱۱۶۸ علما در کلام امام خمینی (ره)
- ۱۱۷۰ انتظار در اندیشه امام خمینی (ره)
- ۱۱۷۴ نماز در کلام امام راحل
- ۱۱۷۴ ایمان و ارزش های معنوی در کلام امام راحل
- ۱۱۷۵ حج در کلام امام راحل
- ۱۱۷۶ قرآن در کلام امام راحل
- ۱۱۷۶ محرم و عاشورا در کلام امام راحل

- ۱۱۷۷ حکومتی - سیاسی
- ۱۱۷۷ مفهوم حکومت اسلامی در اندیشه امام خمینی (ره)
- ۱۱۸۰ مفهوم حکومت و جمهوری اسلامی از دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۱۱۹۰ جایگاه حکومت در اندیشه امام خمینی (ره)
- ۱۱۹۹ شرایط حکومت دینی به قرائت امام خمینی (ره)
- ۱۲۱۵ ویژگی های حکومت مطلوب از منظر امام خمینی (ره)
- ۱۲۲۹ ویژگیهای حکومت مطلوب از منظر امام خمینی (ره)
- ۱۲۴۳ حکومت اسلامی و رهبری آن از نظر امام خمینی (ره)
- ۱۲۵۱ ابعاد سیاسی و اجتماعی اسلام از منظر امام خمینی (ره)
- ۱۲۵۴ بحثی درباره مدل حکومتی امام خمینی (ره)
- ۱۲۵۸ حکومت اسلامی
- ۱۲۷۰ مراحل شکل گیری حکومت اسلامی در بیان و بنان امام خمینی (ره)
- ۱۲۸۷ دین و دولت از نگاه امام خمینی (ره)
- ۱۲۹۵ دین و دولت از نگاه امام خمینی (ره)
- ۱۲۹۹ امام خمینی قدس سره، طرح حکومت اسلامی و بازتاب ها
- ۱۳۰۹ اسلامیت و جمهوریت از دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۱۳۲۱ جمهوریت در اندیشه امام خمینی قدس سره
- ۱۳۲۲ قدرت و مصلحت - درآمدی بر فلسفه دولت در اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)
- ۱۳۳۲ عدالت حاکم اسلامی از دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۱۳۴۴ گستره حکم حکومتی از دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۱۳۵۸ امام خمینی قدس سره و حفظ مصالح نظام
- ۱۳۶۸ مصلحت نظام از دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۱۳۸۱ بررسی تطبیقی مفهوم مصلحت از دیدگاه امام خمینی (ره) و اندیشمندان غربی
- ۱۳۹۶ حکم ثانوی از دیدگاه امام خمینی (ره)

- ۱۴۰۵ سیمای رضاخان در کلام امام
- ۱۴۱۰ امام خمینی ثابت و استوار از آغاز تا پایان توطئه کشف حجاب
- ۱۴۱۱ رهبران مذهبی و مدرنیزاسیون در دوره پهلوی دوم - بررسی مواضع امام خمینی (ره) (قسمت دوم) ۱
- ۱۴۲۹ اندیشه انقلابی امام خمینی (ره)
- ۱۴۳۲ امام خمینی قدس سره و حفظ مصالح نظام
- ۱۴۴۱ حکم ثانوی از دیدگاه امام خمینی
- ۱۴۵۰ دولت دینی و حریم خصوصی (بازخوانی فرمان هشت ماده ای امام خمینی (ره))
- ۱۴۵۹ ماهیت قانون اساسی از دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۱۴۶۸ بایستگی پدیداری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۱۴۸۲ امام خمینی (ره) و قانون گرایی
- ۱۴۸۴ امام خمینی و احیای حاکمیت قانون
- ۱۴۸۸ رهنمودهای امام در جهت خودکفایی
- ۱۴۹۸ نگاهی به اصول توسعه از دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۱۵۱۱ مصلحت نظام از دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۱۵۲۵ منشأ مشروعیت حکومت در اندیشه سیاسی اسلام و امام خمینی (ره) «قسمت اول»
- ۱۵۳۳ منشأ مشروعیت حکومت در اندیشه سیاسی اسلام و امام خمینی (ره) «قسمت دوم»
- ۱۵۴۳ مشروعیت نظام اسلامی
- ۱۵۴۵ امام خمینی، حکومت دینی و مشروعیت
- ۱۵۵۴ اجتهاد و سیاست از دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۱۵۶۲ امام خمینی در پنج حوزه معرفت سیاسی
- ۱۵۹۲ امام خمینی منادی حکومت مطلوب و سیاستمدار مطلوب
- ۱۵۹۸ ویژگی های مکتب سیاسی امام خمینی چیست؟
- ۱۶۰۲ نگاهی به دیدگاههای سیاسی امام خمینی (ره) در...
- ۱۶۱۳ "امام خمینی سیاستمداری بزرگ و بزرگ سیاستمدار"

- ۱۶۱۶ ابعاد سیاسی و اجتماعی اسلام از منظر امام خمینی قدس سره
- ۱۶۱۹ درآمدی بر آزادی‌های سیاسی از دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۱۶۲۸ آزادی در اندیشه سیاسی حضرت امام خمینی (ره)
- ۱۶۴۳ جایگاه امنیت در اندیشه سیاسی اسلام و امام خمینی (ره)
- ۱۶۵۲ تاملی در مبانی اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)
- ۱۶۶۴ تاملی بر پویایی اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)
- ۱۶۷۳ هندسه سیاسی در اندیشه امام خمینی (ره)
- ۱۶۸۰ سیری در اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)
- ۱۶۸۵ ادبیات سیاسی امام خمینی (ره)
- ۱۶۹۳ دین و دولت از نگاه امام خمینی (ره)
- ۱۷۰۱ پلورالیزم دینی از منظر امام خمینی (ره) (۱)
- ۱۷۰۱ پلورالیسم دینی از منظر امام خمینی (ره) (۲)
- ۱۷۰۲ پلورالیزم دینی از منظر امام خمینی
- ۱۷۱۱ اسلام، قرائت‌ها و امام خمینی قرائت‌های مختلف در مسائل مختلف بااستناد به فرمایشات امام
- ۱۷۲۳ نگاهی گذرا به پلورالیزم دینی از منظر سه حکیم الهی
- ۱۷۳۰ اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) در آئینه مطبوعات
- ۱۷۳۵ دین و دولت در اندیشه امام خمینی (ره)
- ۱۷۳۹ اندیشه‌های امام خمینی در تبیین ولایت فقیه
- ۱۷۴۹ استقلال و خودباوری در اندیشه امام خمینی (ره)
- ۱۷۵۱ امام خمینی (ره) و مبانی نظری سیاست خارجی
- ۱۷۵۸ مدرس به روایت امام خمینی (ره)
- ۱۷۶۰ امام و بازسازی آرامگاه مدرس
- ۱۷۶۱ قدرت از دیدگاه امام خمینی (ره) (۱)
- ۱۷۶۸ قدرت از دیدگاه امام خمینی (ره) (۲)

- ۱۷۷۵ امام خمینی و مسأله جنگ و صلح
- ۱۷۸۵ مبانی اندیشه سیاسی حضرت امام (ره)
- ۱۷۸۸ مجلس در اندیشه روح الله (ره)
- ۱۷۹۳ انجمن های اسلامی در کلام امام راحل
- ۱۷۹۴ یاوران انقلاب در کلام امام راحل
- ۱۷۹۵ اخلاقی - عرفانی
- ۱۷۹۵ عنصر اخلاق در مکتب امام خمینی (ره)
- ۱۸۰۱ عرفان پویا از نگاه امام خمینی (ره)
- ۱۸۱۰ امام و عرفان
- ۱۸۱۳ امام و عرفان «قسمت دوم»
- ۱۸۱۵ امام و عرفان «قسمت سوم»
- ۱۸۱۷ امام و عرفان
- ۱۸۲۰ عشق، رهگشای حقیقت
- ۱۸۲۹ امام و مراتب کشف و شهود عرفانی
- ۱۸۳۴ امام و مراتب کشف و شهود عرفانی
- ۱۸۴۶ نهضت عاشورا سرچشمه عرفان امام
- ۱۸۵۱ اخلاق و عرفان از دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۱۸۵۸ مبحث فطرت از دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۱۸۶۷ اراده الهی از دیدگاه امام خمینی
- ۱۸۷۳ مآخذشناسی سیره فلسفی امام خمینی (ره)
- ۱۸۸۴ جایگاه عشق در عرفان امام خمینی رحمه الله
- ۱۸۹۷ نقش آفرینی عشق در نظام هستی از نگاه امام خمینی (ره)
- ۱۹۱۵ ابن عربی از منظر امام خمینی
- ۱۹۱۹ نظریه انسان کامل از عرفان ابن عربی تا عرفان امام خمینی (ره)

- تجلی عرفان امام در اشعار امام ۱۹۲۸
- اسماء الهی از منظر عرفانی امام خمینی (ره) ۱۹۴۰
- امام و جهان نگری اسمایی ۱۹۴۶
- اندیشه های عرفانی و شعر امام خمینی (ره) ۱۹۵۷
- عرفان امام و منازل چهارگانه ۱۹۶۱
- ابعاد عملی و جامعه ساز در عرفان امام (ره) ۱۹۶۷
- اهمیت محوری عرفان ۱۹۶۹
- خداشناسی و خودشناسی ۱۹۷۳
- انسان از منظر امام خمینی (ره) قسمت اول ۱۹۷۹
- انسان از منظر امام خمینی (ره) قسمت دوم ۱۹۸۵
- لقاءالله از دیدگاه روح الله ۱۹۸۸
- وحدت وجود آیت الله خمینی (ره) و ولایت فقیه به منزله خویشتن شناسی ۱۹۹۶
- تاملی بر مفهوم عدالت در اندیشه امام خمینی (ره) ۲۰۰۲
- جنبه های مذهبی و روحانی آثار امام خمینی (ره) ۲۰۰۹
- انقلاب اسلامی پرتوی از افکار عرفانی و فلسفی امام خمینی (ره) ۲۰۱۲
- تجلی و ظهور اسماء مستاثره از دیدگاه امام خمینی (ره) ۲۰۱۹
- لطیفه ربانی ۲۰۲۶
- عرفان پویا در مکتب امام خمینی (ره) ۲۰۲۸
- انقلاب متعالی / انقلاب اسلامی و جهت گیری فلسفی آن در چارچوب حکمت متعالیه ۲۰۳۸
- ویژگی ها و تمایزهای صدر المتالیهین و امام خمینی در حکمت متعالیه ۲۰۴۳
- امام و مولانا ۲۰۴۵
- مقایسه عرفان امام خمینی با حافظ و مولانا ۲۰۴۹
- ابعاد عملی در عرفان امام خمینی (ره) ۲۰۵۳
- احیاگری امام خمینی(ره) از منظر عرفان و دعا ۲۰۵۵

- ۲۰۶۰ مبلغان و تهذیب نفس در اندیشه امام خمینی (ره)
- ۲۰۶۳ دیدگاه عرفانی اخلاقی امام خمینی (ره)
- ۲۰۷۰ نگرشی به مکتب اخلاقی امام (ره)
- ۲۰۸۲ گلچین توصیه های اخلاقی عرفانی امام خمینی (ره)
- ۲۰۸۶ اصلاح نفس لازمه ی کسب سعادت
- ۲۰۸۸ جهاد با نفس و کیفیت آن
- ۲۰۹۱ امر و نهی عملی
- ۲۰۹۲ عدالت در اخلاق از دیدگاه امام خمینی(ره)
- ۲۰۹۵ تقوا از دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۲۰۹۶ ذکر خدا در کلام امام خمینی (ره)
- ۲۰۹۷ تسلیم از دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۲۰۹۸ ایمان از دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۲۱۰۱ توبه از دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۲۱۰۳ رجا از دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۲۱۰۴ توکل از دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۲۱۰۶ شکر از دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۲۱۰۷ رضا از دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۲۱۰۷ اجتماعی - تربیتی
- ۲۱۰۷ تاملی در سیره علمی، اجتماعی امام خمینی (ره)
- ۲۱۱۱ نوسازی جامعه از دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۲۱۲۲ دین و دنیا در اندیشه امام خمینی (ره)
- ۲۱۳۴ روش آزادی(۱)
- ۲۱۳۶ آزادی از نگاه امام خمینی(ره) (۲)
- ۲۱۴۰ آزادی از نگاه امام خمینی (ره)(۳)

- ۲۱۴۳ مرزها و گونه های آزادی از نگاه امام خمینی (ره)
- ۲۱۴۵ «امام خمینی به سوی آزادی»
- ۲۱۴۶ آزادی در اندیشه امام خمینی(ره)
- ۲۱۵۱ مرزها و گونه های آزادی از نگاه امام خمینی (ره)
- ۲۱۵۵ امام خمینی و آزادیها
- ۲۱۶۵ امام خمینی و جریان آزادی و آزادی خواهی
- ۲۱۷۰ آزادی در اندیشه روح الله
- ۲۱۷۲ درآمدی بر آزادی های سیاسی از دیدگاه امام خمینی(ره)
- ۲۱۸۱ آزادی در اندیشه سیاسی حضرت امام خمینی(س)
- ۲۱۹۶ فرهنگ نقد از نگاه امام خمینی (ره)
- ۲۲۱۶ آزادی و عدالت در اندیشه امام خمینی(ره)
- ۲۲۲۷ امام خمینی(ره) و مبحث آزادی
- ۲۲۳۲ خودباوری و خودباختگی از دیدگاه امام خمینی(ره)
- ۲۲۳۸ هویت جمعی از دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۲۲۵۴ زن از دیدگاه امام خمینی (ره) دیدگاه امام در مورد مسائل مختلف و حق دخالت و نقش زنان
- ۲۲۵۸ زن از دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۲۲۶۲ جایگاه و الگوی زن مسلمان در اندیشه امام خمینی(ره)
- ۲۲۶۷ زن در نگاه و نهضت امام خمینی(ره)
- ۲۲۷۲ کنکاشی در کلام امام (ره) بر ارتجاع فمینیسم بررسی ایرادات به حقوق زنان در اسلام و جواب آن
- ۲۲۷۸ قدرت، جنسیت و شان اجتماعی و سیاسی زن از دیدگاه امام خمینی مقاله ای در مقایسه دیدگاه فمینیسم به زن و د
- ۲۲۸۱ معروفترین کلام امام خمینی(ره) پیرامون نقش موثر تربیتی زن در اسلام
- ۲۲۸۱ امام خمینی ثابت و استوار از آغاز تا پایان والاترین روز
- ۲۲۸۳ اسلام به شما افتخار می کند
- ۲۲۸۳ بانوان و نهضت احیاءگری امام خمینی (ره)

- ۲۲۸۶ اندیشه اجتماعی امام خمینی در آئینه آمار
- ۲۲۹۴ امام خمینی (ره) و مستضعفان
- ۲۲۹۹ نقش زنان در انقلاب اسلامی در کلام امام خمینی (ره)
- ۲۳۰۴ دیدگاه تربیتی امام خمینی (ره)
- ۲۳۰۸ جوان در نگاه امام خمینی (ره)
- ۲۳۱۷ امام خمینی؛ شخصیت و کرامت زن
- ۲۳۲۷ دیدگاه امام خمینی (ره) درباره عوامل و مراکز تربیتی
- ۲۳۳۲ شهادت طلبی جوانان از دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۲۳۳۵ آثار امر به معروف و نهی از منکر از منظر امام راحل
- ۲۳۳۷ قلم از منظر امام خمینی (ره)
- ۲۳۴۰ جایگاه دانشگاه از دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۲۳۴۴ مفاسد و انحرافات اجتماعی در کلام امام راحل
- ۲۳۴۴ ایام الله در کلام امام راحل
- ۲۳۴۵ حمایت از مستضعفان و محرومان در کلام امام راحل
- ۲۳۴۶ کاخ نشینان و کوخ نشینان در کلام امام راحل
- ۲۳۴۶ وظایف و مسئولیت های روحانیت در کلام امام راحل
- ۲۳۴۸ جوانان و نوجوانان در کلام امام راحل
- ۲۳۴۸ حقوق زن در کلام امام راحل
- ۲۳۴۹ علمی - فرهنگی
- ۲۳۴۹ ملزومات تولید علم در اندیشه امام خمینی (ره)
- ۲۳۵۹ جایگاه مسجد از منظر امام خمینی
- ۲۳۶۴ پیام تاریخی حضرت امام خمینی (ره) به روحانیت
- ۲۳۷۳ روحانیت
- ۲۳۸۱ رسالت سیاسی حوزه ها در اندیشه امام خمینی

- روحانیان در هرم مدیریت نظام ۲۳۹۸
- امام خمینی؛ روحانیت و نظام سیاسی ۲۴۱۲
- امام، حوزه و نیازهای نظام ۲۴۲۲
- عالمان اسوه در نگاه امام ۲۴۳۸
- اخلاق دانشجویی از زبان امام خمینی (قدس سره) (۱) ۲۴۴۶
- اسلامی شدن دانشگاهها در نگاه امام خمینی (ره) ۲۴۴۷
- دریچه ای به مبحث اسلامی کردن دانشگاهها ۲۴۵۰
- خطر انحراف دانشگاه و راهکارهای عملی پیش گیری آن از دیدگاه امام خمینی؛ ۲۴۵۴
- وحدت حوزه و دانشگاه در اندیشه امام خمینی (ره) ۲۴۶۸
- «وحدت حوزه و دانشگاه در نظر امام خمینی (ره) ۲۴۷۵
- جایگاه فرهنگ در توسعه از دیدگاه حضرت امام خمینی (ره) ۲۴۷۶
- امام خمینی (ره) و توسعه ی فرهنگی ۲۴۹۱
- توسعه فرهنگی از دیدگاه امام خمینی (ره) ۲۴۹۵
- سازوکارهای تحقق عدالت فرهنگی در اندیشه امام خمینی (ره) ۲۵۰۱
- آزادی مطبوعات در کلام امام خمینی (ره) ۲۵۰۷
- حدود آزادی مطبوعات در کلام امام خمینی (ره) ۲۵۱۵
- حدود آزادی مطبوعات در کلام امام خمینی (ره) ۲۵۱۹
- رسالت مطبوعات و رسانه ها در کلام امام خمینی (ره) ۲۵۲۲
- امام خمینی رحمه الله و رسانه های جمعی ۲۵۳۰
- امام خمینی (ره) و هنر ۲۵۴۲
- دیدگاه فلسفی امام خمینی (ره) ۲۵۴۹
- مبانی مدینه فاضله اسلامی در اندیشه سیاسی امام (ره) ۲۵۵۳
- روشنفکری و روشنفکران از دیدگاه امام خمینی (ره) (قسمت سوم) ۲۵۶۲
- روشنفکری و روشنفکران از دیدگاه امام خمینی (ره) (قسمت چهارم) ۲۵۶۵

- ۲۵۶۷ روشنفکری و روشنفکران از دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۲۵۷۲ فرهنگ نقد از نگاه امام خمینی (ره) (۱)
- ۲۵۷۶ فرهنگ نقد از نگاه امام خمینی (ره) (۲)
- ۲۵۷۹ فرهنگ نقد از نگاه امام خمینی (ره) (۳)
- ۲۵۸۴ فرهنگ نقد از نگاه امام خمینی (ره) (۴)
- ۲۵۸۸ فرهنگ نقد از نگاه امام خمینی (ره) (۵)
- ۲۵۹۳ امام خمینی(ره) و مبحث آزادی
- ۲۵۹۷ منزلت روحانیت و حوزه های علمیه در کلام امام راحل
- ۲۵۹۹ رسانه های گروهی در کلام امام راحل
- ۲۵۹۹ بین المللی - جهانی
- ۲۵۹۹ دیدارهای امام خمینی (ره) با سران اپوزیسیون و نمایندگان دولت فرانسه در پاریس
- ۲۶۱۲ اولین مصاحبه حضرت امام با مطبوعات
- ۲۶۱۷ مصاحبه با اوربانا فالاجی خبرنگار و نویسنده ایتالیایی
- ۲۶۲۴ مصاحبه با تلویزیون فرانسه، کانال ۱
- ۲۶۲۵ مصاحبه با خبرگزاری فلسطینی وفا
- ۲۶۲۷ مصاحبه با خبرنگاران آمریکایی
- ۲۶۲۹ مصاحبه با خبرنگاران کشورهای مختلف
- ۲۶۳۰ مصاحبه با رادیو تلویزیون فرانسه
- ۲۶۳۲ مصاحبه با مجله عربی المستقبل
- ۲۶۳۴ مصاحبه با تلویزیون CBS آمریکا
- ۲۶۳۵ امام و غرب زدگی
- ۲۶۳۹ اصول نه شرقی و نه غربی امام خمینی
- ۲۶۴۵ بررسی سیاست خارجی در منظومه فکری حضرت امام
- ۲۶۵۲ امام خمینی(ره) و روابط بین الملل

- ۲۶۵۸ امام خمینی (ره) و مبانی نظری سیاست خارجی
- ۲۶۶۵ رهیافت تصمیم‌گیری در منظر امام خمینی با تاکید بر نظام بین‌المللی
- ۲۶۷۱ دیدگاه‌های نظری امام خمینی (ره) در حوزه سیاست خارجی
- ۲۶۸۵ درونگرایی و برونگرایی در سیاست خارجی از دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۲۶۹۶ پیوند سیاست داخلی و سیاست خارجی در اندیشه امام خمینی
- ۲۷۰۵ کارکرد نظام سلطه در روابط بین‌المللی از دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۲۷۱۷ امام در مصاف با نظریه بن‌بست
- ۲۷۱۹ استقلال در اندیشه روح‌الله
- ۲۷۲۲ امام خمینی ثابت و استوار از آغاز تا پایان خودباوری شرط استقلال
- ۲۷۲۳ امام در مصادف با نظریه بن‌بست
- ۲۷۲۶ پیام حضرت امام به آقای گورباچف و تاثیر آن در نظام سیال بین‌المللی
- ۲۷۳۷ امام خمینی (ره) و تحولات بین‌المللی
- ۲۷۳۹ گزیده‌ای از بیانات حضرت امام خمینی (ره) در رابطه با ابرقدرتها
- ۲۷۳۹ مرگ بر آمریکا
- ۲۷۴۰ آمریکا در اندیشه روح‌الله
- ۲۷۴۳ آمریکا «امام خمینی ثابت و استوار از آغاز تا پایان»
- ۲۷۴۴ جهانی شدن با قرائتی از اندیشه امام خمینی (ره)
- ۲۷۴۹ جهانی شدن با قرائتی از اندیشه امام خمینی (ره)
- ۲۷۵۵ فلسطین در چشم انداز امام خمینی (ره)
- ۲۷۶۲ قدس و فلسطین در اندیشه روح‌الله
- ۲۷۶۵ حمایت از فلسطین
- ۲۷۶۷ یک سند تازه و منسوب به امام درباره فلسطین
- ۲۷۶۸ امام خمینی ثابت و استوار از آغاز تا پایان «اسرائیل باید از صفحه روزگار محو شود»
- ۲۷۶۹ امام خمینی ثابت و استوار از آغاز تا پایان روز قدس، روز اسلام

- ۲۷۷۰ نگرش استراتژیک امام
- ۲۷۷۲ جهان و انقلاب معجزه آسای خمینی (ره)
- ۲۷۷۵ امام خمینی و رویارویی با صهیونیسم
- ۲۷۷۸ صدور انقلاب از دیدگاه امام خمینی (ره)
- ۲۷۸۱ فلسطین در چشم‌انداز امام خمینی (ره) (۱)
- ۲۷۸۴ فلسطین در چشم‌انداز امام خمینی (ره) (۲)
- ۲۷۸۸ امام خمینی (ره) و روابط بین الملل (۱)
- ۲۷۹۴ امام خمینی (ره) و روابط بین الملل (۲)
- ۲۷۹۵ امام خمینی (ره) و روابط بین الملل (۳)
- ۲۷۹۸ رژیم اشغالگر قدس (اسرائیل) در کلام امام راحل
- ۲۷۹۹ قدس و فلسطین در کلام امام راحل
- ۲۷۹۹ سیاست خارجی در کلام امام راحل
- ۲۸۰۰ امام از نگاه دیگران
- ۲۸۰۰ از نگاه یاران
- ۲۸۰۰ خاطرات از زبان یاران
- ۲۸۰۴ امام در مصباح اندیشه نایب الامام
- ۲۸۰۷ رییس قلم و بیان «سخنان حضرت آیت الله جعفر سبحانی درباره امام خمینی (ره)»
- ۲۸۱۲ امام در مصباح اندیشه شاگردان از بیان آیت الله جوادی آملی
- ۲۸۱۷ امام در مصباح اندیشه شاگردان از بیان آیت الله معرفت
- ۲۸۲۰ هجرت امام از عراق تا ایران (۱) گفت و گو با آیه الله مسعودی خمینی
- ۲۸۲۵ از رواق چشم یاران
- ۲۸۳۸ امام خمینی در بیان مقام معظم رهبری
- ۲۸۳۸ شخصیت امام خمینی (ره) در کلام رهبر معظم انقلاب
- ۲۸۴۴ رمز موفقیت امام خمینی (ره) در انظار یاران

- ۲۸۵۱ شخصیت امام خمینی(ره) در کلام رهبر معظم انقلاب
- ۲۸۵۷ از نگاه اندیشوران
- ۲۸۵۷ دیداری با آیت الله خمینی
- ۲۸۶۰ خانم قنبر قزی شرق شناس و ایران شناس از جمهوری آذربایجان
- ۲۸۶۲ خانم پرفسور المیرا، عضو کمیته تحقیقات زنان جمهوری آذربایجان
- ۲۸۶۵ طلال عترسی استاد دانشگاه روان شناسی لبنان
- ۲۸۶۶ خانم گلنار جمال استاد دانشکده هنرهای زیبا از روسیه
- ۲۸۶۷ دکتر عباس نصر الله استاد دانشگاه لبنان
- ۲۸۷۱ یحیی بونو محقق فرانسوی
- ۲۸۷۷ ساویت بیک تاکتا مشیف پرفسور در فیزیک
- ۲۸۸۰ اسماعیل ولی اف رئیس مدرسه عالی دفاع نخجوان
- ۲۸۸۱ عباس علی فتونی شاعر معاصر لبنان
- ۲۸۸۳ قریب قولف وزیر مطبوعات قیرقیزستان
- ۲۸۸۴ سید صدر الدین متفکر و اندیشمند معاصر الجزایر
- ۲۸۸۷ پرفسور انیس امین کاریچ وزیر فرهنگ و هنر بوسنی
- ۲۸۸۹ خانم آسیه حاجی خبرنگار از باکو
- ۲۸۹۰ استاد جمعه علی خان معاون وزیر فرهنگ قیرقیزستان
- ۲۸۹۲ استاد حسین ابراهیم اف نویسنده از نخجوان
- ۲۸۹۴ استاد حسین رازی ادیب و شاعر از نخجوان
- ۲۸۹۵ استاد یعقوب یحیی رهبر نهضت اسلامی نیجریه
- ۲۸۹۸ امیر بیک عثمانف معاون صدا و سیمای جمهوری قیرقیزستان
- ۲۸۹۹ خانم اقبال معلم دینی از بوسنی
- ۲۹۰۱ خانم رحاب مکحل مهندس راه و ساختمان از لبنان
- ۲۹۰۳ دکتر مخلص جده استاد معارف و زبان عربی دانشگاه امام صادق (ع)

- ۲۹۰۵ دکتر مکی قاسم بغدادی از سوریه
- ۲۹۰۸ موسی مالی نانگلی ادیب و نویسنده از اوگاندا
- ۲۹۱۰ امام خمینی (ره) از منظر دانشمندان جهان
- ۲۹۱۶ امام خمینی و اندیشمندان جهان اسلام
- ۲۹۱۸ گفتگو با دکتر عارفی پزشک حضرت امام خمینی
- ۲۹۲۶ امام خمینی ما را به هم نزدیک می کند/ مصاحبه با آقای ظفر بنگاش سردبیر روزنامه کرسنت اینترنشنال -
- ۲۹۳۲ امام خمینی تجلی تمام ابعاد اسلام است/ مصاحبه با پروفیسور حامد الگار
- ۲۹۳۵ امام خمینی، منادی حق و احیای تفکر دینیدر گفتگو با : استاد شیخ ابراهیم زاک زاکی دکتر مخلص جده استاد
- ۲۹۴۵ امام الگوی آزادی انسان معاصر است (مصاحبه با سید حسن فطرت رضوی)
- ۲۹۴۶ از نگاه بیگانگان
- ۲۹۴۷ رشید برچیچ روزنامه نگار از بوسنی و هرزگوین
- ۲۹۴۷ در حدیث دیگران
- ۲۹۵۲ آفریقا امام خمینی را می‌شناسد
- ۲۹۵۳ دیدار تاریخی با یک رهبر آسمانی
- ۲۹۵۶ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بانک جامع مقالات امام خمینی (ره)

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۰ عنوان و نام پدیدآور: بانک جامع مقالات امام خمینی (ره) / جمعی از نویسندگان. مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰. مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه موضوع: مقالات

سرگذشت و زندگینامه

زندگی امام به روایت امام

زندگی امام به روایت امام متن زیر فرازهایی از زندگی حضرت امام خمینی - سلام الله علیه - است که پس از توضیحات معظم له، فرزند گرامی ایشان حضرت حجت الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی نوشته و سپس حضرت امام آن را اصلاح نموده است: بسمه تعالی به حسب شناسنامه شماره ۲۷۴۴ تولد: ۱۲۷۹ شمسی در خمین، اما در واقع ۲۰ جمادی الثانی ۱۳۲۰ هجری قمری مطابق اول مهر ۱۲۸۱ شمسی است. (۱۸ جمادی الثانی ۱۳۲۰ مطابق ۳۰ شهریور ۱۲۸۱ صحیح است) نام خانوادگی: مصطفوی پُدر: آقا مصطفی پُمادر: خانم هاجر (دختر مرحوم آقامیرزا احمد مجتهد خوانساری الاصل و خمینی المسکن) صدور در گلپایگان به وسیله صفری نژاد رئیس اداره آمار ثبت گلپایگان در خمین در مکتبخانه مرحوم ملا ابوالقاسم تحصیل شروع و نزد مرحوم آقا شیخ جعفر و مرحوم میرزا محمود (افتخار العلماء) درسهای ابتدایی سپس در خلال آن نزد مرحوم حاج میرزا محمد مهدی (دایی) مقدمات شروع و نزد مرحوم آقای نجفی خمینی منطق شروع و نزد حضرت عالی (×) ظاهرا (سیوطی و شرح باب حادی عشر و) منطق و مسلما در مطول مقداری. در ادراک که سنه ۱۳۳۹ قمری برای تحصیل رفتم نزد مرحوم آقا شیخ محمد علی بروجردی مطول و نزد مرحوم آقا شیخ محمد گلپایگانی منطق و نزد مرحوم آقا عباس اراکی شرح لمعه پس از هجرت به قم به دنبال هجرت مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم - رحمه الله علیه - (ظاهرا هجرت ایشان رجب ۱۳۴۰ قمری بود) هجرت آیت الله حائری به قم رجب ۱۳۴۰ و نوروز ۱۳۰۰ شمسی است) تتمه مطول را نزد مرحوم ادیب تهرانی موسوم به آقا میرزا محمد علی و سطوح را نزد مرحوم آقای حاج سید محمد تقی خوانساری مقداری و بیشتر نزد مرحوم آقا میرزا سید علی یشربی کاشانی تا آخر سطوح و با ایشان به درس خارج مرحوم آیت الله حائری (حاج شیخ عبدالکریم) می رفتم و عمده تحصیلات خارج نزد ایشان بوده است. و فلسفه را مرحوم حاج سید ابوالحسن قزوینی و ریاضیات (هیئت، حساب) نزد ایشان و مرحوم آقامیرزا علی اکبر یزدی. و عمده استفاده در علوم معنوی و عرفانی نزد مرحوم آقای آقامیرزا محمد علی شاه آبادی بوده است پس از فوت مرحوم آقای حائری با عده ای از رفقا بحث داشتیم تا آنکه مرحوم آقای بروجردی - رحمه الله - به قم آمدند برای ترویج ایشان به درس ایشان رفتم و استفاده هم نمودم و از مدتها قبل از آمدن آقای بروجردی عمده اشتغال به تدریس معقول و عرفان و سطوح عالیه اصول و فقه بود پس از آمدن ایشان به تقاضای آقایان پُمثل مرحوم آقای مطهری به تدریس خارج فقه مشغول شدم و از علوم عقلیه بازماندم و این اشتغال در طول اقامت قم و مدت اقامت نجف مستدام بود و پس از انتقال به پاریس از همه محروم و به امور دیگر اشتغال داشتم که تاکنون ادامه دارد. نام عیال اینجانب خدیجه ثقفی معروف به قدس ایران، متولد ۱۲۹۲ شمسی، صبیبه حضرت آقای حاج میرزا محمد ثقفی طهرانی. تاریخ ازدواج: ۱۳۰۸ پُفرزند اول: مصطفی، متولد: ۱۳۰۹ شمسی پُدختر در قید حیات با یک پسر، احمد متولد: ۱۳۲۴ پُدختران به ترتیب سن: صدیقه، فریده، فهیمه، سعیده و بعد از احمد، لطیفه پُآخرین فرزند در حیات احمد. پی نوشت: × منظور آیت

الله پسندیده می باشند.

کارنامه نور (زندگینامه امام خمینی)

کارنامه نور (زندگینامه امام خمینی) فصل اول: از ولادت تا وفات ۱. خاندان مردم دیندار و شریعتمدار خمین ۱، یوسف خان کمره ای را از سوی خود نیابت دادند که به نجف رفته عالمی عامل و مجتهدی روشن بین را با خود به خمین آورد تا امور شریعت و اداره معیشت آنان را به عهده گیرد. یوسف خان که خود از عالمان آن دیار بود، در نجف اشرف از میان عالمان آن شهر علوی، علامه سید احمد موسوی مشهور به "هندی" را یافت که نشان سیادت و شرافت در جبین او پیدا بود. او به "هندی" شهرت یافته بود از آن رو که سالها پیش از این نیای بزرگوارش به انگیزه تبلیغ دین و آیین از نیشابور به کشمیر هجرت کرده بود. پدر سید احمد در همان جا (کشمیر) شاهد شهادت را در آغوش گرفت و از آن پس به رسم و سپاس مردم هند به "دینعلی شاه" لقب گرفت. آن شهید بزرگوار (پدر سید احمد) از نوادگان میرحامد حسین، صاحب عبقات الانوار است. سید احمد موسوی (هندی) پس از شهادت پدر، کشمیر را به قصد نجف ترک گفت و به مقام بلند اجتهاد و فقاہت در همین شهر مقدس دست یافت. او که علم را به انگیزه خدمت به دین آموخته بود، در برابر دعوت یوسف خان کمره ای، از خود مقاومتی نشان نداد و چونان اجداد بزرگوارش، نجف را به قصد تبلیغ دین پشت سر نهاد و روی به دیار خمینی ها کرد. در خمین با سکینه، خواهر یوسف خان عقد همسری بست و بعد از سه دختر، خداوند به او فرزندی داد که نامش را مصطفی نهاد. سید مصطفی، مقدمات را در خمین نزد میرزا احمد خوانساری آموخت. میرزا احمد از نوادگان مرحوم حیدرین محمد خوانساری مولف زبده التصانیف است. علاقه و ارتباط نزدیک استاد و شاگرد، آنان را خویشاوند نیز کرد و سید مصطفی دختر میرزا احمد را که پیش از ازدواج "حاجیه خانم" نام داشت و پس از آن، در خانه سید مصطفی هاجر صدا زده می شد. به همسری برگزید. مرحوم سید مصطفی موسوی که در خمین او را آقای موسوی و یا آسید مصطفی و یا آسید هندی خطاب می کردند، اندکی پس از ازدواجش با هاجر، راهی اصفهان شد تا تحصیلات خود را در آنجا ادامه دهد. پس از مدتی، همراه همسر و نخستین فرزندش (مولود آغا) به نجف و سامرا هجرت کرد و بیش از پنج سال از محضر بزرگانی، همچون مرحوم میرزای شیرازی در سامرا سود برد. بازگشتش را به خمین که به دعوت مردم آن شهر بوده است، سال ۱۳۱۲ ه. ق. برابر با ۱۲۷۴ ه. ش در خاطره ها ثبت کرده اند. ۲ چهره ای که از سید مصطفی در خاطره های مربوط به آن زمانها، ترسیم می شود، سیمای عالمی غیرتمند و مردمی است که شهامت و شجاعت او، بارها کام خانهای خمین و اطراف آن را تلخ کرده بود. مقاومت در برابر زورگویان حکومتی که همگی حامیان خانهای آن روز بودند، و حمایتهای جوانمردانه سید مصطفی از مظلومان شهری و روستایی، عرصه را بر زمین داران خمین تنگ کرده بود و راهی جز به شهادت رساندن آن عالم بزرگوار، پیش پای خود ندیدند. زمانه و زمینه های شهادت سید مصطفی، نمایی روشن از همه جای ایران بود. حکومت مرکزی به غایت ضعیف و ناتوان شده بود. شاه قاجار (مظفرالدین شاه) اداره کشور را به کسانی بی کفایت تر از خود سپرده بود و خود همه وقت و توان و ثروت دولتی اش را صرف معالجه خود می کرد. بابت چندین سفر به اروپا و معالجه مزاج علیش، کشور را به چندین بانک خارجی مقروض کرد و اوضاع و احوال برخی شهرهای ایران، از جمله خمین و گلپایگان و سلطان آباد (اراک) بسیار بد گزارش می شد. هرکس که ثروتی و زمینی و چند حلقه چاه داشت، تفنگچی نیز استخدام می کرد. زور و ستم، تنها زبانی بود که خوانین و حکومتی ها با آن تکلم می کردند و مردم را به شنیدن و تمکین در برابر خود، می خواندند. در چنین اوضاع و احوالی آقا مصطفی تصمیم گرفت با عضدالسلطان والی سلطان آباد، دیدار و گفتگو کند. بامداد روز جمعه، دوازدهم ذی قعدة سال ۱۳۲۰، پس از خواندن نماز صبح، خمین را همراه چند تن همراه و محافظ، به قصد اراک ترک گفت. در یک فرسنگی آبادی حسن آباد، خستگی راه را از تن می ریختند که دو سواره پیش روی آنان ظاهر شدند: جعفرقلی خان و رضاقلی سلطان، سلام

کردند. یکی از آن دو مشک آبی را از خرجین اسب بیرون آورد و به آقا مصطفی تعارف کرد. سید، آن دو را می شناخت و حتی به تقاضای آنان برای همراه شدن با او در این سفر، پاسخ رد داده بود. گویا از جایی شنیده بود که آن دو قصد جانش را کرده اند. به رسم ادب، قدری از آن آب را نوشید و هنوز مشک را پایین نیاورده بود که دو تیر قبا و قلبش را دریدند. قاتلان سید، از معرکه گریختند و مدتی اجرای عدالت را در حق خود به عقب انداختند. همراهان سید شهید، با اندوه فراوان پیکی را به سلطان آباد (اراک) فرستادند و خبر شهادت عالم خمین را به مردم رساندند. جمعیتی انبوه به استقبال جسم خونین سید مصطفی به دروازه شهر هجوم آوردند و معتمدالسادات، عالم بزرگ اراک تحت الحنک به دوش انداخت و کفش از پای در آورد و جنازه را از پشت اسب بر دوش مردم نهاد، مراسم کفن و دفن همان جا صورت پذیرفت. ۳ اراک به سوگ نشست و علمای تهران در عزای سید مصطفی گزارشهایی اندوهگینانه از شهرهای کوچک به مردم دادند. اصفهان و گلپایگان و خوانسار تا چهلمین روز شهادت آن عالم جلیل القدر و مظلوم، پی در پی مجلس سوگ برپا کردند. اما خمین را آشوبی دیگر بود و پیر و جوان آن بر سر و سینه می کوبیدند. هاجر، همسر داغدارش از همه بی تاب تر بود. سید مرتضی پسر مهتر شهید، به پشت بام برج پناه برده بود که در آنجا اشک بریزد و از همان جا دید که مردم خانه های جعفرقلی خان و رضاقلی سلطان را در آغوش خشم خود می سوزانند. امین سلطان، صدر اعظم مظفرالدین شاه برای اعاده حیثیت به حکومت آشفته قاجار، سردار حشمت را ماموریت داد که قاتلان سید مصطفی خمینی را قصاص کند. قاتلان به قلعه ای در دو فرسنگی شهر گریختند. فوجی از قشون حکومتی پس از چند روز محاصره قلعه، درهای آن را گشودند و رضاقلی سلطان را مرده یافتند. جعفرقلی خان را همراه با زنی که با او در قلعه بود، دستگیر کرده به تهران فرستادند. از طرف برخی اعیان حکومتی از جمله وزیر خلوت یا همان وزیر دربار، اقداماتی برای آزاد کردن قاتل صورت گرفت و ولی مردم و علمای شهرهای تهران و اراک سخت برقصاص او پای فشردند. پافشاریهای مردم، علما و فرزندان سید مصطفی دربار را به اعدام جعفرقلی خان مجبور کرد. آیه الله پسندیده که در آن زمان به سید مرتضی شهرت داشت و دوران نوجوانی را می گذراند، ماجرای قصاص قاتل پدرش را این گونه به یاد می آورد: "در چهارم ربیع الاول ۱۳۲۳ ه. ق. قاتل را برای اعدام به میدان بهارستان بردند. به من و برادرم گفتند به منزل برویم. چون بچه بودیم و متاثر می شدیم، ولی سائیرین به میدان رفتند. مطابق رسم آن روزگار، قاتل، میر غضب و شاه (ولیعهد) که همگی در میدان حاضر بودند، لباس قرمز برتن داشتند. سر جعفرقلی خان را بریدند... چند روز بعد از اعدام قاتل، همراهان برای بازگشت به خمین گاری کرایه کردند. ۴ کودکی شهید سید مصطفی موسوی خمینی در سن چهل و دو سالگی، شهد شهادت را نوشید و بزرگترین میراث او پنج فرزند صالح بود: مولود آغا (متولد ۱۳۰۵ قمری)، فاطمه (متولد ۱۳۱۲ قمری) مرتضی (متولد ۱۳۱۳ قمری) نورالدین (متولد ۱۳۱۵ قمری) و روح الله. روح الله که پنجمین و آخرین فرزند سید مصطفی است، در سحرگاه چهارشنبه، نخستین روز مهرماه سال ۱۲۸۱ ه. ش. برابر با بیستم جمادی الثانی ۱۳۲۰ ه. ق. ۵ سالروز میلاد مسعود حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها - دیده خاکیان را به جمال افلاکی خود روشن کرد. نام او یکی از با مسماترین نامهایی است که تاکنون برای انسانی ثبت کرده اند: او به حق روح خدا در کالبد زمان بود و جسم افسرده امتی را جنبش و حیات دوباره داد. آری "، الاسما تنزل من السما نامها از آسمان فرود می آیند ". تولد روح الله، پدر را از دل و جان خشنود کرد و از همان روز نخست کمر به تربیت الهی او بست چنان که به دایه روح الله (ننه خاور) گفت: "تا وقتی که پسر روح الله را شیر می دهی، دست به سوی هیچ سفره ای جز سفره خود و یا غذایی که از خانه من برای تو فرستاده می شود، دراز مکن. ۶ چهارماه و بیست روز سایه پدر، جسم کوچک کودک را از گرمای حوادث و فتنه ها پناه داد اما روح الله پنجمین ماه عمر خود را با درد یتیمی آغاز کرد و از آن پس مادر گرامی اش و عمه بزرگوارش بانو صاحبه خانم، تربیت او را عهده دار بودند. صاحبه خانم، زنی دلیر و شجاع بود. در قدرت روحی و کرامت نفس این زن، همین بس که بدانیم اگر تدبیرها و پافشاریهای او نبود، قاتل پدر قصاص نمی شد دوران کودکی روح الله با تربیت و اصلاح و مکرمت آموزی توأم نبود جسم و جان

روح الله، زخم یتیمی را از یاد نمی برد، و مردی بزرگ از دامان او به معراج حقایق نمی رفت. روح الله از زبان این بانوی مرد آفرین، تاریخ و سرگذشت اجدادش را از نیشابور تا کشمیر، و از آنجا تا نجف و سامرا و خمین شنید و روح حق طلبی و عدالت خواهی را از او آموخت. به حتم یکی از شورانگیزترین داستانهایی که از زبان عمه اش شنید، داستان شهادت پدر بوده است. هر چند به این مقدار نیز اکتفا نکرد و مدتی خود نیز ماجرای شهادت پدر را از زبانها و قلمهای متفاوت شنید و خواند. ۷ علاقه روح الله به پدر از نامی که او برای شهرت خود برگزید، پیدا است: مرتضی "پسندیده" را پسندید، نورالدین به "هندی" رضایت داد، و روح الله چراغ "مصطفوی" را برافروخت. همچنین در جوانی نیز بعضی نوشته هایش را با "ابن الشهد" مختوم می کرد تا یاد پدر شهید خود را همیشه در خاطر عاطرش زنده نگه دارد. از مهمترین حوادث کشور که در دوران کودکی امام رخ داد. نهضت مشروطیت بود. چهار سال و چهارماه از تولد او می گذشت که شاه قاجار به امضای پنجاه و یک اصل قانون مشروطیت تن داد و نه روز بعد بستر خود را در گورستان پهن کرد. ۸ حوادث مربوط به نهضت مشروطیت اگرچه بیش از هر جای کشور، پایتخت را می لرزاند، گویا شهرها و روستاهای کوچک و دور را نیز از خود بی خبر نمی گذاشت و دعای خانواده روح الله برای بهبود حال شیخ فضل الله نوری، پس از نجات از سؤ قصد کریم روانگر، حکایت روشنی از این تاثیر و تاثر است. ۹ یکی از خاطرات شنیدنی درباره ایام کودکی امام ماجرای است که به خوبی نشان می دهد او از همان سالهای نخست زندگی، به مسائل مهم کشور و امت اسلام، علاقه و توجه داشت: روح الله با آن که معلم نقاشی نداشت، همچنان با نقاشی، دل مشغول می داشت. یکی از تصاویر خیالی اش که از واقعیت الهام گرفته بود از خانه فراتر رفت و در میان اقوام و دوستان دست به دست شد. در این نقاشی، دو رنگ به کار رفت: مرکب سیاه و دواگلی (مرکور کرم). مجلس شورای ملی را بزرگ تر از ابعاد تالار بزرگ خانه شان رسم کرد و سرهایی را با عمامه های سیاه و سفید و کلاه های بوقی و پوستی به عنوان نمایندگان مجلس، دور اتاق جا داد. بر پشت بام تالار تعداد زیادی دایره به عنوان توپ کشید و چند عدد از توپ ها، پشت بام را سوراخ کرده، روی سر نمایندگان مجلس افتاده از زیر در تالار خون سرخ روان بود. ۱۰ نخستین آموزگاران روح الله، مرحوم میرزا جعفر و مرحوم ملا ابوالقاسم بودند. میرزا جعفر هر روز صبح به خانه شهید سید مصطفی می آمد و به فرزند پنج ساله او خواندن و نوشتن می آموخت. در مکتب ملا ابوالقاسم، بی غلط خواندن قرآن را فراگرفت و در کنار قرائت و تجوید قرآن، همه آنچه در مکتبخانه های آن روزگار معمول بود، آموخت. پس از اتمام دوره مکتبخانه، به مدرسه می رود تا درسهای این مراکز جدید التاسیس را نیز تجربه کند. حسن مستوفی، فرزند خاله روح الله که در کودکی همدرس و همبازی هم بودند، می گوید: "ما با هم به مدرسه ای می رفتیم که به سبک مدارس فرانسوی، میز و صندلی داشت. ۱۱ شاید وجود خانهای متحول در خمین باعث شده بود که در آن منطقه، مدارس جدید نیز دایر شوند و آن گونه که در "سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی" برمی آید: نام آن مدرسه تازه تاسیس احمدیه بوده است. ۱۲ ورود به حوزه علمیه تحصیل علوم اسلامی را امام خمینی پیش از پانزده سالگی آغاز کرد. مقدمات را نزد برادر ارجمندش: مرحوم آیه الله پسندیده آموخت و تا پیش از هجرت به اراک، از محضر مرحوم میرزا محمود افتخارالعلما مرحوم میرزا رضا نجفی خمینی، مرحوم آقا شیخ علی محمد بروجردی، مرحوم آقا شیخ محمد گلپایگانی و مرحوم آقا عباس اراکی استفاده ها کرد. به گفته برادر، منطق و مطول و سیوطی را نزد او خوانده است. خط و خوش نویسی را نیز نزد یکی از اساتید مدرسه تازه تاسیس آقا حمزه محلاتی آموخت. در سن پانزده سالگی، با پشت سر گذاشتن حوادث تلخ و شیرین و آموختن دروس مقدماتی حوزه، برای ورود به دنیای بزرگترها آماده تر شده بود. آشنایی اش با ادبیات عرب و فارسی بیش از مقدار لازم برای طلبه ها بود. منطق و فنون استدلال را خوب می شناخت. خط را بسیار زیبا می نوشت. اخبار کشور و شهر را پی می گرفت و در همه فعالیتهاى مربوط به جوانان مدافع شهر، شرکت می جست. جمعه ها به میدان مشق تیر می رفت تا فنون دفاع را بیاموزد. اینک دو سال و نیم از جنگ بین المللی اول می گذرد. اجساد کشته شدگان جنگ، شهر را به عزا و وبا مبتلا کرده است. موثرترین دارویی که کمابیش از کشتار وبا می

کاست ماست بود. اما قشون روس، ماستها را از خانه می گرفتند و خود را ایمن می کردند. مادر گرامی روح الله، هر از گاه فرزندش را با مشکى پر از ماست به در خانه بیماران می فرستاد تا در درمان آنان گامی برداشته باشد. اما خانه پدری روح الله نیز از گزند وبا مصون نماند و نخست صاحبه خانم، عمه شجاع و فداکار و اندکی پس از او هاجر، مادر روح الله، دار فانی را وداع گفت. چند سال دیگر نیز در خمین ماند و در این سالها هم به مدرسه می رفت و هم چشم به تحولات سریع و شگفت ایران داشت. آنچه بیش از همه، روح الله را در آن سالهای غریب به وجد آورد، نهضت جنگل بود. دلیل علاقه روح الله جوان به رهبر نهضت جنگل، نقل یک خواب از او و سرودن قصیده ای در ستایش میرزا کوچک خان جنگلی است: یک روز آقا مرتضی قصیده ای در لابه لای دفتری که مادر مخارج خانه را در آن می نوشت، یافت. دانست که از روح الله است. پرسید: "این، برای کیست؟" روح الله نوجوان گفت: "برای میرزا کوچک خان که چندی پیش، مهمان ما بود." آقا مرتضی با تعجب پرسید: "خود میرزا؟" روح الله پاسخ داد: "بله." سوال تکرار شد و پاسخ نیز. ننه خاور دخالت کرد و گفت: یک ماه پیش دیدم روح الله خیلی سر حال است. گفتم از وقتی مادرتان رحمت خدا رفته شما غمگین هستید. چطور امروز این قدر سر حال هستید؟ برایم خواب شب گذشته را تعریف کرد: "شب بود، اما خورشید همچنان در آسمان بود. این خانه نیز جنگل بود. جنگلی ها با اسب به این خانه آمدند و میرزا در میان آنها بود. برایش چای آوردم، لبخندی زد. بی آن که چیزی بگوید: خدا حافظی کرد و رفت. ۱۳" غیر از این نشانه های دیگری نیز هست که نشان می دهد امام خمینی در نوجوانی علاقه و اعتقاد بسیاری به رهبر نهضت جنگل داشته است. از جمله همواره برای سلامتی او دعا می کرد. یک بار به برادرش پیشنهاد پیوستن به نهضت را داد و پیوسته اخبار آنها را دنبال می کرد. ۱۴ سال ۱۳۳۹ ه. ق امام خمینی برای تکمیل تحصیلات خود به اراک ۱۵ رفت تا محضر پرفیض عالمی ربانی و فقیهی هوشمند را درک کند. پیش از عزیمت به اراک، نخست تصمیم داشت که به اصفهان برود و در آن ادامه تحصیل دهد. اما آوازه شیخ عبدالکریم حائری یزدی که در آن سالها در همه مراکز علمی پیچیده بود، خمینی جوان را به اراک کشاند. در اراک، وارد مدرسه سپهدار شد. بیدرنگ، منطق را دوره کرد، نحو را به کمال آموخت و به بدیع و بیان احاطه یافت. شور و نشاط درس آموزی، او را از نگاه به اوضاع و احوال کشورش باز نمی داشت و حوادث تلخ آن روزها، همت او را در کسب معرفت و دانش دین سست نکرد. چنان که وقتی برای اولین بار در مجلس ختم مرحوم سید محمد طباطبایی عالم مشروطه خواه به منبر رفت، علم و سیاست را به هم آمیخت. انتخاب طلبه جوان خمینی برای این مجلس، بی شک با روحیات و گرایشهای او ارتباط داشته است. اولین سخنرانی امام خمینی در آن مجلس باشکوه، از هر گوشه آفرینها برانگیخت و همین امر موجب شد که وی دعوتهای بعدی را نپذیرد و تا چهار سال با منبر وداع گوید. زیرا نیک می دانست که ستایشگریهای خلق، با دل و روح او چه خواهند کرد. در مدتی که روح الله در اراک، از حوزه آیه العظمی حائری یزدی سود می جست، حوادث بسیاری نیز بر کشور گذشت: کودتای رضاخان در اسفند ۱۲۹۹ و دستگیری سید حسن مدرس از آن جمله است. پیش از آن که همراه روح الله از اراک به قم سفر کنیم. نقل خاطره ای زیبا و شیرین که برای او در کوچه های اراک روی داده است، چشم ما را به شخصیت این مرد الهی، بازتر می کند. در ۲۷ اسفند همان سال، دو تلگراف به اراک رسید که مایه خشنودی همگان شد. نخست این که حقوق احمدشاه از خزانه دولتی به سی هزار تومان و مقرری شاهزادگان عیاش قاجاری به بیست هزار تومان تقلیل یافت. دیگر آنکه ورود هرگونه مشروبات الکلی به کشور اکیدا ممنوع اعلام شد و مقرر گردید در میهمانیها، به جای مشروبات الکلی، از دوغ و شربت استفاده شود. چندی قبل از این تصمیم دولت: دو قلیچماق مست، توبره پیرمردی نمک فروش را روی یخهای کوچکی خالی کرده بودند تا در تلو تلو خوردنهای مستی، سر نخورند. هنگام خالی کردن توبره دوم، آقا روح الله نوجوان از راه رسید و مچ یکی از آنان را چنان پیچید که فریاد از او برخاست و دیگری پا به فرار گذاشت. پیرمرد نمک فروش، ناله کنان و با صدای بلند، مرگ آن دو مزاحم را از خدا خواست و برای جوانمردی که او را از چنگ آن دو مست رهانیده بود، عمر طولانی درخواست کرد. پنجاه سال از این ماجرا گذشت. روزی یکی

از رانندگان کامیون که بین راه مشهد - تهران در رفت و آمد بود، برای خوردن ناهار به قهوه خانه ای رفت. در آنجا با صدای بلند برای یکی از آشنایانش، داستان نجات پدر بزرگش را به دست طلبه ای جوان تعریف می کرد و می گفت: دست کم یک روز از عمر امام به خاطر دعای خیر پدر بزرگ من است و روزهای دیگرش به خاطر دعای هزاران انسان دیگر. زیرا یکی از دو دعای پدر بزرگم مستجاب شد و آن دو مرد مست، روزی به جان هم افتادند و با چاقو همدیگر را زخمی کردند و پس از مدتی هر دو در جوانی بر اثر زخم چاقو مردند. دعای دیگر پدر بزرگم عمر طولانی برای امام خمینی بود و حتما این نیز مستجاب می شود. ۱۶ هجرت به قم نوروز سال ۱۳۰۰ ش/ ۱۳۴۰ ق، خمین به استقبال فرزند آیه الله شهید، سید مصطفی موسوی خمینی رفت و او را که از اراک برای دیدار خانواده بازمی گشت در آغوش گرفت. روح الله تقریباً همه اسباب و اثاثیه زندگی را با خود از اراک آورده بود و همین نشان از عزم او به بازنگشتن به اراک داشت. بی شک، دلیل عمده وی به انتخاب قم برای ادامه تحصیل، هجرت آیه الله العظمی حائری یزدی از اراک به قم بود. اما این که مرحوم حائری یزدی چرا قم را برای گستراندن بساط تدریس و مجتهدپروری برگزید، سخن بسیار گفته اند. گویا بعد از ماجرای کودتا و استقرار دولت سیدضیا طباطبایی، معظم له با مشورتها و رایزنیهای بسیار با آگاهان آن روز، به این نتیجه مبارک رسیده بود که باید حوزه علمیه را در ایران از هر جهت گسترش دهد و اراک تناسب چندانی با گسترش حوزه نداشت. قم، هم زیارتگاه حضرت معصومه بود و هم به پایتخت نزدیکتر. از این رو برای جلب طالبان علم، آمادگی و ذابیت بیشتری داشت. امام خمینی نیز پس از گذراندن ایام نوروز در خمین، آماده هجرت به قم ۱۷ شد تا دوستان فاضل و هم درسهای خود را اینک در قم ببیند و راهی را که از خمین و اراک آغازیده بود، در آنجا به مقصد رساند. در کتاب "گنجینه دل" می خوانیم: آیه الله خلخالی از امام نقل می کند که فرمودند: "پس از حرکت آقای حائری از اراک، به قرآن تفال زدم، این آیه آمد: منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تاره اخری رُشما را از خاک آفریدیم و بدان باز می گردانیم و از آن بار دیگر بیرون می آوریم". پیش خود گفتم که نشو و زندگی و مرگ ما در قم خواهد بود. تاریخ ورود امام خمینی به قم، نوروز سال ۱۳۰۰ ه. ش، مطابق با رجب المرجب ۱۳۴۰ ه. ق است. در آنجا بدون اتلاف وقت پایه های اجتهاد را یک یک پیمود. تتمه مباحث کتاب مطول را نزد مرحوم آقا میرزا محمدعلی ادیب تهرانی آموخت و دروس سطح را از محضر مرحوم آیه الله محمدتقی خوانساری و بیشتر نزد مرحوم آیه الله سیدعلی یربیبی کاشانی فراگرفت. پس از گذراندن سطح به آرزوی دیرینه خود دست یافت و هر روز صبح چشم به سیمای موسس حوزه علمیه قم، حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی می دوخت دروس سطح تا سال ۱۳۴۵ ه. ق. روز و شب او را به خود مشغول می داشت و از پس تا دو سال خارج فقه و اصول مرحوم حائری یزدی را شرکت می کرد تا این که در سال ۱۳۵۵ هجری قمری استاد امام و موسس حوزه قم، رخ در نقاب خاک کشید و به دیار افلاکیان کوچید. برای امام خمینی قم علاوه بر جاذبه های علمی و اخلاقی، موقعیتی مناسب نیز بود تا بتواند با بزرگان دیگری هم ارتباط برقرار سازد. یکی از کسانی که امام در قم با وی ملاقات کرد، مرحوم سید حسن مدرس است. این آشنایی به چند گفتگوی علمی و یا سیاسی ختم نشد و امام بارها با او در تهران و مجلس شورای ملی ملاقات و گفتگو کرده است. مرحوم مدرس - رحمه الله - خوب من ایشان را هم دیده بودم. این هم یکی از اشخاصی بود که در مقابل ظلم ایستاد و در مقابل ظلم آن مرد سوادکوهی آن رضاخان قلدر ایستاد و در مجلس بود. ایشان را به عنوان طراز اول، علما فرستادند به تهران و ایشان با گاری آمد تهران. از قراری که آدم موثقی نقل می کرد، ایشان یک گاری آنجا خریده بود و اسبش را شاید خودش می راند تا آمد به تهران. آن جا هم یک خانه مختصری اجاره کرد و من منزل ایشان مکرر رفتم، خدمت ایشان - رضوان الله علیه - مکرر رسیدم. ۱۸ امام خمینی نوزده ساله بود که مدرس را در قم می بیند و از همان جا طرح آشنایی و رفت و آمد می ریزند. مدرس در سیمای روح الله، پدرش را می دید که در اصفهان با او همدرس بود و اینک با دیدن پسر، خاطراتش در اصفهان و دوستی اش با سید مصطفی یادآوری می شد. از سخنان و تجلیلهای امام از مقام و شان سیدحسن مدرس در سالهای پس از پیروزی انقلاب پیداست

که آن دیدارها، از مدرس شخصیت مقدس و بزرگی در چشم امام ساخته است. ۱۹ ورود امام به درس آیه الله حائری یزدی، در سن بیست و پنج سالگی بود. دو سال بعد، در قم با حاج شیخ محمدرضا نجفی اصفهانی آشنا شد که فلسفه می دانست و در فلسفه غرب نیز دستی داشت. وی در قم داروینیسیم و نقد آن را تدریس می کرد و مدتی روح الله جوان در این درس حاضر شد. استاد دیگر امام در معقول، مرحوم حاج سید ابوالحسن رفیعی قزوینی است. محضر درس آن فیلسوف نامی، سه علم را به روح الله آموخت: ریاضیات، هیئت و فلسفه. از میان همه اساتید امام آن که بیش از همه روح او را اشباع و ارضا می کرد، درس عرفان نظری مرحوم محمدعلی شاه آبادی بود. شش سال، گاه هر روز و گاه هر چند هفته یک روز، نزد او می رفت تا کنار فقه و فلسفه عرفان را نیز بیاموزد. آشنایی امام با عرفان، چنان عمیق و گسترده بود که اگر به فقه و اجتهاد شهرت نمی یافت، اینک همگان او را فقط عارفی سترگ می شناختند که مدار عرفان در عصر حاضر است. اما علاقه او به فقه و اهتمامش به پرورش طالبان علوم نقلی، مرجعیت را به سراغ او برد و کمتر به پیر و مراد شهرت یافت. هرچند آشنایی و احاطه اش بر عرفان نظری و مقامش در عرفان عملی، چنان بلند است که بسیاری از مشاهیر عرفا را بدان دسترسی نیست. جز اینها، در محضر آقا میرزا علی اکبر حکمی یزدی نیز علوم معنوی و عرفانی را در سینه اندوخت، و عروض و قوافی و فلسفه اسلامی و فلسفه غرب را نزد مرحوم آقا شیخ محمدرضا مسجد شاهی آموخت. از آیه الله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی اخلاق و عرفان را فراگرفت و همواره از او به بزرگی و پاک نهادی یاد می کرد. تشکیل خانواده ۲۷ سال از عمر مبارکش می گذشت که همسرگزید. حاصل این پیوند خجسته، سه پسر و پنج دختر بود که از این میان یک پسر و دو دختر، اندکی پس از تولد، دیار باقی را بر دار فانی برگزیدند. همسر گرامی آن بزرگمرد، دختر حاج میرزا محمدثقفی از روحانیون تهران است. روح الله جوان، پدر و مادری نداشت که برای او به خواستگاری دختری بروند و خود نیز چنان در درس و سیاست و عرفان فرو رفته بود که از همسرگزینی و تشکیل خانواده، نه سخن می گفت و نه چندان بدان می اندیشید. پیشنهاد این پیوند مبارک را سید محمد صادق لواسانی، دوست و هم درس امام بدو داد. روح الله جوان، چندین بار به خانه میرزا محمد ثقفی تهرانی، پیغام فرستاد و آنان را از نیت خود باخبر کرد. اما "قدس ایران" که دختری دبیرستانی بود و سخت به تحصیل و زندگی در تهران خو کرده بود، هر بار پاسخ منفی داد. ۲۰ تا اینکه بر اثر خوابی که خود آن را بیان کرده است، زندگی در قم با روح الله را پذیرفت و سعادت را که در کارنامه او نوشته بودند، امضا کرد. آنچه بعدها از زبان این همسر شایسته درباره امام گفته و شنیده شد، زیباترین بخشهای حیات امام است. زیرا زنان، شفاف ترین آینه های مردان اند و هر مردی را بیش از همه همسر و اهل بیت او می شناسند: اهل البیت ادبی بمانی البیت. ادب، متانت، صداقت، و فداکاری روح الله، چنان در دل "قدس ایران" کارگر افتاد که پس از مدتی کوتاه، تهران و همه رفاه و تمکنی که در آنجا داشتند، فراموش کرد و یکسره دل به همسر جوان و فرزانه اش بست. این همسر فداکار، بار سنگین بیت امام را سالها بر دوش کشید و امام را در غربت و حبس و خطر یاری وفادار بود. در تمام این سالها - به اعتراف همسر - حتی یک جمله که در آن فرمانی و یا عتابی باشد، میان آنها رد و بدل نشد و او خود می گوید: اگر می خواستم لب حوض روسری بچه را بشویم، می آمدند می گفتند بلند شو تو نباید بشویی. من پشت سر او، اتاق را جارو می کردم. وقتی او نبود لباس بچه را می شستم ... ۲۱ ورود آیه الله بروجردی به قم امام خمینی تا هنگامی که مؤسس حوزه شکوهمند قم، به درس می نشست، در مجلس او حاضر می شد و شرط ادب را نگاه می داشت. تا این که در دهم بهمن ماه ۱۳۱۵ شمسی، شمع حوزه تازه تاسیس قم به خاموشی گرایید و امیدی که چندی دلها را گرما بخشیده بود، یک مرتبه فرو نشست. امام در آن هنگام، سی و سه بهار از عمر شریفش می گذشت و جز جوانی، مانع دیگری برای احراز مقام مرجعیت و فتوا، مسند ریاست حوزه را از او محروم نکرد. از آن پس تا هشت سال، سه مجتهد بزرگ آن روزگار، حوزه را اداره می کردند: سید محمد حجت: سید صدرالدین صدر و سید محمد تقی خوانساری. در همین سالها - به ویژه پس از سقوط رضاخان - شرایط برای تحقق مرجعیت عظمی فراهم گردید. آیه الله العظمی بروجردی شخصیت علمی برجسته ای بود که می

توانست جانشین مناسبی برای مرحوم حائری و حفظ کیان حوزه باشد، این پیشنهاد از سوی شاگردان مرحوم حائری به ویژه امام خمینی پیگیری شد. ۲۲ همه این تلاشها، برای آن بود که اوضاع آشفته حوزه در آن روز، به وحدت بگراید و همه اعضا و اجزای حوزه، گرد یک شمع جمع شوند و آن شمع کسی جز بروجردی بزرگ نمی توانست باشد. درباره مقام علمی، جایگاه اجتماعی، زهد و تقوا، و کیاست و نوآوری آیه الله العظمی بروجردی، به نقل قسمتی از پیام آیه الله خامنه ای، مقام معظم رهبری، به " یادواره فقهی آیت الله بروجردی " در شهر بروجرد، بسنده می کنیم: علم و تقوا و اخلاق و روشن بینی و بزرگ منشی و کیاست و نوآوری و جامع نگری و خستگی ناپذیری این مرد بزرگ و ذخیره الهیه چنان شخصیت ذوابعد و عظیمی فراهم آورده بود که نظیر آن را در فقهای صاحب نام و برخوردار از زعامت به ندرت می توان یافت. . . حوزه علمیه تحت زعامت او، پرورشگاه و خاستگاه افکار نو و گوه‌های درخشانی شد که به برکت آن در سالهای بعد، نهضت روحانیت پی ریخته شد و حرکتی که در اوج آن انقلاب عظیم و شکوهمند اسلامی به رهبری مجدد بزرگ اسلام، حضرت امام خمینی - قدس الله نفسه زکیه - بود، سر بر آورد. ۲۳ امام خمینی و شاگردان مبرز ایشان، سهم بسیاری در دعوت و آماده سازی زمینه برای ورود آیت الله العظمی بروجردی به قم داشتند. این تلاش پیگیر و هوشیارانه، دو انگیزه داشت: ۱. شایستگی ها و توانمندیهای علمی و اجتماعی که در آیه الله بروجردی بود و ایشان را برای زعامت حوزه نونهال قم، به ایت سزاوار و بلکه متعین می کرد. وی از برجسته ترین شاگردان آخوند خراسانی، سید کاظم یزدی و شریعت اصفهانی بود. به راحتی می توان آن عالم بزرگوار را در عصر حاضر، احیا کننده فقه اسلامی و پیش نیازهای آن دانست. او در فقه، اصول، رجال و حدیث از قوه ابتکار و نبوغ سرشاری برخوردار بود و آثارش به خوبی این دعوی را به کرسی می نشاند. مکتب فقهی - اصولی ایشان، بسیار نظام مند، مدون و روش مند بود. برخی از شاخصه های مکتب فقهی آن مرد دانش، بدین قرارند: - لزوم توجه به فقه مقارن و بحث تطبیقی - لزوم نقد رجال با استفاده از طبقه بندی طولی و تاریخی - ضرورت نگرش و نقد تاریخی فروع فقهی و توجه به تاریخ صدور و مقطع صدور اقوال و فتاوا - تقدم ادله حدیثی بر اصول عملیه / مانند برائت، استصحاب و غیره. - نگاه تطبیقی به احادیث مربوط به یک مساله و دسته بندی موضوعی و دلالتی آنها ... ۲۴ آیت الله العظمی فاضل لنکرانی در معرفی جایگاه علمی آن شخصیت بزرگوار فرموده اند: مرحوم آیت الله العظمی آقای بروجردی - اعلی الله مقامه - با روش فقهی خاص خود، روح تازه ای در حوزه ها دمید و فقه شیعه را متحول ساختند. ایشان دارای خصوصیات و مبانی خاصی بود که فقه ایشان را از دیگر علمای قدیم و جدید متمایز می ساخت. ۲۵. غیر از مقام علمی و شایستگی آن مرحوم برای تصدی مقام افتا، انگیزه دیگری که امام خمینی و همفکران ایشان را به تلاش برای زعامت آیت الله بروجردی بر حوزه علمیه قم وامی داشت، ضرورت حفظ وحدت حوزه و خنثی کردن فتنه های حکومت پهلوی بود. پس از فوت موسس حوزه قم، رژیم پهلوی امید بسیاری داشت که بتواند از تشتت و چندگانگی در حوزه استفاده کرده مقاصد شوم و پلید خود را اجرا نماید. اما درست در همان زمانی که رضاخان چشم طمع به انحلال و یا کساد حوزه دوخته بود، شاگردان مرحوم موسس، و در راس آنان امام خمینی مصمم شدند تا با پیدا کردن شایسته ترین جانشین برای آیت الله العظمی حائری یزدی آتش فتنه او را خاموش کنند. از این رو همه آنان که در این امر مهم با امام هم فکر و موافق بودند، به شهرها و بلاد دور سفر کردند و نظر عالمان و بزرگان مناطق مختلف را به این جایگزینی جلب کردند. امام خود به همدان سفر کرد و با علمای آن شهر - که بیم مخالفت آنان می رفت - در این باب سخن گفت و با دست پر بازگشت. مقدمه چینی ها و سعی بلیغ بزرگان حوزه در شناساندن مقام علمی و شخصیت معنوی آیت الله العظمی بروجردی پس از چندی، ثمر داد و از هر سو نامه های بسیار به سوی زعیم حوزه سرازیر شد. تا این که در سال ۱۳۶۴ ه. ق/ ۱۳۲۴ ه. ش، آیت الله العظمی بروجردی پس از گذراندن دوران بستری و درمان در بیمارستان فیروز آبادی تهران، وارد قم شد و آرزوی امام و دوستان و شاگردانش که سربلندی و یکپارچگی حوزه، آرزوی آنان بود، اجابت شد. این هجرت خجسته بر اثر صلاح اندیشی، زمینه سازی و هوشیاری امام صورت پذیرفت و خود در صف مقدم گروه استقبال ایستاد. غیر از تلاشهای امام و

همفکرانش، آنچه راه زعامت عامه را برای آیت الله العظمی بروجردی هموار کرد، ایثار و اخلاص آیات ثلاث (مرحومان: حجت، سید محمد تقی خوانساری و صدر - رضوان الله تعالی علیهم) بود. بدین ترتیب آن مرد بزرگ الهی، پس از سی سال گوشه گیری و انزوا، سرپرستی حوزه شکوهمند قم و مرجعیت عامه جهان اسلام را به دست گرفت. ریاست عامه و پر افتخار آن بزرگ مرد، پانزده سال به طول انجامید و در این فرصت طلایی، حوزه علمیه قم به کانون همه فعالیت‌های دینی و علمی در سرتاسر ایران بدل شد. روشن بینی و واقع نگری های بروجردی بزرگ، در تغییرات اساسی در ساختار حوزه بسیار موثر افتاد. آگاهی های او از وضعیت اسفبار کشور و جهان اسلام، در طراحی و برنامه ریزی های حوزه تاثیر فراوان داشت: "تقریب بین مذاهب"، "فرستادن نماینده به الازهر"، "ساختن مسجد و مدرسه در خارج از کشور"، "اعزام مبلغ به کشورهای اسلامی"، "تشویق طلاب به آموختن دروس جدید، از جمله زبان انگلیسی" ۲۶ و "استقبال از طرح اصلاح و نوسازی حوزه" شمه ای از کارستان او است. در همه این توفیق ها و اصلاحات و توسعه حوزه، امام شریک و بلکه خود بانی بود زیرا به توصیه و تاکید او بود که حوزه تحت سرپرستی یک زعیم گرد آمد و او بود که زمینه را برای چنین اتحاد و اتفاقی فراهم آورد. توفیقات و تلاشهای آیت الله العظمی بروجردی، چنان چشمگیر و جهانشمول بود، که چندماه پس از فوت ایشان، یکی از نشریات داخلی، نوشت: حوزه علمیه قم، طی پانزده سال ریاست عالی حضرت آیت الله فقید بروجردی، به سرعت راه ترقی و نیرومندی مترقیانه ای را می پیمود. علاوه بر افزایش مدرسین، حوزه های درسی و محصلین علوم دینی، تحول بزرگ و بی سابقه ای نیز در چگونگی ربیت شاگردان این دانشگاه بزرگ روحانی پدیدار شد. بدین ترتیب که نسل جدیدی از روحانیون و طلاب پرورده شدند که بسیار روشنفکر، قادر به فهم تحولات علمی و اجتماعی، موقع شناس و آشنا به سیاست جهانی و علوم جدیدند. این دسته ظاهرشان آراسته تر از گذشتگان و معلوماتشان مفیدتر برای معرفی حقیقت اسلام و شیعه به جهانیان نیز صلاحیتشان محرز است. افراد این نسل جدید، بعضی یکی دو زبان خارجی فرا گرفته اند یا می گیرند، کتابهای علمی و اجتماعی و سیاسی را به دقت و روشن بینی خاصی مطالعه می کنند. در نویسندگی قدرت فراوانی دارند، و در کلاس درس و مناظر و مجالس مسائل و مطالب را خیلی نیکوتر و موثرتر بیان می نمایند... از همین دسته اند کسانی که دست به انتشار نشریاتی مانند ماهنامه "مکتب اسلام" و ماهنامه "مکتب تشیع" زده اند. که از نشریات بسیار آموزنده و موثر مذهبی در دوره ما بشمارند و در این دوران نشریات و کتابهایی که به وسیله فضلا و مدرسین محترم قم چاپ و نشر شده که اهمیت بین المللی پیدا کرده است. ۲۷ می توان اطمینان داشت که اگر نبود برخی موانع و مخالفت‌های مقدس م آبان حوزه و کسانی که بقای خود را در حفظ ساختار سنتی حوزه می دیدند، اصلاحات آیت الله بروجردی بسی بیش از این بود و بسا که طرح جامع، واقع بینانه و دردمندانه امام صورت تحقق می بخشید. آنگاه که امام خمینی طرح اصلاح حوزه را به زعیم آن تقدیم کرد، ۲۸ وی به جد خواستار اجرای آن شد اما دریغ و درد که عافیت طلبان و سطحی نگران، نوسازی ساختار و برنامه های حوزه را برنتافتند و بر سر راه آن هزار چون و چرای بی منطق نهادند. آیت الله بروجردی پس از اندکی مقاومت در برابر آنان، تن به سکوت داد و از اصرار خود بر اجرای طرح نوسازی حوزه، ست برداشت. امام و کسانی که او را در نوشتن طرح پیشنهادی، کمک کرده بودند، از خود عکس العمل‌های متفاوت و مناسب با شان و حالات خود بروز دادند: آیت الله مرتضی حائری به مشهد هجرت کرد، شهید مطهری بیرون آمدن از قم و حضور در دانشگاه را برگزید، و امام خار در چشم و استخوان در گلو ماند و صبر پیشه کرد. امام خمینی تا پایان راه، زعیم حوزه را همراهی صادق و فداکار بود و در این راه از هیچ تلاشی دریغ نکرد. هماره آن پیر فرزانه را در بهبود مشی حوزه و اداره و تقویت آن یاری می رساند و چون یکپارچگی، سربلندی و شکوه حوزه و حوزویان را در قدرت و عظمت رهبری آن می دید، حفظ حرمت آن را تا پایان بر خود واجب می دانست، تا آنجا که با حوصله ای تمام، مدت پنج سال به درسهای او گوش سپرد و با حضورش در کنار شاگردان آیت الله بروجردی بر عظمت و شکوهمندی او افزود. حتی به این مقدار نیز اکتفا نفرمود و درسهای او را نوشت و تقریر کرد ۲۹ تا همگان را حجت تمام شود و کسی را بهانه نباشد. این در حالی بود که

امام در آن سالها خود مدرسی توانا در فقه و اصول و فلسفه و عرفان و اخلاق بود و مقامات علمی و معنوی اش، خاص و عام را زبانزد. با این همه، آنچه را که وظیفه خود می دانست فرو نگذاشت و در کنار تقویت و وحدت بخشی به حوزه، در قضایایی مانند ماجرای "فداییان اسلام" و سرنوشت رهبر شهیدشان، آنچه در توان داشت، به میدان آورد؛ اگرچه - مع الاسف - سودی نکرد. امام خمینی سخت مورد علاقه و اعتماد آیت الله بروجردی بود و در زمان زعامت ایشان بر حوزه ها، ماموریت‌های مهمی را از سوی مرجعیت شیعه بر عهده گرفت. از جمله دوبار به نمایندگی از آیت الله بروجردی و دیگر علمای اسلام، با نمایندگان شاه گفتگو کرد و آنان را از نتایج کارهای خود بر حذر داشت. ۳۰ در یکی از این گفتگوها، امام خمینی دکتر اقبال (نخست وزیر وقت) را از تغییر قانون اساسی منع کرد و بدو فرمود: ما به شما هرگز اجازه چنین تغییر و تبدیلی در قانون اساسی را نمی دهیم؛ زیرا این گونه تغییر، افتتاحیه ای جهت دستبرد اساسی به قوانین موضوعه این کشور خواهد شد و به دولت فرصت می دهد که هر وقت هر طور که سیاست و منافع او اقتضا می کند در قانون اساسی دست برد و طبق اغراض و امیال خود، قانونی را ملغی و قانون دیگری را جعل نماید. ۳۱ شعاع آثار و برکات بروجردی بزرگ، چنان گسترده است که در کارنامه کمتر فقیهی جای می گیرد. با تلاشهای پی گیر و هوشمندانه ایشان و مرحوم شیخ محمود شلتوت بود که آرزوی تقریب مذاهب در دلها افروخته تر شد و موسسه "دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه" برای ایجاد تفاهم هرچه بیشتر میان مسلمانان شیعی و سنی ایجاد شد. در مقابل مفتی اعظم الازهر، شیخ محمود شلتوت به جواز پیروی از فقه جعفری فتوا داد و در دانشگاه الازهر مصر، کرسی ویژه ای به تدریس این فقه پویا و توانمند اختصاص یافت. بالاخره روز دهم فروردین سال ۱۳۴۰ خورشیدی/۱۲ شوال ۱۳۸۰ قمری فرا رسید و پیغام معشوق در گوش عاشق خوانده شد. مردم عزادار ایران به خیابانها ریختند و در قم یکی از باشکوهترین اجتماعات مذهبی تا آن روز، در تشییع پیکر مرجع عالم تشیع برپا شد. این همراهی تا سپردن جسم عالمی به خاک، چنان رژیم پهلوی را به هراس انداخت که از همان وقت در اندیشه بیرون کردن کانون مرجعیت از ایران، فرو رفت. پیکر پاکش را در مسجد اعظم که خود آن را بنا و تاسیس کرده بود به خاک سپردند و اینک زیارتگاه زائران حضرت معصومه - سلام الله علیها - است. آغاز نهضت سیاست و شیوه کشورداری زمامداران، همواره در کانون توجه حضرت امام خمینی قرار داشت و ایشان در هیچ دوره ای از زندگی پربار خود، از مسئولیتهای اجتماعی شانه خالی نکرد. لیکن اولین دوره فعالیت سیاسی امام خمینی به لحاظ اهمیت و تاثیرگذاری مستقیم، مربوط به سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ (ه. ش) است. شهریور ۲۰، در تاریخ معاصر ایران، اهمیت بسزایی دارد؛ زیرا در این ماه، پرونده سیاه و پربرگ رضاخان بسته شد و پرونده ای سیاه تر و اسف انگیزتر گشوده گردید. بارزترین نمود برخورد حکومت رضاخانی با امام خمینی تعطیل کردن درس اخلاق ایشان در مدرسه فیضیه بود. نخستین درسی که امام راحل پس از رحلت آیه الله العظمی حائری آغاز کرد و با استقبال طلاب و مردم کوچه و بازار مواجه شد، درس اخلاق بود. امام در این درس، به مناسبت‌های مختلف اشاراتی گویا، و گاه کنایه آمیز به وضعیت حکومت و اسلام زدایی پهلوی اول مطرح می فرمودند. ماموران شهربانی حکومت تازه تاسیس پهلوی در قم، از ادامه این درس در فیضیه جلوگیری کردند و آقا روح الله نیز درس خود را به مدرسه حاج ملاصادق منتقل کرد. کتاب "اربعین حدیث" از نتایج این درس اخلاقی - عرفانی است. تا اینکه شعله های جنگ جهانی دوم به ایران نیز کشیده شد و بخشهای بسیاری از سرزمین ایران اسلامی، به اشغال روس و انگلیس درآمد. در همین هنگام انگلیسی ها رضاخان را از سریر سلطنت به تبعید در جزیره "موریس" کشاندند و همزمان فرزند جوان و مغرور او را به حکومت رساندند. این واقعه، به معنای پایان ۲۰ سال حکومت زور و آغاز ۳۷ سال سلطنت تزویر همراه با اختناق شدید بود. در سالهای نخست حکومت پهلوی دوم، روحانیت شیعه در اوج انزوا و مظلومیت قرار گرفته بود. از یک سو کمونیستها و نویسندگان لائیک، اساس دین و دینداری را با شبهات فکری مواجه ساخته بودند و از سوی دیگر مجالی برای فعالیت‌های آشکار دینی، باقی نمانده بود. اوج اسلام ستیزی در این سالها، در تالیف و انتشار چندین کتاب گمراه کننده و صریح علیه دیانت و اسلام بود. مولف یکی از این کتابها، حکمی زاده فرزند حاج

شیخ مهدی قمی است. وی نام "اسرار هزار ساله" را بر کتاب خود نهاد و پاسخی که امام بدو داد، همان کتاب "کشف الاسرار" است. این کتاب، به قدری مهم و موثر افتاد که گاه از حضرت امام به "کاشف الاسرار" یاد می‌شود و این به دلیل اهمیت و موقعیت "کشف الاسرار" در میان دیگر آثار مکتوب امام خمینی است. کشف الاسرار، در سال ۱۳۲۲ (ه. ش) منتشر شد و مولف عظیم الشان آن، مدتی درسهای رسمی خود را برای تالیف آن تعطیل کرد. بن مایه این اثر گرانسنگ، دفاع از احکام اسلامی و پاسخ به نقدهای حکمی زاده بر اسلام است. امام اجازه ثبت نام خود بر کتاب را نداد و این خود بر شهرت امام به اخلاص و پاکبختگی در راه اسلام افزود. شاید اولین نوشته‌ای که در قرن حاضر به طور صریح و جدی، حکومت اسلامی را طرح و قابل دفاع کرده است، همین کتاب باشد. کشف الاسرار هم به دلیل طرح حکومت دینی و هم به دلیل انتقادهای صریح امام از حکومت وقت، به حتم از سیاسی‌ترین کتابهای امام خمینی و آثار مکتوب در آن دوران است. امام خمینی به نوشته‌هایی از این دست نیز اکتفا نمی‌کرد و از هر موقعیت و مجالی برای نشان دادن نفرت مسلمانان از حکومت پهلوی سود می‌جست. در یک رباعی فرموده اند: از جور رضاشاه کجا داد کنیم زین دیو، بر که ناله بنیاد کنیم آن دم که نفس بود، ره ناله بیست اکنون نفسی نیست که فریاد کنیم ۳۲ یک سال پس از تالیف و انتشار کشف الاسرار (اردیبهشت ۱۳۲۳ ش) امام خمینی نخستین اعلامیه سیاسی خود را صادر کرد. در این اعلامیه که خطاب به علمای اسلام و ملت مسلمان ایران است، امام همگان را به اتحاد و حساسیت نسبت به اوضاع سیاسی کشور دعوت می‌کنند. اما جملات و لحن امام در این اعلامیه به گونه‌ای است که نشان می‌دهد نویسنده آن چندان امیدی به بروز انقلابی زودرس و فراگیر ندارد. گویا امام با صدور این اعلامیه، بر آن بود که زنگ خطر را به صدا درآورد و نخستین پایه‌های بنای انقلاب را پی افکند. از دیگر اقدامات مهم و دلیرانه امام در آغازین سالهای حکومت محمدرضا، محکومیت دولت تازه تاسیس اسرائیل بود. دولت اسرائیل در سال ۱۳۲۷ ش. رسماً اعلان موجودیت کرد و در همان سال، حضرت امام اعلامیه‌ای در مخالفت با تشکیل دولت صهیونیستی در فلسطین اشغالی صادر فرمود. با آغاز زمزمه‌هایی مبنی بر تاسیس مجلس موسسان - که طرحی برای بازکردن دست شاه بود - شایعه‌ای بر سر زبانها افتاد که آیت الله بروجردی با این مجلس، اعلام موافقت فرموده است. امام خمینی به همراه چند تن از مراجع و علمای وقت، نامه‌ای سرگشاده به آیت الله بروجردی نوشتند و از ایشان خواستند که با بیان نظر مبارک خود، به این شایعات خاتمه دهند. این اقدام هوشیارانه، منتهی به صدور اعلامیه‌ای از سوی زعیم حوزه‌های علمیه، حضرت آیت الله بروجردی شد. ایشان در این بیانیه، هرگونه توافقی را با دولت پهلوی، درباره تاسیس مجلس موسسان، انکار کردند. ۳۳ بدین ترتیب دستگاه حکومتی نتوانست از نفوذ روحانیت به نفع مقاصد خود سود برد. پس از این دوران تا آغاز فراگیر نهضت با قیام خونین مردم در پانزدهم خرداد سال ۱۳۴۲، مهمترین حادثه سیاسی کشور ماجرای ملی شدن نفت بود. به دلیل اهمیت این دوره از زندگی سیاسی امام خمینی بخش جداگانه‌ای را بدان اختصاص می‌دهیم. نهضت ملی شدن نفت آیت الله کاشانی، نماینده مردم تهران در مجلس شانزدهم و از علمای مبارز و میرز، در تاریخ معاصر ایران، نامی آشنا و تحسین برانگیز است. وی در مجلس یاد شده رهبری جناح مذهبی را برعهده گرفت و ضمن ائتلاف با جبهه ملی، زمینه را برای ملی شدن صنعت نفت هموار ساخت. نهضت ملی نفت ایران، از مهمترین تقاطع‌های ائتلاف میان رهبران مذهبی و ملی در تاریخ معاصر است. مصدق، محور تجمع نیروهای ملی شد و آیت الله کاشانی توانست نظر مساعد علما و توده‌های مردم را به این امر مهم جلب کند. با حضور آیت الله کاشانی در کانون رهبری نهضت، فداییان اسلام نیز در مراحل اولیه به این جنبش اصلاحی پیوستند و رشادتهای آنان، اراده مخالفان ملی شدن نفت را سست کرد. برآیند این ائتلاف و همدلی، صدارت دکتر محمد مصدق و پیشبرد اهداف نهضت ایرانیان به سوی استقلال و آزادی بود. دکتر مصدق پس از برعهده گرفتن مقام نخست‌وزیری، بر مطالبات خود و نهضت ملی ایران افزود و از جمله پست وزارت جنگ را نیز خواستار شد. شاه با این درخواست موافقت نکرد و مصدق بی‌درنگ استعفای خود را نوشت. محمدرضا، با استفاده از این موقعیت، احمد قوام را به نخست‌وزیری گمارد. قوام در نخستین اطلاعیه خود با لحنی شدید به

دخالت دین در سیاست اعتراض کرد و خواستار واگذاری امور به سیاستمداران دولتی شد. آیت الله کاشانی که همه آرزوهای خود و ملت را بر باد رفته، می دید، از مردم خواست که به حمایت از مصدق به خیابانها بیایند و خود نیز طی نامه ای به علاء و خطاب به شاه نوشت ... " اگر در بازگشت دولت دکتر مصدق تا فردا اقدام نفرمایید، دهانه تیز انقلاب را با جلوداری شخص خودم متوجه دربار خواهم کرد. " ... ۳۴ چنین شد که واقعه سی ام تیر ۱۳۳۱، صفحه ای رنگین به تاریخچه انقلاب مردم ایران افزود. در این روز مردم تهران و برخی شهرهای دور و نزدیک به حمایت از نخست وزیر ملی خود برخاستند و این جنبش ملی - مذهبی به اشارت و هدایت آیت الله کاشانی، مسیر خود را تا بازگرداندن مصدق به پست نخست وزیری ادامه داد. تا اینکه در بیست و نهمین روز اسفند سال ۱۳۲۹ صنعت نفت ایران، ملی اعلام شد و این روز در تاریخ ایران جاودانه گردید. مع الاسف دیری نپایید که جبهه ائتلاف به فاجعه اختلاف گرایید و مردم ایران که به تازگی طعم شیرین اتحاد و همدلی را چشیده و در سایه وحدت و یکپارچگی نفت خویش را از چنگ استعمار بیرون آورده بودند، شاهد رویارویی توسعه یافته میان رهبران خود شدند. بررسی علل این اختلاف و عوامل شکست نهضت ملی شدن نفت، از حوصله این نوشتار بیرون است. سرانجام در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، کودتای آمریکایی در ایران، ناقوس مرگ نهضت مردم ایران را به صدا درآورد و برای ۲۵ سال دیگر، شاه را بر جان و مال ایرانیان مسلط گرداند. از مجموعه پیامها و برخی سخنان پراکنده امام در آن ایام و پس از آن، چنین بر می آید که وی از ابتدا ناپایداری ائتلاف پیش آمده را می دیدند و بدان دل نبسته بودند. در قم، از میان مراجع، تنها امام خمینی و آیت الله العظمی خوانساری، رهبری ها و اقدامات کاشانی را پشتیبانی می کردند و از سوی زعیم مقتدر حوزه، آیت الله بروجردی، تأیید و یا صحنه ای بر رهبری نهضت نهاده نشد. امام خمینی نیز بارها نارضایتی خود را از شیوه مبارزات آن دوره اعلام کرده و به غیردینی بودن نهضت نفت اشاره داشته اند: در قضیه ملی کردن صنعت نفت هم، چون اسلامی نبود، ملی تنها بود، به اسلام کاری نداشتند و از این جهت نتوانستند کاری انجام بدهند. ۳۵ در جایی دیگر، درمندان درباره آیه الله کاشانی می فرمایند: ما در زمان خودمان هم آقای کاشانی را دیدیم. آقای کاشانی از جوانی در نجف بودند و یک روحانی مبارز بودند ... در ایران هم که آمدند، تمام زندگیشان صرف همین معنا شد و من از نزدیک ایشان را می شناختم ... (آنها) دیدند که اگر چنانچه یک روحانی در میدان باشد، لابد اسلام را در کار می آورد. این حتمی است و همین طور هم بود. از این جهت شروع کردند به جوسازی ... من خودم در یک مجلسی بودم که مرحوم کاشانی وارد شد در آن مجلس، مجلس روضه بود، هیچ کس پا نشد، من پا شدم و یکی از علمای تهران که الان هم هستند و من جا دادم به ایشان. این جو را درست کرده بودند برای آقای کاشانی که دیگر از منزلش نمی توانست بیرون بیاید. در یک اتاقی محبوس بود در منزلش طوری که نمی توانست بیرون بیاید. چند دفعه هم گرفتند چه کردند، آنجا هم شکست دادند، مسلمین را شکست دادند. ۳۶ امام خمینی به حتم از مدافعان مهم نهضت نفت در حوزه به شمار می رفت. حمایت از اقدامات کاشانی و تلاشهای پیگیر ایشان برای رهایی فداییان اسلام از زندان و اعدام، تا آنجا بود که برای موقعیت علمی و حوزوی وی خطر آفرین شد و یکی از موارد اختلاف میان ایشان و آیت الله بروجردی محسوب می شود. فداییان اسلام نمی توان از نهضت ملی شدن نفت، کاشانی و مصدق سخن گفت و " فداییان اسلام " را از نظر دور داشت. فداییان اسلام، یکی از سه قطب فعالیت های مذهبی، در بین سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ بودند. دو قطب دیگر عبارتند از: آیت الله کاشانی و آیت الله بروجردی. این گروه به رهبری سید مجتبی نواب صفوی، در پی اجرای احکام و حدود دینی بودند. از مهمترین اقدامات سیاسی - نظامی این جمعیت پاکباز، قتل سپهبد رزم آرا است. گفته می شود این حذف فیزیکی، به پیشنهاد جبهه ملی و درخواست آیت الله کاشانی انجام شد. ۳۷ به هر روی قتل رزم آرا، نقش مهمی در به قدرت رسیدن نیروهای ملی - مذهبی داشت. شکاف میان دو رهبر نهضت نفت، یعنی مصدق و آیت الله کاشانی، فداییان اسلام را در تنگنای صعب العبوری قرار داد. دکتر محمد مصدق پس از قبول پست صدارت در هشتم فروردین سال ۱۳۳۰ ش. چندان به خواسته ها و مطالبات این گروه توجهی نکرد و افزون بر آن، برخی از رهبران ایشان را - که بیشتر به

زندان افتاده بودند - در زندان نگاه داشت . حتی دو ماه پس از روی کار آمدن نخست وزیر ملی، دکتر محمد مصدق، نواب صفوی به زندان افتاد و تا بهمن ۱۳۳۱، یعنی بیش از بیست ماه در زندان به سر برد . اساس اختلافات فداییان اسلام با جبهه ملی و رهبرشان، دکتر محمد مصدق در اهداف و شیوه مبارزه با استعمار بود . فداییان اسلام با تاکید بر شعار اسلامی، همکاری با دولت ملی را به اجرای احکام اسلامی، مشروط کرده بود . از سویی درک و شناخت فداییان اسلام و رهبر غیرتمند آنان از اسلام و اوضاع کشورهای اسلامی، با آنچه در ذهن و زبان سران جبهه ملی می گذشت، تفاوت بسیار داشت . از این رو، دوران حاکمیت دولت ملی، ایام خوشایندی برای نواب صفوی و همراهانش نبود . کودتای ۲۸ مرداد، تقریباً به حیاب جبهه ملی پایان داد و جز آنچه سالها بعد، تحت عنوان " نهضت آزادی ایران " ظهور کرد، تشکل خاصی اندیشه های مصدق را پی نگرفت . اما فداییان اسلام تا دو سال پس از کودتای زاهدی، به فعالیتها و مبارزات سرسختانه خود ادامه دادند، تا این که در ۲۵/۸/۱۳۳۴ در ماجرای ترور ناموفق حسین علا نخست وزیر وقت ایران، دستگیر و محاکمه و سپس اعدام شدند . امام خمینی به همراه تنی چند از مجتهدان قم، بسیار کوشیدند که از اجرای حکم اعدام آنان، جلوگیری کنند . امام برای آوردن فشار بر دستگاه حکومتی، نزد آیه الله بروجردی رفت و از ایشان خواست که رژیم را از اجرای حکم اعدام درباره نواب صفوی و دوستانش بازدارد ؛ لیکن تلاشهای امام، ثمر نداد و نواب صفوی، طهماسبی، ذوالقدر و واحدی که هسته مرکزی فداییان بودند، شهد شهادت را نوشیدند . به عقیده نگارنده، تحقیق درباره این بخش از تاریخ معاصر ایران، نیاز به حوصله و دقت بسیار دارد و نباید محققانی که خالی از حب و بغض سیاسی نیستند، این مهم را برعهده گیرند . انبوه نوشته هایی که تاکنون درباره نهضت ملی شدن نفت، اختلاف میان آیت الله کاشانی و مصدق، و فداییان اسلام، تحقیق و تالیف شده اند کمتر به پیدا کردن منشا واقعی اختلافات و نزاعهای فیما بین اهتمام ورزیده اند . بیشترین همت مولفان و نویسندگان تاریخ معاصر ایران، استفاده از این مقطع تاریخی برای نشان دادن قانیت خود در روزگار حاضر است . دریغا که در این روزهای ملت‌هت که بیش از هر تنوری، بازار سیاست و سیاست بازی داغ است، هر کس به فراخور اندیشه های خود، بخشی از این برهه تاریخی را به نقد و بررسی می گذارد و از میان آنچه خود بافته و گفته است، دلایلی چند برای درستی افکار و مواضع خود در این سالها می یابد . بر محققان و پژوهشگران منصف است که این بخش از تاریخ سیاسی ایران را بیش از پیش به مذاقه و تحلیل صادقانه گذارند و سرنوشت نهضت ملی شدن نفت را به گرایشهای خود نیاویزند . ماجرای انجمنهای ایالتی و ولایتی کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، غیر از برگرداندن شاه به ایران و توسعه سلطنت در همه اجزا و لایه های حکومت، تغییر مهم دیگری نیز در وضع ایران داد، و آن جابجایی استعمار، یعنی نشستن امریکا در جای استعمار پیر انگلیس بود . شاه و دربار او، به طور کامل در اختیار امریکا قرار گرفتند و شرایط اجتماعی برای اصلاحات امریکایی به سرعت پیگیری شد . دهه سی و چهل، سالهای گسترش نفوذ امریکا به همه ارکان قدرت در ایران است . آنچه بیش از همه، ایران را برای امریکاییان مهم و منفعت خیز کرده بود، عبارت بودند از: نفت، نقش ژاندارمی ایران در منطقه و همسایگی ایران با شوروی رقیب وقت امریکا، نفت و حساسیت منطقه، خلیج فارس را بیش از همه در کانون توجه استعمار تازه نفس قرار داده بود . به سرعت شرکتهای امریکایی به سوی خلیج فارس سرازیر شدند و روزانه میلیونها بشکه نفت را به تاراج می بردند . روحیه جاه طلبانه شاه و فساد داخلی در دودمان پهلوی، بر طمعههای امریکا می افزود، اما این موجب آن نگشت که آنان برای آینده خود و حضور دائمی در منطقه، طرحهای بلندمدت و منفعت جویانه خود را از یاد ببرند . از این رو نخست اصلاح ساختار سلطنت و تطبیق آن با شرایط روز را در دستور کار خود قرار دادند و دیگر آن که تجدد و مصرف گرایی را برای رونق بازار کالاهای غربی، بر مردم ایران تحمیل کردند . روی کار آمدن کندی، رئیس جمهور وقت امریکا بر سرعت اصلاحات امریکایی در کشورهای جهان سوم افزود این اصلاحات، بیش از همه به منظور خنثی کردن التهابات سیاسی و ثبات رژیمهای وابسته در کشورهای تحت نفوذ امریکا بود . نخستین آثار این سیاست پیچیده، دادن پست نخست وزیری به سیاست بازانی همچون شریف امامی، علی امینی و اسدالله علم بود . شریف امامی با شعار مبارزه با فساد و انجام اصلاحات و

آزادی احزاب و برگزاری انتخابات آزاد به میدان آمد. پس از او علی امینی که بیش از همه مورد توجه امریکایی‌ها بود و خود را روشنفکر می‌نمایاند، روی کار آمد. امینی، پس از ارتحال آیت‌الله بروجردی، برای جلب همراهی علما به قم آمد و از جمله کسانی که موفق به دیدار و گفتگو با آنان شده حضرت امام خمینی بود. امام، در این دیدار انتقادات و توصیه‌هایی را به نخست‌وزیر شاه فرمود ۳۸ و امینی سالها بعد، این سخنان را بسیار روشنفکرانه قلمداد کرد. ۳۹ عمر نخست‌وزیری امینی چندان نپایید و او جای خود را به یکی از سرسپرده‌ترین کارگزاران سلطنت پهلوی، اسدالله علم داد. این جا به جایی در تیرماه ۱۳۴۱ش اتفاق افتاد و در همان سال، لایحه "انجمنهای ایالتی و ولایتی" در کابینه علم، تصویب شد. این لایحه از جهاتی مترقی و اصلاح طلبانه می‌نمود، اما به واقع در راستای اهداف استعماری امریکا و گسترش تجددگرایی و مبارزه با نفوذ دین در میان ایرانیان بود. طبق مصوبه دولت، سه شرط مسلمان بودن، سوگند به کلام الله مجید و مرد بودن رای دهندگان و انتخاب شوندگان - که از شرایط عمومی و سنتی در انتخابات آن روزگار بود - در میان ویژگیهای این انتخابات به چشم نمی‌خورد. به دعوت امام خمینی، در منزل حاج شیخ عبدالکریم حائری (موسسه حوزه علمیه قم) جلسه‌ای با حضور آیات طراز اول قم برگزار شد. در این شورای مهم و سرنوشت ساز امام خمینی با آیت‌الله گلپایگانی و برخی از مراجع دیگر رایزنی‌های بسیار کردند و پس از گفتگوهای مفصل، تصمیم بر آن شد که تلگرافی به شاه ارسال کرده مخالفت مراجع قم را با مصوبه اخیر دولت ابراز نمایند. همزمان، پیامهای روشنگرانه‌ای نیز به علمای مراکز و شهرهای دور و نزدیک ارسال فرمودند. امام خمینی، خود نیز برای نخست‌وزیر نوشت: این جانب مجدداً به شما نصیحت می‌کنم که به اطاعت خداوند متعال و قانون اساسی گردن نهید و از عواقب وخیمه تخلف از قرآن و احکام علمای ملت و زعمای مسلمین و تخلف از قانون اساسی بترسید و عمداً و بدون موجب مملکت را به خطر نیندازید و الا علمای اسلام درباره شما از اظهار عقیده خودداری نخواهند کرد. ۴۰ رژیم شاه و دولت امریکایی علم، به تهدید و تبلیغات علیه روحانیت روی آورد و حتی علم صراحتاً گفت: "دولت از برنامه اصلاحی که در دست اجرا دارد، عقب نشینی نمی‌کند". اما پیام‌ها و اقدامات موثر امام خمینی و دیگر علمای قم، نهضت دوم ماهه ۴۱ را چنان میان مردم گسترانده بود که برای دولت علم و حکومت شاه چاره‌ای جز تسلیم باقی نماند. سرانجام پس از قریب دوماه کشمکش، شاه و دولت به دادن پاسخهای مساعد به علمای قم تن دادند. در این پاسخهای مکتوب، به روشنی لحن عقب‌نشینی و دلجویی از علمای قم به چشم می‌خورد، اما در میان هیچ یک از این پاسخها، نام امام خمینی که بنیانگذار این نهضت دوم ماهه بود، دیده نمی‌شد. حکومت به درستی دریافته بود که آیت‌الله خمینی به این مقدار قناعت نخواهد کرد و مطالبات بیشتری را طرح خواهد نمود. اما امام خمینی همچنان به مخالفت خود ادامه دادند و از دولت خواستند که طی بیانیه‌ای رسمی لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی را لغو کرده خبر آن را منتشر کنند. برخی از علمای حوزه علمیه موضع دولت را قانع‌کننده تشخیص دادند و خواستار پایان دادن به قیام شدند. در همان حال، امام خمینی خطاب به مردم نوشتند: ملت مسلمان تا این خطرها رفع نشود، سکوت نمی‌کند و اگر کسی سکوت کند در پیشگاه خداوند قادر متعال مسئول و در این عالم محکوم به زوال است... ملت مسلمان و علمای اسلام زنده و پاینده هستند و هر دست‌خیانتکاری که به اساس اسلام و نوامیس مسلمین دراز شود، قطع می‌کنند. ۴۲ امام، این سخنان را در پاسخ اصناف تهران که از ایشان درباره مصاحبه رادیویی علم پرسیده بودند، مرقوم فرمود. امام در آن پاسخ، افزودند: به نظر اینجانب مصاحبه آقای نخست‌وزیر به هیچ وجه ارزش قانونی نداشت و نظر این جانب را تأمین ننمود... زیرا چیزی که در هیات وزیران تصویب شد به امضای آقای نخست‌وزیر لغو نمی‌شود و به قوت خود باقی است. ۴۳ در همین نامه، امام خمینی برای اولین بار خطر صهیونیسم و صهیونیسم‌گرایان داخلی را گوشزد می‌کنند و به همگان هشدار می‌دهند که باید جلو پیشرفت صهیونیستها را به اقتصاد و سیاست کشور گرفت: قرآن کریم و اسلام در معرض خطر است، استقلال مملکت و اقتصاد آن در معرض قبضه صهیونیستهاست که در ایران به (صورت) حزب بهایی ظاهر شدند و مدتی نخواهد گذشت که با این سکوت مرگبار مسلمین تمام اقتصاد این مملکت را با تأیید عمال خود قبضه می‌کنند و ملت مسلمان را از

هستی در تمام شوون ساقط می نمایند . ۴۴ ماجرای انجمنهای ایالتی و ولایتی بهانه ای شد برای طرح اساسی ترین مطالبات مردم و علما از دولت وقت، مسائل و مشکلاتی که امام خمینی در این ماجرای کوتاه مطرح کردند، بسیار کلی تر و مهم تر از موضوع خود لایحه بود . داستان انجمنهای ایالتی و ولایتی، آغاز قصه بلند انقلاب اسلامی شد و اولین جوانه انقلاب در سرزمین سلطنت زده ایران بود . سرانجام، دولت علم به خواست ملت و علمای دین گردن نهاد و لایحه یاد شده در جلسه هفتم آذرماه سال ۱۳۴۱ در هیات دولت لغو شد و خبر آن کتبا به مراجع قم ابلاغ شد . امام خمینی، در نشست با علمای قم لغو چنین لایحه اهانت آمیزی را پشت درهای بسته کافی ندانست و به نمایندگی از مراجع وقت، خواستار آن شد که خبر لغو آن، رسماً و علناً اعلام گردد . فردای همان روز، خبر لغو لایحه در روزنامه های دولتی انعکاس یافت و بدین ترتیب نخستین پیروزی اسلامی در نبرد با طاغوت، نصیب مردم ایران شد . در آن روزهای جشن و شادی، امام طی سخنانی فرمودند: در این دو ماه که این پیشامد کرد، شب هایی شد که من دو ساعت خواب کردم ... باز اگر دیدیم شیطنی از خارج متوجه ملکت باشد، ما همین هستیم و دولت همان ... نصیحت از واجبات است ... از شاه گرفته تا این آقایان، تا آخر مملکت، همه را باید علماً نصیحت کنند . ۴۵ بزرگترین دستاورد ملت مسلمان ایران در ماجرای انجمنهای ایالتی و ولایتی، شناخت بهتر و عمیق تر آیت الله خمینی بود . گرچه امام خمینی تا آن زمان عالمی نستوه و مرجعی روشن بین شناخته می شد، پس از این ماجرا همگان دانستند که برای رهبری و امامت امت، کسی لایق تر از امام خمینی نیست . از این رو می توان مهم ترین نتیجه این قیام دوماهه را گسترش و تعمیق رابطه امت و امام دانست . قیام ۱۵ خرداد غائله انجمنهای ایالتی و ولایتی، به تازگی فروکش کرده بود که این بار شاه خود به میدان آمد و طرحی با عنوان "انقلاب سفید" یا "انقلاب شاه و میهن" با اصولی ششگانه اعلام کرد . به زعم شاه شکست حکومت در ماجرای انجمنها، از آن رو بود که دولت عهده دار آن شده بود اما اینک که او خود پا به میان گذاشته است، کسی جرئت مخالفت و ابراز نظر مخالف ندارد . معروف ترین بند اصول ششگانه انقلاب سفید الغای رژیم ارباب و رعیتی بود . این اصول از داخل و خارج مورد حمایت های بسیار قرار گرفت . امریکا این انقلاب شاهی را نسخه ای کاملاً مناسب با اهداف خود می دانست و از این رو از هیچ حمایت و عنایتی به شاه دریغ نکرد . در داخل کمونیستها این دگرگونی را هماهنگ با مراحل دیالکتیک تاریخی خود می پنداشتند و بر آن بودند که این تغییرات همان انتقال مرحله فئودالیت به سرمایه داری و پس از آن، ظهور کمونیسم است . این تحلیل، ابر قدرت شرق را نیز به مسالمت و موافقت با شاه کشانده بود و احزاب طرفدار شوروی نیز به قافله حامیان پیوستند . درست به همین دلیل، احزاب چپ و کمونیستی نتوانستند قیام مردمی ۱۵ خرداد را درک کنند و آن را حرکتی ارتجاعی و مذبحخانه از جانب فئودالها خواندند . ۴۶ شاه در دیماه ۱۳۴۱ هجری شمسی اصول ششگانه اصلاحات خویش را اعلام کرد و از مردم خواست که در ۶ بهمن همان سال به پای صندوقها آمده بدان رای مثبت دهند . امام خمینی، گروهی از علما و مراجع قم را به تشکیل جلسه ای در این باره دعوت کرد . در آن جلسه مقرر شد که آیت الله روح الله کمالوند به نمایندگی از مراجع قم با شاه مذاکره کند و انگیزه وی را از این اصلاحات جویا شود . مرحوم آیت الله کمالوند، پس از بازگشت از تهران نتیجه گفتگوهای خود را با شاه به علمای قم و امام خمینی بازگفت . از این گفتگوها چنین برمی آمد که این اصلاحات برای شاه بسیار مهم و سرنوشت ساز است . شاه در اهمیت این "انقلاب از بالا" به مرحوم کمالوند، گفته بود: "اگر آسمان به زمین بیاید و زمین به آسمان برود . من باید این برنامه را اجرا کنم زیرا اگر نکنم از بین می روم و کسانی روی کار می آیند و به این کارها دست می زنند که نه تنها هیچ اعتقادی به شما و مرام و مسلک شما ندارند، بلکه مساجد را بر سر شما خراب خواهند کرد و شما را نیز از بین خواهند برد . ۴۷ شاه به این تهدیدها بسنده نمی کند و از راه تطمیع و مسالمت نیز وارد می شود و به گفته های خود می افزاید " (در صورتی که) روحانیون با این برنامه اصلی موافقت کنند و به کارشکنی و مخالفت دست نزنند، اطمینان می دهم که هر پیشنهاد و خواسته ای که درباره روحانیت داشته باشند، برآورده سازم ."

۴۸ امام خمینی از لحن پیام شاه درمی یابد که این اصلاحات بیش از هر چیز به نفع شاه و سلطنت او است . از طرفی حامیان این

طرح امام را به این نتیجه رساند که با اجرای اصول انقلاب سپید، زمینه برای نفوذ بیشتر امریکا و اسرائیل به ایران مساعدتر می شود. در نشست بعدی علمای قم، حضرت امام خواستار تحریم رفراندوم می شود. اما اعضای دیگر جلسه با این رویه و ستیزه جویی با تصمیمات حکومت، موافقت نمی کنند. امام خمینی، به بیان های مختلف، حاضران در جلسه را با عقیده خود همراه می کند و سرانجام فتوای تحریم را از آنان می گیرد. خود نیز در بیانیه ای صریح در دوم بهمن، چهار روز پیش از رفراندوم، آن را اجباری و مخالف اسلام و قانون اساسی قلمداد می کنند. پس از انتشار پیام امام، بازار تهران تعطیل شد و دانشجویان دانشگاه تهران دست به راهپیمایی های اعتراض آمیز زدند. پلیس مجبور به مداخله شد و جمعی از دانشجویان را مجروح و برخی را دستگیر کرد. شاه، اصلاحات دیکته شده را "انقلاب سفید" نامیده بود و به هیچ وجه نمی توانست کشور را در آستانه رفراندوم به خاک و خون کشد. شدت عمل و خونریزی بیشتر می توانست فلسفه انقلابی را که او "سفید" و "تصویب ملی" نامیده بود، از بین ببرد. از این رو تصمیم گرفت با اطلاع قبلی وارد قم شود و نظر موافق علمای دین را، مانند امضایی نافذ و مقدس، پای برنامه های خود بگذارد. علی رغم، تلاش بسیاری که کارگزاران حکومت در قم کردند، هیچ گونه استقبالی از جانب روحانیت نسبت به شاه به عمل نیامد. امام خمینی، حتی مردم را از رفت و آمد در شهر منع کرده بودند و از ایشان خواسته بودند در روز چهارم بهمن در خیابان های شهر ظاهر نشوند. نه تنها مردم و روحانیون، شاه را استقبال نکردند، حتی تولیت آستانه مقدسه حضرت معصومه - سلام الله علیها - نیز آن روز از خانه خود بیرون نیامد و این برای شاه که می دانست تولیت آستانه مقدسه، باید به نوعی کارگزار حکومت نیز باشد، بسیار دردناک بود. سختی آن مواجهه و دردناکی آن را برای شاه، می توان از سخنرانی او در جمع مقامات محلی قم دریافت. وی در این سخنرانی روحانیت را "ارتجاع سیاه" و بدتر از "ارتجاع سرخ" و "صد برابر خائن تر از حزب توده" و "مخالف اصلاحات" نامید ۴۹ و با به کار بردن کلمات رکیک و جملات تند، عصبانیت خود را از اقدام شجاعانه مردم و روحانیت نشان داد. روز ۶ بهمن، رفراندوم انجام شد و در حالی که مردم اغلب شهرها آن را تحریم کرده بودند، رسانه های دولتی به طرز وقیحانه ای خبر از تصویب آن با اکثریت آرا دادند: ۵۰۰ هزار ۵۰۰ رای موافق در مقابل ۴۱۵۰ رای مخالف ۵۰؛ پس از اعلام نتایج، سیل پیام های تبریک از سوی دول غربی و کشورهای منطقه به سوی دربار سرازیر شد. کندی، رئیس جمهور وقت امریکا، از انتخابات بهمن، به رفراندوم تاریخی یاد کرد و طی پیامی به شاه به او اطمینان داد که از این پس، می تواند کمک های بیشتری از امریکا دریافت کند. روزنامه های امریکا نیز به کمک شاه آمدند و او را بیش از هر وقت دیگر مستحق حمایت و کمک های مادی و معنوی دانستند. مطبوعات غربی، تصویب ملی اصول ششگانه را "اقدام انقلابی" و رسانه های دولت شوروی، آن را مبارزه با نظام فئودالی خواندند. در همین روزنامه ها، مخالفان اصلاحات، پس مانده های رژیم فئودالیت خوانده شدند و شاه، قهرمان مبارزه با فئودالیسم! ۸ بهمن ماه آن سال مصادف بود با آغاز ماه مبارک رمضان. امام خمینی به عموم مسلمانان ایران پیشنهاد کرد امسال مراسم نماز جماعت و سخنرانی در مساجد تعطیل شود و مردم برای اعلام انزجار از شاه و عملکردهای او، دست به مبارزات منفی بزنند. در روز عید فطر همان سال، امام خمینی برای مردمی که از راه های دور و نزدیک به دیدار ایشان آمده بودند، سخنرانی مهمی ایراد فرمودند و در آن سخنرانی شاه را به تمکین در برابر اسلام و علما دعوت کردند. ۵۱ شاه نیز در ۲۳ اسفند، با سخنرانی تند و توهین آمیز، کسانی را که رفراندوم را تحریم کرده بودند به سرکوب و شدت عمل تهدید کرد. امام خمینی برای پیشگیری از اقدامات شاه و گستراندن دامنه انقلاب به همه لایه های جامعه، نوروز سال جدید (۱۳۴۲) را عزای عمومی اعلام کردند. این تصمیم که طی بیانیه ای انتشار یافت، مردم را بیش از پیش به مشارکت با انقلاب اسلامی می خواند و این مشارکت عمومی می توانست، شاه را در بدترین وضعیت سیاسی - اجتماعی قرار دهد. حادثه مدرسه فیضیه روز ۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۲، مصادف بود با ۲۵ شوال ۱۳۸۳، سالگشت شهادت امام جعفر صادق - علیه السلام - مطابق معمول، مجالس بسیاری در سوگ شهادت امام ششم - علیه السلام - برگزار شده بود. منزل امام خمینی در محله "یخچال قاضی" میزبان عزاداران بسیاری بود که گرد امام جمع شده بودند و عزاداری

می کردند. غیر از عزاداران حسینی، شماری از ماموران مخفی با لباس شخصی در میان سوگواران، به نظاره و کنترل اوضاع می پرداختند. اینان هر از گاه سخنی می گفتند و یا رفتاری نشان می دادند که مجلس عزا را به مرز اغتشاش و هیاهو سوق می داد. در این هنگام آقای شیخ صادق خلخالی، از سوی امام به حاضران گفت: "چنانچه افرادی بخواهند اخلاص لگری کنند، حاج آقا روح الله به حرم مطهر خواهند رفت و در آنجا با مردم سخن خواهند گفت و مسائلی را که لازم بدانند به آگاهی مردم می رسانند." این تهدید روشن و صادقانه، آرامش را به مجلس بازگرداند و برنامه روضه و عزا ادامه یافت. عصر همان روز، به دعوت آیت الله گلپایگانی، مجلسی در مدرسه فیضیه برگزار شد. گروه آشوبگری که عمدتاً از تهران آمده بودند و پیش از ظهر موفق به برهم زدن مجلس امام نشده بودند، در فیضیه حضور رساندند و با همان شیوه و روش ناجوانمردانه، موفق به ایجاد اغتشاش و بلوا در مدرسه شدند. زد و خورد میان طلاب و ماموران مخفی شاه بالا گرفت. در این هنگام نیروهای مسلح و کماندوهای ارتش به منازعه پیوستند و گروه بسیاری از طلاب و مردم قم را زخمی و گلوله باران کردند. ماموران شاه برای تحریک بیشتر مردم و ایجاد فضای جنگی در مدرسه، شروع به هتاکی کردند و به ساحت مقدس موالی دین و مقدسات مذهب، اسائه ادب نمودند. درگیری ها تا ساعت هفت بعدازظهر ادامه داشت و پس از وارد ساختن جراحت و قتل چندین تن از روحانیان مدرسه فیضیه، دست به خرابکاری در مدرسه زدند. در این مرحله، لوازم شخصی طلاب - از کتاب ها گرفته تا لباس و اثاثیه حجره ها - به حیاط مدرسه ریختند و همه را طعمه حریق کردند. نظیر همین جنایت ها و خرابکاری های رسوا، در همان روز در مدرسه طالبیه تبریز روی داده بود. در پی این حوادث، امام خمینی برای حضور در مدرسه فیضیه - به راه افتادند. اما حاضران در منزل و نزدیکان ایشان، نخست با اصرار و التجا از ایشان خواستند که از این تصمیم منصرف شوند زیرا تردیدی نبود که ماموران شاه منتظر چنین فرصتی بودند و آمادگی هر گونه وحشیگری، حتی نسبت به ساحت مراجع را داشتند. سپس درهای منزل را بستند و بدین ترتیب راه را برای خروج امام از منزل و هجوم کماندوها به داخل خانه مسدود کردند. همان جا امام برای حاضران سخنرانی کردند و با سخنان هوشمندانه خود، آرامش و روحیه انقلابی را به طلاب و مردم قم بازگرداندند. ... عیب است برای کسانی که ادعای پیروی از حضرت امیر (ع) و امام حسین (ع) را دارند، در برابر این نوع اعمال رسوا و فضاحت آمیز دستگاه حاکمه، خود را بیازند. دستگاه حاکمه با ارتکاب این جنایت، خود را رسوا و مفتضح ساخت و ماهیت چنگیزی خود را به خوبی نشان داد. دستگاه جبار با دست زدن به این فاجعه، شکست و نابودی خود را حتمی ساخت" ... ۵۲ در این سخنرانی، حضرت امام خمینی از سکوت بزرگان گلایه می کنند و می فرمایند: "امروز سکوت، همراهی با دستگاه جبار است." روز بعد (۱۳/۱/۴۲) امام خمینی، بیانیه ای را منتشر می کنند که در نهضت اسلامی ایران، جایگاهی ویژه دارد. این اعلامیه، چنان صریح و قاطع است که راه را بر هر گونه بهانه گیری و توجیه می بندد. در این اعلامیه، رژیم شاهنشاهی، عادلانه و قاطعانه محاکمه می شود و به صراحت از علما می خواهند که "تقیه" را رها کنند و اظهار حقایق را که در این شرایط از واجبات است، پیشه خود سازند و ولو بلغ ما بلغ. از معروف ترین جملات این اعلامیه سلحشورانه، این است: من اکنون قلب خود را برای سرنیزه های مامورین شما حاضر کرده ام، ولی برای قبول زورگویی ها و خضوع در مقابل جباری های شما حاضر نخواهم کرد. ۵۳ پس از این وقایع دلخراش و وحشت زار، شاه برای تحقیر و ایجاد تزلزل در ارکان حوزه، خدمت نظام وظیفه را برای طلاب جوان الزامی کرد. برای طلابی که به کسوت روحانی در آمده بودند، پوشیدن لباس نظامی و خدمت زیر پرچم شاهنشاهی بسیار گران بود. اما امام پیکری به سربازخانه ها فرستاد و از طلاب خواست که تزلزل به خود راه ندهند و از این فرصت برای تقویت جسم و روح خود استفاده کنند. امام به طلابی که به سربازخانه گسیل شده بودند، فرمود: شما سربازان امام زمان (عج) هستید. سربازان و درجه داران را نسبت به نظام رژیم آگاه نمایید و تعلیمات نظامی را با جدیت فراگیرید. دو روز پس از وقایع قم و حادثه فیضیه، آیت الله العظمی حکیم، از نجف به علمای قم پیامی فرستاد و از ایشان خواست که برای حفظ جان خود و رونق حوزه های علمیه به نجف مهاجرت کنند. این پیام که به مثابه تایید مراجع قم و حمایت از نهضت اسلامی در ایران بود،

خشم شاه را برانگیخت. رئیس شهربانی قم به نمایندگی از رژیم به خانه مراجع رفت و از آنان خواست که سکوت کنند و حوزه علمیه قم را به سیاست نیالایند. یک ماه بعد، امام خمینی در سخنرانی خود (۱۲/۲/۴۲) با اشاره به همین ماجرا فرمودند: مردک می فرستد رئیس شهربانی را، رئیس این حکومت خیث را می فرستد منزل آقایان - من راهشان ندادم. ای کاش راه داده بودم تا آن روز دهنشان را خرد کرده بودم - می فرستند منزل آقایان که اگر نفستان در فلان قضیه در آید، اعلیحضرت! فرموده اند اگر نفس شما در آید، می فرستیم منزل هایتان را خراب می کنیم، خودتان را هم می کشیم، نوامیستان را هتک می کنیم. امام، در پاسخ به تلگراف آیت الله العظمی حکیم، تصریح می کنند که هجرت دستجمعی علما و خالی کردن حوزه علمیه قم به مصلحت نیست: ما تکلیف الهی خود را - ان شاء الله - ادا خواهیم کرد و به احدی الحسینین نایل خواهیم شد: یا قطع دست خائنین از اسلام و قرآن کریم و یا جوار رحمت حق - جل و علا-: "انی لا اری الموت الا السعاده ولا الحیوه مع الظالمین الا برما". ۵۴ هر یک از این حرکات و پیام های صریح و روشن در آن شرایط خفقان و رعب آور، به منزله پانهادن به خونین ترین میدان نبرد با رژیم مسلح و وحشی بود. اما امام خمینی با توکل به خداوند و برخوردار از پشتوانه سال ها تهذیب و عبادت، چنان راه مبارزه را در پیش گرفته بود که گویی در جهان تکلیفی جز این ندارد. همین روحیه و اهتمام مقدس، گروه های بسیاری از طلاب جوان و مردم مسلمان را به رهبری و پیشوایی آن بزرگ مرد تاریخ اسلام و ایران امیدوار کرده بود و حتی بسیاری از روشنفکران و مبارزان غیرمذهبی آن روزگار، امام خمینی را تنها امید مردم ایران در مبارزه با حکومت پهلوی می دانستند. هوشیاری و آگاهی امام نسبت به اقدامات مخفی شاه و قراردادهای رژیم با دولت های استعماری و نامشروع، همواره سدی در برابر مطامع رژیم شاه بود. امام خمینی از نخستین کسانی است که خطر اسرائیل را برای جهان اسلام، گوشزد فرمود و در آن سال هایی که همگان را خواب غفلت و تجاهل ربوده بود، فریاد برآورد و مسلمانان جهان را متوجه خطری به نام صهیونیزم کرد. ایشان در همان سخنرانی ۲/۱/۴۲ در اعتراض به کشتار طلاب و تخریب فیضیه می گویند: وای بر این مملکت. وای بر این هیئت حاکمه. وای بر این دنیا. وای بر ما. وای بر این علمای ساکت. وای بر این نجف ساکت، این قم ساکت، این تهران ساکت، این مشهد ساکت. این سکوت مرگبار، اسباب این می شود که زیر چکمه اسرائیل به دست همین بهایی ها، این مملکت ما، این نوامیس ما پایمال بشود. وای بر این اسلام. وای بر این مسلمین. ای علما، ساکت ننشینید. نگویید الان مسلک شیخ. ۵۵ والله اگر شیخ حالا بود، تکلیفش این بود، امروز سکوت، همراهی با دستگاه جبار است ... ۵۶ در حالی که برخی از بزرگان قم به تهدیدها و اشتلم های رژیم، پاسخ مثبت می دهند و حتی عهد می کنند که دیگر اعلامیه و یا اعتراضیه ای از آنان شنیده نشود، امام خمینی کمترین همراهی را با رژیم شاه به عمل نمی آورند و حسرت سکوت و پروا را به دل آنان می گذارند. وی گرچه به انتظار همراهی و حمایت کسی نمی نشست و گاه یک تنه به مبارزه برمی خاست، لیکن همواره علما و مراجع قم را به مبارزه دعوت می کرد و آنان را از سکوت و یا حتی مبارزه منفی برحذر می داشت. در کمتر سخنرانی و یا پیامی است که امام خمینی از عالمان دین و بزرگان ملت نخواهد که با همه قوا به نهضت پیوندند و با حضور خود به رونق قیام ملی - مذهبی مردم ایران بیفزایند. از این رو، حضور امام در هر حادثه ای به منزله حضور مردم و حوزه های علمیه بود و همین بیش از همه بر نگرانی های شاه و هراس او از نهضت خمینی می افزود. تا آن سال و آن روزهای گرم و خونین، رهبری نهضت، هنوز در انحصار امام خمینی نبود و طیفی از مراجع و علما، نقش رهبری قیام را ایفا می کردند و زمزمه تقیه و مدارا سر می دادند. امام خمینی با صدور اعلامیه "شاهدوستی یعنی غارتگری" فتوای حرمت تقیه و وجوب اظهار حقایق را صادر کرد. این اعلامیه و سخنان حماسی امام در مجالس و محافل دینی، چنان محبوبیتی برای امام فراهم آورد که همه چشم ها و دل ها را متوجه ایشان ساخت. از آن پس، وی در کانون توجهات مردم و مایه دلگرمی مبارزان و مجاهدان شد. دیگر هیچ راهپیمایی و تظاهراتی نبود که شعار آن "درود بر خمینی" نباشد. محرم سال ۴۲ فرارسید. مردم هنوز داغی را که از ماجرای فیضیه بر دل داشتند، حس می کردند. محرم، دانشجویان را نیز به عرصه مبارزه آورده بود. با پیوستن دانشجویان به انقلاب اسلامی، تغییری نیز

در شعارها پیدا شد. آنان شعار "دروود بر مصدق" را به "سلام بر خمینی" ضمیمه کردند و بدین ترتیب به نهضت اسلامی مردم ایران، رنگ ملی را نیز افزودند. ۱۴ خرداد سال ۱۳۴۲ مصادف بود با عاشورای حسینی. جمعیت چند صد هزار نفری مردم تهران با داشتن عکس‌هایی از امام، سوگوارهای خود را مایه انقلابی دادند. در همین روز، مردم تهران با نزدیک شدن به کاخ مرمر (محل استقرار شاه) برای نخستین بار، شعار "مرگ بر دیکتاتور" را به طور همگانی و بلند سردادند. عصر عاشورا، امام خمینی با اعلان قبلی به جمعیت انبوه عزاداران حسینی در مدرسه فیضیه پیوستند. در آن روز تاریخی، امام خمینی پس از یادکرد شهدای فیضیه، سخنان مهم و مهیجی علیه شاه و اسرائیل ایراد کردند. در این سخنرانی تاریخ ساز، امام خمینی توجه مردم را به روابط پنهانی شاه با اسرائیل جلب کردند و با لحنی روحانی و قاطع فرمودند: آقا من به شما نصیحت می‌کنم! ای آقای شاه! ای جناب شاه! من به تو نصیحت می‌کنم: دست بردار از این کارها. آقا اغفال می‌کنند تو را. من میل ندارم که یک روز اگر بخواهند تو بروی، همه شکر کنند... اگر دیکته می‌دهند دستت و می‌گویند بخوان، در اطرافش فکر کن... ربط مابین شاه و اسرائیل چیست که سازمان امنیت می‌گوید از اسرائیل حرف نزنید... مگر شاه اسرائیلی است؟ نصیحت مرا بشنو، از روحانیت بشنو، از علمای اسلام بشنو. اسرائیل به درد تو نمی‌خورد. بدبخت، بیچاره! ۵۷ آشکار بود که این سخنان تند و انقلابی، چه آثاری در پی خواهد داشت. شاه بیش از هر وقت دیگر، در انظار عمومی ایران تحقیر شده بود و هیچگاه تصور نمی‌کرد که در دوران سلطنت او، چنین خطاب‌های تحقیرآمیزی به او شود. شاه چنان برآشفته و عصبانی شده بود که نتوانست تا پایان مراسم صبر کند و دستوری ندهد. در همان شامگاه ۱۴ خرداد، موج دستگیری‌ها آغاز شد و شمار بسیاری از یاران و نزدیکان امام روانه زندان شدند. بامداد ۱۵ خرداد - ساعت سه نیمه شب - صدها کماندو با استفاده از تاریکی شب، پس از محاصره بیت امام، به درون خانه ریختند و امام خمینی را دستگیر کرده به زندان بردند. خاطراتی که نزدیکان امام از این لحظات بیم و ترس نقل می‌کنند، همگی حکایت از ایمان و اطمینان امام به راه و شیوه خود داشت. او چنان با طمأنینه و سکینه قلب، حوادث را از نظر می‌گذراند که موجب شگفتی دوستان و مهاجمان شده بود. تا آن جا که نقل می‌کنند: امام پس از آن که متوجه اضطراب و دلهره سربازان شدند، آنان را دل‌داری می‌دادند و بر حال آنان ترحم می‌فرمودند. امام را به تهران بردند. خبر دستگیری ایشان به سرعت قم را به خشم و هیجان آورد. مردم مسلمان تهران به خیابان‌ها ریختند و شعار "یا مرگ یا خمینی" شهر را لرزاند. نظامیان شاه، با شدیدترین و بی‌رحمانه‌ترین شیوه‌ها قیام را سرکوب کردند. شمار بسیاری از علمای اصفهان، قم، مشهد و تبریز به تهران آمدند. همه می‌دانستند که رژیم در صدد انتقام از رهبر روحانی جنبش است. شاه چاره‌ای پیش پای خود نمی‌دید جز کشتار و خاموش کردن صدای پیشوای نهضت. دستگاه حاکم تصمیم خود را گرفته بود و قصد داشت امام را پس از محاکمه‌ای فرمایشی - و یا حتی بدون محاکمه - اعدام کند. روزهای سختی بر مردم ایران و مبارزان اسلامی می‌گذشت. ناگاه اعلامیه‌ای به امضای عالمان دین و مراجع وقت، منتشر شد. این اعلامیه به صراحت مرجعیت امام را تایید می‌کرد و خواهان آزادی وی بود. اعلامیه به ابتکار آیت الله منتظری و امضای مهاجرین بود و نتیجه آن شمول قانون مراجع و مصونیت ایشان از حکم مجازات اعدام، بر امام بود. رژیم، مهاجرین را تحت فشار قرار داد و از آنان خواست که به مراکز خویش بازگردند. اما آنان بر خواست خود تاکید ورزیدند و به استناد اعلامیه اخیر، امام را مصون از هرگونه حکمی می‌دانستند. بخش‌هایی از این اعلامیه نجات بخش بدین قرار است...: "حضرت آیت الله خمینی - دامت برکاته - که یکی از مراجع بزرگ تقلید شیعه و از مجاهدین عالم روحانیت می‌باشند، به جرم از خودگذشتگی در راه حفظ قوانین قرآن و استقلال مملکت محبوس شده و به جد خود (حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام) تاسی کرده است. مهاجرت عموم مراجع عالیقدر از مشهد مقدس و قم و سایر شهرها و اجتماع در مرکز، شاهد گویایی است از وحدت نظر و از خودگذشتگی بزرگان دینی در راه دین و قرآن... حضرت آیت الله خمینی و آیات دیگر هیچ جرمی به غیر از تبلیغ احکام اسلام و توجه دادن مردم به خطرهایی که نسبت به اسلام یا مملکت پیش بینی می‌شود، نداشته و ندارند... حضرت آیت الله خمینی تنها

نیستند و اعتراضات شرعی و قانونی معظم له به دولت، مورد تایید تمام علمای شیعه و ملت مسلمان ایران و جهان است" ... ۵۸ . سیل اعلامیه‌ها، تلگراف‌ها و نامه‌ها از سوی مراجع داخل و خارج و شخصیت‌های ملی - مذهبی، دستگاه حاکم را محاصره کرده بود . حتی مفتی اعظم الازهر مصر، مرحوم شیخ محمود شلتوت، اعلامیه‌ای خطاب به مسلمانان جهان منتشر کرد . ترجمه قسمتی از این اعلامیه مهم و هوشمندانه که در تاریخ ۱۸ محرم ۱۳۸۳ صادر شده بدین قرار است^۱: " به شما مسلمانان هشدار می‌دهم، به مسلمانان همه کشورها و به ملت مسلمان ایران که این تجاوز و دست‌درازی بی‌شرمانه را به سادگی نگاه نکنید و با تمام نیرو برای نجات علمای ایران از چنگال دژخیمان دیکتاتور ایران مبارزه کنید و به ستمکاران تکیه نمایید که آتش (دوزخ) گریباتان را خواهد گرفت و در برابر خدا هیچ یاوری نخواهید داشت ... وقتی علمای ملتی از ادای نقش خلاقه و اخلاقی خویش بازداشته شدند، حال آن ملت چگونه خواهد گشت؟ ... مسلمانان! دست تجاوز به روی علمای دین و روحانیون دراز کردن، جنایتی در حق اخلاق است و داغ‌ننگی بر پیشانی ملت و بر چهره بشریت . " ۵۹ سرنجام، پس از اعتراضات و فشارهای پی‌در پی از سوی مردم و مقامات عالی‌رتبه حوزه‌های علمیه جهان، آیت‌الله خمینی، قمی و محلاتی، در تاریخ ۱۲ مرداد ۱۳۴۲ از زندان آزاد شدند، ولی در خانه‌ای در تهران تحت مراقبت و کنترل قرار گرفتند . بسیاری از علما و مردم، مبارزه را پایان یافته تلقی کردند و از قیام و انقلاب کناره گرفتند . پس از دو ماه زندان و مراقبت، امام خمینی روز ۱۷ فروردین ۴۳ به قم بازگشت و بدین ترتیب یکی از درخشان‌ترین مراحل انقلاب اسلامی، برای مدتی به خاموشی گرایید . امام خمینی پس از بازگشت از تهران و استقرار در قم، خاطره ۱۵ خرداد را گرامی داشت و فرمود: من ۱۵ خرداد را برای همیشه، عزای عمومی اعلام می‌کنم . قیام ۱۵ خرداد، یادآور دلیری‌ها و رشادت جوانان مسلمان ایران در یکی از تاریک‌ترین دوران تاریخ کشور است . در این قیام دینی و آزادیخواهانه، گروه‌های بسیاری از مردم به نهضت پیوستند و جان و مال خویش را فدا کردند . شهید طیب حاج‌رضایی و حاج اسماعیل رضایی، دو تن از شهیدان والامقام این جنبش خونین‌اند . آن دو جمعیت انبوهی را از جنوب شهر تهران، همراه خود به سمت مرکز آوردند و صدای " یا مرگ یا خمینی " را که از حلقوم هزاران ایرانی بر می‌خاست، به گوش شاه رساندند . این دو انقلابی‌جوانمرد، بعد از چندی دستگیر شدند و در ۱۱ آبان همان سال (۱۳۴۲) تیرباران شدند . شمار بسیاری از اطرافیان و هواخواهان این دو مبارز مسلمان، به بندرعباس تبعید شدند . قیام پانزده خرداد، از جهات مختلف و متفاوت قابل بررسی و امحال نظر است . به عقیده بسیاری از صاحب‌نظران، آنچه بر اهمیت و فوق‌العادگی این نهضت اصیل می‌افزاید، نه شدت و نه گستره و نه شیوه مردم در بروز مخالفت‌های خود بود، بلکه وجهه خاص و مهم این قیام مردمی، ماهیت دینی آن است . رژیم شاه به خوبی دریافته بود که خطر چندانی از ناحیه ملی‌گرایان وی را تهدید نمی‌کند و آنان به چیزی بیشتر از اصلاحات نمی‌اندیشند . آنچه او را به هراس انداخته بود، ظهور اندیشه‌ای نو و قدرتمند در عرصه سیاسی کشور بود و آن همانا شکوفایی اسلام انقلابی و انقلاب اسلامی در صحنه حیات سیاسی مردم ایران بود . شاید به همین دلیل، شاه در کتاب " انقلاب سفید " می‌کوشید، ماهیت اسلامی قیام ۱۵ خرداد را انکار کند . وی در کتاب پیش‌گفته مدعی می‌شود رهبر اسلامی قیام " ارتباط مرموزی با حزب توده داشته و آنها بودند که مقام او را باصطلاح معروف به عرش رسانیدند . " ۶۰ این در حالی است که حزب نامبرده به پیروی از سیاست کشور متبوعش (شوروی) این قیام مردمی را محکوم و متهم به جانبداری از منافع فئودال‌ها کردند . بی‌هیچ تردیدی ۱۵ خرداد آغاز خونین و مبارک انقلاب اسلامی مردم ایران بود . امام خمینی پس از ۱۹ روز حبس در زندان قصر به زندانی در پادگان نظامی عشرت‌آباد منتقل شد . شاه از غیبت امام سؤاستفاده کرده نهضت اسلامی را به شورش کور و بلوای دشمن‌پسند و اقدامی وحشیانه متهم می‌کند . سپس آن را نه قیامی مردمی که تحریکی از آن سوی مرزها می‌خواند و مدعی می‌شود که در این قیام رهبر مصر، جمال عبدالناصر سهم بسزایی داشته است . وی با انتساب قیام بزرگ خرداد به بیگانگان و گاه متهم کردن آن به ارتجاع و توحش، می‌کوشید ماهیت اصیل آن آشکار نشود؛ زیرا او به درستی دریافته بود که ماهیت این قیام، هرگز استحاله نخواهد شد و دیر یا زود دوباره سربر خواهد آورد و یک بار دیگر پایه

های حکومت او را خواهد لرزاند. اتهامات شاه، هیچ کدام کارگر نیفتاد. زیرا همه ناظران و آگاهان سیاسی می دانستند که عناصر چپ و کمونیست ها نه تنها هیچ گونه مشارکتی در این قیام نداشتند، بلکه آن را حرکتی کور و ارتجاعی و ضد اصلاحات مترقیانه شاه می خواندند. اصالت و استقلال قیام خرداد به اندازه ای آشکار بود که اتهام نفوذ و دخالت مصریان نیز در آن، هیچ پیامد خوشایندی برای شاه نداشت. امام خمینی در همه ایامی که در حبس بودند ۶۱ و یا تحت مراقبت به سر می بردند، هیچ یک از سوالات بازجویان را پاسخ نگفت و در همه این مدت کتاب های مربوط به تاریخ معاصر ایران - به ویژه مشروطیت - و کتاب "تاریخ جهان" نوشته جواهر لعل نهرو را مطالعه می کردند. مقاومت و روحیه ظلم ستیز امام، حتی در زندان و تبعید، آخرین امیدهای شاه را به یاس مبدل کرد. دستگاه حاکم از سویی می کوشید که ایران را برای بیگانگان، به ویژه امریکا، امن و دارای ثبات نشان دهد و از دیگر سو غرور شاهنشاهی خود را سخت در معرض لطمه و خدشه می دید. او هرگز گمان نمی کرد که ایران به این سرعت و یکپارچگی علیه او بسیج شود و عالم و عامی آزادی رهبر قیامی را مطالبه کنند که او را چنین خوار و بی مقدار کرده بود. هنگامی که امام خمینی را از زندان عشرت آباد به خانه ای در داودیه بردند، مردم تهران چون سیل بدان سوی سرازیر شدند و آن منطقه نظامی را مانند نگینی در آغوش همت و ارادت خود گرفتند. آخرین حيله ای که رژیم فریبکار پهلوی اندیشید، آن بود که در روزنامه های دولتی، خبر تفاهم مراجع تقلید را با مقامات حکومتی جعل و منتشر کند. برای امام خمینی مقدور نبود که صدای اعتراض خود را به این فتنه ریاکارانه به گوش مردم برساند، اما همه آنان که با روحیه و ثبات قدم ایشان آشنایی داشتند، مجعول بودن خبر تفاهم را دریافتند. بیانیه های بسیاری از سوی علمای وقت منتشر شد و همگی چنین تفاهم مجعولی را تکذیب کردند. شاید موثرترین و گویاترین بیانیه در میان همه آنچه در آن روزها منتشر شد، اعلامیه افشاگرانه و صریح آیت الله العظمی مرعشی نجفی بود. آیت الله مرعشی در این اطلاعیه که مورخ ۱۵ ربیع الاول ۱۳۸۳ (۱۵/۵/۴۲) منتشر شد، جزئیات خبر مجعولی را که روزنامه کیهان و اطلاعات در عصر ۱۲ مرداد ۴۲ چاپ کرده بودند، نقد کرده و پاسخ های روشن و متینی به محتوای دروغین آن می دهد. ۶۲ حملات پی در پی و اعتراض های مردمی، مانع از آن شد که شاه بتواند همه آزادی های امام خمینی را از وی سلب کند. از این رو با اسکان امام در منزل شخصی از متدینان تهران (آقای روغنی) موافقت می کند. اما تا روز آزادی ایشان و بازگشت به قم در شامگاه ۱۸ فروردین ۴۳، خانه و همه رفت و آمدهای ساکنان آن، کاملاً تحت نظارت و کنترل بود. صبح روز ۱۹ فروردین سال ۱۳۴۳، طلوع خورشید بهاری و خبر بازگشت امام به قم، کوچه و خیابان شهر را در نور و سرور فرو برد و مردم یکپارچه به خیابان ها و اطراف منزل امام ریختند. به زعم سیاست بزان حکومتی، گذشت یک سال از وقایع قم و آزادی بی سر و صدای امام، پایان خوشایندی برای شاه به ارمغان می آورد. اما مردم قم، چنان از رهبر خود استقبال کردند و جشن و سرور به راه انداختند که بیشتر نوید "آغاز" به گوش ها می رسید، تا وعید "پایان". فیضیه را آذین بستند و کوچه و خیابان شهر را به چراغ های تابان و گل های شادان آراستند. سه روز پس از بازگشت و حضور دوباره در میان امت وفادار، امام خمینی سخنانی بر زبان آوردند که همگان را به اراده آن بزرگمرد برای ادامه راه، امیدوار کرد. امروز جشن معنا ندارد. تا ملت عمر دارد، غمگین در مصیبت ۱۵ خرداد است... در سرمقاله (ی کیهان و اطلاعات) نوشته بودند که با روحانیت تفاهم شده و روحانیت با انقلاب سفید شاه و ملت، موافق هستند. کدام انقلاب؟ کدام ملت؟... خمینی را اگر دار بزنند تفاهم نخواهد کرد. با سرنیزه نمی شود، اصلاحات کرد... من از آن آخوندها نیستم که در اینجا بنشینم و تسیح دست بگیرم. من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم و بقیه اوقات برای خود سلطانی باشم و به امور دیگر کاری نداشته باشم. پایگاه استقلال اسلامی اینجاست. باید این مملکت را از این گرفتاری ها نجات داد... ۶۳ یکی از فرازهای مهم سخنان امام در این سخنرانی، اشاره به ریشه های فساد و بی دینی در میان جوانان بود. امام در این سخنرانی فرمودند: وضع معیشت بد است که این همه جنایات و مفاسد که شب و روز در روزنامه ها می خوانید به وجود می آورد. ۶۴ در همین سخنرانی، امام به درآمیختگی دین و سیاست، اشارات روشنی می کنند و

اعلام می‌دارند: اسلام، برای تمام زندگی انسان، از روزی که متولد می‌شود تا موقعی که وارد قبر شود، دستور و حکم دارد. ۶۵ چند روز پس از این سخنرانی، امام خمینی در مسجد اعظم قم، در جمع گروه کثیری از طلاب و مردم، به تهمت‌ها و یاوه‌گویی‌های دولت و رسانه‌هایش پاسخ گفت. این سخنرانی که در بیست و ششمین روز فروردین ۴۳ ایراد گردید، پرتوهای روشنی به نهضت اسلامی افکند و خط و مشی انقلاب را ترسیم نمود. امام خمینی، خطاب به حاضران، سخنانی فرمودند که هم اینک می‌توان از آنها به منشور انقلاب اسلامی و آیین‌نامه انقلاب یاد کرد. در این سخنرانی امام موضع خود و انقلاب را در برابر "اصلاحات"، "تمدن"، "صنعت"، "ترقی و رشد زنان"، "مساله جوانان"، "ماجرای اسرائیل"، "استعمار فرهنگی"، "قانون‌گرایی" و ... اعلام می‌کنند. پاره‌هایی از این سخنرانی مهم بدین قرار است: ما را کهنه پرست معرفی می‌کنند، ما را مرتجع معرفی می‌کنند. جراید خارج از ایران، آنهایی که با بودجه‌های گزاف برای کوبیدن ما مهیا شده‌اند، در خارج ما را مخالف اصلاحات ... معرفی می‌کنند. مخالف ترقی مملکت معرفی می‌کنند. می‌گویند: "آخوندها می‌گویند که برق نمی‌خواهیم! می‌گویند طیاره نمی‌خواهیم ... اینها می‌خواهند به قرون وسطا برگردند ...!" علمای اعلام با این زدن‌ها، کشتن‌ها، قلدری‌ها و دیکتاتوری‌ها مخالف‌اند. این کهنه پرستی است؟ ... ما با آثار تمدن مخالف نیستیم، اسلام با آثار تمدن مخالف نیست ... این افکار نورانی که در علمای اعلام هست ... مال اسلام است ... تبعیت از همه، سربسته و در بسته همه مخازن مملکت را تحویل دیگران دادن، ارتجاع است. روی این ارتجاع سیاه ... شما که عمال استبداد هستید و با زور سرنیزه و قلدری با این ملت بیچاره عمل می‌کنید، تمام قوانین را زیر پا گذاشته‌اید، به تمام احکام اسلام بی‌اعتنایی می‌کنید، شما مترقی هستید؟ ... شما مظاهر تمدن را وقتی که در ایران می‌آید چنان از صورت طبیعی، خارج می‌کنید که چیز حلال را مبدل به حرام می‌کنید. این رادیو، برای این بساطی است که اینها راه انداخته‌اند؟ ... استفاده ممالک متمدن از این آلات جدید، همین جور است که آقایان در اینجا استفاده می‌کنند؟ ... تمام اینها به دست استعمار است که روزنامه‌ها را این طور مبتذل می‌کنند تا فکر جوان‌ها را مسموم کنند. استعمار است که برنامه فرهنگی ما را جوری تنظیم می‌کند که جوان نیرومند در این مملکت نباشد ... ما با این مظاهر مخالفیم ... ما می‌گوییم دانشگاه‌های شما طوری نباشد که برنامه‌هایش جوان‌های ما را بد بار بیاورد. جوان‌های ما را مبارز بار بیاورید. جوان‌های ما را جوری بار بیاورید که در مقابل استعمار ایستادگی کنند ... ما با ترقی زن‌ها مخالف نیستیم. با این کارهای غلط مخالفیم. مگر مردها آزادند که زن‌ها می‌خواهند آزاد باشند؟! مگر آزادمرد و آزادزن با لفظ درست می‌شود؟ ... شما کارشناس نظامی از اسرائیل به این مملکت می‌آورید. شما محصلین را از اینجا به اسرائیل می‌فرستید. ما با اینها مخالفیم ... ای مردم عالم بدانید ملت ما با پیمان با اسرائیل مخالف است. این ملت ما نیست. این روحانیت ما نیست. دین ما اقتضا می‌کند که در مقابل مسلمین با دشمن پیوند نکنیم. ۶۶ بخش‌هایی از این سخنرانی، پاسخ به یاوه‌گویی‌های شاه بود که در همان روزها، گفته بود: "ما کهنه پرستی و افکار ارتجاعی را می‌کوبیم و ...". امام با شجاعت بی‌ظنیری پاسخ فرمود: "مردک باز دست از حرف‌هایش بر نمی‌دارد و به افکار اسلامی نسبت کهنه پرستی و ارتجاعیت می‌دهد." این سخنان پرشور و شجاعانه، در آن روزهای خفقان، بازتاب ژرف و شگفت‌انگیزی در محافل ملی و مذهبی ایران داشت و بسیاری از روشنفکران و سیاستمداران کشور را به تحسین و شگفتی واداشت. ۶۷ همین سخنان بهت‌آور و هیبت‌شکن بود که نام و لقب "بت‌شکن" را براننده رهبر از جان گذشته انقلاب، حضرت امام خمینی (قدس سره الشریف) کرد و تا همیشه نام و یاد او را جاودانه نگه خواهد داشت. ۱۵ خرداد ۴۳، سالگشت قیام ۱۵ خرداد ۴۲، روزی پربار برای انقلاب اسلامی است. در این روز امام خمینی، همراه با تنی چند از مراجع و علمای قم، با صدور بیانیه‌ای مشترک یاد و نام شهیدان آن روز بزرگ را گرامی داشتند و از مردم خواستند که بر هوشیاری و مقاومت خود بیفزایند. همچنین در این اعلامیه، ۱۵ خرداد، عزای عمومی اعلام شد. امضاکنندگان بیانیه مشترک، بدین قرار بودند: روح الله موسوی خمینی، محمدهادی حسینی میلانی، شهاب‌الدین نجفی مرعشی و حسن طباطبایی قمی. ۶۸ سه هفته پس از برگزاری سالگشت قیام ۱۵

خرداد، سران نهضت آزادی که به حمایت از قیام مردمی در خرداد ۴۲ دست به تحرکاتی زده بودند، در دادگاه های نظامی شاه محاکمه و به زندان های طویل المدت محکوم شدند. پس از آن که دادگاه تجدیدنظر حکم حبس مجاهد نستوه آیت الله طالقانی و مهندس مهدی بازرگان را تایید کرد، امام خمینی اعلامیه ای صادر کردند که با این عبارات آغاز می شد: بسم الله الرحمن الرحيم . و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون . من خوف داشتم اگر در موضوع بیدادگری نسبت به حجه الاسلام آقای طالقانی و جناب آقای مهندس بازرگان و سایر دوستان، کلمه ای بنویسم، موجب تشدید امر آنها شود و ده سال زندان به پانزده سال تبدیل گردد . اینک که حکم جائزانه دادگاه تجدیدنظر صادر شد، ناچارم از اظهار تاسف از اوضاع ایران عموماً و اوضاع دادگاه خصوصاً ... رای دهندگان (در دادگاه) باید منتظر رنوش سخی باشند . ۶۹ شعله های نهضت اصلاحی مردم ایران، علیه رژیم امریکایی و مستبد شاه ، همچنان با سخنرانی ها، پیام ها، و نامه های امام افروخته تر می شد و مردم روز به روز آگاه تر، بیدارتر و برای مبارزه با حکومت فاسد پهلوی، آماده تر می شدند . امام خمینی ضمن گرم نگه داشتن درس و بحث های حوزه و افاضات علمی و پرورش طلاب فاضل و مستعد، همواره سیاست های شاه را مورد انتقاد قرار می داد و هیچ یک از حرکات مهم سیاسی دستگاه از نگاه این قائد دلسوز، مخفی نمی ماند . در این سال ها، دانش و سیاست چنان درهم آمیخته شده بودند که قم به اندازه موقعیت علمی خود، اهمیت سیاسی یافته بود . مبارزه با کاپیتولاسیون و تبعید به ترکیه شاه، از پس از کودتای ۲۸ مرداد، دریافته بود که برای استمرار سلطنت و گستراندن سلطه جابرانه خود بر همه اجزا و لایه های درونی و بیرونی کشور، چاره ای جز تکیه بر قدرت و نفوذ امریکا ندارد . همه تصمیمات و راهکارهای دولت های وقت، به نوعی زمینه را برای اطمینان بخشیدن به امریکا برای سرمایه گذاری های بیشتر و حضور فعال تر در ایران آماده می کرد . امریکا نیز از این موقعیت، کمال استفاده را می برد و به کمتر از بلعیدن همه منابع موجود در ایران و تبدیل ایران به بازار کالاهای مصرفی خود و تسلیحات رضایت نمی داد . برای اینکه امریکا با اطمینان بیشتری به حضور استعماری خود در ایران ادامه بدهد، کابینه علم لایحه ای را - پس از تصویب در هیات وزیران - به مجلس سنا برد که در اصطلاحات سیاسی، از آن به " کاپیتولاسیون " یاد می کنند . این لایحه ننگین که برای همه مستشاران و دیگر اتباع امریکایی، مصونیت قضایی و سیاسی ایجاد می کرد، در تاریخ ۱۴ مهر ۱۳۴۳ در مجلس پیش گفته با ۷۳ رای موافق و ۶۳ رای مخالف به تصویب رسید . رژیم شاه می دانست که پخش این خبر، چه مخالفت هایی را برخواهد انگیخت و بسا پیش بینی کرده بود که رسیدن خبر تصویب لایحه به امام خمینی چه واکنش انقلابی و تنیدی در پی خواهد داشت . از این رو از پخش خبر آن جلوگیری کرد و اجازه درج آن را در مطبوعات نداد . اما مجله داخلی مجلس شورا، پس از گذشت چند روز از تصویب لایحه به دست رهبر بزرگ انقلاب اسلامی رسید و ایشان در کمال تائر و تاسف، متن کامل سخنرانی ها و گفتگوهایی را که میان نمایندگان مجلس و رئیس دولت، رد و بدل شده بود، مطالعه کردند . ۷۰ امام خمینی به فراست دریافت که این لایحه بیگانه پسند، همه موانع حقوقی و قانونی را برای حضور نیروهای امریکایی در ایران و تضمین امنیت آنان برمی دارد . رژیم شاه، آماده برگزاری مراسم و جشن های پرهزینه چهارم آبان (سالروز تولد محمدرضا) می شد . این جشن های فرمایشی، هر ساله با صرف مخارج گزاف به بودجه کشور تحمیل می شد و کسی را یارای کناره جستن از آن نبود . شور و شعفی دروغین، کوچه و خیابان های شهر را زیر زرق و برقی دلخراش فرو برده بود . امام خمینی نیز تصمیم گرفت که در همان روز (چهارم آبان) که مصادف شده بود با سالروز میلاد خجسته حضرت زهرا - سلام الله علیها - و ولادت خودشان، برای مردم سخنرانی کند و پرده از این آخرین دستاورد انقلاب شاه و میهن! بردارد . خیر سخنرانی به اکثر شهرها رسید و گروه های بسیاری از مردم، خود را برای حضور در قم و شنیدن سخنان رهبر خود، به قم رساندند . شاه، برای بازداشتن امام از ایراد سخنرانی، نماینده ای به بیت معظم له فرستاد، ولی امام او را نپذیرفت و همچنان بر اراده خود پای عزم فشرد . در آن روز تاریخی، امام خمینی با چهره ای برافروخته و متاثر، در میان هزاران نفر از مردم مومن و انقلابی کشور، حاضر شدند و سخنان شورانگیز خود را با ذکر آیه استرجاع (انالله و انا الیه راجعون) آغاز کردند . من تاثرات قلبی

خودم را نمی توانم اظهار کنم. قلب من در فشار است. از روزی که مسائل اخیر ایران را شنیدم، خوابم کم شده، (گریه حضار) ناراحت هستم، قلبم در فشار است. من با تاثرات قلبی، روزشماری می کنم: چه وقت مرگ پیش بیاید. (گریه شدید حضار). ایران دیگر عید ندارد. عید ایران را عزا کردند. عزا کردند و چراغانی کردند. عزا کردند و دسته جمعی رقصیدند. ما را فروختند، استقلال ما را فروختند، باز هم چراغانی کردند، پایکوبی کردند. اگر من به جای اینها بودم، این چراغانی ها را منع می کردم. می گفتم بیرق سیاه بالای سر بازارها بزنند، بالای سر خانه ها بزنند، چادر سیاه بالا ببرند. عزت ما را پایکوب کردند، عظمت ایران از بین رفت، عظمت ارتش ایران را پایکوب کردند. قانونی به مجلس بردند که در آن، اولاً ما را ملحق کردند به "پیمان وین" و ثانياً الحاق کردند به آن: که تمام مستشاران نظامی امریکا ... ۷۱ سخنان آگاهی بخش و تاثرانگیز و بریده بریده امام، هر بار با فریاد و شیون حضاران همراه می شد. امام در این سخنرانی، با ساده ترین بیان معنای حقیقی این لایحه را برای مردم توضیح دادند. پس از آن از گرفتاری ها و مشکلات مردم سخن گفتند و یاد آور شدند که همه مشکلات ما از امریکا است. امریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از امریکا بدتر، شوروی از هر دو بدتر، همه از همه بدتر و همه از همه پلیدترند. لیکن امروز سر و کار ما با امریکا است ... امروز تمام گرفتاری ما از امریکا است. تمام گرفتاری ما از اسرائیل است، اسرائیل هم از امریکا است، این و کلا (که به کاپیتولاسیون رای دادند) هم از امریکا هستند. این وزرا هم از امریکا هستند، همه دست نشانده امریکا هستند، چرا در مقابل آن نمی ایستند، داد بزنند؟ ۷۲ یکی دیگر از محورهای سخنان امام در روز تاریخ ساز، دعوت ایشان از علما و روحانیون برای حضور در صحنه های سیاسی کشور بود. اعلام خطرهای امام در این سخنرانی، آن چنان جدی و صادقانه بود که حجت را بر همگان تمام کرد و از آن پس جماعت روحانی را با همین محک (توجه به اعلام خطرهای امام) می سنجیدند. ای علمای ایران! ای مراجع اسلام! من اعلام خطر می کنم. ای فضلاء! ای طلاب! ای حوزه های علمیه! ای نجف! ای قم! ای مشهد! ای تهران! ای شیراز! من اعلام خطر می کنم. من تمام روحانیین را تعظیم می کنم. من بار دیگر دست تمام روحانیین را می بوسم. آن روز (ماجرای ۱۵ خرداد) اگر دست مراجع را بوسیدم، امروز دست کاسب را هم می بوسم. (گریه و احساسات شدید مردم). ۷۳ در همین سخنرانی، امام خمینی برای چندمین بار، توجه حکومت را به قانون جلب می کنند و از همه می خواهند که دست کم به قانون اساسی کشور که از زمان مشروطه در ایران معمول بوده است، عمل کنند. استناد امام به قانون اساسی مشروطه و اعتراض ایشان به استنکاف شاه از عمل بدان، از فراست و آشنایی امام با شیوه مبارزه سیاسی خبر می داد. وی در عین آنکه با شجاعانه ترین لحن با شاه سخن می گفت، از راهکارهای قانونی نیز غافل نشده و انگشت نقد بر یکی از اساسی ترین و عمیق ترین ضعف های حکومت پهلوی نهاد: به حسب نص قانون، طبق اصل دوم متمم قانون اساسی، تا مجتهدین در مجلس نظارت نداشته باشند، قانون هیچ اعتباری ندارد. از اول مشروطه تا به حال، کدام مجتهد نظارت داشته است؟ اگر پنج نفر مجتهد در این مجلس بود، حتی اگر یک روحانی در این مجلس بود، تو دهن اینها می زد، نمی گذاشت این کار انجام شود، مجلس را به هم می زد. ۷۴ امام خمینی به این سخنرانی آگاهی بخش و صریح، بسنده نکردند و در همان روز (۴ آبان ۱۳۴۳) بیانیه ای صادر کردند. در اعلامیه، رای مجلس به کاپیتولاسیون، رای به اسارت ایران و ایرانی قلمداد شده است و از آن به "سند بردگی ملت ایران" نام می برند. این اعلامیه به قدری صریح و به دور از مجامله و ابهام گویی و کمترین مماشات است که شاه را بر سر دوراهی قرار داد: یا خود در ایران بماند و یا امام خمینی. فراز کوتاهی از این اعلامیه بدین قرار است: اکنون من اعلام می کنم که رای ننگین مجلسین، مخالف اسلام و قرآن است و قانونیت ندارد، مخالف رای ملت مسلمان است، و کلاهی مجلسین، و کیل ملت نیستند، و کلاهی سرنیزه هستند. رای آنها در برابر ملت و اسلام و قرآن، هیچ ارزشی ندارد و اگر اجنبی ها بخواهند از این رای کثیف سؤاستفاده کنند، تکلیف ملت تعیین خواهد شد ... بر ملت ایران است که این زنجیرها را پاره کنند، بر ارتش ایران است که اجازه ندهند چنین کارهای ننگینی در ایران واقع شود ... این دولت را ساقط کنند. و کلاهی که به این امر مفتضح رای دادند، از مجلس بیرون کنند ... ۷۵ افشاگری امام خمینی علیه احیای رژیم

کاپیتولاسیون که بازمانده از سنت های استعماری در قرن نوزدهم بود، ایران را در آستانه قیامی دیگر قرار داد. اما رژیم شاه با بهره گیری از تجربه های پیشین خود، بویژه ماجرای ۱۵ خرداد ۴۲، با همه قوا و تمهیداتی که از پیش اندیشیده بود، دست به کار شد. غیر از این، قیام آبان، تفاوت دیگری نیز با نهضت ۱۵ خرداد داشت: در قیام ۱۵ خرداد، تقریباً همه مراجع و نامداران حوزه به میدان آمده بودند و با همه توان و نفوذی که داشتند، قیام مردمی ۱۵ خرداد را یاری و پشتیبانی کردند. اما در مدت یک سالی که گذشته بود، برخی از رهبران نهضت به مصلحت گرایی و محافظه کاری گراییده بودند و کمتر گفتار و رفتارهای انقلابی، از آنان سر می زد. مبارزه دوباره و جدید امام علیه رژیم وابسته پهلوی، این بار با مشکلات بیشتری رو به رو بود: از سوی شاه و همدستانش مجرب تر از پیش عمل می کردند و از سوی دیگر حوزه های علمیه، آن وحدت و همدلی سابق را نداشتند. این اختلاف، و آن اتحاد، دست شاه را برای شدت عمل و تصمیم های خطرناک باز می کرد. شاه هم به دلیل حمایت های بیشتر امریکا و هم از سر کینه و بغضی که از امام به دل داشت، و هم به دلیل احساس ایمنی از شورش یکپارچه حوزه ها، این بار تصمیم گرفت امام را به خارج از کشور تبعید کند. ارتشبد سابق حسین فردوست که از نزدیکان شاه و دربار پهلوی بود، در خاطرات خود، می نویسد: "این تصمیم (تبعید امام به ترکیه) پس از چند روز مطالعه، به دستور مستقیم امریکا بود". ۷۶ نویسنده کتاب "حدیث بیداری" ماجرای تبعید امام را به ترکیه این چنین گزارش می کند: "سحرگاه ۱۳ آبان ۱۳۴۳ دوباره کماندوهای مسلح اعزامی از تهران، منزل امام خمینی را در قم محاصره کردند. شگفت آنکه قوت بازداشت، همانند سال قبل، مصادف با نیایش شبانه امام خمینی بود. حضرت امام، بازداشت و به همراه نیروهای امنیتی مستقیماً به فرودگاه مهرآباد تهران اعزام و با یک فروند هواپیمای نظامی که از قبل آماده شده بود، تحت الحفظ مامورین امنیتی و نظامی به آنکارا پرواز کرد. عصر آن روز، ساواک، خبر تبعید امام را به اتهام اقدام علیه امنیت کشور! در روزنامه ها منتشر ساخت. علی رغم فضای خفقان، موجی از اعتراضها به صورت تظاهرات در بازار تهران، تعطیلی طولانی مدت دروس حوزه ها و ارسال طومارها و نامه ها به سازمان های بین المللی و مراجع تقلید جلوه گر شد". "آیت الله حاج آقا مصطفی خمینی نیز در روز تبعید امام بازداشت و زندانی شد و پس از چندی در ۱۳ دیماه ۱۳۴۳ به ترکیه نزد پدر تبعید گردید. دوران تبعید امام در ترکیه بسیار سخت و شکننده بود. حضرت امام حتی از پوشیدن لباس روحانیت در آنجا ممنوع شده بود. اما هیچ یک از فشارهای روانی و جسمی نتوانست آن حضرت را وادار به سازش کند. محل اقامت اولیه امام، هتل بولوار پالاس آنکارا بود. فردای آن روز برای مخفی نگاه داشتن محل اقامت، امام را به محلی واقع در خیابان آتاتورک منتقل کردند. چند روز بعد (۲۱ آبان) برای منزوی تر ساختن ایشان و قطع هرگونه ارتباطی، محل تبعید را به شهر بورسا واقع در ۴۶ کیلومتری غرب آنکارا نقل مکان دادند. در این مدت امکان هرگونه اقدام سیاسی از امام خمینی سلب شده و ایشان تحت مراقبت مستقیم مامورین اعزامی ایران و نیروهای امنیتی ترکیه قرار داشت. ۷۷ اقامت امام خمینی در ترکیه یازده ماه به درازا کشید. شاه این غیبت اجباری را مغتنم شمرد و همه آن اقدامات شومی که از بیم امام تعطیل و یا به تعویق انداخته بود، به مرحله اجرا گذاشت. همچنین شاه توانست، بقایای مقاومتی را که اینک رهبر خود را از دست داده بود، سرکوب کند و درجه اختناق و استبداد را در کشور به بالاترین حد خود برساند. در این مدت، مردم و عالمان حوزه از حال امام خبرهای روشن و شفافی نداشتند. پس از اصرار مراجع و فشار مردم، رژیم دو سه بار مجبور شد که با اعزام نمایندگان از جانب علما برای کسب خبر از حال امام و اطمینان از سلامت ایشان موافقت کند. امام نیز طی چندین نامه به خویشان و علمای حوزه با کنایه و اشاره و گاه در قالب دعا، همگان را از عزم خود برای ادامه مبارزه با رژیم شاه آگاه کرد. در همین نامه ها بود که امام خواستار ارسال کتابهای دعا و فقهی شدند. در این مدت، اگرچه ایران رهبری نستوه و آگاه را از دسترس خود، بیرون می دید، اما این فرصت برای امام فراهم آمده بود که دست به تالیف یکی از ماندگارترین آثار فقهی در عصر حاضر بزنند. کتاب "تحریر الوسيله" در همین ماههای معدود اقامت در ترکیه نگاشته شد و این درس بزرگی است برای همه آنان که گاه کاری را بهانه تعطیل کردن کاری دیگر می کنند. تالیف و نگاشتن، در آن روزهای

سرد و مضطرب تنها از عهده قلم عالمی برمی آمد که در سخت ترین شرایط روحی و جسمی، قوت قلب و اطمینان خاطر خود را از کف نداده باشد. تحریرالوسیله، اگرچه خود کتابی فقهی است، نحوه تالیف و شرایط مولف آن، درس بزرگ اخلاقی برای همه حوزویان و هر دانش پژوه دیگری است. افزون بر این، تحریرالوسیله در شمار نخستین کتابهایی است که فتاوی مرجعی را در باب مسائل مهمی چون احکام جهاد، دفاع، امر به معروف و نهی از منکر و برخی دیگر از مسائل روز، در خود جای داده است. درباره این کتاب در بخش "آثار امام" بیشتر سخن خواهیم گفت. پانوشتها: ۱. خمین: شهری است در جنوب شرقی استان مرکزی ایران (اراک) که بیش از ۱۵۰۰ سال پیشینه دارد. به این شهر و روستاهای اطرافش، کمره نیز می گفتند. از این رو امام خمینی در پای بعضی از اعلامیه های خود "خمینی کمره ای" امضا می کردند. ۲. قادری، سیدعلی. خمینی روح الله (زندگینامه امام خمینی براساس اسناد و خاطرات و خیال) موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره). ۳. بعدها بنا به وصیت آن مرحوم جنازه اش را به جوار حرم علوی در نجف انتقال دادند. ۴. همزمان با اعدام قاتل سید مصطفی، مظفرالدین شاه همراه صدراعظم خود به سفر خارج رفت. ۵. برابر با ۲۴ سپتامبر ۱۹۰۲ میلادی. ۶. ر. ک: مجله ندا، بهار ۱۳۶۹، مصاحبه با خواهر رضاعی امام، ص ۱۴۰. ۷. از میان اسناد بایگانی آیه الله پسندیده، یک شماره از روزنامه "ادب" بیرون آمد که حکایت قتل پدر و قصاص قاتل را گزارش کرده بود. ۸. در میان سخنان امام تحلیلهای بسیاری درباره نهضت مشروطیت وجود دارد که نشان از اهمیت این نهضت در چشم و دل امام دارد: از جمله ر. ک: صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۵۵ - ۲۶۶. ۹. قادری ۱۶۵. ۱۰. همان، ص ۱۵۳. ۱۱. قادری، سیدعلی. خمینی روح الله، ج ۱، ص ۱۸۵. ۱۲. ج ۳، ص ۹. ۱۳. قادری، سیدعلی، خمینی، روح الله، ج ۱، ص ۲۳۴. ۱۴. همان، ص ۳ - ۲۳۴. ۱۵. اراک، اینک مرکز استان مرکزی است و شهری صنعتی کشاورزی است. آن هنگام که امام خمینی به این شهر هجرت کردند، نزدیک به صد سال از بنای جدید آن می گذشت. در آن زمان بیشتر به سلطان آباد یا عراق شهرت داشت تا این که هیات وزیران در سال ۱۳۱۴ ه. ش نام آن را به اراک تغییر داد. معمولاً عراق - و یا اراک - به منطقه ای بزرگ گفته می شود که به طور متوسط نچ شهر مهم و بیش از سیصد روستا داشته باشد - در قدیم برای آن که نام این منطقه با عراق عرب، اشتباه نشود، از او به عراق عجم یاد می کردند. در فرهنگ معین آمده است: "اراک در سال ۱۲۴۰ ه. ق. به توسط یوسف خان معروف به گرجی در زاویه جنوب غربی دشت فراهان بنا شده است. ("معین، ج ۵، ص ۱۱۴). ۱۶. قادری، سیدعلی، خمینی روح الله، ج ۱، ص ۲۷۸. با تغییر و تلخیص. ۱۷. قم، شهری است تاریخی که نامش در روایات آمده است. بزرگترین شرافت و امتیاز این شهر، استقبال از دختر موسی بن جعفر - علیه السلام - و نگهداری جسم او در خاک خود هست. بنا به نقل تاریخ حضرت معصومه - سلام الله علیها - در مسیر رفتن به سوی خراسان برای دیدن برادر معصومش حضرت امام رضا - علیه السلام - در ساوه بیمار شد. از همراهان خواست که او را پیش از مرگ به قم برسانند تا در همان جا خدای خود را دیدار کند. بنا به نقل روایتی در سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۴۶، امام موسی بن جعفر (ع) فرموده اند: "مردی از قم مردم را به حق و آزادی فرا می خواند و مردم که اراده ای نیرومند و تصمیمی فولادین دارند، دعوتش را پاسخ می گویند و گرد او حلقه می زنند. آنان از حوادث و ناملايمات هراسناک نمی شوند و از تلاش و مجاهدت به ستوه نمی آیند. "... سن حضرت معصومه - سلام الله علیها - هنگام وفات در قم، هیجده سال بوده است. ۱۸. صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۵۵ - ۲۶۶. ۱۹. صحیفه نور: ج ۱، ص ۲۶۱؛ کوثر: ج ۲، ص ۵۶. ۲۰. به گفته خود او، دلیل امتناعش از قبول این درخواست، بی رغبتی و نارضایتی از زندگی در قم بوده است؛ گویا ایشان به زندگی در تهران کنار خانواده اش راضی تر و خشنودتر بوده است. ۲۱. قادری، سیدعلی، خمینی روح الله: ج ۱، ص ۴۳۰. ۲۲. انصاری، حمید - حدیث بیداری: ص ۲۶. ۲۳. ر. ک: پیام رهبر معظم انقلاب به یادواره فقهی آیه الله العظمی بروجردی، در سال ۱۳۷۰. این یادواره به مناسبت گذشت سه دهه از ارتحال آن فقیه بزرگوار در بروجرد برگزار شد. ۲۴. ر. ک: آینه پژوهش، سال دوم، شماره اول (خرداد و تیر ۱۳۷۰)، مقاله "روش فقهی مصلح بزرگ آیت الله العظمی بروجردی" به قلم ابوالفضل شکوری، ص ۳۰ - ۲۵. ۷. همان، ۱۷. ۲۶. پس از پایان

یافتن بنای مدرسه خان، برنامه درسی منظمی برای آن تنظیم می شود که در آن فراگیری زبان انگلیسی نیز گنجانده شده بود ... وقتی آن را (آیت الله بروجردی) دید، گفت: "اگر کسی یک زبان بداند، یک آدم، اگر دو زبان بداند، دو آدم و اگر سه زبان بداند، سه آدم است". ر. ک: مجله حوزه، مرداد - آبان ۱۳۷۳، ص: ۱۶۷. ۲۷. مجله اطلاعات هفتگی، ۱۸ فروردین ۱۳۴۰، شماره ۱۰۱۷. به نقل از آینه پژوهش، شماره خرداد و تیر ۱۳۷۰، ص ۱۰ و ۱۱. ۲۸. امام خمینی در تعقیب هدفهای ارزشمند خویش در سال ۱۳۲۸ خورشیدی، طرح اصلاح اساسی ساختار حوزه علمیه را با همکاری آیه الله مرتضی حائری تهیه و به آیت الله بروجردی پیشنهاد داد. این طرح از سوی شاگردان امام و طلاب روشن ضمیر حوزه مورد استقبال و حمایت قرار گرفت، ولی مخالفتها و کارشکنی بدان پایه رسید که آیت الله بروجردی برخلاف نظریه اولیه و تمایل قلبی از انجام آن منصرف شد (" ر. ک: انصاری، حمید، حدیث بیداری، ص ۲۷). ۲۹. تقریرات درس اصول آیت الله العظمی بروجردی، از اول مباحث اصول تا ظن. (بین سالهای ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۹ ه. ق). ۳۰. دائرة المعارف تشیع، ج ۷، ص ۲۶۷. ۳۱. روحانی، سید حمید: بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۱۰۲. ۳۲. انصاری، حمید: حدیث بیداری، ص ۲۹. ۳۳. آیت الله کاشانی نیز از لبنان (محل تبعید) طی پیامی با این تصمیم شاه مخالفت کردند. رک: حدیث بیداری، ص ۳۲. ۳۴. مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره ۷۰۶، ص ۱۵۵. ۳۵. صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۲۴۸. همان، ج ۱۸، ص ۱۸۱. ۳۷. پارسا، حمید: حدیث پیمان، ص ۲۷۷. ۳۸. یک صد سال مبارزه روحانیت، ص ۷۹، و صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۹۱. ۳۹. تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی، ص ۱۵۰. ۴۰. صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۵. ۴۱. جنبش مخالفت با لایحه انجمنهای ولایتی و ایالتی به نهضت دوماهه شهرت یافت. ۴۲. صحیفه نور، ج ۱، ص ۳۳. ۴۳. محمدحسن رجبی، زندگینامه سیاسی امام خمینی، ص ۱۷۷. ۴۴. صحیفه نور، ج ۱، ص ۴۰. ۴۵. صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۶. ۴۶. برای آگاهی از نظر کمونیستها درباره قیام ۱۵ خرداد، رجوع کنید به: حمید روحانی، بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۵۱۵. ۴۷. محمدحسن رجبی، زندگینامه سیاسی امام خمینی، ج ۱، ص ۱۸۱. ۴۸. همان. ۴۹. ایران و تاریخ، ص ۲ و ۳۴۱. به نقل از زندگینامه سیاسی امام خمینی. ص ۱۸۳. ۵۰. همان. ۵۱. صحیفه نور، ج ۱، ص ۵۹ و ۶۰. ۵۲. همان، ص ۶۳. ۵۳. همان، ص ۴۶. ۵۴. حمید روحانی، بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۳۹۸ تا ۴۵۰. ۵۵. مراد امام این بوده است که نگویید الان هم باید به روش شیخ عبدالکریم حائری عمل کرد و ساکت بود. از جملات بعدی امام چنین برمی آید که اگر در زمان مرحوم شیخ عبدالکریم حائری، سکوت جایز و لازم بوده است، الان شرایط فرق کرده و نباید سکوت کرد. ۵۶. صحیفه نور، ج ۱، ص ۷۲. ۵۷. صحیفه نور، ج ۱، ص ۹۱ - ۹۴. ۵۸. حمید روحانی، بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۴ و ۵۴۳. ۵۹. همان، ص ۵۳۴ و ۵۳۵. ۶۰. همان، ص ۵۱۳. ۶۱. ۱۹ روز در زندان قصر و سپس در زندان پادگان نظامی عشرت آباد تا هنگام انتقال به خانه ای که در کنترل نیروهای امنیتی و انتظامی بود. ۶۲. متن این اعلامیه در کتاب " بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، " ج ۱، ص ۵۸۶ و ۵۸۷ درج گردیده است. ۶۳. صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۰۱ - ۹۸. ۶۴. همان. ۶۵. همان. ۶۶. همان، ص ۱۱۷ - ۱۰۲. ۶۷. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۶۶۸. ۶۸. صحیفه نور، ج ۱، ص ۸۳. ۶۹. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۶۹۲. ۷۰. همان، ص ۷۰۸. ۷۱. همان، ص ۷۱۶. ۷۲. همان، ص ۷۲۴. ۷۳. همان، ص ۷۲۰. ۷۴. همان، ص ۷۲۵. ۷۵. صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۵۳ - ۱۴۹. ۷۶. حسین فردوست، ظهور و سقوط پهلوی، انتشارات اطلاعات، ص ۵۱۶. ۷۷. حمید انصاری، حدیث بیداری، ص ۶۶ و ۶۵.

روز شمار زندگی امام خمینی

روز شمار زندگی امام خمینی مقدمه: روزشمار نویسی - برخلاف شیوه نگارش مقاله و کتاب - بصورت مختصر و مستند به بررسی وقایع می پردازد و گرچه تشریحی نیست، سرفصلهای مهم تحقیق را شامل می شود که برای پژوهشگران مسائل جدیدی را مطرح و

نمای دیگری را آشکار می‌کند. در روزشمار حاضر وقایع - به استثنای چند رخداد - در روز وقوعش عنوان گشته است و وجود فاصله تاریخی میان آنان به علت حذف اتفاقات تکراری و مشابه یا کم اهمیت است. با مطالعه زندگینامه امام خمینی (ره) فعالیتهای معظم له را می‌توان در محورهای زیر تقسیم بندی کرد: ۱. علمی و عرفانی ۲. اجتماعی و خانوادگی ۳. رسیدگی به امور مذهبی مسئولیتشان ۴. سیاسی: پیام، تلگراف، ملاقات، سخنرانی و... روزشمار حاضر اطلاعاتی از حیات پربرکت رهبر کبیر و فقید انقلاب اسلامی را در دو بخش زیر ارائه می‌کند: الف. از ولایت تا پیروزی انقلاب اسلامی ب. از پیروزی انقلاب اسلامی تا عروج ملکوتی الف. از ولادت تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران ۱/۷/۱۲۸۱ (برابر با ۲۰ جمادی الثانی ۱۳۲۰): ولادت در خمین ۲۱/۱۱/۱۲۸۱: شهادت پدر گرامیشان در ۴۷ سالگی ۱۵ سالگی: درگذشت مادر و سپس عمه بزرگوارشان ۱۹ سالگی: ورود به حوزه علمیه اراک ۲۰ سالگی: ورود به حوزه علمیه قم ۲۵ سالگی: پایان دروس سطح ۲۷ سالگی: آغاز تدریس فلسفه و پایان نگارش کتاب مصباح الهدایه ۱۳۰۸: ازدواج با خانم خدیجه ثقفی معروف به قدس ایران ۲۹ سالگی: پایان نگارش کتاب شرحی بر دعای سحر ۱۲/۹/۱۳۰۹: ولادت آقا مصطفی، فرزند ارشدشان ۷/۴/۱۳۱۴: نامه عرفانی به آقامیرزا جواد همدانی (همت) ۲۷/۱۱/۱۳۱۷: نامه اسرار عرفانی به آقا سید ابراهیم خویی ۵/۱۲/۱۳۱۷: پایان نگارش کتاب شرح چهل حدیث ۱۳۲۲: پایان نگارش کتاب کشف الاسرار در رد کتاب اسرار هزار ساله ۱۵/۲/۱۳۲۳: نگارش نخستین اعلامیه سیاسی که در کتابخانه وزیری یزد موجود است. ۳۰/۵/۱۳۲۳: پایان نگارش شرح حدیث جنود عقل و جهل ۲۴/۱۲/۱۳۲۴: ولادت احمدآقا، دومین پسر ایشان ۱۳۲۸: استفسار از آیه الله العظمی بروجردی درباره تشکیل مجلس مؤسسان ۷/۷/۱۳۲۸: مصوبه تعیین هیاتهای رسیدگی به امور طلاب و امتحانات حوزه ۲۳/۳/۱۳۳۰: پایان نگارش «رساله الاستصحاب» ۶/۴/۱۳۳۰: پایان نگارش «رساله فی التعادل و الترجیح» ۲۸/۳/۱۳۳۱: پایان نگارش «رساله در طلب و اراده» دی ۱۳۳۱: مصاحبه با مجله ترقی درباره ضرب و شتم مردم و طلاب به دست ماموران ۱۱/۲/۱۳۳۳: پایان نگارش «رساله فی التقیه» ۱۹/۵/۱۳۳۳: پایان نگارش جلد اول الطهاره ۵/۸/۱۳۳۵: پایان نگارش جلد دوم الطهاره ۲۲/۱۲/۱۳۳۵: پایان نگارش جلد سوم الطهاره ۷/۸/۱۳۳۶: پایان نگارش جلد دوم مکاسب محرمة ۲۵/۴/۱۳۳۷: پایان نگارش جلد چهارم الطهاره ۱۰/۱/۱۳۴۰: ارتحال حضرت آیه الله العظمی بروجردی ۱۲/۶/۱۳۴۱: سخنرانی در مخالفت با اسراییل و بهاییها ۱۴/۷/۱۳۴۱: تصویب لایحه ضد اسلامی و ضد قانون اساسی انجمنهای ایالتی و ولایتی شامل ۹۲ ماده و ۱۷ تبصره، در هیات دولت اسدالله علم ۱۶/۷/۱۳۴۱: تشکیل جلسه مراجع تقلید قم، به همت امام خمینی، برای اعلام مخالفت با این لایحه ۱۷/۷/۱۳۴۱: تلگراف معظم له به محمدرضا پهلوی در مخالفت با این لایحه ۲۸/۷/۱۳۴۱: تلگراف ایشان به اسدالله علم ۶ و ۱۴/۸/۱۳۴۱: سخنرانی درباره ضرورت لغو این لایحه ۱۵/۸/۱۳۴۱: تلگرافهای جداگانه به محمدرضا پهلوی و اسدالله علم در اعتراض عملکرد نخست وزیر و عدم تقید او به نصیحت علمای اسلام در لغو مصوبه فوق ۲ و ۹/۹/۱۳۴۱: سخنرانی درباره ضرورت لغو لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی ۱۱/۹/۱۳۴۱: لغو لایحه فوق با اعلام رسمی دولت ۱۱/۹/۱۳۴۱: سخنرانی و پیام معظم له درباره لغو این لایحه ۲/۱۱/۱۳۴۱: مخالفت ایشان با رفراندوم اصول ششگانه انقلاب باصطلاح سفید، که در قانون اساسی پیش بینی نشده بود. ۳/۱۱/۱۳۴۱: دو پیام و سخنرانی درباره حمله ماموران ساواک به مدرسه فیضیه و محاصره منازل آقایان خوانساری و بهبهانی و ضرورت عزل نخست وزیر ۲۲/۱۲/۱۳۴۱: دو پیام درباره اعتراض به زیر پا گذاشتن احکام اسلام و اعلام عزای عمومی نوروز ۲۹/۱۲/۱۳۴۱: سخنرانی درباره توطئه های استعمار و مسئولیت علما ۲/۱/۱۳۴۲: سخنرانی در ضرورت صبر در برابر مصایب به دنبال حمله ماموران به مدرسه فیضیه قم ۱۳/۱/۱۳۴۲: پیام به علمای تهران در استیضاح اسدالله علم (نخست وزیر) ۱۰/۲/۱۳۴۲: سخنرانی برای اعضای انجمن اسلامی دانشگاه تهران درباره ماهیت اصلاحات ارضی ۱۲/۲/۱۳۴۲: سخنرانی و پیام در افشای جنایات حکومت پهلوی و ارزیابی قیام ملت ۱۳/۳/۱۳۴۲: سخنرانی معروف به عصر عاشورا معظم له ۱۵/۳/۱۳۴۲: دستگیری و اعزام سریع ایشان به تهران و حبس در باشگاه افسران و سپس در زندان قصر، که به قیام پانزده خرداد و سرکوب وحشیانه مردم انجامید. ۲۵/۳/۱۳۴۲: پرهیز امام خمینی از

پاسخگویی در بازجویی معظم له در زندان قصر به علت عدم استقلال قضایی در ایران ۴/۴/۱۳۴۲: حبس در بازداشتگاه پادگان عشرت آباد ۱۱/۵/۱۳۴۲: اقامت تحت الحفظ ایشان در داوودیه تهران و از آنجا به منزل آقای روغنی در قیصریه ۱۸/۱/۱۳۴۳: ورود به قم، پس از رفع حصر، و پیام در تاسف از تسلط اسراییل و عمالش بر ایران ۲۱ و ۲۶/۱/۱۳۴۳: سخنرانی در رد تفاهم با رژیم و توطئه های حکومت پهلوی و تکلیف اسلامی در مقابله با آن ۱۵/۳/۱۳۴۳: انتشار اعلامیه مشترک با مراجع تقلید قم به مناسبت سالگرد قیام پانزده خرداد ۱۸/۶/۱۳۴۳: سخنرانی معظم له درباره توطئه های استعماری در ممالک اسلامی ۴/۸/۱۳۴۳: سخنرانی و پیام بر ضد اعمال کاپیتولاسیون در ایران ۱۳/۸/۱۳۴۳: دستگیری و تبعید معظم له به آنکارا ۱۹/۸/۱۳۴۳: تفویض وکالت و وصایت به حاج آقا مصطفی ۲۱/۸/۱۳۴۳: اقامت در شهر بورسا، در ۴۶۰ کیلومتری آنکارا، و آغاز نگارش کتاب تحریرالوسیله، که ۲ جلد است و یک سال طول کشید ۱۳/۱۰/۱۳۴۳: دستگیری دوم حاج آقا مصطفی و تبعید ایشان نزد پدر بزرگوارشان ۱۳/۷/۱۳۴۴: تبعید به عراق، با ورود به بغداد و حرکت به شهر کاظمین ۱۵/۷/۱۳۴۴: حرکت از کاظمین به سامره ۱۶/۷/۱۳۴۴: حرکت به کربلا در میان استقلال باشکوه علما و مردم ۲۳/۷/۱۳۴۴: ورود به نجف با استقبال بی نظیر مراجع تقلید و علمای اعلام و مردم که به تدریس در حوزه علمیه این شهر انجامید. ۲۳/۸/۱۳۴۴: سخنرانی درباره وظیفه سران کشورهای اسلامی و مسئولیت علما ۲۶/۱/۱۳۴۶: نامه سرگشاده به امیر عباس هویدا درباره خیانت های شاه و دولت ۱۷/۳/۱۳۴۶: پیام به سران دولتهای اسلامی در تحریم روابط تجاری و سیاسی با اسرائیل، به دنبال جنگ رژیم صهیونیستی با کشورهای اسلامی معروف به جنگ شش روزه یا ژوئن ۱۷/۶/۱۳۴۶: سخنرانی درباره توطئه رژیم پهلوی برای نابودی اسلام ۲۰/۱/۱۳۴۷: سخنرانی در جمع دانشجویان دانشگاه بصره درباره توجه به تعالیم اسلام ۶/۶/۱۳۴۷: نامه به جمعی از مبارزان فلسطینی درباره اجازه صرف وجوهات در راه مبارزه با اسرائیل ۱۹/۷/۱۳۴۷: مصاحبه با نماینده الفتح درباره وجوب مبارزه با اسرائیل ۱۴/۸/۱۳۴۷: نامه به حجت الاسلام سعیدی درباره لزوم براندازی سلسله پهلوی ۱۱/۱۰/۱۳۴۸: پیام به انجمنهای اسلامی دانشجویان فارسی زبان در اروپا درباره خیانت استعمار و ضرورت توجه به اسلام ۱/۱۱/۱۳۴۸: آغاز تدریس سلسله درسهای ولایت فقیه (حکومت اسلامی) ۱۹/۳/۱۳۴۹: نامه به حاج احمد آقا درباره پرهیز از ورود به مسائل مرجعیت، پس از ارتحال آیت الله العظمی حکیم ۲۰/۴/۱۳۴۹: نامه به فضلا و محصلین حوزه های علمیه در مورد هجوم سرمایه داران امریکایی به ایران ۲۷/۴/۱۳۴۹: نامه به انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا درباره مقابله با تبلیغات ضد اسلامی بهمین ۱۳۴۹: پیام به زائران بیت الله الحرام درباره مسلمانان فلسطین و افشای جنایتهای رژیم پهلوی ۱/۴/۱۳۵۰: سخنرانی درباره جنایتهای حکومت پهلوی، جشنهای شاهنشاهی و وجوب قیام علما ۲۱/۸/۱۳۵۰: پیام به ملت ایران درباره نغمه های استعماری و ضرورت مقابله با توطئه های حکومتی ۲/۱۰/۱۳۵۰: تلگراف به احمد حسن البکر، رئیس جمهور عراق، درباره خشونت ماموران عراقی بر ضد ایرانیان مقیم عراق و سخنرانی درباره احتمال مهاجرتشان به لبنان ۲/۴/۱۳۵۱: پایان نگارش جلد سوم کتاب البیع ۱۷/۵/۱۳۵۱: پیام به دانشجویان مسلمان مقیم خارج درباره تلاش برای پیشبرد آرمانهای اسلام ۲۰/۶/۱۳۵۱: پیام به ملت و علمای ایران در تشریح ستمکاریهای رژیم پهلوی ۱۹/۷/۱۳۵۱: پیام به عموم مسلمین و دولتهای اسلامی و عربی درباره مصیبت های جانگداز فلسطین ۲۴/۱۲/۱۳۵۱: پیام به انجمنهای اسلامی دانشجویان مقیم خارج درباره دسیسه های حکومت پهلوی ۵/۱/۱۳۵۲: پیام به ملت ایران درباره جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ۱۶ و ۱۷ و ۲۲/۷/۱۳۵۲: پیامهای جداگانه به سران دولتهای اسلامی و ملت های مسلمان ایران و جهان درباره جنگ سوم عربها و اسرائیل (معروف به جنگ رمضان یا اکتبر)، که از ۱۴ مهر آغاز شده بود. ۲۶/۳/۱۳۵۳: پایان نگارش جلد چهارم کتاب البیع ۱۴/۹/۱۳۵۳: بیانات خطاب به فرماندار نجف درباره اقدام رژیم عراق برضد انقلابیون ۲۱/۱۲/۱۳۵۳: پیام به ملت مسلمان ایران درباره تحریم شرکت در حزب رستاخیز ۲/۴/۱۳۵۴: تلگراف به احمد حسن البکر در اعتراض به اخراج علمای ایرانی از عراق ۲۰/۴/۱۳۵۴: پیام به ملت ایران در تاسف از سرکوب مردم و حيله های حکومت پهلوی ۳۰/۶ و ۲/۷/۱۳۵۴: پیامهای جداگانه اتحادیه های انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا و امریکا و کانادا درباره مقاومت مردم و

نوید پیروزی و رشد سیاسی ملت ۲۵/۲/۱۳۵۵: پایان نگارش جلد پنجم کتاب البیع ۱۳۵۵: انفارکتوس در نجف ۳ و ۴/۵/۱۳۵۶: پیامهای جداگانه به انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا و آمریکا و کانادا در افشای جنایات رژیم پهلوی و اسلامی نبودن اقدامات آن ۶/۷/۱۳۵۶: هشدار به روحانیون حوزه علمیه نجف نسبت به برداشتهای غلط از احکام اسلامی و اعمال حکومتی ۱/۸/۱۳۵۶: صدور اعلامیه به مناسبت شهادت حاج آقا مصطفی ۱۰/۸/۱۳۵۶: سخنرانی درباره قدرت روحانیت و خدمات علما و ضرورت همبستگی روحانی و دانشگاهی ۲۱ و ۲۵/۸/۱۳۵۶: پیام به علما و ملت ایران و پاسخ به تسلیت دانشجویان خارج کشور و مسلمانان ایران و جهان درباره شهادت حاج آقا مصطفی و ادامه مبارزه بر ضد رژیم پهلوی و تلاش برای نجات اسلام ۱۸/۹/۱۳۵۶: نگارش وصیتنامه جدید و تعیین وصی در مورد وجوهات شرعیه / این اقدام در ۱۶ دی نیز دوباره تکرار شد. ۱۵/۱۰/۱۳۵۶: نگارش وصیتنامه جدید و تعیین حاج احمد آقا به عنوان وصی، در پی شهادت حاج آقا مصطفی که وصی معظم له بود. ۲/۱۱/۱۳۵۶: پیام به ملت ایران درباره قیام ۱۹ دی قم و نوید پیروزی به آنان ۲۴/۱۱/۱۳۵۶: پیام به انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا درباره وظایف روشنفکران مسلمان ۸/۱۲/۱۳۵۶: پیام به مردم آذربایجان درباره سرکوب قیام ۲۹ بهمن تبریز ۲/۱/۱۳۵۷: پیام به مسلمانان ایران و جهان درباره حمله اسرائیل به جنوب لبنان ۴/۲/۱۳۵۷: مصاحبه با مجله لوموند فرانسه درباره مسائل سیاسی و اعتقادی و اجتماعی ایران و اسلام ۱۳/۴/۱۳۵۷: پیام به ملت ایران در رد چراغانی کردن معابر به مناسبت سوم و نیمه شعبان به علت سرکوب مردم ۳۱/۵/۱۳۵۷: پیام به مردم آبادان درباره فاجعه سینما رکس ۱۸/۶/۱۳۵۷: پیام به ملت ایران درباره فاجعه جمعه سیاه (۱۷ شهریور تهران) ۲۷/۶/۱۳۵۷: پیام به ملت ایران به مناسبت زلزله طبرس و کمک مستقیم مردم به آسیب دیدگان ۱/۷/۱۳۵۷: محاصره منزل معظم له در نجف، به دست ماموران بعثی که ۳ روز ادامه یافت. ۱۲/۷/۱۳۵۷: مهاجرت به کویت و بازگشت اجباری به عراق، که به اقامت یکروزه (فردا) در بغداد و زیارت کاظمین انجامید. ۱۴/۷/۱۳۵۷: مهاجرت به فرانسه و آغاز ۱۱۸ روز اقامت در پاریس و نوفل لوشاتو ۱۷/۷/۱۳۵۷: نخستین سخنرانی در فرانسه درباره مفسد و جنایتهای رژیم پهلوی ۲۰/۷/۱۳۵۷: نخستین مصاحبه در فرانسه درباره آینده حکومت اسلامی ۲۲/۷/۱۳۵۷: اعلام ممنوعیت فعالیت‌های سیاسی حضرت امام در فرانسه، از سوی دولت این کشور ۲۴/۷/۱۳۵۷: پیام درباره امکان مهاجرت به سوریه و سخنرانی درباره تساوی لطنت با دیکتاتوری ۲۶/۷/۱۳۵۷: پیام به زائران بیت الله الحرام درباره گرفتاریهای ملت ایران آبان ۱۳۵۷: گفتگو با وزیر کابینه ضیاءالحق در رد وساطت این کشور میان معظم له و رژیم پهلوی و آمریکا ۱۴/۸/۱۳۵۷: نامه به آیت الله دکتربهشتی درباره اقدامات بنیادی تشکیل شورای انقلاب اسلامی آذر ۱۳۵۷: نامه به ابو جهاد و اعلام همبستگی نهضت و جمهوری اسلامی ایران با ملت فلسطین ۱/۹/۱۳۵۷: پیام معروف به پیروزی خون بر شمشیر درباره وظایف مردم در آستانه ماه محرم آذر ۱۳۵۷: نامه به آیت الله نوری همدانی درباره ویژگیهای اعضای شورای انقلاب اسلامی ۱۶/۹/۱۳۵۷: رد ملاقات با ملک حسین ۲۰/۹/۱۳۵۷: برگزاری تظاهرات میلیونی مردم ایران در روز عاشورای حسینی ۲۰/۹/۱۳۵۷: دیدار دوم نمایندگان دولت فرانسه با حضرت امام در اعتراض به اعلامیه معروف به پیروزی خون بر شمشیر ۲/۱۰/۱۳۵۷: پیام تبریک به مسیحیان جهان به مناسبت میلاد حضرت مسیح (ع) ۲/۱۰/۱۳۵۷: مصاحبه با حسنین هیکل، روزنامه نگار معروف مصری ۶/۱۰/۱۳۵۷: ملاقات با نمایندگان حرکت محرومین لبنان ۷/۱۰/۱۳۵۷: مصاحبه با ریچارد کاتم، نویسنده معروف آمریکایی ۱۰/۱۰/۱۳۵۷: دیدار سوم نمایندگان دولت فرانسه با معظم له و دفاع ایشان از اصول انقلاب اسلامی ۱۲/۱۰/۱۳۵۷: پیام به ملت ایران درباره تحریم پرداخت مالیات و پول آب و ... به دولت شاه ۱۴ تا ۱۷/۱۰/۱۳۵۷: تشکیل کنفرانس گوادلوپ، با حضور سران چهار کشور (امریکا، انگلستان، آلمان، فرانسه) ۱۸/۱۰/۱۳۵۷: دیدار چهارم نمایندگان دولت فرانسه با امام و تحویل پیام جیمی کارتر که با مخالفت شدید امام خمینی نسبت به دخالت آمریکا در اوضاع ایران روبرو شد. ۲۲/۱۰/۱۳۵۷: تشکیل شورای انقلاب اسلامی به فرمان معظم له، یک روز قبل از تشکیل شورای سلطنت ۲۶/۱۰/۱۳۵۷: فرار محمدرضا پهلوی از ایران ۳/۱۱/۱۳۵۷: دیدار پنجم نمایندگان دولت فرانسه برای تحویل درخواست شاپور بختیار مبنی بر تاخیر معظم له در بازگشت به میهن ۴/۱۱/۱۳۵۷: رفع بیعت از

کارکنان بیت به علت سفر خطرناک به میهن، که تداعی وداع امام حسین (ع) با یارانشان بود. ۸/۱۱/۱۳۵۷: آخرین سخنرانی در فرانسه ۹/۱۱/۱۳۵۷: آخرین مصاحبه در فرانسه ۱۱/۱۱/۱۳۵۷: پیام تشکر از دولت و ملت فرانسه ۱۲/۱۱/۱۳۵۷: بازگشت سرافرازانه به میهن در میان استقبال میلیونها مشتاق و سخنرانی تاریخی در بهشت زهراي تهران در تعیین استراتژی انقلاب و حکومت اسلامی ۱۵/۱۱/۱۳۵۷: انتصاب مهندس مهدی بازرگان به نخست وزیری دولت موقت ۱۹/۱۱/۱۳۵۷: سان دیدن از رژه افسران و همافران و درجه داران نیروی هوایی، که پس از اظهار وفاداری آنان در پادگان نیروی هوایی به حمله نیروهای گارد به پادگان انجامید. ۲۱/۱۱/۱۳۵۷: پیام به ملت ایران درباره حمله لشکر گارد به نیروی هوایی و خالفت با تشدید زمان حکومت نظامی، که به تسخیر پادگانها و پاسگاهها و کلانتریها و ... به دست مردم منجر شد. ۲۲/۱۱/۱۳۵۷: پیام درباره عدم اعتبار سوگند نظامیان به رژیم طاغوت ۲۲/۱۱/۱۳۵۷: اعلام بیطرفی ارتش ۲۲/۱۱/۱۳۵۷: پیروزی انقلاب اسلامی ایران و پایان ۲۵۰۰ سال رژیم سلطنتی ۲۲/۱۱/۱۳۵۷: پیام معظم له به ملت ایران درباره ضرورت حفظ آرامش و همکاری مردم با دولت موقت

روزشمار زندگی اجتماعی و سیاسی امام خمینی بر اساس سال هجری شمسی «از تولد تا رحلت»

روزشمار زندگی اجتماعی و سیاسی امام خمینی بر اساس سال هجری شمسی «از تولد تا رحلت» بخش اول و دوم (فصل بهار و تابستان) این نوشتار در شماره‌های پیشین فصلنامه حضور (شماره ۶۰ و ۶۱) ارائه شده است. اینک بخش سوم آن که اختصاص به فصل پاییز دارد تقدیم میگردد. مهر ماه اول مهر - سالروز تولد امام خمینی در شهرستان خمین (۱۲۸۱ه ش) حضرت امام در اول مهر سال ۱۲۸۱ه ش، برابر با بیستم جمادی الثانی ۱۳۲۰ه ق، همزمان با زادروز حضرت فاطمه الزهرا(س) در شهرستان خمین، از توابع استان مرکزی، به دنیا آمد. در دوران طفولیت - ۵ ماهگی - پدرشان، ایت الله سید مصطفی موسوی به شهادت رسید. در دوران کودکی و نوجوانی، تحت سرپرستی مادر (بانو هاجر) و عمه‌اش (صاحبه خانم) قرار گرفت اما در سن ۱۵ سالگی، هر دوی آنها را از دست داد. حضرت امام دروس مقدماتی و سطح حوزه را در خمین فراگرفت و در سال ۱۲۹۸ه ش عازم حوزه علمیه اراک گردید. با تأسیس حوزه علمیه قم، به آن شهر عزیمت نموده و با استفاده از محضر اساتید بزرگوار هم چون ایت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری، شیخ علی اکبر حکمی یزدی و محمدعلی شاه آبادی، در علوم مختلف به درجات عالی دست یافت. - اظهار نظر وزیر خارجه وقت رژیم پهلوی درباره هجرت امام خمینی از نجف به پاریس. (۱۳۵۷ ه ش) وزیر خارجه وقت رژیم پهلوی که در سال ۵۷ برای شرکت در اجلاس سازمان ملل در امریکا بسر می برد، طی مدت اقامت خود در آنجا، سه بار با وزیر خارجه وقت رژیم بعث عراق، دوبار با وزیر خارجه آمریکا دیدار و گفتگو می کند. وی در پایان مذاکره با وزیر خارجه عراق گفت: با فراهم کردن مقدمات اخراج {امام} خمینی از عراق، بزرگترین خدمت را به شاه انجام دادم. - پیام هفت ماده ای امام خمینی خطاب به ملت ایران، دستورات لازم برای زمان جنگ و تکلیف مردم. (۱۳۵۹ه ش) حضرت امام دو روز پس از آغاز جنگ رژیم بعث عراق علیه ایران، در یک پیام هفت ماده‌ای وظیفه رسانه‌های خبری و اقشار مختلف مردم را در وضعیت جنگی گوشزد نموده و به نکات بسیار مهمی اشاره می نمایند. صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۲۲۸ دوم مهر - محاصره نظامی منزل امام خمینی در نجف اشرف، توسط مأموران رژیم بعث عراق و ایجاد محدودیت برای ایشان. (۱۳۵۷ه ش) نیروهای امنیتی رژیم بعث عراق به منظور همکاری با رژیم شاه ایران - با توجه به عادی شدن روابط دو کشور - و پیشگیری از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، منزل حضرت امام را در نجف محاصره کرده و از ایشان می خواهند که از مصاحبه و دیدار با خبرنگاران، صدور اعلامیه و ایراد نطق و خطابه سیاسی خودداری نمایند. امام در پاسخ می فرمایند: «من هر کجا که باشم به وظیفه شرعی خود عمل می کنم.» با این پاسخ قاطع، رژیم بعث امام را وادار به ترک عراق می کنند و بدین ترتیب مقدمات هجرت تاریخی حضرت امام از عراق و زمینه‌های اوج گیری و پیروزی نهضت اسلامی فراهم می گردد. - پاسخ امام خمینی به نامه آیت الله قدیری در مورد شطرنج و آلات موسیقی. (۱۳۶۷ه ش) در پی فتوای

حضرت امام درباره بازی شطرنج و خرید و فروش آلات موسیقی، ایت‌الله محمدحسن قدیری (از اعضای دفتر امام خمینی در قم) نامه‌ای خدمت امام ارسال کرده و خواستار روشن شدن حکم مذکور می‌شود. حضرت امام در پاسخ، ضمن توضیح، تذکراتی را در باب اجتهاد و دخیل بودن شرایط زمان و مکان در اجتهاد بیان می‌کنند. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۱۵۱ - مصاحبه امام خمینی با «اورینا فالاجی» درباره مسائل مختلف ایران و جهان. (۱۳۵۸ ه. ش) حضرت امام در این مصاحبه به سوالات متعدد پیرامون آزادی، احزاب و گروه‌های مخالف، شاه و خانواده شاه و... پاسخ داده، آینده نظام و انقلاب را ترسیم می‌کنند. صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۹۱ پنجم مهر - پاسخ امام خمینی به نظرخواهی ۱۳۵ تن از نمایندگان مجلس درباره ابقاء نخست‌وزیری مهندس میرحسین موسوی. (۱۳۶۴ ه. ش) انتخابات چهارمین دوره ریاست جمهوری از بعضی جهات با انتخابات قبلی تفاوت داشت. تفاوت اساسی حول محور تعیین نخست‌وزیر جدید، بعد از برگزاری انتخابات ۲۵/۶/۱۳۶۴ بود. در این دوره که ایت‌الله خامنه‌ای برای بار دوم نامزد بودند، با اکثریت آراء انتخاب شدند. پس از تفیذ حکم توسط حضرت امام، طبیعتاً مهمترین موضوع، معرفی نخست‌وزیر به مجلس شورای اسلامی بود. با تشدید اختلاف دیدگاه‌های ریاست جمهوری و نخست‌وزیر - آقای مهندس میرحسین موسوی - آنچه که در آن شکی وجود نداشت، تغییر نخست‌وزیر بود. این تغییر با توجه به سلاقی سیاسی مختلف حاکم در کشور موجب اختلافات و عکس‌العمل‌های زیادی می‌شد، از طرفی وضعیت جنگی کشور باعث شد که ۱۳۵ تن از نمایندگان مجلس برای تعیین تکلیف نهایی و ابقای مهندس میرحسین موسوی در پست نخست‌وزیری، نامه‌ای خطاب به حضرت امام نوشته و نظر ایشان را جویا شوند. در تاریخ ۲۷/۶/۱۳۶۴ متن نامه تهیه و خدمت امام ارسال می‌گردد، ایشان در تاریخ ۵/۷/۶۴ بصورت مکتوب، با خط خودشان در ذیل نامه مذکور، در پاسخ، ضمن تشکر از نمایندگان، وضع مملکت را بسیار پیچیده توصیف کرده و دولت آقای موسوی را موفق خواندند. در عین حال حق انتخاب را به رئیس‌جمهور و مجلس دادند. متن نامه نمایندگان مجلس و نظر امام: صحیفه امام، ج ۱۹، ص ۳۹۱ هفتم مهر - تجلیل امام خمینی از شهادت روحانی مبارز «سید عبدالکریم هاشمی نژاد». (۱۳۶۰ ه. ش) شهید هاشمی نژاد در سال ۱۳۱۱ ش در بهشهر مازندران به دنیا آمد. به مدت ۱۴ سال از شاگردان بنام ایت‌الله بروجردی و حضرت امام بود. وی در دوران مبارزات به رهبری امام با خطبه‌ها و سخنرانی‌های حماسی و آتشین خویش، در نشر افکار انقلابی و افشای ماهیت رژیم پهلوی، تمامی توان خود را به کار برد و در این راه متحمل سختی‌ها و شکنجه‌ها و زندانهای رژیم گردید. پس از پیروزی انقلاب به عنوان نماینده استان مازندران در مجلس خبرگان بررسی قانون اساسی انتخاب شد، سپس دبیری حزب جمهوری اسلامی مشهد را به عهده گرفت. شهید هاشمی نژاد در هفتم مهر ۱۳۶۰ به دست یکی از منافقین کوردل، بر اثر انفجار نارنجک به شهادت رسید. حضرت امام در دیدار با اқشار مختلف مردم در ۷ مهر ۶۰ به تجلیل از شخصیت و مجاهدت این شهید سخنانی را ایراد فرمودند. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۲۵۷ یازدهم مهر - پیام مهم امام خمینی به ملت ایران در باره سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی در دوران بازسازی و سازندگی کشور. (۱۳۶۷ ه. ش) پس از پذیرش قطعنامه و برقراری آتش‌بس رسمی بین ایران و عراق، و آغاز دوره جدید و سرنوشت‌ساز برای کشور، حضرت امام طی یک پیام مهم خطاب به سران نظام و ملت، خط‌مشی و سیاست‌های کلی داخلی و خارجی نظام اسلامی را بویژه نسبت به برنامه بازسازی و سازندگی را ترسیم کردند. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۱۵۵ دوازدهم مهر - هجرت امام خمینی از عراق به سوی کویت، تحت فشار رژیم بعث عراق. (۱۳۵۷ ه. ش) هدف اصلی رژیم شاه از تبعید حضرت امام، دور نگه‌داشتن ایشان از مردم و تحت‌الشعاع قرار گرفتن ایشان در حوزه نجف اشرف بود، اما اوج‌گیری نهضت و رهبری بلامنازع امام موجب شد تا رژیم شاه مجدداً به فکر محدود کردن امام باشد. به همین دلیل با عادی‌سازی روابط خود با رژیم بعث عراق، رسماً درخواست کرد که دولت عراق فعالیت‌های امام را محدود نماید. دولت عراق توسط نیروهای امنیتی خود منزل امام را محاصره و رفت و آمدها را محدود و کنترل کرد. در نهایت با فشار و محدودیت روزافزون، ایشان عراق را به مقصد کویت ترک نمود، اما دولت کویت برای حفظ روابط خود با رژیم ایران، از ورود امام جلوگیری کرد. حضرت امام پس از توقفی کوتاه در مرز بصره، به بغداد

برگشته و عازم پاریس می‌شوند. - دستور بازداشت امام خمینی، در صورت ورود به ایران، پس از ترک عراق. (۱۳۵۷ه ش) به دنبال تصمیم حضرت امام مبنی بر خروج از عراق، رئیس ژاندارمری کل کشور دستورالعملی به این شرح برای ژاندارمری بندرعباس صادر کرد: «اطلاع موثق حاکی است، به علت تصمیماتی که برای {امام} خمینی بوجود آمده است، امکان دارد نامبرده به طرف ایران حرکت کند، لذا در صورت ورود از طریق دریا یا هوا، او را بازداشت و به جزیره فارو اعزام کنید.» - نامه امام خمینی به آیت‌الله منتظری در مورد رسیدگی به اتهامات سید مهدی هاشمی. (۱۳۶۵ه ش) پس از دستگیری و اعتراف سیدمهدی هاشمی که از صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران نیز پخش شد، علی‌رغم تذکرات مکرر امام، از طرف بیت آقای منتظری حمایت‌های مستمر از سیدمهدی هاشمی انجام می‌گرفت که در نهایت حضرت امام طی این نامه مطالبی را خطاب به آقای منتظری مرقوم کرده و ضمن ابراز علاقه به ایشان بر عدم حمایت از سید مهدی هاشمی و هشدار در مورد دسیسه‌های منافقین تأکید می‌نمایند. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۱۳۶ سیزدهم مهر - هجرت امام خمینی همراه فرزند ارشدشان آیت‌الله حاج آقا مصطفی خمینی از ترکیه به عراق (۱۳۴۴ه ش) تبعید حضرت امام به ترکیه در ۱۳ آبان ۱۳۴۳ش و بعد از چند روز، تبعید حاج آقا مصطفی، فرزند ارشد امام به آنجا، ۱۱ ماه طول کشید. امّا فشار داخلی از یک سو، و عدم تمایل دولت ترکیه به ادامه اقامت و مسائل دیگر، رژیم شاه را بر آن داشت که تبعیدگاه امام را تغییر دهد. از این رو، طی مذاکره سری با دولت عراق، در قبال این تعهد که دولت ایران دخالتی در سرنوشت، آزادی و مدت اقامت امام نداشته باشد، عراقی‌ها با انتقال حضرت امام به عراق موافقت کردند. در نتیجه امام در سیزدهم مهر ماه ۱۳۴۴ش به همراه فرزندشان به عراق منتقل شدند. - هجرت امام خمینی همراه فرزندشان حاج سید احمد خمینی از عراق به پاریس (۱۳۵۷ه ش) سیزده سال پس از ورود حضرت امام به عراق و اقامت در نجف اشرف، با فشار دولت بعثی عراق و محدود کردن فعالیت‌های سیاسی امام که در راستای اهداف رژیم حاکم بر ایران بود، ایشان تصمیم گرفت عراق ترک نماید. حضرت امام به همراه فرزندشان حاج سید احمد آقا خمینی و چند تن نزدیکان و یاران خویش، صبح روز ۱۲ مهر ۵۷ش، با داشتن اجازه اقامت قبلی به سوی کشور کویت مهاجرت کردند. امّا دولت کویت علی‌رغم اجازه قبلی، از ورود امام جلوگیری می‌کنند. ایشان ضمن مشورت با فرزندشان، حاج سید احمد آقا، تصمیم می‌گیرند به بغداد رفته و از آنجا عازم پاریس شوند. با موافقت عراقی‌ها، عصر روز ۱۳ مهر ۵۷، امام و همراهان به بغداد منتقل شده و روز بعد به سوی فرانسه حرکت می‌کنند و در «نوفل لوشاتو» در حومه پاریس اقامت می‌کنند. - اظهار نظر سفیر انگلیس در تهران، در باره مخالفت دولت کویت با ورود امام خمینی به این کشور. (۱۳۵۷ه ش) سفیر انگلیس در تهران، در ملاقات با وزیر کشور وقت ایران گفت: وقتی ایت‌الله {امام} خمینی می‌خواست از عراق به کویت عزیمت کند، ما از دولت دوست کویت خواستیم که او را راه ندهند و ملاحظه کردید که چنین هم شد. چهاردهم مهر - پیام امام خمینی به ملت ایران، به مناسبت مهاجرت از عراق. (۱۳۵۷ه ش) حضرت امام قبل از عزیمت از نجف اشرف و ترک عراق، پیام مهمی خطاب به ملت ایران صادر کرده و اظهار داشتند: حال که به ناچار باید جوار مولا امیرالمؤمنین (ع) را ترک نمایم و از ورود به کویت با داشتن اجازه ممانعت نمودند، به سوی فرانسه پرواز می‌کنم. پیش من مکان معینی مطرح نیست، عمل به تکلیف الهی مطرح است... صحیفه امام، ج ۳، ص ۴۸۱ - ورود امام خمینی به پاریس (۱۳۵۷ه ش) حضرت امام در روز جمعه، ۱۴ مهر ۱۳۵۷ش، ساعت ۵/۱۴ دقیقه به وقت تهران، وارد فرودگاه بین‌المللی پاریس شدند. ایشان سپس در دهکده‌ای نزدیک پاریس، به نام «نوفل لوشاتو»، در خانه یکی از ایرانیان اقامت کردند. - نخستین اظهارات امام خمینی در پاریس. (۱۳۵۷ه ش) حضرت امام در اولین اظهارات خود در پاریس فرمودند که: «اگر فرانسه برای ایشان کمترین محدودیتی ایجاد کند، این کشور را نیز ترک خواهد کرد.» - پیام اعتراض علماء و مراجع وقت قم، نسبت به اخراج امام خمینی از عراق. (۱۳۵۷ه ش) در اعتراض به اعمال غیرانسانی حزب بعث عراق نسبت به حضرت امام، حضرات آیات: گلپایگانی، مرعشی نجفی و شریعتمداری، اعلامیه مشترکی منتشر کردند. در ضمن تلگراف‌های جداگانه‌ای به دولت عراق مخابره نمودند. - نخستین اظهار نظر دولت وقت رژیم پهلوی نسبت به عزیمت امام خمینی به

پاریس. (۱۳۵۷ه ش) شریف امامی - نخست وزیر وقت شاه - در این باره گفت: ایت‌الله {امام} خمینی با عزیمت به پاریس محدودتر خواهد شد و زیرا او به علت رفت و آمد زائران ایرانی به عراق می‌توانست با مردم تماس حاصل نماید. لیکن با عزیمت به فرانسه این امکان وجود نخواهد داشت. - تأسیس ستاد پشتیبانی و امداد جنگ به فرمان امام خمینی. (۱۳۶۲ه ش) حضرت امام طی حکمی به ایت‌الله محمدرضا مهدوی کنی، به ایشان مأموریت می‌دهند که برای کمک‌رسانی ویژه، به مردم مناطق بمباران شده و آسیب‌دیدگان از جنگ، ستادی را تشکیل دهند، تا کمک‌رسانی به نحو احسن انجام گیرد. در این حکم سایر وزارتخانه‌ها و ارگان‌ها و... موظف به همکاری می‌شوند. صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۱۸۰ پانزدهم مهر - حرکت امام خمینی از کاظمین به سامرا. (۱۳۴۴ه ش) بر اساس اخبار روزنامه‌ها حضرت امام پس از ورود به تبعیدگاه دوم (عراق) از فرودگاه بغداد عازم کاظمین می‌شوند، سپس روز بعد به قصد زیارت، عازم سامرا شده، و مورد استقبال طلاب حوزه علمیه و شیعیان آنجا قرار می‌گیرند. - نامه انجمن حجتیه به امام خمینی برای کسب اجازه استفاده از وجوهات جهت مبارزه با بهائیت. (۱۳۴۹ه ش) انجمن حجتیه به رهبری حاج شیخ محمود تولایی حلبی، طی نامه‌های متعدد به مراجع و علماء، درخواست اجازه استفاده از وجوهات جهت مبارزه با بهائیت را می‌نمودند. از حضرت امام نیز این درخواست کردند و ایشان مجوز استفاده از وجوهات را داده و می‌فرمایند: «بر فرض مذکور مؤمنین مجازند که وجوه شرعی از قبیل زکوات و شرعیات را به آنها بدهند.» امّا به دلیل مواضع ناصواب «انجمن حجتیه» و بهره‌برداریهای رژیم شاه و همکاری برخی از اعضای آن با رژیم، حضرت امام پس از اطلاع از این مسائل، اجازه صادره قبلی را لغو نمودند. ایشان در سال ۱۳۵۰ش در پاسخ به ایت‌الله گرامی که خواستار اعلام نظر در مورد وضع انجمن حجتیه و مؤسس آن شده بود، چنین مرقوم فرمودند: «شخصی که مرقوم شده بود، جلساتش ضررهایی دارد، از وقتی مطلع شده‌ام تا بید از او نکرده‌ام و انشاءالله تعالی نمی‌کنم.» همچنین حضرت امام در پیام معروف به «منشور روحانیت» شدیداً از عملکرد و اهداف انجمن انتقاد کرده و آنها را دشمن پیامبر و اهل بیت می‌دانند. صحیفه امام، ج ۲، ص ۲۹۹ - دعوت رئیس‌جمهور الجزایر از امام خمینی، برای سکونت در این کشور. (۱۳۵۷ه ش) پس از خروج امام خمینی از عراق و مخالفت دولت کویت با ورود و اقامت در آنجا و تصمیم حضرت امام برای هجرت به پاریس، رهبر کشور الجزایر در پیامی برای امام، اعلام می‌کند که شما می‌توانید الجزایر را برای خود وطن دوم بدانید. شانزدهم مهر - تصویب لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی در دولت اسدالله علم و عکس‌العمل امام خمینی. (۱۳۴۱ه ش) جریان لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، مدتها قبل از تصویب نهایی، مطرح بوده و اخبار آن به گوش علماء به ویژه حضرت امام رسیده بود. این لایحه در تاریخ ۱۶مهر ۱۳۴۱ش به تصویب نهایی هیئت دولت رسید. و به موجب آن، شرط اسلام و سوگند به قرآن از شرایط انتخاب‌شوندگان حذف شده بود و به زنان حق رای داده می‌شد. با آگاه شدن علماء از این مصوبه، به درخواست حضرت امام، نشست ویژه‌ای از علماء و مراجع، به منظور تبادل نظر، در منزل ایت‌الله شیخ مرتضی حائری، فرزند مؤسس حوزه علمیه قم تشکیل گردید. و اعتراض و مخالفت سریع با تصویب لایحه انجمن ایالتی و ولایتی اعلام شد. رژیم شاه در ابتدا قصد مقاومت در برابر مخالفین را داشت امّا با ایستادگی روحانیت و مردم و علائم قیام عمومی، موجب شد در دهم آذر ماه همان سال اعلام شد که تصویب نامه ۱۶/۷/۴۱ قابل اجرا نیست. - ورود امام خمینی به کربلا - و استقبال پرشور طلاب، روحانیون و مردم. (۱۳۴۴ه ش) حضرت امام بعد از ورود به عراق - بغداد - و زیارت حرمین شریفین در کاظمین و سامرا، روز شانزدهم مهر وارد کربلا شدند و پس از چند روز زیارت، برای اقامت دائم عازم نجف اشرف شدند. - پیام امام خمینی به سران دولتهای اسلامی و ملت‌های مسلمان، برای بسیج علیه رژیم اشغالگر قدس. (۱۳۵۲ه ش) در جنگ سه روزه اعراب و اسرائیل - ۱۴مهر ۱۳۵۲ش - که به نام «جنگ رمضان» موسوم شد، کشور عراق با درخواست ایجاد رابطه با ایران درصدد دور کردن ایران و باز کردن جبهه دیگری علیه اسرائیل بود. امّا رژیم شاه در اولین عکس‌العمل، فقط از درگیری اعراب و اسرائیل ابراز نگرانی کرد. در این موقعیت حضرت امام از نجف در اعلامیه‌ای به دول و ملل اسلامی، از همگان، خصوصاً دول عربی خواستند که با توکل به خدای متعال و تکیه بر قدرت لایزال، همه

قوا و نیروی خویش را بسیج سازند و در این جهاد مقدس شرکت کنند و دولت‌های نفت خیز از حربه نفت علیه اسرائیل و استعمارگران استفاده نمایند. صحیفه امام، ج ۳، ص ۱ - اقامت امام خمینی در دهکده حومه پاریس «نوفل لوشاتو». (۱۳۵۷ ه. ش) حضرت امام پس از ورود به پاریس این دهکده را که در فاصله ۶۰ کیلومتری پاریس است انتخاب و نزدیک به چهار ماه در آنجا اقامت داشتند. - دعوت مجمع مسلمانان کشور لیبی از امام خمینی جهت سکونت در این کشور. (۱۳۵۷ ه. ش) - نخستین پیام امام خمینی به مناسبت آغاز سال تحصیلی در ایران. (۱۳۵۷ ه. ش) حضرت امام برای اولین بار به مناسبت شروع سال تحصیلی، پیام مهمی را خطاب به دانش‌آموزان، دانشجویان و محصلین علوم دینی صادر نمودند. در این پیام ضمن تجلیل از فداکارها و رنج تمام طبقات در سالهای گذشته، مژده پیروزی نهایی را می‌دهند. صحیفه امام، ج ۳، ص ۴۸۳ هفدهم مهر - نخستین تلگراف امام خمینی خطاب به محمدرضا شاه، در مورد لغو تصویبنامه انجمنهای ایالتی و ولایتی. (۱۳۴۱ ه. ش) حضرت امام در این تلگراف، خطاب به محمدرضا پهلوی، بطور محترمانه، ضمن اعتراض به تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، درخواست حذف آن را می‌نمایند. این اولین تلگراف امام به شاه است. صحیفه امام، ج ۱، ص ۷۸ - عدم مصاحبه امام خمینی با خبرنگاران در پاریس، به دلیل اعتراض به دولت فرانسه. (۱۳۵۷ ه. ش) حضرت امام به دلیل ممانعت دولت فرانسه از فعالیتهای سیاسی، از حضور خبرنگاران برای مصاحبه جلوگیری کردند. - دعوت مجمع علماء اندونزی از امام خمینی برای مسافرت و سکونت در آن کشور. (۱۳۵۷ ه. ش) - مصاحبه امام خمینی با خبرنگاران خارجی در مورد سرنوشت جنگ. (۱۳۵۹ ه. ش) حضرت امام طی یک مصاحبه کوتاه در جماران، با خبرنگاران خارجی، نظرشان را راجع به جنگ تحمیلی و آینده آن بیان کردند. صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۲۶۱ - تنفیذ حکم اولین دوره ریاست جمهوری ایت الله خامنه‌ای از سوی امام خمینی. (۱۳۶۰ ه. ش) در روز عید سعید قربان سال ۱۴۰۱ ق، با حضور حضرت امام و جمع زیادی از مسئولین عالی‌رتبه، علما و شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی و نظامی و مردم و خانواده‌های شهدا، مراسم تنفیذ حکم سومین رئیس جمهوری اسلامی ایران - اولین دوره ریاست جمهوری ایت الله خامنه‌ای - برگزار گردید. در این مراسم آقای حاج سید احمد خمینی متن نامه‌های وزیر کشور و شورای نگهبان را مبنی بر اعلام صحت انتخابات قرائت نمود، سپس متن حکم حضرت امام را در مورد تنفیذ انتخاب را برای حاضران قرائت کرد. در این حکم حضرت امام می‌فرمایند: «اینجانب به پیروی از ملت عظیم الشان و با اطلاع از مقام و مرتبت متفکر و دانشمند محترم جناب حجت‌الاسلام آقای سید علی خامنه‌ای - ایده الله تعالی - رای ملت را تنفیذ و ایشان را به سمت ریاست جمهوری اسلامی ایران منصوب نمودم....» صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۲۷۸ نوزدهم مهر - مصاحبه امام خمینی با نماینده «الفتح» در نجف اشرف و اعلام وجوب مبارزه با اسرائیل. (۱۳۴۷ ه. ش) حضرت امام در این مصاحبه پیرامون مسائل مختلف مربوط به فلسطین مطالبی را بیان فرمودند. از جمله اینکه: «واجب است که قسمتی از وجوه شرعی مانند زکات و سهم امام به مقدار کافی به این مجاهدان راه خدا اختصاص یابد....». این مصاحبه توسط سازمان الفتح به چهار زبان عربی، ترکی، انگلیسی و فرانسه ترجمه شد و همراه با اظهار نظر جمعی از علمای اهل سنت و شیعه، از جمله آقای حکیم در سطحی وسیع منتشر گردید. صحیفه امام، ج ۲، ص ۱۹۹ - اجازه امام خمینی به وضع قوانین ضروری بر اساس احکام ثانویه توسط مجلس شورای اسلامی. (۱۳۶۰ ه. ش) رئیس مجلس شورای اسلامی، آقای هاشمی رفسنجانی، طی نامه‌ای خدمت حضرت امام راجع به وضع قوانین ضروری بر اساس احکام ثانویه توسط مجلس، نظرخواهی نمودند. حضرت امام نیز با شرایطی اجازه دادند. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۲۹۷ بیستم مهر - مصاحبه امام خمینی با خبرنگاران خارجی درباره آینده حکومت اسلامی ایران. (۱۳۵۷ ه. ش) حضرت امام در محل اقامت خود - نوفل لوشاتو - طی مصاحبه‌ای با خبرنگاران بی.بی.سی و تلویزیون تجارتنی بریتانیا درباره آینده حکومت اسلامی و ارتباط آن با جهان غرب و کمونیست مطالبی را بیان فرمودند. صحیفه امام، ج ۳، ص ۵۱۴ - برگزاری نخستین انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به فرمان امام خمینی. (۱۳۵۸ ه. ش) پس از پیروزی انقلاب اسلامی، حضرت امام، در نهم اردیبهشت ۵۸ ش طی حکمی به شورای انقلاب توصیه کردند که این نامه تشکیل شوراهای اسلامی را تنظیم کنند، تا حضور و

مشارکت مردم در عرصه های تصمیم گیری تأمین گردد. از این رو مردم مسلمان ایران در ۲۰ مهر ماه ۵۸ ش، با حضور در حوزه های رای گیری، نمایندگان خود را برای عضویت در شورای شهر انتخاب کردند، تا اداره شهرها را به مردم بسپارند. این انتخابات تنها هشت ماه پس از پیروزی انقلاب برگزار، امّا به علت نقص در قوانین و وضعیت جنگی کشور و نبود زمینه های آن، فعلاً به کار خود ادامه نداد و موفق نبود. سرانجام پس نوزده سال، در هفتم اسفند ۱۳۷۷ ش، بار دیگر انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا به صورت قانونمند و فراگیر برگزار شد. - اعتراض امام خمینی به برگزاری جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی. (۱۳۵۰ ش) یکی از مهمترین وقایع و رویدادهای به اصطلاح فرهنگی در دوران پهلوی، برگزاری جشن های ۲۵۰۰ ساله می باشد. دستور اولیه برگزاری این جشن در آذرماه ۱۳۳۶ ش صادر شد، اما زمان برگزاری آن با چندین بار تأخیر سرانجام در ۲۰ مهرماه ۱۳۵۰ ش با شرکت غالب سلاطین و رؤسای جمهور و مقامات درجه اول دنیا در تخت جمشید بر پا گردید. حضرت امام در عکس العمل نسبت به برگزاری این جشن و مقدمات پر هزینه آن، بارها اعتراض و انتقاد کردند. - پیام مهم امام خمینی درباره وظایف و اختیارات شورای عالی دفاع. (۱۳۵۹ ه ش) پس از گذشت ۲۰ روز از آغاز جنگ تحمیلی حضرت امام با توجه به موقعیت استثنائی کشور، پیامی خطاب به کلیه نیروهای مسلح، در هشت بند صادر فرمودند و تمامی امور مربوط به جنگ را در تحت نظر شورای عالی دفاع قرار دادند. صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۲۶۳ بیست و سوم مهر - ورود امام خمینی به نجف اشرف و استقبال پر شور حوزه علمیه و مردم نجف از ایشان. (۱۳۴۴ ه ش) حضرت امام پس از هجرت از ترکیه به عراق - ۱۳ مهر ۴۴ ش - و زیارت قبور ائمه اطهار (ع) در کاظمین، سامرا و کربلا، برای اقامت دائم به نجف اشرف وارد شده و با استقبال کم نظیر مراجع، روحانیت و تمام اقشار شهر به ویژه ایرانیان مقیم نجف قرار گرفتند. - پیام امام خمینی به مناسبت شهادت پنجمین شهید محراب، آیت الله اشرفی اصفهانی، (۱۳۶۱ ه ش) ایت الله عطاء الله اشرفی اصفهانی در سال ۱۲۸۳ ش در خمینی شهر - سده - اصفهان به دنیا آمد. وی در قم از محضر استادانی همچون حضرت امام، حاج شیخ عبد الکریم حائری، حجت کوه کمره ای و... بهره مند گردید و به درجه اجتهاد رسید. در سال ۱۳۳۵ ش، به امر ایت الله بروجردی به کرمانشاه مهاجرت کرد و در حوزه علمیه تازه تأسیس آنجا مشغول تدریس شدند. ایشان پس از قیام ۱۵ خرداد ۴۲ ش، به تبعیت از حضرت امام مبارزات خود را در منطقه غرب کشور آغاز کرد و رهبری نهضت را در آنجا برعهده گرفت. آقای اشرفی اصفهانی پس از پیروزی انقلاب، به نمایندگی امام در استان و امام جمعه کرمانشاه منصوب گردید. وی در طول دوران خدمت بعد از انقلاب، دو بار مورد سوء قصد قرار گرفت و سرانجام در روز جمعه ۲۳ مهر ماه ۱۳۶۱ ش در سن هشتاد سالگی در محراب عبادت نماز جمعه شهر کرمانشاه - باختران - به دست منافقین به شهادت رسید، و مقام پنجمین شهید محراب را نصیب خود کرد. مقبره این شهید بزرگوار در تخت فولاد اصفهان می باشد. حضرت امام در یک پیام حماسی به مناسبت شهادت ایشان، به تجلیل از شخصیت این شهید و محکومیت اقدام منافقین پرداخته است. صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۴۹ بیست و چهارم مهر - خبرگزاری فرانسه گزارش داد: ایت الله {امام} خمینی از شرکت در جمع طرفداران خویش در تالاری واقع در پاریس، به علت ممانعت دولت فرانسه خودداری کرد. (۱۳۵۷ ه ش) - پیام امام خمینی درباره امکان هجرت از پاریس به سوریه. (۱۳۵۷ ه ش) حضرت امام پس از چند روز اقامت در پاریس، طی پیامی به آقای جلال الدین فارسی، مرقوم فرمودند که در صورت اقتضا حتی الامکان در سوریه اقامت می نمایم. در لبنان محذوراتی هست که تا مجبور نشوم نمی روم. صحیفه امام، ج ۴، ص ۲۸ بیست و پنجم مهر - مذاکره با علی امینی از طرف امام خمینی (۱۳۵۷ ه ش) دکتر علی امینی، یکی از بازیگران پر سر و صدای صحنه سیاست ایران در عصر پهلوی، در سمتها و مسؤولیتهای حساس و متعددی ایفای نقش کرده است. آخرین سمت رسمی او، نخست وزیر محمدرضا پهلوی در دهه چهل بود. وی پس از استعفا از نخست وزیری، تقریباً از صحنه سیاست کنار رفت. اما با اوجگیری نهضت حضرت امام، امینی در پنجم مرداد ماه سال ۵۶ ش رسماً حضور خود را در صحنه اعلام کرد و با صدور اعلامیه ای فعالیت سیاسی خود را شروع نمود. کنار رفتن آموزگار و روی کار آمدن شریف امامی از یک طرف و بزرگترین راهپیمایی مردم ایران در روز عید فطر

نشانه بارزی از شتاب انقلاب بود و امینی عقیده داشت که شاه رفتنی است، پس باید رژیم را نجات داد. در همین راستا، برای حل بحران - انقلاب - بوجود آمده، از حضرت امام تقاضای ملاقات کرد و امام ملاقات و مذاکره با او را رد کردند. بیست و ششم مهر - آغاز پرداخت منظم شهریه امام خمینی در نجف اشرف. (۱۳۴۵ه ش) یک سال پس از ورود حضرت امام به نجف اشرف و پرداخت غیرمنظم شهریه به طلاب، از این تاریخ، شهریه ماهانه امام به صورت منظم درآمده و به طور مساوی و بدون تبعیض به همه طلاب اعم از ایرانی، عراقی، افغانی و... پرداخت می‌شد. بیست و هفتم مهر - نخستین ملاقات امام خمینی با مراجع و آیات عظام حکیم، شاهرودی و خوئی، پس از ورود به نجف اشرف. (۱۳۴۴ه ش) - رد ملاقات با اردشیر زاهدی از طرف امام خمینی. (۱۳۵۷ه ش) در محافل نزدیک به امام خمینی، اخبار مطبوعات ایران مبنی بر احتمال انجام ملاقات بین اردشیر زاهدی - سفیر کبیر ایران در آمریکا تا آخرین لحظه سقوط رژیم پهلوی - و حضرت امام، تکذیب شد. اردشیر زاهدی در تاریخ ۲۹/۷/۵۷ ش به پاریس رفت، اما ملاقاتی انجام نگرفت. (۱۳۵۷ه ش) بیست و هشتم مهر - تلگراف امام خمینی به اسدالله علم - نخست وزیر وقت شاه - در مورد تصویب انجمن‌های ایالتی و ولایتی. (۱۳۴۱ه ش) حضرت امام در ادامه اقدامات و مبارزات خود علیه تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، طی این تلگراف، به علم هشدار می‌دهند که علمای اعلام و مسلمین ساکت نخواهند ماند. صحیفه امام، ج ۱، ص ۸۰ آبان ماه اول آبان - شهادت عالم مجاهد آیتالله «حاج آقا مصطفی خمینی» فرزند ارشد امام خمینی. (۱۳۵۶ه ش) آیت الله حاج آقا مصطفی خمینی در آذرماه ۱۳۰۹ ش در قم به دنیا آمد و پس از گذراندن دوران ابتدایی، در ۱۶ سالگی به تحصیل علوم دینی روی آورد از سال ۱۳۳۰ در درس خارج پدر - امام خمینی و آیت الله بروجردی حاضر شد و از محضر دیگر اساتید حوزه از جمله علامه طباطبایی، سید محمد محقق داماد و شیخ مرتضی حائری و سید محمدباقر سلطانی بهره برد. ایشان از سال ۱۳۴۱ ش همراه با حضرت امام به مبارزه با رژیم شاه پرداخت. پس از تبعید امام به ترکیه، با سیل خروشان مردم به خیابانها آمد و به بیوت مراجع رفت. پس از این اعتراض و حرکت ضد رژیم، عوامل ساواک او را نیز دستگیر و پس از آزادی به ترکیه، پیش پدر تبعید کردند. حاج آقا مصطفی پس از چند ماه حضور در ترکیه، در مهر ۱۳۴۴ ش به همراه پدر به نجف هجرت کردند و در آنجا مبارزه علیه رژیم پهلوی را به رهبری حضرت امام ادامه دادند. سرانجام در اول آبان ۱۳۵۶ ش - ۹ ذیحجه ۱۳۹۷ ق - در ۴۷ سالگی به شکل مرموزانه رحلت نمودند و در کنار مقبره علامه حلی در صحن امام علی (ع) مدفون گردید. - نظریزشکان متخصص درباره شهادت حاج آقا مصطفی خمینی. (۱۳۵۶ه ش) پزشکان با رؤیت جسد حاج آقا مصطفی، احتمال قوی دادند ایشان بر اثر مسمومیت فوت کرده باشند. لیکن امام خمینی با کالبد شکافی جسد مخالفت کرد. ایشان در توجیه این کار، فرمودند: «کشف علمی شهادت مصطفی موجب تحریک و خشم حزب بعث میشود و در نتیجه بسیاری از طلاب روانه زندان و دچار مشکل خواهند شد. لذا از انجام این کار ممانعت کردم». - اعلامیه امام خمینی به مسلمین ایران و جهان درباره شهادت حاج آقا مصطفی خمینی. (۱۳۵۶ه ش) حضرت امام با شنیدن خیر شهادت فرزندشان، حاج آقا مصطفی، با دستخط خود اعلامیه‌های را در سه خط صادر نمودند. صحیفه امام، ج ۳، ص ۲۳۳ - پیام امام خمینی به نمایندگان مجلس شورای اسلامی درباره حدود اختیارات ولایت فقیه. (۱۳۶۴ه ش) حضرت امام در این پیام کوتاه، ضمن مشخص نمودن حدود اختیارات فقهای جامع الشرایط، تفاوت اساسی بین اختیارات آنها و ائمه معصومین (ع) قائل شده و فرموده‌اند ولایت فقها غیر از ولایت اکبر معصومین (ع) است. صحیفه امام، ج ۱۹، ص ۴۰۳ دوم آبان - شرکت امام خمینی در مراسم تشییع و تدفین فرزندشان، آیتالله حاج آقا مصطفی خمینی. (۱۳۵۶ه ش) مراسم تشییع و تدفین حاج آقا مصطفی خمینی با شکوه فراوان و با حضور نمایندگان مراجع علماء و فضلالی حوزه‌های علمیه عراق برگزار شد. به هنگام تشییع جنازه، حضرت امام همانگونه که در تشییع شخصیت‌های دیگر حاضر میشدند، حاضر شدند. یعنی همیشه ایشان در این گونه مجالس چند دقیقه به آخر وقت می‌آمدند و در تشییع، مسیری که طی میکردند از مسجدی نزدیک میدان بود تا وسط میدان، منتهی در اوقات دیگر، افراد می‌آمدند و تقاضا میکردند که آقا شما خسته شدید، بفرمایید. ولی این بار بدون این که تقاضایی بشود، خود حضرت

امام از وسط میدان برگشتند و خداحافظی کردند و تفاوتی قائل نشدند. - خبر شهادت حاج آقا مصطفی خمینی و تحرک مجدد نهضت در ایران. (۱۳۵۶ هـ.ش) پس از رسیدن خبر شهادت حاج آقا مصطفی به ایران، اولین مجلس فاتحهای که برای ایشان در قم برگزار شد، در مسجد اعظم بود، که به جهت وجود جو رعب و وحشت، حتی اسمی از حاج آقا مصطفی و یا حضرت امام برده نشد. حتی اعلامیه‌های که در آن اعلام مجلس فاتحه شده بود، نام ایشان با عبارت «حاج سید مصطفی موسوی» ذکر شده بود. از طرفی کمتر کسی جرأت منبر رفتن و سخنرانی در اینگونه مجالس را داشت. لیکن اولین بار در مجلس فاتحهای که از سوی آیتالله گلپایگانی بر پا گردید، حجتالاسلام سیدمحمد آل طه درباره زندگی ایشان سخنرانی کرد و رسماً نام حضرت امام و حاج آقا مصطفی را در آن منبر بر سر زبانها انداخت. در این مراسم و مراسم مشابهی که بعداً انجام شد مردم هنگام شنیدن نام امام خمینی، با هیجان و صدای بلند صلوات میفرستادند و بدین وسیله از امام خمینی تجلیل و احساسات خود را ابراز میکردند. سوم آبان - دکتر کریم سنجابی برای مذاکره با امام خمینی، عازم پاریس شد. (۱۳۵۷ هـ.ش) دکتر سنجابی که از اعضای جبهه ملی بود. بعد از مذاکرات خود با امام خمینی اعلام کرد. ما با ایشان مخالفتی نداریم، ولی حکومت الهی را از راه انتخاب آزاد می‌خواهیم. - وصیتنامه امام خمینی در امور شخصیه خطاب به آقای سید احمد خمینی و بستگان. (۱۳۶۱ هـ.ش) این وصیتنامه حضرت امام که با خط خود مرقوم فرموده‌اند، در امور شخصیه بوده و غیر از آخرین وصیت نامه حضرت امام (وصیتنامه سیاسی - الهی) میباشد که بعد از رحلت ایشان گشوده و قرائت شد. صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۶۸ چهارم آبان - پیام و سخنرانی امام خمینی، در مخالفت با لایحه کاپیتولاسیون دولت شاهنشاهی. (۱۳۴۳ هـ.ش) پس از تصویب قانون ننگین کاپیتولاسیون توسط دولت و مجلس در مهرماه ۱۳۴۲ این قانون در مطبوعات افشا و اعلام نشد. چندی بعد نشریه داخلی مجلس، حاوی متن کامل سخنرانیها و گفتگوهای نمایندگان و رئیس دولت در این زمینه به دست حضرت امام رسید. ایشان که چند ماه قبل از آن از زندان رژیم شاه آزاد شده بودند، با صدور پیام به روحانیون و ملت ایران، همچنین با ایراد سخنرانی تاریخی خود در جمع اقشار مختلف مردم در چهارم آبانماه، به تصویب قانون کاپیتولاسیون یا همان اعطای مصونیت قضائی به اتباع آمریکا در ایران، شدیداً اعتراض کردند. حضرت امام در پیام خود که در سطح وسیع توسط هیئتهای مؤتلفه اسلامی پخش گردید، کاپیتولاسیون را مخالف اسلام و قرآن شمردند. همچنین در سخنرانی خود به افشای خیانت‌های شاه و آمریکا و رژیم صهیونیستی پرداخت این پیام و نطق امام، طوفانی به پا کرد و رژیم شاه را تحت فشار قرار داد، تا اینکه مجبور شد ضمن ایجاد محدودیتهای تازه برای امام، در نهایت در ۱۳ آبانماه همان سال ایشان را بازداشت و به ترکیه تبعید کند. صحیفه امام، ج ۱، ص ۴۰۹ و ص ۴۱۵ - پیام امام خمینی خطاب به ملت ایران، دستورالعمل برای ادامه مبارزه. (۱۳۵۷ هـ.ش) حضرت امام در این پیام که از نوفل لوشاتو خطاب به ملت ایران صادر نمودند، ضمن هشدارهای مهم، در شش بند تذکرات مهمی را برای ادامه مبارزه بیان فرموده‌اند. صحیفه امام، ج ۴، ص ۱۵۴ پنجم آبان - پیام امام خمینی به شورای انقلاب جمهوری اسلامی، درباره برپایی برنامههای انقلابی در آغاز قرن پانزدهم هجری قمری (۱۳۵۸ هـ.ش) در آستانه فرارسیدن یک هزار و چهار صدمین سال هجرت پر برکت حضرت رسول (ص)، حضرت امام ضمن پیامی از قم، به شورای انقلاب، خواستار برپایی برنامههای انقلابی در کشور میشوند. صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۳۶۴ - نامه امام خمینی به وزیر اطلاعات، درباره برخورد با سید مهدی هاشمی. (۱۳۶۵ هـ.ش) حضرت امام در نامه‌های به حجتالاسلام جناب آقای ریشه‌ری، وزیر اطلاعات وقت، لزوم برخورد قاطع با افراد ضد انقلاب و منحرفین وابسته به سید مهدی هاشمی را گوشزد مینمایند. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۱۴۵ ششم آبان - سخنرانی امام خمینی درباره سازش‌ناپذیری با قدرتها و واکنش نسبت به طرح سازشکارانه فهد درباره فلسطین و اسرائیل. (۱۳۶۰ هـ.ش) حضرت امام در سخنرانی ششم آبان ماه در جماران و در جمع اعضای سازمان جنبش امل لبنان، ضمن اعلام اینکه با هیچ یک از قدرتها سازش نخواهیم کرد، به طرح سازشکارانه فهد - ولیعهد وقت عربستان سعودی - اعتراض کرد. فهد در ۱۸ مرداد ۱۳۶۰ با یک طرح سه ماده‌ای درصدد ادامه راه سادات، یعنی سازش با اسرائیل بود. حضرت امام در واکنش به این طرح فرمودند: بر ما و هر مسلمانی

واجب است طرحهایی از قبیل سادات و فهد را رد کند. بر ما واجب است که اینگونه طرحها را که به نفع مستضعفین نیست محکوم نماییم. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۳۳۹ هفتم آبان - تلگراف امام خمینی به وزارت امور خارجه دولت پهلوی، درباره اجبار به ازدواج دختر مسلمان با مرد بهایی. (۱۳۴۱ ه. ش) حضرت امام بعد از دریافت تلگراف علمای شیعه شهر کراچی پاکستان، مبنی بر اینکه یک دختر بچه سید و شیعه را ربوده و قصد دارند به اجبار به ازدواج یک فرد بهایی در آوردند و سفارت ایران در پاکستان نیز دخالت دارد. به وزارت خارجه ایران تلگرافی کرده و درخواست جلوگیری از این ازدواج و استرداد دختر بچه میشوند. صحیفه امام، ج ضمیمه، ص ۴۷۹ نهم آبان - واکنش امام خمینی به عملکرد یک واعظ روحانی نمای مشهور. (۱۳۳۹ ه. ش) سید مرتضی برقی واعظ مشهور قم، به دربار شاه رفت و به نام حوزه علمیه قم، تولد فرزند اول شاه (ولیعهد) را به وی تبریک گفت: خبر این مراسم با عکس و تفضیلات در جراید منتشر شد. اما با واکنش شدید امام خمینی، وی از این عمل ابراز پشیمانی کرد. - نامه امام خمینی درباره نکات پشت پرده تصویب لایحه کاپیتولاسیون در مجلس رژیم شاه، در دهمین سال آن. (۱۳۵۳ ه. ش) حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای سیدحمید روحانی به مناسبت دهمین سالگرد قیام حضرت امام علیه کاپیتولاسیون، قصد انتشار جزوهای حاوی تاریخچه کاپیتولاسیون و مضرات آن، صورت مذاکرات نمایندگانه موافق و مخالف لایحه در مجلس شورای ملی و همچنین سخنرانی و اعلامیه امام در ۴ آبان ۱۳۴۳ را داشت که حضرت امام طی نامه‌های نظر خویش را در هر مورد آن ابراز می نماید. از نکات مهم در نظر امام، توجه ایشان به مسائل پشت پرده و نیت رژیم از نحوه تصویب لایحه در مجلس شورای ملی است. حضرت امام به دو دلیل با نوشتن بخش «در مجلس چه گذشت» جزوه مخالفت نموده‌اند. صحیفه امام، ج ۳، ص ۵۳ دهم آبان - مصاحبه امام خمینی با رادیو - تلویزیون اتریش درباره علل ترک عراق. (۱۳۵۷ ه. ش) حضرت امام در این مصاحبه کوتاه با خبرنگار رادیو - تلویزیون اتریش که در پاریس، نوفل لوشاتو انجام گرفت. به سئوالات خبرنگار، بخصوص درباره علت ترک عراق و مهاجرت به فرانسه پاسخ داده و درباره تحولات آینده ایران نظر خود را اعلام فرمودند. صحیفه امام، ج ۴، ص ۲۴۴ - نامه امام خمینی به حجت الاسلام آقای محمدعلی انصاری، معروف به «منشور برادری». (۱۳۶۷ ه. ش) پس از انشعاب در جامعه روحانیت مبارز و تشکیل مجمع روحانیون مبارز و تأیید این انشعاب توسط حضرت امام، عده‌ای از شخصیتها در صدد برآمدند تا سبب وحدت دوباره این دو جناح شوند؛ از جمله این تلاشها نامه آقای محمدعلی انصاری - از اعضای دفتر حضرت امام - به حضرت امام بود. وی در نامه خود از وجود اختلاف در میان روحانیت ابراز نگرانی کرده و از امام می‌خواهند که به نوعی به این قضیه فیصله دهند. امام در پاسخ، به طور مشروح به بیان دیدگاههای خویش می‌پردازند. این نامه که به «منشور برادری» مشهور شد، حاوی نکات بسیار ارزنده‌ای در باب رفتارشناسی امام درباره شکاف میان جامعه روحانیت است. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۱۷۶ یازدهم آبان - پیام امام خمینی به مناسبت شهادت آیتالله سید محمد علی قاضی طباطبایی، اولین شهید محراب. (۱۳۵۸ ه. ش) آیت الله قاضی طباطبایی در سال ۱۲۹۲ ش در تبریز دیده به جهان گشود. تحصیلات علوم دینی را در قم و نجف ادامه داده و به درجه اجتهاد رسید. ایشان از شاگردان بنام حضرت امام بود که از سال ۱۳۴۱ ش به عنوان نماینده حضرت امام در تبریز مستقر شدند. آیت الله قاضی در تاریخ دهم آبان ۱۳۵۸ ش، مصادف با عید قربان، نماز عید را اقامه کرده و ضمن مراجعت از نماز به دست یکی از عوامل گروهک فرقان در سن ۶۵ سالگی به شهادت رسید. با خبر شهادت این عالم مجاهد، حضرت امام طی پیامی خطاب به ملت ایران از مقام شامخ این شهید بزرگوار تجلیل نمودند. صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۴۲۰ سیزدهم آبان - تبعید امام خمینی از قم به ترکیه توسط رژیم پهلوی. (۱۳۴۳ ه. ش) کابینه اسدالله اعلم در مهرماه ۱۳۴۲ ش به دستور شاه، پیشنهاد آمریکا مبنی بر اعطای مصونیت قضایی بر اتباع آمریکایی - کاپیتولاسیون - را به صورت یک لایحه قانونی در هیئت دولت تصویب کرد و در اوایل ۱۳۴۳ ش از تصویب مجلس شورای ملی و سنا نیز گذشت. پس از مدتی وقتی این خبر محرمانه به حضرت امام رسید، ایشان بنا بر وظیفه الهی خود پس از مشورت با مراجع وقت حوزه، در چهارم آبان ۴۳ با صدور پیام و ایراد نطقی، رژیم شاه را رسوا کرده و مفسد کاپیتولاسیون را

مطرح نمودند. به دنبال اعتراض شدید و گسترده امام، مأموران مسلح شاه، نیمه شب سیزدهم آبان ۱۳۴۳، خانه امام را در قم محاصره کردند و از بالای دیوار وارد منزل شدند. آنان امام را دستگیر و شبانه با اتومبیل به تهران منتقل کردند. و از آنجا مستقیم به ترکیه تبعید نمودند. - تبعید امام خمینی از زبان مطبوعات رژیم شاه. (۱۳۴۳ هـ.ش) در اطلاعیه سازمان امنیت آمده است که چون رویه آقای (امام) خمینی و تحریکات مشارالیه بر علیه منافع ملت و امنیت و استقلال و تمامیت ارضی کشور تشخیص داده شد، لذا در تاریخ ۱۳/۸/۴۸ از ایران تبعید گردید. آیت‌الله العظمی خمینی در صبحگاهان، به وسیله هواپیمای هرکولس نیروی هوایی ایران و به اتفاق سرهنگ افضلی، مأمور ساواک به ترکیه تبعید شدند. با نشستن هواپیمای حامل آیت‌الله خمینی (امام) پس از سه ساعت و سی دقیقه پرواز، در ساعت یازده و سی دقیقه در فرودگاه آنکارا، ایشان مورد استقبال مأموران امنیتی ترکیه در سالن فرودگاه قرار گرفتند. مأمورین ترکیه پس از گفتگو با سرهنگ افضلی، ایشان را به اتفاق نامبرده سوار اتومبیل و پس از طی سی و پنج کیلومتر مسافت، مستقیماً به هتل «سیلوار پالاس» (طبقه چهارم، اطاق شماره ۵۱۴) که قبلاً آماده شده بود، بردند. - کشتار دانشآموزان و دانشجویان در دانشگاه تهران و روز دانشآموز (۱۳۵۷ هـ.ش) در ۱۳ آبانماه ۱۳۵۷، صدها دانشآموز و دانشجو در چهاردهمین سالگرد تبعید حضرت امام خمینی به ترکیه، در دانشگاه تهران گرد آمدند تا بار دیگر پیوندشان را با رهبر و پیشوای خویش به جهان اعلام نمایند. در ابتدا چند گلوله حاوی گاز اشکآور به سمت آنان پرتاب شد اما با رساتر شدن شعارها، تیراندازی هم آغاز شد. این درگیریها صبح و بعد از ظهر ادامه یافت. در این فاجعه، ۵۶ تن شهید و صدها نفر مجروح شدند. حضرت امام در عکسالعملی از پاریس، به این مناسبت فرمودند: «عزیزان من صبور باشید که پیروزی نهایی نزدیک است.» از آن تاریخ به بعد، سیزدهم آبانماه با عنوان روز دانش آموز گرامی داشته میشود. - تسخیر لانه جاسوسی آمریکا و روز مبارزه با استکبار جهانی. (۱۳۵۸ هـ.ش) با پیروزی انقلاب اسلامی، توطئه‌ها باریدن گرفت و شیطان بزرگ، آمریکا با دخالت‌های آشکار و پنهان، سعی در ایجاد جریانهای انحرافی در نهضت مردمی داشت. همچنین در سراسر کشور به ویژه در دانشگاهها حرکت‌هایی صورت میگرفت تا جو سیاسی جامعه را پیچیده کرده و به نفع آمریکا پیش ببرند. در چنین شرایطی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، با درک فرمایش امام مبنی بر این که همه گرفتاریهای ما از آمریکا است، به عنوان لیبک به بیانات امام و وادار کردن آمریکا به استرداد شاه و اموال ملت ایران، سفارت آمریکا در تهران را به تصرف خود درآوردند. حضرت امام حرکت دانشجویان را تأیید کردند و آن را انقلابی بزرگتر از انقلاب اول خواندند. و با تسخیر لانه جاسوسی، علاوه بر افشای ماهیت چهره‌های ساز شکار داخلی و همبستگی در امت مسلمان، ابهت پوشالی آمریکا در جهان شکسته شد. - افشای ماجرای رسوایی ایران گیت (سفر مک فارلین به ایران). (۱۳۶۵ هـ.ش) ماجرای ایران گیت که ریگان گیت و نورث گیت نیز نامیده میشود، به تلاشهایی اشاره دارد که از سوی مقامهای آمریکایی برای برقراری رابطه سیاسی با جمهوری اسلامی ایران، صورت گرفت. این ماجرا به این ترتیب بود که رابرت مک فارلین، مشاور ریگان، رئیس جمهور آمریکا در امور امنیت ملی با سه نفر دیگر به طور مخفیانه و با گذر نامه‌های کشور دیگر به وسیله هواپیمای حامل اسلحهای که از بازارهای بینالمللی، توسط ایران خریداری شده بود، وارد تهران شدند. به دستور حضرت امام هیچ‌گونه مذاکراتی با مک فارلین صورت نگرفت و پس از پنج روز بازداشت، از ایران اخراج شدند. هر چند ابتدا این رویداد از جانب مقامات آمریکا تکذیب شد ولی بعدها این کار را فتح بابی برای مذاکره و رابطه با ایران عنوان کردند. این واقعه رسوایی سیاسی جنجال برانگیزی علیه دولت ریگان بوجود آورد. چهاردهم آبان - محل اقامت امام خمینی در ترکیه. (۱۳۴۳ هـ.ش) مکان سکونت حضرت امام از هتلی که بدو ورود در آنجا مستقر شده بودند، به یکی از ساختمانهای فرعی خیابان آتاتورک به نام «فتوتم» تغییر یافت. علت این تغییر کنجکاوی خبرنگاران داخلی و خارجی برای کشف ساختمان سکونت امام بود. - نامه امام خمینی به آیت‌الله سید محمدحسین بهشتی و تأکید مجدد در خصوص تشکیل شورای انقلاب. (۱۳۷۵ هـ.ش) حضرت امام از پاریس، نوفل لوشاتو، طی نامه‌ای به آیت‌الله بهشتی مجدداً بر ضرورت تسریع در معرفی اعضای پیشنهادی شورای انقلاب با هماهنگی آیت‌الله مطهری تأکید کردند. حضرت امام چند

ماه قبل از پیروزی انقلاب فرمان تشکیل شورای انقلاب را صادر کردند که نامه فوق در همین رابطه است. اما به دلیل شرایط اختناق و سرکوب، تشکیل آن و معرفی اعضا و جلسات آن به صورت مخفی بود. اشارات و رموز نامه نیز حاکی از همین موضوع است. صحیفه امام، ج ۴، ص ۳۰۷ پانزدهم آبان - تلگراف امام خمینی به محمدرضا پهلوی، در اعتراض به عملکرد نخست‌وزیر وقت اسدالله، علم. (۱۳۴۱ هـ ش) با فشاری اسدالله علم، برای تصویب لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی و عدم توجه به تلگراف قبلی، حضرت امام طی تلگرافی به خود محمدرضا شاه، به عملکرد نخست - علم - شدیداً اعتراض و تهدید کردند که اگر علم استغفار نکنند و لایحه را لغو ننمایند، ناگزیر به نامه سرگشاده به شاه خواهند شد. صحیفه امام، ج ۱، ص ۸۸ - دومین تلگراف امام خمینی به اسدالله علم، نخست‌وزیر رژیم پهلوی درباره تصویب انجمنهای ایالتی و ولایتی. (۱۳۴۱ هـ ش) حضرت امام در دومین تلگراف به نخست‌وزیر وقت - اسدالله علم - مجدداً در رابطه با لایحه مذکور هشدار دادند و خواستار لغو آن شدند. صحیفه امام، ج ۱، ص ۹۰ - پذیرش استعفای دولت موقت از طرف امام خمینی و واگذاری امور اجرایی کشور به شورای انقلاب ۱۳۵۸ (هـ ش) در پی اختلافات فکری و سلیقه‌های دولت موقت با شورای انقلاب در اداره کشور، بخصوص پس از تسخیر سفارت آمریکا در تهران و تأیید این حرکت توسط حضرت امام، وزرای دولت موقت و آقای مهندس بازرگان به طور دسته جمعی استعفا کردند که با موافقت حضرت امام روبرو گردید. پس از این استعفا، بلافاصله امام امت امور اجرایی کشور را به شورای انقلاب واگذار نمودند تا زمینه را جهت انتخابات ریاست جمهوری فراهم کنند. طول عمر دولت موقت از نیمه بهمن ۵۷ تا نیمه آبان ۵۸ (۹ ماه) به طول انجامید، و مأموریت شورای انقلاب هم تا مرداد ۱۳۵۹ ادامه یافت. شانزدهم آبان - پیام امام خمینی به ملت ایران به مناسبت روی کار آمدن دولت نظامی ارتشبد غلامرضا ازهاری و کشتار ۱۳ آبان. (۱۳۵۷ هـ ش) پس از سقوط دولت عوام‌فریب به ظاهر مذهبی شریف امامی، دولت نظامی ازهاری ظاهراً برای تسکین افکار عمومی و راضی کردن مردم انقلابی و در واقع برای عوام‌فریبی به نوع تازه، تعدادی از شخصیت‌های سیاسی پیشین رژیم شاه را دستگیر و زندانی نمود. البته این نقشه خود شاه بود، تا از این طریق خود را تبرئه کرده و مسئولان پیشین دولتی را مقصر معرفی نماید. خود این عمل باعث رسوایی بیشتر رژیم شد. از جمله کسانی که توسط دولت نظامی ازهاری دستگیر و زندان شدند، امیرعباس هویدا (نخست‌وزیر اسبق)، علی نصیری رئیس ساواک و دیگر سران قبلی رژیم بودند. دولت آمریکا از این حرکت رژیم شاه و دولت ازهاری حمایت کرد، اما ملت ایران با آگاهی از نیت شاه، دست به اعتراض شدیدی علیه روی کار آمدن دولت نظامی ارتشبد ازهاری زدند. حضرت امام نیز در پیامی اهداف شوم رژیم را از روی کار آوردن دولت نظامی اعلام و جنایات عمال شاه را در کشتار دانش‌آموزان و دانشجویان در ۱۳ آبان محکوم کرده و از حرکت جوانان ایران تجلیل نمودند. صحیفه امام، ج ۴، ص ۳۴۹ - پیام امام خمینی به شورای انقلاب و مسئولان دولتی در رد ملاقات با نمایندگان اعزامی جیمی کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا. (۱۳۵۸ هـ ش) پس از تسخیر لانه جاسوسی آمریکا، جیمی کارتر رئیس‌جمهور آمریکا، «رمزی کلارک» و «ویلیام میلر» را برای ملاقات با حضرت امام به ایران اعزام داشت. نمایندگان اعزامی در حالیکه به ترکیه رسیده بودند و خود را برای سفر به ایران آماده میکردند، پیام فوق‌الذکر امام صادر شد و آنان بدون اخذ نتیجه به آمریکا بازگشتند. یادگار حضرت امام، حاج سید احمد خمینی در اینباره تصریح میکنند: «حضرت امام به محض اطلاع اعلامیه‌های صادر فرمود و در آن اطلاعیه هیأت آمریکایی را نپذیرفتند و به همه اعضای شورای انقلاب، هیأت دولت موقت و سایر مسئولین تذکر دادند که هیچ کس حق ملاقات با این هیأت آمریکایی را ندارد. نکته قابل توجه در این اعلامیه آن است که این تنها اعلامیه حضرت امام است که بدون «بسم الله الرحمن الرحیم» است همانند سوره براءت در قرآن کریم». صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۵۰۳ هفدهم آبان - نظر سخنگوی وزارت خارجه فرانسه درباره اقامت امام خمینی در آن کشور. (۱۳۵۷ هـ ش) سخنگوی وزارت خارجه فرانسه اعلام کرد: «شرایط اقامت آیت‌الله خمینی در فرانسه نسبت به هنگام ورود ایشان تغییری نیافته است. وی تأکید کرد که آیت‌الله یک پناهنده سیاسی نیست... آیت‌الله یک شخصیت غیررسمی در حال عبور از فرانسه است». هجدهم آبان - فرانسوا میتران، رهبر حزب

سوسیالیست فرانسه، گفت که آزادی بیان آیت‌الله خمینی متناقض با قانون پناهندگان سیاسی نیست. (۱۳۵۷ هـ.ش) نوزدهم آبان - تفویض وکالت و وصیت امام خمینی به فرزند ارشد خود، حاج آقا مصطفی خمینی بعد از تبعید به ترکیه. (۱۳۴۳ هـ.ش) پس از تبعید حضرت امام به ترکیه توسط رژیم شاه، ایشان ضمن یک وکالتنامه از ترکیه، فرزند بزرگ خود، سید مصطفی خمینی را در کلیه امور و عمل به وصیتنامه وکیل و وصی خود قرار دادند. صحیفه امام، ج ۱، ص ۴۳۱ - حضور امام خمینی بر سر مزار چهل تن از علمایی که توسط آتاتورک - مؤسس و پایه‌گذار کشور ترکیه - شهید شده بودند. (۱۳۴۳ هـ.ش) حضرت امام خمینی به اتفاق مأموران امنیتی ترکیه و ایران بر سر مزار چهل تن از علمایی که به مخالفت با آتاتورک پرداخته و شهید شده بودند، حضور یافت. بیست و یکم آبان - دومین تغییر مکان امام خمینی در تبعیدگاه ترکیه. (۱۳۴۳ هـ.ش) حضرت امام در بدو ورود به ترکیه توسط مأموران امنیت ایران و ترکیه به هتلی در مرکز شهر آنکارا منتقل میشوند اما برای عدم دسترسی خبرنگاران، ایشان را به ساختمانی در کوچه‌های فرعی خیابان آتاتورک می‌برند. پس از چند روز حضرت امام را از شهر آنکارا به شهر کوچکی بنام «بورسا» واقع در ۴۶۰ کیلومتری غرب آنکارا منتقل میکنند. بیست و دوم آبان - یورش ساواک به منزل امام خمینی در قم و ربودن کتابها و اسناد ایشان. (۱۳۴۶ هـ.ش) حضرت امام قبل از تبعید، در منزلی مقابل مدرسه حجتیه که به عنوان وجوهات به ایشان واگذار شده بود - اقدام به تأسیس کتابخانه و محل درس و بحث طلاب نموده بودند که مورد مراجعه فراوان طلاب واقع میشد. ساواک که از فعالیت این مکان در جهت معرفی حضرت امام هراسناک شده بود، در چنین روزی در سال ۱۳۴۶، به آنجا و نیز منزل امام در یخچال قاضی قم یورش برد و کلیه کتابها و نشریات و جزوات موجود که بالغ بر ده هزار جلد میشد، به همراه اوراق و اسناد تاریخی به یغما برد. از آن پس در کتابخانه بسته شد و رفت و آمد به آنجا ممنوع اعلام گردید. اکنون در همان مکان کتابخانه، در مانگاه خیریه قرآن و عترت احداث شده است. - به علت ممانعت رژیم از فعالیت دفتر شهریه امام خمینی، آیت الله میرزا احمد آشتیانی، تقسیم شهریه ایشان را تقبل کرد. (۱۳۴۶ هـ.ش) - حکم امام خمینی مبنی بر تحویل اسناد و مدارک مربوط به ایشان موجود در مراکز مختلف به حاج سید احمد خمینی. (۱۳۶۷ هـ.ش) یادگار حضرت امام برای تجمیع و یکسان‌سازی اسناد و مدارک مربوط به حضرت امام، طی نامه‌ای خدمت امام درخواست می‌کنند که دستور فرمایند همه اسناد و مدارک در اختیار ایشان قرار گیرد. حضرت امام نیز با حکمی به کلیه مراکز دستور میدهند که پرونده و یا نامه یا هر چیز مربوط به ایشان را دارند در اختیار حاج سید احمد خمینی یا نماینده ایشان قرار دهند. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۱۸۷ بیست و سوم آبان - نخستین سخنرانی امام خمینی، پس از تبعید به نجف اشرف. (۱۳۴۴ هـ.ش) حضرت امام به مناسبت آغاز دروس خویش در حوزه علمیه نجف و در اولین سخنرانی پس از تبعید به عراق، در جمع علما، فضلا و طلاب، در مسجد شیخ انصاری نجف، ضمن نصیحت به سران دولتهای اسلامی فرمودند: اسلام برنامه زندگی دارد، برنامه حکومت دارد... اسلام سیاست دارد، برنامه امور مملکت دارد... ایشان در ادامه به مسأله فلسطین و کشمیر پرداختند و سپس مسؤولیت روحانیون را در امر تبلیغ و مبارزه متذکر شدند. صحیفه امام، ج ۲، ص ۲۹-۳۱ - پیام امام خمینی به ملت ایران، راجع به فرزندش مرحوم حاج سید احمد خمینی و رفع ظلم و تهمةهای ناروا از ایشان. (۱۳۶۱ هـ.ش) دفاع و توجه خاص به خویشان و نزدیکان با فرهنگ حضرت امام سازگاری ندارد، لکن با توجه به تهمةها و ظلمی که در حق حاج سید احمد آقا انجام میشد و مظلومیتی که ایشان داشت، حضرت امام بعنوان دفاع از مظلوم به ناچار طی این پیام برای آگاهی ملت و آیندگان به دفاع از وی پرداختند. صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۹۰ - موافقت امام خمینی با احداث مصلاهی بزرگ تهران و تأکید بر سادگی و دوری از زرق و برق ساختمانهای مساجد اسلام آمریکایی. (۱۳۶۷ هـ.ش) آقایان، آیت الله خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی (ائم جمعه تهران) طی نامه‌ای خدمت حضرت امام اجازه احداث، گسترش و حمایت امام را از احداث مصلاهی تهران خواستار میشوند. امام امت نیز ضمن موافقت تأکید میکنند که با حفظ جهات شرعی در کنار ساختن مصلاهی تهران، در ساختن بینش کفرستیزی مسلمانان موفق باشید و شدیداً از زرق و برق ساختمانهای مساجد اسلام آمریکایی جلوگیری شود. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۱۸۸ بیست و ششم آبان - به

دنبال توهین روزنامه «فاتح» به امام خمینی، چاپخانه فاتح در نیمه شب به آتش کشیده شد. (۱۳۴۳ هـ ش) - اجازه امام خمینی بر صرف وجوه شرعیه برای خانواده زندانیان سیاسی دربند رژیم پهلوی. (۱۳۵۰ هـ ش) عده‌ای از مبارزان و علاقه‌مندان حضرت امام در استفتایی از حضرت ایشان، درباره کمک به خانواده‌های زندانیان سیاسی دربند رژیم شاه، حضرت امام میفرمایند: «مجازند تا ثلث از سهم مبارک امام علیه‌السلام را در این مورد مصرف کنند.» صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۹۹ - انتشار اعلامیه جعلی با امضای امام خمینی توسط ساواک. (۱۳۵۷ هـ ش) سازمان امنیت رژیم شاه (ساواک) برای خدش‌دهار کردن نهضت اسلامی و چهره رهبر نهضت، حضرت امام خمینی، اعلامیه‌های جعلی به نام حضرت امام منتشر کرد. ولی این اعلامیه آن‌قدر ناشیانه تنظیم شده بود که ساده‌ترین افراد، جعلی بودن آن را به راحتی تشخیص میدادند. - موافقت امام خمینی با آزادی گروگانهای زن و سیاهپوست آمریکایی. (۱۳۵۸ هـ ش) حضرت امام در این پیام میفرمایند: «برای آنکه اسلام برای زنها حقوق و یژهای قائل است، و سیاهپوستان، که عمری را تحت فشار و ظلم آمریکا به سر بردهند... در صورتی که جاسوسی آنها ثابت نشده باشد، تخفیف دهید... و به وزارت امور خارجه تحویل دهید، که فوراً آنها را از ایران خارج نمایند.» صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۵۴ بیست و هفتم آبان - هواداران نهضت امام خمینی و جریان «لیله الضرب». (۱۳۴۳ هـ ش) پس از تبعید حضرت امام به ترکیه، هواداران نهضت کوشیدند از مجالس ترحیم و دیگر مراسم‌ها، به ویژه در مجالسی که در قم تشکیل می‌شد، بهره‌برداری کرده و یاد و نام امام خمینی را زنده نگه دارند. بخصوص در مجلسی که از سوی آیت‌الله شریعتمداری به یاد مرحوم حجت‌الاسلام اثنی‌عشر در مسجد اعظم برگزار شد. اطرافیان ایشان، تظاهرات طلاب طرفدار امام را سرکوب کردند و در این جریان حجت‌الاسلام مهدی کروی، از مضروبین و سیلی‌خوردگان اصلی جریان، بر سر زبانها افتاد. این حادثه نقش مؤثری در جدایی هواداران نهضت حضرت امام و آیت‌الله شریعتمداری داشت. واقعه آن شب به نام لیل الضرب نام گرفت. - نامه اخلاقی و عرفانی امام خمینی خطاب به حاج سید احمد خمینی. (۱۳۶۵ هـ ش) حضرت امام در این نامه اخلاقی و عرفانی، توصیه‌هایی در اهمیت نماز و ترقیات روحی و دوری از خودخواهی و خودبینی داده‌اند. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۱۵۴ بیست و نهم آبان - نصب عکس امام خمینی در مدرسه فیضیه و عکس‌العمل رژیم شاه. (۱۳۴۶ هـ ش) با همت و تلاش طلاب و روحانیون مبارز هوادار امام، تصویر بزرگی از ایشان بر بالای مدرسه فیضیه نصب شده بود. ساواک قم، برای برداشتن آن بارها تلاش کرد ولی موفق نشد. لذا برای انجام این کار کمیته مخصوصی در اداره اطلاعات قم تشکیل شد. تا با حضور در مدرسه فیضیه و مدرسه خان اقدامات لازم را به عمل آورند. البته این اقدامات رژیم جهت زمینه‌سازی برای بازگشایی مدرسه فیضیه انجام میگرفت. اما با بازگشایی مدرسه فیضیه در همین روز، طلاب با صلوات برای حضرت امام و شعارهای انقلابی، وارد مدرسه شدند و به اقامه نماز جماعت پرداختند. آذرماه اول آذر - جلوگیری ساواک از ادامه پرداخت شهریه امام خمینی و جمع‌آوری رساله عملیه ایشان. (۱۳۴۶ هـ ش) به دنبال ادامه پرداخت شهریه حضرت امام از سوی مقسمین ایشان، با توجه به اخطار قبلی ساواک قم نسبت به این کار، وکیل حضرت امام، حجت‌الاسلام والمسلمین علی اکبر اسلامی تبعید شد. همچنین فروش رساله عملیه ایشان که از سال ۴۴ ممنوع شده بود، با فشار بیشتر از جانب ساواک برای جمع‌آوری آن، اقدام شد و مقلدین ایشان از سفر به مکه منع شدند. - ارسال پیام تاریخی امام خمینی از پاریس به ملت ایران به مناسبت فرارسیدن ماه محرم (۱۳۵۷ هـ ش) در آستانه ماه محرم، ماه قیام و شهادت و حماسه خون بر شمشیر سال ۱۳۹۹ هـ ق، در تاریخ ۲۱ ذی‌الحجه ۱۳۹۸ (اول آذر ۵۷ هـ ش) حضرت امام، ضربه نهایی را بر پیکر در حال فروریختن رژیم پهلوی وارد کردند. امام امت حلول ماه محرم را سرآغاز پیروزی جنود ابلیس و محو کلمه باطل شمرده و عموم ملت ایران را به قیام یکپارچه و با تمام قدرت برای ادامه و گسترش مخالفت با شاه دعوت نمودند. حضرت امام در این پیام خطاب به علما و وعاظ فرمودند که از شمشیر الهی محرم حداکثر استفاده را نمایند تا باقی مانده این درخت ستمکاری و خیانت را قطع کنند. پیام مهم و تاریخی امام که در حقیقت دستورالعمل اقدام بعدی مردم بود به سرعت در تمام ایران منتشر شد و نتایج مهمی را به وجود آورد. صحیفه امام، ج ۵، ص ۷۵ - تقریظ امام خمینی بر قانون اساسی مصوب ملت

ایران. (۱۳۵۸ هـ.ش) بعد از تهیه و تصویب قانون اساسی توسط مجلس خبرگان قانون اساسی و ملت غیور ایران، حضرت امام تقریبی در چند خط بر روی جزوه قانون اساسی مرقوم فرمودند، که امید است امتیازات این قانون تا ظهور حضرت بقیة‌الله اعظم باقی و مورد عمل باشد. صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۱۰۳ - فرازهایی از زندگی امام خمینی به قلم خودشان. (۱۳۶۴ هـ.ش) حضرت امام به قلم خودشان فرازهایی از زندگی خود را به صورت خیلی مختصر مرقوم فرمودند و در آن به دوران تحصیل خویش اشاره نمودند. صحیفه امام، ج ۱۹، ص ۴۲۶ دوم آذر - پیام امام خمینی به مناسبت هجوم وحشیانه ایادی رژیم پهلوی به حرم مطهر امام رضا(ع). (۱۳۵۷ هـ.ش) روز دوم آذر ۵۷، در مشهد تظاهرات آرامی از طرف مردم به وقوع پیوست و تظاهرکنندگان وارد صحن حرم امام رضا(ع) شدند. ناگهان نظامیان رژیم، مردم را به گلوله بستند و عده‌ای از مردم جان خود را از دست دادند. این عمل عمال رژیم خشم مردم و علما را برانگیخت از جمله حضرت امام طی پیامی از نوفل لوشاتو متذکر شدند: «دولت یاغی نظامی، به امر شاه، تر و خشک را به آتش کشیده و یکی از بزرگترین ضربهای این جنایتکار به اسلام، به مسلسل بستن بارگاه قدس حضرت علیین موسیالرضا صلوات‌الله علیه است.» پس از آن، امام، روز پنجم آذر را عزای عمومی اعلام نمودند. صحیفه امام، ج ۵، ص ۹۳ - نامه امام خمینی به فرزندش حاج سید احمد خمینی در تأیید صداقت و امانتداری ایشان. (۱۳۶۳ هـ.ش) یادگار حضرت امام، حاج سید احمد خمینی با توجه به تحلیلها و تفسیرهای غلط بعضی گروهها و اشخاص، همچنین ایجاد تشکیک در نقل قول‌هایی که از جانب امام امت صورت می‌گرفت، طی نامه‌ای نظر حضرت امام را جویا می‌شوند. امام امت نیز در پاسخ، ضمن تأیید و تأکید بر صداقت و امانتداری ایشان، می‌فرمایند: «...باید احمد بداند کسانی خصوصاً مثل او که در این امور اجتماعی یا سیاسی وارد می‌شوند، مصون از افترا و ضربه نیستند و ...». صحیفه امام، ج ۱۹، ص ۱۰۷ پنجم آذر - تشکیل بسیج مستضعفین به فرمان امام خمینی و روز بسیج. (۱۳۵۸ هـ.ش) حضرت امام طی سخنرانی چهارم آذر ۵۸ ش در جمع پرسنل سپاه پاسداران، به مطالب مهمی اشاره نمودند. از جمله فرمودند: «اگر یک ملت که همه جوانهایش مجهز باشند به همین جهازی علاوه بر جهاز دینی و ایمانی که دارند، مجهز به جهازهای مادی هم باشند... و یاد گرفته باشند، همچی نباشند که یک تفنگی دستشان آمدند ندانند با آن چه بکنندش. باید یاد بگیرد و یاد بدهد رفقایان را. جوانها را یادشان بدهید. و همه جا باید این طور بشود که یک مملکت بعد از یک چند سالی بشود یک کشوری با ۲۰ میلیون جوان که دارد بیست میلیون تفنگدار داشته باشد. بیست میلیون ارتش داشته باشد. و این یک همچو مملکتی آسیب بردار نیست...» پس از این بیانات، امت وفادار امام امت، به ویژه جوانان بدون فوت وقت به تشکیل بسیج جهت تحق ارتش بیست میلیونی پرداختند. و در تاریخ انقلاب روز پنجم آذر بنام روز بسیج رقم خورد. در تأیید این تشکل بعدها حضرت امام فرمودند: «تشکیل بسیج در نظام جمهوری اسلامی ایران یقیناً از برکات و الطاف جلیه خداوند تعالی بود.» صحیفه امام: ج ۱۵، ص ۳۸۶ / ج ۱۱، ص ۱۲۱ / ج ۲۱، ص ۱۹۴ هفتم آذر - پیام امام خمینی به ملت ایران به مناسبت رأی به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. (۱۳۵۸ هـ.ش) پس از تهیه و تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران توسط مجلس خبرگان، قانون اساسی مصوب جهت تأیید نهایی به رأی مستقیم مردم گذاشته شد. حضرت امام پیش‌رأیگیری طی این پیام از مردم غیور ایران میخواهند که به آن رأی مثبت دهند. صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۱۳۷ هشتم آذر - لغو تصویبنامه انجمنهای ایالتی و ولایتی در هیئت وزیران و تأکید امام خمینی بر اعلان آن در روزنامهها. (۱۳۴۱ هـ.ش) در این روز هیئت وزیران در یک نشست طولانی، تصویبنامه انجمنهای ایالتی و ولایتی مورخ ۱۶ مهرماه ۱۳۴۱ را لغو کرد. این اقدام دولت در اثر فشاری بود که از طرف جامعه روحانیت و پیگیری حضرت امام وارد شد و دولت علم مجبور به پذیرش آن شد و در تلگرافی خطاب به علمای حاضر در جلسه در قم، لغو تصویبنامه را در ساعت دوازده اعلام کرد. اما حضرت امام ضمن رد آن، مراجع و علمای وقت را متقاعد نموده که از دولت بخواهند لغو آن را در جراید اعلام کند. در نتیجه با تماس تلفنی، موضوع را به آیتالله بهبهانی منتقل کردند. و این امر در دهم آذر عملی شد. نهم آذر - بیانات امام خمینی در جمع اصناف و بازاریان تهران و طلاب حوزه علمیه قم و تأکید بر اعلام رسمی لغو لایحه

انجمنهای ایالتی و ولایتی. (۱۳۴۱ ه. ش) با اینکه روز هشتم آذر هیئت دولت لایحه فوق را لغو نموده و نخستوزیر با تلگراف به آیات عظام، نجفی، گلپایگانی لغو آن را اعلام مینماید، اما حضرت امام با آگاهی از دسیسه‌های رژیم شاه و دولت، صرف مخابره تلگراف را کافی ندانسته و خواستار اعلان رسمی در روزنامه‌ها میشوند. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۰۱ - برگزاری مراسم چهلم شهادت آیتالله حاج آقا مصطفی خمینی، فرزند ارشد امام خمینی. (۱۳۵۶ ه. ش) رحلت مشکوک فرزند بزرگ حضرت امام، حاج آقا مصطفی در اول آبان ۵۶ ش در نجف، موجی از تأثر توأم با خشم را در میان اقشار مختلف مردم ایران بوجود آورد و بیشتر مردم، رژیم شاه را متهم به توطئه در این فاجعه نمودند. این شهادت نهضت اسلامی را جان تازه‌ای بخشید، به گونهای که یکباره فراگیر شده و رژیم پهلوی را سرنگون کرد. برگزاری مراسمهای شهادت حاج آقا مصطفی و در ادامه مراسمهای شهدای بعدی نهضت به نوبه خود در شکست سد استبداد و اختناق و بسیج مردم نقش بسیار مهمی داشت و مبارزات تشدید گردید. دهم آذر - اعلام لغو مصوبه انجمنهای ایالتی و ولایتی در روزنامه‌ها به درخواست امام خمینی. (۱۳۴۱ ه. ش) با پافشاری همه‌جانبه علما و مراجع به ویژه حضرت امام، دولت مجبور شد، تصویبنامه خود را لغو نموده و به علما و مراجع نیز اعلام نماید. اما صرف لغو لایحه مذکور به نظر حضرت امام، کفایت نمیکرد و اطلاع‌رسانی خصوصی فایده‌های نداشت، در نتیجه حضرت امام خواستار اعلام همگانی در جراید شد. سرانجام با فشار پیگیر روحانیت، دولت تسلیم شد و لغو این مصوبه را در ۱۰ آذرماه ۱۳۴۱ ش در روزنامه‌ها اعلام کرد. این اولین پیروزی نهضت نوپای اسلامی به رهبری حضرت امام بود. - نامه امام خمینی درباره ویژگیهای اعضای شورای انقلاب اسلامی. (۱۳۵۷ ه. ش) حضرت امام طی نامه‌های خطاب به ایت‌الله نوری همدانی، به ویژگیهای اعضای شورای انقلاب اشاره میکنند و میفرمایند که باید رجالی باشند که علاوه بر تدین و علاقه به اسلام، باید دارای شرایط دیگری نیز باشند و به ۶ ویژگی اشاره میفرمایند. صحیفه امام، ج ۵، ص ۱۵۱ یازدهم آذر - پیام امام خمینی به ملت مسلمان ایران به مناسبت لغو تصویبنامه انجمنهای ایالتی و ولایتی. (۱۳۴۱ ه. ش) حضرت امام علاوه بر اعلام مواضع خود در جلسه درسی، با پیام به ملت مسلمان ایران ضمن تشکر از قیام عمومی آنان، پایان غائله را اعلام کردند. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۱۲ - پیام امام خمینی خطاب به ملت ایران، لزوم فرار سربازان از پادگانها و ادامه اعتصابها. (۱۳۵۷ ه. ش) در حالی که با آغاز ماه محرم، مبارزه مردم علیه دستگاه جور پهلوی، به اوج خود نزدیک میشد و رژیم در حال فروپاشی، برای نگهداشتن خود، دست به هر کاری میزد، حضرت امام با صدور پیامی ضمن اعتراض به کشتار مردم مسلمان، از سربازان کشور میخواهند از سربازخانه‌ها فرار کنند و اعتصابیون اعتصاب خود را هر چه بیشتر ادامه دهند. این پیام امام با استقبال وسیع سربازان و قوای مسلح قرار گرفت و فرار از پادگانها و محل خدمت روز به روز بیشتر شده و حرکت انقلاب پر شتاب شد. صحیفه امام، ج ۵، ص ۱۵۲ سیزدهم آذر - خبر خبرگزاری پارس در باره دستور امام خمینی در تأمین معاش اعتصابیون. (۱۳۵۷ ه. ش) به دستور آیتالله (امام) خمینی بازاریان تهران مکلف به تأمین معاش روزنامه‌نگاران اعتصابی شدند. همچنین ایت‌الله از حساب ویژگی‌های که در اختیار دارد، پرداخت حقوق اعتصابیون کمک گرفته است. چهاردهم آذر - اجازه‌نامه امام خمینی جهت کمک به فقرا و مستمندان از ثلث سهم مبارک امام (ع) (۱۳۴۳ ه. ش) حضرت امام برای تأمین بخشی از سوخت زمستانی خانواده‌های بیبضاعت در قم در پاسخ نامه عده‌ای از اهالی قم، اجازه استفاده از ثلث سهم امام (ع) را داده و خود نیز ابراز همدردی می‌نماید. صحیفه امام، ج ۲، ص ۵۱ - خبر خبرگزاری آلمان در باره بازگشت امام خمینی به ایران. (۱۳۵۷ ه. ش) آیتالله خمینی گفت که وی در صورتی به ایران باز خواهد گشت که انقلاب چنین بخواهد و دولت غیر قانونی و ستمگر فعلی باید توجه داشته باشد که بازگشت او به خود وی بستگی دارد. پانزدهم آذر - پیام امام خمینی خطاب به ملت ایران پیرامون غائله خلق مسلمان. (۱۳۵۸ ه. ش) در بلوایی که توسط عده‌ای آشوب‌طلب در قم برپا شد، یک جوان در منزل آقای شریعتمداری به قتل رسید. حضرت امام با وجود آگاهی کامل از ماجرا و حقایق آن، به منظور جلوگیری از تفرقه و خشونت در پیامی خواستار آرامش و جلوگیری از بیاحترامی به مراجع و علما شدند. صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۱۶۹ - گفتگوی امام خمینی با آقای فلسفی پیرامون آیتالله شریعتمداری و حزب خلق

مسلمان. (۱۳۵۸ هـ.ش) حزب خلق مسلمان در اسفندماه ۵۷ ش توسط آقای شریعتمداری تأسیس شد. با توجه به ارتباط آقای شریعتمداری و اطرافیان با دربار و روحیات ایشان، بسیاری از عناصر سرشناس سلطنت‌طلب، لیبرال، چپگرا به این حزب پیوستند و به تدریج در مقام معارضة با انقلاب اسلامی برآمدند. پس از تسخیر لانه جاسوسی در آبانماه ۵۸ و افشای اسناد مربوط به وابستگی برخی از سران فعال حزب به سفارت آمریکا در تهران، ماهیت وابسته حزب خلق مسلمان بیش از پیش آشکار شد و هواداران متدین از آن روی برتافتند. با این حال حضرت امام به طرق مختلف سعی کرد جریان خلق مسلمان را حل و فصل نماید و چهره مرجعیت خدش‌دهار نشود، از جمله آقای فلسفی را چندینبار بعنوان نماینده خود پیش آقای شریعتمداری فرستاد تا جریان بصورت مصالحه‌آمیز و بدون سر و صدا حل شود. پس از مدتی با افشای طرح کودتا و توطئه براندازی نظام جمهوری اسلامی توسط قطب‌زاده و همکاری آقای شریعتمداری در این طرح، حزب خلق مسلمان منحل گردید. صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۱۷۰ - پیام دوم امام خمینی پیرامون غائله حزب خلق مسلمان و عملکرد چماق‌داران این حزب در قم. (۱۳۵۸ هـ.ش) با ادامه فعالیت خرابکارانه حزب خلق مسلمان، بویژه شرارت چماق‌داران این حزب در قم و توهین به عکس حضرت امام، امام امت طی دومین پیام در این باره، خواستار حفظ آرامش و دوری از جنجال شده و میفرماید: «من به شما دوستان اکیداً اخطار میکنم که هر کس عکس اینجانب را پاره کند یا بسوزاند و به من ناسزا بگوید و اهانت کند کسی حق ندارد به او تعرض کند و...» صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۱۷۴ شانزدهم آذر - حکم امام خمینی به دادستان کل کشور درباره جلوگیری از اعمال خودسرانه افراد غیرمسئول. (۱۳۶۰ هـ.ش) بعضی افراد خودسر به نام انقلاب و حزب‌الله مرتکب اعمالی غیرشرعی و قانونی میشدند از جمله متعرض اموال و املاک مردم و مصادره دارائیهای اشخاص و غیره میشدند. وقتی خبر این اعمال خدمت حضرت امام رسید ایشان این اعمال را غیرشرعی و خلاف قانون دانسته و ضمن حکمی خواستار برخورد شدید و سریع با این افراد شدند. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۴۰۸ - پیام امام خمینی به مناسبت انتخابات اولین مجلس خبرگان رهبری. (۱۳۶۱ هـ.ش) حضرت امام طی این پیام به اهمیت و نقش خبرگان رهبری اشاره کرده و نکات مهمی را یادآوری میکنند. صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۱۳۳ هفدهم آذر - ادعای یکی مسئولین وقت اداره اوقاف رژیم پهلوی درباره توطئه ساواک برای ترور حاج آقا مصطفی، فرزند ارشد امام خمینی. (۱۳۵۵ هـ.ش) بنا به گفته یکی از مسئولین اداره اوقاف وقت رژیم شاه در آذرماه ۱۳۵۵ ش، آیت‌الله حاج سید مصطفی خمینی، فرزند بزرگ حضرت امام، توسط یکی از علاقمندان به روحانیت در اداره اوقاف از توطئه ساواک برای ترور ایشان در مراسم حج سال - ۱۶ ذیحجه ۱۳۹۶ هـ.ق - آگاهی یافت و توانست از چنگ آنها بگریزد. هجدهم آذر - وصیتنامه امام خمینی و تعیین وصی، بعد از شهادت حاج آقا مصطفی خمینی. (۱۳۵۶ هـ.ش) پس از شهادت حاج آقا مصطفی - فرزند بزرگ و وصی امام - حضرت امام در ضمن این وصیتنامه چند نفر از شاگردان و اعضای دفتر خود در نجف را وصی خود قرار دادند. این وصیتنامه و وصیتنامه‌های دیگر که در سیر تاریخی اسناد درج شده، بعدها تغییر کرد. آخرین وصیتنامه (که معتبر میباشد) در سال ۱۳۶۸ پس از رحلت امام منتشر گردید. نوزدهم آذر - تظاهرات بزرگ و تاریخی تاسوعای حسینی علیه رژیم استبدادی پهلوی با پیام دعوت امام خمینی. (۱۳۵۷ هـ.ش) با توجه به پیام تاریخی حضرت امام که قبل از ماه محرم - ۲۱ ذیحجه ۱۳۹۸ برابر با اول آذر ۵۷ - صادر شد. همزمان با تاسوعای حسینی سال ۱۳۵۷ ش، مردم مسلمان و انقلابی ایران با حضور گسترده خود، مراسم عزاداری سالار شهیدان و دیگر شهدای کربلا - را به تظاهراتی بزرگ و تاریخی بر ضد رژیم فاسد و استبدادی شاه، تبدیل کردند. در تهران، حدود چهار میلیون نفر از مردان، زنان و کودکان، در تظاهرات تاریخی این روز شرکت کرده و ضمن عزاداری، با سردادن شعارهایی بر ضد رژیم شاه، نفرت و انزجار خود را اعلام کردند. - نخستین انتخابات مجلس خبرگان رهبری (دوره اول خبرگان رهبری) با پیام امام خمینی. (۱۳۶۱ هـ.ش) با پیام حضرت امام خطاب به ملت ایران برای شرکت در انتخابات اولین دوره مجلس خبرگان رهبری در ۱۶ آذر سال ۶۱، مردم ایران در ۱۹ آذرماه با شرکت میلیونی خود به دعوت امام امت لبیک گفتند. این انتخابات که وظیفه اصلی آن تعیین رهبر نظام جمهوری اسلامی ایران است در شرایطی صورت گرفت که کشور در

حال نبردی نابرابر با رژیم بعثی عراق بود. در این انتخابات ۱۸ میلیون نفر شرکت کردند. بیستم آذر - بیانات امام خمینی در دیدار نمایندگان اعزامی محمدرضا شاه درباره انجمنهای ایالتی و ولایتی. (۱۳۴۱ هـ.ش) در جریان مصوبه لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی اسدالله علم - نخستوزیر وقت رژیم پهلوی - و اعتراض اقشار مختلف مردم به رهبری روحانیت به ویژه حضرت امام که تا لغو رسمی و به تمام معنای آن دست برنداشتند، رژیم شاه برای توجیه و رفع اشتباهات خود، رئیس شهربانی قم - حسین پرتو - و رئیس ساواک قم - بدیعی - را به عنوان نمایندگان خویش خدمت حضرت امام فرستاد. امام امت با تمام شجاعت بیانات تند و صریحی از سیاستهای غلط رژیم شاه را بیان کرده و شدیداً از این اعمال برحذر داشتند. در جریان گفتگو و هشدار امام به نمایندگان اعزامی جمعی از مراجعین به منزل امام نیز حضور داشتند. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۲۲ - سخنرانی و مصاحبه امام خمینی درباره راهپیمایی عظیم و تاریخی تاسوعا و عاشورای حسینی. (۱۳۵۷ هـ.ش) پس از تظاهرات عظیم و میلیون‌ها تاسوعای حسینی، باشکوه‌تر از تاسوعا برپا گردید. اخبار این تظاهرات در صدر اخبار مهم جهان قرار گرفت. حضرت امام نیز در یک مصاحبه رادیو - تلویزیونی کانادا و همچنین سخنرانی در جمع ایرانیان مقیم فرانسه در این روز درباره راهپیمایی عظیم مردم ایران مطالبی را بیان فرموده و آن را رفراندوم عظیم مردم قلمداد کردند بر علیه رژیم پهلوی. صحیفه امام، ج ۵، ص ۲۰۶ و ص ۲۱۱ - گفتگوی امام خمینی با نمایندگان رسمی دولت فرانسه درباره آزادی بیان و نحوه ادامه فعالیت در فرانسه. (۱۳۵۷ هـ.ش) نمایندگان دولت فرانسه برای دومینبار، پس از ورود حضرت امام به فرانسه برای گفتگو و انتقال مطالبی خدمت حضرت امام می‌رسند. به ویژه راجع مطالب بیان شده حضرت امام در چند روز گذشته پیرامون دعوت به اعتصابات، دعوت به فرار سربازان ارتش و دعوت به نافرمانی و ایجاد بلوا. که نماینده دولت فرانسه آقای «کلودشایه» این مطالب را برخلاف سیاستهای دولت فرانسه دانسته و می‌خواهند از این طیف سخنان گفته نشود، که امام امت نیز پاسخهای متناسب را ارائه مینمایند. صحیفه امام، ج ۵، ص ۲۰۸ - پیام امام خمینی به مناسبت شهادت سومین شهید محراب، آیتالله سیدعبدالحسین دستغیب. (۱۳۶۰ هـ.ش) استاد اخلاق آیتالله سیدعبدالحسین دستغیب نماینده امام و امام جمعه شیراز، سومین شهید محراب انقلاب اسلامی، همراه با قیام امام خمینی در سال ۱۳۴۱ ش، مبارزات خویش را آغاز نمود و در ۱۵ خرداد ۴۲ بازداشت و تبعید گردیدند. پس از آن نیز چندینبار بازداشت و تبعید گردید. بعد از انقلاب اسلامی در مدت کوتاه حیات خود وظایف و خدمات ارزنده‌های را به نظام جمهوری اسلامی ارائه دادند. تا اینکه در بیستم آذرماه ۶۰ ش هنگامی که برای ادای نماز جمعه عازم محل برگزاری آن بود از سوی منافقین ضد انقلاب در سن ۶۸ سالگی به شهادت رسید. حضرت امام به همین مناسبت پیام مهمی را صادر کردند و به تجلیل از مقام شامخ این شهید بزرگوار و خدمات شایسته ایشان پرداختند. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۴۱۷ بیست و یکم آذر - پیام مهم امام خمینی خطاب به ملت ایران و تشکر از راهپیمایی تاسوعا و عاشورای حسینی. (۱۳۵۷ هـ.ش) به مناسبت راهپیماییهای بزرگ تاسوعا و عاشورای سال ۱۳۹۹ هـ.ق که در روزهای ۱۹ و ۲۰ آذرماه ۱۳۵۷ ش صورت گرفت، حضرت امام پیامی بسیار مهم صادر کردند و در آن پیام، راهپیماییهای اخیر را همپرسی بزرگ ملت ایران بر ضد رژیم شاه نامیدند. ایشان در بخشی از پیام خود فرمودند: «به عموم ملت شجاع ایران صمیمانه درود میفرستم» این تظاهرات، راه عذر و بهانه را از همه کس و همه دولتها سلب کرد و آنها دیگر نمیتوانند ادعا کنند که شاه، قانونی است. صحیفه امام، ج ۵، ص ۲۱۱ بیست و چهارم آذر - فرمان «هشت ماده‌ای امام خمینی» درباره حقوق مردم به قوه قضاییه و ارگانهای اجرایی کشور. (۱۳۶۱ هـ.ش) با اینکه کشور در وضعیت جنگی و دفاعی قرار داشت و تحریمهای بینالمللی و تحرکات منافقین در داخل در اوج خود بود، حضرت امام در یک بیانیه ۸ ماده‌ای خطاب به قوه قضاییه و ارگانهای اجرایی کشور به رعایت حق و حقوق مردم و لزوم اسلامیشدن روابط و قوانین در کشور تأکید مینمایند. از جمله بخشهای مهم آن، تهیه قوانین شرعی و تصویب و ابلاغ آنها و عدم ورود به زندگی و کار مردم و تجسس در امور آنان به هر نحو ممکن و... میباشد. صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۱۳۹ بیست و ششم آذر - اطلاعیه دفتر امام خمینی برای

لغو راهپیمایی ۲۷ آذر ماه ۱۳۵۹. (۱۳۵۹ هـ ش) در پی بالاگرفتن اختلافات ابوالحسن بنی‌صدر (رئیس‌جمهور وقت) با نخست‌وزیر و روحانیت و نیروهای خط امام، و در جریان تجمع هواداران بنی‌صدر در مشهد که بیشتر از سوی اعضا و هواداران سازمان منافقین و «دفتر همکاریهای مردم با رئیس‌جمهور» که در نقش یک حزب سیاسی تندرو عمل میکرد، ساماندهی و حمایت میشد، عده‌های به قصد ایجاد اغتشاش شعار اهانت‌آمیز داده و عکس حضرت امام را پاره کردند. انتشار این خبر موجی گسترده از اعتراضات مردمی را در سراسر کشور به همراه داشت و در اعتراض به این حرکت، جمع زیادی از احزاب و تشکلهای اسلامی و جامعه روحانیت اعلام راهپیمایی در روز ۲۷/۹/۵۹ کردند. لکن دفتر حضرت امام طی اطلاعیهای از جانب امامت، ضمن تشکر و تقدیر و سپاسگزاری صمیمانه از احساسات و عواطف همگی فرمودند: با توجه به حساسیت زمان و مقطع فعلی و به خاطر وحدت، اگر به من و یا عکس من اهانتی شد مردم عکس العملی نشان ندهند. و راهپیمایی را لغو نمایند. صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۴۰۶ - پاسخ امام خمینی به دبیر وقت شورای نگهبان درباره حدود اختیارات دولت. (۱۳۶۶ هـ ش) آیت‌الله صافی گلپایگانی و دبیر وقت شورای نگهبان قانون اساسی، طی نامه‌ای به حضرت امام نسبت به سوءاستفاده بعضی افراد و سازمانهای دولتی و غیره از بعضی فتوایهای امام درباره اختیارات دولت تشکیک کرده و درخواست روشن شدن قضایا و دیدگاه امامت راجع حدود و ثغور اختیارات دولت میشوند. حضرت امام هم در پاسخ به آن، حدود اختیارات دولت را در تمام شئون اجتماعی و اقتصادی حتی فوق موارد نامه مذکور دانسته و میفرمایند به این شایعات گوش فرادهند. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۴۳۴ بیست و هفتم آذر - پیام امام خمینی به مناسبت شهادت آیت‌الله دکتر محمد مفتح. (۱۳۵۸ هـ ش) آیت‌الله مفتح متولد ۱۳۰۷ ش شهر همدان و از شاگردان بنام اساتیدی همچون: حجت کوه‌کمری، بروجردی، محقق داماد، علامه طباطبایی و حضرت امام در حوزه علمیه قم بود. شهید مفتح در عین حال که در حوزه علمیه قم به درجه اجتهاد رسیده بود، در دانشگاه نیز موفق به اخذ درجه دکتری گردید. ایشان بخاطر حمایت از نهضت امام از آموزش و پرورش اخراج و تبعید گردید و سپس مجبور به اقامت در تهران شد. دکتر مفتح در سنگر حوزه و دانشگاه بیشترین تلاش را انجام داد و در صحنه‌های مبارزات انقلابی از جمله اقامه نماز دشمن‌شکن عید فطر ۱۳۵۷ که برای اولین بار نام امام خمینی را آشکارا بر زبان جاری کرد و رهبری امام را مورد تأکید قرار داد. ایشان بعد از پیروزی انقلاب نیز منشأ خدمات بسیاری گردید و سرانجام در ۲۷ آذر ۵۸ به همراه دو تن از پاسداران محافظ خود در مقابل دانشکده الهیات دانشگاه تهران از سوی گروهک فرقان به شهادت رسید. امامت به همین مناسبت طی پیامی ضمن محکومیت ترور و تروریست، به تجلیل از مقام این شهید می‌پردازند. صحیفه امام ج ۱۱ ص ۳۲۰ - سخنرانی امام خمینی در جمع طلاب و دانشجویان به مناسبت روز وحدت حوزه و دانشگاه. (۱۳۵۹ هـ ش) حضرت امام در طول نهضت، چه قبل و چه پس از پیروزی بر ضرورت وحدت بین دو قشر دانشگاهی و حوزوی تأکید داشتند و بارها در سخنرانیها و پیامهای خود به مناسبتهای مختلف به آن اشاره کرده و از اهمیت وحدت میان این دو قشر تحصیل کرده سخن گفته‌اند. اما پس از شهادت، سبیل وحدت حوزه و دانشگاه، شهید آیت‌الله دکتر محمد مفتح در ۲۷ آذر ۱۳۵۸ که از پیشروان اندیشه این وحدت بود به پاس خدمات چشمگیر این شهید در راه ایجاد وحدت حوزه و دانشگاه و لزوم ارتباط، همکاری و همفکری این دو قشر اندیشمند، روز ۲۷ آذر هر سال را که همزمان با سالروز شهادت این عالم فرهنگی جامعه بود، به نام «روز وحدت حوزه و دانشگاه» نامگذاری شد. و در اولین سالروز نامگذاری وحدت حوزه و دانشگاه - ۲۷ آذر ۵۹ - حضرت امام طی سخنرانی در جمع این دو قشر علم و فرهنگ، به اهمیت نقش حوزه و دانشگاه و بیان وظایف این دو نهاد علمی پرداختند. صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۴۱۲ - بازگشایی دانشگاهها و مراکز آموزش عالی کشور با نظر مثبت امام خمینی. (۱۳۶۱ هـ ش) برای زدودن فرهنگ طاغوتی و استعماری از چهره دانشگاهها پس از پیروزی انقلاب اسلامی و خنثی کردن حرکت‌های گروهکهای ضد انقلاب که این مراکز را صحنه پیکار با اسلام و انقلاب اسلامی کرده بودند، دانشگاهها و مراکز آموزش عالی کشور مدتی از سوی شورای انقلاب اسلامی و با تأیید حضرت امام تعطیل شدند. پس از تشکیل شورای عالی انقلاب فرهنگی به دستور حضرت امام و تثبیت

جمهوری اسلامی و سامانبخشی به مراکز آموزش عالی و تأیید مجدد امام امت، این مراکز، طی مراسمی در دانشگاه تهران و در سالروز وحدت حوزه و دانشگاه در ۲۷ آذر سال ۶۱ رسماً بازگشایی شدند. بیست و هشتم آذر - وصیتنامه عرفانی - اخلاقی امام خمینی به فرزندشان حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی. (۱۳۶۶هـ.ش) حضرت امام در طول حیات پربرکت خود به مناسبت‌های مختلف و به اشخاص گوناگون به تناسب نامه‌ها و توصیه‌های اخلاقی و عرفانی زیادی داشته‌اند، به ویژه برای بعضی بستگان نزدیک خویش، چند عدد از این وصیتهای اخلاقی و عرفانی حضرت امام خطاب به فرزند خویش، حاج سید احمد آقا میباشد. از جمله این نامه که محتوای عرفانی عمیق و توصیه‌های اخلاقی ناب دارد. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۴۳۶ سی‌ام آذر - اظهار نظر رئیس سازمان جاسوسی فرانسه در دیدار با محمدرضا شاه درباره اقامت امام خمینی در فرانسه. (۱۳۵۷هـ.ش) بنا به گفته منابع خارجی، الکساندر دومرانس، رئیس سازمان جاسوسی فرانسه، با شاه دیدار و گفتگو کرد. موضوع ملاقات، اقامت حضرت امام در پاریس بود. بنا به اظهار وی، شاه در این باره به وی گفت: چون عزیمت آیت‌الله (امام خمینی) به لیبی از فرانسه خطرناکتر است، لذا اقامت او را در پاریس ترجیح میدهم. دومرانس، پس از مراجعت در ملاقات با رئیس جمهور فرانسه، وضع شاه را به لوئی شانزدهم تشبیه کرد. رئیس جمهور هم در جواب میگوید: پس کارش تمام است! - پاسخ امام خمینی درباره برنامه‌های نمایشی و فیلمهای تلویزیونی داخلی و خارجی. (۱۳۶۶هـ.ش) رئیس صدا و سیمای جمهوری اسلامی، آقای محمد هاشمی و آقای اسماعیل فردوسیپور از اعضای سرپرستی صدا و سیما طی دو نامه جداگانه درباره نمایش فیلمهای داخلی و خارجی که حجاب کامل را ندارند یا پخش برنامه‌های ورزشی مردان و دیدن آنها و... استفتاء میکنند. حضرت امام در پاسخ به هر دو استفتاء میفرمایند: «نظر نمودن به این قبیل فیلمها و نمایشنامهها هیچ یک اشکال شرعی ندارد و...» صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۴۴۵

امام خمینی (ره) یادگار امام کاظم (ع) در روزگار معاصر

امام خمینی (ره) یادگار امام کاظم (ع) در روزگار معاصر در بیستم جمادی الثانی سال ۱۳۲۰هـ.ق همزمان با سالروز میلاد خجسته کوثر ولایت دخت گرامی پیامبر (ص) در شهرستان خمین در خانواده علم و جهاد و زهد و سداد فرزندی به دنیا آمد که نامش را روح الله نهادند. پدر بزرگوارش عالمی مبارز و مجاهدی دلسوخته بود که هم‌تس حمایت از مردم ستم‌دیده و زجر کشیده و خانه اش مامن بی پناهان بود. و سرانجام آن بزرگمرد در مبارزه با یاغیان و طاغیان زمان در حالی که پنج ماه پیش از ولادت روح الله نمی گذشت به شهادت رسید. در یتیم اسلام، دوران کودکی و نوجوانی را در دامن مطهر مادری نمونه بنام «هاجر» و نزد عمه مکرمه اش سپری کرد و در مکتب برادر بزرگوارش و دیگر اساتید به تعلم پرداخت. از کودکی با نبوغی سرشار به فراگیری علم دین همت ورزید و در سن ۱۸ سالگی برای کسب معارف الهی از مکتب آیه الله العظمی حائری یزدی به حوزه علمیه اراک هجرت کرد و با فراگیری علم دین و تهذیب و تهجد در پی یافتن حقیقت ناب سر از پا نمی شناخت و از همان آغاز جوانی دل در گرو حق تعالی نهاد و از هر چه رنگ تعلق داشت فاصله گرفت به گونه ای که مورد تحسین و شگفتی استادان خویش واقع شد. نفوذ کلام قدسی اش که از سرچشمه فیض ازلی الهام می گرفت، بزودی از وی استادی توانا و مرشدی و مرادی الهام بخش به جامعه ارائه داد. امام خمینی (ره) در سال ۱۳۰۰ هجری شمسی همزمان با هجرت استاد عالیقدرش به قم و تاسیس حوزه علمیه به این شهر هجرت کرد. او در ۲۵ سالگی به درجه اجتهاد نائل آمد و در ۲۸ تا ۳۰ سالگی آثار بزرگ و عرفانی خویش (مصباح الهدایه، سرالصلوه، شرح دعای سحر و ...) را تالیف نمود. حضور متواضعانه اما حکیمانه و مدبرانه اش در دوران زعامت آیت الله بروجردی و مسائل سیاسی جاری آن زمان نوید آینده ای روشن در دل عالمان دوراندیش و فهیم حوزه ایجاد کرده بود. دفاع حماسی اش از اسلام در برابر دسیسه های استعماری که در کتاب «کشف الاسرار» متجلی شده است. ظهور بت شکنی سازش ناپذیر را در عرصه مقابله با استبداد داخلی و استعمار خارجی نوید می داد. پس از رحلت آیت الله بروجردی (ره) فضیلتی جوان و خوش فکر حوزه، همچون پروانه در محفل

دانش و زهدش گرد آمدند. آنان در محضر هدایت و درایت آن مرجع نامدار، شکوه احیای اسلام را نظاره می کردند. سرانجام فریاد تاریخی و افشاگرانه اش در سال ۱۳۴۰ و پس از آن، آفرینش حماسه عظیم ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و مقابله با کاپیتولاسیون و طرحهای استعماری دیگر و شکست ابهت شاهنشاهی در جبر حاکم آن زمان که تا اعماق حوزه ها نیز اثر کرده بود فضای سکوت را در هم شکست و نهضت بزرگ و اسلامی معاصر را بنیان نهاد. سازش ناپذیری و اقتدارش در برابر حکومت شاه و تواضع و مردم محوری اش در میان توده ملت، حماسه ای عظیم در جای جای ایران اسلامی پدید آورد، که در واژه ای زیبا همچون «یا مرگ یا خمینی» تفسیر می شد. نهضت امام خمینی با شکستن حصار تنگ حاکم بر فضای آن روز حوزه ها و حضور رهبری در متن زندگی مردم مسلمان و زجر کشیده ایران، از یک سو شکست همه تئوریه و شعارهای مبارزاتی بیگانه با فرهنگ دینی را صلا داد و از سوی دیگر روح تازه ای در کالبد فقه و فقاقت و دین و سیاست دمید. دستگیریها و زندانها و سرانجام تبعیدش به ترکیه و عراق هرگز نتوانست در عزم راسخ او که با خدامحوری و احساس تکلیف دینی عجین و همراه بود، خلای ایجاد کند. شیفتگان زلال کوثرش عاشقانه و مشتاقانه در راه احیاء نام و اندیشه اش به استقبال شکنجه و اسارت و شهادت می رفتند. امام خمینی در پیگیری اهداف مقدسش در نجف اشرف با تبیین ابعاد ایده حکومت اسلامی و استمرار مبارزه با استعمار و حکومت سلطنتی، زمینه های انقلاب عظیم اسلامی را فراهم نمود و در دوازدهم بهمن ۱۳۵۷ پس از هجرت های مکرر، به آغوش میهن اسلامی بازگشت و با هدایت بی بدیل خویش در روز بیست و دوم بهمن، بزرگترین انقلاب تاریخ معاصر جهان را به پیروزی رساند. ایجاد مراکز و نهادهای حکومتی و دینی و استقرار نظام جمهوری اسلامی و فرماندهی هشت سال دفاع مقدس و هدایت و احیاء روح خود باوری در نسل جوان مسلمان معاصر و ایجاد روحیه ناب بسیجی، احیاء تفکر دینی در جهان معاصر، پیش بینی فروپاشی هیمنه سوسیالیسم و مارکسیسم، شکستن ابهت آمریکا در جهان، تبیین اصول ناب اسلام و مبارزه با پیرایه و زنگارهای استعماری اسلام آمریکایی، ایجاد روحیه آزادیخواهی و احقاق حق رنجدیدگان زمین و رنگین پوستان آمریکا و آفریقا و ایجاد هسته های مقاومت حزب الله در جهان و در یک کلمه «احیاء و اثبات توانایی حاکمیت دین و خدا» آثار پر برکت خورشیدی از تبار امام کاظم (ع) است که در چهاردهم خرداد ۱۳۶۸ غروب کرد. او در طول ده سال در حسینه کوچک جماران همچون قلبی تپنده برای مستضعفین و کانونی خروشان و فریادگر، فراسوی ماهواره ها و ابزارهای تبلیغاتی استکباری اثر گذاشت و اندیشه بشر امروز را درنوردید. یادش گرامی و راهش جاودان گرچه واقفیان روزگار نخواهند و روشنفکران وابسته و مرتجع بر آشوبند.

تبعید ظلم ستیز

تبعید ظلم ستیز به میزانی که انسان های پارسا و فرهیخته در وادی ظلم ستیزی تأثیر گذار بوده اند حساسیت ستمگران و تبهکاران نسبت به آنها بیشتر شده و مقابله با آنها جدی تر گشته است. در طول تاریخ دو خط ستمگری و ظلم ستیزی همواره وجود داشته است. ظلم صفتی زشت است که با فطرت انسانی و سرشت بشری تطابق ندارد. برعکس ظلم ستیزی خصلتی ارزشی و متعالی است. ارزش افراد به میزان پایبندی آنها به موازین است. هر انسان بالنده به میزانی که با قانونگریزان و قانونگریزی درافتاده اند مطلوب مردم متعادل بوده اند. مردم، افراد ظلم ستیز را با هر خاستگاه فکری که داشته باشند می ستایند. این خود دلیل محکم و پایداری بر فطری بودن عدالت و قسط است. بدیهی است جهانخواران و ستمکاران که منافع نامشروعشان در نادیده گرفتن حقوق دیگران است در این وادی گمراهی پیش می روند. ادامه این راه، ایجاد سیستم های نابرابر و ظلم و جور است. تاریخ شاهدهی بر تبهکاری های گمراهان و قتل و کشتار مردم بیگناه توسط ایادی ظالمان است. اما دولت ظالمان هرگز پایدار و مستمر نبوده است. مردم در برابر مطامع جهانخواران ایستادگی کرده و خواب راحت آنها را پریشان ساخته اند. مبارزات خونبار و دائمی مظلومان تاریخ در برابر بیدادگران، همواره وجود داشته است. تاریخ هیچ مقطعی را سراغ ندارد که مردم تسلیم مطامع زورمندان شده باشند. تا ظلم هست مبارزه هم به

عنوان عنصر بیداری و هشیاری و فرهیختگی جوامع مطرح بوده است. پرچم مبارزه هرگز بر زمین نیفتاده است و مشعل فروزان ظلم‌ستیزی بر بلندای تاریخ همواره فروزان بوده است. این خود افتخار تاریخ بشریت است. انبیاء در طول تاریخ، پرچمدار نهضت ظلم‌ستیزی بوده‌اند. اطرافیان پیامبران را همیشه گروهی مظلوم، کم‌توقع، بیدار، شجاع، موقع‌شناس... تشکیل می‌دادند. همانهایی که از مظالم بیداد، محرومیت‌ها کشیده و ناراحتی‌های زیادی چشیده‌اند. اتفاقاً موضوعی که رسالت پیامبران را تسهیل کرده است همین موضوع بوده است. چه، موضوع شرک و توحید برخاسته از همین تفکر است. یعنی ستمکاران توحید را با مطامع خود در تضاد یافتند و با آن به مبارزه برخاستند. انبیاء برای بسیج مردم در آغاز، بر محرومیت مردم که حاصل مظالم ستمکاران بوده است تأکید کرده‌اند. قرآن کریم می‌فرماید: *فَلْيَعِزُّوْا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ (۱)* به خدای این خانه (کعبه) ایمان بیاورید و او را اطاعت کنید و عبادتش نمایید. خدایی که شما را از گرسنگی رهایی داد و ترس شما را برطرف نمود. این موضوع بسیار مهم است که پروردگار سبحان بر طبیعی‌ترین و ملموس‌ترین دستاوردهای بعثت پیامبر اسلام صلوات‌الله علیه و آله تأکید می‌فرماید: ۱. رفع گرسنگی ۲. ایجاد امنیت راستی اگر در جامعه‌ای امنیت نباشد هیچگونه آسایشی وجود ندارد. امنیت ظرف پروژه‌های رفاهی است. و اگر فقر بر شهری حاکم شود دین و همه اعتقادات و باورها هم از بین می‌رود امیرالمؤمنین می‌فرماید: *الْفَقْرُ مَيُوتُ الْمَاكِبُ فِقْرٌ وَ نَادَارِي مَرْكَ بَزْرَكٍ اسْت. جامعه‌شناسان و روانشناسان و محققان عمدتاً بر این باورند که ظالمان و بیدادگران در طول تاریخ همواره برای تأمین منافع خود، حقوق مردم را نادیده گرفته‌اند و به تاراج ثروت‌های مردم پرداخته‌اند. مردم در بادی امر به دلایل مختلف در برابر مطامع ستمگران عقب‌نشینی کرده‌اند ولی پس از تجدید قوا و تجهیز نیرو به نبرد با تبهکاران پرداخته‌اند و این یعنی نبرد طولانی و وقفه‌ناپذیر ظالم با مظلوم و مظلوم با ظالم. اما اسلام دیدگاه دیگری دارد. قرآن کریم می‌فرماید بعثت انبیاء برای هدایت مردم و رهایی آنها از انحرافات و اعوجاج است. راستی آیا انحرافی بالاتر از غرق شدن انسان در فرهنگ ظالمان و محیطی که تبهکاران ایجاد کرده‌اند وجود دارد؟ و آیا هدایتی بالاتر از این مقدور است که انسان در پرتو توحید به ظلم‌ستیزی بپردازد. دعوت انبیاء به توحید همه عناصر عدالتخواهی و ظلم‌ستیزی را در پی دارد. اتفاقاً علت‌العلل مقاومت و مخالفت ظالمان با دعوت انبیاء در همین هدف پیامبران نهفته است. قرآن این دو گرایش را به زیبایی به تصویر می‌کشد: در آن هنگام که پیامبری مبعوث می‌شد و مردم مظلوم گرد وی جمع می‌شدند ستمکاران به مردم می‌گفتند: *وَ قَالَ الظَّالِمُونَ اَنْ تَتَّبِعُونَ اِلَّا رَجُلًا مَشْحُورًا. (۲)* شما دارید از فردی تبعیت می‌کنید که عقل درستی ندارد و فاقد شعور لازم است. راستی از دیدگاه ستمگران، ظلم‌ستیزان فاقد عقل و درک لازم‌اند. درست آنگونه که از وارثان ظالمان قدیم و تبهکاران جدید می‌شنویم که عقلای عالم را که با آنها مخالفند دیوانه و مبارزان را تروریست می‌خوانند. پس دعوت انبیاء به خداشناسی دعوت به ظلم‌ستیزی هم هست مگر نه قرآن کریم می‌فرماید: *وَ الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ* کافران همان ظالمان هستند. یعنی ممکن نیست یک شخص خداشناس و موحد ستمکار شود. ظلم مشخصه واضح کافر است. ظالمان مردم را از مسیر توحید خارج می‌کنند سپس بر آنها تسلط می‌یابند و به سوءاستفاده از مردم می‌پردازند. ظلم و ظلمات هم ریشه‌اند و ظلمات یعنی سلطه سنگین کافران و ستمگران. تبعاً نور یعنی توحید و یکتاپرستی و ظلم‌ستیزی و درشتی با ظالم. ببینید قرآن چه می‌گوید. در این مورد و برای اثبات ادعای خود چند آیه را می‌آوریم. *كِتَابٌ اَنْزَلْنَاهُ اِلَيْكَ لِيُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ. (۳)* این کتابی است که بر تو فرود فرستاده شده است که با دستورالعمل آن، مردم را از تاریکی نجات دهی و به سوی روشنایی ببری. ظلم‌ستیزی جز در سایه توحید میسر و مقدور نیست. بسیاری از انقلابیون عالم و انقلابی‌نماها که یا بویی از اسلام نبرده بودند و توحید در آنها نهادینه نشده بود پس از رسیدن به قدرت ستمکار شدند. رژیم‌های تبهکار حاکم بر بعضی از کشورهای کمونیستی و یا کمونیست‌های مسلط بر کشورهای اسلامی از نمونه‌های آشکار این مدعاست. فقط و فقط در سایه خدامحوری است که ستم‌سوزی مقدور است زیرا خدا فرمانروا و حاکم و دوستدار مؤمنان است که دستور ظلم‌ستیزی می‌دهد: *اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ اٰمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ. (۴)* این خداست که ظلم و ظالمان را دوست ندارد. اِنَّهُ*

لَا يُجِبُ الظَّالِمِينَ (۵) و آنها را هدایت نمی‌کند. وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۶) إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۷) خسران و بدبختی هم متعلق به ظالمان است. اصولاً ستمگران در گمراهی هستند همانهایی که مردم زیادی را منحرف کرده‌اند. قَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا (۸) خلاصه اینکه عذاب دردناک در انتظار آنهاست که رهایی آنها مقدور نیست. إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۹) إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سَرَادِقُهَا (۱۰) و اینکه عذاب آنها پایدار و همیشگی است. أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ (۱۱) از این آیات و بخصوص از آیه آخر بخوبی انعطاف‌ناپذیری اسلام را در برابر تمام‌خواهی ظالمان و جنگ طولانی با ستمگران و سرانجام پیروزی مؤمنان و نابودی ظالمان فهمیده می‌شود. ممکن نیست شخصی با مبانی اسلامی آشنا باشد و ستم‌سوز نباشد. امکان ندارد کسی خود را آشنا با اصول اسلام بداند و لحظه‌ای از مبارزه دست بردارد. و قابل قبول نیست که یک مسلمان از مبارزه یک عنصر مسلمان که جان بر کف در برابر ستمگران ایستادگی کرده است حمایت نکند. پیروان واقعی انبیاء حتماً اهل مبارزه‌اند. پیامبر اسلام لحظه‌ای از مبارزه بر علیه مشرکین اسلام‌ستیز دست نکشیدند. کارنامه خونین ائمه اطهار مشحون از مبارزه بی‌امان با حکام جور است. امام حسین علیه‌السلام می‌فرماید: إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا السَّعَادَةَ وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا (۱۲) من کشته شدن در راه مبارزه با ظالمان را سعادت می‌دانم و زندگی با آنان را زشت و ننگ می‌بینم. باز می‌فرماید: اگر در سراسر دنیا هیچگونه جایگاهی برای زندگی برایم باقی نماند هرگز با ستمگران کنار نخواهم آمد. (۱۳) خط امام حسین خط مبارزه رو در و جدی و روشن با ستمگری‌های معاویه و یزید است. همان تبهکارانی که به تبعیت از پدران خود قصد بازگرداندن فرهنگ بت‌پرستی و ستمکاری را داشتند. اما راه امام حسین، راه مبارزه جدی و همیشگی با ظالمان در طول تاریخ است که خود می‌فرماید یزید فردی فاسق است و شرابخواری و قتل مرتکب می‌شود و هرگز کسی مانند من با یک چنین فردی بیعت نمی‌کند. جان کلام در همین است که امام حسین می‌فرماید: هرگز کسی مانند من با یک چنین فردی بیعت نخواهد کرد. بیایم از دید حضرت اباعبدالله الحسین امام خمینی را بهتر بشناسیم. امام خمینی همان انسان موحد، پارسا، پاکدامن، پرهیزکار، متعهد و بیدار و هشیاری است که همه عناصر یک مسلمان حقیقی را داشتند. آن مرد بزرگ و الهی با آگاهی کامل از دستورات حیاتبخش اسلام در ستم‌سوزی و ظلم‌ستیزی از همان آغاز در صدد براندازی رژیم سلطنتی برآمدند. رژیمی که تمامی عوامل بدبختی و بیچارگی مردم مظلوم کشورمان را بهمراه داشت. در رأس این عوامل تأمین منافع نامشروع استکبار جهانی و حمایت همه‌جانبه استکبار از رژیم شاه بود. حضرت امام خمینی در برابر رژیم سفاک و جنایتکار پهلوی چه موضعی باید می‌گرفتند. در مقدمه دیدیم که پروردگار سبحان و انبیاء و اولیاء و بزرگان یک لحظه در برخورد با ستمکاران تردید نکردند. امام خمینی هم به عنوان یک پیرو اندیشه‌مند و صادق آن بزرگان و بزرگواران باید مسیر مبارزه را در پیش می‌گرفتند و جبهه جدی جدیدی را می‌گشودند. برای رسیدن به این مهم مقدماتی چند لازم بود. امام خمینی به عنوان یک اندیشه‌مند دقیق و یک مسلمان خدامحور لاجرم نخست به تهیه مقدمات پرداختند. این مقدمات عبارت بود از:

۱. بیدار کردن مردم
۲. تشریح سیاست‌های کوتاه‌مدت
۳. تبیین هدف نهایی گستاخی‌های رژیم تبهکار پهلوی که پس از کودتای آمریکایی مرداد ۱۳۳۲ آغاز شده بود هر روز ابعاد بیشتری پیدا می‌کرد. قحط و خشکسالی و فقر و بیماری مزید بر علت شده بود. انعقاد قراردادهای اسارت‌بار با امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها، مشکلات بسیاری را فراهم کرده بود. سکوت نسبی حاکم بر حوزه‌های علمیه، رژیم را در براندازی فرهنگ اسلام حنیف جدی‌تر و بی‌پروا تر ساخته بود. آمریکا سرمست از سلطه بر بخش اعظم جهان و بخصوص بر خاورمیانه آنها را در ادامه برنامه‌های سخیف اسلام‌زدایی گستاخ کرده بود. مشکلات عدیده‌ای که مردم منطقه از جمله مردم ترکیه، مصر، سوریه، هند، پاکستان، عراق، سوریه، عربستان و بخصوص کشور ما به آن دچار شده بود بیسابقه بود. بی‌کفایتی شاه و بی‌آبرویی درباریان و وابستگی دولت و مجلس به بیگانگان، جز از دست رفتن فرصت‌ها و فقر و فساد و بیماری و بیسوادی حاصلی برای مردم و کشور نداشت. جان‌اف‌کندی بر کاخ سفید حکومت می‌راند و شاه را مانند یک سگ دست‌آموز درآورده بود. دربار، چشم و گوش بسته، تمامی نقشه‌ها و طرح‌های کاخ سفید را به اجرا درمی‌آورد و تنها چیزی که برای شاه

مطرح نبود، مردم و استقلال کشور بود. محمدرضا عنصری بی کفایت و غریزه و بی شخصیت بود. در این مورد به ارائه یک سند اشاره می‌کنیم: محمدرضا چون در غرب تحصیل کرده و پرورش یافته بود، تربیت و خلق و خوی غربی داشت. در آن موقع، غربی‌ها به ملل شرق به دیده تحقیر نگاه می‌کردند. متأسفانه محمدرضا تحت تربیت مریبان غربی رشد یافته بود و اخلاق را از آنها به ارث برده بود و مردم را تحقیر می‌کرد. جان کلام این که افراد مقابل خود را فاقد شخصیت می‌خواست. اگر کسی در برابر او خودی نشان می‌داد در جا کنار گذاشته می‌شد. (۱۴) چنین عنصر بی شخصیت و زبونی باید علاوه بر وابستگی مطلق خود به بیگانگان با برنامه‌ریزی‌های آنان کشور را به سوی وابستگی بیشتر پیش ببرد. عنصری که به قول مادر خانمش به درد هنرپیشگی می‌خورد. ببینید: «شاه بارها به من می‌گفت اگر شاه نشده بود ترجیح می‌داد هنرپیشه فیلم‌های وسترن!!؟ و یا یک مزرعه‌دار بزرگ در آمریکا شود.» (۱۵) وی در ادامه می‌نویسد: شاه فیلم‌های «یول براینر» را دوست داشت و شاید بیش از پنجاه بار یک فیلم او را دیده بود. (۱۶) هندرسون سفیر سابق آمریکا در ایران ضمن ارسال گزارش تحلیل‌گونه خود از مسایل ایران می‌نویسد: «من می‌خواهم اینجا یک واقعیت بزرگ را شجاعانه و بی‌پروا افشا نمایم. محمدرضا برای توده‌های مردم اهمیتی قایل نیست او می‌گوید: توده‌های مردم مثل مواد خام هستند که حکومت می‌تواند هر طور خواست آنها را شکل دهد.» (۱۷) دربار پهلوی اصولاً لیاقت و صلاحیت اداره یک روستا را نداشت. یعنی به لحاظ مدیریتی فاقد توانمندی لازم در اداره کشور بودند. (۱۸) با چنین زمامداری پرواضح است که وضعیت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، آموزشی... کشور به کجا می‌رود و چه شرایطی پیدا می‌کند. نخستین حرکت اثرگذار حضرت امام خمینی در سال ۱۳۲۸ شمسی اتفاق افتاد: نامه‌ای کوبنده و انقلابی به حجة‌الاسلام فلسفی خطیب معروف جهت افشاکگری بر علیه رژیم شاه. در اینجا به فرازهایی از آن نامه بسنده می‌کنیم: «البته می‌دانید که مسلمین تاکنون چه فرصت‌هایی را از دست داده و چه سنگرهایی را تسلیم دشمنان خود کرده‌اند. عده‌ای از آنها بواسطه جهالت به وضعیت دنیا یا به واسطه سوء تبلیغات دشمنان و عده‌ای دیگر برای گرمی بازار خود با عقلایی که می‌خواستند اقدام به اصلاح نمایند معارضه و مبارزه کرده و می‌کنند تا نفخ صور» (۱۹) امام خمینی، رکود و رخوت حوزه‌های علمیه را مورد انتقاد قرار دادند و از افراد فاسد بیدین و یا بشدت ساده لوح که از مبارزه و مبارزین انتقاد می‌کنند تنقید کرده‌اند. امام خمینی در نامه دیگری به آقای فلسفی مرقوم فرمودند: «... آن روز که رضاخان تعرض به عمامه‌ها می‌کرد من به یکی از ائمه جماعت گفتم اگر شما را نظمی (شهربانی) بردند و عمامه را برداشتند و موقع مسجد بود با همان لباس مبدل بروید مسجد، آنها غایت آمالشان این است که مسجدی‌ها دست از کار خود بردارند و متدینین میدان را برای جولان آنها خالی کنند...» (۲۰) حضرت امام خمینی از سکوت نسبی آیه‌الله العظمی بروجردی ناخرسند بودند. با مساعی ایشان مرحوم آیه‌الله بروجردی رسماً در سیاست دخالت کرد. حتی در موردی مسئولیت تحلیل مسایل روز و موضعگیری حوزه علمیه را به حضرت امام محول کرده بودند. این یک تحول بسیار بزرگ در حوزه و آغاز خوبی برای مبارزه رودررو با دربار بود. (۲۱) پس از اشغال سرزمین‌های فلسطین توسط یهودیان و اعلام نامشروع اسرائیل در ۱۹۴۸ میلادی (سال ۱۳۲۷ هجری شمسی) گروه زیادی از مردم فلسطین توسط یهودیان و انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها قتل عام شدند. جمع زیادی نیز به کشورهای اطراف مانند سوریه، اردن، لبنان و مصر رفتند. جمع قابل توجهی نیز در دنیا پراکنده گشتند. اعراب در غفلت بودند و مسلمانان غفلت زده از خطر جدی که در کنارشان می‌گذشت اطلاع نداشتند. (۲۲) تدبیر تأسیس رژیم صهیونیستی در قلب دنیای اسلام از طرح‌های ضداسلامی انگلیس بود. بعدها که به دلایلی چند انگلیس مجبور شد از مناطق مختلف جهان عقب‌نشینی کند مسئولیت را به آمریکا سپرد. آمریکا به عنوان یک قدرت تازه نفس جایای انگلیس گذاشت و با سبعت بسیار به تاراج منابع ملت‌ها پرداخت. کمتر کسی این مسایل را درک می‌کرد. بندرت مردم از خطر صهیونیزم و انگیزه‌های تشکیل آن اطلاع داشتند. امام خمینی با صراحت و شجاعت ذاتی و اطلاعات گسترده از مسایل بین‌المللی نخستین موضعگیری را علیه رژیم اشغالگر قدس در دوازدهم شهریور ماه ۱۳۴۱ داشتند. یعنی ۴۱ سال پیش ایشان فرمودند: راهی که من انتخاب کرده‌ام راهی است که مردم خواهان آن می‌باشند و اگر من هم مثل دولتی‌ها حرف بزنم

مردم مرا هم طرد خواهند نمود. من با هیچ یک از کشورهای مسلمان رابطه ندارم. (۲۳) ولی موقعی که اختلافاتی بین همان کشورهای اسلامی و حکومت یهود به وجود می‌آید چاره‌ای جز جانبداری از حکومت‌های اسلامی ندارم. و اگر دولت ایران، رابطه خود را با اسرائیل قطع کند آن وقت روحانیت ایران یکصدا بر ضد تحریکات کشورها علیه حکومت شیعه ایران، قیام خواهند نمود... ما با اسرائیل و بهایی‌ها نظر مخالف داریم و تا روزی که مسئولین امر، دست از حمایت این دو طبقه برندارند، ما به مخالفت با آنها ادامه می‌دهیم. (۲۴) پس از روشن شدن هدف از تصویبنامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی - که بررسی آن در این مقاله نمی‌گنجد ولی در یک جمله می‌توان گفت که آن تصویبنامه مقدمه اسلام‌زدایی از قوانین جاری کشور و مخالفت جدی با قانون اساسی بود - امام خمینی طی نامه‌ای به اسدالله علم مرقوم فرمودند: در تعطیلی طولانی مجلسین دیده می‌شود که دولت اقداماتی را در نظر دارد که مخالف شرع اقدس و مباین صریح قانون اساسی است. مطمئن باشید تخلف از قوانین اسلام و قانون اساسی و قوانین موضوعه مجلس شورا برای شخص جنابعالی و دولت ایجاد مسئولیت شدید در پیشگاه مقدس خداوند قادر قاهر و نزد ملت مسلمان و قانون خواهد کرد... در خاتمه یادآور می‌شود که علمای اعلام ایران و اعتاب مقدسه و سایر مسلمین در امور مخالفه با شرع مطاع، ساکت نخواهند ماند و به حول و قوه خداوند تعالی امور مخالفه با اسلام رسمیت نخواهد پیدا کرد. (۲۵) حضرت امام از سکوت علماء گلایه دارند. معظم‌له طی اعلامیه‌ای از اینکه آیه‌الله خوانساری امام جماعت مسجد سیدعزیزالله آنگونه که شرایط کشور اقتضا دارد وارد عمل نشده بودند اعتراض داشتند. توصیه‌ها و نقطه‌نظرهای انقلابی امام انصافاً بسیار قوی بود. امام ایستادگی کردند و روحانیت را به ایستادگی در برابر تصویبنامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی وادار نمودند. امام به علماء نوشتند: سکوت در این امر موجب آن است که این ننگ برای ملت شیعه باقی بماند. (۲۶) زمان برای دربار و درباریان سریع می‌گذشت. دربار تصور داشت که می‌تواند با به تصویب رساندن و اجرای آن اولین گام‌ها را در اسلام‌زدایی، محکم بردارد. اما حضرت امام نگذاشتند. کشور در تب و تاب و التهاب بسر می‌برد. هر روز اعلامیه‌ها، سخنرانیهای افشاگرانه حضرت امام و ملاقات‌های سرنوشت‌ساز ایشان ورد زبانها و محافل بود. در کشور همه‌جا از آیه‌الله العظمی خمینی سخن بود و از مواضع محکم ایشان در مقابل شاه صحبت می‌شد. مردم خسته و محروم که از سالها پیش و بخصوص پس از کودتای آمریکایی بیست و هشتم مرداد نفس‌هاشان در سینه‌ها حبس شده بود فرصتی برای مقاومت و مخالفت یافته بودند. هر روز انبوه جمعیت به حضور امام در قم مشرف می‌شدند. آنها با دامنی پر از امید و سینه‌ای پر کینه از رژیم شاه، مجلس را ترک می‌کردند. این یک تحول مهم در تاریخ مبارزات سالهای اخیر بود. حضرت امام طی یک سخنرانی در نهم آذرماه ۱۳۴۱ در حضور انبوه جمعیت در قم در منزل شخصی خودشان فرمودند: «... دولت باید دستور لغو لایحه را در جراید بنویسد، زیرا موقعیت بد است و اگر این دفعه مردم عصبانی بشوند دیگر ما جلوی آنها را نمی‌توانیم بگیریم و حتی سرنیزه هم جلوی آنها را نمی‌تواند بگیرد و اگر درست نشود من خودم به تنهایی راه می‌افتم و هرچه پیش آید بیاید.» سخنرانی تند و افشاگرانه و شجاعانه حضرت امام در نهم آذر ماه که بر ضرورت لغو مصوبه تأکید فرموده بودند حاوی نکات بسیاری است که برای تحلیلگران مسایل ایران و توجه به ریشه‌های انقلاب اسلامی حائز اهمیت بسیار است. سرانجام با اهتمام همه‌جانبه حضرت امام و حمایت بسیاری از روحانیون و علمای شهرستانها و مردم، دولت علم در یک عقب‌نشینی آشکار لغو مصوبه را اعلام کرد. این نخستین حرکت در پیروزی مردم در برابر رژیم شاه محسوب می‌شود. سخنرانی‌های بسیار مهم حضرت امام در یازدهم آذر و در بیستم آذر بسیاری از پل‌های ارتباطی مردم و شاه را ویران ساخت. در این سخنرانی‌ها شاه با ساده‌ترین و عادی‌ترین کلمات مورد عتاب و خطاب واقع شد. امام در بخشی از آن سخنرانی فرمودند: «طرف خطاب و حساب ما شخص شاه است که در مرز مرگ و زندگی قرار گرفته و چنانکه خود اظهار داشته عقب‌نشینی او در این مورد به قیمت سقوط و نابودی او تمام خواهد شد. بنابراین او مأمور است که این برنامه را به هر قیمتی است به مرحله اجرا بگذارد و نه تنها عقب‌نشینی نمی‌کند و دست از کار نمی‌کشد بلکه با تمام قدرت و با کمال درندگی با هرگونه مخالفتی مقابله خواهد کرد.» این سخنرانی را حضرت امام در اواخر دیماه ۱۳۴۱ ایراد

فرمودند. پس از آنکه شاه از قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی تحت فشار حضرت امام مجبور به عقب‌نشینی گردید از ناحیه آمریکا و انگلیس توییح شد. لذا «کندی» رئیس‌جمهور وقت آمریکا طرح نابودی استقلال و اقتصاد کشور را با طرحی استعماری تحت نام «انقلاب سفید» به شاه دیکته کرد. این طرح که در آغاز دارای شش بند بود چیزی را برای مردم باقی نمی‌گذاشت. تقسیم اراضی بزرگ بین کشاورزان فاقد سرمایه و ابزار کاشت و داشت و برداشت، ملی شدن جنگلها و مراتع که نابودی کشاورزی و دامداری را به دنبال آورد... از دستاوردهای کوتاه‌مدت انقلاب سفید بود!!؟ رژیم جنایتکار پهلوی به منظور ایجاد رعب و وحشت در قم جهت عدم همراهی مردم قم با اهداف امام خمینی در سوم بهمن ماه ۱۳۴۱ به شهر قم حمله کرد. گروهی مزدور و رجاله با حمله به مدرسه فیضیه و طلاب و اهالی غیور قم به مغازه‌ها حمله بردند. اموال مردم را غارت کردند. درب و پنجره بسیاری را شکستند. (۲۷)

حضرت امام که این بار علاوه بر مردم و جمع کثیری از طلاب جوان که از ایشان حمایت گسترده کرده بودند دیگر مراجع قم نیز از اهداف ایشان جانبداری می‌کردند اهداف خود را صریح‌تر و روشن‌تر بیان فرمودند. امام خمینی اعلامیه‌ای تاریخی تهیه کردند که علمای بزرگ حوزه علمیه قم از جمله آیه‌الله عظمی گلپایگانی، آیه‌الله هاشم آملی، آیه‌الله مرتضی حائری، آیه‌الله محمدحسین طباطبایی، آیه‌الله سید احمد زنجانی، آیه‌الله مرتضی لنگرودی و آیه‌الله موسوی یزدی و... امضاء کرده بودند. امام در این اعلامیه به نحو مؤثری به تجزیه و تحلیل لوايح شاه پرداختند و اهداف براندازانه و پشت پرده آن را تشریح نمودند. این اعلامیه تأثیر بسیاری بر جای گذاشت به طوری که رفراندم شاه برای تصویب این لایحه با شکست خفت‌باری روبرو شد زیرا جز قلیلی از مردم در آن شرکت نکردند. اسناد بر جای مانده از رژیم شاه بخصوص اسناد وزارت کشور از عدم شرکت گسترده و مؤثر مردم حکایت دارد. شاه که می‌خواست از شکست فضاحت‌بار خود در رفراندم یک پیروزی بسازد رادیو و تلویزیون و جراید را وادار کرد که از شرکت گسترده مردم در رفراندم سخن بگویند و انقلاب سفید را نسخه منحصر به فرد سعادت مردم به مردم معرفی کنند اما این بار هم امام نقشه‌های دشمن را با موضعگیریهایی به جا و سنجیده خنثی نمودند. امام خمینی در ۲۹ اسفند ۴۱ طی سخنرانی بسیار مهمی فرمودند: «امسال ما عید نداریم و این عید را عزای ملی اعلام می‌کنیم نه به خاطر اینکه مصادف با شهادت حضرت صادق سلام‌الله علیه، آن حضرت مقامش عالی و بلند است، ولادت و شهادتش موجب تحکیم و پیشرفت اسلام است. ما در این عید عزا داریم برای مصیبت‌ها و لطمه‌هایی که در این سال به اسلام وارد شد. این سال خوشی برای مسلمین نبود... ما می‌دانیم که دستگاه جبار چه خوابهای خطرناکی برای اسلام دیده است که می‌آید شرط مسلمان بودن را از انتخاب‌کننده و انتخاب شونده حذف می‌کند... اگر بناست خدای نخواستہ اسلام نباشد، احکام قرآن نباشد، مذهب جعفری در کشور از رسمیت بیفتد، روحانیت اصلاً نمی‌خواهیم باشد... روحانیت نباید از چیزی بترسد. روحانیت نباید از عربده‌کشی‌ها و وحشیگری‌ها و غوغای مثنی رجاله و اراذل وحشت کند و علما و روحانیون باید تا آخرین قطره، خون خود را در راه اسلام و در راه قرآن و در راه اعلامی کلمه‌الله نثار کنند.» (۲۸) پس از حمله سابعانه مزدوران به مدرسه فیضیه و به حوزه علمیه قم و هتک حیثیت روحانیت که نشان آشکار برنامه‌های شاه در براندازی اسلام و روحانیت بود، خشم فروخورده روحانیت که از بعد از سلطه سنگین رضاخان در سینه‌ها و گلوها مانده بود چون آتشفشانی منفجر شد. توفان این حرکت انقلابی، جهنمی برای شاه و دربار و آمریکا ایجاد کرد که در هرم آتش آن همه چیز شاه به خطر افتاد. هرچند در این دوئل نابرابر حوزه‌های علمیه و روحانیت شدیداً آسیب دیدند اما این شاه و درباریان و آمریکا بودند که بیشتر از همه خسارت خوردند. شاه شدیداً تحقیر شده بود. کلمات و موضعگیری‌های شجاعانه و انقلابی حضرت امام چیزی را برای شاه باقی نگذاشت. امام در اعلامیه تاریخی خود که در سیزدهم فروردین ماه ۱۳۴۲ منتشر کردند فرمودند: «اینان با شعار «شاه دوستی» به مقدسات مذهبی اهانت می‌کنند. شاه دوستی یعنی غارتگری، هتک اسلام، تجاوز به حقوق مسلمین و تجاوز به مراکز علم و دانش. شاه دوستی یعنی ضربه زدن بر پیکر قرآن و اسلام، سوزاندن نشانه‌های اسلام و محو آثار اسلامیت. شاه دوستی یعنی کوبیدن روحانیت و اضمحلال آثار رسالت.» (۲۹) آنهایی که با فرهنگ شاه و دربار آشنایی دارند و یا در آن فضای پراختناق و مخوف

تنفس کرده‌اند و یا اسناد تاریخی را به درستی بررسی کرده‌اند متوجه می‌شوند که صدور چنین اعلامیه‌ای که شاه را آنگونه مخاطب ساخته و ریشه همه جرم و جنایات را مستقیماً شخص شاه می‌داند دل شیر می‌خواهد و شجاعت امیرالمؤمنین. مقایسه شکلی این اعلامیه با اعلامیه‌هایی که بعضی از مراجع در آن حال و هوا منتشر کرده‌اند بخوبی شجاعت بی‌مانند و درستی تحلیل حضرت امام را روشن می‌کند. پس از این مخاصمه، دیگر هرگز شاه نتوانست از فشار اینهمه حقارت و سرزنش کمر راست کند. همه روزه گروه کثیری از اقشار مختلف مردم از شهرهای اطراف به قم می‌آمدند و پس از زیارت حضرت معصومه به زیارت امام مشرف می‌شدند. حضرت امام نیز طی سخنرانی‌های افشاگرانه مردم را برای حرکت عظیم و فراگیر و رویارویی گسترده با شاه آماده می‌کردند. ارسال نامه‌ها و تلگراف‌های فراوان و فرستادن نمایندگان شجاع و بی‌باک برای تشریح موقعیت کشور به شهرهای دور و نزدیک جهت بیدار کردن علمای بلاد در همین راستا انجام می‌شد. شهرها نیز بتدریج آماده می‌شدند. طلاب و بخصوص جوانان بیشتر از دیگران تحت تأثیر افکار و اندیشه‌های انقلابی امام قرار می‌گرفتند. اعلامیه‌های حضرت امام را اغلب جوانان تکثیر و توزیع می‌کردند. در روز پانزدهم خرداد سال ۱۳۴۲ شاه که از موضعگیریهای انقلابی حضرت امام بسیار خشمگین بود و امام را انعطاف‌ناپذیر و اهل مذاکره و معامله نمی‌دید دستور بازداشت ایشان را داد. با دستگیری حضرت امام کشور منفجر شد. جمع زیادی از مردم شهرهای مختلف به حمایت از حضرت امام به خیابانها ریختند. قیام سراسری مردم مشکلات بسیار زیادی را برای شاه و دربار فراهم آورد. مردم تهران به حمایت از مرجع بزرگ خود با کفن از جنوب شهر حرکت کردند. حرکت مردم تهران با شدیدترین وجهی سرکوب شد. جمع کثیری از مردم کشته، تعداد زیادی مجروح و عده‌ای نیز دستگیر شدند. در دیگر شهرها نیز مردم حرکت انقلابی داشتند. قیام مردم ورامین که می‌خواستند به حمایت از امام به تهران بیایند در آغاز راه شدیداً سرکوب شد. تصور شاه این بود که با دستگیری حضرت امام می‌تواند حرکت توفنده مردم را سرکوب کند. لذا در شب پانزدهم خرداد و پس از سخنرانی بسیار کوبنده امام در مدرسه فیضیه امام را دستگیر کردند و به تهران منتقل و در زندان قصر محبوس کردند. حضرت امام چون شیر شرز در زندان نیز بر ضد شاه می‌خروشدند و همه فتنه‌ها را زیر سر شاه می‌دانستند و حتی از پاسخ دادن به سؤالات بازجوها خودداری می‌کردند. این نیز حکایت از زبونی شاه و ناتوانی و سردرگمی درباریان دارد. شاه تحت فشار افکار عمومی و حمایت گسترده علمای اعلام و مردم انقلابی، مجبور شد امام را از زندان آزاد کند و به منزلی در شمیران منتقل نماید. دستگیری حضرت امام هم نتوانست نه در دل امام ترسی ایجاد کند و نه در حمایت مردم از امام خللی وارد آورد. سرانجام حضرت امام از حبس و تبعید و محاصره ساواک آزاد شدند و پیروزمندان به قم بازگشتند. شهرها غرق در چراغانی و جشن شد. منبری‌ها آزادانه از امام خمینی و اهداف امام سخن می‌گفتند و دانشجویان و دانشگاهیان که تحت تأثیر شدید امام بودند از لزوم سرنگونی شاه حرف می‌زدند. نگارنده که خود از طرف علمای جهرم برای دیدار با حضرت امام و تحویل مبالغی وجوهات به قم رفته بودم دیدم که تمامی مغازه‌ها با عکس حضرت امام زینت یافته بود. در مدرسه فیضیه پارچه نوشته بزرگی در حمایت از امام نصب شده بود. سال ۴۲ در حالی پایان یافت که شاه در اجرای برنامه‌های استعماری بیگانگان جدی بود و روحانیت در مقابله و مبارزه با شاه تردیدها را کنار گذاشته بود. دولتی طولانی و جدی و پرهزینه شروع شده بود. رویدادهای سیاسی سال ۴۳ بسیار زیاد و اثرگذار و تعیین کننده بود. شور و شعور سیاسی مردم بسیار بالا رفته بود. محور همه این مسایل امام بودند. علماء، روحانیون، طلاب جوان، دانشجویان، دانشگاهیان، بازاری‌ها، جوان‌ها، زنان و مردان همه انقلابی بودند. انقلابی تند و غیرقابل کنترل. نقطه نظرات حضرت امام به صورت‌های نوار، اعلامیه، تراکت، همراه با عکس ایشان در همه جا دست به دست می‌گشت. جوانان با امکانات کم و بسیار محدود خود نسبت به تکثیر و توزیع اعلامیه‌های حضرت امام اهتمامی ویژه داشتند. شهر ما (جهرم) و نیز شیراز و داراب و فسا و دیگر شهرهای جنوب همه یکپارچه آتش بود. جالب است بگویم مثلاً در دبیرستان خواجه نصیر جهرم اکثر جوانان انقلابی و طرفدار امام بودند. هیچ کس طرفدار شاه و دولت نبود. این نکته‌ای مهم و قابل توجه است و از نفرت عموم نسبت به شاه و دربار حکایت

می‌کند. در فروردین ماه تعداد قابل ملاحظه‌ای سخنرانی بسیار مهم و تند و نسبتاً طولانی از جمله سخنرانی امام در ۲۶ فروردین ماه در مسجد اعظم فوق‌العاده اثرگذار بود. عمده محور این سخنرانی تجزیه و تحلیل حادثه ۱۵ خرداد بود. حضرت امام اصرار داشتند این حادثه به عنوان ضعف بزرگ شاه و قدرت مثال‌زدنی انقلاب زنده بماند. برعکس درباریان می‌خواستند آنرا به فراموشی بسپارند. (۳۰) هر روز که می‌گذشت صف انقلاب از صف ضدانقلاب جدا می‌شد، خودی و غیر خودی مشخص‌تر می‌شدند. افراد متعهد و انقلابی که پیروان حضرت امام را تشکیل می‌دادند محبوب‌تر و مطلوب‌تر می‌شدند و شاه و اسرائیل و آمریکا منفورتر می‌گشتند. آمریکا در یک اقدام شتابزده که دلیل بر عقب افتادن و اشنگتن از حوادث سیاسی ایران بود طرح استعماری کاپیتولاسیون را به دولت ایران داد و شاه را مجبور کرد که آنرا به تصویب برساند. خلاصه این طرح آزادی عمل بیشتر آمریکایی‌ها در ایران و بازگذاشتن دست آمریکائیان برای هر اقدامی بود. واکنش‌ها نسبت به این طرح استعماری بسیار زیاد بود. دانشگاه، حوزه‌ها، امامان جماعات، منبری‌ها، جوانان زنان و مردان با خشم و ناراحتی با این طرح استعماری مخالفت کردند اما مخالفت حضرت امام تعیین‌کننده، کوبنده و تحقیرکننده شاه و آمریکا و اسرائیل بود. امام خمینی در بخشی از این سخنرانی تاریخی و بسیار مهم و بی‌سابقه فرمودند: «... آقا، من اعلام خطر می‌کنم. ای ارتش ایران من اعلام خطر می‌کنم. ای سیاسیون ایران من اعلام خطر می‌کنم. ای بازرگانان ایران من اعلام خطر می‌کنم. ای علمای ایران، ای مراجع اسلام، من اعلام خطر می‌کنم. ای فضلا، ای طلاب، ای مراجع، ای آقایان، ای نجف، ای قم، ای مشهد. ای تهران، ای شیراز من اعلام خطر می‌کنم... معلوم می‌شود برای ما خوابها دیده‌اند. از این بدتر چه خواهند کرد. از اسارت بدتر چه؟ از ذلت بدتر چیه؟ چه می‌خواهند با ما بکنند؟ چه خیالی دارند اینها؟» (۳۱)

حضرت امام ضمن تحقیر کردن شدید شاه و انتقاد تند از انقلاب سفید شاه که محصول شوم آن فقر و بیماری مردم است فرمودند: «این مجلسی که به فتوا و به حکم مراجع تقلید، تحریم شده است. این مجلسی که یک و کیلش از ملت نیست این مجلسی که به ادعا می‌گویند، ما... آقا کو این انقلاب سفید؟ پدر مردم را درآوردند. آقا من مطلعم. خدا می‌داند که من رنج می‌برم من مطلعم از شهرستانهای دورافتاده. از این قم بدبخت، من مطلعم از گرسنگی خوردن مردم، از وضع زراعت مردم.» (۳۲) حضرت امام که شدیداً از مصوبه مجلس شورای ملی در تصویب کاپیتولاسیون و مجلس سنا و دربار و شاه و آمریکا خشمگین بودند فرمودند: «ای سران اسلام به داد اسلام برسید. ای علمای نجف به داد اسلام برسید. ای علمای قم به داد اسلام برسید. رفت اسلام. ای ملل اسلام. ای سران ملل اسلام. ای رؤسای جمهور ملل اسلامی. ای سلاطین ملل اسلامی... به داد همه ما برسید. ما زیر چکمه آمریکا برویم چون ملت ضعیفی هستیم؟ چون دلار نداریم؟ آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر. شوروی از هر دو بدتر. همه از هم بدتر. همه از هم پلیدتر. اما امروز سروکار ما با این خبیث‌هاست. با آمریکاست. رئیس جمهور آمریکا بدانند. بدانند این معنا را که منفورترین افراد دنیاست پیش ملت ما. امروز منفورترین افراد بشر است پیش ملت ما.» با توجه به برنامه‌های گسترده امپریالیزم و صهیونیزم جهانی برای استثمار کشورمان که در کاپیتولاسیون آشکارتر شده بود حضرت امام در فرازی از همین سخنرانی فرمودند: «والله گناهکار است کسی که داد نزند. والله مرتکب کبیره است کسی که فریاد نکند... ما این قانونی که گذاردند قانون نمی‌دانیم. ما این مجلس را مجلس نمی‌دانیم. ما این دولت را دولت نمی‌دانیم این‌ها خائند به مملکت ایران! خائند...» تبعید حضرت امام دلیل بر اشغال ایران توسط آمریکا بود حضرت امام که دست‌های آمریکای تبهکار و دیگر جنایتکاران و جهانخواران را پشت کاپیتولاسیون می‌دیدند در فراز دیگری از این سخنان افشاگرانه فرمودند: «اگر این مملکت اشغال آمریکاست پس چرا اینقدر عربده می‌کشید؟ چرا اینقدر دم از ترقی می‌زنید؟ اگر این مستشارها نوکر شما هستند پس چرا از ارباب‌ها بالاترشان می‌کنید؟ اگر نوکرند مثل سایر نوکرها با آنها عمل کنید... اگر مملکت ما اشغال آمریکایی است پس بگویید، پس ما را بردارید بریزید بیرون از این مملکت...» (۳۳) سرانجام خفشان شب‌پرست که وجود حضرت امام را با مصالح و منافع نامشروعشان در تضاد دیدند، ایشان را در سیزدهم آبانماه ۱۳۴۳ دستگیر و پس از انتقال به تهران، به ترکیه تبعید کردند. بررسی اثرات فوق‌العاده این سخنرانی و تبعید

حضرت امام و نقش و سهم هواداران حضرت امام در گرم نگاهداشتن سنگر مبارزه و مطرح بودن طرفداران امام خمینی به عنوان دلسوزان و وارستگان و متعهدان جامعه... را به فرصتی دیگر موقوف می‌کنیم. فقط در اینجا به یک جمله بسنده می‌کنیم که این سخنرانی تکثیر شد و به همه نقاط کشور رفت و بکرات در محافل پخش شد. نگارنده خود که یک عضو کوچک از هواداران امام بوده و هستم و ان‌شاءالله خواهم بود این سخنرانی را از حفظ دارم و امروز پس از ۴۰ سال که از ایراد آن سخنرانی می‌گذرد هنوز هم قسمت اعظم آنرا در حافظه خود دارم. (۱). قرآن کریم، سوره قریش، آیات ۳-۵. (۲). سوره فرقان، آیه ۸. (۳). سوره بقره، آیه ۲۵۷. (۴). سوره بقره آیه ۲۵۷. (۵). سوره شوری، آیه ۴۰. (۶). سوره جمعه، آیه ۵. (۷). سوره قصص، آیه ۵۰. (۸). سوره نوح آیه ۲۴. (۹). سوره ابراهیم، آیه ۲۲. (۱۰). سوره کهف، آیه ۲۹. (۱۱). سوره شوری، آیه ۴۵. (۱۲). موسوعه کلمات الامام الحسین، معهد تحقیقات باقرالعلوم، ص ۳۶۰. (۱۳). الفتوح، ابن اعثم کوفی، جلد ۵، ص ۲۳ و بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۷. (۱۴). کتاب دخترم فرح اثر فریده دیبا، ص ۳۰۹. (۱۵). دخترم فرح، ص ۴۵۹. (۱۶). دخترم فرح، ص ۹۶. (۱۷). اسناد لانه، جلدی ۷، ص ۲۶۴. (۱۸). ۵۷ سال اسارت، ج ۱، ص ۲۸۵. (۱۹). صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۴. (۲۰). صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۰، ۱۵ خرداد ۱۳۳۱. (۲۱). صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۲، دیماه ۱۳۳۱. (۲۲). اسرائیل چگونه تشکیل شد، ص ۱۹۰. (۲۳). رژیم شاه مخالفین خود و مخالفان رژیم صهیونیستی را دارای ارتباط با کشورهایمانند مصر و عراق می‌کرد. (۲۴). صحیفه امام، ج ۱، ص ۷۷. (۲۵). صحیفه امام، ج ۱، ص ۸۰ و ۲۸ مهر ماه ۱۳۴۱. (۲۶). صحیفه امام، ج ۱، ص ۹۷، آذرماه ۱۳۴۱. (۲۷). صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۴۲. (۲۸). صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۵۸-۱۵۹. (۲۹). صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۷۸. (۳۰). صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۸۵-۳۰۸. (۳۱). صحیفه امام، ج ۱، ص ۴۸. (۳۲). صحیفه امام، ج ۱، ص ۴۱۹. (۳۳). صحیفه امام، ج ۱، ص ۴۱۹.

امام در ترکیه

امام در ترکیه صبحدم روز چهارشنبه سیزده آبان ۱۳۴۳ (۲۹ جمادی الثانی ۱۳۸۴) صدها کماندو و چتر باز مسلح، خانه امام در قم را محاصره و وی را بازداشت و پس از انتقال ایشان به فرودگاه مهرآباد در کمتر از نود دقیقه، سوار بر هواپیمای هرکولس نیروی هوایی ارتش شاهنشاهی کردند و هواپیما از فرودگاه مهرآباد به سوی ترکیه به پرواز درآمد. این هواپیما پس از سه ساعت و سی دقیقه پرواز در ساعت ۳۰/۱۱ دقیقه در فرودگاه آنکارا به زمین نشست. در فرودگاه آنکارا یکی از مامورین امنیتی ترکیه که به زبان آلمانی حرف می‌زد، مستقیماً نزد سرهنگ افضلی - یکی از مقامات ساواک که امام را در این سفر همراهی می‌کرد - آمد و پس از گفتگویی کوتاه به اتفاق، امام را سوار بر اتومبیل کردند و پس از طی ۳۵ کیلومتر مسافت فرودگاه تا شهر آنکارا ایشان را مستقیماً به هتل بلوار پالاس (در مرکز شهر استانبول)، طبقه چهارم، اطاق شماره ۵۱۴ که از قبل آماده شده بود نبردند. قبل از پرواز یکی از مقامات امنیتی ساواک پاسپورت امام را به وی تحویل داد و گفت: شما اکنون به ترکیه می‌روید و خانواده شما نیز به زودی به شما ملحق خواهند شد. پس برای پوشیده نگه داشتن محل سکونت امام، ساعت ۲ بعد از ظهر روز بعد یعنی ۱۴ آبانماه (۳۰ جمادی الثانی ۱۳۸۴)، با مراقبت کامل و طرحی پیش بینی شده، ایشان را به طبقه هشتم یکی از ساختمانهای فرعی خیابان آتاتورک به نام " Fotoetem " که نسبت به مکان اول دارای حفاظت بیشتری بود، منتقل کردند. و سرانجام یک هفته بعد پس از تغییر و تبدیل های پیاپی محل اقامت ایشان مرجع امت را در تاریخ پنج شنبه ۲۱ آبان، ساعت ۶ صبح به شهر بورسا " BURSA " واقع در ۴۶۰ کیلومتری غرب آنکارا (نزدیکی دریای مرمره) انتقال دادند. امام پس از ورود به آنکارا نامه ای با عنوان آقا مصطفی برای خانواده می نویسد و پس از سفارش خانواده به صبر جمیل و عدم فزع، از ایشان می خواهد که ضمن ارسال وسائل شخصی ایشان، کتابهای مفاتیح، صحیفه سجادیه، مکاسب و حواشی را نیز برایشان ارسال امام برای ایجاد ارتباط با علما، روحانیون و مردم محل تبعید، بلافاصله پس از رود به ترکیه اقدام به فراگیری زبان ترکی می نمایند، که این امر موجب رعب و وحشت سرهنگ افضلی -

گماشته ساواک - شده و مراتب را به ساواک گزارش می کند. ماموران گماشته ساواک با کمال گستاخی و جسارت امام را از پوشیدن لباس مقدس خود منع کردند و ایشان را مجبور به پویدن لباس روحانیان کشور ترکیه نمودند. در تاریخ ۱۶ آبان (۲ رجب ۱۳۸۴) طبق پیشنهاد امام، ایشان به همراه گماشته های ترک و ایران، حدود پنجاه دقیقه با اتومبیل از شهر قدیمی آنکارا دیدن کردند. و در تاریخ ۱۹ آبانماه (۵ رجب ۱۳۸۴) نیز به اتفاق دو مامور ترک و سرهنگ افضلی، از بلوار آتاتورک و قسمتی از شهر قدیمی آنکارا دیدن نمودند. همچنین در این روز بصورت پیاده از خیابان آتاتورک و قسمتهایی از شهر قدیمی آنکارا بازدید کردند. در این بازدیدها امام بالاچار پالتو و شلوار (انیفورم روحانیون ترکیه) برتن داشت. امام نمی خواست فرصتی را که به یمن تبعید به دست آورده است، بی نتیجه از دست بدهد لذا در همین ایام بر مزار چهل تن از عالمان شهیدی که به دست مصطفی کمال از پای درآمده بودند، حضور یافت. بعد از این ساواک از بازدید امام از مراکز دینی ترکیه جز در مواردی که نمایندگانی از طرف عملا- و روحانیون ایران به مقامات امام می آمدند، جلوگیری می کرد. در این ایام، امام در تنهایی کامل مشغول عبادت، قرائت قرآن، فراگیری زبان ترکیه و تحریر کتاب تحریرالوسیله بودند، تا اینکه رژیم شاه که نگرانی و اضطراب توده های مردم در مورد بی اطلاعی از سرنوشت امام را بیش از این نمی توانست تحمل کند و نمی توانست نسبت به عواطف و احساسات آنها بی اعتنا بماند، موافقت کرد که نماینده ای از طرف مقامات روحانی به ترکیه برود و با امام ملاقات کند. به دنبال آن آقای شیخ سید فضل الله خوانساری به نمایندگی از سوی اقدار مردم و روحانیون در روز ۲۹ آذر ۱۳۴۳ (نیمه شعبان ۱۳۸۴) ساعت ۵۰/۱۲ دقیقه وارد استانبول شد و در پارک هتل اقامت کرد. فردای آن روز امام را نیز از بورسا (تبعید گاهشان) به استانبول آوردند و در هتلی، جدا از مسافرخانه ای که آقای سید فضل الله خوانساری در آنجا اقامت داشت، چند ملاقات (که اولین ملاقات مقارن ساعت ۳ بعدازظهر روز ۳۰ آذر بود) بین ایشان و آقای خوانساری، با حضور و کنترل ماموران ساواک صورت گرفت. در این مقالات امام از علل دستگیری و زندانی شدن فرزندشان حاج آقا مصطفی سولاتی از آقای خوانساری کردند که حاکی از آگاهی امام از دستگیری و زندانی شدن فرزندشان بود. لازم به ذکر است، روز تبعید امام (۱۳ آبان) کماندوهای رژیم با بالا رفتن از دیوار منزل آقای مرعشی به داخل منزل ایشان رفتند و حاج آقا مصطفی را دستگیر و به شهربانی قم و سپس به زندان قزل قلعه منتقل کردند به طوریکه ایشان ۵۷ روز در زندان بسر بردند و در بامداد روز ۱۴ دی ماه ۱۳۴۳ پس از اعزام به تهران در ساعت ۳۰/۵ دقیقه با هواپیما او را به استانبول و از آنجا نیز با هواپیمای دیگری به اقامتگاه امام در شهر بورسا تبعید کردند. ملاقات روز دوم آقای خوانساری با امام روز سه شنبه اول دی ماه ضمن بازدید از مسجد "ایاصوفیا" صورت گرفت که آقای خوانساری از مسائل گوناگون کشور و روحانیون به امام گزارش داد. براساس اسناد و مدارک، امام تلگرافها، پیامها و نامه های متعددی از طرف روحانیون، دانشجویان، مردم و... دریافت نمودند و نفوذ معنوی و ظاهری حضرت امام در مسلمانان اعم از شیعیان و سنی ها موجب وحشت رژیمهای ایران و ترکیه می شد و با اینکه ایشان را از وطن خود به کشوری غریب و نا آشنا تبعید کرده بودند، باز از او سخت وحشت داشتند و از این جهت در عرض ده روز سه بار جای ایشان را تغییر دادند و دائما تحت مراقبت شدید قرار داشتند. به طوری که اجازه ملاقات هیچ کس را با ایشان نمی دادند بجز در موارد استثنایی و کنترل شده. محل سکونت ایشان جز مسائل سری بود لذا بسیاری افراد و از جمله دانشجویان ایرانی مقیم ترکیه تلاش گسترده ای برای یافتن محل سکونت حضرت امام کرده و با تشکیل جلسات متعدد از دانشجویان جهان خواستند تلگراف و یا نامه اعتراض آمیز برای سازمان ملل متحد، مجلس ترکیه و حکومت ترکیه ارسال کنند. و با انجام تظاهرات در جلی کنسولگری ایران در استانبول بازگشت و تامین امنیت جانی امام را خواستار شدند. رژیم شاه که موقعیت خویش را بیش از پیش در خطر می دید و شاهد نفوذ بیش از پیش امام حتی در تبعید بود، سرانجام در روز سه شنبه ۱۳ مهر ۱۳۴۴ یعنی پس از حدود یازده ماه تبعید اجباری در ترکیه، ایشان را به همراه فرزند بزرگوارشان از ترکیه به عراق (تبعید گاه دوم امام) فرستادند و هواپیمای حامل ایشان ۲ بعدازظهر همان روز در فرودگاه بغداد به زمین نشست. منابع: ۱. نهضت امام خمینی جلد اول

و دوم ۲. مجموعه سه جلدی کوثری (جلد سوم) ۳. کتاب حدیث بیداری (زندگینامه امام) ۴. قسمتهایی از ۶ جلد کتاب پا به پای آفتاب ۵. تبعید امام به ترکیه به روایت اسناد ساواک ۶. زندگینامه سیاسی امام، محمد حسن رجبی ۷. مذاکره با آقای دکتر قادری و آقای حمید روحانی ۸. امام خمینی به روایت اسناد و ساواک

روز شمار تبعید حضرت امام خمینی (ره)

روز شمار تبعید حضرت امام خمینی (س) ۱۶ مهرماه سال ۱۳۴۱ جلسه مهم حضرت امام خمینی (س) با مراجع قم در رابطه با انجمنهای ایالتی و ولایتی ۱۱ آذر ماه سال ۱۳۴۱ لغو تصویبنامه ساختگی انجمنهای ایالتی و ولایتی به دنبال مبارزات پیگیر حضرت امام خمینی (س) و صدور پیام حضرت امام خمینی (س) در مورد ختم این غائله ۲ بهمن سال ۱۳۴۱ تحریم رفراندوم غیر قانونی و قلابی شاه از سوی حضرت امام خمینی (س) ۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۲ فاجعه خونین مدرسه فیضیه به دست عمال رژیم شاه ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ دستگیری شبانه حضرت امام خمینی (س). قیام تاریخی ملت ایران در اعتراض به دستگیری حضرت امام (س) ۴ تیرماه سال ۱۳۴۲ انتقال حضرت امام خمینی (س) از پادگان قصر به سلولی در عشرت آباد. ۲۱ فرودین سال ۱۳۴۳ سخنرانی تاریخی حضرت امام خمینی (س) در مسجد اعظم قم پس از آزادی از حبس و حصر. ۴ آبان ۱۳۴۳ سخنرانی کوبنده حضرت امام خمینی (س) به مناسبت طرح اسارتبار کاپیتولاسیون. ۱۳ آبان ۱۳۴۳ بازداشت و تبعید حضرت امام خمینی (س) به ترکیه ۲۱ آبان سال ۱۳۴۳ انتقال حضرت امام خمینی (س) از آنکارا به بورسای ترکیه ۱۳ مهرماه سال ۱۳۴۴ انتقال حضرت امام خمینی (س) از ترکیه به بغداد ۱۶ مهرماه ۱۳۴۴ حرکت امام خمینی (س) از سامرا به کربلا بعد از تبعید به عراق ۲۳ مهرماه ۱۳۴۴ ورود و استقرار حضرت امام خمینی در نجف بعد از تبعید به عراق ۲۳ آبان ۱۳۴۴ شروع درسهای حوزه ای حضرت امام خمینی در نجف پس از تبعید به عراق - ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۶ پیام حضرت امام خمینی (س) به مناسبت چهلم شهدای قم ۲ مهرماه ۱۳۵۷ محاصره منزل حضرت امام خمینی (س) توسط نیروهای بعثی عراق ۱۰ مهرماه ۱۳۵۷ هجرت حضرت امام خمینی (س) از عراق به سوی کویت ۱۳ مهرماه ۱۳۵۷ هجرت حضرت امام خمینی (س) از عراق به فرانسه ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ بازگشت امام خمینی (س) به میهن اسلامی پس از ۱۵ سال تبعید.

پیش در آمدی بر تبعید آفتاب

پیش در آمدی بر تبعید آفتاب سال ۱۳۴۱ خورشیدی را می توان سرفصل تازه ای در تاریخ اسلام و ایران دانست در این سال، پس از یک دوره اعتراضها و انتقادهای شدید، در نوع خود نسبت به شیوه های حکومتی نظام شاهنشاهی از سوی روحانیت بویژه شخص امام خمینی، حوادثی روی داد که منجر به رویارویی مستقیم روحانیون با رژیم شد که در این میان، امام خمینی با ادامه و تشدید مبارزه، شاه را به انفعال و واکنش واداشت. یک سال پیش از آن، مرجع بزرگ شیعه - آیت الله بروجردی - به رحمت ایزدی پیوست و این توهم برای شاه و دولتمردان وقت به وجود آمد که روحانیت ایران تضعیف شده و شهر قم - به عنوان یکی از کانونهای عمده مبارزه روحانیت با رژیم - مرکزیت خود را از دست داده است. در همین سال، آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی نیز که یکی از پیشگامان مخالفت با دولتهای گذشته بود درگذشت. دکتر علی امینی که به عنوان مهره ای پیچیده برای امریکا و نخست وزیر اصلاح طلب شهرت یافته بود و در عین حال با نزدیک کردن خود به برخی از مراجع قم، بین مردم محبوبیتی کسب کرده بود بر اساس توافق پنهانی شاه با "جان، اف، کندی" رئیس جمهوری وقت امریکا کنار گذاشته شد و سرانجام پس از تغییر و تحولاتی، پست صدارت به یکی از نزدیکترین مهره های سرسپرده شاه - امیر اسدالله علم - سپرده شد. در دوران صدارت علم حوادثی رخ داد که بخشی از آن حوادث شامل هجرت امام خمینی می شود، این گزارش به بررسی تبعید آفتاب یا هجرت امام

خمینی (س) می پردازیم. فضای باز سیاسی که بر اساس تز حزب دموکرات امریکا و شخص کندی در کشورهای مختلف و از جمله ایران ایجاد شده بود، با اجرای چند رفورم اجتماعی از سوی شاه و بر اثر عواملی به صورت یک موضوع فراموش شده درآمد. در چنین شرایطی شاه مصمم به اجرای طرحها و برنامه هایی شد که از سوی امریکا دیکته شده بود. نخست، لایحه اصلاحات ارضی در نوزدهم دی ماه ۱۳۴۰ همراه با تبلیغات فراوانی به تصویب رسید و بلافاصله به مرحله اجرا گذاشته شد که مخالفت چندی را به دلایل بسیار که بررسی آنها در مجال این نوشته نیست به دنبال نداشت. برنامه رفورمیستی اصلاحات ارضی، هر چند یک طرح امریکایی بود، اما از سوی ابرقدرت دیگر جهان - به رغم وجود تنشهایی که در آن زمان بین امریکا و شوروی وجود داشت - مورد استقبال قرار گرفت و رسانه های گروهی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (اسم و عنوانی که در آن ایام، یدک می کشید) از جمله روزنامه "پراودا" و رادیو مسکو به تجلیل از آن پرداختند. امام خمینی که نسبت به اهداف پشت پرده امریکا از اجرای اصلاحات ساختگی آگاهی کامل داشت و نه تنها لایحه اصلاحات ارضی را در جهت منافع کشاورزی نمی دانست بلکه آن را گامی زمینه ساز برای حرکت های آتی رژیم در جهت وابستگی بیشتر به امریکا و غرب ارزیابی می کرد. اما در عین حال مخالفت مجرد با تصویب لایحه اصلاحات ارضی می توانست مورد بهره برداری تبلیغاتی رژیم در بین دهقانان قرار گیرد لذا امام مترصد فرصت های آتی و فراهم نمودن زمینه قیام عمومی بود. برنامه دیگر شاه طرح موضوعی به نام "لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی" بود. روزی این مسئله از طرف دولت، سر و صدای چندانی نشد تا اینکه روزنامه ها خبر تصویب آن را در هیات دولت منتشر کردند. روزنامه کیهان در شانزدهم مهرماه ۱۳۴۱ تیر اول خود را با این عنوان برگزید: "طبق لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی که در هیات دولت به تصویب رسید، به زنان حق رای داده شد". تفویض حق رای به زنان - که تیر اول روزنامه ها شده بود - در ظاهر امر، اقدامی خلاف شرع و ضد اسلامی نبود. اما رژیم شاه با تصویب این لایحه، اهداف دیگری را دنبال می کرد که آماده کردن زمینه برای تجاوز به قرآن و اسلام، دستکاری در قانون اساسی و انجام تغییراتی در برخی از اصول آن و باز کردن دست آن دسته از افرادی که اجرای قوانین اسلامی را، مانعی در اجرای اغراض خود می دانستند، از آن جمله بود. به عبارت دیگر، رژیم می خواست در زیر سرپوش "اعطای حق رای به زنان" ضمن حذف قید اسلام از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان و ادای سوگند به کتاب آسمانی به جای قرآن علاوه بر نوعی اسلام زدایی، هرگونه مخالفتی با تصویب نامه را "مخالفت با حقوق زن و آزادی های مشروع او" جلوه دهد. زمانی که روزنامه های عصر تهران به قم رسید نارضائیهایی در طبقات مختلف مردم بویژه روحانیان پدید آمد. مراجع قم از جمله امام خمینی در همان شب، با تشکیل جلسه ای به بحث و تبادل نظر پرداختند. حجت الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی در این زمینه خاطره های جالبی دارد و درباره تشکیل این جلسه می گوید... "در این مقطع (پس از طرح لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی) امام یک جلسه ای تشکیل دادند. گویا جلسه اول در خانه مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری تشکیل شد که امام و بعضی از مراجع دیگر شرکت داشتند. ایشان در آن جلسه اعلام خطر می کنند و بالاخره تصمیم گرفته می شود که با این مسئله مخالفت نمایند. خوب، طبیعی است که بر داشتن قید قسم به قرآن و شرط اسلام، چیز خطرناکی است و بی شک می بایست مخالفت می شد، ولی در اینکه منتخب باید زن هم باشد امام می فرمودند: شما مردها که رای دادید چه کردید که آنها بکنند؟ می خواستند یک شعار مرفقی را از دست آنها بگیرند و به این شکل، مخالفت می کردند. همه اینها و بخصوص در شرط اول - بهانه خوبی برای شروع مبارزه در این زمان یکی از کارهایی که امام انجام داد، این بود که با علمای شهرستانها تماس گرفتند که همگی جمع شوند و مجمعی تشکیل بدهند به نام مجمع فضلا با مدرسین، که من هم عضو آن بودم. قرار شد افرادی تعیین شوند که به اطراف بروند و من برای جنوب - یعنی یزد و رفسنجان و کرمان - انتخاب شدم. امام نامه هایی نوشتند، در یزد به آقای صدوقی، در کرمان برای آقای صالحی و در رفسنجان هم خود من ماموریت داشتم که سخنرانی کنم. آقایان دیگر نیز هر کدام به جایی رفتند. یکی به اصفهان، یکی به شیراز، دیگری به مشهد و... چون امام خودشان نامه ها را می نوشتند و افراد را برای بردن

آن تعیین می کردند من نامه را برداشتم، بردم یزد و به آقای صدوقی دادم. سخنرانی هم کردم، برای مردم رفسنجان نیز سخنرانی کردم. در این باره توضیح دادم که ما چه می گوئیم و رژیم چه می خواهد. به کرمان که رسیدم پیش آنکه جلسه ای داشته باشم، آقای نجفی (مرعشی نجفی) از قم با آقای صالحی تلگراف زده بود که رژیم خواسته علما را پذیرفته است. یعنی مسئله تمام شد. همانجا من با قم تماس گرفتم معلوم شد که امام از این مقدار که رژیم پیشنهادات خود را پس گرفته راضی نیست. اینجا نزدیک بود یک کلاهی سر آقایان بگذارند و بین آنها تفرقه بیندازند. از مواردی که همه آقایان شرکت کرده و در مبارزه متفق شده بودند اینجا بود. رژیم هم به طور نیم بند، یک چیزی را قبول کرده بود و بعضی آقایان هم آن حرف را پذیرفته بودند و طبعاً این خطر وجود داشت که بین آنها تفرقه بیفتد. این اولین جایی بود که اختلاف بروز کرد و امام پیروز شد، با اینکه بعضی از آقایان حرف دولت را قبول کرده بودند، امام فرمودند: من این را قبول ندارم. نیروهای مبارز هم همراه امام ایستادند و این باعث شد که رژیم قدم دوم را بردارد و قانون مذکور را لغو کند و حرفش را پس بگیرد. "همانگونه که از خطرات حجة الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی استنباط کردیم شاه و دولت دست نشانده اش، به رغم همه تبلیغات، ارباب و تهدیدها و اعمال سیاستهای گوناگون نتوانست در قبال موضعگیریهای سرسختانه امام خمینی (ره) مقاومت کند. اسدالله علم در مصاحبه ای مفتضحانه ناگزیر شد تصویب نامه مربوط به لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی را ملغی الاثر اعلام کند و این موضوع، پیروزی بزرگی برای اسلام، مسلمین و ملت ایران بود. هر چند غائله شوم انجمنهای ایالتی و ولایتی پایان پذیرفته بود، اما رسالت اسلامی امام خمینی و مسئولیت سنگین ایشان در برابر ملت و کشورش همچنان بر دوششان سنگینی می کرد و ایشان را به خروش و حرکت و مددکاری در راه پیشبرد آرمانهای مقدس اسلامی و ملی فرا می خواند. امام خمینی در این قیام کوتاه مدت جامعه روحانیت علیه "تصویبنامه" به حق دریافت که ملت ایران به اسلام و روحانیت، سخت وفادارند و تبلیغات زهر آگین استعمار و ایادی آن علیه روحانیت که بیش از نیم قرن در ایران بشدت ادامه داشته است نتوانسته توده ها را نسبت به پیشوایان اسلامی بدبین سازد و از پیروی آنان بازدارد و میان ملت و روحانیت جدایی افکند. رژیم شاه که از ضربه های کوبنده روحانیت و به ویژه شخص امام خمینی خشمگین بود به ترفندهای تازه ای دست زد و آن ایجاد تبلیغات تند و زننده در مطبوعات وابسته اش بود. امام که به نقشه های مرموز رژیم پی برده بود و به این نکته آگاهی داشت که رژیم شاه درصدد اجرای طرح و نقشه تازه ای در اجرای خواستهای امپریالیسم و صهیونیسم است با ایفای نقشی هوشیارانه، برای فروزان نگهداشتن آتش انقلاب و شور و خروش توده ها با تمام قدرت می کوشید. از سوی دیگر رژیم شاه که در پشت پرده، دست به کار طرح نقشه ای به منظور پیاده کردن رفورم امریکایی باصطلاح "انقلاب سفید" بود و نمی خواست پیش از آمادگی کافی، بار دیگر با ملت و روحانیت روبرو شود در مقام پیشگیری از بحرانی تازه و به منظور جلب نظر روحانیت دست به اقداماتی زد که از جمله آنها ترتیب ملاقات معاون نخست وزیر با علمای قم و اظهار تاسف از نوشته های برخی جراید علیه روحانیت بود. اما چند روز بعد با دست زدن به رفراندوم قلابی جهت پیاده کردن طرح امریکایی انقلاب سفید، زمینه ای فراهم شد که امام خمینی بار دیگر مرحله تازه ای از مبارزه را آغاز کرد و بدینسان آتش انقلاب اسلامی را برای همیشه شعله ور ساخت. روز ۱۹ دی ماه ۱۳۴۱ شاه در یک اجتماع ساختگی وصول به اصطلاح ۶ گانه انقلاب شاه و ملت را اعلام کرد. این اقدام که بر اساس دستور کاخ سفید امریکا به شاه دیکته شده بود معلول علتی بود که سیاستمداران واشنگتن از سالها پیش، آن را مد نظر داشتند. جلوگیری از خطر جنبش دهقانان و کارگران، باز کردن راه نفوذ و دخالت مستقیم ستون پنجم و عوامل بیگانه در ادارات و سازمانهای دولتی، گسیل جمعی از جاسوسهای ورزیده، ماهر و کارآزموده ساواک به روستاها، با هدف کنترل شیوه های روشنگرانه طبقه دهقان و روستایی و همچنین استفاده از نیروهای انسانی ارزان برای کار در کارخانه های مونتاژ و سرانجام تبیین شعارهای پر زرق و برق و فریبنده اصلاحات، تحت عنوان "الغای رژیم ارباب و رعیتی" و سهمیم کردن کارگران در سود کارخانه ها از ترفندهای موزیانه رژیم بود. برای رسیدن به چنین اهدافی تمام دستگاههای تبلیغاتی رژیم به کار افتادند و در سطحی گسترده

پیرامون آنچه شاه به عنوان "انقلاب سفید" مطرح ساخته بود در بوقهای خود دمیدند. در آن شرایط بسیاری از سیاستمداران حرفه‌ای و حتی برخی از مقامات روحانی محتاطانه با انقلاب قلابی ساخت شاه روی خوش نشان دادند. تنها امام خمینی بود که با آگاهی از عواقب کار و برنامه‌های شاه، بار دیگر علم مبارزه را بر دوش گرفت و در حضور جمعی از مقامات روحانی، پیامد زیانبار طرح آمریکایی شاه را افشا کرد و با عنوان مطالبی با این مضامین که: "آقایان توجه داشته باشند که وضعی که پیش آمده آینده تاریک و مسئولیت ما سنگین و دشوار است. حوادثی که اکنون در جریان است اساس اسلام را با خطر نابودی تهدید می‌کند. توطئه حسابشده‌ای علیه اسلام و ملت و استقلال ایران تنظیم شده و باید توجه داشت که این حادثه را نمی‌توان با غائله تصویبنامه مقایسه کرد و با همان ملاک نسبت به این ماجرا برخورد نمود... بزرگترین کاری که از ما ساخته است بیدار کردن و متوجه ساختن مردم است. آن وقت خواهید دید که دارای چه نیروی عظیمی خواهیم بود که زوال ناپذیر است و توپ و تانک هم حریف آن نمی‌شود. امام خمینی در قبال اعلام فرماندوم شاه با صدور اعلامیه تنیدی به این امر شدیداً اعتراض کردند و برای نخستین بار با عنوان این مطلب که... "کسانی که در مقابل قانون و ملت مسئول هستند اعلیحضرت را اغفال کردند که به نفع آنان این عمل را انجام دهند". لبه تیز انتقاد را متوجه شخص شاه ساختند و فرماندوم را عملی اجباری و مقدمه‌ای برای از بین بردن مواد مربوط به مذهب دانستند و از علمای اسلام خواستند تا وظایف خود را در مقابل اسلام و قرآن ایفا کنند. فرماندوم قلابی سرانجام صورت گرفت و روزنامه‌های تحت سانسور شدید رژیم تعداد رای دهندگان را بیش از ۵ میلیون و ۶۰۰ هزار نفر موافق در مقابل ۴ هزار و ۱۵۰ رای مخالف اعلام نمودند. این در حالی بود که چند روز پیش از آن ماموران مسلح شاه با حمله وحشیانه به مردم و روحانیون و کشت و کشتار در مدرسه فیضیه ماهیت پلید خود را نشان داده بودند. با پایان فرماندوم قلابی شاه در روز ششم بهمن ماه ۱۳۴۱، یکی دیگر از برنامه‌های ایالات متحده آمریکا در ایران به مرحله اجرا درآمد و ساکنان کاخ سفید، سرشار از شادی به شاه تبریک گفتند. جان اف کندی در تلگرامی که برای محمد رضا فرستاد، برگزاری این فرماندوم را "رویدادی تاریخی" دانست و تأکید کرد... "بیش از پیش مایه خوشوقتی است که چنانکه اطلاع می‌رسد اکثریت عظیم ملت ایران، رهبری آن اعلیحضرت را در راهی که کاملاً منعکس کننده خواسته‌های ایشان است مورد تأیید قاطع قرار داده‌اند. مسلم است که این پشتیبانی ملی، اعتماد آن اعلیحضرت را به درستی راهی که برگزیده‌اند تقویت کرده و عزم شما را در رهبری کشور خویش به جانب پیروزی در مبارزه‌ای که برای بهبود زندگانی ملت خود در پیش گرفته‌اید راسخ‌تر خواهد ساخت." شاه نیز در پاسخ تلگرام رئیس جمهور آمریکا تأکید کرد... "ما در عین آنکه به گذشته پرافتخار خود مباهات می‌کنیم نظر به آینده دوخته‌ایم و می‌کوشیم تا دوشادوش آزادترین و مترقی‌ترین ملل جهان در راه ترقی پیش رویم. یقین داریم که ما، در اجرای طرحهای اجتماعی و اقتصادی خودمان می‌توانیم به حسن نیت دوستان آمریکایی خویش اطمینان داشته باشیم." از پاسخ تلگرام شاه به خوبی برمی‌آید که او تنها و تنها به "حسن نیت دوستان آمریکایی" خود متکی است و همه برنامه‌ها و طرحها به دستور اربابان آمریکایی‌اش به مرحله اجرا در می‌آید. اما آمریکا هنوز دست بردار نبود و از شاه که مهره‌ای بلا-اراده برای او بود، امتیازات تازه‌ای می‌خواست. امتیازاتی که برای ملت ایران جز تحقیر و اسارت و قبول قید بندگی و بردگی، نتیجه دیگری نداشت. امپریالیسم آمریکا در پی تحمیل رفرم اسارتبار "انقلاب سفید شاه" بر ملت ایران، بنیان اقتصادی این کشور را درهم شکسته بود، درصدد اجرای طرح ننگین دیگری تحت عنوان "کاپیتولاسیون" برآمد. طراحی آمریکا برای اجرای این برنامه بدان جهت بود که کاخ سفید با آگاهی از عدم موفقیت شاه در سرکوب نهضتی که امام خمینی آن را بنیان نهاده بود می‌دانست که در آینده‌ای نه چندان دور، انقلابی خونین و دامنه‌دار علیه آمریکا و رژیم دست‌نشانده‌اش در ایران آغاز خواهد شد و احیای کاپیتولاسیون و گرفتن مزایای کنسولی و قضایی برای اتباع خود در ایران خواهد توانست منافع خود را حفظ کند و در عین حال از فروپاشی نظام دست‌نشانده‌اش جلوگیری نماید. اجرای طرح کاپیتولاسیون، حتی پیش از آغاز رفرم ننگین انقلاب سفید در برنامه ایالات متحده آمریکا قرار داشت، منتهی امیدوار بود که

اجرای این رفورم، موجب پیشگیری جنبش مردمی گردد و دیگر نیازی به دخالت نظامیان امریکا در ایران نباشد، لذا روی این پیشنهاد که بنا به گفته یکی از مقامات وزارت خارجه ایران در اسفندماه ۱۳۴۰ به ایران داده شده بود پافشاری چندانی نشد. اما قیام خونین پانزدهم خرداد و اوج روز افزون نهضت امام خمینی و نتیجه گزارشهای کارشناسان امریکایی، نشاندهنده عدم موفقیت رژیم شاه در جلب رضایت توده ها بود و بدین جهت، رژیم شاه را تحت فشار قرار داد. رژیم شاه که بقای خود را در حمایت کاخ سفید می دانست بلافاصله دست به کار شد و به گونه ای شتابزده، لایحه ای مبنی بر مصونیت مستشاران و دیگر تبعه امریکا در ایران را که در تاریخ سیزدهم مهرماه ۱۳۴۲ در کابینه اسدالله علم به تصویب رسیده بود به مجلس سنا برد و در مرداد ۱۳۴۳، آن در مجلس سنا به تصویب رسانید. دولت حسنعلی منصور، این لایحه را در تاریخ ۲۱ مهرماه ۱۳۴۳ به مجلس شورای ملی برد و نمایندگان این مجلس فرمایشی با یک قیام و قعود، آن را تصویب کردند و بدین ترتیب، کاپیتولاسیون قرن نوزدهم را در قرن بیستم زنده ساختند و ننگ تازه ای برای خاندان پهلوی آفریدند. رژیم شاه بخوبی آگاه بود که ملت ایران، در برابر تحمیل چنین ننگی ساکت نخواهد نشست و سکوت نخواهد کرد، لذا با تمام توان کوشید با کنترل شدید رسانه های گروهی و اعمال سانسوری همه جانبه تا آنجا که ممکن است از افشای این خیانت جلوگیری کند. مطبوعات آن روز، هیچ اشاره ای به تصویب لایحه کاپیتولاسیون نکردند، بلکه با طرح و انعکاس مطالب انحرافی و سرگرم کننده، وضعی پدید آوردند که مردم را در حالت بی تفاوتی نسبت به موضوع نگه دارند. به راه انداختن کارناوالهای بااصطلاح شادمانه به مناسبت سالروز تولد شاه در روز چهارم آبان و اجرای چند طرح دیگر، از جمله همین ترفندهای رژیم و دولت بود، غافل از اینکه، اموری که به سرنوشت جامعه و کشور بستگی دارد و آینده ایران را تهدید می کند از نظر تیزبین علمای آگاه دور نمی ماند. هنوز چند روز از احیای تصویب لایحه کاپیتولاسیون نگذشته بود که نشریه داخلی مجلس شورا که متن کامل مذاکرات نمایندگان و رئیس دولت را منعکس کرده بود به دست امام خمینی رسید و ایشان با مطالعه آن، دریافت که رژیم شاه بار دیگر به چه خیانت بزرگی که در اصل به بنیان استقلال کشور ضربه وارد کرده، دست زده است. امام با آگاهی از این موضوع، آن چنان به خشم آمد که هیچگاه سابقه نداشت. خبرهای مربوط به نگرانیها و آشفتگیهای امام بتدریج به اطلاع قشرهای مختلف مردم رسید، به گونه ای که بسیاری به منظور کسب اطلاع از چگونگی موضوع از شهرهای دور و نزدیک به قم آمدند و با ایشان ملاقات نمودند. رهبر انقلاب به منظور افشای خیانت پشت پرده ای که علیه کشور و مردم ایران صورت گرفته بود، تصمیم گرفت با صدور اعلامیه و با ایراد سخنرانی، توده ها را که ایشان را تنها مامن و ملجا خود می دانستند آگاه سازد. در اجرای این هدف، ابتدا پیکههایی همراه نامه به شهرستانهای مختلف اعزام داشت و علما و روحانیون مرکز و شهرستانها را از وقوع حادثه مطلع ساخت و خود نیز با مقامات روحانی قم به گفتگو نشست و مراتب را به اطلاع آنان رسانید تا بدین وسیله آنان را به حرکت درآورد و با خود همراه سازد و تا حدودی نیز در این کار به توفیقهایی دست یافت. زمینه از هر جهت فراهم شد و امام خمینی تصمیم نهایی را برای افشاگری و رسوا ساختن شاه و دار و دسته اش گرفته بود روز ایراد سخنرانی بیستم جمادی الاخر سال ۱۳۸۴ مطابق با چهارم آبان ۴۳ تعیین و از قبل به اطلاع مردم رسید و سیل جمعیت از تهران و شهرستانها برای شنیدن سخنرانی امام و آگاهی از جنایت تازه شاه، راهی قم شدند. رژیم شاه دچار وحشت شده بود و می دانست، امام خمینی ابعاد گوناگون خیانتهای بزرگی را که به ملت شده است بی پرده با مردم در میان خواهد گذاشت. رژیم در عین حال آن اندازه که از ایجاد نفرت و انزجار در توده های مسلمان ایران علیه امریکا وحشت داشت علیه خویش نگران نبود، زیرا هرگونه مخالفت با امریکا را مساوی با سرنگونی رژیم و از دست دادن تاج و تخت شاهنشاهی می دانست و بدین جهت درصدد برآمد با هر وسیله ممکن از اقدامی که موجب خشم امریکا شود جلوگیری کند. مشاوران شاه، می دانستند امام خمینی از جمله کسانی نیست که بتوان او را از انجام کاری بازداشت و به عبارت دیگر از تهدید و ارعاب، کاری ساخته نیست، لذا درصدد برآمدند غیر مستقیم و توسط عناصر به ظاهر غیر وابسته و به اصطلاح وجیه المله و با عنوان پند و اندرز خیرخواهانه، ایشان را از حمله علیه امریکا بازدارند. برای انجام این مقصود،

یکی از افراد مورد وثوق دستگاه حاکمه که تا حدودی هم دارای وجهه ای ملی و بیطرف بود روانه قم شد که ضمن ملاقات با رهبر انقلاب، ایشان را از حمله به امپریالیسم و ایجاد فضای ضد امریکایی در محیط مذهبی ایران برحذر دارد. این شخص، چند روز پیش از موعد مقرر به قم آمد. امام فرستاده شاه را نپذیرفت و سرانجام با اصرار زیاد موفق به دیدار با شهید حاج آقا مصطفی خمینی فرزند ارشد امام شد و پیام شاه را اینچنین بازگو کرد: "امریکا به منظور کسب وجهه در میان مردم ایران با تمام قدرت فعالیت می کند و پول می ریزد و از نظر قدرت در موقعیتی است که هرگونه حمله به آن مراتب خطرناکتر از حمله به شخص اول مملکت است! آیت الله خمینی اگر این روزها بنا دارند نطقی ایراد کنند باید خیلی مواظب باشند که به دولت امریکا برخوردی نداشته باشد که خیلی خطرناک است و با عکس العمل تند و شدید آنان مواجه خواهد شد. دیگر هر چه بگویند، حتی حمله به شخص شاه چندان مهم نیست!" ۱ امام خمینی با شنیدن این پیام، دریافت که عمده ترین نقطه ضعف شاه در آن شرایط در تحریک کردن افکار توده ها و شورانیدن آنان علیه امپریالیسم امریکا منشا همه مفاسد ایران ست. از این رو، در سخنرانی و اعلامیه تاریخی خود، با شدیدترین لحن امریکا را به باد انتقاد و اعتراض گرفت. روز بیستم جمادی الاخر ۸۴ مصادف با میلاد بانوی انقلابی اسلام حضرت فاطمه زهرا (س) و زاد روز امام خمینی، شهر مقدس قم حالتی دیگر گونه داشت. در همه خیابانهای آن، جمعیت انبوهی که از تهران و شهرستانها به منظور شنیدن سخنان تاریخی امام به این شهر آمده بودند موج می زد. منزل امام و کوچه های اطراف آن و باغ اناری که در جوار منزل ایشان بود دهها هزار تن گرد آمده بودند. هوای آبان ماه در شهر قم، نسبتا سرد بود، اما مردم بی توجه به سرمای هوا در اشتیاق شنیدن سخنرانی امام، بیتابی می کردند. ساعت تقریبا، ۳۰/۸ بامداد را نشان می داد که رهبر انقلاب با چهره ای افروخته، چشمانی از شدت خشم و خستگی و بیخوابی سرخ شده، جبینی گره خورده و قیافه ای آراسته و جذاب در مقابل مردم ظاهر شد. مردم با شعار صلوات نسبت به ایشان ابراز احساسات کردند. بسیاری با دیدن قیافه افروخته و اندوهبار ایشان به گریه افتادند و آنگاه آیه شریفه استرجاع - انالله و انا الیه راجعون - از زبان ایشان جاری شد، صدای گریه و شیون در فضا طنین افکند. حال و وضع امام خمینی نیز به هنگام ایراد نطق، سخت بحرانی بود و سرانجام رهبر انقلاب نطق تاریخی خود را به این شرح ایراد کردند: متن سخنرانی تاریخی امام خمینی علیه کاپیتولاسیون: بسم الله الرحمن الرحیم انالله و انا الیه راجعون (گریه حضار) من تاثرات قلبی خودم را نمی توانم اظهار کنم. قلب من در فشار است. از روزی که مسائل اخیر ایران را شنیدم، خوابم کم شده، (گریه حضار)، ناراحت هستم، قلبم در فشار است، من با تاثرات قلبی روزشماری می کنم: چه وقت مرگ پیش بیاید (گریه شدید حضار). ایران دیگر عید ندارد، عید ایران را عزا کردند (ادامه گریه حضار)، عزا کردند و چراغانی کردند. عزا کردند و دسته جمعی رقصیدند، ما را فروختند، استقلال ما را فروختند، باز هم چراغانی کردند، پایکوبی کردند. اگر من به جای اینها بودم، این چراغانیها را منع می کردم، می گفتم بیرق سیاه بالای سربازارها بزنند، بالای سر خانه ها بزنند، چادر سیاه بالا ببرند. عزت ما پایکوب شد، عظمت ایران از بین رفت (گریه حضار) عظمت ارتش ایران را پایکوب کردند. قانونی به مجلس بردند که در آن، اولاً ما را ملحق کردند به "پیمان وین" و ثانیاً الحاق کردند به آن که تمام مستشاران نظامی امریکا، با خانواده هایشان با کارمندان فنی شان، با کارمندان اداری شان، با خدمه شان و با هر کسی که به آنها بستگی دارد از هر جنایتی که در ایران بکنند مصون هستند. اگر یک خادم امریکایی، یا یک آشپز امریکایی، مرجع تقلید شما را در وسط بازار ترور کند، زیر پای خود منکوب کند، پلیس ایران حق ندارد جلو او را بگیرد! دادگاههای ایران حق محاکمه ندارد! باید پرونده به امریکا برود و در آنجا اربابها را معین کند! دولت سابق، این طرح را تصویب کرده بود و به کسی نگفت. دولت حاضر، این تصویبنامه را چندی پیش به مجلس سنا برد و با یک قیام و قعود مطلب را تمام کرد و باز نفسشان در نیامد، چند روز پیش، این تصویبنامه را به مجلس شورا بردند، در آنجا صحبتهایی شد، بعضی از وکلا- مخالفتهایی کردند، لیکن مطلب را گذراندند، با کمال وقاحت گذراندند. دولت با کمال وقاحت از این امر ننگین طرفداری کرد، ملت ایران را از سگهای امریکایی پست تر کردند! اگر کسی یک سگ امریکایی را با اتومبیل زیر بگیرد او را

بازخواست می‌کنند، حتی اگر شاه ایران یک سگ امریکایی را زیر بگیرد، مورد بازخواست قرار می‌گیرد، ولی چنانچه یک آشپز امریکایی، شاه ایران را زیر بگیرد، بزرگترین مقام را زیر بگیرد، کسی حق تعرض ندارد. چرا؟ برای اینکه می‌خواستند وام بگیرند، امریکا خواست که این کار انجام شود. بعد از چند روز، یک وام دویست میلیون دلاری از امریکا تقاضا کردند، مورد تصویب قرار گرفت که در ظرف پنج سال، مبلغ مزبور را به دولت ایران پردازند و در ظرف ده سال ۳۰۰ میلیون دلار، بازپس بگیرند. می‌فهمید یعنی چه؟ دویست میلیون دلار هر دلاری ۸ تومان - در ظرف پنج سال به منظور هزینه‌های نظامی به دولت ایران وام بدهند و در ظرف ده سال ۳۰۰ میلیون دلار پس بگیرند. یعنی صد میلیون دلار - ۸۰۰ میلیون تومان - از ایران در ازاء این وام، سود بگیرند. معذک ایران برای این دلارها خودش را فروخت، استقلال ما را فروخت، ما را جز اول مستعمره حساب کرد، ملت مسلم ایران را در دنیا از وحشیها عقب مانده تر معرفی نمود! ما با این مصیبت چه کنیم؟ روحانیون با این مصایب چه کار کنند؟ عرض خود را به کدام مملکت برسانند؟ سایر ممالک خیال می‌کنند این ملت ایران است که اینقدر خود را پست نموده، نمی‌دانند که این دولت ایران است، این مجلس ایران است، این مجلسی است که ارتباطی به ملت ندارد، این مجلس سرنیزه است، این مجلس چه ارتباطی به ملت دارد؟ ملت ایران به این وکلا- رای نداده است، بسیاری از علمای طراز اول و مراجع، انتخابات را تحریم کردند و ملت از آنان تبعیت کرده رای نداد، لیکن زور سر نیزه اینان را آورد بر کرسی نشانید. اینها دیدند که با نفوذ روحانی نمی‌توانند هر کاری را انجام دهند، می‌خواهند نفوذ روحانی را از بین ببرند. در یکی از کتابهای تاریخ که امسال به طبع رسیده و در مدارس به بچه‌های ما تدریس می‌شود بعد از ذکر مطالبی دروغ و خلاف واقع، نوشته است: اکنون معلوم شد که قطع نفوذ روحانیت، به نفع و رفاه حال این ملت است. آنها بخوبی دریافتند که اگر نفوذ روحانیون باشد نمی‌گذارند، این ملت یک روز اسیر انگلیس و روز دیگر اسیر امریکا باشد. اگر نفوذ روحانیون باشد نمی‌گذارند اسیران، اقتصاد ایران را قبضه کند، نمی‌گذارد کالاهای اسرائیل - آن هم بدون گمرک - در ایران فروخته شود. اگر نفوذ روحانیون باشد نمی‌گذارند اینها خودسرانه چنین قرضه سنگینی را بر ملت ایران تحمیل کنند. اگر نفوذ روحانیون باشد نمی‌گذارند در بیت المال چنین هرج و مرجی واقع شود. اگر نفوذ روحانیون باشد نمی‌گذارند هر دولتی هر کاری که خواست انجام دهد، هر چند صددرصد بر ضد ملت باشد. اگر نفوذ روحانیون باشد نمی‌گذارند، مجلس به این صورت مبتذل درآید، نمی‌گذارند مجلس با سر نیزه درست شود تا چنین فضاحتی ببار آورد. اگر نفوذ روحانیون باشد نمی‌گذارند دختر و پسر در آغوش هم کشتی بگیرند - چنانکه در شیراز شده است - اگر نفوذ روحانیون باشد نمی‌گذارند دختران عقیف مردم در مدارس، زیر دست جوانها باشند و زنها را به مدرسه پسرانه و مردها را به مدرسه دخترانه بفرستند و فساد راه بیندازند. اگر نفوذ روحانیون باشد، تو دهن این دولت می‌زند، تو دهن این مجلس می‌زند، و کلا را از مجلسین بیرون می‌ریزد. اگر نفوذ روحانیون باشد نمی‌گذارند عده‌ای به اسم وکیل بر ملت تحمیل شده، بر سرنوشت مملکتی حکومت کنند. اگر نفوذ روحانیون باشد نمی‌گذارند، یک دست نشانده امریکایی این غلطها را بکند، از ایران بیرونش می‌کنند. نفوذ روحانی مضر به حال ملت است؟ ! نه خیر، مضر به حال شماست! مضر به حال شما خائن هاست، نه مضر به حال ملت. شما می‌دانید که با نفوذ روحانی نمی‌توانید هر کاری را انجام دهید، هر غلطی را بکنید، می‌خواهید نفوذ روحانی را از بین ببرید. شما گمان کردید که با صحنه سازی می‌توانید میان روحانین اختلاف بیندازید؟ این خواب باید در مرگ برای شما حاصل شود، نمی‌توانید چنین کاری را انجام دهید، روحانین با هم هستند. من تمام روحانین را تعظیم می‌کنم. من بار دیگر دست تمام روحانین را می‌بوسم، آن روز اگر دست مراجع را بوسیدم امروز دست کاسب را هم می‌بوسم. (گریه حضار و احساسات شدید) آقایان! من اعلام خطر می‌کنم. ای ارتش ایران! من اعلام خطر می‌کنم. ای سیاسیون ایران! من اعلام خطر می‌کنم. ای بازرگانان ایران! من اعلام خطر می‌کنم. ای علمای ایران! ای مراجع اسلام! من اعلام خطر می‌کنم. ای فضلا! ای طلاب! ای حوزه‌های علمیه! ای نجف! ای قم! ای مشهد! ای تهران! ای شیراز! من اعلام خطر می‌کنم. خطر دارد، معلوم می‌شود زیر پرده چیزهایی است که ما نمی‌دانیم، در مجلس گفتند: نگذارید

پرده‌ها بالا برود. معلوم می‌شود برای ما خوابهایی دیده‌اند... از این بدتر چه خواهند کرد؟ از اسارت بدتر چیست؟ از ذلت بدتر چه می‌باشد؟ چه می‌خواهند بکنند؟ اینها چه خیالی دارند؟ این قرضه دلار چه بر سر این ملت آورد؟ آیا باید این ملت فقیر در ظرف ده سال صد میلیون دلار - هشتصد میلیون تومان - نفع پول به امریکا بدهد؟ در عین حال برای چنین قرضه‌ای ما را بفروشید. نظامیهای امریکا و مستشاران نظامی امریکا، برای شما چه نفعی دارند؟! اگر این مملکت اشغال امریکاست پس چرا اینقدر عربده می‌کشی؟ چرا اینقدر دم از ترقی می‌زنی؟! اگر این مستشاران، نوکر شما هستند پس چرا از اربابها بالاترشان می‌برید؟ اگر نوکرند با آنان مثل سایر نوکرها عمل کنید؟ اگر کارمند شما هستند شما هم مثل سایر ملل که با کارمندانشان عمل می‌کنند با اینان رفتار نمایید؟ اگر مملکت ما اشغال آمریکاست اعلام کنید، پس ما را از این مملکت بیرون بریزید. چه می‌خواهند بکنند؟ این دولت به ما چه می‌گوید؟ این مجلس با ما چه کرد؟ این مجلس غیر قانونی، این مجلس غیر قانونی، این مجلس مجرم، این مجلسی که به فتوا و به حکم مراجع تقلید تحریم شده است، این مجلسی که به ادعا دم از استقلال و انقلاب می‌زند و می‌گوید: ما از انقلاب سفید، آمده ایم! من نمی‌دانم کجاست این انقلاب سفیدی که اینقدر روی آن جار و جنجال راه انداخته‌اند؟! خدا می‌داند که من مطلعم و رنج می‌برم، من مطلعم از این دهات و شهرستانهای دور افتاده و از این قم عقب مانده، من مطلعم از گرسنگی مردم و از وضع نابسامان زراعت و فلاح مردم. برای این مملکت فکری کنید، برای این ملت فکری کنید، اینقدر قرض روی قرض نیاورید، اینقدر نوکر نشوید. البته دلار نوکری هم دارد! دلارها را شما بگیرید استفاده کنید، نوکری را ما بکنیم! اگر ما زیر اتومبیل، یک امریکایی رفتیم کسی حق ندارد به امریکاییها بگوید بالای چشم شما ابروست!! آن آقایانی که می‌گویند باید خفه شد و دم در نیاورد آیا در این مورد هم می‌گویند باید خفه شد؟ در این جا هم ساکت باشیم و دم در نیاوریم؟! ما را بفروشند و ما ساکت باشیم؟! استقلال ما را بفروشند و ما ساکت باشیم؟! والله گناهکار است کسی که داد نزند، والله مرتکب کبیره است کسی که فریاد نزند. (احساسات شدید حضار) ای سران اسلام! به داد اسلام برسید. ای علمای نجف! به داد اسلام برسید. ای علمای قم! به داد اسلام برسید، رفت اسلام (گریه شدید حضار) ای ملل اسلام! ای سران ملل اسلام! ای رؤسای جمهور ملل اسلامی! ای سلاطین ملل اسلامی! به داد ما برسید، ای شاه ایران! به داد خودت برس! ما چون ملت ضعیفی هستیم و دلار نداریم باید زیر چکمه امریکا برویم؟! امریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از امریکا بدتر، شوروی از هر دو بدتر، همه از هم بدتر، و همه از هم پلیدترند، لیکن امروز سر و کار ما با امریکاست. رئیس جمهور امریکا بدانند، این معنا را بدانند که امروز در پیش ملت ما، از منفورترین افراد بشر است که چنین ظلمی به ملت اسلامی کرده است، امروز قرآن با او خصم است، ملت ایران با او خصم است. دولت امریکا این مطلب را بدانند که او را در ایران ضایع و مفتضح کردند. بیچاره آن وکلا! داد زدند که از این دوستان ما بخواهید که این قدر به ما تحمیل نکنند، ما را بفروشید، ایران را به صورت مستعمره در نیاورید ولی چه کسی گوش داد؟ از پیمان وین یک ماده را ذکر نکرده‌اند، ماده ۳۲ اصلاً ذکر نشده است، من نمی‌دانم آن ماده چیست؟ نه تنها من نمی‌دانم بلکه رئیس مجلس هم نمی‌داند، و کلا هم نمی‌دانند که آن ماده چه می‌باشد، مع الوصف طرح را قبول و امضا کردند، طرح را تصویب کردند گرچه عده‌ای اظهار کردند که ما نمی‌دانیم ماده ۳۲ چه می‌باشد، ممکن است آنها امضا نکرده باشند، آن عده دیگر از وکلا که امضا کردند بدتر از اینان بودند، اینها مشتی جهانند... رجال سیاسی ما و صاحب منصبان بزرگ ما را یکی پس از دیگری از کار برکنار کردند. امروز در کشور ما، در دست رجال سیاسی و وطنخواه کاری نیست. ارتش هم بدانند که آن را یکی پس از دیگری کنار می‌گذارند آیا دیگر برای ارتش آبرو باقی ماند که یک فراش امریکایی، یک آشپز امریکایی بر ارتش ما مقدم باشد؟ اگر من نظامی بودم استعفا می‌کردم، اگر من وکیل مجلس بودم استعفا می‌کردم، من این ننگ را قبول نمی‌کردم. باید برای آشپز امریکایی، مکانیک امریکایی، اداری امریکایی، اداری فنی، کارمندان فنی امریکایی و خانواده هایشان مصونیت باشد لیکن علمای اسلام، وعاظ اسلام و خدمتگزاران اسلام، در تبعید و زندان باشند! طرفداران اسلام در بندر عباس و زندان باشند به جرم اینکه روحانی یا طرفدار روحانیت می‌باشند.

اینها در کتاب تاریخ، سند دست دادند که: رفاه حال این ملت در قطع نفوذ روحانیت است، یعنی رفاه حال این ملت در قطع ید رسول الله می باشد! روحانیونی که از خودشان چیزی ندارند، هر چه دارند از رسول الله دارند، باید قطع ید رسول الله از این ملت بشود! اینها این را می خواهند تا اسرائیل با خیال راحت هر کاری را انجام دهد، تا آمریکا با دل راحت هر چه می خواهد بکند. امروز تمام گرفتاری ما از آمریکاست، تمام گرفتاری ما از اسرائیل است، اسرائیل هم از آمریکاست، این و کلا هم از امریکا هستند، این وزرا هم از امریکا هستند، همه دست نشاندۀ امریکا هستند، اگر نیستند چرا در مقابل آن نمی ایستند داد بزنند؟! من الان در حال انقلاب هستم، حافظه ام درست کار نمی کند، نمی توانم مطلب را خوب به یاد بیاورم. در مجلسی از مجالس سابق که مرحوم آقا سید حسن مدرس، وکیل بود دولت روسیه التیماتومی به ایران داد که اگر طرح ما را - در قضیه ای که الان به یاد ندارم - نپذیرید از راه قزوین حمله کرده تهران را می گیریم! دولت وقت به مجلس فشار آورد که این طرح را تصویب کند. یکی از مورخین امریکایی می نویسد: یک روحانی دست به عصا (مرحوم مدرس) آمد پشت تریبون ایستاد و اظهار کرد: اکنون که بناست از بین برویم چرا سند نابودی خود را شخصاً امضا کنیم؟ مجلس به واسطه مخالفت او جرات پیدا کرد و طرح را رد کرد. شوروی هم هیچ غلطی نتوانست بکند. روحانی این چنین است، یک روحانی لاغر ضعیف، یک مشت استخوان، التیماتوم و پیشنهاد دولت مقتدر روسیه را رد کرد. امروز هم اگر یک روحانی در مجلس بود نمی گذاشت این کار انجام بشود. برای همین است که می خواهند نفوذ روحانیت را قطع کنند، تا به آمال و آرزوهایشان برسند! آنقدر مطالب انباشته است، آنقدر مفاسد در این کشور زیاد است که من با این حال، با این سینه ام نمی توانم مطالب را آن مقداری که می دانم به عرض شما برسانم. لکن شما موظفید این مطالب را به رفقای خود برسانید. علما موظفند که ملت را آگاه کنند، ملت موظف است که در این امر صدا بلند کند، به مجلس اعتراض کند، به دولت اعتراض کند که چرا چنین کاری کردید؟! چرا ما را فروختید؟ شما که وکیل ما نیستید اگر وکیل هم بودید چون خیانت کردید خودبه خود از وکالت ساقط می شوید. این خیانت به کشور است، خدایا اینها به کشور خیانت کردند، خدایا این دولت به کشور ما خیانت کرد، به اسلام خیانت کرد، به قرآن خیانت کرد، وکلای مجلسین آنهایی که با این امر موافقت نمودند خیانت کردند، وکلای مجلس سنا این پیرمردها خیانت کردند، وکلای مجلس شورا آنهایی که به این امر رای دادند به کشور خیانت کردند، اینها وکیل نیستند، دنیا بداند اینها وکیل ایران نیستند اگر هم بودند من عزلشان کردم، از وکالت معزولند و تمام تصویب نامه هایی که تاکنون گذرانده اند بی اعتبار است. به حسب نص قانون، طبق اصل دوم متمم قانون اساسی تا مجتهدین در مجلس نظارت نداشته باشند قانون هیچ اعتباری ندارد. از اول مشروطه تا به حال، کدام مجتهد نظارت داشته است؟ اگر پنج نفر مجتهد در این مجلس بود، حتی اگر یک روحانی در این مجلس بود تو دهن اینها می زد، نمی گذاشت این کار انجام شود، مجلس را به هم می زد. من به آن وکلایی که به ظاهر مخالفت کردند این اعتراض را دارم که اگر واقعا مخالف بودید چرا خاک به سرتان نریختید؟ چرا بلند نشدید یقه آن مردک را بگیرید؟ آیا معنای مخالفت این است که بگویید ما مخالفیم و سر جای خود بنشینید؟ و آن همه تملق بگویید؟ باید هیاهو کنید، باید بریزید وسط مجلس، نگذارید چنین مجلسی وجود پیدا کند و این طرح را از مجلس بیرون ببرید، به صرف اینکه من مخالفم کار درست می شود؟ دیدید که می گذرد. ما این قانون را که باصطلاح خودشان گذرانیده اند قانون نمی دانیم. ما این مجلس را، مجلس نمی دانیم، ما این دولت را، دولت نمی دانیم. اینها، خائند، خائن به کشورند. خداوند امور مسلمین را اصلاح کن (آمین جمعیت) خداوند دیانت مقدسه اسلام را عظمت عنایت فرما (آمین حضار) خداوند افراد را که به این آب و خاک خیانت می کنند، به اسلام خیانت می کنند، به قرآن خیانت می کنند نابود کن (آمین پر شور حضار) والسلام علیکم ورحمة الله در اینجا مناسب می دانیم متن لایحه ای را که در جلسات سری و محرمانه مجلسین سنا و شورا به تصویب رسید و عنوان "کاپیتولاسیون" بر خود گرفت. عینا نقل کنیم: "ماده واحده: با توجه به لایحه شماره ۱۸-۲۲۹۱-۲۱۵۷ - ۲۵/۱۱/۱۳۴۲ دولت و ضمایم آن که در تاریخ ۲۱/۱۱/۴۲ به مجلس سنا تقدیم شده به دولت اجازه داده می شود که رئیس و

اعضای مستشاری نظامی ایالات متحده را در ایران که به موجب موافقت نامه های مربوطه در استخدام دولت شاهنشاهی می باشد از مصونیتها و معافیهایی که شامل کارمندان اداری و فنی موصوف در بند - و - ماده اول قرارداد وین که در تاریخ ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ مطابق ۲۹ فروردین ماه ۱۳۴۰ به امضا رسیده است می باشد برخوردار نماید. "نکته جالب این است که این لایحه در نیمه شب (ساعت ۲۴) با قیام و قعود سناتورها از تصویب گذشت و بد نیست که توضیحات آقای میرفندرسکی معاون وزارت خارجه وقت به سناتورها را در نیمه های شب پیرامون این لایحه ننگین و همچنین گزارش عباس مسعودی: مخبر کمیسیون خارجه سنا را منعکس نمایم تا ملت ایران، به دلایل خشم امام خمینی در آن زمان، بیشتر آگاهی یابند. متن همین مذاکرات بود که چند روز پس از تصویب لایحه به دست امام رسید و ایشان را به ایراد آن نطق تاریخی واداشت: دکتر صدیق: خوب است آقای معاون وزارت امور خارجه راجع به این مطالبی که در آنجا قید شده است توضیحاتی بدهند. راجع به این معافیهایی که در بند - و - ماده اول قرارداد وین، چون متبادر به ذهن نیست اگر ممکن است توضیحاتی لطف کنند. (از سخنان دکتر صدیق به خوبی می توان دریافت که حتی سناتورها از آنچه قرار بود به آن رای بدهند بی اطلاع بودند!) رئیس: آقای معاون وزارت خارجه بفرمایید! معاون وزارت خارجه (آقای میرفندرسکی): به طوری که سناتورهای عظام اطلاع دارند قرارداد وین که از مجلس سنا گذشت ضمیمه اش یک یادداشتی بود که بین وزارت امور خارجه و سفارت امریکا در تهران مبادله شده بود. یادداشت ضمیمه عبارت از این بود که مستشاران نظامی امریکایی که در خدمت شاهنشاهی هستند از مزایا و مصونیهایی که طبق قرارداد وین به کارکنان فنی سفارتخانه ها تعلق می گیرد برخوردار شوند - این کارمندان به طوری که تعریف شده اند در بند - و - از ماده اول، اصطلاح مامور اداری و فنی، یعنی آن دسته از کارمندان ماموریت که به امور اداری و فنی اشتغال دارند - این یادداشتها بین وزارت خارجه و سفارت امریکا رد و بدل شد، ولی البته قوه قانونی وقتی پیدا می کند که به تصویب مجلسین برسد (دکتر کاظمی: آن مصونیتها و معافیتها را بفرمایید). معاون وزارت خارجه: مصونیتها و معافیتها که در یادداشتهایی است که مبادله شده است... رئیس: راجع به کلیات دیگر نظری هست؟ (اظهاری نشد) رای می گیریم به ورود در شور ماده واحده، سناتورهایی که موافق اند قیام فرمایند (اکثر برخاستند) تصویب شد! ماده واحده مطرح است، آقای مسعودی بفرمایید! مخبر (عباس مسعودی): بنده می خواستم برای استحضار خاطر آقایانی که یک قدری در این کار تردید دارند عرض بکنم که این موضوع مکرر در کمیسیون خارجه با حضور تمام اعضا مورد بحث قرار گرفت. متأسفانه الان به غیر از بنده و آقای دکتر حکمت، سایر آقایان اعضای کمیسیون خارجه در جلسه حاضر نیستند که توضیح بدهند. در چند ماه پیش این موضوع با حضور آقای دکتر انصاری معاون سابق وزارت خارجه مطرح شد و مورد توجه و دقت قرار گرفت و به خاطر اینکه قرارداد وین باید اول به تصویب می رسید این را ما متوقف گذاشتیم ولی مطالعات به طور کامل انجام شد و توضیحات لازم را از وزارت خارجه گرفتیم. در مرحله دوم با حضور آقای میرفندرسکی بار دیگر مطرح شد و در همان موقع بود که قرارداد وین به مجلسین پیشنهاد شد و به تصویب رسید. بعد، این گزارش رفت به کمیسیون جنگ، در آنجا مطالعه شد، در آنجا هم مورد تصویب قرار گرفت و برگشت به کمیسیون خارجه، بار دیگر در کمیسیون خارجه مورد تایید قرار گرفت و پیشنهاد شد به مجلسین و این یادداشتهایی که بین وزارت خارجه و سفارت برای امریکا مبادله شده است، اگر اجازه بفرمایید بنده می خوانم. ملاحظه خواهند فرمود که این یادداشتها قانع کننده است و تصور می کنم که نظر آقایان تامین باشد و رفع اشتباه از کسانی که به این موضوع توجه دارند بشود. رئیس: نسبت به ماده واحده دیگر نظری نیست؟ (اظهاری نشد) رای می گیریم به ماده واحده. سناتورهایی که موافق اند قیام فرمایند. (اکثر برخاستند) تصویب شد. کلیات آخر مطرح است. نظری هست می فرمایید. (اظهاری نشد) رای می گیریم به کلیه لایحه. سناتورهایی که موافق اند قیام فرمایند. (اکثر برخاستند) تصویب شد. برای رای نهایی به مجلس شورای ملی فرستاده می شود. جلسه را ختم می کنیم. ساعت ۱۲ شب مجلس ختم شد! (به طوری که از مذاکرات مجلس سنا استنباط می شود به این نکته پی می بریم که اولاً اکثر سناتورها اصولاً به آنچه قرار بود رای بدهند و پی آمدهای آن، آگاهی نداشتند. ثانیاً جلسه سنا، در ساعتی تشکیل

شده بود که سناتورهای پیر، شتاب داشتند تا هر چه زودتر، کار به پایان برسد و برای خواب و استراحت به کاخهای آنچنانیشان برسند) چگونگی تصویب لایحه در مجلس شورا نیز، دست کمی از مجلس سنا نداشت. بر اساس اسنادی که بعداً منتشر شد بر این نکته تأکید شده است که: "در مجلسی که جلسات عادی آن معمولاً چهار ساعت طول می کشد و برای لایحه بودجه به طور استثنا حداقل پنج ساعت را پیش بینی کرده اند، در این مورد بخصوص علی رغم مذاکرات نمایندگان از جریان عادی خارج شده اند. آن جلسه در ساعت ۱۵/۹ دقیقه بامداد رسمیت یافت و قاعدتاً می بایستی ساعت یک بعدازظهر ختم شود، ولی مذاکرات را ادامه دادند تا نمایندگان خسته و کوفته و گرسنه بشوند و همان وضع غافلگیری جلسه فوق العاده سنا را پیش بیاورند." این لایحه سرانجام در مجلس شورا نیز به تصویب نمایندگان رسید و اعتراضات برخی از نمایندگان که به ظاهر، مخالف تصویب آن بودند به جایی نرسید البته این حرکات جنبه محکم کاری داشت والا-وضعیت مجلس آن زمان و حد و مرز خود فروختگی نمایندگان مجلس فرمایشی به گونه ای نبود که قادر به مخالفت جدی با اینگونه وطن فروشها باشند. جالب آنکه در آن ایام، بسیاری از سیاستمداران به ظاهر مخالف رژیم و دولت از طرح این لایحه در مجلس، اطلاع داشتند، اما کوچکترین واکنشی در مخالفت با آن نشان ندادند و این، تنها امام خمینی بود که با ایراد سخنان آتشین و صدور بیانیه ای کوبنده، نهضتی را پایه ریزی کردند که هر چند به تبعیدشان به کشور ترکیه انجامید، اما ثمرات آن پانزده سال بعد، نظامی را بنیان نهاد که موجب تولدی تازه برای اسلام و مسلمانان گردید. امام خمینی علاوه بر ایراد آن نطق تاریخی و انقلابی، اعلامیه حماسه آفرین و روشنگرانه دیگری نیز صادر کردند و از خیانتهای فراوان شاه و دار و دسته اش پرده برداشتند و آنچه را که در مجلسین فرمایشی پیرامون لایحه ننگین کاپیتولاسیون گذشته بود به اطلاع ملت رساندند. این اعلامیه تاریخی به دو طریق مختلف در تهران و اصفهان با تعداد بسیار زیادی به چاپ رسید و با شیوه بی سابقه ای در سراسر کشور پخش شد. در کتاب "بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی" شیوه توزیع آن، به این شرح آمده است: "هر شهر و شهرستانی - که نیرو و امکانات پخش در آن بود - به چند بخش تقسیم می شد و توزیع اعلامیه در هر بخش آن به عهده عده ای قرار می گرفت. پخش کنندگان که به طور مساوی اعلامیه در دست داشتند در سر ساعات معینی که از پیش مقرر شده بود هر یک در محیطی که ماموریت پخش در آن را به عهده گرفته بودند دست به توزیع می زدند و در زمان بسیار کوتاهی اعلامیه ها را پخش کرده، پیش از آنکه شناخته یا دستگیر شوند می گریختند. بیش از ۴۰ هزار نسخه از این اعلامیه فقط در تهران در زمانی کمتر از ده دقیقه پخش شد. توزیع کنندگان که پانصد نفر از جوانان غیور بازار و دانشگاه بودند هر نفری فقط با هشتاد نسخه اعلامیه در سر ساعت معینی از شب، دست به توزیع زدند و دایره پخش که از دایره نارمک و تهران نو تا شهر ری گسترش داشت یکباره در ظرف چند دقیقه از اعلامیه امام پوشانده شد، بدون آنکه حتی یک نفر دستگیر شود! این شیوه جدید و جالب در پخش اعلامیه که از طرف گروه "موتلفه اسلامی" ترتیب داده شده بود دستگاه جاسوسی شاه (ساواک) را سخت به وحشت انداخت. آنها که از پیش به صدور اعلامیه از طرف قائد بزرگ پی برده بودند با بسیج تمام نیرو و امکانات و کنترل چاپخانه ها و رفت و آمدها می خواستند که از چاپ و پخش آن جلوگیری به عمل آورند. لیکن علی رغم آن پیشگیری و تدارکات امنیتی، توده های مسلمان ایران، اعلامیه رهبر سترگ خود را با بهترین گونه که تا آن روز سابقه نداشت پخش کردند. در ابتدای اعلامیه می خوانیم: "آیا ملت ایران می داند در این روزها در مجلس چه گذشت؟ می داند بدون اطلاع ملت و به طور قاچاق چه جنایتی واقع شد؟ می داند مجلس به پیشنهاد دولت، سند بردگی ملت ایران را امضا کرد؟ اقرار به مستعمره بودن ایران نمود؟ سند وحشی بودن ملت مسلمان و ملی ما، قلم سرخ کشید بر تمام لاف و گزافهای چندین ساله سران قوم. ایران را از عقب افتاده ترین ممالک دنیا پست تر کرد؟ اهانت به ارتش محترم ایران و صاحب منصبان و درجه داران نمود، حیثیت دادگاههای ایران را پایمال کرد؟ به ننگین ترین تصویبنامه دولت سابق با پیشنهاد دولت حاضر، بدون اطلاع ملت با چند ساعت صحبتهای سری رای مثبت داد؟ ملت ایران را در تحت اسارت امریکاییها قرار داد؟ اکنون مستشاران نظامی و غیر نظامی امریکا با جمیع خانواده و مستخدمین آنها آزادند هر جنایتی بکنند، هر

خیانتی بکنند. پلیس ایران حق بازداشت آنها را ندارد، دادگاههای ایران، حق رسیدگی ندارند، چرا؟ برای آنکه امریکا مملکت دلار است و دولت ایران محتاج به دلار... در بخش دیگر از این اعلامیه، ضمن تاکید بر اینکه "بر پیشوایان دول اسلامی است که فریاد ما به دنیا برسانند و از مراکز پخش آزاد ناله جانسوز این ملت بدبخت را به جهان گوشزد کنند" آمده است: "هدف مراجع عظام و روحانیون در هر جا باشند یکی است و آن پشتیبانی از دیانت مقدسه اسلام و قرآن مجید و طرفداری از مسلمین است. اختلافی بین علمای اعلام و نگهبانان اسلام در این هدف مقدس نیست. اگر فرضاً اختلاف اجتهاد و نظری در امری جزئی و ناچیز باشد مثل سایر اختلافات در امور فرعی مانع از وحدت نظر در امور اصولی نیست. اگر سازمانهای دولتی گمان کرده اند با سم پاشیها می توانند ما را از هدف مقدس خود منحرف کنند و به دست جهان متعصب به قصد شوم خود برسند خطا کرده اند. اینجانب که یک نفر از خدمتگزاران علمای اعلام و ملت اسلام هستم در موقع خطیر و برای مصالح بزرگ اسلام حاضرم برای کوچکترین افراد تواضع و کوچکی کنم تا چه رسد به علمای اعلام و مراجع عظام کثرالله امثالهم... امام خمینی در قسمت دیگری از اعلامیه به زندانی بودن بی گناهان در سیاهچالهای شاه اشاره می کنند...: "آیا ملت مسلمان می داند که در حال حاضر عده ای از علما و مبلغین و طلاب و بسیاری از مسلمین بی گناه در زندانها به سر می برند و برخلاف قوانین، آنها را بدون رسیدگی مدتهای مدید زندانی کرده اند و مرجعی نیست که به این وضع هرج و مرج ارتجاعی قرون وسطایی خاتمه دهد؟ اینها دنباله قتل عام پانزدهم خرداد - دوازدهم محرم - است که جراحت آن از قلب ملت پاک نخواهد شد... در بخش پایانی این اعلامیه کوبنده و افشاگرانه به وضع رقت بار مردم مستضعف اشاره شده است...: "من از فکر زمستان امسال رنج می برم، من شدت گرسنگی و خدای نخواستہ لاکت بسیاری از فقرا و مستمندان را پیش بینی می کنم. لازم است خود ملت به فکر فقرا باشند. لازم است از حالا برای زمستان آنها تهیه شود که فجایع سال سابق تکرار نشود. لازم است علمای اعلام بلاد، مردم را دعوت به این امر ضروری بفرمایند... سخنان و اعلامیه روشنگرانه امام، موج تازه ای از خشم و نفرت مردم علیه شاه و باند مزدورش به راه انداخت. فریاد اعتراض در هر گوشه ای از کشور بلند شد. علما و روحانیون شهرستانها با پشتیبانی و همراهی مردم، طی تلگرامها و نامه ها و طومارهایی خواستار الغای فوری کاپیتولاسیون شدند. رژیم شاه که انتظار چنین واکنش تندی از سوی توده ها را نداشت سخت به وحشت افتاد و حسنعلی منصور (نخست وزیر) به منظور توجیه خیانتی که به پیشنهاد او صورت گرفته بود به مجلس سنا رفت و به یاوه گوییهای پرداخت و از جمله گفت...: "چون ممکن است اعمال نفوذ بعضی از اعضای ستون پنجم که عده ای از آنها شناخته شده اند تاثیری داشته باشد این بود که بنده لازم دانستم این مسئله را موشکافی کنم. اشاعه اکاذیب منحصر به عده محدودی است. ملت ایران تمام رشته های ناامنی را گسیخته است و دولت ایران با دادن مصونیت سیاسی به چند مستشار نظامی کوچکترین زیانی به حقوق ملت ایران نمی رساند. کشورهای بزرگ و کوچک دیگری هم برای تقویت دفاعی کشور خود چنین اعتباراتی را گرفته اند. نه تنها ارتش ایران بلکه ملت و دولت و مجلسین ایران در مواقع ضروری و لازم، جوابگوی دشمنان داخلی و خارجی مملکت خواهند بود (صحیح است سناتورها) ملت ایران یکدل و یکجهت پشتیبان ملت خدمتگزار است!" اما هیچیک از این توجیها و ترفندهای سیاسی نتوانست مردم مسلمان ایران را از راهی که رهبر دوران پیششان برگزیده بود منحرف سازد و بدین سبب همچنان به اعتراض و ابراز نارضایتیهای خود ادامه می دادند. رژیم هم دریافته بود که با وجود امام خمینی در ایران، نه تنها پیاده کردن طرح استعماری "انقلاب سفید" و اجرای دستورات امپریالیسم امریکا امکان پذیر نیست بلکه تاج و تخت و کاخ سلطنت او در معرض زوال و نابودی است. از این رو، درصدد دستگیری و تبعید ایشان برآمد و برای انجام این هدف شوم، شب سیزدهم آبان ماه ۱۳۴۳ صدها کماندو و چترباز مسلح، به قم گسیل شدند و خانه امام را به محاصره درآوردند و از بام و در و دیوار وارد منزل شدند و به منظور دستگیری ایشان حتی خادمین منزل را به باد کتک گرفتند. امام خینی در آن ساعت در یکی از اتاقهای اندرون به نماز و دعا مشغول بود و از سر و صداها و حرکات غیر عادی دریافت چکمه پوشان رژیم برای دستگیری ایشان به خانه

یورش آورده اند. بیدرنگ لباس بر تن کرد تا از در اندرونی به بیرونی برود، اما دری که اندرون را به بیرون متصل می ساخت در آن لحظه بسته بود و کلید آن که نزد ایشان بود مفقود شده بود. دژخیمان شاه که از پرس و جو در بیرونی متوجه شده بودند حضرت امام در اندرون به سر می برد به در اندرون یورش بردند و چون در را بسته دیدند با مشت و لگد به در کوفتند. امام خمینی چندین بار فریاد برآوردند که: "وحشیگری درنیارید، الان در را باز می کنم." اما مزدوران از خدا بی خبر، بدون توجه به سخنان امام، آنقدر بر در کوفتند که قسمتی از آن را شکستند. امام خمینی که از پیدا کردن کلید ناامید شده بود از در دیگر اندرون که به کوچه باز می شد خارج شد و هنگام بیرون رفتن، مهر امضای خود را به رسم امانت به همسر گرامیشان سپرد و فرمود: "شما را به خدا می سپارم." کماندوها و دژخیمان شاه که سراسر کوچه را اشغال کرده بودند به محض اینکه امام خمینی از خانه خارج شدند ایشان را محاصره کردند و به ماشینی که مقابل منزل آورده بودند سوار کردند و ماشین با شتاب هر چه بیشتر به حرکت درآمد. در کتاب "بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی" به نقل از پاسبانی که در آن ساعت در جلوی بیمارستان فاطمی پست می داد گفته شده است: "امام خمینی را از در منزل تا سر خیابان با ماشین فولکس واگن آوردند و سر خیابان سوار ماشین شورلتی که از قبل آماده شده بود کردند و با ماشین شورلت به تهران بردند. امام خمینی وقتی که از ماشین فولکس پیاده می شد بیش از چهارصد کماندو و چتر باز مسلح در اطراف ایشان در محوطه گرد آمده بودند و ایشان با لبخند معناداری به مسئول آن گروه فرمودند: اینهمه قوا نمی خواست!" فاصله قم تا تهران در آن روزها - که فاقد اتوبان بود - با سریع ترین وسیله نقلیه زمینی معمولاً - کمتر از دو ساعت طول نمی کشید، اما ماشین حامل رهبر بزرگ انقلاب، در زمانی کمتر از ۹۰ دقیقه این فاصله را پیمود و به فرودگاه مهرآباد رسید. در آنجا سرهنگ مولوی که پیش از رسیدن ماشین حامل امام خمینی حاضر شده بود به وسیله بی سیم به مافوق خود (ظاهراً شاه) اطلاع داد که ماموریت تا اینجا به خوبی صورت گرفته و بقیه آن نیز بزودی انجام خواهد شد! هنوز آفتاب روز سیزدهم آبان ماه ۱۳۴۳ سر از افق بیرون نیاورده بود که رادمردی از سلاله علی و فاطمه و دلسوزترین فرد برای توده های محروم و ستمدیده به دیاری دور از وجود یاران وفادارش فرستاده شد. روز بعد، در یک کادر دو ستونی با حروفی ریز و به عنوان اطلاعیه ای کم اهمیت خیر تبعید امام خمینی که عصر ۱۳ آبان از رادیو خوانده شده بود به این شرح در روزنامه ها انعکاس یافت: "طبق اطلاع موثق و شاهد و دلایل کافی چون رویه آقای خمینی و تحریکات مشارالیه بر علیه منافع ملت و امنیت و استقلال ارضی کشور تشخیص داده شد، لذا در تاریخ ۱۳ آبان ۱۳۴۳ از ایران تبعید گردید. سازمان اطلاعات و امنیت کشور." در این اطلاعیه هیچگاه مشخص نشد که "دلایل کافی" کدام اند و کدام مرجع و دادگاه ذیصلاحی آن را مورد تایید قرار داده و حکم بر تبعید صادر کرده است؟ رژیم شاه تنها به این امر، دل خوش کرده بود که رهبر نهضت را از مریدان پاکبخته خود دور می سازد و از این پس خواهد توانست برنامه های دیکته شده از سوی کاخ سفید را به شکلی دلخواه اجرا کند. غافل از اینکه، مردم مسلمان ایران، از پای نخواهند نشست و سکوت موقت آنان همانند آتش زیر خاکستری است که سرانجام افروخته خواهد شد و کاخ پوشالی ستم شاه و شه پرستان را خواهد سوزانید و جنایتکاران و خائنان به کشور و جامعه را به سزای اعمال خود خواهد رساند. هنگامی که هواپیما به قصد پرواز به سوی تبعیدگاه، موتورها را روشن کرد یکی از مقامات باصطلاح امنیتی، پاسپورت امام را به دست ایشان داد و گفت: "شما اکنون به ترکیه می روید و خانواده شما نیز بزودی به شما ملحق خواهند شد." سرهنگ افضلی نیز که امام را تا تبعیدگاه همراهی می کرد در کنار ایشان قرار گرفت. هواپیما از زمین کنده شد و اوج گرفت. یکی از میهمانداران به صندلی امام نزدیک شد: - اجازه می فرمایید برای شما چای بیاورم؟ امام سرهنگ افضلی را که کنارشان نشسته بود مورد خطاب قرار داد و پرسید: - آیا ایشان (اشاره به میهماندار) مسلمان اند؟ میهماندار پیش از آنکه منتظر پاسخ سرهنگ افضلی باشد، خود به حرف آمد: - اختیار دارید حضرت آقا! من از خانواده روحانی و... (سپس پدر بزرگ خود را که یکی از علما بود معرفی کرد). امام با آوردن چای موافقت کرد و از میهماندار سپاسگزاری نمود. هواپیما مسیر خود را، طی می کرد، سرهنگ افضلی به امام پیشنهاد کرد که اگر مایل باشید به داخل

کابین هواپیما برویم تا از نزدیک، دستگاه حرکت و فرود آمدن و اوج گیری و . . . را مشاهده کنید. امام با این پیشنهاد نیز موافقت کرد و به اتفاق سرهنگ افضلی به داخل کابین هواپیما رفت و هر دوی آنها تا فرودگاه ترکیه در کابین هواپیما نشستند و از برخی وسایل و لوازم هواپیما دیدن کردند و امام هر چند گاه درباره شیوه کار دستگاهها پرسشهایی می کرد. گویا این پرسش برای بعضیها پیش آید که امام خمینی که در برخوردهای خود، خیلی رسمی و موقرانه عمل می کنند و از هر گونه حرکت تفریحی و گفت و شنود خودمانی خودداری می ورزند، چرا در آن لحظه هایی که از خانه، خانواده و یاران خویش دور می شدند، پیشنهاد میهماندار را برای نوشیدن چای و پیشنهاد سرهنگ افضلی را برای رفتن به کابین هواپیما و تماشای دستگاههای داخل کابین پذیرفتند؟ پاسخ به این سؤال به نحوی شایسته از سوی نویسنده کتاب "بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی" داده شده است.:

. . این برخورد ویژه و برخلاف عادت، در حقیقت مربوط به روحیه انقلابی و از خصایل ارزنده رهبری است که خوشبختانه در ایشان به سر حد کمال وجود دارد (داشت) و رمز موفقیت ایشان در ادامه نهضت نیز در همین نکته نهفته است. ایشان بحق توجه دارد که رهبر باید در آن شرایط حساس که شادیها و یا ناراحتیها به ایشان رو می آورد، خود را نبازد و جنبه را از دست ندهد. . . در آن شرایطی که ایشان را به تبعیدگاه می برند اگر بنا بود طبق عادت و شیوه همیشگی خود خیلی رسمی و سنگین برخورد کند و از هر گونه خوردن و نوشیدن و گفت و گو خودداری ورزد ممکن بود همراهان ایشان که به روحیه، اخلاق و روش ایشان هیچگونه آشنایی نداشتند چنین پندارند که خود را باخته و مثل یک مجسمه بی روح سر جای خود خشک شده است! و همین تصور و پندار خود را در بازگشت از ترکیه به شاه (که آرزوی درهم شکستن روح تزلزل ناپذیر امام خمینی را داشته و دارد) گزارش کنند و موجبات جرئت بیشتر و طغیان فرعونى شدیدتر رژیم شاه و باند مزدور او فراهم آید. از این رو، می بینیم که خمینی ژرف اندیش و خردمند برخلاف شیوه همیشگی خود و علی رغم دل خونین و جراحت باری که دارد در هواپیما به گونه ای برخورد می کند که همراهان ایشان وقتی گزارش سفر خود را به رژیم شاه و کارشناسان آن تسلیم کردند روحیه آنان را در هم کوبید! شاه و هیئت حاکمه را بیچاره و درمانده سازد و کوچکترین نقطه ضعفی که در بردارنده ترس و یاس امام خمینی باشد در آن گزارش به دست نیاید. "دستگیری شهید مصطفی خمینی سیزدهم آبان ماه ۱۳۴۳ مردم شهر مقدس و مذهبی قم، وجود صدها نظامی مسلح به انواع سلاح را در سرتاسر شهر دیدند. صحن مطهر حضرت معصومه (س) اطراف منازل علما و مقامات برجسته روحانی در محاصره و کنترل کامل نظامیان قرار داشت. عقربه های ساعت به ۹ صبح نزدیک می شد که آیت الله حاج سید مصطفی خمینی فرزند ارشد امام از خانه خارج شد و به منظور دیدار با برخی مراجع و مقامات روحانی قم، راهی خانه آنان شد. عده ای از اهالی محل و روحانیونی که پس از آگاهی از دستگیری شبانه امام به بیت ایشان رفته بودند حاج آقا مصطفی را همراهی می کردند. حاج آقا مصطفی پس از ملاقات با یکی از روحانیون، به تنهایی و از بیراهه به منظور عدم جلب توجه ماموران - خود را به منزل مرحوم آیت الله مرعشی نجفی رساند. (مرحوم آیت الله نجفی از حاج آقا مصطفی درخواست ملاقات فوری کرده بود). هنوز چند دقیقه از ورود حاج آقا مصطفی به منزل آیت الله نجفی نگذشته بود که کماندوها از بام و دیوار وارد منزل آقای نجفی شدند و ایشان را دستگیر کردند و به شهربانی قم بردند. ایشان ساعتها در شهربانی تحت بازداشت بود و عصر همان روز به تهران انتقال یافت و در زندان قزل قلعه محبوس شد. بازتاب دستگیری و تبعید امام رژیم شاه تصور می کرد با دستگیری و تبعید امام به ترکیه، غائله پایان یافته و مردم نیز که در مقابل عملی انجام یافته قرار گرفته اند واکنشی نشان نخواهند داد. اما غافل از اینکه مردم مسلمان ایران به محض آگاهی از تبعید رهبر سازش ناپذیر خود، جوش و خروش تازه ای را آغاز می کنند که عمال رژیم با وجود اعمال تمام سانسورها، تهدید و اربابها قادر به کنترل آن نخواهد بود. اعتصاب سراسر کشور را فراهم گرفت و این بار مردم برخلاف واقعه پانزدهم خرداد ماه که به خیابانها ریختند و قتل عام شدند - با بستن مغازه ها و بازارها، مراتب تنفر و انزجار خود را از اقدام رژیم نشان دادند، هر چند ماموران ساواک با زور و تهدید، عده ای را به باز کردن مغازه ها وادار کردند و جلو برخی از مغازه هایی که صاحبانشان حاضر به

باز کردن آن نبودند توسط مامورین انتظامی تیغه شد و اموال آنها به غارت رفت، اما هیچیک از این اقدامات کارساز نبود. سیل تلگرام و اعلامیه و طومار مراجع تقلید، علما و مردم مسلمان در تقبیح عمل دستگیری و تبعید امام به سوی قم و ترکیه سرازیر شد. مرحوم آیت الله مرعشی نجفی در نخستین اعلامیه تند خود خطاب به "ملت مسلمان ایران و جهان" نوشت: "...: "ملت مسلمان ایران و جهان می داند که در این روزها به عالم روحانیت چه ها گذشت؟ می داند که عالم روحانیت چه لطمه بزرگی را مشاهده نمود؟ می داند که حوزه علمیه قم با چه مصائبی مواجه شده؟ می داند که مطبوعات علیه روحانیت چه ها نوشته؟ می داند که بار دیگر مجاهد عظیم الشان برادر عزیزمان حضرت آیت الله خمینی امت برکاته را با کمال وقاحت در تاریکی دستگیر و بنا به نوشته جراید و تبلیغات به خارج از ایران برده شده و پشت سرش دستگاه دروغپرداز و جراید چه هتاکیها نموده و چه تهمت‌های ناروا زده اند؟ می داند که پس از گرفتاری معظم له، آقازاده محترمشان را که با قلبی غمناک و دلی شکسته به منزل حقیر آمده بود، مامورین در روز روشن از بام خانه ریختند و بیشرمانه ایشان را نیز بردند و مقاومت و اصرار من با خشونت مامورین مواجه گردید؟ در صورتی که این رفتار جائزانه برخلاف موازین شرع مقدس اسلام و قانون خودشان می باشد، زیرا که منازل مراجع تاکنون مصونیت داشته و نظرشان در اساس قوانین معتبر است. هیات حاکمه بدانند که جرم بسیار مرتکب شده و تاریخ جهان، این جنایت را هرگز فراموش نخواهد کرد. "... حوزه علمیه قم با صدور اعلامیه از عموم مسلمین خواست که با تعطیل مغازه ها و اعتصاب عمومی مراتب انزجار خود را از این جنایت دستگاه فاسد حاکمه و طرفداری خود را از اهداف عالی روحانیت ابراز دارند و فریاد اعتراض خویش را به گوش عموم مسلمین دنیا و مراکز حقوقی جهان برسانند. سیل اعتراض مردم به احیای کاپیتولاسیون و تبعید امام خمینی با فرستادن تلگرام، نامه و طومار به دربار، کاخ نخست وزیری، سفارت ترکیه در تهران و سفارتخانه های کشورهای اسلامی در ایران و مراجع دیگر همچنان سرازیر بود و هر روز افزایش می یافت. دانشجویان ایرانی مقیم خارج نیز با ملت ایران همصدا شده، علیه احیای کاپیتولاسیون و تبعید رهبر بزرگوار نهضت به اعتراض برخاستند و تظاهرات عظیمی در برخی از کشورهای اروپای ترتیب دادند. در عین حال با مخابره تلگرامهایی به قم، نجف و شخصیت‌های بزرگ مذهبی و سیاسی جهان از جمله شیخ جامع "الازهر" در قاهره اوتانت دبیر کل وقت سازمان ملل متحد در نیویورک و برتراند راسل خواستار اقدام جدی و فوری آنان جهت پایان دادن به تبعید غیر قانونی امام خمینی شدند. نماینده روحانیون در ترکیه رژیم شاه که دریافته بود از خشم و خروش توده های مسلمان بکاهد موافقت کرد که نماینده ای از طرف مقامات روحانی به ترکیه برود و با ایشان ملاقات کند و در پی آن آقای سید فضل الله داماد آیت الله حاج سید احمد خوانساری در روز نیمه شعبان از تهران به اسلامبول پرواز کرد. فردای آن روز، امام خمینی را نیز از تبعید گاهشان "بورسا" به اسلامبول آوردند و در هتلی جدا از مسافرخانه ای که آقای سید فضل الله در آنجا سکونت داشت جا دادند و ملاقاتهایی در حضور ماموران ساواک میان آنان صورت گرفت. در این دیدار بود که امام خمینی از دستگیری فرزند بزرگوارشان حاج آقا مصطفی آگاهی یافت و با اظهار خرسندی اظهار داشت: "زندان جهت ورزیدگی و آمادگی او برای آتیه خیلی موثر و ثمر بخش خواهد بود." بدین ترتیب بی خبری و نگرانی مردم مسلمان ایران پس از یک ماه و نیم که از تبعید ایشان می گذشت پایان پذیرفت و تا حدودی از نظر سلامت و تندرستی ایشان آسوده خاطر شدند. نخستین نامه از امام پس از تبعید در زمانی که امام خمینی در ترکیه بودند از طرف مقامات برجسته روحانی قم نیز نمایندگانی به دیدار ایشان رفتند. از جمله این افراد، آقای محمود مرعشی فرزند مرحوم آیت الله مرعشی نجفی بود که با نامه ای از سوی پدرش به حضور امام رسید و نخستین نامه پنجاه و هشت روز پس از تبعید با خط امام خطاب به آیت الله مرعشی به قم رسید. در این نامه تاکید شده بود: "...: بحمدالله حال اینجانب خوب و جای هیچ نگرانی نیست. خداوند متعال هر چه مقدر فرموده، صلاح اوست." از سوی دیگر، فرزند برومند امام که پنجاه و هفت روز در زندان به سر برد، روز سه شنبه ۲۴ شعبان مطابق هشتم دی ماه ۱۳۴۳ از زندان آزاد شد و در قم با استقبال پر شور مردم مواجه گردید، اما پنج روز بعد، بار دیگر توسط ساواک دستگیر و به تهران برده شد و از آنجا به ترکیه تبعید گردید و به

پدر بزرگوار و نستوهش پیوست. به دنبال این حوادث، رژیم گروه دیگری از فضلا و اهل هنر را در تهران دستگیر و زندانی کرد و تنگناها و تضییقاتی برای طرفداران امام به وجود آورد. اما مبارزات پیگیر مردم مسلمان ایران همچنان ادامه داشت و با وجودی که رژیم با تشکیل یک دادگاه فرمایشی عده‌ای از آنان را به شش ماه تا یک سال حبس محکوم کرد هیچ نتیجه‌ای عایدش نشد. خشم ملت از فشارها و تضییقات رژیم به آنجا کشید که جمعی از جوانمردان مسلمان بازاری از جمله مهدی عراقی، هاشم و صادق امانی، محمد بخارایی، مرتضی نیک نژاد و رضا صفار هرنندی تصمیم به اعدام انقلابی حسنعلی منصور و چند مهره موثر رژیم گرفتند و سرانجام گلوله‌های آتشین محمد بخارایی، قلب منصور را نشانه گرفت و او را به هلاکت رسانید و جای او را مهره سرسپرده دیگری به نام امیر عباس هویدا گرفت. او نیز همانند گذشتگان با اجرای برنامه‌های تخریبی، وضعی را پدید آورد که مردم به ستوه آمده و مسلمانان ایران را به قیامی گسترده و همه‌جانبه واداشت. تبعید غیر قانونی امام خمینی و اعمال فشار و زور و وجود خفقان حاکم بر جامعه، بتدریج جنبه جهانی به خود گرفت و رژیم با وجود تمام تبلیغاتی که برای بازگوه جلوه دادن رویدادهای کشور می‌کرد نتوانست وجدانهای بیدار جهان را برای همیشه خفته نگه دارد. کمیسیون حقوق بشر، طی نامه‌ای که برای دبیرکل سازمان ملل فرستاد به تشریح آنچه در ایران می‌گذشت پرداخت و از او خواست برای جلوگیری از بیدادگریها در ایران، اقدام موثری صورت گیرد. در نامه کمیسیون حقوق بشر به دبیرکل سازمان ملل آمده بود: "ما توجه شما را به اعمالی که می‌تواند از طرف سازمان ملل متحد علیه روشهای اخیر دولت ایران در مورد پایمال کردن حقوق انسانی اعمال شده تعقیب گردد جلب می‌کنیم: گزارش این حقایق در شماره نوامبر روزنامه‌های نیویورک تایمز، تایمز لندن و لوموند پاریس درج شده، همراه با گزارشهایی است که از سایر منابع به ما رسیده است. به نظر می‌رسد که دولت ایران به بهانه حفظ امنیت و تحت راهنمایی نیروهای انتظامی بخصوص سازمان امنیت، رهبران مذهبی ایران را به جرم مخالفت با روشهای دولت ایران که مغایر با حقوق مصرح در قانون اساسی ایران است اخراج کرده است. رهبران اصلی بدون محاکمه در زندان به سر می‌برند و بیشتر یا تمام رهبران دیگر نیز در خانه‌هایشان تحت نظر می‌باشند. ولی ناهنجارترین این تضییقات عبارت از تبعید آیت الله خمینی رهبر مذهب شیعه اسلامی که ۹۵ درصد مردم ایران به آن معتقدند و در ترکیه می‌باشند. در تاریخ چهارم نوامبر حضرت آیت الله خمینی توسط نیروی انتظامی به ترکیه تبعید شد و اکنون در ازمیر تحت نظر می‌باشد. این عمل، نقض آشکار ماده ۱۴ قانون اساسی ایران است که می‌گوید: "هیچ ایرانی را نمی‌توان تبعید و یا مجبور به ترک محلی و یا اقامت در محلی نمود، مگر در مواردی که قانون تصریح کرده است." این عمل بدون انجام تشریفات قضایی و استناد به قانون انجام گرفت. حضرت آیت الله خمینی از سال ۱۹۶۲ به اتهام ایجاد شورش و آشوب در اثر مخالفت با پایمال شدن حقوق مردم ایران، در قم تحت نظر به سر می‌برند. در آن موقع حکومت نظامی برقرار بود و بعدا لغو شد. مشکل است تصور کرد که چگونه رهبری که تا این اندازه محدود و مقید بوده می‌توانسته مجرم برای تحریک فعالیتهای بعدی باشد. با توجه به همکاری دولت ترکیه در قبول و مقید کردن یک رهبر مذهبی که بدون محاکمه و اتهام و بدون هیچ رابطه با منافع دولت ترکیه گرفتار شده است، مسئله بیش از اندازه مهم جلوه می‌کند. ما تقاضا داریم تحقیقات لازم را از دو دولت به عمل آید و تصمیمات مقتضی مطابق با مقررات سازمان ملل توسط دبیرخانه سازمان انجام گیرد. با تقدیم احترام. رئیس - جن پاپانگ - رئیس افتخاری - روجر بالدین - آوریل ۱۹۶۵ پس از قتل منصور و دستگیری محمد بخارایی بقیه افراد گروه نیز دستگیر شدند و در یک دادگاه فرمایشی، سرانجام حکم دادگاه مبنی بر اعدام محمد بخارایی، رضا صفار هرنندی، مرتضی نیک نژاد و صادقی امانی صادر شد و به مرحله اجرا درآمد و بقیه افراد گروه به حبس ابد تا پانزده سال، ده سال و پنج سال حبس محکوم شدند. به رغم تمام شکست و کشتارها، حبس و شکنجه‌ها و آزار و اذیتها، ملت ایران از پای ننشست و به مبارزات خود علیه رژیم شاه ادامه داد و سرانجام نیز به پیروزی نهایی رسید. کاخهای ستم شاه فرو ریخته شد، امام خمینی (ره) پس از پانزده سال دوری از وطن، بازگشت، نظام جمهوری اسلامی بنیان نهاده شد و اسلام عزیز پس از قرن‌ها غربت، حیاتی دوباره یافت و پرچم "لااله

الا الله" برافراشته شد. با پیروزی انقلاب اسلامی، مردم ستم‌دیده و مستضعفان جهان بیدار شدند و امروز شاهدیم که ستونهای پوشالی جور و ستم، یکی پس از دیگری فرو می‌ریزد و همانگونه که امام خمینی (ره) بارها تاکید فرمودند، قرن حاضر، قرن پیروزی و حاکمیت مستضعفان است. ان شاءالله منابع و ماخذ: کتابهای "بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی" نوشته حمید روحانی. و "نهضت روحانیون ایران" نوشته علی دوانی و ورزنامه های کیهان و اطلاعات.

اقامتگاههای حضرت امام از آغاز تا پایان

اقامتگاههای حضرت امام از آغاز تا پایان رواق منظر چشم من آشیانه توست منشور منشور حضرت امام خمینی چون منشوری منور کثیری از فضایل و مکارم را در وجود خویش محقق ساخته بود. یکی از جنبه های جالب که در زندگی این بزرگمرد میدان حکمت و معرفت درخشندگی دارد، ساده زیستی، قناعت و اعراض از تشریفات و تجملات می باشد. امام که این شیوه را به نحو بارزی در زندگی خود پیاده کرده بود طی بیاناتی دیگران و خصوصا مسؤولین را به چنین روشی فرا می خواند و می فرمود: «ارزش انسان به خانه نیست، به باغ نیست. اگر ارزش انسان به اینها بود باید انبیا یک همچین کاری بکنند. انبیا سیره شان را دیده اند که چه جور بوده است. ارزش انسان به این نیست که یک هیاهو داشته باشد و رفت و آمد زیاد داشته باشد». (۱) و در فرازی از یکی از سخنرانیهای خود خاطر نشان ساخته: «صاحب جواهر ... یک منزل محقر داشتند و در یک اتاقشان باز بود و به یک دالانی از قراری که نقل می کنند که در آن هوای گرم نجف یک نسیم، نسیم داغی می آمده و ایشان مشغول تحریر «جواهر» بوده اند». (۲) و در بیان دیگری به زهد و تقوای علما اشاره کرده و اظهار داشته اند: «در آن وقتی که آمدیم قم که در آنجا چه اشخاصی بودند، شخص اول قم در حیث زهد و تقوا... مرحوم آشیخ ابوالقاسم قمی، مرحوم آشیخ مهدی و عده دیگری و شخص نافذ آنجا و متقی، مرحوم آ میرزا محمد برقی و مرحوم آ میرزا محمد ارباب، همه اینها را من منزلهایشان رفتم... در زندگی مشابه بودند ... مرحوم آ میرزا محمد ارباب که من رفتم مکرر منزلشان یک منزلی داشت دو سه تا اتاق داشت خیلی ساده، بسیار ساده. مرحوم آشیخ مهدی همین طور... وقتی انسان در آن محیط واقع می شد که اینها را می دید، همین دیدن اینها برای انسان یک درسی بود.» (۳) همان گونه که از بیانات حضرت امام استفاده می شود آشنایی با منزل مشاهیر خود می تواند برای علاقه مندان به مکارم آموزنده باشد و از این جهت در این نوشته کوشش شده است در یک بررسی اجمالی خوانندگان با محل سکونت حضرت امام خمینی، از خمین تا جماران آشنا شوند. باروی امن در دوران حکومت قاجارها ایران در آتش ناامنی و ستم می سوخت. اشرار از این فرصت بدست آمده سوء استفاده می کردند و شهرهای این مرز و بوم را مورد تاخت و تاز وحشیانه خویش قرار می دادند. شهر کوچک خمین که در دامنه ارتفاعاتی به نام «بوجه» آرمیده است، به کام آشوب فرو رفته و کمر مردمانشان از ستم شاهزادگان و خوانین خم شده است. در این شرایط آشفته هر گونه روزنه امیدی به روی مردم بسته است. در آن زمان تنها یک در بر روی مسلمانان این دیار باز بود و ملجایی برای محرومان محسوب می گشت و دلها در یک خانه آرامش می یافت و آنجا مکانی جز منزل حاج سید مصطفی موسوی پدر حضرت امام نبود. این منزل را محسن نامی که از متنفذین خمین بود و با تجاوزات افراد شرور نیز مخالفت داشت در تاریخ ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۵۵ ق به فردی که تازه وارد شهر شده ولی محبوب مردم بود و خوی شرارت نداشت واگذار کرد. این شخص کسی جز جد بزرگوار حضرت امام نبود. عمارت مذکور در پس دروازه محله سادات شرق خمین واقع است که شامل اندرونی و بیرونی می شود، اتاقها و منضمات این مکان تغییر آنچنانی نکرده اند و در توسعه و تعریض خیابان بروج و باروی جهت شرقی بنا را از بین برده است. این بیت از طریق کوچه ای مارپیچ و باریک به بازار و مسجد جامع متصل می شود. پدر امام در خانه مزبور را بر روی بی پناهان و پابرهنگان باز گذاشته و برای دفع اشرار و دفاع از محرومان سلاح بر دوش گرفته و این مکان را به محل مبارزه با متجاوزان و جایگاه امن مظلومان تبدیل کرده بود. (۴) امام خمینی در بیستم جمادی الثانی سال ۱۳۲۰ ق همزمان با

سالروز میلاد خجسته کوثر ولایت حضرت فاطمه زهرا (س) در این خانه دیده به جهان گشود و دوران کودکی و نوجوانی را در منزل مزبور سپری ساخت. صحن این خانه خاموش و ساکت در زیر بارش باران و تابش آفتاب با دیوارهای کهن درد دل می‌کند، زیرا خاطرات خوش و ناگواری را در خود جای داده است. آجرهای کف حیاط هنوز باقی هستند ولی عبور از تاریخی نسبتاً طولانی و قدمتی یکصد و هفتاد ساله از آنها رنگ و رویی باقی نگذاشته و سخت فرسایش یافته‌اند. خانه‌های خشت و گلی اطراف به مرور ایام جای خود را به بناهای نوساز داده‌اند. تنها زادگاه امام است که با مختصر تعمیراتی به همان سبک سنتی قدیمی و معماری جالب که از هویت بومی و دینی حکایت دارد نظر هر فردی را به سوی خود جلب می‌کند. دیوارهایش زمزمه می‌کنند: آن مرد نستوه و سازش ناپذیر، ستیز با ظلم را در اینجا تجربه کرد و محروم نوازی و خوشخویی با مردمان را در این خانه از پدر به ارث برد و نخستین آثار آمیختگی تدین با سیاست را در منزل مورد اشاره، مشاهده کرد. اگرچه این خانه تنها هیجده بهار میزبان امام بود اما خاطراتی زیاد را در دل خود جای داده است. منزل امام در سازمان میراث فرهنگی به عنوان یکی از آثار ملی به ثبت رسیده و به یک مرکز ایرانگردی و زیارتی تبدیل شده است. (۵) آقای «آلمارو ماچوردوم»، مسلمان اهل اسپانیا که شدیداً تحت تأثیر زادگاه رهبر کبیر انقلاب اسلامی قرار گرفته در جملاتی ساده اما از دل برخاسته، شرح سفر خود را به خمین نوشته است. او در آغاز می‌گوید: وقتی روح الله موسوی به مرحله‌ای از پختگی فکری، درجات اول روحانیت و آگاهی کامل از ارزشهای اخلاقی، اجتماعی و سیاسی می‌رسد خود را به خمین منسوب می‌دارد و این نمادی است از باورهای دینی مردمی ساده، پویا، پراخلاص و مؤمن. وی در ادامه به شرح خانه‌ای که امام در آن متولد گردید پرداخته و افزوده است: من وقتی وارد اتاقی شدم که امام خمینی در آن متولد شده بودند لرزش شدیدی مرا فرا گرفت. یک دنیا خاطره به ذهنم سرازیر شد، خاطراتی که از ملاقاتم با رهبر روحانی ایران و فرزندش ناشی می‌شد و من اینک غرق در آن حادثه فراموش نشدنی بودم. به یاد آوردم وقتی در مقابلش قرار گرفتم نوری در ضمیرم درخشیدن گرفت، پیامهایی از عمق زوایای روحی برایم داشت که محتوای آموزشی خاصی داشتند. (۶) حجره سلطان آباد امام خمینی پس از شکوفایی در این بوستان معطر در سال ۱۲۹۹ش (۱۳۳۹ق) جهت ادامه تحصیل رهسپار سلطان آباد (اراک) گردید تا در حوزه علمیه این شهر دنباله تحصیلات را پی گیرد. حجره حضرت امام در مدرسه علمیه اراک که حدود یک سال در آن اقامت داشتند در ضلع شرقی ساختمان قرار دارد که قرار است به یادبود آن بزرگوار توسط سازمان میراث فرهنگی کاشی کاری شود. (۷) در آشنیانه فقاقت در سال ۱۳۴۰ ه.ق که مرحوم آیت الله حائری حوزه علمیه اراک را به شهر مقدس قم انتقال داد، امام خمینی که تازه کتاب «مطول» را شروع کرده بود در سن ۳۰ سالگی به قم رفت و در مدرسه دارالشفای این شهر مسکن گزید و در حوزه جدید التأسيس قم تحصیلات را با جدیت بیشتری دنبال نمود. با ورود آیت الله حائری به این دیار اهل بیت (علیهم السلام)، مدرسه دارالشفای بازسازی گردید و مدرسه فیضیه احیا شد. امام خمینی حدود هفت سال یعنی تا سن ۲۷ سالگی در حجره‌ای از مدرسه فیضیه اقامت داشت. (۸) حجره شماره ۲۳ محل خلوت انس و سیر و سلوک عهد شباب بود و به همین دلیل در دوران تبعید امام مکان شریفی برای طلبه‌ها به شمار می‌آمد. پس از ارتحال جانگداز او این حجره به شکل سابق مرمت گردید و به عنوان یکی از موارث امام نگهداری می‌شود. البته پس از ازدواج، امام مدرسه فیضیه را به پایگاه علم و مبارزه تبدیل نمود و در سال ۱۳۱۵ ه.ش پس از رحلت آیت الله حائری محل تشکیل درس اخلاق امام خمینی بود که مأموران رضاخان آن را تعطیل کردند و پیرو این ممانعتها درس مزبور به صورت جلسات خصوصی در خانه تشکیل می‌گردید و بعد به مسجد سلماسی انتقال یافت. (۹) امام خمینی در سن ۲۸ سالگی با دختر محترم آیت الله ثقفی (خانم خدیجه معروف به قدس ایران) ازدواج نمود و پس از تشکیل خانواده مدتی در تهران در خیابان «آب سردار» اقامت داشتند و سپس به قم عزیمت نمودند و وارد خانه‌ای شدند که همسر امام قبل از ازدواج در عالم رؤیا آن را دیده بود. (۱۰) این اولین خانه‌ای بود که آیت الله حاج سید احمد زنجانی به امام معرفی کرد و آن بزرگوار به همراه خانواده شش ماه در آن سکونت داشت گویا صاحب خانه می‌خواست منزلش تخلیه گردد یا آنکه به دلیل کرایه سنگین،

امام ناچار به تخلیه آن گردید. دومین خانه که ایشان در قم اجاره نمود در محله ای نزدیک عشق علی بود که به آنجا الوندیه می گفتند و گویا حالا خراب شده است. در ۲۱ رجب سال ۱۳۰۹ ش در این خانه مرحوم شهید آیت الله سید مصطفی خمینی متولد گردید. (۱۱) حضرت امام خمینی پس از چند بار جابجایی و زندگی در مکانهای اجاره ای، خانه ای در محله یخچال قاضی قم تهیه کردند. این خانه که سیصد متر مساحت دارد با سبک قدیمی و از خشت ساخته شده و در دو سوی حیاطش بنایی (ضلع شمالی و غربی) دو طبقه دارد. ساختمان اول که در ورودی آن قرار دارد به عنوان بیرونی و ساختمان بعد از حیاط به عنوان اندرونی مورد استفاده قرار می گرفت. اتاقهای طرفین ساختمان بیرونی به همدیگر راه دارند و در و پنجره های آن هنوز یاد ایام گذشته را در اذهان تداعی می کنند و معماری بومی و سنتی خود را در شیشه های کوچک مربع و مستطیلی شکل حفظ کرده اند. این خانه در سالهای تبعید امام، به عنوان بیت حضرت امام محل مراجعات علاقه مندان بود و نخست آیت الله محمد صادق تهرانی امر وجوهات و رسیدگی به امور طلاب را در آن به نمایندگی از طرف امام انجام می داد که پس از تبعید وی، این خانه در اختیار آیت الله پسندیده برادر ارشد حضرت امام خمینی قرار گرفت. آن مرحوم نیز فعالیتهای مورد اشاره را در آن انجام می داد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نیز این امر ادامه داشت و با ارتحال آن روح قدسی این خانه تبدیل به دفتر مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای گردید. بیمارستان فاطمیه که در مجاورت این بیت قرار داشت تخریب شده و خیابان معلم از کنارش گذشته است. وضع ساده منزل حضرت امام در قم در طول زندگی، از قناعت ایشان حکایت دارد و معروف است که آجرهای پله حیاط سائیده شده بود، بنا می گوید تعدادی آجر تهیه شود تا آن آجرهای سائیده شده را عوض کنیم، امام می فرمایند: همان آجرهای کهنه را پشت و رو کنید و کار بگذارید! (۱۲) محبوب محبوس در نیمه شب دوازدهم محرم سال ۱۳۸۳ ق مطابق با پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ در پی سخنرانی افشاگرانه امام علیه رژیم وابسته پهلوی و استعمار عوامل ساواک به همراه کماندوهای رژیم به سوی خانه امام حرکت کردند و از سر کوچه تا درب منزلشان که بیش از صد متر نبود تحت کنترل قرار داده و درب هر خانه سربازی گماردند و در اطراف منزل و باغ اناری که در پشت این منزل قرار داشت سنگر گرفتند و جمعی دزدانه وارد منزل شدند و امام را سوار ماشین فولکس واگن که دم درب خانه ایستاده بود نمودند و مستقیماً به تهران در باشگاه افسران بردند. غروب آن روز ایشان را با اتومبیل جیبی که پنجره هایش با پارچه سیاه رنگی پوشیده شده بود از باشگاه افسران خارج ساخته و به پادگان قصر بردند و نوزده روز تمام یعنی تا چهارم تیر ماه را در زندان مذکور گذرانیدند. سپس ایشان را از آنجا به پادگان عشرت آباد منتقل ساختند. (۱۳) سلولی که امام در آنجا زندانی بود، محلی کوچک به اندازه شش متر مربع به ابعاد دو متر در سه متر بود. رژیم شاه تحت فشارهای فراوان داخلی و اعتراضات شدید حوزه های علمیه عراق و ایران و مهاجرت علما به تهران نتوانست رهبر قیام را در این سلول نگه دارد و پس از دو ماه در دوازدهم مرداد ۱۳۴۲ ش ایشان را به «داوودیه» که به تصور رژیم شاه جایی دور افتاده بود، منتقل کرد. مردم مسلمان تهران به محض شنیدن خبر انتقال امام به این مکان، راهی داوودیه شدند و در ملاقات با ایشان از فجایع ۱۵ خرداد و سفاکیهای ستمگران سخن گفتند و امام از این بابت سخت متأثر گردیدند. نیمه های شب نیروهای امنیتی خطاب به رهبر نهضت گفتند: باید مکان دیگری برای اقامت بیابید. بلافاصله آقای روغنی که از تاجران صاحب اعتبار تهران بود از حضرت امام درخواست نمود تا به منزل ایشان در قیطریه بیایند و امام پیشنهاد وی را پذیرفتند و به خانه وی رفته و چند روز بعد به منزل دیگری نقل مکان کردند و هشت ماه در آنجا اقامت داشتند. این خانه رو به روی کوچه تهرانچی قرار داشت و مرحوم روغنی هم در آن زندگی می کرد. در این مکان تنها افراد خاصی اجازه داشتند با امام ملاقات کنند و مأموران امنیتی رژیم سخت مراقب ارتباطهای امام بودند. خانه نخست در سالهای اخیر ویران شده و به جایش یک مجتمع مسکونی ساخته اند ولی بنای دوم باقی است. رژیم برای فرونشاندن ناراضیتهای عمومی و به دنبال آخرین تلگراف که از حوزه علمیه قم خطاب به حسنعلی منصور نخست وزیر وقت مخبره و انتشار یافت در شب سه شنبه هیجدهم فروردین ۱۳۴۳ ش امام خمینی را آزاد نمود. پس از ده ماه ایشان وارد خانه خویش

در شهر مقدس قم گردید و موجبات شادمانی علاقه‌مندان را فراهم ساخت. (۱۴) اما در شب سیزدهم آبان ۱۳۴۳ و یک هفته پس از اعتراض امام خمینی به تصویب لایحه کاپیتولاسیون، خانه ایشان را محاصره نموده و با وحشی‌گری خاصی معظم له را شبانه دستگیر کرده به تهران انتقال دادند و روز بعد که مطابق ۲۹ جمادی الثانی سال ۱۳۸۴ ق بود ایشان را به ترکیه تبعید نمودند و به هتلی در بلوار پالاس طبقه چهارم اتاق شماره ۵۱۴ که از قبل مهیا شده بود بردند. این هتل در مرکز شهر آنکارا قرار داشت و چون خبرنگاران به آنجا آمدند بعد از ظهر پنج‌شنبه ۱۴ آبان ۱۳۴۳ ش امام خمینی را به ساختمان دیگری در خیابان آتاتورک به نام ساختمان «فتوتم» انتقال دادند. پس از تغییرات پیاپی محل اقامت امام، در ۲۱ آبان، مطابق ۷ رجب سال ۱۳۸۴ ق ایشان را به شهر بورسا واقع در ۴۶۰ کیلومتری غرب آنکارا حوالی دریای مرمره منتقل کرده و در یکی از ساختمانهای جنوبی آن اسکان دادند و در سیزدهم دی همین سال، رژیم فرزند ارشد امام را نیز به ترکیه تبعید کرد و شهید حاج آقا مصطفی خمینی به نزد پدر بزرگوار خویش شتافت. مدت اقامت امام در ترکیه یازده ماه به طول انجامید. (۱۵) در این مدت با وجود آنکه امام در شرایطی سخت به سر می‌برد کتاب تحریر الوسيله را به رشته تحریر در آورد. (۱۶) کلبه کوچک شاه با تصور اینکه اهل جمود و خمود در عراق می‌توانند در شخصیت حضرت امام تأثیر منفی بگذارند، در تاریخ ۱۳ مهر ۱۳۴۴ قاند بزرگ را همراه فرزند برومندشان از تبعیدگاه ترکیه به عراق منتقل ساخت. (۱۷) امام در بدو ورود به عراق، همراه فرزند ارشدش عازم شهر کاظمین شد. و در مسافرخانه جمالی این دیار مقدس اقامت گزید. صاحب مسافرخانه چون رهبر نهضت ایران را شناخت در مقام تکریم برآمد و با اصرار زیاد، ایشان را به منزل شخصی خویش برد. در پانزدهم مهر ماه امام و شهید سید مصطفی خمینی در حالی که انبوهی از روحانیان نجف و کاظمین آن دو را همراهی می‌نمودند به سوی سامرا حرکت کردند و در میان استقبال صمیمی علما و مردم این دیار ابرار، به مدرسه مرحوم شیرازی وارد شدند و عصر روز بعد به کربلا- عزیمت نمودند و با شور و اشتیاق خاصی بارگاه مقدس امام حسین (ع) و سایر شهیدان کربلا را زیارت کردند. حضرت امام پس از سکونت در نجف به مناسبت‌های ویژه به این شهر می‌آمد و در مدت کوتاه اقامت خویش در خانه‌ای که به یک نفر کویتی تعلق داشت، اقامت می‌کرد. این خانه در انتهای بازار رو به روی حرم حضرت سید الشهدا (ع) قرار داشت و فاصله اش تا حرم طولانی نبود. (۱۸) حاج شیخ نصر الله خلخالی که از دوستان آقا بود برای امام در نجف منزلی محقر تهیه نمود که برخی طلبه‌ها و مردم به سفارش وی، لوازمی چون فرش کهنه، گلیم مندرس، سه چهار دست رختخواب، وسایل چای برای پذیرایی از جمعیت، تدارک دیدند. امام از کربلا که آمد وارد این منزل کوچک شد که چون آشپزخانه اش خیلی کوچک بود دیگ غذا را در حیاط می‌گذاشتند. دو اتاق به مساحت هر کدام دوازده متر مربع در پایین و دو اتاق در بالا داشت که یکی قابل استفاده نبود؛ یکی از اتاقها برای امام مفروش گشت و خانه مجاور را جهت بیرونی اجاره کردند. (۱۹) این خانه محقر و فرسوده در یکی از کوچه‌های خیابان الرسول نجف قرار داشت و امام همچون صدها طلبه معمولی در آن اجاره نشین بود. (۲۰) اما این خانه کوچک کانون قیام بود و نقطه امید امت مسلمان بشمار می‌رفت و به همین دلیل دستگاه استکبار فشارهای زیادی را متوجه آن ساخت. در آغاز، رژیم عراق چون با ایران روابط خوبی نداشت اجازه داد رهبر کبیر انقلاب اسلامی تلاشهای سیاسی خود را ادامه دهد. (۲۱) حضرت آیت الله فاضل لنکرانی نقل می‌کند: وقتی وارد بیرونی منزل امام شدم دیدم خانه بسیار محقر و کوچکی است که شاید حیاطش مجموعاً ۱۳ یا ۱۴ متر مساحت بیشتر نداشت، اتاقهایی در قسمت پایین داشت. اتاق بالا سالها بود که رنگ آمیزی نشده و یک حالت تقریباً ناراحت‌کننده‌ای در آن دیده می‌شد امام راضی نمی‌شدند تعمیر شود و می‌گفتند: به همین سبک باشد و اگر به آن صورتی بدهیم با زندگی طلبگی ما مناسبت و موافقتی ندارد. (۲۲) در بیرونی این منزل فرش قالی نبود و آن را با زیلوهایی که از ایران آورده بودند، فرش کردند، چون گاهی نماز جماعت برگزار می‌شد و جا تنگ بود و فرش نبود برخی از یاران امام به ایشان گفتند این گلیمها مناسب نمی‌باشند، امام فرمود، مگر منزل صدر اعظم است و سرانجام اجازه نداد و حتی راضی نبود در آن پتو بیاندازند و آن را یک امتیازی تصور می‌کرد. (۲۳) در نجف رسم بود برای خنکی داخل خانه از

کولرهای دستی استفاده می کردند تا از هوای زیرزمین استفاده شود و چون نجار آوردند تا مقدمات کار را فراهم سازد و جعبه ای برای پنکه درست کند امام با لحنی که شدت داشت خطاب به اطرافیان فرمود: شما همه دست به یکی کنید که مرا جهنمی نمایید!! همه ترسیده بودند. سرانجام با اصرار زیاد، امام قبول کرد که آن دو قطعه فیر نصب گردد و پنکه در آن جای گیرد. (۲۴) ساختمان بیرونی این منزل خیلی فرسوده بود و آیت الله اشراقی پیشنهاد کرده بود که رنگ آمیزی شود ولی امام فرموده بود: از پول بیت المال نمی توانم بدهم. آقای اشراقی قبول کرده بود از پول خود بدهد و وقتی امام به کربلا مشرف می شود، فرصت را غنیمت شمرده اتاق بیرونی را درست کردند و در اطراف آن تشک گذاشتند هنگامی که امام بازگشت و اتاق را دید ناراحت شده و به آقای رضوانی فرمود: من گفته بودم رنگ کنید ولی نه این طور. با آنکه کار زیادی نشده بود و فرش اتاق همان زیلو بود و در اطراف آن تشک انداخته و پارچه های ارزان هم برای روی آنها خریده بودند. (۲۵) خانه ای که امام در نجف اجاره کرده بود پله های خیلی بلند و تنگی داشت که رفتن به طبقات دوم و سوم و پشت بام از طریق آنها مشکل بود. پشت بام دری داشت که روزها آن را باز می کردند و شبها باید بسته می شد. امام بعد از صرف شام و مسواک کردن هر شب این پله ها را طی می کرد و شخصا این در را می بست. روزی یکی از افراد خانواده گفت: این کار شما نیست. امام فرمود: نه برای من زحمتی ندارد و سخت نیست. (۲۶) دکتر صاحب حکیم می گوید: منزل امام در وسط کوچه ای تنگ و آسفالته قرار داشت که در میان آن جوی آب کوچکی روان بود و دو قسمت بیرونی و اندرونی داشت. من معاینه امام را به عنوان دندانپزشک در اندرونی انجام می دادم که از حیاطی بدون سایبان تشکیل شده و دیوارهایش با آجر زرد مربع شکل ساخته شده و در لابلای آنها برای استحکام بیشتر گچ بکار رفته بود، همه پنجره ها مشرف به حیاط بودند. (۲۷) خبرنگار روزنامه لوموند چنین گزارش می دهد: اکنون ما در حضور آیت الله خمینی در اتاقی به مساحت دو متر در دو متر و در خانه ای هستیم که در دورترین قسمت نجف واقع است؛ شهری که از لحاظ آب و هوا یکی از مناطق کویری عراق است... در پیچ یکی از کوچه های تنگ نجف که خانه ها برای آنکه سپری در مقابل تابش سوزان آفتاب باشد، سخت به هم فرو رفته اند، مسکن محقر آیت الله خمینی قرار دارد. این خانه نظیر مسکن فقیرترین افراد نجف است، در سه اتاق آن حداکثر دوازده تن از نزدیکان وی حضور داشتند. در این منزل کوچک از قدرت رؤسای شورش و یا مخالفانی که در تبعید به سر می برند نشان و علامتی دیده نمی شود و بدین جهت آیت الله خمینی قدرت آن را دارد که ایران را به حرکت درآورد و قیام برانگیزد. (۲۸) خانم حائری، همسر مرحوم آیت الله سید مصطفی خمینی نیز می گوید: زندگی ما در نجف خیلی ساده بود و با کمترین وسایل روزگار می گذرانیدیم. در آن هوای گرم نجف هشت سال یخچال و کولر نداشتیم و از فرش بی بهره بودیم ولی سید مصطفی می گفت باید این طور زندگی کرد. (۲۹) * هجرت تاریخ ساز بعد از آشتی ایران و عراق بلافاصله برای فعالیتهای سیاسی امام و یارانش محدودیت ایجاد شد و مأمورین، بیت حضرت امام را محاصره کردند و نگذاشتند کسی وارد شود. این وضع پانزده روز ادامه داشت، وقتی رهبر کبیر انقلاب این مراقبت و محاصره شدید را ملاحظه فرمود تصمیم به هجرت گرفت و فرمود: از عراق به کویت خواهم رفت. و سرانجام در یازدهم مهر سال ۱۳۵۷ هجرت تاریخ ساز امام صورت گرفت و به مرز کشور کویت رفت ولی با ممانعت دولت کویت تصمیم گرفته شد به فرانسه عزیمت نماید. (۳۰) حضرت امام خمینی پس از ورود به پاریس در منزل یکی از دانشجویان در محله کشان یکی از محلات مرکز حکومت فرانسه اقامت گزید. البته منزل اجاره ای بود و شرط امام برای سکونت نیز پرداخت اجاره آن بود. از آنجا که خانه در طبقه چهارم یک ساختمان واقع شده بود، رفت و آمد زیاد به منزل امام باعث ناراحتی همسایه ها می شد. لذا خانه ای در نوفل لوشاتو که از روستاهای حومه پاریس بود و در پنجاه کیلومتری آن قرار داشت انتخاب شد و به آنجا تشریف برد. نظر امام این بود که محل اقامتشان ساختمانی باشد که در اطرافش همسایه ای وجود نداشته باشد تا برای مجاورین زحمتی فراهم نشود. برادرانی که در پاریس بودند موفق نشدند منزلی با این ویژگی در پاریس بیابند، از این رو منزل یکی از برادران ایرانی مقیم نوفل لوشاتو را که خالی از سکنه بود پیشنهاد کردند. این خانه کوچک دارای دو اتاق

تودرتوی به مساحت هفت و نه متر مربع بود که در انتهای اتاق عقبی پستوی کوچکی قرار داشت. در کنار اتاق اول آشپزخانه شش متری و یک دستشویی قابل مشاهده بود. حمام در زیرزمین بود که دستگاه تکثیر نوارهای امام را در زیر زمین قرار دادند. امام در اتاق عقبی، حاج احمد آقا در پستو و برادران همراه در اتاق جلویی استقرار یافتند. زمانی که هوا مساعد بود در محوطه نسبتاً وسیع مقابل خانه فرشی می گسترانیدند که امام به آنجا تشریف می برد. ایشان برای وضو ساختن و یا به هر دلیل دیگری که قصد خروج از اتاق را داشت باید از اتاق برادران می گذشت. (۳۱) سرانجام حضرت امام پس از ۱۴ سال در دوازدهم بهمن ۱۳۵۷ در میان استقبال گرم و پرشور امت مسلمان ایران به این سرزمین بازگشت و پس از زیارت شهدا در بهشت زهرا و ایراد آن سخنرانی تاریخی به مدرسه رفاه واقع در تهران وارد شد. این مدرسه با حیاط محقرش و کوچه ای که در آن باز می شد گنجایش جمعیت مشتاق دیدار کننده را نداشت. لذا ستاد استقبال از امام که به تشکیلات اداره انقلاب تبدیل شده بود به این مدرسه انتقال یافت و مقر امام و ستاد اداره منزلشان به مدرسه علوی که نزدیک مدرسه رفاه در نزدیکی میدان بهارستان یعنی در شرق آن قرار داشت منتقل شد. مشتاقان امام از روز سیزدهم بهمن به بعد از در شرقی مدرسه علوی که به کوچه بن بست در خیابان ایران باز می شد وارد حیاط شده و حضرت امام در کنار پنجره ساختمان به ابراز احساسات آنان پاسخ می گفت. سپس جمعیت از در غربی که در مدرسه رفاه قرار داشت خارج می شد. اتاق زندگی و محل ملاقاتهای رهبر کبیر انقلاب جای محقری بود با ابعاد دو و نیم متر در سه و نیم متر که با فرشهای ارزان مفروش گشته بود و جز پتو و پستی امکانات دیگری در آن مشاهده نمی گردید. مراجعت به قم در تاریخ دهم اسفند ماه سال ۱۳۵۷ حضرت امام خمینی مدرسه علوی را ترک نموده و عازم قم شد. خانه امام در محله یخچال قاضی که قبل از دوران تبعید در آن می زیست در محلی قدیمی قرار داشت و کوچه های باریک آن ظرفیت هزاران دیدار کننده را نداشت. در جنوب شرقی پل حجتیه کوچه ای ۶ متری قرار داشت که فاصله آن را با مسیر رودخانه فصلی محوطه ای وسیع که زمین خالی بود تشکیل می داد. آیت الله اشراقی داماد حضرت امام در این خانه می زیست ایشان به حضرت امام پیشنهاد نمود که این کوچه را برای اقامت انتخاب کند زیرا با وجود محوطه ای وسیع این ازدحام برای مجاورین زحمتی فراهم نمی کند. منزل آیت الله یزدی که در مجاورت آن قرار داشت به عنوان محل سکونت امام در اختیار ایشان قرار گرفت و منزل آیت الله اشراقی، محل استقرار دفتر امام گردید. خانه مساحتی در حدود ۳۰۰ متر داشت و یک سوم آن حیاط خانه بود. ساختمان دارای یک سرداب و یک طبقه بود و با نصب بلندگو روی پشت بام، حضرت امام برای دیدار با مردم روی بام می رفتند؛ به نحوی که برای همه مردم قابل رؤیت بود و ایشان هم می توانستند همه مردم را مشاهده کرده و به ابراز احساسات آنان پاسخ گویند. این خانه مرکز رهبری انقلاب و تصمیم گیریهای سرنوشت ساز بود. (۳۲) در این خانه بعضی روزها امام متجاوز از شش ساعت با مردم دیدار می کرد و هیچ گاه از ملاقات با آنان خسته نمی شد. برخی شبها تا ساعت ده نیز مردم خانه امام را ترک نمی کردند و از پشت خانه فریاد می زدند: ما منتظر رهبر هستیم و امام با فریاد آنان از خانه بیرون می آمد. بسیاری از روزها در اتاقی محقر متجاوز از صد و پنجاه نفر در هوای گرم و با روشنایی نورافکنهای تلویزیون و در حالی که بوی عرق و تنفس مردم آنجا را مثل یک بخاری گرم کرده بود می نشست. نقل کرده اند ازدحام گروههای ملاقات کنندگان به حدی بود که استاد مطهری یک هفته قبل از شهادتشان جهت ملاقات با امام آمد و از ساعت هشت صبح تا هشت شب در کنار اتاق امام نشست ولی موفق به دیدار با آن بزرگوار نشد و در ملاقاتهای بعد توانستند امام را زیارت کنند. یک روز امام زودتر از برنامه هر روز به بیرون خانه رفت در حالی که مردم پشت نرده های خانه در فشار ایستاده بودند و در هنگام آمدن رهبرشان کوشیدند که در بها زودتر باز شود. امام که این وضع را مشاهده کرد به اطرافیان تأکید نمود که تا فردا باید اینها جمع آوری شود. در هوای سرد و گرم امام به پشت بام می آمد و به احساسات مردم پاسخ می داد و دست مبارکشان همچون پرچی استوار که بر دوش قهرمانی باشد بالا می ماند. وقتی برف می بارید می خواستند بالای سر امام چتر بگیرند ایشان عصبانی شده و می فرمود: مگر مردم چه می کنند. (۳۳) سرانجام در روز سوم بهمن ماه سال ۱۳۵۸ امام خمینی به

دلیل کسالت قلبی به بیمارستان قلب تهران انتقال یافت. اقامت در جماران به دلیل آنکه امکانات کافی برای معالجه امام در قم نبود و ایشان به مراقبت بیشتری نیاز داشت از این جهت بنا به دستور پزشکان این جابه جایی صورت گرفت و رهبر کبیر انقلاب حدود دو ماه در بیمارستان قلب شهید رجایی واقع در پارک ملت در خیابان ولی عصر بستری گردید. پس از حصول بهبودی نسبی، پزشکان توصیه کردند محل مناسبی برای اقامت امام در تهران انتخاب شود که آلودگی هوایی کمتری داشته باشد و در دسترس پزشکان و تجهیزات بیمارستانی باشد و صلاح ندیدند دوباره امام به قم برگردد. البته یک روز خود امام در بیمارستان قلب فرمود که باید از این محیط بیرون بروم، اینجا بیشتر مرا بیمار می کند و من باکی ندارم و اگر وسایل را فراهم نکنید خودم می روم. شورای پزشکی با بیرون رفتن امام در صورتی موافق بودند که فاصله بین محل سکونت ایشان و بیمارستان قلب زیاد نباشد. جنوب تهران مشکل آلودگی هوا و بعد مسافت داشت و در اطراف بیمارستان تفحص گردید اما خانه مناسبی پیدا نشد. شرایط قلب امام به گونه ای بود که باید حتما در مکانی که هوای مناسب دارد ساکن شود؛ در نتیجه در خیابان دربند برای امام جایی را در نظر گرفتند که چون با بیمارستان فاصله داشت تجهیزات مراقبتهای پزشکی را در همان منزل مستقر کردند. ساختمان مزبور سه طبقه داشت. روزهای نخست در طبقه هم کف پاسداران می نشستند. طبقه دوم برای خانواده و سومین طبقه به دیدارها و ملاقاتها اختصاص یافت. امام از ابتدا که به اینجا آمد ناراحت بود، زیرا ساختمان بلند به نظر می رسید و نمای بیرونی آن سنگ بود. البته از نظر فضای درونی این منزل به درد یک فرد متوسط تهرانی می خورد و تجملات و تشریفاتی نداشت. با این وجود امام تأکید داشت که حتما منزل مناسب با وضع خودشان پیدا شود که یافتن چنین خانه ای مقدور نبود. بعد از چهار ماه امام تأکید فرمود که اگر برایم منزل مناسبی نیابید به قم می روم. این اتمام حجت در حالی بود که پزشکان بر اقامت ایشان در تهران اصرار می ورزیدند و یافتن خانه ای ساده با خشت و گل هم در شمال تهران و نزدیک بیمارستان کار آسانی نبود. (۳۴) تا آنکه در جماران ابتدا در منزل یک بنا که حدود صد متر مساحت داشت ساکن گردید و محل کارشان همانجا بود. (۳۵) حجت الاسلام و المسلمین امام جمارانی در همین زمینه نقل می کند: یک روز حاج احمد آقا آمدند منزل ما که برویم جای مناسبی برای سکونت امام بیابیم ولی گویا موفق نشدیم. ظهر در منزل ناهار می خوردیم که خطاب به مرحوم احمد آقا گفتم: اگر منزل ما به دردتان بخورد، خانه کوچک اخوی و خواهرم را با حسینیه یکی کرده تا بتواند خواسته های ایشان را برآورده سازد. احمد آقا برآوردی نمود و گفت مناسب است ولی باید مادرم آن را بپسندد. خانم همان روز تشریف آوردند و آنجا را دیدند و با اینکه مطلوبشان نبود، ولی به خاطر امام پذیرفتند. حسینیه در جداگانه ای داشت که آن را تنها به خاطر رهبر کبیر انقلاب گشودند. سه چهار روز بنایی صورت گرفت زیرا ساختمان تکمیل نبود. قرار شد کارها زودتر پیش برود ولی این تعمیرات جزئی چهار روز طول کشید و امام چون متوجه شدند اصلاحات مزبور لازم است راضی شده و چهار روز مهلت دادند. و پس از آن به مکان مزبور انتقال یافته و فرمودند: منزل مناسب ما اینجا است. با وجود اینکه کسی از ساعت ورود امام به منزل مزبور اطلاع نداشت ولی در کوچه باریک منتهی به حسینیه تا چشم کار می کرد جمعیت با هیجان شگفتی فریاد می زدند: صلی علی محمد، رهبر ما خوش آمد. و امام در میان این فریادها و هیجان مردم و چراغانیهای اهالی محل با یک اتومبیل بلیزر وارد جماران گردیده و چون داخل خانه شد و به اطراف و اتاقی که در آن می نشست نگاهی کرد، فرمود: «حالا- راحت شدم، چون در این چهار ماه مدام در عذاب بودم.» هر کسی هم به ایشان مراجعه می نمود، می فرمود: جای بسیار خوبی است. و در همان شب اول برای نخستین ملاقات با مردم به حسینیه جماران آمد. (۳۶) یک روز امام ملاحظه فرمود که در طبقه بالای حسینیه بناها و کارگران مشغول گچ کاری هستند. با عصبانیت فرمود: بگذارید من بمیرم و بعد شما این کارها را انجام دهید. با اینکه اجاره منزل پرداخت می شد قبل از ماه مبارک رمضان امام دستور داد اعضای این خانه ها بیایند و با من صحبت کنند من خاطر جمع نیست که آیا در این منزل که می مانم صاحبانش راضی هستند یا خیر. امام جمارانی، برادرش و اعضای خانواده آمدند، امام اول از مردها پرسیدند: آیا شما راضی هستید یا خیر؟ آنان در مقابل رهبر خیلی تعارف کردند که شما به ما،

فامیل و محلمان افتخار دادید و تا قیامت از این موهبت الهی قدردانی می‌کنیم، امام فرمود: این تعارفات را کنار بگذارید و به طور جدی بگویید: آیا رضایت دارید یا خیر؟ که آنان توضیح دادند و اظهار رضایت کرد. آنگاه به زنها فرمود بیانند. خانمها وارد شدند. از آنان سؤال شد که امکان دارد شما به چیزی در زندگی علاقه مند باشید و نخواهید جای دیگر بروید، بانوان نیز اظهار رضایت کردند، آنگاه امام فرمودند: حالا می‌مانم. (۳۷) این خانه که بعد از رحلت پدر آقای امام جمارانی در اختیار بازماندگان ایشان قرار گرفت بخش کوچکی داشت با مساحت حدود ۱۲۰ متر مربع و هفتاد متر زیر بنا که در اجاره امام قرار گرفت. منزل ساده و کوچک مزبور را همه از نزدیک یا از طریق سیمای جمهوری اسلامی دیده‌اند و طی یک دهه جایگاه انسانی بود که بر اریکه دل‌های مشتاق صدها میلیون مسلمان و انسانهای محروم جهان حکومت می‌راند و با تکیه بر ایمان و نفوذ معنویش ابرقدرتها را به لرزه درآورد. یکی از خبرنگاران خارجی که سخت از مشاهده این خانه و اقامتگاه امام شگفت زده شده بود و با وجود آنکه با چشم خود این واقعیت را می‌دید باز هم برایش قابل هضم و باور نبود و دنبال چیزی غیر عادی می‌گشت تا حس کنجکاوی خود را ارضا کند، روی حیاط کوچک منزل امام داربستی فلزی نصب شده بود تا به منظور جلوگیری از سرمای زمستان و آفتاب و گرمای تابستان روی آنها پارچه برزنت پهن شود؛ پرسید این لوله‌ها و نرده‌ها برای چیست و بعد افزود: آیا واقعا خانه امام همین است؟! با توضیح حجت الاسلام و المسلمین رحیمیان تعجب او زیادتر شد، زیرا ایشان اظهار داشت: تازه این خانه ملک امام نمی‌باشد و اجاره‌ای است. شگفتی او شدت یافت و تصور چنین واقعیتی او را چنان تحت تأثیر قرار داد که اشک در چشمانش حلقه زد و منقلب شد؛ انگار که افق جدیدی به رویش گشوده شده که دیدگانش از مشاهده آن ناتوان است. (۳۸) امام خمینی در نگهداری از خانه به رعایت موازین و احکام شرعی به ویژه در مورد حقوق صاحب منزل پایبندی و تأکید زیادی داشت و الگویی از یک مستأجر خوب و متشرع بود. با آنکه موجر سکونت امام را در خانه خویش بهترین و بزرگترین افتخار می‌دانست و از مقلدان و دلباختگان آن حضرت بود ولی ایشان همچون فردی عادی گویی که هیچ گونه ارتباطی بین مالک و مستأجر وجود ندارد به احکام شرعی مربوطه التزام داشت. روزی برای تأمین نور کافی و متناسب که برای فیلمبرداری از برخی ملاقاتها مورد نیاز بود سه نقطه از گچ سقف اتاق را که هر یک به ابعاد پنج سانتی متر در پنج سانتی متر بود، زیر تیر آهن تراشیده بودند تا نورافکنها را به آن نقاط جوش دهند. صبح وقتی عده‌ای از اعضای دفتر امام طبق معمول خدمت ایشان مشرف شدند امام پیش از هر سخنی با لحنی آمیخته به تغیر و سیمایی ناراحت و مضطرب فرمود: چرا این کار را کرده‌اند؟ به عرض رسید: برای تأمین نور جهت فیلمبرداری است. امام پس از لحظه‌ای تأمل و سکوت تلخ افزود: چرا بدون اجازه صاحب خانه این تصرفات را می‌کنند؟ با این برخورد شدید، آن برنامه منتفی گردید و جاهای تراشیده شده مرمت گشت. (۳۹) در منزل امام یک چراغ اضافه پیدا نمی‌شد که روشن باشد و برخی مواقع خود امام در حالی که مشغول ملاقات با شخصیتها و افراد بود وقتی متوجه می‌شد که چراغ دستشویی بی جهت روشن است شخصا بلند می‌شد؛ بدون آنکه به دیگری امر کند آن را خاموش کند. ایشان مدام به اطرافیان توصیه می‌کرد در استفاده از امکانات خانه نهایت دقت را نموده و در حفظ و حراست ملزومات منزل کوشا باشند. (۴۰) برای انتخاب منزل امام در جماران کسی مقدمه چینی برای مراعات برخی مسایل امنیتی را نکرده بود ولی خواست خدا بود که این خانه در مقابل کوه قرار گیرد و در زیر پوششی از درختان سربفلک کشیده استتار گردد و از لحاظ حملات هوایی دشمن محیط امنی محسوب گردد. به همین دلیل رادیو آمریکا در گزارش خود گفت جایی را برای سکونت ایشان در نظر گرفته‌اند که به هیچ وجه حمله هوایی به آن میسر نمی‌باشد! پس از مدتی از طرف ارتش آمدند تا جایی را برای فرود هلی کوپتر فراهم آورند که اگر حادثه‌ای روی داد بتوانند بدون درنگ امام را از جماران به جای دیگر انتقال دهند. وقتی امام متوجه صدای ماشینهایی شد که مشغول مسطح کردن زمین در حوالی محل اقامت ایشانند، بلافاصله پرسید: چه می‌کنند؟ پاسخ داده شد: برای فرود آمدن هلی کوپتر. فرمود: برای چه منظوری و چه کسی گفته است؟ در آن ایام نماینده ایشان در ارتش، حضرت آیت الله خامنه‌ای بود. وی را فراخوانده و خطاب به ایشان فرمود: راضی نیستم

چنین کاری صورت گیرد و این را بدانید هر شرایطی در اینجا پیش آید به هیچ کجا نمی روم و از ادامه این برنامه رضایت ندارم. بلافاصله آن زمین را به همان حال گذاشتند. (۴۱) حضرت امام راضی نبود زندگی متفاوتی از قشر محروم جامعه داشته باشد. روزهای سخت جنگ تحمیلی بود و دشمن با حملات هوایی و موشکی نقاط گوناگون کشور را مورد هدف وحشیانه خود قرار داده بود. افراد متمکن با پناه بردن به محله‌های امن، خود را از تیررس یورشهای خصم نجات داده بودند ولی مردمان عادی و محرومان با استقامت و پایداری وصف ناپذیری به سکونت خود در شهرها ادامه دادند. در این هنگام قرار شد برای امام پناهگاهی احداث شود. وقتی ایشان از موضوع مزبور باخبر شد، فرمود: به هیچ وجه آنجا نخواهم رفت! پناهگاه ساخته شد ولی تا آخرین لحظه امام را در خود ندید. اصرار مسؤولان کشور هم فایده ای نداشت، (۴۲) یک مرتبه حاج آقا احمد به ایشان گفت: بیایید و حداقل اینجا را ببینید! امام فرمود: از همین بیرون پیداست. و چون باز هم به ایشان برای استفاده از پناهگاه در هنگام حملات هوایی اصرار شد، فرمود: نمی روم. مردم باید بدانند که اگر من به جایی بروم که بمب، پاسداران اطراف منزلم را بکشد و مرا نکشد من دیگر به درد رهبری این مردم نخواهم خورد، زمانی می توانم به مردم خدمت کنم که زندگی ام مثل آنان باشد. (۴۳) من هرگز محل اقامت خود را ترک نخواهم کرد و می خواهم موشک به سرم اصابت کند و شهید شوم! (۴۴) خانه و حسینیه جماران مدت ده سال میزبان حضرت امام خمینی بود. تیم پزشکی متشکل از متخصصان متعدد در مجاورت خانه امام استقرار داشتند. خانه روبه روی حسینیه به منظور ارایه خدمات درمانی و معالجات لازم در نظر گرفته شد و حضرت امام مشروط به اینکه مرکز طبی مزبور خدمات عمومی ارایه دهد با تأسیس آن موافقت کرد. امام دو بار در این بیمارستان بستری گردید که بار دوم عروج اندوهبار حضرتش رقم خورد اما پس از رحلت آن بزرگوار این مکان به مثابه یادگار او بر جای ماند و اتاق عمل وی اکنون به کانون زیارت عاشقانش تبدیل گشته است. در روز و شب پانزدهم خرداد ۱۳۶۸ میلیونها نفر از مردم تهران و سوگوارانی که از شهرهای دیگر آمده بودند در مصالای بزرگ تهران اجتماع کردند تا برای آخرین بار با پیکر معطر و مطهر عبد صالحی که با قیامش به احیای ارزشها و میراندن رذایل پرداخت، وداع نمایند و در نخستین ساعات بامداد روز بعد، آن عاشقان کوی ولایت با چشمانی اشکبار به امامت حضرت آیت الله گلپایگانی بر پیکر رهبر محبوب خویش نماز گزارند و با تشییع با شکوهی بدن آن روح قدسی را که میهمان عرشیان گشته بود در مکانی که اکنون به عنوان حرم مطهر امام خمینی به میعادگاه و زیارتگاه مسلمانان جهان و شیفتگان عالم تبدیل شده، به خاک سپردند. این بود شرحی مختصر از محل سکونت رهبری که به عنوان احیاگر اسلام ناب محمدی و بازگرداندن عزت بر باد رفته و ارزشهای از یاد رفته در جهان مشهور است و آسمان دنیای تشیع را با طلوع خویش پرتو افشان نمود و بوستان معنویت را عطر آگین ساخت و چشمه ساز حکمت و اندیشه و معارف قرآن و عترت را به سوی مزارع تشنه حقیقت جاری نمود. باشد که علاقه مندان به ساخت مقدس آن وجود پر برکت ساده زیستی و قناعت آن مرد خدا را سرمشق زندگی خویش سازند و سیره و سنت امام راحل را چون جویباری جاویدان در روابط اجتماعی خویش جلوه گر نمایند. پی نوشتها: ۱ روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۶ تیر ماه ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۱۷، ص ۲۱۷، همان، ج ۱۹، ص ۱۵۷، مجله حضور، شماره اول خرداد، ۱۳۷۰، ص ۳۶، آن موج آرام (ویژه نامه هشتمین سالگرد رحلت امام خمینی)، ناشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص ۱۱. ۶ روزنامه اطلاعات (ضمیمه)، ویژه هشتمین سال فراق یار، ۱۳ خرداد ۱۳۷۶، شماره ۲۱۰۶۶، آن موج آرام، ص ۱۱۱ بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ج اول، سید حمید روحانی، ص ۳۶، ۲۷، ۹ آن موج آرام، ص ۱۷، ۱۰ فصلنامه ندا، شماره اول، ص ۱۸، ۱۱ مصاحبه با مادر محترم شهید آیت الله سید مصطفی خمینی، مجله حضور، شماره ۲۱، پاییز ۱۳۷۶، ص ۷، ۲۳، ۱۲ پا به پای آفتاب، ج دوم، ص ۳۱۳، ۱۳ همگام با خورشید، خاطرات حجت الاسلام و المسلمین اسماعیل فردوسی پور، ص ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۴ همان، ص ۱۲۵، و نیز فصلنامه ندا، شماره اول، ص ۳۵، ۳۶، شماره ۱۲، ص ۱۶، ۱۵ آن موج آرام، ص ۱۳، ۱۶ مقدمه کتاب تحریر الوسیله و نیز نک: همگام با خورشید، ص ۱۷، ۱۷۷، همگام با خورشید، ص ۱۸، ۱۸۱، آن موج آرام، ص ۱۴، ۱۹ پای صحبتها و

خاطرات یار آفتاب، مجله ندا، شماره دوازدهم، ص ۱۷. ۲۰ در سایه آفتاب، ص ۸۲. ۲۱ دلیل آفتاب، ص ۱۴۲؛ فصلنامه ندا، شماره اول، ص ۷۵؛ همگام با خورشید، ص ۱۹۵. ۲۲ سرگذشتهای ویژه از زندگی حضرت امام خمینی، ج ۶، ص ۱۲۳. ۲۳ همان، ص ۱۴۰ و نیز ج اول، ص ۱۷. ۱۸؛ گل‌های باغ خاطره، ص ۶۰. ۲۴ سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی، ج اول، ص ۱۲. ۱۳. ۲۵ همان، ج ۴، ص ۱۳۵. ۲۶ پا به پای آفتاب، ج اول، ص ۱۴۰. ۲۷ مجله حضور، ویژه نامه چهاردهمین سالگشت انقلاب اسلامی، بهمن ۱۳۷۰، ص ۸۵. ۲۸ اسناد و تصاویری از مبارزات خلق مسلمان ایران، ج اول، قسمت اول، ص ۳۲ (انتشارات ابوذر، مهر ۱۳۵۷)؛ تفسیر آفتاب، محمد رضا حکمی، ص ۴۱۰. ۴۱۱؛ مجله نور علم، دوره سوم، شماره ۳۱، مقاله نجوم امت به قلم ناصر باقری بیدهندی، ص ۱۱۱. ۱۱۲. ۲۹ اطلاعات بانوان، سه شنبه ۲۵ شهریور ۱۳۵۹، شماره ۸، ص ۶. ۳۰ همگام با خورشید، ص ۳۷۹ و ۴۲۱. ۳۱ پا به پای آفتاب، ج دوم، ص ۱۴۴؛ سرگذشتهای ویژه...، ج اول، ص ۴۳. ۴۵؛ همگام با خورشید، ص ۳۳۵. ۴۴۶. ۳۲ آن موج آرام، ص ۱۶. ۳۳ سرگذشتهای ویژه، ج دوم، ص ۷۴. ۳۴ پا به پای آفتاب، ج دوم، ص ۲۴۹؛ سرگذشتهای ویژه...، ج دوم، ص ۸۵. ۳۵ دلیل آفتاب، ص ۱۵۵. ۳۶ پا به پای آفتاب، ج دوم، ص ۲۵۱. ۳۷ ویژگی‌هایی از زندگی امام خمینی، انصاری کرمانی، ص ۶۱؛ سرگذشتهای ویژه...، ج دوم، ص ۸۴؛ پا به پای آفتاب، ج اول، ص ۲۴۹؛ فرازهایی از ابعاد روحی، اخلاقی و عرفانی امام خمینی، مجله پیام انقلاب، شماره ۵۲، اول اسفند ۱۳۶۰، ص ۲۶. ۳۸ در سایه آفتاب، ص ۸۳. ۸۴. ۳۹ همان، ص ۵۲. ۵۳. ۴۰ مجله پیام انقلاب، شماره ۵۲، ص ۲۵. ۴۱ پا به پای آفتاب، ج دوم، ص ۲۵۳. ۲۵۲. ۴۲ همان، ج اول، ص ۲۴۹. ۲۵۰. ۴۳ همان، ج اول، ص ۸۵. ۴۴ همان، ص ۲۵۰. منابع مقاله: مجله پیام زن، شماره ۹۱، گلی زواره، غلامرضا؛

امام، انقلاب، راه‌ها و دشواری‌ها

امام، انقلاب، راه‌ها و دشواری‌ها امام قدس سره چگونه توانست در اوج اختناق و سلطه نظامی و امنیتی رژیم ستم شاهی، انقلاب را پی ریزی کند؟ امام قدس سره چگونه توانست در اوج سلطه آمریکا بر این کشور، بر ضد آمریکا و دست نشانده او، شاه، دست آنان را از این کشور کوتاه کند؟ امام قدس سره چگونه توانست نیروهای مؤمن و خداجو را در مسیر انقلاب متحد و آنان را رهبری کند؟ امام قدس سره چگونه توانست در اوج ابتذال فرهنگی، سقوط اخلاقی و غریزدگی که حکومت شاه در این کشور پدید آورده بود، اسلام و قرآن را زنده کند؟ امام قدس سره چگونه توانست روحانیان سراسر کشور و حوزه‌های علمیه را به رغم اختلاف سلیقه و دیدگاه‌ها در جهت انقلاب هماهنگ سازد؟ اینها گوشه‌ای از سؤال‌هایی است که امروز، نسلی که آن سال‌ها را ندیده مطرح می‌کند، نسلی هم که خود در آن سال‌ها شاهد سیل حوادث و تحولات و پیشرفت انقلاب و ناظر فراز و نشیب‌ها بوده آن حوادث را با تعجب و ناباوری مرور می‌کند، و به نسل امروز حق می‌دهد که چنین سؤال‌هایی را مطرح کند. حقیقت این است که پاسخ این سؤال‌ها چندان آسان نیست و در یک و دو مقاله نمی‌گنجد و برای یافتن آن‌ها باید به خاطرات و یادداشت‌های شخصیت‌های بزرگ انقلابی و یاران دیرینه امام قدس سره و نیز به صدها کتاب مربوط به اسناد و سرگذشت و خاطره انقلاب مراجعه کرد. اما سعی ما بر این است که در این نوشتار به صورت فشرده در این باره پرتو افکنی کنیم: آگاهی امام قدس سره از تاریخ‌نگین پادشاهی پهلوی از نکته‌های ظریفی که در ریشه‌یابی‌های تاریخی انقلاب اسلامی نباید از آن غفلت کرد، علاوه بر شخصیت امام قدس سره، حضور او و شهود عینی او در جریان پیدایش و شکل‌گیری سلطنت دودمان پهلوی است. امام قدس سره که از دوران جوانی سری پرشور داشت و حوادث سیاسی و اوضاع مملکتی را به دقت تعقیب می‌کرد، خود دیده بود که دست‌های پنهان و پیدای دولت‌های بیگانه و استعمارگر -مانند انگلیس که رضاخان قزاق را به قدرت رسانده بودند- و چگونه در صدد اجرای برنامه‌های استعماری و ضد اسلامی و ضد مردمی خود به دست او برآمدند. او شاهد سیاست‌ها و اقدامات رضاخان پهلوی در ضدیت با مقدسات اسلامی (مانند کشف حجاب، قضیه مسجد گوهرشاد مشهد، و متحدالشکل ساختن لباس‌ها و در نتیجه تغییر

لباس روحانیون و امثال این‌ها) بود. از سوی دیگر ناظر محرومیت‌ها و مشکلات مردم در زمان حکومت رضاخان پهلوی، و ضعف و حقارت وی در برابر بیگانگان و قلدرمآبی او در برابر مردم بود. او شاهد بود که رضاخان با تمام قلدرمآبی‌ها در برابر ملت و علمای اسلامی، چقدر در برابر دولت‌های بیگانه ضعیف و ناتوان است، به طوری که با تجاوز قوای متفقین به ایران، به آن سوی مرزها تبعید شد! امام قدس سره شاهد بود که با سلطه آمریکا در ایران (بعد از انگلیس) دربار ایران چقدر در برابر اعمال نفوذ آمریکا تسلیم و بی‌اراده است، و چگونه استقلال کشور تاراج شده و چگونه برنامه‌های استعمار فرهنگی به صورت سازمان یافته و هدایت شده، در این کشور اجرا می‌شود و چگونه سرمایه‌های ملی به غارت می‌رود. با توجه به این سوابق، امام قدس سره از سلطنت خاندان پهلوی، نفرتی دیرینه، خصومتی عمیق و آشتی ناپذیر داشت که در جای جای سخنرانی‌ها و بیانات و اعلامیه‌های امام قدس سره به چشم می‌خورد. دشواری‌های نهضت از سال ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ که مبارزات امام قدس سره آغاز شد دشواری‌ها و مشکلاتی در سر راه نهضت وجود داشت. از جمله این که بعد از نهضت ملی شدن صنعت نفت و مبارزات مرحوم آیه الله کاشانی، بر اثر القائنات سیاست‌های استعماری و برداشت نادرست محافل روحانی و متدینین، مداخله روحانیون در سیاست، خلاف تقوا و نزاکت دینی تلقی شد و «آخوند سیاسی» عنوان نامناسبی برای یک روحانی گردید. دولت نیز این تفکر را زیر عنوان جدایی دین از سیاست ترویج می‌کرد. در اوایل انقلاب امام قدس سره مدت‌ها در گفتار و سخنرانی‌های خود با این برداشت نادرست مبارزه کرد. ایشان از مرحوم آیه الله مدرس به عنوان روحانی شجاع و مبارز و سیاست‌مدار با شیفتگی و اعجاب و تحسین یاد می‌کرد. امام قدس سره به تدریج توانست آثار منفی تفکر غلط دوری روحانیان از صحنه سیاسی را از بین ببرد و قشر وسیعی از نیروهای انقلابی روحانی و غیر روحانی با ایمان را به صحنه سیاست و انقلاب بکشاند. از جمله موانع بزرگ سلطه امنیتی و نظامی حکومت شاهنشاهی و حمایت بی‌دریغ آمریکا از این رژیم بود. سازمان امنیت و اطلاعات شاه کوچک‌ترین حرکت را با بی‌رحمی تمام سرکوب می‌کرد و تمامی مساجد و تکایا و محیط‌های دانشگاهی به شدت کنترل می‌شد و به گویندگان و وعاظ اجازه و آزادی کوچک‌ترین انتقاد را نمی‌دادند. از طرف دیگر تمامی وسایل تبلیغاتی در اختیار دربار و دولت بود و شب و روز از پیشرفت‌های موهوم و ره‌آوردهای دروغین حکومت شاهنشاهی دم می‌زدند در حالی که دست روحانیت از این گونه ابزارهای خالی بود. سیاست ابتذال فرهنگی و غرب زدگی و غرب گرایی و انحطاط اخلاقی نیز مشکلی دیگر بود که دربار و مزدورانش می‌خواستند با این سیاست، هویت مذهبی و ملی مردم مسلمان را مسخ کرده، آنان را با زندگی پوچ و پرزرق و برق و یک سلسله برنامه‌های فریبنده و مبتذل هنری سرگرم کنند و از اندیشیدن در مسایل جدی، باز بدارند. عوامل پیروزی اما در برابر این مشکلات و موانع، عواملی وجود داشت که باعث پیروزی امام قدس سره و به ثمر رسیدن انقلاب شد. باید توجه داشت که ویژگی‌هایی در وجود امام و شرایطی در ایران جمع شده بود که مجموعاً باعث پیروزی انقلاب شد. اگر حرکت‌های اسلامی در برخی از کشورها به پیروزی نرسیده به این علت است که نه رهبری مثل امام خمینی قدس سره دارند و نه شرایط ایران در آن کشورها جمع است. این عوامل زیاد بودند، اما مهم‌ترین آن‌ها را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: ۱) ضعف‌ها و اشتباهات شاه و دربار (۲) مزیت و نقاط قوت امام قدس سره. اینک دسته نخست را بررسی می‌کنیم: فساد و آلودگی حکومت خاندان سلطنتی پهلوی نه تنها، خاندانی، آلوده بود، بلکه فساد آفرین نیز بود. چنان که گذشت رژیم شاه در سطح کشور سیاست ابتذال فرهنگی و انحطاط اخلاقی را به شدت اجرا می‌کرد و در دهه آخر حکومت خود، در این زمینه بسیار گستاخانه عمل می‌کرد. این سیاست غلط، ملت متدین و مسلمان ایران را که ایمان و تدین در اعماق وجود آن‌ها نفوذ داشت و با معیارهای دینی زندگی می‌کرد سخت آزار می‌داد و از این رو حکومت شاه در بین ملت مسلمان، پایگاه مردمی و مشروعیتی نداشت. فساد مالی و ریخت و پاش اموال ملت و خوش گذرانی‌های درباریان نیز مزید بر علت بود. امام قدس سره روی این مسایل تکیه می‌کرد و از این نظر سخنان او بر دل‌ها می‌نشست و توده مسلمان را به سوی او جذب می‌کرد و ۲هـریک از اعلامیه‌ها و پیام‌های امام قدس سره در این زمینه تأثیر وسیعی در بین ملت می‌

گذاشت. غفلت شاه از نیروی رهبری و مرجعیت الفبای جنگ این است که انسان بداند چه نیرویی در اختیار دارد و دشمن دارای چه نیرویی است. امام قدس سره می دانست شاه چه دارد، اما شاه نمی دانست (یا نمی خواست بداند) امام قدس سره چه دارد. شاه از میزان نفوذ روحانیت و قدرت مذهب خبر نداشت. او که پایگاه مردمی نداشت، برای ادامه حکومت، گذشته از ارتش و نیروهای امنیتی دست پرورده خویش، روزبه روز به غرب و آمریکا متکی تر می شد و غرب زدگی را ترویج می کرد و از ملت بیش تر فاصله می گرفت در حالی که اتکای امام قدس سره به ملت و ایمان آنان بود. مرحوم جلال آل احمد در همان سال ها در کتاب غرب زدگی نوشت: «دولت هر روز به غرب و غرب زدگی گرایش پیدا می کند و به آن دامن می زند، درحالی که ملت با معیارهای دینی زندگی می کند». امام قدس سره از این نیروی مذهبی به بهترین وجهی استفاده می کرد و انگشت روی نقاط حساس می گذاشت و احساسات پرشور دینی مردم را به جوش می آورد. شکست طرح ها و برنامه های اصلاحاتی شاه شاه با دیکته آمریکا با طرح لوایح ششگانه که آن را «انقلاب سفید» نامید (و یکی از آن ها تقسیم اراضی بود) در واقع، می خواست رفرمی ایجاد کند و از این راه پشتوانه ای برای حکومت خود درست کند و در آغاز کار، از این طریق در میان روستاییان و کشاورزان طرفدارانی پیدا کرد، و دستگاه های تبلیغاتی شاه در برابر اعتراض های امام قدس سره، حرکت او و روحانیت را حمایت از فئودال ها وانمود می کرد. اما با گذشت حدود یک دهه (در فاصله تبعید امام قدس سره به ترکیه و سپس نجف) و اوج گیری انقلاب، به علت ماهیت فاسد این حکومت و وابستگی شدید آن به غرب، این طرح ها پوچ از آب در آمد و کشاورزی و دامداری در کشور از بین رفت و روستاها ویران شد و مهاجرت به شهرها آغاز شد. نویسنده این سطور به خوبی به یاد دارد که در آن سال ها، کشاورزانی بودند که جو و گندم را در موقع درو، سر زمین رها می کردند، زیرا با سرازیر شدن گندم ارزان آمریکایی به کشور، گندم های به دست آمده کشاورزان حتی هزینه دروی آن ها را تامین نمی کرد! با شکست این طرح های فریبنده اصلاحاتی، کسانی هم که گول تبلیغات و طرح های شاه را خورده بودند، به صفوف ناراضیان پیوستند و صحت و استواری نظریه امام را تایید کردند. اینک به مزیت ها و نقاط قوت امام قدس سره که در پیروزی انقلاب نقش داشت، می پردازیم: فقاقت و مرجعیت امام قدس سره فقاقت و مرجعیت امام قدس سره در این زمینه نقش بسیار مهمی داشت. امام قدس سره یک رهبر ملی و سیاسی عادی نبود، بلکه او یک فقیه و مرجع تقلید بود که میلیون ها نفر مقلد داشت و مردم، رساله های عملیه او را با تمام مشکلات و محدودیت هایی که حکومت شاهنشاهی در جهت چاپ و نشر آن ایجاد می کرد، تهیه و به آن عمل می کردند. مردم مسلمان سخن او را سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام: و پیام او را پیام خدایی می دانستند و برای اجرای آن همه گونه خطر را به جان می خریدند. شاگردان امام قدس سره نیز که از نزدیک با افکار بلند امام قدس سره آشنایی داشتند، بازوان نیرومند امام بودند. جایگاه بلند مرجعیت امام قدس سره (و سایر جاذبه های او که توضیح خواهیم داد) باعث شد که حوزه علمیه و روحانیون و وعاظ شجاع کشور حرکت او را دنبال کنند. اگر علما و روحانیونی بودند که -به هر علت- با نهضت امام موافق نبودند، یا در عین احترام و اعتقاد به آرمان های امام، امکان موفقیت آن را در مقام عمل منتفی می دانستند، کم کم به سکوت کشیده شدند و یا دایره نفوذ کلام آنان محدود شد و تفکر انقلابی، همگانی گردید. شجاعت و بزرگی روح امام قدس سره از امتیازات مهم امام قدس سره، شجاعت و روح بزرگ او بود. او روحی بزرگ و با عظمت داشت. و این را در پرتو عرفان و تهذیب نفس و صفای دل کسب کرده بود. او در راه انجام تکالیفی که بر خود لازم می دانست از هیچ خطری نمی ترسید، و در برابر تند باد حوادث تکان نمی خورد. امام راحل پس از آزادی از بازداشت اول، در سخنرانی مسجد اعظم - که نویسنده این سطور در آن شرکت داشت - در جمع طلاب و مردم، با اشاره به این که ماموران امنیتی، او را با ماشین به تهران منتقل کرده بودند، (به این مضمون) فرمود: آن ها می ترسیدند و من آن ها را دلداری می دادم، آن گاه افزودند: به خدا سوگند من در عمرم هرگز نترسیده ام. این شجاعت و شهامت، دل ها را به سوی او جذب می کرد. مردم، رهبران شجاع را به این علت دوست دارند، که سخنان و خواسته هایی را که آن ها جرات اظهار آن ها را

ندارند، بیان می کنند. امام قدس سره خواسته ها، انتقادهای، اعتراض ها، فریادهای خفه شده و در یک کلام حرف دل مردم را در آن فضای اختناق با شجاعت تمام و بی هیچ بیم و هراسی بیان می کرد، و این، باعث افزایش روز افزون محبوبیت او و نفوذ کلام بیشتر او می شد. ایمان به هدف امام راحل به اهداف و آرمان های انقلابی خود از اعماق دل و جان ایمان و اعتقاد راسخ داشت و تمام اقدام ها و موضع گیری های او از این ایمان سرچشمه می گرفت و همین امر باعث شده بود که در مشکلات و فراز و نشیب ها و فشارها کوچک ترین تردید و ضعفی از خود نشان ندهد و چون معتقد بود که با ادامه رژیم سلطنتی، اساس اسلام و استقلال کشور در خطر است هیچگونه نرمش و ملاحظه ای را روا نمی دانست. چنانکه در سال های اول انقلاب که کم و بیش در بعضی از محافل مذهبی سخن از «تقیه» بود، امام با قاطعیت، آن را رد کرد و اعلام فرمود که ما به حرکت و مبارزه خود ادامه خواهیم داد «ولو بلغ ما بلغ» و این جمله امام راحل که حاکی از عزم راسخ و تصمیم قاطع او بود در آن زمان در سراسر کشور طنین افکند و تکلیف را برای همه طرفداران انقلاب روشن کرد. احساس تکلیف یکی دیگر از نکته های ظریفی که در تبیین اندیشه امام قدس سره و بررسی ریشه های پیروزی انقلاب باید به آن توجه کرد، این است که امام راحل معتقد بود که ما موظف به انجام تکلیف و ادای وظیفه مبارزه و اجرای امر به معروف و نهی از منکر هستیم، نه موظف به پیروزی. امام بر این باور بود که خدا از ما پیروزی نخواست است و ما موظف و مکلف به پیروزی نیستیم بلکه آن چه ما موظف و مکلف به آن هستیم انجام وظیفه و ادای تکلیف خود در مورد مخالفت و مبارزه با حکومت ضد اسلامی است، حال اگر در این راه پیروز شدیم چه بهتر، و اگر شکست خوردیم به وظیفه خود عمل کرده ایم و در پیشگاه خداوند مسؤولیتی نداریم. این اعتقاد و این باور باعث شده بود که امام قدس سره همواره با صلابت و قوت قلب به پیش برود و از شکست و ناکامی نگران نباشد. با چنین اندیشه ای اصولاً شکست متصور نبود و در هر دو صورت، موفقیت در پیش بود. اگر مروری به سخنرانی ها و بیانیه های امام در تمام دوران انقلاب و مبارزه بکنیم در جای جای آن ها به این نکته بر می خوریم. امداد غیبی الهی آخرین عامل پیروزی و موفقیت امام و به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی که در این نوشتار یادآور می شویم، نصرت و امداد غیبی الهی است. هرکس سیر تحولات انقلاب (و نیز دوران بیست ساله بعد از انقلاب اسلامی) را منصفانه بررسی کند در مراحل مختلف آن نشانه های عنایت خداوند و نصرت غیبی او را به روشنی مشاهده می کند. خداوند در قرآن مجید به مؤمنان وعده پیروزی و یاری داده است. در حرکت عظیم امام وعده های الهی تحقق یافت. کسانی که خود شاهد حوادث بودند به این نکته به خوبی واقفند و اگر امروز برگردیم و مروری به آن حوادث بکنیم این معنا را به روشنی مشاهده می کنیم، چه در دوران انقلاب و مبارزه و چه در دوران پس از پیروزی، به ویژه در زمان جنگ تحمیلی بارها مراحل بسیار حساس و شرایطی بسیار باریک و بحرانی پیش آمد که اگر حوادث اندکی جابه جا می شد و چیزی غیر از آن چه اتفاق افتاد، رخ می داد، مسیر انقلاب و سرنوشت جنگ به نحوی دیگر رقم می خورد، و این چیزی نبود جز امداد غیبی الهی! و الحمد لله و العاقبه للمتقین

دیدارهای امام خمینی (ره) با سران اپوزیسیون و نمایندگان دولت فرانسه در پاریس

دیدارهای امام خمینی (ره) با سران اپوزیسیون و نمایندگان دولت فرانسه در پاریس پاریس، محل مناسبی برای فعالیتهای سیاسی امام خمینی بود. از فردای ورود آیت الله، به نوفل لوشاتو، این شهرک آرام و بی سرو و صدای مجاور پایتخت فرانسه، به یکی از مراکز مهم خبری تبدیل گردید. ابتدا، خبرنگاران فرانسوی، سپس گزارشگران رسانه های خبری نقاط مختلف جهان، به این محل روی آوردند تا با مردی که یک تنه در مقابل پادشاه خود کامه قدرتمند و مورد پشتیبانی شرق و غرب، رهبری مبارزه را به عهده گرفته بود، مصاحبه کنند. در همه این مصاحبه ها، سخنان آیت الله، با یک کلام ختم می شد: شاه باید برود! بر طبق مقررات دولت فرانسه و تاکید رئیس جمهوری آن کشور، آیت الله خمینی مجاز به فعالیتهای سیاسی علیه رژیم شاه نبود، ولی دولت فرانسه نمی

توانست مانع ملاقات و مصاحبه خبرنگاران رسانه‌های خبری و شخصیت‌های مهم سیاسی، با امام شود. در آبان ۱۳۵۷ گزارشگر روزنامه معتبر «فیگارو» اولین مصاحبه را با آیت الله انجام داد و راه را برای مطبوعات دیگر فرانسه و خبرگزاری‌های اروپا و آمریکا، هموار ساخت، به طوری که از ۳ آبان تا ۲۱ آذر ۱۳۵۷ امام خمینی طی پنجاه و سه مصاحبه، نظریات خود را در زمینه‌های مختلف، که اهم آن حذف رژیم سلطنتی و استقرار رژیم جمهوری اسلامی بود، بیان داشت. به عنوان نمونه، قسمتهایی از چند مصاحبه ایشان را در زیر نقل می‌کنیم: مصاحبه با تلویزیون سی.بی.اس آمریکا در روز دوشنبه ۱۵ آبان. در این مصاحبه امام خمینی در پاسخ سخنان شاه و دولت نظامی ارتشبد از هاری چنین گفت: «سؤال: واکنش جنابعالی درباره واقعه اخیر، یعنی تغییر دولت و سخنان شاه چیست؟ جواب: تغییر دولت تاثیری در نهضت عمومی مردم ایران ندارد. دولتها، چه نظامی و چه دولتهای دیگر نمی‌توانند مسائل را حل کنند، یعنی قیامی را که از مردم صادر شد، بشکنند. حرفهای شاه هم، حرفهایی است که دیگر ملت آن را نمی‌پذیرد. این مطالبی که حالا گفته و تعهدی که داده است آغاز سلطنتش هم این تعهد را داد و قسم خورد. تعهد را داد و خلاف کرد. اکنون دیگر این تعهدات اثری ندارد. ایشان بدون اینکه خودشان را خیلی زحمت بدهند، باید بروند تا ملت خودش تکلیف کشور را تعیین کند.»

(۱) در مصاحبه دیگری، همان روز (۱۵ آبان) با کانال ۲ رادیو تلویزیون آلمان گفته شد: «سؤال: شاه ایران حکومت نظامی تشکیل داده، نظر یا عکس العمل شما چیست؟ جواب: با این حکومت نظامی، مردم همان رفتار را می‌کنند که با حکومت‌های نظامی دیگر کردند. این دست و پا کردنها در ایران دیگر هیچ رنگی ندارد و فایده‌ای برای شاه ندارد. شاه باید برود و چاره‌ای جز این نیست.»

مصاحبه با خبرگزاری آسوشیتدپرس در روز سه‌شنبه ۱۶ آبان ۱۳۵۷: «سؤال: نظر شما درباره دولت نظامی که شاه منصوب کرده است چیست؟ جواب: توطئه جدید شاه، یعنی انتصاب دولت نظامی، برای کشتار بیشتر و تسلیم مردم ایران است، که نه تنها راه برای شاه نیست، بلکه هم شاه و هم حامیان وی را در بن بست بدتری قرار می‌دهد (...). آنچه مسلم است سرنگونی رژیم شاه را قطعی‌تر می‌کند.» در همان روز، جمعی از خبرنگاران انگلیسی، فرانسوی و آلمانی نیز با امام خمینی مصاحبه کردند: «سؤال: شاه برای همکاری به دولت نظامی متوسل شده است و ارتشبد از هاری را انتخاب کرده که او قول داده انتخاباتی کاملاً آزاد در آینده بر پا کند. شاه همچنین از آیت الله و سایر آیات عظام برای برقراری مجدد صلح و آرامش در ایران، طلب کمک و یاری کرده است. عکس العمل شما در مقابل این اعمال چیست؟ جواب: تشبثات شاه از طرفی فریبکاری، که در نطقش استمداد از روحانیون و سایر ملت و افراد مملکت کرده و از طرفی در عملش که دولت نظامی برای سرکوبی ملت و قتل و غارت بر پا نمود، به هیچ وجه تاثیری در سرنوشت ما و در نهضت ندارد. وعده انتخابات آزاد، امری موهوم و اصلاً انتخابات چه آزاد و چه غیر آزاد، قانونی نیست، چون نه شاه قانونی است و نه دولت شاه قانونی است...» آیت الله خمینی در مصاحبه دیگری با روزنامه هلندی، در همان روز، در پاسخ به این سؤال که شاه به اشتباهات گذشته اعتراف کرده و «پیام انقلابی» ملت را شنیده است، چنین پاسخ داد: «اولاً اینکه شاه به اشتباهات گذشته اعتراف می‌کند، چیزی جز فریب و نیرنگ نیست و گمان کرده است به صرف اعتراف، ملت از او دست بر می‌دارد و دیگر آنکه اگر مجرمی به گناه خود اعتراف نمود، بر حسب اعترافش باید محاکمه و مجازات شود و دلیل اینکه به دروغ می‌گوید پیام انقلابی شما را شنیدم این است که اگر شنیده است، که حتماً شنیده، پیام ملت به او (شاه) در برابر مملکت این است که شاه و همه خاندان سلطنت باید کنار بروند...» (۲) بخشهای دیگری از مصاحبه‌های آیت الله در پاریس بدین شرح است: ۱.

مصاحبه با رادیو تلویزیون اطریش، به تاریخ ۱۰ آبان ۱۳۵۷: «حضور من در خارج برای افشای جرایم شاه در سطح جهانی مناسبتر است (...). مخالفین رژیم، یک ملت است و ناچار ملت پیروز است (...). با قیام انقلابی ملت شاه خواهد رفت و حکومت دموکراسی و جمهوری اسلامی برقرار می‌شود. در این جمهوری یک مجلس ملی مرکب از منتخبین واقعی مردم امور مملکت را اداره خواهند کرد. حقوق مردم - خصوصاً اقلیتهای مذهبی - محترم بوده و رعایت خواهد شد و با احترام متقابل نسبت به کشورهای خارجی عمل می‌شود، نه به کسی ظلم می‌کنیم و نه زیر بار ظلم می‌رویم.» ۲. مصاحبه با رادیو تلویزیون لوکزامبورگ به تاریخ

۱۱ آبان ۱۳۵۷: «مردم از اختناق و جنایتهای پنجاه ساله به جان آمده و برای مطالبه حقوق اولیه خود قیام نموده اند. هدف ما برقراری جمهوری اسلامی است و برنامه ما تحصیل آزادی و استقلال است و سپردن اداره کشور به کارشناسان دینی و حذف خیانتها و هزینه های مخرب اقتصاد...» ۳. مصاحبه با رادیو تلویزیون هلند در تاریخ ۱۴ آبان ۱۳۵۷: «رژیمی که به جای رژیم ظالمانه شاه خواهد نشست، رژیم عادلانه ای است که شبیه آن در دموکراسی غرب نیست و پیدا نخواهد شد. ممکن است دموکراسی مطلوب ما، با دموکراسیهایی که در غرب هست مشابه باشد، اما آن دموکراسی که ما می خواهیم به وجود آوریم، در غرب وجود ندارد. دموکراسی اسلام کاملتر از دموکراسی غرب است.» ۴. مصاحبه با گزارشگر تلویزیون سی.بی.اس آمریکا در تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۵۷: «سؤال: رابطه یک دولت اسلامی و دولت آمریکا در آینده چگونه خواهد بود؟ جواب: باید ببینیم آمریکا خودش در آینده چه نقشی دارد. اگر آمریکا می خواهد همان طور که حالا با ملت ایران معامله می کند، رفتار کند، نقش ما با او خصمانه است و اگر چنانچه آمریکا به دولت ایران احترام بگذارد، ما هم با همان احترام متقابل عمل می کنیم و با او به طور عادلانه، که نه به او ظلم کنیم و نه ظلم کند، رفتار خواهیم کرد و اشکالی پیش نمی آید.» ۵. با روزنامه یونانی توویما در تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۵۷: «سؤال: به نظر شما دخالتهای خارجی که هدفشان سلب آزادی و استقلال می باشد کدام است؟ جواب: سیاستهای خارجی آمریکا، انگلیس، روسیه، چین و سایرین، از رژیم فاسد شاه و خیانتهای او پشتیبانی می کنند، اقتصاد ما را بر هم زده اند، ارتش ما را وابسته کرده اند، فرهنگ ما را آلوده ساخته اند، اما ملت ما با قیام خود، به دخالتهای این اجانب پایان خواهد داد...» (۳) علاوه بر این مصاحبه ها، امام خمینی سخنرانیهایی در باغچه نوفل لوشاتو، خطاب به ایرانیانی که برای ملاقات ایشان می آمدند ایراد می کرد. که یکی از آنها بیانات بعد از ظهر روز ۱۶ آبان بود. متن این سخنرانی که در حقیقت پاسخ به پیام رادیو - تلویزیونی شاه بود، به مناسبت اهمیت مطالب آن، عینا در زیر نقل می شود: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم «باز شاه به دو وسیله برای نجات خودش متوسل شد. یکی به وسیله فریب، یکی به وسیله سرنیزه. وسیله فریب این بود که در نطقی که کرد التزام داد، تعهد داد به ملت که این اشتباهاتی که کرده است دیگر این چنین اشتباهی تکرار نمی شود. از این به بعد دیگر به قانون اساسی به همه معنا عمل می شود، و جبران این اشتباهاتی که کرده بود می کند. و از عموم ملت خواستار شد که دست از این مخالفت بردارند و از آیات عظام و علمای اعلام خواسته شد که مردم را هدایت کنند که آنها آرام باشند، و از سایر افراد ملت از قبیل کارگراها و محصلین و جوانها و همه اینها خواستار این شد که از این مخالفتها دست بردارند و به ایران فکر کنند! و حرفهای ایشان گرد این گونه مسائل هست. یکی اینکه بررسی بشود که آیا این کارهایی که تا حالا انجام داده است اشتباهات بوده است یا تعمدات؟ این مخالفتهایی که از قانون کرده، از اسلام کرده، این خیانتهایی که به ملت کرده، این جنایتهایی که کرده است، آیا آن طور که ادعا می کند اشتباهی این کار را کرده است؟ مثلا این نفتی که به آمریکا داده است خیال کرده است که آمریکا یک محله از ایران است. یک شهری از شهرهای ایران است و نفت را دارد به ایرانیها می دهد. این اسلحه هایی که به درد ما نمی خورد و به جای نفت پایگاه برای آمریکا درست کرده است. خیال کرده است که این اسلحه ها ارز است؟ پول است؟ که اشتباه کرده، به خیال اینکه پول می گیرد، لیره می گیرد، این چیزها را گرفته است؟ این جنایتهایی که در ایران تا حالا کرده است، حبس هایی که کرده، ضربه هایی که زده، شکنجه هایی که داده است، قتل عامهایی که کرده، اینها اشتباهی بوده است؟ مثلا به مدرسه فیضیه که ایشان کماندوها را فرستادند و ریختند در مدرسه فیضیه و قرآنها را آتش زدند. عمامه ها را آتش زدند. جوانها را دست و پا شکستند، حجره ها را خراب کردند و بستند، خیال می کرده که این یک جایی از روسیه است؟ در حمله به روسیه است و اشتباهی این کار را کرده است؟ عقیده ایشان این بوده است که مدرسه فیضیه یک جایی از محللای اجانب است؟ یا این اشخاصی که ایشان حبس کرده اشتباه کرده... اعتقادش این بوده است که در باغستان اینها را برده است و حالا معلوم شده است که این حبس بوده نه باغ؟ این اشخاصی که از علما در حبس رفته اند یا کشته شده اند یا پای آنها را در روغن داغ گذاشته اند یا می گویند پای بعضی را اره کرده اند و همین طور از رجال سیاسی،

اشتباهات بوده اینها؟ تخیلات بوده ست حالا؟ اگر اشتباهات بوده است ایشان نمی کنند حالا دیگر از این اشتباهات؟ که حالا تعهد فرمودند، مگر هم ایشان نبودند که اول سلطنتشان قسم خوردند؟ تعهد دادند از خود؟ کسی که بخواهد سلطنت پیدا بکند این تعهدات را باید بدهد. ایشان تعهد داده و همین التزاماتی که حالا- دارد می دهد، آنوقتها هم داده است و بعد از آن تعهدات و التزامات این کارها را کرده است. حالا یک تعهد دیگری که می دهد یعنی حالا فرق کرده است این تعهد با آن تعهد؟ حالا تعهدی است که دیگر قابل برگشت نیست. تعهد نوقت برگشت داشته، اما حالا تعهد دیگر قابل برگشت نیست؟ حالا این اشتباهاتی که کرده چطور جبران شده است؟ ده سال عمر یک انسان را نه یک انسان، آنقدر انسان را ده سال در حبس در یک محفظه به آن وضع، با آن شکنجه ها، با آن اذیتها، با آن اهانتها، ده سال پانزده سال شاید کمتر شاید بیشتر عمر اینها را تلف کرده اینها جبران چه است؟ همین تعهد آقا جبران کرد اینها را؟ که من تعهد کردم؟! کسی که این قدر جنایت کرده حالا به مجرد اینکه آمد و تعهد کرد می خواهد قضیه تمام شود؟ (حالا- ما فرض می کنیم که خوب تعهد ایشان صادقانه است فرض است این...) رضا شاه به مرحوم فیروزآبادی (وقتی آمده بود به نجف در حرم ایشان را ملاقات کرده بود) رضا شاه گفته بود «من مقلد شما هستم» مرحوم فیروزآبادی گفته بود: «مطلب معلوم است». کتاب ایشان مرا یاد کتاب موش و گربه انداخت امروز، کتاب ارزنده ای است، کتاب آموزنده ای است، این همون وضع حال سلاطین و قلدرها را در وقت قدرت و در وقت کمی قدرت، وضع حيله بازی آنها را مجسم کرده است به اسم کتاب موش و گربه، که سجاده را یکوقت انداخته و نماز خوانده و توبه کرده و پیش خدا استغفار کرده که من دیگر کاری نمی کنم. تا این موشهای بیچاره بازی خوردند و برایش چیزی بردند ولی خوب بعدا پنج تاشون را یکمرتبه گرفت. آنوقتها یکی یکی می گرفت حالا- پنج تا پنج تا. ما می دانیم که شما توبه تان همان توبه گرگ است. همان توبه گربه است. اینها را ملت دیگر می داند لکن آنقدر شما زحمت می کشید و مرتب حرف می زنید. این آیات عظام و علمای اعلام که حالا ایشان می گویند که هدایت کنید مردم را چه بکنند! اینها کسانی بودند که تا دیروز هر وقت ایشان صحبت می کرد ارتجاع سیاه اسم آنها بود. در لغت شاه اینها مرتجعین بودند آنهم مرتجعین سیاه. در یکی از نطق هایشان (آنوقت که ما در قم بودیم) در یکی از شهرهای ایران گفت که: «از اینها از این مرتجعین مثل حیوان نجس احتراز کنید.» آن حیوان نجس که آنوقت گفت. حالا- آیات عظام شد و علمای اعلام. اگر مهلتش بدهند این آیات عظام و علمای اعلام که نفس بکشد نفس دوم باز حیوان نجس اند. این اشتباهات که همه اش تعمدات بوده است و همه اش کارهای عمدی بوده است و خیانتها همه عمدی بوده است و ایشان گفت اشتباهات شده است اینها، اگر چنانچه این ملت به این مهلت بدهند. تمام این اشتباهات دوباره از سر گرفته می شود. الآن این یک حيله ای است که ایشان مرتکب شده اند از آن طرف با نطق خود که: من متعهدم دیگر از این کارها نکنم بیاید به حال ایران فکر کنید، بیاید همه تون فکر ایران باشید! ما به ایشان می گوئیم که: ما چون فکر ایران هستیم این حرفها را داریم می زنیم. این ملت که می بیند ایران را شما از دست آنها دارید خارج می کنید، همه قلدرها را بر ما مسلط کردی همه مخازن ما را بردی. از این جهت است که این ملت قیام و نهضت را کرده و ما هم برای این است که به فکر ایران هستیم و داریم فکر ایران را می کنیم. با شما که مبدا اشتباهات (به قول خودتان) و تعمدات (به قول ما) هستید، مبارزه می کنیم. فکر اسلام، فکر کشور مسلمان، فکر این مستضعفین ما را وادار کرده است که با شما این طور مبارزه و مخالفت بکنیم. پس بیاید فکر ایران را بکنید ما فکر ایران می خواهیم بکنیم. فکر ایران هستیم نه اینکه چون ما با شما مبارزه کردیم پس از فکر ایران رفتیم. باز این حرفها را رها نمی کند. چه عنصری است این آدم؟ چه کسی را می خواهد بازی بدهد. این الآن به نظرش چه رسیده است؟ کی را می خواهد بازی بدهد از این حرفها؟ می گویند که اگر ایشان نباشند، ایران نیست، همانطور که ایشان سرشان را زمین بگذارند، آن روزی که بالا-خره ایشان خواهند مرد (هر چه زودتر!) آن روز به فرمایش ایشان دیگر ایرانی در کار نیست. بالاخره پس ایران از دست ما رفته است. بعد از ده روز دیگر، یا بعد از (مثلا) چند ماه دیگر... به فرمایش ایشان ایران دیگر رفتنی است. چون کسی که ایران را نگه داشته ایشان است. وقتی ایشان نباشد

ایران دیگر نیست. چو ایشان نباشد تن من مباد و باید عوضش کرد. این راهی است که ایشان تشبث کرده و همان راه خدعه است، که دیروز وزیر ایشان آمده و گفته است که... (اربابها دیکته می کنند این حرفها را) امروز هم خود ایشان آمدند (و گفتند) که: اشتباه کردیم... همین امروز در جاهای مختلف ایران، در تهران، در جاهای دیگر همان حرفهایی بود که می گفتند. تشبث دومشان هم این بود که پناه به سرنیزه بردند. الآن دو پناهگاه ایشان دارند. یکی چماق است، چماق اشرا را یا آنهایی که اجیر کرده اند، پول می دهند یک اشرا را اجیر می کنند و با چماق به جان مردم می اندازند. یکی هم سرنیزه است با آن به جان اشخاصی که در خیابان عبور می کنند می زنند. این سرنیزه تازگی ندارد. مدتی است که تحت سرنیزه ما زندگی می کنیم. ...ایشان دیگر پناهگاهی ندارد جز سرنیزه شما. آقایی که تا دیروز می گفت (حالا هم اگر یک خورده رهایش کنند باز می گوید این حرف را عجیب است که امروز نگفته) «ملت شاه دوست»! اصفهان داشت فریاد مردم بلند می شد و داد و قال می کردند که «مرگ بر این سلطنت پهلوی» ایشان در نقطش می گفت: مردم اصفهان شاه را... مردم ایران به تخت و تاج علاقه دارند. علاقه ذاتی این مردم به این تخت و تاج دارند. این مطلب ایشان است که: مردم رژیم سلطنتی را می خواهند... الآن این همه فریادها برای این است که احتمال می دهند خدای نخواست (مثلا) رژیم سلطنتی بهم بخورد. از این جهت به خیابانها می ریزند و فریاد می زنند. این هم یک تشبثی است می کردند که به سرنیزه و چماق پناه بردند... تا حالا مدتی است که این مسئله هست و فایده نکرده. یعنی این حکومت نظامی که از قوانینش مثلا این است که اعلام کرده اند به اینکه بیش از دو نفر نباید اجتماع بکنند، اگر اجتماع بکنند چه خواهد شد. در پشت سر اعلامیه و این حرفها. هفتاد هزار نفر، صد هزار نفر، پانصد هزار مردم حرکت می کردند و نظامیان می ریختند و می زدند این حکومت نظامی نتوانست در مردم تاثیر بکند. مردمی که از جان خودشان گذشته اند دیگر نمی شود با حکومت نظامی اینها را جلوگیری کرد. مردمی که جوانانشان را می دهند و بعدا افتخار می کنند، یک زنی که اولادش را، جوانش را فدا می کند و بعد هم می گوید که من مفتخرم به اینکه همچنین خدمتی به اسلام کردم. این نمی شود دیگر با سرنیزه (جلویش را گرفت). مگر سرنیزه غیر از این است که آدم را می کشد. او هم می گوید من می خواهم مرا بکشند! این نمی شود با سرنیزه، این راه حلهایی احمقانه است که یقوت حکومت آشتی می آورند که آن بساط را درست کنند حالا حکومت نظامی آورده اند... مگر تا حالا حکومت نظامی نبوده است؟ بله حاکم نظامی نبوده است یعنی یک نفر وکیل بوده و حالا حاکم شده اما حکومت؟! این طرز حکومت نظامی نیست. یعنی همه ایران حکومت نظامی بود. بعضیها رسمی بود بعضیها غیر رسمی بود، مردم حکومت نظامی را دیدند، دیگر چیز عجیبی نیست که حالا به چشم مردم عجیب بیاید و بترسند. دیگر عادی مردم است. کسی خیال کند حکومت نظامی راه حل است، یا دنبال این مثلا آمریکا خیال بکند به اینکه کودتای نظامی بشود... رژیم را می برد و نظامیان سرکار می آیند. مگر می شود؟ در مردم مگر تاثیر دارد این. مردم عادت کردند به حکومت نظامی ها... سابق الايام که مردم آشنا به این مسائل نشده بودند اگر یک نظامی می آمد توی بازار و هر غلطی می خواست بکند کسی نبود بگوید نه. اگر دو تا ستاره روی شانه کسی بود دیگه وامصیبتا. هر جا می رفته هر کاری می خواسته بکند و هر شرارتی بکند کسی نبود که بگوید نه. اما حالا خودش هم بیاید وسط مردم می ریزند تکه تکه اش می کنند، حالا غیر آن وقت هاست. این ملت غیر آن ملت است، این تحول که حاصل شده است از برای این ملت مردم را عوض کرده است. یک چیز دیگری هستند اینها یک موجودات دیگری شدند اینها. اینکه حکومت نظامی بشود یا مثلا یک رژیم نظامی روی کار بیاید اینها دیگر حوصله اش را ندارند. برای اینکه حکومت نظامی همین است که اینها دیدند و همراه با آن مبارزه کردند و از آن کتک هم خوردند و مردم هم از آنها کشته شده اند. همه اینها را مردم دیدند وقتی بنا شد آن آدم را بکشند، چه رژیم نظامی باشد چه حکومت نظامی باشد چه عادی باشد! مردم تن داده اند به کشته شدن. بنابراین، اینها راه حل نیست، که کسی بخواهد حل کند یک قضیه ای را یعنی درد مردم را دوا بکند. در روزنامه شوروی هم یک چیزی نوشته بود (یکی از اتباع آمریکا هم یکی از دوستان شاه هم همین ها را تکرار کرده بود. آن به تعبیر دیگر آمده این به تعبیر دیگر)، به تعبیر اینکه این روحانیونی که

در این قضایا مخالفند با شاه، این اصلاحات ارضی ضرر به آنها زده است، از این جهت منافعی در خطر شده است و اینها مخالفت می‌کنند. اینهم گفته است که فلاخی غرض شخصی دارد با شاه... اما اینکه او نوشته است، اینهم اشتباه است، روحانیون حالا زندگیشان خیلی بهتر از آن وقتی است که اصلاحات ارضی نشده بود. مسئله چیزی است که زندگیشان چطور است؟ زندگی روحانیون حالا - صد درجه بهتر از آن وقتهاست چون که بهم نخورده. اگر نفوذ کلمه ندارد، که مسلما دارند، اگر ندارند چطور ایشان تشبث کرده اند که ای مراجع عظام و ای علمای اعلام بیاید و مردم را هدایت کنید که چه بکنید. ... یکدفعه وقتی جواب کاغذ مراجع را می‌دهد (در همان اوایل امر) ... می‌نویسد که «شما بروید همان ارشاد عوام را بکنید». یعنی شما حق دخالت در امور مملکت ندارید... باید گفت ما ارشاد عوام را کردیم، عوام الآن هدایت شدند و ارشاد شدند و شما خواب بودید. آنها ارشاد شدند، حالا که ارشاد کردند تشبث پیدا کردید که دیگر ما را ول کنید. به ایران فکر کنید. اینها تشبثات است فایده ندارد، چیزی غیر از یک کلمه نیست و اینکه این رژیم برود و این آمریکا شوروی و انگلستان و همه اینها که در سفره ایران که افتاده مجانی دارند استفاده می‌کنند، اینها دست مجانی شان را بردارند. ما که نمی‌خواهیم به اینها نفت ندهیم تا دست و پا بزنند که یک ملت‌هایی را از سرما خواهیم شکست، نخیر ما می‌خواهیم نفت ما در اختیار خودمان باشد. هر مقدار دل‌مان می‌خواهد بفروشیم و می‌فروشیم، هر رژیمی که بیاید می‌خواهد نفتش را بفروشد، اما نه اینطور که ما با غارتگری مخالفیم نه فروش نفت، نفت را به قیمت صحیح خودش می‌فروشیم و ارز می‌گیریم، پول می‌خواهیم ما، می‌خواهیم برای مردم صرف بشود. اینجا نفت ما را زیادتر از آن اندازه که باید استخراج کنند استخراج می‌کنند، پول هم که نمی‌گیرند، یا آهن پاره یا طیاره‌های به آن قیمت‌های گزاف می‌گیرند آن مقداری هم که می‌گیرند صرف این ملت نمی‌شود. الآن این ملت بیچاره چی دارد؟ شما چهار تا بازاری مثلا (سرمایه دار) تهران را با چار تا اربابهایی که از همین طعمه ارتزاق می‌کنند، نگاه کنید، شما پایتان را تو زاغه‌ها بگذارید شما پایتان را توی دهات بگذارید بروید خوزستان و دهات خوزستان را ملاحظه کنید. تاسف دارد، خدا می‌داند، شط آب دارد، من یکوقتی (سی سال، چهل سال پیش از این بود) عبور کردم از خوزستان می‌خواستم عتبات برم خوب این آب یک شط آب است یک رود و دو رود نیست. یک شطی است که کشتیرانی تویش می‌شود. زمین تا چشم کار می‌کند زمین افتاده و هیچ زراعت ندارد. من تو ذهنم آمد که شاید خاک این لیاقت زراعت ندارد به جایی پیاده شدیم من رفتم خاکش را امتحان کردم، خاک خوبی است، لکن دست خیانت نمی‌گذارد. آب از اینجا دارد هرز می‌رود. زمین هم اینجا افتاده است و مردم خوزستان اگر بچه‌هایشان مریض بشوند، (بخواهند) پیش طبیب بروند، طبیب نیست! هیچ چیز ندارند، از ده تا ده، بیست تا ده یکوقت می‌بینی یک درمانگاه نیست تمدن بزرگ این است؟ در بعضی جاها اصلا درمانگاه نیست طبیب نمی‌دانند چیه؟ در روزنامه‌های خودشان نوشتند که: آب آنقدر نیست که صبح این بچه‌ها از خواب بلند می‌شوند و چشمشان تراخمی است. که به خاطر حکومت فاسد این تراخمها هست، نوشته که: آب ندارند که چشمش را تر کنند! ... با بول چشم این بچه را که بر اثر تراخم به هم چسبیده تر می‌کنند. برای نداشتن آب (تو روزنامه اینطور نوشته بود). یک همچنین زندگی ما داریم. در اثر اشتباهات آقا... حالا بعد از این اشتباهات نمی‌روند، ایران می‌شود تمدن بزرگ، اشتباهات شما یکی دو تا و ده تا، تعمدات شما یکی و دو تا و ده تا نیست. هی از ما روزنامه نگارها می‌پرسند به اینکه خوب شما چرا با شاه بد هستید؟ چرا دارد؟ آخر شما برسید این ملت این فریاد بچه‌ها و این فریاد بزرگها، ببینید چه کرده است، این آدم که با او بد هستند؟ با او بد هستند از بابت اینکه دشمنی شخصی با هم دارند؟ سی میلیون دشمن شخصی هست؟ یا خیر. به این سی میلیون اینقدر خیانت کرده است و آنقدر جنایت کرده است در این... دیگر راه آشتی نیست! راه نیست که کسی بگوید که شما اشتباه‌هایتان تا حالا هیچ، حالا - از این به بعد انشاء الله دیگر اشتباهی نمی‌کنند. راه نگذاشتی برای این کار. امکان ندارد یک چنین مطلبی اگر یک روحانی، یک سیاسی، یک بازاری، یک دانشگاهی بخواهد به مردم بگوید که بیاید با هم سازش کنیم. شاه امروز آمده است توبه کرده، استغفار کرده، خوب بیاید ببخشید این را. این را مردم حائن می‌دانند، چی را ببخشند؟ مگر یک مطلبی قابل بخشش

است. آقا بچه‌ها و جوانهای ما را به خون کشیده است. چه چیز را ببخشیم ما، این آدم مملکت ما را به باد داده. کجایش را ببخشیم؟ از حالا- به بعد چی؟ خانواده‌های مردم را به عزا نشانده. حالا- بسم الله الرحمن الرحیم تمام شد قضیه، ببخشید من اشتباه کرده بودم. این حرف شد برای ما؟ برای کی این حرفها را می‌زند؟ در هر صورت مسیر همین است. هر که غیر از این فکر کند خائن به ملت است! خائن به مملکت است هر کس غیر از این فکر کند، خائن به اسلام است. اگر این مهلت را بدهید، فردا نه اسلام برای شما می‌ماند، نه مملکت برای شما می‌ماند، و نه خاندان برای شما می‌ماند، مهلت ندهید او را فشار بدهید این گلو را تا خفه بشود. انشاء الله خداوند همه تان را توفیق بدهد و مؤید باشید. خداوند شر این اربابها را از سر ما کم کند. والسلام» (۴) بخش دوم دیدار امام با سران اپوزیسیون پس از استقرار امام خمینی در پاریس گروهی از شخصیت‌های سیاسی و مذهبی و روحانی به فرانسه رفتند و با ایشان ملاقات کردند. یکی از دیدار کنندگان مهندس مهدی بازرگان، رهبر سازمان نهضت آزادی ایران بود. موضع مهندس بازرگان در جریان بحران ایران در سال ۱۳۵۶ و سپس انقلاب سال ۱۳۵۷ بدین شرح بود: «حفظ قانون اساسی سال ۱۲۸۵ و متمم آن (بدون اضافات بعدی) به عنوان ضامن اجرای اصول و احکام اسلامی است و اگر آن را نفی کنیم منطقا و قانونا هرگونه مدرک محکومیت رژیم شاه را از دست می‌دهیم. به معنای ضامن سلطنت نیز هست، چون سراسر به خلاف آن عمل کرده، خود را قانونا معزول ساخته است.» (۵) به عقیده بازرگان، در روند مبارزه «لبه تیز حمله فعلا بهتر است به استبداد باشد نه استعمار، جنگ کردن در دو جبهه مانع پیروزی است و مصلحت در برانگیختن سیاست آمریکا و اروپا، که علیه خودمان و به سود و حمایت شاه است، نخواهد بود.» به عقیده رهبر نهضت آزادی ایران «هدف نهایی سرنگونی رژیم است ولی این هدف باید در چهار مرحله اجرا شود، مرحله اول رفتن شاه، مرحله دوم نظارت و محدودیت جانشینان او در چهار چوب قوانین موجود و آزادیها، مرحله سوم کار کردن روی افکار و افراد و تشکل و تربیت و تجهیزات، مرحله چهارم تبدیل (رژیم) به جمهوری اسلامی.» بازرگان، ضمن تاکید بر ایجاد حکومت اسلامی می‌گوید: «... اما هنوز روی کیفیت حکومت اسلامی از جهات عدیده، ایدئولوژیکی، اقتصادی، سیاسی، اداری و غیره به قدر کافی و مقبول کار نشده، همچنین رهبری انحصاری روحانیت، که در گذشته امتحان خوبی نداده، سابقه و تجربه و صلاحیت فنی لازم ندارد. کنار زدن و خارج از حق و وظیفه کردن گروههای ملی غیر مذهبی با حسن نیت و با صلاحیت، به خلاف مصلحت است.» (۶) مهندس بازرگان، مشخص ترین چهره اپوزیسیون از سال ۱۳۴۱، با سابقه مبارزات ستیزگرانه علیه رژیم شاه که منجر به محاکمه و محکومیت او و یارانش به زندان طولانی گردید، با چنین عقاید و نظریاتی که شرح داده شد، روز ۳۰ مهرماه ۱۳۵۷ در نوفل لوشاتو، به دیدار امام خمینی می‌رود. در مذاکرات آن روز، که دکتر یزدی و آقای اشراقی نیز حضور دارند، نقطه نظرهای طرفین در زمینه شیوه مبارزات آینده برای براندازی رژیم شاه، مقابله با کارشکنی‌های دولتهای بزرگ و برخورد با دشمنان انقلاب و برخی مسائل دیگر، یکسان نیست: «...مختصری از وضع ایران، عقب نشینی‌های شاه و امکان توسعه فعالیت و پیشروی و پیروزی صحبت کردم و گفتم، انتخابات مجلس که وعده آزادی آن را داده اند، فرصت خوبی برای نفوذ و موفقیت خواهد بود و شاه را می‌شود به تدریج بیرون انداخته و از راههای قانونی و مجلس مؤسسان تغییر نظام داد.» پاسخ امام خمینی صریح و انقلابی است، ایشان بلافاصله اشکال کرده و گفتند: «شور و هیجان مردم خواهد خوابید.» بازرگان ادامه می‌دهد: «...از کارشکنیهای حتمی دولتهای بزرگ و لزوم دقت و تدبیر در پیشروی صحبت کردم. فوق العاده متعجب شدم که دیدم ایشان مسائل را ساده می‌گیرند و نمی‌خواهند وجود یا اثر آمریکا را قبول کنند. گفتم: بالا-خره باید آمریکا را با قدرت و موقعیتی که دارد، به حساب بیاوریم، جواب دادند: چون حرف ما حق است، آمریکا مخالفت نخواهد داشت. ما نمی‌گوییم نفتمان را به آنها نمی‌فروشیم، می‌فروشیم ولی به قیمت عادله‌ای که خودمان در بازار آزاد مشتری تعیین نماییم (...). پرسیدم جنابعالی چگونه اوضاع و تکلیف را می‌بینید؟ باز هم ساده‌نگری و سکینه و اطمینان ایشان به موفقیت نزدیک، مرا به تعجب و تحسین انداخت. مثل اینکه قضایا را انجام شده و حل شده دانستند گفتند: شاه که رفت و به ایران آمدم، مردم نمایندگان مجلس و دولت را انتخاب خواهند کرد. منتهی چون کسی را نمی‌

شناسم، از شما می‌خواهم افرادی را که مسلمان و مطلع و مورد اعتماد باشند، علاوه بر خودتان و دکتر یزدی معرفی کنید...» (۷).
 دکتر کریم سنجابی، به عنوان رهبر جبهه ملی نیز، دوبر (۱۳ و ۱۴ آبان ۱۳۵۷) با آیت الله خمینی در نوفل لوشاتو، ملاقات و مذاکره کرد. سنجابی، به قصد شرکت در کنفرانس بین‌المللی سوسیالیست‌ها در کانادا، همراه حاج محمود مانیان و مهدیان، به پاریس رفته بود. در اولین دیدار با امام خمینی علاوه بر این دو نفر سلامتیان، اشراقی و حاج احمد خمینی نیز حضور داشتند. دکتر ابراهیم یزدی، چگونگی مذاکرات آن روز دکتر سنجابی با آیت الله خمینی را بدین شرح روایت کرده است: «آقای دکتر سنجابی در کنار امام نشستند و پس از مبادله تعارفات معمولی، کمی آهسته و تقریباً به صورت «در گوشه» شروع به صحبت با امام کردند. امام، به صدای بلند که ما بشنویم گفتند که «ما، مطلب در گوشه نداریم و شما می‌توانید صحبت‌های خود را آزادانه بیان کنید». روزنامه اطلاعات دیدار دکتر سنجابی را با آیت الله خمینی، به نقل از خود او، بدین شرح نقل کرده است: «...من ابتدا به عنوان یک مسلمان و یک ایرانی، حضور حضرت آیت الله خمینی که امروز تمام حرکات ایران زیر نظر ایشان قرار دارد رسیدم و گفتم همان طور که هر فرد مسلمان روزی چند بار خدا را به شهادت می‌گیرد، من خدا را به شهادت می‌گیرم که با هیچ سیاست خارجی به طور مستقیم و یا غیر مستقیم ارتباط ندارم و در هیچ جمعیت سری، یا غیر سری ارتباط ندارم و با مقامات دولتی و یا دربار ایران گفتگو و مذاکره نکردم (....) برای این به اینجا آمده‌ام تا آنچه را تشخیص می‌دهم بیان کنم و موضع جبهه ملی را برای شما تشریح کنم و بعد، به طور خلاصه وضع مملکت را از جنگ جهانی دوم و ورود قوای بیگانه و کوشش جبهه ملی، تحت رهبری دکتر مصدق و ملی شدن صنعت نفت و ادامه جبهه ملی را برایشان توضیح دادم. ایشان صحبت‌هایی کردند، قرار شد جلسات دیگری حضورشان صحبت بشود. چون بعضی از عناصر آنجا نبودند...» (۸). بعد از این دیدار قرار شد سنجابی بعد از ظهر روز بعد به دیدار امام خمینی بیاید. پیش از این دیدار، سنجابی طی اعلامیه‌ای، انصراف خود را از شرکت در اجتماع سوسیالیست‌ها در کانادا، اطلاع داد. به گفته دکتر یزدی پس از لغو برنامه سفر کانادا از جانب دکتر سنجابی برای تعیین ملاقات دوم با امام تماس گرفته شد. در این مرحله، امام پذیرفتن ایشان را مشروط بر اعلام صریح مواضعشان، در مورد سلطنت و شاه دانستند، زیرا دکتر سنجابی در مصاحبه‌ای که قبل از سفر به پاریس در تهران انجام داده بودند و در مطبوعات چاپ شده بود اعلام کرده بودند که از نظر او، مسئله عمده و اساسی دموکراسی و آزادی است، نه رژیم سلطنتی یا جمهوری. (...). آقای حاج مانیان که از مبارزین و معتمدین مردم و خوشنام و سابقه دار بازار هستند و همراه دکتر سنجابی به پاریس آمده بودند، متنی را که دکتر سنجابی تهیه کرده بود آوردند و به امام ارائه دادند و ایشان با اضافه کردن یک یا دو کلمه به متن، آن را پذیرفتند. (۹) دکتر سنجابی در مورد متن بیانیه می‌گوید: «...بعدها راجع به نظریات سیاسی و حقوقی ما، با حضرت آیت الله مذاکراتی شد. اشخاص آمدند و رفتند، من این طرح سه ماده‌ای را به خط خودم نوشتم و خدمتشان فرستادم. ایشان به خط خودشان واژه استقلال را به آن اضافه کردند. آن وقت امضا کردم و فردای آن روز فرستادم خدمتشان...» (۱۰) متن بیانیه اعلام مواضع دکتر سنجابی بدین شرح است: بسمه تعالی یکشنبه چهارم ذیحجه ۱۳۹۸ مطابق با چهاردهم آبان‌ماه ۱۳۵۷. ۱. سلطنت کنونی ایران با نقض مداوم قوانین اساسی و اعمال ظلم و ستم و ترویج فساد و تسلیم در برابر سیاست بیگانه فاقد پایگاه قانونی و شرعی است. ۲. جنبش ملی اسلامی ایران با وجود بقای نظام سلطنتی غیر قانونی، با هیچ ترکیب حکومتی موافقت نخواهد کرد. ۳. نظام حکومت ملی ایران باید بر اساس موازین اسلام و دموکراسی و استقلال به وسیله مراجعه به آراء عمومی تعیین گردد. دکتر کریم سنجابی (۱۱) پس از آن، آقای دکتر سنجابی به همراهی آقایان حاج مانیان و مهدیان و احمد سلامتیان آمدند و در جلسه‌ای با حضور مرحوم اشراقی، حاج احمد آقا و نویسنده (دکتر یزدی) در خدمت امام بیانیه مذکور عنوان گردید. امام درباره مواضع قبلی خود، مجدداً توضیحاتی داده و اضافه کردند: «اگر امروز شاه در موضع ضعف قرار گرفته است بخواهیم به او مهلت بدهیم و کمی سست بیایم تا او بتواند از این مهلکه جان سالم بدر برد، مجدداً که قدرت پیدا کند، دمار از روزگار همه بر خواهد آورد. نباید به او فرصت داد، و گرنه، مردم مایوس می‌شوند.» سپس دکتر سنجابی گفت: این بیانیه که دستور

العملی برای ماست، به عنوان سندی در خدمت شما بماند. آنگاه سؤال کرد آیا می‌تواند این مواضع را در تهران اعلام نماید. امام جواب دادند هر کجا که می‌توانید آن را اعلام کنید. از همین در که بیرون می‌روید، می‌توانید آن را اعلام کنید. پس از پایان ملاقات، دکتر سنجابی بیرون آمد. جمع کثیری از خبرنگاران خارجی اجتماع کرده بودند. یکی از همراهان ایشان متن را همانجا خواند و ترجمه کرد، که بلافاصله تمامی خبرگزاریها، آن را مخابره نمودند... (۱۲) سفر مهندس بازرگان و دکتر سنجابی به پاریس و ملاقاتشان با آیت الله خمینی از سوی محافل سیاسی و مطبوعات، مورد بحث و تفسیرهای ضد و نقیض قرار گرفت و به صورت مصاحبه مطرح گردید. خبرنگار مجله عربی المستقبل، مقدمات تشکیل جبهه مشترک را عنوان کرد و از امام خمینی پرسید: «سؤال: در این اواخر، عده‌ای از شخصیت‌های مخالفین در ایران را استقبال کرده‌اید و در بین آنان دکتر سنجابی نیز بوده است و گفته شده کسانی را که شما با آنان گفتگو کرده‌اید، با رای شما مبنی بر ضرورت سرنگونی شاه و خانواده اش موافقت کرده‌اند. آیا این اتخاذ نظر مقدمه تشکیل یک جبهه مشترک برای مخالفین به حساب می‌آید؟ جواب: جنبش اسلامی کنونی ملت ایران، همه جامعه را در بر گرفته و به همین صورت هم به پیش می‌رود و متذکر می‌شویم که ما، با هیچ جبهه و دسته‌ای رابطه نداشته و نداریم و هر کس و یا هر گروهی که مسائل ما را نپذیرد، او را نمی‌پذیریم...» (۱۳) امام خمینی، در مصاحبه دیگری با گزارشگر رادیو - تلویزیون آلمانی زبان سویس، شایعه ائتلاف با جبهه ملی را رد کرد: «سؤال: شما، حضرت آیت الله، با کریم سنجابی از جبهه ملی در پاریس بحث مهمی داشتید. آیا شما با این حزب سیاسی، مشترکا مبارزه خواهید کرد؟ یعنی آیا ائتلاف می‌کنید؟ جواب: من مسائل و مطالبی که داشتم، و امکان ندارد یک قدم از آنها برگردم، به ایشان گفتم و ما، با جبهه خاصی ائتلاف نداریم. همه ملت با ما و ما با ملت هستیم و هر کس این مطالبی که ما داریم و عبارت است از استقلال مملکت و آزادی همه جانبه و جمهوری اسلامی که قائم مقام رژیم سلطنتی است، با آنها موافقت کند، از گروه ماست و از ملت است و اگر موافقت نکند، بر خلاف مصالح اسلام و ملت گام برداشته است و ما هیچ ربطی با او نخواهیم داشت و آنهایی که با ما موافقت کنند، ما هم با آنها همصدا خواهیم بود، لکن ربط خاصی با کسی نداریم.» (۱۴) بخش سوم دیدار نمایندگان دولت فرانسه با امام خمینی طی اقامت امام خمینی در پاریس، نمایندگان دولت فرانسه، چند دیدار و گفتگوی رسمی با ایشان به عمل آوردند. در این ملاقاتها عموما حجج اسلام احمد خمینی و اشراقی حضور داشتند. ترجمه مذاکرات از فرانسه یا انگلیسی به وسیله صادق قطب زاده و دکتر ابراهیم یزدی انجام می‌گرفت. همچنین دکتر یزدی متن مذاکرات را یادداشت می‌کرد. اولین دیدار نمایندگان رسمی دولت فرانسه با امام خمینی روز ۲۲ مهرماه ۱۳۵۷، در آپارتمان دکتر غضنفرپور، محل اقامت موقت امام این دیدار صورت گرفت. دانشجویان ایرانی مقیم پاریس، به ابتکار و دعوت اتحادیه انجمنهای اسلامی در اروپا، به مناسبت حضور امام خمینی در پاریس، جلسه‌ای ترتیب داده بودند و تقاضا داشتند امام در آن جلسه حضور یابد. نمایندگان اتحادیه، قبلا هم برای دیدار امام مراجعه کرده بودند ولی شرکت ایشان در جلسه انجمن دانشجویان دارای جنبه‌های مثبت و منفی بود. به لحاظ سیاسی، برای از بین بردن محدودیتهای دولت فرانسه، مفید بود بخصوص از این جهت که طبق برنامه دانشجویان، پس از انجام مراسم نماز جماعت و سخنان امام قرار بود کنفرانس مطبوعاتی برگزار شود. نمایندگان دانشجویان پس از جلب نظر امام با انجام برنامه مزبور، دعوتنامه و اطلاعیه‌هایی در این مورد منتشر کردند. پس از انتشار اعلامیه مربوط، دو تن از طرف دولت فرانسه، به دیدار امام آمدند و رسماً اطلاع دادند که ایشان نمی‌توانند در برنامه دانشجویان شرکت کنند. آنها در این ملاقات، حدود فعالیت‌های قانونی امام را به شرح زیر بیان کردند: «مصاحبه با خبرنگاران مطبوعات، رادیو - تلویزیون‌های فرانسوی و غیر فرانسوی همچنین شرکت در برنامه‌های نماز جماعت و شرکت در میتینگها ممنوع است.» امام خمینی در پاسخ به اظهارات نمایندگان دولت فرانسه اعلام کرد که این محدودیتها نمی‌تواند شامل صدور بیانیه و پیام از جانب ایشان باشد، بلکه محدود است به آنچه در محیط فرانسه صورت می‌گیرد. نمایندگان مزبور، رونوشت نامه رئیس شهربانی کل جمهوری فرانسه را که رسماً ممنوعیت شرکت امام خمینی در برنامه دانشجویان تاکید شده بود، تسلیم دفتر امام کردند. (۱۵)

پس از این ملاقات، امام خمینی و همراهان، به نوفل لوشاتو نقل مکان کردند، شرایط و محدودیتهای دولت فرانسه، به طور موقت پذیرفته شد. در مکان جدید، علاوه بر دیدارهای روزانه، نمازهای جماعت نیز برگزار می گردید. چون فیلمبرداری ممنوع نبود، خبرنگاران و عکاسان از مراسم نماز جماعت فیلمبرداری می کردند. جلسه دانشجویان در روز یکشنبه، به اجتماع بزرگ دانشجویان و ایرانیان، در میدان سن ژرمن تبدیل شد. خلیل رضائی و هادی غفاری، که تازه از تهران آمده بودند، در آن اجتماع شرکت کردند. به دستور امام، دکتر ابراهیم یزدی، به نمایندگی امام از حاضران تشکر کرد و جریان ملاقات نمایندگان دولت فرانسه و محدودیت فعالیتهای سیاسی را به تفصیل بیان داشت. دومین ملاقات نمایندگان دولت فرانسه با امام خمینی ملاقات و گفتگوی دوم نمایندگان رسمی دولت فرانسه با آیت الله خمینی روز ۲۰ آذر ۱۳۵۷ (۱۱ دسامبر ۱۹۷۸) پس از صدور بیانیه امام، در آستانه ماه محرم که به «پیروزی خون بر شمشیر» معروف شد، در نوفل لوشاتو، صورت گرفت. در فاصله ملاقات اول نمایندگان رسمی فرانسه در ۲۲ مهر تا این ملاقات، تغییرات سیاسی وسیعی در ایران روی داده بود، در این فاصله تلگرافهای فراوانی از سوی گروهها و شخصیتهای مختلف در تجلیل از آیت الله خمینی، به مقامات رسمی مخابره شده بود، تظاهرات عظیم در شهرهای ایران به طرفداری از ایشان صورت گرفته بود. انقلاب ایران به رهبری امام، علیه رژیم استبدادی شاه به یک مسئله بین المللی تبدیل شده بود. حضور آیت الله خمینی در پاریس، فرانسه را به صورت یکی از مهمترین مراکز خبری در آورده بود. روند انقلاب، فروپاشی رژیم شاه را خبر می داد. دولت فرانسه به لحاظ منافع اقتصادی فراوانی که در ایران داشت، نمی خواست در برابر انقلاب ایران بایستد و موضع منفی و ضدیت با آن اتخاذ نماید. در چنین شرایطی دومین ملاقات نمایندگان دولت فرانسه با امام انجام گرفت. در این دیدار ابتدا آقای کلود شایه، نماینده وزارت امور خارجه فرانسه، با عنوان مدیر کل امور کنسولی، شروع به صحبت کرد و گفت: «دولتم، مرا برای دیدار شما فرستاده است، دولت متبوعه من نهایت احترام را برای شما قائل است. بی نهایت خوشوقتم که فرصت دیدار شما نصیبم شده است. وزیر و وزارت خارجه، توجه زیادی به حضور شما در فرانسه دارند. کشور فرانسه پناهگاهی است برای تمامی کسانی که مشکلاتی دارند (...). من سئوالات سیاسی ندارم. مسئولیت من در وزارتخانه ام، مربوط است به امور تمامی فرانسوی هایی که در خارج هستند و تمامی خارجیانی که در فرانسه مقیم می باشند و یا از فرانسه عبور می کنند، یا پناهنده می شوند (...). دلیل حضور من این است که از زمره افراد معدودی هستم که می دانند وضعیت خارجی ها در فرانسه چیست و معیارها و ضوابط اقامت آنها در فرانسه کدام اند. همان طور که احتمالاً می دانید رژیم فرانسه دموکراتیک است و مردم می توانند آزادانه ابراز عقیده نمایند. اتباع خارجی هم وقتی به فرانسه می آیند، می توانند از همان ضوابط تبعیت کنند. دولت فرانسه در مورد فعالیتهای شما در خاک فرانسه مشکلی دارد که حداقل آن بیان مطالب ایراد شده از جانب شماست. دولت ما با نهایت دقت، بیانات دیروز شما را خوانده است، به همین دلیل امروز من اینجا آمده ام. در بیانات دیروز شما، سه مطلب وجود دارد، دعوت به اعتصابات، دعوت به فرار سربازان ارتش و... دعوت به نافرمانی و ایجاد بلوا. (۱۶) اظهارات شما در این مورد از حد آزادی بیان گذشته است. قانون برای خارجیان، هر کس و به هر ترتیبی، از هر کجا که آمده باشند (...). یکی است. هر خارجی مقیم فرانسه می تواند نظام سیاسی کشور خود را مورد انتقاد قرار دهد و ما آن را می فهمیم (...). اما برای ما بسیار مشکل است که دعوت به نافرمانی و ایجاد مشکل و بلوا در کشور را بپذیریم (...). کسی که از کشوری تبعید شده است و بر ما وارد می شود ممکن است دوست ما باشد یا بالعکس، فرق نمی کند. در هر موقعی و در هر شرایطی قوانین ما برای همه یکسان است. منظور من از دیدار شما این است که ناراحتی و عدم رضایت دولت فرانسه را نسبت به اعلامیه ای که دیروز صادر کردید، به شما ابلاغ کنم.» پاسخ امام خمینی: «من از اینکه دولت فرانسه، بعد از سختگیری اولیه آزادمان گذاردند قدردانی می کنیم، البته از دولت فرانسه هم که آزادی در دین و آزادی بشر را محترم می شمارد، ما همین توقع را در آزادی بیان داریم و خودمان را آزاد می بینیم. اما در مورد سه یا دو مطلبی که گفتید، اول ناراحتی هایتان در مورد فرار سربازان، باید بگویم قضیه سربازی هر وقت این امر قانونی باشد و دولت هم قانونی باشد و

مطابق با آراء ملت، سربازگیری را باید خودش اعلام کند که بیایند خدمت کنند. ایران، مع الاسف نه مجلس قانونی دارد، نه شاه قانونی و نه دولت قانونی. مع ذلک، سربازها را با سرنیزه به سربازخانه می برند. ما اعتقاد داریم که شاه و دولت غاصب است و اعتقاد داریم که سرنوشت ما باید در دست خودمان باشد و اینها، با زور سرنیزه حکم می کنند. ریشه اختلاف ما، با شما در همان اظهار عقیده است. سرباز، در یک دولت غاصب سرباز نیست. در یک دولتی که شاه غاصب است و بر تمامی مصالح ملت قیام کرده است، شاه یاغی است نه یک دولت، غاصب است. لذا، یک قیام مسلحانه هم شورش نیست بلکه ضد شورش است (...). اگر دولت فرانسه مایل نیست ما حرف حقمان را بزنیم، حرف خود را که همه آزادند حرف حقشان را بزنند، نگوییم، ما با ناراحتی به جای دیگر منتقل می شویم.» نماینده دولت فرانسه: «ما در مقام قضاوت نیستیم که شاه درست عمل می کند، یا آیت الله ما نمی خواهیم داخل این مقوله بشویم.» امام خمینی: «شما هیچ وقت به سفارت خودتان در ایران مراجعه کرده اید که این کشتارهایی که می شود علتش چیست؟ آنها می کشند! اسیر می کنند! مردم را حبس و تبعید می کنند. اینجا، دولت فرانسه می گوید ما صحبت نکنیم؟ مظالم آنها را نگوییم؟ آیا این آزادی است؟ اسمش آزادی است!» نماینده دولت فرانسه: «ما، نمی خواهیم از مطالب ما این طور استنباط شود که احساسی نسبت به آنچه در ایران می گذرد نداریم. اما اینکه گذاشته ایم شما کار کنید، یعنی جانبداری می کنیم. ما فرق قائل هستیم بین انتقاد، به هر شدت و وسعت، با بسیج مردم و دعوت به قیام و شورش.» امام خمینی: «به نظر من، دولت فرانسه در این امر در اشتباه است. مسئله امر به شورش است، قرار شورش است. امر به قیام مسلحانه ضد شورش است. برای فلج کردن شورش است. دولت فرانسه از شاه جانبداری می کند و این اشتباه است. باید از ملت پشتیبانی کند، شاه رفتنی است، شاه نخواهد ماند. ملت می ماند، اصل ملت است. شاه جانی است و برای حیثیت فرانسه ضرر دارد که از یک جانی طرفداری کند. فرانسه که آزادیخواه است در برابر مظلومان و آزادیخواهان می گوید فریاد نزنید تا آنها جنایت خود را بکنند؟! این بر خلاف مصالح فرانسه است و فرانسه باید مصالح آتی خود را ببیند!» نماینده دولت فرانسه: «جسارت است اگر بخواهم در مقام خودم ایشان را درباره مسائلی که می گویند متقاعد کنم، ما در این معنائی که می گوئیم تنها درباره مصالح مملکت صحبت نمی کنیم بلکه قوانین را رعایت می کنیم تا حداکثر آزادی بیان را تامین کنیم. ما نفوذ کلام و رهبری شما را می فهمیم و در نظر داریم، با توجه به تمام اینها، در نهایت صداقت مطالب شما را به اطلاع دولت متبوعه خود می رسانم.» امام خمینی: «شما می بینید که مردم ایران و تمامی، حتی ارتشها، چه احترامی به فرانسویها که به ایران می روند می گذارند و می دانند که چرا؟ چون من اینجا هستم و داد مظلومیت آنها را سر می دهم. من میل ندارم که این وضع عوض شود. مسائلی که پیش می آورید، خبرش به ایران برسد. نظرشان را ممکن است عوض کنند و من میل ندارم. من میهمان شما هستم. دولت فرانسه بهتر است تجدید نظر کند. من مایل هستم دوستی شما با مردم ایران برقرار باشد.» نماینده دولت فرانسه: «واقعیت این است که من برای بحث در زمینه مسائل سیاسی نیامده ام. مشکل ما، مشکل دولت فرانسه است. از فرصتی که دادید و مرا پذیرفتید، تشکر می کنم. ما برای شما احترام بسیاری قائل هستیم. اما، در هر حال برای آنکه نقطه ابهامی نباشد باید عرض کنم که ما، از قوانین خود عدول نمی کنیم. این قوانین ما فوق اشخاص است. با نهایت امانت، مطالب شما را هم به نظر مقامات بالاتر می رسانم و مجددا تماس می گیرم.» (۱۷) سومین ملاقات نمایندگان دولت فرانسه با امام خمینی این ملاقاتی هنگامی صورت گرفت که چند روز قبل چند تن از وکلای مجلس فرانسه، راجع به ادامه اقامت امام خمینی در فرانسه سئوالاتی کرده بودند. در ضمن مدت ویزای سه ماهه امام در شرف پایان بود و برای اقامت در فرانسه باید ویزای توریستی سه ماهه تجدید می شد. روز ۳۱ دسامبر (۱۰ دیماه) کلود شایه نماینده مخصوص کاخ الیزه و نیز، رئیس امور کنسولی فرانسه و ژاک روبر مدیر کل سیاسی و مسئول امور خاورمیانه و ایران در وزارت امور خارجه، برای دیدار و مذاکره با امام خمینی، به نوفل لوشاتو آمدند. متن این مذاکره به شرح زیر بود: کلود شایه: در ابتدای اقامت حضرتعالی، ما خدمتتان رسیدیم و قبلا هم صحبت کرده و اطلاع دادیم که هیچ گونه ممانعتی برای ماندنتان در فرانسه وجود ندارد. امام خمینی: متشکرم. کلود شایه: حضرتعالی فراموش نفرموده اید که در

دفعه قبل خطوط کلی جنبش را تشریح فرمودید. من در تماس خودم با مقامات عالی، اهداف نهضت را به آنها منتقل کردم. در عین حالی که توجه داریم که مسائل حضرت‌تعالی، مسائلی است مربوط به امور داخلی ایران، مع ذلک حالا آمده ایم عرض کنیم که ما به تمامی این مسائل توجه داریم و توجه کرده ایم. شرایط قبلی به سرعت تغییر می‌کند و رو به جلوس و فکر نمی‌کنیم که باید به این مسائل مشغول شویم و توجه داشته باشیم. همکار من، که بیشتر از من صلاحیت دارد این بار، همراه من آمده است تا این توجهات را به نظر حضرت‌تعالی برساند. وزیر امور خارجه (فرانسه) توجه خاص و عمیقی دارد که این شخص را همراه من به ملاقات جناب‌عالی فرستاده است. ژاک روبر: از فرصت و ملاقاتی که به ما داده و ما را پذیرفته اید تشکر می‌کنم و توجه شما را به این نکته جلب می‌کنم که همانطور که مسیوشایه گفتند، هدف ما دخالت در امور ایران نیست، بلکه منظور از این ملاقات و مذاکره کسب اطلاع است. دولت فرانسه علاقه مند است آنچه را که در دنیا اتفاق می‌افتد بفهمد و طبیعتاً در سیاست خود، مستقل عمل می‌کند. این اطلاعات را ما برای سیاست مستقل خود لازم می‌دانیم. ما، نسبت به مردم ایران علاقه قدیمی داریم. من، در وزارت خارجه فرانسه، مسئول امور خاورمیانه و امور ایران هستم. مسائل سختی که در ایران در ماههای گذشته رخ داده است توجه ما را به خود جلب کرده است. نفوذ قطعی شما در ایران ما را بر آن داشته است که خدمت شما برسیم و چند سؤال در این باره بکنیم. اولین مطلب تحلیل کلی از مسائل ایران خصوصاً راجع به دولت بختیار و احتمال تشکیل شورای سلطنت است. امام: مکرر گفته ایم که ما و ملت تحمل شورای سلطنت و شاه را نخواهیم کرد. تمامی بدبختی‌های ما از شاه و رژیم سلطنت است. بختیار هم مثل اسلافش چند روزی خواهد بود و کنار خواهد رفت. ژاک روبر: منظور شما این است که حتی رفتن شاه به خارج هم راه حل نیست؟ امام: خیر. ژاک روبر: آیا استعفای کامل (شاه) مورد نظر است؟ امام: استعفای کامل! او الآن هم کنار است. استعفا مطرح نیست. ما از اول او را قانونی نمی‌دانستیم. حالا هم که همه رای به خلع او داده‌اند. مردم رژیم سلطنت را نمی‌خواهند. همه را نفی کرده‌اند سلطنت خلاف قوانین ماست. ژاک روبر: آنچه که ما از اول این بحران فهمیدیم رژیم سلطنت بر اساس قانون اساسی ۱۹۰۶ است و ادامه این رژیم از قبل است. مسئله اساسی عدم اجرای قانون است که قدرت مذهبی را در درجه اول قرار می‌دهد آیا این تغییر کرده است؟ امام: اصل قانون اساسی این است که سلطنت و همه رژیم‌ها باید به تصویب مردم باشد. مسئله رژیم بدون رضایت مردم هیچ اساس ندارد. مردم الآن تماماً نه شاه و نه سلطنت پهلوی را می‌خواهند، و نه رژیم سلطنتی را. بلکه جمهوری، جمهوری اسلامی را می‌خواهند. ژاک روبر: بنابراین آنچه مطرح است سلطنت این یا آن خانواده مورد نظر نیست. آنچه در این قانون اساسی بجای سلطنت جایگزین می‌شود جمهوری - جمهوری اسلامی است. ممکن است بحثی درباره این جمهوری و اسلامی بکنید؟ امام: اصل جمهوری همین است که در مملکت شما هم هست که آراء عمومی مردم آن را تعیین می‌کند. اسلامی می‌گوییم چرا که قانون اساسی ما بر اساس آن است. قانون اساسی فعلی را بررسی می‌کنیم آنچه با اسلام موافق است می‌پذیریم و هر جا که تناقض دارد رد می‌کنیم. جمهوری است یعنی دموکراتیک، و اسلامی است یعنی قانون آن اسلامی است. ژاک روبر: بجز ریاست جمهور آیا نظرتان حضور پارلمان، و احزاب و مقابله احزاب هم هست؟ امام: بله. همه اینها هست. ژاک روبر: آیا تغییر مثل فرانسه است؟ امام: بله، همین طور است اما قانون ما اسلام است. ژاک روبر: فرض کنیم که شاه رفته است. در چنین شرایطی کسانی که قدرت را در مرحله انتقالی به دست می‌گیرند تا انجام انتخابات آیا در دست مذهبی‌ها خواهد بود یا کسانی که مورد تایید مذهبی‌ها باشند؟ امام: در دست کسانی که ما تعیین می‌کنیم و کسانی خواهند بود که شورایی آنها را تعیین خواهد کرد. ژاک روبر: از شرایط فعلی ایران متاسفم. آخرین سؤال ما درباره ارتش است. نظر شما چیست؟ آن را حفظ خواهید کرد؟ قدرت مذهبی با ارتش کنار می‌آید؟ امام: با اصل ارتش مخالفتی نداریم. هر کشوری ارتش لازم دارد. ارتش را باید تصفیه کرد. اشخاصی استفاده‌جو هستند و خائن‌اند. اما جناحهای دیگر خدمتگزار به وطن هستند و باید محفوظ بمانند. البته ارتش با این عرض و طول که بیشتر بودجه مملکت را فرو می‌برد قابل تحمل نخواهد بود. ژاک روبر: ما در این مسافرت (منظور مسافرت وزیر امور خارجه فرانسه به کشورهای همسایه ایران است) به کشورهای

عربی اطراف خلیج رفته بودیم. از مسائل مربوط به ایران سخت ناراحتند که عدم ثبات ایران همه منطقه را به هم می زند. شاه حسین هم وقتی به فرانسه آمد از همین مسائل نگران بود، شاید هم حافظ اسد، که چه خواهد شد. مورد علاقه است که بدانیم به نظر حضرت آیت الله در آینده وضع ثبات منطقه چه خواهد شد. به علت اهمیت آن برای دنیا و وزن ایران در منطقه و دنیا، ثبات ایران را چگونه حفظ می کنید؟ امام: ثبات ایران با نبودن شاه بهتر حفظ می شود. بودن شاه عدم ثبات را به وجود آورده است، و تمامی ابعاد ملی، سیاسی و اجتماعی ایران فرو ریخته است. اینها باید در مدتی ترمیم گردد. اما در مورد ثبات منطقه، دولت ایران وضع ژاندارم را نخواهد داشت که برای حفظ مصالح دیگران امنیت را حفظ کند. اما ایران با سایر کشورهای منطقه در حفظ آرامش و ثبات همکاری خواهد کرد. ژاک روبر: یکی از کشورهایی که با ما صحبت می کرد، اظهار نگرانی می کرد که تحولات اخیر ایران ممکن است موجب تجزیه ایران بشود. آیا چنین چیزی امکان پذیر است؟ امام: این تبلیغات و تشبیهات شاه است. دروغ است و واقعیت قضیه این است که هرگز احتمال چنین چیزی نیست و واقعیت ندارد. ژاک روبر: مسئله مورد سؤال این است که روسیه قدرت بزرگ جهانی همسایه شماست که قرارداد ۱۹۲۱ را با ایران دارد و به موجب آن هر کشوری که به خاک ایران نیرو پیاده کند یا نیروهایی به مرزهای ایران نزدیک شوند و خطری برای روسیه باشد آنها به ایران نیرو وارد خواهند کرد. با توجه به اینکه روسها از این قرارداد صحبت می کنند و آمریکاییها ناوهای جنگی خود را به خلیج فارس آورده اند این سئوالها مطرح می گردد. امام: این قرارداد (با روسها) اصل آن غیر قانونی است اصل آن هم امکان به وجود آمدن را ندارد. آنطور نیست که هر کدام از این دو اجازه بدهند که دیگری وارد شود وقتی جنبش به حرکت در می آید باید تمامی جوانب آن را بپذیرد. ژاک روبر: دولت فرانسه مخالف جنگهای ابرقدرتهاست. امام: ما هم مخالفیم. ژاک روبر: در بین کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه کارهایی در حال انجام است. کارهایی انجام می شود در سطح سازمان ملل متحد و سایرین، که ما هم جزو آنها هستیم، تمام خارجیهای مقیم تهران نگران وضع آینده هستند که آیا این روابط ادامه خواهد یافت؟ چه خواهد شد؟ برخی اقلیتهای مذهبی، خصوصا یهودی ها ابراز نگرانی کرده اند نظرتان چیست؟ امام: بعد از استقرار حکومت اسلامی، قراردادهای مورد بررسی قرار خواهند گرفت. آنچه که مورد قبول باشد و به مصالح ما باشد قبول می کنیم. خارجی ها و اقلیتهای همه محترمند. اقلیتهای مذهبی در اسلام احترام دارند، آزادی دارند. بدانید آنها بهتر به زندگی خود ادامه خواهند داد. نماینده یهودیان آمد اینجا و من به آنها اطمینان دادم که با آنها به احترام رفتار خواهد شد. (۱۸) پی نوشت ها: ۱. ابراهیم یزدی، آخرین تلاشها، در آخرین روزها، انتشارات قلم، چاپ پنجم، ۱۳۶۳، صفحات ۴۳-۴۲. ۲. همان، صفحات ۴۶-۴۴. ۳. ندای حق، جلد اول، انتشارات قلم، گردآورده اتحادیه انجمنهای دانشجویان اروپا و امریکا، بهمن ۱۳۵۷، صفحات ۳۱ تا ۱۱۵. ۴. آخرین تلاشها، در آخرین روزها، صفحات ۴۶ تا ۵۵. ۵. شورای انقلاب و دولت موقت، و سیمای دولت موقت از ولادت تا رحلت و نامه سرگشاده مهندس بازرگان به امام خمینی، از انتشارات نهضت آزادی ایران، شهریور ۱۳۵۹، صفحات ۲۰-۱۹. ۶-۷. همان، صفحه ۲۲-۲۱. ۸. روزنامه اطلاعات، ۱۹ دی ۱۳۵۷. ۹. آخرین تلاشها، در آخرین روزها، صفحات ۳۱ تا ۳۳. ۱۰. روزنامه اطلاعات، ۱۹ دی ۱۳۵۷. ۱۱. تصویر بیانیه ضمیمه است. ۱۲. آخرین تلاشها، در آخرین روزها، صفحه ۳۳. ۱۳. مصاحبه مجله المستقبل با امام خمینی، ۱۵ آبان ۱۳۵۷ (۶ نوامبر ۱۹۷۸). ۱۴. مصاحبه رادیو - تلویزیون آلمانی زبان سویس با امام، ۲۵ آبان ۱۳۵۷ (۱۶ نوامبر ۱۹۷۸). ۱۵. ترجمه متن نامه رئیس شهربانی کل جمهوری فرانسه بدین شرح است: جمهوری فرانسه - شهربانی کل دفتر رئیس شهربانی - پاریس ۱۴ اکتبر ۱۹۷۸ نظر به ماده ال - ۱۲ - ۱۸۴ مقررات اجتماعات، نظر به طرح تجمعی که برای روز یکشنبه ۱۵ اکتبر ۱۹۷۸ ساعت ۹ تا ۱۲ در یکی از سالنهای «انجمن تشویق» به نشانی پاریس، میدان سن ژرمن دپره، پلاک ۴ با حضور آیت الله خمینی از ناحیه اطرافیان ایشان در نظر گرفته شده است، با توجه به اینکه اجتماع مورد بحث در حضور آیت الله خمینی می تواند اخلاف در نظم عمومی ایجاد نماید، مقرر می دارد: (۱) اجتماع فوق الذکر در حضور آیت الله خمینی در ۱۵ اکتبر ۱۹۷۸ در تالار و انجمن تشویق ممنوع است و ممنوع خواهد بود. (۲) آقای مدیر کل پلیس

شهرداری و مامورین تحت فرمان ایشان، مسئول اجرای این تصمیم می باشند. رئیس کل شهربانی - پیر سوموی ۱۶. اشاره به اعلامیه آیت الله خمینی در آستانه ماه محرم. در این اعلامیه از همه قشرها خواسته شده بود، با ادامه تظاهرات و اعتصابات به مبارزه خود تا سرنگونی رژیم شاه ادامه دهند. مردم از دادن مالیات خودداری کنند، سربازان از دستور فرماندهان سرپیچی نمایند، کارکنان شرکت نفت از صدور نفت به خارج جلوگیری نمایند... ۱۷. از یادداشتهای دکتر ابراهیم یزدی. کپی مذاکرات نزد مؤلف است. ۱۸. گروهی از نمایندگان یهودیان ایران به پاریس آمدند و در ملاقات با امام، سؤال و جوابی که با ایشان داشتند ضبط کردند و به ایران بردند. منابع مقاله: تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ج ۲، نجاتی، غلامرضا؛

اولین مصاحبه حضرت امام با مطبوعات

اولین مصاحبه حضرت امام با مطبوعات تهیه و تدوین: مرکز نشر دانشگاهی روزنامه فرانسوی لوموند آقای لوسین ژرژ مقدمه خبرنگار: (۱) آیت الله خمینی رهبر مذهبی شیعیان گفتند: «قیامهای اخیر مقدمه انفجاری عظیم است...» از آغاز سال جاری مسیحی، قیامهای بزرگی مرتباً در ایران، از قم گرفته تا تبریز بوقوع پیوسته و شهرهای متعددی را زیر آتش خود گرفته است. در همین هفته نیز کار درس و بحث در چند دانشگاه واقع در تهران به هم خورده است. گرچه بعضی مخالفان چپ و چپ افراطی در این جنبشها که بر ضد رژیم شاه است شرکت دارند. (۲) ولی به نظر می رسد که الهام دهندگان عمده و اصلی این جنبشها رهبران مذهبی اند... به هر حال بطور منظم و مرتب تظاهرکنندگان نام رهبر مذهبی شیعیان جهان یعنی آیت الله خمینی را تکرار می کنند. (۳) آیت الله خمینی از سال ۱۹۶۳ به حالت تبعید در عراق به سر می برد، در روز ۲۹ اکتبر ۱۹۷۷ مرگ مشکوک پسر ایشان در عراق و انتشار مقاله توهین آمیزی علیه آیت الله خمینی در روزنامه های دولتی، منشأ عصیان و طغیانی گردید که پس از آن تاریخ، نیروهای مذهبی را علیه شاه بطور جدی تری به حرکت درآورد. هر چند آیت الله خمینی که از مخالفان سرسخت رژیم شاهنشاهی است، مرتباً بیانه ها و اعلامیه هایی خطاب به مردم صادر می کنند و آنها را به قیام و عصیان فرا می خوانند، ولی هیچ گاه تاکنون با مطبوعات خارجی مصاحبه ای به عمل نیاورده اند. ایشان در تبعیدگاه خود نجف (عراق) فرستاده مخصوص «لوموند» را به حضور پذیرفت. آیت الله خمینی با چهره ای لاغر که محاسنی سفید آن را کشیده تر می کرد، با بیانی متهورانه و لحنی آرام، به مدت دو ساعت با ما سخن گفت. حتی وقتی به این مطلب و تکرار آن می پرداخت که ایران باید خود را از شر شاه خلاص کند و نیز هنگامی که به مرگ پسرش اشاره می کرد، نه آثار هیجان در صدایش دیده می شد و نه در خطوط چهره اش حرکتی ملاحظه می گردید. وضع رفتار و قدرت تسلط و کف نفس او خردمندانه بود. آیت الله به جای آنکه با فشار بر روی کلمات، ایمان و اعتقاد خود را به مخاطبش ابلاغ کند، با نگاه خود چنین می کرد، نگاهی که همواره نافذ بود. اما هنگامی که مطلب به جای حساس و عمده ای می رسید، تیز و غیر قابل تحمل می شد. آیت الله عزمی راسخ و کامل دارد و در صدد قبول هیچ گونه مصالحه ای نیست. مصمم است که در مبارزه خود علیه شاه تا پایان پیش برود... در حال حاضر در ایران و به نام همین پارسای زاهد هفتاد و شش ساله است که قیامهای متعدد بوقوع می پیوندد. این قیامها که عناوین و موضوعات مذهبی دارند خیلی بیشتر از آنچه جبهه مخالف چپ، رژیم شاه را به خطر بیندازد، رژیم مذکور را بطور جدی به خطر انداخته است. اکنون ما در حضور آیت الله در اتاقی ۲*۳ متر و در خانه ای هستیم که در دورترین قسمت نجف واقع است. شهری که از لحاظ وضع جغرافیایی یکی از بدترین مناطق کویری عراق است. در راه نجف و بغداد بادی سخت برخاست و شنهایی را به حرکت درآورد. شدت باد به اندازه ای بود که اتومبیل ما را مانند پر کاهی جابجا می کرد و بالاخره آن را در یک توده شن بیحرکت ساخت. راننده ما این وضع را خشم و غضب خداوندی می دانست و به تلاوت آیاتی از قرآن پرداخت. در اینجا که سرزمین مقدس مسلمانان شیعی است همه جا خداوند عادل و عدالتخواه و عدالت گستر آنان حاضر و ناظر است. مرقد علی (علیه السلام) نخستین امام و داماد پیغمبر در نجف است و در کربلا نیز مرقد امام

حسین (علیه السلام) سومین امام و نواده پیغمبر قرار دارد. قبور این امامان در زیر گنبدی قرار دارد که از خارج طلا کاری است و تلالو و لمعان آن بینهایت است. و از داخل نیز با هزاران آئینه درخشان آذین شده است. این دو امام و فرزندان امام حسین (علیه السلام) تا امام یازدهم، همگی توسط غاصبان اموی و عباسی به قتل رسیده اند. مع ذلک این ثروت نمایان در متن فقر بینهایت محیط تعجب آور نیست. در واقع، این امر خود بیانی است از حالت انتقام مردمان شیعی اندیش از غاصبان حق امامانشان. اسلام شیعی، که پیروانش در سراسر جهان که یک ششم مسلمانان را تشکیل می دهند، مدت ده قرن است که در انتظار امام دوازدهم هستند. امامی که حکومت حق را برقرار خواهد کرد و بر روی زمین عدالت را مستقر خواهد ساخت. گرچه اماکن مقدس شیعیان در مملکت عراق واقع است... که نصف جمعیت آن شیعه هستند، ولی شیعیان خصوصا در ایران ساکنند. در حقیقت از سی و سه میلیون ایرانی ۹۳ درصد شیعه هستند و آیا کسی که این توده شیعه را، که هنوز ایمانی شدید و سوزان به حرکتشان درمی آورد، تحت تسلط و کنترل خود دارد و بر سر ایران فرمانروایی می کند، همین پارسای کهنسال یعنی آیت الله خمینی است؟ که دارای چنین قدرتی است؟ شاه وی را در (۱۹۶۳) از ایران تبعید کرد، و از (۱۹۶۵) و پس از طی یک دوران تبعیدی در ترکیه... در نجف بسر می برد و مرگ (قتل؟) پسرش دلیلی برای قیامهایی متوالی شده است که هر چند یک بار ایران را به لرزه در می آورد. در پیچ یکی از کوچه های تنگ نجف که خانه هایش برای آنکه سپری در مقابل تابش سوزان آفتاب باشد، سخت به هم فرو رفته است، مسکن محقر آیت الله خمینی قرار دارد. این خانه نظیر مسکن فقیرترین افراد نجف است. در سه اتاق این خانه حداکثر دوازده تن از نزدیکان وی، حضور داشتند. در این مسکن محقر از قدرت رؤسای شورش و با رؤسای جبهه مخالف که در تبعید بسر می برند، هیچ نشان و علامتی دیده نمی شود و اگر آیت الله خمینی قدرت آن را دارد که ایران را به حرکت در آورد و قیام برانگیزد، این قدرت مسلما ناشی از تسلط و اقتدار وی بر افکار مردم ایران است، اقتداری که پس از تبعید وی از ایران به جای آنکه کم شود، ده برابر شده است. آیت الله که مردی متین و کم سخن است تا به حال هیچ گاه خطاب به مطبوعات بین المللی مطلبی بیان نکرده است و بنابراین مصاحبه حاضر با «لوموند» نخستین مصاحبه ایشان است: سؤال: شاه شما را متهم می کند که مخالف تمدن و گذشته گرا هستید، جواب شما به این مطلب چیست؟ امام: این خود شاه است که عین مخالفت با تمدن است و گذشته گراست. مدت پانزده سال است که من در اعلامیه هایم خطاب به مردم ایران مصرا خواستار رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی مملکت بوده ام. اما شاه سیاست امپریالیستها را اجرا می کند و کوشش دارد که ایران را در وضع عقب ماندگی و واپس گرایی نگاه دارد. رژیم شاه رژیمی دیکتاتوری است، در این رژیم آزادیهای فردی پایمال و انتخابات واقعی و مطبوعات و احزاب از میان برده شده است. نمایندگان را شاه با نقض قانون اساسی تحمیل می کند، انعقاد مجامع سیاسی مذهبی ممنوع است، استقلال قضایی و آزادی فرهنگی به هیچ وجه وجود ندارد. شاه قوای سه گانه را حذف کرده است و یک حزب واحد ایجاد نموده است. از این بدتر پیوستن به این حزب را اجباری کرده است و از متخلفان انتقام می گیرد. کشاورزی ما که تولیدش حتی تا بیست و سه سال پیش اضافه بر احتیاجات داخلیمان بود و ما صادر کننده این مازاد بودیم، فعلا از میان رفته است. مطابق ارقامی که نخست وزیر شاه در دو سال پیش به دست داده است، ایران ۹۳ درصد از مواد غذایی مصرفی خود را وارد می کند. و این است نتیجه به اصطلاح اصلاحات ارضی شاه. دانشگاههای ما نیمی از سال بسته است و طلاب و دانشجویان ما هر سال چندین بار مضروب و مجروح می گردند و به زندان افکنده می شوند. شاه اقتصاد ما را از میان برده و درآمد حاصل از نفت را که ثروت آینده مردم ماست تبذیر می کند و آن را برای خرید اسلحه هایی به کار می برد که جنبه تجملی و قیمتهای سرسام آور دارد و این امر به استقلال ایران صدمه می زند. من مخالف شاه هستم درست به دلیل آنکه سیاست وی که وابسته به قدرتهای خارجی است، پیشرفت مردم را در معرض خطر قرار می دهد. هنگامی که شاه ادعا می کند که ایران را به مرز «تمدن بزرگ» می رساند، دروغ می گوید و این مطلب را بهانه قرار داده است تا ریشه و استقلال مملکت را قطع کند و خون مردم را جاری سازد... کارگران، کشاورزان، دانشجویان، کسبه و زنان و مردان علیه

قدرت ارتجاعی و گذشته گرای وی مبارزه می کنند، به دلیل این واقعیت‌های غیر قابل بحث است که شاه کوشش می کند موضع مخالف ما را در قبال رژیمش وارونه جلوه دهد و ما را مخالف تمدن و گذشته گرا قلمداد کند. اگر ما موفق به سرنگون کردن رژیم او شویم، او برای کارهایی که بر ضد پیشرفت و ترقی اقتصادی و فرهنگی مردم کرده است محاکمه خواهد شد. و آن روز تمامی عالم از جنایات وی آگاه خواهند گردید. سؤال: شاه شما را مخالف با تمدن قلمداد می کند، شما نیز همین اتهام را به شاه بر می گردانید و این مطلب لزوماً قانع کننده نیست. لطفاً ممکن است موضع و موقع خود را راجع به سه موضوع اصلی ایران بیان بفرمایید؟: اصلاحات ارضی، صنعتی کردن مملکت و زنان... امام: هدف از اصلاحات ارضی شاه، خصوصاً این بود که بازاری برای کشورهای خارجی، خصوصاً آمریکا ایجاد کند. اما اصلاحات ارضی که ما خواستار هستیم، کشاورز را از محصول کارش بهره مند خواهد ساخت و مالکانی را که برخلاف قوانین اسلامی عمل کرده اند مجازات خواهد کرد. سؤال: زمینهایی که گرفته اند، به مالکان قدیمی اش بر گردانیده خواهد شد؟ امام: مسلماً نه... درست همین مالکان در طول سالها درآمدهایی را روی هم انباشته بودند، بی آنکه مقررات اسلام را در خصوص توزیع آنها اجرا نمایند. بدین ترتیب ثروتی را که حق جامعه بوده و باید به جامعه برسد در نزد خود نگهداشته و برخلاف قوانین اسلامی ثروتمند شده اند. بنابراین اگر ما به قدرت و حکومت برسیم، ثروتهایی که این مالکان به ناحق متصرف شده اند، ضبط خواهیم کرد و بر اساس حق و انصاف مجدداً میان محتاجان توزیع خواهیم کرد. در خصوص صنعتی کردن مملکت کاملاً با این امر موافقیم، ولی ما خواستار یک صنعت ملی و مستقل هستیم که در اقتصاد مملکت ادغام شده و همراه با کشاورزی در خدمت مردم قرار گیرد، نه یک صنعت وابسته به خارج، بر اساس مونتاژ، نظیر صنعتی که فعلاً در ایران مستقر ساخته اند. سیاست شاه از لحاظ صنعتی و کشاورزی، مملکت ما را به نفع قدرتهای استعماری بصورت یک جامعه مصرفی در آورده است. در خصوص زنان، اسلام هیچ گاه مخالف آزادی آنان نبوده است، بر عکس اسلام با مفهوم زن بعنوان شیء مخالفت کرده است و شرافت و حیثیت او را به وی باز داده است. زن مساوی مرد است. زن، مانند مرد آزاد است که سرنوشت و فعالیت‌های خود را انتخاب کند. اما رژیم شاه است که با غرق کردن آنها در امور خلاف اخلاق می کوشد تا مانع آن شود که زنان آزاد باشند. اسلام شدیداً معترض به این امر است، رژیم، آزادی زن را البته نظیر آزادی مرد از میان برده و پایمال ساخته است. زنان مانند مردان زندانهای ایران را پر کرده اند. در اینجا است که آزادی آنها در معرض تهدید و در خطر قرار گرفته است. ما می خواهیم که زنان را از فساد که آنان را تهدید می کند، آزاد سازیم. سؤال: درباره لفظ «مارکسیسم اسلامی» که رژیم مرتباً استعمال می کند، چه فکر می کنید؟ آیا با دسته جات چپ افراطی روابط سازمانی دارید؟ امام: این شاه است که اصطلاح مذکور را به کار برده است و اطرافیان او از او تبعیت کرده اند. این مفهوم، مفهومی نادرست و حاوی تناقض است و برای از اعتبار انداختن و از بین بردن مبارزه مردم مسلمان ما بر ضد رژیم شاه است. مفهوم اسلامی که بر اساس توحید و وحدانیت خداوند بنا شده است با ماتریالیسم در تضاد است. اصطلاح «مارکسیسم اسلامی» یک اصطلاح خلاف حقیقت است، به عبارت دیگر، شاه و دستگاه تبلیغاتی از اتحاد بین ارتجاع سیاه و خرابکاری سرخ نیز هدفی را که در بالا گفتیم تعقیب می کند، بدین معنا که وی می خواهد مردم مسلمان را وحشت زده سازد و بذریعہ ابهام را در آنها بپراکند، تا مخالفتشان را نسبت به رژیم که جامع و غیر قابل بحث و انکار است از میان ببرد. هیچ گاه میان مردم مسلمانی که بر ضد شاه در حال مبارزه اند و عناصر مارکسیست افراطی یا غیر افراطی، اتحاد وجود نداشته است. من همواره در اعلامیه های خود خاطر نشان ساخته ام که مردم مسلمان بایستی در مبارزه خود همگون و متجانس باقی بمانند و از هر نوع همکاری سازمانی با عناصر کمونیست بر حذر باشند. بدین ترتیب، با اتحاد بین تمام مسلمانان است که ما با شاه مبارزه می کنیم و خواهیم کرد. و به همین دلیل است که شاه سعی دارد مبانی مبارزه ای ما را وارونه جلوه دهد. سؤال: با توجه به فقد روابط سازمانی، آیا یک اتحاد تاکتیکی را با مارکسیستها برای سرنگون کردن شاه در نظر دارید؟ و روش و طرز رفتار شما با آنان پس از موفقیت اجتماعیتان چگونه خواهد بود؟ امام: نه، ما حتی برای سرنگون کردن شاه با مارکسیستها همکاری

نخواهیم کرد. من همواره به هواداران خود گفته‌ام که این کار را نکنند. ما با طرز تلقی آنان مخالفیم، ما می‌دانیم که آنها از پشت به ما خنجر زده‌اند و اگر روزی به قدرت برسند، رژیم دیکتاتوری برقرار خواهند کرد و این مخالف روح اسلام است. اما در جامعه‌ای که ما به فکر استقرار آن هستیم، مارکسیست‌ها در بیان مطالب خود آزاد خواهند بود، زیرا ما اطمینان داریم که اسلام در بردارنده پاسخ نیازهای مردم است. ایمان و اعتقاد ما قادر است که با ایدئولوژی آنها مقابله کند. در فلسفه اسلامی از همان ابتدا مسئله کسانی مطرح شده است که وجود خدا را انکار می‌کرده‌اند ما هیچ‌گاه آزادی آنها را سلب نکرده و به آنان لطمه وارد نیاورده‌ایم. هر کس آزاد است که اظهار عقیده کند و برای توطئه کردن آزاد نیست. سؤال: به نظر شما علت شعله‌ور شدن قیامهای ایران چیست؟ چرا این طغیانها در حال حاضر رخ داده است؟ امام: فشار و قهری که شاه و پدرش اعمال کرده‌اند، بدبختی‌هایی که ملت ما دچارش شده است، مردمی که از آزادی‌شان، استقلالشان، پیشرفتشان و زندگی خوبشان محروم شده‌اند، وعده‌هایی دروغی، که در پانزده سال اخیر مغزشان را پر کرده است روی هم رفته منشأ تظاهرات مذکور است. خرابی وضع اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و وسعت دامنه قهر و فشار به درجه تحمل ناپذیری رسیده است. آخرین قیامها مقدمه انفجار عظیمی است که نتایجش غیر قابل محاسبه است. هدف از ضد تظاهراتی که پلیس در مقام مقابله و با شرکت افراد مزدور ترتیب داده است و هدف از کشتارهایی که در هر شهر و روستا پیش می‌آید آن است که مانع سرنگون شدن شاه گردد. سؤال: فکر می‌کنید که فرزند شما به قتل رسیده است؟ اگر چنین نیست چرا مرگ وی علت انفجار و تظاهرات شده است؟ امام: من با قطع و یقین نمی‌توانم بگویم چه اتفاقی افتاده است، ولی می‌دانم که او شب قبل از درگذشتش صحیح و سالم بود و مطابق گزارشهایی که به من رسیده است، اشخاص مشکوکی آن شب به خانه وی رفته‌اند و فردای آن شب او فوت کرده است. چگونه؟ من نمی‌توانم اظهار نظری بکنم، نارضایتی مردم به این مناسبت ابراز شد. مسلماً مردم خدمتگزاران خود را دوست می‌دارند و مرا و نیز پسر را خدمتگزار خود می‌دانند. دنبال این جریان هر کشتاری که رژیم ترتیب داد، تظاهرات تازه‌ای را به مناسبت چهلم کشته شدگان موجب گردید. اما مطلب اصلی و اساسی پسر من نیست. مسئله اساسی، عصیان و قیام همه مردم بر ضد ستمگرانی است که بدانها ستم می‌کنند. سؤال: برنامه سیاسی شما چیست؟ آیا می‌خواهید که رژیم را سرنگون سازید؟ بجای این رژیم، چه نوع رژیمی را برقرار خواهید کرد؟ امام: کمال مطلوب ما ایجاد یک دولت و حکومت اسلامی است، مع ذلک نخستین اشتغال حاضر ما سرنگون کردن این رژیم خودسر و خودکامه است. در مرحله اول بایستی قدرتی به وجود آوریم که به احتیاجات اساسی مردم پاسخ دهد. سؤال: مقصودتان از حکومت اسلامی چیست؟ آنچه از این تعبیر، خودبخود به ذهن می‌آید، امپراطوری عثمانی و یا عربستان سعودی است؟ امام: تنها مرجع استناد برای ما، زمان پیغمبر (ص) و زمان امام علی (ع) است. سؤال: آیا به نظر شما بازگشت به قانون اساسی (۱۹۰۶) (۴) یک راه حل معتبر است؟ امام: قوانین اساسی و متمم آن (۱۳۲۴) بشرط آنکه مورد اصلاح قرار گیرد، می‌تواند مبنای دولت و حکومتی باشد که ما توصیه می‌کنیم، این حکومت در خدمت آرمان اسلامی قرار می‌گیرد. سؤال: آیا این قانون اساسی، رژیم سلطنتی را حفظ خواهد کرد؟ و یا حکومت جمهوری را در مدنظر دارید؟ امام: رژیم که ما برقرار خواهیم کرد به هیچ وجه رژیم سلطنتی نخواهد بود. این مطلب خارج از موضوع است و مطرح نیست. سؤال: به سلطنت رسیدن پسر شاه فعلی برای شما قابل قبول خواهد بود؟ امام: ما مخالف پدر شاه بودیم و مخالف شاه فعلی و مخالف همه سلسله‌اش هستیم، زیرا مردم ایران آن را نمی‌خواهند. سؤال: آیا خود شما در نظر دارید که در رأس آن قرار گیرد؟ امام: شخصاً نه. نه سن من، و نه موقع و نه مقام من و نه میل و رغبت من، متوجه چنین امری نیست. اگر موقعیت پیش‌آید ما در میان کسانی که در جریان مفاهیم و فکر اسلامی مربوط به حکومت هستند، شخصی و یا اشخاصی را که مستعد تعهد چنین امری باشند، انتخاب خواهیم کرد. سؤال: شما همواره در مقابل درخواستهای مطبوعات بین‌المللی سکوت را حفظ کرده‌اید، چرا؟ امام: مطبوعات بین‌المللی بیشتر به دبدبه و کبکبه... و طمطراق و تشریفات رسمی توجه دارند. تخت جمشید، تاجگذاری شاه و... یا در حد اعلا- توجهشان معطوف به قیمت نفت است، نه به

بدبختیهای مردم ایران و یا فشاری که تحمل می کنند. ظاهراً شاه هر سال صد میلیون دلار برای تبلیغاتش در خارج پول خرج می کند. از این جهت من در طول پانزده سال گذشته خصوصاً حرفهای خود را خطاب به مردم ایران زده ام و همین کار را ادامه خواهم داد. سؤال: آیا سیاست موافق شاه در قبال اسرائیل، یکی از دلایل مخالفت شما با رژیم است؟ امام: آری. زیرا اسرائیل سرزمین یک قوم مسلمان را اشغال کرده، جنایات بیشماری مرتکب شده است. عمل شاه در حفظ روابط سیاسی با اسرائیل و دادن کمک اقتصادی به وی برخلاف مصالح و منافع اسلام و مسلمانهاست. سؤال: آیا آرزومند آن هستید که ایران علیه اسرائیل در جرگه کشورهای عربی وارد شود؟ امام: من همواره مصرأ خواسته ام که مسلمانان سراسر جهان متحد شوند و بر ضد دشمنانشان از جمله اسرائیل مبارزه کنند. متأسفانه دعوتهای مرا رژیمهای مختلفی که در کشورهای مسلمان بر سر کار آمده اند نشنیدند. من امیدوارم که بالاخره این دعوتها شنیده شود. من در این راه پایداری خواهم کرد. سؤال: آخرین رشته و عملیات نظامی اسرائیل منجر به اشغال یک سرزمین عربی دیگر یعنی جنوب لبنان شده است که مردمانش شیعه اند. در این باره چه فکر می کنید؟ امام: مردم جنوب لبنان باید به هر وسیله ای که شده به خانه های خود باز گردند و وظیفه دارند که برای باز پس گرفتن سرزمین خود مبارزه کنند، پیش از آنکه اسرائیلیها مردم خودشان را در آنجا مستقر سازند. شخص من از مردم ایران و شیعیان جهان درخواست کرده ام که به کمک برادران خود، در جنوب لبنان بشتابند، این دعوت نتایجی داشته است. اما تنها حکومتها هستند که با توجه به احتیاجات این مردم، وسایل لازم را در اختیار دارند. تنها حکومتها هستند که امکان دارند به اسرائیل فشار بیاورند که مجبور به تخلیه این سرزمین بشود. سؤال: یک دسته از سربازان ایرانی جزء نیروهای ملل متحد در جنوب لبنانند، فکر می کنید که این کمک مثبت است؟ امام: ما رژیم ایران را تجربه کردیم. هیچ دلیلی وجود ندارد که بتوان باور کرد که این رژیم که همواره به ضرر اعراب و به اسرائیل کمک کرده است، این بار در خدمت یک آرمان مقدس عمل کند. به اعتقاد من کار ایران بیشتر به این جهت است که مانع از اظهار عقیده دشمنان اسرائیل بشود. سؤال: موقع و موضع شما در قبال آمریکا چیست؟ امام: در طی بیانیه ها و اعلامیه های پانزده سال اخیر، چندین بار موضع و موقع خودم را در قبال آمریکا و قدرتهای بزرگ دیگری که از ثروتهای ممالک فقیر بهره برداری می کنند، بیان کرده ام. آمریکا عمال خود را در این ممالک تحمیل و بعد خشونت را که بر مردم تحمیل می شود تأیید می کند. آمریکا که منشأ کودتای (۱۳۳۲) (۵) و بازگشت و حفظ شاه بر سر قدرت است، سیاست خود را تغییر نداده است، تا وقتی که وضع بدین منوال است، موضع و موقع من در قبال آمریکا همچنان تغییرناپذیر خواهد ماند. سؤال: آیا مثل برخی فکر می کنید که آمریکا می خواهد یک رژیم آزادمنش لیبرال در ایران مستقر سازد؟ امام: یعنی اعلامیه راجع به احترام و رعایت حقوق بشر؟ این مطلب چیزی جز حرف نیست. حرف! و من بدان باور ندارم. کافی است که ملاحظه بکنید کارتر رئیس جمهور آمریکا در جریان دیدارش در تهران پشتیبانی خود را از شاه تجدید کرد و علاوه بر آن، عملاً این پشتیبانی مورد تکذیب قرار نگرفت. به هر حال، ما هیچ گاه رژیمی را با سیما و صورتی لیبرال و آزادمنش و مضمون و محتوای دیکتاتوری و استبدادی قبول نخواهیم کرد. سؤال: در مقابل اتحاد شوروی که همسایه بزرگ ایران است، موضع و موقع شما چیست؟ امام: همان موضع و موقعی که در قبال آمریکا است. ابرقدرتها مردم ما را استثمار کردند. من فرقی میان آنها و حتی بین آنها و انگلیس هم نمی بینم. هنگامی که ایران واقعا مستقل گردید، در آن صورت می تواند روابط سالمی با تمامی ممالک عالم برقرار سازد. سؤال: آیا فکر می کنید که رژیم شاه قادر است که آزادمنشی پیشه کند؟ امام: هرگز. حتی اصول دموکراسی و آزادی در تضاد بنیادی با این رژیم و با وجود خود شاه هستند. لذا هیچ مصالحه ممکن با وی وجود ندارد. جنایات وی بیشمار است. نخستین کار یک رژیم آزاد آن خواهد بود که محاکمه شاه را ترتیب دهد، بر اساس این امر که او ثروتهای مملکت را جمع کرده و آنها را به بانکهای خارجی منتقل ساخته است. باید که او... در خصوص جنایاتی که مرتکب شده است جواب دهد. آزادسازی واقعی تا هنگامی که شاه بر اریکه قدرت است امکانپذیر نخواهد بود. پی نوشتها ۱ مقدمه از لوسین ژرژ، خبرنگار روزنامه «لوموند» که پس از مدت‌ها پافشاری، بالاخره توانست موافقت امام خمینی را برای مصاحبه جلب

نماید. ۲ جنبش ایران در حال حاضر اسلامی است و گروه‌های چپ و چپ افراطی در آن شرکت ندارند (خبرنگار). ۴ آیت الله عنوانی مذهبی است که در ایران به کار می رود و به معنای نمونه و نشانه خداوند است. (خبرنگار) ۵ یعنی شیعه، مطلبی که در خصوص مسلمانان سنی صادق نیست. (خبرنگار) ۶ مطابق سنت اسلامی در روز چهارم در گذشت، مراسم فاتحه برگزار می شود. (خبرنگار) ۷ مشروطه لیبرال (آزادمنش) که تحت تأثیر اروپا خصوصا فرانسه، در ایران استقرار یافت. (خبرنگار) ۸ نوزده اوت ۱۹۵۳، کودتا علیه مصدق. (خبرنگار) منابع مقاله: طلیعه انقلاب اسلامی، مرکز نشر دانشگاهی؛

مصاحبه با اوریانا فالاجی خبرنگار و نویسنده ایتالیایی

مصاحبه با اوریانا فالاجی خبرنگار و نویسنده ایتالیایی قم: ۲ مهر ۵۸، ۲ ذی‌قعدة ۹۹، ۲۴ سپتامبر ۷۹. سؤال: امام روح الله خمینی، تمام کشور در دست شماست و هر تصمیم شما فرمان است. تعداد زیادی هستند که می گویند در ایران آزادی نیست، انقلاب آزادی را به همراه نیاورده است؟ امام: ایران در دست من نیست. ایران در دست مردم ایران است، برای اینکه مردم بودند که کشور را به دست کسی که خادم است و خوبی مملکت را می خواهد داده اند. شما دیدید که بعد از مرگ آیت الله طالقانی، مردم میلیونها نفر بدون تهدید سرنیزه به خیابانها ریختند. این بدین معنی است که آزادی هست، بدین معنی است که مردم، مردان خدا را پیروی می کنند و این آزادی است. سؤال: اجازه دهید که پافشاری کنم برای بهتر فهمیدن، منظورم این است که امروز در ایران خیلی ها هستند که شما را دیکتاتور می نامند. بلکه دیکتاتور جدید و صاحب اختیار جدید چه جوابی دارید؟ آیا این موضوع شما را ناراحت می کند و یا اینکه بی تفاوت هستید؟ امام: از یک طرف ناراحت می شوم و متأسفم برای اینکه نادرست و غیر انسانی است که مرا دیکتاتور بنامند. از طرف دیگر برایم مهم نیست، برای اینکه می دانم بعضی از بدیها جزء رفتار انسان هستند و از طرف دشمنان ما می آیند. با راهی که انتخاب کردیم، راهی که مخالف ابرقدرتها است، طبیعی است که نوکران اجنبی مرا با نیش زهر آگین نیش بزنند و هر گونه اتهام و دروغ را به من بچسبانند. توقعی غیر از این نیست. کشورهایی که عادت به غارت و خوردن ما دارند. ساکت و راحت بنشینند؟! و یا مزدوران شاه چیزهای زیادی می گویند، مثلا اینکه خمینی دستور بریدن پستان زنان را داده. شما که در اینجا هستید بگوئید آیا شما دیده اید که خمینی، چنین جنایت وحشتناکی که بریدن سینه زنان باشد مرتکب شده باشد؟ سؤال: نه هیچ چنین چیزی نیست امام. ولی شما مردم را می ترسانید و همچنین جمعیتی که با شما هستند آدم را می ترسانند، ولی شما چه احساسی دارید زمانی که این فریادها را شب و روز می شنوید و می دانید که آنها اینجا ساعتها در انتظار سر پا ایستاده اند و در حالی که در زیر دست و پاله و لورده می شوند و رنج می کشند که حتی برای یک لحظه شما را ببینند و ابراز احساسات کنند؟ امام: مرا بسیار خوشحال می کند. خوشحال می شوم وقتی که آنها را می بینم و فریاد آنها را می شنوم، برای اینکه همانهایی هستند که قیام کردند برای اینکه دشمنان داخلی و خارجی را بیرون بزنند. به خاطر اینکه ابراز احساسات آنها ادامه فریادی است که با آن یک غاصب را بیرون انداختند، و این خوب است که جوشش ادامه یابد. دشمنان هنوز از بین نرفته اند و تا مملکتان آرام نگیرد، باید آماده بمانند. آماده حرکت و حمله از نو را داشته باشند و به علاوه این عشق آنان است، عشقی الهام گرفته از معرفت آنها. نمی توان خوشحال نبود. سؤال: عشق است یا فنا تیسیم است امام؟ به نظرم می رسد که فنا تیسیم است و فنا تیسیمی خطرناکتر از فاشیسم. در حقیقت عده زیادی هستند که تهدید فاشیسم را در ایران می بینند و یا حتی عقیده دارند که در ایران فاشیسم حاکم است. امام: نه، به فاشیسم ربطی ندارد. به فنا تیسیم ربطی ندارد من تکرار می کنم که ملت فریاد می کشد به خاطر اینکه به من محبت دارند و مرا دوست دارند، به خاطر اینکه ملت حس می کنند من خوبی آنها را می خواهم و برای خوبی آنها کار می کنم، چون فرامین اسلام را عمل می کنم. اسلام عدالت است. در اسلام، دیکتاتوری بزرگترین گناه است. فاشیسم و اسلام دو تضاد غیر قابل سازش اند. فاشیسم در غرب در پیش شما تحقق می یابد، نه در بین مردمی با فرهنگ اسلامی. سؤال: شاید یکدیگر را در مورد مفهوم کلمه

فاشیسم نفهمیده ایم امام. من از فاشیسم به عنوان یک پدیده توده ای صحبت می کنم. همان طوری که ما در ایتالیا داشتیم، وقتی که مردم برای موسولینی ابراز احساسات می کردند، همانطوری که برای شما می کنند، و از او اطاعت می کردند، همان طوری که از شما اطاعت می کنند. امام: نه، به خاطر اینکه توده ما یک توده مسلمان است و از طرف روحانیون تربیت شده، یعنی از طرف مردانی که معنویت را تبلیغ می کنند. امکان فاشیسم در اینجا زمانی است که شاه برگردد، آن هم چیزی است بعید. یا اینکه اگر کمونیسم بیاید، آری آن چیزی که شما می گوئید امکان تحقق دارد، فقط اگر کمونیسم بیاید. این فریادها برای من معنی عشق به آزادی و دموکراسی است. سؤال: امام، پس از آزادی و دموکراسی صحبت کنیم و این طور شروع کنیم: در یکی از نطقها، شما در قم گفته اید که دولت جدید اسلامی آزادیهای عقیده و بیان را برای همه از جمله کمونیستها و اقلیتها تضمین می کند. ولی این قول عملی نشده و اکنون شما کمونیستها را فرزندان شیطان و رهبران اقلیتی که اکنون شورش کرده اند را مفسدین فی الارض می نامید؟ امام: شما اول صحنه بر چیزی می گذارید و بعد توقع دارید که من اظهارات شما را تشریح و تأیید کنم. حتی توقع دارید به توطئه گرانی که می خواهند مملکت را به هرج و مرج و فساد بکشانند، آزادی عمل بدهم. درست مثل اینکه آزادی عقیده و بیان، آزادی توطئه و فساد باشد بنابراین جواب می دهم، بیش از پنج ماه تحمل کردم، آنها را که مثل ما فکر نمی کردند تحمل کردیم و آنها آزاد بودند. مطلقاً آزاد بودند که هر کاری که می خواهند انجام دهند و از آزادیهایی که به آنها داده ایم بهره مند شوند. حتی به وسیله آقای بنی صدر که در اینجا هستند، کمونیستها را دعوت به بحث کردیم ولی در عوض آنها خرمنها را آتش زدند، صندوقهای آراء را آتش زدند و با اسلحه و تفنگ در مقابل پیشنهاد ما عکس العمل نشان دادند. در حقیقت آنها بودند که مسئله کردها را پیش کشیدند. این طور فهمیدیم که آنها از صبر و بردباری ما سوء استفاده می کنند برای خرابکاری و دیدیم که آزادی را نمی خواهند. اما اجازه خرابکاری و توطئه را می خواهند. و ما تصمیم گرفتیم که از آن ممانعت کنیم و زمانی که کشف کردیم که از رژیم گذشته و از نیروهای خارجی الهام می گیرند و هدف آنها تخریب ماست با توطئه های متفاوت و طرق مختلف، آنها را ساکت کردیم تا از مصائب دیگری پیشگیری کنیم. سؤال: روزنامه های مخالف را می بندید. برای مثال در آن نطق شما در قم، معنی مدرن بودن این است که افراد آگاهی ساخته شوند که حق انتخاب و انتقاد کردن را داشته باشند، ولی روزنامه آیندگان که یک روزنامه لیبرال است بسته شد و تمام روزنامه های چپ هم. امام: روزنامه آیندگان جزء همان توطئه گرانی بود که صحبتش شد. گویا با صهیونیستها رابطه داشت، از آنها الهام می گرفت. در جهت ضربه زدن به ملت و مملکت، به همین ترتیب سایر روزنامه هایی که دادستانی کل انقلاب تشخیص داده که خرابکارند و آنها را بست. روزنامه هایی که با موضعگیری و مخالفت دروغین، هدفشان برگرداندن رژیم سابق و خدمت به اجنبی بود، آنها را ساکت کردیم به خاطر اینکه بدانیم چه کسانی هستند و چه اهدافی دارند و این ضد آزادی نیست، همه جا این کار را می کنند. سؤال: نه امام. در هر صورت چطور می توان آنها را که ضد شاه مبارزه کردند و از طرف او تحت تعقیب و دستگیر و شکنجه شده اند هواداران شاه خواند؟ چطور می توان فضا و حق وجود به چپی که این همه مبارزه کرده و رنج کشیده، نداد؟ امام: هیچ کدام از آنها مبارزه و رنج نکشیدند، حتی آنها به خاطر اهداف خودشان از رنج خلق ما بهره برداری می کردند. شما خوب اطلاع ندارید. اکثر چپها که منظور شماست، در زمان رژیم شاهنشاهی در خارج از کشور بودند و بازگشتند فقط بعد از اینکه مردم شاه را بیرون انداختند. درست است یک گروه از آنها در اینجا بود که در مخفیگاهها و در خانه هایشان بودند. فقط زمانی خارج شدند که از خونی که ملت داده استفاده کنند. ولی تاکنون اتفاقی نیفتاده که آزادیهای آنها را محدود کرده باشد. سؤال: معذرت می خواهم امام، می خواهم مطمئن شوم: شما می گوئید که چپها هیچ سهمی را در بیرون کردن شاه نداشتند؟ حتی آن چپی که زندانی شده و شکنجه شده و کشته شده؟ و نه مرده ها و زنده ها؟ چپها به حساب نمی آیند؟ امام: هیچ سهمی نداشته اند، در هیچ جهتی در خدمت انقلاب نبودند. بله چندتایی مبارزه کردند، البته برای اهداف خودشان و بس و در پیروزی انقلاب وزنه ای نبودند، کمکی به این انقلاب نکردند، هیچ رابطه ای با جنبش ما نداشتند و

هیچ تأثیری بر انقلاب نداشتند. نه، چپها هیچ وقت با ما همکاری نکرده اند. چوب لای چرخهای ما گذاشتند و بس. در زمان رژیم شاه ضد ما بودند همان طوری که هم اکنون هستند و حتی به حدی بود که خصومت آنها نسبت به ما بیشتر از خصومت شاه به ما بود، عمیقتر بود. نهضت ما یک جنبش اسلامی بود و چپها همیشه ضد آن بوده اند و اتفاقی نیست که توطئه کنونی از طرف آنان است و این نقطه نظر من است که این مربوط به یک چپ واقعی نیست، بلکه به یک چپ مصنوعی است که خواست آمریکاست. سؤال: آیا چپ ساخت آمریکاست امام؟ امام: بله، زاده شده و پشتیبانی شده آمریکایی هاست که به ما اتهام بزنند و خرابکاری کنند و ما را منهدم سازند. سؤال: بنابراین وقتی که شما از مردم صحبت می کنید، منظور شما به مردمی است که انحصاراً به نهضت اسلامی وابستگی دارند، ولی به نظر حضرتعالی این مردمی که هزاران کشته داده اند، دهها هزار کشته داده اند، برای آزادی بود یا برای اسلام؟ امام: برای اسلام بود. مردم برای اسلام مبارزه کردند چون اسلام همه چیز است. بله اسلام حتی آن چیزی که در دنیای شما به آن آزادی و دموکراسی می گویند هم هست، بله، اسلام شامل همه چیز است، اسلام فراگیر همه چیز است، اسلام همه چیز است. سؤال: پس باید سؤال کنم که منظور شما از آزادی چیست؟ امام: آزادی... تعریف این کلمه ساده نیست. می توانیم بگوییم که آزادی بدین معنی است که بتوان عقیده و افکار خود را انتخاب کرد و هر گونه که انسان خواست، فکر کند بدون اینکه اجباری در کار باشد، بدون اینکه اجباری داشته باشد که به عقیده ای دیگر غیر از عقیده خود عقیده داشته باشد. در انتخاب محل سکونت و انتخاب شغل و پیشه آزاد و مختار باشد. سؤال: می فهمم... پس فکر کردن و نه بیان کردن و عمل کردن به آنچه انسان فکر می کند. منظورتان از دموکراسی چیست؟ این سؤال را با کنجکاوی بخصوصی می کنم به خاطر اینکه در فرزندم. شما عنوان جمهوری دموکراتیک اسلامی را منع کردید کلمه دموکراتیک را حذف کردید و گفتید نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد، نتیجه این بود که توده که به شما اعتقاد دارد کلمه دموکراسی را مثل اینکه کلمه فحش باشد تلقی می کند. چه چیزی است در این کلمه که خوب نیست و برای ما غریبها این همه قشنگ است؟ امام: اولاً کلمه اسلام احتیاج به صفتی مثل صفت دموکراتیک ندارد، به خاطر اینکه اسلام همه چیز است، اسلام همه معنایی را در بر دارد. برای ما تأسف آور است کلمه دیگری را در کنار کلمه اسلام بگذاریم چونکه اسلام کامل است. اگر اسلام را می خواهیم چه لزومی دارد که مشخص کنیم که دموکراسی را می خواهیم؟ درست مثل این می ماند که بگوییم که اسلام را می خواهیم و بایستی به خداوند اعتقاد داشت. ثانیاً این دموکراسی که برای شما این قدر عزیز است و برای شما این قدر با ارزش است، یک معنی و تعریف دقیقی ندارد. دموکراسی ارسطو یک چیز است و دموکراسی شورویها یک چیز دیگر و دموکراسی سرمایه داران یک چیز دیگر. پس نمی توانیم به خود اجازه دهیم که یک مفهوم چند پهلو را وارد قانون اساسی خود کنیم. حال با مثالی تاریخی مفهوم دموکراسی را که من می فهمم برایتان می گویم: زمانی که علی جانشین پیامبر و رهبر دولت اسلامی شد و حکومت او از عربستان تا مصر و قسمت اعظم آسیا و حتی اروپا گسترش یافته بود و بر این کنفدراسیون حکومت می راند، برای او اتفاقی افتاد که با یک یهودی اختلاف پیدا کند و یهودی از او پیش قاضی شکایت کرد، علی از طرف قاضی احضار شد. وقتی که قاضی دید که علی وارد می شود، به حالت احترام از جا برخاست، ولی علی با عصبانیت به قاضی گفت چرا وقتی که من وارد می شوم احترام می کنی و وقتی آن یهودی آمد احترام نکردی؟ قاضی باید با طرفین مخاصمه به یک شیوه رفتار کند و بعد علی حکم محکومیت خویش را قبول می کند. من از شما که سفرها کرده اید و هر نوع رژیمی و همچنین تاریخ را می شناسید، می پرسم، مثال بهتری از این بیان دموکراسی سراغ دارید؟ سؤال: دموکراسی مفهومی خیلی بیش از این دارد. خیلی از ایرانیانی که مثل ما خارجیها نمی فهمند و یا درک نمی کنند، می خواهند بدانند جمهوری اسلامی شما به کدام سو می رود؟ امام: اگر شما خارجیها نمی فهمید، این موضوع به شما ربطی ندارد. انتخاب ما هیچ ربطی به شما ندارد. اگر بعضی از ایرانیها این موضوع را نمی فهمند، این بدین معنی است که اسلام را درک نکرده اند. سؤال: ولی امام، همان بعضی از ایرانیان، امروز استبدادی را که از طرف روحانیت اعمال می شود حس می کنند. در تدوین قانون اساسی جدید در مجلس

خبرگان در اصل پنجم، قانونی را گذرانیده اند که بر اساس آن رئیس کشور باید بالاترین مرجع مذهبی باشد، یعنی خود شما، و تصمیمات نهایی به دست کسانی است که قرآن را خوب بدانند، یعنی، روحانیون. این بدین معنی نیست که طبق قانون اساسی سیاست در دست روحانیون باقی خواهد ماند؟ امام: این قانون اساسی که می بایست توسط ملت تصویب شود، ابتدا با دموکراسی تناقض ندارد برای اینکه ملت روحانیت را دوست دارد، به روحانیون اعتماد دارد و می خواهد که رهبریش به دست روحانیون باشد. پس درست است که مرجع نظارت داشته باشد بر اعمال نخست وزیر و یا ریاست جمهوری، برای اینکه جلوگیری کنند از اشتباهات و یا اینکه برخلاف قانون که قرآن است. در هر حال بالاترین مرجع مذهبی، و یا یک گروه از نماینده روحانیون مثلاً پنج نفر فقیه که قادر باشند عدالت اسلامی را پیاده کنند. سؤال: پس حالا از عدالتی که توسط روحانیون دارد پیاده می شود صحبت کنیم. از پانصد نفری که بعد از پیروزی انقلاب در ایران اعدام شده اند، صحبت کنیم. شما تأیید می کنید طرز کار این دادگاهها را، نه و کیل مدافع در آن هست و نه می شود تقاضای فرجام کرد؟ امام: مسلماً شما غریبه‌ها نادیده می گیرید که چه کسانی بودند اینهایی که اعدام شده اند و یا تعمداً آنها را نادیده می گیرید. اینها کسانی بودند که در خیابانها و میدانها در کشتار شرکت کرده بودند و یا افرادی بودند که دستور قتل عام داده بودند و یا اشخاصی بودند که خانه ها را به آتش کشیده بودند، شکنجه داده بودند، پاهای و دستها را در بازجویی اهر کرده بودند. یا کسانی که زنده زنده دست و پای جوانهای ما را اهر می کردند و یا اینکه بر روی تاول سرخ می کردند. با اینها چه کاری می توانستیم بکنیم؟ آنها را می بخشیدیم؟ می گذاشتیم بروند؟ اجازه دفاع کردن از خود و جواب به اتهامات را ما به آنها دادیم و می توانستند هر چیزی را که بخواهند بگویند. ولی وقتی گناه آنها ثابت شد، چه نیازی بود و اصلاً چه نیازی هست به اینکه فرجام بخواهند؟ اگر می خواهید برعکسش را بنویسید، قلم در دست شما است. و در هر حال ملت من برایش این سؤالات مطرح نیست و اضافه می کنم که اگر ما این اعدامها را نمی کردیم، «انتقام مردمی» ابعاد وسیعی به خود می گرفت و قابل کنترل هم نبود و حتی تمام کارگزاران رژیم گذشته کشته می شدند، پس بدین ترتیب پانصد نفر کشته نمی شدند بلکه هزاران نفر کشته می شدند. سؤال: موافقم، ولی منظورم الزاماً شکنجه گران و جلادان ساواک نبود، منظورم بیشتر به اعدام شدگانی است که اصلاً ربطی به رژیم سابق نداشتند و منظورم اشخاصی هستند که هنوز هم این روزها اعدام می شوند برای زنا، فحشا و یا لواط... به نظر شما این عدالت است که فاحشه بدبختی و یا زنی که به شوهرش خیانت می کند و یا مردی که مرد دیگری را دوست دارد، اعدام شود؟ امام: اگر یک انگشت شما قانقاریا گرفت، چکار می بایست کرد؟ می گذارید که مرض به تمام دست و بعد به تمام بدن سرایت کند و یا اینکه انگشت را قطع می کنید؟ چیزهایی که فساد ایجاد می کند و در میان ملتی، باید ریشه کن شود. همانند علف هرزه های یک مزرعه گندم. من می دانم جوامعی هستند که به زنانشان اجازه می دهند که برای لذت و شهوترانی خود را در اختیار مردانی قرار دهند که شوهرانشان نیستند و مردانی که خود را در اختیار مردان دیگر می گذارند. ولی باید بدانید در جامعه ای که ما می خواهیم بسازیم، این اجازه نیست. در جامعه اسلامی، ما می خواهیم سیاستی را پیش گیریم که جامعه را پاک کند و برای تحقق این موضوع، مجازات آنهایی که فساد را اشاعه می دهند و جوانان ما را فاسد می کنند لازم است، حال چه شماها خوشستان بیاید و یا خوشستان نیاید. ما نمی توانیم تحمل کنیم که فاسدان فسادشان را اشاعه دهند. بگذریم، مگر شما غریبه‌ها همین کار را نمی کنید؟ وقتی که یک دزد، دزدی می کند او را به زندان نمی اندازید؟ در خیلی از ممالک، مگر قاتلین را اعدام نمی کنند؟ این کار را می کنید برای اینکه اگر آزاد و یا زنده بمانند سایرین را آلوده می کنند و لکه بدکاری را توسعه می دهند. آیا این طور نیست؟ بله بدکاران را باید حذف کرد، باید ریشه کن کرد. مثل علفهای هرزه و فقط با از ریشه درآوردن آنها کشور تصفیه خواهد شد. سؤال: امام، چطور امکان دارد یک شکنجه گر یا حیوان وحشی ساواکی را با یک فرد عادی که می خواهد آزادانه تمایلات جنسی خود را برآورده کند مقایسه کرد؟ مثلاً آن جوانی که دیروز به خاطر لواط اعدام شد؟ امام: فساد، فساد است. لازم است که فساد حذف شود. سؤال: مثالی دیگر، زن هیجده ساله آبستنی که چند هفته قبل به خاطر زنا در بهشهر

اعدام شد...؟ امام: آبستن؟ دروغی است. دروغی است همانند اینکه می گویند سینه زنان را می برند. در اسلام چنین وقایعی اتفاق نمی افتد، زن آبستن را اعدام نمی کنند. سؤال: دروغ نیست امام. تمام روزنامه های ایران درباره آن نوشتند و همچنین در تلویزیون میزگردی تشکیل شد، برای اینکه به مردی که با او زنا کرده بود فقط صد ضربه شلاق زده بودند. امام: اگر این طور است شاید حقش بوده، من چه می دانم شاید آن زن کار دیگری کرده بوده. از دادگاهی که آن را محکوم کرده سؤال کنید. کافی است. از این مسائل صحبت نکنیم، خسته شده ام. سؤال: پس از کردها حرف بزنیم که اعدام می شوند برای اینکه خودمختاری می خواهند. امام: این کردها که اعدام می شوند، از ملت کرد نیستند، خرابکارانی هستند که بر ضد ملت و بر ضد انقلاب عمل می کنند و مانند همانی که دیروز اعدام شد. او سیزده نفر را کشته بود. من البته ترجیح می دهم که هیچ کس اعدام نشود، ولی وقتی یکی مثل این فرد دستگیر می شود و او را به مجازات می رسانند موجب خوشحالی است. سؤال: هر که دستگیر می شود، مانند پنج نفری که امروز صبح دستگیر شدند، برای اینکه اعلامیه های کمونیستها را پخش می کردند؟ امام: اگر دستگیر شده اند دلیل بر این است که مستحق بوده اند. شاید کمونیستهایی بوده اند در خدمت اجنبی، مثل کمونیستهای قلبی که در جهت منافع آمریکا و برای شاه عمل می کنند. کافی است: گفتم کافی است صحبت کردن در مورد این مسائل. سؤال: بسیار خوب از شاه صحبت کنیم. امام، آیا شما دستور داده اید که شاه را در خارج بکشند؟ یا شما گفته اید که هر کس این کار را بکند یک قهرمان به حساب می آید و اگر در عملیات کشته شود به بهشت خواهد رفت؟ امام: نه من نگفته ام، برای اینکه من می خواهم که او را به ایران بیاورند و محاکمه عمومی کنند، به جهت پنجاه سال جرمهایی که بر ضد ملت ایران انجام داده، به اضافه جرم خیانت و غارت ثروت. اگر در خارج کشته شود تمام آن پولها به هدر می رود. در عوض اگر در اینجا محاکمه شود، تمام ثروتهايش را خواهیم گرفت. نه، نه من نمی خواهم که در خارج کشته شود. من او را زنده همین جا می خواهم، همین جا و برای همین است که برای سلامتیش دعا می کنم. همان طوری که آیت الله مدرس برای سلامتی رضا پهلوی دعا می کرد، پدر همین پهلوی که او هم به خارج فرار کرده بود و با خود ثروت کلانی را برد و معلوم است که کمتر از پسرش به بیرون برده بود. سؤال: ولی اگر او پولها را پس بدهد از تعقیب دست خواهید کشید؟ امام: از نظر آن پولها اگر واقعا پس بدهد. بلی. از این جهت دیگر حسابی نخواهیم داشت. ولی در عوض برای خیانت به کشورش و به اسلام خیر، خیر. چگونه می شود از کشتار ۱۵ خرداد، کشتار ۱۶ سال قبل و کشتار «جمعه سیاه» یک سال پیش چشم پوشی کرد؟ چگونه می توان برای تمام شهیدان که در پشت سرش گذاشت و رفت او را بخشید؟ اگر تمام شهیدان زنده شوند، شاید من بتوانم او را ببخشم و راضی شوم به اینکه تمام ثروتی را که او و فامیلش از ملت دزدیده اند پس بگیرم. سؤال: دستور اینکه شاه را توسط عملیات کماندویی و یا چیزی شبیه عملیاتی که باعث دستگیری آیشمن در آرژانتین شد، به ایران باز گردانند، آیا فقط در مورد او اجرا خواهد شد و یا اینکه افراد خانواده اش را هم شامل می شود؟ امام: هر کدام که جرمی مرتکب شده باشند، گناهکار است. اگر اعضای از فامیلش در هیچ جرمی شرکت نکرده دلیلی نمی بینم برای محکومیتشان، وابستگی به خانواده شاه که جنایت محسوب نمی شود. مثلاً پسرش رضا فکر نمی کنم که خود را آلوده جنایت کرده باشد. بنابراین ضدیتی با او ندارم و می تواند به ایران باز گردد هر وقت که می خواهد و مثل یک ایرانی معمولی زندگی کند، اگر می خواهد بیاید. سؤال: من می گویم که هرگز نمی آید. و اما فرح دیبا؟ امام: برای او دادگاه تصمیم خواهد گرفت. سؤال: و اشرف؟ امام: اشرف خواهر دوقلوی شاه، درست مثل او جنایتکار است و برای جنایاتی که انجام داده باید محاکمه شود و مثل شاه محکوم شود. سؤال: نخست وزیر سابق، بختیار چطور؟ بختیار می گوید که بر سر جایش باز خواهد گشت و می گوید که دولتتش را آماده کرده است که به جای این دولت بنشانند. امام: اگر بختیار باید اعدام شود یا نه، هنوز این را نمی دانم ولی می دانم که باید محاکمه شود. که برگردد، برگردد. حتی با دولت جدیدش اگر می خواهد برگردد، برگردد. حتی اگر دوست دارد، دست در دست شاه برگردد. بدین نحو همه با هم به دادگاه انقلاب فرستاده می شوند. بلی باید بگویم که خوشحال می شوم که ببینم بختیار با شاه با هم دست در دست

هم بر می‌گردند. منتظر آنها هستیم. سؤال: پس امام خمینی، بختیار هم باید محکوم به مرگ شود. حالا می‌توانم بپرسم آیا هرگز کسی را بخشیده‌اید؟ آیا گاهی ترحم کرده‌اید؟ و آیا گاهی گریه کرده‌اید؟ امام: فکر می‌کنید من یک بشر نیستم. بله، گریه می‌کنم، می‌خندم، رنج می‌برم و اما در مورد اینکه کسی را بخشیده‌ام یا نه؟ باید بگویم اکثر آنها را که در گذشته بد کرده‌اند بخشیده‌ام. عفو عمومی داده‌ام برای پلیس، ژاندارمها و خیلی از مردم دیگر به شرطی که شکنجه نداده باشند و جرمهای سنگین نداشته باشند. هم اکنون حتی برای کردهای شورشی عفو عمومی صادر کرده‌ام و با این عمل فکر کنم شفقت و ترحم را نشان داده باشم. ولی برای کسانی که در بالا گفتم هیچ بخششی نیست، هیچ ترحمی نیست. سؤال: خواهش می‌کنم امام، باید هنوز از شما سؤالات زیادی بکنم. مثلاً- از این چادر که بر من پوشانده‌اند تا به خدمت شما برسم و شما به زور بر زنان می‌پوشانید. به من بگویید چرا زنان را مجبور می‌کنید که خود را مخفی کنند در زیر پوششی که پوشیدن آن مشکل و بیهوده است؟ که با آن نه می‌شود کار کرد، و نه می‌شود حرکت کرد، در حالی که همان زنان نشان داده‌اند که مثل مردانند مثل مردان مبارزه کردند، زندان کشیدند، شکنجه دیدند و مثل مردان انقلاب کردند. امام: زنانی که انقلاب کرده‌اند، زنانی هستند که پوشش اسلامی داشته‌اند و یا دارند، نه زنان شیک پوش بزرگ کرده مثل شما، اینور و آنور می‌روند بدون پوشش و یک دوجین مرد را دنبال خود می‌کشند. عروسک‌هایی که بزرگ می‌کنند و به خیابانها می‌آیند و سر و سینه و موی و فرم بدن خود را نشان می‌دهند، بر ضد شاه قیام نکردند، هیچ کار مفیدی انجام ندادند، نمی‌دانند خود را چگونه مفید قرار دهند. نه به صورت اجتماعی، نه به صورت سیاسی و نه حتی به صورت حرفه‌ای و تخصصی و این بدین دلیل است که خود را به نمایش می‌گذارند، برای مردان حواس پرتی می‌آورد و آزارشان می‌دهد. همچنین باعث حواس پرتی سایر زنان و آزار و حسرت آنان می‌شود. سؤال: صحیح نیست امام. در هر حال منظورم فقط یک پوشش نیست بلکه چیزی است که باعث عقب افتادن زنان از انقلاب می‌شود. همین که زنان نمی‌توانند در دانشگاه با مردان تحصیل کنند و نه با مردان می‌توانند کار کنند، نه اینکه در دریا و استخر با مردان شنا کنند و باید جداگانه با چادر شیرجه بروند. راستی با چادر چگونه می‌شود شنا کرد؟ امام: تمام این مسائل ربطی به شما ندارد. رسوم و آداب ما به شما مربوط نیست. اگر پوشش اسلامی را دوست ندارید، مجبور نیستید پوشید. برای اینکه پوشش اسلامی برای زنان جوان و حسابی است. سؤال: متشکرم. حالا که به من می‌گویید، زود برش می‌دارم. ولی به من بگویید زنی مثل من که همیشه بین مردان زندگی کرده و مو و سینه و گوشه‌های خود را نشان می‌داده و در جبهه جنگ با سربازان خوابیده، آیا به نظر شما یک زن بی‌اخلاق و یا پیرزنی ناحسابی هستم؟ امام: این را وجدان شما می‌داند. من احوالات شخصی را قضاوت نمی‌کنم. نمی‌توانم بدانم که زندگی شما اخلاقی بوده یا غیر اخلاقی و یا چگونه با سربازان به سر برده‌اید. این چیزهایی را که گفتم در زندگی طولانیم به این تجربه رسیده‌ام. اگر پوشش نباشد، زنان نمی‌توانند به نحو مفید و سالمی کار کنند و نه حتی مردان، قوانین ما قوانین با ارزشی هستند. سؤال: حتی قوانینی که به یک مرد اجازه ازدواج با چهار زن را می‌دهد؟ امام: قانون اینکه یک مرد بتواند با چهار زن ازدواج کند قانونی است خیلی مترقی و برای خوبی‌های زنها نوشته شده است. به خاطر اینکه تعداد زنها از مردان خیلی بیشتر است، مؤنث بیشتر از مذکر متولد می‌شود. در جنگها، مردان بیشتر از زنان کشته می‌دهند. یک زن احتیاج به یک مرد دارد. پس باید چه کار کرد که در این دنیا زنان بیشتر از مردان هستند؟ آیا شما ترجیح می‌دهید که زنان اضافی بروند و فاحشه شوند؟ و یا اینکه با یک مرد که چند زن دارد ازدواج کنند؟ به نظر من صحیح نیست که زنهای تنها فاحشه شوند به خاطر اینکه مرد کم است و می‌گویم در شرایط مشکلی که اسلام تحمیل می‌کند بر مردی که با دو یا سه و یا چهار زن رفتار مساوی، محبت مساوی و زمان مساوی داشته باشند، که البته این خیلی مشکل است به هر صورت این قانون بهتر است از قانون ازدواج تنها با یک زن. سؤال: ولی امام، این قوانین و رسوم مربوط به ۱۴۰۰ سال قبل است. به نظر شما فکر نمی‌کنید که دنیا پیشرفت کرده است. شما حتی ممنوع کردن موزیک و الکل را در رابطه با احترام با آن قوانین ممنوع کرده‌اید. برایم توضیح دهید چرا یک لیوان شراب و یا آبجو وقتی که کسی تشنه و

یا همراه غذا می خورد گناه است؟ چرا گوش دادن به موزیک گناه است؟ کشیشهای ما مشروب می خورند و آواز می خوانند، حتی پاپ. این بدین معنی است که پاپ هم گناهکار است؟ امام: آداب و رسوم کشیشهای شما به ما ربطی ندارد. اسلام مشروبات الکلی را حرام کرده است. به طور مطلق ممنوع می کند به خاطر اینکه بر فکر اثر می گذارند و جلوگیری می کنند از اینکه یک انسان بتواند به شیوه سالم فکر بکند. همچنین موزیک که فکر را کدر می کند، منظورم موزیک شماست برای اینکه همراه خودش یک حالت لذت و حالت خلسه می آورد و همانند مواد مخدر است. معمولاً روح را تحریک و تهییج نمی کند، روح را کسل می کند و جوانهای ما را مسموم و غافل می کند و دیگر به فکر کشورشان نیستند. سؤال: همچنین موزیک باخ، بتهوون و وردی؟ امام: اگر مغز و فکر را کسل نکند قدغن نیستند. بعضی از موزیکهای شما قدغن نیستند، مثلاً مارشها و سرودها. ما موزیکی می خواهیم که جوانهای ما را عوض اینکه فلج کند، آنها را به حرکت در آورد و آنها را وادار کند به اینکه به مملکت خود بیندیشند. آری مارش شما مجاز است. سؤال: امام خمینی، بیانات شما و لحن شما همیشه ضد غربی است و هر قضاوتی که شما می کنید به این نتیجه می رسد که شما ما را قهرمان زشتی و انحرافات اخلاقی می دانید. با وجود این غرب شما را در تبعید قبول کرد و خیلی از مسئولان مملکتی هم در غرب تحصیل کرده اند. به نظر شما فکر نمی کنید که در ما چیزهای خوبی هم باشد؟ امام: بله، بله چیزهای خوبی هم هست، ولی وقتی ما مار گزیده هستیم از ریسمان سیاه و سفید هم باید بترسیم و شما ما را خیلی گزیده اید و خیلی زیاد و برای مدت زیادی هم ما را فقط به صورت یک بازار مصرف دیده اید و بس، برای ما چیزهای بد صادر کردید و بس، چیزهای خوب مثل پیشرفت مادی را برای خودتان نگه داشتید. آری، خیلی رنج و بدیهای زیادی از غرب کشیده ایم و اکنون دلایل بسیاری داریم که از غرب بترسیم. برای همین است که ما جوانهای خودمان را از نزدیک شدن به غرب و تحت نفوذ قرار گرفتن بیشتر آنان ممانعت می کنیم. من علاقه ندارم که جوانان ما بروند و در غرب تحصیل کنند. جایی که از الکل و موزیک که مانع فکر کردن می شود و مواد مخدر و زنان آزاد، به فساد کشیده شوند. بدون اینکه حساب کنیم که با جوانان ما مثل جوانان خودتان رفتار نمی کنید، به خاطر اینکه فوری به آنها یک مدرک اهدا می کنید، گرچه هم بیسواد باشند. سؤال: درست است امام، ولی هواپیمایی که با آن شما به مملکت بازگشتید یک محصول غربی است، تلفنی که شما از قم با سایر جاها ارتباط دارید، همچنین تلویزیون که شما اغلب به وسیله آن با ملت تان صحبت می کنید، همچنین کولر که در این گرمای کویری از آن استفاده می کنید، همه محصول غربی است. اگر این طور فاسد و فاسد کننده هستیم پس چرا از این وسایل استفاده می کنید؟ امام: به خاطر اینکه اینها چیزهای خوب غرب هستند و ترسی نداریم و آنها را مصرف می کنیم. ما از علم و تکنولوژی شما نمی ترسیم. ما از ایده ها و رسوم شما می ترسیم. این بدین معنی است که ما از نظر سیاسی و اجتماعی از شما می ترسیم. ما می خواهیم که مملکت مال خودمان باشد. ما می خواهیم که در سیاست، اقتصاد و در رسوم و امور داخلی ما مداخله نکنید. و از این به بعد هر کس بخواهد دخالت کند، جلوی او می ایستیم. چه راست و چه چپ، از هر کجا که باشد. سؤال: امام آخرین سؤال را می کنم: این روزها که در ایران بودم، خیلی ناراضی دیدم، خیلی بی نظمی دیدم. انقلاب همان طوری که انتظار می رفت، تا به حال ثمره نداده، کشور در آبهای تیره مثل یک کشتی در حرکت است و افرادی هستند که آینده تاریکی را برای ایران پیش بینی می کنند و حتی کسانی هستند که آمادگی شرایط یک جنگ داخلی و حتی یک کودتا را در یک آینده نه چندان نزدیک فراهم دیده می بینند، چه جوابی دارید؟ امام: این را به شما می گویم، ما یک کودک ششماهه ای هستیم، از انقلاب ما فقط شش ماه گذشته. انقلابی است که در کشوری صورت گرفته که مثل یک مزرعه گندم که آفت ملخ زده باشد، به بیچارگی کشیده شده. ما در ابتدای راه خود هستیم. از یک کودک ششماهه که در یک مزرعه آفت زده متولد می گردد، بعد از ۲۵۰۰ سال برداشت محصول بد و پنجاه سال برداشت محصول سمی چه انتظاری دارید؟ آن گذشته را در چند ماه و یا حتی چند سال نمی شود ترمیم کرد، احتیاج به زمان داریم، وقت می خواهیم و بیش از همه از آنهایی که خودشان را کمونیست و یا دموکرات و غیره می خوانند، می خواهیم. آنها هستند که به ما مهلت نمی

دهند، آنها هستند که به ما حمله می کنند. جنگ داخلی و کودتا به خاطر اتحاد ملت اتفاق نخواهد افتاد خداحافظ شما انشاءالله.
منابع مقاله: طلیعه انقلاب اسلامی، مرکز نشر دانشگاهی؛

مصاحبه با تلویزیون فرانسه، کانال ۱

مصاحبه با تلویزیون فرانسه، کانال ۱ سؤال: آیا شما در حکومتی انتقالی با حضور شاه شرکت خواهید کرد؟ به چه شرط؟ امام: با حضور شاه ما در هیچ حکومتی، چه انتقالی و چه غیر انتقالی شرکت نخواهیم کرد و هیچ شرطی را هم نمی پذیریم. سؤال: آیا از آن بیم ندارید که با رفتن شاه، بحران سیاسی و اقتصادی بدتر شود؟ امام: با بودن شاه بحرانهای سیاسی و اقتصادی وجود دارد، زیرا که ملت با او همکاری ندارد و این موجب بحران است. اگر شاه برود بحران رفع می شود. سؤال: آیا جنبش و نهضت اخیر ایران، از طرف یک ایدئولوژی مارکسیستی هدایت و حمایت نشده و یا نمی شود؟ امام: ابداء، نه هدایت شده و نه می شود و نه خواهد شد. و حمایت آنها مورد قبول کسی نیست. سؤال: آیا حمایت و کمک یک کشور کمونیستی را قبول خواهید کرد؟ امام: ما می خواهیم مستقل باشیم و حمایت هیچ کشوری را قبول نخواهیم کرد و تحت الحمایه هیچ کشوری نیستیم. سؤال: آیا اسلام با قوانین بدون انعطافی که دارد، می تواند آزادی و پیشرفت اجتماعی را ضمانت نماید؟ نمونه ای از آن را در کشور دیگری بدهید. امام: اولاً، اسلام قوانین اساسی انعطاف ندارد و بسیاری از قوانینش با نظرهای خاصی انعطاف دارد و می تواند همه انحاء دموکراسی را تضمین کند. کشوری که ما می خواهیم، کشوری اسلامی به همه معناست و اکنون در خارج نظیرش نیست، ولی در گذشته وجود داشته است. سؤال: نهضت اخیر ایران را متهم می کنند که ارتجاعی است. نظر شما چیست؟ امام: نهضت اخیر برای این است که امور ارتجاعی را رد کند و آن دولت شاه و امثال اوست که تمام جهات ارتجاع و عقب ماندگی را برای ما به بار آورده و ما می خواهیم همانا را رفع کنیم. نهضت ما، نهضتی متمدن و پیشرفته است. سؤال: شما خواهان رفتن شاه هستید، می توانید دلایل آن را شرح دهید؟ آیا آرزوی کشته شدن و از بین رفتن شاه را دارید؟ امام: ما بیش از پانزده سال است که دلایل محکومیت شاه و لزوم رفتن او را در اعلامیه های خود ذکر کرده ایم و الاذن برای شما برخی دلایل را ذکر می کنم: بیش از پنجاه سال است که دولتهای خارجی پدر شاه و شاه را در ایران بر ما تحمیل کرده اند. شاه سابق را به حسب اعتراف انگلیسیها، آنان آوردند و بر کشور ما حاکم کردند در رادیو دهلی این مطلب را تصریح نمودند. شاه فعلی در یکی از کتابهایش نوشت: «متفقین که زمان جنگ به ایران آمدند، مرا به سلطنت انتخاب کرده و صلاح این دیدند که من سلطان باشم.» ما پنجاه سال است که تحت فشار و با اختناق فوق العاده به سر می بریم، ما نه فرهنگ مستقل داریم و نه لشکر و ارتش مستقل داریم و نه اقتصاد صحیح و سالم داریم و نه جهات سیاسی ما صحیح و سالم است. اما فرهنگ ما، فرهنگی است که با دستور دیگران شاه تحمیل کرده است. مدارس ما غالباً به شکل نیمه تعطیل است یا تعطیل و در وقتی هم که اشتغال داشته باشند، دستور این است که اینها را عقب نگه دارند و نگذارند که رجال دانشمند در مملکت ما پیدا بشود. تمام مطبوعات ما و کلیه وسایلی که باید بوسیله آن تبلیغ شود در این پنجاه سال در اختیار شاه بوده است، تمام اشکال آزادی از ملت ما سلب شده است. ما در این پنجاه سال حتی یک مجلس ملی هم نداشتیم. در زمان رضاشاه با زور او رژیم را تغییر دادند، یعنی سلطنت را منتقل کردند. مجلس موسسان که تأسیس کردند با سرنیزه تأسیس شد و ملت بکلی با آن مخالف بود، لکن سرنیزه نگذاشت که این مخالفت را اظهار کنند. بنابراین اصل مجلس موسسان که در زمان رضاشاه با سرنیزه درست شد غیرقانونی بود. با غیرقانونی بودن آن، آمدن رضا شاه و رسیدن به سلطنت غیرقانونی بود. با غیرقانونی بودن او، سلطنت محمدرضا شاه غیرقانونی است. محمد رضا شاه، در تمام جوانب ترقی ملت ما، کارهایی کرده است و نگذاشته که ملت ما رو به ترقی رود. نگذاشته است فرهنگ ما فرهنگ مترقی باشد. ارتش ما را در تحت نظارت ارتشهای دیگران قرار داده است. مستشاران آمریکایی هستند که ارتش ما را اداره می کنند. اقتصاد ما را بکلی از بین برده است. ایران که زراعتش از بین رفته و نفتش را هم

دارند زیاد خرج می‌کنند و به دیگران هم زیاد می‌دهند که آن هم از بین برود. اگر محمد رضا شاه در سلطنت باقی باشد، چند سال دیگر کشور ما رو به فقر و نیستی خواهد رفت. بنابراین تا ایشان نرفته است، مملکت ما نمی‌تواند روی آزادی و ترقی را ببیند، و باید برود. منابع مقاله: طلیعه انقلاب اسلامی، دفتر نشر دانشگاهی؛

مصاحبه با خبرگزاری فلسطینی وفا

مصاحبه با خبرگزاری فلسطینی وفا پاریس: ۲۴ آذر ۵۷، ۱۴ محرم ۹۹، ۱۵ دسامبر ۷۸. سؤال: مولانا الامام، بدون شک زندگی طولانی شما، پر از تجربه‌های مختلف و تغییرات و تحولاتی بوده است و این سبب شده است که امروز از موضع قوی با مسائل برخورد کنید و خواسته‌ها و نظرات خود را خیلی واضح بیان نمایید. مضافاً بر اینکه میلیون‌ها نفر از مردم ایران از رهبری شما در مبارزه خود برخوردارند. از حضورتان تقاضا داریم که مهمترین مراحل این تجربه‌های تاریخی و آثار آنها را که در خط امروزی مبارزه شما تبلور یافته است، بیان نمایید. امام: پیش از بیان تجربیات دورانی که من خودم شاهد آن بوده‌ام، تذکر و توضیح یک نکته لازم است. و آن اینکه نهضت موجود ملت ایران، همچنان که بارها گفته‌ام یک نهضت صد در صد اسلامی است و خط مشی و هدفها و راههای آن از اسلام الهام می‌گیرد. اگر ملت ایران حاضر به سازش با شاه نیست، که یک فرد ظالم و جنایتکاری است، به این دلیل است که اسلام اجازه نمی‌دهد که ظالمی بر مردم حکومت کند. ملت ایران، با رژیم سلطنتی مخالف است، زیرا رژیمی است تحمیلی که هرگز متکی به آراء ملت نبوده و از این جهت به شکل بنیادی، مخالف با اراده و خواست مردم است، و خود را موظف به تأمین هدفها و خواسته‌های مردم نمی‌داند و حکومت چنین رژیمی، حکومت طاغوتی است و اسلام اطاعت از این حکومت را بر مردم حرام کرده و مبارزه با حکومت طاغوتی را واجب شمرده است و این مبارزه، از ابراز تنفر از ظلم که پایینترین مرتبه نهی از منکر است، شروع شده، تا قتال و جنگ با دشمن ادامه دارد، تا ظلم و ظالم از بین برود و حکومت عدل اسلامی مستقر گردد و اگر ملت ایران علیه تسلط اجانب مبارزه می‌کند، باز هم از اسلام دستور می‌گیرد، زیرا مردم مسلمان حق ندارند که غیر مسلمین را در امور خود دخالت بدهند، که مسلط بر سرنوشت آنان شوند و واجب است که با این مسلط مبارزه اسلامی، استقلال کنند، تا جامعه خود را به دست بیاورد. و نسبت به تجربه‌های عمر خودم، ما می‌بینیم که رضاخان که هیچ‌گونه صلاحیت حکومت را نداشت، به زور اجانب و برخلاف میل ملت، بر مردم ایران تحمیل شد و با روی کار آمدن رضاخان این سه اصل اسلامی در امر حکومت پایمال شد، اول اصل لزوم عدالت در حاکم اسلامی و دوم اصل آزادی مسلمین در رأی به حاکم و تعیین سرنوشت خود و سوم اصل استقلال کشور اسلامی از دخالت اجانب و تسلط آنها بر مقدرات مسلمین. و اگر در آن روز برای احیای این سه اصل اسلامی اقدام شده بود، کار به اینجا نمی‌کشید و دیده ایم که رضاخان چه جنایاتی نسبت به کشور اسلامی و ملت مسلمان ایران مرتکب شد. بعد از سقوط رضاخان، پسرش محمد رضاخان سرکار آمد و برخلاف اصول سه گانه فوق، حکومت را در دست گرفت و در آن موقع هم قدرتی نداشت. از این جهت به خواسته‌های جزئی مردم که پدرش نادیده گرفته بود، تن داد و بعد که مسلط شد، جنایاتی مرتکب شد که دست کم از پدرش نداشت. و در بیست و پنج سال پیش که شاه ضعیف شد و فرار کرد، اگر مخالفین در آن روز به این اصول سه گانه اسلامی توجه می‌کردند و کار شاه را یکسره می‌کردند به اینجا نمی‌کشید و دیدیم که شاه بعداً مسلط شد و در این بیست و پنج سال و بخصوص در این پانزده سال اخیر جنایاتی مرتکب شده است که روی مغولان و چنگیزها را سفید کرده است، که ابعاد جنایاتش در بیان نمی‌گنجد و از این رو در این مرحله حساس، ملت ایران تصمیم گرفته است که متکی به اسلام و با الهام از اصول مترقی اسلام، نهضت خود را به پیش برد و بر اساس قواعد و ضوابط اسلامی، جامعه خود را از نو بنا کند و هیچ‌گونه سازش و راه میانه و امثال این توهمات را نپذیرد. سؤال: در سال ۱۹۴۸ فلسطین غصب شد و با همکاری دولت‌های بزرگ استعماری، خواب صهیونیستی تحقق یافت. این فاجعه بر مردم ایران چه تأثیری در آن زمان گذاشت؟ و

چه عکس‌العملی داشت؟ امام: بحق باید گفت که غضب فلسطین به دست اسرائیل متجاوز و با همکاری دولتهای بزرگ استعماری، برای همه مسلمین و نیز برای مسلمانان ایران فاجعه بود، فاجعه‌ای بسیار دردناک. و باید گفت متجاوز اصلی در این فاجعه همان دولتهای استعماری آن زمان بودند که این توطئه را علیه مسلمین در این منطقه طرح ریزی کردند و کشورهای اسلامی از دست ابرقدرتها مصیبت‌های زیادی دیده‌اند و این هم یکی از مصائب بزرگ بود، منتهی به دست صهیونیستها. ملت ایران نه شاه و دولت او، به دلیل احساس عمیق اسلامی خود از دست رفتن فلسطین را به مثابه از دست رفتن پاره‌ای از پیکر خود می‌دانست. و به همین دلیل همیشه، علی‌رغم همکاری شاه و دولتهای دست‌نشانده او با اسرائیل، عمیق‌ترین احساسات پاک خود را نثار مبارزین فلسطینی کرده است. من بیش از پانزده سال است که مکرر به همکاری شاه و دولت او با اسرائیل اعتراض کرده‌ام و چه بسیار از ایرانیان، از روحانی و غیر روحانی به دلیل اعتراض به تجاوزات اسرائیل، به زندان رفته‌اند و شکنجه دیده‌اند و ما همیشه به عنوان یک وظیفه اسلامی تا حد امکان از فلسطین دفاع کرده‌ایم و به خواست خدا همیشه در کنار سایر مسلمین به این وظیفه الهی عمل خواهیم کرد. سؤال: باید دانست که تجربه مصدق به همه ثابت کرد که علل شکست را جستجو نمایند و نتیجتاً به گروه‌های مختلف سیاسی نشان داد که باید روش مبارزه را تغییر دهند. تقاضا داریم نتایجی را که از این تجربه گرفته‌اید بیان نمایید. آنچه‌تان تجاربی که شما را در ایجاد اطمینان و رابطه محکم با ملت یاری نمود. امام: من همیشه با روشهای مسالمت‌آمیز مخالفت کرده‌ام، شاه به هیچ وجه نمی‌تواند و نباید سلطنت کند. سؤال: همان‌طور که می‌دانید، انقلاب فلسطین در اوایل ژانویه سال ۱۹۶۵ شروع شد و پس از شکست ۱۹۶۷، قدرت و گسترش یافت. آیا اخبار آن به ملت ایران می‌رسید؟ به چه وسیله‌ای؟ امام: آری خبر می‌رسید. به همان وسیله‌ای که به سایر کشورها می‌رسید. البته رژیم ایران سعی می‌کرد که اخبار جنگ مسلمانان با کفار را به نفع کفار گزارش کند و این کار را همیشه کرده است و همیشه اعراب را مشت‌مردمی که مسائل را درست درک نمی‌کنند، معرفی کرده است. رژیم، یکی از پشتیبانان بزرگ اسرائیل است. رادیو ایران و وسائل ارتباط جمعی همه، چه آنها که از خود رژیم است و چه آنها که زیر فشار رژیم بودند، به نفع اسرائیل کار می‌کردند و این ما بودیم که از اول با تمام برنامه‌ها مخالفت کردیم و اکنون نیز می‌کنیم. سؤال: در دهه ۱۹۶۰ شاه چیزی به نام «انقلاب سفید» برای اصلاحات ارضی و تغییرات اجتماعی اعلان کرد. تقاضا داریم حقیقت این نمایشنامه را بیان نمایید. بخصوص اینکه بعضی از وسائل تبلیغاتی، این روزها مثل «پاری‌ماچ» ادعا می‌کنند که یکی از علل انقلاب رجال دینی، حسادتشان نسبت به شاه به خاطر این است که زمینهای ایشان را مصادره کرده است و نیز به خاطر اجرای اصول «انقلاب سفید» است. امام: شاه پس از سالها فکر و مشاوره با حامیان خارجی اش طرحی تهیه کرد که هم بتواند ایران را به نفع خود و اربابانش غارت کند و هم به خیال خام خود، زمینه هر گونه انقلاب داخلی علیه خود را نابود کند. برای توجیه برنامه‌های ضد ملی خود ابتدا موضوع اصلاحات ارضی را به میان کشید، به این امید که دهقانان محروم و فقیر ایران را به بهانه صاحب زمین شدن بفریبد و آنان را علیه مخالفین خود بسیج نماید. البته اوج داستان غم‌انگیز شاه برای مردم ایران، اصلاحات ارضی بود. ولی مسئله آزادی زنان را هم به این نقطه اوج به اصطلاح انقلاب خود اضافه کرد و سایر مواد به اصطلاح انقلاب سفید، هر یک نیز در این نمایش مبتذل نقش خاصی ایفا کردند. و اما نتیجه چه شد؟ نتیجه اینکه، کشاورز ایرانی که فقیر و محروم و گرفتار چنگال مالکین بزرگ، که همه از قماش خودشان بودند، بود روز به روز بر فقرش افزوده شد و سرانجام، برای لقمه نانی به شهرها روی آورد. شاه بلافاصله از این بازار کار ارزان سوء استفاده کرد و به بهانه صنعتی کردن کشور راه را برای سرمایه‌گذاران خارجی و داخلی در مؤسسات صنعتی هموار کرد و نیز همان مالکین بزرگ را می‌بینیم که امروز بصورت کارخانه‌داران بزرگ که همه از وابستگان و سرسپردگان رژیم هستند ظاهر شده‌اند. دیروز اگر کشاورز ایرانی برای کوچکترین تخلف از دستور ارباب ظالم خود، به زیر شلاق می‌رفت و اموالش تاراج می‌شد، امروز هم کارگران برای بدست آوردن حقوق حقه خود، زیر فشار کارخانه‌داران به توسط مزدوران رژیم به گلوله بسته می‌شوند و در بعضی از روستاها که روستاییانی که حاضر به مهاجرت نشدند، چون دارای زمینهای نسبتاً مرغوبی بوده

اند، از خانه هایشان آواره کردند و زمینهای مرغوب را به نفع دربار و سرسپردگان دربار تصاحب نمودند. شاه برای ملت ایران دست به اصلاحات ارضی نزده است، بلکه طراح اصلاحات ارضی یعنی آمریکا و سایر دول استعماری اقدام به اصلاحات! کرده است، زیرا نتیجه اصلاحات ارضی شاه، این شده است که امروز در حدود نود درصد مواد غذایی ایران از خارج بخصوص از آمریکا تأمین می شود و نتایج خانمانسوز اصلاحات شاه به همین جا تمام نمی شود. مزدوران شاه گفته اند که علمای مذهبی به دلیل اینکه اصلاحات ارضی زمینهای آنان را از دستشان بیرون برده، علیه شاه قیام کرده اند. کدام زمینها؟ کدام یک از علمای دینی از مالکین ایرانی بوده اند. زندگی علمای دینی که با سادگی در حد مردم معمولی است، آیا نیاز به زمینداری دارد؟! تمام دروغهای شاه و حامیانش برای ملت ایران روشن شده است، ابعاد خیانت شاه در زمینه مسائل اقتصادی به این مسائل تمام نمی شود. شاه از آزادی زنان صحبت می کند. آزادی کدام زن؟! در ایران زنان با شخصیت که خواستار حقوق انسانی خود هستند و اکثریت زنان ایرانی را تشکیل می دهند، امروز همه علیه شاهند و سرنگونی او را خواستارند و همه آنان امروز می دانند که آزادی زن در منطق شاه یعنی به انحطاط کشانیدن زن از مقام انسانی او و در حد یک وسیله با او رفتار کردن. آزادی زن در منطق شاه، یعنی پر کردن زندانها از زنان ایرانی که حاضر نیستند به پستیهای اخلاقی شاهانه تن بدهند. سؤال: این روزها، ملاحظه می شود که یکی از شعارهایی که مردم در خیابانهای شهرهای ایران می دهند و همچنین خود شما می دهید این است که کسانی که می کوشند سازش کنند خائن هستند. تقاضا داریم محتوای این شعار و عواقب آن (سازش) را بیان نمایید. امام: سازش با شاه یعنی سازش با ظالمی خائن و سازش با چنین موجودی، پیداست که خیانت به ملت ایران و اسلام است و اما راه حلهای میانه را قبلا توضیح دادم که چرا نمی پذیریم. سؤال: آیا ممکن است از چگونگی روابط بین خود و مقاومت فلسطین گفتگو کنید؟ معروف است که بین شاه و اسرائیل روابط آشکاری در میدانهای مختلف برقرار است و بخصوص اینکه شاه، اسرائیل را به نسبت زیادی از طریق ارسال نفت کمک می کند. تقاضا داریم بعد از آزادی ایران از حکم شاه، روابط خود را با اسرائیل بیان نمایید. امام: همان طور که قبلا اشاره کردم، ما همیشه در حد امکانات و قدرتمان از برادران فلسطینی برای پایان دادن به تجاوز اسرائیل و آزاد کردن اراضی اسلامی از دست اسرائیل غاصب، حمایت می کنیم و هرگز کمترین کمکی به اسرائیل نخواهیم کرد. سؤال: درباره جمهوری اسلامی با یک برداشت عمومی بگویید و آیا روابط جمهوری اسلامی با دو کشور بزرگ چگونه است؟ امام: جمهوری اسلامی به این معنی است که قانون کشور را قوانین اسلامی تشکیل می دهد، ولی فرم حکومت اسلامی جمهوری است. به این معنی که متکی بر آراء عمومی است. و روابط ما با تمام کشورها بر اساس احترام متقابل بطوری که نه به آنها ظلم می کنیم و نه به آنها اجازه ظلم را می دهیم.

منابع مقاله: طلیعه انقلاب اسلامی، مرکز نشر دانشگاهی؛

مصاحبه با خبرنگاران آمریکایی

مصاحبه با خبرنگاران آمریکایی قم: ۲۸ آبان ۵۸، ذیحجه ۹۹، ۱۹ نوامبر ۷۹ سؤال: برخلاف کلیه قراردادهای بین المللی، شما عده ای از گروگانها را در ایران نگه داشته اید، آیا آنها را آزاد خواهید کرد؟ و کی؟ امام: قراردادهای بین المللی اقتضا می کند که جاسوس در یک مملکتی به اسم سفیر باشد یا به اسم کاردار سفیر باشد! یا نه؟ اگر سفرایی باشند، اشخاصی باشند که در یک مملکتی خیانت نخواهند بکنند، جاسوسی نمی خواهند بکنند، اسباب حکومت نمی خواهند فراهم کنند، اینها هستند که گروگان گرفتارشان صحیح نیست. و اما اینکه ملت ما عمل کرده است، این گرفتن یک دسته جاسوس است که این جاسوسها به حسب قواعد باید بازرسی و محاکمه شوند و باید بر حسب قوانین ما با آنها عمل بشود. و اما آنچه که کارتر کرده است برخلاف قوانین بین المللی است برای اینکه مجرم به یک کشور باید بیاید در همان کشور محاکمه بشود و یک کشوری حق ندارد مجرم را نگه دارد و پناه بدهد و برخلاف قوانین بین المللی است. این کارتر است که برخلاف قوانین بین المللی رفتار کرده است نه ما. سؤال: کارتر

کاملاً روشن کرده است که شاه را به ایران بر نمی گرداند در حالی که دیپلماتها و خانواده هایشان از این جریان سخت ناراحت هستند، آیا محلی برای مذاکره وجود دارد؟ امام: تا مادامی که این مجرم بر نگردد و آقای کارتر به قوانین بین المللی احترام نگذارد، این جاسوسها را ما نمی توانیم برگردانیم. ما اگر چنانچه بعد از آمدن شاه هم جاسوسها را برگردانیم این برای این است که یک تخفیفی به آنها داده ایم والا اینها باید محاکمه بشوند و در همین جا بر حسب قانون ما با آنها رفتار بشود. سؤال: آیا تنها شرطی که شما می گذارید برای این مسئله، همین است، یعنی برگشتن شاه؟ امام: تنها شرط، برگشتن شاه است و این روی تخفیفی است که ما به اینها می دهیم. سؤال: ایران و آمریکا در حال جنگ اقتصادی و سیاسی هستند و در عین حال ایران قبول نمی کند که هیچ گونه نماینده ای را از نمایندگان آمریکا بپذیرد و با آنها صحبت کند، علت این مسئله چیست؟ امام: این جنگ اقتصادی و سیاسی است که آقای کارتر به وجود آورده است و ما نه از جنگ سیاسی او واهمه داریم و نه از اقتصادی، بلکه اعتقاد داریم که جنگ سیاسی حتماً به ضرر آمریکاست و جنگ اقتصادی به ما ضرری نمی رساند و مع ذلک تا شاه بر نگردد و مجرم را به ما برگرداند و کارتر سر به قوانین بین المللی فرود نیاورد، ما نمی توانیم برای مذاکرات راه پیدا کنیم ما در آقای کارتر انسان دوستی را سراغ نداریم. سؤال: از شما نقل کرده اند که فرموده اید، رابطه داشتن با آمریکا به مصلحت ایران نیست، آیا این امکان پذیر است که در یک لحظه ای از زمان شما تصمیم بگیریید که تمامی روابط با آمریکا را قطع بکنید و تمام آمریکاییان را و نیز این گروگانها را به آمریکا برگردانید؟ امام: امکان دارد این معنا، باید مطالعه بشود این نحو روابطی که آمریکا با ما تاکنون داشته است و این طور سفارتخانه ای که آمریکا در ایران داشته است، اینها قابل قبول نیستند و اما اگر این محل جاسوسی تبدیل بشود به محلی که سفارتخانه صحیح در آن باشد و آن طور روابطی که آمریکا تاکنون با دولت ایران در رژیم سابق داشته است آن نباشد و ما صلاح بدانیم که بعضی روابط محفوظ باشد و دولت صلاح ببیند که بعضی از روابط محفوظ باشد این مانع ندارد، محفوظ می ماند. سؤال: منظور بیشتر این بود که اگر روابط قطع شود، بلافاصله گروگانها بر می گردند؟ یا نه؟ امام: باید ملاحظه کنیم که اینها سفیر بودند و مأمور سفارتخانه بودند یا اینکه اشخاصی بودند که برای جاسوسی آمدند. البته جاسوسها را ما نمی توانیم برگردانیم و هیچ قواعدی اقتضا نمی کند که جاسوس را برگرداند، لکن اگر مأمورهای رسمی عادی باشد، آن را اگر قطع رابطه شد مانع ندارد. سؤال: آیا تمایل دارید که با کارتر ملاقات کنید و او را قانع کنید که به خواست شما گردن بنهد؟ و اگر چنین است آیا حاضرید در یک کشور سوم مانند فرانسه که مدتی هم در آن زندگی کرده بودید ایشان را ملاقات کنید؟ امام: ملاقات ما تأثیری در امور ندارد اگر چنانچه آقای کارتر بخواهد با این ملاقات، فرضاً ما تنازلی بکنیم، از آمدن مجرم که ایشان به حسب قواعد بین المللی باید تسلیم بکنند، بخواهند که ما یک قدمی پایین بیاییم، این امکان ندارد و اگر او را بفرستند اینجا ملاقات ما دیگر چه فایده ای دارد، لهذا من مایل به ملاقات ایشان نیستم. سؤال: من در مقابل سفارت آمریکا با بسیاری از مردم صحبت کردم و آنها می گویند هر اتفاقی بیفتد در هر حال این گروگانهای آمریکایی کشته نخواهند شد. شما می توانید همان حرف را بگویید؟ امام: بلا اشکال این مسئله همان طوری است که آنها گفتند و مادامی که اینجا هستند، در پناه اسلام هستند، هیچ ابداً به آنها ضرری نمی رسد و آنها در آنجا در کمال رفاه هستند. وقتی که مجرم ما را دادند با اینکه بر حسب قواعد ما باید اینها را محاکمه کنیم چون جاسوس هستند، ولی معذالک اگر مجرم ما را دادند، ما یک مرتبه تخفیف به آنها خواهیم داد و آنها را بر می گردانیم. سؤال: حضرت آیت الله، اینجا یک نکته ظریفی است، توجه بفرمایید که اگر شاه را برگردانند محاکمه اینها، محاکمه جاسوسانشان قطعی است؟ امام: اگر چنانچه طولانی شود قطعی است. سؤال: و در آن صورت هر حکمی که دادگاه بدهد بلی؟ امام: بلی. منابع مقاله: طلوع انقلاب اسلامی، دفتر نشر دانشگاهی؛

مصاحبه با خبرنگاران کشورهای مختلف پاریس: ۱۸ آبان ۵۷، ۸ ذیحجه ۹۸، ۹ نوامبر ۷۸. خبرنگاران: برزیلی، انگلیسی، تایلندی، ژاپنی، آمریکایی و برخی کشورهای دیگر سؤال: حضرت آیت الله، پس از این ناراحتیها و ناآرامیهای اخیر دانشجویان و سپس روی کارآمدن یک دولت نظامی، آیا شما فکر می کنید اوضاع کنونی برای سرنگونی شاه است؟ و آیا توقیف آقای هویدا نخست وزیر اسبق، تغییری در اوضاع ایجاد کرده است؟ و بالاخره آیا شما هواداران خودتان را به یک مبارزه مسلحانه علیه شاه، تشویق و توصیه خواهید نمود؟ امام: دولت نظامی تأثیری در مسائل ایران ندارد. بلکه در ازدیاد ناراحتیها و اعتصابات و تظاهرات، نقش اساسی دارد. لذا پس از تشکیل حکومت نظامی، مسائل بدین صورت که ملاحظه می کنید تشدید شده است. چنانچه توقیف هویدا هم اثری ندارد، این هم یک مانوری است که خیال می کنند برای اسکات مردم این گونه امور تأثیر دارد. چیزی که بلاشکال تأثیر فی الجمله دارد، این است که خود شاه و سلسله او بروند و آن وقت یک آرامش نسبی حاصل خواهد شد. و اما روش ما در مبارزه، عجالتا همین است که هست و من امید این را دارم که همه مسائل را حل کند، لکن اگر طول کشید و احتیاج افتاد تجدید نظر خواهیم کرد. سؤال: حضرت آیت الله، برای جانشینی رژیم کنونی، شما خواستار جمهوری اسلامی هستید. چنین دولتی، آیا آزادیهای دموکراتیک را برای همه مردم تضمین خواهد کرد؟ و در چنین دولتی نقش خود شما شخصا چه خواهد بود؟ ضمنا در مورد آزادیهای دموکراتیک می خواهیم بدانیم آیا کمونیستها و مارکسیستها آزادی اظهار عقیده و بیان خودشان را دارند یا نه؟ امام: دولت اسلامی یک دولت دموکراتیک به معنای واقعی است و برای همه اقلیتهای مذهبی آزادی بطور کامل هست و هر کس می تواند اظهار عقیده خودش را بکند. و اسلام جواب همه عقاید را به عهده دارد و دولت اسلامی تمام منطقها را با منطق جواب خواهد داد. و اما من هیچ فعالیت در داخل خود دولت ندارم و به همین نحو که الان هستم، وقتی هم که دولت اسلامی تشکیل شود، نقش هدایت را دارم. سؤال: سیاست خارجی جمهوری اسلامی، خصوصا در رابطه با ابرقدرتها، چه خواهد بود؟ امام: سیاست دولت اسلامی، حفظ استقلال، آزادی ملت و کشور و احترام متقابل بعد از استقلال تمام خواهد بود و فرقی بین ابرقدرتها و غیر آنها نیست. سؤال: شما نفوذ غرب بخصوص آمریکا را مذموم شمرده اید. این نفوذ چگونه می تواند محدود شود؟ ایران به این ترتیب کنونی به فنون و تکنولوژی غربی وابسته است و غرب هم احتیاج مبرمی به نفت خام شما دارد؟ امام: حکومت اسلامی و خواست ملت ما، برای همین است که نفوذ غرب و همه کشورها را در ایران از بین ببرد. وقتی یک ملت با تمام اقشار آن برای یک هدف قیام کردند، هیچ نفوذی نمی تواند خلاف آن را تحمیل کند و اما قضیه نفت، ما بعد از اینکه استقلال خود را به دست آوردیم و نفت در اختیار ما قرار گرفت، می خواهیم بر حسب اختیار خودمان نفتمان به فروش رود و ارز گرفته و صرف مصالح کشور کنیم. ما از حیث فروش مضایقه ای نداریم، لیکن نه مثل فروشی که الان انجام می گیرد. سؤال: حضرت آیت الله، تا چه مدت انتظار خواهید کشید که شاه روی کار باشد و بعد دستور جهاد مسلحانه بدهید؟ امام: تا وقتی مایوس شوم از اینکه به ترتیبی که در پیش است مقصود ما حاصل نشود. سؤال: برای یکشنبه آینده در تهران دستور اعتصاب عمومی صادر شده است. آیا این آغاز یک مبارزه جدی با دولت نظامی کنونی در ایران است؟ امام: مبارزه، به همین شکلی که هست همیشه جدی بوده، منتهی نوسان داشته است. البته حکومت نظامی و دولت نظامی، موجب ناآرامی مردم و بیشتر شدن این اعتصابات و تظاهرات شده است. سؤال: نتیجه مذاکرات شما با آقای دکتر کریم سنجابی و جبهه ملی چه بوده است؟ امام: مذاکرات به آن معنایی که گفته می شود توافق حاصل شده است نبوده. من مسائلی را که مورد نظرم بوده طرح کردم و آنها قبول کردند. من مسائلی را که همیشه خواست ملت است طرح می کنم، هر کس آن را پذیرفت به خواست ملت عمل کرده است. خواست ملت، رفتن شاه و استقرار حکومت اسلامی است. به تظاهرات بنگرید. منابع مقاله: طلوع انقلاب اسلامی، مرکز نشر دانشگاهی؛

مصاحبه با رادیو تلویزیون فرانسه سؤال: دریافت شما از حکومت اسلامی چیست؟ آیا منظور این است که رهبران مذهبی حکومت را خود اداره کنند؟ مراحل این حکومت کدام است؟ امام: خیر. منظور این نیست که رهبران مذهبی خود حکومت را اداره کنند، لکن مردم را برای تأمین خواسته های اسلام رهبری می کنند و چون اکثریت قاطع مردم مسلمان هستند، حکومت اسلامی از پشتیبانی آنان برخوردار شده و متکی به مردم می گردد. در مرحله اول، هدف مستقل نمودن کشور و قطع یادی و سلطه خارجی و داخلی متکی به خارج است و نیز قطع هر نحو سلطه چه سیاسی و نظامی و چه فرهنگی و اقتصادی است و بیرون راندن استعمار و استثمارگران هر که باشند و اختصاص دادن مخازن و منابع کشور به مردم رنج کشیده و در فقر و بیماری غوطه خورده که قرن‌ها خصوصاً قرن حاضر بواسطه کج رویهای رژیمها با همه بدبختیها مواجه بوده اند و تمام مخازن و ثروت کشور را رژیمهای فاسد از بین برده و به جیب خارجیها یا داخلیهایی که در خدمت آنان بوده اند ریخته اند. مرحله دوم، تصفیه کامل وزارتخانه ها و ادارات دولتی و مؤسسات دولتی و ملی از اشخاص خائن و استفاده جو و انگلهاست و سپردن کار به کارداناان وطنخواه امین و نیز حذف زوائد شعبه ها و کرسیهایی که کار مفید برای کشور ندارند و فقط برای استفاده رسانیدن به اشخاص بی صلاحیت ایجاد شده و حذف هزینه های فوق العاده و حاتم بخشیها که موجب تزلزل بودجه دولت شده است و پس از آن مراحل دیگری است که بتدریج اصلاح می شود. و قبل از هر چیز برای رسیدن به این مراحل و تشکیل حکومت اسلامی باید این سد بزرگ را که سلسله پهلوی است از سر راه ملت برداریم و با وجود شاه و بستگانش به هیچ اصلاحی دسترسی ممکن نخواهد بود. سؤال: آیا تصمیم دارید مبارزه را تا به کجا ادامه دهید؟ امام: تا آنجا که به هدفهای اسلامی و انسانی برسیم. ملت احساس نابودی کرده است و اسلام و کشور اسلامی را در لب پرتگاه فنا می بیند و از اعمال رژیم شاه که اسلام و کشور را بسرعت رو به نیستی می کشد به جان آمده است و روحانیون و سیاسیون و روشنفکران همیشه مردم را به مبارزه با فساد دعوت می کنند و ملت به پشتیبانی از آن، از نهضت اسلامی خود دست نمی کشد تا دست اجانب را کوتاه و طمع مفتخواران را قطع کنند. سؤال: چگونه است که به دنبال فراخوان شما، مردم ایران چنان انبوه به کوچه ها می ریزند؟ امام: چون ملت ما را خدمتگزار به اسلام و کشور می داند و ما مسائلی را طرح می کنیم که سالهاست در نهاد ملت است و بدین جهت است که ما بیان کننده خواسته های ملت هستیم و از طرفی هر چه از دستگاه شاه و دولت دیده اند برخلاف مصالح اسلام و کشور بوده است و تظاهرات بی سابقه چند ماه اخیر به دنبال دعوت ما، تظاهراتی ملی و اسلامی است و ناچار همه اقشار ملت در آن شرکت می کنند و در حقیقت فراندومی است بر ضد رژیم که قهرا آن را غیر قانونی اعلام می کند. سؤال: نظر شما درباره شایعه رفتن شاه و جانشینی فرزندش چیست؟ امام: چون رفتن شاه و بر چیده شدن سلسله پهلوی خواست همه اقشار ملت است، ناچار شایعه رفتن شاه اوج می گیرد. اگر دستهای ستمگر خارجی برای حفظ او در کار نباشد این شایعه بسرعت جامه عمل می پوشد و نظر ما با نظر ملت یکی است و هر مسلمی باید نظرش همین باشد، یعنی بر چیده شدن سلسله پهلوی و نابودی شاه و اولاد شاه و اگر کسی خلاف این بگوید خائن به اسلام و مسلمین و خائن به کشور است. سؤال: نظر شما درباره قول آقای امینی چیست، آنجا که به مخبر «لوموند» می گوید اگر نخست وزیر شود، تقاضای مهلت می کند تا این کشور را از بن بست خارج سازد؟ امام: کسی صلاحیت دارد ایران را از بن بست خارج کند که در بین مردم پایگاهی داشته باشد و کسانی که چنین نیستند نمی توانند موفق باشند. سؤال: شما با چه شرایطی این تقاضا را اجابت خواهید کرد؟ امام: با برقراری حکومت شاه و رژیم پهلوی با هیچ شرطی، زیرا مهلت با برقراری شاه و باز بودن دست چپاولگران رژیم، جز اغفال ملت نیست و هر طرحی با بودن شاه و رژیم، قابل قبول ما و ملت نیست و ما با بودن این دودمان آزادی و استقلال را با مهلت و بی مهلت به دست نخواهیم آورد و پیروزی آن موقع میسر است که دست خارجی و آنانی که به خارجی کمک می کنند که در رأس آنان شاه است قطع شود. سؤال: کارتر که خود را در دنیا قهرمان دفاع از حقوق بشر معرفی می کند به چه دلیل بعد از کشتار تهران از شاه حمایت کرد و شما نقش آمریکا را در ایران چگونه ارزیابی می کنید؟ امام: ادعای بشر دوستی و طرفداری از حقوق بشر از طرف کسانی

مطرح است که متجاوز به حقوق بشر هستند و قهرمان در این امر کسی است که تجاوزش از همه بیشتر است و آن در عصر حاضر، شخص کارتر است. همه شاهد قتل عامهای مکرر دسته جمعی در بسیاری از شهرستانهای ایران که به دست شاه صورت گرفت، بودیم و اخیراً تهران شاهد قتل عامی وسیع از طرف شاه بود که به حسب مشهور تعداد کشته شدگان به بیش از چهار هزار نفر رسید. آقای کارتر که برای یک زندانی در شوروی آن قدر هیاهو درآورد، پس از کشتارهای پیاپی شاه پشتیبانی خود را از او دریغ نکرد و رئیس دولت چین پس از دیدارش از ایران که شاه از ترس قیام مردم نتوانست او را از خیابانها عبور دهد، شاه را که عامل تمام کشتارهای ایران است مورد حمایت خود قرار داد و رؤسای کرملین هم مانند اینها هستند. آمریکا و سایر کشورهای استعمارگر هدفی جز عقب نگه داشتن تمام کشورهای ضعیف در تمامی ابعاد فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نظامی ندارند و برای برخورداری از مخازن و منابع ما و سایر کشورهای عقب افتاده نقشی جز این نمی توانند داشته باشند و این است منشاء تمام فشارها در تمامی ابعاد به ما. سؤال: با توجه به وضعیت اقتصادی و اجتماعی فعلی ایران و با توجه به تمام شدن ذخائر نفت در آینده و وابستگی کشور از لحاظ مواد غذایی، به نظر شما راه حل بحران ایران چیست؟ امام: اگر دست نفتخواران و مفتخواران خارجی و داخلی از مخازن نفتی کوتاه شود و بطور معقولی نفت بفروش رود، به این زودیاها از مخازن نفت محروم نمی شویم، این اسراف بیحد شاه در فروش نفت و در ازای آن، آهن پاره خریدن است که نفت را در خطر اتمام انداخته است، ما با برپایی حکومت ملی اسلامی و جایگزین نمودن اشخاص ملی وطنخواه خداشناس به جای خائنین مسرف، راههای معقولی برای رفع بحران داریم: اول، کوتاه کردن دست غارتگران بیت المال که در رأس آنها شاه است که برای حفظ خود با کشیدن چکهای یک میلیون دلاری و بیشتر از بیت المال برای سفراء و اشخاص مؤثر آمریکا بر پیکر اقتصاد فلج شده ایران ضربه وارد می آورد. دوم، کوتاه کردن دست سران قوم از وزراء و کلاء و رؤسای مهم ادارات از اجحاف و خیانت. سوم، حذف بسیاری از شعب ادارات که جز زحمت برای مردم و خرج برای بیت المال ندارند. چهارم، بکار انداختن صحیح نیروی کشاورزان برای ایجاد یک کشاورزی سالم که در چند سال انقلاب شاه آمریکا! به نابودی گرایید و ایران را در امر کشاورزی ساقط و بصورت بازاری برای اجانب درآورد و غیر از این برنامه ها، چیزهای دیگری که متخصصان امین پیشنهاد می نمایند و شکی نیست که به این ترتیب بحران ریشه کن می شود و من در ترسیم حکومت اسلامی در ابتدا بدان اشاره کردم. سؤال: مطبوعات غربی اغلب شیعه را واپس گرا و مخالف ترقی معرفی می کنند، بعنوان مثال منزلت زن با پوشش چادر، حمله به سینما و بانک، نظر شما در تمام این موارد چیست؟ امام: رژیم شاه با صرف هزینه های گزاف بعضی از مطبوعات غرب را در خدمت خود درآورده است و برای انحراف اذهان غرب از مسائل اصلی که یکی از مهمترین آنها رفتن شاه و بستگان ستمگر او و کوتاه شدن دست اجانب است، دست به تبلیغات خالی از حقیقت زده است. این شاه است که آزادی را از ملت چه مرد و چه زن سلب نموده و اجازه نفس کشیدن به هیچ کس را نمی دهد. این شاه است که برای به فساد کشیدن قشر جوان ما سینماها را با برنامه استعماری رایج کرده، و دختران و پسران ما را بی عفت و غافل از وضع اسفبار کشور می خواهد بار بیاورد. سینمای شاه مرکز فحشاء و تربیت کننده آدمکهایی است از خود بیخبر و از وضع بیسامان کشور بیخبرتر و چنین مراکز را ملت مسلمان، مخالف با مصالح کشور می داند و بدون آنکه از طرف روحانیون امری بشود، آنها را خراب کردنی می دانند. البته حادثه سینمای آبادان به دست عمال شاه صورت گرفت تا وحشت بزرگ را که شاه ادعا کرده بود مخالفان او وعده می دهند، به اثبات برساند و با کمال وحشیگری نزدیک به چهار صد نفر را ذغال کرد. و از سینماها بدتر وضع بانکهاست که در ورشکستگی و عقب ماندگی کشور نقش مؤثرتری دارد و ملت این مراکز را ویران کننده و موجب تزلزل اقتصاد کشور و لایق آتش زدن می دانند. این شاه است که به حسب نقل در مصاحبه با مخبر ایتالیایی گفته است: «درک من از زن آن است که او باید زیبا و فریبا باشد» این شاه است که زنها را به فساد می کشاند و آنها را عروسک می خواهد بار بیاورد. مذهب با این فاجعه ها و دردها مخالف است، نه با آزادی زن. شرکت زنها در رفاندوم اخیر بیهوده بودن ادعاهای پوچ شاه را برای تمام اقشار ثابت کرد، زنان همدوش مردان بیا

خاستند و آزادی و استقلال خود را تقاضا کردند و شاه را محکوم نمودند و در «جمعه سیاه» آنچه مشهور است ششصد نفر از زنان آزاده ما به دست عمال شاه کشته شدند، این است درک شاه از آزادی زنان و تمدن بزرگ. سؤال: چه رابطه ای می خواهید میان ایران و کشورهای غربی بخصوص فرانسه برقرار شود با توجه به نقشی که این کشورها در رابطه با رژیم ایران ایفاء کرده اند؟ امام: می خواهیم، این دولتها، دولت ما را برای ترقی واقعی به رسمیت بشناسند و بدانند که اعمال زور برای جلوگیری از پیشرفت مردم آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین دیر یا زود اثرات خود را در خراب کردن وضعیت خود آنان به جای خواهد گذاشت و به نظر من غرب نمی تواند به قیمت نابودی بقیه بشریت کامیاب گردد. ما از تمام ملت‌های آزاد و بزرگ می خواهیم که به ما کمک کنند تا دست غرب و شرق و دست کسانی که مفتخوارند و می خواهند منابع ما را به زور ببرند از سر ما قطع شود. سؤال: نظر شما درباره اصطلاحی که شاه باب کرده است «مارکسیست اسلامی» چیست؟ امام: مقصود از این اصطلاح در خارج ایران، مشروعیت دادن به سلطه جابرانه شاه نزد آمریکاست و در داخل کشور وارونه جلوه دادن حقایق به مردم و موجه گردانیدن کشتار مردم توسط سربازان ساده و معتقد که با وجدان راحت به سوی مردم آتش بگشایند و گرنه اسلام کامل است و نیازی به قرض گرفتن عناصر هیچ ایسمی ندارد و مبارزات مردم کشور ما صد در صد اسلامی است. سؤال: در برابر حرف شاه که پیش از وقایع اخیر اظهار کرده است یعنی انتخابات آزاد عملی گردد، چه موضعی اتخاذ خواهید فرمود و چه کاندید‌هایی از پشتیبانی شما برخوردار خواهند شد؟ امام: اگر شاه انتخابات آزاد را می پذیرفت، خواست یکپارچه مردم تهران و اجتماعات بزرگ تمام شهرهای کشور را که عزل او و برپایی حکومت اسلامی و استقلال و آزادی بود می پذیرفت و از سلطنت استعفا می داد، یعنی سلطنت خود و دودمانش را غیرقانونی اعلام می کرد. اما انتخابات آزاد خود را در «جمعه سیاه» به اجرا گذاشت، آیا راستی چنین حکومتی انتخابات آزاد می تواند داشته باشد؟ اگر غرب راست می گوید و براستی جانبدار ترقی است، عالترین نشانه رشد انسان اظهار آزادانه رأی خود است، مردم مسلمان کشور جلوی چشم خبرنگاران جهان، رأی عدم اعتماد به شاه دادند، پس غرب اگر مدعی طرفداری از حقوق بشر است، از مردم ایران طرفداری کند و آن اینکه از دولت شاه سلب رسمیت کند و حکومت کسی را که برای بقای خود هر چند گاه دست به کشتار می زند نپذیرد. سؤال: دعوت افکار عمومی به حمایت از مبارزه مردم ایران است، چه انتظاری از مردم کشورهای غرب دارید؟ غیر از دولتها مردم هم هستند. امام: انتظارم از افکار عمومی غرب این است که از مبارزه بر حق ملت ایران دفاع کنند و از دستگام‌های تبلیغاتی و مطبوعاتی خود بخواهند که به مخالفین رژیم حق توضیح دهند و از دولتهای خود پرسند: شمایی که از سیاست ترقی پیروی می کنید، چرا مطالب مخالفین رژیم ایران را خیلی کوتاه و مبهم نقل کرده و در عوض مطالب رژیم ایران را با آب و تاب نقل می کنید؟ آیا این گونه مسائل با آزادی منافات ندارد؟ منابع مقاله: طلیعه انقلاب اسلامی، مرکز نشر دانشگاهی؛

مصاحبه با مجله عربی المستقبل

مصاحبه با مجله عربی المستقبل سؤال: اوضاع کنونی ایران را چگونه ارزیابی می فرمایید؟ امام: رژیم فاسد شاه با اجرای سیاستهای غلط و ویرانگر خود باعث ورشکستگی مملکت شده است، با اعمال زور و شکنجه و اعمال خلاف انسانی هزاران نفر را از بین برده است، اما مردم ما علی رغم همه این فشارها علیه شاه و خاندان او قیام کرده اند و نهضت عظیم اسلامی مردم ما تا سرنگونی رژیم سلطنتی ادامه خواهد یافت. سؤال: شما تصریح فرموده اید که راغب ایجاد حکومت اسلامی هستید، همانند حکومتی که در ایام علی رضی الله عنه وجود داشت، آیا معنی آن این است که به هنگام سقوط خاندان پهلوی، حکومت خلافت اسلامی را بر پا خواهید داشت؟ امام: حکومت «جمهوری اسلامی» مورد نظر ما از رویه پیامبر اکرم (ص) و امام علی علیه السلام الهام خواهد گرفت و متکی به آراء عمومی ملت خواهد بود و شکل حکومت با مراجعه به آراء ملت تعیین خواهد گردید. سؤال: از سال ۱۹۶۳ شاه شما را متهم می کند که در مقابل گامهای اصلاحی وی ایستاده اید. نخست از انقلاب سفید تا برسد به آنچه او اعطای آزادی (لیبرالیسم) نامیده

است. رد شما بر این اتهامات چیست؟ برنامه سیاسی و اصلاحی که شما بدان فرا می خوانید و یا وقتی به حکومت رسیدید، به اجرا در خواهید آورد چیست؟ امام: هدف شاه از انقلاب ادعائش وابسته کردن هر چه بیشتر کشور به آمریکا بود و در زمینه اصلاحات ارضی آمار واردات سالیانه مواد غذایی این مطلب را به خوبی نشان می دهد و در روستاها نیز فقر دهقانان به حدی رسید که دسته دسته به طرف شهرها هجوم بردند تا با زندگی در زاغه های اطراف شهر و دستمزد ناچیز کارخانه ها سد جوع کنند. فلذا برنامه ما این است که کشاورزی کشور با تأمین شرایط زندگی دهقانان هم سطح سایر مردم کشور، به حدی رسد که کلیه نیازهای داخلی را برآورده سازد و صنایع مونتاژ استعماری را که نتیجه آن حداقل سطح زندگی کارگر و افزایش درآمدهای افسانه ای افرادی محدود شد، به صنایع مستقل و مطابق نیازهای جامعه تبدیل نماید و در زمینه منابع زیرزمینی مطابق مصالح و نیازهای داخلی با رعایت مصالح بشری در سطح جهانی از آنها استفاده شود. سؤال: در گذشته به افسران و سربازان ارتش ایران ندهایی در مورد عدم اجرای اوامر شاه داشته اید، و تاکنون موضع ارتش در میان کلیه طرفهای سیاسی در ایران، نامعلوم است، آیا شما هنوز انتظار موضعی از ارتش دارید؟ چه موضعی؟ و چگونه؟ امام: نیروهای نظامی از همین مردم هستند و ما امیدواریم که آنها هر چه زودتر به خود آیند و به صفوف مبارزه ملت بیوندند. ولی آنچه مسلم است شاه نمی تواند تنها با اتکای به ارتش به حکومت خود ادامه دهد. سؤال: در صورت وقوع یک حرکت کودتای نظامی بر ضد شاه، موضع شما چه خواهد بود؟ برای حرکت ارتش دو فرض منصور است: ۱ در کنار جنبش توده های مخالف. ۲ امکان دارد شکل دیکتاتوری به خود بگیرد، همان گونه که در شیلی رخ داد. بنابراین چه راهی است که شما را قادر می سازد مانع از شکل دیکتاتوری آن شوید؟ امام: بن بست کنونی رژیم نتیجه دیکتاتوری شاه و برنامه های استعماری او متکی به ارتش و سازمانهای پلیسی است و کودتای نظامی که قهرا به دست اجانب انجام می شود، چیزی جز ادامه وضع کنونی نیست. فلذا هیچ مشکلی را حل نمی کند و تا حکومتی به دست خود مردم سرکار نیاید مبارزه آنان ادامه خواهد داشت. سؤال: اتصال رئیس جمهور آمریکا، کارتر، با شاه و کمک وی به شاه، روز «جمعه سیاه» عامل مهمی بود که شاه مجدداً به قدرت خود اطمینان یابد. شما معتقدید تا چه وقت ایالات متحده آمریکا شاه و رژیم او را در حمایت خواهد داشت؟ امام: حمایت کارتر از شاه اوضاع را مشکلتر می کند و بر شدت مبارزات ملت ایران می افزاید و او باید هر چه زودتر بفهمد که حمایت از شاه نه به نفع ملت ایران است و در نتیجه، نه به نفع مردم آمریکا. سؤال: در وقتی که درها برای امکان مذاکره باز شد، چه زمینه ای برای مذاکره با ایالات متحده آمریکا دارید؟ و حدود این مذاکره چیست؟ امام: ملت ایران با دولت ایالات متحده یا هر دولت دیگری که از شاه و جنایات او حمایت می کند تا زمانی که آزادی و استقلال کشور تأمین نشده باشد گفتگو نخواهد کرد. سؤال: در گذشته تصریح فرمودید، وقتی که تظاهرات کنونی در ایران به اسقاط شاه منجر نگردد، شما مردم را به جنبش مردمی مسلحانه فرا خواهید خواند. اعتقاد دارید که چه وقت زمان اعلان جنبش مسلحانه فرا خواهد رسید؟ امام: ما هنوز امیدواریم که مبارزات ملت ایران با شیوه ای که فعلاً تعقیب می شود به سرنگونی رژیم شاه بینجامد. سؤال: در این اواخر، عده ای از شخصیتهای مخالفین در ایران را استقبال کرده اید و در بین آنان دکتر سنجابی نیز بوده است، و گفته شده کسانی را که شما با آنان گفتگو کرده اید با رأی شما مبنی بر ضرورت سرنگونی شاه و خانواده اش موافقت کرده اند، آیا این اتحاد نظر مقدمه تشکیل یک جبهه مشترک برای مخالفین به حساب می آید؟ و آیا می پذیرید دسته های مارکسیستی از مخالفین در هنگام ایجاد این جبهه بدان بیوندند؟ امام: جنبش اسلامی کنونی ملت ایران همه جامعه را در بر گرفته و به همین صورت هم به پیش می رود و متذکر می شوم که ما با هیچ جبهه و دسته ای رابطه نداشته و نداریم و هر کس و یا هر گروهی که مسائل ما را نپذیرد او را نمی پذیریم. سؤال: گفته می شود با اصرار شما مبنی بر سقوط خانواده پهلوی، قهرآمیزی اغتشاشات مردمی ایران از حدود درگیری سیاسی تجاوز خواهد کرد. و اینکه قهرآمیزی مزبور در حقیقت مبارزاتی است از اکثریت مردم بر ضد اقلیتهای مذهبی، صحت این گفتارها در چه حدی است؟ امام: جنبش کنونی ملت مسلمان ایران با هدفهای سه گانه ای که اعلام شده است، همه افراد جامعه را در بر گرفته و هر کس یا هر

گروهی که این هدفهای سه گانه را تأیید و تعقیب کند حقوق حقه او محفوظ خواهد بود. سؤال: روابط خود را با همسایه های عرب ایران چگونه می بینید؟ امام: جهت نهضت اسلامی ما بر ضد رژیم شاه است و هر گروه و دسته ای هم که با این رژیم همکاری کند و آنها را استعانت نماید مورد مخالفت و نفرت مردم قرار می گیرد. علائق ما با ملت‌های همسایه و مسلمان عرب دارای ویژگیهای خاص اسلامی است، لذا ما خواستار نزدیکی هر چه بیشتر این ملت‌ها با هم هستیم. این استعمار و دست اجانب است که میان این مسلمانان اختلاف انداخته و می اندازد. سؤال: ناپدید شدن امام موسی صدر، فکر هموطنان لبنانی را اشغال کرده است، آیا در خصوص آن تماسهایی برقرار کرده اید؟ و نتیجه تماسها چه بوده است؟ امام: در خصوص وضعیت حجت الاسلام آقای سید موسی صدر که مورد علاقه بسیاری از مسلمین است اقداماتی کرده ایم و متأسفانه تاکنون به نتیجه نرسیده ایم. سؤال: در خلال اقامت خود در فرانسه، آیا تماسهایی بین شما و حکومت فرانسه حاصل شده است؟ امام: خیر. سؤال: گفته شده شما بر اثر ارزیابی اوضاع در لبنان، بر پیشنهاد اقامتتان در لبنان موافقت نکرده اید، آیا جایی برای خود، خارج از فرانسه برگزیده اید؟ و کجا؟ امام: اقامت من در فرانسه موقتی است. منابع مقاله: طلوع انقلاب اسلامی، مرکز نشر دانشگاهی؛

مصاحبه با تلویزیون CBS آمریکا

مصاحبه با تلویزیون CBS آمریکا سؤال: واکنش حضرتعالی درباره آخرین مسئله ای که اتفاق افتاده، تغییر دولت و سخنرانی شاه چیست؟ امام: تغییر دولتها تأثیری در نهضت عمومی مردم ایران ندارد. دولتها چه دولت نظامی باشند و چه دولتهای دیگر، نمی توانند مسائل را حل کنند، یعنی قیامی که از مردم صادر شده، این قیام را بشکنند. حرفهای شاه هم حرفهایی است که دیگر ملت از او نمی پذیرند. این مطالبی که حالا گفته و تعهدی که داده است، آغاز سلطنتش هم این تعهد را داد و قسم خورد. تعهد را داد و خلاف کرد. اکنون دیگر این تعهدات اثری ندارد. ایشان بدون اینکه خودشان را خیلی زحمت دهند، باید بروند تا ملت خودش تکلیف کشور را تعیین کند. سؤال: چگونه می خواهید شاه را برکنار کنید؟ با قیام مسلحانه، یا با قراردادن ارتش در کنار مردم، چگونه؟ امام: ما امیدواریم احتیاجی به قیام مسلحانه نیفتد و با همین اعتصابات و تظاهرات و اظهار انزجار ملت مسائل حل شود و امید این را داریم ارتش هم که از خود این ملت است و ملت برادر اوست، پشت به ملت نکند و در کنار ملت قرار گیرد. لکن اگر این شکل مبارزات ملت مفید واقع نشد و لازم آمد یک طور دیگر عمل شود ممکن است ما تجدید نظر کنیم. سؤال: شما با شاه چه خواهید کرد؟ آیا قبول دارید که نفی بلد شود یا باید محاکمه گردد؟ امام: اگر شاه فرار کند که دست ما به او نمی رسد، ولی اگر او را دستگیر کنیم بر حسب قوانین و احکام حکومت اسلامی رفتار خواهیم کرد. اگر چنانچه مرتکب قتل شده باشد باید او را قصاص کنند و اگر امر به قتل کرده حبس ابد خواهد شد. و علی ایحال، حکومت وی باید از بین برود و خودش هم بواسطه خیانتها و جنایتهایی که کرده است باید محاکمه شود. سؤال: دولت پیشنهادی شما چگونه خواهد بود و چه کسی آن را اداره خواهد کرد؟ امام: راجع به چگونگی دولت و رژیم، پیشنهاد ما جمهوری اسلامی است و چون ملت، ملت مسلم است و ما را هم خدمتگزار خود می داند، از این جهت حدس می زنیم به پیشنهاد ما رأی دهد. ما از طریق فراندوم با ملت یک جمهوری اسلامی تشکیل می دهیم. و اما شخص، این تابع آراء مردم است و الان شخص معینی در نظر نیست. سؤال: رابطه یک دولت اسلامی و دولت آمریکا در آینده چگونه خواهد بود؟ امام: باید ببینیم آمریکا خودش در آینده چه نقشی دارد اگر آمریکا بخواهد همان طور که حالا با ملت ایران معامله می کند با ما رفتار کند، نقش ما با او خصمانه است. و اگر چنانچه آمریکا به دولت ایران احترام بگذارد، ما هم با همان احترام متقابل عمل می کنیم، و با او بطور عادلانه، که نه به او ظلم کنیم و نه به ما ظلم کند، رفتار خواهیم کرد و اشکالی پیش نمی آید. منابع مقاله: طلوع انقلاب اسلامی، مرکز نشر دانشگاهی؛

متن وصیت نامه سیاسی الهی حضرت امام خمینی (ره)

متن وصیت نامه سیاسی الهی حضرت امام خمینی (ره) بسم الله الرحمن الرحيم (۱) قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتى اهل بيتى؛ فانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض. الحمد لله و سبحانك؛ اللهم صل على محمد وآله مظاهر جمالك و جلالك و خزائن اسرار كتابك الذى تجلى فيه الاحديه بجميع اسمائك حتى المستاثر منها الذى لا يعلمه غيرك؛ و اللعن على ظالمهم اصل الشجره الخبيثه. و بعد، اينجانب مناسب مى دانم كه شمه اى کوتاه و قاصر در باب "تقلين" تذکر دهم؛ نه از حيث مقامات غیبی و معنوی و عرفانی، كه قلم مثل منى عاجز است از جسارت در مرتبه اى كه عرفان آن بر تمام دایره وجود، از ملك تا ملكوت اعلى و از آنجا تا لاهوت و آنچه در فهم من و تو ناید، سنگین و تحمل آن فوق طاقت، اگر نگویم ممتنع است؛ و نه از آنچه بر بشریت گذشته است، از مهجور بودن از حقایق مقام والای "ثقل اكبر" و "ثقل كبر" كه از هر چیز اكبر است جز ثقل اكبر كه اكبر مطلق است؛ و نه از آنچه گذشته است بر این دو ثقل از دشمنان خدا و طاغوتیان بازیگر كه شمارش آن برای مثل منى میسر نیست با قصور اطلاع و وقت محدود؛ بلکه مناسب دیدم اشاره اى گذرا و بسیار کوتاه از آنچه بر این دو ثقل گذشته است بنمایم. شاید جمله لن يفترقا حتى يردا على الحوض اشاره باشد بر اینکه بعد از وجود مقدس رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - هرچه بر یکى از این دو گذشته است بر دیگری گذشته است و مهجوریت هر يك مهجوریت دیگری است، تا آنگاه كه این دو مهجور بر رسول خدا در "حوض" وارد شوند. و آیا این "حوض" مقام اتصال كثرت به وحدت است و اضمحلال قطرات در دریا است، یا چیز دیگر كه به عقل و عرفان بشر راهی ندارد. و باید گفت آن ستمی كه از طاغوتیان بر این دو ودیعه رسول اکرم - صلى الله عليه وآله وسلم - گذشته، بر امت مسلمان بلکه بر بشریت گذشته است كه قلم از آن عاجز است. و ذکر این نکته لازم است كه حدیث "تقلين" متواتر بین جمیع مسلمین است و در كتب اهل سنت از "صحاح ششگانه" تا كتب دیگر آنان، با الفاظ مختلفه و موارد مکرره از پیغمبر اکرم - صلى الله عليه وآله وسلم - به طور متواتر نقل شده است. و این حدیث شریف حجت قاطع است بر جمیع بشر بویژه مسلمانان مذاهب مختلف؛ و باید همه مسلمانان كه حجت بر آنان تمام است جوابگوی آن باشند؛ و اگر عذری برای جاهلان بیخبر باشد برای علمای مذاهب نیست. اکنون ببینیم چه گذشته است بر كتاب خدا، این ودیعه الهی و ماترك پیامبر اسلام - صلى الله عليه وآله وسلم - مسائل اسف انگیزی كه باید برای آن خون گریه كرد، پس از شهادت حضرت على "ع" شروع شد. خودخواهان و طاغوتیان، قرآن کریم را وسیله اى كردند برای حكومتهاى ضد قرآنى؛ و مفسران حقیقی قرآن و آشنایان به حقایق را كه سراسر قرآن را از پیامبر اکرم - صلى الله عليه وآله وسلم - دریافت کرده بودند و ندای انى تارك فيكم الثقلان در گوششان بود با بهانه های مختلف و توطئه های از پیش تهیه شده، آنان را عقب زده و باقرآن، در حقیقت قرآن را - كه برای بشریت تا ورود به حوض بزرگترین دستور زندگانی مادی و معنوی بود و است - از صحنه خارج كردند؛ و بر حكومت عدل الهی - كه یکی از آرمانهای این كتاب مقدس بوده و هست - خط بطلان كشیدند و انحراف از دین خدا و كتاب و سنت الهی را پایه گذاری كردند، تا كار به جایی رسید كه قلم از شرح آن شرمسار است. و هرچه این بنیان كج به جلو آمد كجیها و انحرافها افزون شد تا آنجا كه قرآن کریم را كه برای رشد جهانیان و نقطه جمع همه مسلمانان بلکه عائله بشری، از مقام شامخ احدیت به كشف تام محمدی "ص" تنزل كرد كه بشریت را به آنچه باید برسند برساند و این ولیده "علم الاسما" را از شر شیاطین و طاغوتها سازد و جهان را به قسط و عدل رساند و حكومت را به دست اولیاء الله، معصومین - علیهم صلوات الاولین و الاخرین - بسپارد تا آنان به هر كه صلاح بشریت است بسپارند - چنان از صحنه خارج نمودند كه گویی نقشی برای هدایت ندارد و كار به جایی رسید كه نقش قرآن به دست حكومتهاى جائز و آخوندهای خبیث بدتر از طاغوتیان وسیله اى برای اقامه جور و فساد و توجیه ستمگران و معاندان حق تعالی شد. و مع الاسف به دست دشمنان توطئه گر و دوستان جاهل، قرآن این كتاب سرنوشت ساز، نقشی جز در گورستانها و مجالس مردگان نداشت و ندارد و آنكه باید وسیله جمع مسلمانان و بشریت و

کتاب زندگی آنان باشد، وسیله تفرقه و اختلاف گردید و یا بکلی از صحنه خارج شد، که دیدیم اگر کسی دم از حکومت اسلامی برمی آورد و از سیاست، که نقش بزرگ اسلام و رسول بزرگوار - صلی الله علیه و آله و سلم - و قرآن و سنت مشحون آن است، سخن می گفت گویی بزرگترین معصیت را مرتکب شده؛ و کلمه "آخوند سیاسی" موازن با آخوند بی دین شده بود و اکنون نیز هست. و اخیراً قدرتهای شیطانی بزرگ به وسیله حکومتهای منحرف خارج از تعلیمات اسلامی، که خود را به دروغ به اسلام بسته اند، برای محو قرآن و تثبیت مقاصد شیطانی ابرقدرتها قرآن را با خط زیبا طبع می کنند و به اطراف می فرستند و با این حيله شیطانی قرآن را از صحنه خارج می کنند. ما همه دیدیم قرآنی را که محمدرضا خان پهلوی طبع کرد و عده ای را اغفال کرد و بعضی آخوندهای بیخبر از مقاصد اسلامی هم مداح او بودند. و می بینیم که ملک فهد هر سال مقدار زیادی از ثروتهای بی پایان مردم را صرف طبع قرآن کریم و محال تبلیغات مذهب ضد قرآنی می کند و وهابیت، این مذهب سراپا بی اساس و خرافاتی را ترویج می کند؛ و مردم و ملت های غافل را سوق به سوی ابرقدرتها می دهد و از اسلام عزیز و قرآن کریم برای هدم اسلام و قرآن بهره برداری می کند. ما مفتخریم و ملت عزیز سرتاپا متعهد به اسلام و قرآن مفتخر است که پیرو مذهبی است که می خواهد حقایق قرآنی، که سراسر آن از وحدت بین مسلمین بلکه بشریت دم می زند، از مقبره ها و گورستانها نجات داده و به عنوان بزرگترین نسخه نجات دهنده بشر از جمیع قیودی که بر پای و دست و قلب و عقل او پیچیده است و او را به سوی فنا و نیستی و بردگی و بندگی طاغوتیان می کشاند نجات دهد. و ما مفتخریم که پیرو مذهبی هستیم که رسول خدا موسس آن به امر خداوند تعالی بوده، و امیرالمومنین علی بن ابیطالب، این بنده رها شده از تمام قیود، مامور رها کردن بشر از تمام اغلال و بردگیها است. ما مفتخریم که کتاب نهج البلاغه که بعد از قرآن بزرگترین دستور زندگی مادی و معنوی و بالاترین کتاب رهایی بخش بشر است و دستورات معنوی و حکومتی آن بالاترین راه نجات است، از امام معصوم ما است. ما مفتخریم که ائمه معصومین، از علی بن ابیطالب گرفته تا منجی بشر حضرت مهدی صاحب زمان - علیهم آلا فالتحیات والسلام - که به قدرت خداوند قادر، زنده و ناظر امور است ائمه ما هستند. ما مفتخریم که ادعیه حیات بخش که او را "قرآن صاعد" می خوانند از ائمه معصومین ما است. ما به "مناجات شعبانیه" امامان و "دعای عرفات" حسین بن علی - علیهما السلام - و "صحیفه سجادیه" این زبور آل محمد و "صحیفه فاطمیه" که کتاب الهام شده از جانب خداوند تعالی به زهرای مرضیه است از ما است. ما مفتخریم که "باقرالعلوم" بالاترین شخصیت تاریخ است و کسی جز خدای تعالی و رسول - صلی الله علیه و آله - و ائمه معصومین - علیهم السلام - مقام او را درک نکرده و نتوانند درک کرد، از ما است. و ما مفتخریم که مذهب ما "جعفری" است که فقه ما که در ریای بی پایان است، یکی از آثار اوست. و ما مفتخریم به همه ائمه معصومین - علیهم صلوات الله - و متعهد به پیروی آنانیم. ما مفتخریم که ائمه معصومین ما - صلوات الله و سلامه علیهم - در راه تعالی دین اسلام و در راه پیاده کردن قرآن کریم که تشکیل حکومت عدل یکی از ابعاد آن است، در حبس و تبعید به سر برده و عاقبت در راه براندازی حکومت های جائزانه و طاغوتیان زمان خود شهید شدند. و ما امروز مفتخریم که می خواهیم مقاصد قرآن و سنت را پیاده کنیم و اقشار مختلفه ملت ما در این راه بزرگ سرنوشت ساز سر از پا نشناخته، جان و مال و عزیزان خود را نثار راه خداییم کنند. ما مفتخریم که بانوان و زنان پیر و جوان و خرد و کلان در صحنه های فرهنگی و اقتصادی و نظامی حاضر، و همدوش مردان یا بهتر از آنان در راه تعالی اسلام و مقاصد قرآن کریم فعالیت دارند؛ و آنان که توان جنگ دارند، در آموزش نظامی که برای دفاع از اسلام و کشور اسلامی از واجبات مهم است شرکت، و از محرومیت هایی که توطئه دشمنان و ناآشنایی دوستان از احکام اسلام و قرآن بر آنها بلکه بر اسلام و مسلمانان تحمیل نمودند، شجاعانه و متعهدانه خود را رها کرده و از قید خرافاتی که دشمنان برای منافع خود به دست نادانان و بعضی آخوندهای بی اطلاع از مصالح مسلمین به وجود آورده بودند، خارج نموده اند؛ و آنان که توان جنگ ندارند، در خدمت پشت جبهه به نحو ارزشمندی که دل ملت را از شوق و شعف به لرزه درمی آورد و دل دشمنان و جاهلان بدتر از دشمنان را از خشم و غضب می لرزاند، اشتغال دارند. و ما مکرر دیدیم که زنان

بزرگواری زینب گونه - علیها سلام الله - فریاد می زنند که فرزندان خود را از دست داده و در راه خدای تعالی و اسلام عزیز از همه چیز خود گذشته و مفتخرند به این امر؛ و می دانند آنچه به دست آورده اند بالاتر از جنات نعیم است، چه رسد به متاع ناچیز دنیا. و ملت ما بلکه ملت‌های اسلامی و مستضعفان جهان مفتخرند به اینکه دشمنان آنان که دشمنان خدای بزرگ و قرآن کریم و اسلام عزیزند، درندگانی هستند که از هیچ جنایت و خیانتی برای مقاصد شوم جنایتکارانه خود دست نمی کشند و برای رسیدن به ریاست و مطامع پست خود دوست و دشمن را نمی شناسند. و درراس آنان امریکا این تروریست بالذات دولتی است که سرتاسر جهان را به آتش کشیده و هم پیمان او صهیونیست جهانی است که برای رسیدن به مطامع خود جنایاتی مرتکب می شود که قلمها از نوشتن و زبانها از گفتن آن شرم دارند؛ و خیال ابلهانه "اسرائیل بزرگ!" آنان را به هر جنایتی می کشاند. و ملت‌های اسلامی و مستضعفان جهان مفتخرند که دشمنان آنها حسین اردنی این جنایت پیشه دوره گرد، و حسن و حسنی مبارک هم آخور با اسرائیل جنایتکارند و در راه خدمت به امریکا و اسرائیل از هیچ خیانتی به ملت‌های خود رویگردان نیستند. و ما مفتخریم که دشمن ما صدام علفی است که دوست و دشمن او را به جنایتکاری و نقض حقوق بین المللی و حقوق بشر می شناسند و همه می دانند که خیانتکاری او به ملت مظلوم عراق و شیخ نشینان خلیج، کمتر از خیانت به ملت ایران نباشد. و ما و ملت‌های مظلوم دنیا مفتخریم که رسانه های گروهی و دستگاه‌های تبلیغات جهانی، ما و همه مظلومان جهان را به هر جنایت و خیانتی که ابرقدرت‌های جنایتکار دستور می دهند متهم می کنند. کدام افتخار بالاتر و والاتر از اینکه امریکا با همه ادعاهایش و همه ساز و برگ‌های جنگی اش و آنهمه دولتهای سرسپرده اش و به دست داشتن ثروت‌های بی پایان ملت‌های مظلوم عقب افتاده و در دست داشتن تمام رسانه های گروهی، در مقابل ملت غیور ایران و کشور حضرت بقیه الله - ارواحنا لمقدمه الفدا - آنچنان وامانده و رسوا شده است که نمی داند به که متوسل شود! و رو به هر کس می کند جواب رد می شنود! و این نیست جز به مدد‌های غیبی حضرت باری تعالی - جلت عظمته - که ملت‌ها را بویژه ملت ایران اسلامی را بیدار نموده و از ظلمات ستمشاهی به نور اسلام هدایت نموده. من اکنون به ملت‌های شریف ستمدیده و به ملت عزیز ایران توصیه می کنم که از این راه مستقیم الهی که نه به شرق ملحد و نه به غرب ستمگر کافر وابسته است، بلکه به صراطی که خداوند به آنها نصیب فرموده است محکم و استوار و متعهد و پایدار پایبند بوده، و لحظه (ای) از شکر این نعمت غفلت نکرده و دست‌های ناپاک عمال ابرقدرت‌ها، چه عمال خارجی و چه عمال داخلی بدتر از خارجی، تزلزلی در نیت پاک و اراده آهنین آنان رخنه نکنند؛ و بدانند که هرچه رسانه های گروهی عالم و قدرت‌های شیطانی غرب و شرق اشلتم می زنند دلیل بر قدرت الهی آنان است و خداوند بزرگ سزای آنان را هم در این عالم و هم درعالم دیگر خواهد داد". انه ولی النعم و بیده ملکوت کل شیء. "و با کمال جد و عجز از ملت‌های مسلمان می خواهم که از ائمه اطهار و فرهنگ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی این بزرگ راهنمایان عالم بشریت به طور شایسته و به جان و دل و جانفشانی و نثار عزیزان پیروی کنند. از آن جمله دست از فقه سنتی که بیانگر مکتب رسالت و امامت است و ضامن رشد و عظمت ملت‌هاست، چه احکام اولیه و چه ثانویه که هر دو مکتب فقه اسلامی است، ذره ای منحرف نشوند و به وسواس خناسان معاند با حق و مذهب گوش فرا ندهند و بدانند قدمی انحرافی، مقدمه سقوط مذهب و احکام اسلامی و حکومت عدل الهی است. و از آن جمله از نماز جمعه و جماعت که بیانگر سیاسی نماز است هرگز غفلت نکنند، که این نماز جمعه از بزرگترین عنایات حق تعالی بر جمهوری اسلامی ایران است. و از آن جمله مراسم عزاداری ائمه اطهار و بویژه سید مظلومان و سرور شهیدان، حضرت ابی عبدالله الحسین - صلوات وافر الهی و انبیا و ملائکه الله و صلحا بر روح بزرگ حماسی او باد - هیچ گاه غفلت نکنند. و بدانند آنچه دستور ائمه - علیهم السلام - برای بزرگداشت این حماسه تاریخی اسلام است و آنچه لعن و نفرین بر ستمگران آل بیت است، تمام فریاد قهرمانانه ملت‌هاست بر سردمداران ستم پیشه در طول تاریخ الی الابد. و می دانید که لعن و نفرین و فریاد از بیداد بنی امیه - لعنه الله علیهم - با آنکه آنان منقرض و به جهنم رهسپار شده اند، فریاد بر سر ستمگران جهان و زنده نگهداشتن این فریاد ستم شکن است. و لازم است در نوحه ها و اشعار مرثیه و

اشعار ثنای از ائمه حق - علیهم سلام الله - به طور کوبنده فجایع و ستمگریهای ستمگران هر عصر و مصریادآوری شود؛ و در این عصر که عصر مظلومیت جهان اسلام به دست امریکا و شوروی و سایر وابستگان به آنان و از آن جمله آل سعود، این خائنین به حرم بزرگ الهی - لعنه الله و ملائکتکته و رسله علیهم - است به طور کوبنده یادآوری و لعن و نفرین شود. و همه باید بدانیم که آنچه موجب وحدت بین مسلمین است این مراسم سیاسی است که حافظ ملیت مسلمین، بویژه شیعیان ائمه اثنی عشر - علیهم صلوات الله و سلم - است. و آنچه لازم است تذکر دهم آن است که وصیت سیاسی - الهی اینجانب اختصاص به ملت عظیم الشان ایران ندارد، بلکه توصیه به جمیع ملل اسلامی و مظلومان جهان از هر ملت و مذهب می باشد. از خداوند - عزوجل - عاجزانه خواهانم که لحظه ای ما و ملت ما را به خودواگذار نکند و از عنایات غیبی خود به این فرزندان اسلام و رزمندگان عزیز لحظه ای دریغ نفرماید. روح الله الموسوی الخمینی بسم الله الرحمن الرحیم اهمیت انقلاب شکوهمند اسلامی که دستاورد میلیونها انسان ارزشمند و هزاران شهید جاوید آن و آسیب دیدگان عزیز، این شهیدان زنده است و مورد امید میلیونها مسلمانان و مستضعفان جهان است، به قدری است که ارزیابی آن از عهده قلم و بیان والا-تر و برتر است. اینجانب، روح الله موسوی خمینی که از کرم عظیم خداوند متعال با همه خطایا مایوس نیستم و زاد راه پرخطرمان همان دل بستگی به کرم کریم مطلق است، به عنوان یک نفر طلبه حقیر که همچون دیگر برادران ایمانی امید به این انقلاب و بقای دستاوردهای آن و به ثمر رسیدن هر چه بیشتر آن دارم، به عنوان وصیت به نسل حاضر و نسلهای عزیز آینده مطالبی هر چند تکراری عرض می نمایم. و از خداوند بخشنیده می خواهم که خلوص نیت در این تذکرات عنایت فرماید. ۱- ما می دانیم که این انقلاب بزرگ که دست جهانخواران و ستمگران را از ایران بزرگ کوتاه کرد، با تأییدات غیبی الهی پیروز گردید. اگر نبود دست توانای خداوند امکان نداشت یک جمعیت ۳۶ میلیونی با آن تبلیغات ضداسلامی و ضدروحانی خصوص در این صد سال اخیر و با آن تفرقه افکنیهای بی حساب قلمداران و زبان مزدان در مطبوعات و سخنرانیها و مجالس و محافل ضداسلامی و ضدملی به صورت ملیت، و آنهمه شعرها و بذله گوییها، و آنهمه مراکز عیاشی و فحشا و قمار و مسکرات و مواد مخدره که همه و همه برای کشیدن نسل جوان فعال که باید در راه پیشرفت و تعالی و ترقی میهن عزیز خود فعالیت نمایند، به فساد و بی تفاوتی در پیشامدهای خائنانه، که به دست شاه فاسد و پدر بی فرهنگش و دولتها و مجالس فرمایشی که از طرف سفارتخانه های قدرتمندان بر ملت تحمیل می شد، و از همه بدتر وضع دانشگاهها و دبیرستانها و مراکز آموزشی که مقدرات کشور به دست آنان سپرده می شد، با به کار گرفتن معلمان و استادان غریزه یا شرقرده صدرصد مخالف اسلام و فرهنگ اسلامی بلکه ملی صحیح، با نام "ملیت" و "ملی گرایی"، گرچه در بین آنان مردانی متعهد و دلسوز بودند، لکن با اقلیت فاحش آنان و در تنگنا قرار دادنشان کار مثبتی نمی توانستند انجام دهند و با اینهمه و دهها مسائل دیگر، از آن جمله به انزوا و عزلت کشیدن روحانیان و با قدرت تبلیغات به انحراف فکری کشیدن بسیاری از آنان، ممکن نبود این ملت با این وضعیت یکپارچه قیام کنند و در سرتاسر کشور با ایده واحد و فریاد "الله اکبر" و فداکاریهای حیرت آور و معجزه آسا تمام قدرتهای داخل و خارج را کنار زده و خود مقدرات کشور را به دست گیرد. بنابراین شک نباید کرد که انقلاب اسلامی ایران از همه انقلابها جدا است: هم در پیدایش و هم در کیفیت مبارزه و هم در انگیزه انقلاب و قیام. و تردید نیست که این یک تحفه الهی و هدیه غیبی بوده که از جانب خداوند منان بر این ملت مظلوم غارتزده عنایت شده است. ۲- اسلام و حکومت اسلامی پدیده الهی است که با به کار بستن آن سعادت فرزندان خود را در دنیا و آخرت به بالاترین وجه تامین می کند و قدرت آن دارد که قلم سرخ بر ستمگریها و چپاولگریها و فسادها و تجاوزها بکشد و انسانها را به کمال مطلوب خود برساند. و مکتبی است که برخلاف مکتبهای غیر توحیدی، در تمام شئون فردی و اجتماعی و مادی و معنوی و فرهنگی و سیاسی و نظامی و اقتصادی دخالت و نظارت دارد و از هیچ نکته، ولو بسیار ناچیز که در تربیت انسان و جامعه و پیشرفت مادی و معنوی نقش دارد فروگذار ننموده است؛ و موانع و مشکلات سر راه تکامل را در اجتماع و فرد گوشزد نموده و به رفع آنها کوشیده است. اینک که به توفیق و تأیید خداوند، جمهوری اسلامی با دست توانای ملت متعهد پایه

ریزی شده، و آنچه در این حکومت اسلامی مطرح است اسلام و احکام مترقی آن است، بر ملت عظیم الشان ایران است که در تحقق محتوای آن به جمیع ابعاد و حفظ و حراست آن بکوشند که حفظ اسلام در راس تمام واجبات است، که انبیای عظام از آدم - علیه السلام - تا خاتم النبیین - صلی الله علیه و آله و سلم - در راه آن کوشش و فداکاری جانفروسانموده اند و هیچ مانعی آنان را از این فریضه بزرگ باز نداشته؛ و همچنین پس از آنان اصحاب متعهد و ائمه اسلام - علیهم صلوات الله - با کوششهای توانفرسا تاحد نثار خون خود در حفظ آن کوشیده اند. و امروز بر ملت ایران، خصوصا، و بر جمیع مسلمانان، عموما، واجب است این امانت الهی را که در ایران به طور رسمی اعلام شده و در مدتی کوتاه نتایج عظیمی به بار آورده، با تمام توان حفظنموده و در راه ایجاد مقتضیات بقای آن و رفع موانع و مشکلات آن کوشش نمایند. و امید است که پرتو نور آن بر تمام کشورهای اسلامی تابیدن گرفته و تمام دولتها و ملتها با یکدیگر تفاهم در این امر حیاتی نمایند، و دست ابرقدرتهای عالمخوار و جنایتکاران تاریخ را تا ابد از سر مظلومان و ستمدیدگان جهان کوتاه نمایند. اینجانب که نفسهای آخر عمر را می کشم به حسب وظیفه، شطری از آنچه در حفظ و بقای این ودیعه الهی دخالت دارد و شطری از موانع و خطرهایی که آن را تهدید می کنند، برای نسل حاضر و نسلهای آینده عرض می کنم و توفیق و تایید همگان را از درگاه پروردگار عالمیان خواهانم. الف - بی تردید رمز بقای انقلاب اسلامی همان رمز پیروزی است؛ و رمز پیروزی را ملت می داند و نسلهای آینده در تاریخ خواهند خواند که دو رکن اصلی آن: انگیزه الهی و مقصد عالی حکومت اسلامی؛ و اجتماع ملت در سراسر کشور با وحدت کلمه برای همان انگیزه و مقصد. اینجانب به همه نسلهای حاضر و آینده وصیت می کنم که اگر بخواهید اسلام و حکومت الله برقرار باشد و دست استعمار و استثمارگران خارج و داخل از کشورتان قطع شود، این انگیزه الهی را که خداوند تعالی در قرآن کریم بر آن سفارش فرموده است از دست ندهید؛ و در مقابل این انگیزه که رمز پیروزی و بقای آن است، فراموشی هدف و تفرقه و اختلاف است. بی جهت نیست که بوقهای تبلیغاتی در سراسر جهان و ولیده های بومی آنان تمام توان خود را صرف شایعه ها و دروغهای تفرقه افکن نموده اند و میلیاردها دلار برای آن صرف می کنند. بی انگیزه نیست سفرهای دائمی مخالفان جمهوری اسلامی به منطقه. و مع الاسف در بین آنان از سردمداران و حکومتهای بعضی کشورهای اسلامی، که جز به منافع شخص خود فکر نمی کنند و چشم و گوش بسته تسلیم امریکا هستند دیده می شود؛ و بعضی از روحانی نماها نیز به آنان ملحقند. امروز و در آتیه نیز آنچه برای ملت ایران و مسلمانان جهان باید مطرح باشد اهمیت آن را در نظر گیرند، خشتی کردن تبلیغات تفرقه افکن خانه برانداز است. توصیه اینجانب به مسلمین و خصوصا ایرانیان بویژه در عصر حاضر، آن است که در مقابل این توطئه ها عکس العمل نشان داده و به انسجام و وحدت خود، به هر راه ممکن افزایش دهند و کفار و منافقان را مایوس نمایند. ب - از توطئه های مهمی که در قرن اخیر، خصوصا در دهه های معاصر، و بویژه پس از پیروزی انقلاب آشکارا به چشم می خورد، تبلیغات دامنه دار با ابعاد مختلف برای مایوس نمودن ملتها و خصوصا ملت فداکار ایران از اسلام است. گاهی ناشیانه و با صراحت به اینکه احکام اسلام که ۱۴۰۰ سال قبل وضع شده است نمی تواند در عصر حاضر کشورها را اداره کند، یا آنکه اسلام یک دین ارتجاعی است و با هر نوآوری و مظاهر تمدن مخالف است، و در عصر حاضر نمی شود کشورها از تمدن جهانی و مظاهر آن کناره گیرند، و امثال این تبلیغات ابلهانه و گاهی موزیانه و شیطنت آمیز به گونه طرفداری از قداست اسلام که اسلام و دیگر ادیان الهی سر و کار دارند با معنویات و تهذیب نفوس و تحذیر از مقامات دنیایی و دعوت به ترک دنیا و اشتغال به عبادات و اذکار و ادعیه که انسان را به خدای تعالی نزدیک و از دنیا دور می کند، و حکومت و سیاست و سررشته داری برخلاف آن مقصد و مقصود بزرگ و معنوی است، چه اینها تمام برای تعمیر دنیا است و آن مخالف مسلک انبیای عظام است! و مع الاسف تبلیغ به وجه دوم در بعضی از روحانیان و متدینان بیخبر از اسلام تاثیر گذاشته که حتی دخالت در حکومت و سیاست را به مثابه یک گناه و فسق می دانستند و شاید بعضی بدانند! و این فاجعه بزرگی است که اسلام مبتلای به آن بود. گروه اول که باید گفت از حکومت و قانون و سیاست یا اطلاع ندارند یا غرضمندان خود را به بی اطلاعی می زنند. زیرا اجرای قوانین بر معیار قسط

و عدل و جلوگیری از ستمگری و حکومت جائزانه و بسط عدالت فردی و اجتماعی و منع از فساد و فحشا و انواع کجرویها، و آزادی بر معیار عقل و عدل و استقلال و خودکفایی و جلوگیری از استعمار و استثمار و استعباد، و حدود و قصاص و تعزیرات بر میزان عدل برای جلوگیری از فساد و تباهی یک جامعه، و سیاست و راه بردن جامعه به موازین عقل و عدل و انصاف و صدها از این قبیل، چیزهایی نیست که با مرور زمان در طول تاریخ بشر و زندگی اجتماعی کهنه شود. این دعوی به مثابه آن است که گفته شود قواعد عقلی و ریاضی در قرن حاضر باید عوض شود و به جای آن قواعد دیگر نشانده شود. اگر در صدر خلقت، عدالت اجتماعی باید جاری شود و از ستمگری و چپاول و قتل باید جلوگیری شود، امروز چون قرن اتم است آن روش کهنه شده! و ادعای آنکه اسلام با نوآوردها مخالف است - همان سان که محمدرضا پهلوی مخلوع می گفت که اینان می خواهند با چهارپایان در این عصر سفر کنند - یک اتهام ابلهانه بیش نیست. زیرا اگر مراد از مظاهر تمدن و نوآوردها، اختراعات و ابتکارات و صنعتهای پیشرفته که در پیشرفت و تمدن بشر دخالت دارد، هیچ گاه اسلام و هیچ مذهب توحیدی با آن مخالفت نکرده و نخواهد کرد بلکه علم و صنعت مورد تاکید اسلام و قرآن مجید است. و اگر مراد از تجدد و تمدن به آن معنی است که بعضی روشنفکران حرفه ای می گویند که آزادی در تمام منکرات و فحشا حتی همجنس بازی و از این قبیل، تمام ادیان آسمانی و دانشمندان و عقلا با آن مخالفند گرچه غرب و شرقزدگان به تقلید کورکورانه آن را ترویج می کنند. و اما طایفه دوم که نقشه موزیانه دارند و اسلام را از حکومت و سیاست جدایی دانند. باید به این نادانان گفت که قرآن کریم و سنت رسول الله - صلی الله علیه و آله - آنقدر که در حکومت و سیاست احکام دارند در سایر چیزها ندارند؛ بلکه بسیار از احکام عبادی اسلام، عبادی - سیاسی است که غفلت از آنها این مصیبتها را به بار آورده. پیغمبر اسلام "ص" تشکیل حکومت داد مثل سایر حکومتهای جهان لکن با انگیزه بسط عدالت اجتماعی. و خلفای اول اسلامی حکومتهای وسیع داشته اند و حکومت علی بن ابیطالب - علیه السلام - نیز با همان انگیزه، به طور وسیعتر و گسترده تر از واضحات تاریخ است. و پس از آن بتدریج حکومت به اسم اسلام بوده؛ و اکنون نیز مدعیان حکومت اسلامی به پیروی از اسلام و رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - بسیارند. اینجانب در این وصیتنامه با اشاره می گذرم، ولی امید آن دارم که نویسندگان و جامعه شناسان و تاریخ نویسان، مسلمانان را از این اشتباه بیرون آورند. و آنچه گفته شده و می شود که انبیا - علیهم السلام - به معنویات کار دارند و حکومت و سررشته داری دنیایی مطرود است و انبیا و اولیا و بزرگان از آن احتراز می کردند و ما نیز باید چنین کنیم، اشتباه تاسف آوری است که نتایج آن به تباهی کشیدن ملت‌های اسلامی و باز کردن راه برای استعمارگران خونخوار است، زیرا آنچه مردود است حکومت‌های شیطانی و دیکتاتوری و ستمگری است که برای سلطه جویی و انگیزه های منحرف و دنیایی که از آن تحذیر نموده اند؛ جمع آوری ثروت و مال و قدرت طلبی و طاغوت گرایی است و بالاخره دنیایی است که انسان را از حق تعالی غافل کند. و اما حکومت حق برای نفع مستضعفان و جلوگیری از ظلم و جور و اقامه عدالت اجتماعی، همان است که مثل سلیمان بن داوود و پیامبر عظیم الشان اسلام - صلی الله علیه و آله - و اوصیای بزرگوارش برای آن کوشش می کردند؛ از بزرگترین واجبات و اقامه آن از والاترین عبادات است، چنانچه سیاست سالم که در این حکومتها بوده از امور لازمه است. باید ملت بیدار و هوشیار ایران با دید اسلامی این توطئه ها را خنثی نمایند. و گویندگان و نویسندگان متعهد به کمک ملت برخیزند و دست شیاطین توطئه گر راقطع نمایند. ج - و از همین قماش توطئه ها و شاید موزیانه تر، شایعه های وسیع در سطح کشور، و در شهرستانها بیشتر، بر اینکه جمهوری اسلامی هم کاری برای مردم انجام نداد. بیچاره مردم با آن شوق و شغف فداکاری کردند که از رژیم ظالمانه طاغوت رهایی یابند، گرفتار یک رژیم بدتر شدند! مستکبران مستکبرتر و مستضعفان مستضعف تر شدند! زندانها پر از جوانان که امید آتیه کشور است می باشد و شکنجه ها از رژیم سابق بدتر و غیرانسانیتراست! هر روز عده ای را اعدام می کنند به اسم اسلام! و ای کاش اسم اسلام روی این جمهوری نمی گذاشتند! این زمان از زمان رضاخان و پسرش بدتر است! مردم در رنج و زحمت و گرانی سرسام آور غوطه می خورند و سردمداران دارند این رژیم را به رژیمی کمونیستی هدایت می

کنند! اموال مردم مصادره می شود و آزادی در هر چیز از ملت سلب شده! و بسیاری دیگر از این قبیل امور که با نقشه اجرا می شود. و دلیل آنکه نقشه و توطئه در کار است آنکه هر چند روز یک امر در هر گوشه و کنار و در هر کوی و برزن سر زبانها می افتد؛ در تاکسیها همین مطلب واحد و در اتوبوسها نیز همین و در اجتماعات چند نفره باز همین صحبت می شود؛ و یکی که قدری کهنه شد یکی دیگر معروف می شود. و مع الاسف بعض روحانیون که از حيله های شیطانی بیخبرند با تماس یکی - دو نفر از عوامل توطئه گمان می کنند مطلب همان است. و اساس مساله آن است که بسیاری از آنان که این مسائل رامی شنوند و باور می کنند اطلاع از وضع دنیا و انقلابهای جهان و حوادث بعد از انقلاب و گرفتاریهای عظیم اجتناب ناپذیر آن ندارند - چنانچه اطلاع صحیح از تحولاتی که همه به سود اسلام است ندارند - و چشم بسته و بیخبر امثال این مطالب را شنیده و خود نیز با غفلت یا عمد به آنان پیوسته اند. اینجانب توصیه می کنم که قبل از مطالعه وضعیت کنونی جهان و مقایسه بین انقلاب اسلامی ایران با سایر انقلابات و قبل از آشنایی با وضعیت کشورها و ملت‌هایی که در حال انقلاب و پس از انقلابشان بر آنان چه می گذشته است، و قبل از توجه به گرفتاریهای این کشور طاغوتزده از ناحیه رضاخان و بدتر از آن محمدرضا که در طول چپاولگریهایشان برای این دولت به ارث گذاشته اند، از وابستگیهای عظیم خانمانسوز، تا اوضاع وزارتخانه ها و ادارات و اقتصاد و ارتش و مراکز عیاشی و مغازه های مسکرات فروشی و ایجاد بی بندوباری در تمام شئون زندگی و اوضاع تعلیم و تربیت و اوضاع دبیرستانها و دانشگاهها و اوضاع سینماها و عشرتکده ها و وضعیت جوانها و زنها و وضعیت روحانیون و متدینین و آزادیخواهان متعهد و بانوان عقیف ستمدیده و مساجد در زمان طاغوت و رسیدگی به پرونده اعدام شدگان و محکومان به حبس و رسیدگی به زندانها و کیفیت عملکرد متصدیان و رسیدگی به مال سرمایه داران و زمینخواران بزرگ و محتکران و گرانفروشان و رسیدگی به دادگستریها و دادگاههای انقلاب و مقایسه با وضع سابق دادگستری و قضات و رسیدگی به حال نمایندگان مجلس شورای اسلامی و اعضای دولت و استاندارها و سایر مامورین که در این زمان آمده اند و مقایسه با زمان سابق و رسیدگی به عملکرد دولت و جهاد سازندگی در روستاهای محروم از همه مواهب حتی آب آشامیدنی و درمانگاه و مقایسه با طول رژیم سابق با در نظر گرفتن گرفتاری به جنگ تحمیلی و پیامدهای آن از قبیل آوارگان میلیونی و خانواده های شهدا و آسیب دیدگان در جنگ و آوارگان میلیونی افغانستان و عراق و با نظر به حصر اقتصادی و توطئه های پی در پی امریکا و وابستگان خارج و داخلش " اضافه کنید فقدان مبلغ آشنا به مسائل به مقدار احتیاج و قاضی شرع " و هرج و مرجی که از طرف مخالفان اسلام و منحرفان و حتی دوستان نادان در دست اجرا است و دهها مسائل دیگر، تقاضای این است که قبل از آشنایی به مسائل، به اشکال تراشی و انتقاد کوبنده و فحاشی برنخیزید؛ و به حال این اسلام غریب که پس از صدها سال ستمگری قلدرها و جهل توده ها امروز طفلی تازه پا و ولیده ای است محفوف به دشمنهای خارج و داخل، رحم کنید. و شما اشکال تراشان به فکر بنشینید که آیا بهتر نیست به جای سرکوبی به اصلاح و کمک بکشید؛ و به جای طرفداری از منافقان و ستمگران و سرمایه داران و محتکران بی انصاف از خدا بیخبر، طرفدار مظلومان و ستمدیدگان و محرومان باشید؛ و به جای گروههای آشوبگر و تروریستهای مفسد و طرفداری غیرمستقیم از آنان، توجهی به ترور شدگان از روحانیون مظلوم تا خدمتگزاران متعهد مظلوم داشته باشید؟ اینجانب هیچ گاه نگفته و نمی گویم که امروز در این جمهوری به اسلام بزرگ با همه ابعادش عمل می شود و اشخاصی از روی جهالت و عقده و بی انضباطی برخلاف مقررات اسلام عمل نمی کنند؛ لکن عرض می کنم که قوه مقننه و قضاییه و اجراییه با زحمات جانفروسا کوشش در اسلامی کردن این کشور می کنند و ملت دهها میلیونی نیز طرفدار و مددکار آنان هستند؛ و اگر این اقلیت اشکال تراش و کارشکن به کمک بشتابند، تحقق این آمال آسانتر و سریعتر خواهد بود. و اگر خدای نخواست اینان به خود نیابند، چون توده میلیونی بیدار شده و متوجه مسائل است و در صحنه حاضر است، آمال انسانی - اسلامی به خواست خداوند متعال جامه عمل به طور چشمگیر خواهد پوشید و کجروان و اشکال تراشان در مقابل این سیل خروشان نخواهند توانست مقاومت کنند. من با جرات مدعی هستم که ملت ایران و توده میلیونی آن در عصر حاضر بهتر از ملت

حجاز در عهد رسول الله - صلی الله علیه و آله - و کوفه و عراق در عهد امیرالمومنین و حسین بن علی - صلوات الله و سلامه علیهما - می باشند. آن حجاز که در عهد رسول الله - صلی الله علیه و آله - مسلمانان نیز اطاعت از ایشان نمی کردند و با بهانه هایی به جبهه نمی رفتند، که خداوند تعالی در سوره "توبه" با آیاتی آنها را توبیخ فرموده و وعده عذاب داده است. و آنقدر به ایشان دروغ بستند که به حسب نقل، در منبر به آنان نفرین فرمودند. و آن اهل عراق و کوفه که با امیرالمومنین آنقدر بد رفتاری کردند و از اطاعتش سر باز زدند که شکایات آن حضرت از آنان در کتب نقل و تاریخ معروف است. و آن مسلمانان عراق و کوفه که با سیدالشهدا - علیه السلام - آن شد که شد. و آنان که در شهادت دست آلوده نکردند، یا گریختند از معرکه و یا نشستند تا آن جنایت تاریخ واقع شد. اما امروز می بینیم که ملت ایران از قوای مسلح نظامی و انتظامی و سپاه و بسیج تا قوای مردمی از عشایر و داوطلبان و از قوای در جبهه ها و مردم پشت جبهه ها، با کمال شوق و اشتیاق چه فداکاریها می کنند و چه حماسه هائی آفرینند. و می بینیم که مردم محترم سراسر کشور چه کمکهای ارزنده می کنند. و می بینیم که بازماندگان شهدا و آسیب دیدگان جنگ و متعلقان آنان با چهره های حماسه آفرین و گفتار و کرداری مشتاقانه و اطمینان بخش با ما و شما روبه رو می شوند. و اینها همه از عشق و علاقه و ایمان سرشار آنان است به خداوند متعال و اسلام و حیات جاویدان. در صورتی که نه در محضر مبارک رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - هستند، و نه در محضر امام معصوم - صلوات الله علیه - و انگیزه آنان ایمان و اطمینان به غیب است. و این رمز موفقیت و پیروزی در ابعاد مختلف است. و اسلام باید افتخار کند که چنین فرزندان تربیت نموده، و ما همه مفتخریم که در چنین عصری و در پیشگاه چنین ملتی می باشیم. و اینجانب در اینجا یک وصیت به اشخاصی که به انگیزه مختلف با جمهوری اسلامی مخالفت می کنند و به جوانان، چه دختران و چه پسرانی که مورد بهره برداری منافقان و منحرفان فرصت طلب و سودجو واقع شده اند می نمایم، که بیطرفانه و با فکر آزاد به قضاوت بنشینید و تبلیغات آنان که می خواهند جمهوری اسلامی ساقط شود و کیفیت عمل آنان و رفتارشان با توده های محروم و گروهها و دولتهایی که از آنان پشتیبانی کرده و می کنند و گروهها و اشخاصی که در داخل به آنان پیوسته و از آنان پشتیبانی می کنند و اخلاق و رفتارشان در بین خود و هوادارانشان و تغییر موضعیهایشان در پیشامدهای مختلف را، با دقت و بدون هوای نفس بررسی کنید، و مطالعه کنید حالات آنان که در این جمهوری اسلامی به دست منافقان و منحرفان شهید شدند، و ارزیابی کنید بین آنان و دشمنانشان؛ نوارهای این شهیدان تا حدی دردست و نوارهای مخالفان شاید در دست شماها باشد، ببینید کدام دسته طرفدار محرومان و مظلومان جامعه هستند. برادران! شما این اوراق را قبل از مرگ من نمی خوانید. ممکن است پس از من بخوانید در آن وقت من نزد شما نیستم که بخواهم به نفع خود و جلب نظرتان برای کسب مقام و قدرتی با قلبهای جوان شما بازی کنم. من برای آنکه شما جوانان شایسته ای هستید علاقه دارم که جوانی خود را در راه خداوند و اسلام عزیز و جمهوری اسلامی صرف کنید تا سعادت هر دو جهان را دریابید. و از خداوند غفور می خواهم که شما را به راه مستقیم انسانیت هدایت کند و از گذشته ما و شما با رحمت و وسعت خود بگذرد. شماها نیز در خلوتها از خداوند همین را بخواهید، که او هادی و رحمان است. و یک وصیت به ملت شریف ایران و سایر ملت‌های مبتلا به حکومت‌های فاسد و در بند قدرتهای بزرگ می کنم؛ اما به ملت عزیز ایران توصیه می کنم که نعمتی که با جهاد عظیم خودتان و خون جوانان برومندتان به دست آوردید همچون عزیزترین امور قدرش را بدانید و از آن حفاظت و پاسداری نمایید و در راه آن، که نعمتی عظیم الهی و امانت بزرگ خداوندی است کوشش کنید و از مشکلاتی که در این صراط مستقیم پیش می آید نهراسید که ان تنصروا الله ینصرکم و ینصروا دولت جمهوری اسلامی با جان و دل شریک و در رفع آنها کوشا باشید، و دولت و مجلس را از خود بدانید، و چون محبوبی گرامی از آن نگهداری کنید. و به مجلس و دولت و دست اندرکاران توصیه می نمایم که قدر این ملت را بدانید و در خدمتگزاری به آنان خصوصا مستضعفان و محرومان و ستمدیدگان که نور چشمان ما و اولیای نعم همه هستند و جمهوری اسلامی رهاورد آنان و بافداکاریهای آنان تحقق پیدا کرد و بقای آن نیز مرهون خدمات آنان است

فروگذار نکنید و خود را از مردم و آنان را از خود بدانید و حکومت‌های طاغوتی را که چپاولگرانی بی فرهنگ و زورگویانی تهی مغز بودند و هستند را همیشه محکوم نمایید، البته با اعمال انسانی که شایسته برای یک حکومت اسلامی است. و اما به ملت‌های اسلامی توصیه می‌کنم که از حکومت جمهوری اسلامی و از ملت مجاهد ایران الگو بگیرید و حکومت‌های جائز خود را در صورتی که به خواست ملتها که خواست ملت ایران است سر فرود نیاوردند، با تمام قدرت به جای خود بنشانید، که مایه بدبختی مسلمانان، حکومت‌های وابسته به شرق و غرب می‌باشند. و اکیدا توصیه می‌کنم که به بوقهای تبلیغاتی مخالفان اسلام و جمهوری اسلامی گوش فرادهید که همه کوشش دارند که اسلام را از صحنه بیرون کنند که منافع ابرقدرتها تامین شود. د - از نقشه‌های شیطانی قدرتهای بزرگ استعمار و استثمارگر که سالهای طولانی در دست اجرا است و در کشور ایران از زمان رضاخان اوج گرفت و در زمان محمدرضا با روشهای مختلف دنباله‌گیری شد، به انزوا کشاندن روحانیت است؛ که در زمان رضاخان با فشار و سرکوبی و خلع لباس و حبس و تبعید و هتک حرمت و اعدام و امثال آن، و در زمان محمدرضا با نقشه و روشهای دیگر که یکی از آنها ایجاد عداوت بین دانشگاهیان و روحانیان بود، که تبلیغات وسیعی در این زمینه شد؛ و مع الاسف به واسطه بیخبری هر دو قشر از توطئه شیطانی ابرقدرتها نتیجه چشمگیری گرفته شد. از یک طرف، از دبستانها تا دانشگاهها کوشش شد که معلمان و دبیران و اساتید و روسای دانشگاهها از بین غریزدگان یا شرقزدگان و منحرفان از اسلام و سایر ادیان انتخاب و به کار گماشته شوند و متعهدان مومن در اقلیت قرار گیرند که قشر موثر را که در آتیه حکومت را به دست می‌گیرند، از کودکی تا نوجوانی و تا جوانی طوری تربیت کنند که از ادیان مطلقا، و اسلام بخصوص، و از وابستگان به ادیان خصوصا روحانیون و مبلغان، متنفر باشند. و اینان را عمال انگلیس در آن زمان، و طرفدار سرمایه داران و زمینخواران و طرفدار ارتجاع و مخالف تمدن و تعالی در بعد از آن معرفی می‌نمودند. و از طرف دیگر، با تبلیغات سوء، روحانیون و مبلغان و متدینان را از دانشگاه و دانشگاهیان ترسانیده و همه را به بی دینی و بی بند و باری و مخالف با مظاهر اسلام و ادیان متهم می‌نمودند. نتیجه آنکه دولتمردان مخالف ادیان و اسلام و روحانیون و متدینان باشند؛ و توده‌های مردم که علاقه به دین و روحانی دارند مخالف دولت و حکومت و هر چه متعلق به آن است باشند، و اختلاف عمیق بین دولت و ملت و دانشگاهی و روحانی راه را برای چپاولگران آنچنان باز کند که تمام شئون کشور در تحت قدرت آنان و تمام ذخایر ملت در جیب آنان سرازیر شود، چنانچه دیدید به سر این ملت مظلوم چه آمد، و می‌رفت که چه آید. اکنون که به خواست خداوند متعال و مجاهدت ملت - از روحانی و دانشگاهی تا بازاری و کارگر و کشاورز و سایر قشرها - بند اسارت را پاره و سد قدرت ابرقدرتها را شکستند و کشور را از دست آنان و وابستگانشان نجات دادند، توصیه اینجانب آن است که نسل حاضر و آینده غفلت نکنند و دانشگاهیان و جوانان برومند عزیز هر چه بیشتر با روحانیان و طلاب علوم اسلامی پیوند دوستی و تفاهم را محکمتر و استوارتر سازند و از نقشه‌ها و توطئه‌های دشمن غدار غافل نباشند و به مجرد آنکه فرد یا افرادی را دیدند که با گفتار و رفتار خود در صدد است بذر نفاق بین آنان افکند او را ارشاد و نصیحت نمایند؛ و اگر تاثیر نکرد از او روگردان شوند و او را به انزوا کشانند و نگذارند توطئه ریشه دواند که سرچشمه را به آسانی می‌توان گرفت. و مخصوصا اگر در اساتید کسی پیدا شد که می‌خواهد انحراف ایجاد کند، او را ارشاد و اگر نشد، از خود و کلاس خود طرد کنند. و این توصیه بیشتر متوجه روحانیون و محصلین علوم دینی است. و توطئه‌ها در دانشگاهها از عمق ویژه‌ای برخوردار است و هر قشر محترم که مغز متفکر جامعه هستند باید مواظب توطئه‌ها باشند. ه - از جمله نقشه‌ها که مع الاسف تاثیر بزرگی در کشورها و کشور عزیزمان گذاشت و آثار آن باز تا حد زیادی به جا مانده، بیگانه نمودن کشورهای استعمارزده از خویش، و غریزده و شرقزده نمودن آنان است به طوریکه خود را و فرهنگ و قدرت خود را به هیچ گرفتند و غرب و شرق، دو قطب قدرتمند را نژاد برتر و فرهنگ آنان را والاتر و آن دو قدرت را قبله گاه عالم دانستند و وابستگی به یکی از دو قطب را از فرائض غیرقابل اجتناب معرفی نمودند! وقصه این امر غم انگیز، طولانی و ضربه‌هایی که از آن خورده و اکنون نیز می‌خوریم کشنده و کوبنده است. و غم انگیزتر اینکه آنان ملت‌های ستمدیده زیر سلطه را

در همه چیز عقب نگه داشته و کشورهای مصرفی بار آوردند و به قدری ما را از پیشرفتهای خود و قدرتهای شیطانی شان ترسانده اند که جرات دست زدن به هیچ ابتکاری نداریم و همه چیز خود را تسلیم آنان کرده و سرنوشت خود و کشورهای خود را به دست آنان سپرده و چشم و گوش بسته مطیع فرمان هستیم. و این پوچی و تهی مغزی مصنوعی موجب شده که در هیچ امری به فکر و دانش خود اتکا نکنیم و کورکورانه از شرق و غرب تقلید نماییم بلکه از فرهنگ و ادب و صنعت و ابتکار اگر داشتیم، نویسندگان و گویندگان غرب و شرقزده بی فرهنگ، آنها را به باد انتقاد و مسخره گرفته و فکر و قدرت بومی ما را سرکوب و مایوس نموده و می نمایند و رسوم و آداب اجنبی را هر چند مبتذل و مفتضح باشد با عمل و گفتار و نوشتار ترویج کرده و با مداحی و ثناجویی آنها را به خورد ملتها داده و می دهند. فی المثل، اگر در کتاب یا نوشته یا گفتاری چند واژه فرنگی باشد، بدون توجه به محتوای آن با اعجاب پذیرفته، و گوینده و نویسنده آن را دانشمند و روشنفکر به حساب می آورند. و از گهواره تا قبر به هر چه بنگریم اگر با واژه غربی و شرقی اسم گذاری شود مرغوب و مورد توجه و از مظاهر تمدن و پیشرفتگی محسوب، و اگر واژه های بومی خودی به کار رود مطرود و کهنه و واپسزده خواهد بود. کودکان ما اگر نام غربی داشته باشند مفتخر؛ و اگر نام خودی دارند سر به زیر و عقب افتاده اند. خیابانها، کوچه ها، مغازه ها، شرکتها، داروخانه ها، کتابخانه ها، پارچه ها، و دیگر متاعها، هر چند در داخل تهیه شده باید نام خارجی داشته باشد تا مردم از آن راضی و به آن اقبال کنند. فرنگی مابی از سر تا پا و در تمام نشست و برخاستها و در معاشرتها و تمام شئون زندگی موجب افتخار و سربلندی و تمدن و پیشرفت، و در مقابل، آداب و رسوم خودی، کهنه پرستی و عقب افتادگی است. در هر مرض و کسالتی ولو جزئی و قابل علاج در داخل، باید به خارج رفت و دکترها و اطباء دانشمند خود رامحکوم و مایوس کرد. رفتن به انگلستان و فرانسه و امریکا و مسکو افتخاری پرارزش و رفتن به حج و سایر اماکن متبرکه کهنه پرستی و عقب ماندگی است. بی اعتنایی به آنچه مربوط به مذهب و معنویات است از نشانه های روشنفکری و تمدن، و در مقابل، تعهد به این امور نشانه عقب ماندگی و کهنه پرستی است. اینجانب نمی گویم ما خود همه چیز داریم؛ معلوم است ما را در طول تاریخ نه چندان دور خصوصا، و در سده های اخیر از هر پیشرفتی محروم کرده اند و دولت مردان خائن و دودمان پهلوی خصوصا، و مراکز تبلیغاتی علیه دستاوردهای خودی و نیز خود کوچک دیدنها و یا ناچیز دیدنها، ما را از هر فعالیتی برای پیشرفت محروم کرد. وارد کردن کالاها از هر قماش و سرگرم کردن بانوان و مردان خصوصا طبقه جوان، به اقسام اجناس وارداتی از قبیل ابزار آرایش و تزئینات و تجملات و بازیهای کودکان و به مسابقه کشاندن خانواده ها و مصرفی بار آوردن هر چه بیشتر، که خود داستانهای غم انگیز دارد، و سرگرم کردن و به تباهی کشاندن جوانها که عضو فعال هستند با فراهم آوردن مراکز فحشا و عشرتکده ها، و دهها از این مصائب حساب شده، برای عقب نگهداشتن کشورهاست. من وصیت دلسوزانه و خادمانه می کنم به ملت عزیز که اکنون که تاحدود بسیار چشمگیری از بسیاری از این دامها نجات یافته و نسل محروم حاضر به فعالیت و ابتکار برخاسته و دیدیم که بسیاری از کارخانه ها و وسایل پیشرفته مثل هواپیماها و دیگر چیزها که گمان نمی رفت متخصصین ایران قادر به راه انداختن کارخانه ها و امثال آن باشند و همه دستها را به سوی غرب یا شرق دراز کرده بودیم که متخصصین آنان اینها را به راه اندازند، در اثر محاصره اقتصادی و جنگ تحمیلی، خود جوانان عزیز ما قطعات محل احتیاج را ساخته و با قیمت های ارزانتر عرضه کرده و رفع احتیاج نمودند و ثابت کردند که اگر بخواهیم می توانیم. باید هوشیار و بیدار و مراقب باشید که سیاست بازان پیوسته به غرب و شرق باسوسه های شیطانی شما را به سوی این چپاولگران بین المللی نکشند؛ و با اراده مصمم و فعالیت و پشتکار خود به رفع وابستگیها قیام کنید. و بدانید که نژاد آریا و عرب از نژاد اروپا و امریکا و شوروی کم ندارد و اگر خودی خود را بیابد و یاس را از خود دور کند و چشمداشت به غیر خود نداشته باشد، در درازمدت قدرت همه کار و ساختن همه چیز را دارد. و آنچه انسانهای شبیه به اینان به آن رسیده اند شما هم خواهید رسید به شرط اتکال به خداوند تعالی و اتکا به نفس، و قطع وابستگی به دیگران و تحمل سختیها برای رسیدن به زندگی شرافتمندانه و خارج شدن از تحت سلطه اجانب. و بر دولتها و دست اندرکاران است چه در نسل حاضر و چه در

نسل‌های آینده که از متخصصین خود قدردانی کنند و آنان را با کمک‌های مادی و معنوی تشویق به کار نمایند و از ورود کالاهای مصرف ساز و خانه برانداز جلوگیری نمایند و به آنچه دارند بسازند تا خود همه چیز بسازند. و از جوانان، دختران و پسران، می‌خواهم که استقلال و آزادی و ارزشهای انسانی را، ولو با تحمل زحمت و رنج، فدای تجملات و عشرتها و بی بند و باریها و حضور در مراکز فحشا که از طرف غرب و عمال بی وطن به شما عرضه می‌شود نکنند؛ که آنان چنانچه تجربه نشان داده جز تباهی شما و اغفالتان از سرنوشت کشورتان و چاپیدن ذخائر شما و به بند استعمار و ننگ و وابستگی کشیدنتان و مصرفی نمودن ملت و کشورتان به چیز دیگر فکر نمی‌کنند؛ و می‌خواهند با این وسایل و امثال آن شما را عقب مانده، و به اصطلاح آنان " نیمه وحشی " نگه دارند. و - از توطئه های بزرگ آنان، چنانچه اشاره شد و کرارا تذکر داده ام، به دست گرفتن مراکز تعلیم و تربیت خصوصا دانشگاهها است که مقدرات کشورها در دست محصولات آنها است. روش آنان با روحانیون و مدارس علوم اسلامی فرق دارد با روشی که در دانشگاهها و دبیرستانها دارند. نقشه آنان برداشتن روحانیون از سر راه و مزوی کردن آنان است؛ یا با سرکوبی و خشونت و هتاکی که در زمان رضاخان عمل شد ولی نتیجه معکوس گرفته شد؛ یا با تبلیغات و تهمت‌ها و نقشه های شیطانی برای جدا کردن قشر تحصیلکرده و به اصطلاح روشنفکر که این هم در زمان رضاخان عمل می‌شد و در ردیف فشار و سرکوبی بود؛ و در زمان محمدرضا ادامه یافت بدون خشونت ولی موزیانه. و اما در دانشگاه نقشه آن است که جوانان را از فرهنگ و ادب و ارزشهای خودی منحرف کنند و به سوی شرق یا غرب بکشانند و دولتمردان را از بین اینان انتخاب و بر سرنوشت کشورها حکومت دهند تا به دست آنها هرچه می‌خواهند انجام دهند. اینان کشور را به غارتزدگی و غریزدگی بکشانند و قشر روحانی با انزوا و منفوریت و شکست قادر بر جلوگیری نباشد. و این بهترین راه است برای عقب نگهداشتن و غارت کردن کشورهای تحت سلطه، زیرا برای ابرقدرتها بی زحمت و بی خرج و در جوامع ملی بی سر و صدا، هر چه هست به جیب آنان می‌ریزد. پس اکنون که دانشگاهها و دانشسراها در دست اصلاح و پاکسازی است، بر همه ما لازم است با متصدیان کمک کنیم و برای همیشه نگذاریم دانشگاهها به انحراف کشیده شود؛ و هر جا انحرافی به چشم خورد با اقدام سریع به رفع آن کوشیم. و این امر حیاتی باید در مرحله اول با دست پرتوان خود جوانان دانشگاهها و دانشسراها انجام گیرد که نجات دانشگاه از انحراف، نجات کشور و ملت است. و اینجانب به همه نوجوانان و جوانان در مرحله اول، و پدران و مادران و دوستان آنها در مرحله دوم، و به دولتمردان و روشنفکران دلسوز برای کشور در مرحله بعد وصیت می‌کنم که در این امر مهم که کشورتان را از آسیب نگه می‌دارد، با جان و دل کوشش کنید و دانشگاهها را به نسل بعد بسپرید. و به همه نسل‌های مسلسل توصیه می‌کنم که برای نجات خود و کشور عزیز و اسلام آدم ساز، دانشگاهها را از انحراف و غرب و شرقزدگی حفظ و پاسداری کنید و باین عمل انسانی - اسلامی خود دست قدرتهای بزرگ را از کشور قطع و آنان را ناامید نمایید. خدایتان پشتیبان و نگهدار باد. ز - از مهمات امور، تعهد و کلاهی مجلس شورای اسلامی است. ما دیدیم که اسلام و کشور ایران چه صدمات بسیار غم‌انگیزی از مجلس شورای غیر صالح و منحرف، از بعد از مشروطه تا عصر رژیم جنایتکار پهلوی و از هر زمان بدتر و خطرناکتر در این رژیم تحمیلی فاسد خورد؛ و چه مصیبتها و خسارتهای جانفرسا از این جنایتکاران بی ارزش و نوکر ماب به کشور و ملت وارد شد. در این پنجاه سال یک اکثریت قلابی منحرف در مقابل یک اقلیت مظلوم موجب شد که هرچه انگلستان و شوروی و اخیرا امریکا خواستند، با دست همین منحرفان از خدا بیخبر انجام دهند و کشور را به تباهی و نیستی کشانند. از بعد از مشروطه، هیچ گاه تقریبا به مواد مهم قانون اساسی عمل نشد - قبل از رضاخان با تصدی غریزدگان و مشتی خان و زمینخواران؛ و در زمان رژیم پهلوی به دست آن رژیم سفاک و وابستگان و حلقه به گوشان آن. اکنون که با عنایت پروردگار و همت ملت عظیم الشان سرنوشت کشور به دست مردم افتاد و وکلا از خود مردم و با انتخاب خودشان، بدون دخالت دولت و خانهای ولایات به مجلس شورای اسلامی راه یافتند، و امید است که با تعهد آنان به اسلام و مصالح کشور جلوگیری از هر انحراف بشود. وصیت اینجانب به ملت در حال و آتیه آن است که با اراده مصمم خود و تعهد خود به احکام اسلام

و مصالح کشور در هر دوره از انتخابات و کلای دارای تعهد به اسلام و جمهوری اسلامی که غالباً بین متوسطین جامعه و محرومین می باشند و غیرمنحرف از صراط مستقیم - به سوی غرب یا شرق - و بدون گرایش به مکتبهای انحرافی و اشخاص تحصیلکرده و مطلع بر مسائل روز و سیاستهای اسلامی، به مجلس بفرستند. و به جامعه محترم روحانیت خصوصاً مراجع معظم، وصیت می کنم که خود را از مسائل جامعه خصوصاً مثل انتخاب رئیس جمهور و وکلای مجلس، کنارکشند و بی تفاوت نباشند. همه دیدید و نسل آتیه خواهد شنید که دست سیاست بازان پیرو شرق و غرب، روحانیون را که اساس مشروطیت را با زحمات و رنجها بنیان گذاشتند از صحنه خارج کردند و روحانیون نیز بازی سیاست بازان را خورده و دخالت در امور کشور و مسلمین را خارج از مقام خود انگاشتند و صحنه را به دست غریزدگان سپردند؛ و به سر مشروطیت و قانون اساسی و کشور و اسلام آن آوردند که جبرانش احتیاج به زمان طولانی دارد. اکنون که بحمدالله تعالی موانع رفع گردیده و فضای آزاد برای دخالت همه طبقات پیش آمده است، هیچ عذری باقی نمانده و از گناهان بزرگ نابخشودنی، مسامحه در امر مسلمین است. هر کس به مقدار توانش و حیطة نفوذش لازم است در خدمت اسلام و میهن باشد؛ و با جدیت از نفوذ وابستگان به دو قطب استعمارگر و غرب یا شرقزدگان و منحرفان از مکتب بزرگ اسلام جلوگیری نمایند، و بدانند که مخالفین اسلام و کشورهای اسلامی که همان ابرقدرتان چپاولگر بین المللی هستند، با تدریج و ظرافت در کشور ما و کشورهای اسلامی دیگر رخنه، و با دست افراد خود ملتها، کشورها را به دام استثمار می کشانند. باید با هوشیاری مراقب باشید و با احساس اولین قدم نفوذی به مقابله برخیزید و به آنان مهلت ندهید. خدایتان یار و نگهدار باشد. و از نمایندگان مجلس شورای اسلامی در این عصر و عصرهای آینده می خواهم که اگر خدای نخواستہ عناصر منحرفی با دسیسه و بازی سیاسی و کالت خود را به مردم تحمیل نمودند، مجلس اعتبارنامه آنان را رد کنند و نگذارند حتی یک عنصر خرابکار وابسته به مجلس راه یابد. و به اقلیتهای مذهبی رسمی وصیت می کنم که از دوره های رژیم پهلوی عبرت بگیرند و وکلای خود را از اشخاص متعهد به مذهب خود و جمهوری اسلامی و غیروابسته به قدرتهای جهانخوار و بدون گرایش به مکتبهای الحادی و انحرافی و التقاطی انتخاب نمایند. و از همه نمایندگان خواستارم که با کمال حسن نیت و برادری با هم مجلسان خود رفتار، و همه کوشا باشند که قوانین خدای نخواستہ از اسلام منحرف نباشد و همه به اسلام و احکام آسمانی آن وفادار باشید تا به سعادت دنیا و آخرت نایل آید. و از شورای محترم نگهبان می خواهم و توصیه می کنم، چه در نسل حاضر و چه در نسلهای آینده، که با کمال دقت و قدرت وظایف اسلامی و ملی خود را ایفا و تحت تاثیر هیچ قدرتی واقع نشوند و از قوانین مخالف با شرع مطهر و قانون اساسی بدون هیچ ملاحظه جلوگیری نمایند و با ملاحظه ضرورات کشور که گاهی با احکام ثانویه و گاهی به ولایت فقیه باید اجرا شود توجه نمایند. و وصیت من به ملت شریف آن است که در تمام انتخابات، چه انتخاب رئیس جمهور و چه نمایندگان مجلس شورای اسلامی و چه انتخاب خبرگان برای تعیین شورای رهبری یا رهبر، در صحنه باشند و اشخاصی که انتخاب می کنند روی ضوابطی باشد که اعتبار می شود مثلاً در انتخاب خبرگان برای تعیین شورای رهبری یا رهبر، توجه کنند که اگر مسامحه نمایند و خبرگان را روی موازین شرعی و قانون انتخاب نکنند، چه بسا که خساراتی به اسلام و کشور وارد شود که جبران پذیر نباشد. و در این صورت همه در پیشگاه خداوند متعال مسئول می باشند. از این قرار، عدم دخالت ملت از مراجع و علمای بزرگ تا طبقه بازاری و کشاورز و کارگر و کارمند، همه و همه مسئول سرنوشت کشور و اسلام می باشند؛ چه در نسل حاضر و چه در نسلهای آتیه؛ و چه بسا که در بعضی مقاطع، عدم حضور و مسامحه، گناهی باشد که در راس گناهان کبیره است. پس علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد، و الا- کار از دست همه خارج خواهد شد. و این حقیقتی است که بعد از مشروطه لمس نموده اید و نموده ایم. چه هیچ علاجی بالاتر و بالاتر از آن نیست که ملت در سرتاسر کشور در کارهایی که محول به اوست برطبق ضوابط اسلامی و قانون اساسی انجام دهد؛ و در تعیین رئیس جمهور و وکلای مجلس با طبقه تحصیلکرده متعهد و روشنفکر با اطلاع از مجاری امور و غیروابسته به کشورهای قدرتمند استثمارگر و اشتها به تقوا و تعهد به اسلام و جمهوری اسلامی مشورت کرده، و با علما و روحانیون با تقوا و

متعهد به جمهوری اسلامی نیز مشورت نموده؛ و توجه داشته باشند رئیس جمهور و وکلای مجلس از طبقه ای باشند؛ که محرومیت و مظلومیت مستضعفان و محرومان جامعه را لمس نموده و در فکر رفاه آنان باشند، نه از سرمایه داران و زمینخواران و صدرنشینان مرفه و غرق در لذات و شهوات که تلخی محرومیت ورنج گرسنگان و پابرهنگان را نمی توانند بفهمند. و باید بدانیم که اگر رئیس جمهور و نمایندگان مجلس، شایسته و متعهد به اسلام و دلسوز برای کشور و ملت باشند، بسیاری از مشکلات پیش نمی آید؛ و مشکلاتی اگر باشد رفع می شود. و همین معنی در انتخاب خبرگان برای تعیین شورای رهبری یا رهبر با ویژگی خاص باید در نظر گرفته شود؛ که اگر خبرگان که با انتخاب ملت تعیین می شوند از روی کمال دقت و با مشورت با مراجع عظام هر عصر و علمای بزرگ سرتاسر کشور و متدینین و دانشمندان متعهد، به مجلس خبرگان بروند، بسیاری از مهمات و مشکلات به واسطه تعیین شایسته ترین و متعهدترین شخصیتها برای رهبری یا شورای رهبری پیش نخواهد آمد، یا باشایستگی رفع خواهد شد. و با نظر به اصل یکصد و نهم و یکصد و دهم قانون اساسی، وظیفه سنگین ملت در تعیین خبرگان و نمایندگان در تعیین رهبر یا شورای رهبری روشن خواهد شد، که اندک مسامحه در انتخاب، چه آسیبی به اسلام و کشور و جمهوری اسلامی وارد خواهد کرد که احتمال آن، که در سطح بالای از اهمیت است برای آنان تکلیف الهی ایجاد می کند. و وصیت اینجانب به رهبر و شورای رهبری در این عصر که عصر تهاجم ابرقدرتها و وابستگان به آنان در داخل و خارج کشور به جمهوری اسلامی و در حقیقت به اسلام است در پوشش جمهوری اسلامی و در عصرهای آینده، آن است که خود را وقف در خدمت به اسلام و جمهوری اسلامی و محرومان و مستضعفان بنمایند؛ و گمان ننمایند که رهبری فی نفسه برای آنان تحفه ای است و مقام والایی، بلکه وظیفه سنگین و خطرناکی است که لغزش در آن اگر خدای نخواست با هوای نفس باشد، ننگ ابدی در این دنیا و آتش غضب خدای قهار در جهان دیگر در پی دارد. از خداوند منان هادی با تضرع و ابتهاج می خواهم که ما و شما را از این امتحان خطرناک با روی سفید در حضرت خود بپذیرد و نجات دهد و این خطر قدری خفیفتر برای روسای جمهور حال و آینده و دولتها و دست اندرکاران، به حسب درجات در مسئولیتها نیز هست که باید خدای متعال را حاضر و ناظر و خود را در محضر مبارک او بدانند. خداوند متعال راهگشای آنان باشد. ح - از مهمات امور مساله قضاوت است که سر و کار آن با جان و مال و ناموس مردم است. وصیت اینجانب به رهبر و شورای رهبری آن است که در تعیین عالیترین مقام قضایی که در عهده دارند، کوشش کنند که اشخاص متعهد سابقه دار و صاحب نظر در امور شرعی و اسلامی و در سیاست را نصب نمایند. و از شورای عالی قضایی می خواهم امر قضاوت را که در رژیم سابق به وضع اسفناک و غم انگیزی در آمده بود با جدیت سر و سامان دهند؛ و دست کسانی که با جان و مال مردم بازی می کنند و آنچه نزد آنان مطرح نیست عدالت اسلامی است از این کرسی پراهمیت کوتاه کنند، و با پشتکار و جدیت بتدریج دادگستری را متحول نمایند؛ و قضات دارای شرایطی که، ان شاء الله با جدیت حوزه های علمیه مخصوصا حوزه مبارکه علمیه قم تربیت و تعلیم می شوند و معرفی می گردند، به جای قضاتی که شرایط مقرر اسلام را ندارند نصب گردند، که ان شاء الله تعالی بزودی قضاوت اسلامی در سراسر کشور جریان پیدا کند. و به قضات محترم در عصر حاضر و اعصار آینده وصیت می کنم که با در نظر گرفتن احادیثی که از معصومین - صلوات الله علیهم - در اهمیت قضا و خطر عظیمی که قضاوت دارد و توجه و نظر به آنچه درباره قضاوت به غیر حق وارد شده است، این امر خطیر را تصدی نمایند و نگذارند این مقام به غیر اهلش سپرده شود. و کسانی که اهل هستند از تصدی این امر سرباز نزنند و به اشخاص غیر اهل میدان ندهند؛ و بدانند که همان طور که خطر این مقام بزرگ است اجرو فضل و ثواب آن نیز بزرگ است. و می دانند که تصدی قضا برای اهلش واجب کفایی است. ط - وصیت اینجانب به حوزه های مقدسه علمیه آن است که کرا را عرض نموده ام که در این زمان که مخالفین اسلام و جمهوری اسلامی کمر به براندازی اسلام بسته اند و از هر راه ممکن برای این مقصد شیطانی کوشش می نمایند، یکی از راههای با اهمیت برای مقصد شوم آنان و خطرناک برای اسلام و حوزه های اسلامی نفوذ دادن افراد منحرف و تبهکار در حوزه های علمیه است، که خطر بزرگ کوتاه مدت آن بدنام نمودن حوزه ها با اعمال ناشایسته و

اخلاق و روش انحرافی است و خطر بسیار عظیم آن در درازمدت به مقامات بالا رسیدن یک یا چند نفر شاید که با آگاهی بر علوم اسلامی و جا زدن خود را در بین توده ها و قشرهای مردم پاکدل و علاقه مند نمودن آنان را به خویش و ضربه مهلک زدن به حوزه های اسلامی و اسلام عزیز و کشور در موقع مناسب می باشد. و می دانیم که قدرتهای بزرگ چپاولگر در میان جامعه ها افرادی به صورتهای مختلف از ملیگراها و روشنفکران مصنوعی و روحانی نمایان که اگر مجال یابند از همه پرخطرتر و آسیب رسانترند ذخیره دارند که گاهی سی - چهل سال با مشی اسلامی و مقدس مابی یا "پان ایرانیسم" و وطن پرستی و حيله های دیگر، با صبر و بردباری در میان ملتها زیست می کنند و در موقع مناسب ماموریت خود را انجام می دهند. و ملت عزیز ما در این مدت کوتاه پس از پیروزی انقلاب نمونه هایی از قبیل "مجاهد خلق" و "فدایی خلق" و "توده ای" ها و دیگر عناوین دیده اند، و لازم است همه با هوشیاری این قسم توطئه را خنثی نمایند و از همه لازمتر حوزه های علمیه است که تنظیم و تصفیه آن با مدرسین محترم و افاضل سابقه دار است با تایید مراجع وقت. و شاید تر "نظم در بی نظمی" است از القانات شوم همین نقشه ریزان و توطئه گران باشد. در هر صورت وصیت اینجانب آن است که در همه اعصار خصوصا در عصر حاضر که نقشه ها و توطئه ها سرعت و قوت گرفته است، قیام برای نظام دادن به حوزه ها لازم و ضروری است؛ که علما و مدرسین و افاضل عظیم الشان صرف وقت نموده و با برنامه دقیق صحیح حوزه ها را و خصوصا حوزه علمیه قم و سایر حوزه های بزرگ و با اهمیت را در این مقطع از زمان از آسیب حفظ نمایند. و لازم است علما و مدرسین محترم نگذارند در درسهایی که مربوط به فقه است و حوزه های فقهی و اصولی از طریقه مشایخ معظم که تنها راه برای حفظ فقه اسلامی است منحرف شوند، و کوشش نمایند که هر روز بر دقتها و بحث و نظرها و ابتکار و تحقیقها افزوده شود؛ و فقه سنتی که ارث سلف صالح است و انحراف از آن سست شدن ارکان تحقیق و تدقیق است، محفوظ بماند و تحقیقات بر تحقیقات اضافه گردد. و البته در رشته های دیگر علوم به مناسبت احتیاجات کشور و اسلام برنامه هایی تهیه خواهد شد و رجالی در آن رشته تربیت باید شود. و از بالاترین و والاترین حوزه هایی که لازم است به طور همگانی مورد تعلیم و تعلم قرار گیرد، علوم معنوی اسلامی است، از قبیل علم اخلاق و تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله - رزقنا الله و ایاکم - که جهاد اکبر می باشد. ی - از اموری که اصلاح و تصفیه و مراقبت از آن لازم است قوه اجراییه است. گاهی ممکن است که قوانین مترقی و مفید به حال جامعه از مجلس بگذرد و شورای نگهبان آن را تنفیذ کند و وزیر مسئول هم ابلاغ نماید، لکن به دست مجریان غیر صالح که افتاد آن را مسخ کنند و برخلاف مقررات یا با کاغذبازیهایی پیچ و خمها که به آن عادت کرده اند یا عمدا برای نگران نمودن مردم عمل کنند، که بتدریج و مسامحه غائله ایجاد می کند. وصیت اینجانب به وزرای مسئول در عصر حاضر و در عصرهای دیگر آن است که علاوه بر آنکه شماها و کارمندان وزارتخانه ها بودجه ای که از آن ارتزاق می کنید مال ملت، و باید همه خدمتگزار ملت و خصوصا مستضعفان باشید، و ایجاد زحمت برای مردم و مخالف وظیفه عمل کردن حرام و خدای نخواستگاری گاهی موجب غضب الهی می شود، همه شما به پشتیبانی ملت احتیاج دارید. با پشتیبانی مردم خصوصا طبقات محروم بود که پیروزی حاصل شد و دست ستمشاهی از کشور و ذخائر آن کوتاه گردید. و اگر روزی از پشتیبانی آنان محروم شوید، شماها کنار گذاشته می شوید و همچون رژیم شاهنشاهی ستمکار به جای شما ستم پیشگان پستها را اشغال می نمایند. بنابر این حقیقت ملموس، باید کوشش در جلب نظر ملت بنمایید و از رفتار غیر اسلامی - انسانی احتراز نمایید. و در همین انگیزه به وزرای کشور در طول تاریخ آینده توصیه می کنم که در انتخاب استاندارها دقت کنند اشخاص لایق، متدین، متعهد، عاقل و سازگار با مردم انتخاب نمایند، تا آرامش در کشور هرچه بیشتر حکمفرما باشد. و باید دانست که گرچه تمام وزیران وزارتخانه ها مسئولیت در اسلامی کردن و تنظیم امور محل مسئولیت خود دارند لکن بعضی از آنها ویژگی خاص دارند؛ مثل وزارت خارجه که مسئولیت سفارتخانه ها را در خارج از کشور دارند. اینجانب از ابتدای پیروزی به وزرای خارجه راجع به طاغوتزدگی سفارتخانه ها و تحول آنها به سفارتخانه های مناسب با جمهوری اسلامی توصیه هایی نمودم، لکن بعضی آنان یا نخواستند یا نتوانستند عمل مثبتی انجام دهند. و

اکنون که سه سال از پیروزی می‌گذرد اگرچه وزیر خارجه کنونی اقدام به این امر نموده است و امیداست با پشتکار و صرف وقت این امر مهم انجام گیرد. و وصیت من به وزرای خارجه در این زمان و زمانهای بعد آن است که مسئولیت شما بسیار زیاد است، چه در اصلاح و تحول وزارتخانه و سفارتخانه‌ها؛ و چه در سیاست خارجی حفظ استقلال و منافع کشور و روابط حسنه با دولتهایی که قصد دخالت در امور کشور ما را ندارند. و از هر امری که شائبه وابستگی با همه ابعادی که دارد به طور قاطع احتراز نماید. و باید بدانید که وابستگی در بعضی امور هر چند ممکن است ظاهر فریبنده‌ای داشته باشد یا منفعت و فایده‌ای در حال داشته باشد، لکن در نتیجه، ریشه کشور را به تباهی خواهد کشید. و کوشش داشته باشید در بهتر کردن روابط با کشورهای اسلامی و در بیدار کردن دولتمردان و دعوت به وحدت و اتحاد کنید که خداوند بشارت دهد. و وصیت من به ملت‌های کشورهای اسلامی است که انتظار نداشته باشید که از خارج کسی به شما در رسیدن به هدف که آن اسلام و پیاده کردن احکام اسلام است کمک کند؛ خود باید به این امر حیاتی که آزادی و استقلال را تحقق می‌بخشد قیام کنید. و علمای اعلام و خطبای محترم کشورهای اسلامی دولتها را دعوت کنند که از وابستگی به قدرتهای بزرگ خارجی خود را رها کنند و با ملت خود تفاهم کنند؛ در این صورت پیروزی را در آغوش خواهند کشید. و نیز ملت‌ها را دعوت به وحدت کنند؛ و از نژادپرستی که مخالف دستور اسلام است بپرهیزند؛ و با برادران ایمانی خود در هر کشوری و با هر نژادی که هستند دست برادری دهند که اسلام بزرگ آنان را برادر خوانده. و اگر این برادری ایمانی با همت دولتها و ملت‌ها و با تایید خداوند متعال روزی تحقق یابد، خواهید دید که بزرگترین قدرت جهان را مسلمین تشکیل می‌دهند. به امید روزی که با خواست پروردگار عالم این برادری و برابری حاصل شود. و وصیت اینجانب به وزارت ارشاد در همه اعصار خصوصا عصر حاضر که ویژگی خاصی دارد، آن است که برای تبلیغ حق مقابل باطل و ارائه چهره حقیقی جمهوری اسلامی کوشش کنند. ما اکنون، در این زمان که دست ابرقدرتها را از کشور خود کوتاه کردیم، مورد تهاجم تبلیغاتی تمام رسانه‌های گروهی وابسته به قدرتهای بزرگ هستیم. چه دروغها و تهمتها که گویندگان و نویسندگان وابسته به ابرقدرتها به این جمهوری اسلامی نوپا نزده و نمی‌زنند. مع الاسف اکثر دولتهای منطقه اسلامی که به حکم اسلام باید دست اخوت به ما دهند، به عداوت با ما و اسلام برخاسته‌اند و همه در خدمت جهانخواران از هر طرف به ما هجوم آورده‌اند. و قدرت تبلیغاتی ما بسیار ضعیف و ناتوان است و می‌دانید که امروز جهان روی تبلیغات می‌چرخد. و با کمال تأسف، نویسندگان به اصطلاح روشنفکر که به سوی یکی از دو قطب گرایش دارند، به جای آنکه در فکر استقلال و آزادی کشور و ملت خود باشند، خودخواهیها و فرصت طلبیها و انحصارجوییها به آنان مجال نمی‌دهد که لحظه‌ای تفکر نمایند و مصالح کشور و ملت خود را در نظر بگیرند، و مقایسه بین آزادی و استقلال را در این جمهوری با رژیم ستمگر سابق نمایند و زندگی شرافتمندانه ارزنده را توأم با بعضی آنچه را که از دست داده‌اند، که رفاه و عیشزدگی است، با آنچه از رژیم ستمشاهی دریافت می‌کردند توأم با وابستگی و نوکرمابی و ثناجویی و مداحی از جرثومه‌های فساد و معادن ظلم و فحشا بسنجند؛ و از تهمتها و نارواها به این جمهوری تازه تولد یافته دست بکشند و با ملت و دولت در صف واحد بر ضد طاغوتیان و ستم‌پیشگان زبانها و قلم‌ها را به کار بگیرند. و مسئله تبلیغ تنها به عهده وزارت ارشاد نیست بلکه وظیفه همه دانشمندان و گویندگان و نویسندگان و هنرمندان است. باید وزارت خارجه کوشش کند تا سفارتخانه‌ها نشریات تبلیغی داشته باشند و چهره نورانی اسلام را برای جهانیان روشن نمایند؛ که اگر این چهره با آن جمال جمیل که قرآن و سنت در همه ابعاد به آن دعوت کرده از زیر نقاب مخالفان اسلام و کج فهمیهای دوستان خودنمایی نماید، اسلام جهانگیر خواهد شد و پرچم پرافتخار آن در همه جا به اهتزاز خواهد آمد. چه مصیبت بار و غم‌انگیز است که مسلمانان متاعی دارند که از صدر عالم تا نهایت آن نظیر ندارد، نتوانسته‌اند این گوهر گرانبها را که هر انسانی به فطرت آزاد خود طالب آن است عرضه کنند؛ بلکه خود نیز از آن غافل و به آن جاهلند و گاهی از آن فراری‌اند! ک - از امور بسیار با اهمیت و سرنوشت ساز مسئله مراکز تعلیم و تربیت از کودکان تا دانشگاهها است که به واسطه اهمیت فوق العاده اش تکرار نموده و با اشاره می‌گذرم. باید ملت غارت شده بدانند

که در نیم قرن اخیر آنچه به ایران و اسلام ضربه مهلک زده است قسمت عمده اش از دانشگاهها بوده است. اگر دانشگاهها و مراکز تعلیم و تربیت دیگر با برنامه های اسلامی و ملی در راه منافع کشور به تعلیم و تهذیب و تربیت کودکان و نوجوانان و جوانان جریان داشتند، هرگز میهن ما در حلقوم انگلستان و پس از آن امریکا و شوروی فرو نمی رفت و هرگز قراردادهای خانه خراب کن بر ملت محروم غارتزده تحمیل نمی شد و هرگز پای مستشاران خارجی به ایران باز نمی شد و هرگز ذخائر ایران و طلای سیاه این ملت رنجدیده در جیب قدرتهای شیطانی ریخته نمی شد و هرگز دودمان پهلوی و وابسته های به آن اموال ملت را نمی توانستند به غارت ببرند و در خارج و داخل پارکها و ویلاها بر روی اجساد مظلومان بنا کنند و بانکهای خارج را از دسترنج این مظلومان پر کنند و صرف عیاشی و هرزگی خود و بستگان خود نمایند. اگر مجلس و دولت و قوه قضاییه و سایر ارگانها از دانشگاههای اسلامی و ملی سرچشمه می گرفت ملت ما امروز گرفتار مشکلات خانه برانداز نبود. و اگر شخصیتهای پاکدامن با گرایش اسلامی و ملی به معنای صحیحش، نه آنچه امروز در مقابل اسلام عرض اندام می کند، از دانشگاهها به مراکز قوای سه گانه راه می یافت، امروز ما غیر امروز، و میهن ما غیر این میهن، و محرومان ما از قید محرومیت رها، و بساط ظلم و ستمشاهی و مراکز فحشا و اعتیاد و عشرتکده ها که هر یک برای تباه نمودن نسل جوان فعال ارزنده کافی بود، در هم پیچیده و این ارث کشور بر باد ده و انسان برانداز به ملت نرسیده بود. و دانشگاهها اگر اسلامی - انسانی - ملی بود، می توانست صدها و هزارها مدرس به جامعه تحویل دهد؛ لکن چه غم انگیز و اسفبار است که دانشگاهها و دبیرستانها به دست کسانی اداره می شد و عزیزان ما به دست کسانی تعلیم و تربیت می دیدند که جز اقلیت مظلوم محرومی همه از غریزدگان و شرقرزدگان با برنامه و نقشه دیکته شده در دانشگاهها کرسی داشتند؛ و ناچار جوانان عزیز و مظلوم ما در دامن این گرگان وابسته به ابرقدرتها بزرگ شده و به کرسیهای قانونگذاری و حکومت و قضاوت تکیه می کردند، و بر وفق دستور آنان، یعنی رژیم ستمگر پهلوی عمل می کردند. اکنون بحمدالله تعالی دانشگاه از چنگال جنایتکاران خارج شده. و بر ملت و دولت جمهوری اسلامی است در همه اعصار، که نگذارند عناصر فاسد دارای مکتبهای انحرافی یا گرایش به غرب و شرق در دانشسراها و دانشگاهها و سایر مراکز تعلیم و تربیت نفوذ کنند و از قدم اول جلوگیری نمایند تا مشکلی پیش نیاید و اختیار از دست نرود. و وصیت اینجانب به جوانان عزیز دانشسراها و دبیرستانها و دانشگاهها آن است که خودشان شجاعانه در مقابل انحرافات قیام نمایند تا استقلال و آزادی خود و کشور و ملت خودشان مصون باشد. ل - قوای مسلح، از ارتش و سپاه و ژاندارمری و شهربانی تا کمیته ها و بسیج و عشایر و ویژگی خاص دارند. اینان که بازوان قوی و قدرتمند جمهوری اسلامی می باشند و نگهبان سرحدات و راهها و شهرها و روستاها و بالاخره نگهداران امنیت و آرامش بخشان به ملت می باشند، می بایست مورد توجه خاص ملت و دولت و مجلس باشند. و لازم است توجه داشته باشند که در دنیا آنچه که مورد بهره برداری برای قدرتهای بزرگ و سیاستهای مخرب، بیشتر از هر چیز و هر گروهی است، قوای مسلح است. قوای مسلح است که با بازیهای سیاسی، کودتاها و تغییر حکومتها و رژیمها به دست آنان واقع می شود؛ و سوجدویان دغل بعضی سران آنان را می خرنند و با دست آنان و توطئه های فرماندهان بازی خورده کشورها را به دست می گیرند، و ملت های مظلوم را تحت سلطه قرار داده و استقلال و آزادی را از کشورها سلب می کنند. و اگر فرماندهان پاکدامن متصدی امر باشند، هرگز برای دشمنان کشورها امکان کودتا یا اشغال یک کشور پیش نمی آید و یا اگر احیانا پیش آید، به دست فرماندهان متعهد شکسته و ناکام خواهد ماند. و در ایران نیز که این معجزه عصر به دست ملت انجام گرفت، قوای مسلح متعهد و فرماندهان پاک و میهن دوست سهم بسزایی داشتند. و امروز که جنگ لعنتی و تحمیلی صدام تکریتی به امر و کمک امریکا و سایر قدرتها پس از نزدیک به دو سال با شکست سیاسی و نظامی ارتش متجاوزبعث و پشتیبانان قدرتمند و وابستگان به آنان روبه رو است، باز قوای مسلح نظامی و انتظامی و سپاهی و مردمی با پشتیبانی بیدریغ ملت در جبهه ها و پشت جبهه ها این افتخار بزرگ را آفریدند و ایران را سرفراز نمودند؛ و نیز شرارتهای توطئه های داخلی را که به دست عروسکهای وابسته به غرب و شرق برای براندازی جمهوری اسلامی بسیج شده بودند با دست توانای جوانان کمیته

ها و پاسداران بسیج و شهربانی و با کمک ملت غیرتمند درهم شکسته شد. و همین جوانان فداکار عزیزند که شبها بیدارند تا خانواده‌ها با آرامش استراحت کنند. خدایشان یار و مددکار باد. پس وصیت برادرانه من در این قدمهای آخرین عمر بر قوای مسلح به طورعموم، آن است که ای عزیزان که به اسلام عشق می ورزید و با عشق لقاالله به فداکاری در جبهه‌ها و در سطح کشور به کار ارزشمند خود ادامه می دهید، بیدارباشید و هوشیار که بازیگران سیاسی و سیاستمداران حرفه‌ای غرب و شرقزده و دستهای مرموز جنایتکاران پشت پرده لبه تیز سلاح خیانت و جنایتکارشان از هرسو و بیشتر از هر گروه متوجه به شما عزیزان است؛ و می خواهند از شما عزیزان که با جانفشانی خود انقلاب را پیروز نمودید و اسلام را زنده کردید بهره‌گیری کرده و جمهوری اسلامی را براندازند؛ و شما را با اسم اسلام و خدمت به میهن و ملت از اسلام و ملت جدا کرده به دامن یکی از دو قطب جهانخوار بیندازند؛ و بر زحمات و فداکاریهای شما با حيله‌های سیاسی و ظاهرهای به صورت اسلامی و ملی خط بطلان بکشند. وصیت اکید من به قوای مسلح آن است که همان طور که از مقررات نظام، عدم دخول نظامی در احزاب و گروهها و جبهه‌ها است به آن عمل نمایند؛ و قوای مسلح مطلقاً، چه نظامی و انتظامی و پاسدار و بسیج و غیر اینها، در هیچ حزب و گروهی وارد نشده و خود را از بازیهای سیاسی دور نگه دارند. در این صورت می توانند قدرت نظامی خود را حفظ و از اختلافات درون گروهی مصون باشند. و بر فرماندهان لازم است که افراد تحت فرمان خود را از ورود در احزاب منع نمایند. و چون انقلاب از همه ملت و حفظ آن بر همگان است، دولت و ملت و شورای دفاع و مجلس شورای اسلامی وظیفه شرعی و میهنی آنان است که اگر قوای مسلح، چه فرماندهان و طبقات بالا و چه طبقات بعد، برخلاف مصالح اسلام و کشور بخواهند عملی انجام دهند یا در احزاب وارد شوند که - بی اشکال به تباهی کشیده می شوند - و یا در بازیهای سیاسی وارد شوند، از قدم اول با آن مخالفت کنند. و بر رهبر و شورای رهبری است که با قاطعیت از این امر جلوگیری نماید تا کشور از آسیب در امان باشد. و من به همه نیروهای مسلح در این پایان زندگی خاکی، وصیت مشفقانه می کنم که از اسلام که یگانه مکتب استقلال و آزادیخواهی است و خداوند متعال همه را با نور هدایت آن به مقام والای انسانی دعوت می کند، چنانچه امروز وفادارید در وفاداری استقامت کنید که شما را و کشور و ملت شما را از ننگ وابستگیها و پیوستگیها به قدرتهایی که همه شما را جز برای بردگی خویش نمی خواهند و کشور و ملت عزیزتان را عقب مانده و بازار مصرف و زیر بار ننگین ستم‌پذیری نگه می دارند نجات می دهد. و زندگی انسانی شرافتمندانه را ولو با مشکلات بر زندگانی ننگین بردگی اجانب ولو با رفاه حیوانی ترجیح دهید؛ و بدانید مادام که در احتیاجات صنایع پیشرفته، دست خود را پیش دیگران دراز کنید و به در یوزگی عمر را بگذرانید قدرت ابتکار و پیشرفت در اختراعات در شما شکوفا نخواهد شد. و به خوبی و عینیت دیدید که در این مدت کوتاه پس از تحریم اقتصادی همانها که از ساختن هرچیز خود را عاجز می دیدند و از راه انداختن کارخانه‌ها آنان را مایوس می نمودند، افکار خود را به کار بستند و بسیاری از احتیاجات ارتش و کارخانه‌ها را خود رفع نمودند. و این جنگ و تحریم اقتصادی و اخراج کارشناسان خارجی، تحفه‌ای الهی بود که ما از آن غافل بودیم. اکنون اگر دولت و ارتش کالاهای جهانخواران را خود تحریم کنند و به کوشش و سعی در راه ابتکار بیفزایند، امید است که کشور خود کفا شود و از در یوزگی از دشمن نجات یابد. و هم در اینجا باید بیفزایم که احتیاج ما پس از اینهمه عقب ماندگی مصنوعی به صنعتهای بزرگ کشورهای خارجی حقیقتی است انکارناپذیر. و این به آن معنی نیست که ما باید در علوم پیشرفته به یکی از دو قطب وابسته شویم. دولت و ارتش باید کوشش کنند که دانشجویان متعهد را در کشورهایی که صنایع بزرگ پیشرفته را دارند و استعمار و استثمارگر نیستند بفرستند؛ و از فرستادن به امریکا و شوروی و کشورهای دیگر که در مسیر این دو قطب هستند احتراز کنند، مگر آن شاءالله روزی برسد که این دو قدرت به اشتباه خود پی برند و در مسیر انسانیت و انساندوستی و احترام به حقوق دیگران واقع شوند؛ یا آن شاءالله مستضعفان جهان و ملت‌های بیدار و مسلمانان متعهد، آنان را به جای خود نشانند. به امیدچنین روزی. م - رادیو و تلویزیون و مطبوعات و سینماها و تئاترها از ابزارهای موثر تباهی و تخدیر ملت‌ها، خصوصاً نسل جوان بوده است. در این صد سال اخیر بویژه

نیمه دوم آن، چه نقشه‌های بزرگی از این ابزار، چه در تبلیغ ضد اسلام و ضد روحانیت خدمتگزار، و چه در تبلیغ استعمارگران غرب و شرق، کشیده شد و از آنها برای درست کردن بازار کالاها خصوصاً تجملی و تزئینی از هر قماش، از تقلید در ساختمانها و تزئینات و تجملات آنها و تقلید در اجناس نوشیدنی و پوشیدنی و در فرم آنها استفاده کردند، به طوری که افتخار بزرگ فرنگی ماب بودن در تمام شئون زندگی از رفتار و گفتار و پوشش و فرم آن بویژه در خانمهای مرفه یا نیمه مرفه بود، و در آداب معاشرت و کیفیت حرف زدن و به کار بردن لغات غربی در گفتار و نوشتار به صورتی بود که فهم آن برای بیشتر مردم غیر ممکن، و برای هم‌ردیفان نیز مشکل می‌نمود! فیلمهای تلویزیون از فرآورده‌های غرب یا شرق بود که طبقه جوان زن و مرد را از مسیر عادی زندگی و کار و صنعت و تولید و دانش منحرف و به سوی بیخبری از خویش و شخصیت خود و یا بدبینی و بدگمانی به همه چیز خود و کشور خود، حتی فرهنگ و ادب و مآثر پر ارزشی که بسیاری از آن با دست خیانتکار سودجویان، به کتابخانه‌ها و موزه‌های غرب و شرق منتقل گردیده است. مجله‌ها با مقاله‌ها و عکسهای افضح بار و اسف انگیز، و روزنامه‌ها با مسابقات در مقالات ضدفرهنگی خویش و ضداسلامی با افتخار، مردم بویژه طبقه جوان موثر را به سوی غرب یا شرق هدایت می‌کردند. اضافه کنید بر آن تبلیغ دامنه دار در ترویج مراکز فساد و عشرتکده‌ها و مراکز قمار و لاتار و مغازه‌های فروش کالاهای تجملاتی و اسباب آرایش و بازیها و مشروبات الکلی بویژه آنچه از غرب وارد می‌شد. و در مقابل صدور نفت و گاز و مخازن دیگر، عروسکها و اسباب بازیها و کالاهای تجملی وارد می‌شد؛ و صدها چیزهایی که امثال من از آنها بی اطلاع هستیم. و اگر خدای نخواستہ عمر رژیم سرسپرده و خائمان برانداز پهلوی ادامه پیدا می‌کرد، چیزی نمی‌گذشت که جوانان برومند ما - این فرزندان اسلام و میهن که چشم امید ملت به آنها است - با انواع دسیسه‌ها و نقشه‌های شیطانی به دست رژیم فاسد و رسانه‌های گروهی و روشنفکران غرب و شرقگرا از دست ملت و دامن اسلام رخت برمی‌بستند: یا جوانی خود را در مراکز فساد تباه می‌کردند؛ و یا به خدمت قدرتهای جهانخوار درآمده و کشور را به تباهی می‌کشاندند. خداوند متعال به ما و آنان منت گذاشت و همه را از شر مفسدین و غارتگران نجات داد. اکنون وصیت من به مجلس شورای اسلامی در حال و آینده و رئیس جمهور و روسای جمهور مابعد و به شورای نگهبان و شورای قضایی و دولت در هر زمان، آن است که نگذارند این دستگاههای خبری و مطبوعات و مجله‌ها از اسلام و مصالح کشور منحرف شوند. و باید همه بدانیم که آزادی به شکل غربی آن، که موجب تباهی جوانان و دختران و پسران می‌شود، از نظر اسلام و عقل محکوم است. و تبلیغات و مقالات و سخنرانیها و کتب و مجلات برخلاف اسلام و عفت عمومی و مصالح کشور حرام است. و بر همه ما و همه مسلمانان جلوگیری از آنها واجب است. و از آزادیهای مخرب باید جلوگیری شود. و از آنچه در نظر شرع حرام و آنچه برخلاف مسیر ملت و کشور اسلامی و مخالف با حیثیت جمهوری اسلامی است به طور قاطع اگر جلوگیری نشود، همه مسئول می‌باشند. و مردم و جوانان حزب اللهی اگر برخورد به یکی از امور مذکور نمودند به دستگاههای مربوطه رجوع کنند و اگر آنان کوتاهی نمودند، خودشان مکلف به جلوگیری هستند. خداوند تعالی مددکار همه باشد. ن - نصیحت و وصیت من به گروهها و گروهکها و اشخاصی که در ضدیت باملت و جمهوری اسلامی و اسلام فعالیت می‌کنند، اول به سران آنان در خارج و داخل، آن است که تجربه طولانی به هر راهی که اقدام کردید و به هر توطئه‌ای که دست زدید و به هر کشور و مقامی که توسل پیدا کردید به شماها که خود را عالم و عاقل می‌دانید باید آموخته باشند که مسیر یک ملت فداکار را نمی‌شود بادست زدن به ترور و انفجار و بمب و دروغ پردازیهای بی سر و پا و غیرحساب شده منحرف کرد، و هرگز هیچ حکومت و دولتی را نمی‌توان با این شیوه‌های غیرانسانی و غیرمنطقی ساقط نمود، بویژه ملتی مثل ایران را که از بیجه‌های خردسالش تا پیرزننها و پیرمردهای بزرگسالش، در راه هدف و جمهوری اسلامی و قرآن و مذهب جانفشانی و فداکاری می‌کنند. شماها که می‌دانید" و اگر ندانید بسیار ساده لوحانه فکر می‌کنید" که ملت با شما نیست و ارتش با شما دشمن است. و اگر فرض بکنید با شما بودند و دوست شما بودند، حرکات ناشیانه شما و جنایاتی که با تحریک شما رخ داد آنان را از شما جدا کرد و جز دشمن تراشی کار دیگری نتوانستید بکنید.

من وصیت خیرخواهانه در این آخر عمر به شما می‌کنم که اولاً با این ملت طاغوت‌زده رنج کشیده که پس از ۲۵۰۰ سال ستمشاهی با فدا دادن بهترین فرزندان و جوانانش خود را از زیر بار ستم جنایتکارانی همچون رژیم پهلوی و جهان‌خواران شرق و غرب نجات داده به جنگ و ستیز برخاسته‌اید. چطور وجدان یک انسان هر چه پلید باشد، راضی می‌شود برای احتمال رسیدن به یک مقام با میهن خود و ملت خود اینگونه رفتار کند و به کوچک و بزرگ آنها رحم نکند؟ من به شما نصیحت می‌کنم دست از این کارهای بیفایده و غیرعقلانه بردارید و گول جهان‌خواران را نخورید. و در هر جا هستید اگر به جنایتی دست نزدیک به میهن خود و دامن اسلام برگردید و توبه کنید که خداوند ارحم الراحمین است؛ و جمهوری اسلامی و ملت از شما ان شاء الله می‌گذرند. و اگر دست به جنایتی زدید که حکم خداوند تکلیف شما را معین کرده، باز از نیمه راه برگشته و توبه کنید. و اگر شهادت دارید تن به مجازات داده و با این عمل خود را از عذاب الیم خداوند نجات دهید؛ و الا در هر جا هستید عمر خود را بیش از این هدر ندهید و به کار دیگر مشغول شوید که صلاح در آن است. و بعد، به هواداران داخلی و خارجی آنان وصیت می‌کنم که با چه انگیزه جوانی خود را برای آنان که اکنون ثابت است که برای قدرتمندان جهان‌خوار خدمت می‌کنند و از نقشه‌های آنها پیروی می‌کنند و ندانسته به دام آنها افتاده اند به هدر می‌دهید؟ و با ملت خود در راه چه کسی جفا می‌کنید؟ شما بازی خوردگان دست آنها هستید. و اگر در ایران هستید به عیان مشاهده می‌کنید که توده‌های میلیونی به جمهوری اسلامی وفادار و برای آن فداکارند؛ و به عیان می‌بینید که حکومت و رژیم فعلی با جان و دل در خدمت خلق و مستمندان هستند؛ و آنان که به دروغ ادعای "خلقی" بودن و "مجاهد" و "فدایی" برای خلق می‌کنند، با خلق خدا به دشمنی برخاسته و شما پسران و دختران ساده دل را برای مقاصد خود و مقاصد یکی از دو قطب قدرت جهان‌خوار به بازی گرفته و خود یادر خارج در آغوش یکی از دو قطب جنایتکار به خوشگذرانی مشغول و یا در داخل به خانه‌های مجلل تیمی با زندگی اشرافی، نظیر منازل جنایتکارانی بدبخت به جنایت خود ادامه می‌دهند و شما جوانان را به کام مرگ می‌فرستند. نصیحت مشفقانه من به شما نوجوانان و جوانان داخل و خارج آن است که از راه اشتباه برگردید؛ و با محرومین جامعه که با جان و دل به جمهوری اسلامی خدمت می‌کنند متحد شوید؛ و برای ایران مستقل و آزاد فعالیت نمایید تا کشور و ملت از شر مخالفین نجات پیدا کند، و همه با هم به زندگی شرافتمندانه ادامه دهید. تا چه وقت و برای چه گوش به فرمان اشخاصی هستید که جز به نفع شخصی خود فکر نمی‌کنند و در آغوش و پناه ابرقدرتها با ملت خود در ستیز هستند و شما را فدای مقاصد شوم و قدرت طلبی خویش می‌نمایند؟ شما در این سالهای پیروزی انقلاب دیدید که ادعاهای آنان با رفتار و عملشان مخالف است و ادعاها فقط برای فریب جوانان صاف دل است. و می‌دانید که شما قدرتی در مقابل سیل خروشان ملت ندارید و کارهایتان جز به ضرر خودتان و تباهی عمرتان نتیجه‌ای ندارد. من تکلیف خود را که هدایت است ادا کردم. و امید است به این نصیحت که پس از مرگ من به شما می‌رسد و شائبه قدرت طلبی در آن نیست گوش فرا دهید و خود را از عذاب الیم الهی نجات دهید. خداوند منان شما را هدایت فرماید و صراط مستقیم را به شما بنماید. وصیت من به چپ‌گرایان، مثل کمونیستها و چریکهای فدایی خلق و دیگر گروههای متمایل به چپ، آن است که شماها بدون بررسی صحیح از مکتبها و مکتب اسلام نزد کسانی که از مکتبها و خصوصاً اسلام اطلاع صحیح دارند، باچه انگیزه خودتان را راضی کردید به مکتبی که امروز در دنیا شکست خورده رو آورید و چه شده که دل خود را به چند "ایسم" که محتوای آنها پیش اهل تحقیق پوچ است خوش کرده‌اید؟ و شما را چه انگیزه‌ای وادار کرده که می‌خواهید کشور خود را به دامن شوروی یا چین بکشید؛ و با ملت خود به اسم "توده دوستی" به جنگ برخاسته یا به توطئه‌هایی برای نفع اجنبی به ضد کشور خود و توده‌های ستم‌دیده دست زدید؟ شما می‌بینید که از اول پیدایش کمونیسم مدعیان آن دیکتاتورترین و قدرت طلب و انحصارطلبترین حکومت‌های جهان بوده و هستند. چه ملت‌هایی زیر دست و پای شوروی مدعی طرفدار توده‌ها خرد شدند و از هستی ساقط گردیدند. ملت روسیه، مسلمانان و غیرمسلمانان، تاکنون در زیر فشار دیکتاتوری حزب کمونیست دست و پا می‌زنند و از هرگونه آزادی محروم و در اختناق بالاتر از اختناقه‌های

دیکتاتورهای جهان به سر می‌برند. استالین، که یکی از چهره‌های به اصطلاح "درخشان" حزب بود، ورود و خروجش را و تشریفات آن و اشرافیت او را دیدیم. اکنون که شما فریب خوردگان در عشق آن رژیم جان می‌دهید، مردم مظلوم شوروی و دیگر اقمار او چون افغانستان از ستمگریهای آنان جان می‌سپارند، و آنگاه شما که مدعی طرفداری از خلق هستید، بر این خلق محروم در هر جا که دستتان رسیده چه جنایاتی انجام دادید و با اهالی شریف آمل که آنان را به غلط طرفدار پر و پاقرص خود معرفی می‌کردید و عده بسیاری را به فریب به جنگ مردم و دولت فرستادید و به کشتن دادید، چه جنایتها که نکردید. و شما "طرفدار خلق محروم" می‌خواهید خلق مظلوم و محروم ایران را به دست دیکتاتوری شوروی دهید و چنین خیانتی را با سرپوش "فدایی خلق" و طرفدار محرومین در حال اجرا هستید، منتها "حزب توده" و رفقای آن با توطئه و زیر ماسک طرفداری از جمهوری اسلامی، و دیگر گروهها با اسلحه و ترور و انفجار. من به شما احزاب و گروهها، چه آنان که به چپگرایی معروف - گرچه بعضی شواهد و قرائن دلالت دارد که اینان کمونیست امریکایی هستند - و چه آنان که از غرب ارتزاق می‌کنند و الهام می‌گیرند و چه آنها که با اسم "خودمختاری" و طرفداری از کرد و بلوچ دست به اسلحه برده و مردم محروم کردستان و دیگر جاها را از هستی ساقط نموده و مانع از خدمتهای فرهنگی و بهداشتی و اقتصادی و بازسازی دولت جمهوری در آن استانها می‌شوند، مثل حزب "دموکرات" و "کومله" وصیت می‌کنم که به ملت بپیوندند. و تاکنون تجربه کرده اند که کاری جز بدبخت کردن اهالی آن مناطق نکرده اند و نمی‌توانند بکنند، پس مصلحت خود و ملت خود و مناطق خود آن است که با دولت تشریک مساعی نموده و از یاغی‌گری و خدمت به بیگانگان و خیانت به میهن خود دست بردارند و به ساختن کشور بپردازند و مطمئن باشند که اسلام برای آنان هم از قطب جنایتکار غرب و هم از قطب دیکتاتور شرق بهتر است و آرزوهای انسانی خلق را بهتر انجام می‌دهد. و وصیت من به گروههای مسلمان که از روی اشتباه به غرب و احیانا به شرق تمایل نشان می‌دهند و از منافقان که اکنون خیانتشان معلوم شد گاهی طرفداری می‌کردند و به مخالفان بدخواهان اسلام از روی خطا و اشتباه گاهی لعن می‌کردند و طعن می‌زدند، آن است که بر سر اشتباه خود پافشاری نکنند و باشهامت اسلامی به خطای خود اعتراف، و با دولت و مجلس و ملت مظلوم برای رضای خداوند هم صدا و هم مسیر شده و این مستضعفان تاریخ را از سرمستگیران نجات دهید؛ و کلام مرحوم مدرس آن روحانی متعهد پاک سیرت و پاک اندیشه را به خاطر بسپارید که در مجلس افسرده آن روز گفت: اکنون که باید از بین برویم چرا با دست خود برویم. من هم امروز به یاد آن شهید راه خدا به شما برادران مومن عرض می‌کنم اگرما با دست جنایتکار امریکا و شوروی از صفحه روزگار محو شویم و با خون سرخ شرافتمندانه با خدای خویش ملاقات کنیم، بهتر از آن است که در زیر پرچم ارتش سرخ شرق و سیاه غرب زندگی اشرافی مرفه داشته باشیم. و این سیره و طریقه انبیای عظام و ائمه مسلمین و بزرگان دین مبین بوده است و ما باید از آن تبعیت کنیم؛ و باید به خود بیاورانیم که اگر یک ملت بخواهند بدون وابستگیها زندگی کنند می‌توانند؛ و قدرتمندان جهان بر یک ملت نمی‌توانند خلاف ایده آنان را تحمیل کنند. از افغانستان عبرت باید گرفت با آنکه دولت غاصب و احزاب چپی با شوروی بوده و هستند، تاکنون نتوانسته اند توده های مردم را سرکوب نمایند. علاوه بر این اکنون ملت های محروم جهان بیدار شده اند و طولی نخواهد کشید که این بیداریها به قیام و نهضت و انقلاب انجامیده و خود را از تحت سلطه ستمگران مستکبر نجات خواهند داد. و شما مسلمانان پایبند به ارزشهای اسلامی می‌بینید که جدایی و انقطاع از شرق و غرب برکات خود را دارد نشان می‌دهد؛ و مغزهای متفکر بومی به کار افتاده و به سوی خود کفایی پیشروی می‌کند و آنچه کارشناسان خائن غربی و شرقی برای ملت ما محال جلوه می‌دادند، امروز به طور چشم گیری با دست و فکر ملت انجام گرفته و ان شاء الله تعالی در دراز مدت انجام خواهد گرفت. و صد افسوس که این انقلاب دیر تحقق پیدا کرد و لاقبل در اول سلطنت جابرانه کثیف محمدرضا تحقق نیافت؛ و اگر شده بود، ایران غارتزده غیر از این ایران بود. و وصیت من به نویسندگان و گویندگان و روشنفکران و اشکال تراشان و صاحب عقدگان آن است که به جای آنکه وقت خود را در خلاف مسیر جمهوری اسلامی صرف کنید و هرچه توان دارید در بدبینی و بدخواهی و بدگویی از

مجلس و دولت و سایر خدمتگزاران به کار برید، و با این عمل کشور خود را به سوی ابرقدرتها سوق دهید، با خدای خود یک شب خلوت کنید و اگر به خداوند عقیده ندارید با وجدان خود خلوت کنید و انگیزه باطنی خود را که بسیار می شود خود انسانها از آن بیخبرند بررسی کنید، ببینید آیا با کدام معیار و باچه انصاف خون این جوانان قلم قلم شده را در جبهه ها و در شهرها نادیده می گیرید و با ملتی که می خواهد از زیر بار ستمگران و غارتگران خارجی و داخلی خارج شود و استقلال و آزادی را با جان خود و فرزندان عزیز خود به دست آورده و با فداکاری می خواهد آن را حفظ کند، به جنگ اعصاب برخاسته اید و به اختلاف انگیزی و توطئه های خائنه دامن می زنید و راه را برای مستکبران و ستمگران باز می کنید. آیا بهتر نیست که با فکر و قلم و بیان خود دولت و مجلس و ملت را راهنمایی برای حفظ میهن خود نمایید؟ آیا سزاوار نیست که به این ملت مظلوم محروم کمک کنید و با یاری خود حکومت اسلامی را استقرار دهید؟ آیا این مجلس و رئیس جمهور و دولت و قوه قضایی را از آنچه در زمان رژیم سابق بود بدتر می دانید؟ آیا از یاد برده اید ستمهایی که آن رژیم لعنتی بر این ملت مظلوم بی پناه روا می داشت؟ آیا نمی دانید که کشور اسلامی در آن زمان یک پایگاه نظامی برای امریکا بود و با آن عمل یک مستعمره می کردند و از مجلس تا دولت و قوای نظامی در قبضه آنان بود و مستشاران و صنعتگران و متخصصان آنان با این ملت و ذخائر آن چه می کردند؟ آیا اشاعه فحشا در سراسر کشور و مراکز فساد، از عشرتکده ها و قمارخانه ها و میخانه ها و مغازه های مشروب فروشی و سینماها و دیگر مراکز که هر یک برای تباه کردن نسل جوان عاملی بزرگ بود، از خاطرتان محو شده؟ آیا رسانه های گروهی و مجلات سراسر فساد انگیز و روزنامه های آن رژیم را به دست فراموشی سپرده اید؟ و اکنون که از آن بازارهای فساد اثری نیست، برای آنکه در چند دادگاه، یا چند جوان که شاید اکثر از گروههای منحرف نفوذ کرده و برای بدنام نمودن اسلام و جمهوری اسلامی کارهای انحرافی انجام می دهند، و کشتن عده ای که مفسد فی الارض هستند و قیام بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی می کنند شما را به فریاد در آورده، و با کسانی که با صراحت اسلام را محکوم می کنند و بر ضد آن قیام مسلحانه یا قیام با قلم و زبان که اسفناکتر از قیام مسلحانه است، نموده اند پیوند می کنید و دست برادری می دهید؛ و آنان را که خداوند مهدورالدم فرموده نور چشم می خوانید، و در کنار بازیگرانی که فاجعه چهارده اسفند را برپا کردند و جوانان بیگناه را با ضرب و شتم کوبیدند نشسته و تماشاگر معرکه می شوید، یک عمل اسلامی و اخلاقی است! و عمل دولت و قوه قضاییه که معاندین و منحرفین و ملحدین را به جزای اعمال خویش می رسانند، شما را به فریاد در آورده و داد مظلومیت می زنید؟ من برای شما برادران که از سوابقتان تا حدی مطلع و علاقه مند به بعضی از شما هستم متاسف هستم، نه برای آنان که اشاری بودند در لباس خیرخواهی و گرگهایی در پوشش چوپان و بازیگرانی بودند که همه را به باد بازی و مسخره گرفته و در صدد تباه کردن کشور و ملت و خدمتگزاری به یکی از دو قطب چپاولگر بودند - آنان که با دست پلید خود جوانان و مردان ارزشمند و علمای مریبی جامعه را شهید نمودند و به کودکان مظلوم مسلمانان رحم نکردند، خود را در جامعه رسوا و در پیشگاه خداوند قهار مخدول نمودند و راه بازگشت ندارند که شیطان نفس اماره بر آنان حکومت می کند. لکن شما برادران مومن با دولت و مجلس که کوشش دارد خدمت به محرومین و مظلومین و برادران سر و پا برهنه و از همه مواهب زندگی محروم نماید چرا کمک نمی کنید و شکایت دارید؟ آیا مقدار خدمت دولت و بنیادهای جمهوری را با این گرفتاریها و نابسامانیها که لازمه هر انقلاب است، و جنگ تحمیلی با آنهمه خسارت و میلیونها آواره خارجی و داخلی و کارشکنیهای بیرون از حد را در این مدت کوتاه مقایسه با کارهای عمرانی رژیم سابق نموده اید؟ آیا نمی دانید که کارهای عمرانی آن زمان اختصاص داشت تقریباً به شهرها آن هم به محلات مرفه؛ و فقرا و مردمان محروم از آن امور بهره ناپیچز داشته یا نداشتند؛ و دولت فعلی و بنیادهای اسلامی برای این طایفه محروم باجان و دل خدمت می کنند؟ شما مومنان هم پشتیبان دولت باشید تا کارها زودانجام گیرد و در محضر پروردگار که خواه ناخواه خواهید رفت با نشان خدمتگزاری به بندگان او بروید. * * - چنانکه در نسخه خطی مشهود است امام خمینی در این قسمت مرقوم فرموده اند: "این مقدار بریده شده را خودم انجام داده ام." س

- یکی از اموری که لازم به توصیه و تذکر است، آن است که اسلام نه با سرمایه داری ظالمانه و بیحساب و محروم کننده توده های تحت ستم و مظلوم موافق است، بلکه آن را به طور جدی در کتاب و سنت محکوم می کند و مخالف عدالت اجتماعی می داند - گرچه بعض کج فهمان بی اطلاع از رژیم حکومت اسلامی و از مسائل سیاسی حاکم در اسلام در گفتار و نوشتار خود طوری وانمود کرده اند " و باز هم دست برنداشته اند " که اسلام طرفدار بی مرز و حد سرمایه داری و مالکیت است و با این شیوه که با فهم کج خویش از اسلام برداشت نموده اند چهره نورانی اسلام را پوشانیده و راه را برای مغرضان و دشمنان اسلام باز نموده که به اسلام بتازند، و آن را رژیمی چون رژیم سرمایه داری غرب مثل رژیم امریکا و انگلستان و دیگر چپاولگران غرب به حساب آورند، و با اتکال به قول و فعل این نادانان یا غرضمندان و یا ابلهانه بدون مراجعه به اسلام شناسان واقعی با اسلام به معارضه برخاسته اند - و نه رژیمی مانند رژیم کمونیسم و مارکسیسم لنینیسم است که با مالکیت فردی مخالف و قائل به اشتراک می باشند با اختلاف زیادی که دوره های قدیم تاکنون حتی اشتراک در زن و همجنس بازی بوده و یک دیکتاتوری و استبداد کوبنده در بر داشته . بلکه اسلام یک رژیم معتدل با شناخت مالکیت و احترام به آن به نحو محدود در پیدا شدن مالکیت و مصرف، که اگر بحق به آن عمل شود چرخهای اقتصاد سالم به راه می افتد و عدالت اجتماعی، که لازمه یک رژیم سالم است تحقق می یابد. در اینجا نیز یک دسته با کج فهمیها و بی اطلاعی از اسلام و اقتصاد سالم آن در طرف مقابل دسته اول قرار گرفته و گاهی با تمسک به بعضی آیات یا جملات نهج البلاغه، اسلام را موافق با مکتبهای انحرافی مارکس و امثال او معرفی نموده اند و توجه به سایر آیات و فقرات نهج البلاغه ننموده و سرخود، به فهم قاصر خود، بپاخاسته و " مذهب اشتراکی " را تعقیب می کنند و از کفر و دیکتاتوری و اختناق کوبنده که ارزشهای انسانی را نادیده گرفته و یک حزب اقلیت با توده های انسانی مثل حیوانات عمل می کنند، حمایت می کنند. وصیت من به مجلس و شورای نگهبان و دولت و رئیس جمهور و شورای قضایی آن است که در مقابل احکام خداوند متعال خاضع بوده؛ و تحت تاثیر تبلیغات بی محتوای قطب ظالم چپاولگر سرمایه داری و قطب ملحد اشتراکی و کمونیستی واقع نشوید، و به مالکیت و سرمایه های مشروع با حدود اسلامی احترام گذارید، و به ملت اطمینان دهید تا سرمایه ها و فعالیتهای سازنده به کار افتند و دولت و کشور را به خود کفایی و صنایع سبک و سنگین برسانند. و به ثروتمندان و پولداران مشروع وصیت می کنم که ثروتهای عادلانه خود را به کار اندازید و به فعالیت سازنده در مزارع و روستاها و کارخانه ها بخریزید که این خود عبادتی ارزشمند است. و به همه در کوشش برای رفاه طبقات محروم وصیت می کنم که خیر دنیا و آخرت شماها رسیدگی به حال محرومان جامعه است که در طول تاریخ ستمشاهی و خان خانی در رنج و زحمت بوده اند. و چه نیکو است که طبقات تمکندار به طور داوطلب برای زاغه و چپرنشینان مسکن و رفاه تهیه کنند. و مطمئن باشند که خیر دنیا و آخرت در آن است. و از انصاف به دور است که یکی بی خانمان و یکی دارای آپارتمانها باشد. ع - وصیت اینجانب به آن طایفه از روحانیون و روحانی نماها که با انگیزه های مختلف با جمهوری اسلامی و نهادهای آن مخالفت می کنند و وقت خود راوقف براندازی آن می نمایند و با مخالفان توطئه گر و بازیگران سیاسی کمک، و گاهی به طوری که نقل می شود با پولهای گزافی که از سرمایه داران بیخبر از خدادریافت برای این مقصد می کنند کمکهای کلان می نمایند، آن است که شماها طرفی از این غلطکاریها تاکنون نبسته و بعد از این هم گمان ندارم ببندید. بهتر آن است که اگر برای دنیا به این عمل دست زده اید - و خداوند نخواهد گذاشت که شما به مقصد شوم خود برسید - تا در توبه باز است از پیشگاه خداوند عذرخواهید و با ملت مستمند مظلوم هم صدا شوید و از جمهوری اسلامی که بافداکاریهای ملت به دست آمده حمایت کنید، که خیر دنیا و آخرت در آن است. گرچه گمان ندارم که موفق به توبه شوید. و اما به آن دسته که از روی بعض اشتباهات یا بعض خطاها، چه عمدی و چه غیرعمدی، که از اشخاص مختلف یا گروهها صادر شده و مخالف با احکام اسلام بوده است با اصل جمهوری اسلامی و حکومت آن مخالفت شدید می کنند و برای خدا در براندازی آن فعالیت می نمایند و با تصور خودشان این جمهوری از رژیم سلطنتی بدتر یا مثل آن است، با نیت صادق در خلوات تفکر کنند و از روی انصاف مقایسه

نمایند با حکومت و رژیم سابق. و باز توجه نمایند که در انقلابهای دنیا هرج و مرجها و غلطرویهها و فرصت طلبیها غیرقابل اجتناب است و شما اگر توجه نمایید و گرفتاریهای این جمهوری را در نظر بگیرید - از قبیل توطئه‌ها و تبلیغات دروغین و حمله مسلحانه خارج مرز و داخل، و نفوذ غیرقابل اجتناب گروههایی از مفسدان و مخالفان اسلام در تمام ارگانهای دولتی به قصد ناراضی کردن ملت از اسلام و حکومت اسلامی، و تازه کار بودن اکثر یابسیاری از متصدیان امور و پخش شایعات دروغین از کسانی که از استفاده‌های کلان غیر مشروع بازمانده یا استفاده آنان کم شده، و کمبود چشمگیر قضاات شرع و گرفتاریهای اقتصادی کمرشکن و اشکالات عظیم در تصفیه و تهذیب متصدیان چند میلیونی، و کمبود مردمان صالح کاردان و متخصص و دهها گرفتاری دیگر، که تا انسان وارد گود نباشد از آنها بیخبر است - و از طرفی اشخاص غرضمند سلطنت طلب سرمایه دار هنگفت که با رباخواری و سودجویی و با اخراج ارز و گرانیفروشی به حد سرسام آور و قاچاق و احتکار، مستمندان و محرومان جامعه را تا حد هلاکت در فشار قرار داده و جامعه را به فساد می کشند، نزد شما آقایان به شکایت و فریبکاری آمده و گاهی هم برای باور آوردن و خود را مسلمان خالص نشان دادن به عنوان "سهم" مبلغی می دهند و اشک تمساح می ریزند و شما را عصبانی کرده به مخالفت برمی انگیزانند، که بسیاری از آنان با استفاده های نامشروع، خون مردم را می مکند و اقتصاد کشور را به شکست می کشند. اینجانب نصیحت متواضعانه برادرانه می کنم که آقایان محترم تحت تاثیر اینگونه شایعه سازیها قرار نگیرند و برای خدا و حفظ اسلام این جمهوری را تقویت نمایند. و باید بدانند که اگر این جمهوری اسلامی شکست بخورد، به جای آن یک رژیم اسلامی دلخواه بقیه الله - روحی فداه - یا مطیع امر شما آقایان تحقق نخواهد پیدا کرد، بلکه یک رژیم دلخواه یکی از دو قطب قدرت به حکومت می رسد و محرومان جهان، که به اسلام و حکومت اسلامی روی (آورده و دل باخته اند، مایوس می شوند و اسلام برای همیشه منزوی خواهد شد؛ و شماها روزی از کردار خود پشیمان می شوید که کار گذشته و دیگر پشیمانی سودی ندارد. و شما آقایان اگر توقع دارید که در یک شب همه امور بر طبق اسلام و احکام خداوند تعالی متحول شود یک اشتباه است، و در تمام طول تاریخ بشر چنین معجزه ای روی نداده است و نخواهد داد. و آن روزی که ان شاء الله تعالی مصلح کل ظهور نماید، گمان نکنید که یک معجزه شود و بیکروزه عالم اصلاح شود؛ بلکه با کوششها و فداکاریها ستمکاران سرکوب و منزوی می شوند. و اگر نظر شماها مثل نظر بعض عامیهای منحرف، آن است که برای ظهور آن بزرگوار باید کوشش در تحقق کفر و ظلم کرد تا عالم را ظلم فراگیرد و مقدمات ظهور فراهم شود، فانا لله و انا الیه راجعون. ف - وصیت من به همه مسلمانان و مستضعفان جهان این است که شماها نباید بنشینید و منتظر آن باشید که حکام و دست اندرکاران کشورتان یا قدرتهای خارجی بیایند و برای شما استقلال و آزادی را تحفه بیاورند. ما و شماها لااقل در این صد سال اخیر، که بتدریج پای قدرتهای بزرگ جهانخوار به همه کشورهای اسلامی و سایر کشورهای کوچک باز شده است مشاهده کردیم یا تاریخهای صحیح برای ما بازگو کردند که هیچ یک از دول حاکم بر این کشورها در فکر آزادی و استقلال و رفاه ملت‌های خود نبوده و نیستند؛ بلکه اکثریت قریب به اتفاق آنان یا خود به ستمگری و اختناق ملت خود پرداخته و هر چه کرده اند برای منافع شخصی یا گروهی نموده؛ یا برای رفاه قشر مرفه و بالانشین بوده و طبقات مظلوم کوخ و کپرنشین از همه مواهب زندگی حتی مثل آب و نان و قوت لایموت محروم بوده، و آن بدبختان را برای منافع قشر مرفه و عیاش به کار گرفته اند؛ و یا آنکه دست نشانده‌گان قدرتهای بزرگ بوده اند که برای وابسته کردن کشورها و ملت‌ها هر چه توان داشته اند به کار گرفته و با حیل‌های مختلف کشورها را بازاری برای شرق و غرب درست کرده و منافع آنان را تامین نموده اند و ملت‌ها را عقب مانده و مصرفی بار آوردند و اکنون نیز با این نقشه در حرکتند. و شما ای مستضعفان جهان و ای کشورهای اسلامی و مسلمانان جهان پاخیزید و حق را با چنگ و دندان بگیرید و از هیاهوی تبلیغاتی ابرقدرتها و عمال سرسپرده آنان نترسید؛ و حکام جنایتکار که دسترنج شما را به دشمنان شما و اسلام عزیز تسلیم می کنند از کشور خود برانید؛ و خود و طبقات خدمتگزار متعهد، زمام امور را به دست گیرید و همه در زیر پرچم پرافتخار اسلام مجتمع، و با دشمنان اسلام و محرومان جهان به دفاع برخیزید؛ و به

سوی یک دولت اسلامی با جمهوریهای آزاد و مستقل به پیش روید که با تحقق آن، همه مستکبران جهان را به جای خود خواهید نشاند و همه مستضعفان را به امامت و وراثت ارض خواهید رساند. به امید آن روز که خداوند تعالی وعده فرموده است. ص -

یک مرتبه دیگر در خاتمه این وصیتنامه، به ملت شریف ایران وصیت می‌کنم که در جهان حجم تحمل زحمتهای و رنجها و فداکاریها و جان نثاریها و محرومیتها مناسب حجم بزرگی مقصود و ارزشمندی و علو رتبه آن است، آنچه که شما ملت شریف و مجاهد برای آن بپاخواستید و دنبال می‌کنید و برای آن جان و مال نثار کرده و می‌کنید، والاترین و بالاترین و ارزشمندترین مقصدی است و مقصودی است که از صدر عالم در ازل و از پس این جهان تا ابد عرضه شده است و خواهد شد؛ و آن مکتب الوهیت به معنی وسیع آن و ایده توحید با ابعاد رفیع آن است که اساس خلقت و غایت آن در پهناور وجود و در درجات و مراتب غیب و شهود است؛ و آن در مکتب محمدی - صلی الله علیه و آله وسلم - به تمام معنی و درجات و ابعاد متجلی شده؛ و کوشش تمام انبیای عظام - علیهم سلام الله - و اولیای معظم - سلام الله علیهم - برای تحقق آن بوده و راهیابی به کمال مطلق و جلال و جمال بی نهایت جز با آن میسر نگردد. آن است که خاکیان را بر ملکوتیان و برتر از آنان شرافت داده، و آنچه برای خاکیان از سیر در آن حاصل می‌شود برای هیچ موجودی در سراسر خلقت در سر و عین حاصل نشود. شما ای ملت مجاهد، در زیر پرچمی می‌روید که در سراسر جهان مادی و معنوی در اهتزاز است، بیاید آن را یا نیاید، شما راهی را می‌روید که تنها راه تمام انبیا - علیهم سلام الله - و یکتا راه سعادت مطلق است. در این انگیزه است که همه اولیا شهادت را در راه آن به آغوش می‌کشند و مرگ سرخ را "احلی من العسل" می‌دانند؛ و جوانان شما در جبهه‌ها جرعه‌ای از آن را نوشیده و به وجد آمده‌اند و در مادران و خواهران و پدران و برادران آنان جلوه نموده و ماباید بحق بگوئیم یا لیتنا کنا معکم فنفوز فوزا عظیما. گوارا باد بر آنان آن نسیم دل آرا و آن جلوه شورانگیز. و باید بدانیم که طرفی از این جلوه در کشتزارهای سوزان و در کارخانه‌های توانفرسا و در کارگاهها و در مراکز صنعت و اختراع و ابداع، و در ملت به طور اکثریت در بازارها و خیابانها و روستاها و همه کسانی که متصدی این امور برای اسلام و جمهوری اسلامی و پیشرفت و خودکفایی کشور به خدمتی اشتغال دارند جلوه گر است. و تا این روح تعاون و تعهد در جامعه برقرار است کشور عزیز از آسیب دهران شاء الله تعالی مصون است. و بحمدالله تعالی حوزه‌های علمی و دانشگاهها و جوانان عزیز مراکز علم و تربیت از این نفخه الهی غیبی برخوردارند؛ و این مراکز در بست در اختیار آنان است، و به امید خدا دست تبهکاران و منحرفان از آنها کوتاه. و وصیت من به همه آن است که با یاد خدای متعال به سوی خودشناسی و خودکفایی و استقلال، با همه ابعادش به پیش، و بی تردید دست خدا با شماست، اگر شما در خدمت او باشید و برای ترقی و تعالی کشور اسلامی به روح تعاون ادامه دهید. و اینجانب با آنچه در ملت عزیز از بیداری و هوشیاری و تعهد و فداکاری و روح مقاومت و صلابت در راه حق می‌بینم و امید آن دارم که به فضل خداوند متعال این معانی انسانی به اعقاب ملت منتقل شود و نسلا بعد نسل بر آن افزوده گردد. با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا از خدمت خواهران و برادران مرخص، و به سوی جایگاه ابدی سفر می‌کنم. و به دعای خیر شما احتیاج مبرم دارم. و از خدای رحمان و رحیم می‌خواهم که عذرم را در کوتاهی خدمت و قصور و تقصیر بپذیرد. سد آهنین ملت خللی حاصل نخواهد شد که خدمتگزاران بالا و والاتر در خدمتند، والله نگهدار این ملت و مظلومان جهان است. والسلام علیکم و علی عبادالله الصالحین و رحمه الله و برکاته ۲۶ بهمن ۱۳۶۱ / ۱ جمادی الاولی ۱۴۰۳ روح الله الموسوی الخمینی بسمه تعالی این وصیتنامه را پس از مرگ من احمد خمینی برای مردم بخواند. و در صورت عذر، رئیس محترم جمهور یا رئیس محترم شورای اسلامی یا رئیس محترم دیوان عالی کشور، این زحمت را بپذیرند. و در صورت عذر، یکی از فقهای محترم نگهبان این زحمت را قبول نماید. روح الله الموسوی الخمینی بسمه تعالی در زیر این وصیتنامه ۹۲ صفحه‌ای و مقدمه، چند مطلب را تذکر می‌دهم: ۱ - اکنون که من حاضرم، بعضی نسبتهای بی‌واقعیت به من داده می‌شود و ممکن است پس از من در حجم آن افزوده شود؛ لهذا عرض می‌کنم آنچه به من نسبت داده شده یا می‌شود مورد تصدیق نیست، مگر آنکه صدای من یا

خط وامضای من باشد، با تصدیق کارشناسان؛ یا در سیمای جمهوری اسلامی چیزی گفته باشم. ۲- اشخاصی در حال حیات من ادعا نموده اند که اعلامیه های اینجانب را می نوشته اند. این مطلب را شدیداً تکذیب می کنم. تاکنون هیچ اعلامیه ای را غیرشخص خودم تهیه کسی نکرده است. ۳- از قرار مذکور، بعضیها ادعا کرده اند که رفتن من به پاریس به وسیله آنان بوده، این دروغ است. من پس از برگرداندنم از کویت، با مشورت احمد پاریس را انتخاب نمودم، زیرا در کشورهای اسلامی احتمال راه ندادن بود؛ آنان تحت نفوذ شاه بودند ولی پاریس این احتمال نبود. ۴- من در طول مدت نهضت و انقلاب به واسطه سالوسی و اسلام نمایی بعضی افراد ذکری از آنان کرده و تمجیدی نموده ام، که بعد فهمیدم از دغلبازی آنان اغفال شده ام. آن تمجیدها در حالی بود که خود را به جمهوری اسلامی متعهد و وفادار می نمایانند، و نباید از آن مسائل سوءاستفاده شود. و میزان درهر کس حال فعلی او است. روح الله الموسوی الخمینی - (۱) بر گرفته از سایت تبیان مقاله: بر گرفته از سایت تبیان؛

تأملی در وصیت نامه امام خمینی قدس سره

تأملی در وصیت نامه امام خمینی قدس سره سرمقاله سان به سرشت طبیعی و فطرت منحرف نشده اش با اندک تأمل می یابد که جان و روانش نامیراست، و مردن ظاهر جابه جا شدن او از منزل دنیا به سرای عقباست، همچنان که از سراچه تنگ زهدان مادر به فضای باز و گسترده جهان نقل مکان کرده و زندگی کامل تری را ادامه می دهد. دلیل روشن و عملی این دریافت دل بستگی آدمیزاد به برجا ماندن نام نیک و ذکر خیرش پس از مرگ است. نشنیده ایم خردمندی بگوید: مرا لعن کنید و دشنام دهید یا نیکوکاریهایم را برشمرد و برایم طلب رحمت و مغفرت کنید، هر دو برایم یکسان است! آری غیر مسلمانان هم این باور در عمق ذاتشان هست که به اعمال شایسته و پسندیده مانند ساختن مدرسه و بیمارستان اقدام می کنند، تا همنوعانشان از آنها بهره مند شوند، و دوست دارند پس از وفات هم نام و آثار و تندیس آنان بر جا ماند؛ و به نیکی از آنها یاد شود، گر چه بهشت و دوزخ را همچون ما باور نداشته باشند. از این مقدمه که شرح آن اثبات بقای روح و وجود رستاخیز و دادگاه عدل الهی می کند می گذرم و به مقصد اصلی که توضیحی کوتاه درباره «وصیت» و «وصیت نامه سیاسی الهی» امام خمینی قدس سره است می پردازم، تا تعلیمی باشد برای جوانانی که آن دوران پُر شور و شوق را درک نکردند و آگاهی و یادآوری برای همگان خاصه مسئولان و دست اندرکاران. یکی از جلوه های بقای هستی و جاودانگی حقیقت انسان که به «مَن» (۱) تعبیر می شود این است که هر کسی امتداد وجود خویش را در فرزندان و بازماندگانش می یابد، بدین جهت تجربه های زندگی و آموزه های گفتنی حیاتش را نوشته به آنها می سپرد تا راه خوشبختی و رستگاری را در دوران زندگانی بیابند و سرگردان نمانند. این اندرزگویی (۲) و سفارش همان است که در زبان قرآن و شریعت اسلام «وصیت» خوانده می شود، و شاید از اولین وصیتهای حضرت ابراهیم علیه السلام به فرزندان باشد که در قرآن مجید آمده، و آن توصیه به تسلیم شدن در برابر احکام الهی است: «وَ وَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بُنَيَّ إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (۳)؛ ابراهیم و یعقوب پسران خود را به همان (آیین) سفارش کردند (و گفتند) ای پسران من خداوند برای شما این دین (اسلام یعنی تسلیم شدن) را برگزید، پس البته نباید جز مسلمان بمیرید (۴). «در معنی وصیت اشاره ای هم به اهمیت آن هست، چون هر سفارشی را وصیت نمی نامند، بلکه تنها در موردی به کار می برند که برای وصیت کننده اهمیت داشته و مورد عنایتش باشد» (۵). از این نظر است که غالباً به سفارش و توصیه هایی که شخص به بازماندگان یا وصی خود می کند «وصیت» می گویند. اما مهم ترین وصیتهای آنهاست که از پیشوایان معصوم ما علیهم السلام رسیده و در کتب حدیث ضبط است. خطبه رسول اکرم صلی الله علیه و آله در غدیر خم که به خلافت و وصایت علی بن ابی طالب علیه السلام تصریح شده خود از این وصایاست به امت اسلام. وصیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به سبط اکبر امام حسن علیه السلام نیز گونه ای از همین وصیتهاست که مخاطب در حقیقت عموم مسلمانان و شیعیان هستند. بینانگذار جمهوری اسلامی ایران که مقتید

به اجرای همه احکام اسلام بودند این سنت سستی را هم عمل کردند و در ۲۶ بهمن ۱۳۶۱ ش / اول جمادی الاولی ۱۴۰۳ ق (حدود چهار سال بعد از پیروزی انقلاب) وصیت نامه ای سیاسی الهی به خط خود در ۲۹ صفحه نوشتند و برای تولیت معظم آستان قدس رضوی جهت ضبط در خزانه کتابخانه مرکزی آستان قدس ارسال فرمودند که طی تشریفات انجام گرفت. پس از ارتحال آن پیشوای مجاهد و دلسوز، متن وصیت نامه توسط رهبر معظم انقلاب آیت الله خامنه ای مدّ ظله العالی در مجلس خبرگان قرائت شد. این وصیت نامه به صورتهای مختلف چاپ شده، در اختیار خواستاران قرار گرفت؛ از جمله آن چاپها نسخه ای است که کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی با همکاری بنیاد پژوهشهای اسلامی و خدمات فنی مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس پس از کسب اجازه از مرکز تنظیم و نشر آثار امام خمینی رضوان الله علیه آن را به سه زبان فارسی، عربی و اردو با متن دستخط ایشان به صورتی نفیس چاپ و منتشر ساخت و مأخذ مطالب نویسنده هم، این چاپ می باشد. اینک نگاهی گذرا به صفحات نورانی آن می افکنیم و مشاهده می کنیم که محبت و صمیمیت برای اسلام و مسلمانان، و ارشاد و نصیحت حتی نسبت به مخالفان در آن موج می زند، و چون از دلی درد آشنا و مخلص برخاسته بر دل هر صاحبدلی می نشیند. بدیهی است که نقل تمام آن سفارشها و دلالتها از حوصله این نوشتار بیرون است، ناچار گزیده ای از آن رهنمودها را مخصوصا آنچه امروز بیشتر به کار می آید نقل کرده مطالعه تماش را توصیه می نمایم. *** وصیت نامه با مقدمه ای خاص آغاز می شود و آن حدیث معتبر و متواتری است که با اندک تفاوت الفاظ در صحاح اهل سنت و جوامع حدیث شیعه نقل شده: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «إني تاركٌ فيكم الثقلين: كتاب الله و عترتی اهل بیتی. فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ» (۶). پس از ذکر اهمیت و عظمت این دو شیء نفیس که معرفت نسبت به آنها برای ما ممکن نیست اشاره ای گذرا به جفایی که بر آن دو رفته می کنند و می نویسند: «شاید جمله لن یفترقا حتی یردا علی الحوض اشاره باشد بر اینکه بعد از وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله، هر چه بر یکی از این دو گذشته است بر دیگری گذشته است و مهجوریت هر یک مهجوریت دیگری است...» (ص ۱). «مسائل اسف انگیزی که باید برای آن خون گریه کرد پس از شهادت حضرت علی علیه السلام شروع شد. خودخواهان و طاغوتیان قرآن کریم را وسیله ای کردند برای حکومتهای ضد قرآنی و مفسران حقیقی قرآن و آشنایان به حقایق را که سراسر قرآن را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دریافت کرده بودند... با بهانه های مختلف و توطئه های از پیش تهیه شده، آنان را عقب زده... در حقیقت قرآن را که برای بشریت تا ورود به حوض، بزرگ ترین دستور زندگانی مادی و معنوی بود و هست از صحنه خارج کردند، و بر حکومت عدل الهی که یکی از آرمانهای این کتاب مقدس بوده و هست خط بطلان کشیدند» (ص ۲). پس از شرح این مصائب که بر قرآن و عترت رفته، افتخارات معنوی خود را برمی شمارند و از جمله می نویسند: «ما مفتخریم که کتاب نهج البلاغه که بعد از قرآن بزرگ ترین دستور زندگی مادی و معنوی و بالاترین کتاب رهایی بخش بشر است و دستورات معنوی و حکومتی آن بالاترین راه نجات است از امام معصوم ماست. ما مفتخریم که ائمه معصومین از علی بن ابی طالب گرفته تا منجی بشر حضرت مهدی صاحب زمان علیهم آلف التحیه و السلام که به قدرت خداوند قادر زنده و ناظر امور است ائمه ما هستند، ما مفتخریم که ادعیه حیات بخش که او را قرآن صاعد می خوانند از ائمه معصومین ماست... و ما مفتخریم که مذهب ما جعفری است که فقه ما که دریای بی پایان است یکی از آثار اوست، و ما مفتخریم که همه ائمه معصومین علیهم صلوات الله و متعهد به پیروی آنانیم... و ما امروز مفتخریم که می خواهیم مقاصد قرآن و سنت را پیاده کنیم، و اقشار مختلفه ملت ما در این راه بزرگ سرنوشت ساز سر از پا نشناخته جان و مال و عزیزان خود را نثار راه خدا می کنند» (ص ۳). «و ملت ما بلکه ملت های اسلامی و مستضعفان جهان مفتخرند به اینکه دشمنان آنان، که دشمنان خدای بزرگ و قرآن کریم و اسلام عزیزند، دژندگانی هستند که از هیچ جنایت و خیانتی برای مقاصد شوم جنایتکارانه خود دست نمی کشند... و در رأس آنان آمریکا این تروریست بالذات دولتی است که سرتاسر جهان را به آتش کشیده و هم پیمان او صهیونیست جهانی است...» (ص ۴). پس از توصیه به پیمودن صراط مستقیم که به شرق و غرب کافر وابسته نیست و خداوند به مسلمانان نصیب فرموده می

نویسند: «با کمال جدّ و عجز از ملتهای مسلمان می خواهیم که از ائمه اطهار و فرهنگ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی این بزرگ راهنمایان عالم بشریت به طور شایسته و به جان و دل و جان فشانی و نثار عزیزان پیروی کنند. از آن جمله از فقه سنتی که بیانگر مکتب رسالت و امامت است و ضامن رشد و عظمت ملت‌هاست چه احکام اولیه و چه ثانویه که هر دو مکتب فقه اسلامی است ذره ای منحرف نشوند». (ص ۵). مقدمه که خود شش صفحه دست نوشت را فرا گرفته با توصیه به غفلت نکردن از نماز جمعه و اقامه مراسم عزاداری ائمه اطهار علیهم السلام به پایان می رسد. گفتنی است که آن رهبر روشن بین اصولاً ناظر به آثار اجتماعی و حکومتی و سیاسی احکام شرعی بوده اند؛ و بر طبق این نظر است که در توصیه به مراسم جمعه و جماعت یا عزاداری حضرت سیدالشهداء علیه السلام افزون بر جنبه عبادی و فواید معنوی، بُعد سیاسی و وحدت آفرینی و دشمن شکن بودن آنها را هم یادآور می شوند. *** اینک به متن وصیت نامه می رسیم که با «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز می شود. نخست از «اهمیت انقلاب شکوهمند اسلامی» یاد می کنند، اما در هیچ جا از توفیقات الهی که خودشان در به ثمر رساندن و هدایت آن مخصوصاً در اوایل کار داشته اند ذکری به میان نمی آورند، بلکه همه جا آن را «دست آورد میلیونها انسان ارزشمند و هزاران شهید جاوید آن و آسیب دیدگان عزیز» می شمرند، و از خود «به عنوان یک نفر طلبه حقیر که همچون دیگر برادران ایمانی امید به این انقلاب و بقای دست آوردهای آن و به ثمر رسیدن هر چه بیشتر آن دارم» یاد می کنند، و پیروزی انقلاب را از تأییدات غیبی الهی می دانند، و چنین استدلال می کنند که «اگر نبود دست توانای خداوند امکان نداشت یک جمعیت سی و شش میلیونی با آن تبلیغات ضد اسلامی و ضد روحانی، خصوص در این صد سال اخیر... ممکن نبود این ملت با این وضعیت یک پارچه قیام کنند... تمام قدرتهای داخل و خارج را کنار زده و خود مقدرات کشور را به دست گیرد. بنابراین شک نباید کرد که انقلاب اسلامی ایران از همه انقلابها جداست، هم در پیدایش و هم در کیفیت مبارزه و هم در انگیزه انقلاب و قیام. و تردید نیست که این یک تحفه الهی و هدیه غیبی بوده که از جانب خداوند متّان بر این ملت مظلوم غارت زده عنایت شده است». (ص ۷) در بند ۲ وصیت نامه سخن از جامعیت اسلام به میان می آید: «اسلام و حکومت اسلامی پدیده الهی است که با به کار بستن آن سعادت فرزندان خود را در دنیا و آخرت به بالاترین وجه تأمین می کند و قدرت آن دارد که قلم سرخ بر ستمگریها و چپاولگریها و فسادها و تجاوزها بکشد و انسانها را به کمال مطلوب خود برساند... اینک که به توفیق و تأیید خداوند جمهوری اسلامی با دست توانای ملت متعهد پایه ریزی شده، و آنچه در این حکومت اسلامی مطرح است اسلام و احکام مترقی آن است، بر ملت عظیم الشّان ایران است که در تحقق محتوای آن به جمیع ابعاد و حفظ و حراست آن بکوشند که حفظ اسلام در رأس تمام واجبات است». (ص ۸) سپس این حقیقت را با بیانات و شواهدی روشن تأکید می فرمایند. بقیه وصیت نامه به برشمردن عواملی که سبب بقا یا خطرهایی که تهدیدکننده این ودیعه الهی است پرداخته می شود، و آن پدر دلسوز ملت رهنمودهای مفید و کارساز خود را یک به یک شرح می دهند. به رعایت اختصار گزیده ای از آنها نقل می شود: ۱ «بی تردید رمز بقای انقلاب اسلامی همان رمز پیروزی است، و رمز پیروزی را ملت می داند و نسلهای آینده در تاریخ خواهند خواند که دو رکن اصلی آن، انگیزه الهی و مقصد عالی حکومت اسلامی، و اجتماع ملت در سراسر کشور با وحدت کلمه برای همان انگیزه و مقصد... و در مقابل این انگیزه که رمز پیروزی و بقای آن است فراموشی هدف و تفرقه و اختلاف است. بی جهت نیست که بوقهای تبلیغاتی در سراسر جهان و ولیده های (۷) بومی آنان تمام توان خود را صرف شایعه ها و دروغهای تفرقه افکن نموده اند...». (ص ۸) ۲ «از توطئه های مهمی که در قرن اخیر... به چشم می خورد تبلیغات دامنه دار با ابعاد مختلف برای مایوس نمودن ملتها و خصوص ملت فداکار ایران از اسلام است. گاهی ناشیانه و با صراحت (می گویند) به اینکه احکام اسلام که هزار و چهارصد سال قبل وضع شده است، نمی تواند در عصر حاضر کشورها را اداره کند، یا آنکه اسلام یک دین ارتجاعی است و با هر نوآوری و مظاهر تمدن مخالف است... و گاهی مؤدبانه و شیطنت آمیز به گونه طرفداری از قداست اسلام، که اسلام و دیگر ادیان الهی سر و کار دارند با معنویت و تهذیب نفوس و تحذیر از مقامات دنیایی... و حکومت و سیاست و

سررشته داری بر خلاف آن مقصد و مقصود بزرگ و معنوی است، چه اینها تمام برای تعمیر دنیاست و آن مخالف مسلک انبیای عظام است، و مع الأسف، تبلیغ به وجه دوم در بعضی از روحانیان و متدینان بی خبر از اسلام تأثیر گذاشته... و این فاجعه بزرگی است که اسلام مبتلای به آن بود. گروه اول که باید گفت از حکومت و قانون و سیاست یا اطلاع ندارند یا غرضمندانه خود را به بی اطلاعی می زنند؛ زیرا اجرای قوانین بر معیار قسط و عدل و جلوگیری از ستمگران و حکومت جائرانه و بسط عدالت فردی و اجتماعی و منع از فساد و فحشا و انواع کج رویها و آزادی بر معیار عقل و عدل و استقلال و خودکفایی... و سیاست و راه بردن جامعه به موازین عقل و عدل و انصاف و صدها از این قبیل چیزهایی نیست که با مرور زمان در طول تاریخ بشر و زندگی اجتماعی کهنه شود. این دعوی به مثابه آن است که گفته شود قواعد عقلی و ریاضی در قرن حاضر باید عوض شود... و ادعای آنکه اسلام با نوآورده ها مخالف است همان سان که محمد رضا پهلوی مخلوع می گفت: که اینان می خواهند با چارپایان در این عصر سفر کنند، یک اتهام ابلهانه بیش نیست... و اگر مراد از تجدد و تمدن به آن معنی است که بعضی روشنفکران حرفه ای می گویند که آزادی در تمام منکرات و فحشا حتی همجنس بازی و از این قبیل، تمام ادیان آسمانی و دانشمندان و عقلا با آن مخالف اند... و اما طایفه دوم که نقشه موزیانه دارند و اسلام را از حکومت و سیاست جدا می دانند، باید به این نادانان گفت که قرآن کریم و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله آن قدر که در حکومت و سیاست احکام دارند در سایر چیزها ندارند، بلکه بسیاری از احکام عبادی اسلام، عبادی سیاسی است که غفلت از آنها این مصیبتها را به بار آورده. پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله تشکیل حکومت داد مثل سایر حکومتهای جهان، لکن با انگیزه بسط عدالت اجتماعی و خلفای اول اسلامی حکومتهای وسیع داشته اند، و حکومت علی بن ابی طالب علیه السلام نیز با همان انگیزه به طور وسیع تر و گسترده تر از واضحات تاریخ است و پس از آن به تدریج حکومت به اسم اسلام بوده...» (ص ۱۰) ۳ «و از همین قماش توطئه ها و شاید موزیانه تر، شایعه های وسیع در سطح کشور و در شهرستانها بیشتر بر اینکه جمهوری اسلامی هم کاری برای مردم انجام نداد... اساس مسئله آن است که بسیاری از آنان که این مسائل را می شنوند و باور می کنند اطلاع از وضع دنیا و انقلابهای جهان و حوادث بعد از انقلاب و گرفتاریهای عظیم اجتناب ناپذیر آن ندارند، چنانچه اطلاع صحیح از تحولاتی که همه به سود اسلام است ندارند و چشم بسته و بی خبر امثال این مطالب را شنیده و خود نیز با غفلت یا عمد به آنان پیوسته اند... تقاضا این است که قبل از آشنایی به مسائل به اشکال تراشی و انتقاد کوبنده و فحاشی برنخیزید و به حال این اسلام غریب... محفوف (۸) به دشمنهای خارج و داخل رحم کنید، و شما اشکال تراشان به فکر بنشینید که آیا بهتر نیست به جای سرکوبی به اصلاح و کمک بکوشید... این جانب هیچ گاه نگفته و نمی گویم که امروز در این جمهوری به اسلام بزرگ با همه ابعادش عمل می شود، و اشخاصی از روی جهالت و عقده و بی انضباطی بر خلاف مقررات اسلام عمل نمی کنند، لکن عرض می کنم که قوه مقننه و قضائیه و اجرائیه با زحمات جان فرسا کوشش در اسلامی کردن این کشور می کنند، و ملت دهها میلیونی نیز طرفدار و مددکار آنان هستند و اگر این اقلیت اشکال تراش و کارشکن به کمک بشتابند، تحقق این آمال آسان تر و سریع تر خواهد بود...» (ص ۱۳) «به مجلس و دولت و دست اندرکاران توصیه می نمایم که قدر این ملت را بدانید و در خدمتگزاری به آنان خصوصا مستضعفان و محرومان و ستمدیدگان که نور چشمان ما و اولیاء نعم همه هستند و جمهوری اسلامی ره آورد آنان و با فداکاریهای آنان تحقق پیدا کرد و بقای آن نیز مرهون خدمات آنان است، فروگذار نکنید، و خود را از مردم و آنان را از خود بدانید...» (ص ۱۴) ۴ «از نقشه های شیطانی قدرتهای بزرگ استعمار و استثمارگر که سالهای طولانی در دست اجراست... به انزوا کشاندن روحانیت است، که در زمان رضاخان با فشار و سرکوبی... و در زمان محمدرضا با نقشه و روشهای دیگر، که یکی از آنها ایجاد عداوت بین دانشگاہیان و روحانیان بود که تبلیغات وسیعی در این زمینه شد، و مع الأسف به واسطه بی خبری هر دو قشر از توطئه شیطانی ابر قدرتها نتیجه چشم گیری گرفته شد...» (ص ۱۴) «توصیه این جانب آن است که نسل حاضر و آینده غفلت نکنند، و دانشگاہیان و جوانان برومند عزیز هر چه بیشتر با روحانیان و طلاب علوم اسلامی پیوند دوستی و

تفاهم را محکم تر و استوارتر سازند، و از نقشه‌ها و توطئه‌های دشمن غدار غافل نباشند... و هر (دو) قشر محترم که مغز متفکر جامعه هستند باید مواظب توطئه‌ها باشند». (ص ۱۵) ۵ «از جمله نقشه‌ها که مع الأسف تأثیر بزرگی در کشورها و کشور عزیزمان گذاشت و آثار آن باز تا حد زیادی به جا مانده بیگانه نمودن کشورهای استعمارزده از خویش و غرب زده و شرق زده نمودن آنان است، به طوری که خود را و فرهنگ و قدرت خود را به هیچ گرفتند، و غرب و شرق، دو قطب قدرتمند را نژاد برتر و فرهنگ آنان را والاتر و آن دو قدرت را قبله گاه عالم دانستند... قصه این امر غم انگیز طولانی... است و غم انگیزتر اینکه آنان ملت‌های ستم‌دیده زیر سلطه را در همه چیز عقب نگه داشته و کشورهای مصرفی بار آوردند... باید هشیار و بیدار و مراقب باشید که سیاست بازان پیوسته به غرب و شرق با وسوسه‌های شیطانی شما را به به سوی این چپاولگران بین‌المللی نکشند، و با اراده مصمم و فعالیت و پشتکار خود به رفع وابستگی‌ها قیام کنید و بدانید که نژاد آریا و عرب از نژاد اروپا و آمریکا و شوروی کم ندارد، و اگر خودی خود را بیابد و یأس را از خود دور کند و چشمداشت به غیر خود نداشته باشد، در درازمدت قدرت همه کار و ساختن همه چیز را دارد... به شرط اتکال به خداوند تعالی و اتکای به نفس و قطع وابستگی به دیگران و تحمل سختیها برای رسیدن به زندگی شرافتمندانه و خارج شدن از تحت سلطه اجانب و بر دولتها و دست اندرکاران است... که از متخصصین خود قدردانی کنند و آنان را با کمکهای مادی و معنوی تشویق به کار نمایند و از ورود کالاهای مصرف ساز و خانه برانداز جلوگیری نمایند و به آنچه دارند بسازند تا خود همه چیز بسازند. و از جوانان، دختران و پسران می‌خواهم که استقلال و آزادی و ارزشهای انسانی را ولو با تحمل زحمت و رنج، فدای تجملات و عشرتها و بی بندوباریها و حضور در مراکز فحشا که از طرف غرب و عمال بی وطن به شما عرضه می‌شود نکنند...» (ص ۱۶-۱۷) ۶ «از توطئه‌های بزرگ آنان... به دست گرفتن مراکز تعلیم و تربیت خصوصا دانشگاههاست که مقدرات کشورها در دست محصولات آنهاست... در دانشگاه نقشه آن است که جوانان را از فرهنگ و ادب و ارزشهای خود منحرف کنند و به سوی شرق یا غرب بکشانند، و دولتمردان را از بین اینان انتخاب و بر سرنوشت کشورها حکومت دهند، تا به دست آنها هر چه می‌خواهند انجام دهند. اینان کشور را به غارت زدگی و غرب زدگی بکشانند، و قشر روحانی با انزوا و منفوریت و شکست قادر بر جلوگیری نباشند... این جانب به همه نوجوانان و جوانان در مرحله اول و پدران و مادران و دوستان آنها در مرحله دوم و به دولتمردان و روشنفکران دلسوز برای کشور در مرحله بعد وصیت می‌کنم که در این امر مهم که کشورتان را از آسیب نگه می‌دارد با جان و دل کوشش کنید...» (ص ۱۷) بنیانگذار جمهوری اسلامی اعلی الله مقامه چنان که دیدیم، توطئه‌ها و کارشکنیهای اجانب و عمال داخلی آنان و فریب خوردگان و غرض ورزان را یک به یک برشمردند و با آگاهی بخشیدن به ملت، راه خنثی کردن دسیسه‌ها و نقشه‌های شوم مخالفان و دشمنان را نشان دادند. بعد از آن به ارکان حکومت و برخی وزارتخانه‌ها می‌پردازند، و صلاح و فساد هر کدام و راه اصلاح را ارائه می‌دهند، که اندکی از آن سفارشهای سنجیده و حکیمانه نقل می‌شود، به امید آنکه غافلان را هشیار و هشیاران را تائب و اندازی (۹) باشد. ۷ «از مهمات امور تعهد و کلای مجلس شورای اسلامی است. ما دیدیم که اسلام و کشور ایران چه صدمات بسیار غم انگیزی از مجلس شورای غیر صالح و منحرف، از بعد از مشروطه تا عصر رژیم جنایتکار پهلوی و از هر زمان بدتر و خطرناک تر در این رژیم تحمیلی فاسد خورد... اکنون با عنایت پروردگار و همت ملت عظیم الشان سرنوشت کشور به دست مردم افتاد و و کلا- از خود مردم و با انتخاب خودشان بدون دخالت دولت و خان‌های ولایات به مجلس شورای اسلامی راه یافتند... وصیت این جانب به ملت در حال و آتیه آن است که با اراده مصمم خود و تعهد به احکام اسلام و مصالح کشور در هر دوره از انتخاب و کلای دارای تعهد به اسلام و جمهوری اسلامی که غالبا بین متوسطین جامعه و محرومین می‌باشند... و اشخاص تحصیل کرده و مطلع بر مسائل روز و سیاستهای اسلامی به مجلس بفرستند. و به جامعه محترم روحانیت خصوصا مراجع معظم وصیت می‌کنم که خود را در مسائل جامعه خصوصا مثل انتخاب رئیس جمهور و وکلای مجلس کنار نکشند و بی تفاوت نباشند... علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد و الا کار از دست همه خارج خواهد شد، و این حقیقتی

است که بعد از مشروطه لمس نموده اید و نموده ایم... و توجه داشته باشند رئیس جمهور و وکلای مجلس از طبقه ای باشند که محرومیت و مظلومیت مستضعفان و محرومان جامعه را لمس نموده و در فکر رفاه آنان باشند نه از سرمایه داران و زمین خواران... و باید بدانیم که اگر رئیس جمهور و نمایندگان مجلس شایسته و متعهد به اسلام و دلسوز برای کشور و ملت باشند بسیاری از مشکلات پیش نمی آید و مشکلاتی اگر باشد رفع می شود، و همین معنی در انتخاب خبرگان برای تعیین شورای رهبری یا رهبر با ویژگی خاص باید در نظر گرفته شود...» (ص ۲۰-۲۷) چون بنا بر کوتاه کردن سخن است، از آنچه درباره مسئله قضاوت که از مهمات امور است و راجع به حوزه های علمیه فرموده اند (صفحات ۲۰-۲۱) صرف نظر کرده به رهنمود قوه اجرائیه توجه می کنیم:

۸ «از اموری که اصلاح و تصفیه و مراقبت از آن لازم است قوه اجرائیه است. گاهی ممکن است که قوانین مترقی و مفید به حال جامعه از مجلس بگذرد و شورای نگهبان آن را تنفیذ کند، و وزیر مسئول هم ابلاغ نماید، لکن به دست مجریان غیر صالح که افتاد آن را مسخ کنند، و بر خلاف مقررات یا با کاغذبازها یا پیچ و خمها که به آن عادت کرده اند یا عمدا برای نگران نمودن مردم عمل کنند که به تدریج و مسامحه غائله ایجاد می کند (۱۰). وصیت این جانب به وزرای مسئول در عصر حاضر و در عصرهای دیگر آن است که علاوه بر آنکه شماها و کارمندان وزارتخانه ها بودجه ای که از آن ارتزاق می کنید مال ملت، و باید همه خدمتگزار ملت و خصوصا مستضعفان باشید، و ایجاد زحمت برای مردم و مخالف وظیفه عمل کردن حرام و خدای نخواستگاری گاهی موجب غضب الهی می شود، همه شما به پشتیبانی ملت احتیاج دارید. با پشتیبانی مردم خصوصا طبقات محروم بود که پیروزی حاصل شد و دست ستم شاهی از کشور و ذخایر آن کوتاه گردید و اگر روزی از پشتیبانی آنان محروم شوید شماها کنار گذاشته می شوید... بنابراین حقیقت ملموس باید کوشش در جلب نظر ملت بنمایید و از رفتار غیراسلامی انسانی احتراز نمایید. و در همین انگیزه به وزرای کشور در طول تاریخ آینده توصیه می کنم که در انتخاب استاندارها دقت کنند اشخاص لایق، متدین، متعهد، عاقل و سازگار با مردم انتخاب نمایند تا آرامش در کشور هر چه بیشتر حکمفرما باشد... و وصیت این جانب به وزارت ارشاد در همه اعصار خصوصا عصر حاضر که ویژگی خاص دارد، آن است که برای تبلیغ حق مقابل باطل و ارائه چهره حقیقی جمهوری اسلامی کوشش کنند...» (ص ۲۱-۲۳) ۹ «از امور بسیار با اهمیت و سرنوشت ساز مسئله مراکز تعلیم و تربیت از کودکان تا دانشگاههاست که به واسطه اهمیت فوق العاده اش تکرار نموده و با اشاره می گذرم. باید ملت غارت شده بدانند که در نیم قرن اخیر آنچه به ایران و اسلام ضربه مهلک زده است قسمت عمده اش از دانشگاهها بوده است. اگر دانشگاهها و مراکز تعلیم و تربیت دیگر با برنامه های اسلامی و ملی در راه منافع کشور به تعلیم و تهذیب و تربیت کودکان و نوجوانان و جوانان جریان داشتند، هرگز میهن ما در حلقوم انگلستان و پس از آن آمریکا و شوروی فرو نمی رفت و هرگز قراردادهای خانه خراب کن بر ملت محروم غارت زده تحمیل نمی شد، و هرگز پای مستشاران خارجی به ایران باز نمی شد و هرگز ذخایر ایران و طلای سیاه این ملت رنج دیده در جیب قدرتهای شیطانی ریخته نمی شد... اکنون که بحمدالله تعالی دانشگاه از چنگال جنایتکاران خارج شده بر ملت و دولت جمهوری اسلامی است در همه اعصار که نگذارند عناصر فاسد دارای مکتبهای انحرافی یا گرایش به غرب و شرق در دانشسراها و دانشگاهها و سایر مراکز تعلیم و تربیت نفوذ کنند، و از قدم اول جلوگیری نمایند تا مشکل پیش نیاید و اختیار از دست نرود...» (ص ۲۳-۲۴) ۱۰ «قوای مسلح از ارتش و سپاه و ژاندارمری و شهربانی تا کمیته ها و بسیج و عشایر ویژگی خاص دارند، اینان که بازوان قوی و قدرتمند جمهوری اسلامی می باشند و نگهبان سرحدات و راهها و شهرها و روستاها و بالاخره نگهباران امنیت و آرامش بخشان به ملت می باشند، می بایست مورد توجه خاص ملت و دولت و مجلس باشند، و لازم است توجه داشته باشند که در دنیا آنچه که مورد بهره برداری برای قدرتهای بزرگ و سیاستهای مخرب بیشتر از هر چیز و هر گروهی است، قوای مسلح است. قوای مسلح است که با بازیهای سیاسی، کودتاها و تغییر حکومتها و رژیمها به دست آنان واقع می شود، و سودجویان دغل بعضی سران آنان را می خرنند و با دست آنان و توطئه های فرماندهان بازی خورده کشورها را به دست می گیرند و ملت های مظلوم را تحت

سلطه قرار داده و استقلال و آزادی را از کشورها سلب می‌کنند... پس وصیت برادرانه من در این قدمهای آخرین عمر به قوای مسلح به طور عموم آن است که ای عزیزان... بیدار باشید و هشیار که بازیگران سیاسی و سیاستمداران حرفه‌ای غرب و شرق زده و دستهای مرموز جنایتکاران پشت پرده، لبه تیز سلاح خیانت و جنایت کارشان از هر سو و بیشتر از هر گروه متوجه به شما عزیزان است... وصیت اکید من به قوای مسلح آن است که همان طور که از مقررات نظام، عدم دخول نظامی در احزاب و گروهها و جبهه هاست به آن عمل نمایند، و قوای مسلح مطلقاً، چه نظامی و انتظامی و پاسدار و بسیج و غیر اینها، در هیچ حزب و گروهی وارد نشده خود را از بازیهای سیاسی دور نگه دارند. در این صورت می‌توانند قدرت نظامی خود را حفظ و از اختلافات درون گروهی مصون باشند...» (ص ۲۴-۲۶) ۱۱ «رادیو تلویزیون و مطبوعات و سینماها و تئاترها از ابزارهای مؤثر تباهی و تخدیر ملتها، خصوصاً نسل جوان بوده است، در این صد سال اخیر به ویژه نیمه دوم آن چه نقشه‌های بزرگی از این ابزار، چه در تبلیغ ضد اسلام و ضد روحانیت خدمتگزار و چه در تبلیغ استعمارگران غرب و شرق کشیده شد، و از آنها برای درست کردن بازار کالاها خصوصاً تجملی و تزئینی از هر قماش، از تقلید در ساختمانها و تزئینات و تجملات آنها و تقلید در اجناس نوشیدنی و پوشیدنی و فرم آنها استفاده کردند، به طوری که افتخار بزرگ فرنگی مآب بودن در تمام شئون زندگی از رفتار و گفتار و پوشش و فرم آن به ویژه در خانمهای مرفه یا نیمه مرفه بود... اکنون وصیت من به مجلس شورای اسلامی در حال و آینده و رئیس جمهور و رؤسای جمهور ما بعد و به شورای نگهبان و شورای قضایی و دولت در هر زمان آن است که نگذارند این دستگاههای خبری و مطبوعات و مجله‌ها از اسلام و مصالح کشور منحرف شوند. و باید همه بدانیم که آزادی به شکل غربی آن که موجب تباهی جوانان و دختران و پسران می‌شود از نظر اسلام و عقل محکوم است...» (ص ۲۶-۲۷) ۱۲ «نصیحت و وصیت من به گروهها و گروهکها و اشخاصی که در ضدیت با ملت و جمهوری اسلامی و اسلام فعالیت می‌کنند... آن است که تجربه طولانی به هر راهی که اقدام کردید و به هر توطئه‌ای که دست زدید،... به شماها که خود را عالم و عاقل می‌دانید باید آموخته باشد که مسیر یک ملت فداکار را نمی‌شود با دست زدن به ترور و انفجار و بمب و دروغ پردازیهای بی سر و پا و غیر حساب شده منحرف کرد (۱۱)، و هرگز هیچ حکومت و دولتی را نمی‌توان با این شیوه‌های غیر انسانی و غیرمنطقی ساقط نمود به ویژه ملتی مثل ایران... نصیحت مشفقانه من به شما نوجوانان و جوانان داخل و خارج آن است که از راه اشتباه برگردید، و با محرومین جامعه که با جان و دل به جمهوری اسلامی خدمت می‌کنند متحد شوید و برای ایران مستقل و آزاد فعالیت نمایید، تا کشور و ملت از شر مخالفین نجات پیدا کند، و همه با هم به زندگی شرافتمندانه ادامه دهید، تا چه وقت و برای چه گوش به فرمان اشخاصی هستید که جز به نفع شخصی خود فکر نمی‌کنند، و در آغوش و پناه ابرقدرتها با ملت خود در ستیز هستند و شما را فدای مقاصد شوم و قدرت طلبی خویش می‌نمایند؟...» (ص ۲۷-۲۸) شیوه استدلال آن متفکر واقع بین نسبت به این گروههای بی اعتقاد و غیر مسلم جای تأمل دارد و تفصیل مجملی که نقل شد خواندنی است. در دنبال این بند خطاب حکمت آمیز متوجه «نویسندگان و گویندگان و روشنفکران و اشکال تراشان و صاحب عقده‌گان است» که از جمله آنهاست: «با خدای خود یک شب خلوت کنید، و اگر به خداوند عقیده ندارید با وجدان خود خلوت کنید و انگیزه باطنی خود را که بسیار می‌شود خود انسانها از آن بی‌خبرند بررسی کنید آیا با کدام معیار و با چه انصاف... با ملتی که می‌خواهد از زیر بار ستمگران و غارتگران خارجی و داخلی خارج شود... به جنگ اعصاب برخاسته‌اید و به اختلاف انگیزی و توطئه‌های خائنانه دامن می‌زنید و راه را بر مستکبران و ستمگران باز می‌کنید... آیا نمی‌دانید که کشور اسلامی در آن زمان یک پایگاه نظامی برای آمریکا بود و با آن عمل یک مستعمره می‌کردند و از مجلس تا دولت و قوای نظامی در قبضه آنان بود و مستشاران و صنعتگران و متخصصان آنان با این ملت و ذخائر آن چه می‌کردند؟...» (ص ۲۷-۳۲) ۱۳ «یکی از اموری که لازم به توصیه و تذکر است آن است که اسلام نه با سرمایه داری ظالمانه و بی حساب و محروم کننده توده‌های تحت ستم و مظلوم موافق است، بلکه آن را به طور جدی در کتاب و سنت محکوم می‌کند، و مخالف عدالت اجتماعی می‌داند. گرچه بعض کج

فهمان بی اطلاع از رژیم حکومت اسلامی و از مسائل سیاسی حاکم در اسلام، در گفتار و نوشتار خود طوری وانمود کرده اند و باز هم دست برداشته اند که اسلام طرفدار بی حد و مرز سرمایه داری و مالکیت است، و با این شیوه که با فهم کج خویش از اسلام برداشت نموده اند، چهره نورانی اسلام را پوشانیده و راه را برای مغرضان و دشمنان اسلام باز نموده که به اسلام بتازند و آن را رژیم چون سرمایه داری غرب... به حساب آورند... و نه رژیمی مانند رژیم کمونیسم و مارکسیسم لنینیسم است که با مالکیت فردی مخالف و قائل به اشتراک می باشد... بلکه اسلام یک رژیم معتدل با شناخت مالکیت و احترام به آن به نحو محدود در پیدا شدن مالکیت و مصرف که اگر به حق به آن عمل شود چرخهای اقتصاد سالم به راه می افتد و عدالت اجتماعی که لازمه یک رژیم سالم است تحقق می یابد. در اینجا نیز یک دسته با کج فهمی ها و بی اطلاعی از اسلام و اقتصاد سالم آن، در طرف مقابل دسته اول قرار گرفته و گاهی با تمسک به بعض آیات یا جملات نهج البلاغه اسلام را موافق با مکتبهای انحرافی مارکس و امثال او معرفی نموده اند و توجه به سایر آیات و فقرات نهج البلاغه ننموده و سر خود به فهم قاصر خود به پا خاسته و مذهب اشتراکی را تعقیب می کنند... وصیت من به مجلس و شورای نگهبان و دولت و رئیس جمهور و شورای قضایی آن است که در مقابل احکام خداوند خاضع بوده و تحت تأثیر تبلیغات بی محتوای قطب ظالم چپاولگر سرمایه داری و قطب ملحد اشتراکی و کمونیستی واقع نشوید، و به مالکیت و سرمایه های مشروع با حدود اسلامی احترام گذارید و به ملت اطمینان دهید تا سرمایه ها و فعالیتهای سازنده به کار افتند، و دولت و کشور را به خود کفایی و صنایع سبک و سنگین برسانند. و به ثروتمندان و پول داران مشروع وصیت می کنم که ثروتهای عادلانه خود را به کار اندازید و به فعالیت سازنده در مزارع و روستاها و کارخانه ها برخیزید که این خود عبادتی ارزشمند است و به همه در کوشش برای رفاه طبقات محروم وصیت می کنم که خیر دنیا و آخرت شماها رسیدگی به حال محرومان جامعه است...». (ص ۳۲) ۱۴ «وصیت این جانب به آن طایفه از روحانیون و روحانی نماها که با انگیزه های مختلف با جمهوری اسلامی و نهادهای آن مخالفت می کنند و وقت خود را وقف براندازی آن می نمایند... آن است که شماها طرفی از این غلط کاریها تاکنون نبسته و بعد از این هم گمان ندارم ببینید. بهتر آن است که... تا در توبه باز است از پیشگاه خداوند عذر بخواهید و با ملت مستمند مظلوم هم صدا شوید. و اما به آن دسته که از روی بعض اشتباهات یا بعض خطاها چه عمدی و چه غیر عمدی که از اشخاص مختلف یا گروهها صادر شده و مخالف با احکام اسلام بوده است، با اصل جمهوری اسلامی و حکومت آن مخالفت شدید می کنند، و برای خدا در براندازی آن فعالیت می نمایند، و با تصور خودشان این جمهوری از رژیم سلطنتی بدتر یا مثل آن است، با نیت صادق در خلوت تفکر کنند و از روی انصاف مقایسه نمایند با حکومت و رژیم سابق، و باز توجه نمایند که در انقلابهای دنیا هرج و مرجها و غلط رویها و فرصت طلبیها غیر قابل اجتناب است. و شما اگر توجه نمایید و گرفتاریهای این جمهوری را در نظر بگیرید از قبیل توطئه ها و تبلیغات دروغین و حمله مسلحانه خارج مرز و داخل و نفوذ غیر قابل اجتناب گروههایی از مفسدان و مخالفان اسلام در تمام ارگانهای دولتی... و کمبود مردمان صالح کاردان و متخصص و ذهبا گرفتاری دیگر که تا انسان وارد گود نباشد از آنها بی خبر است... این جانب نصیحت متواضعانه برادرانه می کنم که آقایان محترم تحت تأثیر این گونه شایعه سازیها قرار نگیرند و برای خدا و حفظ اسلام این جمهوری را تقویت نمایند. و باید بدانند که اگر این جمهوری اسلامی شکست بخورد، به جای آن یک رژیم اسلامی دلخواه بقیه الله روحی فداه یا مطیع امر شما آقایان تحقق نخواهد پیدا کرد، بلکه یک رژیم دلخواه یکی از دو قطب قدرت به حکومت می رسد... و اسلام برای همیشه منزوی خواهد شد، و شماها روزی از کردار خود پشیمان می شوید که کار گذشته و دیگر پشیمانی سودی ندارد. و شما آقایان اگر توقع دارید که در یک شب همه امور بر طبق اسلام و احکام خداوند تعالی متحول شود یک اشتباه است و در تمام طول تاریخ بشر چنین معجزه ای روی نداده است و نخواهد داد. و آن روزی که ان شاء الله تعالی مصلح کل ظهور نماید، گمان نکنید که یک معجزه شود و یک روزه عالم اصلاح شود، بلکه با کوششها و فداکاریها ستمکاران سرکوب و منزوی می شوند». (ص ۳۲-۳۴) ۱۵ بعد از آنچه تلخیص و نقل

شد، وصیت به همه مسلمانان و مستضعفان جهان است که نباید منتظر باشند که حکام کشورشان یا قدرتهای خارجی برایشان استقلال و آزادی را تحفه بیاورند، بلکه خود باید «پاخیزید و حق را با چنگک و دندان بگیرید و از هیاهوی تبلیغاتی ابرقدرتها و عمال سر سپرده آنان نترسید...» (ص ۳۴) ۱۶ «در خاتمه این وصیت نامه به ملت شریف ایران وصیت می کنم که: در جهان حجم تحمل زحمتهای و رنجها و فداکاریها و جان نثاریها و محرومیتها، مناسب حجم بزرگی مقصود و ارزشمندی و علو رتبه آن است. آنچه که شما ملت شریف و مجاهد برای آن به پاخاستید و دنبال می کنید، و برای آن جان و مال نثار کرده و می کنید والاترین و بالاترین و ارزشمندترین مقصدی است و مقصودی است که از صدر عالم در ازل و از پس این جهان تا ابد عرضه شده است و خواهد شد، و آن مکتب الوهیت به معنی وسیع آن و ایده توحید با ابعاد رفیع آن است، که اساس خلقت و غایت آن در پهناور وجود و در درجات و مراتب غیب و شهود است، و آن در مکتب محمدی صلی الله علیه و آله به تمام معنی و درجات و ابعاد متجلی شده، و کوشش تمام انبیای عظام علیهم سلام الله و اولیای معظم سلام الله علیهم برای تحقق آن بوده، و راه یابی به کمال مطلق و جلال و جمال بی نهایت جز با آن میسر نگردد... شما ای ملت مجاهد در زیر پرچمی می روید که در سراسر جهان مادی و معنوی در اهتزاز است، بیاید آن را یا نیاید. شما راهی را می روید که تنها راه تمام انبیاء علیهم سلام الله و یکتا راه سعادت مطلق است. در این انگیزه است که همه اولیاء شهادت را در راه آن به آغوش می کشند و مرگ سرخ را «أَخْلَى مِنَ الْعَسَل» می دانند، و جوانان شما در جبهه ها جرعه ای از آن را نوشیده و به وجد آمده اند... و ما باید به حق بگوییم: یا لیتنا کُنَّا مَعَكُمْ فَنَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا... و باید بدانیم که طرفی از این جلوه در کشتزارهای سوزان و در کارخانه های توان فرسا و در کارگاهها و در مراکز صنعت و اختراع و ابداع... و همه کسانی که متصدی این امور برای اسلام و جمهوری اسلامی و پیشرفت و خودکفایی کشور به خدمتی اشتغال دارند جلوه گر است. و تا این روح تعاون و تعهد در جامعه برقرار است کشور عزیز از آسیب دهر ان شاء الله تعالی مصون است... این جانب با آنچه در ملت عزیز از بیداری و هوشیاری و تعهد و فداکاری و روح مقاومت و صلابت در راه حق می بینم، و امید آن دارم که به فضل خداوند متعال این معانی انسانی به اعقاب ملت منتقل شود و نسل بعد نسل بر آن افزوده گردد، با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا از خدمت خواهران و برادران مرخص و به سوی جایگاه ابدی سفر می کنم و به دعای خیر شما احتیاج مبرم دارم. و از خدای رحمان و رحیم می خواهم که عذر من را در کوتاهی خدمت و قصور و تقصیر بپذیرد. و از ملت امیدوارم که عذر من را در کوتاهیها و قصور و تقصیرها بپذیرند، و با قدرت و تصمیم اراده به پیش روند و بدانند که با رفتن یک خدمتگزار در سد آهنین ملت خللی حاصل نخواهد شد، که خدمتگزاران بالا و والاتر در خدمت اند، و الله نگهدار این ملت و مظلومان جهان است. و السلام علیکم و علی عباد الله الصالحین...» (ص ۳۴-۳۵) *** وصیت نامه سیاسی الهی بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران به پایان رسید، در حالی که فضای ذهن خواننده را آینده نگری، واقع بینی، نصیحت و خیرخواهی، ارشاد و راهنمایی فرا گرفته، و مسیر درستی که حاکمان و دست اندرکاران جمهوری اسلامی باید پیمایند در پیش رو می بیند. اما آنچه در آن نمی بیند انتساب کاری هر چند کوچک به خود نویسنده می باشد. آری جز در ابتدای وصیت نامه که موصی خود را به ضرورت معرفی می کند، در ایجاد این حرکت سهمگین پُر مخاطره و مراحل پیشرفت آن هیچ جا سخن از «من» (۱۲) نیست، بلکه همه جا ملت است و مستضعفان و رنج کشیدگان، که انقلاب را شور و گرمی می بخشند و شهید می دهند، و بعد از این هم حکومت باید به اینها متکی باشد و به اینها خدمت کند که ولی نعمت دولتمردان اینهاست. این فانی شدن در بندگان خدا خصوصا مردم فرودست فداکار و خود را به حساب نیاوردن، از درجات والای معرفت الهی و خلوص نیت است که بعد از انبیا و اولیا صلوات الله علیهم در هیچ یک از بزرگان بشری از فیلسوفان و مخترعان و مکتشفان و دانشمندان علوم مختلف و ریاضت کشان دیده نمی شود؛ زیرا این تزکیه نفس و تربیت اسلامی شیعی است که فقها و مراجعش، چنان خالی از هوی و دور از ریا شده اند که کارها را به توفیق خدای تعالی و امدادهای ولی عصر امام زمان حجه بن الحسن عجل الله فرجه می دانند و از صمیم جان معترف اند که: لا حول و لا قوة الا بالله

العلی العظیم. حافظ در این باره چه نیکو سروده: تا فضل و عقل بینی بی معرفت نشینیک نکته ات بگویم خود را مبین که رستی ۱ «مَن» کلمه ای رسا برای اشاره به بُعد معنوی و روحی انسان در برابر «تن» که کالبد و پیکره جسمانی انسان است. ۲ در فرهنگهای قرآنی «وصیت» به «اندرز» برگردانده شده (لسان‌التزیل). ۳ سوره بقره / ۱۳۲. مشتقات ریشه «وصی» بعد از سوره بقره، بیشتر در سوره نساء به کار رفته که احکام وصیت را بیان می‌کند. ۴ با استفاده از ترجمه استاد محمد مهدی فولادوند. ۵ علی تاجدینی، فرهنگ جاودان المیزان، نشر مهاجر، ۱۳۸۲ ش. ۶ یعنی من دو چیز گرانقدر و نفیس بین شما برجا می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم که اهل بیت من هستند. یقیناً این دو هیچ‌گاه از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض (بهشتی) بر من وارد شوند. ۷ ولیده: مولود، فرزند. ۸ محفوف: پیچیده، دربر گرفته، فرا گرفته. ۹ تَنَبُّه: بیدار کردن، آگاهی بخشیدن. اِنذار: بر کنار داشتن از پی آمدهای کار بد پیش از دیدن عواقب آن، بیم دادن با آگاهی بخشیدن از نتایج سوء خطا. ۱۰ نویسنده مسئولان والای ادارات به ویژه شهرداری و دارایی را به نکته بسیار مهم که آن پیر روشن ضمیر دلسوز تذکر داده توجه می‌دهد، که خود شاهد بوده گاه برای مردمی از طبقات متوسط مشکلاتی به اسم مقررات ایجاد می‌کنند و در نتیجه، خواسته یا ناخواسته ستم می‌کنند و چهره جمهوری اسلامی را زشت جلوه می‌دهند. ۱۱ در این بند از وصیت خطاب به گروهک منافقین فراری و گروههای کمونیست آن زمان است که خوشبختانه با برافتادن رژیم کمونیستی شوروی آنان هم نقطه اتکای خود را از دست داده نابود شدند. بلی گروههای غرب گرافزونی گرفته‌اند. اندرز به همه این منحرفان قابل توجه است. ۱۲ بلی در سخنرانیهای قبل از پیروزی انقلاب، خطاب به سران حکومت شاهنشاهی که ایجاد دولتی جدید را بی‌عده و عده محال می‌دانستند، گفته بودند: من دولت تعیین می‌کنم، من توی دهن این دولت می‌زنم، من به پشتیبانی این ملت دولت تعیین می‌کنم. خواننده با در نظر گرفتن جو سیاسی آن زمان تصدیق می‌کند که در خطاب به دشمن غدار که رهبر و مردم را هیچ می‌شمرد جز این نباید گفت و چنین تعبیرهایی در آن عصر همانند رجزهایی است که در جنگها خوانده می‌شود و سخن گفتن مطابق حال و مقام است. منابع مقاله: مجله مشکوه، شماره ۸۲، دکتر محمد مهدی رکنی یزدی؛

نطق تاریخی حضرت امام در عاشورای ۱۳۴۲

نطق تاریخی حضرت امام در عاشورای ۱۳۴۲ روز ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ به مناسبت عاشورای محرم ۱۳۸۳، آیت الله خمینی، در معیت چند تن از روحانیون، در صدد برآمدند به مدرسه فیضیه بروند و برای مردم سخنرانی کنند. کوشش رژیم برای منصرف ساختن ایشان از سخنرانی روز عاشورا به نتیجه نرسید. مقارن عصر، آیت الله خمینی، در حالی که هزاران تن، با فریاد «خمینی، خمینی» او را مشایعت می‌کردند، وارد مدرسه فیضیه شد. مقارن ساعت پنج بعد از ظهر، به منبر رفت و بیانات تاریخی خود را ایراد کرد. به لحاظ اهمیت این نطق و تاثیر آن در جامعه و تحولات شگرفی که در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران به وجود آورد، عیناً نقل می‌شود: (۱) «عوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم الآن عصر عاشوراست... گاهی که وقایع روز عاشورا را از نظر می‌گذرانم این سؤال برایم پیش می‌آید که اگر بنی امیه و دستگاه یزید بن معاویه تنها با حسین سر جنگ داشتند آن رفتار وحشیانه و خلاف انسانی چه بود که در روز عاشورا نسبت به زنهای بی‌پناه و اطفال بی‌گناه مرتکب شدند؟! زنان و کودکان چه تقصیر داشتند؟ طفل ۶ ماهه حسین چه کرده بود؟ (گریه حضار) به نظر من آنها با اساس کار داشتند بنی امیه و حکومت یزید با خاندان پیغمبر مخالف بودند بنی هاشم را نمی‌خواستند و غرض آنها از بین بردن این شجره طیبه بود همین سؤال اینجا مطرح می‌شود که دستگاه جبار ایران با مراجع سر جنگ داشت، با علماء اسلام مخالف بود به قرآن چکار داشتند به مدرسه فیضیه چکار داشتند به طلاب علوم دینی چکار داشتند؟ به سید ۱۸ ساله ما چکار داشتند (گریه حضار) سید ۱۸ ساله ما به شاه چه کرده بود؟ به دولت چه کرده بود؟ به دستگاه جبار چه کرده بود؟ (گریه شدید جمعیت) به این نتیجه می‌رسیم که اینها با اساس کار دارند، با اساس اسلام و روحانیت مخالفند، اینها نمی‌خواهند این اساس موجود باشد، اینها نمی‌خواهند صغیر و کبیر ما موجود باشد اسرائیل نمی‌خواهد در این

مملکت علماء اسلام باشند، اسرائیل نمی خواهد در این مملکت دانشمند باشد، اسرائیل به دست عمال سیاه خود مدرسه فیضیه را کوبید، ما را می کوبد، شما ملت را می کوبد، می خواهد اقتصاد شما را قبضه کند، می خواهد تجارت و زراعت شما را از بین ببرد، می خواهد ثروتها را تصاحب کند، اسرائیل می خواهد به دست عمال خود آن چیزهایی را که مانع هستند، آن چیزهایی را که سد راه هستند از سر راه بردارد. قرآن سد راه است باید برداشته شود، روحانیت سد راه است باید شکسته شود، مدرسه فیضیه و دیگر مراکز علم و دانش سد راه است باید خراب شود، طلاب علوم دینیه ممکن است بعدها سد راه بشوند باید کشته شوند، از پشت بام پرت شوند، باید سر و دست آنها شکسته شود، برای اینکه اسرائیل به منافع خودش برسد دولت ایران به تبعیت از اغراض و نقشه های اسرائیل به ما اهانت کرده و می کند. شما اهالی محترم قم ملاحظه فرمودید آن روز که آن رفراوندوم غلط، آن رفراوندوم مفتضح انجام گرفت، آن رفراوندومی که بر خلاف مصالح ملت ایران بود با زور سر نیزه اجرا شد، در کوچه ها و خیابانهای قم، در مرکز روحانیت، در جوار فاطمه معصومه (ع) مشتی اراذل و اوباش راه انداختند، در اتومبیلها نشانند و گفتند مفتخوری تمام شد! ، پلو خوری تمام شد! آیا این طلاب علوم دینیه که لباب عمرشان را، موقع نشاطشان را در این حجرات می گذرانند و ماهی ۴۰ الی صد تومان بیشتر ندارند مفتخورند؟! ولی آنهایی که یک قلم در آمدشان هزار میلیون تومان است مفتخور نیستند؟ آیا ما مفتخوریم که مرحوم حاج شیخ عبد الکریم ما وقتی که از دنیا می روند همان شب آقا زاده هایش شام نداشتند (گریه جمعیت) ما که مرحوم بروجردی ما وقتی که از دنیا می روند ششصد هزار تومان (بابت شهریه حوزه ها) قرض باقی می گذارند ایشان مفتخورند؟ ولی آنهایی که بانکهای دنیا را از دسترنج مردم فقیر انباشته اند، کاخهای عظیم را روی هم گذاشته اند باز هم ملت را رها نمی کنند و باز هم دنبال این هستند که منافع این کشور را به جیب خود و اسرائیل برسانند مفتخور نیستند؟ باید دنیا قضاوت کند، باید ملت قضاوت کند که مفتخور کیست؟! ... من به شما نصیحت می کنم، ای آقای شاه، ای جناب شاه، من به تو نصیحت می کنم، دست از این اعمال و رویه بردار، من میل ندارم که اگر روزی اربابها بخواهند تو بروی مردم شکر گزاری کنند، من نمی خواهم تو مثل پدرت بشی. شما ملت ایران به یاد دارید، پیر مردها، ۴۰ ساله ها حتی ۳۰ ساله هایتان نیز یاد دارند که در جنگ دوم جهانی سه دولت اجنبی به ما حمله کردند، شوروی و انگلستان و آمریکا به ایران ریخته مملکت ما را قبضه کردند اموال مردم در معرض تلف بود نوامیس مردم در معرض هتک بود، لکن خدا می داند مردم خوشحال بودند که پهلوی رفت! من نمی خواهم تو این طور باشی، من میل ندارم تو مثل پدرت بشی، نصیحت مرا بشنو، از روحانیت بشنو، از علماء اسلام بشنو، اینها صلاح ملت را می خواهند اینها صلاح مملکت را می خواهند. از اسرائیل نشنو، اسرائیل به درد تو نمی خورد. بدبخت بیچاره، چهل و پنج سال از عمرت میره یک کمی تامل کن یک کمی تدبر کن، یک قدری عواقب امور را ملاحظه کن، کمی عبرت بگیر، عبرت از پدرت بگیر، اگر راست می گویند که تو با اسلام و روحانیت مخالفی بد فکر می کنی، اگر دیکته می کنند به دست تو می دهند در اطراف آن فکر کن، چرا بی تامل حرف می زنی؟ آیا روحانیت نجس است؟ اگر اینها حیوان نجس هستند چرا این ملت دست آنها را می بوسد؟ آیا ما حیوان نجس هستیم؟! (گریه جمعیت) خدا کند که مراد تو از این جمله که (اینها مثل حیوان نجس هستند) علما و روحانیت نباشد و گرنه تکلیف ما با تو مشکل می شود و تکلیف تو مشکلتر می گردد نمی توانی زندگی کنی، ملت نمی گذارند که با این وضع ادامه دهی، آیا روحانیت و اسلام ارتجاع سیاه است؟ لکن تو مرتجع سیاه انقلاب سفید کردی؟ انقلاب سفید به پا کردی؟ چه انقلاب سفیدی کرده ای؟ چرا این قدر می خواهی مردم را غافل کنی؟ چرا مردم را این قدر تهدید می کنی؟ امروز به من خبر دادند که عده ای از وعاظ و خطباء تهران را برده اند سازمان امنیت و تهدید کرده اند که از سه موضوع حرف نزنند: ۱) از شاه بد گویی نکنند. ۲) به اسرائیل حمله نکنند. ۳) نگویند که اسلام در خطر است و دیگر هر چه بگویند آزادند. تمام گرفتاریها و اختلافات ما در همین سه موضوع نهفته است. اگر از این سه موضوع بگذریم دیگر اختلافی نداریم و باید دید که اگر ما نگوئیم اسلام در معرض خطر است، آیا در معرض خطر نیست؟ اگر ما نگوئیم شاه چنین و چنان است آیا آن طور نیست؟ اگر ما نگوئیم اسرائیل

برای اسلام و مسلمین خطرناک است آیا خطرناک نیست؟ و اصولاً چه ارتباطی و تناسبی بین شاه و اسرائیل است که سازمان امنیت می گوید از شاه صحبت نکنید، از اسرائیل نیز صحبت نکنید؟ آیا به نظر سازمان امنیت شاه اسرائیلی است؟ آیا به نظر سازمان امنیت شاه یهودی است؟! آقای شاه! شاید اینها می خواهند تو را یهودی معرفی کنند که من بگویم کافری تا از ایران بیرونت کنند و به تکلیف تو برسند؟! تو نمی دانی اگر یک روز صدایی دریابد، ورق برگردد هیچ کدام از اینها که اکنون دور تو را گرفته اند با تو رفیق نیستند. اینها رفیق دلارند، اینها دین ندارند اینها وفا ندارند، دارند همه چیز را به گردن توی بیچاره می گذارند، آن مردک که حالا اسم او را نمی برم آنگاه که دستور دادم گوش او را ببرند نام او را می برم (احساسات شدید مردم) آمد به مدرسه فیضیه و سوت کشید کاماندوها اطراف او مجتمع شدند، فرمان حمله داد بریزید، بکوبید، تمام حجرات را غارت کنید، همه چیز را از بین ببرید، وقتی که از او می پرسی که چرا این جنایات را کردید، می گوید شاه گفته است، فرمان ملوکانه است که مدرسه فیضیه را خراب کنیم اینها را بکشیم، نابود کنیم! مطالب خیلی زیاد است بیشتر از آنها است که شما تصور می کنید، حقایقی در کار است، مملکت ما، اسلام ما، در معرض خطر است، آن چیزی که در شرف تکوین است سخت ما را نگران و متاسف ساخته است از وضع ایران، از وضع این مملکت خراب از وضع این هیئت دولت و از وضع این سردمداران حکومت نگران و متاسف هستیم و از خداوند بزرگ اصلاح امور را خواهانیم.» در این سخنرانی، که به زبان ساده ایراد شد و درک آن برای مردم کوچه و بازار بسیار آسان بود، محمد رضا شاه، برای نخستین بار از سوی یک شخصیت روحانی مورد سؤال، انتقاد، سرزنش و حمله قرار گرفته بود. غول وحشت و هراسی که نام شاه طی سالهای متمادی در اذهان جای داده بود، درهم شکسته شد. آیت الله روح الله خمینی در حضور دهها هزار تن مستمع، شاهنشاه را «آقای شاه!» «تو!» «بیچاره!» «بدبخت!» خطاب کرده بود! بت بزرگ سخت ضربه خورده بود، اقتدار رژیم کودتا و ترس و وحشتی که از سازمان امنیت مخوف او، در اذهان وجود داشت، آسیب دیده بود.... به گمان ما، نطق روز ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ آیت الله خمینی، نقطه عطفی است در تاریخ معاصر ایران، نمودی است از یک حرکت پهلوانی و واکنش شدیدی است در برابر ستمگریهای محمد رضا شاه.... بپذیریم، یا نپذیریم، سخنان آن روز آیت الله خمینی، رژیم شاهنشاهی را تکان داد. سخت هم تکان داد و شمارش معکوس از همان روز شروع شد. ابعاد ماجرا، وسیعتر از آن بود که بتوان از راه تهدید، یا وعده و وعید، با آن مقابله کرد. شاه، به شیوه معمول، و با اتکاء به پشتیبانی آمریکای، در برابر این تهدید، به سیاست خشونت و سرکوب متوسل شد و دستور بازداشت آیت الله خمینی را صادر کرد. پی نوشت: ۱. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، صفحات ۶۵-۴۵۶. منابع مقاله: تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ج ۱، نجاتی، غلامرضا؛

ویژگی های عصر امام خمینی (ره)

ویژگی های عصر امام خمینی (ره) عصر امام خمینی قطعه ای نورانی از تاریخ بشر است که از ویژگی های منحصر به فردی برخوردار است در این جا به پاره ای از آن‌ها اشاره می کنیم: الف- تجدید دینی و معنوی انسان معاصر موهبت آسمانی انقلاب اسلامی که در حقیقت سرآغاز عصر جدیدی در حیات بشری گردید مبدأ زمانی تجدید هویت معنوی و دینی اسلامی انسان معاصر محسوب می گردد چنان که مقام معظم رهبری فرمودند: «انقلاب اسلامی هویت اسلامی را در دنیای اسلام و هویت معنوی را در کل جهان زنده کرد.» تحلیل گران زیادی به مانند رهبر حکیم انقلاب بر این اعتقادند که تجدید حیات معنوی و دینی بشر «با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران آغاز شده است و به این لحاظ دهه شصت را باید اولین دهه از این تجدید عهد محسوب داشت.» به همین جهت باید گفت: «اگر بنا باشد تاریخی را برای احیای هویت دینی {در جهان معاصر} در نظر بگیریم آن تاریخ ۱۹۷۹ میلادی است؛ یعنی مقارن با پیروزی انقلاب اسلامی ایران که خیزش عظیمی را برای تفکرات دینی در تمام ادیان به وجود آورده است. آخرین آمارها در مورد احیای تفکر دینی که در سال ۱۹۹۰ م صورت پذیرفته نشان می دهد که تقریباً ۷۰٪ مردم اروپا احساس دینداری

می‌کنند. در تمام ادیان از هندوئیسم گرفته تا بودیسم و... و انواع فرقه‌های مسیحیت همه از یک نوع بازگشت به تفکر دینی خبر می‌دهند و انقلاب اسلامی ایران موجب احیای تفکر دینی در جهان گشت. «صاحب‌نظران زیادی بر این اعتقادند که تأثیرات انقلاب اسلامی بر تجدید حیات هویت دینی بشر بسیار عمیق می‌باشد. دکتر سعید محمد الشهابی سر دبیر مجله معروف و پرتیراژ العالم در این باره می‌گوید. «انقلاب اسلامی ایران نه تنها در جامعه اسلامی بلکه در اکثر جوامع تأثیر اساسی و بنیادی داشته است. بی‌شک طی بیست سال گذشته هیچ حرکتی به اندازه انقلاب ایران نتوانسته بر جامعه بشری تأثیر گذار باشد دین نقش اساسی و حیاتی در اجتماع دارد و انقلاب اسلامی این نور را بر بشریت تاباند و روشنی بخشید.» وی اضافه نمود: «انقلاب اسلامی سبب شد تا روشنفکران و متفکری ضرورت توجه به مسائل دینی و تأثیر آن بر وجدان بشریت و افکار سیاسی - اجتماعی را به خوبی مورد وجه قرار دهند ما در عصر انقلاب اسلامی شاهد رجوع و تمسک مسلمین و غیر مسلمین به اهل دین شدیم.» تأثیرات گسترده حضرت امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی بر حیات دینی و معنوی انسان معاصر توجه تحلیل‌گران بین‌المللی را به شدت به خود جلب نموده است. شبکه اول تلویزیونی بی بی سی انگلیس در یکی از قسمت‌های مجموعه برنامه مستند خود به نام «قرن دوم» که به مناسبت نزدیک شدن قرن ۲۱ تهیه کرده بود و به بحث پیرامون موضوع مورد اشاره پرداخته می‌گوید: «آنچه در ایران در سال ۱۹۷۹ رخ داد نه تنها برای ایرانیان بلکه برای تمام ادیان جهانی نقطه عطفی بود، نقطه عطفی که از بازگشت میلیون‌ها نفر در سراسر دنیا به اصول‌گرایی مذهبی خبر می‌دهد.» به گفته این شبکه: «در سراسر جهان پیروان دیگر ادیان مانند مسیحیت یهودیت و هندو نیز به اصول‌گرایی مذهبی روی آوردند؛ حتی در ترکیه نیز که هفتاد سال قبل با مذهب وارد جنگ شده بود روند بازگشت به اصول اسلامی سرعت گرفته است.» ب- بطلان نظریه‌های ضد دینی در سال‌های متمادی پیش از انقلاب اسلامی پیروزی نظریان مادی آن‌چنان حتمی به نظر می‌رسید که اندیشوران قرن هیجدهم مانند «بیل» و فلاسفه دایره المعارفی فرانسه به طور کلی، مکان و منزلتی برای دین در آینده قائل نبودند به همین نحو در قرن نوزدهم فلسفه‌هایی پدید آمد که یا به طور کلی منکر دین می‌شد مانند فلسفه مارکس و یا خود مذهبی دروغین را جایگزین ادیان آسمانی می‌کرد. در قرن بیستم ماتریالیست‌های شرقی و غربی به سبب مبارزه علنی خود با دین و باورهای دینی در سطح جوامع پرداختند اما سیر تحولات تاریخی و وقوع انقلاب اسلامی ایران آن‌چنان شرایط موجود را در آخرین سال‌های قرن بیستم تغییر داد که نظریه‌پردازان بین‌المللی و جامعه‌شناسان... با اعتراف به حیات مجدد دین در جوامع بشری به طرح نظریه «تجدید حیات دینی در قرن بیستم» به عنوان یک نظریه معتبر علمی طی سال‌های اخیر پرداخته‌اند؛ از آن جمله گیدنز جامعه‌شناس مشهور انگلیس در فصلی از کتاب خود با عنوان پدیده نوزایی دینی می‌نویسد: «در گذشته سه غول فکری جامعه‌شناسی یعنی «مارکس»، «دورکیم» و «ماکس وبر» با کم و بیش اختلافاتی فرآیند عمومی جهانی را به سمت سکولاریزاسیون و به حاشیه رفتن دین می‌دیدند ولی از آغاز دهه هشتاد و یا انقلاب اسلامی ایران شاهد تحقق عکس این قضیه هستیم؛ یعنی فرآیند عمومی جهان روند معکوسی را آغاز و به سمت دینی شدن پیش می‌رود.» به بیان دیگر با وقوع معجزه انقلاب اسلامی به رهبری امام عظیم الشان و گسترش خیره‌کننده حوزه نفوذ ادیان بزرگ الهی - به ویژه دین مبین اسلام - امروز دیگر تحلیل‌گران و قایع سیاسی و تحولات اجتماعی به خود جرأت انکار جایگاه رفیع دین در اجتماع بشری و پیش‌بینی انزوای آن را در آینده جهان معاصر نمی‌دهند بلکه با چرخشی ۱۸۰ درجه‌ای از مواضع پشتیبان خود تصریح می‌نمایند: «بازی قدرت جهانی که در دهه‌های آینده پدید خواهد آمد بدون در نظر گرفتن قدرت روزافزون اسلام مذاهب کاتولیک و مذاهب دیگر قابل درک نیست.» ج- براهت جهانی از عقاید الحادی با پیروزی انقلاب اسلامی علاوه بر بی اعتبار شدن مکاتب مادی و الحادی زمینه فروپاشی نظام‌های الحادی و تجدید نظر تئوری‌پردازان این گونه نظام‌ها در عقاید مبنایی خود فراهم گردید چنان‌که با گذشت یک دهه از پیروزی انقلاب اسلامی بسیاری از سران احزاب و نظام‌های کمونیستی و شخصیت‌های مارکسیست با پشت پا زدن به عقاید باطل خود از هر گونه عقیده‌ای که در تعارض مسلم با ایمان مذهبی اعلام براهت نمودند. برای نمونه الکساندر زوگانف رهبر حزب

کمونیسم روسیه در اظهار نظر های صریح خود گفت: «ما از افکاری که وجود خداوند را انکار می کند دست برداشته ایم.» فیدل کاسترو رهبر قدرتمند و یکی از مقاوم ترین نظام های کمونیستی در دنیا با افتخار اعلام می دارد: «تا وقتی که خدا بخواهد اداره کشور را در دست خواهد داشت ابتدا خواست و اراده خدا، و پس از آن خواست و اراده مردم بالاتر از هر چیزی است.» حشمت اوزال شاعر برجسته و مارکسیست معاصر ترکیه نیز که سال ها به خاطر اعتقاداتش در زندان به سر برده ضمن روی آوردن به اسلام اظهار داشت: «اصلاً از اعتقادات جدیدیم (اسلام) پشیمان نیستم زیرا در زندان این فرصت را داشتم که ارزش اعتقادات خود را بیابم.» وی می گوید: «هموطنان من از گرسنگی ماوراء الطبیعه رنج می برند گرسنگی که فقط با قرآن رفع می شود.» ولادیمیر پوتین رئیس جمهوری روسیه هم در گفت و گو با روزنامه فرانسوی لوفیگارو بعد از یادآوری این مطلب که «اجرای فرایض دینی در شوروی سابق بدون خطر نبوده اما مادرش او را در کلیسا غسل تعمید داده است» می گوید: «من به نوبه خودم از این که به کلیسای ارتدوکس روسیه تعلق دارم افتخار می کنم، این تعلق مرا غنی می کند، و یک ارتباط شخصی با ملت و فرهنگش به وجود می آورد.» - د- احیای فکر دینی در میان سیاستمداران امروزه بر اثر قیام امام خمینی (ره) بار دیگر ارزش های دینی در کانون توجهات جهانی قرار گرفته است تا آنجا که حتی بسیاری از سران کشورها و دولت هادر شرق و غرب عالم با همسو دیدن فضای حاکم بر دنیا و کشور های خود با حرکت و لو آرام به سوی حقیقت دین و... به تجلیل از دین و اعتقاد های دینی پرداخته اند و دین به عنصری برای تحت تأثیر قرار دادن بسیاری از سیاست های جاری دولت های جهان مبدل گشته است. نیکلای چرون از سیاستمداران معروف و رئیس حزب ملی لیبرال دموکراتیک رومانی در دیدار با سفیر جمهوری اسلامی در این کشور باین این مطلب که «انقلاب اسلام پدید های بی نظیر در تاریخ است» اظهار داشت: «انقلاب اسلامی ایران هدف مهمی چون احیای ارزش های دینی در جامعه را دارد و رومانی امروز نیاز مبرم به احیای ارزش های دینی داشته و ما خواهان بهره گیری از تجربیات ایران هستیم.» دکتر ولایتی مشاور مقام معظم رهبری در امور بین الملل با نقل خاطر های در این باره اظهار می دارد: «من یک موقعی با آقای لخ والسا رئیس جمهور لهستان و رهبر قبلی جنبش همبستگی ملاقاتی داشتم و این در زمانی بود که او رئیس جمهور شده بود ایشان به من می گفت: «انقلاب شما روی ما هم اثر گذاشت و ما خوشحالیم از این که در کشور شما یک انقلاب بر اساس دین صورت گرفته است پیروزی انقلاب اسلامی موجب احیای فکری دینی حتی در سطح حکومت ها شد؛ ولو در کشور های مسیحی.» ه- حیات مجدد دین و اعترافات غربی ها پیروزی انقلاب اسلامی در عرصه های مختلف و رجعت دوباره بشر معاصر به باور های دینی تحلیل گران غرب را به بیان اعترافات صریحی در خصوص غفلت قدرت های جهانی از پتانسیل عظیم دین وادشته است دانیل پاپیس رئیس انجمن سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در کنفرانسی در استامبول ترکیه گفت: «باید اعتراف کنیم که بیش از پیروزی انقلاب اسلامی ما برای افکار دینی و مذهبی هیچ جایی باز نکرده بودیم ولی از این پس برای ما آمریکایی ها ضروری است که زمین های جهت مطالعه و تحقیق پیرامون مذهب فراهم آوریم.» سخنان بری رابین از روزنامه نگاران معروف غربی (نویسنده مقاله اسلام نرمال) در جلسه روزنامه نگاران معروف غربی در شهر بروکسل وجه دیگری از واقعیت مورد اشاره ما می باشد وی در این جلسه گفت: «واشنگتن در سال های گذشته اهمیت دین در ارتباطات سیاسی و دیپلماسی را درک نکرده بود و این مسئله مشکلات فراوانی را برای ما آمریکایی ها به وجود آورد که برای واشنگتن گران تمام شد.» رابین افزود: «اگر بخواهیم در آینده با این مشکلات مواجه نباشیم باید این مطلب را بپذیریم و آن را درک کنیم که دین یک واقعیت اساسی و زیر بنایی جوامع بشری است.» به واسطه شرایط جدید جهانی و تأثیرات رو به افزایش دین در جهان معاصر «بعد از انقلاب اسلامی تحولی عظیم در ارزیابی دین در امریکا به وجود آمده است؛ به طوری که امروز دین در همه مجامع (علمی فرهنگی و سیاسی و...) مورد بحث است.» و تحقیقات متنوعی در این باره به صورت مداوم صورت می پذیرد چنان که: «پنج سال پیش در آمریکا مسئله اصول گرایی دینی در جهان را بررسی کردند و پنج کتاب مختلف از ادیان متفاوت (اسلام مسیحیت یهود، و...) در خصوص آن منتشر کردند و جالب این که همه

کتب یاد شده مسئله ریشه دار بودن دین و اعتقادات در جامعه را بررسی و مورد توجه قرار داده‌اند.» در هر حال نقش اساسی انقلاب اسلامی در این خصوص غیر قابل انکار بوده و «این موارد قبل از پیروزی انقلاب اسلامی وجود نداشت و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نمودار شد.» چنان‌که نویسنده و تحلیل‌گر روزنامه تایمز چاپ لندن می‌نویسد: «...در پاییز ۱۳۵۷ دنیای غرب به دلیل انقلاب ایران بار دیگر اسلام را کشف کرد... و ما غربی‌ها خیلی زود فهمیدیم که الله اکبر به معنای خدای بزرگتر است می‌باشد.» و- افزایش تلاش جهانی برای آشنایی با اسلام در عصر امام خمینی اشتیاق و صف‌ناپذیری از سوی شخصیت‌ها و مجامع علمی و تحقیقاتی جهان برای شناخت ابعاد مختلف اسلام و نیز تلاش برای شناسایی مقوله دین و دیگر ادیان الهی ظهور یافته است. گرچه تلاش‌های وسیعی که امروزه در جهت شناخت بیش از پیش اسلام از سوی ملت‌ها و دولت‌ها و مؤسسه‌های تحقیقاتی و... مصروف می‌گردد هر کدام اغراض خاص خود را تعقیب می‌کند اما نکته این جاست که این تلاش‌ها به هر جهت بخشی از تأثیرات شگرف انقلاب الهی و یکی از ویژگی‌های عصر جدیدی است که با قیام خالصانه روح خدا خمینی کبیر (ره) آغاز گردید. به عنوان نمونه می‌توان اشاره کرد که: «در بیست سال گذشته اسلام‌شناسی در آمریکا فقط در بعضی از دانشگاه‌های بزرگ تدریس می‌شد ولی در حال حاضر تمام دانشگاه‌های کوچک و بزرگ درس اسلام‌شناسی دارند و این نشان دهنده تأثیر انقلاب اسلامی ایران است.» توشیو کوردا محقق و تازه مسلمان ژاپنی هم در همین زمینه می‌گوید: «قبل از انقلاب اسلامی ایران هر کتابی که با عنوان و محتوای اسلامی در ژاپن چاپ می‌شد دارای تیراژی کمتر از هزار نسخه بود الحمدلله بعد از پیروزی انقلاب کتاب‌های اسلامی در ژاپن رو به گسترش رفته است.» وی اضافه نمود: «مدتی پیش کتابی در مورد روح و معنویت اسلام به زبان ژاپنی نوشتن که در عرض یک ماه بیش از بیست هزار نسخه آن به فروش رفت.» ز- آهنگک عزیمت انسان به قلمرو تاریخی دیگر امام خمینی (ره) با پایه گذاری و هدایت انقلاب عظیم اسلامی دگرگونی بزرگتری را در عرصه حیات بشری رقم زدند و عصر جدیدی را به وجود آوردند. عصری که در آن رویکرد گسترده و بی سابقه‌ای به حوزه معارف توحیدی و دینی برای بازخوانی مجدد مفاهیمی آغاز گردید که نقش اساسی در شکل‌دهی به حیات معنوی و مادی بشر دارند. گویا انسان سرخورده از آرزوهای بی حد و حصر مادی برای ورود به ساحت جدیدی از حیات تاریخی خود آماده می‌گردد. بسیاری از صاحب‌نظران بین‌المللی به این واقعیت اذعان دارند که «سال‌های پایانی قرن بیستم حرکت‌های مذهبی شکل‌گیری به خود گرفت و دین با ارائه مجدد پیام‌های مذهبی و دگرگون‌سازی ساختار مذهبی وارد میدان شده است.» «به واقع می‌توان گفت: «بشر کنونی همه امیدش به دین و معنویت است. و بشر سرش به دیوار خورده بازگشته خود را بیابد غرب هم همه امیدش الان به دین است پوپر و امثال او یعنی پوزیتیویست‌ها که پشت به دین کرده اند پنبه غفلت در گوششان است. به وضع معاصر غرب نظری بیندازد: غالب متفکران معاصر به اهل دین و چه غیر اهل دین توضیحاتی راجع به دین و معنویت دارند.» بحران همه جانبه دنیای مدرن بشر معاصر را در محصر پیچیده‌ای قرار داده است و انسان عصر جدید آمال متعالی و معنوی خود را در غوغای نفس‌گیر ماده پرستی از دست رفته می‌بیند از همین روست که انسان آهنگک عزیمت به قلمرو تاریخی دیگری را دارد. «گفته‌اند - و شاید هم بی دلیل - که همه اصول نو آورانه عصر جدید اکنون خود در وضعیت بحران قرار گرفته‌اند در تائید این نظر دلایلی چند وجود دارد که نشان می‌دهد انسان اروپایی مشغول جمع کردن خیمه و خرگاه خویش از سرزمین نوینی است که طی سیصد سال گذشته در آن رحل اقامت افکنده بود این انسان آهنگک عزیمت در قلمرو تاریخی و شیوه زیستی دیگری دارد.» میر احمد رضا حاجتی - برگرفته از کتاب عصر امام خمینی

از ولادت تا هجرت

از ولادت تا هجرت سال ۱۳۲۰ هجری قمری از نیمه می‌گذشت که مولودی در ایران دیده به جهان گشود که بعدها با قیام الهی خویش سرنوشت ایران و جهان اسلام را دگرگون ساخت و انقلابی را پدید آورد که قدرتهای مسلط جهان و تمامی دشمنان آزادی

و استقلال ملتها، از همان آغاز در برابرش صف کشیدند و برای سرکوبی اش به میدان آمدند. آن روز کسی نمی دانست، این همان است که فرداها دنیا او را به نام ((امام خمینی)) خواهند شناخت. همانکه وقتی قیام خویش را آغاز کند، در برابر بزرگترین قدرتهای جهان خواهد ایستاد و از استقلال کشور و مجد امت اسلام دفاع خواهد کرد و احیاگر دین خدا در عصر مسخ ارزشها خواهد شد. در روز بیستم جمادی الثانی ۱۳۲۰ هجری قمری در شهرستان خمین از توابع استان مرکزی ایران در خانواده اهل علم و هجرت و جهاد و در خاندانی از سلاله زهرای مطهر علیهما السلام روح الله الموسوی الخمینی پای بر خاکدان طبیعت نهاد. پدر بزرگوار امام خمینی مرحوم آیه الله سید مصطفی موسوی از معاصرین مرحوم آیه الله العظمی میرزای شیرازی (ره) پس از آنکه سالیانی چند در نجف اشرف علوم و معارف اسلام را فرا گرفته و به درجه اجتهاد نائل آمده بود به ایران بازگشت و در خمین ملجاء مردم و هادی آنان در امور دینی بود. در حالی که بیش از ۵ ماه از ولادت ((روح الله)) نمی گذشت، طاغوتیان و خوانین تحت حمایت عمال حکومت وقت، ندای حق طلبی پدر را که در برابر زورگوئیهایشان به مقاومت برخاسته بود با گلوله پاسخ گفتند و در مسیر خمین به اراک وی را به شهادت رساندند. بستگان شهید برای اجرای حکم الهی قصاص به تهران (دارالحکومه وقت) رهسپار شدند و بر اجرای عدالت اصرار ورزیدند تا قاتل قصاص گردید. بدین ترتیب امام خمینی از اوان کودکی با رنج یتیمی آشنا و با مفهوم شهادت روبرو گردید وی دوران کودکی و نوجوانی را تحت سرپرستی مادر مومنه اش (بانو هاجر) که خود از خاندان علم و تقوا و از نوادگان مرحوم آیه الله خوانساری (صاحب زبده التصانیف) بوده است و همچنین نزد عمه مکرمه اش (صاحبه خانم) که بانویی شجاع و حق جو بود، سپری کرد اما در سن ۱۵ سالگی از نعمت وجود آن دو عزیز نیز محروم گردید. حضرت امام از سنین کودکی و نوجوانی با بهره گیری از هوشی سرشار، قسمتی از معارف متداول روز و علوم مقدماتی و سطح حوزه های دینی، از آن جمله ادبیات عرب، منطق و فقه و اصول را نزد معلمین و علمای منطقه (نظیر آقا میرزا محمود افتخار العلماء مرحوم میرزا رضا نجفی خمینی، مرحوم آقا شیخ علی محمد بروجردی، مرحوم آقا شیخ محمد گلپایگانی و مرحوم آقا عباس اراکی و بیش از همه نزد برادر بزرگش آیه الله سید مرتضی پسندیده) فرا گرفت و در سال ۱۲۹۸ هـ ش عازم حوزه علمیه اراک شد. حمید انصاری - Imam-khomeini.com

اقامتگاه های حضرت امام (ره) از آغاز تا پایان

اقامتگاه های حضرت امام (ره) از آغاز تا پایان منشور منور حضرت امام خمینی چون منشوری منور کثیری از فضایل و مکارم را در وجود خویش محقق ساخته بود. یکی از جنبه های جالب که در زندگی این بزرگمرد میدان حکمت و معرفت درخشندگی دارد، ساده زیستی، قناعت و اعراض از تشریفات و تجملات می باشد. امام که این شیوه را به نحو بارزی در زندگی خود پیاده کرده بود طی بیاناتی دیگران و خصوصا مسئولین را به چنین روشی فرا می خواند و می فرمود: «ارزش انسان به خانه نیست، به باغ نیست. اگر ارزش انسان به اینها بود باید انبیا یک همچنین کاری بکنند. انبیا سیره شان را دیده اند که چه جور بوده است. ارزش انسان به این نیست که یک هیاهو داشته باشد و رفت و آمد زیاد داشته باشد». (۱) و در فرازی از یکی از سخنرانیهای خود خاطر نشان ساخت: «صاحب جواهر... یک منزل محقر داشتند و در یک اتاقشان باز بود و به یک دالانی - از قراری که نقل می کنند - که در آن هوای گرم نجف یک نسیم، نسیم داغی می آمده و ایشان مشغول تحریر «جواهر» بوده اند». (۲) و در بیان دیگری به زهد و تقوای علما اشاره کرده و اظهار داشته اند: «در آن وقتی که آمدیم قم که در آنجا چه اشخاصی بودند، شخص اول قم در حیث زهد و تقوا... مرحوم آشیخ ابوالقاسم قمی، مرحوم آشیخ مهدی و عده دیگری و شخص نافذ آنجا و متقی، مرحوم آ میرزا محمد برقی و مرحوم آ میرزا محمد ارباب، همه اینها را من منزلهایشان رفتم... در زندگی مشابه بودند... مرحوم آ میرزا محمد ارباب که من رفتم مکرر منزلشان یک منزلی داشت دو سه تا اتاق داشت خیلی ساده، بسیار ساده. مرحوم آشیخ مهدی همین طور... وقتی انسان در آن محیط

واقع می‌شد که اینها را می‌دید، همین دیدن اینها برای انسان یک درسی بود.» (۳) همان گونه که از بیانات حضرت امام استفاده می‌شود آشنایی با منزل مشاهیر، خود می‌تواند برای علاقه‌مندان به مکارم آموزنده باشد و از این جهت در این نوشته کوشش شده است در یک بررسی اجمالی خوانندگان با محل سکونت حضرت امام خمینی، از خمین تا جماران آشنا شوند. باروی امن در دوران حکومت قاجارها ایران در آتش ناامنی و ستم می‌سوخت. اشرار از این فرصت بدست آمده سوء استفاده می‌کردند و شهرهای این مرز و بوم را مورد تاخت و تاز وحشیانه خویش قرار می‌دادند. شهر کوچک خمین که در دامنه ارتفاعاتی به نام «بوجه» آرمیده است، به کام آشوب فرو رفته و کمر مردمانشان از ستم شاهزادگان و خوانین خم شده است. در این شرایط آشفته هر گونه روزنه امیدی به روی مردم بسته است. در آن زمان تنها یک در بر روی مسلمانان این دیار باز بود و پناه و ملجایی برای محرومان محسوب می‌گشت و دلها در یک خانه آرامش می‌یافت و آنجا مکانی جز منزل حاج سید مصطفی موسوی - پدر حضرت امام - نبود. این منزل را محسن نامی که از متنفذین خمین بود و با تجاوزات افراد شرور نیز مخالفت داشت در تاریخ ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۵۵ ق به فردی که تازه وارد شهر شده ولی محبوب مردم بود و خوی شرارت نداشت واگذار کرد. این شخص کسی جز جد بزرگوار حضرت امام نبود. عمارت مذکور در پس دروازه محله سادات - شرق خمین - واقع است که شامل اندرونی و بیرونی می‌شود، اتاقها و منضعات این مکان تغییر آنچنانی نکرده‌اند و در توسعه و تعریض خیابان بروج و باروی جهت شرقی بنا را از بین برده است. این بیت از طریق کوچه‌ای مارپیچ و باریک به بازار و مسجد جامع متصل می‌شود. پدر امام در خانه مزبور را بر روی بی‌پناهان و پابرهنگان باز گذاشته و برای دفع اشرار و دفاع از محرومان سلاح بر دوش گرفته و این مکان را به محل مبارزه با متجاوزان و جایگاه امن مظلومان تبدیل کرده بود. (۴) امام خمینی در بیستم جمادی الثانی سال ۱۳۲۰ ق همزمان با سالروز میلاد خجسته کوثر ولایت حضرت فاطمه زهرا (س) در این خانه دیده به جهان گشود و دوران کودکی و نوجوانی را در منزل مزبور سپری ساخت. صحن این خانه خاموش و ساکت در زیر بارش باران و تابش آفتاب با دیوارهای کهن درد دل می‌کند، زیرا خاطرات خوش و ناگواری را در خود جای داده است. آجرهای کف حیاط هنوز باقی هستند ولی عبور از تاریخی نسبتاً طولانی و قدمتی یکصد و هفتاد ساله از آنها رنگ و رویی باقی نگذاشته و سخت فرسایش یافته‌اند. خانه‌های خشت و گلی اطراف به مرور ایام جای خود را به بناهای نوساز داده‌اند. تنها زادگاه امام است که با مختصر تعمیراتی به همان سبک سنتی قدیمی و معماری جالب که از هویت بومی و دینی حکایت دارد نظر هر فردی را به سوی خود جلب می‌کند. دیوارهایش زمزمه می‌کنند: آن مرد نستوه و سازش ناپذیر، ستیز با ظلم را در اینجا تجربه کرد و محروم نوازی و خوشخویی با مردمان را در این خانه از پدر به ارث برد و نخستین آثار آمیختگی تدین با سیاست را در منزل مورد اشاره، مشاهده کرد. اگرچه این خانه تنها هیجده بهار میزبان امام بود اما خاطراتی زیاد را در دل خود جای داده است. منزل امام در سازمان میراث فرهنگی به عنوان یکی از آثار ملی به ثبت رسیده و به یک مرکز ایرانگردی و زیارتی تبدیل شده است. (۵) حجره سلطان آباد امام خمینی پس از شکوفایی در این بوستان معطر در سال ۱۲۹۹ش (۱۳۳۹ ق) جهت ادامه تحصیل رهسپار سلطان آباد (اراک) گردید تا در حوزه علمیه این شهر دنباله تحصیلات را پی گیرد. حجره حضرت امام در مدرسه علمیه اراک که حدود یک سال در آن اقامت داشتند در ضلع شرقی ساختمان قرار دارد که قرار است به یادبود آن بزرگوار توسط سازمان میراث فرهنگی کاشی کاری شود. (۶) در آشیانه فقاقت در سال ۱۳۴۰ ه. ق که مرحوم آیت الله حائری حوزه علمیه اراک را به شهر مقدس قم انتقال داد، امام خمینی که تازه کتاب «مطول» را شروع کرده بود در سن ۲۰ سالگی به قم رفت و در مدرسه دارالشفای این شهر مسکن گزید و در حوزه جدید التأسیس قم تحصیلات را با جدیت بیشتری دنبال نمود. با ورود آیت الله حائری به این دیار اهل بیت (علیهم السلام)، مدرسه دارالشفای بازسازی گردید و مدرسه فیضیه احیا شد. امام خمینی حدود هفت سال یعنی تا سن ۲۷ سالگی در حجره‌ای از مدرسه فیضیه اقامت داشت. (۷) حجره شماره ۲۳ محل خلوت انس و سیر و سلوک عهد شباب بود و به همین دلیل در دوران تبعید امام مکان شریفی برای طلبه‌ها به شمار می‌آمد. پس از ارتحال جانگداز او

این حجره به شکل سابق مرمت گردید و به عنوان یکی از موارث امام نگهداری می‌شود. البته پس از ازدواج، امام مدرسه فیضیه را به پایگاه علم و مبارزه تبدیل نمود و در سال ۱۳۱۵ ه.ش پس از رحلت آیت الله حائری محل تشکیل درس اخلاق امام خمینی بود که مأموران رضاخان آن را تعطیل کردند و پیرو این ممانعتها درس مزبور به صورت جلسات خصوصی در خانه تشکیل می‌گردید و بعد به مسجد سلماسی انتقال یافت. (۸) امام خمینی در سن ۲۸ سالگی با دختر محترم آیت الله ثقفی ازدواج نمود و پس از تشکیل خانواده مدتی در تهران در خیابان «آب سردار» اقامت داشتند و سپس به قم عزیمت نمودند و وارد خانه‌ای شدند که همسر امام قبل از ازدواج در عالم رؤیا آن را دیده بود. (۹) این اولین خانه‌ای بود که آیت الله حاج سید احمد زنجانی به امام معرفی کرد و آن بزرگوار به همراه خانواده شش ماه در آن سکونت داشت گویا صاحب خانه می‌خواست منزلش تخلیه گردد یا آنکه به دلیل کرایه سنگین، امام ناچار به تخلیه آن گردید. دومین خانه که ایشان در قم اجاره نمود در محله‌ای نزدیک عشق‌علی بود که به آنجا الوندیه می‌گفتند و گویا حالا خراب شده است. در ۲۱ رجب سال ۱۳۰۹ ش در این خانه مرحوم شهید آیت الله سید مصطفی خمینی متولد گردید. (۱۰) حضرت امام خمینی پس از چند بار جابجایی و زندگی در مکانهای اجاره‌ای، خانه‌ای در محله یخچال قاضی قم تهیه کردند. این خانه که سیصد متر مساحت دارد با سبک قدیمی و از خشت ساخته شده و در دو سوی حیاطش بنایی (ضلع شمالی و غربی) دو طبقه دارد. ساختمان اول که در ورودی آن قرار دارد به عنوان بیرونی و ساختمان بعد از حیاط به عنوان اندرونی مورد استفاده قرار می‌گرفت. اتاقهای طرفین ساختمان بیرونی به همدیگر راه دارند و در و پنجره‌های آن هنوز یاد ایام گذشته را در اذهان تداعی می‌کنند و معماری بومی و سنتی خود را در شیشه‌های کوچک مربع و مستطیلی شکل حفظ کرده‌اند. این خانه در سالهای تبعید امام، به عنوان بیت حضرت امام محل مراجعات علاقه‌مندان بود و نخست آیت الله محمد صادق تهرانی امر وجوهات و رسیدگی به امور طلاب را در آن به نمایندگی از طرف امام انجام می‌داد که پس از تبعید وی، این خانه در اختیار آیت الله پسندیده - برادر ارشد حضرت امام خمینی - قرار گرفت. آن مرحوم نیز فعالیتهای مورد اشاره را در آن انجام می‌داد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نیز این امر ادامه داشت و با ارتحال آن روح قدسی این خانه تبدیل به دفتر مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای گردید. بیمارستان فاطمیه که در مجاورت این بیت قرار داشت تخریب شده و خیابان معلم از کنارش گذشته است. وضع ساده منزل حضرت امام در قم در طول زندگی، از قناعت ایشان حکایت دارد و معروف است که آجرهای پله حیاط سائیده شده بود، بنا می‌گوید تعدادی آجر تهیه شود تا آن آجرهای سائیده شده را عوض کنیم، امام می‌فرماید: همان آجرهای کهنه را پشت و رو کنید و کار بگذارید! (۱۱) محبوب محبوس در نیمه شب دوازدهم محرم سال ۱۳۸۳ ق مطابق با پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ در پی سخنرانی افشاگرانه امام علیه رژیم وابسته پهلوی و استعمار عوامل ساواک به همراه کماندوهای رژیم به سوی خانه امام حرکت کردند و از سر کوچه تا درب منزلشان که بیش از صد متر نبود تحت کنترل قرار داده و درب هر خانه سربازی گماردند و در اطراف منزل و باغ اناری که در پشت این منزل قرار داشت سنگر گرفتند و جمعی دزدانه وارد منزل شدند و امام را سوار ماشین فولکس واگن که دم درب خانه ایستاده بود نمودند و مستقیماً به تهران در باشگاه افسران بردند. (۱). روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۶ تیر ماه ۱۳۶۴ (۲). صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۱۷ (۳). همان، ج ۱۹، ص ۱۵۷ (۴). مجله حضور، شماره اول خرداد، ۱۳۷۰، ص ۳۶ (۵). آن موج آرام (ویژه‌نامه هشتمین سالگرد رحلت امام خمینی)، ناشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص ۱۱ (۶). آن موج آرام، ص ۱۱ (۷). بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ج اول، سید حمید روحانی، ص ۳۶ - ۲۷ (۸). آن موج آرام، ص ۱۷ (۹). فصلنامه ندا، شماره اول، ص ۱۸ (۱۰). مصاحبه با مادر محترم شهید آیت الله سید مصطفی خمینی، مجله حضور، شماره ۲۱، پاییز ۱۳۷۶، ص ۷ - ۲۳ (۱۱). پا به پای آفتاب، ج دوم، ص ۳۱۳ غروب آن روز ایشان را با اتومبیل جیبی که پنجره‌هایش با پارچه سیاه رنگی پوشیده شده بود از باشگاه افسران خارج ساخته و به پادگان قصر بردند و نوزده روز تمام یعنی تا چهارم تیر ماه را در زندان مذکور گذرانیدند. سپس ایشان را از آنجا به پادگان عشرت آباد منتقل ساختند. (۱) سلولی که امام در آنجا زندانی بود، محلی کوچک به

اندازه شش متر مربع به ابعاد دو متر در سه متر بود. رژیم شاه تحت فشارهای فراوان داخلی و اعتراضات شدید حوزه‌های علمیه عراق و ایران و مهاجرت علما به تهران نتوانست رهبر قیام را در این سلول نگه دارد و پس از دو ماه در دوازدهم مرداد ۱۳۴۲ ش ایشان را به «داوودیه» که به تصور رژیم شاه جایی دور افتاده بود، منتقل کرد. رژیم برای فرونشاندن ناراضیتهای عمومی و به دنبال آخرین تلگراف که از حوزه علمیه قم خطاب به حسنعلی منصور - نخست وزیر وقت - مخبره و انتشار یافت در شب سه شنبه هیجدهم فروردین ۱۳۴۳ ش امام خمینی را آزاد نمود. پس از ده ماه ایشان وارد خانه خویش در شهر مقدس قم گردید و موجبات شادمانی علاقه‌مندان را فراهم ساخت. (۲) اما در شب سیزدهم آبان ۱۳۴۳ و یک هفته پس از اعتراض امام خمینی به تصویب لایحه کاپیتولاسیون، خانه ایشان را محاصره نموده و با وحشی‌گری خاصی معظم له را شبانه دستگیر کرده به تهران انتقال دادند و روز بعد که مطابق ۲۹ جمادی الثانی سال ۱۳۸۴ ق بود ایشان را به ترکیه تبعید نمودند و به هتلی در بلوار پالاس طبقه چهارم اتاق شماره ۵۱۴ که از قبل مهیا شده بود بردند. این هتل در مرکز شهر آنکارا قرار داشت و چون خبرنگاران به آنجا آمدند بعد از ظهر پنجشنبه ۱۴ آبان ۱۳۴۳ ش امام خمینی را به ساختمان دیگری در خیابان آتاتورک به نام ساختمان «فتوتم» انتقال دادند. پس از تغییرات پیاپی محل اقامت امام، در ۲۱ آبان، مطابق ۷ رجب سال ۱۳۸۴ ق ایشان را به شهر بورسا واقع در ۴۶۰ کیلومتری غرب آنکارا - حوالی دریای مرمره - منتقل کرده و در یکی از ساختمانهای جنوبی آن اسکان دادند و در سیزدهم دی همین سال، رژیم فرزند ارشد امام را نیز به ترکیه تبعید کرد و شهید حاج آقا مصطفی خمینی به نزد پدر بزرگوار خویش شتافت. مدت اقامت امام در ترکیه یازده ماه به طول انجامید. (۳) در این مدت با وجود آنکه امام در شرایطی سخت به سر می‌برد کتاب تحریر الوسیله را به رشته تحریر در آورد. (۴) کلبه کوچک شاه با تصور اینکه اهل جمود و خمود در عراق می‌توانند در شخصیت حضرت امام تأثیر منفی بگذارند، در تاریخ ۱۳ مهر ۱۳۴۴ ق قائد بزرگ را همراه فرزند برومندشان از تبعیدگاه ترکیه به عراق منتقل ساخت. (۵) امام در بدو ورود به عراق، همراه فرزند ارشدش عازم شهر کاظمین شد. و در مسافرخانه جمالی این دیار مقدس اقامت گزید. صاحب مسافرخانه چون رهبر نهضت ایران را شناخت در مقام تکریم برآمد و با اصرار زیاد، ایشان را به منزل شخصی خویش برد. در پانزدهم مهر ماه امام و شهید سید مصطفی خمینی در حالی که انبوهی از روحانیان نجف و کاظمین آن دو را همراهی می‌نمودند به سوی سامرا حرکت کردند و در میان استقبال صمیمی علما و مردم این دیار ابرار، به مدرسه مرحوم شیرازی وارد شدند و عصر روز بعد به کربلا عزیمت نمودند و با شور و اشتیاق خاصی بارگاه مقدس امام حسین (ع) و سایر شهیدان کربلا را زیارت کردند. حضرت امام پس از سکونت در نجف به مناسبت‌های ویژه به این شهر می‌آمد و در مدت کوتاه اقامت خویش در خانه‌ای که به یک نفر کویتی تعلق داشت، اقامت می‌کرد. این خانه در انتهای بازار رو به روی حرم حضرت سید الشهداء (ع) قرار داشت و فاصله‌اش تا حرم طولانی نبود. (۶) در نجف رسم بود برای خنکی داخل خانه از کولرهای دستی استفاده می‌کردند تا از هوای زیرزمین استفاده شود و چون نجار آوردند تا مقدمات کار را فراهم سازد و جعبه‌ای برای پنکه درست کند امام با لحنی که شدت داشت خطاب به اطرافیان فرمود: شما همه دست به یکی کنید که مرا جهنمی نمایید! همه ترسیده بودند. سرانجام با اصرار زیاد، امام قبول کرد که آن دو قطعه فیبر نصب گردد و پنکه در آن جای گیرد. (۷) ساختمان بیرونی این منزل خیلی فرسوده بود و آیت الله اشراقی پیشنهاد کرده بود که رنگ آمیزی شود ولی امام فرموده بود: از پول بیت المال نمی‌توانم بدهم. آقای اشراقی قبول کرده بود از پول خود بدهد و وقتی امام به کربلا مشرف می‌شود، فرصت را غنیمت شمرده اتاق بیرونی را درست کردند و در اطراف آن تشک گذاشتند هنگامی که امام بازگشت و اتاق را دید ناراحت شده و به آقای رضوانی فرمود: من گفته بودم رنگ کنید ولی نه این طور. با آنکه کار زیادی نشده بود و فرش اتاق همان زیلو بود و در اطراف آن تشک انداخته و پارچه‌های ارزان هم برای روی آنها خریده بودند. (۸) خانه‌ای که امام در نجف اجاره کرده بود پله‌های خیلی بلند و تنگی داشت که رفتن به طبقات دوم و سوم و پشت بام از طریق آنها مشکل بود. پشت بام دری داشت که روزها آن را باز می‌کردند و شبها باید بسته می‌شد. امام بعد از صرف شام و مسواک کردن هر شب این پله‌ها را طی می‌کرد و

شخصاً این در را می‌بست. روزی یکی از افراد خانواده گفت: این کار شما نیست. امام فرمود: نه برای من زحمتی ندارد و سخت نیست. (۹) دکتر صاحب حکیم می‌گوید: منزل امام در وسط کوچه‌ای تنگ و آسفالت‌ه قرار داشت که در میان آن جوی آب کوچکی روان بود و دو قسمت بیرونی و اندرونی داشت. من معاینه امام را به عنوان دندانپزشک در اندرونی انجام می‌دادم که از حیاطی بدون سایبان تشکیل شده و دیوارهایش با آجر زرد مربع شکل ساخته شده و در لابلای آنها برای استحکام بیشتر گچ بکار رفته بود، همه پنجره‌ها مشرف به حیاط بودند. (۱۰) خانم حائری، همسر مرحوم آیت الله سید مصطفی خمینی نیز می‌گوید: زندگی ما در نجف خیلی ساده بود و با کمترین وسایل روزگار می‌گذرانیدیم. در آن هوای گرم نجف هشت سال یخچال و کولر نداشتیم و از فرش بی‌بهره بودیم ولی سید مصطفی می‌گفت باید این طور زندگی کرد. (۱۱) هجرت تاریخ ساز بعد از آشتی ایران و عراق بلافاصله برای فعالیتهای سیاسی امام و یارانش محدودیت ایجاد شد و مأمورین، بیت حضرت امام را محاصره کردند و نگذاشتند کسی وارد شود. این وضع پانزده روز ادامه داشت، وقتی رهبر کبیر انقلاب این مراقبت و محاصره شدید را ملاحظه فرمود تصمیم به هجرت گرفت و فرمود: از عراق به کویت خواهم رفت. و سرانجام در یازدهم مهر سال ۱۳۵۷ هجرت تاریخ ساز امام صورت گرفت و به مرز کشور کویت رفت ولی با ممانعت دولت کویت تصمیم گرفته شد به فرانسه عزیمت نماید. (۱۲) حضرت امام خمینی پس از ورود به پاریس در منزل یکی از دانشجویان در محله کشان - یکی از محلات مرکز حکومت فرانسه - اقامت گزید. البته منزل اجاره‌ای بود و شرط امام برای سکونت نیز پرداخت اجاره آن بود. از آنجا که خانه در طبقه چهارم یک ساختمان واقع شده بود، رفت و آمد زیاد به منزل امام باعث ناراحتی همسایه‌ها می‌شد. لذا خانه‌ای در نوفل لوشاتو که از روستاهای حومه پاریس بود و در پنجاه کیلومتری آن قرار داشت انتخاب شد و به آنجا تشریف برد. نظر امام این بود که محل اقامتشان ساختمانی باشد که در اطرافش همسایه‌ای وجود نداشته باشد تا برای مجاورین زحمتی فراهم نشود. برادرانی که در پاریس بودند موفق نشدند منزلی با این ویژگی در پاریس بیابند، از این رو منزل یکی از برادران ایرانی مقیم نوفل لوشاتو را که خالی از سکنه بود پیشنهاد کردند. این خانه کوچک دارای دو اتاق تودرتوی به مساحت هفت و نه متر مربع بود که در انتهای اتاق عقبی پستوی کوچکی قرار داشت. در کنار اتاق اول آشپزخانه شش متری و یک دستشویی قابل مشاهده بود. حمام در زیرزمین بود که دستگاه تکثیر نوارهای امام را در زیر زمین قرار دادند. امام در اتاق عقبی، حاج احمد آقا در پستو و برادران همراه در اتاق جلویی استقرار یافتند. زمانی که هوا مساعد بود در محوطه نسبتاً وسیع مقابل خانه فرشی می‌گسترانیدند که امام به آنجا تشریف می‌برد. ایشان برای وضو ساختن و یا به هر دلیل دیگری که قصد خروج از اتاق را داشت باید از اتاق برادران می‌گذشت. (۱۳) سرانجام حضرت امام پس از ۱۴ سال در دوازدهم بهمن ۱۳۵۷ در میان استقبال گرم و پرشور امت مسلمان ایران به این سرزمین بازگشت و پس از زیارت شهدا در بهشت زهرا و ایراد آن سخنرانی تاریخی به مدرسه رفاه واقع در تهران وارد شد. این مدرسه با حیاط محقرش و کوچه‌ای که در آن باز می‌شد گنجایش جمعیت مشتاق دیدار کننده را نداشت. لذا ستاد استقبال از امام که به تشکیلات اداره انقلاب تبدیل شده بود به این مدرسه انتقال یافت و مقر امام و ستاد اداره منزلشان به مدرسه علوی که نزدیک مدرسه رفاه در نزدیکی میدان بهارستان یعنی در شرق آن قرار داشت منتقل شد. مشتاقان امام از روز سیزدهم بهمن به بعد از در شرقی مدرسه علوی که به کوچه بن بست در خیابان ایران باز می‌شد وارد حیاط شده و حضرت امام در کنار پنجره ساختمان به ابراز احساسات آنان پاسخ می‌گفت. سپس جمعیت از در غربی که در مدرسه رفاه قرار داشت خارج می‌شد. اتاق زندگی و محل ملاقاتهای رهبر کبیر انقلاب جای محقری بود با ابعاد دو و نیم متر در سه و نیم متر که با فرشهای ارزان مفروش گشته بود و جز پتو و پستی امکانات دیگری در آن مشاهده نمی‌گردید. (۱). همگام با خورشید، خاطرات حجت الاسلام و المسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، ص ۱۰۲-۱۰۳ (۲). همان، ص ۱۲۵، و نیز فصلنامه ندا، شماره اول، ص ۳۵-۳۶ و شماره ۱۲، ص ۱۶ (۳). آن موج آرام، ص ۱۳ (۴). مقدمه کتاب تحریر الوسیله و نیز نک: همگام با خورشید، ص ۱۷۷ (۵). همگام با خورشید، ص ۱۸۱ (۶). آن موج آرام، ص ۱۴ (۷). سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی، ج اول، ص

۱۲ - ۱۳ (۸). همان، ج ۴، ص ۱۳۴ - ۱۳۵ (۹). پا به پای آفتاب، ج اول، ص ۱۴۰ (۱۰). مجله حضور، ویژه‌نامه چهاردهمین سالگشت انقلاب اسلامی، بهمن ۱۳۷۰، ص ۸۵ (۱۱). اطلاعات بانوان، سه شنبه ۲۵ شهریور ۱۳۵۹، شماره ۸، ص ۶ (۱۲). همگام با خورشید، ص ۳۷۹ و ۴۲۱ (۱۳). پا به پای آفتاب، ج دوم، ص ۱۴۴؛ سرگذشت‌های ویژه ...، ج اول، ص ۴۳ - ۴۵؛ همگام با خورشید، ص ۳۳۵ - ۴۴۶. مراجعت به قم در تاریخ دهم اسفند ماه سال ۱۳۵۷ حضرت امام خمینی مدرسه علوی را ترک نموده و عازم قم شد. خانه امام در محله یخچال قاضی که قبل از دوران تبعید در آن می‌زیست در محلی قدیمی قرار داشت و کوچه‌های باریک آن ظرفیت هزاران دیدار کننده را نداشت. در جنوب شرقی پل حجتیه کوچه‌ای ۶ متری قرار داشت که فاصله آن را با مسیر رودخانه فصلی محوطه‌ای وسیع که زمین خالی بود تشکیل می‌داد. آیت الله اشراقی داماد حضرت امام در این خانه می‌زیست ایشان به حضرت امام پیشنهاد نمود که این کوچه را برای اقامت انتخاب کند زیرا با وجود محوطه‌ای وسیع این ازدحام برای مجاورین زحمتی فراهم نمی‌کند. منزل آیت الله یزدی که در مجاورت آن قرار داشت به عنوان محل سکونت امام در اختیار ایشان قرار گرفت و منزل آیت الله اشراقی، محل استقرار دفتر امام گردید. خانه مساحتی در حدود ۳۰۰ متر داشت و یک سوم آن حیاط خانه بود. ساختمان دارای یک سرداب و یک طبقه بود و با نصب بلندگو روی پشت بام، حضرت امام برای دیدار با مردم روی بام می‌رفتند؛ به نحوی که برای همه مردم قابل رؤیت بود و ایشان هم می‌توانستند همه مردم را مشاهده کرده و به ابراز احساسات آنان پاسخ گویند. این خانه مرکز رهبری انقلاب و تصمیم‌گیریهای سرنوشت ساز بود. (۱) در این خانه بعضی روزها امام متجاوز از شش ساعت با مردم دیدار می‌کرد و هیچ‌گاه از ملاقات با آنان خسته نمی‌شد. برخی شبها تا ساعت ده نیز مردم خانه امام را ترک نمی‌کردند و از پشت خانه فریاد می‌زدند: ما منتظر رهبر هستیم و امام با فریاد آنان از خانه بیرون می‌آمد. بسیاری از روزها در اتاقی محقر متجاوز از صد و پنجاه نفر در هوای گرم و با روشنایی نورافکنهای تلویزیون و در حالی که بوی عرق و تنفس مردم آنجا را مثل یک بخاری گرم کرده بود می‌نشست. یک روز امام زودتر از برنامه هر روز به بیرون خانه رفت در حالی که مردم پشت نرده‌های خانه در فشار ایستاده بودند و در هنگام آمدن رهبرشان کوشیدند که دربها زودتر باز شود. امام که این وضع را مشاهده کرد به اطرافیان تأکید نمود که تا فردا باید اینها جمع آوری شود. در هوای سرد و گرم امام به پشت بام می‌آمد و به احساسات مردم پاسخ می‌داد و دست مبارکشان همچون پرچی استوار که بر دوش قهرمانی باشد بالا می‌ماند. وقتی برف می‌بارید می‌خواستند بالای سر امام چتر بگیرند ایشان عصبانی شده و می‌فرمود: مگر مردم چه می‌کنند. (۲) سرانجام در روز سوم بهمن ماه سال ۱۳۵۸ امام خمینی به دلیل کسالت قلبی به بیمارستان قلب تهران انتقال یافت. اقامت در جماران به دلیل آنکه امکانات کافی برای معالجه امام در قم نبود و ایشان به مراقبت بیشتری نیاز داشت از این جهت بنا به دستور پزشکان این جابه‌جایی صورت گرفت و رهبر کبیر انقلاب حدود دو ماه در بیمارستان قلب شهید رجایی واقع در پارک ملت در خیابان ولی عصر بستری گردید. پس از حصول بهبودی نسبی، پزشکان توصیه کردند محل مناسبی برای اقامت امام در تهران انتخاب شود که آلودگی هوایی کمتری داشته باشد و در دسترس پزشکان و تجهیزات بیمارستانی باشد و صلاح ندیدند دوباره امام به قم برگردد. البته یک روز خود امام در بیمارستان قلب فرمود که باید از این محیط بیرون بروم، اینجا بیشتر مرا بیمار می‌کند و من باکی ندارم و اگر وسایل را فراهم نکنید خودم می‌روم. شورای پزشکی با بیرون رفتن امام در صورتی موافق بودند که فاصله بین محل سکونت ایشان و بیمارستان قلب زیاد نباشد. جنوب تهران مشکل آلودگی هوا و بعد مسافت داشت و در اطراف بیمارستان تفحص گردید اما خانه مناسبی پیدا نشد. شرایط قلب امام به گونه‌ای بود که باید حتما در مکانی که هوای مناسب دارد ساکن شود؛ در نتیجه در خیابان دربند برای امام جایی را در نظر گرفتند که چون با بیمارستان فاصله داشت تجهیزات مراقبت‌های پزشکی را در همان منزل مستقر کردند. ساختمان مزبور سه طبقه داشت. روزهای نخست در طبقه هم کف پاسداران می‌نشستند. طبقه دوم برای خانواده و سومین طبقه به دیدارها و ملاقاتها اختصاص یافت. امام از ابتدا که به اینجا آمد ناراحت بود، زیرا ساختمان بلند به نظر می‌رسید و نمای بیرونی آن سنگ بود. البته از

نظر فضای درونی این منزل به درد یک فرد متوسط تهرانی می‌خورد و تجملات و تشریفاتی نداشت. با این وجود امام تأکید داشت که حتما منزل مناسب با وضع خودشان پیدا شود که یافتن چنین خانه‌ای مقدور نبود. بعد از چهار ماه امام تأکید فرمود که اگر برای منزل مناسبی نیابید به قم می‌روم. این اتمام حجت در حالی بود که پزشکان بر اقامت ایشان در تهران اصرار می‌ورزیدند و یافتن خانه‌ای ساده با خشت و گل هم در شمال تهران و نزدیک بیمارستان کار آسانی نبود. (۳) تا آنکه در جماران ابتدا در منزل یک بنا که حدود صد متر مساحت داشت ساکن گردید و محل کارشان همانجا بود. (۴) حجت الاسلام و المسلمین امام جمارانی در همین زمینه نقل می‌کند: یک روز حاج احمد آقا آمدند منزل ما که برویم جای مناسبی برای سکونت امام بیابیم ولی گویا موفق نشدیم. ظهر در منزل ناهار می‌خوردیم که خطاب به مرحوم احمد آقا گفتم: اگر منزل ما به دردتان بخورد، خانه کوچک اخوی و خواهرم را با حسینیه یکی کرده تا بتواند خواسته‌های ایشان را برآورده سازد. احمد آقا برآوردی نمود و گفت مناسب است ولی باید مادرم آن را پسندد. خانم همان روز تشریف آوردند و آنجا را دیدند و با اینکه مطلوبشان نبود، ولی به خاطر امام پذیرفتند. حسینیه در جداگانه‌ای داشت که آن را تنها به خاطر رهبر کبیر انقلاب گشودند. سه چهار روز بنایی صورت گرفت زیرا ساختمان تکمیل نبود. قرار شد کارها زودتر پیش برود ولی این تعمیرات جزئی چهار روز طول کشید و امام چون متوجه شدند اصلاحات مزبور لازم است راضی شده و چهار روز مهلت دادند. و پس از آن به مکان مزبور انتقال یافته و فرمودند: منزل مناسب ما اینجاست. با وجود اینکه کسی از ساعت ورود امام به منزل مزبور اطلاع نداشت ولی در کوچه باریک منتهی به حسینیه تا چشم کار می‌کرد جمعیت با هیجان شگفتی فریاد می‌زدند: صلی علی محمد، رهبر ما خوش آمد. و امام در میان این فریادها و هیجان مردم و چراغانیهای اهالی محل با یک اتومبیل بلیزر وارد جماران گردیده و چون داخل خانه شد و به اطراف و اتاقی که در آن می‌نشست نگاهی کرد، فرمود: «حالا راحت شدم، چون در این چهار ماه مدام در عذاب بودم.» هر کسی هم به ایشان مراجعه می‌نمود، می‌فرمود: جای بسیار خوبی است. و در همان شب اول برای نخستین ملاقات با مردم به حسینیه جماران آمد. (۵) یک روز امام ملاحظه فرمود که در طبقه بالای حسینیه بناها و کارگران مشغول گچ کاری هستند. با عصبانیت فرمود: بگذارید من بمیرم و بعد شما این کارها را انجام دهید. امام خمینی در نگهداری از خانه به رعایت موازین و احکام شرعی به ویژه در مورد حقوق صاحب منزل پابندی و تأکید زیادی داشت و الگویی از یک مستأجر خوب و متشرع بود. با آنکه موجر سکونت امام را در خانه خویش بهترین و بزرگترین افتخار می‌دانست و از مقلدان و دلباختگان آن حضرت بود ولی ایشان همچون فردی عادی گویی که هیچ گونه ارتباطی بین مالک و مستأجر وجود ندارد به احکام شرعی مربوطه التزام داشت. روزی برای تأمین نور کافی و متناسب که برای فیلمبرداری از برخی ملاقاتها مورد نیاز بود سه نقطه از گچ سقف اتاق را که هر یک به ابعاد پنج سانتی متر در پنج سانتی متر بود، زیر تیر آهن تراشیده بودند تا نورافکنها را به آن نقاط جوش دهند. صبح وقتی عده‌ای از اعضای دفتر امام طبق معمول خدمت ایشان مشرف شدند امام پیش از هر سخنی با لحنی آمیخته به تغیر و سیمایی ناراحت و مضطرب فرمود: چرا این کار را کرده‌اند؟ به عرض رسید: برای تأمین نور جهت فیلمبرداری است. امام پس از لحظه‌ای تأمل و سکوت تلخ افزود: چرا بدون اجازه صاحب‌خانه این تصرفات را می‌کنند؟ با این برخورد شدید، آن برنامه منتفی گردید و جاهای تراشیده شده مرمت گشت. (۶) در منزل امام یک چراغ اضافه پیدا نمی‌شد که روشن باشد و برخی مواقع خود امام در حالی که مشغول ملاقات با شخصیتها و افراد بود وقتی متوجه می‌شد که چراغ دستشویی بی‌جهت روشن است شخصا بلند می‌شد؛ بدون آنکه به دیگری امر کند آن را خاموش کند. ایشان مدام به اطرافیان توصیه می‌کرد در استفاده از امکانات خانه نهایت دقت را نموده و در حفظ و حراست ملزومات منزل کوشا باشند. (۷) برای انتخاب منزل امام در جماران کسی مقدمه‌چینی برای مراعات برخی مسایل امنیتی را نکرده بود ولی خواست خدا بود که این خانه در مقابل کوه قرار گیرد و در زیر پوششی از درختان سربفلک کشیده استتار گردد و از لحاظ حملات هوایی دشمن محیط امنی محسوب گردد. به همین دلیل رادیو آمریکا در گزارش خود گفت جایی را برای سکونت ایشان در نظر گرفته‌اند که به هیچ وجه حمله هوایی به آن

میسر نمی‌باشد! پس از مدتی از طرف ارتش آمدند تا جایی را برای فرود هلی کوپتر فراهم آورند که اگر حادثه‌ای روی داد بتوانند بدون درنگ امام را از جماران به جای دیگر انتقال دهند. وقتی امام متوجه صدای ماشینهایی شد که مشغول مسطح کردن زمین در حوالی محل اقامت ایشانند، بلافاصله پرسید: چه می‌کنند؟ پاسخ داده شد: برای فرود آمدن هلی کوپتر. (۱). آن موج آرام، ص ۱۶ (۲). سرگذشت‌های ویژه، ج دوم، ص ۷۳ - ۷۴ (۳). پا به پای آفتاب، ج دوم، ص ۲۴۹؛ سرگذشت‌های ویژه...، ج دوم، ص ۸۵ (۴). دلیل آفتاب، ص ۱۵۵ (۵). پا به پای آفتاب، ج دوم، ص ۲۵۱ (۶). همان، ص ۵۲ - ۵۳ (۷). مجله پیام انقلاب، شماره ۵۲، ص ۲۵ فرمود: برای چه منظوری و چه کسی گفته است؟ در آن ایام نماینده ایشان در ارتش، حضرت آیت الله خامنه‌ای بود. وی را فراخوانده و خطاب به ایشان فرمود: راضی نیستم چنین کاری صورت گیرد و این را بدانید هر شرایطی در اینجا پیش آید به هیچ کجا نمی‌روم و از ادامه این برنامه رضایت ندارم. بلافاصله آن زمین را به همان حال گذاشتند. (۱) حضرت امام راضی نبود زندگی متفاوتی از قشر محروم جامعه داشته باشد. روزهای سخت جنگ تحمیلی بود و دشمن با حملات هوایی و موشکی نقاط گوناگون کشور را مورد هدف وحشیانه خود قرار داده بود. افراد متمکن با پناه بردن به محلهای امن، خود را از تیررس یورشهای خصم نجات داده بودند ولی مردمان عادی و محرومان با استقامت و پایداری وصف ناپذیری به سکونت خود در شهرها ادامه دادند. در این هنگام قرار شد برای امام پناهگاهی احداث شود. وقتی ایشان از موضوع مزبور باخبر شد، فرمود: به هیچ وجه آنجا نخواهم رفت! پناهگاه ساخته شد ولی تا آخرین لحظه امام را در خود ندید. اصرار مسؤولان کشور هم فایده‌ای نداشت، (۲) یک مرتبه حاج آقا احمد به ایشان گفت: بیایید و حداقل اینجا را ببینید! امام فرمود: از همین بیرون پیداست. و چون باز هم به ایشان برای استفاده از پناهگاه در هنگام حملات هوایی اصرار شد، فرمود: نمی‌روم. مردم باید بدانند که اگر من به جایی بروم که بمب، پاسداران اطراف منزل را بکشد و مرا نکشد من دیگر به درد رهبری این مردم نخواهم خورد، زمانی می‌توانم به مردم خدمت کنم که زندگی‌ام مثل آنان باشد. (۳) من هرگز محل اقامت خود را ترک نخواهم کرد و می‌خواهم موشک به سرم اصابت کند و شهید شوم! (۴) خانه و حسینیه جماران مدت ده سال میزبان حضرت امام خمینی بود. تیم پزشکی متشکل از متخصصان متعهد در مجاورت خانه امام استقرار داشتند. خانه روبه‌روی حسینیه به منظور ارائه خدمات درمانی و معالجات لازم در نظر گرفته شد و حضرت امام مشروط به اینکه مرکز طبی مزبور خدمات عمومی ارائه دهد با تأسیس آن موافقت کرد. امام دو بار در این بیمارستان بستری گردید که بار دوم عروج اندوهبار حضرتش رقم خورد اما پس از رحلت آن بزرگوار این مکان به مثابه یادگار او بر جای ماند و اتاق عمل وی اکنون به کانون زیارت عاشقانش تبدیل گشته است. در روز و شب پانزدهم خرداد ۱۳۶۸ میلیونها نفر از مردم تهران و سوگوارانی که از شهرهای دیگر آمده بودند در مصلاهی بزرگ تهران اجتماع کردند تا برای آخرین بار با پیکر معطر و مطهر عبد صالحی که با قیامش به احیای ارزشها و میراندن رذایل پرداخت، وداع نمایند و در نخستین ساعات بامداد روز بعد، آن عاشقان کوی ولایت با چشمانی اشکبار به امامت حضرت آیت الله گلپایگانی بر پیکر رهبر محبوب خویش نماز گزاردند و با تشییع با شکوهی بدن آن روح قدسی را که میهمان عرشیان گشته بود در مکانی که اکنون به عنوان حرم مطهر امام خمینی به میعادگاه و زیارتگاه مسلمانان جهان و شیفتگان عالم تبدیل شده، به خاک سپردند. این بود شرحی مختصر از محل سکونت رهبری که به عنوان احیاگر اسلام ناب محمدی و بازگرداندن عزت بر باد رفته و ارزشهای از یاد رفته در جهان مشهور است و آسمان دنیای تشیع را با طلوع خویش پرتو افشان نمود و بوستان معنویت را عطر آگین ساخت و چشمه سار حکمت و اندیشه و معارف قرآن و عترت را به سوی مزارع تشنه حقیقت جاری نمود. باشد که علاقه‌مندان به ساحت مقدس آن وجود پر برکت ساده زیستی و فناعت آن مرد خدا را سرمشق زندگی خویش سازند و سیره و سنت امام راحل را چون جویباری جاویدان در روابط اجتماعی خویش جلوه‌گر نمایند. (۱). پا به پای آفتاب، ج دوم، ص ۲۵۲ - ۲۵۳ (۲). همان، ج اول، ص ۲۴۹ - ۲۵۰ (۳). همان، ج اول، ص ۸۵ (۴). همان، ص ۲۵۰ غلامرضا گلی زواره - با اندکی تلخیص از مجله پیام زن، ش ۹۱

تبعید امام خمینی از ترکیه به عراق

تبعید امام خمینی از ترکیه به عراق روز ۱۳ مهر ماه ۱۳۴۴ حضرت امام به همراه فرزندشان آیه الله حاج آقا مصطفی از ترکیه به تبعیدگاه دوم، کشور عراق اعزام شدند علل و انگیزه‌ها از تغییر محل تبعید امام عمدتاً عبارت بودند از: فشارهای مداوم جامعه مذهبی و حوزه‌های علمیه داخل و خارج و تلاش‌ها و تظاهرات دانشجویان مسلمان خارج کشور برای آزادی امام، تلاش رژیم شاه برای عادی جلوه دادن اوضاع و اقتدار و اثبات خویش به منظور جلب حمایت بیشتر آمریکا، مشکلات امنیتی و روانی دولت ترکیه و افزایش فشارهای داخلی جامعه مذهبی ترکیه و از همه مهم‌تر تصور رژیم شاه از اینکه فضای ساکت و سیاست ستیز آن ایام در حوزه نجف و وضعیت رژیم حاکم بر بغداد خود مانعی بزرگ برای محدود نمودن فعالیتها امام خمینی خواهد بود. استقبال پرشور طلاب و مردم از ایشان در شهرهای مذکور، خود بیانگر آن بود که بر خلاف تصور رژیم شاه پیام نهضت ۱۵ خرداد در عراق و نجف نیز هوادارانی یافته است. دوران اقامت طولانی و ۱۳ ساله امام خمینی در نجف در شرایطی آغاز شد که هر چند در ظاهر فشارها و محدودیت‌های مستقیم در حد ایران و ترکیه وجود نداشت اما مخالفتها و کارشکنیها آنچنان گسترده و آزار دهنده بود که امام با همه صبر و بردباری معروفش بارها از سختی شرایط مبارزه در این سالها به تلخی تمام یاد کرده است. ولی هیچیک از این مصائب و دشواریها نتوانست او را از مسیری که آگاهانه انتخاب کرده بود باز دارد. امام خمینی سلسله درسهای خارج فقه خویش را با همه مخالفتها و کارشکنیهای عناصر مغرض در آبان ۱۳۴۴ در مسجد شیخ انصاری (ره) نجف آغاز کرد، که تا زمان هجرت از عراق به پاریس ادامه داشت. امام خمینی در تمام دوران پس از تبعید، علیرغم دشواریهای پدید آمده، هیچگاه دست از مبارزه نکشید، با سخنرانیها و پیامهای خویش امید به پیروزی را در دلها زنده نگاه می‌داشت. امام خمینی در پیامی (۱۷ خرداد ۱۳۴۶) به مناسبت جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل فتوای انقلابی خویش را مبنی بر حرمت هر گونه رابطه تجاری و سیاسی دولتهای اسلامی با اسرائیل، و حرمت مصرف کالاهای اسرائیلی در جوامع اسلامی را صادر کرد. در همین زمان (خرداد ۱۳۴۶) بود که قصد رژیم دایر بر تبعید امام از نجف به هندوستان با افشاگری و تلاش و مخالفت گروههای سیاسی مبارز خارج و داخل کشور عقیم ماند. با روی کار آمدن حزب بعث (۲۶ تیرماه ۱۳۴۷) در عراق و دشمنی این حزب با حرکت‌های اسلامی، دشواریهای بیشتری فرا روی نهضت امام خمینی پدید آمد، اما حضرت امام دست از مبارزه نکشید. امام خمینی در گفتگویی با نماینده سازمان الفتح فلسطین در ۱۹ مهر ۱۳۴۷ دیدگاههای خویش را درباره مسائل جهان اسلام و جهات ملت فلسطین تشریح کرد و در همین مصاحبه بر وجوب اختصاص بخشی از وجوه شرعی زکات به مجاهدان فلسطینی فتوا داد. ۳۰ مرداد ۱۳۴۸ قسمتی از مسجد الاقصی بوسیله صهیونیستهای افراطی به آتش کشیده شد شاه که تحت فشار افکار عمومی قرار داشت با پیشنهاد قبول هزینه تعمیر مسجد به کمک اسرائیل شتافت تا از استمرار خشم مسلمان کاسته شود. امام خمینی در پیامی، فریبکاری شاه را افشاء کرد. چهار سال تدریس، تلاش و روشنگری امام خمینی توانسته بود تا حدودی فضای حوزه نجف را دگرگون سازد. در سال ۱۳۴۸ علاوه بر مبارزین بی شمار داخل کشور مخاطبین زیادی در عراق، لبنان و دیگر بلاد اسلامی بودند که نهضت امام خمینی را الگوی خویش می‌دانستند. حضرت امام سلسله درسهای خویش را درباره حکومت اسلامی یا ولایت فقیه در بهمن ۱۳۴۸ آغاز کرد. انتشار مجموعه این درسها در قالب کتابی تحت عنوان «ولایت فقیه» یا «حکومت اسلامی» در ایران و عراق و لبنان در موسم حج شور تازه‌ای به مبارزه می‌داد. حمید انصاری - Imam-khomeini.com

اوج گیری انقلاب اسلامی (۱۳۵۶) و قیام مردم

اوج گیری انقلاب اسلامی (۱۳۵۶) و قیام مردم امام خمینی که تحولات جاری جهان و ایران را زیر نظر داشت از فرصت به دست

آمده نهایت بهره برداری را کرد. شهادت آیه الله حاج سید مصطفی خمینی در اول آبان ۱۳۵۶ و مراسم پرشکوهی که در ایران برگزار شد نقطه آغازی بر خیزش دوباره حوزه های علمیه و قیام جامعه مذهبی ایران بود. امام خمینی در همان زمان به گونه ای شگفت انگیز این واقعه را از الطاف خفیه الهی نامیده بود. رژیم شاه با درج مقاله ای توهین آمیز علیه امام در روزنامه اطلاعات انتقام گرفت. اعتراض به این مقاله، به قیام ۱۹ دی ماه قم در سال ۵۶ منجر شد که طی آن جمعی از طلاب انقلابی به خاک و خون کشیده شدند. برگزاری مراسم سوم، هفتم و چهلم های پیاپی در بزرگداشت خاطره شهیدان در تبریز، یزد، جهرم، شیراز، اصفهان و تهران قیامهایی مکرر پدید آورد. جایگزینی یک تکنوکرات غربزده به نام جمشید آموزگار به جای هویدا، نخست وزیر ۱۳ ساله شاه، کمکی به حل بحران رژیم نکرد. جعفر شریف امامی با شعار ((دولت آشتی ملی)) روی کار آمد. فریبکاریهای وی و مذاکرات او با آقای شریعتمداری در قم نیز نتوانست مبارزات مردم را متوقف سازد. در زمان دولت او کشتار بیرحمانه مردم بوسیله نیروهای نظامی در میدان شهدا (ژاله) تهران در روز ۱۷ شهریور اتفاق افتاد. رسماً حکومت نظامی در تهران و ۱۱ شهر بزرگ ایران برای مدتی نامحدود برافروخته شد. از روشهای موفق امام خمینی در پیشبرد مبارزه علیه رژیم شاه دعوت مردم به اعتصاب و گسترش آن بود. اعتصابهای سراسری در ماههای پایانی رژیم شاه ره ارکان رژیم و وزارتخانه ها و ادارات و مراکز نظامی کشیده شد و ضربه نهایی را اعتصاب کارکنان شرکت نفت و بانکهای و مراکز حساس دولتی وارد ساخت. حمید انصاری -

Imam-khomeini.com

خمین، زادگاه رهبر آزادگان جهان

خمین، زادگاه رهبر آزادگان جهان حدود ۹۰ سال به عقب باز می گردیم، سلسله متزلزل پادشاهی قاجار توان اداره صحیح مملکت را ندارد، قدرت مرکزی تضعیف و به موازات آن قدرتهای محلی سر برآورده اند. در هر گوشه مملکت شاهزاده ای با به کار گرفتن خدم و حشم. بساطی به راه انداخته و یاغیان و اشرار از فرصت استفاده کرده، مردم را غارت می کنند. بار مالیاتهای فزاینده بر دوش مردم سنگینی می کند. شلاقها تنها بر گرده محرومین و پابرهنگان فرود می آید. قدرت حکومت مرکزی - حکومت ایالتها و ولایتها، خان های کوچک و بزرگ محلی و بالاخره طراران و دزدان و اشرار، بسان حلقه ای ملت را در محاصره گرفته و هر لحظه حلقه تنگتر می شود. ملت گرسنه است، ملت بی دفاع است و مردم ستم دیده اند. در چنین شرایطی، خمین کوچک در میان جلگه ای بزرگ نیز به کام آشوب فرو رفته است. کمر مردم از ستم خان ها و شاهزادگان خمیده است هر کس در خود قدرتی سراغ دارد از اعمال آن دریغ نمی کند و خلاصه همه درها به روی مردم بسته است. در این زمان در شهر کوچک خمین تنها یک در بر روی مردم باز است. تنها یکجا ملجأ و پناه محرومان است و دلها فقط در یک خانه آرام می گیرد و آنجا جایی جز بیت و منزل حاج آقا مصطفی خمینی نیست. خانه ای قلعه مانند که در پس دروازه محله سادات در شرق خمین واقع شده است، خانه ای نه چندان بزرگ که دو برج بلند در شمال و مشرق آن چشمها را به سوی خود می خواند. برجهایی که بر فراز آن بارویی به ارتفاع تقریبی دو متر جهت سنگربندی و مذقلهایی (سوراخهای مورب) برای تیراندازی تعبیه شده است. این برجها به واسطه ارتفاع بلندی که دارند بر شهر مشرف بوده و از آنجا هر گونه حرکتی کنترل می گردد. رودخانه ای که از پشت بیت می گذرد، جنوب قلعه را امنیت بخشیده است. شبها دروازه شرقی شهر بسته می شود و نگهبانانی چند بر فراز باروی شهر تا صبح بیدارند. و به گاه اضطرار و وجود خطر تهاجم اشرار، بر تعداد نگهبانان اضافه می شود و تا صبح فریاد بیدار باش - بیدار باش به گوش می رسد. بیت مصطفوی از طریق کوچه ای پیچ در پیچ و باریک به بازار و مسجد جامع متصل می گردد، کوچه ای که از ابتدا تا انتها در زیر دید و کنترل باروی برج قرار دارد. هجوم اشرار و دزدان غارتگر (که سر در آخور شاهزادگان و خان ها داشتند) و صدای ناهنجار سم ستوران که با سرعت به پیش می تازند، هول و هراسی عظیم در دل مردم می افکند و غبار مرگ بر جبین شان می نشاند. در چنین مواقعی،

خان های شهر اگر با دزدان همراهی نکنند، امیدی به خیرشان نیست و لذا هیچ مامن و پناهی جز بیت آقا مصطفی خمینی یافت نمی شود. آقا مصطفی، سیدی جلیل القدر و مجتهدی محبوب و عاملی که برای دفاع از محرومان سلاح بر دوش گرفته و برای حفظ حیثیت و آبرو و مال و جان مردم، جان در طبق اخلاص نهاده است و مردم، آنانی که به هیچ جا راهی ندارند و قدرت دفاع از خود و خانواده را در خود نمی بینند همه به منزل آقا مصطفی روی می آورند، پس از ورود این بی پناهان و پا برهنگان درها بسته می شود، مردان بر روی برجها رفته و در برج و باروها سنگر گرفته و به سوی دشمن شلیک می کنند. این روحیه سلحشوری و مبارزه و دفاع است که کارساز بوده و تهاجمات اشرا را با شکست مواجه می کند. در این دوران و در این منزل است که کودکی چشم به جهان می گشاید (تاریخ ۲۰ جمادی الثانی ۱۳۲۰ هجری قمری) و از طرف پدر نام روح الله بر خود می گیرد. هیچ کس از آینده خیر ندارد. مردم تنها اطراف خویش را می بینند که جز سیاهی چیزی به چشم نمی آید. ظلم و ستم اشرا و خان ها به اعلا درجه خود رسیده است، مصطفی چاره ای می اندیشد، و آن شکایت خان ها به حکومت منطقه بردن است. لذا راه اراک را در پیش می گیرد و با اسب بدان سو می تازد، اما قبل از رسیدن به مقصد (در روز جمعه ۱۲ ذی قعدة ۱۳۲۰ قمری) آماج تیر کین ظلمه قرار می گیرد. و خون سرخش زینت بخش صحرا می گردد. او در واقع انتقام حمایت از سیلی خوردگان را پس می دهد، انتقام پناه دادن به محرومان و پا برهنگان، و در این زمان روح الله چهار ماه و بیست و دو روز بیشتر ندارد. مبارزه با اشرا ادامه می یابد و روح الله (که اطرافیان او را آقا روح الله صدا می زنند در همان خانه بزرگ می شود. با گذشت زمان با رنجها و محنت های مردم آشنا می شود و در می یابد که پدرش برای چه قربانی شد بنابراین در همان دوران کودکی همراه با برادر بزرگتر در مبارزه با اشرا شرکت می جوید و از فراز باروی قلعه به سوی متجاوزین شلیک می کند. و اما امروز از آن دو برج که منشا خیر برای اهالی خمین بود تنها یکی بیش نمانده است. صحن خانه ای که بنیانگذار جمهوری اسلامی در آن پا به عرصه وجود نهاد، خاموش و ساکت در زیر بارش باران و تابش آفتاب با دیوارهای کهنه درد دل می کند. این صحن کهن خاطراتی خوش و ناگوار در دل خود جای داده است. حوض کوچک منزل نور خورشید را تکرار می کند، درهای چوبی و کوچک بیت بسته است. پله های برج با شیب بسیار تند پیچ و تاب خورده و به زحمت خود را به بارو می رساند ولی در آنجا دیگر اثری از مبارزان نمی یابد. آجرهای کف حیاط هنوز مانده اند ولی عبور از تاریخی یکصد ساله، از آنها رنگ و رویی باقی نگذاشته است. امروز کف کوچه آسفالت شده، خانه های خشت و گلی اطراف به مرور جای خود را به خانه هایی نوساز با نمایی آجری یا سنگی داده اند. تنها زادگاه امام است که همچنان با خشت و گل خویش در این میان جلب توجه می کند، و همه را به خود می خواند، باروها ندا می زنند: خمینی، سازش ناپذیری را در اینجا تجربه کرد، ظلم ستیزی را از پشت مذلهای ما آغاز کرد. محروم نوازی را در این خانه و از پدر به ارث برد. آغاز نقطه جهاد را در این مکان گذارد، نخستین آثار تلفیق دین و سیاست را در این منزل رویت کرد. آری این منزل اگر چه کمتر از ۲۰ سال از امام میزبانی نکرد. لیکن خاطراتی بیش از قرنها در دل خود جای داده است. Imam-khomeini.com

قیام پانزدهم خرداد

قیام پانزدهم خرداد ماه محرم ۱۳۴۲ که مصادف با خرداد بود فرا رسید. امام خمینی از این فرصت نهایت استفاده را در تحریک مردم به قیام علیه رژیم مستبد شاه بعمل آورد. روز عاشورا جمعیت صد هزار نفری در تهران با داشتن عکسهایی از امام به تظاهرات پرداختند و در مقابل کاخ مرمر (محل استقرار شاه) برای اولین بار در پایتخت شعار ((مرگ بر دیکتاتور)) سر دادند. روزهای بعد نیز در دانشگاه و بازار و مقابل سفارت انگلیس تظاهرات گسترده ای در حمایت از قیام امام بر پا بود. امام خمینی عصر عاشورا سال ۱۳۸۳ هجری قمری (۱۳ خرداد ۱۳۴۲ شمسی) در مدرسه فیضیه نطق تاریخی خویش را ایراد کرد بخش عمده ای سخنان امام در بیان نتایج زیانبار سلطنت دودمان پهلوی و افشای روابط پنهانی شاه و اسرائیل اختصاص داشت. سخنان امام خمینی همچون پتکی بر

روح شاه که جنون قدرت و تکبر فرعون‌ی او زبانزد خاص و عام بود فرود آمد. شاه فرمان خاموش کردن صدای قیام را صادر کرد. نخست جمع زیادی از یاران امام خمینی در شامگاه ۱۴ خرداد دستگیر و ساعت سه نیمه شب (سحرگاه پانزده خرداد ۴۲) صدها کماندوی اعزامی از مرکز، منزل حضرت امام را محاصره کردند و ایشان را در حالی که مشغول نماز شب بود دستگیر و به تهران زندانی کردند و غروب آن روز به زندان قصر منتقل نمودند. خبر دستگیری امام به سرعت در شهر قم و مناطق اطراف پیچید. زن و مرد از روستاها و منازل خویش در شهر به سوی منزل قائد خود حرکت کردند. شعار اصلی جمعیت ((یا مرگ یا خمینی)) بود که از تمام فضای قم به گوش می‌رسید. هنگامی که سیل جمعیت از حرم حضرت معصومه بیرون آمدند رگبار مسلسلها گشوده شد تا ساعتی چند درگیری شدید ادامه داشت. حمام خون به راه افتاده بود. هواپیماهای نظامی از تهران به پرواز در آمدند و در فضای شهر قم برای ایجاد رعب بیشتر دیوار صوتی را شکستند. قیام با سرکوبی شدید کنترل شد. کامیونهای نظامی، اجساد شهدا و مجروحین را به سرعت از خیابانها و کوچه‌ها به نقاط نامعلومی بردند. غروب آن روز شهر قم حالتی جنگ زده و غمگانه داشت. صبحگاه پانزده خرداد خبر دستگیری رهبر انقلاب به تهران، مشهد، شیراز و دیگر شهرها رسید و وضعیتی مشابه قم پدید آورد. مردم ورامین و شهرکهای اطراف به سوی تهران سرازیر شدند. تانکها و ابزار زرهی و نیروهای نظامی برای جلوگیری از ورود معترضین به شهر در سه راهی ورامین با جمعیت درگیر شدند و جمع زیادی از راهپیمایان را به خاک و خون کشیدند. جمعیت انبوهی در حوالی بازار تهران و مرکز شهر نیز گرد آمده و با شعار ((یا مرگ یا خمینی)) به سوی کاخ شاه به حرکت در آمدند. سر انجام مأمورین نظامی و پلیس شاه با تیراندازی‌های گسترده و مستقیم به کارگیری هر چه در توان داشتند. بر قیام مردم فائق آمدند. روز ۱۵ خرداد در تهران و قم حکومت نظامی برقرار شد اما علیرغم آن روزهای بعد نیز تظاهرات وسیعی بر پا بود که در هر مورد به درگیری خونین انجامید. پانزده خرداد ۴۲ آغاز انقلاب اسلامی مردم ایران بود. امام خمینی پس از ۱۹ روز حبس در زندان قصر به زندانی در پادگان نظامی عشرت آباد منتقل شد. شاه دو روز بعد از نهضت ۱۵ خرداد، قیام مردم را بلوا و اقدامی وحشیانه و نتیجه اتحاد ارتجاع سرخ و سیاه نامید و سعی کرد تا آن را به خارج از مرزها و کسانی همچون جمال عبدالناصر نسبت دهد. حزب کمونیست شوروی قیام ۱۵ خرداد را حرکتی کور و ارتجاعی بر ضد اصلاحات مترقیانه شاه! دانست. استقلال تمام عیار قیام ۱۵ خرداد آنچنان بر ملا- و فاحش بود که اینگونه انگها نمی‌توانست کمترین لطمه‌ای بدان وارد سازد. با دستگیری رهبر نهضت و کشتار وحشیانه مردم در روز ۱۵ خرداد ۴۲، قیام ظاهرا سرکوب شد. امام خمینی در حبس از پاسخ گفتن به سئوالات بازجویان، با شهامت و اعلام اینکه هیئت حاکمه ایران و قوه قضائیه آن را غیر قانونی و فاقد صلاحیت می‌داند، اجتناب ورزید. در سلول انفرادی پادگان عشرت آباد نیز فرصت را از دست نداد و به مطالعه کتب تاریخ معاصر و از آن جمله تاریخ مشروطیت ایران کتابی از آثار جواهر لعل نهرو پرداخت. پس از دستگیری امام خمینی اعتراضات گسترده‌ای از سوی روحانیت و اقشار مختلف مردم از سراسر کشور آغاز و خواستار آزادی رهبر خویش شدند. جمعی از علمای برجسته کشور به نشانه اعتراض به تهران هجرت کردند. بیم سوء قصد به جان رهبر انقلاب واکنش گسترده‌ای در مردم برانگیخته بود. خشم مردم از ادامه بازداشت امام رو به فزونی بود. از اینرو رژیم ناگزیر شد در تاریخ ۱۱ مرداد ۱۳۴۲ حضرت امام را از بازداشتگاه به منزلی تحت محاصره نیروهای امنیتی در منطقه داودیه تهران منتقل نماید. مردم تهران به محض اطلاع از انتقال رهبر، به سمت داودیه سرازیر شدند. ساعاتی از ازدحام جمیع نگذشت که رژیم ناگزیر از پراکندن جمعیت و محاصره علنی منزل، توسط نیروهای نظامی گردید. عصر ۱۱ مرداد، روزنامه‌های رژیم شاه خبری جعلی را مبنی بر تفاهم مراجع تقلید با مقامات دولتی منتشر ساختند. پس از این وقایع امام خمینی تحت الحفظ مأموران رژیم به منزلی واقع در محله قیطره تهران منتقل شد و تا روز آزادی و بازگشت به قم در ۱۸ فروردین سال ۴۳ در همین محل محاصره شده اقامت داشت. رژیم شاه در آغاز سال ۱۳۴۳ با این تصور که شدت عمل در ماجرای قیام ۱۵ خرداد مردم را متنبه و مبارزین را وادار به سکوت کرده است، کوشش داشت تا وقایع سال گذشته را فراموش شده جلوه دهد. در شامگاه ۱۸ فروردین

۴۳ بدون اطلاع قبلی امام خمینی آزاد و به قم منتقل می‌شود. به محض اطلاع مردم، شادمانی سراسر شهر را فرا می‌گیرد و جشنهای با شکوهی در مدرسه فیضیه و شهر به مدت چند روز بر پا می‌شود. سه روز از آزادی امام نمی‌گذرد که منطبق انقلابی آن حضرت، مهر بطلانی بر همه تصورات و تبلیغات رژیم می‌زند. رهبر انقلاب در نطق خویش به تفصیل، ابعاد قیام ۱۵ خرداد را بر شمرده و در پاسخ به گزارش کذب روزنامه‌ها مبنی بر تفاهم ایشان با رژیم می‌فرماید: ((سرمقاله نوشته بودند که با روحانیت تفاهم شده و روحانیت با انقلاب سفید شاه و ملت موافق هستند کدام انقلاب؟ کدام ملت؟ خمینی را اگر دار بزندان تفاهم نخواهد کرد. با سر نیزه نمی‌شود اصلاحات کرد.)) تحلیل بردن نیروهای مبارز در حوزه علمیه از طریق ایجاد اختلاف بین علما و مراجع، ترفندی بود که ساواک پس از آزادی امام با آگاهی از این توطئه در نطق تاریخی خود در مسجد اعظم قم (۲۶ فروردین ۴۳) فرمود: ((من که اینجا نشسته‌ام دست تمام مراجع را می‌بوسم، تمام مراجع اینجا، نجف، سایر بلاد، مشهد، تهران هر جا هستند دست همه علمای اسلام را می‌بوسم. مقصد بزرگتر از اینهاست.)) امام خمینی در این نطق نیز علیه روابط پنهانی شده و اسرائیل افشاگری کرد و از شاه با عنوان ((مردک)) یاد کرده و خطاب به او فرمود: ((اشتباه نکنید، اگر خمینی هم با شما سازش کند ملت اسلام با شما سازش نمی‌کند. اولین سالگرد قیام ۱۵ خرداد در سال ۱۳۴۳ با صدور بیانیه مشترک امام خمینی و دیگر مراجع تقلید و بیانیه‌های جداگانه حوزه‌های علمیه گرامی داشته شد و به عنوان روز عزای عمومی معرفی شد. در تیرماه سال ۱۳۴۳، طالبانی و مهندس مهدی بازرگان از سران نهضت آزادی ایران که به حمایت از قیام ۱۵ خرداد برخاسته بودند در دادگاههای نظامی شاه محاکمه و به زندانهای طویل‌المدت محکوم شدند. امام خمینی بیانیه را صادر کرد و در آن هشدار داد که: رای دهندگان باید منتظر سرنوشت سختی باشند. حمید انصاری - Imam-khomeini.com

امام خمینی و استمرار مبارزه (۱۳۵۰-۱۳۵۶)

امام خمینی و استمرار مبارزه (۱۳۵۰-۱۳۵۶) هم‌زمان با افزایش تولید و بهای نفت از سال ۱۳۵۰ به بعد، شاه احساس قدرت بیشتری می‌کرد و به موازات آن قلع و قمع مخالفین شدت یافت و رژیم ایران در مسابقه‌ای جنون‌آمیز خرید تجهیزات نظامی و کالاهای مصرفی آمریکا و ایجاد پایگاههای نظامی متعدد برای آمریکائیان در کشور و افزایش روابط تجاری و نظامی با اسرائیل را سرعت بخشید. جشنهای دو هزار و پانصدمین سال سلطنت شاهان ایران با حضور سران بسیاری از ممالک جهان با هزینه‌های گزاف بر ملت ایران تحمیل شد. این جشنها نمایشی برای نشان دادن قدرت و ثبات رژیم شاه بود. اواخر اسفند ۱۳۵۳، شاه با تشکیل حزب درباری ((رستاخیز)) و ایجاد سیستم تک‌حزبی، خودکامگی را به حد اعلی رساند و طی یک نطق تلویزیونی اعلام کرد که تمام ملت ایران باید عضو این حزب شوند و کسانی که مخالفند بایست گذرنامه خود را گرفته و از کشور خارج شوند. امام خمینی بلافاصله طی فتوایی اعلام کرد: ((نظر به مخالفت این حزب با اسلام و مصلحت مسلمانان ایران، شرکت در آن بر عموم ملت حرام و کمک به ظلم و استیصال مسلمین و مخالفت با آن از روشن‌ترین موارد نهی از منکر است)). فتوای امام خمینی و برخی دیگر از علمای اسلام کارساز و موثر افتاد. رژیم شاه علیرغم تبلیغات گسترده پس از چند سال رسماً شکست رستاخیز را اعلام و آنرا منحل کرد. سال ۱۳۵۴ در سالگرد قیام ۱۵ خرداد، مدرسه فیضیه قم بار دیگر شاهد قیام طلاب انقلابی بود. فریادهای درود بر خمینی و مرگ بر سلسله پهلوی به مدت دو روز ادامه داشت. این حرکت انقلابی بر شاه و ساواک بسیار گران می‌آمد. مأموران پلیس مدرسه را محاصره و در جریان یک یورش بیرحمانه و ضرب و شتم طلاب، کلیه معترضین را دستگیر و به زندان افکندند. شاه در ادامه سیاستهای مذهب ستیز خود در اسفند ۱۳۵۴ وقیحانه تاریخ رسمی کشور را از مبداء هجرت پیامبر اسلام به مبداء سلطنت شاهان هخامنشی تغییر داد. امام خمینی در واکنش سخت، فتوا به حرمت استفاده از تاریخ بی پایه شاهنشاهی داد. تحریم استفاده از این مبداء موهوم تاریخی همانند تحریم حزب رستاخیز از سوی مردم ایران استقبال شد و هر دو مورد افتضاحی برای رژیم شاه

شده و رژیم در سال ۱۳۵۷ ناگزیر از عقب نشینی و لغو تاریخ شاهنشاهی شد. دمکراتها در سال ۱۳۵۵ به کاخ سفید راه یافتند. کمکهای مالی گسترده شاه به جمهوریخواهان در جریان انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نتیجه ای نبخشید بود. جیمی کارتر با شعار حقوق بشر و محدودیت در صدور اسلحه به خارج کشور، پیروز شده بود. این شعارها به منظور جلوگیری از رشد احساسات ضد آمریکایی در کشورهای نظیر ایران مطرح شده بود متعاقب سیاستهای حزب دمکرات آمریکا، شاه در ایران سیاست ((فضای باز سیاسی)) را اعلام و دست به تغییرات ظهیری و جایجایی مهره ها زد. خط مشی های آمریکا در مورد ایران که به وسیله وزارتخانه آمریکا و سازمان سیا ترسیم و به سفارت این کشور در تهران ارسال می شد حمید انصاری - Imam-khomeini.com

هجرت به قم؛ تحصیل و تدریس

هجرت به قم؛ تحصیل و تدریس اندکی پس از هجرت آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالحریم حایری یزدی رحمه الله علیه (نوروز ۱۳۰۰ ش، مطابق با رجب المرجب ۱۳۴۰ هجری قمری) امام خمینی نیز رهسپار حوزه علمیه قم گردید و به سرعت مراحل تحصیلات تکمیلی علوم حوزوی را نزد اساتید حوزه قم طی کرد. که می توان از فراگرفتن تتمه مباحث کتاب مطول (در علم معانی و بین) نزد مرحوم آقا میرزا محمد علی ادیب تهرانی و تکمیل دروس سطح نزد مرحوم آیه الله سید محمد تقی خوانساری، و بیشتر نزد مرحوم آیه الله سید علی یشربی کاشانی و دروس خارج فقه و اصول نزد زعیم حوزه قم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی نام برد. هم زمان با فراگیری فقه و اصول نزد فقها و مجتهدین وقت به فراگیری ریاضیات و هیئت و فلسفه نزد مرحوم حاج سید ابوالحسن رفیعی قزوینی و ادامه همین دروس به اضافه علوم معنوی و عرفانی نزد مرحوم آقا میرزا علی اکبر حکیمی یزدی و عروض و قوافی و فلسفه اسلامی و فلسفه غرب را نزد مرحوم آقا شیخ محمد رضا مسجد شاهی اصفهانی و اخلاف و عرفان را نزد مرحوم آیه الله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی و عالی ترین سطوح عرفان نظری و علمی را به مدت شش سال نزد مرحوم آیه الله آقا میرزا محمد علی شاه آبادی بردارد. پس از رحلت آیه الله العظمی حایری یزدی تلاش امام خمینی به همراه جمعی دیگر از مجتهدین حوزه علمیه قم به نتیجه رسید و آیه الله العظمی بروجردی (ره) به عنوان زعیم حوزه علمیه عازم قم گردید. مشی سیاسی حضرت امام که سخت معتقد به حفظ کیان حوزه ها و اقتدار روحانیت و زعامت دینی به عنوان تنها پناهگاه مردم در آن روزهای خطیر و پر آشوب بود، موجب می شد تا آن حضرت علیرغم شایستگی ها و اختلاف نظرها، همواره علم و فضل و تلاش خویش را در خدمت به تحکیم حوزه تازه تاسیس علمیه قم و به عنوان مدافعی دلسوز در کنار آیه الله العظمی حایری و بروجردی باقی بماند. پس از رحلت آیه الله بروجردی نیز امام خمینی علی رغم روی کرد گسترده طلاب و فضلا و جامعه اسلامی به ایشان به عنوان یکی از مراجع تقلید، از هر گونه اقدامی که شائبه موقعیت طلبی و مقام خواهی داشته باشد به شدت پرهیز داشت حضرت امام طی سالهای طولانی در حوزه علمیه قم به تدریس چندین دوره فقه، اصول، فلسفه و عرفان و اخلاف اسلامی در مدرسه فیضیه، مسجد اعظم، مسجد محمدیه، مدرسه حاج ملا صادق، مسجد سلمان، و... همت گماشت و در حوزه علمیه نجف نیز قریب ۱۴ سال در مسجد شیخ اعظم انصاری (ره) معارف اهل بیت و فقه را در عالی ترین سطوح تدریس نمود و در نجف بود که برای نخستین بار مبانی نظری حکومت اسلامی را در سلسله درسهای ولایت فقیه بازگو نمود. به گفته شاگردان ایشان درس امام خمینی از معتبرترین کانونهای درسی حوزه محسوب می شد و در برخی از دوره ها - سالهای تدریس در حوزه علمیه قم - شاگردان حاضر در محضر استاد به ۱۲۰۰ نفر هم رسیده بود که در میان آنان دهها تن از مجتهدین مسلم و شناخته شده حاضر بودند. ماجرای انجمنهای ایالتی و ولایتی فرصتی پدید آورد تا ایشان در رهبری قیام روحانیت ایفای نقش کند و بدین ترتیب قیام سراسری روحانیت و ملت ایران در ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ با دو ویژگی برجسته یعنی رهبری واحد امام خمینی و اسلامی بودن انگیزه ها، شعارها هدفهای قیام،

سرآغازی شد بر فصل نوین مبارزات ملت ایران که بعدها تحت نام ((انقلاب اسلامی)) در جهان شناخته و معرفی شد. کودتای رضاخان در سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی که بوسیله انگلیسی ها حمایت و سازماندهی شده بود هر چند که به سلطنت قاجاریه پایان بخشید و تا حدودی حکومت ملوک الطوائفی خوانین و اشرار پراکنده را محمود ساخت اما در عوض آنجنان دیکتاتوری پدید آورد که در سایه آن هزار فامیل بر سرنوشت ملت مظلوم ایران حاکم شدند و دودمان پهلوی به تنهایی عهده دار نقش سابق خوانین و اشرار گردید. امام خمینی علاقه خاصی به پیگیری مسائل سیاسی و اجتماعی داشت. رضا خان پس از محکم کردن پایه های سلطنت خویش در همان سالهای نخست برنامه های وسیعی را در جهت زدودن آثار فرهنگ اسلامی در جامعه ایران به معرض اجرا گذاشت. علاوه بر اعمال انواع تزییقات برای روحانیون، طی دستورالعملهای رسمی مجالس روضه و خطابه های مذهبی را تعطیل کرد، تدریس امور دینی قرآن در مدارس و اقامه نماز جماعت را ممنوع و زمزمه کشف حجاب بانوان مسلمان ایرانی را آغاز کرد. قبل از آنکه رضاخان عملاً و در سطحی گسترده هدفهای خود را علنی سازد، روحانیت متعهد ایران نخستین قشری بود که با آگاهی از اهداف پشت پرده به مخالفت و اعتراض برخاست. علمای متعهد اصفهان به رهبری آیه الله حاج آقا نور الله اصفهانی در سال ۱۳۰۶ هجری شمسی دست به هجرت اعتراض آمیز به قم و تحصن در این شهر زدند این حرکت از سوی علمای دیگر شهرها نیز همراهی شد. هجرت و تحصن ۱۰۵ روز علما در قم (۲۱ شهریور تا ۴ دیماه ۱۳۰۶ ه. ش) به عقب نشینی ظاهری رضاخان انجامید و نخست وزیر وقت (مخبر السلطنه) متعهد به اجرای شرایط متحصنین گردید، با شهادت رهبر قیام در دیماه ۱۳۰۶ به دست عمال رضا خان، تحصن عملاً پایان یافت. این ماجرا فرصتی بود برای طلبه ای جوان، با استعداد و دارای روحی سلحشور به نام روح الله خمینی تا با حضور در متن جریان از نزدیک با مسائل مبارزه و چگونگی ستیز روحانیت و رضا خان آشنا بود. از سوی دیگر چند ماه پیش از این، در نوروز سال ۱۳۰۶ هجری شمسی ماجرای درگیری رویاروی آیه الله بافقی با رضا خان در قم و محاصره این شهر بوسیله نیروهای نظامی و مضروب شدن این عالم مجاهد بوسیله شاه و تبعید او به شهر ری به وقوع پیوست. این حادثه و ماجراهای مشابه و جریاناتی که در مجلس قانونگذاری این ایام می گذاشت بویژه مبارزات، روانی نامدار و مجاهد آیه الله سید حسن مدرس تاءثیر خود را بر روح حساس و پرشور امام بر جای می نهاد. پس از رحلت آیه الله العظمی حایری (۱۰ بهمن ۱۳۱۵ ه. ش) حوزه علمیه قم را خطر انحلال تهدید می کرد. علمای متعهد به چاره جویی برخاستند. مدت هشت سال سرپرستی حوزه علمیه قم را آیات عظام: سید محمد حجت، سید صدرالدین و سید محمد تقی خوانساری رضوان الله علیهم بر عهده گرفتند در این فاصله و بخصوص پس از سقوط رضاخان، شرایط برای تحقق مرجعیت عظمی فراهم گردید. آیه الله العظمی بروجردی شخصیت علمی برجسته این بود که می توانست جانشین مناسبی برای مرحوم حایری و حفظ کیان حوزه باشد. این پیشنهاد از سوی شاگردان آیه الله حایری و از جمله امام خمینی تعقیب شد. امام خمینی که با دقت شرایط سیاسی جامعه و وضعیت حوزه ها را زیر نظر داشت دریافته بود که تنها نقطه امید به رهایی و نجات از شرایط ذلت باری که پس از شکست مشروطیت و بخصوص پس از روی کار آوردن رضاخان پدید آمده است، بیداری حوزه های علمیه و پیش از آن تضمین حیات حوزه ها و ارتباط معنوی مردم با روحانیت می باشد. امام خمینی در تعقیب هدفهای ارزشمند خویش در سال ۱۳۲۸ طرح اصلاح اساسی ساختار حوزه علمیه را با همکاری آیه الله مرتضی حایری تهیه و به آیه الله بروجردی (ره) پیشنهاد داد. این طرح از سوی شاگردان امام و طلاب روشن ضمیر حوزه مورد استقبال و حمایت قرار گرفت. حضرت امام در تمام دوران زعامت آیه الله بروجردی (ره) سعی خویش را در بعد حوزوی مصروف حمایت از اقتدار مرجعیت و حوزه های علمیه از یک سو و انتقال اطلاعات سیاسی و اجتماعی و ارزیابی های خویش از مسائل روز هشدارهای به موقع در مورد هدفهای رژیم شاه و جلوگیری از نفوذ عناصر کج فهم و راحت طلب نموده است. در همین حال ارتباط خویش را با عناصر سیاسی موجه در تهران و شخصیتهایی نظیر آیه الله کاشانی ادامه می داد و از طرف مختلف از جمله پیگیری مستمر مذاکرات مجلس شورای ملی و نشریات معتبر وقت، تحولات جاری را به دقت زیر نظر داشت.

هنگامی که زمزمه تشکیل مجلس موسسان برای تغییر قانون اساسی و مطلقاً العنان کردن شاه در سال ۱۳۲۸. ه. ش مطرح گردید، شایعه کردند که آیه الله العظمی بروجردی با این تغییرات موافق بوده و مشورتهایی با مقامات دولتی داشته است. امام خمینی از این شایعه برآشفتنده و ضمن هشدار در جلسات حضوری به همراه چند تن از مراجع و علمای وقت طی نامه ای سرگشاده به آیه الله بروجردی خواستار بیان حقیقت شدند. متعاقب آن، آیه الله بروجردی طی بیانیه ای توافق در این مورد را تکذیب کردند. همزمان با این واقعه آیه الله کاشانی نیز از تبعیدگاه خود در لبنان طی بیانیه ای بر لزوم مقاومت در برابر تصمیم جدید شاه تأکید کرد. در جریان انتخاب دوره شانزدهم، مجلس، آیه الله کاشانی از سوی مردم تهران انتخاب گردید. همکاری و ائتلاف جناح روحانی مجاهد آیه الله کاشانی با جبهه ملی کفه را به نفع طرفداران نهضت ملی شدن صنعت نفت و به زیان شاه سنگین کرد. فدائیان اسلام که از حمایت‌های آیه الله کاشانی بهره مند بودند طی چند عملیات کم سابقه ضربه های کاری بر دولتهای دست نشانده شاه وارد ساختند. دکتر مصدق رهبر جبهه ملی با بهره مندی از همین حمایتها به صدارت رسید. قیام سی تیر ۱۳۳۱ در تهران شکل گرفت. ایران آرزوی دیرینه خود یعنی پیروزی ملی شدن صنعت نفت را شادمانی می کرد، اما دیری نپایید که ناسازگاری در جبهه ائتلاف رخ نمود و اختلاف بین فدائیان اسلام و آیه الله کاشانی و رهبران جبهه ملی تا مرز رویارویی توسعه یافت. آیه الله کاشانی با جایگزینی آمریکا و شرکتهای آمریکایی به جای انگلیس در صنعت نفت و دیگر پهنه های اقتصادی کشور شدیداً مخالف بود. در حالی که بسیاری از کسانی که ارکان قدرت را در دولت مصدق اشغال کرده بودند و به این نظریه تمایل نشان می دادند. خطرات مشارکت عناصر غیر مذهبی در نهضت و اعتماد به حزب توده نیز از جمله موارد اختلاف بود. به موازات افزایش اختیارات نخست وزیر و نفوذ عناصر یاد شده در دولت ملی، تبلیغات حساب شده ضد دینی نیز افزایش یافت. خیانت‌های حزب توده به اوج رسید و جناح مذهبی نهضت منزوی گردید. آمریکا از این فرصت کمال استفاده را برد و با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سلطنت بلا منازع شاه را تضمین و مخالفین را ساقط کرد. آنچه که از مجموعه پیامها و سخنرانیها بعدی امام خمینی در رابطه با ماجرای نهضت ملی استنباط می شود این است که آن حضرت از ابتدا بر ناپایداری ائتلاف پیش آمده واقف بود. نهضت ملی در اهداف ضد استعماریش پیروزیهایی به دست آورده بود اما ملی کردن صنعت نفت دارای محدودیتهای فصلی و زمانی بود و به تنهایی نمی توانست استمرار نهضت را در دراز مدت تضمین نماید. جناح ملی گرای نهضت، اعتقادی به شعارها و هدفهای جناح مذهبی نداشت. فقدان رهبری واحد، نفوذ عناصر ناصالح و نبود اهداف مشترک سیاسی و فرهنگی که بتواند در دراز مدت حمایت عمومی مردم مسلمان ایران را تضمین نماید از جمله موانعی بودند که ادامه مسیر نهضت را ناممکن می ساختند. فعالیت فدائیان اسلام و همچنین تلاشهای آیه الله کاشانی به دلایلی نه تنها مورد حمایت آیه الله العظمی بروجردی، مرجع مقتدر آن روز واقع نمی شد بلکه اختلافات فاحشی نیز در بین بود. قبل از آنکه شیرینی نهضت ملی نفت در ذائقه مردم ایران بنشیند تلخی اثر اختلاف و حوادث ناگوار بعدی و سرانجام کودتای ۲۸ مرداد در کامها ریخته شد. فدائیان اسلام دست از مبارزه نکشیدند ولی دو سال بعد (۲۵/۸/۱۳۳۴) در ماجرای ترور ناموفق حسین علاء نخست وزیر وقت دستگیر و رهبران آن در دیماه سال ۱۳۳۴ پس از محاکمه در دادگاههای سری نظامی شاه به جوخه اعدام سپرده شدند. تلاشهای امام خمینی و دیگر علما در جلوگیری از اعدام آنان به نتیجه نرسید. دهم فروردین ۱۳۴۰ آیه الله العظمی بروجردی رحلت کرد. در اسفند همین سال نیز روحانی مبارز آیه الله کاشانی دار فانی را وداع گفت. امام خمینی بعد از رحلت آیه الله بروجردی علی رغم استقبال حوزه علمیه و مردم، همچون ادوار گذشته زندگی خویش کوچکترین قدمی برای مرجعیت خود بر نداشت. پس از رحلت آیه الله بروجردی و تجزیه مرجعیت عظمی، رژیم شاه شتاب بیشتر به اصلاحات مورد نظر آمریکا داد و همزمان کوشید تا امر مرجعیت را به خارج از ایران منتقل نماید. لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی که به موجب آن شرط ((مسلمان بودن، سوگند به قرآن کریم و مرد بودن انتخاب کنندگان و کاندیداها)) تغییر می یافت در ۱۶ مهر ۱۳۴۱. ه. ش به تصویب کابینه اسدالله علم رسید. امام خمینی به همراه علمای بزرگ قم و تهران به محض

انتشار خبر تصویب لایحه مزبور پس از تبادل نظر دست به اعتراضات لایحه مزبور پس از تبادل نظر دست به اعتراضات همه جانبه زدند. رژیم شاه ابتدا دست به تهدید و تبلیغات علیه روحانیت زد. با وجود این، دامنه قیام رو به فرونی نهاد، در تهران، قم و برخی شهرهای دیگر بازارها تعطیل و مردم در مساجد به حمایت از حرکت علما گرد آمدند. یک و ماه و نیم پس از آغاز ماجرا، دولت یک گام عقب نشست و با ارسال پاسخ مکتوب شاه و نخست وزیر در صدد دلجویی علما و توجیه آنها برآمد. رژیم شاه با شناختی که از شخصیت و انعطاف ناپذیری امام خمینی داشت از ارسال پاسخ برای ایشان عمدا خودداری کرد. برخی از علمای حوزه علمیه موضع دولت را قانع کننده تشخیص داده و خواستار پایان دادن به قیام بودند. امام خمینی سرسختانه مخالفت کرد. حضرت امام معتقد بود که دولت می باید رسماً لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی را لغو کند و خبر آن را انتشار دهد. سرانجام رژیم شاه تن به شکست داد و رسماً در ۷ آذر ۱۳۴۱ هیئت دولت، مصوبه قبلی را لغو کرد و خبر آن را به علما و مراجع تهران و قم اطلاع داد. امام خمینی در نشست با علمای قم مجدداً بر مواضع خویش پای فشرد و لغو مصوبه در پشت درهای بسته را کافی ندانست و اعلام کرد تا زمانی که لغو آن در رسانه‌ها پخش نشود، قیام ادامه خواهد داشت. فردای آن روز خبر لغو لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی در روزنامه‌های دولتی منعکس شد و مردم نخستین پیروزی بزرگ خویش را پس از نهضت ملی شدن صنعت نفت جشن گرفتند. امام خمینی بار دیگر مراجع و علمای قم را به چاره‌جویی و قیامی دوباره فراخواند. با آنکه هدفهای پشت پرده رژیم از اصلاحات و رفراندوم برای شخص امام آشکار، و رویارویی غیر قابل اجتناب بود، اما در این نشست تصمیم جمعی بر این شد که با شاه مذاکره و انگیزه او را جویا شوند. پیامهای طرفین بوسیله اعزام نمایندگان برای مذاکره در چند مرحله رد و بدل شد. شاه در ملاقات با آیه الله کمالوند تهدید کرده بود که اصلاحات به هر قیمتی و لو با خونریزی و خراب کردن مساجد انجام خواهد شد. در نشست بعدی علمای قم، حضرت امام خواستار تحریم رسمی رفراندوم شاه بود ولی محافظه کاران حاضر در جلسه، مبارزه در چنین شرایطی را مقابله ((مشت با درفش)) دانسته و بی ثمر خواندند! سرانجام بر اثر اصرار و مقاومت امام خمینی قرار مراجع و علما مخالفت با رفراندوم را صریحاً اعلام و شرکت در آنرا تحریم کنند. حضرت امام بیانیه‌ای کوبنده در بهمن ۱۳۴۱ صادر کرد. متعاقب آن بازار تهران تعطیل شد و مأمورین پلیس به تجمع مردم حمله بردند. شاه ناگزیر برای کاهش دامنه مخالفتها در چهارم بهمن عازم قم گردید. امام خمینی از قبل با پیشنهاد استقبال مقامات روحانی از شاه به شدت مخالفت نمود، و حتی خروج از منازل و مدارس را در روز ورود شاه به قم تحریم کرد. تاءثیر این تحریم چنان بود که نه تنها روحانیون و مردم قم بلکه تولید آستانه مقدسه حضرت معصومه در این شهر - که مهم ترین منصب حکومتی تلقی می شد - نیز به استقبال شاه نرفت و همین امر سبب عزل او گردید. دو روز بعد رفراندوم غیر قانونی در شرایطی که به جز کارگزاران رژیم کسی دیگر در آن شرکت نداشت، برگزار شد. رسانه‌های رژیم با پخش مکرر تلگرافهای تبریک مقامات آمریکا و دول اروپایی سعی داشتند تا رسوایی عدم مشارکت مردم در رفراندوم را مخفی نگاه دارند. امام خمینی با سخنرانیها و بیانیه‌های خویش همچنان به افشاگری دست می زد. تبلیغات وسیعی علیه روحانیت و امام خمینی آغاز شد. شاه تصمیم به سرکوبی قیام داشت. روز دوم فروردین ۱۳۴۲ که مصادف با شهادت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود مأمورین مسلح رژیم با لباس مبدل اجتماع طلاب علوم دینی در مدرسه فیضیه را بر هم زدند و متعاقب آن نیروهای پلیس با سلاح گرم و حشیانه به مدرسه فیضیه یورش بردند و به کشتار و جرح طلاب پرداختند همزمان مدرسه دینی طالبیه تبریز نیز مورد هجوم قرار گرفت. منزل امام خمینی در قم هر روز شاهد حضور گروههای زیادی از نیروهای انقلابی و مردم خشمگین بود که برای ابراز همدردی و حمایت علما و دیدن آثار جنایت رژیم به قم می آمدند. امام خمینی در اجتماع مردم، بی پروا از شخص شاه به عنوان عامل اصلی جنایات و هم پیمان با اسرائیل یاد می کرد و مردم را به قیام فرا می خواند. امام خمینی راه خویش را آگاهانه انتخاب کرده بود، او به تکلیف شرعی می اندیشید و شعارش ((عمل به وظیفه، و لو بلغ و ما بلغ)) بود. در منطق اما معنی ((شکست و پیروزی)) غیر آن چیزی است که در عرف سیاستمداران حرفه‌ای تعریف می شود. امام خمینی زمانی

در نقش رهبری انقلاب اسلامی در سال ۱۳۴۲ ظاهر شد که سالها پیش از آن مراحل مختلف تهذیب نفس و جهاد اکبر و کسب فضائل معنوی و معارف حقیقی را در سطوح عالی گذرانده بود راز موفقیت‌های امام خمینی را باید در مجاهده طولانی او با نفس و نیل به معرفت شهودی حقیقت جستجو کرد. فهم انگیزه و اهداف مبارزات سیاسی امام خمینی بدون نظر کردن به مراحل تکامل شخصیت روحی و معنوی و علمی وی ممکن نیست. از برجسته ترین ویژگیهای نهضت امام خمینی: اعلام خط مشی مشخص در مبارزه اتخاذ مواضع روشن و عدول نکردن از آنها و قاطعیت در پیگیریهای هدفهاست که دوست و دشمن بر آن اعتراف دارند. سال ۱۳۴۲ با تحریم مراسم عید نوروز آغاز و با خون مظلومین فیضیه خونریز شد. شاه بر انجام اصلاحات مورد نظر آمریکا اصرار می ورزید و امام خمینی بر آگاه کردن مردم و قیام آنان در برابر دخالت‌های آمریکا و خیانت‌های شاه پافشاری داشت. در چهارده فروردین ۱۳۴۲ آیه الله العظمی حکیم از نجف طی تلگرافهایی به علما و مراجع ایران خواستار آن شد که همگی به طور دسته جمعی به نجف هجرت کنند. این پیشنهاد برای حفظ جان علما و کیان حوزه ها مطرح شده بود. رژیم شاه برای ایجاد رعب و جلوگیری از پاسخگویی علما به تلگراف آیه الله حکیم، نیروهای نظامی را به قم گسیل داشت و همزمان هیئتی را برای ابلاغ پیام تهدید آمیز شاه به منزل مراجع تقلید فرستاد. امام خمینی از پذیرش این هیئت امتناع ورزید. حضرت امام بدون اعتنا به این تهدیدها، پاسخ تلگراف آیه الله العظمی حکیم را از ارسال نموده و در آن تاءکید کرده بود که هجرت دستجمعی علما و خالی کردن حوزه علمیه قم به مصلحت نیست. امام خمینی در پیام (به تاریخ ۱۲/۲/۱۳۴۲) بمناسبت چهلم فاجعه فیضیه بر همراهی علما و ملت ایران در اروپا سران ممالک اسلامی و دول عربی با اسرائیل غاصب تاءکید ورزید و پیمانهای شاه و اسرائیل را محکوم کرد و بدین ترتیب از آغاز قیام خویش نشان داد که نهضت اسلامی در ایران از مصالح امت اسلامی جدا نیست. حمید انصاری - Imam-khomeini.com

قیام علیه کاپیتولاسیون و تبعید به ترکیه

قیام علیه کاپیتولاسیون و تبعید به ترکیه شاه به تصور اینکه کشتارها و بازداشتها و محاکمه ها، نیروی مقاومت عمده را از سر راه برداشته است، تحت فشار آمریکا در انجام اصلاحات دیکته شده کاخ سفید مصمم بود. احیای رژیم کاپیتولاسیون (مصونیت سیاسی و کنسولی اتباع آمریکایی در ایران) در دستور کار قرار گرفت. تصویب لایحه کاپیتولاسیون بوسیله مجلسین فرمایشی سنا و شورا تیر خلاصی بر استقلال نیم بند ایران بود. سرکوبی شدید مبارزین و حبس و تبعید آنان و حکومت پلیسی شاه نفس را در سینه ها حبس کرده و کسی یارای مخالفت نداشت. در این ماجرا نیز امام خمینی به قیامی دوباره برخاست. روز چهارم آبان که روز تولد شاه بود، به عنوان روز افشاگری از سوی امام خمینی انتخاب و خبر آن بوسیله نامه و ارسال پیکهایی از سوی آن حضرت به علمای شهرهای مختلف، منتشر گردید. شاه برای تهدید امام خمینی و باز داشتن ایشان از تصمیم به ایراد سخنرانی در این روز، نماینده ای به قم اعزام نمود. حضرت امام نماینده شاه را نپذیرفت پیغام شاه به آیه الله حاج آقا مصطفی (فرزند ارشد امام) ابلاغ گردید. امام خمینی بی اعتنا به تهدیدها، در روز موعود یکی از ماندگارترین سخنرانیهای خویش را در جمع کثیری از روحانیون و مردم قم و دیگر شهرها ایراد کرد. این نطق تاریخی در حقیقت محاکمه دخالت‌های غیر قانونی هیئت حاکمه آمریکا در کشور اسلامی و افشای خیانت‌های شاه بود. افشاگری امام علیه تصویب لایحه کاپیتولاسیون ایران را در آبان سال ۴۳ در آستانه قیامی دوباره قرار داد. اما رژیم شاه به بهره گیری از تجربه سرکوبی قیام ۱۵ خرداد سال قبل به سرعت دست بکار شد از سوی دیگر در این زمان جمع زیادی از عناصر برجسته مذهبی و سیاسی مدافع قیام امام، در زندان و یا تبعیدگاه بودند. برخی از مراجع تقلید و علمای بزرگ نیز که در ابتدای قیام ۱۵ خرداد به صحنه مبارزه آمده بودند پای خود را از صحنه مبارزه بیرون کشیدند که این وضعیت تا سال پیروزی انقلاب (۱۳۵۷) نیز ادامه داشت. خطر اصلی برای رژیم شاه وجود امام خمینی بود که به هیچ ترفندی نتوانسته بودند

وی را به سکوت وادار کنند. تجربه گذشته نشان داده بود که بازداشت او در داخل کشور دشواریهای رژیم را صد چندان می کند. قصد سوء نسبت به جان وی نیز به منزله ایجاد زمینه شورشی غیر قابل کنترل در سراسر کشور ارزیابی می شد. سرانجام تصمیم به تبعید ارزیابی می شد. سرانجام تصمیم به تبعید ایشان به خارج کشور گرفته شد. سحرگاه ۱۳ آبان ۱۳۴۳ دوباره کماندوهای مسلح اعزامی از تهران، منزل امام خمینی در قم را محاصره کردند. حضرت امام بازداشت به همراه نیروهای امنیتی مستقیماً به فرودگاه مهرآباد تهران اعزام و با یک فروند هواپیمای نظامی تحت الحفظ مأمورین امنیتی و نظامی به آنکارا پرواز کرد. عصر آن روز ساواک خبر تبعید امام را به اتهام اقدام علیه امنیت کشور! در روزنامه‌ها منتشر ساخت. موجی از اعتراضها به صورت تظاهرات در بازار تهران، تعطیلی طولانی مدت دروس حوزه‌ها و ارسال طومارها و نامه‌ها به سازمانهای بین‌المللی و مراجع تقلید جلوه گر شد. آیه الله حاج آقا مصطفی خمینی نیز در روز تبعید امام بازداشت و زندانی شد و پس از چندی در ۱۳ دیماه ۱۳۴۳ به ترکیه نزد پدر تبعید گردید دوران تبعید امام در ترکیه بسیار سخت و شکننده بود. حضرت امام حتی از پوشیدن لباس روحانیت در آنجا ممنوع شده بود. اما هیچیک از فشارهای روانی و جسمی نتوانست آن حضرت را وادار به سازش کند. محل اقامت اولیه امام، هتل بولواری آنکارا بود. فردای آن روز برای مخفی نگاه داشتن محل اقامت، امام را به محلی واقع در خیابان آتاتورک منتقل کردند. چند روز بعد (۲۱ آبان ۱۳۴۳ برای منزوی تر ساختن ایشان و قطع هر گونه ارتباطی، محل تبعید را به شهر بورسا واقع در ۴۶ کیلومتری غرب آنکارا نقل مکان دادند. در این مدت امکان هر گونه اقدام سیاسی از امام خمینی سلب شده و ایشان تحت مراقبت مستقیم مأمورین اعزامی ایران و نیروهای امنیتی دولت ترکیه قرار داشت. اقامت امام در ترکیه یازده ماه به درازا کشید در این مدت رژیم شاه با شدت عمل بی سابقه ای بقایای مقاومت را در ایران در هم شکست و در غیاب امام خمینی به سرعت دست به اصلاحات آمریکا پسند زد. رژیم در چند مورد بر اثر فشار مردم و علما کسب خبر از حال امام و اطمینان از سلامت وی موافقت می نماید. اقامت اجباری در ترکیه فرصت مغتنم برای امام بود تا تدوین کتاب بزرگ ((تحریر الوسيله)) را آغاز کند. در این کتاب که حاوی فتاوی فقهی امام خمینی است، برای نخستین بار در آن روزها، احکام مربوط به جهاد و دفاع و امر به معروف و نهی از منکر و مسائل روز به عنوان تکالیف شرعی فراموش شده مطرح گردید است. حمید انصاری - Imam-khomeini.com

امام خمینی در سنگر مبارزه و قیام

امام خمینی در سنگر مبارزه و قیام روحیه مبارزه و جهاد در راه خدا ریشه در بینش اعتقادی و تربیت و محیط خانوادگی و شرایط سیاسی و اجتماعی طول دوران زندگی آن حضرت داشته است. مبارزات ایشان از آغاز نوجوانی آغاز، و سیر تکاملی آن به موازات تکامل ابعاد روحی و علمی ایشان از یک سو و اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی ایران و جوامع اسلامی از سوی دیگر در اشکال مختلف ادامه یافته است و در سال ۱۳۴۰ و ۴۱ ماجرای انجمنهای ایالتی و ولایتی فرصتی پدید آورد تا ایشان در رهبریت قیام و روحانیت ایفای نقش کند و بدین ترتیب قیام سراسری روحانیت و ملت ایران در ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ با دو ویژگی برجسته یعنی رهبری واحد امام خمینی و اسلامی بودن انگیزه‌ها، و شعارها و هدفهای قیام، سرآغازی شد بر فصل نوین مبارزات ملت ایران که بعدها تحت نام انقلاب اسلامی در جهان شناخته و معرفی شد. امام خمینی خاطره خویش از جنگ بین الملل اول را در حالی که نوجوانی ۱۲ ساله بوده چنین یاد می کند: من هر دو جنگ بین المللی را یادم هست ... من کوچک بودم لکن مدرسه می رفتم و سربازهای شوروی را در همان مرکزی که ما داشتیم در خمین، من آنجا آنها را می دیدم و ما مورد تاخت و تاز واقع می شدیم در جنگ بین الملل اول. حضرت امام در جایی دیگر با یاد آوری اسامی برخی از خوانین و اشرار ستمگر که در پناه حکومت مرکزی به غارت اموال و نوامیس مردم می پرداختند می فرماید: من از بچگی در جنگ بودم ...

ما مورد زلّی‌ها بودیم، مورد هجوم رجبعلیها بودیم و خودمان تفنگ داشتیم و من در عین حالی که تقریباً شاید اوایل بلوغم بود، بچه بودم، دور این سنگرهایی که بسته بودند در محل ما و اینها می‌خواستند هجوم کنند و غارت کنند، آنجا می‌رفتیم، سنگرها را سرکشی می‌کردیم کودتای رضا خان در سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی که بنابر گواهی اسناد و مدارک تاریخی و غیر قابل‌خداشه به وسیله انگلیسها حمایت و سازماندهی شده بود هر چند که به سلطنت قاجاریه پایان بخشید و تا حدودی حکومت ملوک الطوائفی خوانین و اشرار پراکنده را محدود ساخت اما در عوض آنچنان دیکتاتوری پدید آورد که در سایه آن هزار فامیل بر سرنوشت ملت مظلوم ایران حاکم شدند و دودمان پهلوی به تنهایی عهده دار نقش سابق خوانین و اشرار گردید. در چنین شرایطی روحانیت ایران که پس از وقایع نهضت مشروطیت در تنگنای هجوم بی‌وقفه دولت‌های وقت و عمال انگلیسی از یک سو و دشمنی‌های غرب باختگان روشنفکر ماب از سوی دیگر قرار داشت برای دفاع از اسلام و حفظ موجودیت خویش به تکاپو افتاد. آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حایری به دعوت علمای وقت قم از اراک به این شهر هجرت کرد و اندکی پس از آن امام خمینی که با بهره‌گیری از استعداد فوق‌العاده خویش دروس مقدماتی و سطوح حوزه علمیه را در خمین و اراک با سرعت طی کرده بود به قم هجرت کرد و عملاً در تحکیم موقعیت حوزه نو تاسیس قم مشارکتی فعال داشت. زمان چندانی نگذشت که آن حضرت در اعداد فضلاء برجسته این حوزه در عرفان و فلسفه و فقه و اصول شناخته شد. پس از رحلت آیه الله العظمی حایری (۱۰ بهمن ۱۳۱۵ ه.ش) حوزه علمیه قم را خطر انحلال تهدید می‌کرد. علمای متعهد به چاره‌جویی برخاستند. مدت هشت سال سرپرستی حوزه علمیه قم را آیات عظام: سید محمد حجت، سید صدرالدین صدر و سید محمد تقی خوانساری - رضوان الله علیهم - بر عهده گرفتند. در این فاصله و بخصوص پس از سقوط رضاخان، شرایط برای تحقق مرجعیت عظمی فراهم گردید. آیه الله العظمی بروجردی شخصیت علمی برجسته‌ای بود که می‌توانست جانشین مناسبی برای مرحوم حایری و حفظ کیان حوزه باشد. این پیشنهاد از سوی شاگردان آیه الله حایری و از جمله امام خمینی به سرعت تعقیب شد. شخص امام در دعوت از آیه الله بروجردی برای هجرت به قم و پذیرش مسئولیت خطیر زعامت حوزه مجدانه تلاش کرد. امام خمینی که با دقت شرایط سیاسی جامعه و وضعیت حوزه‌ها را زیر نظر داشت و اطلاعات خویش را از طریق مطالعه مستمر کتب تاریخ معاصر و مجلات و روزنامه‌های وقت و رفت و آمد به تهران و درک محضر بزرگانی همچون آیه الله مدرس تکمیل می‌کرد دریافته بود که تنها نقطه امید به رهایی و نجات از شرایط ذلت‌باری که پس از شکست مشروطیت و بخصوص پس از روی کار آوردن رضا خان پدید آمده است، بیداری حوزه‌های علمیه و پیش از آن تضمین حیات حوزه‌ها و ارتباط معنوی مردم با روحانیت می‌باشد. امام خمینی در تعقیب هدف‌های ارزشمند خویش در سال ۱۳۲۸ طرح اصلاح اساس ساختار حوزه علمیه را با همکاری آیه الله مرتضی حایری تهیه کرد و به آیه الله بروجردی (ره) پیشنهاد داد. این طرح از سوی شاگردان امام و طلاب روشن ضمیر حوزه مورد استقبال و حمایت قرار گرفت. اما رژیم در محاسباتش اشتباه کرده بود. لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی که به موجب آن شرط مسلمان بودن، سوگند به قرآن کریم و مرد بودن انتخاب‌کنندگان و کاندیداها تغییر می‌یافت در ۱۶ مهر ۱۳۴۱ ه.ش به تصویب کابینه امیر اسد الله علم رسید. آزادی انتخابات زنان پوششی برای مخفی‌نگه داشتن هدفهای دیگر بود. حذف و تغییر دو شرط نخست دقیقاً به منظور قانونی کردن حضور عناصر بهایی در مصادر کشور انتخاب شده بود. چنانکه قبلاً نیز اشاره شد پشتیبانی شاه از رژیم صهیونیستی در توسعه مناسبات ایران و اسرائیل شرط حمایت‌های آمریکا از شاه بود. نفوذ پیروان مسلک استعماری بهائیت در قوای سه‌گانه ایران این شرط را تحقق می‌بخشید. امام خمینی به همراه علمای بزرگ قم و تهران به محض انتشار خبر تصویب لایحه مزبور پس از تبادل نظر دست به اعتراضات همه‌جانبه زدند. نقش حضرت امام در روشن ساختن اهداف واقعی رژیم شاه و گوشزد کردن رسالت خطیر علما و حوزه‌های علمیه در این شرایط بسیار موثر و کارساز بود. تلگرافها و نامه‌ها سرگشاده اعتراض آمیز علما به شاه و اسد الله علم موجی از حمایت را در اقشار مختلف

مردم برانگیخت. لحن تلگرافهای امام خمینی به شاه و نخست وزیر تند و هشدار دهنده بود. در یکی از این تلگرافها آمده بود: اینجانب مجدداً به شما نصیحت می‌کنم که به اطاعت خداوند متعال و قانون اساسی گردن نهید و از عواقب وخیمه تخلف از قرآن و احکام علمای ملت و زعمای مسلمین و تخلف از قانون اساسی بترسید و عمداً و بدون موجب مملکت را به خطر نیندازید و الا علمای اسلام درباره شما از اظهار عقیده خودداری نخواهند کرد. بدین ترتیب ماجرای انجمنهای ایالتی و ولایتی تجربه ای پیروز و گرانقدر برای ملت ایران بویژه از آن جهت بود که طی آن ویژگیهای شخصیتی را شناختند که از هر جهت برای رهبری امت اسلام شایسته بود. با وجود شکست شاه در ماجرای انجمنها، فشار آمرکا برای انجام اصلاحات مورد نظر ادامه یافت. شاه در دیماه ۱۳۴۱ هجری شمسی اصول ششگانه اصلاحات خویش را بر شمرد و خواستار فراندوم شد. امام خمینی بار دیگر مراجع و علمای قم را به نشست و چاره جویی دوباره فراخواند. با پیشنهاد امام خمینی عید باستانی نوروز سال ۱۳۴۲ در اعتراض به اقدامات رژیم تحریم شد. در اعلامیه حضرت امام از انقلاب سفید شاه به انقلاب سیاه تعبیر و همسویی شاه با اهداف آمریکا و اسراییل افشا شده بود. از سوی دیگر، شاه در مورد آمادگی جامعه ایران برای انجام اصلاحات آمریکا به مقامات واشنگتن اطمینان داده بود و نام اصلاحات را انقلاب سفید نهاده بود. مخالفت علما برای وی بسیار گران می‌آمد. امام خمینی در اجتماع مردم، بی پروا از شخص شاه به عنوان عامل اصلی جنایات و همپیمان با اسراییل یاد می‌کرد و مردم را به قیام فرا می‌خواند. او در سخنرانی خود در روز دوازده فروردین ۱۳۴۲ شدیداً از سکوت علمای قم و نجف و دیگر بلاد اسلامی در مقابل جنایات تازه رژیم انتقاد کرد و فرمود: امروز سکوت همراهی با دستگاه جباراست حضرت امام روز بعد (۱۳ فروردین ۴۲) اعلامیه معروف خود را تحت عنوان شاه دوستی یعنی غارتگری منتشر ساخت. راز تاثیر شگفت پیام امام و کلام امام در روان مخاطبینش که تا مرز جانبازی پیش می‌رفت را باید در همین اصالت اندیشه، صلابت رای و صداقت بی شائبه اش با مردم جستجو کرد. سال ۱۳۴۲ با تحریم مراسم عید نوروز آغاز و با خون مظلومین فیضیه خونریز شد. شاه بر انجام اصلاحات مورد نظر آمریکا اصرار می‌ورزید و امام خمینی بر آگاه کردن مردم و قیام آنان در برابر دخالتهای آمریکا و خیانتهای شاه پافشاری داشت. در چهارده فروردین ۱۳۴۲ آیه الله العظمی حکیم از نجف طی تلگرافهایی به علما و مراجع ایران خواستار آن شد که همگی به طور دسته جمعی به نجف هجرت کنند. این پیشنهاد برای حفظ جان علما و کسان حوزه ها مطرح شده بود. حضرت امام بدون اعتنا به این تهدیدها، پاسخ تلگراف آیه الله العظمی حکیم را ارسال نموده و در آن تاکید کرده بود که هجرت دسته جمعی علما و خالی کردن حوزه علمیه قم به مصلحت نیست. امام خمینی در پیامی (به تاریخ ۱۲ / ۲ / ۱۳۴۲) بمناسبت چهلم فاجعه فیضیه بر همراهی علما و ملت ایران در رویارویی سران ممالک اسلامی و دول عربی با اسراییل غاصب تاکید ورزید و پیمانهای شاه و اسراییل را محکوم کرد. برگرفته از کتاب حدیث بیداری

بازگشت به ایران (بهمن ۵۷)

بازگشت به ایران (بهمن ۵۷) اوایل بهمن ۵۷ خیر تصمیم امام در بازگشت به کشور منتشر شد. هر کس که می‌شنید اشک شوق فرو می‌ریخت. مردم ۱۴ سال انتظار کشیده بودند. اما در عین حال مردم و دوستان امام نگران جان ایشان بودند چرا که هنوز دولت دست نشانده شاه سر پا و حکومت نظامی برقرار بود. امام خمینی تصمیم خویش را گرفته و طی پیامهایی به مردم ایران گفته بود می‌خواهد در این روزهای سرنوشت ساز و خطیر در کنار مردمش باشد. دولت بختیار با هماهنگی ژنرال هایرز فرودگاههای کشور را به روی پروازهای خارجی بست. جمعیتی انبوه از سراسر کشور به سوی تهران سرازیر شدند و در تظاهرات میلیونها تن از مردم تهران شرکت کرده و خواستار باز شدن فرودگاهها بودند جمعی از روحانیون و شخصیتهای سیاسی در مسجد دانشگاه تهران تا باز شدن فرودگاه دست به تحصن زدند. دولت بختیار پس از چند روز تاب مقاومت نیاورد و ناگزیر از پذیرفتن خواست ملت شد.

سرانجام امام خمینی بامداد ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ پس از ۱۴ سال دوری از وطن وارد کشور شد. استقبال بی سابقه مردم ایران چنان عظیم و غیر قابل انکار بود که خبر گزاریهای غربی ناگزیر از اعتراف شده و مستقبلین را ۴ تا ۶ میلیون نفر برآورد کردند. سیل جمعیت از فرودگاه به سوی بهشت زهرا، مزار شهیدان انقلاب اسلامی روانه شد تا سخنان تاریخی امام را بشنوند. در همین نطق بود که امام خمینی با صدای بلند فرمود: ((من به پشتیبانی این ملت دولت تعیین می کنم.)) شاپور بختیار ابتدا این سخن را شوخی گرفته اما چند روز بیشتر نگذشت که در ۱۶ بهمن ۵۷ امام خمینی رئیس دولت موقت انقلاب را تعیین نمود. روز ۱۹ بهمن ۱۳۵۷ پرسنل هوایی در محل اقامت امام خمینی (مدرسه علوی تهران) با ایشان بیعت کردند. ارتش شاه در آستانه سقوط کامل قرار گرفته بود، پیش از این بسیاری از سربازان و درجه داران مومن ارتش با فتوای امام خمینی پادگانها را ترک گفته و صفوف ملت پیوسته بودند. روز ۲۰ بهمن همافران در مهم ترین پایگاه هوایی تهران دست به قیام زدند. گارد شاهنشاهی برای سرکوب آنان گسیل شد. مردم به حمایت از نیروهای انقلابی وارد صحنه شدند. روز ۲۱ بهمن پایگاهها پلیس و مراکز دولتی یکی پس از دیگری به دست مردم سقوط کردند. فرماندار نظامی تهران طی اطلاعیه ای ساعت منع عبور و مرور را به ساعت ۴ بعد از ظهر افزایش داد. همزمان با آن بختیار جلسه اضطراری شورای امنیت را تشکیل داد و فرمان اجرای کودتای طراحی شده از سوی هائیزر را صادر کرد. از سوی دیگر امام خمینی طی پیامی از مردم تهران خواست تا برای جلوگیری از توطئه در شرف وقوع، به خیابانها بریزند و حکومت نظامی را عملاً لغو کنند. سیل جمعیت زن و مرد و کودک و بزرگ به خیابانها ریخته و مشغول سنگر بندی شدند. اولین تانکها و تپه‌های زرهی کودتاچیان به محض حرکت از پایگاههایشان بوسیله مردم از کار افتادند. کودتا در همان آغاز با شکست مواجه شد. بدین ترتیب آخرین مقاومت‌های رژیم شاه در هم شکسته شد و صبحدم ۲۲ بهمن، خورشید پیروزی نهضت امام خمینی و انقلاب اسلامی و پایانی بر دوران دیر پای سلطنت شاهان ستمگر در ایران طلوع کرد. مردم در سال ۵۸ در یکی از آزادترین انتخاب تاریخ ایران رای به استقرار نظام جمهوری اسلامی دادند و متعاقب آن انتخابات پیاپی برای تدوین و تصویب قانون اساسی و انتخاب نمایندگان مجلس شورای اسلامی برگزار گردید. امام خمینی برای استقرار ارکان نظام اسلام و تبیین هدفها و اولویتهای حکومت اسلامی و تشویق مردم به حضور در صحنه‌ها همه روزه در محل اقامت خود و در مدرسه فیضیه قم در دیدار با هزاران تن از مشتاقان خویش سخنرانی می کرد. او پس از پیروزی انقلاب در تاریخ دهم اسفند ۱۳۵۷ از تهران به قم آمده بود و تا زمان ابتلاء به بیماری قلبی (۲ بهمن ۱۳۵۸) در این شهر بود. حضرت امام پس از ۳۹ روز مداوا در بیمارستان تهران، موقتاً در منزلی واقع در منطقه در بند تهران ساکن شد و سپس در تاریخ ۲۷/۲/۱۳۵۹ بنا به تمایل خود به منزلی محقر در محله جماران نقل مکان کرد و تا زمان رحلت در همین منزل ماند. حمید انصاری - Imam-khomeini.com

سالهای آخر عمر امام خمینی و حوادث ناگوار

سالهای آخر عمر امام خمینی و حوادث ناگوار چند حادثه در این سالها اتفاق افتاد که اثر آن بر روح و خاطره امام سنگینی می کرد. یکی از حوادث، شهادت مظلومانه حجاج بیت الله الحرام در کنار خانه خدا و در مراسم حج سال ۱۳۶۶ بود. در روز ششم ذیحجه سال ۱۴۰۷ هجری قمری هنگامی که بیش از ۱۵۰ هزار زائر در خیابانهای مکه برای شرکت در مراسم پرائت از مشرکین حرکت کردند. مامورین دولت سعودی با انواع سلاحهای سرد و گرم به سرکوبی تظاهر کنندگان پرداختند. در این واقعه حدود ۴۰۰ نفر از حجاج ایرانی، لبنانی، فلسطینی، پاکستانی، عراقی و دیگر کشورها به شهادت رسیده و حدود ۵۰۰۰ نفر مجروح و عده ای بی گناه دستگیر شدند. حرمت حرم امن الهی در روز جمعه در ایام مبارک حج، در ماه حرام شکسته شده بود. آثار خشم امام خمینی از این جسارت و اندوه عمیق ایشان از اینکه مصالح امت اسلامی و شرایط جهان اسلام مانع از اقدام عمومی می شد، تا روزهای آخر عمر امام در کلام و پیامش آشکار بود. در پهنه مسائل داخلی شرایطی که منجر به برکناری قائم مقام رهبری از سوی امام خمینی (

در تاریخ ۸/۱/۶۸) گردید از جمله حوادث ناگوار دیگر بود. امام خمینی در پیام‌های اخیر خویش با وضوح بیشتری بر این حقیقت پافشاری داشت که تنها راه نجات بشریت از بن‌بست‌های کنونی بازگشت به عصر دین و دین‌باوری است و یگانه راه‌هایی ممالک اسلامی از وضعیت اسفبار کنونی بازگشت آنان به اسلام ناب و هویت مستقل اسلامی خویش است. امام خمینی در زندگی، سخت معتقد به برنامه‌ریزی و نظم و انضباط بود. ساعات مشخصی از شبانه‌روز را به عبادت و ذکر حق و قرائت قرآن و دعا و مطالعه می‌پرداخت. قدم زدن و در همان حال ذکر خدا گفتن و اندیشیدن جزئی از برنامه روزانه اش بود. او در حالی که عمرش به ۹۰ نزدیک شده بود هنوز یکی از پرکارترین رهبران سیاسی جهان بود که نشاط خدمت در راه تعالی جامعه اسلامی و حل مشکلات آن را هیچگاه، حتی در سهمگین‌ترین حوادث از دست نمی‌داد. علاوه بر مطالعه روزانه اهم اخبار و گزارشات مطبوعات رسمی کشور و مطالعه دهها بولتن خبری و گوش دادن به اخبار رادیو و تلویزیون داخلی، او در چندین نوبت در شبانه‌روز تحلیلها و خبرهای رادیوهای بیگانه فارسی زبان را گوش می‌داد تا شخصا در جریان روند تبلیغات دشمنان انقلاب قرار گیرد و راههای مقابله با آن را اندیشه کند. فعالیت‌های مترکم روزانه و تشکیل جلسات با مسئولین نظام اسلامی موجب نمی‌شد تا ارتباط با قشرهای مردم عادی را به عنوان اصلی‌ترین سرمایه‌های نهضت اسلامی نادیده بگیرد. او هیچ تصمیمی را که مربوط به سرنوشت جامعه اش باشد نمی‌گرفت مگر آنکه صادقانه با مردم در میان می‌گذاشت. مردم را محروم‌ترین کسانی برای دانستن حقایق می‌دید. چهره‌ای مصمم و مهربان داشت، نگاهش پرجاذبه و سرشار از معنویت بود. جمعیت که در حضورش می‌نشست بی‌اختیار غرق در جاذبه معنویتش می‌شد، بسیاری از حاضران ناخودآگاه اشک شوق می‌ریختند. مردم ایران حق داشتند که سالها از صمیم قلب در شعارهای دعای‌گونه‌شان از خدا بخواهند که عمر آنان را با افزایش لحظه‌ای بر عمر امام معاوضه کند. اگر دنیای بیگانه از معنویت باور نداشت اما آنان که با امام بزرگ شده بودند قدر لحظه‌های عمر آن عزیز را در عمل می‌شناختند. زندگی اش وقف خدا و خدمت به خلق او بود. ساعت ۲۰/۲۲ بعد از ظهر روز شنبه سیزدهم خرداد ماه سال ۱۳۶۸ لحظه وصال بود. قلبی از کار ایستاد که میلیونها قلب را به نور خدا و معنویت احیاء کرده بود. به وسیله دوربین مخفی‌ای که توسط دوستان امام در بیمارستان نصب شده بود روزهای بیماری و جریان عمل و لحظه‌های لقای حق ضبط شده است. در حالی که چند عمل جراحی سخت و طولانی در سن ۸۷ سالگی تحمل کرده بود و در حالی که چندین سرم به دستهای مبارکش وصل بود نافله شب می‌خواند و قرآن تلاوت می‌کرد. در ساعات آخر، طمانینه و آرامشی ملکوتی داشت و مرتباً شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را زمزمه می‌کرد و به چنین حالتی بود که روحش به ملکوت اعلی پرواز کرد. هجرتش داغی التیام‌ناپذیر بر قلبها نهاد. روز چهاردهم خرداد ۱۳۶۸، مجلس خبرگان رهبری تشکیل گردید و پس از قرائت وصیتنامه امام خمینی توسط حضرت آیه الله خامنه‌ای که دو ساعت و نیم طول کشید، بحث و تبادل نظر برای تعیین جانشین امام خمینی و رهبر انقلاب اسلامی آغاز شد و پس از چندین ساعت سرانجام حضرت آیه الله خامنه‌ای (رئیس‌جمهور وقت) که خود از شاگردان امام خمینی سلام الله علیه و از چهره‌های درخشان انقلاب اسلامی و از یاوران قیام ۱۵ خرداد بود و در تمام دوران نهضت امام در همه فراز و نشیبها در جمع دیگر یاوران انقلاب جانبازی کرده بود، به اتفاق آرا برای این رسالت خطیر برگزیده شد. انبوه جمعیت و شکوه حماسه حضور مردم در روز ورود امام خمینی به کشور در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ و تکرار گسترده تر این حماسه در مراسم تشییع پیکر امام، از شگفتی‌های تاریخ است. رحلت امام خمینی نیز همچون حیاتش منشاء بیداری و نهضتی دوباره شد و راه و یادش جاودانه گردید چرا که او حقیقت بود و حقیقت همیشه زنده است و فنا‌ناپذیر. او جلوه‌ای از جلوه‌های «کوثر» بود و کوثر ولایت همیشه در زمین و زمانه‌ها جاری است.

حمید انصاری - Imam-khomeini.com

جنگ تحمیلی و دفاع مقدس شکست طرح‌های براندازی نظام جمهوری اسلامی با استفاده از محاصره اقتصادی و سیاسی که از سوی آمریکا در جهان پیگیری می‌شد و شکست این کشور در عملیات صحرای طبس پس از اشغال لانه جاسوسی آمریکا، و ناکامی در تجزیه کردستان، هیئت حاکمه این کشور را در سال ۱۳۵۹ به سمت تجربه راه حل نظامی تمام عیار سوق می‌داد. ارتش عراق در روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ تجاوز گسترده نظامی خویش را آغاز کرد همزمان هواپیماهای نظامی عراق فرودگاه تهران و مناطق دیگر را (در ساعت ۲ بعد از ظهر آن روز) بمباران کردند. ماشین جنگی صدام به سرعت کیلومترها در خاک ایران پیشروی کرد و مناطقی وسیع از پنج استان ایران را اشغال کرد. مقاومت‌های جانانه مرزنشینان در مراحل اولیه جنگ به علت عدم اطلاع و آمادگی قبلی و نداشتن تجهیزات و نیروی نظامی با قساوت بعضی‌ها در هم شکسته شد. شهرها و روستاهای موجود در مناطق اشغالی به سرعت تخریب و به تلی از خاک بدل شدند و صدها هزار تن از خانه و کاشانه خود آواره گردیدند. در ۲۹/۴/۱۳۶۷ با قبول قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت جنگ تحمیلی ۸ ساله به پایان رسید. آغازگران جنگ به هیچیک از هدفهای خویش نرسیدند، نظام جمهوری اسلامی نه تنها سرنگون نشد بلکه در پرتو وحدت ملی مردم مسلمان ایران، تکلیف کلیه عوامل ستون پنجم را در داخل کشور یکسره کرد و اقتدار خویش را در حاکمیت بر تمامی پهنه‌های داخلی تثبیت کرد. در پهنه بین‌المللی نیز به عنوان یک قدرت با ثبات و غیر قابل شکست حضور خود را به اثبات رسانید و حقانیت خود را علیرغم ۸ سال تبلیغات مداوم خصمانه غریبه‌ها ثابت کرد و پیام خویش را ابلاغ نمود. پس از برقراری صلح نسبی، امام خمینی در تاریخ ۱۱/۷/۶۷ طی پیامی در ۹ بند سیاستها و خط مشی بازسازی کشور را برای مسئولین جمهوری اسلامی ترسیم نمود. پس از ده سال تجربه نظام جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی در تاریخ ۴/۲/۱۳۶۸ به منظور اصلاح و تکمیل ارکان تشکیلات نظام اسلامی طی نامه‌ای به رئیس جمهور وقت (حضرت آیه الله خامنه‌ای) هیئتی از صاحب نظران و کارشناسان و مسئول بررسی و تدوین اصلاحات لازم در قانون اساسی بر اساس ۸ محور تعیین شده در همین نامه نمود مواد اصلاح شده قانون اساسی در تاریخ ۱۲ آذر ۱۳۶۸ (بعد از رحلت امام) به فرماندوم عمومی گذاشتند و با اکثریت مطلق آراء به تایید ملت ایران رسید. دفاع از پیامبر اسلام و ارزشهای دینی آخرین رویارویی امام خمینی با غرب جنگ عراق و ایران که پایان یافت رهبران سیاسی غرب تهاجم تازه‌ای علیه اسلام انقلابی آغاز کردند. ماجرای تدوین و انتشار وسیع کتاب مبتدل ((آیات شیطانی)) نوشته سلمان رشدی و حمایت رسمی دولتهای غربی از آن سرآغازی بر فصل تهاجم فرهنگی بود. امام خمینی در تاریخ ۲۵/۱۱/۱۳۶۷ در ضمن چند سطر کوتاه به صدور حکم ارتداد و اعدام سلمان رشدی و ناشرین مطلع از محتوای کفرآمیز این کتاب، انقلابی دیگر بر پا کرد. پیامدهای این واقعه موجودیت جامعه اسلامی را به عنوان یک امت واحد جلوه گر ساخت. صدور این حکم تصور اشتباه غریبه‌ها را در اینکه ایران با پذیرش قطعنامه از هدفهای انقلابی اسلامی خود دست کشیده است، در هم ریخت. حمید انصاری - Imam-khomeini.com

آخرین روزهای حیات امام خمینی (ره)

آخرین روزهای حیات امام خمینی (ره) راضی نیستم برای کسی تعریف کنید حاج احمد آقا چند روزی پس از ارتحال امام (ره) از قول مادر گرامیشان نقل می‌کرد: حدود یک ماه و نیم قبل از عمل جراحی، حضرت امام خوابی دیدند و این خواب را برای همسرشان تعریف کردند و متذکر شدند که در زمان حیاتم راضی نیستم برای کسی تعریف کنید. ایشان خواب دیده بودند که فوت کرده‌اند و حضرت علی (ع) ایشان را غسل و کفن کردند و برایشان نماز خواندند و سپس حضرت امام را در قبر گذاشته و از ایشان پرسیدند: «حالا راحت شدید؟» امام فرمودند: «در سمت راستم خستی است که ناراحت می‌کند». در این موقع حضرت علی (ع) دستی به ناحیه راست بدن امام کشیدند و ناراحتی حضرت امام مرتفع گشت. (۱) - دیگر آخر کار است دو هفته قبل از جراحی امام، یک شب ناراحتی قلبی برایشان رخ داده بود، من و دو نفر از دکترها و دو پرستار، خدمت امام رسیدیم. فوراً آقا را بستری

کردند و مشغول معالجه شدند. همان طور که آقا استراحت کرده بودند، وقتی فشار خونشان را می گرفتند، فرمودند: «هر چیزی پایانی دارد و این هم پایانش است». من برگشتم و گفتم: «آقا این حرفها را نزنید، شما ان شاء الله عمر زیادی خواهید کرد». ما همه نگران شده بودیم، ولی باز هم امام فرمودند: «دیگر، آخر کار است». وقتی برگشتیم، آن دو پرستار خیلی گریه کردند، ولی یکی از دکترها برای دلداری آنان شروع به تفسیر و تأویل کرد که لابد مقصود امام این است که دیگر مرض به پایان می رسد و حالشان خوب خوب می شود. این نخستین باری بود که امام چنین حرفی می زدند که گویا ما را آماده وفاتشان می کردند. روزی هم که داشتند برای آزمایش به طرف بیمارستان می رفتند کنار همین درخت توت (در منزل) که رسیدند، باز هم این حرف را تکرار کردند که: «این دیگر پایان کار است». (۲) - دیگر بر نمی گردم شب قبل از عمل، امام با پای خود به بیمارستان رفتند. زمانی که می رفتند به ما گفتند: «من دارم برای عمل می روم، ولی دیگر بر نمی گردم». وقتی می گفتیم: «نه اینطور نیست» می فرمودند: «شما مطلع نیستید». (۳) - این سرم بیرون نمی آید روزی که امام می خواستند به بیمارستان بروند به علت اینکه سنی از ایشان گذشته بود و بیمار نیز بودند، عصای خود را برداشته و به کمک آن برخاستند و از تک تک افراد بیت خداحافظی نمودند. امام به اهل بیت گفتند: «من دیگر بر نمی گردم». یکی از پزشکان حضرت امام می گفت: «به امام گفتم آقا این سرم شما را ناراحت کرده است. ما فردا شب این سرم را از دستتان بیرون می آوریم». البته قرار هم این بود که سرم را در بیاوریم. بر اساس مشاوره پزشکی که به عمل آمده بود حال امام بهتر بود، ولی خودشان فرمودند که دیگر این سرم از دست من بیرون نمی آید. (۴) - بر خلاف رضایت ایشان کاری نکن پدرم در روزهای آخر زندگی دست مادرم را گرفت و در دست من گذاشت و گفت: «بر خلاف رضایت ایشان هیچ کاری مکن». (۵) - حالا دیگر شب وداع است روزهای آخر که قرار بود آقا را عمل کنند، آقا طبق معمول که روزی نیم ساعت آن هم سه بار در روز قدم می زدند به علی (فرزند حاج احمد آقا) گفتند: «علی بیا آخرین قدمها را با هم بزنیم». ما گفتیم: «آقا، چنین حرفی را نزنید». شب که شد، امام شام میل نداشتند. خانم گفتند: «آقا، هر طور شده این یک قاشق آبگوشت را بخورید». باز گفتند: «میل ندارم». خانم گفتند: «به خاطر من هم که شده میل بفرمائید». گفتند: «حالا دیگر آخر شب است. چه فایده که من بخورم یا نخورم حالا- دیگر شب وداع است و آخرین شب». (۶) - فردایی در کار نیست صبح دوشنبه آدمم بیت، ناهار را با شادی و خوشی خوردیم. هنوز تصمیم عمل جراحی حضرت امام حتمی نبود. بعد از ظهر این مسأله قطعی شد. همان شب هم قدری قلبشان ناراحتی پیدا کرد. من جرأت نگاه کردن به صورت آقا را نداشتم. امام به خانم گفتند: «خانم، نصیحت می کنم که در مرگ من هیاهو نکنید». خانم گفتند: «این چه حرفهایی است که می زنید! آبگوشتتان را بخورید. فردا عملتان می کنند و من خودم به زور به شما غذا می دهم». امام فرمودند: «نه، آبگوشتم را نمی خورم. فردایی هم در کار نیست». موقع رفتن به بیمارستان که شد، امام همان طور که از سرازیری کوچه پایین می رفتند، می گفتند: «این سرازیری که من می روم، دیگر بالا- نمی آیم» این جملات را با لبخندی بیان می کردند که چندین معنی داشت. ایشان افسوس و نگرانی زیادی برای تنها ماندن همسرشان داشتند. حضرت امام علاقه عجیبی به همسرشان نشان می دادند و دائم به دایی (سید احمد آقا) سفارش می کردند که خانم را تنها نگذارید. یک معنایی که خنده شان داشت، روحانیت و آرامش ایشان در مسئله مرگ بود. (۷) - برای همیشه از پیشستان می روم پس از آنکه پزشکان تصمیم خود را مبنی بر بستری شدن امام در بیمارستان اعلام کردند، امام به هنگام وداع با اهل منزل به ایشان گفتند: «من برای همیشه از پیشستان می روم و دیگر باز نخواهم گشت». اهل منزل گفتند شما باز خواهید گشت و سلامتی خود را دوباره باز خواهید یافت، ولی امام دوباره تکرار کردند: «اما این بار می دانم که باز گشتنی در کار نیست». سپس امام خطاب به همسر حاج احمد آقا گفتند: «به پدرتان - که فرد بسیار مؤمن و عالمی است - تلفن بزنید و بگویید برایم دعا کند و از خداوند بخواهد که مرا بپذیرد و عاقبت مرا ختم به خیر گرداند». هنگامی که منزل را به طرف بیمارستان ترک می کردند. حاج احمد آقا کنار در ایستاده بود. امام در حضور دکترها و پرستارها به ایشان اشاره کردند و ایشان نزدیک آمد. امام گونه حاج سید احمد را بوسیدند، این منظره را تا آن

لحظه کسی مشاهده نکرده بود و این خود گویای علم امام به «رفتن بدون بازگشت» بود. (۸) - در اوج درد آرام بودند من در خیلی مواقع کنار امام بودم، بخصوص مواقعی که ایشان کسالت داشتند. موقعی که دکترها می آمدند. آمپول به ایشان بزنند، می گفتند آمپول باید در رگ زده شود که طبیعتا یک دردی دارد و آدم یک تکانی می خورد. ولی حتی این را دیدم که ایشان هیچ تغییری در حالشان دیده نمی شود؛ یعنی همین طور ایشان آرام ذکر می گفتند، بدون اینکه صدا شنیده شود. حتی یکی از دکترها نقل کرده بود که من وقتی روی ایشان بعضی کارها را انجام می دادیم که درد شدیدی داشت، من مخصوصا به چهره امام نگاه می کردم بینم که ایشان در موقع این درد چه می کنند. چنان ایشان نگاهشان آرام بود و با لبشان ذکر می گفتند که هیچ فرقی بین آن وقتی که من احیانا میله ای را فرو می کردم و یا نمی کردم در ظاهر ایشان هیچ معلوم نبود. دکتر گفته بود یقین دارم مواقعی هست که ایشان یک ارتباطی برقرار می کنند و این مثلا مواقعی بود که ایشان از اینجا کنده شدند، ولی من خودم خوب شاهد بودم ایشان در مواقع کسالت با اینکه کسالت شدید بود و تمام صورت ایشان عرق نشسته بود در اثر ناراحتیها؛ ابرو خم کردن یا به هم کشیدن ابرو را در ایشان ندیدیم. (۹) - دعا کنید خدا عاقبت مرا به خیر کند در آخرین جمعه حیات حضرت امام که هنوز نفس گرم ایشان سایه بان امت بود، آقای هاشمی حدود ساعت ده و نیم صبح خدمت امام رسیدند. حال امام رضایت بخش می نمود و به دلها نور امید می تاباند. آقای رفسنجانی سلامی عرض کردند و جویای حال ایشان شدند، سپس گفتند عازم نماز جمعه هستند، اگر فرمایشی و یا دستوری دارید بفرمایید، امام فرمودند: «سلام مرا به ملت برسانید و از مردم بخواهید برایم دعا کنند و از خداوند بخواهند مرا بپذیرد»، اما تأکید کردند که این پیام حتما در نماز جمعه اعلام شود. روز شنبه آیت الله خامنه ای تشریف آوردند و گفتند: «آقا، ان شاء الله خدا به شما سلامتی دهد». امام فرمودند: «شما دعا کنید که خدا عاقبت مرا ختم به خیر گرداند، مرا بپذیرد و ببرد». (۱۰) - اگر برای مردم است، هر کاری می خواهید بکنید دکترها می گفتند: «امام، خودشان می خواستند بروند، هر جا را درست می کردیم، جای دیگری بیمار می شد». دکتر عارفی گفته بود: «هر چه ما تک زدیم، بدن امام پاتک زد». آن روز دایی برای ما صحبت کرد. گفت: «آقا شانس ندارند. باید دعا کرد. فقط ۲٪ شانس دارند». شب، ما در بیمارستان بودیم. خانم خیلی گریه می کردند. به دکترها گفتند: «مثل اینکه نه دعاها می شود و نه کوشش شما!...» دکترها گفتند: «باید باطری در قلب کار بگذاریم». از آقای خامنه ای و دیگران اجازه این کار را گرفتند. صبح آقا به دکترها گفته بودند: «من می دانم زنده نمی مانم. اگر مرا برای خودم نگه داشته اید، به حال خودم بگذاریدم، اما اگر برای مردم است، هر کاری می خواهید بکنید». (۱۱) - به آقای خامنه ای نگاه خاصی می کردند آقای خامنه ای خدمت ایشان بودند. یک نگاهی ایشان به آقای خامنه ای کردند، یک نگاهی ایشان داشتند - دیگر تقریبا نمی توانستند راحت صحبت کنند - که من خدمتشان بودم، با یکی دیگر از بستگان گفتم به این نگاه، نگاه کن، اصلا این نگاه طبیعی نیست؛ یک دنیا محبت است. به اضافه اینکه آن موقع عقلمان نرسید که با این نگاه دارند مسئولیت را منتقل می کنند. با این نگاه دارند بار را منتقل می کنند. آن موقع ما عقلمان نرسید، چون آنقدر امیدوار بودیم. (۱۲) - به او وعده نده امام روزی در اواخر عمرشان پرسیدند علی کجاست؟ گفتم: «علی هم سراغ شما را می گیرد و می گوید می خواهم با آقا بازی کنم و دوست ندارم خوابیده باشند، ولی من به او گفته ام که صبر کن، ان شاء الله تا چند روز دیگر می آیند و مثل همیشه با هم بازی می کنید». (۱). حجت الاسلام و المسلمین آشتیانی - مجله مرزداران - ش ۹۳ (۲). سید رحیم میریان (۳). فرشته اعرابی (۴). حجت الاسلام و المسلمین مهدی کروب - مجله شاهد - ش ۱۸۴ (۵). حجت الاسلام و المسلمین سید احمد خمینی - مجله آشنا - ش ۱ (۶). زهرا اشراقی - مجله سروش - ش ۴۷۶ (۷). زهرا اشراقی - مجله زن روز - ش ۱۲۲۰ (۸). حجت الاسلام و المسلمین آشتیانی - مجله مرزداران - ش ۱۹۳ (۹). زهرا مصطفوی (۱۰). حجت الاسلام و المسلمین آشتیانی - مجله مرزداران - ش ۹۳ (۱۱). زهرا اشراقی - مجله زن روز - ش ۱۲۲۰ (۱۲). فرشته اعرابی - مجله سروش - ش ۴۷۶ امام در پاسخ فرمودند: «چند روزی دیگر نمانده. به او وعده نده». (۱) - علی را پیش من نیاورید زمانی که امام عزم سفر از این دنیا کردند، خواستند علی نوه شان را به دیدارشان ببریم. جویای

علت شدیم. متوجه شدم که ایشان از آنجا که از تمام تعلقات رها شده بودند و از آنجا که به علی خیلی علاقه داشتند و تنها همین یک تعلق برایشان مانده بود، از ما خواسته بودند که علی را پیششان ببریم. این ارتباط با خدا و بریدن از غیر او، از همان زمان جوانی در ایشان وجود داشت. عصاره تمام خصلتهای جوانی امام در زمان پیری در وجودشان جمع شده بود. پس از عمل جراحی و زمانی که هنوز به هوش نیامده بودند، ذکر «الله اکبر» بر زبانشان جاری بود. (۲) - مرگ چیزی نیست روحیه امام تا آخرین نفس و تا آخرین لحظه حیات هیچ تغییری نکرده و همانطوری که آن روز حرف می زدند، در مقابل مرگ نیز همانطور بسیار عادی برخورد می کردند. یکی از بستگان امام به ایشان گفته بود که این چیزی نیست و حال شما خوب خواهد شد. امام فرموده بودند: «نه آمدنش چیزی هست و نه رفتنش چیزی هست و نه مرگش چیزی هست، هیچ کدام از اینها چیزی نیست». (۳) - آخرین مناجات امام امام هرچه به لحظه های پایانی عمر نزدیکتر می شدند، در حالی که هر روز و هر ساعت از نظر جسمی رو به کاستی و ضعف و رنج بیشتر بودند، که به موجب روال طبیعی و سیر مادی و جسمانی بروز و ابراز بیشتر آثار تألم و ناله و جزع را می طلبید اما از نای وجودشان که جز برای خدا ننالیده بود به جای ناله از آلام جسمانی، زمزمه ذکر خدا و آهنگ روح انگیز وصل و قرب و لقاء حق برمی خاست و هیچ کس در این مدت کمترین ناله و اخمی از درد و الم جسمانی و شخصی از ایشان نشنید و ندید. فقط زمزمه مناجات و نوای عطر آگین عبادت و خشوعشان بود که فضای اطراف و چشم و گوش همه را پر کرده بود. (۴) - از مرگ هیچگونه وحشتی نداشتند هرگز شب آخر عمر امام با شبهای دیگرشان فرقی نداشت و اصلاً امام - قبل از اینکه پزشکان تشخیصی بدهند - می دانستند که عمر شریفشان به اتمام رسیده و این راه، راه برگشت پذیری نیست و با این حال هیچ گونه ترس و اضطراب و وحشتی در وجود شریفشان نبود. (۵) - با چشم اشاره کردند در آن لحظات آخر که من بالای سر ایشان بودم، هیچ وقت ندیدم که امام اینقدر زیبا بشوند. یک جمال به این زیبایی را در این ده ساله انقلاب هیچ وقت در امام ندیده بودم. گویی تمام صفات خدا، تمام کمال و جمالش در صورت امام متجلی شده بود؛ واقعا آنجا فهمیدم که امام، مظهر خدا شده. حدود ساعت دوازده ظهر بود که خدمت ایشان رفتم. سلام کردم. به چشم فقط اشاره کردند. نگاه کردم، دیدم که شاید بیش از صد مرتبه در آن لحظه ذکر می گفتند. (۶) - خانمها را صدا بزنید آقا ساعت ۱۲ ظهر همان روز (رحلت) گفتند خانمها را صدا بزنید، کارشان دارم. وقتی خانمها رفتند، گفتند: «این راه، راه سختی است» و بعد هی می گفتند: «گناه نکنید». بعد گفتند که آقایان توسلی، آشتیانی و انصاری بیایند. صحبتهایی راجع به اختلاف نظر فقها کردند، که نمی دانم چه بود؟ ساعت ۱۰ و ۲۰ دقیقه شب بود که نوار صاف شد. پاسداران ریختند و شروع به گریه کردند، صورت امام گرم گرم بود. چقدر این صورت لاغر و مریض، درشت و روشن شده بود. چقدر نورانی بود. ده روز درد کشنده داشتند، ولی حرفی نمی زدند. هر بار می پرسیدیم: «آقا چطورید؟» می گفتند: «ان شاء الله تو سلامت باشی». (۷) - صورشان پر از اشک بود امام حتی در بیمارستان نیز عبادات خاص خود را ترک نگفتند و بلکه با شور و حال بیشتری به عبادت می پرداختند. یکی از نزدیکان حضرت امام نقل می کرد: زمانی به اذان صبح باقی بود که وارد اتاق امام در بیمارستان شدم. ایشان را در حالت عجیبی یافتم. امام آن قدر گریه کرده بودند که تمامی چهره منورشان خیس شده بود و هنوز اشکهای مبارک، همچون باران جاری بود و چنان با خدای خود راز و نیاز می کردند که من تحت تأثیر قرار گرفتم. وقتی متوجه من شدند، با حوله ای که بر شانه داشتند صورت مبارک را خشک کردند. (۸) - برای هر نماز، عمامه می گذاشتند امام در شدیدترین لحظات کسالت و در فراز و نشیب هایی که در دوران کسالت و بعد از عمل داشتند، مهمترین مسئله ای که کاملاً مشهود بود و مد نظر ایشان قرار داشت، فقط انجام عبادت بود. آن هم نه به صورتی که بشود. با لغات وصف کرد. فقط دیدنش بزرگترین درس و زیباترین خاطره ای است که در ذهن هر شخصی می توانست بماند. بسیار عاشقانه و خالصانه؛ که کاملاً مشهود بود. و در این زمینه حتی در حال خستگی و حالت درد، برای ادای نماز شب در همان ساعاتی که معلوم بود سالها بدنشان آمادگی پیدا کرده است، در همان ساعات اطرافیان را صدا می کردند تا مقدمات کار را برای انجام نماز شب فراهم کنند. حتی از همان شبهای بعد از عمل، که این موضوع برای ما خیلی

تعجب آور است که یک شخص با آن کسالت، چنین کاری را با این همه دقت انجام دهد و این چیزی جز عشق و اخلاص که نهایتش آن حالت جذبه و کشش را ایجاد می کند، نمی تواند باشد و واقعا پوشیدن آن لباس سفید پاک و گذاشتن عمامه و سایر مقدماتی که گفته شد، اینها همه اش هر کدام خاطره ای است. کلا دیدن هر لحظه قیافه ملکوتی امام، واقعا برای ما خاطره است.

(۹) - هر روز دعای عهد را می خواندند امام تقید خاصی به خواندن دعای عهد به مدت چهار روز، حتی در ایام بیماری داشتند. وقتی پس از رحلت، اثاثیه ایشان، از جمله مفاتیح شان را به بیت منتقل می کردیم، متوجه شدم که در گوشه صفحه، تاریخ ۸ شوال را به عنوان شروع دعا مرقوم فرموده اند. (۱۰) - با دقت به حسابها رسیدگی می کنند چندی پیش خدمت خانم - همسر بزرگوار امام (ره) - رسیدم، عرض کردم آیا به تازگی خوابی از حضرت امام دیده اید؟ فرمودند: «اوایل، بیشتر ایشان را در خواب زیارت می کردم، اما حالا کم شده است». بعد فرمودند: «چند شب پیش آقا را در خواب دیدم که لباس مرتبی بر تن داشته و کناری آرام و مؤدب مثل همیشه نشسته بودند. به ایشان عرض کردم: «آقا، آنجا چگونه است؟» فرمودند: «خیلی سخت و با دقت به حسابها رسیدگی می کنند، خیلی مواظب باشید. مواظبت کنید. مواظبت کنید». بعد از خواب بیدار شدم. (۱۱) (۱). فاطمه طباطبایی (۲). فاطمه طباطبایی (۳). حجت الاسلام و المسلمین امام جمارانی - روزنامه جمهوری اسلامی - ویژه اربعین سال ۶۸ (۴). حجت الاسلام و المسلمین رحیمیان (۵). دکتر پورمقدس - مجله پاسدار اسلام - ش ۹۶ (۶). زهرا اشراقی - مجله سروش - ش ۴۷۶ (۷). زهرا اشراقی - مجله زن روز - ش ۱۲۲۰ (۸). حجت الاسلام و المسلمین آشتیانی - مجله پاسدار اسلام - ش ۹۳ (۹). دکتر دوایی (پزشک معالج امام) - اطلاعات هفتگی - ش ۲۴۴۲ (۱۰). حجت الاسلام و المسلمین محمد رضا توسلی (۱۱). علی ثقفی غلامعلی رجایی - برداشتهایی از سیره امام خمینی، ج ۱، ص ۳۰۳

... و آن روز قلب ملت از کار ایستاد

... و آن روز قلب ملت از کار ایستاد آنروز که عاشق جمالت گشتم دیوانه روی بی مثال گشتم دیدم نبود در دو جهان جز تو کسی بیخود شدم و غرق کمالت گشتم امام خمینی (ره) بدهی است رهبری و هدایت هر انقلابی پس از پیروزی به مراتب مشکل تر از دوره های پیش از پیروزی است زیرا تا زمان حصول پیروزی انگیزه های فراوانی برای وحدت کلمه به منظور استیلا یافتن بر دشمن مشترک وجود دارد. حتی افراد و گروههایی یافت می شوند که به رغم عدم خلوص کافی، برای دستیابی به اهداف خاص خود، ضمن قلمداد کردن خود به همراهی و همفکری با مردم، در مبارزه شرکت می کنند و معارضه آشکاری با رهبری مبارزه و انقلاب ندارند، اما پس از پیروزی انقلاب، به دلیل سهم خواهی که از خصلتهای افراد و گروههای ناخالص است نغمه های جدایی آنها ساز می شود و این روند در برخی موارد به شکل گیری توطئه های گوناگون علیه انقلاب و رهبری آن منجر می گردد. چنین واقعیتی را در انقلاب اسلامی ایران نیز شاهد بودیم که نمونه های بارز آن توطئه ها و کارشکنیهای منافقین، ملی گراها و دیگر گروههای وابسته به شرق و غرب بود. از سوی دیگر قدرتهای استعماری نیز به ستیز با انقلاب پرداختند و با تحمیل جنگ ناخواسته، محاصره اقتصادی تبلیغات مسموم و اعمال فشارهای سیاسی به دشمنی با انقلاب و مردم مسلمان ایران پرداختند اما رهبریهای خردمندان و هوشیارانه امام خمینی (س) و مقاومت بی نظیر مردم تمام نقشه های شیطانی مستکبران عالم علیه انقلاب را نقش بر آب ساخت. رحلت جانگداز امام خمینی (س) این توهم پوچ را در دشمنان قسم خورده انقلاب به وجود آورد که انقلاب اسلامی از مسیر خود منحرف می شود و توده ها به بی تفاوتی کشیده خواهند شد، اما از آنجا که انقلاب اسلامی ایران، ریشه در اعماق قلوب مردم داشت، هیچ گاه تصور خام مخالفان اسلام و انقلاب و مردم، مصداق نیافت و مجلس خبرگان، یک روز پس از ارتحال امام، با انتخاب یکی از فرزندان رشید اسلام و شاگرد خلف و شایسته امام خمینی - حضرت آیت الله خامنه ای - بر تداوم راه رهبر راحل، مهر تایید زد و امروز همه جهان بر این نکته اعتراف دارند که پایانی برای انقلاب اسلامی متصور نیست و ایران اسلامی به

عنوان تنها ملجا و مامن محرومان و پشیمان مستضعفان شناخته شده است. امروز هر ایرانی مسلمان و آزاده بر خود می‌بالد که کشورش در شمار مستقل ترین و آزادترین ممالک دنیاست و رهبرش راهی را می‌پیماید که بنیانگذار فقید جمهوری اسلامی ایران، از نخستین روزهای قیام به پیروان راستین و وفادارش نشان داده است. در تاریخ ۲۸ اردیبهشت سال ۱۳۶۸ تیم پزشکی حضرت امام از اولین علائم خونریزی در دستگاه گوارش معظم له اطلاع یافت و بلافاصله معاینات و بررسیهای لازم صورت گرفت انجام معاینات، دو زخم در معده حضرت امام را مشخص می‌نمود که یکی سطحی و دیگر نسبتاً عمیق بود. با مشاهده زخمها مشاوره با پزشکان متخصص بیماریهای گوارشی صورت گرفت. مشخصات ظاهری زخمها حکایت مشکوکی از احتمال وجود بیماری بدخیم می‌کرد. مطالعات پرتونگاری و عکس برداری از معده امام نشان دهنده ضایعاتی نگران کننده بود. بزرگترین زخم چهار تا پنج سانتی متر و حاشیه آن نامنظم و کاملاً برجسته و متورم بود و در معده آثار خونریزی و خون تازه وجود داشت. این مشاهدات توسط اندوسکوپی و مشاهده داخل معده توسط دستگاه صورت گرفته بود که شرح آن توسط پزشکان تیم مراقبت از امام، آقایان دکتر عارفی و دکتر فاضل داده شده است. روز یکشنبه ۳۱ اردیبهشت ماه آزمایشات تکمیلی انجام شده و وضعیت قلبی و عمومی حضرت امام مورد بررسی دقیق واقع شد، چرا که تصمیم گیری در مورد انتخاب درمانی جراحی در شخصی با سن امام و با وضعیت قلبی و عمومی ایشان تصمیم گیری بسیار دقیق و حساسی بود. در چنین شرایطی با محاسبه بسیار دقیق وضعیت بیماری و خطرات ناشی از عدم انجام عمل جراحی در مقایسه با انجام آن، انتخاب نهایی صورت گرفت. مشکلی که از نظر جسمانی برای حضرت امام پیش آمده بود از دو جنبه جان معظم له را تهدید می‌کرد. یکی ایجاد خونریزی وسیع و کشنده و غیرقابل کنترل و دیگری احتمال ایجاد سوراخ در جدار معده و ورود محتویات معده به داخل حفر شکم در آن صورت یا به سرعت مرگ مستولی می‌شد و یا باید تن به انجام عمل جراحی در شرایطی بسیار نامناسب داد که احتمال خطرش بسیار بیشتر از زمانی بود که جراحی با آمادگی کامل قلب و وضعیت عمومی بدن صورت می‌گیرد. شرح حالی که حضرت امام از وضعیت جسمانی و دستگاه گوارش ارائه می‌فرمودند حاکی از افزایش میزان خونریزی در دستگاه گوارش بود و روز به روز بر میزان آن افزوده می‌شد. از طرفی مطالعات اندوسکوپی با دستگاه اندوسکوپ وسعت و عمق قابل توجه زخمها را نشان می‌داد و بخصوص در مورد یکی از زخمها حاکی از نازک شدن خطرناک جدار معده بود. بنابراین قضاوت پزشکان متفقا در پیشگیری از دو عارضه بسیار خطرناک و کشنده که امکان وقوع آن در آینده ای نزدیک حتمی می‌نمود برانجام عمل جراحی قرار گرفت. بنابراین این تصمیم گیری با فرزند امام حضرت حجت الاسلام والمسلمین حاج احمد آقا در میان گذاشته شد و ایشان نیز مساله را با مسئولان مملکتی در میان گذاشت. جوانب کار برای مسئولان کاملاً توضیح داده شد و پس از موافقت موضوع با حضرت امام مطرح شد. امام پس از حصول اطلاع از تصمیم پزشکان با خونسردی فرمود: هر طور صلاح است همان طور عمل کنید. مقدمات عمل جراحی برای روز دوم خرداد آماده شد و امام به بیمارستان منتقل گشت. زمانی که امام، جماران را به سوی بیمارستان ترک می‌کرد در سر پایینی کوچه جلو بیت به اطرافیان فرمود: من از این سرازیری که پایین می‌روم دیگر بالا نمی‌آیم و بنا به گفته اطرافیان حالتی حاکی از آرامش و ثبات در برخورد با مساله مرگ در موقع گفتن این جمله کاملاً حس می‌شد. بررسی های قلب، وضع امام را، حتی بهتر از آنچه تصور می‌شد نشان داده بود و با تزریق یکی دو واحد خون، کم خونی ناشی از خونریزیهای مکرر نیز اصلاح شد. بنا به گفته دکتر فاضل جراح امام، معظم له نماز شبشان را خواند که از تلویزیون نیز بخشی از آن پخش شد. امام پس از ادای نماز صبح جهت جراحی آماده شد. یکی دو لوله نازک برای رساندن مایعات و نشان دادن فشار داخلی وریدهای مرکزی در رگها قرار گرفت و در ساعت ۴۵/۷ دقیقه امام توسط یک برانکار به اتاق عمل منتقل گشت. بنا به گفته دکتر فاضل در اتاق عمل، تیم جراحی مرکب از دکتر فاضل، دو جراح، یک تکنسین، پرستار اتاق عمل، دو نفر متخصص بیهوشی، یک تکنسین بیهوشی و دو متخصص قلب آماده انجام عمل شدند. بیهوشی که یکی از حساسترین مراحل انجام عمل بود با موفقیت انجام شد و ساعت ۳۰/۸ دقیقه انجام جراحی آغاز

گشت و جریان عمل توسط تلویزیون مدار بسته ای در معرض مشاهده اشخاصی که در بیرون اتاق عمل حضور داشتند قرار گرفت. جراحی کمتر از دو ساعت طول کشید و در ساعت ۲۰/۱۰ دقیقه به پایان رسید. طبق اظهارات دکتر فاضل، وقتی شکم امام باز شد مشاهده گشت که قسمت میانی معده دچار ضایعه است. بزرگترین زخمی که قبلا ذکر شد در خم بزرگ معده وجود داشت و جدار معده را به نحو خطرناکی نازک نموده بود. ضایعه ای کوچک با قطری حدود شش میلیمتر در قسمت چپ کبد به صورت یک دانه مشاهده می شد و غدد لنفاوی کمی بزرگ بود که مشابه آن در افراد عادی نیز دیده می شود و اندازه طحال طبیعی بود. قسمتی از معده که مبتلا بود، برداشته شد و قسمتهای باقیمانده به هم متصل گشت و از غدد لنفاوی و کبد نیز نمونه برداری شد و در طول عمل مشکل خاصی پیش نیامد. سپس امام به بخش آی. سی. یو منتقل شد، بخشی که از نظر مراقبتهای ویژه دارای امکانات کامل جهت کنترل خطرات احتمالی است. لوله داخل نای یا تراشه حضرت امام برای ۲۴ ساعت آینده باقی ماند تا وضع تنفسی حضرت امام کاملا مطمئن شود. در فاصله کوتاهی پس از عمل، جلسه ای با حضور مسئولین کشور تشکیل شد و با مشورت دو تا سه نفر از تیم پزشکی، نحوه اطلاع دادن مساله به مردم مشخص شد. نکته ای که در این موضوع مورد توجه قرار گرفت جلوگیری از ایجاد نگرانی زیاد بود و همان روز ساعت دو بعدازظهر متنی از اخبار رادیو برای مردم خوانده شد مبنی بر اینکه حضرت امام به علت خونریزی گوارشی و برای کنترل آن، مورد عمل جراحی موفق قرار گرفته اند و حال ایشان رضایت بخش است. علی رغم لحن اطلاعیه که حاکی از موفقیت آمیز بودن جراحی امام بود ملت عاشق و دلباخته امام ناگهان برای اولین بار از کسالت جدید امام مطلع و این موجب بروز نگرانی شد. ولی در طی روزهای بعد که رسانه های گروهی و سیمای جمهوری اسلامی ایران از بهبود حال امام گزارش می دادند دل‌های نگران مردم با ناباوری می رفت که دلهره و اضطراب را از خود بیرون کند. که... ساعت ۳۰/۸ بعدازظهر روز شنبه سیزده خرداد اولین خبر نگران کننده از اخبار شبکه سراسری پخش شد: این اطلاعیه امشب از سوی دفتر حضرت امام به این شرح انتشار یافت: بسمه تعالی به اطلاع ملت شریف و عزیز ایران می رسانیم امروز در ساعت سه بعدازظهر در سیر درمان حضرت امام مدظله العالی مشکلی پیش آمد. پزشکان با همه کوشش خستگی ناپذیر خود برای درمان حضرت امام به مراقبت و درمانهای لازم سرگرمند و از همه ملت خداجوی درخواست می کنیم دعاهای خالصانه خود را ادامه دهند. امید و انتظار می رود که ادعیه شما مردم مورد اجابت حضرت حق قرار گیرد. «دفتر امام خمینی» متعاقب پخش این اطلاعیه از اخبار شبکه سراسری، هزاران دلباخته امام به سوی جماران شتافتند تا از حال امام خویش با خبر شوند. مردم با ناله و اشک راه جماران را در پیش گرفته بودند تا بقراری و اضطراب خویش را تسکین دهند. در میان آنان صدها تن از جانبازان انقلاب به چشم می خوردند. خانواده های شهدا، زنان، مردان، پیر و جوان خیابانی را که به جماران منتهی می شد پر کرده بودند و اندوهبار حال امام خود را جویا می شدند، ولی هیچ کس پاسخی نمی داد. رفت و آمدهای پر جنب و جوشی به بیت حضرت امام صورت می گرفت و چشمهای راهیان بیت، بیشتر اوقات گریان بود. نزدیکهای صبح خبرهای رسیده غم انگیز و غم انگیزتر می شد. تا اینکه در اخبار ساعت هفت بامداد روز چهارده خرداد... و اما بشنوید از روزهای پس از عمل جراحی از داخل بیمارستان: در اطلاعیه روز دوم خرداد چیزی از تشخیص بیماری امام گفته نشد چرا که در حقیقت از اسرار مملکتی به شمار می رفت و گذشته از آن حال حضرت امام در آن موقع خوب و رضایتبخش بود و بنابراین ظاهر امر حاکی از موفقیت عمل جراحی حضرت امام بود و بر طبق مفاد آن مساله منتفی شده بود. در واقع در چند روز اول هم اوضاع به خوبی پیش می رفت. امام پس از عمل به راحتی به هوش آمد، منتها به دلیل وجود لوله تراشه در داخل نای قادر به صحبت کردن نبود و به دستورات پزشکان مبنی بر باز و بسته نمودن چشم و حرکات دستها و پاها پاسخ مثبت می داد. ساعت شش بعدازظهر همان روز یعنی در دوم خرداد ناگهان اختلالی در منحنی نوار قلب حضرت امام پیدا شد که نگران کننده بود و حدود یک ساعت و نیم به طول انجامید که با درمانهای لازم مرتفع شد و پس از آن در همان روز مصاحبه ای توسط پزشکان حضرت امام صورت گرفت و اطلاعاتی در اختیار مردم قرار گرفت. فردای آن روز

حال امام بهتر بود و چند تن از مسئولین مملکتی و حجت الاسلام والمسلمین حاج احمد آقا خدمت امام رسید. همان روز لوله داخل تراشه حضرت امام برداشته شد و امام قادر به صحبت کردن شد. ضمناً قرار شد وضعیت امام از طریق اطلاعیه ای به اطلاع مردم برسد. در روز پنجشنبه چهارم خرداد وضع کلیوی امام مختصر اشکالی پیدا کرد که پیش بینی آن می شد که تدابیر لازم اندیشیده شد. در این شرایط به گفته اطرافیان و پزشکان، معظم له حاضران را دلداری می دادند. روز سوم پس از عمل، از نظر بروز مشکلات عفونی و پیدا شدن اشکال تنفسی و تب از روزهای دیگر اهمیت بیشتری داشت؛ و در بخشهای جراحی پس از انجام عمل در روز سوم بیشتر از روزهای دیگر احتمال وقوع عوارض وجود دارد. روز جمعه پنجم خرداد ماه یعنی روز سوم پس از عمل عده ای از اعضای خانواده امام و آقای هاشمی رفسنجانی نیز به حضور ایشان رسیده بودند. تا ظهر اتفاقی که نگران کننده باشد نیفتاد و امام با آقای هاشمی صحبت کرد و وقتی آقای هاشمی اجازه خواست که سلامتی حضرت امام را از طریق خطبه های نماز جمعه به اطلاع مردم رساند، امام اجازه داد و مطالبی فرمود که توسط آقای هاشمی به اطلاع مردم رسید و طی آن امام عزیز به مردم سلام رسانید و از کسانی که ابراز احساسات نموده بودند، تشکر کرد. ولی در ساعت دوازده و پنج دقیقه همان روز امام ناراحتی تنفسی پیدا کرد و در نوار قلب تغییراتی پیدا شد که بنا به اظهارات پزشکان بیش از دو ساعت طول کشید و مختصری هم تب ایجاد شد که با تدابیر لازم درمانی و خروج لوله های تزریقات از رگها مرتفع شد. روز شنبه به خوبی و بدون وجود واقعه نگران کننده ای سپری شد و فقط به دلیل وجود علائم خونریزی در دستگاه ادراری، بررسی داخل مثانه با دستگاه و بدون بیهوشی عمومی و صرفاً با بی حسی موضعی انجام شد و نکته مهمی مشاهده نشد. بعلاوه یک عکسبرداری هم با استفاده از ماده حاجب از معده صورت گرفت که نشان دهنده جوش خوردن بخیه های عمل بود و شب همان روز تصاویری از حضرت امام از طریق سیمای جمهوری اسلامی ایران ملت پخش شد که همه مشاهده نمودند، سپس لوله معده خارج شد و رژیم مایعات شروع شد. فردای آن روز به جز مختصری کاهش فشار خون، مشکل دیگری پیش نیامد و امام نماز را با وضو خواند و شب مختصری هم غذا میل کرد روز دوشنبه هشتم خرداد وضع تنفسی و ریوی امام دچار مشکل شد و ظاهراً مقداری مایع در داخل ریه ها جمع شده بود که می توانست ناشی از سه عارضه باشد: یکی اینکه ریه ها دچار عفونت شده باشند، دیگر اینکه وضع قلبی و نارسایی قلب موجب تجمع مایع در ریه شده باشد و سوم اینکه بیماری اصلی که معده را گرفتار کرده است ریه ها را هم مورد تهاجم قرار داده باشد. مشکل ریوی کماکان ادامه داشت و اختلالات کلیوی نیز به درمان پاسخ نمی داد. روز چهارشنبه جلسه مشاوری با تعداد زیادی از پزشکان متخصص سراسر کشور تشکیل شد و وضع بیماری امام از جنبه های مختلف مورد بررسی قرار گرفت. در کنار مشکلات متعددی که وجود داشت، تغییرات نگران کننده فرمول شمارش خون حاکی از پیشرفت بیماری اصلی امام بود که لزوم انجام سریع شیمی درمانی را مطرح می ساخت، ولی مساله ای که تیم پزشکان در این مورد با آن روبرو شد این بود که معمولاً اگر شیمی درمانی پس از عمل جراحی لزوم داشته باشد آن را دو تا سه هفته پس از جراحی به تعویق می اندازند تا آثار سوء ناشی از شیمی درمانی مشکلی را در وضع عمومی بدن ایجاد نکند، ولی آزمایشات خون حضرت امام در هر لحظه مبین مشکلات بیشتری بود و ناچار پزشکان، شیمی درمانی را شروع کردند و این در حالی بود که وضعیت عمومی بدن از نظر وضع ریوی و کلیوی در شرایط چندان مطلوبی به سر نمی برد. روز شنبه سیزدهم خرداد دفع ادراری به کلی مختل شده بود و کلیه ها به درمانها جواب نمی دادند و این موضوع باعث تشدید مساله ریوی نیز می گشت و ریه ها نیز پر از مایعی بود که خروج آن با درمانهای انجام شده امکانپذیر نبود. ساعت یازده صبح همان روز، نوار قلب تغییراتی را نشان داد و فشار خون کم کم کاهش یافت، در بیمارستان پزشکان، حاج احمد آقا، بعضی از مسئولان مملکتی و نوه امام نزد معظم له بودند و بنا به اظهارات نوه حضرت امام ایشان شاید بیش از ۱۰۰ بار شهادتین گفته بود. امام نماز ظهر و عصر را خواند و حدود ساعت سه بعدازظهر یک ایست قلبی پیش آمد که با ماساژ قلبی و تنفس مصنوعی دوباره قلب به کار افتاد و دستگاهی جهت کمک به ایجاد ضربان قلب در جلوی سینه امام کار گذاشته شد. این وضعیت تا ساعت ۳۰/۸ دقیقه بعدازظهر ادامه

داشت که وضع نگران کننده از طریق اخبار شبکه سراسری سیمای جمهوری اسلامی به اطلاع مردم رسید و موج عاشقان امام به سوی جماران روان گشت. وضعیت عمومی حضرت امام اصلا خوب نبود ولی بعد از ظهر گویی مجددا کمی به هوش آمده بود. کهولت سن، بیماری صعب العلاج و وضع نامناسب قلبی دست به دست هم داده بودند تا ملتی را داغدار کنند. کاری از دست پزشکان بر نمی آمد. علی رغم تلاش همه جانبه و درمانهای متعدد و مختلف، کاری از پیش نمی رفت. انبوه جمعیت هر لحظه در جماران بیشتر و بیشتر می گشت، اشکها از نگرانی جاری بود و دستها به سوی آسمان بلند. چشم حاج احمد آقا مانند چشم میلیونها انسان دیگر، چشم میلیونها فرزند دیگر امام، اشک آلود بود. دستان امام لرزش داشت و در لحظات آخر با صدایی لرزان فرموده بود: من می دانم زنده نمی مانم، اگر مرا برای خودم نگهداشته اید به حال خودم بگذارید و اگر برای مردم است هر کاری می خواهید بکنید. در سراسر ایران دستها به دعا برداشته شد، حتی در خارج از مرزها عاشقان امام ضجه کنان بقای امام را از خدای یگانه استدعا می کردند، ولی در ساعت ۲۰/۱۰ دقیقه بعد از ظهر روز شنبه سیزدهم خرداد ماه سال ۱۳۶۸، دعای امام بر دعای میلیونها انسان غلبه یافت و قلب ملت از کار ایستاد. انالله و انا الیه راجعون. imam-khomeini.com

رحلت امام خمینی (ره) و اندوه جانسوز مردم

رحلت امام خمینی (ره) و اندوه جانسوز مردم رحلت امام خمینی، وصال یار، فراق یاران امام خمینی هدفها و آرمانها و هر آنچه را که می بایست ابلاغ کند، گفته بود و در عمل نیز تمام هستیش را برای تحقق همان هدفها بکار گرفته بود. اینک در آستانه نیمه خرداد سال ۱۳۶۸ خود را آماده ملاقات عزیزی می کرد که تمام عمرش را برای جلب رضای او صرف کرده بود و قامتش جز در برابر او، در مقابل هیچ قدرتی خم نشده، و چشمانش جز برای او گریه نکرده بود. سروده های عارفانه اش همه حاکی از درد فراق و بیان عطش لحظه وصال محبوب بود. و اینک این لحظه شکوهمند برای او، و جانکاه و تحمل ناپذیر برای پیروانش، فرا می رسید. او خود در وصیتنامه اش نوشته است: با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا از خدمت خواهران و برادران مرخص و به سوی جایگاه ابدی سفر می کنم و به دعای خیر شما احتیاج مبرم دارم و از خدای رحمان و رحیم می خواهم که عذرم را در کوتاهی خدمت و قصور و تقصیر بپذیرد و از ملت امیدوارم که عذرم را در کوتاهی ها و قصور و تقصیرها بپذیرند و با قدرت و تصمیم و اراده به پیش بروند. شگفت آنکه امام خمینی در یکی از غزلیاتش که چند سال قبل از رحلت سروده، چنین نوشته اند: سالها می گذرد حادثه ها می آید انتظار فرج از نیمه خرداد کشم ساعت ۲۰ / ۲۲ بعد از ظهر روز شنبه سیزدهم خرداد ماه سال ۱۳۶۸ لحظه وصال بود. قلبی از کار ایستاد که میلیونها قلب را به نور خدا و معنویت احیا کرده بود. به وسیله دوربین مخفی ای که توسط دوستان امام در بیمارستان نصب شده بود روزهای بیماری و جریان عمل و لحظه لقای حق ضبط شده است. وقتی که گوشه هایی از حالات معنوی و آرامش امام در این ایام از تلویزیون پخش شد غوغایی در دلها بر افکند که وصف آن جز با بودن در آن فضا ممکن نیست. لبها دائما به ذکر خدا در حرکت بود. در آخرین شب زندگی و در حالی که چند عمل جراحی سخت و طولانی در سن ۸۷ سالگی تحمل کرده بود و در حالیکه چندین سرم به دستهای مبارکش وصل بود نافله شب می خواند و قرآن تلاوت می کرد. در ساعات آخر، طمانینه و آرامشی ملکوتی داشت و مرتبا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر اکرم (ص) را زمزمه می کرد و با چنین حالتی بود که روحش به ملکوت اعلی پرواز کرد. وقتی که خبر رحلت امام منتشر شد، گویی زلزله ای عظیم رخ داده است، بغضها ترکید و سرتاسر ایران و همه کانونهایی که در جهان با نام و پیام امام خمینی آشنا بودند یکپارچه گریستند و بر سر و سینه زدند. هیچ قلم و بیانی قادر نیست ابعاد حادثه را و امواج احساسات غیرقابل کنترل مردم را در آن روزها توصیف کند. مردم ایران و مسلمانان انقلابی، حق داشتند اینچنین ضجه کنند و صحنه هایی پدید آورند که در تاریخ نمونه ای بدین حجم و عظمت برای آن سراغ نداریم. آنان کسی را از دست داده بودند که عزت پایمال شده شان را باز گردانده

بود، دست شاهان ستمگر و دستهای غارتگران آمریکایی و غربی را از سرزمینشان کوتاه کرده بود، اسلام را احیا کرده بود، مسلمین را عزت بخشیده بود، جمهوری اسلامی را بر پا کرده بود، رو در روی همه قدرتهای جهنمی و شیطانی دنیا ایستاده بود و ده سال در برابر صدها توطئه براندازی و طرح کودتا و آشوب و فتنه داخلی و خارجی مقاومت کرده بود و ۸ سال دفاعی را فرماندهی کرده بود که در جبهه مقابلش دشمنی قرار داشت که آشکارا از سوی هر دو قدرت بزرگ شرق و غرب حمایت همه جانبه می شد. مردم، رهبر محبوب و مرجع دینی خود و منادی اسلام راستین را از دست داده بودند. شاید کسانی که قادر به درک و هضم این مفاهیم نیستند، اگر حالات مردم را در فیلمهای مراسم تودیع و تشییع و خاکسپاری پیکر مطهر امام خمینی مشاهده کنند و خبر مرگ دهها تن که در مقابل سنگینی این حادثه تاب تحمل نیاورده و قلبشان از کار ایستاده بود را بشنوند و پیکرهایی که یکی پس از دیگری از شدت تاثیر بیهوش شده، بر روی دستها در امواج جمعیت به سوی درمانگاهها روانه می شدند را در فیلمها و عکسها ببینند، در تفسیر این واقعتها درمانده شوند. اما آنانکه عشق را می شناسند و تجربه کرده اند، مشکلی نخواهند داشت. حقیقتا مردم ایران عاشق امام خمینی بودند و چه شعار زیبا و گویایی در سالگرد رحلتش انتخاب کرده بودند که: عشق به خمینی عشق به همه خوبیهاست. روز چهاردهم ۱۳۶۸، مجلس خبرگان رهبری تشکیل گردید و پس از قرائت وصیتنامه امام خمینی توسط حضرت آیه الله خامنه ای که دو ساعت و نیم طول کشید، بحث و تبادل نظر برای تعیین جانشینی امام خمینی و رهبر انقلاب اسلامی آغاز شد و پس از چندین ساعت سرانجام حضرت آیه الله خامنه ای (رئیس جمهور وقت) که خود از شاگردان امام خمینی سلام الله علیه و از چهره های درخشان انقلاب اسلامی و از یاوران قیام ۱۵ خرداد بود و در تمام دوران نهضت امام در همه فراز و نشیبها در جمع دیگر یاوران انقلاب جانبازی کرده بود، به اتفاق آرا برای این رسالت خطیر برگزیده شد. سالها بود که غربیها و عوامل تحت حمایتشان در داخل کشور که از شکست دادن امام مایوس شده بودند و عده زمان مرگ امام را می دادند. اما هوشمندی ملت ایران و انتخاب سریع و شایسته خبرگان و حمایت فرزندان و پیروان امام همه امیدهای ضد انقلاب را بر باد دادند و نه تنها رحلت امام پایان راه او نبود بلکه در واقع عصر امام خمینی در پهنه ای وسیعتر از گذشته آغاز شده بود. مگر اندیشه و خوبی و معنویت و حقیقت می میرد؟ روز و شب پانزدهم خرداد ۶۷، میلیونها نفر از مردم تهران و سوگوارانی که از شهرها و روستاها آمده بودند، در محل مصلاهی بزرگ تهران اجتماع کردند تا برای آخرین بار با پیکر مطهر مردی که با قیامش قامت خمیده ارزشها و کرامتها را در عصر سیاه ستم استوار کرده و در دنیا نهضتی از خدا خواهی و بازگشت به فطرت انسانی آغاز کرده بود، وداع کنند هیچ اثری از تشریفات بی روح مرسوم در مراسم رسمی نبود. همه چیز بسیجی و مردمی و عاشقانه بود. پیکر پاک و سبز پوش امام بر بالای بلندی و در حلقه میلیونها نفر از جمعیت ماتم زده چون نگینی می درخشید. هر کس به زبان خویش با امامش زمزمه می کرد و اشک می ریخت. سرتاسر اتوبان و راههای منتهی به مصلی مملو از جمعیت سیاهپوش بود. پرچم های عزا بر در و دیوار شهر آویخته و آوای قرآن از تمام مساجد و مراکز و ادارات و منازل بگوش می رسید. شب که فرا رسید هزاران شمع بیاد مشعلی که امام افروخته است، در بیابان مصلی و تپه های اطراف آن روشن شد. خانواده های داغدار گرداگرد شمعها نشسته و چشمانشان بر بلندای نورانی دوخته شده بود. فریاد یا حسین بسیجیان که احساس یتیمی می کردند و بر سر و سینه می زدند فضا را عاشورایی کرده بود. باور اینکه دیگر صدای دلنشین امام خمینی را در حسینیه جماران نخواهند شنید، طاقتها را برده بود. مردم شب را در کنار پیکر امام به صبح رسانیدند. در نخستین ساعات بامداد شانزده خرداد هم میلیونها تن به امامت آیت الله العظمی گلپایگانی (ره) با چشمانی اشکبار بر پیکر امام نماز گذاردند. انبوهی جمعیت و شکوه حماسه حضور مردم در روز ورود امام خمینی به کشور در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ و تکرار گسترده تر این حماسه در مراسم تشییع پیکر امام، از شگفتیهای تاریخ است. خبرگزاریهای رسمی جهانی جمعیت استقبال کننده را در سال ۱۳۵۷ تا ۶ میلیون نفر و جمعیت حاضر در مراسم تشییع را تا ۹ میلیون نفر تخمین زدند و این در حالی بود که طی دوران ۱۱ ساله حکومت امام خمینی بواسطه اتحاد کشورها غربی و شرقی در دشمنی با انقلاب و تحمیل

چنگ ۸ ساله و صدها توطئه دیگر آنان، مردم ایران سختیها و مشکلات فراوانی را تحمل کرده و عزیزان بی شماری را در این راه از دست داده بودند و طبعا می بایست به تدریج خسته و دلسرد شده باشند اما هرگز اینچنین نشد. نسل پرورش یافته در مکتب الهی امام خمینی به این فرموده امام ایمان کامل داشت که: در جهان حجم تحمل زحمتها و رنجها و فداکاریها و جان نثاریها و محرومیتها مناسب حجم بزرگی مقصود و ارزشمندی و علو رتبه آن است. پس از آنکه مراسم تدفین به علت شدت احساسات عزاداران امکان ادامه نیافت، طی اطلاعیه های مکرر از رادیو اعلام شد که مردم به خانه هایشان بازگردند، مراسم به بعد موکول شده و زمان آن بعدا اعلام می شود. برای مسئولین تردیدی نبود که هر چه زمان بگذرد صدها هزار تن از علاقه مندان دیگر امام که از شهرهای دور راهی تهران شده اند نیز بر جمعیت تشییع کننده افزوده خواهد شد، ناگزیر در بعد از ظهر همان روز مراسم تدفین با همان احساسات و به دشواری انجام شد که گوشه هایی از این مراسم بوسیله خبرنگاران به جهان مخابره شد و بدینسان رحلت امام خمینی نیز همچون حیاتش منشا بیداری و نهضتی دوباره شد و راه و یادش جاودانه گردید چرا که او حقیقت بود و حقیقت همیشه زنده است و فناپذیر. حمید انصاری - برگرفته از کتاب حدیث بیداری

قدیمی ترین سند مبارزاتی امام خمینی ۱۳۲۳ شمسی

قدیمی ترین سند مبارزاتی امام خمینی ۱۳۲۳ شمسی ۸ بهمن ۱۳۸۶ چکیده: قال الله تعالی: «قل انما اعظکم بواحدہ ان تقوموا لله مثنی و فرادا» خدای تعالی در این کلام شریف، از سرمنزله تاریک طبیعت تا منتهای سیر انسانیت را بیان کرده و بهترین موعظه هایی است که خدای عالم از میان تمام مواعظ انتخاب فرموده و این یک کلمه را پیشنهاد بشر فرموده، این کلمه تنها راه اصلاح در جهان است. تصاویر درگیری های خیابانی، شعارنویسی های دیوارها، تظاهراتهای میلیونی و سرودهای سالهای ۵۶ و ۵۷ از صدا و سیما و بسیاری از نهادهای فرهنگی کشور در روزهای نیمه بهمن ماه هر ساله به عنوان یادکرد انقلاب اسلامی ایران منتشر می شود. مهمترین اشکال این نوع گرامیداشت و بزرگداشت یکی از بزرگترین وقایع تاریخ ایران و جهان این تصویر غیر واقعی را در ذهن مخاطب ناآگاه رسوب می دهد که، انقلاب اسلامی محصول درگیرها و زد و خوردهای خیابانی مردم و نظامیان رژیم شاه بوده و لاستیکهای آتش زده و یا ساختمانهای اداری مورد هجوم قرار داده نماد تلاشهای انقلابیون است. لذا یکی از مهمترین کارهایی که باید نهادهای فرهنگی و تاریخی در نظر داشته باشند تبیین و معرفی حقیقت انقلاب اسلامی به عنوان یک حرکت فکری و فرهنگی دراز مدت است که از سالیان دور آغاز گشته است و امر دفعی و تازه خیز نبوده است. این سند اولین نامه سیاسی موجود امام خمینی (ره) است که در سال ۱۳۲۳ شمسی خطاب به عموم علما نوشته شده است. حضرت ایشان در این نامه خواستار قیام و خیزش علما در مقابل دستگاه حاکم هستند. سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶ محمدرضا پهلوی تازه به قدرت رسیده است و پایه های حکومتش چندان قدرتی ندارد امام خمینی (ره) با علم به این مسئله تلاش می کند به نوبه خود با تحریض و تحریک علما مبتنی بر آیات قرآن شرایط را برای سقوط رژیم پهلوی فراهم کند. ایشان با یادکرد ظلمهایی که در دوره رضاخان بر اسلام و مردم روا شده است، خطر تکرار این فجایع را هشدار می دهد و چاره کار قیام برای خدا در مقابل ظلم عنوان می کند. بسم الله الرحمن الرحیم (بخوانید و بکار بندید) قال الله تعالی: «قل انما اعظکم بواحدہ ان تقوموا لله مثنی و فرادا» خدای تعالی در این کلام شریف، از سرمنزله تاریک طبیعت تا منتهای سیر انسانیت را بیان کرده و بهترین موعظه هایی است که خدای عالم از میان تمام مواعظ انتخاب فرموده و این یک کلمه را پیشنهاد بشر فرموده، این کلمه تنها راه اصلاح در جهان است. قیام برای خداست که ابراهیم خلیل الرحمن را به منزل خلت رسانده و از جلوه های گوناگون عالم طبیعت رها کرده. خلیل آسا در علم یقین زن- ندای لاحب الافلین زن. قیام لله است که موسی کلیم را با یک عصا به فرعونیان چیره کرد و تمام تخت و تاج آنها را به باد فنا داد و نیز او را به میقات محبوب رساند و به مقام صعق و صحو کشاند. قیام برای خداست که خاتم النبیین صلی الله علیه و له را یک تنه بر تمام عادات و عقاید جاهلیت غلبه داد و بت

ها را از خانه خدا برانداخت و به جای آن توحید و تقوا را گذاشت و نیز آن ذات مقدس را به مقام قاب قوسین او ادنی رساند. خودخواهی و ترک قیام برای خدا ما را به این روزگار سیاه رسانده و همه جهانیان را بر ما چیره کرده و کشورهای اسلامی را زیر نفوذ دیگران درآورده. قیام برای منافع شخصی است که روح وحدت و برادری را در ملت اسلامی خفه کرده. قیام برای نفس است که بیش از دهها میلیون جمعیت شیعه را به طوری از هم متفرق و جدا کرده که طعمه مشتی شهوت پرست پشت میزنشین شدند. قیام برای شخص است که یک نفر مازندرانی بیسواد را بر یک گروه چندین میلیونی چیره می کند که حرث و نسل آنها را دستخوش شهوات خود کند. قیام برای نفع شخصی است که الان هم چند نفر کودک خیابانگرد را در تمام کشور بر اموال و نفوس و اعراض مسلمانان حکومت داده. قیام برای نفس اماره است که مدارس علم و دانش را تسلیم مشتی کودک ساده کرده و مراکز علم قرآن را مرکز فحشا کرده. قیام برای خود است که موقوفات مدارس و محافل دینی را به رایگان تسلیم مشتی هرزه گرد بی شرف کرده و نفس از هیچ کس در نمی آید. قیام برای نفس است که چادر عفت را از سر زن های عقیف مسلمان برداشت و الان هم این امر خلاف دین و قانون در مملکت جاری است و کسی بر علیه آن سخن نمی گوید. قیام برای نفع های شخصی است که روزنامه ها که کالای پخش فساد اخلاق است، امروز هم همان نقشه ها را که از مغز خشک رضاخان بی شرف تراوش کرده تعقیب می کنند و در میان توده پخش می کنند. قیام برای خود است که مجال به بعضی از این و کلاسی قاچاق داده که در پارلمان بر علیه دین و روحانیت هر چه می خواهند بگویند و کسی نفس نکشد. هان ای روحانین اسلامی! ای علمای ربانی! ای دانشمندان دیندار! ای گویندگان آیین دوست! ای دینداران خداخواه! ای خداخواهان حق پرست! ای حق پرستان شرافتمند! ای شرافتمندان وطنخواه! ای وطنخواهان باناموس! موعظت خدای جهان را بخوانید و یگانه راه اصلاحی را که پیشنهاد فرموده پذیرید و ترک نفع های شخصی کرده تا به همه سعادهای دو جهان نائل شوید و با زندگانی شرافتمندانه دو عالم دست در آغوش شوید. ((ان الله فی ایام دهرکم نفحات الافتر ضوالها)) امروز روزی است که نسیم روحانی الهی وزیدن گرفته و برای قیام اصلاحی بهترین روز است، اگر مجال را از دست بدهید و قیام برای خدا نکنید و مراسم دینی را عودت ندهید، فرداست که مشتی هرزه گرد شهوتران بر شما چیره شوند و تمام آیین و شرف شما را دستخوش اغراض باطله خود کنند. امروز شماها در پیشگاه خدای عالم چه عذری دارید همه دیدید کتاب های یک نفر تبریزی بی سروپا را که تمام آیین شماها را دستخوش ناسزا کرد و در مرکز تشیع به امام صادق و امام غایب روحی له- الفدا آن همه جسارت ها کرد و هیچ کلمه از شماها صادر نشد. امروز چه عذری در محکمه خدا دارید این چه ضعف و بیچارگی است که شماها را فرا گرفته ای آقای محترم که این صفحات را جمع آوری نمودید و به نظر علمای بلاد و گویندگان رساندید، خوب است یک کتابی هم فراهم آورید که جمع تفرقه آنان را کند و همه آنان را در مقاصد اسلامی همراه کرده، از همه امضا می گرفتید که اگر در یک گوشه مملکت به دین جسارتی می شد، همه یک دل و یک جهت از تمام کشور قیام می کردند. خوب است دینداری را دست کم از بهائیان یاد بگیرید که اگر یک نفر آنها در یک دیه زندگی کند، از مراکز حساس آنها با او رابطه دارند و اگر جزئی تعدی به او شود، برای او قیام کنند شماها که به حق مشروع خود قیام نکردید، خیره سران بیدین از جای برخاستند و در گوشه زمزمه بیدینی را آغاز کردند، به همین زودی بر شما تفرقه زده ها چنان چیره شوند که از زمان رضاخان روزگارتان سخت تر شود: «و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله» ۱۱ شهر جمادی الاولی ۱۳۶۳ (۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۳) سید روح الله خمینی منبع: www.irfdc.ir

مروری بر زندگینامه امام خمینی (س) در چهار دوره: از ولادت تا رحلت ۱۲۸۱-۱۳۶۸

مروری بر زندگینامه امام خمینی (س) در چهار دوره: از ولادت تا رحلت ۱۲۸۱-۱۳۶۸ نویسنده: محمد معینی انا اعطیناک الکوثر ... (قرآن کریم سوره کوثر) ای پیامبر، ما به تو کوثر (خیر کثیر) بخشیدیم ... امام خمینی (س) در روز بیستم جمادی الثانی روز کوثر

ولادت فاطمه زهرا (س) ۱۳۲۱ق / ۱۲۸۱ش، در خانواده‌ای از اهل علم و مبارزه و تقوا و هجرت دیده به جهان گشود و در پنج ماهگی، پدرش آقا مصطفی به جرم حمایت از مظلومین به دست اشرار محلی به شهادت رسید. روح‌الله در آغوش مادری مهربان (بانو هاجر) و سرپرستی عمه‌ای دلسوز (صاحبه خانم) و دایه‌ای پرهیزگار (ننه خاور) پرورش یافت و همزمان آموزشهای اولیه سوارکاری و تفنگداری و تیراندازی را طی کرد. دوره اول (از ۱۲۸۱ - ۱۳۰۰ش) دوران کودکی و نوجوانی روح‌الله همزمان با بحرانهای سیاسی و اجتماعی ایران سپری شد. وی از همان ابتدای زندگی، با درد و رنج مردم و مشکلات جامعه آشنا بود و تأثر خود را با ترسیم خطوطی به صورت نقاشی بروز می داد، و همراه خانواده و اطرافیان در سنگر دفاع ساخته و پرداخته و در کوران حوادث و مسائل به مجاهدی تمام عیار تبدیل می شد. برخی از حوادث متأثرکننده این دوران مثل بمباران مجلس در نقاشیها و مشقهای خوشنویسی دوران کودکی و نوجوانی او منعکس شده و در دسترس است. از جمله قطعه شعری است در دفترچه یادداشت دوران نوجوانی (۹-۱۰ سالگی) با عنوان: «غیرت اسلام کو جنبش ملی کجاست» خطاب به ملت ایران: هان ای ایرانیان، ایران اندر بلاست مملکت داریوش دستخوش نیکولاست ۱ می توان از آن نوشته به عنوان اولین بیانیه سیاسی دوران نوجوانی روح‌الله یاد کرد، و دغدغه ذهنی او را راجع به مسائل مملکتی فهمید. تمایلات روح‌الله نسبت به قهرمانان و مبارزان تا حدی است که در نهضت جنگل، وی با سخنرانی و سرودن شعر در وصف میرزا، اقدام به جمع‌آوری کمکهای مردمی برای حمایت از نهضت جنگل نموده و بالاخره مصمم می شود که خود شخصاً به نهضت جنگل بپیوندد. و در فرصتی به جنگل سفر می کند و پایگاه میرزا را از نزدیک می بیند. ۲ تحصیلات روح‌الله روح‌الله با بهره وری از استعداد فوق‌العاده، رشته‌های مختلف علوم را به سرعت طی کرد. علاوه بر فقه و اصول و فلسفه، عرفان را نیز در عالیترین سطح نزد اساتید برجسته آن زمان در خمین، اراک و قم طی کرد و در مدت ۶ سال جهش فوق‌العاده‌ای داشت حتی اسفار را پشت سر گذاشت و از فضلا و شخصیت‌های برجسته حوزه علمیه قم به شمار می آمد. ۳ اولین خطابه رسمی روح‌الله روح‌الله ضمن تحصیل در اراک در ایام ۱۹ سالگی در مراسم بزرگداشت «رکن اعظم مشروطه» مجتهد طباطبائی اولین خطابه خود را قرائت کرد و تحسین حاضرین را برانگیخت. این خطابه در واقع بیانی سیاسی بود که به جهت قدردانی از زحمات و خدمات علمدار مشروطیت از جانب حوزه علمیه اراک از زبان یک طلبه جوان قرائت می شد. ۴ از قول روح‌الله نقل شده «... پیشنهاد شد منبر بروم، استقبال کردم آن شب کم خوابیدم، نه از ترس مواجه شدن با مردم، بلکه به خود فکر می کردم فردا باید روی منبری بنشینم که متعلق به رسول الله است. از خدا خواستم مدد کند که از اولین تا آخرین منبری که خواهم رفت، هرگز سخنی نگویم که جمله‌ای از آن را باور نداشته باشم ۵ و این خواستن عهدی بود با خدا بستم، اولین منبرم طولانی شد، اما کسی را خسته نکرد ... و عده‌ای احسنت گفتند، وقتی به دل مراجعه کردم از احسنت گویی‌ها خوشم آمده بود، به همین خاطر دعوت دوم و سوم را رد کردم و چهار سال هرگز به هیچ منبری پا نگذاشتم.» ۶ دوره دوم زندگی روح‌الله (از ۱۳۰۰ش - ۱۳۲۰) این دوره از زندگی روح‌الله با هجرت به قم آغاز شده است، با سیاستهای دین‌زدایی رضاخان و تا ۱۳۲۰ ادامه دارد، در این دوره روح‌الله مشغول تحصیل و تدریس و تألیف کتاب و آشنایی با علمای برجسته مبارزی همچون حاج آقا نورالله اصفهانی و مدرس و برخی دیگر می باشد. در این دوره اختناق رضاخانی؛ هدف علما حفظ حوزه قم بود. اهمیت آن در آن زمان کمتر از تأسیس حکومت اسلامی در سال ۵۷ نبود. ۷ دوره سوم (از ۱۳۲۰ - ۱۳۴۰) این دوره از زندگی امام با چهل سالگی آغاز می شود و مصادف است با دو حادثه مهم؛ یعنی بروز جنگ جهانی دوم و اشغال ایران، خروج رضاخان از ایران و آغاز سلطنت محمدرضا. بنا بر اعتقاد امام این زمان فرصت مناسبی برای قیام اصلاحی بود. با همه کوششها و اقدامات روح‌الله قیام مورد نظر صورت نگرفت. امام در این دوره عالمی است کامل و جامع الشرایط، رهبری است هوشیار با پشتوانه دانش و بینش سیاسی با کوله‌باری از تجربه دوران ۲۰ ساله رضاخانی، که شناخت کاملی از اوضاع ایران و جهان دارد، لذا با صدور بیانیه‌ای در ۱۱ جمادی‌الثانی ۱۳۶۳ق / ۱۳۲۳ش زمان مناسب قیام را یادآوری می کند: «امروز، روزی است که نسیم روحانی وزیدن گرفته و برای قیام اصلاحی بهترین روز است، اگر

مجال را از دست بدهید و قیام برای خدا نکنید و مراسم دینی را عودت ندهید، فرداست که مثنی هرزه‌گرد و شهوتران بر شما چیره و تمام آیین و شرف شما را دستخوش اغراض باطله خود کنند.» ۸ دوره چهارم زندگی امام (از ۱۳۴۰-۱۳۶۸) این دوره همزمان با دو حادثه ناگوار آغاز می‌شود یکی رحلت آیت‌الله بروجردی (۱۰ فروردین ۱۳۴۰) - که ضایعه‌ای برای جهان اسلام و در عین حال رفع موانع برای دشمنان ایران و اسلام بود. دیگری رحلت آیت‌الله کاشانی قهرمان مبارزه با استعمار انگلیس که روزگاری نامش لرزه بر اندام دشمنان ایران و اسلام می‌انداخت. همزمان با تسلط آمریکا بر امور مملکت، فشار بر رژیم برای اجرای اصلاحات آمریکایی افزایش یافت و در قالب اصلاحات ارضی و لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی با چشم‌اندازی ظاهراً مردم‌فریب رخ نمود ولی در باطن از اتحاد شومی خبر می‌داد و تسلط آمریکا و اسرائیل و عوامل آنها را بر کلیه شئون مملکت فراهم می‌کرد. در این زمان امام در برابر اصلاحات آمریکایی به شدت ایستاد و رژیم شاه به تلافی، در دوم فروردین ۱۳۴۲ که مصادف بود با شهادت امام جعفر صادق (ع) به مدرسه فیضیه یورش برد. در این حادثه تعدادی شهید و مجروح شدند. امام در پیامی به مناسبت چهلیم فاجعه فیضیه دست به افشاگری زد: «من مصمم هستم که از پای ننشینم تا دستگاه فاسد را به جای خود بنشانم.» امام نطق تاریخی خود را در ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ در مدرسه فیضیه ایراد کرد و شاه فرمان خاموش کردن فریاد امام را صادر کرد. در شامگاه ۱۴ خرداد امام دستگیر و به زندان قصر منتقل شد. صبح ۱۵ خرداد خبر دستگیری امام به تهران و سایر شهرها رسید و مردم به خیابانها ریخته با شعار «یا مرگ یا خمینی» به سوی کاخ شاه به حرکت درآمدند و قیام با شدت سرکوب شد و به خون نشست. قیام (۱۵ خرداد ۱۳۴۲) علی‌الظاهر با تبعید رهبر انقلاب به ترکیه و سپس عراق از جوشش و جنبش افتاد. واقعه مرموز شهادت آقا مصطفی فرزند امام در ۵۶ روح تازه ای به جنبش دمید. چاپ مقاله‌ای توهین‌آمیز به امام و روحانیت در ۱۷ دی ماه ۱۳۵۶ در روزنامه اطلاعات اعتراض شدید جامعه مذهبی را برانگیخت و قیام ۱۹ دی ماه ۱۳۵۶ را به دنبال داشت. مراسم چهلیم شهدای ۱۹ دی قم به صورت پیامی در تبریز و اصفهان و یزد و شیراز و شهرهای دیگر ادامه یافت و به کشتار فاجعه ۱۷ شهریور ۵۷ منجر شد همچنین فرار شاه و ورود امام را به وطن نوید داد. مردم در پی استقبال بی سابقه خود در بهشت زهرا سخنرانی تاریخی امام خود را شنیدند و حکم سرنوشت‌ساز ایشان را در لغو حکومت نظامی در ۲۱ بهمن ۵۷ با جان دل گردن نهادند و در پیشگیری از حملات نیروهای رژیم با، مناطق حساس را سنگربندی و در مدت ۲۴ ساعت مبارزه بی‌امان، طرحهای کودتاچیان را نقش بر آب و هرگونه فرصت را از آنها سلب کردند. و بالاخره پیروزی قیام ۱۵ خرداد در شب ۲۲ بهمن ۵۷ به گوش رسید. از صبحدم ۲۲ بهمن تا ۱۳ خرداد ۱۳۶۸ (رحلت امام) حوادث سنگین بیشماری با محدودیت و نقش خصمانه آمریکا و حمایت همه جانبه دول غربی با کمک گروهها و احزاب متعدد چپ و راست در ایران در مقابله با انقلاب اسلامی بروز کرد. این حوادث آن قدر گسترده بود که در این مختصر نمی‌گنجد، فقط در یک جمله می‌توان گفت هر کدام از آن حوادث به تنهایی می‌توانست مسیر انقلاب را منحرف کند و به شکست بکشاند، اما الطاف الهی و هوشمندی امام و وفاداری و آگاهی ملت ایران، تمام توطئه‌ها را خنثی کرد به گونه‌ای که ملت ایران، در سال ۱۳۶۸ در حالی که با پیکر مطهر امام خویش پس از ۱۱ سال تحمل سختی‌ها و مشکلات وداع می‌کرد، جمعیت چندین برابر بیشتر از لحظه ورود بود. عشق و پایداری مردم عمیق‌تر و قصدشان بر ادامه راه امام و انقلاب جدی‌تر و نظام شان علی‌رغم همه توطئه‌ها و حوادث پر ثبات‌تر از هر زمان دیگر بود. روانش شاد و راهش پر رهرو باد ۱. در این خصوص رجوع کنید به: کوثر (مجموعه سخنرانی‌های حضرت امام ...) مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام ...، چاپ اول: ۱۳۷۱. جلد اول ص ۶۱۵. ۲. سید علی قادری، خمینی روح‌الله (زندگینامه امام خمینی ...) مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، چاپ سوم، بهار ۱۳۸۲. جلد اول ص ۲۳۲-۲۳۶. ۳. امیررضا ستوده. پا به پای آفتاب (گفته‌ها و ناگفته‌ها از زندگی امام ...) تهران، نشر پنجره، بهار ۱۳۷۳. جلد ۱ ص ۳۰. ۴. رجوع کنید به: قادری، خمینی روح‌الله، ص ۲۶۰، و نیز سرگذشت‌های ویژه جلد ۶، ص ۱۱. ۵. شیخ صدوق نیز در آغاز کتاب خود (من لا یحضر الفقیه) می‌نویسد: من مانند دیگر منصفان نکرده‌ام که هرچه به ایشان رسد از روایات در تصانیف خود آورند ... و هرودوت

می‌گوید: دلیلی ندارد آنچه را می‌گویم و می‌نویسم همه را قبول داشته باشم. و این است فرق دانشمندان الهی و غیرالهی. دانشمندان الهی چیزی را می‌گویند و می‌نویسد که خود آن را باور داشته باشند! ۶. رجوع کنید به قادری، خمینی روح‌الله، ص ۲۶۰ به بعد. ۷. رجوع کنید به سخنان آیت‌الله پسندیده و آیت‌الله مظاهری، خبرنامه نخستین همایش حاج آقا نورالله اصفهانی، شماره اول ص ۱۶-۱۷؛ شماره دوم ص ۱۳-۱۲. ۸. رجوع کنید به: صحیفه نور (مجموعه ۲۲ جلدی، رهنمودهای امام خمینی)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، چاپ سوم بهار ۱۳۸۲. جلد اول ص ۴-۶.

شخصیت و سیره امام

سیره علمی

چهل حدیث نویسی و حدیث (الاربعین)

چهل حدیث نویسی و حدیث (الاربعین) نگارش اربعین، پیشینه‌ای بس دراز دارد و سنت اربعین نویسی، از قرنهای نخستین تاریخ اسلام آغاز شده است. این سنت، برخاسته از فرمایش پیامبر گرامی اسلام است که فرمود: من حفظ من امتی اربعین حدیثا مما یحتاجون الیه من امر دینهم، بعثه الله یوم القیامه فقیها عالما. (۱) دانشمندان مسلمان، بر مبنای حدیث فوق، نگارش چهل حدیث را به عنوان یکی از اصول ارزشی قابل اهتمام، مد نظر قرار دادند و نگاشته شدن صدها کتاب (اربعین) در دهها موضوع اعتقادی، اخلاقی، عبادی و... بهترین گواه این عنایت و اهتمام است. یکی از این اربعین‌ها که در دوران معاصر به نگارش درآمده، (شرح چهل حدیث) یا (اربعین حدیث) بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت امام خمینی (ره) است که تالیف آن در سال ۱۳۵۸ق، به پایان رسیده است. این کتاب که ظاهراً امام (ره)، آن را در سی و هشتمین سال از عمر پربرت خود نگاشته در بردارنده عالی‌ترین نکات عرفانی و دقیق‌ترین حقایق اخلاقی است که حضرت امام، مضامین آن را در مدرسه فیضیه و مدرسه ملاصادق قم، برای شاگردان خود ایراد فرموده بود و سپس تصمیم گرفت تا کتابی در همین زمینه تالیف کند. (۲) در مقدمه ناشر، در معرفی این اثر نفیس آمده است: سی و سه حدیث از احادیث این دفتر، مربوط به اخلاقیات و مهلکات و منجیات، و هفت حدیث آخر، در باب اعتقادات و معارف است. روش معظم له در توضیح احادیث، چنین است که ابتدا حدیث را نقل می‌کنند، سپس آن را به فارسی ترجمه می‌کنند و آن‌گاه، کلمات اصلی حدیث و گاه، غالب تعبیرات و کلمات آن را شرح و معنا می‌کنند و در معنای حدیث، متعرض نکته‌ای که در شرح حدیث سودمند است، می‌شوند و پس از فراغ از شرح تعبیرات و اصطلاحات و تمهیدات لازم، به شرح متن می‌پردازند و طی چند (فصل)، شرح حدیث را به پایان می‌برند. (۳) پرداختن به ابعاد اخلاقی عرفانی این اثر گرانسنگ و بررسی همه‌جانبه محتوای بلند و مضامین ژرف و عمیق این کتاب (که بر جان و روح خواننده تأثیرات شگرفی می‌گذارد و از پنهان‌ترین زوایای وجودش پرده برمی‌دارد و تمویهات نفس و مفاسد و ذمائم اخلاقی را پیش چشمش آشکار می‌سازد و...) در حوصله یک یا چند مقاله نیست؛ بلکه نیازمند تالیف‌های مستقل و جداگانه‌ای است تا آن‌گونه که شایسته این کتاب و درخور شان و مقام حضرت امام (ره) است، به بررسی ابعاد و جوانب مختلف آن پرداخته شود. از آنجا که به یمن بزرگداشت یکصدمین سال تولد آن بزرگ‌احیاگر قرن و به پاس ارج نهادن به یک عمر تلاش علمی و عملی ایشان در راه کسب فضایل و اشاعه آن، و جهاد و مبارزه علیه هر گونه بیداد و ستم، مقالات متعددی در ویژه‌نامه‌های مجلات و جراید به بحث و بررسی در این زمینه‌ها اختصاص یافته و از جمله، چندین مقاله درباره اربعین حضرت امام (ره) منتشر شده است، نگارنده بدون پرداختن به مباحث مطرح شده در (شرح چهل حدیث)، بلکه با الهام از مقدمه موجز و کوتاهی که حضرت امام (ره) بر کتاب خود نگاشته، به شرح و توضیح دو مبحث از مباحث متعدد مربوط به اربعین و اربعین‌نگاری اقدام نموده است تا بدین وسیله، هم در یادمان آن بزرگمرد تاریخ معاصر ایران، سهمی

(هرچند کم و ناچیز) داشته باشد، و هم به علل و انگیزه هایی که آن حضرت را به نگارش اربعین وادار نمود، با نگاه ژرف تری نگریسته شود. حضرت امام (ره) در توضیح مختصری که در آغاز این کتاب آورده، هدف از نگارش آن را چنین تقریر کرده است: این بنده بی بضاعت ضعیف، مدتی بود با خود حدیث می کردم که چهل حدیث از احادیث اهل بیت عصمت و طهارت را (که در کتب معتبره اصحاب و علما رضوان الله علیهم ثبت است)، جمع آوری کرده و هر یک را به مناسبت، شرحی کند که با حال عامه مناسبتی داشته باشد و از این جهت، آن را به زبان فارسی نگاشته که فارسی زبانان نیز از آن بهره بگیرند. شاید، ان شاء الله، مشمول حدیث شریف ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله شوم که فرموده است: من حفظ علی امتی اربعین حدیثا ینتفعون بها، بعثه الله یوم القیامه فقیها عالما. (۴) همان گونه که ملاحظه می شود، حضرت امام (ره)، حدیث اربعین را از احادیث معتبری می داند که از پیامبر (ص) وایت شده است. از این رو، بدون کم ترین بحث و بررسی در اسناد و رجال حدیث، به نقل آن مبادرت ورزیده است و چون به مضمون و محتوای آن، باور قطعی داشته، اظهار امیدواری کرده است که خداوند، ایشان را مشمول این حدیث شریف قرار دهد. از آنجا که بعضی از دانشمندان، در صحت حدیث مذکور، تردید رواداشته اند و در اعتبار آن به چون و چرا پرداخته اند، در این مقاله به بررسی فشرده ای در صحت و سقم این حدیث خواهیم پرداخت و پس از آن، به بیان تاریخچه مختصری از اربعین نویسی در نزد شیعه و سنی اشاره خواهد شد. مقدمتا باید به این نکته توجه نمود که اگرچه برخی از اندیشمندان، حدیث (اربعین) را از احادیث متواتر دانسته اند (۵) اما اکثر دانشمندان مسلمان، بر این باورند که این حدیث، از احادیث مستفیض و مشهور است که به اسناد صحیح و طرق مختلف، از پیامبر (ص) نقل گردیده؛ هرچند که به حد تواتر نرسیده باشد. به نظر می رسد که اظهار نظر قطعی در اعتبار و حجیت این حدیث، اندکی دشوار بوده، به بحث و بررسی بیشتری نیاز داشته باشد و شاید بر همین اساس باشد که در میان علما، گروههای موافق و مخالفی پیدا کرد و هر دسته ای به سمتی گرایش یافت. اینک به پاره ای از اظهار نظرهای این گروهها اشاره می کنیم. اعتبار و حجیت حدیث (اربعین) الف) نظر موافقان ۱. شهید اول در (اربعین) خود می نویسد: کثرت عنایه العلماء السالفین، والفضلاء المتقدمین، بجمع اربعین حدیثا من الاحادیث النبویه، والالفاظ الامامیه، مما اشتهر فی النقل الصحیح عنه، بالفاظ مختلفه، بهذا العدد المخصوص. (۶) ۲. شیخ بهایی در این باره می نویسد: بیاید دانست که این حدیث (حفظ چهل حدیث) در میان علمای مخالف و موافق، مشهور است؛ چنانچه برخی به تواتر آن حکم کرده اند. (۷) ۳. ملا محسن فیض کاشانی (۸) می نویسد: هذا الحدیث، مشهور مستفیض بین الخاصه والعامه، بل قال بعضهم بتواتره، وقد رواه اصحابنا بطرق کثیره مع اختلاف فی اللفظ. (۹) ۴. علامه مجلسی هم بر این عقیده است که حدیث اربعین، به طور مستفیض از طریق خاصه و عامه نقل گردیده و حتی به حد تواتر معنوی هم رسیده است. (۱۰) ۵. مولف فقید (الذریعه) نیز در این زمینه می فرماید: قال شیخنا الشهد سنه ۷۸۶ فی اول اربعینه: ان حدیث الاربعین هو المشهور فی النقل الصحیح عنه (ص)، وعقد العلامه المجلسی فی اول مجلدات (البحار) بابا لمن حفظ اربعین حدیثا، اورد فی ما وصل الیه من روایاته عن کتب کثیره، لاسانید متعدده و متون متقاربه، وقال فی آخر الباب: هذا المضمون مشهور مستفیض بین الخاصه والعامه، بل قیل: انه متواتر. (۱۱) ۶. حضرت امام خمینی (ره) در (شرح چهل حدیث) خود، گرچه بحث جداگانه ای در این زمینه ایراد نفرموده؛ اما به هنگام بیان هدف خویش در نگارش اربعین، شرحی افاده و مقصود خود را از نگارش کتاب ذکر کرده که بیان کننده پذیرش حدیث اربعین و مقبولیت آن نزد ایشان است که پیش از این بدان اشاره شد. ۷. مولف کتاب (شرح الاربعین النبویه) آورده است: اتفقت کلمه المحدثین علی اعتبار احادیث الاربعین والاستناد الیهوا التعویل علیها، اما لاشتهارها او استفاضتها او تواترها. (۱۲) وی پس از نقل عین نظریات شهید اول، علامه مجلسی و صاحب (الذریعه) چنین می نویسد: و هكذا نجد الاعلام رفعوا احادیث الاربعین عن مرتبه ال آحادواستغنوا عن البحث فی الاسناد. (۱۳) ب) نظر مخالفان در مقابل دسته اول، گروهی عقیده دارند که حدیث مذکور، ضعیف است و در اسناد آن، اشخاص مجهولی قرار دارند (۱۴) که باعث ضعف آن می شود. در زیر به ذکر چند نظر در این زمینه می پردازیم: ۱. حافظ شرف الدین نوای (م ۶۷۶ق) از علمای اهل سنت که شرح وی بر

(صحیح مسلم) از شروح معروف و معتبر در جهان تسنن است در (اربعین) خود می نویسد: فقد روينا عن علي بن ابي طالب، وعبدالله بن مسعود، و معاذ بن جبل، و ابي الدرداء، و ابن عمر، و ابن عباس، و انس بن مالك، و ابي هريره، و ابي سعيد الخدري رضی الله عنهم من طرق کثیرات بروایات متنوعات، ان رسول الله (ص) قال: (من حفظ علی امتی اربعین حدیثا من امر دینها بعثه الله يوم القيامة في زمرة الفقهاء والعلماء) وفي رواية: (بعثه الله فقيها عالما) وفي رواية ابي الدرداء: (و كنت له يوم القيامة شافعا وشهيدا) وفي رواية ابن مسعود: (قيل له: ادخل من اي ابواب الجنة شئت) وفي رواية ابن عمر: (كتب في زمرة العلماء وحشر في زمرة الشهداء). واتفق الحفاظ على انه حديث ضعيف وان كثرت طرقة. وقد صنف العلماء في هذا الباب ما لا يحصى من المصنفات. (۱۵)

۲. حاجی خلیفه در (کشف الظنون) می نویسد: فقد ورد من طرق کثیره بروایات متنوعه ان رسول الله (ص) قال: (من حفظ علی امتی اربعین حدیثا...) واتفقوا على انه حديث ضعيف وان كثرت طرقة. (۱۶) ۳. ملا اسماعیل مازندرانی خواجویی (م ۱۱۷۳ق) از علمای امامی قرن دوازدهم، پس از بحث مفصل در این زمینه، در یکی از دو قولش آن را (ضعیف السند) می داند (هر چند بر این باور است که این ضعف به گونه ای دیگر قابل جبران است که در ادامه بحث، بدان اشاره خواهد شد). (ج عقیده سوم گروهی از اندیشمندان مسلمان، در جمع میان دو عقیده مذکور، به نظر سومی گرایش پیدا کردند. این عده با ذکر پاره ای دلایل، بر این باورند که حتی اگر رجال این حدیث ضعیف باشند، باز به دلایل دیگری می توان بدان اعتماد کرد، از جمله اینکه: ۱. برخلاف عقیده دسته دوم، به هیچ وجه نمی توان تمامی رجال حدیث را مجهول و غیر معتمد دانست؛ بلکه در بین اسناد حدیث، اشخاص معروف و معتمد نیز کم نیستند. (۱۷) ۲. با فرض پذیرش ضعف سند، شهرتی که این حدیث بین عامه و خاصه از قدیم و جدید داشته است، باعث جبران این ضعف می شود و به تعبیر ملا اسماعیل خواجویی: (فضعه منجبر بالشهره) (۱۸) ۳. چگونه می توان پذیرفت که حدیثی از بسیاری از راویان صاحب نام و صحابیان معروفی همچون علی (ع) و دیگران نقل شده باشد چنانچه نوای به صراحت بیان کرده و مضمون آن در طول تاریخ هزار و چهارصد ساله اسلام، مورد عمل دانشمندان باشد؛ ولی باین همه، هیچ اعتمادی بدان نبوده، تمامی اسناد آن ضعیف باشد؟ ۴. همین که مضمون این روایت، مورد پذیرش و عمل علما بوده و بر طبق آن، کتابهای فراوان (اربعین حدیث) نوشته اند، خود بهترین نشانه و قرینه است که حدیث مذکور، به نوعی از اعتبار و مقبولیت برخوردار است و همین اندازه اعتبار، در مقام استدلال کافی است (۱۹)؛ زیرا چه دلیلی بالاتر از اینکه مثلاً نوای که خود قائل به ضعف سند حدیث است، اربعینی گردآوری می کند و مولف (کشف الظنون) نیز از دهها کتاب اربعین نام می برد؟ و پیش از این دودانشمند، ابن عساکر دمشقی شافعی، علاوه بر نگارش (اربعین حدیث)، حدود بیست نفر از دانشمندان اهل سنت را نام می برد که قبل از او به نگارش اربعین اقدام کرده بودند؟ (۲۰) و قبل از آنان هم احمد بن حنبل از شافعی نقل کرده است که می گفت: ان المراد، حفظ اربعین حدیثا فی مناقب امیر المؤمنین. (۲۱) این نشان می دهد که آنها علاوه بر پذیرش حدیث اربعین، مصداق آن را هم مشخص ساخته بودند. ۵. نکته دیگر اینکه بررسی رجال حدیث، تنها یکی از راههای شناخت حدیث صحیح از ضعیف است. راهی که از این هم مهمتر است، بررسی متن حدیث و به اصطلاح، به کاربردن فقه الحدیث یا همان درایه الحدیث است. با تکیه بر قواعد و معیارهای این علم، چنین نتیجه می شود که مضمون و معنای حدیث اربعین، به هیچ وجه به گونه ای نیست که عقلا مردود و غیر محتمل باشد و یا نقلا بتوان آن را نفی کرد؛ بلکه برعکس، با دقت و تدبر در آن، به خوبی می توان به صحت محتوا و مضمون آن پی برد. ۶. چنانچه در کتابهای علم الحدیث به صراحت بیان شده، نه هر حدیث صحیحی واجب العمل است و نه هر حدیث ضعیفی متروک العمل. بسیاری از احادیث ضعیف را می توان با اعمال قواعد علم درایه و همراه با قرائن و شواهد دیگری پذیرفت و به مضمون و محتوای آن عمل کرد؛ ولی در عین حال، ادعای تواتر حدیث اربعین هم، ادعای بس بزرگی است که به راحتی نمی توان زیر بار پذیرش آن رفت (۲۲)؛ زیرا اگر واقعا به حد تواتر رسیده بود، اولاً نیازی به بحث از سند و اعمال ضوابط علم رجال نداشت؛ ثانیاً علی رغم کثرت طرقتش نسبت ضعیف دادن به آن، موجه و مقبول نبود. حال آنکه می دانیم برخی آن را ضعیف دانسته اند و

گروهی بررسی اسنادش را لازم شمرده اند. (۲۳) مگر اینکه بگوییم مراد از تواتر، تواتر لفظی نیست بلکه تواتر معنوی است یعنی مضمون آن، به نوعی از شهرت و اشتها معروف است که باعث مقبولیت آن می شود (چنانکه پیش از این اشاره کردیم). در خاتمه این بحث، سخن ملا اسماعیل خواجویی را در جمع بندی این حدیث می آوریم که می گوید: و جمله ما وقت من جانبا ثلاث طرق: الاولى: ذکرها شیخنا الشہید فی اربعینہ (ص ۱۹) وابتداء السندفاضلون الی السید فضل اللہ الراوندی، و باقی سنده الی الرضا(ع) مجهول، و جمله خمسہ رجال: منهم من لا یعرف، و منهم من لا ینص الاصحاب فیہ بمدح و لا قدح. و الثانیہ: رواها الشہید ایضا مقرونہ باسناده المشہور الی الصدوق، و کلہم ثقاہ، و ابن بابویہ ارسلہ الی الصادق(ع)(الخصال، ص ۵۴۳). الثالثہ: ذکرها الشیخ الجلیل ابوسعید محمد بن احمد بن الحسن النیسابوری فی اربعینہ، و فی سنده ایضا مجاہیل. و اما ما ذکرہ الشیخ بہاء الدین فی الاربعین (ص ۷) فبین ضعیف و مجهول... و بالجملہ اعتمادنا فی هذا الباب علی حدیث: (من سمع شیئا من الثواب...) (الکافی، ج ۲، ص ۸۷) فانه صحیح السند کما بینا فی تعلیقاتنا علی الاربعین للشیخ بہاء الدین. (۲۴) راویان حدیث اربعین پیش از این، به اجمال گفته شد که به اعتقاد برخی از اندیشمندان مسلمان، به دلیل وجود تعدادی از راویان مجهول یا ضعیف در سلسله سند حدیث اربعین، حدیث مزبور از اعتبار و حجیت ساقط است. در این بخش، بی آنکه درصدد پرداختن به علم رجال و اثبات یا عدم اثبات ادعای فوق باشیم، تنها بر این حقیقت پای می فشریم که نفی کلی و مطلق حدیث اربعین، نمی تواند بر پایه استدلالهای قوی باشد، و گرچه نگارنده نیز بر این باور است که ممکن است پاره ای راویان این حدیث، اشخاص مجهول یا ضعیف باشند، اما راویان قوی و افراد موثق هم در بین آنها یافت می شوند که با تکیه بر آنان، می توان و بلکه باید مضمون حدیث فوق را پذیرفت. برای اثبات این مدعا، بعضی از راویان حدیث اربعین را به نقل از شیخ محمد تقی شوشتری که خود از علمای علم رجال است نام می بریم: ۱. معاذ بن جبل، عبدالله بن عباس و انس بن مالک از پیامبر (ص)، ۲. محمد بن مسلم، حنان بن سدر، اسماعیل بن فضل و اسماعیل بن مسلم، از امام صادق (ع)؛ ۳. عامر بن سلیمان طایی، احمد بن عبدالله شیبانی و داوود بن سلیمان (ملقب به فراء یا غازی)، از امام رضا (ع). (۲۵) گرچه ممکن است اهل سنت، طریق دوم و سوم را نپذیرند، اما همه آنان که حدیث اربعین را نقل کرده اند، طریق اول را پذیرفته اند؛ (۲۶) مضاف بر اینکه از افراد دیگری نظیر ابودرداء، ابووائل و دیگران نیز نام می برند. (۲۷) چنانچه نوای که از مدعیان ضعف سند حدیث اربعین است می نویسد: فقد روینا عن علی بن ابی طالب و عبدالله بن مسعود و معاذ بن جبل و ابی الدرداء و ابن عمر و ابن عباس و انس بن مالک و ابی ہریرہ و ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہم من طرق کثیرات بروایات متنوعات ان رسول اللہ قال: من حفظ علی امتی اربعین حدیثا... (۲۸) آغاز نگارش اربعین چنانچه اشاره شد، اهتمام و توجه مسلمانان به جمع چهل حدیث، باعث نگارش اربعین های متعددی شده است که با عنوان (اربعونیات) یا (اربعینیات) از آنها یاد می شود. گرچه تعیین تاریخ دقیق شروع تدوین اربعین ها کار چندان آسانی نیست، اما حافظ شرف الدین نوای (م ۶۷۶ق) و به تبع او، حاجی خلیفه می نویسند که عبدالله بن مبارک (م ۱۸۱ق)، از اولین کسانی بوده که اقدام به نگارش اربعین نموده است. (۲۹) بنابراین، می توان گفت: از اواخر قرن دوم هجری، اربعین نگاری آغاز می شود و این خود، پاسخ دیگری است به کسانی که مدعی اند حدیث اربعین، ضعیف و در نتیجه، بی اعتبار است. چگونه می توان پذیرفت که اربعین هایی براساس یک حدیث ضعیف، در همان قرون اولیه پدید آید؟ و تازه برخی از این اربعین ها (نظیر (اربعین) حافظ نوای)، به تصریح حاجی خلیفه در (کشف الظنون)، به وسیله هیجده تن از دانشمندان بزرگ اهل سنت ۲ شرح گردد؟! (۳۰) و جالب تر اینکه نگارندگان این کتب، سعی بلیغ داشته اند که در گزینش عنوانی برای کتاب خود، حتما یک یا چند بار نام اربعین را بیاورند که این خود، بیان کننده توجه آنان به حدیث اربعین و اعتباری است که برای آن قائل بوده اند. مثلا بسیاری ترجیح داده اند که با به کار بردن یک بار واژه اربعین برای کتاب خود، عنوان (الاربعون حدیثا) را انتخاب کنند، اما برخی دیگر، دوبار واژه اربعین را به کار برده اند، مانند: (الاربعین عن الاربعین فی فضائل امیر المؤمنین) که تالیف حافظ ابوسعید محمد بن احمد بن حسین نیشابوری، جد ابوالفتح رازی است و یا (الاربعین عن الاربعین)، تالیف یوسف بن حاتم شامی. گروهی

دیگر نیز چنین عنوانی را برگزیدند: (الاربعین عن الاربعین من الاربعین) که تالیف منتجب الدین علی بن عبیدالله بن حسن بن حسین بن بابویه است (البته نام کامل کتاب وی چنین است: الاربعین حدیثا عن اربعین شیخا من اربعین صحابیا). (۳۱) گفتنی است که او در خاتمه کتاب خود می گوید: که اربعین دیگری تالیف خواهد کرد با این عنوان: (الاربعین عن الاربعین من الاربعین مع الاربعین فی فضائل امیرالمؤمنین) (که چهار بار کلمه اربعین در آن تکرار شده است. البته مشخص نیست که موفق به این کار شده است یا نه). (۳۲) و حافظ ابن عساکر (م ۵۷۱ق)، اربعین خود را این گونه نامگذاری کرده است: (الاربعین البلدانیه عن اربعین من اربعین لاربعین فی اربعین)، و در توضیح عنوان فوق می نویسد: فقد جمعت فیهِ (فی الاربعین البلدانیه) اربعین حدیثا، عن اربعین شیخا، من اربعین بلده، لاربعین صحابیا، فی اربعین موضوعا. (۳۳) برخی از اربعین نویسان پس از عبدالله بن مبارک، جماعت بسیاری از علما، اقدام به نگارش اربعین نموده اند، (۳۴) نظیر محمد بن اسلم طوسی و حسن بن سفیان نسایی (۳۵) اما اوج این اقدام را باید از قرن چهارم هجری به بعد دانست. از کسانی که از این تاریخ به بعد به تالیف اربعین دست زده اند، در میان اهل سنت، می توان به علمای زیر اشاره کرد: احمد بن حرب نیشابوری (م ۲۳۴ق)، حافظ حسن بن سفیان نسوی (م ۳۰۳)، حافظ ابو بکر کلابادی (م ۳۸۰ق)، حافظ عمر بن احمد بن مهدی بغدادی دارقطنی (م ۳۸۵ق)، حافظ ابوبکر جوزقی (م ۳۸۸ق)، حاکم نیشابوری (م ۴۰۵ق)، ابو سعید مالینی (۴۱۲ق)، ابو عبدالرحمان سلمی (۴۱۲ق)، حافظ ابونعیم اصفهانی (م ۴۳۰ق)، اسماعیل بن عبدالرحمان صابونی نیشابوری (م ۴۴۹ق)، حافظ ابوبکر بیهقی (م ۴۵۸ق)، حافظ ابوبکر محمد بن ابراهیم اصفهانی (م ۴۶۶ق)، حافظ عبدالرحمان بن احمد نیشابوری (م ۴۷۶ق)، حافظ ابو عبدالله ثقفی (م ۴۸۹ق)، نصر بن ابراهیم مقدسی (م ۴۹۰ق)، امام ابو حامد محمد غزالی (م ۵۰۵ق)، حافظ ابن عساکر (م ۵۷۱ق)، بدرالدین ابومعمر اسماعیل تبریزی (م ۶۰۱ق)، امام فخرالدین رازی (م ۶۰۶)، شمس الدین محمد بن احمد، معروف به بطال یمنی (م ۶۳۰ق)، محی الدین محمد بن عبدالله، معروف به ابن زهره حلبی (م ۶۳۹ق)، حافظ یحیی بن شرف الدین نووی یا نوای (م ۶۷۶ق)، (۳۶) ابراهیم بن حسن مالکی (م ۷۴۴ق)، محب الدین احمد بن عبدالله طبری (م ۷۹۴)، حافظ شمس الدین ابن جزری (م ۸۳۳)، حافظ ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲ق)، حافظ جلال الدین سیوطی (م ۹۱۱ق)، ابن کمال پاشا (م ۹۴۰ق). (۳۷) اندیشمندان بزرگوار شیعه نیز در این زمینه آثار جاویدانی از خود به یادگار گذاشته اند که اینک به معرفی اجمالی برخی از آنان بسنده می کنیم: ۱. الاربعون حدیثا، ضیاء الدین فضل الله بن علی بن هبه الله حسنی راوندی (م ۵۴۷ یا ۵۴۸ق). ۲. الاربعین، شیخ منتجب الدین رازی (م ۵۸۵ق)، در فضائل امام علی (ع). وی در آغاز کتابش می نویسد: اوردت فیهِ اربعین حدیثا، عن اربعین شیخا، عن اربعین صحابیا، عن اربعین کتابا کلها فی فضائل امیرالمؤمنین (ع) و مناقبه. ۳. الاربعین رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب ساروی مازندرانی (م ۵۸۸ق). این اربعین، حاوی چهل حدیث در مناقب حضرت فاطمه (س) است. ۴. الاربعین، شیخ جمال الدین ابو عبدالله مقداد بن عبدالله بن محمد، معروف به فاضل مقداد (م ۸۲۶ق)، از شاگردان شهید اول. ۵. الاربعون حدیثا فی الفضائل، شیخ زین الدین بن علی بن احمد شامی (۹۶۶ق)، مشتمل بر چهل حدیث در فضائل امیرمؤمنان و دیگر امامان شیعه. ۶. الاربعون حدیثا، شیخ عزالدین حسین بن عبدالصمد (م ۹۸۴ق)، پدر شیخ بهایی (م ۱۰۳۰ق)، همراه با شرح و توضیح محققانه احادیث. بر این کتاب، حاشیه ها و شرحهایی نگاشته شده است. ظاهرا او این کتاب را پیوسته در سفر و حضر به همراه داشت و از روی آن، برای دانشجویان تدریس کرده، آنها را به حفظ آن وادار می کرد. ۷. اربعین، نوشته ملا عبدالله بن محمد بن سعید شوشتری خراسانی (ق ۹۷۷ق) که مشتمل بر چهل حدیث در فضائل امیر مومنان (ع) و دیگر امامان شیعه است. ۸. اربعین، تالیف محمد بن شیخ عزالدین حسین عاملی، معروف به شیخ بهایی (م ۱۰۳۰ق) همراه با شرح و توضیح محققانه احادیث که بر آن، حاشیه ها و شرحهایی نگاشته شده است. ظاهرا او این کتاب را پیوسته در سفر و حضر به همراه داشت و از روی آن، برای دانشجویان تدریس کرده، آنها را به حفظ آن وادار می کرد. ۹. الاربعین، ملا محمد تقی مجلسی، معروف به مجلسی اول (م ۱۰۷۰)، پدر علامه محمد باقر مجلسی. ۱۰. الاربعین، اثر ملا- محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ق). این کتاب، حاوی چهل حدیث در فضائل

امیر مومنان، علی (ع) است. ۱۱ اربعین حدیث، تالیف ملامحمد طاهر بن محمد حسین شیرازی (م ۱۰۹۸ق)، شیخ الاسلام و امام جمعه قم و از مشایخ علامه مجلسی و شیخ حر عاملی. وی در این کتاب، چهل دلیل بر اثبات امامت، بویژه امامت علی (ع) آورده است. ۱۲. اربعین حدیث، قاضی محمدسعید بن محمد مفید قمی (م ۱۱۰۰ق). کتابی است در معارف و اصول دین، همراه با شرح محققانه احادیث که ظاهراً آن را در سی سالگی تالیف نموده است. ۱۳. الاربعون حدیثا، علامه محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ یا ۱۱۱۱ق) در اصول دین، فروع دین، خطب و مواعظ با شرح و بیانی کافی به عربی. وی همچنین اربعین دیگری در امامت به فارسی دارد که هر دو کتاب، بارها به چاپ رسیده است. ۱۴. الاربعین، اثر شیخ ابوالحسن سلیمان بن شیخ عبدالله ماحوزی (م ۱۱۲۱ق). وی از شاگردان علامه مجلسی بوده و کتابش در اثبات امامت از طریق عامه است. ۱۵. اربعین حدیث، علامه ملا اسماعیل بن محمد حسین مازندرانی خواجه‌بوی (م ۱۱۷۳ق). توضیحات عالمانه‌ای در باره چهل حدیث است. کتاب وی در کنار (اربعین)‌های شیخ بهایی و علامه مجلسی، از اربعین‌های معروف و معتبر نزد علمای شیعه است. (۳۸) آنچه به اجمال اشاره شد، تنها بخشی از صدها اربعینی است که در جهان تشیع نگاشته شده است و برخی از آنها با نهایت تاسف، بر اثر تطاول ایام و گذشت زمان، به تدریج از میان رفته و بسیاری دیگر، همچنان به صورت نسخه‌های خطی در گوشه کتابخانه‌ها به دست فراموشی سپرده شده است. امید آنکه موسسه یا نهادی ویژه تشکیل شود و تمام نسخه‌های خطی اربعینیات را یکجا گردآوری کند و به کار تصحیح و انتشار آنها اقدام نماید. نگارنده، بر این باور است که موسسات بزرگ اسلامی در حوزه مقدس قم، موسسه دارالحدیث و بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، بهترین، مناسب‌ترین و شایسته‌ترین نهادهایی هستند که می‌توانند انجام چنین کاری را برعهده بگیرند که در این صورت، نباید تردید داشت با فضای مناسبی که برای پژوهش‌های قرآنی حدیثی در جامعه ما پدید آمده است، یکی از آرزوهای رهبر فقید انقلاب اسلامی ایران، حضرت امام خمینی (ره) به واقعیت پیوسته است. بدان امید که این خواست و آرزوی روزی جامه عمل به خودپوشد. ان شاء الله! پی نوشت‌ها: ۱. خصال، الصدوق، ۳۱۹-۳۰۲، الوافی، ج ۱، ص ۱۳۶؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۵۳-۱۵۸؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۹۵؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۲۲۴-۲۲۵؛ کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۰۳۹۱-۱۰۳۹۶؛ موسوعه اطراف الحدیث النبوی، ج ۸، ص ۲۳۶-۲۳۸. ۲. شرح چهل حدیث، مقدمه ناشر. ۳. همان. ۴. همان، ص ۱. ۵. ر.ک: ترجمه و شرح (اربعین) شیخ بهایی، ص ۴۱؛ الاربعین، محمدباقر مجلسی، ص ۱۰؛ دائره المعارف تشیع، ج ۲، ص ۵۲. ۶. الاربعون حدیثا، شهید اول، ص ۱۷. ۷. ترجمه و شرح (اربعین) شیخ بهایی، ص ۴۱؛ الاربعون حدیثا، علامه شوشتری، ص ۳. ۸. وی اربعینی تالیف کرده است به نام (الاربعون حدیثا)، در مناقب امیر مومنان، علی (ع) (ر.ک: الذریعه، ج ۱، ص ۴۲۴. ۹. الوافی، ج ۱، ص ۱۳۶. ۱۰. الاربعین، مجلسی، ص ۱۰؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۵۶. در کتاب اخیر آمده است: (هذا المضمون مشهور مستفیض بین الخاصه والعامه، بل قیل: انه متواتر) (بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۵۶). معلوم نیست که مرحوم فیض، عبارت خویش را از علامه مجلسی گرفته و یا برعکس؛ اما چون وفات فیض، سال ۱۰۹۱ق، و وفات علامه مجلسی ۱۱۱۱ یا ۱۱۱۰ق است، شاید بتوان حدس زد که علامه مجلسی، مطالب مذکور را از فیض گرفته باشد؛ اما به نظر می‌رسد که بهتر آن است که بگوییم چون هر دو از شاگردان شیخ بهایی اند، از او اخذ کرده اند. و الله اعلم. ۱۱. الذریعه، ج ۱، ص ۴۰۹. ۱۲. شرح الاربعین النبویه، ص ۴۷۶. ۱۳. همان جا. ۱۴. بیهقی گوید: (اسانیده کلها ضعیفه). از ابن عساکر نقل شده است که: (اسانیده کلها فیها مقال، لیس فیها للتصحیح مجال). عبدالقاهر الرهادی گفته است: (طرقه کلها ضعیف، اذ لایخلو طریق منها ان یکون فیها مجهول لایعرف، او معروف مضعف). (الاربعون حدیثا، خواجه‌بوی، ص ۶) ۱۵. الاربعین النبویه، ص ۳-۴. ۱۶. کشف الظنون، ج ۱، ص ۵۲. ۱۷. شرح الاربعین النبویه، ص ۴۸۱-۴۸۷؛ الاربعون حدیثا، خواجه‌بوی، ص ۸. ۱۸. الاربعون حدیثا، خواجه‌بوی، ص ۶. ۱۹. شرح الاربعین النبویه، ص ۴۸۷. ۲۰. الاربعین البلدانیه، ص ۳۳. ۲۱. الذریعه، ج ۱، ص ۴۱۰؛ الاربعون حدیثا، شوشتری، ص ۷. ۲۲. الاربعون حدیثا، خواجه‌بوی، ص ۶. ۲۳. شرح الاربعین النبویه، ص ۴۸۰. ۲۴. الاربعون حدیثا، خواجه‌بوی، ص ۹۸. ۲۵. الاربعون حدیثا، شوشتری، ص ۳. ۲۶. ر.ک: موسوعه اطراف الحدیث النبوی، ج ۸

ص ۲۳۷-۲۳۸. ۲۷. الاربعین البلدانیه، ص ۴۰۴۰؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۲۲۴-۲۲۵؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۹۵. ۲۸. الاربعین النوویه، ص ۳-۴. ۲۹. الاربعین النوویه، ص ۴؛ کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۰۳۶. ۳۰. کشف الظنون، ج ۱، ص ۵۹-۶۰. ۳۱. الاربعون حدیثا، شیخ منتخب الدین، ص ۷؛ الاربعون حدیثا، شیخ منتخب الدین، ص ۷۳؛ الذریعه، ج ۱، ص ۴۳۳. ۳۳. الاربعین البلدانیه، ص ۸۳. ۳۴. و به تعبیر نوای: خلافت لایحسون من المتقدمین والمتأخرین. (الاربعین النوویه، ص ۵) ۳۵. الاربعین النوویه، ص ۵. ۳۶. بنا به تصریح حاجی خلیفه، هیجده تن از دانشمندان اهل سنت، اربعین نووی را شرح کردند. (کشف الظنون، ج ۱، ص ۵۹-۶۰): ۳۷. کشف الظنون، ج ۱، ص ۵۲. ۶۱ نیز ر.ک: الاربعین البلدانیه، ص ۳۸۳۳؛ الاربعین النوویه، ص ۵۴. گرچه به طور حتم، تعداد اربعین های مکتوب و دانشمندانی که به نگارش آن اقدام کرده اند، بیش از آن است که مولف (کشف الظنون) یاد کرده است؛ ولی با این همه، تعداد ۵۹ اربعین از علمای اهل سنت در (کشف الظنون) و ۲۶ اربعین دیگر در ذیل آن گردآوری شد و مرحوم شیخ آقا بزرگ هم حدود نور اربعین از دانشمندان شیعه را در (الذریعه) برشمرده است. (الاربعون حدیثا، شهید اول، ص ۱۰۴) ۳۸. الذریعه، ج ۱، ص ۴۰۹ و ۴۳۵. منابع مقاله: فصلنامه علوم حدیث، شماره ۱۴، عاشوری، نادعلی؛

نگاهی به «شرح چهل حدیث» امام خمینی (ره)

نگاهی به «شرح چهل حدیث» امام خمینی (ره) ۱. موضوع حفظ و شرح «چهل حدیث»، از روزگاران گذشته مورد اهتمام عالمان دینی بوده است. ریشه این مساله در روایت‌هایی است که با مضمون واحد و به طرق مختلف، در کتابهای روایی اهل سنت و شیعه از پیامبر گرامی اسلام (ص) نقل شده است. برحسب روایتی که شیخ صدوق از طریق امام موسی کاظم (ع) از پیامبر (ص) نقل می کند، «هرکس چهل حدیث درباره امور دینی مورد احتیاج امت من حفظ کرده، به آنها برساند، خداوند در روز قیامت وی را فقیهی عالم محشور می گرداند.» (۱) عالمان بزرگی مانند شهید ثانی، به توصیه این روایت، به جمع و تنظیم احادیث پرداخته اند و آنها را با نام «اربعین» منتشر ساخته اند. در این میان، برخی از آنها مانند شیخ بهایی، علاوه بر جمع چهل حدیث، به شرح آنها هم پرداخته اند. (۲) امام خمینی هم با توجه به مضمون روایت فوق و با تاسی به اسلاف صالح خود، به گزینش چهل حدیث مربوط به امور دینی مردم و شرح آنها پرداخته است. از راه تامل در احادیث انتخابی هریک از این بزرگان می توان دریافت که از دیدگاه آنها چه اموری دارای اولویت دینی است. با نگاهی اجمالی می توان دریافت که بیشتر احادیث برگزیده امام خمینی درباره مسائل اخلاقی است؛ که این امر نشانگر اولویت و اهمیت این مسائل از دیدگاه امام، در عرصه دینداری است. به بیان دیگر، از نظر ایشان، آنچه مورد نیاز دینی مردم است، اخلاق می باشد. بیش از سی حدیث از احادیث برگزیده امام، به صورت مستقیم و باقی احادیث هم به طور غیرمستقیم به مسائل اخلاقی مربوط می شود. (۳) در برخی از «اربعین» های عالمان بزرگ، احادیث فقهی جایگاه خاصی دارد و در برخی دیگر، احادیث فلسفی و کلامی. ولی کتاب شرح چهل حدیث امام خمینی یک کتاب اخلاق است. ۲. اشاره شد که چهل حدیث امام خمینی یک کتاب اخلاق است؛ اما باید توجه کرد که کارکرد یک کتاب اخلاق در نظر ایشان با کارکردی که معمولاً برای این گونه کتابها در نظر می گیرند متفاوت است. آنچه معمولاً از یک کتاب اخلاق انتظار می رود، عبارت است از ارائه راه رستگاری و کنکاش در شناسایی ریشه های انحراف اخلاقی؛ و خلاصه این که یک نسخه علاج برای آدمی باشد. هرچند با کمال تأسف، امروزه این کارکرد طبیعی و حداقلی اخلاق هم نادیده گرفته شده است و کتابهای اخلاق از این که نسخه علاج باشند، ناتوانند: این کتب مذکوره (اخلاق ناصری، احیاء علوم الدین و...) نسخه هستند نه دوا، بلکه اگر جرات بود می گفتم نسخه بودن بعضی از آنها نیز مشکوک است. (۴) اگر امام با تردید درباره نسخه نبودن برخی از کتابهای اخلاق سخن می گوید، امروزه ما با قطع و یقین می توانیم درباره بسیاری از آنچه به نام اخلاق، ترجمه یا تالیف می شود، بگوییم که آنها نسخه بیماریهای اخلاقی بشر نیستند و به جای پرداختن به مسائل اصلی اخلاق، به بیان تاریخ اخلاق و یا مسائل دیگر پرداخته اند. اما جالب توجه است که

نقش کتاب اخلاق باید بیش از ارائه نسخه علاج باشد. از دیدگاه امام خمینی، اکتفا به ارائه نسخه کارساز نیست. ریشه های اخلاق را فهماندن و راه علاج نشان دادن، یک نفر را به مقصد نزدیک نکند و یک قلب ظلمانی را نور ندهد و یک خلق فاسد را اصلاح نماید. (۵) پس کارکرد کتاب اخلاق چیست؟ پاسخی که امام می دهد این است: کتاب اخلاق آن است که به مطالعه آن، نفس قاسی نرم، و غیرمذهب مذهب و ظلمانی نورانی شود، و آن، به آن است که عالم در ضمن راهنمایی، راهبر و در ضمن ارائه علاج، معالج باشد و کتاب، خود، دوی درد باشد نه نسخه دوانما. (۶) امام خمینی شرح چهل حدیث را به عنوان کتاب اخلاقی نگاشته است که علاوه بر راهنمایی خواننده، خود نیز جزئی از فرآیند علاج بیماریهای اخلاقی باشد. اما پرسشی که مطرح می شود این است که چگونه یک کتاب می تواند بیش از اطلاع رسانی، ایفای نقش بکند. ۳. امام خمینی معتقد است که حلقه وصل نظریه پردازی اخلاقی به عمل اخلاقی، موعظه است و نقش بسیار مهمی برای آن قائل است. وعظ نقش بدیل ناپذیری در انگیزش اخلاقی دارد و در واقع، علاج بودن یک کتاب اخلاق مرهون واعظ بودن آن است: کتاب اخلاق، موعظه کتبی باید باشد و خود معالجه کند دردها و عیبه را، نه آن که راه علاج نشان دهد. (۷) بر این اساس است که می بینیم زبان کتاب، زبان موعظه است. زیرا تا از راه وعظ، مطالب عقلی اخلاق به عمق ضمیر و جان آدمی سرایت نکند، فایده مطلوب از اخلاق حاصل نمی شود. مؤلف کتاب هرچا از بحث و بررسی علمی و فلسفی، فراغتی می یابد زبان وعظ می گشاید و آن یافته های عقلی را به تجربه های قلبی تبدیل می کند. البته آشکار است که موعظه صرفاً یک شیوه بیانی نیست که هرکس بتواند با آموختن مهارتهای لازم آن را به کار گیرد، بلکه موعظه یک فرآیند است و مبادی ویژه ای دارد. بحث از این مبادی مجال ویژه ای می طلبد؛ اما بی تردید، یکی از آنها عمل خود گوینده به مقتضای گفتارش است. در جهان امروز نوشته های فراوانی درباره اخلاق منتشر می شود و هزاران سخنرانی اخلاقی از طریق رسانه های صوتی و تصویری در اختیار مردم است؛ اما با کمال تاسف، شاهد انحطاط اخلاقی تعداد قابل توجهی از مردم هستیم. شاید یکی از علل این مساله فراموش کردن موعظه است و البته وجود موعظه منوط به وجود عالمان پرهیزکار و پیشروی است که ضمن ارائه طریق، دست سالکان تازه کار را گرفته، به مقصد رسانند. و آنچه امروز کم است وجود چنین کسانی است، نه آنها که بتوانند در عرصه اخلاق باریک اندیشی کنند و یا سخن سرایی کنند؛ هرچند آنها هم در جای خود مفید فایده اند. (۸) ۴. مطالب کتاب شرح چهل حدیث، ابتدا به صورت درس در محفل طلاب حوزه علمیه قم مطرح شد و سپس به وسیله خود امام به صورت کتاب درآمد. قصد من در ابتدا آن بود که مطالب کتاب را در یک مقاله تلخیص کنم؛ ولی به دلایلی از این کار منصرف شدم. زیرا اولاً- کتاب از حشو و زواید خالی است و چندان مجال برای تلخیص باقی نمی گذارد؛ ثانیاً مطالب کتاب بسیار متنوع است و تلخیص آن، به ناچار، تنوع مطلوب آن را از بین می برد؛ و ثالثاً زبان کتاب موعظه ای است و تلخیص آن، ساختار زبانی کتاب را دچار آسیب می کند. بر این اساس، تنها به چند مطلب مهم آن اشاره ای کرده، تأمل و تدبیر در کتاب را به خوانندگان فهیم آن وامی گذاریم. مطالعه اجمالی کتاب نشان می دهد که طرحی در پس زمینه فکری گزینش و تدوین احادیث آن وجود داشته، که احتمالاً چنین است: اخلاق سیر و سلوک آدمی است به سوی خداوند. از این روی، احادیثی در معرفی انسان و ویژگیهای فطری او و نیز در شناساندن اوصاف الهی آمده است، تا مبدا و مقصد سلوک اخلاقی معلوم گردد. اما بیشتر احادیث مربوط به کیفیت سلوک اخلاقی و نیز شناسایی موانع حرکت از خود به خداوند است. روایاتی در مورد تفکر، اخلاص، شکر، عبادت، یقین، توبه، صبر، توکل و ذکر خداوند آورده شده است تا عناصر و مراحل سیر و سلوک را معرفی کند و در برابر، روایاتی نیز در خصوص ریا، عجب، کبر، حسادت، حب دنیا، نفاق، هوای نفس، غیبت، عصیبت، شک و وسواس برای شناساندن موانعی که فراروی سالک است، آورده شده است. ۵. انسان و سرشت او. نکته اصلی در انسان شناسی امام خمینی مساله فطرت است. توجه فراوان ایشان به موضوع فطرت، نشانگر تاثیر فکری استاد بزرگوارشان مرحوم شاه آبادی است. (۹) انسان از منظر امام خمینی موجودی بی هویت نیست؛ اگرچه عناصر هویت او همگی به صورت استعداد است. بدان که نفوس انسانی در بدو ظهور و تعلق آن

به ابدان و هبوط آن به عالم ملک در جمیع علوم و معارف و ملکات حسنه و سیئه، بلکه در جمیع ادراکات و فعلیات، بالقوه است و کم کم رو به فعلیت گذارد به عنایت حق جل و علا. (۱۰) باشناسی این استعدادها و بالقوگیها، که سرشت آدمی را می سازند، بسیار مهم است. زیرا آنها قوای محرک عمل اخلاقی اند و برای سیر و سلوک آدمی ضرورت دارند. یکی از مهم ترین عناصر فطرت آدمی، عشق به کمال است: یکی از فطرت‌هایی که جمیع سلسله بنی الانسان مخمر بر آن هستند و یک نفر در تمام عایله بشر پیدا نشود که برخلاف آن باشد، و هیچیک از عادات و اخلاق و مذاهب و مسالک و غیر آن آن را تغییر ندهد و در آن خلل وارد نیاورد، فطرت عشق به کمال است. (۱۱) می توان گفت که علاقه آدمی به جمال و زیبایی، علم و دانایی و...، همگی ریشه در عشق به کمال دارند و به بیان دقیق تر، کمال، حیثیت تقییدی هر نوع تعلق خاطر است. اما باید توجه داشت که عشق اصیل آدمی به کمال مطلق است و جستجوی کمالهای محدود و حتی وصال به آنها، او را از بی قراری نمی رهااند: چون توجه فطری و عشق ذاتی به کمال مطلق متعلق است، و سایر تعلقات عرضی و از قبیل خطا در تطبیق است، هرچه انسان از ملک و ملکوت دارا شود و هرچه کمالات نفسانی یا کنوز دنیایی یا سلطنت و ریاست پیدا کند، اشتیاقش روزافزون گردد و آتش عشقش افروخته گردد. (۱۲) اگر محبوب شما این جمالهای ناقص و این کمالهای محدود بود، چرا به وصول به آنها آتش اشتیاق شما فرو نشست و شعله شوق شما افزون گردید. (۱۳) امام خمینی، به تبع استاد خود، می خواهد از راه این عشق سوزان به کمال مطلق، بر اصل وجود آن کمال مطلق (خداوند) و بر ظرف وصال آدمی به آن کمال مطلق (قیامت) شاهد و دلیل آورد، که البته پرداختن به آن و داوری در درستی آن، مجال دیگری می طلبد. (۱۴) اشاره شد که آنچه آدمی را به سیر و سلوک دشوار اخلاقی وامی دارد، همین عشق به کمال است. اگر فطرت آدمی فقط همین عشق به کمال بود همگان به مقتضای آن، در صراط مستقیم به وصال کمال حقیقی نایل می شدند؛ ولی در نهاد آدمی تمایلات دیگری هم هست که ای بسا زودتر از عشق به کمال، ظهور و بروز می یابند: بدان که نفس انسانی گرچه به یک معنی، که اکنون ذکر آن از مقصود ما خارج است، مفسور بر توحید بلکه جمیع عقاید حقه است ولی از اول ولادت آن در این نشئه و قدم گذاشتن در این عالم، با تمایلات نفسانیه و شهوات حیوانیه نشو و نما کند. (۱۵) با توجه به این موضوع است که در مقایسه، می توان گفت جنبه های حیوانی آدمی فعلیت دارند: پس، انسان حیوانی بالفعل است در ابتدای ورود در این عالم و در تحت هیچ میزان جز شریعت حیوانات، که اداره شهوت و غضب است، نیست. (۱۶) از دیدگاه مؤلف کتاب، آنچه می تواند آدمی را از اسارت این تمایلات حیوانی رهایی بخشد، عنصر تربیت نفس است. فلسفه ارسال پیامبران از ناحیه خداوند و نیز تعبیه عقل در آدمی، همین تربیت نفوس انسانی است: چون عنایت حق تعالی و رحمتش شامل حال فرزند آدم در ازل بود، دو نوع از مربی و مهذب به تقدیر کامل در او قرار داد که آن دو به منزله دو بال است.... این دو یکی مربی باطنی، که قوه عقل و تمیز است و دیگری مربی خارجی، که انبیا و راهنمایان طرق سعادت و شقاوت می باشند. (۱۷) چون تربیت نفس و یا به تعبیر امام خمینی، جهاد نفس در هریک از ساحت‌های مختلف نفس، متفاوت است، ناچار باید به ساحت‌های آن اشاره شود. به بعضی مقامات نفس اشاره کرده و وجوه سعادت و شقاوت آن را اجمالاً بیان نموده، کیفیت جهاد نفس را در آن مقام بیان می کنیم. (۱۸) مقام اول نفس جنبه ملکی اوست که همان ظاهر نفس است و مصدر فعالیت‌های بدنی و جوارحی آدمی است و قوای آن عبارتند از حواس ظاهری. سیطره نفس در این مقام از طریق وهم است. تربیت یا جهاد نفس در این مقام، «عبارت است از غلبه کردن انسان بر قوای ظاهره خود، و آنها را در تحت فرمان خالق قرار دادن، و مملکت را از لوٹ وجود قوای شیطان و جنود آن خالی نمودن است». (۱۹) به هر حال، عرصه تربیت نفس در مقام ملکی همین اعمال آدمی است و البته جهاد نفس در این مقام، کار دشواری است و بر مجاهدان آن وعده بهشت اعمال داده شده است: غالباً وصف جهنم و بهشت که در کتاب خدا و اخبار انبیا و اولیا شده، جهنم و بهشت اعمال است که از برای جزای عمل‌های خوب و بد تهیه شده است. (۲۰) مقام دیگر نفس، جنبه ملکوتی آن است که باطن نفس است و عرصه فعالیت نفس در این مقام، خلیات است و جهاد نفس در این مرحله به اخلاق (۲۱) مربوط می شود: گاهی

اشاره خفیه ای نیز به بهشت و جهنم اخلاق که اهمیتش بیشتر است شده. (۲۲) و بالاخره، مقام سوم نفس که متاسفانه نام آن و نیز شرح آن ناگفته مانده و مؤلف محترم، مجال را برای طرح آن نامناسب دیده است؛ ما می خواستیم اشاره به مقام سوم نفس و کیفیت مجاهده آن بنماییم... لیکن مقام را مناسب ندیدیم. (۲۳) ولی از اشاره ای که در لابه لای جملات آمده می توان حدس زد که مقام سوم مربوط به شهود و عرفان است: و گاهی هم به بهشت لقاء و جهنم فراق، که از همه مهمتر است، (اشاره خفیه ای) گردیده ولی همه در پرده و از برای اهلش. (۲۴) انسان برای رهایی از تمایلات حیوانی و پرداختن به پرورش استعدادهای متعالی خود باید جهاد نفس را پیشه خود سازد تا عنصر اصلی فطرت او، یعنی عشق به کمال، مسیر درست فعلیت یافتن خود را بیابد: هان ای عزیز، از خواب بیدار شو. از غفلت تنبه پیدا کن و دامن همت به کمر زن، و تا وقت است فرصت را غنیمت بشمار، و تا عمر باقی است... چاره ای کن. (۲۵) اما چاره چیست؟ پاسخ امام این است که اولین چاره، تفکر است. ۶. تفکر. تفکر نقطه شروع سیر و سلوک اخلاقی، و منشا و مصدر خیرات و برکات زیادی است: بدان که اول شرط مجاهده با نفس و حرکت به جانب حق تعالی «تفکر» است. (۲۶) بدان که از برای تفکر فضیلت بسیار است و تفکر مفتاح ابواب معارف و کلید خزائن کمالات و علوم است، و مقدمه لازمه حتمیه سلوک انسانیت است. (۲۷) البته روشن است که مراد از تفکر، نوع عملی آن است؛ یعنی اندیشه ای که ثمره آن عملی است. اصولاً- از دیدگاه امام خمینی، علوم دینی و اخلاق، عملی اند و اگر در مواردی این ویژگی عملی را از دست بدهند، هویت خود را از دست داده اند. معرفت دینی آن است که قلب آدمی را مطمئن و مؤمن سازد و این اطمینان و ایمان از سنخ اعمال جوانحی است: علم مطلقاً طریق به عمل است حتی علم المعارف، منتها آنکه علم المعارف اعمالی است قلبی و جذباتی است باطنی که نتیجه آن اعمال و جذبات، و صور باطنه آنها صورت جنت ذات و بهشت لقاست. (۲۸) پس تفکری مورد نظر است که ثمره عملی داشته باشد؛ اما چگونه می توان از یک اندیشه، نتیجه عملی گرفت؟ امام خمینی باز از راه معرفی عناصر فطرت آدمی، به این پرسش پاسخ می دهند. احترام به شخص بزرگ و عظیم در نهاد آدمی است و وجدان انسان به آن گواهی می دهد: و نیز از اموری که در فطرت ثبت و مسطور است احترام شخص بزرگ و عظیم است. (۲۹) به علاوه، درک حضور کسی، خود مایه حرمت اوست: و نیز، حاضر در کتاب فطرت لازم الاحترام است. می بینید که اگر انسان از کسی خدای نکرده بدگویی کند در غیابش، اگر حاضر شد فطرتاً سکوت می کند و از او احترام می نماید. (۳۰) تفکر از آن رو اهمیت دارد که فطریات مذکور را به سمت صحیح سوق می دهد؛ یعنی آدمی با درک عظمت خداوند و احساس حضور فراگیر او، برحسب فطرت سلیم خود، به زر گذاشت خداوند می پردازد و با زبان نیایش و عبادت، حرمت او را پاس می دارد. به بیان دیگر، ارزش اصلی تفکر در آن است که زمینه خضوع و خشوع آدمی نسبت به خداوند را فراهم می کند. بی تردید، نقش مهمی که در روایات اسلامی برای تفکر ذکر شده است و مثلاً بالاترین عبادت را استغراق در تفکر در پیرامون خداوند و قدرت او دانسته اند، (۳۱) همگی به همین نقش مقدماتی آن برای خضوع و خشوع مربوط می شود. هرچند می توان گفت که نفس تفکر و تأمل ارزشمند است، اما بی تردید، در حوزه مسائل اساسی زندگی تفکری ارزش دارد که مایه تحول مطلوب در شخصیت آدمی گردد و گرنه، نمی توان گفت که ساعتی اندیشیدن از شصت سال پرستش کردن برتر است. (۳۲) از دیدگاه امام خمینی، علم هویت واقعی خود را در به بار نشانیدن میوه عمل می یابد: من نیز چندان عقیده به علم فقط ندارم و علمی را که ایمان نیارود حجاب اکبر می دانم، ولی تا ورود در حجاب نباشد خرق آن نشود. علوم بذر مشاهدات است. (۳۳) پس هرگاه علمی به مشاهده نینجامد، بذری را می ماند که به بار ننشسته است. تفکر مطلوب عبارت است از ادراک عظمت خداوند تا فطرت حرمت به عظیم، آدمی را به خضوع و خشوع در برابر خداوند وادارد. به علاوه، تفکر موجب ادراک حضور خداوند در عالم می گردد و از رهگذر این ادراک، فطرت احترام به حاضر، آدمی را به عایت حرمت خداوند وامی دارد: حفظ حضور و محضر از فطرت‌هایی است که خلق بر آن مفظورند، و هرچه انسانی بیحیا باشد غیبت و حضورش با هم فرق دارد، خصوصاً که حضور منعم عظیم کامل باشد که در فطرت حفظ حضور هریک مستقلاً ثبت است. (۳۴) آنچه در

دیدگاه امام، علم واقعی و تفکر صحیح است، جمع آوری مفاهیم کلی در ذهن و تحلیل و تنسيق آنها نیست: میزان در علم، حصول مفهومات کلیه و اصطلاحات علمیه نیست، بلکه میزان آن رفع حجب از چشم بصیرت نفس است و فتح باب معرفه الله است، و علم حقیقی آن است که چراغ هدایت ملکوت و صراط مستقیم تقرب حق و دار کرامت او باشد. (۳۵) ۷. نیت و ملکات روحی. نیت از مبادی عمل است و بر چگونگی وقوع فعل دلالت دارد. در برخی از مکاتب معروف اخلاقی معاصر، مانند سودگروی، بهایی به نیت نمی دهند. از نظر سودگروی، ارزش اخلاقی یک عمل تابع نتیجه آن است و مبدا صدور عمل از لحاظ اخلاقی بی اثر است. بر این اساس، آنچه ارزش اخلاقی دارد راستگویی است؛ خواه این عمل از روی فضیلت خواهی صورت گیرد و خواه از روی مصلحت اندیشی دنیایی و یا از ترس؛ در حالی که ایمانوئل کانت، فیلسوف معروف اخلاق، بهای زیادی به نیت می دهد و چگونگی انگیزش آدمی به انجام عمل را تعیین کننده ارزش اخلاقی آن عمل می داند. اگرچه کانت در اصل بازشناسی اهمیت نیت در اخلاق، بر صواب است و بر مکاتبی مانند سودگروی برتری دارد، اما در بیان کیفیت نیت مطلوب برای عمل اخلاقی بر خطا رفته که بیان آن از مجال این مقاله خارج است. امام خمینی در موارد متعددی از کتاب مزبور، بر اهمیت نیت در تعیین صحت و سقم اخلاقی عمل تاکید نموده اند: نیت صورت کامله عمل و فصل محصل او است، و صحت و فساد و کمال و نقص اعمال به آن است. چنانچه عمل واحد به واسطه نیت گاهی تعظیم و گاهی توهین است. (۳۶) به هر حال، نیت چنانچه مؤلف می گوید، «عبارت است از اراده باعته به عمل» (۳۷) به طوری که مصدر انجام فعل همین نیت است. اما جای این پرسش است که خود نیت چگونه شکل می گیرد و از کجا سرچشمه می گیرد، مؤلف محترم که در این خصوص، رساله مستقلی هم نگاشته است (۳۸) در این کتاب می گوید: «نیت تابع غایات اخیره است.» (۳۹) یعنی شکل گیری نیت از همان مطلوبهای نهایی آدمی است. این خواسته های اساسی و غایی اوست که نیت وی را معین می کند. دلبستگیهای نهایی انسان، نیت او را رقم می زند و نیت به نوبه خود منشا انجام فعل متناسب با آن می گردد. ولی باز این پرسش مطرح می شود که مطلوبهای نهایی آدمی چگونه سامان می گیرند؟ آیا به طور فطری و غیراکتسابی در نهاد آدمی قرار داده شده اند؟ مؤلف پاسخ می دهد: این غایات، تابع ملکات نفسانیه است که باطن ذات انسان و شاکله روح او شده است. (۴۰) اما جالب آن که خود ملکات اخلاقی و شاکله باطنی انسان مرهون اعمال اوست و کار نیک و صواب موجب تقویت ملکه فضیلت، و کار نادرست موجب شکل گیری ملکات زشت است. بر این اساس، مؤلف هشدار می دهد که نباید گذاشت معاصی به حدی برسد که در درون جان آدمی به صورت ملکه های زشت اخلاقی درآید: خدا نکند عاقبت معاصی منتهی بشود به ملکات و اخلاق ظلمانی زشت. (۴۱) پس آنچه مصدر عمل است، نیت است؛ که خود، ریشه در مطلوبهای آدمی دارد و آن هم از سرزمین ملکات روحی انسان سرچشمه می گیرد. اما ملکات، محصول اعمال آدمی است. در نتیجه، نوعی تفاعل بین عمل اخلاقی و ملکات اخلاقی وجود دارد؛ به طوری که یکی دیگری را تقویت می کند. یک گام در عرصه عمل اخلاقی به جلو نهادن، به معنای فراهم آوردن زمینه عملهای اخلاقی دیگر است. زیرا آن عمل به نوبه خود آب حیاتی است که بر ریشه اعمال آتی انسان یعنی ملکات روحی ریخته می شود. اینک باید دید که کدام نیت و کدام ملکه روحی فضیلت است و سزاوار تحسین و شایسته تحصیل. امام خمینی در جملات گویایی پاسخ این پرسش را می دهند: ملکات در صورتی فاضله است که نفس اماره در آن تصرف نکند و در تشکیل آن قدم نفس دخیل نباشد بلکه شیخ استاد ما، دام ظلّه می فرمودند میزان در ریاضت باطل و ریاضت شرعی صحیح قدم نفس و قدم حق است. اگر سالک به قدم نفس حرکت کرد... ریاضت باطل و سلوک آن منجر به سوء عاقبت می شود. (۴۲) آری، رها شدن از خودخواهی ملاک رستگاری است. اما نکته اینجاست که خودخواهی گاهی در لباس رستگاری درمی آید و راهزن سالک می شود. زهد و علم و تقوا که عناصر رستگاری آدمی اند، گاهی پوششی برای خودخواهی او می گردند: مشکلترین امور و سخت ترین چیزها دینداری است در لباس اهل علم و زهد و تقوی، و حفظ قلب نمودن است در این طریقه. (۴۳) زیرا که ممکن است علم و زهد و تقوا برای صاحبش شان و منزلتی فراهم آورد که حفظ آن گاهی انسان

را در ورطه های هلاکت فرواندازد. پایان سخن را نصیحت آن پیر طریقت و سالک راه حقیقت قرار می دهیم که ما را به عزم سفر و درک موقعیت مسافرتی خود فرا می خواند: عمده به فکر تصفیه و اصلاح افتادن است و از خوب بیدار شدن است. منزل اول انسانیت «یقظه» است. و آن بیدار شدن از خواب غفلت و هشیار شدن از سکر طبیعت است، و فهمیدن این که انسان مسافر است، و هر مسافر زاد و راحله می خواهد. زاد و راحله انسان خصال خود انسان است. مرکوب این سفر... همت مردانه است. نور این طریق مظلم ایمان و خصال حمیده است. (۴۴) پی نوشتها: ۱. این روایت را شیخ صدوق در خصال و نیز ثواب الاعمال نقل کرده است. ۲. مرحوم خاتون آبادی از معاصران شیخ بهایی این کتاب را به فارسی ترجمه کرده که اخیرا به صورت مصحح چاپ شده است. ر.ک: شیخ بهایی، اربعین، ترجمه خاتون آبادی، انتشارات حکمت. ۳. معمولا احادیث اعتقادی به صورت مختصر شرح شده و در اواخر کتاب آمده است. ۴. امام خمینی، شرح حدیث جنود عقل و جهل، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص ۱۳. ۵. همان. ۶. همان. ۷. همان. ۸. «بدان که مقصود این نیست که علم اخلاق و منجیات و مهلکات نفس لازم نیست، بلکه مقصود آن است که آن علم را صرفا باید مقدمه عمل دانست نه آنکه آن را مستقل دانسته صرف عمر در جمع آوری اصطلاحات کرد و از مقصد بازماند.» ر.ک: امام خمینی، شرح چهل حدیث، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص ۵۲۷. ۹. مؤلف محترم در شرح چهل حدیث به این موضوع تصریح دارند و می گویند: «در این مقام (بحث فطرت) آنچه از محضر شریف شیخ عارف کامل، شاه آبادی دام ظلّه، که متفرد است در این میدان، استفاده نمودم بیان می کنم.» ر.ک: امام خمینی، شرح چهل حدیث، ص ۱۸۱. ۱۰. همان، ص ۲۳۷. ۱۱. همان، ص ۱۸۲. ۱۲. همان، ص ۱۲۷. ۱۳. همان، ص ۱۸۴. ۱۴. مؤلف محترم می خواهد از راه فضیلت عشق به کمال مطلق براساس قاعده تضایف، به فعلیت معشوق یعنی کمال مطلق دلیل آورد. ر.ک: امام خمینی، همان، ص ۱۸۷-۱۸۴. ۱۵. همان، ص ۱۶۸. ۱۶. همان. ۱۷. همان، ص ۲۳۷. ۱۸. همان، ص ۵. ۱۹. همان، ص ۶. ۲۰. همان، ص ۱۳. ۲۱. امام خمینی اخلاق را در اینجا به معنای مضیق گرفته اند که موضوع آن فقط خلقیات یا ملکات نفسانی است و در حالی که معمولا اخلاق را به معنای عام می گیرند که موضوع آن شامل اعمال آدمی هم می شود. ۲۲. شرح چهل حدیث، ص ۱۳. ۲۳. همان، ص ۲۷. ۲۴. همان، ص ۱۳. ۲۵. همان، ص ۲۴. ۲۶. همان، ص ۶. ۲۷. همان، ص ۱۹۱. ۲۸. همان، ص ۴۱۳. ۲۹. همان، ص ۱۱. ۳۰. همان. ۳۱. همان، ص ۱۹۱. ۳۲. همان. ۳۳. همان، ص ۴۵۷. ۳۴. همان، ص ۴۸۲. ۳۵. همان، ص ۳۷۳. ۳۶. همان، ص ۳۳۱. ۳۷. همان. ۳۸. منظور، رساله طلب و اراده است که امام خمینی در جوانی نگاشته اند. ۳۹. شرح چهل حدیث، ص ۳۳۱. ۴۰. همان. ۴۱. همان، ص ۲۱. ۴۲. همان، ص ۴۳. ۴۳. همان، ص ۳۷۸. ۴۴. همان، ص ۹۸. منابع مقاله: نقد و نظر، شماره ۲۱، جوادی، محسن؛

آثار حدیثی امام خمینی

آثار حدیثی امام خمینی امام خمینی (ره)، نادره مردی بود که از پس قرون و اعصار متمادی پا به عرصه وجود نهاد تا اسلام را در متن جامعه، عینیت بخشد و حکومتی بر پایه فقهت، بنیان نهد و آوای توحید را در بلندای عالم مادی، طنین افکن سازد. او خورشیدی فروزان بود که پس از سالها رخوت و سستی و بی خبری امت اسلامی، طلوع کرد و نور وجودش را بر آنان تابانید و با نفس مسیحایی خویش، بر ایشان دمید و آنان را به حرکت واداشت و توانست در عصر بی خدایی و دین فراموشی جهان مادی، حکومتی دینی بر مبنای قسط و عدل و فقهت شیعی بنیاد گذارد. وی، فقیهی جامع معقول و منقول، عالمی عابد و متعبد، و مردی خود ساخته بود که توفیق یافت علاوه بر تربیت نفوس مستعد و پرورش صدها عالم فرهیخته که در نیم قرن اخیر چراغ فروزان هدایت جوامع اسلامی بوده اند دهها کتاب در تبیین علوم مختلف اسلامی نظیر فقه، اصول، تفسیر، حدیث، عرفان، اخلاق، شعر و ادب، کلام و عقاید، از خویش به یادگار بگذارد و کتابهایی که تا عصرها و نسلهای آینده، سرمنشا صلاح و اصلاح ملت‌های اسلامی خواهند بود. امام (ره)، علاوه بر آنکه فقیهی اصولی و عارف و مفسر قرآن بود، در حدیث نیز دستی توانا داشت و آثاری ارزنده در این فن

شریف از خویش به یادگار نهاد که عبارت اند از: ۱. شرح چهل حدیث (اربعین)، ۲. شرح حدیث جنود عقل و جهل، ۳. شرح حدیث راس الجالوت، ۴. التعلیقہ علی (الفوائد الرضویہ)، ۵. شرح دعاء السحر، ۶. بدائع الدرر فی قاعده نفی الضرر. این مقاله، عهده دار معرفی اجمالی این آثار خواهد بود. ۱. شرح چهل حدیث چهل، یکی از اعداد مقدس و متبرک در فرهنگ اسلامی به شمار می رود. مطابق نصوص قرآنی و روایی بسیار، برخی وقایع، با عدد چهل، ارتباط مستقیم و تنگاتنگ دارند. پیامبر اکرم در چهل سالگی به رسالت مبعوث شد و میقات موسی (ع) با خدای خود، چهل شب به طول انجامید و بنی اسرائیل به سبب نافرمانی خداوند متعال چهل سال در (تیه)، سرگردان ماندند. یونس (ع)، چهل روز در شکم ماهی ماند و آدم (ع) به هنگام هبوط، چهل سال از فراق بهشت گریست تا خداوند، توبه اش را پذیرفت و یا در حدیث است که هرکس چهل روز برای خدا کارهایش را با اخلاص انجام دهد، چشمه های حکمت از قلبش بر زبانش جاری خواهد شد. (۱) در احادیث شیعه و سنی، ارزش فراوان برای عدد چهل، بیان شده است که اینک درصدد بیان آنها نیستیم. از جمله این احادیث، حدیث مستفیض و مشهور (من حفظ من امتی اربعین حدیثا یتففعون بهابعثه الله یوم القیامه فقیها عالما) (۲) است. بر مبنای این حدیث شریف، عالمان و محدثان شیعه و سنی در طول اعصار و قرون، فراوان، به نگارش اربعینیات پرداخته اند که ثمره آن، دهها کتاب (چهل حدیث) در زمینه های گوناگون اخلاقی، فقهی، فضائل و مناقب امیرالمؤمنین و دیگر موضوعات است. از معروف ترین اربعین های حدیث در میان اهل سنت، اربعین های نوای، سلمی، جامی و قشیری است، و اربعین های شیخ بهایی، قاضی سعید قمی، شیخ منتجب الدین رازی، علامه مجلسی و شهید اول، در بین کتابهای حدیثی امامیه، از شهرت بسزایی برخوردار است. شرح چهل حدیث حضرت امام خمینی (ره) نیز مجموعه ای دل انگیز و گرانسنگ و آکنده از فواید گوناگون تفسیری، حدیثی، فلسفی، اخلاقی، اعتقادی و عرفانی است که امام (ره) در ۳۸ سالگی (محرم الحرام ۱۳۵۸ق) به رشته تحریر درآورده است. مولف بزرگوار، پس از آن که مطالب آن را در مدرسه فیضیه و مدرسه ملاصادق قم (پس از آنکه ماموران شهربانی رضاخان از ادامه تدریس آن در فیضیه جلوگیری کردند) برای دهها نفر از شاگردان فرزانه خود و بازاریان متدین القا فرمود، دست به نگارش آن زد. این کتاب، در یورش ماموران ساواک شاه به منزل امام خمینی (در ۱۳۸۳ق) به یغما رفت و سالیان بسیار از آن خبری نبود، تا اینکه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نسخه ای از آن که متعلق به مرحوم آیه الله آخوند ملاعلی معصومی همدانی (م ۱۳۹۸ق) بود، به دست آمد و بارها به چاپ رسید. سی و سه حدیث از روایات این کتاب، مربوط به اخلاق اسلامی (مهلکات و منجیات) و هفت حدیث آخر در باب اعتقادات و کلام است. روش معظم له در توضیح احادیث، چنان است که ابتدا متن حدیث را باسند کامل نقل کرده، معنا می نماید و پس از آن، کلمات اصلی حدیث و گاه غالب تعبیرات و کلمات آن را شرح می کند و بااستفاده از کتابهای معتبر لغت (مانند (الصحاح) جوهری، (قاموس) فیروزآبادی و (المصباح المنیر) فیومی) و در برخی موارد، به ذکر نکته های نحوی حدیث می پردازد و در معنای آن، نکاتی را که در تفسیر روایت مؤثر است، یادآوری می نماید و سپس به شرح متن، روی می آورد و در چند (فصل) و گاه (مقام)، (تنبیه) و (تمه)، شرح حدیث را تمام می کند. فهرست احادیث همان گونه که گفتیم، ۳۳ حدیث از مجموعه احادیث این کتاب، اخلاقی است که موضوعات آنها عبارت است از: جهاد با نفس، ریا، عجب، کبر، حسد، حب دنیا، غضب، تعصب، نفاق، هوای نفس و طول آرزو، فطرت، تفکر، توکل، خوف و رجا، امتحان مؤمن، صبر، توبه، ذکر خدا، غیبت، اخلاص، شکر، کراهت از مرگ، اقسام طالبان علم، اقسام علم، شک و وسواس، فضیلت علم، عبادت و حضور قلب، لقاء الله، وصایای پیامبر (ص) به امیرالمؤمنین، اقسام قلوب، عدم معرفت حقیقی خداوند متعال و پیامبر و امامان (ع)، یقین (وحرص و رضا)، ولایت اهل بیت (ع)، و اعمال. و احادیث اعتقادی و کلامی این مجموعه شریف، درباره مقام مؤمن در نزد خداوند، معرفت اسمای حق تعالی (و مسئله جبر و تفویض)، صفات حق، معرفت خدا و رسول و اولی الامر، آفرینش آدم بر صورت خداوند، و خیر و شر (و جبر و اختیار) است. تنها حدیث تفسیری کتاب، حدیث چهلم (تفسیرسوره توحید و آیات نخستین سوره حدید) است. اسناد احادیث روایات این کتاب، همه از (کافی) شریف،

تالیف شیخ کلینی رازی (م ۳۲۹ق) نقل شده است. مولف در آغاز، برخی از مشایخ روایی خویش را به این ترتیب معرفی می نماید:

۱. آیه الله علامه شیخ ابوالمجد محمد رضا اصفهانی (م ۱۳۶۲ق)، صاحب (وقایه الاذهان). ۲. آیه الله علامه حاج شیخ عباس محدث قمی (۱۳۵۹۱۲۹۰ق)، صاحب (مفاتیح الجنان). ۳. علامه بزرگوار حاج سید محسن امین عاملی (۱۳۷۱۱۲۸۲ق)، صاحب (اعیان الشیعه). ۴. آیه الله سید ابوالقاسم دهکردی اصفهانی (م ۱۳۵۳ق)، صاحب (الوسیله الی السیر و السلوک). اخیرا نیز اجازه ای از مرحوم آیه الله مرعشی نجفی به حضرت امام (ره) به دست آمده است. معظم له از طریق مشایخ خویش، از محدث نوری، از شیخ انصاری، از حاج ملا احمد نراقی، از سید مهدی طباطبایی (بحرالعلوم)، از استاد کل وحید بهبهانی، از پدرش ملا محمد اکمل، از علامه کبیر ملا محمد باقر مجلسی، از پدرش ملا محمد تقی مجلسی، از شیخ بهایی، از پدرش شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی، از شیخ زین الدین عاملی (شهید ثانی)، از شیخ علی بن عبدالعالی میسی عاملی، از شیخ شمس الدین محمد بن مؤذن جزینی عاملی، از شیخ ضیاء الدین علی عاملی، از پدرش شمس الدین محمد بن مکی عاملی (شهید اول)، از فخر المحققین حلی، از پدرش علامه حلی، از دایی اش محقق حلی، از سید شمس الدین فخار بن معد موسوی حلی، از شادان بن جبریل قمی، از ابوجعفر طبری، از ابو علی حسن طوسی، از پدرش شیخ طوسی، از ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، از ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی، از ثقه الاسلام کلینی، روایات را به سند متصل مرحوم کلینی، نقل نموده است. مولف محترم، گاه احادیثی را با ذکر سند و گاه بدون ذکر سند، در مطاوی شرح حدیث (مانند: ص ۸۷) بیان می نماید و در جای جای کتاب، مطالب را آکنده از آیات قرآنی و اخبار و احادیث کرده و از هیچ نکته ای، فروگذار ننموده است. اینک به ذکر چگونگی ترتیب یافتن کتاب می پردازیم: ۱. مولف، پس از نقل حدیث، آن را ترجمه تحت اللفظی نموده و از هر گونه تصرف در متن ترجمه، خودداری می ورزد. ۲. سپس به شرح اسناد حدیث می پردازد. ۳. آن گاه به شرح لغات حدیث پرداخته است. ۴. پس از آن به توضیح اصطلاحات علوم می پردازد (ص ۶۲۱). ۵. مولف بزرگوار، از توضیح نکات صرف و نحو و علوم بلاغت، غفلت نورزیده و آنها را در جای خود، به گونه ای شایسته و بایسته بیان نموده است (مانند: ص ۲۳۶ و ۳۲۲). ۶. بهره گیری از آیات قرآن در توضیح مطالب حدیث، در جای جای کتاب، مشهود است و فهرست آیات، در پایان کتاب آمده است. ۷. مولف دانشمند، افزون بر شرح چهل حدیث، به ترجمه و توضیح صدها روایت دیگر در مطاوی شرح پرداخته و بر غنای مطالب افزوده است. ایشان در سراسر کتاب، حدیثی را رد نکرده و ضعف مضمون برخی از آنها را به خوبی توجیه کرده است (مانند: ص ۱۱۵). وی، گاه به جمع روایات متناقض و رفع تعارض بین آنها پرداخته (ص ۱۹۲) و گاه به اختلاف نسخه ها و اختیار اصح آنها اشاره کرده است (ص ۵۴۰). ۸. مولف، در بیشتر جاها به موعظه نفس و ارشاد دیگران برخاسته و با آهی که از سوز دل و صمیم قلبش برمی خیزد، دیگران را بیدار می کند و هشیار می سازد و آنان را از خطر وساوس شیطانی و تمایلات نفسانی می آگاهاند و راه درمان بیماری نفس را می نمایاند و آدمی را از خطرهایی که در پیش روی زندگی اوست، برحذر می دارد (مانند: ص ۸، ۲۰ و ۲۲). ۹. امام بزرگوار، در توضیح مطالب، به دهها نکته عرفانی و فلسفی اشاره کرده و نتیجه گیری نموده است (از جمله: ص ۵، ۱۸۵ و ۲۰۶). ۱۰. حضرت امام (ره)، به دیدگاه های مختلف علما در شرح واژه ها اشاره کرده و احیانا به نقد آن و اختیار قول حق می پردازد (از جمله: ص ۶۲ و ۳۴۴). این کتاب، برای شانزدهمین بار در سال ۱۳۷۶ش، از سوی موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (همراه با مقدمه، فهرس متعدد، پاورقی های مفید و اعراب گذاری و ترجمه عبارات و روایات متن) در هشتصد صفحه به چاپ رسیده است. نیز این کتاب نفیس به عربی، اردو و انگلیسی ترجمه شده و به چاپ رسیده است. حسن ختام این بخش را دعایی از حضرت امام (ره) در این کتاب شریف که در صفحه ۶۶۰ آمده، قرار می دهیم: بار خدایا که قلوب اولیا را به نور محبت، منور فرمودی و لسان عشاق جمال را از ما و من فرو بستی و دست فرومایگان خودخواه را از دامن کبریایی کوتاه کردی، ما را از این مستی و غروردنیا، هشیار فرما و از خواب سنگین طبیعت، بیدار و حجابهای غلیظ و پرده های ضخیم خودپسندی و خودپرستی را به اشارتی پاره کن و ما را به محفل

پاکان درگاه و مجلس قدس مخلصان خداخواه، بار ده و این دیوسیرتی و درشت گویی و خودآرایی و کج نمایی را از ما برکنار فرما و حرکات و سکنات و افعال و اعمال و اول و آخر و ظاهر و باطن ما را به اخلاص و ارادت، مقرون نما! ۲. شرح حدیث جنود عقل و جهل این کتاب، شرح حدیثی معروف از امام صادق (ع) است که حضرت در آن، ۷۵ سپاه برای عقل و ۷۵ سپاه جهل برشمرده و شیخ کلینی، آن را در اوائل (اصول کافی) به سند خویش، روایت نموده است. (۳) مولف بزرگوار، این کتاب را در دوم ماه مبارک رمضان ۱۳۶۳ق، در ۴۳ سالگی خویش به پایان برده است. در صفحه ۴۲۹ آمده: به اتمام رسید این جلد، در روز دوم شهر رمضان المبارک هزار و سیصد و شصت و سه (قمری)، در قصبه محلات، در ایامی که به واسطه گرمای هوا از قم به آنجا مسافرت کرده بودم. مولف در این نوشتار که کامل نیست و ادامه آن را به مجلدی دیگر وانهاده (و پس از آن به کارهای فقهی و اصولی روی آورده است)، ۲۵ سپاه برای هر کدام از عقل و جهل (۴) برشمرده و توضیح داده و به خوبی از عهده برآمده است. امام (ره) در این کتاب، به آثار عرفانی دیگر خویش از جمله (مصباح الهدایه الی الخلافه والولایه) (ص ۲۸)، (شرح چهل حدیث) (ص ۱۵، ۱۲۳، ۱۷۳، ۱۶۶، ۲۵۰ و ۳۳۴) و (آداب الصلاه) (ص ۵۱ و ۴۱۳) ارجاع می دهد و از آنها مطالبی نقل می کند. مولف، بنا را بر نوشتن کتابی اخلاقی به روشی نو نهاده و از سبک دیگر کتابهای اخلاقی، پیروی نکرده است. ایشان در صفحه ۱۱ و ۱۴ می نویسد: ... مقصد قرآن و حدیث، تصفیه عقول و تزکیه نفوس است برای حاصل شدن مقصد اعلامی توحید، و غالباً شراح حدیث شریفه و مفسرین قرآن کریم، این نکته را که اصل اصول است، مورد نظر قرار ندادند و سرسری از آن گذشته اند و جهاتی را که مقصود از نزول قرآن و صدور احادیث به هیچ وجه نبوده (از قبیل جهات ادبی و فلسفی و تاریخی و امثال آن)، مورد بحث و تدقیق و فحص و تحقیق قرار داده اند... نویسنده، راه نوشتن کتاب اخلاق را باز کردم که اگر عالمی نویسنده و قادر بر تقریر و تحریر پیدا شد، این طرز بنویسد... و معلوم است اشکال نمودن، سهل است زولی حل آن کردن، مشکل است و ما از خدای متعال، توفیق می طلبیم که قلب سخت ما را نرمی دهد و اخلاص را نصیب فرماید که شاید از این نوشته نالایق، دلی به دست آید. حضرت امام (ره) در آغاز مطلب، از کتابهای رایج اخلاقی، مانند (طهاره الاعراق) ابن مسکویه و (احیاء علوم الدین) غزالی انتقادی کند و می نویسد که کتاب اخلاقی، باید مانند دارو باشد، نه نسخه. ایشان در صفحه ۱۲ تا ۱۴ می نویسد: کتاب (احیاء العلوم) که تمام فضلا او را به مدح و ثنا یاد می کنند و او را بدء و ختم علم اخلاق می پندارند، به نظر نویسنده در اصلاح اخلاق و قلع ماده فساد و تهذیب باطن، کمکی نمی کند؛ بلکه کثرت ابحاث اختراعی و زیادی شعب علمیه و غیر علمیه آن و نقلهای بی فایده راست و دروغ آن، انسان را از مقصد اصلی بازمی دارد و از تهذیب و تطهیر اخلاق، عقب می اندازد... نویسنده راعقیده آن است که مهم در علم اخلاق و شرح احادیث مربوطه به آن یا تفسیر آیات شریفه راجع به آن، آن است که نویسنده با ابشار و تنذیر و موعظت و نصیحت و تذکر دادن و یادآوری کردن، هر یک از مقاصد خود را در نفوس، جایگزین کند و به عبارت دیگر، کتاب اخلاق، موعظه کتبی باید باشد و خود معالجه کند دردها و عیبهارا، نه آنکه راه علاج نشان دهد. ریشه های اخلاق را فهماندن و راه علاج نشان دادن، یک نفر را به مقصد نزدیک نکند و یک قلب ظلمانی را نور ندهد و یک خلق فاسد را اصلاح ننماید. کتاب اخلاق، آن است که به مطالعه آن، نفس قاسی، نرم و غیر مهذب، مهذب و ظلمانی، نورانی شود و آن به این است که عالم در ضمن راهنمایی، راهبر و در ضمن ارائه علاج، معالج باشد و کتاب، خوددوای درد باشد، نه نسخه دوانما. طبیب روحانی باید کلامش حکم دوا داشته باشد، نه حکم نسخه. مولف بزرگوار، علاوه بر مواعظ و نصایح کافی و شافی که در سراسر کتابش به چشم می خورد و نمونه هایی از آن را نشان خواهیم داد گاه دستورالعملی برای رهپویان وادی هدایت، نشان داده است. در صفحه ۱۰۶ و ۱۰۷ آورده: و آیات شریفه آخر سوره حشر را از قول خدای متعال: (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله...) که آیه ۱۸ است تا آخر سوره که مشتمل بر تذکر و محاسبه نفس و محتوی به مراتب توحید و اسما و صفات است، در یک وقت فراغت نفس از واردات دنیایی، مثل آخر شب یا بین الطلوعین با حضور قلب بخواند و در آنها تفکر کند. امید است، ان شاء الله، نتایج حسنه ببرد... و اگر در شب و روز، چند دقیقه ای به حسب اقبال قلب و توجه آن یعنی

به مقداری که قلب حاضر است نفس را محاسبه کند در تحصیل نور ایمان و از آن مطالبه نور ایمان کند و آثار ایمان را از آن جستجو کند، خیلی زودتر به نتیجه می‌رسد، ان شاء الله. و در صفحه ۴۰۳ آمده است: چون آفات معاشرت بسیار است و انسان نمی‌تواند نوعاً خود را از آن حفظ کند، مشایخ اهل ریاضت، اعتزال را ترجیح دهند بر عشرت و حق آن است که انسان در اوائل امر که اشتغال به تعلم و استفاده دارد، باید معاشرت با دانشمندان و فضلا کند و زولی با شرایط عشرت و مطالعه در احوال و اخلاق معاشرین... در سیر ملکوتی، باید انسان کوشش کند تا هادی طریق پیدا کند و چون هادی پیدا کرد، باید تسلیم او شود و در سیر سلوک، دنبال او رود و قدم را جای قدم او گذارد و ما چون نبی اکرم (ص) را هادی طریق یافتیم او را واصل به تمام معارف می‌دانیم، باید در سیر ملکوتی تبعیت او کنیم، بی چون و چرا. امام (ره) در جای جای کتاب، به موعظه دلهای سخت و قلوب قاسی پرداخته و تازیانه سلوک را بر اعماق جان و روان آدمی نواخته است. برای نمونه در صفحه ۸۵ و ۸۶ کتاب آمده است: ای انسان بیچاره! چه حسرتی خواهی داشت آن روزی که پرده طبیعت از چشم برداشته شود و معاینه کنی که آنچه در عالم قدم زدی و کوشش کردی، در راه بیچارگی و شقاوت و بدبختی خودت بوده و راه چاره و طریق جبران نیز مسدود شده و دستت از همه جا کوتاه رفته راه فرار از سلطنت قاهره الهیه... و نه راه جبران نقائص گذشته و عذرخواهی از معاصی... ای عزیز! اکنون تا حجابهای غلیظ طبیعت، نور فطرت را به کلی زائل نکرده و کدورت‌های معاصی، صفای باطنی قلب را به کلی نبرده و دستت از دار دنیا... کوتاه نشده، دامن همتی به کمر زن و دری از سعادت به روی خود باز کن و بدان که اگر قدمی در راه سعادت زدی و اقدامی نمودی و با حق تعالی مجده از سر آشتی بیرون آمدی و عذر ماسبق خواستی، درهایی از سعادت به رویت باز شود و از عالم غیب از تو دستگیری‌ها شود و حجابهای طبیعت، یک یک پاره شود... برخی از خصوصیات این کتاب شریف، عبارت است از: ۱. مولف بزرگوار، در این کتاب برای تبیین و توضیح مقاصد خویش، بسیار از احادیث ائمه اطهار (ع) بهره می‌برد و کمتر از کتابهای رایج عرفانی و اخلاقی نقل می‌کند. ۲. امام راحل در این اثر، از عالمان شیعی و کتابهای ایشان، نهایت تجلیل را به عمل می‌آورد. (برای نمونه: ص ۱۵۴ و ۲۶۷). ۳. امام (ره)، گاهی از مبانی علمی ویژه خود، در این اثر، بهره می‌برد (ص ۲۳، ۲۸ و ۴۱). ۴. مولف بزرگوار، دسیسه‌های شیطان و مکاید او را به خوبی نمایانده و آدمی را از حب دنیا و نفس اماره، برحذر داشته و راه علاج و درمان این مرض را نشان داده است. ۵. امام (ره) در این کتاب، تنها به شرح ۲۵ صفت موفق شده که عبارت اند از: خیر و شر، ایمان و کفر، تصدیق و جحود، رجا و قنوط، عدل و جور، رضا و سخط، شکر و کفران، طمع و یاس، توکل و حرص، رافت و قسوت، علم و جهل، فهم و حمق، عفت و هتک، زهد و رغبت، رفق و خرق، رهبت و جرات، تواضع و کبر، تانی و تسرع، حلم و سفه، صمت و هذر، استسلام و استکبار، تسلیم و شک، صبر و جزع، صفا و انتقام. این کتاب در پانصد صفحه از سوی موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) در سال ۱۳۷۷ش، به چاپ رسیده است. ۳. شرح حدیث راس الجالوت راس الجالوت، یکی از بزرگان و روسای یهود در زمان امام علی بن موسی الرضا (ع) بود که با حضرت گفتگوهایی نمود و سرانجام به شرف اسلام، نائل آمد. این احتجاجات در کتابهای حدیثی و کلامی بسیاری از جمله (عیون الاخبار) و (التوحید) شیخ صدوق، (الاحتجاج) شیخ طبرسی و (بحار الانوار) علامه مجلسی، گرد آمده و آکنده از فرآند و فواید است که همین، باعث نگارش شرحها و ترجمه‌های گوناگون از این حدیث شریف شده است. امام خمینی (ره) نیز یکی از شارحان این حدیث است. به گفته صاحب کتاب (آئینه دانشوران)، حضرت امام (ره) دو شرح مستقل بر این حدیث در سال ۱۳۴۸ق، نگاشته است که تا کنون مخطوط مانده و به چاپ نرسیده است. امید که نسخه خطی این کتاب به دست آید و هرچه زودتر به زیور طبع آراسته گردد. ۴. التعلیقه علی (الفوائد الرضویه) الفوائد الرضویه، نام شرحی است که حکیم مرحوم قاضی سعید قمی (۱۰۴۹-۱۱۰۳ق) بر حدیث راس الجالوت نگاشته است. وی که از سرآمدان فلسفه و اخلاق شیعی و از شاگردان بنام و برجسته فیض کاشانی، ملا عبدالرزاق لاهیجی و ملا رجبعلی تبریزی به شمار می‌رفت و از آبشخور زلال دانش این بزرگان بویژه در حدیث و فلسفه و عرفان به خوبی سیراب شده و بحق، وارث مکتب فکری این فلاسفه بزرگ اسلامی

بود، این کتاب را همانند دیگر آثارش آکنده از فواید فلسفی و دقایق عرفانی و اخلاقی نموده که محتاج به شرح و توضیح و بیان است. از این رو، امام (ره) که از دیرباز به مکتب فکری قاضی سعید، علاقه و گرایش داشت و از مبانی فلسفی وی در آثار دیگرش بهره برده بود (۵) و او را با القابی بزرگ و تعابیری والا می ستود، ۵ به شرح لطائف و بسط دقایق این کتاب دست یازید و بر آن تعلیقه ای گرانسنگ به عربی نگاشت. این تعلیقه بیشتر صبغه کلامی، حدیثی، فلسفی و عرفانی دارد و گاه به شرح مستقیم حدیث شریف می پردازد (ص ۵۲ و ۵۸) و گاه تعلیقه ایشان بیش از شرح مولف بوده (ص ۴۷، ۶۰، ۸۵ و ۹۰) و گاه برخی از مطالب روشن و آشکار را گذرا شرح نموده است (ص ۷۹ و ۱۴۳). موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، این کتاب را در ۱۹۲ صفحه (۳۶ ص مقدمه، ۱۳۰ ص متن و تعلیقه، ۳۰ ص فهرس) در قطع وزیری به چاپ رسانیده است. ۵ شرح دعاء السحر این کتاب، شرح دعای معروف سحر است که با جمله (اللهم انی اسئلك من بهائکک باهاه وکل بهائکک بهی) شروع می شود و از حضرت امام محمدباقر (ع)، روایت شده است. این کتاب، نخستین تالیف حضرت امام (ره) است که در ۲۷ سالگی (۱۳۴۷ق) به زبان عربی نگاشته شده و در آن، اشارات متعدد به دیدگاه های استادش مرحوم آیه الله شاه آبادی نموده است. نیز از (اسرار الصلاه) میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، (شرح الاسماء الحسنی) حاج ملاهادی سبزواری، (القبسات) میرداماد، (الاسفار الاربعه) حکیم صدرالمتهلین و کتابهای فیض کاشانی، (الفتوحات المکیه) ابن عربی و (شرح فصوص الحکم) قیصری، مطالبی را نقل کرده و به نقد و توضیح آنها پرداخته است. امام راحل، در این کتاب با استفاده از آیات، روایات و اشعار بسیار، به توضیح و تفسیر مطالب ژرف و بلند عرفانی موجود در این دعا پرداخته و حق مطلب را ادا کرده است. برخی از مطالب این کتاب، عبارت است از: فرق بین دو صفت بها و جمال (ص ۲۱)، بیان اوصاف جمالیه و جلالیه (۲۷ و ۲۸)، عظمت الهی و بیان تعدد عوالم و وسعت نظامات (ص ۳۴ و ۳۵)، حقیقت نور (۳۸)، رحمت و رحمانیت و رحیمیت (ص ۴۳)، حقیقت کلام الهی (ص ۵۶)، ذکر تسویلات شیطانی (ص ۶۱)، تجلی اسمایی و صفاتی (ص ۷۳)، شرح اسم اعظم به حسب مقامات سه گانه (ص ۷۷۵)، حقیقت اسم اعظم (۸۷۷۸)، معانی عزیز و عزت الهی (۹۵۹۳)، قدرت و استطالت (۱۰۹ و ۱۱۳)، علم خدا و نفوذ آن در اشیا (ص ۱۲۱۱۱۷)، بحث خیر و شر (ص ۱۳۳)، سلطنت، فاخریت، علو و فیض الهی (ص ۱۴۳۱۳۷)، درباره آیات الهی و اینکه انسان کامل، بزرگترین آیات خداست (ص ۱۴۷ و ۵۷۵۴). امام (ره)، در این کتاب به احادیث (اصول الکافی) و (بحار الانوار)، عنایت فراوان داشته و به شیوه محدثان، آنها را با سلسله سند، نقل نموده است (ص ۷۸). مولف بزرگوار، در برخی موارد، به ذکر موعظه و تربیت نفوس می پردازد. از جمله در صفحه ۵۹ و ۶۰ می نویسد: ای بیچاره مسکین! در راه خدایت کوشش کن و دلت را از پلیدی هاپاک کن و قلبت را از قلمرو شیطان، خارج کن و بالا برو و کتاب خدایت قرآن را بخوان و آن را با ترتیل و تامل و تفکر، مطالعه کن و بر ظاهر آن اکتفا مکن. مبدا خیال کنی کتاب آسمانی، تنها همین ظاهر است و بس. به درستی که توقف در صورت ظاهر آن و به باطن آن راه نیافتن، هلاکت و نابودی و ریشه تمام نادانی ها و اساس انکار نبوت انبیا و ولایت اولیاست. همانا نخستین کسی که نزد ظاهر ایستاد و قلبش از درک باطن کور شد، شیطان لعین بود که نگاه به ظاهر آدم (ع) کرد و امر بر او مشتبه شد و گفت: (انا خیر منه، خلقتنی من نار و خلقته من طین...) و از این خطا و اشتباه و نظر به ظاهر و بستن ابواب باطن، انکار مردم نسبت به نبوت انبیا و پیامبران است، به ملاحظه اینکه آنان هم می خوردند و می آشامیدند... همچنین در صفحه ۱۲ آمده است: بدا به حال بنده ای که ادعای عبودیت و بندگی کند و خدا را به اسما و صفاتش که آسمان ارواح و زمین اشباح بدان قائم شده است بخواند و حاجتش شهوات نفسانی و رذائل حیوانی و ریاست باطله و بسط ید در بلاد و چیرگی بر عباد باشد: تو را ز کنگره عرش می زند صغیر ندانمت که در این دامگه چه افتاده است خوشا به حال آن بنده ای که خدا را برای خدا عبادت کند و اخلاص در عبادت داشته باشد و نگاه به کسی جز خدا نکند و مشتری شهوات دنیوی یا مقامات اخروی نباشد: غلام همت آنم که زیر چرخ کبود زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است این کتاب، در ۲۴۳ صفحه (۱۵۴ ص متن، ۲۵ ص پاورقی ها، ۶۳ ص فهرس)، توسط موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) در سال ۱۳۷۴ ش/۱۴۱۴ق، به زیور طبع آراسته

شده است. ۶. بدائع الدرر فی قاعده نفی الضرر قاعده لا ضرر که مبتنی بر حدیث مشهور و متواتر (لا ضرر و لا ضرار) است و بنابر نظر مشهور فقها که نفی حکم ضرری را مقصود از آن گرفته اند آثار فراوانی در ابواب متعدد فقه دارد. این قاعده در بسیاری از کتابهای مشهور اصول فقه (همچون: فرائد الاصول، کفایه الاصول و فوائد الاصول) در پایان بخش (برائت)، مورد بررسی قرار گرفته و بسیاری از اصولیان نیز کتابهای مستقل درباره آن نگاشته اند. یکی از این کتابها نوشتار حضرت امام (ره) است که به گونه مستقل در سال ۱۳۶۸ق، به عربی نوشته شده است. امام (ره)، نخست به ذکر روایات (لا ضرر) به نقل از (کافی) و (وسائل الشیعه) و (مستدرک الوسائل) و کتابهای فقهی و لغوی، در ضمن قضایا و احکام متعدد، با اختلاف در اسناد و الفاظ آن می پردازد و چیرگی خویش را بر حدیث و فقه و رجال و لغت به خوبی می نمایاند (ص ۴۰۲۷). سپس در فصل دوم به بررسی اشکالاتی که در روایات (منع فضول ماء) و (شفعه) بر این حدیث وارد شده، پرداخته است و ادله شریعت اصفهانی را بر عدم ورود (لا ضرر) در این روایات بیان کرده، رد می کند در فصل سوم نیز عدم ورود (لا ضرر) را در ذیل این دوروایت با دلیلی مخصوص، پذیرفته است. آن گاه در فصل چهارم به بررسی ورود دو عبارت (فی الاسلام) و (علی مؤمن) در ذیل حدیث پرداخته و احادیث معتبر را بدون کلمه (فی الاسلام) می داند؛ اما عبارت (علی مؤمن) را در ذیل روایت عبدالله بن مسکان می پذیرد. امام (ره) در فصل پنجم به ذکر معنی مفردات حدیث پرداخته و با استفاده از کتابهای لغت و استفاده از آیات قرآن به توضیح معنی (ضرار) و یکسان بودن یا نبودن معنی آن با (ضرر) می پردازد و به توضیح مرحوم آخوند خراسانی و میرزای نائینی (ره) ایراد گرفته، مبنای خویش را اثبات می کند. ایشان در فصل ششم به مفاد جمله ترکیبی (لا ضرر و لا ضرار) و دیدگاه اصولیان و نقد و بررسی گفتار ایشان می پردازد (ص ۸۶۷۳) و در فصل هفتم، تمام آرای شیخ انصاری را در این زمینه بیان می کند و هیچ کدام را بجز احتمال سوم نمی پذیرد (ص ۹۵۸۶) و در فصل هشتم، احتمال سوم را که مبنا و مختار مرحوم شریعت اصفهانی هم هست، بررسی می کند و آن را (ارجح الاقوال) بر می شمارد که نفی در حدیث به معنی نهی است (ص ۱۰۴۹۶). فصل نهم، ارزنده ترین و مهمترین فصل این کتاب است که امام (ره)، قاعده لا ضرر را ناظر به حکم حکومتی می داند (ص ۱۴۰۱۰۵). ایشان در صفحه ۱۱۳ و ۱۱۴ می نویسد: بدان! حدیث نفی ضرر و ضرار، از (مسند) احمد بن حنبل به روایت عباد بن صامت در ضمن داوری های پیامبر اکرم به لفظ (وقضی ان لا ضرر ولا ضرار) نقل شده است و روشن است که لفظ: قضی (/حکم/ امر)، ظاهر در آن است که مقضی به از احکام حکومتی رسول الله از حیث سلطان و یا قاضی بودن حضرت است و از قبیل تبلیغ احکام الهی به بندگانش نمی باشد. پس حمل نهی بر نهی الهی، خلاف ظاهر است. بخش پایانی کتاب، تنبیهات چهارگانه است: دفع اشکالات بر قاعده حکومت قاعده بر ادله احکام اولیه؛ در و وجوب یا عدم وجوب تحمل ضرر و دفع ضرر از غیر؛ جایبی که تصرف در ملک انسان، منجر به ضرر به دیگران شود، آیا این تصرف جایز است؟ و در صورت تعارض دو ضرر، چه باید کرد؟ (ص ۱۴۰۱۲۳). فهرس متعدد (آیات، روایات، اعلام، اشعار، کتابها، اماکن، جماعات و قبائل، لغات، وقایع، مصادر و موضوعات) در انتهای کتاب آمده است. این کتاب در ۱۷۵ صفحه وزیری به سال ۱۴۱۵ق، تجدید چاپ شده است. پی نوشت ها: ۱. بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۸۵. ۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۵۳، ۱۵۸. ۳. اصول الکافی، کتاب العقل والجهل، باب ۱، ح ۱۴. ۴. مصباح الهدایه، ص ۴۳ (ترجمه فارسی). ۵. همان، ص ۳۸، ۴۷، ۱۵۱ و ۱۹۶. منابع مقاله: فصلنامه علوم حدیث، شماره ۱۴، انصاری قمی، ناصرالدین؛

معرفی کتاب «الاستصحاب» تألیف امام خمینی قدس سره

معرفی کتاب «الاستصحاب» تألیف امام خمینی قدس سره کتابهای علمی هر عصر و دورانی نماینده مجموعه داد و ستدهای فکری و کار متقابل علمی و هم اندیشی های دانشیان آن عصر می باشد که با ذوق و سلیقه ویژه مولف و برجستگی های علمی و ابتکارات و نوآوری های او ترکیب و همراهی یافته و همچون حلقه ای زرین سلسله و زنجیره دانش را در گذشته و حال و آینده با یکدیگر

پیوند می‌دهد. و در صورتی که مولف از هوشمندی و نبوغ فوق‌العاده برخوردار بوده باشد کار علمی او علاوه بر برقرار نمودن ارتباط میان نسل گذشته دانش با نسل آینده تحولاتی در نظام اندیشه پردازی آن علم پدید می‌آورد. و این همان چیزی است که ما از آن به عنوان "سیستم اجتهاد و دستگاه خاص استنباطی" یاد می‌کنیم. شناسایی این دستگاههای اجتهادی کاری بس شایسته و لازم است زیرا گذشته از ارزش تاریخی و داد و ستد تجربیات کار استنباطی، مایه رشد و ارتقاء و بالندگی علم خواهد بود، و از سویی دیگر از دوباره کاری های ملال آور جلوگیری نموده و استعدادهای سرشار را در مسیر تکامل و سازندگی قرار می‌دهد. در این گفتار درصدد معرفی یکی از آثار نوشتاری حضرت امام خمینی (س) برآمده ایم آنچه آنکه بی شک یکی از اصول پردازان معاصر بوده و اندیشه های اصلاحی او در دانش اصول بسیار شایان توجه می‌باشد. هدف از معرفی این اثر و گفتگو درباره آن این است که بخشی از این اندیشه ها و ابتکارات اصولی را به عنوان یکی از شاخصهای برجسته اصول معاصر، ارائه نماییم و الگوی روشنی را در راستای تحول فکر اصولی، پیش رو داشته باشیم. ترسیم نمودار کاملی از شیوه های اصول پردازی و نظام اجتهادی امام خمینی (س) در اصول یا فقه، و تهیه کلیه مطالب اصولی و فقهی ایشان در کتابهای دست‌نوشته یا در تقریرهای معتبر از درسهای ایشان، کاری بس شایسته اهتمام است. و تدارک فهرست راهنمای اندیشه های ژرف امام در فقه و در اصول و یا علوم دیگر کاری بسیار ضروری و لازم است که اینک بدان نمی‌پردازیم. و نیز ترسیم همین نمودار درباره بحث استصحاب کار خوبی است که اکنون فرصت آنرا نداریم. پس هدف عمده این مقال تنها نشان دادن سرفصلهای مهم و ابتکارات عمده در مطالب کلی و بحث استصحاب و روشهای ویژه یا شاخص ایشان در این کتاب می‌باشد. اهمیت بحث استصحاب: هرگاه مکلف به حکم یا موضوعی یقین نمود و سپس در استمرار و ادامه آن شک کرد و به خاطر همین، گرفتار حیرت و دلواپسی گشت که آیا به یقین پیشین عمل نماید و یا آنکه در وضعیت جدید به گونه ای دیگر عمل کند؛ در چنین مواردی اگر بوسیله دلیل توانستیم اعتبار یقین گذشته و یا متیقن سابق را در هنگام شک ثابت نماییم، مکلف وظیفه دارد به یقین و حالت گذشته عمل کند و یا بر اساس آن حکم دهد. وگرنه به اصل دیگری که صرف نظر از حالت سابقه و یقین پیشین وظیفه مکلف را در هنگام شک روشن می‌کند می‌بایست مراجعه کرد. (۱) این مطلب در کتاب "استصحاب" مورد کنکاش و بحثهای موشکافانه قرار می‌گیرد. تعیین حجیت استصحاب" و عمل بر اساس یقین سابق و حالت سابقه، "و مقدار و حدود آن، و تطبیق علمی ارکان و عناصر استصحاب در مواردی همچون وجود دو حالت سابقه، و استصحاب زمان و زمانیات، و استصحاب تعلیقی و مانند آن، نیازمند بکارگیری دقیق و بررسی عمیق است که در این کتاب این کار بخوبی انجام پذیرفته است. نگاهی به استصحاب در طول تاریخ اصول بحثهای اصولی از جهت پیشینه تاریخی همواره به یک منوال نیستند. برخی از مسائل اصول فقه همزمان با پیدایش علم اصول در عرصه تدوین پدید آمده، و میدان اندیشه ها و تضارب آراء و افکار دانشوران بوده است، و پاره ای از مسائل آن بعدها به آن پیوسته است هرچند به گونه ای پنهان و نامرئی در لابه لای مسائل دیگر وجود داشته و بدانها اشارتها رفته است. مساله خبر واحد از گونه مسائلی است که از دیرباز همراه با پیدایش علم اصول در عرصه تدوین مورد توجه بوده، هرچند در طول تاریخ به انباشتگی آن افزوده گشته و مباحث آن از غنا و سرشاری و تنومندی و عمق و دقت و تنوع بیشتری برخوردار شده است. و نیز مساله استصحاب از مسائلی است که به صورت یک مساله و دغدغه فکری همواره ذهن اصولی اندیشمندان این علم را به خود مشغول ساخته، اگرچه در آغاز به شکلی بسیار ابتدایی و لاغر مطرح بوده و چندان اهمیتی نداشته است. در مقایسه دو مساله "خبر واحد" و "استصحاب" از کتاب "عده الاصول" (۲) بخوبی پیداست که با وجود منابع روایی برای هر دو مساله - و به اصطلاح روایی بودن هر دو مساله - تفاوتهای آشکاری از نظر کمیت و کیفیت مباحث بین این دو وجود دارد. دورانهای استصحاب ۱- دوره روایات استصحاب: این دوره را می‌توان عصر کمون و پیش نهاد استصحاب نامید. روایات بسیاری (۳) که بعدها در کتابهای اصولی بدانها استدلال شده، در این دوره از ائمه اطهار صادر گشت، اگر چه تا قرن‌ها، اساسا برای اعتبار و حجیت استصحاب به آنها توجه نمی‌شد و یا در محدوده بسیار کمی کاربرد

داشت. ۲- دوره عقلی انگاری استصحاب: در این دوره استصحاب به عنوان یک حکم عقلی و گاهی در کنار قیاس، تلقی می شده است. شیخ انصاری در آغاز بحث استصحاب آورده است... "لکن ظاهر کلمات الاكثر كالشيخ والسيدین و الفاضلین و الشهدین و صاحب المعالم کونه حکما عقليا و لذا لم يتمسک احد هولاء فيہ بخبر من الاخبار ("۴...") در این دوران دو جریان اعتبار و انکار استصحاب وجود دارد. سید مرتضی (ره) بطور کلی استصحاب حال را انکار نموده و آنرا به معنای اثبات حکم بدون دلیل می داند. (۵) و شیخ طوسی با تکیه به دلیل و حکم عقل آنرا تجویز می کند و می گوید که اگر حالت دوم حکم پیشین را بخواهد دگرگون سازد، می بایست بر این مطلب دلیلی وجود داشته باشد. (۶) اصولی ژرف اندیشی همچون علامه حلی برای حجیت استصحاب بدین گونه دلیل می آورد که "الاقرب انه حجة لان الباقي حال بقائه مستغن عن الموثر، و الا لزم تحصيل الحاصل، فيكون الوجود اولی به والا- افتقر و لاجماع الفقهاء علی انه متى حصل حکم ثم وقع الشک في انه هل طرا ما یزيله ام لا؟ و جب الحکم بالبقاء علی ما کان اولاً، و لولا القول بالاستصحاب لکان ترجیحا لاحد طرفی الممكن من غیر مرجح ("۷"). محقق حلی مساله استصحاب را بدینگونه حل می کند که ما باید ببینیم دلیلی که این حکم را اقتضاء کرده چگونه است. هرگاه بطور مطلق حکم را اقتضاء کرده باشد، لازم است آنرا استمرار و ادامه دهیم؛ مثلاً عقد نکاح بطور مطلق موجب حلیت و حقوق خاص زناشویی است، پس هرگاه اختلاف شود که آیا با گفتن یک لفظ و جمله خاصی. طلاق حاصل می شود یا نه؟ می توان گفت: "حلیت امور مزبور قبل از خواندن این جمله ها ثابت بود، پس باز هم ثابت می باشد" ("۸"). کوشش این بزرگان آنست که همان دلیل پیشین را با این پشتوانه های عقلی درباره حالت دوم که حالت شک است نیز سریان داده و در مقابل ادعای سید مرتضی که می گوید: "عمل به استصحاب عمل کردن بدون دلیل است" بگویند: "عمل به استصحاب عمل به دلیل است". کلمات بزرگانی مانند شیخ طوسی و علامه حلی و حتی محقق حلی در مورد استصحاب، حداقل موهم این است که عمل به استصحاب و ابقاء حکم گذشته در حال ثانی - که حال عروض شک می باشد - عمل به دلیل گذشته است، و نفی این حکم نیازمند دلیل می باشد که در فرض مورد استصحاب وجود ندارد. چنین تصویری درباره استصحاب با مبانی آیندگان پیرامون استصحاب تفاوت دارد؛ چه آنکه در بینش اصولیان معاصر، غالباً استصحاب به عنوان یک دلیل فرض نمی شود، و نیز عمل به آن عمل به دلیل گذشته و حکم پیشین نیست، هرچند با مسامحه می توان این حرف را زد، و یا حتی می توان گفت بهر حال استصحاب نوعی عمل کردن به دلیل و حکم سابق است، و ادله استصحاب کار ارتباط دادن همین مساله فعلی را به دلیل و حکم سابق انجام می دهند. ولی این توضیحات در نظریات گذشته بهر حال وجود ندارد. ۳- دوران تنوع در ادله استصحاب همزمان با مرزبندی روشن بین اصول و امارات: مرزبندی بین اصول عملیه و امارات بطور روشن در کتاب رسائل شیخ انصاری آمده است (۹)، و بر این اساس هم این سخن در مبحث استصحاب رسائل مطرح گشته است که آیا استصحاب را می بایست از امارات دانست یا از اصول؟ و در این باره به بحث نشسته اند و می فرمایند: "استصحاب را در صورتی می توان از اصول عملیه (۱۰) دانست که دلیل اعتبار و حجیت آن اخبار و روایاتی باشد که در این باب ذکر شده؛ زیرا موضوع این اخبار چیزی است که وضعیت فعلی آن مشکوک و وضع سابق آن روشن است و تنها در این مورد حکم به بقا شده است. ولی اگر مدرک استصحاب بناء العقلاء باشد، می بایست استصحاب را در زمره و شمار ادله اجتهادی به حساب آورد؛ زیرا استصحاب در اینصورت یک دلیل ظنی است مانند قیاس و استقراء" ("۱۱"). که البته در مبنای این گفتار تاملی هست؛ زیرا چه بسا مطلب این گونه باشد که عقلاء نه به خاطر گمان آور بودن مورد استصحاب، بلکه به خاطر مصالحی همچون رفع حرج و توسعه در زندگی و مانند آن بنا بر عمل به استصحاب و حالت سابقه گذاشته اند. (۱۲) ۴- دوران گسترش، بالندگی و عمق و تنوع مطالب: این دوران با شرحهای نوشتاری و گفتاری کتاب "کفایة الاصول" که غالباً محتوای درسهای خارج را تشکیل می دهد، آغاز گشته و تا زمان حضرت امام (س) و تا امروز ادامه دارد. ره آورد این دوران، ابتکارات و نوآوری های فراوانی است که در پرداخت مساله از نظر استدلالات و مرزبندی های دقیق موارد استصحاب، پدید آمده است. قطعاً یکی از شاخصهای مهم این دوران، اصول پرداز ژرف اندیش و

بلند آوازه، یعنی حضرت امام (س) می باشد که با برخورداری از تیزبینی های عقلی و دقت های عرفی حداقل نیم قرن به مطالعه و بحث و تدریس درباره اصول فقه پرداخته، و کتابهای ارزشمندی را همچون "مناهج الوصول"، "انوار الهدایه" و مجموعه کتابهای "استصحاب"، "لاضرر"، "تعادل و ترجیح"، "اجتهاد و تقلید" تالیف نموده اند، و آثار گرانقدری نیز همچون "تهذیب الاصول" از تقریر درس خارج ایشان به یادگار مانده است. اکنون در این مقاله گزارش گونه ای را پیرامون کتاب استصحاب امام پیش رو داریم. نکته قابل توجه اینست که از عباراتی همچون "قدم شطر من الکلام فیها" که در برخی از عبارات این کتاب آمده است می توان حدس زد که نوعی همسویی در تالیف این کتاب با نوشته هایی که بعدها به نام انوار الهدایه از امام چاپ شده است وجود داشته است. در کتاب "انوار الهدایه" از مباحث قطع تا خاتمه برائت بر کتاب "کفایه الاصول" تعلق شده، و سپس در مورد "قاعده لاضرر" رساله جداگانه ای تالیف نموده اند. و به نظر می رسد مبحث "استصحاب" و "اجتهاد و تقلید" و "تعادل و ترجیح" هم به خاطر همین تنوع و کثرت مطالب جداگانه تالیف گشته اند. در نتیجه این مجموعه در کنار "انوار الهدایه" مجموع نظریات امام پیرامون جلد دوم کفایه خواهد بود، و به علاوه "مناهج الوصول" که حاوی مباحث الفاظ است دوره کامل اصول دست نوشت امام را تشکیل می دهند. دورنمایی از کتاب استصحاب از نظر تدوین هماهنگ با روش کتابهایی است که پس از کفایه نوشته شده اند. عباراتی مثل قد یقال یمكن ان یقال. و فیه و مانند آن یادآور کتابهای گذشته است. در تحقیق کتاب نیز همانند روش معاصر به شناسایی منابع اقوال، احتمالات، آیات و روایات و رجال و مانند اینها همت گمارده شده است. در اینجا نخست نمایی کلی از همه کتاب را می بینیم. با این توضیح که عنوانهای بخشهای گوناگون غالباً با توجه به محتوای آنها برگزیده شده اند. بخشهای اصلی کتاب ۱- بخشهای مقدماتی: شامل تعریف استصحاب و اصل بودن یا اماره بودن آن و بحثهایی در این راستا، و اینکه استصحاب از ادله اربعه نیست، و مساله اصولی است. ۲- میزان اعتبار استصحاب: آیا در احکام عقلیه هم استصحاب حجت است؟ آیا تنها در هنگام شک در رافع حجت است؟ و بررسی اخبار استصحاب بطور مفصل همین جا صورت پذیرفته است. در ادامه این بخش درباره احکام وضعیه و جریان استصحاب در آن به خوبی بحث شده است. ۳- تنبیهات: مراد از تنبیهات استصحاب مطالبی است که مولف در ضمن آنها سعی می کند مبانی و آراء گذشته را بر مواردی که نیازمند دقت و موشکافی بیشتری است تطبیق نماید. در این بخش جریان یا عدم جریان استصحاب در نه مورد بررسی شده: ۱. جریان استصحاب در مودای امارات. ۲. جریان استصحاب در کلی. ۳. جریان استصحاب در متصرمات / چیزهایی مانند زمان، حرکت، تکلم که وجودشان تدریجی و قطعه قطعه است. ۴. جریان استصحاب تعلیقی. ۵. جریان استصحاب نسبت به احکام شرایع گذشته، و یا عدم جریان آن. ۶. جریان استصحاب و اثبات لوازم عادی و عقلی. ۷. جریان استصحاب در مجهول التاریخ در جایی که سابقه دیگری هم موجود است. ۸. جریان استصحاب حکم مخصص و یا تمسک به عموم. ۹. جریان استصحاب در موارد ظن غیر معتبر، و مراد از شک در ادله استصحاب. ۴- خاتمه: در جریان استصحاب سه شرط وجود دارد: ۱. وحدت قضیه متیقنه و مشکوکه. معنا و تحلیل این عبارت و دلیل آن و پاسخ به این سوال که آیا وحدت عقلی مراد است، یا عرفی، یا وحدت از نظر موضوع دلیل. ۲. سالم ماندن یقین سابق از آسیب شک ساری - شککی که به اصل یقین سرایت می کند - و پاسخ به این پرسش که آیا اخبار استصحاب علاوه بر اعتبار استصحاب می توانند اعتبار قاعده یقین و عدم اعتناء به شک ساری را هم تامین نمایند. ۳. شک در بقاء به احراز وجدانی یا تعبدی بقاء یا ارتفاع حادثه گذشته نینجامد. برای بررسی کیفیت و چگونگی تقدیم برخی از ادله یا اصول و قواعد بر استصحاب، نخست مساله حکومت را که یکی از انحاء تقدیم یک دلیل بر دیگری است می آورند، و در این باره ابتکار ویژه ای دارند که بعد اشاره می کنیم، و پس از این در دو محور این مطلب را ادامه می دهند. (الف) رابطه ادله استصحاب با سایر ادله و اصول، استصحاب سببی و مسببی و غیر آن. (ب) رابطه استصحاب با قواعد چهارگانه ید، تجاوز و فراغ، اصالة الصحة، قرعه. اکنون به نکات برجسته ای که در هر یک از این بخشها آمده نگاه می کنیم، و پیش از آن مرور کوتاهی بر روشها و برخی نکات کلی می نمایم. روش

نقد و بررسی هرچند ارائه و ترسیم روش نقد و بررسی اصولی امام در این کتاب چندان کار آسانی نیست، ولی می توان مواردی را به عنوان نمونه ذکر کرد. این موارد هرچند از ابتکارات کتاب به شمار نیایند، ولی از شاخصه های آن هستند. ۱- ریشه یابی مسائل از آغاز. این شاخصه همه کتابهای اصولی امام است، و همانگونه که بعضی از شاگردان ممتاز ایشان هم ذکر کرده اند در تدریس اصولی ایشان این خصلت بطور برجسته ای وجود داشته است. (۱۳) ۲- پرداختن به احتمالات گوناگون در هر مساله که برخی از آنها از سوی دیگران و برخی توسط خود مولف ابداع شده است. احتمال پردازی علاوه بر آنکه نشان دهنده قوت علمی نویسنده است، نردبان ترقی علم نیز می باشد. اینست که بزرگان دانش همواره توجه به احتمالات مساله را از جهات گوناگون مدنظر داشته اند. ۳- بررسی اقوال برجسته و مهم. همانگونه که پیشتر هم گفته شد مولف هر کتاب تحقیقی نقش ارتباطدهنده و حلقه اتصالی را در تاریخ و حرکت علم بازی می کند، و از اینروست که توجه به اقوال مطرح و آراء موجود در میدان و افق دید مولف امری حیاتی است. و در این کتاب بدان اهتمام شایسته شده است. ۴- کوشش در تفکیک مسائل اعتباری و حقیقی و پیراستن اصول فقه و استدلالهای آن از برهانهای عقلی. این امتیاز با توجه به نبوغ خاص امام در فلسفه بسیار مهم است زیرا قدرت تفکیک مسائل فلسفی محض و جداسازی استدلال مناسب با علوم حقیقی از استدلال متناسب با مسائل اعتباری، تنها در صورتی میسر خواهد بود که شخص در هر دو زمینه از مهارت برخوردار باشد. ۵- توجه به ثمربخش بودن بحثها. این توجه به مرور تاثیراتی در مباحث خواهد داشت. قطعاً امام خمینی از کسانی هستند که درصدد تهذیب و پیرایش اصول بوده اند، (۱۴) و اصول را تنها با نگاه ابزاری و آلی برای فقه می دیده اند، (۱۵) و رفع مشکلات فقه را از اصول دنبال می کرده اند. در نتیجه، همین توجه عملاً در نوع مباحث تاثیر داشته و برای محقق بینا و دانش پژوه هشیار بسیار مغتنم است. ۶- ارائه نزدیک ترین راه حل. ۷- بررسی دقیق حدیثهای مورد استناد از نظر فقه الحدیث و جهات گوناگون دیگر با توجه به ضوابط حدیث شناسی که حدیث شناسی امام خود مقاله جداگانه ای می طلبد. ۸- جوابگویی به شبهات و دفاع از رای مختار و تثبیت آن. فقه الحدیث فقه الحدیث از دیرباز مورد توجه بزرگان حدیث و فقه بوده است، و تاثیرات ارزشمندی دارد که پرداختن به آنها البته از وظیفه این مقاله خارج است. بهرحال دانستن و یادآوری این نکته بسیار ضروری است که بصیرت یافتن و احاطه و وقوف به مضمون یک حدیث یا مجموعه ای از احادیث تنها با اطلاع یافتن از اوضاع و معانی الفاظ و ترکیبهای آن تمام نمی شود، بلکه علاوه بر این، نیازمند دقتها و ملاحظه های دیگری هم هست. یکی از شاخصه های مهم کتاب "استصحاب" حضرت امام برخوردار از قوه دقیق حدیث شناسی و فقه الحدیث است، به گونه ای که در بررسی احیث استصحاب - و از جمله اولین مضمهر زراره - و اخبار قرعه و قاعده تجاوز بخوبی مشهود است. نکته ها و راه حلها و تجربه اندوزی هایی که از این کتاب می توان درباره فهم احادیث بطور کلی برداشت کرد فراوان است که از آن میان به چند مورد اشاره می نمایم: ۱- توجه به احتمالاتی موجود در معنای حدیث. ۲- ملاحظه مناسبات حکم و موضوع که موجب الغاء خصوصیت یا قید می شوند مثلاً- در خصوص یکی از مسائل قاعده تجاوز می فرمایند "از آنرو که موضوع عدم اعتناء به شک اینست که مکلف هوشیار وظیفه اش را در هنگام اشتغال به عمل بخوبی انجام می دهد، پس از این جا که در بعضی روایات "دخول در غیر آن عمل" آمده است، نمی توان قیدیت را استفاده کرد. (۱۶) و با توجه به همین نکته است که باید گفت "عدم اعتناء به شک" عزیزت است زیرا از ادله استفاده می شود که "بگو این جز مشکوک تعبداً موجود و یا صحیح است،" و با تعبد به تحقق آن، انجام دوباره آن عمل زیادت عمدی محسوب می شود. (۱۷) ۳- سنجش دقیق مقدار ظهور. (۱۸) ۴- بررسی نسبتهای ظهوری و یا تعرضی روایات. این عنوان که شامل حکومت و ورود می شود و از محتوای فرمایشات ایشان برداشت شده است بعداً توضیح داده می شود. ۵- مقایسه روایات با جریانهای عقلایی. چند نمونه: در مورد اخبار قرعه: مضمون اخبار قرعه چیزی بیش از آنچه در نزد عقلاء رایج است نیست که در هنگام بالا- گرفتن خصومت در حقوق و فقدان همه راهها، قرعه را به عنوان راه گریز از مشکل بکار می برند. بنابراین، اصلاً روایات اطلاق ندارند زیرا ناظر به این جریان عقلایی هستند. در نتیجه نمی توان گفت که این قاعده آنقدر

تخصیص خورده است که با وجود آنها دیگر پسندیده نیست قاعده قرعه را معتبر بدانیم. (۱۹) برخی از ارتکازات عقلائیه آنچنان ریشه دار، مستحکم، پدیده و گسترده هستند که نمی توان برای ردع و جلوگیری از آنها به روایاتی که دلالت عمومی بر ردع دارند بسنده کرد (۲۰؛) مثلاً با "لاتنقض الیقین بالشک" نمی توان از جریان "اصالة الصحه" جلوگیری نمود. (۲۱) احکام صادره از سوی شارع گاهی تعبدی محض است و گاهی ارشاد به طریق عقلاء است - مانند ادله اخبار ثقه - و گاهی از تعبدیاتی است که عقل هم راهی بسوی آن دارد و ارتکازات مناسبی در میان عقلاء درباره همان حکم تعبدی وجود دارد. در اینصورت همین مطلب موجب انصراف اطلاق روایت به موردی که عقلاء آنرا در میان خود درک می کنند خواهد بود. (۲۲) ۶- روایاتی که در بحثهای اصولی و فقه بکار گرفته می شود و حاوی خطابه‌های تشریحی و تقنینی می باشند از نظر مفهوم و مصداق با فهم عرفی فقیه داد و ستد می کنند نه فهم دقیق عقلانی او (۲۳) در این باره جداگانه بحثی خواهیم داشت. نمونه ای از بحثهای کتاب ۱- تعریف استصحاب در این باره بحث مبسوطی در آغاز کتاب آمده است، و چه بسا این سوال مطرح می شود که فایده این کار چیست. با الهام از کاری که در این قسمت صورت گرفته می توان گفت که تعریفها مطالب بی فایده ای نیستند، بلکه برعکس با تعریف درست می توان کاربرد نهایی یا میدانهای احتمالی کاربرد آنرا و در نتیجه نوع بکارگیری ادله را مشاهده نمود، و از آغاز بحث با برش و سمت گیری خاصی وارد بحث شد. و برای آنکه برای همه موضع گیری ها و استدلالها و گرایشها جایی پیش بینی شده باشد، می توان تعریفها را به گونه مجموعه ای و مبنایی ارائه داد همانگونه که در این کتاب این کار تا حدودی انجام شده است. (۲۴) نقدی بر تعریف استصحاب در صورتی که استصحاب تنها یک اصل عملی در مقام شک باشد، و هیچگونه جانب داری از واقع نداشته باشد جای آن نیست که استصحاب را حجتی بر واقع بدانیم، بلکه استصحاب تنها "ابقاء ما کان" است و یک مساله فقهی است که از لزوم و ضرورت فقهی آن بحث می شود. ولی اگر استصحاب به گونه ای برای بدست آوردن واقع باشد، در اینصورت می توان آنرا حجت گفت زیرا با وجود آن می گوئیم واقع بر عهده مکلف آمده است و معنای حجت هم در اصول جز این نیست. هر چند برخی از بزرگان حتی شیخ انصاری حجت اصولی را به معنای حجت و قیاس منطقی گرفته اند، (۲۵) ولی در اینصورت دیگر صحیح نیست که استصحاب را "ابقاء ما کان" تعریف کنیم زیرا معنایش اینست که "چیزی را که بوده است باقی و برقرار بدان" و پیدا است که این شان شارع است و دلیلی که استصحاب را اعتبار می بخشد. و پس از این، مکلف می بایست همین راه را برای حفظ واقع پیوید. پس استصحاب یک حکم شرعی نیست و نیز عمل مکلف نیست. در نتیجه بر این مبنا که استصحاب نظری به واقع دارد و برای تحفظ واقع است (عهده دار حفاظت از آنست) می بایست تعریف "ابقاء ما کان" را کنار گذاشت و آنرا به گونه ای دیگر تعریف نمود. با توجه به این جمع بندی پیدا است که نمی توان در عین حالیکه استصحاب را یک اصل عملی صرف می دانیم از حجیت آن بحث کنیم، و نیز نمی توانیم آنرا حجتی بر واقع بدانیم و در عین حال آنرا بدینگونه تعریف کنیم که استصحاب یعنی حکم به ابقاء ما کان زیرا روشن است که این حکم به ابقاء، دلیل بر اعتبار و حجیت استصحاب است، نه خود آن. و یا نمی توان آنرا بدینگونه تعریف کرد که استصحاب یعنی ابقاء عملی و در ضمن آنرا از مسائل اصولی قلمداد نمود. و آنوقت درباره حجیت آن به بحث نشست زیرا ابقاء عملی کار مکلف است و این با اصولی بودن سازگار نیست. در نتیجه می بینیم که هر یک از مسالک یاد شده تعریف جداگانه ای می طلبد، و نمی توان تعریفی برای استصحاب ارائه داد که با همه این مسالک هماهنگ باشد. (۲۶) در ادامه همین بخش درباره اماره یا اصل بودن استصحاب و اینکه از ادله اربعه نیست و مساله اصولی است بحث شده است. ۲- اشتباه عنوان با خارج (معنون) عرضه عنوانها به گونه روشن و بدون در نظر گرفتن لواحق و عوارض خارجیّه، هیچگاه عقل را در حکم خود سرگردان نمی سازد، ولی یک موضوع خارجی چه بسا در آغاز یک عنوان دارد، و سپس به خاطر احتمال صدق عنوان دیگری که بر آن رجحان دارد، از نظر حسن و قبح مورد شک واقع می شود که در اینجا دیگر جای استصحاب حکم عقلی نیست؛ زیرا فرض اینست که ما یقین داریم در زمینه مزبور حکم عقلی وجود ندارد، ولی حکم شرعی پیشین - قبل از عروض تراحم - قابل

استصحاب است. (۲۷) ۳- حل مساله شك در رافع و شك در مقتضی مستصحاب گاهی استعداد بقاء و استمرار دارد و در حدوث رافع شك می‌کنیم، و گاهی شك در مقدار استعداد بقاء داریم و شك ما در استمرار و بقاء حکم و موضوع هم بخاطر همین است. شیخ انصاری معتقد بوده است که در جریان استصحاب میان این دو مورد می‌بایست قائل به تفصیل شد. (۲۸) و تکیه گاه او هم ظهور اخبار در این مطلب است - که البته تفصیل استظهار ایشان و یا دیگر بزرگان به طول خواهد انجامید - اما امام در این باره معتقدند که تفاوتی بین شك در رافع و شك در مقتضی وجود ندارد زیرا دقت در احادیث این باب نشان می‌دهد یقین از اینرو نباید با شك شکسته شود که با خارج تعلق و پیوستگی دارد، (۲۹) نه از آنجهت که تعلق محکمی با نفس دارد، چه آنکه از این نظر چه بسا شك و یقین و با یکدیگر مساوی باشند. پس شك از اینرو نمی‌تواند یقین را بشکند که اساسا ذات یقین بخاطر پیوستگی ای که به خارج دارد از استحکام و دوام برخوردار است، و در این مورد میان شك در رافع و شك در مقتضی تفاوتی نیست. این مساله بخوبی بحث شده و در همین فصل همه اخبار استصحاب گردآوری شده و مورد ارزیابی قرار گرفته است. (۳۰)

۴- خلط تکوین و تشریح امور انتزاعیه اساسا جعل و رفعش بوسیله منشا انتزاع صورت می‌پذیرد مثلا فوقیت تنها بوسیله قرار دادن دو جسم یکی بالای دیگری قابل جعل است. ولی در تشریح و اعتباریات این تنها یک راه است ولی مانعی ندارد که مستقلا هم جعل و یا اسقاط شود مانند جزئیت و شرطیت و سببیت. همه احکام وضعیه می‌توانند مستقلا یا تبعا به نحو مناسب جعل شوند - مراد از احکام وضعیه همه مقررات و نهادهای شرعی است (۳۱) حتی نبوت و امامت و خلافت و ماهیات مخترعه مانند نماز و روزه، حتی اباحه واقعیه ولی حجیت و امثال آنرا نمی‌توان از احکام وضعیه به شمار آورد. ۵- در باب حجیت امارات، دلیل لفظی تاسیسی وجود ندارد تا حاکم بر دلیل استصحاب باشد (۳۲) و در نتیجه یقین را از یقین وجدانی به یقین تعبدی توسعه دهد بلکه برای اینکار همان الغاء خصوصیت کافی است بدین معنا که عرف به خاطر مناسبت حکم و موضوع درک می‌کند که یقین در اخبار استصحاب، خصوصیت ندارد بلکه موضوع اصلی حجت در مقابل لاجت است بنابراین ظن معتبر به یقین ملحق می‌شود و مناسبت هم اینست که یقین به جهت کشف از واقع از استحکام و دوامی برخوردار است که با شك نقض نمی‌شود و همین مطلب در ظن معتبر هم هست. ۶- استصحاب کلی کلی موجود در ضمن فرد قابل استصحاب است و استصحاب فرد از استصحاب کلی بی‌نیاز نمی‌کند. زیرا در عالم اعتبار، حیثیت کلی غیر از حیثیت خصوصیات فردی است و سرایت دادن حکم از چیزی که وجودا با چیز دیگر متحد است، تنها بنا بر حجیت اصل مثبت امکان پذیر است. (۳۳) جریان قسم دوم استصحاب کلی مانعی ندارد. یعنی جایی که مستصحاب امر کلی است و شك در بقاء آن به جهت شك در تعیین فرد است، بین فردی که عمرش کوتاه است و در نتیجه قطعا از بین رفته، و فردی که عمرش طولانی است و در نتیجه قطعا وجود دارد، مردد می‌باشد. زیرا ملاک جریان استصحاب، وحدت قضیه متیقنه و مشکوکه است. و این عرفا حاصل است، زیرا با علم به وجود فردی از حیوان علم به وجود حیوان داریم، و با شك در اینکه آیا طویل العمر بوده، شك در بقاء همان حیوان متیقن خواهیم داشت. پس مشکوک البقاء همان متیقن الحدوث می‌باشد. (۳۴)

ولی البته با استصحاب کلی اثر فرد بار نمی‌شود، (۳۵) و این همان جوابی است که شبهه عبائیه معروف را حل می‌کند. (۳۶) احتمال تبدیل یافتن مرتبه ای از عرض به مرتبه ای دیگر از قسم سوم کلی نیست، زیرا فردیت با اختلاف مراتب عوض نمی‌شود، نه عقلا- و نه عرفا. (۳۷) ۷- استصحاب زمان و زمانیات در این باره برخی به خاطر عدم تصور شك در بقاء، می‌گویند استصحاب جاری نمی‌شود. و برخی دیگر می‌گویند در جریان استصحاب شك در بقاء معتبر نیست و مفاد اخبار تنها نقض یقین به شك است. مرحوم امام (قده) در این مورد می‌فرمایند، تحقیق آنست که شك در بقاء معتبر است و از روایات استفاده می‌شود، ولی با این حال در جریان استصحاب نسبت به زمان و زمانیات مشکلی پیش نمی‌آید (۳۸) وجه عقلی و عرفی آن بیان شده است. ۸- آیا تعلیقی بودن حکم یا موضوع، خللی در ارکان استصحاب پدید می‌آورد و اگر نه آیا عملا استصحاب تعلیقی کارساز است، و یا آنکه به جهت معارضه با استصحاب تنجیزی همواره گرفتار است. مثلا اگر در دلیل شرعی آمده باشد، هرگاه آب انگور بجوشد

حرام می شود، هر چند بتوان درباره آب کشمش هم همین حکم تعلیقی را استصحاب نمود، ولی استصحاب تنجیزی با آن معارضه دارد، یعنی همین استصحاب حلیت آب کشمش موجود پیش از جوشیدن، و در نتیجه استصحاب تعلیقی از کار می افتد. پاسخ به این دو سوال بحثهای دامنه داری را بوجود آورده است. نظر کتاب مزبور در این باره اینست که از جهت تعلیق مشکلی در جریان استصحاب پدیدار نمی شود. زیرا تنها چیزی که در استصحاب معتبر است، یقین و شک فعلی است. (۳۹) و اعتبار استصحاب هم در مورد حکم تعلیقی، هنگامی مطرح است که اثر شرعی برای آن فرض شده است. بنابراین هیچ مشکلی وجود ندارد. و در مورد معارضه هم استصحاب تعلیقی حاکم بر استصحاب تنجیزی است، زیرا شرط حکومت یک اصل بر اصل دیگر اینست که یکی از دو شک برخاسته از شک دیگر باشد، و جریان اصل در شکل سببی، شک دیگر را تعبدا بردارد. و این شرط در استصحاب تعلیقی هست. (۴۰) ۹- درباره احکام شریعتهای پیشین مانند یهودی و نصرانی، همواره این احتمال هست که عنوان خاصی مانند یهودیت و نصرانیت در موضوعات آنها اخذ شده باشد. بنابراین وحدت قضیه متیقنه و مشکوک که احراز نمی شود و استصحاب جاری نیست. (۴۱) ۱۰- لوازم و ملزومات و ملازمات عادی و عقلی استصحاب حجت نیست مثلا با استصحاب حیات زید، لازمه عادی آن که رشداندام است، ثابت نمی شود. زیرا اعتبار موجود در استصحاب، یا به معنای آنست که مشکوک را به منزله متیقن قرار بدهد، و یا به معنای آنست که یقین را باقی بداند، و در هر صورت شکی نیست که قلمرو این اعتبار تنها آثار متیقن خواهد بود، نه آثار الاثار. زیرا آثار متیقن تنها چیزهایی است که بر متیقن ترتب می یابد نه چیزهایی که بر اثر آن بار می شود. پس در جایی که متیقن سابق، یک اثر شرعی مستقیم داشته باشد، و یک اثر شرعی غیرمستقیم که در حقیقت مثلا اثر لازمه عادی و یا عقلی آنست، برد و میدان اعتبار استصحاب، تنها اینست که همان حکم و موضوع پیشین هنوز هست. و یا آنکه یقین سابق را نسبت به آن استمرار بدهد. به علاوه، اصلا معقول نیست که دلیل اصل عهده دار آثار الاثار باشد. زیرا لازمه عادی و حتی لازمه شرعی در پرتو تعبد و اعتبار تحقق می یابد، و ممکن نیست همان دلیلی که ما را به اثر متعبد می سازد همزمان به اثر متعبد کند. مثلا دلیل استصحاب نمی تواند در عین حالیکه حیات زید را تحقق اعتباری می بخشد و ما را به اثر شرعی آن متعبد می کند، رشداندام و نبات لویه را هم تحقق اعتباری بدهد، و ما را به اثر شرعی آن متعبد سازد. با این بیان حتی اگر دلیل حجیت امارات هم تعبد و اعتبار شرعی باشد، مثبتات امارات هم حجت نخواهد بود. زیرا جعل کاشفیت و طریقت تعبدی یا هر چیزی مانند این، تنها به معنای ترتیب اثر همانست، نه اثر موضوع دیگر. و بدیهی است که لازم یا ملزوم یا ملازم یک چیز بهر حال غیر آنست. (۴۲) ۱۱- عرف علاوه بر تشخیص مفاهیم در تعیین مصادیق هم نقش دارد نقش عرف در این مورد بدین گونه است که خطاب شرعی طبعاً در بردارنده متعلق می باشد. مثلا- وقتی گفته می شود "اکرام کن"، متعلق این خطاب اکرام است. شارع در این خطاب بطور طبیعی مانند دیگران محاوره و گفتگو کرده است، و مانند هر قانونگذار دیگری در هنگام القاء خطاب و قانون یک زبان جدید اختراع نمی کند. بنابراین هرگاه در خطاب شارع آمده باشد که یقین با شک شکسته نمی شود، این یک قضیه عرفی و قانونی است که مفهوم و مصداقش را عرف تعیین می نماید. (۴۳) ۱۲- در مورد خفاء واسطه مهم اینست که عرفا موضوع، همین واسطه باشد، نه آنکه عرف موضوع را چیز دیگری می بیند، هر چند تسامحا حکم را به واسطه سرایت می دهد. (۴۴) ۱۳- بسیاری از اصولیان، همچون شیخ و تابعان او، احراز بقاء موضوع را به عنوان یکی از شرایط جریان استصحاب بدین معنا که می بایست متعلق یقین و شک، هر دو یکی باشد. در حالی که با توجه به همین نکته می بایست اینگونه عنوان کرد که شرط استصحاب، وحدت قضیه متیقنه و مشکوک است. زیرا آنچه یقین و شک بدان تعلق می یابد به صورت قضیه است. با همین تقریر دلیل این مطلب هم روشن خواهد بود. زیرا شکستن یقین به شک تنها در صورتی است که هر دو یک متعلق داشته باشند. (۴۵) ۱۴- اینک ملاک وحدت قضیه چیست؟ آیا حکم عقل یا عرف یا موضوعی که در دلیل آمده؟ اگر ملاک حکم عقل باشد، طبیعی است که جریان استصحاب بسیار مشکل و نادر خواهد بود. زیرا همه خصوصیات که مایه شک شده به گونه ای در موضوع حکم دخالت دارند. (۴۶) و اگر ملاک، دلیل باشد باز هم جریان

استصحاب در مواردی مشکل است. زیرا باندک تفاوتی، موضوع دو تا می شود. مثلا تراب تا سفال تا آجر، انگور تا کشمش، هر چند از نظر عرف یکی باشند، ولی از نظر دلیل، آنچه مهم است عنوانی است که در آن اخذ شده. ۱۵- مراد از عرف، عرف مسامحه گر نیست تسامح عرفی، نه در تعیین مفاهیم و نه در تشخیص مصادیق پذیرفته نیست. زیرا الفاظی که در کلام شارع آمده، حتما می بایست بر همان معانی خودشان حمل شوند. و در مصداق آنها نیز سهل انگاری روا نیست. بلکه مراد عرف چیزی است که در مقابل دقتهای عقلی برهانی قرار می گیرد. مثلا هرگاه خون موضوع نجاست باشد، در اینجا مراد از خون چیزی است که عرف دقیق آنرا خون می داند. بنابراین اصلا مفهوم و مصداق خونی را که موضوع نجاست است، عرف تعیین می کند، و رنگ خون را عرف، خون نمی داند. و در این باره مسامحه ای را برای خود قائل نیست. هر چند برهان عقلی می گوید که عرض همواره متکی به جوهر است و وجود رنگ نشانه اجزاء کوچکی از خون می باشد. (۴۷) ۱۶- هر چند قاعده استصحاب و قاعده یقین و شک ساری را می توان یکجا در یک بیان آورد. زیرا معنی هر دو قاعده اینست که یقین را نباید با شک نقض نمود و این یک خطاب قانونگذارانه است که مصادیق گوناگون دارد. ولی ظاهر اخبار تنها قاعده استصحاب است. (۴۸) ۱۷- تصادم و تعارض ادله لفظیه گاهی از جهت ظهور است، که در اینصورت هر یک را که ظاهرتر است عقلاء مقدم می دارند. این قسم را تقدیم ظهوری می نامیم، مانند عام و خاص. و گاهی یک دلیل متعرض حیثیتی از حیثیات دلیل دیگر است. در اینصورت ملاک تقدیم این بر آن، عندالعلاء همین نکته است، نه ظاهرتر بودن و یا نسبتهای دیگر. و نتیجه آن گاهی مانند تخصیص است و گاهی مانند تقييد و گاهی توسعه و گاهی ورود. به این شکل می بینیم که ورود در کنار حکومت نیست. زیرا حیثیت تقدم یک دلیل بر دیگری، تنها به دو صورت است: یکی از جهت ظهور و دیگری از جهت تعرض. و در قسم اخیر گاهی نتیجه اش رفع حکمی و تبعیدی موضوع است. و گاهی نتیجه اش رفع حقیقی موضوع است در حوزه تشریح. (۴۹) ۱۸- تقدم اصل سببی بر مسببی، به خاطر حکومت اصل سببی بر اصل مسببی نیست. بلکه برای حکومت اصل سببی بر دلیل اجتهادی است. به اینگونه که موضوع آنرا تنقیح می نماید، و آنوقت این دلیل اجتهادی بر اصل مسببی حکومت دارد و نتیجه اش البته ورود است. (۵۰) ۱۹- تفکیک مسائل اعتباری از مسائل دقیق و برهانی عقلی، ملکیت مشاع یک امر عقلایی و از اعتباریات درست عرفی است که همگان آنرا می شناسند، بدون آنکه مبتنی بر مساله بطلان جز لایتجزی باشد. (۵۱) ملکیت منافع قبل از تحقق از اعتبارات عقلاییه است. (۵۲) اینها نمونه ای از مطالب کتاب در بخشهای گوناگون آن بود که البته بسیار مغتنم است. مطالب فراوان دیگری هم در جای جای کتاب چشم نواز بینندگان محقق خواهد بود. جمع بندی کتاب استصحاب همچون کتابهای اصولی دیگر امام (س)، از درخشندگی ویژه ای برخوردار است. زیرا از یکسو در بررسی روایات از افراط و تفریط می پرهیزد، و دقتهای فلسفی و سهل انگاری های عامیانه را کنار می گذارد. و از سویی دیگر، در بحثها به شدت از خلط و اشتباه جلوگیری می کند و مسائل حقیقی را از مسائل اعتباری تفکیک می نماید، و با کمال متانت و استواری به استدلال می پردازد، و سپس با دفاع از نظریه برگزیده، آنرا تحکیم و تعمیق می بخشد. نظریه پردازی های کتاب با توجه به احتمالات و اقوال گوناگونی که در هر یک از بخشها وجود دارد چشمگیر است. قاعده های ید، تجاوز، اصالة الصحة، قرعه، در این کتاب بطور مبسوط بحث شده اند و چشم اندازهای گسترده ای را در هر یک از این بحثها و دیگر بخشهای کتاب بروی محقق گشوده اند. در این مقاله به گوشه ای از نکات این کتاب چشم داشتیم و به جای مقایسه آراء و امتیازات کتاب با آرای دیگر و کتابهای دیگر، به عرضه نمونه ای از آن پرداختیم. با دقت بیشتر در کتاب می توان به نکات تازه ای هم رسید. پی نوشت ها: (۱) اصول الفقه، للشيخ محمد رضا المظفر، ج ۲ / ۲۴۱. (۲) عده الاصول، طبع قدیم، ص ۳۰۲. (۳) وسائل الشیعه، ج ۱/۲۴۵، طبع آل البیت. (۴) فوائد الاصول، طبع قدیم، ص ۳۱۹. (۵) الذریعه، ج ۲/۸۳۰ تصحیح گرجی. (۶) عده الاصول طبع قدیم ۳۰۴. (۷) مبادی الوصول علامه حلی - تحقیق عبدالحسین محمد علی البقال، ص ۲۵۱. (۸) از معالم طبع قدیم، ص ۲۳۱. (۹) فوائد الاصول طبع قدیم، ص ۱۹۱. (۱۰) احکام ظاهریه ای که برای چیزهایی که حکم واقعی آنها مشکوک است جعل شده اند..

(۱۱) ر.ک. فوائد الاصول طبع قدیم، ص ۳۱۹. ۱۲) کتاب الاستصحاب امام خمینی، ص ۶. ۱۳) آیه الله فاضل لنکرانی، در مقدمه مناہج الوصول.. ۱۴) پاورقی تهذیب الاصول ج ۲/ ۲۰۳. ۱۵) اشاره به تعریف امام از اصول فقه که هو القواعد الالیة الی آخر تهذیب الاصول ۱/ ۵. ۱۶) کتاب الاستصحاب امام، ص ۳۳۱، طبع فعلی. ۱۷) همان، ص ۳۳۵. ۱۸) مثلاً- در همان، ص ۵۹. ۱۹) با توجه به مضمون، همان، ص ۳۹۹. ۲۰) همان/ ص ۳۷۳. ۲۱) همان/ ص ۳۸۱. ۲۲) همان/ ص ۳۴۷. ۲۳) برداشت از همان/ ص ۱۵۸ و ۱۵۹. ۲۴) همان/ ص ۲ تا ۴. ۲۵) فوائد الاصول طبع قدیم، ص ۳. ۲۶) کتاب الاستصحاب امام، ص ۴. ۲۷) همان ص ۱۶. ۲۸) فوائد الاصول طبع قدیم، ص ۳۲۹. ۲۹) کتاب الاستصحاب امام، ص ۳۲. ۳۰) همان ص ۷۰-۶۹. ۳۱) همان ص ۶۶. ۳۲) همان ص ۸۳. ۳۳) همان ص ۸۴. ۳۴) همان ص ۸۵. ۳۵) همان ص ۸۷. ۳۶) همان ص ۸۸. ۳۷) همان ص ۹۱. ۳۸) همان ص ۱۱۵-۱۱۴. ۳۹) همان ص ۱۳۵. ۴۰) همان ص ۱۴۳-۱۳۹. ۴۱) همان ص ۱۴۸. ۴۲) همان ص ۱۵۶-۱۵۳. ۴۳) همان تا ص ۱۵۸. ۴۴) همان ص ۱۵۹-۱۵۸. ۴۵) همان ص ۲۰۶. ۴۶) همان ص ۲۱۴. ۴۷) همان ص ۲۲۰-۲۱۸. ۴۸) همان ص ۲۲۶-۲۲۴. ۴۹) همان ص ۲۳۷-۲۳۲. ۵۰) همان ص ۲۴۶. ۵۱) همان ص ۲۸۹. ۵۲) همان ص ۲۸۱.

کتابشناسی تحریر الوسیله

کتابشناسی تحریر الوسیله تحریر الوسیله، مهمترین و جامعترین رساله فتوایی امام خمینی و یکی از ماندگارترین آثار فقهی شیعه امامیه است، که از ابتدای تألیف تاکنون، همواره مورد شرح و تعلیقه فقه‌های پس از مؤلف قرار گرفته است. این کتاب، تحریر و تکمیل کتاب گرانسنگ «وسيلة النجاة» می‌باشد. وسیله النجاة، نوشته مرحوم آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی است. ایشان در آغاز حواشی خویش بر «ذخیره الصالحین» مرحوم آیت الله آقا سید محمد کاظم یزدی را در متن آن گنجانید و سپس برای بار دوم، مسائل بسیاری را بدان افزود - به گونه‌ای که با صورت نخست آن تفاوت فراوان داشت. و آن را «وسيلة النجاة» نامید. (*) این کتاب، در دو مجلد است: ج ۱: احکام تقلید، طهارت، صلاوة، صوم، زکات، خمس و مقدمات حج (۷ کتاب) ج ۲: مباحث مکاسب، بیع و خیارات، شفعه، صلح، اجاره، جعاله، عاریه، ودیعه، مضاربه، شرکت، مزارعه، مساقات، دین و قرض، رهن، حجر، ضمان، حواله، کفالت، وکالت، اقرار، هبه، وقف و صدقات مستحبی، وصیت، نذر و عهد و قسم، صید و ذباحت، اطعمه و اشربه، غصت، احیاء موات، لقطه، نکاح، طلاق، خلع و مبارات، ظهار و لعان و ایلاء، مواریث (۳۴ کتاب) این کتاب دارای نظمی دقیق و دربرگیرنده اکثر ابواب فقهی و مسائل مورد ابتلا و شامل فروع بسیار بوده، و از فروع و مسائل نادره - که کمتر مورد ابتلا است - خالی است، و از این دو جهت بر عروءة الوثقی برتری دارد و لذا مورد حاشیه فراوان علما و مراجع پس از سید قرار گرفت، که برخی از آنها عبارتند از: ۱- حاشیه آیت الله میرزا آقا اصطهباناتی (م ۱۳۷۸ ق)، ۲- حاشیه آیت الله سید حسین حمامی (م ۱۳۷۹ ق)، ۳- حاشیه آیت الله سید محمود شاهرودی (م ۱۳۹۴ ق)، ۴- حاشیه آیت الله سید روح الله خمینی (م ۱۴۰۹ ق)، ۵- حاشیه آیت الله سید محمد رضا گلپایگانی (م ۱۴۱۳ ق)، ۶- حاشیه آیت الله سید علی علامه فانی (م ۱۴۰۹ ق)، ۷- حاشیه آیت الله سید ابوالحسن رفیعی قزوینی (م ۱۳۹۶ ق)، ۸- حاشیه آیت الله سید ابوالقاسم خویی (م ۱۴۱۱ ق)، ۹- حاشیه آیت الله سید علی بهبهانی (م ۱۳۹۵ ق)، ۱۰- حاشیه آیت الله میرزا مهدی شیرازی (م ۱۳۸۰ ق)، ۱۱- حاشیه آیت الله سید جمال الدین گلپایگانی (م ۱۳۷۷ ق)، ۱۲- حاشیه آیت الله سید محمد حجت کوهکمری (م ۱۳۷۱ ق)، ۱۳- حاشیه آیت الله سید محمد تقی خوانساری (م ۱۳۷۲ ق)، ۱۴- حاشیه آیت الله سید صدرالدین صدر (م ۱۳۷۳ ق)، ۱۵- حاشیه آیت الله سید محمد هادی میلانی (م ۱۳۹۵ ق)، ۱۶- حاشیه آیت الله سید عبدالاعلی سبزواری (م ۱۴۱۲ ق)، ۱۷- حاشیه آیت الله میرزا محمد فیض قمی (م ۱۳۷۰ ق)، ۱۸- حاشیه آیت الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی (م ۱۴۱۱ ق)، ۱۹- حاشیه آیت الله شیخ عباسعلی شاهرودی (م ۱۳۸۳ ق)، ۲۰- حاشیه آیت الله سید محمد جواد تبریزی (م ۱۳۸۷ ق) و از فقه‌های معاصر نیز: ۲۱- حاشیه آیت الله شیخ جواد تبریزی، ۲۲- حاشیه آیت الله شیخ لطف الله صافی گلپایگانی E تحریر الوسیله یکی

از ماندگارترین آثار فقهی شیعه امامیه است \mathbb{E} امام خمینی که بر «وسيلة النجاة» حاشیه نگاشته بود، در تبعیدگاه خویش در ترکیه، حواشی خود را داخل متن نمود و بر آن ابواب و مسایل بسیار افزود و نام آن را «تحریر الوسیله» نهاد (چاپ شده به نام «هدایة العباد»)، ۲۳- حاشیه آیت الله سید محمدعلی علوی گرگانی (آماده چاپ)، ۲۴- حاشیه آیت الله سید صادق روحانی، ۲۵- حاشیه آیت الله شیخ محمدتقی بهجت (چاپ شده) و از شروح آن: بغیة الهداء (نوشته آیت الله سید محمدجواد طباطبایی تبریزی (۱۳۱۵ - ۱۳۸۷ ق)، ابتغاء الفضیلة (نوشته آیت الله حاج آقا مرتضی حایری (۱۳۳۴ - ۱۴۰۶ ق)، سفینه الهداء (نوشته آیت الله شیخ محسن حرم پناهی قمی (۱۳۴۸ - ۱۴۲۳ ق) بوده است. تحریر الوسیله حضرت امام خمینی - قدس سره -، که از دیرباز بر «وسيلة النجاة» حاشیه نگاشته بود، در تبعیدگاه خویش در ترکیه، حواشی خود را داخل متن نمود و بر آن ابواب و مسائل بسیار افزود و نام آن را «تحریر الوسیله» نهاد. معظم له در آغاز آن می نویسد: «در زمانهای گذشته، کتاب «وسيلة النجاة» نوشته السید الحجة فقیه الاصفهانی - قدس سره - را حاشیه نمودم و هنگامی که در اواخر جمادی الثانی سال ۱۳۸۴ ق (۱۳ آبان ۱۳۴۳ ش) به دنبال وقایع تأسف انگیز و دردناکی که بر اسلام و مسلمانان وارد آمد - و شاید تاریخ به ثبت آنها پردازد - از قم به بندر بوسراد یکی از شهرهای ترکیه) تبعید شدم و در آنجا تحت نظر قرار گرفتم، با فراغت بال و آسودگی خیال در مقام آن بر آمدم که حواشی را به صورت متن مستقلاً در آورم تا استفاده از آن آسان تر باشد و اگر خداوند توفیق دهد، مسائل مورد نیاز روز را نیز بر آن بیافزایم». امام - رحمه الله - در حالی که به جز وسیله و عروة الوثقی و وسائل، کتابی دیگر در اختیار نداشت و از ارتباط با جهان خارج هم ممنوع بود، مسائل امر به معروف و نهی از منکر، نماز جمعه، دفاع و جهاد، قضا، حدود، قصاص، دیات، مسائل مستحدثه و بسیاری از احکام حج را بر آن افزود و بدین گونه این کتاب، یک دوره کامل فقه فتوایی گردیده است. این کتاب، در واقع حاصل رنج و کوشش سه تن از فقهای بزرگ شیعه، آیات عظام: سید محمد کاظم ایزدی، سید ابوالحسن اصفهانی و امام خمینی است، که اینک در دسترس ما قرار دارد. این کتاب، از بدو تألیف تاکنون بارها مورد شرح، ترجمه، حاشیه و تلخیص قرار گرفته است، که به معرفی آنها می پردازیم: الف - ترجمه ها: ۱- ترجمه آقایان: علی اسلامی و قاضی زاده. زیر نظر آقایان: محمد مؤمن قمی و سید حسن طاهری خرم آبادی. ۴ جلد (همراه با متن). چاپ پانزدهم: قم، دفتر انتشارات اسلامی حوزه علمیه قم: ۱۳۷۷ ش / ۱۴۱۸ ق. ۲- ترجمه آقای حاج سید محمدباقر موسوی همدانی. ۴ جلد (همراه با متن)، قم، انتشارات دارالعلم، ۱۳۷۵ ش. ۳- ترجمه آقای حاج شیخ احمد مطهری (ابواب: رهن، حجر، حواله، کفالت، وکالت، اقرار و هبه) این ترجمه، همراه با شرح آن در یک مجلد به چاپ رسیده است. ۴- رساله نوین (ترجمه بخشهایی از تحریر الوسیله) ترجمه: عبدالکریم بی آزار شیرازی. ۴ جلد، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷ ش (چاپ مکرر) ج ۱: احکام عبادات و خودسازی: طهارت، صلاة، صوم، حج (همراه با اصول اعتقادی و تاریخچه فقه و اجتهاد) (وزیری، ۲۷۰ ص) ج ۲: مسائل اقتصادی: احکام زکات، خمس، مکاسب، معاملات، مزارعه، مضاربه و مساقات (همراه با مقدمه ای در نظام و تاریخچه اقتصاد اسلامی) (وزیری، ۳۰۴ ص) ج ۳: مسائل خانواده: احکام نکاح و طلاق (همراه با تاریخچه حقوق زن و نظام خانواده) (وزیری، ۲۸۰ ص) ج ۴: مسائل سیاسی و حقوقی (با استفاده از تحریر الوسیله، توضیح المسائل، استفتائات، کشف اسرار، کتاب البیع) (وزیری، ۴۰۴ ص) ۵- ترجمه اردو: این ترجمه توسط مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی به چاپ رسیده است. تلخیص ها: ۱- زبده الاحکام این کتاب، به عربی و اردو، مکرر به چاپ رسیده است. تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴ ق. رقعی، ۲۷۳ ص. ۲- معرفة ابواب الفقه محسن فقیهی قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۷۷ ش. وزیری، ۲۲۳ ص. حاشیه ها: بر این کتاب، حواشی متعدد از سوی فقیهان معاصر نگاشته شده، که برخی از آنها عبارتند از: ۱- حاشیه آیت الله فاضل لنکرانی ۲- حاشیه آیت الله مکارم شیرازی ۳- حاشیه آیت الله علوی گرگانی (چاپ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۳ ش) - همراه با متن تحریر در ۲ جلد ۴- حاشیه آیت الله یوسف صانعی (چاپ ۱۴۲۰ ق) ۵- حاشیه آیت الله ابوطالب تجلیل تبریزی (چاپ ۱۳۷۸ ش) ۶- حاشیه آیت الله علی مشکینی اردبیلی (آماده چاپ) شرح ها: ۱- تفصیل الشریعة \mathbb{E} این کتاب حاصل رنج و کوشش سه تن از فقهای بزرگ شیعه (سید محمد کاظم

یزدی، سید ابوالحسن اصفهانی و امام خمینی) است. این کتاب از بدو تألیف تاکنون بارها مورد شرح، ترجمه، حاشیه و تلخیص قرار گرفته است از: آیت‌الله محمد فاضل لنکرانی این شرح، گسترده‌ترین شرح تحریرالوسیله بوده، که ۲۰ جلد آن به چاپ رسیده و بقیه آن هم به چاپ خواهد رسید. ج ۱. الاجتهاد والتقلید: ۳۰۳ ص، ج ۲. احکام الوضوء والتخلی: ۴۳۲ ص، ج ۳. المیاه: ۲۷۶ ص، ج ۴. النجاسات و احکامها: ۴۹۲ ص، ج ۵. غسل الجنابة و التیمم: ۷۲۳ ص، ج ۶. الصلاة (ج ۱): ۶۸۷ ص، ج ۷. الحج (ج ۵): ۵۲۳ + ۴۴۸ + ۴۷۲ + ۴۴۸ ص، ج ۸. الخمس والانفال: ۳۲۵ ص (همراه با تقریرات بحث خمس آیت‌الله العظمی بروجردی)، ج ۹. القضاء والشهادات: ۵۶۰ ص، ج ۱۰. النکاح: ۶۵۶ ص، ج ۱۱. الطلاق والمواریث: ۵۳۵ ص، ج ۱۲. الحدود: ۵۸۵ ص، ج ۱۳. القصاص: ۳۵۵ ص، ج ۱۴. الديات: ۳۴۵ ص، ج ۱۵. الاجارة: ۴۴۱ ص. ۲. مدارک تحریرالوسیله (چاپ ۱۳۸۰ - ۱۳۸۱ ش) از آیت‌الله مرتضی بنی فضل تبریزی * الصلاة (ج ۳) ج ۱: مقدمات تا تعقیبات الصلاة ج ۲: در حال چاپ ج ۳: صلاة القضاء تا صلاة الجماعة * الصوم: ۴۶۸ ص * الزکاة والخمس: ۷۱۰ ص ۳. مبانی تحریرالوسیله (چاپ ۱۳۸۰ ش) از آیت‌الله: محمد مؤمن قمی * القضاء والشهادات: ۷۵۰ ص * الحدود: ۵۳۶ ص ۴. مستند تحریرالوسیله از: آیت‌الله سیدمصطفی خمینی (۱۳۴۶ - ۱۳۹۶ ق) ج ۱: طهارت، خلل صلاة، صوم و مکاسب (۵۲۶ ص) ج ۲: بیع، خیارات و نکاح (۴۳۳ ص) ۵. مستند تحریرالوسیله از: آیت‌الله حاج شیخ احمد مطهری ساوجبی (۱۳۵۷ - ۱۴۱۱ ق) الطهارة (ج ۳): ۴۹۰ ص رهن و حجر و حواله، کفالت و وکالت، المواریث والقضا: ۶۵۸ ص (این کتاب توسط آقای هاشم نوری به فارسی ترجمه شده است). اقرار وهبه (به فارسی): ۵۲۶ ص، الغصب: ۴۳۰ ص، الحدود والقصاص: ۶۷۵ ص، صید و ذباحت: ۲۱۰ ص، الديات: ۳۴۴ ص، اطعمه و اشربه: ۱۵۰ ص، نکاح و طلاق: به چاپ رسیده است. ۶. فقه الثقلین از: آیت‌الله شیخ یوسف صانعی اصفهانی القصاص: ۶۶۶ ص الطلاق: ۵۹۶ ص (به قلم: سیدضیاء مرتضوی) بقیه شرح (مباحث: حج، نکاح، اطعمه و اشربه، ارث، حدود و دیات) هنوز به چاپ نرسیده است. ۷. انوار الفقهائیه از: آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی الحدود و التعزیرات: ۵۰۰ ص ۸. معتمد تحریرالوسیله از: شیخ عباس ظهیری اصفهانی مسائل مستحدثه (بیمه و سرقفلی): ۴۲۶ ص (چاپ ۱۳۸۲ ش) ۹. مصباح الشریعیه از: حاج شیخ عبدالنبی نمازی بوشهری کتاب الخمس: ۳۲۰ ص صلاة المسافر: ۲۶۵ ص الاجتهاد والتقلید: ۲۵۰ ص کتاب الصوم (در حال چاپ) ۱۰. دلیل تحریرالوسیله از: حاج شیخ علی اکبر سیفی مازندرانی الخمس: ۴۳۸ ص احکام الستر والنظر: ۲۳۴ ص الامر بالمعروف و النهی عن المنکر: ۲۱۵ ص الصید والذباحت: ۲۷۰ ص ولایة الفقیه: ۳۰۰ ص احکام الاسرة: در حال چاپ نیز ابواب وصیت، غنا و موسیقی، ربا، ثبوت هلال، منصب قضا و حکومت برای زن، غش در معاملات و آدم ربائی هم نوشته شده است. ۱۱. شرح تحریرالوسیله از: آیت‌الله حاج شیخ احمد مسبط الشیخ (۱۳۴۹ - ۱۴۱۶ ق) اجتهاد و تقلید (و بخشی از طهارت): ۳۱۰ ص (قم، فیروزآبادی، ۱۴۱۲ ق) ۱۲. نورالدین المنیر از: حاج سیدنورالدین شریعتمدار جزایری اجتهاد و تقلید: ۴۵۰ ص (همراه با شرح مسائل اجتهاد و تقلید منهاج الصالحین آیت‌الله خویی) از این شرح، ابواب حج، قضا و شهادات، حدود و قصاص، دیات، مسائل دفاع و مستحدثه برآمده است. ۱۳. ابتغاء الوسیلة الی ابواب الشریعیه از: حاج شیخ محمدحسن احمدی یزدی از آن، مباحث اجتهاد و تقلید، صلاة جمعه، حج، قضا، مضاربه و بخشی از حدود و قصاص نگاشته شده است. ۱۴. الحج فی الشریعیه الاسلامیه الغراء: از آیت‌الله حاج شیخ جعفر سبحانی، جلد اول این کتاب شرح مسایل عروه و بقیه مجلدات آن شرح کتاب حج تحریرالوسیله است. از آنچه نگاشته شد، روشن می‌شود که این ابواب دارای چند شرح هستند: ۱. اجتهاد و تقلید: تفصیل الشریعیه، مصباح الشریعیه، شرح تحریرالوسیله، نورالدین المنیر (۴ شرح) ۲. طهارت: تفصیل الشریعیه و مستند تحریرالوسیله (امام خمینی) و مستند تحریرالوسیله (مطهری). (۳ شرح) ۳. صلاة: تفصیل الشریعیه، مدارک تحریرالوسیله، مستند تحریرالوسیله و مصباح الشریعیه (۴ شرح) ۴. زکات: مدارک تحریرالوسیله (۱ شرح) ۵. خمس: تفصیل الشریعیه مدارک تحریرالوسیله، مصباح الشریعیه، دلیل تحریرالوسیله (۴ شرح) ۶. صوم: مدارک تحریرالوسیله، مصباح الشریعیه، مستند تحریرالوسیله (امام خمینی) (۳ شرح) ۷. حج: تفصیل الشریعیه، نورالدین (خطی)، ابتغاء الوسیله (۳ شرح) ۸. امر به معروف و نهی از منکر: دلیل تحریرالوسیله (۱

شرح) ۹- مکاسب: مستند تحریر الوسیله (امام خمینی) (۱ شرح) ۱۰- بیع و خیارات: مستند تحریر الوسیله (امام خمینی) (۱ شرح) ۱۱- اجاره: تفصیل الشریعه (۱ شرح) ۱۲- مضاربه: ابتغاء الوسیله - خطی - (۱ شرح) ۱۳- رهن تا حجر- مستند تحریر الوسیله - به زبان فارسی - (۱ شرح) ۱۴- وصیت: دلیل تحریر الوسیله (۱ شرح) ۱۵- صید و ذباجه: مستند تحریر الوسیله، دلیل تحریر الوسیله (۲ شرح) ۱۶- اطعمه و اشربه: مستند تحریر الوسیله، فقه الثقلین - خطی - (۲ شرح) ۱۷- غصب: مستند تحریر الوسیله (۱ شرح) ۱۸- نکاح: تفصیل الشریعه، مستند تحریر (امام خمینی)، مستند تحریر (مطهری)، فقه الثقلین (۴ شرح) ۱۹- طلاق: تفصیل الشریعه، فقه الثقلین، مستند تحریر (مطهری) (۳ شرح) ۲۰- ارث: تفصیل الشریعه، مستند تحریر (مطهری)، فقه الثقلین - خطی - (۳ شرح) ۲۱- قضاء: تفصیل الشریعه، مبانی تحریر الوسیله، مستند تحریر الوسیله، نورالدین ((۴ شرح) ۲۲- شهادت: تفصیل الشریعه مبانی تحریر الوسیله، نورالدین - خطی - (۳ شرح) ۲۳- حدود: تفصیل الشریعه، مبانی تحریر، مستند تحریر، انوار الفقاهه، نورالدین (۵ شرح) ۲۴- قصاص: تفصیل الشریعه، مستند تحریر (مطهری)، فقه الثقلین، نورالدین، ابتغاء الوسیله (۵ شرح) ۲۵- دیات: تفصیل الشریعه، مستند تحریر (مطهری)، نورالدین، ابتغاء الوسیله و فقه الثقلین (۵ شرح) ۲۶- مسائل مستحدثه: معتمد تحریر الوسیله، نورالدین (۲ شرح) نتیجه آنکه: مباحث قضاء، حدود، قصاص و دیات - به خاطر پیروزی انقلاب اسلامی و اقتضای نظام جمهوری اسلامی - بیشترین شروح را داشته و برخی از ابواب - همانند: مزارعه، مساقات و دین و شرکت - بدون شرح مانده است. به امید آنکه ابوابی هم که دارای شرح ناقص و یا شرح اندک بوده، مورد شرح فقهای بزرگوار قرار گیرد و در ظل تحریر الوسیله، دوره‌های فقهی متعدد پدید آید. (*). شیخ آغا بزرگ طهرانی، الزریعه، ج ۲۵، ص ۸۵.

نگاهی به دو اثر از امام قدس سره

نگاهی به دو اثر از امام قدس سره امام خمینی قدس سره و تکلیف مداری مقدمه یکی از شاخصه های والای حضرت امام خمینی قدس سره - که حاکی از مرتبت رفیع و خلوص نیت ایشان بود- را می توان تکلیف مداری در کارها دانست. این ویژگی در سرتاسر زندگی پربرت و درس آموز آن بزرگوار، اعم از تصمیم گیری و سخنرانی و تدریس و تالیف و موضع گیری های سیاسی مشهود بود و در یک کلمه، به حکم کریمه (قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله...) هرگونه قیام و اقدام او برای خدا و براساس احساس وظیفه و تکلیف بود. از جمله می توان پایداری و ایستادگی حضرت امام قدس سره در مقابل تهاجم و «شیخون فرهنگی» حوالی سال های ۱۳۲۰ و پس از هجوم متفقین به ایران را برشمرد. این هجمه با چاپ و نشر کتابچه ای موسوم به «اسرار هزار ساله» رخ نمود. مؤلف «اسرار هزار ساله»، علی اکبر حکمی زاده بود. حکمی زاده در ابتدا طلبه و روحانی و ساکن قم و در آن زمان آن قدر ظواهر خشک مقدسی اش زیاد بود که مشهور شد ولی در آخر کار منحرف و از سلک روحانیت خارج شد و مدتی به آمریکا رفت و بعد از مدتی که از آنجا برگشت رو به کارهای اقتصادی آورد اما از کارهای اقتصادی هم زده شد. حکمی زاده کتابچه ۳۸ صفحه ای «اسرار هزار ساله» را در سال ۱۳۲۲ شمسی منتشر کرد. موضوع این رساله، حمله به مذهب تشیع بود، او حرف های فرقه ضاله وهابی را به همراه تبلیغات سوء ضد روحانیت - که آن روزها بازارش داغ بود- در این رساله گردآورده بود. این کتابچه در حقیقت رساله ای بود در ترویج وهابیت و از طرفی همسو با کسروی و از طرف دیگر با رضاخان که دشمن روحانیت بود. این کتابچه کم حجم که با القای شبهاتی بر مکتب کلامی و فقهی شیعه تاخته بود، هیاهویی در جامعه آن روز ایران پدید آورد. علاوه بر آن چون به خاطر اختناق حکومت پهلوی، منابر و مواعظ برجیده و سخنرانی و تبلیغ کاملاً محدود شده بود. طبعاً جوانان آن روز در برابر این شبهات کاملاً بی دفاع بودند. در این هنگام حضرت امام قدس سره، سکوت را روا ندانسته با احساس مسؤولیت شدید برای دفاع از اسلام عزیز و پاسخ به آن شبهات واهی به پا خاسته، مدتی درس خود را تعطیل کردند و کتاب «کشف الاسرار» را در نقد آن رساله نگاشتند و علاوه بر آن خیانت های رضاخان را هم با صراحت بیان کردند. این کتاب نه تنها در دفاع از عقاید شیعه

نوشته شده بلکه مایه های اندیشه سیاسی امام قدس سره را نیز دربر دارد، ایشان بعدها با توفیق الهی توانست جمهوری اسلامی را بر پایه همان چیزی که در آن کتاب آمده بود، پایه گذاری کند. مطالعه «کشف الاسرار» امام راحل، انسان را با غیرت دینی و تعصب معقول مذهبی امام قدس سره و سوز درونی او درباره انحراف ها آشنا می سازد. حضرت امام قدس سره با تعطیل کردن درس خود و پرداختن به تالیف این کتاب، بار دیگر این درس را به همه آموختند که باید به دنبال عمل به تکلیف بود و نباید به یک کار مخصوص دل بست و دل خوش داشت. کتاب کشف الاسرار با استقبال عمومی روبرو و بارها چاپ شد؛ چاپ اول در سال ۱۳۲۳ شمسی و چاپ سوم آن در سال ۱۳۲۷ شمسی در ۳۳۴ صفحه توسط کتابفروشی علمیه اسلامیته تهران انجام شده است. اینک با گذری بر تاریخچه بنیانگذار وهابیت بخش هایی از کتاب «کشف الاسرار» را مرور می کنیم. تاریخچه آیین وهابیت بنیانگذار آیین وهابیت «محمد بن عبدالوهاب» در سال ۱۱۱۵ قمری در «عیینه» از منطقه نجد به دنیا آمد. فقه حنبلی و آموزش های علمی مقدماتی را نزد پدر آموخت. سفری به خانه خدا داشت و سپس به مدینه رفت. مدتی در بصره به سر برد و پس از بازگشت به نجد و اقامتی کوتاه در شهرهای «حریمله» و «عیینه» سرانجام در شهر «درعیه» اقامت گزید و تا پایان عمر در آنجا ماند. در این شهر با حکمران آن که «محمد بن سعود» نام داشت، آشنا شد و با همکاری و همراهی او آیین وهابیت را پی ریزی کرد و از آن پس این دو خانواده، «آل سعود» و «آل شیخ» با یکدیگر حاکمیت سیاسی و دینی در عربستان را در اختیار دارند. خاستگاه آرای وهابیت شیخ محمد از ایام کودکی با آرا و اندیشه های «ابن تیمیه» آشنا شده بود و از همان دوران، سخنانی را درباره توحید و توسل و زیارت قبور و... بر زبان می راند. آشنایی با افکار ابن تیمیه او را در عقایدش راسخ تر کرد؛ از این رو به نگارش کتاب هایی در رد عقاید مسلمانان در مورد توحید، توسل، زیارت قبور اولیاء و... پرداخت. آرای او در عمل موجب تفرقه در صفوف مسلمانان و از بین بردن وحدت آنان گشت. صرف نظر از خطاهای بزرگ عقیدتی مؤسس وهابیت و نگرش نادرستی که درباره توحید و شرک و زیارت و استمداد از اولیا و توسل و شفاعت و مسایلی از این قبیل داشت، نتیجه عملی آرای او نه تنها موجب پدید آمدن اصلاح دینی در جوامع اسلامی نشد، بلکه خود مشکلات بی شماری را پدید آورد. آرای تند او باعث ناخرسندی اغلب مسلمانان شد و واکنش هایی را علیه او برانگیخت. عالمان بزرگ اهل سنت، تالیفاتی در رد آرای او نگاشتند و پدر و برادرش که خود از عالمان نامدار عصر بودند به مخالفت با اندیشه های او برخاستند. هر چه زمان می گذرد جدایی و شکاف جریان وهابیت و عموم مسلمین بیشتر می شود زیرا از نظر این آیین کارهایی که غالب مسلمانان به عنوان مناسک دینی انجام می دهند شرک آمیز و کفرآلود است! با این که سرلوحه آیین مقدس اسلام توحید و یکتاپرستی و توصیه به وحدت و پرهیز از تفرقه و جدایی است و قرآن می فرماید: (ولاتکونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جائهم البینات و اولئک لهم عذاب عظیم). و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند (؛ آن هم) پس از آن که نشانه های روشن (پروردگار) به آنان رسید. و برای آن ها عذاب عظیمی است. همه تاکید و اهتمام قرآن کریم بر اجتناب از تفرقه برای آن بود تا مسلمین را متوجه پیامدهای ناگوار جدایی و اختلاف کند و زیان های انشعاب و مخاصمه و ستیزه گری را به آنان گوشزد فرماید، اما دریغ که دیری نپایید که فرقه سازی ها و جدایی ها آغاز شد و موج فرقه گرایی سراسر جهان اسلام را به کام خود فرو برد و به نام احیای سنت سلف و عناوین دیگر به تکفیر مسلمانان پرداختند و پراکندگی و دسته بندی، جایگزین همدلی و همگامی شد، و استعمار ددمنش و اهریمن، از این جدایی ها چه سودها که نبرد. گزینشی از «کشف الاسرار» امام خمینی قدس سره که همواره منادی و حامی حفظ وحدت مسلمانان بودند در مواجهه با هجوم و ترویج وهابی گری به پا خاسته و با تالیف کتاب «کشف الاسرار» بطلان عقاید وهابیان و خرافاتی را که آنان قایل بودند برشمرده و پاسخ گفتند، آنچه در ادامه آمده بخش هایی از آن کتاب در نقد آیین وهابیت است که عینا و بدون کم و کاست تقدیم می شود: حاجت خواستن از پیغمبر و امام شرک است یا نه؟ «... اگر حاجت از پیغمبر و امام و هر کس غیر خدا باشد، به عنوان خدایی بخواهیم و او را مستقل در برآوردن اجت بدانیم، شرک است؛ چنانچه عقل و قرآن بر آن گواه است. و اگر به این عنوان نباشد،

شرک نیست چنانچه نظام تمام دنیا بر قضای حاجت از یکدیگر است و پایه تمدن جهان بر روی تعاون از یکدیگر برپاست. اگر مطلق حاجت خواستن از کسی شرک بود می باید یکسره جهانیان مشرک و بنیاد جهان بر شرک ریخته شده باشد. پیامبران نیز محتاج به زندگانی بودند و در نوبه خود از جهانیان حاجت ها خواستند و با تعاون قافله حیات و زندگانی را راه می انداختند...» از مردگان حاجت خواستن شرک نیست. «شاید گفته شود که از مردگان، حاجت خواستن شرک است و چون پیغمبر و امام مرد، جمادی بیش نیست و از او نفع و ضرری حاصل نشود. جواب این پندار آن است که اولاً- معنی شرک و کفر را در اختیار ما نگذاشتند، تا هر چه را خواستیم به پندار خود شرک خوانیم. پس از آن که معلوم شد که شرک چیزی از غیر خدای عالم خواستن است به عنوان این که او خدا است و اگر جز این شد شرک نیست، مرده و زنده در این معنی فرق نکند. گرچه از سنگ و کلوخ، کسی حاجت طلبد مشرک نشود هر چند کار لغو و باطلی کرده باشد. ثانیاً، ما از ارواح مقدسه انبیا و ائمه که خداوند به آن ها قدرت مرحمت نموده، استمداد می کنیم، به براهین قطعی و ادله عقلیه محکمه در فلسفه اعلی ثابت و مقرر است که روح بعد از خلاصی از بدن که از آن تعبیر به موت شود باقی است و احاطه ارواح کامله پس از موت به این عالم، بیشتر و بالاتر است و فساد بر روح را فلاسفه محال می دانند. و این مساله از مسایل فلسفه است که از روزی که فلسفه پیدا شده پیش دانشمندان و اعظم از فلاسفه قبل از اسلام و بعد از اسلام ثابت بوده و جمیع ملل از یهود و نصاری و مسلمین این مطلب را از واضحات و ضروریات دین خود می شمارند بلکه بقای روح و احاطه آن پیش فلاسفه روحی و الهی اروپا نیز مسلم و واضح است و... این مختصر را گنجایش آن نیست که در یک چنین مساله دنباله داری که نوشتن یک کتاب لازم دارد وارد بحث و بررسی شویم... و کسی که خود را اهل برهان می داند به کتاب های آنان رجوع کند تا صحت مطلب را دریابد» شفا خواستن از تربت، شرک است یا نه؟ «یکی دیگر از پرسش های اینان آن است که شفا خواستن از تربت شرک است یا نه؟ جواب این سخن با در نظر گرفتن معنی شرک، معلوم شود، زیرا چنانچه دانستید شرک عبارت از آن است که یا کسی را خدا بدانیم یا عبادت کسی کنیم به عنوان این که او خدا است یا حاجت از کسی خواهیم به عنوان این که او مستقل در تاثیر است و خدا است، چنانچه طوایف مشرکین چنین بودند پس اگر کسی از تربت یا هر چه شفا خواهد به عنوان این که او خدا است یا شریک خدا است یا دستگاهی در مقابل خدا دارد و مستقل در تاثیر است یا صاحب آن قبر خدا است شرک است، بلکه دیوانگی و جنون است و اگر با این عقیده باشد که خدای قادر بر هر چیز در این یک مشت خاک به واسطه قدردانی از یک فداکار که در راه دین او تمام هستی خود را از دست داد شفا قرار داده هیچ شرکی و کفری لازم نمی آید. یک گواه از قرآن اگر گفته شود مطلق شفا خواستن از چیزی شرک است با هر عنوانی باشد گوییم بنا به گفته شما خدا نیز دعوت به شرک کرده (یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فيه شفاء للناس ان فی ذلک لایة لقوم یتفکرون) درباره زنبور عسل می فرماید: خارج می شود از بدن آن شربتی با رنگ های گوناگون که در آن شفا می باشد برای مردم و در این آیتی است برای متفکران. اینک اگر ما از عسل شفا طلب کنیم برای اینکه خدا در آن شفا قرار داده ما مشرک می شویم و خدای عالم که پیامبران را برای نشر توحید فرستاده خود راه شرک باز کرده به روی آن ها و آنان را دعوت به شرک می کند یا آنکه شفا خواستن جز توسل و توجه به خدا نیست و ماجرا جوینان بی خرد آن را پیش خود تفسیر کرده تا دینداران را به خرافات نسبت دهند. گذری بر نکات اخلاقی دیوان امام قدس سره سیدمحمد شفیع مازندرانی امام خمینی قدس سره بزرگ مرد قرن بیستم و مجدد اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله در ابعاد مختلف و صاحب نظری کم نظیر بلکه بی نظیر بودند. ایشان در سیاست، سیاستمداری باهوش و زیرک و در فقه، در اوج قله فقاها و مرجعیت و در فلسفه و عرفان صاحب مکتب بودند. یکی از ابعاد ناشناخته حضرت امام خمینی قدس سره طبع لطیف و قلم روان وی است. کمتر کسی باور می کرد شخصیتی با این همه مبارزه، جنگ، تبعید و زندان، در کمال آرامش و طمانینه، دیوانی از گل های خوشبو گردآورد و به اهل دل و معنا هدیه کند. این مقال نگاهی گذرا دارد بر دیوان امام قدس سره از بعد معنوی و محتوایی بدون توجه به ظاهر و الفاظ آن. امید است که مورد قبول

اهل دل قرار گیرد. پیام حوزه امام قدس سره حکیم و عالمی است که علم و عرفان، وی را به جامعه گریزی و نادیده گرفتن تداوم بخشی خط و سیره انبیا نکشاند و توجیه پرهیز از عملیات سیاسی و تدبیر امور کلان جامعه اسلامی نشد و این مساله است که وی را از سایر اقران متمایز ساخته است. عرفان امام قدس سره گریزان از روش و شیوه‌هایی است که عارف مسلکان بازاری خود را بدان می‌آرایند، امام خمینی قدس سره می‌فرمود: آن که دل بگسلد از هر دو جهان درویش است آن که بگذشت زبیدا و نهان درویش است نیست درویش که دارد کله درویشی آن که نادیده کلاه و سر و جان درویش است. آری عرفان به دور از صبغه آرایه‌ها و پیرایه‌ها را می‌توان در دیار فقهاء و علماء ربانی سراغ داشت که بدون شک امام خمینی قدس سره از صدرنشینان این عرصه است. در این عرفان، واژگانی چون: اخلاص، ایمان، احساس حضور، وصال، فناء، عشق و... دارای تجلی مخصوص به خوداند. در این عرفان، گریز از بت‌ها، اظهار عجز، توبه، اعتقاد به شعور همه ذرات هستی و... جایگاه خاصی دارند. امام قدس سره از طریق سرودن اشعار به ترویج حقایق الهی می‌پرداخت، ایشان در این عرصه گذشتگان را زنده کرده و آینده‌گان را آب حیات اهداء کرده است. دیوان امام راحل قدس سره حاوی رهنمودهای حیات بخش در زمینه‌های گوناگون تربیتی است که به برخی از آنها اشاره می‌شود: اخلاص امام خمینی قدس سره اخلاص را معیار گرانسنگی علم می‌داند، در این دیدگاه، علم به دور از اخلاص، حجابی بیش نیست. عالم که به اخلاص، نیاراسته خود را علمش به حجابی شده تفسیر و دگر هیچ عارف که ز عرفان کتب چند فراخواند بسته است به الفاظ و تعابیر دگر هیچ فرهاد شو و تیشه بر این کوه بزن از عشق، به تیشه ریشه کوه بکن طور است و جمال دوست، همچون موسی یاد همه چیز را جز او دور فکن ایمان ایمان در دیدگاه امام خمینی، حاکمیت خدا، بر کشور دل و فرمان پذیری صاحب دل، است. آن کس، که زمین و آسمانش جا نیست بر عرش برین و کرسیش ماوا نیست اندر دل عاشقش بگنجد ای دوست ایمان است، این و غیر از این معنا نیست احساس حضور انسان همواره در حضور پروردگار حکیم است. امام راحل می‌فرماید: عالم محضر خدا است در محضر خدا گناه نکنید. این حضور را افراد بیدار دل، شهود می‌کنند ولی غافلان بدان توجه ندارند، ایشان می‌فرمایند: ای یاد تو روح بخش جان درویش ای مهر جمال تو دوی دل ریش دلها همه صیده‌های در بند تواند جوینده تست هر کسی در هر کیش پروانه شمع رخ زیبای توام دل‌باخته قامت رعنا توام آشفته ام از فراق ای دلبر حسن برگیر حجاب، من که رسوای توام جز فیض وجود او ندیدم هرگز جز عکس نمود او ندیدم هرگز مرگ است اگر هستی دیگر بینی بودی جز بود او ندیدم هرگز وصال در دیدگاه امام خمینی قدس سره انسان‌ها چند طایفه اند: (۱) غافلان (۲) سالکان (۳) واصلان. گروه اول، گمشده‌گان و واماندگان اند. گروه دوم مجاهدان و تلاشگران دستیابی به مقصود هستند. گروه سوم، گروهی هستند که هرگونه موانع و حجاب‌ها را پشت سر گذاشته به مقام والای انسانیت، نایل شده‌اند. وصال، به مفهوم واقعی کلمه، جز تجلی فناء فی الله نیست و فناء نیز به نوبه خود جز رهایی از بندها و تارهای خود بینی و خودخواهی نمی‌باشد. هر ذره، در این مزرعه، مهمان تو هست هر ریش دلی، بحق پریشان تو هست کس را نتوان گفت که جویای تو نیست جوینده هر چه هست خواهان تو هست فناء مرحله فناء، مرحله ای است که هر کسی را بدان راهی نیست، فناء، چیزی جز، خود را ندیدن و چون قطره ای به اقیانوس وصال، پیوستن نیست، فناء، رهایی از جاذبه‌های بت‌های برون و درون و دریدن هرگونه حجاب و موانع و پرهیز از هرگونه خودبینی است. از هستی خویشتن، گذر باید کرد زین دیو لعین، صرف نظر باید کرد گر طالب دیدار رخ محبوبی از منزل بیگانه، سفر باید کرد از صوفی‌ها، صفا ندیدم هرگز زین طایفه من، وفا ندیدم هرگز زین مدعیان که فاش «انا الحق» گویند با خود بینی، فنا ندیدم هرگز فطرت خداجویی عشق و جذب الهی، حقیقتی است که صاحب خود را به آستان معشوق، می‌رساند. انسان به گونه ای آفرینش یافته است که به معبود و صانع خویش احساس آشنایی فطری و خضوع و تعبد ویژه ای دارد که برخاسته از تعقل و تفکر و حواس پنجگانه ظاهری آدمی نیست، چیزی است که از آن به عنوان احساس فطری یاد می‌شود. گرچه از هر دو جهان هیچ نشد حاصل ما غم نباشد چو بود مهر تو اندر دل ما لایق طوف حریم تو نبودیم اگر از چه رو، پس زمحبت بسرشتی گل ما آن دل که به یاد تو

نباشد دل نیست قلبی که به عشقت نطد جز گل نیست آن کس که ندارد به سر کون تو راه از زندگی بی ثمرش حاصل نیست جز عشق تو، هیچ نیست اندر دل ما عشق تو سرشته گشته اندر گل ما اسفار و شفاء ابن سینا نگشود با آن همه جر و بحث ها مشکل ما بت گریزی امام قدس سره از هر گونه بت، گریزان بود. بت درون، بت برون، بت به ظاهر آراسته و دارای صبغه ایمانی و مقبول و بت... بت ها به نوبه خود مصادیق و تجلیات گوناگونی دارند که به ناشناخته و شناخته قابل تقسیم اند. با چشم منی، جمال او نتوان دید با گوش توئی نغمه او کس نشنید این ما و توئی مایه کوری و کری است این بت، بشکن تا شودت دوست پدید خرقة درویش، همچون تاج شاهنشاهی است تاجدار و خرقة دار از رنگ و بو افتاده نیست تا اسیر رنگ و بوئی، بوی دلبر نشوی هر که این اغلال در جانش بود، آماده نیست از هستی خویشتن رها باید شد از دیو خودی خود، جدا باید شد آن کس که به شیطان درون سرگرم است کی راهی راه انبیاء خواهد شد اظهار عجز معرفت معبود، برای هر کسی میسر نیست. عقلی به همتائی عقل کل و قلبی به پهنای هستی و هستی بخش می تواند از این دیار، به کشف راز و شهود حقیقت، توفیق یابد. عجز از کنه ذات الهی، در بین عارفان راستین، دارای شهرت بسزا است. امام راحل قدس سره فرمود: گفته های فیلسوف و صوفی و درویش و شیخ در خور وصف جمال دلبر فرزانه نیست هوشمندان را بگو دفتر ببندند از سخن کانچه گویند از زبان بیهش و مستانه نیست حجاب حجاب به نوبه خود، مصادیق مختلفی دارد که مهم ترین آن ها عبارت اند از: حجاب دل، حجابی که میان آدمی و مرحله فناء فی الله حایل می شود، حجاب، در این دیار از حیث تحقق، همان است که از آن، به عنوان بت، نیز می توان یاد کرد. فاطمی! به سوی دوست سفر باید کرد از خویشتن خویش گذر باید کرد هر معرفتی، که بوی هستی تو داد دیوی است به ره، از آن حذر باید کرد تا تکیه گهت، عصای برهان باشد تا دید گهت، کتاب عرفان باشد در هجر جمال دوست تا آخر عمر قلب تو دگرگون و پریشان باشد فاطمی که فنون فلسفه می داند از فلسفه، فاء و لام و سین می داند امید من آن است که با نور خدا خود را زحجاب فلسفه، برهاند آن کس که به زعم خویش، عارف باشد غواص، به دریای معارف باشد روزی اگر از حجاب، آزاد شود بیند که به لاک خویش واقف باشد عشق به اهل بیت علیهم السلام و انتظار فرج ای که بی نور جمالت نیست عالم را فروغی تا به کی در ظل امر غیبت کبری نهانی پرده بردار از رخ و ما مرده گان را جان ببخشا ای که قلب عالم امکانی و جان جهانی تا به کی این کافران نوشند خون اهل ایمان چند این گرگان کنند، این گوسفندان را شبانی ای ازلیت، به تربت تو مخمر وی ابدیت به طلعت تو مقرر آیت رحمت، زجلوه تو هویدا رایت قدرت در آستین تو مضمهر جلوه تو نور ایزدی را مجلی عصمت تو سر مخفتی را مظهر ممکن اما چه ممکن، علت امکان واجب اما شعاع خالق اکبر آبروی ممکنات، جمله ازین نور گر نبدی باطل آمدند، سراسر فاش بگفتم که این رسول خدایست معجزه اش می بود همانا دختر هستی تسبیح گوی خالق بعضی از صاحب نظران در تفسیر آیه (لا تفقهون تسبیحهم) منظور از تسبیح موجودات را تسبیح گویی موجودات به زبان «حال» می دانند، ولی حضرت امام قدس سره این تسبیح گویی را به زبان «قال» دانسته و برای همه ذرات عالم، شعور و درک قایل است. ذرات جهان ثنای حق می گویند تسبیح کنان لقای او می گویند ما کوردلان خامششان پنداریم باذکر فصیح، راه او می پویند ذرات وجود، عاشق روی ویند با فطرت خویشتن، ثناجوی ویند ناخواسته و خواسته، دلها همگی هر جا که نظر کنند در سوی ویند زهد و وارستگی زهد راستین از ویژگی های انسان کامل است. امام قدس سره در یکی از رباعیات خود در این باره می فرماید: فاطمی زعلائیق جهان، دل برکن از دوست شدن به این و آن دل برکن یک دوست که آن جمال مطلق باشد بگزین تو از کون و مکان دل برکن گریز از زهد دروغین امام قدس سره همواره از زهد ریایی گریزان بوده و بدان تاخته است. آن حضرت در جای جای دیوان خود به زهدفروشان و زاهدنمایان خرده گرفته و بیزاری خود از آنان ابراز داشته است. جامه زهد و ریا کندی و برتن کردم خرقة پیر خراباتی و هشیار شدم استعانت مغرور نگشتن به عبادات و اعمال صالح از سجایای انسان های واصل است. امام امت قدس سره همواره و در سراسر زندگی، اهل دعا و راز و نیاز و نیایش بود آن حضرت می فرمود: ای پیر طریق دستگیری فرما طفلیم در این طریق پیری فرما فرسوده شدیم و ره به جایی نرسید یارا تو در این

راه، امیری فرما هشیاری من بگیر، و مستم بنما سرمست زباده الستم بنما بر نیستیم فزون کن از راه کرم در دیده خود، هر آنچه هستم بنما قدرشناسی و تلاش در جوانی امام قدس سره همواره به جوانان لطف داشت. آن حضرت در رهنمودی به آنان فرمود: هان ای عزیز، فصل جوانی بهوش باش در پیری از تو هیچ نیاید بغیر خواب افسوس که ایام جوانی بگذشت حالی نشد و جهان فانی بگذشت مطلوب همه جهان نهان است هنوز دیدی همه عمر، در گمانی بگذشت مقام انسان کامل انسان در دیدگاه حضرت امام، مقامی را داراست که در وهم نمی گنجد. ما عاشقان ز قله کوه هدایتیم روح الامین به سدره، پی جستجوی ماست قدسیان را نرسد تا که به ما فخر کنند قصه علم الاسماء به زبان است هنوز از ملک پرواز کن، از ملک هستی، رخت بر بند نیست آدم زاده آن کس، کز ملک پران نبودی گر تو آدم زاده هستی، علم الاسماء چه شد قاب قوسینت کجا رفته است او ادنی چه شد غره نشدن به عبادت ها عبادت ما گاهی به خاطر ترس از کیفر و گاهی به خاطر شوق بهشت است، در حالی که عبادت خالصانه همان است که از آن به عنوان عبادت احرار یاد می شود، لذا حضرت امام قدس سره فرمودند: این عبادت ها که ما کردیم، خوش کاسبی است دعوی اخلاص با این خودپرستی ها چه شد مرشد از دعوت به سوی خویشتن بردار دست لا الهت را شنیدیم، ولی، الا چه شد عیب خود گویم به عمرم، من نکردم بندگی این عبادت ها بود سرمایه شرمندگی دعوی ایاک نعبد، یک دروغی بیش نیست من که در جان و سرم باشد هوای بندگی هستی بستر تکامل اگر با چشمان باز به حقایق و اسرار جهان بنگریم، خواهیم دید که رهنمود آسمانی (عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم)، حکمفرما است. بر این اساس امام خمینی قدس سره حتی درباره ابلیس می فرماید: خواست شیطان، بد کند با من، ولی احسان نمود از بهشتم برد بیرون بسته جانان نمود خواست از فردوس بیرونم کند خوارم کند عشق پیدا گشت و از ملک ملک پران نمود قم دیار قم، همواره مورد لطف و محبت حضرت امام خمینی قدس سره بود، آن حضرت فرمود: عرصه قم، غیرت بهشت برین است بلکه بهشتش یساوولی است برابر زبید اگر خاک قم به عرش کند فخر شاید گر لوح را بیابد همسر خاکی عجب خاک، آبروی خلائق ملجا بر مسلم و پناه به کافر - امام زدرباره حوزه علمیه قم در پیشگاه حضرت صاحب الامر (عجل الله فرجه الشریف) چنین دعایی نمود: حوزه علمیه قم را علم فرما به عالم تا کند فلک نجات مسلمین را باد بانی نیکخواهش را عطا فرما بقای جاودانی بهر بدخواهش رسان، هر دم بلای آسمانی اشعار سیاسی پرداختن به مسایل سیاسی در جهت اجرای رهنمودی است که امام راحل قدس سره از امام مجتبی علیه السلام آموخته است آن حضرت فرمود: «ندبنا الله لسیاسة الامة» خدا ما را سیاست مدار و سیاست گذار امت دانست. جمهوری اسلامی ما جاوید است دشمن زحیات خویشتن نوید است آن روز که عالم زستمگر خالی است ما و همه ستمکشان را عید است این عید سعید، عید حزب الله است دشمن زشکست خویشتن آگاه است چون پرچم جمهوری اسلامی ما جاوید، به اسم اعظم «الله» است این عید سعید، عید اسعد باشد ملت به پناه لطف احمد باشد بر پرچم جمهوری اسلامی ما تمثال مبارک محمد (ص) باشد از جور رضا شاه کجا داد کنیم زین دیو بر که ناله بنیاد کنیم آن دم، که نفس بود ره ناله نبود اکنون نفسی نیست که فریاد کنیم سالها می گذرد، حادثه ها می آید انتظار فرج از نیمه خرداد کشم جمهوری ما نشانگر اسلام است افکار پلید فتنه جویان خام است ملت، به ره خویش جلو می تازد صدام به دست خویش، در صد دام است خبر بزرگداشت یکصدمین سالگرد تولد حضرت امام خمینی قدس سره گزارشی از مسابقه بزرگ میلاد نور به مناسبت سال ۱۳۷۸ هجری شمسی، مقارن با یکصدمین سالگرد تولد رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی قدس سره از طرف مقام معظم رهبری به عنوان «سال امام» نام گرفت. مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، در جهت منویات مقام معظم رهبری (مد ظله) و برای تبیین اندیشه های حضرت امام قدس سره، اقدام به تشکیل کمیته ای با عنوان «کمیته بزرگداشت یکصدمین سالگرد تولد حضرت امام خمینی قدس سره» کرد. این کمیته عهده دار برنامه ریزی های لازم جهت تبیین اندیشه ها و ابعاد شخصیتی حضرت امام قدس سره و ارایه راهکارهای عملی جهت تبلیغ آن شد. پیشنهادهایی از سوی این کمیته در زمینه های مختلف تحقیقاتی، آموزشی و تبلیغاتی عرضه شد که مورد تصویب مرکز مدیریت قرار گرفت. یکی از این پیشنهادها برپایی مسابقه ویژه طلاب بود. این مسابقه از

دو گنجینه گرانقدر امام: وصیت نامه و منشور روحانیت در نظر گرفته شد که کمیته بزرگداشت، خود عهده دار انجام آن شد. زمان برگزاری مسابقه بر گه های مسابقه، همزمان با ایام خجسته میلاد حضرت فاطمه الزهرا ۳۱ و سالگرد تولد امام خمینی قدس سره در حوزه ها و مدارس علمی سراسر کشور توزیع، و در اختیار طلاب و روحانیان قرار گرفت. قرعه کشی سراسری به مناسبت یکصدمین سال تولد حضرت امام قدس سره به صد نفر از طلاب و روحانیان شرکت کننده در مسابقه، در سراسر کشور که حدنصاب امتیاز را کسب کرده بودند به قید قرعه انتخاب و جوایز ارزنده ای به آنان تعلق گرفت. قرعه کشی در سطح مدارس جهت تشویق هر چه بیشتر طلاب جوان، در سطح مدارس، قرعه کشی دیگری در میان شرکت کنندگان هر مدرسه صورت گرفت و به قید قرعه سه نفر از نفرات برتر هر مدرسه که حایز حدنصاب از امتیاز بودند، به عنوان برندگان مدرسه انتخاب شدند و جایزه ویژه خویش را دریافت داشتند. شمار شرکت کنندگان و برندگان مسابقه این مسابقه، با استقبال بسیار خوبی از سوی طلاب روبرو شد و بیش از ۱۲ هزار طلبه در آن شرکت کردند. تعداد برندگان این مسابقه ۸۵۲ نفر بودند که ۱۰۰ نفر از آنان، در قرعه کشی سراسری انتخاب و ۷۵۲ نفر از آنان به عنوان نفرات برتر مدارس انتخاب شدند. نکته قابل توجه در این مسابقه، حضور گسترده و چشم گیر خواهران طلبه بود که تقریباً یک سوم شرکت کنندگان را تشکیل می دادند و از این تعداد ۱۴۲ نفر برگزیده شدند، که ۱۴ نفر آنان در قرعه کشی سراسری برنده شدند. امید است که خداوند همه ما را در تمسک به قرآن کریم و اهل بیت عصمت و طهارت: یاری فرماید و ما را در رهروی راه امام راحل: توفیق دهد.

گزارش اجمالی از رساله اجتهاد و تقلیدتالیف امام خمینی (ره)

گزارش اجمالی از رساله اجتهاد و تقلیدتالیف امام خمینی (ره) مقدمه: بخشی از دانش و بینش ژرف امام خمینی (ره) که برگرفته از معارف قرآن و علوم اهل بیت علیهم السلام است، در کتابهای برجای مانده او متجلی است. این کتابها که عمدتاً با عباراتی سهل و ممتنع به رشته تحریر در آمده اند در مجموع به دنبال هدف خاصی هستند. گویا همانگونه که روح کلی حاکم بر کتاب تنبیه الامه مرحوم نائینی (۱۳۵۵ ه.ق - ۱۲۷۷ ه.ق) دفاع از اصل توحید و مبارزه با شرک عملی یعنی استبداد است و غضب شدن حق الهی و مردمی را از سوی مستبدین به هیچ وجهی بر نمی تابند، و سفارش اکید بر باز پس گرفتن حق خدا و حق مردم از مستبدین دارد، روح کلی حاکم بر کتابهای امام خمینی این است که نه تنها باید حق خدا و مردم را از ظالمان پس گرفت، بلکه باید حق امام معصوم (ع) را نیز از چنگ غاصبان به در آورد. از دیدگاه امام خمینی در صورتی از حق خدا و امام (ع) و مردم در زمان غیبت امام زمان (عج) رفع ید می شود که حاکمیت به دست شخصی قرار گیرد که هم خداوند و هم امام معصوم (ع) و هم مردم او را به حاکمیت قبول داشته باشند و این شخص کسی جز فقیه عادل که مقبولیت مردمی دارد نخواهد بود. کتابهای امام خمینی (ره) مورد موشکافی های زیادی قرار گرفته اند ولی همه ظرافت ها و ظرفیت های آنها آفتابی نشده است به علاوه بعضی از آن کتابها کمتر معرفی شده اند. لذا وظیفه خود دانستیم که معرفی اجمالی پیرامون رساله اجتهاد و تقلید امام خمینی ارائه دهیم و در انجام این وظیفه از خداوند و روح بلند امام استمداد می طلبیم. نوشتن رساله اجتهاد و تقلید در روز جمعه مطابق عید فطر، سال ۱۳۷۰ ه.ق، حدود ۵۰ سال پیش، در شهر محلات توسط امام خمینی به اتمام رسیده، و در سال ۱۳۸۵ ه.ق همراه با رساله های دیگر از امام به نام های «رساله فی قاعده لاضرر» رساله «فی الاستصحاب» رساله «فی التعادل والترجیح» و «رساله فی التقیه»، مجموعاً تحت عنوان الرسائل، توسط مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان در شهر مقدس قم منتشر شده است، مجتبی تهرانی پاورقی های آن را نوشته است. امام خمینی (رحمه الله) در این رساله ۷۰ صفحه ای حداقل دو هدف اساسی را دنبال می کند: نخست: زمینه فکری لازم را جهت ارائه نظریه ولایت فقیه ایجاد کند، دوم: رساله اجتهاد و تقلید را به گونه ای مطرح می کند که نهاد مرجعیت تقویت شود. و به تبع آن نیروی اجتماعی لازم جهت تغییر اجتماعی (انقلاب) به وجود آید. مباحث این رساله را می توان به سه بخش کلی تقسیم کرد. الف:

مفروضات ۲ب: بحث های ثبوتی (در عالم ثبوت ۲ج: مباحث اثباتی (در عالم دلیل و برهان). مفروض اصلی امام در این بحث این است که چون دین اسلام کامل است و به تمام احتیاجات انسان، اعم از فردی و اجتماعی، توجه دارد لذا هیچ واقعه انسانی بدون حکم و دستور الهی نیست، در هیچ موقعیت زمانی و مکانی هیچ خلایق حکم و دستور اسلام در امور انسانی متصور نیست، و انسان در هیچ زمانی و لو زمان غیبت معصوم (ع) نسبت به احکام دین رها و مهمل نیست، حکم این وقایع یا به گونه ای است که انسانها نسبت به آنها راه قطع آوری دارند. که در این صورت نه نفی و نه اثباتا هیچ کس نمی تواند مانع حجیت قطع شود و شارع هم محال است که قطع را از حجیت بیندازد. اما در صورتی که راه قطع آوری وجود نداشت، چون همه انسان ها نمی توانند احکام دین را استنباط کنند بلکه عملا عده ای خاص می توانند این قوه را تحصیل کنند. لذا دو مقوله اجتهاد و تقلید و فقیه و عامی رخ می نماید که به تبع آن دو سؤال مطرح می شود. اولاً- کسی که قوه استنباط احکام را دارد و به اصطلاح فقیه است چه شؤنی را به واسطه فقاهتش پیدا می کند؟ ثانیاً کسی که قوه استنباط احکام را تحصیل نکرده است و از این حیث عامی تلقی می شود چه شؤن و تکالیفی دارد؟ حضرت امام (ره) برای جوابگویی به این دو سؤال در عالم ثبوت ۶ شان برای فقیه در نظر می گیرد: ۱- عدم جواز مراجعه به غیر در تکالیف شرعی ۲- جواز عمل بر طبق رای خودش ۳- منصب افتاء ۴- منصب قضاوت ۵- منصب زعامت سیاسی ۶- مرجعیت تقلید. امام در اثبات این شؤن برای فقیه و عدم اثبات آن برای عامی از دلایل عقلی، قرآنی و روایات استفاده می کند و می فرماید: «شان عدم مراجعه به غیر نسبت به کسی که قوه استنباط پیدا کرده است بدون هیچ قید اضافی ثابت می شود، یعنی لازم نیست که شخص بالفعل حکمی از احکام را هم استنباط کرده باشد و لازم نیست قوه استنباط او مطلقه و نسبت به تمام ابواب فقه و احکام باشد.» زیرا «دلیل جواز رجوع جاهل به عالم بناء عقلاء است. و بناء عقلاء در مورد رجوع به غیر کسی که قوه استنباط دارد، ثابت نشده است بلکه بناء عقلا ظاهرا فقط جاهل به احکام که امکان تحصیل قوه استنباط را ندارد، مجاز می داند که به غیر مراجعه کند و از طرفی دلیل لفظی وجود ندارد که اطلاق داشته باشد و برساند کسی که قوه استنباط دارد هم می تواند به غیر مراجعه کند.» (۱) امام در مجموع ۸ شرط را برای اجتهاد لازم می داند. الف: علم به فنون علوم عربی به مقداری که برای فهم قرآن و سنت لازم است. ب: انس با محاورات عرفی و فهم موضوعات عرفی که محاورات قرآن و سنت بر طبق آن است. ج: یادگیری مسائل اساسی منطقی. د: علم به بحث های مهم اعلم اصول. ه: علم رجال به مقداری که در تشخیص روایات لازم است. و: شناخت کتاب و سنت. ز: تکرار عملی رد فروع به اصول. ح: فحص کامل کلمات اصحاب خصوصاً قدماء. امام، پس از بیان شروط هشت گانه اجتهاد می فرماید کسی که این اجتهاد را تحصیل کرد حق ندارد به غیر خودش در احکام رجوع کند. لذا شان اول (عدم جواز مراجعه به غیر) را دارد، شان دوم، (جواز عمل بر طبق رای خودش) را هم به همان دلیلی که شان اول را داشت، یعنی بناء عقلاء، دارد. مرحوم امام در مقام اثبات شان سوم (قضاوت) و چهارم (سیاست) می فرماید برخلاف شان اول و دوم که شرع هیچ قبض و بسطی در موضوع صورت نمی داد بلکه قبض و بسط موضوع آن دو به دست عقل و بناء عقل بود، ولی در مورد شان سوم و چهارم تعیین موضوع با شرع است. زیرا قضاوت و زعامت سیاسی دو منصب جعلی و قراردادی هستند. برای توضیح این مطلب امام اصلی را طرح می کند: که به مقتضای آن حکم هیچ کس به جز خدا بر دیگری نافذ نیست و هیچ کس به جز خدا بر دیگری ولایت ندارد. طبق این اصل نه تنها کسی که قوه استنباط دارد منصب قضاوت و زعامت سیاسی ندارد بلکه بدون نصب الهی کسی که مقام نبوت و رسالت و وصایت و بالاترین درجه علمی و سایر فضایل را هم دارد، حکمش نافذ نیست و زعامت سیاسی ندارد. خداوند به دلالت صریح آیات قرآنی پیامبر (ص) و معصومین (ع) را به قضاوت و حکومت منصوب نموده است. در این مورد شبهه ای نیست ولی مورد ثبوت قضاوت و حکومت در زمان غیبت شبهاتی شده است. به نظر امام به اقتضای اینکه دین اسلام دین کاملی است، وارد نمی باشد. سؤال اساسی این است که چه کسی باید منصب قضاوت و حکومت را داشته باشد؟ امام می فرماید قدر متیقن در این فرض فقیه عالم به قضاء و سیاسات دینی است که عادل در رعیت است. پس اثبات منصب قضاوت و ولایت برای فقیه عادل نیز

به نوعی بر اساس حکم عقل است و از همین جهت بحث ولایت فقیه امری کلامی است و در راستای اصل نبوت و امامت است. امام پس از این دلیل عقلی شواهدی از روایات در تایید ولایت فقیه می آورد. که در مجموع ۱۱ روایت است که به صورت تواتر اجمالی می رسانند که فقیه عادل قدر متیقن است که منصب قضاوت و حکومت برای او ثابت است. سپس به مقبوله عمر بن حنظله استدلال می کند، و می فرماید: به شهرت روایی جبران کننده ضعف سند آن است و از حیث دلالت هم تام است، و مقتضی آن عبارت است از اینکه امام (ع) فقیه را حاکم و والی قرار داده است و لازم نیست برای اینکه فقیه عادل ولایت داشته باشد، تمام احکام را بداند. دو روایت دیگری را که امام به آن استدلال کرده است مشهوره ابی خدیجه و صحیحه ابی خدیجه است می فرماید: مشهوره ابی خدیجه اگر شهرت روایی داشته باشد، ضعف سندش جبران می شود و دلالت بر جعل حکومت و ولایت برای فقیه دارد. اما روایت دیگر از ابی خدیجه که امام آن را صحیحه می داند از نظر او دلالتش بر مطلوب تمام است. از کلمات امام برمی آید که منصب قضاوت و زعامت سیاسی را برای کسی که صرفاً قوه استنباط احکام شرعی را دارد ثابت نمی داند بلکه در صورتی برای شخصی که قوه استنباط دارد منصب قضاوت و زعامت سیاسی ثابت می شود که حداقل در مسائل قضایی و سیاسی این قوه را به فعلیت درآورده باشد. اما لازم نیست که تمام احکام را بالفعل، بداند زیرا معرفت به جمیع احکام برای غیر ائمه (ع) حاصل نیست، بلکه محال عادی است، وانگهی اگر موضوع جعل قضاوت و ولایت، معرفت فعلیه جمیع احکام باشد و معرفت فعلی به جمیع احکام امکان وقوعی هم داشته باشد، مشکلی که به وجود می آید این است که تشخیص شخصی که علم فعلی به جمیع احکام داشته باشد مشکل می شود. و نتیجه آن نوعی اختلال در نظام معاش مردم می شود که شارع به هیچ صورت راضی به آن نیست تنها فرضی که باقی می ماند این است که بگوئیم موضوع جعل قضاوت و زعامت سیاسی شخصی است که قوه استنباط احکام را دارد. این قوه را در مورد مقدار معتدبه از احکام به فعلیت رسانده باشد. و به آنها علم داشته باشد. به نظر امام، علاوه بر قوه استنباط احکام و علم به احکام معتدبه، قید دیگری هم برای موضوع قضاوت و ولایت لازم است و آن اینکه فقیه باید عادل هم باشد. «فالقدر المتیقن هو الفقیه العالم بالقضاء والسیاسیات الدینیة العادل فی الرعیة». (۲) یعنی قدر متیقن از انسان هایی که منصب حکومت برای آنان جعل شده است فقیهان آگاه به قضاوت دینی و سیاست دینی هستند که نه تنها در امور شخصی عادل باشند بلکه نسبت به رعیت و مردم هم عدالت به خرج دهند. شئون و تکالیف مقلد سؤالی که در این قسمت به ذهن خطور می کند این است که آیا هیچ کدام از شؤنی که برای فقیه ثابت می شوند برای عامی ثابت هستند؟ امام ثابت نبودن این شئون برای غیر فقیه را امری ضروری می داند و از آن بحث نمی کند، تنها بحثی را که قابل طرح می داند این است که آیا عامی (مقلد) مستقلاً یا به نصب حاکم یا وکالت از سوی حاکم شان قضاوت را دارد یا نه؟ امام، تمامی استدلالهایی را که برای اثبات شان قضاوت برای عامی صورت گرفته مخدوش می داند «فتحصل من جمیع ذلک ان منصب القضاء مختص بالفقهاء و لاحظ للعامی منه» (۳) یعنی از تمام آیات و روایات به دست آمد که منصب قضاوت اختصاص به فقهاء دارد و مقلد مستقلاً هیچ بهره ای از منصب قضاوت ندارد. در مورد اینکه آیا فقیه می تواند عامی را به قضاوت منصوب کند یا نه؟ امام می فرماید: اگر ولایت و زعامت برای فقیه جعل شده باشد که جعل هم شده است نصب قضاوت از شئون ولایت است، و مشکلی در بین نیست، بطور کلی مساله منوط به این است که ادله ولایت فقیه، ولایت را تا چه حدی اثبات می کنند. اما این فرض را که فقیه، مقلد عارف به مسائل قضاء را وکالت دهد ثابت نمی داند. بنابراین از این رساله استفاده می شود که امام هیچ کدام از شئون فقیه را ولو مع الواسطه برای عامی و مقلد ثابت نمی داند. تقریباً تمرکز اساسی بحث امام در رساله اجتهاد و تقلید بر روی اثبات منصب زعامت سیاسی برای فقیه عادل است که پس از اثبات اصل این منصب وعده می دهد که در جای دیگر حدود و ثغور و دامنه ولایت را مورد بررسی قرار دهد. در ادامه امام به دو شان دیگر فقیه که لازم و ملزوم هم هستند، یعنی اینکه فقیه حق دارد فتوی بدهد و مرجع تقلید باشد می پردازد. در مورد اینکه این دو شان برای فقیه ثابت است همان بناء عقلاء را که به مقتضای آن جاهل به عالم رجوع می کند، محکم می داند ولی در مورد اینکه مرجع تقلید و فتوی چه

کسی باشد و آیا می‌توان در صورت تعارض فتوای اعلم با غیر اعلم به غیر اعلم رجوع کرد یا نه؟ در صورتی که دو فقیه که درجه فقاہتشان برابر است وجود دارند آیا می‌توان به دلخواه به یکی از آن دو رجوع کرد یا نه؟ و سؤالات دیگری از این قبیل که در مجموع ناشی از نامشخص بودن موضوع افتاء و مرجعیت تقلید است. پس از حکم و اصلاح‌هایی که در ادله طرفین صورت می‌دهد. می‌فرماید: «فتحصل مما ذكرناه انه ليس في اخبار الباب ما يستفاد منه ترجيح قول الاعلم عند التعارض لغيره ولا تخيير الاخذ باحد المتساوين فلما حيص العمل بالاصول الاوليه لولا تسالم الاصحاب على عدم وجوب الاحتياط ومع هذا التسالم لامحيص عن الاخذ بقول الاعلم لدوران الامر بين التعيين والتخير مع كون وجوبه ايضا مورد تسالمهم ان الظاهر تسالمهم على التخير بين الاخذ بفتوى احد المتساويين وعدم وجوب الاحتياط او الاخذ باحوط القولين». (۴) از آنچه ذکر شد به دست آمد که در اخبار مربوط به علاج تعارض دو خبر چیزی که به درد ترجیح نظر اعلم بر نظر غیر اعلم یا انتخاب فتوای یکی از دو مجتهد مساوی بخورد، نداریم. پس چاره‌ای جز اینکه به اصول اولیه رجوع کنیم نیست و مقتضای اصل اولیه این است که قول اعلم مقدم شود و در صورت تعارض فتوای دو مجتهد مساوی راهی جز انتخاب یکی از دو فتوا نداریم. شرط زنده بودن مرجع تقلید در جواب به این سؤال که آیا برای تقلید از مجتهد، زنده بودن او شرط است یا نه؟ امام می‌فرماید: آنچه می‌تواند برساند که زنده بودن مجتهد شرط جواز تقلید است، یا استصحاب است، یا بناء عقلا، یا اجماع و یا ادله لفظیه مانند قرآن و سنت، اما قرآن و سنت نمی‌تواند در این مورد دلالتی داشته باشد چون دلالت ندارند که شارع در این مورد حکم شرعی تاسیس کرده است، اجماع هم در مساله نفی و اثبات وجود ندارد و می‌ماند بناء عقلا و استصحاب که مقتضای هر دو این است که تقلید ابتدایی از میت جایز نیست. تبدل رای مجتهد در موردی که رای مجتهد عوض می‌شود آیا اعمالی که انجام داده است کافی است یا خیر؟ در این مورد امام تفصیل قائل است و می‌فرماید: اگر فتوای مجتهد مستند به امارات بود در این صورت با تبدل رای اعمال قبلی مجزی نیست ولی اگر مستند به اصول عملیه بود در این صورت اعمالی که قبل از تبدل رای انجام شده است مجزی است و دوباره لازم نیست آورده شود. خاتمه اما در مورد عمل مقلدین در صورت تبدل رای مجتهد، اعمالشان که قبل از تبدل رای بوده است به هیچ صورت مجزی نیست. امام پس از بیان این مطلب تذکر می‌دهد که آنچه تاکنون گفتیم عمده ترین مباحث اجتهاد و تقلید بود و بعضی از امور غیر مهم بود که آنها را به جهت کم‌اهمیتی آنها رها کردیم، می‌فرماید ما از نوشتن این مباحث، در روز جمعه مطابق با عید فطر سال ۱۳۷۰، در محلات فارغ شدیم. والحمدلله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً. پی‌نوشت‌ها: ۱. الرسائل، ص ۹۶. ۲. الرسائل، ص ۱۰۱ و ۱۰۲. ۳. الرسائل، ص ۱۱۷. ۴. الرسائل، ص ۱۵۰. منابع مقاله: فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۵، حیدری بهنویه، عباس؛

اصول و شیوه‌های تحقیق در آثار و اندیشه‌های امام خمینی

اصول و شیوه‌های تحقیق در آثار و اندیشه‌های امام خمینی مقدمه توفیق در هر کاری - فکری یا عملی یا آمیخته‌ای از آن دو - در گرو دو رکن اساسی است: یکی تعیین هدف که در فلسفه از آن به علت غایی تعبیر می‌شود و دیگر روش یا شیوه رسیدن به آن هدف که از آن به اسلوب، شیوه یا متد (me Thod) یاد می‌کنند. اهل منطق - منطق نظری و منطق عملی یا روش‌شناسی در علوم - به روش، اهمیت فوق - العاده‌ای داده‌اند. در منطق نظری آنجا که از ارکان و اجزای تشکیل دهنده علوم بحث می‌شود در بخش مبادی تصویری و تصدیقیه علوم از روش تحقیق بعنوان یکی از رؤس ثمانیه یاد می‌شود و فرزندگان، پیش از ورود به اثبات مسائل علم، نخست روش تحقیق در آن علم را مشخص می‌کنند که اسلوبشان برهانی، تاریخی، تجربی یا نیمه تجربی است. کارشناسان روش‌های تحقیق نیز می‌گویند: " پژوهشگر پس از تعیین و تنظیم موضوع تحقیق باید در فکر انتخاب روش تحقیق باشد. مراد از انتخاب روش انجام تحقیق این است که مشخص کنیم، چه روش تحقیقی برای بررسی موضوع خاصی لازم است. یکی از روانشناسان برجسته (MillerGA) می‌گوید: متاسفانه، آنچه که در یک تحقیق علمی مورد توجه دیگران و حتی سرانجام، مد

توجه خود محقق هم قرار می‌گیرد موضوعی است که کشف شده است، اما اغلب روش کشف که اصلی‌ترین نقش را در یک پژوهش علمی دارد، نادیده انگاشته می‌شود ("۱). در تعریف اجمالی روش تحقیق می‌توان گفت: مجموعه قواعدی است که پژوهشگر را برای دستیابی سریع و مطمئن به پاسخ پرسشهای تحقیقی مورد نظر یاری می‌کند. قرآن مجموعه نظام ارزشی و اعتقادی اسلام را صراط مستقیم و مسلكهای دیگر را سبل نامیده است که همان راه و بهترین روش نیل به سعادت و کمال دو جهان است: "و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله ("۲) این راه مستقیم من است از آن پیروی کنید و از راههای پراکنده پیروی نکنید که شما را از طریق حق دور می‌سازد. چنانکه در سوره بقره، گزینش روش صحیح در انجام امور بعنوان مصداق نیکی شناخته شده است: "ولیس البربان تاءتوا البیوت من ظهورها و لکن البر من اتقی و اتوا البیوت من ابوابها ("۳) کار نیک آن نیست که از پشت به خانه‌ها داخل شوید؛ بلکه نیکی این است که از خدا پروا کنید و از در خانه‌ها وارد شوید. گذشته از آیات یاد شده اصولا دعوت قرآن به پیروی از سنت رسول اکرم (ص) و اهل بیت (ع) او همان دعوت به شیوه و روش آنهاست که در گفتار و کردار شان متجلی شده است زیرا سنت به مفهوم روش و اسلوب است که گاهی از آن به "سیره" و "سبک" تعبیر می‌شود. "و سنه النبی طریقه الی کان یتحرها ("۴) سنت پیامبر (ص) شیوه و طریقه اوست که آن را سزاوار عمل می‌دانسته است. شرح و تفسیر صحیح آثار و اندیشه‌های مریدان بزرگ بشریت بخصوص عالمان ربانی به لحاظ نقش کلیدی آنها در اعتلای تمدن بشری و دنیای اسلام، از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است؛ از همین روی، فردوسی‌شناسی، مولوی‌شناسی، حافظ‌شناسی، شیخ مفیدشناسی و... جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده است. امام خمینی - ره - آینه زلال ثقلین است. برگزاری سمینارها و کنگره‌های متعدد نشان می‌دهد که در جامعه قدر شناس ما خمینی‌شناسی جایگاه ویژه‌ای یافته است و می‌رود که ابعاد ناشناخته و نا پیداکرانه آن انسان کامل بیش از پیش به جهان و نسلهای آینده معرفی شود. ولی باید توجه داشت که امام‌شناسی بسان شناخت هر شخصیت یا طرز تفکری روش و شیوه خاص خود را می‌طلبد که بی‌توجهی به اصول و ضوابط آن، تحقیق ما را با ناکامی مواجه خواهد ساخت. اینجا است که روش‌شناسی تحقیق در آثار امام جایگاه ویژه‌ای می‌یابد. این مقاله در صدد است که اصول و قواعد کلی شیوه پژوهش در آثار امام را - باختصار - مورد بحث قرار دهد. بنابراین، نخست به بررسی بنیادهای تحقیق، نظری می‌افکنیم پس از آن، اصول و مبانی تحقیق نظام مند و سیستمی در آثار و اندیشه‌های امام راحل - ره - را ارائه خواهیم داد. بنیادهای تحقیق در لغت، به معنای حقیقت یابی یا پی‌جویی حقیقت است و در اصطلاح، پی‌جویی حقیقت با شیوه سازمان یافته را گویند. این مفهوم به تعریف فکر در منطق کلاسیک نزدیکتر است. اهل منطق در تعریف تفکر گفته‌اند: "حرکه العقل بین المعلوم والمجهول." حکیم سبزواری در ضمن بیتی فکر را اینگونه تعریف کرده است: "الفکر حرکه الی المبادی و من مبادی الی المراد یعنی، فکر عبارت است از حرکت عقل به سوی معلومات و از معلومات به سوی مطلوب. منطق دانان برای سیرتفکر، مراحل برشمرده‌اند: حرکت به سمت معلومات، حرکت عقل میان معلومات برای یافتن مجهول و حرکت عقل از معلومات و مبادی به سوی مطلوب. (۵) صورت دقیقتر این مراحل که در میان دانشمندان معاصر به "روش عمومی تحقیق" معروف است، عبارت است از: ۱. مواجه شدن با موقعیت نامعلوم و مبهم که نخستین گام تحقیق است. ۲. جمع‌آوری اطلاعات و مدارک؛ در این مرحله، محقق، به جمع‌آوری اسناد و مدارک می‌پردازد. ۳. ارائه فرضیه یا فرضیه‌ها؛ در این مرحله، محقق راه‌حلهای ممکن را حدس می‌زند و مطرح می‌سازد. ۴. بررسی فرضیه؛ پژوهشگر با روشهای متناسب با موضوع تحقیق به بررسی فرضیه یا فرضیه‌ها می‌پردازد. ۵. استنتاج؛ در این مرحله، پژوهش به پایان می‌رسد و پژوهشگر به گوهر حقیقت دست می‌یابد و حاصل پژوهش خود را بصورت کتاب، کنفرانس یا سخنرانی منتشر می‌کند. (۶) چنانکه ملاحظه می‌شود طرح مراحل و ارکان تحقیق در عرف دانشمندان معاصر با جوهره طرح اهل منطق مابینتی ندارد. پس منطق دانان قدیم در طرح مراحل و روش حقیقت‌یابی پیشتاز بوده‌اند. در هر تحقیقی این مراحل طی می‌شود، ولی مهمترین رکن تحقیق که شیوه را محققانه می‌سازد، اتخاذ اسلوب و روش صحیح در بررسی فرضیه‌هاست.

روش بررسی، بر اساس ماهیت موضوع تحقیق و اسناد و مدارک متناسب با آن گزینش می‌شود. در کتاب روشهای تحقیق آمده است: "انتخاب روش انجام تحقیق بستگی به هدفها و ماهیت موضوع پژوهش و امکانات اجرایی آن دارد. بنابراین، هنگامی می‌توان در مورد روش بررسی و انجام یک تحقیق تصمیم گرفت که ماهیت موضوع پژوهش، هدفها و نیز وسعت دامنه آن مشخص باشد ("۷). موضوع یا محور تحقیق از دو قلمرو بیرون نیست: موضوع شناسی و حکم شناسی، گاهی پژوهشگر در صدد آن است که حقیقت پدیده‌ای را به دست آورد؛ بعنوان مثال، می‌خواهد سومی بودن مایع یا ماهیت دموکراسی غربی را اثبات کند. چنانکه گاهی می‌خواهد دیدگاه اسلام یا حکم شرعی آن مایع یا نظام سیاسی خاص را بررسی نماید. از سوی دیگر می‌دانیم که ماهیت پدیده‌ها از جهت خواص و ویژگیها متفاوت است؛ از همین روی برای پی بردن به حقیقت موضوعات، شیوه‌های مختلفی وجود خواهد داشت. فرضیه‌های مورد بررسی ممکن است مربوط به یکی از قلمروهای تاریخی، عقلانی، تجربی، شبه تجربی و شهودی باشند؛ یعنی، پدیده‌های تاریخی و حوادث مربوط به زمان گذشته با روش و اسلوب تاریخی بررسی می‌شوند؛ چنانکه پدیده‌های فراحسی و غیر قابل مشاهده و تجربه، شیوه عقلانی و برهانی می‌طلبند، همانگونه که واقعتهای حسی و قابل تجربه با شیوه تجربی و پدیده‌های تربیتی و روانشناسی یا جامعه‌شناسی با اسلوب نیمه تجربی بررسی می‌گردند. گاهی نیز واقعیت بگونه‌ای است که دست تجربه و عقل از اثبات آن کوتاه و پای هر دو چوبین است، راه حقیقت یابی در قلمرو آن، شهود و مکاشفه عرفانی خواهد بود. همچنانکه اگر در صدد تبیین دیدگاه اسلام بر آیم باید روش اجتهادی را برگزینیم. ولی تحقیق همیشه بصورت مزبور انجام نمی‌گیرد در نتیجه، هدایت از گمراهی و تحقیق از تحریف سردر می‌آورد. اینک نگاهی به دو اسلوب منفی در تحقیق و ویژگیهای شیوه صحیح می‌افکنیم تا شیوه‌های منفی و مثبت تحقیق در آثار امام خمینی - ره - به دست آید. شیوه‌های ناصواب و شیوه صحیح پژوهشگر ممکن است برای مدلل کردن فرضیه‌ها از یکی از سه شیوه پیروی کند: ۱. برخورد گزینشی: تحقیق در گرو دو حرکت اساسی است: یکی جمع‌آوری اطلاعات و ملاحظه همه اسناد و مدارک متناسب با موضوع؛ دوم، تلاش برای یافتن بهترین راه حل برای مساله که مستلزم برخورداری پژوهشگر از ذهن خلاق و جوال است. در شیوه برخورد گزینشی محقق به رکن اول پژوهش توجهی ندارد. او به یک یا چند شاهد یا سند تمسک می‌جوید و بر اساس آن به داوری می‌نشیند. بعنوان مثال، او بسان پژوهشگری است که می‌خواهد فیل را از راه مشاهده یا لمس پا، یا خرطوم آن بشناسد. بدیهی است که چنین اسلوبی، چهره‌ای وارونه از واقعیت به ما نشان خواهد داد. ۲. برخورد قالبی یا با موضع پیشین (پیش داوری): در این اسلوب، پژوهشگر پیش از آنکه به اسناد و مدارک موضوع پردازد، نتیجه را باور داشته و به آن یقین پیدا می‌کند. در نتیجه به سراغ اسناد و مدارکی می‌رود که باورهای وی را تایید کند و یا با آن هماهنگ باشد و دلایل مخالف با باورهای خویش را توجیه یا انکار می‌کند. اینگونه از برخوردها بزرگترین آفت تحقیق است. مفهوم تفسیر به رای قرآن نیز که در روایات بشدت از آن سرزنش شده است به همین دو اسلوب در برخورد با آیات نظر دارد. تفسیر به رای یا افترا به خدا و دروغ زدن به او همان تحمیل گرایشهای فکری و باورهای خویش به قرآن است. چنانکه می‌دانید قرآن، گروهی را بخاطر نسبت دادن دروغ و بستن افترا به خدا ملامت کرده است همانگونه که در آیات متعددی برخورد گزینشی با وحی را با تعبیرهای مختلف مردود شمرده است مانند: "يقولون نومن ببعض و نکفر ببعض" می‌گویند: "به بعضی ایمان می‌آوریم و بعضی را انکار می‌کنیم. یا "بل کذبوا بما لم يحيطوا بعلمه و لما ياتهم تاويله" ("۸) بلکه چیزی را تکذیب کردند که احاطه علمی به آن نداشتند و هنوز واقعیتش بر آنان روشن نشده بود. شهید صدر - ره - در قلمرو روش تحقیق در اقتصاد اسلامی به دو نکته تاکید ویژه‌ای دارد: یکی اینکه "الاقتصاد الاسلامی جز من کل" اقتصاد اسلامی جزئی است از کل پیکره معارف و نظامهای اسلامی. در تبیین این مدعا می‌نویسد: "در قلمرو شناخت اقتصاد اسلامی نباید آن را بطور مجزا از سایر جنبه‌های اسلام مورد بررسی قرار دهیم مثل اینکه حکم اسلام به حرمت ربا یا تجویز مالکیت خصوصی را بگونه منفصل از خطوط کلی اقتصاد اسلامی بررسی کنیم. چنانکه روا نیست مجموعه اقتصاد اسلامی بعنوان پدیده‌ای جدا و بنیاد مذهبی

مستقل از سایر ابعاد مذهب چون بعد اجتماعی و سیاسی و طبیعت روابط حاکم میان آن ابعاد مورد تحقیق قرار دهیم... بلکه ضروری است اقتصاد اسلامی را در ضمن مجموعه اسلام بطور عام که جنبه های متعدد زندگی جامعه را نظم می بخشد بشناسیم چنانکه یک پدیده حسی را ضمن یک نظام کلی که از مجموعه اشیا یی ترکیب یافته است ادراک می کنیم ("۹). استاد شهید صدر - ره - از شیوه ناصواب دوم زیر عنوان "اجتهاد و خودمحموری" یاد می کند و مهمترین جلوه های آن را چهار چیز می داند: "تبریر الواقع، دمج النص ضمن اطار خاص، تجرید الدلیل الشرعی من ظروفه و شرایطه و اتخاذ موقف معین بصوره مسبقه تجاه النص ("۱۰). توجیه واقعیت، گنجاندن نص در ضمن چارچوب خاص، جدا کردن دلیل شرعی از شرایط و مقتضیات خود و موضع گیری پیشین در برابر نص. از دیدگاه او، ممکن است پژوهشگر نص شرعی را به نفع واقع توجیه کند چنانکه عده ای، ادله حرمت ربا را به مبلغ معتنا به که از مرز معقول یا فراتر نهاده - اضعاف مضاعف - اختصاص داده اند. جلوه دوم نیز ممکن است از واقعتهای مانوس زندگی ناشی شده باشد یا از غیر آن". فیحاول الممارس ان يفهم النص ضمن ذلك الاطار المعین فاذا وجده لاینسجم مع اطاره الفکرا همله ("۱۱). پژوهشگر می کوشد تا نص را در ضمن چارچوب و قالب معین فکری خویش بفهمد پس چون آن را با چارچوب فکری خویش ناسازگار دید کنار می نهد. چنانکه ممکن است محقق دلیل شرعی را از شرایط حاکم بر آن جدا کند مثلا سکوت پیامبر (ص) در قبال مالکیت خصوصی معادن را دلیل امضای آن حضرت قلمداد کند. درباره نمود چهارم نیز می فرماید: "دو تفکر را در نظر بگیرید که می خواهند نصوص شرعی را بررسی کنند ولی یکی بیشتر متوجه کشف جنبه های اجتماعی (اصالت اجتماع) و دیگری متوجه رفتار و عملکرد فردی است با آنکه هر دو با نصوص واحدی سر و کار دارند ولی نتیجه گیریها و برداشتهای آنان متفاوت خواهد بود... این موضعگیری که ذهنیت محقق آن را تحمیل می کند و مربوط به عینیت موضوع نیست تنها به نادیده گرفتن برخی از مبانی قانون اسلامی محدود نمی شود بلکه به گمراهی در فهم نصوص و خطا در استنباط حکم شرعی منتهی می شود. این هنگامی است که پژوهشگر موضع فکری و باور پیشین خود را بر نص تحمیل می کند"، فلا یوفق حینئذ الی تفسیره بشکل موضوعی صحیح ("۱۲). در نتیجه به تفسیر عینی صحیح توفیق نمی یابد. البته مفسر یا هر پژوهشگری نمی تواند از هرگونه ذهنیت یا باور و معلومات پیشین بی نیاز باشد زیرا علم را فقط با علم می توان به دست آورد" وتلك الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون ("۱۳) اینها مثالهایی است که برای مردم می زنیم و جز دانایان ادراک نمی کنند، یعنی، با معلومات می توان به معلومات جدید دست یافت. آنچه که شایسته سرزنش است باور و یقین به نتیجه - پیش داوری - پیش از بررسی اسناد بطور همه جانبه است نه برخورداری از باور و معلومات پیشین که لازمه هر تحقیقی است. در مورد شرح اندیشه های امام نیز محقق باید متوجه باشد که با تمسک به یک یا چند نمونه از سخنان امام نمی توان دیدگاه جامع آن بزرگ را نسبت به موضوعی خاص به دست آورد، چنانکه باید هشیار باشیم بجای شرح دیدگاههای امام، دیدگاههای خود را به نام آن بزرگوار سکه زنیم و باورها و قالبهای پیش ساخته خود را براندیشه های او تحمیل نکنیم. سخنان امام به دلیل جامعیت و تعالی شخصیت و اندیشه دارای ابعاد مختلفی است. از همین روی پیش باوران و قالبی اندیشان به آسانی می توانند امام را با خود هماهنگ کنند! و یا جزئی نگران می توانند گوشه ای از کردار یا گفتار او را مستمسک قرار داده و جناح مقابل را در موضع اتهام قرار دهند ولی باید توجه داشت که اینگونه برخوردها محققانه نیست بلکه مصداق تفسیر به رای و برخوردی تحریفگرانه است. ۳. برخورد نظام مند یا تحقیق جامع: در برابر دو شیوه ناقص و منفی یاد شده، روش صحیح تحقیق یا برخورد سیستمی با موضوع تحقیق قرار دارد. در این شیوه، پژوهشگر، اولاً دو مرحله از مراحل تحقیق را که عبارت از برخورد با مشکل و جمع آوری اطلاعات بود طی می کند. پس از آن به ارائه فرضیه یا فرضیه ها می پردازد سپس به بررسی و تجزیه و تحلیل اسناد با روشهای متناسب با آن همت می گمارد و نتیجه را بصورت مدون یا شفاهی ارائه می دهد. بنابراین در این شیوه همه اسناد و مدارک مرتبط با موضوع تحقیق، جمع آوری و بررسی می شوند در حالیکه در روش نخست فقط به پاره ای از آنها توجه می شد. در این شیوه محقق با معلومات لازم ولی بدور از پیش داوری نتیجه می گیرد

در صورتیکه در شیوه دوم، پژوهش در چارچوب قالب و باورهای پیشین محدود می‌شد. اینک باید توجه داشت که پژوهشگر ممکن است در یکی از قلمروها یا اهداف چهارگانه زیر در شخصیت، آثار و اندیشه‌های امام به تحقیق و بررسی بپردازد: ۱. معرفی آثار و تصنیفات اجتهادی و فکری. ۲. کشف دیدگاهها و مبانی فکری آن بزرگ از مطالعه آثار. ۳. تحقیق در آفاق و ابعاد شخصیتی امام - ره - ۴. بررسی تطبیقی آثار و ابعاد شخصیتی آن حضرت. پژوهشگر در قلمرو نخست درصدد آن است که آثار اجتهادی و شاهکارهای علمی امام در زمینه‌های عرفانی، فلسفی، فقهی، اصولی، اخلاقی و... را به جامعه علمی و دین پژوهان معرفی کند ولی در محور دوم می‌کوشد دیدگاهها و مبادی فکری آن حضرت در زمینه‌های مختلف را از لابلای آثار پراکنده کشف و استخراج کند و سبک و نگرش او را برای دیگران تبیین کند. پژوهش در محور سوم ماهیت انسان شناسی دارد در این وادی هدف این است که ابعاد عرفانی، عقلانی، اخلاقی، حماسی، فقهی و... مورد تحلیل قرار گیرد و بعنوان الگوی انسان کامل و شخصیت ربانی به نسل حاضر و آینده معرفی شود و در بعد چهارم، درصدد آن است که آثار و اندیشه‌ها و ابعاد شخصیتی امام را در مقایسه با شخصیتها و احیاگران بزرگ بشناسد و جایگاه شخصیت و آثار او را در کنار شخصیت‌های تمدن ساز دیگر ارزیابی و ارزش گذاری کند. پژوهشگر پس از احراز صلاحیتها و شرایط ویژه در قلمرو تحقیق حکمی و موضوعی در زمینه‌های هر یک از انواع جنبه‌های یاد شده، باید در بررسی و تحقیق خویش به اصول زیر عنایت کامل داشته باشد و گرنه تحقیق او جامع و حایز شرایط نخواهد بود. آن اصول عبارتند از: ۱. لزوم اتخاذ شیوه‌ای متناسب و نظام مند در پژوهش: نخستین اصلی که تحلیلگر اندیشه و آثار باید به آن ملتزم شود این است که باید توجه داشته باشد که امام عالمی است ربانی که به پدیده‌های فردی و اجتماعی با دیده وحی می‌نگرد و در مواردی نیز موضوع را تحلیل می‌کند. پس پژوهشگر آثار امام با دو قلمرو اساسی سر و کار خواهد داشت که هر کدام شرایط و ویژگیهای خاص خود را دارند: یکی قلمرو حکم شناسی و دیگر بعد موضوع شناسی. پژوهشگر، نخست باید محور تحقیق خویش را معین کند که آثار امام را از چه نگاهی می‌خواهد بررسی کند؟ آیا محور بحث حکم شناسی یا موضوع شناسی است؟ اینک می‌گوییم: کسی که می‌خواهد دیدگاههای حکم شناسانه امام را تبیین کند باید به شرایط و اصول روش اجتهادی مسلط و پایبند باشد چنانکه اندیشه‌های فیزیکی اینشتین را فقط فیزیکدانان می‌توانند تفسیر کنند. بعنوان مثال، دیدگاه امام درباره اصل ولایت فقیه با اصل آزادیهای سیاسی و فرهنگی، بحثی است فنی و مشکل که تحصیل مبادی و مسائل آنها آموزشهای ویژه‌ای می‌طلبد. البته آثار امام در مواردی نیز جنبه موضوع شناسی محض دارد. مانند شناخت او نسبت به سیستم سلطنتی یا نگاه او به صنعت و دانش تجربی که ناگزیر باید پژوهشگر، شیوه تحلیل موضوعی مناسب با آن را در پیش گیرد چنانکه در تحلیل حکمی آثار آن بزرگ پای موضوع شناسی در میان است زیرا هر حکمی بر موضوع خاصی بار می‌شود. پس لزوم جامع نگری در پژوهش اقتضا می‌کند که تحلیلگر حکمی نیز باید بعد زمان شناسی و موضوع شناسی قلمرو حکمشناسی خود را جدی بگیرد. برای مثال کسیکه می‌خواهد پدیده جنگ و صلح یا سیاست اقتصادی متمرکز یا بازار آزاد را از دیدگاه امام بررسی کند حتما باید از ساختار موضوعی جنگ و صلح و مکانیسم نظام اقتصادی متمرکز و آزاد شناخت کافی داشته باشد زیرا حکم شناسیهای دقیق امام بر موضوع شناسی یا زمان شناسی دقیق معاصر مبتنی است. آنچه که باید به آن توجه داشت این است که امام - ره - چنانکه حکم شناسی را از زمان شناسی جدا نمی‌کند، به موضوعات نیز بطور جامع و نظام مند می‌نگرد بدانسان که او بر اساس ارتباط طبیعی میان رژیم پهلوی با سیاستهای استکباری آمریکا و ساختار سیاسی و اداری نظام شاهنشاهی به لزوم حذف شاه و نفی اصلاحات و رفرمهای ادعایی او فتوا می‌داد و اصلاحات اساسی و انقلابی را با بقای رژیم ناممکن می‌دانست. ۲. لزوم احاطه بر مبانی و مبادی نظری آثار: بدون احاطه بر مبادی تصویری و تصدیقیه محور تحقیق نمی‌توان مسائل آن را بررسی و تبیین نمود. آثار و اندیشه‌های امام به منزله حالات و عوارضی هستند که بر اصول و جوهرهای پنهان، ریشه می‌دوانند که در عرف علوم از آنها به اصول متعارفه و موضوعه تعبیر می‌شود. پژوهشگر نمی‌تواند بدون دستیابی به ملکوت آثار امام - ره - به ملک اندیشه‌های آن

بزرگ احاطه علمی حاصل کند. سیره نظری و عملی امام بر یک سلسله اصول موضوعه یا مبادی تصدیقیه مبتنی است که عدم احاطه پژوهشگر بر آنها فهم آثار او را وارونه و سطحی جلوه خواهد داد، چنانکه اثبات مسائل دانش اخلاق بر فلسفه اخلاق و شناخت مسائل علوم بر فلسفه علوم متکی است. آنچه که می‌توان بعنوان مبادی تصدیقیه یا مبانی آثار و اندیشه‌های امام از آن نام برد عبارتند از: محور بودن ثقلین، عینیت دیانت با سیاست، جمع میان فقه پویا و سنتی، تفکیک میان اسلام ناب محمدی (ص) و اسلام تحریف شده، جمع میان عشق عرفانی و حماسه و حضور در صحنه‌های اجتماعی و تعقل، وحدت علم و دین، هماهنگی میان ولایت مطلقه فقیه با حکومت مردمی یا دموکراسی، وحدت آزادی با کنترل و هدایت پیامبرگونه و... این مبانی، اصول موضوعه یا مبادی تصدیقیه آثار و اندیشه‌های امام را تشکیل می‌دهند که به نظر ما بدون شناخت و فهم عمیق آنها نمی‌توان به معرفی و تبیین جامع آثار امام همت گماشت. بنابراین، سیره نظری و عملی امام بسان سیره انبیا و اولیای الهی دارای سبک و مبتنی بر اصول و مبانی است که شناخت آنها در شرح و تفسیر افکار آن بزرگ نقش کلیدی ایفا می‌کند و عدم احاطه بر آنها ممکن است چنین تصویری پدید آورد که امام افکار و اندیشه‌اش متناقض است و با یکدیگر همخوانی ندارد. بعنوان مثال چرا از سویی جامعه را به ولایت مطلقه فقیه فرا می‌خواند و از سوی دیگر بطور قاطع اعلام می‌دارد که: "میزان رای ملت است؟" چرا از سویی بر فقه سنتی تاکید می‌کند و از سوی دیگر بر نقش زمان و مکان و پویایی فقه اصرار می‌ورزد؟ اینها و دهها معمای دیگر که کلید حلشان در فهم مبانی و اصول فکری آن حضرت نهفته است. ۳. لزوم هم آوایی با امام در اندیشه و احساس: بر اهل تحقیق پوشیده نیست که گفتار و کردار امام راحل ترجمان قرآن و سنت معصومین (ع) است و قرآن دریایی است ناپیدا کرانه که جز پاکان و راسخان در علم را به اعماق آن راه نیست "لا یمسه الا المطهرون" و "ما یعلم تاویلہ الا الله و الراسخون فی العلم" (۱۴) جز پاکان، حقیقت آن را لمس نتوانند کرد. و تاویل آن را جز خدا و راسخان در علم ندانند. هر دلی از سر او آگاه نیست محرم آن جز ولی الله نیست (۱۵) به همین سبب عترت از کتاب خدا جدایی ناپذیر است چون قرآن صامت را فقط قرآن ناطق می‌تواند تبیین کند. گفتار و کردار معصوم (ع) تفصیل اجمال قرآن است. همانگونه که عمق قرآن را جز پاکان ادراک نمی‌کنند ژرفای سنت ائمه (ع) را نیز جز پاکان و نوادر روزگار و عالمان ربانی ادراک نتوانند کرد علی (ع) فرمود: "ان امرنا صعب مستصعب، لایحمله الا عبد مومن امتحن الله قلبه للایمان، و لایعی حدیثنا الا صدور امینه و احلام رزینہ" (۱۶) دانستن کار ما بسی دشوار است، کسی آن را بر نمی‌تابد جز بنده ای که خداوند قلب او را برای ایمان آزموده باشد و سخن ما را نمی‌فهمد جز سینه‌های امانتدار و عقلهای استوار. عقل رزین همان است که مولوی از آن به عقل عقل یا عقل کل و عقل انبیا و اولیا یا خرد تعبیر می‌کند: "عقل عقلند اولیا و، عقلها بر مثال اشتران تا انتها" "عقل جزئی را قرین کن با خرد تا که باز آید خرد از خوی بد" شاید تعبیر "اولوالالباب" یا خرد ناب در قرآن نیز در همین مفهوم به کار رفته باشد. پس، باید میان عالم و معلوم، تجانس و سنخیتی باشد تا ادراک کامل تحقق پذیرد به گفته مولوی: پس قیامت شو قیامت را ببین دیدن هر چیز را شرط است این تا نگردی او، ندانش تمام خواه کان انوار باشد یا ظلام عقل گردی عقل را دانی کمال عشق گردی عشق را دانی جمال (۱۷) اینک باید دانست که سخن و سیره امام راحل، تفسیر و تجسم ثقلین است. کردار و گفتار آن ولی بحق پرتوی است از آفتاب قرآن و سنت. بدینسان، شرح و فهم سیره و سخن او نیز عقل رزین می‌طلبد "شمس تبریز تو را عشق شناسد نه خرد" یا: تو را شور حسینی می‌شناسد خمینی را خمینی می‌شناسد (۱۸) یا به گفته حافظ: "شرح مجموعه گل مرغ سحر داند و بس که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی ترسم این نکته بتحقیق ندانی دانست" به عبارت دیگر سخن بزرگان را بزرگان می‌فهمند. سخنان و سیره امام راحل برخاسته از اندیشه عادی نیست بلکه محصول افکار و اندیشه عالی است. آنانکه می‌خواهند سخنان او را شرح کنند باید از اندیشه عالی برخوردار باشند و گرنه نمی‌توان با اندیشه عادی به بررسی فکر و اندیشه عالی همت گماشت. ۴. لزوم توجه به قواعد اصولی - بخصوص اصول لفظی - در بررسی: سخنان امام مانند آیات قرآن و روایات و یا هر گفتار یا کردار دیگری مشتمل بر نص و ظاهر، عام و خاص،

مفهوم و منطوق، محکم و متشابه است. بنابراین، قواعدی چون: حکومت و ورود، قاعده تخصیص و تخصص و جمع عرفی و... که در اصول لفظی و غیرلفظی جاری است عینا در شرح آثار و اندیشه های امام جاری خواهد بود. یعنی، همانگونه که در ادله لفظی، نص بر ظاهر، خاص بر عام مقدم بود و مفهوم مانند منطوق حجیت داشت یا متشابه در پرتو محکم تفسیر می شد و در صورت تعارض جمع عرفی به عمل می آمد یا قطعی السند بر ظنی السند مقدم داشته می شد در شرح و بررسی آثار و اندیشه های امام خمینی نیز طبق همان ضوابط عمل می شود. زیرا اصول و قواعد لفظی برای فهم مراد خداوند، سنت رسول اکرم (ص) و اهل بیت (ع) است. شارح و مفسر آثار آن بزرگ نیز می خواهد خط امام را از گفتار و کردار او به دست آورد. زبیدی است که اصول و قواعد لفظی و پاره ای از قواعد اصولی غیرلفظی اختصاص به تحقیق و بررسی در قرآن یا گفتار و کردار معصومین (ع) ندارد. نص، اثری است که بطور صریح بر مراد گوینده دلالت دارد و جز یک مفهوم از آن به ذهن نمی آید مانند: "علم توانایی می دهد" ولی "ظاهر" سخنی است که دارای دو معنی است ولی هنگام شنیدن آن فقط یکی از دو معنی به ذهن متبادر می شود مانند "نماز بپا دارید" که مفهوم واجب بودن نماز به ذهن متبادر می شود. عام سخنی است که بر شمول و فراگیری یک حکم دلالت دارد. مانند "هر عالمی را گرامی بدارید" ولی "خاص" سخنی است که حکم آن فقط مصادیق خاصی را شامل می شود. مانند "عالمان پروا پیشه را گرامی بدارید." یا امام - ره - آنجا که می فرماید: "ما انقلاب خود را به تمام جهان صادر می کنیم" بطور عام سخن گفته است ولی آنجا که می فرماید: "ما از اول گفتیم که انقلابمان را صادر می کنیم ولی صدور انقلاب به لشکرکشی نیست" (۱۹) عموم عام را تخصیص زده و دایره آن را محدود کرده است. چنانکه سخن ممکن است علاوه بر منطوق، مفهوم داشته باشد منطوق همان دلالت مطابقی سخن است ولی مفهوم مدلول التزامی است. برای مثال وقتی که آیه سوره حجرات می فرماید: "اگر فاسقی برای شما خبری آورد درباره آن تحقیق کنید" (۲۰) مفهوم مخالف آن چنین می شود "اگر شخص عادل برای شما خبری آورد تحقیق و تفحص لازم نیست. محکم، سخنی است که دلالت آن بر مقصود نیاز به تاویل ندارد ولی متشابه آن است که بدون تاویل و توجیه، مفهوم ظاهری آن غلط و غیرمعقول به نظر می رسد. برای مثال، آیه "وجوه یومئذ ناضره الی ربها ناظره" در آن روز صورتهایی شاداب و مسرور است و به پروردگارش می نگرند، متشابه است ولی آیه "لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار" (۲۱) چشمها او را نمی بینند ولی او همه چشمها را می بیند، محکم است از همین روی آیه پیشین را تفسیر می کند. بنابراین، دعوت امام به حفظ فقه سنتی و فقه جواهری متشابه است (۲۲) زیرا علاوه بر دلالت بر حفظ سبک و شیوه عمیق فقهی گذشتگان، بر جمود و پافشاری بر متون فقه استدلالی و مسائل گذشته و عدم نوآوری در اجتهاد نیز دلالت دارد ولی در پرتو توجه به نقش زمان و مکان و طرد تحجر و جمود می توان به مراد واقعی امام از آن سخن متشابه پی برد. همانگونه که در شرایط تعارض ظاهری میان آثار او ممکن است قاعده حکومت و ورود یا جمع عرفی جاری گردد. برای مثال امام در جایی می فرماید: "میزان رای ملت است" که بر گرایش عمیق بر نظام دموکراسی دلالت دارد ولی از سوی دیگر امام بر "ولایت مطلقه فقیه" تاءکید می کند: "همین ولایتی که برای رسول اکرم (ص) و امام در تشکیل حکومت و اجرا و تصدی اداره هست برای فقیه هم هست" (۲۳) که خام اندیشان حمایت از نظام استبدادی یا "استبداد فقیه" را از آن می فهمند. لیکن این دو سخن به ظاهر متعارض کاملاً قابل جمع است و آن اینکه امام نه دموکراسی به مفهوم غربی آن را تایید می کند و نه از نقش رهبری به مفهوم استبدادی آن حمایت می کند بلکه او طرفدار نظام حکومتی "الهی - مردمی" است. یعنی، نظامی که در آن شرایط رهبر توسط قرآن و سنت معین شده است و مردم نیز موظفند که بر اساس همان شرایط و ویژگیها رهبر را انتخاب کنند و مورد پشتیبانی قرار دهند. پس حاکمیت از آن خداست که از مجرای حاکمیت مردم و فقیه عینیت پیدا می کند. بنابراین، دموکراسی اسلامی، دموکراسی است که با نقش و حاکمیت مردم گره خورده است از همین روی از مفاسد و معایب دموکراسی غربی بدور است. این اصل در شرح اندیشه های عرفانی و غزلیات امام نیز کارآیی خاصی دارد آنجا که می فرماید: "در میخانه گشایید به رویم شب و روز که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم" چنین به

ذهن می‌آید که امام با اصل عقل و علم رسمی مدرسه سر سازگاری ندارد بلکه مشرب او مشرب عشق و ذوقیات عرفانی است ولی آنگاه که در وصیتنامه الهی - سیاسی اش می‌خوانیم: "اگر مراد از مظاهر تمدن و نوآوردها، اختراعات و ابتکارات و صنعت‌های پیشرفته که در پیشرفت و تمدن بشر دخالت دارد باشد، هیچگاه اسلام و هیچ مذهب توحیدی با آن مخالفت نکرده و نخواهد کرد، بلکه علم و صنعت مورد تاکید اسلام و قرآن مجید است ("۲۴). پی می‌بریم که تناقضی در میان نیست بلکه سخن بلند است و دقت بیشتری می‌طلبد. پس چنانکه ملاحظه شد توجه به اصول لفظی در شرح و تبیین آثار امام نقش کلیدی ایفا می‌کند. چکیده بحث پژوهشگر آثار امام باید نخست بر اساس بنیادهای تحقیق، موضوع تحقیق خویش را معین کند. پس از آن، به گردآوری اسناد و مدارک بپردازد سپس هدف تحقیق خویش را از میان اهداف چهارگانه تعیین کند؛ یعنی، مشخص سازد که آیا هدفش معرفی آثار علمی، استنباط اندیشه یا مبادی فکری و یا تحلیل ابعاد شخصیتی امام و یا بررسی تطبیقی آثار اوست؟ پس از آن بر اساس شناسایی ماهیت فرضیه و موضوع تحقیق، باید شیوه مناسب بررسی را انتخاب کند؛ یعنی، اگر موضوع تحقیق و فرضیه‌ها جنبه حکمی داشته باشد شیوه اجتهادی و اگر ماهیت آن صرف مصداق و پدیده‌شناسی باشد، روشهای تحلیل موضوعی را انتخاب خواهد کرد. آنچه که در مرحله بررسی فرضیه‌ها بسیار سرنوشت ساز است این است که پژوهشگر باید مراقب باشد تا به دام شیوه‌های ناصواب؛ یعنی، روشهای گزینشی و پیش‌داوری گرفتار نشود بلکه اسلوب همه‌جانبه و نظام‌مند را برگزیند. آنچه که او را در گزینش و طی طریق حقیقت‌یاری خواهد کرد چهار اصل اساسی است: یکی اینکه پژوهشگر باید در بررسی خود، تحلیل حکمی را از موضوعی جدا کند و هر یک از آنها را با شیوه مناسب بطور نظام‌مند بررسی کند و بخاطر خطا در تحلیل موضوع به دام خطا در حکم گرفتار نشود. دیگر اینکه بر پژوهشگر لازم است بر اصول و مبادی فکری امام - مبادی تصدیقیه - تسلط کافی پیدا کند، بدیهی است که چون این مبادی غالباً از مقوله اصول متعارفه نیستند بلکه از مقوله موضوعه‌اند، پژوهشگر ناگزیر است درصدد اثبات و تنقیح آنان نیز برآید تا در تحلیل آثار و اندیشه‌های امام که به منزله مسائلی باشند با مشکل مواجه نشود و یا تحقیق او سر از سطحی نگری برداشت عامیانه درنیآورد. دیگر اینکه چون آثار و اندیشه‌های امام محصول شخصیت متعالی است، سنخیت میان عالم و معلوم ضروری خواهد بود بنابراین، پژوهشگر به میزان تعالی شخصیتی خویش بر آثار امام احاطه علمی خواهد یافت؛ یعنی، هر چه بیشتر از بعد احساس و اندیشه با امام هم‌آوایی داشته باشد به همان میزان به آفاق فکری و شخصیتی او دست می‌یابد و در نهایت، جایگاه استخدام و به کارگیری قواعد و اصول لفظی در تحقیق حکمی و موضوعی است که پژوهشگر ناگزیر از توجه به آن است؛ زیرا این اصول و قواعد، اختصاص به وادی استنباط احکام از کتاب و سنت ندارند. من آنچه شرط بلاغ است مجملی گفتم تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل پی‌نوشت‌ها: ۱. نادری، عزت‌الله و سیف نراقی، مریم، روشهای تحقیق و چگونگی ارزشیابی آن، ص ۵۹. ۲. انعام/۳۵۳. بقره/۱۸۹. ر. ک، تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۷۸، حدیث ۶۲۳. ۴. راغب اصفهانی، مفردات. ۵. استاد مظفر، محمد رضا، المنطق، ص ۲۳، چاپ دارالتعارف، بیروت ۶. ر. ک، شریعتمداری، علی، روانشناسی تربیتی، ص ۱۹-۲۰. ۷. نادری، عزت‌الله و سیف نراقی، مریم، روشهای تحقیق و چگونگی ارزشیابی آن، ص ۵۹. ۸. نساء/۵۰ و یونس/۳۹. ۹. شهید صدر، محمد باقر، اقتصادنا، ص ۲۹۱، چاپ دارالتعارف، بیروت ۱۰. همان، ص ۳۸۲. ۱۱. همان، ص ۳۸۳. ۱۲. همان، ص ۳۹۱. ۱۳. عنکبوت/۴۳. ۱۴. واقعه/۷۹ و آل عمران/۱۵۷. از تپشهای این قلم. ۱۶. نهج البلاغه دکتر شهیدی، خطبه ۱۸۹. ۱۷. ر. ک، استاد همایی، جلال الدین، مولوی نامه، ج ۲، ص ۹۲۵. ۱۸. از تپشهای این قلم. ۱۹. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۱/۸/۶۴، دیدار با کارداران کشورهای عربی و آفریقایی ۲۰. حجرات/۶. ۲۱. قیامت/۲۲ و ۲۳ و انعام/۱۰۳. ۲۲. صحیفه انقلاب، ص ۵، چاپ ارشاد ۲۳. در جستجوی راه از کلام امام، دفتر ۸، روحانیت، ص ۲۴۱. ۲۴. صحیفه نور، ص ۹، چاپ ارشاد.

نقد مکتب تفکیک در آثار امام خمینی (قسمت اول) بسم الله الرحمن الرحيم قال الله تعالى: «ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة و جدلهم بالتي هم احسنى ان ربك هو اعلم بمن ضل عن سبيله و هو اعم بالمهتدين»^۱ سپاس خدای را سزااست که اندیشه انسانی را از طریق الهام، با علم الهی پیوند زد و غبار بشری را با ظهور و می ناب شستشو داد و راهی رسا و طریق نمایان در مقابل انسان گشود. درود بی حد و ثنای بی عد بر سفرای راه حقیقت، انبیای عظام (علیهم السلام) که با ارائه طریق الهی دیجور و ظلمت راه را، با جیحون نور و سیحون فروغ خود زدودند و صعوبت قلّه کمال را به سهولت منال، بدل ساختند. برترین تحیات و خالصترین صلوات، به اوصیا، عظام و اولیای کرام، خصوصاً سیدالاصیاء امیرمؤمنان و خاتم‌الاولیاء علیهم صلوات المصلین و درود بی پایان بر رهروان راستین آنها و رهبران جامعه خصوصاً احیاکننده اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله در عصر غیبت کبری حضرت امام خمینی حشره الله مع اجداده الطاهرین. اما بعد، این وجیزه بنام «نقد مکتب تفکیک در آثار حضرت امام» است که در تشریح و تبیین مثلث دینی و نقد این مکتب پرداخته است. فصل ۱: جامعیت حضرت امام خمینی عالمان ربّانی، وارثان انبیای الهی اند و انبیاء «علیهم السلام»، خلفای خداوند می‌باشند و خلفای الهی، مظهر اسم اعظم‌اند و حضرت امام راحل از انبیای الهی و ائمه معصومین «سلام الله اجمعین» خلیفه حق و مظهر حق تعالی بود و در میان عالمان ربّانی، همچون ستاره فروزان و قدر اول ستارگان درخشان گنبد میناست. و به تعبیری مثل حضرت امام ۲ در میان علمای عصر غیبت مثل حضرت نوح پیامبر در میان انبیای اعظام بود، «سلام علی نوح فی العالمین»^۳ حضرت سید سادات و اماجد العرفاء و الفقهاء، قدوة الحکماء المتألهین استاد محقق در حکمت متعالیه با بینش عمیقش شریعت را در خدمت طریقت و ایندو را در خدمت حقیقت می‌دانست و بین آنها جدائی نمی‌انداخت، چون عده‌ای فکر می‌کنند که اهل طریقتند و لذا کاری با شریعت و احکام دین و ظواهر شرعی ندارند. اما ایشان که هم اهل شریعت بود و هم اهل طریقت، در این زمینه سخن دلپذیری دارد و می‌فرماید: «آنان که فکر می‌کردند یا فکر می‌کنند که بدون شریعت می‌توانند به مقصود برسند هیچ شاهد و دلیل ندارد، زیرا ذات اقدس الله که راهنماست، تنها راه کمال و سعادت را عمل به شریعت می‌داند اما آنانکه می‌پندارند از طریق عمل به شریعت نمی‌توان به طریقت رسید، آنان نیز شریعت را درست نشناخته‌اند و درست و صحیح به آن عمل نکرده‌اند، و کسانی که با سیر و سلوک و طریقت و شریعت هماهنگ شدند ولی به حقیقت بار نیافتند، برای آن است که به درستی منازل پیشین سائران و سالکان را طی نکرده‌اند.» حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) در تعلیقه مبارک خویش بر شرح فصوص قیصری فرموده‌اند: «طریقت و حقیقت جز از راه شریعت حاصل نخواهد شد، زیرا ظاهر راه باطن است... کسی که ظاهر را درست انجام نداد و کسی که بخواهد به باطن برسد بدون راه ظاهر، مانند برخی از صوفیان عوام، او هیچ دلیلی از طرف خداوند ندارد.»^۴ و به تعبیر لطیفی حضرت امام راحل کبیر بین فقه و سیاست از یک سو، بین عرفان و سیاست از سوی دیگر و بین فلسفه و سیاست از سوی سوم جمع نمود. ۵ امام خمینی هم صوفیان عوامی را که بدون شریعت، دم از طریقت می‌زنند محکوم می‌کند و هم متحجران و مقدّس‌مآب‌هایی که می‌گویند شریعت، انسان را به طریقت و حقیقت نمی‌رساند فرمود که شما به شریعت عمل نکرده‌اید و گرنه می‌یافتید آنچه را که دیگران یافته‌اند. امام راحل شاخصه‌ای دارد که نه شریعتیان صرف دارند، نه طریقتیان محض، و نه حقیقتیان خالی از شریعت و طریقت؛^۶ هدف امام جز رضای خدا و احیاء کلمه علیای الهی چیز دیگری نبود زیرا رسول اکرم (ص) چنین فرمود: «مِنَ اَصْحَابِ اُمَّتِي وَ هَمَّتْهُ غَيْرَ اللهِ فَلَيسَ مِنْ اللهِ» هر فردی از امت اسلامی اگر همیت روزانه و اهتمام هر بامدادش، چیزی غیر از خداوند باشد، از خدا بیگانه است و چنین شخصی، الهی نمی‌اندیشد و برای خدا کار نمی‌کند و در نتیجه، حشرا و نیز با انگیزه موهوم غیرخدایی خواهد بود. ۷ فصل ۲: حقیقت دین چیست؟ آنچه در اینجا لازم است در دو مقام بحث شود: ۱- الدین ماهو؟ ۲- الدین کم هو؟ ۱- دین به فتح دال به معنای وام - قرض - وام مدات دار است که جمع آن اذّین و دیون است ولی محور بحث در دین به کسر دال است که جمع آن اذّین و ادیان است و در لغت به معنای انقیاد، خضوع، پیروی، اطاعت، تسلیم است و معنای اصطلاحی آن مجموعه عقاید، اخلاق، قوانین و مقرراتی است که برای اداره امور جامعه انسانی و پرورش انسانها

باشد، در معنای دین دو قید معتبر است، یکی انقیاد و خضوع و دیگری اینکه آن انقیاد در برابر برنامه خاص باشد. گاهی همه این مجموعه حق و گاهی همه آن باطل، و زمانی مخلوطی از حق و باطل است. اگر مجموعه حق باشد آن را دین حق و غیر این صورت آن را دین باطل و یا التقاطی از حق و باطل می‌نامند. علمای اهل معرفت برای دین سه معنا ذکر کرده‌اند: ۱- انقیاد ۲- جزاء ۳- عاده. ۸ چون دین به معنای انقیاد است که از عبد است خداوند از دین خود غیرتمندانه حفاظت می‌کند. معنای دوم دین جزاست که: ۱- گاهی جزاء به لسان ظاهر است و ۲- گاهی به لسان باطن (سر قدر) ۳- و به لسان باطن باطن که فوق سرالقدر است. جزاء گاهی از باب تشخیص است نظیر انتقام که چهار قسم است و در معاد اسفار آمده است و از آن جهت که خود عمل به عامل برمی‌گردد یک نحوه جزاء است. مطلب دیگر اینکه آنچه که حکیم به عنوان قله فکر می‌داند عارف به عنوان کوی پرواز می‌شمارد و بالاتر از معنای ظاهر جزاء به لسان سرالقدر است. اما معنای سوم دین که عاده است یعنی عاده به معنای عرفی یعنی تکرار، چون تکرار در وجود ممکن نیست و هر اسمی دولتی و اسمی دارد و عاده به معنای اصطلاحی تکرار است و عقلاً محال خواهد بود. چون جزاء بازگشت به عمل است و چون رجوع مستحیل است پس جزاء است از جهتی و ثواب است از جهت دیگر. اما معنای دوم: الدین کم هو؟ دین مانند یک پاره‌سنگ نیست که چونان ماده‌ای خام در معرض حواس گوناگون قرار گرفته است و در قالب مختلف سازمان یابد، بلکه خود مجموعه‌ای از حقایق و قوانین ثابت است. برخی از این حقایق و معارف غیبی مربوط به خداوند سبحان، اسمای حسنا و صفات علیای اوست که در قوس نزول و پدید آمدن اشیاء نقش دارند و بعضی دیگر مربوط به قیامت، حساب و صراط و مراتب فوق آن است که در قوس صعود سهم دارند و برخی درباره وحی و رسالت و عصمت و طهاره است. پس مجموعه معارف دارای مراتب متفاوت است و هرکسی به توان خود مقداری از آن را فرامی‌گیرد. در این زمینه چه رسا علامه حسن‌زاده آملی در نکته ۲۳۰ کتاب قیم هزار و یک نکته فرموده‌اند: «ولایت صورت دین و فصل آنست یعنی نسبت ولایت به دین نسبت صورت به هیولی و فصل به جنس است هیولی بدون صورت تحقق نمی‌یابد و همچنین جنسی بدون فصل، فافهم. فصل ۳: دین در قرآن کریم قرآن کریم ارائه دین را تنها در شأن ذات اقدس الهی معرفی کرده و عبارتهای گوناگون به آن تأکید می‌نماید، گاه با نسبت دادن دین به خداوند به تنظیم و تدوین الهی آن اشاره کرده و می‌فرماید «رایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا» ۹ و گاه دین را ملک و مُلک خداوند و قلمرو نفوذ او خوانده می‌فرماید: «و قتلوهم حتی لا تکون فتنه و یکون الدین لله فان انتهوا فلا عدوان الا علی الظلمین» ۱۰ یعنی و با آنها پیکار کنید - تا فتنه باقی نماند و دین مخصوص خدا گردد، پس اگر دست برداشتند تعدی جز بر ستمکاران روا نیست. و یا می‌فرماید: «و قتلوهم حتی لا تکون فتنه و یکون الدین کله لله فان انتهوا فان الله بما یعملون بصیر» ۱۱. «... وادعوه مخلصین له الدین» ۱۲ و گاه نیز از دین الهی، با عنوان دین حق و از دیگر ادیان با عنوان ادیان باطله یاد می‌نماید و در مورد حق بودن دین الهی می‌فرماید: «هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق» ۱۳ و یا فرمود: «قتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الاخذ و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق...» ۱۴ از مواردی که قرآن کریم از استعمال لفظ دین در مورد ادیان باطله یاد کرده است، آنجاست که سخن فرعون را با پیروان ناآگاهش نقل کرده است و می‌فرماید: «انی اخاف ان یدل دینکم» ۱۵ یعنی زیرا من می‌ترسم که آیین شما را دگرگون سازد. و از مواردی که در قرآن کریم به قوانین و مقررات و مصوبات بشری اطلاق دین شده است، قانون مصوب سلطان مصر است که در داستان یوسف (ع) از آن به عنوان دین - ملک یاد شده و می‌فرماید: «کذلک کدنا لیوسف ما کان لیاخذ اخاه فی دین الملک» ۱۶ پس دین مشتمل بر مجموعه قوانین و مقررات نیز بوده و این مجموعه در صورتی حق است که فقط توسط خداوند تنظیم شود. «ذلک بان الله هو الحق و ان ما یدعون من دونه هو الباطل و ان الله هو العلی الکبیر» ۱۷ چرا که تنها خداوند است که حق است و آنچه جز او را می‌خوانند باطل است و هر چیزی که به خداوند منتسب است حق بوده و هر چیزی که: از او نباشد باطل خواهد بود. پس از آنجائی که دین مشتمل بر مجموعه قوانین و مقرراتی است که اجباری محض نبوده بلکه متکی به حقایق تکوینی پایدار و ثابت‌اند، از این رو همه این مجموعه همواره با آن حقایق در ظرف خاصی ظهور می‌کند و هنگام

ظهور آن را «یوم‌الدین» می‌گویند که در کریمه ۴ سوره حمد آمده و از کفّار نیز که دین خدا را انکار می‌کنند با عنوان منکرین آن روز نام برده می‌شود «اریت الذی یکذب بالدين» ۱۸ مکان ظهور دین را مدینه نیز گویند. البته این بر آن اساس است که کلمه مدینه از دین اخذ شده باشد و حرف میم جزء حروف آن نباشد. فصل ۴: اضلاع سه گانه مثلث دینی چیست؟ عترت طاهرین علیهم السلام انسانهای کامل و خلیفه تام الهی هستند که به اضلاع سه گانه مثلث دینی عین قرآن و سنت و عقل برهانی احاطه کامل دارند. اگر آن ذوات نوری به مرجعیت و رهبری علمی و عملی امت اسلامی را بر عهده می‌داشتند و چنین سمتهایی از آنان سلب نمی‌شد؛ هر سه منبع غنی و قوی را به نهج کمال و تمام به جامعه بشری ابلاغ می‌کردند؛ زیرا آن ذوات مقدّس از طرفی در تفسیر قرآن به قرآن همانند رسول اکرم (ص) به این اعتقاد بوده‌اند که آیات قرآن مجید نسبت به یکدیگر، ناطق، شاهد و مصدّق است و از این رو از گفتار مفسّرانه و شهادت مبینانه و تأیید و تعیین مصدّقانه، آیات برابر همدیگر استدلال تام می‌کردند و از طرفی دیگر، سنت آنان که پیش و پیش از دیگران برای خودشان روشنی بوده است. حضرت وصی علیه‌السلام فرموده‌اند: پیش از پژمرده شدن نهال علم و قبل از اشتغال به گرفتاری‌های خود از مدار ثورت دانش و میدان انقلاب اندیشه و مکان شکوفایی علم بهره گیرید. (فبادر والعلم من قبل تصریح نسبت به من قبل ان تشتغلوا بانفسکم عن مستتار العلم من عند اهله) ۱۹ عارفان صاحب دل راه دریای باطن را غواصانه با تمام جوارح و جوانح و قلب و قالب و قائب می‌پیمایند «تا سر رود به سر رو و تا پایا بیا بیو» مُحدّثان اصحاب روایت، طریق زمین را سالکانه با پای می‌کنند و با پای و پویایی خویش را مرهون استماع و انصات می‌دانند، حکیمان و متکلمان صاحب نظر با جناح فکر و درایت راه فضایی را طائرانه پرواز می‌نمایند و اوج و عروج خود را در گرو تعقل ناب در عبادی و مبانی عقلی و نقلی معتبر می‌یابند. متخصصان هر رشته نسبت به فنّ خاص خویش اهتمام دارند و ره آورد رشته دیگری را به عنوان تأیید خود یاد می‌کنند، لیکن اوحدی از متضلعان که به نحو سالم نه مکسر، بین معقول و منقول و مشهود جمع کرده‌اند همه آنها را به عنوان تعلیل و تحقیق ذکر می‌نمایند و رؤیت و درایت را هماهنگ می‌کنند و قرآن و برهان و عرفان را مثلث توحیدی می‌یابند: سه نگرده بریشم ار او را پریشان خوانی و حریر و پرند و مطلب دیگر اینکه دین الهی مبتنی بر حقّ، جز با هوشیاری عقل یا اشاره نقل دست‌یافتنی نیست و هر اندازه که حوزه عقل و نقل و وحی در اجتماع گسترش یابد رسیدن به محتوای دین ممکن و نیل به مفاد آن آسان می‌شود و بالعکس هرگاه جهل به سبب جمود و عدم تفکر باطل عقیم، در جامعه‌ای وسعت یابد رسیدن به مدعای دین دشوار و اصل دین مهجور و محو می‌شود. فصل ۵: مکتب تفکیک تفکیک در لغت به معنای «جداسازی» است (چیزی را از چیزی دیگر جدا کردن) و نابسازی چیزی و خالص کردن آن. مکتب تفکیک و جداسازی سه راه و روش معرفت، و سه مکتب شناختی است. در تاریخ شناختها و تأملات و تفکرات انسانی، یعنی راه و روش قرآن، راه و روش فلسفه و راه و روش عرفان. هدف این مکتب، نابسازی و خالص سازی شناختهای قرآنی و سره فهمی این شناختها و معارف است بدور از تأویل و مزج با افکار و نحله‌ها و برکنار از تفسیر به رأی و تطبیق تا حقایق وحی و اصول «علم صحیح» مصون ماند، و با داده‌های فکر انسانی و ذوق بشری در نیامیزد و مشوب نگردد. این سخنی است به اجمال در تعریف و هدف «مکتب تفکیک» چون در اینجا آهنگ بحثی گسترده نیست... ۲۰ اما مهم این است که در کلمات مرحوم میرزا مهدی اصفهانی نه چنین اسمی وجود دارد و نه ایشان مدعی پی‌ریزی مکتبی بوده است به عنوان مکتب تفکیک. مدتها پس از وی توسط یکی از نویسندگان معاصر که از مدافعان جدی این نحله می‌باشند این مکتب با انتساب به ایشان پیشنهاد شد و مقبولیت یافت. ۲۱ مشخصه بارز این مکتب فلسفه‌ستیزی و فیلسوف‌گریزی بسیار حاد ایشان است، بگونه‌ای که می‌توان آن را ذاتی این مکتب دانست و اصولاً پایه‌ریزی تفکیک در جهت ضدیت با فلسفه بوده است. در سراسر کلمات ساکنان اقلیم تفکیک کمتر مسأله‌ای به چشم می‌خورد که در آن با نظرات حکماء و عرفاء مخالفت شده باشد. این امر در کلمات آنها آشکار می‌نماید که به هیچ‌گونه قابل‌بنهان‌سازی نیست. تمامی تلاش تفکیکیان در صحت نفی فلسفه و روش تعقلی است اما نه با تصریح به بطلان احکام عقلی بلکه با بکار بردن تعبیر عقل فطری - که در کلام معاصران قائلان این نحله به عقل دفائنی و انواری

یاد شده، رویه و مدعیات خویش را برخاسته از آن عنوان نموده و در عین حال که از اخباری‌گری انتقاد می‌کنند، روش حکماء و مدعیات آنها را برگرفته از عقل اصطلاحی که با تعبیراتی چون نکراء، شیطنت و عقل ابزاری از آن یاد می‌کنند. از یک سو این مبنا مطرح است که الفاظ اولاً و بالذات برای حقایق خارجی وضع شده، بنابراین اساس مفهومی از عقل و علم ارائه شده که مجرد است و هیچ سنخیتی با انسان مظلّم‌الذات ندارد. ملاک ادراکات انسان، وجدان همین نور علم و عقل است که آن نیز فعل الهی است و ربطی به انسان و اعمال او ندارد. از سوی دیگر به معرفت فطری و نظریه تذکر و اعتبار ادراکات حس و اعمال ربطی پیدا نمی‌کند. از سوی دیگر به معرفت فطری و نظریه تذکر و اعتبار ادراکات حس و در عین حال، نفی ادراکات و علوم مصطلح بشری به دیده‌ی اهتمام نگریسته می‌شود. برخی از این مواضع، مخلوطی ناهمگون از چندین نظریه فلسفی و کلامی و اصول است که از یک سو به بعضی نظریات اشاعره روی آورده و از جانبی به نظریه افلاطون در مورد ادراک نزدیک شده و از جهتی به فلسفه‌های حس‌گرا گرایش پیدا کرده است. برخی دیگر، حاصل جمود بر ظواهر روایی و برخی دیگر صرفاً به انگیزه نفی فلسفه بوده است. اصطلاح مکتب تفکیک که برای نشان دادن تباین کلی میان سه طریق فلسفه، عرفان و معارف خالص دینی مطرح شده است اگرچه عنوان جذابی است ولی حاوی ابهام و ایهاماتی نیز هست. عده‌ای که خود را مروّجان این مکتب می‌دانند شاید عمده پیام آنان به پیروانشان این باشد که باید بر تمام ره‌یافت‌های فلسفی و عرفانی خط بطلان کشید، چرا که فلسفه و عرفان نه هدایت‌گرند و نه ایجاد معرفت می‌کنند، یعنی نه در حوزه دین و ایمان مفیدند و نه در قلمرو شناخت و معرفت. مکاتب فلسفی از همه نوع و عرفان با همه انگاره‌هایش نه تنها با شریعت همخوانی ندارد بلکه تناقض و تباین صددرصد نیز دارد. پس اهل تفکیک در ارائه تصویری متفاوت از تصویر شایع عقل (نیروی ادراکی در انسان) به تلاشی دست زدند تا عقل‌گرایی و تفسیر خویش را همان مراد و منظور شریعت از عقل معرفی نمایند. اهل تفکیک شیوه اخباری‌گرایی را در مواجهه با عقل نفی کردند و برای این روش توضیحات قرآن کریم و روایات را در باب حجّیت مطلق عقل کافی دانستند. از دیدگاه آنان علم و عقل نوری برای نفس ظلمانی به قیام صدوری پدیدار می‌شود. قیام صدوری به معنای وجدان و عرضی نوری برای نفس است. بیان مفهوم ویژه برای عقل بر این اساس بنا شده است که عقل نو علم از سنخ نور هستند و نورانیت آنها با نور حس شباهت دارد. ۲۲ فصل ۶: فلسفه و عرفان‌ستیزی در مکتب تفکیک یکی از مستندات اساسی این دیدگاه در جهت نفی فلسفه نشان دادن عدم اصالت فلسفه اسلامی است. این مطلب به شیوه‌های گوناگونی دنبال می‌شود که از آن جمله موارد زیر هستند: ۱- ریشه‌یابی علّت ورود فلسفه یونانی به جرگه علوم اسلامی و حوزه مسلمانان ۲- بحث و بررسی مسائل گوناگون فلسفی و متناقض نشان دادن آرای فلسفی با مسائل وحیانی. برای ریشه‌یابی فلسفه اسلامی و انگیزه ورود و استفاده از فلسفه چینی اظهار شده است: در عصر امام رضا(ع) و بعد از آن، حادثه عظیم تری از حادثه سقیفه بر اسلام وارد آمده که ترجمه فلسفه و انتشار آن در بین مسلمانان به دستور رشید بود... رسوخ فلسفه در اذهان مسلمانان سبب وهن جمیع احادیث معارف در نظرشان گشت، حتی علمای متحقّق شیعه بر اثر مشوب بودن ذهن به فلسفه، به روایات اهتمام نکردند و این سبب شد بسیاری از اخبار متعارف از بین برود. ۲۳ در کتاب ابواب‌الهدی اینگونه سخن گفته‌اند: «بعد از ظلم و جنایت بزرگ بر رسول و ائمه طاهرین به وسیله مخلوط کردن علوم بشری با علوم دینی... خداوند به وعده خود وفا کرد و عموم علماء و محدثین و فقهاء را هدایت کرد و خود را به آنها شناساند» ۲۴ سخنان اهل تفکیک در این باره بسیار متداول و شایع است که مواردی از آنها را ذکر می‌کنیم: ۱- فلاسفه اسلام منهدم‌کننده اسلام هستند و خدمتگذاران آن نیستند. ۲۵ ۲- هشیار باش ای خردمند که جمیع آن چه فلاسفه معتقدند با جمیع آن چه در شریعت وارد شده است متناقض است. ۲۶ ۳- اساس فلسفه و عرفان با اساس شرایع و قرآن مخالف است. ۲۷ ۴- بعضی از کم‌فکران که خبرویت و بصیرتی در معارف قرآن نداشته و کاملاً آشنا به حقایق و اساس این دین حنیف نبودند تخیل کرده‌اند که اساس معارف همان اساس ارسطو و فلاسفه یونان است. ۲۸ میرزا مهدی اصفهانی صریحاً حکم به تباین کلی بین اسلام و حکمت نموده است و گفته است: فلاسفه اسلام منهدم‌کننده اسلام‌اند نه خادم آن، درس میرزا مهدی را شیخ

محمود حلبی تقریر کرده و بنام تقریرات یاد می‌شود. یکی از بزرگان مکتب تفکیک گفته است: «فلسفه چیز مهمی نیست بلکه اهم مطالب است به حقایق وجدانی، فلسفه دشمن بزرگ معارف الهی است.» ۲۹ حال چگونه می‌توان پذیرفت مکتبی که بزرگانش نسبت به فلاسفه و عرفا افتراء و توهین‌ها زدند که قلم جرأت نقل آن را ندارد آیا مراد از همه افتراها اجتهاد در فلسفه و بیان عدم تساوی کلی بوده است؟! و چگونه بزرگانی چون فارابی، ابن سینا، شیخ اشراق، خواجه طوسی، میرداماد، صدرالمألهین، آخوند نوری، حکیم سبزواری، آقا محمدرضا قمشه‌ای، میرزا مهدی آشتیانی، علامه طباطبائی و سایر فلاسفه متأخر (قدس الله اسرارهم) و حکماء حاضر (دامت برکاتهم) را مشرک و هم‌ردیف شیطان می‌شمردند؟! فصل ۷: فلسفه و عرفان، ذوق و وجدان عارف نامور حکیم متعالی پیشوای بزرگ شیعیان حضرت امام روح‌الله الموسوی الخمینی (رضوان‌الله تعالی علیه) در ضمن شرح حدیث ۳۷ کتاب قیم اربعین (چهل حدیث) در عباراتی رسا فرموده‌اند: «عرفان و علم و شناسایی و دانایی فرق واضح دارند و گویند: علم در اصل لغت مخصوص به کلیات است و معرفت مخصوص به جزئیات و شخصیّات. و گویند: عارف بالله کسی است که حق را به مشاهده حضوریه بشناسد، و عالم بالله کسی است که به براهین فلسفیه علم به حق پیدا کند. و بعضی گویند: علم و عرفان از دو جهت تفاوت دارند: یکی از جهت متعلق، چنانچه ذکر شد، و دیگر در معرفت سابقه فراموشی و نسیان مأخوذ است، پس چیزی را که ابتدائاً ادراک به آن متعلق شد گویند علم به او حاصل شد و چیزی را که معلوم بوده و نسیان شد و ثانیاً مورد ادراک شد گویند معرفت به آن حاصل شد. و عارف را از آن جهت عارف گویند که متذکر اکوان سالفه و نشأت سابقه به کون ملکی و نشئه طبیعی خود شود. و بعضی از اهل سلوک مدعی تذکر عالم در هستند و گویند: اگر حجاب طبیعت که موجب این غفلت و نسیان است از پیش چشم سالک برداشته متذکر عوالم سابقه می‌شود. و بعضی از اهل ذوق می‌گفت: حقیقت معراج معنوی و روحانی تذکر ایام سلف است... و این مطلب خود اگر فی‌نفسه صحیح باشد ولی حقیقت معراج عبارت از این رجوع قهقرایی بودن، در مشرب رحیق عرفان درست نیاید و در مسلک اصحاب قلوب صحیح ننماید، بلکه حقیقت معراج روحانی عبارت از...» ۳۰ و در ضمن شرح حدیث چهارم می‌فرمایند: «عارف به معارف حقّه ارباب معرفت و یقین و سالک طریق اصحاب قلوب و سالکین می‌داند که منتهای سلوک سالکان و غایت آمال عارفان، فهم همین یک آیه شریفه محکمه است (هو الاول والاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم) و به جان دوست قسم که تعبیری برای حقیقت توحید ذاتی و اسمائی بهتر از این تعبیر نیست، و سزاوار آن است که جمیع اصحاب معارف برای این عرفان تام محمدی صلی‌الله علیه و آله و کشف جامع احمدی و آیه محکمه الهی سجده کنند و در خاک افتند، و به حقیقت عرفان و عشق قسم که عارف مجذوب و عاشق جمال محبوب از شنیدن این آیه شریفه اهتزاز می‌کنند و انبساطی الهی برای او دست دهد که لباس بیان به قامت آن کوتاه و هیچ موجودی تحمل آن ندارد. فسبحان الله ما اعظم شأنه و اجل سلطانه و اکرم قدره و امنع عزّه و اعزّ جنابه! آنها که به کلمات عرفای شامخ و علمای بالله و اولیای رحمان خرده‌گیری می‌کنند، خوب است ببینند کدام عارف ربّانی یا سالک مجذوبی بیشتر از آنچه این آیه شریفه تامه و نامه قدس الهی متضمن است بیانی کرده یا تازه‌ای به بازار معارف آورده؟ اینک این کریمه الهیه و آن کتب مشحونه از عرفان عرفا.» ۳۱ در ضمن در شرح حدیث بیست و چهارم درباره معاندین علوم عقلیه می‌فرمایند: «پیش عقل سلیم همانطوری که تصدیق بی‌تصوّر از اغلاط و قبايح اخلاقيه بشمار می‌آید، تکذیب بی‌تصوّر نیز همینطور بلکه حالش بدتر و قبّحش افزون است. اگر خدای تبارک و تعالی از ما سؤال کند که شما که مثلاً «معنی وحدت وجود» را به حسب مسلک حکما نمی‌دانستید و از عالم آن علم و صاحب آن فنّ اخذ نکردید و تعلّم آن علم و مقدمات آنرا نکردید، برای چه کورکورانه آنها را تکفیر و توهین کردید، ما در محضر مقدّس حق چه جوابی داریم بدهیم؟ جز آنکه سرخجالت به زیر افکنیم! و البته این عذر پذیرفته نیست که من پیش خود چنین گمان کردم. هر علمی مبادی و مقدماتی دارد که بدون علم به مقدمات، فهم نتیجه میسر نیست خصوصاً مثل چنین مسأله دقیقه که پس از عمرها زحمت باز فهم اصل حقیقت و مغزای آن به حقیقت معلوم نشود. چیزی را که چندین هزار سال است حکما و فلاسفه در آن بحث کردند و موشکافی نمودند تو

می‌خواهی با مطالعه یک کتاب یا شعر مثنوی مثلاً - با عقل ناقص خود ادراک آن کنی! البته نخواهی از آن چیزی ادراک کرد. «رحم‌الله امرأ عرف قدره و لم يتعدّ طوره» (یعنی خداوند رحمت کند مردی را که اندازه خویش بداند و پا از گلیم خویش فرا نهد). و همچنین اگر از حکیمی متفلسف یا عارفی متکلف سؤال شود: که تو که عالم فقیه را قشری خواندی و ظاهری گفتی و طعن به آنها زدی، بلکه طعن به یک رشته از علوم شرعیّه که انبیاء - علیهم‌السلام - از جانب رب‌الارباب برای تکمیل نفوس بشریّه آورده بودند زدی و تکذیب و توهین از آنها نمودی، به چه جهت دینیّه بود؟ و آیا با چه دلیل شرعی و عقلی جسارت به یک دسته از علماء و فقهاء را جایز دانستی؟ چه جوابی در محضر حق تبارک و تعالی دارد جز آنکه سر خجالت و انفعال را پیش افکند. در هر صورت از این مرحله بگذریم که ملالت آور است. «۳۲ در حاشیه اینگونه فرمایشات عرشی حضرت امام لازم است ذکر شود که در کتب عرفا و حکما مخصوصاً فصوص‌الحکم جناب محی‌الدین عربی و شرح‌های آن و حکمت متعالی جناب صدرای شیرازی از این تعبیراتی چون فلسفه - عرفان، ذوق، وجدان، زیاد استفاده شده است چه اینکه در آثار شاگرد مکتب قرآن و حکیم متعالی امام راحل کبیر نیز کم نیست. مراد از تعبیر ذوق این است که باید هر حقیقت را به لحاظ ادراک خاص عینی موجودات دریافت و چشید نه فقط مفاهیم کلیه و معانی آنها را و این ادراک خاصی را تعبیر به ذوق می‌کنند. علامه قیصری در ضمن شرح کلام ابن عربی در فصوص‌الحکم گویند: «والمراد بـ «الذوق» ما تجده العالم علی سبیل الوجدان و الکشف (کار کارف) لا البرهان و الکسب (کار حکیم و متکلم) و لا - علی طریق الاخذ بالایمان و التقلید (کار انسان معتقد و مؤمن) فإن کلاً منها، و ان کان معتبراً بحسب مرتبه، لکنه لایلحق بمرتبه الکشفیه اذ لیس الخیر کالعیان. ۳۳ مطالبی چند: ۱- جهان‌بینی عندالعارف در عرفان نظری از ذات حق شروع شده تا آخرین موجودی که در جهان خارج است و اسمی از اسماء حق تعالی است، در عرفان سخن از جهان‌بینی اصطلاحی مطرح نیست، بلکه آنچه هست همان هستی‌شناسی است، زیرا جز هستی مطلق که دارای وحدت اطلاق است چیزی نیست مگر آنکه نمود آن بود مطلق می‌باشد. ۲- کار حکیم و مبرهن این است که قوه و همیه و متخیله را تحت قوه قدسیّه تعدیل کند تا حق‌نما بجای حق نباشد تا در برهان مغالطه پیدا نشود، در جدل مسلم‌نما جای مسلم نباشد و مغالطه در جدل پیدا نشود. ۳- تفاوت فلسفه و عرفان نظری در این است که در فلسفه سخن از تقسیم موضوع به اقسام و سخن از کلی و افراد آن است ولیکن در عرفان نظری سخن از اطلاقات و تعینات می‌باشد. بنابراین مسائل عرفان نظری به دو قسم تقسیم می‌شود، یک قسم مسائلی است که موضوع آن وجود مطلق است و قسم دیگر مسائلی است که موضوع آن تعینات خاصه می‌باشد و منظور از قسم اول که هویت مطلقه نه متن ذات خداوند موضوع حکمی قرار گیرد، زیرا آن ذات محض هرگز متقابل ندارد تا محمول او قرار گیرد بلکه مقصود اصل اثبات کردن مطلق است. ۴- تفاوت عرفان با حکمت در واقع تفاوت مطلق با مقید است و چون عالم با علم متحد است و ممکن نیست که علم قید داشته باشد و عالم آزاد باشد، بدین ترتیب فرق عارف و حکیم نیز دانسته می‌شود، حکیم گرچه نسبت به عالمان علوم دیگر آزاد و حرّ است اما نسبت به عارف مقید است و آزاد نیست. ۵- حضرت استاد معظّم آیت حق علامه جوادی آملی فرموده‌اند: مهم‌ترین سهم را در معارف الهی عرفا داشته‌اند که نگذاشته‌اند عقل طغیان کند و فکر امانیستی و عقل‌گرایی به تعبیر امروز به وجود آمد، فلذا در نثر و نظم چیزی برای اهمیت دادن عقل بما هو عقل نگذاشته‌اند. ۶- کمترین حدّ برهانی که در فلسفه راه دارد همان برهان ریاضی است. ۷- موضوع علم عرفان از لحاظ مفهوم دارای علوم انتزاعی و از لحاظ مصداق دارای عموم سعی می‌باشد. ۸- حضرت امام راحل کبیر در ضمن شرح حدیث ۲۴ که پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «همانا علم منحصر است به سه چیز: آیه محکمه...» ۳۴ فرموده‌اند: «بدانکه، «آیه محکمه» عبارت است از علوم عقلیه و عقاید حقّه و معارف الهیه. و فریضه عاده، عبارت است از علم اخلاق و تصفیة قلوب و «سنّت قائمه» عبارت است از علم ظاهر و علوم آداب قالییه. و دلیل بر این ترتیب آن است که کلمه «آیه» که به معنی نشانه است، مناسب با علوم عقلیه اعتقادیّه است.» ۳۵- ۹- عرفان نظری در نزد اهل تحقیق فوق همه علوم و از جمله فوق فلسفه الهی است، اما عرفان عملی همان سیر و سلوک انسان است که مربوط به عقل عملی وی بوده و در آن سخن از تصور و تصدیق و یا

قضیه و قیاس نمی‌باشد. عرفان عملی مربوط به عمل سالک است و آنچه که راه این عمل را تبیین می‌کند و علم است یکی عرفان نظری و دیگری علم اخلاق فلذا فرموده‌اند: عامل مهم تبیین مباحث عرفان نظری همان عرفان عملی است. ۱۰- عرفان نظری فوق فلسفه است، زیرا پیرامون وجود مطلق معینی لاشرط مقسمی مباحثی را طرح می‌کند که عصارهٔ مسائل آن دربارهٔ تعینات آن مطلق است نه خود آن و فلسفه پیرامون وجود بشرط لا یعنی بشرط عدم تخصص طبیعی، ریاضی اخلاقی، منطقی بحث می‌نماید و چون وجود لاشرط که موضوع عرفان است فوق وجود بشرط لا- است که موضوع فلسفه می‌باشد و در نتیجه عرفان نظری فوق فلسفه خواهد بود و محور اثباتی آن وحدت شخصی حقیقت وجود و حصر هستی در آن می‌باشد. ۱۱- نکته‌ای بسیار لطیف از هزار و یک نکته حکیم متعالی علامه ذوفنون آیت حق حسن‌زاده آملی: ۳۶ «فلسفه حرف می‌آورد و عرفان سکوت. آن عقل را بال و پر و می‌دهد، و این عقل را بال و پر می‌کند. آن نور است و این نار، آن درس بود و این در سینه، از آن دلشاد شوی و از این دلدار، از آن خداجوی شوی و از این خداخو، آن به خدا کشاند و این به خدا رساند. آن راه است و این مقصد، آن شجر است و این ثمر، آن فخر است و این فقر، آن کجا و این کجا.» ۱۲- و بالاخره به تعبیر لطیف امام راحل ۳۷ بین پندارهای نازیبا و محصول شیرین برهان فرقه‌های جوهری وجود دارد، چون عقل برهانی است که از گزند مغالطهٔ وهم و از آسیب تخیل مصون است و مراد از عقل برهانی همان است که با علوم متعارفه خویش اصل وجود خدا و ضرورت وحدت، حیات، ابدیت، ازلیت... و سایه صفات حقیقی او را ثابت کرده و در این تثبیت، استوار است، استوار است، گرچه برخی از اسمای مزبور را دلیل نقلی هم اثبات می‌کند پس اگر عقل برهانی - و یا به تعبیر امام (ره) منطقی و برهان که معجزه آیت و نشانهٔ نبوت است و کرامت نشانهٔ امامت و آشنایی با خداست ۳۸ - مطلبی را اثبات یا نفی کرد حتماً در تفسیر قرآن باید آن مطلب ثابت شده مصون بماند و با ظاهر هیچ آیه‌ای نفی نگردد و مطلب نفی شده منتفی باشد و با ظاهر هیچ آیه‌ای ثابت نشود، چنانکه اگر آیه‌ای چند احتمال بود و خبر یک محتمل معین همهٔ آنها عقلاً منتفی بود باید به کمک عقل برهانی آیه مورد بحث را فقط بر همان محتمل حمل کرد و یا اگر آیه‌ای دارای چند محتمل بود که یکی از آنها برابر عقل برهانی ممتنع بود حتماً باید آن محتمل ممتنع را نفی کرد و آیه را به یکی از محتملهای ممکن بدون ترجیح - در صورت فقدان رجحان - حمل کرد. ۳۹ فصل ۸: ولایت اهل بیت عصمت و طهارت و شاگردان آنها در مشرب عرفان و فلسفه دل مؤمن بنا بر حدیث مشهور، عرش و سریر سلطنت حق و منزلگاه آن ذات مقدس، و صاحب دل ذات مقدس است. توجه به غیر حق تعالی خیانت است و حبّ به غیر ذات مقدس و خاصان او که حب اوست خیانت است در مشرب عرفان، و ولایت اهل بیت عصمت و طهارت و دوستی خاندان رسالت علیهم‌السلام و عرفان مقام مقدس آنها امانت حق است چنانچه در احادیث شریفه کثیره امانت را در آیه تفسیر فرموده‌اند به ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، و چنانچه غضب ولایت و سلطنت آن حضرت خیانت به امانت است، ترک تبعیت آن بزرگوار از مراتب خیانت است و در احادیث شریفه وارد است که: «شيعه کسی است که تبعیت کامل کند، و الا مجرد دعوی تشیع بدون تبعیت تشیع نخواهد بود.» ۴۰ «و باید دانست که هر یک از اهل ایمان و سلوک و عرفان و ولایت به طوری حفظ حضور و حضرت کنند که خاص به خود آنهاست. چنانچه مؤمنین و متقین حفظ حضور را به ترک نواهی و اتیان اوامر دانند، و مجذوبین به ترک توجه به غیر و انقطاع تام کامل دانند، و اولیاء و کُمَّل به سلب غیریت و نفی انانیت دانند. و بالجمله یکی از مقامات شامخهٔ اهل معرفت و اصحاب قلوب، مشاهدهٔ حضور حق و حفظ حضرت است، چنانچه با مشاهدهٔ کیفیت علم فعلی حق و فنای اشیاء در ذات حق و حضور موجودات در پیشگاه مقدس و فهم اینکه دار تحقق محضر ربوبیت است، حفظ محضر نمایند به هر مقام که هست، و این نیز از فطریات است.» ۴۱ امام راحل کبیر در ضمن شرح حدیث اولّ چهل حدیث در دفاع از سالک الی الله یا عارف بالله فرموده‌اند: «گاهی هم ممکن است که انکار بی‌جا و رد بی‌موقع و بدون علم و فهم برای ما ضررهای خیلی زیاد داشته باشد و این دنیا عالم التفات به آن ضررها نیست. مثلاً تا شنیدی فلان حکیم یا فلان عارف یا فلان مرتاض چیزی گفت که به سلیقهٔ شما درست در نمی‌آید و با ذائقهٔ شما گوارا نیست، حمل به باطل و خیال مکن. شاید آن مطلب، منشأ داشته باشد از کتاب و سنت

و عقل و شما به آن برنخورده باشید. چه فرق می‌کند که یک نفر فقیه یک فتوی بدهد از باب دیات مثلاً که شما کمتر دیده‌اید و شما بدون مراجعه به مدرکش رد کنید او را، یا آن که یک نفر سالک الی‌الله یا عارف بالله یک حرف بزند راجع به معارف الهیه، یا راجع به احوال بهشت و جهنم و شما بدون مراجعه به مدرکش او را رد کنید سهل است، توهین کنید! یا جسارت نمایید! ممکن است آن شخصی که اهل آن وادی است و صاحب آن فن است یک مدرکی از کتاب خدا داشته باشد یا از اخبار ائمه هدی داشته باشد و شما به آن برنخورده باشید، آن وقت شما ردّ خدا و رسول کردید بدون عذر موجه، و معلوم است به سلیقه من درست نبود یا علم من به این جا نرسیده بود یا از اهل منبر برخلاف آن شنیدم عذر نیست.» ۴۲ اما خضوع و تواضع، امام راحل نسبت به بزرگان عرفا و فلاسفه و اساتید حدیث مفصّلی دارد که مواردی از آنها ذکر می‌شود: ۱- «مشایخ عظام و حکمای بزرگ اسلام خصوصاً استاد و شیخ ما در معارف الهیه جناب عارف کامل آقای آقا میرزا محمدعلی شاه‌آبادی - روحی له الفداء.» ۲ ۴۳ - «حکیم متأله و فیلسوف بزرگ اسلام، جناب محقق داماد - رضوان‌الله علیه - می‌فرماید: حکیم آن است که بدن از برای او چون لباس باشد. هر وقت اراده کند، او را رها کند. او چه می‌گوید و ما چه می‌گوییم؟ او از حکمت چه فهمیده و ما چه فهمیدیم!» ۳ ۴۴ - «جناب محقق خبیر و محدث بی‌نظیر مولانا مجلسی علیه‌الرحمه.» ۴ ۴۵ - «محقق مدقّ طوسی و حکیم عظیم قدوسی - عطراالله مرقده.» ۵ ۴۶ - «جناب عبد صالح عارف به وظایف عبودیت، صاحب مقامات و کرامات علی بن طاووس - قدس الله نفسه» ۶ ۴۷ - «علامه علماء متأخرین، محقق جلیل و جامع فضیلت علم و عمل شیخ انصاری - رضوان‌الله تعالی علیه.» ۷ ۴۸ - «شیخ محقق محیی الدین عربی.» ۸ ۴۹ - «جناب محقق فلاسفه، صدرالحکماء و المتألهین، قدس الله سرّه و اجزل اجره.» ۹ ۵۰ - «جناب محقق فلاسفه و خضر طایفه حقه صدرالمتألهین - رضوان‌الله علیه» ۱۰ ۵۱ - «افضل المتأخرین و اکمل المتقدمین نصیرالملّة والدین - قدس الله نفسه... اعظم الفلاسفه علی الاطلاق حضرت صدرالمتألهین.» ۱۱ ۵۲ - «کتب عرفای شامخین و در فلاسفه کتب صدرالحکماء و الفلاسفه و افضل الحکماء الاسلامیه.» ۱۲ ۵۳ - «شیخ ابوعلی سینا رئیس فلاسفه اسلام.» ۱۳ ۵۴ - «و اوصیک، أيها الاخ الأعزّ، ان لاتسوء الظنّ بهؤلاء العرفاء و الحکماء الذین کثیر منهم من خلّص شیعه علی بن ابی طالب و اولاده المعصومین علیهم السلام، و سلّاک طریقتهم و المتمسکین بولایتهم. و ایاک ان تقول علیهم قولاً منکراً، أو تسمع إلى ما قیل فی حقّهم، فتقع فیما تقع. و لایمکن الإطلاع علی حقیقه مقاصدهم بمجرد مطالعه کتبهم من غیر الرجوع إلى أهل اصطلاحهم، فإنّ لكلّ قوم لساناً و لكلّ طریقه تیاناً. ولو لا مخافه التطویل و الخروج عن المنظور الاصلی، لذکرت من أقوالهم ما یحصل لك الیقین علی ما ادعیناه و الإطمینان بما تلوناه لكنّ الإطالّه خروج عن طور الرسالّه.» ۱۴ ۵۵ - «قد وقع فی کلام معلم الصناعه، الحکیم ارسطاطالیس، أنّ الحقایق البسیطه علی هیئته استداره حقیقیّه. و برهن علیه العارف الجلیل، قاضی سعید القمی، رضوان‌الله علیه.» ۱۵ ۵۶ - «شیخ العرفاء الکاملین و أعظم الفلاسفه المعظّمین، صدرالحکماء و المتألهین قدس الله نفسه الشریفه.» ۱۶ ۵۷ - «مذهب عظامی فلاسفه و شیخ جلیل اشراقی و فیلسوف عظیم الشان طوسی، قدس سرّه.» ۱۷ ۵۸ - «و از امور مهمه‌ای که تبتّه به آن لازم است و اخوان مؤمنین خصوصاً اهل علم کثراً الله امثالهم باید در نظر داشته باشند، آن است که اگر کلامی از بعض علماء نفس و اهل معرفت دیدند یا شنیدند به مجرد آنکه به گوش آنها آشنا نیست یا مبنی بر اصطلاحی است که آنها را از آن حظّی نیست، بدون حجّت شرعیّه رمی به فساد و بطلان نکنند و از اهل آن توهین و تحقیر ننمایند، و گمان نکنند هر کس اسم از مراتب نفس و مقامات اولیاء و عرفا و تجلیات حق و عشق و محبت و امثال اینها که در اصطلاحات اهل معرفت رایج است برد، صوفی است یا مروج دعاوی صوفیه است یا بافنده از پیش خود است. و بر طبق آن برهانی عقلی یا حجّتی شرعی ندارد، به جان دوست قسم که کلمات نوع آنها شرح بیانات قرآن و حدیث است.» ۱۸ ۵۹ - «اکنون کتب و صحف اعظام فلاسفه عالم، با آن که علومشان نیز از سرچشمه وحی الهی است موجود است که شاید بالاتر و لطیف‌ترین آنها کتاب شریف اثولوجیا تصنیف گرانمایه فیلسوف عظیم‌الشأن و حکیم بزرگوار، ارسطاطالیس، است که اعظام حکماء مثل شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا، اعجوبه دهر و نادره زمان، سرخضوع و کوچکی در پیشگاه او زمین گذاشتند، و از رشحات فکر او منطق و تنظیم قواعد آن است، و به همین جهت او را

معلم اول گویند». ۶۰ (نکته: آنچه اساتید بزرگوار ما قائلند این کتاب از افلوطین از شاگردان ارسطو می‌باشد) ۱۹- «نورائیت یک نفر مثل فیلسوف بزرگ اسلامی خواجه نصیرالملة و الدین رضوان الله علیه - و علامه بزرگوار حلی - قدس الله نفسه یک مملکت و ملت را نورانی کرده و تا ابد آن نورائیت باقی است». ۶۱ ۲۰- «کتاب شریف «طهارة الأعراق» محقق بزرگ «ابن مسکویه» و کتاب شریف «اخلاق ناصری» تألیف حکیم متأله و فیلسوف متبحر افضل المتأخرین نصیرالملة و الدین - قدس الله نفسه الزکیه». ۶۲ فصل ۹: منشأ حکمت و عرفان اسلامی، قرآن و حدیث است نه حکمت یونان بزرگ عارف و حکیم و فقیه نامور حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب قیم آداب الصلوة فرموده‌اند: «... حکمت و عرفان اسلامی از یونان و یونانیین نیست، بلکه اصلاً شباهت به آن ندارد. بلی، بعضی از حکمای اسلام به منوال حکمت یونانی مشیء نموده، مثل شیخ‌الرئیس؛ ولی حکمت شیخ در بازار اهل معرفت در باب معرفه الربوبیة و مبدأ و معاد رونقی ندارد و در پیشگاه اهل معرفت ارزشی از برای آن نیست. بالجمله، فلسفه امروز حکمای اسلام را و معارف جلیله اهل معرفت را به حکمت یونان نسبت دادن، از بی‌اطلاعی بر کتب قوم است - مثل کتب فیلسوف عظیم‌الشأن اسلامی، صدرالمآلهین قدس سرّه و استاد... عظیم‌الشأن فیض، عارف جلیل ایمانی قاضی سعید قمی قدس سرّه - و نیز از بی‌اطلاعی به معارف صحیفه الهیه و احادیث معصومین سلام الله علیهم است، پس، هر حکمتی را به یونان نسبت داده و حکمای اسلامی را تابع حکمت یونان انگاشته‌اند». ۶۳ مطالبی چند: ۱- تاریخ فلسفه غیر از تحلیل سیر و تطوّر فکری آن است، زیرا اولی غیر از گزارش و داستان‌سرایی چیز دیگری نیست و دومی علم استدلالی و تعلیلی است؛ زیرا ضامن شرح صعود و سقوط آراء و اقوال بوده، متکفل راز شهرت یا خمول برخی افکار فلسفی است. ۲- آنچه برای یک فیلسوف نافع است همانا تعلیل صعود و هبوط آرای فلسفی است نه آشنایی به گزارش داستانی آنها زیرا با اولی از تکرار اشتباه می‌پرهیزد و از خطای خطیان عبرت می‌گیرد و راه صواب صاحبان آرای صائب را می‌پیماید ولی با دومی چنین بهره‌ای برده نمی‌شود همانند اصل تاریخ حکمرانان، توانگران و... تحلیل علل صعود و سقوط آنان که یکی عبرت آموز است و دیگری سرگرمی و بی‌سود. ۶۴ ۳- اسلام، دین جهانی بوده و هست. لازمه یک دین جامع جهانی، دعوت جهانیان به معارف حقیقی خویش و پاسخ به سؤالهای گوناگون دانشمندان جهان است. چنین دین کامل و فراگیر، همواره دو کار را ترغیب می‌نماید، یکی نشر معارف داخلی و هم در پذیرش پیشنهاد خارجی، آرای صاحب‌نظران با یکدیگر برخورد می‌نماید، و اسلام تضارب آرای را ارج می‌نهد و آن را زمینه ظهور رأی صائب می‌داند، چنان که از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (ع) رسیده: «اضربوا بعضی الرأی ببعض یتولّد منه الصواب» ۶۵ با معیاری که بیان شد گرچه در یونان یا حوزه‌های فلسفی دیگر آرای متعدد و متعاند وجود داشت ولی آرای صاحب‌نظران الهی یونان، توسط حکمای اسلامی با برهان عقل و وحی ارزیابی شد و به حوزه فلسفه اسلامی وارد شد لیکن سایر علوم اسلامی تطوّرهای فراوانی را پشت سر گذاشت تا با بیماری از مسائل غیرمطروح در حوزه‌های یونانی راه یافت، همان‌طور که برای خود علوم اسلامی که اسلام تنها مبتکر و مخترع آنها بوده مانند تفسیر، فقه، اصول فقه، کلام، رجال، درایه، حدیث و... تطوّرهای قابل ملاحظه‌ای رخ داد. برای علوم و افکاری که از غیر حوزه اسلامی به حوزه اسلامی راه یافت، چنین تطوری صورت پذیرفت. غرض آنکه محورهای اصلی واردات فلسفی، همانا اصول و قواعدی است که مورد قبول عقل و وحی اسلامی بوده و هست و چیزی که مخالف آن بوده، جزء اصول و مبادی فلسفه الحادی بوده و به حوزه‌های فلسفی و مسلمین راه نیافت مگر برای پاسخ و نقد و ابطال. ۶۶ ۴- اگر عده‌ای فریب نام یونانی را خورده و آرای خام خاطی را به عنوان افکار و فلسفی پذیرفتند، راه نادرستی را طی کرده‌اند. سخن حکیمان الهی را از زبان فلاسفه اسلامی فراگیرند و از مدعی فلسفه یا مستشرق غیر کارشناس نپذیرند. ۶۷ ۵- حکیم متأله، برهان را همتای عرفان دانسته، آن را ضروری می‌داند نه فقط برای تأیید یا تنبیه، چنانکه عرضه آن دو را بر قرآن فریضه می‌شمارد نه نافله. آری در موارد جزئی که عقل اصل کلی آن را به طور ضرورت یا امکان تصحیح کرده است عرفان حضور دارد و برهان او را همراهی نمی‌کند چنان که در مورد دیگر قرآن همچنان به راه خود ادامه می‌دهد و عرفان عرفای غیر معصوم وی را همراهی نمی‌نماید. ۶۸ ۶- نسبت عرفان و همچنین برهان به

قرآن نسبت مقید به مطلق است و هر مطلقى همه آنچه را که مقید دارد داراست، ولی مقید در اثر قصور وجودی اش بعضی از شئون مطلق را فاقد است لذا انسان کامل معصوم، هم می‌تواند برخی از مشهودهای خویش را به عارف ارائه دهد، چنان که می‌تواند در نزد حکیم بدهد یک برهان اقامه کند و منشاء توان آن ارائه و این اقامه همانا اطلاق و سعه وجودی وحی نسبت به وجودی‌های مقید عرفان و برهان می‌باشد چنان که تفاوت انسان کامل معصوم با عارف و حکیم نیز در همین است. ۶۹ فصل ۱۰: قرآن، عرفان، برهان از هم جدائی ندارند مهمترین بحث قائلان مکتب تفکیک چیزی نیست جز اینکه گفته‌اند: ۷۰ هنگامی که قرار باشد سه مکتب شناختی و معارفی معروف (قرآن، فلسفه، عرفان) از یکدیگر جدا شود، باید هر یک نیز بخوبی شناخته و تبیین گردد. پس معارف قرآنی در مکتب تفکیک، جزو عناصر اصلی است بلکه اصلی‌ترین عنصر است. اما بزرگ حکیم متعالی عارف خجسته حضرت امام خمینی (اعلی الله مقامه الشریف) در آثار بیانی و بنانی درباره جداناپذیر بودن قرآن و عرفان و برهان به کرات اشاره فرموده‌اند از آن جمله: ۱- در ضمن کریمه سوره صافات: «و ندینه ان یا ابراهیم قد صدقت الرءیا انا کذلک نجزی المحسنین» ۷۱ در تعلیقه مبارک خویش در فص اسحاقیه شرح فصوص الحکم فرموده‌اند: «...إلا ان الجمع بین الشریعه و الحقیقه یقتضی ذبح الکبش، ولكن شده محبته ابراهیم. عشقه احتجبه عن الجمع بینهما، فأراد ذبح الا- بن فالندا یكون علی وهم، فافهم. ۷۲ ۲- در تعلیقه دیگری در فص اسحاقیه: «التجلی بالصورة النورية المقیده، كالصورة الشمسية و القمریه، ایضاً مما یرده العقل النظری، فلا بد من ارجاعها الى الحق المشروع، كما فعل شیخ الانبیاء فی رؤیاه الزهره و القمر و الشمس فی قوله: «فلما جن علیه اللیل رأی کوكبا...» الى آخر الآیه: فالتجلی أولاً وقع بالصورة الكوكبية المقیده فی المظهر النفس: ثم بالصورة القمریه التي مظهرها العقل؛ ثم خرج عن حد التقیته و وقع فی مقام الاطلاق بمقامه القدس، فقال إخبارا عن حاله و مقامه: انی و جهت للذی فطر سماوات الأرواح الشمسیه و العقول القمریه و أراضی الأشباح الكوكبية حنیفاً مسلماً و ما أنا من المشرکین» ۷۳ ۳- در کتاب سز الصلوة فرموده‌اند: «و اگر روزگار به عارفی ربانی مهلت دهد، می‌تواند تمام منازل سائرین و معارج عارفین را، از منزلگاه یقظه تا اقصای منزل توحید، از این معجون الهی و حبل متصل بین خالق و مخلوق خارج کند ولی این آرزو از نطق بیان ما بیرون و از حوصله کلام ما افزون است.» ۷۴ ۴- «قرآن کتاب الهی و آن شئون الهیت است، قرآن حبل متصل بین خالق و مخلوق است و به وسیله تعلیمات آن باید رابطه معنویه و ارتباط غیبی بین بندگان خدا و مربی آنها پیدا شود، از قرآن باید علوم الهیه و معارف لدنیته حاصل شود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به حسب روایت کافی شریف فرموده: «انما العم ثلاثة: آیه محکمه، و فریضه عادل، و سنه قائمه» ۷۵ ۵- «قرآن شریف حامل این علوم است، اگر ما از قرآن این علوم را فرا گرفتیم، آن را مهجور نگذاشتیم. اگر دعوت‌های قرآن را پذیرفتیم و از قصه‌های انبیاء علیهم السلام که مشحون از مواعظ و معارف و حکم است تعلیمات گرفتیم اگر ما از مواعظ خدای تعالی و مواعظ انبیا و حکماء که در قرآن مذکور است موعظت گرفتیم قرآن را مهجور نگذاشتیم و الا غور در صورت ظاهر قرآن نیز اخلاص الی الارض است، و از وساوس شیطان است که باید به خداوند از آن پناه برد.» ۷۶ ۶- «چون سالک در الحمد لله جمیع محامد و ائینه را از هر حامد و ثناجویی در ملک و ملکوت مقصور و مخصوص به ذات مقدس حق نمود، و نیز در مدارک ائمه برهان و قلوب اصحاب عرفان به ظهور پیوسته که تمام دائره وجود - بمملکها و ملکوتها و قضاها و قضیضها حیوه شعوری ادراکی حیوانی بل انسانی دارند و حامد و مسبح حق تعالی از روی استشعار و ادراکند و در فطرت تمام موجودات - خصوصاً نوع انسانی - خضوع در پیشگاه مقدس کامل و جمیل علی الاطلاق ثبت و ناصیه آنها در آستانه قدسش بر خاک است، چنانچه در قرآن شریف فرماید: «وان من شیء الا یسبح بحمده و لیکن لا تفقهون تسبیحهم» ۷۷ و دیگر آیات شریفه و اخبار معصومین که مشحون از این لطیفه الهیه است مؤید برهان حکمی متین است، پس چون سالک الی الله به قدم استدلال برهانی یا ذوق ایمانی یا مشاهده عرفانی این حقیقت را دریافت، در هر مقامی که هست دریابد که جمیع ذرات وجود و سکنه غیب و شهود عابد معبود علی الاطلاق و پدیدآرنده خود را طلبکارند، پس با صیغه جمع اظهار کند که جمیع موجودات در همه حرکات و سکنات خود عبادت ذات مقدس حق تعالی کنند و از او استعانت جویند.» ۷۸ ۷- «اکنون کتب و

صحف اعظم فلاسفه عالم با آن که علومشان نیز از سرچشمه وحی الهی است موجود است، که شاید بالاتر و لطیفترین آنها کتاب شریف اثولوجیا تصنیف گرانمایه فیلسوف عظیم‌الشان و حکیم بزرگوار ارسطاطالیس است که اعظم حکما مثل شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا، اعجوبه دهر و نادره زمان، سرخسوع و کوچکی در پیشگاه او زمین گذاشتند، و از رشحات فکر او منطبق و تنظیم قواعد آن است، و به همین جهت او را «معلم اول» گویند. ۷۹ ۸- «بالجمله، ثبوت عقل مجرد، بلکه عوالم عقلیه، موافق احادیث اهل بیت عصمت و اشارات بعض آیات شریفه الهیه (آیات ۸۵ سوره اسراء و ۲۹/ حجر) و ضرورت عقول اولوالالباب (اسفار، ج ۷، ص ۲۶۲) و نتیجه ریاضات اصحاب معارف است و این جوهر مجرد، عقل عالم کبیر است و در لسان بعضی از آن به «آدم اول» تعبیر شده. و این غیر آدم ابوالبشر است. بلکه روحانیت آدم - علیه‌السلام - ظهور آن است. ۸۰ ۹- «باید دانست که نسبت مابین مشاهده حضوریه، که حقیقه‌العرفان است با علوم کلیه الهیه - که شعبه‌ای از آن حکمت الهیه و شعبه‌ای از آن علم‌العرفان است - چون نسبت مابین خیال و رؤیت ... است» ۸۱ ۱۰- قرآن شریف... گاهی با نصف سطر، برهانی را که حکما، با چندین مقدمات باید بیان کنند به صورت غیرشبیبه به برهان می‌فرماید: «مثل قوله تعالی: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلُ اللَّهِ لَفَسَدَتَا» (۲۲ انبیاء) و قوله «لَمَذْهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ» (مؤمنون/ ۹۱) که برهان دقیق، بر توحید است، و هر یک از این دو محتاج به چندین صفحه بیان است که پیش اهلش واضح است و غیراهلش را نیز حق تصرف در آن نیست، گرچه چون کلام جامع است، به اندازه فهمش هر کسی از آن ادراکی می‌کند» ۸۲ ۱۱- «آنان که از جذوه محبت الهی بهره دارند، و از نور معارف قلبشان متنور است، همیشه با حق دلخوش و با رضای او مأنوسند.» ۸۳ ۱۲- «... به هر مرتبه از علم و عرفان یا تعبد و ایمان هستی، نفوذ قدرت و احاطه سلطنت و کمال مالکیت و تمام قاهریت و قیومیت ذات مقدسش را علماً و برهاناً یا شهوداً و عرفاناً یا تحقّقاً و ایقاناً یا تعبداً و ایماناً دریافتی...» ۸۴ ۱۳- «باید دانست که از برای هر یک از اعمال، چه اعمال خیریه و چه اعمال شرّیه فاسده، در نشئه ملکوت و عالم غیب یک صورت غیبیه ملکوتیه است که از آنها به گفته ارباب قلوب و اصحاب معارف الهیه (اسفار، ج ۹، ص ۲۹۰) و اشارات و صراحتات کتاب شریف الهی و صحیفه نورانی آسمانی (سوره زلزال/ ۸ - ۶) و روایات وارده از اهل بیت وحی الهی (بحارالانوار، ج ۸، ص ۷۱)، بهشت اعمال و جهنم اعمال تشکیل شود. و ارض ملکوت، خود در ابتداء امر ساده و قیعان است، و عمل بنی آدم آن را آبادان و معمور کند.» ۸۵ ۱۴- «هان ای عزیز! اگر انسان این مطالبی را که به موازین برهانی، پیش اهلش ثابت (اسفار، ج ۹، ص ۲۲۵) و به نور کشف و شهود، نزد اصحاب معرفت مشهود است (فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۳۰۱-۲۹۷) و مطابق اشارات بلکه صراحتات کتاب الهی (سوره حج/ ۲، سوره نازعات/ ۳۹-۳۶، سوره فجر/ ۲۶-۲۳) و احادیث شریفه وارده از اهل بیت وحی و تزیل است، احتمال نیز دهد، باید آرام نگیرد تا نفس را اصلاح کند» ۸۶ ۱۵- «... در قرآن شریف از این معنی دقیق عرفانی و حقیقت ثابت برهانی، به آیه و نشانه تعبیر شده است» ۸۷ ۱۶- «... قرآنی که الان در دست ماست نازله هفتم قرآن است و این از برکات بعثت است و همین نازله هفتم آنچنان تحولی در عرفان اسلامی در عرفان جهانی بوجود آورد که اهل معرفت شمه‌ای از آن را می‌دانند... رسول اکرم که بزرگترین عارف و بزرگترین عابد است... و آن فلسفه یونانی یک باب دیگری است که در محل خودش بسیار ارجمند است برای اینکه با استدلال اثبات می‌کند... قرآن در عین حالی که یک کتاب معنوی، عرفانی و آنطوری است که به دست ماها، به خیال ماها، به خیال جبرئیل امین هم نمی‌رسد، در عین حال یک کتابی است که تهذیب اخلاق را می‌کند استدلال هم می‌کند...» ۸۸ ۱۷- «ای عزیز! عرفان بالله به قول تو قلب را محلّ تجلیات اسماء و صفات و جلوه ذات و محلّ ورود سلطان حقیقی می‌نماید که محو آثار می‌نماید و تلوین را می‌برد و تعینات را می‌زداید.» ۸۹ ۱۸- «و این خود یکی از معارف است که قرآن کریم و احادیث ائمه معصومین، گوشزد بنی‌الانسان فرمودند و موافق با برهان حکماء اشراق و ذوق اصحاب عرفان، و مشاهدات ارباب سلوک و ریاضت است و در علوم عالیّه ماقبل الطبیعه به ثبوت پیوسته است...» ۹۰ ۱۹- «بدان که حقیقت علم و ایمان که متقوم به علم است نور است و این مطلب علاوه بر آنکه مطابق برهان و عرفان است مطابق نصوص و اخبار اهل عصمت و طهاره علیهم‌السلام نیز هست.» ۹۱ ۲۰-

بندگان خداوند یا عرفا و اولیایند و در سیر الی الله منسلک در سلک ارباب قلوب شدند و این دسته از بندگان مجذوب حق و شیفته جمال بی مثال اویند، و قبله توجّه و آمال آنها ذات مقدّس حق است و نظر به غیر او از عوالم حتّی خود و کمال خود ندارند. ۹۲

۲۱- «گمان نشود که مقصود ما از این بیانات از حدیث شریف به طریق مسلک اهل عرفان قصد کردن مفاد حدیث است به آن، تا از قبیل رجم به غیب و تفسیر به رأی باشد بلکه دفع توهم قصد معانی احادیث وارده در باب معارف است به معانی مبذوله عرفیه، و عارف به اسلوب کلمات ائمه - علیهم السلام - می‌داند که اخبار در باب معارف و عقاید با فهم عرفی عامیانه درست نیاید بلکه ادقّ معانی فلسفیه و غایت معارف اهل معرفت را در آنها گنجانیده‌اند، و اگر کسی رجوع کند به اصول کافی، و توحید شیخ صدوق، علیه‌الرحمه، تصدیق می‌کند این مطلب را.» ۹۳ مطالبی چند: ۱- فنّ برهان چه لِمّ آن، و چه انّ آن، قلب علم منطق و روح آن است. و برهان لئفسه دلیل است. و دلیل در دلیل بودنش دلیل نمی‌خواهد که آفتاب آمد دلیل آفتاب و به تعبیر ثقیل و وزین عارف بزرگ شیخ محیی‌الدین عربی در آغاز فص عطر آگین محمدی (ص) از فصوص‌الحکم: «الدلیل دلیل لئفسه». ۹۴ (شرح فصوص‌الحکم، تحقیق علامه حسن‌زاده آملی، ج ۲، ص ۱۳۲۹) لذا صدرالمآلهین در تعاضد عرفان و برهان در پایان فصل بیست و ششم مرحله ششم اسفار فرماید: عرفان واقعی از برهان حقیقی جدایی ندارد، و برهانی اینچینی با عرفانی آنچنان مخالف نیست و این کلامی کامل و در غایت اتقان و ایقان است. (ج ۱، ط ۱، ص ۱۸۹) ۲- در جلد ۴ اسفار ط ۱- اول فصل دوم، باب ۶، ص ۷۵ نیز فرموده‌اند: عقل و شرع در تجدد نفس ناطقه هم‌زبانند چنانکه در دیگر مسائل حکمت یعنی عقل و شرع دور است که احکام آن با معارف یقین ضروری سازگاری هم و از شریعت الهی دور است که احکام آن با معارف یقینی ضروری سازگار نباشد، و نابود باد هر آن فلسفه را که قوانین آن مطابق با کتاب و سنّت نباشد. یعنی قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارد. ۳- صاحب اسفار اربعه جناب صدرالمآلهین شیرازی (اعلی الله مقامه) در آخرین فصل الهیات آن که در توفیق بین شریعت و حکمت در دوام فیض باری تعالی، و حدوث عالم عنوان نموده است، چنین فرموده‌اند: شریعت و حکمت در دوام فیض باری، که امساک فیض از فیاض علی‌الاطلاق مطلق محال است، و در این که عالم حادث به حدوث زمانی است، موافق با هم‌اند. و بارها اشاره نمودیم که حکمت با شرایع حقّه الهیه مخالف نیست، بلکه مقصود از هر دو یک چیز است که معرفت حق تعالی و صفات و افعال اوست و یا ولایت است. و آن کسی قایل به مخالفت حکمت با شرایع حقّه الهیه در معنی و مقصود است که معرفت به تطبیق خطابات شرعیّه بر براهینی حکمیّه ندارد و قادر بر این تطبیق نیست مگر کسی که مؤید من عندالله و کامل در علوم حکمیّه و مطلع بر اسرار نبویّه است. ۴- حضرت علامه طباطبائی (رضوان الله تعالی علیه) در صدر رساله‌ای وجیز و عزیز به نام علی و الفسلفه الإلهیه فرموده‌اند: دین الهی را از فلسفه الهی جدا انگاشتن براستی ستمی بس بزرگ است. فصل ۱۱: شناخت‌شناسی اهمّ نتایج که در تبیین و نقد نظریه مکتب تفکیک درباره شناخت مطرح است عبارتند از: ۱- در بخش اول برای تأمین خردورزی و عقلانیت این دیدگاه تلاش دارد که هم اخباری‌گری را نفی کند و هم به فلسفه و عرفان گرایش پیدا نکند. کوشش در این جهت به شیوه‌های گوناگون انجام شده است. از عقل و علم مفهوم ویژه‌ای ارائه می‌دهد که نه با وصف علم حصولی راست می‌آید و نه با ویژگی علم حضوری. نفس انسان را بیگانه از سنخ علم و شعور می‌داند، یعنی هنگامی نفس عاقل می‌شود که از ماوراء این حقیقت بدون از نهاد به انسان ضمیمه شود. مهم‌ترین مشکل این تبیین درباره عقل به عنوان منشاء معرفت، بدعتی است که این دیدگاه در تفسیر «عقل» از متون دینی مرتکب شده است که عقل را نه نیروی ادراکی انسان به حساب آورده است و نه موجود مجرد و واسطه فیض در علم و عین. ۲- راهبرد عمل و نمود روشن نظریه معرفت در این دیدگاه تکیه بر «تذکر» و یادآوری است نه فراگیری که مبنای عالم ذرّ و استفاده قطعی از ظواهر در اثبات و تبیین عالم ذرّ است که این خود دچار جزئی‌اندیشی و حمل ظواهر بر مفاد قطعی بدون پاسخ‌گویی به مشکلات آن است. ۳- مبادی مادی گرایانه سبب شده است که نفس مادی فرض شود و به کلی منشاء معرفت، ولو به نحو اعداد، از نفس سلب شود و پیدایش معرفت برای نفس با تفضل گزاف و بدون معیار و گسیخته از حکمت به انسان افاضه شود و سنخیت بین نفس مادی

و علم نوری نیز لازم نباشد. این مواضع با تقارب کامل با مواضع اشعری در خدامحوری محض در عین و علم پیش از آنکه مشکل را حل کند مشکلات دیگری را می‌آفریند که وفاداری به این موضوع جز گذار از آن در مواضع دیگر میسر نیست. ۴- با تصویری که این دیدگاه برای عقل ارائه داده، ارزش ادراکات عقلانی، مطلق و مصون از خطاست، لکن زیر نهاد این سخن موضع مستقروی نیست و مآل این تفسیر این معناست که چون عقل نیروی ادراکی انسان نیست پس ادراکات حاصل آمده از عالم غیب است و البته این منبع همیشه معصوم است، اما مشکل این سخن آن است که نمی‌تواند فلسفه‌زدایی را نتیجه دهد، زیرا احدی از فلاسفه اسلام در آن تشکیک نمی‌کند. اما این معرفت درجه عالی معرفت است و نمی‌توان این عقل نوری را برای مبتدیان و کودکان نیز قبل از کسب هرگونه زمینه در دسترس دید. ۵- ناسازگاری درونی و برونی و تناقض موضع‌گیری در مواضع مختلف و تناقض بار و ابهامات موجود در نظریه معرفت، این دیدگاه را با ناکامی رو به رو ساخته و لذا برخی از هواداران به فکر برون شدن از این روش افتاده و چهره حاد فلسفه‌ستیزی این دیدگاه را مبدل به چهره فلسفه‌پذیری با وجهه نقادی علمی کرده‌اند که این خود عدول از آرمانی است که این دیدگاه پی‌گیری می‌کند و دلیل به امتناع وصول این روش به معرفت صحیح و حقیقی خواهد بود. ۶- ناسازگاری ادعا و رفتار نیز خود فراروی شیوه عمل امر تفکیک است. از سویی، نفی مطلق فلسفه و مکاتب فلسفی دنبال می‌شود و از سویی دیگر، خود موضع فلسفی اتخاذ کرده و به شدت به دفاع از مبانی فلسفی خویش می‌پردازد. به عنوان مثال: اتخاذ مبنای اصالت ماهوی، هرچه باشد موضوع فلسفی است و دفاع از آن نیز جز با اصول فلسفی انجام نشده و نخواهد شد. ۹۵ اما سخن آتشین شعوربخش شورآفرین، شخصیت عظیم، احیاءکننده بینش دینی و برافروزاننده شعله‌های ایمان به آفریدگار، اندیشه‌مندی زمان‌شناس و روشن‌بین در اندیشه و عمل منادی اسلام زنده و مخالف با کج‌اندیشی و واپس‌گرائیها و متحجران، وجود مبارک حضرت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» در زمینه بحث شناخت مطالبی بس زیبا و رسا فرموده‌اند که به مواردی از آنها اشاره می‌شود: ۱- «بدان که از جلیل‌ترین چیزهایی که از عالم ملکوت بر کسی که با قدم معرفت، سالک الی الله است وارد می‌شود، و از عظیم‌ترین فیضی که از حضرت جبروت بر کسی که از قریه «نفس و طبیعت» که ساکنانش ستمکارند مهاجرت نماید افاضه می‌شود و از نفیس‌ترین خلعت‌هایی که پس از خلع نعل ناسوت از ناحیه وادی مقدس و بقعه مبارکه بر او پوشانده می‌شود و از شیرین‌ترین چیزهایی که از شجره مبارکه که در جنت‌الفرودس است پس از قلع نمودن شجره ملعونه از عالم طبیعت به ذائقه او می‌رسد آن است که سینه‌اش از برای فراگرفتن ارواح معانی و بطون آن، و سر حقایق و مکنون آن، فراخ می‌شود و دریچه قلب او باز می‌شود و آنها را از قشرهای تعینات مجرد می‌سازد، و از گورستان ماهیت‌های تاریک برمی‌انگیزد و گرد و غبار عالم طبیعت را از سر و روی آن برمی‌افشاند و آنها را از عالم دنیا به عالم آخرت باز می‌گرداند، و از تاریکی تعیین‌رهایی داده، به نورانیت بی‌تعینی می‌رساند. و از درکات نقص به درجات کمال نائل می‌سازد. و از این شجره مبارکه و چشمه زلال است که درهای تأویل بر دل‌های سالکان باز می‌شود و به شهر علمای راسخینی درمی‌آیند و راه حس را پشت سر گذاشته به منازل کتاب الهی سفر می‌کنند زیرا که قرآن را منزلها و مرحله‌ها و ظاهرها و باطنهایی است که پست‌ترین آنها آن است که در پوسته الفاظ محصور، و در گورستان تعینات مدفون است... و این منزل واپسین نصیب کسانی است که در زندانهای تاریک عالم طبیعت زندانی هستند و سایر مراتب آن را لمس نمی‌کنند مگر آنان که از کثافت‌های عالم طبیعت و حدث و آلودگی آن پاک بوده و با آب حیاتی که از چشمه‌های زلال و صاف جاری است وضو ساخته و دامن اهل بیت عصمت و طهارت را گرفته و به شجره میمونه مبارکه متصل گشته و به دستاویز محکمی که جدا نمی‌شود و ریسمان مستحکمی که پاره نمی‌گردد چنگ زده باشند، تا تأویل و تفسیرشان به رأی خود و از پیش خود نباشد.» ۹۶- ۲ «و باید دانست که نفس انسانی چون آینه‌ای است که در اول فطرت، مصفی و خالی از هرگونه کدورت و ظلمت است، پس اگر این آینه مصفای نورانی با عالم انوار و اسرار مواجه شود که مناسب با جوهر ذات او است، کم‌کم از مقام نقص نورانیت به کمال روحانیت و نورانیت ترقی کند تا آنجا که از تمام انواع کدورات و ظلمات رهایی یابد و از قریه مظلمه طبیعت و

بیت مظلّم نفسیت خلاصی یابد و هجرت کند، پس نصیب او مشاهده جمال جمیل گردد و اجر او بر خدا واقع شود... آری، کسی که متّولی و متصرّف باطن و ظاهر او حق تعالی باشد و در مملکت وجودش جز حق تعالی تصرّف نکند، ارض ظلمانی او مبدّل به نور الهی شود... و از تمام انواع ظلمتها و کدورتها خلاصی یابد، و به نور مطلق که مساوق وحدت مطلقه است رسد. و از این جهت شاید نور را مفرد و ظلمات را به صیغه جمع ذکر فرموده.» ۹۷ ۳- «مقصد قرآن و حدیث تصفیه عقول و تزکیه نفوس است برای حاصل شدن مقصد اعلای توحید.» ۹۸ فصل ۱۲: هستی‌شناسی اهم نتایج درباره هستی‌شناسی مخصوصاً از دو کتاب «ابواب الهدی» و «تقریرات» میرزامهدی اصفهانی و کتاب «عارف و صوفی چه می‌گویند» از میرزا جواد تهرانی: ۱- سخنان ایشان گرفتار اولاً ناسازگاری بوده و ثانیاً خود در نفی فلسفه، منش فلسفه اتخاذ کرده‌اند، به طوری که اگر به سطح و عمق استدلال‌ها و مبانی به کار گرفته شده در نفی فلسفه و یا عرفان توجّهی نداشته باشیم، خط سیر کلی در این مبارزه استفاده از استدلال و مبانی فلسفه است و این با آرمان کلی این دیدگاه در نفی مطلق فلسفه کاملاً ناسازگار است. ۲- موضع‌گیری‌های هستی‌شناسانه این دیدگاه برای ابطال وحدت وجود بوده است و اتخاذ موضع اصالت ماهوی و نفی جعل وجود و برقرار کردن دو قطب مستأصل در هستی، مدعای مصرح و مؤکد در این راستاست، اگرچه تلاش شده تا در نهایت با پذیرش توجیه عرفانی یا فلسفی، موجودیت بالاستقلال موجودات را برای تأمین نظریه توحیدی در هستی نفی کند، لکن این سخن کّرّالی مافر، و فرار از فلسفه به فلسفه است و حکایت از ناکامی توصیه به حذف عقلی یا عرفان دارد که این دیدگاه، بی‌آمال در جستجوی آن است. ۳- مباحثی که این دیدگاه به هدف نفی فلسفه و عرفان به جای مباحث فلسفی و عرفانی جانشین می‌سازد با همه صبغه استدلال در پاسخ‌گویی به جوانب مسأله ناکافی است. نفی مقولات عشر و سخن از تک جوهری و تک عرضی بودن، نفی هیولی و صورنوعیه، تغییر بحث ماهیت و وجود خالق و مخلوق و مالک و مملوک، زاویه‌هایی از تلاش در همین جهت است. هم چنین نشانیدن ماهیات به جای وجود و قول به اصالت آن در جعل و تحقق برای تأمین توحید در مباحث الهیات و فرض کردن «خودمصدقی» برای ماهیت، یا نظیر به وجود که دارای مفهوم و مصداق است، دچار شدن به خلط حیثیت تقیدیه و تعلیله که برای تأصل بخش به ماهیت، استناد به حیثیت تعلیله، سبب غفلت از حیثیت تقیدیه برای آن شده است. به عبارت دیگر، وجود متأصل نیازی به حیثیت تقیدیه ندارد و ماهیت که دارای تساوی نسبت با وجود و عدم است نمی‌تواند بدون حیثیت تقیدیه نسبت به تحقق و هستی باشد. دیدگاه مکتب تفکیک با غفلت از این مطلب به خلط و مغالطه دچار شده است. ۴- گام به گام تمام مبانی وحدت وجود از سوی این دیدگاه مردود اعلام می‌شود و در این جهت هر سخنی از سوی هر کسی مفید افتد، عین صواب و قابل استناد تلقی شده است. ساختن دو مرحله برای ماهیت مفهوم و مصداق بالاستاله، اصاله جعل ماهیت برای تصحیح مغایرت بین خلق و خالق، تشکیک در ماهیت، تردید در خیریت وجود... از جمله نکات مبنایی است تا وحدت وجود را ویران سازد. ۹۹ اما نگاهبان بزرگ دین و زنده‌نگاهدارنده اصول و ارزشهای اسلامی و مدافع آنها در برابر تندباد شبهه‌ها و طوفان تردیدها، از برجستگان عرصه فلسفه و کلام و عرفان اسلامی و از مرزبانان توانای عقیده و عقلانیت دینی، اصلاح‌گری اجتماعی صاحب مرتبت والا یعنی وجود بابرکت مرجع و ملجاء مشتاقان علوم نقلی و عقلی حضرت امام خمینی حُشره الله مع الاجداده الطاهرین درباره فصل اخیر مطالب گسترده‌ای در آثار بنانی و بیانی فرموده‌اند که به مواردی از آنها اشاره می‌شود: ۱- «هر اندازه که وجود از شائبه عدم و نیستی‌ها به درآید و از اختلاط به جهل و ظلمت خالص گردد به مقدار خلوصش زیبا و دلپسند خواهد بود و از این روست که عالم مثال از عالم ظلمات طبیعت زیباتر است، و عالم روحانیات و مقرّین و مجردات از آن دو عالم طبیعت و مثال زیباتر است، و عالم ربوبی از همه این عوالم زیباتر است، زیرا که هیچ شائبه نقص در آن نیست و از مخلوط شدن به عدمها و نیست‌ها مقدس و از ماهیت و لواحق آن منزّه است، بل هر چه زیبایی و جمال و نور هست، همه از اوست و نزد اوست و او همه زیبایی است و همه‌اش زیبایی است. سید محقق داماد (قدس سره) در قبسات بنابر آنچه از او نقل شده، می‌گوید: «و خدای تعالی همه وجود است و همه‌اش وجود است و همه زیبایی و کمال است و همه‌اش زیبایی و کمال است و جز

او به طور عموم، پرتو نور او و تراوشهای وجود او و سایه‌های ذات اویند.» ۱۰۰-۲ ذکر چند اصل: اصل اول، «اصالت وجود و اعتباریت ماهیت است، این اصل، در بحث مبدأ و معاد اصالت دارد، و با پرده‌برداری از غموض تصوّر آن، و روشن کردن اطراف و حواشی آن، این امر عظیم روشن شده و اصول مبحث توحید، و کثیری از مباحث مبدأ و معاد منقّح می‌شود.» اصل دوم، این که «تشخیص عین وجود است» زیرا بنا بر مسلک اصالت وجود، غیر از وجود، حقیقت دیگری متحقق نیست، پس مشخص، همان متأصیل است، و متأصیل هم «وجود» است، و اگر از مفاهیم سخن به میان می‌آید برای اینست که آنها علایم و امارات تشخیص می‌باشند، چنان که در حق سبحانه، امارات وجود تشخیص، همان مفاهیم کلی؛ علم و اراده و قدرت و حیات است... اصل سوم، از اصول این باب این است که «وجود، ذو مراتب است» و بالذات دارای شدت و ضعف و تقدّم و تأخر می‌باشد. غرض از ذکر این اصل این است که: بنا بر اصالت وجود، آنچه در حقیقت، واقع است و وجود است، و در متن عالم، غیر از وجود چیزی متحقق نیست... و این صدور در خارج، محقق است.» ۱۰۱-۳ یک وجود ذو مراتب در هر مرتبه از مراتبش باشد، وجود واحدی است که نحوه وحدتش عین نحوه وجودش است زیرا وحدت مساوق وجود است هم در اعلا مرتبه وجود، وجود واحدی است که وجودش عین وحدت است و به تمام ذات واحد است، هم در ادنا مرتبه وجود که هیولا و صرف قوه باشد، عین وحدت است و وحدتش عین نحوه وجودش است و نحوه وجودش عین تشخیص است. ۱۰۲-۴ «حقیقت وجود عین شعور و علم و اراده و قدرت و حیات و سایر شئون حیاتی است به طوری که اگر شیئی از اشیاء را علم و حیات مطلقاً نباشد وجود نباشد، و هر کس حقیقت اصالت وجود و اشتراک معنوی آن را با ذوق عرفانی ادراک کند، می‌تواند ذوقاً یا علماً تصدیق کند حیات ساریه در همه موجودات را با جمیع شئون حیاتی، از قبیل علم و اراده و تکلم و غیر آن، و اگر به ریاضات معنوی دارای مقام مشاهده و عیان شد، آن‌گاه غلغله تسبیح و تقدیس موجودات را عیاناً مشاهده می‌کند.» ۱۰۳ اما مطلبی درباره وحدت وجود مراد از وحدت وجود چیست؟ برای وحدت وجود معنای متصور است که با بیان آنها جایگاه آن روشن می‌گردد. ۱- یکی از وجوه معانی وحدت وجود آن است که وجود شخصی واحد منحصر به فرد است که همان واجب‌الوجود بالذات است. و مفهوم وجود را همین یک مصداق است و غیر از این فرد مصداق دیگری ندارد. و آنچه که غیر این یک مصداق همانند آسمان، زمین، ملک و غیره است خیالات همان یک فرد است و این موجودات چیز دیگری غیر از همان یک فرد نیستند همانند آب دریا و امواج آن. نظر مورد پسند نیست زیرا که با بسیاری از قواعد رصین عقلیه مخالفت دارد چون موجب نفی علیت از حق و معلولیت ممکنات و نفی احتیاج ممکنات به حق می‌شود و احدی از حکمای الهی بدین قول تفوه نفرمودند و در صورت استناد به آنها افک عظیم و اختلاف بزرگی به آنان است. ۲- یکی از وجوه آن وحدت سنخیه است نه شخصی. به این معنی که مرتبه اعلا وجود مثل حق تعالی با مرتبه ادنای آن متحد است مثل سنخیت جسم و هیولی در اصل حقیقت وجود و تفاوت‌شان به شدت و ضعف و بزرگی درجه وجود و کوچکی آن است و نیز تفاوت آنان به شئون وجود از حیات و علم و امثال آنهاست یعنی آنچه که موجب امتیاز آنان است همان است که موجب اتحاد آنهاست. این معنا همان تشکیک وجود به نظر فلهوبین است. و این نظریه با قواعد عقلیه و مبانی شرعیه منافات ندارد بلکه اکثر محققین در صدور معلول از علت به همین معنی متمسک شده‌اند. در این صورت موجودات حقایق متباینه نکنید که به مشاء اسناد داده شده است. ۳- وجه سوم وحدت شخصی است ولی نه به صورت وجه اول که یک فرد می‌دانست و نه سنخیه بر وجه دوم، بلکه بدین صورت که وجود واحد کثیر است یعنی در عین حال که یک شخص است بسیار است و این کثرت و تعدد و اختلاف در انواع و آثار با وحدت منافاتی ندارد، چون وحدت این واحد به جهت نهایت وسعت و احاطه‌ای که دارد شامل همه کثرات می‌گردد یعنی بر او وحدتی است که شامل همه کثرات می‌گردد یعنی برای او وحدتی است که مقابل کثرت نیست بلکه وحدت ذاتیه و مطلقه است که وحدت در مقابل کثرت از مراتب اوست. از این وحدت تعبیر به وحدت در کثرت و کثرت در عین وحدت می‌کنند و آن را به نفس ناطقه و قوای آن تمثیل می‌کنند که «النفس فی وحدتها کل القوی»؛ فلذا حضرت امام راحل کبیر فرموده‌اند: «مبادا که از شبهه‌های سخن‌سرایان و

غلط‌های فاسدشان و از موهومات فلسفه با فان و دروغ‌های بی‌رونقشان لغزشی برای تو پیش بیاید که نقد آنان را در بازار یقین ارزشی نیست و متاع‌شان در میدان پیشتازان اندکی بیش نه، بگذار تا در اندیشه‌های خودشان به بازی فرو روند و آیات خدا و اسماء او را انکار کنند... از این رو بینی که آنان گاهی ارتباط میان خالق و مخلوق را نفی نموده و حکم به اختلاف در میان حقایق وجودی می‌کنند و حق تعالی را از خلق منزل و برکنار می‌دانند غافل از آنکه این سخن نتیجه‌اش تعطیل و بسته شدن دست قدرت خدای جلیل است...» ۱۰۴ ۴- وجه چهارم دقیق‌تر و لطیف‌تر و بالاتر از وجه سوم است که وجه سوم مقدمه است برای حصول این مقام منیع و نردبانی است برای ارتقاء به این منظر بلند رفیع. موحد غیر از حق تعالی از آسمان و زمین و غیب و شهود را به هم مرتبط می‌بیند و از این وحدت عالم دلیل بر وحدت توحید او تعالی می‌داند که هشام بن حکم از امام صادق (علیه‌السلام) پرسید که چه دلیلی بر توحید حق تعالی است؟ در جواب فرمود: «اتصال التدبیر و تمام الصنع کما قال عزوجل: «لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا» در این مشهد موحد «التوحید أن تنسی غیرالله، و «التوحید اسقاط الاضاف» می‌گوید که: نشانی داده‌ات از خرابات که التوحید اسقاط الاضافات اساطین حکمت در عین حال که نفی وحدت عددی در واجب کرده‌اند اطلاق عدد به او نموده‌اند لکن مراد از این واحد بالعدد به معنی واحد بالمشخص و بالتشخیص و بالتعین است نه واحد بالعدد مستعمل در کم متصل. و حضرت آدم اهل بیت حضرت سیدالعارفین و الساجدین علیه آلاف التحیه و الثناء فرمودند: «لک یا الهی وحدانیة العدد و ملکة القدرة الصمد». ۱۰۵ البته جناب حکیم متعالی قدوة العارفین صدرالمألهین ملاصدرای شیرازی «اعلی الله مقامه الشریف» در مبحث علت و معلول اسفار وجه سوم را پذیرفته‌اند و از آن به وحدت جمعیه نیز تعبیر می‌کنند که لسان‌الغیب شیراز گفته‌اند. زلف آشفته او موجب جمعیت ماست چون چنین است پس آشفته‌ترش باید کرد پی‌نوشتها: ۱. سوره نمل / ۱۲۵. ۲. تعبیر حضرت آیت‌الله جوادی آملی. ۳. سوره صافات ۷۹. ۴. شرح قیصری بر فصوص‌الحکم تصحیح آقای سیدجلال آشتیانی، ص ۹۹۵. ۵. ولایت فقیه فقاهت و عدالت، آیت‌الله جوادی آملی، ص ۲۷۴. ۶. همان، ص ۲۶۸-۷. همان، ص ۲۹۴، حدیث بحار، ج ۷، ص ۲۴۳، ج ۱۲. ۸. شرح فصوص‌الحکم داود القیصری، الجزء الاول، تحقیق آیت‌الله حسن‌زاده آملی، ص ۶۳۳. ۹. سوره النصر / ۳. ۱۰. سوره بقره / ۱۹۳. ۱۱. سوره انفال / ۳۹. ۱۲. سوره اعراف / ۲۹. ۱۳. سوره توبه / ۳۳. ۱۴. سوره توبه / ۲۹. ۱۵. سوره غافر / ۲۶. ۱۶. سوره یوسف / ۷۶. ۱۷. سوره حج / ۶۲. ۱۸. سوره ماعون / ۱. ۱۹. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۰۵، بند ۱۲. ۲۰. مکتب تفکیک، محمدرضا حکیمی، ص ۴۶. ۲۱. ابواب‌الهدی، میرزا مهدی اصفهانی. ۲۲. همان. ۲۳. تقریرات میرزا مهدی اصفهانی، ص ۶ - ۱۵۴. ۲۴. ابواب‌الهدی اصفهانی، ص ۵۲. ۲۵. تقریرات میرزا مهدی اصفهانی، ص ۲۵-۲۶. ۲۶. همان، ص ۱۸۰. ۲۷. بیان‌الفرقان، شیخ مجتبی قزوینی، ص ۳-۸۲. ۲۸. مدرک قبلی، جلد ۳، ص ۵۳. ۲۹. درس، ۸. ۳۰. چهل حدیث، امام خمینی، ص ۶۲۱-۶۲۲. ۳۱. همان، ص ۶۵۷. ۳۲. همان، ص ۳۸۹-۳۹۰. ۳۳. شرح فصوص‌الحکم داود القیصری، الجزء الثانی، تحقیق آیت‌الله حسن‌زاده آملی، ص ۷۱۷. ۳۴. چهل حدیث، حضرت امام خمینی، ص ۳۸۵. ۳۵. چهل حدیث، حضرت امام خمینی، ص ۳۹۱. ۳۶. کتاب هزار و یک نکته، علامه حسن‌زاده آملی، نکته ۱۹۶. ۳۷. کشف‌الاسرار، حضرت امام خمینی، ص ۴۸. ۳۸. همان، ص ۴۹. ۳۹. با استفاده از علم تفسیر قرآن و تفاسیر گوناگون. ۴۰. چهل حدیث، حضرت امام خمینی، شرح حدیث ۲۹، ص ۴۸۰. ۴۱. همان، ص ۴۸۲-۴۸۳. ۴۲. همان، شرح حدیث اول، ص ۱۳. ۴۳. همان، ص ۲۰. ۴۴. همان، شرح حدیث ۴، ص ۹۱. ۴۵. همان، شرح حدیث ۶، ص ۱۲۰. ۴۶. همان، شرح حدیث ۱۵، ص ۲۴۳. ۴۷. همان، حدیث ۱۶، ص ۲۶۰. ۴۸. همان، حدیث ۱۹، ص ۳۱۶. ۴۹. همان، حدیث ۲۰، ص ۳۲۹. ۵۰. همان، حدیث ۲۰، ص ۳۹۵. ۵۱. همان، حدیث ۲۶، ص ۴۱۳. ۵۲. همان، حدیث ۳۰، ص ۵۲۸. ۵۳. همان، حدیث ۳۴، ص ۵۸۶. ۵۴. همان، حدیث ۳۸، ص ۶۳۳. ۵۵. مصباح‌الهدایه الی الخلافة والولایة، مصباح ۳۶. ۵۶. همان، مصباح ۳۷. ۵۷. همان، مطلع ۶۰. ۵۸. سرالصلوة، امام خمینی، ص ۲۱. ۵۹. همان، ص ۳۸. ۶۰. آداب‌الصلوة، ص ۳۰۳. ۶۱. شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۱۵۴-۱۵۵. ۶۲. همان، ص ۱۱. ۶۳. آداب‌الصلوة، حضرت امام خمینی، ص ۳۰۴. ۶۴. سرچشمه اندیشه، جلد ۳، ص ۱۹۷. ۶۵. شرح غرر و در آمدی، ج ۲،

ص ۲۶۶، ش ۲۵۶۷. ۶۶. سرچشمه اندیشه، ج ۳، ص ۱۹۹. ۶۷. همان، ص ۲۰۳. ۶۸. همان. ۶۹. همان، ص ۲۷۱. ۷۰. مکتب تفکیک، محمدرضا حکیمی، مطلب سوم. ۷۱. سوره صافات/ ۵-۱۰۴. ۷۲. شرح قیصری به فصوص الحکم تصحیح و تعلیقه سید جلال آشتیانی، ص ۶۱۸. ۷۳. همان، ص ۶۲۵. ۷۴. سرالصلوة، حضرت امام، ص ۵۵. ۷۵. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷، ح ۱. ۷۶. آداب الصلوة، ص ۹-۱۹۸. ۷۷. سوره اسراء/ ۴۴. ۷۸. آداب الصلوة، ص ۸۰-۲۷۹. ۷۹. همان، ص ۳۰۳. ۸۰. شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۲۳. ۸۱. همان، ص ۵۸. ۸۲. همان، ص ۶۲-۶۳. ۸۳. همان، ص ۱۷۸. ۸۴. همان، ص ۲۰۷. ۸۵. همان، ص ۲۸۱. ۸۶. همان، ص ۲۸۵-۲۸۶. ۸۷. همان، ص ۳۸۲. ۸۸. صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۴۳۱-۴۳۴. ۸۹. چهل حدیث، امام خمینی، شرح حدیث ۴، ص ۹۰. ۹۰. همان، حدیث ۱۷، ص ۲۸۳. ۹۱. همان، حدیث ۳۴، ص ۴۱۸. ۹۲. همان، حدیث ۳۴، ص ۵۸۸. ۹۳. همان، شرح حدیث ۳۷، ص ۶۲۸. ۹۴. قرآن، عرفان و برهان از هم جدائی ندارند، علامه حسن زاده آملی، ص ۱۵. ۹۵. قائلان مکتب تفکیک مخصوصاً کتاب مکتب تفکیک، محمدرضا حکیمی، ص ۱۱۴-۱۲۲-۱۲۳ و ... ۹۶. ترجمه شرح دعای سحر، حضرت امام خمینی، سیداحمد فهری، ص ۷۰-۶۹. ۹۷. شرح حدیث جنود عقل و جهل، امام خمینی، ص ۲۷۰. ۹۸. همان، ص ۱۱. ۹۹. مکتب تفکیک، ص ۱۰۴-۱۰۰. ۱۰۰. شرح دعای سحر، ترجمه سیداحمد فهری، ص ۵۰-۵۱. ۱۰۱. تقریرات فلسفه امام خمینی، اسفار (۳)، ص ۵۵۷-۵۵۸. ۱۰۲. همان، ص ۵۷۳. ۱۰۳. چهل حدیث، حضرت امام، شرح حدیث چهلیم، ص ۶۵۵. ۱۰۴. مصباح الهدایه الی الخلافه و الولاية، ترجمه سید احمد فهری، ص ۲۶. ۱۰۵. صحیفه سجادیه، دعای ۲۸.

نقد مکتب تفکیک در آثار امام خمینی (قسمت دوم)

نقد مکتب تفکیک در آثار امام خمینی (قسمت دوم) فصل ۱۳: خداشناسی نتایج و پیامدهای بحث خداشناسی قائلان مکتب تفکیک را می‌توان اینگونه بیان کرد: ۱- مبادی معرفت شناختی دیدگاه فوق برای شناخت خداوند نیز مطرح است از جمله رأی به خدامحوری محض که بر اساس آن تنها طریق ممکن برای شناخت خداوند، معرفی او به وسیله خود اوست. ۲- تفسیری که برای خود تعریفی خداوند ارائه شده، همان تفسیر عرفانی برای تجلی خداوند و استناد به انگاره قرب نوافل است که خداوند سمع و بصر عبد می‌شود. ابراز و گرایش به چنین مطلبی قبل از هر چیز به معنای نفی تمام مطالبی است که درباره فلسفه و عرفان هزینه شده است. علاوه بر این که تمام مطلب تفسیری برای شناخت خداوند است، عدم وصول عموم مردم به چنین معرفتی، ورود به جرگه کفر و شرک را به ارمغان می‌آورد یا اینکه معرفت‌های بدوی نیز باید با همین مشخصه از اعتبار بسیار بالا و والا برخوردار باشد، به عبارت دیگر اعضای معرفت خداوند در این نوع معرفت و قائل به درجات نبودن در ساحت معرفت، سبب وقوع در تنگناهای مشهود شده است. تعبیرات نامأنوس و تفسیر غیرمعروف برای عالم ذر و تأکید بیش از حد روی دیدن زوایای مجهولات این عوالم، گوشه‌ای دیگر از چاره‌جویی‌های بی‌حاصل حجت حکیم مبانی و مبادی نظریه معرفت فطری است؛ این سخن که انسانها با داشتن معرفت فطری ذری عارف کامل آفریده می‌شوند نیز از همین قبیل است. ۳- رأی به تعطیل عقل برای معرفت الهی به بهانه مفتوح بودن معرفت خداوند به وسیله خود او نیز گوشه‌ای دیگر از ناکامی در نظریه‌پردازی است که با حذف وسائل ثمربخش برای معرفت به این نقطه شده است. ۴- ناسازگاری با روش‌های فلسفی و عرفانی چنان اوج می‌گیرد که برای آرای فلسفی و عرفانی، تالی فاسدهای بی‌شماری ردیف می‌شود و ... ۵- در توحید صفاتی نظریاتی ارائه می‌شود که صرفاً برای نفی نظریات فلسفی و عرفانی التقاط شده است. ۶- به نظر این دیدگاه ذهنی با بساطت محض فقط اهلیت استفاده از نظریات شریعت را دارد، و با همین رویکرد رأی به وحدت وجود مناقض با توحید مطلوب وحی دانسته شده. مباحث مربوط به خداشناسی این نحله بیشتر در این کتابها آمده است: ۱- معارف القرآن اصفهانی ۲- ابواب الهدایه ۳- تقریرات ۴- تنبیهات حول المبدء و المعاد صفحات ۱۰۵، ۴۰، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۶۴ و ... اما عالم ریائی حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) بزرگ‌مردی که فقاقت را توأم با بردباری و سعه‌صدر،

مدیریت را همراه با تعهد و پابندی به اصول و مبانی اسلامی، فکر ثابت و دُر نشان را با دوراندیشی و تشخیص مصالح دراز مدت امت اسلامی، حزم و احتیاط را توأم با شجاعت و شهامت، بهره‌مندی از علوم مختلف اسلامی را همراه با ذوق و گرایش‌های هنری اصیل، اعتماد به نفس را همراه با توکل به خداوند متعال، تلاش و جدیت و نظم و برنامه‌ریزی را توأم با توسل به حضرات ائمه اطهار (علیه‌السلام) به خصوص حضرت ولی عصر (عج) دارا بود، دربارهٔ خداشناسی مطالبی عالی دارند که به مواردی از آنها اشاره می‌شود: — بدان که یکی از اصول معارف که مقامات سالکین بدون آن حاصل نشود علم به ربوبیت و مالکیت حق است و کیفیت تصرف ذات مقدّس است در امور... اگر اسباب ظاهره را موافق ببینند، بکلی از حق تعالی و تصرف او غافل شوند، و اینکه گویند توکل منافات ندارد با کسب و عمل، مطلب صحیحی است، بلکه مطابق برهان و نقل است، ولی احتجاج از ربوبیت و تصرف (او) و مستقل شمردن اسباب منافی توکل است. چون دل آدمی بسان دریایی است که ذکر در آن تأثیر می‌گذارد. گاهی ذکر همچون سنگریزه‌ای است که با افتادن در دریا موجی سطحی و گذرا ایجاد می‌کند و به زودی محو می‌شود، مانند بسیاری از اذکار و عبادتی که ما انجام می‌دهیم، و موجی سطحی است و عمق دل‌مان در جای دیگری است، الفاظ بر زبانمان جاری است ولی هزاران جای دیگر فکر می‌کنیم و وقتی به خود می‌آییم که عبادتمان به پایان رسیده است ولی گاهی ذکر و توجه به خدا چون طوفانی سهمگین عمق دل را زیر و رو می‌کند و اثری پایدار می‌گذارد. توکل واگذار نمودن تمام امور است به صاحب آن و اعتماد نمودن است بر وکالت او، و برخی عرفا فرموده‌اند: توکل، انداختن بدن است در بندگی و تعلق قلب است به پروردگاری. یعنی صرف قوای بدن را در راه اطاعت حق و تصرف نمودن در امور واگذار نمودن آنها را به پروردگار. و بعضی گفته‌اند: توکل بر خدا بریدن بنده است تمام آرزوهای خود را از مخلوق و پیوستن به حق است از آنها. ۱۰۶ — بدان که حکمای الهی صفات حق تعالی را بر سه گونه تقسیم نموده‌اند... ۱۰۷ بیان مطلب اینست که در تقسیم دیگری می‌توان اسماء را تحت چهار اسم در آورد و بنابراین ائمه‌ی اسماء چهارتاست که آنها عبارتند از: اول، آخر، ظاهر، باطن. عرفا معتقدند تمام اسماء یا اولند و یا آخر، یا ظاهرند و یا باطن. اسمائی که جهت ایجاد دارند مانند: مبدی، موجد، مرید، فاطر و... و ابتدا قرار می‌گیرند و اسم «اول» بر آنها حاکم می‌باشد. اسمائی چون معید، قابض، باسط و... نیز محکوم اسم «آخر» می‌باشند. از جهت دیگر، تمامی اسماء یا جهت بطونی دارد و یا جهت ظهوری و تحت اسم «ظاهر» و یا «باطن» قرار می‌گیرند. به عنوان مثال سبوح و قدوس، اسماء بطونی و اسماء تشبیهی چون علم و قدرت، اسماء ظهوری می‌باشند. این چهار اسم تحت اسم جامع «الله» قرار می‌گیرند. چون اولین و کلی‌ترین اسمی که در تعین ثانی قرار می‌گیرد و همه‌ی اسماء - حتی اسماء هفت‌گانه و چهارگانه - جلوه‌ی اویند و از او منتشی می‌شوند، اسم جامع «الله» می‌باشند. الوهیت الله، تنها در صورتی پیدا می‌شود که مستجمع جمیع صفات و از جمله اسم حیات، قدرت، علم و اراده باشد. به تعبیری در دل الوهیت همه‌ی اسماء به صورت مندمج موجود است که ابتدا آن چهار اسم و سپس دیگر اسماء و اشیاء از آن منتشی می‌شوند. پس سرسلسله اسماء در تعین ثانی و کلی‌ترین اسم به معنای حقیقی آن که بالاتر از آن اسمی وجود ندارد و به تعبیری اسم اعظم حقیقی، اسم الله می‌باشد. — بعضی از اهل سلوک مدّعی تذکر عالم ذر هستند و گویند: اگر حجاب طبیعت که موجب این غفلت و نسیان است از پیش چشم سالک برداشته شد متذکر عوالم سابقه می‌شود. ۱۰۸ بیان مطلب اینست که گروهی از آیات قرآن کریم دلالت بر عهد و میثاق تکوینی می‌کند که خداوند سبحان از بشر پیمان گرفته و بشر به خدا میثاق سپرده تا موحد بوده و مطیع خدا باشد و غیر خدا را پرستش نکرده و شیطان را عبادت نکند. این میثاق و عهدگیری چون از تمام انسان‌هاست، پس همه انسان‌ها سابقه گرایشی به حق در نهان آنها وجود دارد و گرنه اخذ تعهد تکوینی و بستن پیمان روا نبود، مرحوم محقق داماد در شرح اصول کافی از بعضی از اهل تفسیر نقل کرده که گویا آیه میثاق را بر تمثیل حمل کرده. ۱۰۹ و مرحوم سید شرف‌الدین جبل عاملی (قدس سره شریف) در رساله «فلسفه الميثاق والولاية» که در شرح آیه میثاق نوشته شده، می‌نویسد: «هم توحید و هم ولایت اهل بیت (علیهم‌السلام) در موطن تعهد به عنوان میثاق مطرح شده است و ظاهر آیه را بر تمثیل و تصویر حمل کرده‌اند.» ۱۱۰ — از غرایب

امور آنست که بعضی در مقام طعن و اشکال گویند که: ائمه هدی - علیهم‌السلام - فرمایشاتی را که می‌فرمایند برای ارشاد مردم، باید مطابق با فهم عرفی باشد و غیر از آن از معانی دقیقه فلسفیه یا عرفانیه یا عرفانیه از آنها صادر نباید شود و این افتراضی است بس فجیع و تهمتی است بسیار فظیح که از قلت تدبّر در اخبار اهل بیت (ع) و عدم فحص در آن با ضمیمه بعض امور دیگر ناشی شده است فوا عجب! اگر دقایق توحید و معارف را انبیا و اولیا «علیهم‌السلام» تعلیم مردم نکنند پس کی تعلیم آنها کند؟ آیا توحید و دیگر معارف، دقایقی ندارد و همه مردم در معارف یکسان هستند؟... ۱۱۱ بیان مطلب اینست که اگر فلسفه عهده‌دار اثبات حقیقت‌های عینی است و مهم‌ترین مسئله آن اثبات واجب‌الوجود است یا به تعبیر مناسب اثبات واجب‌الواقعیه است چون زیربنای همه شئون جامعه انسانی، اعتقاد اوست و پایه تمام اعتقادهای الهی عقیده به وجود خداوند می‌باشد و قصور یا تقصیر در ادراک بعضی از مبادی تصویری یا تصدیقی براهینی اثبات واجب، مایه نقد یا سبب شک و تردید نسبت به اعتقاد الهی می‌شود. بیانات مختلف اهل بیت «علیهم‌السلام» درباره توحید نسبت به ظرفیت افراد و توصیف خداوند متعال توسط امام صادق (ع) برای هشام بن سالم و روایت مفصل امام کاظم (ع) به هشام بن حکم از این قبیل است. مرحوم صدوق که در صفحه ۲۷۰ کتاب توحید نقل می‌کند مردی از امام (ع) درباره توحید استعلام می‌نماید، حضرت به او می‌فرماید: توحید همان است که شما بر آنید و دیگری از امام هشتم (ع) می‌پرسد: من می‌گویم آفریدگار جهان دو نفراند؛ پس دلیل بر آنکه یکتاست چیست؟ حضرت (ع) فرمودند: اینکه می‌گویی دو تاست، دلیل بر توحید است، زیرا ادعای مبدأ دوم بعد از اقرار به مبدأ واحد است پس مبدأ واحد، مورد اتفاق است و زائد بر او مایه اختلاف. و روایت دیگری را مرحوم صدوق در صفحه ۱۴۶ در حدیث ۱۴ نقل می‌کند در ذیل روایت هشام گوید: از حضور امام (ع) بیرون آمدم در حالی که در خداشناسی و اعتقاد به یکتایی او از همه مردم دانشمندترم: «فخرجت من عنده و أنا اعلم الناس بالتوحید» و مرحوم کلینی در اصول کافی کتاب عقل و جهل روایت ۱۲ را اختصاص به روایت مهمی از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر «علیهما‌السلام» می‌دهد که به جناب هشام بن حکم تعلیم فرمودند که به تعبیر برخی اساتید بخاطر دارا بودن حکمت‌های زیاد در این روایت نورانی باید نام او را «فروغ حکمت از مشکاه امامت» نامید. پس همان‌طوری که آیات قرآن کریم در سطح‌های مختلف با اوج و حضیض اعجاز‌آمیز بیان شده ائمه اطهار (ع) که عدل قرآن مجید هستند، بیانات گوناگون در این‌گونه از امور دارند. — انسان کامل که آدم ابوالبشر یکی از مصادیق آن است بزرگترین آیات و مظاهر اسماء و صفات حق و مثل و آیت حق تعالی است و خدای تبارک و تعالی از مثل یعنی شبیه، منزّه و مبرّاست... ۱۱۲ بیان مطلب اینست که حقیقت انسان یا به تعبیری حقیقت محمّديه (صلی‌الله‌علیه و آله و سلم) یا مقام انسان مقام خاصی است که مختص انسان است و سایر موجودات نمی‌توانند به آن دست یابند و آن مقام مظهریت اسم جامع الله در تعین ثانی می‌باشد. چون در صقع ربوبی در تعین ثانی، مخلوقات، مظاهر اسماء جزئی الله هستند و هر مخلوقی، مظهر اسم خاصی می‌باشد. مثلاً اسم مصل، شعبه‌ای از اسم جامع الله است در این بین تنها انسان است که مظهر اسم جامع و کلی الله است و هیچ مخلوقی دیگر مظهر آن اسم جامعه نمی‌باشد. وقتی انسان اسم جامع الله را که سرسلسله اسماء در تعین ثانی است در خود پیاده کند، در واقع همه اسماء را در خود پیاده کرده است و به حقیقت جمعی خود، واجد تمامی اسماء اندماجی و تفصیلی خواهد شد، و به تعبیری خود اسم جامع الله در او پیاده می‌شود به قول مولوی: گر تو آدم‌زاده‌ای چون او نشین جمله ذرات را در خود بین چیست اندر خم که اندر نهر نیست چیست اندر خانه کان در شهر نیست این جهان خم است و دل چون جوی آب این جهان خانه است و دل شهر عجاب شناخت انسان کامل که مظهر جمیع اسماء و صفات الهیه است کار انسان کامل است والا غیر کامل از عهده وصف و تعریف و شرح انسان کامل بر نمی‌آید. انسان کامل امام قافله نوع انسانی و غایت مسیر تکاملی آن و صراط مستقیم و صراط الی الله بلکه صراط الله است که دیگر افراد باید راه تقرّب به او را سیر نمایند تا به کمال انسانی خود نائل شوند. قرآن و عرفان و برهان با هم جدائی ندارند و هر سه را اگر جمع کنیم مساوی است با انسان کامل. اگر انسان کامل مظهر اسم الله است، الله مستجمع جمیع صفات کمالی است، الله کعبه همه اسماء است قبله همه اسماء است، اسماء

همه در حول او طائف‌اند. و آنکه مظهر اسم الله است او هم کعبه و قبله همه است مظهر الله هم باید اتم مظاهر باشد و آن انسان کامل است. انسان کامل جامع‌ترین کتاب الهی است و مبین حقایق اسماء خواهد بود اوست که مشرق حقایق الهی و واسطه فیض و مظهر اتم اسم شریف‌الفتاح و ثمره شجره معرفت و یقینی و قلب عالم امکان، مظهر ذات اقدس الله و مرآت جهان‌نمای حق و نقطه جامعه بین احکام و جوب و امکان و عصاره حقایق بی‌کران جهان هستی، عرش الله الاعظم، و اسم اعظم الهی بلکه مظهر اتم اسماء مستأثر حق تعالی است. بالاخره حافظ و خزانه‌دار اسرار الهیه و وسایل معرفت حق تعالی و وسایط ظهور و صفات او و ارباب انواع مخلوقات او و مجمع نجدین غیب و شهود و شهادت و جمال و جلال و منزل سترّاح مطلق در عوالم ملک و ملکوت و... جز انسان کامل کسی نخواهد بود و مظهر «لیس کمثله شیء» ۱۱۳ است. فصل ۱۴: معرفت نفس نتایج بررسی معرفت نفس و هویت روح مکتب تفکیک عبارتند از: ۱- نقطه عزیمت تبیین در این باره تبیین معاد است که بین معرفت النفس دینی و فلسفی تمایز و تباین تام تصویر شده است. به اعتقاد این دیدگاه نفس انسان در نظر شریعت ماده محض است و تجرد فلسفی اصلاً قابل مخل نیست. همه کوشش این دیدگاه بر این استوار است که تجرد را از نفس بزداید چه تجرد تام و چه ناقص، چه در حدث و چه در بقاء، هیچ‌گاه تجرد برای نفس قابل پذیرش نیست. این دیدگاه به عقیده خود نکته خیرا فلاسفه را در همین نکته یافته است که فلاسفه قائل به تجرد نفس هستند، وانگهی این عقیده سبب رأی به اتحاد کمالات ثانوی (علم) با نفس شده و در نهایت، سیر نفس آن را مجرد محض داشته‌اند. همه این نظریات این دیدگاه بر مادیت صرف نفوس انسانی حتی نفوس کمل و انبیاء استوار است. این مطلب تفریح بر نظریه جهان‌شناختی این دیدگاه است که کل ماسوا را ماده می‌داند و انسان هم یکی از موجودات ماسوا است که از ضمیمه شدن دو ماده جسمانی تشکیل شده است. ۲- نتیجه مهمی که در بررسی نظر این دیدگاه حاصل می‌شود، بعد از نظریه «مادی بودن ماسوی الله» است. تلاش این دیدگاه برای فرق نهادن بین نظریه خود و ماتریالیست‌های الحادی درباره نفس انسانی چندان مؤثر نیفتاده گرچه در این فاصله گرفتن به ثنویت غیرقابل رفع بین روح و بدن نیز معتقد شده‌اند. نکته: مباحث مربوطه بیشتر در این کتابها مطرح شده است: ۱- تنبیهات حول المبدء و المعاد صفحات ۲۱۷، ۲۵۱، ۲۴۲، ... ۲- معارف القرآن صفحات ۵۲۰، ۵۲۱، ۳- ابواب الهدی صفحات ۷، ۹، ۴- تقریرات صفحات ۲۱۴، ۱۵۳، ۲۱۴. ۵- بیان الفرقان جلد ۳ صفحه ۳۴، جلد اول صفحه ۶۰، جلد ۳ صفحه ۴۰، جلد ۱ ص ۵۲۱، ۵۷، ۶- عارف و صوفی چه می‌گویند صفحه ۲۶۸. ۷- میزان المطالب صفحات ۲۵۱، ۲۵۲ و ۲۵۸ آمده است. اما عارف کامل، مهاجر، مجاهد فی سبیل الله، محیی اسلام ناب محمدی (ص) حضرت امام خمینی در مواردی زیاد به مسأله مهم «معرفت نفس» پرداخته که به نکاتی از آنها اشاره می‌شود: — از امور مهمه‌ای که تبه به آن لازم است و اخوان مؤمنین خصوصاً اهل علم کثرالله امثالهم باید در نظر داشته باشند، آن است که اگر کلامی از بعض علماء نفس و اهل معرفت دیدند یا شنیدند به مجرد آنکه به گوش آنها آشنا نیست یا مبنی بر اصطلاحی است که آنها را از آن حظی نیست، بدون حجّت شرعیه رمی به فساد و بطلان نکنند و از اهل آن توهین و تحقیر نمایند، و گمان نکنند هر کس اسم از مراتب نفس و مقامات اولیا و عرفا و تجلیات حق و عشق و محبت و امثال اینها که در اصطلاحات اهل معرفت رایج است برد، صوفی است یا مروج دعاوی صوفیه است یا بافنده از پیش خود است و بر طبق آن برهانی عقلی یا حجّتی شرعی ندارد، به جان دوست قسم که کلمات نوع آنها شرح بیانات قرآن و حدیث است. ۱۱۴ بیان مطلب اینست که اولاً درباره ادله اثبات نفس بزرگانی چون ابوعلی سینا در کتابهای شفا و الاشارات و التنبیهات و غیر ایشان مثل ابن رشد و خواجه نصیر و رازی و نیشابوری و ابن حزم و صدرالمتألهین و حکیم سبزواری و علامه طباطبائی و شاگردان ایشان مخصوصاً حضرت آیت الله حسن زاده آملی بحث‌های مفصّلی را در کتب خویش مطرح کرده‌اند. و ثانیاً درباره اهمیت معرفت نفسی روایات متعددی از ائمه اطهار رسیده است چون سرمایه همه سعادت‌ها و اهم واجبات معرفت نفس است یعنی خودشناسی که هیچ معرفتی چون معرفت نفس بکار انسان نمی‌آید و انسان کاری مهم‌تر از خودسازی ندارد و آن مبتنی بر خودشناسی است و سقراط خودشناسی و اخلاق را از همه مهمتر می‌شمرده، گویند وقتی از کنار معبد دلف، عبور می‌کرد دید بالای

آن نوشته است: «خود را بشناس» همین کلام را اساس فلسفه خود قرار داد. سقراط در مقابل دانشمندان طبیعی گفت: «بیهوده در شناختن موجودات خشک و بی‌روح رنج مبر بلکه خود را بشناس که شناختن نفس انسان بالاتر از شناختن اسرار طبیعت است. چون گفتار او شبیه به گفتار انبیاء بود بزرگ شد و آوازه‌اش جهان را بگرفت چه قیمت انسان را بالا برده بود. اما آن دانشمندان گمنام شدند. پیامبر اعظم (ص) طبق نقل علم‌الهدی در غرر و درر (ص ۳۲۹، ج ۲) فرمودند: «اعلمکم بنفسه أعلمکم برّبه» چون معرفت نفس مقدمه معرفت ربّ است — یکی از حالات نفس، حال تجرّد آن است که حکماء شامخین، کمتر مسأله‌ای از مسائل حکمیه را به مثابه آن اهمیت داده و مبرهن و واضح نموده‌اند. ۱۱۵ بیان مطلب اینست که قلب جمیع معارف ذوقیه و قطب قاطبه مسائل حکمیه و محور استوار کلّ مطالب علوم عقلیه و نقلیه، و اساس پایدار همه خیرات و سعادات است و معرفت آن اشرف معارف است و پس از معرفت حق سبحانه هیچ موضوعی در حکمت متعالیه به پایه اهمیت آن نمی‌رسد و کلام متقن و متین صدرالمتألهین در کتاب نفس اسفار این است که فرمودند: کلید قیامت شناسی، معرفت نفس است. کلید علوم و آگاهی به یوم‌القیامه و بحث معاد، معرفت نفس و معرفت به مراتب نفس است. ابوعلی سینا با تدوین ده‌ها کتاب و رساله پیرامون معرفت نفس بیش از همه سعی و تلاش کرده است. و «طهاره‌الاعراق» و «الفوز الاصر» دو آثار مهم جناب ابن مسکویه در معرفت نفس است. از همه مهمتر آثار صدرای شیرازی صدرالمتألهین قدس الله نفسه الزکیه است به ویژه کتاب کبیر اسفار به خصوص سفر نفس جامع‌ترین کتاب معرفت نفس است. و کلام نورانی امام سجاد(ع) در دعای مکارم اخلاق در مبحث معرفت نفسی یک تابلو و سرمشق است که از خداوند می‌خواهد که فرصتی به او بدهد که در کنار سفره خود بنشیند چون معرفت نفسی نافع‌تر از معرفت آفاق است و ریشه فضیلت‌هاست و اساس دینداری و رستگاری انسان معرفت نفس است. فصل ۱۵: معاد و جهان آخرت بررسی و نتایج بحث معاد و جهاد آخرت از دیدگاه مکتب تفکیک از قرار ذیل است: ذهیت ماده انگارانه در علم‌النفس، در این بحث نیز جاری است. مبادی انسان‌شناسی (معرفه‌النفس) و مبادی جهان‌شناسی، با تأثر عمیق از ماده‌گرایی و جسمانیت‌پذیری در تصویر نظریه معاد در این دیدگاه ثمربخشی بوده است. اینها برای معارضه با اصول فلسفی به نظریه متکلمان گرایش پیدا کرده‌اند و معاد را قائم بر جمع‌آوری همان اجزای متفرق دانسته و به معاد جسمانی به صورت افراطی نایل شده‌اند و حتی معاد روحانی نیز در سایه رأی به جسمانیت تفسیر و توجیه شده پس در منظر آنها معاد روحانی، معاد جسمانی و آن به معاد بدنی تفسیر شده است. رهیافت نهایی نظریه معاد در این دیدگاه، معاد عنصری و جسمانی محض است، همان نظریه‌ای که متکلمان در تفسیر معاد منظور صاحب شریعت ابراز داشته‌اند. نکته: مطالب مذکور را می‌توان در کتابهای زیر جستجو کرد: ۱- تقریرات صفحات ۱۰۱، ۱۶۰ و ... ۲- بیان‌الفرقان جلد ۳، صفحات ۲، ۶۵ و ... ۳- میزان‌المطالب صفحات ۲۴۰ و ۳۵۲ و ... ۴- تنبیهات حول المبدء و المعاد صفحات ۲۰۷ و ... اما مطالعه ژرف و عمیق در آثار عالم ربّانی مسندنشین اریکه افتاء، یگه تاز عرصه فقهات، محقق قوانین شرعی و مؤسس مبانی اصولی، ابرمرد میدان معرفت و سلوک، قهرمان مسائل غیب و ملکوت و ارسته از ماده و کثرات و طائری بلندپرواز در فضای قدس وحدت، حضرت امام خمینی ما را به فضای دیگری هدایت می‌کند که نمونه‌ای از آن ذکر می‌شود: «معاد امری نیست که در همین نشئه طبیعت واقع شود، این انکار معاد و رجوع الی الله و تثبت عالم طبیعت و تحلیه آن است. امر معاد مثل فساد و خاک شدن شجره و دوباره به صورت شجره درآمدن همان اجزاء به مرور زمان با تحولات و انقلابات طبیعت نیست. زیرا تغییر شجره به منزله برگشتن به نشئه دیگر نمی‌باشد در صورتی که ضرورت تمام شرایع این است که معاد، اثبات نشئه دیگر و اثبات عالم فوق‌الطبیعه است و لفظ معاد هم به معنی «عود الی الله» است، عود الی الله دانستن معاد، به سبب قربی است که آن نشئه به عالم الوهیت دارد...» ۱۱۶ بیان مطلب این است که اهمیت معاد سبب شده است خداوند سبحان از هر راه و شیوه درستی اندیشه‌های بشر را متوجه آن کند، گاهی با برهان عقلی و زمانی با دلیل نقلی و احیاناً از راه جدال احسن و گاهی با سوگند. آیات قرآن که امکان معاد را مطرح کرده چند طائفه است: اول: آیاتی که دلالت دارد آفرینش آغازین بشر به فرمان خدا صورت گرفته و انسان قبل از خلقت هیچ یا آبی گندیده، یا خاک، لجن و مانند آن

بوده است پس معاد و برگشت آنان مشکل‌تر از آفرینش نخستین آنها نیست مانند آیات ۷۹ یونس، ۲۷ روم، ۱۵ ق، ۱۹ عنکبوت و ۲۹ اعراف، دوم: آیاتی است که خداوند در آنها جریان آفرینشی با عظمت جهان هستی به ویژه آسمانها را برای فرهیختگان، خردورزان و سایر مردم ترسیم و قدرت خود را بازگو فرموده نظیر آیات ۹۹ اسراء. ۵۷ / مؤمن و ... سوم: آیاتی که درباره زنده شدن زمین است که خود می‌تواند نمونه‌ای حسی و بارز بر امکان زنده شدن مردگان باشد نظیر آیات ۵۰ / روم، ۱۹ / روم. چهارم: آیاتی است که آغاز آفرینش انسان، مراحل اولیه شکل‌گیری و سپس تحولات و تطورات شگفت‌آور و سرانجام تکامل جنینی به صورت انسان کامل را نمونه‌ای روشن بر امکان معاد می‌داند نظیر آیات ۵۹ / آل عمران، ۵۰ / حج و ... پنجم: آیاتی است که سرگذشت‌هایی از نمونه‌های عینی زنده شدن مردگان را در برابر چشمان انسان به تصویر می‌کشد و به چشم سر می‌نماید این دسته آیات برای انسان‌های دیر باور می‌تواند سودمند باشد و کارگر افتد. نظیر آیات ۵۵-۵۶ / بقره، ۳-۷۲ / بقره و ... اصحاب کلام در تصحیح معاد یکی از دو امر را از حقیقت مرتکب شده‌اند دو امری که هم با عقل و هم با نقل سازگار نیست: (۱) اعاده معدوم ممتنع است حتی برخی از آنان از قبیل فخر رازی بر امتناع آن ادعای ضرورت کرده است. (۲) با از میان رفتن هیكل انسان باز انسان باقی است و آیات قرآن را برای سخن خود حمل کرده‌اند. لکن باید گفته شود که انسان عین مزاج و امتزاج و هیكل و پیکر نیست بلکه همه اینها ابزار و ادوات نفس به شمار می‌روند و حقیقت انسان از بین رفتن نیست. در برابر قول اول (منکران معاد) و دوم (متوقفان) نظر محققان فلاسفه و صاحبان دین بر اثبات معاد است. به نظر آنان معاد، حق و ثابت است ولی در میان آنان این اختلاف هست آیا این معاد جسمانی است فقط یا روحانی یا روحانی و جسمانی؟ گروهی از مسلمانان و عامه فقیهان و بسیاری از اصحاب حدیث و توده مردم معتقدند معاد تنها جسمانی است، زیرا اینان روح را از ریخ گرفته‌اند و ریخ مانند گلاب در گل‌سازی است و آنگونه که آتشی در زغال در بوته و درخت گل و روغن زیتون در بوته زیتون‌سازی و نافذ و جاری است و بدیهی است که همه اینها اموری جسمانی بلکه مادی هستند. قول دیگر، معاد روحانی، بسیاری از فلاسفه قبل از اسلام و پیروان مکتب مشاء قبل از اسلام معتقدند معاد تنها روحانی است یعنی عقلی، اما در میان حکمای اسلام هیچ معاد را منحصر به روحانی ندانسته‌اند. مرحوم آقا علی حکیم (ره) در کتاب سیل‌الرشاد علم المعاد گفته است در میان حکمای اسلامی هیچ کس معتقد به معاد روحانی تنها نیست. کثیری از بزرگان حکماء و مشایخ عارفان و گروهی از متکلمان اهل سنت و بسیاری از اصحاب امامیه قائل به معاد جسمانی و روحانی هستند. لکن تنها اختلاف فرعی اینست که آیا آن بدنی که در آخرت روح به آن تعلق می‌گیرد همین بدن دنیوی است یا بدنی است مثل این بدن؟ اما اینکه هیچ کدام از اعضاء، اشکال و خطوط بدن اخروی مثلی یا عینی بدن دنیوی باشد را هیچ کس نگفته است بلکه نظر بسیاری از اسلامیان بازگشت به این است که بدنی که برمی‌گردد غیر از بدن دنیوی است بحسب خلقت و شکل، یعنی صورت این بدن مناسب است با عالم آخرت ولی بدن همان است، این گروه استدلال می‌کنند که در بسیاری از روایات وارده درباره اهل بهشت و جهنم گویای این امر است و آیات قرآن نیز تعبیر «ان یخلق مثلهم» را بیان فرموده است. فصل ۱۶: تأویل و تفسیر قرآن قائلان مکتب تفکیک بحث‌های متعددی درباره تأویل و تفسیر قرآن و تفسیر به رأی مطرح کرده‌اند که به مواردی از آنها اشاره می‌شود: ۱- حضور تأویل: ... در ساختن مکتبها و فلسفه‌های امتزاجی، دست یازیدن امری ضروری و حیاتی است که بدون آن عرصه مکتبی خاص ممکن نیست... ۲- ... باید همواره عالمانی دانا و توانا، در برابر سیل امتزاجها و التقاطها و تأویلهای بایستند، و به سره‌سازی معارف قرآنی و حقایق آسمانی و علوم وحیانی اهتمام ورزند، و به عنوان یک «دقت ضروری علمی، و یک لوای حق در برابر آستان شکوهمند قرآن» مرزها را پاس دارند، و ماهیت جوهری حقایق مبدئی و معادی را از هرگونه هضم گشتن و تأویل شدن، و هویت دیگر یافتن، وسایس و فرسایش مصونیت دهند و «حکمت قرآنی» را با فلسفه یونانی و عرفان گشته یافته از مکاتب اسکندرانی و هندی و امثال آن در دنیا می‌زند، تا موجودیت علم قرآنی، و جوهر معارفی قرآن کریم مصون ماند، و استقلال مکتب شناختی قرآن پاسی داشته شود... بدور از تحوّلها و تطوّرها و تطبیقها و تأویلهای و التقاط و امتزاجها بدست آورند... ۱۱۸ اما بزرگ

عالم ربّانی حکیم متعالی آیت حق حضرت روح‌الله امام راحل کبیر در بسیاری از آثار بیانی و بنانی به این مسأله پرداخته که مواردی از آنها به عنوان نمونه ذکر می‌شود ... — قرآن را منزلها و مرحله‌های و ظاهرها و باطنهایی است که پست‌ترین آنها است که در پوسته الفاظ محصور و در گورستان تعینات مدفون است چنانکه در حدیث است که از برای قرآن ظاهری است و باطنی و حدی و مطلق... زیرا تأویل قرآن را بجز خدا و استواران در دانش کسی نمی‌داند. ۱۱۹ بیان مطلب آنست که تأویل یعنی بازگشت - اول یعنی رجوع، تأویل در برابر تفسیر است، تفسیر دو قسم است تفسیر به باطن و تفسیر به ظاهر. تأویل جزو حقایق است نه جزو مفهوما، روزی که آیات الهی به مرحله عینیت خارجی می‌رسند، و این شخص هم که آیات حق را در دنیا نمی‌دید، پس چه توقعی که فردای قیامت تأویل آن آیات را مشاهده کند «یوم یأتی تأویله» (سوره اعراف / ۵۳) طبق ۵ کریمه فوق روز تأویل قرآن فرا می‌رسد نه تفسیر آن. تفسیر قرآن در دنیاست. حال به ظاهر تفسیر شود یا به باطن. تفسیر با معنا و مفهوم کار دارد ولی تأویل با عینیت خارجی محقق می‌شود. آنها که همین کتاب را در دنیا فراموش کردند می‌گویند: انبیای الهی، حق را برای ما آوردند فردا می‌فهمند که اینها حق است ولی نمی‌توانند ایمان بیاورند، بدترین عذاب برای آنها این است که در قیامت حق تیت آیات را می‌فهمند ولی نمی‌توانند تصدیق کنند و ایمان بیاورند چون قیامت جای ایمان آوردن نیست. تأویل قرآن نظیر تعبیر خواب است، تعبیر خواب را باید مَعْبُد از تعبیر خواب آنچه نائم دیده توضیح می‌دهد، تأویل وجود خارجی است. تأویل قرآن آنقدر اهمیت دارد که خداوند آن را در حیطه راسخین فی العلم می‌داند. تأویل از سنخ الفاظ در معانی نیست که با درس خواندن بفهمند. تأویل وجود خارجی است و از تفسیر خارج است. مفسّر قرآن شدن آسان است ولی مسؤول قرآن شدن سهل نیست. باید از ائمه اطهار (علیهم السلام) مراده داشته باشد. اما تفسیر به معنای روشن کردن و پرده‌برداری از چهره کلمه یا کلامی است که بر اساس قانون محاوره و فرهنگ مفاهیم ایراد شده باشد و معنای آن آشکار و واضح نباشد. قهراً لفظی که معنای آن بدیهی است بی‌نیاز از تفسیر است؛ چنانکه کلمه یا کلامی که با تعمیم ادا شده و از سنخ معما باشد بر محور فرهنگ محاوره و تفاهم ایراد نشده است و حکم ویژه خود را دارد، بنابراین لفظ مفرد یا جمله‌ای با تدبیر و تأمل خردمندانه در آن مبادی تصویری و تصدیقی روشنی پیدا می‌کند. تفسیر قرآن گرچه شرایط و آداب متعددی دارد لیکن مهمترین شرط محوری آن لزوم روشنی بوده قرآن از یک سو تا برای مراجعه‌کننده قابل دیدن و فهمیدن باشد و بصیر و بینا بودن مفسّر از سوی دیگر، تا لایق دیدن و فهمیدن باشد، زیرا اگرچه مثلاً خورشید تابان روشن است لیکن اعمی، احوال، اکمه یا اصلاً آن را نمی‌بیند و یا آن را چنان که هست مشاهده نمی‌کند. — و علم تأویل قرآن را به راسخین در علم اختصاص داده پس از ذات مقدّس خود چنانچه فرموده: «و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم» (سوره آل عمران / ۷)، یعنی قرآن را جز خدا و آنان که در دانش قدم استوار دارند، نمی‌دانند... ۱۲۰. ۳ - حقیقت و لطیفه الهیه که علم به تأویل است به مجاهدات علمیه و ریاضات عقلیه، مشفوع به ریاضات عملیه و تطهیر نفوس و تنزیه قلوب و تقدیس ارواح حاصل شود چنانچه حق تعالی فرماید «و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم» (آل عمران / ۷) و فرماید: «لا یمسه الا المطهرون (واقعه / ۷۹) گرچه راسخ در علم و مطهر به قول مطلق، انبیاء و اولیاء معصومین هستند، و از این جهت، علم تأویل به تمام مراتب آن، مختص به آنها است، لکن علماء امت نیز از آن به مقدار قدم آنها در علم و طهارت، حظّ وافری است و لهذا از ابن عباس، رضی الله عنه، منقول است که: «من از راسخین در علم هستم.» ۱۲۱ بیان مطلب این است که عالمان فرزانه و صاحبان معرفت، در بخش فهم معارف از متون دینی، بابتی را به نام «تأویل» باز کرده‌اند که آن را به عنوان تنها راه مؤثر و نافذ برای رسیدن به اسرار آیات، روایات و بطون معارف شریعت به همگان شناسانده‌اند. اگر به تعبیر جناب راغب در مفردات بازگرداندن چیزی به غایت مقصود است خواه آن چیز علم باشد، خواه فعل و کار، لیکن به حسب اصطلاح به دو معنا به کار رفته است: ۱- در اصطلاح اصولیان، فقیهان و متکلمان، که نوعاً به معنای حمل کلام برخلاف ظاهر و صرف کلام از ظاهر به سمت لازم آن است که اگر قرینه‌ای بر این نوع تأویل باشد چنین امری مجاز خواهد بود. ۲- در اصطلاح اهل معرفت، به معنای ارجاع کلام از ظاهر به باطن و فهم باطن کلام است. در حقیقت تأویل

نزد این گروه، ژرف کاوی و سیر در عمق و فهم درون مایه کلام و نقب زدن از لایه‌های بیرونی به لایه‌های درونی تر کلام می‌باشد که اهل الله این نوع فهم از متون دینی را تأویل نامیده و آن را در مقابل تفسیر مألوف که فهم ظاهر و سطح کلام است قرار داده‌اند که حضرت امام در تعلیقه فصوص و مصباح الانس گفته‌اند: «تنزیل الكتاب من عند الله بحسب المراتب السبع التي للعالم، او للإنسان الكامل. فمراتب التنزیل سبعة؛ كما أنّ مراتب التأویل سبعة، و هي بعینها بطون القرآن إلى سبعة أبطن اجمالاً، و سبعین تفصیلاً» ۱۲۲ یعنی تنزیل و فرود آمدن کتاب از نزد خداوند، به حسب مراتب هفت گانه‌ای است که برای عوالم یا برای انسان کامل است. از این رو، مراتب تنزیل هفت مرتبه بوده، همچنان که مراتب تأویل هفت مرتبه است و نفسی این مراتب هفت گانه تأویل، همان بطون قرآنی تا هفت مرتبه به طور اجمال و هفتاد مرتبه به طور تفصیل است. ایشان در این کلام، تأویل را به فهم باطن کتاب اطلاق فرموده‌اند و مراتب تأویل را به بطون متعدد قرآن مرتبط دانسته‌اند، این سخن را نباید دور ذهن شمرد که تأویل مکمل تفسیر ظاهری و مهبنی بر آن است و در حقیقت تأویل و رسیدن به عمق اسرار شریعت، متمم و مکمل تفسیر ظاهری خواهد بود و تفسیر بدون آن، در صحنه‌های حساس بدون پشتیبانی است. و چه زیبا کلامی است از صدرنشین حکمت متعالیه ملاصدرا شیرازی در این زمینه: «لیس ممّا یناقض ظاهر التفسیر، بل هو اکمال و تمیّم له و وصول الی لبابه عن ظاهره، و عبور عن عنوانیه الی باطنه و سرّه» ۱۲۳ مطالب مذکور خلاصه‌ای بود از جمع‌بندی نقد مکتب تفکیک از دیدگاه امام خمینی. بارها! این دل هر جایی ما را یکجایی کن و این چشم دو بین را یک بین فرما، و جلوه توحید و تفرید و تجرید را در طور قلب ما متجلی کن، و جبل انائیت و ایت ما را مندک و فانی فرما و ما را به حد فنا رسان تا از رؤیت توکل نیز فارغ شویم. انک الولی المفضل ۱۲۴ والحمد لله رب العالمین. پی‌نوشتها:

۱۰۶. شرح چهل حدیث، امام خمینی، شرح حدیث سیزدهم، ص ۲۱۴. ۱۰۷. شرح چهل حدیث، امام خمینی، شرح حدیث ۳۶، ص ۶۰۸. ۱۰۸. شرح چهل حدیث، امام خمینی، شرح حدیث ۳۷، ص ۶۲۱-۶۲۲. ۱۰۹. التعلیقه علی کتاب الکافی، ص ۳۲۲. ۱۱۰. فلسفه الميثاق والولاية، ص ۳. ۱۱۱. شرح چهل حدیث، امام خمینی، شرح حدیث ۳۷، ص ۶۲۷. ۱۱۲. شرح چهل حدیث، امام خمینی، شرح حدیث ۳۸، ص ۶۳۶. ۱۱۳. سوره شوری، آیه ۱۱. ۱۱۴. سّر الصلوة (معراج السالکین و صلوة العارفين)، امام خمینی، ص ۳۸. ۱۱۵. شرح چهل حدیث، امام خمینی، شرح حدیث ۱۲، ص ۱۹۸. ۱۱۶. تقریرات اسفار. ۱۱۷. مکتب تفکیک، ص ۴۹. ۱۱۸. مکتب تفکیک، ص ۷۴. ۱۱۹. شرح دعای سحر، امام خمینی، ص ۳۸. ۱۲۰. شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۲۶۶. ۱۲۱. شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۶۱. ۱۲۲. تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس، ص ۵۰. ۱۲۳. مفاتیح الغیب، ص ۸۲. ۱۲۴. شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۲۱۱.

پیدایش و بالندگی در مسیری روشن

پیدایش و بالندگی در مسیری روشن بسمه تعالی ضرورت تشکیل مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) - مسئولیتها و اه چهره جهانی انقلاب اسلامی و نقش شخصیت، آرا و اندیشه‌ها و آثار حضرت امام خمینی (س) در پیدایش و تداوم انقلاب، نیاز نسلهای آینده و تابعین به (آثار بزرگ پرچمدار نهضت جهانی اسلامی با نشر و اشاعه صحیح و کامل آثار و اندیشه‌های معظم له و جلوگیری از تحریف تاریخ انقلاب اسلامی از جمله ضرورت‌هایی بودند که موجب شد تا جناب حجت الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی طی نامه مفصلی از حضرت امام درخواست نمایند نظر مبارکشان را نسبت به چگونگی بررسی، تنظیم و نشر اسناد و آثار خود، اعلام فرموده و مرکزی را جهت نظارت و تعیین صحت و سقم آنچه که به نام امام در داخل و خارج کشور منتشر می‌شود، تعیین نمایند: بسم الله الرحمن الرحيم پدر عزیز و مراد بزرگوارم، پس از عرض سلام: ۱- یکی از مسائل بسیار مهم که بعد از جنابعالی (خدا آن روز را نیاورد) موجب موضعگیریهای مختلف فرزندان انقلاب و افراد گوناگون و محققین و احیاناً اختلاف آنها می‌گردد برداشتهای گوناگون سیاسی و غیر سیاسی آنان از یک متن است و از این بسیار گسترده‌تر، از اختلاف بین متون منتشر

شده حضرت‌تعالی با آنچه به عنوان اسناد سیاسی و غیره از صدا و فیلم و متنهای دستنویس جنابعالی که منتشر نشده و در اختیار ماست سرچشمه می‌گیرد، شما بهتر از هر کس می‌دانید که به علل گوناگون گاهی خود شخصا و گاهی اینجانب و یا مسئولین و حتی بعض افراد معمولی پیشنهاد حذف یک قسمت و یا قسمتهایی از سخنرانیها، یا حذف و تغییر و اضافه جمله و یا جملاتی بسیار در اعلامیه‌ها خدمتتان عرض شده است که حضرت‌تعالی گاهی قبول نمی‌فرمایید و گاهی هم پس از دقت دستور حذف و یا تغییر و اضافه را بدان صورت که مایل باشید صادر می‌فرمایید که انجام می‌گیرد. حال اگر روزی تصمیم بر این گردد که حتما می‌گردد متن سخنرانیها و یا اعلامیه‌ها و چیزهایی از این قبیل که با صدا و خط حضرت‌تعالی است منتشر گردد، مسلما متن دستخط و یا متن اصلی صدا و فیلم به عنوان سند خدشه‌ناپذیر اصل قرار می‌گیرد و آنچه از زیاد و کم بدان صورتی که گذشت ولو بسیار هم مهم باشد یا کنار گذاشته می‌شود و یا تحت الشعاع خط و یا متن اصلی سخنرانی قرار می‌گیرد و این از مسائلی است که باید جدی برای آن فکری کرد. ۲- یکی دیگر از مسائلی که خوب است حضرت‌تعالی برای آن فکری کنید این است که آنچه از حضرت‌تعالی منتشر شده است در جراید و صدا و سیما و حتی در بولتنها به یک صورت نیست گاهی دیده شده در روزنامه‌ای و یا مجله‌ای به علل مختلف چه سیاسی و چه غیر سیاسی و یا سهوا جمله و یا جملاتی از لابلای اعلامیه‌ها و یا سخنرانیها در روزنامه‌ای آورده شده و در روزنامه دیگر نیامده است. آیا کدام را باید اصل قرارداد، آن متنی که این جمله را دارد و یا متنی که فاقد آن جمله است؟ بدیهی است این تردید در جایی است که دسترسی به صدا و خط حضرت‌تعالی نیست و این هم بسیار است چرا که خیلی وقتها است که صحبت‌های جنابعالی را من و یا یکی دیگر از دوستان می‌نویسیم و بعد از تصویب شما به مطبوعات و غیره می‌دهیم چه کسی باید تشخیص دهد آن جمله از حضرت‌تعالی است یا نه؟ روشن است که گاهی تغییر و یا حذف و یا اضافه کلمه‌ای به طور کلی معنای جمله را تغییر می‌دهد. ۳- مسئله دیگر این است که تکلیف نامه‌ها و نوشته‌ها و پیامها و فیلم و نوارها و اشعارتان که به طور کلی منتشر نشده است و در بایگانی دفتر موجود است را هم روشن بفرمایید. ۴- پرونده‌های حضرت‌تعالی در ساواک است (که الان در اختیار وزارت اطلاعات می‌باشد) و یک نسخه از آن را اینجانب در اختیار دارد. لازم است به اطلاع حضرت‌تعالی برسانم که تنها پرونده‌های جنابعالی در سازمان امنیت شاه در تهران ۴۸ جلد است که تقریباً هر جلد حدود ۵۰۰ صفحه می‌باشد که انتشار آن بدون شک پرده از مسائل بسیاری برمی‌دارد و طبیعی است که یکی از گرانقدرترین اسناد انقلاب اسلامی است. ۵- کتابها و نوشته‌هایی که صرفاً علمی و یا اخلاقی است از ارزشمندترین کتبی است که می‌تواند زیربنای انقلاب فقهی، اخلاقی، فلسفی، عرفانی و اصولی باشد. ۶- بهره‌برداری و تحقیق و تحلیل و نیز انتشار اسناد و نامه‌ها و بولتنهایی که قبل و بعد از انقلاب به عنوان حضرت‌تعالی و یا دفتر ارسال گردیده و هم اکنون نیز در اختیار دفتر می‌باشد. دو سه نمونه از مواردی را که باعث نوشتن این نامه شد به عنوان ضمیمه و استشهاد تقدیم می‌گردد. خدا یار و نگهدارتان باد فرزند شما احمد نمونه اول: ملاحظه می‌فرمایید اولاً بین دستخط منتشر شده توسط بعضی از مجله‌ها و دستخط منتشر شده در روزنامه‌ها اختلاف است؛ یعنی کلمه (همین طور) در بعضی از مجلات خط خورده است چرا که شاید تصور شده است کلمه (همین طور) که در دستخط دو مرتبه آمده است یکی از آنها زائد باشد حال چه کسی خط زده است خدا می‌داند؛ ولی روشن است که غرضی در کار نبوده است. ثانیاً، با اینکه متن دستخط چاپ شده است ولی در حروفچینی بعضی از کلمات جای خود را به کلمات مترادف داده است، اکنون برای مثال متن حروفچینی شده یکی از روزنامه‌ها را با متن دستخط چاپ شده در روزنامه‌ها آورده‌ام تا مقایسه شود: متن دستخط جنابعالی ۱- (بسمه تعالی دارد) ۲- به این قبیل ۳- لکن ۴- کاری را انجام ۵- نظر نکنند ۶- تاریخ شمسی ندارد ۷- تاریخ قمری ندارد متن حروفچینی شده یکی از روزنامه‌ها ۱- (بسمه تعالی ندارد) ۲- به این گونه ۳- لیکن ۴- کاری انجام ۵- نگاه نکنند ۶- تاریخ شمسی دارد ۷- تاریخ قمری دارد اگر کلمه (همین طور) که خط خورده است را هم به اینها اضافه کنیم اختلاف به هشت مورد می‌رسد ضمناً در دستخط شریف کلمه (نامه) تکرار شده که علی‌الظاهر کلمه (فیلمها) جمع است خواسته‌اید نامه را هم جمع ببندید به جای (ها) که به نامه اضافه شود خود نامه

هم تکرار شده است، والله اعلم. متن پاسخ امام امت به این شرح است: نظر نمودن به این گونه فیلمها و نمایشنامه ها هیچ یک اشکال شرعی ندارد و بسیاری از آنها آموزنده است و پخش آنها نیز اشکالی ندارد و همین طور فیلمهای ورزشی و همین طور آهنگها اکثرا بی اشکال است گاهی خلاف به طور نادر دیده می شود که باید بیشتر مواظبت کرد، لیکن دو نکته باید مراعات شود: اول آنکه کسانی که گریه می کنند باید محرم باشند واجبی حرام است چنین کاری انجام دهد، دوم آن که بینندگان از روی شهوت نگاه نکنند. روح الله الموسوی الخمینی ۲۹/۳۰/۹/۶۶ ربيع الثاني ۱۴۰۸ نمونه دوم: پیام حج سال گذشته حضرت تعالی که به حق منشور انقلاب نام گرفت به صورتهای گوناگون چاپ و تکثیر شد در این پیام در صفحه اول دستخط مبارک آمده است: "خطاب به مصلحت اند ایشان و سازشکاران و متاسفان برای شهادت...)" با اینکه دستخط مبارک در صفحه مقابل حروفچینی کلیشه شده است به جای کلمه (متاسفان) منافقان "چاپ شده است. پدر بزرگوار، این اشتباه را اداره سرچنگلداری یکی از شهرهای جنگزده نکرده است که بگوییم به این اداره - آن هم در شهر جنگزده - چه که پیام را چاپ کند تا با بودن دستخط شما در صفحه مقابل آن، کلمه منافقان جای متاسفان بیاید، این اشتباه را وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که کاری غیر از همین چیزها ندارد، کرده است و نیز وزارت ارشاد در چاپ اول هم این اشتباه را نکرده است که در چاپهای دیگر تصحیح کرده باشد، وزارت ارشاد می گوید این پیام را تنها به زبان فارسی چهارمرتب و هر بار یکصد هزار نسخه چاپ کرده و بیست هزار به زبان کردی و عربی چاپ شده است که مسئولین عزیز آن وزارتخانه زحمت یکبار مطابقت را هم به خود نداده اند که معلوم گردد جمله: (منافقان برای شهادت جوانان) چه معنایی دارد؟ بگذریم از غلطهای زیاد دیگری که در این چهارصد هزار نسخه وجود دارد. عین دستخط مبارک و حروفچینی منتشر شده مقابل دستخط را ملاحظه فرمایید: ... در این کتاب جاوید می بینیم که فرموده "قل ان کان آبائکم و ابنائکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقتر فتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبيله فتربصوا حتی یاتی الله ب امره والله لایهدی القوم الفاسقین." خطاب به مصلحت اندیشان و سازشکاران و منافقان برای شهادت جوانان و از دست رفتن مالها و جانها و خسارتهای دیگر وارد شده و جالب آنکه... نمونه سوم: این نمونه را باز از همان پیام حج آورده ام، ملاحظه بفرمایید چند خط از این پیام در چاپ اول نیامده است که به ظن نزدیک به یقین تکرار دو کلمه: (شکر بی پایان) به فاصله چهار خط از هم، در پیام، مذکور گردیده است که در قرائت پیام برای رسانه های گروهی (شکر بی پایان) (شکر بی پایان) دوم اشتباه شده و ادامه پیام از (شکر بی پایان) دوم قرائت گردید و جالب است که بعضی از نهادها با اینکه خط حضرت تعالی در اختیارشان بوده است بودن توجه به این مساله هم متن خط حضرت تعالی را که شامل سه خط اضافه است و هم متن حروفچینی شده ای که فاقد آن سه خط است با هم و در مقابل یکدیگر به چاپ رسانده اند و زحمت یک بار مقابله را به خود نداده اند، و در همین چند خط نیز یک یا دو کلمه زیاد و کم شده است، از جمله کلمه: (چند) که در دستخط حضرت تعالی نیست و در متن چاپ شده و در تمام چاپها از ارشاد گرفته تا کمیته و سپاه و روزنامه ها آمده است، بعضی از صفحات از این اضافه و کاستیها دارد که دیگر نیآورده ام، و من از این جهت به این پیام بیشتر تکیه کردم که این پیام بعد از صدور بارها مورد توجه محافل فرهنگی و سیاسی ایران قرار گرفته و روزنامه ها و رادیو و تلویزیون و مجلس و دولت دائما به آن استناد می نمایند، و بارها از طریق رادیو و تلویزیون پخش گردیده است... ستمشاهی و برگرداندن مستشاران غارتگر و بر باد رفتن حرث و نسل ملت و بر سر کشور و ملت ایران آن آید که بر سر کشور عراق و ملت مظلوم آن در دنیا چند سال آمد. و حمد و شکر بی پایان بر ذات مقدس ربوبیت که با تربیتهای معنوی خود ملت ایران را از غرقاب فساد و ستمشاهی نجاب بخشید و راه و رسم زیستن مستقل در پناه بیرق شکوهمند اسلام را به آنان آموخت و امروز در جهان کشوری نیست جز ایران که از دخالت ابرقدرتها پیراسته باشد و سرنوشت خویش را خود بر اساس اسلام عزیز تعیین کند و دست به سینه اغیار زند و خداوند بر ما منت نهاد که در سایه این ملت زندگی می کنیم و شکر بی پایان بر عنایات حق جل و علا که در آستانه عزیمت حجاج محترم ایرانی به سوی معبد عشق و مرقد معشوق و

هجرت به سوی خدای تعالی و رسول معظمش - صلی الله علیه و آله و سلم - ندای اسلام بر اقصی بلاد جهان طنین افکنده و بیرق معنوی اسلام در اقطار عالم به اهتزاز درآمده و چشمهای جهانیان به سوی کشور ولی الله اعظم - ارواحنا لمقدمه الفدا دوخته شده و به رغم بدخواهان و منحرفان که کوس رسوایشان... در پاسخ، حضرت امام - سلام الله علیه - طی حکمی خطاب به فرزند گرامی شان جناب حجت الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی، در تاریخ ۱۷ شهریور ۱۳۶۷ هجری شمسی مطابق با ۲۶ محرم الحرام ۱۴۰۹ هجری قمری مسئولیت تنظیم و تدوین و انتشار کلیه آثار خود را به ایشان واگذار کردند: بسم الله الرحمن الرحیم فرزند عزیزم احمد - حفظ الله تعالی و ایده - از آنجا که شما را بحمدالله تعالی در مسائل سیاسی و اجتماعی اینجانب را متصدی هستی، لهذا شما را برای و نشیبه در کنار من بوده ای و هستی و با صداقت و کیاست امور سیاسی و اجتماعی اینجانب را متصدی هستی، لهذا شما را برای تنظیم و تدوین کلیه مسائل مربوط به خود که بسا در رسانه های گروهی اختلافات و اشتباهاتی رخ داده است انتخاب می نمایم و از خداوند متعال که حاضر و ناظر است توفیقات شما را خواستارم. امید است با صرف وقت و دقت نظر این امر را به پایانی برسانی.

والسلام علیکم روح الله الموسوی الخمینی پنج شنبه ۱۷ شهریور ۶۷/۲۶ محرم الحرام ۱۴۰۹ به موجب این حکم "موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)" تشکیل و فعالیتهای خود را آغاز کرد. واقعه جانگداز رحلت امام المجاهدین و نیاز بیش از پیش پیروان اسلام ناب محمدی به دریافت رهنمودها و آثار معظم له، سبب شد تا اهداف و برنامه های موسسه در سطحی فراگیر و با شتابی افزونتر مطمح نظر قرار گیرد. در همین مسیر قانون نحوه حفظ و نگهداری آثار حضرت امام (س) در تاریخ ۱۴/آبان/۱۳۶۸ ه. ش. به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید و با تایید شورای نگهبان جهت اجرا ابلاغ گردید: (۱) قانون نحوه حفظ آثار و یاد حضرت امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - ماده ۱- چاپ و انتشار زندگینامه و آثار و گفتار حضرت امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - از سوی اشخاص حقیقی و حقوقی و شرکتهای و موسسات دولتی و غیر دولتی بدون تایید صحت مطالب، توسط موسسه آثار امام خمینی که بنا به دستور آن حضرت زیر نظر حجت الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی اداره می گردد، ممنوع است.

اشخاص و موسسات مذکور موظفند قبلا به مصادر تایید شده توسط موسسه استناد نموده یا تاییدیه لازم را از این مرکز دریافت و به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ارائه نمایند. ماده ۲- وزارتخانه های آموزش و پرورش و فرهنگ و آموزش عالی و وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی موظفند از زندگینامه، وصیتنامه و پیامهای مهم حضرت امام خمینی - قدس سره الشریف - بویژه منشور اول و دوم انقلاب را به نحوی مناسب در کتب درسی در مقاطع تحصیلی ابتدایی، راهنمایی، متوسطه و دانشگاهی قرار دهند. ماده ۳- وزارتخانه های فرهنگ و ارشاد اسلامی و امور خارجه، سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران سازمان تبلیغات اسلامی و دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم موظفند با همکاری و هماهنگی موسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام - قدس سره - برنامه های جامع و گسترده ای را در جهت تبلیغ و ترویج و نشر آثار و اندیشه ها و زندگینامه امام خمینی (س) در داخل و خارج از کشور با استفاده از کلیه امکانات فرهنگی و هنری و امکانات تجسمی و رسانه های همگانی تهیه و به اجرا درآورند. تبصره - صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران موظف است از طریق ذیل به نشر و بسط تعالیم امام خمینی - سلام الله علیه - از قبیل: ۱- پخش سخنرانیهای حضرت امام. ۲- قرائت پیامهای حضرت امام بخصوص در مناسبتهای ذی ربط. ۳- تدریس کتب علمی ایشان در برنامه های آموزشی. مبادرت ورزد. ماده ۴- وزارتخانه های فرهنگ و ارشاد اسلامی و کشور موظفند با همکاری و هماهنگی موسسه مزبور طرحهای جامعی در زمینه نامگذاری مراکز و میادین و خیابانهای مهم کشور به نام امام خمینی و تهیه تابلوها و آثار هنری و تجسمی در زمینه آرمانها و اهداف امام و نصب آنها در مجامع عمومی و میادین بزرگ تهیه و پس از تصویب هیات دولت به اجرا درآورند. ماده ۵- بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران موظف است منحصرآ تصویر مبارک رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی را بر یک روی کلیه اسکناسهای جمهوری اسلامی ایران و سکه های بهار آزادی به گونه ای مناسب، طراحی و چاپ و منقوش نماید. ماده ۶- تمثال مبارک حضرت امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - باید در کلیه وزارتخانه ها، سازمانها،

ادارات و نهادها و مراکز و مجامع رسمی داخل و خارج ایران و مصاحبه های مسئولان کشور در محل مناسب و قابل رویت نصب گردد، و همچنین تمثال مبارک امام در ابتدای کلیه کتب درسی آموزش و پرورش " دبستان، راهنمایی، دبیرستانی، مراکز تربیت معلم " و نیز کتب منتشره دانشگاهی که از سوی مراکز نشر دانشگاهی انتشار می یابد، به چاپ برسد. ماده ۷- به منظور تجلیل از مقام شامخ رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی - قدس سره الشریف - روز چهاردهم خرداد هر سال سالروز رحلت آن قائد عظیم الشان به عنوان عزای عمومی اعلام و تعطیل رسمی خواهد بود. ماده ۸- کلیه وزارتخانه ها و سازمانها و موسسات و شرکتهای دولتی موظفند همکاری لازم را در جهت حفظ و تنظیم و نشر آثار امام و طراحی و ساخت حرم و مجموعه های پیوسته به آن، یا موسسه مذکور و حرم حضرت امام خمینی به عمل آورند، اعتبارات مورد نیاز از محل بودجه این دو مرکز تامین خواهد شد و در صورت ضرورت در بودجه سالانه کشور پیش بینی خواهد شد. تبصره - دستگاههای فوق الذکر می توانند در صورت درخواست مسئولان حرم امام خمینی و موسسه مذکور کارکنان خود را به این دو مرکز مامور نمایند. قانون فوق مشتمل بر هشت ماده و دو تبصره در جلسه علنی روز یکشنبه مورخ چهاردهم آبان ماه یکهزار و سیصد و شصت و هشت مجلس شورای اسلامی تصویب و در تاریخ ۱۴/۸/۱۳۶۸ به تایید شورای نگهبان رسیده است. رئیس مجلس شورای اسلامی - مهدی کروبی ۲- قانون الحاق موادی به قانون نحوه حفظ آثار و یاد حضرت امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - ماده ۱- هر کس در آثار مکتوب یا غیر مکتوب حضرت امام مرتکب هرگونه دخل و تصرف متقلبانه ای اعم از جعل یا تزویر و تحریف شود و یا آثار متقلبانه مزبور را با علم به تقلبی بودن آن عمدا چاپ یا نشر نماید، در محاکم صالحه با توجه به دفعات جرم و با رعایت مراتب تعزیر به شش ماه تا سه سال حبس یا ۳۵ تا ۷۴ ضربه شلاق و پنجاه هزار یا پانصد هزار ریال جزای نقدی و یا به هر دو مجازات محکوم می شود. تبصره - آثار متقلبانه معدوم و نشریه یا روزنامه به حکم دادگاه برای بار اول از یک روز تا پنج روز و برای بار دوم از پنج روز تا پانزده روز توقیف و در مراحل بعدی به حکم دادگاه توقیف می شود. ماده ۲- هر کس عمدا به انهدام یا تخریب اسناد و نسخ اصلی و یا منحصر به فرد مکتوب حضرت امام و یا آثار غیر مکتوب از قبیل آثار سمعی و بصری اقدام کند، علاوه بر جبران خسارت وارده به چهار ماه تا دو سال حبس یا از ده تا سی ضربه شوق و بیست هزار تا دویست هزار ریال جزای نقدی و یا به هر دو مجازات محکوم خواهد شد مگر مکتوباتی که جنبه شخصی داشته باشد. ماده ۴- رسیدگی به جرایم موضوع این قانون در دادرسیها و دادگاههای انقلاب اسلامی خارج از نوبت انجام می گردد. مرجع قضایی ذی ربط می تواند در خصوص تقلبی بودن مورد و مغایرت آن با آثار اصلی از موسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی استعلام نماید. ماده ۵- سفارتخانه های جمهوری اسلامی ایران موظفند حسب مورد در مورد جعل و یا تحریف و یا تخریب آثار حضرت امام در خارج از کشور که از سوی افراد حقیقی و حقوقی صورت می گیرد اقدام قانونی لازم در جهت پیگیری و اصلاح موضوع و پیشگیری از تکرار آن انجام داده و در هر موردی موسسه مذکور را از موضوع مطلع نمایند. تبصره - خانه های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران موظفند موارد فوق را جهت اقدام مقتضی به سفارتخانه ها و موسسه مذکور اعلام دارند. قانون فوق مشتمل بر پنج ماده و دو تبصره در جلسه علنی روز دوشنبه مورخ بیست و ششم شهریور ماه یکهزار و سیصد و شصت و نه مجلس شورای اسلامی تصویب و در تاریخ ۳/۷/۱۳۶۹ به تایید شورای نگهبان رسیده است. رئیس مجلس شورای اسلامی - مهدی کروبی بر این اساس موسسه برای انجام رسالتی قانونی و شرعی خود اقدام به طراحی و ایجاد تشکیلات متناسب خود، حول اهداف ذیل کرده است: ۱- جمع آوری و طبقه بندی کلیه اسناد و آثار حضرت امام و تمامی آثاری که درباره شخصیت، زندگانی، مبارزات و اندیشه های آن حضرت به وسیله نویسندگان، شعرا، هنرمندان، محققان و اندیشمندان در داخل و خارج از کشور ارائه شده است. ۲- حفاظت و نگهداری مستمر از اسناد منتسب به حضرت امام با استفاده از شیوه های مناسب به عنوان بخشی از اسناد نهضت امام خمینی و انقلاب اسلامی برای استفاده نسلهای آینده. ۳- تحقیق و پژوهش آثار و زندگینامه حضرت امام به منظور تدوین تاریخ انقلاب اسلامی. ۴- انتشار مجموعه آثار به صورتهای مختلف در داخل و

ترجمه آن به زبانهای زنده دنیا برای خارج از کشور و اشاعه و ترویج اندیشه‌های والای امام با استعانت از تجربیات و نقطه نظرات صاحب‌نظران و شیفتگان امام در سطح جهان اسلام. ۵- نظارت دقیق و پیگیرانه بر آثاری که به نام و یاد حضرت امام تدوین و تولید می‌شود. جلوگیری از تحریف سخنان و آثار مکتوب منتسب به امام، پاسخگویی به مراجعین درباره آثار امام به عنوان مرجع رسمی جمع آوری و نگهداری اسناد این آثار. با توجه به نیازها و ضرورت‌های موجود، برای تحقق اهداف و برنامه‌های موسسه، بخشهای مختلفی تشکیل گردید که در زمینه به تناسب اهداف فوق سرفصلهای ذیل را عملی سازند: فصل اول: جمع آوری اسناد و آثار الف - گردآوری اسناد و آثار حضرت امام شامل: - کلیه نوارهای صوتی و تصویری سخنرانیها، مصاحبه‌ها، دیدارها و برخی از دروس حضرت امام مانند تفسیر سوره حمد و سایر برنامه‌هایی که ضبط گردیده و موجود است. - نسخ خطی تالیفات حضرت امام در موضوعات مختلف نظیر: "کشف الاسرار"، "مصباح الهدایه"، "معراج السالکین (سرالصلوه)"، "آداب الصلوه". "شرح اربعین حدیث"، "شرح دعای سحر"، "تحریر الوسیله"، "توضیح المسائل"، "تعلیقات بر شرح فصوص الحکم"، "تعلیقات بر مصباح الانس"، "حاشیه بر عروۃ الوثقی"، "کتاب البیع"، "حاشیه بر عروۃ الوثقی"، "کتاب البیع"، "حاشیه بر اسفار"، "جهاد اکبر"، "ولایت فقیه"، "رساله‌های اصولی (قاعدۀ لاضرر، ید، تجاوز و فراغ، اصالة الصّحّه، قرعه، تعادل و تراجیح، اجتهاد و تقلید)" و سایر کتابها و رساله‌های عرفانی، فلسفی، فقهی و اصولی امام و همچنین تعدادی از رساله‌ها و کتب علمای بزرگ که به خط مبارک امام استنساخ شده است. - تقریرات دروس فقه، اصول، فلسفه و عرفان حضرت امام توسط شاگردان ایشان. - متن و نسخه اصلی پیامها، تلگرافها، نامه‌ها، احکام، پاسخ استفتائات، اجازات شرعی، یادداشتهای شخصی امام. - اشعار عرفانی و اجتماعی که حضرت امام در قالبهای گوناگون شعری، از قبیل غزلیات، قصیده‌ها، ترجیح بندها، رباعی و... سروده‌اند. - کتابخانه شخصی امام که در طول دوران عمر پر برکت خود مورد بهره‌برداری قرار گرفته است و در حواشی برخی از کتب مطالبی مرقوم فرموده‌اند و همچنین سایر وسایل شخصی مورد استفاده امام که سادگی هر یک خود سندی گویا و خدشه‌ناپذیر بر عظمت روح مقتدرترین مرد تاریخ معاصر می‌باشد. متأسفانه به علت هجوم مامورین رژیم شاه معدوم در چندین مرحله قبل از انقلاب به منزل امام و دستگیری و تبعید ایشان و تضییقاتی که دولتهای ترکیه و عراق در ایام تبعید برای امام ایجاد کرده بودند، برخی از تالیفات و آثار حضرت امام مفقود گردیده و همچنین تعدادی دستخطها و آثار امام مانند نامه‌ها و احکام و اجازات شرعی و نسخه خطی کتابهای علمی در اختیار افراد مختلف بوده است که با تلاش موسسه بخش عمده‌ای از آنها جمع آوری شده و با توجه به اسناد و آثار موجود در دفتر بیت حضرت امام، هم‌اکنون مجموعه بسیار نفیسی از مکتوبات و نوار و فیلم و سایر آثار امام در موسسه گردآوری شده است. ب - جمع آوری تمامی آثاری که پیرامون زندگی، مبارزات و اندیشه‌های حضرت امام در داخل و خارج کشور توسط نویسندگان و هنرمندان تدوین و تولید گردیده، شامل موارد ذیل است: - کتابها و مقالات روزنامه‌ها و مجلات داخلی و خارجی. - اشعاری که در داخل و خارج کشور سروده شده است. - فیلم، عکس، اسلاید، طرح، نقاشی، خوشنویسی و سایر آثار هنری که پیرامون موضوع مذکور تولید شده و یا خواهد شد و تهیه آرشیو جامع آثار هنری مربوط به حضرت امام. - اطلاعات کامل مربوط به فعالیتها، سمینارها، کنفرانسها و مراسم در داخل و خارج کشور. - نامه‌ها و اسنادی که از سوی مسئولان و شخصیت‌های سیاسی و مذهبی و ارگانها و وزارتخانه‌های داخل کشور برای حضرت امام و دفتر ارسال گردیده است. - نامه‌ها و مکتوبات روسای جمهور، مسئولان دولتها و شخصیت‌های سیاسی و مذهبی خارج کشور. - نامه‌ها و مراسلات اقشار مختلف مردم که در موضوعات مختلف از داخل و خارج کشور قبل و بعد از انقلاب برای دفتر امام فرستاده شده است؛ که تاکنون بالغ بر ۷۶۰ هزار نامه بر اساس پنجاه موضوع تفکیک و به ترتیب تاریخ بایگانی شده است. - جمع آوری خاطرات: به منظور گردآوری خاطرات مربوط به مقاطع مختلف زندگانی امام، موسسه اقدام به تهیه طرحی جامع و تشکیل بخشی مستقل تحت این عنوان نموده است که به موجب آن، مراحل مختلف زندگانی امام از دوران کودکی تا عروج ملکوتی آن عزیز تفکیک گردیده و در هر مقطع به حسب موضوعات مختلف،

پرسشهای متعددی تنظیم شده است که منابع خاطره، متناسب با موقعیت و نحوه ارتباط خود با امام و موضوع مورد بحث در یک مصاحبه به سوالات پاسخ می دهند؛ علاوه بر این، واحد خاطرات موسسه با تنظیم دفتر جمع آوری خاطرات از شخصیتها و آزادگان عزیز در آینده، آرشیوی متشکل از حدود ۳ هزار جلد در این زمینه گردآوری خواهد کرد. مهمترین فعالیتهای انجام شده از سوی واحد خاطرات در سال ۶۹ بدین شرح است: - تنظیم فیش ثبت خاطرات به منظور بهره گیری از منابعی که به صورت پراکنده موجود است. - تهیه و تدوین فهرست موضوعی عنوانهای و خاطرات حضرت امام (س). - بررسی بیش از هفتاد عنوان روزنامه و مجله مربوط به دوران قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، شصت جلد کتاب به منظور استخراج خاطرات مندرج و تعیین فرازهایی از حیات پر بار حضرت امام، برای تدوین تقویم ویژه نهضت امام خمینی (س). - بهره گیری از منابع و خاطرات موجود در واحد خاطرات بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، واحد خاطرات رزمندگان اسلام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و برخی دیگر از مراکز دارای اسناد و مدارک مربوط به انقلاب اسلامی. - بررسی و اعلام کتبی اشکالات موجود در زندگینامه های مندرج در کتب و نشریات به مولفان و تدوین فرازهایی از زندگینامه حضرت امام برای کتب درسی دانش آموزان. فصل دوم: حفظ و نگهداری دائمی اسناد و آثار پس از جمع آوری موادی که در فصل اول بیان گردید، برای هر سند و آثار، شناسنامه جامع تهیه و پرونده جداگانه ای تشکیل می گردد و نسخه های تکثیر شده، جهت موضوع بندی محتوای آثار، به بخشهای ذی ربط ارجاع می شود. اطلاعات شناسایی مربوط به هر یک از اسناد و آثار در کامپیوتر موسسه ثبت می شود تا مراجعه به آنها، از طریق تاریخ، موضوع، مخاطب و نوع سند و محل بایگانی آن به سهولت امکانپذیر گردد. در جهت حفاظت از نسخ اصلی اسناد و آثار، دو برنامه کوتاه مدت و بلند مدت پیش بینی شده است که برنامه های حفاظتی در مرحله اول، اجمالا عبارتند از: - تکثیر اسناد و آثار در نسخ متعدد و بازایی و مرمت اسناد و آثار قدیمی. - تبدیل نوارهای تصویری با استفاده از کینسکوپ و تهیه نگاتیو فیلمها جهت افزایش طول عمر فیلمها. - تهیه میکروفیلم از کلیه آثار مکتوب حضرت امام در چندین نسخه. - درج اطلاعات مربوط به هر سند و اثر در کامپیوتر. - نگهداری موقت نسخ متعدد اسناد و آثار در محلها و محفظه های مناسب جداگانه با استفاده از شیوه ها و امکانات جدید بایگانی. - حفاظت مستمر فیزیکی و اطلاعاتی جهت حفظ اسناد و آثار در مقابل حوادث طبیعی و قهری. در مرحله دوم، موسسه اقدام به تشکیل موزه دائمی اسناد و آثار امام، در مجموعه علمی و فرهنگی جنب حرم مطهر امام، خواهد نمود که در حال حاضر طراحی جنبه های مختلف احداث موزه و برنامه ریزی جهت حراست مستمر اسناد و آثار در مقابل حوادثی همچون زلزله، تخریب و انفجار، سرقت و آتش سوزی، استهلاک و خوردگی طبیعی و سایر عوامل مخرب در دست مطالعه می باشد. فصل سوم: تحقیق و پژوهش، ترجمه، تنظیم و آماده سازی آثار، جهت نشر در رابطه با آماده سازی مجموعه اسنادی و آثار امام و بهترین آثار تدوین و تولید شده پیرامون شخصیت آن حضرت جهت انتشار و استفاده عموم، فعالیتهای مختلفی در واحدهای موسسه انجام می شود که بخشی از آن بدین قرار می باشد: تطبیق و مقابله متون: ارائه آثار امام به صورت کامل و بدون هیچ گونه اختلاف با منابع و نسخ اصلی از جمله وظایف مهم موسسه می باشد که به همین منظور بخش مستقلی در موسسه تشکیل گردیده و با استفاده از لابراتوار و امکانات ویژه، امر تطبیق دستخطها، نوار و فیلم بیانات امام و مقابله متون منتشر شده با منابع و نسخه های اصلی که در اختیار موسسه می باشد، در چندین مرحله جداگانه انجام و مغایرتهای احتمالی به صورت دقیق و با ذکر جزئیات، استخراج و در پرونده هر سند و اثر درج می گردد. تاکنون تطبیق و استخراج جزئی ترین موارد اختلاف متون منتشر شده از بیانات امام با منابع و نوارهای اصلی و همچنین تطبیق کتابهای منتشر شده با نسخه های خطی امام پایان یافته است. ان شاءالله پس از تطبیق سایر آثار حضرت امام مانند پیامها، نامه ها، احکام و اجازات، امید می رود مجموعه آثار معظم له در آینده ای نه چندان دور از سوی موسسه منتشر شود. فیش برداری، نمایه سازی و موضوع بندی آثار: از جمله برنامه های موسسه، ارائه مجموعه آثار امام به صورت موضوعی می باشد، موضوع بندی آثار در سه مرحله انجام می شود: مرحله اول: یک فهرست موضوعی تهیه شده که مشمول بر هفت طبقه اصلی، دویست عنوان و پیش از

یکهزار موضوع فرعی می باشد و تمامی آثار موضوع بندی گردیده است. مرحله دوم: موضوعات استخراج شده در مرحله قبل، در اختیار شش گروه تخصصی که هر گروه، خود متشکل از رشته های تخصصی متجانس می باشد، قرار می گیرد تا بر اساس فهرست تخصصی و تفصیلی هر گروه، عنوان هر پاراگراف انتخاب و مطالب استخراج شده با دید تخصصی تنظیم و طبقه بندی شوند. گروه های تخصصی عبارتند از: ۱- معارف اسلامی (علوم قرآنی و حدیث، فقه، اصول، فلسفه، عرفان). ۲- عرفان تربیتی و روانشناسی (تعلیم و تربیت، اخلاق، روانشناسی). ۳- اجتماعی و فرهنگی (علوم اجتماعی، فرهنگی و هنری). ۴- سیاسی (علوم سیاسی، حقوق، تاریخ). ۵- اقتصاد و مدیریت. ۶- دفاعی و نظامی. مرحله سوم: مرحله تلفیق و ترکیب موضوعات استخراج شده، توسط گروه های تخصصی می باشد که متناسب با عناوین عام و کلی - که در نهایت تحت این عنوانها، آثار امام در مجلدات مختلف منتشر خواهد شد - طبقه بندی و تنظیم می گردد. به عنوان مثال روحانیت و حوزه های علمیه از دیدگاه امام، عنوان مجموعه ای است که طی آن تمامی رهنمودها و بیانات و نوشته های امام در این باره، در ذیل موضوعات مختلفی که توسط گروه های تخصصی استخراج و تنظیم گردیده، بر اساس سیر منطقی مطالب، طبقه بندی شده و منتشر خواهد شد. تدوین فهرس و پاروقیها و توضیحات: از حضرت امام - قدس سره - در مقاطع زمانی و به تناسب وقایع و حوادث مختلف قبل و بعد از انقلاب آثار گفتاری، تصویری و نوشتاری گرانقدر فراوانی بر جای مانده است که هر یک راهگشای انقلابیون مسلمان در تداوم انقلاب جهانی اسلام خواهد بود. تبیین شرایط خاصی که منجر به ایراد سخنرانی، انجام مصاحبه و یا تدوین پیام و نوشته ای گردیده است و ذکر مشخصات هر اثر و توضیح در مورد اعلام، امثال، اشارات، کنایات، وقایع و حوادث و استخراج فهرس مختلف شامل: فهرست اجمالی و تفصیلی محتوای هر اثر، آیات، روایات، واژگان، اصطلاحات و تعابیر، ترکیبات ادبی، اعلام، اشعار، اقوال و ذکر منابع، هر یک به منظور استفاده همیشگی شیفتگان امام بویژه نسل های آینده که در جریان مستقیم حوادث نبوده اند، ضرورت تام دارد، بدین لحاظ موسسه در صدد است تا به همراه هر اثری که از امام منتشر می کند فهرس و توضیحات کافی و لازم مربوط به مطالب آن را نیز منتشر کند تا فضای مناسب جهت فهم منظور و مراد امام ایجاد شود. ترجمه آثار: به منظور ترجمه صحیح و کامل تمام متون و آثار امام به زبان های مختلف جهانی، واحد ترجمه موسسه نخست طرح جامع مراحل مختلف ترجمه آثار را در مجموعه ای متجاوز از ۳ هزار صفحه تدوین نموده است و هم اکنون ماموریتها و فعالیت های ذیل را بر اساس طرح جامع دنبال می کند: ماموریتها الف - طرح ریزی، برنامه ریزی و سازماندهی بخشها و ارکان مختلف و ایجاد یک نظام علمی و سیستماتیک جهت ترجمه بین المللی آثار امام به زبان های مختلف. ب - دسته بندی و تفکیک متون مختلف از یکدیگر و تشکیل پروژه های ترجمه ای لازم پس از شناخت و جذب مترجمان شایسته در داخل و خارج کشور. ج - گذراندن متن ترجمه ای از مراحل مختلف تصحیح و بازبینی و حصول اطمینان از مطابقت کامل متن ترجمه ای با متن فارسی از نظر مفهوم، سبک و انشای مطلب. د - مطالعه واژگان به کار رفته در متون امام عزیز و تحقیق در کاربرد واژگان به کار رفته در کتب و متون ترجمه ای و انتخاب صحیح ترین و کاملترین واژگان و تشکیل تنظیم فرهنگ واژگان امام در زبان های عمده دنیا. ه. مطالعه و تحقیق در کلیه کتب، مجله ها و روزنامه ها و جمع آوری کلیه پیامها، سخنرانیها و دیگر متون ترجمه شده، جهت تشکیل آرشیو بین المللی آثار ترجمه شده امام. و - جمع آوری عنوانها و موضوعها و محتوای کتب و مقاله های چاپ و منتشر شده در سطح جهان پیرامون زندگی، آثار، افکار و مواضع امام و تنظیم و انتشار جهانی فهرست کتابشناسی و مقاله شناسی امام. ز - ارائه سرویسهای متعدد و متنوع به محققان ایران و جهان در زمینه آثار و افکار حضرت امام به زبان های مختلف. ترجمه آثار امام خمینی (س) به زبان های زنده دنیا: ۱- طبقه بندی آثار امام (س) از نظر ترجمه: گنجینه پر بار و غنی آثار حضرت امام (س). از دیدگاه ترجمه ای، به سه بخش عمده تقسیم می گردد: متون کلاسیک و کتب تخصصی که در عرصه الهیات و علوم حوزه ای تدوین شده اند، متون مربوط به مبارزات امام (س) در طول نهضت اسلامی که شامل بیانات، سخنرانیها، تلگرافها، نامه ها، احکام و فتاوی ایشان می باشد و دسته سوم، مجموعه مکتوبات عرفانی، غزلیات، رباعیان و دیگر متون

ذوقی و عارفانه آن رهبر همیشه جاودان است. در ترجمه آثار آن بزرگوار اولویت با متون دسته دوم است که عملاً خط فکری و مشی سیاسی ایشان را نشان می‌دهد و بشدت مورد نیاز مبارزان و مجاهدان مسلمان و محرومان و مستضعفان عالم در مبارزات ضد استکباری و تظاهرات ظلم ستیزانه شان می‌باشد. ضمناً در این مرحله از کار، در جهت نشان دادن روح لطیف، قریحه سرشار و وجود سراپا عرفان آن حضرت، مجموعه مکتوبات عرفانی و کتب اشعار ایشان نیز در دستور کار ترجمه، آن هم به صورت ترجمه شعر به شعر (و نه ترجمه شعر) قرار گرفته است. البته در خصوص ترجمه کتب تخصصی و متون کلاسیک حضرت امام نیز تحقیقات پیش ترجمه ای آغاز و تاکنون چند کتاب نیز مرحله ترجمه را پشت سر گذاشته و مراحل بازمینی و تصحیح را می‌گذرانند. ۲- روش ترجمه آثار امام: بحث در زمینه اسلوب و سبک انتخاب و روش ترجمه آثار امام خمینی (س)، بحثی مهم و مبسوط است که در ویژه نامه ای مختص امور ترجمه ای آثار امام به موقع مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت. لیکن در مطالعات و برنامه ریزیهای اولیه که قبل از رحلت جانگداز آن عارف کامل آغاز گردیده بود و به دلیل اهمیت موضوع و کم سابقگی کار، بیش از یک سال و نیم وقت صرف طراحی طرح جامع ترجمه آثار گردید، کار بدین ترتیب دنبال می‌شود که: الف: تحقیقات پیش ترجمه ای: ابتدا بر روی متون تصحیح و مقابله شده - در واحد تصحیح و مقابله - کار تحقیقاتی مفصلی انجام می‌گیرد. کلیه واژه های معارف الهی و ضرب المثله و اصطلاحات متون ادب فارسی و فولکلور و فرهنگ مردمی استخراج می‌گردد، معادلهای آنان، در جهت دستیابی به عالیتین سطح انتقال مفاهیم، یافته و در پاره موارد ساخته و وضع می‌گردند، اشارات و کنایات به کار رفته در متون با بهره گیری از اطلاعات مطلعین و تحقیق در متون نهضت و خاطرات بستگان، نزدیکان و یاران امام (س) و در عمده موارد با استفاده از روش تطبیق متون حضرت امام با یکدیگر بازشناسی و مشخص می‌گردند، حوادث، وقایع و اتفاقات در ارتباط با متون، با بهره گیری از گروههای تحقیق در مسائل سیاسی، اجتماعی و تاریخی توضیح یابی می‌شوند، مشی مورد نیاز مترجم در انتخاب بهترین اسلوب با توجه به مخاطبان گوناگون، فرهنگهای مختلف و دیگر تفاوتها معین و مدون می‌گردد و... در پایان این مرحله مجموعه ای حاصل ماهها کار تحقیقاتی - که در آن تکلیف مترجم کاملاً روشن شده است - تهیه و جهت ترجمه تحویل مترجمان می‌گردد. لازم به توضیح است که عدم توجه به تحقیقات پیش ترجمه ای و تصور آنکه بدون توجه به فرهنگ مخاطب، مشکلات واژگانی، سبک و اسلوب ترجمه ای و... دهها مطلب حساس دیگر می‌توان به سادگی متنی را از زبانی به زبانی برد، باعث گردیده تا اکثر قریب به اتفاق متون ترجمه ای آثار امام (س) که در خارج و یا در داخل ترجمه شده اند، قابلیت لازم برای نشر اندیشه امام (س) را نداشته و نتوانند عطش انقلابی مسلمانان و مستضعفان عالم را فرو نشانند. ب - ترجمه: پس از آمادگی متون کمک ترجمه ای، متن در اختیار مترجمانی با ویژگیهای خاص قرار می‌گیرد که توانایی در فهم دقیق مطلب از عمده ترین مشخصه های کار در این مرحله است. ج - بازمینی تطبیقی (بازمینی اول): با توجه به ضرورت اجتهادی و استنادی متون حضرت امام (س) و با توجه به سطح عظیمی از تحریف آگاهانه و غیر عمدی که در آثار ترجمه ای امام (س) در جهان مشاهده می‌گردد لازم است علی رغم تمام وسواسی که در مرحله ترجمه صورت گرفته، مترجم دیگری تمام متن را یک بار دیگر کلمه به کلمه، سطر به سطر و مفهوم به مفهوم متن فارسی را با متن ترجمه ای تطبیق نماید و اشکالات احتمالی را در جلسه ای با حضور مترجم، بازمین تطبیقی و مسئول فنی واحد ترجمه رفع نماید. د بازمینی محتوایی: از آنجا که اصل مهم در محله ترجمه، آشنایی مترجم با معارف مورد بحث امام و درک واژگان مذهبی و اصطلاحات متون و ادب فارسی است و پیدا کردن مترجمی که در دو زبان به طور کامل بومی باشد تقریباً محال (یا حداقل در دسترس نیست) متن ممکن است با اشتباهاتی در زبان مقصد (زبانی که متن فارسی به آن ترجمه می‌شود) همراه باشد. در اینجا چون خیال موسسه از برداشت صحیح مترجم از متن فارسی راحت است، لازم است متن به مترجمی بومی در زبان مقصد واگذار شود تا تمام اصول و قواعد دستور زبان و نکات ریز گرامری و در یک کلام محتوای متن ترجمه ای تطبیقی مورد بازمینی قرار گیرد. ه: بازمینی ادبی: همان گونه که هر متنی از ارسال به مطبعه، می‌بایستی مورد ویرایشی دقیق قرار

گیرد متون ترجمه ای نیز از این قاعده مستثنا نبوده و آثار ترجمه ای حضرت امام در این مرحله مورد ویرایش ادبی و به قول معروف ویرایش فنی و سنگین قرار می گیرند. و - بازبینی نهایی: در این مرحله متن ترجمه ای توسط آخرین مترجم که دارای توان بالای بازبینی و ادیتوری است، مورد بازبینی نهایی قرار می گیرد و کار آماده حروفچینی می شود. ز - نمونه خوانیها: علی رغم کار سنگین انجام شده در فوق، متون حروفچینی شده به دفعات، که حداقل آن سه بار است، مورد نمونه خوانی قرار می گیرد تا درصد اشتباهات املائی و غیره به حداقل ممکن کاهش یابد. ح - تنظیم و پاورقیها، فهرستها و دیگر ملزومات متن: نگاهی اجمالی به محدود کتب آثار امام به زبانهای خارجی حاکی از آن است که متاسفانه علی رغم نیاز شدید مخاطبان آثار امام در جهان به توضیحات و پاورقیهای تسهیل کننده، انتقال دقیق مطلب از زبانی به زبان دیگر و فهرستهای مورد نیاز جهت استفاده های گوناگون محققان و خوانندگان عادی، کوچکترین فهرست، تعلیقه و پاورقی منظور نگردیده و به همین دلیل نمی توان انتظار داشت که اینگونه ترجمه ها کمک زیادی به نشر آثار و افکار امام خمینی در جهان نماید. به هر حال در آخرین مرحله امور ترجمه ای، کار سنگین تنظیم متون با پاورقیها، تعلیقات و تنظیم فهرستها که ناگزیر می بایستی توسط اساتید فن و با دقت تمام و باز مبتنی بر چندین مرحله بازبینی و نمونه خوانی انجام گیرد، صورت می پذیرد. ط - امور هنری، لیتوگرافی و چاپ: این امور نیز در ارتباط با آثار جهانی حضرت امام خمینی (س) می بایستی متناسب با فرهنگ ملی و مذهبی و استانداردهای جهانی و نیازهای ویژه مناطق جغرافیایی مختلف جهان صورت گیرد که به اندازه خود وقت گیر و نیازمند دقت، حوصله و دلسوزی خاص است. البته این سیر گسترده کار و به کارگیری این همه دقت و وسواس، که لازمه تنظیم، ترجمه و نشر آثار امام خمینی (س) است، هرگز بدان معنا نیست که این کار بزرگ دهها سال به طول خواهد انجامید، بلکه در صورت حل مشکلات فنی و امکاناتی موجود بر سر راه ترجمه آثار آن بزرگوار، این امکان وجود دارد که در طول یک دوره معقول پنجساله بتوان کلیه آثار آن امام بزرگ را به چند زبان زنده دنیا ترجمه نمود، ترجمه ای دقیق و شایسته آن وجود مقدس و به دور از هر گونه تعجیل ویرانگر و به دست دادن محصولات حجمی و کم مصرف. ۳- مشکلات و پیچیده گیهای موجود بر سر راه ترجمه آثار امام: به حول قوه الهی و با استمداد از انفاس قدسیه آن عارف و اصل و آن انسان کامل، امروزه پس از گذشت دو سال از تاسیس واحد ترجمه و شش ماه از آغاز ترجمه آثار (چه طرح ریزی و برنامه نویسی این کار بزرگ حدود یک سال و نیم به طول انجامید) در حال حاضر مشکلی که حل آن در محدوده توان و قابلیت جوانان مخلص و دلسوز و اندیشمندان میهن اسلامی نباشد و ادامه کار با مشکل و احتمال توقف مواجه باشد، وجود ندارد، و برعکس در بخش انتهایی این گزارش به ملت مسلمان و عاشقان امام عزیز متذکر اقدامات و فعالیتهایی خواهیم شد که انجام آن در این مدت کوتاه غرور آفرین است. اما به هر حال بر سر راه ترجمه آثار حضرت امام (س) پیچیده گیهایی به شرح زیر وجود دارد که موسسه، علی رغم اشتیاق عمومی به ترجمه فی الفور آثار امام به زبانهای مختلف، نمی تواند و نباید از کنار آنان بی تفاوت عبور نماید، چه موسسه به عنوان یک نهاد فرهنگی خود را شرعا مکلف و قانونا موظف می داند مجموعه ای، که در هر زبان از صد جلد کتاب قصور نیز متجاوز است، متناسب با شان امام و استانداردهای جهانی این کار کم سابقه به مسلمانان و مستضعفان عالم و مراکز مطالعاتی و موسسات تحقیقاتی جهان عرضه دارد. بنابراین موسسه بایستی طرحها و برنامه های خود را در مسیری پیش برد که نه فقط از کنار مسایل و تنگناهای علمی، فنی و امکاناتی زیر بی تفاوت عبور نکند، بلکه جهت حل معضل و بهره گیری از نتایج و عواقب آن نیز طرح و برنامه داشته باشد. الف - معضل واژگان: برای انتقال مفاهیمی از یک زبان به زبان دیگر، می بایستی در زبان مقصد واژگانی وجود داشته باشد که مردم با آن واژه آشنا و آن واژه بار معنایی و مفهومی مورد نظر را دارا باشد. متون امام خمینی متونی سیاسی - الهی است در عرصه اسلام، آن هم نه اسلام امریکایی (یا اسلام شاهنشاهی) بلکه اسلام ناب محمدی. در عرصه اسلام، امام (س) دارای تفکرات شیعی هستند، آن هم نه شیعه ساکن و ساکت و به دور از مسایل زندگی انسان، بلکه تشیعی پویا، دینامیک، محرک و انقلابی که آمیزه ای از سیاست اسلامی و دیانت اسلام است. از

این رو وقتی که قرار باشد افکار چنین امامی نشر یابد، ما نه فقط نیازمند داشتن معادل واژگان اسلامی مورد نیاز در هر زبانی که قصد ترجمه بدان را داریم، هستیم، بلکه نیازمند واژگان شیعی با کاربرد معنایی و مفهومی انقلاب ساز و حرکت آفرین مورد نظر امام، می باشیم. در فرهنگ سیاسی - الهی امام، مفاهیم واژگان اسلامی غیر از مفاهیم کلاسیک و سنتی و ساکنی است که تا پیش از نهضت آن بزرگوار مطرح بوده و پادشاهان و حکام جور کوچکترین آسیبی از آنان نمی دیده اند. بنابراین، انتقال مفاهیم مورد نظر امام در هر زمان مستلزم در اختیار داشتن واژگانی است در آن زبان با همان بار معنایی و همان انتظارات مفهومی، در حالی که چنین کالایی در عرصه فرهنگی جهان امروز وجود و حضور ندارد و بخشی از عظمت انقلاب فرهنگی امام خمینی در عرصه اسلام و جهان تشیع، همانا بیرون راندن مفاهیم کهنه و بی مصرف از الفاظ و کالبدهایی است که بحق از بدو تولد اسلام و ایجاد آن الفاظ برای یک چنین مفاهیم انسان ساز، حرکت آفرین و انقلابی وضع شده اند. امروز در بستر واژگان اسلامی که منتقل کننده مفاهیم از زبانی به زبان دیگر هستند، ما با یک سری واژگان اسلامی سر و کار داریم، که تعلق به فرهنگ شیعه و ارتباطی به تفکر پویا و انقلابی امام ندارند، برعکس این واژگان، به دلیل صدها و هزاران جلد کتابی که همه ساله شبکه نیرومند و ثروتمند وهابیت، تحت حمایت تبلیغاتی جهانخواران، به نام اسلام و مفاهیم اسلامی منتشر می گردد، مربوط به اهل سنت، آن هم ساخته و پرداخته جریان‌های است که می رود تا مفاهیم متعالی، عارفانه، حکیمانه و از همه مهمتر ظلم ستیزانه اسلام را به مفاهیمی مطلوب شبکه تبلیغات امپریالیستی - صهیونیستی و اگر نگوئیم حافظ منافع آنان، حداقل تضمین کننده ثبات وضع موجود، تبدیل کند. به بیان دیگر، اکنون در عرصه واژگان اسلامی، این شبکه تبلیغات وهابیت (که از جهاتی همان شبکه تبلیغاتی مسموم جهانی و به تعبیر حضرت امام (س) "نگاه ظلم") است که در زبانهای مهم، برای مقاصد سیاسی - اقتصادی ابرقدرتها ریل گذاری نموده و با ایجاد وضع تلمباری از واژه های مطبوعاتی و مفاهیم ژورنالیستی شرایطی فراهم آورده که برای انجام هرگونه کار ترجمه ای یا از آن واژگان بی خطر و بی ارتباط به مفهوم واقعی مورد نظر اسلام، قرآن و شارع مقدس استفاده شود و یا عین همان لفظ با حروف زبان مقصد نوشته شود، بدون کوچکترین توضیح، تعبیر و برداشتی. حال چگونه مخاطب انگلیسی زبان حضرت امام (س) می خواهد از لفظ مفهوم عمیق عصمت و از لفظ VELAYAT حب علی (ع) و عظمت ولایت حقه حضرت امیر (ع) را بفهمد مطلبی است که ما در ترجمه آثار حضرت امام و نشر اندیشه آن بزرگ انقلابی دوران نگران آن هستیم و معتقدیم تا فرهنگ امام واژه به واژه در زبان مخاطب معادل یابی نشود و در صورت نبودن معادل، توضیحی مطابق مفهوم انقلابی مورد نظر امام و فرهنگ پویای تشیع داده نشود، فعلا امکان نشر آثار و افکار امام نیست. و صد البته این کار به دهها سال مطالعه و تحقیق نیاز ندارد. متون امام از نظر کمیت محدود و از نظر تعداد واژگان معلوم و توضیح یابی مطابق با فرهنگ تشیع و تفکر امام ممکن و کاری شدنی و در حال حاضر مشغول انجام آن هستیم. موسسه چنین برنامه ریزی نموده است که همزمان و در جریان ترجمه آثار آن بزرگوار واژگان اسلامی به کار رفته را جمع آوری و در پایان به صورت فرهنگ واژگان امام (س) همراه با توضیحات آن واژگان، در زبانهای مهم دنیا، منتشر سازد اما حداقل در عرصه آثار امام ضرورتی به استفاده از واژگان سلام امریکایی، شاهنشاهی، وهابی و امثال آن نبوده و این گام کوچکی باشد برای جامعه فکری مملکت تا این قدم اساسی را در کل عرصه اسلام ناب محمدی و فرهنگ پویای تشیع بردارند. و معضل بزرگ نشر اسلام در جهان که امروزه یکی از بزرگترین مشکلات انقلاب اسلامی در زمینه فعالیت‌های فکری، فرهنگی و تبلیغاتی است، بتدریج از میان برداشته شود، چنانچه موسسه در تدوین این مجموعه فرهنگها موفق شود، از آن پس هر مترجم مسلمان و غیر مسلمانی که بخواهد در جهت نشر افکار انقلابی امام خمینی (س) کار فرهنگی کند، شکی نخواهد داشت که افکار آن بزرگوار نه بافته های صهیونیستها، وهابیها و یا یافته های شخصی خود را ترجمه نموده و این گامی مهم و اساسی است و اندیشمندان جامعه ما بایستی دین خود را نسبت به قرآن کریم، نهج الفصاحه، نهج البلاغه، مجموعه دعایی که با متدهای عادی و بدون توجه به واژگان دارنده مفاهیم شیعی، ترجمه شده ادا نمایند به همین علت ما از این فرصت مطلوب استفاده نموده و دست

کمک به سوی همه مترجمان، ادیتوران، زبان دانان، زبان شناسان و دیگر اندیشمندان و متخصصان امور واژگانی دراز نموده و از آنان دعوت می‌کنیم در این راه خیر، ارزشمند و فرهنگی واحد ترجمه موسسه را یاری دهند و در مورد فهرست واژگانی که در جهت نظرخواهی در انتهای کتب منتشره زبانهای خارجی موسسه چاپ شده است با ما همفکری نمایند. ب - معضل استاندارد سازی - وقتی قرار باشد چند کتاب محدود از یک نویسنده به زبانی ترجمه شود، مترجم، ادیتور و ناشر نگرانی چندانی برای رعایت اصول استاندارد و یکنواختی ندارد؛ لیکن وقتی به ترجمه گنجینه عظیم آثار امام خمینی (س) می‌رسیم، وضع کلا عوض می‌شود. مجموعه آثار قلمی و کلامی امام بزرگوار از پنجاه جلد کتاب معمولی و نیمه قطور متجاوز است که به همراه توضیحات، تعلیقات، پاورقیها و شناسنامه‌ها زنده کنند جو و شرایط تاریخی و سیاسی، اجتماعی زمان ایراد یک سخنرانی یا صدور یک پیام - و فهرستهای راهنما سر به حداقل صد جلد کتاب ۲۵۰ تا ۳۰۰ صفحه‌ای می‌زند که کاربرد لغات، اصطلاحات، واژه‌ها و دیگر الفاظ پر مصرف و تکراری ضروری می‌بایستی در سرتاسر این ادیره‌المعارف عظیم در هر زبان یکنواخت و استاندارد گردد. این استانداردسازی طولی نوعی یکنواختی عرضی نیز طلب می‌کند که در ارتباط با کلیه زبانهای ترجمه‌ای در نظر قرار گیرد. توضیحات این امکان وجود ندارد که بتوان در هر زبان تنها از یک مترجم برای ترجمه کل آثار امام استفاده کرد و امیدوار بود که آن مترجم سبک و اسلوب یکنواخت و یکدستی را تا پایان کار عایت خواهد نمود و تفاوت بین متون مختلف در سخنرانی، پیام، نامه، تلگراف، اطلاعیه، کتاب و غیره را درک خواهد کرد. از آنجا که استفاده از یک مترجم نه ممکن است و نه به دلیل ضرورت بازبینیهای فنی، کاری درست است، بنابراین در ترجمه مجموعه آثار امام به یک زبان، ناگزیر به استفاده از مترجمان، و ادیتوران مختلف می‌باشیم و عدم پیش‌بینی یک مکانیزم علمی هماهنگ و یکنواخت کننده باعث خواهد شد که در پایان کار، خواننده آثار امام در خارج کشور، در هر کتاب یا هر متن با امامی با گویشهای مختلف و زیر و بمهای نامطلوب و دیگر عوارض گفتاری و تدوین ناموزون مواجه گردد، که به هیچ عنوان مطلوب موسسه و سزاوار آثار امام نیست. البته این یکنواختی طولی می‌بایستی با یک استانداردسازی عرضی نیز تلفیق گردد، به این معنی که بین امام گوینده و نویسنده در متون یک زبان با امام متون زبانهای دیگر نیز بایستی یکنواختی و هماهنگی کامل وجود داشته باشد و فرهنگ کلامی و قلمی آن حضرت نه فقط در مجموعه آثار یک زبان که در کل مجموعه آثار زبانهای مختلف هماهنگ و یکدست باشد. مسلماً صرف‌نظر از نوع مکانیسم یکنواختی، هر مکانیسمی مورد استفاده قرار گیرد مستلزم آن است که آثار ابتدا ترجمه و بازبینی شوند و سپس به انتشار آنان اقدام گردد، چه اگر قرار باشد پس از ترجمه هر مجموعه (فی‌المثل بخش کمی از سخنرانیها) و قبل از خاتمه ترجمه کل متون مربوط (کل سخنرانیها) اقدام به انتشار آن نماییم، بخش مهمی از هماهنگی و یکنواختی مورد نیاز را از دست خواهیم داد. از این جهت پس از تقسیم آثار ترجمه‌ای امام به سه بخش عمده در بند یک، هر سه بخش را نیز به مجموعه‌هایی تقسیم نموده، که آن مجموعه‌ها یکجا ترجمه و همزمان منتشر خواهند شد. عاشقان امام نیز نیک می‌دانند که بخشی از تاخیرات در چاپ و انتشار آثار آن بزرگوار معلول عللی فنی و محتوایی است که بر ما خواهند بخشید. ج - معضل مخاطبان: موجودیت، سطح فکر، سن، مسائل فرهنگی، تفاوت‌های جغرافیایی، مطالبی است که در ترجمه آثار امام (س) نقش مهمی را ایفا می‌کنند. تاکنون در بخش بسیار محدودی از آثار امام که قبل از تاسیس موسسه در خارج یا در داخل ترجمه شده است، مقوله مخاطب مطلقاً مد نظر قرار نگرفته و برای مترجم و ناشر مهم نبوده که فلان سخنرانی امام برای چه کسانی، در چه منطقه‌ای و با چه فرهنگی ترجمه می‌شود. مهم آن بوده که در حداقل زمان مطلب منتقل گردد ولو طرح و برنامه‌ای برای نشر آن وجود نداشته باشند. اما مترجمان چیره دست و اندیشمندان زبان دان و زبان شناس کشورمان به خوبی آگاهند که بین ترجمه‌ای که برای نسل جوان و یا کودکان می‌شود با ترجمه‌ای که برای مراکز مطالعاتی و تحقیقاتی می‌شود فرق فراوان وجود دارد و هر کدام سبک و اسلوب ترجمه‌ای خاصی را می‌طلبند که رعایت آن در نشر آثار و افکار تاثیر بسزایی دارد. این مطلب مهم نیز از جمله مطالبی است که در ترجمه آثار حضرت امام مدنظر قرار گرفته و

بنابر آن است که امر ترجمه با توجه به فرهنگها، سنتها، تفاوت‌های سیاسی، اجتماعی و دیگر مقولات تشکیل دهنده هویت کشور و افراد مخاطب انجام گیرد تا مفاهیم سریعتر جذب و افکار آن بزرگوار دقیقتر نشر گردد. د - انتقال مفاهیم عرفانی و مقولات شعری: یکی از ناشناخته‌ترین ابعاد وجودی حضرت امام خمینی (س) بعد عارفانه و روح لطیف و قریحه سرشار آن حضرت است که در خارج کشور به نحو چشمگیری در شناخت شخصیت و ارزیابی نهضت اسلامی و پیام امام عزیز موثر است. انتقال این مفاهیم و اصولاً متون شعری آنچنان دشوار و حساس و آنچنان نیازمند وجود انسانهایی خاص است که عملاً عده‌ای ترجمه و شعر را به معنا و مفهوم واقعی کلمه، به طوری که بتوان همان احساس و مفاهیم را منتقل نمود، محال می‌دانند. در یک ترجمه ساده وقتی شعری از زبانی به زبان دیگر منتقل می‌شود به نثری بی معنا و یا نثری زمخت و به دور از ظرافتها و لذتهای شعری تبدیل می‌شود. لیکن اگر امکان یافتن شاعران، مترجم و ادبی باشد که بر متون و ادبیات هر دو زبان مبدا و مقصد مسلط باشند و خود در سیر و سلوک بوده و به درجه‌ای از درجات کمال معنوی رسیده و صاحب ذوق و قریحه‌ای و احساسی لطیف باشند، می‌توان اشعار حضرت امام را در زبان مقصد به شعر درآورد، اشعاری با همان وزن و قافیه و مفاهیم. یکی از مهمترین توفیقات واحد ترجمه موسسه طی یک سال گذشته یافتن و رابطه برقرار کردن با مترجمانی بوده است که توان ترجمه "شعر به شعر" آثار امام را دارند و امیدواریم بتوانیم بتدریج در زبانهای بیشتری، شاعران توانای دیگری بیابیم که این بعد ملکوت و عارفانه از ابعاد وجودی امام عزیز را به جهانیان بشناسانند. به هر حال انتقال مفاهیم شعری و عارفانه حضرت امام (س) از معضلات امور ترجمه‌ای در کلیه زبانهای زنده دنیاست. علاوه بر موارد فوق مسائل و مشکلاتی علمی، فنی و امکاناتی دیگری نیز وجود دارد که در ویژه نامه ترجمه آثار امام، بدان خواهیم پرداخت. ۴- محصولات واحد ترجمه در سال ۱۳۷۰: تا پایان امسال، واحد ترجمه موسسه، محصولاتی به شرح زیر را منتشر خواهد نمود. البته بعضی از این محصولات در اوایل تابستان از زیر چاپ خارج خواهد شد: الف - وصیتنامه الهی - سیاسی حضرت امام خمینی، با تعلیقات مربوط به توضیح کلیه واژگان به همراه یک فهرست جامع تحت عنوان فهرست مخاطبان و مجموعه‌ای از فهارس دیگر. این وصیتنامه در زبانهای انگلیسی، فرانسه، عربی، ترکی، آذری، ترکی استانبولی، هوسایی، روسی، آلمانی و اردو در حال چاپ و در زبانهای پشتو و بنگالی جهت خطاطی و حروفچینی آماده ارسال به خارج از کشور و در زبان لهستانی و اسپانیولی آخرین مراحل ادیت را می‌گذرانند. البته امید است در شش ماهه دوم امسال وصیتنامه الهی - سیاسی امام (س) به چند زبان دیگر نیز ترجمه شود. ب - نوار صوتی وصیتنامه امام، در چهار نوار و در یک آلبوم نفیس در زبانهای انگلیسی، فرانسه، آلمانی، عربی و اردو ماههاست که عرضه و توزیع گردیده و امید است که در تابستان امسال نوار وصیتنامه به زبانهای ترکی آذری، روسی، سواحلی، پشتو، و اسپانیولی به مجموعه نوارهای قبلی اضافه گردد. ج - کار مطالعات مقدماتی بر روی نوار ویدیویی وصیتنامه امام خمینی انجام شده و امید است در اواخر پاییز امسال این مجموعه نیز آماده توزیع در سراسر جهان و به پنج زبان زنده دنیا باشد (احتمالاً همان زبانهای مندرج در بند ب) د - سخنرانیهای امام خمینی از سال ۱۳۴۱ الی خاتمه هجرت به پاریس و ورود به ایران (۱۳۵۷) با شرح کامل و به همراه شناسنامه‌های ویژه در زبانهای انگلیسی، فرانسه، اردو، آلمانی، ترکی، آذری، روسی، عربی، تا پایان امسال به مطبعه سپرده خواهد شد. ه - مصاحبه‌های امام خمینی، به زبان اردو تا پایان تابستان و همین مجموعه به زبانهای هوسائی، روسی، انگلیسی، عربی و آلمانی تا پایان امسال حروفچینی خواهند شد. و - مجموعه پیامهای حضرت امام قبل از انقلاب که تا پایان امسال به زبانهای انگلیسی، فرانسه، آلمانی، روسی، ترکی آذری و هوسائی در دهه فجر منتشر خواهند شد. ز - کتاب ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، تا پایان تابستان به زبان روسی و تا پایان امسال به زبانهای انگلیسی، فرانسه و آلمانی منتشر خواهند شد. ح - کتاب جهاد اکبر، با شرح و توضیحات کامل تا پایان تابستان به زبان روسی و در دهه فجر به زبانهای ترکی آذری، انگلیسی، فرانسه، هوسایی و احتمالاً یک زبان دیگر. ط - نامه امام به گورباچف در سیزده زبان با شرح و پاورقی کامل تا پایان تابستان. ی - ده غزل منتخب حضرت امام، (ترجمه شعر به شعر) در یک مجموعه تذهیب شده به زبان فرانسه و عربی تا پایان

تابستان. گ - مجموعه غزلیات حضرت امام، به زبان ترکی آذری و انگلیسی خطاطی و تذهیب شده در سه اندازه رحلی، وزیری و جیبی تا پایان تابستان. ل - مجموعه رباعیات حضرت امام، به زبان ترکی آذری با خطاطی و تذهیب در دو اندازه رحلی و جیبی تا پایان تابستان. م - ترجیح بند حضرت امام، به زبان ترکی آذری، با خطاطی و تذهیب در دو اندازه رحلی و جیبی تا پایان تابستان. ن - کتاب سرالصلوة، به زبان ترکی آذری تا پایان امسال. س - دو کتاب موضوعی امام و شوروی، امام و حقوق بشر، به پنج زبان تا آخر پاییز. ع - شرح وظایف موسسه، در سه زبان با تصاویری از عملکرد موسسه و بخشهای مختلف آن. واحد کامپیوتر مؤسسه به کارگیری کامپیوتر به عنوان عامل شتاب دهنده و با تواناییهای وسیع در جهت استفاده محققان، امروزه جایگاه ویژه ای را به خود اختصاص داده است. موسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام از بدو تاسیس با نصب و راه اندازی سیستم شبکه کامپیوتری (LAN) دستیابی همه جانبه به کلیه اطلاعات را برای مجموعه واحدهای ذی نفع خود را امکان پذیر ساخت. مشکلی که در زمینه استفاده محققان از کامپیوتر فارسی و عربی زبان وجود دارد عدم یک برنامه نوشتاری و آماده کامپیوتری است که توانایی استخراج واژه ها و مطالب مورد نظر و موضوع بندی مطالب را در حجم وسیع و گسترده داشته باشد. بر این اساس موسسه به برنامه نویسی ویژه ای در جهت بهره گیری از آثار امام که قبلا پانچ گردیده، اقدام نموده است که دارای قابلیت و تواناییهای ذیل می باشد: جستجوی حروف، کلمات مستقل، کلمات پیوسته، عبارات و جملات مختلف در یک متن یا کلیه متون (۲۳ جلد) با تعیین تعداد کاربرد، آدرس مطلب مورد نظر و نمایش و چاپ آن در کوتاهترین زمان. - استخراج فهرستهای مختلف اسناد و آثار بر حسب تاریخ، مخاطب موضوع و نوع سند و کد بایگانی سند جهت دستیابی سریع. - تفکیک مطالب هر متن بر اساس کدهای موضوعی که در قسمت نمایه سازی آثار موسسه تهیه گردیده است که پس از ثبت کدهای مذکور دستیابی با مجموعه رهنمودهای امام در رابطه با جزئی ترین موضوعات مختلف، یکجا امکانپذیر می گردد. ضمنا برنامه به گونه ای تنظیم شده که موضوع بندی متن واحد بر اساس فهرستهای مختلف قابل اجرا و ارائه می باشد. واحد کامپیوتر موسسه علاوه بر پانچ تمامی بیانات، پیامها، نامه ها و احکام منتشر شده حضرت امام که بالغ بر ۲۳ جلد می باشد، کار ثبت کامپیوتری و ارائه فیشهای استخراج شده به متقاضیان را نیز انجام داده است. بخشی از فعالیتهای این واحد در سال ۱۳۶۹ بدین شرح است: الف - ثبت کامپیوتری فیشهای موضوعی (۲۰۳۱ رکورد) ب - تنظیم شناسنامه های متون (۱۶۰۰ رکورد) ج - پانچ و ثبت در بانک اطلاعات (۷۰۰۰ رکورد) د - اصلاح رکوردها در بانک اطلاعات (۳۰۰۰ رکورد) ه - ارائه اطلاعات درخواستی به واحدهای تحقیقات، ترجمه، خاطرات و سایر واحدها (۱۷۶۲۵۶ مورد) ز - توجیه و تشریح برنامه اصلی "چشمه خورشید" (۹۷ مورد) بخش هنری ۱- ماموریتهای بخش هنری: شناسایی، گردآوری و تهیه شناسنامه و ارزیابی آثار هنری اعم از فیلم، عکس، اسلاید، نقاشی، پوستر، خوشنویسی، سرودها، آهنگها و سایر آثار هنری که درباره شخصیت و زندگانی حضرت امام توسط هنرمندان داخل و خارج کشور تولید شده است. ۲- فعالیتهای بخش هنری موسسه در سال ۶۹. - سفارش و اجرای آثار هنری در زمینه های نقاشی، خطاطی، عکاسی، فیلم، ماکت و... جمع آوری بیش از ۲۵۰ اثر هنری در رشته های عکس، خط، فیلمنامه، نمایشنامه، نقاشی، اسلاید، آهنگ و سرود، فیلم مستند و... - برگزاری نمایشگاه هنری "در حریم یار" در جوار مرقده مطهر امام خمینی (س) - برگزاری مسابقه هنری "در حریم یار" - تولید فیلم مستند داستانی "حضور" به صورت ۳۵ م - م در هفتاد دقیقه درباره حضور معنوی امام بعد از ارتحال. - تولید سه پروژو نوار کاست سرود و آهنگ با استفاده از اشعار حضرت امام. - برگزاری نمایشگاه آثار هنری در رابطه با حضرت امام در شهرستانهای گرگان و گنبد (با همکاری مرکز بزرگ اسلامی گرگان) و اصفهان (با همکاری دانشگاه صنعتی اصفهان). - تهیه نیازهای عکاسی کتابهای درسی با همکاری وزارت آموزش و پرورش. - اجرای مجموعه تصویری "در خلوت خورشید" با استفاده از عکاسی و متون ادبی حضرت امام. - همکاری با بنیاد شهید در برگزاری جشنواره فرزندان شاهد بخش شعر و ادب ۱- ماموریتهای بخش شعر و ادب: - استخراج اشعاری که به وسیله منابع مختلف (روزنامه ها، مجلات، کتابها) داخل و خارج کشور درباره حضرت امام به زبانهای فارسی، عربی، اردو،

انگلیسی و... منتشر شده است. - تهیه شناسنامه برای اشعار با ذکر مشخصات شاعر و کیفیت، محتوا و موضوع شعر. - ارزیابی اشعار سروده شده درباره حضرت امام. - انتخاب بهترین اشعار و آماده سازی برای انتشار. - بررسی و تحقیق سبک ادبی در نظم و نثر موجود در آثار امام و استخراج ترکیبات ادبی به کار رفته در آثار. - تحقیق درباره تاثیر آثار امام بر ادبیات فارسی و فرهنگ جامعه اسلامی. - انتخاب بهترین آثاری که از سوی کودکان و نوجوانان و فرزندان شاهد برای حضرت امام ارسال شده است. ۲-

فعالیت‌های بخش شعر و ادب در سال ۶۹: - تهیه اولین مجموعه شعر سوگنامه درباره رحلت حضرت امام و انتشار آن توسط بخش انتشارات موسسه - تهیه و آماده سازی دومین مجموعه آثار سروده شده در قالب دوست قطعه شعر و سومین دفتر از مجموعه سوگنامه بالغ بر پانصد قطعه شعر و ارجاع آنها به بخش انتشارات موسسه برای نشر. - تشکیل گروه شعر نوجوان و گردآوری آثار شاعران کودک و نوجوان تحت عنوان " طرح شکوفه. - "گردآوری بخشی از اشعار سروده شده برای حضرت امام از خرداد ۴۲ تا رحلت ایشان. - تشکیل شورایی مرکب از چند شاعر عرب زبان به منظور بررسی آثار شعرای عرب درباره حضرت امام و ترجمه شصت قطعه از اشعار سوگنامه (جلد اول) به زبان عربی. - تهیه و تدوین " فرهنگ اشعار حضرت امام " شامل: شرح و تفصیل اشعار حضرت امام، فرهنگ صنایع بدیعی (لفظی و معنوی)، فرهنگ اعلام و تلمیحات و فرهنگ اصطلاحات و استعارات در اشعار حضرت امام (س) به انضمام فهرس. - تهیه و تدوین دو جنگ ویژه کودکان و نوجوانان و ویژه بزرگسالان. بخش تحقیقات و فیش برداری ۱- ماموریت‌های بخش تحقیقات و فیش برداری: فیش برداری و موضوع بندی آثار امام در شش گروه تخصصی، اقتصاد، علوم سیاسی، علوم اجتماعی، معارف اسلامی، تعلیم و تربیت و امور دفاعی. ۲- فعالیت‌های بخش تحقیقات و فیش برداری در سال ۶۹: - جهت دهی و تغییر فعالیت‌های واحد فیش برداری به فعالیت‌های تحقیقاتی. - انسجام فعالیت‌ها و برنامه‌های گروه‌های تحقیقاتی. - راه اندازی فعالیت‌های گروه سیاسی. - اتمام فیش برداری در گروه اقتصاد و تحویل و آماده سازی آن برای انتشار. - راه اندازی آرشیو تخصصی. - هماهنگی و همکاری با دانشگاه‌های کشور برای تقویت فعالیت گروه‌های تخصصی. - بررسی و صدور مجوز چاپ و نشر دهها عنوان کتاب مرتبط با آثار و اندیشه‌های حضرت امام. - همکاری با کمیته‌های تدوین آثار امام برای کتب درسی دانشگاهها و آموزش و پرورش و ارائه مواد لازم جهت درج در کتابها. تنظیم و آماده سازی وصیتنامه حضرت امام به صورت موضوعی به همراه فهرست مربوط و تعلیقات و فهرست واژگان برای انتشار. بخش انتشارات ۱- ماموریت‌های بخش انتشارات: انجام پروژه‌های چاپ آثار تدوین شده از مراحل برآورد نیازهای مواد مصرفی، آماده سازی، طراحی، تنظیم و نظارت تا مرحله پایانی چاپ آثار مورد نظر در هنگام توزیع. ۲- فعالیت‌های بخش انتشارات در سال ۶۹: - برآورد نیازهای مواد مصرفی بخش انتشارات از قبیل کاغذ - مقوا - فیلم - زینک مواد شیمیایی و... - انتشار کتاب مجموعه آثار شعرا در سوگ امام تحت عنوان " سوگنامه " در تیراژ ۳ هزار جلد در چاپ اول و ۹۰ هزار جلد در چاپ دوم. - انتشار کتاب " نقطه عطف " در تیراژ ۲۸۲ هزار در ۴ نوبت چاپ در قطع رحلی کالینگور، رحلی شمیز، وزیری شمیز. - انجام مرحله آماده سازی و نظارت بر مراحل انجام کتاب " سرالصلوه. - " طراحی، تنظیم و چاپ پیام جناب حجت الاسلام والمسلمین سید احمد خمینی در مراسم اولین سالگرد ارتحال حضرت امام (س) به سه زبان فارسی، عربی و لاتین. - چاپ و تنظیم و آماده سازی و انتشار کتاب " منشور روحانیت " در دو نوبت چاپ. - آماده سازی و چاپ و انتشار بروشور آشنایی با اهداف موسسه. - آماده سازی و چاپ جزوه " گنجینه دل " برای ثبت خاطرات. - آماده سازی و تدوین و طراحی، چاپ و نشر کتاب شعر " ساغر مینایی " در دو نوبت چاپ. - آماده سازی و تدوین و طراحی، چاپ و نشر کتاب " اسم مستاثر " دو نوبت چاپ - آماده سازی و تدوین و طراحی، چاپ و نشر کتاب " محرم راز " در دو چاپ - پی گیری امور قراردادهای موسسه با وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و انتشارات سروش. - چاپ و نشر و توزیع پوستر " دهه فجر " ۱۳۶۹ و نمایشگاه " در حریم یار. - " چاپ و نشر و توزیع تقویم دیواری سال ۱۳۷۰. تدوین زندگینامه: تدوین ابعاد مختلف زندگانی مردی بزرگ همچون امام خمینی - قدس سره - که در واقع ترسیم تاریخ انقلاب اسلامی با همه عظمتش می

باشد، کاری است بس دشوار و در عین حال ضروری. انجام این مهم به نحو مطلوب نیازمند جمع آوری و طبقه بندی تمامی اسناد و آثار و گردآوری خاطرات مستند و طرح جامع و مرحله بندی شده و جذب محققان و مورخان متعهد و مجرب می باشد که تاکنون طرح اولیه تهیه گردیده و در حال تشکیل هسته مرکزی اجرایی طرح می باشیم که بر اساس برنامه تنظیم شده با توجه به نیاز عاجل جامعه اسلامی ابتدا زندگینامه اجمالی از سیر زندگانی امام تدوین و منتشر خواهد شد و همزمان تدوین جزئی ترین وقایع (از دوران کودکی تا رحلت و وقایع پس از آن) و در حقیقت سیره کامل امام خمینی - قدس سره - به صورت مستند آغاز خواهد شد. فصل چهارم: نشر آثار و تبلیغ افکار و اندیشه ها و احیا مستمر خط ح برنامه های موسسه در جهت انتشار آثار امام و ترویج آرمانهای آن مرد الهی عبارتند از: ۱- نشر مجموعه آثار امام به صورت کامل، شامل: سخنرانی، مصاحبه، حکم، پیام، نامه، کتاب و رساله های علمی، پاسخ استفتائات، اجازات، اشعار و نقل قولهای مستند و مکتوب، به تفکیک عنوانهای یاد شده و بر اساس سیر تاریخی به همراه توضیحات و فهرس. ۲- نشر مجموعه آثار امام به صورت موضوعی. ۳- نشر فهرست آثار امام مندرج در روزنامه ها، مجله ها و کتابهای داخلی و خارجی و همچنین فهرست آثار هنری. ۴- انتشار اسناد مبارزات حضرت امام در مقاطع مختلف تاریخ انقلاب اسلامی. ۵- انتشار زندگینامه اجمالی (بیوگرافی و تقویم زندگی امام) و تفصیلی (سیره امام). ۶- انتشار آلبوم کامل عکس. ۷- انتشار مجموعه خاطرات مستند. ۸- انتشار فهرست آرشیو موسسه با ذکر مشخصات هر سند. ۹- نشر برگزیده اشعاری که در زبانهای مختلف در رابطه با شخصیت امام سروده شده با ذکر مشخصات کامل هر اثر. ۱۰- انتشار برگزیده نامه هایی که در طی دوران قبل و بعد از انقلاب اسلامی برای دفتر امام ارسال گردیده است. ۱۱- انتشار مجموعه شعارهای مردم در مقاطع مختلف در داخل و خارج کشور در رابطه با حضرت امام با ذکر ویژگیهای زمانی و مکانی هر شعار. ۱۲- نشر بهترین تفاسیر و شرح آثار امام و مقالات مستند در زمینه دیدگاهها و مبانی فکری امام. ۱۳- انتشار فهرست مشخصات اماکنی که به نام امام در داخل و خارج کشور نامگذاری شده است (شهرها و شهرکها، روستاها، میدانها، خیابان، کوچه ها، موسسات علمی و فرهنگی و موسسات خیریه). ۱۴- تکثیر و توزیع نوارهای صوتی و تصویری بیانات امام. ۱۵- توزیع فیلم و سایر آثار هنری تولید شده در حوزه هنری موسسه و یا مراکز دیگر. ۱۶- تشکیل موزه دائمی آثار و نمایشگاههای مختلف جهت استفاده عموم. ۱۷- احداث کتابخانه بزرگ اسلامی و ارائه کلیه کتابها و مقالاتی که در سطح جهان پیرامون شخصیت امام تدوین شده است. ۱۸- برگزاری مراسم در مناسبتهای مختلف و تشکیل سمینارها و کنفرانسها و جشنواره ها و مسابقات فرهنگی و هنری در زمینه اندیشه ها و آثار امام. ۱۹- همکاری با موسسات و سازمانهای فرهنگی داخل و خارج کشور در جهت ترویج افکار و آرمانهای امام. ۲۰- ارائه خدمات فرهنگی به زوار حرم مطهر امام. ۲۱- تاسیس دانشکده امام شناسی، حوزه علمیه و مرکز تحقیقات بین المللی. فصل پنجم: نظارت به موجب حکم حضرت امام و مصوبه مجلس شورای اسلامی، موسسه تنها مرجع رسمی تایید مطالبی است که به نام امام منتشر می شود که در این رابطه شوراهای نظارتی ویژه ای جهت بررسی و ارزیابی تشکیل شده و پاسخگوی مراجعات می باشد. یادآوری این نکته ضروری است که اعمال نظارت موسسه هیچ گاه به معنای محدود نمودن فعالیت مشتاقان بی شمار ترویج و تبلیغ اسلام ناب محمدی که در کلام و پیام امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - تبلور یافته، نیست بلکه رسالت اصلی موسسه ابلاغ آرمانهای امام به شیفتگان جهان اسلام و حمایت از هرگونه فعالیتی در این راستا می باشد و برنامه های نظارتی موسسه صرفا جهت ارائه منابع مستند و تصحیح اشتباهات ناشی از سهل انگاری و جلوگیری از تحریف مغرضان و سؤاستفاده های احتمالی، تنظیم گردیده است. امید آنکه در انجام وظیفه خطیری که بر دوش گرفته ایم از همفکری و معاضدت تمامی کسانی برخوردار شویم که فراق آن حبیب را با رهروی در طریق هدایت او و ایستادن بر سر آرمانها و اصولی که به ارث گذارده، امکان پذیر ساخته اند. موسسه از هر گونه پیشنهادی که در جهت جمع آوری، نگهداری، تحقیق و نشر آثار مربوط به امام ارائه شود، بشدت استقبال نموده و از تمامی یاوران امام می خواهد تا در صورتی که هر یک از آثار منتشر نشده حضرت امام را در اختیار داشته و یا اطلاعی از آن دارند و همچنین اطلاعات مربوط به

آثاری که در این رابطه با حضرت امام (بویژه در خارج کشور) تدوین و یا تولید شده است، اطلاعات خود را از طریق تماس تلفنی یا حضوری و یا مکاتبه در اختیار مؤسسه قرار دهند. گزارش: منصور مسعودی

آثار امام در نجف (مصاحبه با حجت الاسلام والمسلمین سید رضا امامی)

آثار امام در نجف (مصاحبه با حجت الاسلام والمسلمین سید رضا امامی) اشاره: در اواخر پاییز سال جاری، نمایشگاهی از آثار امام خمینی در شهر نجف برگزار شد که مورد استقبال فراوان مردم عراق قرار گرفت. یکی از مسئولین هیئت اعزامی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، حجت الاسلام والمسلمین حاج سید رضا امامی بودند که طی مصاحبهای کوتاه مطالبی را درباره برگزاری نمایشگاه یاد شده بیان کردند که متن آن در پی به نظر خوانندگان گرامی می رسد. شایان ذکر است که حاج آقا امامی از علمایی هستند که به پیروی از حضرت امام در زمان رژیم گذشته سالها درگیر مبارزه بودند و چندبار دستگیر و زندانی شده‌اند. ایشان از سال ۱۳۵۴ مدیر داخلی مدرسه علمیه ذوالفقار اصفهان بودند و از سال ۱۳۶۲ مسئولیت مستقیم مکاتبات و نامه‌های وارده به دفتر حضرت امام را برعهده داشتند و تا زمان رحلت امام، آثار نامه‌ها و متون آنها را بهاستحضار ایشان می‌رساندند. حضور: لطفاً درباره اهداف برگزاری نمایشگاه نجف و چگونگی شکلگیری آن توضیح بفرمایید. حجت‌الاسلام والمسلمین سیدرضا امامی: بسم الله الرحمن الرحیم طبعاً، زیارت حضرت امام حسین (علیه‌السلام)، سالار شهیدان و حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، در شهرهای نجف و کربلا و نیز سایر ائمه اطهار (علیهم‌السلام) در کاظمین و سامراء هدف اصلی این سفر بود. البته از مدتها قبل برنامه‌های به همین منظور در مؤسسه مطرح بود تا اینکه افتخار برگزاری این غرفه در نمایشگاه نجف، شامل حال و باعث سعادت ما شد. این نمایشگاه در اصل به پیشنهاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و ظاهراً به دعوت سپاه بدر عراق صورت پذیرفت. گو اینکه اساس این حرکت فرهنگی، در واقع تمایل جدی و خواست مردم عراق بود. حضور: نمایشگاه در کجا و چه مدت ادامه داشت؟ امامی: این نمایشگاه به مدت ده روز ادامه داشت و از ساعت ۸ صبح یکسره تا ساعت ۱۷ عصر بر روی بازدیدکنندگان مشتاق عراقی که به صورت وصف ناپذیری اشتیاق خود را نشان میدادند، باز بود. این نمایشگاه در موقعیت جغرافیایی بسیار مناسبی در مجاورت آرامگاه شهید حکیم قرار داشت. قبر شهید سید محمد باقر حکیم در شارع (چهار راه) کوفه قرار دارد که اکنون به زیارتگاهی تبدیل شده است. میدان بزرگ این چهارراه محل برگزاری میتینگها و سخنرانیهای صدام بوده است. نمایشگاه بنام شهید محراب (ایت الله حکیم) برگزار شد که طراحی آن به نحو بسیار مناسبی شکل گرفته بود. طراحی این نمایشگاه بهگونهای بود که بازدیدکنندگان بهمحض ورود به داخل محوطهای شبیه به غار حرا هدایت میشدند و پس از آن به مسجدالحرام و کعبه میرسیدند و صدای تلاوت ایههای الهی قرآن و حال و هوای آن محل انسان را به یاد مسجدالحرام و کنار خانه خدا میانداخت. در همین مسیر جایگاه مقدس امام در جماران و صندلی ایشان بود، با همان زیبایی و تصویری از امام توجه همگان را جلب میکرد. گاه در این نقطه آنقدر ازدحام میشد که عبور و مرور ممکن نبود. سیل جمعیت مشتاق گاه باعث میشد تا مسئولین به منظور ایجاد نظم بیشتر، محدودیتهایی را علیرغم میل باطنی قایل شوند. غرفه تصاویر امام که اینجانب به اتفاق سایر همکاران مؤسسه در آنجا حضور داشتیم، بازدیدکنندگان زیادی را به خود جلب میکرد. بویژه پخش تصاویر تشییع جنازه امام با آن سینهزنیها و ضجههای مردم که بینندگان را بیاختیار متأثر میساخت و آنان اشک میریختند. اکثراً ابراز عقیده میکردند که برآستی چقدر صدام، سفید و احمق بود که با یک چنین شخصیتی میجنگید، شخصیتی که این جمعیت چند میلیونی وی را بدرقه و تشییع نموده‌اند. حضور: آیا نظر بازدیدکنندگان در جایی ثبت شده است؟ امامی: ما صندوقی را به همین منظور در نظر گرفتیم که بنا به پیشنهاد فرزند سید عبدالعزیز حکیم عنوان آن را ماذا ترید ان تقول للامام الخميني؟ (راجع به امام چیست؟)، انتخاب نمودیم. از این صندوق، در مجموع حدود ۲۵۰۰ نامه جمعآوری و مطالعه شد که شایسته است توسط مؤسسه ترجمه و به صورت یک یا چند جلد کتاب درآید. حضور: بیشتر

بازدیدکنندگان نمایشگاه از چه قشری بودند؟ امامی: از علماء و از دانشگاهیان و دانشجویان و مردم و رؤسای قبائل و اهالی نجف، کوفه، کربلا، کاظمین، بغداد، سامرا و سایر شهرهای عراق و خلاصه از همه جا و از همه قشری می‌آمدند. عده‌ای به محض ورود، تا تصویر امام را می‌دیدند ایههایی از قرآن را تلاوت میکردند. مثلاً: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً» یا «انا فتحنا لک فتحاً مبیناً» یا «تمز من تشاء و تذلل من تشاء» و ... در واقع از این ایهها، به عنوان پیروزی امام و طرفدارانش یاد مینمودند. حتی مادرانی که بقول خودشان، فرزندانشان را شهید این جنگ تحمیلی میدانستند، در برخورد با آثار امام، تحت یک فضای معنوی قرار میگرفتند و لذا یقین حاصل میکردند و زمزمه میکردند چرا فرزندان ما، اینچنین در مسیری اشتباه قرار گرفته و کشته شدند. اشعاری که بازدیدکنندگان در توصیف امام نوشته و در اختیار ما قرار دادند انشاءالله به صورت کتاب درخواهد آمد. خانمی میگفت: یا روح الله بیض الله وجهک کما بیضت وجوهنا (ای روح الله خدا روی تو را سفید کند همانطور که ما را روسفید نمودی) و یا السلام علیک یا روح الله هنیئاً لک الجنه (سلام بر تو ای روح الله بهشت بر تو گوارا و مبارک باد). من فکر میکنم اگر مؤسسه آنها را ترجمه و چاپ نماید، خیلی مناسب و زیبا و جالب خواهد بود. حضور: فروش کتابها و تصاویر حضرت امام چگونه بود؟ امامی: خیلی از بازدیدکنندگان تمایل زیادی برای خرید و تهیه تصاویر امام داشتند لیکن در آن وضعیت اولیه این حرکت جزء برنامه‌های ما نبود ولی فروش آثار نوشتاری معظمه بسیار بالا بود بگونه‌ای که در آخرین روزهای برگزاری نمایشگاه، حتی یک جلد کتاب برای فروش " خیلی از بازدیدکنندگان کتابهای امام را هم برای مطالعه و هم بهعنوان تبرک و تیمن میخریدند " مردم عراق مردمی متدین و باتقوا هستند که فرهنگ اسلامی و مذهبی خود را به خوبی حفظ می‌کنند داشتیم و این با وجود فروش فراوان سایر غرفه‌ها از آثار حضرت امام بود. شایان گفتن است که خیلی از بازدیدکنندگان، کتب معظمه را هم برای مطالعه و هم به عنوان تبرک و تیمن خریداری میکردند. من فکر میکنم اگر این نمایشگاه روزهای متوالی هم ادامه داشت باز استقبال مردم روز به روز بیشتر میشد. حضور: اوضاع و شرایط فرهنگی و مذهبی مردم را چگونه دیدید؟ امامی: نظم و ادب و احترام آنان و پوشش ظاهری مناسب این عزیزان ما را به تعجب و امیداشت، چراکه شاید بتوان گفت یک چنین جدیت و اهتمامی در بعضی قشرهای کشور خودمان بچشم نمیخورد و یا بعضاً کمتر به چشم میخورد. نجف دارای حوزه علمیه مقدس خیلی با سابقه‌ای است، که همیشه علمای بزرگی در آنجا حضور داشته و دارند. لذا به برکت همین فضای دینی و بویژه قبور ائمه اطهار مردم از نظر تدین و تقوا در رتبه بالایی قرار دارند. ما حتی یک تار موی خانمی را ندیدیم و شوخی و مزاح و کارهای ناشایست و ناپسند از یک نفر از آنها ملاحظه نمودیم. حتی مردان هم در این نمایشگاه شلوغ، حرکت ناشایستی انجام نمیدادند و در مجموع آنها را مردمی متدین و باتقوا ارزیابی نمودم که فرهنگ اسلامی و مذهبی خود را به خوبی حفظ میکنند. حضور: آیا از نیروهای اشغالگر خارجی، افرادی به نمایشگاه می‌آمدند؟ امامی: این نیروها، هرچند وقت یکبار یک بررسی اجمالی و سریع از نمایشگاه داشتند که یا با لباس شخصی می‌آمدند و یا با لباس نظامی. حضور: از شخصیتها و علمای برجسته عراق چه کسانی از نمایشگاه دیدن نمودند؟ امامی: علاوه بر رؤسای قبائل شیخ نعمانی (رئیس شورای شهر نجف)، امام جمعه نجف، شهردار نجف و فرزند آقای عبدالعزیز حکیم و نیز سایر علما از نمایشگاه دیدن کردند. حضور: بهترین خاطره شما از این سفر چیست؟ امامی: همه این سفر، دل‌انگیز و خاطره بود. من، از خداوند متعال سپاسگزارم که توفیق این سفر معنوی را شامل حال ما نمود. ولی بهترین خاطره ما این است که در یکی از شبها، همه متصدیان نمایشگاه همگی با هماهنگی قبلی به زیارت بارگاه و ضریح حضرت امیرالمؤمنین رفتیم که هیچگاه فراموش نخواهد شد. ما نائب‌الزّیاره همه عزیزان بودیم و انشاءالله همه عزیزان مشتاق، بتوانند خودشان به این سعادت، توفیق یابند.

ویژگیهای سبکی کتاب «آداب الصلوة» تألیف حضرت امام خمینی (س) خلاصه مقاله: در این مقاله با ذکر مقدمه کوتاه به بیان ویژگیهای سبکی و نگارشی یکی از آثار عرفانی - اخلاقی امام کتاب «آداب الصلوة» پرداخته‌ایم. مهمترین عناوین مقاله بدین قرار است: ۱ - آمیختگی کتاب با تلمیحات منور قرآنی. ۲ - برخوردارگی کتاب از تلمیحات حدیث و روایت با ویژگی فقه و منابع امامیه. ۳ - تراکم معنی بر لفظ. ۴ - نشر کتاب از نوع نثر مسجع است. ۵ - بازی با کلمات و استفاده از اصل هم‌ریشگی و اشتقاق. ۶ - تنوع و تموج عناصر و تعابیر عرفانی. ۷ - رعایت اصول صرف و نحو و سیاق و صبغه نگارش عربی با استخراج نمونه‌ها و گونه‌های مختلف. ۸ - بهره‌مندی از اصل تمثیل سازی در جهت پرورش معانی و انتقال مفاهیم. ۹ - شروع عبارتها و جمله‌ها با واژه‌هایی چون: پس - بالجمله، بدان، باید دانست، و او. ۱۰ - رعایت تطبیق افراد و جمع در صفت و موصوف. ۱۱ - کاربرد تعابیر عربی در پایان بعضی از عبارتها و جمله‌ها. ۱۲ - بهره‌مندی از اشعار عربی و فارسی برای تبیین بهتر موضوعات کتاب. ۱۳ - زبان و صمیمیت. ۱۴ - بهم زدن ساختار مرسوم دستور زبان در جابجایی عناصر و اجزای جمله. از جمله محورها و زمینه‌های جدیدی که از ثمرات و برکات علمی - فرهنگی انقلاب اسلامی محسوب می‌شود، رویکرد نوین و فرخنده به آثار جدید عرفانی - اخلاقی است. بخصوص که بسیاری از این آثار ارزشمند بقلم شیوا و فصیحانه حضرت امام و هم از بعد ادبی، سرشار از نکته سنجی و عبارت پردازی و فنون بلاغی باشد. پیش از این منابعی تا این حد غنی و عمیق از عالمان شیعه به زبان فارسی یا در اختیار نبود و یا از چنین اقبال و رویکردی برخوردار نبودند. اگر قرار باشد ادبیات انقلاب اسلامی را با همه تنوع و تکثر در ترازوی نقد و تحلیل و شناخت قرار دهیم، بی‌انصافی است اگر آثار منشور حضرت امام را از قلم بیندازیم، بسیاری از محققان و اندیشمندان ادبیات در طیف جاذبه شعری امام قرار می‌گیرند. آنان که در حوزه اندیشه‌ها و بررسی آرای فقهی و استنباطهای اجتهادی امام تحقیق می‌کنند، چه بسا از تحلیل ابعاد ادبی آثار امام غافل بمانند. نکته دیگر اینکه تاکنون به بررسی آثار عرفانی امام از جهت ترسیم ابعاد سبکی و ویژگی‌های نگارشی نپرداخته‌ایم. در بدو امر تصور برخی این است که پیرامون آثار امام چه جای حرف و حدیث ادبی است؟ وقتی به آثار ایشان از جمله چهل حدیث، مصباح الهدایه، سرالصلوة، آداب الصلوة، از سر تأمل از این بعد غور می‌شود، کم کاری و کم لطفی همه ارباب و اصحاب ادب و نقد و نظر نمودی خاص می‌یابد. با مخاطب‌شناسی آثار امام و با اندکی تدبیر و تأمل در آثار ایشان در می‌یابیم که اصل مهم و شرط اساسی بلاغت را که همانا مقتضای حال است، در همه احوال در نظر دارد. نوع خطاب و قلم امام وقتی با خانواده‌های شهیدان، کارگران یا با دانشگاهیان، عالمان دینی و هنرمندان صحبت کرده یا بدانان پیام می‌فرستد. متفاوت از یکدیگر است. سبک و قلم امام در آثار اخلاقی - عرفانی چون آداب الصلوة و اسرار الصلوة با بیانیه‌های سیاسی اجتماعی ایشان فرق‌ها دارد. اتفاقاً مقایسه این آثار و ترسیم شیوه‌های نگارشی و سبکی هر یک و استخراج و ترسیم بسامد واژگانی و دستوری و شیوه‌های کلامی ایشان در حد پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد و حتی دکتری است. چون بررسی ویژگیهای همه جانبه آثار امام و مقایسه همه نوشته‌ها و تألیفات ایشان از حوصله این گفتار خارج است، از میان همه آثار، فقط به بررسی و بیان ویژگیهای سبکی آثار آداب الصلوة می‌پردازیم: ۱ - این کتاب مانند تمام آثار عرفانی، اخلاقی امام به آیات منور قرآن آمیخته است. وقتی مدعی آمیختگی هستیم، یعنی کمتر موضوع و بحثی از کتاب را می‌توان برشمرد که در جهت تبیین و تایید موضوع استشهاد قرآنی نداشته باشد. پایبندی و التزام ایشان به تلمیح قرآنی می‌تواند وجه اختلاف یا امتیاز ایشان از سایر عارفان و متفکران و فقیهان باشد. اگر قرار باشد به استخراج انواع تلمیحات قرآنی این کتاب بپردازیم، بدون مبالغه لازم می‌آید بسیاری از قسمتهای کتاب را بازنویسی نماییم. برای جلوگیری از اطاله کلام در تمام موارد اصل را بر اختصار قرار داده و فقط به ذکر چند نمونه بسنده می‌شود: - در صفحه ۳۲۴ ذیل بحث لیلۃ القدر و در تبیین معانی مختلف واژه قدر پس از اشاراتی گذرا به این معنی که امکان دارد لیلۃ قدر از نظر برخی به واسطه آن گویند که از کثرت ملائکه زمین تنگ می‌شود، به ایه‌ای دیگر که از نظر تلقی تفسیر حکم قدر مشابه این تفسیر است، استناد کرده است. «وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ» (۲۸۷) - ذیل بحث مشاهده صورت باطنیه غیبیه اعمال از جانب افراد گوید، از آن جمله قول خدای تعالی است: «الیوم

تجدد کل نفس ما عملت من خیر محضراً و ما عملت من سوء تود لوا ان بینها و بینه امداً بعیداً» (۲۸۸) در حاشیه موضوع امر به معروف و نهی از منکر به جریان طغیان فرعون می‌پردازد و کلام را چنین به نور قرآن می‌آراید: فرعون که طغیانش بجایی رسید که: «انا ربکم الاعلی» (۲۸۹) گفت. در ادامه همان بحث چنین آورده است: و علو و فسادش به پایه‌ای قرار گرفت که «یذبح ابنائهم و یستحیی نسائهم» (۲۹۰) آخرین نمونه آنجاست که ذیل تنبیه اشراقی و اشراق عرفانی با ذکر مقدماتی، اقرب طریق به خداوند را صراط مستقیم می‌داند و به ایه شریفه: «ما من دابۀ الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم» (۲۹۱) استناد می‌جوید. ۲ - یکی از عظیمترین و غنی‌ترین منابعی که اکثر عارفان و شارحان و مفسران اندیشه‌ها و مکاتب عرفانی - اخلاقی در اثبات و تایید آرا و نظریه‌های خود بدانان استناد می‌کنند، احادیث و روایات است. این اثر و سایر آثار امام به این خصیصه مبارک هم شاخصند که منابع و مآخذ و مستندات آن عزیز از روایات و احادیث امامیه است. چیزی که در آثار عارفان اهل تسنن یا بسیار نادر است و یا در حد النادر کالمعدوم. در بحث مراتب مقامات اهل سلوک، معتقد به کثرت و تنوع مراتب است و در تایید این تکتک طرق، به این حدیث منسوب به پیامبر اکرم استناد می‌جوید. «الطرق الی الله بعدد انفاس الخلاق» (۲۹۲) ذیل بحث آداب قرائت قرآن و حضور دل و نیز تفکر در قرآن چگونگی گشایش و فتوح ابوابی از معارف قرآن به نقل عبارت بلندی از حضرت علی (ع) می‌پردازد. «و تعلموا القرآن، فانه ربيع القلوب و استشفعوا بنوره فانه شفاء الصدور» (۲۹۳) در صفحه ۲۱۷ ذیل بحث آداب عبودیت و معنی ذکر به حدیثی استناد می‌جوید که مخاطب حدیث حضرت موسی است: «یا موسی انا جلیس من ذکرنی» (۲۹۴) در ادامه همان بحث از رسول خدا عبارتی قریب به همان مضمون نقل می‌کند: «من اکثر ذکر الله احبه الله» (۲۹۵) در مواردی مشاهده می‌شود که امام از مفاهیم و مضامین احادیث و روایات یا ترجمه فارسی آنها، به سیل استدراج بهره‌مند می‌شود. از آن جمله است، با نقل مضمون حدیثی از حضرت علی (ع) ذیل بحث زوال پذیری حطام دنیا و لذائذ عالم ملک گوید. «... باطن عالم طبیعت قذارت است و تعبیر کثافت و قذارت در نوم - که بابی از مکاشفه است - دنیا و مال است، و در مکاشفه علویه علیه السلام دنیا جیفه و مردار است» (۲۹۶) - از این گونه تلمیحات ذیل مراعات احوال ادبار و اقبال نفس، بحث عدم سخت‌گیری در سلوک از جهت عبادات و ریاضات عملیه و نیز اقتصاد در عبادت، عبارتی را از کتاب الایمان و الکفر کافی می‌آورد. حضرت صادق فرمودند: «من در ایام جوانی جدیت و اجتهاد در عبادت نمودم» پدرم به من فرمود: «ای فرزند کمتر از این عمل کن، زیرا که خدای عزوجل وقتی که دوست داشته باشد بنده‌ای را، راضی می‌شود از او به کم» (۲۹۷) ۳ - انتخاب و پیوند کلمه‌ها و عبارات کتاب بی‌تأثیر از موشکافی و نکته‌سنجی نظر و ذهن مؤلف و نویسنده (امام) نیست. در بسیاری موارد تراکم معانی بر الفاظ موجب سنگینی عبارت و حتی عربی زدگی در ساحت نگارش و زبان اثر شده است. البته برای امام بحث عربی و فارسی و رعایت تناسب و تعادل در کاربرد واژه‌ها و کلمات و تعبیر از هر دو زبان حداقل در این کتاب به هیچ عنوان مطرح نیست، هر جا که بدانند در انتقال مفاهیم و مضامین و اصطلاحات خاص، زبان عربی غنی و قوی است، رها از بسیاری تعصبات خشک به اصطلاح پاسداران زبان فارسی، ثقل و سنگینی از آن زبان عربی است و هر جا که بحث سبکتر می‌شود، گرایش و صبغه زبان فارسی بیشتر است و البته این نظر، وقتی شفاف و آشکار می‌شود که یک متن فنی - تخصصی را با یک حکم یا بیانیه یا پیام امام که مخاطبان عام دارد، مقایسه کنیم، در آن صورت است که واقع بینانه و علمی به مخاطب‌شناسی امام از بعد گفتاری و نوشتاری پی می‌بریم. برای نمونه می‌توان قسمتهایی از کتاب آداب الصلوة یا سر الصلوة ایشان را با منشور روحانیت یا وصیت‌نامه سیاسی - الهی یا بعضی از پیامهایی که خطاب به حجاج بیت‌الله الحرام صادر می‌فرمودند، مقایسه کرد. ۴ - نثر کتاب آداب الصلوة، از نوع نثر مسجع است. در این هنرورزی و طرفه کاری هم امام هرگز مضمون را فدای لفظ و سجع‌سازی نمی‌کند، در عین حال، در بسیاری از عبارتها، سجعهای روان و همخوان و شیوایی خلق می‌شود که تأمل برانگیز است، خصوصاً که نوع متن و بحث فقهی، اجتهادی و عرفانی و سنگین است. نکته قابل توجه آنکه شناخت ما حداقل از امام تا قبل از چاپ این آثار گرانقدر بیشتر روی محور شخصیت سیاسی و مبارزاتی و انقلابی ایشان معطوف می‌شد، باید اقرار کرد که امام

قبل از آنکه پای به عرصه سیاست بگذارد و در میدان سیاست و مبارزه جلوداری کند، سالها قبل، یعنی در همان سالهای سنگین و سخت و در اوج قدرت حکومت پهلوی، در اثر سیر و سلوک و خودسازی و کشف و شهود بر سر هر کوی و برزن کوس انالاحق زده بود، امام در عرفان هفت شهر عشق را گشته و اسفار اربعه را با توفیق و مدد حضرت حق سپری کرده و آمده بود تا ما را از مهلکات وادی سلوک برهاند و کاروانیان در راه مانده را، هدهدوار به منزل سیمرخ معرفت رهنمون باشد. اینک به نقل نمونه‌هایی از سجع می‌پردازیم: ... و غایت سیر و تحصیل مبادی حرکات باطنیه و تفذّیات روحیه را به دست آورد. (۲۹۸) - تو را به خاصّیان در گاهت و محرمان بارگاهت قسم می‌دهم که از ما متحیران وادی ضلالت و افتادگان بیابان غوایت، دستگیری فرما. (۲۹۹) نوع سجع در عبارت مذکور سجع متوازی است در گاهت با بارگاهت، و ضلالت با غوایت. ... بلکه باعث فتح بعضی از ابواب و کشف بعضی از اسرار عبادات است. سجع از نوع متوازی است بین ابواب و اسرار. (۳۰۰) - ... از چنین عبادتی نوارنیت قلبیه حاصل نگردد و باطن نفس از آن منفعل نگردد. (۳۰۱) سجع از نوع مطرف است، بین حاصل و منفعل. ... و اشاره به این ادب در کتاب کریم الهی و صحیفه قویم ربوبی شده است. (۳۰۲) سجع از نوع متوازی است، بین کریم و قویم ربوبی. - و این دستور جامعی است که فرموده‌اند که در هنگام نشاط و بهجهت قلوب، ودیعه به آنها بسپارید و در نفا و گریز آنها را راحت بگذارید. (۳۰۳) سجع از نوع متوازی است بین بسپارید و بگذارید. ... و عبادات را بدون آن روح و روانی نیست و خود مفتاح قفل کمالات و باب الابواب سعادات است. (۳۰۴) ... سجع از نوع متوازی است بین کمالات و سعادات. ... و کتابها آوردند و دعوتها نمودند، با این همه تشریفات و این همه تحمل و تعب که ما را از خواب غفلت بیدار و از شکر طبیعت هشیار کنند و ما را به عالم نور و نشئه بهجهت و سرور رسانند و به حیات ابدی و نعمتهای سرمدی و لذتهای جاویدانی رسانند. (۳۰۵) در عبارت مذکور بین آوردند و نمودند و بیدار و هشیار، و عالم نور و بهجهت سرور و ابدی و سرمدی سجع بکار رفته است. در ضمن در همین نمونه به ضرورت قرینه موجود در سخن، از تعبیر از خواب بیدار، فعل کنند را، حذف کرده است. در ادامه همین عبارت در کلمه چینی و رعایت هماهنگی و تناسب صوتی بین واژه‌ها، هنرنمایی چشمگیری بخرج داده است آنجا که گوید: «و از هلاک و شقاوت و ناز و نعمت و همچنین بین حسرت و ندامت رهایی دهند.» (۳۰۶) رابطه و تناسب معنایی بین هلاک و شقاوت از یک سو و بین ناز و نعمت و همچنین بین حسرت و ندامت، از ظرفیت بالا و دقت نظر و قدرت واژه‌گزینی نویسنده گواهی می‌دهد. در همین صفحه (۳۵) باز سجع از نوع متوازن به کار برده است. آنجا که گوید: ... «مثل نویسنده خالی از همه انوار و تهی دست از همه اعمال صالحه و گرفتار هواهای نفسانیه مباش.» (۳۰۷) شاهد مورد نظر سجع بین واژه انوار و اعمال است، و نیز بین اعمال صالحه و هوای نفسانیه. - در مواردی به شواهدی بر می‌خوریم که کلمه‌هایی سجع ساز هم معنی‌اند اما یکی از نوع عربی است و دیگری از خانواده فارسی. مانند: ما را از ساحت قرب مهجور و از عروج به مقام انس فرسنگها دور کرده. (۳۰۸) بین دو کلمه مشترک المعنای مهجور و دور سجع به کار رفته است آنهم از نوع مطرف. - گاهی واژه‌های سجع ساز تناسب معنایی از دو حوزه زبانی ندارند و ارکان سجع مانند نمونه قبل در تقابل کامل لفظی نیستند. مانند: ... ولی در اخوت ایمانی و خلّت روحانی و با احباء عرفانی خیانت روا ندارم. (۳۰۹) در نمونه مذکور بین اخوت ایمانی و خلّت روحانی و احباء عرفانی تناسب و سجع است. - امام گویا در مواقعی تعمداً بازی با کلمات و کاربرد اشتقاق و گونه‌های مشترک لفظی از یک ریشه را به استخدام می‌گیرد. این هنرنمایی اشراف ایشان را در شناخت کلمات و دقت در کاربرد هر گونه از انواع صرفی کلمه، اثبات می‌کند. هنر این است که در این کار احساس نشود، دچار کاربرد تصنعی و غیر فصیح شده است. مانند: «یکی، آنکه سالک مشاهد جمال جمیل و مستغرق تجلیات حضرت محبوب باشد، به طوری که جمیع مسامح قلب از دیگر موجودات بسته شده و چشم بصیرت به جمال پاک ذی الجلال گشوده گردیده و جز او چیزی مشاهده نکند، بالجمله، مشغول حاضر باشد و از حضور و محضر نیز غافل باشد. و مرتبه دیگر، که نازلتر از این مقام است، آن است که خود را حاضر محضر بیند و ادب حضور و محضر را ملحوظ دارد.» (۳۱۰) در عبارت فوق بین جمال و جمیل و جلال و تجلی و نیز حاضر و حضور و محضر رعایت تناسب و موازنه شده

است. بین حاضر باشد و غافل باشد از جهت لفظ سجع به کار رفته، در عین حال که از جهت معنی و محتوی صنعت تضاد یا طباق دارد. همچنین بین بسته و گشوده صنعت تضاد بکار رفته و بین چشم بصیرت و بسته و گشوده و مشاهده نیز صنعت مراعات النظیر موجود است. چون این عبارت در توضیح و تحلیل حدیث شریفی آمده است و نویسنده آن مقصد را به دو مرتبه یا بخش تقسیم کرده ادعای وجود صنعت تقسیم هم بی‌مورد نیست. نکته عبرت‌انگیز و درس اخلاقی که از پس این تناسب‌ها و هماوایی‌های واژگانی و زبانی دستگیر ما می‌شود اینکه از نظر امام اگر سالک در لحاظ کردن ادب حضور و محضر خود را حاضر محضر بیند در مرتبه نازلتر از آن است که در عین درک دلمشغولی منزل و مقام حاضر، از حضور و محضر غافل باشد. ۵- یکی از چشمگیرترین نوع واژگان و تعابیر و ترکیبها در این اثر که با احصاء و استخراج آنها تشکیل خانواده کلمات حاصل می‌آید، عبارت‌ها و کلمه‌ها و اصطلاحات عرفانی است که از بالاترین بسامد کاربردی برخوردار است. چون در سبک‌شناسی ساختاری به بازگشایی بطون الفاظ و تحلیل بار معانی واژه‌ها نمی‌پردازند و فقط به استخراج و بیان مشابتهای لفظی و صوری بسنده می‌شود، ما نیز به بیان نمونه‌ها بسنده می‌کنیم: در عین حال اقرار باید کرد تفسیر و تحلیل این مفاهیم بلند عرفانی و درک آنها از عهده ابجد خوانی چون این بنده خارج است. چون این نمونه‌ها در اکثر قسمت‌ها و فصول کتاب به چشم می‌خورد، شاید ذکر صفحه در برابر هر تعبیر و اصطلاح زینده نباشد، دلیلی که بر این مدعا باید بیان کرد اینکه نمونه‌های زیر فقط از دوازده صفحه نخست کتاب استخراج شده است، اینک مشتی نمونه خروار: آداب قلبیه، آداب قلبیه باطنیه، حقیقت معراج، قرب محبوب، صورت غیبیه ملکوتیه، صورت باطنیه غیبیه، صورت غیبیه برزخیه، آداب صوریه، حجابهای ظلمانیه، ساحت مقدس ربوبیت، کدورت قلبیه، توجه غیبی، منازل مهمه سالک، انیت و انانیت، مقام قرب ربوبیت، مفاتیح غیب، حجاب انیت، قدم انانیت، حقایق ربوبیت، مدارج عبودیت، حقیقت عبودیت، اسم اعظم، مقام ذل، اولیای کامل، اعمال مستحبه، ارفع مقامات انسانیت، ذلت عبودیت، عزت ربوبیت، نتیجه جوهره عبودیت، قدم سلوک علی، مرکب سیر فکری، حجت غلیظه، تجلیات اسمائیه، تجلیات صفاتیه، سرسالک، عبادت روحانی، سالک الی‌الله، حجاب خودبینی، خرق حجاب خودپرستی، فوق سلوک، خروج از نشأه و ورود در محاسبه الهیه، سعادات ابدیه، اصحاب معرفت و ... ۶- در بسیاری از جمله‌ها و عبارت‌ها نوع نگارش و درصد واژه‌ها بحدی عربی است که مطلق عربی نویسی را در متن فارسی تداعی می‌کند. از آن جمله‌اند: تبع تجلیات اسمائیه و صفاتیه در سر سالک ظهور کند. (۳۱۱) یکی از مهمات آداب قلبیه نماز و سایر عبادات که از اّمهات آداب قلبیه است و قیام به آن از عظام امور و مشکلات دقایق است، محافظت آن است. (۳۱۲) تجلیات اسماء قهریه و جلالیه بر قلوب آنها شود. (۳۱۳) بالجمله، سالک طریق آخرت - خصوصاً با قدم معراج صلوتی - لازم است قلب خود را با نور علم و ایمان خاشع کند و این رقیقه الهیه و بارقه رحمانیه را در قلب هر اندازه ممکن است، متمکن نماید. (۳۱۴) آن یک، توجه و اقبال به ذل عبودیت و تذکر مقام عز ربوبیت است، و این یک اقبال به عز ربوبیت و تذکر عجز و ذل عبودیت است. (۳۱۵) قدری ممارست و ارتیاض قلب امری است بسی ممکن. (۳۱۶) و «رب العالمین» به مناسبت «تربیت» و «عالمین» که مقام سوائیت است، اشاره توان بود به عوالم طبیعت که به جوهر ذات متحرک و متصرّم و در تحت تربیت است و «مالک یوم الدین» اشاره به مقام وحدت و قهاریت و رجوع دائره وجود است، و تا اینجا تمام دائره وجود نزولاً و صعوداً ختم شود. (۳۱۷) ۷- یکی از راههای پرورش معانی در نگارش، تمثیل سازی است. اصولاً در تمثیل یکی از اهداف نویسنده، ملموس و عینی کردن بیشتر مفهوم و مضمونی است که بیان و انتقالش را به ذهن و اندیشه خواننده و مخاطب در نظر دارد. به دیگر زبان، تمثیل بیشتری است برای سهولت درک معانی. امام از این طریق سعی دارد مفاهیم بلند و پیچیده عرفانی و اخلاقی را اندکی ساده‌تر کند. از میان صدها نمونه به ذکر شواهدی بسنده می‌شود: در فصل پنجم ذیل عنوان: در بیان محافظت عبارت از تصرف شیطان چنین آورده است. «واضح است که چنانچه ابدان را غذائی است جسمانی که بدان تغذی کنند و باید آن غذا مناسب حال و موافق نشئه آنها باشد تا بدان تربیت جسمانی و نمو نباتی دست دهد، همینطور قلوب و ارواح را غذائی است که هر یک به فراخور حال و مناسب نشئه آنها باید باشد که بدان تربیت شوند و تغذی

نمایند و نمو معنوی و ترقی باطنی حاصل آید.» (۳۱۸) از تمثیل غذا و طب و تجویز غذایی اطبا در بیان نشاط و بهجت سالک در قسمتی دیگر استفاده می‌کنند. «چنانچه اطبا را عقیده آن است که اگر غذا را از روی سرور و بهجت میل کنند زودتر هضم می‌شود، همینطور طب روحانی اقتضا می‌کند که اگر انسان غذاهای روحانی را از روی بهجت و اشتیاق تناول کند و از کسالت و تکلف احتراز کند، آثار آن در قلب زودتر واقع شود و باطن قلب با آن زودتر تصفیه شود.» (۳۱۹) در فصل هفتم در بیان تفهیم ذکر و آداب عبادات از تمثیل طفل و زبان باز کردن و تعلیم سخن گفتن با زیبایی و استادی بهره می‌برد. «یکی از آیات قلبیه عبادات» خصوصاً عبادات ذکریه، «تفهیم» است. و آن‌چنان است که انسان قلب خود را در ابتداء امر چون طفلی پندارد که زبان باز نکرده و آن را می‌خواهد تعلیم دهد، پس، هر یک از اذکار و اوراد حقایق و اسرار عبادات را با کمال دقت و سعی به آن تعلیم دهد و در هر مرتبه‌ای از کمال هست، آن حقیقتی را که ادراک نموده به قلب بفهماند.» (۳۲۰) در ادامه همان بحث و عنوان بار دیگر از تمثیل زبان گشودن و آموزش سخن گفتن اطفال استفاده می‌کند. «... چنانچه اگر کسی طفلی را که زبان باز ننموده بخواهد تعلیم دهد، تا طفل زبان باز ننموده معلم خسته و ملول شود، همین که طفل زبان گشود و آن کلمه را که تعلیم او می‌کرد ادا کرد، خستگی معلم رفع می‌شود و معلم به تبع طفل کلمه را ادا کند بی‌رنج و تعب، قلب نیز در ابتداء امر، طفلی است زبان نگشوده که آن را باید تعلیم داد و اذکار او را باید به زبان آن گذاشت، و پس از باز شدن زبان آن انسان تابع آن گردد و رنج و تعب تعلیم و خستگی ذکر مرتفع گردد. و این ادب برای کسانی که مبتدی هستند خیلی لازم است.» (۳۲۱) آخرین تمثیلی که می‌آوریم تمثیل و تشبیه سالک به درخت است که ذیل بیان حضور قلب مطرح می‌گردد. امام در توصیه و سفارشی صمیمانه و پدران و در استفاده از ایام و روزگار جوانی برای مبارزه با معاصی و سلطنت شیطان نفس می‌گوید: امروز که اراده انسان قوت دارد و قوای جوانی برقرار است و درخت معصیت برومند نیست و سلطنت شیطان در نفس محکم نشده و نفس جدید العهد به ملکوت و قریب الافق به فطرت الله است و شرایط حصول و قبول توبه سهل است، نمی‌گذارند انسان قیام به توبه کند و این درخت سست را ریشه کن و سلطنت غیر مستقل را منقرض نماید، وعده ایام پیری را می‌دهند که بعکس این، اراده ضعیف و قوا ناتوان و درخت معاصی گوناگون کهن و برومند و سلطنت ابلیس در ظاهر و باطن مستقل و مستقر شده و الفت به طبیعت شدید و بعد از ملکوت زیاد و نور فطرت خاموش و منطقی گردیده و شرایط توبه سخت و ناگوار شده است، این نیست جز غرور.» (۳۲۲) ۸- تأثیرپذیری از سیاق صرف و نحو و نگارش عربی در آثار امام از جمله در کتاب آداب الصلوة بخوبی مشهود و جلوه گر است. چون شیوه‌ها و جلوه‌های متفاوتی از تأثیرپذیری زبان و سیاق عربی در این کتاب قابل بیان است به ذکر نمونه‌هایی اشاره می‌شود: ۱- ۸- کاربرد صفت و موصوف و جمع و افراد در ترکیب‌ها و عبارتها، مانند: آداب قلبیه، صورت باطنیه غیبیه، آیات و اخبار کثیره، ایه شریفه، لذات روحانیه دائمه ازلیه ابدیه، معارف الهیه جمیع طبقات، قلوب متشتمه، مواعظ و مجادلات حسنه، اصحاب قلوب، اصحاب معارف، قرائات مختلفه، طائفه قلبیه، نعمتهای دنیویه و اخرویه. امور دنییه، کسوه امساء ذاتیه. ۲- ۸- در مواردی کلمه عربی را با علامت جمع فارسی جمع بسته‌اند تا اصول و سیاق نگارش عربی رعایت شود. مانند نعمت‌های دنیویه و اخرویه که می‌توانستند بصورت نعم دنیویه و اخرویه نیز بگویند. ۳- ۸- کاربرد واژه «بدان» در آغاز عبارت‌ها چه بسا تحت تأثیر سیاق نگارش عربی باشد. زیرا برای اهمیت و آگاهی و توجه و تنبه معمولاً در زبان عربی از فعل «اعلم» استفاده می‌کنند. در تمام شواهدی که استخراج کرده‌ایم دقیقاً فعل «بدان» فارسی در نقش اعلم بکار رفته است مانند: «بدان که ربوبیت حق تعالی جل شأنه از عالمیان بر دو گونه است» (۳۲۳) «بدان که علماء ادب و طاهر گفته‌اند که «حمد» ثنای به لسان است.» (۳۲۴) «بدان که کلمه شریفه الحمد لله به حسب بیانی که مذکور شد و...» (۳۲۵) «بدان، جعلک الله و ایانا من المتسمین سمات الله» (۳۲۶) «بدان که مالکیت حق تعالی مثل مالکیت بندگان نیست.» (۳۲۷) «بدان که در باب «عرش» و «حمله» آن اختلافاتی است.» (۳۲۸) «بدان که در وجه تقدیم ایاک نعبد بر ایاک نستعین.» (۳۲۹) «بدان که سوره مبارکه «حمد» چنانچه مشتمل است به جمیع مراتب وجود...» (۳۳۰) گاهی قبل از فعل بدان حرف «واو» را آورده است مانند: «و بدان که سالک

الی الله و مجاهد فی سبیل الله نباید به حد علمی این معارف قناعت کند.» (۳۳۱) «و بدان که استعاذه باسم الله به واسطه جامعیت مناسب با همه مقامات است.» (۳۳۲) ۴ - ۸ - گاهی برای معادل فارسی اعلم، از فعل «باید دانست» استفاده می‌کند: مانند «و باید دانست که اگر احیاء احکام و معارف قرآن را به عمل به آن و تحقق به حقیقت آن فکنیم.» (۳۳۳) «و باید دانست که هر یک از موجودات را صراطی خاص به خود و نور و هدایتی مخصوص است.» (۳۳۴) «و باید دانست که «تقویم» انسان در اعلیٰ علین، جمع اسمائی است.» (۳۳۵) «و باید دانست که رکوع مشتمل است بر «تسیح» و «تعظیم» و «تحمید» ربّ جلّ و علا.» (۳۳۶) «و باید دانست که قلبی که به طریق سلوک معنوی و سفر باطنی سیر الی الله می‌کنند و ...» (۳۳۷) ۹ - نوع دیگری از عربی‌گرایی در قلمرو نوع نگارش استفاده از تعبیرهای خاص است. از آن جمله‌اند: «ولعمر الحیب، این سوره شریفه از اماناتی است که ...» (۳۳۸) - خاک بر فرق من که عنان قلم از دستم رها شد و به شطحیات مشغول شدم ولی لعمر الحیب که مقصودی از این کلام نیست جز آن که برای برادران ایمانی خصوصاً اهل علم، تنبیهی حاصل آید.» (۳۳۹) - «ولعمر الحیب که جناب علی بن الحسین از بزرگترین نعمتهایی است که ذات مقدس حق بر بندگان خود به وجودش منت گزارده و ...» (۳۴۰) ۱۰ - گونه دیگری از سیاق عربی ختم بسیاری از عبارتهای فارسی با اصطلاحات عربی است، تعبیری که نقش جمله‌های معترضه و دعایی دارند، از آن جمله‌اند: «... چنانچه در شهادت به ولایت آن دو شهادت دیگری منطوقی است، والحمد لله اولاً و آخراً.» (۳۴۱) «ان شاء الله در آداب قرائت به شمه‌ای از این مطلب خواهیم پرداخت و راه استفاده قرآن شریف را بر خود و بر بندگان خدا باز خواهیم کرد و باذن الله و حسن توفیقه والسلام.» (۳۴۲) «و ذکر بعضی دیگر منجر به تطویل شود، از این جهت از آنها صرف نظر شد والله العالم.» (۳۴۳) «و به خدای تعالی پناه می‌برم از شرّ طغیان قلم و نیت فاسده و مقصود باطل و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.» (۳۴۴) «بار الها، از لذت مناجات و حلاوت مخاطبان خود ما را نصیبی عنایت فرما، و ما را در زمره ذاکران و جرگه منقطعان به عزّ قدس خود قرار ده؛ و دل مرده ما را حیاتی جاویدان بخش و از دیگران منقطع و به خود متوجه فرما، انّک ولی الفضل و الانعام.» (۳۴۵) ۱ - ۱۰ - گونه دیگر از اثرگذاری شیوه نگارش زبان عربی در این کتاب آنجاست که نویسنده به سیاق آموزشی حوزه‌های علمیه موضوعی را مطرح و تحلیل می‌کند و بجای سؤال کننده نیز طرح سؤال یا اشکال می‌کند. مفهوم فارسی این گونه است که اگر گویی فلان، گویم، فلان. - ان قلت: بنابر آن احتمال که مذکور شد که باطن «لیله القدر» حقیقت و بنیه خود رسول مکرم باشد که در آن ... که صورت ملکی خود تو است، چیست؟ قلت: این مطلب را سرّی و این لطیفه را باطنی است.» (۳۴۶) در ادامه همان طرح سؤال و ارائه پاسخ گوید: ان قلت: لیله القدر نفس بینه احمدی است به اعتبار... قلت: به لسان اهل نظر، شیئیت شی به صورت کمالیه آن شی...» (۳۴۷) ۲ - ۱۰ - معمولاً - واو حرف ربط را برای اتصال دو کلمه یا دو جمله یا عبارت بکار می‌برند، از دیگر معانی و نقش «واو» که در کتاب آداب الصلوٰه کاربرد چشمگیری دارد، نقش استینافی است. از آنجمله‌اند: و در قرآن شریف / و چون مدتی چشم دل را / و دیگر از آداب مهمه آن / و یک طایفه دیگر آنانند که / و علامت این طایفه آنست که / و در ازاء این شریف / و همانا واجب شد بر / و نیز تفکر کنیم / و در حدیث است که / و در این مقام آداب دیگری است / و در روایات عرض اعمال بر ولی / و احتمال دیگری به نظر نویسنده آمده / و سید عابد زاهد رضی الله عنه / ۱۱ - از جمله ویژگیهای دیگر سبکی کتاب این است که عبارتهایی را با حرف «پس» شروع می‌کند. مانند: پس وظیفه سالک الی الله آن است که / پس انسان در آیات شریفه الهی و در / پس با هر ریاضتی است شهادت به الوهیت / پس قلوب عشقیه شوق و جذبه / پس ادب حضور برای ما آن است که در اول امر چون / پس به قلب بفهمانیم / ۱۲ - از جمله واژه‌ها و کلمه‌های دیگری که صدر نشین بندها و فصلها و عناوین فرعی کتاب آداب الصلوٰه شده است، کلمه «بالجمله» است. مانند: بالجمله، تمسک به اولیاء / بالجمله، چون سالک خود را پیشوای ملائکه‌الله / بالجمله این تصمیم عزم، که عبارت / بالجمله قطع این رشته را / بالجمله تصفیه عمل از این دو مرتبه نیز در نزد اهل الله لازم است / بالجمله، کتاب خدا کتاب معرفت و اخلاق و دعوت به سعادت / بالجمله مقصود ما از این بیان نه انتقاد در اطراف تفاسیر است. ۱۳ - جلوه‌ها و گونه‌های دیگر از شیوه‌های نگارشی عربی را در موارد و

شواهد زیر باید یادآور شد. امام برای نقل حدیث، در نمونه‌های زیر می‌توانست از واژه‌های «در حدیث» استفاده کند، ولی می‌گوید «و فی الحدیث» مانند این شواهد: «و فی الحدیث طویل عن امیرالمؤمنین» (۳۴۸) یا «و فی الحدیث، قال الصادق علیه‌السلام (۳۴۹) و یا و فی الحدیث عن موسی بن جعفر. (۳۵۰) ۱ - ۱۳ - معمولاً در زبان فارسی وقتی کلمه‌ای را که به همزه عربی ختم می‌شود با کلمه دیگری که در نقش مضاف الیه یا صفت کنار هم می‌نشینند و ترکیب اضافی یا وصفی می‌سازند، همزه را حذف می‌کنند و به جای همزه «یا» می‌آورند مانند: علمای بزرگ، علمای ظاهر، علمای اعلام، علمای نستوه. اما امام در این موارد سیاق نگارش عربی را در نظر داشته است، از جمله علماء ادب گفته / علماء ظاهر گفته‌اند. ۲ - ۱۳ - در زبان فارسی وقتی کلمه «بعض» را قبل از کلمه‌ای می‌آورند و ترکیب سازی می‌کنند، کلمه بعض را با «یا» همراه کرده و بعضی گویند ولی در عربی از «بعض» استفاده می‌کنند و امام نیز تابع شیوه نگارش عربی است در مواردی آورده است: و بعض اهل معرف آن را / ماختم می‌کنیم این مقام را به ذکر بعض احادیث شریفه / در بعض از روایات غیر معتبره وارد شده است / ۳ - ۱۳ - کاربرد کلمه بصورت تنوینی، یا منون با همان سیاق عربی، در نمونه‌های «اگر ممکن بود «اکراهاً» مردم را به سعادت برسانند، می‌رسانند. لکن هیهات!» (۳۵۱) یا در این عبارت: «اکنون که فضیلت و خواص حضور قلب را «عقلاً» و «نقلاً» دانستی و ضررهای ترک آنرا فهمیدی.» (۳۵۲) ۱۴ - این کتاب به اشعار فارسی و عربی مزین است. هر جا که سیاق کلام بهره‌مندی از شواهد شعری را ممکن می‌سازد از معروفترین و مناسبترین اشعار عارفان و شاعران استفاده می‌کند. از آن جمله‌اند: حضرت امام ذیل بحث اعراض دادن نفس از دنیا زمینه کاربرد بیت معروفی از حافظ را با کلامی نصیحت‌گرانه ایجاد کرده، خطاب به طالب و سالک الی‌الله گوید: «از جای برخیز و از این مظلومه طبیعت و عبورگاه تنگ و تاریک دنیا هجرت کن و زنجیرها و سلسله‌های زمان را بگسلان و از این زندان خود را نجات ده و طائر قدس را به محفل انس پرواز ده: تو را از کنگره عرش می‌زنند صغیر ندانمت که در این دامگه چه افتادست (۳۵۳) - در نمونه دیگر که باز از شعر حافظ بهره می‌گیرد، با مقدمه‌ای بسیار شیوا و تمثیلی، داستان عرفانی هفت شهر عشق را چاشنی تلمیحی کلام می‌گیرد و ضمن قبول مقامات، برای اخوت ایمانی و خلّت روحانی و احباء عرفانی، نصیحت را بر یکدیگر لازم می‌داند: «و پس از این منزل، منازلی است که از هفت شهر عشق عطار پس از آن نمونه‌ای حاصل و آن قائل سالک در خم یک کوچه خود را دیده، و ما در پشت سورها و حجابهای ضخیم و اقعیم و آن شهرها و شهریارها را جزء بافته‌ها گمان می‌کنیم. من با شیخ عطار یا میثم تمار کار ندارم ولی اصل مقامات را انکار نمی‌کنم و صاحب آنها را از جان و دل طلبکارم و در این محبت امید فرج دارم، تو خود هرچه خواهی باش و با هر که خواهی پیوند: مدعی خواست که اید به تماشاگاه دوست دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد (۳۵۴) - در نمونه‌های زیر از اشعار مولوی ابیاتی را به استشهاد می‌آورد. ذیل بحث عوالم غیب و ظهور ذات و صفات ذات مقدس که مختص به ذات اوست گوید: حیرت اندر حیرت آمد زین قصص بی هشی خاصگان اندر اخس (۳۵۵) پس از آن اشاره دارد که اگر اخس با صاد باشد یعنی اخص، تا بدان حد غرق حیرت نخواهد شد. قبل از این مطلب به شیوه استدراج، مفهوم بیتی دیگر از مولوی را در خدمت بحث می‌گیرد که چونان مثل سائر است. چنین می‌گوید: «و بدان که سالک الی‌الله و مجاهد فی سبیل‌الله نباید به حدّ علمی این معارف قناعت کند و تمام عمر را صرف استدلال که حجاب بلکه حجاب اعظم است کند، چون که طی این مرحله با پای چوبین بلکه با مرغ سلیمان نیز نتوان کرد.» (۳۵۶) - اینک ذکر نمونه‌هایی از شعر عربی: امام ذیل بحث وظایف سالک و رابطه او با قرآن شریف گوید: «... و همچنین جمیع معارف و احوال قلوب و اعمال باطن و ظاهر خود را با کتاب خدا تطبیق کند و عرضه دارد تا به حقیقت قرآن متحقق گردد و قرآن صورت باطنی او گردد: وَأَنْتَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ الَّذِي بِأَحْرَفِهِ تَطَهَّرُ الْمَضْمَرُ (۳۵۷) ۱۵ - زبان و صمیمیت: امام به لحاظ زبان بیان مطالب، مثل بسیاری از عارفان سترگ و کمل عرفا، خطابی صمیمانه را در رابطه به مخاطبان پیشه دارد. از جهاتی تداعی نامه‌های عین القضاة همدانی را کرده و گویا از موضع پدر و پیری دلسوز با فرزندان و مریدان سخن می‌گوید. به نمونه‌هایی چند بنگرید: «ای عزیز، قنوت دست شستن از غیر حق و اقبال تامّ به عزّ ربوبیت پیدا کردن است.» (۳۵۸) - «جانا، اکنون که از وطن

خود دور افتادی و از مجاورت احرار مجهور شدی و ...» (۳۵۹) - «عزیزا، خدای رحمن فطرت تو را به نور معرفت و نار عشق تخمیر نموده...» (۳۶۰) - «عزیزم، انسان با یک مرض حصبه و ضعف قوای دماغیه تمام معلوماتش را فراموش می‌کند.» (۳۶۱) - «عزیزا، جمیع علوم عملی است، حتی علم التوحید را نیز اعمالی است.» (۳۶۲) - «نظر کن ای عزیز به مقام عظمت سلوک سرور کل و هادی سبیل صلی‌الله علیه و آله.» (۳۶۳) ۱۶ - سنت پسندیده نزد دستور نویسان و نگارشیان زبان فارسی این است که جایگاه فعل را پایان جمله بدانیم. البته به ضرورتی فعل از پایان جمله به سایر قسمتها جابجا شده و چه بسا صدرنشینی فعل بجهت اهمیت باشد. وقتی گوئیم، بدان گوش بده / یا برو دنبال کار / یا آمد و خیال همه را راحت کرد / گاهی برای توجه و تنبه شنونده یا مخاطب است که در شرایط اضطرار هم این کار صورت می‌پذیرد مثلاً وقتی که ممکن است و نزدیک است کودکی سقوط کند یا به شیئی خطرناک دست بزند، می‌گوئیم، نرو نرو - نزن نزن - ببین ببین و ... چه بسا تکرار فعلها برای این است که حواس و توجه او را به خود جلب کنیم. در بعضی از نوشته‌های امام هم به صدرنشینی فعل «فرمود» برخوردم، نخست تصورم این بود که امام هم برای اهمیت موضوع و توجه مخاطب سیاق متداول نگارش را بهم زده است، شاید هم این اقدام، گونه دیگری از تأثیرپذیری از زبان عربی باشد. معمولاً در عبارات و ساختار جمله‌بندی عربی فعل صدرنشین است. اگر در فارسی گوئیم علی گفت: در عربی گوئیم «قال علی ... امام در نمونه زیر فعل فرمود را صدرنشین کرده در یک مورد هم، فعل فرمود را از صدرنشینی معاف کرده است: فرمود حضرت باقر علیه‌السلام: (در چهار مورد عیناً تکرار شده است) در همان صفحه، در یک مورد چنین آورده است: و حضرت باقر فرمود: ۱۶ - نزدیک شدن به زبان عامیانه یا زبان غیر ادبی: امام در مواردی کلمه‌ای را به استخدام می‌گیرد که از خانواده و حوزه گفتاری رایج است مانند: «امثال ماها که از حد حیوانیت تجاوز نکردیم.» (۳۶۵) یا: «و نمازهای ماها که مشفوع با خشوع نیست از نقصان ایمان یا فقدان آن است.» (۳۶۶) گاهی هم کلمه عربی را خلاف عادت و سنت، با علامت جمع فارسی جمع می‌بندند. البته تأکید از آن جهت است که ما معمولاً جمع لیل را لیلی می‌گیریم ولی امام در موردی گوید: «و اما سایر لیلها یا اصلاً سلامت ندارند و آن لیلی بنی امیه و امثال آنها است.» (۳۶۷) در همین عبارت هم جمع عربی است و هم جمع فارسی. چه بسا با امعان نظر و دقت و تأمل بیشتر در کتاب «آداب الصلوة» بتوان به دقایق و لطایف و ویژگیهای سبکی و نگارشی دیگری دست یافت. اما به ضرورت حد و رسم مقاله نویسی، به همین موارد بسنده می‌شود. والسلام

نوع اجتهاد حضرت امام

نوع اجتهاد حضرت امام نوع اجتهاد مطلوب از دیدگاه حضرت امام خمینی چیست؟ چگونه اجتهادی مطلوب نظر ایشان بوده است؟ در این زمینه ایشان نقش زمان و مکان را چگونه ارزیابی می‌کردند. امام خمینی بر این اعتقاد بود که باید موضوعهای تحول یافته را از نظر ویژگیهای داخلی و خارجی در طول زمان پاسخ گفت و بر همین اساس بود که او نقش زمان و مکان را در اجتهاد مطرح کرد. بدون در نظر گرفتن آنها در تحول ویژگیهای درونی و بیرونی موضوعها که در هر زمان، آنها را به شکلی مطرح می‌سازد نمی‌توان در برابر رویدادهای جدید و موضوعهای متحول یافته پاسخگو شد. این شیوه، از نوآوریهای امام راحل است. در بررسیهایی که من در این زمینه کرده‌ام، دیدم که فقه اسلامی در طول زمان پنج شیوه اجتهادی را به خود دیده است، که ما آنها را به گونه مفصل در مجلات و روزنامه‌ها پخش کرده‌ایم، ولی به طور فشرده و مختصر و به گونه گذرا و اشاره وار، در اینجا آنها را بیان می‌کنیم.

۱. اجتهاد بر اساس مصادر استنباطی ولی به گونه علمی نه عملی. ۲. اجتهاد بر اساس منابع، به گونه عملی ولی بر اساس ظواهر نصوص بدون آنکه تفریعی و تطبیقی در میان باشد. ۳. اجتهاد بر اساس منابع و مصادر استنباطی و با تفریع و تطبیق ولی در مقام تئوری و نظری، نه در مقام عمل و فتوا. ۴. اجتهاد بر اساس مصادر و منابع با تفریع و تطبیق در مقام عمل و فتوا، ولی بدون بررسی ابعاد قضایا و یا ویژگیهای درونی و بیرونی موضوعها که با تحول آنها احکام مربوط به آنها از راه اجتهاد تحول می‌پذیرد.. اجتهاد با

همه خصوصیات یاد شده. امام در زمان رهبری، شیوه پنجم را برگزیده و بر آن در مناسبت‌های مختلف تأکید می‌کرد. زیرا او بر این اعتقاد بود که اگر اجتهاد در حکومت اسلامی دارای این شیوه نباشد، پیامدهایی بسیار ناپسند خواهد داشت. از آن جمله: ۱. بیگانه شدن فقه اسلامی با رویدادهای نوین و موضوعهای تحول یافته در طول زمان. ۲. جلوه کردن احکام فقهی به صورت سنتهای راکد. ۳. شیوع پیروی از آراء و نظرهای غیر فقهی مبتنی بر افکار و آرای شخصی. ۴. انزوای فقه از صحنه اجتماعی، اقتصادی، نظامی و حکومتی. جای بسی خوشبختی است که رهبر معظم انقلاب هم در این شیوه از امام پیروی کرده است. باید دانست بدون این شیوه امکان ندارد که ما بتوانیم عقب ماندگیها را جبران کنیم و با فقه اسلامی پاسخگوی رویدادها و بخصوص رویدادهای حکومتی باشیم و مشکلات را در بعد امور بانکی، اقتصادی، کیفری، جزایی و غیر اینها برطرف کنیم. بر مسئولان و محققان است که با تحقیق در همه منابع و روشن بینی در همه آنها بر اساس این شیوه اجتهادی عقب افتادگیها را جبران و فقه اسلامی را به طرف جلو هدایت کنند. فقه اجتهادی پیش از انقلاب، به عنوان فقه حاکم نبود و بدین علت در ابعاد از آن، که مربوط به جامعه و حکومت بود، از طرف محققان تحقیقات لازم انجام نشده بود. چون دارای زمینه اجرایی و عملی برای آنها نبود و تنها تحقیقات بر ابعادی که مربوط به فرد و عبادات بود، بسنده می‌شد. ولی امروز که فقه اسلامی به عنوان حاکم مطرح است و برای همه ابعاد آن زمینه اجرایی و عملی پیدا شده است، باید: اولاً: کار تحقیق را در همه آنها با تلاش فراوان انجام دهند. ثانیاً: اجتهاد را با شیوه اجتهادی امام که پویا و بالنده و مترقی است، در منابع به کار گیرند. ثالثاً: به گونه ای نظام وار و سیستماتیک آن را مطرح کنند، نه آنکه آنها را به گونه فردی بیان کنند. رابعاً: تحت تأثیر ذهنیتها و سنتهای غلط محیطی و مردم عوام قرار نگیرند و آن گونه که از مواد اصلی استنباط، استفاده می‌شود رویدادها را پاسخگو شوند. در غیر این صورت ممکن است احکامی که صادر می‌شود، با اصول علمی قطعی در تضاد قرار گیرد که در نتیجه حقیقت طلبان نسبت به فقه اسلام و در نهایت به اصل اسلام بی‌رغبت می‌شوند. باید دانست پاسخهایی می‌تواند نظر اهل فکر را جلب کند و در دلها نفوذ کند که همراه با دلیل و منطق قوی و منطبق با نیازهای جامعه باشد. این گونه پاسخگویی حاصل نمی‌شود، مگر با شیوه اجتهادی امام و تلاش و کوشش شبانه روزی گروهی از مجتهدان آگاه به مسائل جامعه و نیاز آن و درک ویژگیها و شرایط موضوعها در طول زمان که اجتهاد بر اساس آنها تحول می‌یابد. ما بارها گوشزد کردیم و گفتیم تشریفات، مشکلات را حل نمی‌کند، خیالات و موهومات خلأها را پر نمی‌کند. اگر نگوییم بر خلأها می‌افزاید. واحدهای مذهبی و مجمعهای مذهبی و مراکز علمی و تحقیقاتی با عنوانهای مختلف با صرف امکانات فراوان و خیلی عریض و طویل آن هم با مدیریت افراد فاقد شرایط هیچ فایده ای را به دنبال نخواهد داشت. تنها با کار و کوشش و ارائه شیوه های کاربردی، از منابع معتبر و از راه اجتهاد پویا می‌توان مشکلات را حل کرد، نه از راهکارهای بی‌ثمر و بی‌فایده. ما نباید بیش از این از به کارگیری اجتهاد پویا در منابع خودداری کنیم و نباید از رجز خوانی رجز خوانان ناوارد و متحجران و جمود گرایان ناآگاه به مسائل جامعه و جهان وحشت کنیم. ما نباید از بیان حقایق و واقعیات اجتهادی زندگی ساز، دست برداریم، چون برای رسیدن به جامعه اسلامی در ابعاد گوناگون آن راه طولانی را در پیش داریم. در هر حال باید به شیوه اجتهادی اخیر امام اهمیت داد و پذیرفت که این شیوه، شیوه ای است که از نظر دوست و دشمن آگاه اهمیت دارد و من ترک این شیوه را در مسائل فقهی نظری موجه نمی‌بینم. همان طور که همه می‌دانیم اسلام تا قیامت، نظام زندگی انسان است و آخرین رسالتی است که دست غیب برای حفظ منافع مادی و معنوی انسان و پیشگیری از سقوط و انحطاطش به او ارزانی داشته است. همه می‌دانیم که اسلام آیین زندگی آدمیان و در شمول و غیر شمول، تابع آفاق وجودی آنان است و نباید در برابر آنها چیزی کم و کاست آورده شود. دست غیب وقتی این شریعت را به انسان اعطا کرد، انسجام با فطرت انسان و همگامی آن را با تمام ابعاد او منظور داشت. بنابراین بر مسلمانان است که در همه وقایع و پیشامدها به اسلام رجوع کنند و اگر در موردی فرمان صریحی در کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) و امامان نبود، باید با اجتهاد فقهی بر اساس شیوه های نوین، گره ها را بگشاییم و تازه های حوادث را زیر چتر شریعت در آوریم. به نظر شما علل و

اسباب ناهمگامی فقه با رویدادهای تازه و نوین چیست؟ همگام نبودن فقه اجتهادی ما با حوادث، مظاهر نوین و موضوعهای دگرگون یافته، از عوامل و اسبابی است که لازم می‌دانم اهم آنها را به گونه‌ای گذرا و اشاره وار بیان کنم. مطابق با واقع دانستن نظرها و آرای مجتهدان پیشین یا به تعبیر دیگر ناخودآگاه معامله با وحی کردن با آنهاست. تا آن حد که اگر کسی خلاف آنان در موضوعهای تحول یافته، نظر دهد، اصحاب غوغا و جوسازان ناآگاه و مقدس مآبان بی شعور و عوام زدگان غلبه و قیام می‌کنند و او را مورد هجوم قرار می‌دهند. باید این اندیشه غلط از فقه اجتهادی از بین برود، زیرا: اولاً: مجتهدان پیشین نیز مانند مجتهدان هر زمانی، در برداشت از منابع، مصون از خطا نبوده‌اند. ثانیاً: برخی از موضوعها، شرایط و ویژگیها در بستر زمان تحول پیدا کرده‌اند. درباره آنها باید بر خلاف نظرهای مجتهدان پیشین اظهار نظر کرد و اگر در برابر آنها مجتهدی مطابق نظر مجتهدان پیشین اظهار نظر کند، چنین کسی صد در صد مجتهد نیست. به اعتقاد ما احترام و تکریم علمای پیشین روشن نگه داشتن مشعل فروزان اجتهاد است، ولی نه آن اجتهادی که بر اساس ملاکهای معتبر شرعی، ولی بدون سنجدن ابعاد قضایا و در نظر گرفتن عنصر زمان که از عوامل تعیین کننده در مقام تفریع و تطبیق است، تحقق می‌یابند، بلکه آن اجتهاد پویا، در همه زمینه‌ها بر اساس مدارک معتبر شرعی و سنجدن ابعاد قضایای فردی، اجتماعی، حکومتی و در نظر گرفتن دو عنصر زمان و مکان تحقق می‌یابد. زیرا این اجتهاد است که با فقه، جامعه را می‌سازد و در همه زمینه‌ها عینیت می‌بخشد و لازمه چنین اجتهادی مقدم داشتن دستاوردهای خویش بر آرا و فتاوی پیشینیان است. ۲. تأثیر پذیری از عوامل ذهنی، نفسانی و عوامل خارجی، اعتراضها، وسوسه‌ها، خوف از خدشه دار شدن موقعیت اجتماعی. ۳. سدهای پولادین تحجر و جمود و عوام زدگی که در همه زمانها در مسیر پویایی و بالندگی فقه اجتهادی قرار داشته‌اند. ۴. ادراک نکردن قانون، تحول اجتهاد با تحول زمان و مکان بر اساس منابع معتبر شرعی و جز اینها که نیازی به بیان ندارد. این عوامل باعث شد که اجتهاد بر اساس ادله در طول زمان مطابق با شرایط درونی و بیرونی موضوعها و تحول ظروف زمانی و مکانی و احوالی، تحول نیابد و فرسخها از مظاهر نوین زندگی عقب بماند. با اینکه باید همان گونه که حوادث در جهان استمرار دارد، اجتهاد نیز مطابق آنها استمرار داشته باشد. پس مشکل فقه اجتهادی ما و همگام نبودن آن با رویدادهای زمان، کاری نیست که از سوی دشمن بیگانه طراحی شده باشد، بلکه افراد قشری ناآگاه به مبانی اسلامی چنین کرده‌اند. نیز مشکل فقه اجتهادی ما متأثر از غرب و شرق نیست، بلکه مشکل فقه اجتهادی ما درک نکردن شرایط زمان و ویژگیهای موضوعها است که امیدوارم همه اینها مرتفع و فقه ما به فرموده امام خمینی پویا شود. منابع مقاله: امام خمینی و قرآنی نوین از دین، جناتی، محمد ابراهیم؛

بازشناسی فقه اجتماعی امام خمینی (قدس سره)

بازشناسی فقه اجتماعی امام خمینی (قدس سره) در حوزه معرفت فقهی، از دو چشم انداز می‌توان شخصیت فقاهتی امام خمینی، رحمه الله علیه، را به تماشا ایستاد: ۱. نوآوری در فرعها و نظریه‌های فقهی که ضرورت پویایی فقه است. ۲. نوآوری در گونه نگاه و نگرش به مسائل فقه که بایستگی دگرگونی و کامل سازی فقه و در نتیجه برابر سازی و تراز آوردن فقه با تمامت دین است. کاوش و بررسی در آثار فقهی و درنگ در تفکر و اندیشه فقاهتی امام، این حقیقت را روشن می‌کند که در این اندیشه مبارک، به جز نوآوریهای استوار و ابتکار دیدگاههای در خور و بایسته در فقه، نگاه و نگرش نوینی در ساحت فقه احیا شده است. این رهیافت در فقه امام، که در این نوشتار از آن با عنوان: جامعه‌نگری در فقه و یا فقه اجتماعی یاد خواهیم کرد، در حقیقت روشنگری گسترشی است که امام در دید و نگاه فقهی پدید آورده است. فرا رفتن از نگاه فردی و فردگرایانه در فقه و همزمان، فرد و جامعه را در کنار هم و پیوسته به هم از چشم انداز فقه نگریستن و گزاره‌های اجتماعی، سیاسی و حکومتی، که ماهیتی فرافردی دارند، با دید فقهی و اجتهادی کاویدن و آنها را بر بام فقه نشانیدن. این نگاه و این حرکت مبارک، در این روزگار، از اندیشه بلند امام تراوش کرده و

سرچشمه گرفته و میوه های شیرین به بار آورده است. فسوسا که در حوزه و میان فقه پژوهان حوزوی این حرکت، با درنگ و ژرف کاوی در خور دنبال نشده و نمی شود. البته بایسته های اجتماعی و نیازهای دینی حکومت، پاره ای تلاشها را در این زمینه برانگیخته است، ولی بایسته است این سلوک فقهی مراحل تکاملی خود را از رهگذر نقدها و ارزیابیهای فکری و نظری و گذر از مرحله آزمون و خطای تجربی و عملی، الگوی محیط بر فقه در آید و با پیروی از آن، معرفت فقهی ژرفا و غنای شایسته را در مسائل اجتماعی باز یابد. در تاریخ اندیشه فقه شیعی، کوشش فقیهان و نگاه ایشان به مسائل فقهی بیش تر به فرد مسلمان دوخته بوده است، تا جامعه اسلامی، اینان تلاش ورزیده اند، تا رستاد، وظیفه ها و کارهایی که کسان در زندگی شخصی خود در برابر دین دارند، از متون و منابع دین باز شناسند و برای پیروی و عمل در اختیار مؤمنان و دینداران قرار دهند. در پژوهشهای فقهی، هویت جمعی و اجتماعی انسان و این که او در عین فرد بودن، عضوی از جامعه است، چندان مورد توجه نبود. در تمام این دورانها، فقه به گونه ای نگارش و سامان یافته است. که برای حفظ دینداری تک تک افراد راهگشایی دارد، نه برای دینی کردن پیوندها و پیوستگیهای اجتماعی و برابرسازی رفتارهای جمعی با شریعت اسلام. فقه گردآوری شده ای که امام میراث دار آن بود، با همه ژرفا و سرشاری، در بخش احکام فردی و عبادی، رهنمودهای اجتماعی سازوار با زمان کم رنگ مانده بود و در نگرش اجتماعی دچار کاستی بود. امام برای آن که این کاستی را بنمایاند، دستاورد فقهی مجتهدان برای دینداران را، که همانا رساله های عملیه است، در مقایسه ای محتوایی با آموزه ها و رهنمودهای قرآن و حدیث قرار می دهد و وجدان فقهی و علمی حوزه را به داوری می خواند: «قرآن و کتابهای حدیث، که منابع احکام و دستورات اسلامی است، با رساله های عملیه، که توسط مجتهدین عصر و مراجع نوشته می شود، از لحاظ جامعیت و اثری که در زندگانی اجتماعی می تواند داشته باشد، به کلی تفاوت دارد. نسبت اجتماعیات قرآن با آیات عبادی آن، از نسبت صد به یک هم بیش تر است. از یک دوره کتاب حدیث، که حدود ۵۰ کتاب است و همه احکام اسلام را در بردارد، سه چهار کتاب مربوط به عبادات و وظایف انسان نسبت به پروردگار است، مقصداری از احکام هم مربوط به اخلاقیات است، بقیه همه مربوط به اجتماعیات، اقتصادیات، حقوق و سیاست و تدبیر جامعه است.» (۱) در میان فقیهان روزگار ما، شماری مانند: محمد جواد مغنیه و شهید سید محمد باقر صدر، بیش تر از دیگران به این کاستی توجه داشته اند. برای نمونه، شهید صدر می گوید: حرکت اجتهاد باید به سوی دو هدف پیش برود: یکی برابرسازی رفتار مؤمنان با دین در عرصه زندگی فردی و دیگر برابرسازی در عرصه زندگی جمعی سپس می افزاید: «حرکت اجتهاد» در مسیر تاریخی خود، که در دامن تشیع زیسته، بیش ترین هدف خود را همان عرصه نخستین قرار می دهد و بس. مجتهد در ذهن خود چهره فرد مسلمانی را مجسم می نماید که می خواهد در زندگی روش و رفتار خود را بر نظریه اسلام منطبق گرداند، نه این که چهره جامعه مسلمانی را مجسم نماید که می خواهد زندگی و روابط خود را بر بنیاد اسلام پرورش دهد.» (۲) به هر روی، این رویداد و آنچه بوده و هست را نمی توان نادیده انگاشت که در تلاشهای فقهی پیشین و حتی در امروز، در بسیاری از شاخه ها، فهم احکام فردی، هدف اصلی بوده و هست، از این روی نگرش اجتماعی به نصوص دینی و ارائه رهنمود برای جامعه کم تر دیده می شود. از این چشم انداز کلی و تاریخی وقتی اندیشه ها و آثار فقهی امام را در میان سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۶۸ هجری شمسی می نگریم و دگرگونی که در این سالها در حوزه فقه پدید آمده و هم اینک شاهد آن هستیم، به درستی می توان بزرگ ترین ویژگی امام را در عرصه فقه و فقاہت شیعی، زنده کردن و به میدان آوردن بعد اجتماعی فقه در کنار بعد فردی آن دانست. اهمیت این حرکت در فقه آن است که بسان حرکت دیگر فقیهان، در شخص فقیه که همانا امام باشد، نماند و شهرت اندیشه ایشان نشد، بلکه به زودی گذر کرد و در حوزه فقه پژوهی سایه گسترده این به برکت کامیابی ایشان بود در بنیان گذاردن حکومت اسلامی بر شالوده فقه ناب. فقه پژوهان وقتی این نیاز را دریافتند، دست به کار شدند که در سایه سار روش ترازمند امام ره پویند. این نیاز و تلاش و پویش، سبب شد که امام موفق شود حرکت فقهی خود را به سنتی فراگیر دگر کند که در آن تمام زوایا و آموزه های شریعت به ساحت فقه فرا خوانده شوند و اجتهاد دینی در دو مسیر و

برای دستیابی به دو هدف: فردسازی و جامعه سازی، به جریان افتد و پایدار گردد. فرق دو نگاه در فقه برابر آن چه تاکنون از فقه اجتماعی امام بیان شد، می توان مهم ترین فرق این فقه با فقه فردی را در دو چیز بر شمرد: ۱. در فقه جمعی، گزاره های فقهی حتی در آن بخش از عبادتهایی که شکل فردی دارند، مانند نماز، روزه و... نمود اجتماعی آنها در فرایند اجتهاد حکم، مورد نظر است و با توجه به آثار و کارکردهای اجتماعی، زوایای فقهی آنها کاویده می شود در حالی که در فقه فردی، چنین نظر و کاوشی در کار نیست. برای نمونه، امام دو کار عبادی: نماز و حج را در پیوند با مسائل اجتماعی و سیاسی و امور دنیایی می داند: «فیهما ایضا جهات اجتماعی و سیاسی مربوطه بالحیاء والمعیشة الدنیویة.» (۳) نماز و حج، آثار اجتماعی و سیاسی دارند که با زندگی و امور دنیایی پیوند دارد. ۲. آشکارترین بازتاب نگرش اجتماعی در فقه، گسترش یافتن قلمرو و ساحت فقه است زیرا در کاوشهای فقهی، وقتی جامعه به مانند یک پدیده موجود در خارج و مورد نظر دین دانسته شود، در این صورت رفتارهای جمعی و نهادهای اجتماعی ناظر بر آنها در فقه، گزارگی و جایگاه ویژه می یابند و فقیه عهده دار شناخت این گونه موضوع و وظیفه مند بازشناسی حکم فقهی آن از منابع دین خواهد بود. بدین روی، فقه اجتماعی از جهت قلمرو بسی گسترده تر از فقه فردی است زیرا که این گونه نگاه، موضوع فقه و احکام فقهی را می گستراند. در فقه فردی رفتار فرد مکلف با هویت فردی و شخصی او، موضوع حکم است، ولی در فقه اجتماعی، رفتارها و کنشهای اجتماعی نیز، موضوع حکم دانسته می شوند، زیرا: «(اسلام) همان طور که برای وظایف عبادی قانون دارد، برای امور اجتماعی و حکومتی قانون و راه و رسم دارد. حقوق اسلام یک حقوق مترقی و متکامل و جامع است.» (۴) بنابراین، در فقه اجتماعی، مسائل و پرسمانهایی که از پیوند فرد با دیگر کسان و نسبت او با جامعه و نیز پیوند جامعه ها با یکدیگر پدید می آید و خاستگاه دینی دارد، در قلمرو فقه نیازمند حکم پژوهی است. در این بینش فقهی، نگاه فردگرایانه به فقه نگاهی ناتمام به قرآن و سنت است و دریچه ای نیم گشوده که روشنای متون و منابع را به تمام بر ساحت فقه نمی افکند. معرفت فقهی آن گاه فراگیری و کمال شریعت را می یابد و با فقه دین تراز می شود که تمامی حقایق و آموزه های متون، با همان گستره ای که دارند، در فقه بازتاب یابند. امام احیاگر چنین فقه در فضای علمی حوزه شد. گفت و گو از این دست، فضای فکری حاکم بر فقه، قبض و بسط قلمرو، گونه و روش نگاه فقیه به فقه، مبانی فرقها و برجستگیها و مقایسه میان دیدها و نگاههای فقهی، بحث درون فقهی نیست و نباید بیان و شرح آرا و نظریه های فقهی را از آن چشم داشت، بلکه طرح کردن گزاره های بیرونی و ناظر بر فقه است، چیزی که امروز از آن با عنوان «فلسفه فقه» یاد می شود. نگرش کلی و نگاه فلسفی به فقهی است که بر اساس مبانی شکل گرفته، انسجام یافته، آرا و نظریه هایی ارائه کرده، امتیازها و برتریهایی را در عرصه فقه آفریده و افکاری را به سوی خود کشانده است. این نوشتار چنین جست و جویی را در پیش دارد. برای اولین گام باید از مبانی ای سخن گفت که فقه اجتماعی امام بر پایه آنها استوار گشته و توسعه یافتگی در نگاه فقهی ایشان را می شناساند و تفسیر می کند. مبانی و پیش انگاره های جامعه نگری در فقه گذار از قلمرو و حصار فقه فردی و در آمدن به عرصه فقه جمعی، در مرحله نخست بر پایه تفکر دینی فقیه و باورها و انگاره های اعتقادی و کلامی او استوار است و در مرحله دوم، در مقام پژوهش و اجتهاد، باورمندی به اصولی فراگیر لازم دارد که اجتهاد فقهی در برابر نیازهای فقهی جامعه بتواند به پاسخ برسد. از این دو مرحله به ترتیب با عنوان: مبانی دین شناختی و مبانی روش شناختی یاد و باور امام در هر کدام، کوتاه و گذرا بیان می شود. مبانی دین شناختی در گفت و گوهای فقهی، وقتی از مبانی اجتهادی و فقهی سخن گفته می شود، بیش تر دو چیز را به ذهن می آورد: ۱. متون دینی و منابع حکم، که فقیه با استناد به آنها حکم را دریافت می کند یعنی: قرآن، سنت، اجماع و عقل. در این انگاره، «مبانی فقهی» به معنای «ادله فقهی» در نظر خواهد بود. ۲. روشها و شیوه های معتبر در شریعت که فقیه به کار می گیرد و به کمک آنها حکم را از منابع، فهم و کشف می کند. در این انگاره، «مبانی فقهی» برابر است با دلایلهای اجتهاد، مانند به کارگیری اصول عملیه و یا ملازمات عقلیه برای فرنامایی حکم شرعی. منظور ما از مبانی دین شناختی برای فقه، هیچ کدام از آن دو نیست، بلکه مراد آن سری دریافتها و برداشتها از اصول

اعتقادی و کلیت دین است که روش تفکر، و ساختار اندیشه دینی و ایمانی فقیه را شکل می دهند. این دریافته‌ها و انگاره‌های دینی به مانند مبانی و اصول مسلم دینی در لایه‌های زیرین تفکر فقیه و در قلب و فکر وی جای می گیرند و پیش تر از مبانی فقهی و اصول اجتهادی بر رفتار و روش فقهی و استنباط فقیه اثر می گذارند زیرا هرگونه کنش و واکنش فکری و نظری فقیه در عرصه پژوهشهای فقهی، در ظرف و چارچوب همان انگاره‌ها صورت می گیرد. در حقیقت، روش تفکر و ساختار اندیشه دینی، مبانی دور و زیرساز برای روش تفکر فقهی است. با این اثرگذاری و نقشی که مبانی دینی در فقه دارند، در حوزه فقه با بی مهری روبه رویند و توجه در خوری به آنها نمی شود. برای نمونه، فقیهان بر این سیره اند که مبانی فقهی و اجتهادی را پس از تحقیق و نقد و بررسیهای فنی و علمی بر می گیرند و آن گاه در فقه بر آنها تکیه می کنند، ولی دیده نمی شود که فقیهی پیش از پرداختن به فقه، به ویراستن اصول اعتقادی پردازد و اصول و مبانی دینی خود را با عیار تفکر و خردورزی و اجتهاد محک بزند. در حوزه باورها و عقاید، بر پذیرفته شده‌های رایج ذهنی بسنده می شود و نیازی به محک زدن و ویراستن آنها احساس نمی شود. ویراسته نشدن باورها و انگاره‌های کلی و اساسی از دین به این گمان که نیازی به جست و جو و اجتهاد در آنها نیست و یا نادیده انگاشتن پیوند و نسبت میان فقه و کلام، روشی نادرست و اشتباه آمیز است. بسیاری از اختلافهای فقهی و تفاوت فتواها، ریشه فکری دارند. از دین شناسی و دیدگاه اعتقادی فقیه زاده می شوند. برای نمونه، امام، در حوزه باورهای اعتقادی و کلامی به پیوستگی و ناگسستگی شان ولایت و رهبری اجتماعی پیامبر (ص) و امام (ع) باور دارد. این باورمندی به درستی بر روش و رفتار فقهی و نظریه‌های اجتهادی او اثر گذاشته است. براساس همین مبانی کلامی، به احکام فقهی ویژه‌ای دست یافته است که از جمله می توان از دیدگاه بلند و ناب ایشان در واجب بودن برپایی حکومت و پذیرش رهبری جامعه بر فقیه دارای شرایط نام برد. این بایستگی و واجب بودن فقهی و احکام و گزاره‌های دیگری که در پی آن به میان می آید، تنها زاده ذوق و سلیقه فقهی نیست، بلکه از مبانی فکری عمیق تری برآمده که روش تفکر دینی و ویژگی قراءت کلامی امام از دین و اصول دینی، اثرگذارترین عامل دانسته می شود. پس، جای گرفتن در مقام فقاهت می طلبد که فقیه در درجه نخست، به شیوه اجتهادی، تفکر و بینش دینی و موضع اعتقادی خود را، دست کم درباره اصول و مبانی اعتقادی اثرگذار در فقه، روشن کند و به فراخور آن، نگاه و موضع فقهی داشته باشد. سیره و روش عملی فقیهان پیشین نیز همین گونه بوده است. ایشان پیش از پرداختن به بیان و ارائه احکام و یا همزمان، از اصول و باورهای پذیرفته خود در حوزه کلام، سخن می گفته اند. ثقه الاسلام کلینی، شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، محقق حلی، علامه حلی و بسیاری دیگر از فقیهان، در عین فقاهت، یک متکلم و دین شناس برجسته و صاحب نظر در اصول دین بوده، کتابهای اجتهادی و علمی در عقاید داشته اند. در نظر آنان، دانش کلام و اصول عقاید «فقه اکبر» و دانش احکام «فقه اصغر» است و با همین دو تعبیر از آن دو دانش یاد می کرده اند. شهید صدر، در آغاز کتاب الفتاوی الواضحه، آن روش فراموش شده عالمان پیشین را ستوده و در خور پیروی دانسته است: «طلب منی بعض العلماء الاعلام و عدد کبیر من طلبتنا و من سائر المؤمنین ان نقتدی بعلمائنا السابقین و نقتضی آثارهم الشریفه فی موضوع یزداد اهمیت یوما بعد یوم. و هو انهم کانوا قد اعتادوا ان یقرنوا الی رسائلهم العلمیه او یقدموا لها مقدمه موجزه تارة و موسعه اخرى، لاثبات الصانع والاصول الاساسیه للدین». (۵) شماری از دانش وران برجسته و بسیاری از دانشجویان حوزه و دیگر مؤمنان از من خواسته اند تا به عالمان پیشین اقتدا کنم و از روش نیکوی آنان، که روز به روز اهمیت آن فزونی می گیرد، پیروی کنم. روش ایشان چنان بود که همراه با کتابهای علمی خود و یا در پیش گفتار آنها، کوتاه یا بلند، از خداشناسی و اصول اساسی دین سخن می گفتند. از این روی، شهید در کتاب شریف الفتاوی الواضحه، ابتدا گزاره‌های اعتقادی را شرح و بیان می کند، سپس مسائل و احکام فقهی را. به تناسب برداشت خود از اصول دین، گزاره‌های فقهی را به گونه ویژه و جدای از باب بندی رایج در فقه، دسته بندی می کند. (۶) حال باید دانست که فقه جامعه نگر زاده چه انگاره‌ها و پایه‌های فکری از دین است که بدون آنها چشم داشت. شکل گیری چنین فقهی بیهوده است. امام در فقه و رهنمودهای فقهی خود، به جز مبانی

عام و مشهور فقهی، به مبانی دین شناختی استناد کرده است که می‌توان آنها را مبانی لازم برای نگرش اجتماعی به فقه دانست. ۱. رسالت اجتماعی اسلام بر هیچ یک از فقیهان اسلامی پوشیده نیست که شریعت اسلام به جز احکام فردی، در بردارنده آیینها و قانونهای فقهی برای جامعه نیز هست. وحی اسلام نیاز انسان به رهنمودهای دینی و آسمانی در ساحت زندگی اجتماعی را نادیده نینگاشته و درباره آن بی تفاوت و ساکت نمانده است. بر این مطلب، همه فقه پژوهان اسلامی وفاق و اجماع دارند زیرا در متون دینی و منابع احکام، آموزه های بسیار و اطمینان آور وجود دارد که به روشنی، این باور را الهام می‌کنند. (۷) از باب نمونه امام صادق (ع) می‌فرماید: «ما من امر یختلف فیه اثنان الا -وله اصل فی کتاب الله عزوجل ولكن لا تبلغه عقول الرجال.» (۸) هیچ امری نیست که میان دو نفر پدید آید مگر در قرآن اصل و اساسی برای آن هست، لیک هر کسی با عقل بدان نمی‌رسد. در این روایت نکته‌هایی درخور درنگ است: ۱. برابر این اصل ادبی که نکره در سیاق نفی، عموم را می‌فهماند، واژه «امر» در سخن امام (ع) تمام کارها و کنشهای اجتماعی میان دو نفر را در بر می‌گیرد. ۲. مورد این روایت کارهایی است که میان دو نفر پدید می‌آید. در حقیقت، امام (ع) پاسخ گوی دین به امور فردی را بی گمان دانسته و خواسته است پیوندها و پیوستگیهای اجتماعی انسانها را موضوع سخن قرار دهد و فراگیر بودن قرآن نسبت به این گونه امور را بیان کند. ۳. امام (ع) نفرموده که قرآن درباره امور اجتماعی انسانها «حکم» دارد، بلکه فرموده «اصل» دارد. این تعبیر با توجه به بار معنایی واژه اصل، می‌آموزاند که در قرآن برای امور اجتماعی اصول کلی و سازوار با شرایط گوناگون بیان شده است و اسلام پژوهان وظیفه دارند آن اصلها را بازکاوند. بشناسند و بر واقعیتهای زمانی و با دگرذیسی نیازها برابر سازند. ۴. مقتضای اصول کلی در قرآن آن است که به نیروی عقل رهنمودهای مورد نیاز، فهم و کشف شوند از این روی، حضرت در پایان سخن از عنصر عقل یاد می‌کند و می‌فرماید: همه کس با خردورزی نمی‌تواند به آن اصلها دست یابد، بلکه این مهم را عقل در پرتو راهنمایی و آموزش امامان معصوم (ع) می‌تواند انجام دهد، چنانکه امام علی (ع) می‌فرماید: «ذلک القرآن فاستنطقوه ولن ینطق لکم... فلو سألتمونی عنه لعلمتکم.» (۹) آن قرآن، از آن بخواهید تا سخن بگوید. و هرگز سخن نگوید... پس از من درباره آن بپرسید تا به شما بیاموزانم. امام خمینی بر پایه همین باور، قرآن و حدیث را در بردارنده احکام فردی و اجتماعی که فرد و جامعه به آنها نیاز دارد، می‌داند: «قرآن مجید و سنت شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد... و «کتاب» یعنی قرآن، «تبیانا لكل شیء» (۱۰) است. روشنگر همه چیز و همه امور است.» (۱۱) وقتی فقیه، در حوزه کلام و دین شناسی، انگاره های دینی و باورهای اعتقادی خود را به درستی و با ژرف کاوی متکلمان و عالمانه، باز شناخت و رسالت اجتماعی اسلام را انگاره و ایده ای درست و برابر با متن دین یافت، آن گاه پژوهش به منظور فرآینابی رهنمودهای اجتماعی و احکام جامعه، برای وی امری طبیعی و روشن خواهد بود. همین سیر، در فقه امام دیده می‌شود. ایشان از پایگاه اعتقادی و به گونه دقیق، با عبور از این باور که: وحی اسلام، جامعه و اجتماع را هدف قرار می‌دهد، به نگرش اجتماعی و فقه جامعه رسیده است: «لما کانت دینة الاسلام کفيلة لجميع احتياجات البشر من اموره السياسیة واجتماعاته المدنیة الی حیوته الفرديّة، كما یتضح ذلک بالرجوع الی احکامه فی فنون الاحتياجات وشئون الاجتماع و غیرها. فلامحالة یكون لها فی کل ما اشرنا الیه تکلیف.» (۱۲) از آن جا که دیانت اسلام تمام نیازهای بشر را، در امور سیاسی و اجتماعی و فردی، در بردارد، این مدعا از نگاه به احکام اسلام درباره کارهای گوناگون اجتماعی و غیر آن روشن می‌شود، پس به ناچار برای تمامی آنها تکلیف و رهنمود خواهد داشت. همان گونه که می‌نگرید، اندیشه ورزی امام در عرصه فقه اجتماعی و باز کاوی احکام جامعه، در حقیقت، بر قیاسی منطقی استوار شده که پایه و شالوده اعتقادی دارد. ۲. جاودانگی احکام اجتماعی آیا میان احکام فردی و احکام اجتماعی اسلام از جهت بایستگی اجرا و پیروی فرق است؟ می‌توان پذیرفت که احکام عبادی فردی، همیشگی و جاودانه اند، ولی حکمهایی مانند: حدود، قصاص، قضا، دفاع و احکامی که اسلام برای رفتارهای اجتماعی افراد بیان کرده کوتاه مدت و برای زمان ویژه کاربرد داشته اند؟ این سخن اگر چه برای هیچ فقهی پذیرفته نیست، اما در عمل و در سلوک فقهی شماری از فقیهان، چنین

دوگانگی میان احکام فقهی دیده می‌شود. آثار فقهی اینان نشان می‌دهد بخش فقه اجتماعی، خیلی بی‌رنگ است؛ احکام جامعه به حاشیه رانده شده و گویی هیچ نیازی به آنها احساس نمی‌شده و ضرورتی برای پیروی از آنها وجود نداشته است. کم‌رنگ بودن احکام اجتماعی و حکومتی در تفکر فقهی این گروه، با این توجیه همراه است که پیروی از احکام اجتماعی و اجرای ایده‌های جمعی اسلام، ویژه زمان حضور امام معصوم است. در این روزگار که امام (ع) غایب است، مردمان در برابر این احکام وظیفه‌ای ندارند! بازگشت این تفکر و نتیجه روشن آن، این است که بگوییم: احکام اجتماعی اسلام همیشگی و برای همه زمانها شایستگی و بایستگی اجرا ندارند، حال با توجه به این که جاودانگی احکام اسلام، به صورت مطلق و عام، یعنی همه احکام اسلام برای همه زمانها از ضروریات روشن در متون دین است و مورد پذیرش همه مسلمانان، چگونه می‌توان میان این ضرورت روشن و آن سلوک و توجیه فقهی راه جمعی یافت. با کدام دلیل می‌توان اعتقاد به جاودانگی دین را تخصیص زد و احکام اجتماعی و ایده‌های جمعی دین را از آن خارج نمود! امام، در آغاز حرکت فقهی خود، جلو این تفکر حاکم بر فقه علامت سؤال گذاشت: «این سؤال را مطرح می‌کنم: از غیبت صغری تاکنون، که بیش از هزار سال می‌گذرد و ممکن است صد هزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضا نکند که حضرت تشریف بیاورد، در طول این مدت مدید، احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود و هر که هر کاری خواست بکند؟ قوانینی که پیغمبر اسلام در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن بیست و سه سال زحمت طاقت فرسا کشید، فقط برای مدت محدودی بود؟ آیا خدا اجرای احکامش را محدود کرد به دویست سال؟ و پس از غیبت صغری اسلام دیگر همه چیزش را رها کرده است؟ ... لازم نیست از حدود و ثغور و تمامیت ارضی وطن اسلام دفاع کنیم؟ یا امروز مالیات و جزیه و خراج و خمس و زکات نباید گرفته شود؟ قانون کیفری اسلام و دیات و قصاص باید تعطیل شود.» (۱۳) در وجدان دینی هر عالمی، پاسخ این پرسش روشن است، از این روی، امام، اعتقاد و باور دینی و موضع فکری خود را ساده و روان مطرح می‌کند: «این حرف که قوانین اسلام تعطیل پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است، بر خلاف ضروریات اعتقادی اسلام است. ... اعتقاد به چنین مطالبی، یا اظهار آنها بدتر از اعتقاد و اظهار منسوخ شدن اسلام است.» (۱۴) امام، با تکیه بر این باور اعتقادی کلامی یعنی بایستگی جاودانگی احکام شریعت، ضرورت بازگشایی و احیای احکام اجتماعی در فقه را می‌نمایاند. بر همین مبنی، خود نیز محوری‌ترین گزاره اجتماعی را در فقه طرح می‌کند و به ثابت کردن نظریه ولایت فقیه می‌پردازد. ۳. پایندگی رهبری دینی عالمان اسلامی سه‌شان برای پیامبر (ص) بر شمرده اند که هر کدام مسؤولیت خاصی را به دنبال دارد: الف. نبوت و پیامبری: ابلاغ وحی و بیان احکام و رهنمودهای وحیانی: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک.» (۱۵) ب. قضاوت و دادرسی: داوری در بین مردم بر اساس ترازهای وحی: «فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیمًا.» (۱۶) ج. حکومت و رهبری: عهده داری مدیریت و رهبری جامعه ایمانی، از سوی خداوند: «و ما کان لمؤمن ولا مؤمنه اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیره من امرهم ومن یعص الله ورسوله فقد ضل ضلالا مبینا.» (۱۷) از دیدگاه کلام شیعی، پس از پیامبر (ص) امامان شیعه (ع) به جز سمت پیامبری و ابلاغ وحی، که ویژه پیامبر (ص) بود، شان و سمت رهبری و قضاوت را داراند. به اعتقاد شیعه، خداوند از امامان خواسته است که حافظ و نگهبان جامعه دینی باشند؛ حاکمیت دین و فرهنگ دینداری را در جامعه پاس بدارند؛ در درون جامعه دینی به هنگام بروز درگیری و کشمکش میان مردمان داوری کنند و دینداران را بر وفاق و هم‌زیستی سالم و عزتمند یاری رسانند. آیا در روزگار غیبت، امر حکومت و قضاوت رها گذاشته شده است، یا خیر با بر عهده گرفتن این مهم از سوی شایستگان علمی و عملی از امت محمد (ص) پایندگی و جاودانگی یافته است. فقیهان در کتابهای فقهی از عهده داری شان داوری برای فقیه، سخن گفته‌اند و نسبت به مسؤولیت قضایی فقیه در جامعه دینی اتفاق رای دارند. حتی شیخ انصاری، ثابت بودن این سمت را برای فقیه ضروری مذهب دانسته است: «ان ثبوت الاذن للفقهاء فی القضا مما لاشک فیهِ، ولا یبعد وصوله الی حد ضروری المذهب.» (۱۸) ولی، درباره عهده داری شان حکومت و رهبری، شفاف و روشن سخن نگفته‌اند.

البته پاره ای فرعها و پرمسماها که زوایایی از این گزاره را روشن می کنند و باور قلبی و دل مشغولی فقیهان نسبت به مسؤولیت و تکلیف دینی و شرعی فقیه را در برابر حکومت و سامان دینی جامعه نشان می دهد، در جای جای فقه می توان دید. برای نمونه، همین که فقیهان از آغاز تاکنون بر سمت قضایی فقیه اتفاق رای داشته و دارند و داوری غیرفقیه یا بدون اجازه او را از دایره شریعت و جواز شرعی بیرون می دانند، به نوبه خود شاهد و گواهی استوار بر سمت حکومتی فقیه است زیرا امر قضاوت یکی از شؤون حکومت است و جز در سایه حاکمیت و اقتدار اجتماعی، جامعه عمل نمی پوشد و به حقیقت نمی پیوندد. اگر حکومت و نهادهای اجتماعی با احکام قضایی اسلام سازگاری و همخوانی نداشته باشد، چگونه فقیه می تواند قضاوت اسلامی را درباره جامعه و افراد به اجرا درآورد و مسؤولیت قضایی خود را ایفا کند؟ از این روی گزاف نیست که بگوییم: عهده داری شان حکومت و ولایت اجتماعی برای فقیه مدلول التزامی عهده داری شان قضایی فقیه است که همگان بر آن اتفاق و اجماع دارند. این شیوه استدلال در فقه آمده است. شیخ انصاری در کتاب القضا می نویسد: «ان تعلیل الامام (ع) وجوب الرضی بحکومتہ فی الخصومات بجعلہ حاکما علی الاطلاق و حجه کذلک، يدل علی ان حکمہ فی الخصومات والوقائع من فروع حکومتہ المطلقة و حجته العامه». (۱۹) اما این که چرا فقیهان درباره شان ولایی و حکومتی فقیه در زمان غیبت، کم تر درنگ و تفقه ورزیده اند، پاسخ کوتاه آن است که: در حقیقت، ایشان در برابر این گزاره، مجال درنگ نیافته اند زیرا شیعیان جمعیتهایی پراکنده و کم ترین گروه اجتماعی بوده که در بین گروهها و فرقه های برخوردار از بیش ترین جمعیت. می زیسته اند و همواره زیر فشار حاکمیتها و گروهها و فرقه های پرجمعیت قرار داشته اند. بدین سبب، نه انگیزه ای برای پرداختن وجود داشته است و نه مجال و اجازه ای برای درنگ و تفقه. شاهد این مدعا آن است که می بینیم از روزگار صفویان به این سو، که شیعیان فزونی یافتند و از گروه کم شمار محکوم به درآمدند و سرزمینی را ویژه خود کردند، کشوری شیعی تشکیل شد و به نهاد حکومت نیاز افتاد و سخن از شان حکومتی و ولایت اجتماعی فقیه نیز به میان آمده از آن روزگار، این گزاره در فقه شیعه، با درنگها و باریک اندیشیهای در خوری روبه رو شده و فقیهانی چونان: محقق کرکی (۲۰)، مولی احمد نراقی (۲۱) و میرزای نایینی (۲۲) به نگارشهای مستقل فقهی دست یازیدند. این سیر و پویش فقهی، در دوران اخیر با رگه های فکری در فقه آیت الله بروجردی (۲۳) پابندگی یافت و سپس با نبوغ فکری و عملی امام راحل به کمال رسید و جایگاه فقهی خود را باز یافت. امام در پی درنگها و ژرف کاویهای عالمانه، که آمیزگاری از فقه و کلام بود، به این نتیجه رسید: «للفقیه العادل جمیع ما للرسول والائمة علیهم السلام مما یرجع الی الحکومه والسیاسه، ولایعقل الفرق، لان الوالی ای شخص کان هو مجری احکام الشریعه والمقیم للحدود الالهیه والآخذ للخراج و سائر المالیات والمتصرف فیها بما هو صلاح المسلمین». (۲۴) تمام اختیارات حکومتی که پیامبر (ص) و امامان (ع) دارند، برای فقیه عادل ثابت است. در نظر عقل فرقی (بین حکومت نبی و امام و فقیه) نیست زیرا حاکم اسلامی، هر که باشد، وظیفه دارد احکام شریعت را اجرا کند و حدود الهی را بر پا دارد و مالیاتهای اسلامی را بگیرد و آنها را در جهت صلاح مسلمانان هزینه کند. پایه استدلال امام بر این حقیقت کلامی استوار است که نیاز دینداران به رهبر و حاکم دینی، نیازی جاوید و همیشگی است زیرا برای همه زمانها و نسلها یکسان است و نمی توان گفت دینداران دوران حضور به حاکم اسلامی و رهبر دینی نیاز داشتند، ولی مردمان این روزگار، چنین نیازی ندارند. نیاز جامعه به حاکم دینی، بسان نیاز فرد به دین است زیرا ویژگیهای زمانی و مکانی، هیچ دخالتی در آن ندارد: «علل و دلایل متعددی تشکیل حکومت و برقراری «ولی امر» را لازم آورده است. این علل و دلایل و جهات، موقتی و محدود به زمانی نیستند و در نتیجه، لزوم تشکیل حکومت همیشگی است.» (۲۵) از سوی دیگر، اراده تشریحی خداوند نیز بر به حقیقت پیوستن عدالت اجتماعی و بر پایی جامعه دینی استوار شده است. تمامی پیامبران الهی برای به حقیقت پیونداندن و جامعه عمل پوشاندن به این اراده، تلاش کرده اند. (۲۶) در قرآن و متون اسلامی رهنمودها و احکام بسیاری برای این منظور بیان شده است. (۲۷) با کدام دلیل می توان پذیرفت که این اراده خداوند، در سراسر روزگار غیبت، تغییر یافته و یا تعطیل شده است: «حکمت آفریدگار بر این تعلق گرفته که مردم، به طریقه عادلانه زندگی کنند و در

حدود احکام الهی قدم بردارند. این حکمت، همیشگی و از سنتهای خداوند متعال و تغییر ناپذیر است.» (۲۸) همان گونه که می‌نگرید، شیوه امام در ثابت کردن سمت ولایت و حکومت برای فقیه با روش فقیهانی چونان شیخ انصاری فرق اساسی دارد. در روش شیخ، تفکر از پایین به بالا می‌پوید، گویی از روزنه‌ای می‌خواهد فضای باز و فراخی را نشان بدهد، ولی در شیوه امام سیر تفکر از اصل به فرع است. امام فکر را در ساحت اصول اعتقادی به پرواز در می‌آورد و از آن جایگاه، ولایت و مسؤولیت عهده داری حکومت را برای فقیه ثابت می‌کند. در این شیوه، ولایت فقیه به مانند یک اصل و اساس دینی، از چشم انداز اعتقادی و دین شناختی روشنگری می‌یابد، شناسایی می‌شود و بر جایگاه باورهای دینی می‌نشیند. رای و دیدگاه فقهی نیست، بلکه تفسیر متن دین است. سخن از بایستگی پابندی امامت و رهبری پیامبر (ص) و امام (ع) و بایستگی حاکمیت همیشگی دین بر جامعه و پای بندی به اراده تشریحی خداوند است. امام با استوار سازی اصل ولایت فقیه، چشم انداز اجتماعی فقه شیعی را مجال بروز و عرصه داری داد. فقه را آن گونه نگریست، وارسید و باز کاوید که بتوان رهنمودها و احکام مورد نیاز جامعه دینی را از یک یک گزاره های فقهی بر گرفت. آنها را بن مایه و ره توشه حرکت جامعه برای رسیدن به ایده های آرمانی دین قرار داد، تا اراده تشریحی خداوند در سایه ولایت دینی در جامعه، به حقیقت پیوندد و دینداران سعادت و ارج اجتماعی خود را باز یابند. مبانی و عوامل اجتهادی دسته ای دیگر از مبانی و پیش فهمهای شکل دهنده و پدید آورنده فقه اجتماعی، مبانی انگیزه هایی هستند که در دستگاه اجتهاد آشکار می‌شوند و بر کار استنباط و فهم حکم اثر می‌گذارند. پیش تر گفته شد که جامعه نگری در فقه، رهیافت دو توسعه یافتگی است: توسعه در نگاه فقهی و دیگر، توسعه در قلمرو فقه. امام در مقام فقهی جامعه نگری، در برابر تعریفهای گوناگونی که برای فقه بیان شده است، فقه را این گونه تعریف می‌کند: «فقه تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است.» (۲۹) در این تعریف، نگاه امام به فقه نگاهی توسعه یافته است. او، فقه را چنان می‌نگرد که فقیه در سایه باز یافتهای فقهی بتواند زندگی فرد و جامعه را در تمامی زوایا و سویه ها، با شریعت برابر و تراز سازد. روشن است که قلمرو فقه نیز تمام ساحتها زندگی بشر و همه نیازهای فردی و اجتماعی او خواهد بود، نه تنها عبادتها و دادوستدها. هم از این روست که حکومت و مدیریت اجتماعی انسان را، فلسفه تشریح احکام و نمود عینی فقه می‌داند، نه گزاره ای بیرون و بیگانه با آن: «حکومت نشان دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است.» (۳۰) این برداشت گسترده از فقه، به ساز و کارهایی در اجتهاد نیاز دارد که بتواند پاسخ گوی توسعه و گسترش فقه باشد زیرا وقتی در فقه چشم انداز و عرصه های جدید پیدا شود، برای فهم و کشف احکام در این عرصه ها، چه بسا به مبانی اصولی و عاملهای اجتهادی تازه ای نیاز باشد. تاریخ فقه نشان می‌دهد که به فرا خور رشد و گسترده شدن این دانش، مبانی اجتهادی و مسائل اصولی نیز رشد و گسترش یافته اند. هر چه فقه جلوتر آمده و با اثر پذیری از پدیده های زمانی و فرهنگی، دامنه گرفته است، عناصر اجتهادی و روشهای جدیدتری برای فهم احکام به کار گرفته شده اند این یک واقعیت روشن در تاریخ فقه و اصول است. آخوند خراسانی، اصولی نامور، نیاز همیشگی فقه را به ابزار و عناصر جدید برای استنباط چنین بیان کرده است: «وبالجملة لامحیص لاحد فی استنباط الاحکام الفرعیة من ادلتها الا الرجوع الی مابین علیه فی المسائل الاصولیة... نعم یختلف الاحتیاج الیها بحسب اختلاف المسائل والازمنة والأشخاص، ضرورة خفة مؤونة الاجتهاد فی الصدر الاول، وعدم حاجته الی کثیر مما یحتاج الیه فی الازمنة اللاحقة.» (۳۱) خلاصه، استنباط احکام فرعی از منابع، جز با کاربری روشهای اصولی برای هیچ کس ممکن نیست... بلی نیاز به این روشها با دگرگون شدن گزاره های فقهی و زمانها و فقیهان، تغییر می‌کند در دوره های اولیه روشهای اجتهاد ساده بود و به روشها و عناصری که اینک نیاز است، حاجتی نبود. به حکم این فرایند تاریخی، اینک نیز شکل گیری و پیدایی فقه اجتماعی نیاز جدی به روشها و عناصر جدیدی دارد که دستگاه اجتهاد را برای چنین فقهی کارآ و بارور کند. این سخن بدان معنی نیست که ما از مبانی شناخته شده در اجتهاد دست برداریم و به مبانی نوپیدا روی کنیم، هرگز بلکه مراد استفاده و بهره گیری بیش تر و بهتر و جدی تر از عناصری است که پیش تر در فقه و اصول مطرح بوده اند،

اما به گونه کم رنگ. حال که به توسعه فقهی نیاز افتاده است، می بایست آن عناصر به گونه درخور به عرصه فقه و اجتهاد درآیند، کارآیی بیابند، گره‌ها را بگشایند و بردامنه موفقیت‌های فقهی بیفزایند. امام در فرصت‌های اجتهادی، بویژه در دهه آغازین حکومت اسلامی، بر آن شده که به کمک آنها رهنمودهای اجتماعی و احکام مورد نیاز جامعه را در شرایط موجود از منابع فقه بگیرد. در این جا، به گونه اشاره و اجمال به معرفی آن عناصر و موارد کارایی آنها در فقه اجتماعی امام می پردازیم. ۱. عقل در گفت و گوهای فقهی، مراد از عقل، همان جوهر مجردی است که در متون دینی، به پیامبر درونی نامبردار است. نیرویی است که نیکبها و درستیهها را درک می کند و زشتی را از خوبی باز می شناسد. این نیرو، هم می تواند با مقدمه ای از شرع، حکم شرعی را فرا نماید و هم به خودی خود، در چارچوب خواسته های دین، مشرع و قانونگذار باشد. با این شرط که از سیطره عوامل درونی و بیرونی آزاد و رها باشد: «العقل السليم الخالي عن هواجس الافكار و شوائب الاوهام.» (۳۲) عقل سالم به دور از اندیشه های واهی و ناآلوده به خیالها. عقل و خرد آدمی در احکام توقیفی و تعبدی، تنها حالت پذیرندگی و تایید دارد زیرا ساحت آنها فراتر از ساحت عقل است. در این حوزه، عقل از وحی کمک می گیرد، معرفت می آموزد و فقیهان، پیرو خطابه های شریعت و دستورهای وحی اند. ولی گزاره هایی که بر پایه حسن و قبح عقلی توجیه و تفسیر می شوند، مانند: نیک بودن امانتداری، راستگویی، عدالت، نظام داری جامعه و نیز زشت بودن خیانت، دروغ، ظلم و ستم، حرج و مرج و آشفتگی جامعه و تمامی یافته هایی که به این امور باز می گردند، توانایی، کارایی و داوری عقل در آنها تمام است. در این حوزه، اگر شریعت خطاب و دستوری داشته باشد، ارشاد و تاکید حکم عقل است: «الاحکام الشرعیه الطاف فی الاحکام العقلیه.» (۳۳) حکمهای شرعی لطف و راهنمایی به حکمهای عقلی است. از آغاز شکل گیری فقه، کاربرد عقل و خرد نزد فقیهان شیعی پذیرفته بوده است. شیخ مفید، نخستین فقیهی است که از کارایی و توانایی عقل در معرفت فقهی سخن گفته و آن را ابزار شناخت دانسته است: «العقل هو سبیل الی معرفه حجیه القرآن و دلائل الاخبار.» (۳۴) از راه عقل حجیت قرآن و معانی احادیث شناخته می شود. ابن ادریس نیز نخستین فقیهی است که، به روشنی، عقل را به عنوان چهارمین منبع حکم در ردیف کتاب و سنت و اجماع آورده است: «فاذا فقدت الثلاثه فالمعتمد فی المساله الشرعیه عند المحققین الباحثین عن ماخذ الشرعیه التمسک بدلیل العقل.» (۳۵) فقیهان پس از ایشان، از چشم اندازه های گوناگون فقهی به عنصر عقل و کارایی و نقش آفرینی آن در کشف حکمهای شریعت نگریسته اند و آن را در شمار دلایلی و منابع احکام دانسته اند. با این همه در عمل و نوشتارهای فقهی آنان، به گونه بایسته و درخور به کار گرفته نشده است. شهید صدر آن جا که مصادر فتوی را بر شمرده، نگاهشسته است: «اما ما یسمى بالدلیل العقلی الذی اختلف المجتهدون و المحدثون فی انه هل یسوغ العمل به اولاً، فنحن وان کنا نؤمن بانه یسوغ العمل به ولکننا لم نجد حکماً واحداً یتوقف اثباته علی الدلیل العقلی بهذا المعنی.» (۳۶) آن چیزی که دلیل عقلی شمرده می شود و مجتهدان و اخباریان درباره روایی و ناروایی به کار بردن آن با یکدیگر بگومگو و اختلاف دارند، اگر چه ما به روایی عمل به آن اعتقاد داریم، لیک حتی یک حکم را نیافتیم که برای ثابت کردن آن به دلیل عقل تکیه شده باشد. مطالعه کتابهای فقهی نشان می دهد که اگر چه عقل در شمار منابع حکم شمرده می شود، ولی فقیهان، در مقام ریافت حکم، تنها عقل را ابزار فهم و فرمانمایی یافته ها، روش معانی و دلالتهای التزامی و سرانجام کشف احکام عقلی غیر مستقل به کار گرفته اند. همین اندازه به عقل میدان داده اند که در مقام اثبات، استدلال بیاورد، نه آن که خود برای موضوعی حکم داشته باشد و منبع حکم شناخته شود. البته محدود بودن گزاره ها و نیازهای حکمی در دورانهای پیشین، چه بسا بسندگی به همین مقدار کاربرد عقل در فقه را توجیه کند؛ ولی امروز که پدیده عقلانیت، سراسر زندگی را دگرگون کرده و فقه با انبوهی پرسش و گزاره نو روبه روست، بویژه در مقوله جامعه و حکومت، چگونه می توان این گوهر کارآمد و منبع روشنگر و جت باطنی خداوند را، در پژوهشها و حکم شناسیهای فقهی دست کم گرفت و پیامد ناگوار گوشه نشینی فقه از زندگی را پذیرا شد. امام، همواره بر بهره گیری درست و روش مند از دانستیهای عقل و فهم عقلی عصر در حوزه برداشتهای فقهی و کشف احکام شریعت تاکید ورزیده است. حکم فقهی شطرنج، که

بر شناخت هویت موضوع در این عصر تکیه داشت و با حکم شناسی خردورزانه از سوی امام صادر شد، افرادی را در حوزه برانگیخت و به گفت و گوهایی دامن زد. امام در واکنش به آن، به برخی گزاره های دینی مانند: مصارف زکات، سبق و رمایه و حلال بودن انفال و ثروت‌های عمومی برای شیعیان، که در دنیای جدید دگرذیسی یافته اند، اشاره کرد و سپس نوشت: «آن گونه که جناب عالی (یکی از اساتید حوزه) از اخبار و روایات برداشت دارید، تمدن جدید، به کلی باید از بین برود و مردم کوخ نشین بوده و یا برای همیشه در صحراها زندگی نمایند.» (۳۷) جایگاه یافتن عقل و درنگ ورزیها و باریک بینیهای عقلی، بویژه در فقه اجتماعی همان اندازه حیاتی و ضرور است که تکیه کردن بر قرآن و سنت. از همین روی، امام روییدن و بر آمدن فقه پویا را از ریشه های فقه کهن چشم داشت، نه بریده و گسسته از آن. این مهم تنها در عقل باوری فقیهانه به سرانجام می رسد. اینک که گزاره های فقهی گسترش یافته و دگرذیسیهای نمایان و سرنوشت ساز در بخش مهمی از رفتارهای انسان پدید آمده است، عقل، نقش بزرگی در توانمندسازی فقه بر عهده دارد. حضور فقه در صحنه زندگی و شکل گیری فقه اجتماعی جز با یاری جستن از نیروی ابزاری و منبع بودن عقل و روشنگریهای حکم شناسانه آن، ممکن نیست. امام به خوبی بر این حقیقت آگاه بود و آن را برای احیای اسلام ضروری می دانست. از این روی در پی آشکار شدن برخی اشکالها و درنگها درباره حکم شطرنج، نوشت: «ما باید سعی کنیم تا حصارهای جهل و خرافه را شکسته تا به سرچشمه زلال اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله برسیم و امروز غریب ترین چیزها در دنیا همین اسلام است و نجات آن قربانی می خواهد و دعا کنید من نیز یکی از قربانی های آن گردم.» (۳۸) امام، در اصلی ترین گزاره فقه اجتماعی یعنی بایستگی حکومت و واجب بودن عهده داری آن از سوی ولی فقیه، بر حکم عقل و ضرورت نیاز جامعه تکیه کرده است. این گزاره را از نگاه عقلی بررسی و حکم شناسی می کند و معتقد به بسندگی عقلی در این مقوله است. از این روی، متون دینی را به عنوان تایید و تاکید می آورد نه برای اثبات: «فان لزوم الحکومه لبسط العداله و التعليم والتربيه و حفظ النظم و رفع الظلم و سد الثغور و المنع عن التجاوز الاجانب من اوضح احکام العقول من غير فرق بين عصر و عصر او مصر و مصر، ومع ذلك فقد دل عليه الدليل الشرعي ايضا.» (۳۹) بایستگی حکومت برای گسترش عدالت و آموزش و تربیت و نگهبانی از نظم و برداشتن ستم و بستن مرزها و جلوگیری از هجوم بیگانگان، روشن ترین حکم عقل برای همه زمانها و همه مکانهاست. در عین حال از شریعت نیز برای آن دلیل هست. این دیدگاه در میان فقیهان اهل سنت نیز وجود دارد. ماوردی می نویسد: «الامامة موضوعة لخلافة النبوة في حراسة الدين وسياسة الدنيا... واختلف في وجوبها هل وجبت بالعقل او بالشرع؟ فقالت طائفة وجبت بالعقل لما في طباع العقلاء من التسليم لزعيم يمنعهم من التظالم ويفصل بينهم في التنازع و التخاصم، ولولا الولاية لكانوا فوضى مهملين وهمجا مضاعين.» (۴۰) امامت و رهبری جانشینی پیامبری در نگهبانی از دین و سامان زندگی است... این کار واجب عقلی است یا واجب شرعی، اختلاف شده است. گروهی آن را واجب عقلی می دانند زیرا فطرت عقلی حکم می کند انسان پذیرا و پیرو رهبری باشد که او را از ستم باز می دارد و دشمنیها و کشمکشها را از ساحت زندگی می زداید. اگر مردمان چنین رهبرانی نداشته باشند، پراکندگانی سرگردان و فرومایگانی تبه خواهند بود. امام، واجب بودن برپایی و اقامه آیین دادرسی اسلام را در زمان غیبت از سوی ولی فقیه، با همین روش عقلی اثبات کرده است. ایشان برپایی آیین دادرسی را واجب عقلی دانسته و احادیث و دلیلهای شرعی را ارشادی شمرده است. (۴۱) به هر روی، گزاره های اجتماعی چون بیش تر در زمره امور عقلی و عقلایی قرار دارند، عقل در این میدان، نقش و کارایی سرنوشت ساز دارد. تفقه در این ساحت از فقه، اگر بدون خردورزی و دخالت کارآمد عقل انجام گیرد، چه بسا پیامدهای ناگواری داشته باشد که تصور بازگشت به زندگی صحرائشینی و ناتوانی اسلام از اداره جامعه تلخ ترین آنها خواهد بود. امام همواره فقه پژوهانی که بر این عرصه بودند، به هراس از آن و پرهیز عملی فرا می خواند: «شما در عین این که باید تمام توان خودتان را بگذارید که خلاف شرعی صورت نگیرد (و خدا آن روز را نیاورد) باید تمام سعی خودتان را بنمایید که خدای ناکرده اسلام در پیچ و خمهای اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی متهم به عدم قدرت اداره جهان نگردد.»

(۴۲) امام هرگاه درباره بعد اجتماعی فقه سخن گفته، اجتهاد مصطلح را ناکافی دانسته است (۴۳٪) زیرا اجتهادی که بر پایه آگاهی‌های بر جای مانده از محیط و فضای علمی و فقهی دورانهای پیشین انجام گیرد، اگر چه ممکن است در بخش احکام فردی و عبادی همیشه ثابت، کافی باشد، ولی در بخش احکام اجتماعی به خاطر دگرگونی پذیر بودن گزاره‌ها، هرگز نمی‌توان به آنها بسنده کرد؛ بلکه باید احکام سازاوار با آنها در حال حاضر و در شرایط فکری و فرهنگی این روزگار، از دل متون در آورد. از همین روی امام برای بازسازی فقه اجتماعی و جامعه‌نگری در فقه، به جز بهره‌گیری از کاربردهای عمومی عقل، نقش دادن به عنصر «زمان» و «مکان» و نیز عنصر «مصلحت»، به عنوان دو راه کار اصلی تاکید کرده است. ۲. مصلحت عنصر مصلحت و عنصر زمان و مکان، در حقیقت، نمودهایی برجسته از عقل و عقل‌گرایی در فقه اند. این عناصر، بویژه در فقه اجتماعی کارایی پر اهمیتی دارند. امام، «مصلحت» را به عنوان عنصری اصیل در فرایند اجتماعی کردن فقه، احیا و زنده کرد. او، نقش این عنصر را در گره‌گشایی و غنا بخشیدن توسعه قانونهای فقهی برابر نیازهای جامعه، تعیین‌کننده و استراتژیک می‌دید. مصلحت باوری، رویکردی جدید و نوپیدا در فقه نیست. از آغاز در فقه اسلامی مطرح بوده است. اما از آن جا که گفت و گوهای فقهی، بیش تر در بخش احکام عبادی و فردی در جریان بوده است، به درستی نیاز به آن احساس نمی‌شده؛ از این روی، نگرش جدی هم به آن نبوده است. ولی در این که «مصلحت» در فقه اسلامی اصلی ریشه دار است، جای هیچ سخن نیست. فقیهان اسلامی، شیعه و سنی، اتفاق دارند که احکام اسلامی، بر محور مصلحتهایی می‌چرخد که در مقام «جعل حکم» یا «متعلق حکم» و یا «اجرای حکم» وجود دارند. در اسلام، هیچ حکم واجب و حرامی نیست مگر آن که در یکی از این سه مقام دارای مصلحت یا مفسده است. در متون دینی و منابع روایی، به این حقیقت، به روشنی اشاره شده است. از میان روایتهای گوناگون (۴۴)، به آوردن بخشی از سخن امام رضا(ع) در *علل الشرایع*، بسنده می‌کنیم: «انا وجدنا کما احل الله تبارک و تعالی ففیه صلاح العباد و بقائهم ولهم الیه الحاجه التی لایستغنون عنها، و وجدنا المحرم من الاشیاء لا حاجه بالعباد الیه و وجدناه مفسدا داعیا للفناء والهلاک، ثم راینه تبارک و تعالی قد احل بعض ما حرم فی وقت الحاجه لها فیه من الصلاح فی ذلک الوقت.» (۴۵) در همه آنچه خداوند حلال فرموده، صلاح و بقای بندگان را می‌یابیم و مردمان بدانها نیاز دارند و هرگز از آنها بی‌نیاز نمی‌شوند. و آنچه خداوند حرام کرده، فساد و نابودی و بی‌نیازی ایشان را بدانها می‌یابیم. خداوند پاره‌ای از چیزهایی که حرام کرده گاه نیز حلال فرموده؛ زیرا آن هنگام در استفاده از آنها مصلحت است. در شریعت اسلام، مصالح و مفاسد را، به منزله علت‌های گذاردن احکام بشمارند. بودن مصلحت ملزمه در چیزی علت واجب شدن آن و بودن مفسده ملزمه علت حرام شدن آن است. چنانچه عقل سلیم به طور قطع و یقین، مصلحت لازم را در امری درک و کشف کند، آن امر واجب می‌شود و اگر مفسده لازم را کشف کند، از نظر فقهی حرام خواهد بود. یعنی سیر حرکت عقل از علت به معلول در فقه کشف حکم نیز پذیرفته است. همان گونه که عقل می‌تواند در بخش احکام تعبدی و توقیفی، کشف داشته باشد و از معلول به علت پی‌برد، در جاهایی نیز می‌تواند با کشف مصلحت لازم، حکم را بشناسد؛ یعنی از علت به معلول برسد. در فقه اسلامی این گونه احکام عقلی از آن چنان استواری و مرتبه‌ای برخوردارند که اگر شریعت نیز در آن زمینه حکمی آورده باشد، امضا و تاکید همان حکم عقل دانسته می‌شود. این معیار کلی، اگر چه در بخش احکام عبادی کارآمد نیست، ولی در غیر کارهای عبادی، بویژه دستیابی به رهنمودهای لازم و بایسته برای اداره دینی جامعه، کارا و اثرگذار است. تکیه امام بر این عنصر و تلاش ایشان برای همگام و همراه ساختن فقه با مصلحتها و نیازهای اجتماعی، حکایت از سودمندی این روش و بالا رفتن توان فقهی دارد. در نظر امام کارایی این عنصر در فقه اجتماعی، آن گونه کارآمد و ضرور می‌نمود که مصلحت باوری و مصلحت‌شناسی را برای مجتهد جامعه نگر شرط لازم می‌دانست: «یک فرد اگر اعلم در علوم معهود حوزه‌ها هم باشد، ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد... این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست.» (۴۶) با آن که فقه اسلام از مصلحت‌سنجیهای فردگرایانه بیگانه نیست، ولی مصلحت‌های عمومی در مرتبه بالاتر قرار دارند و بر مصلحت‌های فردی پیشی دارند. هنگام تزامن میان

آن دو، باید حقوق و مصالح جامعه را بر حق و مصلحت فرد مقدم داشت. امام، فلسفه تشریح قانونهایی مانند قصاص و حدود را تامین مصلحتهای برتر اجتماعی و صلاح یابی جامعه می‌داند. «یک نفر آدمی که یک مملکت را می‌خواهد فاسد بکند، یک کشور را، یک گروه را فاسد می‌خواهد بکند و قابل اصلاح نیست، آن را باید برای تهذیب جامعه، برای حفظ جامعه این را، این غده سرطانی را باید از این جامعه دور کرد. دور کردنش هم به این که اعدامش کنند. اعدامهای اسلامی این طوری است، نه مثل اعدامهای غربی می‌ماند، آنها می‌ریزند، می‌کشند، از بین می‌برند و همه آن برای این است که جا برای خودشان باز کنند... یک حد از حدود الهی وقتی که واقع بشود، یک جامعه اصلاح می‌شود. برای حفظ حقوق یک جامعه باید یک غده های سرطانی از این جامعه جدا بشود.» (۴۷) در میان مصلحتهای اجتماعی، «مصلحت نظام» و حفظ حاکمیت جامعه مؤلفه ای برجسته و پراهمیت است. نه تنها بر مصلحتهای فردی که بر دیگر مصلحتهای اجتماعی نیز پیشی دارد. در فقه تعبیرهایی از این دست به چشم می‌خورد: واجب بودن حفظ بیضه اسلام و دست برداشتن از آنچه که سبب اختلال نظام می‌شود. این گونه تعبیرها نشان می‌دهد که در فقه اسلامی سامان و نظام داشتن جامعه یک اصل است. امام این اصل را نمایاند چرا که آن را کلید واژه حیات اجتماعی دین می‌داند: «حضرات آقایان توجه داشته باشند که مصلحت نظام از امور مهمه ای است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می‌گردد... مصلحت نظام و مردم از امور مهمه ای است که مقاومت در مقابل آن ممکن است اسلام یا برهنگان زمین را در زمانهای دور و نزدیک زیر سؤال ببرد.» (۴۸) خواسه امام از «شکیل م-مع» شخیص مصلح، نظام، د حقیق، آن بود که عنص مصلح و نقش آن د و اناسازی فقه مو د و-ه باشد و ب ای همیشه به عنوان یک اصل زنده فقهی ب قانونهای صوب شده نظا و حکوم، داش ه باشد ززی ا به باو امام د فقه و شیع اسلام. مصلح نظام اسلامی ب ه چیز مقدم اس. (۴۹) مس ند اع قادی امام به پیشی داش ن مصلح های نظام و شن اس. افزون ب حکم عقل، وایای که د آنها ف و ع دین ب مدا امام و ولای، به مفهوم سیاسی آن دانس ه شده اس، همین باو الهام می‌کنند. امام ضاع) ف مود: «بالامام، امام الصلا و الزکا و الصیام والح-وال-هاد و وفی الفی و الصدقا و امضاء الحدود والاحکام و منع الثغو والاط اف.» (۵۰) نماز و زکا و وزه و ح- و-هاد و-مع آوی ث و های عمومی و ا- ای قانونها و آیینها، و پاسدای از س زمینها و م زها، با بودن امام، مام می‌یابد. امام صادق(ع) ف مود: «اما لوان لا قام ليله وصام نهاه و صدق ب-میع ماله و ح- میع ده و لم یع ف ولای ولی الله فیوالیه ویکون-میع اعماله بدلال ه الیه، ما کان له علی الله ل-عز حق فی ثوابه.» (۵۱) بدانید آگ ف دی مام شب اعباد کند و وزاوزه بداد و مام دا ایی خود ا ببخشد و ه سال ح- گزاد، ولی هب و حاکم الهی خود ا نشناسد، از او پی وی کند و کاهایش ا با اهنمایی و هب ی او ان-ام دهد، د پیشگاه خدا هیچ حقی ب ای دیاف، ثواب ندا د. د این دس ه وایا، که دو نمونه ذک شد، به چه ام ی این همه بها داده شده اس و به «امام» به عنوان یک اصل اع قادی، یا به «امام» به عنوان هب و س پ س، نظام و -امعه؟ ظاه و سیاق کلام د این وایا نشان می‌دهد که امام(ع) نمی‌خواهد اصل امام و بایس گگی اع قادی به آن ا بیان کند، بلکه -ایگاه امام به مفهوم سیاسی آن ا د کانون نگاهها ق امی دهد. می‌خواهد ب-س گگی نقش امام و هب او س نوش ساز بودن نظام ا-ماعی از چشم انداز دین، بنمایاند و هندسه دین و نظام ا بنگا د. ب ای باو مندان به اصل امام می‌نمایاند که د سلوک دینی و دیندای، پی وی از امام و نظام حق از ه چیز دیگ مهم اس زچ ا که ب همه گزاه های دینی اث گذا اس. ب اب وای، نخس، بدون نظام و هب، نه نهان قانونهای اق صادی و قضایی و دفاعی دین، از کای و نقش آف ینی می‌اف ند، که عباد هایی چونان: نماز، وزه، ح- و... مام نیس ند و ب اب وای، دوم ان-ام کلیفهای عبادی و ش عی، بدون -ای گ ف ن د د و ن نظام حق و بدون پی وی از هب دینی -امعه، هیچ ا - و بهایی ندا ند و نزد خداوند پاداشی ب ای آنها نیس. د وشنا و آف اب این سخنان ژ ف امامان(ع) این حقیق، -لوه گگی می‌کند که: مام دین به ولای و هب ی ا-ماعی بس ه اس و همه ساح های دیندای ب نظام ولای مدا اس و اس. امام خمینی، پیام این آموزه ها ا به و شنی و مام یاف ه و فقه ا-ماعی اب مبنای آنها پی نهاده اس. ب بودن اهمی و نقش نظام و پیشی داش ن

مصلح، نظام د فقه اسلامی ایک گزاره و فهم ساده و روشن از م'ون می داند: «طلاب عزیز، ائمه مح'م -معه و -ماعا، و زمانه ها و ادیو و 'لویزیون باید ب ای م دم این قضیه ساده اوشن کنند که د اسلام مصلح، نظام از مسائلی اس' که مقدم ب ه چیز اس' و همه باید 'ابع آن باشیم.» (۵۲) به ه وی، احیای عنصر مصلح، بویژه مصلح، نظام، نقش بزگی د پیوند و سازگاری دن فقه و -امعه داد و ب ای شکوفا شدن فقه -ماعی ام ی ض و اس'. ۳. زمان و مکان آن بخش از قانونهای شیع' که نیازهای -ماعی انسان اد کانون 'و- و نگاه خود داند، د پی دگ سانیها د ف هنگ و وابط -ماعی، بیش 'دس' خوش دگ گونی ق امی گمی ند. به دیگ سخن، اث گذاری زمان و مکان ب قانونهای -ماعی اسلام، بسیا بسیا بیش' از اث گذاری آن ب قانونهای ف دی اس'. چه بسا ب'وان گف' همه وی سخن د این گزاره به همین بخش از قانونهاست؛ 'چ'ا که دس' او د اصلی این گف'مان د این ساح' از فقه آشکا می شود. د فقه ف دی، بیش' گزاره ها از نوع عبادی اس' و چه ه عبادا' ب ای همه زمانها و مکانها تاب' و یکسان اس'؛ ولی د فقه -ماعی بیش' گزاره ها از نوع امور عقلانی و ع فی اس'. با شد عقلی و پیش ف' زندگی بش، شد و دگ گونی شکلی می یابد. ب ای نمونه گزاره حکوم' از آغاز پیدایش -امعه بوده، ولی د گذر عص ها چه ه ای نهاده و چه ه ای پذی ف' اس'. پیوند و گسس' -امعه ها با یکدیگ، پیوندهای -ماعی انسانها د دن -امعه، بازیاف'ها و ب باف'های ف هنگی، سیاسی، اق'صادی و نظامی د -امعه های گوناگون و دیگ مؤلفه های مقوله -ماع همه همین سان هس'ند، عص ی و مکانی اند. مح'وا و گوه آنها همیشه یک حقیق' بیش نیس' و آن ادا ه زندگی انسان، ولی ف هنگها و 'مدنهای بش ی یکی پس از دیگ ی به گونه ای و نگ و ف می ب ای آن -امه می دوزند. فقه د این گونه امو، بدون دخال' دادن عنصر زمان و مکان به هیچ و نمی'واند چاه ساز و اهگشا باشد؛ از همین وی، امام آن-ا که از این دو عنصر سخن گف'ه اس' گزاره هایی نشان داده که د ویایی با دگ گونیهای -ماعی شکل پذی ند: «مساله ای که د قدیم دا ای حکمی بوده اس'، به ظاه همان مساله د وابط حاکم ب سیاس' و -ماع و اق'صاد یک نظام، ممکن اس' حکم -دیدنی پیدا کند، بدان معنی که با شناخ' دقیق وابط اق'صادی و -ماعی و سیاسی، همان موضوع اول که از نظ ظاهر با قدیم ف قی نک ده اس'، واقعا موضوع -دید شده اس' که قه احکم -دیدنی می طلبد.» (۵۳) هم از این وس' که آشنایی با پدیده ها و ف هنگهای نوبه نوب ای فقه -ماعی ش ط لازم می داند: «داس'ن بصبی' و دید اق'صادی، اطلاع از کیفی' بخود با اق'صاد حاکم ب -هان، شناخ' سیاس'ها و ح'ی سیاسیون و ف مولهای دیگ'ه شده آنان و د ک موقعی' و نقاط قو' و ضعف دو قطب س مایه دای و کمونیزم که د حقیق' اس'، اژی حکوم' ب -هان ا' سیم می کنند، از ویژگیهای یک م-هد -امع اس'.» (۵۴) این سخنان بدان معنی نیس' که قلم و اث گذاری عنصر زمان و مکان محدود و 'نگ اس' و 'نها د بخش -ماعی فقه کا آبی دا د. منظو ما این اس' که کاب ی این دو عنصر د ساح' فقه -ماعی س نوش' ساز و 'عین کننده اس'، به گونه ای که د نظ امام، غفل' و زیدن از آن به وی انی و 'باهی ف هنگ دینی و زی سؤال ف'ن کیان فقه اسلامی می ان-امد: (۵۵) «این -انب لازم اس' از ب داس' -ناب عالی از اجبا و احکام الهی اظها' اسف کنم. بناب نوش'ه -ناب عالی زکا'، نها ب ای مصاف فق او سالی اموی اس' که ذک ش ف'ه اس' و اکنون که مصاف به صدها مقابل آن سیده اس'، اهی نیس' و «هان» د سبق و «مایه» مخ'ص اس' به 'ی و کمان و اسب دوانی و امثال آن که د -نگهای سابق به کا گ ف'ه می شده اس' و ام وز هم 'نها د همان مواد اس'. و انفال که ب شیعیان 'حلیل شده اس'، ام وز هم شیعیان می'وانند بدون هیچ مانعی با ماشینهای کذایی -نگلها از بین بب ند و آنچه ا که باع "حفظ و سلام' محیط زیس' اس'، انابود کنند و -ان میلیونها انسان ا به خط بیندازند و هیچ کس هم حق نداش'ه باشد مانع آنها باشد. منازل و مسا-دی که د خیابان کشیها ب ای حل معضل' افیک و حفظ -ان هزاران نف مو د اح'یا-اس'، نباید 'خبیب گ دد و امثال آن.» (۵۶) نگ انی امام از این پیامدها زاییده بی'و-ه ماندن به عنصر زمان و مکان دا ائه نمودهای فقهی و -هادی ب ای -امعه اس'، نه ب ای ف د. این گونه پیامدها د حوزه فقه ف دی بسیا سبک' و 'حمل پذی' ند؛ 'زی ا چه ه بی ونی دین و فقه'اد چشم انداز -امعه و -هان مخدوش و 'ایک نمی سازند. بناب این، د نظ امام اگ' این دو عنصر ب کوششهای فقه -ا-

‘ماعی سایه نیفکند،‘ فقه د این ساح، همان اندازه ناگوا و وی انگک اس، که ها گذاش، ن آن بسان گذش، ه. گف، وگو از مق، ضیا، زمان و مکان د حوزه فقه به ب سی گس، ده و س، ووی د از دامن نیاز دا د. ما د این-ا به پا ه ای ب یاف، ها و باز، اف، های فقهی زمان و مکان، د اندیشه فقه ا-‘ماعی امام، اشاه می کنیم. احکام حکوم، ای احکام حکوم، ی، به، ‘مام، هوی، و ساخ، ا زمانی و مکانی داند، زراد و م گگ داند، دظ ف زمانی و مکانی -امعه ها و حکوم، ها زاده می شوند و با دگگ گونی ظ ف به کنا می وند، ولی فقیه آشنا به زمان و آگاه ب -غ افیای، فک و ف هنگک -امعه، این احکام اصاد می کند، ا -امعه سلوک دینی بیابد و ب ص اط شیع، ب ود. د فقه الحکوم، این پ سش به میان می آید که حاکم اسلامی، ا چه اندازه حق، صمیم گگی ی دا د؟ د پاسخ به این پ سش سه دیدگاه شکل گگ ف، ه اس، که ب اب ه کدام نقش زمان و مکان د هنمودهای ا-‘ماعی فقه قبض و بسط پیدا می کند. آیا وظیفه حاکم و دول، اسلامی ا- ای قانونها و آیینهای ش عی اس، باید د دای ه احکام شیع، آیین نامه های ا- ایی بیزد (۵۷)، یا آن که د شیع، ب ای حاکم اسلامی قلم و باز حقوقی پیش بینی شده اس؟ حاکم اسلامی د قلم و نیازهای ا-‘ماعی حق قانونگذاری دا د (۵۸)، یا آن که حاکم اسلامی افزون ب حق قانونگذاری د میدانهای باز حقوقی، حق دا د با بازشناخ، مصلح، و ا زمانی که مصلح، پایدا اس، ح ی ب خلاف احکام ف عی فقهی قانون و حکم صاد کند و یا از ا- ای حکم ش عی -لو بگی د. دیدگاه آخ ا امام ائنه ک ده اس: «اگک اخ، یا ا، حکوم، د چا چوب احکام ف عیه الهیه اس، باید ع ض (کنم که) حکوم، الهیه و ولای، مطلقه مفوضه به نبی اسلام، صلی الله علیه وآله وسلم، یک پدیده بی معنی و مح، وا باشد.» (۵۹) امام موادی ب می شما د که حاکم اسلامی می، واند احکام اولیه ا کنا نهد و ب اب مصالح ا-‘ماعی قانون بگذا د، مانند: خیابان کشیها، نظام وظیفه، -لوگی ی از و ود و خ و- از و کالا، مالیا، گم ک، قیم، گزای، -لوگی ی از پخش مواد مخد، حمل اسلحه و صدها مو د دیگک که هیچ کدام د چا چوب احکام ف عیه نیس، ولی حاکم اسلامی حق دا د ب ای ان-ام آنها حکم صاد کند و می، واند هم، -لوی ا- ای حکم ش عی اب ای زمانی کو، اه بگی د: «(حکوم) می، واند ه ام ی ا چه عبادی و یا غی عبادی که -یان آن مخالف مصالح اسلام اس، از آن مادامی که چنین اس، -لوگی ی کند. حکوم، می، واند از ح-، که از ف ایض مهم الهی اس، د مواقعی که مخالف صلاح کشو اسلامی دانس، موق، ا -لوگی ی کند.» (۶۰) این چشم انداز فقهی به حکوم، و حاکم اسلامی، سبب می شود عنص زمان و مکان د چشم اندازی ف اخ، به ع صه فقه ا-‘ماعی د آید، رزی احکام حکوم، ی، اگک چه به عنوان بخشی از شیع، بشماند، ولی همان گونه که گف، ه شد، پی و و بس، ه به مصالح و نیازهای وزند، خاس، گاه زمانی و مکانی داند، -زیی و مقطعی اند، ناظ به مواد و ش ایط ویژه اند. همین که مصلح، و ش ایط ویژه ای که حکم ای ا- اب ک ده از میان ب ود، حکم نیز از میان می ود. د نامه ای که امام مصادیق و مواد احکام حکوم، ی ا بیان ک ده ب کو، اه مد، ی آنها، اکید و زیده اس: «مادامی که چنین اس»، «د مواقعی که چنین باشد.» (۶۱) به همین سبب، زمان شناسی و آگاهی به نیازهای زمان و مکان، یکی از ویژگیهای لازم و بایس، ه ب ای ولی فقیه شم ده شده اس، ر، چه بدون این ویژگی از کاب ی د س، این دو عنص د فقه حکوم، ی نا، وان خواهد بود. امام از همین زاویه، به س اغ فهم احادی، ف، ه و ب همین مبنی احکام حکوم، ی معصومان (ع) از احکام، بلیغی ایشان -دا ک ده اس، که به طو خلاصه می آویم. به باو فقهی امام، آن بخش از دس، و ها و ف مانهایی که پیامب (ص) و امامان (ع) د مقام حاکم اسلامی و به عنوان ولی ام و س پ س، حکوم، ب ای سامان دادن امو -امعه و حکوم، صاد ک ده اند، احکام حکوم، ی اس، و به مق، ضای زمان و مکان از ایشان صاد شده اس. ب این اساس آنچه د وایا، از پیامب (ص) و علی (ع) با واژه «قضی» یا «حکم» یا «ام» و مانند آنها آمده اس، بیان حکم ش عی نیس، که ب ای، مام زمانها ماندگا و تاب، باشد، بلکه از ظاه این واژه ها دانس، ه می شود پیامب و امام از آن حی، که حاکم یا قاضی بوده، ام و نهی داش، ه و حکم صاد ک ده اند، نه از این حی، که خواس، ه اند حلال و ح ام خدا و احکام وحی ا به م دم بسانند. امام نمونه های بسیای از دس، و های ولایی و حکوم، ی پیامب (ص) و علی (ع) ا که د وایا، آمده، یاد ک ده اس، که د این-ا به چند نمونه از آن وایا، اشاه می کنیم. ۱. حکمهای قضایی: د با ه قضاو، های پیامب (ص) و

علی (ع) د وایای واد شده اس: ایشان به یک شاهد و قسم بسنده می‌کند. (۶۲) د وایای دیگ آمده اس: پیامب (ص) داو ی ب اساس یک شاهد و قسم ا-از داده اند. (۶۳) امام کاظم (ع) ف موده اس: «لو كان الام الينا -زنا شاهد" ال -ل الواحد اذا علم منه خی مع یمین الخضم فی حقوق الناس....» (۶۴) اگ حکوم، دس، ما بود، د باه حقوق م دمان شاهد، یک م د نیک سی، ا با قسم ط ف دیگ می پدی ف یم. امام خمینی می نویسد: «هذه ال وای، "دل علی ان هذا ال، نفیذ وهذه ال-از هه، نفیذ ولی الام والسطان.» (۶۵) ۲. دس، و های ا-ماعی: پیامب (ص) د باه چگونگی، تقسیم آبهای زائد دس زمین بنی ق یظه دس، و دادند: «للزع الی الش اک وللنخل الی الکعب ثم یسل الماء الی اسفل من ذلك.» (۶۶) زمینهای کشاورزی، ابند کفش و نخلس، آنها، مچ پا آبی ی شود و بقیه آب ب ای زمینهای پایین، هاگ دد. شهید صد وایای، اد زمینه مسائل اق، صادی می آو د و بسان امام ب این باو اس، که پیامب (ص) ب ای ب ق اساخ، ن، وازن ا-ماعی، از پاه ای امو و منع ک ده اس، مانند: بازداش، ن دیگ ان از آب و علوفه زیادی (۶۷)، ف وش میوه پیش از سیدن (۶۸)، ا-ه دادن زمین (۶۹). و علی (ع) قیم، گزای ب ای ا-ناس ا دس، و داده اس. (۷۰) از این نگاه وایا، بسیای امی، وان د م-موعه های وایی یاف. ۳. ف مانهای نظامی: پیامب (ص) هنگام گسیل سپاه از کش، ن پی ان و کودکان و زنان و بیدن د خ، ان بازداش، ه اس. (۷۱) د باه علی (ع) نیز نقل شده که آن حض، به هنگام -نگ دس، و می داد: «ا دشمن آغاز به -نگ با شما نک ده ن-نگید، ه گاه شکس، خود و گ یخ، آنان از پیش، نکشید و م-وحان ا زخم مزید و مثله نکید.» (۷۲) د باه این دس، وایا، امام خمینی می نویسد: «ان هذا ام سلطانی م، و-ه بال-یوش.» (۷۳) شناسایی و شناخ، وایای که د ب دانه احکام حکوم، ی و ف مانهای ا-ماعی معصومان (ع) اس، و -داسازی آنها از احادیثی که د ب دانه بیان و ابلاغ احکام و ف مانهای خدا اس، ائی و نقش بسزایی د فهم نصوص دا د. می، واند د یچه ای، مام گشوده به فقه ا-ماعی باشد و فقیه اد پژوهشهای فقهی به -امعه نگ ی و باو های -امعه گ ایانه بساند. د ب سی نصوص، این نک، ه ب بسیای از فقیهان پوشیده مانده اس، شخصی، و شان حکوم، ی و ا-ماعی پیامب و امام اواداش، نها و بازداش، نهی ایشان، به عنوان حاکم و ولی ام ا نادیده می گی ند. ه ا-می بیند معصومان (ع) م دم ا از چیزی بازداش، ه اند، آن احکم الهی و م، ن شیع، دانس، ه و به ح ام و مک وه بودن ب می گ دانند، د حالی که چه بسا به عنوان س پ س، حکوم، و -امعه و به خاطر ش ایط زمان و مکان صاد شده باشد. د این صو، اگ چه حکم غی مس، قیم و به گونه م-ازی به شیع، و خدا باز می گ دد، ولی م، ن تاب، شیع، دانس، ه نخواهد شد. امام این نگاه اد فقه زنده ک د. ب ای نمونه، حدی «لاض» ا بیان حکم الهی از سوی پیامب (ص) نمی داند، بلکه آن اف مان ولایی و حکوم، ی آن حض، فسی می کند: «لاض ولاض احک صاد منه صلی الله علیه وآله، بنحو الام ی، والحاکمی، بما انه سلطان ودافع للظلم عن ال عی.» (۷۴) لاض و لاض ا، دس، و ی اس، که پیامب (ص) از -ایگاه س پ س، حکوم، و ب ای - لوگی ی از س، م ب م دمان صاد ف موده اس. با این نگاه، مفهوم و معنای فقهی وای، چنین خواهد بود: «فیکون مفاده انه حکم سول الله و ام بان لایض احد احدا ولای-عله فی ضیق وح -و مشق.» فی ب علی الام، طاع، "هذا النهی المولوی السلطانی بما انها طاع" السلطان المف، ض الطاع.» (۷۵) معنای آن چنین اس: پیامب (ص) دس، و داده هیچ کس حق ندا د به دیگ ی زیان بساند و او اد، نگنا و سخ، ی بیندازد. پس ب م دمان و اب اس، از این دس، و بازدانده حکوم، ی پی وی کنند، ززی اپی وی از حاکمی اس، که خداوند پی وی او ا و اب ک ده اس. ف مانهای ا-ماعی و حکوم، ی پیامب (ص) و امامان (ع) چون ب اب مصلح، و نیازهای دگ گون شونده -امعه صاد شده اس، تاب، نمی، وان دانس. شهید مطه ی، فلسفه این احکام اد شیع، همسازی و سازگا ی قانونهای اسلامی و پیش ب دن حاکمی، دین باش ایط گوناگون زمان و مکان می داند و ب این باو اس، د ادا ه -امعه، بیش، دس، و ها و احکام پیامب (ص) حکوم، ی بوده و با گذش، زمان و دگ دیسیهای حکوم، ی و ا-ماعی دگ گونی می یابد. (۷۶) بناب این، و-ه به ف قی که امام میان این دو دس، ه از وایا، می نهد، سبب می شود بخشی از نصوص دینی از زاویه ا-ا و نیازهای مدیی، ی -امعه، حلیل و فسی شود. اگ این مهم از سوی فقیه با ژ ف کاوی و ب سیهای فقیهانه صو، گی د، افزون ب دس، یابی

به فهم دس، نصوص، ننگش - ماعی به فقه نیز د پی خواهد داش. احکام ثانوی دومین عاملی که از اه دگ گونی احکام، اث گذای زمان و مکان اد ساح، فقه - ماعی نشان می دهد، شناخ، عناوین قانون و آشنایی با کاب ی احکام ثانوی د مسائل - امعه اس. همان گونه که گاه عنصر مصلح، نظام و - امعه سبب می شود حاکم اسلامی ب اب نیازهای زمان و مکان، احکام و ف مانهایی اصاد کند، د پاه ای مواد، عناصر: ض و؛ اض او عس و ح - این نقش ا داد و فقیه اب آن می داد، چیزی اب ای شخص یا - امعه وا، یا نا و بشما د. پیاده ک دن احکام ثانوی د مسائل - ماعی هنگامی خ می نماید که دو قانون ش عی دم حله - اب یکدیگ بخود کنند. د این مواد، شیخ، اسلام دس، فقیه حاکم ب - امعه اباز گذاش، ه اس،، ا قانون دا ای مصلح، مهم، ابه - اب د آو د و قانون کم اهمی، ا کنا بگذا د. فیه از نمونه های همین قانون کلی اهم و مهم اس، و د پژوهشهای فقهی به عنوان یک عنصر اث گذا شناخ، ه می شود. پاه ای از موضع گیها و ف، های - ماعی امامان (ع) نیز، نمایانگ چشم پوشی از مهم ب ای - ای اهم بوده اس. با آن که د سی ه - ماعی ایشان دوگانگیهای هس، ولی وقی از چشم انداز اصل فقهی اهم و مهم ننگ یس، ه شود، گونه گونی ف، ها، دوگانگی، فسی نمی شود، بلکه ان، خاب قانون و ف، اهم، ب اب نیاز زمان و مکان دانس، ه خواهد شد. سکو، علی، صلح امام حسن و - هاد مسلحانه امام حسین (ع) د ش ایط زمانی خود ب ای حفظ و پایدا ماندن شیخ، اهم بوده اس. همان گونه که د باه سخنان امامان (ع) د بیان احکام و مسائل فقه ف دی نیز همین اصل - ای اس. د دو ان ما، پندی ش قطعنامه ۵۹۸ شو ای امنی، سازمان ملل از سوی هب فقید انقلاب اسلامی، د سلسله همین ازباییهای اهم و مهم د ع صه ف، های - ماعی ق امی گی د. عنوانهای ثانوی د فقه ف دی کابی و نقش شناخ، ه شده ای دا ند. فقه ب ای از میان ب داش، ن بخو ده ای احکام دم حله ان - ام، کلیفها از سوی اف اد به آن، مسک می - ویند، ولی بایس، ه اس، که پیش آمدن این عنوانها ب ای ف، های - ماعی و کنشهای - ماعی نیز مو د گف، و گو ق اگی د و ف ضها و انگاه های نظی آن د فقه - ای باز کند. امام به منظو پ ک دن این، هیگاه فقهی، دو گام ب داش: د نخس، ین گام، د مه ماه سال ۶۰ به م - لس شو ای اسلامی - ازه داد، ا قانونهایی که ب اساس عنوانهای ثانوی مو د نیاز - امعه اس،، به، صویب بسانند. (۷۷) د دومین گام این مهم اب عهده نهاد م - مع، شخیص مصلح، نظام گذاش، (۷۸)، ا د کا شناخ، و شناسایی نیازها و بایس، ه های قانونی - امعه، بازوی کا شناسی و ایزنی ولی فقیه باشد. از نگاه فقه - ماعی امام، وقی میان مصلح، های - ماعی و مصلح، های ف دی ناسازگای پیدا شود، مصلح، - ماعی ب مصلح ف دی پیشی دا ند و باید سود و مصلح، - امعه و م دم اب آو د، ه چند صلاح و سود ف د بخلاف آن باشد. ب ای نمونه، قانونهایی مانند: قیم، گذا ی، لوگی ی از اح، کا، حکم به مصاده اموال، کن، ل نسل و... با آن که سبب زیان ف د اس،، ولی چون آثا - ماعی آنها مهم، اس،، ایز دانس، ه می شود. د این زمینه به یک سخن از امام خمینی اشاه می کنیم: «للامام علیه السلام و والی المسلمین ان یعمل ما هو صلاح للمسلمین من، ثبی، سع او صنع، او حص، - او غی ها مما هو دخیل فی النظام و صلاح لل - امعه.» (۷۹) امام (ع) و هب مسلمانان - ازه دا د آنچه به صلاح م دمان اس، ان - ام دهد، مانند: قیم، گذا ی ب - اناس یا صنع، یا محدود ک دن، - او - ز اینها از چیزهایی که د پایدا ی نظام نقش دا ند و به مصلح، - امعه اند. د ننگش - ماعی امام، ح، ی د، زاحم مصلح ف دی، حاکم اسلامی و نهاد حکوم، - ازه می یابد، اب اساس مصلح، مهم، به سود اف اد حکم - ایی صاد کند و به کشمکشهای اف اد د - امعه اسلامی پایان دهد. ب ای نمونه آن - که زندگی با عس و ح - هم اه اس، و شوه از طلاق زن خود دا ی می کند. امام می نویسد: «طیق اح، یاط آن اس، که زو - اب نصیح، والا با الزام و ادا به طلاق نمایند و د صو، میس نشدن به اذن حاکم ش ع طلاق داده شود و اگ - اب، بود مطلبی دیگ بود که آسان، اس.» (۸۰) بناب این، عنوانهای ثانوی که ب اب نیازهای زمان و مکان ب ف، های - ماعی سایه می افکنند، احکام فقهی اشناو و شکل پندی می کنند، مدیی، دینی - امعه ب اب نیازهای زمان صو، گی د. باز شناسی ننگش - ماعی به فقه، که د آف، اب اندیشه فقهی امام ان - ام یاف، د حقیق، ویک دی اس، به بایس، گی، وسعه د فقه، چ ا که همپا و هم اه، وسعه و پیش ف، د ف هنگ، سیاس، اق، صاد و بنیادهای - ماعی بش، دانش فقه نیز سخ، نیازمند، وسعه و پیش

ف، اس. این مهم د سایه احیای عناصر و عنوانهایی می‌واند به س ان-ام بسد که د این نوش، ا پا ه ای از آنها نگک یس ه شد. ولی همچنان بازشناسی عنوانهای دیگک مانده اس، که به ف ص، بیش، نیاز اس، مانند: باب بندی و، یب دادن بابهای فقه، -ایگه گزا ه حکوم، و دیگک گزا ه های ا-ماعی د فقه (فقه الحکومه و فقه الا-ماع) و -س و-و از عناصر مع ف، ی و غی مع ف، ی که د فقه ا-ماعی کا و ا ث گذا ند. پی نوش، ها: ۱. «ولای فقیه»، امام خمینی ۵، مؤسسه و، تنظیم نش آثا امام خمینی، بها ۷۳. ۲. «م-موعه آثا شهید صد»، مقاله: هم اه با حول ا-هاد، -مه اکب ثبو، ۷/۸، وزبه. ۳. «ک، اب البیع»، امام خمینی، -۴۶۰/۲، اسماعیلیان. ۴. «ولای فقیه» ۶. ۵. «الف، اوی الواضح»، شهید سید محمد باق صد ۷، بی و. ۶. همان ۱۳۲/۱۳۴. ۷. «اصول کافی»، کلینی، - ۶۲ ۵۹/۱، دال عا ف، بی و. ۸. همان ۶۰/۶، ح ۶. ۹. همان ۶۱/۱۰. سو ه «نحل»، آیه ۸۹. ۱۱. «ولای فقیه» ۲۱/۱۲. «ال سائل»، امام خمینی، ساله: ال عادل و ال -یح ۹۴/۱۳. «ولای فقیه» ۱۹ ۲۰/۱۴. همان ۱۹/۱۵. سو ه «مائده»، آیه ۶۷. ۱۶. سو ه «نساء»، آیه ۶۵. ۱۷. سو ه «احزاب»، آیه ۳۶. ۱۸. «القضا والشهادا»، شیخ انصا ی ۴۷، کنگک ه شیخ انصا ی. ۱۹. همان ۴۹/۲۰. «ال سائل المحقق الک ک کی»، شیخ علی بن الحسین الک ک کی، حقیق الشیخ محمد الحسون، ک، ابخانم عشی ن-فی، -۱۴۹/۱-۲۸۵. ۲۱. «عوائد الایام»، مولی احمد ن اقی ۵۲۹، دف، «بلیغا» اسلامی قم. ۲۲. «نبیه الام» و «نزیه المل»، محمد حسین نائینی. ۲۳. «البد الزاه فی صلوا ال-معه والمساف»، ق ق ی ا، د سی آقای ب و-دی، گک د آ و ده حسینعلی من ظ ی ۵۰، دف، «بلیغا» اسلامی قم. ۲۴. «ک، اب البیع»، -۴۶۷/۲-۲۵. «ولای فقیه» ۳۱/۲۶. «صحیفه نو»، امام خمینی، -۱۵۷/۲۰-۲۷. سو ه «حدید»، آیه ۲۵. ۲۸. «ولای فقیه» ۳۱/۲۹. «صحیفه نو»، -۹۸/۲۱-۳۰. همان. ۳۱. «کفای الا-صول»، محمد کاظم خ اسانی، -۴۲۹/۲-۴۳۰، ان ش ا، علمیه اسلامی، ه ان. ۳۲. «مقالا اصولی»، سید محمد موسوی ب-نو دی ۴۹، سازمان ان ش ا، و آموزش انقلاب اسلامی. ۳۳. همان. ۳۴. «کنز الفوائد»، ک ک ا-کی، -۱۵/۲، منشوا، دا الذخای. ۳۵. «س ای»، ابن اد یس، -۴۶/۱، مؤسسه نش اسلامی و ا بس، ه به -امعه مد سین، قم. ۳۶. «الف، اوی الواضح»، شهید سید محمد باق صد ۹۸/۳۷. «صحیفه نو»، -۳۴/۲۱-۳۸. همان ۴۱/۳۹. «ک، اب البیع»، -۴۶۲/۲-۴۰. «الاحکام السلطانیه»، ماو دی ۵/۴۱. ال سائل، ساله الا-هاد و ال قلید ۱۰۱/۴۲. «صحیفه نو»، -۶۱/۲۱-۴۳. همان ۴۷/۹۸ و ۴۴. «حکوم اسلامی د کوث زلال اندیشه امام خمینی»، از س ی ک، ابهای م-له حوزه ۱۷۱/۱۷۲، ان ش ا، دف، «بلیغا» اسلامی حوزه علمیه قم. ۴۵. «علل الش ایع»، شیخ صدوق ۵۹۳/۵۹، بی و. ۴۶. «صحیفه نو»، -۴۷/۲۱-۴۷. همان، -۲۲۸/۷-۲۲۹. ۴۸. همان، -۱۷۶/۲۰-۴۹. همان، -۱۱۲/۲۱-۵۰. «اصول کافی»، -۲۰۰/۱، «رحف العقول»، ابن شعبه ح انی ۳۳۳، بی و. ۵۱. همان، - ۱۹/۲. ۵۲. «صحیفه نو»، -۱۱۲/۲۱-۵۳. همان ۹۸/۵۴. همان. ۵۵. همان ۳۴/۵۶. همان. ۵۷. «انوا الفقاه»، م کام شی ازی، - ۵۸. ۵۰/۱/۱. «اق، صادنا» شهید سید محمد باق صد ۴۰۱/۴۰، بی و. ۵۹. «صحیفه نو»، -۱۷۰/۱۷۱. ۶۰. همان ۱۷۱/۶۱. همان ۱۷۰/۱۷۱. ۶۱. همان ۱۷۰/۱۷۱. ۶۲. «وسائل الشیعه»، ح عاملی، -۱۹۳/۱۸، بی و. ۶۳. همان ۱۹۵/۱۹۵. ۶۴. همان ۱۹۵/۱۹۶. ۶۵. «ال سائل» ساله: قاعد "لاض ۵۳/۶۶. «وسائل الشیعه»، -۳۳۴/۱۷-۶۷. «ف و ع کافی»، کلینی، -۲۹۴/۵-۶۸. «وسائل الشیعه»، -۳/۱۳-۶۸. «ف و ع کافی»، -۱۷۵/۵-۶۹. «سنن نسائی»، -۳۳/۷-۷۰. «نه-البلاغه»، صبحی صالح، -مه دک، سید عف شهیدی، نامه ۵۳. ۷۱. «وسائل الشیعه»، -۴۳/۱۱-۷۲. همان ۶۹/۷۳. «ال سائل»، ساله: قاعد "لاض ۵۴/۷۴. همان ۵۵/۷۵. همان. ۷۶. «اسلام و مق، ضیا، زمان»، اس، اد شهید مطه ی، -۹۰/۲-۹۱. ۷۷. «صحیفه نو»، -۱۸۸/۱۵-۷۸. همان، -۱۷۶/۲۰-۷۹. «حی الوسیله» امام خمینی، -۶۲۶/۲-۸۰. «م-موعه نظ یا، شو ای نگهبان»، دک، حسین مه پو ۳۰۱. منابع مقاله: مجله فقه، شماره ۲۱ و ۲۲، مخلصی، عباس؛

امام خمینی (ره) اجتهاد انقلابی و انقلاب در اجتهاد

امام خمینی (ره) اجتهاد انقلابی و انقلاب در اجتهاد سالها می گذرد، حادثه ها می آید انتظار فرج از نیمه خرداد کشم خرداد، در تاریخ انقلاب اسلامی ایران، اهمیت بسیاری دارد. مظهر جلوه هایی فراموش ناشدنی است، و به همین لحاظ، ماه امامت و اجتهاد

و، نیز، ماه یکی از مردمی ترین انقلاب های جهان شناخته شده است. اماخرداد هفتاد و هشت ویژگی خاصی دارد، تقارن دهمین سالگرد عروج ملکوتی بنیان گذار «جمهوری اسلامی»، با یکصدمین سال میلادش، که از سوی رهبر فرزانه انقلاب «سال امام خمینی» نام گرفته است، فرصتی است که سروشی از اندیشه ها و رهنمودهای امام راحل موردتاملی مجدد قرار گیرد. اهمیت این گونه تاملات از آن رو است که به نظر می رسد بسیاری از ارکان اندیشه و عناصر اساسی نوآوریهای امام، در سایه ناشی از «حجاب معاصرت»، «شخصیت ویژه» و یا (محبوبیت سیاسی)، وی، ناخواسته مورد غفلت قرار می گیرد. یکی از همین نوآوری های اساسی که به رغم برخی توجهات مقطعی، همچنان در محاق مانده و هرگز تاکنون به جریانی مسلط و رایج در مراکز علمی تبدیل نشده است، نگاه تازه امام خمینی به رابطه دین و سیاست، و بطور کلی مقدمات انقلابی است که در رسالت و ماهیت اجتهادشیه فراهم نموده است. این نکته عقیده رایج است که رهبران مقتدر، در عین حال که با تکیه بر نظریه و دانش ویژه هر جامعه و فرهنگی، انقلابی فراگیر در ساختارهای سیاسی اجتماعی ایجاد می کنند، همچنین، مقدمات انقلاب در نظریه و اندیشه های آفریننده همان انقلاب سیاسی را نیز تدارک می نمایند. با این تفاوت که انقلاب فراگیر در «نظریه انقلاب»، به لحاظ زمانی، سالها پس از انقلاب سیاسی و نهادینه شدن نظام های زندگانی برآمده از انقلاب تحقق می یابد. امام خمینی نیز، با انقلاب اسلامی ایران، در واقع، چنین تحولی را در اجتهاد و فقهات شیعه تمهید نموده است. زیرا، هر چند که معمار «جمهوری اسلامی»، انقلاب عظیم اسلامی را که خود «معجزه قرن» می نامد، با تکیه بر اجتهاد شیعه و بر بنیاد ره یافت های فقه سنتی و جواهری استوار کرده بود. اما همین انقلاب سیاسی با توجه به احتکاک اجتناب ناپذیر فقه و سیاست، و حضور عملی فقه سنتی در عرصه های عمومی جامعه، لاجرم، مقدمات انقلابی در درون فقه و اجتهاد سنتی را، به تدریج، فراهم نموده است. این پرسش که کدامین عناصر و جلوه های ویژه، در آینده نزدیک، و در نتیجه مواجهه فقه شیعه با قلمروهای سیال سیاست و بین الملل، وارداندیشه سیاسی شیعه می شود؟ و چگونه می توان ضمن حفظ توانمندیهای کنونی فقه، تحولات ناگزیر در درون همان اسلوب فقهاتی را توضیح داد؟ پرسش هایی هستند که توجه هر پژوهشگر دین پژوه امروز را برمی انگیزد. اما نکته مهم این است که بتوان با تکیه بر اشارات اجمالی در اندیشه های حضرت امام، سیمای این تحول را در آینه افکار آن فقیه فرزانه دید و از همان اشارات، مشعل هایی را برای روشن نمودن تالارهایی طی نشده در اجتهاد و سیاست شیعه تدارک نمود. رهبر کبیر انقلاب و بنیان گذار جمهوری اسلامی، با توجه به سالها سلوک علمی در حوزه های دینی، و نیز حضور مستقیم در سیاست، در موقعیت مهمی قرار داشت که می توانست توانمندی ها و مشکلات اجتهاد سنتی را در مواجهه با شرایط جدید سیاست و حکومت، و بطور کلی زندگی مدرن تجربه نماید و جلوه هایی از این تجربه مهم و دوران ساز را به گوش های شنوای آیندگان زمزمه کند. هوشمندان می دانست که ممکن است در آینده نه چندان دور، به بهانه برخی مشکلات ناشی از کاربرد فقه سنتی در سیاست، زمینه های جدایی دین از سیاست فراهم شود، و یا شاید بر عکس، به بهای فظفقاقت سنتی، بسیاری از ابعاد سیاسی و اجتماعی تعالیم اسلام، همانند گذشته، مورد غفلت قرار گرفته و تباہ شود. به همین جهت، به عنوان یکی از مهمترین فراز از وصیت الهی سیاسی خویش می فرماید: «و لازم است علما و مدرسین محترم نگذارند در درس هایی که مربوط به فقهات است، و حوزه های فقهی و اصولی از طریق مشایخ معظم که تنها راه برای حفظ فقه اسلامی است منحرف شوند و کوشش نمایند که هر روز بر دقت ها و بحث و نظرها و ابتکار و تحقیق ها افزوده شود و فقه سنتی که ارث سلف صالح است و انحراف از آن سست شدن ارکان تحقیق و تدقیق است، محفوظ بماند (صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۸۹)». چنین می نماید هدف اساسی امام این بوده است که ضمن حفظ ارکان فقه سنتی، این مسئله را توضیح دهد که «ما چگونه می خواهیم (و می توانیم) اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنیم» و بتوانیم برای معضلات زندگی در جمهوری اسلامی جواب متقن داشته باشیم (همان، ص ۹۸). امام خمینی در راستای این هدف، با تاکید بر اینکه «همه ترس استکبار از همین مسئله است که فقه و اجتهاد جنبه عینی و عملی پیدا کند و قدرت برخوردار در مسلمانان بوجود آورد»، می فرماید: «حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی

بشریت است. حکومت نشان دهنده جنبه عملی فقه در برخورد باتمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است. فقه تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است (همان صفحه). روشن است که اگر حکومت فلسفه عملی فقه است، ضرورت بالندگی و نشاط حکومت مستلزم آزادی و رونق اجتهاد خواهد بود. و بدین لحاظ که «اجتهاد الشیعۀ تفقه ثم تعبد» و نمی تواند در گردونه تقلید از گذشتگان بماند، حضرت امام می نویسند: «لذا در حکومت اسلامی همیشه باید باب اجتهاد باز باشد و طبیعت انقلاب و نظام همواره اقتضاء می کند که نظرات اجتهادی فقهی در زمینه های مختلف، و لو مخالف با یکدیگر، آزادانه عرضه شود و کسی توان و حق جلوگیری از آن را ندارد ولی مهم شناخت درست حکومت و جامعه است... و همین جا است که اجتهاد مصطلح در حوزه ها کافی نمی باشد بلکه یک فرد اگر اعلم در علوم معهود حوزه ها هم باشد ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد... این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی تواند زمام جامعه را به دست گیرد (همان، ص ۴۷)». حضرت امام در توضیح بیشتر دیدگاه خود می افزاید: «در مورد روش تحصیل و تحقیق حوزه ها، این جانب معتقد به فقه سنتی و اجتهاد جواهری هستم و تخلف از آن را جایز نمی دانم. اجتهاد به همان سبک صحیح است ولی این بدان معنی نیست که فقه اسلام پویا نیست، زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند. مسئله ای که در قدیم دارای حکمی بوده است، به ظاهر همان مسئله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند... مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد (همان، ص ۹۸)». اشارات فوق، که تفصیل آن را باید به آینده موکول نمود، مشترکات و تفاوتها، مقدمات انقلابی در درون حداقل با برخی وجوه «اجتهاد سنتی» نشان می دهد که به نظر می رسد در صورت بسط این تفاوتها، مقدمات انقلابی در درون اجتهاد سنتی و با حفظ بسیاری از ارکان و توانمندیهای آن فراهم خواهد شد. اما به راستی، ویژگیهای عمومی و ماهیت «اجتهاد خمینی» چیست؟ چگونه می توان عناصر اساسی آن را از اجتهاد سنتی تمیز داد؟ چگونه می توان بارقه این تمایز را که نیرو محرکه انقلاب و نظام جمهوری اسلامی است همچنان حفظ و برجسته نمود؟ همچنین، بحث اساسی این است که برای جلوگیری از کم رنگ شدن یا حذف این «تمایز» و بازگشت مجدد از «اجتهاد خمینی (ره)» به «اجتهاد سنتی» که به دلیل سابقه طولانی خود در حوزه های علمیه راه همواری هم دارد، چه باید کرد؟ به هر حال، این پرسش ها و امثال آنها از جمله پرسشهای اساسی ای هستند که به نظر می رسد سال امام خمینی (ره) فرصت مناسبی برای پرداختن به آنهاست. والله ولی التوفیق سردبیر منابع مقاله: فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۴؛

نوآوریهای فقهی حضرت امام (ره) (۱)

نوآوریهای فقهی حضرت امام (ره) (۱) لطفاً به چند نمونه از عمده ترین نوآوری ها و دیدگاه های حضرت اما در مباحث فقهی اشاره کنید و بفرمایید اساساً این مسائل، در اندیشه حکومت اسلامی امام، چه دخالتی داشته است؟ الآن من راجع به این مبانی مستحضر نیستم، شما این مبانی را ذکر بفرمایید تا مطالبی را در باره آن عرض کنم. مثلاً همین خطابات قانونی. نظر مبارک امام این بود که بین خطابات قانونی و خطابات شخصی، فرق وجود دارد: در خطابات شخصی اموری مثل قدرت مکلف ملاحظه می شود، یعنی مکلف باید قدرت داشته باشد تا خطاب به او صحیح باشد در نتیجه مثلاً در آدم عاجز تکلیف معنا ندارد. ولی در خطابات قانونی قدرت آحاد مکلفین لحاظ نشده است و اگر جمعیت قابل توجهی قدرت بر امتثال تکلیف داشته باشند، صحیح است تکلیف کردن، به عبارت دیگر، مصحح تکلیف این است که جمعیت مورد توجه از آن جامعه منبعث شوند و اگر کسی قدرت بر انجام نداشت، آن از عذرهای عقلیه است (فرق است بین این که قدرت، شرط تکلیف باشد یا عدم قدرت که از اعدار عقلیه است). ایشان می فرماید: در دنیا هم خطابات به همین صورت است، مثلاً دولت ها اگر بینند جمعیت مملکتشان قدرت بر امتثال دارند، خطاب قانونی جعل می کنند بعد نسبت به برخی تبصره و ماده واحده عنوان می کنند، یعنی این ها عذر حساب می شود، نه این که قدرت

شرط تکلیف باشد. از دیدگاه امام خمینی چه ثمراتی بر این نظریه مترتب می‌گردد؟ ایشان ثمرات زیادی را برای این معنا قائل بودند، مثلاً اگر خطابی متوجه انسانی است ولی نمی‌داند که قدرت دارد یا نه، آقایان در صورت شک در قدرت، براءت جاری می‌کنند حال آن که باید قائل به اشتغال باشند، به تعبیر دیگر، وقتی نمی‌دانیم قدرت داریم یا نه، این جا باید اشتغالی باشند و حال این که آقایان براءتی هستند، چون خطاب متوجه تمام آحاد مکلف است و برای رفع تکلیف مکلف باید عذر بیاورد. حال اگر شک داشته باشیم که عاجز است یا نه، آن خطاب فعلیت دارد و باید انجام بگیرد. بله، اگر عجز خارجی باشد در آن جا می‌توان گفت که عذر دارد. روی این جهت، ترتبی را که مرحوم آقای نائینی با یکی مقدمات وسیعی عنوان کردند و مشایخ عصر هم تأیید نمودند، ایشان اصلاً آن را صحیح نمی‌دانستند و به گونه دیگری خطابات را عنوان می‌کردند، می‌فرمودند: آقایان می‌گویند تکلیف مهم مشروط به عصیان اهم است، حال آن که عصیان اهم، در رتبه عصیان است، چون عصیان خارجی که معنا ندارد و لذا ترتب نیست. معنای ترتب این است که هم خطاب به مهم باشد و هم خطاب به اهم، حال آن که دو خطاب در یک زمان معنا ندارد، آقایان می‌خواهند بگویند در رتبه عصیان اهم تکلیف به مهم بیاید در حالی که در رتبه عصیان، تکلیف به اهم موجود است، وقتی تکلیف به اهم موجود باشد تکلیف به مهم هم موجود است و معنا ندارد که در یک لحظه هر دو موجود باشند. این آقایان خیلی گیر دارند و ایشان هم می‌گویند این معنا (ترتب) اصلاً معقول نیست هر چند که خیلی‌ها روی آن تأکید می‌کنند. مرحوم آقای بروجردی، تقریباً یک هفته در یک مسئله که مترتب بر ترتب بود، بحث می‌فرمودند تا با تقریب‌های متعددی بگویند: در رتبه عصیان اهم است هم چنین مرحوم میرزا و حاج شیخ محمد حسین اصفهانی و دیگران معمولاً ترتب را که متعلق به آقای آخوند هست، صحیح می‌دانستند، اما ایشان منکر بود و این معنا را از راه خطاب قانونی درست می‌کردند، برای این که می‌فرمود: تکلیف به اهم قدرت می‌خواهد اما قدرت دانه دانه نمی‌خواهد، در نتیجه تکلیف به اهم، به لحاظ این که قدرت دارد، ممکن است. * خطابات قانونی با قضایای حقیقیه چه تفاوتی دارد؟ قضایای حقیقیه غیر از خطابات قانونی است: * بله، ولی این تفاوت را بیان بفرمایید. خطاب قانونی در مقابل خطابات شخصی است. در خطابات شخصی شرایطی مثل علم و قدرت باید وجود داشته باشد تا خطاب متوجه بشود و إلا تکلیف عاجز از مولا قبیح است. اما به نظر ایشان در خطابات قانونی این ملاک نیست، یعنی وقتی یک خطاب قانونی متوجه جمعیتی شد مثل قانونی که در یک مملکت تصویب بکنند برای فعلیت، قدرت آحاد مکلفین را لازم ندارد، مثلاً اگر تصویب کنند هر کس که نوزده سال دارد باید به خدمت نظام وظیفه برود و در صد بالایی قدرت بر امتثال داشته باشند این جعل قانون می‌شود و ممکن است کسی هم نتواند، منتها به عنوان تبصره ذکر می‌کنند، ولی قانون، قانون فعلی می‌شود. مرحوم آقای آخوند و برخی دیگر برای خطاب مراحل را قائل هستند: مرحله اقتضا، و مرحله انشا، مرحله فعلیت و مرحله تنجز. ایشان این معنا را هم منکر است، دیگران هم شاید منکر باشند و می‌گویند حکم دو مرحله دارد: مرحله انشا و مرحله فعلیت. ما عقلمان به مراحل عالی نمی‌رسد ولی در مراحل عرفی دو مرحله دارد، حکمی توسط مولا یا قانون گذار بر اساس مصلحت که زمینه ساز حکم است، انشا می‌شود، مثل این که الآن در مجلس شورا قانونی را مصلحت می‌دانند و جعل می‌شود اما به دولت گزارش نمی‌شود که این انشای حکم است، ولی هنوز در دست اجرا قرار ندارد، بعد از این که انشا شد به دولت عرضه می‌شود و دولت هم بخشنامه می‌کند و به اصطلاح به «مرحله فعلیت» می‌رسد بر این اساس، حکم دو مرحله بی‌شتر ندارد: مرحله انشا مرحله فعلیت، در شریعت هم بعضی از احکام انشا شده اما به مرحله فعلیت نیامده است، مثل نجاست نواصب. ما معتقدیم به این که «حلال محمد حلالی الی یوم القیامه» و تمام احکام، از طرف خدا جعل شده است در عین حال تا زمان امام حسن عسکری (ع) ظاهراً این نواصب مثل معاویه و امثال او محکوم به نجاست نبودند ولی این زمان به بعد این حکم به مرحله فعلیت درآمد. مرحوم آقای آخوند هم در کفایه مطلبی دارند منظورشان این است که احکامی هست که انشا شده، منتها الآن در دست اجرا نیست تا حضرت بیاید و آن احکام به مرحله فعلیت برسد. به هر حال عرضم این است که ایشان می‌خواهند بگویند حکم دو مرحله بیش تر ندارد: مرحله انشا و مرحله فعلیت و مرحله اقتضا که آخوند مطرح

کرده، حاشیه حکم است. منتها بعد از این که حکم فعلی شد. آقای آخوند مرحله تنجز را هم مرتبه ای از حکم می دانند، یعنی وقتی حکم به مرحله فعلیت رسید اگر من عاجز بودم حکم فعلی را می توانم ترک کنم ولی اگر عجز نداشته باشم حق ندارم و معاقب می شوم. ایشان نظرشان این طور بود که دو مرحله بی شتر نیست: انشایی و فعلی، لذا درباره قدرت هم نظرشان این است که قدرت از شرایط تکلیف نیست هم چنان که علم نیست ایشان تعجب می کند که آقایان چطور علم را از شرایط تکلیف نمی دانند و می گویند احکام مشترک بین عالم و جاهل است حال آن که باید بگوییم احکام مشترک بین عاجز و قادر است چون همان طور که احکام مشروط به علم نیست، مشروط به قدرت هم نیست. حرف ایشان این است که احکام مشترک است بین عاجزین، یعنی خطاب قانونی برای همه است منتها دسته ای جاهل هستند و دسته ای دیگر عاجز هستند اما خطاب، خطاب قانونی عمومی است و از شرایط خطابات قانونی، قدرت آحاد مکلفین نیست. هم چنان که علم آحاد مکلفین هم شرط نیست. چطور در جایی که انسان جاهل است می گویند عذر دارد وقتی هم که قدرت ندارد می گوئیم عجز دارد. خلاصه، وزان قدرت را وزان علم می دانستند که در خطابات قانونی معتبر نیست. لذا ایشان اشکال داشتند که اگر قدرت از شرایط تکلیف باشد، در شک در قدرت باید برائت جاری کنیم و حال این که آقایان برائت جاری نمی کنند، چرا؟ شما که می گوئید خطاب مشروط به قدرت است و «المشروط ینتفی بانتهاء شرطه» با شک در قدرت باید برائت جاری کنیم و حال این که اشتغالی هستند. اما روی نظریه ایشان اصلا خطاب از لحاظ قانونی مشروط به قدرت نیست هم چنان که مشروط به علم نیست. این خطاب فراگیر است منتها اگر کسی عاجز بود در مقابل حکم فعلی عذر دارد. * حالا قضیه حقیقی چه تفاوتی با قضیه خارجی دارد؟ قضیه حقیقی این است که حکم روی افراد مفروض الوجود جعل می شود ولی قضایای خارجی به افراد خارجی آن، تعلق می گیرد که این نظر مبارک مرحوم میرزا است. محقق نائینی می گویند: قضیه خارجی، قضیه شخصی است که بالاخره در علوم نتیجه نمی دهد ولی به نظر ایشان معنای قضیه حقیقی این نیست که محقق نائینی می فرمایند، بلکه قضیه حقیقیه و خارجی دو قضیه مسوره هستند که در منطوق به آنها حکم سور دار می گویند، گاهی حکم به نفس طبیعت جعل می شود و گاهی روی حکمی که مسور به سور «کل» یا «بعض» است. این حکمی که مثلا روی «کل انسان حیوان ناطق» رفته، کلی طبیعی و مسوره است. ایشان می فرماید: وقتی حکم مسوره شد این مقسم دو قسم می شود: گاهی عنوانی را که انسان در زیر کل یا بعض و امثال آن ها انجام می دهد، عنوانی کلی است که اختصاص به افراد محقق خارجی ندارد و برای همه زمان ها است که به آن قضیه حقیقیه گویند و گاهی فرض می کنیم «کل ماوقع فی مدرسه فیضیه کذا و کذا» که این قضیه خارجی است. بنابراین، طبق نظر ایشان اصلا قضیه خارجی و قضیه حقیقیه هر دو کبرای کلی قرار می گیرند به خلاف مرحوم میرزا که می گفت: قضایای شخصی اصلا نمی تواند نتیجه دهد، که به نظر ایشان این سخن اشتباه است. ایشان می گویند: قضیه حقیقیه و قضیه خارجی، قضایای مسوره هستند و هر دو کبرای قیاس قرار می گیرند، مثلا می گوئیم: «هذا زید فی المدرسه» و «کل من المدرسه قتل»، «فزید قتل». فرق بین قضیه حقیقیه و خارجی در سعه موضوع است، قضیه خارجی افراد محقق و موجود فعلی را می گوید اما قضیه حقیقیه همه گذشته، آینده و حال را می گوید، بدین ترتیب قضیه حقیقیه پوشش وسیعی دارد. پس ایشان به خلاف مرحوم میرزا می فرماید: قضیه خارجی کبرای قیاس قرار می گیرد منتها محدوده آن کوچکتر است و آن گونه که مرحوم میرزا قضیه حقیقیه را معنا می کند، درست نیست. استاد ما احکام شرعی را روی قضایای حقیقیه پیاده نمی کردند، تقریبا می خواستند بگویند که به قضایای طبیعی شبیه تر است تا به قضیه حقیقیه، چون قضیه حقیقیه مسور به سور کل لیس و امثال این ها است، اما احکام شرعی این طور نیستند، «اقم الصلوٰه» را بهتر است که بگوییم از قضایای طبیعی است و حکم روی نفس طبیعت رفته که برای تمام زمان ها می باشد. بنابراین در خطابات قانونی، خطاب مخصوص به یک فرد و افرادی نیست، بلکه وسیع است، مثلا حکم نظام وظیفه برای تمام شصت میلیون نفر است و این حکم فعلی است و مشروط به قدرت تک تک مردم نیست. بر فرض افرادی هم نتوانند بروند بر اساس تبصره یا ماده واحده از خطاب استثنا می شوند و در ترک آن مجازند. ایشان می فرماید: در خطابات قانونی حکم مقید به

قدرت نیست، اما در موالی عرفی مقید است. * در میان بزرگان، آیا کسی خطابات قانونی را به قدرت تک تک افراد مشروط کرده است؟ غیر از ایشان دیگران به حسب ظاهر همین را می گویند. * دیگران تعبیر خطاب قانونی که ندارند. وقتی خطابات شرعی می گویند، دیگر لازم نیست خطابات قانونی بگویند. در این خطابات، شرایط عامه تکلیف عقل، بلوغ و قدرت هست. آقایان می خواهند بگویند: تک تک افراد هم چنان که باید دیوانه نباشند، تا مکلف باشند، باید قادر هم باشد، در حالی که در جعل خطابات قانونی قدرت آحاد مکلف مطرح نیست. اما اگر کسی عجز او احراز شد نسبت به ترک خطاب معذور است که این نکته بسیار لطیفی است. بر این اساس آقایان در صورت شک در قدرت اشتغالی هستند ولی ایشان می فرمایند: نباید اشتغالی بشوید، برای این که با شک در قدرت، شک در شرط داریم و شک در شرط، شک در مشروط است. بنابراین با شک در قدرت اصلاً نباید تکلیف فعلیت داشته باشد ولی آقایان می گویند: با شک در قدرت، باید تکلیف را انجام دهد، مگر این که علم به عزل داشته باشیم. ایشان می فرماید شک در قدرت همانند شک در بلوغ است و روی مبنای خودتان، باید برائتی باشید، هم چنان که در شک در بلوغ و عقل برائتی هستید. هم چنین به نظر ایشان همه خطابات، خطاب فعلی است، وقتی فعلی شد من باید عجز فعلی اقامه بکنم در مقابل حکم فعلی الهی که این نکته بسیار ظریفی است. * این بحث چه ثمره عملی دارد؟ البته بحث ثمره عملی ندارد چون در عمل همه قائل به اشتغال اند، ولی ثمره علمی دارد، یعنی آقایان نباید قائل به اشتغال بشوند، چون خلاف مبنای آن ها است، اما ایشان می گویند خطاب فعلی است و روی تک تک افراد رفته است و در مقابل حکم فعلی شما باید عذر تحویل بدهید، با شک در قدرت باید تکلیف را انجام دهید، بلکه اگر یقین کردم عاجزم، عیب ندارد که این اشکال مبنایی است نسبت به آقایان. گذشته از این که ایشان می فرمایند: در خطابات قانونی، قدرت آحاد مکلف لحاظ نیست. در تمام دنیا همین نظام وظیفه حکم فعلی است که روی آحاد مکلفین یا اکثر آن ها پیاده می شود و اگر تعدادی به دلایلی نتوانند انجام دهد، موادی را جعل می کنند و می گویند این افراد از این حکم مستثنا هستند و اگر این حکم فعلی را انجام ندادند معذورند که معذور بودن غیر از فعلیت حکم است و این بحث در جاهای دیگر نیز اثراتی دارد. * آیا ایشان قائل اند که خطابات شرعی، خطابات قانونی است؟ اگر قائل هستند دلیلشان چیست؟ با توجه به این که ممکن است خطابات شرعی شخصی باشند؟ این معنا مسلم است که احکام شرعی برای افراد خاصی از مکلفین نیست، بلکه «یا ایها الذین آمنوا»، «یا ایها الناس» که در شریعت مقدسه داریم خطابات عمومی اند و برای تمام مکلفین می باشد، نه برای زید و بکر. و این هم به عنوان قضیه حقیقه می باشد، «یا ایها الذین آمنوا» یعنی تا آخر عالم، فقط زمان حضرت و کسانی که در محضر رسول الله هستند را شامل نمی شود، بلکه شامل ما هم می شود. این خطاب ها بر همه صادق است همان طور که اگر بگویند ایرانی باید این کار را انجام دهد، یعنی همه ایرانی ها، در «الذین آمنوا» هم خطاب برای همه است و سلمان و ابوذر از مصادیق هستند. حکم برای خصوص این ها نیست تا بگوییم غایبین با آن ها اشتراک دارند، بلکه همین «الذین آمنوا» همه را شامل می شود، هم چنان که «ایدک الله» در اول کتاب «جامع المقدمات» یعنی هر کسی که این کتاب را می خواند. همان قضایای حقیقه مسور به سور هستند که شما فرمودید. ایشان می خواهند بگویند به قضایای طبیعی شبیه تر است، دیگران می گویند قضیه حقیقه است، ولی به نظر ایشان ما داعی نداریم که بگوییم قضیه حقیقه است، بلکه می گویند این معنا که برای اشخاص خاص و زمان محدود نیست، شبیه ترین چیز به قضیه حقیقه است، هم چنان که قضیه حقیقه برای همه است. یعنی می خواهیم بگوییم خطابات شرعی بر سه قسم اند: قضایای حقیقه، قضایای قانونی و قضایای شخصی؟ شاید فکر می کنید تمام قضایا به صورت طبیعی است، در حالی که مسئله پیچیده نیست. * مواردی مثل «یا ایها الذین آمنوا» که سور دارد چه می گویند؟ در این جا سور نیست، اگر مؤمن هستید نماز بخوانید، سور در کدام کلمه است؟ * «الذین آمنوا» یعنی «کل من امن». تعبیرهای منطقی، آن هم به این صورت، در کتاب و سنت نیامده است. * مثلاً تعبیر «من» که داریم، قضیه حقیقه با «من» هم می تواند طبیعی باشد اما لازم نیست حقیقه بگوییم تا مجبور شویم بگوییم هر جا که سور دارد. به هر حال بعضی از خطاب ها به این صورت است. قضیه حقیقه باید قضیه مسوره باشد، یعنی «کل» و

«بعض» داشته باشد و در احکام به این صورت نیامده است. در «یا ایها الذین آمنوا» داعی نداریم که بگوییم «کل من آمن یصلی» یا «کل من آمن یزکی» خود عبارات کتاب و سنت کلمه حقیقه را به وضوح ندارد، هر چند می توان به صورت لبی آن را به قضیه حقیقه برگرداند. ایشان با همان قضیه طبیعی مسئله را حل می کنند و لازم نیست که من را به صورت کل بیان کنیم، چون در آیه نیامده است و باید به زحمت پیدا کنیم. مرحوم آقای حکیم می گویند: قضایای حقیقه مثل «ماء الحمام» در حکم قضیه خارجی است، یعنی آب حمامی که در صدر اسلام بود با حیاطی کوچک و حوضی بزرگ، دیگر «کل» و امثال آن ندارد و برای همه زمان ها صادق است. حالا شما آن را با اضافه کردن «کل» به قضیه حقیقه در اصطلاح منطقی برگردانید یا این که همان لفظ طبیعی را بگویید، طبیعی هم یعنی مخصوص به زمان خاصی نیست. مرحوم صدر عنوان قضیه حقیقه را فرمودند که ایشان چندین اشکال مطرح می کنند و می فرمایند: اگر قضیه طبیعی بگوییم لازم نیست برای هر حکم شرعی «کل» بیاوریم که در برخی موارد سازگار نیست. * آیا به نظر شما بحث خطاب های قانونی امام، در اجتماعی فکر کردن ایشان در فقه نسبت به بقیه فقها، تأثیری داشته است یا نه؟ من الآن چیزی به نظرم نمی رسد، فکر نمی کنم از این نظر، ایشان بعضی از مبانی فقهی را به هم بزنند. عرض کردم جنبه ترتب را که خیلی از آقایان روی آن تکیه می کنند ایشان اصلاً قبول ندارند. * شاید بتوان ادعا کرد که همان مبنای اصولی بدون شک در اندیشه حکومت اسلامی امام دخالت داشته است، خیلی از فقها بر مبنای اصولی خود می گفتند چون تک تک افراد برای ایجاد حکومت اسلامی قدرت ندارند بنابراین برائت است، اما حضرت امام اجتماع جمله ای از مردم را کافی می دانستند. ایشان این قول را جای دیگری عنوان می کنند ولی از نظر حکومت هم شاید بتوان مطرح کرد. * یعنی به نظر شما این دو ربط منطقی ندارند؟ آن موقع که بحث حکومت مطرح نبود، ایشان اصل خطابات قانونی را در عالم مطرح می کردند، و حالا این برداشت شما مسئله دیگری است. * یکی دیگر از نوآوری های حضرت امام این بود که با تعلق نذر و شبه نذر به عبادتی مثل نماز شب، آن را واجب نمی کند ولی فقهای دیگر معتقد بودند که در این صورت نماز شب واجب می شود. بله، آقایان یکی از نمازهای واجب را نمازی می دانند که به نذر و شبه نذر واجب می شود، مثلاً اگر ما نذر کردیم که نماز شب بخوانیم، نماز شب واجب می شود، ولی نظر ایشان این است که نماز هر چه هست همان چیزی است که خدا واجب کرده است و به وسیله نذرها واجب نمی شود، مثلاً نماز شب که یکی از مستحبات موکد است به وسیله نذر واجب نمی شود، آن چه واجب است وفای به نذر است که مصداق آن نماز شب می شود، یعنی اگر نماز شب را انجام دادم، امثال به نذر شده است. مسئله ای فقها مطرح می کنند که آیا قصد وجه در عبادت واجب است یا نه؟ علامه و محققین از علما قائل اند به این که قصد وجه واجب نیست، ولی اگر قصد وجه را معتبر بدانیم وقتی نذر کردم نماز شب بخوانم و نماز شب واجب شد، باید بگویم نماز شب واجب به جا می آورم قربۀ الی الله. ایشان می فرمایند این غلط است، باید بگویم نماز مستحب به جا بیاورم قربۀ الی الله، چون دلیل داریم که وفای به عهد و نذر واجب است و آن چیزی که مصداق وفای به نذر است، واجب حقیقی است ولی در این جا به صورت عرضی بر نماز شب مستحب، انطباق پیدا کرده است، در نتیجه نماز شب بعد از نذر هم به همان صورت قبلی مستحب است. در شریعت مقدس نذر محلل حرام یا مغیر حکم الهی نیست، فقط می گوید وفای به نذر واجب است، و در این جا وجوب وفای به آن بر نماز شب منطبق شده است، لذا ایشان در حاشیه عروه دارند که به وسیله نذر و قسم، متعلق واجب، واجب نمی شود، بلکه وفای به نذر واجب است که بر آن انطباق عرضی دارد. ایشان می گویند نماز شب مستحب باید بخوانیم چون نماز شب مستحب، مصداق است، ولی آقایان می خواهند بگویند نماز شب واجب می شود، نه این که نماز مستحب را واجب است بخوانند. * آیا در اطاعت از والدین هم به همین صورت است؟ بله، آن جا هم همین طور است، اطاعت از پدر واجب است، اما اگر پدر بگوید نماز شب بخوان، نماز شب واجب نمی شود و در اینجا انجام اطاعت واجب به این صورت است که نماز شب مستحب را بخواند. * بحثی در قوانین اجتماعی مطرح است که آیا اطاعت از اوامر حکومتی، مثل ممنوع بودن عبور از چراغ قرمز، عصیان و اطاعت شرعی دارد یا نه، حال آیا طبق این مبنا می توان گفت آن چیزی که واجب یا حرام است آن

عصیان و اطاعت خود حاکم است، ولی همانند نذر، آن عنوان شامل متعلق نیست؟ آن هم حرف خوبی است البته بین مصداق و مصدوق فرق هست، اگر آن فعل خارجی مصداق حقیقی چیزی باشد به آن مصداق می‌گویند و اما اگر مصداق حقیقی نباشد مصدوق است. اگر نماز شبی نذر بکنیم می‌گویند این نماز شب مصدوق وفای به نذر است و وفای به نذر مصداق آن است. در بحث از اطاعت ولی فقیه هم، همین بحث مطرح است، یعنی اگر حاکم شرع به چیز مباحی دستور دهد آن مصدوق است، مثل همان عنوان وفای به نذر که عرض کردم بین مصدوق و مصداق می‌خواهند فرق بگذارند. در بحث اطاعت از حکومت هم همین طور است، اگر حاکم نهی کرد، شاید خود این عمل صراحتاً حرام نباشد، مثل همان نماز شب که با نذر واجب نمی‌شود. * آیا می‌توان گفت اگر کسی امر حکومتی را اطاعت نکند، مثلاً از نظر شرعی فاسق نیست؟ مخالفت حکومت خودش معصیت است. * پس اثر عملی آن چیست؟ ممکن است بین مراتب مختلف فرق بگذاریم، مثلاً مخالفت چراغ قرمز را به معصیت صغیره تشبیه کنیم اما جایی که مخالفت حکومت و مخالفت فقیه مطرح است مثلاً گناه کبیره بدانیم و مثل «الراد علیه کالراد علینا» را هم به آن اضافه بکنیم و ثمره آن در نذر ظاهر می‌شود که اگر حکم شرعی را مخالفت کند، حث نذر دارد. * در همین نذر، چطور مطرح است؟ یعنی اگر حکم فرعی را مخالفت بکند یا حکم اصلی منطبق علیه آن باشد مثل چراغ قرمز که مخالفت با فرع است، در این صورت حث نذر شده و اما اگر طور دیگری گفته باشد، شاید مخالفت نباشد. به هر حال، به حسب ظاهر می‌توانیم با آن مبنا انطباق دهیم. * یکی دیگر از ایرادهای حضرت امام به مرحوم محقق نائینی بحث کسب و اکتساب است. محقق نائینی می‌فرمودند که مثلاً نذر یا شبه نذر واجبات توصلی هستند اما وقتی به عبادات تعلق بگیرند تعبدی می‌شوند که حضرت امام می‌فرمودند در واقع این یک مغالطه است. مغالطه نگویید، این جنبه خطابی دارد. مرحوم نائینی نظرشان این است که اگر نذر به یک امر عبادی تعلق گرفت یک کسب و اکتسابی در این جا پیدا می‌شود، یعنی وقتی متعلق نذر غیر عبادی بود در آن جا واجب است، اما اگر به عبادت تعلق گرفت از آن کسب عبادیت می‌کند. ایشان می‌فرمایند این سخن به خطابه شبیه تر است تا به برهان. یادم نیست تعبیر ایشان مغالطه باشد، جنبه خطابی دارد یعنی به درد منبر می‌خورد نه فقه، برای این که هر حکمی از حریم موضوع خودش تجاوز نمی‌کند، موضوع نذر، وفای به نذر است. نذر امری عبادی است یا غیر عبادی؟ خود شما قبول دارید که عبادی نیست، پس این وفای به نذر هم که موضوع آن نذر است، امری غیر عبادی است و اگر به نماز شب تعلق گرفت، نماز شب امر عبادی است، ولی آن امر عبادی جای خودش و این امر توصلی جای خودش. ایشان می‌فرمایند اگر نذر بخواهد کسب و اکتساب کند کلامی خطابی است نه برهانی، چون هر حکمی موضوع خودش را دارد و در این جا نذر واجب توصلی است و نماز شب امری عبادی، در نتیجه کاسب بودن ثمره درستی ندارد و اگر هم داشته باشد جنبه برهانی ندارد. * یکی دیگر از مسائلی که حضرت امام سخت روی آن پافشاری می‌کردند مخالفت با ورود مسائل عرضی در مباحث اصولی بود، مثل «قاعده الواحد» که از فلسفه وارد اصول شده است، به رغم این که در حوزه های علمیه می‌گویند: اصول کسی قوی تر است که مسائل عقلی و فلسفه او قوی تر باشد. این دیدگاه را بیان بفرمایید. بله، ایشان حکیم واردی بودند و مباحث را خلط نمی‌کردند، استاد ما علامه طباطبائی هم همین طور بود. در فلسفه دو قاعده داریم: «الواحد لا یصدر منه الا الواحد» و «الواحد لا یصدر الا من الواحد» که آن را با عنوان «قاعده الواحد» در اصول آورده اند، حال آن که فقیه و اصولی قاعده الواحد ندارند. در کدام روایت چنین چیزی آمده است؟ آن ها می‌گویند وقتی چیزی از همه جهات بسیط بود (هم در خارج و هم از عقل) از آن به جز واحد صادر نمی‌شود. البته در مثل برق که کارهای زیادی با آن انجام می‌گیرد، این حرف را نمی‌گویند، آن جنبه تأثیر و تأثیر است. آقای آخوند می‌گویند یکی شیء ممکن است موضوع احکام متعدد باشد، و قاعده الواحد را که فلاسفه می‌گویند در بسایط خارجی مطرح نیست تا چه رسد به موضوع حکم. در اصول ممکن است یک شیء را موضوع ده چیز قرار دهند و هزار فایده داشته باشد، چون موضوع حکمی بودن، اصلاً جنبه تأثیر و تأثیری نیست و کلام فلاسفه در جایی مطرح است که تأثیر و تأثر باشد. آن ها این موارد را نمی‌گویند، و شما خودتان اضافه کرده اید، در این موارد قبول نداریم

که «الواحد یصدر منه کثیرا» می‌شود، برای آن که آن مجرای قاعده پیاده نشده است. لذا این است که اگر کسی ممحض در یک علمی شد و آن علم را کامل هضم کرد، نباید در امور دیگر مثل مباحث اصولی، شیوه فلسفه را پیاده کند. چون در اصول، فهم عرفی و دیدگاه عرفی از دیدگاه فلسفی است. مباحث فلسفی در اثبات توحید و مقدمه واجب مطرح است، اما سایر مباحث ما مبتنی بر آن نیست و استظهارات عرفی، ظهور عرفی و فهم عرفی ملاک است. به هر حال، این مباحث مربوط به فلاسفه است و ما باید بحث‌های خودمان را داشته باشیم. منابع مقاله: مجموعه آثار کنگره امام خمینی و حکومت اسلامی، ج ۱۰، مرتضوی لنگرودی، محمد حسن؛

نوآوریهای فقهی حضرت امام (ره) (۲)

نوآوریهای فقهی حضرت امام (ره) (۲) *یکی از سؤال‌های اساسی این است که مراد حضرت امام از ولایت مطلقه فقیه چه بود و مبانی ایشان در این مسئله چیست؟ بسم الله الرحمن الرحیم، بنده ابتدا مناسبت می‌دانم که از مبانی امام در مقام فقاها و تفاوتی که با سایر مبانی و حتی با فقهای پیشین داشت، مقداری صحبت کنم. چنان که همه می‌دانیم در فقه و فقاها به کتاب و سنت به عنوان منبع اصلی رجوع می‌شود. منتها هر کدام مبانی مختلفی دارند. راجع به کتاب در اصول بحثی داریم تحت عنوان «حجیت ظواهر» به این معنا که آیا ظواهر می‌تواند مورد استناد قرار بگیرد یا نه؟ عده‌ای مخالف و عده‌ای موافق‌اند، برخی هم می‌گویند باید به وسیله تفسیر معصومین (ع) باشد و بعضی می‌گویند خود قرآن باید مبین خودش باشد. قرآن از لحاظ سند قطعی است ولی از لحاظ دلالت، مبانی مختلفی وجود دارد. در سنت، مشکل بیش‌تر می‌شود، چون آن‌جا از نظر سندیت هم باید بحث شود تا روایت یا حدیثی که قول یا فعل یا تقریر معصوم را نقل کرده است، ثابت شود. آن‌گاه طریق اثباتی روایت مطرح است که در این‌جا هر کدام از فقهای مبنای خاصی دارند. مبانی که نوعاً در این قرن‌های اخیر متعارف شده، این است که سند باید صحیح باشد، یعنی رجال سند توثیق شده باشند تا روایت حجت باشد، این مبنای مشهور است. الان هم درس‌های خارج بر اساس همین مبنا است و لذا مقداری از بحث را به بحث از سند اختصاص می‌دهیم، مثل آن که راوی ثقه است یا نه؟ چه کسی توثیق کرده و طریقه توثیقش چیست؟ در توثیق هم مبانی یکسان نیست. در صورتی که اگر ما به صدر اسلام مراجعه کنیم، دستوری که خود پیغمبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) برای تشخیص و جدا ساختن صحیح از سقیم ارائه داده‌اند مسئله متن است، یعنی چنانچه حدیثی از معصومین به دست شما رسید و به عللی شک کردید که درست است یا نه، آن را از لحاظ متن بررسی کنید، به این معنا که آن را بر محکومات عرضه کنید (فاعرضوا علی کتاب الله). البته کتاب الله نمونه‌ای از محکومات است و خصوصیت ندارد. چون در بیاناتی از حضرت امام صادق (ع) آمده است: «کتاب الله و سنه قطعی»، یعنی علاوه بر قرآن، خود شریعت و دین پایه‌ها و محکوماتی دارند که روایت صحیح را از سقیم مشخص می‌سازد. البته این کار مشکلی است. روشی که فقها برای تشخیص صحیح از سقیم از راه سند انتخاب کرده‌اند، یکی از راه‌ها و اتفاقاً راه درستی هم هست، اما منحصر ساختن به این راه اشکال دارد، یعنی علاوه بر سند، و در متن هم باید دقت شود که آیا با محکومات دین می‌سازد یا نه؟ امام در اینجا نقطه بارقه است. امام می‌فرمود: این که لحاظ سند را بررسی می‌کنید و صحت روایات را به دست می‌آورید راه بسیار متین و عقلایی است، ما آن را منکر نیستیم اما نباید از متن غفلت کرد، بلکه دقت روی متن بیش از سند اهمیت دارد. ایشان این بحث را در «بیع العنب ممن یعلم انه یصنع خمر» مطرح می‌کردند و می‌فرمودند: فقها برای این مسئله شقوقی قائل شده‌اند، گاهی فروشنده، انگور را به قصد این که شراب بشود می‌فروشد و گاهی این قصد را ندارد اما شراب‌سازی بر خریدن این انگور انحصار دارد، فقها گفته‌اند این دو صورت اشکال دارد. اما چنانچه فروشنده چنین قصدی ندارد ولی علم دارد که در شراب‌سازی استفاده می‌شود و چه بسا خودش هم قلباً ناراحت باشد از طرف دیگر انحصار هم ندارد و انگور فروش زیاد است، فقها فرموده‌اند در این صورت اشکال ندارد، چون قصد و انحصار نیست. بعد هم به

روایاتی در این زمینه استدلال کرده اند که امام باقر و امام صادق (ع) در بست انگورهایشان را به کسانی می فروختند که می دانستند آن ها شراب درست می کنند. فریاد امام در اینجا بلند می شد و می گفت: فرضا سند این روایات صحیح باشد ولی قطعا این روایات مجعول است، چون اصلا آیا با مقام شامخ ائمه سازگاری دارد؟ آن هم مثل امام باقر و امام صادق که در زمان خودشان به عنوان یک چراغ فروزان در جهان اسلام بودند (یعنی تمام علمای مسلمین، فقها و محدثین وقت، و حتی غیر شیعه ها مرجع و ملجأشان امام صادق و امام باقر بود) کسانی که در نزد همه علمای شاخص در جهان اسلام اند آن هم در زمانی که قریب به زمان پیغمبر است و این ها فرزندان نمونه پیغمبرند، آیا اصلا عقل اعتباری اجازه می دهد که امام چنین کاری را کرده باشد؟ آیا قبح عرفی نداشته؟ حالا حرمت شرعی هیچ، قبح عرفی نداشته که این کارخانه مثلا در کنار شهر مدینه بوده و انگورهایش را از امام باقر و امام صادق (ع) می خریده است؟ بالاخره مردم این چیزها را می دیدند و این قبح دارد پس این روایات از لحاظ متن قابل پذیرش نیست. امام خمینی این جهت را زیاد در مسائل به کار می برد. در مسئله خمس که نصفش به سادات تعلق پیدا می کند و نصفش هم سهم امام است، نظر مبارک امام این بود که اصلا تمام خمس سهم امام است، سهم سادات معنا ندارد. بلکه سادات (فقرای بنی هاشم) جزء مصارف هستند به این معنا که یکی از وظایف ولی امر مسلمین این است که فقرای بنی هاشم را تأمین کند، نه این که نصف خمس واقعا حق آن ها باشد. ایشان در اینجا باز پای عقل را به میان می کشید و می فرمود: اصلا از لحاظ عقل اعتباری چون عقلی که در فقه به کار برده می شود عقل اعتباری است نه آن عقلی که در فلسفه است و به آن عقل برهانی می گویند واقعا می توان باور کرد که نصف خمس مال سادات بنی هاشم است؟ فرض کنیم تمام بازار اروپا مسلمان و شیعه شدند و می خواهند خمس پردازند، نصف خمس این ها سالانه چند میلیارد می شود؟! کجایند آن سادات فقیری که ما به آن ها خمس پردازیم؟ اسلامی که جهان بینی اش برای همیشه است و تمام جهان را مورد خطاب قرار می دهد و ما در آرزوی آن هستیم که اسلام جهانی بشود و برای مدت های بسیار طولانی هم جهانی باشد، چطور ممکن است باورمان بشود که نصف خمس ملک سادات است و باید به آن ها پرداخت؟! آن هم به شکلی که بعضی از آقایان مطرح کرده اند که نیاز به اجازه مجتهد هم نیست. لذا ایشان می فرماید: ما باید روی این مسائل با دید اعتبار دقت کنیم و چنانچه مجتهدی این مسائل را نادیده بگیرد نمی تواند استنباط صحیحی داشته باشد. *مبنایی که از ایشان در بحث ولایت فقیه مطرح است آیا با مسائل خمس و آن مسئله بیع که فرمودید، تطبیق خاصی دارد؟ ایشان روی همین مبنایی که عرض کردم مکرر می فرمود که در متن واقع قرار بگیرد سپس مسائل را حل و فصل کنید. این مسئله بازارها را مکرر در مصاحبه ها گفته اند، چون بازار نجف خیلی شلوغ بود می گفت: طلبه ها! در بازار بروید و مسائل را حل و فصل کنید نه در اتاق های مدرسه. مقصودشان این بود که فقه یک علم عملی است نه نظری و فرمولی، لذا باید جواب گوی نیازهای بالفعل جامعه باشد. این دستور العملی بود که ایشان به ما می فرمود و از مبنایی ای بود که شاگردان بدون درنگ می پذیرفتند و کسی اعتراضی یا شبهه ای مطرح نمی کرد، چون مبنای بسیار کامل و نوری بود. بر همین اساس ایشان مسئله ولایت فقیه را یک مسئله کلامی می دانست، نه فقهی و می گفت: همان دلیل نصب امام بعد از پیغمبر اکرم، عینا مسئله ولایت فقیه را نیز در عصر غیبت اثبات می کند، بدون کم و کاست. عقیده ما این است که اسلام به عنوان یک نظام آمده است تا جامعه ای سالم بسازد پس برنامه دارد و وقتی برنامه دارد امکان ندارد جنبه اجرایی آن را مهمل بگذارد، اصلا معقول نیست. فرض کنید نظام نامه یک حزب سیاسی، آرمان ها را ذکر کند ولی جنبه مسئولیت اجرایی و شرایطی که در اجرای این بندهای نظام هست و کسانی که صلاحیت رهبری این نظام را بر عهده بگیرند در آن ذکر نشود آیا آن نظام نامه کامل است یا ناقص؟ قطعا ناقص است. اسلامی هم که به عنوان یک نظام است نمی شود مسئولیت اجرایی آن مهمل باشد، قطعا باید مسئولیت اجرایی و شرایطی که در آن معتبر است، وجود داشته باشد و این به قول امام مسئله ای عقلی کلامی است. طبق فرمایش حضرت امیر، خود نظام بودن نظام، بستگی به امام دارد (و الامامه نظام الملامه)، چون اگر امام نباشد یعنی پیغمبر اکرم آمد و به مردم جهان خطاب کرد و گفت نظامی آوردم که اگر شما به این نظام

عمل بکنید و دقیقا آن را اجرا کنید به سعادت دنیا و آخرت می‌رسید و بعد هم خداحافظ! اصلا معقول نیست. پیغمبر همان وقتی که نظام را آورد خودش را مسئول اجرایی می‌دانست چون کسی را شایسته تر از خودش نمی‌دانست و منتظر نبود تا این که مردم او را برای زعامت و اجرای نظام انتخاب کنند، چنان که بعضی‌ها چنین خیال کرده‌اند. هم چنین موقعی که دستور آمد شخصی را برای بعد از خودت مشخص کن، روی همین اصل بود، چون اسلامی که می‌خواهد به عنوان نظام، جامعه‌ای را سالم بسازد باید رهبر را یا شخصا یا وصفا مشخص بکند، بر این اساس در دوران حضور، به عنوان شخص و برای عصر غیبت با توصیف، مشخص کرد، لذا عقل به طور قطع درک می‌کند که این مسئله امکان ندارد از دیدگاه اسلام مهمل باشد. امام با چنین دیدی وارد مسئله شد. روایاتی هم که مرحوم نراقی مطرح کرده است به عنوان تأیید مطلب است نه دلیل، یعنی در اسلام اصلی به عنوان اصل امامت مطرح است که این روایت‌ها حاکی از آن است، نه این که مثل احکام حیض و نفاس باشد که بدون علم به آن روایات احکام آن‌ها را نمی‌دانستیم. این طور نیست که اگر مثلا مرحوم نراقی این روایات را نیآورده بود مسئله ولایت مطرح نبود. لذا برخی از بزرگان و مدرسین بزرگ که در عصر حاضر با مطرح ساختن این روایات در سند مناقشه می‌کنند، اشتباه است. خیال می‌کنند مسئله ولایت فقیهی که ما مطرح کرده ایم مبتنی بر این روایات است. لذا یک ماه زحمت کشیده یک به یک روایت‌ها را خدشه می‌کنند که اشتباه بزرگی است، چون این مسئله کلامی است، نه فقهی. منابع مقاله: مجموعه آثار کنگره امام خمینی و حکومت اسلامی، ج ۱۰، معرفت، محمد هادی؛

جلوه‌هایی از نوآوری حضرت امام

جلوه‌هایی از نوآوری حضرت امام آنچه که به طور خلاصه می‌توان در این زمینه بیان کرد آن است که علما در گذشته مبارزه می‌کردند. اما با فرض حضور ظلمه در رأس قدرت، یا سران قدرت کاری نداشتند، و با امور دیگر مبارزه می‌کردند. حتی میرزای شیرازی بزرگ که آن فتوای ارزنده را صادر می‌کند مستقیما با ناصر الدین شاه مخالفت نمی‌کند، بلکه استعمال دخانیات را به مثابه حرب با امام زمان (عج) می‌داند و نمی‌گوید ناصر الدین شاه نباشد، بلکه می‌گوید این قرارداد ذلت بار و ننگین است. مرحوم مدرس مبارزه می‌کرد، اما به عنوان رئیس مجلس. آخوند خراسانی و حاج آقا نور الله اصفهانی مبارزه کردند، اما مبارزه با استبداد بود نه با سلطنت. تمام مبارزات روحانیت در طول تاریخ مبارزه با حاکمیت طاغوت و سلاطین نبود، بلکه با فرض حاکمیت آنها و با امور دیگری بود. آیت الله کاشانی هم که سابقه مبارزاتی فراوانی دارد، در پست ریاست مجلس مبارزه می‌کنند، اما حضرت امام از ابتدا که مبارزه را آغاز کرد با رأس حکومت و اصل سلطنت مبارزه کرد، در صورتی که دیگران در کنار سلطنت و با بودن سلطنت با امور دیگر مبارزه می‌کردند. مثل مبارزه ابا عبد الله الحسین (ع) که با خود یزید و اساس سلطنت او بود. از مدینه که حرکت می‌کند، می‌فرماید: «و علی الاسلام السلام اذ قد بليت الامه براع مثل یزید بن معاویه». هیچ یک از علمای ما این گونه مبارزه نکرده‌اند. البته چنین مبارزه‌ای از خود گذشتگی لازم دارد. پس از جریان انجمنهای ایالتی و ولایتی که فیضیه را کوبیدند و طلاب را شهید کردند، مدتی از سوی امام اطلاعیه‌ای منتشر نشد و در مجالس علما شرکت نمی‌کرد، سر و صدا به راه افتاد و حتی برای دوستان و علاقه‌مندان به امام سؤال پیش آمد. امامی که مبارزه را آغاز کرد چرا ادامه نمی‌دهد؟ بعدا معلوم شد که امام می‌خواست با آقایان علما اتمام حجت کند که اگر تا حالا مبارزه با دولت بود، از این پس مبارزه با شاه است و مبارزه با شاه خطرناک است، آیا حاضرین که جانتان را به خطر بیندازید؟ راه من مبارزه با شاه است، که البته بعضی از آقایان می‌گفتند که چگونه می‌شود با شاه مبارزه کرد؟ آنها در چهلم شهدای فیضیه اطلاعیه آن چنانی ندادند، اما اطلاعیه معروف امام صادر شد که: شاهدوستی یعنی آدمکشی و کشتن طلاب، شاهدوستی یعنی غارت اموال ناچیز طلاب، شاهدوستی یعنی کتابسوزی. لبه تیز این اطلاعیه متوجه سلطنت و شخص شاه بود. نتیجه مبارزات علما در گذشته مقطعی بود. با رفتن مدرس همان وضع سابق ادامه می‌یافت، با رفتن آیت

الله کاشانی همان قضایای نادرست دنبال می شد، اما نتیجه مبارزه امام از بین رفتن سلطنت و تأسیس حکومت اسلامی بود که احکام الهی در آن به اجرا در آید. ۵. امتیاز حضرت امام در طرح حکومت اسلامی در این زمینه دو مطلب وجود دارد: یکی اینکه چرا حضرت امام که مثل دیگران جواهر و حدائق خوانده بود به فکر حکومت افتاد؟ و دیگر آنکه این حکومتی که امام می دید از کجا سرچشمه می گرفت؟ امام با بینشی که در سایه شکوفایی استعداد خودش با تقوا و زهد و به عبارت دیگر با عرفان به وجود آورده بود، به احکام اسلامی می نگریست. شنیدم که حضرت امام در بحث زکات فرموده بود که: به نظر من زکات را باید در یکجا جمع کرد و در اختیار فقیه قرار داد، تا به مصرف برساند، مردم هم می توانند به مصرف فقرا و کارهای عمومی برسانند. فقهای دیگر می فرمایند که باید به فقرا و مصارف عمومی رساند چه جمع بشود نزد فقیه چه جمع نشود. و این بینش که زکات باید در اختیار فقیه باشد از آن امام بود، و این در سایه این بینش است که اسلام برای حکومت آمده است. اسلام صرفاً برای وضع قانون نیامده، بلکه برای اداره جامعه آمده است، این بینش حکومتی است. از طرف دیگر امام همه فسادها را از طرف قدرتها می دانست و معتقد بود که اگر قدرتها فاسد باشند جامعه فاسد می شود و اگر قدرتها صالح باشند جامعه به صلاح می رود. با توجه به این دو دیدگاه، حکومت را در زمان غیبت بر عهده ولی فقیه می دانست. در اول کتاب حکومت اسلامی می فرماید: اثبات اینکه اسلام حکومت دارد و در زمان غیبت نیز به فقیه سپرده شده است نیاز به استدلال به روایات ندارد، بلکه اگر به احکام اسلام توجه شود معلوم می گردد که اسلام دارای حکومت است. اسلام حدود دارد، دیات دارد، تعزیر دارد، خمس و زکات دارد. همه اینها در رابطه با حکومت است. از این همه حقوق اجتماعی که در اسلام مطرح است استفاده می شود که اسلام حکومت دارد. و از طرفی اسلام آن همه تعریف از فقها و عدالت و علما دارد که انسان یقین می کند که حکومت در زمان غیبت بر عهده فقهاست. و بالاخره با این بینش که ولایت فقیه فلسفه عملی احکام است، حکومت اسلامی را تحقق می بخشد. گر چه دیگران هم مسئله ولایت فقیه را مطرح کرده اند، اما به طور مستوفی و همه جانبه تنها امام خمینی، آن را مطرح فرموده است. امتیاز حضرت امام در مقام بلند فقاقت به یک معنا حضرت امام خمینی تحول در فقه ایجاد کرده است و به یک معنا هیچ تحولی در کار نبوده است. تحول به این معنا که امام موازین فقهی را به هم زده باشد، و یا نعوذ بالله گفته باشد که روایات امامان معصوم (ع) دیگر ملاک نیست و بینش علمای سلف به درد نمی خورد، به هیچ وجه در کار نبوده است. نه تنها امام که هیچ طلبه ای چنین حرفی را نمی زند. تحولی که امام در فقه ایجاد کرده مثل تحولی است که شیخ انصاری یا صاحب جواهر یا سید بحر العلوم ایجاد کرده اند. امام از همین موازین راه جدیدی را طی کرده است. در شکل دادن به این موازین یک تبحر فکری به کار برده است. باید با مبانی فقهی و اصولی حضرت امام آشنا بود، تا این مطلب را درک کرد. به عنوان مثال، امام راجع به منابع و معادن زیر زمینی می فرماید: معادن بزرگ از آن صاحب زمین نیست ولی در رساله ها نظر همه فقها این است که معادن مال صاحب زمین است. ولی امام از همان ادله و بر اساس همان موازین فقهی می گوید معادن بزرگ مربوط به صاحب زمین نیست، و استدلال هم می کند که به حکم عرف معدن تابع زمین است، عقلاً کسی را که مالک زمین می دانند، مالک هر آنچه که در این زمین هم است، می دانند. مثلاً مالک هوا می دانند. اما نظر عرف در جایی است که معادن و منابع موجود در زمین ناچیز باشد و گرنه مردم صاحب زمین را مالک منابع عظیم زیر زمینی نمی دانند. با این بیان و استدلال، موازین هم به هم نخورده است و نه حتی کسی از فقها به فکرش رسیده است. کسانی که جمود کرده اند، به آنچه که در کتب نوشته شده اکتفا کرده اند، و هیچ تحقیقی بر تحقیقات نیفزوده اند. حضرت امام نسبت به هوا هم نظرشان همین است. می فرماید: به مقداری که عرف صاحب زمین را مالک هوا بدانند، مالک است. مثلاً می تواند چند طبقه بسازد، ولی اینکه در آسمان هوایمایی عبور می کند، مالک زمین نمی تواند بگوید من راضی نیستم از هوای من عبور کند، و تصرف غاصبانه است. در حالی که اگر جمود کردیم، باید بگوییم مالک زمین می تواند چنین حرفی بزند. مورد دیگر: ما می دانستیم حضرت امام مخالفتی با پیوند اعضا ندارد، اگر کسی وصیت کند که چشمهای مرا در آورید و به آن جوان نابینا بدهید، این یک بینش الهی است و انفاقی بالاتر

از این نیست که انسانی چشم خود را به انسان دیگر اهدا کند. مسئله ای که پیش می آید آن است که تشریح بدن میت حرام است. در این جا می گوید: تشریح بدن میت اگر بی احترامی به او باشد حرام است و در چنین موردی هیچ گونه بی احترامی صورت نمی گیرد، بلکه یک نوع عظمت روحی برای متوفی است. اگر فقیهی جمود کند می گوید تشریح بدن میت حرام است و حق ندارید چشمهای او را در آورید. الان هم گروهی از فقها بر همین نظر هستند، اما کسی که بینشی همچون بینش امام را دارد و می گوید اشکال ندارد، چون بی احترامی به بدن میت نیست. اگر روی آن موازین جمود کردیم هر عضو بدن را به دیگری منتقل کردن حرام است. الان افراد زنده گاهی کلیه خود را به دیگری هدیه می کنند. چه منعی دارد؟ چه عملی والا تر و بالاتر از این! چه مانعی دارد که ما در مملکتان بانک اعضا داشته باشیم و این قدر نیازمند به کشورهای خارجی نباشیم. منابع مقاله: امام خمینی و قرآنی نوین از دین، صانعی، یوسف؛

نوآوری در عرصه سیاست و حکومت

نوآوری در عرصه سیاست و حکومت اشاره فرمودید که امام در موضوع حکومت و در بحث ولایت فقیه، جامع نگر بودند، یعنی اسلام را در همه ابعاد و جوانب آن می نگریدند. اگر ممکن است بفرمایید که آیا چنین نگرشی در فقهای پیش از ایشان هم بوده است؟ در ضمن امام چگونه به این نتیجه رسیدند که جامعیت اسلام، حکومت را هم پوشش می دهد؟ جامعیت اسلام، نکته ای نبود که فقهای بزرگ پیش از ایشان یا همزمان با ایشان از آن غافل باشند. تفاوت عمده امام با دیگران، بینش سیاسی آن بزرگمرد بود. حضرت امام تشکیل و اداره حکومت را از وظایف مهم و اصلی علمای اسلام می دانستند. بعضی ممکن است، کمک به حکومت دینی را وظیفه بدانند. اما اصل تأسیس حکومت را در شرح وظایف فقیه نیاورند. امام این طور فکر نمی کردند، بلکه فقیه را موظف به بنیانگذاری حکومت و نظام می دانستند. در این تفکر، مبارزه با ظلم نه برای تعدیل حاکمان است، بلکه برای براندازی ظلم است. امام مبارزه با شرک و کفر و ظلم را از رهگذر حکومت می جستند و موفق می دانستند. ایشان دو وظیفه برای خود و هر فقیه دیگری در نظر داشتند: اداره صحیح امور مردم، و محو ظلم. همین طور که هر کسی می فهمد، این دو برنامه، تنها در سایه حکومت، جامه عمل می پوشد. بنده قبل از انقلاب در صحبت با بعضی از مراجع معاصر، فهمیدم که این بزرگواران تشکیل حکومت دینی را از وظایف مردم می دانند. یعنی فقیه تنها، باید مردم را ارشاد کند و به آنان بگوید که بعد از تشکیل حکومت، رفتار اسلامی چیست یا چه باید کرد؟ خصوصا اگر براندازی حکومتها موجود، با ضرر و خطر همراه باشد، لزومی نمی دیدند که اقدام کنند. یعنی برخورد را واجب شرعی و لازم عقلی نمی دانستند. در این بینش، مردم باید حکومت دینی را بر پا دارند و برای اجرای حدود به علما مراجعه کنند. حتی گاهی برای این طرز تفکر، به آیات و روایات هم، استناد می کردند. به خدمت یکی از همین بزرگواران عرض کردم که حضرت امیر (ع) فرمودند: «قیام من برای آن بود که حدود الهی را اجرا کنم.» ایشان فرمودند: «چون مردم گرد حضرت جمع شدند و حکومت را به آن گرامی سپردند، امام خود را موظف دید که اجرای حد کند.» پس تفاوت امام با بسیاری از فقها در اعتقاد به جامعیت اسلام نبود. جامعیت را همه می پذیرفتند. امتیاز امام این بود که جامعیت اسلام را در تشکیل حکومت می جست و آن را از وظایف هر مسلمانی، بویژه دانشمندان اسلامی قلمداد کردند. امام مسئله حکومت اسلامی را از دهه چهل به بعد مطرح کردند و خیلی هم بر آن پای فشردند. تا آنجا که، پهلوی تنها رقیب جدی و سرسخت خود را امام می دانست. اینکه عرض می کنم تفاوت امام خمینی با فقهای دیگر، در بینش سیاسی بود، از اینجا روشن تر می شود که امام مبارزه با ظلم را به هر قیمتی واجب می دانستند. ولی اکثر فقها می گفتند: مبارزه با ستم، نوعی نهی از منکر است، و نهی از منکر شرایطی دارد که اگر آن شرایط فراهم نبود، لازم نیست. یکی از آن شرایط هم این است که خطر جانی در پی نداشته باشد. سخن امام این بود که منکر اگر ظلم کلی و فراگیر باشد، نهی و مبارزه با آن واجب است، اگرچه به کشتار و شهادت بینجامد. اندیشه حکومت را

دقیقا امام از سال چهل و هفت یا هشت، مطرح کردند. ولی اصل مبارزه با ظلم، مخالفت با اسرائیل، استقلال از آمریکا، مبارزه با فحشا و... از سال چهل و دو شروع شد. این نشان می دهد که موضوع حکومت و نظام سیاسی، صورت کامل و هماهنگ مبارزات اسلامی است. به نظر می آید، امام در اصل ولایت فقیه به یک توسعه مفهومی اعتقاد داشتند. یعنی معنا و مفهوم ولایت فقیه را در پیش از آنچه نزد پیشینیان بود، توسعه دادند. این گسترش مفهومی را امام با سایر عناصر مطرح در حوزه نیز سرایت دادند. مثلا همین پدیده تبلیغ را اگر در نظر بگیریم، اگر حوزه بر اساس اندیشه های امام هدایت و برنامه ریزی شود، وضعیتی بسیار گسترده تر، ژرفتر و متنوعتر از وضعیت سنتی خود را خواهد داشت. حتی اگر مبانی فکری فقهای دیگر را اساس قرار بدهیم و بگوئیم تشکیل حکومت از وظایف مردم است، این وظیفه را می توان از طریق تبلیغ به آنان گوشزد کرد. نظر حضرت عالی در این زمینه چیست؟ همین طور که می فرمایید اضافه می کنم که امام برای رسیدن به اهداف بلندی که داشت، مقدمات آنها را فراهم کرد. رویه امام این نبود که مثلا یک مسیحی را به اسلام تشرف بدهند، یا آنقدر در گوش شرابخوار و زناکار بخوانند که توبه کنند. اینها برد کمی دارد. خیلی از فعالیتهای پر سر و صدای برخی از دلسوزان اسلام، با همه قداست و معنویت که داشتند، محدوده اندکی را پوشش می داد. مبارزه با فقر، ستم، فحشا و بی اعتقادی در برنامه همه بود. امام توسعه مفهومی در عناصر حوزوی که شما گفتید فقط در کار امام و پیروان ایشان مشاهده می شد. امام دنبال این نبودند که چند گرسنه را سیر کنند، چند نوجوان را به راه بیاورند، بیمارستانی بسازند و گناهکاران را توبه بدهند. امام به ریشه ها می اندیشیدند و از همه استعدادها، حوزه، از جمله تبلیغ، برای ریشه کن کردن آنها سود می جستند. در دستگاه فکری امام همه نیروهای فکری، انسانی، مالی و اعتباری بسیج شده بودند که ریشه ها را بسوزانند. اگر ریشه قطع می شد، آن وقت: یدخلون فی دین الله افواجا، انگشت اعتراض امام به سمت کانونهای فرهنگ ساز، مثل رادیو و تلویزیون، دانشگاه، مدارس، ادارات و در رأس همه حکومت بود. امام مثل هر شخصیت تیز بین و مآل اندیشی می دانست که افراد جامعه از هم تأثیر می پذیرند. با اصلاح یکی دو نفر، درمان کردن مردم یک محله و با توبه دادن چند جوان، کار درست نمی شود. چون شما دو سال زحمت می کشید و چند نفر را به راه می آورید. ولی همینها در عرض چند ساعت، دوباره به فساد کشیده می شوند. چون کشور از مراکز فساد پر بود. رادیو فاسد بود، تلویزیون مفسده انگیز بود، دانشگاهها جوانان را منحرف می کردند و خلاصه همه جا لانه فساد شده بود. حمله امام به ریشه ها بود، و لو اینکه ریشه ها در خارج از مرزهای کشور باشند. این بود که امام همیشه، آمریکا و انگلستان و استکبار جهانی را هدف قرار می داد. ایشان شاه را هم عمده و وسیله آنها می دانست. از اوج به مسائل نگاه می کردند لذا مشکلات جزئی را برای خود حل کرده بودند. هدف امام الهی کردن فرهنگ جامعه بود. با این هدف جو عمومی اجتماع، رعایت حقوق الهی و کمک مردم امکان داشت. انفاق، عدالت، از خود گذشتگی، حق مداری خیلی خوب است. اما اگر فضای کلی جامعه این گونه نباشد، کسی نمی تواند این ارزشها را پایدار و فراگیر نگه دارد. انقلاب اسلامی به رهبری امام این خاصیت را داشت. یعنی جو و فضای جامعه، الهی شده بود. مردم در دوران انقلاب، همه فداکاری می کردند. اگر کوچکترین مشکلی برای کسی پیش می آمد، مشکل همه بود. مستمندان تحقیر نمی شدند، سرمایه داران به سرمایه های خود نمی بالیدند. سادگی یک ارزش بود. مردم به حقوق شرعی و عرفی خود قانع بودند. این همان چیزی بود که امام می خواست. یعنی یک جامعه سراپا دینی و الهی. یادم هست در مدرسه علوی، کیسه های پول، یکی پس از دیگری می آمد، این پولها را کسانی به انقلاب هدیه می کردند، که ممکن بود تا چند ماه پیش، از یک ریال آن نمی گذشتند. به تعبیر خود امام، مردم الهی شده بودند. همان وقتها، بعضی از فضیلهای حوزه حتی روشنفکران حوزه، حرفهایی می زدند، مقالاتی می نوشتند و عقیده هایی را رواج می دادند که در نهایت اگر خیلی موفق می شدند، شاخه ای از فساد را قطع می کرد. مجله مکتب اسلام، با چه طول و تفضیلی راجع به زیانهای مشروبات الکلی، مقاله چاپ می کرد یا اینکه نگاه کردن به تلویزیون برای چشم ضرر دارد. همان موقع ایران پر شده بود از میکده ها و مراکز فساد. تلویزیون با برنامه های مفسده انگیزش بیشترین وقت مردم را گرفته بود. اگر کسی این مقالات را می خواند، فکر

می کرد تلویزیون برای این حرام است که به چشم انسان صدمه می زند! امام زمامداران را هدف می گرفت. چون می دانست که همه این مفاسد یک سرچشمه دارد، و آن حکومت فاسد پهلوی است، و آن هم خود از یک سرچشمه دیگر که بیرون از مرزهای کشور است آب می خورد. حالا- شما ببینید که چقدر بین این دو رویه اختلاف بود. منابع مقاله: امام خمینی و قرائتی نوین از دین، موسوی تبریزی، سید حسین؛

خطابه‌های قانونی در اندیشه اصولی امام خمینی (اعلی الله مقامه)

خطابه‌های قانونی در اندیشه اصولی امام خمینی (اعلی الله مقامه) روند تاریخ علوم بشری همواره شاهد دگرگونیها و نوآوری‌هایی بوده است. اندیشه و روان نوآور و نوآوران ژرف اندیش بسیاری در این انقلابها و رستاخیزهای بزرگ بشری نقش داشته اند و هر یک به نوبه خود سرفصل نوینی در ساحت اندیشه و مبادی و مسائل دانشها گشوده و به ابتکارها و پردازشهای نو و راهگشایی دست یازیده اند. این فرزندگان و فرهیختگان، با جداییها و دگرسانیهای بینشی و روشی که داشته اند، در جهت تکامل دانش و پیشرفت و گسترانیدن آن در عرصه های گوناگون، گامهای ستودنی و ماندگاری برداشته و از خود یادگارهای رخشان و چشم نواز و شوق انگیزی به جای نهاده اند. در سلسله این نوآوران ژرف اندیش و گسترده نگر، نام امام خمینی همانند گوهر شب چراغی می درخشد. ایشان، افزون بر جنبه های سیاسی و اجتماعی و اخلاقی، که به حق در تمام آنها نوآور بود، در عرصه دانشهای دینی نیز، از فکری تابناک، ژرف، آفرینش گر و نوآور برخوردار و به رهیافتها و ره آوردهای نوینی در این دانشها دست یافته بود. از جمله عرصه هایی که امام به زیبایی و شکوه توسن تاخته و سخن نو در انداخته، عرصه دانش اصول است. در آغاز و پیش از پرداختن به مقوله ای که امام در آن طرح نو در انداخته، این نکته را یادآور می شویم که: نگرش امام به «علم اصول» نگرشی است ابزاری برای استنباط احکام شرعی. در باور ایشان، این دانش وسیله ای است برای رسیدن به فقه و ره آوردهای فقهی که نباید خود به هدف دگر گردد و دانش پژوه حوزوی را از مسیر اصلی به مسائل حاشیه ای و کم پیوند با فقه بکشاند. از این روی پیراستگی و پالودگی دانش اصول از افزوده های ناکارآمد که طالب علمان را دچار سردرگمی می سازد و کم کم و با گذر زمان، بحثها از حالت معمولی به در می آید و به گونه معما جلوه گر می شوند، از آرمانها و هدفهای امام خمینی بوده است که در جای جای نوشته های اصولی ایشان به چشم می خورد: «والمرجو من طلاب العلم و علماء الاصول، ایدهم الله، ان یضنوا علی اوقاتهم و اعمارهم الشریفه و یتروکوا ما لافائده فقهیه فیه من المباحث و یصرفوا همهم العالی فی المباحث الناتجه. ولایتوهم متوهم: ان فی تلک المباحث فوائد علمیه فان ذلک فاسد، ضروره ان علم الاصول علم آلی لاستنتاج الفقه، فاذا لم یترب علیه هذه النتيجة فایه فایده علمیه فیه؟» (۱) امید می رود طالب علمان و اصولیان، ارزش عمر و لحظه های زندگی خویش بدانند و بحثهای اصولی، که نتیجه فقهی نمی دهد، وانهند و همت عالی خود را در جست و جوی مقوله های سودمند آن به کار گیرند. اگر کسی چنین بیندازد که پی گیری این گونه بحثها، فایده علمی دارد (و به این انگیزه بر دانش اصول بنگرد) به پنداری نادرست رسیده است، چرا که دانش اصول، دانشی است ابزاری برای نتیجه گیری فقهی. بنابراین، آن گاه که چنین نتیجه ای بر آن بار نشود، چه فایده ای خواهد داشت؟ به نظر امام فرو افتادن در بحثهای اصولی و بیش از اندازه به آن پرداختن، آن هم نه به مقوله هایی که در فقه به کار آید و برای فقیه ابزار باشد، به بهانه این که تیزهوشی و ریزبینی می آورد و ذهن طالب علمان را با بحثهای فنی و دقیق به تکاپو و جولان و می دارد و نفس را به سوی کمال رهنمون می شود و... پنداری بیش نیست و طالب علمان نباید در این علم مقدماتی و ابزاری، بیش از آنچه به آن نیاز دارند، درنگ کنند که در این صورت، از هدفهای عالی تر و مباحث سودمندتر باز خواهند ماند و عمر تحصیلی آنان دچار خسران و خسارت خواهد شد. (۲) روش امام راحل در آموزاندن بحثهای اصولی نیز، بر این بوده که اهل علم را به بحثهای کاربردی این علم بکشاند و آنان را برانگیزد که کاربردی به اصول بنگرند و در عمل، حضرت ایشان، دانش اصول را به گونه ای پیراسته است و

در قلمرو اصول، نمی گذاشته، دانشهای دیگر وارد شوند. او، با این که در دانشهای: عقلی، کلامی، فلسفی و عرفانی در اوج بوده و صاحب نظر، لکن از پرداختن به آن بحثها در لابه لای آموزشهای اصولی، پرهیز داشته و از آمیختگی دیگر دانشها با دانش اصولی دوری می جسته است. این خطمشی و نگرش اصولی امام، به ایشان مجال بیش تری بخشید تا در روشها و برداشتهای اصولی به تفکر و پژوهش بپردازد و به برکت آن به ابتکارها و نوآوریهای گوناگونی دست یابد که در این نوشتار به یکی از آنها می پردازیم. خطابه‌های قانونی بحث از خطابه‌های قانونی پیش از امام، به این شکل مطرح نبوده و امام در واقع بنیانگذار این مقوله، با نگاه و بیانی که بیان خواهد شد، در دانش اصولی به شمار می رود. به این نیز شاگردان برجسته و فرهیخته وی اشارت دارند. آقای فاضل لنکرانی، از شاگردان برجسته و نامور امام و از مراجع کنونی، در مقدمه خویش بر کتاب اصولی امام، می نویسد: «و اما نظاره القیمه الابتکاریه المحضه او تبعا لبعض مشایخه فکثیره نشیر الی بعضها منها: ما یترتب علیه ثمرات مهمه و فوائد جمه و هو عدم انحلال الخطاب العامه المتوجهه الی العموم بحیث یکون الخطاب واحد والمخاطب متعدد الی الخطابات الکثیره حسب کثره المخاطبین و تعدد مکلفین...» (۳) دیدگاههای ارزش مند و نوین امام (چه ابتکاری صددرصد و چه با پردازش نوین) فراوان است که از آن جمله می توان به مساله مهم و سودمند (خطابه‌های قانونی) اشاره کرد. ایشان بر این باور است: در این گونه خطابه‌ها، که آن سوی خطاب همه مردمانند، خطاب یکی است و مخاطبها گوناگون. در این گونه از خطابه‌ها، انحلال صورت نمی گیرد، به این معنی که به شمار هر مخاطب و مکلفی خطابی وجود ندارد، بلکه خطاب یکی است و مخاطب فراوان. شهید حاج آقا مصطفی خمینی نیز، که سالها از محضر پربهره استاد و پدر گرامی خود، بهره برده و دانش اندوخته، در این باره سخنان گرانبها و روشنگری دارد که نشانگر فکر و طرح ابتکاری امام است. وی از خطابه‌های قانونی که حضرت امام بنیاد نهاده به عنوان «اصل اصیل» (۴) نام می برد و با تعبیر: «والد مؤسس» (۵) این نوآوری امام را «مائه» (۶) و سفره گسترده می شمارد که همگان می توانند از آن بهره مند گردند و آن را در راستای درست و شایسته استنباط احکام به کار گیرند و دشواریهای دانش اصول را بکشایند: «ولعمری ان من القی حجاب العناد و تدبر بعین الانصاف والسداد لا یتمکن من رفض هذه البارقه الملکوتیه الی تنحل بها کثیر من المعضلات و اساس طائفه من المشکلات فله تعالی دره و علیه اجره.» (۷) به جانم سوگند! آن که به دیده انصاف بنگرد و پرده دشمنی و خودبینی را کنار نهد، نمی تواند (در بحثهای اصولی) این بارقه ملکوتی و درخشش آسمانی را نادیده انگارد؛ زیرا این اصلی است که بسیاری از پیچیدگیهای دانش اصول، با به کار بردن آن گشوده و سامان می یابد. خدای به بنیانگذار آن پاداش نیک دهد. یا می نویسد: «ما ابدعه الوالد المحقق من حدیث الخطابات القانونیه لایوجد الا لدینا.» (۸) این نوآوری امام (خطابه‌های قانونی) شرح و تفسیرش پیش ماست. آقای سید احمد فهری، شاگرد حضرت امام و بهره مند از محضر حضرت ایشان، جاهایی را که خطابه‌های قانونی راهگشایی دارند بر شمرده و این بحث را از نوآوریهای امام می داند: «یکی از امتیازات بارز حضرت امام آن است که در اثر عمق علمی و دقت نظر و نبوغ فکری، در بخشی از مسائل علم اصول انظار جدیدی را پایه گذاری کرده است، انظاری که در گذشته سابقه نداشته است و این انظار، با مراجعه به بحثهای ترتب و اجتماع امر و نهی و بخشی از تنبیهات استصحاب کاملا روشن است. ایشان بودند که برای اولین بار وجود اوامر عرضی را در بحث ضد، در رابطه با ترتب تصحیح کردند... و خروج بعضی از اطراف علم اجمالی از محل ابتلاء که آن را موجب تنجز علم اجمالی و یا انحلال آن ندانسته اند.» (۹) در ادامه این نوشتار خواهیم دید که در تمام این بحثها، امام به وسیله خطابه‌های قانونی به دستاوردهای نوینی دست یافته است. بدین سان می یابیم اصل خطابه‌های کلی و قانونی که در سراسر نوشته های اصولی امام به چشم می خورد، اصلی است بنیادی و اساسی. امام با بنیانگذاری این اصل، در بسیاری از مسائل اصولی دگرگونی آفرید و راههای دشوار گذر را هموار ساخت. مفهوم خطابه‌های قانونی برای پی بردن به معنای اصطلاحی این عنوان، لازم است به واژه «قانون» نظری بیفکنیم. دانشمندان لغت شناس و نیز حقوقدانان گفته اند، قانون به معنای: «رسم، قاعده، روش و آیین، امری است کلی که بر همه جزئیاتش منطبق گردد و احکام جزئیات از آن شناخته شود.» (۱۰) واژه قانون، یونانی

است که از راه زبان سریانی وارد زبان عرب شده و در یونان به معنای «خطکش» (۱۱) به کار می‌رفته است و وقتی که وارد قلمرو زبان عربی شده، به معنای «مقیاس» و «معیار» به کار رفته و به هر قاعده کلی الزامی، قانون گفته شده است. (۱۲) اما این که در فقه «قانون» به چه معناست، یکی از حقوقدانان معاصر می‌نویسد: «در فقه به چیزی قانون (یا قانون شرع) گفته می‌شود که دارای خصوصیات زیر باشد: الف. کلی باشد، خواه الزامی (مانند اوامر و نواهی) خواه نه، مانند مستحبات و مکروهات. ب. از طریق وحی رسیده باشد، خواه به صورت قرآن و خواه احادیث. ج. جنبه دوام داشته باشد و لو این که به عنوان اضطرار، موقتا، در بعضی از اماکن و یا اعصار، بدل پیدا کند.» (۱۳) اصولیان نیز واژه «حکم» را به معنای قانون شرعی و واژه «حاکم» را به معنای شارع به کار گرفته‌اند. از دیدگاه آنان، حکم شرعی عبارت است از: خطاب شارع بر امری که هدف شارع در آن نهفته است. به دیگر سخن: حکم و یا قانون شارع، عبارت است از: آن چه که شارع مقدس مردم و مکلفان را در آن چیز مخاطب قرار داده و فرقی نمی‌کند که به صورت طلب باشد، یا تخییر و یا وضع. (۱۴) از آنچه اشارت کردیم، روشن شد: در مفهوم «قانون» به گونه‌ای فراگیری نهفته است و همین ویژگی است که به احکام قانونی و یا خطابهای قانونی، نوعی گسترش و فراگیری و نیز فرا زمانی می‌بخشد و همگان را زیر پوشش خود قرار می‌دهد. شناخت خطابهای شخصی و قانونی بایسته است در آغاز نوشتار، به معیارها و ترازهای خطاب شخصی و قانونی بنگریم تا در ادامه با مفهوم روشن از این دو اصطلاح، آنها را به کار گیریم. خطاب شخصی ویژگیها و نشانه‌هایی از این دست دارد: الف. آن سوی سخن، همواره روشن و شناخته شده و جزئی است. ب. دانایی و آگاهی مکلف بر انجام و یا ترک آن شرط اساسی است. ج. توانایی بر انجام و یا ترک نیز جزء شرایط نخستین است. د. طرف خطاب در خطاب شخصی، باید برانگیزاننده شود. هر خطابی که این ویژگیها را دارا بود، به عنوان: خطاب شخصی، از آن نام برده می‌شود در برابر آن، خطابهای قانونی و کلی است که با این نشانه‌ها شناخته می‌شوند: الف. طرف خطاب، همه کسانی هستند که این خطاب به آنان می‌رسد. ب. محدود به زمان و مکان و یا افراد خاصی نیست. ج. در این گونه خطاب، توانایی و آگاهی مخاطبان شرط صدور خطاب نیست. د. لازم نیست که همگان از این گونه خطاب. قانونی برانگیزاننده شوند. در یک سخن کلی می‌توان گفت: در خطابهای شخصی به شمار هر فردی از مخاطبان، خطابی مستقل و جداگانه وجود دارد، ولی در خطابهای قانونی، خطاب یکی است و مخاطبها فراوان و بی‌شمار. اینها ترازهایی هستند که در جای جای سخنان و نوشته‌های اصولی امام نیز به چشم می‌خورند. (۱۵) امام در شرح آن می‌نویسد: «بحث گاهی در امرهای شخصی است، مانند فرمان خداوند به ابراهیم خلیل (ع) و گاه در امرهای کلی و قانونی. در بخش نخست، چون غرض از امر پدید آوردن انگیزه در آن سوی خطاب است، باید مخاطب دارای شرایط لازم، چون علم و قدرت و... باشد و گرنه امر به او امکان ندارد. ولی در امرهای قانونی و کلی چنین نیست، زیرا هدف نهایی آن نیست که همه کسان برانگیزاننده بشوند و به سوی تکلیف حرکت کنند، بلکه هدف قانونگذاری است. طبیعی است گروهی به این قانون گردن نهند و گروهی گردن فرازی می‌کنند. در هر صورت، این گونه امر و خطاب لغو و بیهوده نخواهد بود: «لان التشريع القانوني ليس تشریعات مستقلة بالنسبة الى كل مكلف.» زیرا در این گونه فرمانهای قانونی به شمار همه مکلفان، تکلیفی نیست، بلکه یک تکلیف و قانون برای همگان است.» (۱۶) شارع حکیم می‌دانسته که کسانی توان و یا ناآگاه به قانون هستند که از آن پیروی نخواهند کرد و یا از سر کینه جویی و دشمنی، از آن سرباز خواهند زد، با این حال خطابهای خود را کلی صادر فرموده، تا همگان را زیر پوشش قرار دهد: «ان الخطاب الشخصي الى خصوص العاجز او غير المتمكن عادة او عقلا مما لا يصح ولكن الخطاب الكلي الى المكلفين المختلفين بحسب الحالات و العوارض مما لا استهجان فيه.» (۱۷) در خطابهای شخصی و جزئی مخاطب قراردادن فرد ناتوان و آن که از دیدگاه عرف و عقل توانایی انجام کاری را ندارد، درست نیست، ولی در خطاب کلی (و قانونی) می‌توان همه مکلفان را با همه حالتها و ویژگیهای (مثبت و منفی) مورد خطاب قرار داد و این نوع از خطاب هیچ گونه زشتی و نازیبایی هم ندارد. نگه نداشتن این مرزبندی در خطابها و جدا نکردن آن دو از یکدیگر، بسیاری از اصولیان را گرفتار ساخته است. امام خمینی می‌گوید:

خطابه‌های قانونی به خطابه‌های فراوان بر نمی‌گردد، تا لازم باشد نگهداشت شرطهای خطاب شخصی، چون برانگیخته شدن آن سوی خطاب، بلکه در این گونه خطابه‌ها، خطاب یکی است و مخاطب فراوان. اگر همه مخاطبان ویژگی شایستگی اثرپذیری از امر را نداشته باشند، در این صورت امر امرکننده، بیهوده است و بازدارندگی هم بی‌جا. و اما اگر شماری از آنان شرایط پیروی و فرمانبری را دارا باشند (که به طور معمول چنین است) چنین امری از نگاه عقل، عرف و شرع مشکلی نخواهد داشت: «ان هذا التشريع بما انه تشريع قانونی لایكون بلا اثر فاذا احتمل او علم تاثیرہ فی اشخاص فی الاعصار والامصار تتحق الارادة التشريعية علی نعت التقنین.» (۱۸) باید قانون در قانونگذاری شرع بی اثرگذاری نباشد. آن گاه که اثر آن در طول زمان روشن باشد و یا احتمال آن اثر وجود داشته باشد، این اراده تشریحی و قانونی انجام گرفته و بی اشکال است. پس از اشاره به مفهوم و جایگاه خطابه‌های قانونی و وجه جدایی آن با خطابه‌های شخصی، می‌پردازیم به مواردی در دانش اصول که این مساله در آن جاها خود را نشان داده و امام خمینی به کمک این کلید به آسانی بر دشواریها پیروز آمده و جلو بحثهای دامنه دار و حاشیه ای را گرفته است. ۱. امر به چیزی و نهی از ضد آن در میان اصولیان بحث پردامنه ای بدین شرح وجود دارد: (۱۹) آیا امر به چیزی مقتضی نهی از ضد آن هست یا نه؟ یعنی از دیدگاه عقل و شرع همبستگی بین انجام یک امر و انجام ندادن ضد آن وجود دارد یا خیر؟ مقصود از «ضد» هم در این بحث، هر آن چیزی است که با آن امر ناسازگار باشد. چه امر وجودی باشد، مانند کارهایی که با امر وجوبی نمی‌سازند و به ضد خاص شناخته می‌شوند و یا امر غیر وجودی، باشد، مانند ترک همان واجب که از آن به ضد عام تعبیر می‌شود. به هر حال، سخن در نتیجه عملی این بحث است. آن گاه که بین واجب درازمدت (موسع) مانند نماز و واجب کوتاه مدت (مضیق) مانند پاک کردن آلودگی از مسجد، ناسازگاری و برخورد پیش آید و یا بین دو واجبی که دارای ظرف زمانی محدودی هستند که یکی از آنها مهم است و دیگری مهم تر، تراحم و ناسازگاری به وجود آید، چه باید کرد؟ آیا راه حلی وجود دارد یا نه و اگر وجود دارد چیست؟ بحث امر به شیء و بازدارندگی از ضد آن، عهده دار گشودن این مشکل است و نتیجه فقهی آن براساس مبنای گزینش شده گوناگون است. اگر کسی پذیرفت: امر به شیء، بازدارندگی از ضد آن را به همراه دارد و بازدارندگی در کارهای عبادی هم، سبب فساد است، نتیجه می‌گیرد: در مثال بالا اگر کسی به جای زدودن ناپاکی از مسجد، نماز گزارد، نماز او پذیرفته نیست. و اگر باورمند به این شد که: امر به شیء بازدارندگی از ضد ندارد، نمازی که گزارده، پذیرفته است. این نتیجه ای است که به طور معمول در نوشته های اصولی به آن اشاره می‌شود، ولی در این نتیجه گیری دو دیدگاه ناهمگون در برابر یکدیگر وجود دارد: ۱. شیخ بهایی بر این باور است: چه بپذیریم که امر به چیزی، بازدارندگی از ضد آن را به همراه دارد و چه نپذیریم، انجام امر عبادی باطل است. (۲۰) در مثال نماز و پاک کردن آلودگی از مسجد، همین که شخص به آلوده زدایی فرمان داده شد و وقت هم تنگ بود، و نماز در وقت فراخی قرار دارد اگر کسی آلودگی را نشست و نسترده، و به نماز ایستاد، نماز وی، باطل است زیرا نماز مساله ای است عبادی. و چنین امری عبادی بدون این که فرمانی برای آن باشد، انجام آن درست نخواهد بود. و فرقی هم نمی‌کند که امر به چیزی را بازدارنده ضد آن بدانیم یا نه. ۲. در برابر این قول، گروهی، از جمله: میرزای نائینی، بر این باورند که انجام امر عبادی در این صورت پذیرفته است، چه باور داشته باشیم که امر به چیزی بازدارندگی از ضد خود را به همراه دارد و چه باور نداشته باشیم، زیرا بنا بر همراه نبودن امر به چیزی با بازداشتن از ضد آن، امر عبادی، نیاز به امر ندارد، بلکه اگر به گونه ای انجام گیرد که به مولا نسبت داده شود کافی است. بنابراین قول همراه بودن امر به چیزی با بازدارندگی از ضد آن هم چون این بازداشتن، بازداشتنی است غیری و مقدمی، کشف از وجود مفسده ای در متعلق آن نمی‌کند از این روی، انجام آن امر عبادی صحیح و بی اشکال است. (۲۱) ۳. قول سوم هم وجود دارد که نسبت داده شده به محقق ثانی و آن این است: بنابراین قول به همراه بودن امر به چیزی، با بازدارندگی از ضد آن، عبادت فاسد است و بنابراین قول به ناهمراهی صحیح است. (۲۲) امام خمینی این مساله را از افق دیگری مورد نقد و بررسی قرار داده و با مطرح کردن خطابه‌های قانونی به این گفت و گوی دامنه دار اصولیان پایان داده است. ایشان در این مقوله، دیدگاهی را

برگزیده که به پنج مقدمه استوار است: ۱. هماره امرها به طبیعتها بسته است و ویژگیهای فردی در این بستگی هیچ گونه دخالتی ندارند، گرچه در بیرون امرها و فرمانها از این ویژگی جدایی ناپذیرند. ۲. «اطلاق» اگر مقدمات آن تمام باشد، فرقی با «عموم» این است: در اطلاق، حکم بستگی نمی یابد مگر به خود ماهیت، یا موضوع، بدون دخالت فرد یا حالت و یا قید زیرا که طبیعت آینه افراد و ویژگیها نیست و این برخلاف «عموم» است که همواره همراه با ویژگیهاست. ۳. ناسازگاری که بین دو امر: امر به چیزی و بازداری از ضد آن، به چشم می خورد، به خاطر ناتوانی مکلف بر انجام هر دو تکلیف است. در مثل، نمی تواند در یک آن، هم نماز گزارد و هم آلودگی را از مسجد بزدايد و این جهت در دلایله لحاظ نشده است تا این که راه علاج نشان دهد. ۴. احکام شرعی قانونی که بر موضوعها، بار می شوند، بر دو گونه اند: انشایی و فعلی. انشایی آن حکمی است که بر موضوع بار شده، ولی زمان انجام و اجرای آن پیش نیامده است. و فعلی، حکمی است که زمان انجام آن فرا رسیده است و بازدارنده ای هم وجود ندارد. تمام احکام در کتاب و سنت از این دو مرتبه بیش تر نیستند. ۵. حکمهای موجود هم بر دو گونه اند: شخصی و کلی قانونی. (۲۳) امام پس از بیان این پنج مقدمه، به ویژگیهای خطاب شخصی و قانونی و فرقه‌های آن دو می پردازد (که پیش از این بدان اشارت رفت) آن گاه چنین می نویسد: «ان الارادة التشريعية ليست ارادة اتيان المكلف وانبعائه نحو العمل والا- يلزم في الارادة الالهية عدم انفكاكها عنه و عدم امكان العصيان بل هي عبارة عن ارادة التقنين والجعل على نحو العموم و في مثله يراعى الصحة بملاحظة الجعل العمومي القانوني و معلوم انه لا- تتوقف على صحة الانبعاث بالنسبة الى كل الافراد كما يظهر بالتامل في القوانين العرفية.» (۲۴) اراده قانونگذاری خداوند، بر آن نیست که مکلف به سوی عمل برانگیخته شود و گرنه لازم می آید بین اراده الهی و گناه نکردن مکلف، وابستگی باشد، بلکه اراده خداوند، وضع قانونی به گونه همگانی است. این گونه قانون به معنای آن نیست که همگان قانونمند بشوند و بر انگیزخته به سوی عمل. این نکته، با دقت در قوانین عرفی به روشنی به دست می آید. از این اصل اصیل و کلی امام در این بحث سود جسته و در پاسخ شیخ بهایی، که امر به چیزی را مقتضی و خواهنده نبود امر به ضد آن برشمرده می نویسد: «ان الامر بالشئ لا يقتضى عدم الامر بضده في التكليف الكلية القانونية كما في نحن فيه.» (۲۵) امر و فرمان دادن به انجام چیزی، به معنای آن نیست که به ضد آن امری صورت نگرفته باشد و این، طبیعت تکلیفهای قانونی است. امر، هماره به طبیعتها بار می شود و امرکننده به هنگام فرمان، هیچ گونه ویژگی و یا حالتی را در نظر نمی گیرد و از سوی دیگر در ذات احکام شرعی قدرت، هم از نظر عقل و هم از نظر شرع نهفته نیست و افزون بر آن، امر به دو ضد، امری است شدنی. بلی این واقعیت را باید پذیرفت که در مقام عمل، دو تکلیف وجود دارد و اگر انجام هر دو ممکن نشد، مکلف عذر پیدا می کند و عذرش هم پذیرفته است، لکن این ربطی به اصل تعلق تکلیف که مورد بحث ماست ندارد زیرا تکلیفها گاهی از جهت مصلحت برابرند و گاهی یکی مهم است و دیگری مهم تر. اگر برابر باشند، مکلف در گزینش هر کدام اختیار دارد و اگر به انجام یکی مشغول شد، از دیدگاه عقل از دیگری پوزش دار است بدون آن که در تکلیف قید و شرطی صورت گرفته باشد. و اگر یکی از آن دو اهم بود، چنانچه مشغول به آن شد، در ترک مهم پوزش دار است، ولی عکس آن را اگر برگزید، پوزشی ندارد و در نتیجه، بر ترک اهم کیفر می بیند و بر انجام مهم پاداش و اگر هر دو را ترک کرد، سزاوار دو کیفر است. در ادامه این مساله، بحث بسیار پردامنه و مهمی در اصول پیدا شد و به عنوان «ترتب» که در جای دیگر از آن به شرح سخن گفته ایم (۲۶) و در این جا به اشارت بسنده می کنیم. بسیاری از مردم، بر اثر سستی ورزیدن در انجام عبادتها و واجبه‌ها روی به کارها و رفتارهای مستحبی می آورند، در مثل، به زیارت امام حسین (ع) و یا امام دیگری می روند و یا واجب کوتاه مدت را رها می سازند و واجب مهلت دار را انجام می دهند. در تمام این گونه موردها و مانند آنها، این پرسش مطرح است که آیا این کارها و رفتارها صحیح است و ثواب دارد و یا آن که باطل است و بی اثر؟ اگر در بحث پیشین پذیرفتیم که امر به چیزی، از ضد خاص باز نمی دارد، انجام این امور صحیح است و ثواب دارد و اگر نپذیرفتیم و گفتیم: امر به چیزی از ضد آن باز می دارد، و یا دست کم ضد آن امر ندارد، در این صورت، باطل و بی اثر است. در

این جا، شماری با حفظ این مبنی که امر به شیء از ضد آن باز نمی‌دارد، راه سومی برگزیده‌اند، تا این گونه عبادتها را درست کنند و آن مساله «ترتیب» است. مفهوم اصطلاحی «ترتیب»، آن است که از دیدگاه عقل امکان دارد مولا امر بکند به انجام چیزی مهم، در ظرف عصیان امر اهم که اگر مکلف تکلیف مهم تر را نیاورد، انجام امر مهم بر او واجب باشد. و در این گونه امر، هیچ گونه طلب دو ضد در یک آن هم پیش نمی‌آید. (۲۷) در راستداشت و قابل پذیرش ساختن، این نکته راهها و روشهای گوناگونی پیموده شده که در این جا تنها به دیدگاه میرزای نائینی و امام خمینی اشاره می‌کنیم: میرزای نائینی با بنیانگذاران مقدمات پنج گانه بنیان بحث ترتیب را استوار کرده و آنچه از پیشینیان در این زمینه وجود داشته، به دست توانای ایشان گسترده و برهانی شده است، ایشان دو خطاب اهم و مهم را در طول یکدیگر می‌شمارد که با فرو افتادن خطاب به اهم، خطاب به مهم فعلیت می‌یابد. با این توجیه ناسازگاری بین دو خطاب به وجود نمی‌آید و امر به هر دو نیز ممکن و موافق عقل است. (۲۸) با این که علامه نائینی رنج و زحمت فراوان کشیده تا این حرف را به کرسی بنشانند، ولی امام خمینی با گزینش خطابه‌های قانونی در اصول، به آسانی این گره اصولی را گشوده و در برابر استدلال و تصویر نائینی که امر به اهم و مهم را در طول یکدیگر ترسیم کرده و بر آن استدلال جسته است، می‌نویسد: «الوجه الثالث ما سلکناه فی هذا المضمار و هو تصویر الایم و المهم فی عرض واحد بالاتسبب بالترتیب و هو یبتنی علی مقدمات... المقدمه الرابعه ان الاحکام الشرعیة القانونیه المترتبه علی موضوعاتها علی قسمین: الانشائیة و الفعلیه... المقدمه الخامسه ان الاحکام الکلیه القانونیه تفرق عن الاحکام الجزئیه من جهات صار الخلط بینهما منشا لاشتباهات... المقدمه السابعه الامر بکل من الضدین امر بالمقدور الممكن و امر بیکون غیر مقدور هو جمع المکلف بین الاتیان بمتعلقهما و هو غیر متعلق للتکلیف... فظهر ان ما اجابوا عنه بنحو الترتیب و تصویر الامر بالمهم مشروطا بعصیان الایم مما لا اساس له. (۲۹) سومین وجه (از مجموع پنج وجه) آن چیزی است که ما برگزیده ایم در این زمینه و آن تصویر اهم و مهم در عرض و کنار یکدیگر است، بدون آن که به مقوله «ترتیب» نیاز داشته باشیم و آنچه ما برگزیده ایم، بر چند مقدمه استوار است: مقدمه چهارم: احکام شرعی و قانونی که بر موضوعها بار می‌شوند دو گونه‌اند: انشایی و فعلی. پنجمین مقدمه: احکام کلی قانونی با احکام جزئی و شخصی فرقهایی دارد که آمیختگی بین آن دو، ریشه بسیاری از اشتباهات شده است... مقدمه هفتم: امر به دو ضد امری است به مقدور و ممکن و آنچه غیر مقدور است، آوردن مکلف در مقام عمل دو تکلیف را با یکدیگر است... بنابراین، روشن شد که آنچه به وسیله آن خواسته‌اند به شبهه پاسخ دهند و از راه ترتیب مساله را بگشایند، اساس و بنیاد درستی ندارد. بدین سان، امام به مساله پر سروصدای اصولی ترتیب پایان داده و امر به دو ضد در مقام قانونگذاری را ممکن و بخردانه شمرده است. ۲. فراگیری خطابه‌های قرآن در دانش اصول، بحثی درباره خطابه‌های قرآنی مطرح شده بدین شرح: کسانی که در عصر نزول قرآن و در حضور پیامبر (ص) نبودند و به اصطلاح جزء نبودگان و غایبان به شمار می‌رفتند، آیا خطابه‌های قرآن آنان را هم در بر می‌گیرد، یا خیر؟ اگر در برنگیرد از چه راهی باید تکلیف را و دستورهای شارع را بر دوش همه مردم مسلمان، نهاد. در این باره نیز آراء و دیدگاهها گوناگون است، شماری از صاحب نظران، آن خطابه‌ها را ویژه مخاطبان در زمان حضور دانسته و از راه یکسانی و مشترک بودن مردمان، تکلیف کسانی که در زمان حضور نبوده‌اند، روشن کرده‌اند. شماری دیگر از راه قضیه حقیقه و این که خطاب برای آیندگان به هنگام وجودشان از قوه به فعل در می‌آید، به این پرسش پاسخ داده‌اند و شماری هم مانند امام خمینی، از اساس و بنیاد به مساله پرداخته و آن را با خطابه‌های قانونی حل کرده‌اند. امام اشکال را ریشه یابی کرده و بر این باور است: اگر ریشه اشکال این باشد که تکلیف فعلی ممکن نیست به افرادی که به وجود نیامده‌اند متوجه شود، پاسخ آن است که در این گونه تکلیفها، اصل کلی قانون آمده و در طول تاریخ هر آنچه به دنیا می‌آید مصداقهایی از همان اصل قانونی و کلی به شمار می‌روند، به این معنی: فردی که هنوز وجود پیدا نکرده مصداق کلی نیست، تا اشکال پدید آید و وقتی هم تکلیف به عهده او می‌آید، زمانی است که موجود است. و اما اگر اساس اشکال این باشد که لازم است نبودگان هم مانند بودگان طرف خطاب قرار گیرند زیرا معنای خطاب همسو کردن کلام

است به سوی مخاطب. پاسخ آن است که خطابهایی که از سوی خداوند به پیامبر(ص) شده، طرف خطاب خود پیامبر(ص) بوده و یا می توان گفت: مخاطب اول جبرئیل بوده است و در درجه دوم رسول خدا(ص). بنابراین، در زمان حضور هم هیچ کس از مردمان طرف خطاب نبوده اند، از این روی، در این جهت فرقی بین مردمان زمان حضور و آنان که پس از آن عصر آمده اند، نیست و خطابهها در همه زمانها به عموم مردم متوجه است. «فالقانون الاسلامی کسائر القوانین العرفیة ولم يتخذ الاسلام طرزا حادثا فقوانینه عامه لکل من بلغت الیه بای نحو کان من غیر لزوم حضور.» (۳۰) قانون اسلام، مانند دیگر قانونهای عرفی است (کلی و فراگیر) و اسلام شیوه نویسی در این زمینه ندارد. هر کس که حکم خدا به او رسید، مکلف است و لازم نیست که در محضر پیامبر(ص) حاضر باشد، تا تکلیف بر عهده او قرار گیرد. در پایان این بحث، امام حل اشکال از ناحیه «قضیه حقیقه» را بررسی کرده و بر این باور است که: قضیه حقیقه در مانند «الله علی الناس حج البيت من استطاع الیه سبیلا» و یا در حکم «الرجال قوامون علی النساء» و یا «الخمر حرام» و «الصلاة واجبه» می تواند راهگشا باشد، به این معنی که مکلف هر گاه خود را دارای توان مالی و جسمی یافت وجوب حج را متوجه خود می داند و پیش از آن خود را نه مصداق «ناس» می بیند نه مصداق «مستطیع» و... لکن در مواردی که خطاب به شکل «یا ایها الناس» و یا «یا ایها الذین آمنوا» است، نمی توان این شکل را با قضیه حقیقه گشود زیرا در خطاب آن سوی خطاب، باید وجود داشته باشد و در این انگاره چنین چیزی نیست و غایب را به جای حاضر انگاشتن هم نمی تواند این را درست کند. (۳۱) بنابراین، با پذیرفتن این که خطابهای قرآن از آغاز متوجه مردم و آفریده بوده است چاره ای نیست جز پذیرفتن این که نبودگان به مانند بودگان و آفریدگان هستند و این از قضیه حقیقه به دست نمی آید. از این روی، راه چاره همان است که بدان اشارت کردیم و آن فراگیر بودن خطابهها نسبت به همه زمانها و مکانهاست، بدون ویژه بودن آن خطابهها به حاضران زمان حضور. ۳. حکم قانونی در حدیث رفع بخش مهمی از بحثها و مقوله های اصولی را مقوله اصول عملیه تشکیل می دهد که برای پژوهشگران اساسی و کاربردی است و جایگاه والایی در استنباط احکام شرعی دارد. یکی از آن بحثها، بحث برتری و پیش داشتن «امارات» بر «اصول» است. حدیث رفع، از جمله دلیلهایی است که براءت از آن استفاده می شود و بر اصول حکومت دارد. درباره این حدیث، در دانش اصول، بسیار بحث شده است، از جمله آیا واژه «رفع» در این حدیث، به معنای برداشتن چیزی است که همان معنای حقیقی رفع است، یا به معنای پیش گیری است؟ میرزای نائینی اصرار دارد که «رفع» در چیزهای نه گانه را به معنای «دفع» بگیرد بدون آن که دچار مجازی شده باشد. وی بر این باور است: کاربرد واژه دفع در رفع، بدون هیچ عنایت و مقدمه ای کاربردی است، درست و سازگار با ظاهر لفظها، زیرا به کار رفتن فراوان واژه رفع در چیزی که برای آن وجود پیشین بوده است، دلیل بر آن نمی شود که در این معنی ظهور دارد. (۳۲) امام خمینی، نخست، رفع را به معنای «ازالۀ الشیء بعد وجوده و تحققه» برداشتن چیزی پس از وجود و ثبوت آن می گیرد، آن گاه دامنه مفهومی آن را می گستراند به رفع آثار و رفع مقتضیات تاثیر و نیازی به این نمی بیند که در این جمله حدیث چیزی در تقدیر گرفته شود، بلکه رفع را به خود این عنوانها نسبت می دهد. در ادامه، سخن خود را با اشاره به احکام قانونی مستند و برهانی می سازد و می نویسد که رفع در همه بخشهای این حدیث به معنای حقیقی آن است: «لان الظاهر من الحدیث الشریف من اختصاص رفع التسعة بالامة المرحومه ان لتلك العناوین کانت احکام فی الامم السابقه و معلوم ان الاحکام الصادره عن الانبیاء والمشرعین علی نبینا وآله و علیهم السلام لم تکن بحسب وضع القانونوی و الارادة الاستعمالیه مقیده بزمان و محدوده بحد، بل کان لها الاطلاق او العموم بالنسبه الی جمیع الازمنه وبهذا الاعتبار یقال انها منسوخة وان لم یکن بحسب اللب نسخ و رفع، بل کان امدها واجلها الی حد محدود، فاذا کان للاحکام المترتبة علی الموضوعات اطلاق او عموم بالنسبه الی جمیع الازمنه یكون استعمال الرفع فیها بمعناه الحقیقی....» (۳۳) از ظاهر حدیث شریف: (برداشته شدن نه چیز از امت محمدی(ص)) چنین به دست می آید که این عنوانهای نه گانه در امتهای پیشین احکامی داشته اند و این احکام هم، که از انبیای صاحب شریعت صادر شده است، براساس قانونی بودن آنها، وابسته به زمان و مکان ویژه ای نبوده، بلکه همه زمانها را

در بر می گرفته اند. بر همین پایه است که گفته می شود: حکمهای شریعتهای پیشین نسخ شده و برداشته شده، گرچه برابر واقع چنین چیزی نیست زیرا مدت زمان آن احکام به سر آمده و به پایان رسیده (نه این که خود حکم برداشته شده است). با این نگرش، می توان گفت: به کار رفتن واژه «رفع» در این موارد نه گانه به معنای حقیقی آن است، نه به معنای «دفع». به روشنی می توان داوری کرد که امام خمینی، چگونه با این اصل اصیل و بینش نوین در اصول توانسته است به بحثهای پر دامنه و جنجالی پایان دهد و راه را برای پژوهشیان روشن و هموار سازد. ۴. قطعی بودن علم اجمالی موضوع دیگری که در بخش اصول عملی، بحثی دراز دامن و گسترده دارد و فروع و ریزه کاریهای فنی فراوان پیدا کرده، مساله «علم اجمالی» است. از جمله شاخه های آن، این مساله است: اگر در پیرامون علم اجمالی، یک طرف از محل نیاز مکلف خارج شود، آیا در آن سوی دیگر آن علم می توان براءت جاری کرد یا نه؟ این مساله از دیرباز در نزد اصولیان، مورد گفت و گو بوده است. پیشینیان از اصولیان بر این باورند که: علم اجمالی آن گاه الزام آور و قطعی است که تمام پیرامون آن مورد ابتلای عادی انسان عهده دار تکلیف بوده باشد. بنابراین، اگر پاره ای از پیرامون علم اجمالی، از حوزه عمل و نیاز انسان مکلف بیرون باشد، در آن طرف دیگر می توان براءت عقلی و شرعی جاری کرد. دلیل این مدعا: مخاطب قرارداد کسی به انجام چیزی که در دسترس او نیست، از نگاه عقل زشت و نارواست زیرا تکلیف هنگامی به عهده می آید که در آن انگیزه انجام و یا ترک، امکان پذیر باشد. در جایی که زمینه چنین انگیزه ای وجود ندارد، تکلیف هم روا نیست. به دیگر سخن، هدف از امر و نهی شارع، به دست آوردن مصلحت و یا انجام ندادن مفسده است و با امکان نداشتن انجام و یا ترک، نه مصلحتی به دست می آید و نه مفسده ای صورت می گیرد، بنابراین، تکلیفی وجود ندارد. امام خمینی، بر این باور است: در این مورد از علم اجمالی هم که یک طرف مورد ابتلای انسان نیست، مانند مواردی که مورد ابتلاست، نمی توان به انحلال علم اجمالی باورمند شد. ایشان برای این مدعا دلیل مخالفان را با کلید خطابه های قانونی نارسا می بیند: «استهجان الخطاب الخاص غیر استهجان الخطاب الکلی. فان الاول فیما اذا کان الشخص غیر متمکن، والثانی فیما اذا کان العموم او الغالب الذی یکون غیره کالمعدوم غیر متمکن عادة او مصروفة دواعیهم...» (۳۴) زشت بودن خطاب ویژه، غیر از زشت بودن خطاب کلی است. اگر شخصی برایش امکان انجام تکلیف نبود، مکلف ساختن او زشت و نارواست. ولی در کلی آن گاه خطاب زشت است که همگان یا بیش تر کسانی (که جز آنان چیزی به شمار نمی آیند) توانایی انجام تکلیف را از دید معمولی نداشته باشند، یا انگیزه آن در آنان وجود نداشته باشد... بنابراین، ملاک و معیار زشتی و زیبایی خطاب را باید با اصل و خطکشی خطابه سنجید. اگر خطابی کلی و قانونی بود و در آن سوی خطاب، افرادی وجود داشتند که از آن خطاب اثر پذیرند و به سوی تکلیف به حرکت در آیند، برای درستی آن خطاب کافی است، گرچه گروهی هم تن به تکلیف ندهند و یا نتوانند آن را انجام دهند. امام خمینی، پس از استوار سازی این قاعده و اصل مصداقهایی را بیان کرده و در پایان بر موضوع علم اجمالی آن کلی را برابر ساخته است: «لا اشکال فی ان التکالیف الشرعیة لیست مقیده بهذه القيود ای عدم الجهل والعجز والخروج عن محل الابتلاء و امثالها.» (۳۵) تکلیفهای شرعی بسته به این نیستند که آن سوی خطاب، ناآگاه، ناتوان، و خارج از محل ابتلاء نباشد. بلکه حکمهای قانونی به گونه ای است که همواره گروهی آن را می پذیرند و شماری از آن سر بر می تابند، با انگیزه های گوناگون و لکن کلی و فراگیر بودن قانون، به قوت خودش باقی است. در مورد مساله مورد نظرهم، آن گونه نیست که تنها به خاطر خارج شدن یکی از اطراف علم اجمالی از محل ابتلا و یا نداشتن انگیزه بر انجام آن، تکلیف معلوم، از قطعی بودن بیفتد و به اصطلاح براءت جاری شود. «فتحصل من جمیع ما ذکرنا ان الخروج عن محل الابتلاء لایوجب نقصاناً فی التکلیف ولا بد من الخروج من عهده بترک ما یکون فی محل الابتلاء.» (۳۶) از آنچه گفته آمد، چنین به دست می آید: خارج شدن از محل ابتلا در تکلیف کاستی ایجاد نمی کند، از این روی، برای انجام این تکلیف باید از آنچه که مورد نیاز است، پرهیز کرد. در مثل، اگر دو جامه داشتیم که احتمال نجس بودن در هر یک از آن دو می دادیم و برای ما روشن بود که یکی از آن دو آلوده است، به هر دلیلی یکی از آن دو جامه آلوده در اختیار ما نیست، آیا می توان

در جامه دیگر حکم به پاکی کرد و از آن استفاده کرد یا نه؟ امام خمینی می نویسد: در این صورت هم، باز تکلیف بر عهده است و باید از این جامه ای که در دسترس است پرهیز شود و مورد استفاده در امور عبادی قرار نگیرد. و این دیدگاه در برابر دیدگاهی است که حکم به براءت شرعی و عقلی می کند و استفاده از آن جامه را در این صورت روا و بی مانع می شمرد. پی نوشتها: ۱. «انوار الهدایه فی التعلیقہ علی الکفایه» امام خمینی، ج ۳۱۷/۱، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. ۲. «الرسائل»، امام خمینی، ج ۹۶/۲، چاپخانه مهر، قم. ۳. «منهاج الوصول الی علم الاصول»، امام خمینی، ج ۱۶/۱، مؤسسه تنظیم و نشر آثار. ۴. «تحریرات فی الاصول»، تحقیق بحار، ج ۴۲/۳، وزارت ارشاد اسلامی. ۵. همان ۴۷۳/۱. ۶. همان، ج ۳۱۷/۵، (هشت جلدی) مؤسسه تنظیم و نشر آثار. ۷. همان، ج ۴۵۵/۳، ج ۱۰۰/۲. (چاپ قدیم) ۸. همان، ج ۵۴۱/۲. ۹. «طلب و اراده» ترجمه و شرح سید احمد فهری ۹/۱، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران. ۱۰. «فرهنگ معین». ۱۱. «فلسفه قانونگذاری در اسلام»، محمصانی ۱۲/۱، ترجمه امیرکبیر. ۱۲. همان. ۱۳. «ترمینولوژی حقوق»، جعفری لنگرودی ۵۱۸/۱، کتابخانه گنج دانش. ۱۴. «فلسفه قانونگذاری در اسلام» ۱۴/۱. ۱۵. «مناهج الوصول»، امام خمینی، ج ۲۷/۲. ۱۶. همان ۶۰/۱. ۱۷. «انوار الهدایه علی التعلیقہ علی الکفایه»، امام خمینی، ج ۲۱۵/۲، مؤسسه تنظیم و نشر آثار. ۱۸. «مناهج الوصول»، ج ۶۰/۲. ۱۹. «محاضرات فی اصول الفقه»، سید ابوالقاسم خوئی، ج ۳. انتشارات امام موسی صدر. ۲۰. همان مدرک ۵۰/۱. ۲۱. همان مدرک ۵۲/۱. ۲۳. «مناهج الوصول»، ج ۲۳/۳. ۲۴. همان ۲۷/۱. ۲۵. همان ۳۰/۱. ۲۶. مجله «حوزه»، شماره ۷۶ ۱۰۱/۷۷. ۲۷. «اصول الفقه»، مظفر، ج ۲۷۵/۱، نشر دانش اسلامی. ۲۸. «فوائد الاصول»، تقریرات درسی میرزا محمد حسین نائینی غروی، گردآورده کاظمی، ج ۳۴۸/۱، انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین، قم. ۲۹. «مناهج الوصول»، ج ۲۵/۲۳. ۳۰. همان ۲۸۹/۱. ۳۱. همان ۲۹۰/۱. ۳۲. «فوائد الاصول»، تقریرات درسی میرزای نائینی، گردآورده کاظمی خراسانی. ۳۳. «انوار الهدایه»، امام خمینی، ج ۴۲/۲. ۳۴. همان ۲۱۵/۱. ۳۵. همان ۲۱۶/۱. ۳۶. همان ۲۱۸/۱. منابع مقاله: مجله فقه، شماره ۲۱ و ۲۲، یعقوبی، ابوالقاسم؛

تاویل قرآن از دیدگاه امام خمینی (ره)

تاویل قرآن از دیدگاه امام خمینی (ره) این مقاله پس از بیان معنی تاویل قرآن کریم به ضرورت آن از نظر عقلی و نقلی پرداخته و دیدگاههای مختلف مسلمانان را در مورد تاویل بیان کرده است. آنگاه به تفاوت تاویل و تفسیر پرداخته و چون تاویل را قسیم تفسیر دانسته است، هیچکدام از تاویلات عرفانی را تفسیر به رای نشمرده است. سپس روش امام خمینی در تاویل قرآن را تطابق دادن بین کتاب تدوین و کتاب تکوین دانسته است و نمونه هایی را به عنوان شاهد بر این روش بیان کرده است. کلید واژه ها: تاویل، تفسیر، تشبیه و تنزیه، راسخان در علم، کتاب آفاقی، کتاب انفسی، کتاب تدوینی. ۱. مقدمه تفسیر قرآن کریم از همان ابتدای نزول مورد توجه مسلمانان بوده و هر کس باندازه فهم و استعداد خود به شرح و توضیح آیات شریفه اهتمام می ورزید. ولی مساله تاویل قرآن - با آنکه مکرر در آیات شریفه بیان شده است - همیشه با نوعی تردید و شک همراه بوده و دیدگاههای غیر معتدل در مورد آن اظهار شده است. به همین جهت ما ابتدا ضرورت تاویل و تفاوت آن را با تفسیر بیان کرده و سپس دیدگاههای امام خمینی را در مساله تاویل قرآن توضیح می دهیم. ۲. ضرورت تاویل تاویل در لغت پایان و سرانجام چیزی را گویند و در روایات باطن قرآن را تاویل آن دانسته اند. مثلا در روایات متعددی آمده است که قرآن دارای ظاهر و باطنی است (۱) و در روایات دیگری آمده است که: «ظهره تنزیه و بطنه تاویله (۲)» باطن قرآن همان تاویل آن است. و اما قرآن کریم در سوره آل عمران تنها به وجود تاویل برای تمام قرآن یا برای آیات متشابه و اینکه آن تاویل را غیر از خداوند و راسخان در علم کسی نمی داند، تصریح شده است. (آل عمران، آیه ۷) ولی از آیه شریفه «یوم یاتی تاویله» (اعراف، آیه ۷) و «هذا تاویل رؤیای من قبل» (یوسف، آیه) استفاده می شود که تاویل همان واقعیت خارجی است که فراتر از الفاظ و عبارتهاست. نفس ظهور امام زمان علیه السلام و یا روز قیامت تاویل

قرآن است و نیز آمدن حضرت یعقوب با همسر و فرزندان خود نزد حضرت یوسف علیه السلام تاویل آن خواب حضرت یوسف است. مرحوم سید حیدر آملی می گوید: «تاویل قرآن عقلا و نقلا واجب است» (۳). متأسفانه پس از این عبارت قسمتی از کتاب او از بین رفته است و دلیل او بر این مدعا معلوم نیست، اما می توان ادعا کرد که آیات فراوانی در قرآن کریم وجود دارد که اگر این آیات تاویل نشوند و بر واقعیاتی فراتر از الفاظ و عبارتها حمل نشوند، تشبیه و تجسیم لازم آمده و نسبتهای ناروا به خدای متعال داده خواهد شد. عبارت هایی از قبیل «وجه الله»، «یدالله»، «جنب الله»، «روح الله»، «نفس»، «سمع»، «بصر»، «قول»، «کلام»، «معجی»، «استواء»، «غضب»، «سخط»، «مکر»، «استهزاء»، «خدعه»، «نسیان» و... در قرآن کریم و روایات بکار رفته و معمولا این کلمات با لوازم مادی به کار می روند و نسبت دادن آنها به خدای متعال معنایی غیر از معنای معهود ذهنی را می طلبد. ملا صدرا دیدگاههای مختلف را در باب تاویل آیات متشابهی که اثبات ید یا استواء بر عرش نموده است چنین گزارش نموده است: «روش اهل لغت و اهل حدیث حنبلیان آن است که به ظاهر الفاظ تمسک می کنند، هر چند بر خلاف عقل باشد. ولی روش اصحاب فکر آن است که این آیات را طوری تاویل نمایند که با فکر آنان هماهنگ باشد. معتزلیان در مباحث مربوط به مبدا طرفدار تزیه بوده و این آیات را تاویل می کنند، ولی در مباحث مربوط به معاد این الفاظ را بر همان ظاهر خود ابقامی نمایند، اما روش صحیح آن است که این آیات نه بر تشبیه و نه بر تزیه حمل نشود» (۴). وهابیان هرگز به سراغ تاویل نمی روند. عبدالعزیز بن باز می گوید: «ما معتقدیم که خداوند صورتی دارای جلال و جمال داشته و نیز معتقد هستیم که خداوند دو چشم حقیقی دارد و به اتفاق اهل سنت چشمان خداوند دو عدد است و نیز معتقد هستیم که خداوند دو دست بزرگ و با کرامت دارد» (۵). چنانکه روشن است این کلام بر تشبیه خداوند به خلق و جسمانی معرفی کردن خدای متعال و در نتیجه محدود شدن خداوند و ترکیب و همراه نقص دانستن صراحت دارد و انکار تاویل نتیجه ای غیر از این نخواهد داشت. برخی نیز گفته اند «تاویل قرآن کریم اصلا جایز نیست و آن را تنها در سه حدیث پذیرفته اند: ۱- الحجر الاسود یمین الله فی الارض، حجر اسود دست راست خدا در زمین است؛ ۲- قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن، دل مؤمن میان دوانگشت از انگشتان خدای مهربان است؛ ۳- انی لاجد نفس الرحمان من جانب الیمن» (۶)؛ من دم خدای مهربان را از سمت یمن می یابم با توجه به آنچه گذشت روشن شد که چهار نظر مشهور در باب تاویل قرآن وجود دارد: ۱- افراط برخی از معتزله و نیمه فیلسوفانی که تمام آیات مربوط به توحید و معاد را تاویل و بر غیر ظاهرشان حمل می نمایند. ۲- تفریط حنبلیان که تمام ظواهر الفاظ را پذیرفته و بر همان معنای ظاهر الفاظ حمل کرده اند؛ گویا که قرآن هرگز تاویل ندارد. ۳- نیمه اعتدال که در میان عالمان شیعی نیز دیده می شود که آیات مربوط به توحید را تاویل می کنند، اما آنچه را مربوط به معاد و نعمت های بهشت یا عذاب جهنم است بر ظاهر آن حمل می کنند. ۴- اعتدال واقعی: محی الدین ابن عربی می گوید: «هر صورت حسی دارای یک روح معنوی است و صورت حسی آن ظاهر، و روح معنوی آن باطن است و صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی، به این جهت باید همیشه بین ظاهر و باطن جمع نمود و مقصود از عبرت نیز همین عبور از ظاهر به باطن است و آنانکه بر ظاهر جمودی و رزند، از صورت ظاهر هرگز عبور ننموده و عبرت گرفتن را تنها به تعجب نمودن منحصر دانسته اند» (۷). فقهای بزرگ معمولا در برابر تاویل موضع منفی گرفته و باب تاویل قرآن را بسته اند، شاید بتوان گفت حق نیز با آنان است، زیرا مدعیان دروغگو در اینجا فراوان است و برخی برای آنکه دست برداشتن خود از ظواهر شرع را توجیه نمایند به سراغ تاویل می روند. در عین حال باید گفت: گرچه سوء استفاده از آن نیز فراوان بوده است، اصل تاویل حق و غیر قابل انکار است. ۳. تفاوت تفسیر و تاویل تفسیر آشکار کردن مراد و معنای الفاظ است، بویژه الفاظی که مدلول آنها روشن نباشد. امام خمینی می فرماید: «به طور کلی معنای تفسیر آن است که شرح مقاصد آن کتاب را بنماید و مهم، بیان منظور صاحب کتاب باشد. این کتاب شریف که به شهادت خدای تعالی کتاب هدایت و تعلیم است و نور طریق انسانیت است باید مفسر در هر قصه از قصص آن بلکه هر آیه از آیات آن جهت اهتداء به عالم غیب و حیث راهنمایی به طریق سعادت و سلوک طریق معرفت و انسانیت را به متعلم بفهماند. مفسر وقتی

مقصد از نزول را به ما بفهماند مفسر است نه سبب نزول آن طور که در تفاسیر وارد است (۸). اگر معنای تفاسیر همان باشد که امام خمینی ادعا کرده است باید گفت: «تاکنون تفسیری برای کتاب خدا نوشته نشده است» (۹). زیرا آنگونه که امام خمینی فرموده است. فراگیری نکته های بدیع و بیان و وجوه اعجاز و شان نزول آیات و زمان نزول و مکی و مدنی و اختلاف قراءات و اختلافات مفسرین و یادگیری قصص و حکایات و اطلاع از تاریخ گذشتگان همه اینها از مقصود و مراد واقعی قرآن به دور است و حتی موجب حجاب و غفلت از قرآن کریم می باشد (۱۰) تفسیر حقیقی قرآن وظیفه اصلی است و از عهده انسانهای ضعیف خارج است و آنچه که ذکر می شود تنها به عنوان احتمالی بیش نیست (۱۱)، و هر کدام در جای خود خوب است اما نباید به آنها بسنده نمود و مقصود قرآن را به آن منحصر دانست (۱۲). از این کلمات که از حضرت امام خمینی نقل شد، استفاده می شود که مراد ایشان از تفسیر قرآن معنای اصطلاحی نیست. وقتی می فرماید: تاکنون برای قرآن تفسیر نوشته نشده است مراد تفسیر باطن قرآن و مقصود واقعی آن است زولی تفسیر به معنای توضیح الفاظ و مفردات و آیات قرآن کریم بسیار است و فراوان نوشته شده است. به هر حال از روایات فراوانی استفاده می شود که تاویل قرآن غیر از تفسیر آن است و نسبت منطقی آنها تباین است نه عموم مطلق. مثل: «یا حکم ان لهذا تاویلا و تفسیرا رای حکم این تاویل و تفسیری دارد» (۱۳)، و «... علمنی تاویلها و تفسیرها تاویل و تفسیر آن را به من بیاموز» (۱۴)، «ظهره تنزیله و بطنه تاویله ظاهرش تنزیل آن و باطنش تاویل آن است» (۱۵)، البته گاهی تاویل و تفسیر به جای یکدیگر بکار می روند مثلا از ابن عباس نقل شده است که: «تفسیر بر چهار قسم است: ۱ - آنچه را که هر کس باید بداند. ۲ - ظرفتهای کلام که عرب آن را می فهمد. ۳ - آنچه را که فقط عالمان می فهمند. ۴ - آنچه را که جز خداوند کسی نمی داند» (۱۶). قسم سوم و چهارم تفسیر در این کلام ابن عباس همان تاویل است که به خدای متعال و راسخان در علم اختصاص دارد. سید حیدر آملی تفسیر را در مقابل تاویل دانسته و می فرماید: «تفسیر یعنی بحث از کیفیت، اسباب و شان نزول آیات و امثال آن و این جایز نیست، مگر آنکه روایت درستی در مورد آن آمده باشد ولی تاویل به معنای صرف نمودن آیات به معنای مناسب آن است و این بر عالمان ممنوع نیست به شرط آنکه با قرآن و سنت موافق باشد» (۱۷). عبد الرزاق کاشانی نیز در ابتدای تاویلات خود تفسیر را در مقابل تاویل قرار داده است. (۱۸) از آنچه گذشت روشن گردید که: ۱ - تفسیر به عبارت و الفاظ و توضیح واژه ها ارتباط دارد، و تاویل به واقعیت مربوط است و در بیان مصداقهای خارجی و حقیقت عینی آیات است. ۲ - تفسیر به مشکلات و الفاظ غریب قرآن و غوامض آیات اختصاص دارد زولی تاویل تمام قرآن فرا می گیرد و هر آیه ای یک صورت ظاهری و یک باطن دارد که صورت باطن همان تاویل و حقیقت خارجی آیه است ۳ - احتمال دارد که تفسیر به احکام قرآن اختصاص داشته باشد (۱۹)، ولی تاویل همه آیات را اعم از احکام و غیر آنها در بر بگیرد (۲۰). ۴ - دانش تفسیر برای هر کسی که با علوم ادبی و حدیث و علوم قرآن آشنا باشد ممکن است زولی دانستن تاویل قرآن تنها برای راسخان در علم میسر است. ۵ - تفسیر بر دو قسم است: صحیح و باطل. تفسیر باطل همان تفسیر به رای است که محظور و ممنوع است. تاویل نیز بر دو قسم است: به حق و به باطل. تاویل به حق آن است که به هدایت و ارشاد مربوط بوده و گوینده آن راسخان در علم باشد. و تاویل به باطل تاویل اهل زیغ و اهواء است که به منظور فتنه و خراب کردن دین و اعتقادات مردم آیات متشابه را به دلخواه خود تاویل می کنند. از آنچه گذشت روشن شد که استفاده های عرفانی بزرگانی چون محی الدین، قونوی، سید حیدر آملی و امام خمینی از آیات شریفه قرآن هرگز تفسیر قرآن نیست تا کسی توهم کند که جزء تفسیر به رای باشد. امام خمینی پس از آنکه غور در صورت ظاهری قرآن را ماندگاری در زمین و از سوسه های شیطانی دانسته می فرماید: «یکی دیگر از حجب که مانع از استفاده از این صحیفه نورانیه است اعتقاد به آن است که جز آنکه مفسرین نوشته یا فهمیده اند کسی را حق استفاده از قرآن شریف نیست، و تفکر و تدبر در آیات شریفه را به تفسیر به رای که ممنوع است اشتباه نموده اند و بواسطه این رای فاسد و عقیده باطل قرآن شریف را از جمیع فنون استفاده عاری نموده و آن را به کلی مهجور نموده اند، در صورتی که استفادات اخلاقی و ایمانی و عرفانی به هیچ وجه مربوط به تفسیر نیست تا تفسیر به رای

باشد... مثلاً- اگر کسی از قول خدای تعالی «الحمد لله رب العالمین» که حصر جمیع محامد و اختصاص تمامی آن است به حق تعالی استفاده توحید افعالی کند و بگوید از آیه شریفه استفاده شود که هر کمال و جمال و هر عزت و جلالی که در عالم است و چشم احوال و قلب محجوب به موجودات نسبت می دهد از حق تعالی است، و هیچ موجودی را از خود چیزی نیست و لذا محمدمت و ثنا خاص به حق است و کسی را در آن شرکت نیست. این چه مربوط به تفسیر است؟! تا اسمش تفسیر به رای باشد یا نباشد الی غیر ذلک از اموری که از لوازم کلام استفاده شود که مربوط به تفسیر به هیچ وجه نیست (۲۱)». اکنون که جدایی تاویل از تفسیر به رای روشن شد روش حضرت امام را در تاویل قرآن کریم بیان می کنیم. تاویل قرآن آن چنان گریزناپذیر است که به نظر امام خمینی آنانکه از تاویل پرهیز می کنند خود به تاویلی دیگر گرفتار شده اند. ایشان در بحث از تسیح موجودات می فرماید: «محبوبین از اهل فلسفه عامیه و اهل ظاهر که منطبق موجودات را نیافته اند به تاویل و توجیه پرداخته اند، و عجب آن است که اهل ظاهر که به اهل فلسفه طعن زنند که تاویل کتاب خدا کنند، به حسب عقل خود در این موارد، خود تاویل این همه آیات صریحه و احادیث صحیحه کنند، به مجرد آنکه نطق موجودات را نیافته اند، با آنکه برهانی در دست ندارند پس تاویل قرآن را بی برهان و به مجرد استبعاد کنند (۲۲)». در طول تاریخ نیز افرادی بوده اند که از تاویل قرآن سوء استفاده کرده و تاویلات غلط و نادرستی را به قرآن کریم نسبت داده اند، (۲۳) و حضرت امام در این عبارت به منشا اشتباه آنان اشاره کرده که هر کس به عمق فلسفه پی نبرده باشد یا تنها اهل ظاهر و حس باشد و یا در تاویلات خود از برهان و استدلال دوری کند گرفتار تاویلات غلطو گمراهانه و هوا پرستانه می گردد بنابراین تاویل کننده قرآن باید اهل «فلسفه عالی» و نه «فلسفه عامیه» بوده و با برهان و دل و معرفت و مشاهده به تاویل قرآن برسد. روش حضرت امام در تاویل قرآن بر یک اصل استوار قرار دارد و آن تطابق بین کتاب تدوین و کتاب تکوین و کتاب انفس است. اگر جان انسان را کتابی از کتابهای الهی و جهان خارج را نیز کتاب تکوینی و قرآن کریم را کتاب تدوینی الهی بدانیم، همانگونه که از آیات شریفه قرآن و روایات و ادب فارسی به خوبی بدست می آید، در این صورت تاویل قرآن به معنای بیان تطابق کتاب تدوین با کتاب تکوین است. همانگونه که سید حیدر آملی نیز به آن تصریح کرده است. (۲۴) تمام تاویلات امام خمینی نیز بر این اساس بوده و همیشه قرآن را با کتاب تکوین مطابقت می دهد، که به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم: الف: شاید سر خطیئه آدم علیه السلام توجه به کثرت اسمائی است که روح شجره منیه است. (۲۵) ب: در تفسیر و بلکه تاویل آیه شریفه «قل هو الله احد» می فرماید: «ممکن است که «هو» اشاره باشد به مقام فیض اقدس که ذات اسماء ذاتیه است و «الله» اشاره به مقام احدیت جمع اسمائی که حضرت اسم اعظم است و «احد» اشاره به مقام احدیت باشد و بنابراین آیه شریفه در صدد اثبات آن است که این مقامات ثلاثه در عین حال که در مقام تکثیر اسمائی کثرت دارند، به حسب حقیقت در غایت وحدت هستند و تجلی به فیض اقدس به حسب مقام ظهور «الله» است و به حسب مقام بطون «احد» است و شاید «هو» اشاره به مقام ذات باشد و چون «هو» اشاره غیبیه است در حقیقت اشاره به مجهول است و «الله» و «احد» اشاره به مقام واحدیت و احدیت باشد پس ذات را که مجهول مطلق است معرفی فرماید به اسماء ذاتیه و اسماء واحدیت صفاتی، و در حقیقت اشاره به آن است که ذات غیب است و دست آمال از آن کوتاه است و صرف عمر در تفکر در ذات موجب ضلالت است و آنچه مورد معرفت اهل الله و علم عالمین بالله است واحدیت و احدیت است. و واحدیت برای عامه اهل الله و احدیت برای خلص از اهل الله است» (۲۶). ج: در تاویل ضمیر غایب در «انا انزلناه فی لیلۃ القدر» می فرماید: «قرآن قبل از تنزل به این نشاء در مقام و کینونت علمی در حضرت غیبیه به تکلم ذاتی بوده به احدیت جمع و ضمیر غایب اشاره به آن مقام است». (۲۷) د: در تاویل سوره مبارکه حمد نیز فرموده: «سوره حمد جمیع سلسله وجود است عینا و عملا و تحققا و سلوکا» (۲۸) و آنگاه توضیح داده است که چگونه کلمات سوره حمد به همه عالم تکوین از ابتداء تا انتهاء و همه عوالم مجردات و مادیات اشاره دارد، و این هم به طریق اجمال است و هم تفصیل. به هر حال تاویل قرآن اگر صحیح و همراه با برهان بوده و با معارف قرآنی هماهنگ باشد می تواند به آن هدف اصلی که هدایت است منتهی شود و ارتباط بین آیات شریفه

را برقرار کند رُبّه عنوان مثال وقتی می فرماید: «و من اعرض عن ذکرى فان له معيشةً ضنكاً و نحشره يوم القيامة اعمى رُو هر که از یاد من رو بگرداند، زندگانی تنگی دارد و روز رستاخیز او را کور محشور می کنیم» (طه، آیه ۱۲۴) و یا «و من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى رُو هر که در اینجا کور باشد، در آخرت هم کوراست» (اسراء، آیه ۷۲). روشن است که بین ذکر خدا و چشم سر مناسبتی نیست رُپس باید مراد از چشم در اینجا چشم دل باشد، و مراد از کوری حجابهای دل باشد که مانع از رؤیت و مشاهده است، و مراد از ذکر معرفتی باشد که از راه کشف و شهود بدست می آید رُبر این اساس اعراض از ذکر با کوری دل مناسبت کامل دارد. نیز آیه شریفه «یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله (رُزمر، ۵۶) افسوس بر من که در اطاعت خدا کوتاهی کردم». در هنگام تفسیر باید اینگونه معنا شود که این اظهار تاسف و حسرت از کوتاهی در اطاعت خدا و تحصیل رضایت اوست رُولی تاویل آن امام معصوم است و مقصود اظهار تاسف و حسرت از کوتاهی در معرفت امام و اطاعت از امام می باشد. در پایان ذکر این نکته نیز لازم است که چون طبق دلیل عقلی و نقلی و نیز کشف و شهود تاویل قرآن مخصوص معصومین علیهم السلام است که راسخان در علم هستند، هر کس غیر از آنان بخواهد قرآن را تاویل کند، باید احتیاط را از دست نداده و تمام آنچه را ذکر می کند، تنها به عنوان احتمالی در معنی و حقیقت آیات ذکر کند و چیزی را به صورت قطعی به کتاب خداوند نسبت ندهد رُآنگونه که روش حضرت امام خمینی نیز بوده است. منابع ۱. «تفسیر العیاشی» محمد بن مسعود سمرقندی، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، مکتبه علمیه اسلامیة، تهران، ۱۳۸۱ق، ج ۱، ص ۲ و «علل الشرایع» محمد بن علی بن الحسین، شیخ صدوق، کتابفروشی داوری، قم، ۱۳۸۵ق، ص ۶۰۶ و «الکافی» محمد بن یعقوب کلینی، تصحیح علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۳ش، ج ۴، ص ۵۴۹، ح ۲.۴. «بصائر الدرجات» محمد بن حسن صفار، تصحیح میرزا محسن کوچه باغی، کتابخانه آیه الله مرعشی، قم، ۱۴۰۴ق، ص ۱۹۶، ح ۷. ۳. «تفسیر المحيط الاعظم و البحر الفخیم فی تاویل کتاب الله العزیز المحکم» ج ۱، ص ۲۰۳. ۴. «مفاتیح الغیب» محمد بن ابراهیم شیرازی، تصحیح محمد خواجهی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳ش، ص ۷۴. ۵. «عقیده اهل السنه و الجماعه» «اعلاء عبد العزیز بن باز، تالیف محمد بن صالح العثیمین، دارالوطن، ریاض، ۱۴۱۴ق، ص ۵. ۶. این قول را ملا- صدرا در مفاتیح الغیب ص ۸۵ از بعض اصحاب احمد بن حنبل نقل کرده است. ۷. «الفتوحات المکیه» محی الدین بن عربی، تصحیح عثمان یحیی، المجلس الاعلی للثقافه، قاهره، ۱۴۰۵ق، باب ۵۰، ج ۸۰، ص ۲۱۲. ۸. «آداب الصلاة» امام خمینی، به اهتمام سید احمد فهری، موسسه چاپ و انتشارات استان قدس رضوی، مشهد، چاپ دوم، ۱۳۶۶ش، ص ۲۱۲. ۹. همان، ص ۲۱۲. ۱۰. همان. ۱۱. همان، ص ۹۲. ۱۲. همان، ص ۲۰۵. ۱۳. «بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمة الاطهار علیهم السلام» علامه محمد باقر مجلسی، انتشارات اسلامیة، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش، ج ۱۴، ص ۱۹۲. ۱۴. همان، ج ۳۶، ص ۲۵۷. ۱۵. همان، ج ۹۲، ص ۹۷. ۱۶. «تفسیر المحيط الاعظم و البحر الضخم فی تاویل کتاب الله العزیز المحکم» سید حیدر آملی، تصحیح سید محسن موسوی تبریزی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۳۹. ۱۷. «تفسیر المحيط الاعظم» ج ۱، ص ۲۳۲. ۱۸. «تفسیر القرآن الکریم» منسوب به محی الدین بن عربی، تصحیح مصطفی غالب، انتشارات ناصر خسرو، تهران، بی تا، ج ۱، ص ۴. ۱۹. «آداب الصلاة»، ص ۲۲۱. ۲۰. در «بحار الانوار» ج ۸۲، ص ۲۷۰ و ج ۸۴، ص ۲۵۴ آمده است که همه چیز حتی تک تک اجزای نماز دارای تاویل می باشند. ۲۱. «آداب الصلاة» ص ۲۲۰. ۲۲. همان، ص ۲۸۱. ۲۳. «بحار الانوار» ج ۹۳، ص ۹۵. ۲۴. معنی تاویل عرفانی تطبیق کتاب تدوینی با کتاب آفاقی است. «تفسیر المحيط الاعظم» ج ۱، ص ۲۴۰. ۲۵. «آداب الصلاة» ص ۳۰۵. ۲۶. همان، ص ۳۳۲. ۲۷. همان، ص ۳۴۹. ۲۸. «سر الصلاة» ص ۸۶. منابع مقاله: صحیفه مبین، شماره ۵۰، عابدی، احمد؛

مبانی رجالی امام خمینی (ره) قسمت اول

مبانی رجالی امام خمینی (ره) قسمت اول مقدمه الف) ضرورت بحث شاید در نظر ابتدایی، چنین تصور شود که با توجه به اینکه

امام خمینی (ره) تالیف مستقلی در علم رجال از خود به جای نگذاشته است، از مبانی رجالی منسجمی نیز برخوردار نیست، و ممکن است عده ای نیز این مسئله را بهانه ای برای خدشه در مبانی فقهی امام (ره) قرار دهند و بدین وسیله، نظرهای فقهی ایشان و حتی در مواردی نظریه ولایت فقیه را که امام (ره) در اثبات آن از روایات نیز استفاده می کند، زیر سؤال ببرند. حتی ممکن است قدم را از این هم فراتر گذاشته و در کمال اجتهاد امام (ره) خدشه کنند، باین استدلال که امام (ره) خود، در بیان شرایط اجتهاد، نیاز به علم رجال را اجمالا متذکر شده است. (۱) رد این گونه خدشه ها و شبهات، جز با تحقیقی میدانی در آثار فقهی استدلالی امام (ره) امکان پذیر نیست زیرا امام (ره) در این دسته از آثار خود، هنگام اتخاذ فتوایی خاص در مسائل مختلف، ضمن نقد و بررسی ادله مسئله، به مسائل رجالی نیز نظر داشته و با توجه به مبانی رجالی، فتوای خود را برگزیده است. پس از این تحقیق، روشن خواهد شد که امام (ره)، دارای چنان مبانی و روش رجالی محکم و منسجمی است که نمونه آن را در آثار دیگر فقها (حتی آنان که خود دارای کتب رجالی هستند)، کمتر می توان مشاهده کرد. در بیان انسجام مبانی رجالی، تذکر این نکته کافی است که با آنکه کتب استدلالی فقهی امام (ره) در طول سالها به نگارش درآمده، اما بجز مواردی اندک (آن هم در مورد اشخاص و نه مبانی)، تعارضی در این مبانی به چشم نمی خورد. در اینجا این احتمال تقویت می شود که امام (ره) یا دارای حافظه ای بسیار قوی بوده، به گونه ای که مبانی خود در علم رجال و نیز آرای خود را در باب رجال اسناد از یاد نمی برده است و یا آنکه یادداشت ها یا جزوه ای مدون درباره این مبانی داشته که به دست ما نرسیده است. مقاله حاضر، سعی دارد با توجه به وسع خود و نیز قلت بضاعت نگارنده آن، گوشه هایی از مبانی و آرای رجالی امام (ره) را به نمایش گذارد. به امید آنکه بزرگان این فن، با جمع آوری همه آنها، موسوعه ای رجالی از آثار آن بزرگوار تهیه نمایند و بدین ترتیب، پرده از گوشه ای دیگر از دانش آن روشن ضمیر بردارند. ب) تبیین موضوع موضوع بحث، عبارت است از: (بررسی مبانی رجالی امام خمینی «ره») و با توجه به آنکه علم رجال، مباحث خود را عمدتاً در زمینه نقد و بررسی احوال رجال واقع در سلسله اسناد روایات (۲) متمرکز می کند، ما هم با همین دیدگاه به بررسی آرای رجالی امام (ره) می پردازیم و حتی الامکان، از ورود در مباحث غیر رجالی، همچون مباحث مربوط به علم درایه، خودداری می کنیم، اما از آنجا که بعضی از مباحث غیر رجالی، همچون بحث از حجیت (خبر ثقه) یا (خبر موثوق الصدور)، نقش عمده ای در مباحث رجالی به طور مستقیم یا غیر مستقیم دارد، ناچار به بیان دیدگاه امام (ره) در آن موارد نیز می پردازیم. همچنین با توجه به آنکه بررسی کتب روایی اصحاب حدیث و بخصوص کتب قدما به گونه ای به بررسی اسناد ۲ مرتبط می گردد، در بخشی جداگانه به بیان دیدگاه امام (ره) در مورد این کتب، خواهیم پرداخت. ج) روش بحث روش بحث، تا جای ممکن، گزارشی است و از نقد و بررسی آرای و مبانی امام (ره) و بحث در صحت و سقم آنها خودداری می شود. د) منابع منابع بحث، عمدتاً آثار فقهی و بعضاً آثار اصولی امام (ره) است که به ترتیب تاریخ تالیف، به معرفی آنها می پردازیم: ۱. آثار فقهی الف) کتاب الطهاره این کتاب، در سه جلد و در زمان حضور امام (ره) در قم به نگارش درآمد که حاصل بحثهای درس خارج ایشان در این موضوع بود. تاریخ اتمام جلد اول، ۲۲ ربیع الاول سال ۱۳۷۶ق، ۲ و تاریخ اتمام جلد سوم، ۲۸ ذی القعدة سال ۱۳۷۷ق، است. (۳) ب) الخلل فی الصلاه این کتاب نیز مجموعه درسهای خارج امام (ره) در قم است که به قلم ایشان در یک جلد به نگارش درآمده است. ج) المکاسب المحرمه این کتاب نیز مجموعه درسهای خارج فقه امام (ره) در قم است که آن را در دو جلد به نگارش درآورده است. ایشان خود، تاریخ اتمام نگارش جلد دوم را هشتم جمادی اول سال ۱۳۸۰ق، بیان نموده است. (۴) کتاب البیع این کتاب، حاصل درسهای خارج فقه ایشان در دوران تبعید در نجف اشرف است. تاریخ اتمام نگارش جلد پنجم کتاب، پانزدهم جمادی اول سال ۱۳۹۶ق، است. (۵) ۲. آثار اصولی الف) انوار الهدایه فی التعلیقه علی الکفایه این کتاب، حاوی آرای اصولی امام (ره) است که به صورت تعلیقه بر (کفایه الاصول) نوشته شده و اخیراً توسط موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) در دو جلد به چاپ رسیده است. امام (ره) خود، تاریخ اتمام این اثر را یازدهم رمضان سال ۱۳۶۸ق، ذکر کرده است. (۶) ب) الرسائل این کتاب، حاوی بحث و بررسی درباره بعضی از مسائل

اصولی، همچون استصحاب و تعادل و تراجیح و نیز بعضی از قواعد فقهی (همچون قاعده لاضرر) است که به قلم ایشان به نگارش درآمده و توسط یکی از شاگردانش به نام مجتبی طهرانی، تصحیح و تحقیق شده و برای اولین بار در سال ۱۳۸۵ق، در دو جلد عرضه شده است. اخیراً نیز موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)، تحقیق جداگانه‌ای در مورد رساله‌های مختلف این مجموعه نموده و بعضی از آنها را عرضه کرده است. تاریخ نگارش اولین رساله این مجموعه، یعنی قاعده لاضرر، اول جمادی اول سال ۱۳۶۸ق، (۷) و تاریخ نگارش آخرین رساله آن، یعنی (التقیه)، ۲۷ شعبان سال ۱۳۷۳ق، است. (۸) در پایان این بخش، تذکر دو نکته لازم است: اول آنکه با توجه به سنخیت بحث، آثار دیگر امام (ره)، همچون آثار فلسفی و عرفانی ایشان را مورد توجه قرار ندادیم. دوم آنکه در کتب فقهی و اصولی امام (ره)، کتبی را گزینش نمودیم که به قلم ایشان به نگارش درآمده بوده و از کتبی (همچون تهذیب الاصول) که تقریرات درس ایشان و به قلم شاگردانش بود، صرف نظر کردیم؛ علاوه بر اینکه در این گونه کتب و نیز بعضی از دیگر کتب اصولی امام (ره)، همچون (مناهج الوصول الی علم الاصول)، مطالب کمتری درباره بحث مورد نظر یافت می‌شود. ه) فصول بحث برای آنکه بحث، شکل منظم‌تری به خود بگیرد، آن را طی فصول زیر مرتب می‌نماییم و در هر فصل، نظر امام (ره) را در موارد مختلف بیان می‌کنیم: (۱) کلیات، (۲) توثیقات خاص، (۳) توثیقات عام، (۴) کتب، (۵) اشخاص. فصل اول: کلیات منظور از کلیات، یا مبادی رجالی است که در فصلهای آینده نمی‌گنجد و یا مراد، بحثهای درایه‌ای است که به نحوی در علم رجال، تاثیر می‌گذارد. الف) نیاز به علم رجال یکی از بحثهایی که معمولاً در مقدمه کتب رجالی مطرح می‌شود، اثبات نیاز به علم رجال است که در آن با ادله مختلف، این نیاز را ثابت کرده، به شبهات مخالفان، پاسخ می‌دهند. (۹) مخالفان این مطلب، اخباریان هستند که با ادعاهایی همچون قطعیت صدور اخبار کتب اربعه، این نیاز را منتفی می‌دانند و در مقابل آنها، بیشتر اصولیان قرار دارند که این ادعاها را رد کرده، با ادله‌ای نیاز به علم رجال را اثبات می‌کنند؛ گرچه عملاً بسیاری از آنها فرصت غور در مسائل رجالی را پیدا نمی‌کنند. امام (ره) نیز در اینجا مشی اصولی دارد و به گونه‌ای کلی و بدون استدلال، این نیاز را این چنین بیان می‌کند: و منها (ای من شرائط الاجتهاد) علم الرجال بمقدار یحتاج الیه فی تشخیص الروایات، ولو بالکتب المعده له حال الاستنباط و ما قیل من عدم الاحتیاج الیه لقطعیه صدور ما فی الکتب الاربعه او شهاده مصنفیها بصحه جمیعها او غیر ذلک کما تری. (۱۰) ب) توجه امام (ره) به طبقات رجال یکی از علومی که در حوزه‌های شیعه کمتر مورد توجه قرار گرفته، علم طبقات رجال یا شناخت طبقات روات است که به وسیله آن، امکان عادی روایت راویان از مشایخ یا امام معصوم (ع) کشف می‌شود و اموری همچون ارسال یا عدم ارسال روایات، تمیز مشترکان و... روشن می‌گردد. (۱۱) با مراجعه به کتب فقهی امام (ره)، به مواردی برخورد می‌کنیم که توجه امام (ره) را به این علم، نشان می‌دهد که در بعضی از آن موارد، امام (ره) با بررسی طبقات، ارسال یک روایت را اثبات کرده و بدین ترتیب، نقش این علم را در استنباط، مشخص می‌نماید. در اینجا به ذکر چند مورد، بسنده می‌کنیم: ۱. امام (ره) در (کتاب الطهاره) روایتی با سند زیر نقل می‌کند: الکلینی، عن علی بن محمد، عن عبدالله بن سنان، عن ابی عبدالله علیه السلام. آن گاه در مقام رد این روایت، آن را مرسل می‌داند؛ زیرا علی بن محمد که از مشایخ کلینی (ره) است، در طبقه‌ای نبوده که بتواند از عبدالله بن سنان و افراد هم طبقه او نقل روایت کند و می‌افزاید که حتی امکان نقل روایت او از طبقه متاخر از ابن سنان (همچون ابن ابی عمیر و جمیل) نیز وجود نداشته است. بنابراین، باید بین علی بن محمد و ابن سنان در این روایت، یک یا دو واسطه افتاده باشد. عبارت امام (ره) چنین است: لکن فیها ارسال لان علی بن محمد من مشایخ الکلینی و لم یدرک ابن سنان، فانه من اصحاب ابی عبدالله (ع) ولم یثبت ادراکه لابی الحسن موسی علیه السلام کما یشهد به التبع و شهد به النجاشی و ان عده الشیخ من اصحابه علیه السلام ولا اشکال فی عدم ادراک علی بن محمد و من فی طبقته له ولمن فی طبقته بل فی طبقه متاخره منه ایضا کابن ابی عمیر و جمیل و من فی طبقتهما. (۱۲) ۲. امام (ره) هنگام بحث درباره مشهوره ابی خدیجه، سند آن را چنین ذکر می‌کند: الشیخ عن محمد بن علی بن محبوب، عن احمد بن محمد، عن الحسن بن سعید، عن ابی الجهم بکیر بن اعین، عن ابی خدیجه. آن گاه، اشکال سند را در

امکان نقل حسین بن سعید از بکیر بن اعین و افراد هم طبقه او می‌داند و از این جهت، آن را مظنون الارسال به حساب می‌آورد و تنها راه جبران ضعف سند را اشتهارعمل اصحاب می‌داند. عبارت ایشان چنین است: ...بکیر بن اعین، و قدمات فی حیاہ ابی عبدالله(ع) و هو ثقہ علی الاظهر، لکن ادراک الحسین ایاہ بعید، بل الظاهر عدم ادراکہ و کذا من فی طبقته کما یظهر بالرجوع الی طبقات الرواہ، ففی الروایہ ارسال علی الظاهر. و ابوالجهم یروی عن ابی خدیجہ سالم بن مکرم و هو ثقہ فلا اشکال فیہا الا من جہہ الظن بالارسال و لو ثبت اشتہار العمل بہا، کما سمیت مشہورہ، فیجبر ضعفها من جہتہ. (۱۳) البته باید اعتراف کرد که تعداد موارد اندک استناد به این علم (طبقات رجال) در کتب فقهی ایشان (همچون کتب فقهی بسیاری از فقهای دیگر)، با اهمیت و شان این علم، تناسب ندارد. (ج) نقش عدم نقل صاحبان کتب اربعه از یک کتاب روایی یکی از مسائلی که مرتبط با علم رجال است، این است که: آیا اگر صاحبان کتب اربعه «الکافی» و «کتاب من لایحضرہ الفقیہ» و «تہذیب الاحکام» و «الاستبصار»، از یک (اصل) یا (کتاب) روایی به ندرت نقل روایت کنند و یا اینکه اصلاً نقل روایت نکنند، تاثیری در اعتبار آن کتاب به جای می‌گذارد یا خیر؟ و آیا این عدم نقل و یا نقل اندک در هنگام معارضه با توثیق صاحب کتاب از سوی رجالیان، بر آن مقدم می‌شود یا خیر؟ امام(ره) به طور ضمنی و در هنگام بحث درباره (اصل) زید نرسی (که آن را معتبر نمی‌داند)، به این مطلب اشاره می‌کند و علاوه بر آنکه عدم نقل یا نقل اندک را موجب بی اعتبار شدن آن (اصل) یا (کتاب) به حساب می‌آورد، آن را بر توثیق رجالیان نیز مقدم می‌دارد و می‌نویسد: ...اختصار المشائخ الثلاثہ (ای مولفی الکتب الاربعہ) من روایات اصلہ (ای اصل زید النرسی) علی حدیثین او ثلاث احادیث، دلیل علی عدم اعتمادہم باصلہ من حیث ہو اصلہ او من حیث روایہ ابن ابی عمیر عنہ، فکانت لما نقلوا منہ خصوصیه خارجیه، والا فلا ی علیہ ترکوا جمیع اصلہ واقتصروا علی روایتین منہ مع کون الاصل عندهم و بمرای و منظرہم، بل لو ثبت ان کتابا کان عندهم (ای المشائخ الثلاثہ) فترکوا الروایہ عنہ الا - واحدا او اثین مثلا، صار ذلک موجبا لعدم الاکتفاء بتوثیق اصحاب الرجال صاحبہ فی جواز الاخذ بالکتاب وهذا واضح جدا و موجب لرفع الید عن کتاب النرسی جزما، بل ترکہم الروایہ عنہ مع کون الراوی عنہ ابن ابی عمیر دلیل علی عدم تمامیه ما قیل فی شان ابن ابی عمیر من انه لا یروی الا عن ثقہ. تأمل! (۱۴) (د) اعتبار خبر ثقہ یا موثق الصدور یکی از مهمترین مباحث مطرح در حجیت اخبار، این است که: آیا ملاک حجیت خبر، وجود و عدما، ثقہ بودن راویان خبر است یا اطمینان به صدور آن، هر چند راویان آن ثقہ نباشند؟ در میان فقها هر یک از این دو ملاک، طرفداران خاص خود را دارد که در بسیاری از موارد، باعث اختلاف فتاوی آنها می‌شود. نسبت بین این دو قول، عموم و خصوص من وجه است که مورد اجتماع آن، وجود خبر ثقہ ای است که اطمینان به صدور آن نیز پدید آمده است. نقطه افتراق اولی از دومی، خبری است که هر چند همه راویان آن ثقہ هستند، اما به دلایلی (همچون تعارض با اخبار دیگر و یا اعراض اصحاب از آن)، اطمینانی به صدور آن باقی نمی‌ماند که در این هنگام، قائلان به ملاک دوم، آن را حجت نمی‌دانند و بر طبق آن، فتوا نمی‌دهند. و نقطه افتراق دومی از اولی، خبری است که هر چند در سلسله سند آن افراد ضعیف یا مجهول و به طور کلی توثیق نشده، وجود دارند، اما به جهت قرائنی (همچون عمل اصحاب به آن، اتقان متن و فصاحت آن)، اطمینان به صدور آن پدید می‌آید که در این صورت، قائلان به قول دوم، طبق آن، فتوا می‌دهند. (۱۵) البته ناگفته پیداست که فایده علم رجال، در قول اول بیشتر هویدا می‌گردد زیرا طبق این قول، تنها راه به دست آوردن اعتبار یک خبر، از طریق وثاقت راویان است (که علم رجال متکفل آن است) در حالی که در قول دوم، هر چند ممکن است یکی از راههای اطمینان به صدور، ثقہ بودن راویان باشد، اما در مقابل، قرائن و راههای دیگری نیز برای کشف اعتبار خبر وجود دارد. از بررسی مبانی رجالی امام(ره) در کتب فقهی او می‌توان اعتقاد به قول دوم را در نظر ایشان ثابت دانست؛ چنانکه خود، در موردی به این نکته تصریح می‌کند که مجرد وثاقت راوی، باعث اعتبار خبر نمی‌شود: ...فالقول بان مجرد وثاقہ الراوی یکفی فی العمل بالروایہ... لاینبغی ان یصغی الیه. (۱۶) و در جای دیگر، پس از آوردن قرائن فراوان برای اثبات صدور یک روایت، علی رغم ضعف سندی آن، دلیل اعتبار این ملاک را بنای عقلامی داند: ...ربما یحصل الوثوق بصدورہ ولعل بناء العقلاء

علی مثله لا یقصر عن العمل بخبر الثقة. (۱۷) موارد دیگری که می توان به وسیله آنها این قول را در نظر ایشان ثابت دانست، چنین است: ۱. جبران ضعف سند خبر به وسیله فتوای اصحاب بر طبق آن امام (ره) در موارد مختلفی برای جبران ضعف سند روایتی به شهرت آن تمسک جسته است. مراد ایشان از شهرت، شهرت فتوایی، یعنی فتوای اصحاب بر طبق خبر (و نه شهرت روایی) است؛ چنان که در (الرسائل) در ضمن بحث از مقبوله عمر بن حنظله به این مطلب این چنین تصریح می کند: والظاهر ان المراد من المجمع علیه بین الاصحاب والمشهور الواضح بینهم هو الشهره الفتوائیه لالروائیه. فان معنی المجمع علیه بینهم والمشهور لدیهم لیس الا هی، کما ان الموصوف بانه لا یریب فیه هو الذی علیه الشهره الفتوائیه بحیث کان مقابله الشاذ النادر. (۱۸) و در کتاب دیگری چنین می نگارد: مع ان نفس اشتهار الحدیث لا یریب، بل الجابر هو الاستناد فی مقام الفتوی. (۱۹) او این شهرت را در صورتی موجب جبر ضعف سند می داند که از سوی قدمای اصحاب واقع شده باشد و نه متاخران آنها؛ چنانکه در بحث خبر (عوالی اللثالی)، در مقابل کسانی که شهرت عمل اصحاب به این روایت را جابر (جبران کننده) ضعف سند آن می دانند، چنین می گوید: ... و تمسک من تاخر عن ابن ابی الجمهور بها، بل اجماعهم علی العمل بها لا یریب جبرها و لیس لتمسک القدماء واعتمادهم علی الحدیث، لکونهم قریب الی العهد باصحاب الاصول والجوامع و عندهم اصول لم تکن عند المتاخرین. فما افاده شیخنا العلامه من جبرها بالعمل، لیس علی ما ینبغی. (۲۰) به نظر می رسد که علاوه بر بعید العهد بودن متاخران، تخلل اجتهاد در شهرت آنها نیز می تواند علت عدم اعتبار آن باشد. چنانکه می فرماید: ... ان الشهره اذا حصلت من تخلل الاجتهاد فلا اعتبار بها، بل الاجماع الحاصل بتخلل الاجتهاد لا حاصل له و لا اعتبار به. (۲۱) همین شهرت بین قدماست که با توجه به علل ذکر شده، می تواند اطمینان به صدور خبر را تقویت کرده، آن را معتبر نماید. ۲. رد روایت به جهت اعراض اصحاب امام (ره) همچنان که عمل اصحاب را موجب جبر (جبران) سند می داند، در مقابل، اعراض اصحاب را باعث عدم اطمینان به صدور روایت و در نتیجه، رد آن می داند. هر چند از جهت سند در مرتبه اعلای وثاقت راویان باشد. امام (ره) درباره این گونه روایات، چنین می فرماید: کلما ازدادت الروایات صحه و کثره، زدادت ضعفها و وهنا. (۲۲) از موارد استناد امام (ره) به این مطلب برای رد روایت، می توانیم رد روایت نبوی عروه باری را شاهد بیاوریم که درباره آن می فرماید: مضافا الی ان اعراض قدماء اصحابنا عنها... اقوی شاهد علی انها علیه. (۲۳) و بالاخره در جای دیگر، علت این عدم اعتبار را عدم بنای عقلا بر عمل به چنین خبری می داند: ولا شبهه فی عدم بناء العقلاء علی العمل بمثل الروایات التي اعرض عنها الاصحاب، مع كونها بمرای و منظر منهم و كونهم متعبدین علی العمل بما وصل الیهم من طریق اهل البيت علیهم السلام. (۲۴) ۳. فراوانی روایات در یک موضوع امام (ره) در بعضی از موارد، کثرت روایات درباره یک مطلب را موجب بی نیازی از بررسی اسناد آن روایات می داند و آن را امری اطمینان آور به حساب آور می آورد؛ چنانکه درباره روایات جواز قبول ولایت از طرف جابر به منظور اصلاح حال مومنان می فرماید: ... و تظافرها و کثرتها اغنانا عن النظر الی الاسناد و المصادر، للوثوق والاطمئنان بصدور جمله منها... (۲۵) باید توجه داشت که این مطلب، غیر از شهرت روایی بی است که امام (ره) برای آن اعتباری قائل نیست؛ زیرا در شهرت روایی، سخن از کثرت راویان یک روایت خاص است؛ اما در اینجا فرض بر آن است که روایات متعدد با راویان مختلف و الفاظ متفاوت، در باب یک موضوع وارد شده است که چنانکه امام (ره) اشاره کرده، به صدور بعضی از آنها اطمینان پیدا می کنیم و همین برای اثبات آن موضوع، کافی است و شاید بتوانیم بگوئیم که نظر ایشان در اینجا چیزی شبیه به تواتر اجمالی این گونه روایات است. ۴. استفاده از مجموع ادله برای اثبات صدور روایت؛ در عبارات امام (ره) به مواردی بر می خوریم که ایشان از دسته ای از ادله و قرائن، برای اثبات صدور روایتی استفاده نموده است که در اینجا به بعضی از آنها اشاره می شود: یکم) در بحث از روایت ضعیف السند نبوی (علی الید ما اخذت، حتی تودی) می فرماید: ... و ترک العمل به، مع جزم ابن ادریس بصدوره عن رسول الله (ص)، مع طریقته فی العمل بالاخبار... و تظافره و اعتماد محقق اصحابنا من بعد ابن ادریس الی عصرنا، مع تورعهم و التفاتهم الی ضعفه. و لابد من الجبر فی مثله و هو لا یمکن الا باعتماد قدماء الاصحاب علیه و لعله شاهده منهم علی اتکال الاصحاب علیه... ولعل من

مجموع ذلك ومن اشتهاره بين العامة قديما على ما يظهر من علم الهدى (ره) ومن اتقان متنه و فصاحته، بما يورث قوه الاحتمال بانه من كلمات رسول الله (ص) لاسمره بن جندب واشباهه، ربما يحصل الوثوق بصدوره و لعل بناء العقلاء على مثله، مع تلك الشواهد، لا يقصر عن العمل بخبر الثقة. (۲۶) البته ایشان در عبارات بعد، در اعتبار این روایات، به جهات دیگری خدشه می کند. دوم) ایشان در بحث لاضرر، صدور کامل ترین روایت این بحث را که مرسل است، از طریق مطابقت مضمونی با روایت موثق این بحث، اثبات می نماید که عبارت آن چنین است: ... وهذه وان كانت مرسله، لكن مضمونها و مطابقتها لموثقه زراره و روایه ابی عبیده الحذاء فی جوهر القضیه، مما يورث الوثوق بصدقها و صدورها. (۲۷) سوم) در بحث ولایت فقیه، یکی از روایاتی که ایشان از آن استفاده می کند، روایت (الفقهاء حصون الاسلام) است که آن را علی بن ابی حمزه بطائنی از امام موسی بن جعفر (ع) نقل کرده است که بیشتر رجالیان، راوی را تضعیف نموده اند؛ اما امام (ره) با آوردن مجموعه فراوانی از قرائن، معتبر بودن این روایت و بلکه دیگر روایات او را ثابت می کند. عبارت ایشان چنین است: وليس فی سندھا من یناقش فیہ الا- علی بن ابی حمزه البطائنی و هو ضعيف على المعروف و قد نقل توثيقه عن بعض و عن الشيخ فی العده: (عملت الطائفة باخباره) و عن ابن الغضائری: (ابوه اوثق منه) وهذه الامور و ان لا تثبت و ثاقته مع تضعيف علماء الرجال و غيرهم اياه، لكن لامنافاه بين ضعفه و العمل بروایاته، اتكالا على قول شيخ الطائفة و شهادته بعمل الطائفة بروایاته. و عمل الاصحاب جابر للضعف من ناحيته و لروایه كثير من المشايخ و اصحاب الاجماع عنه كابن ابی عمير و صفوان بن يحيى و الحسن بن محبوب و احمد بن محمد بن ابی نصر و يونس بن عبدالرحمان و ابان بن عثمان و ابی بصير و حماد بن عيسى و الحسن بن علی الوشاء و الحسين بن سعيد و عثمان بن عيسى و غيرهم ممن يبلغ خمسين رجلا. فالروایه معتمده. (۲۸) ۵. استفاده از مبانی برون فقهی برای رد روایات؛ در کتب فقهی امام (ره) به مواردی برخورد می کنیم که ایشان با استفاده از مبانی برون فقهی خود، مانند مبانی کلامی (که احيانا آنها را از کتاب و سنت و عقل استنباط کرده است)، به رد بعضی از روایات فقهی می پردازد؛ هر چند از نظر وثاقت راویان، در بالاترین درجه باشند و در بعضی موارد، ورود این گونه روایات را به جوامع روایی شیعی، از ناحیه مخالفان آنها می داند. از جمله این موارد، مسئله معصیت انبیاست که چون ایشان معتقد به عدم جواز این امر است و جواز آن را مخالف مذهب شیعه می داند، به رد روایت شیخ صدوق می پردازد که مشتمل بر جواز آن است. (۲۹) همچنین در مقام رد برخی از روایاتی که از قول ائمه معصوم (ع) آمده می گوید: ... فتلك الروایات بما انها مخالفه للكتاب و السنه المستفیضة و بما انها مخالفه لحكم العقل كما تقدم و بما انها مخالفه لروایات النهی عن المنكر، بل بما انها مخالفه لاصول المذهب و مخالفه لقداسه ساحه المعصوم (ع)، حيث ان الظاهر منها ان الائمة عليهم السلام كانوا يبيعون ثمرهم ممن يجعله خمرًا و شرابًا خبيثًا و لم يبيعوه من غيره. و هو ما لا يرضى به الشيعة الاماميه. كيف ولو صدر هذا العمل من اواسط الناس، كان يعاب عليه. فالمسلم بما هو مسلم و الشيعي بما هو كذلك، يري هذا العمل قبيحا مخالفا لرضى الشارع؛ فكيف يمكن صدوره من المعصوم عليهم السلام؟ ... انه مخالف لظاهر الاخبار. (۳۰) و نیز در بحث به کار بردن حيله های شرعی برای حلیت ربا (که روایاتی مشتمل بر آن صادر شده و مورد قبول بسیاری از فقها نیز قرار گرفته است)، با توجه به مبنای خود در مورد ائمه (ع) و سیره ایشان، این چنین به رد آن روایات می پردازد و می گوید: ولا استبعد ان تكون تلك الروایات من دس المخالفين لتشويه سمعه الائمة الطاهرين. (۳۱) چنانکه در جای دیگر درباره این بحث، چنین آورده است: بل لو فرض ورود اخبار صحيحه داله على الحيله فيهما (ای فی ربا القرض و المعاملی الذی يعامل ربويا)، لابد من تاويلها او رد علمها الى صاحبها ضروره. ان الحيل لا تخرج الموضوع عن الظلم و الفساد و تعطيل التجارات و غيرها... وان شئت، قلت: لو ورد النص كان مناقضا للكتاب و السنه المستفیضة و ليس من قبيل التقييد و التخصيص. (۳۲) و در ادامه، وجود شهرت بر جواز این امر را بر فرض قبول آن، از نوع شهرتهای متاخران می داند که از راه اجتهاد حاصل شده است و منزلت آن را مانند منزلت شهرت در (متزوحات بئر) می داند که پس از علامه حلی (ره) بر طرف شد. (۳۳) فصل دوم: توثیقات خاص منظور از توثیقات خاص، آن است که توثیق شونده، یک یا دو نفر باشد، هر چند توثیق کنندگان ۲ متعدد باشند و به عبارت دیگر: المراد من

التوثیقات الخاصه، التوثیق الوارد فی حق شخص اوشخصین من دون ان یکون هناك ضابطه خاصه تعمهما و غیرهما. (۳۴) بنابراین، تفاوت آن با توثیقات عام آن است که در توثیقات عام، عده ای به وسیله یک ضابطه مورد توثیق قرار می گیرند، هرچند توثیق کننده واحد باشد. راههایی که رجالیان برای توثیقات خاص برشمرده اند، از این قرار است: (۱) تصریح یکی از معصومان (ع) بر وثاقت راوی، (۲) تصریح یکی از بزرگان متقدم بر وثاقت راوی، (۳) تصریح یکی از بزرگان متاخر بر وثاقت راوی، (۴) ادعای اجماع از سوی متقدمان بر وثاقت راوی، (۵) مدح رجالیان نسبت به یک راوی که کاشف از حسن ظاهر او باشد، (۶) سعی مستنبط برای جمع کردن قرائن دال بر وثاقت. (۳۵) در عبارات امام (ره) کمتر دیده می شود که ایشان، نسبت به این موارد، اظهار نظر صریحی نموده باشد؛ اما نتیجه استفاده عملی ایشان از این موارد را می توانیم در روایانی که به نظر ایشان از راههای مختلف توثیق شده اند، ببینیم که اسامی آنها را در فصل پنجم، خواهیم آورد. با این حال، در اینجا به ذکر موارد اندکی می پردازیم که در عبارات ایشان درباره این بحث، یافت می شود: الف) کفایت توثیق واحد یکی از مباحث مقدماتی در توثیقات خاص (که ممکن است در علم رجال نیز بحث نشود)، آن است که: آیا توثیق واحد، کافی است یا حتماً باید موثقان دو نفر باشند؟ این بحث، در حقیقت، بازگشت به آن دارد که: آیا در خبر واحد از موضوعات، وحدت کافی است یا تعدد لازم است؟ امام (ره) صریحاً به این بحث نپرداخته است؛ اما در مواردی می توانیم به طور صریح، کفایت وحدت را در نظر ایشان ببینیم و نمونه آن، مورد زیر است که در آن، امام (ره) به توثیق کشی نسبت به مثنی بن ولید اکتفا کرده است و می فرماید: روایه محمد بن مسلم، عن ابی عبدالله علیه السلام ... ولیس فی سندها من یتامل فیہ الامثنی بن الولید و لا یبعد حسن حاله، بل و ثاقته. و قد نقل عن الکشی، عن العیاشی، عن علی بن الحسن بن فضال انه لا باس به (۳۶) و هو توثیق منه. (۳۷) ب) توثیق شخص نسبت به خودش یکی از مباحث دیگر مقدماتی توثیقات خاص، آن است که: آیا اگر راوی، ناقل روایاتی بود که در آنها توثیق خودش وارد شده بود، می توان نسبت به آن روایات اعتماد کرد و او را موثق دانست یا خیر؟ امام (ره) نسبت به این گونه روایات، سوء ظن دارد و آنها را نمی پذیرد. چنانکه درباره مالک بن اعین چنین می گوید: ... والروایات التي تدل علی حسنہ کلها تنتهی الیه. و کیف یمکن الوثوق بحال الرجل من قول نفسه و نقله؟ (۳۸) ج) دعای امام معصوم (ع) در حق راوی چنانکه اشاره شد، یکی از توثیقات خاص، تصریح امام معصوم (ع) نسبت به وثاقت یک راوی است؛ اما بحث بر سر آن است که: آیا دعای امام (ع) نسبت به یک راوی نیز حکم توثیق را دارد یا غیر از آن است؟ نظر حضرت امام (ره) بر این است که دعای امام معصوم (ع)، هر چند دعای بلیغی باشد، نتیجه توثیق و اعتبار روایات راوی را در بر ندارد؛ چنانکه به این مطلب درباره حسین بن زراره، این چنین تصریح می نماید: ... لاستضعاف سند روایه الحسین بن زراره، لکونه مجهولاً و ان دعاه ابو عبدالله علیه السلام دعاء بلیغاً؛ اذ لا یوجب ذلك ثقته فی الحدیث و حجیه روایتہ. (۳۹) د) مدح کاشف از حسن ظاهر در این مورد، می توانیم مدح شیخ مفید (ره) را نسبت به عبدالاعلی بن اعین، شاهد بیاوریم که با آنکه از سوی رجالیان توثیق نشده و در عبارات شیخ مفید درباره او صراحتاً از لفظ ثقہ استفاده نشده است؛ اما امام (ره) از مدح او استفاده توثیق می نماید و می نویسد: ... روایه عبدالاعلی الحسنه الموثقه، فان عبدالاعلی هو ابن اعین، و قد عده الشیخ المفید من فقهاء اصحاب الصادقین و الاعلام والروساء الماخوذ عنهم الحلال والحرام والفتیاء والاحکام الذی لا یطعن علیهم ولا طریق الی ذم واحد منهم ولا اشکال فی افادته التوثیق، كما عن المحقق الداماد الجزم بصحہ روایاته. (۴۰) ه) ترحم و ترضی منظور از این دو اصطلاح، به کار بردن عباراتی همچون (رحمه الله علیه) و (رضی الله عنه) از سوی یکی از مشایخ حدیث و رجال در مورد روایان است. بعضی این بحث را در ضمن توثیقات عام بررسی کرده اند (۴۱)؛ مبحثی چون (تصریح یکی از بزرگان متقدم بر وثاقت راوی) است، به این بیان که: آیا به کار بردن عبارات ترحم و ترضی می تواند به عنوان تصریح مطرح شود یا خیر؟ امام (ره) به این بحث در ذیل بررسی احوال جعفر بن نعیم شادانی (شاذانی) اشاره کرده و ترضی صدوق را بر او، برای وثاقت او کافی ندانسته، می گوید: و اما الطریق ال آخر، فیه جعفر بن نعیم الشاذانی و لم یرد فیه شیء الا ترضی الصدوق علیه، وهو غیر کاف فی الاعتماد علیه. (۴۲) و) تصریح متاخران بر وثاقت در

بعضی از عبارات امام (ره)، به مواردی برخورد می‌کنیم که ایشان با توسل به عبارات متاخران و بدون اشاره به نظر متقدمان، معتقد به وثاقت یک راوی می‌شود که نمونه آن، اثبات وثاقت اسماعیل بن جابر (/جعفر)، از راه توثیق علامه مجلسی است. (ز) سعی مستنبط برای جمع کردن قرائن دال بر وثاقت البته در قرار دادن این امر در عداد توثیقات خاص، سخنی است و آن اینکه توثیقات خاص و همین طور توثیقات عام، در مواردی است که مستنبط و مجتهد بخواهد از راه اقوال دیگران، وثاقت یک راوی یا عده ای از روایات را به دست آورد؛ اما هنگامی که او برای اثبات وثاقت یک راوی به تلاش می‌افتد و سعی در جمع قرائنی (همچون اتقان روایات او، کثرت آنها، نقل مشایخ از او، و نقل بسیاری از روایات او از طرق معتبر دیگر) می‌نماید، در حقیقت، یک کار اجتهادی در علم رجال انجام داده است که گستره آن، خارج از بررسی های سند معمول در علم رجال است؛ زیرا در این راه، معمولاً به امور خارج از سند و کسب قرائن از آنها پرداخته می‌شود که بخشی از آنها مربوط به مرویات است که اتقان روایات او را می‌توانیم شاهد بیاوریم و بخشی دیگر، مربوط به امور خارج از سند و متن است، مثل نقل مشایخ از او. آری! از آنجا که از این راه، همانند دیگر راههای توثیقات خاص، تنها برای اثبات وثاقت یک راوی (ونه عده ای از روایات) استفاده می‌شود، می‌توانیم آن را در توثیقات خاص داخل نماییم، به شرط آنکه از معنای ظاهری کلمه توثیق (که ظاهر در اثبات وثاقت یک راوی از سوی غیر مستنبط است) دست برداریم. این راه، از آنجا که مجتهد، خود درگیر علم رجال می‌شود و خودبه‌اثبات وثاقت یک راوی می‌پردازد، ضریب اطمینان بیشتری نسبت به راههای دیگر دارد؛ زیرا در راههای دیگر، مستنبط به قول دیگران اعتماد می‌کند که اولاً باید با استفاده از چندین (اصل) و نیز القای احتمال خلفای فراوان، وصول آن ثابت شود. ثانیاً بعد از اثبات استناد آن قول به صاحبش، تنها به عنوان قول یک رجالی ارزش دارد؛ در حالی که در این راه، مستنبط از قرائن فراوانی برای اثبات وثاقت راوی استفاده می‌نماید. ناگفته پیداست که استفاده از این راه برای اثبات وثاقت، بسیار مشکل است؛ چنانکه یکی از بزرگان معاصر، درباره آن چنین اظهار نظر می‌کند: ان سعی المستنبط علی جمع القرائن والشواهد المفیده للاطمئنان علی وثاقه الراوی او خلافها من اوثق الطرق و اسدها، ولكن سلوک ذاک الطريق یتوقف علی وجود موهلات فی السالک وصلاحیات فیه، الزمها التسلط علی طبقات الرواه والاحاطه علی خصوصیات الراوی من حیث المشائخ والتلامیذ و کمیه روایاته من حیث القله والکثره و مدی ضبطه الی غیر ذلک من الامور التي لا یندرج تحت ضابط معین ولکنه تورث الاطمئنان المتاخم للعلم، ولا شک فی حجیته. وبما ان سلوک هذا الطريق لا ینفک عن تحمل مشاق، لایستسهل قل سالکه و عذطرقة، والسائد علی العلماء فی التعرف علی الرواه الرجوع الی نقل التوثیقات والتضعیفات. (۴۳) طبق بررسی یی که انجام دادیم، این نتیجه حاصل شد که امام (ره) از این راه، برای اثبات وثاقت شش تن از روایات، یعنی محمد بن اسماعیل نیشابوری، سهل بن زیاد، ابراهیم بن هاشم قمی، زبیری، نوفلی و سکونی استفاده می‌کند. ایشان درباره وثاقت محمد بن اسماعیل، در ضمن بحث از صحیح عبدالرحمان بن حجاج، چنین آورده است: ولیس فی طریقها من یتامل فیه الا محمد بن اسماعیل النیسابوری، الذی لم یرد فیه توثیق وانما هو راویه الفضل بن شاذان، لکن من تفحص روایاته اطمان بوثاقته واتقانه؛ فان کثیرا من روایاته لولم نقل، اغلبها منقول بطریق آخر صحیح او موثق او معتبر طابق النعل بالنعل؛ والوثوق والاطمئنان الحاصل من ذلک، اکثر من الوثوق الذی یحصل بتوثیق الشیخ او النجاشی او غیرهما. (۴۴) و درباره سهل بن زیاد آدمی چنین می‌گوید: وفی طریقها (ای الصحیح الاخری بعبد الرحمان بن الحجاج) سهل بن زیاد ال آدمی، و امره سهل بعد اشتراکه فی اتقان الروایه و کثرتہ مع النیسابوری، بل هو اکثر روایه منه وله قدم راسخ فی جمیع ابواب الفقه کما یتضح للمتتبع مع قرائن کثیره توجب الاطمئنان بوثاقته. (۴۵) و درباره وثاقت چهار نفر اول چنین می‌نگارد: ...والمناقشه فی سند الاولی فی غیر محله، فان سهل بن زیاد وان ضعف، لکن المتتبع فی روایاته یطمئن بوثاقته من کثره روایاته واتقانها واعتناء المشائخ بها فوق ما یطمئن من توثیق اصحاب الرجال کما رجحنا بذلک وثاقه ابراهیم بن هاشم القمی و محمد بن اسماعیل النیسابوری (راویه الفضل بن شاذان) و غیرهما؛ و لا استبعد کون الزبیری ایضا من هذا القبیل. (۴۶) و درباره وثاقت نوفلی و سکونی در بررسی سندی که آن دو در طریق آن قرار دارند چنین نوشته است: ...

فان الارجح وثاقه النوفلى والسكونى كما يظهر بالفحص والتدبر فى رواياتهما و عمل الاصحاب بها و عن الشيخ اجماع الشيعة على العمل بروايات السكونى و قلما يتفق عدم كون النوفلى فى طريقها و عن المحقق فى المسائل الغريبه انه ذكر حديثا عن السكونى فى ان الماء يظهر واجاب عن الاشكال (بانه عامى) بانه و ان كان كذلك، فهو من ثقات الرواه و فى طريقها النوفلى و لم يستشكل فيه و بالجمله لضعف فى سندها. (۴۷) و از بعضی از عبارات ایشان، چنین استفاده می شود که در مورد وثاقت عمر بن حنظله نیز تمایل به استفاده از چنین روشی دارد، گرچه به طور قطعی آن را نمی پذیرد. ایشان در ضمن بررسی مقبوله عمر بن حنظله در بحث ولایت فقیه، می گوید: والروایه من المقبولات التى دار علیها رمى القضاء و عمل الاصحاب بها، حتى اتصفت بالمقبوله و فضعفها سندا بعمر بن حنظله مجبور مع ان الشواهد الكثيره المذكوره فى محله لولم تدل على وثاقته، فلا اقل من دلالتها على حسنه. فلا اشكال من جهة السند. (۴۸) فصل سوم: توثیقات عام منظور از توثیقات عام، طرقي است که به وسیله آنها وثاقت عده ای با بیان ضابطه ای ثابت می شود، یعنی در این گونه توثیقات، توثیق شونده متعدد است، خواه توثیق کننده واحد باشد یا متعدد. در این فصل، طرقي ذکر می شود که امکان استفاده توثیق عام از آنها وجود داشته باشد و خود را مقید به مواردی که در علم رجال مطرح شده، نمی نمایم. مبنای بحث، طرقي است که در آنها به نظری از امام (ره) برخورد کرده ایم. الف) اصحاب اجماع و وثاقت مشایخ آنها اصحاب اجماع، کسانی هستند که اجماع اصحاب درباره صحت اخبارشان و یا توثیق آنها و یا توثیق آنها به همراه مشایخ حدیثی آنها (که در سلسله اسناد روایاتشان واقع گردیده اند)، نقل شده است. ثلاثی بودن متعلق اجماع در این تعریف، به علت اختلافی است که بین رجالیان درباره متعلق این اجماع منقول، رخ داده است. (۴۹) منظور از شق اول، یعنی صحت اخبار، روایاتی است که آنها از ائمه معصوم (ع) نقل می کنند و چه واسطه های آنها ضعیف باشند و چه ثقه و یعنی در این دسته، اصولا کاری به واسطه نداریم و از این اجماع، سعی در اثبات وثاقت آنها نمی کنیم. ناگفته پیداست که در این هنگام، اصولا بحث اصحاب اجماع، از دایره توثیقات عام خارج خواهد شد زیرا در این فرض، روایات این عده تصحیح شده است و نه آنکه خود یا اساتیدشان توثیق شده باشند. البته ممکن است گفته شود که حکم به صحت روایات این عده، لا اقل ملازم با توثیق خود آنهاست. اصل در این اجماع، عبارات کشی (ره) است که در سه موضع، ادعای چنین اجماعی درباره سه گروه از یاران ائمه (ع) نموده است که در اینجا به ذکر آنها می پردازیم: ۱ قال الکشی: اجمعت العصابه على تصدیق هولاء الاولین من اصحاب ابی جعفر علیه السلام و ابی عبدالله علیه السلام و انقادوا لهم بالفقه، فقالوا: وافقه السته زراره و معروف بن خربوذ و برید و ابو بصیر الاسدی و الفضیل بن یسار و محمد بن مسلم الطائفی. قالوا: وافقه السته زراره. و قال بعضهم مکان ابی بصیر الاسدی، ابو بصیر المرادی و هولیث بن البختری. (۵۰) ۲ اجمعت العصابه على تصحیح ما یصح من هولاء و تصدیقهم لایقولون و اقروا لهم بالفقه من دون اولئك السته الذین عددناهم و سمیناهم سته نفر: جمیل بن دراج و عبدالله بن مسکان و عبدالله بن بکیر و حماد بن عیسی و حماد بن عثمان و ابان بن عثمان. قالوا: و زعم ابو اسحاق الفقیه (یعنی ثعلبه بن میمون) ان افقه هولاء جمیل بن دراج. و هم احداث اصحاب ابی عبدالله علیه السلام. (۵۱) ۳ اجمع اصحابنا على تصحیح ما یصح عن هولاء و تصدیقهم، و اقروا لهم بالفقه و العلم، و هم سته نفر آخر، دون السته نفر الذین ذکرناهم فى اصحاب ابی عبدالله، علیه السلام منهم یونس بن عبدالرحمان و صفوان بن یحیی بیاع السابری و محمد بن ابی عمیر و عبدالله بن المغیره و الحسن بن محبوب و احمد بن محمد بن ابی نصر. و قال بعضهم مکان الحسن بن محبوب، الحسن بن علی بن فضال و فضاله بن ایوب. و قال بعضهم مکان ابن فضال، عثمان بن عیسی. و افقه هولاء یونس بن عبدالرحمن و صفوان بن یحیی. (۵۲) با تتبع در کتب فقهی امام (ره) در می یابیم که مفصل ترین بحث رجالی در آنها، بحث اصحاب اجماع است که چهارده صفحه از (کتاب الطهاره) را به خود اختصاص داده است. (۵۳) ایشان این بحث را در هنگام بررسی حکم حرمت یا حلیت عصیر عنبی آورده است که با توجه به اینکه ایشان قائل به حرمت است، به رد ادله مخالفان می پردازد که به روایتی از (اصل) زید نرسی تمسک کرده و از قول علامه محمد باقر مجلسی (ره) و علامه سید مهدی بحر العلوم طباطبایی در صدد توثیق زید بر آمده اند، با این

توجه که: هر چند زید توثیق نشده است، اما با توجه به آنکه محمد بن ابی عمیر (یعنی یکی از اصحاب اجماع)، این روایت را از او نقل می‌کند، می‌توانیم به ثقه بودن او پی ببریم و گویا استنباط آنها از اصحاب اجماع، توثیق آنها و مشایخشان بوده است. (۵۴) به نظر می‌رسد که علت اصلی تفصیل این بحث، آن باشد که در صورت قبول چنین مبنایی، باید قائل به توثیق صدها نفر از روایانی باشیم که در سلسله سند اصحاب اجماع واقع شده‌اند که این سخن، با توجه به کثرت روایات آنها و مشایخشان، به مثابه به راه انداختن کارخانه عظیمی از ثقه سازی است که ممکن است وضع ثقه را دگرگون سازد؛ چنانکه می‌توانیم این مطلب را از سخن امام (ره) استنباط کنیم که در ابتدای این بحث می‌فرماید: اقول لا باس بصرف الکلام الی حال ما تشبثا (ای المجلسی والطباطبائی) به، سیما اجماع الکشی الذی هو العمده فی المقام وغیره من الموارد الکثیره المبتلی به. (۵۵) در این بحث، عمده درگیری امام (ره) با محدث نوری است که برداشت او از این اجماع، توثیق آنها و اساتیدشان است و دلایل مختلفی برای قول خود می‌آورد. ۵۶ البته تصریحی از امام (ره) در عباراتش نسبت به محدث نوری دیده نمی‌شود؛ اما از عبارتهای ایشان و تطبیق آن با کلمات محدث، می‌توان این مطلب را ثابت نمود. امام (ره) بحث خود را در این مسئله در دو مقام می‌گستراند. در مقام اول، درباره متعلق اجماع، بحث می‌نماید و در مقام دوم، به بررسی اعتبار این اجماع و کیفیت برخورد دیگر رجالیان با آن می‌پردازد. مقام اول را می‌توان با تلخیص و مقداری تصرف، چنین بیان نمود که در عبارت (تصحیح ما یصح منهنم)، مراد از کلمه موصول (ما)، یا حکایات و نقل قولهای آنهاست و یا روایات و احادیثشان. در صورت اول، ظهور عبارت در خبر و حکایت آنها از واسطه است؛ یعنی معنای عبارت (قال بن ابی عمیر: حدیثی النرسی، قال: حدیثی علی بن مزید، قال الصادق (ع):...)، فقط تصدیق ابن ابی عمیر در نقل قول از نرسی است و نه بیش از آن؛ و از این سخن، حتی نمی‌توان وثاقت نرسی را اثبات نمود، چه رسد به اینکه بخواهیم وثاقت دیگر واسطه‌ها و یا صحت متن حدیث را اثبات بنماییم. آری! اگر آنها مستقیماً و بدون واسطه از امام (ع) نقل حدیث نمایند، با توجه به اینکه در اینجا حکایت با متن حدیث بر هم منطبق می‌شود، می‌توان از این عبارت، صحت آن حدیث را استفاده نمود. و اگر منظور از (ما) متن حدیث باشد، باید از اطلاق آن صرف نظر کرده، این اجماع را در جایی بدانیم که آنها بدون واسطه به نقل متن حدیث می‌پردازند و شمول این اجماع را از موارد نقل با واسطه منصرف بدانیم؛ زیرا در این موارد، آنها در حقیقت از متن حدیث خبر نمی‌دهند؛ بلکه قول واسطه را نقل می‌کنند و بر فرض دروغگویی واسطه‌ها، می‌توان در عین استناد کذب به آنها و رد حدیثشان، ناقلان از واسطه‌ها را صادق دانست؛ زیرا آنها ناقل حدیث نبوده‌اند و می‌توانند بگویند این حدیث را ما نگفته‌ایم و همین صحت سلب، خود، بهترین شاهد بر عدم شمول اجماع نسبت به اخبار این چنینی آنهاست. اشکالی که در هر دو فرض پیش می‌آید، این است که در این هنگام، ادعای اجماع بر توثیق این افراد، بیهوده و رکیک است؛ زیرا تعداد فراوانی از اصحاب ائمه (ع) دارای این خصوصیت بوده‌اند. جوابی که امام (ره) به این اشکال داده‌اند، این است که اولاً- بر فرض که چنین اجماعی قائم شده باشد، بیهودگی و رکاکتی در نقل آن وجود ندارد. ثانیاً ممکن است کسی فقط معتقد به اجماع بر این عده باشد و نه بیش از آن. ثالثاً بر فرض لزوم رکاکت، نمی‌توان لفظ را از ظاهر خود منصرف نمود و بر هر معنایی که رکاکت از آن لازم نیاید، حمل نمود. امام (ره)، سپس به نقد دیگر سخنان میرزای نوری در این مقوله می‌پردازد. (۵۷) و اما در مقام دوم، امام (ره) در آغاز، فرض را بر این می‌گیرد که منظور از (ما) حکایت نیست؛ بلکه (ما) به معنای روایت است و منظور از آن، اجماع بر صحت مطلق روایات این عده (اعم از باواسطه و بی واسطه) است. سپس به ذکر دو وجه که از آن ممکن است چنین اجماعی حاصل شود، پرداخته و آنها را نقد می‌کند. وجه اول، آن است که بگوییم مجعین (اجماع کنندگان)، تمام اخبار این عده را بررسی کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که همه روایات آنها دارای قرائنی خارجی است که اطمینان به صدور را حاصل می‌کند. امام (ره) در نقد این وجه می‌فرماید که امکان چنین کاری به صورت عادی وجود ندارد؛ زیرا اولاً اخبار این عده، بسیار فراوان است؛ ثانیاً امکان اطلاع اجماع کنندگان در همه آنها بر قرائن، عادتاً وجود ندارد؛ زیرا مثلاً- محمد بن مسلم (که یکی از اصحاب اجماع است) درباره خود می

گوید: (من سی هزار سؤال از امام باقر(ع) و شانزده هزار سؤال از امام صادق(ع) نمودم) و بعید است که افرادی دیگری همچون زراره، کمتر از این مقدار حدیث داشته باشند؛ و چگونه ممکن است که مجمعی بتوانند صدها هزار حدیث را بررسی کرده، از قرائنی به صحت آنها پی ببرند؟ وجه دوم آن است که بگوییم مجمعی، حال همه مشایخ روایی این عده را بررسی کرده و به وثاقت آنها پی برده اند و از این رو، حکم به صحت روایات این عده نموده اند. امام(ره) در نقد این وجه می فرماید: این کار نیز همانند قبلی عاداتا محال است زیرا در آن زمان، هنوز کتب حدیثی و رجالی به طور کامل تدوین نشده بود تا مشایخ این عده برای همه مجمعی شناخته شده باشند؛ علاوه بر آنکه این مشایخ در شهرهای دور و نزدیک پراکنده بودند و اطلاع مجمعی از احوال همه آنها بعید بوده است. علاوه بر اینکه اکنون با بررسی مشایخ این عده، به افراد فراوانی برخورد می کنیم که در کتب رجال، با عنوان (کذاب) و (وضاع) معرفی شده اند. مثلاً در فهرست نام مشایخ ابن ابی عمیر (یکی از اصحاب اجماع)، به نام افرادی چون یونس بن ظبیان، عبدالله بن قاسم حضرمی، علی بن ابی حمزه بطائنی، ابو جمیل، علی بن حدید، محمد بن میمون و هاشم بن حیان برخورد می کنیم که عمدتاً از سوی رجالیان متقدم و متاخر، تضعیف شده اند. علاوه بر آنکه در سلسله مشایخ او به نام افرادی مهمل، مجهول و غیر معتمد نیز برخورد می نمایم. همچنین در فهرست مشایخ دیگر اصحاب اجماع (همانند صفوان بن یحیی، احمد بن محمد بن ابی نصر بن زنی، حسن بن محبوب، یونس بن عبدالرحمان، عبدالله بن بکیر و عبدالله بن مسکان)، به نام تضعیف شدگانی همچون: ابو جمیل، احمد بن زیاد خزازی، حسن بن علی بن ابی حمزه، ابوالجارود، صالح بن سهل همدانی، مفضل بن صالح، محمد بن سنان، عبدالعزیز عبدی، عبدالله بن خدش، عمرو بن شمر، مقاتل بن سلیمان، عمرو بن جمیع، محمد بن مصادف، صالح بن حکم نیلی و... برخورد می نمایم؛ و اگر بخواهیم به نام این عده، افراد مهمل و مجهول را نیز اضافه کنیم، به رقم بزرگی دست می یابیم که چشم پوشی از آن، ممکن نیست. (۵۸) امام(ره) پس از آن به سراغ این نقل اجماع از سوی کشی(ره) رفته و در آن، از دو طریق، خدشه وارد می کند: اول آنکه این اجماع از سوی رجالیان متقدم، همانند نجاشی، شیخ طوسی، ابن غضائری، شیخ مفید و دیگر معاصران کشی یا نزدیکان به عصر او مورد تأیید قرار نگرفته است و دلیل آن، عدم اشاره به آن در کتابهایشان است، با اینکه افرادی مثل نجاشی، با حرص و ولع فراوان به دنبال یافتن دلائلی برای وثاقت رجال بوده اند و آمدن این نقل اجماع در کتاب (اختیار معرفه الرجال) که تلخیص و گزیده شیخ طوسی(ره) از کتاب (معرفه الناقلین والرواه) کشی است، دلیلی بر قبول این ادعا از سوی شیخ طوسی نیست؛ زیرا او در این کتاب، تنها قصد تلخیص و انتخاب داشته، نه قصد بیان آرای خود را. دوم آنکه بعضی از افراد مورد ادعای مجمعی، صراحتاً از سوی بعضی از متقدمان رجالی تضعیف شده اند و یا لاقلاً توثیق نشده اند که این خود، بهترین دلیل بر عدم انعقاد چنین اجماعی است. به عنوان نمونه می توانیم از عدم توثیق ابان بن عثمان و عبدالله بن بکیر از سوی نجاشی و تضعیف یونس بن عبدالرحمان از سوی قمی هایاد نمایم. بنابراین، چنین نتیجه گیری می شود که چنین اجماعی در بین متقدمان مشهور نبوده است؛ بلکه بین متاخران مشهور شده و باگذشت زمان نیز شهرت آن افزوده گشته است و چنانکه گفتیم، شهرت، چه در مسائل فقهی و چه در مسئله ای این چنینی برای ما اعتباری ندارد؛ زیرا آنها مدارکی غیر از آنچه ما در دست داریم، نداشته اند. علاوه بر آنکه با تتبع در اقوال متاخران، به مواردی نیز برخورد می کنیم که حکایت از عدم اعتبار این اجماع نزد آنها می نماید. به عنوان نمونه می توانیم از تضعیف ابان بن عثمان از سوی محقق حلی، علامه حلی، فخرالمحققین، فاضل مقداد و شهید ثانی یاد نمایم. همچنین می توانیم رد عبدالله بن بکیر از سوی ابن طاووس و تضعیف او از سوی محقق حلی، فاضل مقداد، شهید و نیز تردید ابن طاووس در جمیل بن دراج و تردید علامه حلی در معروف بن خربوذ و تردید ابن داوود در برید بن معاویه را به عنوان شواهدی دیگر ذکر نمایم. (۵۹)

خلاصه نتایجی که می توانیم از این بحث مفصل بر طبق دیدگاه امام بگیریم، چنین است: ۱. ظاهر عبارت کشی، ادعای اجماع بر توثیق اصحاب اجماع در حکایاتشان است، نه روایاتشان. ۲. از این ادعای اجماع، به هیچ وجه نمی توان به صحت همه اخبار اصحاب اجماع پی برد. ۳. از این ادعا به هیچ وجه نمی توان در راه توثیق همه مشایخ این عده استفاده نمود. ۴. اصولاً با توجه به قول نجاشی

درباره کشی (که: او از ضعفا، فراوان نقل می کند) (۶۰) و نیز با توجه به شواهد دیگر در اثبات وثاقت این عده، باید در این ادعا تردید نمود. بنابراین، نمی توان عنوان (اصحاب اجماع) را به عنوان توثیقی عام برای خود آنها و نیز مشایخشان مطرح کرد. × در اینجا ممکن است این سؤال اساسی پیش آید که: نظر امام (ره) مبنی بر عدم امکان استفاده از اجماع ادعایی کشی (ره) به عنوان یک توثیق عام برای مشایخ بی واسطه و با واسطه آنها روشن شد؛ اما نظر ایشان در مورد وثاقت خود اصحاب اجماع چیست؟ آیا از عبارات اخیر ایشان، عدم ثبوت اجماع در مورد وثاقت آنها به دست نمی آید؟ حقیقت آن است که به عبارتی از امام (ره) برخورد نکردیم که از آن بتوان وثاقت اصحاب اجماع را در نظر ایشان ثابت دانست؛ اما با تتبع در کتب امام (ره)، می توان وثاقت اکثر قریب به اتفاق آنها را در نظر ایشان با توجه به اوصافی همچون (موثق) و (صحیح) که درباره روایات آنها آورد، ثابت دانست. از این تتبع، تقریباً می توان به این نتیجه رسید که نقل خدشه رجالیان متقدم و متاخر درباره بعضی از اصحاب اجماع، مورد پذیرش امام (ره) نیست و نقل آنها فقط جنبه خدشه در اجماع ادعایی داشته است. به عنوان مثال، امام (ره) از روایتی که برید بن معاویه در سند آن واقع شده، با عنوان (صحیح) یاد می کند (۶۱) و همین عمل رانسبت به بعضی از روایات یونس بن عبدالرحمان (۶۲) و جمیل بن دراج (۶۳) انجام می دهد. همچنین ایشان از بعضی روایاتی که در سند آنها عبدالله بن بکیر (۶۴) و ابان بن عثمان (۶۵) واقع شده اند، با عنوان (موثق) یاد می نماید که علت عدول ایشان از (صحیح) به (موثق) به جهت فطحی بودن ابن بکیر (۶۶) و ناووسی بودن ابان (۶۷) است. البته از میان پنج نفری از اصحاب اجماع که امام (ره) تضعیف آنها را از قول بعضی از رجالیان نقل کرده، به توثیقی در عبارات ایشان درباره معروف بن خربوذ برخورد نکردیم؛ اما شاید بتوان از مقایسه او با دیگر اصحاب اجماع در کلام امام (ره)، توثیق او را نیز در نظر ایشان ثابت دانست، بخصوص با توجه به آنکه عباراتی که امام (ره) درباره او نقل می کند، بجز عبارات کشی، تضعیفی را در بر ندارد. امام (ره) آورده است: ولم يتعرض النجاشی لمعروف بن خربوذ ولم یوثقه الشیخ والعلامة؛ وقال الثانی: (روی الکشی فیه مدحا و قدحا) و قال ابن داوود: (وثقته اصح) و هو ظاهر او مشعر بوجود الخلاف فیه. (۸۶) (ب) صاحب (اصل) بودن راوی امام (ره) این حجت را در ادامه بحث اصحاب اجماع آورده و بعد از آن، مفصل ترین بحث رجالی در کتب فقهی ایشان است. (۶۹) این بحث نیز در نقد دلایل علامه مجلسی و علامه بحر العلوم طباطبایی برای اثبات وثاقت زید نرسی آورده شده است که آنها یکی از دلایل خود را صاحب (اصل) بودن او ذکر کرده اند. عبارت ایشان چنین است: و عد النرسی من اصحاب الاصول و تسمیه کتابه اصلا، مما یشهد بحسن حاله و اعتبار کتابه. (۷۰) که اگر این ضابطه صحیح باشد، در شمار توثیقات عام قرار خواهد گرفت و به وسیله آن، می توان وثاقت تعداد زیادی از راویان را ثابت کرد و شاید به همین جهت باشد که امام (ره) حساسیت فوق العاده ای نسبت به این بحث از خود نشان داده و به تفصیل وارد آن می شود. قبل از آنکه به بیان نظر امام (ره) در این مورد بپردازیم، این نکته را متذکر می شویم که درباره: معنای اصل، فرق آن با کتاب و مصنف، تعداد اصول، اصول اربعماه، صحت اصول، کیفیت ترتیب بندی مباحث اصول، تاریخ اصول، رابطه اصول و روایات کتب اربعه، تعداد اصول موجود، زمان تدوین اصول و نام بعضی از آنها، و... مباحث مختلفی ارائه شده است (۷۱) که در اینجا ما فقط به بیان نظر امام (ره) می پردازیم. امام (ره) در این بحث، ابتدا به ذکر تعریف (اصل) از قول علامه بحر العلوم طباطبایی پرداخته و سپس به نقد آن اقدام می کند و در نهایت، نظر خود را درباره تعریف (اصل)، ارائه می دهد. تعریف علامه بحر العلوم از (اصل)، چنین است: الاصل فی اصطلاح المحدثین من اصحابنا بمعنی الکتاب المعتمد الذی لم ینتزع من کتاب آخر، و لیس بمعنی مطلق الکتاب؛ فانه قد یجعل مقابلا له، فیقال: له کتاب وله اصل. (۷۲) امام (ره) در نقد این تعریف می گوید که در این تعریف، دو ادعاشده است که به وسیله آنها در صدد اثبات وثاقت زید بر آمده اند. اول آنکه (اصل) به معنای کتاب مورد اعتماد است. دوم آنکه دوم آنکه (اصل)، از کتاب دیگری گرفته نشده است. این هر دو ادعا باطل است. ادعای اول. تنها دلیلی که می توانیم برای اثبات این ادعایا ویریم، قول شیخ مفید (ره) است که (اصول) را در چهار صد عدد، منحصر کرده است. در حالی که می دانیم تعداد کتب شیعه، بسیار فراتر از این

است؛ اما این دلیل نمی‌تواند در اینجا کارآمد باشد؛ زیرا تنها اخص بودن (اصل) (از (کتاب)) را ثابت می‌کند و نه مورد اعتماد بودن آن را. علاوه بر این، می‌توانیم پنج دلیل برای رد این ادعا اقامه کنیم: اول آنکه اگر هدف متقدمان از به کار بردن کلمه (اصل)، جعل اصطلاحی معادل (کتاب معتمد) بوده است، برای اینکه این هدف عملی شود، لازم بود که در کتب خود، به معنای این اصطلاح اشاره می‌کردند تا پس از آن، بین متاخران اختلافی پدید نیاید. در حالی که با زیر و رو کردن کتب رجالی متقدمان، در هیچ جا به نشانی از تعریف این کلمه بر نمی‌خوریم. دوم آنکه با مطالعه کتب رجالی متقدمان به موارد فراوانی برخورد می‌کنیم که آنها از کتب راویان مورد اعتماد (همانند اصحاب اجماع)، تعبیر به (اصل) نکرده‌اند؛ بلکه بیشتر تعبیر (کتاب) را به کار برده‌اند؛ چنانکه شیخ و نجاشی، از میان اصحاب اجماع، فقط درباره جمیل بن دراج گفته‌اند که (له اصل) و با مراجعه به کتاب نجاشی در می‌یابیم که موارد کاربرد این کلمه در مورد کتب اصحاب ائمه (ع)، از تعداد انگشتان دست، تجاوز نمی‌کند. و اما شیخ طوسی (ره) هر چند در موارد فراوانی از این اصطلاح استفاده می‌کند؛ اما نسبت موارد عدم استفاده از آن در مورد کتب بزرگان شاگردان ائمه (ع) مانند نسبت قطره به دریاست؛ چنانکه در نوشته‌های او درباره کتب بسیاری از بزرگان (همانند ابوبصیرلیث مرادی، حسن بن علی بن فضال، فضاله بن ایوب و ...) (۷۳) فقط به لغت (کتاب) اکتفا می‌کند و از (اصل)، نامی نمی‌برد. سوم آنکه با پژوهش درباره احوال کسانی که در کتب رجالی به عنوان صاحب (اصل) معرفی شده‌اند، به عدم توثیق یا ضعف بسیاری از آنها پی می‌بریم که از آن جمله می‌توانیم از حسن بن صالح بن حی، حسن رباطی، سعید اعرج، علی بن ابی حمزه، سفیان بن صالح، احمد بن حسین مفلس، علی بن بزرج، شهاب بن عبد ربه، عبدالله بن سلیمان، سعدان بن مسلم، زید زراد، زید نرسی، ابراهیم بن عمریمانی و ابراهیم بن یحیی یاد نماییم. چهارم آنکه در میان تعبیر رجالیان به عباراتی برخورد می‌کنیم که با معتمد بودن (اصل)، منافات دارد؛ مثل آنکه شیخ طوسی (ره) درباره احمد بن عمر حلال می‌گوید: انه کوفی ردی الاصل ثقه. که اگر اصل به معنای (کتاب معتمد) باشد، عبارت (ردی الاصل) از تناقض درونی برخوردار می‌شود. یا آنکه شیخ درباره عمار ساباطی می‌گوید: (اصله معتمد علیه)، که اگر (اصل) به معنای (کتاب معتمد) باشد، ذکر (معتمد) در این جمله لغو به حساب می‌آید. پنجم آنکه در میان عبارات متاخران نیز به مواردی برخورد می‌کنیم که از عدم تلقی آنها از (اصل) به عنوان (کتاب معتمد) حکایت می‌کند. به عنوان مثال، می‌توانیم عبارت شیخ بهایی در (مشرق الشمسین) را شاهد بیاوریم که درباره اسباب صحت حدیث در نزد قدما می‌گوید: منها وجوده فی کثیر من الاصول الاربعه المشهوره او تکرره فی اصل او اصلین منها باسانید مختلفه متعدده، او وجوده فی اصل رجل واحد من اصحاب الاجماع. (۷۴) در حالی که اگر اصل به معنای کتاب معتمد بود، وجود روایتی تنهادر یک (اصل)، برای حکم به صحت آن، کفایت می‌کرد. ادعای دوم، این بود که (اصل، کتابی است که از کتاب دیگر گرفته نشده باشد) که در اینجا منظور از کتاب، کتاب مشتمل بر روایات محض است. دلیلی که می‌توان بر این ادعا اقامه کرد، آن است که اصل در لغت به معنای اساس و ریشه و در مقابل کلمه فرع است. بنابراین، باید به معنای (کتابی) باشد که کتب دیگر از آن گرفته می‌شوند، نه آنکه خود از (کتابی) دیگر گرفته شده باشد. آنچه که درباره این مدعا و دلیل آن می‌توان گفت، این است که: اولاً این دلیل ادعایی، بدون شاهد است و اصل عدم نقل از معنای لغوی در اینجا جاری نیست. ثانیاً این دلیل، اعم از مدعاست؛ چون طبق این دلیل، اطلاق (اصل) بر کتابی بزرگ مانند (شرائع) که مشتمل بر کتب کوچکتر مانند (کتاب الطهاره) و (کتاب الصلوه) و ... است، نیز صحیح است. ثالثاً طبق این دلیل، اطلاق (اصل) بر کتبی همانند (کتاب التوحید) و (کتاب الامامه) که روایات اصول دین و مذهب را در بردارند، صحیح است که در اینجا اصول دین در مقابل فروع دین است. رابعاً طبق این دلیل، اطلاق (اصل) در مقابل (فرع) بر کتب اخبار محض، در مقابل کتب فروع فقهی مستنبط نیز صحیح است؛ چنانکه به این استعمال در عبارات محدثانی چون فیض کاشانی، علامه مجلسی، سید جزایری و ... بر می‌خوریم. به عنوان مثال، علامه مجلسی در اول (مرآه العقول) می‌گوید: ان الکافی اضبط الاصول و اجمعها. خامساً بر فرض قبول این مدعای ایشان، با آن نمی‌توان وثاقت صاحب (اصل) را اثبات نمود، مگر آنکه به

مدعی اول ۲ ضمیمه شود که بطلان آن را بیان کردیم. (۷۵) پس از آن، امام (ره) دو احتمال درباره کلمه (اصل) می دهد: اول آنکه (اصل) را حاوی مسائل مربوط به اصول دین و مذهب بدانیم؛ چنانکه می گوید: الاصل عبارة عن کتاب معد لتدوین ما هو مرتبط باصول الدین اوالمذهب کالامامه والعصمه والبداء والرجعه وبطلان الجبر والتفویض الی غیر ذلک من المطالب الكثيره الاصلیه التي كان التصنيف فیها متعارفا فی تلک الازمه، كما يظهر من الفهارس والتراجم؛ والکتاب اعم منه. (۷۶) و شاهد این احتمال، آن است که با مراجعه به کتب فهارس و رجال، به مواردی برخورد می کنیم که از بعضی از کتب متکلمان (مانند هشام بن حکم، هشام بن سالم، جمیل بن دراج و سعید بن غزوان) با عنوان (اصل)، یاد شده است. امام (ره)، سپس از این احتمال عدول کرده، احتمال دوم را این چنین بیان می کند که ما در اینجا با سه اصطلاح سر و کار داریم که عبارت اند از: کتاب، مصنف و اصل. با مراجعه به عبارات رجالیان درمی یابیم که (کتاب)، اعم است و (مصنف) و (اصل)، دو قسم از آن به حساب می آیند که با هم تقابل دارند. به عنوان مثال، شیخ طوسی درباره ابن غضائری می گوید: فانه عمل کتابین: احدهما ذکر فیہ المصنفات و ال آخر فیہ الاصول. و با تفحص و تتبع می توانیم به این نتیجه برسیم که آنها (اصل) را در مورد کتبی به کار می بردند که فقط حاوی احادیث است، خواه صاحب آن، خود از امام (ع) شنیده باشد یا اینکه با واسطه نقل کند و خواه از کتاب دیگری گرفته شده باشد و یا آنکه صاحب (اصل ۲) ابتدائاً به تدوین پرداخته باشد. البته بعید نیست که بگوییم استعمال آن، در مواردی که از کتاب دیگری گرفته نشده باشد، فراوان است. مصنف نیز کتابی است که درباره علوم یا موضوعات خاصی مانند تاریخ، ادب، رجال، تفسیر، اثبات معراج رجعت و بداء نوشته شده باشد؛ گرچه ممکن است در راه این اثبات، از آیات و روایات، بهره فراوان گرفته شده باشد؛ چنانکه شیخ طوسی درباره ابان بن عثمان می گوید: و ما عرفت من مصنفاته الا کتابه الذی یجمع المبدأ و المبعث و المغازی و الوفاء و السقیفه و الرده. سپس به بیان طریق خود به اصل او می پردازد که از این عبارات به خوبی مدعی ما ثابت می شود. و از اینجا می توانیم سر عدم اطلاق (اصل) بر کتب روایی طبقه اول اصحاب اجماع و نیز معاصران آنها را دریابیم؛ زیرا آنها هنوز شروع به تصنیف نویسی نکرده بودند و کتب آنها فقط شامل روایات بود. بنابراین، دارای دو نوع آثار نبودند تا به وسیله دو کلمه (اصل) و (تصنیف) از هم جدا شوند؛ اما چون افرادی همچون جمیل بن دراج و ابان بن عثمان، صاحب تصنیف نیز بودند، لذا در مورد کتب روایی آنها از کلمه (اصل) استفاده شده است. (۷۷) ج) بودن راوی از مشایخ ثقات منظور از مشایخ ثقات، اساتید روایی بیواسطه یا باواسطه (بسته به اختلاف مبنای عده ای از ثقات) همانند: محمد بن ابی عمیر، صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن محمد بن ابی نصر بنظمی و جز آنها هستند که چنین ادعا شده است که آنها فقط از ثقه نقل روایت می کنند. بنابراین، اگر روایتی را مرسل نقل کردند، می توانیم مطمئن باشیم که در سلسله سند آنها غیر ثقه وجود نداشته است. (۷۸) اصل در این ضابطه، عبارت شیخ طوسی در (عده الاصول) است که امام (ره) این چنین آن را نقل می کند: اذا كان احد الراویین مسندا و ال آخر مرسلا، نظر فی حال المرسل فان كان ممن یعلم انه لا یرسل الا عن ثقه موثوق به، فلا ترجیح لخبیر غیره علی خبره، ولاجل ذلک سوت الطائفة بین مارواه محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن ابی نصر و غیرهم من الثقات الذین عرضوا بانهم لا یروون ولا یرسلون الا ممن یوثق به و بین ما یسندونه غیرهم، و لذلك عملوا بمراسیلهم اذا انفرد عن رویه غیرهم. (۷۹) در واقع، طبق نظر کسانی که همه مشایخ روایی اصحاب اجماع را به واسطه نقل اصحاب اجماع از آنها توثیق شده می پندارند، این قاعده، بخشی از آن قاعده به حساب می آید و ضابطه جداگانه ای نیست و آنها حتی می توانند از عبارت (غیرهم)، استفاده نموده و آن را اشاره به دیگر اصحاب اجماع بگیرند و بدین ترتیب، آن را منطبق بر اصحاب اجماع به حساب آورند. امام (ره) نیز در ضمن رد این قول در اصحاب اجماع به نقل این عبارت می پردازد و این قاعده را نیز نمی پذیرد و علت آن را افراد ضعیف و مهمل و مجهولی می داند که در فهرست نام مشایخ این عده قرار دارند. (۸۰) اما در این میان، امام (ره) تنها مرسلات ابن ابی عمیر را معتبر می داند؛ چنانکه می فرماید: (و مرسلاته بحکم الصحاح) (۸۱) و دلیل آن را قول نجاشی (ره) می داند که ضمن اشاره به داستان زندانی شدن ابن ابی عمیر به مدت چهار سال و از بین رفتن

کتب روایی او چنین می گوید: فحدث من حفظه و مما سلف له فی ایدی الناس فلهذا اصحابنا یسکنون الی مراسیله. (۸۲) و علت این اطمینان اصحاب را اعتماد آنها به این ذکر می کند که ابن ابی عمیر، تنها وقتی حدیث را مرسل بیان می کند که بدانند افراد واسطه همگی ثقة بوده اند که نتیجه آن، تنها اعتبار مرسلات اوست (و نه مسنداتش) و نیز در صورتی که روایت را با حذف واسطه و به صورت مرفوع به امام (ع) نسبت دهد و نه در صورتی که از واسطه با الفاظی مبهم، همچون (رجل) یا (بعض اصحابنا) یاد کند. چنانکه می فرماید: ... نعم، صرف ضیاع الکتب لیس موجبا لعملهم علی مراسیله، لو کان السکون بمعنی العمل والاعتماد و فیه کلام بل لا بد من علمهم او ثقتهم بانه لا یرسل الا عن ثقة، و هو یدل علی ان مرسلاته فقط مورد اعتماد اصحابنا دون غیرها بل المتیقن منها ما اذا اسقط الواسطه و رفع الحدیث الی الامام علیه السلام، لا ماذکره بلفظ مبهم ک (رجل) او (بعض اصحابنا). (۸۳) چنانکه در جای دیگر، نقل ابی ابن عمیر از یک کتاب را دال بر اعتبار آن کتاب نمی داند: مجرد نقل ابن ابی عمیر کتابا، لا یدل علی صحته. (۸۴) اما با این حال، به عباراتی از امام (ره) برخورد می کنیم که شیخ ابن ابی عمیر بودن را موجب ممدوح بودن راوی می داند که البته مرتبه ای پایین تر از وثاقت است چنانکه درباره محمد بن حرمان می گوید: ... ولو کان (ای محمد بن حرمان) ابن اعین یکون ممدوحا لکونه من مشائخ ابن ابی عمیر لحدیث فی المجلس الثانی من مجالس الصدوق ان محمد بن ابی عمیر قال: (حدثنی جماعه من مشائخنا) وعد منهم محمد بن حرمان. (۸۵) و در عبارت دیگری، حتی احتمال وثاقت او را نیز داده است: ... او (یکون محمد بن حرمان) من آل اعین و هو حسن، لولم یکن ثقة باعتبار عده ابن ابی عمیر فی محکی (الامالی) بسند صحیح من مشائخه مع ابان بن عثمان و هشام بن سالم بل یمکن الاستشهاد علی وثاقته بارسال ابن ابی عمیر عنه علی هذا الاحتمال. (۸۶) د بودن راوی از مشایخ اجازه مشایخ اجازه، کسانی هستند که بزرگانی همانند نجاشی، کلینی، صدوق و شیخ طوسی (ره) از آنها با واسطه یا بی واسطه، اجازه نقل از کتب و اصول را دریافت داشته اند. بعضی از این مشایخ، در کتب رجالی، توثیق و یا تضعیف نشده اند و در این هنگام، این بحث پیش می آید که: آیا صرف (شیخوخه اجازه) (شیخ اجازه بودن)، کفایت از توثیق می نماید یا خیر؟ رجالیان در این مورد، به گروههای مختلفی تقسیم شده اند. بعضی به کفایت مطلق قائل اند و بعضی عدم کفایت مطلق را ثابت می دانند. بعضی نیز معتقد به تفصیل اند بین آنکه مستجیز (اجازه گیرنده) از کسانی باشد که مقید به روایت از عدول و وثقات بوده اند و به کسانی که از ضعف و مجهولان نقل حدیث می کنند، اشکال می کند که در این صورت، شیخ اجازه او توثیق می شود، و یا چنین نباشد که (شیخوخه اجازه) باعث توثیق نمی شود. (۸۷) با تفحص در عبارات امام (ره) می توانیم نوعی تفصیل را در نظرایشان ثابت بدانیم زیرا از طرفی کلیت دلالت (شیخوخه اجازه) را بر وثاقت، رد می کند و دلیل آن را نداشتن دلیل قانع کننده بر اثبات این مطلب می داند چنانکه درباره معلی بن محمد می گوید: و مجرد کونه شیخ اجازه لایکفی فی الاعتماد فاذا لا دلیل مقنع علیه، مع عدم ثبوت کونه شیخا. (۸۸) و در جای دیگر درباره هومو می گوید: نعم قد یقال انه شیخ اجازه و هو یغنیه عن التوثیق ولاجله صحیح حدیثه بعضهم و فیه ان کونه شیخ اجازه غیر ثابت و غناء کل شیخ اجازه عن التوثیق ایضا غیر ثابت. (۸۹) و از طرف دیگر، تمایل به پذیرش دلالت (شیخوخه اجازه) بر توثیق نسبت به بعضی از راویان دارد چنانکه درباره علی بن احمد و پدرش، یکی از قرائن وثاقت آنها را از قول فاضل خراسانی، (شیخوخه اجازه) می داند، بدون آنکه خود، نقدی بر آن وارد کند. عبارت ایشان چنین است: ... وعن الفاضل الخراسانی تصحیح خبرهما فی سنده و جعلهما من مشائخ اجازه. (۹۰) و نیز درباره حسن بن علی الوشاء در ضمن نقل قرائن وثاقت او چنین می نگارد: ... بل قد یقال انه من مشائخ اجازه، فلا یحتاج الی التوثیق. (۹۱) البته ممکن است درباره این دو عبارت، چنین گفته شود که نسبت دادن آنها به دیگران و نیز ذکر آنها در عداد قرائن دیگر، نشانه آن است که در نظر ایشان نمی توان به شیخ اجازه بودن، به طور مستقل به عنوان یک توثیق عام نگریست. ه) نقل احمد بن محمد بن عیسی احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی از اصحاب امام رضا، امام جواد و امام هادی (ع) است که بزرگان رجال، او را توثیق نموده اند. (۹۲) به عنوان مثال، نجاشی درباره او می گوید: ... شیخ القمیین و وجههم و فقیههم. (۹۳) گرچه بعضی از رجالیان متاخر در توثیق او به جهت

بعضی از تندروری هایش و نیز جهات دیگر توقف می نمایند. (۹۴) یکی از جهات معروفیت او حساسیت فوق العاده اش در پرهیز از نقل از ضعفاست، به گونه ای که حتی در بعضی از موارد، راه افراطی‌نموده و از افرادی همانند حسن بن محبوب (۹۵) و یونس بن عبدالرحمان (۹۶) که از اصحاب اجماع هستند نیز نقل حدیث نمی نموده و بلکه آنها را مذمت کرده است. و نیز بعضی همانند احمد بن محمد بن خالد برقی را که از افراد ضعیف نقل می کرده اند، از قم اخراج نموده است. (۹۷) گرچه در همه این موارد، توبه او از این تندروری هایش نیز نقل شده است (۹۸) اما در اینجا نکته مهم این است که ممکن است برای بعضی این تصور پدید آید که دقت بیش از حد او در نقل روایات از ثقه، موجب آن می شود که نقل او از روایان را نوعی توثیق عام نسبت به آنها بدانیم (۹۹) اما امام (ره) چنین سخنی را نمی پذیرد و حتی نقل روایت از سوی او را باعث صحت آن روایت نمی داند. درباره روایتی که علی بی حدید در سند آن واقع شده، چنین می نویسد: ... مع ضعف سندها بعلی بن حدید و مجرد ان الراوی منه احمد بن محمد بن عیسی و هو کان یخرج من قم من یروی عن الضعفاء و یعتمد المراسیل لا یوجب وثاقه الراوی، و هو ظاهر، ولا موثقیه الصدور، لاحتمال اتکاله علی امر لم یکن عندنا معتمدا علیه. (۱۰۰) پی نوشت ها: ۱. الرسائل، امام خمینی (ره)، تذیلات: مجتبی طهرانی، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ۱۳۹۵ق، ج ۲ (رساله فی الاجتهاد والتقلید)، ص ۹۸. ۲. کتاب الطهاره، امام خمینی (ره)، تصحیح: علی اکبر مسعودی، چاپخانه مهر، قم، ج ۱، ص ۳۱۹. ۳. کتاب الطهاره، امام خمینی (ره)، مطبعه ال آداب، نجف، ۱۳۸۹ق، ج ۲، ص ۶۴۹. ۴. المکاسب المحرمه، امام خمینی (ره)، تذیلات: مجتبی طهرانی، مطبعه مهر، قم، ۱۳۸۱ق، ج ۶، ص ۲۹۰. ۵. کتاب البیع، امام خمینی (ره)، چاپ پنجم، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۴۰۲. ۶. انوار الهدایه فی التعلیق علی الکفایه، امام خمینی (ره)، تحقیق: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ دوم، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، تهران، ۱۳۷۳ق، ج ۲، ص ۴۴۳. ۷. الرسائل (تشمثل علی مباحث (اللاضرر) و (الاستصحاب) و (التعادل و الترجیح) و (الاجتهاد والتقلید) و (التقیه))، امام خمینی (ره)، تذیلات: مجتبی طهرانی، موسسه اسماعیلیان، قم، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۶۸. ۸. همان، ج ۲، ص ۲۱۰. ۹. کلیات فی علم الرجال، جعفر سبحانی، چاپ اول، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۶۶ش، ص ۳۱-۴۶ اصول علم الرجال بین النظریه والتطبیق، محمدعلی علی صالح معلم، تقریر بحث شیخ مسلم داوری، چاپ اول، قم، ۱۴۱۶ق، ص ۱۸ به بعد. ۱۰. الرسائل، ج ۲ (رساله فی الاجتهاد و التقلید)، ص ۹۸. ۱۱. الرعايه فی علم الدرایه، زین الدین بن علی العاملی والشهید الثانی، تحقیق، عبدالحسین محمد علی بقال، چاپ دوم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۱۳ق، ص ۳۸۶. ۱۲. برای اطلاع بیشتر از این علم، ر.ک: علم طبقات المحدثین، اهمیت و فوائده، اسعد سالم تیم، چاپ اول، مکتبه الرشد، ریاض، ۱۴۱۵ق. ۱۳. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۱۸. ۱۴. الرسائل، ج ۲، ص ۱۱۰-۱۰۹. ۱۵. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۶۹. ۱۶. برای اطلاع بیشتر ر. ک: مجله فقه، ش ۱۹ و ۲۰، ص ۱۴۵-۲۰۷ مقاله: (وثوق صدور، وثوق سندی و دیدگاه ها)، محمد حسن ربانی بیرجندی. ۱۷. کتاب البیع، ج ۱، ص ۲۵۰. ۱۸. الرسائل، ج ۲ (رساله فی التعادل و الترجیح)، ص ۷۰. ۱۹. کتاب البیع، ج ۴، ص ۲۷۹. ۲۰. همان، ص ۳۶. ۲۱. کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۱۶. ۲۲. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۵۹۷. ۲۳. کتاب البیع، ج ۳، ص ۴۰۷. ۲۴. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۹۱. ۲۵. المکاسب المحرمه، ج ۲، ص ۱۱۹. ۲۶. کتاب البیع، ج ۱، ص ۲۴۹-۲۵۰. ۲۷. الرسائل، ج ۱ (رساله فی قاعده لاضرر)، ص ۲۶. ۲۸. کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۷۱. ۲۹. المکاسب المحرمه، ج ۲، ص ۵۵. عبارت ایشان چنین است: فانها بطریقها ال آخر مشتمله علی بعض الزیادات المخالف للمذهب کمعصیه الانبیاء و غیر ذلك). ۳۰. المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۱۴۶-۱۴۷. ۳۱. کتاب البیع، ج ۵، ص ۳۵۴. ۳۲. همان، ج ۲، ص ۴۰۹. ۳۳. همان، ص ۴۱۶. ۳۴. کلیات فی علم الرجال، ص ۱۵۵. ۳۵. همان، ص ۱۵۵-۱۶۷. ۳۶. اختیار معرفه الرجال، الطوسی، تصحیح: میرداماد استرآبادی، تحقیق: سید مهدی رجایی، موسسه آل البیت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۶۲۹ (ش ۶۲۳). عبارت کتاب، چنین است: قال ابو النضر محمد بن مسعود، قال علی بن الحسن: سلام والمثنی بن الولید والمثنی بن عبدالسلام کلهم حناطون کوفیون لابس بهم. ۳۷. کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۳۶. ۳۸. کتاب الطهاره، ج ۱، ص ۲۸۲. ۳۹. همان، ج

۳، ص ۱۱۲. ۴۰. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۲۱۲. ۴۱. اصول علم الرجال بین النظریه والتطبیق، ص ۴۹۱-۴۹۷. ۴۲. المكاسب المحرمه، ج ۲، ص ۵۵. ۴۳. همان. ۴۴. كتاب الطهاره، ج ۱، ص ۴۵-۴۶. ۴۵. همان، ص ۴۶. ۴۶. همان، ص ۱۴۷. ۴۷. همان، ج ۲، ص ۱۶. ۴۸. كتاب البيع، ج ۲، ص ۴۷۶. ۴۹. برای اطلاع از گوشه ای از این اقوال ر.ک: الرواشح السماويه، میرداماد، ص ۴۵ (الراشحه الثالثه)؛ مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، ج ۳، چاپ سنگی، ص ۷۵۷ (نقل از: کلیات فی علم الرجال، ص ۱۷۳) اصحاب الاجماع و ثلاثون من فطاحل العلماء، چاپ اول، مؤسسه الامام الحسین (ع)، للتبلیغ والارشاد، ۱۴۱۳ق؛ کلیات فی علم الرجال، ص ۱۷۳؛ بحوث فی علم الرجال، محمد آصف محسنی، چاپ دوم، مطبعه سید الشهداء، قم، ۱۳۶۲، ص ۷۷؛ فصلنامه علوم حدیث، ش ۶، ص ۵۵ (مقاله اصحاب اجماع)، ناصر باقری بیدهندی؛ اصول علم الرجال بین النظریه والتطبیق، ص ۳۸۵-۳۹۸. ۵۰. اختیار معرفه الرجال، ج ۲، ص ۵۰۷ (ش ۴۳۱). در بعضی از نسخ به جای (اجمعت)، (اجتمعت) آمده است. ۵۱. همان، ص ۶۷۳ (ش ۷۰۵). ۵۲. همان، ص ۸۳۰ و ۸۳۱ (ش ۱۰۵۰). ۵۳. كتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۴۴-۲۵۸. ۵۴. همان، ص ۲۴۱ و ۲۴۲. ۵۵. همان، ص ۲۴۴. ۵۶. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۷۵۷ (نقل از: کلیات فی علم الرجال، ص ۲۰۱ به بعد). ۵۷. كتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۴۵-۲۴۸. ۵۸. همان، ص ۲۴۸-۲۵۳. ۵۹. همان، ص ۲۴۸-۲۵۸. ۶۰. همان، ص ۲۵۵. ۶۱. كتاب البيع، ج ۲، ص ۲۹۳. امام (ره) از این روایت، از آنجا که مشتمل بر حکم خرید و فروش پشته های نی است، با عنوان (صحیح الاطنان) (اطنان: پشته هیزم و نی و...) یاد می کند که با مراجعه به سند، به نام برید بن معاویه برخورد می کنیم (برای اطلاع از سند و محتوای روایت، ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۷۲؛ ابواب عقد البیع). ۶۲. المكاسب المحرمه، ج ۲، ص ۲۷۶. ۶۳. كتاب الطهاره، ج ۲، ص ۸؛ كتاب الخلل فی الصلوه، ص ۲۲۷. ۶۴. الرسائل، ج ۱ (رساله فی الاستصحاب)، ص ۲۸۴؛ كتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۵. ۶۵. الرسائل، ج ۱ (رساله فی الاستصحاب)، ص ۲۸۵ و ۳۰۱. ۶۶. جامع الرواه، ج ۱، ص ۴۷۳. ۶۷. همان، ص ۱۲. ۶۸. كتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۵۷ و ۲۵۸. ۶۹. همان، ج ۳، ص ۲۵۸ و ۲۶۸. ۷۰. همان، ص ۲۴۲. ۷۱. برای اطلاع از این مباحث، ر.ک: الذریعه الی تصانیف الشیعه، آقا بزرگ تهرانی، چاپ سوم، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۱۲۳ (ذیل کلمه (اصل)؛ دائره المعارف الاسلامیه الشیعه الکبری، سیدحسن امین، بیروت، ۱۹۷۳م، ج ۲، ص ۳۳؛ مقاله: (الاصول اربعماه)، السید محمدحسین الحسینی الجلالی؛ فصلنامه علوم حدیث، ش ۶، ص ۱۸۷؛ مقاله: (پژوهشی درباره اصول اربعماه)، سهیلا جلالی؛ بحوث فی علم الرجال، ص ۱۶۵ و ۱۶۸؛ الرواشح السماويه، ص ۹۸ (راشحه ۲۹). ۷۲. كتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۴۲ و ۲۵۸؛ نیز ر.ک: رجال السیدمهدی بحرالعلوم (الفوائد الرجالیه)، چاپ اول، مکتبه الصادق، تهران، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۳۶۷ (نقل از فصلنامه علوم حدیث، ش ۶، ص ۱۸۸؛ مقاله: (پژوهشی درباره اصول اربعماه)، سهیلا جلالی). ۷۳. امام (ره) در اینجا ۲۸ نفر از بزرگان اصحاب ائمه (ع) را نام می برد (ر.ک: كتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۵۹ و ۲۶۰). ۷۴. كتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۵۸-۲۶۱ (با تلخیص و تصرف). ۷۵. همان، ص ۲۶۲-۲۶۴ (با تلخیص و تصرف). ۷۶. همان، ص ۲۶۴. ۷۷. همان، ص ۲۶۵-۲۶۸ (با تلخیص و تصرف). ۷۸. برای اطلاع بیشتر از این ضابطه، ر.ک: مشایخ الثقات، غلامرضا عرفانیان، چاپ دوم، المطبعه العلمیه، قم، ۱۴۰۹ق؛ معجم الثقات، ابوطالب تجلیل تبریزی، ص ۱۵۳-۱۹۷ (نقل از: کلیات فی علم الرجال، ص ۲۱۳)؛ کلیات فی علم الرجال، ص ۲۸۶؛ اصول علم الرجال بین النظریه والتطبیق، ص ۳۹۹-۴۴۲. در این کتاب، فهرست نام ۷۶۷ نفر به عنوان (مشایخ الثقات) ذکر شده است (ص ۴۲۵-۴۴۲). ۷۹. كتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۵۲. ۸۰. همان، ص ۲۸۴-۲۵۲. ۸۱. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۲۴۸. ۸۲. كتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۵۶. ۸۳. همان جا. ۸۴. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۷۷. ۸۵. كتاب الطهاره، ج ۲، ص ۲۱۹-۲۲۰. ۸۶. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۲۴۸. ۸۷. برای اطلاع از این بحث و اقوال در آن، ر.ک: الرواشح السماويه، ص ۱۰۷۱۰۴ (راشحه ۳۳)؛ بحوث فی علم الرجال، ص ۹۱-۹۴؛ کلیات فی علم الرجال، ص ۳۲۹-۳۳۶؛ اصول علم الرجال بین النظریه والتطبیق، ص ۴۷۹-۴۸۲. ۸۸. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۲۳۸. ۸۹. كتاب الطهاره، ج ۲، ص ۲۱۸. ۹۰. همان، ج ۳، ص ۱۱۴. ۹۱. الرسائل، ج ۲ (رساله فی الاجتهاد و التقلید)، ص ۱۱۴. ۹۲. به عنوان مثال، ر.ک: جامع الرواه،

محمد بن علی الاردبیلی، کتابخانه آیه الله مرعشی، قم، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۶۹ و نیز دیگر کتب رجالی، ذیل نام او. ۹۳. رجالی النجاشی، ص ۸۲ (ش ۱۹۸). ۹۴. الفوائد الرجالیه، محمد اسماعیل مازندرانی خواجویی (م ۱۱۷۳)، تحقیق: سید مهدی رجایی، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲، ص ۲۶۵۲۶۴. ۹۵. اختیار معرفه الرجال، ج ۱، ص ۷۹۹ (ش ۹۸۹). ۹۶. الفوائد الرجالیه، ص ۲۶۴. ۹۷. برای اطلاع بیشتر، ر. ک: اصول علم الرجال بین النظریه والتطبیق، ص ۴۶۰-۴۶۳. البته مولف، این توثیق عام را نمی پذیرد. ۹۸. همان، ص ۲۶۵. ۹۹. اختیار معرفه الرجال، ج ۱، ص ۷۹۹ (ش ۹۸۹). نویسنده، توبه او را نسبت به ابن محبوب نقل می کند و نیز ر. ک: الفوائد الرجالیه، ص ۲۶۴-۲۶۵ که توبه او را نسبت به اعمالی که درباره یونس و احمد بن محمد بن خالد برقی انجام داد، نقل می کند. ۱۰۰. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۴۲۲. منابع مقاله: فصلنامه علوم حدیث، شماره ۱۴، نعمت الله صفری فروشانی؛

مبانی رجالی امام خمینی (ره) قسمت دوم

مبانی رجالی امام خمینی (ره) قسمت دوم و) مرسلات شیخ صدوق قبل از آنکه درباره ارتباط مرسلات صدوق و توثیقات عام بحث کنیم، مناسب است که نظر امام (ره) را درباره شخصیت رجالی صدوق و مقدار اعتبار اقوال او ذکر کنیم زیرا یکی از مباحث اصلی علم رجال، بحث و بررسی درباب رجالیان و نیز مقدار اعتبار اقوال هریک از آنها بخصوص در هنگام تعارض با اقوال دیگران است. با آنکه مشیخه صدوق، جزو مصادر اولیه کتب رجال معرفی شده است اما در علم رجال، توجه کمتری نسبت به اقوال او ابراز می شود. با تفحص در عبارات امام (ره) به عنایت فوق العاده ایشان به اقوال رجالی شیخ صدوق پی می بریم. در این مورد، به عنوان مثال، می توانیم دیدگاه امام (ره) را نسبت به مرسلات صدوق، ذکر کنیم که ایشان نیز مانند بسیاری از رجالیان و فقها، مرسلات شیخ صدوق را به دو دسته تقسیم می کند: قسم اول، آن است که صدوق به طور جزم و قطع، خبری را به معصوم (ع) نسبت دهد که این قسم را معتبر می داند. قسم دوم، آن است که خبر را به گونه ای غیر جزمی و با عباراتی همچون (روی عنه) بیاورد که این قسم را معتبر نمی داند. عبارت ایشان در مبحث ولایت فقیه و در هنگام بحث از حدیث (اللهم ارحم خلفائی) چنین است: فهی روایه معتمده لکثره طرقها و زبل لو کانت مرسله، لکانت من مراسیل الصدوق التي لا تقرر عن مراسیل مثل ابن ابی عمیر. فان مرسلات الصدوق علی قسمین: احدهما ما ارسل و نسب الی المعصوم (ع) بنحو الجزم، کقوله (قال امیر المؤمنین علیه السلام کذا). و ثانیهما ما قال (روی عنه علیه السلام) مثلا و القسم الاول من المراسیل المعتمده المقبوله. (۱۰۱) ایشان در موارد دیگر نیز به قسم اول مرسلات صدوق اشاره کرده و آنها را معتبر دانسته است. (۱۰۲) علت اعتماد امام (ره) به این گونه مرسلات شیخ صدوق، آن است که نقل این چینی صدوق، دلالت بر اعتماد او بر خبر می کند که این اعتماد یا به جهت وثاقت راویان و یا به علت قیام قرائن دلالت کننده بر صحت خبر در نزد او بوده است. (۱۰۳) اشکالی که در این هنگام پیش می آید، آن است که ممکن است توثیق یا تصحیح صدوق، ناشی از اجتهاد او باشد که برای دیگران، حجت نیست اما امام (ره) به این اشکال، چنین پاسخ می دهد که با توجه به مشی صدوق، این نکته روشن است که او اهل اجتهاد متعارف نبوده و بنابراین، می توانیم اطمینان پیدا کنیم که توثیق و تصحیح او، ناشی از قرائنی آشکار بوده است که اگر به ما نیز می رسید، آن خبر را حجت می دانستیم. عبارت امام (ره) در این مورد، چنین است: و توهم ان جزمه (ای الصدوق ره) باجتهاده لایفید لنا ولعل القرائن التي عنده لاتفیدنا الجزم فی غیر محله، لان الظاهر من مسلک انه لم یکن اهل الاجتهادات المتعارفه عن الاصولیین سیما المتأخرین منهم و فالقرائن التي عنده لا محاله تکون قرائن ظاهره توجب الاطمئنان لنا ایضا. (۱۰۴) نکته جالب در این عبارات که ناشی از اعتماد فوق العاده امام (ره) به این گونه مرسلات صدوق است، عبارت پایانی اوست که رد این چنین روایاتی را مساوی با جرئت بر مولا و رد روایات او دانسته است و چنانکه می فرماید: و کیف کان رد تلک المرسلات جرئه علی المولی؟ (۱۰۵) به دلیل همین اجتهادات است که امام (ره) بین مرسلات صدوق و مرسلات شیخ مفید (م

۴۱۳ق)، حتی اگر از نوع دوم باشد، تفاوت گذاشته و مرسلات دومی را قبول نمی نماید چنانکه می فرماید: ... بل الظاهر ان ارسال المفید جزما غیر ارسال الصدوق کذلک؛ حیث لانتستبعد الاعتماد علی مرسلاته (ای الصدوق)؛ لانا ان المفید کان من اهل النظر والاجتهاد، و لعل انتسابه جزما مبنی علی اجتهاده بخلاف طریقه الصدوق وابیه. و کیف کان لیست المرسله معتمده. (۱۰۶) مثال دیگر که اعتماد فوق العاده امام (ره) به صدوق را می رساند، آن است که ایشان در مقام تعارض تضعیف شیخ صدوق با توثیق رجالی مشهور، یعنی نجاشی، تمایل بیشتری به پذیرش تضعیف صدوق دارد و یا لاقبل به جهت تضعیف او، دچار نوعی توقف می شود؛ چنانکه درباره محمد بن اسحاق می گوید: ... و محمد بن اسحاق و ان وثقه النجاشی، لکن العلامه توقف فیه، لما نقل عن الصدوق من انه واقفی و یظهر من محکی کلام ابن داوود ایضا التوقف. ولقد تصدی بعضهم لاثبات عدم کونه واقفیا. فکیف کان فهو اما واقفی ثقه او امامی کذلک. با این حال، در پایان بحث، با تأکید بر خبرویت صدوق در رجال، چنین می نویسد: ... ولهذا، ففی نفسی شیء من محمد بن اسحاق الصراف الواقفی بقول الصدوق الذی هو اخبر من متاخری اصحابنا بحال الرجال. (۱۰۷) و در جای دیگری درباره تضعیف حسن بن حسین لولوی، از سوی صدوق و توثیق وی از سوی نجاشی چنین می آورد: وقول الصدوق فیه ما قال لا یقصر عن قول النجاشی لو لم یقدم علیه. (۱۰۸) آنچه که بحث مرسلات صدوق را با توثیقات عام پیوند می دهد، این است که: اگر در تالیفات دیگر صدوق و یا از طرق دیگر توانستیم سلسله سند مرسلات نوع دوم صدوق را به دست آوریم، آیا می توانیم از نحوه ارسال صدوق به عنوان توثیقی از سوی او نسبت به افراد سلسله سند استفاده نماییم؟ امام (ره) این مسئله را به صورت یک احتمال عقلایی مطرح می کند؛ اما به صورت قطعی آن را نمی پذیرد؛ زیرا در اینجا احتمال قوی دیگری نیز وجود دارد و آن تصحیح از راه قرائن است؛ چنانکه در یکی از عبارات خود می گوید: ... لکان قوله ذلک (ای الارسال بنحو الجزم) دلیلا علی جزمه بصدور الروایه من القرائن، لولم یکن توثیقا للنهدی (محمد بن حرمان) الواقع فی رجال الحدیث. (۱۰۹) و در جای دیگر می گوید: بل المناقشه فی مرسله الصدوق ایضا لاتخلو من اشکال بعد انتساب الروایه جزما الی الصادق علیه السلام، و هو غیر ممکن من مثل الصدوق الا- مع وثاقه روايتها او محفوفيتها بقرائن توجب جزمه بالصدور؛ فیمکن ان يجعل ذلک منه توثیقا منه للرجلین. (۱۱۰) ز سکوت ابن غضائری درباره راوی احمد بن حسین بن عبیدالله بن ابراهیم غضائری، معروف به ابن غضائری، یکی از رجالیان بزرگ شیعه بوده که در نیمه دوم قرن چهارم و اوائل نیمه اول قرن پنجم می زیسته است. او معاصر نجاشی و شیخ طوسی (ره) بوده، بلکه نظر امام (ره) آن است که گونه ای شیخوخت و تقدم، نسبت به شیخ داشته است. (۱۱۱) ابن غضائری، کتب متعددی در علم رجال شیعه و درباره کتب و مصنفات و اصول آنها داشته است که همگی بجز (کتاب الضعفاء) ازین رفته است. از این کتاب او هم تنها اقوال پراکنده ای در کتب رجالی باقی مانده و نسخه های خطی بی نیز که به گردآوری اقوال او اختصاص یافته اند، در کتابخانه های مختلف، موجود است. (۱۱۲) آنچه که ابن غضائری را مشهور نموده، سختگیری او نسبت به رجال حدیث است، به گونه ای که بسیاری از روایات و حتی راویان مشهور، از تیغ او در امان نمانده اند و به همین جهت، در میان بعضی از رجالیان، چنین مشهور شده که تضعیفات او اعتباری ندارد؛ اما توثیقات او بسیار معتبر است. (۱۱۳) در این میان، آنچه اهمیت دارد، این است که: آیا با توجه به سختگیری ابن غضائری می توانیم از سکوت او و وارد نکردن جرح بر او، به عنوان یک توثیق عام از سوی او استفاده نماییم یا خیر؟ از عبارات امام (ره) که راههای توثیق زید نرسی را از قول علامه بحر العلوم نقل می کند، چنین برمی آید که تلقی او از سکوت ابن غضائری، یک توثیق عام بوده است؛ چنانکه می گوید: ... واثله بسکوت ابن الغضائری عن الطعن فیه (ای فی حدیث زید النرسی)، مع طعنه فی جمله من المشائخ واجلاء الاصحاب، حتی قیل: (السالم من رجال الحدیث، من سلم منه)... ولولا ان هذا الاصل من الاصول المتلقاه بالقبول بین الطائفه، لما سلم من طعنه و من غمزه علی ماجرت به عاده فی کتابه الموضوع لهذا الغرض. (۱۱۴) که منظور از (کتابه...) در این عبارت، همان (کتاب الضعفاء) است. اما امام (ره) این مطلب را نمی پذیرد و علت آن را عدم دلالت سکوت بر توثیق می داند؛ زیرا ممکن است که علل دیگری همچون عدم اطلاع ابن غضائری، علت سکوت او باشد که در

این صورت، زید در نزد ابن غضائری مجهول الحال می شود. چنانکه می فرماید: ... واما ما تشبث به ثالثا لاصلاح حال زید بعدم طعن ابن الغضائری علیه، ففیه ما لایخفی؛ ... واما سکوته فلا يدل على شیء؛ ولعله لم یطلع على طعن فيه وکان عنده من المجاهیل وهو لا یکفی فی الاعتماد علیه. (۱۱۵) با اینکه این جواب، پاسخ متینی به نظر می رسد؛ اما باید توجه داشت که دو سؤال و اثبات دو مطلب بر آن تقدم رتبی دارند: آیا ابن غضائری در (کتاب الضعفاء) درصدد استقصای تمام تضعیف شدگان بوده یا آنکه تنها قصد ذکر بعضی از آنها را داشته است؟ و آیا تمام تضعیفات ابن غضائری به ما رسیده است یا خیر؟ آنچه که ما را وادار می کند که به این دو سؤال و یا لا اقل سؤال دوم پاسخ منفی بدهیم، آن است که اولاً در اقوال منقول از (کتاب الضعفاء)، سخنی درباره بعضی از راویانی که از سوی همه رجالیان تضعیف گشته اند (و به اصطلاح، ضعف آنها مسلم است)، نمی یابیم که از این باب، می توانیم افرادی همچون مغیره بن سعید بجلی، بیان بن سمعان تمیمی، ابوالخطاب محمد بن مقلاص، بشار شعیری، ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی و... را برای مثال بیاوریم. (۱۱۶) فصل چهارم: کتب در این فصل به کتب روایی یا کتابهای مشتمل بر روایات، اشاره می شود که امکان استناد به آنها در فقه وجود دارد و نیز در عبارات امام (ره) نظری درباره آنها ابراز شده است. ترتیب بندی کتب، تا حد امکان، تاریخی است؛ یعنی براساس تاریخ حیات مولفان آنها و یا کسانی که این کتب به آنها منتسب شده، آمده اند. ثانیاً با استقصای موارد تضعیف شده در (کتاب الضعفاء) به عددی در حدود یکصد و شصت نفر می رسیم، در حالی که با مراجعه به کتب رجالی، همانند (رجال ابن داوود) و (خلاصه الاقوال) علامه حلی که متکفل ذکر نام ضعفا شده اند، در می یابیم که این عدد، نسبت به افراد تضعیف شده موجود در این کتابها بسیار ناچیز است. (۱۱۷) و ۲۱ نهج البلاغه و صحیفه سجادیه نظر امام (ره) درباره این دو کتاب، آن است که گرچه علو مضمون و فصاحت و بلاغت بسیاری از فقرات این دو کتاب، موجب وثوق به صدور آنها می شود؛ اما این امر، در تمام فقرات جاری نیست و بنابراین، نمی توان همه فقرات آنها را دارای حجت فقهی دانست و در فقه به آنها استدلال کرد. حضرت امام (ره) در این باره می نویسد: ... فابواب المناقشه فی الاسناد والدلاله فی کثیر منها (ای الروایات) مفتوحه، حتی فی (الصحیفه المبارکه السجادیه)، فان سندها ضعیف و علو مضمونها و فصاحتها و بلاغتها و ان توجب نحو وثوق علی صدورها، لکن لا توجه فی جمیع فقراتها واحده بعد واحده، حتی تکون حجه یستدل بها فی الفقه، و تلقی اصحابنا یاها بالقبول کتلیهم (نهج البلاغه) به، لو ثبت فی الفقه ایضا، انما هو علی نحو الاجمال، و هو غیر ثابت فی جمیع الفقرات. (۱۱۸) ۳. اصل زید نرسی زید نرسی، یکی از اصحاب امام صادق و امام کاظم (ع) است (۱۱۹) که در کتب رجالی مورد توثیق و تضعیف قرار نگرفته است. لذا در وثاقت او و اعتبار اصلش بین رجالیان و به تبع آنها فقها، اختلاف رخ داده است و از آنجا که توثیق خاصی درباره او وارد نشده، بعضی برای اثبات وثاقت او دست به دامان قرائن و دلائل دیگری گشته اند. از جمله، علامه طباطبایی (بحر العلوم) و علامه مجلسی (ره) همین طریق را پیموده اند و امام (ره)، چهار دلیل از قول آنها برای اثبات وثاقت زید نرسی و صحت اصل او از قرار زیر نقل می کند: ۱. نقل یکی از اصحاب اجماع (یعنی محمد بن ابی عمیر) از او، ۲. داشتن (اصل)، ۳. سکوت ابن غضائری درباره او، ۴. نقل روایات او در کتب اربعه. ۱۲۰ آن گاه امام (ره) وارد نقد و رد این دلائل می شود و در این راه، بحثهای مبسوطی همچون بحث (اصحاب اجماع) و (اصل) را می گشاید. به نقد و رد سه دلیل اول، در بیان امام (ره) در فصل قبل پرداخته شد (۱۲۱) و اکنون فقط به رد دلیل چهارم می پردازیم. نظر ایشان در مقام رد دلیل چهارم، چنین است که با مراجعه به کتب اربعه، در می یابیم که تنها دو یا سه روایت از او در این کتب نقل شده است و همین، خود، شبهه برانگیز است و نه تنها موجب وثاقت او نمی شود؛ بلکه اسباب سوء ظن به او را فراهم می آورد؛ زیرا این احتمال تقویت می شود که (اصل) او مورد اعتماد صاحبان کتب اربعه نبوده و صحت این دو یا سه روایت، از راههای دیگری برای آنها ثابت شده است. امام (ره) می فرماید: واما ما تشبث (ای العلامة بحر العلوم الطباطبائی) به رابعا من عدم خلو الکتب الاربعه من اخبار اصل النرسی، فهو عجیب منه؛ فانه لولا هذا الامر فی سلب الوثوق عن اصله لکان کافیا؛ لان اقتصار المشائخ الثلاثة من روایات اصله علی حدیثین او ثلاث احادیث دلیل علی عدم اعتمادهم باصله من حیث هو

اصله او من حیث روایه ابن ابی عمیر عنه، فکانت لما نقلوا منه خصوصیه خارجیه، والا فلا ی علی عله ترکوا جمیع اصله واقصروا علی روایتین منه، مع کون الاصل عندهم وبمراى و منظرهم. بل لو ثبت ان کتابا کان عندهم، فترکوا الروایه عنه الا واحدا او اثین مثلا، صار ذلک موجبا لعدم الاکتفاء بتوثیق اصحاب الرجال صاحبه فی جواز الاخذ بالکتاب وهذا واضح جدا و موجب لرفع الیدعن کتاب النرسی جزما، بل ترکهم الروایه عنه ۴. اصل زید زراد مع کون الراوی عنه ابن ابی عمیر، دلیل علی عدم تمامیه ما قیل فی شان ابن ابی عمیر من انه لا یروی الا- عن ثقه. تامل! (۱۲۲) زید زراد نیز یکی دیگر از صاحبان (اصل) و از اصحاب امام صادق (ع) است (۱۲۳) که توثیقی درباره او وارد نشده است. امام (ره) نیز این اصل را همانند اصل نرسی (و تقریبا به علت همان اشکالات)، معتبر نمی داند و دو اشکال تازه ای که در اینجا مطرح می نماید، یکی عدم وصول این (اصل) به مجلسی (ره) با سند صحیح است زیرا در سلسله سند او فردی به نام منصور بن حسن آبی وجود دارد که مجهول است و دوم آنکه گفته شده است که این (اصل)، مشتمل بر مسائل مخالف مذهب شیعه است. عبارت ایشان چنین است: و مما ذکرنا فی حال اصل النرسی، یظهر الکلام فی اصل زید الزراد و فانهما مشترکان غالبا فیما ذکر. هذا کله مع عدم وصول النسخه الی عند المحدث المجلسی الیه بسند یمکن الاتکال علیه، لجهاله منصور بن الحسن ال آبی الذی کانت النسخه بخطه مورخه باریع و سبعین و ثلاثماه، و هو غیر منصور بن الحسین الابی الذی ترجمه منتجب الدین و قال: (فاضل عالم فقیه وله نظم حسن قرا علی شیخنا المحقق ابی جعفر الطوسی)، لتاخره عن کتابه النسخه عصر ابناء علی ما ترجمه، و ان صرح بعض بانه معاصر الصاحب بن عباد مضافا الی اختلافهما فی الاب. هذا مع عدم ثبوت وثاقه الثانی ایضا، و عدم کفایه ما قال منتجب الدین فیها، هذا مع ما حکى من اشتمال اصله علی المناکیر و ما یخالف المذهب. تامل! (۱۲۴) ۵. مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه کتاب (مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه)، گرچه به عنوان یکی از مصادر (وسائل الشیعه) از آن استفاده نشده است و اما صاحبان (بحار الانوار) و (مستدرک الوسائل)، از آن به عنوان یکی از مصادر خود استفاده کرده اند. با این حال، علامه مجلسی درباره آن چنین می گوید: و کتاب (مصباح الشریعه) فی بعض ما یریب اللیب الماهر واسلوبه لایشبه سائر کلمات الاثمه و آثارهم. (۱۲۵) اما در مقابل، میرزای نوری در (مستدرک الوسائل)، از اعتبار آن دفاع می کند. (۱۲۶) این کتاب به امام صادق (ع) نسبت داده شده است و حاوی روایاتی است که از سوی بعضی از بزرگان، مانند شهید ثانی، مورد اعتماد واقع شده است و اما بعضی به علت منتهی شدن سند کتاب به بعضی از صوفیان و نیز اشتمال کتاب بر امور منکری که مخالف با متواترات است، این نسبت را مردود دانسته اند. (۱۲۷) امام (ره) نیز این کتاب را معتبر نمی داند بلکه در روایت بودن آن، شک می کند و احتمال پدید آمدن آن به وسیله بعضی از اهل علم و حال را بعید نمی داند و می نویسد: ... و اما روایه (مصباح الشریعه) ... فلا تصلح للاستناد الیه لعدم ثبوت کونها روایه، فضلا عن اعتبارها، بل لا یبعد ان یکون کتابه من استنباط بعض اهل العلم والحال و من انشائاته. هذا کله مع الغض عن اسناد الروایات والقرائن القائمه فی متونها و الافابواب المناقشه فی الاسناد والدلاله فی کثیر منها مفتوحه. (۱۲۸) ۶. فقه الرضا (ع) بعضی این کتاب را منتسب به امام رضا (ع) دانسته اند و برخی دیگر، در این انتساب شک کرده، آن را از افرادی همچون جعفر بن بشیر یا پدر شیخ صدوق یا یکی از فرزندان ائمه (ع) و یا از محمد بن علی شلمغانی دانسته اند. (۱۲۹) این کتاب نیز به عنوان مصدر از سوی صاحب (وسائل الشیعه) استفاده نشده است و اما علامه مجلسی و میرزای نوری (ره) به آن اعتماد کرده اند و علامه مجلسی (ره) درباره آن می گوید: ... و اکثر عباراته موافق لما یدکره الصدوق ابو جعفر بن بابویه فی (کتاب من لا یحضره الفقیه) من غیر سند و ما یدکره والده فی رسالته الیه، و کثیر من الاحکام الی ذکرها اصحابنا ولا یعلم مستندها مذکوره فیه. (۱۳۰) نظر میرزای نوری آن است که کتاب، مشتمل بر دو بخش است که بخش اول آن، شامل روایات امام رضا (ع) و بخش دوم از (النوادر) محمد بن احمد بن عیسی است. (۱۳۱) امام (ره) در موارد مختلفی هنگام برخورد با این کتاب، عدم اعتبار آن را متذکر می شود (۱۳۲) و آن را تالیف یکی از علما می داند که ضمن نقل روایات، اجتهادات خود را نیز آورده است و به وسیله مضمون روایات، فتوای خود را ذکر می کند. چنانکه در (الرسائل) می گوید: ... و المظنون کون هذا الکتاب من تصنیف بعض العلماء المطلع

علی‌الاحادیث، و قد جمع بین شتات الاخبار باجتهاده و روی مضمونها كما يظهر للمتدبر فيه. (۱۳۳) و در کتاب دیگر خود، هنگام بررسی یک مسئله خاص، میان عباراتی از (فقه الرضا(ع) که با لفظ (روی) و بدون آن به کار رفته، تفاوت قائل می‌شود: واما الفقه الرضوی، فلا- ینبغی الاشکال فی انه لیس من تصنیفات الرضا(ع) كما لا یخفی علی من رابعه و تدبر فی تعبیراته، بل هو علی ما یظهر منه تصنیف عالم ذی القریحه المستقیمه، و هو مشتمل علی روایات مرسله و فتاوی من صاحبه و ما حکى عنه فی المقام (ای خیار العیب) بلفظ (روی) یکون مضمونه قریبا من سائر الروایات سیما مرسله جمیل و ما حکى عنه بلا لفظه (روی) یکون علی الظاهر من فتوی صاحبه موافقا للمشهور و لیس روایه. (۱۳۴) ۶. تفسیر عیاشی این تفسیر، منسوب به محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش سمرقندی، معروف به عیاشی است که از اساتید محمد بن عمر بن عبدالعزیز (معروف به کشی) بوده و از سوی رجالیان، توثیق شده است. (۱۳۵) این کتاب که حاوی تفسیر آیات قرآن به وسیله روایات بوده است، معمولا از سوی علمای شیعه با دیده قبول نگریسته شده است؛ چنانکه صاحب (وسائل) نیز آن را یکی از مصادر خود قرار داده است و می‌گوید که تنها نیمه اول آن به دست ما رسیده است که در آن، بعضی از نسخه نویسان، اسناد روایات را حذف کرده و تنها بربیک راوی اعتماد نموده اند. (۱۳۶) نظر ... فان العیاشی و ان کان ثقه...، لکن لیس لنا طریق صحیح الی تفسیره... ولم یذکر صاحب (الوسائل) طریقه الیه الا ان یدعی الاطمئنان و الوثوق بکون ما عن تفسیره منه. والعلم عندالله! (۱۳۷) ۸. تحف العقول عن آل الرسول (ص) این کتاب، از آن حسن بن علی بن شعبه از قدمای معاصر با شیخ صدوق (م ۳۸۱ق) بوده که از سوی رجالیان متقدم، تصریحی در توثیق او نرسیده است؛ گرچه متاخران همانند شیخ حر عاملی و صاحب (ریاض العلماء)، ستایش فراوانی از او نموده اند. بعضی از علمای شیعه، به جهت ارسال روایات این کتاب، آن را معتبر ندانسته اند (۱۳۸)؛ اما صاحب (وسائل الشیعه) از آن به عنوان مصدری از مصادر معتبر کتاب خود استفاده می‌کند. (۱۳۹) همین مطلب، باعث نوعی اعتماد از سوی امام (ره) بر این کتاب شده است؛ چنانکه در بحث ولایت فقیه و در ضمن بررسی روایت (مجارى الامور والاحکام علی ایدی العلماء...) که از این کتاب نقل شده، می‌گوید: ... وهی و ان کانت مرسله، لکن اعتماد علی الکتاب (ای (تحف العقول)) صاحب (الوسائل) و متنها موافق للاعتبار و النقل. (۱۴۰) ۹. کتاب من لایحضره الفقیه این کتاب، یکی از کتب اربعه روایی شیعه است که اعتبار آن، بحثهای فراوانی را میان علمای شیعه و بخصوص بین اخباریان و اصولیان ایجاد کرده است. یکی از دلایل عمده موافقان با اعتبار این کتاب، گواهی شیخ صدوق در آغاز کتاب است که شهادت به صحت همه محتویات کتاب داده و آنها را حجتی بین خود و خدایش دانسته و می‌گوید: ... ولم اقصد فیه قصد المصنفین فی ایراد جمیع ما رووه و بل قصدت الی ایراد ما افتی به و احکم بصحته، واعتقد فیه انه حجه فیما بینی و بین ربی. (۱۴۱) امام (ره) در بعضی از موارد، به این ضمانت شیخ صدوق (ره) اشاره می‌کند (۱۴۲)؛ اما نظر ایشان بر آن است که شیخ صدوق به این عهد خود، وفا نکرده است. البته ایشان این را که صدوق در همان اوائل کتاب از این عهد عدول کرده باشد، بعید می‌داند. امام (ره) پس از نقل عبارت فوق از قول صدوق، چنین می‌نگارد: ... و هو و ان لم یف بهذا العهد فی کتابه، كما یظهر للمراجع به، لکن رجوعه عنه فی اول الکتاب فی غایه البعد. (۱۴۳) ۱۰. المقنع المقنع، یکی دیگر از کتب شیخ صدوق (ره) است که در اعتبار آن، اختلاف واقع شده است. این کتاب، شامل دو بخش است: بخش اول، روایاتی است که شیخ صدوق (ره) نقل کرده و چنانکه خود می‌گوید، به عللی چون امکان حمل کتاب، سخت نبودن حفظ روایات و ملول نشدن خواننده، سلسله اسناد آن را حذف نموده است. بخش دوم، نامه پدر صدوق به اوست که آن نیز شامل روایاتی است؛ اما حذف اسناد آن، توسط پدر شیخ صدوق انجام شده است، نه خود او. (۱۴۴) عمده دلیلی که برای صحت این کتاب ذکر شده، عبارت شیخ صدوق در اول کتاب است که امام (ره) این چنین به نقل آن می‌پردازد: ... انی صنفت کتابی هذا و سمیت الکتاب (المقنع) لقنوع من یقروه بما فیه و حذفت الاسناد منه لئلا یتثقل حمله ولا یصعب حفظه ولا یمله قاریه، اذ کان ما اینه فیه فی الکتب الاصولیه موجودا بیننا عن المشائخ العلماء الفقهاء الثقات رحمهم الله (انتهی). (۱۴۵) که البته ظاهر، آن است که این شهادت، تنها شامل بخش اول کتاب او می‌شود و نه بخش دوم، یعنی نامه پدرش. (۱۴۶) نظر امام (ره) بر این است

که از این عبارت، نمی‌توان توثیق تمام افراد سلسله اسناد محذوف را اثبات کرد زیرا در این عبارت، دوا احتمال وجود دارد: احتمال اول آنکه صدوق در صد گواهی دادن این مطلب است که خود، روایات کتابش را در کتب اصول روایی اصحاب دیده است نیز در صد توثیق صاحبان این کتب است. طبق این احتمال، روایات (المقنع)، در صورت قبول توثیق یک عادل، صحیح است. احتمال دوم آنکه صدوق، در صد بیان وثاقت رجال واقع در طرق خود به صاحبان این کتب است و نه توثیق صاحبان این کتب یعنی آنکه مشایخ ثقات، وجود این روایات را در کتب اصول، ثابت می‌دانند. امام (ره) احتمال دوم را تقویت می‌کند. بنابراین، نمی‌توان توثیق صاحبان اصول را در نزد صدوق، ثابت دانست. عبارت ایشان چنین است: ... و يمكن المناقشه في سند (المقنع) بان يقال ان ما في اوله لا يدل على توثيق جميع ما في سلسله السند، لانه قال: (اني صنفت...) و فيه احتمالان: احدهما انه بصدد الشهاده على موجوديه ما في (المقنع) في الكتب الاصوليه، فتكون شهاده على وجدانه فيها و انما ذكرت الاسناد فيما ذكرت لا لاثبات الكتب، بل لاغراض آخر كحفظ السلسله و رجال الاسانيد كالاسناد الموجوده في عصرنا الى الكتب الاربعه و بصدد شهاده اخرى وهي توثيق صاحب الاصول، و على هذا يكون مافيه بمنزله روايه صحيحه، لو قلنا بقبول توثيق عدل واحد في رجال السند. وثانيهما ان يكون بصدد بيان وثاقته طرقه الى الاصول لا- توثيق اصحابها، بان يكون قوله مبينا حالًا- لا- خبرا بعد خبر، فيكون مراده ان وجودها في الكتب معلوم مبين بوسيله المشايخ الثقات و لعل هذا الاحتمال اقرب لبعده امتياز (المقنع) عن سائر كتبه سيما مثل (من لا يحضره) ... (۱۴۷) اشكالي که در اینجا به نظر می‌رسد، آن است که کلام امام (ره) در اول عبارتش، در وثاقت همه سلسله سند است. در حالی که احتمال اول که بدین منظور مطرح شده تنها وثاقت صاحبان کتب را اثبات می‌نماید و اثبات وثاقت همه افراد سلسله سند، منوط بر آن است که منظور صدوق از مشایخ ثقات، همه افراد سند باشد و نه مشایخ بی واسطه اش و یا صاحبان اصول. (۱۴۸) در اینجا ممکن است استدلالی برای تصحیح روایات این دو کتاب شیخ صدوق و بلکه همه کتب روایی او ذکر شود و آن اینکه صدوق، خود می‌گوید که در کتابهایش، تنها روایاتی را ذکر می‌کند که استادش ابن ولید، آنها را صحیح می‌داند و این خود، شهادتی از استادش بر وثاقت رجال روایات و یا صحت متن آنهاست. اما امام (ره) این استدلال را نمی‌پذیرد، با این بیان که اگر مراد وی تصحیح رجال سند باشد، این امر، مخالف یافته‌های ماست زیرا در موارد فراوان، به افراد ضعیف در سلسله اسناد روایات ابن ولید برمی‌خوریم و اگر مراد وی تصحیح متن بوده است، این امر برای ما فایده‌ای ندارد و شاید علتش این باشد که ممکن است این تصحیح، از راه قرائنی صورت گرفته باشد که برای ما حجیت و اعتبار ندارند. امام (ره) آورده است: ... و اما المحكي عن الصدوق، باني لم اذكر في مصنفاي الا ما صححه شيخي ابن الوليد، فان كان المراد تصحيح السند، فيوجب ذلك الاشكال في تصحيحات ابن الوليد، ضروره اشتمال مصنفاي علي روايات ضعاف الي ما شاء الله و ان كان المراد تصحيح المتن، فهو غير مفيد لنا. (۱۴۹) ۱۱. مستدرک الوسائل این کتاب، یکی از جوامع روایی شیعه در مسائل فقهی است که توسط میرزا حسین نوری (۱۲۵۴-۱۳۲۰ق)، یکی از بزرگ‌ترین اخباری‌های قرن چهاردهم، نوشته شده است. او این کتاب روایی را به منظور جبران روایاتی که از سوی صاحب (وسائل الشیعه) آورده نشده‌اند، نگاشت و آن را بر طبق (وسائل الشیعه) ترتیب داد. امام (ره) در مبحث اصولی (حجیت ظواهر کتاب) و هنگام بحث (عدم تحریف قرآن) به کتاب دیگر نوری که با نام (فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب) نگاشته شده، اشاره می‌کند و آن را شدیداً رد می‌نماید و درباره روایات آن می‌گوید: ... و انما هو ایراد روایات ضعاف اعرض عنها الاصحاب و تنزه، عنها او لو الالباب من قدماء اصحابنا كالمحمدين الثلاثة المتقدمين (ای مولفوا کتب الاربعه) رحمه الله. (۱۵۰) آن گاه درباره دیگر کتب روایی نوری و از جمله (مستدرک الوسائل) و همچنین دیگر آثار او چنین می‌نگارد: هذا حال کتب روايته غالبا كالمستدرک ولا تسال عن سائر كتبه المشحونه بالقصص والحكايات الغريبه التي غالبها بالهزل شبه منه بالجد، و هو رحمه الله شخص صالح متبع الا- ان اشتياقه لجمع الضعاف والغرائب والعجائب و ما لا يقبلها العقل السليم والراي المستقيم اكثر من الكلام النافع و العجب من معاصريه من اهل اليقظه كيف ذهلوا و غفلوا حتى وقع ما وقع مما بكت عليه السماوات و كادت تتدكك على الارض؟! (۱۵۱) این

تعبیرات درباره مولف و آثار او از امام (ره)، درباره هیچ عالم شیعی دیده نشده است که به نظر می‌رسد علت اصلی آن، همان نگارش کتاب (فصل الخطاب) باشد که موجب وارد آمدن ضربات سنگینی بر پیکر شیعه در جهان اسلام گشت. نکته قابل توجه اینکه در مسائل مختلف فقهی، کمتر دیده شده است که امام (ره) تنها به جهت روایتی از این کتاب و مصادر آن، به فتوایی رسیده باشد و در مواردی که روایاتی را در آن موافق قول خود می‌بیند، تنها آنها را به عنوان تایید (ونه استدلال) ذکر می‌نماید. فصل پنجم: اشخاص برای به دست آوردن نظر امام (ره) درباره رجال واقع در سلسله اسناد روایات مورد استناد ایشان، سه راه در پیش داریم: اول آنکه از تصریحات امام (ره) در باب توثیق یا تضعیف راویان استفاده نماییم. دوم آنکه از اوصافی که امام (ره) برای روایات مورد استناد می‌آورد، استفاده کنیم. مثلاً هنگامی که می‌گوید: (صحیح زراره)، در حقیقت، منظور او (الروایه الصحیحه لزراره) است که از این عبارت، می‌توان توثیق زراره را در نظر ایشان فهمید. سوم آنکه پا را از دایره تصریحات ایشان فراتر گذاریم و از آنچه امام (ره) در عبارات خود نی‌آورده، اما قطعاً مورد نظر ایشان بوده است، نظرش را استخراج نماییم. توضیح آنکه گاهی امام (ره) هنگام استناد به یک روایت مثلاً صحیح، تمام رجال سند را ذکر می‌کند، مثل اینکه می‌گوید: صحیح اسماعیل المنقولہ فی ابواب الرکوع، عن محمد بن الحسن باسناده، عن سعد، عن احمد بن محمد، عن ابیه، عن عبدالله بن المغیره، عن اسماعیل بن جابر. (۱۵۲) که از چنین عباراتی با توجه به معنای صحیح (که چنانکه خواهیم گفت، همه رجال سند آن، امامی توثیق شده هستند)، می‌توانیم توثیق امام (ره) نسبت به همه رجال سند را اثبات نماییم. این گونه عبارات، نسبت به کل مواردی که امام (ره) به روایات استناد می‌کند، درصد بسیار ناچیزی را تشکیل می‌دهند و ایشان، بیشتر در کتاب (الرسائل) چنین عباراتی را آورده است (۱۵۳) و در کتب دیگر فقهی و اصولی امام (ره) کمتر مشاهده می‌شود. اما گاهی امام (ره) فقط از صفت (صحیح) مثلاً برای راوی مستقیم امام معصوم استفاده می‌کند و نامی از دیگر رجال سند به میان نمی‌آورد. در اینجا می‌توانیم با مراجعه به جوامع روایی و به دست آوردن نام افراد واقع شده در سند، توثیق امام (ره) را با توجه به معنای (صحیح) نسبت به همه آنها ثابت بدانیم که طبعاً کاری طاقت فرسا خواهد بود و متأسفانه عمده استنادات امام (ره) به روایات، بدین نحو است. موارد دیگری را نیز می‌توانیم به این قسم اخیر، ملحق بدانیم و آن، مواردی است که امام (ره) از طریق یکی از مشایخ، از روات باوصف صحت یاد می‌کند، مثل اینکه می‌گوید: ... عن تفسیر علی بن ابراهیم، بطریق صحیح، عن ابی عبدالله علیه السلام. (۱۵۴) یا می‌گوید: طریق الشیخ الیه صحیح فی المشیخه والفهرست. (۱۵۵) که در این موارد، می‌توان با به دست آوردن طریق آنها به روات، وثاقت واسطه‌ها را در نظر امام (ره) ثابت دانست و ظاهر این عبارت، وثاقت واسطه‌های طریق است و نه دو طرف آن. ما در اینجا فقط نظر امام (ره) را با توجه به راه اول و دوم ذکر می‌کنیم و برای یکنواخت شدن بحث، از تصریحات امام (ره) به رجال سند (که در راه سوم به آن اشاره کردیم)، نیز در می‌گذریم. اما قبل از آن، باید به تعریف هر یک از اقسام حدیث بپردازیم که میان متاخران مشهور است. تعریف اقسام حدیث در نظر متاخران تقسیم حدیث که در آن، موقعیت وثاقت یا عدم آن مشخص می‌شود، تقسیمی رباعی است که از علامه حلی (م ۷۲۶ق) یا سید جمال الدین ابن طاووس (م ۷۷۳ق) (۱۵۶) در میان درایه نویسان شیعه، مشهور گشته است و در آن، حدیث به چهار قسم: صحیح، حسن، موثق و ضعیف تقسیم می‌شود. حدیث صحیح، حدیثی است که با سندی متصل و متشکل از افراد امامی و عادل، از معصوم (ع) نقل شود. شهید ثانی می‌گوید: ... الصحیح و هو ما اتصل سنده الی المعصوم بنقل العدل الامامی عن مثله فی جمیع الطبقات، حیث تکون متعدده و ان اعتراه شذوذ. (۱۵۷) حدیث حسن، حدیثی است که یا همه رجال سند آن، امامی ممدوح باشند، یا یکی از آنها امامی ممدوح باشد و گرچه بقیه، امام توثیق شده باشند، زیرا در این موارد، نتیجه، تابع اخس مقدمات است و منظور از ممدوح، آن است که تصریحی به وثاقت آنها نشده باشد. شهید می‌گوید: ... الحسن و هو ما اتصل سنده کذلک، ای الی المعصوم بامامی ممدوح من غیر نص علی عدلته، مع تحقق ذلک فی جمیع مراتبه، ای جمیع مراتب رواه طریق او تحقق ذلک فی بعضها. بان کان فیهم واحدا امامی ممدوح غیر موثق، مع کون الباقي من الطريق من رجال الصحیح، فیوصف الطريق بالحسن

لاجل ذلك الواحد. (۱۵۸) حدیث موثق یا قوی نیز آن است که در رجال سند، افراد توثیق شده غیر امامی وجود داشته باشند؛ گرچه بقیه، همه امامی موثق باشند. شهید می گوید: ... الموثق سمی بذلك لان راویه ثقة و ان كان مخالفا، و بهذافارق الصحيح مع اشتراكهما في الثقة و يقال له القوی ايضا لقوه الظن بجانبه بسبب توثيقه. (۱۵۹) البته چنانکه شهید (ره) متذکر می شود، گاهی لغت قوی برای امامی غیر ممدوح و غیر مذموم (مانند افرادی چون نوح بن دراج) نیز به کار می رود. (۱۶۰) حدیث ضعیف، آن است که هیچ یک از شروط انواع سه گانه دیگر رانداشته باشد. شهید (ره) می گوید: ... الضعیف و هو مالا یجتمع فیه شروط احد الثلاثه المتقدمه، بان یشتمل طریقه علی مجروح بالفسق و نحوه او مجهول الحال او مادون ذلك کالوضاع. (۱۶۱) کار برد این چهار اصطلاح از سوی امام (ره) بدون آنکه اقدام به تعریف خلاف مشهور برای آنها بنماید و یا از قرائنی مبنی بر عدم قبول معنای مشهور استفاده کند، خود، بهترین دلیل برای قبول این تقسیم و این تعاریف در نزد اوست. چند نکته در اینجا قبل از ذکر اسامی، تذکر چند نکته لازم به نظر می رسد: اول آنکه امام (ره) برای اتخاذ فتوا از احادیث قسم اول و دوم استفاده می نماید؛ اما قسم سوم و چهارم را در صورت مطابقت بافتوای خود، به عنوان تایید ذکر می کند و در صورت عدم مطابقت و یا انحصار دلیل، از آنها استفاده نمی کند و بلکه مردود می شمرد. دوم آنکه گرچه این صفات چهارگانه اولاً و بالذات، صفت حدیث و نه رجال سند است؛ اما چنانکه قبلاً اشاره شد، می توان از آنها، حال رجال را نیز در دیدگاه امام (ره) به دست آورد. سوم آنکه با توجه به تعریف انواع چهارگانه حدیث، این نکته به دست می آید که هرگاه امام (ره) از تعبیر موثق و حسن استفاده کند، اعم از آن است که مضاف الیه این دو، غیر امامی یا ممدوح باشند و یا دیگر افراد سلسله سند. شاهد آنکه در موارد فراوانی، ناظر بر استفاده امام (ره) از این دو است، در حالی که مضاف به افراد قطعاً تایید شده هستیم، مثل: (موثقه زراره) یا (حسنه محمد بن مسلم). بنابراین، در این گونه موارد، برای به دست آوردن فرد غیر امامی یا ممدوح (که طبق حدیث را از مرتبه صحیح به موثق و حسن تنزل داده اند) به بررسی جداگانه سند نیاز داریم که چنانکه قبلاً اشاره شد، ناچار به خروج از تصریح امام (ره) می شویم که بنای این مقاله بر آن نیست. لذا در اینجا به منظور استفاده از تصریحات امام (ره)، به ذکر اشخاص راوی فقط در دو بخش اکتفا می نمایم: بخش اول، افراد مورد وثوق امام (ره) که شامل همه افرادی می شوند که از سوی امام (ره) به عنوان ثقة معرفی شده اند، خواه امامی باشند یا غیر امامی. بخش دوم، افراد ضعیف که به عللی همچون مجهول الحال بودن و مهمل بودن در کتب رجالی و نیز تضعیف آنها از سوی رجالیان، رد شده اند. الف) توثیق شدگان چنانکه قبلاً اشاره شد، این افراد را یا از ذکر دو صفت صحیح و موثق برای احادیثشان و یا از توثیق مستقیم امام (ره) معرفی می کنیم که در طریق دوم، امام (ره) از عباراتی با ریشه وثاقت استفاده می کند که به خودی خود، شامل هر دو نوع (صحیح) و (موثق) می شود. شایان ذکر است که در اینجا از ذکر اصحاب اجماع که قبلاً به آنها پرداخته شد، خودداری می شود. نام این افراد به ترتیب حروف الفبا با ذکر توصیف امام (ره) درباره آنها، در زیر می آید: ۱. آدم بن متوکل، معروف به ابوالحسین خادم و بیاع اللولو. امام (ره) از روایت او با عنوان (صحیحہ ابی الحسین الخادم (۱۶۲) یاد می کند. (۱۶۳) ۲. ابراهیم بن ابی بلاد (صحیحہ ابراهیم بن ابی البلاد) x. (۱۶۴) ۳. ابراهیم بن ابی محمود (صحیحہ). (۱۶۵) ۴. ابراهیم بن زیاد، معروف به خزاز یا ابویوب خزاز (روایه الخزاز الصحیحہ علی الاصح). (۱۶۶) ۵. ابراهیم بن نعیم، معروف به ابی الصباح کنانی (صحیحہ). (۱۶۷) ۶. ابراهیم بن هاشم قمی. چنانکه در فصل دوم (در توثیقات خاص) گفته شد، امام (ره) وثاقت او را از راه قرائن مستنبط، ثابت می داند. (۱۶۸) ۷. احمد بن ادريس. امام (ره) درباره روایت عجلان می گوید: وهی موثقه علی روایه الکلینی، ان كان الراوی عن ابان، احمد بن ادريس كما فی (الوسائل). (۱۶۹) ۸. احمد بن عائذ. امام (ره) درباره او می گوید: و احمد بن عائذ، ثقہ. روی عن ابی خدیجه سالم بن مکرم الجمال وقد وثقه النجاشی قائلًا انه ثقہ ثقہ. و وثقه الشیخ فی موضع علی ما عن العلامه و ان ضعفه فی موضع كما عن الفهرست، و الارجح وثاقته. (۱۷۰) ۹. احمد بن محمد بن حسن بن ولید (الاقوی وثاقته). (۱۷۱) ۱۰. اسحاق بن عمار. امام (ره) در جایی می گوید: صحیحہ او مصححه اسحاق بن عمار. (۱۷۲) و در جای دیگر می گوید: موثقه اسحاق بن عمار او صحیحته. (۱۷۳)

۱۱. اسماعیل بن ابی زیاد، معروف به سکونی. او از علمای عامه است که قبلاً طریق توثیق او از سوی امام (ره) در توثیقات خاص آمد و گفته شد که ایشان از راه قرائن مستنبط، وثاقت او را ثابت می‌داند. (۱۷۴) امام (ره) در موارد فراوانی از روایات او با عنوان (موثقه) یاد می‌کند. (۱۷۵) و درباره او از قول شیخ و محقق، چنین نقل می‌کند: ... ثم ان الروایه موثقه لا اشکال فیها سندا. فان اسماعیل بن ابی زیاد السکونی کثیر الروایه و متقنها. و عن الشیخ فی مواضع من کتبه ان الامامیه مجمعه علی العمل بروایاته، و قد صرح المحقق فی محکی المسائل الغریبه بانه من الثقات. (۱۷۶) و در برخی موارد، عنوان (قویه) را درباره روایت او به کار می‌برد (۱۷۷) و در جایی دیگر، اجماع شیخ بر عمل به روایات او و توثیق او از سوی محقق را نقل می‌کند. (۱۷۸) ۱۲. اسماعیل بن بزیع (صحیح) اسماعیل بن بزیع. (۱۷۹) ۱۳. اسماعیل بن جابر جعفی. امام (ره) در بعضی از موارد، با عنوان (صحیح) از روایات او یاد می‌کند (۱۸۰) و در جایی علت توثیق خود را چنین ذکر می‌کند: صحیح اسماعیل الجعفر بنیاء علی وثاقت بشهاده العلامه و المجلسی و غیرهما. (۱۸۱) ۱۴. اسماعیل بن سعد اشعری (صحیح). (۱۸۲) ۱۵. اسماعیل بن فضل هاشمی (موثقه). (۱۸۳) ۱۶. اسماعیل بن همام (صحیح) اسماعیل بن همام، (۱۸۴) صحیح اسماعیل الکندی (۱۸۵). (۱۸۶) ۱۷. ایوب بن عطیه (صحیح). (۱۸۶) ۱۸. بکر بن محمد (صحیح). (۱۸۷) ۱۹. بکیر بن اعین. او برادر زراره است. امام (ره) درباره او می‌گوید: ... عن ابی الجهم هو بکیر بن اعین و قد مات فی حیاه ابی عبدالله علیه السلام و هو ثقه. (۱۸۸) و در جای دیگر، از روایت او با عنوان (صحیح) یاد می‌کند. (۱۸۹) از اینجا معلوم می‌شود که در مواردی که از روایات او با عنوان (موثق) یاد می‌نمایند، (۱۹۰) به علت وجود غیر امامی در سلسله سند است. ۲۰. بنی فضال. منظور از بنی فضال، حسن بن علی بن فضال و پسران او، یعنی احمد، علی و محمد است. (۱۹۱) این خاندان، فطحی مذهب بودند و توبه بعضی از آنها در اواخر عمرشان نقل شده است. (۱۹۲) امام (ره) از بعضی روایات آنها با عنوان (موثق) یاد می‌کند (۱۹۳) که به علت انتساب آنها به فطحیه است. درباره صحت روایات بنی فضال، از امام حسن عسکری (ع) سؤال کردند و ایشان در پاسخ فرمود: خذوا ماروا و دعوا ماراوا (۱۹۴) روایات آنها را بگیرید و آرای آنها را کنار گذارید. امام (ره) از این جمله توثیق آنها را از سوی امام عسکری (ع) استنباط می‌کند؛ اما آن را به معنای حجیت مراسلات آنها و یا اعتبار روایاتی که از ضعف نقل می‌کنند، ندانسته و می‌گوید: و ما یقال من ان السند الی بنی فضال صحیح و نحن مامورون باخذ روایاتهم غیر ظاهر فان الامر بالاخذ بما رووا فی مقابل رفض ماراوا، لیس معناه الا توثیقهم والاخذ بروایاتهم اذا کانت عن الامام (ع) او عن ثقه عن الامام (ع)، لا الاخذ بمرسلاتهم او بما رووا عن الضعاف فان رفض ذلك لیس ردا لروایاتهم، بل رد لروایه الضعفاء. (۱۹۵) ۲۱. ثابت بن دینار، معروف به ابو حمزه ثمالی (صحیح) ابی حمزه. (۱۹۶) ۲۲. ثابت بن هرمز، معروف به ابوالمقدام (موثقه ابی المقدام). (۱۹۷) او از شاخه بتریه فرقه زیدیه بوده است. (۱۹۸) ۲۳. ثعلبه بن میمون، معروف به ابواسحاق نحوی (صحیح) ابی اسحاق النحوی. (۱۹۹) ۲۴. جعفر بن محمد بن یونس (صحیح). (۲۰۰) ۲۵. جمیل بن صالح (صحیح). (۲۰۱) ۲۶. حدید بن حکیم (حدید بن حکیم الثقه). (۲۰۲) ۲۷. حدیفه بن منصور (صحیح). (۲۰۳) ۲۸. حریر بن عبدالله سجستانی. امام (ره) درباره یکی از روایات او می‌گوید: کروایه حریر و لایبعد صحتها او لیس فی سندها ما یناقش فیها الا سهل بن زیاد و هو سهل. (۲۰۴) و از روایت دیگر او با عنوان (صحیح) حریر بن عبدالله یاد می‌کند. (۲۰۵) ۲۹. حسن بن علی و شاء. امام (ره) درباره او ضمن بحث از طریق شیخ صدوق به احمد بن عائذ می‌گوید: ... ما روی الصدوق بسنده عن احمد بن عائذ و لیس فی طریقته الیه ما یمکن القدح فیها الا الحسن بن علی الوشاء و قد قال فی النجاشی: (کان من وجوه هذه الطائفة) وقال: (کان هذا الشیخ عینا من عیون الطائفة و قد روی عنه الاجله کابن ابی عمیر و احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن محمد بن خالد و محمد بن عیسی و یعقوب بن یزید و الحسین بن سعید و غیرهم) و عن العلامه الحکم بصحه طرق هو فیها، بل قد یقال انه من مشائخ الاجازه فلا یحتاج الی التوثیق. و کیف کان فالاقوی و ثاقت. (۲۰۶) و در جای دیگر، از روایت او این چنین تعبیر می‌کند: و روایه الوشاء التي لا یبعد ان تكون صحیحه. (۲۰۷) ۳۰. حسین بن ابی العلاء (صحیح). (۲۰۸) ۳۱. حسین بن نعیم الصحاف (صحیح) الصحاف، (۲۰۹) صحیح حسین بن نعیم الصحاف. (۲۱۰) ۳۲. حسین بن یزید، معروف به

نوفلی. در توثیقات خاص گفته شد که اثبات وثاقت او از دیدگاه امام(ره) از راه استنباط از قرائن است. (۲۱۱) ۳۳. حفص بن البختری (صحیحه). (۲۱۲) صحیحه ابی ولاد الحناط (۲۱۴). ۳۵. حفص بن غیاث (موثقه حفص بن غیاث). (۲۱۵) او از دانشمندان عامه بود که مدتی در زمان هارون الرشید، قاضی بغداد و سپس قاضی کوفه گردید. او از امام صادق و امام کاظم(ع) روایت می کند. (۲۱۶) ۳۶. حکم بن حکیم (صحیحه). (۲۱۷) ۳۷. حکم بن مسکین. از عبارت امام(ره) درباره او می توان وثاقت و یال اقل قبول روایت او را استنباط کرد: ولیس فی سندها من يتامل فيه الا الحكم بن مسکین، و هو مع کثیر الروایه و مقبولها، و روایه مثل ابن ابی عمیر و ابن محبوب و ابن ابی الخطاب والحسن بن علی بن فضال، و کونه کثیرالکتب، یندرج فی الحسان، بل عن الوحید فی حاشیه المدارک عن المحقق الحكم بصحه روایاته و معه لامجال للتوقف فیها (ای فی الروایه). (۲۱۸) ۳۸. حمید بن مثنی، معروف به ابوالمغرا (صحیحه ابی المغراء). (۲۱۹) ۳۹. حمران بن اعین (حسنه حمران بن اعین او صحیحه). (۲۲۰) ۴۰. حنان بن سدیر (موثقه حنان بن سدیر). (۲۲۱) او از فرقه واقفیه بوده است. (۲۲۲) ۴۱. خلف بن حماد. امام(ره) از روایت او با عنوان (المحتمل کونها صحیحه) (۲۲۳) یاد می کند که احتمال عدم صحت آن، به جهت روایان دیگر است، نه خلف. ۴۲. خیران الخادم (حسنه خیران الخادم او صحیحه). (۲۲۴) ۴۳. داوود بن سرحان (صحیحه داوود بن سرحان). (۲۲۵) ۴۴. داوود بن کثیر رقی. داوود رقی، یکی از رجالی است که بحثهای فراوانی میان رجالیان درباره او شده است. امام(ره) درباره روایت او می گوید: روایه داوود الرقی التي لا یبعد ان تكون صحیحه. (۲۲۶) ۴۵. داوود بن نعمان (صحیحه داوود بن نعمان). (۲۲۷) ۴۶. ذریح بن محمد بن یزید محاربی (موثقه ذریح). (۲۲۸) ۴۷. ربیع بن عبدالله (صحیحه ربعی بن عبدالله). (۲۲۹) ۴۸. رفاعه بن موسی نخاس (صحیحه رفاعه، ۲۳۰) صحیحه رفاعه النخاس، (۲۳۱) صحیحه النخاس، (۲۳۲) صحیحه رفاعه بن موسی النخاس، (۲۳۳) معتبره رفاعه بن موسی (۲۳۴) ۴۹... ریان بن صلت (صحیحه ریان بن الصلت، (۲۳۵) ریان بن الصلت الثقه. (۲۳۶) ۵۰. زیاد بن سوجه (صحیحه). (۲۳۷) ۵۱. زیاد بن عیسی، معروف به ابو عبیده حذاء. (صحیحه زیاد بن عیسی، (۲۳۸) صحیحه زیاد بن عیسی الحذاء، (۲۳۹) صحیحه ابی عبیده الحذاء، (۲۴۰) صحیحه ابی عبیده علی الاصح). (۲۴۱) ۵۲. زید بن یونس، معروف به زید الشحام (صحیحه الشحام، (۲۴۲) صحیحه زید الشحام ابی اسامه، (۲۴۳) صحیحه ابی اسامه (۲۴۴) ۵۳. سالم بن مکرم، معروف به ابو خدیجه (هو ثقه، (۲۴۵) صحیحه ابی خدیجه علی الاصح. (۲۴۶) ۵۴. سعید بن عبدالرحمان، معروف به سعید اعرج. امام(ره) درباره او می گوید: کصحیحه سعید الاعرج بناء علی کونه ابن عبدالرحمان، كما هو الظاهر. (۲۴۷) ۵۵. سعید بن یسار (صحیحه سعید بن یسار). (۲۴۸) ۵۶. سلیمان بن خالد (صحیحه سلیمان بن خالد، (۲۴۹) روایه سلیمان بن خالد الصحیحه (۲۵۰) ۵۷. سماعه بن مهران بن عبدالله حضرمی. او متهم به واقفی گری شده است و از تعبیر امام(ره) که از روایت او با عنوان (موثقه سماعه او صحیحه) (۲۵۱) یاد می کند، می توان استنباط کرد که ایشان در این اتهام، تردید داشته است. ۵۸. سهل بن زیاد. در توثیقات خاص گفته شد که امام(ره) از راه قرائن مستنبط، وثاقت او را ثابت می داند (۲۵۲) و در موارد دیگر از او با عنوان (امر سهیل)، (۲۵۳) (هو سهیل)، (۲۵۴) (وثاقته هو الاصح) (۲۵۵) و (هو مورد وثوق علی الاصح) (۲۵۶) یاد می کند. شایان ذکر است که سهیل، یکی از کسانی است که روایات فراوانی در فقه از او نقل شده است، به گونه ای که بعضی تعداد روایات او را ۲۳۰۴ روایت دانسته اند. (۲۵۷) ۵۹. سیف بن سلیمان. امام(ره) درباره او می گوید: سیف بن التمار، هو سیف بن سلیمان التمار الثقه. و درباره روایت او می گوید: لا یبعد ان تكون صحیحه. (۲۵۸) ۶۰. شهاب بن عبد ربه (صحیحه). (۲۵۹) ۶۱. صفوان بن مهران، معروف به صفوان جمال (صحیحه صفوان الجمال). (۲۶۰) ۶۲. عاصم بن حمید (صحیحه). (۲۶۱) ۶۳. عبد الاعلی بن اعین. امام(ره) وثاقت او را این چنین ثابت می کند: ... و منها روایه عبدالاعلی الحسنه الموثقه، فان عبدالاعلی هو ابن اعین، وقد عده الشیخ المفید من فقهاء و اصحاب الصادقین والاعلام والروساء الماخوذ عنهم الحلال و الحرام و الفتیا والاحکام، الذی لا یطعن علیهم ولا طریق الی ذم واحد منهم، ولا اشکال فی افادته التوثیق كما عن المحقق الدماماد الجزم بصحه روایاته. (۲۶۲) ۶۴. عثمان بن عیسی (موثقه). (۲۶۳) ۶۵. عبدالرحمان بن ابی عبدالله (صحیحه). (۲۶۴) ۶۶.

عبدالرحمان بن ابی نجران (صحیحه). (۲۶۵) ۶۷. عبدالرحمان بن حجاج (صحیحه). (۲۶۶) ۶۸. عبدالسلام بن صالح، معروف به ابوالصلت هروی (صحیحه). (۲۶۷) ۶۹. عبدالعزيز بن مهتدی (صحیحه عبدالعزیز بن مهتدی علی الاصح). (۲۶۸) ۷۰. عبدالعظیم بن عبدالله بن علی، معروف به عبدالعظیم حسنی (صحیحه). (۲۶۹) ۷۱. عبدالغفار بن قاسم، معروف به ابومریم انصاری (موثقه ابی مریم). (۲۷۰) ۷۲. عبدالله بن ابی یغفور (موثقه). (۲۷۱) ۷۳. عبدالله بن سنان (صحیحه). (۲۷۲) ۷۳. عبدالله بن محمد حض ۲ رمی، معروف به ابی بکر حضرمی (حسنه ابی بکر الحضرمی او صحیحته). (۲۷۳) ۷۵. عبدالله بن یحیی الکابلی (صحیحه). (۲۷۴) ۷۶. عبید بن زراره (صحیحه). (۲۷۵) ۷۷. عبیدالله بن علی الحلبي (صحیحه). (۲۷۶) ۷۸. عثمان بن عیسی (موثقه). (۲۷۷) او یکی از بزرگان واقفیه بود که توبه او نقل شده است. (۲۷۸) ۷۹. عجلان (موثقه). (۲۷۹) ۸۰. علی بن جعفر (صحیحه علی بن جعفر). (۲۸۰) ۸۱. علی بن حسن بن رباط. امام (ره) درباره روایتی که او و علی بن عقبه در طریق آن واقع شده اند، می گوید: ... فتكون الروايه صحیحه لو ثاقتهما. (۲۸۱) ۸۲. علی بن حسن بن فضال (الاصح و ثاقته). (۲۸۲) ۸۳. علی بن عقبه (صحیحه). (۲۸۳) ۸۴. علی بن محمد بن زبیر قرشی. امام (ره) درباره او می گوید: ... علی بن محمد بن زبیر قرشی. و انما قال النجاشی فی ترجمه احمد بن عبدالواحد: و كان قد لقی ابوالحسن علی بن محمد القرشی المعروف بابن الزبیر و كان علوا فی الوقت... الارجح عندی قبول روایاته. (۲۸۴) ۸۵. علی بن مهزیار (صحیحه). (۲۸۵) ۸۶. علی بن یقظین (صحیحه). (۲۸۶) ۸۷. عمر بن اذینه (صحیحه). (۲۸۷) ۸۸. عمر بن یزید (صحیحه). (۲۸۸) ۸۹. عمار بن موسی، معروف به عمار ساباطی (موثقه). (۲۸۹) امام (ره) در جایی درباره او چنین می گوید: مع ان الموثق، سیما مثل موثق عمار، لا یقصر فی اثبات الحكم عن الصحاح. (۲۹۰) عمار ساباطی از فطحیه بوده است. (۲۹۱) ۹۰. عیسی بن ابی منصور (صحیحه). (۲۹۲) ۹۱. عیص بن القاسم (صحیحه عیص بن القاسم، (۲۹۳) صحیحه عیص بن القاسم علی الاصح (۲۹۴) ۹۲. غیاث بن ابراهیم. امام (ره) از یکی از روایات او این چنین تعبیر می کند: ... فانها من الموثق، لو لم یکن من الصحیح. (۲۹۵) و از روایت دیگر او این چنین یاد می نماید: ... روایه غیاث بن ابراهیم الصحیحه او الموثقه. (۲۹۶) ۹۳. فضل بن یونس (موثقه). (۲۹۷) ۹۴. فضل بن عبدالملک، معروف به ابوالعباس بقباق (صحیحه البقباق، (۲۹۸) صحیحه ابی العباس، (۲۹۹) صحیحه الفضل ابی العباس (۳۰۰). (۳۰۰) ۹۵. مالک بن عطیه. امام (ره) مالک بن عطیه احمسی را ثقه می داند چنانکه می گوید: مالک بن عطیه هو الاحمسی الثقه. (۳۰۱) ۹۶. مثنی بن الولید. امام (ره) درباره او می گوید: ... و لا یبعد حسن حاله، بل و ثاقته و قد نقل عن الکشی عن العیاشی عن علی بن الحسن بن فضال: (انه لابس به) و هو توثیق منه. (۳۰۲) ۹۷. محمد بن اسحاق بن عمار. امام (ره) درباره او می گوید: ... و محمد بن اسحاق، و ان وثقه النجاشی، لكن العلامه توقف فيه لما نقل عن الصدوق من انه واقفی. و یظهر من محکی کلام ابن داوود ایضا التوقف. و لقد تصدی بعضهم لاثبات عدم كونه واقفيا. فكيف كان، فهو اما واقفی ثقه او امامی كذلك. (۳۰۳) ممکن است گفته شود که نظر نهایی امام (ره) عدم وثاقت اوست زیرا در پایان بحث می گوید: ... ولهذا ففی نفسی شیء من محمد بن اسحاق الصراف الواقفی بقول الصدوق الذی هو اخبر من متاخری اصحابنا بحال الرجال. (۳۰۴) اما باید توجه داشت که خلجان خاطر امام (ره) در واقفی بودن اوست و در حقیقت، رد کلام قبلی خود اوست که می گوید: (او امامی كذلك). زیرا کلام شیخ صدوق نیز ناظر به واقفی بودن محمد بن اسحاق است و نتیجه این خلجان، تنزل رتبه روایت محمد بن اسحاق از صحیح به موثق است و این کلام، دلالت بر عدم وثاقت او ندارد. ۹۸. محمد بن اسماعیل بن بزیع (صحیحه). (۳۰۵) ۹۹. محمد بن اسماعیل نیشابوری. در توثیقات خاص گفته شد که امام (ره) وثاقت او را از راه قرائن مستنبط ثابت می داند. (۳۰۶) ۹۹. محمد بن حسن، معروف به ابوصالح رواسی. امام (ره) ضمن بررسی روایت سعید بن یسار چنین می گوید: و اما صحیحه سعید بن یسار بناء علی وثاقه الرواسی کمالا یبعد. (۳۰۷) ۱۰۱. محمد بن حسن بن فروخ، معروف به صفار (صحیحه صفار). (۳۰۸) ۱۰۲. محمد بن حمران نهدی (صحیحه، (۳۰۹) النهدی الثقه (۳۱۰). (۳۱۰) ۱۰۳. محمد بن سماعه حض ۲ رمی (محمد بن سماعه... الحضرمی الثقه). (۳۱۱) ۱۰۴. محمد بن سنان زاهری. او یکی از شخصیت های جنجالی در علم رجال است که گفتگوهای فراوانی در مورد او

صورت گرفته است. از بررسی مجموع عبارات امام(ره) می توان وثاقت او را در نظر ایشان ثابت دانست چنانکه از او با تعبیری همچون (لاباس به) (۳۱۲)، (ثقه علی الاصح) (۳۱۳) و (... وثاقت محمد بن سنان کما لایبعد) (۳۱۴) یاد می کند. در اینجا ممکن است گفته شود که نظر امام(ره)، تضعیف محمد بن سنان است زیرا در بحث اصحاب اجماع می گوید: ... واما صفوان بن یحیی، فقد روی عن...محمد بن سنان الذی ضعفوه، بل عن المفضل انه من الکذابین المشهورین. (۳۱۵) و در ادامه می گوید: ... واما الحسن بن محبوب، یروی عن... محمد بن سنان و... من الضعاف والموصوفین بالوضع. (۳۱۶) ... و اما یونس بن عبدالرحمان، فقد روی عن... محمد بن سنان و... الی غیر ذلک من الضعفاء. (۳۱۷) اما می توان این تهافت را در کلام امام(ره) به این گونه حل کرد که بگوییم امام(ره) در بحث اصحاب اجماع، تنها درصدد خدشه وارد کردن به مبنای توثیق همه مشایخ اصحاب اجماع است و از این رو، بعضی از مشایخ اصحاب اجماع را که رجالیان تضعیفشان کرده اند، نام می برد که یکی از آنها محمد بن سنان است و این عمل، لزوماً به معنای قبول تضعیف او از سوی امام(ره) نیست. اما این توجیه، صحیح به نظر نمی رسد زیرا با این توجیه، تنهایی توانیم عبارت اول امام(ره) یعنی (ضعفوه) را توجیه نماییم ز در حالی که در عبارات دیگر، امام(ره) صریحاً از تعبیری همچون (الضعاف) و (الموصوفین بالوضع) و (الضعفاء) استفاده می کند که نشان دهنده نظر اوست. وانگهی، اگر نظر امام(ره) تضعیف او نبود، می توانست از این مثال استفاده نکند و به اسامی دیگر اکتفا کند چنانکه هنگام بررسی اسامی دیگر ذکر شده از سوی امام(ره) در مشایخ اصحاب اجماع، همانند عمرو بن جمیع، عمرو بن شمر، ابی جمیله و... به هیچ گونه توثیقی از ایشان در مورد آنها برخورد نمی کنیم. به نظر می رسد تنها راه رفع تعارض، آن باشد که بگوییم امام(ره) در هنگام نگارش (کتاب الطهاره)، قائل به ضعف محمد به سنان بوده است اما در هنگام نگارش کتاب (المکاسب المحرمه) و (کتاب البیع) که بعد از آن به نگارش در آمده، از این نظر خود برگشته و به وثاقت او متمایل شده است زیرا چنانچه در آغاز مقاله گفته شد، تاریخ اتمام (کتاب الطهاره) ۱۳۷۷ق، و تاریخ اتمام کتاب (المکاسب المحرمه) ۱۳۸۰ق، و تاریخ اتمام (کتاب البیع) ۱۳۹۶ق، است. ۱۰۵. محمد بن عبدالله بن زراره. امام(ره) درباره روایتی چنین می گوید: ... ولا یبعد کونها موثقه... ولتوثیق جمع محمد بن عبدالله بن زراره. (۳۱۸) ۱۰۷. محمد بن علی بن نعمان، معروف به احوول (صحیحہ الاحول). (۳۱۹) ۱۰۶. محمد بن عیسی بن عبید، معروف به محمد بن عیسی عبیدی. محمد بن عیسی، یکی دیگر از شخصیت های رجالی است که محل گفتگو واقع شده است. نظر امام(ره) بر وثاقت او استوار است چنانکه از روایات او با عنوان (صحیحہ) یاد می کند (۳۲۰) و در موارد مختلف، وثاقت او را با عباراتی همچون (ثقه علی الاقوی)، (۳۲۱) (لایبعد وثاقتہ) (۳۲۲) و (ثقه علی الاصح) (۳۲۳) بیان می نماید. ۱۰۸. محمد بن قیس (صحیحہ). (۳۲۴) ۱۰۹. محمد بن مسکین (صحیحہ). (۳۲۵) ۱۰۱. مسعده بن صدقه. از او در علم رجال با عنوان (عامی) و (بتری) یاد شده است (۳۲۶) و وثاقت او مورد اختلاف رجالیان واقع شده است. نظر امام(ره) بر وثاقت اوست که از عباراتی همچون (موثقه مسعده بن صدقه)، (۳۲۷) (روایه مسعده بن صدقه المعتمده، بل لایبعد ان تکون موثقه)، (۳۲۸) (روایه مسعده بن صدقه التي لایبعد کونها موثقه) (۳۲۹) به دست می آید. ۱۱۱. معاویه بن عمار (موثقه معاویه بن عمار او صحیحته، (۳۳۰) صحیحہ معاویه بن عمار (۳۳۱). (۱۱۲. معاویه بن وهب (صحیحہ). (۳۳۲) ۱۱۳. معلی بن خنیس. یکی دیگر از شخصیت های رجالی است که بحثهای فراوانی درباره وثاقت و یا عدم وثاقت او بین رجالیان ۲ واقع شده است. به نظر می رسد که تمایل امام(ره) به وثاقت اوست زیرا درباره سندروایتی که او در آن واقع شده، چنین می گوید: ... فی حسنه معلی بن خنیس و عبدالله بن ابی یعفر او صحیحتهما. (۳۳۳) ۱۱۴. معمر بن خلاد (صحیحہ). (۳۳۴) ۱۱۵. منصور بن حازم (صحیحہ). (۳۳۵) ۱۱۶. منصور بن یونس بزرج (صحیحہ منصور بزرج). (۳۳۶) ۱۱۷. میمون بن اسود قداح (صحیحہ القداح). (۳۳۷) ۱۱۸. ولید بن صبیح (صحیحہ). (۳۳۸) ۱۱۹. وهب بن حفص جریری. امام(ره) درباره روایتی می گوید: روایه ابی بصیر الصحیحہ بناء علی کون وهب بن حفص هو الجریری الثقه. (۳۳۹) ۱۲۰. وهب بن عبد ربه (صحیحہ). (۳۴۰) ۱۲۱. هارون بن جهم. امام(ره) درباره یکی از روایات او می گوید: ... حسنه هارون بن الجهم باحمد بن هارون.

(۳۴۱) ظاهر این عبارت آن است که در وثاقت هارون بن جهم، اشکالی نیست. ۱۲۲. هارون بن حمزه الغنوی (صحیحه). (۳۴۲)

۱۲۳. هشام بن سالم (صحیحه). (۳۴۳) ۱۲۴. هشام بن حکم (صحیحه). (۳۴۴) امام (ره) از او با عبارت (الثقه الجلیل المتکلم) نیز یاد می‌کند. (۳۴۵) ۱۲۵. یحیی بن علاء (یحیی بن العلاء الثقه). (۳۴۶) ۱۲۶. یزید بن اسحاق. امام (ره) در هنگام بررسی روایتی می‌گوید: و صحیحه هارون بن حمزه الغنوی بناء علی وثاقت یزید بن اسحاق کما لایبعد. (۳۴۷) ۱۲۷. یحیی بن حجاج (صحیحه). (۳۴۸)

۱۲۸. یعقوب بن سالم (صحیحه یعقوب بن سالم او موثقه). (۳۴۹) ۱۲۹. یعقوب بن شعیب (موثقه یعقوب بن شعیب). (۳۵۰) ۱۳۰. یعقوب بن یقظین (صحیحه). (۳۵۱) ب) ضعفا ۱. احمد بن زیاد خزاز. امام (ره) از او با تعبیر (احمد بن زیاد الخزاز الضعیف) یاد می‌کند. (۳۵۲) ۲. احمد بن عبدالله. امام (ره) علت ضعف او را مجهول بودن می‌داند و می‌گوید: ... وسند الخصال ضعیف بجهاله علی بن احمد بن عبدالله وایه. (۳۵۳) ۳. احمد بن عدیس. امام (ره) درباره او می‌گوید: ... واما ان کان (الراوی عن ابان) احمد بن عدیس کما فی (الوافی) و (مرآه العقول) و (التهذیب) المطبوع فی النجف، فلا یکون موثقه. (۳۵۴) ۴. احمد بن محمد بن سیار، معروف به سیاری (هو ضعیف جدا). (۳۵۵) ۵. اسحاق بن یعقوب. او برادر شیخ کلینی است. امام (ره) در هنگام بحث درباره تویع مشهور (واما الحوادث الواقعه...) در مسئله ولایت فقیه می‌گوید: والروایه من جهه اسحاق بن یعقوب غیر معتبره.... (۳۵۶) ۶. اسماعیل بن مرار. امام (ره) درباره روایتی به جهت وجود اسماعیل بن مرار در آن، تامل می‌کند و می‌گوید: والتامل فی الثانیه باسماعیل بن مرار. (۳۵۷) ۷. برد اسکاف. (روایات برد الاسکاف...ضعاف). (۳۵۸) ۸. جعفر بن محمد بن حکیم. امام (ره) درباره روایتی می‌گوید: روایه الحارث بن المغیره ضعیف السند. اما ضعف السند، فبجعفر بن محمد بن حکیم. (۳۵۹) ۹. جعفر بن نعیم شاذانی (/شاذانی). امام (ره) در مورد او، ترضی صدوق را نیز موجب وثاقتش نمی‌داند. ... واما الطریق ال آخر فقیه جعفر بن نعیم الشاذانی ولم یرد فیہ شیء الا ترضی الصدوق علیه، وهو غیر کاف فی الاعتماد علیه. (۳۶۰) ۱۰. حسن بن حسین لولوی. امام (ره) درباره او می‌گوید: و من طریق الشیخ... تاره بسند فیہ الحسن بن الحسن اللولوی، وقد ضعفه الصدوق واستثناه (۳۶۱) شیخه ابن الولید من روایات محمد بن احمد بن یحیی، و نقل النجاشی استثناء ابن الولید، ثم قال: قد اصاب شیخنا ابو جعفر محمد بن الحسن بن الولید فی ذلك كله وتبعه ابو جعفر بن بابويه علی ذلك الا فی محمد بن عیسی بن عبید. (۳۶۲) امام (ره) سپس به بررسی کلام ابو العباس می‌پردازد و در مقام تعارض توثیق نجاشی با تضعیف ابن ولید و صدوق در مورد حسن بن حسین لولوی، قول صدوق و استادش را مقدم می‌دارد و می‌گوید: اقول: یظهر من استثناء ابی العباس ان استثناء ابن الولید انما هو لضعف فی الرجال نفسهم. نعم، وثقه النجاشی (۳۶۲) لکن سکت عند نقل عباره ابن نوح، ولعله لرضاه بما ذكره و کیف كان یشکل الاتکال علی توثیقه بعد تضعیف الصدوق و شیخه ظاهرا و ابن نوح؟ و احتمال کون تضعیف الصدوق للاتباع عن ابن الولید و ن كان قریبا لکن یوید ذلك، بل یدل علی ان ابن الولید انما ضعف الرجال نفسهم، و هو مع تقدم عصره عن النجاشی و قول الصدوقیه ما قال لا یقصر عن قول النجاشی، لو لم یقدم علیه. (۳۶۴) ۱۱ و ۱۲. حسن بن حماد و حسین بن حماد. امام (ره) درباره آن دو و روایاتشان می‌گوید: قلت: روایه الحسن ضعیفه لعدم توثیقه. و عن الاستبصار الحسن بدل الحسنین، و هو مجهول مهمل. (۳۶۵) ۱۳. حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی. او و پدرش از واقفیه بودند. امام (ره) درباره او که یکی از مشایخ روایی احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی (از اصحاب اجماع) است، چنین می‌گوید: ... و اما البزنطی، فروی عن... الحسن بن علی بن ابی حمزه الضعیف المطعون عن ابن الغضائری: (انه واقفی، ابن واقفی ضعیف فی نفسه، و ابوه اوثق منه). و قال الحسن بن علی بن فضال: (انی لاستحیی من الله ان اروی عن الحسن بن علی). و قد مر ان ما حکى عن ابن الفضال فی علی بن ابی حمزه ذهب صاحب المعالم الی انه فی ابنه الحسن. و حکى الکشی عن بعضهم ان الحسن بن علی بن ابی حمزه کذاب. (۳۶۶) ۱۴. حسین بن ابی ساره. محقق اردبیلی، نام درست او را حسن ذکر کرده و آمدن نام حسین را برای او، اشتباه نسخه نویسان تلقی می‌کند و دلیل خود را عدم ذکر حسین در کتب رجال و نیز آمدن نام حسن در کتاب (الاستبصار) می‌داند. امام (ره) همه آرای او را رد کرده و حسین را به جهت اهمال رجالیان درباره وی، ضعیف می‌داند؛

چنانکه می‌گوید: فان مجرد وقوعه فيه (ای فی الاستبصار)) كذلك. و اهمال الحسين (فی کتب الرجال) لا یوجب الاطمئنان به. والظن لا یغنی من الحق شیئاً ان اهمال الراوی فی کتب الرجال، لیس بعزیز. و من المحتمل ان لابی ساره ولدا آخر یسمى بالحسین، و قد اهمله اصحاب الرجال لجهالته. (۳۶۷) ۱۵. حسین بن احمد منقری. امام (ره) در بحث اصحاب اجماع، در هنگام نقل بعضی از مشایخ ضعیف ابن ابی عمیر، چنین می‌نگارد: ... (ابن ابی عمیر یروی) عن الحسين بن احمد المنقری الذی ضعفه الشیخ والنجاشی والعلامة و غیرهم. ن ب م کح ۱۸. ح (۳۷۱) (ه تلهج روعلا ص فح ه یاور ف عض) روعا ص فح ۱۷. ح (۳۷۰). ن اولع ن ب ن یسحلاب اهدنس ف عض ... ح (۳۷۳) (ع) ت سا ه دوب (ع) ه مئا ه بت بسن ی دیدشت بحم و ل یمی اراده ک دنه دروآ و دنه درک ی فرعم ه ماع زا اروا، ن ایلاجرح ح. ن اولع ن ب ن یسح ۱۶. ح (۳۶۸) اط (الروایه الضعیفه بحکم بن الخیاط). (۳۷۲) ۱۹. زیاد بن منذر، معروف به ابوالجارود. او زیدی مذهب بوده و فرقه جارودیه زیدیه به او منتسب هستند. (۳۷۳) امام (ره) در بحث اصحاب اجماع، درباره او چنین می‌نگارد: واما الحسن بن محبوب، فروی عن ابی الجارود الضعیف جدا الواردیه عن الصادق علیه السلام انه کذاب مکذب کافر علیه لعنه الله ﷺ و عن محمد بن سنان انه قال: ابو الجارود لم یمت حتی شرب المسکر و تولى الکافرین. (۳۷۴) ۲۰ و ۲۱. زید زراد و زید نرسی در بحث توثیقات عام، نظر امام (ره) درباره این دو و اصلهایشان به طور مفصل آمد و گفته شد که امام (ره)، توجیهاً علامه مجلسی و علامه طباطبایی بحر العلوم را در درباره توثیق این دو نمی‌پذیرد. (۳۷۵) ۲۲. سلیمان اسکاف (روایات... سلیمان الاسکاف ضعیف). (۳۷۶) ۲۳. شادان (شاذان) بن خلیل. امام (ره) درباره روایتی، چنین می‌نویسد: ... ضعف سندها بشاذان بن الخلیل او عدم ثبوت اعتبارها لاجل عدم ثبوت وثاقته. (۳۷۷) ۲۴. صالح بن حکم نیلی. امام (ره) او را یکی از ضعیفانی می‌داند که ابان بن عثمان (از اصحاب اجماع) از او روایت می‌کند. (۳۷۸) ۲۵. صالح بن سهل همدانی. او نیز یکی دیگر از مشایخ ضعیف اصحاب اجماع است. امام (ره) او را یکی از مشایخ روایی حسن بن محبوب ۲ معرفی کرده درباره اش چنین می‌نگارد: ... (الحسن بن محبوب، روی) عن صالح بن سهل الهمدانی، الذی قال ابن الغضائری فیہ: (انه غال کذاب وضاع للحديث. روی عن ابی عبدالله علیه السلام ﷺ لاخیر فیہ و لافى سائر مارواه. و قدرویانه قال بالوهیه الصادق علیه السلام). (۳۷۹) ۲۶. صالح بن سیابه (هو مجهول). (۳۸۰) ۲۷. عبدالعزیز عبدی (از مشایخ ضعیف حسن بن محبوب). (۳۸۱) ۲۸. عبدالله بن حسن. امام (ره) درباره روایتی که او در سلسله سند آن واقع شده، می‌گوید: ... وضعف الروایه... بعبدالله بن الحسن المجهول و ان کان کثیر الروایه عن علی بن جعفر. والظاهر اتقان روایاته... اما نظر نهایی خود را درباره این روایت، چنین اظهار می‌کند: ... و کیف کان لم یصل الاعتماد علیها بحد یمکن تقیید الأدله. (۳۸۲) ۲۹. عبدالله بن خدش. او از مشایخ ضعیف صفوان بن یحیی (از اصحاب اجماع) است. امام (ره) درباره او می‌نویسد: ... (صفوان بن یحیی، روی) عن عبدالله بن خدش الذی قال فیہ النجاشی: ضعیف جدا. (۳۸۳) ۳۰. عبدالله بن عاصم. امام (ره) در آغاز، او را به جهت اهمال، تضعیف می‌کند؛ اما به این نکته اشاره می‌کند که صاحب (الوجیزه)، قول محقق حلی را در توثیق او نقل می‌کند: و اما عبدالله بن عاصم، فهو مهمل فی کتب الرجال كما عن (الوجیزه) ان عبدالله بن عاصم غیر مذکور فی کتب الرجال، لکن ینظر مما سننقل من کلام المحقق توثیقه. (۳۸۴) سپس به نقل عبارت محقق پرداخته و آن را دلالت‌کننده بر توثیق نمی‌داند: والعبارة المشار الیه هی ما فی المعبر... قال: وهی (ای روایه محمد بن حرمان) ارجح من وجوه: احدها ان محمد بن حرمان اشهر فی العداله والعلم من عبدالله بن عاصم، والاعدل مقدم. انتهى. لکن المحقق لم یوثقه بنفسه ولم یعدله، بل ینظر منه (عدم) اشهریه عدالته من ابن حرمان وهی شهره منقوله بعدالته علی اشکال لا وثاقته. وحجیه مثلها مع اهمال الرجل فی کتب الرجال المعده لذلك محل اشکال، بل منع؛ سیمما مع کون الوثاقته غیر العلم والعداله. (۳۸۵) ۳۱. عبدالله بن قاسم حضر می. او از مشایخ ضعیف ابن ابی عمیر است که امام (ره) درباره او چنین می‌نگارد: ... عبدالله بن القاسم الحضرمی الذی قال فیہ ابن الغضائری (ضعیف غال متهافت) و قال النجاشی: (کذاب غال. یروی عن الغلامه لاخیر فیہ ولا یعتد بروایته) و قریب منه، بل ازید عن الخلاصه. (۳۸۶) ۳۲. عقبه بن خالد. امام (ره) در بیان ضعف

روایتی می‌گوید: ... (ک) عقبه بن خالد الذی لم یرد فیہ توثیق. فلا توثیق فلا تقتضی لاثبات الحکم. (۳۸۷) ۳۳. علی بن ابی حمزه بطائنی. او یکی از بزرگان واقفیه بوده که نجاشی با تعبیر (هو احد عمدالواقفه) از او یاد کرده است. (۳۸۸) او یکی از مشایخ روایی ابن ابی عمیر است. امام (ره) در بحث اصحاب اجماع، عبارات فراوانی که دلالت بر تضعیف او می‌کند، نقل می‌نماید حتی تمایل به اعتقاد به سوء حالت او قبل از وقف پیدا می‌کند و عمل امامیه به روایات او را موجب توثیق او نمی‌داند. عبارت ایشان چنین است: (یروی ابن ابی عمیر) عن علی بن ابی حمزه البطائنی الذی قال فیہ ابوالحسن علی بن الحسن بن الفضال علی المحکی: (علی بن ابی حمزه کذاب متهم ملعون. قد رویت عنه احادیث کثیره و کتبت عنه تفسیر القرآن من اوله الی آخره، الا انی لاستحل ان اروی عنه حدیثا واحدا). نعم، عن صاحب المعالم ان ذلک فی حق ابنه الحسن بن علی بن ابی حمزه و عن ابن الغضائری: (انه لعنه الله اصل الوقف واشد الخلق عداوه للمولی، یعنی الرضا علیه السلام، و نقل عنه نفسه: قال لی ابوالحسن موسی علیه السلام: سانما انت یا علی و اصحابک اشباه الحمیرز و روی الکشی روایات فی ذمه، منها مارواه بسنده، عن یونس بن عبدالرحمان قال: (مات ابوالحسن ولیس من قوامه احد الا وعنده المال الكثير وکان ذلک سبب وقفهم و جحودهم موته و کان عند علی بن ابی حمزه ثلاثون الف دینار)، و روی بسنده عن محمد بن الفضیل، عن ابی الحسن الرضا علیه السلام حدیثا و فیہ (وسمعتہ یقول فی ابن ابی حمزه: اما استبان لکم کذبہ؟) الی غیر ذلک. والاعتذار بان روایه ابن ابی عمیر عنه کانت قبل وقفه غیر مقبول لظهور ما تقدم و غیره فی سوء حاله قبل الوقف وان الوقف لاجل حطام الدنیا و لهذا لم يستحل علی بن الحسن بن فضال ان یروی عنه روایه واحده و فلو کان قبل الوقف صحیح الروایه لم يستحل له ترک روایتہ بناء علی کون ذلک فی حقه کما عن ابن طاووس والعلامه. و عمل الطائفه بروایاته لایوجب توثیقه، مع انه غیر مسلم بعد ما نقل عن المشهور عدم العمل بها. تامل! (۳۸۹) اما ایشان در (کتاب البیع)، ضمن نقل روایتی از او، قائل به مورد اعتماد بودن آن روایت می‌شود و علت آن را نقل اجماع طایفه بر عمل به روایات او از سوی شیخ طوسی که جابر (جبران کننده) ضعف سند می‌شود و روایت حدود پنجاه تن از مشایخ، اعم از اصحاب اجماع و غیر آنها از او می‌داند و ولی همه اینها را موجب وثاقت او نمی‌داند. (۳۹۰) ۳۴. علی بن ابی مغیره. امام (ره) درباره روایتی می‌گوید: لکن فی سندها ضعف بعلی بن ابی مغیره. سپس توثیق نجاشی و علامه را مربوط به پسر او، یعنی حسن بن علی می‌داند و نه خود او. (۳۹۱) ۳۵. علی بن خالد. امام (ره) درباره روایتی چنین می‌نگارد: ... و روایه عمار، مع ضعفها بعلی بن خالد. (۳۹۲) ۳۶. علی بن سالم. امام (ره) درباره روایتی چنین می‌گوید: ... فبعد ضعف سندها بعلی بن سالم المشترك بین المجهول، و البطائنی الضعیف. (۳۹۳) این نکته قابل تذکر است که نام ابو حمزه، پدر علی بن ابی حمزه بطائنی، نیز سالم بوده است. ۳۷. علی بن شاذان (/شاذان). او پدر قنبر بن علی بن شاذان است. امام (ره) درباره یکی از طرق شیخ صدوق می‌گوید: والطریق الثالث، ضعیف لقنبر بن علی بن شاذان وایه. (۳۹۴) ۳۸. عمر و بن جمیع. او یکی از مشایخ ضعیف یونس بن عبدالرحمان (از اصحاب اجماع) است. امام (ره) پس از ذکر او و عده دیگری از مشایخ یونس، تعبیر (من الضعفاء) را برای آنها می‌آورد. (۳۹۵) ۳۹. عمرو بن شمر. او یکی از مشایخ ضعیف حسن بن محبوب است. امام (ره) درباره او نوشته است: ... (حسن بن محبوب، روی) عن عمرو بن شمر الذی قال فیہ النجاشی: انه ضعیف جدا. زید احادیث فی کتب جابر الجعفی. (۳۹۶) ۴۰. فارس بن حاتم قزوینی. امام (ره) هنگام نقل یکی از روایات او چنین می‌نگارد: ... واما روایه فارس ... فمردوده الی راویها الذی هو فارس بن حاتم بن ماهویه القزوینی الکذاب اللعین المختلط الحدیث و شاذه، المقتول بید اصحاب (محمد العسکری علیه السلام) و بامر ابی الحسن علیه السلام، کما هو المروی. (۳۹۷) ۴۱. قاسم بن محمد جوهری (هو واقفی غیر موثق). (۳۹۸) ۴۲. قنبر بن علی بن شاذان (/شاذان). عبارت امام (ره) در ذیل نام پدرش (علی بن شاذان) گذشت. (۳۹۹) ۴۳. مالک بن اعین. چنانکه در فصل اول گفته شده، امام (ره) معتقد است روایاتی که دلالت بر توثیق مالک می‌کند، به خود او منتهی می‌شود و چنین روایاتی اعتبار ندارد (۴۰۰) اما با این حال، ایشان مالک را امامی ممدوح می‌داند زیرا در جایی دیگر، از روایت او با عنوان (حسنه) یاد می‌کند. (۴۰۱) ۴۴. محمد بن خالد بن عمر، معروف به طیالسی. امام (ره) هنگام بررسی روایتی چنین

می نگارد: ضعف سند روایه اسماعیل بن عبدالخالق بالطیالسی. (۴۰۲) ۴۵. محمد بن ربیع (محمد بن ربیع المجهول). (۴۰۳) ۴۶. محمد بن عبدالله بن هلال (محمد بن عبدالله بن هلال المجهول). (۴۰۴) ۴۷. محمد بن مروان. امام (ره) درباره یکی از روایات او می گوید: لكنها ضعیفه لاشترک ابن مروان و عدم ثبوت وثاقته. (۴۰۵) ۴۸. محمد بن مسکان. امام (ره) درباره او و معاویه بن سعید می گوید: والظاهر ان المراد ببعض الاصحاب فيها هو محمد بن مسکان، عن معاویه بن سعید و هما ضعیفان. (۴۰۶) ۴۹. محمد بن مصادف. امام (ره) از او به عنوان یکی از مشایخ ضعیف یونس بن عبدالرحمان (از اصحاب اجماع) یاد می کند. (۴۰۷) ۵۰. محمد بن میمون تمیمی. امام (ره) هنگام بررسی مشایخ روایی ابن ابی عمیر، چنین می گوید: ... واما نقله عن غیر المعتمد والمجهول والمهمل و من ضعفه المتأخرون (امثال محمد بن میمون التمیمی و هاشم بن حیان) فکثیر یظهر للمتبع. (۴۰۸) ۵۱. معاویه بن سعید. عبارت امام (ره) درباره او ذیل محمد بن مسکان گذشت. (۴۰۹) ۵۲. معلی بن محمد. امام (ره) ضمن بررسی روایتی از کلینی که معلی بن محمد در طریق آن واقع شده است، پس از نقل تضعیف او از سوی رجالیان، حتی شیخ الاجازه بودن او را در وثاقت او کافی نمی داند. عبارت ایشان چنین است: ... وفي طريقه المعلى بن محمد الذى قال النجاشى فيه: (انه مضطرب الحديث و المذهب، و کتبه قریبه). و ذکره العلامة فی القسم الثانی من محکی الخلاصه و وصفه باضطراب الحديث و المذهب. و عن ابن الغضائری يعرف حدیثه و ینکر و یروی عن الضعفاء و یجوز ان یرجح شاهدها. و عن (الوجیزه) انه ضعیف. نعم، قد یقال انه شیخ اجازه و هو یغنیه عن التوثیق، و لاجله صحح حدیثه بعضهم. و فیه ان کونه شیخ اجازه غیر ثابت و غناء کل شیخ اجازه عن التوثیق ایضا غیر ثابت. (۴۱۰) ۵۳. مفضل بن صالح، معروف به ابو جمیل. امام (ره) از او با عنوان (ابی جمیل المفضل بن صالح) و (ابی جمیل) در ضمن برشمردن مشایخ ضعیف صفوان بن یحیی، بزندی و حسن بن محبوب، یاد می کند (۴۱۱) و در ضمن معرفی مشایخ ضعیف ابن ابی عمیر، چنین می نگارد: و عن ابی جمیل الذى ضعفه النجاشی و قال ابن الغضائری و العلامة: انه ضعیف کذاب یصنع الحديث. (۴۱۲) ۵۴. مقاتل بن سلیمان. کتب رجال او را عامی و بتری معرفی کرده اند. (۴۱۳) امام (ره) از او به همراه تعدادی دیگر از روایت در ضمن شمردن نام مشایخ ضعیف حسن بن محبوب، یاد می کند و چنین می نگارد: ... و مقاتل بن سلیمان من الضعاف و الموصوفین بالوضع فقد حکى انه قیل لابی حنیفه: قدم مقاتل بن سلیمان ۲ قال: اذا یجئک بکذب کثیر. (۴۱۴) ۵۵. وهب بن وهب، معروف به ابو ابوالبختری. امام (ره) درباره او می گوید: ... لایعبا بروایه وهب بن وهب اکذب البریه. (۴۱۵) ۵۶. هاشم بن حیان، معروف به ابو سعید مکاری. قبالا عبارت امام (ره) درباره او را ذیل نام محمد بن میمون تمیمی آوردیم. (۴۱۶) ۵۷. یحیی بن حسان ازرق. امام (ره) درباره روایت او می گوید: ... کروایه منسوبه الی یحیی الازرق وهو مجهول والروایه ضعیفه. (۴۱۷) ۵۸. یحیی بن ابی العلاء. امام (ره) درباره او چنین می نگارد: ... لم یرو فی یحیی توثیق واحتمل بعضهم ان یکون متحدا مع یحیی بن العلاء الثقه و هو غیر ثابت. (۴۱۸) ۵۹. یحیی بن مبارک، معروف به ابن مبارک. امام (ره) درباره روایتی که او در سلسله سند آن واقع شده، چنین می نگارد: فما فی روایه ذکر یا بن آدم، عن ابی الحسن (ع)، لایعول علیه مع ضعفها سندا باین المبارک. (۴۱۹) ۶۰. یونس بن ظبیان. امام (ره) در ضمن بررسی مشایخ ضعیف ابن ابی عمیر، از او چنین یاد می کند: هذا ابن ابی عمیر... یروی عن یونس بن ظبیان الذى قال النجاشی فیه علی ما حکى عنه: (ضعیف جدا لایلتفت الی مارواه، کل کتبه تخلیط) و عن ابن الغضائری: (انه غال وضاع للحديث) و عن الفضل فی بعض کتبه: (الکذابون المشهورون: ابو الخطاب و یونس بن ظبیان و یزید الصائغ) الخ. وقد ورد فیه عن ابی الحسن الرضا علیه السلام اللعن البلیغ. (۴۲۰) پی نوشت ها: ۱۰۱. کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۸. ۱۰۲. ر. ک: المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۷۸. کتاب الطهاره، ج ۲، ص ۲۱۸. و ج ۳، ص ۱۱۴. کتاب البیع، ج ۲، ص ۵۴۴. ۱۰۳. المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۷۸. ۱۰۴. همان جا. ۱۰۵. همان. ۱۰۶. همان، ص ۲۹۳. ۱۰۷. کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۱۳. ۱۰۸. کتاب الطهاره، ج ۲، ص ۲۱۸. ۱۰۹. المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۷۸. ۱۱۰. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۱۱۴. ۱۱۱. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۵۶. عبارت ایشان چنین است: ... ابن الغضائری المعاصر لشیخ الطائفه، بل له نحو شیخوخه و تقدم علیه. ۱۱۲. اخیرا کتاب الضعفاء به وسیله یکی از فضلاى

حوزه علمیه قم تحقیق و تصحیح شده و به زودی به زیور طبع آراسته خواهد شد. ۱۱۳. الرواشح السماویه، ص ۱۱۱ (راشحه ۳۵)؛ الذریعه، ج ۴، ص ۲۸۸ وج ۱۰، ص ۸۹؛ روضات الجنات، محمد باقر موسوی خوانساری، اسماعیلیان، قم، ۱۳۹۰ق، ج ۱، ص ۴۷؛ الفوائد الرجالیه، مازندرانی خواجه‌بوی، ص ۲۷۶؛ رُسماء المقال فی تحقیق علم الرجال، حاج میرزا ابوالهدی الکلباسی الاصفهانی، تحقیق سید محمدعلی روضاتی اصفهانی، مکتبه البرقعی، قم، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۷؛ معجم رجال الحدیث، السید ابوالقاسم الخویی، چاپ چهارم، مرکز نشر آثار الشیعه، قم، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۰۲؛ قاموس الرجال، محمدتقی التستری، چاپ دوم، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۶۷؛ فصلنامه علوم حدیث، ش ۲، ص ۱۲۱، مقاله: (جریان شناسی غلو (۲): ابن غضائری و متهمان به غلو در کتاب الضعفاء)، نعمت الله صفری. ۱۱۴. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۴۳. ۱۱۵. همان، ص ۲۶۸. ۱۱۶. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: فصلنامه علوم حدیث، ش ۲، ص ۱۴۶-۱۴۸، مقاله: (جریان شناسی غلو)، نعمت الله صفری. ۱۱۷. به عنوان مثال، تعداد افراد ذکر شده در (القسم الثانی) رجال ابن داوود که مختص ذکر مجروحان و مجهولان است، ۵۶۵ نفر است. ۱۱۸. المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۳۲۰. ۱۱۹. جامع الرواه، ج ۱، ص ۳۴۳. ۱۲۰. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۴۳ و ۲۴۴. ۱۲۱. همان، ص ۲۶۸-۲۶۹. ۱۲۲. همان، ج ۳، ص ۲۶۸-۲۶۹. ۱۲۳. جامع الرواه، ج ۱، ص ۳۴۱. ۱۲۴. همان، ص ۲۶۹. ۱۲۵. بحار الانوار، المجلسی، چاپ چهارم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۲. ۱۲۶. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۲۹، چاپ قدیم (نقل از: اصول علم الرجال بین النظریه والتطبیق، ص ۳۶۲). ۱۲۷. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: اصول علم الرجال بین النظریه والتطبیق، ص ۳۶۰-۳۶۳. ۱۲۸. المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۳۲۰. ۱۲۹. اصول علم الرجال بین النظریه والتطبیق، ص ۳۶۵ و ۳۶۶. ۱۳۰. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۲. ۱۳۱. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۳۶، چاپ قدیم (نقل از: اصول علم الرجال، ص ۳۶۶). ۱۳۲. به عنوان مثال، ر.ک: کتاب الطهاره، ج ۲، ص ۱۶۹-۱۷۰ و ج ۳، ص ۱۸۶ و ۳۵۳؛ کتاب البیع، ج ۵، ص ۱۰؛ الرسائل، ج ۲ (رساله فی التعادل والترجیح)، ص ۴۸. ۱۳۳. الرسائل، ج ۲ (رساله فی التعادل والترجیح)، ص ۴۸. ۱۳۴. کتاب البیع، ج ۵، ص ۱۰. ۱۳۵. جامع الرواه، ج ۲، ص ۱۹۲-۱۹۳. ۱۳۶. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۴۲. ۱۳۷. المکاسب المحرمه، ج ۲، ص ۱۰۴. ۱۳۸. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: اصول علم الرجال، ص ۲۷۴-۲۷۷. ۱۳۹. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۴۱. ۱۴۰. کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۸۶. ۱۴۱. کتاب من لایحضره الفقیه، الصدوق، تحقیق و تعلیق: السیدحسن موسی الموسوی الخراسانی، چاپ پنجم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳. ۱۴۲. به عنوان مثال، ر.ک: کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۱۱۴. ۱۴۳. المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۵۵-۵۶. ۱۴۴. اصول علم الرجال، ص ۱۹۱. ۱۴۵. المکاسب المحرمه، ج ۲، ص ۲۵. ۱۴۶. اصول علم الرجال، ص ۱۹۱. ۱۴۷. المکاسب المحرمه، ج ۲، ص ۲۵-۲۶. ۱۴۸. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: اصول علم الرجال، ص ۱۸۹. ۱۴۹. المکاسب المحرمه، ج ۲، ص ۵۵. ۱۵۰. انوار الهدایه فی التعلیقه علی الکفایه، ج ۱، ص ۲۴۴. ۱۵۱. همان، ص ۲۴۵. ۱۵۲. الرسائل، ج ۱ (رساله فی الاستصحاب)، ص ۲۸۴. ۱۵۳. به عنوان مثال، ر.ک: الرسائل، ج ۱ (رساله فی الاستصحاب)، ص ۲۶۱ و ۲۸۵ و ۲۹۵ و ۳۰۱. ۱۵۴. همان، ص ۲۶۳. ۱۵۵. همان، ج ۲ (رساله فی التعادل والترجیح)، ص ۱۰۹. ۱۵۶. اصول الحدیث و احکامه، ص ۴۱. ۱۵۷. الرعايه فی علم الدرایه، ص ۷۶. منظور از جمله آخر، تصریح به مخالفت با عامه است که در حدیث صحیح، سلامت از شدوذ را شرطی دانند. ۱۵۸. همان، ص ۸۱. ۱۵۹. همان، ص ۸۴. ۱۶۰. همان، ص ۸۵. ۱۶۱. همان، ص ۸۶. ۱۶۲. در اینجا این نکته کلی قابل تذکر است که در مواردی که امام (ره) از لقب یا کنیه راوی بدون تصریح به نام او یاد کرده باشد، برای به دست آوردن نام راوی، از کتاب (معجم رجال الحدیث) آیه الله خویی استفاده می نمایم و از ذکر نشانی جداگانه، خودداری می کنیم. ۱۶۳. کتاب البیع، ج ۲، ص ۲۱. آنچه در بین دو هلال آورده ایم، تعبیر امام (ره) درباره راوی یا کتاب وی یا روایت اوست. ۱۶۴. المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۶۶. ۱۶۵. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۳۰۴. ۱۶۶. همان، ج ۲، ص ۱۴۹. ۱۶۷. همان، ج ۱، ص ۳۴۰. ۱۶۸. همان، ص ۱۴۷. ۱۶۹. کتاب البیع، ج ۳، ص ۹۷. ۱۷۰. الرسائل، ج ۲ (رساله فی الاجتهاد و التقلید) ص ۱۱۴. ۱۷۱. المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۵۰. ۱۷۲. کتاب البیع، ج ۴، ص ۱۰۶. ۱۷۳. همان،

ص ۲۵۶. ۱۷۴. كتاب الطهاره، ج ۱، ص ۱۴۷. ۱۷۵. برای مثال، رك: المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۵۶ و ۲۳۰ و ۳۱۹ و ۳۲۱؛ كتاب الطهاره، ج ۳، ص ۳۸. ۱۷۶. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۲۳۱۲۳۰. ۱۷۷. كتاب الطهاره، ج ۱، ص ۱۸۷. ۱۷۸. همان، ج ۲، ص ۱۶. ۱۷۹. الرسائل، ج ۲ (رساله فی التعادل والترجيح)، ص ۸۳. ۱۸۰. كتاب الطهاره، ج ۳، ص ۳۰۲؛ كتاب البيع، ج ۲، ص ۳۳۵؛ الرسائل، ج ۱ (رساله فی الاستصحاب)، ص ۲۸۴. ۱۸۱. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۸۳. ۱۸۲. كتاب البيع، ج ۲، ص ۵۰۶؛ المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۸۱. ۱۸۳. كتاب البيع، ج ۳، ص ۳۷۶. ۱۸۴. كتاب الطهاره، ج ۱، ص ۱۶۹. ۱۸۵. همان، ج ۲، ص ۱۴۷ و ۱۶۶. ۱۸۶. كتاب البيع، ج ۳، ص ۸۹. ۱۸۷. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۱۴۲. ۱۸۸. الرسائل، ج ۲ (رساله فی التعادل والترجيح)، ص ۱۰۹. ۱۸۹. كتاب الخلل فی الصلوه، ص ۲۰۴. ۱۹۰. الرسائل، ج ۱ (رساله فی الاستصحاب)، ۲۸۵؛ كتاب الخلل فی الصلوه، ص ۲۹۷. ۱۹۱. معجم رجال الحديث، ج ۲۴، ش ۱۵۱۵۹. ۱۹۲. همان، ج ۶، ۲۹۸۴. درباره حسن بن علی بن فضال می گوید: كوفي فطحی ثم رجع عند موته، ثقه من اصحاب الرضا(ع). ۱۹۳. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۲۰۹. ۱۹۴. الغیبه، الطوسی، ص ۳۹۰؛ معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۶۸. ۱۹۵. كتاب الخلل فی الصلوه، ص ۸۱. ۱۹۶. كتاب البيع، ج ۱، ص ۴۰۰ و ج ۲، ص ۴۵۵. ۱۹۷. كتاب الطهاره، ج ۲، ص ۱۸۰. ۱۹۸. جامع الرواه، ج ۱، ص ۱۳۹. ۱۹۹. كتاب الطهاره، ج ۳، ص ۴۶۷. ۲۰۰. همان، ص ۵۳۳. ۲۰۱. الرسائل، ج ۱ (رساله فی الاستصحاب)، ص ۲۶۱. ۲۰۲. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۲۲۹. ۲۰۳. كتاب البيع، ج ۳، ص ۴۱۰. ۲۰۴. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۲۹۲. ۲۰۵. كتاب الطهاره، ج ۳، ص ۴۳. ۲۰۶. الرسائل، ج ۲ (رساله فی الاجتهاد و التقليد)، ص ۱۱۴. ۲۰۷. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۱۲. ۲۰۸. كتاب الطهاره، ج ۳، ص ۴۵۱. ۲۰۹. همان، ج ۱، ص ۹۸. ۲۱۰. همان، ص ۱۸۷. ۲۱۱. همان، ج ۲، ص ۱۶. ۲۱۲. همان، ج ۳، ص ۳۵۵. ۲۱۳. كتاب البيع، ج ۱، ص ۳۳۶. ۲۱۴. همان، ص ۴۰۷. ۲۱۵. كتاب الطهاره، ج ۳، ص ۴۹. ۲۱۶. جامع الرواه، ج ۱، ص ۲۶۳. ۲۱۷. كتاب الطهاره، ج ۱، ص ۱۴۹. ۲۱۸. همان، ج ۳، ص ۲۴. ۲۱۹. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۳۱۱. ۲۲۰. كتاب الطهاره، ج ۳، ص ۳۲۱. ۲۲۱. همان، ج ۳، ص ۱۸۰؛ كتاب البيع، ج ۳، ص ۳۸۹؛ المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۲۲۴. ۲۲۲. جامع الرواه، ج ۱، ص ۲۸۶. ۲۲۳. كتاب الطهاره، ج ۱، ص ۲۲. ۲۲۴. كتاب الطهاره، ج ۳، ص ۱۸۷. ۲۲۵. همان، ج ۲، ص ۳۶. ۲۲۶. همان، ص ۱۹۴. ۲۲۷. همان، ص ۱۴۹. ۲۲۸. همان، ص ۲۲۰. ۲۲۹. كتاب البيع، ج ۲، ص ۱۲۷ و ج ۳، ص ۹۶. ۲۳۰. كتاب الطهاره، ج ۲، ص ۹۵. ۲۳۱. كتاب البيع، ج ۵، ص ۲۲. ۲۳۲. همان، ج ۳، ص ۲۲۸. ۲۳۳. همان، ج ۲، ص ۴۱۹. ۲۳۴. همان، ص ۳۳۶. ۲۳۵. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۵۳. ۲۳۶. همان، ص ۲۱۱. ۲۳۷. كتاب الطهاره، ج ۱، ص ۲۱. ۲۳۸. المكاسب المحرمه، ج ۲، ص ۱۶؛ كتاب البيع، ج ۱، ص ۱۱۹. ۲۳۹. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۲۴۳. ۲۴۰. كتاب البيع، ج ۲، ص ۱۲۰. ۲۴۱. كتاب الطهاره، ج ۱، ص ۱۴۵. ۲۴۲. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۲۷۶. ۲۴۳. كتاب الطهاره، ج ۳، ص ۳۵. ۲۴۴. همان، ص ۳۶۵. ۲۴۵. الرسائل، ج ۲ (رساله فی الاجتهاد و التقليد)، ص ۱۱۰. ۲۴۶. همان جا. ۲۴۷. كتاب الطهاره، ج ۳، ص ۳۰۳. ۲۴۸. كتاب البيع، ج ۴، ص ۲۲۷. ۲۴۹. الرسائل، ج ۲ (رساله فی التعادل و الترجیح)، ص ۱۰۱؛ كتاب البيع، ج ۲، ص ۳۴۲؛ كتاب الخلل فی الصلوه، ص ۶۴. ۲۵۰. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۳۱۱. ۲۵۱. كتاب الطهاره، ج ۳، ص ۱۴۹ و ج ۳، ص ۱۲۰. ۲۵۲. همان، ج ۱، ص ۳۶ و ۱۴۷. ۲۵۳. المكاسب المحرمه، ج ۲، ص ۱۲. ۲۵۴. همان، ج ۱، ص ۲۲۹. ۲۵۵. كتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۷۵. ۲۵۶. همان، ج ۱، ص ۴۲. ۲۵۷. معجم رجال الحديث، ج ۹، ش ۵۶۳۹. ۲۵۸. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۷۶. ۲۵۹. كتاب الطهاره، ج ۳، ص ۴۵. ۲۶۰. كتاب البيع، ج ۱، ص ۴۰۳. ۲۶۱. كتاب الطهاره، ج ۳، ص ۱۱۸. ۲۶۲. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۲۱۲. ۲۶۳. كتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۹۵. ۲۶۴. كتاب الخلل، ص ۶۳. ۲۶۵. كتاب الطهاره، ج ۳، ص ۱۵۸. ۲۶۶. كتاب البيع، ج ۲، ص ۲۷۹؛ كتاب الخلل، ص ۶۸. ۲۶۷. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۲۹۷. ۲۶۸. كتاب الطهاره، ج ۳، ص ۶۲۹. ۲۶۹. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۲۴۶. ۲۷۰. كتاب الطهاره، ج ۳، ص ۵۱. ۲۷۱. كتاب الخلل، ص ۲۱۴؛ الرسائل، ج ۱ (رساله فی الاستصحاب)، ص ۲۸۵. ۲۷۲. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۳۵. ۲۷۳. همان، ص ۱۵۳. ۲۷۴. همان،

ص ۳۵. ۲۷۵. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۰۲. ۲۷۶. کتاب الخلل، ص ۲۳۶. ۲۷۷. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۸۵. ۲۷۸. جامع الرواه، ج ۱، ص ۵۳۴. ۲۷۹. کتاب البيع، ج ۳، ص ۹۷. ۲۸۰. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۶۳۲. ۲۸۱. همان، ص ۱۱۳. ۲۸۲. همان، ج ۱، ص ۲۸۲. ۲۸۳. همان، ج ۳، ص ۱۱۳. ۲۸۴. همان، ج ۱، ص ۴۷. ۲۸۵. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۱۸۷؛ کتاب البيع، ج ۳، ص ۵۸؛ کتاب الخلل، ص ۱۶۴. ۲۸۶. کتاب البيع، ج ۴، ص ۳۹۱. ۲۸۷. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۸۵. ۲۸۸. کتاب الطهاره، ج ۱، ص ۱۳۱. ۲۸۹. همان، ج ۲، ص ۳۰۳ و ج ۳، ص ۷۸ و ۸۱. ۲۹۰. همان، ج ۳، ص ۱۸۱. ۲۹۱. جامع الرواه، ج ۱، ص ۶۱۳. ۲۹۲. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۲۹۸. ۲۹۳. کتاب الخلل، ص ۲۲۹؛ الرسائل، ج ۱ (رساله فی الاستصحاب)، ص ۲۶۲. ۲۹۴. کتاب البيع، ج ۳، ص ۳۶۹. ۲۹۵. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۱۱۰. ۲۹۶. کتاب البيع، ج ۳، ص ۴۱۵. ۲۹۷. کتاب الطهاره، ج ۱، ص ۱۶۴. ۲۹۸. همان، ج ۳، ص ۱۵۸ و ۴۹۵. ۲۹۹. همان، ص ۶ و ۱۵۹. ۳۰۰. همان، ص ۱۶۵. ۳۰۱. المكاسب المحرمه، ج ۲، ص ۱۰۳. ۳۰۲. کتاب البيع، ج ۲، ص ۴۳۶. ۳۰۳. کتاب البيع، ج ۲، ص ۴۱۳. ۳۰۴. همان. ۳۰۵. همان، ص ۵۰۲. ۳۰۶. کتاب الطهاره، ج ۱، ص ۴۵ و ۱۴۷. ۳۰۷. همان، ص ۱۱۳. ۳۰۸. کتاب البيع، ج ۲، ص ۳۹۸. ۳۰۹. کتاب الطهاره، ج ۲، ص ۸. ۳۱۰. همان، ص ۲۱۹. ۳۱۱. همان. ۳۱۲. المكاسب المحرمه، ج ۲، ص ۹۳. ۳۱۳. کتاب البيع، ج ۲، ص ۳۳۵. ۳۱۴. همان، ج ۳، ص ۴۱۰. عبارت ايشان چنین است: صحيح حذيفه بن منصور، بناء على وثاقه محمد بن سنان كما لا يبعد. ۳۱۵. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۵۱. ۳۱۶. همان، ص ۲۵۲. ۳۱۷. همان جا. ۳۱۸. کتاب الطهاره، ج ۱، ص ۱۲۶. ۳۱۹. همان، ج ۳، ص ۶۳۹. ۳۲۰. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۴۹. ۳۲۱. همان، ص ۵۰. ۳۲۲. همان، ج ۲، ص ۱۱. ۳۲۳. کتاب الطهاره، ج ۱، ص ۱۹۶. ۳۲۴. المكاسب المحرمه، ج ۲، ص ۲۱. ۳۲۵. کتاب الطهاره، ج ۲، ص ۶۲. ۳۲۶. جامع الرواه، ج ۲، ص ۲۲۸. ۳۲۷. المكاسب المحرمه، ج ۲، ص ۱۱۱ و ۱۲۱. ۳۲۸. همان، ص ۱۴۲. ۳۲۹. کتاب الطهاره، ج ۲، ص ۲۰۷. ۳۳۰. همان، ج ۳، ص ۲۰۴. ۳۳۱. کتاب الخلل، ص ۶۴. ۳۳۲. کتاب البيع، ج ۲، ص ۲۸۰؛ کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۵۲۲. ۳۳۳. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۳. ۳۳۴. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۱۱۴ و ج ۲، ص ۷. ۳۳۵. کتاب البيع، ج ۲، ص ۲۷۸؛ کتاب الخلل، ص ۲۲۶. ۳۳۶. کتاب البيع، ج ۵، ص ۲۵۲. ۳۳۷. کتاب البيع، ج ۲، ص ۴۸۲؛ الرسائل، ج ۲ (رساله فی التعادل والترجيح)، ص ۱۰۸. ۳۳۸. کتاب الخلل، ص ۱۱۳. ۳۳۹. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۵۶۳. ۳۴۰. کتاب الخلل، ص ۱۴. ۳۴۱. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۲۷۶. ۳۴۲. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۱۷۷. ۳۴۳. کتاب الخلل، ص ۲۷۶. ۳۴۴. کتاب البيع، ج ۲، ص ۴۰۷. ۳۴۵. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۳۴۰. ۳۴۶. همان، ج ۲، ص ۷۶. ۳۴۷. همان، ج ۳، ص ۱۷۷. ۳۴۸. کتاب البيع، ج ۲، ص ۲۸۵. ۳۴۹. کتاب الطهاره، ج ۲، ص ۱۹۴. ۳۵۰. کتاب البيع، ج ۳، ص ۲۴۷. ۳۵۱. کتاب الطهاره، ج ۱، ص ۱۵۲؛ کتاب الخلل، ص ۶۵. ۳۵۲. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۵۱. ۳۵۳. همان، ص ۱۱۲. ۳۵۴. کتاب البيع، ج ۳، ص ۹۷. ۳۵۵. همان، ص ۱۸. ۳۵۶. همان، ج ۲، ص ۴۷۴. ۳۵۷. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۷۵. ۳۵۸. همان، ص ۷۷. ۳۵۹. کتاب البيع، ج ۳، ص ۱۷. ۳۶۰. المكاسب المحرمه، ج ۳، ص ۵۵. ۳۶۱. در کتاب، (واستثناء) آمده است. ۳۶۲. کتاب الطهاره، ج ۲، ص ۲۱۸. ۳۶۳. رجال النجاشی، ص ۴۰ (ش ۸۲). درباره او می گویند: کوفی ثقة کثیر الروایه. ۳۶۴. کتاب الطهاره، ج ۲، ص ۲۱۸. ۳۶۵. کتاب الخلل، ص ۱۹۶. ۳۶۶. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۵۱. ۳۶۷. کتاب الطهاره، ج ۱، ص ۱۸۱. ۳۶۸. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۵۱. ۳۶۹. جامع الرواه، ج ۱، ص ۲۴۷. ۳۷۰. کتاب البيع، ج ۱، ص ۳۳۷. ۳۷۱. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۱۸۳. ۳۷۲. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۲۳۲. ۳۷۳. جامع الرواه، ج ۱، ص ۳۳۹. ۳۷۴. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۵۱. ۳۷۵. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۴۰-۲۷۲. ۳۷۶. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۷۷. ۳۷۷. کتاب الطهاره، ج ۱، ص ۱۶۳. ۳۷۸. همان، ج ۳، ص ۲۵۲. ۳۷۹. همان، ص ۲۵۱ و ۲۵۲. ۳۸۰. همان، ص ۱۸۲. ۳۸۱. همان، ص ۲۵۲. ۳۸۲. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۲۱۸-۲۱۹. ۳۸۳. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۵۱. ۳۸۴. کلمه (عدم) در عبارت امام (ره) ذکر نشده، اما لازم به نظر می رسد زیرا طبق عبارت محقق، عدالت محمد بن حرمان، اشهر از عدالت عبدالله بن عاصم است و نه بالعکس. ۳۸۵. کتاب الطهاره،

ج ۲، ص ۲۱۸-۲۱۹. ۳۸۶. همان، ج ۳، ص ۲۴۹ و ۲۵۰. ۳۸۷. الرسائل، ج ۱ (رساله فی قاعده لاضرر)، ص ۲۴. ۳۸۸. رجال النجاشی، ص ۲۴۹ (ش ۶۵۶). ۳۸۹. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۵۰. ۳۹۰. کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۷۱. عبارت امام (ره) را در فصل اول از بحث در اعتبار خبر ثقه یا موثق الصدور آوردیم. ۳۹۰. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۴۶. ۳۹۲. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۴۱۸. ۳۹۳. همان، ج ۲، ص ۱۶. ۳۹۴. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۵۵. ۳۹۵. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۵۲. ۳۹۶. همان جا. ۳۹۷. همان، ص ۲۳. ۳۹۸. همان، ج ۲، ص ۲۱۸. ۳۹۹. المكاسب المحرمه، ج ۲، ص ۵۵. ۴۰۰. کتاب الطهاره، ج ۱، ص ۲۸۲. ۴۰۱. همان، ص ۳۰۱. ۴۰۲. همان، ص ۲۸۱. ۴۰۳. همان، ص ۱۷۱. ۴۰۴. الرسائل، ج ۱، (رساله فی قاعده لاضرر)، ص ۲۴. ۴۰۵. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۱۷۶. ۴۰۶. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۷۵. ۴۰۷. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۵۲. ۴۰۸. همان، ص ۲۵۱. ۴۰۹. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۷۵. ۴۱۰. کتاب الطهاره، ج ۲، ص ۲۱۷ و ۲۱۸. شبیه این عبارات در: المكاسب المحرمه (ج ۱، ص ۲۳۸) نیز آمده است و با مقایسه امثال این عبارتهای متشابه است که ظن به جزوه رجالی داشتن امام (ره) تقویت می شود. ۴۱۱. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۵۱. ۴۱۲. همان، ص ۲۵۰-۲۵۱. ۴۱۳. جامع الرواه، ج ۲، ص ۲۱۶. ۴۱۴. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۲۵۲. ۴۱۵. همان، ص ۱۱۵. ۴۱۶. همان، ص ۲۵۱. ۴۱۷. المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۲۵۸. ۴۱۸. کتاب الطهاره، ج ۲، ص ۱۷۶. ۴۱۹. همان، ج ۳، ص ۲۸۱. ۴۲۰. همان، ص ۲۴۹. منابع مقاله: فصلنامه علوم حدیث، شماره ۱۴، نعمت الله صفری فروشانی؛

امام خمینی (ره) و فقه الحدیث

امام خمینی (ره) و فقه الحدیث شخصیت های بزرگ که از جامعیت علمی و عملی برخوردارند، به سختی شناخته می شوند زیرا غالباً یک جنبه از علوم یا رفتار و خصلت هایشان، سبب پنهان ماندن دیگر زوایا و ابعاد شخصیتی آنان می گردد. امام خمینی (ره) در دوران معاصر از معدود اندیشمندان، نظریه پردازان و مصلحانی است که بعد سیاسی او حجاب دیگر ابعاد شخصیت وی شده است. بسیاری از پیروان ایشان در داخل کشور و نیز ارادتمندان وی در فراسوی مرزها و همچنین بسیاری مراکز علمی، از افکار و اندیشه های او بی خبرند و او را تنها سیاستمدار و یا حداکثر مصلحی می دانند که در بیداری مسلمانان کوشید و توانست با همدلی و همراهی امتی غیور و فهیم، نظامی ریشه دار را سرنگون سازد. یکصدمین سال میلاد امام که (سال امام خمینی) نامگذاری شد، فرصتی بود تا اندکی از زوایای علمی آن بزرگمرد، نمایانده شود. فصلنامه علوم حدیث نیز به پاس ارج نهادن به خدمات امام (ره) به سنت و حدیث، شماره ای را به دیدگاه های حدیثی ایشان اختصاص داد، بدان امید که در معرفی چهره علمی آن عالم حدیث شناس، سهیم باشد. امام خمینی علاوه بر شرحهایی که بر احادیث نگاشت (از قبیل: چهل حدیث، شرح حدیث جنود عقل و جهل، شرح دعای سحر)، دیدگاه های ارزنده ای نیز در زمینه علوم حدیث، در لابه لای نوشته های اصولی، فقهی، عرفانی و حتی سخنرانی های خویش مطرح ساخته است که گردآوری آنها می تواند در آمدی بر مکتب حدیثی او باشد. در این ویژه نامه، همکاران علمی مجله تلاش کرده اند هر کدام به گوشه ای از این دیدگاه ها بپردازند، مانند: ۱ دیدگاه های فقه الحدیثی امام (ره)، ۲ آرای رجالی امام (ره)، ۳ نگاه امام (ره) به کتابهای حدیثی، ۴ معرفی شرحهای امام (ره) بر روایات، و... این مقاله عهده دار مبحث اول است و می کوشد فقه الحدیث را از نگاه امام خمینی بکاود و با ارائه نمونه های عینی از لابه لای آثار و گفته های ایشان به معرفی روش تحقیق او در دانش فقه الحدیث بپردازد. سردبیر قواعد فقه الحدیث در نگاه امام (ره) فقه الحدیث که همان دانش فهم روایات و شرح و تفسیر آنهاست، اصول و قواعدی دارد. هر کس که به شرح و تفسیر روایات رو کند، می باید بر این قواعد واقف باشد گرچه آن را بدون نکرده و در آغاز اثر علمی خویش، بدان پرداخته باشد. بدین جهت، ما بر این باوریم که می توان مسلک شارحان حدیث را در فقه الحدیث، از شروح آنان به دست آورد چنانکه می توان مسلک فقها را در فقه الحدیث، از کتب فقهی و اصولی آنان استخراج نمود. بر این پایه، با مروری اجمالی بر کتب فقهی، اصولی، عرفانی و شرح الحدیث امام (ره) اصول و قواعدی را در فقه

الحديث به دست آوردیم، بدین شرح: ۱. فهم حدیث بر پایه فهم محاورات عرفی؛ ۲. قاعده وضع الفاظ برای روح معنا؛ ۳. توجه به بعد اجتماعی پیامبر (ص) و ائمه (ع)؛ ۴. ارشاد روایات به امور عقلایی؛ ۵. توجه به نقد محتوایی حدیث؛ ۶. پرهیز از جمود در فهم اخبار؛ ۷. توجه به تحولات زمانی و مکانی در فهم حدیث؛ ۸. شناخت روش های جمع بین اخبار متعارض. اینک به شرح هر یک از اصول یاد شده با ذکر نمونه ها و تبیین تاثیر هر یک در فقه الحدیث می پردازیم. یک. فهم حدیث بر پایه فهم محاورات عرفی امام (ره) بر این باور است که محاورات کتاب و سنت، بر پایه عرف است و شارع، جز عرف، رویه ای در القای سخن خود ندارد. از این رو، فقیه و مجتهد، برای آنکه بتواند مراد کتاب و سنت را به درستی فهم کند، باید با این محاورات، آشنایی و انس داشته باشد: و منه الانس بالمحاورات العرفیه و فهم الموضوعات العرفیه مما جرت محاوره الكتاب والسنة علی طبقها والاحتراز عن الخلط بین دقائق العلوم والعقليات الدقیقه و بین المعانی العرفیه العادیه، فانه كثيرا ما يقع الخطاء لاجله كما يتفق كثيرا لبعض المشتغلين بدقائق العلوم، حتی اصول الفقه بالمعنی الراجح فی اعصارنا، الخلط بین المعانی العرفیه السویه الراجحه بین اهل المحاوره المبنی علیها الكتاب والسنة والدقائق الخارجه عن فهم العرف، بل قد يقع الخلط لبعضهم بین الاصطلاحات الراجحه فی العلوم الفلسفیه او الادق منها و بین المعانی العرفیه فی خلاف الواقع لاجله. (۱) یکی از شرایط اجتهاد، انس با محاورات عرفی و فهم موضوعات آن است؛ چرا که روش کتاب و سنت، محاوره بر طبق آن است. همچنین از دیگر شرایط اجتهاد، پرهیز از اختلاط بین مفاهیم عقلی دقیق و معانی عرفی است؛ چرا که از این راه، خطای بسیار رخ می دهد؛ چنانکه برای بسیاری از دانش آموختگان مباحث عقلی و حتی اصول فقه (با معنای امروزی اش)، خلط میان معانی عرفی متداول میان مردم (که مبنای کتاب و سنت است) با دقت های بیرون از فهم عرف، اتفاق افتاده است؛ بلکه برخی با خلط اصطلاحات فلسفی و عرفانی با معانی عرفی، به همین اشتباه دچار شده اند. ایشان در جای دیگر گفته است: ان الشارع لا یكون فی القاء الاحکام علی الامه الا کسائر الناس وتكون محاوراته و خطاباته کمحاورات بعض الناس بعضا، فکما ان المقتن العرفی اذا حکم بنجاسه الدم لا یكون موضوعها الا ما يفهمه العرف مفهوما و مصداقا، فلا یكون اللون دما عنده و لیس موضوعا لها، كذلك الشارع بالنسبه الی قوانینه الملقاه الی العرف فالمفهومات عرفیه، و تشخیص مصادیقها ایضا كذلك. (۲) شارع در القای احکام بر امت، مانند یکی از مردمان است. محاوره و خطاب او مانند محاوره مردمان با یکدیگر است؛ همان گونه که قانونگذار عرفی اگر به نجس بودن خون حکم راند، موضوع آن سخن در مفهوم و مصداق، همان است که عرف داوری می کند. از این رو، رنگ را خون نمی داند و رنگ، موضوع نجاست قرار نمی گیرد. همچنین است شارع در قوانینی که به عرف القا کرده است؛ مفاهیم احکامش عرفی است و شناسایی مصداقش نیز موقوف به عرف است. ایشان این مطلب را در موارد دیگر نیز گوشزد کرده است. (۳) تاثیر این قاعده در فهم روایات فقهی، جای تردید ندارد؛ گرچه بعید به نظر می رسد غرض ایشان، تعمیم این اصل به روایات اعتقادی و معارف هم باشد. دو. قاعده وضع الفاظ برای روح معنا یکی از اصولی که در فهم روایات اعتقادی و معارف دینی کلید حل بسیاری از مشکلات شمرده می شود، توجه به این نکته است که الفاظ برای روح معنا وضع شده اند. به این نکته مبنایی، تعدادی از محدثان و اندیشمندان اسلامی، در شرح و تفسیر نصوص دینی تصریح نموده اند که می توان از جمله آنها فیض کاشانی (۴) و علامه طباطبایی (۵) را نام برد. امام خمینی نیز بر این نکته تاکید کرده است: هل بلغک اشارات الاولیاء و کلمات العرفاء (رض) ان الالفاظ وضعت لارواح المعانی و حقائقها؟ و هل تدبر فی ذلک؟ ولعمری ان التدبر فیه من مصادیق قوله (ع): (تفکر ساعه خیر من عباده ستین سنه)؛ فانه مفاتیح المعرفه و اصل اصول فهم الاسرار القرآنیه. و من ثمرات ذلک التدبر کشف حقیقه الانباء و التعليم فی النشأت و العوالم. (۶) آیا سخن عارفان و رهیافتگان به تو رسیده که (واژه ها برای روح معنا و حقیقت آن وضع شده اند)؟ و آیا در این مطلب درنگ کرده ای؟ به جانم سوگند که اندیشه کردن در این سخن، از نمونه های برجسته این حدیث است که (یک ساعت اندیشه از شصت سال عبادت برتر است)؛ زیرا که این نکته کلید معرفت و اساس فهم اسرار و رموز قرآنی است و از نتایج آن، روشن شدن حقیقت (انباء) و (تعلیم) در عوالم گوناگون است. علامه طباطبایی پس از تبیین

این قاعده چنین نتیجه گیری کرده است: فکان ینبغی لنا ان نتنبه ان المدار فی صدق الاسم اشتمال المصدق علی الغایه والغرض ، لاجمود اللفظ علی صورته واحده، فذلک مما لامطمح فیہ البتہ ؛ولکن العاده والانس منعانا ذلک، و هذا هو الذی دعی المقلده من اصحاب الحدیث من الحشویه والمجسمه ان یجمدوا علی ظواهر الایات فی التفسیر، و لیس فی الحقیقه جمودا علی الظواهر، بل هو جمود علی العاده والانس. (۷) سزاوار است که آگاه شویم که معیار در صدق اسمها، مشتمل بودن مصداق بر غایت و غرض است، نه آنکه لفظ را بر صورتی واحد و شکلی خاص، منحصر سازیم که دستاوردی ندارد. البتہ عادت و انس، مانع این تعمیم می شود و همین، سبب شده که در میان اصحاب حدیث، مقلدان (یعنی حشویه و مجسمه)، در تفسیر آیات قرآنی جمود ورزند و این در واقع تمسک به ظاهر آیه نیست ؛ بلکه جمود ورزی بر عادت و انس است. فیض کاشانی نیز بر پایه همین قاعده، صراط، میزان، قلم، لوح و... را شرح کرده است. (۸) سه. توجه به بعد اجتماعی پیامبر (ص) و ائمه (ع) تمام روایات صادر شده از پیامبر و ائمه (ع)، تبلیغی و بیان کننده حکم خدا نیستند ؛ بلکه دسته ای از فرمانهای رسیده، از منصب و مقام ولایت امری آنان صادر گشته است. روشن است که دسته اول، ثابت و جاودانه و برای همه زمانهاست ؛ اما دسته دوم به شرایط و موقعیت های ویژه بسته است. بر پایه همین قاعده، پاره ای از تعارضها در سیره و رفتار معصومان و نیز در موضعگیری های متفاوت آنان، حل می گردد. امام خمینی (ره) بر این نکته التفات داشت و آن را در فهم روایات و استنباطهای فقهی به کار می گرفت. وی برای پیامبر (ص)، به سه منصب معتقد بود: تبلیغ احکام، رهبری جامعه و قضاوت که همین منصبها به امامان معصوم (ع) منتقل شده است. ایشان بر پایه این تقسیم، حدیث (لاضرر) را حکم سلطانی و حکومتی می داند: (در حدیث «لاضرر») احتمال چهارمی است که به نظر من رسیده است و در سخن دیگر عالمان ندیده ام، و آن این است که نهی در این حدیث، به معنای نهی الهی نیست تا حکمی الهی باشد، مانند حرمت نوشیدن شراب و حرمت قمار ؛ بلکه به معنای نهی حکومتی است که از پیامبر (ص) به عنوان رئیس حکومت و دولت صادر شده است، نه به عنوان بیان کننده احکام شریعت. (۹) وی بر اساس همچنین قاعده فرموده است در روایات، هر کجا واژه های (قضی)، (امر) و (حکم) آمده است، به همان معنای حکم حکومتی است. (۱۰) سپس می فرماید که از این دسته، در روایات ما بسیار است و نمونه هایی را بدین شرح می آورد: (۱۱) قال رسول الله (ص): انما اقضی بینکم بالبینات والایمان. (۱۲) رسول خدا (ص) فرمود: میان شما با بینة و سوگند، داوری می کنم. عن امیر المؤمنین (ع) قال: کان رسول الله (ص) یحکم بین الناس بالبینات والایمان. (۱۳) امیر مومنان (ع) فرمود: رسول خدا (ص) میان مردم با شاهد و قسم داوری می کرد. عن ابی عبدالله (ع) قال: کان رسول الله (ص) یقضی بشاهد واحد مع یمین صاحب الحق. (۱۴) امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا با یک شاهد و قسم مدعی، داوری می نمود. ان رسول الله (ص) قد قضی بشاهد و یمین. (۱۵) رسول خدا با یک شاهد و یک قسم، داوری کرد. اجاز رسول الله (ص) شهاده شاهد مع یمین طالب الحق. (۱۶) رسول خدا گواهی یک شاهد را با قسم مدعی طالب حق، مجاز شمرد. عن ابی جعفر (ع) قال: لو کان الامر الینا اجزنا شهاده الرجل الواحد اذا علم منه خیر مع یمین الخصم فی حقوق الناس ؛ فاما ماکان من حقوق الله عز وجل او رویه الهلال، فلا. (۱۷) امام باقر (ع) فرمود: اگر حکومت دست ما بود، شهادت یک مرد درستکار را با سوگند خصم در مسائل حقوق مردم می پذیرفتیم ؛ اما در حقوق خداوند و دیدن ماه، چنین نمی کنیم. ان النبی (ص) قضی فی هوائر النخل ان یکون النخله والنخلتان للرجل فی حائط الاخر، فیختلفون فی حقوق تلک، فقضی فیها ان لکل نخله من اولئک من الارض مبلغ جریده من جرائدها حین یعدها. (۱۸) رسول خدا (ص) نسبت به باغهای خرما که یک نفر یک درخت یا دو درخت خرما در ملک دیگری دارد و اختلافی نزد آنان پیدا می شود، چنین داوری کرد: برای هر درختی به اندازه ای که شاخه هایش در روز فروش گسترده است، زمین اختصاص می یابد. قضی النبی (ص) فی رجل باع نخلا و استثنی علیه نخله، فقضی له رسول الله (ص) بالمدخل الیها والمخرج منها و مدی جرائدها. (۱۹) رسول خدا (ص) نسبت به کسی که باغ خرمایی را فروخت و یک درخت را استثنا کرد، چنین داوری فرمود که راه رفت و آمد و مقداری که شاخه های آن گسترده است، از آن فروشنده است. قضی رسول الله (ص) فی سیل وادی مهزور للزرع الی الشراک

وللنخل الى الكعب، ثم يرسل الماء الى اسفل من ذلك. (۲۰) رسول خدا نسبت به آبیاری زمینهای سست، داوری کرد که برای زراعتها آب را نگه دارند تا به بند کفش برسد و برای درختهای خرما تا آب به روی پا برسد و سپس آب را رها کنند. ان رسول الله (ص) قال: اقلوا المشركين واستحيوا شيوخهم وصبيانهم. (۲۱) رسول خدا (ص): مشرکان را بکشید و پیران و کودکان آنها را زنده بگذارید. کان رسول الله اذا اراد ان يبعث سرية دعاهم، فاجلسهم بين يديه، ثم يقول: سيروا بسم الله وبالله و في سبيل الله و على مله رسول الله (ص) لا تغلوا ولا تمثلوا، ولا تغدروا، ولا تقتلوا شيخافانيا ولا صبيا ولا امراه، ولا تقطعوا شجرا الا ان تضطروا اليها. (۲۲) هر گاه رسول خدا گروهی را برای نبرد می فرستاد، آنان را نزد خود می نشاند و می فرمود: با نام خدا و استعانت از او و برای او و بر سنت پیامبرش حرکت کنید. مردمان را زنجیر نکنید، کسی را مثله نکنید، در نبرد، مکر و فریب به کار نبنید، پیران، کودکان و زنان را مکشید و درختان را قطع نکنید، مگر ناچار شوید. ان امير المؤمنين (ع) كان يامر في كل موطن فيه عدونا، فيقول: لا تقتلوا القوم حتى يبدوكم، فانكم بحمد الله على حجه، وتركم اياهم حتى يبدوكم حجه اخرى لكم، فاذا هزمتوهم فلا تقتلوا مدبرا، ولا تجهزوا على جريح، ولا تكشفوا عوره ولا تمثلوا بقتيل. (۲۳) امیر مومنان به هنگام نبرد می فرمود: شما نبرد را آغاز نکنید، مگر آنکه آنان شروع کنند. شما بحمد الله برای جنگ، حجت و برهان دارید و شروع آنان به نبرد، برهانی دیگر برای شما خواهد بود. هنگامی که آنان را شکست دادید آنهایی را که به جنگ پشت کرده اند، مکشید. مجروحان را مکشید. کشته ها را برهنه مسازید و آنان را مثله ننمایید. چهار. ارشاد روایات به امور عقلایی بدون تردید، مضمون برخی از روایات، تایید روش های عقلا در زندگی است. در این گونه موارد، اگر بدین نکته توجه نشود، آن روایت به درستی فهم نخواهد شد. یکی از نمونه هایی که در نوشته های امام خمینی بر آن تاکید شده، روایات مربوط به قرعه و مصادیق آن است، مانند: «کل مجهول ففیه القرعه (۲۴) در هر ناشناخته ای، قرعه به کار می رود» و «ان القرعه لكل امر مشتبه (۲۵) در هر امر مشتبهی قرعه به کار می رود». روایتهای بسیاری در این زمینه وارد شده و مصادیق فراوانی برایش ذکر گردیده که امام، آنها را استقصا کرده است. (۲۶) ایشان پس از ذکر روایات می گوید فقیهان در فهم این روایات، به مشکل برخوردند، چرا که روایتهای عام، تخصیص بسیار دارد و هر جا تخصیص فراوان باشد، صادر شدن عام، امری مستهجن است. از این رو، عمومات مربوط به قرعه را از حجیت انداخته اند. (۲۷) امام خمینی با توجه دادن به نکته ای این مشکل را حل کرده و فرموده است: قرعه امری عقلایی است و یکی از راههای حل منازعات است، در جایی که رجحان در میان نباشد و نزاع در حقوق الناس باشد. این امر، از دیرباز در میان مردم رایج بوده است. (۲۸) بنابراین، روایات مربوط به قرعه، ناظر به همین امر عقلایی است و عمومی فراتر از آن ندارد تا مستلزم تخصیص مستهجن گردد. (۲۹) خلاصه نظر ایشان، آن است که روایات قرعه، در مقام بیان امری تعبدی نیست تا با مشکل یاد شده روبه رو گردیم، بلکه تاکید و تایید امری عقلایی است و فراتر از آن، عمومی نیست. پنجم. توجه به نقد محتوایی حدیث ارزیابی صدور حدیث و انتساب آن، همیشه بر پایه سند و رجال حدیث نیست، چرا که جاعلان و وضع کنندگان تلاش می کردند دروغهای خود را در قالبی عالم پسند ارائه کنند. از این رو، بجز توجه به اسناد و رجال، باید به محتوا نیز نظر داشت و محتوا را بر قرآن و سنت قطعی، عقل مسلم و تاریخ قطعی عرضه کرد و سپس در درستی و نادرستی آن، داوری نمود. غفلت از این امر، بسیاری از علما را الغزائنده و سبب ارائه چهره مشوه و ناهمگونی از سنت معصومان (ع) گشته است. امام خمینی به این اصل، توجه کامل داشت و آن را به نیکی و درستی در فهم حدیث به کار می گرفت. در اینجا به چند نمونه اشاره می شود: ۱. در حرمت ربا تردید نیست، چرا که قرآن با قاطعیت به طرد آن پرداخته و روایات فراوانی نیز در طرد و ذم آن نقل شده است، اما در لابه لای روایات به احادیثی بر می خوریم که به گونه ای راه فرار از ربا را تعلیم می دهند و چگونگی خلاصی جستن از آن را می آموزند، مانند: عن محمد بن اسحاق بن عمار، قال، قلت لابی الحسن (ع): یكون لی علی الرجل درهم، فيقول اخرنی بها وانا اربحك، فایعه جبه تقوم علی بالف درهم بعشره آلاف درهم او قال بعشرين الفا و اوخره بالمال. قال (ع): (لا باس). (۳۰) محمد بن اسحاق گوید، به امام کاظم (ع) گفتم از مردی چند درهم طلبکارم و او از من مهلت می خواهد

که در برابر، سودی به من بدهد. من هم پوستینی که هزار درهم می‌ارزد، به او به ده هزار یا بیست هزار درهم می‌فروشم و به او مهلت می‌دهم. امام (ع) فرمود: «مانعی ندارد». امام خمینی با تاکید بر آیات قرآنی در طرد ربا و نیز قاعده عدالت، این روایات را نمی‌پذیرد و می‌گوید: ان قوله تعالی: «وان تبتم فلکم رuous اموالکم لاتظلمون ولا تظلمون» ظاهر فی ان اخذ الزیاده عن راس المال ظلم فی نظر الشارع الاقدس و حکمه فی الجعل ان لم نقل بالعلیه، و ظاهر ان الظلم لایرتفع بتبديل العنوان مع بقاء الاخذ علی حاله، و قدمت ان الروایات الصحیحه و غیرها عللت حرمة الربا بانه موجب لانصراف الناس عن التجارات واصطناع المعروف و ان العله کونه فسادا و ظلما. (۳۱) این سخن خداوند که «سرمایه از آن شماست، بدون آنکه ستم کنید یا مورد ستم قرار گیرید»، دلالت دارد بر اینکه گرفتن زیاده بر اصل مال، از دیدگاه شارع، ظلم و ستم است و همین ظلم و ستم، حکمت تحریم یا علت آن است. این ستم، با تبدیل عنوان از میان نمی‌رود. همچنین گفته شد که روایات صحیح، حرمت ربا را چنین تعلیل کرد که ربا سبب رویگردانی مردم از معاملات و کار نیک است و علت آن، این است که ربا فساد و ظلم است. امام (ره) بر همین پایه می‌گوید روایات حیل، جعلی اند و جهت مشوه ساختن چهره معصومان (ع) جعل شده اند: ولا استبعد ان تکون تلك الروایات من دس المخالفین لتشویه سمعه الائمة الطاهرین. (۳۲) بعید نمی‌دانم که این احادیث، برای تیره ساختن چهره امامان پاک (ع) جعل شده باشد. ۲. محبت به اولیای الهی و اعتقاد به مناقب و فضایل آنان، بانحرافی به نام غلو همراه شده است. این پدیده تاریخی، از دوره های نخستین تاریخ اسلام شکل گرفته و هنوز نیز باقی است. این دوستی افراطی، سبب شده که گاه، چهره ای ناموزون و غیر معقول از پیشوایان به نمایش گذارده شود. یکی از این نمونه‌ها روایتی است که در تفسیر آیه «انما ولیکم الله» (۳۳) وارد شده است، مانند: عن ابی عبدالله (ع) فی قول الله عزوجل: «انما ولیکم الله ورسوله...» و کان امیر المؤمنین فی صلوه الظهر و قد صلی رکعتین وهو راکع و علیه حله قیمتها الف دینار و کان النبی (ص) اعطاها اياه و کان النجاشی اهداها له، فجاء سائل فقال: (السلام علیک یا ولی الله و اولی بالمؤمنین من انفسهم! تصدق علی کل مسکین)؛ «فطرح الحله الیه و اومی بیده الیه ان احملها. (۳۴) امام صادق (ع) در تفسیر آیه (انما ولیکم الله...) فرمود: ... امیر مومنان، نماز ظهر می‌گزارد. دو رکعت از آن را به جا آورده بود و در رکوع بود. بر او پارچه ای بود که هزار دینار (هزار مثقال طلا) ارزش داشت و پیامبر (ص) آن را به وی هدیه داده بود و آن را نجاشی به رسول خدا هدیه کرده بود. سائلی آمد و گفت: «دروود بر تو ای دوست خدا و ای کسی که بر مومنان از خودشان سزاوارتری! به درماندگان کمک کن». او پارچه را از خود افکند و اشاره کرد که آن را بردار. امام خمینی در نقد این روایات، با تکیه بر شواهد تاریخی و شخصیت ملکوتی حضرت امیر (ع) گفته است: شما ملاحظه کنید که یک نفر که خلیفه مسلمین است، زمامدار امورات، این، چه وضعی داشته است. در حالی که خلیفه است، می‌خواهد نماز جمعه بخواند، لباس زیادی ندارد. می‌رود بالای منبر، آن لباس که دارد، حرکت می‌دهد به حسب نقل تا خشک بشود. دو تالباست ندارد. (۳۵) یک کفشی را که خودش وصله می‌کرده است، کفاشی می‌کرده است، ازش می‌پرسند، حضرت می‌فرماید که: این کفش، چقدر ارزش دارد؟ می‌گوید: هیچ! می‌گوید که: «امارت بر شما هم، خلافت هم، در نظر من، مثل این کفش و پایین تر از این کفش است، مگر اینکه اقامه عدالت کنم». شما کجا سراغ دارید که یک نفر، خلیفه باشد و وضعش این طور باشد؟ حضرت امیر سلام الله علیه حقیقتا مظلوم است و مظلوم بوده است؛ حتی در بین شیعیان هم مظلوم است. وقتی می‌خواهند تعریف کنند از حضرت امیر، تعریف می‌کنند به چیزهایی که برخلاف واقع است و توهین به حضرت است. مثلا می‌گویند که انگشترش را که می‌خواست هدیه بدهد به فقیر، قیمتش خراج شامات بوده است! آن کسی (که) لباسش آن است، انگشترش می‌پوشد که قیمتش خراج (شامات) باشد؟! این یک دروغی است که اگر روایت هم داشته باشد، دروغ است در صورتی که ندارد. (۳۶) شش. پرهیز از جمود در فهم اخبار تدبیر و تعقل در فهم حدیث، آن است که با در نظر داشتن حریم و حصار روایت، با آن از سر سادگی و بلاهت برخوردار نشود؛ بلکه با این اعتقاد در فهم آن تلاش شود که: گویندگان حدیث، انسانهایی حکیم، دوراندیش، انسان شناس و آگاه به پیدا و پنهان هستی بوده اند. همچنین دانسته شود که مخاطب آنان، همه انسانها در تمامی اعصار هستند و در

میان اینان، فرزانتگان، نابغه‌ها و... خواهند بود. این اصل، دو آفت دارد: یکی اجتهاد در برابر نصوص است که به معنای لابلگیری در برخورد با نص، بغی فکری بر متن دینی، مقدم داشتن رای بر شرع و تجاوز از شریعت است. آفت دوم، تحجر و جمود است که خطر آن، کمتر از آفت اول نیست؛ چرا که تحجر، به ناکامی دین در اداره زندگی می‌انجامد و ازدین، چهره‌ای خشن، غیر قابل انعطاف درونی و بی‌توجه به واقعیت‌های وجود آدمی، نشان خواهد داد. امام خمینی بر پرهیز از خطر تحجر و جمود، تاکید کرده و در فقه نیز بدان ملتزم بوده است. ایشان در پاسخ به نامه یکی از شاگردان خود چنین نگاشت: این جانب، لازم است از برداشت جناب عالی از اخبار و احکام الهی اظهار تاسف کنم. بنابر نوشته جناب عالی، زکات، تنها برای مصارف فقرا و سایر اموری است که ذکرش رفته است و اکنون که مصارف به صدها مقابل آن رسیده، راهی نیست و رهان در سبق ورمایه مختص است به تیر و کمان و اسب دوانی و امثال آن که در جنگهای سابق به کار گرفته می‌شده است و امروز هم تنها در همان موارد است و وانفال که بر شیعیان تحلیل شده است، امروز هم شیعیان می‌توانند بدون هیچ مانعی با ماشین‌های کذایی، جنگلها را از بین ببرند و آنچه را که باعث حفظ و سلامت محیط زیست است، نابود کنند و جان میلیون‌ها انسان را به خطر بیندازند و هیچ کس هم حق نداشته باشد مانع آنها باشد. منازل و مساجدی که در خیابان‌کشی‌ها برای حل معضل ترافیک و حفظ جان هزاران نفر مورد احتیاج است، نباید تخریب کرد و امثال آن. و بالجمله، آن‌گونه که جناب عالی از اخبار و روایات برداشت دارید، تمدن جدید، بکلی باید از بین برود و مردم، کوخ‌نشین بوده و یا برای همیشه در صحراها زندگی نمایند. (۳۷) در پایان همین نامه نیز فرموده است: از جناب عالی که فرد تحصیل‌کرده و زحمت کشیده‌ای می‌باشید، توقع نبود که این‌گونه برداشت کرده و آن را به اسلام نسبت دهید. شما خود می‌دانید که من به شما علاقه داشته و شما را مفید می‌دانم و ولی شما را نصیحتی پدران می‌کنم که سعی کنید تنها خدا را در نظر بگیرید و تحت تاثیر مقدس‌نماها و آخوندهای بی‌سواد واقع نشوید؛ چرا که اگر بناست با اعلام و نشر حکم خدا به مقام و موقعیت‌مان نزد مقدس‌نماهای احمق و آخوندهای بی‌سواد صدمه‌ای بخورد، بگذارید هر چه بیشتر بخورد. (۳۸) امام (ره) در این نامه بجز تاکید بر پرهیز از جمود در فهم روایات و اینکه این امر به ناکامی دین در اداره زندگی می‌انجامد، به سه مورد اشاره کرده است که به اجمال، بدان اشاره می‌شود: ۱) مصرف زکات. در آیات قرآنی و احادیث، برای مصرف زکات، مواردی مشخص ذکر شده که عبارت‌اند از: انما الصدقات للفقراء والمساكين و العاملين علیها و المولفه قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل فریضه من الله. (۳۹) صدقات، تنها به تهیدستان و بینوایان و متصدیان (گردآوری و پخش) آن، و کسانی که دلشان به دست آورده می‌شود، و در (راه آزادی) بردگان، و وامداران، و در راه خدا، و به در راه مانده، اختصاص دارد. (این) به عنوان فریضه از جانب خداست. و روایات در شرح این آیه و موارد آن، بسیار است که از ذکر آنها صرف نظر می‌شود. (۴۰) ۲) سبق ورمایه. در روایات، موارد شرط‌گذاری در مسابقات، منحصر شده به تیراندازی، اسب سواری، و شنا: عن ابی عبدالله (ع): لاسبق الا فی خف او حافر او نصل، یعنی النضال. (۴۱) امام صادق (ع) فرمود: (شرط‌گذاری) در مسابقه جایز نیست، مگر در شترسواری، اسب دوانی و تیراندازی. قال رسول الله (ص): لا- سبق الا فی حافر او نصل او خف. (۴۲) رسول خدا فرمود: (شرط‌گذاری) در مسابقه جایز نیست، مگر در اسب دوانی، تیراندازی و شتر سواری. ۳) تحلیل انفال بر شیعیان در عصر غیبت. مطابق پاره‌ای روایات، انفال، در عصر غیبت بر شیعیان حلال شده و همگان می‌توانند از آن بهره‌برند: عن ابی جعفر (ع) ... قال: یا نجیه، ان لنا الخمس فی کتاب الله و لنا الانفال، و لنا صفو الله... اللهم انما قد احللت ذلك لشیعتنا. (۴۳) امام باقر (ع) فرمود: ای نجیه! خمس بر حسب آیات قرآنی از آن ماست. انفال از آن ما است. سهم خداوند از آن ماست... بارخدا یا همه آنها را برای پیروان خود حلال کردیم. عن الصادق (ع): ... و کل ما کان فی ایدی شیعتنا من الارض فهم فیہ محللون و محلل لهم ذلك الی ان یقوم قائمنا. (۴۴) امام صادق (ع) فرمود: هر زمینی که در دست شیعیان ما باشد، برای آنان هلال است تا زمانی که قائم ما به پاخیزد. بجز این سه مورد، موارد دیگری نیز در آثار امام به چشم می‌خورد که بدان اشاره می‌شود. ۴) شطرنج. در روایات متعددی بازی با شطرنج تحریم شده است، مانند: عن الصادق (ع): ... و ذلك

انما حرم الله الصناعه التي هي حرام كلها، التي يجيئ منها الفساد محضا نظير البرابط والمزامير والشطرنج. (۴۵) امام صادق (ع): ... خداوند، ابزاری را که بجز فساد، بهره‌ای از آنها برده نمی‌شود، حرام کرده است، مانند بربط و نی و شطرنج. عن ابی عبدالله (ع): النرد والشطرنج والاربعه عشر بمنزله واحد وكل ما قورم عليه فهو میسر. (۴۶) امام صادق (ع) فرمود: نرد، شطرنج و بازی چهارده گانه، مانند هم اندو هرچه با آن برد و باخت شود، آن، میسر است و حرام می‌باشد. مشهور فقها، از این روایات، خصوصیت را استفاده می‌کنند و بازی با شطرنج را حرام می‌دانند، گرچه وسیله قمار نباشد، اما امام خمینی از این جمود، فراتر رفته و در پاسخ سوالی درباره شطرنج فرموده است: سؤال: اگر شطرنج، آلت قمار بودن خود را به طور کلی از دست داده باشد و چون امروز تنها به عنوان یک ورزش فکری از آن استفاده گردد، بازی با آن، چه صورتی دارد؟ جواب: بر فرض مذکور، اگر برد و باختی در بین نباشد، اشکال ندارد. (۴۷) (۵) ابزار اجرای قصاص. مشهور فقها، براساس پاره‌ای روایات، معتقدند که قصاص باید با شمشیر اجرا گردد؛ چرا که در روایات چنین آمده است، مانند: ان رسول الله (ص) قال: لا قود الا بالسيف. (۴۸) پیامبر (ص) فرمود: قصاص، جز با شمشیر نیست. سالنا ابا عبدالله (ع) عن رجل ضرب رجلا بعصا فلم يقطع عن الضرب حتى مات، ايدفع الي ولي المقتول فيقتله؟ قال: نعم ولكن لا يترك يعث به، ولكن يجيز عليه بالسيف. (۴۹) گویند از امام صادق (ع) پرسیدیم: مردی، مردی را تا جایی که جان در بدن دارد، با عصا می‌زند. آیا باید کشته را به ولی کشته شده سپرد تا وی را بکشد؟ حضرت فرمود: قاتل را در اختیار اولیای مقتول می‌گذارند؛ اما نباید گذاشت هر گونه خواستند او را بکشند. باید او را با ضربه شمشیر مجازات کنند. امام خمینی در (تحریر الوسیله) از فتوای مشهور، عدول کرده و قصاص با ابزار مدرن (مانند: تفنگ و صندلی برقی) را نیز جایز می‌شمرد: لا يجوز الاستيفاء في النفس والطرف بالاله الكاله و ما يوجب تعذيبا زائدا على ما ضرب بالسيف، مثل ان يقطع بالمنشار ونحوه، ولو فعل اثم و عزر، لكن لا شيء عليه ولا يقتص الا بالسيف ونحوه. و لا يبعد الجواز بما هو اسهل من السيف، كالبندقه على المخ، بل وبالاتصال بالقوه الكهربائيه. (۵۰) قصاص نفس و اعضا، با ابزار کند و هر آنچه آزار آن بیش از ضربه شمشیر باشد، به سان اره و مانند آن، جایز نیست و اگر کسی چنین کرد، گناهکار است و باید تعزیر شود؛ ولی جریمه‌ای بر او نیست. قصاص، تنها باید با شمشیر و مانند آن انجام پذیرد. البته بعید نیست که بتوان با ابزار کشته‌ای، آسان‌تر از شمشیر (مانند تفنگ و صندلی برقی)، قصاص کرد. هفت. توجه به تحولات زمانی و مکانی در فهم حدیث تردیدی نیست که در حوزه زندگی، بخشهایی با دگرگونی و تحول همراه است. بسیاری از ابزارها، شکلها و قالبها در طول زمان، دگرگون می‌شوند و شکل گذشته خود را از دست می‌دهند. در این گونه موارد، احکام و دستورهای دینی نیز از کلیت و انعطافی برخوردارند تا بتوانند نقش هدایتی خود را ایفا کنند. جمود بر شکل و ابزاری خاص، به ناتوانی دین در اداره زندگی می‌انجامد. آنان که سراغ نصوص دینی می‌روند، باید از این نکته غفلت نورزند؛ و گرنه دچار لغزش و انحراف می‌گردند. امام خمینی بر این امر، واقف بود و در فهم احادیث، بر آن اصرار می‌ورزید. اینک به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم: ۱. فروش سلاح به کفار ایشان معتقد است که فروش سلاح، تابع مصالح روز است. گاهی ممکن است فروش سلاح به تقویت کفار بینجامد و ممنوع شود و گاه چنین نباشد. معیار و میزان، صلح و جنگ نیست؛ چنانکه مشرک و کافر بودن خریدار نیز ملاک نیست. باید در هر زمان، شرایط و مصالح را بررسی کرد و روایات نیز به همین مطلب اشاره دارند و اگر غیر از این باشد، تاویل خواهد شد: وبالجملة ان هذا الامر من شوون الحكومه والدوله وليس امراضبوطا، بل تابع لمصلحه اليوم ومقتضيات الوقت؛ فلا الهدنه مطلقا موضوع حکم لدی العقل ولا المشرك والكافر كذلك... والظاهر عدم استفاده شئیء زائد مما ذكرناه من الاخبار، بل لو فرض اطلاق لبعضها يقتضى خلاف ذلك، ای يقتضى جواز البيع فيما خيف الفساد و هدم ارکان الاسلام او التشيع او نحو ذلك، لا مناص عن تقييده او طرفده، او دل علی عدم الجواز فيما يخاف في تركه عليهما كذلك لابد من تقييده و ذلك واضح. (۵۱) خلاصه آنکه این امر به حکومت و دولت مربوط است و ضابطه‌ای ندارد؛ بلکه تابع شرایط و اوضاع و احوال است. از این رو، نه صلح به طور کلی موضوع حکم عقلی و شرعی است و نه مشرک و کافر... روشن است که بیش از آنچه گفتیم، از روایات به دست نمی‌آید و اگر روایتی عمومی

فراتر از این داشته باشد که خرید و فروش را در صورت در خطر بودن اسلام و تشیع تجویز کند یا از خرید و فروش منع کند، در صورتی که ترک معامله ضرری داشته باشد، باید آن را تقیید کرد. بر همین پایه روایتی مانند این دو حدیث را چنانکه ذکر شد، معنا کرده است: سألته عن حمل المسلمین الی المشرکین التجاره؟ قال: اذا لم یحملوا سلاحا فلا بأس. (۵۲) پرسیدم آیا مسلمانان می توانند اموال تجاری را به مشرکان بفروشند؟ فرمود: اگر اسلحه نباشد، مانعی ندارد. فی وصیه النبی (ص) لعلی (ع) قال: یا علی: کفر بالله العظیم من هذه الامه عشره (الی ان قال:...) و بائع السلاح من اهل الحرب. (۵۳) در سفارش پیامبر به علی (ع) آمده است: ده نفر از این امت، به خداوند، کفر ورزیده است... و از آنان، فروشنده اسلحه به اهل حرب است. ۲. استفاده از اشیای نجس ایشان معتقد است از اشیای نجس (مانند خون و مردار و...) می توان بجز برای خوردن، بهره برداری کرد و روایات دلالت کننده بر حرمت، تنها خوردن را شامل می شوند زیرا در آن زمان، استفاده ای جز خوردن نداشته اند؛ لیکن امروزه که بر اثر رشد علم و صنعت، استفاده عقلایی از خون و... صورت می پذیرد، منعی در آن نیست. از این رو، روایات ذیل را: عن ابی عبدالله (ع): السحت ثمن الميته. (۵۴) بهای مردار، حرام است. حرم من الشاه سبعة اشیاء: الدم والخصیتان... (۵۵) هفت چیز از گوسفند، حرام شده است: خون، دنبان و... به استفاده در خوردن، مقید کرده و سایر استفاده ها را تجویز می کند و می گوید: فتحصل مما ذکرناه، جواز الانتفاع بصنوف النجاسات، ولا- دلیل عام علی حرمة جمع الانتفاعات بها کما لا دلیل علی حرمة بیعها. (۵۶) خلاصه سخن آنکه می توان از تمامی نجاسات، بهره برد و دلیلی بر حرمت آن نیست؛ چنانکه دلیلی بر ممنوعیت خرید و فروش آنها وجود ندارد. به هر حال به صورت یک قاعده کلی فرموده است: ان اللزام علی الفقیه الباحث فی الاستظهار من الروایات و دعوی الانصراف والغلبه والندره ملاحظه العصر والمحیط الذین صدرت الروایات فیهما. (۵۷) بر فقیه لازم است که برای به دست آوردن مطلبی از روایات یا دعای انصراف و غلبه و ندرت کردن، زمان و مکان صدور حدیث را منظور دارد. هشت. شناخت روش های جمع بین اخبار متعارض یکی از اصول کلیدی در فقه الحدیث، آگاهی از چگونگی جمع بین اخبار متعارض است. این مسئله که از دیرباز مورد توجه بود، هنوز در جایگاه واقعی اش قرار نگرفته است. (۵۸) حضرت امام در این باب در کتاب (التعادل و الترجیح) به چند نکته اساسی اشاره کرده که حائز اهمیت است: ۱. ایشان معتقد است بحث تعارض را در علم اصول، باید به تعارض اخبار اختصاص داد؛ زیرا تعارض در غیر اخبار روایات، نادر است: ان مبحث التعارض و ان کان بعنوان اعم من تعارض الاخبار، لکن لما کان البحث عن تعارض غیرها غیر معنون فی هذا البحث فی هذه الاعصار لاهمیه تعارضها و ندره تعارض غیره کتعارض اقوال اللغویین مثلا فلا بد من عقد البحث فی تعارضها. (۵۹) مبحث تعارض، گرچه عنوانی اعم است و فراتر از تعارض اخبار و روایات می باشد، لیک چون انواع دیگر تعارض در این زمانها مطرح نیست (به جهت ندرتش و نیز اهمیت مبحث تعارض روایات)، از این رو، شایسته است عنوان بحث را تعارض اخبار قرار دهیم. ۲. ایشان بر این باور است که دو خبر متعارض را باید در محیط تشریح و قانونگذاری دید؛ زیرا قانونگذار، نخست اصول و کلیات را القا می کند، و آن گاه به بیان تبصره ها و قیدهایش می پردازد: فلا بد فی تشخیص الخبرین المتعارضین والحدیثین المختلفین من فرض الکلام فی محیط التشریح والتقنین و فی کلام متکلم صارت عادته القاء الکلیات والاصول و بیان المعضلات والشرائط والاجزاء والمقیدات والقرائن منفصله. (۶۰) برای شناسایی دو خبر متعارض و دو حدیث مختلف، باید آنها را در حوزه تشریح و قانونگذاری فرض کرد؛ یعنی در محیطی که گوینده، رویه اش بیان قواعد و اصول کلی است و پس از آن به شرایط و قیودش می پردازد. ایشان بر این اساس، نتیجه می گیرد که ادله احکام واقعی و ادله احکام شک و محکوم، عام و خاص متعارض نیستند و مشمول اخبار علاجیه قرار نمی گیرند. ایشان این موارد را به عنوان موارد جمع عرفی بر شمرده و یکجا گرد آورده است: الف) موارد نص و ظاهر یا ظاهر و اظهر، مانند: ۱ یکی از دو دلیل، قدر متیقن در مقام گفتگو داشته باشد؛ ۲ تخصیص یکی از دو دلیل، مستهجن باشد؛ ۳ یکی از دو دلیل، نسبت به مورد اجتهاد و تعارض، ورود داشته باشد. ب) وجود ترجیح دلالتی، مانند: ۱ تعارض عموم و اطلاق، ۲- دوران بین تخصیص و نسخ، ۳- دوران میان تقیید مطلق یا حمل امر و نهی بر استحباب و کراهت، ج)

تعارض میان بیش از دو دلیل، مانند: ۱ یک عام و دو خاص، ۲- دو عام و یک خاص. (۶۱) ۳. امام (ره) در بحث تعادل و ترجیح، با کنار نهادن بحث‌های انتزاعی و ذهنی، به تجزیه و تحلیل روایات علاجیه پرداخته است. تا اینجا به اختصار، پاره ای از اصول و قواعد را در حوزه فقه الحدیث از لایه لای آثار و گفتار آن مرد بزرگ استخراج کردیم و امیدواریم این نوشتار، در آمدی باشد برای بحث‌های گسترده تر و عمیق تر. پی نوشت‌ها: ۱- الرسائل، ج ۲، ص ۹۶-۹۷. ۲- الاستصحاب، ص ۲۲۰. ۳- همان، ص ۲۱۸-۲۱۹. ۴- بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۴۲؛ علم الیقین، ج ۲، ص ۵-المیزان، محمد حسین الطباطبائی، ج ۱، ص ۱۰ و ۱۴ و ۱۲۹-۱۳۰. ۶- مصباح الهدایه، ص ۷۹. ۷- المیزان، ج ۱، ص ۱۰. ۸- بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۴۲. ۹- بدائع الدرر فی قاعده نفی الضرر، ص ۸۶ و ۱۱۳. ۱۱۴. ۱۰- همان، ص ۱۰۹. ۱۱- بدائع الدرر فی قاعده نفی الضرر، ص ۱۰۹-۱۱۳. ۱۲- الکافی، ج ۷، ص ۴۱۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۶۹. ۱۳- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۶۹-۱۷۰. ۱۴- همان، ص ۱۹۳. ۱۵- همان جا. ۱۶- همان، ص ۱۹۵-۱۷. ۱۷- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۹۵-۱۹۶. ۱۸- همان، ج ۱۷، ص ۳۳۷. ۱۹- همان، ج ۱۲، ص ۴۰۶. ۲۰- وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۳۴. ۲۱- همان، ج ۱۱، ص ۴۸. ۲۲- همان، ص ۴۳. ۲۳- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۶۹. ۲۴- همان، ج ۱۸، ص ۱۸۹. ۲۵- بحار الانوار، ج ۸۸، ص ۲۳۴. ۲۶- الاستصحاب، ص ۳۸۴-۳۹۱. ۲۷- الرسائل، ص ۴۲۳؛ کفایه الاصول، ص ۴۹۳؛ فوائد الاصول، ج ۴، ص ۶۸۰؛ تنهایه الافکار، ج ۴، ص ۱۰۷ (القسم الثانی)؛ درر الفوائد، ص ۶۱۳-۶۱۴. ۲۸- الاستصحاب، ص ۳۹۲. ۲۹- همان، ص ۳۹۳. ۳۰- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۸۰. ۳۱- کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۵۱. ۳۲- همان، ج ۵، ص ۳۵۴. ۳۳- سوره مائده، آیه ۵۵: انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم راکعون؛ ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع، زکات می‌دهند. ۳۴- تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۶۴۳؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۱۷. ۳۵- الحیاه، ج ۲، ص ۲۲۹، ح ۷. ۳۶- صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۸۵. ۳۷- صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۳۴. ۳۸- صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۳۵. ۳۹- سوره توبه، آیه ۶۰. ۴۰- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۲۱۳۲۰۹. ۴۱- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۵۳. ۴۲- همان، ص ۲۵۳. ۴۳- همان، ج ۹، ص ۵۴۹. ۴۴- همان، ص ۵۴۸. ۴۵- همان، ج ۱۲، ص ۵۷؛ بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۸. ۴۶- وسائل الشیعه، ب ۱۰۱، ح ۱. ۴۷- صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۵. ۴۸- مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۲۵۴ (ب ۵۱)، ح ۱، ۲، ۳، ۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۸۸۹ (ب ۲۵، ح ۲۶۶۷). ۴۹- وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۹۵. ۵۰- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۳۵. ۵۱- المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۲۲۸-۲۲۹. ۵۲- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۷۰. ۵۳- همان جا. ۵۴- همان، ص ۶۲. ۵۵- همان، ج ۱۶، ص ۳۵۹. ۵۶- المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۵۶. ۵۷- کتاب البیع، ج ۴، ص ۱۸۰. ۵۸- رک به: علوم حدیث، ش ۹، ص ۸۲. ۵۹- التعادل و الترجیح، ص ۳۱. ۶۰- همان، ص ۳۳. ۶۱- همان جا. منابع مقاله: فصلنامه علوم حدیث، شماره ۱۴، مهریزی، مهدی؛

کتابهای حدیثی از نگاه امام خمینی (ره)

کتابهای حدیثی از نگاه امام خمینی (ره) برای استدلال به یک حدیث، ابتدا باید اعتبار آن را مورد ارزیابی قرار داد و چنانچه با دلیل معتبر، صحت صدور آن وایت به دست آمد، آن گاه می‌توان طبق آن عمل نمود. هر علمی از علوم اسلامی، ملاک‌هایی برای تشخیص حدیث صحیح و میزان اعتبار آن دارد و از آنها بهره می‌گیرد. در علم فقه، بیشترین توجه به بررسی سند اختصاص دارد. در علم اخلاق و معارف و تفسیر، به سند، کمتر توجه شده و نظرها بر محتوای حدیث، متمرکز است؛ اما در علم فقه، تنها بررسی سند برای احراز صدور آن، کافی نیست؛ بلکه ابتدا باید منبع حدیث و کتابی که حدیث از آن گرفته شده است، قابل اعتماد باشد و پس از آن، به بررسی سند پرداخته شود. مبنای استواری کتب حدیث هر کتاب حدیثی از جهات متعدد باید مورد بحث قرار گیرد: ۱. صحت انتساب کتاب به مولف آن، ۲. قابل اعتماد بودن اصل کتاب، ۳. مصون بودن کتاب از تحریف و دستخوش حوادث بودن، و کم و زیاد شدن آن از زمان مولف تا زمان حاضر. پس از آنکه تمام جهات فوق ثابت گردید، آن گاه باید سند آن احادیث را

مطالعه و بررسی نمود. تعداد اندکی از کتابها (همچون کتب اربعه)، نیازی به این مباحث ندارند زیرا به صورت متواتر، برای ما ثابت شده است که مثلا کتاب (کافی) بی که امروز موجود است، بدون هیچ کم و زیاد شدن، همان کتابی است که مرحوم کلینی در ابتدای قرن چهارم هجری تالیف نموده است؛ علاوه بر آنکه سند متصل نیز بر آن وجود دارد و از زمان ما تا زمان کلینی، همه راویان این کتاب مشخص اند. گرچه این گونه سند، جنبه تیمن و تبرک داشته، تاثیری در اعتبار روایات این کتاب ندارد؛ ولی این بحث در سایر کتابها مورد نیاز و ضروری است. به عنوان مثال، احمد بن محمد بن خالد برقی، محدثی بزرگ است که عدالت و وثاقت و علم او برای ما روشن و ثابت گردیده است. او مولف کتاب (المحاسن) است و در این کتاب، روایات فقهی و آداب و سنن را گردآوری نموده است. احادیث این کتاب، عموماً مسند بوده، سند آنها از مولف تا امام معصوم (ع)، به صورت متصل نقل شده است؛ اما در عین حال، این کتاب برای ما قابل اعتماد نیست؛ زیرا نمی دانیم آنچه امروز به نام (المحاسن) موجود است، آیا دقیقاً همان نوشته مولف آن است یا خیر؛ بلکه می دانیم این کتاب، در همان قرن سوم و چهارم، دستخوش تحریف گردیده و مقداری به آن افزوده شده است؛ همچنان که تحریف به کاستی نیز به آن روی آورده است. به عبارت دیگر، در مورد کتاب (المحاسن)، وثوق به مولف داریم نه به مولف؛ اما در مورد کتاب (کافی)، هم وثوق به مولف است و هم به مولف. با توجه به آنچه گذشت، باید قبل از بحث از سند روایات، نگاهی جامع به اصل کتاب داشت و میزان اعتبار آن را مشخص نمود و چنانچه اصل کتاب، سند قطعی یا ظنی معتبر نداشته باشد، بحث از سند روایات آن، سودی نخواهد داشت. به همین جهت، نگاه امام خمینی (ره) را به برخی کتابهای معروف و مهم حدیثی، در اینجاست که تحلیل و بررسی قرار می دهیم. برخی کتب حدیث در نگاه امام (ره) (الف) صحیفه سجادیه این کتاب به: خواهر قرآن، انجیل اهل بیت (ع)، زبور آل محمد (ص) و صحیفه کامله سجادیه، شهرت داشته و مجموعه دعاهایی را که امام باقر (ع) و زید شهید از پدر بزرگوار خود نقل کرده اند، در بر دارد. چون در مقدمه (صحیفه سجادیه) آمده است که این کتاب، مشتمل بر ۷۵ دعا از امام سجاد (ع) است، در حالی که آنچه اکنون در (صحیفه) موجود است، ۵۴ دعاست و ۲۱ دعای آن، مفقود شده است، به همین جهت، برخی از علمای بزرگ (چون شیخ حر عاملی، علامه افندی، حاجی نوری، علامه تهرانی و سید محسن امین جبل عاملی)، برای پیدا کردن آن ۲۱ دعای مفقود شده، به تتبع و تفحص در کتابهای حدیثی پرداخته و هر کدام، دعاهای جدیدی را به دست آورده اند و آنها را در مجموعه هایی به نام صحیفه سجادیه دوم، سوم، چهارم، پنجم و ... گردآوری کرده اند. آنچه فعلاً مورد بحث این مقال است، صحیفه اول است که معروف ترین صحیفه است. از طرف دیگر، می دانیم که تحریف به نقیصه، هیچ گاه به ارزش و اعتبار کتاب، صدمه ای وارد نمی کند. به این جهت، ساقط شدن ۲۱ دعا از (صحیفه)، مشکل و مانعی پدید نمی آورد. و اما اعتبار کتاب (صحیفه سجادیه) در ابتدای (صحیفه سجادیه)، سند آن ذکر شده است؛ ولی این سند، از جهات متعددی جای بحث و گفتگو دارد که روشن خواهد شد. اما دو راه آسان تر برای اثبات کمال اعتبار این کتاب وجود دارد: ۱. ادعای تواتر کتاب، به طوری که اگر کسی کتابهای رجال و نیز کتابهای ادعیه و حدیث، مثل «الارشاد» شیخ مفید و «کفایه الاثر» را بررسی کند، به درستی این ادعای تواتر، یقین می نماید. همچنان که علامه افندی نیز این ادعا را به صورت قطعی ذکر نموده است. (۱) ۲. گاهی قوت مضمون روایت، شاهد بر صدق و درستی آن است. توضیح آنکه ائمه معصوم (ع)، دو نوع معجزه دارند: معجزات قولی و معجزات فعلی. برای نوع مردم، معجزاتی چون شق القمر و تکلم سنگریزه، بسیار مهم است؛ اما عالمان و اندیشمندان، در برابر (سخنان) معصومان (ع) خضوع بیشتری دارند. معجزات فعلی، معمولاً محدود به زمان و مکان خاصی بوده است؛ اما معجزات قولی، فراتر از زمان و مکان هستند. متن دعاهای «صحیفه سجادیه» نیز بهترین شاهد بر صدور آنها از زبان مبارک امام معصوم (ع) است؛ زیرا چنین مضمونها و عبارتهایی از غیر معصوم نمی تواند صادر شود. ضمناً سند کتاب (صحیفه سجادیه) نیز در مقدمه آن کتاب شریف آمده است. حضرت امام خمینی (ره) در مورد (صحیفه سجادیه) فرموده است: ... والا فابواب المناقشه فی الاسناد و الدلاله فی کثیر منها مفتوحه حتی فی (الصحیفه المبارکه السجادیه)، فان سندها ضعیف و علو مضمونها و فصاحتها و بلاغتها و ان

توجب نحو وثوق علی صدورها، لکن لا-توجه فی جمیع فقراتها واحده بعد واحده حتی تگون حجه يستدل بها فی الفقه، و تلقی اصحابنا ایاها بالقبول کتلیهم (نهج البلاغه) به لو ثبت فی الفقه ایضا انما هو علی نحو الاجمال وهو غیر ثابت فی جمیع الفقرات. (۲) توضیح این کلام آنکه: اولاً محل بحث امام(ره)، فقه است و مقصود آن است که «صحیفه سجادیه»، قابل استدلال فقهی نیست؛ ولی از جهت معارف و اخلاق و آداب، کاملاً-معتبر است زیرا ملا-ک در این علوم، عقل و استدلال است و هرچه با عقل موافق باشد، قابل پذیرفتن است و دقت زیادی در سند، لازم نیست، به خلاف فقه که بیشترین توجه آن، به سندروایات است. ثانیاً مراد حضرت امام خمینی از ضعف سند (صحیفه سجادیه)، آن است که در سند این کتاب، نجم الدین ابوالحسن محمد بن حسن بن احمد بن علی است که مجهول است و نیز عمیر بن متوکل (که صحیفه را از پدرش متوکل بن هارون نقل کرده) توثیق ندارد. عبدالله بن عمر بن الخطاب نیز همین سرنوشت را دارد. بنابراین، سه نفر راوی در سند صحیفه وجود دارند که باعث شده اند آن سند، ضعیف تلقی شود؛ مخصوصاً که گوینده (حدثاً) در ابتدای سند (صحیفه)، معلوم نیست چه کسی است. ثالثاً امام خمینی معتقد است اینکه اصحاب و علما و محدثان شیعه، دو کتاب «صحیفه سجادیه» و «نهج البلاغه» را تلقی به قبول کرده اند، نیز دلیل بر صحت و درستی آنها نمی شود زیرا گرچه اصل این تلقی صحیح است (و به همین جهت، طبق مقبوله عمر بن حنظله، ولایت فقیه قابل اثبات است) ولی این تلقی و پذیرفتن، در مورد تک تک روایات و جملات این دو کتاب، ثابت نشده است. علاوه بر آنکه اگر کسی ادعا کند که این پذیرفتن، صحیح است، قطعاً مقصود وی تنها در علم اخلاق و آداب و سنن است، نه در فقه زیرا بنای علوم دیگر غیر از فقه، بر نوعی تسامح و تساهل در بررسی سند است. رابعاً امام خمینی(ره) ادعا می کند که قوت مضمون، می تواند دلیل بر صحت یک حدیث یا کتاب حدیثی باشد. این کبریا صحیح است که هرچه معجزه قولی باشد و قوت مضمون داشته باشد، می تواند دلیل و شاهد بر صدق و صدور آن از معصوم(ع) باشد؛ لکن صغرای آن روشن نیست زیرا تمام جمله های «صحیفه» و «نهج البلاغه»، از جهت فصاحت و بلاغت و ارزش، در یک سطح نیستند؛ همچنان که قرآن کریم، با آنکه تمام آیات شریف آن معجزه است؛ اما از جهت فصاحت، تمام این آیات، در یک سطح نیستند. بنابراین، ما از طریق قوت مضمون و غنای علمی محتوای احادیث و ادعیه «صحیفه» نیز نمی توانیم ثابت کنیم که تمام آن، کلام امام(ع) و قابل استدلال است. همچنان که قبلاً گفتیم، دیدگاه فقهی امام(ره) نسبت به «صحیفه»، با دیدگاه عرفانی و اخلاقی وی به این کتاب، متفاوت است. به همین جهت، هم ایشان در «آداب الصلاة» فرموده است: و در کلمات ائمه اطهار(ع)، خصوصاً در «صحیفه سجادیه» همان صحیفه نورانیه الهیه که از سماء عرفان عارف بالله و عقل نورانی، سید ساجدین(ع) نازل شده برای خلاص بندگان خدا از سجن طبیعت و فهماندن ادب عبودیت و قیام در خدمت ربوبیت، این لطیفه الهیه، بسیار ذکر شده است. (۳) آنچه تا کنون ذکر شد، توضیح دیدگاه حضرت امام(ره) نسبت به (صحیفه سجادیه) بود؛ اما نگارنده تصور می کند که اعتبار «صحیفه سجادیه»، هم از جهت سند و هم از جهت تواتر و نیز از جهت قوت مضمون، قابل اثبات است و چون اثبات این نظر، احتیاج به بحث گسترده ای دارد، فعلاً از آن صرف نظر می شود. (۴) شایان ذکر است که از آنچه ذکر شد، دیدگاه حضرت امام(ره) نسبت به «نهج البلاغه» نیز روشن گردید؛ زیرا امام خمینی(ره)، (نهج البلاغه) را مانند «صحیفه» دانسته و آنچه را درباره «صحیفه» ذکر کرده است، با اندک ۲ تفاوتی در مورد «نهج البلاغه» نیز جاری می داند. به هر حال، تسامح در ادله سنن، اقتضا می کند که روایات «نهج البلاغه» و «صحیفه سجادیه»، از جهت اخلاقی، قابل استدلال باشند و در عمل نیز آنچه طبق آنها به رجای مطلوبیت انجام شود، باعث ترتب ثواب می گردد و بلکه از دیدگاه اخلاقی، بهترین کتاب در موضوع اخلاق، همین دو کتاب هستند. حضرت امام(ره) فرموده است: همین ادعیه و همین خطبه ها، و همین «نهج البلاغه» و همین «مفاتیح الجنان» و همین کتابهایی که ادعیه هستند، اینها همه کمک انسان اند در اینکه انسان را آدم کنند. (۵) ب) مصباح الشریعه سید بن طاووس می گوید: (... مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) را که از امام صادق(ع) نقل شده است، همراه خود داشته باشد زیرا این کتاب، در موضوع حرکت به سوی خدای متعال و آگاهی بر اسرار، بسیار با ارزش است. (۶) مرحوم

حاجی نوری در (خاتمه مستدرک الوسائل)، مفصلاً درباره اعتبار این کتاب، بحث نموده و سخنان علمایی را که صحت آن را پذیرفته اند، نقل کرده است. آن گاه به بحث از روایات این کتاب پرداخته و می گوید: گرچه روایات این کتاب با سایر روایات ائمه اطهار (ع) شباهتی ندارد زولی لازم نیست که تمام روایات، مشابه یگدیگر باشند و شهادت علمای بزرگ به اعتبار این کتاب، برای اثبات اعتبار آن کفایت می کند. (۷) حضرت امام (ره) در آثار اخلاقی و عرفانی خود، فراوان به این کتاب اعتماد کرده و محتوای آن را به عنوان حدیث، نقل می نماید و بلکه شاید بتوان گفت در مباحث اخلاقی، به این کتاب، بیش از هر کتاب دیگری اعتماد کرده است (۸) ولی در مباحث فقهی خود، هرگز به آن اعتماد ندارد و فرموده است: به هر حال، متن این کتاب، خود، بهترین شاهد است که نمی تواند حدیث باشد زیرا با سایر روایات، هماهنگی ندارد و از این جهت، شاید بتوان گفت که این کتاب، ساخته و پرداخته عالمانی است که گرایش های عرفانی داشته اند و برداشت های خود را از کلمات ائمه دین، در این کتاب بیان داشته اند. (۹) به هر حال، وقتی ملاک ارزیابی کتاب حدیثی به صورت استحسانی و شخصی باشد، عالمی چون امام خمینی (ره)، ادعا می کند که عبارتها و مضامین «مصباح الشریعه»، شاهد بر حدیث بودن آن است و عالم دیگری چون علامه مجلسی اول (آن گونه که حاجی نوری از او نقل کرده است) (۱۰) ادعا می کند که قوت مضمون و زیبایی احادیث «مصباح الشریعه»، دلیل بر صدور آن از معصوم است. (ج) کتاب من لایحضره الفقیه این کتاب، دومین کتاب از کتب اربعه حدیثی شیعه است. در اعتبار این کتاب و صحت انتساب آن به شیخ صدوق، هیچ شک و تردیدی وجود ندارد زولی آیا مرحوم صدوق به شرطی که در مقدمه کتاب ذکر کرده است، وفادار باقی مانده است یا خیر؟ وی در ابتدای این کتاب می فرماید: «تنها چیزی را که بین خود و خدای متعال حجت می دانم، نقل می کنم (۱۱) اما با توجه به آنکه روایات ضعیف فراوانی در این کتاب یافت می شود، چگونه می توان گفت که مرحوم صدوق، تمام آن را حجت می دانسته است. معروف است که شیخ صدوق، این جمله را در ابتدای کتاب فرموده اما پس از آنکه مقداری پیش رفته است، تصمیم خود را تغییر داده و یا آنکه این عهد را فراموش کرده است. امام خمینی (ره) نیز همین نظر را پذیرفته و می گوید: ... مع قوله قبیل ذلك فی حق کتابه: «لم اقصد فیه قصد المصنفین فی ایراد جمیع ما رووه، بل قصدت الی ایراد ما افتی به و احکم بصحته و اعتقد فیه انه حجه بینی و بین ربی»، و هو و ان لم یف بهذا العهد فی کتابه کما یظهر للمراجع به، لکن رجوعه عن فی اول الکتاب فی غایه البعد. (۱۲) اما به نظر نگارنده، شیخ صدوق، نه عهد خود را فراموش کرده و نه تصمیم خود را تغییر داده است (مخصوصاً اگر گفته شود که نوعاً نویسندگان، مقدمه کتاب را پس از اتمام اصل آن به رشته تحریر در می آورند و شیخ صدوق، پس از اتمام کتاب، حکم به صحت تمام آن نموده است) بلکه از خود مقدمه کتاب نیز قرائتی به دست می آید که نشان می دهد مرحوم صدوق، این مقدمه را پس از اتمام اصل کتاب نوشته است. به علاوه، بسیار بعید است که شیخ صدوق، در همان ابتدای کتاب الطهاره «من لایحضره الفقیه»، تصمیم خود را عوض کرده باشد. اصل این اشکال، به جهت آن است که نوعاً فقها، صحیح بودن حدیث و حجت بودن آن را در زمان صدوق، به همان معنای امروزی حدیث «صحیح» معنا می کنند آن گاه با مشکل مواجه می شوند و در کلام مرحوم صدوق، به تناقض یا تضادی آشکار برخورد می کنند زدر حالی که اصلاً تهافت و اختلافی در کلام صدوق با روش او در این کتاب، وجود ندارد ززیرا مراد شیخ صدوق از حدیث صحیح و آن چیزی که حجت است، این است که حدیث، در یک اصل مشهور از «اصول اربعه» یا در دو اصل از آنها باشد و معنای حدیث صحیح، از قرن هشتم به بعد، این است که تمام راویان سند حدیث، موثق، بلکه عادل باشند. خلط بین این دو معنای صحیح، موجب این اشکالات و اشتباهات شده است. بنابراین، کلام مرحوم صدوق، کاملاً صحیح است و عمل او در کتابش، برخلاف ادعای او در مقدمه کتاب نیست. (د) بحار الانوار حضرت امام (ره) درباره کتاب شریف (بحار الانوار)، معتقد است: کتاب «بحار الانوار» که تالیف عالم بزرگوار و محدث عالی مقدار، محمد باقر مجلسی است، مجموعه ای است از قریب چهارصد کتاب و رساله که در حقیقت، یک کتابخانه کوچکی است که با یک اسم نام برده می شود. صاحب این کتاب، چون دیده کتابهای

بسیاری از احادیث است که به واسطه کوچکی و گذشتن زمانها از دست می رود، تمام آن کتابها را بدون آنکه التزام به صحت همه آنها داشته باشد، در یک مجموعه به اسم «بحارالانوار» فراهم کرده و نخواستہ کتابی عملی بنویسد یا دستورات و قوانین اسلام را در آنجا جمع کند تا در اطراف آن، بررسی کرده و درست را از غیر درست جدا کند. در حقیقت، «بحار»، خزانه همه اخباری است که به پیشوایان اسلام نسبت داده شده، چه درست باشد یا نادرست. در آن، کتابهایی هست که خود صاحب (بحار)، آنها را درست نمی داند و او نخواستہ کتاب عملی بنویسد تا کسی اشکال کند که: چرا این کتابها را فراهم کردی؟ پس نتوان هر خبری که در (بحار) است، به رخ دینداران کشید که آن، خلاف عقل یا حس است و چنانکه نتوان بی جهت، اخبار آن را رد کرد که موافق سلیقه ما نیست و بلکه در هر روایتی باید بررسی شود و آن گاه با میزانهایی که علما در اصول تعیین کرده اند، عملی بودن یا نبودن آن را اعلان کرد. (۱۳) ما چون در کتاب «آشنایی با بحارالانوار»، به طور مفصل، در مورد «بحارالانوار» بحث کرده ایم، از تحلیل و نقد و بررسی این کلام حضرت امام (ره) در اینجا خودداری می کنیم. (۱۴) احادیث فقهی در غیر کتابهای حدیثی بخش زیادی از روایات فقهی، روایاتی هستند که در غیر کتابهای حدیثی نقل شده اند و مثلاً کتابهای المبسوط، الخلاف، الانتصار، المقنع، السرائر، و... کتابهای فقهی هستند و برای تدوین حدیث، تالیف نشده اند و اما احادیث بسیاری در این کتابهای یافت می شود که تنها منبع آنها نیز همین کتابهاست. آیا چنین کتابهایی، قابلیت و ارزش استناد دارند و روایاتی که از آنها به دست آید، می تواند مستند فقهی قرار گیرد یا خیر؟ حضرت امام (ره) در این باره می فرماید: در برخی از کتابهای استدلالی فقه، روایاتی از اهل سنت برای جدل با آنان نقل شده است و این روایات، برای ما قابل استدلال نیستند و مثل روایات کتابهای سید مرتضی رضوان الله علیه. (۱۵) از اینجا معلوم می شود که اگر روایاتی تنها از طرق عامه نقل شده بود و فتوایی هم مطابق آن در میان علمای شیعه بود، این فتوا، سبب جبران ضعف آن حدیث نمی شود و مگر آنکه ثابت شود تنها مستند آن فتوا، همین روایت بوده است. از اینجا است که روایات کتابهایی مثل: الانتصار، الناصریات، مسائل الخلاف، المنتهی، التذکره، والغنیه، قابل استناد نیستند. (۱۶) در مورد کتاب فقهی (المقنع) مرحوم صدوق نیز حضرت امام (ره) می فرماید: گرچه مرحوم صدوق در مقدمه این کتاب می گوید: «من سند این روایات را حذف کردم تا حفظ آن آسان باشد و ولی احتمال دارد معنای این کلام شیخ صدوق، آن باشد که تمام روایات این کتاب، در کتابهای اصول وجود دارد و آن کتابهای اصول، موثق بوده و بنابراین، تمام این روایات، با سند صحیح به صدوق رسیده اند و احتمال دارد که معنای کلام صدوق، این باشد که سند شیخ صدوق به آن اصول، سند صحیحی بوده است و اما توثیق اصحاب آن اصول ننموده است و یعنی سند صحیح دارد که تمام آنچه نقل کرده است، در آن اصول، موجود بوده است و این احتمال دوم، اقرب و قوی تر از احتمال اول است. (۱۷) بنابراین، روایات کتاب «المقنع» به نظر حضرت امام (ره) قابل استدلال فقهی نیست و از نظر اعتبار، مثل مرسلهای «من لایحضره الفقیه» نبوده، اعتبار آنها کمتر است. احادیث کتاب «مستطرفات السرائر» نیز همین سرنوشت را دارد و زیرا به نظر حضرت امام (ره)، گرچه ابن ادریس، این روایات را از «اصول اربعماء» (مثل کتاب بزنطی و ابن بکیر) گرفته است و ولی «اصول اربعماء»، در زمان مشایخ سه گانه (که کتب اربعه را می نوشتند)، معروف بودند و آنان، سند خود را به صاحبان اصول، ذکر کرده اند و ولی ابن ادریس، چون سند خود را به آن اصول، ذکر ننموده و احتمال دارد ایشان با اجتهاد و حدس خود به دست آورده باشد که این اصول از همان مولفان است، لذا این احادیث او قابل اعتماد نیستند و به خلاف مرحوم صدوق و امثال او که اصلاً اهل اجتهاد کردن و حدس نبودند و تنها به خبر حسی اعتماد می نمودند. به همین جهت، مرسلات مرحوم صدوق، قابل اعتماد است، به خلاف مرسلات مرحوم ابن ادریس. (۱۸) شبیه همین کلام را حضرت امام (ره) درباره کتاب «الاختصاص» شیخ مفید نیز فرموده و معتقد است که مرسلات شیخ مفید، مثل مرسلات شیخ صدوق، قابل اعتماد نیست زیرا مرحوم مفید، اهل اجتهاد بوده و به وجوه ظنی و حدسی نیز اعتماد می کرده است، برخلاف مرحوم صدوق. (۱۹) آنچه ذکر شد، دیدگاه حضرت امام (ره) به نسبت برخی از مهمترین کتابهای حدیثی بود و شاید موارد دیگری نیز افت شود که حضرت امام (ره)، دیدگاه خود را درباره کتابهای روایی بیان

کرده باشد که ما به آن، دست نیافته باشیم. پی نوشت ها: ۱. الصحیفه السجادیه الثالثه، ص ۴. ۲. المکاسب المحرمه، (الامام) روح الله الخمینی، ج ۱، ص ۳۲۰. ۳. آداب الصلاه، ص ۱۹۲. ۴. یک مقاله مفید در این زمینه: (اسناد و مشایخ راویان صحیفه کامله)، دکتر منصور پهلوان، علوم حدیث، ش ۱۲، ص ۲۶. (ویراستار) ۵. تفسیر سوره حمد، ص ۱۵۱. ۶. الامان من اخطار الاسفار و الازمان، سید بن طاووس، ص ۷۸. ۷. خاتمه مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۳۰. ۸. برای مثال، ر.ک: آداب الصلاه، ص ۱۹۲ و ۲۴۲. ۹. المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۳۲۰. ۱۰. خاتمه مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۳۰. ۱۱. کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳. ۱۲. المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۵۵. ۱۳. کشف اسرار، ص ۳۱۹. ۱۴. آشنایی بابحار الانوار، احمد عابدی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، زمستان ۱۳۷۸ش، ۳۰۰ صفحه، رقعی. (ویراستار) ۱۵. المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۲۲. ۱۶. همان جا. ۱۷. المکاسب المحرمه، ج ۲، ص ۲۶. ۱۸. همان، ص ۴۷. ۱۹. المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۷۸ و ۲۹۳. منابع مقاله: فصلنامه علوم حدیث، شماره ۱۴، عابدی، احمد؛

سیری در کتاب تقریرات فلسفه امام خمینی

سیری در کتاب تقریرات فلسفه امام خمینی پس از گذشت افزون بر نیم قرن از دوران تدریس حکمت متعالیه توسط حکیم الهی حضرت امام خمینی - روح الله روحه - بخشی از دروس ایشان با نام «تقریرات فلسفه امام خمینی» توسط ایه الله سید عبدالغنی اردبیلی (۱۴۷) تهیه و به اهتمام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام انتشار یافته است. از آنجا که تاکنون اثری بدین فراگیری از ایشان در مباحث فلسفی در اختیار همگان قرار نداشته، این مجموعه خواهد توانست به برخی از سؤالات یا ابهام هایی که پیرامون مشرب و مشی فلسفی حضرت امام وجود داشته پاسخ دهد و پژوهشیان را از کندوکاو در سایر آثار ایشان برای ره یافتن به نظرات فلسفی ایشان تا حدودی بی نیاز ساخته و آنان را از اشتباهات و درهم آمیختگی ها میان نظرات عرفانی یا اصولی که به دلیل تشابه میان اصطلاحات این دو دانش با فلسفه در پاره ای از گفته ها و نوشته ها پیش آمده باز دارد. آنچه بیش از هر چیز در این دروس جالب توجه است، روانی و رسایی بیان اندیشه در تقریب و انتقال اصول حکمت متعالیه به شاگردان می باشد، تا آنجا که اگر صدر المتألهین را به صراحت و شیوایی قلم فراگیرش ستوده اند، بجاست که امام را نیز در سلاست بیان و زیبایی تعبیر، احیاگر و تکامل بخش همان روش بدانیم. این مقاله با گذری کوتاه بر این مجموعه کوشیده است تا برخی از زوایای این اثر نفیس را، هر چند به اجمال بررسی و تبیین نماید. لکن تذکر این نکته لازم است که در این سطور بیشتر به خطوط کلی و در اصطلاح به مبادی فلسفه از نگاه امام پرداخته شده نه مسائل فلسفه. زیرا توضیح و تشریح اختصاصات ایشان در تقریر مباحث و استدلالات، نیازمند مجالی فراختر و بررسی ای دامنه دارتر است؛ و بر کسانی کههدستی هر چند از دور بر این گونه مباحث دارند واضح است که بسیاری از مطالب و حتی تقریرهای گوناگون یک برهان را نمی توان به آسانی به شخصی خاص مستند کرد و آن را به تمام، از ویژگی های وی دانست؛ هر چند که در تمامی این مجموعه به نوعی نوآوری در نحوه بیان و چینش مطالب برمی خوریم که می توان آن را از مختصات ایشان برشمرد. امام خمینی حکیم استوار حکمت متعالیه که داعیه دار آشتی و وفاق سه رکن اساسی معرفت و دریچه های ارتباط بشر با ماورای ماده یعنی عقل، کشف و وحی است از ابتدای عمر چهارصد و پنجاه ساله اش و متناسب با سبک و سیاق مروجانش، الوان و اشکال متفاوتی به خود گرفته و هر کس به فراخور تمایلات درونی خویش بدان رنگی داده؛ گروهی از مدرسان اسفار که فلسفه مشاء و مشائی گری بر ایشان چیره بوده است اگر اسفار تدریس کرده اند در حقیقت شفا را در جامه ای نو عرضه نموده اند و اگر بر آن حاشیه زده اند، بنابر مبنای خود بر حکمت متعالیه تاخته اند و دسته ای دیگر که عمری در دریای حکمت متعالیه غوطه خورده اند، حنبلی گونه آنجا که تا به ظهوری از برخی آیات یا روایات رسیده اند، کوس رسوایی و ندای تعطیلی عقل را سر داده اند و هیچگاه آشتی این سه عنصر میمون که مهمترین دست آورد حکمت متعالیه است در جانشان ننشسته

است. لیکن امام را باید به حقیقت از راسخان در حکمت متعالیه دانست. او اصالت، بساطت، وحدت، وجوب و مشککیت وجود را چنان که از جای جای این مجموعه به دست می‌آید به تمام معنی پذیرفته و حرکت جوهری و جسمانیت الحدوث بودن نفس را چنان ذوق نموده که در تمامی زوایای بحث از مبدأ و معاد، لحظه‌ای از این اصول غفلت نکرده و به هیچ روی دست از آنها برنداشته است و به خلاف عده زیادی از داعیه داران، هرگز از اصول حکمت متعالیه تخطی نکرده و آن را مطابق روح و باطن آیات و روایات و مکاشفات اهلش دانسته است، و در تمامی جوانب چنان بر مدار این سه رکن حرکت نموده که هر چند میان آنچه از مبادی وحی صادر شده و آنچه که نه چنین است تفاوتی شگرف می‌بیند، لیکن هیچگاه میان اصول و مسلمات آنها تکاذب و تهافتی نیافته است: گمان نشود که حاجی و یا حکمای اسلامی این حرفها را از خود درآورده باشند، بلکه این حرفها در ادعیه بیشتر از منظومه است و صحیفه سجادیه و نهج البلاغه و قرآن منبع و سرچشمه و مادر این حرفهاست. بیایید منظومه را با این ادعیه مقایسه نموده ببینیم در کدام یک مطالب و معارف حقّه بیشتر است؛ منظومه در یک رشته و اشاره به یک غرض است ولی ادعیه در رشته های مختلف و دارای اغراض متعدده است. (۱۴۸) و در عین آنکه بسیاری از اصول فلسفه مشاء را که در حکمت متعالیه هضم شده می‌پذیرد؛ اما به هیچ وجه مشائی گری و تعقل بدون تایید ربانی را کارساز ندانسته و از شاگردان خویش می‌خواهد که از این گونه مباحث دوری گیرینند (۱۴۹) و به همین سبب فلسفه یونان را جدای از فلسفه اسلامی ارزیابی کرده و آن را در برابر فلسفه اسلامی که برخاسته از حقایق آیات و روایات معصومان است، غیر قابل سنجش می‌داند: این سخنی که زبازد بعضی است که این فلسفه از یونان اخذ شده، غلط است، کی فلاسفه یونان از این حرفها سر درآورده و چه کسی سراغی از این حرفها در کتب آنها دارد. این حرفها در کتب آنها دارد. این حرفها در کتب آنها نبوده و نخواهد بود. بهترین کتاب فلسفی آنها اثولوجیا است که دارای مختصری از معارف بوده و بقیه اش طبیعیات است، بلی شفای شیخ، فلسفه یونانی است و در آن هم این حرفها نیست. (۱۵۰) و در نگاهی دیگر، گرچه ذوق محی‌الدین و لطافت کلمات و رقایق مکاشفاتش را ارج می‌نهد، لیکن فاصله او را با مبادی و محال وحی چنین توصیف می‌کند: جملات فصوص در معنی با ادعیه موافق است، منتها حضرت امیر(ع) متأدب بوده و توانسته حق بیان را ادا نماید ولی صاحب فصوص متأدب نبوده و نتوانسته حق را ایفا کند. (۱۵۱) و پر واضح است که لازمه جمع میان روش های گوناگون معرفتی به معنای ارزش گذاری برابر و یکسان برای همه آنها نبوده و گرچه که عقل گام اول در این راه است، لیک آخرین قدم نخواهد بود. لذا ایشان نیز همانند برخی از بزرگان که پس از آنکه راه را به تمام طی نموده اند، تعالیم انبیا را بهترین و نزدیک ترین طریق نجات بخش دانسته اند، می‌باشند: خیلی صعب است که از براهین فلسفه و یا ارشاد مرشدین، کسی به جایی برسد، بلکه همان دستوراتی که انبیا داده اند بدون اینکه انسان زحمت فراوان آموختن برهان دور و تسلسل را تحمل کند و سپس این حجاب را پاره کند - چون علم خودش حجاب اکبر است - برای رسیدن به مقصود کافی است... اینها همه راههایی است که بر فرض سلوک با زحمتهای قریب که فوق طاقت بشری، ممکن است نتیجه بدهد. امان آنچه انبیا گفته اند را می‌توان با اعمال آن به آنجایی که خود انبیا رسیدند رسید؛ برای اینکه امری که در یک فرد از بشر تحقق پیدا کرد، برای طبیعت او ممکن است و لذا برای افراد دیگر هم ممکن می‌شود؛ پیغمبر اکرم(ص) با همین نماز بود که رسید، اگر هر کسی با دقت ملاحظه کند اسراری از صلاه را می‌فهمد و لذا در معراج هم حضرت همین عمل را بجا آورد. (۱۵۲) البته از نگاه ایشان، هر چند که بهترین راه رسیدن به معارف حقّه و نیل به سعادت حقیقی، پوییدن طریق انبیا و اولیای الهی است، ولی نباید از این نکته نیز غافل ماند که تسلیم در برابر شرع آن گاه ثابت و پابرجاست که پس از تشیید ارکان تفکر حاصل آمده باشد و تسلیمی که از تقلیدی بدون تعقل برخاسته باشد به آسانی از میان خواهد رفت. این عقیده عوام مسلمین است و با حُسن عقیده‌ای که در خیالشان دارند می‌گویند: به ما مربوط نیست، ما تسلیم امر الهی هستیم، عقل را هم نباید زیاد به کار انداخت، به ما گفته اند که ظواهر کتاب و سنت این است و ما هم قبول کرده ایم. علی‌ای حال، این عقیده‌ای است که گرچه صاحب آن از آفاتی که عقل کج‌اندیش بدون راهنمایی استاد، گرفتار آن می‌گردد، در

سلامت است، ولیکن مصون از آفات نیست؛ زیرا ممکن است در اثر تبلیغاتی که از ناحیه دیگران می شود، زود از بین برود و صاحبانشان آفت پذیرند. (۱۵۳) اصرار امام در ترویج حکمت متعالیه توجه به دو نکته در صدر این بخش ضروری می نماید: ۱. از مهمترین خصوصیات حضرت امام که می توان آن را یکی از اساسی ترین ابعاد شخصیتی ایشان و شاکله آن به شمار آورد «ثبات قدم و استواری» است که در زوایای مختلف رفتار فردی و اجتماعی ایشان حکم فرماست و پرواضح است که این ثبات قدم، برخاسته از اعتقاد و ایمان او به صحت راه و عملکرد و یافته های درونی است؛ لذا می بینیم ایشان نه تنها در اموری همچون جهاد و مبارزه به هیچ صورت کوتاه نمی آید، بلکه در عبادت، درس و حتی در امور به ظاهر جزئی نیز این گونه عمل می کند و حاضر نیست حتی برای شهادت فرزند خود که او امید آینده اسلام می داند، یک روز درس را تعطیل کند یا به علت بیماری یک شب از عبادت و تهجد خود به راحتی دست بردارد. این صلابت که بر تمام جوانب زندگی امام سایه افکننده در این بعد از حیات علمی ایشان نیز حاکم است و انگیزه‌ای استوار او را واداشته تا بیش از بیست سال به تدریس حکمت متعالیه اهتمام ورزد، با آنکه اشتغال به فلسفه و به خصوص حکمت متعالیه به هیچ روی در آن دوران مقدمه ای برای پیشرفت در مجامع علمی یا موجب مزیت یا شرافتی در میان عامه مردم نبوده و بلکه به فرمایش ایشان ذلت و خواری نیز محسوب می گردیده است. ما که وارد این مباحث شده ایم، - چه با اختیار و چه بی اختیار - در چنین روزگار اذلّ جامعه محسوب می شویم و زندگی خود را با ذلت می گذرانیم... مبدا بیایم آخرت را برای دنیا فانی کنیم و توحید را برای طبیعت بخوانیم و همان طوری که در این دنیا خوار هستیم در آن دنیا هم پیش خدا و ملائکه الله خوارتر شویم. (۱۵۴) ۲. امام برخلاف بسیاری از دانشوران، علم و دانش را به خودی خود ارزش نمی داند و بلکه علم را به مفهوم انباشت اطلاعاتی که به هیچ روی در عرصه عمل مفید فایده نیست و به ایمان و ایقان منتهی نمی گردد، حجاب دانسته و بر نکوهش چنین دانشی اصرار می ورزد، حتی اگر این دانش علم توحید و اثبات مبدأ و معاد باشد: این مفاهیم هم، یک نقاب و حجاب دیگر می باشد، این است که گفته اند: «العلم هو الحجاب الاکبر»... پس کسی که با پای چوبین استدلال، مفهومی را اثبات کند که ناری هست و جهنمی باید باشد، ولیکن به رای العین نبیند، این علم هیچ اثری نخواهد داشت؛ بلکه این مفاهیم خودش از اسباب غفلت و حجاب است که انسان مدام با آن بازی می کند. (۱۵۵) چه خسروانی از این بالاتر و چه بدبختی از این فزون تر می باشد اگر بگوییم ما موحدیم و در علم توحید وارد شدیم، ولی از این غافل باشیم که کُشنده ما همین است. اگر مواظب نباشیم، ما که گمان می کنیم اهل توحید و سعادت هستیم و به علم الهی و فقه وارد شدیم، مثل آنهایی هستیم که نمی دانند ورم می کنند و گمان می کنند روز به روز چاق و فربه می گردند و نمی دانند یک روزی همین ورم، آنها را خواهد کشت، پس ممکن است روزی مشاهده کنیم که همین علم الهی ما را خواهد کشت. (۱۵۶) حال با عنایت به آنچه ذکر شد، باید این اهتمام و اصرار را نشانه ای قوی بر یک احساس ضرورت غیرقابل اغماض دانست که ریشه های آن را در چند امر می توان جستجو کرد: ۱- لزوم عقل مداری در عقاید به جرأت می توان یکی از مهمترین امتیازات حضرت امام را عقل مداری ایشان دانست که آن را به عنوان اصل اولی در تمامی شئون به خصوص در مسائل اعتقادی پذیرفته و تخطی از آن روا نمی بیند: در مسائل اعتقادی تعبد وجه ندارد؛ زیرا نهایت این است که این اجماع برای ما کشف از قول امام بنماید و تعبد به قول امام در احکام عملی لازم است نه در اصول موضوعی؛ زیرا اصول موضوعی تعبد بردار نیست... و در اعتقادات تا چیزی مورد باور عقل نباشد به آن اعتقاد پیدا نمی شود، این است که باید گفت تعبد در عمل صورت پذیر است نه در اعتقادات عقلیه. (۱۵۷) و اگر در جایی، عقل خود را عاجز از دست یابی به ارکان برخی از قضایا ببیند و عاقل را به راه دیگری حواله دهد، پیروی از آن دلیل نیز باز حرکت بر مدار عقل خواهد بود. بنابراین اگر در احکام فقهی و فرعی، به ادله نقلی رجوع می نمایم نه از آن جهت است که چیزی را بر عقل ترجیح داده ایم، بلکه این امر حاصل ارجاع عقل به آن دلیل است و بس. به همین جهت حتی در احکام شرعی نیز که عقل در خود توانائی به دست آوردن حکمی را می بیند، فقیه عقل مدار به عقل مراجعه کرده و اگر دلیلی از نقلیات بر آن بیابد که زهی سعادت و در غیر این

صورت، حکم عقل را در مسأله کافی دانسته و حالت منتظره ای نخواهد داشت. به عنوان مثال ایشان در بحث ولایت فقیه، حکم عقل را اولین و اصلی ترین دلیل برای لزوم تشکیل حکومت دانسته اند؛ هر چند که از ادله نقلی نیز بر این مطلب شواهدی ذکر می کنند. (۱۵۸) بدین روی در هیچ زمینه ای راه تعقل را بسته ندیده و برای عقل محدوده ممنوعه و خط قرمزی نمی بینند: اینکه گفته اند راجع به وجود الله صحبت نکنید و فکر کردن در آن جایز نیست، معنای آن این نیست که به همان عقیده عامیانه ای که از مادر گرفته شده است باید قناعت نمود و همین که در قلب یک عقیده صوری بر اینکه خدایی هست، پیدا شود کافی است و دیگر نباید در مقام تفتیش مبدأ برای این عالم برآمد. گرچه آن عقیده صوری کافی است و لکن یار ما آن زشت که از ترس زشت رویی التماس کند که در مقام تفتیش برنیاید نیست، بلکه کل الجمال است به زیبایی وجود صرف الکیمال است. بلکه معنای «تفکروا فی خلق الله و لا تفکروا فی الله» این است که: چون ذات او صرف الوجود است و الوجود بسیط بصرت البساطه و تعریف ذات شیء در صورتی ممکن است که شیء دارای جنس و فصل باشد و الوجود لاجنس له و لا فصل له؛ زیرا جنس مورد شرکت است و در عالم چیزی غیر وجود نیست تا با او در چیزی شریک باشد و الوجود مساوق مع الوحده، و فصل برای تمیز است و در صفحه وجود چیزی غیر وجود نیست تا تمیز لازم داشته باشد، بنابراین تعریف وجود ممکن نیست. و در عین حال در اعلی مرتبه تجلی است و در نظر و مسمع هر چیزی واقع شده است. پس «لا تفکروا فی ذات الله» نهی شرعی نیست، بلکه نهی ارشادی است به اینکه عقل زحمت بیهوده نکشد که برای او به معرفت حقیقت وجود راهی نیست و مقام حقیقت وجود، اعلی است از اینکه عقل به او احاطه پیدا کند، بلکه او محیط بر همه اشیاء است... و بالجمله: تفوه به این معنی، که تفکر فی ذات الله منهی است سزاوار نبوده، بلکه در اخبار حث و ترغیب به معرفت الله شده است. (۱۵۹) ۲. تحجر گریزی در فهم شریک امام، قشری نگری و جمود بر ظواهر آیات و اخبار را دلیل بسیاری از کژفهمی ها دانسته و به شدت از آن احتراز می دهد و آن را باعث مسخ حقایق آیات الهی و روایات معصومان می داند و بر اختلاف و تفاوت فاحش میان مخاطبان آیات و احادیث تأکید کرده و این تفاوت را موجب آن را می بیند که آیات و اخبار در واری معانی ظاهری و همه کس فهم خود، در بردارنده معانی ژرف و بطون دور از دسترس ظاهر بینان باشد تا آنکه ضمن محفوظ ماندن از حذف و تحریف، هر کس به فراخور معرفت و رتبه ای که از دانش و ایمان داراست از معارف قرآن و احادیث بهره مند گردد: این اخبار را بر معنای ظاهری عوامی و قشری حمل کرده اند، ولی روایت به دست اهلش نیفتاده تا اصل معنای آن را بفهمد. البته در زمان ائمه (ع) کسانی که قادر باشند از عهده معارف حقه برآیند نبوده اند، ولی سؤالاتی از ائمه می کردند و ائمه هم برای اینکه مبادا آنها ملحد شوند چیزی که آنها به اندازه فهم خود بفهمد و به آن دلخوش باشند می فرمودند، ولی در ضمن، اصل مطلب و حق آن را می رسانند تا بعد ایندگان صاحب ذکاوت، مراد را دریابند. در میان کسانی که گرد حضرات را گرفته بودند عده قلیلی اهل اسرار بوده که حق مطلب و اسرار را دانسته و فهمیده و آن را هم با خود بردند. و لکن آنچه باقی مانده اجمالی از آنهاست؛ زیرا اکثر آنها بعد از شترچرانی و بیکاری چند روزی می آمدند و چند حدیث یاد می گرفتند و می رفتند و بعد نقل می کردند. حال لازم نبود که ناقل، اصل معنای آن چیزی را که از امام شنیده بود بداند؛ چنانکه لازم نیست کسی که ایه ای را برای شما می خواند معنایش را هم بهتر از شما بداند، پس اولاً باید بطون اخبار را دید. (۱۶۰) و بدین معنا جهت نه تنها تأویل را - چنانکه عده ای از آن به زشتی یاد کرده و آن را ضعف می پندارد - پسندیده، بلکه ضروری و لازم می بیند و به هنگامی که ظاهر ایه یا روایتی با اصلی از اصول یا برهانی عقلی ناسازگاری کند آن ظاهر را از ارزش افتاده و غیر قابل استناد می داند: اگر برهان از اولیات مرکب بود و اساس و پایه آن اولیات بوده ولو سنت و آیات و نصوص برخلاف آن باشد باید آنها را تأویل نمود؛ در صورتی که نتوان در سند اشکال نمود. ایا نمی بینی که نص قرآن (وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا) مؤول است چون با برهان مخالف است. (۱۶۱) ظواهر در مقابل ادله عقیده به هیچ نحوی نمی توانند پایداری کنند و اگر در ظواهر کلمات قرآنی ولو بر فرض کلماتی باشد که ظاهرش این باشد که خدا جسم است یا خدا دو تاست و یا اینکه خدا مصل و ظالم است، این ظواهر حجیت نداشته و نزد دلیل عقلی کأن لم

یکن است، بلکه حقیقتاً باید بالبت و یقین گفت این ظواهر حتماً اراده نشده اند. (۱۶۲) حضرت امام نیز چنانکه در برخی از روایات آمده درجات ایمان را متفاوت دانسته و بر این موضوع پای فشرده اند که ما نیز می توانیم در عقیده و ایمان، به مراتب والا تر دست یابیم. ایشان تمامی آیات و روایات را دارای مخاطبانی یکدست و همه را در یک رتبه نمی سنجدند، بلکه می گویند: قرآن هنگامی که با پیغمبر سخن می گوید، می بینی در مقام صحبت از معارف چه نحوه بیاناتی دارد. پس از اینجا معلوم می شود قضیه چنین نیست که ما از پیرزنان عقیده گرفته و به آن دل خوش باشیم، بلکه رموزی در کار است. (۱۶۳) ۳- حفظ ارکان و اصول این موضوع نیز یکی از عناصری است که امام به صراحت بر آن تأکید نموده و معتقد است که در بحث از معارف دین، باید اول به اصول پرداخت و پس از سامان یافتن آنها معارف دیگر را در جای خود و به اندازه لازم مورد پذیرش قرار داد و در صورت اختلاف و تکاذب، فروع را در پیشگاه اصول قربانی نمود: در باب دیانت، اصل توحید را باید مراعات نمود ولو تمام فروع دیانت خراب و صفحه نبوت تیره گردد؛ زیرا اگر آن اصل محکم نشود همه اصول و فروع دیگر متزلزل خواهد بود، باید مرکز محکم باشد تا فروع بتوانند بر آن تکیه نمایند. (۱۶۴) اگر این ظواهر در مقابل اصلی از اصول اساسی باشد- ولو کافی من اوله الی آخره این احادیث باشد- ما آنها را طرح می نمایم، تا مبادا امکانی برای ذات اقدس الهی ثابت شود و فروع به تبع اصل، صورت بطلان و غبار ضعف و سستی بر جبین آنها بنشینند. (۱۶۵) ایشان از اینکه بعضی از فروع درجه چندم دین یا مذهب به عللی آنچنان پررنگ شده و به صورت ضرورت رخ نموده و اصول اولی را تحت الشعاع قرار داده است، به ستوه آمده و با عبارات مختلفی آن را نکوهیده است. اراده ازلیه خداوند لایتغیر است و ازلیت آن عین ابدیت آن است و ابداً هر چه باشد، ازلاً همان است و دست تغییر از دامن قدس او کوتاه است. گر چه شفاعتها و بداءها زمین خورده و آیات صف اندر صف و اخبار پشت اندر پشت ایستاده و بر آنچه منافی و جوب وجود واجب لذاته است دلالت نمایند. در مواردی که عقل اجازه می دهد باید تأویل نمود، و در مواقع عجز باید علم آن را به خود آنها رد نمود «و ردّوا علمه إلینا» زیرا در هر چه شائبه امکان باشد، باید دامن قدس را از آن منزّه دانست و اصل حکم را نباید به اخبار یا آیاتی که «لایعلمه إلا الله» نقض نمود. اگر چه در جای خود شفاعتها درست بوده و اوراقی در تحقیق آنها تسوید و سطوری تسطیر شده و همه منظم بوده، بدون آنکه از برهان خارج شوند و بالجمله، منظور آن است ولو به فرض دستگاه شفاعت و ادعیه و راز و نیاز خراب گردد غباری از آن برنخاسته و دود، چشم عقل را نمی گیرد، ولیکن اگر به اصل محکم جسارت نمایم، غبار جهل و نادانی عالم را گرفته و چشمهای عقول پر دود و دوداندود می شود. (۱۶۶) همچنانکه تفسیر آموزه های دینی و سنن الهی، به وسیله کسانی که تمرین و پرورش نیافته و مدعی درک عمیق ترین و پیچیده ترین نوع مسائل عقلی و علوم می باشند، را از بدترین انواع شقاوت و پایه مسخ حقایق شریعت و به هدر رفتن تلاش ها و زحمات اولیای الهی می بیند و می گویند: بلی، یک بدبختی که ما داریم آن یک بدبختی فوق العاده ای است، که با عقول خود - نه با آن عقولی که به تربیت صحیح شرعی تربیت شده باشند- که مثل بچه های بی صاحب ولگرد، خود به خود و بدون تربیت بزرگ شده اند، بلکه تحت تربیت ناقصین نالایق، بزرگ شده اند سنن الهی را معنی می کنیم و گمان می کنیم که قضیه آخرت و مسؤولیت آنجا یک مسؤولیت اعتباری است، و استحقاق العبد للعقوبه أو للمثوبه امر اعتباری است و مولا هم طبق این امر اعتباری، یا عقوبت می کند و یا اصلاً می گذرد و می گوید: برو پی کارت که من گذشتم، و یا یک نفری می آید و می گوید: من خواهش می کنم، از این بگذر، و ما قضیه شفاعت را چنین گمان کردیم، و بعضی از منبریهای ما از خودشان تفصیل دادند تا منبر بگیرد. و بعضی هم نفهمیدند و از یک خبری که نه سندش را و نه دلالتش را دانستند، یک معنایی گرفتند و آمدند حضرت سید الشهدا (ع) را شفیع قرار دادند که هر کس مرد، حضرت تشریف آورده و شفاعت می نماید و حضرت باری تبارک و تعالی هم از آن امر اعتباری که استحقاق العبد للعقوبه باشد می گذرد و عقابش نمی کند. (۱۶۷) ویژگی ها و نحوه تدریس آنچه به وضوح از این مجموعه به دست می آید آن است که حضرت امام به هیچ روی پایبند عبارات شرح منظومه و اسفار نبوده اند و نحوه تبیین مباحث در موارد متعددی کاملاً متفاوت و

نشانگر آن است که امام مطالب را از خارج بیان کرده و فقط در پاره ای از موارد به تطبیق مطالب ذکر شده با عبارات کتاب مبادرت می نموده اند، به عنوان مثال ایشان در بحث از علم باری تعالی چنین می فرمایند: بعد از تتمیم مطلب چون عبارت کتاب در این بحث قابل تعرض است لذا متعرض آن می شویم. (۱۶۸) به همین جهت، در مباحث متعددی، مطالبی را که در بحث دخالت داشته به تفصیل یا اشاره افزون بر عبارات شرح منظومه و اسفار بیان کرده و در پاره ای از مباحث نیز که مطلبی را لازم ندیده اند از شرح و توضیح آن چشم پوشیده اند. ایشان بسان هر استاد فرهیخته ای، گذشته از آنکه یک متن درسی یا بحث علمی را تبیین نموده اند، در ضمن تدریس خود روشها و منتهای عالمانه را نیز به مخاطب انتقال داده اند. اینک برخی از این امور را که حضرت امام در چگونگی فراگیری علوم بدان اهمیت داده اند و در ضمن این مجموعه به آنها اشارت رفته است در پی یادآور می شویم: ۱. خلط نکردن میان علوم ایشان بر این مطلب بارها تأکید نموده اند که باید از خلط مسائل اختصاصی هر علم با دیگر علوم که از لحاظ موضوع دارای تفاوت جوهری هستند دوری کرد: به کلی باید احکام و خواص نظام وجودات حقیقیه را از قبیل: «الواحد لا یصدر منه الا الواحد و لا یصدر الا من الواحد» و لزوم تقدم اجزاء بر معلول و تأخر معلول از علت را از این گونه اعتبارات دور کرد؛ چون آن قواعد، بر اساس میزان خارجیت و فعل و انفعال حقیقی و تأثیر و تأثر واقعی است. پس باید در اصول و فقه باب این گونه احکام را مسدود نمود اصلاً این گونه اعتبارات از احکام واقعیات حظ و نصیبی ندارند. (۱۶۹) در هر فنی اگر خلوص و تمحض کلمات در آن نباشد اختلاط حاصل می گردد، هر مذاق و هاضمه ای با هر فنی که آشنا می شود، باید از مسائل آن فن تغذیه نماید و الا اگر به هاضمه ای غیر آنچه به او عادت کرده، چیزی وارد شود، نمی تواند آن را تحلیل نماید. لذا عرفایی که مطالب عرفان را از غیر راه کشف و شهود و ذوق و سیر عملی، به صورت استدلال در آورده اند، هم با عرفان محض و هم با فلسفه محض، مخالفت کرده اند. بنابراین، اگر هر یک از عارف و فیلسوف مسلک خالص خود را در پیش گیرند، دیگر بین آنها خلافتی نخواهد بود؛ زیرا هر کدام از آنها، از اول مشرب خود را جدا کرده و گفته است: (قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ). ولی اگر عارف متفلسف، یک قدم از راه خود بیرون رفته و از فلسفه استقبال نماید، یک پای خود را بر روی عرفان و پای دیگر را بر روی فلسفه گذاشته است و در این صورت با عرفان و فلسفه، هر دو مخالفت کرده است. (۱۷۰) همچنین هر دانشی، روش و ابزار متناسب خود را طلب می کند و بدون آن، وارد شدن به این جرگه مفید فائده نخواهد بود: البته قول عرفا باطل نیست، ولی ما نمی توانیم قول ایشان را هضم کنیم؛ زیرا فهم قول آنها ذوق عرفانی لازم دارد. چنانکه کثیری از ناس، شعر مثنوی را جبر می دانند و حال آنکه مخالف با جبر است و علت آن این است که آقایان معنای جبر را نمی دانند. و چنانکه مرحوم حاجی نیز در شرح خود بر مثنوی نتوانسته در شرح و تفسیر، مرام مولوی را برساند؛ زیرا حکیمی قول عارفی را بیان نموده بدون اینکه حظ وافر از قریحه عرفانی داشته باشد و بلا تشبیه مثل این است که ملحدی، مرام نبی مرسلی را شرح کرده باشد. بیان مرام شخصی قریب‌الافق بودن با اعتقاد او را لازم دارد، برای شرح قول عارف رومی، مردی صوفی که یک نحوه کشف ذوقی داشته باشد لازم است که آن هم نه با نثر بلکه با نظمی که از روی ذوق عرفانی برخاسته باشد مانند نسیمی که از سطح آبی برمی خیزد، به شرح آن بپردازد. (۱۷۱) گرچه حضرت امام، در عرصه عرفان از سرآمدان عصر است، ولی در مقام بحث فلسفی مطالب اختصاصی عرفانی را در مباحث عقلی صرف دخالت نداده و از چهارچوب استدلال عقلی به وادی دیگر در نمی غلطد و اگر به ناچار و به پیروی از متن مورد تدریس مطالبی غیر فلسفی را مطرح نموده اند، به صراحت مرزها را مشخص کرده و از درهم آمیختگی مباحث جلوگیری می نمایند: مطالب عرفا فوق برهان بوده و برهان وافی به آنها نیست. و اهل تصوف گویند: تا شهود و کشف حاصل نشده و بارقه الهی در قلبی متنفذ نگردد، نمی توان فهمید که عرفا چه می گویند و اگر کسی بدون ذوق عرفانی چیز گفت، مثل حکم پینه‌دوز محله است در بحث ترتب، که حکمش بدون تصور موضوع و طرفین قضیه است. این است که چون ما عارف نیستیم از روی براهین فلسفی به مراتب علی و معلولی قائل هستیم. (۱۷۲)

۲. دوری از تعصب و تحمل سایر اندیشه‌ها احترام به آراء و تلاش‌های فکری صاحبان اندیشه از هر قوم و ملت و نقادی خردمندانه

و منصفانه آن از دیگر عناصر برخاسته از مشی فلسفی ایشان است: البته نباید از شنیدن لفظ صوفیه فرار کرد که ما با آنها نیستیم؛ چون اگر قومی با ما موافق نشدند، نباید اگر یک جهت حقی را هم قائل شدند، ما به مناسبت احراز عداوت کلی، زمزمه مخالفت کلی با آنها سر داده و حرف حق را هم به جهت مخالفت با آنها، قائل نشویم. و الا اگر بنا بر این باشد باید ما با تمام الهیین عالم بنای مخالفت گذاشته و اعتقاد به وحدانیت و توحید را هم از دست بدهیم. بلکه لازم است انسان طریقی که حق است با هر آشنایی مشی کند و تا وقتی که مقصد یکی است با آنها همراه باشد و هر جا مقصد او با مقصد آنها تفاوت کرد و راه او از راه آنها جدا شد، او راه منزل خود را پیش گرفته و آنها را در راه خودشان واگذارد. (۱۷۳) نتایج کلی از کتاب چنانکه در مقدمه کتاب آمده (۱۷۴) و از موارد مختلف این مجموعه نیز به دست می آید، مرحوم مقرر تمامی مباحث را ضبط نکرده اند؛ لذا به صورت فهرست وار رؤوس مطالب ذکر شده در این اثر را ضمن تطبیق با سرفصل های این دو کتاب یادآور می شویم - جهت سهولت مراجعه، عناوین «غرر» به زبان عربی و همان طور که در شرح منظومه آمده ذکر گردیده است. - (جلد اول) مقصد اول: امور عامه فریده اول وجود و عدم (۴ غرر از ۱۷ غرر) غرر فی أن تکثر الوجود بالماهیت * غرر فی أن المعدوم لیس بشیء * غرر فی دفع شبهة المعدوم المطلق * غرر فی بیان مناط الصدق فی القضية فریده دوم وجوب و امکان (۳ غرر از ۶ غرر) غرر فی أبحاث متعلّقه بالإمكان * غرر فی بعض أحكام الوجوب الغیری * غرر فی الإمكان الاستعدادی فریده سوم قدم و حدوث (کامل) غرر فی تعریفهما و تقسیمهما * غرر فی ذکر الأقوال فی مخرج حدوث العالم فیما لا یزال غرر فی أقسام السبق و هی ثمانیه * غرر فی بعض أحكام الأقسام (أقسام السبق) * غرر فی تعیین ما فیہ التقدّم فی کلّ واحد منها فریده چهارم قوه و فعل (کامل) غرر فی أقسامهما فریده پنجم ماهیت و لواحق آن (۹ غرر از ۱۰ غرر) غرر فی تعریفها و بعض أحكامها * غرر فی اعتبارات الماهیه * غرر فی بعض أحكام أجزاء الماهیه * غرر فی أن حقیقه النوع فصله الأخير * غرر فی ذکر الأقوال فی کیفیه التركيب من الأجزاء الحدیة * غرر فی خواص الأجزاء * غرر فی أن التركيب بین المادّة الصورة اتّحادی أو انضمامی غرر فی التشخیص * غرر فی التمييز بین التميز و التشخیص و بعض اللواحق فریده ششم وحدت و کثرت (۲ غرر از ۴ غرر) غرر فی غنائهما عن التعریف الحقیقی * غرر فی تقسیم الوحده فریده هفتم علت و معلوم (۶ غرر از ۱۰ غرر) غرر فی أن اللاتق بجنابه ای أقسام الفاعل؟ * غرر فی أن جمیع أصناف الفاعل الثمانیه متحقّقه فی النفس الإنسانیة * غرر فی البحث عن الغایة * غرر فی دفع شکوک عن الغایة * غرر فی العله الصوریة * غرر فی أحكام مشترکه بین العله و المعلول مقصد دوم: جوهر و عرض فریده اول رسم جوهر و اقسام آن (کامل) فریده دوم رسم عرض و اقسام آن (کامل) فریده سوم اقسام عرض (کامل) غرر فی الکم * غرر فی کیف * غرر فی العلم و من تلک الأبحاث تقسیمه * غرر فی الأعراض النسبیه فمنها الاین و المتی (جلد دوم) مقصد سوم: الهیات فریده اول احکام ذات واجب (کامل) غرر فی إثباته تعالی * غرر فی توحیده * غرر فی شبهة ابن کمونه و دفعها * غرر فی توحید إله العالم * غرر فی دفع شبهة الثنویة بذکر قواعد حکمیة * غرر فی بساطته تعالی فریده دوم احکام صفات واجب (۱۳ غرر از ۱۷ غرر) غرر فی تقسیمها * غرر فی إنّ ایاً من النعوت عین و ایاً منها زائد؟ * غرر فی أنها متّحده کلّ مع الأخری * غرر فی علمه بغیره * غرر فی ذکر الأقوال فی العلم و وجه الضبط لها * غرر فی انّ علمه بالاشیاء بالعقل البسیط و الاضافه الاشراقیه * غرر فی رد حججه المشائین علی کون علمه تعالی بالارتسام * غرر فی مراتب علمه تعالی * غرر فی القدره * غرر فی عموم قدرته تعالی لكلّ شیء خلافاً للثنویة و المعتزله * غرر فی حیاته و بعض ما یتبعها * غرر فی تکلمه تعالی * غرر فی تقسیم الکلام فریده سوم افعال حقّ تعالی (۴ غرر از ۱۳ غرر) غرر فی إثبات أن أوّل ما صدر هو العقل * غرر فی کیفیه حصول اکثره فی العالم * غرر فی ربط الحادث بالقدیم * غرر فی کیفیه حصول التکثر علی طریقه الاشراقیین مقصد چهارم: طبیعات فریده اول حقیقت جسم طبیعی (۵ غرر از ۱۰ غرر) غرر فی ذکر الأقوال فی حقیقه الجسم الطبیعی * غرر فی إثبات هیولی باصطلاح المشائین * غرر فی تعریف هیولی و بعض أحكامه * غرر فی أسامی هیولی * غرر فی إبطال الجزء الذی لا یتجزى فریده دوم در لواحق جسم طبیعی (۳ غرر از ۹ غرر) غرر فی أن المقولات التي تقع فیها الحركة کم هی؟ * غرر فی تعیین موضوع هذه الحركة و

دفع ما قالوا من بقاء عدم الموضوع* غرر فی الواحدة العدیدة و النوعیة الحركة و یختتم بالسكون فريده سوم سایر احکام جسم طبیعی (کامل) غرر فی الزمان* غرر فی المكان* غرر فی امتناع الخلاء* غرر فی الشكل* غرر فی الجهة فرر فی حدوث الأجسام و ذکر الأقول فيه فريده چهارم فلکیات (کامل) کلام فی المقام مع اعلام فحام* غرر فی إشارة إجمالیة إلى الأفلاک الجزئیة* غرر فی بیان الداعی إلى تکثیر الأفلاک* غرر فی عدد الثوابت فريده پنجم عنصریات (کامل) غرر فی عدد البسائط* غرر فی بیان عدد طبقات الارض و غيرها* غرر فی الجسم المرکب* غرر فی کائنات الجو* غرر فی الزلزلة* غرر فی تکون المعادن فريده ششم احوال نفس (۴ غرر از ۱۵ غرر) غرر فی أنها ما هی و هل هی و کم هی* غرر فی المشاعر الظاهرة للنفس الحيوانیة* غرر فی ذکر الأقوال فی کیفیة الإبصار* غرر فی الحواس الباطنة ضمناً از فريده هفتم این مقصد تا آخر شرح منظومه که شامل سه مقصد- نبات و منامات، معاد و مباحث علم اخلاق- می باشد در این مجموع نیامده. البته از آنجا که تقریرات حاضر پس از رسیدن به مباحث نفس در شرح منظومه ناتمام مانده و تقریر مباحث اسفار نیز از میانه سفر آغاز گشته احتمال آن می رود که با توجه به اهمیت این مباحث حضرت امام ترجیح داده اند که این بحث به صورت مشروح از اسفار تدریس گردد یا آنکه حضرت امام هر دو کتاب را هم زمان تدریس می نموده اند و مرحوم مقرر با شرکت در درس اسفار دیگر نیازی به ادامه مباحث شرح منظومه ندیده اند. (جلد سوم) سفر نفس اسفار باب ششم تجرد نفس ناطقه انسانی (کامل) فصل اول: در بیان جسم نبودن نفس ناطقه* فصل دوم: شاهد سمعی بر تجرد نفس باب هفتم احوال نفس ناطقه و نسبت آن به عالم طبیعت (کامل) فصل اول: کیفیت تعلق نفس به بدن* فصل دوم: حدوث نفس بشری* فصل سوم: تبیین قول حق در مسأله نفس و نقد سایر اقوال* فصل چهارم: باین عدم فساد نفس به فساد بدن* فصل پنجم: استحاله فساد نفس* فصل ششم: بیان معاد مشرقی* فصل هفتم: علیت امر مجرد عقلی برای نفس ناطقه باب هشتم ابطال تناسخ نفوس و ارواح و رد ادله قائلین به تناسخ (کامل) فصل اول: برهان عرشى در ابطال تناسخ* فصل دوم: باین مذاهب گوناگون در تناسخ و در تمامی اقسام تناسخ* فصل سوم: رد سایر شبهات اصحاب تناسخ* فصل چهارم: نسبت نفس با بدن و فرق بین موت طبیعی و اخترامی* فصل پنجم: وحدت یا تعدد نفس* نفس ششم: کلام شیخ اشراق و رد آن* فصل هفتم: مراتب وجود انسان* فصل هشتم: متعلق اول نفس باب نهم شرح ملکات و منازل نفس انسانی (۴ فصل از ۵ فصل) فصل دوم: اوصاف نفس انسانی* فصل سوم: مراتب و درجات انسان* فصل چهارم: کیفیت ارتقای مدرکات و مراتب تجرد* فصل پنجم: اختلاف قوای نفسانی و هویت وحدانی انسان باب دهم معاد روحانی و حقیقت سعادت و شقاوت (۸ فصل از ۱۱ فصل) فصل اول: ماهیت سعادت حقیقی* فصل دوم: کیفیت حصول سعادت* فصل سوم: بیان شقاوت* فصل پنجم: کیفیت حصول عقل فعّال در نفس* فصل هفتم: در بیان سعادت و شقاوت حسی* فصل هشتم: بیان گوناگونی مذاهب در مبحث معاد* فصل نهم: دلایل منکرین معاد* فصل دهم: اختلاف درجات مردم در ادراک معاد باب یازدهم معاد جسمانی (۵ فصل از ۳۴ فصل) فصل اول: اصول اثبات معاد جسمانی* فصل سوم: شبهات منکرین معاد جسمانی و پاسخ آن* فصل چهارم: در بیان قبر حقیقی* فصل ششم: بیان آنچه که از انسان باقی می ماند* فصل هفتم: ماده آخرت و هیولای صور باقیه با توجه به عبارات پایانی کتاب که بخشی از آن در پی خواهد آمد، این فصل ظاهراً آخرین مبحثی است که حضرت امام از اسفار تدریس فرموده اند و از آنجا که اصل کیفیت معاد جسمانی در همین چند فصل تبیین گردیده، دیگر نیازی به بیان فصول بعدی ندیده اند. خدایا! جز لطف تو، پریشانی ما را برطرف نمی کند و جز انعام و احسان تو، نیاز و حاجت ما را برطرف نمی کند و جز امان تو، اضطراب و ترس ما را ساکن نمی نماید. خدایا! وسوسه قلوب ما را برطرف نمی کند مگر نور هدایت تو، ای طمأنینه دل‌های مؤمنین! ما را به برهان فنی احتیاجی نیست، تویی آرامش دل بندگان و اگر ظلّ عنایت بر دل‌های ما نرسد، در غمرات جهل و نادانی غوطه وریم، اگر چه تمام فنون استدلال را بدانیم. خدایا! تو قادری ما را از آن آتش سوزنده به آن نحوی که قول داده ای، برگردانی و ما به هر نحوه ای که تو فرموده ای هستیم، البته به آن مقداری که از آثار هدایت تو فهمیده ایم. خدایا! اگر هر گونه کجی در سخنان ما پیدا شود، از نقص استعداد ماست و کسی که به نقص خود و کمال تو مقرّ

است اجمالاً به این پاک تو عقیده مند است. (۱۷۵) چند نکته در حاشیه در این مجموعه در خلال دروس به مطالبی به صورت استطرادی اشاره شده است که بعضی از آنها نشانگر اتفاقات و وقایع زمان تدریس است که به پاره ای از آنها اشاره می‌نماییم: صاحب فصول چیزی در اصول گفته که بعد از همه تمحلات و تصویرات گفتیم که امر معقولی نیست و در حمل، یک جهت اتحاد حقیقی و یک حیثیت کثرت لازم است. (۱۷۶) از این بیان حضرت امام استفاده می‌شود که هم زمان با تدریس سفر «نفس» اسفار، ایشان به تدریس خارج اصول نیز اشتغال داشته‌اند و برخی از حاضران در آن درس نیز شرکت می‌کردند. چنانکه کتاب کلید بهشت که اکنون به معاونت مشکاة به نام قاضی سعید به چاپ رسیده است، هرکسی که به مذاق قاضی آشنا باشد می‌داند که این کتاب از او نیست. (۱۷۷) هر چند از تاریخ دقیق این چاپ از کلید بهشت اطلاع نداریم، لیکن با توجه به این که مرحوم مشکاة تاریخ پایان مقدمه خویش بر این چاپ را عید فطر ۱۳۵۵ ذکر کرده‌اند، می‌توان به سالهای تدریس شرح منظومه تا حدودی واقف شد. شاید چرچیل از بسیاری از مؤمنین سعدها، سیاسی تر و دراک تر و مدیدتر باشد و تعقل کلیاتش بیشتر باشد، ولی در کلیات جوری و ستمی و غیر حقه و لذا می‌بینی قوانین کلیه برای عالم وضع می‌کند. ظاهراً تدریس این بخش اسفار مصادف است با سالهای شهرت چرچیل؛ یعنی اولین دوره ای که وی به ریاست دولت انگلیس رسیده و مقارن با سالهای جنگ جهانی دوم می‌باشد.

سیری در تقریرات درس فلسفه امام خمینی (س) (شرح اسفار - مبحث نفس)

سیری در تقریرات درس فلسفه امام خمینی (س) (شرح اسفار - مبحث نفس) تقریرات درس فلسفه امام خمینی (س) بخشی از مجموعه تقریرات دروس فلسفه حضرت امام خمینی (س) را که به قلم یکی از شاگردان درس فلسفه آن حضرت، حجة الاسلام المصلحین مرحوم عبدالغنی موسوی اردبیلی نگارش یافته در اختیار مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (س) قرار گرفت و هم اکنون تنظیم و مقابله و استخراج منابع این مجموعه نفیس منحصر به فرد از سوی دفتر نمایندگی مؤسسه در قم در حال انجام است و پس از آماده شدن در چندین مجلد منتشر خواهد شد. آقای محمدرضا قاسمی دانشجوی کارشناسی ارشد دانشکده الهیات دانشگاه تهران استنساخ و استخراج منابع قسمتی از این مجموعه شامل مبحث نفس و تناسخ (شرح ۱۱ فصل از جلد نهم کتاب اسفار ملاحظه‌ای) را به عنوان موضوع پایان‌نامه خود برگزیده است. وی علاوه بر تصحیح متن، مقدمه‌ای مشتمل بر خلاصه‌ای از مباحث رساله با فصل بندی و عنوان گذاری و افزودن پاورقی آورده است. در این سلسله دروس، پس از ذکر اقسام تناسخ و برشمردن ادله قائلین به تناسخ، همه انواع تناسخ با دلیل و برهان ابطال می‌گردد علاوه بر آن یک تصویر جامع از نظام عالم وجود و یک بحث منطقی در مورد کیفیت اخذ جنس و فصل از نظام عالم خارج و ذومراتب بودن نفس و مطابقت آن با نظام ثلاثه عالم وجود (عالم شهادت و طبیعت، عالم برزخ، عالم عقل) ارائه گردیده است، و همچنین غایت عقل نظری و عقل عملی و ماهیت کلیه و کیفیت حرکت موجودات و حرکت نفس مورد بحث قرار گرفته، و اشاره‌ای به نزاع قائلین به اصالت ماهیت و اصالت وجود دارند و در پایان یک بحث اخلاقی عنوان شده است. پایان‌نامه مذکور پس از دفاع نمره عالی را به خود اختصاص داده است نسخه اصلی در بخش تحقیقات مؤسسه موجود است افراد علاقه‌مند می‌توانند مورد استفاده قرار دهند. مقدمه: نفس یکی از مسائل مهم و در عین حال پیچیده و غامضی است که در مبحث انسان‌شناسی مطرح می‌شود. بحث نفس و تجرد و جاودانگی آن، معنی بخش اصل معاد است که یکی از اصول عقاید اسلامی و از جمله ضروریات دین اسلام و سایر ادیان الهی است. فلاسفه و اندیشمندان در تبیین هویت نفس و کیفیت و زمان تکون آن نظرات مختلفی را ارائه نموده‌اند، افلاطون و پیروانش معتقدند که نفس قبل از خلقت بدن در عالم مثل وجود داشته و پس از ایجاد بدن به آن تعلق گرفته و تخته‌بند بدن شده است. ارسطو و ابن‌سینا به همزمانی خلقت نفس و بدن قائل شدند و پس از آنان صدرالدین شیرازی معتقد شد که نفس موجودی «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» است. از نظر ایشان نفس پس از پیدایش جسم و بدن، در اثر حرکت جوهری آن به وجود می‌آید معاد جسمانی یکی از مسائلی است که بصراحت

در آیات و روایات ما بدان اشاره شده است و از آن سبب که فیلسوفان اسلامی کوشیده‌اند تا فلسفه آنان سازگار و ملائم با عقاید دینی اسلامی باشد، لذا در مورد معاد جسمانی هم بعضی از حکماء اسلامی مانند ملاصدرا سعی کرده‌اند تا آنرا با دلایل عقلانی به اثبات برسانند و برخی دیگر مثل شیخ‌الرئیس از اقامه برهان در اثبات معاد جسمانی اظهار عجز و ناتوانی کرده و آنرا از روی تعبد پذیرفته است (۳) و در مقاله نهم الهیات شفا فصل معاد می‌گوید: «... يجب ان يعلم ان المعاد منه ما هو مقبول من الشرع و لا سبيل الى اثباته الا من طريق الشريعة و تصديق خبره النبوه، و هو الذي للبدن عند البعث...» بعد از بن سینا تا زمان ملاصدرا تحقیق و تفحصی جدید با ارائه نظریه‌ای بدیع نشده است. ملاصدرا با تئوری وجود شناسانه خاص خود که مبتنی بر اصل حرکت جوهری و اصالات وجود و تشکیل در وجود است به بحث پیرامون چگونگی تکون نفس و ارتباط آن با بدن و مراتب سه‌گانه نفس و کیفیت انشاء و ایجاد صور آن و نهایتاً به معاد جسمانی می‌پردازد. او برای اثبات مدعای خود ابتدا اقوال مختلف پیرامون تناسخ و مراتب نفوس را نقل کرده و ابطال نموده است. و سپس به تبیین و اثبات نظر خود پرداخته است. حضرت امام خمینی (قدس سره اله‌الشریف) با توجه به جامعیتی که در علوم عقلی و نقلی و معارف اصیل اسلامی و با احاطه کاملی که به نظرات استاد فنّ و حکیم متأله داشتند بطور مبسوط به توضیح و شرح نظرات او پیرامون نفس و تناسخ پرداخته و مطالب بسیار سودمند و روشنگرانه‌ای را در مقابل دیدگان شیفتگان معارف حقه الهی نهادند تا هر شیدائی بتواند جرعه‌ای از آنرا بنوشد. در ابتدا به ذکر خلاصه‌ای از مباحث مطروحه می‌پردازیم و سپس بی هیچ کم و کاستی اصل تقریر به را می‌آوریم. تناسخ و اقسام آن یکی از مباحثی که از متعلقات مبحث نفس شمرده می‌شود بحث تناسخ است. تناسخ بمعنی انتقال نفس از بدنی به بدن دیگر است. مرحوم ملاصدرا در کتاب نفیس شواهد الشواهد الربوبیه که خلاصه کتاب اسفار اربعه است، می‌گوید: «از نظر ما تناسخ به سه قسم تصور میشود اول - عبارتست از نفسی در این عالم از بدنی به بدن دیگر، که مباین و جدا از او است، بدین نحو که حیوانی بمیرد و نفس او به بدن حیوان دیگری و یا به بدن غیر از حیوان، منتقل گردد. خواه این انتقال از موجود اخس به موجود اشرف باشد و یا بالعکس. دوم عبارتست از انتقال نفس از این بدن دنیوی به بدن اخروی که مناسب با اوصاف و اخلاقی است که در دنیا کسب کرده است. و چنین نفسی در آخرت بصورت حیوانی که صفات وی در آن نفس غلبه نموده است ظاهر میگردد. و قسم سوم آن است که باطن انسان مسخ شود و ظاهر او نیز از صورت اولی انسان که قبلاً بصورت باطنی وی که بدن صورت مسخ شده است انتقال یابد و این بعثت طغیان و غلبه قوه نفسانیه اوست. تا بحدّی که مزاج و شکل او را از مزاج و شکل آدمی به مزاج و شکل حیوانی مناسب با صفت باطن او تغییر و تبدیل میدهد. (۴) در کتاب اسفار تناسخ نزولی و صعودی تعبیر به تناسخ نزولی و تناسخ صعودی شده است. امام خمینی (ره) در توضیح آن می‌فرماید تناسخ نزولی آنست که برخی گفته‌اند اگر روح انسان در مدت زندگی در ابدان آنگونه که سعادت انسانی است تربیت نیافت و کسب ملکات نکرد، پس از خروج از فرد اعلای جثه انسانی داخل جسدی میشود که ماده‌اش غیر صافی‌تر از بدن اولی است و اگر در آن هم خوب تربیت نشد به جثه غیر صافتر وارد میشود تا بآن ضعیف‌ترین فرد در انسانیت برسد و بعد از آن داخل فرد اعلای حیوان می‌شود و همینطور تا به بالاترین فردی از نبات برسد که قریب‌الافق با ادنی مرتبه حیوانیت است و از آنهم به ادنی مرتبه نبات نزول میکند. تناسخ صعودی همان است که ابن سینا از دیگران نقل کرده و آنرا پذیرفته، و آن اینست که گفته شده نفوس ابلهان و ساده‌دلان و نفوس متوسطین که در این دار طبیعت نتوانستند تکامل یابند و عقل مجرد شوند، بعد از خروج از بدن داخل جرمی از اجرام فلکیه میشوند اگر در آنجا به مجرد عقلانی رسیدند وارد عالم عقل میگردند و گرنه بهمین شکل باقی میمانند. ملاصدرا در ضمن بیان اقسام تناسخ تنها قسم سوم را که نسخ و مسخ ملکوتی باشد که از تجسم اعمال و تکرار افعال حاصل میشود جایز و بلکه واقع میدانند. بخش اول فصل (۱) ابطال تناسخ مرحوم آخوند (ره) طبق مسلکی که در کیفیت حدوث و پیدایش نفس و نسبت آن در اول امر با طبیعت و کیفیت خروج از طبیعت دارد، همه اقسام تناسخ (غیر از تناسخ ملکوتی) را ابطال میکنند. از نظر ایشان نقص مولودی از طبیعت است که با حرکت جوهریه به فوق این عالم طبیعت میرسد. عبارت دیگر اگر هیولای

اولی به نحو بشرط صورتی را بعد از صورتی تلبس نماید و مراحل پائین جسمیت و جمادیت و عنصریت و معدنیت را طی کند و در مسیر خود وقوف پیدا نکند و به آخرین مرتبه که سر حد عالم مافوق طبیعت است، نایل شود واجد صورتی بنام نفس می‌گردد. نفس چون صورت بدن است لذا با ماده خود متحد است و تعلق ذاتی با آن دارد. از آن حقیقت که قوه داشت و میتوانست متبدل به این فعلیت شود جنس اخذ میشود، و این فعلیتی که از آن قوه حاصل شد فصل اخذ میگردد، و جنس و فصل مضمن در یکدیگرند. در اثر حرکت جوهریه وقتیکه قوه فعلیت تمام شد و فاقد قوه گردید و دیگر نتوانست بحقیقت دیگری متبدل شود صورت و فعلیتی حاصل میگردد که دیگر ماده ندارد و در نتیجه چنین صورتی مستقل میشود و از طبیعت بیرون میرود و تنزل و ترقی آن محال میگردد. پس اگر چنین موجودی بخواهد بیک بدن جنین برگردد و صورت آن باشد و با آن متحد گردد این امر محالی است، چون در اتحاد هم جهت قوه لازم است و هم جهت فعلیت. توضیح اینکه اگر فعلیتی بخواهد با فعلیتی دیگر متحد شود یا این فعلیت امکان پذیرش آن فعلیت را داشته که در آن صورت خود این امکان، قوه است بعلاوه اگر با آمدن فعلیت دوم فعلیت اول معدوم شود این افتاء است نه اتحاد و اگر فعلیت با حد و مرتبه خود باقی است، این انضمام است نه اتحاد. و اگر فعلیت اول امکان پذیرش فعلیت دوم را نداشت پس اتحاد هم محال است. لذا چون صورت فعلیت محض بود و تبدیل آن محال است پس ناچار باید معدوم شود و چیز معدوم چگونه میتواند صورت بدن باشد؟ و اگر چیزی از نو حادث شود هیچ ربطی بین آن معدوم و این حادث نیست تا بتوان گفت فلان نفس صورت بدن این جنین است که بطور تناسخ در این بدن قرار گرفته است. استحاله تناسخ بر مبنای قوم چون قوم هم نفس را صورت بدن میدانند و قائل به علاقه ذاتی و طبیعی بین نفس و بدن هستند لذا از نظر آنها هم تناسخ ابطال میشود. چنانچه گفتیم ماده و صورت مبدا همان جنس و فصل است و جنس و فصل در خارج متحدند پس ماده و صورت در خارج متحد است. پس بنابر نظر قوم بعد از آنکه نفس از بدن استغناء پیدا کرد و مجرد یافت و فعلیت محض شد (اعم از اینکه این فعلیت جوهر مجرد عقلانی سعید و یا شقی باشد) محال است که صورت جسم گردد چون ماده (هیولا) ندارد تا تبدیل پذیرد، برای اینکه لازمه تغییر و تبدیل این است که یک امر محفوظی در بین باشد تا صورتی را که اول داشته از آن بگیرند و صورت دیگری دهند. اگر بخواهند موجودی را که صرف صورت است تغییر دهند با گرفتن صورت تمام هویت شی معدوم میشود. و بالجمله ذوالماده کردن شی فاقد ماده - که عبارت اخرای تناسخ است - محال و ممتنع است چون نفس بسیطاند و «لا ینقلب البسیط عن بساطته»، امر بسیط منقلب از بساطت نمیشود. با این بیان نفوس نمی‌توانند قبل از ابدان وجود داشته باشند. اگر در مجردات قائل به جنس و فصل میشویم آن جنس و فصل عقلی است که جنس با مقایسه موجودات دیگر اخذ میشود، نه اینکه در موجود مجرد قوه‌ای باشد تا ماخذ جنس شود و فعلیتی باشد تا ماخذ فصل گردد، بلکه تمام هویت بسیطه مجرد فصل است و تمام آن جنس است. ابطال تناسخ منافی معاد جسمانی و رجعت نیست آخوند(ره) می‌گوید ابطال تناسخ ربطی به معاد جسمانی که از ضروریات همه ادیان است، ندارد زیرا آن بمشاهدات اهل کشف به ثبوت رسیده و برهان هم صحت آنرا باثبات رسانده است. چنانچه روایت شده که عبدالرحمن در مراسم حج به امام حسین (ع) می‌گوید چقدر حاجی زیاد است! امام میفرماید: «ما اکثر الضجیج و اقل الحجیج» چقدر هیاهو زیاد است و حاجی کم! در عالم آخرت طبق ملکاتی که نفوس تحصیل نموده‌اند انشاء و ایجاد بدن میکنند، پس در عالم آخرت ابدانی وجود ندارد که نفوس داخل آنها شوند بلکه هر نفسی بدنی را که مناسب ملکات مکتسبه‌اش باشد انشاء میکند، و معنی معاد جسمانی هم این است. رجعت هم شبیه همان است چون رجعت تناسخ نیست. اقوال مختلف قائلین به تناسخ گروهی گفته‌اند نفس پس از خروج از بدن بین ابدان حیوانات در دورانند، این سخن سخیفی است زیرا لازمه آن قسر دائم از وصول به غایت خود است «و القسر لایکون دائماً و لا اکثریاً» قسر، دائمی و اکثری نیست. علاوه بر این، خلاف حکمت الهی است زیرا بر حسب حکمت الهی همه موجودات علت غائی دارند. برخی گفته‌اند انسان باب الانوار و باب الفتح است چون قریب به فاعل مفارق است و از همه موجودات طبیعت شریفتر است لذا ابتدا فیض باو میرسد. پس از خروج نفوس از ابدان، آنهایی که سعیدند به عالم

عقل عروج میکنند ولی آنهایی که شقی اند بطرق الاعلی‌فالاغلی داخل ابدان حیوانات میشوند، و اگر باز شقاوت زیاد شد همینطور داخل مراتب پایین تر میشوند تا به جماد برسند، این قول ذایرسفی است. گروهی دیگر عکس این را قائلند، گفته‌اند ابتداء فیض به نباتات میرسد و بعد از آن به حیوانات و سپس به انسان میرسد. دلایل عامه بر رد تناسخ آخوند(ره) دو نوع دلیل برای ابطال این اقوال می‌آورند: ۱. دلایل عامه: که ابطال‌کننده تمام اقسام تناسخ است. ۲. دلایل خاصه: که بطور جداگانه هر یک از اقوال مختلف را ابطال میکند. دلیل اول از دلایل عامه بر ابطال تناسخ این است که مبدأ اعلی و مجردات آنچه را که دارند بصورت فعلیت است. مبدأ اعلی واجبالوجود من جمیع‌الجهات است. چنانچه وجوداً واجب است، واجب‌الفاعلیه و واجب‌القدره و واجبالا- راده و واجبالاختیار است. و مجردات هم آنچه را بالامکان‌العام دارند فعلیت داشته، چون ماده ندارد، لذا قوه و استعداد هم ندارند. البته لازم است که مستفیض قابل فیض باشد. تابش فیض از مبدا مفارق فعلیت دارد و بمحض قابل شدن جسم تابش فیض بدون تاخیر بر مستفیض میتابد، اگر فیض به ماده‌ای تابد و صاحب نفسی شد محال است که یک نفس مستنسخه در این ماده و بدن وارد شود. چون نفس، مد بر بدن است و بالضروره باید یک مدبر و یک متصرف در بدن باشد. نفس، صورت بدن است و صورت علت ماده است و علت متعدد نمی‌شود، «لو كان فيها آلهة الا الله لفسدتا» و محال است که دو تا علت مستقل در یک معلول تأثیر کنند، چون معلول ربط محض و قائم به علت فاعلی خود می‌باشد. همچنین گفته شد که ماده ابتدا مستعد به نفس ضعیفی میشود و نفوس مراتب مختلف دارند بنابراین هر ماده‌ای محتاج یک صورت و نفسی مناسب حال خودش میباشد، لذا چون آن نفس مستنسخه که در بدن دیگری بود فعلیتی یافته و ملکاتی را کسب نموده، نمیتواند داخل ماده‌ای بشود که استعداد پذیرش آنرا ندارد. و بالجمله هر موجودی متمنی عنایتی مناسب با لیاقت خود است، چگونه ماده‌ای که طالب و مستعد دریافت اولین مرتبه از مراتب نفس است سزاوار و لایق اعطاء بیش از مطلوب است؟ با این بیان سخن کسانی هم که گفته‌اند فیض از نباتات شروع میشود و روح نباتی بعد از کمال تناسخ بمرتبه بالا- وارد میشود، درست نیست. زیرا چطور امکان ندارد که به ماده‌ایکه اشرف‌المواد و نزدیک به فیض است فیض مستقل افاضه شود؟ چنانچه گفته شد فاعل، تام‌الفاعلیه است و بمحض استعداد، فیض بر ماده لایقه افاضه میشود زیرا در غیر این صورت لازم می‌آید که در فاعل جهت نقصی و قوه‌ای باشد. دلیل دوم: از خروج و انتقال نفس از بدن منتقل منه و دخول در بدن منتقلیه در یک «آن» تعطیل لازم می‌آید و تعطیل بر نفس محال است. دلایل خاصه بر ابطال تناسخ نزولی چون قائلین به تناسخ نزولی برهان اقامه نکرده‌اند و بطور وعظ سخن گفته‌اند پاسخ آنها نیز با وعظ خواهد بود. می‌گوئیم اگر سخن شما درست باشد لازم می‌آید که با تکوّن هر حیوانی یک انسانی مرده باشد و حال اینکه چنین امری بالضروره و بالوجدان باطل است. علاوه بر این چون تعداد انسانهایی که به مرتبه مجرد عقلانی میرسند بسیار اندک است و تعداد آنهایی که ناقص می‌مانند بسیار زیاد است، پس باید حیوانات غیر متناهی باشند تا این نفوس در آنها وارد شوند. همچنین قول آنهایی که گفته‌اند انسان فتح‌الباب فیض است، اگر شقی شد نفس او داخل جسد حیوان می‌گردد، باطل است. بدلیل اینکه حرکت جوهریه از نقض به کمال است نه از کمال به نقص، و این حرکت امری ذاتی و قهری و خلاف آن ممکن نیست. بنابراین بر اساس حرکت جوهریه سیر از کمال به نقص محال است. قائلین به تناسخ نزولی برای اثبات مدعای خود به آیاتی از قرآن از آن جمله به آیات سوره «التین» تمسک جسته‌اند در پاسخ گفته میشود که انسان در ابتدای تکوّن مثل نباتات است تنها اختلافش در این است که نباتیت در انسان «بلاشرط» است و در نباتات «بشرط لا» اگر ماده انسانی از مرتبه نباتی ارتقاء یافت و بمرتبه حیوانی رسید و در این مرتبه وقوف پیدا کرد، انسان حقیقی نیست. پس وقوف در این مرتبه باین معنا نیست که انسان تنزل نموده، بلکه ترقی کرده منتها بغایتش نرسیده است. معنی ایه شریفه که میفرماید «و لقد خلقنا الانسان فی أحسن تقویم ثم ردناه اسفل السافلین» این نیست که انسانی را از مرتبه تجردی‌اش به مرتبه ادنی و اسفل باز گردانده باشند، بلکه مراد این است که این موجودی که قابلیت رسیدن به أحسن تقویم انسانی را داشت، به آن دست نیافت. گفته شده: چرا حرکت از کمال به نقص غیر ممکن است؟ دفع شبهات: شبهه اول پاسخ این است که اولاً عنایت ازلیه این

است که موجودات عالم طبیعت به غایت خود که کمال است، برسند. اگر افراد انسانی چنانچه قائلین به تناسخ نزولی گفتند، نزول کنند این موجب قسر است و قسر دائمی و اکثری در ناموس الهی محال است. ثانیاً بر فرض قبول قسر، نمیتوان قائل شد که موجودی از کمال به نقص سیر کرده باشد، چون لازمه‌اش انقلاب ذات است و انقلاب ذات هم محال است. کمال ماده، آخرین صورتی است که ماده دارد حال این ماده یا بالمناسبه آن را تلبس خواهد کرد یا خیر؟ تلبس بدون مناسبت محال است چون لازمه‌اش طفره است، پس باید صوری را تلبس کند تا قابلیت اعطاء آن آخرین صورت را از مبدأ جواد پیدا کند. توضیح دو نکته لازم است در اینجا به دو نکته اشاره شود یکی اینکه در دفع شبهات، از حرکت جوهری به عنوان یک حرکت اشتدادی یاد شده و سپس با استفاده از قاعده «القسر لا یدوم» یعنی حرکت قسری نمی‌تواند دایمی باشد و از قاعده «انقلاب ذات محال است» به دفع شبهات پرداخته شده است. با توجه باینکه میتوان حرکت جوهریه را به سه قسم یعنی حرکت یکنواخت و متشابه الجزاء و حرکت تکاملی و اشتدادی و حرکت تضعفی و نزولی تقسیم کرد، چگونه میتوان اثبات کرد که حرکت جوهریه یک حرکت تکاملی و اشتدادی است؟ مرحوم سبزواری در کتاب «منظومه» میگوید: اذ مقتضی الحکمۃ و العنایۃ ایصال کل ممکن لغایۃ یعنی حکمت و عنایت خداوند اقتضا دارد که همه موجودات به غایت و هدف خود برسند، و به همین دلیل همه موجودات بطرف غایت خود حرکت می‌کنند بطوریکه هرچه به غایت نزدیکتر شوند کاملتر میشوند پس حرکت آنها حرکت اشتدادی و تکاملی خواهد بود. ممکن است پاسخ دیگری داده شود و گفته شود چون حرکت بمعنی «خروج شئی از قوه به فعل» است لذا اگر حرکت از کمال به نقص باشد خروج از فعل به فعل بخواید بود و آن خود مستلزم قوه است زیرا حرکت بدون آن ممکن نیست، پس لازم میاید در آن واحد فعل و قوه حقیقتاً با یکدیگر متحد شوند و این تناقض و یا اجتماع وجدان و فقدان است. این بیان مبتنی بر این است که ما آن تعریف از حرکت را به پذیریم در غیر این صورت کامل نخواهد بود چنانچه برخی از متفکران گفته‌اند^۳ حرکت جوهریه در جسم بسیط را نمی‌توان به «خروج تدریجی از قوه به فعل» تفسیر کرد و قوه را مبدأ، و فعلیت را منتهای آن شمرد زیرا نمیتوان بقاء جزئی از موجود سابق را در آن فرض کرد. بنابراین تعریف مذکور برای حرکت کلیت ندارد. ممکن است بدین نحو پاسخ داده شود که در حرکت هر چند که موجود سابق عیناً باقی نماند ولی کمال وجودی آن در موجود لاحق، محفوظ میماند بنابراین هر حرکتی تکاملی و اشتدادی میباشد. نکته دوم: در پاسخ باین سؤال است که اگر گفته شود: آیا اینکه میگویند انسان ابتدا نفس نباتی بود، و بعد نفس حیوانی و بعد نفس انسانی شد، همان تناسخ صعودی نیست؟ میگوئیم بر اساس مبانی ملاصدرا که نفس را یک وجود سیال و ذومراتب میداند که در اثر حرکت جوهریه از نفس نباتی به نفس حیوانی میرسد. ولی نه بنحو خلع و لبس و یا کون و فساد و نه بنحوی که نفس نباتی به بدن انسانی انتقال یابد بلکه در همه مراتب یک هویت واحده دارد، و اینطور نیست که وقتی به نفس انسانی برسد فاقد نفس نباتی و یا نفس حیوانی باشد. بلکه چنانچه در مباحث بعدی خواهد آمد نفس انسانی بنحوالجمعیه نه بنحو المباینه واجد همه کمالات مراتب پایین تر هست. لذا این سخن مستلزم تناسخ نیست. فصل سوم ابطال دلایل قائلین به تناسخ دلیل اول قائلین به تناسخ میگویند بعضی از جهله و فسقه و اهل معاصی وقتی مریض میشوند و یا به خواب میروند بدلیل قطع و یا نقصان مشغله از کارهای دنیا، خبرهای صادقی میدهند، پس معلوم میشود که با قطع توجه نفوسشان، به عالم عقل متصل میشود. اگر نفوس آنان بعد از مرگ به ابدان حیوانات حلول نکنند، تا به دنیا مشغله پیدا کنند، متصل به عالم عقل میشوند که عالم آسایش و برخورداری از نعم الهی است در نتیجه وعده عذاب و عقاب اهل فسق باطل میشود. آخوند(ره) میفرماید اولاً و راء طبیعت عالم عقل نیست، بلکه عالم برزخ است و نفوس اشقیاء در آنجا فارغ از اشتغال به تصورات مخوفه نخواهند بود. ثانیاً چه بسا چنانچه قرآن میفرماید «لیوحون شیاطینهم الیهم»، آنها در اثر اتصال به عالم برزخ خبرها را از شیاطین گرفته باشند. دلیل دوم: دلیل دیگر اینست که گفته‌اند کلمات فلاسفه قدیم و آیات و روایات دلالت بر تناسخ دارند. پاسخ این است که آیات قابل تفسیرند و ظاهر آیات در برابر ادله عقلی فاقد اعتبار است. خلط میان تناسخ ملکی و ملکوتی ناگفته نماند که قائلین به تناسخ ملکی و ملکوتی خلط کرده‌اند

تناسخ ملکی محال است، نه تناسخ ملکوتی. کسانی که در عالم آخرت به مجرد عقلانی محض نرسیدند عالم آنان عقلانیت محض و فاقد مقدار و شکل نیست. نفس در آنجا ظل دارد که ظهور اوست چنانچه در این عالم قوای بدن ظهور نفس است با این تفاوت که بدن دنیوی بدلیل تقدم وجودی بر نفس کاملاً تحت فرمان آن نیست ولی در عالم آخرت چون بدن بر اساس ملکات مکتسبه نفس، از نفس ظهور پیدا میکند لذا تعصی بر آن ندارد. اشکال اشکالی که به استدلال آخوند شده و گفته شده اگر باز گشت نفس بعد از استقلال از بدن محال باشد، انکار قرآن و حشر و معاد و رجعت لازم میاید. پاسخ پاسخ گفته شده که اصل رجعت مسلم است و هیچ استبعاد ندارد که نفس شریف و مبارک رجعتکنندگان انشاء بدن ملکی نموده و بآن رجوع فرمایند. و چنین امری با کمک ملک‌الکریم و بعد از آنکه نفس قدرت کامله یافت، امکان‌پذیر است. چنانچه حضرت حق با اینکه وحدت شخصیه دارد، ولی در عین حال تمامی ذرات عوالم امکان در حضور حضرتش منکشف و حاضر است. نفس، حافظ بدن و بند ظهور نفس است. و بدن حیثیتی غیر از حیثیت نفس ندارد. لذا جسم و بدن با همه تغییراتی که در آن حاصل میشود باز همان جسم در بدن است. بنابراین اگر نفسی بتواند بدن را معدوم کند و دوباره آنرا ایجاد و انشاء کند این جسم بدون هیچ شائبه مجاز همان بدن است. پس در رجعت هم اگر نفس شریف امام حسین (ع) جسمی را انشاء کند، آن حقیقتاً همان جسم ایشان است که در طفولیت داشت. بلکه دیگر آن جسمی که در کربلا داشت فعلاً جسم شریف آن حضرت نیست. همانگونه که «زمان» و «حرکت» یک حقیقت متصرمه دارند بدن انسان نیز در عین تجدد و تغییر یک شخصیت واحده دارد. اشکال اشکال دیگری به سخن آخوند گرفته‌اند و گفته‌اند اگر در حشر تنها صورت باقی بماند، بنابراین ماده نفس که بدن باشد، باقی نمی‌ماند و این همان معاد روحانی است نه جسمانی. پاسخ لفظ ماده بین هیولاء و بدن که نسبت به نفس ناطقه انسانی ماده است، مشترک می‌باشد. مراد از «ماده» در اینجا بدن نیست؛ بلکه هیولاء است. و منظور از صورت همین صورت جسمیه است که صورت بدن است. نفس ناطقه صورت هویت انسانی و بدن ماده آنست ولی صورت جسمیه صورت بدن انسانی و هیولاء هم ماده بدن است. مراد آخوند هم اینست که صورت جسمیه باقی می‌باشد. و هیچ اشکالی ندارد که هیولاء باقی نماند و با عدم بقاء هیولاء صورت جسمیه همان باشد که با هیولاء بود، چون هیولاء در حقیقت جسم دخالتی ندارد. غیر از مشائیان سایر حکماء قائل به هیولاء نیستند. اشراقیون جسم را یک صورت اتصالیه میدانند بدون اینکه با چیز دیگری بنام هیولاء مخلوط باشد، و متکلمین هم جسم را مرکب از اجزاء لایتجزی یا اجسام مفرده صغار صلبه می‌دانند ولی با این حال همه به صورت جسمیه قائلند و همه مثلاً به بادام، بادام میگویند. آخوند قائل است که در عالم آخرت تنها صورت جسمیه این بدن حاضر میشود و چون شیئیت شیئی به صورتش می‌باشد، پس همین بدن است که محشور میگردد. منتها تا وقتیکه این بدن در عالم طبیعت بود هیولاء داشت و منظم با آن بود، و اینکه آن هیولاء تبدیل به بدن شده و دیگر خودش چیزی نیست. حاصل اینکه مثلاً در بادام یک هیولاء بود که به حرکت جوهریه حرکت کرد و بادام شد یعنی خودش چیز دیگر شد. این تغییر و تبدلات موجب از بین رفتن وحدت هویت و شخصیت نمیشود، چنانچه یک طفل از زمان طفولیت در اثر حرکت جوهریه خود مراتبی را طی میکند تا به شیوخت میرسد و در عین اینکه تغییر و تبدیل یافته ولی شخصیت او محفوظ می‌ماند. پس نظر آخوند اینست که عین این جسم طبیعی خواهد آمد و بهمان شخصیت باقی خواهد ماند. البته شخصیت این جسم و این بدن غیر از شخصیت نفس و روح است. نفس صورت انسانی است و بدن ماده آن، نفس حافظ شخصیت بدن است. اگر با وجود تغییر و تبدل و تحلیل بدن باز هم شخصیت صورت جسمیه محفوظ است، به جهت اینست که نفس حافظ آنست همچنانکه حافظ صورت جسمیه در تبدل از عالم طبیعت به عالم دیگر نیز همین نفس استل. دلیل سوم از دلایل دیگر قائلین به تناسخ اینست که گفته‌اند طبق ضرورت شرایع و بحکم عقل و بر اساس آیات قرآن و اخبار، منکرین و طاغین و فاسقین باید مجازات شوند و عذاب هم باید در عالمی مناسب تعذیب باشد، و چون این عالم دنیا اکدرو اظلم از عوالم دیگر است، لذا باید در این عالم معذب شوند. پاسخ پاسخ اینست که اصفی و الطف بودن عالمی دلیل بر عدم تناسب نیست. همچنانکه صرف اُکدریت دلیل بر تناسخ نیست، بلکه الطف بودن عالمی

مؤکد عذاب و عقاب است. رئوس اسباب شدت عذاب اسباب شدت عذاب چند چیز است، از آنجمله: ۱- ادراک، هر چه ادراک بیشتر باشد شدت درک عذاب نیز بیشتر است. ۲- صلابت و شدت قبول جسم. ۳- شدت تأثیر ابزار عذاب. ۴- توجه بیشتر به کمبود اشتغالات نفس. ۳- الصاق و لصوق ابزار عذاب به جسم متألم. چون اوصاف فوق در عالم آخرت بیشتر است، لذا عذاب نیز بیشتر است. پس عالم آخرت برای عذاب مناسبتر از عالم طبیعت است. شبهات دیگر از شبهات دیگر قائلین به تناسخ اینست که گفته‌اند اگر نفوس و ارواح بعد از مفارقت از ابدان مجرد باشند و به ابدان دیگری تعلق نگیرند لازم می‌آید که در همان تجرد محض باقی بمانند و معذب نباشند. چون عذاب، بدن جسمانی لازم دارد و اگر بدن جسمانی نبود، عذاب جسمانی هم نخواهد بود. و به مجردات جز فیوضات عالیه و حقایق و معانی صادقه چیزی القاء نمی‌شود. اگر گفته شود که نفس انسانی به یکی از اجسام فلکی تعلق می‌یابد تا بواسطه تعلق به ماده واجد قوه متخلیه گردد، و بدان وسیله از اینکه نعمت‌های الهی از دستش رفته حسرت بخورد، اولاً این همان تناسخ است که منکر آن هستید، ثانیاً این سخن سخیف‌تر از قول ما هست زیرا افلاک دارای نفوس‌اند و اجتماع نفسین و تراحم پیش می‌آید که این امری محال است، ثالثاً چون نفوس غیر متناهی است، ولی افلاک متناهی‌اند لازم می‌آید که نفوس لایتناهی بیک جسم تعلق یابد و معنی تعلق هم اینست که جسم تحت تصرف نفس باشد با چنین وصفی چگونه جرم فلکی می‌تواند فرمانبردار و تحت تصرف نفوس غیرمتناهی باشد؟ پاسخ اینست که اولاً همه نفوس مجرد عقلانی نمی‌شود بلکه تنها عده قلیلی از انبیاء و اولیاء و مؤمنین به تجرد عقلانی می‌رسند، البته چنین نفوسی در روح و ریحان بسر می‌برند و منتعم به نعم الهی‌اند و عذاب نمی‌شوند و قوه تخلیه هم ندارند اما عده کثیری از انسانها به تجرد محض نمی‌رسند و ابدان آنها تجرد برزخی پیدا می‌کنند. ثالثاً عذاب و عقاب مستلزم ادراک است، نفس در عالم آخرت چون بدرجه کمال رسیده، ملکات مکتسبه خود را بروز و ظهور می‌دهد و آنها با انشاء نفس صور عینی و وجود عینی پیدا می‌کنند، چون نفس در عالم آخرت کمال بیشتری دارد لذا ادراک آن نیز بیشتر است و در نتیجه معذب‌تر خواهد بود و هم از اثر انشاءات خود نفس می‌باشد. البته این امر موجب تسلط معلول بر علت نمی‌شود. زیرا مرتبه‌ای از مراتب نفس، مرتبه دیگری را که بدن باشد می‌سوزاند و این اشکالی ندارد چنانچه در عالم طبیعت هم ای بسا غضب رطوبت رگها را خشک می‌کند. قلب انسان در بدو تولد مانند اینه دو رویه است، که یک صفحه‌اش بطرف عالم غیب و صفحه دیگرش بسمت عالم حس و شهادت باز میشود، باز نمودن هر کدام بستگی به انسان دارد، بدون تردید همه موجودات رو به موت حرکت می‌کنند و ماده هر موجودی بمیزان استعداد خود از فیوضات الهی که بطور لا ینقطع می‌رسد، برخوردار میشود. انبیاء و متکلمین صفحه دلشان را تنها به عالم غیب باز می‌کنند و جز پرتو آفتاب حقیقی عالم غیبی چیزی بر صفحه قلبشان نتابیده و بجز از او چیزی نخواسته، عشاق آن نورند و بغیر آن توجهی ندارند هیچ حبی جر حب آن معشوق در دل آنان نیست و هیچ وردی بجز یک ورد واحد ندارند. نیست در لوح دلم جز الف قامت یار چکنم حرف دگر یاد نداد استادم دسته دیگر از آن روز اول صفحه دل را رو به طبیعت گرفته‌اند و بعالم غیب پشت نموده‌اند، اینان صفحه دل خود را پر از اخلاق و ملاکات ناسره و حب جاه‌طلبی و خودبینی و شهوت و غضب کرده، بگونه‌ای که با حب طبیعت اتحاد ذاتی یافته‌اند. چنین انسانهایی وقتیکه از دار طبیعت بیرون می‌روند با همین ملکات خواهند بود. آخوند در پاسخ به قسمت دیگر اشکال می‌گوید اولاً- ما قائل به غیر متناهی بودن نفوس نیستیم، بلکه مشائیان چنین اعتقادی دارند. چون آنها قائلند که حضرت باری تعالی دائم‌الفیض است و فیض او ازلی است پس بر این اساس نفوس باید دائماً خلقت یافته و از لا مخلوق شده باشند. ما قبول داریم که فیض الهی ازلی و ابدی است ولی می‌گوئیم ضرورتی ندارد که دوام فیض الهی در نوع انسان باشد، بنابر نظر اشراقیون نیز که قائل به رب‌النوع هستند، و می‌گویند ارباب انواع مربی این افراد نوعی‌اند نمیتوان بطور جزم به عدم تناهی نفوس معتقد شد. ثانیاً ولو اینکه قائل به عدم تناهی نفوس باشیم، تراحم و تدافع واقع نمی‌شود. بدلیل اینکه ما قائل به صوری مثالی هستیم. و جسم مثالی تراحم ندارد و عدم تناهی صور مثالی نیز بلاشکال است. و هیچیک از ادله عدم تناهی اجسام در آنجا جاری نیست. مثل صور ذهنیه که از وجود بسیار ضعیفی برخوردارند و هیچگونه تراحمی میان آنها نیست. پس چون در

عالم مثال تراحم وجود ندارد، حتی میتوان به اجسام غیرمتناهی مثالی قائم باشیم. اجسام مثالی عین همین اجسام طبیعی و ابدان است. جسم در جسمیت ترقی میکند و بنحو کاملتر از جسم طبیعی وارد عالم برزخ میگردد بطوریکه دیگر در آنجا حکم جسم طبیعی بماند جسم طبیعی جاری نیست. ولی احکام اصل الجسم جاری است چون همان جسم است. بدن و جسم در عالم برزخ آصفی و اقوی از عالم طبیعت است و هنگام قیامت ساعت باز هم قوی تر خواهد بود و چون توجهات نفس زیادتر میشود منشآت او نیز قوی تر میگردد. تعلق روح به بدن بعد از مرگ همان توجه نفیس بحال خود است، نه اینکه دوباره نفس داخل بدن شود. چون بدن فعلی پس از موت یک لاشه‌ای بیش نیست و نسبت آن به نفس مانند نسبت بقیه اجسام است. و اگر در شرع احترامی برای آن قائل شده باین سبب است که سابقه بدن مؤمن بوده است بدن اخروی این پوست و گوشت و استخوانها نیست. چون بالبداهه ما می بینیم که اینها بخاک تبدیل میشوند و چه بسا از اینها انواع میوه‌ها حاصل گردد و دیگران بخورند نظر شیخ اشراق شیخ اشراق این نظر را که گفته شده نفوس اشقیاء بعد از مفارقت از ابدان برای اینکه تصورات جزئیة حاصل شود و متالم و معذب شوند باید متعلق به اجسام فلکیه گردند، پسندیده است و گفته نفوس اجسام فلکی نفوس نوریه هستند. لذا نباید نفوس اشقیاء بآنها تعلق یابند بلکه باید باجرام زیر کره قمر و فوق کره خاک تعلق یابند تا بدینوسیله صور جزئیة خیالی بر آنها حاصل گردد. پاسخ مصنف آخوند میگوید ادله ابطال تناسخ این نظر را ابطال میکند. زیرا اگر تعلق به همین معنائی باشد که هم اینک بین نفس و بدن است - که ظهور تعلق هم در اینست - این همان تناسخ است و باطل است. اگر مراد از علاقه مثل علاقه‌ای است که نفس در مقابل اینه پیدا میکند، در چنین حالتی هم یا اینست که وقتی انسان در مقابل اینه قرار میگیرد نفس مستعد میشود تا عالم مثال را رؤیت کند، چنانچه محی‌الدین عربی چنین نظری دارد، و یا اینست که نفس مهیا میشود تا صوری را که مقابل اینه است در صقع خودش ایجاد نماید. ملاصدرا میگوید ایجاد صور خیالی در صقع نفس مربوط به عالم طبیعت است که هم وجهه تجری و هم وجهه طبیعی دارد. نفس از آن حیث که جنبه طبیعی دارد قابلیت وضع و محاذات با اجسام دیگر را دارد. و بهمین سبب است وقتی با وضع مخصوصی در مقابل اینه قرار میگیرد، انشاء صور جزئیة میکند. ولی بعد از موت چون مجرد میشود و جنبه طبیعی ندارد لذا وضع و محاذاتی ندارد. آخوند قائل است که نفس متأثر از آثار عالم طبیعی نمیشود بلکه از آن چه که در صقع خود انشاء و ایجاد میکند، تأثیر می‌پذیرد. مثلاً صدائی که با شرایط خاصی به پرده گوش میرسد همان صدا مسموع نفس نیست. بلکه آن نفس را آماده میکند تا صدائی مماثل صوت خارج در صقع خود ایجاد کند. که در انصورت آن صدای خارجی مسموع‌العرض و این صدای ایجاد شده در صقع نفس مسموع‌بالذات است. و چون مسموعات و مبصرات و ملموسات و... از طبیعت است و آن مظاهر نفس هم طبیعی است لذا بین اینها مناسبت وجود دارد. بنابراین چون نفس مجرد نمیشود نمیتواند با اجسام دیگر وضع و محاذاتی پیدا کند تا بگوئیم اجرام و اجسام فلکیه یا تحت‌القمریه برای نفس مثل اینه میشوند تا نفس صوری را در صقع خود ایجاد کند و از آنها متأثر گردد. رابطه نفس و عالم طبیعت رابطه علت و معلولیت نیست نفس مانند مجردات دیگر نیست، تا عالم طبیعی در طول آن واقع شده باشد. و رابطه آن با عالم طبیعت رابطه ذاتی علیت و معلولیت باشد. بلکه مجردی است در عرض اجسام عالم طبیعت پس با اجسام فلکیه و اجرام کره ارضیه علاقه و ارتباطی ندارد. خلاصه اینکه یا باید علاقه بین نفس و اجسام (اعم از اجسام فلکیه و یا اجسام تحت‌الارضیه) مانند علاقه‌ای باشد که نفس و بدن قبل از موت در عالم طبیعت داشت که البته چنین نیست و یا باید مثل علاقه اینه و نفس باشد. که اینهم نخواهد بود چون نفس تجرد پیدا کرده و نمیتواند وضع و محاذاتی داشته باشد. و یا باید علاقه علیت و معلولیت باشد که چون نفس در طول موجودات مثلاً مانند عقل دهم نیست بنابراین چنین ارتباطی هم وجود ندارد. سخن غزالی غزالی میگوید وجودات خارجی در این عالم مقدمه و وسیله حصول و ایجاد صور نفسانی است و پس از آنکه نفس، ملکات و اخلاق رذیله پیدا کرد و آن ملکات با ذات متحد شد دیگر نیازی به وجودات خارجی نیست. بنابراین در عالم آخرت «من باب خذالغایات و اترك المبادی» صور عینی وجود ندارد و در عین حال غایات حاصل است چون نفس در آنجا طبق ملکات و اخلاقی که کسب نموده صور ذهنیه

انشاء میکند. توضیح در توضیح سخن غزالی گفته می‌شود درست است که در عالم آخرت به انشاء نفس صوری ایجاد خواهد شد ولی آن صور مانند صورت ذهنیه این عالم نیست که صرفاً وجود ذهنی داشته باشد. بلکه وجود عینی خارجی نیز دارد. نفس در این عالم بدلیل اشتغالات او به امور طبیعی ضعیف است. و صوری را که ایجاد و انشاء میکند نیز در صف نعال وجود است ولی وقتیکه ترقی کرد و اشتغال به طبیعت را رها کرد قوی می‌شود و تنها متوجه افعال و انشانات خود می‌گردد. در آنصورت افعال و انشانات او نیز قوی‌الوجود میشوند و وجود عینی میباید بطوریکه بمراتب از موجودات عینی این طبیعت قوی‌ترند برای اینکه آنجا عالم مثال است و قوی‌تر از این عالم میباشد و هرچه وجود بالا-رود رو به شدت و قوت می‌رود چنانچه در اخبار هست که «انّ نارکم من نار جهنم غسلت بسبعین ماء ثمّ نزلت» تأیید و توضیح آخوند برای تأیید گفته خود سخنانی را از رئیس‌المکاشفین محی‌الدین عربی نقل میکند میگوید آنچه را که ما با برهان با آن رسیدیم ایشان با مکاشفه به آن دست یافته است. ابن عربی قائل به «دوری بودن» وجود است. و در مراتب وجود، عالم قبل از این عالم طبیعت را در سیر نزولی عالم «ذر» مینامند و مقابل عالم ذر را در سیر صعودی عالم «برزخ» دانسته است. از عالم ذر تعبیر به «غیب امکانی» کرده و از عالم برزخ به «غیب محالی» تعبیر نموده است. او میگوید انسان پس از مرگ عین آن صوری را که در دنیا بود درک میکند و هر انسانی در عالم برزخ مرهون آن چیزی است که کسب کرده و تا فرا رسیدن روز قیامت در صور اعمالش محبوس میباشد. فصل چهارم کیفیت نسبت نفس به بدن عامه مردم می‌پندارند که نفس تابع بدن است و با ضعف بدن ضعیف و با قوت و رشد آن رشد مییابد در حالیکه پس از پیدایش نفس، نفس صورت بدن میشود. و شیت شیئی به صورت آنست نه به ماده‌اش زیرا ماده از خود تحصل ندارد و محصل جنس، صورت است. فصل مقوم جنس است و جنس لامتحصل و مبهم است. چنانچه هیولاء اولی و ماده‌المواد هر چند که قوه بودن نیاز به صورت ندارد ولی شیئی متحصل نیست. البته مرا از ابهام در اجناس ابهام در مفاهیم نیست بلکه بمعنی «بشرط لا» بودن است. مثل حرکت، چون تا وقتیکه شیئی بین صرافه‌القوه و محوضه‌الفعل در حرکت است حد معینی ندارد. پس معنی ابهام در موجودات این است که حد تعینی به خود نگرفته باشند. همچنانکه هیولی حد متعینی بخود نگرفته و حتی به دیده عقل هم دیده نمیشود. صورت جسمیه نیز ذاتاً متحصل نیست بلکه ماده صور نوعیه شوند تا تحصل یابند. البته بشرط لائی صورت جسمیه اضیق از بشرط لائی هیولی است. چون صورت جسمیه مقید به قید «قابلیت ابعاد ثلاثه» است. و در حقیقت، آن را نمیتوان فصل معروف به معنی مقدم نامید. بلکه جنسی است فوق جنس دیگر. نفس به طرف تجرد و عالم برزخ ترقی میکند. و بمیزان ترقی و تکامل خود در اثر حرکت جوهریه از طبیعت اعراض میکند تا کاملاً جدا شود. نفس نباتی چون تجردی ندارد لذا اگر جسم از بین برود نفس نیز از بین میرود ولی اگر رشد کند و به مرتبه‌ای از تجرد برسد پس از هدم جسم بمیزان تجرد خود باقی میماند. پس بنا بتجرد نفس و حرکت جوهری و بر اساس اینکه نفس صورت بدن است و ماده و بدن هیچ اصلاتی ندارد. بدن تابع ذاتی نفس است. موت طبیعی و موت اخترامی مرحوم ملاصدرا میگوید دو نوع موت است یکی موت طبیعی که همان ترقی نفس و پیمودن راه تکامل با حرکت جوهری و رسیدن به حد کمال و تجرد و استقلال از طبیعت است و دیگر موت اخترامی و قهری و آن موتی است. که حوادث و عوامل درونی و بیرونی مانع از سیر طبیعی نفس میشود و در نتیجه ماده و بدن قبل از استقلال و تجرد نفس استعداد خود را از دست میدهد و قهراً زمان جدائی فرامیرسد. جان قصد رحیل کرد گفتم که مرو گفتا چکنم خانه فرو میاید؟ عدم امکان تناسخ در موت طبیعی و اخترامی تناسخ در موت طبیعی محال است زیرا بعد از آنکه نفس مستقل شد و ذاتاً از افق طبیعت گذشت محال است که بار دیگر به ماده ملحق شود چون لازمه‌اش آنست که نفس هم ذاتاً مستقل باشد و هم مستقل نباشد. چون بر مبنای حرکت جوهریه نفس هر ماده‌ای باید از تبدلات و ترفیات آن ماده بوجود آید. لذا در موت اخترامی هم باندازه‌ای که نفس تجرد یافته نمیتواند دوباره به ماده تعلق یابد بدین ترتیب تناسخ در موت اخترامی غیر ممکن است. فصل ۵ اقوال مختلف در مورد نفس بحث وحدت نفس در مباحث توحید و معاد از اهمیت زیادی برخوردار است. مرحوم ملاصدرا در مباحث گذشته برای اثبات وحدت نفس اقامه برهان نموده است. از جمله در

جلد ۸ اسفار بحثی را تحت عنوان «فی بیان ان النفس کل القوی» آورده است. در اینجا میگوید این یک مطلب و جدانی و ضروری است امام خمینی (س) میفرماید این بحث خیلی واضح است، و نیازی به اقامه برهان ندارد زیرا انسان بالضروره درک امور حسی و امور عقلی را به شخص واحد نسبت میدهد مثلاً آنگاه که میگوید «دیدم» و یا «شنیدم» و یا میگوید «فهمیدم» که اجتماع نقیضین محال است» مدرک همه این امور را یک چیز میدانند. ملاصدرا پس از آنکه وحدت نفس را یک امر وجدانی می‌شمارد به ذکر و بررسی اقوال مختلف میپردازد. استدلال قائلین به تعدد نفس گروهی منکر وحدت نفس هستند و برای اثبات مدعای خود گفته‌اند نباتات و حیوانات و انسانها از قوای تغذیه، نامیه، و مولده برخوردارند. علاوه بر اینها حیوانات و انسانها واجد قوه احساس و تحرک بالاراده هستند که چنین قوه‌ای در نباتات نیست. انسانها مزید بر آن قوی از قوه مفکره نیز برخوردارند پس چون نفس نباتیه بدون وجود نفس حساسه و نفس حساسه بدون وجود نفس ناطقه موجودند لذا میفهمیم که آنها با یکدیگر متغایرند. پس از اثبات تغایر و استغناء آنها از یکدیگر و با قبول اجتماع آنها در انسان روشن میشود که نفوس متغایر به بدن واحد تعلق گرفته است. پس اگر نفس انسان را بسیط بدانیم و بگوئیم کل قواعین آنست لازم میاید که امر بسیط تجزیه پذیرد که چنین امری محال است چون بسیط متجزی نمیشود. بنابراین هر چند که ما بالوجدان اینها را بیک چیز نسبت میدهیم ولی چون خلاف برهان است آنرا نمیپذیریم چون اولیات بر وجدانیات و تجربیات و غیره تقدم دارند. پاسخ آخوند آخوند میگوید قوه نامیه در نبات و حیوان و انسان از یک نوع نیست. امام خمینی (س) میفرماید اگر منظور غیر از آنچه میگوید باشد که ما در مباحث گذشته گفتیم درست نیست. در مباحث قبلی گفته شد که باید جنس و فصل از نظام وجود اخذ شوند. و معقولات ثانیه از معقولات اولیه مأخوذ باشد. لذا چنانچه اهل منطق گفته‌اند جنس از خود تحصیل و استقلالی ندارد بلکه تعیین آن به فصل است و اصلاً معنی جنسی محقق نمیشود مگر اینکه تحصیل استقلالی نداشته باشد و تا وقتی که بنحو لاشرطی در باب مفاهیم باشد جنس است. و گرنه معنی جنسی ندارد بنابراین «نامیه» در نباتات معنی جنسی ندارد. چون تعیین پیدا کرده و در این مرحله وقوف نموده و نفس نموی غیر این صورت، صورت دیگری را نمیپذیرد و گفته شد که جنس از آن حرکتی که بین محوضه‌الفعال و صرافه‌القوه باشد، انتزاع میگردد. نباتات در نفس خود و در یک مرتبه حرکت دارند اگر گفته شود که نباتات هم در حرکتند و وقوف نمیابند پاسخ میدهیم این حرکت از مرتبه‌ای به مراتب دیگر وجود نیست. مثل حرکت بیاض از اول درجه بیاض به آخر درجه بیاض. این امر باعث نمیشود که اول مرتبه بیاض را نسبت به آخر مرتبه آن جنس قرار بدهیم. بلکه یک حقیقت است که در نفس خود حرکت دارد. اگر گفته شود پس اگر نامیه آخرین صورت نباتات باشد، لازم میاید که همه نباتات یک نوع باشند. چون نامیه در آنها بمعنی جنسی نیست بلکه تعیین پیدا کرده است. پاسخ این است که اشکالی ندارد که آنها اصناف یک نوع واحد باشند. ولی نامیه در حیوان و انسان جنس است چون وقوف ندارد و بین محوضه‌الفعال و صرافه‌القوه در حرکت است. وقتی بیک درجه‌ای از مراتب وجود رسید و فعلیت یافت در آنصورت متفصل به یک فصلی خواهد بود. و با آن تعیین و تحصیل میاید در چنین حالتی آن فعلیت را فصل، و آن قوه‌ای را که به تحصیل آن متحصّل است جنس گفته میشود. با این بیان نمیتوان گفت آن قوه نامیه‌ای که در انسان و حیوان و نبات است انواع مختلف‌اند. و مندرج تحت یک جنس هستند. چون نامیه در نبات نوع است ولی در انسان و حیوان معنی جنسی دارد. پس علاوه بر اینکه در نوع مختلف‌اند تحت یک جنس هم قرار ندارند. توضیح یک مطلب همان مباحثی که در مورد رابطه بین انسان و حیوان و بین نباتات ذکر شد، بین انسان و بین حیوان نیز جاری است. حیوانات نیز یک نوع واحدند ولی اصناف مختلف دارند پس همانگونه که جسم نامی جنس مشترک میان نباتات و حیوانات و انسان نیست حیوان هم برای انسان و حیوانات جنس نیست و اگر بآن جنس گفته‌اند یا تسامح کرده‌اند و یا کاملاً نظام عالم را مطالعه نکرده‌اند. چون وجود بشرط لا بمعنی جنسی نیست، بلکه متعین شده و از متعین نمیتوان جنس انتزاع کرد. ابهام جنس در تصور ذهنی جنس حتی در تصور ذهنی هم در غایت ابهام است و در تعیین خود محتاج فصل است مثلاً مفهوم حیوان در ذهن نیز متفصل به فصل است و آن عبارت از وجود ذهنی است که قوام آن باین است. گاهی

ممکن است انسان از وجود ذهنی یک مفهومی غفلت کند. و تنها نظر خود را بمفهوم ذهنی معطوف نماید. این بدان معنی نیست که وجود ذهنی ندارد چون تصور هر مفهومی عین تحقق وجود آنست با این بیان شاید اختلاف قائلین به اصالت وجود و اصالت ماهیت معنوی نیست. اختلافات کسانیکه قائل به مجعولیت وجودند و آنهایکه بمجعولیت ماهیت قائلند برطرف شود. و آنها اختلاف معنوی نداشته باشند. باین صورت که یکی هنگام لحاظ چیزی به اصل‌الماهیه توجه دارد، گرچه وجود در عین تصور و نگاه بر آن ماهیت حاصل خواهد بود و اصلاً لحاظش عین وجود و تحقق آنست منتها از آن جهت که نظر به دیدن ماهیت داشته از وجود آن غفلت کرده و گفته ماهیت مجعول است. اینها معتقدند که جعل مبدء اعلى هم مانند تصورات ما هست. با این تفاوت که تصور و لحاظ مبدء اعلاء عین تحقق و وجود خارجی شیئی است. ولی عده‌ای دیگر چون می‌بینند وقتیکه ما می‌خواهیم اشیاء را تصور کنیم، گرچه اصل نظر به اشیاء بدون توجه به وجودشان است، ولی در باطن ذات وجود موجودات ذهنی ترشح و ظهور می‌یابد. همینطور آنچه از مبدء اعلى و غیب به ظهور میرسد وجود موجودات است. همانگونه که در متصورات ما ماهیت مستتیر به نور وجود بوده در موجودات عالم هم همین مطلب صدق میکند. پس در واقع هر دو گروه قبول دارند که آنچه از باطن ذات بروز و ظهور می‌یابد وجود است. در ماده‌المواد جنس غالب است ولی در عقل اول فصل در عالم طبیعت هیچ چیزی لاشیئی‌تر از ماده‌المواد وجود ندارد. این ماده‌المواد جوهر است و بطوری مبهم و غیر متعین و ضعیف‌الوجود است که از این روی جنسی است مضمن فیه‌الفصل. عقل اول هم جوهر است ولیکن تمام قوه کمالیه آن بفعلیت رسیده و دیگر آنجا حکم فصل است و حکم فصل، غالب است لذا فصل مضمن فیه‌الجنس. ماده‌المواد جنس و فصل آن همان قوه بودن است و فصل مغلوب است و جنس غالب و حکم جنس اظهر است. لذا جنسی است کانه در جنسیت خالص است چنانچه در عقل اول، فصل غالب است و جنس مغلوب. ترقی ماده از جنس‌الاجناس تا فصل‌الفصول اولین درجه ترقی ماده‌المواد اینست که متصور به صورت جسمیه شوند. اگر پس از متجسم شدن بصورت جسمیه وقوف پیدا نکند و متصور بصورت عنصریه شود و از آن نیز به ترتیب متصور بصورت معدنیه، نباتیه، حیوانیه و سپس انسانیه شود، که بالاترین درجه ترقی در عالم طبیعت است، در این سیر ترقی ماده میتوان جنس اخذ کرد. ولی اگر در هر مرتبه‌ای ماده‌المواد وقوف پیدا کند آن صورت اخیر معنی جنسی ندارد پس اگر بخواهیم جنس و فصل را از حرکت موجودات و خارج انتزاع کنیم، بدین ترتیب است که عالم طبیعت از ماده‌المواد که جنس‌الاجناس است و از آن تعبیر به جوهر میشود شروع میگردد و در صورت انسان که فصل‌الفصول گفته میشود ختم میگردد. نظر فلاسفه و منطقیین در مورد جنس پس از بیان فوق امام خمینی (س) میفرماید حق اینست که بآن نحوی که ما مطلب را در باب جنس و اجناس گفتیم قابل قبول نیست و آن مخالف اجماع و نصّ تمام حکما است و گفتن سخنی بر خلاف سخنان حکماء و فلاسفه و اهل منطق شگفت آور است. بهمین سبب طبق نظر آنها میگوئیم حیوانات تحت یک نوع نیستند. بعنوان مثال حیوان و انسان و یا حیوان و نبات جنس مشترک دارند. همانگونه که هیولای اولی نسبت بصورت جسمیه جنس محسوب میگردد و هیچگاه بدون صورت جسمیه نبوده است و صورت جسمیه نیز عاری از صورت عنصریه نبوده اصل‌الاحساسی و اصل‌الحیوانیه نیز بدون صورت نوعیه نمیتواند وجود داشته باشد. بعنوان مثال اصل‌الاحساسی که در بقر است در انسان هم هست ولی در انسان بطرف فعلیتی غیر از فعلیت بقر حرکت میکند، پس اصل احساس و تحرک بالاتراده که اصل حیوانیت است در تمام افراد انسان در آن اول مرتبه‌ای که احساس بوجود می‌آید با آن اول مرتبه از احساس که در جنین بقر بوجود می‌آید فرقی ندارد. تنها اختلافشان در اینست که هر کدام قوه رسیدن به فعلیت خاصی را دارند و در چنین حالتی چون هیچکدام فعلیت ندارند و حقیقتاً انسان و بقر نیستند ولی اصل احساس را دارند هر دو حیوانند. پس در اصل حس و احساس که منشاء انتزاع حیوانیت است با هم شریکند در نتیجه اصل‌الاحساسی میتواند بمعنی جنسی باشد. و در مورد اجناس هم چیزی بیش از این مورد نیاز نیست. ادله قائلین به وحدت نفس یکی از استدلالات معتقدین به وحدت نفس این است که میگویند ما بالوجدان می‌یابیم که بین قوای خود معاونه و معاوقه وجود دارد. مثلاً چشم چیزی را می‌بیند و دل هوس آنرا میکند و یا از آن ابراز تنفر میکند و

یا با اشتغال یافتن به کاری از چیزهای دیگر غفلت حاصل می‌شود. اگر یک جامعی بین قوا نبود، معاونه و معاوقه حاصل نمیشد. همچنین این جامع جسم یا جسمانی نیست چون تجرد برزخی بعضی از قوا به ثبوت رسیده است. پس باید موجودی مجرد باشد و آنهم چیزی جز نفس نیست. بین نفس و قوا رابطه علی و معلولی نیست آخوند میگوید هر چند دلیلی که تقریر شده فی حد نفسه دلیل محکم و استواری است ولی بطور کامل مطلب را روشن نکرده است. برای اینکه اگر مرادشان این باشد که چون علت هم جامع کمالات معالیل است لذا نفس هم جامع کمالات معالیل خود است. آخوند میگوید نفس علت قوا نیست زیرا در آنصورت باید به علل و معالیل متعدد قائل شد بجهت اینکه هر چند که علت و معلول کمال ارتباط را دارند ولی دو هویت دو شخصیت جداگانه دارند. بنابراین اگر چنین رابطه‌ای بین نفس و قوا باشد، معاونه و معاوقه لازم نمیاید. همچنانکه عقل فعال علت تمام موجودات این عالم است ولی با این وصف هیچگونه معاونه و معاوقه‌ای بین معلولها وجود ندارد. تنها نفس مدرک است ممکن است منظور این باشد که درک نفس از طریق قوا و آلات آن صورت میگیرد و چون نفس یک نحوه ارتباطی با آنها دارد لذا آنچه را که آنها بنحو جزئی درک میکنند این بنحو کلیت درک میکنند. و سپس این کلیات با توجه به نفس به نحو جزئی در قوای دیگر نقش می‌بندد و بدین ترتیب بین قوا معاونه و یا معاوقه حاصل می‌گردد. آخوند میگوید انسان بالوجدان میفهمد که دو نوع درک نیست بلکه یک مدرک و یک درک است. نفس، وجودی ذومراتب دارد نفس ذومراتب است و با حرکت جوهری از نقص به طرف کمال سیر میکنند. و هر چه بسمت کمال میرود بافق تجرد نزدیکتر و شدت وجودی‌اش افزونتر میشود. هر مرتبه مافوق نفس بنحو اکمل واجد کمالات مادون است. نفس مجرد بنحوالجمع و بنحوالوحدت واجد کثرات عالم طبیعت، و دارای شئون کمالیه است. در عین حالیه که شأن عاقلیت دارد شأن تخیل و شأن با صریه و سامعیه هم دارد نه اینکه بمرتبه عاقله سامع و یا باصر باشد. بلکه بمرتبه شهادت سامع و یا باصر است. و بمرتبه برزخیت متخیل است. پس نفس موجودی است که هم مرتبه شهادت و طبیعت و هم مرتبه تجرد دارد. چون مرتبه شهادت مرتبه نقصان است قوا بنحو کثرت موجودند و محل‌هایشان غیر هم است. ولی قوا در مرتبه برزخیت بنحو وحدت برزخی جمعند و نفس در این مرتبه از وجود شدیدتر و کاملتری برخوردار است و واجد کمالات مرتبه شهادت است. و در مرتبه عاقله که وجودش کاملتر از مراتب شهادت و برزخ است همه قوای شهادت و برزخ بنحو الوحدت الجمعیه موجودند. در آن مرتبه سمع واجد بصر و بصر واجد سمع است. و تخیل واجد بصر و بصر واجد تخیل، و قوه عاقله واجد همه است. عاقله سمع است و سمع در آن مرتبه عاقله است. ولی در عاقله آن سمعی نیست که بنحو ناقص در مرتبه شهادت بود، بلکه همه شهادت بدون کثرات و نقصان وجود دارد. پس چون نفس با حرکت جوهری این مراحل را طی میکند، و وحدت شخصیه دارد و هر مرتبه‌ای واجد کمالات مرتبه مادون است لذا از آن جهت که مرتبه شهادت دارد میتوان گفت دانی است و از آن جهت که مرتبه غیبت دارد میتوان گفت عالی است پس «اعلا فی دنوه و دنی فی علوه» انسان عصاره موجودات عالم وجود انسان عصاره و نقشه کوچک تمام عالم و تمام موجودات است اگر کسی این عالم شهادت و غیب نفس و وحدت آنرا فهمید در آنصورت هم میتواند توحید حق را هم بفهمد «من عرف نفسه فقد عرف ربه» هر کس خودش را بشناسد پروردگارش را نیز میشناسد. حضرت حق وجود ذومراتب ندارد و نسبت او به مخلوقات نسبت علت به معلول است. کمال و نقصان موجودات ناشی از قرب و بعد آنها به حضرت حق است. و بالاخره توحید نفس ایه توحید ذاتی حق است و نفس ایه توحید افعالی حق میباشد. پاسخ یک اشکال یک اشکال در مورد مرتبه عقل شده و گفته شده اگر این حقایق در مرتبه عقل است پس چه داعی برای اثبات این قوا میباشد؟ پاسخ این است این تنها یک داعی نیست بلکه حقیقت امر چنین است. همچنانکه ارسطو گفته که هر کس در عالم عقل دست و پا چشم و گوش و سر درک نکند عالم عقل را درک نکرده است. ولی با این اعضاء در مرتبه عقل غیریت با هم ندارد بلکه کلها فی الکل است. و آنچه مقوم هر عضوی به آن است در آن مرتبه بنحو وحدت تحقق دارد. مثل عالم خواب چه بسا انسان تکلم میکند و میشنود و یا می‌بیند و حقیقتاً هم تکلم می‌کند و میشنود ولی نیاز به این ابزار طبیعی تکلم و شنیدن نیست چون عالم خواب عالم برزخ است همینطور در

مرتبۀ عقلانی دیدن و شنیدن حقیقی هست ولی بالاتر از مرتبۀ خیال است. در مرتبۀ عقل سمع از بصر و لمس از سمع جدا نیست. فصل ۶ اشکالات دیگر به بیان آخوند در مورد نفس ایرادات دیگری به بیان آخوند پیرامون نفس شده است از آن جمله گفته شده لازم می‌آید که نفس هم مادی باشد و هم مجرد و شیء واحد مجرد و مادی باشد و مجرد در ماده تصرف کند. علاوه بر آن چون موجود مجرد حالت منتظره و قوه ندارد باید همه کمالات را بصورت بالفعل داشته باشد و به آنچه در قوه خیالیه و حافظه‌اش هست بنحو تفصیل مستشعر باشد و حال آنکه اینگونه نیست. پاسخ صاحب مطارحات صاحب مطارحات در پاسخ به اشکال اول گفته اولاً قوای باطنی و خیالی مورد بحث است که قدما به مادی بودن آن قائل هستند. ثانیاً چه اشکالی دارد که مجرد در مادی و مادیات تصرف کند؟ مگر حکماء قائل نیستند که همه این عالم مادی تحت تصرف عقل فعال است؟ ثالثاً قوا چیزی جز مستعد کننده نفس برای ایجاد صور نیستند. پاسخ آخوند آخوند در پاسخ می‌گوید اولاً قدما هم قائل به مجرد بودن قوه خیال هستند. ثانیاً عقل فعال تصرف فاعلی دارد و بر خلاف نفس که از قوای خود منفعل می‌شود آن از عالم طبیعت منفعل نمی‌شود اگر منظور از قسمت سوم این است که قوای طبیعه مستقلاً نمی‌توانند کاری کنند درست است ولی اگر مراد این باشد که در اعمال و افعال نفس مؤثر نیستند غیر قابل قبول است. فصل ۷ مراتب وجود از نظر فلاسفه و عرفا عالم سه مرتبه دارد. بنابر هر قولی از اقوال فلاسفه و عرفا مرتبۀ مافوق بنحو اعلی و اجد کمالات مرتبه مادون است و مرتبه مادون بنحو اضعف و انقص واجد کمالات مرتبه اعلی است. هر کدام برای تفهیم مقصود خود از تعبیری استفاده کرده‌اند. مشائیان به عالم عقول و عالم افلاک و نفوس فلکی و عالم طبیعت معتقدند و گفته‌اند عالم طبیعت مرتبه ناقص عالم اعلی و عالم اعلی مرتبه کامل عالم طبیعت است. برخی در تعریف علت و معلول هم گفته‌اند علت حد تام معلول و معلول حد ناقص علت است. اشراقیون به عقول متکافئه و عالم مثل معلقه که بین عالم عقول و عالم طبیعت است قائل شده‌اند و می‌گویند عالم طبیعت مثل عالم مثال است و عالم مثال مثل عالم عقل است پس عالم طبیعت مثل عالم عقل می‌باشد. از نظر عرفا حق بنحو اکمل واجد کمالات خلق و بنحو ظهور و مظهر واجد کمالات حق است گفته‌اند «الحق خلق و الخلق حق و الحق حق و الخلق خلق». سخن ارسطو درباره وجود انسان ارسطو در کتاب اثولوجیا در مورد انسان می‌گوید «فیه کلماتان کلمه انسان العقلی و کلمه انسان النفسی» او در حقیقت مرادش این بوده که انسان فهرست تمام عالم است و تأکید می‌کند که انسان روحانی تمام اعضاء این انسان طبیعی را دارد ولی نه به این نحو بلکه هر آنچه را که حقیقت آن عضو به آن مقوم است او نیز دارد. همچنین می‌گوید انسان عقلی از همه حواس برخوردار است و موجودات خارجی جزئیۀ را بنحو جزئیۀ درک می‌کند. پس از نظر ارسطو انسان طبیعی ظل عالم نفس است و عالم نفس هم عالم متوسط و ظلّ عالم عقل است بنابراین انسان طبیعی ظلّ عالم عقل است. استشهاد آخوند به نظر ارسطو آخوند به سخن ارسطو استشهاد می‌کند که می‌گوید هر انسان طبیعی در واقع سه انسان است انسان طبیعی - انسان مثالی و انسان عقلی. بطوریکه کمال مرتبه مافوق بنحو اضعف در مرتبه مادون و کمال مرتبه مادون بنحو اعلی در مرتبه مافوق است. ارسطو با این بیان می‌خواهد بگوید چون این انسان طبیعی معلول عالم نفس و عالم عقل است پس بنحو اضعف و انقص واجد کمالات آنها می‌باشد. چون معلول کمال خود را از علت خویش می‌گیرد لذا علت باید بنحو اعلی و اتم واجد کمالات معلول خود باشد بنابراین عالم عقل هم که علت عوالم مادون است همه حیثیات کمالیه سمع و بصر و شم و درک و غیره را دارد ولی نه به نحو کثرت که لازمه نقصان وجود و ضعف مرتبه عالم طبیعت است. بنابراین هر کمالی که در عالم ادنی وجود دارد در عالم اعلی نیز هست. نظیر این برهان را در مورد نفس می‌آوریم با این تفاوت که بین مراتب نفس رابطه علیت و معلولیت وجود ندارد. نفس موجودی است که در اثر حرکت جوهری تدریجاً از مرتبه پائین به مراتب اعلی حرکت می‌کند و از نقص رو به کمال می‌رود بطوریکه مرتبه اعلی بنحو اکمل تمام حیثیات کمالیه مرتبه مادون را دارد. و گرنه کامل شدن بی‌معناست. پس مرتبه غیب در قوس صعودی واجد همه حیثیات کمالیه مرتبه شهادت است. چون بین مراتب نفس رابطه علیت و معلولیت وجود ندارد لذا لزومی ندارد که مراتب پائین نفس بنحو اضعف و انقص واجد کمالات مافوق باشد بر خلاف رابطه علی

معلولی که چنین شرطی لازم است. آخوند با این برهان ثابت می‌کند که تمام حقایق کمالیه عالم شهادت در عالم غیب بنحو اکمل و اتم هست. ایشان چون قائل است که همه انسانها هنگام خواب و یا در حالت اغماء می‌توانند به عالم برزخ برسند لذا با احاله به وجدان نیز ثابت کرده که تمام حقایق کمالیه عالم شهادت در عالم غیب برزخی است. می‌گوید علی‌رغم اینکه قوای جسمانی انسان به هنگام خواب و اغماء تعطیل می‌شوند ولی همان حقایقی را که حقیقه‌البصر و سمع و لمس و شم و... باشد در ذات خود می‌یابد. نفس در مرحله روحانی عقلانی بسیط است و بسط لحقیقه جامع کمالات است لذا واجد کل کمالات است. البته نه اینکه واجد کل کمالات وجودی نظام عالم باشد. چون کل عالم در اثر حرکت جوهری یک موجود روحانی عقلانی نشده است بلکه به مرتبه کامل همان وجود جزئی رسیده است. اگر قائل باشیم که در تمام جوهره عالم یک حرکت جوهریه شخصیست و از این حرکت یک مرتبه عقلانی حاصل می‌شود در آن صورت آن مرتبه دارای تمام کمالات وجودی همه موجودات عالم طبیعت است. فصل ۸ بر اساس قاعده «امکان اشرف» باید بین مراتب وجود در قوس نزولی و صعودی سنخیت باشد حکماء بر اساس قاعده «امکان اشرف» ثابت نموده‌اند که در سلسله نزولی باید یک موجود مجرد عقلانی بسیط از مبداء اعلی صادر شود و سپس تا اندازه‌ای که امکان دارد موجودات مجرد دیگر صدور یابند. و به دلیل عدم تناسب عالم طبیعت با عقول مجرد عالم برزخ و مثل معلقه که واسطه فیض این عالم طبیعت است به اثبات رسیده است. نفوس فلکیه نیز بر اساس همین قاعده اثبات شده است. در قوس صعودی هم بدلیل استحاله طفره لذا ترتیب لازم است. بر این اساس در سلسله نزولی و در قوس صعودی باید بین مراتب تناسب باشد هر چه نازلتر در قوس نزولی است اقل فعلاً و اکثر انفعالاً. میشود تا اینکه نزول وجود به مرتبه هیولی برسد که انفعال محض است و در قوس صعودی هر چه بالا رود اکثر فعلاً و اقل انفعالاً می‌باشد تا به مرتبه عقل برسد که فعل محض است. عالم برزخ باید بین عالم طبیعت و عالم عقل باشد که آخرین مرتبه عالم عقل با اولین مرتبه عالم برزخ قریب‌الافق و مناسب باشد و آخرین مرتبه برزخ با اعلی مرتبه طبیعت هم سنخ و مناسب باشد. در قوس صعودی نیز یک وجود متدرج‌الوجود این مراحل را با حرکت جوهریه که یک حرکت کمالیه است طی می‌کند. به همین ترتیب که نطفه انسانی که با حرکت جوهری به عقل مجرد رسیده است آن یک حقیقت ذومراتب است که هر مرتبه‌ای با هم سنخیت داشته است لذا براساس قاعده امکان اشرف اگر چنین نفسی بخواهد در این جسمی که اکثف کثیف است تصرف کند باید متوسطاتی که همان عالم برزخ است در میان آنها وجود داشته باشد بنابراین لازم است که ادنی مرتبه عقلانیت با اعلی مرتبه عالم برزخی که خیال است و همینطور مراتب پائینتر باشد تا فیض از مقام عقلانیت به این قشر بدنی برسد. بخش دوم فصل ۱ اختلاف انسانها در آفرینش و خلق و خوی انسانها در خلق و خلق اختلاف دارند. صلابت و لطافت مواد غذایی اصلا ب رجال و روحيات آنها مادران دوستان محیط تربیت و... از اسباب این اختلاف است. کمال انسانی در گرو حکمت و حریت است. برخی چنان وجود صاف و زلالی می‌یابند و مستعد فیوضات غیبیه می‌شوند که در دریافت فیوضات مانند زیتون «یکاد زیتها یضی و لو لم تمسسه النار» با اندک اشاره‌ای آنرا می‌گیرند. کمال انسانی با دو اصل حکمت و حریت تحقق می‌یابد حکمت علم به ماهیت و مفاهیم و حدود نیست بلکه علم به نظام وجود و مطالعه وجود نظام موجودات عالم است. و حریت رهایی از شهوت و نقص است. انسان ذاتاً عشق به کمال دارد و کمال مطلق خدا است پس انسانها فطرتاً خداخواه و موحدند ولی گاهی کمال را اشتباه می‌گیرند. اگر انسان صفای ذاتی را فراهم آورد حیرت و حکمت هم حاصل میشود. و صفای ذاتی قرار گرفتن در درجه اعتدال است. عقل عملی و عقل نظری غایت عقل عملی و عقل نظری یکی است و در هر دو عمل لازم است ایمان غیر از علم است ایمان تنزل علم عقلانی به مرتبه قلب است و قلب آن مرتبه مجرد خیالی است و این مرتبه لوح نفس است. پس ایمان متنقش شدن معقول عقلانی در لوح نفس است. قلب دو جهت دارد قلب انسانهای معمولی مانند آئینه است که یک جهت دارد اگر بطرف عالم طبیعت و شهادت گرفته شود تنها عالم طبیعت را مشاهده میکند و اگر از عالم طبیعت رو برگردد عالم غیب را می‌بیند. توجه و علاقه به عالم طبیعت موجب محرومیت از عالم غیب می‌شود لذا با قطع علائق طبیعی می‌توان دریچه قلب را به عالم غیب گشود. درک ما

از عالم غیب و ماوراء طبیعت درک شهودی و حضوری نیست. بلکه درک علمی و مفهومی است. نبوت مقامی جعلی و اعتباری نیست. انبیاء (ص) چون از نفس قوی الوجود برخوردارند هم کشف حقایق و هم بسط حقایق را داشتند و پیامبر اسلام (ص) از کشف و بسط و اتم برخوردار بود به همین دلیل مقام نبوت یک مقام جعلی و اعتباری نیست بلکه حقیقت نبوت کشف الحقایق و بسط الحقایق یعنی حفظ وحدت و کثرت است و هر کس توانست چنین کاری کند او نبی است. غایت عقل عملی و عقل نظری فناء فی الله است. قلبی که تمام عالم حقایق عالم غیب را که مرتبه ملائکه مقربین و بالاتر از آن که مرتبه اسماء و صفات و بالاترین مرتبه وجودی یعنی ذات الهی باشد و همچنین پائین تر از ملائکه الله که ملائکه متوسطین و پائین تر از آنها که جن و شیاطین باشد همه را درک کند چنین قلبی به غایت عقل نظری یعنی به مقام «فنا» رسیده است. چنانکه گفته‌اند عقل نظری چهار مرتبه دارد که پائین ترین آن عقل مستفاد است و غایت عقل مستفاد فناء فی الله است. آخرت مرتبه عقل عملی هم فناء فی الهی است پس غایت هر دو یکی است. ناگفته نماند که کمال انسانی به عقل عملی است نه به عقل نظری. چه بسا شخصی علم و برهان به امری داشته باشد ولی در مرتبه کفر و شرک باشد. مثل شیطان که او با وجودی که به خدا و روز آخرت علم داشت ولی کافر است. اصول چهارگانه اخلاق برخی از علمای اخلاق اصول اخلاق را شهوت - غضب - قوه علم و قوه عدل شمرده‌اند. و گفته‌اند هر یک از این قوا یک طرف افراط و یک طرف تفریط و یک نقطه مرکزی دارند و هر کدام بطور علی‌الاطلاق اقتضای «مایلایم» خود را دارند که انسان باید آنها را تعدیل کند. نقطه افراط قوه علمیه این است که انسان دنبال هر علمی برود و تفریطش عدم علم آموزی است و حد اعتدال علم حکمت است که هم برای دنیا مفید است و هم برای آخرت. حد اعتدال قوه غضب شجاعت است که تحت قوه عقل قرار دارد و افراط آن تهور و تفریطش جن است که تهور موجب هاری و جن موجب خواری می‌گردد. حد اعتدال قوه شهوت عفت و تفریط خمود و افراط آن حرص و وقاحت و حسد است. قوه عدل را برخی از علمای اخلاق یک قوه مستقل نمیدانند بلکه آن را معدل سه قوه دیگر محسوب کرده‌اند. فصل ۲ مراتب وجود انسان بر حسب قوا قوای انسانی به ترتیب حاصل می‌شوند. ابتدا قوه شهوت و سپس غضب و واهمه و عاقله بوجود می‌آیند. چون قوه عاقله بعد از قوای دیگر حاصل می‌شود لذا به دشواری می‌تواند بر آنها غلبه یابد و آنها را تحت فرمان خود درآورد به همین دلیل خداوند انبیاء و اولیاء الله و علماء بالله را برای اعتضاد این قوه فرستاده تا آن قوا تحت فرمان عقل و بلکه عقل‌الکلی و دستور و میزان شرعی درآید. فصل ۳ ماهیت از آن جهت که ماهیت است نه جزیی است و نه کلی نه موجود است و نه معدوم به همین دلیل هم بر جزیی صدق می‌کند و هم بر کلی هم بر موجود و هم بر معدوم. عقل با ملاحظه افراد یک نوع و یا مراتب یک وجود سیال و با مقایسه آنها با هم یک معنای مشترک را انتزاع می‌کند. ماهیت از وجود متنزل از مقام صرافت انتزاع می‌شود. پس ماهیت از مطلق الوجود انتزاع نمی‌شود بلکه از وجود متنزل از مقام صرافت انتزاع می‌شود. ماهیت آن حدّ تنزل است. چون هر موجودی یک تشخیص دارد لذا ماهیت آن هم یک تشخیص دارد پس ماهیت هر وجودی منصب با صبغه همان وجود است. اگر یک وجود سیالی از عالم طبیعت به عالم برزخ و از آن به عالم عقل ترقی کند چون وجودش همان وجود مرتبه قبل است لذا ماهیت آن نیز عیناً همان ماهیت است. ردّ سخن شیخ‌الرئیس با این بیان روشن میشود که نظر شیخ‌الرئیس که ماهیت انسانی را حاصل اجتماع وجودات منحاز می‌داند درست نیست. چون انسان از ابتدا تا انتها یک وجود سیال است بنابراین ماهیت او نیز یک ماهیت است. در غیر اینصورت حمل صحیح نبود و اتحاد صورت نمی‌پذیرفت. پس اگر عقل و خیال و وهم و حسّ ترکیب انضمامی داشته باشند حمل حقیقی صورت نمی‌گیرد. این نتیجه باطل حاصل مبنای ابن‌سینا و دیگران است که قائل به حرکت جوهری نبودند و از طرفی هم نمی‌توانستند منکر حرکت اعراض شوند لذا وجود اعراض را منحاز از جوهره شی دانسته‌اند و برای انسان قائل به وجودات و تشخیصات متعدد شده‌اند. براساس نظر آنها باید عقل انسان وجودی باشد داخل در مقوله جوهر و عرض و طولش داخل در مقوله کم و عقلش داخل در مقوله کیف و انسان مجموعه‌ای از این وجودات منحاز باشد که تنها به اعتبار ما قائم است. انسان یک وجود ذومراتب است و دارای عقل و وهم و حس و سایر قوا است و هیچ قوه و

حیثیتی عین قوه و حیثیت دیگری نیست چون این مراتب حقیقت دارند و هر مرتبه‌ای اثر خاصی دارد که مرتبه دیگر ندارد لذا این کثرات حقیقت دارند ولی نه بگونه‌ای که وجودی منحاز از جوهر خود داشته باشند. حرکت در اعراض عین حرکت در جوهر است چون بیش از جوهر وجودی نیست و اعراض، از مراتب همان وجود است. پس چون اعراض از مراتب و تجلیات جوهر است لذا حرکت در آنها حاکی از حرکت در جوهر است. لازم به تذکر است که کثرات مراتبی با وحدت تشخیصی منافات ندارد چون این وحدت و کثرت از یک وجود ذومراتب انتزاع می‌شود همچنانکه از یک وجود، مفهوم جنس و فصل انتزاع می‌شود. آخوند می‌گوید برخی گمان کرده‌اند که وجود انسان بصورت لایه لایه و لفافه‌ای است که با حذف برخی از خصوصیات و لایه‌ها از وجود طبیعی به وجود برزخی و خیالی میرسد و با حذف برخی دیگر وجود عقلانی پیدا می‌کند. آخوند این سخن را رد می‌کند و می‌گوید هر یک از مراتب مافوق بنحو اتم و اکمل واجد کمالات و قوای مرتبه مادون است. در حال حاضر انسانها از دو نشئه عالم طبیعت و عالم برزخ برخوردارند و آنان که به مرتبه عقلانی میرسند هم اکنون رسیده‌اند اگر ما همین حال صفحه قلب را از طبیعت برگردانیم برزخیان را مشاهده می‌کنیم. موت، استقلال نفس از عالم طبیعت است موت استقلال و رها شدن نفس از طبیعت است. طبیعت ظرفی نیست که وجود ما را در آن گذاشته باشند، بلکه مرتبه وجودی ما خودش طبیعت است. هر چه وجود انسان به افق مجرد نزدیک شود جامعیت آن نیز زیادتر می‌شود. جزئیت مختص عالم شهادت و عالم برزخ و تخیل است و کلیت به عالم عقل اختصاص دارد و چون ماهیت تابع وجود است بنابراین ماهیت موجود در عالم شهادت و برزخ جزئی، و در عالم عقل کلی است. عقل اول یک هویت بسیط است عقل اول یک هویت واحد بسیط است و بدون اینکه تکثری در آن باشد همه کمالات در آن جمع است، و تنها عقلاً میتوان آنرا به وجود و ماهیت تجرید و تحلیل کرد. ماهیت در آن مرتبه جز بوجود خود موجود نیست، ولی در مرتبه شهادت و طبیعت و در مرتبه برزخ تنها با اصل وجود خود موجود نیست بلکه زائد بر اصل وجود با حیثیات دیگری موجود است هر چند که آن حیثیات با وجود اصل الماهیه مغایر نباشد و از مراتب آن باشد. پس انسان بما انه انسان در نشئه نازله دنیا و در خیال منفصله که عالم برزخ باشد موجود نمی‌باشد. هر چند که وجود انسان در عالم طبیعت یک تشخیص واحد است ولی حیثیات و مراتب متعددی دارد که با یک حیثیتی علم است و با یک حیثیت دگری قدرت و با حیثیت دیگری خیال و واهمه و... است. پس تکثر جهات و مراتب دارد و محل ظهور هر کدام غیر محل دیگر است و نفس با یک حیثیتی متمکم است و با حیثیت دیگری متکیف، و با حیثیت دیگر جوهر است. وجود عقلانی با اینکه همه کمالات را دارا است ولی یک هویت است و همه مفاهیم کمالیه از آن هویت واحده انتزاع می‌شوند و از چنین موجودی تنها یک وجود و یک ماهیت میتوان تجرید کرد. همانگونه که موجودات خارجی سه مرتبه طبیعی، برزخی و عقلانی دارند همین مراتب در باطن نفس نیز می‌باشد و نفس در سه مرتبه می‌تواند صور ایجاد کند. (۵) در پایان لازم است توضیحی مختصر پیرامون اصل تقریر داده شود. این تقریریه حاصل سلسله دروسی از شرح کتاب اسفار اربعه صدرالدین شیرازی توسط حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه رهبر فقید انقلاب اسلامی ایران بقلم یکی از شاگردان ایشان می‌باشد. که با پیشنهاد موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) و موافقت اعضاء محترم گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران به عنوان رساله کارشناسی ارشد اینجانب برگزیده شد. اصل نوشتار، بدون ذکر مآخذ و منابع و بدون فصل بندی و عنوان گذاری بوده است، و نظم و ترتیب فعلی را نداشته است، پس از مشورت با اساتید، نظر بر این شد که اصل تقریریه بدون هیچ کم و کاستی براساس نظم و ترتیب کتاب اسفار با ذکر منابع و مآخذ و متن عربی مشروحه آورده شود. ضمن انجام موارد فوق مطالبی نیز در پاورقی نگاشته شده و گاهی کلماتی در اصل در میان دو کمان () اضافه شده است. از خداوند منان برای آن روح عزیز از دست رفته و پیر مرادمان حضرت امام خمینی (قدس سره) علو درجات خواستارم و از دقت و امعان نظر استاد راهنما، جناب سید حسن مصطفوی و استاد مشاور جناب دکتر نجفقلی حبیبی تشکر و قدردانی می‌کنم. امید آن دارم که این تلاش ناچیز از بنده‌ای بی‌بضاعت، مقبول افتد. محمدرضا قاسمی و من الله التوفیق

سیری در حدیث‌شناسی، فقه، فلسفه و عرفان امام خمینی (س)

سیری در حدیث‌شناسی، فقه، فلسفه و عرفان امام خمینی (س) اشاره: امام که لحظه‌لحظه حیاتش، بما راه و رسم چگونه بودن را می‌آموزد، کلامش بمتابه ابزاری است برای پی بردن به راز خلقت و شناخت جهان‌بینی اسلام، و عرفانش خط بطلانی است بر اندیشه‌ها و پندارهای صوفی مآبانه و... برآستی که سخن در برابر عظمت آرمانها و اندیشه‌های والای این مرد بزرگ تاریخ و تحلیل و بررسی مجموعه دیدگاههای معظم‌له کاریست بس دشوار. و ما به بهانه نوشیدن جرعه‌ای از این چشمه جوشان علم و معرفت هر از چند گانه نشستنی با اساتید حوزه، صاحب نظران و شاگردان و رهروان طریقتش، ترتیب داده و در ارتباط با ابعاد مختلف علوم و معارف این اندیشمند بزرگ اسلام به بحث و بررسی می‌پردازیم. در این شماره با استاد محمد حسن احمدی یزدی پیرامون تألیفات امام گفتگویی ترتیب دادیم. که در ادامه مشروح آن از نظرتان می‌گذرد. بطور کلی کسی که می‌خواهد اسلام را شناخته و ابعاد گوناگون آن را در جهات مختلف اجتماعی، سیاسی و انسان‌شناسی تعقیب کند، باید علمی که در این رابطه مطرح شده یا احیاناً با آن تماس دارد را بررسی نموده و به آنها توجه داشته باشد. حضرت امام رضوان‌الله‌تعالیه‌علیه بدلیل آنکه نظرات بسیاری در این رابطه داشته‌اند و در حقیقت می‌توان گفت یک فقیه کامل و اسلام‌شناس عالی بوده‌اند تمام علوم مربوط به اسلام را یا در حد تخصص در آن علوم و یا به نحو گذرا مورد بررسی قرار داده بودند، آنکه عرض می‌کنم در حد تخصص یا گذرا به این دلیل است که کسب اطلاعات گذرا در برخی علوم مرتبط با اسلام و اسلام‌شناسی کافی می‌باشد و نیازی به تخصص آنچنانی نیست اما بعضی از علوم نیز وجود دارد که انسان می‌باید علاوه بر اطلاع در زمینه آنها تخصص کامل نیز داشته باشد. فرض کنید ریاضیات یک علمی است که ابعاد مختلف و اقسام گوناگونش از حساب و هندسه و هیئت و موسیقی و جهات دیگر گرفته تا لگاریتم و جبر تا حدودی با اسلام‌شناسی مرتبط می‌شود. و اتفاقاً یکی از مسایل بسیار جالب این است که حضرت امام (رضوان‌الله‌تعالیه‌علیه) علی‌رغم اینکه عده زیادی به این بخش توجه کمتری دارند، آثاری در زمینه ریاضی دارند در مباحث فقهی نظیر قبله، مسایل ماه، ماه‌شناسی (تشخیص اوایل ماه در ماه مبارک رمضان و شوال و...) افق‌شناسی و وقت‌شناسی که به مباحث ریاضی و علی‌الخصوص هیئت، در هیئت اصطلاحی راجع به ستاره‌شناسی وجود دارد که احیاناً ستاره را علامت قبله‌شناسی قرار می‌دادند. مرحوم ایة‌الله‌العظمی بروجردی اعلی‌الهمقامه یک علامتی را بعنوان قبله‌شناسی ذکر کرده‌اند. حضرت امام (ره) از مرحوم ایة‌الله‌العظمی حاج سید ابوالحسن رفیعی قزوینی که استاد هیئت و بلکه معقول بوده و در فقه نیز استاد بوده‌اند و عالم جامعی بشمار می‌آمدند. (بر عروه هم حاشیه‌ای دارند) در بعضی جهات استفاده‌هایی کرده بودند. ایشان با دست خط خودشان خطاب به مرحوم رفیعی قزوینی (ره) اول می‌فرمایند: «الی حضرت الاستاد العلامة الرفیعی...» و بعد می‌فرمایند و جهی را که مرحوم آقای بروجردی (ره) در اینجا مورد فتوی قرار داده‌اند و این را بعنوان یکی از علایم قبله‌شناسی منظور فرمودند و جهش چیست. مرحوم ایة‌الله‌العظمی رفیعی قزوینی (ره) پاسخ می‌دهند که چرا به این صورت است و عللش چیست. منظور بنده این بود که به برخی از علوم هم که بطور مستقیم با اسلام‌شناسی مرتبط نیست اما غیر مستقیم در بعضی جهات ربط پیدا می‌کند، همه علماء بزرگ تحصیل می‌کردند و احیاناً تدرسی هم می‌فرمودند و در بعضی موارد رساله و کتبی را تدوین می‌نمودند. در همین رابطه حضرت امام (ره) هم توجه کافی داشتند و از ایشان دستخط‌هایی هم موجود است. مخصوصاً بعضی قسمت‌ها را با دایره‌هایی ترسیم کردند. این یکسری علوم که می‌بینیم به هیات و بلکه برخی اقسام ریاضیات که در این رابطه مطرح بوده ایشان عنایت تام و کافی داشتند، اما برخی از علوم وجود دارند که دارای ارتباط تنگاتنگ و مستقیمی با اسلام‌شناسی است. فرض کنید قرآن‌شناسی، تفسیر قرآن، حدیث‌شناسی، رجال و درایه و اصول، اینها یکسری علوم می‌باشند که با اسلام‌شناسی ارتباط مستقیم دارند. بلکه به یک تعبیر، اسلام عین این علوم است. یعنی اسلام با این علوم عینیت دارد. این دسته از علوم احتیاج به بررسی کامل تری حتی در حد تخصص دارند. اینجاست که زوایایی در وجود حضرت امام (ره) دیده

می‌شود که بنظر من خیلی‌ها به آن توجه نکرده‌اند. ما در گذشته و حال فقهای داشتیم که علیرغم تسلط کافی در فقه احیاناً بنظر می‌آید در بعضی از علوم که مستقیماً مربوط به فقه می‌شده تخصص کافی نداشتند. ولی در سابق فقهاء متبحری بوده‌اند که در سایر علوم غیر از فقه هم تسلط کافی داشته‌اند. باز شرح احادیثی را که ما می‌بینیم، کتاب اربعین (حدیث) ایشان در درجه اول کتاب حدیث شناسی است اما زوایای مختلفی دارد. ابعاد فقهی، عرفانی و حدیثی در آن نهفته است. کسی که در ابتدا اجازات حدیث را می‌بیند متوجه می‌شود ایشان بعنوان یک محدث و راوی این کتاب را تألیف کرده‌اند. مرحوم آقا شیخ‌عباس‌سیمی (ره) صاحب مفاتیح‌الجنان و کتب متعدد دیگر از جمله منتهی‌الامال نیز از مشایخ حدیث معظم‌له هستند. حضرت امام (ره) واصل‌الی‌الحق مانند یک محدث خالص در ابتدا وارد حدیث می‌شوند می‌بینید جهات فقهی و اصولی دارد، من یک وقتی عرض کردم که این اربعین حدیث باید ۴۰ کتاب بشود. در واقع هر حدیثش در حکم کتاب مستقلی است. بخشهای مختلفی چون عرفان - فقه - فلسفه - و جهات دیگر به هر حال زمانی تعبیر کرده بودم، و بر اثبات آن دلایل و شواهد گویا هم هست که این کتاب یک دایرة‌المعارف حدیثی است. یعنی دایرة‌المعارفی است که مجموعه بسیاری از مطالب حدیثی در این کتاب ارزنده هست. در کنار حدیث، علمی است بنام درایه. این علم حدیث‌شناسی است و علم دیگری هم در کنار حدیث مطرح می‌شود که علم رجال نام دارد این علم راجع به راویان حدیث است. و از کارهای مهم معظم‌له حضرت امام‌رضوان‌الله‌تعالیه‌علیه در باب حدیث این است که می‌بینم آن اصطلاحات درایه که شاید به خیال بسیاری اصطلاحات خشک و بی‌معنی باشند را چنان در رابطه و بستر مباحث فقهی در جریان می‌اندازند که برای انسان آن دید تخصصی فقه امام فوق‌العاده روشن می‌شود. یک وقتی این تعبیر را عرض می‌کردم: در باب علم رجال، انسان اگر اشخاص را یک به یک ذکر بکند کار مهمی انجام نداده این کار را کامپیوتر هم می‌تواند انجام دهد و عرضه کند. مطلب مهم آن نکته‌سنجی‌ها است که این راوی در عصر خود چگونه حدیث را نقل کرده؟ و آن راوی دیگر به چه صورت؟ تا در باب تعارض و حل روایات این مطالب نقش مستقیم داشته باشد. و من به اثبات رسانده‌ام - و باز هم اگر فرصتی باشد برای تحقیق و گفتار در این زمینه بیشتر مطالبی عرض می‌کنم - که ایشان راجع به رجال چنین کاری کرده‌اند یعنی رجالی را که ایشان دارند در آن نکته‌سنجی‌های رجال را بیان کرده‌اند یا آن نکاتی را که در درایه هست، و حتی در قرآن‌شناسی که بحمدالله ایشان بحثی مربوط به تفسیر سوره حمد مطرح فرمودند. تذکر این نکته ضروری است که یک عده‌ای به جای اینکه ایشان را نسبت به ادامه بحث تشویق و ترغیب بنمایند این سوال در ذهنشان می‌آید که چرا ایشان آن مطالب را که تا آن اندازه عمیق هست، در مقابل دوربین تلویزیون که جهت پخش در سیما فیلمبرداری می‌کرد بیان می‌دارند. (البته من در آن درس‌ها و بحث‌های تفسیر در محضرشان بودم) من همانجا در محضر ایشان هنگام درس تفسیر که نشسته بودم این مطلب به ذهنم آمد: گویی ایشان می‌خواهند بفرمایند اگر چه نهضتی در بعد سیاسی اجتماعی انجام شده با این وجود نهضتی در بعد علمی و علوم قرآنی نیز لازم است. معذک هم‌انطور که بنده در جایی تعبیر کردم در همان چند درس، بیش از سیصد مسئله فقهی، عرفانی، فلسفی بلکه مسائل سیاسی و جهات دیگری را هم در آن مثالها بیان کردند و آنها خیلی عالی است. مثلاً در باب ارتباط عالم به حق متعال مطالب را خیلی زیبا عنوان فرمودند. چون این مسئله یک مسئله بسیار مهمی است و خیلی‌ها متوجه نیستند. شنیدم فردی ادعاهایی داشته است. معظم‌له ۳ مسئله را از او سوال فرمودند (این را من مستقیم از حضرت امام (ره) شنیدم ولی با واسطه نقل کردند) که رابطه حادث و قدیم چیست و مسایلی راجع به ایمانشان، منظور این جهت است که جهان بعنوان «حادث» چگونه ارتباطی با خداوند «قدیم» پیدا می‌کند (ربط حادث به قدیم) این ارتباط عالم و مخلوقات با خداوند یکی از مسایل مهم قرآنی، حدیثی، عرفانی و فلسفی است. یعنی در آیات قرآن بصورتی مطرح شده، در روایات عنوان شده، و عرفا نیز آن را بیان نموده‌اند، حکما و فلاسفه به آن پرداخته‌اند. حتی به یک معنی در فقه هم بحث می‌شود و این مسئله بسیار مهمی است. آنجا ایشان با بیانی ساده و در عین حال فوق‌العاده عمیق راجع به دریا و جهات دیگر مسئله را بیان کردند. مع‌الاسف در همین کتبی که چاپ شده اغلاط زیادی وجود دارد. حتی کتابی که یک مرکز مهم آنرا به چاپ

رسانده، دارای اغلاطی می‌باشد فرضاً ایشان فرموده بودند بین عالم و خداوند تغییری نیست آنها تمایل خوانده‌اند. تمایل با تغییر وفق نمی‌کند. یا در جای دیگری از ایشان راجع به میقات حضرت موسی سلام‌الله‌علیه با خداوند که از مسایل بسیار مهم است نقل شده و سفارش زیادی شده که در شبهای ذیحجه ایه شریفه ۱۴۲ سوره مبارکه اعراف خوانده شود، که میقات حضرت موسی چه بود؟ در آنجا که خداوند می‌فرماید «کلمه ربّه»، مراد از تکلم خداوند با حضرت موسی چه بود؟ این یک مسئله بسیار مهمی است. مسئله مهم دیگر آنجاست که خداوند به موسی فرمود «لن ترانی» و حضرت موسی درخواست رؤیت می‌کرد. این مسئله را من از خود حضرت امام (ره) دارم و البته بعد بیانی هم در ذهنم آمد. در واقع چگونه ممکن است پیامبری اولی‌العزم درخواست دیدن خداوند (تعالی) را بکند. برای ما پر واضح است اگر خداوند (تعالی) مثل اجسام دیدنی بشود دیگر خدا نیست. اگر قرار باشد خداوند را با چشم همانند اجسام ببینیم (نعوذبالله) آن دیگر خدا نیست مخلوقی مانند خود ما است. پس چطور شد حضرت موسی سلام‌الله‌علیه می‌فرماید «رب ارنی انظر الیک» تو خودت را به من بنما تا من به تو نگاه کنم و نظر بیافکنم و بعد جواب آمد «لن ترانی» هرگز مرا نخواهی دید. این را همه می‌خوانند ولی چنین سوالی به این شکل نمی‌شود راجع به یک پیامبر باشد. حضرت امام (ره) یک تفسیر بسیار لطیفی داشتند که نمی‌شود پیامبر اولی‌العزمی چنین معنایی را با این بیان سوال بکند و لذا حقیقت بالاتری در کار است. آن رویت واقعی مطلوب بوده است. و دلیل ایشان این بود که خود قرآن در ادامه می‌فرماید «فسوف ترانی» زود باشد که من را ببینی. البته ایشان بیانی داشتند و می‌فرمودند. یا موسی تا موسی هستی و با این تعلقات ارتباط داری من را نخواهی دید ولی وقتی از آن موسی و خودیت و انانیت جدا شدی «سوف ترانی». این بیان ایشان بود آنطور که من حضوراً در ذهنم هست. ولی بنده یک بیان دیگری هم داشتم. شاید اینطور بوده که چون قوم (کسانی که با حضرت بوده‌اند) گفتند... ارنی... ای موسی خدا را به ما نشان بده، حضرت موسی سلام‌الله‌علیه هم عده‌ای از قومش را به آنجا بردند. و اختار موسی قومه سبعین رجلاً لمیقاتنا ۱۵۵-۷ هفتاد نفر به نمایندگی دیگران رفتند که آنجا خدا را ببینند. حضرت موسی سلام‌الله‌علیه آنجا درخواست قوم را مطرح کرد. حالا ببینید این وجه را می‌پسندید یا نه؟ خداوند فرمود «لن ترانی یا موسی» یعنی ای موسی به همراه این قوم هرگز مرا نخواهی دید، برای اینکه این قوم قابلیت ندارند، اینها هنوز آن مراتب کمال و آن تهذیب نفس و آن سلسله مراتب را پیدا نکرده‌اند، و اینها نمی‌توانند لذا فرمود لن ترانی، اما وقتی که خود موسی سلام‌الله‌علیه با آن درجات عالی و مقام رفیع تنها هست و وقتی خودش بود فرمود: «سوف ترانی» و لذا «کلمه ربّه» خداوند با او سخن گفت: «سوف ترانی» مرا می‌بینی. البته این رویت حسی که نبوده آن رویت باطنی و واقعی بوده و خداوند هم با او کلام فرمود «کلمه ربّه» این معنایش این است که حضرت موسی درجات عالی داشته که خداوند در رابطه با او «سوف ترانی» را فرموده و «لن ترانی» بنظر بنده در رابطه با قوم است. یعنی اینهایی که با تو هستند قابلیت تکلم را ندارند. نه به این معنی که بی‌اعتنایی باشد، بلکه برای این است که سیر نکردند و درجه‌شان به آن حد نبوده، اینها نمی‌توانند طرف تکلم الهی باشند. طرف تکلم الهی قرار گرفتن احتیاج به مقدمات و سیر و سلوک دارد، آنها هنوز اسیر قدم ابتدایی بودند. چون موسی سلام‌الله‌علیه که آن سیر و سلوک کامل را داشت خداوند می‌فرماید. «سوف ترانی» و کلمه ربه تکلم هم فرمود. بعد در آن ایه خداوند می‌فرماید که «من تو را برای رسالتم برگزیدم» و آن مقام صعق، اینجاست که ما می‌بینیم جریان حضرت موسی در سوره‌های متعدد قرآن کریم ذکر شده، سوره انبیا، طه و اعراف متعدد آمده است. لابد حکمتی بوده که خداوند این داستان را متعدد ذکر نموده است. البته خیلی‌ها را دیده بودیم که اگر داستانهای دیگر را بعنوان قصص قرآن مطرح می‌کردند این داستان را به آن صورت تعقیب نکرده‌اند ولی می‌بینیم حضرت امام (رض) یا یک تیزی و عنایت خاصی، ریزه کاری‌ها و سرنخ این مسایل را بدست آورده و ریشه‌یابی فرموده. و بنظر من این از اختصاصات حضرت امام است که در زمینه قرآن‌شناسی مطرح است. البته در روایات بسیار دقیق این مسئله مطرح شده که ما می‌بینیم ایشان با آن دیدگاه خودشان آن مسایل را طرح نموده‌اند و انسان متوجه می‌شود که یک دستگاه خاصی در خداشناسی و جهان‌بینی و ارتباط عالم با حق و این مطالب دارند. و از آن جمله مقام «صعق

فصعق لجلاله» خیلی‌ها صعق را به معنای بی‌هوشی معنی کرده‌اند. در صورتیکه صعق به این معنا نیست مدهوش شدن است. لذا ایشان آن مناجات شعبانیه را در بیاناتشان کراراً نقل می‌فرمودند که ما فعلاً در این عالم داریم می‌رویم و چیزی نفهمیدیم، مقام صعق چه هست؟ ولی معذک در همین تفسیر وقتی که ایشان فرمودند میقات موسی چون یک میقاتی در باب حج داریم که جای احرام است و همه خیال می‌کنند این یک مقامی یا مکانی است ولی میقات حقیقی که این حرفها نیست. خداوند می‌فرماید «فتم میقات ربه» با «وواعدنا موسی ثلاثین لیلۃ» ما با موسی به مدت سی شبانه روز مواعده گذاشتیم. گویی سی روز کم بوده می‌فرماید و اتمناها بعشر» خدا می‌گوید این ۱۰ روز را هم ما متمم قرار دادیم» «فتم میقات ربه» میقات الهی چهل شبانه‌روز «این میقات چله‌نشینی که بعضی می‌گویند در اینجاها ریشه دارد) این میقات یک مواعده الهی است. وعده‌گاه با خداست. خیلی عظمت دارد و جهات دیگر در قرآن هم هست کسی که نوار این بحث را گذاشته گوشش نشنیده یا شاید حضوراً هم بوده اما میقات را نقاط شنیده و نوشته نقاط که حضرت موسی داشت. نقاط دیگر چیست؟ حضرت امامت واصل الی الحق رضوان‌الله‌تعالیه بر میقات اصرار داشتند. ایشان مصر بودند که این میقات موضوعیت دارد، چون میقات طرفش مواعده الهی است. ولی ملاحظه می‌فرمائید بعضی آنرا به «نقاط» تبدیل کردند در هر صورت بگذریم. در همین بخش‌های قرآنی، این سوره حمد را اخیراً بیان فرمودند، یا در کتب اسرارالصلوة معراج‌السالكین یا در آداب‌الصلوة یا در همین اربعین بعنوان تفسیر برخی از آیات بیان فرمودند. اینها مقدماتی مهم در علوم قرآنی است و من مقداری از این کار را انجام داده‌ام تا حدودی اداء حق ایشان (که واقعاً قطع نظر از حق ایشان نسبت به جامعه و اجتماع، به جهت شخص خودمان خیلی لطف و عنایت داشتند) کرده باشم، و اگر دیده باشید در کتاب تفسیر صافی بنظم ۱۲ مقدمه راجع به ورود به قرآن ذکر کرده و من حدود ۳۰ الی ۴۰ مقدمه از فرمایشات حضرت امام (ره) برای قرآن‌شناسی استخراج کردم که انشاءالله در موقع مناسبی اینها را در معرض عموم قرار خواهیم داد که اساساً قرآن شناختن شرایطش چیست؟ وادی و موضوعاتش چه می‌باشد. بنابراین این هم بعدی در باب قرآن‌شناسی و حدیث‌شناسی ایشان که ذکر شد. حال می‌خواهیم راجع به فقه و اصول که بنظر می‌رسد از بعد دیگری مهم‌تر هست مقداری عرض بکنم تا بابتی برای مسایل بعدی ما باشد. می‌دانید که علم اصول در واقع کلید و راه فهم فقه است و می‌توان گفت (علم) استنباط است. یعنی طریق استنباط را بدست می‌دهد. هر علمی یک کلید دارد و علم اصول فقه کلید فقه است. چون فکر می‌کنم همه اطلاع نداشته باشند من این نکته را عرض می‌کنم که حضرت امام در اوایل عنایت فراوانی به فلسفه و عرفان و فقه داشتند و بعداً یکباره بحث فقهی را بیشتر تعقیب نمودند. نظر ایشان این بوده که علم اصول کلید فقه است. می‌گفتند می‌خواهم در فقه کار بکنم. الا این هم همین است. باید در فقه که در واقع استنتاج از آیات و روایات است، فعالیت، کار و تحقیق کرد. ایشان معتقد به فقه و عرفان و فلسفه بودند، مرحوم علامه ایة‌الله استاد شهید مطهری روزی در دیداری که داشتیم می‌گفت: چون ما دیدیم امام خیلی دقیق‌النظر است به اصرار معظم‌له را وادار کردیم که برای ما اصول بگوید. آقای مطهری می‌گفتند: من بودم و یکی دو نفر دیگر که نام هم برد ما دو سه نفر پیش ایشان اصول می‌خواندیم، ما با اصرار این درس را به عهده ایشان گذاشتیم، آقای مطهری می‌فرمود که من می‌گفتم طلبه‌ها از این درس اطلاع ندارند، اگر خبر داشتند برای استفاده هجوم می‌آوردند و بعد آقای مطهری را خدا رحمت کند (من عین لفظش را نقل می‌کنم) می‌فرمود: «درس اصولی را که همین چند نفر پایه‌گذاری کردیم بعدها دیدید که چه درسی شد که بالغ بر ۷۰۰ - الی ۸۰۰ نفر این اواخر در آن شرکت می‌کردند چه درسی شد و پایه‌گذارش ما بودیم. ایشان این امر را بعنوان یکی از کارهای مهم زندگی خودش با افتخار نقل می‌کرد. رحمت و رضوان خدا به روح او باد. در هر صورت علم اصول را ایشان با یک دید جدیدی تدریس کردند. خدا عقلش بدهد یک آقایی را. امثال ایشان وقتی علم اصول، علوم اسلامی و حتی علوم را می‌بینند تصور می‌کنند هر کس هر چه را که دیگران گفته‌اند نقل و بلکه منتشر کند، عالم می‌شود. در صورتیکه عالم آن است که ابتکار داشته باشد. آن آقا گفته بود مبانی ایشان با آقایان دیگر فرق، می‌کند فرض کنید با آنچه در «معالم» هست. البته معالم کتاب بسیار خوبی است. یا با آنچه در «کفایه»

آمده خیلی فرق دارد. بنظر بنده شاهکار و کار مهمی که ایشان عرضه کردند این است که علم اصول را از حالتی که دیگران بعنوان قواعدی خشک یعنی قواعدی که نمی‌دانند کجا بکار بیاندازند بیرون آورد. من وقتی این را عرض می‌کردم کسی که ابزاری داشته باشد. مکانیکی که ابزار تیز و ظریف داشته باشد هر روز هم بیاید و آنها را براق نماید و به آنها جلای خاصی بدهد معذالک هنگام اصلاح یک اتومبیل نداند این ابزار در کجا بکار می‌رود فایده‌ای ندارد. علم ابزار هست اما محل اجرا و جریانش را نمی‌داند. عرض کردم علم اصول علم ابزاری است. یعنی ابزار و آلت فقه است. ایشان ممکن است مطالب اصول را بعضی جاها خیلی تعقیب نکرده باشند. علی‌الخصوص این امر در دوره‌های بعدی تدریس چه بسا دیده شده که در دوره‌های بعد مختصرتر کرده بودند. ولی حقیقت امر آن است که آن را بیشتر در فقه جریان دادند. درست دقت بفرمایید: هنر شخص این است (فرضاً همان مکانیک) که با ابزار کم هم بتواند خوب اصلاح کند. فردی ممکن است ابزاری زیادی داشته باشد. مانند برخی که می‌بینیم چند جعبه ابزار می‌آورند ولی هنگام انجام کار آن را ناقص انجام می‌دهند. ولی هستند کسانی که با ابزار مختصر و ساده به این معنی که ظاهرش جلایی ندارد. با همان ابزار بسیار دقیق کار را اصلاح می‌نماید. این مهم است. بنظر ما جلای علم اصول در فقه است یعنی تجلی آن در فقه بسیار مهم است. ظهور آن در فقه اهمیت دارد، این از جمله کارهای مهم و اساسی حضرت امام(ره) بود تذکر این مطلب نیز لازم است که فلسفه را که در اصول آمده ایشان بنحو خاصی مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند مثلاً باب اقسام ماهیت را که مسئله‌ای است فلسفی بسیار دقیق آورده‌اند و فرموده‌اند این در متن خارج بوده، و در متن مسایل فقهی می‌باید که اینها را باید پیدا کنیم. اگر کسی بخواهد علم اصول را خوب شرح دهد نقش مهم او این است که میدان عملی و ظهور عینی اصول را در فقه نشان دهد این مسئله بسیار مهم است. یا قاعده لاضرر. قاعده لاضرر را نوع اصولیین و فقها در چیزهای فرعی مطرح می‌کردند مثلاً- درختی از خانه همسایه به منزل همسایه دیگر آمده است، آیا اجازه قطع کردن این درخت را دارد یاخیر. من نمی‌گویم اینها از موارد قاعده لاضرر نیست که نباید به دیگران ضرر برسد، ولی این بحث بستر وسیع‌تر و عرصه گسترده‌تری دارد. این قاعده لاضرر را که دیگران به آن توجه نکرده‌اند از نظر ایشان یک قاعده حکومتی است یعنی در مبنای حکومت همه جا می‌آید. مثلاً مسایلی در باب ولایت فقیه، مالیات، حقوق اجتماعی و حقوق مستضعفین می‌آید که در همه اینها لاضرر اهمیت دارد. امام می‌بینیم لاضرر را آقایان بعنوان یک قاعده اصولی در یک جای علم اصول آنهم در آخر برائت به تناسبی ذکر کرده‌اند. ولی حضرت امام(ره) آن را گسترش دادند و بصورت رساله خاص و مبانی ویژه‌ای، مستقلش نمودند و کتابی مستقل با سبکی خاص در باب لاضرر می‌نویسند. یا مثلاً اجتهاد و تقلید را که یک سلسله مسایلی به عنوان آخر دوره اصول می‌نوشتند ایشان به عنوان وسیع ذکر کرده و شئون ولایت فقیه را مطرح کردند. در هر صورت منظور بنده این بود که وسعت دادن این مسئله مهم اصول در باب فقه و عینیت دادن در حد مسایل مورد ابتلا این خیلی مهم است. خواه در بعد سیاست، اجتماع، احکام فرعی و فقهی در همه اینها این ابزار را چگونه بکار می‌برند که آن مشکلات حل بشود. مثلاً مثل همان مکانیکی که مثال زدیم بعضی ابزار فقط برای اتومبیل به درد می‌خورد ولی زمانی یک ابزاری ساخته شده (این را دقت کنید) که هم بدرد کارهای الکتریکی و هم بدرد کارهای ماشین آلات و اتومبیل می‌خورد و... کار امام(ره) این است که به علم وسعت زیادی دادند. وسعت علمی و فنی معنایش این است که در فقه اجتماعی، فقه سیاسی، فقه فردی، فقه عبادی و فقه معامله‌ای در همه جا چگونه بکار ببریم. در واقع به عنوان کلید ورود به تمام این بحث‌ها. این کار بسیار مهمی و قابل توجهی است که ایشان انجام دادند و همان رساله موضوع علم اصول در این جهت نقش بسیاری دارد که به فرصت مناسب موکول می‌نمائیم. در باب فقه. اگر چه ایشان همان بیع و مکاسب و امثالهم را نوشتند ولی می‌بینیم دقیقاً آن مسایل مورد ابتلا- را به بهترین وجه حل کردند. من یک وقت عرض می‌کردم این کتب فقهی ایشان به مثابه دایرةالمعارف فقهی است. فرضاً در باب طهارت، راجع به اینکه ملاک نجاست و طهارت چیست؟ خیلی‌ها معتقد بودند «کافر نجس است» یا فرض کنید «خون نجس است» قابل جمع است. هر دو نجس است امام معیار نجاست چیست؟ ایشان می‌فرمایند: «لیس بملاک واحد» نجاست کافر به ملاک

سیاسی است و آنها به ملاک دیگری است. در مجسه‌سازی باب وسیعی دارد. در باب ولایت فقیه و در مسایل فقهی بابهای جدیدی است. بطوری که مسایل مورد ابتلا- اجتماعی و سیاسی و عبادی را حل کردند که خود از جمله کارهای مهم معظم‌له بوده است. یعنی همان نقش زمان و مکان و بصورت کلی و خلاصه می‌توان گفت امام واصل الی الحق حقیقتاً وادی وسیعی را در باب فقه باز کرده‌اند. و نیز نکته‌ای که خیلی مورد نظر است این است که حضرت امام رضوان... تعالی علیه را می‌توان بعنوان یک متخصص حدیث یعنی یک حدیث‌شناس کامل معرفی کرد. محدث کامل. یک مفسر، مفسر قرآن بعنوان یک قرآن‌شناس و باز در رجال بعنوان شخصی که تخصص دارد یا در درایه که اینها جزئیاتی است که من کمتر دیدم دیگران به این نکات توجه داشته باشند، و حالا بعضی قسمت‌هایش ذکر شد. در ارتباط با فلسفه و عرفان. البته مشی حضرت امام در حقیقت مشی عرفانی خاصی است. در فلسفه و عرفان در عین اینکه حضرت امام رضوان... تعالی علیه یک فرد حکیم صاحب نظر در فلسفه بودند که اسفار، اشارات و جهات دیگر را تدریس می‌کردند ولی ذوق عرفانی قوی داشتند. تعبیر بنده این بود در زمان حیات ملکی خود حضرت امام هم این را مکرر عرض کردم ایشان فلسفه را در استخدام عرفان قرار دادند یعنی برای عرفان‌شناسی و عرفان الهی فلسفه را به استخدام آوردند. در باب فلسفه مشاء می‌گویند مشی عقل در نظرشان بوده یعنی راهی که عقل پیش می‌برد مانند بوعلی و امثال او که مشی عقلی داشتند. اما در باب عرفان و فلسفه اشراق می‌توان گفت به هم بسیار نزدیک هستند با این تفاوت که شاید فلسفه اشراق خیلی مقید به شرع نیست و معتقد است آنچه ضوابط فلسفی اقتضا کرد مهم است، امام عرفان مقید به شرع بوده و عقیده دارد آنچه را که ضوابط و دستورات شرعی بیان نموده و بر مسیر شرع می‌باید سیر نمود تا اشراق بر قلب او بشود. در این رابطه کلام نیز هست. که علم کلام نیز از راه عقل بر مبنای شرع پیش می‌رود. بعبارت دیگر حقایق شرعی را با دید عقل بررسی می‌نماید. این دید کلامی است. خدا رحمت کند یکی از اساتیدمان مرحوم علامه کبیر شعرانی، رضوان... تعالی علیه ایشان تقریباً این تقسیم را کرده بود که بنده این نکته را از ایشان دارم: یعنی اشخاصی که در مسایل جهان‌شناسی مثلاً جهان‌بینی سیر می‌کردند چهار دسته‌اند: بعضی قطع نظر از شرع راه عقل را پیش می‌گرفتند که حکمای مشاء بودند این حکما جهان‌شناسی را بر اساس راه عقل تعقیب می‌نمودند. و دسته دیگر حکمای اشراق بر اساس تهذیب نفس تعقیب می‌کردند از راه عقل. اگر مطابق با شرع مقدس در آمد که بسیار خوب اگر هم نشد که هیچ. اما دو دسته هستند که بر اساس شرع تعقیب می‌کنند یکی عرفا که بر اساس تهذیب نفس بر معیار شرع پیش می‌روند و یکی هم متکلمین و اهل کلام که شرع را بر اساس عقل برهان می‌آورند. حالا پر واضح است که بین این اقسام عرفان، که هم مشتمل بر تهذیب نفس و هم منطبق بر روش شرع است. یعنی بر اساس ریزه کاری‌های شرع تعقیب می‌شود بسیار مورد تأثیر است. که دقیقاً عرفان و فلسفه ایشان آنچه را که در شرع رسیده بر مبنای تهذیب نفس و عقل برهانی کرده‌اند و کتابهای مصباح‌الهدایه و شرح دعای سحر از این جمله است. مصباح‌الهدایه بیشتر این مشی را داشته و عمدتاً جنبه عرفانی دارد. حضور: از اینکه وقت گرانهای خود را در اختیار ما قرار دادید کمال تشکر را داریم.

اسماء الله در آثار منثور حضرت امام خمینی

اسماء الله در آثار منثور حضرت امام خمینی اسم اسم به نظر گروهی مشتق از سَمَو (= علو) است و در نظر گروهی دیگر از وَسَم (= داغ، که علامت معرفت است) گرفته شده ۲ در کشف اسرار قول دوم تأیید گردیده است؛ چون می‌گوید: «جعفر صادق (ع) را پرسیدند از معنی «بسم» گفت: اسم از «سَمَاء» است و سَمَاء داغ بود.» ۳ اسم هر لفظ مفردی است که دلالت بر معنایی کند و دلالت بر زمان محدود آن معنا نداشته باشد و شامل جمیع اقسام کلمه است. ۴ کلمه‌ای که به وسیله آن چیزی یا کسی را می‌خوانند. ۵ اسم به کسر اوّل در لغت به معنی علامت، نشان، نام و غیره آمده است و در اصطلاح، لفظی است موضوع برای جوهر یا عرض جهت تعیین و تمییز آن. ۶ آنچه که فی نفسه بر معنی‌ای دلالت کند بدون اقتران به یکی از زمان‌های سه گانه و تقسیم می‌شود به اسم عین - که

دلالت بر معنی ذاتی شیء کند چون زید و عمرو - و اسم معنی، که قوامش بر ذات شیء نیست اعم از اینکه معنای آن وجودی باشد مانند علم یا عدمی مانند جهل. ۷. اسم در اصطلاح صوفیان لفظ نیست بلکه ذات مسمی به اعتبار وجود است چون علیم و قدیم و یا به عبارت عدمیت چون قدوس و سلام و اسماء ذاتیه اسمائی هستند که وجودشان موقوف بر غیر نیست بلکه متوقف بر اعتبار و تعلق آنهاست چون علم و آنها را اسماء اولیه و مفاتیح غیب و ائمه‌الاسماء هم خوانند. ۸. اسامی، جمله در مرتبه و جهاند چون از وجه درگذری و به ذات رسی هیچ از این اسامی نباشد. اسم هر چیز علامت آن چیز است تا از دیگر چیزها ممتاز شود پس احتیاج به علامت در مرتبه و وجه باشد که عالم تفصیل است. این علامات اسامی‌اند و در رتبه و جهاند. ۹. صوفیان از این کلمه معنی لغوی و تعریف صرف و نحوی آن را در نظر نمی‌گیرند و اسم را به اعتبار ذات و صفات و افعال تقسیم‌بندی می‌کنند و آن را اسماء ذاتیه و اسماء صفاتیه و اسماء افعالیه نام نهند. بعضی گویند اسم عین مسمی است و برخی گویند غیرمسماست و بعضی آن را صفت مسمی دانند و عده‌ای حروفی دانند دال بر مسمی و راهنمایی برای راه بردن به مسمی. ۱۰. مولوی در این خصوص گوید: ۱۱. هیچ نامی بی حقیقت دیده‌ای اسم خواندی رو مسمی را بجو یا ز گاف و لام گل، گل چیده‌ای مه به بالا دان نه اندر آب جو یعنی؛ اسم چیزی است که دلالت بر مسمی کند و مسمی اصل است نه حروف که در حقیقت اسم مبین ذات مسمی است. امام خمینی - قدس سره الشریف - فرماید: «اسم به معنای علامت است و هر آنچه از حضرت غیب قدم به عالم وجود گذاشته علامتی است از برای خالق خود و مظهری است از مظاهر پروردگارش» ۱۲ و در جایی دیگر فرموده که اسم عبارت است از ذات با صفت یعنی از صفاتش و تجلی مخصوصی از تجلیاتش مثلاً الرحمن عبارت است از ذاتی که با رحمت منبسط تجلی کرده باشد و رحیم عبارت از ذاتی است که با رحمتی که بسط کمال است تجلی کند و منتقم آن ذاتی است که با انتقام تعیین یافته باشد و این تعیین به اسم نخستین تکرری است که در دار وجود واقع شده و این تکرر در حقیقت تکرر علمی است و حضرت حق تعالی خود را در آینه صفات و اسماء شهود فرموده و در عین علم اجمالی کشف تفصیلی شده است و با این تجلی اسمائی و صفاتی درهای وجود باز و غیب به شهود مرتبط گردید و رحمت خدا بر بندگانش گسترش یافت و نعمت او بلاد را فراگرفت و اگر این تجلی اسمائی نبود جهان همگی در تاریکی عدم و کدورت خفاء و وحشت اختفاء باقی می‌ماند زیرا برای هیچ کس از جهانیان بلکه به قلب هیچ سالکی از سالکان تجلی ذاتی جز در حجاب اسمی از اسماء و یا صفتی از صفات امکان ندارد. ۱۳. امام با توجه به معانی اسم که گروهی نشانه و علامت یا علو و ارتفاع گرفته‌اند می‌فرماید: «اسم که به معنی نشانه و علامت است یا به معنی علو و ارتفاع است، عبارت از تجلی فعلی انبساطی حق - که آن را فیض منبسط و اضافه اشراقیه گویند - می‌باشد؛ زیرا که به حسب این مسلک تمام دار تحقق از عقول مجرد گرفته تا اخیره مراتب وجود، تعینات این فیض و تنزلات این لطیفه است و در آیات شریفه الهیه و احادیث کریمه اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام - مؤید این مسلک، بسیار است. چنانچه در حدیث شریف کافی فرماید: خداوند خلق فرمود مشیت را بنفسها پس خلق فرمود اشیاء را به مشیت، و از برای این حدیث شریف هر کس به حسب مسلک خود توجیهی نموده و ظاهرتر از همه آن است که مطابق می‌شود با این مسلک و آن این است که مراد از مشیت، مشیت فعلیه است که عبارت از فیض منبسط است و مراد از «اشیاء» مراتب وجود است که تعینات و تنزلات این لطیفه است پس معنی حدیث چنین شود که خدای تعالی مشیت فعلیه را که ظل مشیت ذاتیه قدیمه است بنفسها و بی واسطه خلق فرموده و دیگر موجودات عالم غیب و شهادت را به تبع آن خلق فرموده... بالجمله اسم، عبارت است از نفس تجلی فعلی که به آن، همه دار تحقق متحقق است و اطلاق اسم بر امور عینی در لسان خدا و رسول و اهل بیت عصمت - علیهم السلام - بسیار است. چنانچه اسماء حسنی را فرمودند ما هستیم.» ۱۴. حضرت امام برای اسم و حقیقت آن مقام غیبی، غیب‌الغیبی، سری و سراسری و همچنین مقام ظهور و ظهورالظهوری قائل است و چون اسم، علامت حق و فانی در ذات مقدس است، پس معتقد است، هر اسمی که به افق وحدت نزدیکتر و از عالم کثرت بعیدتر باشد در اسمیت کاملتر است و اتم‌الاسماء را اسمی می‌داند که از کثرات، حتی کثرت علمی، مبرا باشد. ۱۵. اسم اعظم بزرگترین نام خدا را اسم اعظم گویند. در مورد اسم اعظم

و اینکه کدامیک از اسماء الله، حضرت امام برای اسم و حقیقت آن مقام غیبی، غیب‌الغیبی، سرّی و سرّ‌السرّی و همچنین مقام ظهور و ظهورالظهوری قائل است اسم اعظمند و در چه سوره‌ای از سور قرآن است و آیا اسم خاصی از اسماء الله اعظم است یا نه؟ اختلاف آراء است، بعضی گویند تمامی اسامی خدا اعظمند. میدی گوید: «اسم اعظم در غایت خفاء است و اطلاع بر آن موقوف بر صفاست.» ۱۶ محیی‌الدین ابن عربی اسم اعظم را مدلول عین‌الجمع دانسته، گوید که حی و قیوم در اوست و همچنین آورده که یک اسم در میان اسماء الله اعظم است و آن در آیه‌الکرسی و اول سوره آل عمران است. ۱۷ بعضی اسم اعظم را کلمه الله می‌دانند زیرا آن اسم ذات موصوفه به جمیع صفات است یعنی مسماء به جمیع اسماء، لذا اسم اعظم اسم جامع برای همه اسماء است مانند آیه شریفه «هو الله احد». ۱۸ شاعر گوید: ۱۹ اسم اعظم نزد ما باشد قدیم اسم اعظم کار ساز ذات اوست اسم اعظم می‌نماید صورتش صورتش آیینه گیتی نماست یعنی بسم الله الرحمن الرحیم عقل کل یک نقطه از آیات اوست این معما می‌گشاید صورتش معنی او پرده‌دار کبریاست در احادیث وارد شده است که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - شنید که مردی در دعا می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» به او فرمود که خدای را به اسم اعظمش خواندی اسمی که هر دعایی به وسیله آن اجابت شود و هر سؤالی به عطا رسد. ۲۰ در اصول کافی از قول امام باقر (ع)، امام صادق و امام حسن عسکری - علیهم السلام - آورده شده که اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است و هفتاد و دو حرف آن به پیامبر بزرگوار اسلام (ص) و ائمه معصومین - علیهم السلام - داده شده و یک حرف نزد خداست که آن را در علم غیب برای خود مخصوص ساخته است. ۲۱ قاضی حمیدالدین تاگوری اسم اعظم را «هو» دانسته زیرا از سرادقات غیب در عالم ظهور آمده و اسم ذات مطلق است. هرچه از راه عبارت در سایر اسماء است آن از راه اشارت در دایره «هو» است. هو اصل و أمّ جمله اسماء است. ۲۲ در روایات و کتب صوفیه، قدرت انجام کارهای خارق‌العاده و عامل اصلی اعمال شگرف بزرگان را، دانستن اسم اعظم به حساب آورده‌اند. ۲۳ پس اسم اعظم به اعتقاد صوفیان اسمی است که مفتاح همه مشکلات و کلید تمامی معضلات عالم است که با ذکر آن هر مقصودی برآورده می‌شود و امور غیرممکن را ممکن می‌سازد. معجزات انبیاء و کرامات اولیاء از برکت این اسم است. مولانا نیز اسم اعظم را مفتاح همه رموز دانسته، اعتقاد دارد که دارنده آن می‌تواند کارهای غیرممکن را ممکن سازد. ۲۴ گفت عفریتی که تختش را به فن گفت آصف من به اسم اعظمش گرچه عفریت اوستاد سحر بود حاضر آمد تخت بلقیس آن زمان حاضر آرم تا تو زین مجلس شدن حاضر آرم پیش تو در یک دمش لیک آن از نفخ آصف رو نمود لیک ز آصف نزن عفریتیان حضرت مولانا باور دارد که اسم اعظم باید توأم با عشق الهی گردد تا اثر کند. لذا اگر وجود از عشق الهی پر شد و از خود خالی گردید، می‌تواند از اسم اعظم و برکات آن بهره‌مند گردد: ۲۵ عام می‌خوانند هر دم نام پاک آنچه عیسی کرده بود از نام هو چونکه با حق متصل گردید جان خالی از خود بود و پر از عشق دوست این عمل نکند چون نبود عشقناک می‌شدی پیدا و را از نام او ذکر آن این است و ذکر اینست آن پس ز کوزه آن تلابد که در اوست امام خمینی - رحمه الله - اسم اعظم را به حسب مقام الوهیت و واحدیت چنین تعریف می‌کند: «آن اسمی است که جامع همه اسماء الهی است. جامعیتی که مبدأ اشیاء و اصل آنها باشد و به منزله هسته‌ای باشد برای درخت‌ها که تنه و شاخه و برگ‌ها همه از هسته است یا همچون شامل بودن جمله اجزایش را مانند لشکر که شامل فوج‌ها و افرادش است و این اسم به اعتبار اول و اسم اعظم به حسب مقام الوهیت یک حقیقتی است و به حسب مقام مألوهیت حقیقتی دیگر و به حسب مقام لفظ و عبارت حقیقتی سوم» نخستین اسمی که اقتضای لازم کرد اسم اعظم الله بود که پروردگار و مربی عین ثابت محمدی در نشئه علمی بود» بلکه به اعتبار دوم نیز بر همه اسماء حکومت دارد و همه اسماء مظاهر اویند و به حسب ذات بر همه مراتب الهیه مقدم است و این اسم به تمام حقیقت خود تجلی نمی‌کند مگر برای خودش و برای آن کس از بندگان خدا که جلب رضایت حق را کرده باشد و آن بنده مظهر تام او گردیده باشد یعنی صورت حقیقت انسانیت که صورت همه عوالم است، باشد و این حقیقت انسانیت است که در تحت تربیت این اسم قرار می‌گیرد و در تمام نوع انسان کسی که این اسم آنچنان که هست برای

او تجلی کرده باشد، نیست به جز حقیقت محمدیه - صلی الله علیه و آله و سلم - و اولیاء خدا که در روحانیت با آن حضرت متحدند و این است همان غیبی که مرتضای از بندگان خدا در اطلاع به آن غیب مستثنی هستند. ۲۶ در روایت کافی است: به خدا قسم که محمد - صلی الله علیه و آله - از کسانی است که در میان بندگان از خدای تعالی جلب رضایت نموده است. ۲۷ آن عارف واصل و سالک کامل اسم اعظم را مستجمع جمیع اسماء و صفات و مقام احدیت جمع اسماء می‌داند. ۲۸ حضرت امام - قدس سره - اول اسمی که به تجلی احدیت و فیض اقدس در حضرت علمیه واحدیه ظهور یابد و مرآت آن تجلی گردد، اسم اعظم جامع الهی و مقام مسمای «الله» است، که در وجهه غیبیه عین تجلی به فیض اقدس است. ۲۹ اسم اعظم به حسب مقام الوهیت یک حقیقتی است و به حسب مقام مألوهیت حقیقتی دیگر و به حسب مقام لفظ و عبارت حقیقتی سوم. اما اسم اعظمی که به حسب حقیقت غیبیه است و جز خدا هیچ کس بدون استثناء از آن آگاهی ندارد به همان اعتباری که از پیش گفتیم عبارت است از حرف هفتاد و سوم که خداوند آن را برای خود نگاه داشته است. ۳۰ حضرت امام خمینی در بیان این سخن به حدیثی از امام صادق (ع) استناد کرده که فرمود: «إِنَّ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ أَعْطِيَ حَرْفِينَ كَانِ يَعْمَلُ بِمَا وَ أَعْطِيَ مُوسَى أَرْبَعَةَ أَحْرَفٍ وَ أَعْطِيَ إِبْرَاهِيمَ ثَمَانِيَةَ أَحْرَفٍ وَ أَعْطِيَ نُوحَ خَمْسَةَ أَحْرَفٍ وَ أَعْطِيَ آدَمَ خَمْسَةَ وَ عَشْرِينَ حَرْفًا وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَمَعَ ذَلِكَ كُلَّهُ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ ثَلَاثَةٌ وَ سَبْعُونَ حَرْفًا أَعْطَى مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اثْنِينَ وَ سَبْعِينَ حَرْفًا وَ حُجِبَ عَنْهُ حَرْفٌ وَاحِدٌ». خداوند متعال از اسم اعظم دو حرف را به عیسی بن مریم (ع) داده که با آن دو حرف کار می‌کرد و به حضرت موسی (ع) چهار حرف داده شده بود و به حضرت ابراهیم (ع) هشت حرف و به نوح (ع) پنج حرف و به آدم (ع) بیست و پنج حرف و خدای تعالی همه اینها را برای محمد - صلی الله علیه و آله - جمع کرد و اسم اعظم الله هفتاد و سه حرف است که به محمد - صلی الله علیه و آله - هفتاد و دو حرف داده شده و خداوند یک حرف را از او پوشیده داشت. ۳۱ امام عارفان و پیشوای سالکان بر همین اساس حقیقت محمدیه را عین اسم اعظم می‌داند. عین ثابتی که متحد با اعظم در مقام الهیت است. دلیل معظم له این است که اعیان ثابته تعیین‌های اسماء الهی می‌باشند و تعیین هر چیزی در خارج عین آن چیزی است که تعیین یافته و چیزی جز آن نیست. تنها در مقام عقل است که تعیین با متعین غیرت دارد. پس اعیان ثابته عین اسماء الهی هستند. ۳۲ لذا اسم اعظم و انسان کامل احدیت جمع تعینات است و مقام احدیت جمع بسط و قبض، پس برای آن مقام احدیت جمع الجمع است. ۳۳ لذا بر همین مناسبت که می‌فرماید: «نخستین اسمی که اقتضای لازم کرد اسم اعظم الله بود که پروردگار و مربی عین ثابت محمدی در نشئه علمی بود. پس عین ثابت انسان کامل نخستین ظهور در نشئه اعیان ثابته بود و به واسطه حب ذاتی که در حضرت الوهیت بود عین ثابت انسان کامل سرسلسله کلیدهای دیگر خزائن الهی و گنجینه‌های پنهانی گردید». ۳۴ تمام دار تحقق، از غایه القصوای عقول تا منتهی النهایه صف نعال عالم هیولی و طبیعت به فرموده امام عظیم‌الشان ظهور اسم الله اعظم است و مظهر تجلی مشیت مطلقه که ام اسماء فعلیه است. پس اگر کثرت مظاهر و تعینات ملاحظه شود هر اسمی عبارت از ظهور آن فعل یا قولی است که در دنباله آن واقع شود و سالک الی الله اول قدم سیرش آن است که به قلب خود بفهماند که به اسم الله همه تعینات ظاهر است بلکه همه خود اسم الله هستند. ۳۵ اصلاً به اعتقاد آن روح ملکوتی، انسان، اسم اعظم الهی و سایه بلند و خلیفه خدا در همه عوالم است. ۳۶ ایشان با توجه به روایتی از امام صادق (ع) در خصوص حدوث اسماء و بیان اسم اعظم که می‌فرماید: همانا خدای تعالی اسمی را آفرید که به حرف صدادر نیست و در لفظ به نطق نمی‌آید و در مقام تشخیص در قالب جسد نیست و در تشبیه قابل توصیف نیست و در رنگ، رنگ آمیزی نشده است، آن اسم اسمی است بی‌کران و نامحدود از حس توهم کنندگان در حجاب است و پوشیده‌ای است بی‌نقاب... و آن همان اسم مکنون مخزون است پس ظاهر همان «الله» تعالی است. چنین فرموده: «اگر در این روایت شریف نیکو تأمل کنی اسرار علم و معرفت برای تو منکشف و درهای مخفی اسماء الهی به روی تو باز می‌شود و چگونه این چنین نباشد و حال آنکه این روایت از معدن وحی و نبوت صادر شده و از آسمان دانش و جلوه گاه معرفت نازل گشته است. ۳۷ اسماء الهی عارفان اسلامی اسماء خداوندی را با عناوین و

تقسیماتی مختلف بیان کرده‌اند از جمله اسماء ذات، صفات و افعال و عناوین دیگری که در ذیل بحث به تعدادی اشاره می‌گردد. از آن‌جا که اسماء الهی خواهان ظهور هستند از سوی ذات ناشناخته خداوندی و با ندای غیبی به خلیفه غیبی الهی فرمان داده تا در قالب اسماء و صفات ظاهر شوند و بدین ترتیب آنها را در لباس واژه و لفظ به ظهور در آورده و بدین ترتیب اولین مرحله جریان فیض آغاز شد و سپس مراحل مختلف وجود به عرصه آمد. ۳۸ پس به فرموده امام، سالک الی الله اول قدم سیرش آن است که به قلب خود بفهماند که با اسم الله همه تعینات ظاهر است؛ بلکه همه، خود اسم الله هستند و در این مشاهده اسماء مختلف شوند و سعه و ضیق و احاطه و لا- احاطه هر اسمی تابع مظهر است و تبع مرآت است که در آن ظهور کرده. ۳۹ به طور کلی نتیجه نهایی آن بزرگوار آن است که همه چیز اسماء الله است. ۴۰ چون ذات مقدس حق تعالی موجودی است که دست انسان از او کوتاه است و آن مرتبه ذات را کسی غیر از خود ذات مقدس نمی‌شناسد؛ تنها چیزی که بشر می‌تواند به آن دسترسی پیدا کند اسماء الله است که این هم مراتبی دارد. بعضی از مراتبش را ما هم می‌توانیم بفهمیم و بعضی از مراتبش را اولیای خدا و پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - و کسانی که معلّم به تعلیم او هستند، می‌توانند ادراک کنند. همه عالم اسم الله‌اند چون اسم نشانه است، همه موجوداتی که در عالم هستند نشانه ذات مقدس حق تعالی هستند منتها نشانه بودنش را بعضی‌ها می‌توانند به عمقش برسند که این چطور نشانه است و بعضی هم به طور اجمال می‌توانند بفهمند که نشانه است. ۴۱ و در حدیث است که امام صادق فرمود: «به خدا قسم اسماء حسنی ما هستیم». پس طبق روایات خدای را اسمایی است عینی. ۴۲ تمام اسماء، اسماء ذات است لکن به اعتبار ظهور ذات، اسم ذات گویند و به اعتبار ظهور صفات و افعال، اسماء صفاتی و افعالیه به آنها گویند فیض اول یا مقام اسم اعظم به نام الله است که شامل همه اسماء و صفات است و همه تعینات صفاتی و اسمایی در آن مستهلکند و هیچیک از اسماء و صفات بدون اسم اعظم به فیض اول ارتباط پیدا نمی‌کند اسماء ذات، صفات و افعال اسماء الله را به طور کلی به سه دسته اسماء ذاتی، صفاتی و افعالی تقسیم کرده‌اند: اسماء ذاتی به آن دسته از اسماء الله اطلاق می‌شود که مبین ذات او است مانند اسم اول و آخر ۴۳ اگر چه کلیه اسماء ذاتیه است و از ظهور ذات - جل شأنه - پدید خواهد آمد اما اسماء الذات چون: الله، الملك، القدوس، العلی، العظیم، الظاهر، الباطن، الاول، الآخر، الواجد، الماجد، الموجد، الوجود، النور است. ۴۴ اسماء صفات مربوط به صفات حق است چون عالم و قادر و اسماء افعال بیان کننده افعال اوست چون خالق و رازق و... ۴۵ نجم‌الدین رازی در مرصادالعباد در خصوص اسماء صفات و افعال این نامها را ذکر کرده است: «اسماء الصفات چون: الحی، القوی، القیوم، الرحمن، الرحیم، السميع، البصیر، المتکلم، الکریم، العلیم، الرؤف، الشهید، الصبور، المحصی، اسماء الافعال چون: المبدء، المعید، المبدع، الوکیل، الواسع، الخالق، الوهاب، الرزاق، الرافع، العدل، الحکیم، المصور، الهادی، الوارث، اسماء افعالیه بر حسب ظهور احکام آنها بعضی منقطع نمی‌شود و بعضی می‌شود و حکمشان در بعضی از ازمه یا از نشأه دنیا است یا از آخرت.» ۴۶ بیان امام راحل نیز نظر نجم‌الدین را تأیید می‌کند مبنی بر اینکه تمام اسماء، اسماء ذات است لکن به اعتبار ظهور ذات، اسم ذات گویند و به اعتبار ظهور صفات و افعال، اسماء صفاتی و افعالیه به آنها گویند. ایشان در این باره فرماید: «اگر قلب او (سالک) قدرت حفظ داشت، پس از صحو آنچه که از مشاهدات افعالیه خبر دهد، اسماء افعال است و آنچه که از مشاهدات صفاتی، اسماء صفات و هکذا اسماء ذات.» ۴۷ زمانی که آن حضرت در خصوص اسماء و صفات حق تعالی سخن می‌گوید، اظهار می‌دارد که برای تمام اسماء و صفات حق تعالی به طور کلی دو مقام و مرتبه وجود دارد: یکی مقام اسماء و صفات ذاتیه که در حضرت واحدیت ثابت است چون علم ذاتی که از شؤون و تجلیات ذاتیه است و قدرت و اراده و دیگر مقام اسماء و صفات فعلیه که به تجلی فیض مقدس برای حق ثابت است چون «علم فعلی». ۴۸ حضرت روح الله نیز به نقل از کتاب انشاء الدوائر تعدادی از اسماء ذات، صفات و افعال را آورده که به جهت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌کنیم. ۴۹ همانگونه که قبلاً اشاره گردید عرفا برای اسماء الهی عناوین مختلفی ذکر کرده‌اند و آن مرشد واصل و راحل نیز به بعضی از اسماء اشاراتی داشته که به طور اجمال بعضی از آنها ذیلاً ذکر می‌گردد. لازم به توضیح است که گرچه تمام اسماء، اسماء ذات است

لکن به اعتبار ظهور ذات، اسماء ذات گویند و به اعتبار ظهور صفات و افعال، اسماء صفاتی و افعالیه به آنها گویند یعنی هر اعتبار ظاهرتر گردید، اسم تابع آن است. ۵۰ اسم «الله» فیض اول یا مقام اسم اعظم به نام الله است که شامل همه اسماء و صفات است و همه تعینات صفاتی و اسمایی در آن مستهلکند و هیچیک از اسماء و صفات بدون اسم اعظم به فیض اول ارتباط پیدا نمی‌کند... الله به عنوان حضرت اسم اعظم ظاهر می‌شود (= فیض نخست) ۵۱ الله ذات جامع تمام کمالات، اسم ذات واجب الوجود، به اعتبار جامعیت صفات ذاتیه و نعوت کمالیه در حضرت علم و عین و در مرتبت افعال و آثار است. ۵۲ گفته‌اند اسم اعظم همان کلمه «الله» است چه آن اسم، ذاتی است که موصوف به جمیع صفات است یعنی مسمای جمیع اسماء است. ۵۳ اسم الله دلالتی جامع برای معانی تمامی اسماء حسنی است. ۵۴ ائمه الاسماء را امامی است که امام اعظم و رئیس اقدم است و موسوم است به اسم اعظم که جامع جمیع اسماء است و آن اسم الله است که اسم ذاتی است موصوف به جمیع صفات و کمالات ۵۵ عظمت این اسم تا آن مرتبه‌ای است که در قرآن مجید ۲۵۳۶ بار نام مقدس «الله» ذکر شده است. حضرت امام خمینی (ره) الله را مقام جمع اسماء و حضرت واحدیت می‌داند. ۵۶ و در جایی دیگر فرماید: «الله گرچه اسم اعظم است که صفات جمال و جلال از تجلیات آن و در تحت حیطة آن است لکن گاهی اطلاق شود به صفات جمال مقابل صفات جلال، چنانچه الهیت و الوهیت نوعاً راجع به صفات جمال است و خصوصاً اگر در مقابل صفت جلال واقع شد و در آیه شریفه: «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ»، ممکن است احد اشاره به یکی از امهات صفات جلال باشد که مقام کمال بساطت ذات مقدس است و الله اشاره به اسم جمال باشد». ۵۷ حضرت روح الله در جایی دیگر به حدیثی از حضرت باقرالعلوم (ع) استناد می‌کند که آن حضرت فرموده است: «معنی الله معبودی است که خلق متحیرند از درک حقیقت او و احاطه به کیفیت او و عرب می‌گوید: «أَلَهُ الرَّجُلُ» وقتی متحیر شود در چیزی و احاطه علمی به او پیدا نکند. و می‌گوید: «وَلَهُ» وقتی که پناه ببرد به چیزی از آنچه می‌ترساند او را و «أَلِیْهِ» به آن چیزی که مستور از حواس مردم است». ۵۸ به علاوه در تعلیقه بر فصوص و مصباح الانس در خصوص اسم «الله» چنین سخن می‌گوید: «همانا اسم «الله» اسمی است برای احدیت جمعی اسمائیه به اعتبار وجهه ظهور در عالم اسماء و صفات که صورت عین ثابته آن برای انسان کامل است همچنانکه مقام الوهیت مقام ظهور اسم الله در اعیان وجود و مظاهر خلقیه است به اعتبار احدیت جمع همچنانکه مرتبه تدلّی الوهیت است و مرتبه جمع جمع آن همان فیض مقدس است که باطن الوهیت است آنچنانکه باطن اسم الله است و مقام غیب آن فیض مقدس است. پس مقام الوهیت باطنش و ظاهرش مظهر اسم الله از نظر باطن و ظاهر آن است. ۵۹ اسم ربّ ربّ اگر به معنای «متعالی» و «ثابت» و «سید» باشد از اسماء ذاتیه است و اگر به معنای «مالک» و «صاحب» و «غالب» و «قاهر» باشد، از اسماء صفتیّه است و اگر به معنای «مربی» و «منعم» و «متمم» باشد از اسماء افعالیّه است. ۶۰ اسم مبارک «رب» باطن «میکائیل» است که به مظهریت ربّ موکل ارزاق و مربی دار وجود است. ۶۱ اسم رحمن و رحیم حضرت امام خمینی در ذیل این دو اسم نظرات دو نفر از عرفا و بزرگان اهل سلوک، قیصری و حاج میرزا جواد ملکی - قدس سرّه - را آورده و هر کدام را نقد کرده است. قیصری در مقدمه شرح فصوص گوید: «اگر حقیقت وجود را فقط شرط کلیات اشیاء دانستیم پس آن مرتبه اسم رحمن است که ربّ عقل اول است و به نام لوح قضا (مقام جمع) و ام‌الکتاب و قلم اعلی خوانده می‌شود و اگر حقیقت وجود را شرط کلیات اشیاء دانستیم به طوری که کلیات در آن جزئیاتی باشد مفصل و ثابت بدون آنکه از کلیاتشان در احتجاج باشند پس آن عبارت می‌شود از مرتبه اسم رحیم که ربّ نفس کلی است و به نام لوح قدر (مقام تدریج) خوانده می‌شود و آن همان لوح محفوظ و کتاب مبین است». ۶۲ قیصری رحمانیت حضرت حق را مخصوص کلیات اشیاء دانسته و رحیمیت حق را شامل کلیاتی که جزئیات هم در آن باشد و جزئیات حجاب کلیات نباشد ولی حضرت امام این مطلب را درست ندانسته رحمانیت و رحیمیت هر دو را شامل کلیات و جزئیات می‌داند و لیکن رحمانیت مخصوص اصل وجود است و رحیمیت شامل کمال وجود. ایشان فرماید: «اینکه قیصری گفته هر چند به یک توجیه صحیح است ولی مناسب‌تر آن بود که مرتبه اسم رحمن را مرتبه بسط وجود بر همه عوالم چه کلیاتش و چه جزئیاتش قرار می‌داد و مرتبه اسم رحیم را مرتبه بسط کمال وجود

قرار می‌داد به کلیات عوالم و جزئیات آن زیرا رحمت رحمانیه و رحیمیه همه چیز را فرا گرفته و به همه عوالم احاطه دارد پس آن دو عبارتند از تعین مشیت و اما مقام تعقل و مقام نفس مقام تعین در تعین است. پس بهتر آن است که گفته شود: اگر حقیقت وجود به شرط بسط، اصل وجود گرفته شود پس آن عبارت می‌شود از مرتبه اسم الرحمن و اگر به شرط بسط کمال وجود گرفته شود، پس آن عبارت می‌شود از مرتبه اسم الرحیم. «۶۳ آن عارف سالک ضمن آوردن کلام عارف بزرگوار، حاج میرزا جواد ملکی تبریزی، به نقد آن می‌پردازد. سخن آن بزرگ اصحاب معرفت و سلوک (مرحوم ملکی تبریزی) این است: «اطلاق رحمن و رحیم به خدای تعالی بدان اعتبار است که خالق رحمت رحمانیه و رحیمیه است به اعتبار آنکه این رحمت با آن حضرت، قائم است به طور قیام صدور نه قیام حلول. پس رحمت رحمانیه او عبارت است از افاضه وجود که منبسط در همه مخلوقات است و بنابراین خود ایجاد عبارت است از رحمانیت او و موجودات، رحمت او هستند و رحمت رحیمیه خدا عبارت است از افاضه هدایت و کمال به بندگان مؤمنش در دنیا و پاداش و ثواب در آخرت، پس ایجاد خدا همه را چه نیکوکار و چه بدکار شامل است. پس آنکه به عالم از این جهت نگاه می‌کند که به ایجاد حق تعالی قائم است گویی به رحمانیت حق نگاه کرده و گویی در خارج به جز رحمان و رحمت او چیزی نمی‌بیند و آن که به عالم از آن جهت نگاه می‌کند که خداوند آن را ایجاد کرده (و ایجاد را می‌بندد نه موجودات را) گویی به جز رحمان چیزی را ندیده است.» ۶۴ حضرت امام (ره) به شرح ذیل، کلام آن عارف و سالک واصل را چنین تصحیح می‌کند: «اگر مقصود ایشان از وجود منبسط همان است که در میان اهل معرفت شیوع دارد که همان مقام مشیت و الهیت مطلقه و مقام ولایت محمدیه و دیگر القاب که بر حسب نظرها و مقامات گفته شده، می‌باشد، این معنا با مقام رحمانیتی که در بسم الله الرحمن الرحیم است مناسبت ندارد، زیرا رحمان و رحیم در بسم الله تابع اسم الله می‌باشند و از تعینات او هستند و ظل منبسط ظل الله است نه ظل الرحمن زیرا حقیقت ظل منبسط عبارت است از حقیقت انسان کامل و رب انسان کامل و کون جامع همان اسم اعظم الهی (یعنی الله) است که محیط است به الرحمن الرحیم و لذا در فاتحه کتاب الهی نیز تابع قرار داده شده‌اند و اگر مقصود ایشان از وجود منبسط مقام بسط وجود است البته مناسب با مقام و موافق با تدوین و تکوین است ولی با ظاهر کلامشان مخالف است و آنچه ایشان گفته‌اند نیز صحیح است به اعتبار آنکه مظهر در ظاهر فانی است پس مقام رحمانیت از این نظر همان مقام الوهیت است چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا اللَّهَ الرَّحْمَنَ أَيَّمَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى». ۶۵ و فرمود: «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ» ۶۶ و فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ». ۶۷ بنابراین باید به اهمیت این دو اسم شریف پی برد و اینکه عرفا چقدر آنها را مورد توجه خود قرار داده‌اند و در خصوص الرحمن و الرحیم سخن گفته‌اند و هیچ شکی در آن نیست که این دو از اسماء صفات هستند و قبلاً ذکر گردید که اگرچه تمام اسماء ذات هستند لیکن به اعتبار ظهور ذات، اسماء ذات و به اعتبار ظهور صفات و افعال، اسماء صفاتی و افعالیه به آنها گویند. یعنی؛ هر اعتبار ظاهرتر گردید، اسم تابع آن است. ۶۸ اصلاً به فرموده حضرتش مستوای اسم اعظم فیض مقدس است و حامل آن «رحمن» و «رحیم» و «رب» و «مالک» است و همچنین بیان می‌فرماید که اسم شریف «رحمان» باطن «اسرافیل» است که منشی ارواح و نافخ صور و باسط ارواح و صور است چنانچه بسط وجود هم به اسم «رحمان» است و اسم شریف «رحیم» باطن «جبرائیل» است که موکل بر تعلیم و تکمیل موجودات است. ۶۹ مستوای اسم اعظم فیض مقدس است و حامل آن «رحمن» و «رحیم» و «رب» و «مالک» است «نخستین اسمی که خدا برای خود اختیار کرد العلی العظیم بود» اسم عزیز حضرت امام، عزیز را به معنای پیروزمند و نیرومند و یا فردی که همتا نداشته باشد، گرفته است. ۷۰ و شاید مراد از عزت در جمله مذکور در دعا، صفاتی است که دارای قوه و غلبه هستند مانند قهاریت و مالکیت و واحدیت و احدیت و معیدیت و غیر اینها. ۷۱ اسم عزیز را شیخ کبیر محیی‌الدین بن عربی بر اساس نقل کتاب انشاء الدوائر، اسم ذات دانسته ولی حضرت امام با عنایت به سه معنی برای اسم عزیز می‌فرماید: «مقتضای تحقیق آن است که بگوییم اگر عزیز را به معنای سوم (بی‌همتا) بگیریم، از اسماء ذات است و اگر به معنای دوم (مبدأ آثار) بگیریم از اسماء صفات است و اگر به معنای اول (پیروز) بدانیم از اسماء افعال خواهد

بود. ۷۲ آنگاه در ادامه سخن خود به نظر استاد عارفش، مرحوم شاه‌آبادی، اشاره می‌کند که فرموده، آنچه از اسماء بر وزن فَعُول و فَعِيل باشد از اسماء ذات است چون دلالت دارد بر آنکه ذات، معدن آن اسم است. ۷۳ و به نقل از آن عارف بزرگوار می‌فرماید که او به اینها صیغه‌های معدنی می‌گفت و بنابراین بسیاری از اسماء که در تحقیق شیخ کبیر از اسماء صفت و فعل هستند به نظر شیخ عارف، شاه‌آبادی، از اسماء ذات خواهند بود. ۷۴ اسم علی علی به معنی بلند مرتبه است و برتر و بالاتر و حضرت امام در خصوص این اسم شریف با عنایت به نظر شیخ عارف کامل واصل، شاه‌آبادی، و حدیثی از اصول کافی مبنی بر «نخستین اسمی که خدا برای خود اختیار کرد العلی العظیم بود زیرا او برترین همه اشیاء بود پس معنای او الله بود و نامش العلی العظیم، آن نخستین نام او بود، زیرا که بر همه چیز علو و برتری یافت» می‌فرماید: «از این روایت شریفه ظاهر می‌شود که علی از اسماء ذاتیه است که خداوند پیش از آفرینش خلق برای خود اختیار کرده است و به اعتبار دیگر از اسماء صفت است چنانکه از آخر روایت ظاهر می‌شود که می‌فرماید: بر همه چیز برتری یافت.» ۷۵ پیر و مرادمان در ادامه سخن خود به کلام عارف کامل محدث کاشانی - قَدَسَ اللهُ نَفْسَهُ - اشاره می‌کند که علو حقیقی از آن خدای سبحان است و آنگاه نظر قطعی خود را بیان می‌فرماید: «هیچ موجودی غیر خدا در حقیقت علو با خدا اصلاً شرکت ندارد زیرا موجودات از نظر جهات نفسی که اصلاً علوی ندارند و از نظر جهات حقی، علوشان فانی در علو اوست و حکم و حیثیتی از برای آنان نیست بلکه همگی مستهلک در ذات او هستند.» ۷۶ اسم مالک اسم مالک از اسماء ذات است و مالکیت حق تعالی مثل مالکیت بندگان بر مملوکات خود نیست و مثل مالکیت سلاطین در خصوص مملکت خود زیرا اینها را اضافاتی اعتباری می‌دانند و حتی مالکیت حق تعالی از قبیل مالکیت انسان نسبت به اعضا و جوارح خود نیست و حتی از قبیل مالکیت عوالم عقلیه بر مادون خود نیست بلکه مالکیت حق تعالی که به اضافه اشراقیه و احاطه قیومیه است، مالکیت ذاتیه حقیقیه حق است که به هیچ وجه شائبه تباین عزلی در ذات و صفاتش با موجودی از موجودات نیست و مالکیت آن ذات مقدس به همه عوالم علی السواء است. ۷۷ حضرت روح‌الله در خصوص اسم مالک که یکی از حاملان اسم اعظم است می‌فرماید: «اسم شریف «مالک» باطن «عزرائیل» است که موکل بر قبض ارواح و صور و ارجاع ظاهر به باطن است.» ۷۸ چون از برای حق تعالی هزار و یک اسم است و یک اسم مستأثر در علم غیب است، از این جهت لیلۃ القدر نیز مستأثر است و لیلۃ قدر بنیه محمدی نیز اسم مستأثر است. از این جهت بر اسم مستأثر کسی جز ذات مقدس رسول ختمی صلی‌الله علیه و آله اطلاع پیدا نکند اسم مستأثر چون از برای حق تعالی هزار و یک اسم است و یک اسم مستأثر در علم غیب است، از این جهت لیلۃ القدر نیز مستأثر است و لیلۃ قدر بنیه محمدی نیز اسم مستأثر است. از این جهت بر اسم مستأثر کسی جز ذات مقدس رسول ختمی صلی‌الله علیه و آله اطلاع پیدا نکند. ۷۹ حضرت امام در تعلیقات فصوص از قول شیخ عارف کامل، شاه‌آبادی، اسم مستأثر را ذات مطلق احدیت دانسته ولی در ادامه می‌گوید: «الاسماءُ المُستأثرةُ عندنا لها المظاهرُ المُستأثرةُ و لا یكونُ اسمٌ بلا مظهرٍ اصلاً بلْ مَظْهَرُهُ مُسْتَأْثَرٌ فی علم غیبیه. ۸۰ اسماء مستأثره نیز دارای اثر و مظهر در خارج هستند ولیکن (بنابر اشتراک مظهر و ظاهر، در حکم) اثر (و مظهر) این اسماء نیز مستأثر است بنابراین احدیت ذاتیه (که گفته شد اسم مستأثر الهی است) یک وجهه خاصی با هر موجودی دارد که همان سرّ وجودی (آنهاست) و جز خداوند هیچ کس از آن اطلاع ندارد. چنانکه در آیه شریفه می‌فرماید: «ما من دَائِبَةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا» ۸۱ «و لِكُلِّ وَجْهٍ هُوَ مُوَلِّئُهَا» ۸۲ پس وجهه غیبیه که همان اسم مستأثر است دارای اثر مستأثر غیبی در خارج است. ۸۳ جهت اطلاع بیشتر در این خصوص به مقاله «ظهور و تجلی اسماء مستأثره از دیدگاه امام خمینی، پژوهشنامه متین، شماره ۵ و ۶ مراجعه شود. اسم نور امام عظیم‌الشان نور را از اسماء‌الله فعلی دانسته و می‌فرماید: «در عین حالی که نور سماوات و ارض ظهور نور خداست، لکن، اللهُ نُوْرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، ۸۴ در عین حالی که این ظهور اوست نه این است که خدا او باشد لکن این ظاهر بطوری فانی در مبدأ ظهور است و این موجود به طوری در مبدأ خود فانی هست و هیچ نحو استقلالی ندارد که این اوست و این ظهور، فانی در اوست.» ۸۵ علامه طباطبایی - قدس سرّه الشریف - فرماید: «کلمه نور معنایی معروف دارد و آن عبارت است از چیزی که اجسام کثیف و تیره را برای

دیدن ما روشن می‌کند و هر چیزی به وسیله آن ظاهر و هویدا می‌گردد ولی خود نور برای ما به نفس ذاتش مکشوف و هویدا است. چیز دیگری آن را ظاهر نمی‌کند. پس نور عبارت است از چیزی که ظاهر بالذات و مظهر غیر است، مظهر اجسام قابل دیدن... بعداً بطور کلی (نور را) به هر چیزی که محسوسات را مکشوف می‌سازد استعمال نمودند... و چون وجود و هستی هر چیزی باعث ظهور آن چیز برای دیگران است پس مصداق نام نور همان وجود است و از سوی دیگر چون موجودات امکانی وجودشان به ایجاد خدای تعالی است پس خدای تعالی کاملترین مصداق نور می‌باشد. اوست که ظاهر بالذات و مظهر ماسوای خویش است و هر موجودی به وسیله او ظهور می‌یابد و موجود می‌شود.» ۸۶ در تفسیر نمونه ضمن معانی مختلف کلمه نور و مصداقهای آن آمده است: «یعنی هر چیزی که ذاتش ظاهر و آشکار باشد و ظاهرکننده غیر» و در ادامه با استناد به حدیثی از حضرت امام رضا (علیه‌السلام) آورده است که آن حضرت در تفسیر آیه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» فرموده: «او هدایت‌کننده اهل آسمانها و اهل زمین است.» و معنای نور را هادی گرفته است و در حقیقت این یکی از خواص نور الهی است... لذا همه انوار هستی از نور او مایه می‌گیرد و به نور ذات پاک او منتهی می‌شود.» ۸۷ حضرت امام خمینی با عنایت به نظر قیصری در شرح فصوص و فنّاری در شرح مفتاح‌الغیب از قول شیخ اکبر محیی‌الدین بن عربی بیان کرده که آنها نور را از اسماء ذات دانسته‌اند و شیخ اکبر هر اسمی را که دلالتش بر ذات ظاهر باشد اسم ذات و هر اسمی را که دلالتش بر صفات روشن‌تر باشد اسم صفت و اگر بر افعال روشن‌تر باشد اسم فعل قرار داده است. ایشان پس از ذکر این مطالب نهایتاً نظر خود را چنین اظهار می‌کند: «اظهر آن است که نور از اسماء صفات و بلکه از اسماء افعال باشد. زیرا ظاهر ساختن نور چیز دیگری را در مفهوم آن اخذ شده، پس اگر آن غیر را اسماء صفات در حضرت الهیه دانستیم، نور از اسماء صفات خواهد بود و اگر آن غیر عبارت باشد از مراتب ظهورات غیبیه در این صورت نور از اسماء افعال خواهد شد. چنانچه در آیه شریفه می‌فرماید: اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، و می‌فرماید: يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ ۸۸ و سید الموحّدین، امیر المؤمنین - علیه‌السلام - در دعای کمیل می‌فرماید: اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ نُورِ وَجْهِكَ الَّذِي لَهُ كُلُّ شَيْءٍ و در دعای سمات است: بار الها تو را می‌خوانم به آن نور و جهت که بواسطه آن به کوه تجلی کردی و کوه را از هم پاشیدی و موسی مدهوش بر زمین افتاد. پس اسم نور در تحت اسم ظاهر است.» ۸۹ برای اطلاع بیشتر در این مورد به کتاب «اسماء الهی از دیدگاه قرآن و عرفان» مراجعه شود. پی‌نوشتها: ۱. ترجمه شرح دعای سحر، ص ۲۷۵. ۲. لغت‌نامه ۳. برگزیده کشف اسرار، رکنی، ص ۶۸. ۴. لغت‌نامه ۵. فرهنگ معین ۶. منتهی‌الارب ۷. تعریفات جرجانی ۸. شرح اصطلاحات الصوفیه، عبدالرزاق کاشانی، ص ۴۷. ۹. الانسان الکامل نسفی به نقل از شرح اصطلاحات تصوف، ج ۱، ص ۳۲۲. ۱۰. شرح اصطلاحات تصوف، ج ۱، ص ۲۲۵. ۱۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، نیکلسون، ج ۱، ص ۲۱۲. ۱۲. ترجمه شرح دعای سحر، ص ۱۱۰. ۱۳. شرح دعای سحر، ص ۱۴۲. ۱۴. آداب الصلوة، ص ۲۴۱-۲۴۲. ۱۵. همان، ص ۲۴۴. ۱۶. کشف‌الاسرار، به نقل از فرهنگ اصطلاحات عرفانی. ۱۷. فتوحات مکیه، باب ۲۷۷، به نقل از فرهنگ اصطلاحات عرفانی. ۱۸. تعریفات جرجانی. ۱۹. به نقل از فرهنگ اصطلاحات عرفانی. ۲۰. به نقل از شرح اصطلاحات تصوف، ج ۱، ص ۲۳۶. ۲۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۴. ۲۲. شرح اصطلاحات تصوف، ج ۱، ص ۲۳۶. ۲۳. ر.ک: اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۴ و شرح اصطلاحات تصوف، ج ۱، ص ۲۳۷-۲۴۰. ۲۴. مثنوی معنوی، نیکلسون، دفتر چهارم، ص ۳۳۲. ۲۵. همان، دفتر ششم، ص ۵۰۵. ۲۶. اشاره به سوره جن/ ۲۶ و ۲۷. ۲۷. ترجمه شرح دعای سحر، ص ۱۳۰. ۲۸. مصباح‌الهدایه، ص ۳۳ و آداب نماز، ص ۲۹۵. ۲۹. چهل حدیث، ص ۶۳۴. ۳۰. شرح دعای سحر، ص ۱۱۶. ۳۱. به نقل از سیری در اندیشه عرفانی امام، ص ۱۷. ۳۲. همان، ص ۱۹. ۳۳. تعلیقه بر فصوص، ص ۳۱. ۳۴. مصباح‌الهدایه، ص ۶۰. ۳۵. سرالصلوة، ص ۸۵. ۳۶. ترجمه شرح دعای سحر، ص ۱۶۷. ۳۷. شرح دعای سحر، ص ۱۳۰-۱۳۴. ۳۸. سیری در اندیشه عرفانی امام، ص ۶۶. ۳۹. سرالصلوة، ص ۸۵-۸۶. ۴۰. صحیفه امام، ج ۱۹، ص ۱۳۲. ۴۱. تفسیر سوره حمد، ص ۹۷-۹۸. ۴۲. شرح دعای سحر، ص ۱۳۰. ۴۳. شرح اصطلاحات تصوف، ص ۲۳۲. ۴۴. مرصاد العباد، ص ۱۸۰. ۴۵. شرح اصطلاحات تصوف، ص ۲۳۲. ۴۶. مرصاد العباد، ص ۱۸۰. ۴۷. آداب الصلوة، ص ۲۵۹. ۴۸. همان، ص ۲۶۶. ۴۹.

- ر.ک: آداب نماز، ص ۲۵۸. ۵۰. آداب نماز، ص ۲۵۸. ۵۱. مجله حضور، شماره ۱۱، دکتر نصرالله، ص ۱۳۳. ۵۲. فرهنگ اصطلاحات عرفانی. ۵۳. شرح اصطلاحات تصوف، ج ۱، ص ۲۳۷. ۵۴. تعریفات جرجانی. ۵۵. جامع الاسرار، ص ۱۳۴ به نقل از شرح اصطلاحات تصوف، ص ۲۳۷. ۵۶. سرالصلوة، ص ۹۳. ۵۷. آداب نماز، ص ۳۰۸. ۵۸. همان، ص ۳۱۵. ۵۹. تعلیقه بر مصباح الانس، ص ۲۹۳. ۶۰. آداب نماز، ص ۲۵۷. ۶۱. همان، ص ۲۷۳. ۶۲. مقدمه بر شرح فصوص، به نقل از شرح دعای سحر، ص ۸۰. ۶۳. شرح دعای سحر، ص ۸۰. ۶۴. اسرارالصلوة حاج میرزا جواد ملکی به نقل از ترجمه شرح دعای سحر، ص ۸۱. ۶۵. اسراء/ ۱۱۰. ۶۶. الرحمن/ ۱-۳. ۶۷. بقره/ ۱۶۳. ۶۸. ر.ک: آداب نماز، ص ۲۵۹. ۶۹. آداب نماز، ص ۲۷۳ و ۲۷۴. ۷۰. شرح دعای سحر، ص ۱۳۳. ۷۱. همان، ص ۱۳۶. ۷۲. همان، ص ۱۳۵. ۷۳. همان، ص ۱۳۶. ۷۴. همان، ص ۱۳۶. ۷۵. همان، ص ۱۸۸. ۷۶. همان، ص ۱۸۹. ۷۷. ر.ک: آداب نماز، ص ۲۶۹ - ۲۷۰. ۷۸. آداب نماز، ص ۲۷۴. ۷۹. آداب نماز، ص ۳۳۷. ۸۰. تعلیقه بر فصوص، ص ۱۲۶. ۸۱. هود/ ۵۶. ۸۲. بقره/ ۱۴۸. ۸۳. تعلیقه بر فصوص، ص ۲۱۸ و سفر عشق، ص ۹۱. ۸۴. نور/ ۳۵. ۸۵. تفسیر سوره حمد، ص ۱۱۶-۱۱۷. ۸۶. ترجمه تفسیرالمیزان، ج ۲۹، ص ۱۷۶. ۸۷. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۷۲-۴۷۵. ۸۸. نور/ ۳۵. ۸۹. شرح دعای سحر، ص ۷۳ و ۷۴. منابع و مآخذ: ۱. آدابالصلوة (آداب نماز)، خمینی، روح الله، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، چاپ دهم ۱۳۸۰. ۲. اصول کافی، کلینی ابوجعفر محمدبن یعقوب، ترجمه و شرح سیدجواد مصطفوی، ۴ جلد در ۲ جلد، انتشارات علمیه اسلامی، تهران، بی تا. ۳. انسان کامل، نسفی عزیزالدین، تصحیح مازیان موله، انجمن ایرانشناسی فرانسه، تهران، ۱۳۵۹. ۴. تعریفات، جرجانی، سیدشریف علی بن محمد، انتشارات ناصر خسرو، تهران، چاپ چهارم ۱۳۷۰. ۵. تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس، خمینی، روح الله، مؤسسه پاسدار اسلام، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۴۱۰ هـ. ۶. تفسیرالمیزان، طباطبایی، علامه محمدحسین، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، کانون انتشارات محمدی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۲. ۷. سرالصلوة، خمینی، روح الله، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۸. ۸. سفر عشق، قائم مقامی، سیدعباس، انتشارات فکر برتر، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۸. ۹. سیری در اندیشه عرفانی امام خمینی، منصور لاریجانی، اسماعیل، نشر فرهنگی آیه، تهران، چاپ اول ۱۳۷۷. ۱۰. شرح اصطلاحات تصوف، گوهرین، سیدصادق، ۸ جلد در ۴ مجلد، انتشارات زوآر، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۷ - ۱۳۸۲. ۱۱. شرح مثنوی شریف، فروزانفر بدیع الزمان، انتشارات علمی و فرهنگی، ۳ جلد، تهران، چاپ هفتم ۱۳۷۳. ۱۲. صحیفه امام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۲۲ جلد، چاپ اول ۱۳۷۸. ۱۳. فرهنگ فارسی معین، معین، محمد، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۶۴. ۱۴. فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، سجادی سیدجعفر، طهوری، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۸. ۱۵. قرآن مجید، ترجمه مهدی الهی قمشهی، انتشارات پیراسته (اسماعیلیان) تهران، چاپ ششم ۱۳۷۲. ۱۶. کشف الاسرار و عدّه الأبرار، میدی رشیدالدین به اهتمام علی اصغر حکمت، دوره ده جلدی، انتشارات امیرکبیر، تهران. ۱۷. مصباح الهدایه الی الخلافة والولایه، خمینی، روح الله، با مقدمه سیدجلال الدین آشتیانی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۶. ۱۸. مرصادالعباد، رازی نجم الدین (دایه) تصحیح محمدامین ریاحی انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ سوم ۱۳۶۶.

مرجعیت امام خمینی

مرجعیت امام خمینی امام در دوره آیت الله بروجردی - درگذشت آیت الله بروجردی در دهم فروردین ۱۳۴۰ شمسی، که موجب تالم بسیاری از شیعیان جهان گردید، سبب شد تا در نظام اجتماعی - دینی مردم ایران خلا بزرگی به وجود آید و آنان را با آینده ای مبهم و سؤال برانگیز روبرو سازد. آیت الله بروجردی که از روحانیون پر نفوذ و قدرتمند تاریخ معاصر ایران به حساب می آید، پس از گذشته نه سال از رحلت آیت الله شیخ عبدالکریم حائری (۱۳۱۵ شمسی) به قم آمد و مرجعیت عامه شیعیان را برعهده گرفت. امام خمینی در آن زمان بر این باور بود که رهبری دینی و سیاسی مردم تنها از طریق نهاد مرجعیت ممکن است؛ لذا با

شناختی که از مراتب علمی و شهادت سیاسی آیت الله بروجردی داشت، وی را فردی مناسب برای این کار یافت. از این رو هنگامی که آیت الله بروجردی در تهران بستری بود، ضمن عیادت، از ایشان خواست که مجدداً به بروجرد بازنگردد و در قم سکنی گزینند. تلاش‌های امام خمینی در مورد انتقال آیت الله بروجردی به قم به گونه‌ای بود که به اعتراف بسیاری از علما، امام بیش از هر کس دیگر در متقاعد ساختن آیت الله بروجردی برای اقامت در قم و تثبیت مرجعیت ایشان سهم داشت. در این باره آیت الله محمدعلی گرامی می‌گوید: "امام به منظور تبلیغ مرجعیت آقای بروجردی به برخی از شهرستانها از جمله همدان می‌رفت و با افراد موجه تماس برقرار می‌کرد." انگیزه انتخاب آیت الله بروجردی از سوی امام، دلایل سیاسی - مذهبی متعددی داشت: اولاً، امام بر این عقیده بود که مرجع تقلید شیعیان باید در ایران سکونت داشته و ایرانیان نیز او را بشناسند، زیرا اکثریت مقلدان مراجع تقلید شیعه مقیم عراق را ایرانیان تشکیل می‌دادند، لذا بجاست که ایران پایگاه مرجعیت تقلید شود نه عراق. ثانیاً، حضور آیت الله بروجردی در قم را، سبب تقویت حوزه علمیه قم و علمای ایران می‌دانست، زیرا ایشان مجتهدی جامع و عمیق و در بسیاری از معارف اسلامی صاحب نظر و بلکه کم نظیر بود. علاوه بر آن - برخلاف علمای معاصر - روش تدریس ویژه‌ای داشت که به نظر امام، طلبه‌هایی که در جلسات درس وی حاضر می‌شدند عمیق و فهیم بار می‌آمدند. حجت الاسلام والمسلمین نعمت الله صالحی نجف آبادی درباره کیفیت درس آقای بروجردی می‌گوید: "یکی از جمله‌های امام خمینی این است که ایشان فرموده بودند، درس آقای بروجردی طوری است که همین طور که آدم پایش می‌نشیند ملا- می‌شود." بنا به گفته مشارالیه "امام نیز به همراه عده‌ای از فضلاء قم در کلاس درس آیت الله بروجردی شرکت جسته و در تقویت مقام وی می‌کوشیدند." حجت الاسلام والمسلمین عبدالعظیم محصلی از فضلاء حوزه علمیه قم می‌گوید: "در آن اوان، من به کلاس خارج اصول فقه امام خمینی می‌رفتم و از محضرشان تلمذ می‌کردم، امام به شخصیت علمی آیت الله بروجردی اعتقاد والایی داشت و به همین دلیل نیز برخی از مبانی اصولیش را از او می‌گرفت، مثلاً- در اصول، بحثی است درباره اینکه مفاد نهی چیست؟ امام همانند آیت الله بروجردی آن را زجر طرف یا مخاطب می‌دانست. پس از پایان درس ما به همراه امام مستقیماً به کلاس خارج فقه آیت الله بروجردی می‌رفتیم و جمعا از ایشان استفاده می‌کردیم، البته امام بنا به همان احترامی که به ایشان داشتند در این درس شرکت می‌کردند." آیت الله محمد یزدی در مورد اهمیت قائل شدن امام به آیت الله بروجردی می‌گوید: "درس امام یکی از درسهای شلوغ خارج به حساب می‌آمد، در حالی که در محضر حضرات آیات گلپایگانی و اراکی افراد معدودی شرکت می‌کردند. مسجد سلماسی قم مملو از جمعیت می‌شد که بعدها به علت کمبود جا، کلاس درسشان به ترتیب به مسجد محمدیه و سپس به مسجد اعظم منتقل گردید. درس امام حتی در زمان حیات آقای بروجردی، یکی از بهترین درسهای خارج حوزه به حساب می‌آمد، در واقع درس امام درسی کاملاً علمی بود و درس آقای بروجردی، درس ریاستی، امام نیز که به آیت الله بروجردی علاقه وافری داشت و تقویت او را تقویت حوزه می‌دانست در درس ایشان شرکت می‌جست و به ریاست مقتدرانه ایشان احترام می‌نهاد." حجت الاسلام والمسلمین صالحی نجف آبادی می‌افزاید: "علاوه بر امام خمینی، شخصیت‌های بزرگی مثل مرحوم سید محمد داماد، مرحوم حاج آقا مرتضی حائری و آیت الله گلپایگانی، به درس آیت الله بروجردی می‌آمدند." ثالثاً، تمرکز مرجعیت تقلید در قم می‌توانست مرجع تقلید را از نزدیک در جریان رویدادهای سیاسی کشور قرار دهد. شاید امام یکی از دلایل ناکامی مشروطیت و استقرار دیکتاتوری رضاخان را دوری مراجع تقلید عراق از ایران می‌دانست، زیرا همین دوری سبب می‌شد تا حوادث و رویدادهای سیاسی را با واسطه‌های گوناگون و با تفاسیر متفاوت دریافت کرده و در برخی مواقع تصمیمات غیر واقعی اتخاذ کنند. در زمان رضاخان و محمدرضا شاه نیز آیت الله بروجردی دوبار ایستادگی کرد که از نقاط درخشان در سوابق سیاسی وی به شمار می‌رفت. رابعاً، حضور آیت الله بروجردی در قم می‌توانست به تشکیلات حوزه علمیه قم سر و سامانی بخشیده و تعدد مرجعیت را به وحدت مرجعیت تبدیل کند. (۲) علاوه بر اینها، باید از محاسن و مکارم اخلاقی و معنوی آیت الله بروجردی یاد کرد که به وی امتیاز ویژه‌ای بخشیده بود. بنا به همین دلایل،

امام با آن که خود یکی از فضلا و اساتید برجسته حوزه به شمار می رفت، ولی به منظور تثبیت مرجعیت آیت الله بروجردی، در درسهای ایشان شرکت می کرد و آن را آموزنده و پربار می خواند. آیت الله بروجردی نیز که به مراتب علم و فضل و تقوا و درایت سیاسی امام آگاهی داشت، ایشان را جزو مشاوران صدیق و نزدیک خود قرار داد و در اداره کردن و سر و سامان دادن به حوزه، ماموریتهای مهمی به ایشان محول نمود. (۳) آقای ابراهیم نظری یکی از ماموریتهای حضرت امام را این گونه بیان می کند: "در دوران صدارت دکتر مصدق، در سال ۱۳۳۱ آشوبی در قم توسط شخصی به نام برقی به راه افتاد که در آن تعدادی کشته و مجروح شدند، در دیماه همان سال، مجله "ترقی" تصمیم گرفته بود که از اهالی و شخصیتهای قم گزارشی در این خصوص تهیه کند. خبرنگار این مجله با وساطت شهید محلاتی به منزل آیت الله بروجردی رفته بود تا با ایشان مصاحبه کند، مرحوم بروجردی به وی گفته بود: من امروز کسالت دارم و نمی توانم مصاحبه کنم، شما خواسته هایی که از من دارید بروید خدمت نماینده اول و رسمی من، جناب آقای روح الله خمینی و از او سؤال کنید. امام نیز در پاسخ به سؤالات مجله ترقی گفته بود: من به بیمارستان رفتم و از آنها گزارش تلفات حادثه را خواستم، نوشته بودند که مثلاً ۵۰ تن زخمی ۱۰ تن کشته شده اند، گزارش را تو سرشان زدم، گفتم این به درد من نمی خورد، بنویسید دقیقاً اینها را با چه اسلحه ای کشته اند، گلوله به کجایشان اصابت کرده است، اسلحه گرم بوده یا سرد (۴؟) رحلت آیت الله بروجردی و آینده مرجعیت به هر ترتیب، آیت الله بروجردی به قم عزیمت نمود و طی سالهای ۱۳۲۴ - ۱۳۴۰ زعامت شیعیان را برعهده گرفت و سرانجام در فروردین ۱۳۴۰ بدرود حیات گفت. مرگ وی که مشکوک هم به نظر می رسید، موجب بروز شایعاتی مبنی بر مسموم شدن وی توسط نیروهای دولتی گردید. بنا به گفته حجت الاسلام والمسلمین موسوی نهبانندی: "در آن زمان بین مردم شایع شده بود که آقای بروجردی به مرگ طبیعی نمرده است، بلکه او را شهید کرده اند، احتمالاً آن دو پزشکی که از خارج جهت معالجه وی آمده بودند او را مسموم کرده و یا با آمپول کشته اند، زیرا آیت الله بروجردی سدی در مقابل دولت به حساب می آمد و لازم بود از میان برداشته شود". مهم ترین مساله ای که پس از فوت آیت الله بروجردی مطرح شد، آینده مرجعیت شیعیان بود. (۵) در این زمان کشمکش نیمه پنهانی بین حوزویان از یک سو و میان دولت و حوزه از سوی دیگر، درباره تعیین مرجع بعدی و نیز بقاء مرجعیت در ایران و یا انتقال آن به عراق، در گرفت. در حالی که حوزه سرگرم مراسم عزاداری و تعیین مرجع بعدی بود، شاه دو استراتژی نوبه ای را اتخاذ کرد؛ در آغاز قصد داشت پایگاه مرجعیت را از قم به نجف اشرف منتقل کند و بدین وسیله مراجع و روحانیت تضعیف شده تا مانع برنامه های او نباشند، لذا پیام تسلیت وفات آیت الله بروجردی را برای مراجع نجف فرستاد که روحانیون مبارز آن را بی اعتنائی به مراجع قم و قدم اول در راه تضعیف روحانیت تلقی کردند. حجت الاسلام والمسلمین محمدرضا مؤیدی درباره موضع رژیم در قبال مساله مرجعیت می افزاید: "پس از این که آیت الله بروجردی از دنیا رفت، دو مساله به وجود آمد، یکی قضیه مرجعیت بود که خود شاه متوجه اصل قضیه شده بود، لذا تلاش کرد مرجعیت را از ایران به عراق منتقل کند، بدین منظور وفات آقای بروجردی را طی تلگرافی به آیت الله حکیم (ره) - که در نجف سکونت داشت - تسلیت گفت و ایشان را به عنوان مرجع بعدی تعیین نمود. علتش هم این بود که اگر مرجعیت از ایران به عراق برود، مانعی بر سر راه برنامه های خود نخواهند داشت. (۶) هرچند جواب تلگراف از سوی آقای حکیم، پس از مدتی به تهران مخابره شد، لکن به شخصیت آقای حکیم لطمه زد، زیرا اعدام فدائیان اسلام و منزوی کردن آیت الله کاشانی، از شاه چهره منفوری درست کرده بود و پاسخ دادن به شاه در آن جو حاکم، درست به نظر نمی رسید". ناگفته پیداست مراجع نجف از انسانهای وارسته و فاضلی بودند که هریک صلاحیت احراز مقام مرجعیت را دارا بودند، ولی برخورد رژیم، کاملاً جنبه سیاسی داشت و لزومی نداشت با وجود افراد صلاحیت دار در قم، مرگ آیت الله بروجردی را به مراجع نجف تسلیت گوید. حجت الاسلام والمسلمین محمدتقی شاهرخی در توضیح این مساله می گوید: "البته علمای نجف مراجع بسیار خوبی بودند و مورد قبول قم و ایران هم بودند، ولی گاه گویند کلمه حق یراد بها الباطل، هدف اینها این نبود که مرجعیت و روحانیت اوج بگیرد. می خواستند که

این قدرت در ایران نباشد تا بتوانند مقاصد خود را اجرا کنند، اما در بین علما، فضلا و اساتید قم و ایران، افرادی به عنوان مرجع مشخص بودند که صلاحیت احراز آن را داشتند، این افراد را اساتید و فضلا می دانستند و طبق نظریه های مختلفی که داشتند هر یک روی یکی از علما، نظر خاصی ارائه می کردند. " امام خمینی نیز در یکی از سخنرانیهای خود که پس از گذشت دو سال از رحلت آیت الله بروجردی، ایراد فرمودند به این موضوع اشاره دارند: " اینها ... از زمان مرحوم آقای بروجردی این نقشه را داشتند، منتها با بودن ایشان، می دیدند که مفسده دارد اگر بخواهند کارهایی را انجام بدهند. بعد از این که ایشان تشریف بردند به جوار رحمت حق تعالی، از همان اول اینها شروع کردند به اسم احترام از مرکزی، کوبیدن این مرکز را. . . نه از باب اینکه به نجف علاقه داشتند، از باب این که قم را نمی خواستند، قم. . . نزدیک بود به اینها، مفسد را زود ادراک می کرد و کارهای اینها، زود در آن منتشر می شد. اینها قم را نمی خواستند، منتها نمی توانستند به صراحت لهجه بگویند قم نه، می گفتند نجف آره (۷. " البته استقرار مرجعیت در ایران، تجربه تلخی بود که رژیم پهلوی علاقه ای به بقاء و تداوم آن در دهه چهل نداشت. گسترش شبکه روحانیت، توسعه حوزه های علمیه، اعزام منظم مبلغین در دوران اقتدار آیت الله بروجردی از یک سو و نیز نفوذ معنوی بیش از حد وی در میان اقشار مختلف مردم و بالاخره ایستادگی ها و مخالفت های مقطعی او با برخی از اقدامات رژیم، همچون اصلاحات ارضی، از سوی دیگر، موجب دلنگرانیهایی در روابط تهران و قم می گردید که م آلا- به ضرر تهران تمام می شد. آیت الله احمد صابری همدانی می گوید: " مسن بودن مراجع نجف نسبت به مراجع قم نیز زمینه چنین تلاشی را مساعدتر می کرد، با این که همه تلگراف شاه به آیت الله حکیم، ثمره چندانی نداشت و نفس همین عمل، موجب شد تا عده ای از مردم از آقای حکیم تقلید نکنند. ما هم از مراجع و بزرگان زیادی همواره سؤال می کردیم که آیا نجف مقدم است یا قم؟ آنها از جمله آیت الله محقق داماد می گفتند که ما نجف را مقدم بر قم نمی دانیم. " سؤال مهمی که در اینجا مطرح می شود آن است که چرا شاه از میان مراجع تقلید نجف اشرف، تنها به آیت الله حکیم تسلیت گفت؟ و علیرغم ایرانی بودن آیت الله سید عبدالهادی شیرازی و نفوذ قابل توجه اش در بین ایرانیان، او را مخاطب قرار نداد؟ حجت الاسلام والمسلمین صالحی نجف آبادی در پاسخ می گوید: " در نجف علما و مراجع متعددی حضور داشتند، لکن مرحوم حکیم و سید عبدالهادی شیرازی، شهرت بیشتری داشتند. آقای حکیم هم عرب بود و هم دروس خود را به زبان عربی تدریس می کرد و بدین علت نیز در بین کشورهای عرب زبان نفوذ زیادی داشت. آقای شیرازی نه عرب بود و نه به عربی درس می گفت و ایرانیها نیز شاید به خاطر عرق ایرانی بودنشان، به او علاقه ای وافر داشتند. با این همه علتش این بود که آیت الله حکیم هم غیر ایرانی است و هم حوزه نفوذش غیر از ایران است و هرچه مرجعیت در او متمرکزتر شود به نفع تهران است. " تجزیه شدن مرجعیت، استراتژی بعدی رژیم بود. شاه در تلاش بود در صورتی که رجعیت به عراق منتقل نگردد، حداقل نگذارد این مقام در یک نفر جمع شود. از این رو سعی نمود تا با طرح تعدادی از مراجع در جرائد کشور به این هدف دست یابد. آقای حسین پور محمدی درباره طرح مرجعیت برخی از مراجع از سوی رژیم پهلوی می گوید: " زمانی که آقای بروجردی رحلت نمود، دولت عکس و تصویر مراجع را هر روز در روزنامه ها چاپ می کرد، مثلاً امروز عکس آقای بروجردی و فردا تصویر آقای گلپایگانی و پس فردا عکس آقای داماد را، ولی اسمی از آقای خمینی به میان نمی آوردند. تمام این آقایانی که نام بردم، همه صاحب رساله بودند و درب خانه هایشان باز بود و مردم نیز مرتب به بیوت آنان در رفت و آمد بودند. تنها دربی که بسته بود، منزل آقای خمینی بود، البته شاگردان ایشان، رفت و آمد می کردند، اما مردم عادی نه. " تبلیغ از مرجعیت تعدادی از مجتهدین و حذف تعمدی نام امام خمینی که از اوایل دهه چهل یعنی پس از شکست استراتژی اول رژیم، آغاز شده بود، در حوزه جغرافیایی ایران محدود نمی شد و کل جهان اسلام را در بر می گرفت. افزون بر این، گسترش تدریجی علاقه مندان و مقلدان امام خمینی، بویژه پس از قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲، سبب شد تا رژیم با شدت بیشتری از نفوذ ایشان جلوگیری به عمل آورد. هم چنان که قبلاً گفته شد، انتقال مرجعیت از قم به عراق و تجزیه آن، دو استراتژی عمده ای بود که پس از رحلت آیت الله بروجردی، از سوی رژیم پهلوی،

تعقیب می شدند، اما روند حوادث، حاکی از آن بود که رژیم در هدف اول خود شکست خورده است. در درجه بعد، واکنشهای متعدد و متنوعی نیز در حوزه، در قبال مساله مرجعیت و نیز مواضع دسیسه آمیز رژیم، به وقوع پیوست که نقش سرنوشت سازی در تحولات سالهای بعد داشت. نخستین مساله ای که بر فضای عمومی حوزه علمیه قم سایه افکننده بود، نگرانی از آینده حوزه و نیز وضع معیشتی دانش پژوهان علوم دینی بود. این در حالی بود که نگرانی و اضطراب افرادی همچون امام خمینی (ره) ناشی از این می شد که با رحلت آیت الله بروجردی، اقتدار حوزه در برابر رژیم، تضعیف گردیده که لازم است هر چه سریع تر، مجددا احیا و تقویت گردد. حجت الاسلام والمسلمین صالحی نجف آبادی می گوید: "رحلت آیت الله بروجردی خیلی برای مردم سنگین بود، ضایعه، ضایعه بزرگی بود. برای این که آقای بروجردی پناهگاه مسلمانان بود در مقابل رژیمی که همه می دانستند به اسلام اعتقادی ندارد، این ضایعه، برای حوزویان نیز نگران کننده بود، زیرا وضعیت حوزه، طلاب و شهریه نامعلوم بود و اساسا احتمال اینکه حوزه ضعیف شود یا از هم پاشیده گردد می رفت، به هر حال این احتمال در اذهان بسیاری از بدبینان وجود داشت. در مصاحبه ای که با آقایان گلپایگانی و شریعتمداری انجام گرفته بود، همین مطلب در روزنامه ها نیز درج شده بود و نامبرندگان تعهد داده بودند که شهریه طلاب را به طور اشتراکی پرداخت خواهند کرد. انتشار این مصاحبه، در آن شرایط ناامید کننده، مایه دلگرمی طلاب حوزه علمیه قم گردید و تا حدودی به آنها امید می داد." آن روزها، شایع شده بود که احتیاطهای آقای بروجردی به آیت الله گلپایگانی ارجاع داده شده و مقلدین آن مرحوم می توانند با بقاء بر تقلید از میت، در مسائل و فتاوای احتیاطی وی، به مجتهد زنده یعنی آیت الله گلپایگانی مراجعه کنند. سؤال مهمی که در محافل حوزوی مطرح می شد آن بود که چرا امام - با این که مشاور آیت الله بروجردی به حساب می آمد - مورد ارجاع قرار نگرفت؟ آیت الله صابری همدانی در پاسخ می گوید: "این که منشا شایعه مذکور چه بوده، من نمی دانم. حتی من نوشته ای از مرحوم بروجردی که به این موضوع اشاره کرده باشد ندیدم. شاید منشا چنین شایعه دو چیز بوده است: اول این که مرحوم گلپایگانی همانند استادش، آیت الله شیخ عبدالکریم حائری، آدم محتاطی بود و بدین علت با بیت و منش احتیاط آمیز آیت الله بروجردی قرابت بیشتری داشت، و دوم اینکه افکار رادیکال امام خمینی با اطرافیان آیت الله بروجردی همخوانی نداشت. با اینکه امام در استقرار و تقویت مرجعیت مرحوم بروجردی در قم تلاش زیادی کرد، اما سرانجام مورد بی مهری بیت آن مرحوم قرار گرفت." نگرانی از آینده زعامت حوزه سبب شد تا مرحوم بهبهانی بزرگ - که در ایام سوگواری آیت الله بروجردی از تهران به قم آمده بود - از تمام عالمانی که در مظان مرجعیت بودند دعوت کند تا طی یک نشست اضطراری در بیت مرحوم آیت الله بروجردی، درباره سرنوشت حوزه، تصمیم مشترکی اتخاذ نمایند. آیت الله طاهری خرم آبادی درباره تصمیمات اتخاذ شده در این نشست می گویند: "آقای بهبهانی که به خاطر رحلت آقای بروجردی از تهران به قم آمده بود، روز هفتم ایشان از تمام کسانی که در مظان مرجعیت بودند و جز بزرگان قم محسوب می شدند، فرمود: حضرت امام، مرحوم حقیق داماد، حاج آقا مرتضی حائری، مرحوم آقای زنجانی، مرحوم آقای لنگرودی و برخی دیگر از آقایان را در منزل آقای بروجردی دعوت کرد. حتی کسانی که از شهرستانها آمده بودند و جز افراد معروف به شمار می آمدند، از جمله مرحوم آقا کمالوند که از خرم آباد آمده بود، به این جلسه دعوت شده بودند. آقای بهبهانی در آن جلسه گفت، این حوزه را بعد از آقای بروجردی آقایان باید اداره کنید. آقای گلپایگانی و آقای شریعتمداری هر کدام نیمی از شهریه آقای بروجردی را متقبل شدند و آقای نجفی هم گفت که من نان حوزه را تامین می کنم. امام هم می توانست بگوید من هم مثلا مقداری از شهریه را تامین می کنم، پولی امام هیچ قدمی برنداشت. آقای حاج شیخ حسن صانعی نقل می کرد که بعد از اتمام جلسه، وقتی امام به منزل بازگشت، احساس آرامش می کرد که مسوولیتی بر دوش ایشان قرار نگرفته است ("۸). حجت الاسلام والمسلمین احمد منتظری در روایتی دیگر از این نشست می گوید: "در این جلسه، آیت الله خمینی گفته بود که من درس حوزه را تقبل می کنم و هیچ کاری هم به شئون مرجعیت ندارم. آیت الله نجفی مرعشی نیز گفته بود اگر سهمی (پولی) به من رسید از کمک کردن دریغ نمی کنم، لکن

آقایان گلپایگانی و شریعتمداری پذیرفتند که شهریه شصت تومانی مرحوم بروجردی را به صورت نصف و نصف پرداخت کنند. البته هر دوی آنها می گفتند ما به خاطر حفظ حوزه، همیشه مبالغی را برای پرداخت شهریه طلاب از قم، تهران و تبریز قرض می کنیم". در حالی که برخی از مجتهدین قم، حتی در زمان حیات آیت الله بروجردی، مقدمات مرجعیت خود را فراهم نموده بودند، امام خمینی با دوری از شوونات مرجعیت، بلافاصله آیت الله سید احمد خوانساری را به عنوان مرجع عام معرفی کرد و از سایر علما نیز خواست تا به منظور دستیابی به وحدت در مرجعیت، گرد او جمع شوند و به او احترام گذارند. اهدافی که امام از پیشنهاد مذکور دنبال می کرد سه چیز بود: اولاً با قبولاندن مرجعیت عامه آیت الله خوانساری، عملاً از تجزیه شدن مرجعیت جلوگیری می کرد و با احیای مجدد اقتدار نهاد مرجعیت و حوزه، رژیم را در دستیابی به اهداف تفرقه افکنش، ناکام می نمود، و ثانیاً به اختلافات، سلاقی و کشمکش های نیمه پنهان برخی از هواداران در تعیین مرجع بعدی خاتمه می داد، ثالثاً از خروج مرجعیت به آن سوی مرزهای ایران، جلوگیری می کرد. حجت الاسلام والمسلمین محمدرضا فاکر درباره ناکامی امام در این تلاش می گوید:

"مهم ترین مساله پس از فوت آیت الله بروجردی (ره) حفظ اقتدار حوزه و اسلام در برابر رژیم بود. هدف امام خمینی در این وضعیت، این بود که قدرت روحانیت، به یک قدرت متشکل و مستحکم مبدل شود، اگر نتوان کار آقای بروجردی، در برابر رژیم را انجام داد، لاقلاً بتوان جلو خرابکاری های رژیم را گرفت و این نمی شد مگر از طریق تمرکز قدرت در مرجعیت، از این رو ایشان از همان اول، خودشان را کنار کشیدند و پیشنهاد دادند که همه علما بروند و آقای خوانساری را از تهران به قم بیاورند و مرجعیت را بدو محول کنند. استدلال امام این بود که آقای خوانساری، کسی است غیر از علمای قم و همه آقایون هم، او را از نظر تقوا، زهد و علمیت قبول دارند، در ثانی با انتخاب ایشان، شائبه مسائل شخصی هم به هیچ وجه نمی رود. با پیشنهاد مذکور، آقایان گلپایگانی و نجفی مرعشی موافقت کردند و به نظرم می رسد که آقای شریعتمداری به گونه ای با پیشنهاد امام، مخالفت ورزیدند. . . به هر ترتیبی که بود، پیشنهاد امام خمینی پذیرفته نشد و قرار شد زعیم آینده حوزه، از میان علمای مقیم قم برگزیده شود. پیشنهاد دوم که در واقع به سمت همان تجزیه مرجعیت، متمایل بود، موجب گردید تا امام در این تجزیه، مشارکتی از خود نشان ندهد و عملاً از عامت حوزه کناره گیری کند. از همان اول مرحوم امام و نجفی مرعشی، خودشان را کنار کشیدند و تنها آقای گلپایگانی، چون مطمئن نبود که آقای شریعتمداری کنار می رود سکوت اختیار کرد، بازهم مساله به جایی نرسید و شاید مصلحت این بود، و این از الطاف الهی بود که آقای گلپایگانی کنار نرفتند و در نهایت آن دو، به طور اشتراکی، زعامت حوزه را برعهده گرفتند". بنا به اظهارات حجت الاسلام والمسلمین موسوی نهاوندی، امام در پاسخ به این سؤال که چرا شما در این مساله مهم، کناره جویی می کنید، گفته بود: "شما آقایون می خواهید شهریه بدهید، بدهید، ما همان درس خودمان را می گوئیم و همان تدریس خودمان را دنبال می کنیم. درس گفتن مال ما، اداره کردن حوزه مال شما". علی رغم این که امام خود را از پیشنهاد دوم کنار کشید و عملاً در اداره حوزه مشارکتی ننمود، اما عده ای از علاقه مندان به وی که اغلب شاگردانش به حساب می آمدند، درصدد بودند تا مرجعیت ایشان را مطرح و به تدریج گسترش دهند. این در حالی بود که امام همچون ادوار گذشته زندگی خود، کوچکترین قدمی برای مرجعیت برنداشت و حتی در مقابل پیشنهادات و اقدامات دوستان خود در این مسیر سرسختانه مقاومت کرد. آیت الله محمدعلی گرامی در این باره می گوید: "عده ای از خواص حوزه علمیه، نظرشان درباره مرجع بعدی، امام بود، اما خود ایشان حاضر نبود قدمی در این راه بردارد، ظاهراً در سال ۱۳۴۰ بود که امام در پایان سال تحصیلی حوزه، در مسجد سلماسی خطاب به شاگردان خود فرمود، روزی یکی از ایرانیان، در نجف خدمت آقای لواسانی رسید، آقا از وی پرسید از شهرستان چه خبر؟ او در پاسخ گفت چه انتظاری دارید از شهری که هفتاد نماز جماعت در آن به پا می شود. بعد امام فرمود، منظور این است که کل یلعن الاخر و گرنه نماز جماعت که بدی ندارد، از اختلاف پرهیزید، من شخصاً راضی نیستم کسی برای مرجعیت من، اقدامی کند". بی رغبتی امام به مطرح شدن، در کنار معروف نبودن ایشان، از جمله عواملی بود که مرجعیت وی را به تاخیر می انداخت. حجت

الاسلام والمسلمین صالحی نجف آبادی در این باره اذعان می‌دارد: "مطرح نشدن امام در آن روزها به گونه ای بود که بسیاری از ایرانیان، وی را نمی‌شناختند و اگر به قم مسافرت هم می‌کردند آثاری از او مشاهده نمی‌کردند. مثلاً عده ای از شهرکرد به قم آمده بودند تا درباره مرجع بعدی، جستجو کنند. با این که چند روزی در قم مانده بودند، امام را نشناختند. بعد از طریق من، با وی آشنا گردیدند. از این رو اگر امام مطرح گردید تنها به علت تلاش شاگردان امام بود که علاقه به او داشتند و معتقد بودند نه تنها از مراجع فعلی کم ندارد، بلکه در بسیاری از مراتب علمی، برتر است." با اینکه تحریر فتاوی امام خمینی بر تمام ابواب کتاب عروۃ الوثقی، نج سال قبل از رحلت آیت الله بروجردی پایان یافته بود و در همین سالها نیز حاشیه وی بر کتاب "وسيلة النجاة" سید ابوالحسن اصفهانی، به عنوان رساله عملیه، نگارش یافته بود، اما امام داعیه ای برای مرجعیت نداشت و حاضر نبود حواشی اش بر وسیله النجاة، در قالب یک رساله مستقل منتشر گردد. آیت الله محمدعلی گرامی در مورد عدم تمایل امام به انتشار رساله می‌گوید: "در زمان آقای بروجردی و حتی پس از وفاتش، امام مراقب بود که خودش را وارد جرگه ریاست و مرجعیت نکند؛ با این که حاشیه بر عروۃ الوثقی را پنج سال قبل از رحلت آقای بروجردی به پایان برده بود و نیز حاشیه بر وسیله النجاة را سالها پیش از نوشتن حاشیه بر عروۃ تمام کرده بود، حاضر نشد رساله ای از خود منتشر کند. من این مطلب را از زبان خود امام نیز شنیده‌ام." حجت الاسلام والمسلمین صالحی نجف آبادی اضافه می‌کند: "در واقع امام قبل از فوت آیت الله بروجردی، صاحب فتوا بود و استنباط فعلی خود را به صورت حاشیه بر وسیله النجاة مرقوم نموده بود، لکن حواشی ایشان، عربی بود و در قالب یک رساله فارسی منتشر نشده بود. تنها اهل نظر که خواهان نظریات فقهی ایشان بودند به آن حواشی مراجعه می‌کردند." از این رو امام، در دوره آقای بروجردی، به منظور حفظ اقتدار و وحدت مرجعیت، نه تنها علاقه ای به مطرح کردن خود نداشت، بلکه از عملکرد عده ای از مجتهدین آن روزگار نیز انتقاد می‌کرد. آیت الله محمدعلی گرامی: "روزی به هنگام تدریس در مسجد سلماسی، از علمایی که در زمان حیات آیت الله بروجردی رساله خود را منتشر کرده بودند، گلایه کرد و به عنوان قدح فرمودند: در برابر کسانی که خداوند پرچم را به دست او داده است ما خودمان را علم نکنیم. احترام امام به آقای بروجردی به گونه ای بود که اگر به هنگام تدریس می‌خواستند مطالبی را از آقای بروجردی نقل یا رد کنند، از روی ادب و احترام نام ایشان را نمی‌بردند و به بعضی اکابر تعبیر می‌کردند. با اینکه در بررسی اقوال علما به صراحت نظریات مرحوم نائینی و آقا ضیاء را با ذکر نامشان نقد و بررسی می‌کردند. وقتی از ایشان می‌پرسیدیم مراد شما از بعضی اکابر کیست؟ لکن ایشان پاسخی نمی‌دادند من چون با مطالعه قبلی می‌دانستم منظورشان آقای بروجردی است." در عرف حوزه های علمیه شیعه، عادت بر آن است که با درگذشت مرجعی، مجتهدینی که در مظان احراز مرجعیت اند، بر جنازه متوفی، نماز می‌گذارند و مجالس سوگواری برپا می‌کنند و این خود به عنوان یکی از آثار و شئونات مرجعیت قلمداد می‌گردد. با رحلت آیت الله بروجردی در دهم فروردین ۱۳۴۰، اولین سوالی که مطرح شد این بود که کدامیک از علمای قم بر جنازه آن مرحوم نماز می‌خوانند؟ و نخستین مجلس ترحیم توسط چه کسی برگزار می‌شود؟ حجت الاسلام والمسلمین احمد منتظری در مورد اولین مجلس ترحیم آیت الله بروجردی می‌گوید: "اولین مجلس ترحیم آن مرحوم، توسط آیت الله گلپایگانی در مسجد امام شهر قم برگزار شد. وقتی اطرافیان آقای شریعتمداری متوجه شدند، به مسجد ریخته و سماور آنها را خاموش کردند و متذکر شدند که اولین مجلس ترحیم باید از سوی آیت الله شریعتمداری برگزار گردد." آیت الله علی اکبر مسعودی خمینی درباره علل شرکت نکردن امام خمینی در مراسم تشییع جنازه و نیز مجلس ترحیم آن مرحوم از خود امام می‌پرسد: "چرا شما در مراسم تشییع جنازه شرکت نمی‌کنید؟ فرمودند بگذارید یک نفر هم که کمتر باشد اختلاف کمتر است. چه لزومی دارد من بیایم و عده ای هم پشت سر من راه بیفتند. مرجع باید یک نفر باشد، آنچه که مهم است حفظ حوزه و اسلام است نه مرجعیت. (۹) علت اینکه چرا امام در مراسم ختم آقای بروجردی شرکت نمی‌کرد این بود که معمولاً علما وقتی وارد این مجالس می‌شدند، منبرها با ذکر صلوات، مقدم آنها را گرامی می‌داشتند و سپس به تعریف و تمجید از آنان می‌پرداختند. در حالی که

امام از این تعریفها، ناراحت می شدند و به همین علت به این مجالس، تشریف نمی آوردند". بنا به گفته آیت الله مسعودی خمینی، سرانجام امام با اصرار زیاد دوستان و شاگردانش و پس از گذشت چند روز از رحلت آیت الله بروجردی، تصمیم گرفت "مجلس ختمی برگزار کند". به هر حال هرچه دوستان اصرار کردند که اگر مجلس ترحیم برقرار نکنید حرف برایتان درمی آورند و برای شما سبک است. دیگران خیال می کنند بین شما و آقای بروجردی اختلاف بوده است. امام می فرمودند: خب آقایان دیگر هستند آنان فاتحه می گیرند. به جدم قسم می خورم هنوز سراغ ندارم کسی را که بیشتر از من آقای بروجردی را دوست داشته باشد. بالاخره با اصرار دوستان، امام قبول کردند پس از گذشت چند روز، مجلس ترحیم برگزار کنند این مجلس در روز بیست و پنجم شوال همان سال برگزار شد و امام نیز شرط کرده بود که منبری اسمی از ایشان نبرد". حجت الاسلام والمسلمین احمد منتظری: "آخر قرار شد امام نیز مجلس ترحیمی برگزار کند، در این مجلس، آقای مشایخی در مسجد امام قم منبر رفت و در ضمن سخنانش از امام خمینی تجلیل کرد. امام که از این کار ناراحت شده بود به اطرافیان خود گفته بود چه کسی به این گفته که اسم مرا ببره، همه شما می دانید که من از این کارها راضی نیستم ("۱۰). به گفته حجت الاسلام والمسلمین علی ستاری، امام خمینی در سالهای تبعید در عراق نیز برای احدی مجلس ترحیم برگزار نمی کرد و به شدت از شوونات مرجعیت دوری می گزید، اگر با اصرار زیاد اطرافیان مواجه می شد، بنا بر مصالحی به برقراری مجلس تن می داد". حتی زمانی که امام در نجف به سر می بردند، بعد از رحلت آیت الله شاهرودی، مجلس ترحیمی برقرار نکردند. وقتی من به ایشان گفتم که شما باید مجلس برقرار کنید و عده ای نیز تصمیم گرفته اند از سوی شما مجلس برگزار کنند، امام از ناراحتی چشمانش سرخ شد و به من گفت، چرا اینها دست از سر من بر نمی دارند، من مجلس فاتحه نمی گیرم، اصلاً به اینها بگوئید شما چه کاره هستید که در کار من دخالت می کنید. البته بعد از مدتی برای این که در نجف پخش نشود که امام با مرحوم شاهرودی رابطه خوبی نداشته اند، ایشان در چهلمین روز درگذشت آن مرحوم، مجلس ختم گرفتند". نکته مهمی که در اینجا وجود دارد این است که امام تنها پس از درگذشت آیت الله کاشانی که دیگر شائبه مرجعیت وجود نداشت، بلافاصله با میل و اراده خود، مجلس ترحیم برقرار نمودند و خود به عنوان صاحب عزا به دیگران تسلیت می گفتند. آیت الله محمدعلی گرامی در این باره می گوید: "البته با رحلت آیت الله کاشانی در اسفند ماه ۱۳۴۰، حضرت امام بلافاصله مجلس ترحیم برگزار نمودند. به خاطر این که احساس می کردند آقای کاشانی مظلوم واقع شده بود. امام در این مجلس، هم صبح و هم بعدازظهر، در مسجد اعظم به عنوان عزادار می نشستند". حجت الاسلام والمسلمین صالحی نجف آبادی نیز می افزاید: "بعد از فوت آیت الله کاشانی، علی رغم اینکه حوزه علمیه قم چندان وفاداری و علاقه ای از خود نشان نداد، امام برای وی مجلس ختم گرفت و به عنوان صاحب عزا، به واردین احترام می گذاشت. در این مجلس بیش از ۵۰ الی ۶۰ نفر شرکت نکردند. علت این بی اعتنائی هم روشن بود: چون حوزه، آقای کاشانی را یک آخوند سیاسی می دانست و برای او ارزش قائل نبود، در حالی که امام از آقای کاشانی حمایت می کرد و در حوزه نیز مشهور شده بود که آقای خمینی از حامیان آقای کاشانی است". عزلت گزینی امام از مقام مرجعیت در حالی صورت می گرفت که هم حوزویان به مقام علمی و معنوی ایشان اعتراف داشتند و هم اقتدار از دست رفته حوزه، حضور جلدی او را در مقام مرجعیت احساس می کرد. از این رو، عده ای از شاگردان امام تصمیم گرفتند طی یک برنامه منسجم وارد صحنه شده و از مقام علمی و صلاحیت ایشان برای احراز مقام مرجعیت حمایت کنند. آقایان مطهری، منتظری، یوسف صانعی، بهشتی، خلخالی، طاهری خرم آبادی، صالحی نجف آبادی، مسعودی خمینی، ربانی شیرازی، فاضل لنکرانی، حسین نوری، ابراهیم امینی، خزعلی و جنتی، از جمله فعالین و فضایی بودند که در گسترش مرجعیت امام در حوزه علمیه قم و نیز برخی از شهرهای ایران نقش بسزایی ایفا نمودند. آیت الله یوسف صانعی به بخشی از این فعالیت ها اشاره کرده و می گوید: "بعد از فوت آیت الله بروجردی، از آنجا که ما در حدود پنج الی شش سال، درس ایشان را درک کرده بودیم، معتقد بودیم که امام از بقیه علما داناتر است، هم احاطه اش بر فقه بیشتر است و هم دقت و تحقیقش نسبت به

سایرین، زیادتر. از این رو قرار شد من و عده ای از شاگردان امام، مثل: آقایان کروبی و شهید کاظم قریشی، مرجعیت امام را تبلیغ کنیم. اولین مساله ای که برایمان سؤال برانگیز بود این بود که آیا امام رساله دارد یا نه؟ با تحقیقی که از سوی آقا مصطفی خمینی انجام گرفت، روشن شد امام بر عروه الوثقی و وسیله النجاة، حاشیه کامل زده اند. (۱۱) با این که ما پنج الی شش سال بود که به منزل امام، رفت و آمد می کردیم، ایشان هیچ وقت به ما نفهماند که بر دو کتاب مذکور، حاشیه زده اند و مانیز تا آن زمان خیال می کردیم امام بر هیچ کتاب فقهی حاشیه ندارند. پس از آن که روشن شد امام بر متن آن دو اثر حاشیه زده اند، گام بعدی ما، تلاش برای طرح مرجعیت امام از طریق رسانه های گروهی بود. پس از فوت آیت الله بروجردی، خبرنگار روزنامه کیهان به منظور مصاحبه با طلاب و روحانیون، درباره مرجع بعدی، وارد مدرسه فیضیه شد. با نقشه ای که دوستان از قبل ریخته بودند، مرحوم ربانی املشی از میان جمعیت انبوه فیضیه، خود را به جلو رساند و به عنوان اولین مصاحبه شونده، مرجعیت امام را با ادله زیادی مطرح نمود. لذا اولین مرجع اعلام شده در روزنامه کیهان آن سالها، حضرت امام بودند. قدم بعدی این بود که امام می بایست برای رحلت آیت الله بروجردی، مجلس سوگواری برقرار کنند در حالی که امام به چنین کاری تن نمی داد. چون مجلس تحریم گرفتن، دلالتی بود بر داعیه مرجعیت و امام با این که علاقه وافری به آن مرحوم داشت، چنین نکرد. ظاهرا یا خودش فرمود یا ما درک کردیم، امام آخرین مجلس را برقرار نمودند. بعد از این، تلاش کردیم بیت ایشان برای رفت و آمد باز باشد. در همین خصوص با آقا مصطفی گفتگو کردیم و قرار شد در همان ایام، دو سه روزی، مردم به منزل امام رفت و آمد کنند. به دوستان نیز توصیه کردیم که به هنگام زیارت امام، این سؤال را از ایشان نکنند که بعد از آقای بروجردی، مرجع بعدی کیست؟ چون مفهوم سؤال این بود که خود شما مرجع نیستید. لذا اخوی و دیگران تلاش نمودیم و به مراجعین هم توصیه کردیم تا از امام پرسیده شود که نظر شما درباره بقاء بر میت چیست؟ چون مفهوم این سؤال، به گونه ای روشن می کرد که شما نیز مرجعید. همین طور هم شد و افرادی که به زیارت ایشان می آمدند همین سؤال اخیر را می پرسیدند. قدم بعدی، شروع تبلیغات بویژه بین برخی از روحانیون علاقه مند به امام در تهران بود. " برای مرجعیت و اعلمیت امام نسبت به دیگران دلایل متعددی وجود داشت که آیت الله یوسف صانعی برخی از دلایل اعلمیت حضرت امام را این گونه بیان می کند: " من آن موقع نه وجه و دلیل بر اعلمیت امام اقامه می کردم و به دیگران هم منتقل می نمودم و عده ای هم در تهران بالای منبر همه آن وجوه را عنوان می کردند. الا این همه آنها را به یاد ندارم. یکی از دلایلی را که می گفتم این بود که مرحوم شیخ مرتضی که اهل خبره هستند، مرحوم سید احمد خوانساری را به عنوان اعلم معرفی نمودند. از این رو آقای خوانساری به دیده او از سید محسن حکیم و سید عبدالهادی شیرازی، اعلم است. آقای خوانساری در حدود ۲۰ الی ۲۵ سال است که از حوزه علمیه قم کنار رفته و در آنجا (تهران) تدریس می کنند. آقایانی که به تهران می آیند خیلی حوصله درس، بحث و مطالعه ندارند، در حالیکه امام طی این مدت، در قم در مقابل افراد وزین و ارزنده ای تدریس کرده و کلامش پر از نقد و اشکال و بررسیهای عالمانه است. از این رو امام از سید احمد خوانساری، قوی تر است. اگر ۲۵ سال پیش آقای خوانساری با امام مساوی یا از وی عالمتر بود، هم اکنون امام از وی قوی تر است. و در نهایت، آخرین مساله، نوشتن و انتشار رساله علمیه بود که ایشان حاضر نبودند برای چاپ رساله اش پول خرج کنند. به هر ترتیب، در ابتدا یک کتاب کوچکی از ایشان منتشر شد و بعد توضیح المسائل نیز از روی حاشیه بر عروه الوثقی، تهیه و با امضای وی به چاپ رسید و به فروش رفت. نکته مهم این بود که امام می فرمود: حق ندارید رساله مرا (برای جذب مقلدین) به طور رایگان در اختیار مردم قرار دهید. در تاریخ مرجعیت امام، حتی یک رساله هم به صورت رایگان به کسی داده نشد. روزی آقای آخوندی، یکی از ناشرین قم، خدمت امام آمد و عرض کرد که قرار است کتاب عروه الوثقی را با پاورقی مراجع تقلید، از جمله شما چاپ کنیم، بقیه آقایون به جهت کمک مالی به ما تعداد صد الی دویست مجلد را پیش خرید کرده اند، شما نیز مبلغی به ما بدهید. امام فرمود من پیش خرید نمی کنم و نیازی به عروه ندارم. که البته ناشر مذکور عروه را بدون پاورقی فتاوی امام به چاپ رسانید. به هر حال، مرجعیت امام با توجه به مراحل که بیان

شد به تدریج و به ویژه با آغاز نهضت مسلم گردید و رساله های وی به قیمت گران در بازار خرید و فروش می شد و موضوع به جایی رسید که همه دریافتند امام حتی از آقایان حکیم و خوانساری قوی تر است با این حال، تعداد انگشت شماری بودند که باور نمی کردند امام در علوم حوزوی از دیگران داناترست". آیت الله سید حسن طاهری خرم آبادی درباره علمیت امام و چاپ رساله ایشان می افزاید: "عده ای از دوستان که بعد از فوت آقای بروجردی نظرشان این بود که اگر در علمیت امام نسبت به مراجع نجف تردید باشد، لااقل اعلم از آقایان قم هستند. آمدند منزل امام که من هم جز آن عده بودم و با ایشان صحبت شد که شما اجازه بدهید حاشیه بر "عروه" شما را چاپ کنیم. این جریان مربوط به حول و حوش چهلیم مرحوم آقای بروجردی می باشد. خلاصه با ایشان صحبت شد. امام مقداری در مورد بی اعتباری دنیا صحبت کرد و اینکه این کارها چه اثری دارد. دوستان با ایشان صحبت کردند که شما حداقل مقلدینی را در میان طلبه ها و فضلالی حوزه و شاگردان خود دارید و شاید افرادی خارج از اینجا باشند که می خواهند از شما تقلید کنند. خوب، اینها احتیاج به فتوای شما دارند. شما حداقل حاضر شوید که حاشیه بر "عروه" و "وسيله" و کتابهای علمی شما چاپ شود. این حرف منطقی بود و ایشان هم قبول کرد و مدتی طول کشید تا اینها چاپ شد. آن وقت د و سه نفر از دوستان نشستند و از روی حاشیه ایشان بر عروه، رساله ای در آوردند به نام "نجاه العباد" که به فارسی بود. علت این کار هم این بود که دوستانی که علاقه به امام داشتند و ایشان را صالح برای مرجعیت می دانستند، خواه نا خواه به کسانی که با آنها مرتبط بودند، امام را به عنوان مرجع معرفی می کردند. من خودم در خرم آباد به اقوام و خویشان و افرادی که از من سؤال می کردند، امام را معرفی می کردم. این اعلام مرجعیت امام به وسیله فضلا، مقلدینی را برای امام ایجاد می کرد. مقلد که درست شد، رساله می خواهد نمی شود به او گفت که برو حاشیه عروه را مطالعه کن این بود که فضلا دور هم نشستند و این رساله فارسی را برای کسانی که می خواستند از امام تقلید کنند، نوشتند. با این توضیحاتی که دادم امام یک نوع مرجعیت محدودی در بین فضلا، طلاب و کسانی که با آنها مرتبط بودند، پیدا کرد. بعد از ارتحال آقای بروجردی، آقا آسید عبدالهادی شیرازی نیز پس از چند ماهی در نجف فوت کردند و با رحلت مرحوم آسید عبدالهادی، آن تردیدی که در مورد علمیت امام نسبت به ایشان وجود داشت، منتفی شد و دایره مرجعیت حضرت امام وسیع تر شد". حجت الاسلام والمسلمین سیداصغر ناظم زاده می گوید: "تا آنجا که به یاد دارم بعد از فوت آیت الله بروجردی، هشت الی نه رساله بیرون آمد. از نجف اشرف آیات عظام حکیم، سید عبدالله شیرازی، سید محمود شاهرودی و خوبی، از قم آقایان گلپایگانی و نجفی مرعشی، از مشهد آیت الله میلانی و از تهران آقای خوانساری رساله دادند و برای آقای بروجردی مجلس ترحیم برقرار کردند. من در یکی از این مجالس، حضرت امام را دیدم، اما چون اوایل طلبگی ام بود و بسیار جوان بودم ابتدا ایشان را نشناختم. پس از این که دریافتم ایشان، امام است از دیگران پرسیدم چرا ایشان رساله نمی دهد؟ گفتند که امام فرموده است که من یک قدم برای خودم بر نمی دارم". آیت الله مسعودی خمینی: "امام قبل از انتشار نجاه العباد گفته بود که شما این کار را نکنید، آقایان قبول نکردند و آن را منتشر نمودند. بعد از نشر هم معلوم شد غلط زیاد دارد و جمعش کردند. بعد توضیح المسائل آقای بروجردی را آوردند و حواشی امام را از کناره های رساله آقای بروجردی، استخراج کردند، امام هم مطالعه فرمود و گفتند مانعی ندارد". بنا به اظهارات آیت الله احمد صابری همدانی، عوامل متعددی از قبیل: ۱- اعتراف حوزویان به قوت و قدرت علمی امام، به ویژه در فلسفه و اصول، ۲- شلوغ شدن تدریجی درس خارج اصول ایشان و ۳- امامت جماعت مدرسه فیضیه در غیاب آیت الله سید احمد زنجانی، در کنار تلاش بی شائبه شاگردان و علاقه مندان، رفته رفته امام در عرض سایر مراجع قم بر کرسی مرجعیت تکیه زد و مورد توجه بسیاری از اقشار مختلف مردم به ویژه قشر تحصیل کرده قرار گرفت. "زمانی که آیت الله حجت از دنیا رفت و آقای بروجردی هم به علت کسالت جسمانی، نتوانست درس اصول خود را ادامه دهد، درس اصول فقه امام شلوغ تر شد و در حقیقت، خارج اصول فقه حوزه علمیه قم به کلاس ایشان منحصر گردید. این در حالی بود که طلاب و فضلالی قم می دیدند که همه روزه امام از زمانهای سابق به حجره مرحوم شهید مطهری تشریف می آوردند و فلسفه

تدریس می کنند". در کنار افراد و گروههای حوزوی، بعضی از گروههای سیاسی که در آن زمان فعال بودند نیز نسبت به قضیه مرجعیت حساسیت به خرج می دادند. حجت الاسلام والمسلمین صالحی نجف آبادی درباره تمایل برخی از گروههای سیاسی ایران به امام خمینی می گوید: "پس از رحلت آیت الله بروجردی، از میان گروههای سیاسی فعال دهه چهل، نهضت آزادی به آیت الله شریعتمداری تمایل بیشتری داشت، چراکه آقای گلپایگانی، عالمی محتاط بود و کمتر وارد مسایل سیاسی می شد و مردم نیز او را به عنوان عالمی سیاسی نمی شناختند، در حالی که شریعتمداری در مسایل سیاسی تبحر خاصی داشت و به درک خوبی هم از قضایا و مسایل جاری رسیده بود، طبیعتاً گروه نهضت آزادی به آیت الله شریعتمداری علاقه اش بیشتر بود و گرایشهای ملایم سیاسی او را می پسندید، عده ای از طرفداران نهضت آزادی که بعداً انجمن دفاع از حقوق بشر در ایران را به راه انداختند، با آقای شریعتمداری همکاری کردند و او نیز به آنها کمک می کرد لکن پس از طرح مرجعیت امام و نقش فعال سیاسی ایشان از انجمنهای ایالتی و ولایتی به بعد، نهضت آزادی از آیت الله شریعتمداری روی گردان و به امام متمایل شدند". تثبیت تدریجی مرجعیت امام در کنار افزایش روزافزون مقلدین وی، به طور طبیعی، مساله پرداخت شهریه طلاب علوم دینی را به میان آورد. مهم ترین سوالی که در این زمان مطرح می شد آن بود که برخورد امام با دریافت سهم امام چیست و چه واکنشی در قبال پرداخت شهریه از خود نشان می دهد؟ این مطلب که وضعیت معیشتی طلاب، بویژه پس از فوت آیت الله بروجردی، ممکن است رو به وخامت رود و عده ای از آنان را از قم ماندن و ادامه تحصیل مایوس گرداند، برای شخص امام و سایر مراجع روشن بود، اما اینکه او نیز با راه انداختن دستگامی همانند سایر مراجع، شهریه بدهد چیزی نبود که به آن تن دهد. آیت الله مسعودی خمینی درباره اولین شهریه پرداختی امام می گوید: "روزی حجت الاسلام غیوری از تهران به قم آمد و مبلغ بیست هزار تومان وجوهات به امام پرداخت کرد. امام نیز بلافاصله آنها را به من داد و دستور نمود که ضمن سرکشی به حجره طلاب علوم دینی، به هریک از آنها مبلغ پانزده تومان به عنوان شهریه پرداخت کنم. من و آقای صانعی پولها را برداشته و روانه مدرسه حجتیه و سایر مدارس شدیم و طبق خواسته امام آنها را تقسیم کردیم. این اولین شهریه ای بود که امام پس از مرجعیت پرداخت می کرد". پی نوشتها: ۱. مستندات این مقاله براساس مصاحبه های انجام یافته توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی - قم، تنظیم یافته است. ۲. پس از رحلت آیت الله حائری در سال ۱۳۱۵، و قبل از اینکه آیت الله بروجردی در قم ساکن و مستقر شود، سه نفر از مراجع قم به نامهای آیت الله صدر، آیت الله حجت و آیت الله خوانساری، حوزه علمیه قم را اداره می کردند. ۳. از جمله این ماموریتها، مسافرت به نهاوند و مشهد و نیز حل و فصل آشوبی بود که در سال ۱۳۳۱ توسط علی اکبر برقعی در قم ایجاد گردید. ۴. مشروح جریان درگیری سیدعلی اکبر برقعی و توده ایها با نیروهای مذهبی و روحانیون در قم در مجله ترقی شماره ۵۲۲ سال بیست و چهارم، دی ماه ۱۳۳۱ آمده است. ۵. ناشر کتاب "بحثی درباره مرجعیت و روحانیت" در مقدمه این اثر می نویسد، این سؤال که آینده مرجعیت تقلید به دست چه کسی سپرده می شود پس از گذشت بیست ماه از رحلت آیت الله بروجردی، همچنان باقی است. ۶. آیت الله محمد یزدی نیز ضمن تایید گفته های آقای مؤیدی، آیت الله بروجردی را بزرگترین مانع اصلاحات ارضی شاه در اواخر دهه سی معرفی می کند. ۷. صحیفه نور، ج ۱، ص ۶۶، چاپ دوم. ۸. آیت الله یزدی نیز درباره این نشست می افزاید: "امام خوشحال به نظر می رسید از این که دو نفر از مراجع مسوولیت حوزه را پذیرفته و بدین صورت مانع از متلاشی شدن حوزه گردیده اند". ۹. بنا به گفته آیت الله سیدحسن طاهری خرم آبادی، امام در روز تشییع جنازه آقای بروجردی، به علت بیماری و تب در منزل بستری بوده است. ۱۰. احتمالاً این مجلس با مجلسی که قبلاً بدان اشاره شد جداگانه برگزار شده است. ۱۱. بنا به گفته آیت الله محمد یزدی امام در شهرستان محلات بر "وسيلة النجاة" حاشیه زده بود که او به همراه تعدادی از شاگردان امام از جمله آقای خلخالی آن را از عربی به فارسی ترجمه کرده بودند.

خداشناسی در دیوان اشعار امام خمینی حضرت امام در انتقال زلال اندیشه ناب خداشناسی، در مجموعه اشعار دیوان به مطالبی اشاره فرموده‌اند که می‌توان چهار محور اساسی را در میان آنها استنباط کرد. این چهار محور را می‌توان مبانی نظری شناخت خداوند تلقی کرد: ۱. تأکید بر اندیشه توحیدی در بیان مقام احدیت ذات حق تعالی؛ ۲. بحث جلوه‌گری و جلوه‌بینی در تشریح رابطه بین کثرات و ذات احدی؛ ۳. بحث زیبایی و زیباشناسی در توضیح شناخت خداوند به زیبایی مطلق و سیطره زیبایی در دار هستی؛ ۴. بحث حاکمیت عشق در میان موجودات و خداشناسی بر مبانی عشق یا خداشناسی عاشقانه. در شماره قبل، چهارمین رکن از ارکان نظری خداشناسی به چاپ رسید و مورد نظر خوانندگان محترم قرار گرفت. در این شماره نیز سعی بر نگاهی اجمالی و ساده بر دیگر مبانی شده است. فصل اول: اندیشه توحیدی یکی از محورهای مهم و اساسی خداشناسی در اندیشه حضرت امام، اندیشه توحیدی محض و ناب است. در دیدگاه ایشان شناخت خداوند به وحدانیت و نایل شدن به مقام توحید ذاتی، صفاتی و افعالی به عنوان کمال معرفت، محور اساسی در سراسر دیوان است. از نظر وی چون خداوند جان جهان و تنها مؤثر در وجود و دادرسی موجودات در رسیدن به کمال حقیقی شناخته شود پس سزاوار است که انسان در مقام نظر و عمل، تسلیم محض فرمان او شده و در حوزه اندیشه و شناخت، خداوند احد و واحد را حقیقت محض دانسته و ماسوا را مجاز و سایه و سراب ادراک نکند و در عالم هستی، صفات و افعال آن ذات احدی را شهود نماید و چشم دل به روی او بگشاید. بدین ترتیب از رهگذر هماهنگی ادراک عقلانی و قلبی یا هماهنگی اندیشه و شهود بر محور ذات اقدس، درخت اندیشه توحیدی رشد نموده و ثمرات آن به بار می‌نشیند: آنروز که عاشق جمالت گشتم دیوانه روی بی‌مثالت گشتم دیدم نبود در دو جهان جز تو کسی بیخود شدم و غرق کمال گشتم (۱) * * * گرد است اگر هستی دیگر بینی بودی جز بود او نباشد هرگز (۲) * * * در این عرصه است که موحد دل‌بسته او شده و غیر او هوسی در سر نمی‌پروراند: عاشق روی توام ای گل بی‌مثل و مثال بخدا غیر تو هرگز هوسی نیست مرا پرده از روی بینداز بجان تو قسم غیر دیدار رخت ملتسمی نیست مرا (۳) * * * این دل‌بستگی و دلدادگی، باطن عشق است و عاشق از رهگذر این عشق، جز تقرب و وصال و شهود نمی‌طلبد و جنت و حور و قصور نمی‌جوید. تنها در این جهان بینی توحیدی و خداشناسی موحدانه است که آدمی اندیشه‌های موهوم و مشوش را رها کرده و افکار خود را بر پایه محکم و استوار بنا می‌کند و به آرامش ابدی می‌رسد: به تو دل بستم و غیر تو کسی نیست مرا جز تو ای جان جهان دادرسی نیست مرا مده از جنت و از حور و قصورم خبری جز رخ دوست نظر سوی کسی نیست مرا (۴) * * * ما ندانیم که دل‌بسته اوئیم همه مست و سرگشته آن روی نکوئیم همه (۵) انسان موحد حقیقت لا اله الا الله را اینگونه دریافته که فقط موجود حقیقی اوست و ماسوا به تبع او موجود است و وجود خود را وامدار او می‌داند. تنها خداوند منشأ اثر است که با یک امر ایجاد می‌کند و با یک امر هلاک. پس اگر خدای احد و واحد را در هستی نبیند، عیب از اوست: عیب از ماست اگر دوست زما مستور است دیده بگشای که بینی همه عالم طور است لاف کم زن که نبیند رخ خورشید جهان چشم خفاش که از دیدن نوری کور است یارب این پرده پندار که در دیده ماست باز کن تا که ببینیم همه عالم نور است (۶) انسان اگر قید پندارگرایی را رها کند و واقع‌گرایی را پیشه خود سازد، به عیان، حضور آن هستی‌بخش بی‌همتا را مشاهده می‌کند که یکه و تنها هر لحظه تمام هستی را تحت فرمان خویش دارد. مدیر و مدبر عوالم وجود را قادر مطلق می‌بیند که هم کفو و شریکی ندارد. هستی را از او می‌بیند که به سوی ذات احدی در حرکت و سیورورت است: این همه غلغل و غوغا که در آفاق بود سوی دلدار روان و همه بانگ جرس است (۷) غایت این حرکت، دیدار و وصال آن مبدأ ازلی و ابدی است که با تحقق آن، هدف آفرینش تأمین می‌شود: با مدعی بگو که تو و جنت النعیم دیدار یار، حاصل سرّ نمان ماست (۸) * * * چرا که اقامتگاه اصلی همه موجودات، ذات اقدس الهی است و غرض از حرکت کاروان هستی، رسیدن به این اقامتگاه است که ازلی و ابدی است نه موقتی و گذرا و تنها در این جاست که ماسوا آرامش و قرار می‌گیرد: سر کوی تو به جان تو قسم جای من است خم زلف تو، در میکده

ماوای من است (۹) * * * کاش روزی به سر کوی توام منزل بود که در آن شادی و اندوه مراد دل بود (۱۰) * * * کوی او، مجلا و منظر تجلیات خاصه الهی است که در مقام وصول حاصل می‌شود. در این تجلیات، معضلات و مشکلاتی در اسرار الهی نمایان می‌شود که بر سالک واجب است تا با صعوبت هرچه تمامتر از آن بگذرد. پس به میکده که مقام مناجات است به طریق محبت پناه می‌برد تا با قدم مناجات مشکلات را برطرف کند و به قرب ذات اقدس رسد و به آرامش ابدی و جاودانه پیوندد. اما علت این همه تلاش و غوغا و حرکت و سیوروت چیست؟ حقیقت آن است که این علت فقط در یک چیز خلاصه می‌شود و آن چیزی نیست جز آنکه موجودات همه «مبتلای خداوند» هستند. همه به بلای فراق موجد خویش گرفتار گشته‌اند و به فراقش در رنج و ابتلاء. و برای گذر از این فراق سوزناک، حاضرند سر اندر قدم یار نهند و جان اندر هوای وی دهند: من سر نمی‌نهم مگر اندر قدم یار من جان نمی‌دهم مگر اندر هوای دوست کردی دل مرا ز فراق رخت کباب انصاف خود بده که بود این سزای دوست؟ مجنون اسیر عشق شد اما چو من نشد ای کاش کس چو من نشود مبتلای دوست (۱۱) * * * اما این ابتلاء و پریشان حالی موجود هم علتی دارد: این پریشان حالی از جام «بلی» نوشیده‌ام این بلی تا وصل دلبر بی‌بلا دمساز نیست (۱۲) * * * در واقع از لحظه‌ای که موجودات، اقرار به ربوبیت رب العالمین کردند و مربوط ذات اقدس احدی قرار گرفتند و از کتم عدم پا به عرصه وجود نهادند؛ مبتلا به بلا و سختی‌ها و ناملايمات «فراق» شدند تا زمان آن رسد که وصال به رب، تحقق حقیقی یابد و گویا این چنین مقدر شده است که حقیقت وصال، باطن فراق قرار گیرد تا از ژرفای عمیق بُعد، قرب به ذات احدیت، ظهور و تجلی یابد و اینچنین زبان تکوین، گویای رنج فرقت و غم هجرت شود: ای که روح منی از رنج فراق چه نبردم ای که در جان منی از غم هجرت چه کشیدم (۱۳) * * * اما کاروان هستی مستانه و عاشقانه به سوی او در حرکت است تا در کنج قفس خودی نماند و به منزلگه معشوق رسد: به مستی کاروان عاشقان رفتند از این منزل برون رفتند از «لا» جانب «الا» نمی‌دانی برون رفتند از خود تا که دریابند دلبر را تو در کنج قفس منزلگه عنقا نمی‌دانی (۱۴) * * * حرکتی که پایان و انجام ندارد و از صبح ازل تا شام ابد همچنان ادامه دارد: این قافله از صبح ازل سوی تو رواند تا شام ابد نیز به سوی تو رواند سرگشته و حیران همه در عشق تو غرقند دل سوخته هر ناحیه بی‌تاب و توانند ای پرده نشین در پی دیدار رخ تو جانها همه دل باخته، دلها نگرانند (۱۵) * * * بدین سبب موجودات در این حرکت ابدی به امید وصل معشوق، رنج بلای هجران و غم آلام و بلا را متحمل می‌شوند و به جان می‌خرند و همچنان به وعده دیدار نزدیک است یاران مژده باد روز وصلش می‌رسد ایام هجران می‌رود (۱۶) * * * مژده وصل به رندان خرابات رسید ناگهان غلغله و رقص و طرب برپا شد (۱۷) * * * باد بهار مژده دیدار یار داد شاید که جان به مقدم باد بهار داد (۱۸) * * * میان مژده دیدار یار، و دیدار او فرق است. اما به یک اعتبار مژده دیدار، چنان برای عاشق خوشایند و گوارا است و چنان موجب ابتهاج در ذات است، که این خبر برای او عین واقعیت خبر می‌شود و تقدم و تأخر زمانی را از میان برمی‌دارد و ظاهر خبر، باطن واقعیت را برای او نمایان می‌سازد. از این رو گیرنده خبر حاضر است جان خود را فدای رساننده خبر کند. حال تصور کن! که اگر دیدار، حاصل شود و باطن خبر برای عاشق طالب تحقق عینی یابد از شدت ابتهاج حاصله از مشاهده، شاهد چه چیزی را باید فدا و نثار مشهود خود کند؟! فصل دوم: جلوه‌گری و جلوه‌بینی این اندیشه توحیدی انسان را به کجا رهنمون می‌شود؟ آنکس که خدا را تنها علت موجد و مبقیه می‌یابد که همواره در خلق جدید است و به سر، سودای این علت دارد، در عالم آفرینش کثرات را چگونه می‌بیند و می‌شناسد؟ چگونه بین این کثرات و آن واحد یگانه ارتباط برقرار می‌سازد؟ رابطه بین وحدت و کثرت را چگونه تبیین می‌کند؟ در مکتب خداشناسی امام، آفرینش جلوه است و بس: در سراپای دو عالم رخ او جلوه‌گر است که کند پوچ همه زندگی باطل من (۱۹) * * * تمام کثرات جلواتی هستند که نشان از صاحب جلوه دارند. تنها یک چیز مشهود عالم است. کثرات، آیات حاکمی از اویند که از او خبر می‌دهند و از خود هیچ ندارند و ارزش انسان در این خلاصه می‌شود که حاصل زندگی‌اش این بینش و باور باشد: حاصل کون و مکان، جمله زعکس رخ توست پس همین بس که همه کون و مکان حاصل ما (۲۰) * * * اگر آدمی خود را در معرض امواج دریای

جلوه الهی قرار دهد و موانع را از پیش روی سمع و بصر و عقل و دل بردارد، همه وجودش در معرض تابش امواج نورانی الهی، گرما می‌گیرد و به نور فروزان متجلی در جان، و به عشق رؤیت روی جانان، دیدار دلبر حاصل می‌شود. نور رخسار تو در دلها فروزان شد، نشد عشق رویت در دل هر پیر و برنا هست و نیست (۲۱) پس آن دلبر پرده نشین از پس حجاب برون می‌آید و عاشق با دل آینه‌دار، نور او را در هستی مشاهده می‌کند: دلبر پرده‌گی از پرده برون خواهد شد پرتو نور رخسار در دو جهان خواهی دید (۲۲) * * * و اینگونه است که دیده، رخ زیبای خدا را می‌بیند و گوش، آوای خدا را می‌شنود و تا بدانجا سیر می‌کند که حتی جلوات الهی را نمی‌تواند شرح کند: بشکنم این قلم و پاره کنم دفتر را نتوان شرح کنم جلوه والای تو را (۲۳) * * * جلوه والای خدا از جانب بشر نه شرح کردنی است و از جانب او نه تمام شدنی: جلوه دلدار را آغاز و انجامی نباشد عشق بی‌پایان ما جز آن چرا و چون نداند (۲۴) * * * اما با آنکه آن دلبر با صد هزاران جلوه‌گری می‌کند باز در نقاب است. عجب که این زیبارو هم پرده نشین است و هم بی‌حجاب است: ای خوب رخ که پرده‌نشینی و بی‌حجاب ای صد هزار جلوه‌گر و باز در نقاب (۲۵) حاصل آنکه همه موجودات در معرض امواج جلوات الهی هستند و چون مانعی وجود ندارد، این امواج را می‌گیرند، سمع موجود، امواج مسموع الهی را جذب می‌کند و صدای خدا را می‌شنود. بصر موجود، امواج مبصرات الهی را می‌رباید و رخ او را می‌بیند. بعنوان مثال، بارانی که از آسمان نازل می‌شود هر آن چیزی را که در مسیر امواج قطرات باران قرار گیرد، نمناک کرده و اجسام را آب زلال بر تن می‌نشانند. اما اگر بر سر موجود، چتری و سایانی باشد دیگر تن جسمانی او نمناک نمی‌شود. لذا اگر انسان، چنین دیدن و شنیدن را تجربه نکند و امواج الهی را نگیرد، به سبب موانعی است که جسم و جانش را در محاصره آنان قرار داده است: آفاق پر از غلغله است از تو و هرگز با گوش کر خود بصدایی نرسیدیم (۲۶) * * * پس به محض رفع موانع، بی‌درنگ در صف سایر موجودات با آنها همسو شده حتی از آنان نیز سبقت گرفته و به شهود جلوات حق می‌نشیند و سرچشمه متکثرات را از وحدت ذات حق جستجو می‌کند: در هر چه بنگری رخ او جلوه‌گر بود لوح رخسار به هر در و هر رهگذر زدم (۲۷) * * * از اعماق فرش تا ورای عرش را جلوه او می‌بیند: ای پردگی که جلوه‌ات از عرش بگذرد مهر رخت عجین به بن موی موی ماست (۲۸) * * * هر جا که می‌رود آنجا را از رخ او روشن می‌یابد، «الله نور السموات والارض» و جلوات را به نور او نورانی و به روشنی او روشن می‌بیند: هر جا که می‌روی ز رخ یار روشن است خفاش وار راه نبردیم سوی دوست (۲۹) همه آفاق روشن از رخ تو است ظاهری جای پای نمی‌خواهم (۳۰) ماهی در آب است و به دنبال آب می‌گردد. انسان، غرق جلوات خداست و به دنبال خدا می‌گردد. این شیوه جاهلان است نه عارفان. چگونه ندانستی که او از شدت ظهور و تجلی در خفاست؟ با عاقلان بگو که رخ یار ظاهر است کاوش بس است این همه در جستجوی دوست (۳۱) * * * پس ای انسان: از این خواب گران برخیز، خفاش صفتی را رها کن، پرده جهل را کنار زن، کوری چشم را به بینایی روح و جان شفاف بخش و رخ او را به نظاره بنشین: بیدار شو ای یار از این خواب گران بنگر رخ دوست را به هر ذره عیان تا خوابی در خودی خود پنهانی خورشید جهان بود ز چشم تو نهان (۳۲) و «حجاب ظلمانی» را از پیش رو بردار و همچون خفاش در جلد «ظلمت خودی» نمان تا نور خورشید با شکوه او را بینی: بردار حجاب تا جمالش بینی تا طلعت ذات بی‌مثالش بینی خفاش! ز جلد خویشتن بیرون آی تا جلوه خورشید جلالش بینی (۳۳) فصل سوم: زیبایی و زیبا شناسی در مکتب خداشناسی امام، خداوند زیبایی مطلق است که او را جز به زیبایی و جمال جمیل، نه می‌توان دید و نه می‌توان شناخت. زشتی و شرّ و هرگونه امری که در تقابل تناقض با زیبایی است در وجود آن ذات اقدس احدی راه ندارد. او منشأ خیر و زیبایی است و وجود او سرشار از لطف و حُسن می‌باشد: جز رخ یار جمالی و جمیلی نبود در غم اوست که در گفت و گوئیم همه (۳۴) * * * من دل سوخته پروانه شمع رخ او رخ زیباش عیان بود و عیان است هنوز (۳۵) * * * آن خوب رخ، رخ زیبای خود را بدون حجاب به تماشا نشسته و در آینه هستی تصویری جز زیبایی چهره او منعکس نشده و چشم هستی نیز جز رخ زیبای او در صفحه آینه خود، چیز دیگری ندیده است: دیده‌ای نیست نبیند رخ زیبای تو را نیست گوشه‌ای که همه نشنود آوای تو را (۳۶) * * * انسان با چنین شهود و معرفتی، زیبایی و

زیباشناسی است که در سراسر عمر، حیات خود را در دریای لذت و ابتهاج مستی آور غرق کرده است. دریایی که اثری از شرّ و زشتی و ردّپایی از ناپاکی و پلیدی به قدر ذره‌ای و قطره‌ای در آن راه ندارد: امواج حسن دوست، چو دریای بی کران این مست تشنه کام، غمش در کرانه است (۳۷) * * * هر کجا پا بنهی حُسن وی آنجا پیدا است هر کجا سر بنهی سجده‌گه آن زیباست (۳۸) * * * آن زیبارو هر دم در هستی جلوه گر شده و تمام جلوات را همچون صاحب جلوه زیبایی می‌بخشد. هر چه جمال است از جمال او بهره گرفته، و هر چه جمیل است از دست توانای او مایه گرفته: ای جلوات، جمال ده هر چه خو برو ای غمزات هلاک کن هر چه شیخ و شاب (۳۹) * * * زیبایی او عین اصالت است و زیبایی ماسوا عین اعتبار که جامه حقیقت بر تن نکره است: رخ نما تا همه خوبان خجل از خویش شوند گر کشی پرده ز رخ کیست که رسوا نشود (۴۰) اگر ماسوا را بهره‌ای از زیبایی است به لطف و کرم آن بخشنده حُسن است که به موجودات اعتبار و آبرو بخشیده است، چرا که ماسوا همه عین فقر و ربط و وابستگی و نیاز به ذات آن واجب متعال هستند: همه خوبان بر زیباییات ای مایه حسن فی‌المثل در بر دریای خروشان چو خس است (۴۱) * * * بنابراین هر چه در خود می‌بینند از او می‌بینند و وابسته به او، و برای وجود خود حقیقتی نمی‌یابند. حتی خود را هیچ هم نمی‌انگارند: نمودج جمالی و اسطوره جلال دریای بی کرانی و عالم همه سراب (۴۲) * * * و از درک این حقیقت رنج آور لذت می‌برند و آن را به عنوان بزرگترین گنجینه زندگی خود حفظ می‌کنند: جمله خوبان بر حُسن تو سجود آوردند این چه رنجی است که گنجینه پیر و برناست (۴۳) * * * پس، از مجاز بیزاری می‌جویند و به حقیقت پناه می‌برند: سروستان نیکویی گل گلزار جمال غمزه ناکرده، ز خوبان همه بیزارم کرد (۴۴) * * * و چون زیبایی موجودات مجاز است به همین سبب در پی آن زیبایی مطلق و حقیقی بر می‌آیند تا هر چه بیشتر به او نزدیک شده و از او بهره‌مند شوند: بگشای نقاب از رخ و بنمای جمالت تا فاش شود آنچه همه در پی آنند ای پرده نشین در پی دیدار رخ تو جانها همه دل باخته، دلها نگرانند (۴۵) * * * پس آن دلبر نازنین عاشق را واله خود کرده از او شیفته دلسوخته می‌سازد: چه کنم شیفته‌ام سوخته‌ام، غمزده‌ام عشوات واله آن لعل گهربارم کرد (۴۶) * * * عقل و هوش از او می‌رباید به وادی جنونش می‌اندازد و پریشان حال و پریشان گویش می‌کند: حجاب از چهره دلدار، باد صبا بگرفت چو من هر کس بر او یک دم نظر افکند مجنون شد (۴۷) و غم عشق و رنج فراق و درد جنون را به ودیعت می‌سپارد: همه سرگشته آن زلف چلیپای ویند در غم هجر رخس این همه شور و غوغاست (۴۸) * * * اما این عاشقی و دلسوختگی، این شیدایی و دیوانگی، این دوری و غمزدگی برای زیبایی و زیباشناس، عین صدرنشینی بر جهان قدس و سرفرازی بر عالم هستی است: عاشقان صدرنشینان جهان قدسند سرفراز آنکه بدرگاه جمال تو گداست (۴۹) و اینچنین است که عاشق زیبایی مطلق هرگز حاضر نمی‌شود تماشای دلبرش را به دو عالم دهد: رهرو عشقم و از خرقة و مسند بیزار بدو عالم ندهم روی دل آرای تو را (۵۰) * * * حتی هر لحظه تمنای آن دارد که محبوب، سر زلف (۵۱) را به کناری زند و رخسار گشاید. آن چنان که جهان را محو زیبایی خود کند زمانی در خود سازد. تا از وجود موجودی غیر از آن زیبای مطلق دیگر اثری نماند: سر زلفت به کناری زن و رخسارگشا تا جهان محو شود، خرقة کشد سوی فنا (۵۲) * * * جان موجودات فدای آن رخ زیبا، که هستی آنها در گرو نیستی و فدا شدن در اوست: سربه خاک سر کوی تو نهد جان، ای دوست جان چه باشد که فدای رخ زیبا نشود (۵۳) * * * وقتی رخ زیبای یار جلوه‌گری کند، و ذات جمیل به اعتبار ظهور کثرت اسمائی و صفاتی، مشهود واقع شود، شاهد اگر جان خود را فدای مشهود کند، حق است. جان آدمی برترین سرمایه‌ای است که حاضر است آن را در طبق اخلاص نهاده و هدیه محبوب کند. انسان عاشق در این اندیشه چاره ساز و راه یاب، تنها راه شهود و وصال زیبای مطلق را، شکستن بت انانیت و میت می‌یابد و بس. با چشم و گوش غرق در غرور انانیت نه جمال آن دلبر را میتوان دید و نه نغمه او را می‌توان شنید: با چشم منی جمال او نتوان دید با گوش توئی نغمه او کس نشنید (۵۴) این کوری و کوری فقط یک درمان دارد و بس. اگر انسان خود را نبیند و حجاب خودی را کنار زند دیگر بین او و خداوند حائل نمی‌ماند، او به تماشای معبود خواهد نشست: این ما و تویی مایه کوری و کوری است این بت‌بشکن تا شودت دوست پدید (۵۵) * * * و در این

تماشاگه حقیقتی را خواهد دید که زبان قادر به بیان آن نخواهد بود: «سبحان الله عما یضعون» لب فروبست هر آن کس رخ چون ماهش دید آنکه مدحت کند از گفته خود مسرور است (۵۶) * * * از منظر امام، خداوند دریای جمالی است که ماسوا، امواج این دریا به شمار می‌آیند. این امواج همچون دریای جمال، جمیل است. امواج در دل این دریا ظهور می‌یابد و خودنمایی می‌کند حتی پستی و بلندی آن ما همه موج و تو دریای جمالی ای دوست موج دریاست عجب آنکه نباشد دریا (۵۷) پی نوشتها: (۱). دیوان امام. سروده‌های امام خمینی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ۱۳۷۸. (۲). همان، ص ۲۱۷. (۳) همان، ص ۴۱. (۴). همان، ص ۴۱. (۵). همان، ص ۱۷۹. (۶). همان، ص ۵۲. (۷). همان، ص ۵۲. (۸). همان، ص ۵۵. (۹). همان، ص ۵۹. (۱۰). همان، ص ۱۰۴. (۱۱). همان، ص ۶۳. (۱۲). همان، ص ۶۵. (۱۳). همان، ص ۱۴۶. (۱۴). همان، ص ۱۸۲. (۱۵). همان، ص ۱۰۲. (۱۶). همان، ص ۱۱۱. (۱۷). همان، ص ۸۸. (۱۸). همان، ص ۷۵. (۱۹). همان، ص ۱۷۴. (۲۰). همان، ص ۴۵. (۲۱). همان، ص ۶۹. (۲۲). همان، ص ۱۱۸. (۲۳). همان، ص ۴۲. (۲۴). همان، ص ۹۸. (۲۵). همان، ص ۴۷. (۲۶). همان، ص ۱۴۷. (۲۷). همان، ص ۱۴۱. (۲۸). همان، ص ۵۶. (۲۹). همان، ص ۶۴. (۳۰). همان، ص ۱۶۰. (۳۱). همان، ص ۶۴. (۳۲). همان، ص ۲۲۷. (۳۳). همان، ص ۲۴۷. (۳۴). همان، ص ۱۷۹. (۳۵). همان، ص ۱۲۷. (۳۶). همان، ص ۴۲. (۳۷). همان، ص ۶۱. (۳۸). همان، ص ۴۹. (۳۹). همان، ص ۴۷. (۴۰). همان، ص ۱۱۲. (۴۱). همان، ص ۵۳. (۴۲). همان، ص ۴۷. (۴۳). همان، ص ۴۹. (۴۴). همان، ص ۸۲. (۴۵). همان، ص ۱۰۲. (۴۶). همان، ص ۸۲. (۴۷). همان، ص ۹۱. (۴۸). همان، ص ۴۹. (۴۹). همان، ص ۴۹. (۵۰). همان، ص ۴۲. (۵۱). سر زلف اشاره به ظهور انوار تجلیات وحدت است. (۵۲). همان، ص ۴۳. (۵۳). همان، ص ۱۱۲. (۵۴). همان، ص ۲۱۴. (۵۵). همان، ص ۲۱۴. (۵۶). همان، ص ۵۲. (۵۷). همان، ص ۴۳.

چهارده خورشید در شعر امام خمینی (ره)

چهارده خورشید در شعر امام خمینی (ره) امام خمینی در آینه شعر و هنر امام راحل (ره) در شمار عاشقان خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام جای داشت و بدین امر افتخار می‌کرد. آن بزرگوار در قصیده ای در وصف پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع) و حضرت فاطمه (س) چنین سروده است: وین نه عجب زانکه نور اوست ز زهرا نور وی از حیدر است و او زیمبر نور خدا در رسول اکرم پیدا کرد تجلی ز وی به حیدر صفدر در ادامه همین قصیده در خصوص حضرت زهرا (س) و حضرت معصومه (س) می‌فرماید: وز وی تابان شده به حضرت زهرا اینک ظاهر ز دخت موسی جعفر این است آن نور کز مشیت «کن» کرد عالم آنکو به عالم است منور این است آن نور کز تجلی قدرت داد به دوشیزگان هستی زیور عیسی مریم به پیشگاهش دربان موسی عمران به بارگاهش چاکر آن یک انجیل را نماید حفظ وین یک تورات را بخواند از بر گر که نگفتی امام هستم بر خلق موسی جعفر ولی حضرت داور فاش بگفتم که این رسول خداست دختر جز فاطمه نیاید چون این معجزه اش می بود همانا دختر صلب پدر را و هم مشیمه مادر دختر چون این دواز مشیمه قدرت نامد و ناید دگر هماره مقدر آن یک امواج علم شده مبدا وین یک افواج حلم را شده مصدر آن یک موجود از خطابش مجلی وین یک معدوم از عقابش مستر آن یک بر فرق انبیا شده تارک وین یک اندر سر اولیا را مغفر آن یک در عالم جلالت کعبه وین یک در ملک کبریایی مشعر لم یلدم بسته لب و گر نه نگفتم دخت خدایند این دو نور مطهر آن یک کون و مکانش بسته به مقنع وین یک ملک جهانش بسته به معجز چادر آن یک حجاب عصمت ایزد معجز نقاب عفت داور آن یک بر ملک لایزالی تارک وین یک بر عرش کبریایی افسر تابشی از لطف آن بهشت مخلد سایه ای از قهر این جحیم مقعر قطره ای از جود آن بحار سماوی رشحه ای از فیض ذخایر اغیر آن یک خاک مدینه کرده مزین صفحه قم را نموده این یک انور خاک قم این یک کرده از شرافت جنت آب مدینه نموده آن یک کوثر در مصرعی از همین قصیده در باره حضرت مهدی (ع) چنین آورده است: مهدی امام منتظر نوباوه خیرالبشر خلق دو عالم سر به سر بر خوان احسانش نگین مهر از ضیاءش ذره ای بدر از عطایش بدره

ای دریا ز جودش قطره ای گردون ز کشتش خوشه چین ظاهر شود آن شه اگر حیدر بر کمر دستار پیغمبر به سر دست خدا در آستین دیاری از این ملحدان باقی نماند در جهان ایمن شود روی زمین از جور و ظلم ظالمین یارب به عمر و عزتش افزای و جاه و حرمتش کاحیا کند از همتش آیین خیر المرسلین ای حضرت صاحب الزمان ای پادشاه انس و جان لطفی نما بر شیعیان تایید کن دین مبین در فرازی از قصیده ای دیگر در مورد امام زمان (ع) این گونه سروده است: حضرت صاحب زمان مشکوه انوار الهی مالک کون و مکان مرآت ذات لامکانی مظهر قدرت ولی عصر سلطان دو عالم قائم آل محمد مهدی آخر زمانی با بقا ذات مسعودش همه موجود باقی بی لحاظ اقدسش یکدم همه مخلوق فانی خوشه چین خرمن فیضش همه عرشی و فرشی ریزه خوار خوان احسانش همه انسی و جانی حضرت امام (ره)، در فرازی از یک مسمط، در باره چهارده معصوم علیهم السلام چنین سروده است: مصطفی سیرت، علی فر، فاطمه عصمت، حسن خو هم حسین قدرت، علی زهد و محمد علم مهرو شاه جعفر فیض و کاظم حلم و هشتم قبله گیسو هم تقی تقوا، نقی بخشایش و هم عسکری مو مهدی قائم که در وی جمع، اوصاف شهان شد پادشاه عسکری طلعت، نقی حشمت، تقی فر بوالحسن فرمان و موسی قدرت و تقدیر جعفر علم باقر، زهد سجاد و حسینی تاج و افسر مجتبی احلم و رضیه عفت و صولت چو حیدر مصطفی اوصاف و مجلای خداوند جهان شد دست تقدیرش به تیر و جلوه عقل مجرد آینه انوار داور، مظهر اوصاف احمد حکم و فرمانش محکم، امر و گفتارش مسدد در خصایل ثانی اثنین ابوالقاسم محمد (ص) آنکه از «یزدان خدا» بر جمله پیدا و نهان شد تا ولایت بر ولی عصر (عج) می باشد مقرر تا نبوت را محمد (ص) تا خلافت راست حیدر تا که شعر «هندی» است از شهید چون قند مکرر پوست زندان، رگ سنان و مژه پیکان، موی نشتر باد آن کس را که خصم جاه تو از انس و جان شد در باره امیر بیان حضرت علی (ع) می فرماید: فارغ از هر دو جهانم به گل روی علی (ع) به خم دوست جوانم از خم موی علی (ع) طی کنم عرصه ملک و ملکوت از پی دوست یاد آرم به خرابات چو ابروی علی (ع) علاقه به معصومان علیهم السلام سبب شده است تا امام راحل (ره) به روزهای منسوب به آن بزرگان عشق بورزد ز برای نمونه در دیوان آن فقیه وارسته در باره عید غدیر خم و نیمه شعبان می خوانیم: عید «خم» با حشمت و فر سلیمانی بیامد که نهادم بر سر از میلاد شه تاج کیانی جمعه می گوید من آن یارم که دائم در کنارم نیمه شعبان مرا داد عزت و جاه و گرانی امام (ره) شیفته روزگار وصل و ظهور امام عصر (عج) بود. از اینرو گاه که فرصتی دست می داد از آن ایام یاد می کرد. در دیوان اشعارش آن روزهای خوب را چنین توصیف می کند: غم مخور ایام هجران رو به پایان می رود این خماری از سر ما می گساران می رود پرده را از روی ماه خویش بالا می زند غمزه را سر می دهد غم از دل و جان می رود بلبل اندر شاخسار گل هویدا می شود زاغ با صد شرمساری از گلستان می رود محفل از نور رخ او نورافشان می شود هرچه غیر از ذکر یار از یاد رندان می رود ابرها از نور خورشید رخس پنهان شوند پرده از رخسار آن سرو خرامان می رود وعده دیدار نزدیک است یاران مژده باد روز وصلش می رسد ایام هجران می رود

تصویر انسان کامل و امام مهدی (عج) در دیوان اشعار امام خمینی

تصویر انسان کامل و امام مهدی (عج) در دیوان اشعار امام خمینی ای صوت رسای آسمانی ای رمز ندای جاودانی ای قله کوه عشق و عاشق وی مرشد ظاهر و نهانی ای جلوه کامل انا الحق در عرش مرفع جهانی ای موسی صعق دیده در عشق از جلوه طور لامکانی ای اصل شجر ظهوری از تو در پرتو سر سردمانی بر گوی به عشق سر لاهوت در جمع قلندران فانی ای نقطه عطف راز هستی بر گیر زدوست جام مستی ای دورنمای پور آذر نادیده افول حق ز منظر ای نار فراق بر تو گلشن شد برد و سلام از تو آذر بردار حجاب یار از پیش بنمای رخسار چو گل مصور از چهره گلعدار دلدار شد شهر قلندران منور آشفته چه گشت پیچ زلفش شد هر دو جهان چو گل معطر بر گوش دل و روان درویش بر گوی به صد زبان مکرر ای نقطه عطف راز هستی بر گیر زدوست جام مستی (۱) یکی از مباحث مهم عرفان، مبحث امامت خصوصاً امامت حضرت صاحب الزمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - است. هر کدام از عرفا،

طبق ذوق عرفانی خویش و به مقتضای مقام در این خصوص ابراز نظر کرده اند. حاصل کلام عرفا این است که خداوند سبحان، که فیاض علی الاطلاق است، به مقتضای فیاضیت خویش باید واسطه فیض داشته باشد تا فیوضات ربوبی را به عالم و آدم رساند و در ملک حضرت مالک الملوک بسط دهد. هر کدام از انبیای اولوالعزم در زمان خود صاحب این مقام بوده اند تا اینکه نوبت به خاتم الانبیا رسید او نیز این مقام را به جانشین بلافصل خود علی بن ابی طالب سپرد و علی (ع) نیز به اولاد معصوم خویش حسن و حسین و اولاد معصوم حسین - سلام الله علیهم - تفویض فرمود که آخرین نفر از این سلسله شریفه، وجود اقدس حضرت صاحب الزمان است. وی دوازدهمین امام و جت خدا است که هم اکنون زنده و روزی به امر الهی ظهور خواهد کرد، و جهان را پر از عدل و داد می نماید. عرفا انسان کامل و امام معصوم را به عنوان خلیفه و ولی خدا از ابعاد گوناگون مورد بررسی قرار داده اند که در شعر حضرت امام (ره) به پاره ای از آنها اشاره شده است. در اینجا به شرح مختصر آن می پردازیم. هدف و غایت آفرینش از نظر عرفان، انسان کامل غایت آفرینش است، یعنی، اگر انسان کامل نبود، جهان آفریده نمی شد. در حدیثی قدسی نیز آمده است: لولا-ک لما خلقت الافلاک (اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم) با اینکه این حدیث شریف در خصوص حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله و سلم - است، ولی هر انسان کاملی در حد خویش مصداق این کلام شریف است، از اینرو هر کدام از حضرات معصومین - سلام الله علیهم - مورد خطاب این حدیث اند. حضرت امام (ره) می گوید: خاصه کنون کاندلر جهان، گردیده مولودی عیان کر بهر ذات پاک آن شد امتزاج ماء و طین از بهر تکریمش میان بر بسته خیل انبیا از بهر تعظیمش کمر خم کرده چرخ هفتمین مهدی امام منتظر نوباوه خیرالبشر خلق دو عالم سر به سر بر خوان احسانش نگین مهر از ضیائش ذره ای، بدر از عطایش بدره ای دریا ز جودش قطره ای گردون ز کشتش خوشه چین (۲) محیی الدین عربی نیز آنچه را عرفا و علمای شیعه در خصوص حضرت مهدی (عج) گفته اند، بیان می کند: "بدان که خدا ما را تایید کند یقینا خدای خلیفه ای دارد که روزی ظهور خواهد کرد در حالی که زمین پر از ظلم و جور شده است، ولی او آن را از عدل و قسط پر خواهد ساخت. حتی اگر از عمر دنیا یک روز بیشتر نمانده باشد، خدا آن روز را آنقدر طولانی می نماید که مهدی خلیفه خدا از عترت رسول خدا و فرزند فاطمه که اسمش هم اسم رسول خدا و جد او حسین بن علی بن ابی طالب است ظهور کند. او از مردم در بین رکن و مقام بیعت می گیرد؛ شبیه رسول الله است هم در خلق و هم در خلق... به واسطه مهدی همه مذاهب از بین می رود و جز دین خالص، دینی باقی نمی ماند... شهدای مهدی بهترین شهدا و امنای مهدی، بهترین امنای هستند. حکم هر چیزی را از سوی خدا می داند، زیرا که او خلیفه ی خداوند است. زبان پرندگان را می داند و عدالتش در انس و جن سریان دارد. (۳)" لاهیجی در کتاب شرح گلشن راز می گوید: "ظهور تمامی ولایت و کمالش به خاتم اولیاء خواهد بود چون کمال حقیقت دایره در نقطه اخیر به ظهور می رسد و خاتم اولیاء عبارت از امام محمد مهدی است که موعود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله - است حیث قال: لو لم یبق من الدنیا الا یوم یطول الله ذلک الیوم حتی یبعث فیه رجلا منی او من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا و قال ایضا: المهدی من عترتی من اولاد فاطمة - علیها السلام - (بدو یابد تمامی دور عالم) یعنی به خاتم اولیاء که عبارت از مهدی است دور عالم تمامی و کمال تام یابد و حقایق اسرار الهی در زمان آن حضرت تمام ظاهر می شود، زیرا که چنانچه در دور نبوت کمال احکام شرعی و اوضاع ملیه در زمان خاتم انبیا به ظهور پیوسته ختم نبوت شد، در دور ولایت نیز اسرار الهی و حقایق و معارف یقینی در دور خاتم اولیاء به کمال رسیده به آن حضرت مختتم می شود... (۴)" وی سپس در تبیین این مطلب که مهدی از فرزندان حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - است می گوید: "بدانکه نسبت فرزندی به سه نوع متحقق می شود، یکی نسبت صلبی که معارف و مشهور است، دوم نسبت قلبی که به حسن ارشاد و متابعت دل تابع در صفا مثل متبوع گردد، سیوم نسبت حقی حقیقی که تابع به برکت حسن متابعت متبوع به نهایت مرتبه کمال که جمع و فرق الجمع است برسد و تابع و متبوع یکی گردد. چون خاتم اولیاء البته از آل محمد است نسبت صلبی ثابت است و چون دل مبارکش به سبب حسن متابعت

خاتم انبیاء مرآت تجلیات نامتناهی الهی شده است نسبت قلبی واقع است و چون وارث مقام "لی مع الله وقت" گشته است نسبت حقی حقیقی که فوق جمع تشبیهات است، تحقق یافته پس هر آینه میان خاتم الولاية و خاتم النبوة نسبت تام که نسبت ثلاثه است واقع باشد. (۵) عزیزالدین نسفی در کتاب مقصد اقصی می گوید: "چون ولایت و نبوت را دانستی اکنون بدانکه شیخ سعدالدین حموی می فرماید که هر دو طرف جوهر اول را در این عالم دو مظهر می باشد، مظهر این طرف که نامش نبوت است خاتم انبیا است و مظهر آن طرف که نامش ولایت است صاحب الزمان است و صاحب الزمان اسامی بسیار دارد... ای درویش. صاحب الزمان علم به کمال و قدرت به کمال دارد. علم و قدرت را با وی همراه کرده اند، چون بیرون آید تمامت روی زمین را بگیرد و روی زمین را از جور و ظلم پاک گرداند و به عدل آراسته گرداند و مردم در وقت وی در آسایش باشند. شیخ سعدالدین حموی در حق این صاحب الزمان کتابها ساخته است و مدح وی بسیار گفته است... صاحب الزمان که گفته شد ولی است چون بیرون آید ولایت ظاهر شود و حقایق آشکار شود... (۶) بخش پایانی کلام محیی الدین در اشعار حضرت امام (ره) چنین بیان شده است. امرش قضا، حکمش قدر، حبش جنان بغضش سقر خاک رهش زبید اگر بر طره ساید حور عین دانند قرآن سر به سر بابی زمدحش مختصر اصحاب علم و معرفت، ارباب ایمان و یقین سلطان دین شاه زمن، مالک رقاب مرد و زن دارد به امر ذوالمنن روی زمین زیر نگین ذاتش به امر دادگر، شد منع فیض بشر خیل ملایک سر به سر دربند الطافش رهین گر نه وجود اقدسش ظاهر شدی اندر جهان کامل نگشتی دین حق زامروز تا روز پسین ایزد به نامش زد رقم، منشور ختم الاوصیا چونانکه جدا مجدش گردید ختم المرسلین (۷) حاکمیت دین و تحقق عدالت یکی از حکمتهای ظهور حضرت مهدی (عج) حاکمیت دادن به دین و تحقق یافتن عدالت دینی است. منظور از عدالت دینی، عدالتی است که دین معرفی می کند، نه عدالت سیاسی. هر سیاستمدار طبق ذوق و سلیقه خود و در جهت اغراض شیطانی و حکومتی خویش مدعی آن است، بطوریکه در جهان امروز بسیاری از ظلمها در لباس عدالت رواج می یابد. از نظر عرفا عدالت وقتی جهانگیر می شود که دین خالص الهی جهانگیر شود. لازمه جهانگیری دین حق، از بین رفتن مذاهب مختلف و باقی ماندن مذهب واحد است. محیی الدین عربی می گوید...: "مهدی ظلم و ظالم را از بین برده و دین را برپا داشته و روح زندگی و عزت را در اسلام می دمد دین را آنگونه که هست ظاهر می سازد، به طوریکه اگر رسول الله (ص) بود همان حکم را می کرد. به واسطه مهدی بساط همه مذاهب برچیده می شود و جز دین خالص چیزی باقی نمی ماند. عموم مسلمین به وجود او خوشحال شده و عرفای بالله و اهل حق با وی بیعت می کنند مردان الهی هستند که به دعوت او لبیک گفته و امر او را برپا می دارند و به یاریش می شتابند... حضرت عیسی در دمشق بر وی نازل می شود و به سنت رسول الله (ص) نماز می گذارد... (۸) حضرت امام (ره) در حاکمیت حضرت مهدی (عج) و ریشه کن کردن ظلم و جور و گسترش عدالت مطلقه و از بین رفتن مذاهب ضاله می گوید: ای خسرو گردون فرم لختی نظر کن از کرم کفار مستولی نگر اسلام مستضعف بین ناموس ایمان در خطر از حيله لامذهبان خون مسلمانان هدر از حمله اعداء دین ظاهر شود آن شه اگر شمشیر حیدر بر کمر دستار پیغمبر به سر دست خدا در آستین دیاری از این ملحدان باقی نماند در جهان ایمن شود روی زمین از جور و ظلم ظالمین نوح و خلیل و بوالبشر ادریس و داود و پسر از ابر فیضش مستمر ارکان علمش مستعین موسی به کف دارد عصا دربانیش را منتظر آماده بهر اقتدا عیسی به چرخ چارمین بر روی احبابش شود مفتوح ابواب ظفر بر جان اعدایت رسد هر دم بلای سهمگین تا باد نوروژی وزد هر ساله اندر بوستان تا ز ابر آزادی دمد ریحان و گل اندر زمین بر دشمنان دولتی هر فصل باشد چون خزان بر دوستان هر دمی بادا چو ماه فرودین عالم شود از مقدمش خالی ز جهل از علم پر چون شهر قم از مقدم شیخ اجل میر مهین (۹) مولوی نیز در این خصوص اشعاری دارد که به ذکر گزیده آن اکتفا می کنیم: مهدی سوار آخرین بر خصم بگشاید کمین خارج رود زیر زمین الله مولانا علی تخم خوارج در جهان ناچیز و ناپیدا شود آن شاه چون پیدا شود الله مولانا علی مهدی و مهتدی تویی رحمت ایزدی تویی روی زمین گرفته ای داد زمانه داده ای... خواجه بیا، خواجه بیا، خواجه دگر بار بیا دفع مده دفع مده ای مه عیار بیا عاشق مهجور نگر، عالم پرشور نگر

تشنه مخمور نگر، ای شه خمار بیا پای تویی، دست تویی هستی هر هست تویی بلبل سرمست تویی جانب گلزار بیا گوش تویی، دیده تویی، وز همه بگزیده تویی یوسف دزدیده تویی، بر سر بازار بیا ای ز نظر گشته نهان ای همه را جان و جهان بار دگر رقص کنان بی دل و دستار بیا روشنی روز تویی، شادی غم سوز تویی ماه شب افروز تویی، ابر شکر بار بیا ای علم عالم نو، پیش تو هر عقل گرو گاه میا، گاه مرو، خیز به یکبار بیا ای شب آشفته برو، وی غم ناگفته برو ای خرد خفته برو، دولت بیدار بیا ای نفس نوح بیا، وی هوس روح بیا مرهم مجروح بیا، صحت بیمار بیا ای مه افروخته رو، آب روان در دل جو شادی عشاق بجو، کوری اغیار بیا (۱۲) حضرت امام خمینی در خصوص جهانگیری و جهاننداری حضرت صاحب الامر در جای دیگر از دیوان خود می فرماید: مصدر هر هشت گردن مبدا هر هفت اختر خالق هر شش جهت، نور دل هر پنج مصدر والی هر چار عنصر حکمران هر سه دختر پادشاه هر دو عالم، حجت یکتای اکبر آنکه جودش شهره نه آسمان بل لامکان شد مصطفی سیرت، علی فر، فاطمه عصمت حسن خو هم حسین قدرت، علی زهد و محمد علم مهر و شاه جعفر فیض و کاظم حلم و هفتم قبله گیسو هم تقی تقوا، نقی بخشایش و هم عسگری مو مهدی قائم که در وی جمع، اوصاف شهان شد پادشاه عسگری طلحت تقی حشمت نقی فر بوالحسن فرمان و موسی قدرت و تقدیر جعفر علم باقر، زهد سجاد و حسینی تاج و افسر مجتبی حلم و رضیه عفت و صولت چو حیدر مصطفی اوصاف و مجالای خداوند جهان شد جلوه ذاتش به قدرت تالی فیض مقدس فیض بی حدش به بخشش، ثانی مجالای اقدس نورش از "کن" کرد برپا هشت گردون مقرنس نطق من هر جا چو شمشیر است و در وصف شه اخرس لیک پای عقل در وصف وی اندر گل نهان شد دست تقدیرش به نیرو جلوه عقل مجرد آینه انوار داور، مظهر اوصاف احمد حکم و فرمانش محکم، امر و گفتارش مسدد در خصایل ثانی اثین ابوالقاسم محمد (ص) آنکه از "یزدان خدا" بر جمله پیدا و نهان شد (۱۳) آینه خدا نما حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - آینه تمام نمای حضرت حق است. در عرفان اسلامی هر یک از اقطاب و معصومین الهی اعم از انبیا یا اولیا - سلام الله علیهم اجمعین - آینه تمام نمای خدایند، زیرا تنها مظهر کامل اسما و صفات الهی وجود مبارک انسان کامل است و اهل بیت عصمت و طهارت همانند رسول اکرم مظاهر جمال و جلال خدا هستند. همه عرفا به این مطلب اشاره کرده اند، به خصوص حضرت امام خمینی (ره) در بسیاری از آثار خود به بیان این حقیقت پرداخته اند. وی در مقدمه وصیت نامه سیاسی - الهی خود می فرماید: ... سبحانک اللهم صل علی محمد و اله مظاهر جمالک و جلالک و خزائن اسرار کتابک الذی علی فیه الاحدیة بجمیع اسمائک و صفاتک حتی المستأثر منها الذی لایعلمه غیرک (پاک پروردگارا بر محمد و آل محمد درود فرست که مظاهر جمال و جلال و گنجینه های اسرار کتاب تو هستند. آن کتابی که احدیت به تمامی اسما و صفات تو حتی اسما مستأثر که جز تو از آن خبر ندارد در آن تجلی کرده است.) انسان کامل چون خلیفه خداست، ضرورتا باید به صفات خداوندی متصف باشد زیرا لازمه خلیفه بودن سنخیت وی با مستخلف است که این سنخیت در تخلق به اخلاق الله حاصل می شود. خلیفه را از اتصاف به صفات مستخلف و تخلق به اخلاق او گزیر نیست زیرا که خلفا مشاهد صفات ربوبیت و مظاهر اسما الوهیت اند بل ظهور صفات الهی و سریان اخلاق نامتناهی در عموم کرام و شرفا جز به یمن انفاس خلفا میسر نگردد، و از این جهت لازم شود که هر چه مستلزم وجود مستخلف (خدا) باشد لازم وجود خلیفه شود الا وجوب (یعنی واجب الوجود بودن که صفت محض حضرت حق است) (۱۴) بنابراین، حضرت مهدی به عنوان یکی از اهل بیت عصمت و طهارت، مظهر جمال و جلال الهی است، به عبارت دیگر آینه ای که خدای سبحان تمامی اسما و صفات خود را در آن می بیند. مرآت ذات کبریا مشکوه انوار هدا منظور بعث انبیا مقصود خلق عالمین (۱۵) در این بیت، امام نه تنها حضرت مهدی را آینه ذات کبریایی معرفی می کند، بلکه وی را هدف نهایی از بعثت تمام انبیا نیز می داند، زیرا همه انبیا جهت اجرای احکام الهی مبعوث شدند، ولی شرایط زمانه اجازه نداد تا آن پاکان به مقاصد پاک خود برسند و این آرزو در دلشان ماند، ولی امام مهدی با ظهور خود و اجرای کامل احکام الهی به مقصود انبیا تحقق خارجی خواهد بخشید، زیرا که مهدی: امرش قضا حکمش قدر حبش جنان بغضش سقر خاک رهش زبید اگر بر طره سایه حور عین (۱۶)

... حضرت صاحب زمان مشکوٰه انوار الهی مالک کون و مکان مرآت ذات لامکانی مظهر قدرت، ولی عصر، سلطان دو عالم قائم آل محمد، مهدی آخر زمانی با بقاء ذات مسعودش همه موجود باقی بی لحاظ اقدسش یکدم همه مخلوق فانی خوشه چین خرمن فیضش همه عرشی و فرشی ریزه خوار خوان احسانش همه انسی و جانی از طفیل هستی اش هستی موجودات عالم جوهری و عقلی و نامی و حیوانی و کانی شاهی کو از ازل از عاشقان بر بست رخ را بر سر مهر آمد و گردید مشهود و عیانی از ضیائش ذره ای برخاست شد مهر سپهری از عطایش بدره ای گردید بدر آسمانی بهر تقبیل قدومش انبیا گشتند حاضر بهر تعظیمش کمر خم کرد چرخ کهکشانی گو بیا بشنو بگوش دل ندای "انظرونی" ای که گشتی بی خود از خوف خطاب "لن ترانی" (۱۷) اشعار فوق، بیانگر عظمت حضرت صاحب الزمان، عجل الله تعالی فرجه الشریف اند، کسی که مظهر قدرت، عدالت و لطف و قهر الهی است. همه انبیای الهی به خصوص انبیای اولوالعزم، سلام الله علیهم، چنین بوده اند، لیکن آن بزرگان مظاهر ظهور و بروز این کمالات بودند نه مظاهر وقوع، ولی حضرت مهدی هم مظهر ظهور است و هم مظهر وقوع. همه انبیا آئینه عدالت، حکمت، قدرت، رحمت و... بوده اند، اما عدم قابلیت انسانهای زمانشان امکان وقوع و تحقق این کمالات را نمی داد، از اینرو همه آنها منتظر ظهور حضرت مهدی و تحقق بخشیدن به آرزوهایشان می باشند. به عبارت دیگر حکومت حضرت مهدی حکومت همه انبیای الهی است، بدین جهت امام خمینی فرمود: بهر تقبیل قدومش انبیا گشتند حاضر بهر تعظیمش کمر خم کرد چرخ کهکشانی بنابراین می توان گفت مظهریت انسان کامل و آئینه خدا بودنش تاکنون آنگونه که باید و شاید شناخته نشده است و این مساله به طور شایسته فقط در حکومت حضرت مهدی شناخته خواهد شد، زیرا تاکنون انسانهای کامل نتوانسته اند کاملاً فضایل خود را عیان کنند، اما در دوران ظهور حضرت قائم، این کمالات ظاهر گشته و مردم نیز به برکت وجود وی کمال وجودی یافته و این فضایل را بهتر درک خواهند کرد، پس مرآتبت حضرات معصومین در زمان آخرین معصوم اهل بیت کاملاً روشن می شود، بدین سبب است که می توان گفت حدیث قدسی لولاک لما خلقت الافلاک به شکل کامل متوجه حضرت مهدی است، یا اینکه این دیث شریف در حق حضرت محمد صلی الله علیه و آله سلم بیان شده است، اما عظمت و برکت حضرت خاتم الانبیا آنگاه به طور شایسته روشن خواهد شد که حضرت خاتم الاوصیا ظاهر شود و احکام دین جدش را به اجرا درآورد، پس می توان گفت بقای همه هستی به بقای وجود حضرت مهدی است همانطور که حدوث آن به حدوث وجود حضرت مهدی است. با بقاء ذات مسعودش همه موجود باقی بی لحاظ اقدسش یکدم همه مخلوق فانی از طفیل هستی اش هستی موجودات عالم جوهری و عقلی و نامی و حیوانی و کانی عرفا در خصوص مرآتبت انسان کامل حرفهای زیادی دارند که همه موید گفتار فوق الذکر است. آنان عقیده دارند غرض از هستی عالم این است که خدا اسما و صفات خود را در آئینه کثرات مشاهده کند. کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف. (۱۸) (من گنج نهانی بودم، دوست داشتم که شناخته شوم پس همه مخلوقات را آفریدم تا شناخته شوم) کنت کنزاً گفت مخفياً شنو گوهر خود گم مکن اظهار شو بهر اظهار است این خلق جهان تا نماند گنج حکمتها نهان (۱۹) عشق است غنی ز بوده و نابوده جاوید به مستقر عز آسوده عکس رخ خود ز این و آن بنموده و آنگه به جمال و حسنشان بستوده (۲۱) از آنجایی که هر مخلوقی به اندازه سعه وجودی خود می تواند، مظهر گنجینه های الهی باشد و از طرفی محدودیت های مادی و معنوی نمی گذارد که مخلوقات مستقیماً با مبدا اعلی و منشا هستی در ارتباط باشند، لذا حکمت الهی اقتضا می کند که واسطه فیضی در میان مخلوقات قرار دهد تا هم خود را در آن مشاهده کند و هم مخلوقات خدا را در آن ببینند که همان آیت عظمی و آئینه تمام نمای حضرت حق یعنی، انسان کامل است، از این رو امام خمینی (ره) می گوید: مرآت ذات کبریا مشکوٰه انوار هدا منظور بعث انبیاء مقصود خلق عالمین داود قیصری می گوید... " برای اینکه خداوند متعال وقتی به واسطه ذات خود برای ذات خود تجلی کرد و تمام صفات و کمالات خود را در ذات خود مشاهده کرد، اراده کرد که این کمالات و صفات خود را در حقیقتی مشاهده کند که برای خداوند به منزله ی آئینه باشد (۲۰). حضرت امام خمینی (ره) در جای دیگر می فرماید: "یقیناً آن حقیقت غیبیه مطلقه که به حسب حقیقت ظهوری

ندارد به ناچار برای ظهورش آینه ای لازم است که عکس آن حقیقت در آن تجلی کند ("۲۲). عطار نیشابوری تمثیل بسیار زیبایی در خصوص آینه بودن انسان کامل دارد. وی می گوید: چون هیچ موجودی تاب و توان رویارویی مستقیم با خداوند را نداشته و از طرفی طاقت دوری از او را نیز ندارد، پس باید به گونه ای غیرمستقیم با حضرت معبود در ارتباط باشند، از این جهت انسان کامل واسطه بین عالم الوهیت و عالم عبودیت است. عطار در این تمثیل انسان کامل را آینه خدائی تعبیر می کند: پادشاهی بود بس صاحب جمال در جهان حسن بی مثل و مثال ملک عالم مصحف آیات او دلربائی پرچم آیات او می ندانم هیچکس آن زهره داشت کز جمال او تواند بهره داشت هر که کردی سوی آن برقع نگاه سر بریدند از تن وی بیگناه مردن از عشق رخ آن دل نواز بهتر از صد زندگانی دراز نی کسی را صبر زو بودی دمی نی کسی را تاب او بودی همی هر که او دیدی جمالش آشکار جان بدادی و به مردی زار زار لیک چون کس تاب دید او نداشت لذتی جز در شنید او نداشت شاه را قصری نکو بنگاشتند و آینه اندر برابر داشتند بر سر آن قصر وقتی پادشاه و آنگهی در آینه کردی نگاه روی او از آینه می تافتی هر کس از رویش نشان می یافتی (۲۳) چون کسی را نیست چشم آن جمال وز جمالش هست صبر ما محال با جمالش چونکه نتوان عشق باخت از کمال لطف خود آینه ساخت (۲۴) اولیت و آخریت مهدی (عج) در مباحث گذشته بیان شد که حکمت و حکومت همه انبیا، تحقق احکام الهی در روی زمین بوده است که هر کدام از آن پاکان در حد توان و اقتضای زمان در این راه کوشیده اند، ولی هیچکدام به هدف و مقصود خود نرسیدند و تنها قدرتی که به این امر لباس تحقق خارجی خواهد پوشاند وجود مقدس صاحب الزمان است، به عبارت دیگر آخرین معصوم از سلسله معصومین مجری احکام الهی خواهد بود که اولین خواسته هر پیامبر و امامی است، پس آنچه در اول مورد نظر بوده است به دست آخرین نفر از این سلسله الهی تحقق خواهد یافت. در واقع، حضرت مهدی هدف غایی نبوت و امامت است و چون هدف غایی است، پس وجودا قبل از همه و وقوعا بعد از همه خواهد بود، بدین جهت حضرت امام (ره) می گوید: روزگارش گرچه از پیشینیان بودی موخر لیک از آدم بدی فرمانش تا عیسی مقرر از فراز توده غربا، تا گردون اخضر وز طراز قبه ناسوت تالاهوت یکسر بنده فرمانبرش گردیده و عبد آستان شد (۲۵) مولوی در شرح حدیث شریف نحن الاولون الخرون (ما اولیهای آخری هستیم) می گوید: ظاهر آن شاخ اصل میوه است باطنا بهر ثمر شد شاخ هست گرنبودی میل و اومید ثمر کی نشاندی باغبان بیخ شجر پس به معنی آن شجر از میوه زاد گر به صورت از شجر بودش ولاد مصطفی زین گفت ک آدم و انبیا خلف من باشند در زیر لوا بهر این فرموده است آن ذوفنون رمز نحن الاخرون السابقون گر به صورت من ز آدم زاده ام من به معنی جد جد افتاده ام کز برای من بدش سجده ملک وز پی من رفت بر هفتم ملک پس ز من زایید در معنی پدر پس زمیوه زاد در معنی شجر (۲۶) اول فکر آخر آمد در عمل خاصه فکری کو بود وصف ازل مولوی می گوید همانطور که هدف باغبان از کاشتن درخت، ثمره آن است و درخت بی ثمر ارزش کاشتن ندارد، به عبارت دیگر اگر در ظاهر، میوه محصول درخت است، ولی در واقع درخت محصول میوه است، زیرا اگر میوه دهی نباشد درختی کاشته نمی شود. جامی می گوید: آدم که به صورت پدر و من پسرم آندم که بدیده حقیقت نگرم صدگونه گواه آید ازو در نظرم کو از ره معنی پسر و من پدرم (۲۷) از اینرو همه انبیا مانند درختی هستند که کاشته می شوند تا میوه بدهند. میوه انبیای سلف پیامبر اکرم و خاندان وی است که اگر اینها نبودند آنان نیز نبودند. از این جهت حضرت امام خمینی (ره) ظهور شجره طیبه نبوت را به برکت وجود حضرت رسول اکرم (ص) دانسته و می گوید. ای صوت رسای آسمانی ای رمز ندای جاودانی ای قله کوه عشق و عاشق وی مرشد ظاهر و نهانی ای جلوه کامل انالحق در عرش مرفع جهانی وی اصل شجر ظهوری از تو در پرتو سر سرمدانی (۲۸) پاورقی: ۱. دیوان، ص ۲۹۰-۲۸۹. ۲. الفتوحات المکیه، چاپ بیروت، ج ۳، باب، ۲۶۶. ۳. دیوان امام، قصیده بهاریه، ص ۲۵۹. ۴ و ۵. لاهیجی، شرح گلشن راز، انتشارات محمودی، ص ۳۱۷ و ۳۱۵. ۶. اشعه اللمعات، ص ۲۴۵ و ۲۴۶. ۷. دیوان امام، قصیده بهاریه، ص ۲۶۰. ۸. الفتوحات المکیه، باب ۳۶۶. ۹. دیوان امام، قصیده بهاریه، ص ۲۶۱-۲. ۱۰. کلیات شمس تبریزی، چاپ امیرکبیر، ص ۱۱۸۹. ۱۱. کلیات شمس تبریزی، چاپ امیرکبیر،

ص ۹۱۷. ۱۲. همان مدرک، ص ۶۴. ۱۳. دیوان امام، ص ۷-۲۷۵. ۱۴. مجمع البحرين، شمس الدین ابرقویی، باب سیم. ۱۵. دیوان امام، ص ۲۶۰. ۱۶. دیوان امام، ص ۲۶۰. ۱۷. دیوان امام، ص ۲۶۵. ۱۸. بحارالانوار، چاپ بیروت، ج ۸۴، ص ۱۱۹. ۱۹. مثنوی، دفتر چهارم، ص ۲۶۴. ۲۰. شرح فصوص قیصری، چاپ بیدار، ص ۱۵۷. ۲۱. اشعه اللمعات، ص ۲۰. ۲۲. مصباح الهدایه، ص ۵۴. ۲۳. منطق الطیر. ۲۴. منطق الطیر، ص ۷۰. ۲۵. دیوان امام، ص ۲۷۷. ۲۶. دفتر چهارم، ابیات ۵۲۲ تا ۵۳۰. ۲۷. اشعه اللمعات، جامی، ص ۲۸۹. ۲۸. دیوان، ص ۲۸۹.

بررسی مضامین مشترک عرفانی اشعار امام خمینی و حافظ

بررسی مضامین مشترک عرفانی اشعار امام خمینی و حافظ اشاره: در راستای معرفی کارهای علمی، در مورد آثار گرانقدر و ابعاد شخصیتی و علمی حضرت امام خمینی (ره) در این شماره، قصد معرفی رساله ای دانشگاهی را داریم. رساله مورد نظر، پایان نامه تحصیلی جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد در رشته ادبیات فارسی است که تحت عنوان "بررسی مضامین مشترک عرفانی اشعار امام خمینی (ره) و خواجه حافظ" توسط آقای احمد فرشبافیان دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات در شهریور ماه ۷۴ تدوین گردیده و توسط آقایان دکتر محمد مهدی پور و دکتر اجلالی به عنوان استادان راهنما و مشاور و دیگر استادان زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز ارزیابی و پذیرفته شده است. تعریف عرفان - وجه تسمیه صوفی - تعریف تصوف - منشا و خاستگاه تصوف سیر عرفان و تصوف در ایران - عرفان منفی و ویژگیهای بارز آن - عرفان مثبت و مشخصات بارز آن - سخنی در شعر خواجه حافظ و امام خمینی (ره) - مشرب عرفان حافظ و امام (ره) - معرفی شخصیت اجتماعی، فرهنگی، ادبی و عرفانی حافظ - عرفان امام خمینی (ره) - مشخصه های عرفان ناب امام (ره) و مقایسه کلی امام خمینی (ره) و حافظ در شعر و عرفان. در بخش دوم، ابتدا، تعریف لغوی اصطلاح و سپس دیدگاه عرفانی عرفا، با مرجه و استخراج از منابع اصیل عرفانی نوشته شده و آنگاه نحوه مضمون سازی و استفاده خواجه حافظ و امام (ره) و احیاناً نحوه بهره برداری و دیدگاه مرجع یکی از این دو بزرگوار، با شواهدی قانع کننده از اشعار، مطرح گردیده است. آنچه از نظر می گذرد، فرازی از این پایان نامه است، این اثر در آینده ای نزدیک از طریق انتشارات عروج چاپ و منتشر خواهد شد. حضور سخنی در شعر خواجه حافظ و امام خمینی از میان قالبهای گوناگون شعر فارسی، غزل بیشترین مورد استفاده را در دیوان این دو بزرگوار دارد و شکی نیست که در بافت غزلهای آنان، وجوه تمایزی وجود دارد بطوریکه می توان گفت حافظ شاعری است حرفه ای، اما حضرت امام (ره) هرگز بصورت جدی به شعر نپرداخته است. البته این بدان معنا نیست که ما دیوان لسان الغیب را فقط هنرنمایی محض بدانیم و از روح عرفان خالی و تهی فرض کنیم بلکه بقول شهید مطهری او با این وسیله به زیبایی بیان عرفانی افزوده است. همچنانکه تاثیر قرآن کریم در قلوب، تا حدی مرهون زیبایی ادبی و هنری آنست، در سطح پایین تر نیز دیوان حافظ چنین حکمی را دارد. نیک می دانیم که لسان الغیب، همه رمز و راز کلام را دریافته و سخن فارسی را به ذروه اعجاز رسانده است. آگاهی او، بر تکامل، شکوه و شیوایی شعرش تا آنجاست که با اطمینان و جرات تمام سوگند می خورد که: ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ به قرآنی که اندر سینه داری حافظ/ ۴۴۷ در عین حال که اشعار حضرت امام بویژه غزلهای او در مقام انصاف در سطحی خوب و قابل قبول بوده و تعداد قابل ملاحظه ای از غزلها از بعد هنری قویتری برخوردارند شکی نیست که حیث هنر شعری در مقایسه با غزلهای حافظ در مقامی پایتتر قرار دارد، اما الحق شعر امام از جنبه غنای علمی و مباحث عرفانی دارای ارزش و اعتبار فوق العاده ای است. و ناگفته پیداست که آن بزرگوار شاعری نبوده بلکه شعر برای اظهار و ابراز جلوه های روح بلند و متعالی ایشان ابزاری بیش نبوده و شاید بتوان گفت که در شعر حضرت امام کفه مضمون بر بعد هنری می چربد برخلاف حافظ که جنبه هنری، بعد عرفانی (مضمون) آنرا تحت الشعاع خود قرار داده است. بهمین دلیل نمی توان همچون حافظ در امام خمینی بعنوان یک شاعر عارف نگریست. چون "امام نخواسته شعر بگوید شعر امام از سر

تفنن نیست، از سر شاعری نیست و (ما ینبغی له)، اگر از امام به شاعر تعبیر کنیم، نوعی تنزل رتبه ست برای آن بزرگ ("۱) او مقصدش شعر و شاعری نبود بلکه شعر نیز جلوه ای از جلوه های روح بلند و متعالی او بود، شعر او به مثابه "ارحنا یا بلال" است. شعر امام نجوای عاشقانه روح هیجان زده و بی تابی است که در خلوت تهایی با بکارگیری کلمات، راز دل دردمند را با محبوب باز گفته و با معبود به راز و نیاز پرداخته است. او قافیه اندیش نبوده و به گفته مولانا هرگاه خون در درونش جوشش کرده از شعر بدان رنگی داده است. امام (رض) در باب شعرگویی خویش فرموده است: "باید بحق بگویم که نه در جوانی، که فصل شعر و شعور است و اکنون سپری شده و نه در فصل پیری، که آن را هم پشت سر گذاشته ام، و نه در حال ارذل العمر، که اکنون با آن دست بگریانم، قدرت شعرگویی نداشتم". نکته قابل توجهی که در تمامی غزلیات حافظ بچشم می خورد سبک بیان است، خواهی معمولاً با هنرنامای خاصی، نکات عرفانی را با آرایش ها و صنایع ادبی، عجین کرده و به زبان ساده بگویم بازی با کلمات کرده تا جایکه انسان احتمال می دهد اگر چنین کاری صورت نمی گرفت خواهی نمی توانست درون عرفانی و آتشین خود را به بیرون انتقال دهد، اما در مورد اشعار حضرت امام (ره) قضیه برعکس است. امام (ره) بی قافیه اندیش، بدون تعمد تکلف، بلکه با سادگی خاصی، هر آنچه را که از دل برخاسته بر زبان آورده و بر نوک خامه رانده و به روی کاغذ آورده است. لذا غزلهای دیوان امام از این سادگی، حلاوت گرفته است. البته ناگفته نماند که صنایع گوناگونی که لازمه شعر است در دیوان حضرت امام بطور طبیعی و خالی از حالت تصنع بکار گرفته شده است که برای توضیح بیشتر می توان به بخش (شناسنامه سروده ها) در ملحقات دیوان رجوع کرد. مشرب عرفان خواجه حافظ و حضرت امام (رض) پیش از این در بحث سیر تصوف و عرفان، بررسی اجمالی از عرفان قرن هفتم داشتیم. باید گفت که این قرن، قرن ظهوراندیشه ای نو و بدیع بنام "وحدت وجود" است که ابداع کننده آن محی الدین ابن عربی است. شهید مرتضی مطهری در کتاب "عرفان حافظ" یا "تماشاگه راز" می گویند: آنکسی که عرفان را بصورت یک علم در آورد و آنرا به اصطلاح متفلسف کرد و بصورت یک مکتب در آورد و در مقابل فلاسفه آنرا عرضه داشت و فلاسفه را در واقع تحقیر کرد و اثر گذاشت روی فلسفه، و فلاسفه ای که بعد از او آمدند چاره ای جز اعتنا به نظریات او نداشتند، محی الدین ابن عربی است. بدون شک "پدر عرفان نظری" در اسلام محی الدین ابن عربی، این اعجوبه روزگار است. محی الدین، هم در عرفان عملی قدمی راسخ داشته یعنی از اول عمرش اهل ریاضت و مجاهده بوده و هم در ارائه عرفان نظری بی نظیر بوده است. بحث وحدت وجود که محور عرفان است برای اول بار توسط محی الدین بیان گردید. عرفان نظری بدینصورت که علمی مدون باشد و در مسائل به شکل فلسفی اظهار نظر کند اگرچه بیش و کم سابقه دارد لیکن مسلماً تدوین کننده آن در دوره اسلامی محی الدین ابن عربی طایبی اندلسی است. عرفان نظری قبل از محی الدین نظیر منطوق قبل از ارسطو است که هم بود و هم نبود، بود از این لحاظ که مردم بالفطره تا حدود زیادی طبق قواعد منطقی عمل می کردند و نبود یعنی بصورت یک علم مدون نبود. بر تمام مسائل عرفان نظری، می توان شواهدی از آیات قرآنی و کلمات اولیاء بزرگ حق، مخصوصاً حضرت امیر - علیه السلام - یافت ولی محی الدین اول کسی است که عرفان نظری را بصورت علمی که موضوعش ذات حق است در آورد. بعد از او عرفان رنگ و بوی دیگری پیدا کرد. شاخص بودن او در عرفان که بطور مطلق تحت عنوان شیخ از او یاد کرده اند از شاخص بودن بوعلی که شیخ در فلسفه و شیخ طوسی که شیخ مطلق فقه است در میان قدما و شیخ انصاری که شیخ مطلق فقه و اصول است در صد سال اخیر و شیخ عبدالقادر که شیخ مطلق فن و بلاغت است، بیشتر است که کمتر نیست. محی الدین، غوغایی عرفانی در جهان اسلام از اندلس گرفته تا مصر و شام و ایران و هند برانگیخت. صدرالدین قونوی، فخرالدین عراقی، ابن فارض مصری، داود قیصری، عبدالرزاق کاشانی، مولوی بلخی، محمود شبستری، حافظ و جامی، همه شاگردان مکتب اویند. به احتمال بسیار بسیار قوی حکمت ذوقی و اشراقی شیخ شهاب الدین سهروردی مقتول بیشتر تحت تاثیر محی الدین ابن عربی بوده است تا تحت تاثیر دیگران چون اوقات زیادی با محی الدین ملاقات و گفتگو داشته است. (۲) تاثیر حافظ از محی الدین ابن عربی آنقدر واضح و آشکار است که باسیری در دیوان خواجه می

توان به آن پی برد، دکتر احمد علی رجایی بخارایی در کتاب "فرهنگ اشعار حافظ" در تمامی مواردی که برای بیان دیدگاههای حافظ به مستندات نیاز پیدا کرده بیش از هر بزرگی، نظر ابن عربی را مدرک ساخته و به آن استناد می نماید (۳۶) برای مثال به دو نمونه اشاره می کنیم: ۱- در بحث حجاب می نویسد: "ابن عربی، حجاب را هر چیزی می داند که مطلوب را از چشم مستور دارد" و این بیت را از حافظ می آورد که همسو با نظر محی الدین است. میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز حافظ/۲۶۶ حجاب چهره جان می شود غبار تنم خوشا دمی که ازین چهره پرده برفکنم حافظ/۳۴۲-۲ و در تعریف سالک گوید: ابن عربی می نویسد: "سالک آن کسی است که علم او به درجه عین یقین رسیده باشد." و حافظ گوید: به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها حافظ/۱ اما در خصوص مشرب عرفانی حضرت امام خمینی (ره) آقای محمد جواد گوهری با درایت کافی، در مروری بر کتاب ارزشمند "تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس" مقاله ای تحت عنوان "یک فروغ رخ ساقی" نوشته اند که در جای جای آن به الهام گیری امام از ابن عربی اشاره دارد که ما در این قسمت گزینه هایی را سند قرار می دهیم: "مهمترین مساله، تبلور برخی از عقاید شیخ اکبر، ابن عربی است در گفتارها و نوشتارهای مستقل امام. این مساله یکی از پراهمیت ترین و با ارزشترین ابعاد بررسی افکار و اندیشه های امام را تشکیل می دهد. ... در اظهارات یکی از بستگان حضرت امام بود که ایشان از آن رو به کودکان، خصوصا تازه تولد یافتگان علاقه داشتند که آنها را قریب العهد به پروردگارشان می دانستند که نظیر چنین امری را در فصوص (ابن عربی) می توان یافت. در جایی که سخن از تسخیر است. در این مبحث شیخ تاکید می کند که: مخلوق هر چقدر به خداوند نزدیکتر و متشبه تر باشد قدرت و توانایی او در تسخیر مخلوقات دیگر بیشتر است، از همین روست که اطفال برغم همه ضعف و ناتوانیشان حتی در تسخیر قدرتمندترین شخصیتها موفقند. این از آن روست که ایشان قریب العهد - یا به تعبیر شیخ - "جدید العهد" به پروردگارشان هستند. اینکه (عالم محضر خداست) و اینکه عشق خداوند با جهاد در راه او به لقاءالله منتهی می شود جمله مطالبی هستند که شاید امروزه از بدیهی ترین تصورات به حساب آیند، ولی باید دانست که این مفاهیم در گذشته ای نه چندان دور و تحدیدا قبل از انقلاب اسلامی بسیار محتاطانه بکار گرفته می شدند." بی تردید یکی از مهمترین مراجعی که به صراحت و با جرات تمام این امور را مورد بحث قرار داده کتاب شریف "فصوص" است. انطباق مشهود و ملحوظ برخی نظریات حضرت امام (رض) با دکتربینهای عرضه شده در کتاب فصوص شیخ کاملاً- در تعلیقات بر شرح فصوص نمایان است. (۴) واضح است که تأثیر شخصی از شخصی دیگر فقط محدود به نقل قول نبوده و در استفاده از کتب علمی نمودار نمی گردد بلکه اگر تأثیر عمیق باشد در غیر مورد یاد شده مثلا رفتار و عمل و در صحنه زندگی نیز خود را نمایان می سازد و این، کاری است که در زندگی سیاسی و اجتماعی حضرت امام (ره) رخ داده است. امام تا جایی از عرفان ابن عربی الهام پذیرفته اند که در نامه تاریخی خودشان به گورباچف که فروپاشی و اضمحلال سیستم کمونیستی را پیش بینی کرده اند می فرمایند: "اگر جنابعالی میل داشته باشید در این زمینه ها تحقیق کنید، می توانید دستور دهید که صاحبان اینگونه علوم علاوه بر کتب فلاسفه غرب در این زمینه به نوشته های فارابی و بوعلی سینا - رحمه الله علیهما - در حکمت مشاء مراجعه کنند تا ...، دیگر شما را خسته نمی کنم و از کتب عرفا، بخصوص محی الدین عربی نام نمی برم که اگر خواستید از مباحث این بزرگمرد مطلع گردید. ("...۵) از آنچه گذشت معلوم می گردد مشرب عرفانی این دو بزرگمرد در عین حال که برگرفته از مفاهیم اصیل اسلام منبعث از قرآن کریم و سیره و کلام نبی اکرم (ص) و معصومین (ع) است، از فکر و نظریات مشاهیر عرفای اسلامی نیز بهره ها گرفته اند. ناگفته نگذاریم که در خصوص مکتب حافظ آقای دکتر منوچهر مرتضوی می گویند: "حافظ را صوفی و متصوف نمی توان نامید و عنوان عام (عارف) نیز برای نشان دادن تمام مختصات و مشخصات مکتب حافظ رسا، نیست و تنها نام و عنوانی که به هدایت صریح خود خواجه بر او و مکتبش می توانیم انتخاب کنیم (رند و رندی) است. ("۶) قصر فردوس بپاداش عمل می بخشند ما که رندیم و گدا دیر مغان ما را بس حافظ/۲۶۸ عاشق و رند و نظر بازم و می گویم فاش تا بدانی

که به چندین هنر آراسته ام حافظ/۳۱۱ همچو حافظ برغم مدعیان شعر رندانه گفتیم هوس است حافظ/۴۲ و "اگر بخواهیم نام مناسبی برای مشرب و مکتب حافظ که امتزاجی بدیع از افکار فلسفی عمیق و بدبینانه و تجلیات عرفانی عاشقانه و روح ملامتی و آزادمنشی قلندرانه و ذوق شاعرانه است برگزینیم نام و عنوانی شایسته تر از مکتب رندی نخواهیم یافت. (۷) حافظ کیست؟ در این قسمت می خواهیم آنچه را که از جانب حافظ شناسان پیرامون حافظ بیان شده است فهرست وار نقل کرده سپس به اختصار، محورهای فکری حافظ را نشان دهیم. ناقدان حافظ با توجه به دیوان غزلیاتش، تصاویر کاملاً متفاوتی از حافظ ترسیم کرده اند که بقول شهید مطهری همه از فکر و دید و درک ناقص است، تصاویری را که این بیخبران از عالم عشق و عرفان از خواجه ارائه داده اند می توان به چهار دسته تقسیم کرد: ۱- گروهی معتقدند که حافظ فقط یک شاعر و یک هنرمند است و نباید اشعار صنعتی و پر از اصطلاحات او را عرفانی دانست و نباید محتوایش را جدی گرفت. ۲- گروه دوم بر این عقیده اند که گوناگونی حالات اشعار حافظ دلیل بر اینست که او تحت تاثیر حالات مختلفه شعر گفته است. یعنی هر جا که به فکر خدا و عشق خدایی بوده اشعار عارفانه سروده و جایی که عشق مجازی و شاهد بازی و میخوارگی بر روح و دلش مسلط شده غزلیاتی در این باب ردیف کرده است. ۳- عده ای دیگر اشعار حافظ را به دو دوره جوانی و پیری تقسیم کرده و یک محدوده مشخصی برای هر دوره تعیین نموده اند. ۴- دسته دیگری نیز دیوان و اشعار حافظ را تهبی از روح مثبت عرفانی دانسته و همه آن را سخنانی از روی لابلایگری و عشق آلوده و پوچ فرض کرده اند. اما با همه این نظرات و عقیده های متفاوت و رنگارنگ، عده دیگری از محققین اسلامی کل دیوان خواجه شیراز را کاملاً عرفانی می دانند بطوری که بقول شهید مطهری سوم قرآن و صحیفه است. او که در عرفان غوری و غوصی داشته در پاسخگویی به این منتقدان، بنحو احسن و توأم با استدلال عالمانه به دفاع از شاعر شیرین سخن - لسان الغیب - پرداخته و از زیر غبار غلیظ تحریف اغیار، سیمای ملکوتی حافظ را نمایان ساخته و الحق حقی بزرگ به گردن حافظ دارد و خدمتی کم نظیر به او کرده است. در مجموع باید گفت که دیوان حافظ یک دیوان عرفانی است در حقیقت یک کتاب عرفان است بعلاوه جنبه فنی شعر، به عبارت دیگر، دیوان حافظ عرفان است بعلاوه هنر، دیوانی است که از عرفان سرچشمه گرفته و بصورت شعر بر زبان سراینده جاری گشته است. عرفا اصطلاحات خاصی دارند و کلمات ویژه ای بکار می برند و حافظ هم بدون شک تابع همان اصطلاحات و تعبیرات و الفاظ خاص می باشد و بدون اطلاع از چنین واقعیتی، محکوم نمودن شخصی مثل حافظ از نادانی است. عرفان امام خمینی (ره) گفته می شود یکی از ابعاد شخصیتی حضرت امام (ره) عرفان است، بلکه باید اضافه کرد که عرفان محور اصلی شخصیت امام است و دیگر ابعاد فرع بر آن. امام پیش از آنکه یک فقیه یا فیلسوف باشند و پیش از آنکه یک سیاستمدار و انقلابی باشند، یک عارف هستند". امام با عرفان انقلاب کرد و حماسه امام هم جلوه ای از عرفان اوست. (۸) همه حرکات و رهبریهای امام در طول سالهای مبارزات نشأت گرفته از عرفان آن بزرگوار بود". امام دلها را به سرانگشت عرفان، شهود و معنویت تکان می داد، جهت می داد و به مقاومت وامی داشت. (۹) اغلب محققان و صاحب نظران، عرفان امام را بوجهی نو تعریف کرده و از نوع منحصر به شخصیت آن حضرت بعد از انبیاء عظام و ائمه معصومین (ع) دانسته اند و آن عرفان اسلامی است. و این تعریف و نظر صائب و بحقی است چون "در بین نایبان حضرت (حجت) کسی که عرفان پویا را با نهضت علیه ستم شرق و غرب جمع کرد حضرت امام خمینی (ره) بودند. (۱۰) بر همین اساس برازنده و شایسته نیست که روش معرفتی امام (ره) را، حتی در اصطلاح یابی نیز به کلمه ای غیر از عرفان مثلاً "تصوف" بیالایم چون آنچه که از آن اصطلاحات و کلمات و شناسه ها دیدیم عمدتاً دستاویزی بود برای توجیهات نفسانی بعضی از خود و دنیا بریده ها در حالیکه شعر امام، کلام امام و فکر امام همه ذکر و عرفان توأم با حماسه است" این همان ویژگیهای تشیع است و اگر خواسته باشیم برجسته ترین مشخصه شعر شیعی را در یک عبارت بیان کنیم باید بگوییم: شعر شیعی شعری است که در آن حماسه و عرفان دست در آغوش یکدیگر دارند. (۱۱) امام همواره مدافع عرفان ناب و راستین بودند و طبعاً با عرفان منفی که به غیر از خودپروری و تقواکشی ثمری ندارد مخالفت می ورزیدند که ذم صوفی و

زاهد در بسیاری از اشعار، نشانگر چنین حقیقتی است. البته امام خود نیز دقیقا از همان اصطلاحات و واژه های عرفانی که دیگران بکار برده اند بهره جسته اند اما نه عینا به همان معنایی که فرق و مسالک مختلف بکار می برند. امام عارفی نیست که مطلق عرفان را هدف و آنرا از هر آفتی مبرا بدانند، بلکه ایشان^{۱۱} برای عرفان آفاتی قایل هستند که در دو بعد فردی و اجتماعی آنرا برمی شمردند: هوای نفس، عجب و خودپرستی و غفلت از حق، یاس از رحمت و اسعه خداوند، گوشه گیری و انزواطلبی، رد کردن و رها کردن مسوولیت، غیبت دیگران، آزار مومنین، کشف اسرار، عیب جویی و تهمت به آنان و. ("...۱۲) امام را از همه عرفایی که تا حال شناخته ایم ممتاز می بینیم، اکثر یا اغلب عارفان یک بعدی هستند علیرغم اینکه انسان وقتی به دیوان امام می نگرد گویا دیوان اشعار حافظ را پیش رو دارد ولی حافظ نیز فقط از بعد شاعری به عرفان نگاه می کند. حافظ اگرچه خود عارف وارسته ای است اما در بعد اجتماعی و در پیاده نمودن معیارهای عرفانی در اجتماع چندان نمودی ندارد و می توان گفت که در جهت اجتماعی فقط یک عرفان تبلیغاتی سراغ داریم. خواجه حافظ و امام خمینی (ره) آب عرفان را از یک سرچشمه می نوشند اما امام با دید دیگری به قضیه نگریسته و در حیات خود نیز به آن عینیت بخشیده است.^{۱۲} عرفان امام، عرفان حقیقی است، تصوف نیست، عرفان مسلکی نیست، عرفان صومعه و دیر و گوشه گیری و بی اعتنایی نیست. ("۱۳) امام در عرفان بدنبال انسان کامل است و ناگفته نماند که خودانسانی کامل می باشد، بقول شهید مطهری، فلسفی از زاویه ای به انسان می نگرد و عارف از زاویه ای دیگر، هر کدام انسان کامل را از دید خود تعریف می کنند. (۱۴) اما در بررسی شخصیت امام خمینی (ره) معظم له را با ابعاد مختلف شخصیتی، انسان کامل می بینیم که هم عارف است، هم فیلسوف، هم فقیه است و هم فرمانده نظامی و هم رهبر یک حکومت به تمام معنا سیاسی، و دارای چند بعد دیگر. بدور از هرگونه تعصب و جانبداری وقتی سیمای ملکوتی و عرفانی و ذو ابعاد امام خمینی (ره) را مورد مذاقه قرار می دهیم عرفان امام را بالاتر از عرفان حافظ می بینیم. و باید به این نکته اشاره شود که اگرچه حافظ شجاعت‌های خاصی در موارد مختلف از خود نشان داده و مکتب عرفان را حال و هوای دیگری بخشیده است. ولی وجود امام (ره) مشحون از خصائص انسان به کمال رسیده است. امام عملا با عرفانش همچون پیامبر (ص) امتی را آگاه و بیدار نمود، به آنها بینش داد، به قیام واداشت، انقلاب عظیم را شخصا رهبری کرد، فرماندهی سپاهیان را بعهده گرفت که بنام اسلام بدون دیدن مدرسه عرفان، همه عارف شدند و عارفانه و عاشقانه از اسلام دفاع کردند. چهره سرخ و خونین جوانان و نوجوانان عارف شهید و ایثارگرهای آنان، مبین حماسی بودن عرفان امام و اوج کمال اوست. بالاخره می بینیم که امام با دمیدن روح حماسی و عرفانی در زن و مرد مسلمان آنها را^{۱۳} تا اوج زهرا شدن و علی شدن تقویت می کند. ("۱۵) مشخصه های عرفان ناب امام خمینی (ره) ۱- امام با علم به اینکه عرفان در طول تاریخ به انحرافات و صوفی زدگی آلوده شده بود در مقام دفاع از عارفان دلسوخته برآمده و با انگشت نهادن بر انحرافات آنان، نفرت و بیزاری خود را چنین ابراز می دارند: این جاهلان که دعوی ارشاد می کنند در خرقة شان به غیر منم تحفه ای میاب دیوان امام/۴۸ و در جای دیگر در مقام دفاع از مقام شامخ عرفان راستین چنین متذکر می شوند^{۱۴}: انکار مقامات عارفین و صالحین را نکنی و معاندت با آنان را از وظایف دینی نشمری ... چون ما جاهلان از آنها محرومیم با آن به معارضه برخاستیم نمی خواهم مدعیان را تطهیر بکنم که (ای بسا خرقة که مستوجب آتش باشد) می خواهم اصل معنی و معنویت را انکار نکنی. ("۱۶) ۲- امام جامع بین سیاست و معنویت بودند که تبلور آن در ایجاد حکومت اسلامی مشهود است و از طرفی دایره ارشاد عرفانی را توسعه بخشیده و آنرا عمومی کردند نه اینکه تنها عده ای بعنوان اهل دل مورد ارشاد و هدایت قرار گیرند بلکه همه اقشار اجتماع را با این فکر وارد جرگه نمودند تا اگر اهلیت داشته باشند از این ارشاد بهره گیرند و دیدیم که مخلصین این امت با الهام گیری از امام و ارشادهای ایشان چگونه به اوج کمال رسیدند. بطوری که طفل یکشبه ره صد ساله را پیمود و... ۳- گرچه امام در تمام زمینه ها شجاعانه و با صراحت مسایل را مطرح می کردند اما شجاعتی که در بیان مسایل عرفانی بخرج داده اند قابل توجه است و بسا کسانی بودند و باشند که در اشعار عرفانی او انگشت تحیر و تعجب به دندان می گیرند. و در صدور چنان مضامین، با اصطلاحات

خاص عارفانه از سوی آن بزرگوار شگفت زده و مبهوت می شوند. گذشته از مطلب فوق، امام (رض) اگر انتقادی بر کسی و سخنی دارد آنرا بی پرده و بدون در نظر گرفتن شخصیت طرف مقابل بیان می کند برای مثال آن حضرت در جواب منصور حلاج که ندای انالالحق سر می دهد می گویند: بر فراز دار فریاد انالالحق می زنی مدعی حق طلب، انیت و انا چه شد دیوان امام/۹۴ یعنی بالای دار حتی اگر بگویی "انالالحق" شرک است، یعنی تو هستی، باز "من" خویش را قبول داری، باز انانیت هست، بر فراز دار هم از انانیت تبلیغ می کنی. یا: خار راه منی ای شیخ، ز گلزار برو از سر راه من ای رند تبهکار برو تو و ارشاد من ای مرشد بی رشد و تباه از بروی من ای صوفی غدار برو ای گرفتار هواهای خودای دیرنشین از صف شیفتگان رخ دلدار برو ای قلندر منش، ای باد بکف، خرقة بدوش خرقة شرک تهی کرده و بگذار برو دیوان امام/۱۷۶ امام را در عالم عرفان باید مصلحی دانست که آنرا از جهات مختلف نجات دادند و نیز عرفا را. و نیز خدمتی شایان به آنها نمودند. امام در مقام یک فقیه متشرع و مجتهد عادل عالم و از سوی دیگر یک عارف کامل و واصل و در همان حال یک سیاستمدار و فرمانده کل قوای اسلامی، هم دیدگاههای منفی، علیه عرفان را عوض کردند و هم نقاب تزویر از چهره دروغین مدعیان تصوف و عرفان را کنار زدند". عرفان در شعر فضایی بوده که تجربه های ادبی در آن کمال یافته و گسترده شده است، اما باز هم در قداست و حرمت شعر و ادب جای سوالی باقی مانده بود که غزلیات امام این مشکل را در ادبیات انقلاب گشود و ثابت کرد که یک وارسته تمام عیار می تواند از (خال) و (موی) و (می) و (ساغر) و (باده) صحبت کند. خرده گیریهایی که به حافظ می شد از همین جا مایه گرفته است که حاضر نبودند ادب را تا اوج قداست عرفان بالا ببرند ولی امام با اشعار خود شعر و ادب را اوجی بخشیدند و قضاوتها را نسبت به شعر و شاعری عوض کردند، اگر روزی بحث بود که آیا می شود از (می) و (ساغر) و... تلقی درست و صحیح متناسب با شرع داشت، امام ثابت کرد که شدنی است. ("۱۷) مقایسه کلی امام خمینی (ره) و خواجه حافظ در شعر و عرفان ۱- از حیث قدرت و هنر شعری: در این بعد یقیناً حافظ قویتر است چون او در دیوانش مسایل عرفانی را با به صیقل کشیدن کلمات برای رسیدن به گونه ایده آل و نهایی شعر و با هنرنمایی خاص بیان می کند. در حالیکه حضرت امام، از سر ذوق عارفانه، برای دل شیدا و عاشق خود شعری سراید و فقط هدفش رساندن پیام عرفانی است بدون ایجاد پیچیدگی صنعتی در شعر. ۲- از حیث عرفان: آنچه آنکه در بررسی عرفان امام توضیح داده شد آن حضرت با توجه به سیره و احوال عینی و ملموسش در بعد عرفانی، گوی سبقت را از حافظ و دیگران ربوده و در واقع عرفان را از حیث نظری و عملی معنایی تازه و کامل بخشیده است. ۳- از حیث بکارگیری اصطلاحات عرفانی: می توان گفت که هر دو شخصیت عرفانی ما بطور یکسان و در حد کامل از اصطلاحات معمول عرفا بهره برده و از سنت ادب عرفان کناره ننگرفته اند. ناگفته نماند که از بوستان غزلهای امام بوی سنایی و عطر عطار و مولوی و محی الدین ابن عربی و دیگر مشاهیر عرفانی اسلامی به مشام جان می رسد اما عنایتی که آن بزرگوار نسبت به حافظ داشته قابل مقایسه با دیگران نیست. پاورقی: ۱- صادقی رشاد، علی اکبر. مقاله جهان بینی شهودی امام خمینی (ره)، مجموعه مقالات سمینار بررسی ادبیات انقلاب اسلامی. ۲- رک، تماشاگه راز، مرتضی مطهری. ۳- رک، فرهنگ اشعار حافظ، احمد علی رجایی بخارایی، ذیل حجاب و سالک. ۴- گوهری، محمد جواد. مقاله یک فروغ رخ ساقی، مجله حضور، شماره ۴، خرداد ۷۱ ص ۷۰. ۵- جوادی آملی، آوای توحید (متن نامه حضرت امام خمینی (ره) به گورباچف رئیس جمهور وقت شوروی سابق و شرح نامه) ص ۷۲. ۶- مرتضوی، منوچهر. مکتب حافظ، ص ۹۴. ۷- همان، ص ۹۵. ۸- صادقی رشاد، علی اکبر، مقاله جهان بینی شهودی ... ۹- همان. ۱۰- جوادی آملی، عبدالله. عرفان و حماسه، ص ۴۶. ۱۱- صادقی رشاد، علی اکبر، مقاله جهان بینی شهودی ... ۱۲- طباطبایی، فاطمه. مقاله جنبه های عرفانی و حماسی آثار امام خمینی (ره)، مجموعه مقالات سمینار بررسی ادبیات انقلاب اسلامی. ۱۳- صادقی رشاد، مقاله جهان بینی شهودی ... ۱۴- رک، کتاب انسان کامل، مرتضی مطهری (بحث انسان کامل از دید عقلیون و عرفا). ۱۵- طباطبایی، فاطمه، مقاله ... ۱۶- امام خمینی (ره)، ره عشق، سازمان چاپ و انتشار وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۳۵. ۱۷- طباطبایی، فاطمه، مقاله ...

عشق در حکمت شعری امام خمینی

عشق در حکمت شعری امام خمینی بسمه تعالی محور مباحث امام (ره) در دیوان اشعارشان "عشق و عاشق و معشوق" است. عشق، موضوع اشعار عرفانی است و امام خمینی نیز از نامآوران مکتب ابن عربی در قرن حاضر به شمار می‌رود. در دیوان اشعار امام (ره) تا آنجا که پژوهش کرده ایم مطالب زیادی درباره این موضوع به چشم می‌خورد. بخشی از این موضوعات عبارتند از: "اهمیت عشق"، "مکتب عاشقی"، "حقیقت عشق"، "انواع عشق"، "مقام عشق در عالم معنا"، "نسبت عاشق و معشوق"، "برهان بر عشق"، "نسبت عشق و زیبایی"، "تضاد عقل و عشق"، "ترجیح راه عشق بر راه عقل"، "سریان عشق در عالم" و "آثار عشق". "اهمیت عشق عشق، مظهر تمام صفات کمالی است. هم خالق است و هم قادر است و هم حی. عشق باعث گرمی است و سرسبزی و نشاط عالم وجود از پرتو عشق است. امام (ره) در یکی از ابیات، عالم را "پرتوی از عشق" و صاحب قدر و جلالی دانسته که سمت حاکمیت بر اسماء دارد. بنابراین در مسلک امام، عشق با مرتبه واحدیت که مقام اسماء و صفات است، مترادف است. من چه گویم که جهان نیست بجز پرتو عشق ذوالجلالی است که بر دهر و زمان حاکم اوست (۱) می‌کده "که در آثار امام همه جا مورد تایید واقع شده و مقامی است که صراط مستقیم حقیقت است با عشق یکی دانسته شده است. کوی نکوی می‌کده باب صفای عشق طاق و رواق روی تو کاشانه من است (۲) از روزی که پرچم عشق برافراشته شده، تمام عوالم وجود به جوشش و غلغله ای وصف ناپذیر درآمده اند. به تعبیر مولانا "این همه آوازا از شه بود". وه چه افراشته شد در دو جهان پرچم عشق آدم و جن و ملک مانده به پیچ و خم عشق عرشیان ناله و فریاد کنند در ره یار قدسیان بر سر و بر سینه زنان از غم عشق (۳) سریان عشق در عالم در آثار عرفا مطالب فراوانی درباره سریان و جریان عشق در ذرات عالم وجود، دیده می‌شود. امام نیز بدین مضمون ابیاتی در اشعارشان به چشم می‌خورد. از نظر ایشان "آتش افروخته عشق" در همه روحها پدیدار است. عاشقم عاشق و جز وصل تو درمانش نیست کیست کاین آتش افروخته در جانش نیست (۴) عشق به حق، امروزی نیست بلکه از ازل با حقیقت ارواح سرشته است: ساکنان در میخانه عشقیم مدام از ازل مست از آن طرفه سبوئیم همه (۵) برای عشق بدایت و نهایتی وجود ندارد و امری ازلی و ابدی است: عشق جانان ریشه دارد در دل از روز الست عشق را انجام نبود، چون ورا آغاز نیست (۶) مرتبه عشق مقام عشق، مرتبه واحدیت و اسماء و صفات است. عشق مظهر اسم الله است که حاکم بر همه اسماء الهی است: من چه گویم که جهان نیست بجز پرتو عشق ذوالجلالی که بر دهر و زمان حاکم اوست (۷) اگر مرتبه جبرئیل و روح الامین را مرتبه عقل و عالم جبروت بدانیم، مقام واحدیت که فوق جبروت و حاکم و موجد آن است، مقام و مرتبه عشق است. بنابراین عشق مرتبه ظهور اسماء الهی است و مساوی با مقام ظهور حضرات ائمه معصومین (ع) است. دیوانگی عاشق خوبان ز باده است مستی عاشقان خدا از سبوی ماست ما عاشقان ز قله کوه هدایتیم روح الامین به "سدره" پی جستجوی ماست گلشن کنید می‌کده رای قلندران طیر بهشت می زده در گفتگوی ماست با مطربان بگو که طرب را فزون کنند دست گدای صومعه بالا- به سوی ماست (۸) مقام عشق برتر از مقام عرش است". پایه آن برتر از دروازه عرش برین است (۹). " و فروتر از مقام باطنی انسان کامل است". دریای عشق قطره مستانه من است. (۱۰) از این رو عشق به تعبیر مولانا و رای کفر و دین است و جنت عاشقان، نسبتی با جنت ابرار ندارد. مرتبه عاشقان مطابق اشعار امام مرتبه "سابقون" و "مقرین" و "مخلصین" است. به روز حشر که خوبان روند در جنت ز عاشقان طریقت کسی نخواهد بود (۱۱) حقیقت عشق عشق همانند بسیاری از امور وجدانی، نظیر آزادی و زیبایی، "یدرک و لایوصف" است: راز بیهوشی و مستی و خراباتی عشق نتوان گفت که از راهبران بی خبریم (۱۲) آفتاب آمد دلیل آفتاب" و امام (ره) فرمودند: عاشقم جز عشق تو در دست من چیزی نباشد عاشقم، جز عشق تو بر عشق برهانی ندارم (۱۳) در آثار امام هر جا این کلمه به کار رفته، دلالت بر معانی عرشی می‌کند. امام، ما وضع له الفاظ را معانی عام می‌دانند. از این رو دلالت نور بر نور حسی مجازی و بر حقیقت نور که ظاهر به ذاته و مظهر لغیره است، حقیقی است.

عشق، مستی، می، طرب و وجد و بسیاری از الفاظ عرفانی چنینند. حقیقت عشق، در نزد کروییان و عوالم اسماء و صفات است و مجازا به عشقهای زمینی تلقی می‌کنند. عارفان معتقدند که حضرات خمس که در نزد فیلسوفان به عوالم وجود تعبیر می‌شود بر یکدیگر متطابقند. آنچه در عالم پایین است نازل عوالم بالاتر و آنچه در عوالم بالاتر است، حقیقت چیزی است که در عوالم فروتر قرار دارد. از نظر قرآن، حتی آهن نیز نازل شده است و حقیقت آن در "ام الکتاب" یعنی مخزن حقایق قرار دارد. به این ترتیب عشق امری است معنوی که عشقهای جسمانی پرتوی از آن است و آنچه به نام عشقهای مجازی مذموم است و شارع مقدس از آن نهی نموده، "هوس" است و نه عشق، عشق چه روحی و چه جسمی، پاک و مقدس است. چنانکه عرفا بر این مبنا حدیث "من عشق و کتم و عف مات شهیدا" را تفسیر می‌فرمایند. عاکف کوی بتان باش که در مسلک عشق بوسه بر گونه دلداری خطایی نبود (۱۴) تفاوت عشقهای روحانی با عشقهای جسمانی در آن است که در اولی با وصال، عطش عشق فزونی می‌یابد اما در دومی وصال مقدمه خاموشی است. این مطلب را ابن عربی در ضمن شعری تبیین کرده است. او می‌گوید "لبان معشوقم را می‌بوسم اما عطش عشقم بیشتر می‌شود." امام همین مطلب را با عبارات دیگری مطرح فرموده‌اند. هزار ساغر آب حیات خوردم از آن لبان و همچو سکندر هنوز عطشانم خدای را که چه سری نهفته اندر عشق که یار در بر من خفته من پریشانم (۱۵) نسبت عشق و زیبایی آیا زیبایی تابعی از عشق است یا عشق، جلوه‌ای از زیبایی است؟ این سوالی است که عارفان پاسخهای گوناگونی بدان داده‌اند. برخی همچون حافظ معتقدند که حسن و زیبایی موجد عشق است: در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد و برخی همچون مولانا در تمثیل مجنون و مدمت وی در انتخاب لیلی، زیبایی را به عاشق باز می‌گردانند. امام (ره) در برخی اشعار به مکتب حافظ رفته‌اند. چنانکه حسن را پدید آورنده عشق تلقی فرموده‌اند: پرتو حسنت بجان افتاد و آن را نیست کرد عشق آمد دردها را هر چه بد درمان نمود (۱۶) و در برخی ابیات، زیبایی را وابسته به عاشق می‌دانند: معجز عشق ندای تو زلیخا داند که برش یوسف محبوب چنان زیبا شد (۱۷) اما آنچه مسلم است آن است که زیبایی اصالت دارد و زیبایی است که سالک را عاشق و شیفته و دیوانه می‌کند. چه برای زیبایی معشوق واقعیت در نظر آوریم و یا در خیال عاشق مجسم شده باشد. به عبارت دیگر زیبایی مقدم بر عشق است و در همه حال زیبایی و جمال هدف و مقصود است و عشق تابع و فرع او. آن روز که عاشق جمالت گشتم دیوانه روی بی مثالت گشتم دیدم نبود در دو جهان جز تو کسی بیخود شدم و غرق کمال گشتم (۱۸) یا می‌فرماید: آشفته ام از فراق ای دلبر حسن برگیر حجاب من که رسوای توام (۱۹) نسبت عاشق و معشوق در ادبیات عرفانی، توصیفات زیبایی درباره عاشق و معشوق شده است. از نظر حافظ عاشق محتاج معشوق است و معشوق مشتاق عاشق. این بحث ریشه‌های عمیقی در متون دینی دارد و خود تحقیقی مفصل می‌طلبد. امام (ره) در جای جای دیوانشان به این نسبت اشاره فرموده‌اند. از نظر ایشان عاشق مظهر نیاز است و معشوق سمبل ناز. پرده بردار ز رخ چهره گشا ناز بس است عاشق سوخته را دیدن رویت هوس است (۲۰) اکنون که یار را راه ندادم به کوی خود ما در نیاز خویش و او به ناز خویش (۲۱) شب هجران تو آخر نشود رخ‌نمایی در همه دهر تو در نازی و ما گرد نیازیم (۲۲) بلبل و گل هم از توصیفات شایعی است که عارفان فرموده‌اند: بلبل به باغ ناله کند همچو عاشقان گویی که باد از غم فصل خزان کند (۲۳) عاشق سوداگر جمال است و معشوق زیبایی که از عاشق دل می‌برد. ما به سوداگری خویش روانیم همه او به دلبردگی خویش روان است هنوز (۲۴) عاشق طلب سایه سرو معشوق می‌کند تا در سایه آن بیارآمد. ما پی سایه سروش به تلاشیم همه او ز پندار من خسته نهان است هنوز (۲۵) عاشق خود مجازی است و معشوق خود حقیقی. سر و جانی نبود تا که به او هدیه کنم او سر و پای همه روح و روان است هنوز (۲۶) عاشق پروانه و معشوق شمع وجود اوست: من دلسوخته پروانه شمع رخ او رخ زیباش عیان بود و عیان است هنوز ویژگیهای راه عشق عارفان همگی معتقدند که راه عشق راهی پر بلا و سخت است. برخی مانند مولانا آن راه را "سرکش و خونی" نامیده‌اند "عشق از اول سرکش و خونی بود" و بعضی چون حافظ فرموده‌اند که عشق اگرچه راه پر خون است اما ابتدا در ذهن عاشق آسان جلوه می‌کند. "که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکله" در

اشعار امام (ره) راه عشق راهی پرخطر توصیف شده است: گفته بودی که ره عشق ره پرخطری است عاشقم من که ره پرخطری می جویم (۲۷) ریشه سخن امام و عارفان حقیقی به قرآن و روایات متعددی بازمی‌گردد. در منطق دین میان ابتلاء و مقامات معنوی نسبتی مستقیم وجود دارد. اهل ولایت بیش از سایرین گرفتار ابتلاء هستند. اساساً طریق ولایت که به اعتقاد نگارنده با طریق عشق یکی است و اختلافشان به اعتبار لفظ است، راهی است به غایت دشوار که انبیاء مرسل و ملائکه مقرب در خم آن مانده اند. این راه با فناء رخ می‌نماید و کسی که از پوسته انانیت و انیت خارج نشده است، هنوز بر این وادی قدم نگذارده است: وادی عشق که بیهوشی و سرگردانی است مدعی در طلبش بوالهوس و مغرور است (۲۸) راه عشق "سر مستند مقنع به سر است" که غیرت حق تعالی آن را از نامحرمان پوشیده است: سر عشق از نظر پرده دران پوشیده است باز رسوایی این پرده در آن بی‌خبریم راز بیهوشی و مستی و خراباتی عشق نتوان گفت که از راهبران بی‌خبریم (۲۹) آگاهی از سرالاسرار و حقایق قضا و قدر الهی تنها با عاشقی به دست می‌آید. خداوند موهبت تجلی ذاتی خویش را جز بر عاشقان حرام کرده است: کور کورانه به میخانه مروای هشیار خانه عشق بود جامه تزویر برآر عاشقانند در آن خانه همه بی‌سر و پا سر و پایی اگرست هست در آن پا نگذار تو که دل بسته تسبیحی و وابسته دیر ساغر باده از آن میکده امید مدار پاره کن سبحة و بشکن در این دیر خراب گر که خواهی شوی آگاه ز سرالاسرار گرننداری سر عشاق و ندانی ره عشق سر خود گیر و ره عشق به رهوار سپار (۳۰) امیرالمومنین فرمودند که حق در گمان انسان شیرین است، وای به روزی که بخواهد تحقق یابد که تحملش بسیار سخت است. راه عشق نیز اگرچه شیرین می‌نماید، اما راهی است که سالک بعد از سالها ابتلائات و رنجها بدان نایل خواهد شد. این راه از راه اهل فلسفه، عرفان، ایمان، شهود و معرفت جداست، اگرچه کسی که کلید عشق را در اختیار دارد در اعلی مراتب ایمان و شهود و معرفت و حکمت و عرفان هم هست. این راه از منظر امام به تبعیت از حافظ شیرازی اختصاص به رندان دارد و تا آنجا که نگارنده تحقیق کرده است تنها مکتبی که در صراط مستقیم قرار دارد و ترجمان کلمه "مخلصین" است که از ازل تا ابد از دسترس شیطان درون و بیرون خارج است، مکتب رندی است. رند در اشعار امام با "اهل ولایت و محبت و عشق" یکی دانسته شده است: سالها باید که راه عشق را پیدا کنی این ره رندان میخانه است راه ساده نیست (۳۱) در این مرتبه عبادت خداوند از روی ترس و طمع شرک جلی تلقی می‌گردد. مقام عاشقان فوق بهشت است: به روز حشر که خوبان روند در جنت ز عاشقان طریقت کسی نخواهد بود (۳۲) در حقیقت بهشت و جهنم مراتبی از مراتب وجود عاشق است. بهشت و جهنم نازل صدها منزل است که قیامت از جمله آنهاست. مبانی تفکر امام خمینی (ره) و عشق مبانی تفکر امام (ره) در دو دسته از اشعار ایشان قابل تحقیق است. دستور اول ابیاتی است که ناظر بر ترجیح روش اشراق و عشق بر روش فلسفه و علوم رسمی است، اگرچه این ترجیح به معنای نفی فلسفه نیست بلکه فلسفه مقدمه ورود به مسلک اشراقی است. سالک تا حجاب فلسفه را پاره نکند به مقام عرفان و اشراق نایل نمی‌آید. دسته دوم اشعاری است که نشان می‌دهد مکتبی که از نظر امام منطبق بر صراط مستقیم حقیقت است، صراط عشق است و سیلهای حکمت، عرفان، معرفت و شهود، فقه و کلام، زهد و اخلاق اگرچه با صراط مستقیم نسبت دارند اما با آن یکی نیستند. مبانی اول: تضاد عقل و عشق آنچه در متون عرفانی با عنوان عقل و عشق مطرح است، ناظر بر تضاد عشق و عقل عافیت اندیش یا عقل جزو عقل معاش است. عقل در این مرتبه بستگی تامی به خودخواهی دارد. بدیهی است که عارف که نفی دوئیت می‌کند و تنها خدا را مصداق وجود می‌داند با حجاب خودخواهی اعم از نورانی و ظلمانی در ستیز است. در حقیقت آنچه را که عارفان مذمت کرده اند، عقل نیست و به تعبیر امیرالمومنین (ع) "نکرا" نامیده شده است. عقل در لسان روایات همه جا مورد مدح قرار گرفته و از جنود رحمان به شمار آمده برخلاف جهل که فرمانده لشکر شیطان است. به این ترتیب فلسفه که با علوم عقلی سر و کار دارد و اعم از آن، علوم رسمی از کلام و فقه و اخلاق و تفسیر همگی مقدمه اند برای سیر انسان به سوی حق اما اگر خود اصالت یابند و عالم، در فلسفه و حتی تفسیر قرآن و حدیث توقف نماید و ورای آن را انکار نماید، اینجاست که در حجاب انکار که ضخیم ترین حجابهاست، واقع می‌شود و دشمن حقیقت می‌گردد. اما اگر فلسفه به مثابه پل عبور

به عرفان و شهود باشد، عرفا با این فلسفه و عقل نه تنها ستیز نکرده اند که آن را در جای خویش بسیار نیکو دانسته اند. برای عارف "حفظ مراتب" مبنایی مهم به شمار می آید. این مطالب برای آن نگاشته شد تا آنها که عمیقا با افکار امام آشنا نیستند از ظاهر اشعار امام خیال خام نپرورند و فلسفه را رمی به بیهودگی نمایند. بهترین گواه بر این مدعا سخنان امام و سیره عملی ایشان است. امام اگر به فلسفه اعتقادی نداشتند، سالها وقت شریفشان را مصروف تدریس اسفار و شفا نمی کردند. امام در بیاناتشان حتی دیدگاه بسیار مثبتی نسبت به حکمت یونان و فلسفه ارسطو ابراز کرده اند. نکته ای که امام بر آن تاکید می کنند در نظر گرفتن اعتبارات علوم است. حد فلسفه را به عرفان دادن و در هم آمیختن مراتب حجابها، با ناموس خلقت در تضاد است. با این بیان شروع به سیر در اشعار امام (ره) می کنیم: ۱- دلیل امام بر تضاد عشق و عقل یا روش اشراق و روش فلسفه در تضاد است که در ثمرات این دو نحوه سلوک پدید می آید. ثمره روش عاشقانه "مستی و بیخودی" است و میوه درخت فلسفه "هوشیاری و بیداری" عشق با جنون نسبت دارد و فلسفه با عاقلی: راه علم و عقل با دیوانگی از هم جداست بسته این دانه ها و دامها دیوانه نیست (۳۳) از عبارت "بسته دانه ها و دامها" برمی آید که مقصود از عقل مذموم در نزد امام، توقف در فلسفه و محصولات علم و عقل است. مستی ضد هوشیاری است: "مستی نچشیده ای اگر هوش تو راست" (۳۴) در جای دیگر به دل بستگی و اصالت دادن به فلسفه اشاره می کنند: ما ز دل بستگی حيله گران بی خبریم از پریشانی صاحب نظران بی خبریم عاشقان از سر سودایی ما بی خبرند ما ز بیهودگی هوشوران بی خبریم (۳۵) راه و رسم عشق بیرون از حساب ما و توست آنکه هشیار است و بیدار است مست باده نیست ثمره عاشقی بیخودی و مستی است و ثمره خرد، هوشیاری و بیداری و جهان دیدگی: مستم از باده عشق تو و از مست چنین پند مردان جهان دیده و هشیار مخواه (۳۶) ۲- رمز دیگر ترجیح روش اشراق بر فلسفه را در "حد عقل" باید جستجو کرد. حافظ عقل را "چو شبنمی می داند که بر بحر می زند رقی می" امام از علوم رسمی و فلسفه تعبیر به "دکه" کرده اند: دکه علم و خرد بست و در عشق گشود آنکه می داشت به سر علت سودای تو را (۳۷) فلسفه دارای چارچوبهای مشخص است و از اصول خاص پیروی می کند از این رو نیازمند به علم منطق و یادگیری روشهای مشخص استدلال است اما راه عشق بیرون از چارچوبهای عادی است. راه و رسم عشق بیرون از حساب ما و تو است "۳- فلسفه علم به حقایق است و عرفان و اشراق رسیدن و محو شدن در حقیقت و میان این دو مقام فرسنگها فاصله است. فیلسوف ماهیت موجودات را می شناسد و فلسفه از پی بردن به حقیقت وجود عاجز است از این رو عارف ابزار فیلسوف را ناکافی می داند. فیلسوف از طریق حواس مادی به ادراک خیالی و عقلی نائل می آید. اما برای یافتن حقیقت نیاز به چشمی دیگر و گوش دیگری است و چون فیلسوف این گوش و چشم را فاقد است، پس از نظر عارف فلاسفه کوران و کران نامیده شده اند. اصطلاح "کوران" در مثنوی بارها و بارها نسبت به فلاسفه به کار رفته است. امام نیز بارها از این واژه استفاده کرده اند: با فلسفه ره به سوی او نتوان یافت با چشم علیل، کوی او نتوان یافت این فلسفه را بهل که با شهپر عشق اشراق جمیل روی او نتوان یافت ۴- فلسفه با بخشی از وجود آدمی سر و کار دارد و آن ذهن است اما عرفان با حقیقت هستی انسان مربوط است. عالم ذهن عالم ثبات، اما هستی انسان دائما در سیورورت است. از این رو فلاسفه و صاحبان علم حصولی ثابت، خونسرد و با احتیاط و بی درد هستند. در مقابل عارفان و اهل حضور اهل قیام، حرکت، درد، جوشش، گرمی و ریسک و قمارند: عاقلان از سر سودایی ما بی خبرند ما ز بیهودگی هوشوران بی خبریم (۳۸) در زمره آشفته دلان زار و نزاریم در حوزه صاحب نظران چون یخ سردیم (۳۹) مبنای دوم: مکتب عاشقی مکتب عاشقی در مسلک امام (ره) اخص از مکتب اشراقی و عرفانی است و نسبت آن نظیر نسبت کعبه و مسجد الحرام است. آنکه در کعبه است، در مسجد هم هست اما هر که وارد مسجد الحرام شد، لزوما به کعبه نرسیده است. امام در ضمن ایباتی همه مسلکها را مورد انتقاد قرار می دهد و تنها مکتب عاشقی را به عنوان حق مطلق برمی گیرند: ما زاده عشقیم و فزاینده دردییم با مدعی عاکف مسجد به نبردیم با مدعیان در طلبش عهد نبستیم با بی خبران سازش بیهوده نکردیم در میکده با می زدگان بیهش و مستیم در بتکده با بت زده هم عهد چو مردیم در حلقه خودباختگان چون گل سرخیم در جرگه زالوصفتان با رخ

زردیم در زمره آشفته دلان زار و نزاریم در حوزه صاحب‌نظران چون یخ سردیم با صوفی و درویش و قلندر به ستیزیم با می‌زدگان، گمشدگان بادیه گردیم با کس ننماییم بیان، حال دل خویش ما خانه بدوشان همگی صاحب‌دردیم (۴۰) امام در بیتی اشاره می‌کنند که تنها بنیانی که اصیل است عشق است: غمزه کردی، هر چه غیر از عشق را بنیان فکندی غمزه کن بر من که غیر از عشق بنیانی ندارم (۴۱) رهرو عشقی اگر خرقه و سجاده فکن که به جز عشق تو را رهرو این منزل نیست اگر از اهل دلی صوفی و زاهد بگذار که جز این طایفه را راه در این محفل نیست این نقدها به دو مطلب مهم اشاره می‌کنند: اول آنکه عرفان امام با طریقه اهل تصوف و عرفان اصطلاحی متفاوت است اگرچه در بسیاری موارد نیز مشابهت دارند. دوم آنکه امام عارف اهل کشف و شهود را هم‌رتبه عاشق نمی‌گیرد. عشق دلدار چنان کرد که منصور منش از دیارم بدر آورد و سر دارم کرد عشقت از مدرسه و حلقه صوفی راندم بنده حلقه بگوش در خمارم کرد. (۴۲) در بیتی به طور مشخص به مراحل سه‌گانه فلسفه و عرفان و عشق اشاره می‌فرمایند: علم و عرفان به خرابات ندارد راهی که بمنزلگه عشاق ره باطل نیست (۴۳) در بیتی دیگر از سه مقام حکمت، عرفان و عشق به عاقلی و حيله گری و هوشوری صاحب‌نظری و حیرت سوداییان و مستان تعبیر می‌فرمایند: ماز دل‌بستگی حيله گران بی‌خبریم از پریشانی صاحب‌نظران بی‌خبریم عاقلان از سر سودایی ما بی‌خبرند ما ز بیهودگی هوشوران بی‌خبریم (۴۴) در ابیاتی دیگر با لحن تندتری مقصود را ادا می‌فرمایند: با صوفی و با عارف و درویش به جنگیم پرخاشگر فلسفه و علم کلامیم از مدرسه مهجور و زمخلوق کناریم مطرود خرد پیشه و مطرود عوامیم (۴۵) از نظر امام عارف با سالک تناسب دارد و عاشق با واصل. مرتبه واصلین کجا و مرتبه سالکین کجا! از این رو نگارنده معتقد است مراتب معرفت در نزد امام دارای سه مرحله معرفت فلسفی و حکمی، معرفت ذوقی و شهودی و معرفت ولایی و عشقی است. در مرحله عشق فناء حقیقی و بقاء پس از فناء حاصل می‌شود. مبانی اندیشه‌های عرفانی امام در اشعارشان با عرفان شیعی کاملاً قابل تطابق است. مکاتب سه‌گانه فلسفی، عرفانی و عشقی را می‌توان با حکمت بحثی، حکمت ذوقی و حکمت شیعی متناسب دانست. از اشعار امام برمی‌آید که علم عاشقی را همان کمت شیعی می‌داند که سرچشمه آن در ائمه (ع) است. ما عاشقان ز قله کوه هدایتیم روح الامین به "سدره" بی‌جستجوی ماست (۴۶) فرهادم و سوز عشق شیرین دارم امید لقاء یار دیرین دارم (۴۷) در برخی اشعار به طور مشخص از ولایت شیعی به مکتب عاشقی تعبیر کرده‌اند. سرخم باد سلامت به من راه نمود ساقی باده به کف جان من آگاه نمود خادم در گه میخانه عشاق شدم عاشق مست مرا خادم در گاه نمود سر و جانم به فدای صنم باده فروش که به یک جرعه مرا خسرو جم جاه نمود برگ سبزی ز گلستان رخت بخشودی فارغم از همه فردوسی گمراه نمود با که گویم غم آن عاشق دل‌باخته را که همه راز خوداندر شکم چاه نمود (۴۸) آثار عشق فلاسفه معتقدند که برای تحقق وجود چیزی، دلیلی بهتر از آثار وجودی وی نیست. بویژه امور معنوی که قابل ادعا کردن است، با توجه به آثارش معلوم می‌شود. در متون دینی و عرفانی برای مقامات معنوی آثاری مشخص ذکر شده که اگر آن آثار پدید آید، دلیل بر تحقق آن مقام است و گرنه، حرف و ادعاست. حضرت امام در آثارشان از همین طریق برخی ادعاها را مورد انتقاد قرار می‌دهند. به عنوان مثال وقتی می‌خواهند ادعای اخلاص برخی مدعیان را باطل کنند، می‌فرمایند که علامت اخلاص، جاری شدن حکمت بر زبان است و اگر ادعای اخلاص هست چرا سخنان حکمت آمیز از دهان مدعی خارج نمی‌شود. عشق نیز از مقولاتی است که همگان ادعای آن را دارند. اما ادعا موجب برخورداری نمی‌گردد چنانکه با خیال آب، هیچ تشنه‌ای سیراب نمی‌گردد. امام (ره) در دیوان اشعارشان خواص و آثار متعددی برای عشق برشمرده‌اند. این آثار برخی ظاهری و برخی باطنی است. محور این آثار که بسیاری خواص عشق بدان راجع است، فنای عاشق در معشوق ازلی است. آنگاه که انسان قلبش را از خودخواهی و شیطان پاک کرد، حق تعالی و جنود رحمانی در آن سکونت می‌گزینند. در این صورت صدق، قدرت، سبکبالی، تسلیم، پشتکار در امور خیر، تسلیم، سلامت، هدایت، شجاعت به خودی خود پدید می‌آید. نگارنده در دیوان امام آثار متنوعی از عشق را پژوهش کرده است. برای هر یک ابیاتی به عنوان دلیل می‌آوریم: ۱- فنا گر اسیر روی اویی نیست شو پروانه شو پای بند ملک هستی در خور پروانه نیست

میگساران را دل از عالم بریدن شیوه است آنکه رنگ و بوی دارد لایق میخانه نیست (۴۹) این ره عشق است واندر نیستی حاصل شود بایدت از شوق، پروانه شوی بریان شوی (۵۰) ۲- بی اعتنایی و استغناء از دنیا بی نیازی است در این مستی و بیهوشی عشق در هستی زدن از روی نیاز است هنوز دست بردار ز سوداگری و بوالهوسی دست عشاق سوی دوست دراز است هنوز (۵۱) رهرو عشقم و از خرقه و مسند بیزار به دو عالم ندم روی دل آرای تو را (۵۲) عاشقان روی او را خانه و کاشانه نیست مرغ بال و پر شکسته فکر باغ و لانه نیست (۵۳) عشق آوردم در این میخانه با مثنی قلندر پر گشایم سوی سامانی که سامانی ندارم (۵۴) در غم عشقت فتادم کاشکی درمان نبود من سر و سامان نجویم کاشکی سامان نبود (۵۵) ۳- مستی و عدم توجه به خود راه و رسم عشق بیرون از حساب ما و دوست آنکه هشیار است و بیدار است مست باده نیست (۵۶) ۴- اخلاص و دوری از ریا و تزویر رهرو عشقی اگر، خرقه و سجاده فکن که بجز عشق تو را رهرو این منزل نیست اگر از اهل دلی صوفی و زاهد بگذار که جز این طایفه را راه در این محفل نیست (۵۷) تو که دل بسته تسیحی و وابسته دیر ساغر باده از آن میکده امید مدار پاره کن سبحة و بشکن در این دیر خراب گر که خواهی شوی آگاه ز سر الاسرار (۵۸) ۵- جنون راه علم و عقل با دیوانگی از هم جداست بسته این دانه ها و دامها دیوانه نیست مست شو دیوانه شو از خویشتن بیگانه شو آشنا با دوست راهش غیر این بیگانه نیست (۵۹) ۶- شجاعت، جسارت و سردادن در طریق حقایق جان در هوای دیدن دلدار داده ام باید چه عذر خواست متاع و گر نبود آن سر که در وصال رخ او به باد رفت گر مانده بود در نظر یار سر نبود (۶۰) در ره جستن آشکده سر باید باخت به جفا کاری او سینه سپر باید کرد (۶۱) ۷- ابتلاء و مصیبت و دردمندی آتش عشق بیفزا، غم دل افزون کن این دل غمزده نتوان که غم افزا نشود چاره ای نیست بجز سوختن از آتش عشق آتشی ده که بیفتد به دل و پا نشود (۶۲) در ره خال لبش لبریز باید جام درد رنج را افزون کنی، نی در پی درمان شوی (۶۳) درد می جویند این وارستگان مکتب عشق آنکه درمان خواهد از اصحاب این مکتب غریب است ما زاده عشقیم و فزاینده دردم با مدعی عاکف مسجد به نبردیم (۶۴) در آتش عشق تو خلیلانه خزیدیم در مسلخ عشق تو فرزانه و فریدیم (۶۵) ۸- آماج اتهامات بودن فرمانده جمع عاشقانم فرمان بر یار بی وفایم از شهر گذشت نام و ننگم بازیچه دور و آشنایم (۶۶) غم دلدار فکنده است به جانم شرری که به جان آمدم و شهره بازار شدم به کمند سر زلف تو گرفتار شدم شهره شهر به هر کوچه و بازار شدم (۶۷) آرزوی خم گیسوی تو خم کرد قدم باز انگشت نمای سر بازار شدم (۶۸) ۹- پشتکار گر برانی ز درم از در دیگر آیم گر برون رانیدیم از خانه ز دیوار شوم (۶۹) عاشقان از در و دیوار هجوم آوردند طرف سری است هویدا ز در محکم عشق (۷۰) از سر کوی تو راندند مرا با خواری با دلی سوخته از بادیه باز آمده ام (۷۱) بلقیس وار گر در عشقش نمی زدیم ما را به بارگاه سلیمان گذر نبود (۷۲) ۱۰- هدایت و یقین سر خم باد سلامت که به من راه نمود ساقی باده به کف جان من آگاه نمود (۷۳) ما عاشقان ز قله کوه هدایتیم روح الامین به " سدره " پی جستجوی ماست (۷۴) ۱۱- تسلیم طره گیسوی او در کف نیاید رایگان بایداندر این طریقت پای و سر چوگان شوی (۷۵) گر بار عشق را به رضا می کشی چه باک خاور به جا نبود و یا باختر نبود (۷۶) عشقم، عاشق روی تو، نه چیز دیگری بار هجران وصال به دل شاد کشم (۷۷) ۱۲- روحیه خدمت به خلق خدا خادم پیر مغان باش که در مذهب عشق جز بت باده به کف حکمروایی نبود (۷۸) ۱۳- صدق و وفاداری ز جام عشق چشیدم شراب صدق و وفا به خم میکده با جان و دل وفا دارم (۷۹) ۱۴- پریشان گویی و پریشان حالی در برابر معشوق ازلی و ابدی من خراباتیم از من سخن یار مخواه گنگم از گنگ پریشان شده گفتار مخواه (۸۰) پریشان حالی و درماندگی ما نمی دانی خطا کاری ما را فاش بی پروا نمی دانی (۸۱) فاش است به نزد دوست راز دل من آشفته دلی و رنج بی حاصل من طوفان فزاینده ای اندر دل ماست یارب، ز چه خاکی بسرشتی گل ما (۸۲) آشفته ام از فراق ای دلبر حسن برگیر حجاب من که رسوای توام (۸۳) من پریشان حالم از عشق تو و حالی ندارم من پریشان گویم از دست تو آدابی ندارم (۸۴) ۱۵- توحید و تمرکز فاطی ز علایق جهان دل برکن از دوست شدن به این و آن دل برکن یک دوست که آن جمال مطلق باشد بگزین تو و از کون و مکان دل برکن (۸۵) ۱۶- قدرت اراده و خداوند گاری و ربوبیت فرهاد شو و تیشه

براین کوه بزن از عشق به تیشه ریشه کوه بکن (۸۶) شاگرد پیر میکده شو در فنون عشق گردن فراز بر همه خلق اوستاد باش (۸۷) ۱۷- سبکبالی تهی دستی و ظالم پیشگی ما نمی بینی سبک باری عاشق پیشه والا نمی بینی (۸۸) ۱۸- به هیچ حدی قانع نبودن (ظلومیت) تهی دستی و ظالم پیشگی ما نمی بینی سبک باری عاشق پیشه والا نمی بینی (۸۹) ۱۹- چهره ظاهری عاشق (تاثیر باطن بر ظاهر) عاشق دوست ز رنگش پیداست بی دلی از دل تنگش پیداست راز عشق تو نگوید "هندی" چه کنم من، که ز رنگش پیداست. (۹۰) پی نوشت ها: ۱. دیوان اشعار، ص ۶۲. ۲. همان، ص ۵۸. ۳. همان، ص ۱۳۴. ۴. همان، ص ۶۶. ۵. همان، ص ۱۷۹. ۶. همان، ص ۶۵. ۷. همان، ص ۶۲. ۸. همان، ص ۵۶. ۹. همان، ص ۶۰. ۱۰. همان، ص ۵۸. ۱۱. همان، ص ۱۰۵. ۱۲. همان، ص ۱۶۵. ۱۳. همان، ص ۱۵۰. ۱۴. همان، ص ۱۱۰. ۱۵. همان، ص ۱۱۵. ۱۶. همانجا. ۱۷. همان، ص ۸۹. ۱۸. همان، ص ۲۲۰. ۱۹. همان، ص ۲۱۹. ۲۰. همان، ص ۵۳. ۲۱. همان، ص ۱۳۲. ۲۲. همان، ص ۱۶۶. ۲۳. همان، ص ۱۰۱. ۲۴. همان، ص ۱۲۷. ۲۵. همانجا. ۲۶. همانجا. ۲۷. همان، ص ۱۶۰. ۲۸. همان، ص ۵۲. ۲۹. همان، ص ۱۶۵. ۳۰. همان، ص ۱۲۴. ۳۱. همان، ص ۷۰. ۳۲. همان، ص ۱۰۵. ۳۳. همان، ص ۷۲. ۳۴. همان، ص ۲۴۲. ۳۵. همان، ص ۱۶۵. ۳۶. همان، ص ۱۷۷. ۳۷. همان، ص ۴۲. ۳۸. همان، ص ۱۶۵. ۳۹. همان، ص ۱۶۳. ۴۰. همان، ص ۶۳. ۴۱. همان، ص ۱۵۰. ۴۲. همان، ص ۸۲. ۴۳. همان، ص ۶۷. ۴۴. همان، ص ۱۶۵. ۴۵. همان، ص ۱۶۷. ۴۶. همان، ص ۵۶. ۴۷. همان، ص ۱۲۲. ۴۸. همان، ص ۱۱۶. ۴۹. همان، ص ۷۲. ۵۰. همان، ص ۱۸۵. ۵۱. همان، ص ۱۲۶. ۵۲. همان، ص ۷۲. ۵۳. همانجا. ۵۴. همان، ص ۱۵۰. ۵۵. همانجا. ۵۶. همان، ص ۷۰. ۵۷. همان، ص ۶۷. ۵۸. همان، ص ۱۲۴. ۵۹. همان، ص ۷۲. ۶۰. همان، ص ۱۰۷. ۶۱. همان، ص ۷۹. ۶۲. همان، ص ۱۱۲. ۶۳. همان، ص ۱۸۵. ۶۴. همان، ص ۵۱. ۶۵. همان، ص ۱۶۳. ۶۶. همان، ص ۲۸۶. ۶۷. همان، ص ۱۴۲. ۶۸. همان، ص ۱۴۴. ۶۹. همان، ص ۱۴۳. ۷۰. همان، ص ۱۳۴. ۷۱. همان، ص ۱۳۸. ۷۲. همان، ص ۱۰۷. ۷۳. همان، ص ۱۱۶. ۷۴. همان، ص ۵۶. ۷۵. همان، ص ۱۸۵. ۷۶. همان، ص ۱۰۷. ۷۷. همان، ص ۱۵۴. ۷۸. همان، ص ۱۱۰. ۷۹. همان، ص ۱۴۸. ۸۰. همان، ص ۱۷۷. ۸۱. همان، ص ۱۸۲. ۸۲. همان، ص ۲۳۴. ۸۳. همان، ص ۲۱۹. ۸۴. همان، ص ۱۴۹. ۸۵. همان، ص ۲۳۲. ۸۶. همان، ص ۲۳۱. ۸۷. همان، ص ۱۲۹. ۸۸. همان، ص ۱۸۲. ۸۹. همانجا. ۹۰. همان، ص ۵۰.

سیمای عشق در اشعار حضرت امام خمینی "س"

سیمای عشق در اشعار حضرت امام خمینی "س" هر چند ابعاد مختلف شخصیت جامع و کامل حضرت امام خمینی "س" ناشناخته مانده اما به بعد عرفانی ایشان کمتر توجه شده است. غیر از آثاری چون سرالصلوة یا صلوة العارفين و معراج السالكين، شرح دعأ سحر و مصباح الهدایه الى الخلافة و والولایة برخی از نامه ها و همچنین اشعار ایشان می تواند ما را با دیدگاهها و آراء عرفانیان آشنا سازد. اشعار بویژه غزلیات امام در این زمینه از اهمیت ویژه ای برخوردار است. غزل از مناسبترین قالبهای شعر فارسی است که می تواند اندیشه ها و بینشهای نغز و لطیف از جمله معارف و دریافتهای عرفانی را منعکس سازد. از این روست که یکی از زیباترین و مهمترین دستاوردهای عرفانی یعنی عشق و محبت در غزل بازتاب وسیعی یافته و محتوا و مضمون غزل را غنا بخشیده است. هر چند عشق مجازی جایگاه خویش را در غزل استوار ساخته بود اما وقتی حکیم سنایی غزنوی غزل را به خدمت گرفت تا باورها و دیدگاههای لطیف عرفانی خود را - که مثنویها و قصاید او کشش بیان آن را نداشتند - بازگو کند، در شعر فارسی تحولی شروع شد که نتایجی درخشان و پربار در پی داشت. عطار، فخرالدین عراقی، مولانا و بالاخره حافظ غزلهایی عارفانه را کمال بخشیدند و زیباترین آثار ادبی - عرفانی را از خود بر جای گذاشتند. یکی از ارکان اساسی غزلهای عارفانه تبیین و تشریح عشق عارفانه است که این سنت تا امروز باقی مانده است. عشق و محبت هدیو بزرگ عرفان اسلامی است و چنان جایگاه بلند و بااهمیتی یافته است که آن را سخن همه عارفان می دانند و عرفان را در آن خلاصه. این رکن مهم و اساسی عرفان تا حدود قرن پنجم هجری بیشتر با واژه

حب و محبت شناخته می‌شد و از این زمان به بعد بتدریج واژه عشق به کار رفت و در حول زمان کاربردی وسیع و گسترده یافت. (۱) گرچه در قرآن واژه عشق به کار نرفته و از حب و محبت سخن گفته شده، عارفان همانند دیگر مباحث خود، ریشه و منشأ عشق را در قرآن جستجو کردند، و به آیاتی در این باب اشاره نموده اند از جمله: "یا ایها الذین آمنوا مَنْ یَزِدْکُمْ مِنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِیَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ یُّحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ" ("مائده / ۵۴) و "قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِیْ یُحِبِّکُمْ اللّٰهُ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ" ("آل عمران/ ۳۱)(۲) از قرن ششم عشق بعنوان یک محور در شعر عرفانی وارد شد. سنایی برای اولین بار در حدیقه الحقیقه عشق را در یک فصل مستقل مطرح کرده و به بیان کمال، صفات، اشراق، احتراق عشق و همین عشق مجازی پرداخته است. (۳) بعد از این، عشق جزء لاینفک شعر عرفانی شد و شاعران عارف در اشعار خویش ابعاد و زوایای مختلف آن را تشریح کردند. در غزلیات عرفانی امام نیز عشق عرفانی اهمیتی خاص و ویژه پیدا کرده و جنبه های مختلف آن در کسوت مجاز و استعاره به شعر تبیین شده است. در کتاب فرهنگ دیوان امام خمینی "س" و در برخی از مقاله ها به عشق در اشعار امام اشاره شده اما این موضوع تحقیق و تفصیل بیشتری می‌طلبد. در این مقاله کوشش شده - در حد توان ناچیزم - عشق و ویژگیها و صفات آن در غزلیات امام تبیین و تاحدی که این مجال اجازه می‌دهد تصویری روشن از عشق در اشعار امام ارائه گردد. در این جا بیان دو نکته ضروری به نظر می‌رسد: الف - برای حفظ انسجام بحث از تحلیل اشعار امام خودداری شده و در جاهایی که ضرورت احساس می‌شد در کمال اجمال و اختصار در پی نوشتها مطالبی یادآوری شده است. ب - برای هر ویژگی شواهد مختلفی استخراج شده که برای حفظ انسجام و اختصار تنها به بیان چند شاهد در متن اکتفا گردیده و بخشی از این شواهد در پی نوشتها ضمیمه شده است. با بررسی و تعمق در غزلیات امام ابتدا به این نکته مهم و برجسته برمی‌خوریم که امام خود را عاشقی می‌دانند که عشق همچون شمع وجود ایشان را پروانه وار سوزانده و بیمار و دردمند ساخته است و البته به این مقام افتخار می‌کنند و آن را با هیچ چیز قابل مقایسه نمی‌دانند: من کشته آن ساقی و پیمانۀ عشقم من عاشق و آوارۀ آن روی نکویم (۴) گرچه پیرم به سرزلف تو ای دوست قسم در سرم عشق چو ایام جوانی باشد آتشی از عشق در جانم فکندی خوش فکندی من که جز عشق تو آغازی و پایانی ندارم جز سرکوی تو ای دوست ندارم جایی در سرم نیست بجز خاک درت سودایی (۵) در اشعار امام عشق می‌تواند در سه محور مورد بررسی قرار گیرد: عشق و ویژگیهای آن، معشوق و صفات و ویژگیهای او، عاشق و صفات و وظایف او. الف - عشق ۱- عشق سرمدی است. از دیدگاه امام فطرت انسان از ازل با عشق سرشته شده است و تا ابد عشق در عمق جان باقی خواهد ماند. عشق جانان ریشه دارد در دل از روز الست عشق را انجام نبود چون ورا آغاز نیست ساکنان در میخانۀ عشقیم مدام از ازل مست از آن طرفه سبویم جلوؤ دلدار را آغاز و انجامی نباشد عشق بی پایان ما جز آن چرا و چون نداند ما زادؤ عشقیم و پسر خواندؤ جامیم در مستی و جانبازی دلدار، تمامیم ۲- عشق با وجود عاشق عجین شده است. از این دیدگاه عشق در وجود انسان عارضی نیست بلکه در وجود و فطرت اوست. جز عشق تو هیچ نیست اندر دل ما عشق تو سرشته گشته اندر گل ما لایق طواف حریم تو نبودیم اگر از چه رو پس ز محبت بسرشتی گل ما ای پردگی که جلوه ات از عرش بگذرد مهر رخت عجین به بن موی موی ماست حاش لله که جز این ره ره دیگر پویم عشق روی تو سرشته به گل و آب من است ۳- عالم هستی به عشق گرفتار است: (۶) این همه غلغل و غوفا که در آفاق بود سوی دلدار روان و همه بانگ جرس است وه چه افراشته است در دو جهان پرچم عشق آدم و جن و ملک مانده به پیچ و خم عشق عرشیان ناله و فریاد کنان در ره یار قدسیان بر سر و بر سینه زنان در غم عشق ذره ای نیست به عالم که در آن عشقی نیست بارک الله که کران تا به کران حاکم اوست (۷) ۴- عشق قدرت فراوان دارد و عالم هستی زیر سیطرۀ اوست: عشق اگر بال گشاید به جهان حاکم اوست گر کند جلوه در این کون و مکان حاکم اوست من چه گویم که جهان نیست بجز پرتو عشق ذوالجلالی است که بر دهر و زمان حاکم اوست سرزلف تو بنام که به افشاندن آن ذره خورشید شد و قطره همی دریا شد ذره ای نیست که از لطف تو هامون نبود قطره ای نیست که از مهر تو دریا نشود ۵- برای دست یافتن به عشق تنها کوشش عاشق کافی نیست. عنایت و کشش معشوق، عاشق

را عشق عطا می کند: با که گویم غم دیوانگی خود جز یار از که جویم ره میخانه به غیر از دلدار راهی کوی توام قافله سالاری نیست غم نباشد که تو خود قافله سالار منی مشکل حل نشد از مدرسه و صحبت شیخ غمزه ای تا گره از مشکل ما بگشایی ۶- عشق تنها بهره شایستگان و دردمندان است: گر سوز عشق در دل ما رخنه گر نبود سلطان عشق را به سوی ما نظر نبود بلقیس وار گر در عشقش نمی زدیم ما را به بارگاه سلیمان نظر نبود ۷- بزرگی و عظمت عشق در بیان و گفتار نمی گنجد: بشکنم این قلم و پاره کنم این دفتر نتوان شرح کنم جلو و والای تو را سرعشق است که جز دوست نداند دیگر می نگنجد غم هجران وی اندر گفتار ۸- عشق با علم و خردسازگاری ندارد: دکو علم و خرد بست در عشق گشود آن که می داشت به سر علت سودای تو را راه علم و عقل با دیوانگی از هم جداست بستو این دانه ها و دامها دیوانه نیست از پیچ و خم علم و خرد رخت ببندم تا بار دهد یار به پیچ و خم مویم عاقلان از سر سودایی ما بی خبرند ما ز بیهودگی هوشوران بی خبریم (۸) ۹- زهد، تصوف و عرفان نیز انسان را به عشق رهنمون نمی سازد. از مباحث مهمی که مکرر در دیوان امام در باب عشق بیان شده این نکته است که دل بستن به مطالب و اصطلاحات زهد، تصوف و عرفان خود حجاب بزرگی است که انسان را از رسیدن به او باز می دارد: چون به عشق آمدم از حوزه عرفان دیدم آنچه خواندیم و شنیدیم همه باطل بود از ورق پارو عرفان خبری حاصل نیست از نهانخانن رندان خبری می جویم در محضر شیخ یادی از آن یار نبود در خانقه از آن صنم آثار نبود صوفی و عارف از این بادیه دور افتادند جام می گیر ز مطرب که روی سوی صفا (۹) ۱۰- برای دست یافتن به معشوق وجود پیر ضروری است: بیچاره گشته ام ز غم هجر روی دوست دعوت مرا به جام می چاره ساز کن روم در جرگه پیران از خود بی خبر شاید برون سازند از جانم به می افکار خامم را ساغر از دست تو گر نوشم برم راهی به دوست بی نصیب آن کس که او را ره بر این پیمان نیست ۱۱- دل جایگاه عشق است و ارزش دل به عاشق بودن آن است: به می بر بند راه عقل را از خانقاه دل که این دارالجنون (۱۰) هرگز نباشد جای عاقلها عشقت اندر دل ویرانو ما منزل کرد آشنا آمد و بیگانه مرا زین دل کرد دل که آشفته روی تو نباشد دل نیست آن که دیوانو خال تو نشد عاقل نیست ۱۲- عشق با درد و بلا و سختی همراه است: این پریشان حالی از جام بلی نوشیده ام این بلی تا وصل دلبر بی بلا دم ساز نیست در غم هجر رخ ماه تو در سوز و گدازیم تا به کی زین غم جانکاه بسوزیم و بسازیم کردی مرا از فراق رخت کباب انصاف خود بده که بود این سزای دوست عمری گذشت از غم هجران روی دوست مرغم دورن آتش و ماهی برون آب ۱۳- درد عشق بی درمان است: (۱۱) دردی است در دل ما درمان نمی پذیرد دستی به عاشقان ده کز شوق دل بمیرند ۱۴- عشق با آوارگی همراه است: من داشتم به گلشن خود آشیانه ای آواره کرد عشق توام ز آشیان خویش با کس ننمایم بیان، حال دل خویش ما خانه به دوشان همگی صاحب دردم عاشق روی او را خانه و کاشانه نیست مرغ بال و پر شکسته فکر باغ و لانه نیست عشق دلدار چنان کرد که منصور منش از دیارم به در آورد و سر دارم کرد ۱۵- راه عشق مشکل و پرخطر است: سالها باید که راه عشق را پیدا کنی این ره رندان میخانه است راه ساده نیست گفته بودی که ره عشق ره پرخطری است عاشقم من که ره پرخطری می جویم گر دل از نشئ می دعوی سرداری داشت به خود آئید که احساس خطر باید کرد در آتش عشق تو خلیلانه خزیدیم در مسلخ عشاق تو فرزانه و فردیم ۱۶- عشق با ریا سازگاری ندارد: جامو زهد و ریا کندم و بر تن کردم خرقة پیر خراباتی و هشیار شدم این خرقو ملوث و سجادو ریا آیا شود که بر در میخانه بردم ساقی به روی من در میخانه باز کن از درس و بحث و زهد و ریا بی نیاز کن برگیر جام و جامو زهد و ریا در آر محراب را به شیخ ریاکار واگذار کورکورانه به میخانه مرو ای هشیار خانو عشق بود جامو تزویر بر آر ۱۷- عشق انسان را به کمال می رساند: رسد جانم به فوق قاب قوسین که خورشید شب تارم تو باشی سفر از هیچ به سوی همه چیزم در پیش لنگ لنگان روم و همسفری می جویم ۱۸- ارزش انسان به عشق است و جایگاه عشق از هر چیز بالاتر است: آن که سر در کوی او نگذاشته آزاده نیست آن که جان نفعنده در درگاه او دلدادده نیست خانو عشق است و منزلگاه عشاق حزین است پایو آن برتر از دروازو عرش برین است ب- معشوق ۱- معشوق عرفانی بی مانند است: قامت سرو قدان را به پیشیزی نخرد آن که در خواب ببیند قد رعنا ی تو را رخ نما تا همه خوبان خجل از

خویش شوند گر کشی پرده ز رخ کیست که رسوا نشود جان عزیز من بت من چهره باز کرد طعنه به روی شمس و به روی قمر زدم ۲- معشوق در همه جا جلوه گر است. (۱۲) حاصل کون و مکان جمله ز عکس رخ توست پس همین بس که همه کون و مکان حاصل ما هر کجا پا بنهی حسن وی آنجا پیدااست هر کجا سر بنهی سجده گه آن زیباست همه جا خانو یارست که یارم همه جاست پس ز بتخانه سوی کعبه چسان آمده ام هر جا روند جز سر کوی نگار نیست هر جا نهند بار همانجا بود نگار (۱۳) ۳- معشوق نزد، و در جان ماست؛ دوری از سوی ماست: (۱۴) رسم آیا به وصال تو که در جان منی هجر روی تو که در جان منی نیست روا عیب از ماست اگر دوست ز ما مستور است دیده بگشای که بینی همه عالم طور است لاف کم زن که نیند رخ خورشید جهان چشم خفاش که از دیدن نوری کور است یارب این پردو پندار که در دیده ماست باز کن تا که ببینم همه عالم نور است امام در تکمیل این مطلب روشن می سازند که جز وجود عاشق، بین معشوق و عاشق حایلی نیست: بگذر از خویش اگر عاشق دلباخته ای که میان تو و او جز تو کسی حایل نیست پاره کن انوار میان من و خود تا کند جلوه رخ ماه تو اندر دل من ۴- تنها طیب و پرستار درد عاشق، معشوق است: بر سر بالین بیمار رخت روزی گذر کن بین که جز عشق تو بر بالین پرستاری ندارد دردمندم نه طبیی نه پرستاری هست دلخوشم چون تو طیب و تو پرستار منی محرمی نیست که مرهم بنهد بر دل من جز تو ای دوست که خود محرم اسرار منی عاشقم عاشقم افتاده و بیمار توام لطف کن لطف ز بیمار پرستاری کن (۱۵) ۵- معشوق دست نایافتنی است: به سر کوی تو ای قبو دل راهی نیست ورنه هرگز نشوم راهی وادی " منا " دیدار یار گرچه میسر نمی شود من در هوای او به همه بام و بر زدم خاک کویش شوم و کام طلبکار شوم گرچه دانم که از آن کام، طلب، کامم نیست اکنون که یار راه ندادم به کوی خود ما در نیاز خویشتن و او به ناز خویش (۱۶) ۶- معشوق عاشقان را به سوی خود می کشد: در صید عارفان و ز هستی رمیدگان زلفت چو دام و خال لب همچو دانه است ۷- معشوق ناز و جفا می کند: هر جفا از تو به من رفت به منت بخرم به خدا یار وفادار توام فراق آمد و از دیدگان فروغ ربود اگر جفا نکند یار دوستیش چه سود؟ طیب درد من آن گلرخ جفا پیشه به روی من دری از خانقاه خود نگشود شب هجران تو آخر نشود رخ نمایی در همه دهر تو در ناز و ما گرد نیازیم (۱۷) ج - عاشق ۱- عاشقان از هر تعلقی به دورند: می گساران را دل از عالم بریدن شیوه است آن که رنگ و بوی دارد لایق میخانه نیست تا اسیر رنگ و بویی بوی دلبر نشنوی هر که این اغلال در جاننش بود آماده نیست یاد روی تو غم هر دو جهان از دل برد صبح امید همه ظلمت شب باطل کرد آن که از بادو عشق تو لبی تازه نمود ملک هستی بر چشمشش پرکاهی نبود (۱۸) ۲- عاشق در پی نام و آوازه نیست: الا یا ایها الساقی زمی پرساز جامم را که از جانم فرو ریزد هوای ننگ و نامم را گرد دلدار نگرده غم ساقی نخورد غیر آن رند که بی نام و نشانی باشد عاشقان روی جانان جمله بی نام و نشانند نامداران را هوای او دمی برسد نیامد فارغ از ما و من است آن که به کوی تو خزید غافل از هر دو جهان کی به هوای من و ماست (۱۹) ۳- عاشق از همه ظواهر حتی خرقة و سجاده نیز دوری می کند: رهرو عشقی اگر خرقة و سجاده فکن که بجز عشق تو را رهرو این منزل نیست مسند و خرقة و سجاده ثمربخش نشد از گلستان رخ او ثمری می جویم برکن این خرقتو آلوده و این بت بشکن به در عشق فرود آی که آن قبله نماست پاره کن سبحة و بشکن در این دیر خراب گر که خواهی شوی آگاه ز سر الاسرار (۲۰) ۴- عاشق در پی بهشت و نعمتهای بهشتی نیست: (۲۱) زاهد از روضو رضوان و رخ حور مگوی خم زلفش نه به صد روضه رضوان ندهم مده از جنت و از حور و قصورم خبری جز رخ دوست نظر سوی کسی نیست مرا فردوس و هر چه هست در آن قسمت رقیب رنج و غمی که می رسد از او از آن ماست خواست شیطان بد کند با من ولی احسان نمود از بهشتم برد بیرون بستو جانان نمود خواست از فردوس بیرونم کند خوارم کند عشق پیدا گشت و از ملک و ملک پران نمود (۲۲) ۵- عاشق به بیخودی و سکر دست می یابد: (۲۳) تو گر از نشو می کمتر از آنی به خود آئی برون شو بی رنگ از مرز خلوتگاه غافلها جرعه ای می خواهم از جام تو تا بیهوش گردم هوشمند از لذت این جرعتو می بی نصیب است قصو مستی و رمز بیخودی و بیهشی عاشقان دانند کاین اسطوره و افسانه نیست همچو پروانه بسوزم بر شمعش همه عمر محو چون می زده در روی نکویش باشم باده از پیمانو

دلدار هشیاری ندارد بی خودی از نوش این پیمانه بیماری ندارد (۲۴) ۶- عاشق فراتر از بیخودی در پی نیستی و فناست: نیستی را برگزین ای دوست اندر راه عشق رنگ هستی هر که بر رخ دارد آدم زاده نیست گر اسیر روی او بی نیست شو پروانه شو پای بند ملک هستی در خور پروانه نیست عاشق از شوق به دریای فنا غوطه ور است بی خبر آن که به ظلمتکدو ساحل بود تا از دیار هستی در نیستی خزیدیم از هر چه غیر دلبر از جان و دل بریدیم (۲۵) ۷- حال عاشقان را تنها عاشقان دلسوخته دانند: عاشقان دانند درد عاشق و سوز فراق آن که بر شمع جمالت سوخت جز پروانه نیست دوستان غم من راز نهانی باشد آن شناسد که ز خود یکسره فانی باشد ۸- عاشقان در پی دردند و از درمان دوری می جویند: درد می جویند این وارستگان مکتب عشق آن که درمان خواهد از اصحاب این مکتب غریب است درد خواهم دوا نمی خواهم غصه خواهم نوا نمی خواهم ما زادو عشقیم و فزاینده دردییم با مدعی عاکف مسجد به نبردیم در ره خال لبش لبریز باید جام درد رنج را افزون کنی نی در پی درمان شوی در غم عشقت فتادم کاشکی درمان نبودى من سر و سامان نجویم کاشکی سامان نبودى ۹- عاشق وفادار و در عشق پابرجاست: می نیارم ز آستانت روی خود برداشتن گر دو صد بارم ز کوی خویشتن سازی تو طرد گر کشی یا بنوازی ای دوست عاشقم یار وفادار توام گر برانی ز دم از در دیگر آیم گر برون رانیدیم از خانه ز دیوار شدم دیدار یار گرچه میسر نمی شود من در هوای او به همه بام و بر زدم ۱۰- عاشقانی که به وصال می رسند از گفتن اسرار باز می مانند: (۲۶) لب فرو بست هر آن کس رخ چون ماهش دید آن که مدحت کند از گفتو خود مسرور است ۱۱- جایگاه عاشقان در عالم هستی بی مانند است: عاشقان صدرنشینان جهان قدسند سرفراز آن که به درگاه جمال تو گداست ما عاشقان ز قله کوه هدایتیم روح الامین به سدره پی جستجوی ماست با مطربان بگو که طرب را فزون کنند دست گدای صومعه بالا- به سوی ماست شاگرد پیر میکده شود در فتون عشق گردن فراز بر همه خلق اوستاد باش تا شدم خادم درگاه بت باده فروش به امیران دو عالم همه فرمان بدهم ۱۲- عاشق از معشوق جلوه گری می خواهد: ناز کن تا می توانی غمزه کن تا می شود دردمندی را ندیدم عاشق این ناز نیست گوشو چشم گشا بر من مسکین نگر ناز کن ناز که این بادیه سامانش نیست راز بگشا پرده بردار از رخ زیبای خویش کز غم دیدار رویت دیده چون جیحون شود روی بگشا بر این پیر ز پا افتاده تا دم مرگ به جان عاشق دیدار توام (۲۷) پی نوشتها: ۱- برای تفصیل نگ: ابونصر سراج، اللمع، حَقَقَهُ وَقَدَّمَ لَهُ الدکتور عبدالحلیم محمود، طه عبدالباقی سُیرور، دارالکتب الحدیثه بمصر و مکتبه المثنی بیغداد، ۱۹۶۰، ص ۸۸، ۸۶؛ ترجمه رسالو قشیریه، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوم، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱، ص ۵۵۲-۵۷۳؛ علی بن عثمان هجویری، کشف المّحجوب، افست از روی متن مصحح والنسین ژوکوفسکی، ص ۳۹۲-۴۰۴-۲- امام خمینی "س" در کتاب سرالصلوة با بیان این آیه شریفه مقام محبان را در عبارت تشریح می کنند. برای تفصیل نگ: امام خمینی، سرالصلوة، با مقدمه سیداحمد فهری، ص ۲۴-۳- نگ: مجدودبن آدم سنایی، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، چاپ سوم، دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، ص ۳۲۵ به بعد ۴- منبع مورد استفاده دیوان امام چاپ موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی "س" است ۵- اییات زیر نیز به همین موضوع اشاره می کند: افسانو جهان دل دیوانو من است در شمع عشق، سوخته پروانو من است گیسوی یار دام دل عاشقان اوست خال سیاه پشت لبش دانو من است سرکوی توبه جان تو قسم جای من است به خم زلف تو در میکده ماوای من است مجنون اسیر عشق شد اما چو من نشد ای کاش کس چو من نشود مبتلای دوست چشم بیمار تو ای می زده بیمارم کرد حلقو گیسویت ای یار گرفتارم کرد من به خال لب ای دوست گرفتار شدم چشم بیمار تو را دیدم و بیمار شدم جز خم ابروی دلبر هیچ محرابی ندارم جز غم هجران رویش من تب و تابی ندارم ۶- امام مانند بسیاری از عارفان و حکیمان برآنند که حب و عشق در تمام مراتب هستی و در همو موجودات وجود دارد و عالم هستی بر بنیان عشق پدید آمده است. در کتاب مصباح الهدایه می نویسند... "ولولا ذالک الحب لما يظهر موجود من الموجودات و لایصل احد الی الکمال من الکمال فان بالعشق قامت السموات". و همان گونه که در تعلیقات این کتاب اشاره شده این مضمون نزدیک است به سخن صدرالمتالهین: "لولاالعشق ما یوجد سماً ولاارض و لا بَرّ و لا بحر". (نگ مصباح الهدایه الی

الخلافة و الولاية، مقدمه استاد سیدجلال الدین آشتیانی چاپ دوم موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی "س"، ۱۳۷۳ (۷) - به آیات زیر نیز توجه کنید: همه سرگشته آن زلف چلیپای وی اند در غم هجر رخس این همه شور و غوغاست بر هر دیاری بگذری بر هر گروهی بنگری با صدزبان با صدبیبان در ذکر او غوغا بود عاشقم عاشقم و جز وصل تو درمانش نیست کیست کاین آتش افروخته در جانش نیست سرگشته و حیران همه در عشق تو غرقند دل سوخته هر ناحیه بی تاب و توانند ۸- در آیات زیر نیز همین موضوع اشاره شده: سَرّی که نهفته است در ساغر می با اهل خرد جرات گفتار نبود دردی که ز عشق در دل می زده است با هشیاران مجال اظهار نبود ابن سینا را بگو در طور سینا ره نیافت آن که را برهان حیران ساز تو حیران نمود اسفار و شفأ ابن سینا ننگشود با آن همه جَز و بحثها مشکل ما با شیخ بگو که راه من باطل خواند بر حق تو لبخند زند باطل ما در بر دلشدگان علم حجاب است حجاب از حجاب آن که برون رفت بحق جاهل بود هوشمندان را بگو دفتر ببندند از سخن کانه گویند از زبان بیهش و مستانه نیست ۹- در آیات زیر نیز همین موضوع بیان شده: از فتوحاتم نشد فتحی و از مصباح نوری هر چه خواهم در درون جامو آن دلفریب است بشکنیم آیتو فلسفه و عرفان را از صنمخانو این قافله بیگانه شویم با صوفی و عارف و درویش به جنگیم پرخاشگر فلسفه و علم کلامیم گوش از عربدو صوفی و درویش ببند تا به جانت رسد از کوی دل آواز سروش اگر ز عارف سالک سخن بود روزی یقین بدان که نخواهد رسید بر مقصود علم و عرفان به خرابات ندارد راهی که به منزلگه عشاق ره باطل نیست... ۱۰- روایت است که از جعفر بن محمد الصادق پرسیدند که: "ما معنی العشق... گفت العشق جنون الهی" (فرهنگ اصطلاحات دیوان، امام خمینی "س"، ص - ۲۳۰ - ۲۳۱) دارلجنون نامیدن دل می تواند با این حدیث مرتبط باشد زیرا دل جایگاه عشق است. ۱۱- درباره دردمندان عاشق و بی درمان بودن عشق فخرالدین عراقی در دیوان اشعارش نکاتی بدیع و دلکش بیان می کند. از این نظر اشعار او در خور اهمیت و توجه خاص است. او می گوید: با درد خستگانت درمان چه کار دارد با وصل کشتگانت هجران چه کار دارد با محنت فراق راحت چه رخ نماید با درد اشتیاق درمان چه کار دارد (فخرالدین عراقی، دیوان، به کوشش سعید نفیسی، چاپ هفتم، کتابخانوی سنایی، ۱۳۷۲، ص ۱۷۲) ۱۲- هویدا بودن جلوه های معشوق در سراسر عالم هستی از قرآن گرفته شده: وَلِلّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ (بقره/۱۱۷) وَ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَ هُوَ بَكْلُ شَيْءٍ عَلِيمٍ (حدید/۳). این موضوع بتفصیل در مباحثی که به وحدت وجود مربوط است، مطرح می شود. (نگ: مصباح الهدایه الی الخلافة والولاية، ص ۶۴-۶۷) ۱۳- به آیات زیر نیز توجه شود: طرؤ گیسوی دلدار به هر کوی و دری است پس به هر کوی و در از شوق سفر باید کرد با عقلا بگو که رخ یار ظاهر است کاوش بس است این همه در جستجوی دوست در هر چه بنگری رخ او جلوه گر بود لوح رخس به هر در و هر رهگذر زدم هر چه بوئیم ز گلزار گلستان وی است عطر یار است که بوئیده و بوئیم همه در سراپای دو عالم رخ او جلوه گر است که کند پوچ همه زندگی باطل من ۱۴- در مبحث قرب در عرفان به این موضوع اشاره می شود. قشیری گوید: "قرب بنده نبود به حق مگر به بعدش از خلق". لاهیجی در شرح گلشن راز می نویسد: "قرب عبارت از ارتفاع و سایش است میان شیء و موجد او یا قَلت و سائط". به حدیثی در این باره اشاره می شود: "ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة" به آیاتی از قرآن نیز درباره استناد می شود: وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ (حدید/۴)؛ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (ق/۱۶) وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ (واقع/۸۵) (برای تفصیل نگ: ترجمو رسالو قشیری، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوم، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۱۲۵؛ شمس الدین محمد لاهیجی، شرح گلشن راز، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد برزگر خالقی، عفت کرباسی، زوار، ۱۳۷۱، ص ۸۲، مصباح الهدایه الی الخلافة والولاية، ص ۲۸-۲۹؛ ۹۴) ۱۵- به آیات زیر توجه شود: درد من عشق تو و بستر من بستر مرگ جز توام هیچ طیب و پرستاری نیست با که بتوان گفت از شیرینی درد غم یار جز غم دلدار عاشق پیشه غمخواری ندارد بیچاره ام ز درد و کسی چاره ساز نیست لطفی نمای با نظر چاره ساز خویش عاشقم سوخته ام هیچ مددکاری نیست تو مددکار من عاشق و دلدار منی چشم بیمار توای می زده بیمارم کرد پای بگذار به چشمم که پرستار منی بی هوای دوست ای جان دلم جانی ندارم دردمندم عاشقم بی دوست درمانی

ندارم ۱۶- در ابیات زیر نیز به این موضوع اشاره می شود: شب هجران تو آخر نشود رخ نمایی در همه دهر تو در نازی و ما گرد نیازم عمری گذشت و راه نبردم به کوی دوست مجلس تمام گشت و ندیدیم روی دوست گلشن معطر است سرا پا زبوی یار گشتیم هر کجا نشنیدیم بوی دوست ۱۷- در ابیات زیر نیز به این موضوع اشاره می شود: یار امشب پی عاشق کشی است من نگویم ز خدنگش پیداست اکنون که یار راه ندادم به کوی خود ما در نیاز خویشتن و او به ناز خویش شادیم داد غم داد و جفا داد و وفا با صفا منت آن را که به من داد کشم ۱۸- به ابیات زیر توجه شود: عاشق از هر چیز جز دلدار دل بر کنده خامش چون که با خود جز حدیث عشق گفتاری ندارد نسیم قدس به عشاق باغ مژده دهد که دل زهر دو جهان بی نیاز باید کرد معتکف گشتم از این پس به در پیر مغان که به یک جرعه می از هر دو جهان سیرم کرد زهد مفروش ای قلندر آبروی خود مریز زاهد ار هستی تو پس اقبال بر دنیا چه شد مستان مقام را به پیشیزی نمی خرنند گو خسرو زمانه و یا کیقباد باش یارم به نیم غمزه چنان جان من بسوخت کاتش به ملک خاور و هم باختر زدم... ۱۹- در این ابیات نیز به این موضوع اشاره می شود: عاکف این کعبه وارسته ز مدح این و آن است خادم این میکده دور از ثنای این و آن است این ما و منی جمله ز عقل است و عقال است در خلوت مستان نه منی هست و نه مایی این همه ما و منی صوفی درویش نمود جلوه ای تا من و ما را ز دلم بزدائی ۲۰- به این ابیات توجه شود: بر کنم خرغو سالوس اگر لطف کنی سر نهم بر قدمت خرغه گذارم بکنار صوفی صافی اگر هستی بکن این خرغه را دم زدن از خویشتن با بوق و با کرنا چه شد رهرو عشقم و از خرغه و مسند بیزار به دو عالم ندهم روی دل آرای تو را تو که دل بستو تسبیحی و وابستو دیر ساغر باده از آن میکده امید مدار ۲۱- بین زاهد، عابد و عارف دو تفاوت وجود دارد: یکی در هدف، دوم در اندیشه. هدف زاهد و عابد توجه به آخرت، دوری از آتش دوزخ و رسیدن به نعمتهای بهشتی است در حالیکه عارف در پی وصال معشوق است. جمله معروف امام علی (ع) این موضوع را بخوبی روشن می سازد: الهی ما عبدتک خوفاً من نارک و لا- طمعاً فی جنتک بل و ریئتک اهلاً للعبادۃ فعیدتک (برای تفصیل نگ: یحیی یربئی، عرفان نظری، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۲، ص ۲۸ به بعد) ۲۲- در این ابیات نیز این موضوع مطرح شده: بلبل باغ جنان را نبود راه به دوست نازم آن مطرب مجلس که بود قبله نما با خلدیان بگو که شما و قصور خویش آرام ما به سایو سرو روان ماست با مدعی بگو که تو و جنت النعیم دیدار یار حاصل سر نهمان ماست آب کوثر نخورم منت رضوان نبرم پرتو روی تو ای دوست جهانگیرم کرد به روز حشر که خوبان روند در جنت ز عاشقان طریقت کسی نخواهد بود... ۲۳- در سفر اول عشق در منزل پنجم و سکر و حیرت در منزل ششم و فنا و بقا در منزل هفتم مطرح می شود. بنابراین عشق سالک را به سکر و حیرت سپس به فنا می رساند. ۲۴- به ابیات زیر نیز توجه شود: آنچه دیدم از حریفان همه هشیاری بود در صف می زده بیداری من خواب من است دریم علم و عمل مدعیان غوطه ورنند مستی و بیهشی می زده گرداب من است راه و رسم عشق بیرون از حساب ما و دوست آن که هشیار است و بیدار است مست باده نیست مستم از بادو عشق تو و از مست چنین پند مردان جهان دیده و هشیار مخواه به مستی کاروان عاشقان رفتند از این منزل برون رفتند از "لا" جانب "الا" نمی دانی دوستان می زده و مست و زهوش افتاده بی نصیب آن که در این جمع چو من عاقل بود... ۲۵- به این موضوع در ابیات زیر نیز اشاره می شود: از آن می ریز در جامم که جانم را فدا سازد برون سازد ز هستی هسته نیرنگ و دامم را آتشی را که ز عشقش به دل و جانم زد جانم از خویش گذر کرد و خلیل آسا شد سر نهادن بر در او پا به سر بنهادن است هر که خود را هست داند پا به سر بنهادن نیست فارغ از خانقه و مدرسه و دیر شده پشت پایی زده بر هستی و فرزانه شویم از اقامتگه هستی به سفر خواهیم رفت به سوی نیستیم رخت کشان خواهی دید این ره عشق است و اندر نیستی حاصل شود بایدت از شوق پروانه شوی بریان شوی... ۲۶- مفهوم همان حدیث واردو مشهور است: مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كَلَّ لِسَانُهُ (بدیع الزمان، فروزانفر، احادیث مثنوی، چاپ دوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۷، ص ۶۷، ۱۷۴) ۲۷- در ابیات زیر نیز به این موضوع اشاره می شود: با او بگو که گوشه چشمی ز راه مهر بگشا دمی به سوختو پاکباز خویش عشوه کن ناز نمال بگشا جان من عاشق گفتار توام آید آن روز که در باز کنی پرده گشایی تا به خاک قدمت جان و سر خویش ببازم

تجلی عرفان امام در اشعار امام

تجلی عرفان امام در اشعار امام همان طور که از عنوان مقاله پیداست، هدف از نگارش آن، تبیین بازتاب عرفان امام در اشعار ایشان است و این کار از دو جهت، دشوار است: یکی اینکه عرفان امام، زلالین حقایقی دلنشین است که از ژرفای جان پاک پیری دل آگاه، و ضمیر بلورین رازداری راز آشنا می تراود، از این رهگذر، اسرار شگفتی را - که در خیزابهای این دریای ناپیدا کرانه، مهار طوفان عشق جاودانه است - باز می نماید. عرفان امام، از به نمایش گذاشتن دفتر پر نقش و نگاری حکایت می کند که در آن، کلک سحرآمیز و تحسین برانگیز نقاش هستی، از همه شگفتیهای اعجاب آفرین درون انسانی کامل در کنسرت موسیقی آفرینش داستان خلایق سر می دهد. بلی، عرفان امام - علی رغم عرفان گروه کثیری از عارفان که سرشار از پیمانانه انزوا و عزلت بود - حکایت از حماسه ای سهمگین را در دفتر معرفت باز می گفت که چونان امواجی توفنده، رو بنده دریای دل و کوبنده تخته های سفینه های تجاوز بر بستر پرتلاطم این دریا بود. پس سزاست که پرده شناسان، چامه پرشور زیرین را که در ستایش آن روح بزرگ معرفت و حماسه نغمه ها سر داده اند، در پرده چغانه برای مشتاقان مست ترانه، باز خوانند: سر زد از خاک خمین، خورشید نور محو ساز ظلمت و بیداد و زور هیبتش روح بلند آفتاب از کلامش، کافران در اضطراب رهبری بیدار چون صبح بهار در سکوت شب، غریوی بی قرار روح او همچون شب آدینه پاک جوهر اندیشه، چون آینه پاک در پیامش، عطر یاس و یاسمن در نگاه او طلسم انجمن در خروشش درس استقلال داد مسلمین را عزت و اجلال داد رشته وحدت، از او در اعتصام داد، این فرهنگ را آب قوام آتشی افکند در طومار غرب پاره، زو زنجیر استعمار غرب ملت پاشیده را او شد ثبات تشنگان عشق را آب حیات مسلمین را جمله، یک انگاشت او رایت وحدت به بام افراشت او باعث ترویج علم و دین بشد آفتاب ما ازو زرین بشد (۱) آری از یک سو، سخن از عرفان امام است، عرفان فرزانه ای که معانی ذوقی و مبانی عرفانی وی - چونان مبانی عقلانی و دقایق برهانی مرحوم صدرالمتهلین در فلسفه و حکمت - تامل برانگیز و سرنوشت ساز است و اصول زیر بنایی قابل بهره وری و در خور ژرف اندیشی محسوب می شود. و رسیدن به مبانی امام در عرفان، کاری است که برای بررسی و تفسیر آن، دست کم باید بزرگ مردانی راه پیموده دامن همت به کمر بندند، چه اینکه باز نمودن آن از عهده خامه خامی درد عشق ناچشیده - چون این فقیر که افلاطون، وصف حال او را در عهد دیرین، اینچنین در مقال آورده: فراز بنای معرفت، برتر از آن است که هر پرنده فکرتی فرا سوی آن به پرواز آید و سراپرده بصیرت پنهان تر از آن است که هر رهروی به آن دست یازد (۲) - بیرون است. و از دیگر سو، سخن از اشعار امام است و اینجا برزخ تلاقی است، تلاقی اشعاری که ترجمان سر انسان است، و ایمانی که "معراج انسان بر پلکان عرفان است". (۳) برای دست یازیدن به حقایق معرفتی امام در زبان شعری آن فرزانه عالی مقام، اگر از حجاب الفاظ و آرایش کلام در گذریم، باید همان معانی والایی را جويا شویم که از جهان بینی معرفتی عارفانی چون حافظ و مولانا انتظار می بریم. چه بد طریقی پیش گرفته اند کسانی که به جهت پایبندی به ابتدال و بی محتوایی بسیاری از اشعار امروزی - که از بی محتوایی و تهی بودن سرایندگانشان برخاسته - معتقدند که اشعار امام نوعی ذوق آزمایی است، اشکال اساسی این گروه در این است که مقام و منزلت عرفانی امام را درک نکرده اند تا به زلالی اندیشه معرفت زای آن بزرگ، واقف آیند، اینان لذت عشق را نچشیده اند تا از غبار پندار بگذرند و به دشت سبز نور، بار یابند و جان را در شوق دیدار یار بیازند. نگارنده نه از در میل و ارادت که از سر تحقیق و دقت می گویم: هر اندیشمند وارسته ای و روشنفکر از قید من رسته ای که در اشعار امام به دیده دقت بنگرد، نتیجه ای که خواهد گرفت بدین سان که مانی طبع حکیم او، در نقاشی این صحیفه پر نقش و نگار، و کلک عقل سلیم او در ترسیم این کتیبه پر شور و، تحت تاثیر عشق شدید آن سویی و مهار دور دایره می مینوی صبحی بوده است. اشعار امام، به آینه ای می ماند که همه دقایق معرفتی در آن متجلی شده است، در اشعار آن حضرت "عشق، منشا حال عارفان، جنون، بامداد وصال عاشقان، توکل، سرمایه

کمال صوفیان، اعتماد به حکم عقل، عقال عاقلان، و انتظار بهشت، وبال زاهدان است ("۴). به دلیل آنکه امام خمینی عارفی وارسته و بزرگ است، عرفان، در اندیشه و افکار ذوقی - ادبی آن حضرت برترین جایگاه، و در مقام تفسیر و تحلیل، اولین پایگاه را دارد. از این رو در این مکتوب به بیان اشعاری می پردازیم که در آنها، امام تلقی خود را از عرفان باز نموده است و رفعت مقام معرفت را برای محققان ژرفکاو و عارفان نازک اندیش دیارمان - که شعر پارسی را ترجمان لطایف عرفانی قرار داده اند - باز می گویم. حضرت امام در آیات ذیل بنای معرفت را چنین بازگو می کنند: در صید عارفان و ز هستی رمیدگان زلفت چو دام و خال لبت همچو دانه است اندر وصال روی توای شمس تابناک اشکم چو سیل، جانب دریا، روانه است (۵) که مقصود از عارفان، سالکانی است که به طور عملی در طریق سلوک و سیر الی الله قرار گرفته اند. و در این بیت: علم و عرفان به خرابات ندارد راهی که به منزلگه عشاق، ره باطل نیست (۶) مقصود آن حضرت از عرفان، عرفان نظری است. اعتقاد آن بزرگ - که مسبوق به شهود باطنی است - این است که عرفان نظری نیز - همانند سایر علوم بحثی - به آستان رفیع حقیقت راهی ندارد؛ چون این بخش از معرفت شناسی نظری، نه در جهت رفع که در فرایند جذب حجب به جمع کتب می پردازد. حافظ در بیت زیر، شستن اوراق و جدا شدن از "قیل و قال" های بحثی و نظری را - که لازمه تبحر در این مباحث، تعلق به جمع کتب است - به عنوان یک دستورالعمل برای سالکان طریق عشق و حقیقت، توصیه می کند: بشوی اوراق، اگر همدرس مایی که علم عشق در دفتر نباشد (۷) نکته قابل تأمل بعدی که بابتی در مقوله شعر شناسی به روی ما باز می کند، واژه خرابات است، که در مصرع اول به کار گرفته شده و خود شاعر در مصرع دوم، آن را به "منزلگه عشاق" تفسیر کرده است و بدان سان که "القرآن یفسر بعضه بعضا" خصوصیت زبان شعری عارفان نیز - که زبانی است رنگ پذیر از قرآن - این است که: "الاشعار یفسر بعضها بعضا". امام در بیت دیگری نیز در مذمت عرفان نظری که مستلزم فرا گرفتن کتب و محور آن، غرق شدن در آثار عارفان است، گوید: فرا گرفتن کتب عرفانی، جز دل بستن به الفاظ و تعابیر، چیز دیگری را برای انسان به دنبال ندارد: عارف که ز عرفان، کتبی چند فرا خواند بسته است به الفاظ و تعابیر و دگر هیچ (۸) همین طور است بیت زیرین که به انتقال از عرفان نظری به عرفان عملی - که همان مقام شهود است - اشاره دارد و این نکته را بیان می کند که انسان در عرفان عملی به مقام عین الیقین در می یابد که خواندن و آموختن در مرتبه شهود عینی، سبب دل بستن به غیر حق می شود و در نتیجه باطل است: چون به عشق آمدم از حوزه عرفان، دیدم آنچه خواندیم و شنیدیم همه باطل بود (۹) امام در بیت دیگر، دقایقی را که عارفان در معرفت نظری ذات ربوبیت - از قبیل عدم تعین ذات به اسما و صفات، و برتری این وصف عدم تعین که از آن به مقام غیب الغیوب تعبیر می شود - عنوان می کنند، نوعی حجاب - که باعث جلوگیری از درک جمال آفتاب صورت دوست است - می دانند و این بازگو کننده مقام والای معرفتی خود حضرت امام در سیر و سلوک است؛ بنگرید: عارفان پرده بیفکنده به رخسار حبیب من دیوانه، گشاینده رخسار توام (۱۰) و در بیت ذیل، کتابهای عرفان نظری را به ورق پاره ای عاقل و باطل تشبیه می کنند و می گویند: از ورق پاره عرفان، خبری حاصل نیست از نهانخانه رندان، خبری می جویم (۱۱) از مصرع دوم همین بیت که امام، صاحبان مقام یقین و سلوک روحی را به رندان تشبیه کرده اند؛ به روشنی استنباط می شود که از دیدگاه بصیرت آمیز و حکمت آموز ایشان، وابستگان به عرفان نظری، کودکانی ساده دلند که به کاغذ پاره ای، دل خوش کرده اند. و اگر از روی غرض به این اصطلاحات و الفاظ، تعلق خاطر داشته باشند در این صورت علاوه بر حجاب گرفتار شرک می شوند که مایه خسران و عذاب آنان است؛ و حکیم، در نکوهش آن فرمود: ان الشرک لظلم عظیم (۱۲) زیرا شرط وصول به جانان از جان و جهان در گذشتن است و دست افشان و پای کوبان، سر را در قدم دوست - که دو یار قدیمند - در انداختن و جان را در راه وصالش در باختن. حق این است که: باید از آفاق و انفس بگذری تا جان شوی وانگه از جان بگذری تا در خور جانان شوی (۱۳) امام در دوبیتی زیر، نیز سالکان را از فلسفه و عرفان نظری بر حذر داشته است: تا تکیه گهت عصای برهان باشد تا دید گهت کتاب عرفان باشد در هجر جمال دوست تا آخر عمر قلب تو دگرگون و پریشان باشد (۱۴) نکته جالب توجه و در خور تأمل این

است که امام در بیشتر ابیاتی که از عرفان، یادی کرده اند، سالکان را از افتادن در ورطه عرفان نظری - که خود از بزرگترین مدرسان و برجسته ترین استادان آن فن بوده اند - برحذر می دارند و این دستور برای سالک اهل نظر بسیار آموزنده تر از دستور نا آشنایان به عرفان نظری مبنی بر ترک آن است. چون امام، حجاب بودن، سراب بودن و غیر مؤثر واقع شدن این عرفان را به تجربه دریافته اند. در خصوص حقایق عرفانی، اشعاری قابل تامل، بررسی، دقت نظر و نکته یابی دارند و معرفت شناس واقعی، کسی است که حساب این اشعار و الفاظ را از حساب اشعار دیگر شاعران - بویژه شاعران عصر ما که بیشترشان بر مبنای ذوق شعری کار کرده اند - جدا کند. اینها اگر اصطلاحات فلسفی، عرفانی را در اشعار خود به کار می برند از سر سلوک عقلی و پشتوانه عملی در فلسفه و عرفان نیست. چون خیلی از آنها از تحصیلات فلسفه و عرفان بهره مند نیستند و حظی از معارف دینی نبرده اند. بلکه در کاربرد این گونه اصطلاحات، وامدار بزرگانی چون مولانا، حافظ، عطار، سعدی و... هستند که اشعارشان چون نگینی بر تارک ادبیات شیوای پارسی می درخشد. تاکنون فلسفه و عرفان نظری در جهان بینی عرفانی امام - که سالکی راه پیموده است - حجاب بود و خصوصیت حجاب، تیرگی است. اما در این بیت: بشکنم آینه فلسفه و عرفان را از صنمخانه این قافله بیگانه شوم (۱۵) امام با دیدی دیگر به مساله فلسفه و عرفان نظری می نگرند. به لحاظ جایگاهی که فلسفه - تا حدودی - و عرفان - به طور کامل - در معرفی مقام و منزلت انسان دارد (و عارفان و فیلسوفان با استناد به دلایل نقلی و براهین عقلی، این معنی را - که انسان، کون جامع و دارای مقام خلیفه الهی است - ثابت می کنند) حضرت امام در این بیت، عرفان و فلسفه را به آینه ای معنوی تشبیه می کنند که عارف، مقام و منزلت والای آدمی را در آن می بیند و با آگاهی از این معارف، رمز خلافت و مفهوم کرامت وی را درمی یابد و اینجاست که امکان دارد این آینه، پس از نشان دادن سیمای پر فروغ و ملکوتی انسان به خودش باعث غرور او شود و مقام و منزلت رفیع روحانی و معنوی اش، او را مفتون خویش سازد. و به خود - چونان مشرکان که به بت روی می آوردند - توجه کند و در نتیجه، بت پرستی پیشه کند که امام در بیت بالا، سالکان را از دل دادن به این آینه برحذر می دارند و شکستن آن را دستور می دهند. چون در این نوشتار، بیشتر اشعاری را که بازگو کننده دیدگاه حضرت امام در دو بخش عرفان نظری و عملی بود، بررسی کردیم و این معنی را دریافتیم که امام در دفتر ارزیابی ارزشها آنچه را معیار سعادت جاودانه، می دانند و انسان را - برای نیل به بارگاه وحدت ربوبی - به آن، سفارش می کنند و توجه تام به ذات حق و بریدن مطلق از همه خلق را مورد تاکید قرار می دهند و اگر هم در باب عرفان نظری، سالکان را به اعراض از امور دنیوی توصیه می نمایند، تحقق عینی و عملی این اعراض و اجتناب برای سالک، آن دمی است که اصطلاحات و دقایق علم مذکور، سبب نظر استقلال سالک به آن شود. اما اگر فراگیری و آموختن علوم ذوقی و معرفتی، سببی برای ثابت قدم شدن آدمی در وصول به مقامات معنوی باشد، در این صورت آموختن آن لازم است. چه اینکه حق - تعالی - در این دو آیه مبارک: "انا مکناله فی الارض و آتیناه من کل شیء سببا فاتبع سببا" (۱۶) وسیله قرار دادن اسباب را لازمه رسیدن به اهداف، معرفی می کند. و اعتقاد حضرت مولانا که می گوید: هست قرآن در پی قطع سبب عز درویش و هلاک بولهب ز اول آیات قرآن، تا تمام رفض اسباب است و علت، والسلام (۱۷) چون در تناقض صریح با کلام متین و حیانی است، مردود و نامقبول است. خلاصه سخن اینکه از یک سو امام از اولیای عرفان است و از دیگر سو شناخت یا - به تعبیر امروزیان - فلسفه عرفان مبحثی است که عارفان و اندیشمندان مشرق زمین - علی رغم کتابهایی که در این زمینه تدوین کرده اند - آن را کم مورد توجه و امعان نظر قرار داده اند، لازم دیدیم اشعار آن حضرت را - که در خصوص عرفان راعم از نظری و عملی، سروده شده است - پیش در آمد مبحث فلسفه عرفان قرار دهیم، از این رو در این مقال کوشش ما بر این است که سیمایی از فلسفه عرفان و پیوند آن با مبانی عرفانی حضرت امام در اشعار او ترسیم کنیم. قبل از اینکه به بررسی و تبیین دو مفهوم مندرج در عنوان مقاله حاضر یعنی فلسفه و عرفان پردازیم، لازم است که از این نکته مورد اذعان خرد، غفلت نورزیم که در آثار عارفان و حکیمان خطه مشرق زمین با همه اهتمام و توجهی که این بزرگان با الهام از معارف باطنی مکتب اسلام، به حقیقت عرفان داشته اند بطور مستقل مبحثی با عنوان

فلسفه عرفان، دیده نمی‌شود، البته این سخن بدین معنا نیست که این بزرگان از فلسفه معیارهای عرفانی و ترسیم ملاکهای ارزشی در قلمرو عرفان اسلامی غفلت کرده‌اند؛ چه اینکه نگاهی هر چند اجمالی به کتابهای عرفانی گذشته؛ چون "مصباح الانس، شرح تمهید القواعد، مقامات العارفين ×" پیروی آن بزرگان عرصه حکمت و معرفت را از بررسی و ارزیابی ملاکهای عرفانی همراه با نظری ناقدانه به خوبی برای ما روشن می‌کند و چون بنای ما بر این استوار است که در این مقال به نقد و تحلیل نظریات عارفان در مقوله فلسفه عرفان پردازیم، بجاست که قبل از هر چیز به برداشتن نقاب از چهره محجوب فلسفه و عرفان در دو زمینه واژه یابی و اصطلاح شناسی برداریم؛ همین طور که پرچمداران حیات معقول بشری ادعا کرده‌اند، فلسفه برگرفته شده از واژه یونانی "پیلوسوپیا" است که مفهوم لغوی آن "دوستدار دانش" است. شهرستانی در کتاب ملل و نحل نقل کرده است که: افلاطون در تعلیمات خود به شاگردانش، سقراط را چنین می‌ستوده است: "هیپوکرات پیلوسوپسن استین" (۱۸؛) هومن نیز در تاریخ فلسفه خود به نکته مذکور اشاره کرده است. (۱۹) مرد میدان تتبع و تحقیق، ابوریحان بیرونی، در تشریح مفهوم لغوی واژه فیلسوف نوشته است: فان السوف بالیونانیة، الحکمة و بها سمی الفیلسوف پیلوسوپای محب الحکمة ("۲۰) آنچه گذشت در زدودن ابهام مفهوم واژه فلسفه، برای طالبان حقیقت کافی است. بیان مفهوم فلسفه از دیدگاه فلسفی "تعریف اصطلاحی" نام دارد که ما را در رسیدن به مقصود یاری می‌کند؛ جامعترین تعریفی که در مقام تحلیل اصطلاحی این لفظ، می‌توان به دست داد این است که فلسفه عبارت از تلقی و تفسیر آدمیان است - به فراخور استعداد و خواسته های درونیشان - از واقعیتهای عالم هستی، مطابق با نظم عقلانی که همان روح فلسفی فیلسوفان است که آنان را ژرف اندیش می‌کند. حکیم بلند قدر شرق، موسس حکمت متعالیه، مرحوم محمدبن ابراهیم شیرازی معروف به ملاصدرا معتقد است که فلسفه عبارت از کمال نفس آدمی است در پرتو شناخت حقایق موجودات، به نحوی که در عالم واقع یافت می‌شوند و با برهان متقن عقلی به میزان دریافت فکر بشری، حکم به وجودشان داده می‌شود نه بر اساس ظن و تقلید. سخن آن حکیم، این است: "ان الفلسفة استكمال النفس الانسانية بمعرفة حقایق الموجودات علی ما هی علیها و الحکم بوجودها تحقیقا بالبراهین، لا اخذا بالظن والتقلید بقدر الوسع الانسانی." (۲۱) پس از بیان معنای اصطلاحی این واژه، حسب رای متین حکیمان مشرق زمین؛ باید گفت: در حال حاضر در مغرب زمین و به تبع آن مشرق، دانشمندان، واژه فلسفه را به عنوان مضاف به واژه ای دیگر نیز به کار می‌برند؛ مانند فلسفه علم، فلسفه تاریخ، فلسفه اخلاق، و... که مقصودشان از فلسفه علم مورد نظر، شناخت آن علم است. پس فلسفه علم؛ یعنی علم شناسی و... فی المثل دانشی که ما را با رفتار پسندیده آشنا می‌کند و سیمای این خصال را برای ما مجسم می‌سازد، دانش اخلاق می‌نامیم که این دانش بعد از تثبیت و تدوین آن، به عنوان یک مجموعه موجود مطالعه می‌شود، و از مطالعه پیکره آن دانش با عنوان فلسفه آن دانش، یاد می‌شود. سخن یکی از عالمان معاصر در این باره بسیار روشن و روشنگر است که می‌گوید: واژه فلسفه امروزه در فرهنگ غربیان معنایی ویژه یافته است. معرفتهایی چون: فلسفه تاریخ، فلسفه علم، فلسفه اخلاق، فلسفه هنر و... تولد یافته و رشد کرده‌اند. در این موارد باید با دقت تمام به معنای این واژه در کاربردهای اخیر توجه داشت. فلسفه در همه این موارد به معنای "علم شناسی" علم است؛ برای مثال، فیزیک علمی است که از تحولات ماده و انرژی و روابط جرم، نیرو، سرعت، شتاب، فشار، الکتریسته، نور، میدان مغناطیس و... سخن می‌گوید. واقعیتی که در فیزیک مورد تحقیق است، بیعت خارجی است؛ و دانشی که ما را با چهره خاصی از این واقعیت آشنا می‌سازد، فیزیک نام می‌گیرد. پس از اینکه از طبیعت خارجی آگاهی‌هایی به دست آمد و دانش فیزیک متولد گردید، حال خود این دانش؛ یعنی فیزیک به منزله یک موجود خارجی مورد مطالعه و کاوش قرار می‌گیرد، یعنی از چگونگی تولد و رشد علم فیزیک، از ابزار و روش تحقیق در فیزیک، از نوع تئوریهای آن، از واقع نمایی آن، از تحولات آن، از روابط قانونهای آن، از حوزه عمل آن و... سؤال می‌کنند و به دنبال پاسخ می‌گردند. اینجاست که فلسفه علم فیزیک به وجود می‌آید. فلسفه علم فیزیک، خود علمی است که در آن، علم فیزیک موضوع تحقیق و بررسی است. در حالی که علم فیزیک، علمی است که در آن، بیعت خارجی، موضوع

تحقیق و بررسی است ("۲۲). وقتی گفته می‌شود: فلسفه عرفان، نباید گمان کرد که دانشی است رقیب عرفان و در عرض آن آنچه اینکه فلسفه عرفان، علمی است در طول علم عرفان، و در شکل‌گیری، طفیلی آن^{۲۱} به این معنی که باید در مرحله اول، عرفان وجود داشته باشد تا فلسفه آن جایی برای ظهور بیابد. باید عرفانی وجود داشته باشد تا این پرسش^{۲۲} که آیا عرفان، یک علم عقلی است یا نقلی، طبیعی است یا ماورایی، ادبی است یا اجتماعی^{۲۳}؟ معقول باشد. با توجه به اینکه فلسفه عرفان، یعنی عرفان‌شناسی و تشخیص معیارهای مقبول عرفانی، باید دید، بزرگان ادیان و پیشگامان عقل و برهان برای معرفی فلسفه عرفان چه روشی را برگزیده‌اند؟ برای تبیین این روش و تایید آن، باید اصولی اساسی را - که خود، محور مبحث پیشینیان در کتابهای عرفانی است - بیان کرد: اصل اول اینکه عرفان در اصول جهان بینی مبنایی عارفان به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌شود^{۲۴} آنچه در تعریف تمایزی این دو رشته باید گفت این است که: عرفان عملی، ادراک شهودی و سلوک تجربی عارفان در طریق معرفت است^{۲۵} و عرفان نظری، حد اعلا ادراک نظری و استخدام آن در جهت بیان و تبیین منطقی ادراک شهودی عرفان عملی است. نکته شیرین بعدی اینکه هر دو مشرب ذوقی فوق برای سالکان طریقت در راستای نیل به حقیقت، یقین آور است^{۲۶} اما یقین در عرفان نظری از راه برهان و در عرفان عملی از راه کشف و شهود به دست می‌آید، پس اگر گفته می‌شود: یقین در عرفان، نه از راه برهان که از راه کشف و عیان حاصل می‌شود، مقصود از عرفان در اینگونه موارد، همان بخش عملی آن است. به عبارات یکی از چهره‌های معرفت و ایمان که تاییدی روشن بر این معناست، توجه شود^{۲۷}: درباره مسائل عرفان این اشکال طرح شده است که مساله در هر علم، عبارت از قضیه ای است که بر آن اقامه برهان می‌شود: پس هر قضیه که قابل برهان نباشد مساله نیست، و عرفان به این دلیل، فاقد مساله است که در آن، یقین به امور از راه اقامه برهان نیست، بلکه از طریق کشف و عیان است. در پاسخ می‌توان گفت که این اشکال در واقع از عدم توجه به تفاوت میان عرفان نظری و عرفان عملی نشأت می‌گیرد. در عرفان عملی نه از مساله، خبری است و نه از قضیه، اثری^{۲۸} در اینجا به جای مساله، سخن از مرحله است عارف می‌کوشد تا با طی مراحل به عین یقین برسد و عین یقین غیر از آگاهی به واسطه مفهوم و صورت است، بلکه مشاهده متن واقع است ("۲۳). نکته دیگری که بیان آن در فرا روی شناخت تمایز عرفان نظری و عملی لازم است، اینکه: قضایای عرفان نظری بر گرفته از استدلال متین و استوار عقلی است، از این روی ابطال پذیر^{۲۹} اما حالات روحی و مکاشفات ذوقی عارفان در سلوک باطنی و سیر برزخی در قلمرو قضایای ابطال ناپذیرند به همین دلیل حقایق شهودی در عرفان عملی، تقابل بیان برهانی نیست. نکته مهم دیگری که باید به منظور هشدار به قلم به دستان مجذوب اندیشه‌های بپا خاسته از متن جوامع و همین طور مکاتب غیر اسلامی بیان کرد، (۲۴) این است که منشا اساسی عرفان اسلامی را که یکتا کوثر زلال معرفت در اقلیم پهناور علم و حکمت است، باید در حالات و کلمات پر شور مفسر بطن قرآن، امیر مومنان علی (ع) و شاگردان پاک سرشت آن حضرت که پرورش یافتگان مکتب عرفانی و صاحبان سر پنهانی اویند، جستجو کرد. (۲۵) کوتاه سخن اینکه: آنچه در عرفان دینی، منجلی ست جملگی از خرمن فیض علی است (۲۶) از این روی، نشانه عدم تخصص و خامی است که بعضی از خاورشناسان و به تبع آنان، دسته‌ای از باختر پرستان داخلی می‌کوشند تا منابع اولیه و زیر بنایی عرفان اصیل اسلامی را متون بودایی، نصرانی، هندی و... معرفی کنند و سزاست که در مقام توبیخ و هشدار این طیف، خطابشان کنیم که: ای گزافان، گفتن ناحق خطاست مصدر تاریخ، تصویری زماست (۲۷) اما نکته پایانی در خصوص تمایز عرفان عملی و نظری که خود در بردارنده نهیبی عتاب آمیز برای پژوهشگران غیر متخصص در علوم عرفانی است و غفلت از آن، باعث ابتذال مباحث نظری عرفان و حکمت شده، این است که بسیاری از معاصران که تخصصشان در عرفان اسلامی، آگاهی از شرح حال عرفاست اگر در مواردی با اشکال وارد کردن فیلسوفان صاحب نظر بر حافظ یا مولانا و یا عارف دیگر، مواجه می‌شوند، ادعا می‌کنند و می‌گویند که با تفکری فلسفی، نمی‌توان درباره اندیشه عرفانی آنان قضاوت کرد، چون عرفان، غیر از فلسفه است و بین آن دو ارتباطی وجود ندارد. قبل از جواب به این توهم لازم است منشا اینگونه قضاوتها مشخص شود: (۲۸) اولین منشا این نظرات، انحصار معلومات این افراد در متون

ادبی، عرفانی پارسی است و چه بسا بعضی از آنان در محدوده صحیح خواندن عبارت، با ادبیات تازی آشنایی ندارند و به فرض آشنایی با آن ادبیات، آیا صرف آشنایی با زبان در رسیدن به فهم کتب مهم فلسفی، عرفانی چون فصوص شیخ اکبر - که شهید الفلاسفه، مرحوم مطهری با آن نبوغ عرفانی و بلوغ عقلانی معتقد است - که در هر عصری شاید دو، سه نفر بیشتر پیدا نشده باشد که قادر به فهم این متن عمیق باشد. یا اینکه چون این کتابها فنی هستند و اصطلاحات مخصوص به خود دارند، صرف آشنایی با زبان عربی برای رسیدن به ژرفای حقایق این کتابها کافی نیست. آری، شکی نیست که صرف آشنایی به زبان نمی تواند ما را به اندیشه و افکار صاحب مکتبهایی، چون محی الدین و شاگردان وی، یعنی صدر الدین قونوی و جلال الدین مولوی که تفکرات عقلی و اندیشه های ذوقی خود را در این آثار عرفانی متجلی کرده اند، رهنمون گرداند، بلکه درک محضر فیلسوف نکته سنج و عارف واصل که آشنا به زبان ذوقی و علمی این بزرگان صاحب مکتب است در نیل به اندیشه و افکارشان لازم است و هیچ خردمند منصفی تردید ندارد که برای فهم اندیشه و افکار این فرزندگان علم و حکمت و مشعلداران حیات معرفت، لازم است، دست نیاز به دامن استاد متخصص، دراز کنیم. خالی از لطف نیست اگر در جهت تاکید مطالبی که تحریر شد به نظر علامه سید جلال الدین آشتیانی - که در حال حاضر در تحقیق در مباحث عقلانی، و احاطه بر نحله های فلسفی، عرفانی مشرق زمین در میان صاحبان فن، هموزنانی برای وی سراغ ندارم - استناد جویم: ایشان می نویسند: "عده ای از مستشرقان از ناشی گری در پیدا کردن ماخذ از برای تصوف اسلامی، دچار اشتباهاتی شده اند چون اینها آنطوری که باید به عمق این سنخ از مباحث نمی رسند، و این امر عللی دارد، یکی از علل این است که علوم مشکل را که مسائلی پیچیده و غامض دارد، باید از استاد گرفت. مجرد مطالعه و سیر در کتب کافی از برای فهم مطالب نیست مگر آنکه چند قرن مطالب دست به دست بگردد و مطالعه روی آن صورت بگیرد تا کم کم مطلب مفهوم شود. لذا آقای ابوالعلا- (عفی فی مصری شارح کتاب فصوص شیخ اکبر) که به قول خود از راه مطالعه و یا احیانا ارشاد نیکلسون بهره مند شده است، اشتباهات عجیبی در فهم مسائل عرفانی نموده است که در شرح فصوص متعرض اکثر مطالب تعلیقات او شده ایم. این آقایان به صرف استعمال الفاظ مشترک، مآخذ نامناسبی برای افکار متصوفه اسلامی پیدا کرده اند، در حالتی که دهها آیه قرآنی و روایات وارد شده از پیامبر و اهل عصمت را که تناسب کامل با تصوف اسلامی دارد و به آن استدلال شده است، ماخذ نمی دانند. متأسفانه مردان دانشمند وارد به تصوف در ایران کمند و عده ای که در این زمینه کار می کنند، وجهه همت خود را اشعار متصوفه یا بعضی از متون ساده فارسی در تصوف قرار داده اند، در حالی که این علم شریف را باید از استاد آموخت، با مطالعه اشعار مولوی و عطار کسی عارف نمی شود و فهم عمیق همان اشعار نیز بدون تعلیم کتب درسی عرفان میسر نیست (" ۲۹). بویژه اشعار مثنوی حضرت مولوی که به اعتقاد محققان ناقد و تیزبین، افکار عقلانی و آرای عرفانی شیخ اکبر را از بزرگانی چون قونوی فرا گرفته است و در اینکه آن عارف دلسوخته و چشم جان بر حقیقت دوخته، در اندیشه های عرفانی خود تحت تاثیر شدید ابن عربی بوده است و از جدول وجود قونوی به این دریای معرفت وصل شده است، هیچ شبهه ای نیست. استاد مطهری - که رحمت حق بر روان پاکش باد - از جمله صاحب نظرانی است که به مطلب فوق، سخت معتقد است و آن را در بعضی آثار خود بیان کرده است عبارت آن بزرگ در این باره اینست: "اندیشه های محی الدین در مثنوی و در دیوان شمس منعکس است (" ۳۰). نگارنده این سطور در گذشته که فراغ بال بیشتری داشت، نصیحت حافظ شیرازی: ای که از کوچه معشوقه ما می گذری بر حذر باش که سر می شکند دیوارش (۳۱) را به حکم خامی و به مقتضای جوانی، به بازی گرفت و به مقایسه ای بین مثنوی معنوی با فصوص و فتوحات شیخ به علاوه آثار قونوی همت گماشت حاصل آن مقایسه روحنواز، اذعان به تاثیر حضرت مولوی در بیش از هزار و سیصد بیت از ابیات مثنوی از افکار عرفانی و آرای روحانی شیخ اکبر و شاگردش قونوی بود. پس نتیجه می گیریم که شرح کتابهایی چون: مثنوی و حافظ به نحوی که شارح به عمق و ژرفای متن کتاب برسد، کاری نیست که از عهده یک غیر متخصص در متون عرفانی برآید. اگر افرادی از قبیل استاد مرحوم بدیع الزمان فروزانفر یا استاد جلال الدین همایی (ره) و

در زمان ما علامه عالیقدر محمد تقی جعفری به شرح مثنوی پرداخته اند، خود عالمانی توانمند بوده اند که سیر فلسفه الهی و عرفان نظری را در حوزه علوم دینی پشت سر نهاده و از خوشه چینان خرمن بزرگانی چون شیخ محمد خراسانی، میرزا علی شیرازی، شیخ محمد حسین اصفهانی و... بوده اند. و با ژرف نگری در آثاری چون: شفا، اشارات، حکمة الاشراق، تمهید القواعد، فصوص، فکوک، مصباح الانس، فتوحات و... وجوه تمایز و اشتراک فلسفه و عرفان را دریافته اند. پس می‌توانند بر دیوان حافظ، منطق الطیر عطار و مثنوی معنوی شرح و تفسیر بنویسند. چه اینکه سفارش خود آن پیران ره پیموده نیز این است که: قطع این مرحله بی هم‌راهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی (۳۲) نکته دیگر اینکه بزرگان عرفان و مدرسان آثار آنان این دقیقه را دریافته اند که اگر عرفا، عرفان را غیر از فلسفه می‌دانند و معتقدند که عرفان را نباید در مقوله فلسفه قرار داد و در آن قلمرو به جستجوی آن پرداخت. مقصودشان عرفان عملی است که نه در کتاب افتد و نه در مقال گنجد، بلکه صرف کشف و شهود قلب پیران صاحب کمال است به حسب ثبات یا حال. اما عرفان نظری که در فصوص، مثنوی و سایر متون عرفانی تجلی کرده است، چیزی جز همان سطح عالی حکمت نظری و معرفت ذهن بشری نیست، و به بیانی دیگر، آنچه عارفان نگاشته اند اگر با دلیل، نفی و اثبات، دریافته باشند، عرفان نظری است که سطح عالی اندیشه و معرفت بشری است و آنچه بازگو کننده شهود عملی و مکاشفات روحی است، به عرفان عملی مربوط می‌شود، البته این سخن بدان معنا نیست که عرفان نظری هیچ گونه زمینه‌ای در وصول به مدارج معنوی و مراتب عملی فراهم نمی‌سازد، بلکه اساسی‌ترین ارزش این عرفان برای سالک در هموار کردن راه وصول به عرفان عملی است و آن، روح ثابت عارف اندیشه ورز، در مقام دریافت صورت مثالی حقایق و هضم آن، مقدمه انتقال به دیدن هستی مطلق را دارا هست، و این برترین مرحله‌ای است که در آن، شهود عملی، ره آورد دریافت نظری است. مطلب بعدی که باید ذکر شود اینکه عرفان عملی به تحلیل عقلی، خود نوع کلی از برای جنس کلی عرفان و زیر پوشش معقولات منطقی "مابازایی" در خارج ندارند. اما حالات و مکاشفاتی که افراد خارجی این نوعند برای غیر مدعی هیچ گونه حجیت عقلی ندارند تا نفی و اثبات عقلی متوجه آن گردد. اما تحقق وجودی مکاشفات روحی و شهود عینی را به نحو کلی برهان عقلی بدان جهت که مقام نفس ناطقه انسانی، مقام فوق مجرد است، می‌تواند اثبات کند و در مقام تبیین "پای استدلالیان چوبین بود" گوئیم: گرچه ظاهر شعر، مشعر به تغایر عرفان و برهان است و همین ماندن در قشر ظاهر، حکیم بلند قدر عهد صفوی، میرداماد را به مناقشه و ترغیب مبارزه فکری با مولوی برانگیخته تا به جایی که در رد کلام منقول از مثنوی گفته است: ای که گفתי پای چوبین شد دلیل ورنه بودی فخر رازی بی بدیل فرق ناکرده میان عقل و وهم طعنه بر برهان مزین، ای کج بفهم ز آهن تثبیت فیاض مبین پای استدلال کردم آهنین پای برهان، آهنین خواهی به راه از صراط المستقیم ما بخواه پای استدلال خواهی آهنین نحن ثبتناه فی الافق المبین در کتاب ده قبس، بین صبح و شام عالم انوار عقلی والسلام (۳۳) سید محمد شیرازی نیز همین طور که میرداماد مقصود مولانا را دریافته تا علم اعتراض و نقد شاعرانه برافراشته - مقصود میرداماد را از نقد وی بر مولوی نفهمیده و تصور کرده است که سید الحکما به توهم، تاخت و تازهای مولوی را بر عقل و استدلال، بر عقل کل حمل کرده است نه عقل جزوی فلسفی. از این روی بر معلم ثالث، سبب به فهم آن بیت مثنوی به وهم خود، طیره جهل انداخته و گفته است: ای که طعنه می‌زنی بر مولوی ای که محرومی ز فهم مثنوی مثنوی دریای نور جان بود نظم آن پر لولو و مرجان بود گر تو فهم مثنوی می‌داشتی کی زبان طعنه می‌افراشتی گرچه سستیهای استدلال عقل مولوی در مثنوی کردست نقل لیک مقصودش نبوده عقل کل زانکه او هادیسست در کل سبل بلکه قصدش عقل جزوی فلسفی است زانکه او بی نور روی یوسفی است عقل جزوی چون مشوب از وهمهاست زین سبب، مذموم نزد اولیاست (۳۴) هر فرد مبتدی در مسائل فلسفی و عرفانی این نکته را در می‌یابد که عارفان اگر از سستی استدلال و عقل سخن می‌گویند، مقصودشان عقل جزوی فلسفی است نه عقل کل، چه رسد به میرداماد که خود را شریک ارسطو و فارابی در تعلیم و شریک ابوعلی در ریاست می‌داند. زیرا از ظاهر که بگذریم، شعر اشاره به این است که استدلال و برهان چه در فلسفه و چه در عرفان نظری اگر از

نظر صورت و ماده تمام باشد مستلزم ادراک نظری آن مرتبه از هستی که این ادراک به آن تعلق گرفته، نیست؛ اما اگر ماده و صورت به تمامی در نظر گرفته نشود، استدلال و برهان کارآیی لازم را ندارد. در عرفان عملی، چون شهود عینی برای سالک حاصل می‌شود، او حقیقت را درمی‌یابد؛ اگر چه در ادراک نظری نیز به آن مرحله از اندیشه و معرفت واصل نشده باشد که بتواند این ادراک شهودی را به ادراک نظری باز یابد. وجه تمایز حکمت نظری و عرفان نظری از مباحث پیشین به دست آمد که فلسفه و عرفان نظری هر دو در پی تنیدن یک حقیقتند اما سلسله تمایزهایی در روش فلسفی و عرفانی وجود دارد که بر متامل بصیر پوشیده نیست به طور مثال توجه به مکاتباتی که بین عارف صمدانی مرحوم آقا سید احمد کربلایی و حکیم ربانی، شیخ محمد حسین اصفهانی در تفسیر این دو بیت منطق الطیر عطار نیشابوری صورت گرفته است، این تمایز را روشن می‌کند: دائما او پادشاه مطلق است در مقام عز خود، مستغرق است او به سر ناید ز خود، آنجا که اوست کی رسد دست خرد آنجا که اوست (۳۵) زیرا محور مباحث سید نامبرده در آن مکاتبات وحدت شخصی وجود و مبنای نظر مرحوم اصفهانی بر صاحب مراتب بودن حقیقت وجود است. می‌توان گفت عمده اختلاف فکری فیلسوفان و عارفان در فلسفه و عرفان نظری از نظر روش شناسی فلسفی در مساله وجود است؛ چون عرفان نظری بر وحدت شخصی وجود و نفی کثرات حقیقی از دار شهود استوار است؛ ولی فلسفه بر وحدت تشکیکی و دارای مراتب بودن وجود، پایدار است. مرحوم علامه محمد حسین اصفهانی در اشعار زیر، وحدت شخصی وجود از دیدگاه عرفا را بیان کرده است: فالحق موجود علی الحقیقه لا- غیره فی هذه الطریقه و فعله الذی، تجلی نوره نشان الظاهر فی ظهوره لانه نشان الذات بما یقابل الوجود عند الحکما وهذه حقیقه التوحید قره عین العارف الوحید (۳۶) حکیم سبزواری نیز در اشعار ذیل وحدت تشکیکی وجود را که رای قاطبه حکیمان قائل به اصالت وجود است بجز مشائیان که در عین قول به اصالت وجود، قائل به "ان الوجودات حقایق متباینه" هستند، تحریر کرده است: الفهلویون الوجود عندهم حقیقه ذات تشکک تعم مراتبا غنی و فقرا تختلف کالنور حیثما تقوی و ضعف (۳۷) به دیگر تعبیر، در فلسفه نظری، مطلق هستی مورد بازنگری عقلی قرار می‌گیرد؛ اما در عرفان نظری، هستی مطلق. به بیانی دیگر، فیلسوفان در فلسفه نظری با شانه عقل، گیسوی پریشان کثرت را به عنوان حقایق عینی عالم خلقت، آرایش می‌دهند؛ اما عارفان در عرفان نظری با الهام از نیروی عقل رحمانی، جام جهان بین وحدت را از غبار تفرقه انداز کثرت، پیرایش می‌کنند. مشرب فیلسوفان، کثرت زایی؛ و مذهب عارفان، کثرت زدایی است، فلسفه نظری از لحاظ سهم هستی داشتن، برای همه موجودات اعتبار قائل است؛ ولی عرفان نظری از اعتباری بودن ما سوای ذات باری - عزاسمه - سخن می‌راند، بلبل سخنسرای پارسی سعدی شیرازی معنای فوق را در ابیاتی عرفانی در کتاب بوستان به سبکی دلنشین، اینگونه برای دوستان باز گفته است: ره عقل، جز پیچ در پیچ نیست بر عارفان، جز خدا هیچ نیست توان گفتن این، با حقایق شناس ولی خرده گیرند اهل قیاس که پس آسمان و زمین چيستند بنی آدم و دیو و دد، کیستند پسندیده پرسیدی ای هوشمند بگویم جوابت گر آید پسند که خورشید و ماه و زمین و فلک پری، آدمیزاد و دیو و ملک همه، هر چه باشند از آن کمترند که با هستیش نام هستی برند (۳۸) سید حیدر آملی که از عرفای بزرگ شیعه است، به حکم برهان محکم و عقل سلیم، لحاظ کثرت را در وجود، محال و در نتیجه مردود می‌داند و می‌گوید: "بدان که وجود از جهت اینکه وجود مطلق است، حقیقت واحده ای است که به هیچ وجهی از وجوه، شائبه کثرت در آن راه ندارد به این معنی که از نظر عقلی جایز نیست که حقیقت وجود، افزون از یک (حقیقت) باشد؛ به دلیل اینکه اگر (حقیقت) وجود، افزون از یکی باشد، هر آینه لازم می‌آید که این کثرت، داخل در وجود مطلق باشد، در این صورت وجود مطلق از مدار اطلاق خود تنزل می‌کند و حال آنکه فرض بر اطلاق وجود است، پس محال است که وجود، بیش از یکی باشد" (۳۹) از این کلام استوارتر، و در بیان وحدت شخصی وجود، آشکارتر، سخن مولف مصباح الانس است که فرمود: "بدان که حق - تبارک و تعالی - وجود محض و صرفی است که در (محوضت) آن، هیچ گونه اختلافی نیست، و حق - تعالی - واحد است به وحدت حقیقه شخصی، که کثرتی در مقابل آن واحد، قابل تعقل نیست" (۴۰) وحدت وجود عرفانی در آثار شاعران پارسی گوی چون:

امام، حافظ و مولوی، با شیواترین بیان به کرسی ترجمان نشسته است؛ که ذکر همه آن اشعار، خارج از حوصله این نوشتار است، اما به منظور نزدیک شدن به مقصود، به ایباتی از امام خمینی (ره) که بازگو کننده وحدت شخصی حقیقت وجود، در سطح عالی عرفانی است، تبرک می جویم: جز هستی دوست در جهان نتوان یافت در نیست، نشانه ای ز جان، نتوان یافت" در خانه اگر کس است یک حرف بس است" در کون و مکان به غیر آن، نتوان یافت (۴۱) و همینطور: نیستی را برگزین ای دوست اندر راه عشق رنگ هستی هر که بر رخ دارد آدمزاده نیست سر نهادن بر در او، پا به سر بنهادن است هر که خود را هست داند پا به سر بنهاد نیست تا اسیر رنگ و بویی، بوی دلبر نشنوی هر که این اغلال در جانش بود، آماده نیست (۴۲) سخن پایانی ما در باب وحدت و کثرت به ارزیابی و مقایسه ارزشی دو روش فوق در مقوله مباحث نظری بر می گردد؛ عرفا و به تبع آنان فیلسوفانی که از ذوق عرفانی یا دقت عقلانی بهره مند بوده اند، وحدت وجود عرفانی را از وحدت وجود فلسفی، به توحید نزدیکتر دانسته اند و از این رهگذر، آن را در مقوله ادراک نظری پسندیده تر و برتر یافته اند؛ و دلیل آن را از نوشتار یکی از رهیافتگان آستان ربوبیت جويا می شویم:" عرفان نظری، علمی فوق فلسفه است، زیرا درباره وجود مطلق، یعنی لا بشرط مقسمی مباحثی را مطرح می نماید که عصاره مسائل آن درباره تعینات آن مطلق است نه خود آن؛ ولی فلسفه درباره وجود بشرط لا، یعنی به شرط عدم تخصص طبیعی، ریاضی، اخلاقی و منطقی بحث می کند و چون وجود لا- بشرط که موضوع عرفان است، فوق وجود بشرط لا- است که موضوع فلسفه است؛ در نتیجه عرفان نظری فوق فلسفه خواهد بود. (۴۳)" وجه تمایز عرفان نظری و اخلاق نظری آنچه در تعریف اخلاق نظری از آثار بزرگانی چون: امام غزالی، محمد مهدی نراقی و ابن مسکویه در کتابهای احیاء العلوم، جامع السعاده و طهاره الاعراق و همین طور کتبی که متکلمان اسلامی و فیلسوفان الهی در زمینه اخلاق نظری تدوین کرده اند؛ از قبیل اخلاق ناصری، اثر خواجه نصیرالدین طوسی، قابل استنباط است، اینکه آن بزرگان خرد و اندیشه، اخلاق نظری را از مقوله علوم جزئی به شمار آورده اند. استاد جوادی آملی ناظر به رای آن فرزندان حوزه اندیشه و معرفت، در تصریح به این امر، رغبت نشان داده و در جهت اثبات نظر فوق و حمایت از آن، برهانی را که پس از این می آید، اقامه کرده است:" عرفان عملی، مربوط به عمل سالک است، و آنچه راه این عمل را تبیین می کند، دو علم است: یکی، عرفان نظری و دیگری، علم اخلاق، و از این دو، اولی از علوم کلیه، بلکه کلی ترین علم است؛ اما دیگری در ردیف علوم جزئی قرار دارد، زیرا موضوع علم اخلاق، تهذیب نفس و قوای آن است، پس جایگاه آن پس از اثبات اصل نفس و قوای آن است. از این رو اول باید اصل نفس و مجرد آن و همچنین قوای نفسانی و مجرد برخی از آنها ثابت شود؛ در مرحله بعد، علم اخلاق در کنار دیگر علوم جزئی درباره چگونگی تهذیب نفس و تعدیل قوای آن بحث کند."

(۴۴) برهانی که از این حکیم نحیر به سلک تحریر کشیده شد، مورد اتفاق همه حکیمان و تعقل گرایان گذشته است؛ اما به گمان این حقیر، خالی از مناقشه و عاری از خدشه نیست، چون پر واضح است که اگر تاخر علم اخلاق از نفس که حقیقتی جزئی است، مستلزم لحاظ جزئی بودن آن است، پس لازم می آید که حکم فوق به صورت یک قاعده کلی در حوزه شناخت عقلی و منطقی مقبول باشد، و حال آنکه خلاف آن معمول است، به دلیل اینکه بحث درباره هر نوعی از انواع کلی، فرع بر تحقق عینی افراد آن نوع در خارج است؛ به طور مثال: بحث از انسان که کلی طبیعی و نوع منطقی است، فرع بر وجود عینی افراد و مصداقهای آن است؛ چون کلی طبیعی در تحلیل عقلی از افراد خارجی آن، انتزاع می شود. دومین دلیلی که از دیدگاه این فقیر، برهان فوق را متزلزل می سازد، اینکه حکیمان مشرق زمین، حکمت عملی را به سه بخش اخلاق، تدبیر منزل، و سیاست مدن تقسیم کرده اند؛ اگر تقسیم فوق را با روش منطقی قیاسی ارسطو که محور برهانی کار فیلسوفان است، بسنجیم؛ تلقی منطقی که از مساله مورد نظر می توانیم به دست بدهیم این است که حکمت عملی را جنس منطقی و هر یک از اقسام سه گانه آن را، نوع منطقی از برای جنس قرار دهیم و تعریفی که برای هر یک از این سه قسم - بعنوان یک نوع - ترسیم می کنیم، فصل آن نوع؛ چون فصل، چیزی است که معرف نوع است و قوام نوع به او بستگی دارد که این تلقی از حکمت عملی در جهان بینی منطقی نیز برهان پیشین را - که درباره جزئی بودن

علم اخلاق بود - به نقد می کشد و آخرین ایرادی که بر عالمان و حکیمان پیشین و به تبع آنان، معاصران وارد است، به تقسیم علوم به جزئی و کلی مربوط می شود، می دانیم که حکیم، متکلم، عارف، فیزیکدان و... در قلمرو علوم و بررسی نظری و عقلی مباحث علوم، با مفهوم سر و کار دارند و مفهوم از نظر منطقی، هیچ گاه جزئی حقیقی نیست زیرا ما هر مفهومی از مفاهیم را که در نظر می گیریم در آزمایشگاه ذهن، یا کلی است و یا جزئی اضافی، نه جزئی حقیقی. آنچه از آن به عنوان جزئی حقیقی و خارجی و یا کلی حقیقی خارجی - که در کلام عرفا، از آن به کلی تعبیر می شود - یاد می کنیم، متعلق خارجی علم و فلسفه است، نه مفاهیمی که در قلمرو شناخت عقلی، علمی مورد بررسی قرار می گیرد. فرق عرفان عملی و اخلاق نظری در جهت تبیین عرفان عملی و اخلاق نظری از هم، در آثار عارفان و تحلیلگران علوم عقلی و ارزشی اشارتی نرفته است اما نگارنده این سطور معتقد است: مواردی که عالمان علم اخلاق، متخلقان به اخلاق اسلامی را به انجام دادن یا ترک کردن آنها سفارش می کنند، اموری است که عارفان در عرفان نظری، مصالح و مفاسد آن را دیده اند، پس مؤثرترین قدم عرفان عملی، حصول یقین ابطال ناپذیر شخصی عارفان برای اثبات جاودانگی ارزشهای اخلاقی است. مطلب دقیق پیشین، در مثنوینامه خروش عشق محزون، به این مضمون به کرسی تحقیق نشسته است: آنچه در اخلاق، نیکو گفته اند عارفان، آن گفته، نیکو دیده اند نسبت اخلاق عملی به عرفان عملی چون اخلاق عملی، انجام دادن و اجرای ارزشهایی است که در اخلاق نظری مورد ارزیابی قرار می گیرد، پس سیر معنوی متخلقان، در طول سفرهای روحی عارفان و تحت الشعاع آن واقع می شود. تحقیق اقتضا می کند که در مورد وجوه اختلاف و اشتراک عرفان و اخلاق، رساله ای مستقل به رشته تحریر درآید، اما چون بنای ما در این مقاله بر اختصار بود، خامه در پهنه نگارش به همین مقدار، قناعت کرد. در موضوع عرفان رسم ارباب تالیف و اصحاب تصنیف، بر این بوده و هست که وقتی در خصوص علمی قلم می زنند در قدم آغازین به بیان موضوع آن علم، مکتوب خود را آذین می بندند اما در این مرقوم، سلیقه نگارنده با اتفاق مرسوم، هم وفاق نیفتاد، به این دلیل بررسی موضوع علم عرفان را سیر پایانی این مقال، قرار داد. صدرالدین محمدبن اسحاق قونوی که از پرورش یافتگان مکتب عرفانی محی الدین عربی است در کتاب عمیق و پر محتوای "مفتاح غیب الجمع و الوجود" که محمدبن حمزه فناری آن را با عنوان "مصباح الانس" - که یکی از بهترین کتابهای سطح عالی عرفان نظری در حوزه تحقیق و تدریس است - شرح کرده است موضوع عرفان را خصوص ذات حق تعالی می داند و می گوید: فموضوعه الخیص به وجود الحق سبحانه. (۴۵) که این تعریف، گرچه از نظر ظاهری بسیط و مجمل است باز نظر معنی، عام، فراگیر و مفصل است. قیصری نیز که یکی از شارحان برجسته و خوش قریحه فصوص شیخ اکبر، ابن عربی است در شرح فص هودی فصوص در تعریف موضوع علوم الهیه گوید: العلوم الالهیه ما یکون موضوعه الحق و صفاته کعلم الاسماء والصفات و علم احکامها و لوازمها و کیفیه ظهوراتها فی مظاهرها. (۴۶) مقصود این عارف کامل از علوم الهیه، علم عرفان است، گرچه علوم الهیه، شامل علم کلام - به جهت اینکه بخش عمده و محور اساسی آن خداشناسی است - و همین طور شامل حکمت الهی نیز می شود، از این روی، شیخ رئیس در الهیات شفا به این نکته اشاره دارد که: "موضوع الحکمه الالهیه، العله الاولى" (۴۷) و این مطلب نیز روشن است که از حکمت الهی به علم الهی - و از حق - که قیصری در عبارت فوق در بیان موضوع علم الهی استفاده کرده بود - به علت اولی، در کتابهای عقلانی و آثار عرفانی به طور فراوان تعبیر می شود. نکته دوم اینکه در تعاریفی که عارفان برای موضوع علم عرفان ذکر کرده اند، عدم توجه آن بزرگواران به یک قضیه است که دقیقه ای قابل اغماض نیست و آن اینکه همه این تعاریفی که در آثار عرفانی برای موضوع علم عرفان ذکر شده است، فقط موضوع عرفان نظری را در برمی گیرد و از موضوع عرفان عملی در آثارشان پای بیان به میان کشیده نشده است، بجز در یک مورد و آن تعریفی است که به حسب نقل استاد الهی جوادی در شرح کتاب تمهید اثر حضرت امام (ره)، آن را در علم اصول در نقض برهان کلی و جزئی بیان داشته اند، و آن تعریف این است که: "موضوع علم عرفان - علی ما قبل - ذات اقدس الله است و موضوعات مسائل آن، اسماء حسناست، در حالی که ذات واجب که موضوع علم عرفان است نسبت

به موضوعات مسائل خود، نه دارای نسبت کلی به جزئی است و نه دارای نسبت کل به جزء استاد جوادی، به دو دلیل عقلی و ذوقی این تعریف را مورد نقد قرار داده اند که آن دلایل به نظر این فقیر، کامل و محکم نیستند؛ دلیل عقلی اول اینکه، وی قید عدم کلی و جزئی بودن را مورد تردید قرار داده و گفته است: "ما در علوم نظری و استدلالی همواره با مفهوم سر و کار داریم، و در محدوده مفهوم، سخن از حقیقت خارجی و امثال آن مطرح نیست، از این رو هر چند ذات اقدس اله، موضوع علم عرفان است، لیکن تا زمانی که ما در دایره علم عرفان از آن سخن می‌گوییم، از بند مفهوم رها نخواهیم بود و هیچ مفهومی حتی مفهوم ذات اقدس و مفهوم واجب الوجود و مانند آن، از کلی و یا جزئی بودن - جزئی اضافی - ابا ندارد ("۴۸). این بخش از نقد آن بزرگوار - که بخش عمده و استدلالی نقد است - از اینجا نشأت گرفته است که وی تعریف فوق را برای تبیین ماهیت موضوع عرفان نظری بیان کرده اند و حال آنکه در صورت فرض تعریف فوق، تعریف برای موضوع عرفان عملی، نقد منقول، معقول نیست. دلیل دوم آن بزرگ، در ورود نقد بر تعریف مذکور - که دلیلی ذوقی است - اینکه حضرت امام - کما قیل را - به آن تعریف ضمیمه کرده است و فعل مجهول، دلیل بر ترمیض رای صاحب قول است. واضح است که دلیل دوم آن بزرگ نیز، تعریف نقل شده از حضرت امام برای موضوع عرفان را نمی‌تواند نقد کند؛ دلیل اول اینکه، بر آشنایان به دستور زبان عرب، روشن است که مجهول ذکر کردن فعل در همه موارد دلیل بر تضعیف و در نتیجه نامقبول قلمداد کردن رای صاحب قول نیست. برای رفع ابهام به دو بیت زیر که در آن مرحوم سید علیخان کبیر، موارد حذف فاعل و مجهول آوردن فعل را ذکر کرده است، توجه شود: وحذفه للخوف والابهام والوزن والتحقیر والاعظام والعلم والجهل والاختصار والسجع والوقار والایثار (۴۹) دوم اینکه، تعریفی که امام از آن به - علی ماقیل تعبیر کرده، این است: "موضوع علم عرفان، ذات اقدس اله است". اما دنباله تعریف، یعنی از اینجا "در حالی که ذات واجب که موضوع علم عرفان است نسبت به موضوعات مسائل خود نه دارای نسبت کلی به جزئی است و نه دارای نسبت کل به جز -".

که نقد عقلی استاد جوادی متوجه آن است - دنباله تعریف موضوع عرفان نیست، بلکه استنباطی است که حضرت امام (ره) از تعریف علی ماقیل داشته و با این استنباط خود، موضوع علم اصول را مورد تردید قرار داده است؛ چنانکه خود استاد جوادی گفته است: "سیدنا الاستاذ امام خمینی - دام ظلّه - در درس اصول خود، برهان کلی و جزئی را به علم عرفان نقض می‌کردند ("۵۰) که البته این نقض باید، فرع بر تایید آن تعریف از نظر صائب حضرت امام بوده باشد: در حقیقت، امام خمینی - قدس الله اسراره الزکیه - مبنای خود را در نقد علم اصول بر آن تعریف، منطبق کرده است و در این صورت، مجهول آوردن فعل، به عظمت مقام قائل قول از دیدگاه امام اشعار دارد: "امتیاز موضوع عرفانی بر موضوع فلسفه در باب مرتبه و منزلت موضوع علم عرفان به عبارات زیر از حضرت استاد، جوادی آملی بسنده می‌نمایم: "بنابر آنچه به عنوان میزان در طبقه بندی علوم بیان شد علمی عالیترین علوم است که موضوع آن نسبت به موضوعات سایر علوم اعم و اشمل باشد. با این ملاک، علم عرفان عالیترین علوم است؛ زیرا موضوع آن اعم از موضوعات علوم دیگر است و عمومیت آن همانند عمومیت برخی از مفاهیم مبهم نیست، بلکه چون دارای معنای محصل است؛ پس عمومیت آن با تمامیت و شمول و فراگیری همراه است و از طرفی دیگر این عمومیت مختص به حیثیت مفهومی آن نیست، بلکه وجود خارجی آن نیز اوسع از وجود خارجی موضوعات دیگر و اشمل از آنهاست؛ به تعبیر دیگر: موضوع علم عرفان از لحاظ مفهوم دارای عموم انتزاعی و از لحاظ مصداق دارای عموم سعی می‌باشد علاوه بر این، موضوع علم عرفان از حیث معنا نیز ابین و اظهر معانی است، به نحوی که ادراک آن نیازمند به ادراک هیچ معنای دیگری نیست؛ هر چند که ادراک دیگر معانی محتاج به فهم آن است، موضوع علم عرفان افزون بر این سه ویژگی یاد شده دارای خصوصیت چهارمی می‌باشد و آن عبارت از اقدمیت است ("۵۱). نکته ای که آن را پایان بخش این مقال، قرار می‌دهیم این است که: ادراک نظری و شهود عملی عارفان با همه شان و فخامت، برای معرفت ذات پاک ذوالجلال، میدان و مجالی نیست، و حق مطلب را حضرت مولوی در معرفت نامه منظوم خود، مثنوی شایسته ادا کرده است که: برتری از وهم و قال و قیل من خاک بر فرق من و تمثیل من حقیقت امر آنکه، نه سلوک

عارفان که سیر روحانی و عروج عرفانی سلطان عالم عشق و وجود در اقلیم شهود، محدود به حدود بود، زیرا فرمود: "ما عرفناک حق معرفتک" پس نتیجه می‌گیریم، که: ذات او برتر از عرفان بشر ادعا، مشعر به نقصان بشر کمترین هم، بهره اندک برده اند گرچه عمری اندرین ره بوده اند برتر از آن عقل اول، مصطفی پیشوای کاروان انبیا ما عرفنا را همو اظهار کرد عجز خود از معرفت، اشعار کرد آنکه در اقلیم دل، پرشور بود در شب تاریک امکان، نور بود عالم دل، جلوه ای از نور او سفره خلقت، کمی از سور او آن زلال عشق در جام ضمیر روح گرم شعرهای دلپذیر آنکه عشق و عقل را معنا از اوست بحرنا آرام را غوغا از وست می‌کند اظهار عجز آشکار از شناسایی ذات کردگار (۵۲) از اینجاست که سیر سالک واصل در مملکت شناسایی محبوب مطلق و کامل به تعبیر حافظ با درایت، حرفی است از هزاران کاندر عبارت آمد. حقیقت آن است که: هر کسی که به چشم شهود، حق را شناخته و به نور فیض حقیقت وجود، خود را بازیافته است به حق یقین درمی‌یابد که لحاظ هر اسم و صفت برای ذات صرف و بحت، ترسیم نوعی حجاب، برای مهار نور آفتاب است؛ آری: زمن وصف تو ترسیم حجاب است بیان حرز بحر بی حساب است مکن الفاظ محزون، ظلمت جان که از نور تو، روشن، این سراب است (۵۳) و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و انالاقل: حیدر احمدی، محزون پی نوشت ها: ۱. از مثنوینامه خروش عشق: اثر نگارنده ۲. رساله زنون؛ تحریر فارابی، طبع حیدر آباد هند و العبارة هذا: "ان شاهر المعرفه اشمنخ من ان یطیر الیه کل طائر و سرادق البصیره احجب من ان یحوم حوله کل سائر" ۳. عبارت محصور بین " برگردان این عبارت " معراج الانسان فی سلم العرفان " فتوحات شیخ اکبر، طبع مکتبه العربیه المصریه، به تحقیق عثمان یحیی و تصدیر ابراهیم مدکور، ج ۳ ص ۸۵ است. ۴. عبارات بین " " از مجموعه، اعجاز واژه ها - اثر همین نویسنده. ۵. امام خمینی؛ دیوان؛ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ چهارم، ص ۶۱ (ماخذ اشعار بعدی امام، همین دیوان است). ۶. همان؛ ص ۶۷. ۷. دیوان حافظ؛ خط محمد صناعی خراسانی؛ انتشارات علمی، ص ۱۳۲. ۸. امام خمینی؛ دیوان؛ ص ۷۴. ۹. همان؛ ص ۱۰۴. ۱۰. همان؛ ص ۱۳۶. ۱۱. همان؛ ص ۱۶۹. ۱۲. قرآن کریم، سوره مبارک لقمان، آیه ۱۳. ۱۳. امام خمینی؛ دیوان؛ ص ۱۸۵. ۱۴. همان؛ ص ۲۰۷. ۱۵. همان؛ ص ۱۷۰. ۱۶. قرآن کریم؛ سوره مبارکه کهف، آیات ۸۴ و ۸۵. ۱۷. مولوی؛ مثنوی به کوشش نیکلسون؛ دفتر سوم، ص ۴۳۸. ۱۸. سقراط فیلسوف است. شهرستانی؛ ملل و نحل؛ ج ۲، ص ۲۳۱. ۱۹. دکتر هومن، تاریخ فلسفه؛ ج ۱، ص ۱۶۹. ۲۰. بیرونی، ابوریحان؛ ممالهند؛ چاپ حیدرآباد: ص ۲۴. ترجمه: سوف در گویش یونانیان، حکمت است و از این جهت فیلسوف را در زبان یونانی، پیلاسوپیا - دوستدار دانش - نامیده اند. ۲۱. ملاصدرا؛ اسفار اربعه؛ انتشارات مصطفوی، ج ۱، ص ۲۰؛ پیش درآمد عبارت، ترجمه آن است. ۲۲. دکتر سروش علم چیست، فلسفه چیست؟ ص ۴۵. ۲۳. استاد جوادی آملی؛ تحریر تمهید القواعد ابن ترکه؛ نشر الزهراء، ص ۱۵۴. ۲۴. برای آشنایی بیشتر با این نظریات ر. ک: نفیسی، سعید؛ سرچشمه تصوف در ایران انتشارات جاویدان، ص ۸. ۲۵. اشاره به این فقره از حدیث حقیقت: فقال کمیل اولست صاحب سرک. این روایت را ملا عبدالله مدرس زنوری در کتاب انوار جلیه؛ تصحیح علامه سید جلال الدین آشتیانی؛ ص ۳۳۹ نقل کرده است. ۲۶. بیت از مثنوینامه خروش عشق؛ اثر نگارنده ۲۷. همان ماخذ. ۲۸. استاد مطهری؛ خدمات متقابل اسلام و ایران؛ دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین)، ص ۵۸۹. ۲۹. آشتیانی، سیدجلال الدین؛ شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم ابن عربی؛ ص ۳۹۲ و ۳۹۳. ۳۰. استاد مطهری؛ آشنایی با علوم اسلامی؛ انتشارات صدرا، ج ۲، ص ۱۳۳. ۳۱. دیوان حافظ؛ خط صناعی؛ انتشارات علمی، ص ۱۶۵. ۳۲. همان؛ ص ۲۵۹. ۳۳. علامه حسن زاده آملی؛ نصوص النصوص نشر فرهنگی رجا، ص ۴۸۶. ۳۴. همان جا. ۳۵. منطق الطیر عطار، به تصحیح و مقدمه احمد خوشنویس - عماد، مقاله دوم، ص ۴۴. ۳۶. اصفهانی، محمد حسین، تحفه الحکیم؛ مقدمه مظفر؛ ص ۷۲، ترجمه: حق تعالی موجود است بر سبیل حقیقت و غیر موجود نیست به حسب این طریقت و فعل حق تعالی که همان تجلی نور پاک اوست، از شتون و مراتب اسم ظاهر در مقام ظهور است، نه اینکه فعل حق از شتون ذات حق، و چیزی مقابل وجود است، آنچه گذشت، بیانگر توحید حقیقی روشنی بخش چشم عارف واقعی است. ۳۷. سبزواری؛ شرح منظومه حکمت، به اهتمام مهدی محقق و ایزوتسو؛ ص

۵ ترجمه: وجود از دیدگاه حکمای پهلوی، حقیقتی است دارای مراتب مختلف و این حقیقت در برمی گیرد مراتبی را که از لحاظ بی نیازی و نیازمندی مختلفند همچون نور که قوی می شود و ضعیف ۳۸. بوستان ترجمه تصحیح و توضیح دکتر خزائلی باب سوم، ص ۲۲۵. ۳۹. آملی، سید حیدر ترجمه الاسرار به انضمام رساله نقد النقود ترجمه تصحیح عثمان یحیی و هنری کربن ترجمه ۶۵۶. ۴۰. مصباح الانس ترجمه ۵۲: اعلم ان الحق هو الوجود المحض الذی لا اختلاف فيه و انه واحد وحده لا يتعقل فی مقابله کثرة ۴۱. امام خمینی زدیوان ترجمه ۲۰۱. ۴۲. همان ترجمه ۷۰. ۴۳. جوادی آملی ترجمه تمهید القواعد ابن ترکه ترجمه ۱۳. همان ترجمه ۶۱. ۴۵. ابن فناری، مصباح الانس، چاپ چاپخانه علامه طباطبایی، ص ۱۳ ترجمه: موضوع علم عرفان که به آن علم اختصاص یافته - وجود حق - سبحانه و تعالی - است. ۴۶. به نقل از رساله وحدت از دیدگاه عارف و حکیم، استاد حسن زاده ترجمه ۳۶ ترجمه: علوم الهی - علمی اند که موضوعشان حق - تبارک و تعالی - و صفات اوست همانند علم به اسما و صفات حق، و علم به احکام و لوازم اسما و صفات و چگونگی ظهوراتشان در مظاهرشان. ۴۷. ابن سینا الهیات الشفا، با تعلیقات ملاصدرا ترجمه ۲۸۲ البته بوعلی در ضمن تعریف موضوع حکمت الهی، این معنی را می رساند زولی عبارت وی به این صراحت که نقل کردیم، نیست. ۴۸. تحریر تمهید القواعد ابن ترکه ترجمه ۹۵. ۴۹. سید علیخان کبیر الحدائق الندیة انتشارات هجرت، ص ۹۶ معنای آیات، روشن است. ۵۰. تحریر تمهید القواعد ترجمه ۹۵. ۵۱. همان ترجمه ۱۰۰. ۵۲. از مثنوینامه خروش عشق. ۵۳. دو بیت از مجموعه "ارمغان دشتی" اثر نگارنده. والحمد لله رب العالمین الاقل: حیدر احمدی

اندیشه های عرفانی و شعر امام خمینی

اندیشه های عرفانی و شعر امام خمینی عاشقان صدر نشینان جهان قدسند سر فراز آنکه بدرگاه جمال تو گدا است. (۱) شخصیت امام خمینی (ره) در ایران و خارج از ایران بالخصوص برای عاشقان و دانشجویان زبان و ادبیات فارسی نیازی به معرفی ندارد. او در زندگی و بعد از مرگ به چنان اوج از شهرت، عزت و احترام رسیده بود که بعد از قرنها در هزارها هزار بلکه در کرورها کرور اشخاص، کمتر به آن دست می یابند. در ایران بچه و بزرگ، جوان و پیر، زن و مرد، کس و ناکس، خاص و عام، اسمش را با تعظیم و تکریم به "امام" نام می برند. عارف در اصطلاح عرفان آن کس است که هم دارای دین و مذهب باشد، هم اهل ریاضت و کشف و شهود. او از مقام علم الیقین به مرتبه عین الیقین و حق الیقین می رسد. امام (ره) در همین نکته اظهار نظر می کند: حاصل کون و مکان جمله ز عکس رخ توست پس همین بس که همه کون و مکان حاصل ما (۲) ××× دل عارف مانند آینه پاک و صاف است و او در وی صنایع خدا به طریق معرفت می بیند هر کجا پا بنهی حسن وی آنجا پیدا است هر کجا سر بنهی سجده گاه آن زیبا است (۳) به عقیده امام یک عارف و صوفی باید در خلوت دور از شور و غوغای مردم زندگی بسر برد تا قربت خدا حاصل شود. صوفی و عارف ازین بادیه دور افتادند جام می گیر ز مطرب که روی سوی صفا (۴) یک عارف را نباید که بر زعم معرفت خویش لاف انا الحق بزند آنکس که به زعم خویش عارف باشد غواص به دریای معارف باشد بفکرش وقتی از حجاب آزاد خواهد شد لا-کش به او کشف می شود. روزی اگر از حجاب آزاد شود بیند که به لا-ک خویش واقف باشد (۵) این نوع عارفان را که بدون معرفت لاف عرفان می زنند امام، طوطی صفت می گوید. طوطی صفتی و لاف عرفان بزنی ای مور، دم از تخت سلیمان بزنی فرهاد ندیده ای و شیرین گشتی یاسر نشدی و دم ز سلیمان بزنی (۶) او معتقد است که یک عارف حقیقی تا وقتی در مشاهده دوست خودبینی را از دست ندهد او هرگز به گوهر مقصد خود نخواهد رسید: تا خوابی در خودی خود پنهانی خورشید جهان بود ز چشم تو نهان (۷) خودبینی و شرک را یکی می داند گر نیست شوی کوس انا الحق نرنی با دعوی پوچ خود معلق نرنی تا خودبینی تو مشرکی بیش نه ای بی خود بشوی که لاف مطلق نرنی (۸) امام بزرگ این نوع صوفیان را که خودبین هستند به مانند حافظ شیرازی "مدعی" می گوید. او رباعی سروده است به عنوان "مدعی". "از صوفی ها، صفا ندیدم هرگز زین طایفه من وفا

ندیدم هرگز زین مدعیان که فاش انالحق گویند با خودبینی فنا ندیدم هرگز (۹) او علم و عرفان را برای رسیدن به منزلگه عشاق، راه باطل می‌داند: علم و عرفان به خرابات ندارد راهی که به منزلگه عشاق ره باطل نیست (۱۰) در طول تاریخ، مذهب، عرفان و فلسفه بر فکر انسانی تاثیر بزرگی دارند. مذهب بر وجود خدای بزرگ و برتر دلالت می‌کند. برای مومن زندگی این دنیای فانی موقتی و گذشتنی است. ایشان با احساسات لطیف زندگانی را بسر می‌برند. هدف زندگی عارفان و صوفیان دیدار الهی است. امام هم در طول زندگی خودش در عشق الهی بسر برده است و اینگونه سروده است: عمر را پایان رسید و یارم از در درنیامد قصه ام آخر شد و این غصه را آخر نیامد (۱۱) مرغ جان در این قفس بی بال و پر افتاد و هرگز آنکه باید این قفس را بشکند از در نیامد (۱۲) یک عارف حقیقی یک صوفی با کمال و یک درویش غنی با این دنیای فانی عشق نمی‌ورزد. او در حالت سرمستی دور از همه عیش و عشرت زندگی بسر می‌برد امام بزرگ همین عقیده را می‌سراید: آنکه دل بگسلد از هر دو جهان درویش است آنکه بگذشت زپیدا و نهان درویش است خرقة و خانقه از مذهب رندان دور است آنکه دوری کند از این و از آن درویش است (۱۳) حجاب به اصطلاح صوفیه هر چیزی است که انسان را از حق تعالی باز می‌دارد. نزد مستملی بخارا پی حجاب چهار نوع است: دنیا که حجاب عقبی است. خلق، حجاب اطاعت است. شیطان، حجاب دین و نفس حجاب خدا. امام محترم علم و فلسفه را نفس حجاب خدا و حجاب اکبر می‌داند: آنان که به علم فلسفه می‌نازند بر علم دگر به آشکارا تازند ترسم که در این حجاب اکبر آخر سرگرم شوند و خویشان را بازند (۱۴) امام بزرگ بسیاری از نکات عرفان را به فاطی خطاب کرده است: فاطی که زمن نامه عرفانی خواست از مورچه ای تخت سلیمانی خواست گویی نشنیده ما عرفناک از آنک جبرئیل ازو نفعه رحمانی خواست (۱۵) مکتب عرفان که در سراسر ایران و در شعر و ادبیات فارسی مسلط است دارای یک سیستم فکری خاصی است. ازین فکر یک انسان عارف و صوفی می‌شود. او با روش و طریقت خاص خدا را می‌شناسد و خود را در یاد خدا فنا می‌کند. امام محترم یک عارف کامل و صوفی با کمال بود اساس فکر عرفان امام بر یک تصور زیباست. او پرتو حسن را جمال خالق می‌داند: پرتو حسن بجان افتاد و آن را نیست کرد عشق آمد دردها را هرچه بد درمان نمود (۱۶) حافظ همین نکته را می‌سراید: در ازل پرتو حسن ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد او جمال مطلق را بعد از گسستن دل از علایق جهان می‌بیند: فاطی ز علایق جهان دل برکن از دوست شدن به این و آن دل برکن یک دوست که آن جمال مطلق باشد بگزین تو و از کون و مکان دل برکن (۱۷) جلوه جمال "و دیدار یار" را در "آئینه جان" مشاهده می‌کند. به عقیده وی جان آئینه هستی است. یعنی زندگی آدمی در اطراف این گردش می‌کند. جان که آئینه هستی است در اقلیم وجود برزده سنگ به آئینه جان آمده ام (۱۸) از آتش "عشق دلدار" می‌افزاید: آتش عشق بیفزا غم دل افزون کن این دل غمزده نتوان که غم افزا نشود او عشق الهی را "قبله عشق" می‌داند. بهار شد در میخانه باز باید کرد بسوی قبله عاشق نماز باید کرد (۱۹) او سفر عشق را با دل تنگ در سایه عشق و در سایه لطف می‌کرده است. عالم عشق است هر جا بنگری از پست و بالا- سایه عشقم که خود پیدا و پنهانی ندارم آن سرو دل آرای من آن روح جان افزای من در سایه لطفش نشین کاین سایه دل آرا بود (۲۰) و در سایه لطف خدا از چاک نفی بیرون می‌آید: بردار این ارقام را بگذار این اوهام را بستان ز ساقی جام را جامی که در آن لا بود (۲۱) او در قافله عشق را در صبح ازل باده الست یعنی که باده عشق وحدانیت خدا نوشیده است چون خمیر آدم از گل عشق سرشته شده است. جز عشق تو هیچ نیست اندر دل ما عشق تو سرشته گشته اندر گل ما (۲۲) بعد از پیمودن این همه مراحل عشق به این نتیجه می‌رسد که هر شیء و هر کس در تحت توجهات و فرمان خدا حرکت می‌کند: ملحد و عارف و درویش و خراباتی و مست همه در امر تو هستند و تو فرمانفرما (۲۳) به اندیشه امام هدف زندگی شناخت زیبایی و لذت بردن از زیبایی است. او حاضر نیست "زیبائی باغ" را با نظرهای کوتاه ببیند. ای روی تو نور بخش خلوتنگاهم یاد تو فروغ دل نا آگاهم آن سرو بلند باغ زیبایی را دیدن نتوان با نظر کوتاهم (۲۴) عرفان یکی از تابناکترین تجلیات اندیشه انسان است باید گفت که این طریقه عارفان و روش صاحب نظران است. ایشان از ذوق و شوق منازل "راه معرفت" را طی می‌کنند من اینجا از

عناوین غزلیات و رباعیات امام (ره) استفاده کرده ام. امام تقریباً بر هر اصطلاح تصوف غزلی یا رباعی یا مسمط ساخته است و در آن نکات عرفانی را بیان کرده است. امام رهبر بزرگ مانند یک صوفی کامل اول هستی خودش را فراموش می کند. بعداً در هر ذره خدا را می جوید. او معتقد است که اگر کسی هستی خویش را فراموش نکند او در وحدت خدا شرک می ورزد. آنکس که ره معرفت الله پوید پیوسته ز هر ذره خدا می جوید تا هستی خویشتن فراموش نکند خواهد که ز شرک عطر وحدت بوید (۲۵) در اندیشه امام (ره) دنیا و هر شیئی که در دنیا است حتی از ذره تا خورشید نمایشگر زیبایی خدا است و اگر ما نمی بینیم این عیب ماست ورنه خدا هر جا موجود است. عیب از ما است اگر دوست زما مستور است دیده بگشای که بینی هم عالم طور است (۲۶) او صاحب عقیده است ان الله علی کل شیء قدیر. ذره ای نیست که از لطف تو هامون نبود قطره ای نیست که از مهر تو دریا نشود (۲۷) نیز عقیده قرآن را اظهار نظر می کند که هر شیئی در این کون و مکان در تسیح خدا غرق اند. وقت آنست که بنشینم و دم در نزنم به همه کون و مکان مدحت او مسطور است (۲۸) او عاشق خدا است و معشوقش هر چیز و در هر جا جلوه فکن است حتی که نغمه های موسیقی پرندگان زیبا گلهای نرگس و لاله و سنبل از تجلیات انوار حق پر هستند. از سنبل و نرگس جهان باشد به مانند جنان وز سوسن و نسرين زمين چون روضه خلد برين از قمری و کبک و هزار آید ندای ارغنون وز سیره و کوكو و سار آواز چنگ راستین یک عارف حقیقی همیشه دور از رسومات و غوغای مردم در خلوت زندگی بسر می برد. امام عید و شادهای دنیا را برای اهل دنیا وقف می کند و خود در موقع شادیهها و خوشی ها خلوت را تلاش کرده در یاد خدا غرق می شود: صوفی و عارف ازین بادیه دور افتادند جام می گیر ز مطرب که روی سوی صفا همه در عید به صحرا و گلستان بروند من سرمست ز میخانه کنم رو به خدا (۲۹) او منزل عشق را به سر و جان طی می کند: گر مراره به در پیر خرابات دهی به سر و جان به سویی راه نوردم نه به پا (۳۰) او بعد از تلاش بسیار به دلدار خود رسیده بود آماده نیست که دوباره این خطا بکند: سالها در صف ارباب عمائم بودم تا به دلدار رسیدم نکنم باز خطا (۳۱) به نزدیک امام بزرگ تجلی خدا دو نوع است یکی تجلی ذات و دوم تجلی صفات الهی در شعر امام انوار هر دو تجلیات درخشان هستند مثلاً: جز رخ یار جمالی و جمیلی نبود در غم او است که در گفت و مگوئیم همه (۳۲) جز سر کوی توای دوست ندارم جائی در سرم نیست بجز خاک درت سودائی (۳۳) امواج حسن دوست چو دریای بی کران این مست تشنه کام غمش در کرانه است (۳۴) حاصل کون و مکان جمله ز عکس رخ تست پس همین بس که همه کون و مکان حاصل ما (۳۵) او تجلی الوهیت که محمد (ص) را بود در شعر می سراید: بلبل باغ جنان را نبود راه به دوست نازم آن مطرب مجلس که بود قبله نما (۳۶) به عقیده عرفان اسلامی نیز در قرآن مجید در سوره ۳۳ آیه ۷۲ آمده است که خدا امانت (عشق) خودش را به آسمان و زمین و کوه عرضه کرد هیچ کدام نپذیرفتند ولی این شت خاکی این عشق را پذیرفت. شعرای زبان و ادبیات فارسی و اردو زبان نیز عرفا و صوفیان این عشق خداوند را با بار امانت یاد می کنند و شعر می سرایند. باید اضافه کرد که دل آدمی از هفت آسمان و زمین کوه عرش و کرسی و لوح فراخت تر بوده که این امانت را بر سرخود گذاشته است. حافظ همین نکته را می سراید: آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند میر تقی میر شاعر اردو زبان می سراید: سب په جس بار گرانی کی است کو یه ناتوان اتهالیا امام بزرگ غزل به عنوان "بار امانت" ساخته است: کشم بار امانت با دلی زار امانت دار اسرارم تو باشی درین غزل او بجانب نکات عرفانی اشاره می کند در مقابل محبت و مودت وجود عارف این دنیا را هیچ ارزش نمی دهد. به اندیشه امام محترم بمقابله عشق خدا، جهان برابر یک جو ارزش ندارد: جهان را یک جوی ارزش نباشد اگر یارم اگر یارم تو باشی (۳۷) و به سبب عشق خدا آدمی خاکی به معراج عشق رسیده است: رسد جانم به فوق قاب قوسین که خورشید شب تارم تو باشی (۳۸) امام بزرگ (ره) اگر وصال دوست به او حاصل می شود: با نهایت خوشحالی و شادمانی مرگ را به آغوش می گیرد: ببوسم چوبه دارم به شادی اگر در پای آن دارم تو باشی عرفا و صوفیا در شراب وحدت غرق اند و ایشان در حالت سرمستی تجلیات خدا را مشاهده می کند. امام (ره) می سراید: هشیاری من بگير و مستم بنما سرمست زباده الستم بنما بر نیستی ام فزون کن از راه کرم در دیده خود هر

آنچه هشتم بنما (۳۹) در این رباعی اشاره است بطرف آیه قرآن "الست بربکم" امام بزرگ مانند یک صوفی با کمال استغنا که بی نیازی حق است در حالت مستی قربت خدا را می جوید. نیز این هستی را برای رسیدن به مطلوب خود یک نیاز لازم فکر می کند: بی نیازی است درین مستی و بیهوشی عشق در هستی زدن از روی نیاز است هنوز (۴۰) و در نسیم سحر بوی الست تا هنوز به مشمامش می رسد: ای نسیم سحری اگر سرکوش گذری عطر برگیر که او غالیه ساز است هنوز (۴۱) به عقیده عرفان اسلامی آدم را بر فرشتگان به سبب علم فضیلت بزرگی حاصل است. چون هرچه که آدم می داند فرشتگان از دانستن آنها عاجزند. امام رهبر به این مطلب اشاره می کند: قدسیان را نرسد تا که به ما فخر کنند قصه علم الاسماء به زبان است هنوز (۴۲) صوفیان بردن نعره "انالحق" وحدت وجود را قایل اند و ایشان به این منزل بعد از پیمودن راه دراز می رسند. ولی امام محترم در مشاهده حسن دوست خاموشی را ترجیح می دهد و زدن نعره ها را لاف عارف می داند و به این مقابله خودی موسی را دوست می دارد: تا منصوری لاف انا الحق بزنی نادیده جمال دوست غوغا فکنی دک کن جبل خودی خود چون موسی تا جلوه کند جمال او بی ارنی (۴۳) به عقیده صاحب نظران و عارفان و نیز در قرآن مجید آمده است که ابلیس آدم را فریب داد. او دانه گندم را خورد. درین نافرمانی آدم و حوا را از بهشت بیرون راندند. در روایات وجه تخلیق کائنات را در "کنت کنزاً مخفياً" و "لولاک لما خلقت الافلاک" بیان کرده اند. امام (ره) ازین نتیجه گیری می کند که اگرچه فریب دادن شیطان به آدم از روی سؤ نیت بود ولی در حقیقت این احسانش بود چون ازین سبب عشق پیدا گشت و آدم از ملک ملک رخت بریست. خواست شیطان بد کند با من ولی احسان نمود از بهشتم برد بیرون بسته جانان نمود (۴۴) یا: خواست از فردوس بیرونم کند خوادم کند عشق پیدا گشت و از ملک و ملک پران نمود پرتو حسنت بجان افتاد و آن را نیست کرد عشق آمد دردها را هرچه بد درمان نمود (۴۵) غالب بزبان اردو می گوید: عشق که طبیعت نه زیست کا مزا پایا درد کی دوا پائی درد لا دوا پایا امام از لحاظ عقاید خود از اهل تشیع بود چنانچه با نهایت اخلاص در قصیده بهاریه انتظاریه در حق شیعیان دعا گو هست: ای صاحب حضرت زمان ای پادشاه انس و جان لطفی نما بر شیعیان تایید کن دین مبین تاریخ شاهد است که همیشه عارفان حقیقی و صوفیان با کمال در معاشره و اجتماع خود کارهای اصلاحی انجام داده اند. امام محترم نیز با اندیشه های عرفان اسلامی و با روش و طریق صاحب نظری ایران و ایرانیان را از چنگال استبداد آمریکای رهایی بخشید. او ایران را از انقلاب سفید بیرون آورده به راه انقلاب اسلامی رهنمائی کرد و کشور ایران را از خودکامگی شاه رها کرده و به جمهوری اسلامی ایران مبدل کرد و گفت که: جمهوری ما نشانگر اسلام است افکار پلید فتنه جویان خام است ملت به ره خویش جلو می تازد صدام بدست خویش در صد دام است (۴۶) یا: جمهوری اسلامی ما جاوید است دشمن ز حیات خویشتن نوید است آن روز که عالم ز ستمگر خالیست ما را و همه ستمکشان را عید است (۴۷) او ملت اسلام را با اخلاق اسلام آراسته کرد. او خود مردی ساده زیست بود و این خصوصیت خود را به ملت ایران بخشید تا این درجه که سر ما به پیش سادگی ایران و ایرانیان بانهایت عزت و احترام خم می شود: او مردی مسلمان و پابند صوم و صلوة بود و در یاد خدا غرق می ماند. چنانچه همه ما بوسیله تلی وژن دیدیم که در آخرین لحظات در حالت بیماری در بیمارستان بستری بود نماز را با تمام اراکین یعنی با قیام و رکوع و سجود ادا کرد و آرزویش به پایه تکمیل رسید: به بیماری دهم جان و سر خود اگر یار پرستارم تو باشی (۴۸) شوم ای دوست پرچمدار هستی در آن روزی که سردارم تو باشی (۴۹) پی نوشت ها: ۱. ص ۴۹. ۲. ص ۴۵. ۳. ص ۴۹. ۴. ص ۳۹. ۵. ص ۲۰۶. ۶. ص ۲۴۷. ۷. ص ۲۲۷. ۸. ص ۲۴۶. ۹. ص ۲۱۷. ۱۰. ص ۶۷. ۱۱. ص ۹۷. ۱۲. ص ۹۷. ۱۳. ص ۵۴. ۱۴. ص ۲۰۹. ۱۵. ص ۱۹۶. ۱۶. ص ۱۱۵. ۱۷. ص ۲۳۲. ۱۸. ص ۱۳۹. ۱۹. ص ۸۰. ۲۰. ص ۱۵۰. ۲۱. ص ۱۰۳. ۲۲. ص ۱۰۳. ۲۳. ص ۲۴. ۲۴. ص ۴۳. ۲۵. ص ۲۲۶. ۲۶. ص ۲۱۵. ۲۷. ص ۵۲. ۲۸. ص ۱۱۲. ۲۹. ص ۵۲. ۳۰. ص ۳۹. ۳۱. ص ۳۹. ۳۲. ص ۳۹. ۳۳. ص ۱۷۹. ۳۴. ص ۱۸۶. ۳۵. ص ۶۱. ۳۶. ص ۴۵. ۳۷. ص ۳۹. ۳۸. ص ۱۸۱. ۳۹. ص ۱۸۱. ۴۰. ص ۱۹۲. ۴۱. ص ۱۲۶. ۴۲. ص ۱۲۶. ۴۳. ص ۱۲۷. ۴۴. ص ۲۴۶. ۴۵. ص ۱۱۵. ۴۶. ص ۱۹۵. ۴۷. ص ۱۹۳. ۴۸. ص ۱۸۱. ۴۹. ص ۱۸۱.

جنبه های مذهبی و روحانی آثار امام خمینی (س)

جنبه های مذهبی و روحانی آثار امام خمینی (س) مقاله ای از پروفسور دسارت استاد روانشناسی ارتباطات دانشگاه پ در سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی از سوی موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) اولین دوره مسابقات ادبی - هنری " در حریم یار " برگزار گردید. به همین مناسبت مقاله ای از سوی پروفسور "فرانسیس دسارت، ("FRACIS DESSART) درباره جنبه های روحانی و مذهبی حضرت امام خمینی (س) به دستمان رسید، وی عضو دائمی اتحادیه بین المللی مربیان صلح جهانی در یونسکو، "اکوسوک" و "یونیسف" و استاد روانشناسی ارتباطات دانشگاه پاریس می باشد، مقاله "دسارت" را می خوانیم: تصور می کنم اجازه می دهید که یک مسیحی در مسابقه "در حریم یار" که از طرف موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی برگزار می گردد، به منظور تجلیل از شخصیتی که به ملت ایران امکان داد تا خود را از دیکتاتوری شاهنشاهی برهاند - شرکت نماید. هت شرکت در این مسابقه، رساله خود را تحت عنوان ملاحظاتی در مورد جنبه های مذهبی و معنوی (روحانی) آثار امام خمینی، به پیوست ایفا می دارم. موقع را مغتنم شمرده و تقاضا می کنم چنانچه امکان داشته باشد چند کتاب یا نشریه درباره اسلام و انتشارات امام درباره مذهب، تشیع و دستاوردهای کنونی ایران برایم ارسال فرمایید. خواهشمند است عالیتین ارادات مرا پذیرید. دایره المعارف "اونیورسالیس" که در زمینه اشاعه علمی به عنوان یک مرجع شناخته شده، معروف است درباره تشیع می نویسد: تحرک چشمگیر مذهب تشیع معاصر که در ابداع نهادهای سیاسی مذهبی کاملاً جدید، توانایی خود را نشان داده با سنتهای ناشی از فرهنگ مذهبی غنی، نزدیک است و بنابراین نمی توانیم از اهمیت این مذهب اسلامی غافل باشیم. اساساً و به طور آشکار مطبوعات بین الملل و محافل سیاسی غربی، درباره مذهب تشیع و به طور دقیق تر در مورد شخصیت امام خمینی - قدس سره - شناختی ندارند. بنابراین پیام شیعه و اقدام شخصی حضرت امام (س) برای مسلمانان و نیز برای پروتستانها در غرب قابل درک نمی باشد. مذهب شیعه به علت اراده در اعتصام اکید به پیام قرآن، از بدو وجود، مذهب پروتستان و پروتستانیزم که مخالف هر گونه تعصب اغراق آمیز کلیسایی که منجر به فساد و تباهی است، شباهت دارد. عرفان تشیع الهام بخش "یواخیم فیور" گردید و با زیباترین دوران عرفان در آلمان زمان مارتین لوتر شباهت پیدا کرد. اما اقدام شخص حضرت امام خمینی - قدس سره - چه از نظر مذهبی و چه از نظر اجتماعی و سیاسی و چه از نظر روانی و تاریخی، انسان را به یاد ژان هوس، مارتین لوتر، ژان کلون و صاونارول که ایمان و شور خود را در خدمت انقلاب مذهبی قرار دادند، می اندازد. به یاد بیاوریم که واژه "دیوانگان خدا" که در حال حاضر به افراد فعال اسلامی که از امام خمینی (س) الهام گرفته اند، اطلاق می شود، در فرانسه در دوران جنگهای مذهبی و زمانی که لویی چهاردهم با پاپها متحد گردید و مسیحیان پروتستان را قتل عام نمود، مصطلح بود. پروتستانهای کوه نشین تحت رهبری پاستورها و با الهام از جانب خداوند به صحرای زدند و برای خدا و آزادی به خودساختگی پرداختند و از همان موقع به دیوانگان خدا ملقب شدند و عامل این مطالعات افتخار دارد که خود را از نظر معنوی وارث آنها بدانند. ویلیام کاروشه حقوقدان بین المللی شهیر و نویسنده مقالات سیاسی و وکیل دادگستری فرانسه از سلاله هوگتوها در کتاب خود موسوم به "امام خمینی و اسلام" می نویسد: امام خمینی دیوانه نیستند ایشان دارای ضمیری کاملاً روشنند و کسانی که نسبت به عقل مشارالیه تردید دارند، دارای حماقتند و از پدیده امام خمینی اصلاً چیزی درک نکرده اند. هدفی که امام (س) دنبال کردند، ایشان را بیشتر در ردیف انبیا قرار می دهد. معظم له پس از گذشت چند سال بعد از به قدرت رسیدن، به شخصیتی افسانه ای تبدیل شدند و در افسانه ایشان عبارات انقلاب، ریاضت اقتصادی، عرفان به طور مرتب تکرار می شود. او تنها رئیس کشوری بود که مرتب به طور علی و آشکار او را به عنوان قابل، دروغگو، اوباش و غیره خطاب کردند. متأسفانه تذکر فوق نشان می دهد که مطبوعات به اصطلاح بین المللی (که اکثر اوقات تسلیم مبالغه و گزافه گویی جهان شمول و یا آخرین مدافعین مارکسیسم شده بودند) به امام خمینی - قدس سره - بی آنکه به مطالعه

واقعیت پیام و حیات وی پیردازند و یا آن را درک نمایند، اهانتها روا داشتند. مسلما امروز هیچ گونه تحلیلی در سطح یک ملت انجام پذیر نیست و سرتاسر گیتی جولانگه ماست. با اینکه امیدواریم روزی شاهد تفاهم متقابل میان ملل و یک هماهنگی بین المللی باشیم، ولی قبول اینکه باید هر جامعه ای با معیارهای خاص، محورهای توسعه مشخص به خود و تحلیلهای اجتماعی سیاسی مختص در ژرفترین اصالت ریشه های فرهنگی و مذهبی خود فرو رود و غوطه ور گردد، امری ضروری است. ملت ایران پس از تحمل دیکتاتوری شاهنشاهی که سعی کرد با اعمال خشونت یک الگوی خارجی و یک فرهنگ فاقد اصالت را به او تحمیل کند، به رهبری امام خمینی - قدس سره - دست به یک انتخاب زد. ایران می بایست برای بازیابی شرف خود، ایمان خود را باز می یافت. مساله مهم جهش در راه بازیابی شرف ملی و ایمان ملت ایران بود. امام در وصیتنامه خود تصریح کرده اند که اسلام و هیچ یک از ادیان توحیدی، هرگز با مظاهر تمدن و نوآوریها و اختراعات و ابتکارات صنعتی مجهز که به ترقی و تمدن انسانی منجر می گردد، مخالفت نبوده و نخواهد بود؛ علم و صنعت و ترویج آن در اسلام و قرآن مورد حمایت قرار گرفته است. امام از قول قرآن اضافه می کنند که کلیه ادیان آسمانی شناختها و ننگهایی نظیر همجنس بازی را که دنیای ما را ملوث کرده، ممنوع کرده اند. این وصیتنامه تاریخی تشویق ننگ و عار از جانب غربزدگان و شرقزدگان را محکوم می کند. یعنی به عبارت دیگر کسانی را که از آنها تقلید می کنند و هیچگونه شخصیتی ندارند و ریشه های خود را فراموش کرده اند، محکوم می سازد. امام می خواهد، جامعه ای از انسانهای آزاد و دارای حسن اخلاق تشکیل یابد. چنین خواسته ای نیز در سنتهای غربی پیش از آنکه بعضیها آنها را ملوث سازند، وجود داشته است. بلای قاچاق و استفاده از مواد مخدر، ایدز و سایر شنایع، نشانه افول اخلاقی جامعه ماست. و صداهای رسایی برای مخالفت با آنها وجود دارد و آنهایی که این صداها را مورد انتقاد قرار می دهند، آگاهانه و یا ناآگاهانه وارد بازی عوامل خلع سلاح اخلاقی عصر ما می گردند. امام خمینی - قدس سره - دشمن سایر ادیان الهی نبودند. مسیحیت و یا زردشتی در ایران وجود دارد. امام در نوئل سال ۱۹۷۷ در زمانی که مبارزه با دیکتاتوری شاهنشاهی توسعه یافته بود ضمن پیامی خطاب به مسیحیان اظهار داشتند که ای ملت مسیح، ای ملت بزرگ از شما می خواهم که برای رهایی ملت ما از شر هوسهای شاه ستمگر دعا کنید. چنین رفتاری از جانب امام که گفته بودند عیسی گرامترین پیامبر است و از جانب خدا برای مدد و یاری ستمدیدگان و استقرار عدالت مبعوث و فرستاده شده، عادی است. علم ارتباطات در زمینه دین شناسی به ما اجازه می دهد که انقلاب ایران و انقلاب مذهبی پروتستانهای اروپا را مقایسه نمایم. اختراع چاپ در بدو امر، به صورت یک تکنیک به استفاده مصلحین بزرگی مانند لوتر و کالون درآمد درست همان طور که نوارهای ضبط صوت مانند یک اسلحه برای اشاعه افکار و پیامهای مردمی امام مورد استفاده قرار گرفت. هانری کوربن متفکر بزرگ فرانسوی، کارشناس در زمینه عرفان در مسیحیت و روحانیت پروتستان و مهمترین کارشناس غرب در زمینه تشیع می گوید: قرآن امامی، گنگ ولی امام قرآنی، ناطق است و به نظر می رسد این چنین قضاوت درباره امام خمینی بحق باشد. این انسانی که در مطبوعات غربی به حد زیادی مورد افترا واقع گردید، در طفولیت زمانی که شش ماه داشتند، در اثر مرگ پدر که در زیر شکنجه رژیم شاهنشاهی چشم فرو بست متأثر گردیدند. پدر ایشان یکی از روحانیان و وطن پرستان مشهور بود. امام فرزندان خود را با اخلاصی بزرگ تربیت کردند. احمد فرزند امام تعریف می کند. روزی پدر، او را به دلیل اینکه مگسی را کشته بود، سرزنش کرده و گفته بود این موجودات خدا، حتی با وجود اینکه ما را آزار می دهند، حق حیات دارند. یک چنین عقیده ای افکار امام و افکار دین شناس بزرگی مانند آلبرت شواتیر را به هم نزدیک می سازد. یکی از فرزندان امام، در رشته زبان بین المللی، اسپرانتو تحصیل نموده و ظاهرا قرآن را با این زبان ترجمه کرده است. این مساله وسعت تفکر امام در برابر زبانی که در قرن گذشته توسط یک دانشمند لهستانی یهودی که ضد صهیونیست و... بود، نشانه این است که نظریات امام در علم کودک شناسی نیز شایسته توجه است. امام طرفدار تربیت کودک از طریق بازی بودند در این زمینه مجله پیام اسلام یادآور می شود: امام معتقد بودند کودکان باید آزاد باشند و بازی کنند. اگر طفلی اشتباهی مرتکب شود و یا چیزی را بشکند و یا خود را

مجروح کند، بایستی والدین را مجازات نمود و نه کودک را چون بر والدین است که کودکان خود را از هرگونه خطر دور سازند. تفکر و معنویت مذهبی امام خمینی - قدس سره - دو رکن مهم اقدام انسانی ایشان است آیت الله خامنه‌ای درباره امام می گویند: امام خمینی تا آخرین لحظات حیات، دعا و عبادت را فراموش نکردند. این مطلب نشانه عظمت امام است که با توسل به دعا و معنویات به چنین شخصیت انسانی و مذهبی رسیدند. امام حقیقتاً مهمترین آثار مذهبی را مطالعه و تفسیر کرده اند. یک مذهبی واقعی، جز محو شدن در خدا و داشتن ارتباط مداوم با او هدف دیگری را دنبال نمی کند، داشتن ایمان واقعی به خدا فقط با بیان زبان و الفاظ نیست، ایمان و اعمال خیر با دانش عجین گشته و اساس سعادت و آرامش انسان را تشکیل می دهد. انجام چنین اقدامی نیاز به تحمل رنج و ریاضت و یک روان شاد دارد و این امر در اثر خودسازی دائمی و ارتباط مداوم با خدا میسر می شود. چنین مطالعات معنوی و مذهبی از طرف افراد مذهبی سایر ادیان الهی نیز کاملاً قابل قبول است، مذهبیان اصیل مسیحی از نظر معنوی، در رنگین کمان افلاک به بزرگترین مذهبیان مسلمان ملحق می شوند. چون همین الهامات نیز برای آنان به شکل دیگری وجود دارد. الهامات خداوندی نیز دارای احکام اجتماعی، سیاسی است. امام در نطق مورخ مارس سال ۱۹۷۹ که در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی ایراد کردند، گفتند: انقلاب ایران تنها برای سرنگونی رژیم سلطنت نبود، بلکه این انقلاب برای بنیانگذاری جامعه ای الهام گرفته از خداوند می باشد، برخی انتقاد خواهند کرد و از حکومت مذهبی سخن خواهند گفت. من فقط به اشاره به ایجاد جمهوریهایی که توسط کالون و صاونارول و همچنین متفکران عارف گمنام تشکیل شدند، اکتفا می کنم. اینها پیام آوران انقلاب فرانسه بودند. انتقاد علیه رژیم (امام) خمینی - قدس سره - از جانب کسانی که ایران را ندیده و یا در مورد تشیع کتابی نخوانده و حتی با غربیهایی که ایران را شناخته اند، ملاقات و تماس نداشته اند، صورت می گیرد. غرب و آمریکا ماده پرست با پناه بردن به برتریهای من در آوردی، حتی واقعیتهای حوادث انقلاب ایران را احساس نمی کنند. جمهوری اسلامی ایران هرگز به هیچ کشور دیگری حمله نکرد. موقعی که در سپتامبر سال ۱۹۸۰ صدام حسین دیکتاتور عراق به ایران حمله نظامی کرد و خود را پیمان شکن و امپریالیست نشان داد، چه کسی در جهان فریاد انزجار برآورد و یا با ملت رنجدیده ایران که به شرف ملی او صدمه وارد آمده بود، همبستگی نمود؟ چه کسی در مطبوعات از وطن پرستی مسیحیان ایرانی که دوش به دوش هموطنان شیعه خود عازم میدان جنگ بودند، مطلب می نوشت؟ چه کسی میهن دوستی ارامنه ایران را مطرح کرد و یا مساله فرار اسقف اعظم کلدانی تستوری با خانواده او را به ایران بازگو کرد؟ هیچکس به حقیقت علاقه نشان نمی داد و تنها امیدشان به این بود که ایران از پای درآید و تضعیف گردد. زمانی که همین صدام حسین در ماه اوت ۱۹۹۰ به کشور کوچک کویت یورش کرد، همه کسانی را که در سال ۱۹۸۰ در برابر حمله عراق به ایران لال بودند، را بر آن داشت تا توسعه طلبی عراق را محکوم کنند. معذک برای یک تحلیل گر مخلص، مسلم بود که عراق صدام حسین به اجبار باید به صورت یک قدرت مهاجم در می آمد زیرا ایدئولوژی عدم تسامح و غرور او، وی را به انجام چنین اعمال منفی ای مجبور کرد. با اینکه صدام حسین با مطرح سازی آزادی اماکن مقدسه، ریاکاری خود را نشان می داد (او اصلاً ایمان ندارد)، محافل بین المللی که در سال ۱۹۸۰ در موقع حمله به ایران، اولین سنگر بنای امپریالیسم فاشیست بعث قلابی بغداد را نادیده گرفتند، نیز ریاکارند. ایران نمی خواهد به کسی حمله کند و باید تفکر امام خمینی - قدس سره - را برای راه و روش مذهبی و گام نهادن به سوی روشنائی، تحلیل کرد. البته مسلماً ایرانیها و سایر مسلمانان به سختی ایشان را درک کردند و یا به تصور اینکه در خدمت ایشان بودند، تفکر مشارالیه را به گونه ناقصی تفسیر می کردند. در چنین حالتی نباید اشتباه را متوجه رجال مذهبی و معنوی که اصالت ملت خود را در ارزش ایمان او بازیافته اند، کرد. تنها افرادی که ایمان و حس همبستگی ندارند با ایده ها و تفکرات حضرت امام مخالفت می ورزند برای یک فرد مسلمان، مهم تحلیل و درک مطالب است و نه قضاوت و تحسین، بدون شک شخصیت امام خمینی - قدس سره - شایسته چنین اقدام مثبت و روشنگرانه ای می باشد.

اساتید حضرت امام (ره) اساتید حضرت امام (ره) حضرت امام از سنین کودکی و نوجوانی با بهره‌گیری از هوشی سرشار، قسمتی از معارف متداول روز و علوم مقدماتی و سطح حوزه‌های دینی، از آنجمله ادبیات عرب، منطق و فقه و اصول را نزد معلمین و علمای منطقه (نظیر آقا میرزا محمود افتخار العلماء، مرحوم میرزا رضا نجفی خمینی، مرحوم آقا شیخ علی محمد بروجردی، مرحوم آقا شیخ محمد گلپایگانی و مرحوم آقا عباس اراکی و بیش از همه نزد برادر بزرگش آیت الله سید مرتضی پسندیده) فرا گرفت و در سال ۱۲۹۸ هـ - ش عازم حوزه علمیه اراک شد. هجرت به قم، تحصیل دروس تکمیلی و تدریس علوم اسلامی: اندکی پس از هجرت آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی - رحمه الله علیه - (نوروز ۱۳۰۰ هجری شمسی، مطابق با رجب المرجب ۱۳۴۰ هجری قمری) امام خمینی نیز رهسپار حوزه علمیه قم گردید و به سرعت مراحل تحصیلات تکمیلی علوم حوزوی را نزد اساتید حوزه قم طی کرد. که می‌توان از فراگرفتن تتمه مباحث کتاب مطول (در علم معانی و بیان) نزد مرحوم آقا میرزا محمد علی ادیب تهرانی و تکمیل دروس سطح نزد مرحوم آیت الله سید محمد تقی خوانساری، و بیشتر نزد مرحوم آیت الله سید علی یربلی کاشانی و دروس خارج فقه و اصول نزد زعیم حوزه قم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی - رضوان الله علیهم - نام برد. روح حساس و جستجوگر امام خمینی باعث می‌شد تا ایشان تنها به ادبیات عرب و دروس فقه و اصول بسنده نکند و به دیگر رشته‌های علمی نیز علاقمندانه روی آورد. از اینرو همزمان با فراگیری فقه و اصول نزد فقها و مجتهدین وقت به فراگیری ریاضیات و هیئت و فلسفه نزد مرحوم حاج سید ابوالحسن رفیعی قزوینی و ادامه همین دروس به اضافه علوم معنوی و عرفانی نزد مرحوم آقا میرزا علی اکبر حکمی یزدی و عروض و قوافی و فلسفه اسلامی و فلسفه غرب را نزد مرحوم آقا شیخ محمدرضا مسجدشاهی اصفهانی و اخلاق و عرفان را نزد مرحوم آیت الله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی و عالیترین سطوح عرفان نظری و عملی را به مدت شش سال نزد مرحوم آیت الله آقا میرزا محمد علی شاه آبادی - اعلی الله مقاماتهم - پردازد. حمید انصاری - حدیث بیداری، ص ۱۶

مقدمه ای بر آثار علمی امام خمینی (ره)

مقدمه ای بر آثار علمی امام خمینی (ره) تاکنون در مورد آثار قلمی و تالیفات حضرت امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - مطالب زیادی گفته یا نوشته شده است؛ اما پیش از ورود در اصل موضوع چند مطلب را یادآور می‌شویم: مطلب اول: حضرت امام خمینی (س) در سال ۱۳۴۰ ق. یعنی سالی که وارد قم شدند تا سال ۱۳۵۵ ق. یعنی سال رحلت مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (ره) از محضر درس اساتید بزرگی استفاده کردند برخی از اساتید ایشان عبارتند از: ۱- حاج میرزا جواد ملکی تبریزی، مولف کتاب اسرار الصلاة و غیره متوفای ۱۳۴۳ ق. ۲- آقا میرزا سیدعلی یربلی کاشانی که از سال ۱۳۴۱ ق. تا ۱۳۴۷ ق. در قم بودند. ۳- حاج میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی، صاحب شرح دعای سحر که از سال ۱۳۴۱ ق. تا ۱۳۴۹ ق. در قم بودند. (۱) ۴- آقا شیخ محمدرضا مسجدشاهی، صاحب وقایع الاذهان که در سالهای ۱۳۴۴-۱۳۴۶ ق. در قم بودند. ۵- آقا میرزا محمدعلی شاه آبادی، صاحب رشحات البحار که در سالهای ۱۳۴۷-۱۳۵۴ ق. در قم بودند و امام خمینی در تمام این هفت سال از ایشان استفاده می‌کرده است. ۶- حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، موسس حوزه علمیه قم و صاحب کتاب درالفوائد که امام خمینی از حدود سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ ق. از درس فقه و اصول ایشان بهره می‌برده‌اند. مطلب دوم: تالیفات امام خمینی (س) در موضوعات دهگانه زیر است: ۱- عرفان: در این رشته کتابهای متعددی نوشته‌اند که تاریخ تالیف آنها از ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۵ ق. می‌باشد. ۲- اخلاق: در این موضوع نیز کتابهای متعددی به زبان فارسی نگاشته‌اند که تاریخ تالیف آنها، میان سالهای ۱۳۵۵-۱۳۶۰ ق. می‌باشد و گویا این همان زمانی است که درس اخلاق می‌فرموده‌اند. ۳- فلسفه: در این رشته گویا حاشیه اسفار داشته باشند که چندی پیش یکی از فضیای قم حاشیه‌ای از ایشان در مجله کیهان اندیشه (شماره‌های ۱۱ و ۱۸) نقل کرده بود. ۴- فقه استدلالی: در فقه استدلالی کتابهای

متعددی دارند که تالیف آنها مربوط به سالهای ۱۳۶۵ تا تاریخی است که حضرت امام از نجف به ایران آمدند؛ یعنی حدود سال ۱۳۹۷ ق. ۵- اصول فقه: در این زمینه هم رساله‌های متعددی دارند که تالیف آنها مربوط به سالهای قبل از ۱۳۷۰ تا حدود ۱۳۷۱ ق. می‌باشد. ۶- رجال: در این موضوع بحثی دارند که در کتاب الطهاره درج شده است. ۷- رساله عملیه: رساله‌ها و حاشیه‌های حضرت امام که برای مقلدان نوشته‌اند غیر از تحریرالوسیله که پیش از سال ۱۳۸۰ ق. تالیف شده است. ۸- حکومت: در این موضوع رساله ولایت فقیه و مجموعه گفتارها و نوشته‌های پس از پیروزی انقلاب را باید نام برد. ۹- امامت و روحانیت: کتاب کشف الاسرار که حدود سال ۱۳۶۳ ق. تالیف شده است، در این زمینه می‌باشد. ۱۰- شعر: مجموعه اشعار حضرت امام خمینی (س) که دیوانی را تشکیل می‌دهد. مطلب سوم: اینکه گفته می‌شود حضرت امام تا پیش از رحلت آیت‌الله العظمی بروجردی یعنی سال ۱۳۸۰ ق. بین عامه مردم شهرتی نداشتند و پس از وفات آن مرحوم و شروع نهضت روحانیت و ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ش. مردم کم کم با آن بزرگوار و شخصیت عظیم و آشنا شدند، مطلب صحیحی است؛ اما به این معنا نیست که امام خمینی پیش از سال ۱۳۴۲ به طور کلی گمنام و ناشناخته بوده‌اند، بلکه علاوه بر حوزه علمیه قم، بسیاری از علمای بلاد و حوزه‌های علمیه با ایشان و مقامات علمی و معنوی ایشان در کتابهای متعددی که پیش از شروع نهضت منتشر یا تالیف شده، کم و بیش بیان گردیده بود که از باب نمونه، کتابهای زیر را نام می‌بریم: ۱- نقباء البشر، تالیف مرحوم علامه بزرگوار حاج آقا بزرگ تهرانی. ۲- الذریعه الی تصانیف الشیعه، تالیف همان مرحوم. ۳- فهرست کتب چاپ فارسی، تالیف مرحوم خان بابا مشار. ۴- فهرست کتب چاپی عربی، تالیف همان مرحوم. ۵- فهرست مولفین کتب چاپی، تالیف همان مرحوم. ۶- آثار الحجه که در سال ۱۳۷۳ ق. تالیف شده است. ۷- رجال قم، تالیف سیدمحمد مقدس زاده که در سال ۱۳۳۵ ش. چاپ شده است. ۸- آئینه‌دانشوران که در سالهای ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۳ ق. تالیف و در سال ۱۳۵۳ ق. منتشر شده است. در این کتاب اخیر، درباره امام خمینی (س): در آن تاریخ که سی و دو سال داشته‌اند چنین می‌نویسد: آقا سیدروح الله از فضلا و دانشمندانی هستند که در خدمت آقای شاه آبادی درس خوانده و سالها از محضر عرفان و اخلاق آن جناب، بهره برده‌اند. شرح حال ایشان را (البته با اندکی تصرف) این طور نقل می‌نمائیم: آقا سیدروح الله آخرین فرزند آقا سیدمصطفی هندی است که ریاست علمیه قصبه خمین و حدود آن را دارا بوده و در سال ۱۳۲۱ ق. به دست یکی از خان‌های آن قصبه مقتول گشته. جد ایشان آقا سیداحمد معروف به سیدهندی است که از هندوستان به ایران آمده و در خمین، قصبه‌ای در ۲۵ فرسخی قم متوطن شده. ایشان در سال ۱۳۲۰ ق تولد یافته و تا سال ۱۳۴۹ ق که سن او به نوزده رسیده بود، از زادگاه خویش خارج نشده و چون وسیله تحصیل در آنجا فراهم نبوده، جز قسمت فارسی و پاره‌ای از علوم ادبی بیش نیاموخته. در همان سال به سلطان آباد عراق (اراک) رفته و در آنجا به درس خواندن پرداخته و پس از هجرت آیت‌الله حائری به قم، ایشان نیز به حوزه علمیه آمده و وقت خویش را بیشتر به تعلیم و تعلم کتب صدرالمتالهین گذارده و اکنون چند سال است در محضر آقامیرزا محمدعلی شاه آبادی اشتغال به عرفان دارند و هم از حوزه درس آیت‌الله حائری بهره‌مند می‌شوند. از نوشته‌های ایشان، شرح بر دعای ماثور سحرهای ماه رمضان است که در سال ۱۳۴۷ ق. اتمام یافته و دیگر رساله او مصباح الهدایه فی حقیقه الخلافه می‌باشد. دیگر تعلیقاتی است بر رساله قاضی سعید قمی که از عرفان امامیه به شمار می‌رود و این در شرح حدیث راس الجالوب است، در شرح دیگر از خود ایشان و تاریخ انجام آن ۱۳۴۸ ق. می‌باشد، دیگر حواشی بر شرح فصوص الحکم قیصری است که ناتمام است. مولف کتاب آئینه دانشوران مرحوم حاج سیدریحان الله یزدی در سال ۱۳۷۸ ق. یا دو سه سال پس از آن در چاپ دوم این اثر، در تکمیل نوشته قبل می‌نویسد: از متخصصین علوم فلسفه و عرفان و از علاقه‌مندان به مطالعه کتب صدرالمتالهین در حوزه علمیه قم در روزگار تالیف این کتاب (آئینه دانشوران) دانشمندان عالیمقام آقای حاج آقا روح‌الله خمینی بودند به طوری که چکامه‌های دنواز عارفانه آن جناب نیز ورد زبان ما دانشجویان بود. از آن جمله غزل شیرینی بود که هنوز مطلعش را فراموش نکرده‌ام: من در هوای دوست گذشتم ز جان خویش دل از وطن بریدم و از خاندان خویش ولی اکنون که قریب سی سال از آن روزگار می‌گذرد،

شهرت فقاهت حضرت معظم له عالم گیر شده و از جمله آیات الله و مراجع تقلید شیعه به شمار می‌آیند. (۱). حضرت آقای سبحانی گفته‌اند: حضرت امام درس هیئت را نیز نزد آقای رفیعی خوانده‌اند. آیت الله رضا استادی - imam-khomeini.com (با اندکی تلخیص)

کتابها و آثار علمی امام خمینی (ره)

کتابها و آثار علمی امام خمینی (ره) تالیفات عرفانی و فلسفی و اخلاقی ۱- شرح دعای سحر (عربی) دعایی است که با این جمله آغاز می‌شود: "اللهم انی اسالک من بهائک بابهاه و کل بهائک بهی. اللهم انی اسالک ببهائک کله". از امام رضا (ع) نقل شده است که امام باقر (ع) این دعا را در سحرهای ماه مبارک رمضان می‌خواندند. این دعا شرحهای متعددی دارد، یکی از آنها همین شرح امام خمینی است که در سال ۱۳۴۷ ق. یعنی در ۲۷ سالگی تالیف کرده‌اند. این کتاب از کتابهای عرفانی حضرت امام امت است و مانند تالیف دیگر ایشان "مصباح الهدایه"، "فقط کسانی که با فلسفه و عرفان آشنایی کامل داشته باشند می‌توانند از آن استفاده کنند. سال تالیف این کتاب مصادف است با سال ورود مرحوم شاه آبادی به قم و در این کتاب دو جا از ایشان یاد و مطلبی نقل می‌کنند. تالیف این کتاب در سال اول تلمذ نزد مرحوم آقای شاه آبادی، این نکته را روشن می‌کند که حضرت امام خمینی همان طور که خودشان در اولین برخورد و ملاقات با آقای شاه آبادی فرموده‌اند، فلسفه را قبلاً خوانده بودند و در عرفان نیز کار کرده و استاد دیده بودند. شاهد این مطلب این است که یک جای همین کتاب فرموده‌اند: "سمعت من احدالمشایخ من ارباب المعرفه رضوان الله علیه" و در جای سوم فرموده‌اند: "اتفق الحضور فی محضر احد العلماء الکرام دام ظلّه" که این تعبیر مربوط به آقای شاه آبادی نیست چون همیشه از ایشان با عبارت "شیخنا" یاد می‌کنند. در هر حال در این کتاب از اسرارالصلاه حاج میرزا جواد ملکی و تعلیقه آقا محمدرضا قمشه‌ای بر شرح فصوص قیصری و شرح اسماء حاجی سبزواری و فتوحات محیی الدین و تاویلات عبدالرزاق کاشی و شرح قیصری بر فصوص و شرح مفتاح الغیب فناری و قبسات میرداماد و اسفار ملاصدرا و برخی کتب فیض و نیز کتاب الهیئه والاسلام مرحوم سید هبه‌الله شهرستانی یاد و مطلب نقل می‌کند که این آخری گواه این است که امام خمینی کتابهای جدید را هم می‌خواندند. این کتاب که به زبان عربی است با ترجمه فارسی آن پس از پیروزی انقلاب چاپ شده است. (۲) ۲- مصباح الهدایه الی الخلافه والولایه (عربی) این کتاب در بیان حقیقت محمدیه و ولایت علویه است که با ترجمه فارسی آن پس از انقلاب چاپ شده است. تالیف این کتاب در سال ۱۳۴۹ به پایان رسیده و مانند شرح دعای سحر فقط برای کسانی که با عرفان و اصطلاحات آن آشنایی دارند قابل استفاده است و خود حضرت امام - رضوان الله تعالی علیه - در پایان رساله فرموده‌اند: "خاتمه و وصیه: ایاک ایها الصدیق الروحانی ثم ایاک... ان تکشف هذه الاسرار لغيرها... و ایاک ان تنظر نظرالفهم فی هذه الاوراق الا بعدالفحص الكامل عن کلمات المتالیهین من اهل الذوق و تعلم المعارف عنداهلها من المشایخ العظام والعرفاء الکرام والافمجرد الرجوع الی مثل هذه المعارف لایزید الا خسرانا ولا ینتج الا حرمانا". امام خمینی - رضوان الله علیه - در کتابهای دیگر خود مانند "سرالصلاه" و "تعلیقه بر شرح نصوص" به این کتاب ارجاع می‌دهند و می‌گویند در آن کتاب این مطلب را تحقیق کرده‌ایم. در این کتاب از "شرح توحید صدوق" قاضی سعید قمی و نیز "البوارق الملکوتیه" او و "مفتاح الغیب" قونوی و "شرح نصوص" قیصری و "شرح قصیده" ابن فارض عبدالرزاق کاشی و "تعلیقه بر شرح نصوص" قیصری و نیز رساله در تحقیق "اسفار اربعه" هر دو از آقا محمدرضا قمشه‌ای مطالبی نقل می‌شود و مورد انتقاد قرار می‌گیرد. و همچنین از محیی الدین احیانا مطلبی نقل می‌کنند و از استادشان آقای شاه آبادی، چند جا با تجلیل فراوان یاد و مطالبی نقل می‌نمایند. ۳- لقاء الله (فارسی) مقاله‌ای است در این موضوع به زبان فارسی در هفت صفحه که در آن از استادشان مرحوم آقای شاه آبادی یاد می‌کنند. این مقاله یا رساله در پایان کتاب لقاءالله مرحوم حاج میزا جواد ملکی چاپ شده است. ۴- سرالصلاه، صلاه العارفین یا معراج السالکین (فارسی) این کتاب

برای خواص از اهل عرفان و سلوک نوشته شده و تاریخ پایان تالیف آن سال ۱۳۵۸ ق. است و تا حال دوبار چاپ شده است که بار اول مستقل و بار دیگر در یادنامه شهید مطهری - رحمه الله علیه - چاپ شده است. در این کتاب از اسرارالصلاه شهید ثانی و مرحوم آقای شاه آبادی یاد می‌شود و نیز به شرح اربعین خود ارجاع می‌دهند که معلوم می‌شود شرح اربعین را پیش از سرالصلاه نوشته‌اند یا هنگام نوشتن سرالصلاه آن کتاب هم در دست تالیف بوده است. در صفحه ۶۷ چاپ اول آن می‌خوانیم: "فرضا که از عرفا کسی را نمی‌شناسی، از علمای بزرگ معرفت و اخلاق، آنها را که پیش همه، علمای مسلمند پیروی کن؛ مثل جناب عارف بالله و مجاهد فی سبیل الله مولانا سیدابن طاووس - رضی الله عنه - و مثل مولانا عارف بالله سالک الی الله شیخ جلیل بهائی - قدس سره - و شیخ ارباب معرفت مولانا محمدتقی مجلسی - رضوان الله علیه - و شیخ محدثین فرزند بزرگوار او مولانا مجلسی - رحمه الله - و کتاب "شرح فقیه" مولانا مجلسی اول که یکی از کتابهای نفیس جلیل القدر است و فارسی است مطالعه نما و اگر نفهمیدی از اهلس سوال کن و در آن کتزهایی معرفت است و همین طور کتب عزیزه شیخان نراقیان (ملا مهدی نراقی و ملا احمد نراقی) و از علمای معاصر کتب شیخ جلیل القدر عارف بالله حاج میرزا جواد تبریزی - قدس سره - را مطالعه کنید. ۵- تعلیقه علی شرح فصوص الحکم (عربی) فصوص الحکم تالیف محیی الدین عربی و شرح آن از محمود قیصری است و امام خمینی شرح فصوص را در هفت سالی که از محضر مرحوم آقای شاه آبادی استفاده می‌کردند، نزد ایشان خوانده و تاریخ تالیف این تعلیقه هم همان سالهاست. در این تعلیقه به مصباح الهدایه خود ارجاع می‌دهند و از مرحوم آقای شاه آبادی نیز یاد می‌کنند. کتاب شرح فصوص ۴۹۵ صفحه است که تعلیقه امام تا صفحه ۳۹۶ آن است. این تعلیقه را حضرت امام خمینی در حواشی نسخه چاپی شرح فصوص نوشته بودند و ظاهراً به دست عمال شاه مخلوع، جزو کتابهای غارت شده ایشان، غارت شده بود، ولی خوشبختانه پس از انقلاب در همدان پیدا و به بیت حضرت امام تحویل داده شد و به صورت زیبایی چاپ گشت. این تعلیقه برای کسانی که شرح فصوص را نزد استاد می‌خوانند، مفید است. ۶- تعلیقه علی مصباح الانس (عربی) مفتاح غیب الجمع والوجود تالیف صدرالدین محمدبن اسحاق قونوی و شرح آن به نام مصباح الانس تالیف محمدبن حمزه بن محمد عثمانی معروف به ابن فناری است. امام خمینی مصباح الانس را تا صفحه ۴۴ از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۴ ق. نزد مرحوم آقای شاه آبادی خوانده است. در صفحه اول کتاب مرقوم داشته‌اند: "قد شرعنا قرائه هذا الكتاب الشریف لدی الشیخ العارف الکامل استاذنا فی المعارف الالهیه حضره المیرزا محمدعلی شاه آبادی الاصفهانی دام ظلّه فی شهر رمضان المبارک سنه ۱۳۵۰ ق." و در صفحه ۴۴ نوشته‌اند: "الی هنا قرأت الكتاب عند شیخنا العارف الکامل الشاه آبادی روحی فداء و قدا تفق انتقاله الی طهران مضرت محروما من فیضه دام ظلّه" امام خمینی - رضوان الله علیه - این تعلیقه را ظاهراً در همان زمان که مصباح الانس را نزد مرحوم آقای شاه آبادی می‌خواندند، نوشته‌اند و پس از رفتن ایشان به تهران تعلیقه را ادامه داده‌اند تا صفحه ۱۳۲ مصباح الانس، و تاریخ پایان تالیف ۱۳۵۵ در قصبه خمین است. (مصباح الانس دارای ۳۴۳ صفحه است). این تعلیقه به صورت زیبایی به ضمیمه تعلیقه بر شرح فصوص در سال ۱۴۰۶ چاپ شده است. ۷- تعلیقه علی شرح حدیث راس الجالوت (عربی) قاضی سعید محمدبن محمد مفید قمی از دانشمندان و عرفای قرن یازدهم، تالیفات فراوانی دارد که یکی از آنها شرح حدیث راس الجالوت است که در ذریعه حاج آقا بزرگ در حرف "شین" یاد شده و متأسفانه نویسنده، این رساله را هنوز زیارت نکرده است. گویا مقصود از حدیث راس الجالوت همان احتجاج حضرت رضا (ع) با اصحاب ادیان مختلفه است که قسمتی از آن احتجاج با راس الجالوت یهودی است. حدیث در توحید و نیز عیون اخبارالرضا شیخ صدوق و احتجاج طبرسی و جلد دهم بحارالانوار و جلد دوم مسندالرضا نقل شده. امام خمینی - رضوان الله علیه - تعلیقه‌ای بر این رساله قاضی سعید نوشته‌اند که در جلد ۲۶ ذریعه صفحه ۲۸۵ چاپ مشهود یاد شده و هنوز به چاپ نرسیده است. ۸- شرح حدیث راس الجالوت (عربی) امام خمینی علاوه بر تعلیقه‌ای که یاد شد مستقلاً شرحی بر این حدیث نوشته‌اند که تاریخ تالیف آن بنا بر آنچه در کتاب آیینه دانشوران آمده است، ۱۳۴۸ می‌باشد و این رساله هم متأسفانه هنوز چاپ نشده است. ۹- شرح حدیث راس الجالوت (عربی) مرحوم سیدریحان الله یزدی

در آینه دانشوران می‌نویسد: از نوشته‌های ایشان است تعلیقاتی بر رساله قاضی سعید قمی در شرح حدیث راس الجالوت، با دو شرح دیگر از خود ایشان و تاریخ انجام آن، ۱۳۴۸ می‌باشد. بنابراین امام خمینی دو شرح بر این حدیث نوشته‌اند. ۱۰- تفسیر سوره حمد (فارسی) تفسیری است عرفانی بر سوره حمد که امام خمینی در سالهای اول پیروزی انقلاب در پنج جلسه بیان فرمودند و مکرر چاپ شده است. امام خمینی در کتاب سرالصلاحه، سوره حمد و توحید را به طور مختصر با اشاراتی عرفانی تفسیر کرده‌اند. به صفحات ۱۳۹ تا ۱۵۱ چاپ ۱۳۶۰ شمسی مراجعه شود. و نیز در کتاب "آداب الصلاه" سوره حمد و توحید و انازلناه را به گونه‌ای مفصلتر تفسیر کرده‌اند. البته در این کتاب اخیر می‌خواسته‌اند مطالبش برای همگان مفید باشد؛ اما به فرموده خودشان در تفسیر سوره قدر، مطالبی فرموده‌اند که فقط خواص می‌توانند از آن استفاده کنند. به صفحه ۱۵۲ تا ۲۴۳ آداب الصلاه مراجعه شود. در صفحه ۲۴۳ فرموده‌اند: "با آنکه بنای نویسنده در این رساله آن بود که از مطالب عرفانی غیر مانوس با نوع، خودداری کنم و فقط به آداب قلبیه صلاه اکتفا کنم، اینک می‌بینم که قلم طغیان نموده و در خصوص تفسیر سوره شریفه، بیشتر از موضع قرارداد خود، تجاوز نمودم، چاره‌ای جز آن نیست که اکنون از برادران ایمانی و دوستان روحانی معذرت خواهی کنم". بنابراین تفسیر سوره از قرآن مجید را به سبک تفسیر عرفانی از امام خمینی (س) در دست داریم. البته یک جلسه هم حضرت امام راجع به سوره علق مطالبی بیان فرمودند که این سخنرانی هم به عنوان تفسیر سوره علق به ضمیمه تفسیر سوره حمد به چاپ رسیده است. ۱۱- الحاشیه علی الاسفار (عربی) امام خمینی - رضوان الله علیه - از مدرسین اسفار ملاصدرا بوده و گویا حواشی بر این کتاب داشته باشند؛ زیرا یکی از فضلاء حوزه علمیه قم حاشیه‌ای از ایشان در مجله کیهان اندیشه نقل کردند به این شرح: صدرالمتالهین در اسفار جلد ششم صفحه دو ماهه درباره حدیث "ماترددت فی شیء انا فاعله کترددی فی قبض روح عبدی المومن" می‌گوید: فما معنی التردد المنسوب الیه؟ والذی سخ الهذا الراقم المسکین... حضرت امام خمینی در حاشیه اسفار به کلام ملاصدرا اشکال نموده و فرموداند: آنچه ملاصدرا ذکر کرده، علاوه بر آنکه فی نفسه از معنای حدیث دور است، ملائمت و تناسبی هم با ذیل حدیث ندارد و سپس حضرت امام مطلب را ادامه داده‌اند. به کیهان اندیشه شماره یازده و هجده مقاله مفهوم تردد در احادیث مراجعه شود. نویسنده غیر از این حاشیه در فلسفه از حضرت امام تالیفی سراغ ندارد والله العالم. ۱۲- آداب الصلاه (فارسی) این کتاب را پس از "سرالصلاحه" نوشته‌اند و در آغاز آن فرموده‌اند: ایامی چند پیش از این رساله‌ای فراهم آوردم که به قدر میسور از اسرار الصلاه در آن گنجانیدم و چون آن را با حال عامه تناسبی نیست در نظر گرفتم که سطری از آداب قلبیه این معراج روحانی را در سلک تحریر در آورم شاید برادران ایمانی را از آن تذکری و قلب قاسی خود را تأثیری حاصل آید. در این کتاب، تفسیر سوره‌های حمد و توحید و قدر به گونه‌ای عرفانی و نسبتاً مفصل آمده است. امام خمینی - رضوان الله علیه - در این تالیف به تعلیقه فصوص و مصباح‌الهدایه خود ارجاع داده و از مرحوم آقای شاه آبادی یاد و مطلب نقل می‌کنند و ضمناً یک جا کتاب سیر و سلوک منسوب به سید بحرالعلوم را یاد و می‌گویند: انتساب این کتاب به آن حضرت مورد تردید است. کتاب آداب الصلاه با تصرفاتی توسط حضرت آقای فهری در دو جلد چاپ شده است. ضمن تشکر از سعی ایشان در نشر آثار امام، لازم بود این کتاب به طور کامل و بدون هیچ گونه تصرفی مستقلاً چاپ و منتشر شود که اخیراً اینکار انجام شده است. ۱۳- مبارزه با نفس جهاد اکبر (فارسی) رساله‌ای است اخلاقی، در موضوع "جهاد با نفس" که تقریر سخنرانیهای حضرت امام در نجف اشرف برای طلاب و فضلا است. این رساله بارها چاپ شده است. ۱۴- شرح حدیث جنود عقل و جهل (فارسی) در کتاب شریف اصول کافی حدیثی در بیان لشگریان عقل و جهل از امام صادق (ع) نقل شده که شامل هفتاد و چند عنوان است. امام خمینی - رضوان الله علیه - این حدیث را به زبان فارسی شرح کرده‌اند ولی تا عنوان ۲۵ آن را بیشتر نوشته و موفق به تکمیل آن نشده‌اند. این کتاب از بهترین کتابهای اخلاق و تربیت و سلوک است و به نام اخلاق اسلامی، به نام شخص دیگری در سه جلد چاپ شده است و داستانش از این قرار است: "مرحوم شهید شیخ غلامحسین حقانی، دوست چندین ساله حقیر می‌گفت یکی از اشخاصی که قبل از انقلاب مورد عنایت و لطف حضرت امام

بود به نجف مشرف شد. حضرت امام کتاب شرح حدیث جنود عقل و جهل را برای انتشار به ایشان مرحمت کردند. او از ترس دستگاه جبار شاهنشاهی، کتاب را با دخل و تصرفهایی به نام خود در سه جلد چاپ کرد، البته تا اواسط جلد دوم از امام، و بقیه از خود آن شخص است. آن شخص در اثر انحراف سر از جهنم نفاق در آورد و کتاب هم چون به نام او بود، از دایره انتشارات حزب الهیها خارج شد. امید است نسخه اصلی این کتاب پراچ پیدا شود تا بدون هیچ دخل و تصرف به صورت اصلی خود چاپ و مورد استفاده محافل علمی و بخصوص حوزه‌های درس اخلاق حوزه علمیه قم و سایر حوزه‌ها قرار گیرد. ۱۵- اربعین؛ شرح اربعین (فارسی) شرح چهل حدیث است که سی و سه حدیث آن اخلاقی و هفت حدیث دیگر اعتقادی است. در آغاز آن فرموده‌اند: این بنده بی بضاعت ضعیف مدتی بود با خود حدیث می‌کردم که چهل حدیث از احادیث اهل بیت عصمت و طهارت (ع) که در کتب معتبره اصحاب و علما (ره) ثبت است، جمع‌آوری کرده و هر یک را به مناسبت شرحی کنم که با حال عامه مناسبتی داشته باشد و از این جهت آن را به زبان فارسی نگاشته که فارسی زبانان از آن بهره گیرند... در آغاز حدیث اول، چهار نفر از مشایخ را که به ایشان اجازه روایت حدیث داده‌اند به این ترتیب نام برده‌اند: ۱- شیخ علامه متکلم فقیه اصولی ادیب متبحر شیخ محمدرضا آل علامه شیخ محمدتقی اصفهانی - ادام الله توفیقه - در زمانی که در قم مشرف بودند مقصود شیخ محمدرضا اصفهانی صاحب "وقایه الاذهان" است که در سال ۱۳۴۴ و ۱۳۴۶ در قم به سر می‌بردند و هنگام تالیف این رساله یعنی حدود سال ۱۳۵۸ ق. در اصفهان بودند و در ۱۳۶۲ ق. وفات کردند. ۲- شیخ عالم جلیل متعبد ثقه ثبت حاج شیخ عباس قمی - دام توفیقه - (م ۱۳۵۹ ق) ۳- سید سند فقیه متکلم ثقه عین ثبت علامه سید محسن امین عاملی - ادام الله تائیداته - (م ۱۳۷۱ ق) ۴- سید عالم ثقه ثبت سید ابوالقاسم دهکردی اصفهانی (م ۱۳۵۳ ق) مرحوم شیخ محمدرضا و مرحوم حاج شیخ عباس هر دو از حاجی نوری از شیخ انصاری و مرحوم سید محسن امین از سید محمد هندی از شیخ انصاری و مرحوم سید ابوالقاسم دهکردی از میرزاهاشم اصفهانی خوانساری از شیخ انصاری. سپس امام خمینی می‌فرمایند: غیر از این چهار طریق، طرق دیگری هم داریم که به شیخ انصاری منتهی نمی‌شود و آن طرق را اینجا ذکر نکردیم. تاریخ پایان تالیف کتاب اربعین ۱۳۵۸ ق. می‌باشد و چهار حدیث آن توسط حضرت آقای فهری تحقیق و در ۲۲۴ صفحه چاپ شد (۳) و سپس حدود بیست حدیث آن در مجله اعتصام که از سازمان تبلیغات اسلامی بود و تعطیل شد، چاپ گشت و بالاخره همه چهل حدیث، در دو جلد توسط انتشارات "طه" قزوین در سال ۱۳۶۶ و سپس با چاپ بهتری توسط مرکز نشر فرهنگی رجاء، در ۵۵۶ صفحه در یک جلد منتشر شد. فهرست احادیث این کتاب بسیار ارزنده از این قرار است: جهاد نفس، ریا، عجب، کبر، حسد، حب دنیا، غضب، عصیبت، نفاق، هوای نفس، فطرت، تفکر، توکل، خوف و رجاء، امتحان، صبر، توبه، ذکر خدا، غیبت، اخلاص، شکر، کراهت از مرگ، اصناف طالبان علم، اقسام علم، وسواس، فضیلت علم، عبادت و حضور قلب، لقاء الله، وصیت رسول خدا (ص) به حضرت امیر (ع)، اقسام قلوب، عدم شناخت حقیقی خدا و رسول و امام مومن، یقین و حرص و رضا، ولایت شرط قبول اعمال، حال مومن نزد خدا، معرفت حق و اسماء او، معرفت حق و صفات او، طریق معرفت حق تعالی و اولی الامر، خداوند آدم را به صورت خود آفرید، خیر و شر، حقیقت توحید. -- کتابهای فقه استدلالی حضرت امام خمینی (س) مدت سی سال یا بیشتر فقه استدلالی تدریس می‌کردند و همه این درسها یا قسمت اعظم آنها را نوشته‌اند و یکی از امتیازات این تالیفات همین است که پس از تدریس و تحقیق کامل، نوشته شده است. بحثهایی را که حضرت امام خمینی نوشته‌اند، عبارتند از: طهارت و مکاسب محرمة و بیع و خیارات و خلل صلاه، تقیه که همه به زبان عربی است به این شرح: ۱۶- کتاب الطهاره جلد اول، بحث نجاسات، تاریخ پایان تالیف، ۱۰ ذیحجه ۱۳۷۳ ق. چاپ اول در ۲۷۲ صفحه در قم و چاپ دوم در ۳۵۸ صفحه در نجف سال ۳۸۹ ق. ۱۷- کتاب الطهاره جلد دوم، بحث ماء ثلاثه. تاریخ پایان تالیف، ۲۲ ربیع الاول ۱۳۷۶ ق. چاپ قم در ۳۱۹ صفحه. ۱۸- کتاب الطهاره جلد سوم، بحث تیمم. تاریخ پایان تالیف، ۱۱ شعبان ۱۳۷۶. چاپ قم در ۲۳۵ صفحه. ۱۹- کتاب الطهاره جلد چهارم کتاب مذکور پیرامون بحث از احکام نجاسات می‌باشد. این کتاب که آخرین قسمت از مباحث طهارت است تالیف آن در

تاریخ ۲۸ ذیقعده ۱۳۷۷ ق. به پایان رسیده و چاپ آن نیز در نجف اشرف به سال ۱۳۸۹ ق. انجام گرفته است. تعداد صفحات این جلد ۲۹۰ صفحه می‌باشد. ۲۰- المکاسب المحرمه جلد اول، شامل بحث‌های الاکتساب، الاعیان النجسه، الاکتساب مما یکون المقصود حراما، الاکتساب بما لا منفعه فیه، الاکتساب بما هو حرام فی نفسه، نقاشی و مجسمه‌سازی، غنا و غیبت و قسمتی از رساله روضه الغناء استادشان حاج شیخ محمدرضا اصفهانی در این جلد نقل شده است. (لازم به ذکر است که ترجمه این رساله در شماره هجده مجله کیهان اندیشه مندرج است) تاریخ پایان تالیف پس از سال ۱۳۷۷ ق. و قبل از ۱۳۸۰ ق. می‌باشد. چاپ قم در ۳۲۲ صفحه در سال ۱۳۸۱. ۲۱- المکاسب المحرمه جلد دوم، شامل بحث‌های قمار، کذب، کمک به ظالم، ولایت از طرف جائز، تکسب به واجبات، جوایز سلطان و خراج و مقاسمه‌ای که سلطان جائز می‌گیرد. تاریخ پایان تالیف، ۸ جمادی‌الاولی ۱۳۸۰ چاپ قم در ۲۹۰ صفحه در سال ۱۳۸۱. ۲۲- کتاب البیع جلد اول، تاریخ تالیف پس از ۱۳۸۰ ق. در ۴۵۷ صفحه در نجف چاپ شده است. ۲۳- کتاب البیع جلد دوم، در سال ۱۳۹۱ در نجف در ۵۷۵ صفحه چاپ شده است و بحث ولایت فقیه حضرت امام خمینی که منشا بسیاری از تحولات گشت، در این جلد است. ۲۴- کتاب البیع جلد سوم، تاریخ پایان تالیف، ۱۱ جمادی‌الاولی ۱۳۹۲ و در همان سالها در ۴۸۵ صفحه در نجف چاپ شده است و بدین ترتیب این سه جلد، حاصل تدریس حدود دوازده سال حضرت امام می‌باشد که به قلم خودشان نوشته شده است. ۲۵- کتاب البیع جلد چهارم، بحث‌خیرات. تاریخ پایان تالیف، ۲۵ جمادی‌الاولی ۱۳۹۴. در ۴۵۲ صفحه در نجف در همان سال تالیف چاپ شده است. ۲۶- کتاب البیع جلد پنجم، شامل بقیه بحث‌خیرات و بحث نقد و نسیه و قبض. تاریخ پایان تالیف، ۱۵ جمادی‌الاولی ۱۳۹۶. در ۴۰۲ صفحه در سال ۱۳۹۷ در نجف چاپ شده است. ۲۷- کتاب الخلل بحث خلل صلاه است که ظاهرا پس از سال ۱۳۹۷ تا هنگام مراجعت به ایران بحث کرده و نوشته‌اند. این کتاب در ۳۱۴ صفحه در قم چاپ شده است. (۴) ۲۸- رساله فی التقیه رساله‌ای است شامل مباحث تقیه در ۳۵ صفحه که تاریخ تالیف آن شعبان ۱۳۷۳ ق. می‌باشد و به ضمیمه رساله‌های اصولی حضرت امام در سال ۱۳۸۵ ق. در قم چاپ شده است. جالب اینکه بحث معروف "تقیه برای حفظ دین است نه محو دین" در این رساله عنوان شده است. ۲۹- رساله فی قاعده من ملک این رساله در کتاب آثارالحجه (جلد دوم صفحه ۴۵) جز تالیفات حضرت امام یاد شده است. ۳۰- رساله فی تعیین الفجر فی اللیالی المقمره این رساله در ۳۲ صفحه رقی در سال ۱۳۶۷ شمسی از امام خمینی منتشر شده است که در عین اختصار، از تالیفات فقه استدلالی ایشان به شمار می‌آید. تالیفات امام در اصول فقه که همه به زبان عربی است، به شرح ذیل است: ۳۱- رساله لا ضرر قاعده لا ضرر با اینکه قاعده‌ای فقهی است اما در کتابهای اصول در بخش برائت مورد بحث قرار می‌گیرد و از این رو ما این رساله را از تالیفات اصول فقه به شمار آوردیم. این رساله هنگامی که حضرت امام دوره اول اصول فقه را تدریس می‌فرمودند، نوشته شده و تاریخ پایان تالیف آن غره جمادی‌الاولی ۱۳۶۸ ق. می‌باشد که در ۶۸ صفحه به ضمیمه چند رساله دیگر با نام "الرسائل" در قم در سال ۱۳۸۵ چاپ شده است. ۳۲- رساله الاستصحاب این رساله در دوره اول درس اصولشان نوشته شده و تاریخ پایان تالیف آن، و رمضان ۱۳۷۰ می‌باشد که در ۲۹۰ صفحه با همان رسائل در سال ۱۳۸۵ ق. در قم چاپ شده است. ۳۳- رساله فی التعادل والتراجیح در دوره اول درس نوشته‌اند و تاریخ پایان تالیف آن، ۹ جمادی‌الاولی ۱۳۷۰ و تاریخ پاکتویس آن ماه رمضان ۱۳۷۰ بوده است و در ۹۲ صفحه در همان رسائل در سال ۱۳۸۵ در قم چاپ شده است. ۳۴- رساله الاجتهاد والتقلید چون دوره اول درس اصول فقه حضرت امام ۱۳۷۰ ق. بوده تاریخ پایان تالیف این رساله باید همان سال باشد. در ۷۸ صفحه در همان رسائل در سال ۱۳۸۵ ق. در قم چاپ شده است. (۵) ۳۵- رساله فی الطلب والاراده این رساله را می‌توان از رساله‌های فلسفی عرفانی شمرد، ولی چون حضرت امام در درس اصول فقه بحثش را مطرح کردند، ما جزو تالیفات اصول فقه ذکر کردیم. در آغاز این رساله فرموده‌اند: چون بحث ما در اصول فقه به مساله طلب و اراده که به مساله جبر و تفویض منتهی می‌شود، رسید، تصمیم داشتیم که بحث در این مساله را به اهل و محلش واگذاریم زیرا ادای حق این مساله در این درس امکان نداشت هم به دلیل اینکه مقدمات فراوانی لازم داشت که بیان شود و هم به سبب دقت

مطالب و دوری از فهم اکثر حضار در درس. الا اینکه اصرار برخی از کسانی که علاقه شدید به تنقیح مباحث دارند، مرا مجبور ساخت که تا حدی که مناسب مقام باشد بعض جهات مساله را مطرح کنم . . . و چون بحث درباره آن، در عین حال طولانی شد، مباحث را در رساله جداگانه‌ای ضمن مقدمه و چند مطلب نوشتم. تاریخ پایان تالیف این رساله ماه رمضان ۱۳۷۱ ق. در همدان است. این رساله با ترجمه فارسی آن در ۱۵۷ صفحه در سال ۱۳۶۲ توسط مرکز انتشارات علمی و فرهنگی چاپ شده است. ۳۶- تعلیقه علی کفایه الاصول مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعه (جلد ۲۶ صفحه ۲۸۵ چاپ مشهد) حاشیه کفایه الاصول آخوند خراسانی تالیف حضرت امام خمینی را یاد می‌کنند و می‌فرمایند: "ذکره فی فهرس تصانیفه" و آقای رازی نوشته‌اند این حاشیه از بحث قطع تا استصحاب است و در جای دیگر خواننده‌ام که تاریخ پایان تالیف ۱۳۶۸ ق. می‌باشد. ۳۷- رساله در موضع علم اصول و نیز در برخی نوشته‌ها، کتابی در اصول فقه به این عنوان "رساله در موضوع علم اصول" از تالیفات امام خمینی - قدس سره - شمرده شده است. ۳۸- حضرت آقای سبحانی که از شاگردان برجسته حضرت امام بوده است، می‌گوید: امام خمینی (س) تقریرات درس مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی را نیز از آغاز مباحث اصول تا حجیت مظنه نوشته‌اند. -- رساله‌های عملیه یا فقه غیراستدلالی ۳۹- تعلیقه علی العروه الوثقی (عربی) حاشیه‌ای است بر تمام عروه الوثقی مرحوم سیدمحمدکاظم یزدی. تاریخ پایان این تعلیقه ۷ جمادی‌الاولی ۱۳۷۵ ق. می‌باشد، چاپ اول آن در ۳۴۵ صفحه در قم انجام شده است و پس از چندی توسط مطبوعات "دارالفکر" چاپ دوم شده و سپس به ضمیمه خود عروه الوثقی، مکرر به چاپ رسیده است. ۴۰- تعلیقه علی وسیله النجاه (عربی) حاشیه‌ای است بر تمام وسیله النجاه سیدابوالحسن اصفهانی. تاریخ تالیف آن مشخص نیست. ۴۱- حاشیه توضیح المسائل (فارسی) حاشیه‌ای است بر توضیح المسائل آیت‌الله العظمی بروجردی که در قم در ۱۳۸ صفحه در سال ۱۳۸۱ پس از رحلت آیت‌الله بروجردی چاپ شده است. ۴۲- رساله نجاه العباد (فارسی) این رساله باید سه جلد باشد، نویسنده فقط جلد دوم آن را که از مکاسب محرمة تا طلاق است و در ۱۵۵ صفحه در قم در حدود سال ۱۳۸۰ به چاپ رسیده، زیارت کرده است. این رساله ظاهراً تالیف خود حضرت امام است و باید درباره قسمتهای چاپ نشده آن تحقیق شود. ۴۳- حاشیه رساله ارث (فارسی) مرحوم حاج ملاهاشم خراسانی صاحب کتاب منتخب‌التواریخ رساله‌ای در ارث به زبان فارسی نوشته که با حاشیه برخی مراجع تقلید گذشته چاپ سنگی شده است. حضرت امام خمینی حاشیه‌ای بر این رساله نوشته‌اند که با اصل رساله در ۱۲۰ صفحه در قم ظاهراً، پس از رحلت آیت‌الله العظمی بروجردی، چاپ شده است. ۴۴- مناسک یا دستور حج (فارسی) این رساله مکرر چاپ شده و چاپ سوم آن که نویسنده زیارت کرده در ۱۸۷ صفحه در سال ۱۳۸۴ ق. انجام شده است. ۴۵ و ۴۶- تحریر الوسیله (عربی) وسیله النجاه تالیف مرحوم آیت‌الله العظمی آقا سیدابوالحسن اصفهانی از جهت کثرت با بهای فقه (نه کثرت فروع) بر عروه الوثقی تالیف سیدمحمد کاظم یزدی برتری دارد یعنی بسیاری از بابهای فقه مانند مکاسب، طلاق، نذر و . . . در عروه الوثقی نیست ولی در "وسیله النجاه" هست. امام خمینی همان طور که قبلاً گفته شد بر "وسیله النجاه" حاشیه داشتند و در سال ۱۳۸۴ که در ترکیه تبعید بودند به این فکر افتادند که حاشیه خود را در متن وسیله درج و در ضمن با بهایی را هم که وسیله النجاه، ناقص دارد تتمیم و مسائل مستحدثه را هم به آن بیفزایند. این کار به صورت بسیار خوبی در مدتی که تبعید بودند انجام گرفت و به نام "تحریر الوسیله" در همان سالها، در نجف، در دو جلد (۶۶۲ و ۶۴۷ صفحه) چاپ و سپس مکرر تجدید چاپ شد. (۶) ۴۷- زبده الاحکام (عربی) رساله مختصری است که با توجه به تحریر الوسیله حضرت امام خمینی توسط برخی از شاگردان ایشان تنظیم شده و مکرر به چاپ رسیده، یکی از چاپهای ممتاز آن چاپ سازمان تبلیغات اسلامی در ۲۷۳ صفحه در سال ۱۴۰۴ ق. انجام شده است. یادآوری این نکته لازم است که متن اولی این رساله سالها قبل تالیف شده و به نام چند نفر از مراجع تقلید از جمله آیت‌الله میلانی و آیت‌الله حاج سیداحمد خوانساری نیز به نامهای دیگر چاپ شده است و بنابر این باید گفت همان متن اولی با توجه به تحریر الوسیله به این صورت تنظیم شده. ۴۸- توضیح المسائل (فارسی) در زمان آیت‌الله العظمی بروجردی احساس شد که رساله عملیه ایشان باید ویرایش شود تا

برای عامه مردم باسواد قابل فهم باشد. به این منظور حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ علی اصغر کرباسچی، موسس مدرسه علوی در تهران و استاد محترم جناب آقای علی اصغر فقیهی، صاحب تالیفات متعدد با همکاری یکدیگر رساله عملیه آن مرحوم را به صورت بسیار مطلوبی در آوردند و به نام توضیح المسائل نامیده شد. پس از رحلت آیت‌الله بروجردی مراجع تقلید بر این کتاب حاشیه زدند. از جمله حضرت امام حاشیه‌ای بر این کتاب نوشتند که بعدها توسط برخی از علما، حاشیه ایشان در متن درج و به نام توضیح المسائل امام خمینی مکرر چاپ شده است. ۴۹- ملحقات توضیح المسائل (فارسی) تحریرالوسيله حضرت امام خمینی مسائل جدید و مستحدثه را هم داشت ولی به زبان عربی بود و چون این مسائل برای فارسی زبانان هم لازم بود، به فارسی ترجمه و به ضمیمه برخی مسائل امر به معروف و نهی از منکر و دفاع که در توضیح المسائل نبود، به نام ملحقات توضیح المسائل و نامهای دیگر، هم مستقل و هم به ضمیمه توضیح‌المسائل مکرر چاپ شد. ۵۱ و ۵۰- استفتائات (فارسی) یکی از کارهای بسیار ارزنده، جمع و تنظیم جواب سوالاتی است که از فقها می‌شده تا برای غیر سوال کننده هم مورد استفاده قرار گیرد. کتابهای بسیار مهم "جامع‌الشتاب" میرزای قمی و سوال و جواب "حجت‌الاسلام شفتی" و "سوال و جواب" سیدمحمد کاظم یزدی. همه از این قبیل است. اخیراً مجموعه سوال و جوابهای آیت‌الله العظمی گلپایگانی هم در چند جلد تنظیم و چاپ شده است. برخی از علاقه‌مندان به امام خمینی - رضوان‌الله علیه - به فکر افتادند که همین کار را در مورد استفتائات و جوابهای حضرت امام انجام دهند که قسمتی از آن که گویا مربوط به سالهای ۱۳۶۰-۱۳۶۲ شمسی است و در دو جلد تنظیم شده. یک جلد آن در ۵۱۹ صفحه توسط انتشارات جامعه مدرسین قم چاپ شده است. امید است همین کار نسبت به کل استفتائات حضرت امام خمینی به صورت وسیع انجام گردد.

۵۲- حکومت اسلامی یا "ولایت فقیه" (فارسی) این کتاب حاصل درسهای حضرت امام خمینی راجع به ولایت فقیه است که در کتاب البیع ایشان هم به گونه‌ای مختصرتر آمده است. چاپ سوم این کتاب در ۲۰۸ صفحه در سال ۱۳۹۱ انجام شده است. و این همان کتابی است که زمینه فکری تشکیل حکومت اسلامی را در ایران آماده ساخت و دستگاہ جبار شاهنشاهی نسبت به آن خیلی حساسیت نشان می‌داد. ۵۳- کشف الاسرار (فارسی) مرحوم حاج شیخ مهدی پائین شهری از علمای بزرگ قم و اتقیا بود. فرزند ناخلف او علی اکبر حکمی زاده رساله‌ای به نام "اسرار هزار ساله" نوشت و در ۳۸ صفحه در سال ۱۳۲۲ شمسی منتشر ساخت. موضوع این رساله حمله به مذهب تشیع بود. یعنی حرفهای فرقه ضاله وهابی را به ضمیمه تبلیغات سؤ علیه روحانیان که آن روزها بازارشان داغ بود، در این رساله آورده بود و در حقیقت رساله‌ای بود در ترویج وهابیت و از طرفی همسو با کسروی و از طرف دیگر با رضاخان که دشمن روحانیان بود. امام خمینی - رضوان‌الله علیه - سکوت را روا ندانستند و کتاب کشف الاسرار را در همان تاریخ، در پاسخ آن رساله نوشتند (۷) و ضمناً خیانت‌های رضاخان را هم با راحت بیان کردند. کتاب مورد استقبال قرار گرفت و بارها چاپ شد. چاپ اول در سال ۱۳۲۳ شمسی و چاپ سوم آن در سال ۱۳۲۷ شمسی در ۳۳۴ صفحه توسط کتابفروشی علمیه اسلامیة تهران انجام شده است. قابل ذکر است که حضرت امام برای تالیف "کشف‌الاسرار" مدتی درس خود را تعطیل کردند و به نوشتن این کتاب پرداختند و یک بار دیگر به همه این در را آموختند که باید دنبال عمل به تکلیف بود نه اینکه به یک کار مخصوص دل بست. امام خمینی همیشه حامی حفظ وحدت مسلمانان بودند، اما در عین حال بیان کردن بطلان عقاید وهابیان و خرافاتی را که آنان قائلند، جایز می‌دانستند و کتاب "کشف‌الاسرار" در همین راستا بود. در ضمن حضرت امام خمینی بیان مبانی تشیع و استدلال بر حقانیت این مذهب را هم به طوری که اختلاف‌انگیز نباشد جایز، بلکه لازم می‌دانستند که نمونه‌اعلای آن پیشگفتار وصیتنامه سیاسی ایشان است. (۸) ۵۴- رساله در رجال (عربی) حضرت امام در علم رجال تالیفی ندارند، اما در جلد اول کتاب طهارتشان که قبلاً یاد شد، بحثی درباره "محبت‌خبر اصحاب‌الاصول والکتب" در ۲۴ صفحه که می‌توان آن را رساله‌ای جداگانه داشت و ما این بحث را به عنوان رساله‌ای مستقل یاد کردیم تا نظر افاضل را به آن جلب و این بعد علمی حضرت امام - رضوان‌الله علیه - نیز معلوم گردد. در این بحث درباره عبارت معروف: اجمعت العصابة علی تصحیح... و درباره فرق اصل و

کتاب در اصطلاح قدما تحقیق شده است. ۵۵- دیوان شعر (فارسی) حضرت امام از آغاز جوانی تا پایان عمر گاهگاهی شعر می‌سرودند و نمونه‌هایی از آن در کتابها آمده و یا در حافظه‌ها هست و بخشی از آنها پس از رحلت حضرت امام به صورتهای گوناگون چاپ شد. مجموعه اشعار ایشان دیوانی نسبتاً بزرگ را تشکیل می‌دهد ولی قسمتهایی از آن مفقود شده. این بیت از یکی از غزلهای امام است. من در هوای دوست گذشتم زجان خویش دل از وطن بریدم و از خاندان خویش که در آغاز جوانی سروده ولی همواره مضمون آن در آن حضرت تجسم داشت، در پانزده خرداد، در تبعید به ترکیه، در هجرت به کویت و پاریس با آن شرایط خاص، در راجعت به ایران در آن وضع حاد، در ایام حملات هوایی و نرفتن به سنگر به خاطر مصالح اسلام و... ۵۶- رساله ای مشتمل بر فوایدی در بعضی مسائل مشکله این کتاب در بعضی مصادر، یاد شده است و اطلاعی از کم و کیف آن در دست نیست. کتابهایی که تا کنون یاد شد، جز چند مورد آن، به قلم خود حضرت امام خمینی (س) بود؛ اما چند کتاب هم تقریرات بحثهای فقه و اصول ایشان است که شاگردان آن بزرگوار آنها را نوشته‌اند. ۵۷ و ۵۸- تهذیب الاصول (عربی) تقریر بحث اصول فقه حضرت امام است؛ به قلم استاد محترم حاج شیخ جعفر سبحانی که با چهار رساله الاضرر - استصحاب - تعادل و تراجیح و اجتهاد و تقلید) که به قلم خود امام است، دوره کامل فقه می‌باشد. (۹) پایان جلد اول ۱۳۷۳ ق. و تاریخ تقریری که حضرت امام بر آن نوشته‌اند، ۱۳۷۵ ق. می‌باشد و تاریخ پایان جلد دوم که تا اواخر برائت است ۱۳۷۵ ق. و تاریخ پاکنویس آن ۱۳۷۹ ق. است. این کتاب در، سه جلد و دو جلد مکرر چاپ شده است. ۵۹- رساله فی قاعده لا ضرر یا نیل الاوطار تقریر بحث امام است به قلم آقای سبحانی، تاریخ پایان تالیف ۱۳۷۵ ق. و تاریخ پاکنویس آن ۱۳۸۰ ق. این رساله ضمیمه تهذیب الاصول چاپ شده است. ۶۰- رساله فی الاجتهاد والتقلید (عربی) تقریر بحث امام است به قلم آقای سبحانی، تاریخ پایان تالیف ۱۳۷۰ ق. که تاریخ پایان دوره اول درس اصول فقه امام است و تاریخ تجدید نظر در این رساله ۱۳۷۷ ق. که تاریخ پایان دوره دوم درس اصول فقه امام است و تاریخ پاکنویس آن ۱۳۸۲ ق. می‌باشد. این رساله هم به ضمیمه تهذیب الاصول چاپ شده. ۶۱- لب الاثر یا رساله فی الطلب والاراده والجبر والتفویض. (عربی) تقریرات بحث امام است به قلم آقای سبحانی. تاریخ پایان تالیف ۱۳۷۱ ق. و تاریخ پاکنویس ۱۳۷۳ ق. و عکس نسخه خطی آن در ۵۷ صفحه در کتابخانه موسسه در راه حق قم موجود است. همان طور که توجه دارید سه بحث اخیر یعنی قاعده لا ضرر و اجتهاد و تقلید و طلب و اراده را هم خود امام نوشته‌اند و هم جناب آقای سبحانی و شاید تفاوت چندانی نداشته باشند. ۶۲- کتاب البیع (عربی) تقریر قسمتی از بحث بیع حضرت امام است به قلم استاد محترم جناب آقای قدیری که اخیراً وزارت ارشاد آن را چاپ کرده است. البته همین قسمت به قلم خود امام هم نوشته شده که قبلاً یاد گشت. ۸۲ تا ۶۳- صحیفه نور (فارسی) اعلامیه‌ها و گفتارها و حکمها و سخنرانیها و مصاحبه‌های حضرت امام از سال ۱۳۴۱ شمسی تا سال آخر عمر شریفشان به صورتهای گوناگون و سلیقه‌های مختلف جمع‌آوری و تنظیم و نشر شده است (۱۰) که شاید معتبرترین و جامعترین آنها کتاب شریف صحیفه نور باشد. این کتاب حدود بیست جلد است و شامل رهنمودهای حضرت امام از سال ۱۳۴۱ ش. تا آخر عمرشان یعنی ۱۳۶۸ ش. می‌باشد. در آغاز این کتاب نوشته‌ای از سال ۱۳۶۳ ق. که مربوط به حدود بیست سال قبل از نهضت پانزدهم خرداد است آمده که بسیار جالب توجه است. ۸۳- وصیتنامه سیاسی الهی (فارسی) آخرین تالیف حضرت امام خمینی است که پس از رحلت آن بزرگوار در اختیار امت اسلامی قرار گرفت و نویسنده فکر می‌کند این نسخه الهی به دلیل توجه خاص ملت ما به آن، پر تیراژترین کتاب در تاریخ چاپ ایران باشد زیرا تاکنون که هنوز سالگرد درگذشت آن بزرگوار نرسیده است، شاید بیش از یک میلیون نسخه از آن چاپ شده باشد. هر دم از این باغ بری می‌رسد تازه تر از تازه تری می‌رسد اکنون که این مقال - که روزهای بعد از رحلت حضرت امام رضوان الله علیه تدوین شده - منتشر می‌گردد دو اثر عرفانی گرانقدر دیگر از آن حضرت چاپ شده است که بسیار جالب توجه می‌باشد. ۸۴- ره عشق نامه عرفانی حضرت امام خمینی مورخ ۱۴۰۴ ق. از انتشارات موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. ۸۵- باده عشق نامه عرفانی دیگری است از انتشارات سروش. -- اکنون که از معرفی تالیفات و آثار حضرت امام خمینی

(س) که در مجموع ۸۵ جلد بود، فراغت یافتیم لازم است از همه کسانی که تاکنون درباره این آثار زحمتی کشیده و رنجی برده‌اند و در راه تصحیح و ترجمه و تقریر و شرح و چاپ و نشر آن کوششی نموده‌اند تشکر و سپاسگزاری شود. آنهایی را که می‌شناسیم از باب قدردانی نام می‌بریم: آیات و حجج اسلام ۱- حاج شیخ علی اکبر مسعودی خمینی که یک جلد از طهارت به همت ایشان چاپ شده. ۲- حاج سیدهاشم رسولی محلاتی که کتاب طهارت را تصحیح کرده‌اند. ۳- حاج شیخ مجتبی طهرانی انصاری که مکاسب محرمة و رسائل را تصحیح کرده‌اند. ۴- حاج شیخ غلامرضا رضوانی خمینی که کتاب بیع زیر نظر ایشان چاپ شده است. ۵- حاج سیداحمد فهری زنجانی که بسیاری از آثار امام را ترجمه و منتشر ساخته‌اند. ۶- حاج شیخ جعفر سبحانی تبریزی که تقریرات مباحث اصول امام را نوشته‌اند. ۷- حاج شیخ حسن قدیری اصفهانی که تقریرات بیع امام را نوشته‌اند. ۸- حاج شیخ احمد مطهری ساوجی که شرح تحریر نوشته‌اند. ۹- حاج شیخ محمد فاضل قفقازی که شرح تحریر نوشته‌اند. ۱۰- حاج شیخ حسن راستی کاشانی که مجموعه استفتائات زیر نظر ایشان و جناب آقای قدیری تنظیم شده است. ۱۱- حاج سیدمحمدباقر موسوی همدانی که تحریرالوسیله را به فارسی ترجمه کرده‌اند. ۱۲- آقای قاضی زاده که تحریرالوسیله را با همکاری آقای اسلامی برای بار دوم ترجمه کرده‌اند. ۱۳- آقای اسلامی که تحریرالوسیله را با همکاری آقای قاضی زاده ترجمه کرده‌اند. ۱۴- حاج شیخ محمد مومن قمی که قسمتی از ترجمه مزبور را بررسی کرده‌اند. ۱۵- حاج شیخ حسن طاهری خرم‌آبادی که قسمت دیگری از ترجمه مزبور را بررسی کرده‌اند. ۱۶- حاج شیخ حسن ثقفی که روی تعلیقه فصوص کار کرده‌اند. (۱۱) ۱۷- آقای شیخ محمدحسن احمدی یزدی که رساله "تعیین الفجر" و نیز شرح حدیث بیستم کتاب اربعین امام را منتشر ساخته‌اند. در پایان برای روح پاک حضرت امام خمینی طلب رحمت و رضوان می‌کنم و از خوانندگان عزیز انتظار دارم نقاط ضعف غیرقابل اغماض این نوشتار را یادآوری کرده و نویسنده را قرین امتنان فرمایند. پی‌نوشت‌ها: ۲. برخی از فضلا نوشته‌اند که حضرت امام حاشیه‌ای نیز بر این شرح دعای سحر دارند. ۳. حضرت آقای احمدی یزدی نیز شرحی بر حدیث بیستم این کتاب نوشته و در ۱۶۸ صفحه چاپ شده است. ۴. این دوازده جلد فقه استدلالی حضرت امام پس از چاپ اول از روی همان چاپ، افسست و شاید مکرر چاپ شده باشد. ۵. این چهار رساله از روی همان چاپ اول افسست هم شده است. ۶. این کتاب مورد توجه اساتید قرار گرفته و تاکنون دو نفر از اساتید قم به شرح آن مشغول شده و مقداری از هر دو نیز چاپ شده است. نام یکی مستند تحریرالوسیله و نام دیگری "تفصیل الشریعه فی شرح تحریرالوسیله" است و دوبار هم تاکنون به فارسی ترجمه شده است. ۷. رد دیگری هم بر این رساله نوشته شده به نام "کشف الاستار" که در سال ۱۳۲۳ ش. چاپ شده است. به فهرست کتب چاپی خانبابا مشار مراجعه شود. ۸. نویسنده به خاطر دارد که از بعضی از بزرگان شنیده است که حضرت امام در تصحیح چاپ حروفی جلد غدیر عباقت الانوار سهیم بوده‌اند. ۹. نویسنده در اینجا متوجه شد که حضرت امام مباحث الفاظ را تا مبحث نواهی نیز به قلم خود نوشته‌اند. به آثارالحججه مراجعه شود. ۱۰. قسمتی از تالیفات حضرت امام بخصوص رساله‌های عملیه، ترجمه‌های متعدد یا گوناگون دارد که در این فهرست بنای ذکر آنها نبود. ۱۱. مقاله ای در کیهان فرهنگی شامل فهرست این قبیل کتابها و جزوه‌ها چاپ شده است که بیشتر این آثار را در بردارد و ما در این نوشته بنا نداشتیم آنها را یاد کنیم. آیت الله رضا استادی - imam-khomeini.com

گشتی در کتاب خانه شخصی رهبر انقلاب

گشتی در کتاب خانه شخصی رهبر انقلاب نویسنده: دکتر حداد عادل ابتدا این را بگویم که ما هیچ وقت ننشستیم با آقای خامنه‌ای مستقلاً راجع به کتاب خانه و حوزه‌ی مطالعات ایشان صحبت کنیم؛ چون این بحث به یک معنا به زندگی شخصی ایشان مربوط می‌شود. وقتی خدمت ایشان می‌رسیم، معمولاً آنقدر مسائل مهم و اساسی کشور و مسایل مربوط به فرهنگ و سیاست و رسیدگی به آنها هست که دیگر معنی ندارد وقت ایشان را بگیریم و بنشینیم منحصراً راجع به کتاب‌خانه‌شان صحبت کنیم. بنابراین آنچه

می‌گویم استنباط‌هایی است که در خلال سالیان طولانی - یعنی سی سال انس و آشنایی با ایشان - در ذهن من جمع شده است. قلمرو گسترده اولین نکته این است که قلمرو علایق مطالعاتی ایشان خیلی رسمی و منطبق بر حوزه‌ی مطالعات متعارف روحانیان نیست. بیشتر روحانیان به اقتضای فضای حوزه و درس و بحثی که دارند، منطقه‌ی خاصی در مطالعه مورد علاقه‌شان است. هر صنف و گروه دیگر هم همین‌طور هستند؛ مهندس‌ها، پزشک‌ها و... بالاخره هر کسی یک قلمرو مشخص و مخصوصی را برای مطالعه‌ی خودش انتخاب می‌کند. البته ممکن هم هست در هر یک از این اقشار، گروهی اهل مطالعه نباشند اما اگر بخواهند مطالعه کنند، قلمرو خاصی برای آن دارند. آقای خامنه‌ای غیر از فقه و اصول و معارف اسلامی که در سنت تحصیلی ایشان، رسمی و درسی بوده و جزء مطالعات تحقیقی و پژوهشی ایشان به حساب می‌آید، از ابتدای زندگی میدان وسیعی را برای مطالعه پیش چشم داشته‌اند؛ همین قلمروهای مطالعاتی هم پیکره‌ی اصلی کتاب‌خانه‌ی شخصی ایشان را شکل می‌دهند. این قلمرو مطالعاتی اولاً شامل ادبیات می‌شود که بخشی از مطالعات ایشان را شکل می‌دهد. خصوصاً شعر که ایشان برای آن اهمیت زیادی قائل هستند و در درک لطایف و ظرائف شعری هم استاد هستند؛ نقد شعر می‌دانند و از جوانی در مشهد در حلقه‌های شعرخوانی و نقد شعر شرکت می‌کردند. آن‌هم حلقه‌هایی که ادبا و شاعران درجه‌ی اول خراسان و پیرمردهای معروف ادبیات اداره‌شان می‌کردند. آقای خامنه‌ای از جوانی با آن محافل در ارتباط بوده و در نتیجه طبیعی است که در کتابخانه‌ی ایشان، دیوان شعر فراوان ببینید؛ مجموعه‌های شعری قدیم و جدید. ایشان در عالم شعر فارسی کاملاً به‌روز هستند. بسیاری از جوان‌ها که ذوق و نبوغی در شعر از خودشان نشان می‌دهند، نزد ایشان شناخته شده هستند. ایشان آثار آن‌ها را دیده‌اند. برای هر شاعری هم حسابی باز می‌کنند و حسن و عیب او را در ذهن دارند و جایگاهی را در مجموعه‌ی ادبیات ایران به او نسبت می‌دهند. حوزه‌ی دیگر مطالعات ایشان ادبیات داستانی ایرانی و خارجی است؛ اعم از داستان بلند یا داستان کوتاه. شاید بی‌سابقه و بی‌نظیر باشد که یک مجتهد و مرجع و فقیه از چهل پنجاه سال پیش رمان‌های بزرگی مثل "دُن آرام" شوخولف با ترجمه‌ی به‌آزین و یا آثار رومن رولان مانند "جان شیفته" را خوانده باشد و نسبت به آن‌ها ارزیابی دقیقی داشته باشد. ایشان هنوز هم رمان خارجی می‌خوانند و از خصوصیات‌شان این است که پس از خواندن کتاب، یادداشتی به‌صورت جمع‌بندی مختصر در پایان کتاب می‌نویسند. من چندین رمان دیده‌ام که ایشان نظر خودشان را در پایان آن نوشته‌اند. ظاهراً یک‌بار هم تعدادی از این اظهار نظرها توسط حوزه‌ی هنری چاپ شده. ایشان در این یادداشت‌ها رمان را تجزیه و تحلیل می‌کنند که نویسنده کیست، این رمان کی و در چه شرایطی نوشته شده، نویسنده چه چیزی را هدف گرفته، و به چه طریقی خواسته مقصودش را بیان کند... این‌ها را می‌نویسند و داوری هم می‌کنند که خوب بوده یا بد؛ موفق شده یا نه. قلمرو دیگر مطالعاتی ایشان آثار روشنفکری دوران معاصر است؛ با همه‌ی آن طیف وسیعی که روشنفکری دارد. از آن‌هایی که نسبت به دین و مذهب و انقلاب نظر منفی دارند تا آن‌هایی که نزدیک و طرفدار این مسایل هستند. درواقع یکی از خصوصیات ایشان این است که جریان روشنفکری معاصر ایران را - خصوصاً قبل از انقلابش - به‌خوبی می‌شناسند و آثار نمایندگان این دوران را خوانده‌اند. شاید نزدیک‌ترین آن‌ها به طیف مذهبی‌ها، آل احمد باشد. ایشان با شخص آل احمد و با آثار و افکار او آشنا بوده و جایگاه او را در جریان روشنفکری و سبک او را در نثر فارسی کاملاً می‌شناسد. دیگران را هم همین‌طور... آقای خامنه‌ای با عقبه و تبار روشنفکران معاصر که نویسندگان و روشنفکران عصر مشروطه هستند هم فی‌الجمله آشنا هستند. برای نمونه در این زمینه کتاب "ماجرای روشنفکران اولیه" مورد توجه ایشان است. حوزه‌ی دیگر مطالعاتی ایشان، تاریخ است؛ مخصوصاً تاریخ ایران. چون علاقه‌ی بارزی به مطالعه‌ی تاریخ و سرگذشت اشخاص و اقوام و برداشت و بهره‌برداری خاص و مناسب از آن دارند. آقای خامنه‌ای شناخت قابل توجهی از رجال و افراد مؤثر در تحولات معاصر - دوران قاجار و بعد از آن تا به امروز - دارند. گاهی که خدمت ایشان صحبت می‌کنیم و از شخصیتی صحبت به میان می‌آید، می‌بینیم ایشان کاملاً شناخت دارند و ارجاع می‌دهند به فلان کتاب و فلان کتاب که راجع به فلانی در آن‌ها چنین بحثی شده و چنان نسبتی به او داده شده است. از دیگر حوزه‌های مطالعاتی رهبر

انقلاب، تاریخ شفاهی به خصوص آثار برآمده از انقلاب اسلامی است؛ اعم از کتب مربوط به انقلاب و دفاع مقدس و... از جمله آثار مورد توجه ایشان در این زمینه می‌توانم به "خاطرات احمد احمد" و "خاطرات عزت‌شاهی" و "کتاب‌های" همپای صاعقه، "دسته‌ی یک" و "دا" اشاره کنم. فارغ از مطالعه‌ی کتاب‌های به‌روز علوم سیاسی، ایشان توجه خاصی به آثار و کتب علمی و اسلامی، مطالعات مرتبط با سیره و فلسفه دارند و مجلات گوناگون علمی، فرهنگی و پژوهشی در حوزه‌های مختلف را هم با علاقه و جدیت می‌خوانند. تفریح ذهنی اما از خصوصیات ایشان در کتاب‌خوانی، مداومت است. گذشته از مطالعات کاری در مورد موضوعات اساسی کشور، ایشان نوعاً شب‌ها پیش از خواب مطالعه می‌کنند؛ یک مطالعه‌ی سبک. این غیر از مطالعه‌ی سنگینی است که برای درس خارج فقه یا ایراد یک سخنرانی می‌کنند. مطالعه‌ی آخر شب برای ایشان در واقع برای رفع خستگی و به‌عنوان تفریح ذهنی مطرح است. البته مطالعه‌ی سبک ایشان جزو مطالعات سنگین ماه‌است! در این زمینه من خاطره‌ای از ایشان دارم که خیلی جالب است. کتابی چاپ شد به نام "مهدوی‌نامه" و مجموعه مقالاتی بود که به استاد ما دکتر یحیی مهدوی تقدیم شده بود. به جهت علاقه‌ای که من به دکتر مهدوی داشتم، یک نسخه از این کتاب را بردم و به آقا تقدیم کردم. خودم هم در این کتاب دو تا مقاله داشتم. یکی در معرفی شخصیت مهدوی و یکی هم یک مقاله‌ی علمی در فلسفه‌ی لایب‌نیتس. بقیه‌ی مقالات آن مجموعه هم بیشتر پیرامون فلسفه‌ی غربی بود. پیشنهاد این کتاب هم از خود من بود که بعداً استادان و برخی دوستان دیگر دنبال کرده بودند و بعد از چند سال این کتاب حدوداً پانصد صفحه‌ای منتشر شده بود. به هر حال من یک نسخه را به ایشان دادم. طولی نکشید که دوباره خدمتشان رسیدم؛ شاید یک ماه بعد. ایشان فرمودند: "این کتاب را که به من داده بودی، همه‌اش را خواندم!" من حیرت کردم که من خودم با این که پیشنهاد تألیف این کتاب را داده بودم و در آن مقاله هم داشتم، یک پنجم آن کتاب را هم مجال نکرده‌ام بخوانم اما ایشان با این همه گرفتاری چگونه این کتاب را که اصلاً به حوزه‌ی کاری‌شان هم ارتباط ندارد، خوانده‌اند! این نشان‌دهنده‌ی تسلط ایشان به مطالعه و علاقه‌ی ایشان به حوزه‌های مختلف فکری و فرهنگی است. چنان که گفتم این غیر از مطالعه‌هایی است که ایشان به اعتبار مسؤولیتشان در نظام و جایگاهشان به عنوان رهبر و مرجع دارند. چون گزارش‌های مربوط به عالم سیاست و چیزهایی که از مجلات مهم دنیا استخراج می‌شود و در اختیار ایشان قرار می‌گیرد یا کتاب‌های مهمی که در زمینه‌ی مسائل سیاست کلی جهان و انقلاب نوشته می‌شود که جنبه‌ی راهبردی دارد هم از دیگر حوزه‌های مطالعاتی ایشان به‌شمار می‌آید که حسابشان جداست... بنابراین ایشان متنوع می‌خوانند و البته زیاد؛ در عین حال همه‌ی این‌ها را هم در یک منظومه‌ی حساب شده جا می‌دهند. این طور نیست که نشسته باشند تا هر کتابی که برسد، فی سبیل‌الله بخوانند تا وقتشان پر شود! یکی دیگر از خصوصیات ایشان در کتاب‌خوانی، کتاب‌خوانی فعال است. یعنی موقع مطالعه، مطالبی را در حاشیه‌ی کتاب یادداشت می‌کنند (مرحوم شهید مطهری هم همین روش را داشتند که نمونه‌ی آن حاشیه‌های ایشان بر دیوان حافظ است). بعد از این که ایشان کتابی را خواندند، دفتر ایشان آن را مشخص می‌کند و یادداشت‌های ایشان را بر این کتاب‌ها ثبت و ضبط می‌کنند. یک‌بار که من رفتم خدمتشان، گفتم: "تا زگی‌ها من کتابی خوانده‌ام به نام «نامه‌هایی از لندن» از تقی‌زاده که به کوشش ایرج افشار و حدوداً ده پانزده سال پیش چاپ شده. این کتاب واقعاً خواندنی است." بعد کتاب خودم را که برده بودم، به ایشان دادم و گفتم شما این را بخوانید. ایشان گفتند: "من اگر کتاب شما را بگیرم، نمی‌توانم پس بدهم؛ چون من در حاشیه‌ی آن یادداشت می‌کنم و این کتاب‌ها را دفتر ما این‌جا نگه می‌دارد." گفتم: "حالا شما بخوانید؛ مشکلی نیست!" کتاب را دادم. بعد از مدتی که کتاب به من برنگشت، ایشان لطف کردند و تصویری از آن صفحاتی که من خودم یادداشت کرده بودم را برای من فرستادند. البته فکر می‌کنم بعضی از یادداشت‌های ایشان هم با یادداشت‌های من همراه بود که من الان در کتاب‌خانه‌ی خودم دارم. نسخه دوم بسیاری از اشخاصی که کتابی تألیف می‌کنند، نسخه‌ای هم برای ایشان می‌فرستند. این کتاب‌ها گاهی رسماً همراه با نامه‌ای به دفتر رهبری فرستاده می‌شود که به دست ایشان می‌رسد. گاهی هم بعضی از ناشرها، انتشارات خودشان را برای ایشان می‌فرستند. اعم از ناشرهایی که کتاب را با بودجه‌ی

دولت چاپ می‌کنند و جزو دستگاه‌های فرهنگی کشور هستند- و رهبری نسبت به کار آن‌ها نظر دارند و آن‌ها کتاب‌هایشان را به عنوان جزئی از کارنامه‌شان برای ایشان می‌فرستند- یا ناشرهایی که به جهت علاقه برای ایشان کتاب می‌فرستند و می‌خواهند ایشان را از نوع کارهایی که دارند می‌کنند، مطلع کنند. البته رهبر انقلاب از کاستی‌ها و نارسایی‌ها در حوزه‌ی نشر هم اطلاع دارند اما در این زمینه اقدام مستقیم نمی‌کنند. ناشرانی هستند که وقتی می‌خواهند برای من کتاب بفرستند، دو نسخه می‌فرستند. من هم می‌دانم که دلیل ارسال دو نسخه، رساندن آن به آقاست. گاهی ایشان می‌گویند: از کجا مطمئن هستی که این را برای من فرستاده‌اند؟ می‌گویم: من حدس قوی و قریب به یقین می‌زنم که این‌ها می‌دانند من خدمت شما می‌رسم و این را برای شما فرستاده‌اند. یک‌بار ایشان فرمودند: "در این که این کتاب‌ها مال شماست، شک نیست. پس شما این کتاب‌ها را مال خود بدان، بعد آن را به من هدیه کن!" گفتم: "اگر شما این قدر احتیاط می‌کنید، چشم!" بعدها که آن ناشر را دیدم، گفتم: "چرا دو نسخه از فلان کتاب فرستاده بودید؟" گفت: "یکی از آن‌ها برای این بود که بدهید خدمت آقا". گفتم: "من هم به ایشان گفتم، ولی ایشان باز هم تردید داشتند". ناشر گفت: "نه؛ هر وقت که من کتابی می‌فرستم، معنایش این است که نسخه‌ی دوم را به ایشان برسانی". بعد هم دو دوره از سی جلد انتشارات یک‌ساله-ش را فرستاد. انتشارات سخن و آقای علی اصغر علمی که کارهای ادبی و تاریخی و روشنفکری منتشر می‌کنند، یکی از همین‌هاست. دیگرانی هم هستند که وقتی می‌آیند دیدن من، خواهش می‌کنند که یک نسخه از آخرین آثارشان را بدهم خدمت آقا. من هم هر کتابی که فکر می‌کنم ایشان نسبت به آن ممکن است نظری داشته و حساس باشند و یا از انتشار این کتاب به جهتی از جهات خوشحال شوند، می‌برم خدمتشان. درباره‌ی کتاب‌های خودم هم معمولاً قبل از چاپ نظر ایشان را می‌گیرم. البته من کتاب‌نویس حرفه‌ای نیستم که مرتب کتاب بنویسم ولی در این سال‌ها هر کاری که کرده‌ام، خدمت ایشان ارائه داده‌ام. ایشان هم اگر نظری داشته‌اند، فرموده‌اند. البته این اظهار نظرها معمولاً مکتوب نیست؛ می‌نشینم پای صحبت‌شان و گوش می‌کنم. چندی پیش هم ترجمه‌ی قرآن را به ایشان داده‌ام. رفتم خدمتشان و ایشان یادداشت‌هایشان را درباره‌ی بخشی از این ترجمه‌ی قرآن، در دست داشتند و مورد به مورد گفتند که مثلاً- این جا نظر من این است و من هم یادداشت کردم. پیغام داده‌ام که لطفاً وقتی قرار بدهید تا ببایم و بقیه‌ی نظر شما را هم بشنوم. تاکنون نظر ایشان را به تفاریق درباره‌ی ترجمه‌ی بیست جزء از قرآن کریم شنیده و یادداشت کرده‌ام. به هر حال ایشان کتاب‌خانه بزرگی دارند؛ حدوداً ده سال پیش، می‌گفتند این کتاب‌خانه سی هزار جلد کتاب دارد. جالب است که کسانی مانند مرحوم آیت‌الله نجفی مرعشی اصلاً نیتشان این بود که کتاب‌خانه درست کنند اما کتاب‌خانه‌ی آقا به‌طور طبیعی درست شده است. بخشی از این کتاب‌خانه در منزل شخصی ایشان جا گرفته. آقا زاده‌هایشان هم کمک می‌کنند تا این کتاب‌خانه به‌خوبی اداره شود. در این کتاب‌خانه بخشی هست که هر چاپی از قرآن از داخل و خارج که به دست آقا می‌رسد، آن‌ها را در آن می‌گذارند. در نتیجه مجموعه‌ای از انواع قرآن‌ها آن جا هست که شاید دو تا قفسه شده باشد. ایشان هم با توجه به مضمون برخی روایات که می‌گوید اگر قرآنی در خانه باشد و آن را نخوانند، این قرآن نزد خداوند متعال از بی‌توجهی شکوه می‌کند، به تناوب از هریک از این قرآن‌ها استفاده می‌کنند. ضمن این که تدبر در قرآن اصولاً مهم‌ترین مورد در میان مطالعات ایشان است. پذیرای همه گاهی کسانی که در زمینه‌ی روانشناسی و رفتارشناسی کار می‌کنند، براساس رفتارها یا نشانه‌های رفتاری افراد، تا اندازه‌ای شخصیت فرد را شناسایی و تصویری از شخصیت او ارائه می‌کنند. اگر من بخواهم با توجه به کتاب‌خانه‌ی ایشان و قلمرو مطالعاتشان چنین تصویری ارائه کنم، باید بگویم: ایشان مردی دانشمند و ادیب است و شخصیتی است که هم در عالم نظر و هم در عالم عمل، تواناست و نظر و عمل را با هم توأم کرده. تصویری که من از ایشان دارم، تصور انسانی با فرهنگ و فرهیخته و البته متعهد است. یعنی اعتقاداتی دارد و به اعتقادات خودش هم سخت پایبند است و در راه آنچه که به آن ایمان دارد، جهاد و مجاهدت می‌کند. در عالم ارزش و ضد ارزش خنثی نیست و جهت‌گیری‌اش کاملاً روشن و شفاف است اما در عین حال وسعت نظر کم‌نظیری هم دارد؛ یعنی نسبت به چهره‌ها و جریان‌های گوناگون نظر و ارزیابی دارد. آنچه در آقای خامنه‌ای

دیده می‌شود، اعتقاد و غیرتمندی است و آنچه دیده نمی‌شود، تعصب و تنگ‌نظری. جمع این دو بسیار مهم است. تعصب و تنگ‌نظری هر دو ناشی از جهل است اما ایشان خیلی چیزها درباره‌ی ایران و جهان و راجع به اشخاص و افکارشان می‌دانند و همین آگاهی وسیع، به ایشان انصاف و اعتدالی بخشیده که کم‌مانند است. آقای خامنه‌ای قدر هر اندیشمند و هر جریانی را می‌داند و از دارایی‌های فکری و علمی اشخاص مختلف و از توانایی‌هایشان بی‌اطلاع نیست. به همین جهت است که اشخاص و جریان‌ها هم هر کدام با ایشان ربط و رابطه‌ای دارند. گاهی ایشان شرح احوال پدر بزرگ چهره‌ی برجسته‌ای را که الان دارد زندگی می‌کند و این که او در چه فنی از فنون تبحر داشته را دقیق می‌دانند. وقتی به این چهره می‌رسند، از آن پدر بزرگ یاد می‌کنند که من شنیده‌ام یا خودم دیده‌ام که جد بزرگ شما در نجف یا مشهد چنان بوده... این باعث می‌شود که هر کسی بتواند جایگاهی نزد ایشان داشته باشد. از روشنفکر و شاعر نوپرداز یا شاعر کهن سرا گرفته تا دانشمند سلول‌های بنیادین و... هیچ‌کس پیش ایشان غریب نیست. برای همه‌ی آن‌ها جنبه‌هایی در شخصیت آقای خامنه‌ای هست که آن‌ها را خوشحال می‌کند. یک‌وقت کتابی از مجتبی مینوی چاپ شده بود به نام "مینوی و گستره‌ی ادب فارسی" که خواهر مرحوم مینوی - ماه‌نیر مینوی - مقالات او را گردآوری کرده بود. چند سال پیش من این کتاب را خواندم. یک نسخه هم برای آقا گرفتم. چون نمی‌دانستم نظر ایشان نسبت به مینوی چیست و آیا با او آشنایی دارند یا نه، پاورچین پاورچین گفتم که آقا این کتاب را هم بد نیست ملاحظه کنید؛ اما دیدم که ایشان مینوی را کاملاً می‌شناسند و نسبت به علم و دانش و شخصیت او نظر مثبت دارند و با او ملاقات هم داشته‌اند. به هر حال ایشان با خوشحالی کتاب را گرفتند و کمی هم درباره‌ی مینوی صحبت کردند. مینوی سال ۱۳۵۶ فوت کرده. من بعید می‌دانم اگر همین حالا به هم سن و سال‌های آقا در حوزه مراجعه شود، به تعداد انگشتان دست کسانی باشند که مینوی را بشناسند و تصویری روشن از او داشته باشند. بنابراین ایشان به برکت مطالعه‌ی دائمی در طیفی وسیع و حضور در محافل ادبی و شور و نشاط و ذوقی که در کنار حرکت و تحرک اجتماعی و سیاسی داشته‌اند، ذهنی غنی و دیدی وسیع پیدا کرده‌اند. این در کار رهبری یک کشور بزرگ با پیشینه‌ی کهن مانند ایران با چنین مردم با استعداد و اهل ذوق و با سلیقه‌ها و قومیت‌های گوناگون، بسیار ارزشمند است. من در غزلی که درباره‌ی ایشان سروده‌ام، گفته‌ام که: گر کسی از من نشانی از تو جوید گویشم خانه‌ای در کوچه باغ دل، پذیرای همه با توجه به این ویژگی‌ها اگر بخواهیم از میان شخصیت‌های برجسته‌ی فرهنگ و سیاست در تاریخ ایران شخصیتی نزدیک به شخصیت ایشان پیدا کنیم - که البته مستلزم این است که احاطه‌ی نسبی به فرهنگ و تاریخ ایران داشته باشیم و چهره‌ها را به درستی بشناسیم - شاید بتوانوا خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی را - آن‌هم صرفاً از برخی جهات، نه از همه‌ی جهات - مثال زد که البته رئیس کشور نبود؛ وزیر بود اما وقتی احوالاتش را می‌خوانیم، می‌بینیم در عین حال که امور مهم کشور به دستش بوده، در فضل و دانش هم یگانه‌ی دوران خود بوده است. خواجه نصیرالدین طوسی هم از این‌گونه شخصیت‌هاست که در میان رجال سیاسی تاریخ ما از کسانی است که اهل فرهنگ و مطلع از معارف عصر خود بوده است. البته نباید فراموش کرد که هر تشبیهی از یک جهت مُقَرَّب است و از جهت دیگر مُبَعَّد... این‌ها مربوط به حوزه‌ی زندگی شخصی ایشان است. از نگاه رسمی هم ایشان همواره به مسؤولان توصیه می‌کنند که مکان و امکانات مناسب برای کتاب‌خانه‌ها فراهم کنید. به دستگاه‌های فرهنگی هم متناسب با مأموریت و وظیفه‌شان مرتباً توصیه می‌کنند که بیشتر و بهتر کار کنید، کتاب تألیف کنید و در اختیار مردم قرار بدهید. به مردم هم توصیه می‌کنند که بیشتر کتاب بخرید و بخوانید؛ البته کتاب‌های خوب و مفید. گاهی که می‌روم خدمت ایشان، می‌گویم: "می‌خواهم به شما مژده بدهم که ناشری پیدا شده و مثلاً برای تاریخ ایران برنامه‌ای دارد که دو‌یست جلد کتاب منتشر کند و تا حالا بیست دفتر از آن‌ها چاپ شده که این‌هاست..." ایشان هم بسیار خوشحال می‌شوند. آقای خامنه‌ای، ایران اسلامی‌ای می‌خواهند که مردمش دانشمند و دانش‌دوست و کتاب‌خوان و اهل فکر و فرهنگ باشند. این آرزویی است که ایشان برای این کشور و این مردم در سر دارند. یک پیشنهاد بعضی‌ها برای برخی کتاب‌ها تبلیغات جالبی می‌کنند؛ مثلاً "۱۰۰۱ کتابی که پیش از مردن باید خواند!" یا "۱۰۰ کتاب که جایش در

کتاب‌خانه‌ی شما خالی است!" او این چیزها... حقیقت این است که چنین توصیه‌هایی بسیار مشکل است و نسبت به اشخاص گوناگون فرق می‌کند. البته همه‌ی کتاب‌ها شیرین است اما بستگی دارد به علاقه‌ی خواننده. ممکن است کتابی برای یک فرد خوب باشد و برای دیگری اصلاً جذاب نباشد... چندی پیش یکی از دوستانم در سفارت ایران در لندن در یک پرسش کتبی از من خواست بهترین کتابی که خواندنش را توصیه می‌کنم، معرفی کنم. ابتدا گفتم این پرسش اشکال فنی دارد! ولی بعد گفتم کتابی که من دوست دارم کسانی مانند شما بخوانند، "شرح زندگانی من" از عبدالله مستوفی است. کتابی که از نظر من برای خیلی‌ها مفید است؛ چون برای شناخت ایران، دید تاریخی و فرهنگی خوبی می‌دهد و برای شناخت فرهنگ، سنت‌ها، اوضاع اجتماعی و تحولاتی که در آن صورت گرفته، بسیار مناسب است. ضمناً به قلم شیوای یک آدم اصیل هم هست. خیلی دوست دارم بتوانم در یک فرصت مناسب نقدی مفصل در معرفی این کتاب بنویسم... منبع: دفتر حفظ و نشر آثار مقام معظم رهبری / خ

سیره اخلاقی

نامه‌ی عرفانی امام خمینی (ره) به حجت‌الاسلام حاج سید احمد خمینی

نامه‌ی عرفانی امام خمینی (ره) به حجت‌الاسلام حاج سید احمد خمینی بسم الله الرحمن الرحيم نامه‌ای است از پدری پیر فرسوده، که عمر خود را به مشتی الفاظ و مفاهیم به پایان رسانده، و زندگی خویش را در لاک خویشتن تباه نموده، و اکنون نفس‌های آخرین را با تأسف از گذشته خود می‌کشد، به فرزند جوانی که فرصت دارد تا چون عبادالله صالحین در فکر رهانیدن خود از تعلق به دنیا کدام ابلیس پلید است. باشد. فرزندم! کر و فر دنیا و نشیب و فراز آن به سرعت می‌گذرد و همه زیر چرخ‌های زمان خرد می‌شویم و من آنچه ملاحظه کردم و مطالعه در حال قشرهای مختلف، به این نتیجه رسیده‌ام که قشرهای قدرتمند و ثروتمند، رنج‌های درونی و روانی و روحی‌شان از سایر اقشار، بیشتر و آمال و آرزوهای زیادی که به آن نرسیده‌اند، بسیار رنج‌آورتر و جگرخراشتر است. در این که زمان که ما زندگی می‌کنیم و دنیا گرفتار دو قطب قدرتمند است رنج‌عذابی که سران آن کشورها بدان مبتلا هستند و نگرانی‌های جان‌فرسایی که هر یک از دو قطب در مقابل قطب دیگر دارند، قابل مقایسه با رنج‌ها و گرفتاری‌های قشرهای متوسط حتی فقیر نیست. رقابت آنان یک رقابت عملی نیست بلکه یک رقابت جانکاه است که کمر هر یک زیر آن خرد می‌شود، گویی در مقابل هر یک، یک گرگ درنده با دهان باز و دندان‌های تیز ایستاده و قصد شکار او را دارد و این رنج رقابت در همه اقشار هست، از ثروتمند و قدرتمند گرفته تا طبقات دیگر، لکن هر چه بالا برود به همان اندازه درد و رنج رقابت بالا می‌رود و آنچه مایه نجات انسان‌ها و آرامش قلوب است و ارستگی و گسستگی از دنیا و تعلقات آن است که با ذکر و یاد دائمی خدای تعالی حاصل شود. آنان که در صدد برتری‌ها به هر نحو هستند چه برتری در علوم - حتی الهی آن - یا در قدرت و شهرت و ثروت، کوشش در افزایش رنج خود می‌کنند. وارستگان از قیود مادی که خود را از این دام ابلیس تا حدودی نجات داده‌اند، در همین دنیا در سعادت و بهشت رحمتند. در آن روزهایی که در زمان رضاخان پهلوی و فشار طاقت‌فرسا برای تغییر لباس بود و روحانیون و حوزه‌ها در تب و تاب به سر می‌بردند - که خداوند رحمان نیامد چنین روزهایی برای حوزه‌های دینی - شیخ نسبتاً وارسته‌ای را نزدیک دکان نانوائی که قطعه نانی را خالی می‌خورد، دیدم که گفت: «به من گفتند عمامه را بردار من نیز برداشتم و دادم به دیگری که دو تا پیراهن برای خودش بدوزد الان هم نانم را خوردم و سیر شدم، تا شب هم خدا بزرگ است.» پسر! من چنین حالی را اگر بگویم به همه مقامات دنیوی می‌دهم، باور کن. ولی هیئات، خصوصاً از مثل من گرفتار به دام‌های ابلیس و نفس خبیث. پسر! از من گذشته شیب بن آدم و شب فیه خصلتان: الحرص و طول‌الامل. ۲. لکن تو نعمت جوانی داری و قدرت اراده، امید است بتوانی راهی طریق صالحان باشی. آنچه گفتم بدان معنی نیست که خود را از خدمت به جامعه کنارکشی و گوشه‌گیر و کل بر خلق الله باشی که این

از صفات جاهلان متنسک است یا درویشان دکان‌دار. سیره انبیای عظام - صلی الله علی نبینا و علیهم اجمعین - و ائمه اطهار - علیهم السلام - که سر آمد عارفان بالله و رستگان از هر قید و بند، و وابستگان به ساحت الهی در قیام به همه قوا علیه حکومت‌های طاغوتی و فرعون‌های زمان بوده و در اجرای عدالت در جهان رنج‌ها برده و کوشش‌ها کرده‌اند، به ما درس‌ها می‌دهد و اگر چشم بینا و گوش شنوا داشته باشیم راه گشایمان خواهد بود «من اصبح و لم یهتّم بامور المسلمین فلیس بمسلم». ۴ پسر! نه گوشه‌گیری صوفیانه دلیل پیوستن به حق است و نه ورود در جامعه و تشکیل حکومت، شاهد گسستن از حق، میزان در اعمال، انگیزه‌های آنها است چه بسا عابد و زاهدی که گرفتار دام ابلیس است و آن دام گستر، با آنچه مناسب او است چون خودبینی و خودخواهی و غرور و عجب و بزرگی‌بینی و تحقیر خلق‌الله و شرک خفی و امثال آنها، او را از حق دور و به شرک می‌کشاند. و چه بسا متصدی امور حکومت که با انگیزه الهی به معدن قرب حق نائل می‌شود، چون داود نبی و سلیمان پیامبر - علیهما السلام - و بالاتر و بالاتر چون نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - و خلیفه بر حقش علی بن ابیطالب - علیه السلام - و چون حضرت مهدی - ارواحنا لمقدمه الفدا - در عصر حکومت جهانی‌اش. پس میزان عرفانی و حرمان، انگیزه است. هر قدر انگیزه‌ها به نور فطرت نزدیکتر باشند و از حجب حتی حجب نور وارسته‌تر، به مبداء نور وابسته‌ترند تا آنجا که سخن از وابستگی نیز کفر است. پسر! از زیر بار مسئولیت انسانی که خدمت به حق در صورت خدمت به خلق است شانه خالی مکن که تاخت و تاز شیطان در این میدان، کمتر از میدان تاخت و تاز در بین مسئولین و دست‌اندرکاران نیست و دست و پا برای به دست آوردن مقام هر چه باشد - چه مقام معنوی و چه مادی - مزین به عذر آنکه می‌خواهم به معارف الهی نزدیک شوم یا خدمت به عبادالله نمایم: که توجه به آن از شیطان است چه رسد که کوشش برای به دست آوردن آن. یکتا موعظه خدا را با دل و جان بشنو، با تمام توان بپذیر و در آن خط سیر نما: «قل انما اعظکم بواحد ان تقوموا لله مثنی و فرادی». ۵ میزان در اول سیر، قیام الله است هم در کارهای شخصی و انفرادی و هم در فعالیت‌های اجتماعی. سعی کن در این قدم اول موفق شوی که در روزگار جوانی آسان‌تر و موفقیت‌آمیزتر است. مگذار مثل پدرت پیر شوی که یا درجا زنی و یا به عقب برگردی. و این محتاج به مراقبه و محاسبه است. اگر با انگیزه الهی، ملک، جن و انس کسی را باشد، بلکه اگر به دست آورد، عارف بالله و زاهد در دنیا است. و اگر انگیزه نفسانی و شیطانی باشد هر چه به دست آورد اگر چه یک تسبیح باشد، به همان اندازه از خداوند تعالی دور است و فاصله گرفته‌است. پسر! سوره مبارکه حشر را مطالعه کن که گنجینه‌هایی از معارف و تربیت در آن است و ارزش دارد که انسان یک عمر در آن از آنجا که فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون» ۶ تا آخر سوره. در همین آیه کوچک لفظاً، و بسیار بزرگ معنأ، احتمالاتی است سازنده، هوشیار دهنده که به بعضی آنها اشاره می‌شود: ۱. می‌تواند خطاب به کسانی باشد که اول مرتبه ایمان را دارند مثل ایمان عامه. در این احتمال، امر به تقوا امر به اولین مراتب آن است که تقوای عامه است و آن پرهیز از مخالفت احکام ظاهری الهی است و مربوط به اعمال قالبی ۷ است. به این احتمال، جمله «ولتنظر نفس ما قدمت لغد» تحذیر از پیامدهای اعمال ما است و شاهد است بر آنکه آنچه عمل می‌کنیم خود آنها به صورت مناسب در نشئه دیگر وارد می‌شوند و به ما خواهند رسید آیات و اخبار زیادی در این باره آمده است. تفکر در همین امر، دل‌های بیدار را کفایت می‌کند بلکه دل‌های مستعد را بیدار می‌نماید و ممکن است راهگشای مراتب دیگر و مقامات بالاتر شود. و ظاهر آن است که امر به تقوا مکرراً، تأکید باشد، گرچه احتمال دیگر هم هست. «و قوله ان الله خبیر بما تعملون» باز تحذیر جدید است بر این که اعمال شما از محضر حق تعالی پنهان نمی‌ماند: چه همه عالم محضر حق است. ۲. ممکن است خطاب به کسانی باشد که ایمان را به قلب خویش رسانده‌اند. چه بسا که انسان به حسب ظاهر ایمان و اعتقاد به شهادتین داشته باشد لکن قلب او از آن بی‌خبر باشد، علم و اعتقاد به اصول خمسه داشته باشد، لکن این علم و ایمان به قلبش نرسیده باشد، شاید جز خواص مؤمنین دیگران چنین باشند. معصیت‌هایی که از بعض مؤمنین صادر می‌شود منشأش همین است، اگر دل به روز جزا و عقاب آنچنانی آگاه باشد و ایمان آورده باشد به آن، صدور معصیت و

نافرمانی بسیار بعید است و کسی که قلبش ایمان به عدم اله الا-الله دارد، گرایش به غیر حق تعالی و ستایش از دیگران نکند و خوف و هراس از غیر او نخواهد داشت. پسر! گاهی می‌بینم از تهمت‌های ناروا و شایعه‌پراکنی‌های دروغین اظهار ناراحتی و نگرانی می‌کنی. اولاً- باید بگویم تا زنده هستی و حرکت می‌کنی و تو را منشأ تأثیری بدانند انتقاد و تهمت و شایعه‌سازی علیه تو، اجتناب‌ناپذیر است، عقده‌ها زیاد و توقعات روزافزون و حسادت‌ها فراوان است. آن کس که فعالیت دارد گرچه صد در صد برای خدا باشد از گزند بدخواهان نمی‌تواند به دور باشد. من خود یک عالم بزرگوار متقی را که تا به ریاست جزئی نرسیده بود برای او جز خیر به حسب نوع نمی‌گفتند و تقریباً مورد تسالم اهل علم و دیگران بود، به مجرد آنکه توجه نفوس به او شد و شاخصیتی دنیای -ولو ناچیز- نسبت به مقامش پیدا کرد، مورد تهمت و اذیت شد و حسادت‌ها و عقده‌ها به جوش آمد و تا در قید حیات بود این مسائل نیز بود. و ثانیاً باید بدانی که ایمان به وحدت اله و وحدت معبود و وحدت موثر، آنچنان که باید و شاید به قلبت نرسیده، کوشش کن کلمه توحید را - که بزرگترین کلمه است و والا-ترین جمله است - از عقلت به قلبت برسانی؛ که حظ عقل همان اعتقاد جازم برهانی است و این حاصل برهان اگر با مجاهدت و تلقین به قلب نرسد، فایده و اثرش ناچیز است. چه بسا بعض از همین اصحاب برهان عقلی و استدلال فلسفی بیشتر از دیگران در دام ابلیس و نفس خبیث می‌باشند. پای استدلالیان چوبین بود. ۸. و آنگاه این قدم برهانی و عقلی تبدیل به قدم روحانی و ایمانی می‌شود که از افق عقل به مقام قلب برسد و قلب باور کند آنچه را استدلال اثبات عقلی کرده است. پسر! مجاهده کن که دل را به خدا بسپاری و مؤثری را جز او ندانی، مگر نه عامه مسلمانان متعبد، شبانه‌روزی چندین مرتبه نماز می‌خوانند و نماز سرشار از توحید و معارف الهی است، و شبانه‌روزی چندین مرتبه ایاک نعبد و ایاک نستعین ۹ می‌گویند و عبادت و اعانت را خاص خدا در بیان می‌کنند، ولی جز مؤمنان به حق و خاصان خدا، دیگران برای هر دانشمند و قدرتمند و ثروتمند کرنش می‌کنند و گاهی بالاتر از آنچه برای معبود می‌کنند، و از هر کس استمداد می‌نمایند و استعانت می‌جویند و به هر حشیش ۱۰ برای رسیدن به آمال شیطانی نشبت می‌نمایند و غفلت از قدرت حق دارند. بنابراین احتمال که مورد خطاب کسانی باشند که ایمان به قلب آنها رسیده باشد، امر به تقوا به اینان با احتمال اول فرقها دارد. این تقوا، تقوای از اعمال ناشایسته نیست، تقوای از توجه به غیر است، تقوای از استمداد و عبودیت غیر حق است، تقوای از راه دادن غیر او - جل و علا - به قلب است، تقوای از اتکال و اعتماد به غیر خداست. آنچه می‌بینی همه ما و مثل ما بدان مبتلا است و آنچه باعث خوف من و تو از شایعه‌ها و دروغ‌پراکنی‌ها است و خوف از مرگ و رهایی از طبیعت و افکندن خرقة نیز از این قبیل است که باید از آن اتقا نمود. و در این صورت مراد از ولتنظر نفس ما قدمت لغد افعال قلبی است که در ملکوت، صورتی و در فوق آن نیز صورتی دارد و خداوند خبیر است به خطرات ۱۱ قلب همه. و این نیز به آن معنی نیست که دست از فعالیت بردار و خود را مهمل بار آور و از همه کس و همه چیز کناره‌گیری کن و عزلت اتخاذ نما که آن برخلاف سنت الهی و سیره عملی حضرات انبیای عظام و اولیای کرام است. آنان - علیهم صلوات الله و سلامه - برای مقاصد الهی و انسانی همه کوشش‌های لازم را می‌فرمودند، اما نه مثل ما کوردلان که با استقلال، نظر به اسباب داریم بلکه هر چیز را در این مقام که از مقامات معمولی آنان است از او - جل و علا - می‌دانستند و استعانت به هر چیز را استعانت به مبدأ خلقت می‌دیدند و یک فرق بین آنان و دیگران همین است. من و تو و امثال ما با نظر به خلق و استعانت از آنها، از حق تعالی غافل هستیم و آنان استعانت را از او می‌دانستند به حسب واقع، گرچه در صورت، استعانت به ابزار و اسباب است، و پیشامدها را از او می‌دانستند گرچه در ظاهر نزد ماها غیر از آن است. و از این جهت پیشامدها، هر چند ناگوار به نظر ما باشد، در ذائقه جان آنان گوارا است. پی‌نوشت‌ها * صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۵۱۰، بخشی از اندرزهای اخلاقی، عرفانی حضرت امام (ره) که در تاریخ ۲۶ تیر ۱۳۶۳، ۱۷ شوال ۱۴۰۴ خطاب به فرزندشان مرحوم حاج احمد آقا نگاشته شده است. ۱. رو کردن و پشت کردن دنیا. ۲. فرزند آدم پیر می‌شود و همزمان دو خصلت در او جوان می‌شود: حرص و آرزو پروری، بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۷۲، ح ۱۱. ۳. بار بر مردم. ۴. کسی که صبح

کند و به امور مسلمانان اهتمام نورزد مسلمان نیست. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۳، ح ۱. ۵. بگو به یک سخن پندتان دهم (و آن) اینکه دو تن دوتن و تک تک برای خدا قیام کنید. سبا/ ۴۶. ۶. ای آنان که ایمان آوردید، از خدا پروا کنید، و هر کس بنگرد برای فردای قیامت چه پیش فرستاده و تقوای خدا پیشه سازید، خدا بدانچه انجام می‌دهید آگاه است. حشر/ ۱۸. ۷. کارهای اعضا و جوارح انسان. ۸. پای استدلالیان چوبین بودپای چوبین سخت بی‌تمکین بود. مثنوی معنوی، دفتر اول: ۱۰۵/۲۱۲۸. ۹. خدایا! فقط تو را می‌پرستیم و از تو یاری می‌خواهیم. حمد/ ۵. ۱۰. خار و خاشاک. ۱۱. آن چیزهایی که وارد بر قلب می‌شود، افکار و پندارها.

مصاف عقل و عشق در شخصیت ممتاز امام خمینی (ره)

مصاف عقل و عشق در شخصیت ممتاز امام خمینی (ره) چکیده: در آستانه چهاردهم خرداد ماه، سالروز رحلت جانگداز بنیانگذار انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی رحمه الله قرار داریم. در حالی که تنها چند سالی از فوت ایشان می‌گذرد، بدخواهان در صدند تا شخصیت امام راحل رحمه الله را مخدوش سازند اما از آنجا که ایشان به مقام عشق و عرفان الهی نایل شده بودند، همانگونه که در زمان حضور، تقوی و خلوص ایشان شخصیتی خدشه ناپذیر از وی ساخت، در زمان وفات نیز، نور معنویت آن امام عزیز، همچنان پر فروغ ماند. در تاریخ ایران بی سابقه است که یکی از عادل ترین و عارف ترین بندگان خدا، بر مردم ایران حکم براند، مقاله حاضر در مقام تبیین ابعاد معنوی و عرفانی خصیت حضرت امام رحمه الله می باشد که از قلم یکی از شاگردان برجسته ایشان تراوش نموده است. این مقاله علاوه بر این که توصیفی از شخصیت والای امام راحل می باشد، توصیه‌هایی اخلاقی است به شیفتگان راه وی. حضرت امام خمینی قدس سره، نوآوری‌های فرهنگی و فکری فراوانی داشت که در سایه آنها رهبری را تصاحب نموده و قافله دل‌ها را تسخیر کرد. امام راحل قدس سره از فکر بلندی برخوردار بود که احیانا در لابه لای کتب و آثار علمی سلف صالح به چشم می‌خورد. اما آنها آن توان را نداشتند که این اندیشه را از «علم» به «عین» آورند. ولی او این اندیشه‌های بلند را کاملا ترسیم کرده، در عمل پیاده نموده و به همه گان فهماند که می‌توان آنها را عینیت بخشید. اگر دیگران جهاد را به دو قسم تقسیم کرده اند، او به سه قسم تقسیم کرد. اگر آنها هجرت را به دو قسم منقسم کرده اند، او به سه قسم منقسم کرد. از این رو، هم در صحنه این سه جهاد پیروز شد و هم در پهنه آن سه هجرت ظفرمند گردید. معمولا دیگران «جهاد» را به جهاد اصغر و اکبر تقسیم می‌کنند. «جهاد اصغر» آن است که انسان با دشمن بیرون بجنگد و پیروز شود. «جهاد اکبر» آن است که انسان با دشمن درون نبرد کرده، عادل و باتقوی شده و در صحنه نبرد با هوس درون، پیروز شود. آنان که به اخلاق الهی متخلق شده اند، خود را در جهاد اکبر پیروز دانسته اند. یک انسان وارسته، منزّه و پرهیزکار در جبهه جهاد اکبر پیروز است. دیگران، «هجرت» را نیز به دو قسم تقسیم کرده اند. «هجرت صغری»، در برابر جهاد اصغر و «هجرت کبری» در برابر جهاد اکبر. «هجرت صغری» آن است که انسان از محلی که نتواند در آن شعایر دینی را احیا کند، کوچ کرده و به جایگاهی برود که توان اقامه دین در آن جایگاه میسر باشد و «هجرت کبری» آن است که انسان از هرگونه پلیدی، دوری و پرهیز کند. (والرجز فاهجر) (۱)، یعنی: از خواسته‌های باطل نفس کوچ کرده و به حدی برسد که نفس، از او طلب گناه نکند. پس یک هجرت صغری، و هجرت کبرایی است که در برابر آن یک جهاد اصغر و جهاد اکبر می‌باشد که باهم ارتباط تنگاتنگ دارند. این عبارت از خلاصه نظر بزرگان و سلف صالح است که آنها سعی می‌کردند این معارف را تبیین و به آن عمل کنند. اما برخی از بزرگان اهل معرفت، (۲) سخنی داشتند که در لابه لای آثار آنها به جا مانده است. آنها چنین گفته اند که: آنچه را که دیگران جهاد اکبر می‌نامند، «جهاد اوسط» است و آنچه را که دیگران هجرت کبری می‌پندارند، «هجرت وسطی» است. از آنجا که آنها مراحل بالاتر را ندیده اند، این مرحله را جهاد اکبر پنداشته اند و چون جلوتر نرفته اند، این مرتبه را هجرت کبری دانسته اند. حال اگر کسی کوچ کرده و جلوتر برود، خواهد دید که راه همچنان باقی است. جهاد اکبر این نیست که انسان بکوشد خوب، عادل و باتقوی باشد، بلکه این مرحله، «جهاد اوسط» است و

«جهاد اکبر» آن است که انسان به جایی برسد که از شر «عقل» نجات پیدا کرده، از بند «استدلال» رهیده، از خطر «برهان» نجات یافته و به وادی «عشق» پا بگذارد. اگر انسان درصدد این باشد که همیشه با فکر کار کند، در جهاد اوسط مانده و گرفتار عقل است، او «عاقل» است نه «عارف» و «عاشق»، او هنوز در محور فکر و در مدار عقل به سر می‌برد، زیرا گرچه توانست از گزند جهل رهایی یابد، اما هنوز نتوانسته عقل را رام کند. اگر کسی عادل و باتقوا شد، به هجرت وسطی موفق شده است، نه هجرت کبری. «هجرت کبری» آن است که انسان از مرحله عدل و تقوی بالاتر رفته، به مرتبه والای «محبت» برسد. یک انسان «محب» است، دست و سر را در راه محبوب فدا می‌کند و هرگز نمی‌گوید: این جنگ نابرابر است، یا با دست خالی نمی‌توان با طاغوتیان به نبرد پرداخت. آن که سالک کوی محبت است، هرگز نمی‌گوید: حال که من در روی زمین جایی ندارم یا مرا نمی‌پذیرند، چگونه فریاد بکشم؟ او هرگز نمی‌گوید: چگونه با طاغوتیان مبارزه کنم در حالی که یار و یآوری ندارم و هیچ کشور و هیچ امتی مرا نمی‌پذیرد، بلکه می‌گوید: من از دریایی به دریا، از فرودگاهی به فرودگاه، از کشتی به کشتی دیگر سفر کرده و حرف خود را بازگو خواهم کرد. (۳) این سخن عاشقی است که از بند عقل رهیده و در مرحله هجرت کبری و جهاد اکبر به سر می‌برد. این همان کاری است که حضرت سیدالشهدا علیه السلام و یاران آن حضرت داشتند. سخن کسانی که در حصار عقل گرفتار بوده و با برهان و استدلال قدم بر می‌دارند، این است که: در شرایطی که هیچ یار و یاور، وعده و وعده ای نبود و دشمن در اوج قدرت قرار داشت، باید تقیه کرده و سکون و سکوت را بر جوش و خروش ترجیح داد! (۴)، اما کسی که از این مرحله گذشت و گفت: باید دست و بال «عقل» و فکر را بست، تا «عشق» پرواز کند، او به «جهاد اکبر» رسیده و از جهاد اوسط نجات پیدا کرده است. او به «هجرت کبری» رسیده و از «هجرت وسطی» نجات یافته است. از این رو آنچه را که دیگران هجرت اکبر می‌پنداشتند، به نظر ایشان هجرت وسطی خواهد بود. مرحوم کلینی قدس سره در کتاب شریف «اصول کافی» روایتی از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت از وجود مبارک رسول گرامی صلی الله علیه و آله چنین نقل فرمود: «افضل الناس من عشق العبادۀ فعانقها و احبها بقلبه و باشرها بجسده و تفرغ لها فهو لایالی علی ما اصبح من الدنيا علی عسر ام علی یسر». (۵) یعنی: فاضل ترین و برجسته ترین مردم، کسانی هستند که به عبادت «عشق» ورزیده و عبادت را دست به گردن بپذیرند، دوست عبادت باشند، با آن معانقه کنند، چنین گروهی «افضل الناس» هستند. حضرت امام خمینی قدس سره در تفسیر نورانی سوره حمد، در طلیعه بحث، سخن از همین مسائل به میان می‌آورد، که بهترین مردم کسی است که عبادت را معشوق خود دانسته و به آن دل ببندد، نه این که صرفاً عبادت را بفهمد، یا تنها برای آن برهان اقامه کند، که این حد وسط است، نه حد نهایی. آن که همه تهمت‌ها را به جان می‌خرد و همه رنج‌ها را تحمل می‌کند، به جایی دل سپرده است (۶) و اگر به آن جایگاه رفیع دل نمی‌سپرد، هرگز توان تحمل آن تهمت‌ها را نداشت. هیچ تهمتی از فکر هیچ سیاست‌بازی نگذشت، مگر این که نظیر آن شب نامه‌ها که بعد از فاجعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ش.، در قم پخش می‌شد، با نیش قلم یا نیش زبان درباره حضرت امام قدس سره گفتند و نوشتند. هیچ تهمتی از فکر هیچ سیاست‌بازی نگذشت، مگر این که به این بزرگوار نسبت داد و این عالم ربانی همه را تحمل کرد. این امر ممکن نیست، مگر به استناد همان که امام فرمود: من به خال لب ای دوست گرفتار شدم چشم بیمار تو را دیدم و بیمار شدم (۷) این راه، راه «محبت» است، نه راه «عقل»، آن که می‌گوید: مشت را با درفش چه کار، او عاقل است نه عاشق. آن که به خود مواد منفجره و نارنجک بسته و به زیر تانک می‌رود، او «عاشق» است. حضرت امام قدس سره چنین کسانی را تربیت کرده است. خلاصه این که حضرت امام راحل قدس سره توانست هم جهاد سه گانه را پشت سر بگذارد و هم هجرت سه گانه را طی کند، هم از هجرت صغری و وسطی به کبری برود، هم از جهاد اصغر و اوسط به جهاد اکبر سفر کند و به جایی برسد که وقتی انسان به کنار مزار مطهرش مشرف می‌شود، با تمام وجود و با اطمینان خاطر بگوید: «اشهد انک قد اقمت الحج و آیت الزکوة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و جاهدت فی الله حق جهاده حتی اتیک الیقین». اگر برای سایر امام زاده‌ها به ما گفتند که این جملات را بگوییم، برای این امام زاده با چشم خود

می بینیم و می گوئیم زیرا او سید، و از سلاله انبیا و ائمه معصومین علیه السلام است، او امام زاده ای است که در عصر او حق بر باطل برتری یافت. از این رو انسان بدون هیچ تردیدی در کنار مرقد مطهر او، این فرازهای نورانی را می خواند که: «اشهد انک قد اقمت الحج و آتیت الزکوة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و جاهدت فی الله حق جهاده حتی اتاک الیقین». مطلب مهم آن است که این راه نیز پیمودنی است. گرچه به این زودی وعده خدای سبحان که فرمود: «ما ننسخ من آیه او ننسها نات بخیر منها او مثلاً» (۸)، انجام نمی شود. او وعده داد، اما نفرمود که در دراز مدت یا کوتاه مدت این وعده عملی می شود، ولی این چنین نیست که طی این راه مخصوص کسی باشد، پیمودن این راه را وقف کسی نکرده اند. این راه رفتنی بوده، به روی همه باز است و پیمودن آن میسر همگان می باشد. محققان گران قدر و همه کسانی که دست اندرکار کتاب و کتابت هستند، باید بدانند که اگر انسان این راه را نرفت، ممکن است خدای ناکرده «عوام» بمیرد، و وقتی عوام مرد، از زحمات علمی بهره ای نخواهد داشت. این چنین نیست که هر عالمی، عالم بمیرد. اگر علم «ملکه» نشد، و در جان انسان رسوخ نکرد، هنگام کشاکش مرگ، انسان را رها می کند. مرگ آن قدر آسان نیست که انسان بتواند محفوظات علمی خود را حفظ کند. بلکه هنگام مرگ، هر چه جدای از جان است، رخت برمی بندد. مرگ به معنای مردن روح نیست زیرا روح هرگز نمی میرد. (۹) «مرگ»، رهایی روح از همه همراهان بیگانه است. روح، تن و بدن را رها می کند، مال و فرزند را ترک می کند، خاطرات عادی را فراموش می کند و خلاصه هر آنچه که «مقوم روح» نشد، در حال مرگ انسان را رها می کند. این که خدای سبحان در دو بخش از قرآن کریم فرمود: بعضی از دانشمندان در هنگام مرگ «عوام» می میرند، ناظر به همین نکته است. (۱۰) هر انسانی از نظر بدنی در دوران فوتی و سالمندی پزمرده می شود و این برای کسی نقص نیست. این اصل به عنوان موجه کلیه، در سوره مبارکه یس چنین یاد شده است: «و من نعمة ننکسه فی الخلق افلا یعقلون» (۱۱) هر انسانی در دوران پیری ضعیف می شود و این نقص نیست. اما این که هر دانشمندی در دوران پیری عوام شود و عوامانه بمیرد، نقص است. از این رو به صورت موجه جزئی (با کلمه «من») بیان شد، نه موجه کلیه. فرمود: «منکم من یرد الی ارض العمر لکیلا. یعلم من بعد علم شیئا» (۱۲) در این آیه کریمه، کلمه «من»، حکایت از آن دارد که «بعضی» از افراد هنگام مرگ عوامانه می میرند. یعنی همه زحمات علمی آنان به هدر می رود. اگر کسی علم را برای این که از او تعریف کنند و به او لقبی دهند طلب کند، چنین علمی هنگام مرگ انسان را رها می کند. ولی اگر علم «مقوم» جان انسان شد، او را نورانی می کند و هرگز از تعریف و تمجید خوشحال نمی شود. چنان که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در وصف متقیان راستین فرموده است: هنگامی که آنها را ستوده و از وی تعریف کنند، از آنچه درباره اش گفته می شود ترسیده و می گوید: من نسبت به خود از دیگری آگاه ترم و خداوند سبحان نسبت به من از من داناتر است. پروردگارا! مرا به خاطر آنچه درباره ام می گویند (که مایه خود پسندی است)، مؤاخذه مکن و مرا برتر از آنچه آنان می پندارند، قرار بده و آنچه از اعمال من که آنها نمی دانند (گناهان) پوشان، و مشمول غفران خود قرار بده: «اذا زکی احد منهم خاف مما یقال له! فیقول: انا اعلم بنفسی من غیری، و ربی اعلم منی بنفسی. اللهم لا تؤاخذنی بما یقولون و اجعلنی افضل مما یظنون و اغفر لی ما لا یعلمون». (۱۳) تعریف از انسان، آغاز حمله شیطان است. در بیانات نورانی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر آمده است: گرچه شیطان هیچ گاه انسان را رها نمی کند، ولی بدان، زمانی که از تو تعریف شده و القابی به تو داده شود و مجلسی که در آن تمجید تو مطرح گردد، در آن هنگام و در این مجلس حمله شیطان از خطوط مقدم جبهه آغاز شده است و او به طور مرتب در حال حمله است، از این رو باید کاملاً مواظب باشی: «و ایاک و الاعجاب بنفسک! و الثقة بما یعجبک منها، و حب الاطراء، فان ذلک من اوثق فرص الشیطان فی نفسه لیمحق ما یکون من احسان المحسنین». (۱۴) اگر عالمی برای لقب و تمجید درس خوانده و با این امور خوشحال بود، چنین علمی با جان آدمی همراه نیست و جان، همسایه ناجنس را نمی خواهد، کم کم دوران باز نشستگی فرا می رسد و برخی از معلومات از یاد رفته و بقیه آن نیز تدریجاً رخت برمی بندد، تا این که «نکره در سیاق نفی» صدق کند که: «... لکیلا یعلم من بعد

علم شیئا». سرانجام، انسان ادیب به جایی می‌رسد که نمی‌تواند یک سطر عبارت ساده فارسی را به درستی بخواند. به هر حال این خطر به عنوان موجه جزئی دامن گیر بعضی از افراد می‌شود، هر چند از طرف دیگر نیز راه برای همگان باز است تا هجرت صغری، وسطی و کبری داشته و جهاد اصغر و اوسط و اکبر را پشت سر بگذارند. برای طی این راه (که به روی همگان باز است) و نجات از خطر شیطان (که به عنوان موجه جزئی دامن گیر برخی می‌شود)، «مراقبت» مستمر و «محاسبت» روزانه لازم است. حضرت امام خمینی قدس سره در تفسیر شریف سوره حمد این تعبیر را داشتند که: جوان‌ها بهتر از سالمندان می‌توانند خود را نجات دهند. همه ما باید بکوشیم تا خاطراتی را که برایمان خوشایند و جاذبه دار است، طرد کنیم. چون این نوع جاذبه مصداق این حدیث شریف است که: «فانما مثل الدنيا مثل الحية لئن مسها و قاتل سمها». (۱۵): دنیا مانند مار است که تماس با بدن آن نرم و سم آن کشنده است. یکی از نوآوریهای امام بزرگوار قدس سره آن است که در تبیین معنای دنیا می‌فرمود: دنیا خود شما هستید، انسان «بد» خود دنیاست و گرنه آسمان، زمین، درخت، کوه، صحرا و دریا هیچ کدام دنیا نبوده بلکه از «آیات الهی» هستند و خدای سبحان از همگی آنها با تجلیل یاد کرده است. (۱۶) هرگز از آسمان به بدی یاد نشد، از اختران و گنبد مینا به زشتی نام برده نشد و از زمین، کوهها، معادن، دل زمین، دریا و موجودات دریایی بد گویی نشد، اینها دنیا نیستند. دنیا (که ضمیر و قلب متوجه اوست)، مجموعه ای از «عناوین اعتباری» است که انسان تبه کار را به خود سرگرم و مشغول کرده است. مجموعه خودخواهی‌ها است که دنیا را تشکیل داده و به جهنم تبدیل خواهد شد. گاهی انسان، خود هیزم جهنم است و نمی‌داند که چه می‌کند: «و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا (۱۷) کسی که اهل قسط (جور و ظلم) است، هیزم افروخته جهنم است و گرنه شما به آسمان یا زمین بروید، دنیا را پیدا نمی‌کنید زیرا همه اینها آیات الهی هستند. موجوداتی که تسبیح گوی حق اند و مستقیما برای عبادت خدای سبحان و به طور غیرمستقیم برای نفع ما خلق شده اند. بنابراین «دنیا» یعنی مجموعه عناوین اعتباری که انسان در نهان و نهاد خود بافته و می‌سازد و البته می‌توان از شر اینها نجات پیدا کرد، این کار شدنی و این راه رفتنی است و همه ما باید بکوشیم تا این راه را با مراقبت مستمر طی کنیم و برای آغاز این هجرت باید بدانیم چه چیز خوب و چه چیز بد است، چه چیز حلال و چه چیز حرام است، زیرا تا انسان علم به احکام نداشته باشد، هرگز نمی‌تواند از زشتی پرهیز نموده و زیبایی را جذب کند. وقتی انسان عالم به مسائل اسلامی و حلال و حرام شد، آنگاه باید بشناسد که نفس چگونه او را فریب می‌دهد، زیرا نفس همیشه یا برای اولین بار «اماره بالسوء» نیست، همان طور که در سیر کمالات و درجات، انسان در ابتدا، به مقام نفس مطمئنه نمی‌رسد بلکه این جزء برنامه های درازمدت تزکیه و تهذیب است و باید مراحل را طی کند تا به نفس مطمئنه برسد. از نظر سقوط در درکات نیز همین گونه است، یعنی این طور نیست که اولین بار نفس، «اماره بالسوء» باشد، زیرا در مراحل ابتدایی اگر کاری زشت باشد و نفس به انجام آن امر کند، انسان امر او را اطاعت نمی‌کند، اولین باری که نفس شروع به رهنمی می‌کند، از راه «تسویل» است که قرآن کریم این مراتب سقوط را همچون مراحل صعود تشریح کرده است. کار «نفس مسوله»، تسویل است که گاهی سامری می‌پروراند، چنان که گفت: «سولت لی نفسی»، گاهی نیز چون برادران یوسف، خوی برادرکشی را در انسان احیا می‌کند که: «بل سولت لکم انفسکم امرا» (۱۸) نفس مسوله، همچون شیطانی درونی و دیوار به دیوار ما بوده و جدای از ما نیست. نفس در مرحله تسویل که از همه خواسته های ما آگاه است، بر اساس روان شناسی آنچه مورد خوشایند انسان است، شناسایی می‌کند. او می‌داند که انسان از چه چیز خوشش می‌آید، او یک «روان شناس ماهر» است که ارتباطی تنگاتنگ با ما دارد و هر گونه تباهی را در کسوتی زیبا و جامه ای آراسته و لباسی مزین در برابر دیدگان درونی انسان ارائه می‌دهد. در این حال انسان آن تباهی و گناه را که به منزله سم است، نیکو پنداشته و شروع به انجام آن می‌کند. کار نفس مسوله این نیست که انسان را از پای در آورد و کار شیطان نیز این نیست که انسان را ترور کند. اگر شیطان انسان را در این جنگ می‌کشد، انسان راحت می‌شد، زیرا در آن حال انسان همان طور که لذتی نمی‌برد، دردی نیز احساس نمی‌کرد. اما شیطان دشمنی نیست که بخواهد انسان را بکشد، بلکه تمام تلاش او این است که با انسان جنگیده

و انسان را به «اسارت» بگیرد. آن گاه انسان اسیر، باید هرچه را شیطان بخواهد انجام دهد، چه این که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «و کم من عقل اسیر تحت هوی امیر». (۱۹)، چه بسا عقلی که در جریان جهاد، «اسیر» هوس شده است. انسان اسیر گر چه به خوبی می فهمد و می اندیشد، ولی محصول فکر و اندیشه خود را باید در اختیار هوس بگذارد. سر این که مشاهده می شود با پیشرفت علوم این همه بمب ها ساخته می شود و به استثنای دانشمندان منزله، اکثر سیاست بازان، درنده محض بوده و دست به هر جنایتی می زنند، همین است. آنها خوب می فهمند، اما فهم آنها اسیر هوس است: «و کم من عقل اسیر تحت هوی امیر»، کار شیطان این است که انسان را تحت «ولایت» خود گرفته و او را اسیر کند. وقتی انسان اسیر هوس شد، باید هرچه دارد (از نظر متاع)، در راه هوس صرف کرده و هر چه می فهمد (از نظر اسارت فرهنگی)، در راه او به کار ببرد. بنابراین، نفس مسوله انسان را «تخدير» می کند. سمی که او به انسان می دهد، سم مهلك نیست، بلکه سم مخدر است و این که فرمود: «بل سولت لکم انفسکم امرا» (۲۰) ، یعنی انسان به جایی می رسد که «بد» را «خوب» پنداشته و خوب را بد می بیند. وقتی این چنین شد و انسان همه بدی ها را زیر پوشش خوبی مرتکب شد، از آنجا که کار آن سموم تخدير و اعتیاد است، پس از مدتی «معتاد» به گناه می شود. وقتی معتاد به گناه شد، از آن به بعد است که «اماره بالسوء» می شود و انسان هر امری از او امر او را باید اطاعت کند. در این حال انسان می داند که این کار بد و گناه کبیره است، اما چون اسیر است، آن را مرتکب می شود. اگر کسی از نظر درکات سقوط به مرحله نفس اماره بالسوء رسید، او پیش از این مرحله گرفتار نفس مسوله شده و برای این که ما به دام نفس تسویل کننده نیفتیم، باید همواره مواظب بوده و همه جهات عملی را که تصمیم به انجام آن گرفته ایم، به دقت بررسی کنیم تا اگر کار غیر خدایی در او تعبیه شده، انجام ندهیم. به عنوان مثال، اگر خواستیم کار خیری را انجام دهیم و دیگری زودتر از ما آن را انجام داد، بگوییم خدا را شکر، زیرا کار خیری بود و ما نیز قصد انجام آن را داشتیم، حال دیگری انجام داد. در این صورت، ما در ثواب کارهای او (که به انجام این کار موفق شد)، سهیم هستیم. اما اگر گفتیم: مگر عیب ما چه بود؟ چرا ما انجام ندهیم؟، این اولین قدم «تسویل نفس» است. این چنین نیست که انسان بتواند به آسانی از خطر اهرمن درون برهد. اگر انسان از خطر تسویل نفس رهایی یافت، آن گاه عقل او امیر هوس خواهد بود. اگر در یک طرف: «و کم من عقل اسیر تحت هوی امیر» بود، از طرف دیگر: «و کم من هوی اسیر تحت عقل امیر» خواهد بود. در بیانات نورانی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام آمده است: «و انما هی نفسی اروضها بالتقوی» (۲۱). همان طوری که بدن، عضلات و دست و پای یک ورزشکار ماهر و تمرین کرده در اختیار اوست، نفس انسان با تقوی نیز تحت تدبیر و اراده عقل است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: من نفس خود را با «تقوی» تمرین می دهم، ریاضت می کشم، او باید گوش کند. این چنین نیست که دستور بدهم و او اطاعت نکند. از این رو عقل چنین کسی فرمانروای نفس او خواهد بود. این گونه افراد «عالما» زندگی می کنند. «عالما» دوران پیری را می گذرانند، «عالما» می میرند و سر انجام «عالما» در قیامت محشور می شوند. به او می گویند بایست! شفاعت کن، که شفاعت تو مقبول است: «يقال للعالم قف! اشفع يشفع». (۲۲) این سخن درباره همه درس خوانده ها صادق نیست، بلکه گروه کمی هستند که خدای سبحان در روز قیامت آنان را «فقیه» و «عالم» محشور می کند: «بعثه الله يوم القيامة عالما فقيها». (۲۳) از این رو قرآن کریم در این باره تعبیر به «مجیء» دارد: «من جاء بالحسنه فله عشر امثالها» (۲۴)، یا «من جاء بالحسنه فله خير منها» (۲۵) اگر کسی آن هنر را داشت که در قیامت حسنات، کارهای خیر، نیت و خلوص را با خود به همراه داشته باشد، یعنی مشمول «جاء بالحسنه» بود، نه فقط «فعل حسنه» و حسنات او در سایه «خلوص» بلکه گشته و مقوم جان او بودند، پاداش چنین شخصی آن است که: «فله عشر امثالها» یا «فله خير منها». خدای سبحان چنین وعده نداد که هر کس در دنیا کار خیر انجام داده است، در قیامت ده برابر جزا می بیند. زیرا گاهی انسان عمل خیری را انجام می دهد و سموم و شروری به حیات آن خاتمه می دهد. اگر کسی آن هنر را داشت که در قیامت عالم محشور شود، حق شفاعت دارد. همان طور که او در دنیا شفیع عده ای بود. مانع گمراهی آنان شد، در قیامت نیز شفاعت آنها را عهده دار خواهد

بود. حضرت امام خمینی قدس سره از نوادری بوده اند که به این مقام منیع بار یافته اند، زیرا «اخلاص عمل» او آنچنان و تلاش و کوشش او برای گذراندن سه مقطع «هجرت» و طی سه مرحله «جهاد» نیز این چنین بود. او کاری کرد که همه عقلا با حساب های عادی و معادلات ریاضی توصیه به ترک آن می کردند. او از شر «عقل» نجات پیدا کرد و به مرحله والای «محبت» رسید، زیرا به قدوه سالکان کوی محبت سالار شهیدان، حضرت حسین بن علی علیه السلام اقتدا کرد. عصاره بحث این که انسان می تواند در پرتو محاسبت و در سایه مراقبت و مواظبت از شر نفس اماره و مسوله رهیده و به مقامی برسد که عقل او امیر هوس گردیده و آن را تحت ولایت خود در آورد. از این پس چنین انسان وارسته ای توان آن را خواهد داشت که با گام خلوص و گذشت و نثار و ایثار از دام عقل نیز نجات یافته و به بام رفیع عشق و سکوی بلند محبت پرواز کرده و «عشق» را فرمان روای «عقل» گرداند و برای انجام این سیر طولی، گذشته از این که باید هجرت های سه گانه را پشت سر گذاشت، طی مراحل سه گانه جهاد نیز ضروری خواهد بود. آن گاه توفیق احیای اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله نصیب انسان خواهد شد. چه این که در شبهای ماه مبارک رمضان از خداوند سبحان چنین مسألت می کنیم: «اللهم انی اسالک ان... تجعلنی ممن تتصبر به لدینک و لا تستبدل بی غیری.» (۲۶) یعنی: پروردگارا! تو دین خود را قطعاً حفظ خواهی کرد، لکن به من آن توفیق را مرحمت بفرما که با جان، مال، آبرو و قدرت من دین تو حفظ شود و در عصر ما و قرن اخیر، این فیض و فوز عظیم بهره حضرت امام خمینی قدس سره شد. (پی نوشت ها: ۱) مدثر/ ۵. ۲) عارف نام دار مرحوم سید حیدر آملی، رساله شریعت، طریقت و حقیقت، مراتب جهاد، صص ۲۵۰ - ۲۴۴. ۳) صحیفه نور، طبع جدید، ج ۱، ص ۵۸۷. (پیام امام خمینی قدس سره به ملت ایران به مناسبت خروج از عراق، مورخ ۱۳۵۷/۷/۱۴ ه. ش.). «اکنون که من به ناچار باید ترک جوار مولا امیرالمؤمنین علیه السلام را نمایم و در کشورهای اسلامی، ست خود را برای خدمت به شما ملت محروم که مورد هجوم همه جانبه اجانب و وابستگان به آنها هستید، باز نمی بینم و از ورود به کویت با داشتن اجازه، ممانعت نموده اند، به سوی فرانسه پرواز می کنم. پیش من مکان معینی مطرح نیست، عمل به تکلیف الهی مطرح است، مصالح عالییه اسلام و مسلمین مطرح است.» (۴) همان، ص ۲۶۲: «در نظر دارم که به یکی از آقایان ائمه (جماعت) در زمان فشار برای تغییر لباس گفتیم: اگر شما را اجبار به تغییر لباس کنند، چه می کنید؟ گفتند در منزل می نشینم و بیرون نمی آیم. گفتیم اگر من را اجبار کنند و امام جماعت باشم، همان روز با لباس تازه مسجد می روم.» (۵) شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۸۳، ح ۳. ۶) کھف/ ۲۷، (ولن تجد من دونه ملتحداء): (در تمام احوال مخصوصاً در مواضع خطر، غیر از خدا تکیه گاه و پناه گاهی نخواهی یافت). (۷) دیوان حضرت امام خمینی قدس سره، ص ۱۴۲. (۸) بقره/ ۱۰۶، هیچ نشانه ای را نسخ یا انشاء نمی کنیم مگر آن که بهتر از آن یا همانند آن را جانشین آن می سازیم. (۹) احتجاج طبرسی، جلد ۲، ص ۹۶. (۱۰) نحل/ ۷۰، حج/ ۵. (۱۱) یس/ ۶۸. (۱۲) حج/ ۵: (و بعضی از شما به پست ترین دوران عمر برسند و آن دوران پیری، ضعف و ناتوانی است که پس از سالها دانستن، چیزی نداند). (۱۳) نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۸۴ (همام)، ص ۶۱۳. (۱۴) همان، نامه ۵۳ (عهدنامه مالک اشتر)، ص ۱۰۳۰. (۱۵) همان، نامه ۶۸، ص ۱۰۶۵. (۱۶) فصلت/ ۱۱. (۱۷) جن/ ۱۵. (۱۸) یوسف/ ۱۸ و ۸۳، ضمیرها و دلهای شما کاری (بزرگ) را به نظر تان نیکو نموده و وانمود کرده. (۱۹) نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۲۰۲، ص ۱۱۸۲. (۲۰) یوسف/ ۱۸ و ۸۳. (۲۱) نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه ۴۵، ص ۹۶۷. (۲۲) بحار الانوار، ج ۷، ص ۳۲۰، روایت ۱۶. (۲۳) بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۵۳، روایت ۲ تا ۹. (۲۴) انعام/ ۱۶۰. (۲۵) نمل/ ۸۹، قصص/ ۸۴. (۲۶) دعای افتتاح. منابع مقاله: مجله رواق اندیشه، شماره ۱۷، جوادی آملی؛

اخلاص و تقوی

اخلاص و تقوی درس خود را تعطیل کرد روزی امام در مسیر راه خود به مدرسه فیضیه متوجه تجمع و غوغای برخی از طلبه ها بر سر کتاب «اسرار هزار ساله» گردیدند. از این رو پس از تهیه و مطالعه کتاب، درس خود را تعطیل کرده و در مدت یک ماه و نیم

الی دو ماه «کشف الاسرار» را در رد کتاب یاد شده نوشتند و برای پرهیز از شهرت طلبی، کتاب بدون نام ایشان منتشر شد. (۱) نامی از من نباشد امام کتابی دارند به نام «کشف الاسرار» این کتاب رد کتابی است که یکی از آقازاده های علما متأسفانه نوشته بود به نام «اسرار هزار ساله» و مسایل اعتقادی شیعه را در این کتاب به مسخرگی گرفته بود و به روحانیت و امامت و همه اینها جسارت کرده بود. امام بزرگوار روی دلسوزی به حال اسلام، درس و بحث و مطالعه شان و همه چیزشان را یکباره در حوزه تعطیل کردند و نوشتن جواب به این کتاب پرداختند. این طوری که من شنیده ام و در ذهنم است حدود چهل روز تمام این کارها را کنار گذاشتند و کتابی به عنوان «کشف الاسرار» در رد آن کتاب نوشتند و برای اینکه شایبه این معنا نباشد که کسی بگوید در آن یک نوع خودنمایی وجود دارد، آن کتاب در چاپهای اول و دومش حتی در یک جا اشاره به آن معنی ندارد که این کتاب مؤلفش امام بزرگوار است؛ یعنی ذکری از مؤلف در این کتاب اصلاً مطرح نیست و فقط کتابی است برای جواب به کتاب «اسرار هزار ساله»؛ که این کشف از خلوص ایشان در این مقام می کند که با وجودی که امام جواب را نوشته اند اما به خاطر اینکه نخواسته اند که کسی بگوید مثلاً جواب دهنده چه مقامی دارد دستور داده اند که نامی از ایشان در این کتاب مطرح نشود. (۲) نوشته شد به دست اقل فانی! چاپ کتاب «مکاسب محرمة» امام را یکی از شاگردانشان به عهده گرفت. امام در آخر کتاب، نام خودشان را نوشته بودند. وقتی به ایشان گفتم: آقا! شما لطفاً بنویسید که این کتاب به دست چه کسی نوشته شده است. فرمودند: نخیر! لازم نیست. مطالب باید باشد. هر چه اصرار کردم، موافقت نکردند و سرانجام فرمودند: «نمی خواهد. همین طوری می خواهد چاپ بشود، نمی خواهد، نشود.» بالاخره یک حيله شرعی به کار زدم و گفتم: «آقا! شما لااقل اسمتان را در کتاب مرقوم بفرمایید که اگر کسانی اشکالاتی داشتند، بدانند به چه کسی می خواهند ایراد بگیرند و معلوم باشد که مطالب مال کیست.» ایشان فرمودند: «خوب، اگر اینطور است، می نویسم.» و نوشتند: «این نوشته شد به يد اقل فانی روح الله الموسوی الخمينی». (۳) نگفتند بر عروه حاشیه دارند حدود هفت سالی که در محضر امام بودیم و به منزلشان رفت و آمد می کردیم متوجه نشدیم که امام حاشیه بر «عروه» یا «وسیله» دارند، با اینکه دیگران معمولاً در درس و بحث به شاگردانشان می گویند که مثلاً من در فلان نوشته ام این مسأله را یادآور شده ام. اما امام اگر سؤالی می شد پاسخ می دادند ولی اشاره ای به نوشته های خویش نمی کردند. حتی پس از فوت حضرت آیت الله بروجردی که زمینه برای طرح اینگونه مسایل فراهم بود باز امام حرص مطرح کردن خود را نداشتند. و ما پس از هفت سال یک روز که در منزل ایشان در فصل زمستان زیر کرسی نشسته بودیم کتابی را روی کرسی مشاهده کردیم که شبیه کتابهای متعارف حوزه نبود از امام پرسیدیم این کتاب چیست؟ اجازه می دهید نگاه کنیم فرمودند: «حاشیه بر وسیله است.» اینها همه حکایت از زهد و تقوای امام می کرد. (۴) من که نگفتم چاپ کنید بعد از وفات حضرت آیت الله بروجردی با اینکه اولین حوزه درس در قم مجلس درس امام بود اما ایشان هیچ گاه به فکر مرجعیت و ریاست عامه مسلمین نبودند. حتی مجالس و محافل قم که تشکیل می شد شرکت نمی فرمودند؛ لذا چند نفر از طلاب با خرج خودشان حاشیه بر «عروه الوثقی» ایشان را چاپ کردند ولی قدری از پول چاپ کم آوردند. بنده به مرحوم اشراقی گفتم: «اگر می توانید تمه پول چاپ را از امام دریافت نمایید.» بعد از چند روزی جواب آوردند که امام فرمودند: «من که نگفتم چاپ کنید!» (۵) مردم رساله را چاپ کردند امام در دوران زندگی خویش کوچکترین گامی در راه بدست آوردن مقام و مسند برنداشتند. عکس و رساله خود را تا روزهای آغاز نهضت (که مردم چاپ و پخش کردند) اجازه چاپ و پخش ندادند و تازه در آن شرایطی که فریاد مقلدین از نداشتن توضیح المسائل ایشان به آسمان بلند شده بود، فقط چاپ آن را اجازه دادند ولی از وجوهات شرعی صرف چاپ آن نکردند و بودجه اولین چاپ توضیح المسائل ایشان از طرف خود مردم جمع آوری و تأمین گردید و تا روزی که در قم می زیستند. حتی یک جلد رساله به طور رایگان در اختیار کسی نگذاشتند و اصولاً در منزل ایشان رساله یافت نمی شد. (۶) در اینجا از کسی حرف نزنید افرادی که سالها با امام بوده اند محال است یک کلمه غیبت و یا حرفهایی مربوط به دیگران از ایشان شنیده باشند. روزی یکی از برادران خدمت امام رسید و مسأله ای را مطرح کرد و در

صحبت خود حرفی از یک شخص به میان آورد که ایشان ناراحت شدند و فرمودند: «در اینجا از کسی حرف نزنید». (۷) از تظاهر به تقوی بیزار بودند امام در حالی که فردی متعبد و شب زنده دار بودند؛ ولی از تظاهر به تقدس و تقوا در انظار مردم فوق العاده بیزار بودند. در طول عمرشان دیده نشد در انظار مردم تسبیح بدست بگیرند و ذکر بگویند. ایشان در حالی که مردی زاهد و وارسته بودند و هرگز دل به دنیا نبسته بودند، سعی می کردند که از نظر لباس و وضع ظاهری در سطح مطلوبی باشند و از پوشیدن لباسهای کهنه و پاره و یا لباسهای کم قیمت اجتناب می ورزیدند. (۸) از فقر نمایی بدشان می آمد به اعتراف بسیاری از شاگردان امام، معظم له از نفاق و ریاکاری متنفر بودند و با اینکه ذاکر بودند اما پیش شاگردان ذکر نمی گفتند و تسبیح نمی گردانند و نیز از حالت فقرنمایی بدشان می آمد و با اینکه مدتهای زیادی مبالغی مقروض بودند ولی به وضع ظاهری خود می رسیدند. (۹) اگر جدال بود سکوت می کردند امام در مباحثات علمی کاملاً اهل بحث و دقت بودند و مطالب را به طور دقیق بررسی می کردند و به اشکالات پاسخ می دادند، ولی در جلساتی که بحث به صورت خودنمایی و جدال مطرح می شد ایشان سکوت می کردند. اگر کسی سؤال می کرد جواب می دادند و الا ساکت بودند و گوش می دادند. (۱۰) معیار اسلام بود والاترین ارزش اخلاقی حضرت امام، معیار حب و بغض ایشان نسبت به اشخاص، تقوا و خدمت به اسلام بود. امام حتی فرزند و عیال خودشان را هم به همان معیار دوست داشتند. (۱۱) برای پست انقلاب نکردیم امام ما را از تصدی پستهای حساس منع می کردند؛ مثلاً دوست نداشتند دخترشان نماینده مجلس بشود. چون می گفتند: «دلم نمی خواهد این احساس و توهم پیدا شود که به خاطر منسوب بودن به من، دخترم فلان پست را گرفته است. یا می گفتند: «ما انقلاب نکردیم که پست بین خودمان تقسیم کنیم و اصلاً برای اینکه این شایعه در ذهن مردم بوجود نیاید دنبال این کارها نروید. هزار جور کار دیگر هست که می توانید آنها را انجام دهید. (۱۲) این مسجد را باید احیا کرد امام در یکی از سفرهایشان به محلات که مصادف بود با ماه رمضان در مسجدی دور افتاده، متروک و بسیار کوچک که بیش از یک اتاق گلی نداشت به اقامه جماعت می پرداختند. این در حالی بود که عده ای از علما به ایشان پیشنهاد کردند که در مسجد جامع شهر اقامه جماعت بفرمایند. اما آن بزرگوار قبول نکرده و فرمودند: «در مسجد جامع کسی هست که اقامه جماعت کند ولی در این مسجد کسی نیست که اقامه جماعت کند، لذا این مسجد را باید احیا کرد.» (۱۳) مسجد متروکه ای انتخاب کردند به هنگام ورود امام به نجف همه علما و طلاب به دیدار ایشان می آمدند. مدتی هم امام مشغول بازدید از آنها بودند. بعد از یکی دو ماه تقاضاهای مکرری از ایشان جهت تدریس به عمل آمد و پیشنهاد شد که در مدرسه آیت الله بروجردی نماز بخوانند و درس داشته باشند. امام پس از بررسی کامل، مسجد مرحوم شیخ انصاری را که مسجد متروکه ای شده بود انتخاب و در آن به تدریس مشغول شدند. (۱۴) می ترسیدم برای غیر خدا گریه کنم در شب شهادت مرحوم حاج آقا مصطفی در مسجد هندی نجف مجلس فاتحه گذاشته بودند آقای سید جواد شبر منبر رفتند ایشان نقل می کرد در این مجلس که امام هم در آن شرکت کرده بودند روضه حضرت علی اکبر (ع) را خوانده و هفت بار هم در منبر به این روضه اشاره و گریزهایی زده بود اما امام با نهایت آرامش در مجلس نشسته بودند. ایشان با آن گریزهای متعدد می خواست از امام گریه ای بگیرد که دل ایشان سبک شود ولی موفق نشد با اینکه مصیبت بزرگی بود یک عده که حال امام را دیدند گفتند از بس مصیبت سنگین است امام شوکه شده و گریه شان نمی آید! لذا پس از مجلس خدمت امام که به منزل تشریف برده بود عرض کردند. آقا شما امشب در روضه گریه نکردید؟ ایشان فرمودند وقتی او روضه می خواند به من نگاه می کرد و من ترسیدم اگر گریه کنم برای غیر خدا گریه کنم یعنی گریه ام بابت مصیبت فرزندم باشد نه برای رضای خدا. (۱۵) اگر برای خدا می کنید صبر کنید اوایل نهضت، بعضی از روحانیون در قم به زندان افتاده بودند که مرحوم شهید محلاتی هم از جمله آنها بود. امام در همان اوایل آنها را جمع کرده و فرمودند: «اگر برای من این کار را کردید و زندان رفتید، من نه پاداشی دارم به شما بدهم، نه اینکه اقدامی می توانم بکنم. خوب، التماس دعا! برای من این کار را نکنید. اگر برای خدا می کنید، صبر کنید و از این چیزها باکی نداشته باشید و کار خودتان را انجام بدهید.» (۱۶) لازم نیست بدانند در

جماران امام می آمدند و بعد از نشستن با دست مبارک خود برای رزمندگان آجیل پر می کردند. من می گفتم: «اجازه بدهید پشت آن بنویسیم که این آجیل توسط امام پر شده است، چون رزمندگان خوشحال می شوند.» اما ایشان می گفتند: «نه» لازم نیست. (۱۷) پی نوشت ها: ۱. حجة الاسلام و المسلمین سید احمد خمینی حضور ش ۱. ۲. آیت الله فاضل لنکرانی. ۳. حجة الاسلام و المسلمین علی اکبر مسعودی خمینی نور علم دوره ۳ ش ۴. ۷. آیت الله حسن صانعی ویژه نامه روزنامه اطلاعات ۱۴/۳. ۵. ۶۹. حجة الاسلام و المسلمین توسلی سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی ج ۲. ۶. حجة الاسلام و المسلمین سید حمید روحانی تحلیلی از نهضت امام خمینی ج ۱. ۷. حجة الاسلام و المسلمین محمد رضا ناصری پا به پای آفتاب ج ۴ ص ۲۶۴ و ۲۶۵. ۸. آیت الله جعفر سبحانی حوزه ش ۹. ۳۲. سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی ج ۱ ص ۱۰. ۶۹. آیت الله ابراهیم امینی پیام انقلاب ش ۱۰۵. ۱۱. آیت الله بنی فضل ویژه نامه روزنامه جمهوری اسلامی خرداد ۱۲. ۷۰. فاطمه طباطبایی ویژه نامه روزنامه اطلاعات ۱۷/۳. ۶۹. ۱۳. حجة الاسلام و المسلمین توسلی حوزه ش ۴۵ ص ۱۴. ۵۲. حجة الاسلام و المسلمین محتشمی ندا ش اول. ۱۵. حجة الاسلام و المسلمین سید مرتضی موسوی اردبیلی ابرکوهی. ۱۶. حجة الاسلام و المسلمین محمد رضا ناصری پا به پای آفتاب ج ۴ ص ۲۶۰. ۱۷. زهرا مصطفوی. منابع مقاله: برداشتهایی از سیره امام خمینی، ج ۳، رجایی، غلامعلی؛

ایمان و توکل

ایمان و توکل برای احراز صلاحیت افراد تفحص می کردند برای امام مصاحبت کسانی که احساس می کردند از دیگران با تقواترند جالب تر بود و بودن با این افراد ایشان را خوشحال تر می کرد. در ابتدا با دیدی منصفانه به افراد نگاه می کردند؛ گویی فردی درستکار و معتقد است، مگر خلافتش ثابت می شد. امام در مواردی که می خواستند به کسی حکمی بدهند یا کسی را برای سمتی انتخاب کنند، دقت زیادی می کردند. سؤال و تفحص می کردند تا شایستگی آن فرد برای احراز آن مقام برایشان ثابت شود. (۱) این بچه ملکوتی است علاقه امام به کسی زیادتر بود که به خدا نزدیکتر است. مثلاً بچه ها را خیلی دوست داشتند. وقتی علی (نوه شان) را می بوسیدند، می گفتند: «این بچه جدید العهد و ملکوتی است، این بچه به مبدأ نزدیکتر است، این بچه پاکیزه تر از دیگران است.» اگر بچه ها را دوست داشتند، به دلیل نزدیکتر بودن آنها به خداوند بود. لازم نبود احساساتشان را بیان کنند. تنفر و دوست داشتنشان خودجوش بود. (۲) این دعا را همه ائمه خوانده اند امام به دعا خیلی اهمیت می دادند، به خصوص به مناجات شعبانیه. این مطلب را به عناوین گوناگون در صحبت‌هایشان ذکر می کردند. ایشان می گفتند: مناجات شعبانیه یکی از دعاهایی است که همه معصومین می خوانده اند. به خصوص هر وقت به این عبارت می رسیدند، چهره شان تغییر می کرد: «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک...» (۳) نیمه شب مناجات شعبانیه می خواندند در ماه شعبان گاهی که شبها پشت در اطاق امام می خوابیدم می دیدم یک ساعت مانده به اذان صبح امام بیدار می شدند و وضو می گرفتند و پس از نماز شب مشغول مناجات شعبانیه می شدند و در این مناجات به قدری گریه می کردند که من که پشت اطاقشان می خوابیدم گاهی با صدای گریه ایشان از خواب بیدار می شدم با اینکه بسیار آرام و آهسته اعمال شب را انجام می دادند تا کسی بیدار نشود. (۴) ما نکردیم، خدا کرد در قضیه انجمنهای ایالتی و ولایتی رژیم شاه پس از حمله شدید امام ناچار شد عقب نشینی کند، لذا در روزنامه ها نوشتند که این قانون قابل اجرا نیست. طلبه ها که از درج این موضوع خیلی خوشحال بودند وقتی خدمت امام رسیدند امام در جمع طلبه ها طی توضیح مختصری فرمودند که این کار را ما نکردیم خدا کرد. (۵) خدا حافظ من است در مورد مسؤولیت حفظ امنیت امام، ایشان خودشان اظهار داشته اند که خداوند حافظشان خواهد بود. از این رو نیازی به مأمور امنیتی ندارند. (۶) هیچ چیز جز خدا نمی دیدند عبادت و ارتباط امام با خدا چیزی نبود که بتوانم ترسیمش کنم تا آنجا که توانسته ام با دوستان پدرم تماس گرفته ام و از مادرم در این باره سؤالها کرده ام، همگی بر این قولند که امام با خدای خود رابطه ای خاص داشت. امام چنان در خدا فانی بود و چنان از معشوق خود سخن می

گفت که موی بر اندام انسان راست می شد. جالب است بدانید که گاهی در مصایب و گرفتاریها که مسؤولین خدمت امام می رسیدند ایشان چنان از خدا سخن می گفتند که گویی هیچ نمی بیند جز خدا. در مورد ارتباط امام با خدا، خاطرات و سخنهای بسیاری است که هیچ قلمی نمی تواند آن سان که باید حق مطلب را ادا کند. امام شخصیتی بود که واقعا در مراد خویش ذوب شده بود. و جز او به کسی نمی اندیشید و به جز خدا از هیچ کس ترسی نداشت. (۷) بگوئید ختم امن یجیب بگیرند یک وقتی دختر امام مریض شد. شورای پزشکی در قم تشکیل شد و تقریبا جواب یأس دادند. به امام عرض کردند که باید یا مادر از بین برود یا بچه. امام فرمودند من الان اظهار نظر نمی کنم که کدام یک فدای دیگری بشوند شما یکی دو ساعت صبر کنید، من جواب می دهم که عمل جراحی انجام بگیرد یا نه. و بلافاصله اخوی را خواستند و فرمودند: امشب عده ای از آقایان طلبه ها را در منزلتان خبر کنید و یک ختم امن یجیب بگیرید و مخصوصا آقای قاضی هم بیاید و دعا کند ایشان بسیار اهل ذکر بود. ختم که تمام شد از بیمارستان نکویی قم به منزل امام تلفن کردند که حال صبیبه معجزه آسا عوض شده و فعلا نیازی به عمل نیست. (۸) توکل به خدا کنید بعد از پیروزی انقلاب یاسر عرفات آمد خدمت امام من به اتفاق چند نفر دیگر در کنار امام بودیم. امام در آن زمان به عرفات فرمودند: «اگر می خواهید ملت فلسطین را نجات دهید راهش این نیست که به سراغ شوروی یا آمریکا یا به این دربار و یا آن دربار بروید، توکل به خدا کنید و شمشیر به دست بگیرید، خداوند حامی شماست و ملتها هم به شما کمک می کنند.» اگر به فرمایش حضرت امام توجه کرده بودند الان فلسطینیها آواره کشورهای مختلف عربی نمی شدند. (۹) در حملات هوایی نگرانی نداشتند در ایام جنگ مواقع خیلی حساس و خطرناکی پیش آمد، گاهی اطراف بیت امام هم مورد حملات موشکی قرار می گرفت و در تمام این احوال امام هیچ گونه عکس العملی که حاکی از ناراحتی و نگرانی ایشان باشد از خود نشان ندادند. (۱۰) آنچه مقدر است به ما می رسد پس از فاجعه فیضیه امام گفتند: «چیزی می نویسم در جواب نامه آقایان تهران، بیاید آن را ببرید.» من مقداری دیر رسیدم لذا امام آن را فرستاده بودند. و بعد من رفتم با کمک دوستان آن را چاپ کردم. آن مطلب اعلامیه معروف «شاه دوستی یعنی غارتگری» خطاب به مرحوم سید علی اصغر خویی بود که این برای اولین بار بود که امام شاه را مطرح کردند وقتی خدمت امام برگشتم فرمودند: «شما نرسیدید دادم بردند تهران.» به امام عرض کردم مطلب چه بود؟ فرمودند: «به شاه برخورد داشت.» من ترسیدم. عرض کردم آقا شاید مصلحت نباشد. ایشان خندیدند و فرمودند: «آنچه که خداوند برای ما ثبت کرده همان به ما خواهد رسید.» (۱۱) دست خدا حافظ انقلاب است امام در جلسه ای خصوصی به این جانب فرمودند: «من معتقدم که این انقلاب را از ابتدا تا کنون دست قدرت الهی که فوق تمام دستهاست به اینجا آورده است و همان یدالله این انقلاب عظیم را حفظ می فرماید.» (۱۲) دست غیبی ما را هدایت می کند قبل از سال جدید که با برخی از آقایان خدمت امام بودیم از ایشان تقاضا کردیم در یکی از ایام عید با مردم دیداری داشته باشند اما نپذیرفتند. دو سه روز بعد از عید، قلب ایشان ناراحتی پیدا کرد که فوراً رسیدگی و خطر برطرف شد. وقتی من به خدمتشان رسیدم، به ایشان گفتم چقدر خوب شد شما ملاقات با مردم را قبول نکردید، چون با توجه به بیماریتان نمی توانستید دیدار را انجام دهید و این انعکاس بدی در دنیا داشت. امام فرمودند: «آن طوری که من فهمیدم از اول انقلاب تا حالا مثل اینکه یک دست غیبی ما را در همه کارها هدایت می کند.» و این عین جمله امام است که بعدا آن را یادداشت کردم. (۱۳) هدیه ای بود که خداوند داد هنگامی که خبر شهادت حاج آقا مصطفی رسید همه جمع شده بودند که چگونه این واقعه را برای امام نقل کنند و خبر را به ایشان برسانند، چون از شدت تأثر هیچ کس به خودش جرأت نمی داد برای امام گزارش ببرد. حاج احمد آقا که بیتابی می کرد از بالای پنجره سایه اش به شیشه افتاده بود امام که در اتاق نشسته بودند متوجه او شده احمد آقا را صدا کردند. آقا گفتند: بیا بینم چی شده؟ احمد آقا زد به گریه. طبیعتا خودداری مشکل بود، اما امام با آن صلابتی که داشتند فقط سه مرتبه فرمودند: «انا لله و انا الیه راجعون» این هدیه ای بود که خداوند داد و امروز باز گرفت. حالا بلند شوید و مقدمات کار را فراهم کنید ببینید کجا باید برد و کجا باید دفن کرد؟ (۱۴) لطف خفیه خدا بود در مصیبت جانگداز شهادت فقید

سعید حضرت آیت الله حاج سید مصطفی خمینی که یار امام در تبعید و انیس ایشان در جلسات بحث و امیدشان برای اداره شئون آینده مسلمین بود یک ذره انکسار در سیمای نورانی امام پدیدار نشد. تنها جمله ای که فرمودند این بود که «مصطفی امید آینده اسلام بود» و در یازدهمین روز وفات آن مرحوم که برای تدریس تشریف آوردند، در ابتدای سخن فرمودند: «خداوند تبارک و تعالی الطاف خفیه ای دارد» و وفات مرحوم آقا مصطفی را یکی از الطاف الهی می دانستند. (۱۵) این مسأله لطف خفی و پنهان فوت مرحوم حاج آقا مصطفی را در اوایل انقلاب هیچ کس نمی دانست اما گذشت زمان آثار و برکاتی را که این حادثه برای امت اسلام آورد معلوم نمود و فرموده امام روشن شد چون برای وفات ایشان حوزه علمیه قم مجالس یادبودی اقامه کردند و بعد از چهارده سال اختناق که شاه کوشش کرد نام امام را از زبانها ببرد، سخنرانان صریح و روشن از امام نام می بردند که تا چهلم ایشان که سخنرانان صریحا به شاه حمله می کردند و بعد از آن چهلم شهدای قم و تبریز و دیگر شهرها نهضت اسلامی را قوام بخشید و مبارزه را اوج داد. (۱۶) من خودم باطل السحر هستم! در یکی از روزهای اقامت امام در مدرسه علوی، سیدی همراه با فرد غیر معممی که پالتو و عرقچینی داشت خیلی متأثر و ناراحت و وحشترده و با چهره ای زرد به مدرسه آمد. من مسؤول انتظامات بودم. گفتم: «چیست؟» گفتند: «کاری خصوصی داریم و نگرانیمان این است که علیه امام جادو و سحر شده، آنچه ما می بینیم این است که ممکن است ایشان مریض شوند و مثل شمع آب شوند. خلاصه ناراحت هستیم و آمده ایم دعا و وردی را که باطل سحر است به امام بدهیم.» «این حرفها چیست؟» گفتند: «نه ما نگرانیم.» ما هم با آن عشقی که به امام داشتیم و اگر احتمال خطر یک در میلیون برای ایشان وجود داشت قلبمان تکان می خورد قضیه را خدمت امام عرض کردیم. ایشان لبخندی زده و فرمودند: «بگوئید من خودم باطل السحر هستم.» (۱۷) امانتی بود از جانب خدا از یکی از دوستان خانوادگی (امام) خمینی صفت مشخصه او را پرسیدم صحنه ای را برایم تعریف کرد که در سی و پنج سال قبل اتفاق افتاده بود. کوچکترین فرزند خانواده در حوض غرق شده بود. مادر مویه کنان گریه می کرد. مجتهدی بر روی جنازه مشغول نماز خواندن بود که (امام) خمینی وارد شد. با تمام عشق و علاقه ای که به این دخترش داشت در قیافه او اثری از تغییر مشاهده نشد. چند لحظه مکث کرد و گفت: «امانتی بود از جانب خدا که خودش پس گرفت.» و سپس شروع به نماز کرد. خمینی عقیده دارد که خدا همیشه در کنار اوست. (۱۸) پی نوشت ها: ۱. فاطمه طباطبایی. ۲. فاطمه طباطبایی. ۳. فاطمه طباطبایی. ۴. سید رحیم میریان. ۵. حجة الاسلام و المسلمین قرهی. ۶. روزنامه اطلاعات به نقل از سخنگوی کمیته استقبال از امام ۲۰/۱۱/۵۷. ۷. حجة الاسلام و المسلمین سید احمد خمینی پاسدار اسلام ش ۶. ۸. آیت الله یوسف صانعی حوزه ۳۲. ۹. آیت الله شهید محلاتی امید انقلاب ش ۱۱۳. ۱۰. حجة الاسلام و المسلمین امام جمارانی روزنامه جمهوری اسلامی ویژه اربعین سال ۶۸. ۱۱. آیت الله شهید محلاتی پاسدار اسلام ش ۱۰۳. ۱۲. آیت الله حسین مظاهری حوزه ش ۴۹. ۱۳. آیت الله خامنه ای روزنامه اطلاعات ۳/۱۹/۶۸. ۱۴. فاطمه طباطبایی ندا ش ۱. ۱۵. حجة الاسلام و المسلمین کریمی پاسدار اسلام ش ۸. ۱۶. آیت الله مؤمن سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی ج ۳. ۱۷. حجة الاسلام و المسلمین ناطق نوری. ۱۸. روزنامه کیهان به نقل از مجله تایم آمریکا ۴/۵/۵۸. منابع مقاله: برداشتهایی از سیره امام خمینی، ج ۳، رجایی، غلامعلی

عشق به ولایت

عشق به ولایت کتابهای خود را فروختند امام برای زیارت خانه خدا» (۱) و زیارت کربلای امام حسین (ع) کتابهای خود را فروختند. (۲) اول به حرم حضرت امیر رفتند برای اولین بار که امام به نجف آمدند اول از همه یکر است به حرم مطهر امیرالمؤمنین (ع) مشرف شدند و بعد وارد مراسم استقبالی شدند که به مناسبت ورودشان تدارک دیده شده بود. امام در سال اول اقامتشان در نجف یک سال تمام روزی دو بار صبح و شب به حرم مشرف می شدند. (۳) از بالای سر نمی رفتند در جریان تشریف امام به حرم

حضرت امیر المؤمنین (ع) هیچ گاه دیده نشد از بالای سر حضرت امیر (ع) بگذرند، چه رسد به اینکه توقف کنند. رعایت همیشگی این روش، ضمن اینکه نمودار کامل ایمان و احترام آن حضرت به حریم مقام ولایت بود اهل نظر و معنی را متوجه نکته ای ظریف می کرد. چرا که طبق یکی از احتمالات و نقلهای چهارگانه، بالای سر حضرت امیر المؤمنین (ع) محل دفن سر بریده امام حسین (ع) است؛ همین احتمال کافی است که عارفان پاک باخته حقیقت، پای خود را روی چنین مکانی که محتمل است مدفن سر مطهر سید الشهداء (ع) باشد نگذارند. (۴) بلافاصله به حرم مشرف می شدند در نجف جو عمومی به گونه ای بود که زیاد مشرف شدن به حرم، نوعی درویش مسلکی و عقب ماندگی تلقی می شد ولی امام به این گونه حرفها هیچ توجهی نداشتند و به محض اینکه نماز مغرب و عشاء ایشان تمام می شد بلافاصله به حرم مشرف می شدند. نحوه زیارت ایشان در حرم هم دیدنی بود امام در قسمت بالاسر به گونه ای می ایستادند که صورت مبارکشان مقابل دیوار قرار می گرفت و در این حالت کسی ایشان را نمی شناخت مگر از طریق قرائن. (۵) از پشت بام زیارت می کردند امام همان گونه که در سیاست در حد اعلاء، مهارت داشتند و متخصص بودند از توجه به مسایل عبادی غافل نبودند. امام از روزی که وارد نجف اشرف شدند تا روزی که از نجف مهاجرت کردند هر شب ۳ ساعت که از شب (مغرب) می رفت، در زمستان و تابستان، هوای سرد یا گرم، ایشان در حرم حضرت علی (ع) بودند و حریشان ترک نمی شد. حتی یک وقت به دنبال کودتایی که در عراق رخ داد و حکومت نظامی اعلام شده بود، مرحوم حاج آقا مصطفی می گفتند یکدفعه دیدیم آقا توی اتاق نیستند. گفتیم نکند رفته باشند حرم. همه جا را گشتیم، تا اینکه دیدیم امام رفته اند بالای پشت بام و در جایی ایستاده اند که گنبد مرقد حضرت علی (ع) پیدا باشد و دارند به طرف حرم زیارت نامه می خوانند. (۶) روح عوامانه را از ما نگیر با اینکه امام در فلسفه و عرفان مقام والایی داشتند ولی روح تعبد ایشان به ظواهر شرع، اعجاب انگیز بود که این دو صفت کمتر با هم در کسی جمع می شود. از مرحوم حاج آقا مصطفی نقل شده، شبی هوا در نجف طوفانی شده، و بیرون رفتن از خانه بسیار سخت بود، من به امام گفتم امیر المؤمنین (ع) دور و نزدیک ندارد زیارت جامعه را که در حرم می خوانید، امشب در خانه بخوانید. امام فرمودند: «مصطفی تقاضا دارم روح عوامانه ما را از ما نگیری.» و همان شب بالاخره به حرم مشرف شدند. (۷) زیارت امام دیدنی بود امام به حرم حضرت امیر المؤمنین (ع) که مشرف می شدند، از روی مفاتیح دعا و زیارت می خواندند. من ندیدم و از بسیاری هم می شنیدم که معمولاً عادت مراجع این نیست که بیایند و بنشینند و از روی مفاتیح دعا بخوانند. گاهی امام زیارت عاشورا را در حرم می خواندند. زیارت ایشان دیدنی بود. ما و بعضی از طلاب که به حرم مشرف می شدیم می ایستادیم و از دور منظره زیارت امام را نگاه می کردیم. (۸) گویی در این عالم نبودند معاندین بیمار دل و مزدوران ساواک در لباس روحانیت که وظیفه تضعیف امام را در نجف به عهده داشتند آنگاه که نتوانستند کمترین نقطه ضعفی از امام پیدا کنند، سعی می کردند با وقاحت و بی شرمی مخصوص، با ژستی مقدس مآبانه و شیطنت آمیز، مطرح کنند که این روشی که آقای خمینی در پیش گرفته و تقید منظمی که در زیارت حضرت امیر (ع) دارد موجب شده که سایر مراجع و بزرگان که به طور مرتب و روز به روز به حرم مشرف نمی شوند زیر سؤال قرار گیرند و تضعیف و هتک شوند؛ از جمله یکی از همین قماش افراد که متأسفانه از اطرافیان نزدیک یکی از مراجع بود بعضی شبها درست در همان ساعتی که امام به حرم مشرف می شدند به حرم می آمد و تعمد داشت که با امام برخورد کند و با قیافه ای عبوس و شمرگونه به امام خیره شده و در مدتی که امام مشغول زیارت بودند بین ضریح و امام حایل شود. اما امام گویی اصلاً در این عوالم نبودند و با همان حال و توجه همیشگی خود مشغول زیارت بودند. (۹) دعای عرفه را ایستاده می خواندند امام در هنگام عبادت مانند کسانی بودند که نه اهل علمند و نه اهل سیاست و هیچ کاری غیر از عبادت نداشتند. ایشان چنان به عبادت مشغول و از امور دیگر فارغ می شدند که گویی هیچ کار دیگری ندارد. مثلاً در دعای عرفه که به حرم حضرت سید الشهداء مشرف می شدند، با وجود سن زیاد، این دعا را که دو تا سه ساعت طول می کشید، به حالت ایستاده و رو به قبله می خواندند و به این صورت ما را که جوان بودیم و نشسته دعا را می خواندیم، شرمنده می کردند. به همین دلیل، در هنگام

خواندن این دعا ما هم از جای خود بلند می شویم و ایستاده آن را می خوانیم. (۱۰) هر چه هست از این شلوغیهاست امام حتی در آن شبی که آقای حکیم از مکه می خواست به نجف بیاید و به حرم حضرت امیر (ع) مشرف شود و حرم هم بیش از حد شلوغ بود زیارتشان را ترک نکردند. چند نفر از رفقا دور ایشان حلقه زدیم که در آن جمعیت به ایشان فشار وارد نشود؛ حتی من با ناراحتی به ایشان گفتم: «آقا الان وقت حرم نیست چرا شما در این موقعیت و شلوغی به حرم مشرف می شوید؟» امام فرمودند: «هر چه هست در این شلوغیهاست.» (۱۱) شما چی می فرمایید؟ یکبار چند تن از علمای نجف از امام وقت خواستند و خدمت ایشان رسیدند و خدمتشان عرض کردند: آقا مناسب شأن و سن شما نیست که روزی دو بار هر صبح و شب به حرم مشرف شوید. چون عرف و رسم مراجع اینجا این است که هفته ای مثلا دو سه مرتبه بیشتر به حرم نمی آیند، سزاوار شما این است که هفته ای یک یا دو مرتبه به حرم مشرف شوید. امام گوش کردند تا صحبتهای آنها تمام بشود بعد بر خلاف چند لحظه قبل که ساکت و طبیعی نشسته بودند، سرشان را بالا آورده و فرمودند: «و الله ظلم است کسی در کنار دریای علم امیر المؤمنین (ع) باشد و تشنه بخوابد. شما چی می فرمایید؟» این گفتار امام چنان در آنها تأثیر کرد که با چهره ای بشاش از خدمت آقا مرخص شدند! (۱۲) متأثرم چرا حرم نرفته ام در ایامی که امام در مدرسه علوی اقامت داشتند یک شب ساعت ده مورخه ۱۹/۱۱/۵۷ به طور ناشناس با ایشان و مرحوم شهید عراقی به زیارت حضرت عبد العظیم (ع) رفتیم. البته قبلا به مسؤولین حرم گفته شده بود حرم را خلوت کنند. اما آنها نمی دانستند قضیه چیست لذا تا مردم خبردار شدند امام زیارتشان را کرده بودند. امام در دو سه روز اولی که از پاریس تشریف آورده بودند فرموده بودند: «من متأثرم که در این چند روز که به ایران آمده ام هنوز به زیارت حضرت عبد العظیم (ع) موفق نشده ام.» (۱۳) زیارت رجبیه را بخوانید یک وقت امام در یک سخنرانی که به عنوان موعظه در نجف داشتند. سفارش می کردند: «شما این زیارت رجبیه را بخوانید چون در زیارت رجبیه مقاماتی را برای ائمه خدا ذکر کرده است: «که لافرق بینک و بینهما الا انهم عبادک» که می فرماید: «هیچ فرقی بین تو و بین اینها نیست، غیر از اینکه اینها بندگان تو اند.» امام روی این مسئله تأکید داشتند و می فرمودند که: «فقط همین عبد بودن اینهاست که فارق بین اینها و خداست و الا تمام آن نیروهای الهی در دست ائمه است» بعد ایشان می فرمودند: «این زیارت را بخوانید تا اگر یک چیزی از مقامات اولیای خدا برایتان نقل کردند احتمالش را اقلأ بدهید و تکذیب نکنید.» (۱۴) تا نام علی اکبر را بردم آقای کوثری که سالها در قم روضه خوان خاص امام بود نقل می کرد: پس از شهادت مرحوم حاج آقا مصطفی وارد نجف شدم، رفقا گفتند خوب به موقع آمدی امام را دریاب که هر چه ما کردیم در مصیبت حاج آقا مصطفی گریه کند از عهده برنیامدیم، مگر تو کاری بکنی. خدمت امام عرض کردم: «اجازه می دهید ذکر مصیبتی بکنم؟ اجازه فرمودند. هر چه نام مرحوم آقا مصطفی را بردم تا با آهنگ حزین امام را منقلب کنم، که در عزای پسر اشک بریزند، ولی امام تغییر حالی پیدا نکردند و همچنان ساکت و آرام بودند ولی همین که نام حضرت علی اکبر (ع) را بردم هنگامه شد. امام چنان گریستند که قابل وصف نیست. (۱۵) دستمالشان را درآوردند شاید بعضیها که مجلس ختم استاد شهید مطهری را که از طرف امام در مدرسه فیضیه برگزار شد از تلویزیون دیده و شاهد برخورد امام بوده اند. در آن زمان چون امام در قم بودند و از این رو خودشان در این مجلس ختم شرکت نمودند. در تمام زمانی که سخنران در کنارشان ایستاده بود و درباره شخصیت استاد مطهری شاگرد برجسته و پاره تن امام و نیز شهادت او سخن می گفت، امام در کمال آرامش و وقار گوش می دادند. همین که گوینده به ذکر مصیبت اهل بیت رسید، امام منقلب شدند دستمال خود را از جیب درآوردند و مقابل صورت گرفته و گریستند. (۱۶) در روضه ها مرتب اشک می ریختند من بارها امام را در مجالس روضه ای که در خانه بعضی از آقایان عالم و یا در مسجد بالای سر حرم حضرت معصومه (س) تشکیل می شد می دیدم. تمام حاضران در مجلس روضه به گفته های واعظ، چه شیرین و چه تلخ، چه حزن انگیز و چه خنده دار، بر حسب حالت خود، عکس العمل نشان می دادند، عده ای تبسم می کردند یا عده ای می خندیدند، جمعی تحت تأثیر مطالب حزن انگیز سر تکان می دادند و با صدای کوتاه و یا بلند گریه می کردند. اما امام همواره آرام و بی تفاوت می

نشستند و فقط گوش می دادند، چنان که واقعا باعث تعجب هر بیننده ای می شد. ولی همین که لحظه ذکر مصیبت اهل بیت (ع) فرا می رسید امام دستمالشان را از جیب بیرون می آوردند و بی اختیار می گریستند و اشک می ریختند. گاهی می دیدم که دستمال را با دست بر روی دهان نگاه داشته اند و به سخنان واعظ یا روضه خوان گوش می دهند و در همان حال قطره های درشت و پی در پی اشک از چشمانشان جاری بود. می توان گفت همان طور که طاقت و تحمل امام نسبت به سایر مطالب و حوادث و دیدنیها و شنیدنیها بیش از همه بود، گریستن و اشک ریختن ایشان برای مصیبتهای اهل بیت (ع) نیز بیش از دیگران بود. (۱۷) بیش از همه گریان می شدند امام سه روز در فاطمیه دوم برای حضرت زهرا (س) مجلس روضه می گرفتند. ایشان به ذکر مصیبت فاطمه زهرا حساسیت خاصی داشتند و هنگامی که از حضرت زهرا (س) و سید الشهداء (ع) نام برده می شد بیش از همه گریان می شدند. (۱۸) به عمامه شان گل می زدند بعد از ظهر روز عاشورای ۱۳۴۲ که امام برای سخنرانی به مدرسه فیضیه تشریف می بردند (به احترام عزای سید الشهداء) تحت الحنک انداخته بودند (عمامه ایشان باز بود) و قسمت جلوی عمامه شان را قدری گل زده بودند. (۱۹) تمام قد بلند می شدند امام تواضع عجیبی نسبت به طلبه هایی که درس خوان بودند داشتند. طلبه روضه خوان و مداح اهل بیت (ع) را که می دیدند جلوی آنان تمام قد بلند می شدند و یا موقعی که آنها می خواستند از پیش امام بروند امام آنها را بدرقه می کردند و با اصرار مهمانان باز می گشتند. (۲۰) شانه هایشان تکان می خورد یک روز به مناسبت یکی از وفیات ائمه علیهم السلام چند نفری به عنوان خواندن دعای توسل، به اتاق امام رفتیم. همه رو به قبله نشستند و شروع به دعا کردند. بعد از شروع امام وارد شدند و در صف نشستند و همراه با همه دعا خواندند. در ضمن دعای توسل، یکی از آقایان ذکر مصیبت مختصری کرد. با آنکه ذاکر، روضه خوان ماهری نبود و با حضور امام دستپاچه شده بود و صدایش هم مرتعش و بریده بریده بود. اما همین که شروع به روضه کرد، با آنکه هنوز مطلب حساسی را بیان نکرده بود، امام چنان به گریه افتادند که شانه هایشان به شدت تکان می خورد. بنده وقتی زیرچشمی به سیمای امام نگاه کردم، دانه های متوالی اشک را که از زیر محاسن معظم له روی زانوانشان فرو می ریخت، می دیدم. چند لحظه ای طول نکشید که یکی از نزدیکان از زاویه ای که امام نبیند، به ذاکر اشاره کرد که روضه را قطع کن. زیرا این گریه شدید، ممکن بود خدای ناکرده بر قلب مبارک امام اثر بگذارد. (۲۱) روضه بخوان جمعیت بسیار زیادی در منزل امام گرد آمده بودند. از مناطق مختلف اروپا و از کشورهای مختلف. دکترها، مهندسين و دانشجویان که بالغ بر پانصد نفر می شدند که برای دیدن امام به نوفل لوشاتو می آمدند. در کنار این جمعیت سیل خبرنگاران کشورهای مختلف اعم از روزنامه نگاران و رادیو تلویزیونیها بودند که دوربینها روی این صحنه متمرکز شده بود. امام با وقار همیشگی خاص خود از منزل خارج شدند و وارد آن خیمه شده و نشستند. جمعیت گرد امام حلقه زد. بعد از چند لحظه به من فرمودند: «روضه بخوان» وقتی من به مناسبت روز تاسوعا روضه حضرت عباس را خواندم امام دستمال سفید رنگ خود را درآورده و شروع به گریه نمودند. از گریه امام جمعیت حاضر هم بسیار منقلب شد و مرا هم تحت تأثیر خود قرار داد. این از عشق امام به امام حسین (ع) سرچشمه می گرفت. (۲۲) قبل از هر چیز به حرم امام رضا مشرف شوید موقعی که در مجلس شورای ملی مسأله انجمنهای ایالتی و ولایتی مطرح شد، امام علاوه بر اینکه اساتید حوزه علمیه را جمع کرده و در این باره شور و مشورت می کردند لازم دیدند که نامه هایی را برای علمای استانها و شهرستانها بنویسند که حوزه علمیه قم را یاری کنند. من هم به اذن امام مأمور شدم که از مشهد تا زاهدان بروم و علمای بلاد را بینم و نامه های امام را به آنها بدهم و از آنها بخواهم که مردم را در جریان بگذارند و مصیبات اسلام را بیان کنند و طومار بدهند. ساعت ده بعد از ظهر که برای وداع به محضر ایشان شرفیاب شدم، نامه ها را که به من لطف کردند، فرمودند: شما قبل از اینکه با هر کس ملاقات کنید اول مشرف شوید به حرم مطهر ثامن الحجج علی بن موسی الرضا (ع) و از زبان من به آن حضرت بگویید، آقا کار بسیار عظیم و مسأله خطیری پیش آمده و ما وظیفه دانستیم که قیام کنیم و حرکت کنیم چنانچه مرضی شماست ما را تأیید کنید. (۲۳) آنچه داریم از امام زمان است یک روز یکی از طلاب در مدرسه رفاه به امام عرض کرد: «شما چرا در بین صحبتهایتان از امام

زمان (ع) کمتر اسمی می برید؟» امام به محض شنیدن این سخن درجا ایستاده و فرمودند: «چه می گویی؟ مگر شما نمی دانید ما آنچه داریم از امام زمان (ع) است و آنچه من دارم از امام زمان (ع) است و آنچه از انقلاب داریم از امام زمان (ع) است. (۲۴) زیارت امام رضا آرزوی من است در دیداری که فرماندهان کمیته ها و سپاه خراسان در مورخه ۱۲/۸/۵۸ با امام داشتند رسماً از محضر امام برای سفر به مشهد و زیارت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) دعوت به عمل آمد. امام فرمودند: «زیارت امام هشتم (ع) آرزوی من است، لکن با وجود گرفتاریهایی که دارم و از طرفی ملاقاتهای اجتماعی، برایم امکان ندارد و نمی توانم مسافرت کنم. امیدوارم که این توفیق نصیبم گردد». (۲۵) تجلی عشق در نامگذاری در مورخه ۱۴/۴/۵۸ که یک زوج مسیحی در محضر امام به دین مبین اسلام مشرف شدند از امام خواستند نام آنها را تغییر دهند، امام آن دو را علی و فاطمه نام نهادند. (۲۶) اسم او را زهرا بگذارید در مدت نه سالی که در جماران بودم، خدا سه بچه به ما عنایت فرمود، بچه اول را که برای اذان و نامگذاری، خدمتشان بردیم، فرمودند: «چون دختر است، فاطمه مناسب است». دو سال و نیم بعد هم دختر دیگر را با خجالت خدمتشان بردیم، و چون با خواهر و مادر و خانواده رفته بودم، احتمال می دادم امام چیزی بگویند. ولی وقتی خدمتشان رسیدیم و در گوش او آقا اذان و اقامه را گفتند، عرض کردم: «آقا! اسمش را هم شما تعیین کنید». پرسیدند: «دختر است یا پسر؟» گفتم: «دختر است». ایشان با تبسمی فرمودند: «شما که فاطمه دارید، اسم این را هم زهرا بگذارید». متعجب شده بودم. با وجود تمام گرفتاریها و با توجه به اینکه در این مدت اصلاً صحبتی در این مورد با ایشان نکرده بودم، نام دختر اولم را به یاد داشتند. پس از آن برای نامگذاری و خواندن اذان برای سومین بچه خدمتشان رسیدیم. برف شدیدی می بارید. این را هم بگویم که امام به بچه ها عنایت خاصی داشتند و به کوچکترها هم فوق العاده احترام می گذاشتند. بچه را که بردم، به شدت شروع به گریه کرد و هر کاری کردیم، ساکت نشد. آقا فرمودند: «بچه را بدهید به من». بچه را که به آقا دادیم، هنوز در حال گریه کردن بود. اما وقتی امام، الله اکبر را به گوش بچه گفتند؛ گریه بچه تمام شد و لبخندی بر چهره نوزاد نمایان شد. (۲۷) پشت بام زیارت عاشورا می خواندند یکی از برادران تعریف می کرد: «روزی نزدیک ظهر احساس کردم که صدای ضجه و ناله می آید. کمی که جستجو کردم، دیدم امام به پشت بام منزلشان رفته و زیارت عاشورا می خوانند و اشک می ریزند». (۲۸) زیارت جامعه را بیشتر می خواندند امام از میان متون زیارت نامه ها، زیارت جامعه را بیشتر از دیگر زیارات می خواندند و در تمام آستانه های مقدس مقید به خواندن زیارت جامعه بودند. (۲۹) سعی کن دعای عهد را بخوانی یکی از چیزهایی که امام در روزهای آخر به من توصیه می کردند خواندن دعای عهد بود. ایشان می گفتند: «صبحها سعی کن این دعا را بخوانی، چون در سرنوشت دخالت دارد». (۳۰) چهل روز دعای عهد می خواندند امام حتی در موقعی که در بیمارستان بستری بودند از انس با کتاب مفاتیح الجنان غافل نبودند. پس از رحلت جانگداز ایشان که مفاتیحشان را از بیمارستان به بیت منتقل می کردیم متوجه شدیم امام در مفاتیح خود در کنار دعای شریف عهد که آن را یک اربعین می خواندند، تاریخ شروع را هشت شوال نوشته اند. (۳۱) پی نوشت ها: ۱. امام در سال ۱۳۱۲ هجری شمسی به حج مشرف شدند. ۲. حجة الاسلام و المسلمین مصطفی زمانی پا به پای آفتاب ج ۳ ص ۱۷۸. ۳. حجة الاسلام و المسلمین فرقانی. ۴. حجة الاسلام و المسلمین رحیمیان در سایه آفتاب ص ۳۸. ۵. آیت الله سید عزالدین زنجانی پا به پای آفتاب ج ۳ ص ۱۹۹. ۶. حجة الاسلام و المسلمین سید حمید روحانی سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی ج ۱. ۷. آیت الله حسین مظاهری سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی ج ۵. ۸. حجة الاسلام و المسلمین عمید زنجانی سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی ج ۵. ۹. حجة الاسلام و المسلمین رحیمیان. ۱۰. حجة الاسلام و المسلمین سید مرتضی موسوی اردبیلی ابرکوهی. ۱۱ و ۱۲. حجة الاسلام و المسلمین فرقانی. ۱۳. حجة الاسلام و المسلمین ناطق نوری. ۱۴. آیت الله مؤمن پاسدار اسلام ش ۱۰۲. ۱۵. حجة الاسلام و المسلمین علی دوانی سرگذشتهایی ویژه از زندگی امام خمینی ج ۶. ۱۶. حجة الاسلام و المسلمین علی دوانی پا به پای آفتاب ج ۳ ص ۱۰۶. ۱۷. حجة الاسلام و المسلمین علی دوانی پا به پای آفتاب ج ۳ ص ۱۰۶. ۱۸. حجة الاسلام و المسلمین توسلی. ۱۹. آیت الله مؤمن

پیشین ج ۳. ۲۰. حجة الاسلام و المسلمین محمد فاضلی اشتهاردی سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی ج ۵. ۲۱. حجة الاسلام و المسلمین رحیمیان در سایه آفتاب ص ۳۶. ۲۲. حجة الاسلام و المسلمین سید علی اکبر محتشمی سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی ج ۱. ۲۳. حجة الاسلام و المسلمین سید محمد جواد علم الهدی سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی ج ۵. ۲۴. حجة الاسلام و المسلمین انصاری کرمانی سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی ج ۲. ۲۵. روزنامه کیهان ۱۳/۸/۵۸ و پیشین ص ۲۶. ۲۳۷. روزنامه جمهوری اسلامی ۶/۴/۵۸ و محضر نور ج ۱ ص ۱۲۸. ۲۷. سید احمد بهاءالدینی پا به پای آفتاب ج ۱ ص ۲۶۴. ۲۸. مشهدی جعفر (خادم امام) امید انقلاب ش ۲۰۵. ۲۹. حجة الاسلام و المسلمین سید احمد مهری شاهد بانوان ش ۱۶۷. ۳۰. فاطمه طباطبایی ویژه روزنامه اطلاعات ۳/۱۴/۶۹. ۳۱. حجة الاسلام و المسلمین توسلی. منابع مقاله: برداشتهایی از سیره امام خمینی، ج ۳، رجایی، غلامعلی؛

پرهیز از غیبت

پرهیز از غیبت بلند می شدند می رفتند امام هیچ گاه غیبت نمی کردند سیره شان این بود که اگر حس می کردند کسی می خواهد اسم شخصی را ببرد، یا بلند می شدند می رفتند و یا جلوگیری می کردند. (۱) همیشه از غیبت نهی می کردند امام همیشه افراد را از غیبت نهی می کردند، حتی غیبتهایی که در اذهان بعضی از افراد بلامانع بود. خودشان نیز ملتزم بودند که غیبت نکنند. (۲) به شرطی که غیبت نشود امام با عده ای از دوستان خود مثل آیت الله حاج سید احمد زنجانی و حاج میرزا عبدالله مجتهدی و مرحوم آقا سید احمد لواسانی و... جلسه انسی داشتند که یکی از شرایطش این بوده که در آن غیبت نشود و شرط دیگرش این بوده که بحث علمی در آن نشود. (۳) با نگاه تندی ما را ساکت می کردند امام از آن اول جوانی مقید بودند غیبت نکنند؛ حتی ما شاگردهای ایشان وقتی نزدشان می نشستیم، جرأت نمی کردیم از کسی حرف بیاوریم، زیرا ایشان با یک نگاه تند در همان کلمه اول ما را ساکت می کردند. ایشان در این موارد یک وقار خاصی داشتند. امام به چند چیز مقید بودند: نماز جماعت اول وقت، تهجد، غیبت نکردن؛ حتی در زمان جوانی آن وقت که هنوز عیال هم نداشتند دوستان ایشان می گفتند که حتی از گناه صغیر هم اجتناب می کردند. (۴) غیبت امر حرامی است برای وقوف به دوران جوانی امام از برخی دوستان دوران جوانیشان متفقا کسب اطلاع کرده ام که حتی در دوران بحرانی جوانی هم یک لغزش از امام صادر نشده است؛ مثلا در جلسات خودمانی که تشکیل می دادند و برای مزاح مطالبی می گفتند و اگر در لابلای شوخی ها مثلا جمله ای گفته می شد که منظور غیبت را داشت امام فوراً ناراحت می شدند و تذکر می دادند که غیبت امر حرامی است و جایز نیست. اسلام خیلی بر قلب امام حاکم بود. (۵) حق ندارید غیبتی بکنید پس از رحلت مرحوم آقای بروجردی که خدمت امام رسیدم فرمودند در این موضع گیریهایی برای مرجع تراشی، شما حق ندارید یک کلمه از من حمایت بکنید یا غیبتی از آقای دیگر بکنید. (۶) گناه بی مزه ای است آقای سلطانی نقل می کردند که آقا از غیبت خیلی بدشان می آمد و می فرمودند گناه بی مزه ای است. لذتی که ندارد هیچ، گناه هم هست. (۷) چه عرض کنم امام در انتقاد از اشخاص سخت پرهیز داشتند مگر در مقامی که ضرورت اقتضا می کرد که در این صورت در بیان حقیقت واهمه ای به خود راه نمی دادند. اگر در محضر ایشان از فضل و دانش و معنویات کسی سؤال می شد. چنانچه آن شخص صاحب فضیلت بود با احترام از او نام می بردند و اگر تو خالی بود می فرمودند: «چه عرض کنم!» (۸) راضی نیستم غیبت بکنید هنگامی که منزل امام در محاصره بعثی ها بود کسانی از مراجع که انتظار می رفت احوالی از امام بپرسند یا لاقلاً تلفنی بزنند، حتی سراغی از ایشان نگرفتند لذا رفقا و دوستان امام که سخت متأثر بودند امکان داشت از ناراحتی گاهی سخنی راجع به آنان بگویند. امام به آنها فرمودند: «شاید رفقا یک قدری عصبانی بشوند، قدری ناراحت بشوند، بگویند من راضی نیستم از کسی غیبت کنید یا حرف کسی را در بیرونی من بزنید». (۹) حتی شبهه غیبت نشنیدن من سی سال با استاد بزرگوارم رهبر عظیم الشان انقلاب بودم، به جان این شخصیت

بزرگوار قسم می خورم مطلبی که شبهه غیبت باشد از ایشان ندیدم. غیبت که نه، شبهه غیبت هم ندیدم. فراموش نمی کنم یک وقت ایشان برای درس گفتن به مسجد سلماسی آمدند نفس ایشان به شماره افتاده بود، فرمودند: «والله تا حال اینقدر نترسیده ام» و افزودند: «نیامده ام که درس بگویم، آمده ام که قدری حرف بزنم». من که تقریباً ده پانزده سال درس ایشان می رفتم هیچ وقت یک جسارت از ایشان به طلبه ها ندیدم امام در این حالت بود که فرمودند: «اگر علم نداری، اگر عقل نداری، اگر دین نداری، عاقل باش و نخواه که هویت انسانیت را به هم بزنی» بعد هم به خانه رفتند و تب مالت ایشان عود کرد و سه روز برای تب مالت در خانه ماندند. همه این قضایا برای این بود که شنیده بودند یک طلبه پشت سر یکی از مراجع غیبت کرده بود. امام خودش غیبت نکرده بود بلکه یک طلبه پشت سر یکی از مراجع غیبت کرده اما نفس او به شماره افتاده بود! (۱۰) چرا مواظب زبانمان نیستیم؟ وقتی امام در مسجد سلماسی قم عصرها درس اصول می فرمودند به ایشان اطلاع دادند که در مجلس درس بعضی از متخصصین نسبت به ملاصدرا اهانت شده. ایشان با حال عصبانیت در مقام موعظه و نهی از جسارت کردن به بزرگان دین فرمودند: «و ما ادریک ما ملاصدرا. مسایلی که ابوعلی سینا از او عاجز مانده ملاصدرا آنها را حل نموده چرا ما مواظب زبانمان نیستیم». (۱۱) حرف دیگران را نزنید در نجف امام همیشه به ما می فرمودند: «حرف دیگران را نزنید». می گفتند: «من والله راضی نیستم کسی روی فرش بیرونی من و یا روی فرش من نشسته باشد و به کوچکترین فردی اهانت یا غیبت بکند». و این باعث می شد که ما واقعا ملاحظه کنیم؛ حتی اشخاص بزرگی که به منزل امام می آمدند تا می خواستند نسبت به کسی چیزی را بگویند بلافاصله جلوگیری می کردیم و می گفتیم: «حاج آقا راضی نیستند در بیرونیشان از این مقوله ها صحبت بکنید». (۱۲) این غیبت است همسر محترمه امام نقل کرده اند که من ۶۲ سال با امام بزرگوار زندگی کردم و در این ۶۲ سال یک غیبت از این مرد نشنیدم. خیلی این مطلب معجزه گونه است. حتی تا این درجه که ایشان گفته بودند که ما یک کارگری داشتیم که خیلی کاری نبود لذا آن را تبدیل به یک کارگر بهتری کردیم. بعد از چند روز من خدمت امام گفتم که این خیلی کارگر خوبی است. امام فرمودند: «که اگر با این جمله می خواهی به من بفهمانی که قبلی خوب نبود این یک غیبت است و من حاضر نیستم بشنوم». (۱۳) فضای اینجا الان حرام است امام از همان دوران که ما بچه بودیم خیلی به دنبال اینکه ما را نصیحت کنند، نبودند؛ یعنی عملا ما می فهمیدیم که چی خوب است و چی بد است. یعنی عمل ایشان و رفتارشان برای ما طبیعتا سرمشق بود، در عین حال از همان آغاز خیلی جدی بودند الان در مقابل کوچکترین فعل حرام چنان غضبناک می شوند که در مقابل نظام پهلوی، به همان تندی که اغلب شما شنیده اید. ما در اتاق نشسته بودیم و یکی از بستگان یک خانمی بود که آهسته به من گفت: «فلان کس من که وارد شدم تواضع نکرد» یک مرتبه دیدم آقا با شدت ناراحتی رو کردند به ایشان و گفتند: «شما نمی دانید خدا اینجا است؟ فضای اینجا الان حرام است و نشستن اینجا الان حرامه!» اصلا آنقدر امام منقلب شدند که من برای حالشون نگران شدم. خود آن خانم گفتند: «من حرفی نزد، من فقط گفتم جلوی من تواضع نکردند» امام گفتند: «شما بله! شما نمی دانید و یادتان می رود اما خدا یادش است غیبت! این غیبت!» در مقابل فعل حرام خیلی ایشان ناراحت و برآشفته می شوند و در انجام دادن عمل واجب هم خیلی جدی و محکم اند. اما در مقابل به مستحبات زیاد کار ندارند. که حالا شما چرا انجام دادید یا ندادید؟ از این حرفها ندارند. در نتیجه خیلی اهل نصیحت نیستند مگر در چند مورد، آنهم به خصوص در مورد غیبت بود که من دیدم حتی یک بار ایشان همه اهل خانه را صدا کردند و گفتند «من میل داشتم که چیزی را برای شما بگویم» و مثل اینکه ایشان منتظر فرصت بودند، تا یک بار همه ما جمع باشیم. گفتند: «می خواهم بگویم شما می دانید غیبت چقدر حرامه؟» ما گفتیم «خوب بله!» گفتند: «شما می دانید آدم کشتن عمدی چقدر گناه دارد؟» گفتیم «بله!» گفتند: «غیبت بیشتر!» و گفتند: «شما می دانید فعل نامشروع و عمل خلاف عفت چقدر حرامه؟» گفتیم: «بله!» گفتند: «غیبت، بیشتر است». بعد یکی یکی شمرده شدند و گفتند: «غیبت مثل گوشت برادر مرده جویدن است. سعی کنید که غیبت نکنید» بعد شروع کردند به نصیحت در مورد اینکه غیبت چقدر حرام است. اصولا-ایشان روی مسأله غیبت خیلی تأکید می کردند. (۱۴) از کودکی حق

غیبت نداشتیم ما از بچگی در منزل حق انجام هیچ گونه معاصی، از جمله غیبت، دروغ، بی احترامی به بزرگتر و توهین به مسلمانان را نداشتیم. (۱۵) به شدت برآشفته می شدند امام خیلی خوش محضر بودند. برای نزدیکان امام بهترین مجلس، مجلسی بود که ایشان در آن باشند. در حضورشان انسان می توانست راحت و بی تکلف سخن بگوید. حتی ما در حضور ایشان لطیفه می گفتیم؛ البته طوری که به کسی بر نخورد و غیبت نباشد. اما اگر خدای ناکرده در میان حرفهایمان غیبت از کسی بود یا کسی را مسخره می کردیم، امام به شدت برآشفته می شدند. (۱۶) پی نوشت ها: ۱. آیت الله خوانساری حوزه ش. ۲. ۳۲. آیت الله محمد صادق لواسانی پا به پای آفتاب ج ۴ ص ۱۳۰. ۳. آیت الله شبیری زنجانی نور علم دوره ۳ ش ۴. ۷. آیت الله شهید محلاتی ۱۵ خرداد ش ۱۰. ۵. آیت الله فاضل لنکرانی حضور ش ۶. ۱. آیت الله شهید محلاتی ۱۵ خرداد ش ۷. ۱۰. حجة الاسلام و المسلمین مسیح بروجردی. ۸. حجة الاسلام و المسلمین سید جلال الدین آشتیانی کیهان اندیشه ش ۹. ۲۴. آیت الله خاتم یزدی پیشین ج ۲. ۱۰. آیت الله مظاهری سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی ج ۵. ۱۱. حجة الاسلام و المسلمین توسلی پیشین ج ۲. ۱۲. حجة الاسلام و المسلمین فرقانی. ۱۳. آیت الله فاضل لنکرانی. ۱۴. زهرا مصطفوی روزنامه اطلاعات ۱۷/۳/۱۵. ۶۷. فریده مصطفوی روزنامه اطلاعات ۱۱/۱۲/۱۶. ۶۰. فاطمه طباطبایی. منابع مقاله: برداشتهایی از سیره امام خمینی، ج ۳، رجایی، غلامعلی؛

تقید به آداب شرع

تقید به آداب شرع پول موقوفه را از شهرداری بگیرد امام نسبت به موقوفات و اوقاف و کیفیت وقفیات نظر خاصی داشتند و بسیار با احتیاط برخورد می کردند و اجازه نمی دادند در یک مورد حتی دیناری بر خلاف نظر واقف و وقفنامه مصرف شود، اما در بعضی از تبدیل به احسنها و فروش بعضی از موقوفات ایشان مقداری دستمان را در امر حکومت باز می گذاشتند، مثلا یک بار در مورد موقوفاتی که در کنار خیابان است و یا تعریض خیابان شامل آنها می شود سؤال کردیم که چه کنیم امام فرمودند: «خوب نظام یک مملکت نیاز به خیابان و جاده دارد و باید تعریض شود بنابر این شما می توانید پول آن موقوفه را که در مسیر تعریض خیابان افتاده از شهرداری بگیرید و جای دیگری ملکی بخرید». (۱) ربا باید حذف شود در اولین جلسه ای که شورای انقلاب خدمت امام رسیدند امام تاکید زیادی کردند که شورای انقلاب باید ترتیبی بدهد تا هر چه زودتر ربا از سیستم بانکی ایران حذف شود و بر این اساس بود که شورای انقلاب موظف شد لایحه لازم را جهت حذف ربا و وامهای ربوی تهیه کند. (۲) نمی توانم پولی به تو بدهم وقتی حاج احمد آقا معمم نشده بود امام به ایشان می فرمودند: «تا مثل سایر طلبه ها معمم نشوی من نمی توانم پولی به تو بدهم.» لذا ایشان تا وقتی که معمم نشده بود چه ایران بود و چه نجف که به مدرسه و درس می رفت، خانم (والده شان) به ایشان پول می داد، که از پول شخصی خودش بود ولی وقتی حاج احمد آقا معمم شد مثل طلبه ای که به او شهریه می دهند امام به او شهریه می داد. حاج آقا مصطفی هم همین طور بود. (۳) وقت جشن گرفتن نیست امام راجع به مهریه دقت داشتند. یعنی اعتقادشان به این بود که دختر باید مهریه داشته باشد. اگر افرادی برای عقد نزد ایشان می آمدند و مثلا مهریه را یک جلد کلام الله مجید ذکر می کردند امام قبول نمی کردند و می گفتند چیزی را به عنوان مهر تعیین کنند ولی در مورد تشریفات دیگر ازدواج اعتقادی نداشتند. زمانی که نوه ایشان با برادرم ازدواج کردند چون زمان جنگ بود، شدیداً از تشریفات نهی کردند و گفتند وقت جشن گرفتن و مهمانی دادن نیست. (۴) اجازه نمی دهم امام، صرف سهم مبارک امام (ع) را برای ساختن مسجد اجازه نمی دادند، مگر به دو شرط، یکی مورد نیاز بودن مسجد و دیگر آن که بودجه آن از طریق دیگری مانند وجوه خیریه و تبرعات تامین نشود. لذا اگر سؤال کننده توجه به دو شرط مذکور داشت و در متن سؤال آنها را قید کرده بود، می فرمودند: «در فرض مذکور مجازند پرداخت کنند.» و اگر توجه نداشت یا قید نکرده بود، پاسخ می دادند: «چنانچه مورد نیاز باشد و از طریق دیگری تامین نشود، مجازند پرداخت کنند.» آنچه ذکر شد، در مورد اصل مسجد و ساختمان آن بود. اما در مورد تزئینات و تهیه لوازم غیر ضروری و درجه دوم از قبیل سنگ، کاشی،

فرش... معمولاً به صورت مطلق اجازه صرف وجوه شرعی را نمی‌دادند. در این رابطه نمونه‌های بسیاری وجود داشت. از جمله این که یک نفر استجازه کرده بود که مبلغ سی هزار تومان بابت سهم مبارک امام (ع) برای فرش مسجدی در خیابان اباذر تهران پرداخت کند. امام فرمودند: «اجازه نمی‌دهم». (۵) پرداخت دیه را وظیفه خود دانستند امام نسبت به فرزندان پسری احساس مسؤولیت بیشتری می‌کردند، مثلاً چند سال پیش علی ما ضمن بازی صورت نوه عمه اش را زخم کرد. پس از اینکه امام مطلع شدند مقداری وجه به عنوان دیه به فرزند زخمی شده دادند، یعنی پرداخت دیه را به عنوان جد پدری علی، وظیفه خود دانستند. (۶) این جدا، آن هم جدا حاج احمد آقا می‌فرمود در شهادت مرحوم حاج آقا مصطفی، والده شان ده، پانزده روز خانه فرزندش که شهید شده بود، بودند و تلفنی که در منزل آن مرحوم بود تلفنی نبود که صفر آن آزاد باشد تا هر کس دلش می‌خواست با هر جای ایران تماس بگیرد. والده (خانم امام) که بچه اش شهید شده است. گفت یک تلفن هم نیست من با بچه هایم در ایران تماس بگیرم. امام به او فرمودند: «خانم، شهادت و مرگ مصطفی یک چیزی است استفاده از بیت المال یک چیز دیگر، این از بیت المال مسلمین است. من شرعاً نمی‌توانم اجازه بدهم شما از تلفنی که بیت المال مسلمین است، هر روز تماس بگیرید با بچه هایت. این جداست آن هم جداست». (۷) از محرّمات دوری کنید تنها چیزی که امام غالباً در خانواده‌ها توصیه می‌کردند، تا اول از همه به آن عمل کنند، انجام واجبات و دوری از محرّمات بود. (۸) در مساله نامحرم سختگیر بودند برخورد امام با دامادها و عروسهایشان هم خیلی محترمانه بود و هم خیلی دوستانه. منتها چون دامادها به همه اهل منزل محرم نیستند، امام با رفت و آمد زیاد دامادها موافق نبودند. از این جهت همیشه بین ما و دامادها فاصله ای بود چون دخترهای دیگری هم داخل منزل بودند و آقا هم در مساله محرم و نامحرمی سختگیر بودند. در گذشته مثل زمان حال رسم نبود که داماد از روز عقد مرتب به خانه عروس رفت و آمد داشته باشد. تا این اواخر هم در منزل امام نسبت به دامادها همین طور بود که دامادها خیلی رسمی به آنجا رفت و آمد می‌کردند. چون دخترها و نوه‌ها آنجا خیلی آزاد رفت و آمد می‌کردند لذا مردهای نامحرم می‌بایست کمتر بیایند و بروند. (۹) اگر نامحرم باشند نمی‌توانند با هم صحبت کنند یک بار درباره سریال پاییز صحرا می‌فرمودند ممکن است در تولید سریال خلاف شرع واقع شده باشد ولی پخش سریال خلاف شرع نبوده است خدمت ایشان عرض کردم نمی‌دانم منظورتان کجای سریال است فرمودند آن قسمت که زنی با مردی در اتاق صحبت می‌کردند اگر در این صحنه این زن و مرد از محارم همدیگر نباشند نمی‌توانند اینطور بنشینند و حرف بزنند این خلاف شرع است ولی پخش سریال که عکس و تصویر است اشکالی ندارد و خلاف شرع نیست. (۱۰) کسی اینجا هست امام صحبت بی‌مورد زنها با نامحرم را ضرورت نمی‌دیدند. مثلاً در خانه خودشان وقتی که یکی از نوه‌های پسرشان مکلف می‌شد ما دیگر با آنها در یک اتاق نمی‌نشستیم. البته جالب اینجاست که وقتی ما نزدشان بودیم نمی‌گفتند که ما از اتاق بیرون برویم بلکه به او می‌گفتند بیرون برو. یا اگر من پهلوی ایشان بودم و نوه مکلف شده شان که مثل پسر خودم بود می‌خواست وارد اتاق شود به او می‌گفتند کسی اینجا هست. (۱۱) اگر دستمان بیرون می‌آمد امام شدیداً از کسی که خلاف شرع انجام می‌داد ناراحت می‌شدند و خیلی حالتشان برانگیخته می‌شد، یعنی اگر یک وقت سر سفره دست ما از حد مجاز از آستین بیرون می‌آمد تذکر می‌دادند. (۱۲) باید پیش از سن تکلیف کارها را گفت برخورد امام با بچه‌ها بعد از سن تکلیف تابع مسایل شرعی بود و آقا در مسایل شرعی با کسی شوخی نداشت. البته کاملاً در چارچوب شرع بودند. مثلاً هیچ وقت صبح بچه‌ها را از خواب بیدار نمی‌کردند که نماز بخوانند. معتقد بودند که خواب تکلیف ندارد. عقیده داشتند که پیش از رسیدن سن تکلیف باید کارهای خوب و بد و مسایل شرعی را به بچه‌ها گفت. (۱۳) با دیدن فعل حرام بدن امام لرزش پیدا می‌کند من یک روزی خشم امام را نسبت به ارتکاب امر حرام دیدم که ایشان واقعا خشمگین شدند. نه در حد امر به معروف، گاهی ما امر حرامی را از کسی بینیم امر به معروف می‌کنیم، اما امام واقعا خشمگین می‌شوند. که در حالت صورت و نگاه ایشان دیده می‌شود و اصلاً بدنشان لرزش پیدا می‌کند. (۱۴) نامحرم داخل اتاق هست گاهی اوقات بعضاً لازم می‌شد که ما به طور سرزده خدمت امام برسیم و مطلبی را عرض نماییم. بلافاصله بعد از

زدن در و تقاضای ورود از جانب ما، اگر از بستگان امام نزد ایشان بودند، خیلی سریع می گفتند «کمی صبر کنید» و بعد به بستگان خویش تذکر می دادند که چادر خود را بر سر بگذارند تا ما وارد شویم. بالعکس اگر ما داخل خانه بودیم و یکی از بستگان امام قصد دخول داشتند بلافاصله می فرمودند: «یا الله، یا الله، نامحرم داخل اتاق است.» البته امام برای تذکر اعلام می کردند و گرنه بستگان امام همیشه رعایت حجاب خویش را می نمودند. (۱۵) من به هیچ کار تو کار ندارم حضرت امام از نظر شرعی و از نظر اخلاق اسلامی نهایت احترام را به مادر ما می گذاشتند و در حد شرعی از ایشان توقع داشتند. امام بعد از ازدواجشان به مادرم گفتند که «من از تو این را می خواهم که فعل حرام انجام ندهی و فعل واجب را انجام بدهی، غیر از این، من به هیچ کار تو کار ندارم». (۱۶) صورتشان را برمی گرداندند در ملاقاتهای حضوری که با امام داشتم شاهد بودم وقتی جمعی از خانمها برای دستبوسی خدمت امام می رسیدند، به محض اینکه آنها قصد بوسیدن دست مبارکشان را داشتند. فوراً گوشه شمعی را که به هنگام نشستن روی زانویشان می انداختند بر روی پشت دست چپشان می کشیدند تا خانمها دست ایشان را نبوسند و همزمان ضمن پاسخ به سلام آنها، صورتشان را که همیشه با تبسم به طرف ملاقات کنندگان بود مقداری به سمت راست می چرخاندند. (۱۷) پا روی کفشهای مردم نمی گذاشتند در طول مدتی که امام در نجف اقامت داشتند سالی چند بار به مناسبت زیارت‌های ویژه امام حسین (ع) به کربلا مشرف می شدند و در منزل محقری که یکی از اهالی کویت در اختیار ایشان قرار داده بود، سکونت می کردند. امام ظهرها در همان منزل نماز جماعت اقامه می کردند که با شرکت جمع محدودی از دوستان در اتاق بیرونی و گاهی که جمعیت بیشتر می شد در حیاط منزل برگزار می شد. مساحت حیاط حدود پنجاه متر بود و فرش هم به اندازه کافی نبود، از این رو افراد عبا‌هایشان را تا می کردند و به عنوان سجاده و زیرانداز روی آن به نماز می ایستادند. وقتی امام از اندرونی برای اقامه نماز وارد حیاط می شدند، برای رسیدن به جلوی جمعیت می بایست از میان صفوف جماعت عبور کنند. تمام افراد حاضر بی گمان افتخار می کردند که عبا‌هایشان با قدم مبارک ایشان تبرک شود و امام نیز به این نکته واقف بودند، با این حال هنگام عبور، چه از پشت صفوف که کفشها بود و چه در مسیری که عباها پهن بود، امام با حرکتی ماریپیچ و با برداشتن گامهای مناسب با دقت سعی می کردند که به هیچ وجه پایشان را نه روی کفشها بگذارند و نه روی عبا‌ی دیگران و بدین گونه عملاً رعایت دقیق حق مردم را به مقلدان خود می آموختند. (۱۸) این روزنامه‌ها ایرانی است؟ در پاریس می خواستیم جلوی در اتاقی که امام کفشهایشان را در می آوردند روزنامه بیندازیم، چون اکثر اوقات بارندگی و زمینها خیس بود، لذا از روزنامه‌های خارجی استفاده می کردیم. روزی عده‌ای از ایران آمده و با خود روزنامه آورده بودند و چون آن روز روزنامه خارجی در دسترس نبود من صفحه آگهیها را انداختم و کفشهای امام را روی آن گذاشتم. ایشان وقتی خواستند کفش بپوشند، سؤال کردند: «مثل اینکه این روزنامه ایرانی است؟» عرض کردم بله حاج آقا، ولی این صفحه آگهیهاست. با این حال امام پایشان را روی آن روزنامه‌ها نگذاشتند و مجدداً برگشتند و فرمودند: «شاید اسم محمد یا علی در آن باشد». (۱۹) من خاطرم جمع نیست با اینکه اجاره منزل امام در جماران به صاحب آن پرداخت می شد، روزی امام قبل از ماه مبارک رمضان دستور دادند که اعضای این خانه بیایند و با من صحبت کنند، من خاطرم جمع نیست که آیا در این خانه که می مانم صاحبانش راضی هستند یا خیر. آنها خیلی تعارف کردند که شما به ما و محل خیلی افتخار داده اید و ما تا قیامت از این موهبت الهی قدردانی می کنیم. ولی امام فرمودند که حالا به زنها بگویید بیایند. خانمها آمدند. آقا به آنها فرمودند: «ممکن است شما به چیزی از زندگی خود علاقه مند باشید و دوست نداشته باشید که جای دیگری بروید.» آنها نیز به نوبه خود اعلام رضایت کردند. آنگاه امام فرمودند: «حالا می مانم». (۲۰) چرا این کار را کرده‌اند؟ روزی برای تامین نور کافی و مناسبت فیلمبرداری از برخی از ملاقاتهای رسمی یا برنامه‌هایی نظیر پیام نوروزی که در اتاق کار امام انجام می شد، سه نقطه از گچ سقف اتاق به مساحت ۵س ۵سانتیمتر زیر تیر آهنها را تراشیده بودند و می خواستند نورافکنها را به آن نقاط جوش دهند. هنگامی که صبح طبق معمول خدمت امام مشرف شدیم قبل از هر چیز با لحن خشن و تند و قیافه‌ای ناراحت و مضطرب فرمودند: «این چیست؟ چرا این

کار را کرده اند؟» به عرض رسید برای تامین نور فیلمبرداری است. بعد از لحظه ای تامل و سکوت تلخ ادامه دادند، چرا بدون اجازه صاحب خانه، این تصرفات را می کنند؟ با این برخورد تند جرات ادامه کار سلب شد و اصلاً قضیه منتفی و جای آن تعمیر شد. هنگامی که از خدمتشان مرخص شدیم، جناب آقای صانعی با اینکه دهها سال با امام بودند، به من گفتند: «من در طول عمرم کمتر چنین ناراحتی و تکدر خاطری را در امام دیده ام». (۲۱) اگر حضری جهنم را تحمل کنی مرحوم حاج آقا مصطفی نقل می کردند روزی برای یک طلبه ای خدمت امام وساطت کردم که پولی از ایشان بگیرم و به او بدهم. ولی امام به وساطت من ترتیب اثر ندادند. مرتبه دوم وساطت کردم باز ترتیب اثر ندادند، که این بار مایه تعجب شده بود. مرتبه سوم که وساطت کردم امام در جواب فرمودند: «مصطفی، این کمد، و گنجی ای که می بینی این پول در آن وجود دارد و این هم کلید گنجی است، من این کلید را در اختیار تو می گذارم که هر چه پول می خواهی برداری به این طلبه بدهی، مانعی ندارد، لکن به یک شرط و آن شرط این است که جهنمش را باید خودت بروی. چون من دیگر حاضر نیستم به این طلبه به خاطر عدم لیاقتی که در او وجود دارد، پول سهم امام بدهم. تو اگر حضری جهنم را تحمل بکنی این پول و این گنجی و این کلید در اختیار تو». (۲۲) حق نداری به تهران تلفن کنی امام در نجف می فرمودند هیچ کس حق ندارد از اینجا تلفن زیادی بکند. البته تلفن داخل نجف را اجازه می دادند، اما به کربلا یا جای دیگر نمی توانستیم تلفن بزنیم. زیرا آن را تحریم کرده بودند. حتی به حاج احمد آقا فرموده بودند که حق نداری به تهران یا جای دیگر تلفن بکنی. ولی اگر در مسیر انقلاب تلفن می شد مثلاً می خواستیم خبری از ایران بگیریم یا اعلامیه ای را منتشر کنیم اجازه می دادند. یکبار که حاج احمد آقا تلفنهایی کرده بود و احتمال می داد امام راضی نباشند، ناچار شد از جایی پول بگیرد و برای چند تلفن شخصی به آقای رضوانی که مسؤول کارهای مالی امام بود بدهد. (۲۳) واجب نیست سلام کنید امام در مقابل ارتباط ما با نامحرم خیلی سختگیرند. الان پسرهای من و حاج احمد آقا پانزده - شانزده ساله اند، ما یک روز اگر منزل آقا برای نهار دعوت بشویم، پسرهای حق آمدن ندارند یا اگر هم بیایند، مثلاً ما خانه خانم می نشینیم و سفره می اندازیم و آنها منزل احمد آقا. آن هم برای اینکه پسرها و دخترهای اهل فامیل و خانه با هم غذا نخورند، نه فقط سر سفره، بلکه حتی سلام هم به هم نکنند، چون واجب نیست. من خودم پانزده ساله بودم که آقای اشراقی با خواهرم ازدواج کرده و تازه داماد ما شده بودند. یک روز ما دعوت داشتیم منزل ایشان، همین جور که من و آقا با هم وارد شدیم، دیدم آقای اشراقی دارند می آیند استقبال در یک باغچه ای بود که ما داشتیم جلو می رفتیم من به آقا گفتم: «سلام بکنم؟» امام در جواب گفتند: «واجب نیست!» من هم رویم نشد که سلام نکنم. زدم و از تو باغچه رد شدم که با آقای اشراقی روبرو شوم، و یا حتی مادر من، وقتی آقا را گرفتند و بردند ترکیه، یعنی چهل سال بعد از زندگیشان، اولین سلام را به برادر شوهرشان کردند! ماجرا هم این بود که وقتی عمویم می خواستند بروند ترکیه خدمت آقا، آمدند از پشت در گفتند: «من می خواهم با خود خانم صحبت کنم، تا اگر بخواهند پیغامی بدون واسطه ای برای آقا داشته باشند.» که مادرم ناچار شدند سلام کنند! و بعد یادم است آمدند و گفتند ناراحتند، چون اولین سلام را در نبودن آقا کرده اند آن هم با این لفظ که «اگر آقا راضی نباشند چه؟» من هم گفتم: «نه دیگه حالا - شما سنی ازتان گذشته و مجبور بودید.» البته امام در مورد کار واجب و ضروری حرفی ندارند، این را بدانید! الان مثلاً نمی گویند چون استاد مرد است دانشگاه نروید و یا برای خرید بیرون نروید و تاکسی یا اتوبوس سوار نشوید. خیر اینها را کار ندارند، اما! باید جدی صحبت کرد - نه اینکه دور هم بی خودی بنشینید و سلام علیک کنید. اما اگر کار دارید، با هر مرد هم حرف بزنید اشکالی ندارد. به هر حال در مورد این مهمانی رفتن خانمها و آقایان و با هم و دور هم نشستن نامحرمها در مهمانیها ایشان همه را حرام می دانند - که زنها با مردها و دخترها با پسرها - صحبت کنند. فقط در مورد کار ایرادی نمی گیرند. البته ایشان آدم خشکی نیستند و مطابق روز زندگی می کنند و متعادل هستند و اصلاً همه کار و برخوردشان و حتی لباس پوشیدنشان متعادل است. (۲۴) بیت المال خرج رساله من نشود تا آغاز انقلاب امام تلفن در منزل نداشتند. شهرستانها اعتراض داشتند که ما نیاز به ارتباط با شما داریم و شما تلفن لازم دارید اما آقا می فرمودند: «پول بیت

المال خرج رساله و تلفن من نشود». سرانجام یک نفر بازاری متدین، تلفنی به نام امام خرید و در منزل ایشان نصب کرد. (۲۵) از سهم امام استفاده نکردند امام در بسیاری از مسایل مقید بودند، تا آنجا که یک ریال از سهم امام مصرف نمی کردند. قطعه زمینی داشتند مشترک که از پدرشان به ارث رسیده بود و دست برادر بزرگشان آقای پسندیده بود و این زمین در ماه یک در آمدی داشت و از همان در آمد، ایشان زندگیشان را مرتب می کردند به نحوی که با همان در آمد تطبیق بکند و لذا ایشان هیچ وقت از سهم امام استفاده نکردند تا وقتی که مجتهد و صاحب رساله شدند و این هم از امتیازاتی بود که ایشان داشتند. (۲۶) به این استفتا جواب نمی دهم امام سعی می کردند در نظر دادن و در پاسخ به سؤالات عمدتاً و بخصوص به سؤالات اجتماعی آنقدر دقیق باشند که دشمن نتواند در خلال پاسخ ایشان سوء استفاده ای بکند، از جمله وقتی با فتوایی کمک به مبارزین فلسطینی را اجازه فرمودند، یک عنصر فرصت طلب که شان روحانی مسجدی در تهران را داشت، مدعی شد که من شخصا از طرف امام مامور هستم که وجوه شرعیه را به نفع فلسطینیها جمع آوری کنم و برسانم. همه از طرفی خوشحال بودند و از طرفی تعجب می کردند که چطور این شخص؟ با اینکه دیگران هم بودند لذا ظاهراً آقای کروی نامه استفتا مانندی به امام نوشت که آیا چنین شخصی از طرف شما اجازه ای دارد یا خیر؟ من سؤال را خدمت ایشان بردم. فرمودند: «من به این استفتا جواب نمی دهم». عرض کردم چرا؟ فرمودند: «چون اسم شخص در آن است و این شخص هم (به لحاظ فامیلی) مرتبط است با یکی از شخصیهایی که در صراط مرجعیت است (که در نجف ساکن بود) و طبیعی است که با این پاسخ منفی که من به این سؤال می دهم این شخص و به تبعش آن شخصیت روحانی که آینده ای دارد و بالاخره در صراط مرجعیت است، لطمه خواهد دید و از حیثیت ساقط خواهد شد و من صحیح نمی دانم این طور سوء استفاده ای بشود شما کلی سؤال بکنید، بگویید آیا تا به حال شخصی از طرف شما اجازه یا دستوری برای جمع آوری دارد یا نه و من پاسخ خواهم داد». (۲۷) از این پولها نمی دهم امام اصلاً حاضر نبودند برای اشتها خود دیناری خرج کنند، کتابی به نام «الدماء الثلاثة» داشتند، به ایشان عرض کردم اجازه بدهید آن را چاپ کنم، آقا نسخه منحصر به فرد خود را در اختیارم نهادند، عرض کردم مبلغ پنج هزار تومان برای چاپش بدهید. فرمودند: «نه، من از این پولها نداده و نمی دهم». بعد از مراجعه به آیت الله پسندیده مبلغ پنج هزار تومان از ایشان قرض کردم و کتاب را به چاپ رساندم. بعد ساواک از چاپ کتاب مطلع شده و اکثر کتابها را ضبط کرد و من ناچار شدم با فروش وسایل زندگی، مبلغ مذکور را پردازم، بعد از آزادی امام که کتابها برگردانده شد و بین طلاب توزیع شد همچنان از دادن وجه خودداری کرده فرمودند «لازم نبود چاپ کنید». (۲۸) نباید از این چیزها بترسند یکی از سفیران نوشته بود در بعضی از مجالس که دعوت می شویم مشروبات الکلی وجود دارد و اگر ما نپذیریم و نرویم، حمل به چیزهای دیگر می شود و مشکلاتی در روابط پیش می آید. امام فرمودند: «به جهنم، نباید از این چیزها بترسند نباید بروند، دلیلش را هم باید بگویند تا آنها هم کم کم بفهمند برای چیست». (۲۹) غلط کرده است در تاریخ ۲۶/۱۰/۶۲ نوجوانی سؤال کرده بود که پدرش فردی لابلالی و بی دین است و به او گفته من راضی نیستم که در منزل من نماز بخوانی. آیا پدر چنین حقی دارد و تکلیف او چیست؟ امام فرمودند: «غلط کرده است، برود نماز بخواند اشکال ندارد». (۳۰) چون مسیحی هستند اسم روح الله را نوشتم روزی رئیس پلیس نوفل لوشاتو، عکسی از امام را که در حال قنوت نماز بودند، برای امضاء آورد. امام عکس را گرفتند و امضاء کردند. وقتی به امضاء توجه کردم دیدم مثل سایر امضاهای ایشان نیست و کلمه ای از اسمشان جا افتاده است. عرض کردم مثل اینکه امضای شما مثل سایر امضاها نیست. فرمودند: «چون مسیحی هستند و رعایت وضو را نمی کنند، اسم روح الله را نوشتم، مبادا دستشان مسح (کلمه الله) کند». (۳۱) منزل من جای گوشه و کنایه نیست روزی در مجلسی که عده ای از فضلا نشستند بودند، از امام یک سؤال علمی کردند. در واقع یکی از آقایان به یکی دیگر از علما گوشه و کنایه می زد. چهره امام بر افروخته شد و فرمودند: «منزل من جای گوشه و کنایه نیست. مجالس باید مجالسی خدایی باشند. مجالس نمی توانند جوری باشند که کسی در آن به مؤمنین و مسلمانها گوشه و کنایه بزند». (۳۲) انگشتر طلا را در بیاورید وقتی امام در پاریس بودند اگر مردی داخل اتاق می شد و مثلاً

انگشتر طلا- به دستش بود فوراً از او می خواستند که انگشتر را در بیاورد. (۳۳) مهری تعیین کنید امام در رابطه با مهریه عروس، مقدار زیاد را نمی پذیرفتند، ولی قانع به این هم نبودند که کسی فقط یک کلام الله مجید را مهر قرار دهد. می فرمودند: «مهری تعیین کنید، بگویید دو تا سکه، ده تا سکه، ده هزار تومان پول و...». (۳۴) پدر دختر راضی است؟ دختری می خواست ازدواج کند، آورده بودند خدمت امام که عقد کنند. پدر دختر نبود، مادرش بود. امام از آن واسطه پرسیدند پدرش راضی است؟ گفت بله راضی است. باز امام خطبه را نخواندند. گفتند: «اگر پدر راضی نباشد عقد باطل است.» گفتند نه آقا هم نوشته، و هم گفته است. باز امام چیزی نگفتند. باز وقتی می خواستند عقد بکنند، برای بار سوم گفتند: «اگر رضایت پدر نباشد باطل است.» بعد عقد را انجام دادند.

(۳۵) دیه او را پرداز در مسیر فرودگاه تا بهشت زهرا اولین جایی که برای ما مشکل بوجود آمد، میدان آزادی بود. در میدان آزادی ازدحام جمعیت به حدی بود که چند لحظه ای ماشین روی دست مردم قرار گرفت و کنترل از دست من خارج شد. بعد وقتی که ماشین روی زمین قرار گرفت، در اثر فشار جمعیت یک نفر پایش زیر ماشین رفت و شکست. امام هم با فهمیدن جریان بعداً مرا مامور کرد دیه پای او را پردازم و او هم دیه را از من قبول نکرد. (۳۶) تنها مفسدین را اعدام کنید اولین روزهای پس از انقلاب اسلامی را خوب به یاد دارم، انقلاب شکوهمند اسلامی به پیروزی رسیده بود و مردم حزب الله، گروهی حدود بیست نفر یا بیشتر را که در بین آنان هویدا، رحیمی، ربیعی، نصیری، و برخی دیگر از سران مفسد رژیم ستم شاهی به چشم می خوردند به مدرسه می آوردند. برخی از دوستان معتقد بودند که تمامی آنان باید اعدام شوند و بر این خواسته خود پافشاری می کردند. بالاخره قرار شد از امام کسب تکلیف شود. ایشان فرمودند تنها کسانی را که از نظر شرع اسلام مفسد فی الارض هستند و حکمشان مشخص است، اعدام کنید و تصمیم در مورد مابقی را به عهده دادگاه اسلامی بگذارید تا بر اساس موازین شرعی و اسلام در مورد آنان حکم کند. (۳۷) اگر احمد حکمش مرگ باشد زمانی که مرحوم آیت الله طالقانی در اعتراض به دستگیری فرزندشان چند روزی به عنوان اعتراض از نظرها پنهان شدند، ایشان سپس به خدمت امام رسید. امام به آقای طالقانی گفتند: «پسر شما یکی از منحرفان وابسته به گروهکهای چپ است و نباید اینقدر از این بابت که دستگیر شده اند ناراحت شوید» سپس اضافه کردند: «و الله قسم، اگر احمد دچار کوچکترین انحرافی باشد و حکمش مرگ باشد، من شخصا او را خواهم کشت». (۳۸) احتمال ضرر می دهی؟ در نجف من یک وقتی سیگار می کشیدم و در اواخر حس کردم که برایم مضر است، یعنی طوری بود که سرفه زیاد می کردم. تنگی نفس و سرگیجه هم داشتم. چون امام در رساله شان دارند که هر چه مضر باشد استعمالشان جایز نیست، می خواستم از ایشان سؤال کنم که آیا این سیگار جزء همان مساله است یا نه. از حرم که بیرون می آمدم عرض کردم آقا این سیگار کشیدن ضرر دارد؟ امام فرمودند ضرر دارد یا ندارد بلکه حکایتی را برای من فرمودند که مرحوم میرزای شیرازی پیب می کشید. کسی خدمت ایشان رفته بود و دیده بود که دو رادور منقلشان پیب چیده است، آن شخص به مرحوم میرزای شیرازی عرض کرده بود: «اینها ضرر ندارد؟» آقا فرموده بودند: «احتمال ضرر می دهی؟» گفته بود: «بله». فرمود: «جمع کن.» همان شب این کلام امام چنان در من تاثیر کرد که دیگر سیگار نکشیدم و کسالتهایی هم که داشتم تمام مرتفع شد. (۳۹) به این آقا بگویید بلند شود یکبار هنگامی که امام به حرم مطهر حضرت امیر المؤمنین (ع) مشرف شده بودند با آنکه معمولاً کمتر به این سو و آن سو نگاه می کردند و مخصوصاً در حرم مطهر توجهی به امور ظاهری نداشتند، در حال عبور از رواق مطهر متوجه شدند که یکی از زوار روی زمین افتاده و عتبه مبارکه که را می بوسد. امام با برخورد به این صحنه خیلی سریع و تند واکنش نشان دادند و به یکی از آقایانی که همراه ایشان بود فرمودند: «به این آقا بگویید بلند شود و این کار را نکند». (۴۰) به شرط عدم تایید غیر مسلمین اشکالی ندارد امام در برخورد با خطر نفوذ و تاثیر منفی فرهنگهای مادی و منحط، بر افکار و اندیشه های مسلمانان بسیار جدی و حساس بودند. ایشان به دلیل این حساسیت، حتی استفاده از علوم و فنون بیگانگان را منوط به شرایط و ویژگیهای خاصی می دانستند، به عنوان مثال از سوی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان با این جانب تماس گرفته شد که در مورد خرید کتابهای سالم و مفید برای کودکان و نوجوانان که ناشر

یا مؤلف یا مترجم آنها غیر مسلمان باشند از محضرشان کسب تکلیف شود. پس از طرح مساله امام فرمودند: «حتی الامکان از کتابهایی که مسلمانان نوشته اند استفاده شود و چنانچه لازم بود و کتابی خیلی خوب بود، به شرط آنکه تایید غیر مسلمین نشود اشکال ندارد». (۴۱) اگر تمام مردم هم مخالفت کردند امام بارها فرمودند که اگر تمام مردم هم با شما شورای نگهبان - مخالفت کردند و شما دیدید قانونی از مجلس گذشته که بر خلاف قوانین اسلام و قانون اسلامی است آن را رد کنید. (۴۲) پی نوشت ها:

۱. حجة الاسلام و المسلمین امام جمارانی. ۲. روزنامه کیهان - ۱۰/۹/۵۸. محضر نور - ج ۱ - ص ۲۴۸. ۳. حجة الاسلام و المسلمین فرقانی. ۴. فاطمه طباطبائی - ویژه نامه روزنامه اطلاعات - ۱۴/۳/۶۹. ۵. حجة الاسلام و المسلمین رحیمیان. ۶. فاطمه طباطبائی - روزنامه جمهوری اسلامی - ۱۳/۳/۶۹. ۷. حجة الاسلام و المسلمین آشتیانی - مرزداران - ش ۵۶. ۸. فاطمه طباطبائی. ۹. فریده مصطفوی. ۱۰. محمد هاشمی - مدیر عامل وقت سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی - سروش - ش ۵۱۰ (اردیبهشت ۱۳۶۹).
۱۱. فاطمه طباطبائی. ۱۲. فاطمه طباطبائی - ویژه نامه روزنامه اطلاعات ۱۴/۳/۶۹. ۱۳. حجة الاسلام و المسلمین سید احمد خمینی - پیام انقلاب - ش ۶۰ (چون به لحاظ شرعی باید برای بیدار کردن جهت نماز صبح از او اجازه قبلی گرفته در غیر این صورت جایز نیست). ۱۴. فاطمه طباطبائی. ۱۵. زهرا مصطفوی. ۱۶. خادم - از محافظین بیت امام - در رثای نور. ۱۷. زهرا مصطفوی - سخنرانی در دانشگاه شهید چمران اهواز. ۱۸. غلامعلی رجائی. ۱۹. حجة الاسلام و المسلمین رحیمیان. ۲۰. مرضیه حدیده چی - سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۴. ۲۱. حجة الاسلام و المسلمین انصاری کرمانی - ماخذ پیشین - ج ۲. ۲۲. حجة الاسلام و المسلمین رحیمیان. ۲۳. آیت الله محمد فاضل لنکرانی - ماخذ پیشین - ج ۶. ۲۴. سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۴. ۲۵. زهرا مصطفوی - شاهد بانوان - ش ۱۴۹. ۲۶. حجة الاسلام و المسلمین مصطفی زمانی - سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۵. ۲۷. آیت الله شهید محلاتی - ۱۵ خرداد - ش ۱۰. ۲۸. حجة الاسلام و المسلمین دعایی - سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۱. ۲۹. حجة الاسلام و المسلمین مسعودی - نور علم - دوره ۳ - ش ۷. ۳۰ و ۳۱. حجة الاسلام و المسلمین رحیمیان. ۳۲. مرضیه حدیده چی - سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۴. ۳۳. حجة الاسلام و المسلمین علی اکبر مسعودی - پا به پای آفتاب - ج ۴ - ص ۱۵۳. ۳۴. فاطمه طباطبائی - زن روز - ش ۱۲۶۷. ۳۵. مرضیه حدیده چی - زن روز - ۱۲/۳/۶۹. ۳۶. آیت الله حائری شیرازی - تربیت، ویژه تابستان - ۱۳۶۵. ۳۷. محسن رفیق دوست - امید انقلاب - ش ۲۵. ۳۸. حجة الاسلام و المسلمین آشتیانی - پاسدار اسلام - ش ۹۳. ۳۹. حجة الاسلام و المسلمین آشتیانی - مرزداران - ش ۹۳. ۴۰. حجة الاسلام و المسلمین عبد العلی قرهی - سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۶. ۴۱. حجة الاسلام و المسلمین رحیمیان - پاسدار اسلام - ش ۳۹. ۴۲. حجة الاسلام و المسلمین رحیمیان. ۴۳. آیت الله مهدوی کنی - روزنامه اطلاعات - ۵/۵/۶۱. منابع مقاله: برداشتهایی از سیره امام خمینی (س)، ج ۲، رجائی، غلامعلی؛

اخلاق حسنه

اخلاق حسنه بیخود چنین خوابی دیده‌ای! در اواخر سال ۱۳۲۸ شمسی به مناسبت ولیمه تولد نخستین فرزندم از امام دعوت کردم که به خانه ما تشریف بیاورند. جمعی از علما در این جلسه حضور داشتند. یکی از علمای حاضر رو کرد به مرحوم حاج آقا مصطفی که در آن روز نوجوانی لاغر اندام بسیار ظریف الطبع و خنده رو و دوست داشتنی بود و گفت: «آقا مصطفی شنیده ایم خواب عجیبی دیده‌ای، برای حاج آقا (امام) هم نقل کرده‌ای؟» مرحوم حاج آقا مصطفی نگاهی به امام کرد و منتظر اجازه ایشان شد. امام با گوشه چشم به وی نگاهی کردند. او گفت: «نه» آن عالم گفت: «بگو، حاج آقا اجازه می دهند.» ولی مرحوم آقا مصطفی در حالی که طبق معمول لبخندی بر لب داشت از گفتن ابا می کرد و در واقع با نگاهی که به امام می نمود منتظر اجازه ایشان بود. علما اصرار می کردند و امام ساکت و آقا مصطفی متحیر و منتظر بود. در آخر مرحوم حاج آقا عبد الله آل آقا به امام گفت: «حاج آقا

اجازه بدهید بگویند. خواب عجیبی است و شنیدن دارد. خیلی‌ها شنیده‌اند. «امام همان‌طور که ساکت و آرام به یک نقطه نگاه می‌کردند تبسمی نموده و به آقا مصطفی فرمودند: «چیه، بگو.» آن مرحوم گفت: «چند شب پیش خواب دیدم در مجلسی هستم که تمام حکما و فلاسفه به ترتیب نشستند: فارابی، شیخ الرییس ابن سینا، بیرونی، فخر رازی، خواجه نصیر طوسی، علامه حلی، ملاصدرا، حاج ملاهادی سبزواری و عده زیادی دیگر (گویا سقراط و افلاطون و ارسطو از حکمای یونان را هم نام برد). در همین حال دیدم شما وارد شدید و حکما و فلاسفه همه بلند شدند و به استقبال شما آمدند و شما را بردند و در صدر مجلس نشاندند.»

وقتی سخن آن مرحوم تمام شد امام رو به ایشان کرد و گفتند: «این خواب را تو دیدی؟» گفت: «بله.» امام فرمودند: «تو ببخود چنین خوابی دیدی!» با این سخن امام همه به سختی خندیدند و خود امام هم لبخندی زدند. (۱) نظر تربیت داشتند امام در صحبت‌هایشان حتی اگر یک جمله خوش طبعی و شوخی می‌کردند حتی در آن یک جمله هم نظر تربیت و سازندگی داشتند. (۲) تبسم زیبایی بر لب داشتند آن شب در مدرسه علوی خبر آوردند کسی در عقبی حیاط کوچک مدرسه را می‌زند. آن زمان چون اسلحه نداشتیم، از آن در با چوب حفظ و حراست می‌شد. خلاصه در را باز کردند. دیدیم امام هستند، آن هم تنهای تنها و شاید حاج احمد آقا نیز همراه ایشان بود و از در دیگر آمده بود. صدای شوق انگیز «امام آمد، امام آمد» به همه رسید و ده، بیست نفر از کسانی که در آن شب در مدرسه رفاه بودند، امام را دوره کردند و بنا کردند بوسیدن دست ایشان. امام نیز با وجود خستگی زیاد با روی خوش همه را مورد مرحمت قرار دادند. تعجب می‌کردم امام با اینکه از صبح تا آن موقع یک لقمه غذا و یک لیوان آب نخورده‌اند و با آن همه خستگی مسافرت و رفتن بهشت زهرا و سخنرانی، چطور می‌توانند با این روی خوش با مردم برخورد کنند. من هم آمدم و دم در ایستادم و از فاصله یک متری مشغول تماشای ایشان شدم، سالها بود که امام را ندیده بودم. اما نزدیکتر نرفتم تا حداقل به قدر یک نفر هم که شده مزاحمتی ایجاد نکنم. امام آمدند و رفتند طرف پله‌های سرسرا که به طبقه دوم منتهی می‌شد. حدود پنجاه الی شصت نفر پایین پله، مشتاقانه رهبرشان را نگاه می‌کردند. امام از پله‌ها بالا رفتند، همین که به پاگرد رسیدند، رویشان را به جمعیت کردند و چهار زانو نشستند روی زمین. حرکت خیلی جالبی بود. وقتی همه دیدند که امام روی زمین نشستند، آنها نیز متوقف شدند. امام با تبسم محبت آمیزی از آنها احوالپرسی کردند و شروع کردند به صحبت. آن ده، پانزده دقیقه‌ای که امام در روی پله‌ها با تبسم زیبایشان بر ایمان صحبت کردند، از خاطرات جالب و فراموش نشدنی من است. (۳) همیشه متبسم بودند امام بسیار با متانت بودند. ما هر موقع خدمت آقا می‌رسیدیم، تبسم بر لبان امام نقش داشت. (۴) با خوشرویی ما را می‌پذیرفتند امام به ما اجازه داده بودند در هر وقت از شب با یک «یا الله» گفتن خدمتشان برسیم. گفته بودند: «وقتی شما با من کار دارید فقط «یا الله» بگویید و بیایید». وقتی ما «یا الله» می‌گفتیم، منتظر می‌شدیم که ایشان بگویند: «بسم الله»، آن وقت وارد می‌شدیم و آن مراقبتی که باید می‌کردیم، انجام می‌دادیم و بر می‌گشتیم. من در تمام این اوقات استثنایی، ندیدم که ایشان اخم بکنند یا روی ترش به ما نشان دهند، بلکه با کمال خوشرویی ما را می‌پذیرفتند و این حاکی از نهایت صبر و شکیبایی ایشان بود. (۵) بیا با هم صحبت کنیم یک وقت یکی از آشنایان به منزل آمد و چون نسبت به مسأله‌ای معترض بود کمی بلند صحبت می‌کرد و نظرات خود را ابراز می‌نمود. امام با اینکه در دوران کسالت و نقاهت بسر می‌بردند با آرامش و ملایمت به او فرمودند: «چرا ناراحتی می‌کنید؟ حالا بیایید با هم صحبت کنیم، بالاخره یکجوری با هم کنار می‌آییم». (۶) می‌خواهید پیری را معالجه کنید! امام ناراحتیهای جسمی‌ای را که داشتند خودشان احساس می‌کردند که مطابق با سنشان هست. ما وقتی از این امر جويا شدیم با لبخند و تبسم ملیحی می‌گفتند: «این ضعف به دلیل پیری است و شما می‌خواهید پیری را معالجه کنید، نمی‌توانید». (۷) در بیماری لبخند می‌زدند امام وقتی که روی تخت بیمارستان بودند وقتی تا مغز استخوانشان از درد می‌سوخت، با هر کس که ملاقات می‌کردند حتما لبخند می‌زدند. (۸) هرگز اعتراض نمی‌کردند امام واقعا خلق و خوی محمدی داشتند. در تمام این مدتی که ما در خانه ایشان بودیم و اغلب کارهایی را که برای ایشان می‌کردیم و با آن عمل جراحی مشکلی که داشتند هرگز نشد که خم به ابرو بیاورند. ما به خاطر احترام

خاصی که برای امام قایل بودیم قبلا به ایشان می گفتیم که مثلا بنشینید و یا اگر می توانید راه بروید و... هرگز نشد که اعتراضی بکنند. همیشه در کمال احترام با ما برخورد می کردند. و واقعا می توانم بگویم که از نظر من بیماری نمونه بودند. و من تصور نمی کنم که کسی بتواند تا این حد در مقام رضای الهی باشد و تحمل درد داشته و چنین خلق و خویی را دارا باشد و کاری نکند که ما از او دل چرکین بشویم. (۹) پی نوشت ها: ۱. حجه الاسلام و المسلمین محمد رضا سجادی اصفهانی سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی ج ۶. ۲. آیت الله محمدی گیلانی. ۳. آیت الله خامنه ای شاهد بانوان ش ۱۶۷. ۴. خادم (از محافظین بیت امام) در رثای نور ص ۶۵. ۵. دکتر پورمقدس پاسدار اسلام ش ۹۶. ۶. زهرا مصطفوی حضور ش ۱. ۷. دکتر حسن عارفی. ۸. حجه الاسلام و المسلمین انصاری کرمانی یادواره اربعین ارتحال امام. ۹. دکتر کلانتر معتمدی پیشین. منابع مقاله: برداشتهایی از سیره امام خمینی، ج ۳، رجایی، غلامعلی؛

صداقت

صداقت من این مطلب را نگفته ام در قضیه فلسطین اولین فتوا در حمایت از حرکت فلسطین را امام دادند. بر اساس آن فتوا مقلدین ایشان می توانستند از وجوه شرعیه (زکات و صدقات) به فعالیت های مبارزاتی فلسطینیان کمک بکنند. فلسطینی ها وقتی فهمیدند امام چنین فتوایی داده اند عده ای از طرف سازمان «الفتح» به نجف آمدند که هم این فتوا را بگیرند و هم با امام مصاحبه ای انجام دهند. امام فرمودند همان فتوا را بگیرند. آقای حاج شیخ محمد صادقی تهرانی که رابط این آقایان بود به امام عرض کرد: اجازه بدهید من این فتوا را برای این آقایان ترجمه کنم. امام اجازه دادند. ایشان هم از روی حسن نیت و عشق و علاقه ای که به فلسطین داشت فتوای امام را ترجمه آزادی کرده بود و آن را به صورت یک اعلامیه آرمانی و پرشور تحویل فلسطینی ها داده بود. یکی از کارهای خوب فلسطینی ها در آن سال در ایام حج این بود که تمامی تأییدهای مذهبی شخصیتهای سرشناس و برجسته جهان اسلام از حرکت فلسطینی ها را به چند زبان زنده دنیا (عربی، انگلیسی، فرانسه، آلمانی و ترکی) در یک جزوه چاپ و در سطح وسیعی در حج منتشر کردند. در میان این تأییدها که از مراجع شیعه آقای حکیم و از علمای اهل سنت علمای الازهر و علمای بزرگ سعودی و سوریه بودند، داغترین و گیراترین فتوا و اعلامیه خصوصا با ترجمه ای که آقای صادقی کرده بود از آن امام بود؛ لذا از امام به امام الاکبر و از آقای حکیم به مرجع دینی تعبیر کرده بودند. امام وقتی این جزوه را دیدند به شدت ناراحت شدند. ناراحتی ایشان از دو جهت بود. فرمودند: «این تعبیر، اهانت به آقای حکیم است و من اهانت به ایشان را هرگز نمی پذیرم. دیگر اینکه من این مطلب را نگفته ام لذا تکذیب می کنم.» به ایشان عرض کردیم تکذیب اینها صحیح نیست زیرا اولاً به اعتبار و حیثیت آقای صادقی لطمه می خورد و ثانیاً درست است که تعبیری در این اعلامیه آمده که جزء فتوای شما نبوده ولی شما که با این تعبیر موافقت، این مضامین و عبارت ایشان در حقیقت بیانگر روح فتوای حضرت تعالی است. امام فرمودند: «من چیزی را که نگفته ام اگر کسی به من نسبت بدهد تکذیب می کنم» و در توضیح فرمودند: «اگر آقای سید احمد خوانساری که در تقوا و راستگویی ایشان شکی نیست بگوید آقای روح الله در فلان مجلس گفته است «الله تعالی واحد» چیزی که بدون شک همه به او اعتقاد داریم ولی من در آن جلسه آن را نگفته باشم تکذیب می کنم و اجازه نمی دهم چیزی را که نگفته ام کسی از قول من بگوید». در هر صورت آقای صادقی ناگزیر شد به فلسطینی ها توضیح بدهد که این مقدار فتوای امام بوده و این قسمتها توضیحات من بوده است. (۱) خیلی صادق بودند خدا را شاهد می گیرم امام در هر حالی بودند همیشه همان جور بودند. اگر باید روی زمین می نشستند در خانه روی زمین می نشستند و در اطاق کارشان هم همینطور؛ اگر در حالاتی باید لباس خاصی می پوشیدند فرقی برایشان نمی کرد که این لباس پوشیدن یا آن گونه نشستن جلوی دوربین تلویزیون است یا نه. ایشان خیلی صادق بودند. (۲) فرقی بین بیرون و داخل خانه نیست آنچه از همه مهمتر است یکرنگی و صفای امام است. امام به همان صورتی که در مجالس عمومی و خصوصی هستند در

منزل هم همان گونه هستند، فرق نمی کند. یک موضوع را به همان صورتی که در میان مردم گفته اند در منزل هم طرح می کنند. هیچ فرقی بین خلوت و جلوت ایشان نیست؛ البته در منزل با بچه ها بگومگو دارند و بازی می کنند. (۳) نامه را برگردانید برادرم حاج آقا رضا ثقفی می گفت: روزی خدمت امام رسیدم ایشان نامه ای را به من مرحمت فرمودند تا برای پخش به مسؤول خبر صدا و سیما برسانم. نامه را به مسؤول مربوطه دادم. چند دقیقه بعد آقا مرا صدا زده و فرمودند: نامه را سریعاً پس گرفته و بیاورید. نامه را آوردم. آقا کلمه ای را تغییر داده و دوباره نامه را به من داده و فرمودند: حالا به واحد خبر بدهید. بنده این کار را کردم بعد خدمت آقا رسیده عرض کردم: «نامه چه اشکالی داشت؟» امام فرمودند: در نامه نوشته بودم «من با همه همم به بسیجیان دعا می کنم» بعد متوجه شدم که این درست نیست، نوشتم «من با بیشترین همم به بسیجیان دعا می کنم». (۴) پی نوشت ها: ۱. حجة الاسلام و المسلمین دعایی حوزه ش ۲۰۴۵. زهرا مصطفوی. ۳. حجة الاسلام و المسلمین سید احمد خمینی پیام انقلاب ش ۴۰۶۰. علی ثقفی. منابع مقاله: برداشتهایی از سیره امام خمینی، ج ۳، رجایی، غلامعلی؛

عدالت

عدالت به همه یکسان بدهید قبل از امام بین طلبه ها راجع به شهریه تبعیض نژادی بود. برخی از مراجع به طلاب افغانی یک و نیم دینار و به طلاب ایرانی سه دینار می دادند، ولی امام وقتی به نجف آمدند به همه یکسان و علی السویه پولی را تقسیم کردند. برای ایشان طلبه ترک، فارس، عرب، ایرانی و یا افغانی فرقی نداشت. امام به مرحوم آقای خلیجی فرمودند: «از طلاب امتحان کنید، بعد به همه کس یکسان بدهید و فرقی بین هیچ کس قرار ندهید.» بعد از این بود که سایر مراجع دیگر نجف مثل آقای حکیم و آقای خوئی هم که روش امام را دیدند، روششان را تغییر دادند. (۱) مانند طلبه ای با او رفتار کنید وقتی امام از عراق قصد کویت را داشتند در مرز کویت نماز خواندند. همه کسانی که با امام بودند گریه می کردند. چون نمی توانستند باور کنند که بدون امام به عراق باز می گردند امام فرمودند: من پولی در منزل در دستمالی جا گذاشته ام که مربوط به زندگی و وضع شخصی من است بعد وصیتنامه ای نوشتند و چهار نفر را وصی خود کردند که من هم یکی از آنها بودم. امام در این وصیتنامه نوشته بودند بعد از من با خانم مثل یک طلبه رفتار کنید و به اندازه ای که زندگی یک طلبه خرج دارد از سهم امام هم به او بدهید. امام این وصیتنامه را وقتی نوشته بودند که هنوز تصمیم مهاجرت از عراق نداشتند ولی منزلشان در محاصره بعثی ها بود و از طرف رژیم ملحد بعث بگیر و ببندها شروع شده بود و لذا امام احساس خطر کرده و این را نوشتند و در پاکتی گذاشتند و در بسته به من دادند. وقتی از عراق رفتند به من گفتند نامه را باز کنید. (۲) مخارج اضافه نمی داد مرحوم آقا مصطفی می بایست هفته به هفته به خدمت آقا می آمد و خرج هفته اش را می گرفت. به هیچ وجه امام مخارج اضافه به او نمی داد. لذا وقتی حاج آقا مصطفی خواست به مکه برود با پول خانه ای که در قم فروخته بود و مقدار پولی که از خانمش بود به مکه رفت. (۳) نمی توانم پولی به تو بدهم امام در مسأله بیت المال خیلی به خودشان سخت می گرفتند. به حاج احمد آقا وقتی که هنوز معمم نشده بود فرموده بودند: «من نمی توانم پولی به عنوان شهریه به تو بدهم مگر اینکه معمم بشوی.» لذا تا وقتی که حاج احمد آقا معمم نبود چه در ایران و چه در نجف والده شان از پول شخصی ای که داشت به ایشان می داد ولی وقتی معمم شد امام مثل همه طلبه ها و به اندازه همه به او شهریه می دادند. امام با حاج آقا مصطفی هم همین طور برخورد می کردند و فرقی بین او و دیگران قایل نمی شدند. (۴) هیچ فرقی نیست امام همیشه به ما می گفتند بین شما و کارگری که در منزل کار می کند هیچ فرقی نیست. (۵) نمی دانیم کدام را بیشتر دوست دارند امام همه اولادشان را به یک نظر نگاه می کنند و به همه به یک اندازه محبت دارند به طوری که ما بعد از این همه سال هنوز متوجه نشده ایم که امام کدام فرزندشان را بیشتر دوست دارند. (۶) هیچ امتیازی قائل نشدند از خاطرات بسیار جالبی که از آن روزها دارم شرکت امام در مراسم تشییع جنازه فرزندشان است. اصولاً ایشان بسیار کم در مراسم تدفین و یا نماز میت شرکت می کردند، مگر

در موارد استثنایی که فرد فوت شده از شخصیت‌های والای جامعه روحانیت و یا از دوستان و یارانشان بود. شکل شرکشان نیز بدینگونه بود که از حدود پنج دقیقه قبل از حرکت جنازه حضور پیدا می کردند و بعد از اینکه جنازه حرکت داده می شد، مسافتی حدود بیست یا سی متر را بدنبال جنازه رفته و سپس خود را به کناری کشیده و سوار تاکسی می شدند و به خانه بر می گشتند. آن روز در مراسم تشییع جنازه فرزندشان هم همین رفتار را انجام داده و هیچ گونه امتیازی قائل نشدند. (۷) فرقی بین اینها نیست یک روز پسر یکی از وزرا شهید شده بود به امام عرض کردند که آقا برای شهادت ایشان یک پیام بدهید. امام فرمودند: به خاطر اینکه وزیر است می گویند پیام بدهم شما فکر می کنید تنها پسر ایشان شهید شده است. تمام این شهدا فرزندان من هستند و من اگر بخواهم پیام بدهم باید برای همه آنان پیام بدهم و برای من فرقی بین اینها نیست. (۸) تفاوتی در رفتارشان نبود برخورد امام با شاگردانشان یکسان بود. رفتار ایشان نسبت به بعضی از آنها که بیشتر به ایشان اظهار علاقه می کردند و از سابقه بیشتری برخوردار بودند با دیگران تفاوتی نداشت. حتی شاگردانشان را بر دیگر طلاب ترجیح نمی دادند. من از قدیم با ایشان مأنوس و علاقه مند و از شاگردان سابقه دار و حتی مروج ایشان بودم، اما رفتار امام با من درست مانند سایر طلاب بود و برخورد طبیعی و عادی داشتند و من همین صفت را یکی از محسنات ایشان می دانستم و نه تنها از این رفتار امام ناراحت نمی شدم بلکه به ایشان بیشتر علاقه مند می شدم. (۹) دقت کنید تبعیض نباشد به دعوت قرارگاه خاتم الانبیاء (ص) مستمرا از حضرات آقایان اعضای بیت امام دعوت می شد که در محفل رزمندگان اسلام در جبهه ها حضور یابند که این عزیزان نیز با حضور خود و ابلاغ اسلام و اعطای هدایای حضرت امام به رزمندگان اسلام شور و حال دیگری به جبهه ها می دادند. در عملیات بدر نیز دو تن از این بزرگواران به نامهای شهید حجة الاسلام و المسلمین موسوی و شهید حجة الاسلام و المسلمین سلیمی در منطقه عملیاتی بدر در جزایر مجنون حضور یافتند و با سخنرانی و ابلاغ سلام امام و اهدای سکه های تبرکی، رزمندگان را تشویق به ادامه عملیات می نمودند. در مراجعت، این عزیزان در ابتدای پل سید الشهداء در اثر بمباران دشمن بعضی به درجه رفیع شهادت نایل شدند و اجساد مطهرشان به تهران منتقل شد. وقتی خبر شهادت آنان به امام عرض شد فرمودند: «مبادا از این جهت که این شهدای عزیز منسوب به بیت من هستند در تبلیغات مربوط به آنها در رسانه ها و صدا و سیما رعایت عدالت نشود. دقت کنید تبلیغ این شهدا با شهدای دیگر تفاوتی نداشته باشد». (۱۰) دقت شود تفاوتی نباشد یکبار حاج احمد آقا به مجلس تلفن کرده و گفتند امام فرمودند در نطقهای قبل از دستور بیشتر روی فداکاریهای نیروی هوایی و خلبانها تکیه شده است ضمن اینکه ایشان از شهامت و رشادت و فداکاری خلبانها بسیار خوشحال و راضی هستند ولی این رضایت را به طور یکنواخت نسبت به تمام ارتش اعم از زمینی، دریایی، هوایی و سپاه و ژاندارمری دارند. لذا فرموده اند دقت شود تفاوتی در برخوردها نباشد. (۱۱) عدالت اسلامی را برقرار می کنیم امام در ملاقاتی که خانواده های کرد روستای قارنا از شهرستان مهاباد با ایشان داشتند فرمودند: «ما عدالت اسلامی را می خواهیم در این مملکت برقرار کنیم. اسلامی که راضی نمی شود حتی به یک زن یهودی که در پناه اسلام است تعدی بشود. اسلامی را می خواهیم که آن شخص اولش و آن فرد آخرش در مقابل قانون مساوی باشند». (۱۲) اگر تخلفی مشاهده کردید در ملاقاتی که با امام داشتم گزارشی از کار سازمان بازرسی کل کشور خدمت ایشان ارایه شد. امام فرمودند: «کار بازرسی نهادهای انقلابی را باید در اولویت قرار دهید و اگر ضمن بازرسیها مشاهده کردید که یکی از افراد منتسب به انقلاب اعم از روحانی و غیر روحانی مرتکب تخلفی شده بلافاصله او را تحویل مقامات قضایی بدهید تا شورای عالی قضایی به کار او رسیدگی کند». (۱۳) پی نوشت ها: ۱۰. آیت الله محمد یزدی. ۲۰. آیت الله خاتم یزدی سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی ج ۲. ۳. حجة الاسلام و المسلمین ناصری سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی ج ۲. ۴. حجة الاسلام و المسلمین فرقانی. ۵. فریده مصطفوی زن روز ش ۶۹۶۶. فریده مصطفوی روزنامه اطلاعات ۱۱/۱۲/۶۰. ۷. حجة الاسلام و المسلمین دعائی روزنامه اطلاعات ۳/۸/۵۹. ۸. سید رحیم میریان. ۹. آیت الله ابراهیم امینی پیام انقلاب ش ۱۰۵. ۱۰. غلامعلی رجائی. ۱۱. حجة الاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی روزنامه اطلاعات ۵/۷/۵۹. ۱۲. روزنامه کیهان ۲۵/۶/۵۸ و محضر

نورج ۱ ص ۲۰۲. ۱۳. حجة الاسلام و المسلمین محقق داماد روزنامه اطلاعات ۷/۹/۶۰ محضر نورج ۱ ص ۵۵۷. منابع مقاله: برداشتهایی از سیره امام خمینی، ج ۳، رجایی، غلامعلی؛

قناعت و زهد

قناعت و زهد چیزی بر اموال خود نیفزودند ما در تمام طول عمر امام شاهد بودیم که ایشان چیزی بر اموال خود نیفزودند. تنها ملک مختصری از پدر بزرگشان مانده بود که مزروعی بود. در آمدی که از همان زمین به دست می آمد، خرج می کردند. زاهد بودن طلبه از نظر امام به این معنی نبود که طلبه لباس ژنده ای بپوشد و خوار شود و یا علامت گدایی در لباسش باشد. امام معتقد بودند که طلبه در عین حال که باید لباس متناسب بپوشد، باید قلب خود را نیز آماده کند و می فرمودند عمران و آبادی قلب با معنویت و توجه به خداست. (۱) پنکه سقفی کهنه ای که به زحمت می چرخید سالی که امام از ترکیه به نجف تشریف آوردند، بنده در عراق بودم. در آنجا منزل کوچکی برای امام اجاره کرده بودند. ایشان تابستانها در حیاط بیرونی می نشستند و ما صبحها در محضرشان کسب فیض می کردیم و شبها هم در حیاط بیرونی سؤالات درسی را از محضرشان می پرسیدیم. آن حیاط خیلی کوچک بود و هر چه به امام عرض کردند: «اجازه بدهید در حیاط منزل کولر بگذاریم» ایشان مخالفت می فرمودند. باید عرض کنم که در حیاط منزل امام، در آن موقع یک پنکه سقفی کهنه وجود داشت که به زحمت می چرخید و ایشان آن سال را با هوای گرم نجف و بدون کولر گذراندند. (۲) اینها را نگذارید خراب شوند در منزل امام درخت توتی وجود داشت. توت زیادی می آورد که معمولاً به زمین ریخته شده و از بین می رفتند. امام می فرمودند: «اینها را نگذارید خراب بشوند، جمع کنید.» درخت خرما لویی هم بود که آقا می فرمودند: «از خرما لوهایی که می چینید به باغبانها هم بدهید». (۳) به پسر ت بگو اینکار را نکنند پدر آقای دکتر منافی دندانپزشک بود، یک روز برای معاینه دندانهای امام به بیت آمده بود. پسر آقای منافی هم همراه او بود. همین طور که مشغول معاینه بود پسر آقای منافی از یک جعبه دستمال کاغذی که در اتاق امام بود چند تا چند تا دستمال در می آورد به دکتر می داد که روی دندانهای امام می گذاشت. امام به او اشاره کرد که یکی یکی مصرف کن گفت چشم. فردای آن روز که باز معاینه ادامه پیدا کرد پسر آقای منافی مثل اینکه تذکر امام یادش رفت دوباره شروع کرد دسته دسته دستمال کاغذی را در آورد. تا این کار را کرد امام با ناراحتی به دکتر فرمود: «به پسر ت بگو این کار را نکند و کمتر مصرف کند». (۴) باید رعایت کنید یک بار که خدمت امام بودیم، از من خواستند پاکت دارویشان را به ایشان بدهم. داخل پاکت دارویی بود که باید به پایشان می مالیدند. شاید کسی باور نکند، بعد از مصرف دارو، امام یک دستمال کاغذی را به چهار تکه تقسیم کردند و با یک قسمت از آن چربی پایشان را پاک کردند و سه قسمت دیگر را داخل پاکت گذاشتند تا برای دفعات بعد بتوانند از آن استفاده کنند. به امام گفتم: اگر برنامه زندگی این گونه است، پس ما همه جهنمی هستیم! چون ما واقعا این رعایتها را بخصوص در مورد دستمال کاغذی نمی کنیم. آقا فرمودند: «شما این طور نباشید، ولی باید رعایت کنید». (۵) هیچ کس مثل امام از دنیا دوری نگرفت با اینکه به طور قطع و یقین خصوصاً پس از انقلاب برای هیچ مرجعی سیل و جوهات و خیرات و نذورات و هبه ها و هدیه های شخصی به اندازه امام سرازیر نمی شد اما این کثرت و فراوانی در زندگی امام حتی در امور مربوط به زندگی شخصی و خصوصی ایشان هیچ تفاوت و تغییری را پدید نیاورد که باعث شود با مصرف زیادتر و هزینه بیشتر از روال زندگی زاهدانه و علی گونه خودشان فاصله بگیرند. در حقیقت می توانم بگویم برای هیچ کس مثل امام شهرت، ریاست، دنیا و متاع آن روی نیاورد و هیچ کس هم مانند امام از این مناصب دوری و فاصله نگرفت. (۶) خودشان برمی خاستند امام در مصرف برق بسیار صرفه جویی می کردند. در اتاق اندرونی که محل استراحت و مطالعه ایشان بود سه لامپ وجود داشت، یک لامپ مهتابی یک لامپ صد و یک چراغ بسیار کوچک ۱۵ ولت. وقتی امام قرآن تلاوت می کردند یا گزارشات مختلف را مطالعه می کردند دو چراغ مهتابی و صد ولت روشن بود ولی وقتی که مطالعه و تلاوت ایشان

قطع می شد امام علی رغم کهولت سنی که داشتند و برخاستن برایشان مشکل بود، خودشان از جای بر می خاستند و لامپ را خاموش می کردند و فقط از نور مهتابی استفاده می نمودند. آنگاه که به نماز می ایستادند نیازی به مهتابی هم احساس نمی کردند و فقط چراغ کوچک را در حدی که نور ضعیفی در اتاق باشد روشن نگه می داشتند. (۷) منزل من و اسراف؟ یک روز پیش از ظهر آقا زنگ زدند. خدمت ایشان رفتم، فرمودند: «چراغ داخل حیاط روشن است، آن را خاموش کن.» گفتم چشم. چند روز بعد که باز چراغ روشن مانده بود امام مجدداً زنگ زدند. خدمتشان که رفتم فرمودند: «اگر برای شما مشکل است چراغ را روشن کنید کلید آن را در اتاق من بگذارید من خودم شبها روشن می کنم و روزها خاموش می کنم.» گفتم نه آقا مشکل نیست. تا مدتی حواسم را جمع می کردم که مبادا چراغ در روز روشن بماند. یک روز صبح که امام روی صندلی نشسته و برنامه دست بوسی داشتند. چراغ دفتر آقای رسولی روشن بود و یک چراغ هم پشت حیاط منزل امام، اطراف منزل حاج احمد آقا، روشن بود. امام به من که کنار ایشان ایستاده بودم فرمودند که بیا جلو، نزدیک ایشان که رسیدم با عصبانیت به من فرمودند: «در منزل من و فعل حرام؟ در منزل من و اسراف؟» من که مثل بید می لرزیدم عرض کردم آقا چه شده؟ فرمودند: «چند مرتبه باید بگویم این چراغها را خاموش کنید مگر شما نمی دانید که اسراف حرام است؟» (۸) مبادا لحظه ای برق اضافه مصرف شود وقتی نیمه شبها امام برای نماز شب بلند می شدند تا می خواستند از اتاق برای وضو گرفتن خارج شوند اول چراغ کوچک داخل اتاق را که روشن بود خاموش می کردند و بعد چراغ بیرون را روشن می کردند و موقع برگشتن هم عکس این کار را می کردند که مبادا یک لحظه برق اضافه ای مصرف شود. ایشان حاضر نبودند حتی برای یک لحظه دو چراغ با هم روشن باشد. (۹) چرا صد فلس پنیر خریدی؟ یک روز کارگر منزل امام در نجف که از یک مغازه معینی همیشه هشتاد فلس پنیر می خرید چون که آن مغازه از آن پنیر نداشت از مغازه دیگری صد فلس پنیر خریده بود. وقتی صورت خرج را آخر روز خدمت امام آوردند که در آن نوشته بود پنیر صد فلس، امام فرمودند: «چرا صد فلس خریدی؟» کارگر گفت: «آقا، شیخ عباس (مغازه دار) پنیر هشتاد فلسی نداشت.» امام فرمودند: «مگر مغازه دیگر نبود که از او بخری؟» ایشان در امور زندگی خیلی به خودشان سخت می گرفتند. (۱۰) در صورت خرج زندگیشان دقت می کردند از سابق امور مالی امام در اختیار بنده بود یعنی وجوهات و حتی امور زندگی شخصی در اختیار من بود. امام هر ماه از پولی که مخصوص به خودشان بود، مثل هدایایی که خدمتشان تقدیم می کردند، و یا نذورات برای ایشان زندگیشان اداره می شد و با اینکه از من در مسایل دیگر حساب نمی کشیدند، ولی من موظف بودم که صورت خرج زندگی شخصی ایشان را بنویسم، مثلاً: یک کیلو عدس، نیم کیلو پنیر و... که تمام این صورت خرجها مضبوط است و الآن باید در دفتر باشد. من هر ماه صورت خرج زندگی شخصی امام را که به هزینه های داخلی زندگی شان مربوط بود، خدمت آقا می دادم و نوعاً امام در این صورت خرج دقتی می کردند با اینکه در مسایل مالی دیگر، نسبت به بنده اینجور دقت را نداشتند. و خلاصه با اینکه «زندگی طلبگی ایشان» به «زعامت عام جهانی» تبدیل شده بود، ولی تحولی در آن دیده نمی شد و کاملاً مقتصدانه بود. (۱۱) نیم کیلو سبزی بیشتر احتیاج ندارم یک روز سید مرتضی خدمتکار منزل امام که مسؤول خرید مایحتاج منزل بود یک کیلو سبزی خوردن گرفته وارد منزل شد. امام در حیاط قدم می زدند که دیدند سید سبزی خریده به او گفتند: سید این سبزی چقدر است؟ گفت آقا یک کیلو. امام فرمودند: «نیم کیلو سبزی بیشتر احتیاج ندارم یک کیلو زیاد است هر وقت سبزی می گیری نیم کیلو بگیر، حالا هم برو نصفش را بده دفتر و نصفش را بده خانم».

(۱۲) هیچ اعتنایی نکردند بریده یکی از جراید آمریکا را برای امام فرستاده بودند که در آن گزارش شده بود که امضای ایشان، به عنوان گرانترین امضاء در یکی از بازارهای بورس به فروش رسیده است این مطلب که به عرض امام رسید هیچ اعتنایی نکردند.

(۱۳) همه را به دیگران می دادند لباسهای امام از یکی دو دست تجاوز نمی کرد با اینکه پارچه ها و لباسهای دوخته و ندوخته زیادی برای ایشان هدیه می آوردند ولی هر چه برای ایشان سوغات یا هدیه می آوردند همه را به دیگران می دادند. در خوراک نیز خیلی اهل قناعت بودند و اقتصادی زندگی می کردند، در حالی که همه گونه امکانات برای ایشان فراهم بود. (۱۴) امام حتی کفن

از خود نداشتند نکته ای که می تواند برای همه ما بسیار پند آموز باشد، این است که همان شیئی که می خواستند امام را غسل و کفن کنند، دیدند که این رهبر عظیم و بزرگمرد عالم اسلام حتی یک کفن نیز از خود ندارد، و این حاکی از نفس مهذب و خصلتهای پیامبر گونه امام بود. (۱۵) بدهید به کسی که استفاده کند امام هدایای عتیقه و نفیسی از قبیل قرآن خطی را که به ایشان داده می شد می فرمودند بدهید به جایی که بتوانند حفظ کنند. در یک مورد قرآن خطی گرانمایی را فرمودند که به کتابخانه آستان قدس رضوی فرستاده شود. ایشان کتابهایی را که از سوی مؤسسه های انتشاراتی یا از سوی نویسندگان به محضرشان فرستاده می شد جز در چند مورد انگشت شمار که کتابهای عرفانی جدید الطبع بود (که آنها را نزد خودشان نگاه می داشتند) در بقیه موارد بعد از ملاحظه اجمالی می فرمودند: «ببرید بدهید به کسی که از آنها استفاده کند». (۱۶) مایحتاج امام روزانه تهیه می شد امام مایحتاج خود را روزانه تهیه می کردند و هرگز حاضر نمی شدند چیزی را که همان روز احتیاج ندارند تهیه فرمایند. (۱۷) از غذای چرب پرهیز می کردند امام همواره ساده زندگی می کردند. ساده می پوشیدند و ساده می خوردند. از غذاهای چرب و سنگین پرهیز می کردند. در نجف غذای مورد علاقه ایشان نان و پنیر و مغز گردو بود. (۱۸) غذای منزل ما همین است در تمام این مدت که در نجف بودم غذای منزل امام آبگوشت بدون چربی بود. یک کیلو گوشت می گرفتند و خودشان و خانواده و کارکنان و بیرونی و اندرونی همه غذایی را که با آن پخته می شد، می خوردند. تحمل این اوضاع برای من که یک طلبه جوان بودم، سخت بود. روزی به امام عرض کردم: «آقا! خوردن این آبگوشت بدون چربی شما برای من کمی سخت است.» ایشان فرمودند: «منزل ما همین است» (۱۹). نمی توانم کباب برگ بخورم یک بار امام در نجف به عارضه کمر درد دچار شدند. دکتر ایشان را معاینه کرد و گفت شما برای تقویت مزاجتان باید کباب برگ میل کنید. امام فرمودند: «خیر لازم نیست.» دکتر ناراحت شد و گفت آقا تشخیص من این است که شما باید کباب بخورید و آن وقت شما می گوئید خیر لازم نیست؟ امام ناراحتی دکتر را که دیدند قبول کردند. (۲۰) خورشت بادمجان بدون گوشت در نجف مرغ و ماهی به منزل امام راه نداشت، آقا می فرمودند که من مرغ را به صورت زنده و طبیعی آن دوست دارم! در نجف یکی از رسوم قدیم و سنتی مردم این بود که چهارشنبه ها ماهی می خوردند اما امام به اینگونه رسوم کاری نداشتند. غذای مورد علاقه ایشان خورشت بادمجان بدون گوشت بود. غذای امام خیلی ساده بود. (۲۱) یک قرص نان اضافه خریده شده برای چی؟ امام مسؤولین دفترشان را موظف کرده بودند که کارهای عمومی و بیت المال را از امور شخصی زندگی جدا کنند. تمام مخارج زندگی شخصی منزل امام از غیر از سهم امام و بیت المال تامین می شد، ایشان برای امورات زندگی خویش جدولی تهیه کرده بودند که مسؤولین دفترشان طبق آن جدول هر روز موظف به ارایه گزارش کلیه خریدهها و وسایل شخصی به ایشان بودند. بارها پیش می آمد که امام ما را می خواستند و به عنوان مثال می فرمودند: «این افزایش ده یا بیست تومانی که در جدول دیده می شود برای چیست؟» یک روز مرا خواستند و فرمودند: «در منزل من روزانه سه قرص نان مصرف می شود، این جا در جدول و صورتحساب یک قرص نان اضافه خریداری شده برای چیست؟» هر موقع می خواستیم برای ایشان وسیله ای تهیه کنیم به ما می فرمودند: «هنگام خرید جنس با فروشنده جنس طی کنید که ما حق پس دادن آن جنس را داشته باشیم.» چون بارها اتفاق می افتاد که ما وسیله ای را برای امام می خریدیم و خدمتشان می بردیم و ایشان می فرمودند: «گران قیمت است و ما آن را پس می دادیم». (۲۲) آب میوه میل نکردند در ابتدای ورود امام به مدرسه رفاه، ایشان بسیار خسته بودند و در طول راه و پس از بازگشت به ایران لطمه های جسمی دیده بودند. دکتری آنجا بود که برای ایشان آب میوه می آورد ولی امام میل نمی کردند. وقتی دکتر می گفت که خوردن آن برای حال شما ضرورت دارد، گاهی مقداری از آن را میل می کردند. (۲۳) یکبار ندیدم نوشابه بخورند در مدت هشت سالی که در محضر امام بودم حتی برای یک بار ندیدم که ایشان در موقع غذا خوردن از نوشابه استفاده کنند. (۲۴) هفت دقیقه و چهل ثانیه مدت نهار ناهار امام یک غذای ایرانی به اسم آبگوشت بود و این همان غذایی بود که در آن روز ظهر دیگران هم از آن استفاده می کردند، آیت الله خمینی بر سر سفره ای که به غیر از ایشان همسر، پسر،

عروس و نوه هایشان بودند، نشسته و بعد از بر زبان آوردن نام خدا مقدار کمی غذا خوردند. مدت ناهار خوردن ایشان دقیقاً هفت دقیقه و چهل ثانیه بود و بعد بلافاصله به اتاق کارشان رفتند. من دو سال پیش یک بار موفق شدم ناهار خوردن «پاپ» را هم به چشم ببینم، مجموعه غذاهایی که برای ایشان تدارک دیده بودند بر روی میزی به طول دوازده متر و به عرض دو و نیم متر چیده شده بود. هیچ نوع غذای ایتالیایی نبود که بر روی این میز نباشد و آن وقت حضرت پاپ بر سر این میز به تنهایی ناهار خود را میل کردند، مدت ناهار خوردن ایشان یک ساعت و پنجاه دقیقه بود و بعد باقی غذای ایشان، آن طور که من فهمیدم، به کلی معدوم شد. (۲۵) تخم مرغ سمبل چه چیزی است؟ در پاریس در بیرونی منزل امام غذای بسیار ساده ای که غالباً تخم مرغ و سیب زمینی بود به افراد داده می شد. اینقدر این برنامه غذایی ساده و تکراری بود که خبرنگارهای خارجی از ما می پرسیدند مگر تخم مرغ سمبل چه چیز برای شما ایرانی هاست که اینقدر از آن مصرف می کنید! (۲۶) شما دو گناه کردید روزی من در نوفل لوشاتو به علت ارزانی دو کیلو پرتقال خریدم و چون هوا خنک بود فکر کردم تا سه چهار روز پرتقال خواهیم داشت. امام با دیدن پرتقالها فرمودند: «این همه پرتقال برای چیست؟» من برای اینکه کار خودم را توجیه کنم عرض کردم: «پرتقال ارزان بود برای چند روز اینقدر خریدم.» ایشان فرمودند: «شما مرتکب دو گناه شدید. یک گناه برای اینکه ما نیاز به این همه پرتقال نداشتیم و دیگر اینکه شاید امروز در نوفل لوشاتو کسانی باشند که تا به حال به علت گران بودن پرتقال نتوانسته اند آن را تهیه کنند و شاید با ارزان شدن آن می توانستند تهیه کنند، در حالی که شما این مقدار پرتقال را برای سه چهار روز خریده اید، ببرید مقداری از آن را پس بدهید.» گفتم: «پس دادن آنها ممکن نیست» فرمودند: «باید راهی پیدا کرد.» عرض کردم: «چه کاری می توانم بکنم.» فرمودند: «پرتقالها را پوست بکنید و به افرادی بدهید که تا حالا پرتقال نخورده اند شاید از این طریق خداوند از سر گناه شما بگذرد.» (۲۷)

وقتی مادرم صحبت می کند وقتی که مادرم صحبت می کنند، ما می فهمیم زندگیشان خیلی در فشار گذشته است. چون امام هم مقید بودند و هم خیلی احتیاط کار، حتی شهریه هم نمی گرفتند. مادرم می گوید که قبای آقا را وقتی کهنه و پاره می شد بر می داشتیم تکه تکه می کردم و از آن لباس بچه می کردم. یا تمام کتلهای شما را از قسمتهای پایین قباها می دوختم، و یا لباسان وقتی خیلی پاره می شد پول می دادم پارچه چیت می خریدم. اینها نشان می دهد که زندگیشان چقدر سخت بوده است. اما امام معتقد بودند که بس است و همین قدر کافی است. (۲۸) با همین مقدار باید زندگی کنیم مثالی که دارند اینکه می گفتند جیب قبای آقای تو را از رو نمی گذاشتم چون اگر می گذاشتم بعدها که باید آن را بر می داشتم قسمت پایین آن را کت کنم، این خطی که مال جیب بود می افتاد بالای شانه و اشکال پیدا می کرد به همین جهت من جیب را این جور درست نمی کردم تا بعد وقتی می خواهم آن را به کت تبدیل کنم مشکلی پیش نیاید. حتی بعد از اینکه این کت پاره می شد این کت را پشت و رو می کردم و کهنه بچه می کردم. خیلی مشکل است اصلاً این برای ما باور کردنی نیست. اما ایشان می گفتند من این کار را می کردم چون بودجه نداشتیم امام می گفتند: «همین مقدار را دارم و با همین مقدار هم باید زندگی کرد.» (۲۹) دست به یکی کنید که مرا جهمی کنید! برای پنکه ای که آقای فرقانی از منزل خودشان به منزل امام آورده بود تا بوسیله آن هوای سرداب از طریق پنجره ای جابجا و خنکتر شود، جعبه ای نیاز بود که یک طرف آن به اندازه پنکه بریده شود و پنکه داخل آن قرار گیرد، صندوقی بود که برای حمل کتاب از آن استفاده می شد. امام فرمودند: «از آن استفاده شود!» ولی ما تصمیم گرفتیم نجاری بیاوریم که جعبه ای، به اندازه ای که پنکه در آن بتواند چرخ بخورد، درست کند. وقتی نجار فیبرها را آورد، امام فرمودند: «اینها چیست؟» عرض کردم: «فیبر». امام با لحن شدیدی که بی سابقه بود، فرمودند: «تو، مصطفی، احمد همه دست به یکی کنید که مرا جهمی کنید.» (۳۰) حاجی خیلی از آب استفاده می کنی یک روز من داشتم به باغچه آب می دادم، امام به من گفتند: «این آب خوردن نباشد.» گفتم: نه آقا جان این آبی است که از چاه می آید. گفتند: «آب چاهی نباشد که مردم از آن استفاده می کنند.» گفتم نخیر آقا آب چاهی است که مخصوص همین جا است و برای درختان همین جا کننده اند. روز دیگر آمدند و گفتند: «حاجی خیلی از این آب استفاده می کنی.»

من تعجب کردم که می‌گویند از آبی که کسی از آن مصرف نمی‌کند زیاد استفاده نکنید. بعدا فهمیدم که آقا در مورد برق که برای بالا آوردن آب از چاه مصرف می‌شود ملاحظه می‌کنند. خیلی مقید بودند که در هیچ زمینه‌ای اسراف نشود. اگر می‌دیدند چیز خوراکی در سطل زباله ریخته شده بسیار ناراحت می‌شدند و دعوا می‌کردند که چرا خوراکی در سطل ریخته اند. (۳۱) چرا اینقدر آب باز است یک روز در آشپزخانه ظرف می‌شستم و شیر آب را باز کرده بودم، آقا آمدند و گفتند: «چرا اینقدر شیر آب باز است؟» در حالی که شیر خیلی کم باز بود، با اینکه من خیلی ملاحظه می‌کردم، باز ایشان به ما تذکر می‌دادند. گاهی کاهو برایشان می‌بردم که برگهای دور آن را کنده بودم، آقا سفارش می‌کردند: «مبادا اینها را دور بریزید.» عرض می‌کردم: «آقا خاطر جمع باشید ما با اینها سالاد درست می‌کنیم. آقا وقتی برای کاری از اتاق بیرون می‌آمدند اول تلویزیون را خاموش می‌کردند و بعد از برگشتن دوباره روشن می‌کردند. خیلی ملاحظه می‌کردند که اسراف نشود. (۳۲) نتوانستم جلوی آن را بگیرم گاهی امام ساعت ده یا یازده شب زنگ می‌زدند که خدمت ایشان برسم. وقتی خدمت ایشان می‌رسیدیم می‌فرمودند: «این شیر آب چکه می‌کند و من نتوانستم جلوی آن را بگیرم شما ببینید چرا چکه می‌کند.» ناراحتی ایشان برای مصرف بیهوده آب بود که بی‌جهت مصرف می‌شد لذا ما به هر صورت که بود واشری می‌آوردیم و جلوی چکه را می‌گرفتیم که ایشان با خیال راحت بخوابند و اگر هم گیر نمی‌آمد فردا صبح در اولین فرصت این کار انجام می‌شد. (۳۳) کاغذ پاکت نامه را دور نمی‌ریختند امام از هر چیز به اندازه حداکثر استفاده اقتصادی می‌کردند، از قلم حداکثر استفاده را می‌کردند. همانطور که حضرت علی (ع) فرموده اند که سر قلم را نازک بگیرد و خطها را بهم نزدیک بنویسد. ایشان در زندگی خود این مطلب را پیاده کرده بودند، مثلا آنچه از نامه‌ها که برای ایشان می‌رسید، چون معمولا از کاغذهای پستی استفاده شده بود، و مقداری از آن در حد دو صفحه یا بیشتر مفید بود و روی پاکت، به غیر از آدرس و عنوان، جای سفید زیادی بود، از تمام این کاغذها و حتی پاکتها استفاده می‌کردند و یادداشت‌های مقدماتی خودشان را روی آن می‌نوشتند! اینقدر توجه به مسایل اقتصادی داشتند که بعضی از آقایان آن نوشته‌ها را هنوز دارند. (۳۴) هر دیدنی دیدن ندارد سال ۱۳۳۸ بود که حضرت امام مریض شدند و به پزشکان قم مراجعه کردند، آنها کسالت ایشان را تشخیص نداده و پیشنهاد کردند که در منطقه‌ای خوش آب و هوا استراحت کنید شاید بر اثر بحث و درس زیاد عارضه‌ای برای شما پیش آمده باشد. عده‌ای از شاگردان پیشنهاد کرج را دادند تا امام تابستان را در آنجا بگذرانند و از امکانات پزشکی تهران هم استفاده کنند. امام رفتند و منزلی مهیا شد. پس از چند روز استراحت امام به پزشک مراجعه کردند و معلوم شد که ایشان به تب مالت دچار شده‌اند. نکته جالب این بود که امام در مدت مراجعه به پزشک فاصله تهران و کرج را با ماشین عمومی طی می‌کردند، در صورتی که علاقه‌مندان ایشان که ماشین داشتند اصرار داشتند امام را با وسیله نقلیه خود ببرند ولی آقا موافقت نمی‌کردند. عده‌ای از دوستان برای رفع خستگی امام چند مرتبه پیشنهاد دادند که از سد کرج دیدن نمایند و عرض می‌کردند که سد کرج دیدنی است ولی امام می‌فرمودند: «هر دیدنی که دیدن ندارد!» (۳۵) دستمال کاغذی را چهار قسمت می‌کردند آبی که امام میل می‌کنند حتما روی ظرف آب یک چیزی می‌گذارند و اضافه را دور نمی‌ریزند. برای استفاده دستمال کاغذی اول دو ورق نازک آن را باز می‌کنند، بعد آن را چهار قسمت می‌کنند و هر کدام از این قسمت‌ها را چهار لا می‌کنند. اگر مثلا می‌خواهند یک چربی را پاک بکنند از همان چهار تا استفاده می‌کنند، اما اگر به آن صورت نیست آن را هم یا نصف می‌کنند یا چهار قسمت می‌کنند، یعنی بستگی دارد به آن مقداری که می‌خواهند از این کاغذ استفاده کنند. (۳۶) دلیلی ندارد اسراف شود در ملاقاتی که با امام داشتیم ایشان ضمن ابراز نگرانی از عدم انسجام نثریات خبری، فرمودند که بولتنهای متعدد و مختلف به صورت اسراف آمیزی از طرف نهادها و ارگانهای مختلف منتشر می‌شود که بعضا تکراری است و دلیلی ندارد که چنین اسراف انجام گیرد و در این رابطه فرمودند جلسه‌ای با حضور مسؤولین نهادها و ارگانهایی که این بولتنها را منتشر می‌کنند تشکیل شود تا از چنین اسراف جلوگیری به عمل آید. (۳۷) خودم کشمش همراه دارم امام پس از بازگشت از مرز کویت به هتلی وارد شدند که بسیار مدرن بود. مرکز خارجیها

بود. گارسونهای هتل همه به زبان انگلیسی صحبت می کردند. هنگام شام شد، آمدند پرسیدند آقا برای شام چه سفارش می دهند؟ امام فرمودند: «نان با قدری ماست، خودم هم کشمش همراه دارم!» (۳۸) یقه عبای امام وصله داشت امام همیشه لباسهایش تمیز بود. لباسهای آخوندی (قبا) چون زیاد پوشیده و شسته می شود معمولاً یقه اش زود پاره می شود. ما که پای درس امام حاضر می شدیم مشاهده می کردیم یقه عبای ایشان معمولاً وصله داشت که حاکی از قناعت ایشان بود. (۳۹) بدهید وصله کنند الان هم امام جوراب وصله دار می پوشند. می گویند: «این جوراب را بدهید وصله کنند». (۴۰) کمال زهد به خاطر دارم زمانی که حاج آقا مصطفی عروسی کردند، امام به عنوان هدیه عروسی یک تخته قالی ۳س ۴ نیم دار و کهنه برای ایشان خریدند. (۴۱) آقا پول نمی دهد روزی در نجف اشرف مشاهده کردم کف جوراب حاج آقا مصطفی پاره است. ضمن یک شوخی که با ایشان کردم علت پارگی جوراب را پرسیدم. در جواب گفتند: «آقا پول نمی دهد» و من تا آن روز کم و بیش اطلاع داشتم که پدر بزرگوارشان، مانند سایر طلاب ماهیانه مبلغی به ایشان می دهند که بیشتر از تکافوی مخارج اولیه زندگی شان را نمی کند. (۴۲) بین طبقه ضعیف استحمام می کردند زمانی که امام به حمام تشریف می آوردند، بر خلاف وضع خاص آن زمان که حمامی ها مکانهایی را با توجه به سطح طبقاتی برای مردم در نظر گرفته بودند، در بین طبقه ضعیف و قشر پایین استحمام می کردند. (۴۳) پی نوشت ها: ۱. آیت الله جعفر سبحانی - پا به پای آفتاب - ج ۳ - ص ۲۱۳. ۲. حجة الاسلام و المسلمین محمد ابراهیم انصاری اراکی. پا به پای آفتاب - ج ۲ - ص ۲۷۷. ۳. عیسی جعفری. ۴. سید رحیم میریان. ۵. فریده مصطفوی. ۶ و ۷. حجة الاسلام و المسلمین رحیمیان. ۸. سید رحیم میریان. ۹. سید رحیم میریان. ۱۰. مصطفی کفاش زاده. ۱۱. حجة الاسلام و المسلمین فرقانی. ۱۲. آیت الله حسن صانعی - روزنامه جمهوری اسلامی - ۱۸/۳/۷۳. ۱۳. سید رحیم میریان. ۱۴. حجة الاسلام و المسلمین رحیمیان. ۱۵. حجة الاسلام و المسلمین رسولی محلاتی - حوزه - ش ۳۷ و ۳۸. ۱۶. تیموری، از محافظین بیت امام. ۱۷. حجة الاسلام و المسلمین رحیمیان. ۱۸. حجة الاسلام و المسلمین مسعودی خمینی - نور علم - دوره سوم - ش ۷. ۱۹. حجة الاسلام و المسلمین سید حمید روحانی. ۲۰. حجة الاسلام و المسلمین علی اکبر مسعودی - پا به پای آفتاب - ج ۴ - ص ۱۵۷. ۲۱. حجة الاسلام و المسلمین تهرانی. ۲۲. حجة الاسلام و المسلمین فرقانی. ۲۳. حجة الاسلام و المسلمین انصاری کرمانی - روزنامه رسالت ۹/۳/۷۲. ۲۴. مقصودی - زن روز - ش ۹۰۴. ۲۵. سید رحیم میریان. ۲۶. خبرنگار یک روزنامه فرانسوی - اطلاعات هفتگی - ش ۱۹۲۴. ۲۷ و ۲۸. مرضیه حدیده چی - سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۴. ۲۹. زهرا مصطفوی - شاهد بانوان - ش ۱۴۹. ۳۰ و ۳۱. زهرا مصطفوی. ۳۲. حجة الاسلام و المسلمین قرهی - سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۱. ۳۳. سید رحیم میریان. ۳۴. ربابه بافقی - سروش - ش ۴۷۶. ۳۵. مصطفی کفاش زاده. ۳۶. آیت الله حسن صانعی - روزنامه جمهوری اسلامی - ۱۸/۳/۷۳. ۳۷. محمد فاضلی اشتهاردی - ماخذ پیشین - ج ۵. ۳۸. زهرا مصطفوی. ۳۹. کمال خرازی - روزنامه اطلاعات - ۲۳/۳/۶۲. ۴۰. حجة الاسلام و المسلمین سید محمود دعایی - حوزه - ش ۴۵. ۴۱. آیت الله بنی فضل - ویژه نامه روزنامه جمهوری اسلامی - خرداد ۷۰. ۴۲. زهرا مصطفوی. ۴۳. حجة الاسلام و المسلمین خلخالی - روزنامه جمهوری اسلامی - ۲۷/۷/۷۱. ۴۴. حجة الاسلام و المسلمین رسولی محلاتی - روزنامه اطلاعات - ۱/۸/۵۹. ۴۵. حسین شهرزاد (همسایه امام در قم) - مجله شاهد - ش ۱۸۶. منابع مقاله: برداشتهایی از سیره امام خمینی (س)، ج ۲، رجائی، غلامعلی؛

تواضع

تواضع از من ستایش مکن وقتی فردی در کنار امام قرار می گرفت و از خصوصیات اخلاقی و اجتماعی شان سخن می گفت آثار خشم و نگرانی و نارضایتی در چهره ایشان ظاهر می شد و حتی در بعضی از مواقع سخن آن شخص را قطع کرده و می فرمودند: «از من ستایش مکن». (۱) بیخود تعریف می کنید من به عنوان پسر امام جرأت گفتن خصوصیات ایشان را ندارم، چون ایشان می

گویند: «شما بیخود از من تعریف می کنید». (۲) صدای تلویزیون را کاملاً خاموش کردند یکبار من خدمت امام نشسته بودم، آقا سخنرانی خودشان را از تلویزیون گوش می کردند. خیلی از وقتها دیده بودم که سخنرانیهای خودشان را در روزنامه ها می خوانند. پس از اینکه سخنرانی امام تمام شد جمعیت بلند شدند و شروع کردند به شعار دادن. بار اول می گفتند: «خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار» آقا هم گوش می کردند به تدریج شعار عوض شد و شعار دادند: «روح منی خمینی، بت شکنی خمینی» تا این شعار شروع شد آقا صدای تلویزیون را با کنترلی که در دست داشتند کم کردند ولی هنوز جمعیت شعار می داد. مجدداً امام صدای تلویزیون را کم کردند، باز مردم شعار می دادند، امام صدای تلویزیون را کاملاً بستند و این بار دیگر آنقدر صبر کردند تا صحنه جمعیت رفت و تصویر بعدی آمد، بعد امام صدای تلویزیون را زیاد کردند. (۳) کتابها را به خانه من نیاورید کتاب «طهارت» امام چهار جلد بود. یکی از آنها «دماء ثلاثه» نام داشت. به ایشان عرض کردم: «آقا شما اجازه می دهید که ما این دماء ثلاثه را چاپ کنیم؟» امام فرمودند: «به من ربطی ندارد. می خواهید چاپ کنید، می خواهید چاپ نکنید. در هر صورت به من مربوط نیست.» عرض کردم: آقا! شما لطفاً پولی به من قرض بدهید. در آن موقع اوضاع مالی طلبه ها خیلی بد بود. فرمودند: «من پول این چنینی ندارم.» خلاصه هر چه اصرار کردم که لطفاً شما پولی برای این کار بدهید، فرمودند: «خیر». بالاخره رفتم و از اخوی ایشان، آیت الله پسندیده، پنج هزار تومان قرض کردم و کتاب دماء ثلاثه را به شکل خیلی جالب چاپ کردم. پس از چاپ کتاب به امام گفتم: «من پنج هزار تومان از اخوی شما قرض کرده ام. لطف کنید و شما قرض مرا ادا کنید.» فرمودند: «نخیر، من پول اینچنینی ندارم.» هر چه گفتم که: «آقا! من اینجا خدمت خود شما هستم.» فرمودند: «نخیر من پول اینچنینی ندارم.» بالاخره با فروختن یک قالی و برخی چیزهای دیگر، کم کم قرضم را به آیت الله پسندیده دادم. پس از چاپ، کتاب را خدمت ایشان آوردم و گفتم: «آقا! حالا که من چاپ کردم و پولش را هم دادم، اجازه می دهید در خانه شما به آقایان بدهم؟» فرمودند: «نخیر! به خانه من نیاورید. نباید به خانه من بیاید». (۴) باید این القاب برداشته شود وقتی کتاب «تحریر الوسیله» در نجف اشرف چاپ شد مطابق رسوم نجف پشت جلد آن القابی از قبیل آیت الله العظمی و زعیم الحوزات العلمیه و از این قبیل عبارات نوشته شد، این چیز تازه ای نبود و کسی هم تقصیری نداشت و همان طور که برای سایر مراجع عمل می شد، چاپخانه و متصدیان چاپ عمل کرده بودند. وقتی امام متوجه مطلب شدند با کمال قاطعیت از توزیع آن منع کردند و فرمودند: باید این القاب برداشته شود، تا بالاخره دست اندرکاران مجبور شدند که چیزی روی این القاب بزنند که هیچ خواننده نشود. (۵) چون برای من شعر گفته نمی دهم اوایل نهضت که قضیه انجمنهای ایالتی و ولایتی پیش آمد و روزنامه ها پیرامون آن مطالبی نوشتند، بر اثر ایستادگی و افشاگریهای امام پس از چندی نوشتند که این قانون لغو شده و حرف خودشان را پس گرفتند. یکی از رفقای اهل علم که آدم با فضلی است در این رابطه برای امام اشعاری سروده بود. یک روز بعد از ظهر ایستاد و اشعارش را خواند. بعضی از رفقا گفتند ایشان را خدمت امام بفرستید تا برایش پول بگیریم. من پیشقدم شدم و خدمت امام رفتم و مطلب را عرض کردم. فرمودند: «چون برای من شعر گفته است نمی دهم.» من هرچه اصرار کردم نتوانستم حتی یک ریال برای آن آقا از امام پول بگیرم. (۶) چهره شان درهم کشیده شد به محضر امام معروض داشتم که همه تا قبل از جمعه خونین مکه از اینکه حضرتعالی آیه «و من یخرج من بیته مهاجراً الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله» را در آغاز پیام حج امسال انتخاب کرده بودید، متعجب و شگفت زده بودند؛ آنگاه که حادثه اتفاق افتاد به نکته قضیه پی بردیم و در عین حال، تعجب و شگفت زدگی همه دو چندان شد. تا قبل از این فراز از عرایضم، امام با سؤاها و با نگاه و استماعشان زبانم را در بیان ماوقع گویا می کردند و استقبالشان گویای این بود که در جستجوی اخبار جدید و اطلاع از مشاهده ها بودند. اما وقتی از آیه و پیام گفتم و خواستم در لفافه و کنایه از کرامت حضرتش حرفی به میان آورم، چشمهایشان را پایین انداختند و چهره شان درهم کشیده شد! انگار که این مقوله نه تازه است و نه گفتنی. گویی که نخواستند حتی با نگاه و در نگاهشان، چیزی را در این زمینه افشا کنند. (۷) هم نشین طلاب بودند سال ۱۳۳۳ شمسی که در منزل حضرت آیت الله العظمی

بروجردی در ایام فاطمیه مجلس عزای اقامه می شد امام را می دیدم که در میان طلاب متوسط کمی دورتر از مرحوم بروجردی بسیار فروتن و مؤدب جلوس می فرمودند. در این مجلس مرحوم تربتی منبر می رفت. در طول این مدتی که به مجلس می رفتیم می دیدیم از آغاز تا پایان مجلس امام دو زانو و بسیار مؤدب نشسته بودند و به روضه گوش می دادند. و این برای من عجیب می نمود که چرا ایشان نزدیک مرحوم بروجردی جلوس نمی فرمودند و همچون یک مستمع عادی در میان طلاب جوان با آن همه حرمت و قداستی که در حوزه داشتند متواضعانه با طلاب گمنام هم‌نشین بودند. (۸) پاسخ سلام همه را می دادند علی رغم آن حالت پرخاش و ستیزی که امام با دستگاه حکومتی وقت داشتند و با وجود درگیریها و مشکلات روزمره، هرگز به یاد ندارم که سلام یکی از بچه ها بدون جواب مانده باشد. امام به صورت تک تک بچه ها نظر می انداختند و در حالی که تبسمی بر لبانشان بود، پاسخ سلام همگی را می دادند. (۹) حتی به بچه ها سلام می کردند امام همیشه در سلام مقدم بر دیگران بودند و همواره وقتی وارد بر افراد می شدند قبل از اینکه آنان سلام کنند ایشان سلام می کردند. امام با آن عظمت که تمام قدرتها از شنیدن نامشان به وحشت می افتادند آنقدر رئوف و مهربان بودند که حتی اگر مواجه با بچه ها می شدند به آنها سلام می کردند. (۱۰) حتی یکبار نتوانستم آنچه هیچ گاه از خاطر هیچ کدام از شاگردان امام، بلکه معاشرین با ایشان نخواهد رفت، تواضع بسیار و روحیه شاگردپروری امام است. من، علاوه بر اینکه شاگردشان بودم، مجذوب شخصیت ایشان نیز بودم و به امام علاقه کامل داشتم. در تمام مدتی که در خدمت امام بودم به لحاظ اینکه همواره در گفتن سلام سبقت می جستند، نتوانستم یکبار در گفتن سلام بر ایشان سبقت بجویم. (۱۱) دو سطل آب روی من ریختند فرزند چهارمین شهید محراب حضرت آیت الله اشرفی اصفهانی نقل می کرد وقتی پانزده ساله بودم روزی برای استحمام به گرمابه ای در قم رفتم. در بدو ورود مشاهده کردم که یکی از آقایان که سر خود را صابون زده و روی چشمانش نیز از کف صابون پوشیده شده بود با دست به دنبال ظرف آب می گردد. بلافاصله ظرفی را که نزدیکم بود برداشته و از خزینه پر آب ساختم و دوبار روی سر او ریختم. آن مرد نورانی نگاه تشکرآمیزی به من انداخت و پرسید آیا شما هم سر خود را شسته اید؟ عرض کردم خیر، تازه به حمام آمده ام. بالاخره به گوشه ای رفته و سر و صورت خود را صابون زدم. قبل از اینکه به سر خود آب بریزم ناگهان دو ظرف آب روی سرم ریخته شد. چشم خود را باز کردم، دیدم آن مرد بزرگ به تلافی خدمت من با کمال بزرگواری محبت کرده است. این موضوع را به پدرم گفتم. لیکن چون او را نمی شناختم نمی توانستم نام او را معرفی کنم. بعد از مدتی که با پدرم در یکی از اعیاد مذهبی به منزل علما می رفتیم ناگهان چشمم به ایشان افتاد، او را به پدرم نشان دادم. پدرم فرمود: «عجب، ایشان حاج آقا روح الله خمینی است». (۱۲) شرمند مردم هستم در مسیر مهاجرت از عراق و امتناع کویت از پذیرش امام یک شب دیگر امام در بغداد ماندند، چون بنا بود فردا صبح (روز جمعه، ساعت ۹) به پاریس پرواز کنند. آن روز (پنجشنبه) در خدمت امام نشسته بودیم. همه ناراحت و نگران اوضاع و حوادث بودیم؛ ولی امام خیلی آرام و مصمم بودند، کان هیچ خبری نشده است و تازه ما را هم دلداری می دادند. از تهران هم گزارش دادند که مردم خیلی ناراحت شده اند و تظاهرات و راهپیماییهای زیادی انجام پذیرفته و همه نگران اوضاعند. این جمله از امام یادم نرفته است که در آن حالت گرفتاری و تحیر که برای همه ما پیش آمده بود و اصلاً آینده معلوم نبود، چنین فرمودند: «من شرمند و مدیون مردم هستم. من در مقابل این مردم احساس حقارت می کنم، آنها برای ما خود را به زحمت می اندازند و ما با کمال راحتی در اینجا نشسته ایم.» راستی چقدر عجیب بود. کسی در آن حال، آواره از وطن، از این طرف و آن طرف بی آنکه تکلیفش مشخص شود، رانده می شد، از مرز به فرودگاه، از بصره به بغداد و از بغداد هم معلوم نیست به کجا. تا چه حوادثی برای او رخ دهد، با این حال خود را در کمال راحتی می پندارد و نگران است که مردم اینقدر خود را برای خاطر او به زحمت می اندازند. (۱۳) مرا بیخشد شبی که صبح فردای آن روز قرار بود امام به ایران بیایند که نشد و موکول به روز بعد شد، مردم نوفل لوشاتو با دسته گل‌های فراوانی، حتی زنهای مسیحی که به حجاب اعتقاد ندارند روسری به سر بسته بودند و خدمت امام آمده بودند. آن شب مردم مسیحی نزد امام حالت عجیبی داشتند، همه گریه

می کردند. رهبر کبیر انقلاب اسلامی با صحبت خیلی کوتاهی از همسایه هایشان عذرخواهی کردند و فرمودند: «مرا ببخشید. من در این مدت که اینجا بودم باعث دردسر برای شما شدم.» پس از ترجمه صحبت‌های امام، اهالی نوفل لوشاتو به شدت گریه می کردند. (۱۴) عذر می خواهم امام حتی در برخورد با شاگردان و کسانی که از نظر موقعیت علمی و اجتماعی بسیار پایین بودند تواضع داشتند. حدود هشت سال قبل، فصل تابستان در آذربایجان بودم. امام راجع به یک مطلب مهمی که مربوط به آذربایجان بود بنده را احضار فرمودند. پیش از شروع مطلب خطاب به بنده فرمودند: «از اینکه به شما زحمت دادم این جا آمدید عذر می خواهم». این فرمایش آنقدر در وجود بنده اثر گذاشت که گریه ام گرفت. (۱۵) چه خوب بود نصیحت می کردید کودکان روستای معدن فیروزه نیشابور که در کلاس پنجم ابتدایی تحصیل می کنند طی نامه ای به امام نوشته بودند: «ما می خواستیم همانطور که در کتاب تعلیمات دینی و اخلاق کلاس پنجم بود نامه ای به شما بنویسیم و مانند امام محمد تقی (ع) که فرماندار سیستان را نصیحت کرده بود شما را نصیحت کنیم، اما متوجه شدیم که این کار اشتباه بزرگی است و گناه دارد چون شما خود شخصی بزرگ و با تقوی و پرهیزگارید و در برابر قدرتهای شرق و غرب ایستادگی نموده اید و با قدرتهای شیطانی در حال مبارزه هستید، در حالی که ما کودکانی هستیم که شاید حتی دست چپ و راستمان را از یکدیگر تشخیص ندهیم پس چگونه خود را راضی کنیم که شما را نصیحت کنیم؟...». امام در پاسخ آنها چنین نوشتند: بسم الله الرحمن الرحیم فرزندان عزیز و خویم چه خوب بود که نصیحتی را که در نظر داشتید می نوشتید، ما همه محتاج به نصیحت هستیم و نصیحت شما عزیزان بی غرضانه و از روی صفای قلب است... (۱۶) کاش من رابطه داشتم دختری برای امام نوشته بود «اماما چون تو خدا را دوست داری ترا دوست دارم. اما چون تو با خدا رابطه داری ما هم با تو رابطه داریم» امام اینها را می خواندند و گریه می کردند نه اینکه بگویند خوب شد که من با خدا رابطه دارم بلکه می فرمودند: «ای کاش من رابطه داشتم تا این نوشته راست باشد». (۱۷) می دیدیم در صف نانوائی ایستاده اند امام منزلی در یخچال قاضی قم خریده بودند که تقریباً در حدود سیصد متر زمین و چند اتاق داشت. ایشان خانه یا ملکی در خمین داشتند که آن را فروختند و این خانه را به قیمت سیزده هزار تومان خریدند. تقریباً سالهای ۲۵ ۱۳۲۴ یعنی همان زمان که آقای بروجردی به قم آمده بودند. امام در آن خانه زندگی می کردند و گهگاه می دیدیم که با آن مقام و موقعیتشان در صف نانوائی ایستاده اند و نان می گیرند. ایشان کارهای منزل را هم خودشان انجام می دادند. (۱۸) مگر من چه کاره ام؟ بارها شده از طرف دشمنان خارجی و داخلی تبلیغات گسترده ای راه افتاده که مثلاً امام بیمار است و بعضیها از امام درخواست می کنند که در اینگونه مواقع شما دیداری داشته باشید و یا پیامی بفرستید تا مردم و یا رزمندگان اسلام در جبهه ها تضعیف نشوند ولی امام فرموده اند: «مگر مردم برای من می جنگند که تضعیف بشوند، آنها به خاطر خدا و اسلام مبارزه می کنند و هرگز سست نمی شوند. من چه کاره ام که با رفتن من اسلام و انقلاب نابود شود. (۱۹) شما جلوتر از ما از هواپیما بیرون بروید روز دوازده بهمن ۵۷ وقتی هواپیمای امام در فرودگاه تهران به زمین نشست آیت الله پسندیده برادر امام به استقبال ایشان به داخل هواپیما رفتند. امام به حسب روحیه ای که داشتند فرمودند آقای پسندیده جلوتر از ایشان از هواپیما خارج شود؛ چون هیچگاه امام در راه رفتن از برادر بزرگترشان سبقت نمی گرفتند. از طرفی به دلیل حساسیت سیاسی ورود امام آقای پسندیده هم نمی توانستند جلوتر از امام راه بیفتند. امام فرمودند: «پس شما جلوتر از ما از هواپیما پایین بروید و الا من جلوتر از شما نخواهم رفت». (۲۰) دوستان را جلو می انداختند در جلساتی که امام با دوستانشان شرکت می کردند همیشه آنها را جلو می انداختند و خودشان از عقب می آمدند و با این حرکت از دوستانشان تجلیل می کردند. این کار، کار یک دفعه و دو دفعه نبود، بلکه کار بیست سال بود که خود من شاهد این مسأله بودم. امام عظمت روحی عجیبی داشتند. (۲۱) پی نوشت ها: ۱. حجة الاسلام و المسلمین انصاری کرمانی یادواره اربعین ارتحال امام جمعیت زنان جمهوری اسلامی. ۲. حجة الاسلام و المسلمین سید احمد خمینی. ۳. حجة الاسلام و المسلمین مسیح بروجردی. ۴. حجة الاسلام و المسلمین علی اکبر مسعودی پا به پای آفتاب ج ۴ ص ۱۵۶. ۵. آیت الله قدیری ویژه نامه روزنامه جمهوری اسلامی خرداد ۷۰. ۶. حجة الاسلام و

المسلمین عبدالعلی قرهی سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی ج. ۶. ۷. حجة الاسلام و المسلمین محمد حسن رحیمیان در سایه آفتاب ص. ۲۲۱. ۸. حجة الاسلام و المسلمین سید محمد باقر حجتی ویژه نامه روزنامه جمهوری اسلامی خرداد. ۷۰. ۹. حسین شهرزاد (همسایه امام در قم) شاهد ش. ۱۸۶. ۱۰. دکتر محمود بروجرودی سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی ج. ۳. ۱۱. آیت الله سید عزالدین زنجانی حوزه ش. ۳۲. ۱۲. زهرا مصطفوی حضور ش. ۱. ۱۳. حجة الاسلام و المسلمین محمد رضا ناصری پاسدار اسلام ش. ۵۸. ۱۴. حجة الاسلام و المسلمین هادی غفاری پیام انقلاب ش. ۱۸۳. ۱۵. آیت الله بنی فضل حوزه ش. ۴۹. ۱۶. صحیفه نور ج ۱۶ ص. ۵۵. ۱۷. حجة الاسلام و المسلمین رسولی محلاتی ویژه روزنامه جمهوری اسلامی خرداد. ۷۲. ۱۸. حجة الاسلام و المسلمین محمد علی فیض پا به پای آفتاب ج ۴ ص. ۸۳. ۱۹. حجة الاسلام و المسلمین انصاری کرمانی جهاد روستا ش. ۲۳۰ سال ۸. ۲۰. حجة الاسلام و المسلمین امام جمارانی حضور ش. ۳. ۲۱. آیت الله سید رضا بهاءالدینی حوزه ش. ۳۲. منابع مقاله: برداشتهایی از سیره امام خمینی، ج ۳، رجایی، غلامعلی؛

گذشت و اغماض

گذشت و اغماض هر چه بود بخشیدم در نجف یک روحانی پیر مرد مازندرانی بود که بی سبب به امام خوش بین نبود. چند سالی خوش بین نبود، حتی به بعضی ها می گفت به درس امام نروید. طبق معمول امام ساعت ده و ربع می رفتند برای درس، من به سرعت می آمدم بیرون که مبادا امام تنها به درس بروند، چون بعضی از اوقات امام تنها می رفتند و من از عقب می دویدم تا به امام برسم، چون ما را خبر نمی کردند. روزی من تند آمدم بیرون دیدم دم در بیرونی این پیرمرد شیخ در را می بوسد و بعد هم خم شد عتبه را بوسید. من از روی ناراحتی که از ایشان داشتم گفتم: «عجب». برگشت و رو کرد به من و گفت: «الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لتهدى لولا ان هدانا الله» گفتم: «چه شده مگر؟» گفت: «درس می روید؟ آقا مسجد می آیند؟» گفتم: «بله» گفت: «منهم می آیم مسجد». ایشان مسجد نمی آمد و نمی گذاشت بچه اش دست امام را ببوسد در همین حین در باز شد و آقا آمدند و او از خجالت از کوچه دیگر رفت من همراه آقا به مسجد رفتم. آن روز اتفاقا کتاب همراه نیاورده بودم که مجبور شوم پای منبر بروم. همان دم در نشستم و این شانس او بود که آمد و کنار من نشست. گفت: «تو که می دانی از همنشینی بد به ما اثر کرده بود، از بس زیاد از مغرضین شنیده بودم که آقا (امام) روزنامه می خواند، آقای فلان این مجاهدت را کرد و جلو افتاد و چه شد...» پیر مرد اظهار کرد: «یک شب من خواب دیدم در حرم حضرت امیر (ع) هستم. عده ای صف کشیده اند و دور هم نشسته اند، یکی یکی حساب کردم دیدم هر کدام مطابق سنشان قیافه شان می خورد. دوازدهمی را گفتند حضرت مهدی (عج) است، از قیافه اش نور می بارید، خیلی زیبا بودند، ملکوتی بودند و در آخر صف نشسته بودند. بعد علمای گذشته یکی یکی آمدند. همه از مقبره مقدس اردبیلی بیرون می آمدند. نگاه کردم دیدم آیا کسی از ایشان را می شناسم. یک شخصی از آنها را گفتند شیخ شلال است، یک شیخ عرب است خیلی خوشحال شدم، خواستم حرکت کنم، ولی انگار مرا به زمین بسته اند، نمی توانستم تکان بخورم، وقتی علما هر کدام که می آمدند، این دوازده نفر تکریم می کردند، بعضی وقتها حضرت امیر (ع) و یکی دو نفر از دو طرف و بقیه مشغول صحبت بودند. بعضی وقتها هم هفت هشت نفرشان تکریم می کردند. یک وقت دیدم آقای خمینی از گوشه ایوان وارد شد و شما هم دنبالش هستی. در کفشداری کفشهایش را کند و شما کفشها را کنار گذاشتی و به سرعت به دنبالش رفتی. یک وقت دیدم آن دوازدهمی تا چشمش افتاد، بلند شد، یازدهمی بلند شد، دهمی بلند شد، یک مرتبه دیدم همه بلند شدند، بعد همه نشستند. یازده نفرشان نشستند، دوازدهمی ایستاده گفت: «روح الله!» آقای خمینی عبایش را جمع کرد و گفت: «بله آقا!» گفت: «بیا جلو.» و آقا تند تند رفت جلو، وقتی خدمت امام زمان (عج) رسید دیدم قد آنها مثل هم مساوی است. جوری نبود که حضرت مهدی (عج) بلند و یا آقای خمینی کوتاهتر باشد. طوری ایستاد که گوش آقای خمینی دم دهان امام زمان (عج) بود. حضرت

چیزی گفتند: ایشان گفت: «چشم، فلان چیز را انجام دادم، انجام می‌دهم ان شاء الله. درست ربع ساعت، تند تند حضرت در گوش ایشان می‌گفت. وقتی مطلب تمام شد. دو متر و یا یک متری فاصله گرفت و حضرت رفتند بنشینند، آقای خمینی دستی تکان داد و آن یازده نفر تکریمی کردند و آقای خمینی برگشت عقب عقب، نه اینکه پشتش را بکند و به حرم نرفت». پیر مرد می‌گفت: «من گفتم چرا آقای خمینی به حرم نرفت؟» گفتند: «حضرت امیر (ع) اینجا نشسته، کجا برود؟» سپس رفت دم کفشداری، شما کفش را گذاشتی جلو، ایشان به سرعت حرکت کرد و از در صحن آمد بیرون. بعد از آن من از خواب بیدار شدم و شروع کردم به گریه کردن. خانمم بیدار شد دید گریه می‌کنم. ساعت را نگاه کردم دیدم یک ساعت به اذان است، گفتم جفا کردم، خدایا از سر تقصیرم درگذر، من از حالا- به ایشان ایمان آورده‌ام. ولی هنوز هم ناراحتم و اول کاری که کردم همان بود که دیدی، در مقابل نظر هیچکس نبود. فقط تو می‌دانی و من، من باید این عتبه را ببوسم، نمی‌دانم تو از کجا پیدا شدی. من گفتم: «باید فضایل را منتشر کرد و باید انتشارش بدهم.» خلاصه گفتم: «این قضیه من بود. یک خواهش هم از تو دارم، بینی و بین الله اگر می‌توانی به امام بگویی که حاج آقا از من بگذرد.» گفتم: «می‌توانم، همین الان انجام می‌دهم.» از مسجد که آمدم بیرون در راه به آقا گفتم: «قصه از این قرار است، و ایشان از شما خواهش دارند که از ایشان بگذرید.» آقا گفت: «من از ایشان گذشتم، من بخشیدم، هر چه بود بخشیدم.» بعد از اینکه امام رفتند داخل، پیرمرد دوان دوان آمد، گریه می‌کرد. گفت: «چی شده؟» گفتم: «آقا گفتند که من هر چه بود بخشیدم.» افتاد به سجده، دیگر شب و روز همیشه می‌آمد و امام هم یک نظر خاصی به ایشان پیدا کرد و دنیا و آخرتش خوب شد. (۱) بگذارید به کارشان برسند یکبار در حرم امام حسین (ع) امام داشتند زیارتنامه می‌خواندند. یکی از خدام بی ادب فرش را از زیر پای امام جمع کرد. امام سجاده و مفاتیح را برداشتند و روی سنگ نشستند. گاهی وقتی امام می‌خواست وارد حرم بشود عمدا جارو می‌کردند و خاکها را به طرف ایشان می‌گرفتند. ما هم نفس نمی‌توانستیم بکشیم چون امام می‌فرمودند چکارشان دارید بگذارید به کارشان برسند. تا آن خادم فرش را از زیر پای امام جمع کرد (دلیل رفتار خدام هم این بود که تا علما به حرم می‌آمدند اینها دور آقایان را می‌گرفتند و از آنها انعامهای بیخودی می‌گرفتند و امام کسی نبود که از این پولها به آنها بدهد) به او گفتم: «به خدا قسم پدرت را در می‌آورم.» امام فهمیدند. فرمودند: «خلاف مروت است چکارش دارید؟ بگذارید مردم به کارشان برسند، خوب فرش حرم را جمع باید بکنند.» گفتم: «نه» بعد ما از طریق استانداری شکایت کردیم که شیخ محمد رئیس فراشها چنین اهانتی کرده است. فوراً او را جلب کردند. زن و بچه‌های او ریختند در منزل آقا که این غلط کرده، اشتباه کرده، امام را نشناخته، حالا نان ما را قطع کرده اند. امام که بیرون آمدند تا به حرم مشرف شوند حسین خدمتکار امام خدمتشان عرض کرد که این زن آن فراش است. خود او هم افتاد روی دست و پای امام. امام گفت: «ولش کنید برود دنبال کارش، چرا نان مردم را قطع می‌کنید.» (۲) سراغ آنها را می‌گرفتند چه بسا افراد بی‌هویت و مغرض و جاهلی که در قم و نجف امام را مورد بدترین آزارهای روحی، تهمت‌ها، افتراها و توهینها قرار دادند، که نمونه آن را امام در پیام به حوزه‌ها و روحانیت در مورد آب کشیدن ظرف آب فرزندشان در مدرسه فیضیه به این جرم که فلسفه می‌گفتند اشاره کردند. ولی امام چه قبل از انقلاب که به مرجعیت اعلا و مطلق در حوزه‌ها دست یافتند و چه بعد از انقلاب که به اوج عظمت و قدرت همه‌جانبه نایل شدند گویی حتی در یک مورد به ذهنشان خطور نکرد که در صدد تلافی و انتقام برآیند، بلکه برعکس، افراد متعددی از این طایفه را که علاقه‌مندان امام به خاطر سوابق سیاه و آزارهایشان به امام حاضر نبودند آنها را زنده ببینند، امام ابتدا به ساکن سراغ آنها را می‌گرفتند و به آنها کمک می‌کردند و اگر مریض بودند کسی را از طرف خود به عیادتشان می‌فرستادند و گرفتاریهای شخصی آنان را در حد توان برطرف می‌کردند. (۳) هیچ عکس‌العملی نشان ندادند امام در کارهایی که به خودشان مربوط بود خیلی گذشت داشتند. من شاهد بودم که افرادی می‌آمدند و توهین می‌کردند. شدید توهین می‌کردند اما در ایشان هیچ حالت خشونت یا تندی ظاهر نمی‌شد. مثلاً یکی از بستگان (حرف مربوط به خیلی سال پیش است، من هنوز منزل ایشان بودم). سر سفره شام بودیم که روی مسأله‌ای عصبانی شد.

چنان از جا بلند شد که ما فکر کردیم رفت طرف امام که ایشان را مثلا کتک بزند. ولی امام هیچ عکس العملی نشان ندادند، البته او این کار را نکرد، فقط هجوم برد و خودش نیز متوجه شد و برگشت اما امام آرام همین طور که نشسته بودند سر سفره شام هیچ برخورد یا حالت خشم یا عکس العملی از خود نشان ندادند. (۴) پی نوشت ها: ۱. حجه الاسلام و المسلمین فرقانی سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی ج ۱. ۲. حجه الاسلام و المسلمین فرقانی. ۳. حجه الاسلام و المسلمین رحیمیان. ۴. زهرا مصطفوی. منابع مقاله: برداشتهایی از سیره امام خمینی، ج ۳، رجایی، غلامعلی؛

عزت نفس

عزت نفس هرگز ندیدم خواهشی کنند هیچگاه دیده نشد که امام از کسی تقاضایی بکنند و یا منتهی را بپذیرند. من در تمام مدتی که ایشان را می شناختم، هرگز ندیدم از کسی خواهشی بکنند. مثلا- اگر فروشنده ای جنسی را گران می فروخت، برای ارزان خریدن آن هیچ نمی گفتند و می گذشتند. (۱) خدا ضامن روزی شماست بعد از وفات آیت الله بروجردی عده ای از طلاب و محصلین نگران وضع آینده حوزه بودند. بعضی برای اصل حوزه و بعضی کوتاه نظرها برای وضع مادی حوزه. ایام مسافرت طلاب در ماه محرم فرا رسید. برخی از آقایان سفارش می کردند هنگامی که به شهرستانها رفتید به مردم گوشزد کنید که حوزه احتیاج به مادیات و پول دارد، اما امام در سخنرانی خودشان فرمودند: «مبادا به شهرستانها و بلاد که می روید آبروی حوزه را ببرید و دست گدایی برای حوزه دراز کنید. خداوند ضامن روزی شماست و این حوزه را حفظ می فرماید». (۲) شما به راه خودتان بروید یادم می آید هنگام رفتن به حرم، در اواسط راه و در کوچه به امام برخورد کردیم و چون دوست داشتیم که همراه ایشان باشیم، پشت سر ایشان به طرف حرم مطهر حرکت کردیم امام وقتی متوجه حضور ما شدند، ایستاده و فرمودند: «آقایان فرمایشی دارند؟» گفتیم: «نه! عرضی نداریم، فقط دوست داریم که همراه شما باشیم و از این کار لذت می بریم» فرمودند: «شکر الله سعیکم. من از این کار شما تشکر می کنم شما آقا هستید، طلبه هستید. محترم هستید، من دوست ندارم که شخصیت شما با دنبال من حرکت کردن کوچک شود. شما به راه خودتان بروید و من هم براه خود می روم». (۳) این طور زیارت شایسته نیست یک وقت بعضی از طلاب و اهل علم ایرانی از راه آبادان به طور غیر قانونی و بدون اخذ ویزا وارد عراق می شدند و از اینرو بعضا در مرز گرفتار مأمورین عراقی شده و روانه زندان می شدند، و چه بسا مورد اهانت قرار می گرفتند و سپس با وساطت و توصیه آقایان علما نجات پیدا می کردند و به زیارت کربلا- و نجف می رفتند. یک شب که در نجف در محضر امام بودم معظم له در همین رابطه اظهار نگرانی کردند و فرمودند: «زیارت امام حسین (ع) به هیچ وجه شایسته نیست که با این ذلت و خواری توأم باشد». (۴) بردار و برو! یکی از تجار ایرانی مبلغی سنگین به عنوان وجوه شرعی به نجف خدمت امام آورده بود. ضمن تقدیم وجه از موضع کسی که از پول هنگفتی دل کنده و امتیاز آن را به دیگری اعطا کرده درخواست کرد که امام به اصطلاح تخفیفی بدهند و مثلا خمس اتومبیلش را از او نگیرند. امام تمام وجه را جلوی او گذاشته و فرمودند: بردار و برو! شما گمان می کنید حالا که این پول را اینجا آورده اید، منتهی بر ما دارید؟ نخیر، این ما هستیم که بر شما منت داریم. چرا که با پرداخت آن و قبول ما، شما بریء الذمه می شوید و تازه اول مسؤولیت ماست». (۵) در تمام عمرم دنبال پول نرفتم بارها کسانی بودند که خدمت امام می رسیدند و به ایشان عرض می کردند اینهایی که به مکه می آیند نوعا مقلد شما هستند و به شما علاقه مند هستند و می خواهند وجوهاتشان را به شما بدهند لازم است کسی را همه ساله به مکه بفرستید ولی ایشان قبول نمی کردند بعضیها می خواستند حاج آقا مصطفی را به مکه برای این کار بفرستند اما امام راضی نمی شدند تا اینکه یکسال حاج آقا مصطفی به من پیشنهاد کرد که از طرف امام به مکه بروم و به عنوان وکالت از طرف امام وجوهات مردم را جمع آوری کنم. وقتی خدمت امام رسیدم که با ایشان خداحافظی کنم مطلبی فرمودند که برای من نصیحت خیلی بزرگی شد. امام فرمودند: من هیچوقت دنبال پول نرفتم در تمام مدت عمرم دنبال پول نرفته ام، می خواهم

رفقایم هم همین طور باشند. چون امام شنیده بود که وقتی یک تاجری می‌آید بعضی چطور دنبال او می‌روند یا می‌فرستند دنبال او که او را ببینند و وجوهاتشان را بگیرند بعد به من فرمودند هیچ وقت شما را داخل کاروانها نینم اصلا به دیدن کسی هم در کاروانها لازم نیست بروید چون از طرف من و کالت دارید ممکن است بعضی خیال کنند که آمده‌اید حساب مردم را برسید و وجوهات بگیرید. فقط اگر کسی آمد و مسأله‌ای از شما سؤال کرد جواب بدهید اما اگر کسی خواست به شما پول بدهد بگیرید و رد نکنید. من هیچوقت راضی نیستم که تو برای پول آوردن برای من دست و پای بکنی. بگذار مردم به روش خودشان هر طور می‌خواهند وجوهات بدهند. شما جای خودتان باشید هر کس خواست وجوهات بدهد خودش پیش شما بیاید. (۶) خودتان را از ذلت نجات دهید بنده در همان لحظه اول برخورد (ورود امام از پاریس به تهران) در چهره اکثر این نیروهای انتظامی علاقه و عشق به امام را مشاهده کردم. امام در همان لحظات اول چند جمله برایشان صحبت کردند که: «این شاه و دربار شما را تحقیر کرده‌اند و شخصیت شما را لگدمال کرده‌اند، شما را در برابر آمریکاییها کوچک شمرده‌اند. شما باید همت کنید و خودتان را از آن ذلت و حقارت نجات دهید.» و بعد هم فرمودند که: «شما دیگر راحت باشید که شاه دیگر بر نمی‌گردد و از کسی ترسی نداشته باشید، شاه دیگر قدرت اینکه برگردد و شما را اذیت کند ندارد.» (۷) پی نوشت ها: ۱۰. آیت الله جعفر سبحانی. ۲۰. حجة الاسلام و المسلمین توسلی پاسدار اسلام ش ۱۳. ۳. حجة الاسلام و المسلمین عبائی خراسانی گل‌های باغ خاطره. ۴. حجة الاسلام و المسلمین سید مجتبی رودباری ۱۵ خرداد ش ۵ و ۶. ۵. حجة الاسلام و المسلمین رحیمیان. ۶. آیت الله خاتم‌یزدی سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی ج ۲. ۷. حجة الاسلام و المسلمین موسوی خوئینی‌ها مرزداران ش ۲۹. منابع مقاله: برداشتهایی از سیره امام خمینی، ج ۳، رجایی، غلامعلی؛

کرامات

کرامات اینها امامان من هستند قبل از ازدواج با امام من خوابهای متبرک می‌دیدم، خواب‌هایی می‌دیدم که فهمیدم این ازدواج مقدر است. آن خوابی که دفعه آخری دیدم و کار تمام شد حضرت رسول (ص) امیر المؤمنین (ع) و امام حسن (ع) را در یک حیاط کوچکی دیدم که همان حیاطی بود که بعدها امام برای عروسی آن را اجاره کردند. همان اتاقها با همان شکل و شمایل که در خواب دیده بودم. حتی پرده‌هایی که بعداً برایم خریدند همان بود که در خواب دیده بودم. آن طرف حیاط که اتاق مردانه بود پیامبر (ص) و امام حسن (ع) و امیر المؤمنین (ع) نشسته بودند و در این طرف حیاط که اتاق عروس شد من بودم و پیرزنی با یک چادر که شبیه چادر شب بود و نقطه‌های ریزی داشت و به آن چادر لکی می‌گفتند. پیرزن ریزنقشی بود که او را نمی‌شناختم و با من پشت در اتاق نشسته بود. در اتاق شیشه داشت و من آن طرف را نگاه می‌کردم. از او پرسیدم: «اینها چه کسانی هستند؟» پیرزن که کنار من نشسته بود گفت: «آن روبرویی که عمامه مشکی دارد پیامبر (ص) است. آن مرد هم که مولوی سبز دارد و یک کلاه قرمز که شال بند به آن بسته شده (و آن زمان مرسوم بود در نجف هم خدام به سر می‌گذاشتند) امیر المؤمنین (ع) است.» این طرف هم جوانی بود که عمامه مشکی داشت و پیرزن گفت که: «این امام حسن (ع) است.» من گفتم: «ای وای این پیامبر (ص) است و این امیر المؤمنین (ع) است» و شروع کردم به خوشحالی کردن. پیرزن گفت: «تویی که از اینها بدت می‌آید؟! من گفتم: «نه، من که از اینها بدم نمی‌آید؟ من اینها را دوست دارم.» آن وقت گفتم: «من همه اینها را دوست دارم، اینها پیامبر من هستند، امام من هستند. آن امام دوم من است، آن امام اول من است» پیرزن گفت: «تو که از اینها بدت می‌آید!» اینها را گفتم و از خواب بیدار شدم. ناراحت شدم که چرا زود از خواب بیدار شدم. صبح برای مادر بزرگم تعریف کردم که من دیشب چنین خوابی دیدم. مادر بزرگم گفت: «مادر! معلوم می‌شود که این سید حقیقی است و پیامبر و ائمه از تو رنجشی پیدا کرده‌اند. چاره‌ای نیست این تقدیر توست. (۱) انگشترشان را به من دادند پس از اینکه امام از حصر قیطریه به قم بازگشتند دسته دسته ارادتمندان ایشان به محضرشان

شرفیاب می شدند. منزل امام به محل دیدار اقشار مختلف مردم و علما تبدیل شده و امام در یکی از اتاقها نشسته بودند و به تفقد از دیدارکنندگان می پرداختند. من هم از اهواز حرکت کرده خود را به قم رساندم و خدمت ایشان مشرف شدم. پس از اینکه دستشان را بوسیدم، در گوشه ای نشستیم. به هنگام بوسیدن دست امام چشمم به انگشتر زیبایی افتاد که در دست ایشان بود. با خود گفتم کاش امام این انگشتر را به من هدیه می کردند. هنوز چند لحظه از این فکر نگذشته بود که آقا پس از اظهار محبت به بنده اشاره کردند که بیایید من هم امتثال کرده جلو رفتم. آقا انگشترشان را از دست باز کردند و به من مرحمت فرمودند که الآن هم این انگشتر بعنوان یادگاری از امام نزد من است. (۲) تفال به قرآن وقتی امام در نجف درس را شروع کردند درسشان شلوغ شده طلبه های زیادی به درس آمدند، ما کمی صبر کردیم، افرادی که صرفاً برای تأیید امام آمده بودند دیگر نیامدند و درس را خلوت کردند. آن عده از بزرگانی که شایستگی فهم و درک مطالب را داشتند باقی ماندند. بنده به قرآن تفرغی زدم که بروم محضر ایشان، البته این صرفاً یک تفأل بود و الا من قاطع بودم که بروم، این آیه آمد: «و لا تأیسوا من روح الله» این از عجایب اتفاق بود که برای رفقا گفتم، آنان هم خیلی تعجب کردند. (۳) ایشان را مردی بزرگ یافتم در نجف مرحوم آیت الله حاج شیخ عباس قوچانی که پدر زن اینجانب بود بعضی از مسایلی را که می خواست برای امام رخ بدهد. از قبل می دانست و به من هم می گفت. من به ایشان عرض کردم شما از کجا این مسایل را می دانید؟ ایشان قضیه ای را نقل کردند که: ما در خدمت مرحوم آیت الله حاج سید علی قاضی که استاد اخلاق بزرگانی مانند آقای بهجت، مرحوم آقای قوچانی، مرحوم آقای میلانی و... بودند حاضر بودیم. هر روز به محضر ایشان می رفتیم و استفاده می کردیم. یک روز دو نفر از شاگردهایی که هر روز به محضر مرحوم قاضی مشرف می شدند خبر دادند که آقای حاج آقا روح الله خمینی (امام در آن زمان به این لقب معروف بودند) به نجف آمده اند (۴) و می خواهند با شما ملاقات کنند. ما که سمت شاگردی امام را داشتیم خوشحال شدیم که در این ملاقات استاد ما (حضرت امام) در حوزه قم معرفی می شود. چون اگر شخصی مثل مرحوم قاضی ایشان را می پسندید برای ما خیلی مهم بود. روزی معین شد و امام تشریف آوردند ما هم در کتابخانه آقای قاضی نشسته بودیم وقتی امام به آقای قاضی وارد شدند به ایشان سلام کردند. روش مرحوم آقای قاضی این بود که هر کس به ایشان وارد می شد جلوی او هر کس که بود بلند می شد و به بعضی هم جای مخصوصی را تعارف می کرد که بنشینند ولی وقتی امام وارد شدند آقای قاضی جلوی امام بلند نشدند و هیچ هم به ایشان تعارف نکردند که جایی بنشینند امام هم در کمال ادب دو زانو دم در اتاق ایشان نشست. طلاب و شاگردان امام که در آن جلسه حاضر بودند ناراحت شدند که چرا مرحوم آقای قاضی در برابر این مرد بزرگ و فاضل و وارسته حوزه قم بلند نشدند. آن دو نفری که معرف امام به آقای قاضی بودند هم وارد شدند و در جای همیشگی خودشان نشستند. بیش از یک ساعت مجلس به سکوت تام گذشت و هیچ کس هم هیچ صحبتی نکرد. امام هم در تمام این مدت سرشان پایین بود و به دستشان نگاه می کردند. مرحوم قاضی هم همینطور ساکت بودند و سرشان را پایین انداخته بودند. بعد از این مدت ناگهان مرحوم قاضی رو کردند به من و فرمودند آقای حاج شیخ عباس (قوچانی) آن کتاب را بیاور. من به تمام کتابهای ایشان آشنا بودم چون بعضی از این کتابها را شاید صد مرتبه یا بیشتر خدمت آقای قاضی آورده بودم و مباحثی را که لازم بود بررسی کرده بودم. تا ایشان گفتند آن کتاب را بیاور من دستم بی اختیار به طرف کتابی رفت که تا آن وقت آن کتاب را در آن کتابخانه ندیده بودم حتی از آقای قاضی پرسیدم کدام کتاب. مثلاً کتاب دست راست، دست چپ، قفسه بالا... همانطور بی اراده دستم به آن کتاب برخورد آن را آوردم و آقای قاضی فرمودند آن را باز کن. گفتم آقا چه صفحه ای را باز کنم؟ فرمودند هر کجایش که باشد من هم همین طوری کتاب را باز کردم دیدم که آن کتاب به زبان فارسی است و لذا بیشتر تعجب کردم. چون طی چند سالی که من در خدمت آقای قاضی بودم این کتاب را حتی یک مرتبه هم ندیده بودم حتی جلد آن را هم ندیده بودم کتاب را که باز کردم دیدم اول صفحه نوشته شده حکایت. گفتم آقا نوشته شده حکایت. فرمود، باشد بخوان. مضمون آن حکایت آن بود که یک مملکتی بود که در آن مملکت سلطانی حکومت می کرد. این سلطان به جهت

فسق و فجور و معصیتی که از ناحیه خود و خاندانش در آن مملکت رخ داد به تباهی دینی کشیده شد و فساد در آنجا رایج شد عالم بزرگوار و مردی روحانی و الهی علیه آن سلطان قیام کرد. این مرد روحانی هر چه آن سلطان را نصیحت کرد به نتیجه ای نرسید لذا مجبور شد علیه سلطان اقدام شدیدتری بکند. پس از این شدت عمل، سلطان آن عالم دینی را دستگیر و پس از زندان او را به یکی از ممالک مجاور تبعید کرد. بعد از مدتی که آن عالم در مملکتی که در مجاور مملکت خودش بود در حال تبعید به سر می برد آن سلطان مجددا او را به مملکت دیگری که اعتبار مقدسه (قبور ائمه اطهار) در آن بودند تبعید کرد. این عالم مدتی در آن شهری که اعتبار مقدسه بود زندگی کرد تا اینکه اراده خداوند بر این قرار گرفت که این عالم به مملکت خود وارد شد و آن سلطان فرار کرد و در خارج از مملکت خود از دنیا رفت و زمان آن مملکت به دست آن عالم جلیل القدر افتاد و به تدریج به مدینه فاضله ای تبدیل شد و دیگر فساد تا ظهور حضرت بقیه الله به آن راه نخواهد یافت. مطلب که به اینجا رسید حکایت هم تمام شد. عرض کردم آقا حکایت تمام شد، حکایت دیگر هم هست فرمود: کفایت می کند کتاب را ببند و بگذار سر جای خودش. گذاشتم. همه ما که هنوز از حرکت آقای قاضی ناراحت بودیم که چرا جلوی امام بلند نشدند بیشتر متعجب شدیم و پیش خود گفتیم که چرا به جای اینکه ایشان یک مطلب عرفانی، فلسفی و علمی را مطرح کنند که آقای حاج آقا روح الله آن را برای حوزه قم به سوغات ببرند فرمودند حکایتی خوانده شود. نکته مهمی که در برخورد آقای قاضی با امام خیلی مهم بود این است که آن دو نفری که امام را همراهی می کردند وقتی از جلسه بیرون آمدند چون این برخورد آقای قاضی با امام برای آنها خیلی سنگین بود به امام عرض کردند: آقای قاضی را چگونه یافتید؟ امام بی آنکه کوچکترین اظهار گله ای حتی با اشاره دست یا چشم بکنند، سه بار فرمودند: من ایشان را فردی بسیار بزرگ یافتم. بیشتر از آن مقداری که من فکر می کردم. این عبارت امام نشان می داد که کمترین اثری از هوای نفس در امام نبود. چون هر کس در مقام و موقعیت علمی ایشان در حوزه قم بود و با او این برخورد و کم توجهی می شد اقلال- یک سر و دستی تکان می داد که با این حرکت می خواهد بگوید برای من این مهم نیست ولی آن حرکات آقای قاضی (که قطعا حساب شده و شاید برای امتحان و اطلاع از قدرت روحی امام بود) کوچکترین اثری در ایشان ایجاد نکرد که نفس امام را به حرکت وادارد و این خیلی قدرت می خواهد که ایشان نه تنها با آقای قاضی مقابله به مثل نکردند بلکه به او تعظیم هم نمودند و ما در تمام ابعاد و حالات امام (اعم از حالات چشم و سکنت ایشان) به حقیقت دریافتیم که این مطلب را که در مورد آقای قاضی می فرمایند از روی صدق و صداقت است. بر عکس ما که تمام وجودمان بسته به تعارفات بی پایه و ساختگی است، امام تمام این حالات نفسانی را پی کرده و در خود کشته بودند. این قضیه مربوط به قبل از جریان پانزده خرداد است که امام به ایران بازگشتند و به قم آمدند. هر کس از فضلا و طلاب از امام در مورد آقای قاضی می پرسیدند ایشان بسیار از او تجلیل می نمود و می فرمود کسانی که در نجف هستند باید از وجود ایشان خیلی استفاده بکنند. بعدها مرحوم آقای قوچانی در جریان مقدمات انقلاب هر حادثه ای که پیش می آمد می فرمود این قضیه هم در آن حکایت بود بعد مکرر می گفتند که آقای حاج آقا روح الله قطعا به ایران باز می گردند و زمام امور ایران به دست ایشان خواهد افتاد. لاجرم بقیه چیزها هم تحقق پیدا خواهد کرد و هیچ شکی در این نیست. لذا پس از پیروزی انقلاب که امام به قم آمدند مرحوم قوچانی از اولین کسانی بود که به ایران آمد و با امام بیعت کرد. (۵) الامان یا صاحب الزمان در سنه ۵۲ یا ۵۴ روزی در زندان چشمه‌هایم را بسته بودند و دوره بازجویی طولانی داشتم. در آن روزهای خاص شبی حالم خیلی سخت بود، مجلسی را دیدم که امام در آنجا درس می دادند و صحبت می کردند و روحانیون هم زیاد بودند. سیدی وارد شد امام جلوی او راست قامت روی منبر ایستاد و سه بار فرمود: «الامان، الامان، الامان، یا صاحب الزمان». من متوجه شدم آن فرد وجود مقدس حضرت امام زمان (عج) بوده. از فردای آن شب روش بازجویی عوض شد یکی از صلحا گفت که امام برای امان گرفته است، یعنی وساطت کرده بود نزد حضرت و نقش داشته در آن تغییر و تحول. (۶) صلاح تو نیست که بگیرم یکی از تجار ایرانی در زمانی که دولت طاغوت هر کسی را که به نجف و دیدار امام می رفت تعقیب می کرد پول

هنگفتی با خود به نجف آورده بود که به عنوان سهم امام به ایشان بدهد. دولتی‌ها هم از این امر خبر داشتند. آن تاجر خدمت امام رسید و گفت که این پول بابت سهم امام (ع) است و از ایران آورده‌ام که به شما تقدیم کنم تا مصرف حوزه علمیه نماید. امام قبول نکردند. آن تاجر گفته بود که آقا من از راه دور این پول را آورده‌ام و مخصوص شماست. امام فرمودند: «صلاح تو نیست که من این پول را از تو بگیرم، ببر خدمت یکی دیگر از مراجع بده و از ایشان رسید بگیر.» اصرار آن فرد هیچ اثری در امام نکرد و لذا پول را به منزل مرجع دیگری برد و رسید هم گرفت. رژیم شاه پس از بازگشت او را در مرز به این عنوان که برای امام در نجف پول زیادی برده دستگیر کرد. آن تاجر گفته بود که من یک شاهی هم پول به ایشان نداده‌ام و به شخص دیگری دادم و بعد رسید پول را از جیبش درآورده و به آنها ارایه داده بود. اگر امام پول را از ایشان گرفته و رسید داده بود شاید تا آخر عمر در گوشه زندان می ماند و شکنجه می شد. (۷) مسافرت طولانی می شود امام در سال ۵۷ که منزلشان از طرف بعثی‌ها محاصره و رابطه مردم با ایشان قطع شد می خواستند از نجف هجرت کنند. یاسر عرفات در آن زمان نامه ای به امام نوشته بود که امام در جواب نامه او، نامه ای نوشته بودند. این نامه را باید شخصی برای عرفات به لبنان می برد. در رابطه با هجرت امام بنا شد. من بروم لبنان و صحبت کنم که شرایط سوریه برای اقامت امام چگونه است. نامه را که آماده شده بود به من دادند برای خداحافظی خدمت امام رسیدم. ظاهراً در آن جلسه کسی نبود و خودم تنها بودم. عرض کردم امروز من عازم سفر هستم، مسافرتی به سوریه و لبنان. قاعدتا هر وقت ما می خواستیم به سفر برویم خدمت امام می رسیدیم و دستشان را می بوسیدیم و امام دعایی می کردند. اما این بار امام تبسمی کرده و فرمودند: «مثل اینکه سفر شما این بار طولانی بشود.» عرض کردم «نه، علی القاعده نامه حضرت تعالی است که باید برسانیم. شاید دو یا سه روز دیگر برگردم.» ایشان سکوت کردند. این مسأله برای من خیلی تازگی داشت که امام فرمودند سفر شما طولانی می شود. خلاصه ما حرکت کردیم به طرف بغداد با برادرمان آقای فردوسی پور. بنا بود آقای دعایی هم بیاید و یک سری مدارک را به ما بدهد که به سوریه ببریم. وقتی وارد فرودگاه شدیم آن ساکی را که همراه داشتم دادم به مسئولینش که ببرند در هواپیما و منتظر ساعت پرواز بودیم؛ اما از همان اول دیدیم که وضع فرودگاه غیر عادی است. آن روز تمام مسئولین فرودگاه لباس شخصی داشتند و مشخص بود که از سازمان امنیت عراق هستند. یکی از مأمورین امنیتی عراق آمد و گفت: «کدام یک از شما مسافر هستید؟» گفتم: «من مسافرم» گفت: «با من بیا» ما بلند شدیم آمدیم. بلیط هواپیما را گرفتند و فرستادند از هواپیما ساک ما را برگرداندند و ساک را خالی کردند و اوراق را درآوردند. بعد ما را بردند طبقه دوم فرودگاه که مرکز سازمان امنیت عراق بود. در آنجا نشستیم و یکی دو ساعت با ما صحبت کردند. سپس گذرنامه ما را با یک کاغذی آوردند و گفتند زیر این کاغذ را امضا کن. گفتم: «این چیست؟» گفت: «بخوان». خواندم دیدم نوشته است که شما الی الابد ممنوع الدخول به عراق هستید! در آن کاغذ از من التزام می گرفتند که دیگر وارد عراق نشوم و اگر وارد عراق شدم خودم مسئول هستم. من اولش یک مقدار پافشاری کردم که امضا نکنم، ولی امضا را از من گرفتند. آنجا بود که یک مرتبه متوجه آن فرمایش امام شدم که به من فرمودند مثل اینکه مسافرت شما این بار خیلی طولانی بشود. (۸) دستشان را فوراً زیر عبا بردند یکی از خاطرات نجف اشرف شبهایی بود که زوار ایرانی در حرم خدمت امام مشرف می شدند. در حرم مردم برای دست بوسی و حتی پابوسی امام زیاد ازدحام می کردند ولی آقا نمی گذاشتند کسی پای ایشان را ببوسند و خیلی از این کار ناراحت می شدند، ولی دست بوسی را اجازه می دادند. چون غالباً زوار ایرانی می آمدند و دست ایشان را می بوسیدند ما هم در اطراف ایشان مواظب بودیم حادثه ای پیش نیاید. یک شب همان طور که امام در حرم زیارت پیش روی حضرت امیر (ع) را می خواندند و خواستند به بالای سر حضرت تشریف ببرند و زیارت بخوانند من جلو ایشان داشتم می آمدم. تعدادی از رفقا هم پشت سر امام بودند. دیدم بعضیها اصرار دارند از پشت سر دست امام را بگیرند و ببوسند. در همین حال بود که متوجه شدم امام برخلاف همیشه دستهایشان را زیر عبا پنهان کردند و بر سرعت خودشان افزودند و به بالا سر حضرت تشریف بردند. بعد ما متوجه شدیم و گزارش دادند که بعضی از ساواکیها برنامه داشتند که از پشت سر دست

امام را به عنوان بوسیدن بگیرند و به ایشان آسیب و صدمه بزنند امام با آن دید قوی که داشتند و با آن عنایت پروردگار متوجه شدند و دست شان را دیگر به کسی ندادند. حتی آنها هم که از جلو می آمدند دیگر نتوانستند دست امام را ببوسند. (۹) به حرم مشرف نشدند امام جز در مواقعی مشخص، هر شب دو ساعت و نیم پس از غروب آفتاب برای ملاقات عمومی به بیرونی منزلشان تشریف می آوردند و بعد از نیم ساعت برخاسته و به حرم مشرف می شدند. ولی در یک مورد امام وقتی که موعد خاص فرا رسید از جا برخاستند و برخلاف همیشه به اندرون تشریف بردند. افراد حاضر شگفت زده شدند، چون که امام در حال سلامت و نشاط بودند و معمولاً بیماری تنها مانع تشریف ایشان به حرم بود. حتی نزدیکان امام نیز هیچ دلیلی بر این قضیه نیافتند. روز بعد گفته شد در همان ساعتی که امام طبق معمول می بایست به حرم مشرف شوند، سفیر ایران در بغداد به نجف آمده و در حرم به عنوان اهدای فرش از سوی شاه مراسمی را برگزار کرده بود. با توجه به اطلاع دقیق آنها از زمان تشریف امام به حرم و انتخاب همین وقت برای مراسم مذکور و فیلمبرداری از آن معلوم شد توطئه ای را در سر داشتند و بدین سان معمای عدم تشریف امام به حرم برایمان حل شد. (۱۰) بگویند عمامه اش را بردارد هنگامی که امام در پاریس بودند یک مرتبه عده ای از دشمنان امام به یکی از روحانی نماها می گویند که شما معمم هستید و می توانید در عمامه خود سلاح قرار دهید و امام خمینی را ترور کنید. وقتی این شیخ می آید و به امام اطلاع می دهند که یک روحانی آمده و می خواهد شما را ببیند. امام در پاسخ می گوید: «به او بگویند عمامه را از سرش بردارد و بعد داخل شود. و بدین ترتیب یکی از دسیسه های منافقین نقش بر آب شد. (۱۱) مگر حضرت صاحب به من خلاف می فرماید؟ یک روز منزل آقای فاضل لنکرانی از استادان حوزه علمیه قم بودم یکی از فضلاء مشهد هم آنجا بودند. ایشان به نقل از یکی از دوستانشان تعریف می کردند در نجف اشرف خدمت امام بودیم. صحبت از ایران به میان آمد، من گفتم: این چه فرمایشهایی است که در مورد بیرون کردن شاه از ایران می فرمایید؟ یک مستأجر را نمی شود بیرون کرد، آن وقت شما می خواهید شاه مملکت را بیرون کنید؟ امام سکوت کردند. من فکر کردم شاید عرض مرا نشنیده اند لذا سختم را تکرار کردم. امام برآشفتمند و فرمودند: فلانی! چه می گویی؟ مگر حضرت بقیه الله امام زمان، صلوات الله علیه، به من (نستجیر بالله) خلاف می فرماید؟ شاه باید برود. (۱۲) شاید از طرف امام زمان باشد روز ۲۲ بهمن که امام فرمان دادند مردم در خیابانها بریزند چون ما مملکت نظامی نداریم این جریان را به مرحوم آیت الله طالقانی اطلاع دادند. در آنجا من در خدمت ایشان بودم. آیت الله طالقانی از منزلشان به امام در مدرسه علوی تلفن زد و مدت یک ساعت یا نیم ساعت با امام صحبت کردند. برادران بیرون از اتاق بودند. فقط می دیدند آیت الله طالقانی مرتب به امام عرض می کنند آقا شما ایران نبودید، این نظام پلید است، به صغیر و کبیر ما رحم نمی کند، شما حکمتان را پس بگیرید. و مرتب شروع کردند از پلیدی و ددمنشی نظام گفتن تا شاید بتوانند موضع امام را تغییر بدهند، تا ایشان این فرمانی را که راجع به ریختن مردم به خیابانها داده اند پس بگیرند. برادران یک مرتبه متوجه شدند آقای طالقانی گوشی را زمین گذاشته و به حالت متأثر رفت و در گوشه اتاق نشست. برادران که این گونه دیدند بعد از لحظاتی خدمت ایشان رفتند. ابتدا این تصور پیش آمد که امام به ایشان پرخاش کرده اند که شما چرا دخالت می کنید و از این چیزها. لذا وقتی به مرحوم آیت الله طالقانی اصرار کردند که جریان چه بود؟ ایشان گفتند: هر چه به امام عرض کردم حرف مرا رد کردند و وقتی دیدند من قانع نمی شوم فرمودند: «آقای طالقانی، شاید این حکم از طرف امام زمان باشد» این را که از امام شنیدم دست من لرزید و با امام خداحافظی کردم چون دیگر قادر نبودم که حتی پاسخ امام را بدهم. (۱۳) ناگهان ارتباط امام قطع شد قلب امام در تمام مدت شبانه روز توسط دستگاه مانیتور تحت کنترل و نظارت دکترها بود. در هر ۲۴ ساعت دو نفر دکتر و دو پرستار همیشه آماده بودند که اگر مسأله ای برای امام پیش آمد فوراً دست به کار شوند. یک بار دکترها زنگ زدند و گفتند ارتباط ما با امام قطع شده این چیز عجیبی بود برو ببین امام کجاست؟ رفتم داخل اتاق دیدم ایشان نیست. قسمتهایی را که قدم می زدند نگاه کردم نبود به دفتر زنگ زدم. یکی از نوه های امام آنجا بود گفتم: آقا طرف شما هستند؟ گفت نه. به حاج عیسی گفتم: حاجی برو ببین آقا کجاست. ایشان هم رفت هر کجا را

که بود جستجو کرد آقا نبود. خودم دوباره به اطاق ایشان مراجعه کردم دیدم آقا توی ایوان اطاق ایستاده اند و به طرف آسمان نگاه می کنند بعد دکترها گفتند حالا ارتباط برقرار شد. (۱۴) معانقه گرمی کردند امام نسبت به شهید اشرفی اصفهانی علاقه خاصی داشتند. در آخرین ملاقاتی که آن شهید بزرگوار با امام داشت امام با ایشان معانقه گرمی کردند. به طوری که برای ایشان سابقه نداشت. پس از پایان ملاقات آقای اشرفی به بنده فرمودند من از برخورد امام چنین دریافتم که این آخرین ملاقات من خواهد بود. دقیقا یک روز بعد از دیدار با امام به شهادت رسیدند. (۱۵) با هم عکس بگیریم آیت الله شهید اشرفی اصفهانی قبل از شهادت می گفتند: این بار که به محضر امام رفته ام اینطور دیگری به من نگاه کردند و گفتند: «با هم عکس یادگاری بگیریم». (۱۶) مطمئن باشید در این عملیات پیروز می شوید در اولین سالگرد رحلت امام در معیت برادر محسن رضایی و جمعی از مسؤولین و فرماندهان سپاه برای عرض تسلیت به یادگار امام به بیت امام رفته بودیم. در این جلسه که همه از فراق آن عزیز سفر کرده به سختی گریه می کردیم برادر محسن رضایی در حالی که به شدت متأثر بود و می گریست گفت: ما هر وقت مشکلی در جنگ و عملیات داشتیم این امام بود که به آن روح مطمئن و بزرگی که داشتند به کمک ما می آمدند و مشکل ما را مرتفع می نمودند. ایشان از جمله به تک عراق قبل از عملیات فتح المبین که باعث نگرانی شدید و تردید فرماندهان عملیاتی، برای آغاز این عملیات شده بود، اشاره کرد و گفت: برای تعیین تکلیف با یک شکاری اف ۵ در عرض ده دقیقه از دزفول به تهران آمدم. با اینکه شب و امام ملاقاتی نداشتند ما را پذیرفتند. مشکل را که خدمت ایشان مطرح کردیم و گفتیم ممکن است عراق از عملیات ما مطلع شده باشد امام با یک دنیا آرامش و امید و اطمینان به من فرمودند: «شما مطمئن باشید که در این عملیات پیروز می شوید، بروید و هیچ تردیدی به خودتان راه ندهید.» برادر رضایی می گفت: «در حقیقت ما نتایج افتخار آفرین عملیات فتح المبین را مدیون این قوت قلبی می دانیم که امام با آن نفس گرمشان در فرماندهان و رزمندگان اسلام ایجاد کردند. (۱۷) هر چه سریعتر پیام را به مدینه مخابره کنید امام طبق سنت هر ساله در آستانه حج، پیامی به حجاج بیت الله می دادند. در سال ۶۶ که به حج رفتیم، از ابتدای پیاده شدن در جده تا راهپیمایی مدینه، از برخورد دولت و مأموران سعودی بسیار راضی بودیم و اصلا تصور نمی کردیم که دولت سعودی با ایران و ایرانی این قدر با احترام برخورد کند. پیش بینی تمامی برادران دست اندرکار حج این بود که: «امسال شاهد یکی از باشکوهترین مراسم حج خواهیم بود». احمد آقا فرزند برومند امام نقل می کرد: هنگامی که مقدمه و آیه ای را که در صدر پیام استفاده شده بود، دیده بود متعجب شد و دچار حیرت از اینکه چرا امام در این پیام حجاج را به شهادت و هجرت حسین گونه فرا خوانده اند! احمد آقا می گفت: «وقتی پیام را مطالعه کردم، باور این قضیه برایم بسیار ثقیل بود.» این پیام را به آقای انصاری نشان دادم که ایشان هم نظر بنده را داشت. بعد از اینکه آقای انصاری هم نظر داد خدمت امام رفته و به ایشان عرض کردم: آقا! تنها نظر من نیست، بلکه برادران دیگر هم معتقدند که آیه و مقدمه ای که در صدر مطلب به کار رفته است، هیچ گونه سنخیتی با مراسم مناسک حج ندارد. امام فرمودند: «هر چه سریعتر این پیام را به رسانه های گروهی و حجاج ایرانی در مدینه مخابره نمایید.» هنگامی که این پیام مخابره شد، بنده و آقای کروی آن را برای سایر دست اندرکاران حج قرائت کردیم. ما هم بسیار شگفت زده شدیم که چه سنخیتی بین مراسم حج و آیه مبارکه است. از مدینه با بیت تماس گرفتیم. احمد آقا گفت: من هم این مطلب را با امام در میان گذاشته ام، اما ایشان فرمودند: پیام را با این آیه و مقدمه مخابره نمایید. این پیام در روز اول ذیحجه صادر شد و فاجعه خونین مکه در روز ششم ذیحجه به وقوع پیوست. که این قضیه بیش از پیش مبین عرفان بالا و از معجزات کم نظیر حضرت امام است. (۱۸) از آن روزی که پیش امام رفته دوستی داشتم به نام آقای عرب که از طلبه های قدیمی اصفهان و از ارادتمندان امام بود. حدود پانزده سال بود که از بیماری شدید زخم معده رنج می برد. به طوری که اصلا نمی توانست گرسنگی را تحمل کند و روزه بگیرد. دکترها گفته بودند بر روی معده ایشان باید عمل جراحی انجام بشود. پس از پیروزی انقلاب وقتی امام به تهران آمدند و از آنجا به قم رفتند، روزی آقای عرب به من گفت: من یکبار خدمت امام مشرف شدم ولی به ایشان هیچ چیز نگفتم. فقط نیت

کردم که خوب بشوم تا بتوانم امسال روزه بگیرم. سال ۱۳۶۳ وقتی به مشهد مقدس رفته بودم دوباره آقای عرب را دیدم. می گفت: الآن دو سال است که دارم روزه می گیرم. از آن روزی که پیش امام رفتم و خواستم که بیماری من خوب شود و امام مرا دعا کردند به طور کلی بهبود پیدا کرده ام. (۱۹) ان شاء الله خوب می شود فرزند یکی از دوستان ما بیمار بود. پاهایش درد می کرد و نمی توانست راه برود. پدر او هم خیلی ناراحت بود. آن اوایل که امام به جماران تشریف آورده بودند و رفت و آمد با ایشان آسانتر بود. آن آقا که می دانست گاهی کودکان را نزد امام می برند و ایشان دستی بر سر کودکان می کشند، گفت: «بچه ما معلول است و نمی تواند راه برود. به پزشک هم مراجعه کرده ایم ولی مثمر ثمر واقع نشده است. اگر می توانید او را به نزد امام ببرید.» یک روز عصر، من آن کودک را که حدوداً سه ساله بود، خدمت امام بردم. جریان را به عرض ایشان رساندم. امام هم دستی بر سر کودک کشیده او را بوسیدند سپس دعا کرده فرمودند: «ان شاء الله خوب می شود. پدر و مادرش نگران نباشند.» گفتم: «پدرش در یکی از نهادهای دولتی کار می کند.» فرمودند: «نه، ناراحت نباشند. ان شاء الله خوب می شود.» بنده کودک را بغل کردم و از خدمت ایشان مرخص شدم. همان طور که کودک در بغلم بود، می خندید. این را خودم دیدم. پدر کودک فرزندش را گرفت و در حالی که اشک در چشمانش پر شده بود، شکر کرد. مادر کودک هم آنجا ایستاده بود و خیلی خوشحال بود. بنده پسری دارم که به بیماری سخت و پردردسری مبتلا شده بود. البته خوب شدن این کودک هم به دعای امام مربوط است. من مطمئن هستم. چون آنقدر بیماریش بالا گرفته بود که در حال مرگ بود، لکن با دعای امام از مرگ نجات یافت. پزشکان گفته بودند این مرض، بیماران را از بین می برد. حدود دو سال پیش که بنده فرزندم را برای معالجه به خارج از کشور برده بودم، آن آقا را دیدم، ایشان که الآن سفیر ایران در سوئیس یا انگلیس هستند به مناسبتی به پاریس آمده بود. من دیدم که ایشان یک پسر بچه پنج، شش ساله به همراه دارد و آن کودک می دود و می خندد، فرانسوی صحبت می کند و به انگلیسی تکلم می کند. به من گفتم: «آقای ثقفی! می دانی این کودک کیست؟» گفتم: «نه» گفتم: «این همان کودکی است که شما او را برای شفا خدمت امام بردید.» با تعجب پرسیدم: «راست می گویند؟» گفتم: «بله او خوب شده است و به مدرسه هم می رود. من سلامتی کودکم را از برکت دعای خیر امام و دستی که ایشان بر سرش کشیدند، می دانم.» (۲۰) تأثیر دعای امام به بیماری عصبی سختی دچار شده بودم و به همین منظور به خارج از کشور برای مداوا رفتم. معالجه این بیماری مدت‌ها طول کشید. تقریباً به تمامی پزشکان مجرب داخل و حتی چندین پزشک در خارج از کشور مراجعه کرده بودم، لیکن از نزد همه آنها ناامید باز گشتم. حتی میان دوستان شایع شد، فلانی علاج پذیر نمی باشد و برای جانشینی وی در ژاندارمری باید فکری کرد. اعضای خانواده ام نیز کم کم مأیوس شده بودند و خلاصه امید برای درمانم بسیار پایین بود. خدمت امام رسیده سلامی عرض کرده و گفتم: «دکترها مرا جواب کرده اند و این به معنی آن است که از نظر طبی من علاج ناپذیرم. از شما خواهشی دارم و آن اینکه برایم دعا کنید، که ان شاء الله بهبودی یابم و بتوانم به خدمتگزاری ادامه دهم.» امام دعا کردند و خدا را شاهد می گیرم که از آن پس رفته رفته حال من بهتر شد. (۲۱) ان شاء الله خوب می شوی بیت حضرت امام در تمام مدت تبعید ایشان توسط حاج احمد آقا و یا آیت الله پسندیده و سایر نزدیکان باز بود و مرکز خاص برای تبادل و تماس امام با امت و سران حرکت انقلاب به شمار می رفت. یک روز عید قربان قبل از پیروزی انقلاب قرار بود شهید محراب آیت الله صدوقی و مردم راهپیمایی کرده و مراسمی اجرا شود. پس از آنکه آقای صدوقی از بیت امام بیرون آمدند، ناگهان دژخیمان رژیم سفاک شاهنشاهی به سمت جمعیت حمله ور شدند. با توجه به اینکه اینها تا آن زمان هیچ گاه به کوچه ها نمی آمدند، آن روز به حمله خود وسعت داده و در کوچه ها با شلیک گاز اشک آور سعی در برهم زدن اجتماع مردم داشتند. فرزند سه ساله من که در بغلم بود به علت استنشاق گاز اشک آور مسموم شد و نزدیک بود خفه شود. مردم آقای صدوقی را به سرعت به منزل امام انتقال دادند. در مقابل منزل امام دری باز بود من بچه را به زیر زمین آن خانه برده و پناه دادم. به تدریج تعداد مجروحین زیادتر می شد و تیراندازی بیشتری به صورت مستقیم یا هوایی شروع شد. ضمناً بچه من نیز در حالت بسیار بدی به

سر می برد. در آن روز بشارت، برادر شهید بشارت از شهدای فاجعه انفجار دفتر مرکز حزب جمهوری اسلامی در هفتم تیر سال ۶۰ در همان محل به درجه شهادت رسید. پس از پایان تیراندازی و متفرق شدن مأمورین، مردم، بشارت را به بیمارستان سهامیه بردند که بی نتیجه بود. فرزند من نیز به شدت به بیماری عصبی و لکنت زبان دچار شد تا حدی که پس از مدتی دیگر قادر به تکلم یک جمله نبود. برای معالجه فرزندم به پزشکان قم و دیگر شهرها نیز مراجعه کردیم. بچه چندین ماه تحت نظر پزشک بود ولی سودی نبخشید و بهبودی حاصل نگردید. نظر پزشکان این بود که بچه باید دور از اجتماع و در انزوا به سر برد تا اعصابش سلامت خود را بازیابند. این وضع تا زمان انقلاب ادامه داشت. در نخستین روزهای ورود امام، یک روز خود این بچه، بریده بریده از ما خواست تا او را پیش امام ببریم. این قضیه روی من خیلی اثر گذاشت. با توجه به آشنایی که با حاج احمد آقا داشتیم، کمتر مزاحمتی برای ایشان ایجاد کرده و لذا با عیال خود تا نزدیکی منزل دختر امام که همسر آقای اعرابی است رفته و به ایشان گفتم شما به داخل منزل رفته و جریان را تعریف نمایید. اهل بیت آن منزل نیز چون ما را می شناختند، سخاوتمندانه عمل کرده و به عیال بنده قول دادند در نخستین فرصتی که به دیدار امام بروند فرزند ما را نیز با خود به حضور معظم له خواهند برد. روز موعود رسید و به وسیله ماشینی که خودشان با آن از قم به تهران می رفتند عیال و بچه مرا خدمت امام بردند. شب که برگشتند معجزه ای رخ داده بود. بچه ای که در مواقع عادی نمی توانست یک جمله ادا کند با توجه به احساساتی که در وجودش بود ماجرا را با زبان خود برایمان تعریف می کرد و ما نیز از فرط خوشحالی می گریستیم. قضیه از این قرار بود: زمانی که حاضرین به حضور امام می رسند، پسر من جلوتر از همه می رود و خود را به روی پاهای امام می اندازد. امام نیز ایشان را بلند کرده و از صبیبه محترمشان می پرسند: «خانم، این مهمان کوچولوی ما کیست؟» وقتی برایشان ناراحتی و بیماری بچه توضیح داده می شود. امام یکبار دیگر بچه را نوازش کرده و می گویند: «ناراحت نباش ان شاء الله خوب می شوی.» بهبودی کامل فرزند ما برخلاف نظر پزشکان و روان پزشکان که گفته بودند معالجه این بچه با شیوه های خاص روان شناسی در دراز مدت ممکن است، بدین نحو به دست آمد. بچه ما آن روز به مدرسه رفت و هم اینک نیز در دبیرستان درس می خواند و زندگی خود را مدیون امام می داند. (۲۲) چشمهای من بینا شد ماههای اول جنگ (۲۱ اسفند ۵۹) با جمعی از برادران در محور فیاضیه آبادان بودیم. در این محور من از ناحیه سر ترکش خمپاره ای خوردم. در اثر این ترکش بینایی خود را از دست دادم و فراموشی کامل به من دست داد. به طوری که هیچ چیز را به یاد نداشتم حتی از وقایع زمان حال هم که رخ می دادند چیزی در ذهنم نمی ماند. ابتدا مرا به بیمارستان شرکت نفت آبادان بردند و یک هفته تحت کنترل پزشکان بودم. بعد در ۲۷/۱۲/۵۹ برای ادامه معالجه مرا به تهران منتقل کردند. ابتدا به بیمارستان سینا و بعد به بیمارستان شهید مصطفی خمینی بردند. دکتر وضع مرا که دید دستور داد سه ماه تمام حتی برای قضای حاجت نباید از تختم خارج شوم و این برای من خیلی مشکل بود. بنا بود کاسه سرم را در بیاورند و ترکش را از آن خارج کنند. البته دکتر می گفت حتی با این حال هیچ تضمینی برای بهبودی تو نیست ولی شاید بشود کاری کرد. شب به دلم افتاد که به دکترهای اصلی متوسل بشوم و از ساحت مقدس ائمه اطهار شفا بگیرم. بعد به خودم گفتم کانالی مهم تر و مقدس تر از نماینده ائمه یعنی امام امت نیست که به دستور ایشان به جبهه رفته ام. لذا به دوست همراهم گفتم که همین امشب با یکی از دوستان جبهه ای که در بیت امام مستقر بود تماس بگیرد که من فردا صبح اول وقت خدمت امام برسم و به برکت دعای ایشان شفا پیدا کنم. او هم هماهنگ کرد. صبح ساعت هفت تازه آفتاب طلوع کرده بود در جماران حاضر شدم. قدری منتظر ماندم تا امام تشریف بیاورند و این در حالی بود که من جز یک خط باریک کم نور که نمی شد با آن چیزی را دید هیچ چیز را نمی توانستم بینم مثلاً وقتی جلوی ایوان امام داشتم جلو می رفتم بچه ها به من می گفتند دیگر جلو نرو جلوی تو نرده و دیوار است. حقیقتاً هیچ چیز و هیچ جا را نمی دیدم. وقتی امام آمد به واسطه همان خط سفیدی که گفتم احساس کردم صورت نورانی امام را که آفتاب بر آن می تابید به درستی می بینم و این برای من بسیار عجیب بود. بچه ها دو دستم را گرفته بودند و به سمت امام می بردند. به من گفتند داری به دیوار نزدیک می شوی. اشک در

چشمان من جمع شده بود. خوشحال بودم که یکبار دیگر توانسته ام امام را زیارت کنم. پس از این احساس کردم که آن خط سفید قدری بازتر شد. مرا خدمت امام معرفی کرده و گفتند در جبهه به واسطه مجروحیت بینایشان را از دست داده اند. امام تبسمی کرده و دستشان را به سر و صورت و چشمهای من کشیدند و دعاهایی را خواندند و فرمودند: امیدوارم ان شاء الله شفا پیدا کنید. من به بچه ها گفتم، چند تا از قندهای منزل امام را به عنوان تبرک برای من بگیرید. بعد از ملاقات به بیمارستان برگشتم و دکتر که غیبت مرا متوجه شده بود مرا دعوا کرد که چرا حرف او را گوش نکرده ام و عذر مرا از بیمارستان خواستند و گفتند که برایت سه ماه دارو می نویسیم که در منزل استفاده کنید. ما هم گفتیم دعای امام ما را بس است و اگر هم خوب نشویم توفیقی برای من است. به خانه آمدم و یازده روز اجبارا در منزل بودم در طول این مدت احساس کردم که کم کم دیوارهای اطراف اتاق و اسکلت ساختمان منزل برای من نمایان می شود. هر روز احساس می کردم دارم واضح تر می بینم تا جایی که به برادرم گفتم: داداش آنها آجر هستند؟ گفت: بله. معلوم شد وضعم بهتر شده است، چون رفته رفته آن روشنایی بیشتر می شد. اما وضع جوری بود که نمی توانستم درست کار کنم. خانواده هم فشار می آوردند که از این فرصت استفاده کرده و ازدواج کنم مقدمات کار فراهم شد و برای عقد خدمت امام رسیدم. قبل از اینکه امام صیغه خطبه عقد را بخوانند دستشان را بوسیدم و عرض کردم به برکت دعای شما بینایم خیلی بهتر شده است. عنایت کنید دوباره چشمهای مرا متبرک کنید و مرا دعا کنید. دیدم امام حضور ذهن دارند و مرا می شناسند و می دانند که چند ماه قبل خدمتشان رسیده ام دوباره دستشان را به چشمهای من کشیدند و شروع کردند به دعا خواندن و در حالی که تبسمی بر لب داشتند فرمودند: خداوند شما را حفظ بکند. بعد امام از میزان مهر پرسیدند و خطبه عقد را خواندند و در پایان سه مرتبه فرمودند: با هم بسازید! بعد از این بود که دیگر بدون اینکه کسی به من کمک بکند در خیابان رفت و آمد و حتی رانندگی می کردم. این را هم عرض کنم که در این ملاقات مرحوم پدرم هم که چشمهایش خیلی کم سو بود به طوری که شب به زحمت جایی را می دید حسابی از فرصت استفاده کرد و دستهای امام را به نیت شفا به چشمان خود می کشید بعد که من به او گفتم من بینایی خودم را از امام بدست آوردم او هم قسم می خورد که دیگر ناراحتیهای شب کوری گذشته را ندارم و حالا دیگر چشمهایم اصلا تاری نمی بینند و دید من خیلی خوب شده است. (۲۳) قندها را تبرک کردند یک روز آقای خلیلی که از افراد متدین و شاغل در هلال احمر است مضطربانه تلفن کرد که یکی از برادران بسیار خوب به نام آقای اکبری در جبهه مجروح و ترکش به مغزش اصابت کرده، حالش بسیار وخیم است. پزشکان به او جواب رد داده اند و از بهبود او مأیوسند. تنها امید، به خدا و دعای امام است. به این ترتیب، از حقیر مصرانه خواست که چند حبه قند خدمت امام ببرم تا با دست امام، تبرک و به آن دعا بخوانند و برای بهبود مجروح دعا کنند. مقداری قند خدمت امام بردم و مطلب را به عرض رساندم. ایشان قندها را تبرک و به آنها دعا خواندند و سپس برای سلامتی او دعا کردند. وقتی به دفتر برگشتم، آقای خلیلی خود را به دفتر رسانده بود. قندها را گرفت و با عجله برگشت. چند روز بعد، تلفن زد و ذوق زده و گریان، تشکر کرد و مژده داد که دوستش از خطر گذشته و پزشکان از بهبود او مبهور شده اند. چند ماه بعد دوباره تلفن زد و ضمن تشکر مجدد، برای مجروح شفا یافته درخواست کارت برای تشرف و دستبوسی امام کرد که با نشاط و سلامت تشرف یافت. ایشان برایم نقل کرد: فلان پزشک متخصص معروف که در جریان معالجه من بود و به طور قطع از بهبودم اظهار یأس کرده بود، بعد از این ماجرا با صراحت به من گفت: ما دکترها به معجزه اعتقاد نداریم، ولی وقتی، مثل شما را می بینیم که بعد از آن وضعیت، ناگهان همه چیز عوض می شود و بعد از چند روز، روی پای خود راه می روید، ناچار می شویم که به معجزه اعتقاد پیدا کنیم. (۲۴) گویا می دانستند گویا به امام الهام شده بود و ایشان می دانستند که در ماه خرداد رحلت می کنند چون در یکی از اشعارشان می فرمایند: انتظار فرج از نیمه خرداد کشم. (۲۵) راضی نیستم تعریف کنید حاج احمد آقا چند روزی پس از رحلت امام از قول مادر گرامیشان نقل می کرد: حدود یک ماه و نیم قبل از عمل جراحی، امام خوابی دیدند و این خواب را برای همسرشان تعریف کردند و متذکر گشتند: «در زمان حیاتم، راضی نیستم برای کسی تعریف کنید.» امام خواب دیدند

فوت کرده اند و حضرت علی (ع) ایشان را غسل و کفن کرده و برایشان نماز خوانده اند و سپس امام را در قبر گذاشته و از ایشان پرسیده اند حالا راحت شدید؟ امام عرض کرده اند: در سمت راستم خشتی است که ناراحت می کند، در این موقع حضرت علی (ع) دستی به ناحیه راست بدن امام کشیدند و ناراحتی امام مرتفع گشت. (۲۶) با امام روبوسی کردند یکبار خواب دیدم که من و آقای خمینی در خانه کعبه مشغول طواف بودیم و ناگهان متوجه شدم حضرت رسول (ص) به سرعت به من نزدیک می شوند. همین طور که حضرت نزدیک می شدند برای اینکه به آقای خمینی بی احترامی نکرده باشم، خودم را کنار کشیدم و به آقای خمینی اشاره کردم و گفتم: یا رسول الله! آقا از اولاد شما هستند. حضرت رسول (ص) به آقای خمینی نزدیک شدند، با ایشان روبوسی کردند و بعد به من نزدیک شدند و با من روبوسی کردند و بعد لبهایشان را به روی لبهای من گذاشتند و دیگر برنداشتند و من از شدت شعف از خواب پریدم به طوری که داغی لبهای حضرت رسول (ص) را روی لبهایم هنوز حس می کنم. (۲۷) پیامبر امام را در آغوش گرفتند بنا به اطلاع موثق آیت الله العظمی گلپایگانی شنبه شب مورخ ۱۳/۳/۶۸ مقارن با ساعت رحلت امام بعد از اینکه در ساعت ده و نیم شب مشغول استراحت می شوند ساعتی بعد با حالتی مضطرب از خواب بیدار شده و از خادم خود می خواهند که سریعاً با آیت الله خامنه ای تماس گرفته و از ایشان حال امام را جویا شود. ایشان در پاسخ به سؤال علت این امر، خوابی را که چند لحظه قبل دیده بودند به این مضمون نقل می کنند: «در خواب دیدم جلسه ای است که در آن پیامبر اکرم (ص) و همه ائمه معصومین (ع) حضور دارند. پس از مدتی در باز می شود و حضرت امام خمینی وارد اطاق می شوند. همه ائمه معصومین و پیامبر به احترام ایشان از جا بر می خیزند و پیامبر اکرم (ص) امام خمینی را در آغوش گرفتند و ایشان را غرق بوسه نمودند. که در این حالت مضطربانه از خواب بیدار شدم». (۲۸) نمی توانستم عکسی بگیرم یکی از دوستان از قول آقای فراهانی از اعضای بیت امام نقل می کرد: وقتی پیکر مطهر امام برای انجام مراسم غسل و تکفین به حیاط منزل کوچکی که محل ملاقاتهای ایشان با مردم و مسؤولین در طی مدت اقامتشان در جماران بود منتقل شد: وقتی بدن امام غسل داده می شد، هر چقدر سعی می کردم که با دوربین از پیکر امام عکس بگیرم با کمال ناپاوری مشاهده می کردم که دوربین با اینکه هیچ نقصی نداشت قادر به عکسبرداری از جسد امام نیست و آخر الامر هم پرغم چند بار تلاش نتوانستم از پیکر مطهر امام عکسی تهیه نمایم. (۲۹) با توسل به امام مشکلاتم حل می شود من به عنوان کسی که در طول حیات امام در خدمت ایشان بوده ام و به عنوان یک خدمتگزار همواره مورد محبتشان قرار داشته ام، عرض می کنم که هم اکنون که چند سال از رحلت آن عزیز بزرگوار می گذرد. هر گاه در زندگیم مورد و مشکلی باشد به ایشان متوسل می شوم. و صادقانه می گویم مسایلم برطرف و مشکلاتم حل می شود و گاه که برای برخی امور از ایشان راهنمایی می خواهم، امام عزیز به این حقیر که افتخار خدمتگزاری به مرقد پاک و نورشان را دارم راه را نشان می دهند. (۳۰) پی نوشت ها: ۱. حدیجه ثقفی (همسر امام) ندا ش ۱۲. ایشان به دلیل زندگی در تهران و عدم علاقه به زندگی در قم در ابتدا پاسخ صریحی به خواستگاری امام نداده بودند ولی پس از دیدن این خواب نظر مثبت دادند. ۲. حجة الاسلام و المسلمین سید عبدالحسین امام. ۳. آیت الله محمد هادی معرفت. ۴. این سفر قبل از تبعید امام بوده است. ۵. آیت الله سید احمد نجفی. ۶. آیت الله حائری شیرازی پیام انقلاب ش ۸۹. ۷. حجة الاسلام و المسلمین محتشمی. ۸. حجة الاسلام و المسلمین محمد رضا رحمت. ۹. حجة الاسلام و المسلمین رحیمیان. ۱۰. امید انقلاب ش ۱۳۸. ۱۱. حجة الاسلام و المسلمین سید محمد کوثری پا به پای آفتاب ج ۴ ص ۱۲۵. ۱۲. محمود مرتضایی فر. ۱۳. سید رحیم میریان. ۱۴. حجة الاسلام و المسلمین محمد اشرفی اصفهانی روزنامه کیهان ۲۳/۷/۶۴. ۱۵. حجة الاسلام و المسلمین ادیب روزنامه کیهان ۲۲/۷/۶۸. ۱۶. غلامعلی رجایی شریک صلوات. ۱۷. حجة الاسلام و المسلمین امام جمارانی. ۱۸. حجة الاسلام و المسلمین سید محمد رضا سجادی اصفهانی پا به پای آفتاب ج ۳ ص ۲۳۱. ۱۹. حجة الاسلام و المسلمین حسن ثقفی پا به پای آفتاب ج ۱ ص ۱۴۷. ۲۰. حسین شهرزاد شاهد ش ۱۸۶. ۲۱. سردار سرتیپ پاسدار علی فضلی. ۲۲. حجة الاسلام و المسلمین رحیمیان در سایه آفتاب ص ۱۶۷. ۲۳. حمید انصاری مصاحبه رادیویی. ۲۴. پلیس انقلاب ش ۱۰۰. ۲۵.

آیت الله شهید مرتضی مطهری روزنامه رسالت ۱۱/۲/۷۳. ۲۶. نور علم دوره ۳ ش ۷ ص ۱۳۸. ۲۷. غلامعلی رجایی. ۲۸. حجه الاسلام و المسلمین انصاری کرمانی. منابع مقاله: برداشتهایی از سیره امام خمینی (ره)، ج ۳، رجایی، غلامعلی؛

امام(قدس سره) در آسمان کرامت

امام(قدس سره) در آسمان کرامت جوان امروز بیش از هر زمان دیگر به بزرگمردی چون خمینی نیاز دارد، تا از نفس قدسی او جان دو باره گیرد و با مطالعه زندگی اش، طریق جاودانه زیستن را فراگیرد. امام خمینی(ره) مردی است که از آغاز بلوغ شخصیت معنوی خود را ساخت و نزد خدایش بنده ای محبوب شد. از این روی پرده های آسمان کنار رفت و روح الله چشم بر حقایق هستی گشود. خداوند به دست سرنوشت میلیونها انسان را دگرگون کرد. مقامی عظیم، یعنی کرامت به وی عطا کرد. آنچه می خوانیم گوشه هایی از این مقام عظیم است. جای بسی شگفتی است که صاحبان قلم پیرامون ابعاد مختلف زندگی امام قلم فرسایی می کنند، اما بعد عرفانی این شخصیت بزرگ در هاله ای از غفلت قرار دارد و تحلیلگران ما کمتر در باره آن سخن می گویند، حال آنکه تبیین ارتباط مردان آسمانی با ملکوتیان برای جوانان ماجاذبه های عجیبی دارد و در صورت طرح ساده و بی پیرایه جوان رابه باور آن سوق می دهد و ریشه های اعتماد و محبت قلبی بین مردم با صاحب کرامت را تقویت می کند. از این رو انتظار می رود محققان و نویسندگان تا آثار زنده و شاهدان صادق از امام خمینی(ره) در دسترس هستند، نسبت به جمع آوری و ثبت مجموعه کرامت های حضرت به پاخیزند و راه های آسمانی را در جستجوی مرد سلوک سبز و عارف بزرگ قرن بیویند. آری! ما باید بدانیم مردی که در عرصه سیاست، نظامی ضد دینی را نابود ساخت، در عرصه علم و فقه و فلسفه و اصول استاد دهر شد، در میدان جهاد بانفس و خودسازی و پالایش اندرون هم تا آنجا پیش رفت که قدسیان او را به پاکی ستودند و خداوند مقامی بس بالا نصیبش کرد. کرامت هدیه ای برای مردمان پاک طینت کرامت نشانه قداست و آیه حقانیت مردان خدایی است. مردانی که پاکی طینت و زلالی بندگی، آنان را نزد خدای متعال، محبوب ساخت. و تداوم آن در طول قرنها و عصرها، بهترین گواه بر اتصال زمینی ها با ملکوتیان است و چه زیباست مطالعه زندگی وصال یافتگان. اما کرامت چیست؟ کرامت همان معجزه است با این تفاوت که معجزه در مقابل انکارکنندگان و برای عاجز کردن آنها از سوی معصومان علیهم السلام بروز می نماید، اما کرامت، همان کار از سوی اولیای الهی و یاغیر معصومان علیهم السلام است بدون اینکه در مقابل انکار کننده باشد، بلکه عنایتی است که شامل حال معتقدان، صاحبان ایمان، یادلدادگان و دلسوختگان می شود. و اولیای خداوند با اذن و اجازه پروردگار، در اسباب طبیعی تصرف می کنند. البته برخی روشنفکر نمایان کرامت بزرگان را مخالف توجیحات علمی می دانند. و این حقیقت و موهبت الهی را خرافه می پندارند. حال آنکه خدایی که به اسباب مادی خاصیت هایی داده است، می تواند آن ویژگیها را سلب و به سبب دیگر بدهد. با اندک تاءملی می توان قبول کرد که خدایی که به دارو خاصیت «دردزدایی» عنایت کرد، همان خاصیت را می تواند به تربت امام حسین(ع) بدهد و یا همان ویژگی را در دعای امام، یا اولیای خود و بندگان صالحش قرار دهد. آری خداوند هم «سبب ساز» و هم «سبب سوز» است. پس برای قبول کرامت اولیای الهی تنها کافی است، اعتقاد خود به قدرت مطلقه الهی را تقویت کنیم و به راستی تنها اوست که می تواند خاصیت اسباب طبیعی را جایگزین کند. به این ترتیب می توان گفت: ۱- کرامت اولیای الهی امری محال نیست. زیرا خارج از قدرت خداوند متعال نیست. ۲- کرامت از نظر علم و عقل معقول و قابل پذیرفتن است. هرچند خلاف عادت و کار کرد طبیعی اسباب موجود است. ۳- کرامت کار خارق العاده ای است که هرگز احدی از مرتاضها و نابغه های جهان نمی توانند آن را انجام دهند. ۴- کسی نمی تواند اثر کرامت را نابود کند و یا مانع تحقق آن شود، زیرا کرامت به قدرت بی کران خدا متصل است. ۵- کرامت نوعی عنایت به دلسوختگان است، نه تحدی و مبارزه طلبی و عاجز سازی. ۶- کرامت محدودیت زمانی و مکانی و تشخص ندارد. زیرا بر قدرت نامحدود خداوند متکی است و این قدرت در هر زمان می تواند جاری شود و می شود. ۷- کرامت،

معلول بی علت نیست، بلکه ما این علت را نمی‌شناسیم، اما خداوند از آن آگاه است. ۸- مقام کرامت بر اثر پاکیزگی روحی به اشخاص اعطا می‌شود و تنها پاکیزگان از این مقام برخوردار می‌شوند. ۹- چون زلالی باطن و تعلق و اراده الهی لازم است تا شخص صاحب کرامت شود، لذا این مقام قابل تعلیم و تعلم نیست. گرچه قابل اکتساب است. اعتقاد به کرامت امام خمینی (ره) خود اعتقادی محکم به تاثیر نفوس پاک در تغییر اسباب طبیعی داشت و معتقد بود اگر مردان خدا و پاکان بی ریائزد خداوند چیزی بخواهند، همان خواهد شد. از این روی همواره از چنین مردانی برای تغییر احوال یاری می‌جست. نمونه ای از این «باور کرامت» و «تاثیر نفوس پاک» را می‌توان در سیمای امام آنگاه مشاهده کرد که از آیت الله قاضی (ره) آن عارف بزرگ برای شفای دخترش و نجات وی از مرگ کمک می‌گیرد. ختم «امن یجیب» شاگردان امام هنوز آن روز را به یاد می‌آورند و به صراحت و باشور از آن یاد می‌کنند. آیت الله صناعی یکی از مشاهیر شاگردان آن بزرگوار است که مراسم ختم «امن یجیب» و حضور آیت الله قاضی را به یاد دارد. وی می‌گوید: بعد از درس معمولاً جمعیت زیادی برای دستبوسی ایشان می‌آمدند و از این رو برای تلف نشدن وقت با تاكسی به مسجد اعظم رفت و آمدمی کردند. من هم برای آن که بتوانم جواب سؤال خود را بهتر بگیرم، دنبال امام به منزلشان می‌رفتم، در آنجا سؤال را مطرح کردم. امام فرمودند: بنویس. سؤال را نوشتم و دادم خدمت امام و اما باز هم امام جواب ندادند. من که سابقه برخوردهای چندین سال پیش از آن را داشتم و نیز از سرپرتهایی، با رنجیدگی خاطر بیرون آمدم و امام هم ناراحتی مرا احساس کردند. در همان موقع با برادرم رو به رو شدم. ایشان از من پرسیدند: «چرا ناراحتی؟» گفتم: رفتن مطلبی را از امام پیرسم، ولی امام به من جواب ندادند. برادرم با تندلی به من گفت: دخترشان مریض است و از این بابت امام ناراحتند. بعد تو توقع داری در این شرایط امام مثل همیشه به تو جواب سؤال درس را بدهند؟! بعد برادرم برای من توضیح بیشتری دادند که گویا هنگامی که حال دختر امام به وخامت گراییده بود، فوراً یک شورای پزشکی در قم تشکیل شده بود. این شورا نظر بسیار مایوس کننده ای به حضرت امام (ره) داده بودند. وقتی به امام عرض کرده بودند که یا باید مادر از بین برود و یا بچه. این طور می‌گویند که امام فرموده بودند: من الا ان اظهار نظر نمی‌کنم که کدام یک فدای دیگر بشود. شما یکی دو ساعت صبر کنید. من جواب می‌دهم که عمل جراحی انجام شود یا نه؟ پس از آن هم از برادر من خواسته بودند که ترتیب ختم «امن یجیب» را در همان شب بدهند و مخصوصاً آقای قاضی را برای دعا خواسته بودند. مرحوم قاضی که عموزاده علامه طباطبایی و ازدوستان امام بود، بسیار اهل ذکر خدا بود. ایشان در زمان طلبگی هم یک پیشگویی داشت و به امام عرض کرده بود: «شما بعدها جزو پیشوایان خواهید شد». بالاخره آقای قاضی و عده ای از طلبه ها آمدند و ختم «امن یجیب» گرفتیم. برای همه ما میزان اعتقاد امام به دعا جالب بود. پس از آنکه ختم تمام شد، از بیمارستان نکویی قم به منزل امام تلفن کردند و اطلاع دادند که حال دخترشان به طور معجزه آسایی بهتر شده است و از این رو فعالنیازی به عمل نیست. در همان هنگام برادرم برای من این پیغام را از حضرت امام آورد: «... من آن وقت روی حساب مریضی صبیبه ناراحت بودم و جواب ایشان را ندادم، ولی فردا توی درس جواب خواهم داد.» ارتباط با ائمه علیهم السلام امام خمینی (ره) ولی فقیه و نایب حضرت ولی عصر (عج) بود و از همین جهت ارتباط وی با آن حضرت امری کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد. او فقیهی بزرگ بود که در هدایت سیل خروشان مردم به سوی انقلاب و مراحل مختلف انقلاب از طریق همین ارتباط، راهنمایی های لازم را از آن حضرت دریافت کرد اما عموماً این ارتباطها به صورتی سرپوشیده بود. با این حال مواردی از طریق شاگردان حضرت که به ایشان نزدیک بودند، نقل شده است که این ارتباطها را علنی می‌سازد. و از این جهت برای مومنان تقویت ایمان و برای مردم بی اعتقاد، نوعی اتمام حجت است تا انصاف پیشه سازند و به درستی راهی که امام رفت، معتقد شوند و به این ترتیب دست از تضعیف اندیشه های وی بردارند. خیانتی که هم اینک جمعی برای اجرای آن در تلاش اند. نمونه روشن از این ارتباط را حجه الاسلام سید محمد کوثری از آیت الله فاضل لنکرانی نقل می‌کند: شاه باید برود یک روز من منزل آقای فاضل لنکرانی از استادان حوزه علمیه قم بودم و یکی از فضلاء مشهد هم آنجا بودند. ایشان به نقل از یکی از دوستانشان تعریف کردند:

در نجف اشرف در خدمت امام بودیم وصحبت از ایران به میان آمد. من گفتم: این چه فرمایش‌هایی است که در مورد بیرون کردن شاه از ایران می‌فرمایید؟ یک مستأجر رانمی شود از خانه بیرون کرد، آن وقت شما می‌خواهید شاه مملکت را بیرون کنید!! امام بر آشفتند و فرمودند: فلانی! چه می‌گویی؟ مگر حضرت بقیه الله امام زمان(ع) به من (نستجیر بالله) خلاف می‌فرماید؟ شاه باید برود. البته گاهی نیز این ارتباط از طریق خواب برای اشخاص مسلم شده است. مانند خوابی که همسر امام خمینی قبل از ازدواج می‌بیند و برای وی مسلم می‌شود که امام با اهل بیت علیهم السلام مرتبط است و باید با وی وصلت کند. مورد دیگر را حجه الاسلام محی الدین فرقانی، به این صورت، نقل می‌کند. هرچه بود، بخشیدم شیخ مازندرانی پیری بود که بی دلیل به امام بدبین بود. حتی به بعضی‌ها می‌گفت به درس امام نروند. این مساله چند سالی طول کشید. امام هر روز، ساعت ده و ربع برای درس می‌رفتند. چون بعضی وقتها بدون این که به من خبر دهند، حرکت می‌کردند. من با عجله بیرون می‌رفتم که مبادا ایشان تنها بروند. روزی با عجله از خانه بیرون آمدم. دیدم این پیرمرد شیخ در بیرونی را می‌بوسد. بعد هم خم شد عتبه را بوسید. من که از اعمال قبلی او اراحت بودم، گفتم: عجب! برگشت رو به من کرد و گفت: (الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لتهدی لولا ان هدانا الله) گفتم: مگر چه شده است؟ گفت: به درس می‌روید؟ آقا مسجد می‌آیند؟ گفتم: بلی. گفت: من هم می‌آیم مسجد. قبلا او به مسجد نمی‌آمد و نمی‌گذاشت بچه اش دست امام را بوسد. همین که این حرف را زد، در باز شد و آقا از منزل بیرون آمدند. او خجالت کشید و از کوچه دیگر رفت. من همراه آقا به مسجد رفتم. آن روز کتاب همراه نبرده بودم که مجبور نشوم پای منبر بروم. همان دم در نشستم. این از خوش شانسی پیرمرد بود. آمد و کنار من نشست و گفت: تو که می‌دانی همنشین بد بر من اثر کرده بود. از بس زیاد از مغرضان شنیده بودم که آقا روزنامه می‌خواندند و چه کارهایی کنند. سپس اضافه کرد یک شب خواب دیدم در حرم حضرت امیر(ع) هستم وعده ای دور هم نشسته اند. سن هر کدام، با سن یکی از امام‌ها تطبیق می‌کرد. دوازدهمی را می‌گفتند حضرت مهدی(ع) است. از قیافه شان نور می‌بارید. خیلی زیبا و ملکوتی بودند و در آخر صف نشسته بودند. بعد علمای اسلام یکی یکی آمدند. همه آنها از مقبره مقدس اردبیلی بیرون می‌آمدند، نگاه کردم تا بینم آیا کسی از ایشان را می‌شناسم؟ یکی از آنها را گفتند: شیخ شلال یکی از شیوخ عرب است. خیلی خوشحال شدم، خواستم حرکت کنم ولی انگار مرا به زمین بسته بودند. نمی‌توانستم تکان بخورم. وقتی هر کدام از این علمای آمدند آن دوازده نفر تعظیم می‌کردند، بعضی وقت‌ها حضرت امیر(ع) با یکی دو نفر مشغول صحبت بودند. بعضی وقت‌ها هم هفت هشت نفرشان تعظیم می‌کردند. یک وقت دیدم آقای خمینی از گوشه ایوان وارد شدند و شما هم دنبالشان هستی. در کفشداری کفش‌هایشان را کردند و شما کفش‌ها را کنار گذاشتی و به سرعت به دنبالشان رفتی. آن دوازدهمی تا چشمشان به ایشان افتاد، بلند شدند. یک مرتبه دیدم همه بلند شدند. بعد یازده نفرشان نشستند و دوازدهمی ایستادند و گفتند: روح الله، آقای خمینی عبايشان را جمع کردند و گفتند: بله آقا، ایشان فرمودند: بیا جلو، آقا تند تند جلو رفتند. وقتی خدمت امام زمان(ع) رسیدند، دیدم قدم‌هایشان یک اندازه است. جوری نبود که حضرت مهدی(عج) بلند و آقای خمینی کوتاه باشند. طوری ایستادند که گوش آقای خمینی دم دهان امام زمان(عج) بود. امام زمان چیزهایی گفتند و آقای خمینی در جواب گفتند: «چشم انجام دادم ... انجام می‌دهم... ان شاء الله ...» درست یک ربع حضرت در گوش روح الله چیزهایی می‌گفتند. وقتی مطلب تمام شد و حضرت رفتند که بنشینند، آقای خمینی دست تکان دادند و آن یازده نفر تعظیم کردند و ایشان بی آنکه پشتشان را بکنند عقب، عقب برگشتند و به حرم رفتند. من پرسیدم که چرا ایشان به حرم نرفتند؟ گفتند: حضرت امیر(ع) اینجا نشسته اند. برای چه به حرم بروند!! بعد دم کفشداری رفتند و شما کفش‌هایشان را گذاشتی جلو پوشیدند و تند حرکت کردند و از در صحن آمدند بیرون. من از خواب بیدار شدم، شروع کردم به گریه کردن. ساعت را نگاه کردم. دیدم یک ساعت به اذان صبح مانده، با خودم گفتم: من در حق ایشان جفا کرده‌ام. خدا از سر تقصیرم در گذرد! من از حالا به ایشان ایمان آوردم. ولی هنوز ناراحتم. اولین کاری که کردم همان بود که دیدی. در مقابل نظر هیچ کس نبود. فقط تو می‌دانی و من. می‌باید این عتبه را بوسم. من قول

داده ام که فضایل ایشان را منتشر کنم و باید انتشار بدهم. بعد گفتم: این قصه من بود. یک خواهش از تو دارم «بینی و بین الله» اگر می توانی به امام بگو که از من بگذرد. گفتم: می توانم همین الان انجام می دهم. از مسجد که بیرون آمدم، به آقا گفتم که قصه کذا و کذاست و حالا از شما خواهش دارد که از او بگذرید. امام گفتند: «من از ایشان گذشتم. من بخشیدم. هر چه بود، بخشیدم.» بعد از رفتن امام، او دوان دوان آمد. گریه می کرد از من می پرسید: چه شد؟ گفتم: آقا گفتند که من هر چه بود بخشیدم. به سجده افتاد. از آن به بعد هر روز خدمت امام می آمد و آقای خمینی هم نظر خاصی به او پیدا کردند و این طور شد که او هم دنیا و هم آخرت را به دست آورد. خبر غیبی امام (ره) در مواردی بسیار، از آنچه رخ می داد. آگاه بود و این به جهت همان ارتباطی بود که داشتند و این موضوع در مسیر نهضت بارها تکرار شد و یاران، شاگردان و هم سنگراننش به برکتش از خطرات بزرگی رهایی یافتند. ما تنها به یادآوری دو مورد از این حکایت ها بسنده می کنیم: سهم امام و رسیدن آن یکی از مواردی که می توانم صد درصد روی آن انگشت بگذارم، این است که یکی از تجار ایرانی، زمانی که دولت طاغوت هر کسی را که به نجف و زیارت ایشان می رفت، تعقیب می کرد، پول هنگفتی با خود به نجف برده بود که بابت سهم امام به ایشان بدهد. دولتی ها هم خبر داشتند که این شخص پول زیادی با خود برده است و می خواهد سهم امام را بدهد. آن تاجر خدمت امام رسید و گفت: این پولها بابت سهم امام است و از ایران آورده ام که به شما تقدیم کنم تا صرف حوزه علمیه کنید. امام قبول نکردند، تاجر در جواب گفت: آقا من از راه دور این پول را آورده ام، سهم امام و مخصوص شماست، امام فرمودند: «صلاح تو نیست که من این پولها را از تو بگیرم. ببر خدمت یکی دیگر از مراجع بده و از ایشان هم رسید بگیر.» خلاصه اصرارش هیچ در امام اثر نکرده بود و او پول را به منزل مرجع دیگری برد و رسید گرفت. پس از بازگشت آن تاجر را در مرز دستگیر کردند و به او گفتند که شما در نجف پیش آقای خمینی رفته اید و پول زیادی هم با خود به آنجا برده اید و ما از همه کارهای تو خبر داریم. و بالاخره زمینه چیدند که حداقل چند سالی او رازندان کنند. تاجر در جواب گفت: «من یک شاهی هم پول به ایشان نداده ام. پول را بابت سهم امام به شخص دیگری دادم» و بعد رسید پول را از جیبش در آورد و ارائه داد. آن رفت که امام به ایشان فرموده بود که صلاح تو نیست پولت را به من بدهی، چنین روزی را می دید. اگر پول را به امام داده و از ایشان رسید گرفته بود، شاید تا آخر عمر در گذشته زندان می ماند و حتما شکنجه هم می شد. این هم یکی دیگر از کرامات ایشان بود. سفر طولانی در سال ۱۳۵۷ ه. ش هنگامی که منزل امام از طرف بعثی ها در محاصره قرار گرفت، مساله هجرت امام از نجف مطرح شد. ایشان در جواب نامه ای که یاسر عرفات نوشته بود، نامه ای نوشتند که باید کسی آن را به لبنان می برد. انجام این امر بر عهده من گذاشته شد. همچنین قرار شد که در لبنان و سوریه شرایط را برای اقامت امام بررسی کنم. وقتی نامه آماده و به من تحویل شد، برای خدا حافظی به خدمت امام رفتم. قاعدتا هر وقت ما می خواستیم به سفر برویم خدمت امام می رسیدیم و دست ایشان را می بوسیدیم و امام هم دعایی می کردند. وقتی تنهایی خدمت ایشان رسیدم. عرض کردم: من عازم سفرم، مسافرتی به سوریه و لبنان. تبسمی کردند و فرمودند: «مثل اینکه سفر شما این بار طولانی می شود.» من عرض کردم: نه علی القاعده نامه حضرت عالی است که برسانم و شاید دو سه روز دیگر برگردم. ایشان سکوت کردند، اما سخن ایشان در مورد اینکه سفر من طولانی می شود، ذهنم را مشغول کرد. خلاصه به همراه برادرمان آقای فردوسی پور به طرف بغداد حرکت کردم. قرار بود که آقای دعایی در بغداد مدارکی را برای بردن به سوریه به ما بدهد. وقتی وارد فرودگاه شدم، ساک خود را تحویل دادم و منتظر ساعت پرواز شدم. از همان اول متوجه شدیم که وضع فرودگاه غیر عادی است. آن روز تمام مسوولان فرودگاه لباس شخصی بر تن داشتند و مشخص بود که افراد سازمان امنیت عراق هستند. پس از مدتی یکی از افراد سازمان امنیت عراق به نزد ما آمد و گفت: کدام یک از شما مسافرید؟ گفتم: من مسافرم. گفت: با من بیا. پس از آنکه به همراه او به راه افتادم. بلیت مرا گرفتند و شماره روی آن رابه قسمت تحویل بار دادند و ساک مرا پس گرفتند و محتویات آن را خالی کردند. پس از آن مرا به همراه اوراقی که در ساک خود داشتم، به طبقه دوم فرودگاه که مرکز سازمان امنیت عراق بود، بردند، در آنجا یکی دو ساعت با من صحبت کردند. بعد

گذرنامه ام را پس دادند و کاغذی را برای امضا کردن در برابرم قرار دادند. پرسیدم: این چیست؟ گفت: بخوان. در کاغذ نوشته شده بود که «من الان الى الابد ممنوع الدخول» به عراق هستم. همچنین از من التزام گرفته شده بود که چنانچه بر خلاف تعهدم وارد عراق شدم، خودم مشمول اجرای قانون شورای انقلاب عراق هستم. در آغاز کمی برای امضا نکردن پافشاری کردم، اما سرانجام مجبور به امضاشدم. در آن زمان ناگهان به یاد فرمایش امام در خصوص طولانی شدن مدت مسافرتم افتادم. ۲۲ تنصرف در اسباب ۲ گاه کرامت‌های اولیای خداوند به تغییر کاربرد اسباب می انجامد. به این صورت که بادعا یا با اشارتی از سویشان سبب‌های طبیعی منقلب می گردند و به این ترتیب قدرت الهی به صورت «تنصرف در اسباب» در برگزیدگان او تجلی می یابد. به خواست آنان گاه از دل بیابان خشک و سوزان چشمه‌ای می جوشد و گاه مریضی رو به مرگ، زندگی دوباره می یابد و از این دست کرامت‌ها در طول زندگی روح الله بسیار می توان می دید. از جمله آنهاست آنچه شهید صدوقی رحمه الله علیه نقل می کند. جوشش آب برای نماز شب در آن زمان قسمت‌هایی از ایران زیر نظر دولت‌های روسیه و آمریکا و انگلستان بود. وقتی از ارض اقدس بر می گشتیم، بین راه روس‌ها برای بازرسی جلوی ماشین ما را گرفتند. همگی پیاده شدیم و چون امام از اول تکلیف مراقب تهجد و نماز شب بودند، و هیچ وقت آن را ترک نکرده بودند، بعد از پیاده شدن خواستند که نماز شب بخوانند. آنجا هم که وسط بیابان بود و آبی وجود نداشت. یک وقت نگاه کردیم دیدیم که آبی جاری شد. ایشان آستین‌ها را بالا زدند و وضو گرفتند. نفهمیدیم که بعد از نماز ایشان هنوز آب بود یا نه! ترس، هرگز! در گذشته فردی ترسو و گریزان از ماجراجویی و یا مسائلی نظیر آن بود. به طوری که با شنیدن کوچکترین صدای بلندی، ترس بر تمامی وجودش مستولی می شد و اختیار از کف می داد و حالت بسیار ناراحت‌کننده‌ای به او دست می داد. یک بار وقتی صدای شلیک پدافند در حسینیه جماران به گوش رسید، ترس و وحشت چنان بر او مستولی شد که دیگران نیز از حالت او ناراحت شدند. کنترل آقا قاسم از عهده دیگران نیز ساخته نبود. در همین حال امام عزیز با آقا قاسم رو به رو شدند و دستی بر سینه‌اش گذاشتند و دل‌داری دادند. ناگهان آقا سیدقاسم جمارانی حالتی عادی به خود گرفت، مثل این بود که او هیچ‌گاه با ترس آشنا نبوده است. آقا سیدقاسم می گفت که پس از آن تاریخ هرگز از هیچ صدایی حتی صدای انفجار نیز نترسیده است و قوت قلبی دور از تصور یافته است. دیدم آقا نیست! زمان آمدن امام از پاریس، در بهشت زهرا فردی را دیدم که مردم را کنار می زد و برای دیدن امام بی‌تابی می نمود. وضعیتی تقریباً غیر عادی داشت که مجبور شدم، علت این بی‌تابی و تلاش را از وی جویا شوم. در جواب گفت: من داستانی دارم که شما نمی دانید. زمان زندانی بودن حضرت امام، من سرباز بودم و یکی از دوستانم که مسئول سلول حضرت امام بود، ظاهراً آقا را نمی شناخت. برایم تعریف می کرد که: «من از این سیدچیزهای عجیبی می بینم. درون سلول بعضی اوقات مشغول نماز است. پاره‌ای وقت‌ها او را در سلول نمی بینم. قفل در سلول را باز می کنم و به جستجو می پردازم و او را نمی بینم. درب را قفل می کنم. ولی بعد از دقایقی می بینم درون سلول نماز می خواند.» به پیشنهاد ایشان جایمان را عوض کردیم و من زندانبان آقا شدم. اوایل آن بزرگوار را نمی شناختم ولی بر اساس بیانات دوستم کنجکاوی به خرج می دادم. من هم عیناً همان صحنه‌ها را مشاهده می کردم. گرچه درب زندان بسته بود، اما ایشان را در سلول نمی یافتم و ... مشاهده این کرامات مرا متوجه عظمت شخصیت آن بزرگوار کرد و بالاخره توفیق نصیب شد و آن حضرت را شناختم. زمانی که از ارادت و علاقه من به آقا آگاه شدند، دستگیرم ساختند و به شکنجه و آزارم پرداختند و از جمله ناخن‌هایم را کشیدند. علاج ناپذیر به بیماری عصبی سختی دچار شده بودم و به همین منظور به خارج از کشور، برای مداوا، رفتم. بیش از آن تقریباً نزد تمامی پزشکان مجرب داخلی رفته بودم ولی نتیجه‌ای به دست نیاوردم. در خارج از کشور نیز پزشکان خارجی از عهده درمان من بر نیامدند. وضع به گونه‌ای شد که در میان دوستان شایع شد فلانی نیز علاج ناپذیر است و باید برای جانشینی وی در ژاندارمری فکری کرد. اعضای خانواده ام نیز کم‌کم مایوس شده بودند. خلاصه امید برای درمانم بسیار کم بود. به خدمت حضرت امام (ره) رسیدم. سلام کردم و گفتم: اماما دکترها مرا جواب کرده‌اند و این به معنی آن است که از نظر طبی من علاج

ناپذیرم. از شما خواهش می‌کنم که برایم دعا کنید. دعا کنید که ان شاء الله من بهودی یابم و بتوانم به خدمتگزاری ادامه دهم.» امام دعا کردند خدا را شاهد می‌گیرم که از آن پس رفته رفته حالم بهتر شد و حالا به سلامتی کامل نزدیکم. از برکت دعای امام در مورد کرامات امام مطالب گوناگونی وجود دارد، مثلاً از دست ایشان قند می‌گیرند و تقاضا دارند که آقا بر آب آشامیدنی دعا بخوانند تا به بیمار بخوراند. فرزند یکی از دوستان ما بیمار بود. کودک پاهایش درد می‌کرد و نمی‌توانست راه برود. آن آقا هم خیلی ناراحت بود. آن اوایل بود که امام به جماران تشریف آورده بودند و رفت و آمد با ایشان آسانتر بود. آن آقا که می‌دانست گاهی کودکان را نزد امام می‌بردند و ایشان دستی بر سر کودکان می‌کشند گفت: بچه ما معلول است و نمی‌تواند راه برود به پزشک هم مراجعه کرده ایم ولی مثمر ثمر واقع نشده است. اگر می‌توانید او را به نزد امام ببرید. یک روز عصر بنده آن کودک را که حدود سه سالش بود، بغل کردم و خدمت امام شریفاب شدم. پدرش داخل نشد. جریان را به عرض رساندم. امام هم دستی بر سر کودک کشیدند و او را بوسیدند و دعا کردند و فرمودند: ان شاء الله خوب می‌شود. پدر و مادرش نگران نباشند... کودک را بغل کردم و از خدمت ایشان مرخص شدم. همان طور که کودک در بغلم بود، می‌خندید. این را خودم دیدم. پدر کودک، فرزندش را گرفت و در حالی که اشک در چشمانش پر شده بود، شکر کرد. مادر کودک هم آنجا ایستاده بود و خیلی خوشحال بود. ... دو سال پیش که بنده فرزندم را برای معالجه به خارج از کشور برده بودم. آن آقا را دیدم. ایشان که الان سفیر ایران در سوئیس یا انگلیس هستند به مناسبتی به پاریس آمده بود. من دیدم که ایشان یک پسر بچه پنج، شش ساله به همراه دارد و آن کودک می‌دود و می‌خندند، فرانسوی صحبت می‌کند و به انگلیسی تکلم می‌کند. ایشان گفت: آقای ثقفی می‌دانی این کودک کیست؟ گفتم نه، گفت: همان است که شما برای شفا خدمت امام بردید. بنده با تعجب پرسیدم: راست می‌گویید!! گفت: بله، او خوب شده است و به مدرسه هم می‌رود. من سلامتی کودکم را از برکت دعای خیر امام و دستی که ایشان بر سرش کشیدند، می‌دانم.

آرامش خاطر

آرامش خاطر آرام روی منبر نشسته بودند امام در نجف معمولاً نمی‌گذاشتند نوارهای درس ایشان ضبط بشود بعد از بحثهای حکومت اسلامی، خودشان فرموده بودند ضبط بشود ما برنامه گذاشتیم به این عنوان که صدا ضعیف است ضمن بلند کردن صدا ابتدای درس، نوارها را هم ضبط کنیم البته حاج احمد آقا هم در این مساله دخالت داشت، ایشان هم گفته بود این کار بشود. ما برنامه را تنظیم کردیم روزی که امام برای درس تشریف آوردند تا میکروفون را دیدند فرمودند چیه؟ عرض کردم که صدا در اول درس ضعیف است و آقایان اعتراض دارند البته با بعضی از آقایان هم قبلاً صحبت کرده بودیم آنها هم از اینکار پشتیبانی کردند و امام اجازه دادند که میکروفون باشد. ما دستگاهی داشتیم که هم آمپلی فایر بود و هم ضبط، از آن استفاده می‌کردیم و بعد کم کم توسعه دادیم و آمپلی فایر تهیه کردیم که هم صدا را هم تقویت کردیم و هم نوار ضبط می‌کردیم معمولاً من بیست دقیقه قبل از شروع درس می‌آمدم و تمام دستگاه را که زیر منبر جاسازی شده بود چک می‌کردم و امام هم پنج دقیقه به درس تشریف می‌آوردند و پای منبر می‌نشستند و بعد برای شروع درس بالای منبر می‌رفتند. یک روز بعد از اینکه امام بالای منبر نشستند و خواستند درس را شروع کنند یک وقت متوجه شدم که صدای جرقه و انفجار شدیدی از زیر منبر شنیده شد. دویدم و دیدم که سیمها می‌خواهد آتش بگیرد دسته سیم را از زیر منبر کشیدم بیرون که در همین حال سیمها آتش گرفت و شعله بالا کشید تا آن وقت امام همین طور آرام روی منبر نشسته بودند و تمام طلبه‌ها در اثر سر و صدای جرقه‌های سیم از جا بلند شده و آمده بودند که ببینند چی شده، ولی امام آرام روی منبر نشسته بودند. مرحوم حاج آقا مصطفی هم از جای خودشان تکان نخوردند و همان کنار دیوار نشسته بودند بعد که سیمها شعله گرفت و تا نزدیک عبای امام شعله آتش بالا آمد امام آرام از روی منبر پایین تشریف آوردند. ناگهان این

پوسته های سیم که ذوب شده بود ریخت روی حصیر نایلونی که کنار منبر بود یک وقت من دیدم که حصیر هم شروع کرد به آتش گرفتن، با دستم آنها را خاموش می کردم و امام هم ایستاده بودند و نگاه می کردند بعد که جریان برق را قطع کردند آتش خاموش شد امام فرمودند آسیبی به شما نرسید؟ عرض کردم خیر و ایشان مجددا تشریف بردند روی منبر و شروع به ادامه درس کردند. (۱) در صورتش هیچ اضطرابی ندیدم وقتی از یکی از دوستان خانوادگی آیت الله خمینی پرسیدم ایشان دارای چه خصوصیت‌هایی است؟ او با خاطره غرق شدن دختر بچه آیت الله خمینی حرفش را شروع کرد که ۲۵ سال پیش غرق شده بود. وقتی در آن هنگام دوست آیت الله خمینی سر می رسد عالم روحانی (امام) در حال دعا کردن بر روی جسد ششمین فرزند جوان خود بود. دوست آیت الله امروز می گوید وقتی به صورتش نگاه کردم هیچگونه آثار اضطراب ندیدم در حالی که می دانستم که او فرزندش را از جان و دل دوست دارد. امروز هم هیچگونه احساسات نه غمگینی و یا اضطرابی در این مورد از خود نشان نمی دهد، او ضمن تشریح ماجرای غرق شدن دختر بچه امام دنباله مطلب را چنین بیان می کند: پس از چند لحظه (امام) خمینی که بالای جسد بچه اش بود گفت: خدا این بچه را به من داده حالا هم خودش او را خواسته است پس بگیرد و سپس دعایش را از سر گرفت. (۲) امام در مقابل جمعیت گریه نمی کردند در بیشترین مجالس فاتحه و غیر فاتحه ای که به مناسبت شهادت مرحوم حاج آقا مصطفی برگزار می شد من همراه امام بودم. در تمام این فاتحه ها من یک ذره حالت تاثیر عمیق و یا اشکی از امام ندیدم. و در مجالس نقل می شد که تا چه حد صبر و استقامت دارند. امام در مقابل جمعیت اصلا گریه نمی کردند. یا وقتی در منزل پیش خانمها بودند ایشان گریه نمی کردند ولی وقتی تنها می شدند زیاد گریه می کردند. (۳) حالا چرا نمی نشینی؟ پس از اعلامیه شاه دوستی یعنی غارتگری، عده زیادی از طلاب و فضلا را برای سربازی از قم گرفتند و به باغ شاه تهران بردند، و خلع لباس نموده و به لباس سربازی در آوردند. در همان روزها، روزی خدمت امام بودیم. طلبه سیدی با سر و وضع آشفته طوری در خانه امام را که باز بود به دیوار زد و وارد خانه و اتاقی که امام و ما نشسته بودیم شد، که هم باعث خنده بود و هم موجب تاثیر خاطر همه گردید. امام سر پایین داشتند و مشغول نوشتن بودند. سید با صدای بلند گفت: آقا! ما از درس آقای مشکینی در مسجد امام بیرون آمدیم، مامورین هجوم آوردند و طلاب را گرفتند و سوار کامیون کردند و بردند سربازی، آقای رفسنجانی را هم گرفتند و بردند. از این خبر و سر و وضع آشفته سید همه متاثر و منقلب شدیم، بعضی هم گریه کردند. امام همان طور که نشسته بودند و قلم در دست داشتند از بالای عینک نگاهی به سید کردند و فرمودند: حالا چرا نمی نشینی؟ وقتی سید نشست، امام عینک را از چشم برداشتند و با خونسردی (آرامش) همیشگی خود تکیه دادند و فرمودند: بردند سربازی؟ سید با التهاب گفت: بله آقا. امام فرمودند: ببرند، اینها باید تمرین نظامی کنند، ما در آینده با اینها کار داریم! این مطلب در آن موقع واقعا از امام در سر حد اعجاز بود! (۴) فرزندان مرا کتک بزنند! غروب همان روز که قضیه مدرسه فیضیه اتفاق افتاد، ما در منزل امام بودیم که خبر آوردند در فیضیه، طلاب را کتک زده اند و قصد دارند به این جا بیایند. مرحوم آقا سید محمد صادق لواسانی که از دوستان بسیار نزدیک امام بود بلند شد و در خانه را بست. تا امام فهمیدند بلافاصله بلند شده و در خانه را باز کردند و فرمودند: «فرزندان مرا کتک بزنند و من در خانه ام را به روی خود ببندم؟» سپس به نماز ایستادند و مانند شبهای دیگر نافله هایشان را نیز خواندند، در حالی که ممکن بود هر لحظه به خانه ایشان هجوم آوردند. (۵) نفس مطمئنه قبل از حادثه فیضیه و نزدیک عید، یک روز صبح زود، در بین راه که می رفتم اعلامیه هایی را دیدم که به در و دیوار زده بودند. در آن اعلامیه ها که از ساواک بود و با نامهای مختلفی از قبیل جبهه ملی، جمعیت زنان و... بر در و دیوار چسبانده بودند با فحشهای رکیکی به امام توهین شده بود. با دیدن این اعلامیه ها به شدت ناراحت شدم. به هر حال به منزل امام رفتم. در آنجا متوجه شدم که بعضی از افراد هم از این اعلامیه ها به آنجا آورده اند. در حالی که خیلی ناراحت بودم به آقای صانعی گفتم: «با امام کار دارم». آقای صانعی آمدن مرا به اطلاع امام رساند و دقایقی بعد امام فرمودند: «بیایید تو». وقتی خدمت امام رسیدم، دیدم ایشان جهت درس دادن، مشغول مطالعه هستند. این موضوع برای من قدری عجیب آمد که توی این گیر و دار و

در این اوضاع و احوال، در حالی که مسایل این قدر به هم پیچیده شده و با وجود این اعلامیه‌ها که همه ما را بشدت ناراحت کرده است، چگونه امام بر اعصابشان مسلطند و به مطالعه می پردازند. آن هم کتابی که جزو متون درسی نبود. کتابی که ایشان مطالعه می کردند، کتابی بود که مثلاً یکی از علما راجع به یک بحث، مطلبی نوشته بود و امام آن را مطالعه می کردند که ببینند آن مطلب را بحث کرده و رد بکنند. من از این روحیه عجیب امام در چنین حالتی که ما اصلاً نمی توانستیم به کتاب نگاه بکنیم و ایشان با کمال آرامش مشغول مطالعه بودند، تعجب کردم. (۶) اینها خواهند رفت دوم فروردین سال ۴۲ که مزدوران شاه خائن به مدرسه فیضیه حمله کرده بودند ما که طلبه جوانی بودیم و ندیده بودیم که عده ای با چماق و اسلحه سرد و گرم به سر مردم بریزند و عده ای را بکشند و یا از پشت بام به زیر بیاندازند، پس از نماز مغرب و عشا به دنبال امام به اتاق ایشان رفتیم. ما که بسیار بی تجربه بودیم نگران و ناراحت، به سخنان امام گوش دادیم. امام بیست دقیقه صحبت کردند و گفتند: «اینها خواهند رفت و شما خواهید ماند». (۷) و الله من نترسیدم امام بعد از سخنرانی پانزده خرداد که مامورین ساواک شبانه به منزلشان ریختند و ایشان را دستگیر کردند، می فرمودند: «مامورین پس از اینکه مرا گرفتند، در اتومبیل انداخته و به سرعت خیابانهای قم را پشت سر گذاشته، رو به سمت تهران به راه افتادند، ولی پیوسته با نگرانی به پشت سر خود و این طرف و آن طرف نگاه می کردند. پرسیدم از چه می ترسید و نگران چه هستید؟ گفتند: می ترسیم مردم ما را تعقیب کنند و به دنبال ما بیایند، چون مردم شما را دوست دارند.» بعد امام فرمودند: «و الله من نترسیدم ولی آنها آنقدر می ترسیدند که اجازه ندادند برای نماز صبح پیاده شوم. می گفتند می ترسیم مردم برسند و از این رو من ناچار شدم همانگونه که در بین دو مامور در اتومبیل نشسته بودم، نماز خود را نشسته بخوانم». (۸) آنها می ترسیدند، من دلداری می دادم در مورد شبی که امام را از قم دستگیر کردند و به تهران بردند، مرحوم حاج آقا مصطفی تعریف می کرد که امام فرموده بودند: «وقتی مرا می بردند، بین قم و تهران ماشین از جاده رفت بیرون. من فکر کردم که می خواهند قضیه را خاتمه بدهند. ولی وقتی مراجعه کردم به قلبم دیدم هیچ تغییری نکرده است» و لذا وقتی در سال ۴۳ بعد از آزادیشان در مسجد اعظم سخنرانی کردند، فرمودند: «و الله من به عمرم نترسیده ام. آن شبی هم که آنها مرا می بردند، آنها می ترسیدند من آنها را دلداری می دادم». (۹) همین حالی که الآن دارم حاج احمد آقا در نجف تعریف می کردند. ایشان گفتند که از آقا سؤال کردم، آن زمانی که سوار هواپیما شده و به سوی ترکیه پرواز می کردید، چه حالی داشتید؟ امام فرمودند: «و الله همین حالی که الآن در کنار شما نشسته ام داشتم». (۱۰) در کمال آرامش به ملاقاتهای خود ادامه دادند اولین ملاقاتی که با امام در قم داشتیم روزی بود که جنبش خلق مسلمان آن آشوب و بلوا را در قم راه انداخته بود و حتی قصد حمله و جسارت به منزل امام را داشتند که با مقاومت و ایستادگی عاشقان امام این توطئه استعماری در هم شکسته شد. به یاد می آید که بعضی خیابانهای اصلی قم حالت جنگزده ای داشت شیشه های داروخانه و در بعضی مغازه ها خرد شده بود در این حالت طبیعی قاعدتا هر کس در موقع رهبری بود حداقل در آن روز ملاقاتهایش را تعطیل می کرد ولی امام در کمال آرامش و متانت به ملاقاتهای معمولی خود ادامه می دادند. (۱۱) من صبر می کنم... صبح زود، حدود ساعت پنج، من خواب بودم که با تکانهایی که به پایم داده می شد، چشمهایم را باز کردم و امام را دیدم که می گویند: بلند شو و برو خانه مصطفی، گفته اند بروی آنجا، فکر می کنم معصومه خانم (همسر حاج آقا مصطفی) ناراحت هستند. چون ایشان مریض بودند و شب قبل هم دکتر رفته بودند. من با عجله به آنجا رفتم. دیدم یک تاکسی جلوی خانه ایشان ایستاده است. وقتی به داخل منزل رفتم، سه نفر را دیدم: از جمله آقای دعایی و یک برادر افغانی که در آنجا درس می خواند و یک آقای دیگر، وقتی به قسمت بالای منزل رفتم دیدم زیر بغل و پاهای برادرم را گرفته اند که از پله پایین بیاورند، من دستم را بر پیشانی ایشان گذاشتم، دیدم هنوز گرم است، او را در تاکسی گذاشتم، ولی انگار کسی در همان لحظه به من گفت که او مرده است. ایشان را در بغل گرفتم و به بیمارستان رفتیم. دکتر بعد از معاینه او گفت: «متأسفم، ایشان تمام کرده است» من به خانه برگشتم، نمی دانستم که به امام چه بگویم، بالاخره می بایست طوری قضیه را به ایشان می گفتم. رفتم در قسمت بیرونی بیت امام، جایی که مراجعه کنندگان

عمومی می آمدند. دو نفر را خدمت ایشان فرستادم که بگویند حاج آقا مصطفی حالش بد شده است و ایشان را به بیمارستان برده اند. آنها هم رفتند و همین را گفتند، امام گفتند: «بگویند احمد بیاید» خدمت ایشان که رفتم گفتند: «من می خواهم به بیمارستان بروم و مصطفی را ببینم». خیلی ناراحت شدم، بیرون آمدم و به آقای رضوانی گفتم آقا چنین چیزی گفته اند، خوبست به ایشان بگویم دکتر ملاقات با حاج آقا مصطفی را ممنوع کرده است که حتی المقدور امام دیر از جریان مطلع شوند. قرار شد بروند این طور مطلب را بگویند، همه از طرح این قضیه وحشت داشتند. من در طبقه بالا بودم، پنجره ای بود که امام از آنجا مرا دیدند و صدا زدند، و گفتند: «احمد!» من به خدمت ایشان رفتم، گفتند: «مصطفی فوت کرده؟» من خیلی ناراحت شدم و گریه ام گرفت، چیزی نگفتم، ایشان همان طور که نشسته بودند و دستهایشان روی زانو قرار داشت چند بار انگشتانشان را تکان دادند و سه بار گفتند: «انا لله و انا الیه راجعون». تنها عکس العملشان همین بود، هیچ واکنش دیگری نشان ندادند، و بلافاصله آمدن برادران برای تسلیت دادن به امام شروع شد... اما امام بعد از شنیدن این خبر هیچ تغییری در برنامه روزانه خود ندادند، حتی روزی که جسد فرزند مجاهدشان را به کربلا می بردند در نماز جماعت ظهر و شب حاضر شدند. (۱۲) آثار هیجان در صدای امام دیده نمی شد آیت الله خمینی در تبعیدگاه خود، نجف (عراق)، فرستاده مخصوص «لوموند» را به حضور پذیرفت. آیت الله خمینی با چهره ای لاغر که محاسنی سفید آن را کشیده تر می کرد، با بیانی متهورانه و لحنی آرام، به مدت دو ساعت با ما سخن گفت. حتی وقتی به این مطلب و تکرار آن می پرداخت که ایران باید خود را از شر شاه خلاص کند و نیز هنگامی که به مرگ پسرش اشاره می کرد، نه آثار هیجان در صدایش دیده می شد و نه در خطوط چهره اش حرکتی ملاحظه می گردید. وضع رفتار و قدرت تسلط و کف نفس او خردمندانه بود. آیت الله به جای آنکه با فشار بر روی کلمات، ایمان و اعتقاد خود را به مخاطبش ابلاغ کند، با نگاه خود چنین می کرد، نگاهی که همواره نافذ بود. اما هنگامی که مطلب به جای حساس و عمده ای می رسید، تیز و غیر قابل تحمل می شد. آیت الله عزمی راسخ و کامل دارد و در صدد قبول هیچ گونه مصالحه ای نیست. مصمم است که در مبارزه خود علیه شاه تا پایان پیش برود... (۱۳) دیگه چی؟ روزی که شاه رفته بود بعد از نماز صبح آمدم خدمت امام و عرض کردم برادران می گویند شاه رفته و رادیو هم خبرش را پخش کرد. طبیعتا همه ذوق زده شده بودند و خوشحالی می کردند. ولی جز عبارت «دیگه چی؟» کلمه دیگری از امام شنیده نشد. (۱۴) هیچ تغییری در صدای امام دیده نشد موقعی که خبر دادند، شاه رفته، پلیس فرانسه زنگ زد و من آمدم آقای غرضی را که در جمع ما فرانسه بلد بود. آوردم که گفتند شاه رفته و خبرنگارها هم آمدند. حدود نماز شب امام بود، اطلاع دادیم. امام گفتند روز می آیم. برای خبرنگارها و افراد خارجی عجیب بود که امام کسی را که می خواستند از ایران بیرون کنند رفته، اما ایشان هیچانی ندارند و طبق قرار معمول می آیند اما به دلیل ازدیاد خبرنگارها یک ساعت بعد آمدند، محل صحبت آقا، سرایشی بود، یک صندلی گذاشتیم تا امام مصاحبه کنند. من هم تصور می کردم که امام هیچانی می شوند. خودم را نزدیک ایشان نگه می داشتم اما دیدم هیچ هیچانی نشدند. قاعدتا ما آنجا دستگاه صوتی مرتبی هم نداشتیم به وسیله یک میکروفون که جلو امام گرفتم امام صحبت کردند. این اولین سخنرانی امام بعد از رفتن شاه بود که خط مشی را معلوم کردند و گفتند این اولین قدمی است که برداشته شده و من آنقدر نزدیک بودم که اگر امام هیچانی می شدند من متوجه می شدم. اما نکته ظریف اینجاست که امام هیچانی نشدند. نماز خواندند، سخنرانی هم کردند و هیچ تغییری حتی در تن صدایشان نبود. (۱۵) اطمینان، آرامش و قدرت در نگاه امام یکی از عکاسان هنرمند ایرانی مقیم پاریس در سفری که برای زیارت امام به آنجا رفته بودم به من گفت، فلانی مطلبی را می خواهم برایت بگویم که دریافت خودم است. وقتی امام به فرودگاه پاریس آمدند، چنان نبود که با قرار قبلی آمده باشند و معلوم باشد که حتما برای ورود ایشان به پاریس مشکلی بوجود نخواهد آمد. خوب حساب کنید رهبری در این سن و سال و در این مقطع حیاتی مبارزه به سمت کویت رفته، نشده است که برود. صحبت رفتنش به سوریه بوده، نشده. حالا به سمت فرانسه آمده. می گفت من به دلیل آن فن خاص عکاسی و خبرنگارانه ام رفته بودم در یک نقطه حساس از فرودگاه، جایی که مسافرها از جلو آن میز عبور

می‌کنند، ایستادم. می‌خواستم بینم چهره و نگاه امام چگونه چهره و نگاهی است. لذا رفتم از یک زاویه بسیار جالب عکس برداشتم. که عکس را دارم. همان طور که نگاه توی دوربین می‌کردم درست دوربین را میزان کردم روی چشمهای امام که دوربین تمام نگاه امام را بگیرد. در آن نگاه، جز اطمینان و آرامش و قدرت و قاطعیت هیچ چیز دیده نمی‌شد. (۱۶) همه جز امام نگران بودند دو تن از همکارانم در گزارشی که برای مجله ژون افریک تهیه کرده‌اند، نوشته‌اند: در هواپیمایی که امام را به تهران می‌برد همه نگران بودند که آیا می‌توانند در تهران فرود بیایند یا اینکه مورد حمله هواپیماهای شکاری رژیم شاه قرار می‌گیرند. هیچ کس از این نگرانی نتوانست بخوابد جز یک نفر که آن هم شخص امام خمینی بود که به طبقه بالایی هواپیما رفتند و روی زمین دراز کشیدند و تا صبح خوابیدند. (۱۷) پاسخ امام مرا شگفت زده کرد در موقع عزیمت امام به تهران چیزی که باعث تعجب من شد پاسخی بود که ایشان به این سؤال دادند که شما چه احساسی دارید؟ و ایشان فقط اظهار داشتند هیچ. این پاسخ کوتاه مرا شگفت زده کرد. (۱۸) امام کاملاً عادی بودند در هواپیمایی که امام را از پاریس به ایران می‌آورد، من در کنار ایشان نشسته بودم. هواپیما که به تهران نزدیک شد خبرنگاری آمد و از امام پرسید: «شما الان چه احساسی دارید؟» ایشان فرمودند: «هیچ» خبرنگار فکر می‌کرد که الان امام مثل دیگر افراد که خیلی هیجان زده بودند و اشک شوق می‌ریختند و عده‌ای هم می‌ترسیدند و در تردید به سر می‌بردند که آیا هواپیما را می‌زنند یا سالم فرود خواهد آمد، آیا همگی را دستگیر خواهند کرد؟ و... هستند. اما بر خلاف این تصور امام کاملاً حالت عادی داشتند زیرا از قبل خود را برای هر نوع برخوردی حتی شهادت، آماده کرده بودند و از اول نهضت اعلام کرده بودند که سینه من برای گلوله‌های شما آماده است. (۱۹) آرامش در همه حال امام واقعا اتکاء و اعتماد به خدا داشتند و از یک نفس مطمئنه‌ای برخوردار بودند که این را می‌شد در آرامش روحی عجیب ایشان در هواپیمایی که از فرانسه عازم ایران بود مشاهده کرد. امام در آن شرایطی که خلیها حتی از نزدیکان ایشان عرض می‌کردند که آقا بگذارید مردم حکومت را ساقط کنند و اوضاع دست مردم بیفتد آنگاه تشریف بیاورید که خطری متوجه شما نباشد، اما ایشان با اینکه احتمال شهادت خود را می‌دادند، شجاعانه تصمیم به حضور در کنار ملت خود گرفتند. در آن لحظات پر اضطراب پس از ورود ایشان به خاک میهن برای ما که محافظین مخفی امام بودیم بسیار به سختی و سنگینی می‌گذشت از جمله هلی کوپتری که امام را به بیمارستان و بعد به بهشت زهرا برد که در آغاز معلوم نبود که واقعا از طرفداران رژیم نبوده و قصد نابودی امام را نداشته باشند، اما امام در همه این حالات آرامش داشتند. و معتقد بودند که با شهادت ایشان انقلاب مردم به ثمر می‌رسد. (۲۰) آرامش امام به همه آرامش بخشید روز ورود امام، ما از دانشگاه که در آنجا متحصن بودیم می‌رفتیم فرودگاه خدمت امام، همه در ماشین خوشحال بودند و می‌خندیدند. بنده از نگرانی خطرانی که ممکن است برای امام وجود داشته باشد، بی‌اختیار اشک می‌ریختم و نمی‌دانستم که برای ایشان چه ممکن است پیش بیاید. چون تهدیدهایی هم وجود داشت. بعد رفتیم و وارد فرودگاه شدیم، امام وارد شدند. به مجرد اینکه آرامش امام ظاهر شد، نگرانیها و اضطراب ما به کلی برطرف شد و امام با آرامش خودشان به بنده و یا شاید به خلیهای دیگر که نگران بودند آرامش بخشیدند. وقتی که بعد از سالهای متمادی، من امام را در آنجا زیارت می‌کردم، ناگهان خستگی این چند ساله مثل اینکه از تن آدم خارج می‌شد، احساس می‌شد که همه این آرزوها در وجود امام مجسم شده است. (۲۱) حس کردم امام از دستمان رفت شاید عکسی از امام را دیده باشید که ایشان در مراسم بهشت زهرا عمامه به سر ندارند. این عکس متعلق به همین لحظه است که بر اثر ازدحام فوق العاده جمعیت، عمامه از سر امام افتاد. در این حالت من نگران حال امام بودم که خدای نکرده بر اثر فشار جمعیت دچار صدمه نشوند، هر چه که فریاد می‌زدم کسی گوش نمی‌داد. لذا برای یک لحظه احساس کردم امام از دستمان رفت. امام را از این سو به آن سو می‌کشاندند ولی آرامشی در چهره امام بود که گویا تسلیم خدا شده است، ولی ناگهان دیدم قدرتی امام را از میان جمعیت بیرون کشید که من هر چه قدر فکر می‌کنم این چه نیرویی بود به چیزی جز نیروی الهی نمی‌رسم. (۲۲) من از این اتاق تکان نمی‌خورم یک روز در مدرسه رفاه بودیم، گفتند که تقریباً اطلاعات موثقی رسیده که امشب می

خواهند بریزند به مدرسه رفاه و خانه امام را مورد حمله قرار دهند ما یک منزلی را پشت مدرسه علوی دیدیم که امام را از در پشت مدرسه ببریم به آن خانه، که شب آنجا باشند. آقای هاشمی و سایر رفقا رفتند با امام صحبت کردند، ایشان فرمودند: «هر کسی که می خواهد برود، من از این اتاق تکان نمی خورم.» آقای هاشمی گفتند که من دوباره خدمت امام رفتم و گفتم که وجود شما لازم است. ایشان باز فرمودند: «هر کس که می ترسد برود، من تنها، توی اتاق خودم می مانم.» همه وحشت زده بودند ولی امام یک لحظه ترس و وحشت نداشتند و عین برنامه هر شب، موقع خوابشان خوابیدند و سحر بلند شدند. (۲۳) هنوز که اتفاقی نیفتاده لحظات اولی پیروزی انقلاب، روزی که به اتفاق بعضی از دوستان رفتیم و ساواک را به اصطلاح خودمان تسخیر کردیم، به منزل آمدم که ضرابخانه بود. همین که صدای پیروزی انقلاب اسلامی را از رادیو شنیدم به سرعت رفتم به سوی مدرسه علوی که اقامتگاه امام بود. آنجا قیامتی برپا شده بود. رفتم خدمت امام، دیدم ایشان نشسته اند توی اتاق و خانواده ما هم در خدمتشان هستند و مشغول نگاه کردن تلویزیونند. من با یک شور و شعف و ولعی پریدم و دست ایشان را بوسیدم و پیروزی انقلاب را تبریک گفتم. آقا، با وضع عجیبی فرمودند: هنوز که اتفاقی نیفتاده، هنوز که چیزی نشده (عین عبارات را عرض می کنم) عرض کردم: آقا، خیلی مساله مهمی است. امام فرمودند: «الحمد لله رب العالمین، ولی هنوز اتفاقی نیفتاده.» من خیلی تعجب کردم. که رژیم منحوس دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی با آن ابهتی که در دنیا برایش ایجاد کرده بودند ساقط شده ولی ایشان می فرمایند چیزی نیست. (۲۴) شما با خانم امشب منزل را ترک کنید در شب مورد نظر که خبر رسیده بود قرار است کودتا شود، من که در تمام مدت روز برای بررسی اوضاع به بعضی از وزارتخانه ها رفته بودم، با کمال خستگی به منزل امام آمدم و به حضور ایشان رسیدم. امام به من فرمودند: «شما امشب با خانم این منزل را ترک کنید.» با کمال تعجب سؤال کردم: «چرا؟» فرمودند: «به ما گزارش شده که امشب بعضی از عناصر خائن خیال دارند منزل ما را بمباران کنند.» اولین سؤالی که من از امام کردم این بود: «آیا بهتر آن نیست که حضرتعالی هم منزل را ترک کنید و به جای امن تری بروید؟» امام فرمودند: «این پیشنهاد را دیگران هم کرده اند ولی من قبول نکرده ام و من هرگز این جایگاه را ترک نخواهم کرد.» (۲۵) در خارج باید بنشینند و افور بکشند موقعی که مسایل در شورای انقلاب مطرح می شد، و اطلاعات خامی داشتیم، در همان حدود به امام هم که گاهی خدمتشان می رفتم گزارش می دادیم. روز آخر یعنی روز چهارشنبه، که مشخص شده بود ساعت چهار صبح آن روز برنامه دارند، و بناست هواپیماها به تهران آمده و بمباران کنند از جمله منزل امام را، ما فکر کردیم که خدمت امام برویم و مساله را روشن بگوییم، و از ایشان تقاضا کنیم که آن شب را منزلشان نباشند. گرچه می دانستیم که ایشان این طور تقاضاها را نمی پذیرند، چون قبلا در آن روزهای اولی که از پاریس آمده بودند خیلی از این شایعات درباره مدرسه علوی بوده و همین تقاضاها شده بود، ولی ایشان هیچ موقع قبول نمی کردند. من و آقای خامنه ای رفتیم خدمتشان و جریان را مشروح گفتیم. ایشان بر خلاف جلسات معمولی که نمی خندیدند، و خیلی جدی همیشه برخورد می کردند، آن روز خیلی متبسم و خندان، جلسه را مقدار زیادی با شوخی هم برگزار کردند. یعنی مطمئن بودند که قضیه، قضیه ای نمی تواند باشد، اول فرمودند: «قابل باور نیست، توی این مردم نمی شود کودتا کرد، این کودتاچها بالاخره باید از آسمان به زمین بیایند، پس توی این مردم چه جوری می خواهند زندگی کنند؟ این آقایی که می گویند در خارج باید بنشینند و افور بکشند، کی راضی می شود که بیاید به ایران و اینجا کشته شود؟» و از این چیزها... به هر حال وقتی جزئیات را گفتیم قبول فرمودند که چیزی هست. گفتند: «خوب با این آمادگی که به ما دادید دیگر دلیلی ندارد از خانه بیرون رویم، و اینها به اینجا نمی رسند.» و دعا کردند که خداوند این جوانان و این افرادی را که در جریان هستند توفیق بدهد. (۲۶) من همین جا خواهم ماند کودتای نافرجام نوزده که توسط برخی از عمال آمریکا طرح ریزی شده بود و هدف سقوط نظامی جمهوری اسلامی را تعقیب می کرد، در نظر داشت با کمک چند تن از افسران وابسته به نظام سرنگون شده ستمشاهی، با تصرف مکانهای حساس و بمباران محل اقامت مسؤولان بلند پایه کشور و از جمله بمباران منزل امام توطئه ای شوم را به قالب اجرا گذارد. اما از آنجا که خواست خدا بر افشاء و دستگیری عوامل دست اندر کار قرار

گرفته بود، یکی از خود فروختگان موضوع را به اطلاع مادرش رساند. مادرش او را موعظه کرد و گفت: «این نظام، نظام حق است، حکومت اسلامی است و حکومت خداست و در راس آن یک مرجع تقلید که نایب امام زمان (عج) است، قرار دارد و خداوند اطاعت از او را واجب کرده و هر اقدامی علیه این نظام مخالفت با اسلام است.» سخنان مادر در او مؤثر افتاد و جریان این کودتا را با یکی از مسؤولین کشور در میان گذاشت. آن طور که به یاد دارم این مسؤول، حضرت آیت الله خامنه‌ای بودند که بلافاصله به همراه یک نفر دیگر خدمت امام رسیدند و جریان را به اطلاع رسانده، و از ایشان خواهش کردند که محل خود را ترک گفته و به مکان دیگری بروند. امام بدون هیچ گونه تاملی مخالفت خود را با این نظر اعلام کردند و گفتند: «خیر، من همین جا خواهم ماند» و بعد فرمودند: «شما بروید از صدا و سیما محافظت کنید که اگر حادثه‌ای به وقوع پیوست، من از آن طریق به ملت پیام دهم و آنان را از این توطئه آگاه سازم.» شخص دومی، که با آقای خامنه‌ای خدمت امام رسیده بود با لحنی آمیخته با خجالت و حیاء بر تقاضای خود پافشاری کرد و گفت: «احتمال خطر وجود دارد و ما برای جان شما خوف داریم. پس بهتر است که به جایی دیگر بروید.» امام لبخندی دلنشین بر لب آوردند و خطاب به ایشان گفتند: «من هستم، شما خیالتان راحت باشد. اگر حادثه‌ای رخ داد، پیام می‌دهم» آرامش امام آن برادر را مجاب ساخت و تسلائی خاطر همگان را فراهم ساخت و ما شاهد بودیم که این توطئه نیز طرفی نبسته و خیلی زود نقش بر آب شد. (۲۷) در عمرم مضطرب نشده ام خبر جریان چهارده اسفند سال ۶۰ را که در دانشگاه اعوان و انصار بنی صدر راه انداخته بودند، برای امام بردند که این چنین شده است. یکی از دوستان می‌گفت خدمت امام بودم، عرض کردم: «آقا این خبر شما را مضطرب کرده است؟» ایشان فرمودند: «نه، من در عمرم مضطرب نشده‌ام و الان هم مضطرب نیستم.» (۲۸) آرامش خاص خودشان را داشتند وقتی در سال ۶۰ قضیه ترور آیت الله خامنه‌ای پیش آمد من در تهران بودم همه در مانده بودند که این خبر را چگونه به امام گزارش بدهند آقای (حسن) صانعی از من به عنوان طبیب سؤال کرد اگر من بخواهم این خبر را به امام بدهم شما چه تدبیری را پیشنهاد می‌کنید؟ فکر کردم و گفتم اگر یک قرص آرام بخش در داخل جای ایشان حل کنیم و بعد از نیم ساعت قضیه را مطرح کنیم خوب است آقای صانعی در مورد این کار استخاره کرد و گفت بد است بعد خودشان این قضیه را مضطربانه خدمت امام نقل کرد. بعد به من گفت فلانی قبل از اینکه مطلب را به امام بگویم امام به من فرمودند در مورد آقای خامنه‌ای مساله‌ای پیش آمده است؟! بعد که تصدیق کردم فرمودند به دکتر معالج ایشان بگویید هر نیم ساعت تمام علائم حیاتی ایشان اعم از حال عمومی فشار خون - تعداد نبض - تنفس و... را به من گزارش کند. امام آرامش خاص خودشان را داشتند. (۲۹) رادیو را بگذارید سر جای خود شبی که خبر شهادت دکتر بهشتی و یارانش به دفتر امام رسید نمی‌دانستیم این خبر را چگونه به گوش امام برسانیم، چون امام، شهید بهشتی را از جان و دل دوست داشتند. به رادیو تلویزیون اطلاع داده شد که خبر را شب پخش نکنند، چون امام آخر شب اخبار را گوش می‌کنند. قرار شد فردای آن روز حاج احمد آقا و آقای هاشمی بیایند به نحوی خبر را به امام اطلاع دهند که برای امام سگته‌ای پیش نیاید. در خانه هم سفارش شد که رادیو را از بالای سر امام بردارند، چون ممکن بود خبر ساعت هفت یا هشت صبح پخش شود. جالب اینجاست که وقتی خانها قبل از ساعت هفت می‌رفتند که رادیو را بردارند، امام به آنها می‌فرمایند: «رادیو را بگذارید سر جای خود، من جریان را از رادیوهای خارجی شنیدم.» و جالبتر اینکه وقتی حاج احمد آقا و آقای هاشمی خدمت ایشان رفتند، امام به آنها دل‌داری دادند و فوراً دستور تشکیل مجلس ترمیم کابینه و انتخاب رئیس دیوان عالی را صادر فرمودند. (۳۰) برای ما قصه‌ای بیان کردند یک روز پس از فاجعه هفت تیر باتفاق شهید رجائی و آقای موسوی اردبیلی و آقای هاشمی رفسنجانی خدمت امام می‌رفتیم در راه صحبت بر سر این بود که چگونه این واقعه را توضیح بدهیم که برای امام با ناراحتی قلبی بی‌کی داشتند شرح این قضیه مشکلی را پیش نیاورد. قرار شد آقای هاشمی از طرف جمع با امام صحبت کنند. وقتی به محضر امام وارد شدیم قدری نشستیم و افراد جلسه سکوت معناداری کردند امام هم متوجه بودند. اما به جای اینکه آقای هاشمی صحبت کند امام صحبت فرمودند. بعد واقعه‌ای را برای ما بیان فرمودند که مدتها قبل در یک منطقه‌ای بیماری

و با شایع شد و مردم زیادی از این بیماری جان دادند به نحوی که جنازه های زیادی پهلوی هم چیده شده بود که مردم از دیدن آن جنازه ها خیلی وحشت می کردند تا جایی که مردم از ترس شیوع وبا داشتند جان می دادند تا اینکه یک روحانی قدرتمند مردم را خطاب کرد و گفت مردم چه شده چرا مضطرب هستید تقریب آجال شده است و افراد نزدیک هم و با هم جان می دهند نترسید و الا از ترس این وبا همه می میرید! امام پس از توضیح این حکایت فرمودند بله در قضیه دیشب هم تقریب آجال شده و مرگهای این شهدا با هم اتفاق افتاده است و نگرانی و وحشتی ندارد امام آنچنان صلابت روحی داشتند و قدرتمندانه با این قضیه برخورد کردند که همه افرادی که خدمت ایشان بودند با شجاعت بی مانندی با قضیه برخورد کردند. بعد فرمودند: آقای اردبیلی به جای مرحوم شهید بهشتی کارها را تدارک کنند و من هم حکم می دهم و به آقای هاشمی فرمودند به هر شکلی هست باید مجلس را باز نگه دارید. که روز بعد نمایندگان مجروح را با سرم و تخت بیمارستان به مجلس آوردند تا مجلس به نصاب رسمی خودش برسد. (۳۱)

دزدی آمده و سنگی انداخته در جریان حمله عراق به ایران، در روزی که هواپیماهای متجاوز عراق آمدند و تمام مرزهای جنوب و غرب کشور مورد حمله قرار گرفت، مسئولین و فرماندهان در حالی که واقعا گیج و مضطرب بودند، خدمت امام آمدند. امام چند لحظه با آنها دیدار داشتند و آنها را راهنمایی فرمودند. آنها وقتی بیرون آمدند چنان روحیه گرفته بودند که یکی می گفت عراق را نابود می کنیم و دیگری می گفت تا بغداد جلو می رویم. و مردم را هم امام با یک جمله «دزدی آمده و سنگی انداخته» آرامش بخشیدند. (۳۲)

ضربان قلب امام افزایش پیدا نمی کرد در جریان بمباران و موشک باران تهران که هر کسی دچار اضطراب می شد، ما در همان لحظات روی «تله مانیاتور» می دیدیم که ضربان قلب امام افزایش پیدا نمی کند. می رفتیم فشار خون امام را می گرفتیم می دیدیم هیچ تفاوتی با قبل ندارد. و این نشان می داد که واقعا امام هرگز از چیزی نمی ترسیدند. (۳۳)

آرامش قلبی امام در جنگ شهرها یک بار ساعت حدود هشت و ده دقیقه صبح بود که موج انفجار ناشی از اصابت موشک به نزدیکترین نقطه به جماران، چنان همه جا را تکان داد که در اتاق امام به شدت باز شد و به پشت اینجانب که نزدیک در نشسته بودم، خورد. در آن حال من توجهم به امام بود ولی هیچ گونه تغییر و واکنشی در قیافه ایشان ندیدم. بعد هم با توجه به اینکه با دستگاه مخصوصی به طور مداوم قلب امام تحت کنترل بود، از یکی از پزشکان مراقب تحقیق کردم، معلوم شد کمترین تغییری حتی در تپش قلب مبارکشان روی صحنه مزبور منعکس نشده بود. (۳۴)

با آرامش نگاه می کردند ما همیشه امام را چنین می دیدیم: آرام، موقر، آراسته، با آرامش نگاه می کردند و سخن می گفتند. با آرامش راه می رفتند و می نشستند و بلند می شدند. به هنگام راه رفتن به هیچ وجه به اطراف نگاه نمی کردند. حتی اگر سر و صدایی بود تکان نمی خوردند. و سر را به طرف صدا بر نمی گرداندند. کاملا بر خود تسلط داشتند. (۳۵)

نمی دانم ترس چیست از اهل بیت امام شنیدم که ایشان در جلسات خصوصیشان گفته بودند من اصلا به چیزی مثل پدیده ترس خو نگرفته ام و نمی دانم ترس چیست یعنی وقتی آدمی می ترسد چطور می شود. و ما از نظر پزشکی این قضیه را لمس کردیم که اصلا ترس در تن امام وجود نداشت، چرا که از نظر فیزیولوژی و پزشکی کسی که بترسد ماده ای در بدنش ترشح می شود به نام آدرنالین و این ماده در ضمن ترسیدن، مسؤول تظاهرات ترس است، یعنی باعث افزایش تعداد ضربان قلب می شود، رنگ انسان سفید می شود، بدن به لرزش و ارتعاش درمی آید، فشار خون بالا می رود و یک حالت نامطلوبی در شخص ایجاد می شود و ما که دقیقا هشت نه سال نبض امام در دستمان و فشار خونشان در کنترلمان بود و حتی این اواخر که قلب ایشان به طریقه تله مانیاتور و از طریق تلویزیونی به اصطلاح کنترل می شد و ما دقیقه به دقیقه می توانستیم به تعداد ضربان قلب ایشان آگاهی داشته باشیم و به رای العین ضربان قلب امام را جلوی چشممان می دیدیم و در این مدت ناملايمات زیادی رخ داده بود که حداقل ضربان قلب را باید بالا می برد اما هرگز ندیدیم ضربان قلب امام در برابر سیل حوادث و مشکلات بالا رود. (۳۶)

در وجود امام ترس نبود شب عیدی بود. رؤسای محترم سه قوه در منزل برادر گرامی جناب حاج احمد آقا تشکیل جلسه داده بودند. امام هم تشریف آوردند. مقداری صحبت که شد حمله هوایی عراق شروع شد. امام با یک خاطر جمعی خنده کردند و فرمودند: «اینها آنقدر احمق هستند که

نمی‌دانند در چنین شرایطی و چنین شبی بمباران کردن سبب دشمنی مردم نسبت به آنان می‌شود.» آنچه در قاموس وجود امام نبود، ترس، دستپاچگی و جا خوردن و نظایر اینها بود. (۳۷) با اطمینان به مشکلات ما گوش می‌دادند به دعوت سپاه رفته بودم باختران، تمام فرماندهان سپاه آنجا جمع بودند. دعوت کرده بودند که بروم آنجا صحبت کنم. رفتم دیدم که قبل از ظهر قرار است آقای جوادی آملی صحبت کنند و صحبت مرا گذاشته اند برای بعد از ظهر، بنابر این، ما پیش از ظهر بیکار بودیم. فاجعه حلبچه هم پیش آمده بود، لذا آماده شدم بروم حلبچه و بعد از ظهر بیایم برای سخنرانی. هلیکوپتری در اختیار گذاشتند و ما سوار شدیم و حرکت کردیم. البته هلیکوپتر برای اینکه دیده نشود از ارتفاع کم و از شیار دره‌ها می‌رفت. وارد حلبچه که شدیم و صحنه‌های دلخراش را که دیدیم. نتوانستیم فوراً برگردیم. چون دیدیم این چیزی نیست که آدم ببیند و بتواند دل بکند. جنازه‌ها هنوز دفن نشده بود. مادری را می‌دیدم که بچه‌اش را بغل کرده پستان به دهان بچه گذاشته و در همان حال هر دو جان داده اند. با دیدن آن صحنه‌ها ما خیلی ناراحت شدیم. به طوری که نمی‌توانستیم برگردیم. از آن طرف هم صدای توپ و تانک و کوبیدن می‌آمد. در اطراف حلبچه جنگ بود. به هر حال برگشتیم و در بین راه از داخل هلیکوپتر جمعیت‌هایی را دیدیم که از حلبچه به ایران می‌آمدند. به خلبان گفتم کنار جمعیت پایین آمد، با آنها همدردی کردیم، احوال آنها را پرسیدم و رفتیم، وقتی رسیدیم به محل گردهمایی، دیدم آن شور و حال پیش از ظهر نیست و اصولاً کسی هم نیست که به ما توضیحی بدهد. تا اینکه آقای شمخانی. آمد پرسیدیم چه شده؟ گفت فاو سقوط کرده! کسی توقع نداشت فاو سقوط کند. این بود که حوصله همه سر رفته بود و همه رفته بودند فقط آقای صفایی به خاطر من مانده بود. ما با عجله آمدیم اما دیگر آن حال و نشاط را نداشتیم. وقتی می‌آمدیم غرق صیبت بودیم و آرامش نداشتیم. تا آمدیم رسیدیم تهران بلافاصله به دفتر امام زنگ زدیم و اجازه خواستیم که برسم خدمت امام گفتند که مثلاً فردا یا پس فردا بیایید گفتم نه آقا زودتر. گفتند پس همین حالا بیایید آنها نمی‌دانستند که برای چه هست. من رفتم آنجا و خدمت امام رسیدم. خوب البته امام قبلاً قضیه را شنیده بودند. نمی‌دانستند ولی اجمالاً شنیده بودند. من با کمال التهاب و آن اضطراب این جریان را به امام عرض کردم. امام هم متاثر شد، اما از آن التهاب که من داشتم هیچ در ایشان خبری نبود. امام با کمال اطمینان قلب، مطالب را گوش دادند و وقار و آرامش او این التهاب ما را بیرون برد به طوری که این مساله اگر چه برای من مهم بود اما دیگر التهاب نداشتم. (۳۸) حتی محل نشستن امام عوض نشد در اواخر جنگ که برای مدتی تهران مورد تهاجم موشکی دشمن قرار داشت، روزانه گاهی بیش از ده موشک به تهران اصابت می‌کرد و تعداد زیادی از آنها یک خط‌منحنی را در شعاعی نزدیک به جماران تشکیل می‌دادند. اکثر ساکنان تهران و شمیران به شهرهای امن پناه برده بودند. اما امام علی رغم اصرار فراوان برای جابجایی و حداقل استفاده از پناهگاه، به هیچ وجه در محل اقامت و در انجام کارها و برنامه‌های روزانه‌شان کمترین تغییری ندادند. حتی محل نشستن ایشان در اتاق که تقریباً پشت شیشه بود عوض نشد. تنها کاری که در محل اقامت امام انجام شد چسباندن نوار چسب به شیشه‌ها بود. امام هرگز به پناهگاه کوچکی که در نزدیکی محل اقامتشان به عنوان دیگری ساخته بودند، نرفتند. بعد هم دستور دادند که برداشته شود. (۳۹) حتی یک سؤال از ما نکردند وقتی خدمت امام مشرف شدیم و به ایشان توضیح دادیم که این خونریزی اخیر شما بعد از آزمایش‌هایی که انجام شده مشخص شده است که مربوط به زخم‌هایی است که در معده هست و بعد از بحث‌های مفصلی که درباره نحوه درمان این زخم‌ها انجام داده ایم به این نتیجه رسیده ایم که بهترین راه درمان این زخم‌ها عمل جراحی است لذا خدمت شما رسیده ایم که کسب اجازه کرده و کار را شروع بکنیم امام با سادگی به مانگه کرده فرمودند هر طور صلاح است عمل بکنید ایشان در برخورد‌هایشان همیشه همینطور بودند. امام مطیع‌ترین مریضی بودند که من به عمرم دیده‌ام همیشه دستورات پزشکی را به همین شکل اجرا می‌کردند و هیچ وقت نگرانی ابراز نمی‌کردند. در صورتی که در موارد مشابه اگر به مریضی که حتی عمل جراحی برای او خطری نداشته باشد گفته شده که یک عمل جراحی لازم است با نگرانی زیاد دهها سؤال راجع به عوارض، خطر و نوع عمل خود سؤال می‌کنند اما امام حتی یک سؤال هم از ما نکردند. (۴۰) مرگ چیزی نیست روحیه امام تا آخرین نفس و تا

آخرین لحظه حیات هیچ تغییری نکرد و همان طوری که آن روز حرف می زدند در مقابل مرگ نیز همان طور بسیار عادی برخورد می کردند. یکی از بستگان امام به ایشان گفته بود که این چیزی نیست و حال شما خوب خواهد شد. امام فرموده بودند: «نه آمدنش چیزی هست و نه رفتنش چیزی هست و نه مرگش چیزی هست، هیچ کدام از اینها چیزی نیست». (۴۱) فردایی در کار نیست صبح دوشنبه آمدم بیت، نهار را با شادی و خوشی خوردیم. هنوز تصمیم عمل جراحی امام حتمی نبود. بعد از ظهر این مساله قطعی شد. همان شب هم قدری قلبشان ناراحتی پیدا کرد. من جرات نگاه کردن به صورت آقا را نداشتم. امام به خانم گفتند: «خانم نصیحت می کنم در مرگ من هیاهو نکنید، صبر کنید». خانم گفتند: «این چه حرفهایی است که می زنید! آبگوشتان را بخورید. فردا عملتان می کنند و من خودم به زور به شما غذا می دهم». امام فرمودند، «نه، آبگوشتم را نمی خورم. فردایی هم در کار نیست». موقع رفتن به بیمارستان که شد، امام همان طور که از سرازیری کوچه پایین می رفتند، گفتند: «این سرازیری که من می روم، دیگر بالا نمی آیم». این جملات را با لبخندی بیان می کردند که چندین معنی داشت، ایشان افسوس و نگرانی زیادی برای تنها ماندن همسرشان داشتند امام علاقه عجیبی به همسرشان نشان می دادند و دایم به دایی (حاج سید احمد آقا) سفارش می کردند که خانم را تنها نگذارید. معنای دیگری که خنده آقا داشت، روحانیت و آرامش ایشان در مساله مرگ بود. (۴۲) فتح با شماسست بروید عملیات کنید قبل از عملیات فتح المبین ما در چهار نقطه قرارگاه داشتیم که می بایست از این مراکز نیروها به پای کار بروند. ولی قبل از اینکه ما وارد مرحله عملیات بشویم، دشمن با تهاجم سریعی به دو محور از این چهار محور حمله کرد و آنها را با خطر جدی روبرو ساخت. از طرف دیگر وضع دو محور دیگر هم با این وضعیت جدید در مخاطره می افتاد. لذا برادران همه متفق النظر بودند که در این رابطه از امام سؤال و کسب تکلیفی بشود که با این مشکل چه باید کرد. فرصت زیادی هم در دست نبود. لذا اینجانب خود را ظرف مدت بسیار کوتاهی از دزفول به تهران رساندم و بعد از تعیین وقت ملاقات، عصر آن روز خدمت ایشان شرفیاب شده، مساله را مطرح کردم امام فرمودند: «حالا منظور شما چیست؟ می خواهید استخاره کنید؟» عرض کردم: «هر چه شما دستور بفرمایید». فرمودند: «نگران نباشید، در این عملیات ان شاء الله فتح و نصرت با شماسست. بروید و عملیات کنید و پس از این اگر استخاره هم خواستید، خودتان بکنید.» از برخورد بسیار روحیه بخش و آرام بخشی که این نفس مطمئنه با این مساله کردند، ما به دزفول مراجعت کرده و برخورد بالا- و قوی روحی امام را با این امر به اطلاع برادران رساندیم و چون ایشان استخاره را هم نفی نکرده بودند، تفالی به قرآن زدیم که سوره مبارکه فتح در آمد. با این آیه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجره ... که بعد در ادامه آیات می فرماید که شما غنایم زیادی که قابل شمارش نیست از دشمن می گیرید. ما پس از حصول نتیجه این تفال و استخاره، روحیه شروع به عملیات را در خود چندین برابر می دیدیم و برای همین بود که بر اساس این استخاره نام عملیات را «فتح المبین» گذاشتیم. «فتح» برای نتیجه بخشی عملیات رزمندگان اسلام و «مبین» نشانه گستردگی و نتایج خیره کننده عملیات بر اساس آیه شریفه انا فتحنا لک فتحا مبینا. نکته قابل توجه و جالب در این رابطه آن بود که بر اساس آیاتی که در استخاره در آمده بود ما تا هفت ماه پس از عملیات آزادی خرمشهر که حدود یک ماه پس از فتح المبین انجام شد، در حال جمع آوری مهمات غنیمتی از دشمن بودیم و به دلیل گسترش و پراکندگی زیاد زاغه های مهمات دشمن در منطقه و عدم شناخت کامل ما از آنها گاه و بیگاه به دلیل تبادل آتش یکی از آنها منفجر می شد. این عملیات به سرعت پیروز شد و تثبیت گردید و آتش دشمن هم به سرعت خاموش شد و ما هر چه در این عملیات فتح المبین افتخار و پیروزی کسب کردیم به یمن و برکت روح بلند حضرت امام بود. (۴۳) جنگ است یک وقت ما می بریم یک وقت آنها شبی که خرمشهر مورد هجوم قوای بعثی واقع شده بود، برای حقیر و دیگر عزیزان که در جریان لحظه به لحظه حملات بودند، فراموش شدنی نیست. تلفن کمتر قطع می شد و محله به محله که به تصرف خون آشامان بعثی در می آمد با کلماتی مانند پتک بر سر ما فرود می آمد. دوستان در دفتر به اندازه ای پریشان بودند که فقط به تلفن جواب می دادند. هیچ کس توان سخن گفتن با دیگری را نداشت. بالاخره زمان که با سنگینی می گذشت، به جایی

رسید که خبر از دست رفتن خرمشهر را به مثابه آخرین پتک، بر سر همه ما فرود آورد. دوستان این جناب را مامور رساندن این خبر شوم به امام کردند. بغض گلویم را می فشرد و بیم آن را داشتم که با آن همه ناراحتی نتوانم کلمات را درست ادا کنم. بالاخره به ناچار داخل اندرون رفتم. به محض رسیدن به اتاق، سرها با ناراحتی برای پرسش به طرفم برگشت. «چه خبر شده است؟» خدا می داند کمتر زمانی به آن حالت دچار شده بودم. با سختی پاسخ دادم: «هیچ!» امام بزرگوار که متوجه وضع آشفته حقیر شده بودند، سؤال دیگری نفرمودند. در نزدیکی ایشان نشستیم و به تلویزیون نگاه می کردم. پس از سه یا چهار دقیقه مرا مورد خطاب قرار داده پرسیدند: «تازه چی؟» با نهایت ناراحتی همراه با بغض جواب دادم: «خرمشهر را گرفتند!» ایشان یک مرتبه با لحنی عتاب آلود فرمودند: «جنگ است. یک وقت ما می بریم، یک وقت آنها». نمی دانم این چند جمله کوتاه چگونه در من اثر گذاشت. به حقیقت مانند ضرب المثل معروف سطل آبی سرد بر سرم ریختند چنان از ناراحتی بیرون آمدم گویی اصلاً جنگی واقع نشده بود. (۴۴) پی نوشت ها: ۱. حجة الاسلام و المسلمین احمد رحمت. ۲. مجله تایم آمریکا - روزنامه اطلاعات - ۱/۵/۵۸. ۳. آیت الله خاتم یزدی. ۴. امام خمینی در آئینه خاطره ها - ص ۱۲۷. ۵. حجة الاسلام و المسلمین توسلی - حوزه - ش ۴۵. ۶. حجة الاسلام و المسلمین طاهری خرم آبادی - گل‌های باغ خاطره. ۷. آیت الله خامنه ای - روزنامه جمهوری اسلامی - ۵/۱۱/۵۹. ۸. حجة الاسلام و المسلمین رسولی محلاتی - روزنامه جمهوری اسلامی - ۷/۴/۶۸. ۹. حجة الاسلام و المسلمین عبد العلی قرهی - ماخذ پیشین - ج ۱. ۱۰. در رثای نور. ۱۱. غلامعلی رجائی. ۱۲. حجة الاسلام و المسلمین سید احمد خمینی - جوانان امروز - ش ۷۶۶. می گویند امام بعد از انجام فریضه نماز ظهر به خانه فرزند شهیدشان رفته و خانواده و فرزندان آن شهید را تسلیت داد و به مادر داغدار شهید فرموده بودند: «امانتی خداوند متعال به ما داده بود و اینک از ما گرفت، من صبر می کنم، شما هم صبر کنید، و صبرتان هم برای خدا باشد.» ۱۳. خبرنگار لوموند (در نجف) - طلوعه انقلاب اسلامی. اولین مصاحبه خبرنگاران خارجی با امام توسط خبرنگار روزنامه لوموند در نجف صورت گرفت. ۱۴. مرضیه حدیده چی - سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۴. ۱۵. مصطفی کفاش زاده. ۱۶. آیت الله شهید دکتر بهشتی - حضور - ش ۳. ۱۷. قائدی - روزنامه نگار فرانسوی. ۱۸. مالارد - خبرنگار فرانسوی. ۱۹. حجة الاسلام و المسلمین موسوی خوئینی ها - حوزه - ش ۳۷ و ۳۸. ۲۰. حجة الاسلام و المسلمین انصاری کرمانی. ۲۱. آیت الله خامنه ای - روزنامه اطلاعات - ۲۹/۸/۶۳. ۲۲. حجة الاسلام و المسلمین ناطق نوری - روزنامه جمهوری اسلامی - ویژه اربعین امام. ۲۳. آیت الله شهید محلاتی - سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۴. ۲۴. حجة الاسلام و المسلمین آشتیانی - پاسدار اسلام - ش ۹۲. ۲۵. آیت الله اشراقی - روزنامه کیهان ۲۱/۴/۵۹. ۲۶. حجة الاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی - روزنامه اطلاعات - ۲۳/۴/۵۴. ۲۷. حجة الاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی. ۲۸. آیت الله امامی کاشانی - پیام انقلاب - ش ۱۲۱. ۲۹. دکتر پور مقدس - از پزشکان معالج امام. ۳۰. حجة الاسلام و المسلمین انصاری کرمانی - سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۲. ۳۱. سید علی اکبر پرورش - نماز جمعه تهران - ۱۰/۴/۷۳. ۳۲. حجة الاسلام و المسلمین انصاری کرمانی - سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۲. ۳۳. دکتر پور مقدس - پاسدار اسلام - ش ۹۶. ۳۴. حجة الاسلام و المسلمین رحیمیان. ۳۵. حجة الاسلام و المسلمین علی دوانی - سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۶. ۳۶. دکتر پور مقدس - پاسدار اسلام - ش ۹۶. ۳۷. میر حسین موسوی - حوزه - ش ۳۷ و ۳۸. ۳۸. آیت الله موسوی اردبیلی - روزنامه جمهوری اسلامی - ۱۷/۳/۷۳. ۳۹. حجة الاسلام و المسلمین رحیمیان. ۴۰. دکتر فاضل - از پزشکان معالج امام. ۴۱. حجة الاسلام و المسلمین امام جمارانی - روزنامه جمهوری اسلامی - ویژه اربعین ارتحال امام. ۴۲. زهرا اشراقی - زن روز - ش ۱۲۲۰. ۴۳. سردار سرلشکر محسن رضایی - شاهد بانوان - ش ۱۶۸. ۴۴. دکتر محمود بروجرودی - ندا - ش ۱. منابع مقاله: برداشتهایی از سیره امام خمینی (س)، ج ۲، رجائی، غلامعلی؛

اغتنام فرصت نباید وی را تنها گذاشت امام در همان اولین ساعات ورود به ترکیه به آموزش زبان ترکی پرداختند. ایشان می‌خواستند با فراگیری زبان ترکی رسالت خود را در میان ترک زبانان دنبال کنند، به حدی که، اهتمام امام به فراگیری زبان ترکی، سرهنگ افضلی از مقامات ساواک را که در ترکیه مراقب ایشان بود سخت به وحشت انداخت که مبادا امام با آموختن زبان بتواند با مردم ترکیه ارتباط برقرار کند و مبارزه را در تبعیدگاه دنبال کند. لذا در گزارش خود به تهران نوشت: «نبايد وی را تنها گذاشت!» از این رو در ترکیه هر روز امام را به جایی منتقل می‌کردند. (۱) چرا قبل از وقت، مرا می‌خوانید؟ در طول این نه الی ده سالی هم که امام در جماران تشریف داشتند، یکی از آقایانی که مامور امور مالی ایشان بودند و باید هر روز صبح به این امر رسیدگی می‌کردند می‌گفتند: ایشان هر روز راس ساعت مقرر آماده پذیرفتن ما بودند. چنانچه اگر روزی به خاطر عدم شرایط مساعد به موقع به حضور ایشان نمی‌رسیدیم، امام پنج دقیقه بعد از موعد مقرر زنگ اتاق مربوطه را به صدا در می‌آوردند و آنان را برای حضور دعوت می‌کردند. در ملاقاتهای عمومی گاهی بعد از آماده شدن ایشان، به دلیل به حد نصاب نرسیدن تعداد ملاقات کنندگان مستلزم چند دقیقه انتظار برای به حد نصاب رسیدن بود که با فزونی یافتن مدت انتظار به ده دقیقه تبدیل می‌شد، امام نسبت به نامنظم بودن برنامه‌های ملاقات لب به اعتراض می‌گشودند و می‌فرمودند: «چرا قبل از فراهم ساختن مقدمات ملاقات مرا به محل ملاقات فرا می‌خوانید؟» و یا اگر در ملاقاتهای خویشان، افراد در زمان معین بر نمی‌خواستند و وقت بیشتری را پر می‌کردند با اعتراض ایشان مبنی بر اینکه، «باید مطابق ظرفیت زمانی افراد وقت صرف کنید نه بیشتر و نه کمتر»، روبرو می‌شدند. (۲) اغتنام فرصتها امام در بسیاری از اوقات در آن واحد و همزمان به کارهای متعدد اشتغال داشتند. در یکی از روزهای اوایل فروردین ۶۸ حدود ساعت هفت بعد از ظهر حقیر را برای انجام کاری احضار فرمودند. وقتی مشرف شدم حدود یک ساعت از غروب گذشته بود. ایشان در حالی که هنوز مشغول تعقیبات نماز مغرب و عشا بودند، تسیح در دستشان بود و ذکر می‌گفتند، به پشت خوابیده بودند و با بالا- و پایین بردن پاهایشان نرمش مخصوصی را که پزشک توصیه کرده بود انجام می‌دادند، تصویر بدون صدای تلویزیون را مد نظر داشتند، به صدای رادیو گوش می‌دادند، علاوه بر این همه امور، علی‌نوه عزیزشان را در حالی که در کنار ایشان دراز کشیده بود و سعی می‌کرد حرکتهای امام را تقلید کند مورد تفقد و نوازش پدرانه قرار می‌دادند و انجام نرمش مانع از ابراز عطوفت نسبت به نوه خردسالشان نمی‌شد. (۳) عمر با برکت امام ما به طور مکرر شاهد بودیم که امام به هنگام قدم زدن عصرانه که به عنوان ورزش، کاری مهم و لازم برای تامین سلامت ایشان بود در دستی تسیح داشتند و به ذکر خدا مشغول و در دست دیگر رادیویی کوچک داشتند که با استماع آن در جریان مسایل داخل و خارج می‌گرفتند. بدین سان می‌توان گفت عمر واقعی امام نه هشتاد و هفت سال که از نظر کاربرد و به کارگیری دو چندان این مدت بود. (۴) می‌توانی خبر یک دقیقه ای تعریف کنی؟ امام هیچ گاه نمی‌گذاشتند وقتشان به هدر برود. بارها می‌دیدیم که در دقایق قبل از آماده شدن سفره که معمولاً به بطالت می‌گذرد ایشان به مطالعه و تلاوت قرآن می‌پرداختند. یک بار برای کاری خدمت ایشان بودم، صحبت که تمام شد نگاهی به ساعتشان کردند و گفتند: «می‌توانی یک تعریف یک دقیقه ای بکنی؟» تا من خواستم به آن مساله فکر کنم و ذهنم را بگردم یک دقیقه گذشت و امام رادیو را روشن کردند و من تازه متوجه شدم که ایشان می‌خواستند همین یک دقیقه قبل از اخبار هم به بطالت نگذرد، چون عادت داشتند که خلاصه اخبار را سر وقت بشنوند. (۵) وقت تلف شده ندارند امام در منزل یا رادیو گوش می‌کنند یا تلویزیون نگاه می‌کنند یا نامه‌های رسیده را می‌خوانند یا اخبار رسیده را مطالعه می‌کنند. یک دقیقه ایشان بیکار نیستند. حتی در حمام هم، رادیو همراهشان است، یا هنگام وضو گرفتن رادیو روی دوششان است. من می‌توانم با اطمینان بگویم که ایشان اصلاً وقت تلف شده ندارند. (۶) حتی کمتر از دو دقیقه را قرآن می‌خواندند امام در فاصله ای که بعد از نماز ظهر و عصر برای ناهار می‌آمدند، اگر در این مدت کوتاه چند دقیقه ای فرصت پیدا می‌شد، قرآن برمی‌داشتند و می‌خواندند که گاهی این اوقات کمتر از

دو دقیقه بود. (۷) فرصت شناسی در اوج بیماری امام حتی در شب قبل از عمل و روی تخت بیمارستان با وجود سرمهای غذایی و دارویی و ضعف مفرط از مطالعه و قرائت قرآن و تهجد و نماز شب غافل نمانده و حاضر نبودند لحظه ای هر چند کوتاه و گذرا از عمر خود را بیهوده بگذرانند. (۸) پی نوشت ها: ۱. حجة الاسلام و المسلمین سید حمید روحانی - بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی - ج ۲. ۲. حجة الاسلام و المسلمین امام جمارانی - روزنامه جمهوری اسلامی - ویژه اربعین ارتحال امام. ۳ و ۴. حجة الاسلام و المسلمین رحیمیان. ۵. حجة الاسلام و المسلمین مسیح بروجرودی - ویژه نامه روزنامه سلام - ۱۲/۳/۷۲. ۶. زهرا مصطفوی - شاهد بانوان - ش ۱۴۸. ۷. مرضیه حدیده چی - سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۴. ۸. حجة الاسلام و المسلمین رسولی محلاتی - حوزه - ش ۳۸-۳۷. منابع مقاله: برداشتهایی از سیره امام خمینی (س)، ج ۲، رجائی، غلامعلی؛

ساده زیستی

ساده زیستی اول کسی که صورت دارایی خود را داد وقتی قرار شد طبق اصل قانون اساسی مسئولین صورت دارایی خود را بدهند اول کسی که صورت دارایی خود و متعلقین خود را داد امام بود و تمام موجودیش را نوشت و فرستاد که الحمد لله هم موجودی درست و حسابی و چیزی نداشت!! ما اقدام نکردیم از امام نخواستیم ولی امام خودش اول کسی بود که اقدام کرد. از تاریخش معلوم است. الآن در صندوق دیوانعالی کشور هست. درست مقابل این شیوه امام، بنی صدر قرار داشت که تا آخر نداد. هر چه گفتیم بابا این قانون است. گفت اگر بنای قانون باشد خیلی حرفها هست و از این جملهایی که می کرد. جدل کرد و بالاخره نداد. لذا الآن صورت دارایی او با اینکه رییس جمهور بود در دیوانعالی کشور نیست. البته غیر از او هم یک آقای وزیری بود که لازم نیست اسمش را بیاورم. او هم نداد بقیه دادند، منتها بقیه با اقدام ما دادند. (۱) اگر منزل مناسبی پیدا نکنید به قم می روم بعد از مدتی که امام به قم تشریف بردند، دچار حمله قلبی شده به ناچار همان شب به تهران منتقل شدند. چون امکانات کافی برای معالجه ایشان در قم نبود و احتیاج به مراقبت بیشتری داشتند، بنا به دستور پزشکان، امام را بلافاصله به بیمارستان قلب منتقل کردند که حدود دو ماه در بیمارستان بودند و آن دو ماه مرتب پزشکان از ایشان مراقبت می کردند. آنها به هیچ وجه صلاح ندیدند که امام دوباره به قم برگردند و تاکید عجیبی داشتند که در اطراف بیمارستان قلب، منزلی داشته باشند. چندین منزل در اطراف بیمارستان قلب را تفحص کردیم، اما خانه مناسبی برای امام پیدا نشد. پزشکان تاکید زیادی داشتند که امام در شمال شهر که از هوای مناسبی برخوردار است، سکونت داشته باشند. چون شرایط قلب ایشان طوری بود که حتما باید در مکانی که از هوای مساعدی برخوردار بود، ساکن می شدند. خلاصه منزل مناسب در اطراف بیمارستان قلب پیدا نشد و آنها ناچار شدند که تمام تجهیزات مراقبت را در جایی دورتر ترتیب دهند. در نتیجه در خیابان دربند برای امام جایی را گرفتند که چهار ماه در آنجا سکونت داشتند، منتها ایشان از ابتدا در آنجا ناراحت بودند. چون ساختمان بلندی بود که وقتی امام می آمدند با مردم ملاقات کنند، مردم را داخل یک کاخ می دیدند. البته نمای بیرونی خانه خیلی بزرگ به نظر می آمد، در حالی که درون آن چیزی نبود. به همین دلیل امام تاکید داشتند که حتما منزلی مناسب با وضع خودشان پیدا شود. ولی منزل مناسبی که بتواند آمد و رفت امام را هم تامین کند، پیدا نمی شد. بعد از چهار ماه امام تهدید کردند که: اگر برایم منزل مناسبی پیدا نکنید، به قم می روم. از یک طرف دکترها بر اقامت امام در تهران تاکید داشتند و از طرفی هم امام تهدید کردند که به قم می روند. یک روز حاج احمد آقا آمده بود منزل ما که برویم جای مناسبی برای سکونت امام پیدا کنیم. جایی پیدا نشد. ظهر در منزل ما نهار می خوردیم که به حاج احمد آقا گفتیم: «اگر منزل ما به دردتان بخورد، این دو منزل کوچک اخوی و همشیره مان را با حسینیه یکی می کنیم تا بتواند خواسته های ایشان را بر آورده سازد.» ایشان بر آوردی کردند و گفتند: «خوب است، منتها باید خانم بیسندند.» خانم همان روز عصر تشریف آوردند و آنجا را دیدند و با اینکه خیلی مطلوبشان نبود، به خاطر امام پذیرفتند. حسینیه در جداگانه ای داشت و آن در را فقط به خاطر امام باز کردند. سه چهار روز در حسینیه بنایی

داشتیم، چون ساختمان هنوز تکمیل نبود. قرار شد کارها زودتر پیش برود. این تعمیرات جزئی چهار روز طول کشید. وقتی امام متوجه شدند که این تعمیرات لازم بود، راضی شدند و چهار روز مهلت دادند. بعد از چهار روز تشریف آوردند و گفتند: «منزل مناسب ما اینجا است.» و هفت یا هشت سال در آنجا سکونت داشتند. یادم است که آن حسینیه مملو از مصالح بود و برای ورود کسی آماده نبود، اما ظرف این چهار روز، تمامی اهل محل به عشق دیدار امام کمک کردند تا حسینیه تکمیل شود و آنجا را برای ملاقاتهای امام مهیا کنند. یادم هست که شب بیست و هشت اردیبهشت بود و مردم چراغانی عظیمی به راه انداخته بودند و همه شادمان بودند و هر کس سر در منزل خودش را چراغانی کرده بود. مردم محل اطلاع داشتند که امام تشریف می آورند ولی از ساعت و زمان ورود ایشان اطلاعی نداشتند. ظرف این چهار روز، چراغانیها، تعمیر حسینیه و حتی آسفالت کوچه ها و تمام کارهایی که باید پیش از یک ماه طول می کشید، انجام شد و امام فرمودند: «اول شب می رویم». این مطلب را فقط من و چند نفر از اطرافیان ایشان می دانستیم. ساعت هفت شب بود که دیدیم امام با یک اتومبیل بلیزر وارد جماران شدند. با وجود اینکه هیچ کس از ساعت ورود ایشان اطلاع نداشت، وقتی وارد کوچه باریک منتهی به حسینیه شدیم، دیدم که تا چشم کار می کرد جمعیت با هیجان عجیبی فریاد می زدند «صلی علی محمد، رهبر ما خوش آمد.» و امام در میان این فریادها وارد جماران شدند. وقتی امام داخل خانه شدند و به اطراف و اتاقی که در آن می نشستند نگاهی کردند، فرمودند: «من حالا راحت شدم. چون این چهار ماه همه اش در عذاب بودم.»

(۲) طلبه ها ندارند امام در مورد استفاده از امکانات زندگی، هم راجع به خودشان و هم راجع به اهل منزل جز به قدر ضرورت استفاده نمی کردند. وقتی که ایشان در نجف بودند مانند سایر طلبه ها یخچال نداشتند. حتی راضی نشدند که شیخ نصر الله خلخالی از پول خودش برای منزل ایشان یخچال بخرد. خود امام تا دو سال با این کلمنهای دستی کوچک آب می خوردند و یخچال بزرگ نداشتند و می فرمودند: «طلبه ها ندارند.» پس از دو سه سال که وضع شهریه طلاب بهتر شد و همه قادر شدند که یخچال بخرند، امام فرمودند: «حالا که همه دارند شما هم بیاورید و بگذارید.» (۳) این را هم بیاید ببرد اوایلی که من توفیق پیدا کردم در خدمت امام باشم سال ۶۰ بود. امام در منزلشان یخچال نداشتند حاج احمد آقا فرمودند: «یک یخچال برای آقا تهیه کنید». آقای کفاش زاده رفت و یک یخچال چهارده فوت تهیه کرد و آورد. وقتی من و یکی از برادرها آن را به آشپزخانه منتقل می کردیم امام که در حال قدم زدن در حیاط منزل بودند گفتند: «چیه؟» گفتم: «یخچال» گفتند: «کجا بوده؟» گفتم: «حاج احمد آقا در جریانند». امام دیگر چیزی فرمودند و رفتند. بعد ما رفتیم و آن را به برق وصل کردیم. کمی بعد گفتیم نکند سیم آن اتصالی داشته باشد. تا به آشپزخانه برگشتیم، دیدم امام دو شاخه را از برق در آورده اند و روی یخچال گذاشته اند. بعد حاج احمد آقا گفت امام گفته اند این یخچال بزرگ است یک یخچال کوچکتر باشد بهتر است. ما بلافاصله رفتیم و یک یخچال کوچکتر تهیه کردیم خدمت امام عرض کردیم اگر اجازه بدهید این یخچال بزرگ را ببریم و آن کوچک را بیاوریم. امام فرمودند: «نه آن را نیاورید، این را هم بیاید ببرد.» ما هم به حکم وظیفه و دستور ایشان عمل کردیم و حاج احمد آقا که قضیه را فهمید ناراحت شد و گفت: «چرا شما یخچال را بیرون بردید؟» از طرف دیگر آن فردی که یخچال را از او تهیه کرده بودیم وقتی ماجرا را فهمید گفت: «من این یخچال را نذر امام می کنم و امام هم نذر را بر نمی گردانند.» مطلب را به حاج احمد آقا عرض کردم که به امام بگویند برای این یخچال پولی داده نشده و نذر شخص ایشان است. وقتی حاج احمد آقا مطلب را به امام عرض کرد امام فرمودند: «حالا که نذر است اشکال ندارد، ولی این کوچک را بگذارید و آن بزرگ را ببرید.» (۴) شما به من نوشته ای می دهید؟ در کنار منزل امام در نجف - که یک منزل اجاره ای تا آخر اقامت ایشان بود - قطعه زمینی بود که آقای شیخ نصر الله خلخالی از آقا کسب اجازه کردند که به دلیل نزدیکی به حرم آن را مسجدی بسازند و منزلی برای امام فراهم کنند که درسشان توی مسجدی باشد که بغل خانه شان است ولی آقا فرمودند: «نه!» هر چه اصرار شد آقا فرمودند: «نه، همین منزل را من هر ماه اجاره اش را می دهم، شما بیخود اصرار نکنید.» آقای خلخالی گفت: «آقا شما چند سال که اجاره اینجا را بدهید پول یک ساختمان می شود. این منزل را شما اجاره بدهید من درست کنم.» امام

فرمودند: «شما به من نوشته ای می دهید که من تا فردا زنده باشم که من بروم منزل بخرم؟» آقای خلخالی گفت: «من که هیچی! پدر جد من هم نمی تواند چنین ضمانتی را بدهد.» آقا خندیدند و منزل ایشان تا آخر اقامتشان در نجف اجاره ای بود. (۵) تا آخر عمر اجاره نشین بودند امام از اول عمرشان، چه وقتی که در قم بودند و چه موقعی که به نجف تبعید شدند و چه بعد از انقلاب که تا آخر عمر شریفشان در تهران سکونت داشتند، خانه و ملک شخصی نداشتند و تا آخر عمر به صورت اجاره نشین و مستاجر زندگی پر برکت خودشان را ادامه دادند. (۶) به صاحبانشان برگردانید یک وقتی برای امام از کویت کولرهایی را (با توجه به هوای بسیار گرم نجف و اینکه امام در منزل کولر نداشتند) به عنوان هدیه فرستادند، هر چه سعی کردند که آنها را نصب کنند امام اجازه ندادند و گفتند به صاحبانشان برگردانید. امام در طول مدتی که در نجف بودند هیچ وقت حاضر نشدند یک ماشین خصوصی داشته باشند. بلکه ایشان با ماشین کرایه رفت و آمد می کردند. (۷) چیزی لای دیوار بگذار س: وضع منزل امام در نجف چگونه بود؟ ج: طبقه پایین سه اتاق داشتیم، طبقه بالا- یک اتاق مال خود امام بود، که در حقیقت اتاق مطالعه و دفتر مراجعین بود. سقف اتاق آقا ترک خورده بود، خاک می ریخت. یک روز به آقا گفتم اجازه بدهید که یک گچی بزنیم. گفتند: «گچ لازم نیست یک چیزی بگذار لای دیوار». (۸) منزل ساده امام در نجف و تهران امام در طول مدتی که در نجف اشرف اقامت داشتند در خانه ای محقر و فرسوده در یکی از کوچه های شارع الرسول همچون صدها طبقه معمولی اجاره نشین بودند. بعد از پیروزی انقلاب نیز چه ایامی که در قم بودند و چه در مدت نزدیک به ده سال که در جماران اقامت داشتند، همچون بسیاری از مستضعفان به صورت مستاجر زندگی می کردند. خانه کوچکی که امام در جماران اجاره کردند صد و بیست متر مربع مساحت و هفتاد متر زیر بنا داشت. (۹) مگر منزل صدر اعظم است؟ بیرونی منزل امام در نجف که امام شبها به آن تشریف می آوردند، فرشهای ناقص بود، یعنی قسمتی از اتاق خالی بود. خدمت آقا عرض کردم اجازه بدهید یک فرش برای اینجا تهیه شود. فرمودند: «توی اندرونی هست.» عرض کردم آنجا گلیم است و با این جور در نمی آید. فرمودند: «مگر منزل صدر اعظم است؟» عرض کردم فوق صدر اعظم است، منزل امام زمان است. فرمودند: «امام زمان خودش هم معلوم نیست در منزلش چی افتاده است!» (۱۰) تنها مبلمان خانه یک میز کوچک است وقتی که (امام) خمینی در مدرسه فیضیه کار نمی کند یا مهمانان را نمی پذیرد به خانه فامیلش واقع در کوچه یخچال قاضی شماره ۶۱ می رود که یک خانه گلی سفید یک طبقه است که شاید یکصد سال پیش ساخته شده است این خانه در یک کوچه باریک در مرکز قم قرار دارد و دارای یک صحن حیاط و حوض است دیوارهای خانه از پیچکهای مو پیچیده شده است. تنها تکه مبلمان قابل توجه در خانه اش یک میز چوبی است که سالها از آن استفاده می کرده است. (۱۱) سادگی امام مرا مجذوب خود کرد بیشتر از هر چیز زندگی ساده امام مرا مجذوب خود کرد امام در پاریس در یک خانه کوچک زندگی می کرد که دو اتاق بیشتر نداشت که یکی از آن اتاقها، اتاق خواب و دیگری اتاق کار و ملاقاتهای ایشان بود در زندگی ایشان فرشها و اشیاء گرانبهائی دیده نمی شد غذای ایشان هم بسیار ساده یعنی مقداری شیر و برنج بود. خیمه ای هم که در آن نماز می خواندند، بسیار ساده بود. (۱۲) منزل بی آلایش یک رهبر امام در پاریس در خانه ای به مساحت شصت متر مربع زندگی می کردند و در تهران هم در مدرسه علوی و در قم در یک منزل یک طبقه با چند اتاق ساده و در جماران هم در خانه ای محقر و استیجاری. خبرنگار رویتر در گزارش خود که از محل اقامت امام دیدن کرده می نویسد: «منزل مورد بازدید، برای رهبر یک کشور پنجاه میلیونی بسیار بی آلایش بود، یک قسمت از اتاق اصلی منزل که توسط یک پرده از دیگر قسمتهای اتاق جدا می شد محل خواب (امام) خمینی بوده است در قسمت دیگر اتاق یک صندلی که پارچه سفیدی بر روی آن کشیده شده بود مهمترین اسباب منزل به نظر می رسید، در قفسه های منزل یک نسخه قرآن، تعدادی کتاب، یک آئینه، یک دستگاه رادیو و یک دستگاه تلویزیون به چشم می خورد». (۱۳) آشپزخانه ای به اندازه یک تشک! وسایل و لوازمی که برای منزل امام در نجف خریده بودند عبارت بود از فرش کهنه، گلیم کهنه، سه چهار دست رختخواب، سماور بزرگ، یک گونی شکر، یک صندوق چای، چهل دست استکان و نعلبکی جورواجور برای پذیرایی از جمعیت،

چهار سینی چهار دست ظرف غذاخوری، به آقایان هم اطلاع دادند بیایند در همان حیاط که پنج متر در شش متر بود، بنشینند. آقا هم از کربلا به منزل محقر و اجاره ای خودشان وارد شدند و در آنجا چهارده سال زندگی کردند. منزل خیلی کوچک بود و آشپزخانه ای به اندازه یک تشک داشت. ما مجبور بودیم موقع کشیدن غذا، دیگ را بگذاریم در حیاط. دو تا اتاق سه در چهار پایین داشت و دو تا اتاق هم بالا. که یکی شان قابل استفاده نبود. یکی از اتاقها را برای آقا فرش کردیم و خانه پهلویی را هم برای بیرونی آقا اجاره کردند. اصولاً خانه کوچک و کهنه ای بود. (۱۴) درسی برای همه طلبه های نجف در تمام مدتی که امام در نجف اشرف به سر می بردند، در خانه ای محقر که مساحت آن شصت متر مربع بود، زندگی بسیار ساده ای را می گذراندند. این شیوه زندگی، خود درسی برای همه طلبه های ساکن نجف بود. (۱۵) خانه امام مثل مسکن فقیرترین افراد نجف بود در پیچ یکی از کوچه های تنگ نجف که خانه هایشان برای آنکه سپری در مقابل تابش سوزان آفتاب باشد، سخت به هم فرو رفته است، مسکن محقر آیت الله خمینی قرار دارد. این خانه نظیر مسکن فقیرترین افراد نجف است. در سه اتاق این خانه حداکثر دوازده تن از نزدیکان وی، حضور داشتند. در این مسکن محقر از قدرت رؤسای شورش و یا رؤسای جبهه مخالف که در تبعید بسر می بردند، هیچ نشان و علامتی دیده نمی شود. اکنون ما در حضور آیت الله در اتاقی ۲ س ۳ متر و در خانه ای هستیم که در دورترین قسمت نجف واقع است. شهری که از لحاظ وضع جغرافیایی یکی از بدترین مناطق کویری عراق است. (۱۶) به خاطر مردم پذیرفتند با اینکه امام به هوای گرم نجف عادت نداشتند و در نجف گاه هوا به قدری گرم می شد که ما که عادت به این هوا داشتیم حتی روی پشت بام نمی توانستیم بخوابیم (چون موسم وزیدن باد سموم بود) اما امام در عین حال که می توانستند کولر تهیه کنند و عاشقان آن حضرت اصرار می کردند که با توجه به کهولت سن برای ایشان کولری تهیه کنند. راضی نمی شدند با اینکه ارزان بود. بعد بعضی به ایشان اصرار کردند که حداقل در بیرونی تان اجازه نصب کولر بدهید چون مردم خیلی در فشار گرما هستند تا امام ناچاراً به خاطر رعایت حال مردم راضی شدند و اجازه دادند در بیرونی شان کولر بگذارند. (۱۷) هیچ وقت به هواخوری نرفتند حاج احمد آقا می گفتند امام در نجف تقریباً هیچ وقت به استراحت به معنای هواخوری و استفاده از بیلاق و رفتن به باغ و امثال آن نپرداخته اند و با وجود آنکه در لطافت روح و طبع و ذوق امام بحثی نیست، ایشان نهایت دقت را داشته اند که نظیر همه مردم ایران که زیر فشار هستند، زندگی کنند. در پاریس نیز امام به محض آنکه در نوفل لوشاتو مستقر شدند، همین رویه را از همان ابتدا پیش گرفتند و با وجود آنکه معلوم بود که حال و حوصله استفاده از لطافت هوا را دارند، تکلیف را مقدم بر این امر قرار دادند و به محض آنکه لازم دیدند که کنج اتاق بنشینند چنین کردند. روزهای اول که هنوز خانه ای برای محل اقامه نماز پیدا نشده بود از لحاظ زندگی به امام سخت می گذشت. دو سه اتاق توی هم بود که بیش از یک در ورودی نداشت و حضرت امام در اتاق عقب می نشستند و البته همواره عده ای در اتاق جلو بودند و هنگامی که ایشان می خواستند وضو بگیرند، باید از این اتاق عبور می کردند، ولی ایشان همواره با نهایت آرامش و با روحیه طلبگی با این وضع برخورد می کردند. (۱۸) اجاره را اشخاص بدهند در نوفل لوشاتو (دهکده ای روستایی واقع در ۲۵ کیلومتری پاریس) دو خانه کوچک در اختیار امام و همراهان بود. در خانه شماره یک که بسیار کوچک بود امام با اعضای خانواده خود زندگی می کردند. خانه شماره دو که روبروی خانه اول بود مخصوص اجتماعات و دانشجویان ایرانی و اعضای دفتر بود و در اینجا ایشان نماز جماعت و نماز شب را به جا می آوردند. ضمناً محلی نیز به عنوان مسافرخانه برای استراحت دانشجویان و مسافرین اجاره شده بود که اداره آن به عهده شهید مهدی عراقی بود و به دلیل کمبود فضا گاهی بیست تا سی نفر در یک اتاق آن می خوابیدند. افرادی که برای دیدار امام می آمدند می توانستند دو شبانه روز در این محل اقامت کنند. گفتنی است که امام با دقتی که در صرف وجوه شرعی داشتند اجازه ندادند کرایه آن از محل سهم امام پرداخت شود. و وجه آن به وسیله ایرانیانی که مکنت بیشتری داشتند پرداخت می شد تا دانشجویان در تنگنا نباشند. (۱۹) داخل منزل سطح بالا نمی شوم وقتی امام در نوفل لوشاتو بودند به دلیل مراجعه زیاد مردم که هر روز شلوغ تر می شد از نظر جا در مضیقه قرار گرفتند. به جستجو

پرداختیم و منزلی را در یکی از محله‌های خلوت پاریس انتخاب کردیم که منزل بسیار جالبی بود، هم از نظر پذیرایی از کسانی که به دیدار امام می‌آمدند جای وسیعی داشت و هم برای سکونت امام خیلی مناسب بود، دیگران هم آمدند و پسندیدند. برادرمان آقای مهری پول اجاره را پرداخت امام در همین اثنا امام سؤال کردند که وضع این منزل چطور است، منزلی عادی است یا در سطح بالا؟ عرض کردیم که این منزل در سطح بالاست و خیلی خوب و جالب می‌باشد، امام فرمودند: «نه، من داخل یک چنین منزلی که سطحش بالاست نمی‌روم». (۲۰) این اتاق تنگی است یکی از مصاحبه‌های تاریخی امام در نوفل لوشاتو مصاحبه با تلویزیون آمریکا بود. آنها مدعی بودند که این مصاحبه زنده پخش می‌شود. سؤالات زیادی داشتند از ساعت نه صبح تا دو بعد از ظهر که دوربینهایشان را تنظیم می‌کردند به ما اعتراض می‌کردند که این چه اتاق تنگ و کوچکی است که برای امام در نظر گرفته‌اید ما نمی‌توانیم درست فیلمبرداری کنیم. (۲۱) محل اقامت باید پایین‌تر از توپخانه باشد امام زمانی که از پاریس عازم تهران بودند پیغام دادند محل اقامت ایشان در تهران باید پایین‌تر از میدان توپخانه (امام خمینی) باشد نه در قسمت شمال شهر. قبلاً دوستان امام به خاطر هوای مناسب شمال تهران تصمیم داشتند در آن منطقه منزلی را تهیه نمایند که بعد از پیغام امام، مدرسه علوی واقع در میدان بهارستان، خیابان ایران انتخاب شد. در سال ۵۸، که امام پس از پیدایش عارضه قلبی از قم به بیمارستان قلب تهران اعزام شدند، پس از آن برای مدتی محدود - و به منظور مراقبت‌های پزشکی - در خیابان دربند تهران ساکن بودند، ایشان حاضر به ادامه سکونت در آن منطقه نشدند و در منزل یکی از روحانیون در ده جماران ساکن گشتند. بازدید کنندگان و خبرنگاران جهان بعد از رحلت آن حضرت از سادگی زندگی آن حضرت و محل سکونت محقر ایشان همواره با شگفتی یاد می‌کنند. (۲۲) باورشان نمی‌شد باید روی زمین بنشینند یک روز یادم می‌آید کلیه مستشاران و کاردارهای خارجی به مناسبتی با لباسهای مخصوص خدمت آقا رسیده بودند. اینها فکر می‌کردند، الآن که به جماران بیایند با یک کاخ و دم و دستگاہ آنچنانی مواجه خواهند شد. ما خودمان رفتیم و آنها را راهنمایی کرده و به حسینیه بردیم. وقتی من به آنها گفتم بفرمایید بنشینید، باورشان نمی‌شد که باید آنجا روی زمین بنشینند تا امام بعداً بیایند. (۲۳) مثل همه مردم زندگی می‌کردند یک بار که خداوند رحمن به این بنده توفیق عنایت فرمود که به دستبوسی امام تشریف حاصل کنم آن جناب در سرمای سوزان در رواق کوچک خانه خود روی یک صندلی کهنه نشسته بودند و سرمای آزار دهنده جماران دست و صورت ایشان را تقریباً از سرخی به کبودی متمایل ساخته بود. علت را جویا شدم که چرا وسیله گرم کننده‌ای در این سرمای سخت و فضای باز نزد امام گذاشته نمی‌شود. پاسخ شنیدم که ایشان می‌خواهند با مردم همدرد باشند و به نمونه‌ای از این مواسات اشاره کردند که وقتی لباس امام را به بیت برای شستشو داده بودند و شسته نشده بود پاسخ دادند که هنوز نوبت دریافت پودر رختشویی برای بیت نرسیده است و پس از رسیدن شسته می‌شود. (۲۴) این سجاده را ببر امام در مدرسه آقای بروجردی در نجف روی یک قالیچه کلکی زیر نماز می‌خواند یک نفر یک قالیچه کاشانی مناسب سجاده آورد و خدمت ایشان تقدیم کرد آقا دو شب با آن نماز خواند شب سوم که با ایشان از خانه بیرون آمدیم که به مدرسه برویم فرمودند آقای فرقانی این سجاده را ببر آن قالیچه اولی را بیاور ما هم ناچار شدیم آن قالیچه نفیس را برداریم و همان قالیچه زبر و خشن اولی را انداختیم. (۲۵) می‌خواهید از من رضا شاه درست کنید؟ خانه امام متعلق به آقای امام جمارانی است. خوب، چون رفت و آمد زیاد دارند. خانم هم رفت و آمد زیاد دارند، این خانه کوچک است و طبعاً امام نمی‌توانند به کارهای روزمره برسند. بعد از مدتی تصمیم گرفته شد، خانه‌ای جنب اینجا اجاره کنیم، که ایشان به کارهایشان برسند. اول ایشان اکراه داشتند، بعد ما رفتیم یک جایی را اجاره کردیم، یک ساختمان آجری قدیمی بود که فرش نداشت و فرشی هم در منزل امام نبود که آنجا را فرش کنند. من خودم رفتم، پنج - شش تا فرشهای ۳/۵ یا ۴/۵ اس ۳/۵ از فرشهای بته جقه‌ای که معمولاً در مساجد پهن می‌کنند و از ارزاترین فرشهای ایران است خریدم و آوردم. فرشها را من وقتی پهن کردم، حاج احمد آقا گفت امام فرموده اند مگر می‌خواهید از من رضا شاه درست کنید؟ احمد آقا گفته بودند، اینها ارزاترین فرشهاست و اینها را کفاش زاده آورده، شاید امام فکر کردند من از منزل

آوردم، این بود که راضی شدند و نشستند، که هنوز هم مورد استفاده است، ما همه این فرشها را هزار و هفتصد تومان خریده بودیم. (۲۶) پارچه ارزاتر را انتخاب کردند یک وقت در نجف از طرف امام به من امر شد که برای ایشان قبایی تهیه کنم. رفتم پیش خیاطی و به او گفتم که: قبایی می خواهم که برای آقا مناسب باشد. چند نمونه پارچه داشت. گرفتیم و همراه خیاط رفتیم خدمت امام تا ببینیم ایشان کدام یک را انتخاب می کنند تا اینکه آن پارچه را بخریم. دیدم اتفاقاً امام آن پارچه ای را انتخاب کردند که به نظر من خیلی جنس بدی بود و من آن را نمی خواستم. البته دیدم لباسشان همیشه تمیز و مرتب بود اما از جهت جنس و کیفیت خیلی مراعات می کردند و جنس خوب را نمی گرفتند. (۲۷) زاهد واقعی امام به معنای واقعی کلمه زاهد بودند ولی سعی می کردند که ظاهرشان این صفت را نشان ندهد و تا جایی در این مورد پیش می رفتند که ظواهر را به گونه ای مهیا می کردند که اصلاً زهد ایشان بروز نکند. امام زاهدی بود که نشان می داد زاهد نیست یعنی هیچ وقت لباس بد در انظار نمی پوشید. اگر به بیرونی ایشان می رفتید ملاحظه می کردید که فرشهای خوب را در آنجا انداخته اند و فرشهای دیگر را در اندرونی. (۲۸) من هیچ چیز ندارم اولین خبرنگاری که توانست از آیت الله خمینی عکس بگیرد که لبخندی بر لب داشت، من بودم، لبخند آیت الله به خاطر سؤال بود که یک خبرنگار فرانسوی از ایشان کرد، که شایع است آیت الله خمینی خیلی پولدار هستند و حتی از شاه هم بیشتر پول دارند آیا این درست است؟ ایشان لبخندی زدند و اظهار داشتند: «من هیچ چیز ندارم و آنچه را هم که دارم متعلق به مردم ایران است.» (۲۹) نگفتم آینه نخرید بعد از انقلاب اولین نوه امام که ازدواج کرد دختر خود من بود. این قدر آقا سفارش کرده بودند که ساده باشد، تجملاتی نباشد، که دو سه روز قبل از اینکه عقد باشد مادرم به من گفت: آخر شما نمی خواهید خریدی کنید، آینه و شمعدانی بخرید؟ گفتم آخر، خانم حرفی نزدند من هم دیگر حرفی نزدم. بعد خانم برادرم که وارد شد، چون خواهر داماد بود، مادرم به او گفتند شما چه وقت می خواهید برای عروس چیزی بخرید؟ ایشان گفتند که امام گفته اند این کار را نکنید. مادرم چیزی جواب ندادند بعد که سفره پهن شد و همه دور هم بودیم، خانم از آقا پرسیدند که شما سفارش فرموده اید آینه و شمعدان نخرند؟ شگون عروس به آینه است. امام گفتند: من نگفتم آینه نخرید ولی می گویم ساده باشد، یعنی آن قدر سفارش شده بود که خواهر داماد فکر کرده بود حتی باید آینه هم نخرند. (۳۰) همیشه به سادگی توصیه می کردند امام در مورد مهریه فرزندان نشان حد متعارف را در نظر داشتند ایشان همیشه در امور مربوط به ازدواج سفارش به سادگی می کردند. (۳۱) عروسی ما ساده برگزار شد مقداری ملک از پدری به امام ارث رسیده بود. آقا چنین نبود که طلبه ای باشند که فقط زندگی شان از درآمد طلبگی بگذرد. از این جهت در ابتدای ازدواجشان با خانم یک منزل کوچک اجاره کرده و در این منزل تنها بودند - با مستاجرهای دیگر در یک منزل نبودند - اثاث منزل را هم خانم آوردند. امام جز همان اثاث که بعد از یکی دو ماه از حجره خود در مدرسه فیضیه آوردند، اثاث دیگری نداشتند، خانم تعریف می کرد مراسم عروسی ما بسیار ساده برگزار شد. کل اثاثیه امام گلیمی بود و یک دست رختخواب و یک چراغ خوراک پزی دو فته ای و یک قوری و استکان نعلبکی و یک عدد قابلمه خیلی کوچک، تا اینکه بعد از یکی دو سال اثاثیه ای که از پدر امام به ارث رسیده بود آقای پسندیده به امانت نزد خود نگاه داشته بودند، برای امام فرستادند. خانم می گفتند آنها هم اثاثی نسبتاً قدیمی بود. مقداری ظروف خیلی قدیمی و چند تکه فرش قدیمی که نسبتاً کهنه بودند. مجموعاً زندگی امام یک زندگی طلبگی اما نسبتاً آبرومند بود. (۳۲) آقایان طلبه باشند یکی از ائمه جمعه مرکز استان طی نامه ای نوشته بود مبلغ مختصری که به عنوان شهریه به ائمه جمعه داده می شود به جایی نمی رسد و فقط هزینه اجاره دفتر یا حقوق آبدارچی دفتر آنان می شود و درخواست افزایش کرده بود. امام در پاسخ فرمودند: «آقایان طلبه باشند.» (۳۳) نیازی به اتومبیل شخصی ندارم ظهر روز یکشنبه ۱۹/۱/۵۸ دفتر کار خود را ترک کرده عازم منزل بودم که با یکی از آشنایان بازاری که در بازارچه نوروزخان تهران تجارتخانه دارد در خیابان ارم روبرو شدم، او با چند نفر از دوستان آذربایجانی خود به قصد زیارت امام و دیگر رهبران عالیقدر تشیع به قم شرفیاب شده بود. آقای عبادی دوست قدیمی ما همراهان خود را معرفی کرد و اظهار داشت که آقای

رضوی از تجار و کارخانه دارهای معروف تبریز است و می خواهد یک دستگاه اتومبیل بیوک ساخت ایران را که هنوز نمره نشده بر اساس عهد و پیمان و نذری که کرده است به پیشگاه امام هدیه کند. اگر بتوانید از حضور امام درخواست وقت ملاقات و شرفیابی بنمایید بسیار ممنون و خوشحال خواهیم بود و در حقیقت احسانی در حق ما کرده اید. خواستم بدون بررسی حقیقت مطلب گامی برنداشته باشم، از این رو از خود طرف حقیقت را پرسیدم او که جوان پاک سرشت و پرشور و متدینی به نظر می رسید اینچنین تعریف کرد: در آن روزهای بحرانی که امام در پاریس بودند و قافله دلها با او و پرواز با آن کارشکنیهای دولت شاپور بختیار روبرو بود من این اتومبیل بیوک را تازه از کمپانی خریداری کرده بودم. روزی که تحویل گرفتم در بحرانی ترین روزهای حرکت امام بود که دولت به بهانه هایی مانع از پرواز گردید و فرودگاهها را بست. من در آن روز در یک شرایط خاص روحی به سر می بردم و از این تصادم و تضاد و از این کارشکنیهای دولت رنج می بردم. در دل با خدای خود عهد و پیمان بستم که اگر حضرت آیت الله العظمی امام خمینی صحیح و سالم به ایران برگردد من قبل از سوار شدن این اتومبیل آن را در اختیار ایشان قرار می دهم تا افتخار رانندگی امام را پیدا کند و همیشه در اختیار او باشد. لذا از این جهت هنوز ماشین را نمره نکرده ام، که نمره قم را بگیرم. امیدوارم امام این هدیه ناقابل را که از شهرستان تبریز آورده ام بپذیرند و من هم به آن عهد و پیمان و نذر و نیازی که با خدای خود دارم برسم، چون لطف و کرم خداوند متعال شامل حال ما ملت ایران شد و وجود پر برکت ایشان پس از پانزده سال دوری و تبعید صحیح و سالم وارد کشور شد. در تهران نتوانستم به حضورشان برسم، اکنون که تا حدودی فرصت مناسبتر است خواستم هدیه را به حضورشان تقدیم کنم، و چون می دانم امام از وجوه شرعیه نمی پذیرند از مال خالص خودم به عنوان هدیه تقدیم می کنم. پس از استماع توضیحات آن جوان پرشور و با ایمان که با علاقه و آرامش قلب خاصی بیان می داشت، به حضور یکی از دوستان قدیمی خودم که شاگرد فداکار و یاروفادار امام هستند رسیدم. او که خوشبختانه در تنظیم برنامه های ملاقات امام مشارکت دارد با کمال لطف و صفا ساعت هشت و نیم شب را تعیین وقت نمودند. من به اتفاق دوستان که تا لحظه دیدار ثانیه شماری می کردند، نیم ساعت جلوتر در اطراف منزل بودیم. افراد با کمال سادگی و بی آلایشی گروه گروه به حضورشان می رسیدند و با جهانی از شور و شمع از محضرشان بر می گشتند. ما پنج نفر هم پس از نیم ساعت تاخیر اجباری ساعت نه شب به حضور امام شرفیاب شدیم. امام با کمال سادگی و بی آلایشی در گوشه ای از اتاق نشسته بودند و هاله ای از عظمت و صلابت و جوانمردی سیمای نورانی ایشان را احاطه کرده بود. سیمای جوانمردانه او هر بیننده را به یاد عظمت اسلام و یاد مجاهدین و رزمندگان صدر اسلام می افکند. جمعیت کثیری دور او را فرا گرفته بودند. یک روحانی محترم از شهرستانهای شمال گزارشی از گرفتاریهای محل ماموریت خود را تقدیم کرد و امام با کمال دقت و عنایت پاسخهای اختصاصی او را بیان فرمودند. نوبت به ما رسید، دور امام خلوت شده بود من کنار ایشان دوشادوش نشستم و جریان را تعریف کردم و سویچ اتومبیل را به پیشگاه ارجمندشان تقدیم داشتم. امام با تبسم و خوشرویی خاصی آن را پذیرفته و تفقدی از دوستان و همراهان کردند ولی دوباره سویچ را به صاحب آن برگرداندند و این چنین فرمودند: من از احساسات و عواطف شما ممنونم که از تبریز متحمل این همه زحمت و ناراحتی شده اید، من اتومبیل را به خودتان می دهم و شما از طرف من وکیل هستید که از آن استفاده کنید. جوان با ایمان و عشق و علاقه و شور خاصی که از این دیدار نصیبتش شده بود با اصرار و علاقه فراوان در خواست کرد که امام این افتخار را به ایشان بدهند که هدیه ناقابل او را بپذیرند و برای یک بار هم که شده سوار آن بشوند، بعد هر طور خواستند عمل کنند، به نیازمندی بدهند یا بفروشند تا او به عهد و پیمان قلبی خود برسد. از این رو اصرار می کرد. امام در جواب اصرار او فرمودند: «من در شرایط فعلی نیازی به اتومبیل شخصی ندارم و تعهدی هم دارم که تا احساس نیاز نکنم اتومبیل شخصی نداشته باشم. چون اکنون احساس نیازی نمی کنم به شما و کالت می دهم آن را از طرف من خودتان بخرید و با پول آن خانه ای برای یکی از مستضعفین کشور تهیه کنید چون اگر ما اقدام به فروش کنیم ممکن است به قیمت واقعی آن به فروش نرسانیم، این کار را بهتر است خودتان انجام دهید و

اگر برایتان ممکن نشد و خواستید حتما به وسیله خود ما صورت گیرد می‌توانید اتومبیل را بفروشید و پول آن را به حساب خاصی که بزودی اعلام می‌شود بریزید (حساب شماره ۱۰۰ بانک ملی جهت کمک به محرومین که دو سه روز بعد اعلام شد) تا به لطف الهی به زودی برای عموم مستضعفین در سراسر کشور خانه و مسکن تهیه کنیم.» جوان این سخن امام را پذیرفت و بنابر این شد که توسط خودش یا به وسیله امام خانه‌ای برای یکی از مستضعفان ساخته شود. (۳۴) مگر من می‌توانم به کوفه بروم؟ امام در طول مدتی که در نجف اشرف بودند، در یک منزل اجاره‌ای قدیمی که از جهت سادگی مثل منازل سایر مردم عادی و طلاب بود، سکونت داشتند. مرسوم بود که بزرگان نجف هر کدام یک منزل در کوفه و نزدیک شط فرات داشتند تا شبها - مخصوصا در فصل تابستان - به آنجا بروند. کوفه ۱۰ کیلومتری نجف و دارای هوایی مطبوع است که معمولا هوای آنجا بیشتر از پنج درجه خنک‌تر از هوای نجف است. امام با هوای بسیار گرم و خشک نجف مانوس نبودند و با توجه به کهولت سن، از این هوا بیشتر از افراد مشابه که از سالهای دور ساکن نجف بودند، رنج می‌بردند. همه دوستان نیز از این مساله نگران بودند. یک شب، مرحوم حاج شیخ نصر الله خلخالی پس از مقدمه چینی، مثالهایی زد در این باره که به افرادی که مریض بوده‌اند، پزشکان گفته‌اند که هوای نجف سمی است که تریاق (داروی ضد سم) آن، هوای کوفه است. آنها نیز با رفتن به کوفه کاملا بهبود یافته بودند. او با این شیوه سعی کرد که امام اجازه دهند که منزلی برایشان در کوفه اجاره کنند. همین که سخنان مرحوم حاج شیخ نصر الله تمام شد - در حالی که همه بعد از آن همه صحبت و مقدمه چینیها فکر می‌کردند امام قانع شده و منتظر جواب مثبت ایشان بودند - ناگهان امام سرشان را بلند کردند و به مرحوم خلخالی نگاه کردند، بدون اینکه حتی یک کلمه سخن بگویند، فقط تبسمی زیبا و در عین حال تلخ، بر لبهای مبارکشان نقش بست. تبسمی تشکر آمیز از مرحوم خلخالی و تلخ به خاطر کراهت از مظهر دنیا و رفاه زندگی. در رابطه با همین موضوع شنیدیم که در پاسخ دیگری فرموده بودند: «آیا من می‌توانم به کوفه بروم و دنبال رفاه خودم باشم در حالی که بسیاری از مردم ایران در سیاهچالها به سر می‌برند؟» (۳۵) من از اینجا می‌روم زندگی امام از هر جهت بسیار ساده بود. نه تنها ایشان در زندگی شخصی خود ساده زیست بودند، بلکه نسبت به آنچه به ایشان مرتبط می‌شد، نیز، مراقبت می‌کردند. از باب نمونه، حسینیه جماران، با اینکه به شخص ایشان زیاد ارتباط نداشت و هر نوع تغییری در آن در نهایت به نام امام حسین (ع) تمام می‌شد ولی امام نگذاشتند که تغییری به منظور تجمل و زیبایی در آن ایجاد شود. حتی وقتی آقای امام جمارانی خواست آنجا را سفید کاری کند. امام به او فرمود: اگر می‌خواهید من اینجا بمانم، تزیینات نکنید. یک وقت امام متوجه شدند که می‌خواهند کاشی کاری کنند، عصبانی شدند، فرمودند، من از اینجا می‌روم. به خاطر این، حسینیه تا به آخر به همین صورت باقی ماند. (۳۶) مسجد کوچکی را انتخاب کردند امام در قم ابتدا در مسجد کوچکی که نزدیک سه راه موزه بود، تدریس می‌کردند. چون مکان کوچک بود و شاگردان زیاد، پیشنهاد شد که جای دیگری را برای تدریس انتخاب بفرمایند. ایشان مسجد سلماسی را انتخاب کردند که این نشان دهنده تقوای امام بود. زیرا کسی که نزدیک حرم تدریس می‌کند. قاعدتا باید به مسجد اعظم و یا حداقل مسجد امام برود، نه جایی مانند مسجد سلماسی که دور از حرم و داخل کوچه است! (۳۷) این مسجد را باید احیا کرد امام در یکی از سفرهایشان به محلات که مصادف با ماه رمضان در مسجدی دور افتاده، متروک و بسیار کوچک که بیش از یک اتاق گلی نداشت به اقامه جماعت می‌پرداخت و این در حالی بود که عده‌ای از علما به ایشان پیشنهاد کردند که در مسجد جامع شهر اقامه جماعت بفرمایند. اما آن بزرگوار قبول نکرده و فرموده بودند در مسجد جامع کسی هست که اقامه جماعت کند ولی در این مسجد کسی نیست که اقامه جماعت کند از این روی این مسجد را باید احیاء کرد. (۳۸) پی نوشت ها: ۱. آیت الله موسوی اردبیلی - روزنامه جمهوری اسلامی - ۱۷/۳/۱۳۷۳. ۲. حجة الاسلام و المسلمین امام جمارانی. ۳. حجة الاسلام و المسلمین فرقانی. ۴. سید رحیم میریان. ۵. حجة الاسلام و المسلمین فرقانی. ۶. حجة الاسلام و المسلمین رحیمیان. ۷. حجة الاسلام و المسلمین محمد سجادی اصفهانی - سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۶. ۸. شیخ غلامرضا (خدمتکار امام در نجف) - روزنامه جمهوری اسلامی -

۱۴/۹/۵۸. ۹. حجة الاسلام و المسلمین رحیمیان. ۱۰. حجة الاسلام و المسلمین عبد العلی قرهی - ماخذ پیشین - ج ۱. ۱۱. روزنامه اطلاعات - ۱/۵/۵۸ - به نقل از تایم امریکا. ۱۲. پروفیسور مونتی (فرانسوی). ۱۳. حجة الاسلام و المسلمین محمد سجادی اصفهانی - سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۶. ۱۴. خدیجه ثقفی (همسر امام) - فصلنامه ندا - ش ۱۲. ۱۵. حجة الاسلام و المسلمین سید محمد موسوی بجنوردی - پا به پای آفتاب - جلد چهارم - ص ۲۰۶. ۱۶. طلوع انقلاب اسلامی - گزارشی از اولین مصاحبه خبرنگار لوموند در نجف با امام - ص ۲ و ۳. ۱۷. حجة الاسلام و المسلمین سید مرتضی موسوی اردبیلی ابر کوهی. ۱۸. دکتر حسن حبیبی - روزنامه اطلاعات - ۱۸/۱۱/۶۰. ۱۹. کوثر - ج ۲. ۲۰. حجة الاسلام و المسلمین محتشمی - سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۱. ۲۱. حجة الاسلام و المسلمین فردوسی پور. ۲۲. کوثر - ج ۲. ۲۳. به نقل از محافظین بیت امام - در رثای نور. ۲۴. حجة الاسلام و المسلمین سید محمد باقر حجتی - ویژه نامه روزنامه جمهوری اسلامی - خرداد ۷۰. ۲۵. حجة الاسلام و المسلمین فرقانی. ۲۶. مصطفی کفاش زاده. ۲۷. حجة الاسلام و المسلمین عبد العلی قرهی. ۲۸. آیت الله فاضل لنکرانی - حضور ش ۱. ۲۹. خبرنگار اعزامی روزنامه اطلاعات به پاریس - روزنامه اطلاعات - ۱۵/۱۱/۵۷. ۳۰. زهرا مصطفوی. ۳۱. فرشته اعرابی. ۳۲. فریده مصطفوی. ۳۳. حجة الاسلام و المسلمین رحیمیان. ۳۴. حجة الاسلام و المسلمین عقیقی بخشایشی - جوانان امروز - ش ۶۳۸. ۳۵. حجة الاسلام و المسلمین رحیمیان. ۳۶. حجة الاسلام و المسلمین محمد رضا توسلی. ۳۷. حجة الاسلام و المسلمین سید محمد حسن مرتضوی لنگرودی - ماخذ پیشین - ص ۱۳۸. ۳۸. حجة الاسلام و المسلمین توسلی - حوزه ش ۴۵ - ص ۵۲. منابع مقاله: برداشتهایی از سیره امام خمینی (س)، ج ۲، رجائی، غلامعلی؛

شجاعت

شجاعت رضاخان که نمی فهمد امام در آن اوج دوران قدرت دودمان پهلوی در کتاب کشف الاسرار نوشته بودند: رضاخان سواد کوهی که نمی فهمد سیاست با سین است یا با صاد... (۱) شدیدترین حمله به آمریکا در قضیه کاپیتولاسیون یکی از مقامات آمده بود قم که با امام ملاقات کند. امام اجازه ملاقات به او نداده بود، لذا او هم به حضور آقا مصطفی رفته و گفته بود اگر امام علیه کاپیتولاسیون حرف می زند مواظب باشد علیه امریکا حرف نزند و امروز علیه امریکا حرف زدن خیلی خطرناکتر از سخن گفتن علیه شاه است. همین باعث شد که امام در آن سخنرانی خود فرمودند: «رییس جمهور آمریکا بداند که امروز در پیش ملت ما از منفورترین افراد بشر است امروز تمام گرفتاریهای ما از امریکا است و شدیدترین حمله ها را به امریکا کردند. (۲) قلم و کاغذت را بردار و برو هنگامی که رژیم شاه قصد داشت با گرفتن اقرار و اعترافات دروغین از بسیاری از افراد برجسته و مبارز که در طی قیام ملی پانزده خرداد بازداشت شده بودند، تحت سخت ترین و شدیدترین شکنجه ها، پرونده سازی قطور و بلند بالایی برای امام جهت محاکمه و محکومیت ایشان بنماید، هر چه بیشتر فشار آورد کمتر نتیجه گرفت، لذا برای بدست آوردن سوژه و مدرکی از امام، ماموری را برای بازجویی به سراغ ایشان در پادگان قصر فرستاد تا با فوت و فن و حيله و نیرنگ ویژه بازجویان، امام را زیر منگنه قرار داده، اقرار و اعترافی را که بتوان روی آن حساب باز کرد، از ایشان بگیرد. وقتی مامور پرسشهای خود را در حضور امام مطرح ساخت با بی اعتنایی و سکوت ایشان مواجه شد که با برخاستن و ترشروی به او گفتند: «تو مامور چشم و گوش بسته، حق بازجویی نداری، قلم و کاغذت را بردار و برو! من نمی خواهم اینجا بنشینم!» (۳) ما هم به کماندوهای خود دستور می دهیم سال ۴۲، صبح روز عاشورا، در حالی که امام در منزل خود در میان مردم نشسته بودند و به سخنان گوینده ای که ذکر مسایل مذهبی می کرد، گوش می دادند. یکی از مقامات ساواک خود را به ایشان رسانید و پس از معرفی خود اظهار داشت: «من از طرف اعلیحضرت مامورم به شما ابلاغ نمایم که اگر بخواهید در مدرسه فیضیه سخنرانی کنید، با کماندوها به مدرسه می ریزیم و آنجا را به آتش و خون می کشیم.» قائد بزرگ بدون این که خم به ابرو بیاورند بی درنگ پاسخ دادند: «ما هم به کماندوهای خود دستور می دهیم

که فرستادگان اعلیحضرت را تادیب نمایند!» (۴) امام در منزل را باز کردند شهادت امام نیاز به بحث ندارد، چون از حد و حصر بیرون بود. در همان جریان معروف فیضیه که شاه حدود هزار نفر را به صورت ناشناس و با لباس مبدل وارد مدرسه کرد و آن جنایت را ایجاد نمود. وقتی این جمعیت خودشان را در مدرسه فیضیه فاتح دیدند، در خیابانهای قم به راه افتادند و با کلمه «جاوید شاه» رعب عجیبی در شهر بوجود آورده بودند که هیچ کس جرات نفس کشیدن نداشت. چون اینها مرکزشان دبیرستان حکیم نظامی بود که نزدیک منزل امام بود، به ذهن بعضی رسید که اینها به طرف منزل ایشان در حرکت هستند. لذا به امام عرض کردند که این جمعیت با این شعار و با اسلحه دارند به طرف منزل شما می آیند. عده ای صلاح را در این دیدند که بلند شوند و در منزل امام را ببندند و شاید مثلا از پشت هم قفل بزنند و مانع ورود آنها بشوند لذا در منزل را بستند و خیال می کردند که ایشان به این کار راضی هستند. وقتی امام از این جریان مطلع شدند بدون اینکه به کسی حرفی بزنند از اتاق پایین آمدند و رفتند در منزل را باز کردند و دو طرف در را باز گذاشتند و به همان اتاقی که نزدیک در بود بازگشته و نشستند. و صدای کماندوها لحظه به لحظه قویتر و بیشتر به گوش می رسید ولی امام آماده نشسته بودند و هیچ باکی از این نداشتند که این هزار نفر بریزند آنجا و هر هدفی دارند پیاده کنند. (۵) شما چرا این جور می کنید؟ در مورد شبی که امام را گرفتند و به ترکیه تبعید کردند خادم ما مشهدی حسین که چایی می داد می گفت: امام به مامورین گفته بودند: «این چه بساطی است، چرا شلوغ کردید؟ خجالت نمی کشید، یکی از شما می آمد، در می زد می گفت: که خمینی بیا، خب من هم می آمدم»، بعدها خود آقا به من گفتند: «موقع رفتن به تهران به چاه نفت که رسیدیم، گفتم که تمام این بدبختیهای ما به خاطر این نفت است، شما چرا این جور می کنید و از آنجا تا تهران من با اینها صحبت کردم و یکی از اینها که پیش من نشسته بود تا تهران گریه کرد». (۶) اینها را چرا می زنید؟ ساعت دو بعد از نیمه شب بود از دیوار حیاط کماندوها آمدند تو در بسته بود. روی دیوار حیاط را همین اواخر جای پاهایشان بود. چون تخت کفششان لاستیک بود سیاهی کفش آنها روی دیوار مانده بود. آمدند پایین گفتند آقا کو؟ پشت در اتاق اما، داد می زدند، فریاد می زدند، ما را کتک می زدند که در را باز کنید. گفتیم: بابا ما چه کاره ایم، کلید پیش ما نیست، کلید پیش خودشان است، چرا اینقدر ما را اذیت می کنید. بالاخره قفل در را شکستند. در همین حین آقا از در پشتی حیاط در حالی که عبا زیر بغلشان بود رفتند به کوچه. وارد کوچه که شدند افسران و پاسبانان و کماندوها ایشان را محاصره کردند. امام گفتند: «مگر وحشی هستید، چرا مردم را اذیت می کنید، اگر با من کار دارید، آنها را چرا می زنید؟» (۷) بنده هم سرباز اسلام هستم بعد از آزاد شدن امام از زندان رژیم شاه، روزنامه اطلاعات در سر مقاله اش مطلبی نوشته بود که روحانیت با دستگاه سازش کرد. امام سخنرانی مهیجی در تکذیب این مطلب فرمودند. رژیم، سرهنگ مولوی رئیس ساواک تهران را برای عذرخواهی خدمت امام فرستاد. او می خواست ملاقات خصوصی باشد. اما از آنجایی که شیوه امام نبود که با هیچ کدام از رجال سیاسی، چه دولتی و چه غیره در خلوت ملاقات داشته باشند دستور فرمودند عده ای در اتاقی که او می آید حضور داشته باشند. عده ای در جلسه حضور پیدا کردند، از جمله بنده هم بودم. مولوی شروع به صحبت و عذرخواهی نمود که اشتباهی شده است. در این هنگام جمله ای که شاید بوی توهین از آن می آمد صادر شد. او می گفت: «آقا نگذارید که ما به وظیفه سربازیمان عمل کنیم». یک مرتبه امام در حالی که انگشت سبابه خود را به سینه مبارک می زدند با عصبانیت فرمودند: «بنده هم سرباز اسلام هستم، نگذارید که ما به وظیفه سربازیمان عمل کنیم». (۸) کاری نکن بگویم بیرون کنند در عاشورای سال ۴۲ قرار بود امام سخنرانی کنند. از طرفی کماندوهای شاه هم در مدرسه فیضیه مستقر بودند، هیاهوی عجیبی در شهر حکمفرما بود و شایع شده بود که امروز خطر زیادی امام را تهدید می کند، بهتر است امروز به فیضیه نیایند. اما ایشان قبول نکردند و حتی حاضر هم نشدند در یک ماشین سربسته باشند. از این جهت در یک جیب روباز و در میان مردم وارد مدرسه فیضیه شدند و با همان صراحت لهجه خطاب به شاه گفتند: «مردک کاری نکن که بگویم از این مملکت بیرون کنند». (۹) ناراحت نباشید من با شما هستم وقتی امام را به تهران تبعید کردند، چند روز که گذشت خدمتشان شرفیاب شده. عرض کردم آقا موقعی که

ریختند در منزلتان و حضرتعالی را آوردند، دوست داریم شرحی از کیفیت ماجرا را بیان بفرمایید. امام لبخندی زده و فرمودند: «بله، اینها ریختند تو خانه و لگد زدند به در و در را شکستند. من به آنها نهیب زدم که بروید من خودم می آیم. لباسهایم را پوشیدم، بعد آمدم و سوار ماشین شدم. ما در صندلی عقب، وسطنشسته بودیم. یک نفر این طرف من نشسته بود یک نفر آن طرف، و اینها مسلح هم بودند، اما در موقع حرکت مشاهده کردم که عجیب مضطربند، کف پای اینها به کف ماشین می خورد، که خیلی محسوس بود. من نگاهی کردم به صورتشان و گفتم چرا حالتان این جور شده؟ چرا پاهایتان دارد این جور می شود. گفتند آقا، واقعیتش می ترسیم، آنچنان رعب و ترس ما را گرفته که اگر مردم قم بفهمند که ما شما را داریم می بریم چی برای ما پیش خواهد آمد. در صورتی که این ماشین آنها تنها نبود و ماشینهای دیگر هم همراهش مسلح بودند.» بعد امام فرمودند: «من دست گذاشتم روپاهایشان و گفتم من هستم، ناراحت نباشید من تا با شما هستم مضطرب نباشید. خلاصه به یک کیفیتی اینها تسکین پیدا کردند و اضطراب اینها برطرف شد.» (۱۰) دولت ایران غلط کرد شما هم غلط کردید زمانی که امام در نجف مشرف بودند قضیه اختلاف ایران و عراق بر سر نوار مرزی و اروند رود اتفاق افتاد. حکومت بعثی خواست نوشته هایی از علمای حوزه نجف بر علیه حکومت جبار ایران بگیرد. آنها پیش خود خیال می کردند که امام چون تبعیدی هستند و دل پر خونی از حکومت شاه دارند حتما برای انتقام از شاه اعلامیه بلند بالایی به نفع حزب بعث خواهند نوشت. ولی امام با صراحت لهجه در جلسه ای که استاندار کربلا و رییس سازمان امنیت و رییس شهربانی و فرماندار نجف بودند به آنها فرمودند: «دولت ایران غلط کرد، شما هم غلط کردید. این مطلب مربوط به مراجع شیعه و مربوط به حوزه نمی شود که بیایند برای شما نوشته ای بدهند. خودتان بروید حلش کنید.» پس از پرخاش امام مزدوران بعثی برآشفتنند. یکی از همان حاضرین در جلسه گفت: «فردا ایشان را از نجف بیرون می کنیم.» این سخن که به گوش امام رسید فرمودند: «اینها خیال می کنند من در اینجا دل خوشی دارم در جایی که اسلام علنا سرکوب می شود، نوامیس اسلام نادیده گرفته می شود و حرمت اسلام نگه داشته نمی شود، چه جای زندگی است؟ این گذرنامه من، هر جا خواستید مرا بفرستید هر جا بروم بهتر از اینجا است. من در جایی راحتم که در آنجا مسلمین در رفاه باشند. من در اینجا چه دلخوشی دارم.» و این در حالی بود که بعضی از آقایان مراجع از طرز برخورد امام با بعثیها ناراحت و نگران بودند که نکنند فردا هیات حاکمه با زره پوش و لشکر مجهز به نجف اشرف یورش برده و آنها را نابود کند! (۱۱) در نوفل لوشاتو تنها قدم می زدند امام در پاریس روزی نیم ساعت قدم می زدند. یک روز صبح پلیس فرانسه سراسیمه آمد و دید که امام در کوچه و خیابان نوفل لوشاتو تنها قدم می زنند و این مساله برای آنها بسیار عجیب بود که یک شخصیت جهانی با این همه دشمن که دارد با چه جرات و شهامتی این چنین در اجتماعات و نماز جماعت ظاهر می شود. آن روز امام پس از نماز صبح و تعقیب نماز، قدم زنان از در منزل خارج شده و در کوچه و خیابان اطراف منزلشان قدم می زدند. (۱۲) امریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند در جریان تصرف لانه جاسوسی، اکثر مسؤولین مخالف بودند و هر روز مساله تازه ای مطرح می کردند. یکی می گفت با امریکا نمی شود جنگید. دیگری می گفت امریکا در منطقه نیرو پیاده کرده. یکی می گفت ناوگان امریکا آمده است. ولی امام می فرمود: «آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند.» لذا وقتی یکی از شخصیتهای انقلابی از توطئه ها پیش امام گله کرد، امام با آرامی دست به سینه ایشان زد و فرمود: «تو چرا می ترسی؟ هیچ طوری نمی شود!» (۱۳) ناو امریکا را هدف قرار می دادم یک روز حاج احمد آقا نقل می کرد، امام فرموده اند: «اگر من بودم با ورود اولین ناو امریکایی به خلیج فارس آن را هدف قرار می دادم.» با این نظر قاطع ایشان، مسؤولیت سران کشور بسیار سنگین شده بود و در عین حالی که عنوان می داشتند نظر امام باید تامین شود و به این موضوع هم اعتقاد داشتند ولی به منظور صحبت بیشتر در مورد تبعات این برخورد نزد امام رفتند. امام فرمودند: «اگر چه من گفتم که اگر من بودم اولین ناو امریکایی را هدف قرار می دادم لیکن شما سران کشور بحث بیشتری کنید و پس از مشورت با کارشناسان نظامی تصمیم آخری را که مصلحت نظام و مسلمانان در آن باشد اتخاذ کنید.» (۱۴) حمله به دولت عراق در ایام اقامت امام در نجف، دولت ایران اختلافی با دولت عراق پیدا کرد که به

دنبال آن، دولت عراق، ملت ایران را تهدید کرده بود و آن قدر ایرانیهای مقیم عراق را تهدید و اذیت نمود که حتی بعضی از شخصیت‌های دینی و رجال علمی نجف ترسیده بودند. امام یک شب در آن جو ترسناک که کسی جرأت نمی کرد حرفی علیه دولت بعث عراق بزند در منزلشان صحبت فرمودند. جمعیت زیادی در منزل ایشان جمع شده بود و سخنرانی ایشان هم ضبط می شد. امام در خلال فرمایشاتشان فرمودند: «این دولت عراق که اگر بتوانم اسمش را دولت بگذارم قدرت ندارد در برابر ملت‌ها ایستادگی کند...».

(۱۵) نمی شود عکس بگیرید یک بار رسماً یک هیات چهارده نفره از مقامات عراقی خدمت امام بودند چون قبلاً یک هیات چهار نفره آمده و ناراحت برگشته بودند امام فرمودند کسی که مترجم بود برای ترجمه بیاید. ما وقتی به او گفتیم بیاید ترسید. اول نیامد، بعد عذر آورد و بعد گفت: این شخصی که حالا بناست پیش امام بیاید چنین است و چنان و از صفات رذیله استاندار تعریف کرد و گفت به امام بگو مواظب باشید. من به او گفتم چه می گویی! امام در منزل خودشان در سال ۱۳۴۳ خطاب به رییس جمهور امریکا گفتند که منظور جامعه است. آن وقت از اینها بترسد؟ اگر من این مطلب را به امام بگویم، ایشان مرا بیرون می کنند! آن آقای مترجم هم با خنده بیرون رفت. هیات یعنی به منزل امام که وارد شدند من در حیاط ایستاده بودم و در دالان منزل، اینها یا مرا ندیدند، یا مطمئن بودند که عربی بلد نیستم و الا این حرف را نمی زدند. استاندار خودش را باخته بود. به مامور همراهش گفت حالا که رفتم چه کار کنم؟ آن مامور هم گفت دستش (دست امام را) را بیوس سپس وارد شدند و نشستند. با خود وسایل ضبط و عکسبرداری هم آورده بودند. سه پایه عکسبرداری را هم وصل کردند، امام هیچی فرمودند. خوب که کارهایشان را انجام دادند، آقا فرمودند: «جمع کنید». آنها هم جمع کردند ولی یک دوربین عکسبرداری ماند. یک جمله گفتند: بالصورة، یعنی می خواهیم فقط یک عکس برداریم. امام فرمودند: «نمی شود» آنها هم همه چیز را جمع کردند و صحبت‌هایشان که تمام شد رفتند. امام این قدر در فرمایش خودشان مسلط بودند و به هیچ وجه حاضر نبودند آنها را تحویل بگیرند. (۱۶) کی تفاهم کرده؟ روزنامه اطلاعات یک مطلبی می نویسد به نام تفاهم روحانیت و دولت، که آقای خمینی می فرستد عقب مسعودی مسؤول روزنامه اطلاعات که «این تفاهم چیست و کجاست؟ بگو این تفاهم را کی کرده، من تفاهم کرده ام؟ یا آقایان دیگر تفاهم کرده اند این تفاهم بایستی روشن بشود!» خلاصه او هم پیغام می فرستد که این مربوط به ما نیست و مقاله هم آن نبوده و یک همچنین چیزی بوده مثلاً خود این مقاله از طرف ساواک آمده! آقای خمینی فشار می آورد که «بایستی این را خودت توی روزنامه بنویسی و تکذیب کنی، اگر نکنی من تو را تکذیب می کنم.» خلاصه مسؤول روزنامه می افتد روی عز و التماس که ما تقصیر نداریم و از طریق ساواک بود. در این گیر و دار، سرهنگ مولوی رییس سازمان امنیت تهران می آید آنجا و به آقا می گوید که من فکر می کنم که صلاح بر این باشد که شما دست از این اعتراض و تکذیب کردن روزنامه اطلاعات بردارید و اگر بر ندارید در هر حال ما سربازیم، و تا می گوید ما سربازیم، آقا می توپد به او که: «مرتیکه تو کجایت سرباز است! اگر سرباز بودید چادر زنانه سرتان نمی کردید که فرار کنید، سرباز ما هستیم که در هر حال از این مملکت دفاع کردیم و دفاع می کنیم!» خلاصه مولوی دیگر دید هیچ چیزی نمی تواند بگوید. (۱۷)

پی نوشت ها: ۱. آیت الله ابو القاسم خزعلی - پا به پای آفتاب - ج ۳ - ص ۳۸. ۲. حجة الاسلام و المسلمین سید حمید روحانی - روزنامه جمهوری اسلامی - ۳/۵/۶۸. ۳. حجة الاسلام و المسلمین سید حمید روحانی - بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی - ج ۱. ۴. ماخذ پیشین. ۵. آیت الله محمد فاضل لنکرانی - ماخذ پیشین - ج ۶. ۶. حجة الاسلام و المسلمین سید احمد خمینی - پیام انقلاب - ش ۶۰. ۷. همان منبع. ۸. حجة الاسلام و المسلمین توسلی - پاسدار اسلام - ش ۱۳. ۹. حجة الاسلام و المسلمین حسن روحانی - زن روز - ش ۸۵۱. ۱۰. حجة الاسلام و المسلمین حیدر علی جلالی خمینی - سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۶. ۱۱. حجة الاسلام و المسلمین کریمی - پاسدار اسلام - ش ۱۱. ۱۲. حجة الاسلام و المسلمین محتشمی - سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۱. ۱۳. حجة الاسلام و المسلمین انصاری کرمانی. سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۲. ۱۴. حجة الاسلام و المسلمین آشتیانی - اطلاعات هفتگی - ش ۲۴۸۱. ۱۵. حجة الاسلام و المسلمین عبد العلی قرهی - سرگذشت‌های ویژه از

زندگی امام خمینی - ج ۶. ۱۶. پیشین. ۱۷. ناگفته‌ها (خاطرات شهید مهدی عراقی). منابع مقاله: برداشتهایی از سیره امام خمینی (س)، ج ۲، رجائی، غلامعلی؛

صلابت و وقار

صلابت و وقار در یک اتاق کوچک در فاصله نیم ساعت از شهر پاریس دنیای دیگری مستقر شده است. آیت الله خمینی که نامش نشانه‌ای از مخالفت با شاه است در محوطه کوچکی از حومه پاریس اقامت گزیده است. گشتیهای ژاندارمری و اتومبیلهای مجهز به رادار و پلیس به طور مشخص نزدیک بودن محل اقامت او را نشان می‌دهد دور منزل می‌گردیم و جمعیتی پدیدار می‌شود. جمعیتی در حال احترام که تشکیل شده اند از عده‌ای مذهبی و زحمتکشان و دانشجویان ایرانی که از آلمان، تونس و انگلستان آمده اند هنگام ورود کفشها را در می‌آوریم. مثل اینکه وارد یک مسجد می‌شویم در یک اتاق کوچک آیت الله خمینی روی یک تشک نشسته است اطراف، کاغذها و مقداری کتاب پراکنده است به هر حال آیت الله خمینی ملبس به لباس خاکستری و عمامه سیاه بدون اینکه صدایش را بلند کند با وقار با ما صحبت می‌کند. (۱) نشاط در کودکی آقای پسندیده نقل می‌کردند که امام در جوانی در دویدن و مسابقه دو، نفر اول جوانان خمین بودند و در سن هشت، نه سالگی بیشترین حد پرش را نسبت به سایر همبازیهای خود داشتند که یک بار هم پایشان آسیب دید. یکی از همبازیهای نوجوانیهای امام می‌گفت در محله سبزی کاران خمین بچه‌های محل جرات اینکه حرف بزنند و فحش بدهند و لات‌گری انجام بدهند (از ترس امام که گاهی از آن محل رد می‌شدند) را نداشتند. (۲) این آقا پدر من است در اول طلبگی در محوطه مدرسه فیضیه با سیدی که آن موقع معمم نبود آشنا شدم. به او آقا مصطفی می‌گفتند. من می‌دیدم که این آقا مصطفی همیشه با یک سید خیلی با وقار و سنگین و متین به مدرسه می‌آید. این سید جلیل همیشه سرش پایین بود و لباس مرتبی می‌پوشید. روزی به حاج آقا مصطفی گفتم: این آقا کیست که شما با او می‌آید و می‌روید؟ گفت: پدر من است. (۳) سنگین و با طمانینه راه می‌رفتند در مقایسه با بعضی دیگر از استادان، وقار خاصی در امام دیده می‌شد. راه رفتن ایشان خیلی سنگین و با وقار و طمانینه بود، بدون اینکه به چپ و راست نگاه کنند و ببینند چه کسی می‌رود، چه کسی می‌آید، اطراف چگونه است و... ما هیچ وقت چنین حالاتی را در ایشان ندیدیم. معمولا پیاده رفت و آمد می‌کردند و این وقار و طمانینه که در رفت و آمد ایشان محسوس بود، نشان از روح بلندشان داشت و بسیار آموزنده بود. یعنی به شاگردان یاد می‌داد که چگونه باید باشند. (۴) جذبه خاصی داشتند یکی از خاطرات گرانبهای زندگی من همجوار بودن در نزدیکی بیت امام است. از طفولیت و زمانی که تقریباً خودم را شناختم، ساکن محله «یخچال قاضی» شهرستان خون و قیام قم، محلی که بیت معظم له در آن واقع است، بودم. خاطرات من از امام مربوط به قبل از قضایای خرداد سال ۱۳۴۲ است. شاید به خاطر کودکی و سن کم خود در آن زمان، کاملاً نتوانم به بیان عظمت شخصیت امام، با آن همه ظرافتها و ویژگیهای معنوی و الهی خاص پردازم، ولی در همان ایام طفولیت، ابعاد روحانی وجود مبارک ایشان، چنان در جان و دلم نفوذ داشت که در سالهای بعدی زندگی، الگوی تمام عیاری برایم شد. این شخصیت عظیم حتی در جزیی ترین موارد، مسایل شرعی را شدیداً مراعات می‌کردند و مراقب مسایل اجتماعی بودند. در آن زمان که من کودکی بیش نبودم، امام جذبه و وقار خاصی داشتند، به عنوان نمونه ما هیچ گاه نمی‌توانستیم مستقیم به چشمان آن حضرت نگاه کنیم و قدرت نظر انداختن مستقیم به چشمهای آن وجود مبارک را نداشتیم. این خود مساله‌ای بود، با وجود آنکه در اماکن عمومی و معابر و مساجد غالباً با معظم له برخورد داشتیم، اما هیچ گاه توان آنکه با این بزرگوار صحبتی کرده و یا در مقابل ایشان سخنی بگوییم، نداشتیم. ما بچه‌ها غالباً از سر و صدای شاگردان امام که در حال عبور معظم له از کوچه، از ایشان سؤال می‌کردند متوجه حضور آقا می‌شدیم. چنانچه مشغول بازی یا صحبت بودیم، صحبت و بازی خود را قطع می‌کردیم و در گوشه‌ای می‌ایستادیم و وقتی که امام به ما می‌رسیدند سلام می‌دادیم. (۵) آهسته قدم برمی‌داشت از ژاندارمی که کنار

جاده نگهبانی می کرد پرسیدم، منزل آیت الله خمینی کجاست؟ ژاندارم خانه ای کوچک و محقر را در آن طرف جاده به من نشان داده و گفت منزل آیت الله آنجاست، از مشاهده آن خانه تعجب کردم چون انتظار نداشتم که مردی چون آیت الله خمینی پیشوای مذهب شیعه در آن خانه محقر زندگی کند. ژاندارم از من نپرسید، که هستم و برای چه نشانی خانه آیت الله خمینی را از او گرفته ام ولی من خود را معرفی کردم و گفتم خبرنگار مجله هفتگی «پاری میچ» هستم و آمده ام که آیت الله خمینی را بینم و با او مصاحبه کنم. ژاندارم گفت به خاطر داشته باشید که قبل از ورود به اتاق کفشها را بکنید. ... بعد از کندن کفش وارد اتاقی شدم که عریان بود و تا آن روز اتاقی آن چنان عریان، جز در ساختمانهای تازه ساز که هنوز کسی در آن سکونت نکرده ندیده بودم، یگانه مبل اتاق را یک قطعه فرش تشکیل می داد که بر کف آن گسترده بودند و غیر از آن هیچ چیز در آنجا به نظر نمی رسید و آن اتاق با یک لامپ بدون حباب که در انتهای یک سیم از سقف آویخته شده بود روشن می شد. من خودم را معرفی کردم و کارت خبرنگاری ام را نشان دادم و گفتم که آمده ام با امام مصاحبه کنم. مردی مؤدب و ریشو مرا به نویسنده کتابی معرفی کرد که شرح زندگی امام را نوشته بود. اما من اظهار بی صبری می کردم و گفتم به این جا آمده ام که آیت الله را ببینم، چرا به او اطلاع نمی دهید که برای دیدارش آمده ام. گفتند اکنون موقع نماز است و آیت الله برای نماز خواهند رفت و شما او را خواهید دید. ... او آهسته قدم برمی داشت و من که برای اولین بار وی را از نزدیک می دیدم خیلی تحت تاثیر وقار و طمانینه او قرار گرفتم. او فقط یک لحظه مرا نگریست و نگاه او به قدر یک ثانیه روی من متوقف شد و در همان یک ثانیه من تکان خوردم و تکان من ناشی از ترس یا تعجب نبود، بلکه یک احساس وصف نکردنی مرا به تکان درآورد... باید بگویم من نه طرفدار آیت الله خمینی هستم نه مخالف او. طرفدار پادشاه ایران یا مخالف وی نیز نمی باشم و خبرنگار تازه کاری هم نیستم که برای اولین بار به یکی از مردان سیاسی معروف برخورد کرده باشم و از روی نداشتن تجربه و خامی تحت تاثیر قرار بگیرم، اما در همان یک نگاه تحت تاثیر این مرد قرار گرفتم... (۶) همه تحت تاثیر آرامش امام بودند همکاران من که برای اولین بار با امام خمینی در نوفل لوشاتو ملاقات کرده اند تحت تاثیر شخصیت روحانی و نافذ و آرامش و صلابتی که ایشان در مقابل حوادث داشتند قرار گرفته بودند. (۷) ثابت و استوار در زندگی امام کسی نبود که بخواهد حالات و احساسات خود را بروز دهد ایشان با لحن آرامی حرف می زدند و قبل از سخن گفتن همه چیز را پیش خودشان حلاجی می کردند و همیشه به فکر رسیدن به اهدافشان بودند. من فکر می کنم این صفات جزیی از شخصیت امام بودند: ثابت، استوار، درون گرا، متفکر و دور اندیش. (۸) هر فردی را مجذوب خود می کردند امام خمینی دارای یک شخصیت بسیار قوی بود که ناخودآگاه احترام عمیقی را در قلب انسانها ایجاد می کردند و هر فردی را جدا مجذوب خودشان می کردند. ایشان دارای جذابیت غیر قابل مقاومتی بودند. من در یکی از سخنرانیهای ایشان به مناسبت سالروز پیروزی انقلاب اسلامی در جمع مسلمانان خارجی در حسینیه جماران حاضر بودم و بسیار تحت تاثیر صدای صاف، آرام، یکنواخت و بدون ارتعاش امام قرار گرفتم. که این اوصاف در شخصی به کهولت ایشان، آدم را متعجب می کند. (۹) حتی در باران عبا به سر نمی کشیدند امام در خیابان پیوسته همانند ماشین از دست راست خیابان با گامهای سنگین و نظامی حرکت می کردند با سر و گردن افراخته و راست و استوار راه می رفتند و از عبا به سر کشیدن و سر پایین افکندن حتی در هنگام باران که به طور طبیعی و ناخودآگاه سر انسان به پایین خم می شود خودداری می کردند. (۱۰) با آرامش نگاه می کردند امام، آرام، موقر و آراسته بودند و وقتی در جایی می نشستند اگر کسی با ایشان حرف نمی زد مدتها یک حالت بودند به طوری که می توان گفت تکان نمی خوردند و آرام و ساکت نشسته بودند. فقط در موقع اشکال کردن بعضی از شاگردان در درس بود که امام گاهی با صدای بلند جواب می دادند که طرف دست از زیاده روی بردارد و باعث تضييع وقت دیگران نشود. (۱۱) کلید اینجاست امام حتی در کارهای کوچک به ما کمک می کردند. یادم می آید امام در اتاق بودند و حاج احمد آقا هم حضور داشتند. امام به ایشان گفتند: آن کلید را از روی طاقچه به من بده. حاج احمد آقا به طاقچه نگاه کردند و گفتند اینجا نیست. امام گفتند: کلید همان جاست بهتر نگاه

کن. او باز هم نگاه کرد ولی کلید را پیدا نکرد. امام با هیبت خاصی به حاج احمد آقا نگاه کردند. در آن موقع مثل اینکه حاج احمد آقا از هیبت امام شروع کرد به پس پس رفتن. خود امام در همان موقع بلند شدند و کلید را پیدا کردند و به حاج احمد آقا گفتند بین اینجاست. (۱۲) اسرار ناگفته رفتار امام در طول مدت سالهایی که در جماران صبحها خدمت امام می رسیدیم و هر روز ما بین بیست الی پنجاه دقیقه مشرف بودیم هیچ گاه به یاد ندارم که حتی یک کلمه غیر ضروری از امام شنیده باشم. سؤالها از خدمتشان بسیار سنجیده بود ولی در عین حال امام در پاسخ بسیاری از سؤالها سکوت می کردند و گاهی هم پاسخ، یک نگاه و یا یک اشاره دست یا یک کلمه و گاهی یک جمله بود و احیانا تلفیقی از دو یا چند شیوه مذکور توأم با تبسم یا اخم. البته با امور دیگری مانند لحن و آهنگ صدا که به حسب مواردی می توانست دقیقا بیانگر میزان بی اعتنائی یا تاکید و اهتمام در نظر مبارک ایشان باشد. (۱۳) تا سؤالی نمی شد ساکت بودند در جلساتی که به همت امام برپا می شد ایشان کاملا سکوت می کردند. مگر جاهایی که اقتضا می کرد و خودشان لازم می دانستند مطلبی ذکر شود. یکی از علمای نجف یک روز نزد من آمد و با کمال تعجب گفت چقدر این بزرگوار ساکت هستند. اگر سؤالی از امام نمی شد ایشان ساکت می ماندند. در محضر امام هیچ کس جرات نداشت که نعوذ بالله از کسی غیبت کند و یا در غیاب افرادی که حاضر نبودند حرفی از آنها بزند. در آن جلسات امام نیم ساعت تشریف داشتند و پس از آن آماده حضور در حرم مطهر می شدند. (۱۴) متانت ایشان زبانزد بود امام در تدریس، خوش بیان بودند. استادی بودند که به بهترین بیان تدریس می کردند. در محضر درس ایشان طلبه های زیادی می آمدند. امام با شاگردهایشان مهربان و شاگردانشان هم با وی صمیمی بودند. ولی همیشه یک متانتی در وجود امام به چشم می خورد. با اینکه ایشان بسیار متواضع هستند ولی متانت و وقار ایشان زبانزد بود. (۱۵) به علامت محبت تبسم می کردند کمتر در مجالس دیده شده که امام بخندند یا با شاگردانشان شوخیهایی کنند که معمولا استادان می کنند. اگر به طلبه ای خیلی محبت داشتند، تبسمی می فرمودند. همین اندازه هم برای ما کافی بود. (۱۶) کمال جذبه های انسانی امام به لحاظ شخصیت استثناییشان جاذبه خاصی داشتند. جاذبه مرموز و پیچیده. انسان احساس می کرد که مجذوب شخصیت ایشان است. روش، نگاهها، بیان مطلب، اداء کلمات، حتی کم و زیاد کردن صدایشان روی حساب و آداب اسلامی بود. اولین باری که در درس امام حضور یافتم مجذوب و شیفته ایشان شدم. (۱۷) جذابیت سیمای نورانی امام از نکات جالبی که در امام می دیدم و هنوز خاطره آن در ذهنم باقی است قیافه آرام و آراسته و حرکات و سکنات موزون و حساب شده امام بود، زیرا گذشته از سیمای جالب و اندام رسا و چهره درخشان ایشان که بهره خدادادی است، محاسن مشکی و صورت سفید و عمامه متناسب و لباس بسیار تمیز که از مصنوعات داخلی بود و نگاههای منظم و به موقع و نافذ و حرکات دستها و سر و گردن در مواقع نشستن و برخاستن در مجالس، شیوه سخن گفتن ایشان با طرف مقابل و آرامش و وقار زاید الوصفشان به هنگام راه رفتن همه و همه از ویژگیهای خاص امام بود که در نظر هر بیننده محسوس و کاملا جلب توجه می کرد. به طوری که هر کس در مجلس بود یا از کوچه و خیابان می گذشت یا در صحن مطهر حضرت معصومه (ع) بود و ایشان را می دید تا مدتی نمی توانست چشم از امام بردارد و تا لحظاتی که به ایشان می نگریست از دیگران بی خبر بود. (۱۸) اسلام را بشناسید مقاله جالبی در یکی از روزنامه های غیر مذهبی ترکیه خواندم که نویسنده آن مثل اکثر نویسندگان روزنامه های ترکیه، قبل از پیروزی انقلاب ایران هر چه توانسته بود در حق امام یاوه و مهمل گفته بود و بعد به دیدار ایشان رفته بود. جریان این دیدار بسیار جالب توجه بود. این نویسنده می گفت که با فهرست مفصلی از سؤالات ابلهانه ای نظیر وضع اقلیتهای مذهبی چه خواهد شد؟ با زنان چه کار خواهند کرد؟ آیا شما می خواهید کارخانه ها را از بین ببرید؟ و مهملاتی از این قبیل به دیدن امام خمینی رفته و به محض رسیدن به حضور ایشان آنچنان منفعل و شرمسار و دستپاچه شده بود که ترجیح داده به جای طرح آن سؤالات یاوه، سکوت کند و هیچ نگوید. تنها چیزی که این روزنامه نگار توانسته بود از امام خمینی بخواهد این بوده که وی را در زندگی خصوصیش کمی نصیحت و ارشاد نمایند و امام نیز به وی توصیه کرده بودند که اسلام را بشناسد و آیینهای عبادی آن را به جای آورد! (۱۹)

علاقه مندی دانشجویان فرانسوی به امام یک بار وقتی متوجه شدیم که تعدادی از دانشجویان فرانسوی، هر شب پای سخنرانی امام می آیند، توسط یکی از برادرانی که به زبان فرانسوی مسلط بود از آنها سؤال کردیم: «آیا شما فارسی می دانید و از صحبت‌های امام چیزی می فهمید؟» در جواب اظهار داشتند: «ما فارسی بلد نیستیم و به هیچ وجه هم متوجه گفته های امام نمی شویم!» سؤال کردیم: «پس چرا هر شب پای صحبت ایشان می آید؟» آنها گفتند: «ما وقتی که اینجا می آییم و ایشان صحبت می کنند، حالتی روحانی در خودمان احساس می کنیم». (۲۰) هرگز دستمال به سر نکشیدند هرگز ندیدیم که در سرما و گرما امام مانند بعضی از علما عبا به سر بکشند یا دستمال بزرگی به سر بگذارند که علما در نجف برای حفظ خود از سرما بر روی عمامه می انداختند و دنباله آن را زیر چانه گره می زدند که بسیار بدنام بود. امام هنگام راه رفتن مقید بودند گوشه عبا را تا حدود سینه به دست بگیرند که باد آن را پس و پیش نکند. (۲۱) اگر مطلبی شنیدید متین باشید قبل از دستگیری امام روزی شایعه رفتن شاه از ایران قوت گرفت. دستگاہهای دولتی در قم شایعه را تقویت می کردند. پلیسها را از مراکز گشت برداشتند. برقه‌های قسمتی از شهر قم هم خاموش شد. حتی در کوچه های قم مردم که به هم می رسیدند تبریک می گفتند. آن شب جمعیت زیادی در منزل امام جمع شدند یک نفر از روی جزم این مطلب را نقل می کرد و می گفت من اطلاع دقیق دارم که مطلب صحیح است. طلاب و مردم اصرار زیاد نمودند که آقا به عنوان فتح و پیروزی به حرم تشریف ببرند. امام وقتی اصرار طلاب را ملاحظه فرمودند شروع به نصیحت کرده و فرمودند: «متانت را هیچ گاه از دست ندهید اگر مطلبی هم شنیدید متین باشید.» با همین چند جمله آقایان متفرق شدند و اگر دشمنان نقشه ای هم داشتند نقش بر آب شد. (۲۲) هنوز ترجمه تمام نشده بود که از جا برخاستند صبح روزی که قرار بود ادوارد شوارز نادزه وزیر امور خارجه وقت شوروی برای تقدیم پاسخ گورباچف خدمت امام مشرف شود امام بر خلاف روزهای دیگر که راس ساعت هشت به اتاق ملاقات می آمدند هنوز تشریف نیاورده بودند. وزیر امور خارجه شوروی همراه مقامهای وزارت خارجه جمهوری اسلامی به طور ایستاده در اتاق منتظر قدوم امام بودند. سرانجام امام حدود ساعت هشت و نیم بدون تامل و توقف و بدون اینکه در چهره کسی نگاه کنند از میان افراد گذشته و روی جایگاه همیشگی شان نشستند. در همین حال وزیر امور خارجه شوروی روی صندلی نشست. او به عنوان رییس دیپلماسی نماینده ابر قدرت شرق که چهره با صلابت و حرکتهای باطمینان او در محافل بزرگ بین المللی و کاخهای مجلل قدرتمندان غربی، در فیلمهای خبری بسیار دیده شده است، در این اتاق محقر و ساده که شاید برای اولین بار با پای برهنه روی فرش کهنه و رنگ باخته در یک مجلس رسمی حاضر شده بود وضع دیگری داشت، از جمله ارتعاش خفیفی که هنگام خواندن پاسخ گورباچف در دست او مشهود بود. او در اولین لحظه که روی صندلی نشست، وضعیتی غیر مستقر داشت که این در نامتعادل بودن کیفیت قرار گرفتن پاهای او مشهود بود و این وضعیت تا آخرین لحظه که پیام را قرائت کرد ادامه داشت. به جز سر و دست مرتعش او بقیه اندامش در طول مدت تشریف به سان مجسمه ای جامد و خشکیده بود. مترجمی هم که بنا به گفته آگاهان در همه جا با تسلط کامل در ترجمه زبان روسی بلبل زبانی می کرد، در این مقام نتوانست جمله ای را بدون لکنت (که سعی می کرد آن را در سرفه ها و سینه صاف کردنهای مصنوعی خود پنهان کند) ادا نماید پس از پایان ترجمه پیام گورباچف، امام بدون تامل طی حدود یک دقیقه در سه فراز با صراحت و فارغ از هر نوع مجامله ای از این که آقای گورباچف مطلب اساسی را که اساس نامه ایشان بود مورد توجه لازم قرار نداده، اظهار تاسف فرمودند و بعد در حالی که مترجم شروع به ترجمه فراز سوم کلمه های امام کرده بود، امام برخاستند و به طرف اندرونی روانه شدند و با ترکیبی از هیبت و سرعت در حرکت، چنان وضع بی سابقه ای را بوجود آوردند که هیچ کس نتوانست از جایش تکان بخورد، چه رسد به اینکه مجالی برای دستبوسی و مصافحه پیش آید. (۲۳)

بدنم به لرزه در می آید یک روز دایی ام (حاج احمد آقا) نقل می کرد که بعد از این همه مدتی که در محضر امام هستم هنوز وقتی مرا صدا می زنند از هیبت و صلابت ایشان بدنم به لرزه در می آید. (۲۴) پی نوشت ها: ۱. خبرنگار روزنامه فرانسوی فیگارو - پاریس - سال ۵۷. ۲. حجة الاسلام و المسلمین مسعودی - خمینی سخنرانی در جبهه جنوب. ۳. حجة الاسلام و المسلمین علی دوانی.

۴. آیت الله محمد یزدی - ماخذ پیشین - ص ۳۱۴. ۵. حسین شهرزاد - شاهد - ش ۱۸۶. ۶. خبرنگار مجله پاری میچ فرانسه - مرزداران - ش ۵۳. ۷. قائدی - روزنامه نگار فرانسوی. ۸. مالارد - خبرنگار فرانسوی. ۹. قائدی - روزنامه نگار فرانسوی. ۱۰. حجه الاسلام و المسلمین سید حمید روحانی - بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی - ج ۱. ۱۱. حجه الاسلام و المسلمین علی دوانی - سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۶. ۱۲. عیسی جعفری. ۱۳. حجه الاسلام و المسلمین رحیمیان. ۱۴. حجه الاسلام و المسلمین عبد العلی قرهی - اطلاعات هفتگی - ش ۲۴۴۲. ۱۵. حجه الاسلام و المسلمین حسن روحانی - زن روز - ش ۸۵۱. ۱۶. حجه الاسلام و المسلمین احمد صابری همدانی - پا به پای آفتاب - ج ۳ - ص ۲۷۱. ۱۷. حجه الاسلام و المسلمین موسوی خوئینی ها - حوزه - ش ۳۷ و ۳۸. ۱۸. حجه الاسلام و المسلمین علی دوانی - سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۶. ۱۹. حامد الگار - انقلاب اسلامی در ایران. ۲۰. حجه الاسلام و المسلمین سید علی اکبر محتشمی - گلهای باغ خاطره. ۲۱. حجه الاسلام و المسلمین علی دوانی - سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۶. ۲۲. حجه الاسلام و المسلمین توسلی - پاسدار اسلام - ش ۱۳. ۲۳. حجه الاسلام و المسلمین رحیمیان. ۲۴. حجه الاسلام و المسلمین مسیح بروجردی. منابع مقاله: برداشتهایی از سیره امام خمینی (س)، ج ۲، رجائی، غلامعلی؛

عطوفت و مهربانی

عطوفت و مهربانی پیرمرد باغبان یادم هست من کوچک بودم، روزی پیرمردی برای باغچه منزل ما خاک آورد. ما سر سفره بودیم که او آمد. امام گفتند که این پیرمرد نهار نخورده است. غذای ما زیاد نبود. بعد بشقابی از توی سفره برداشتند و خودشان چند قاشق از غذایشان را در بشقاب ریختند و به ما گفتند: «بیاید هر کدام چند قاشقی از غذای خود را در این بشقاب بریزید تا به اندازه غذای یک نفر بشود.» ما که آن روز غذای اضافی نداشتیم، به این ترتیب غذای آن پیرمرد را آماده کردیم در عالم بچگی آنقدر از این کار خوشم آمد که نهایت نداشت. (۱) هر وقت امام از او یاد می کند مرحوم حاج آقا مصطفی در رابطه با علاقه امام به فرزندانش می گفت: «امام بچه ای داشت که فلج بود و چند سالی زنده بود و بعد وفات کرد. با اینکه آن بچه فلج بود و زود هم از دنیا رفت معذک هر وقت امام از او یاد می کند خیلی متاثر و ناراحت می شود. (۲) بیست دقیقه اشک می ریختند پس از ماجرای پانزده خرداد، خدمت امام مشرف شدم. حدود ۳۵ دقیقه خدمت ایشان صحبت کردم. حادثه پانزده خرداد را برای امام توضیح دادم. و امام حدود بیست دقیقه اشک می ریختند. (۳) قدری بیشتر پیش ما بمان آشنایی من با امام هنگامی آغاز شد که برای ادامه تحصیل به اراک رفتم. ما با هم به درس مرحوم آیت الله حائری می رفتیم و فقه و اصول را با ایشان و آقای فرید گلپایگانی و آقا سید محمد داماد مباحثه می کردیم. مرحوم آیت الله حائری، جلسه ای خصوصی داشتند که در آن جلسه هم، ما چهار نفر شرکت می کردیم. در درس معقول مرحوم شاه آبادی هم شرکت می کردیم. بعد از انقلاب اسلامی که موفق شدم چند بار به خدمت ایشان برسم، خیلی به من اظهار لطف کردند و به ماموران حفاظت بیت گفته بودند: آقای نخعی هر وقت آمد، هیچ گونه مزاحمتی برایش به وجود نیاورید. در گذشته خیلی با هم انس داشتیم. وقتی که می رفتم خدمتشان، تا می خواستم از جا برخیزم، می فرمودند: قدری دیگر پیش ما بمان! (۴) امشب ختم امن یجیب بگیریید حدود چند سال، معمولاً بعد از درس، از مسجد سلماسی، در خدمت امام تا در منزلشان می رفتم و سؤالاتم را می پرسیدم و ایشان جواب می دادند. یک روز نشد که برخوردشان گویای این باشد که الان حاضر به جواب دادن نیستند. این هم کار یک روز و دو روز نبود، تقریباً غالب روزها من به دنبال ایشان حرکت می کردم، چه آن روزهای اولی که در درسشان شرکت می کردم و چه روزهای آخر. برای یک بار هم نشد که ایشان قیافه شان را جوری کنند که گویای این باشد که خوششان نمی آید من دنبال سرشان بروم و مطلب بیرسم. روزی که امام از زندان برگشته بودند در آن زمان امام شخصیت و مرجعیت ظاهری زیادی پیدا کرده بودند بعد از درس، به خاطر این که جمعیت زیادی برای دست بوسی ایشان می آمدند و ایشان

هم با تا کسی می آمدند مسجد اعظم و می رفتند، رفته منزلشان و مطلبم را مطرح کردم و امام فرمودند: «بنویس». من سؤال را نوشتم و دادم خدمت آقا. امام باز جواب ندادند. از باب پر توقعی من و آن برخوردهای چندین ساله امام، من وقتی بیرون آمدم یک مقدار ناراحت بودم امام هم احساس کردند من ناراحتم. اخوی رسیدند و گفتند: «چرا ناراحتی؟». گفتم: «رفتم مطلبی را از آقا پرسیدم، ولی به من جواب ندادند». اخوی خیلی به من تند شد، گفت: «دخترشان مریض است، ایشان ناراحت هستند» و به من دستور فرموده اند امشب ختم «امن یجیب» بگیریم و آیت الله قاضی را هم بگویم بیاید. تو توقع داری در این شرایط، امام مثل همیشه به تو پاسخ بگوید؟ فردای آن روز که امام به درس تشریف آوردند. کل مطلب مرا در درس، که حدود هزار نفر شرکت می کردند، مطرح فرمودند و بعد هم به آن جواب دادند. ضمناً، به ناراحتی من و عدم پاسخگویی خودشان در روز گذشته به طور ضمنی اشاره فرمودند. (۵) بگذارید نهارش را بخورد آقا خیلی مهربان بودند. یک روز با علی به باغی رفتیم. یکی از محافظان، دختر بچه ای داشت که آنجا بود علی به زور گفت: باید او را ببریم پهلوی امام. هنگامی او را پیش امام بردیم وقت نهار بود. آقا به علی گفت: دوستت را بنشان نهار بخوریم. او هم بچه را نشانند تا نهار بخورد. ما دو سه دفعه رفتیم که بچه را بیاوریم که مزاحمشان نباشد، فرمودند نه بگذارید نهارش را بخورد. بعد که آن بچه نهارش را خورد رفتیم و او را آوردیم. امام پانصد تومان به بچه هدیه دادند این قدر با بچه ها الفت داشتند و مهربان بودند. آقا تنها با علی این طور نبودند بلکه همه بچه ها را دوست داشتند. (۶) عطوفت با کودکان من در کربلا، مشرف شده بودم که امام تشریف آوردند. کربلا هفت زیارت مخصوصه دارد. نجف سه زیارت مخصوصه دارد. علاوه بر شبهای جمعه ایشان هفت زیارت را مقید بودند مشرف بشوند کربلا، ولی شبهای جمعه نمی رسیدند تشریف بیاورند. امام در حرم متعبد بودند، مثل سایر متعبدین دعا و نماز بخوانند. سایر آقایان علما این جور نبودند، حریشان ده دقیقه و فوقش یک ربع ساعت طول می کشید و دعاها را هم از حفظ می خواندند و یکی دو رکعت نماز می خواندند و می رفتند، اما امام مثل سایر مردم می نشستند و مفاتیح می خواندند. من دیدم که در بالای سر امام حسین (ع) نشستند و مشغول نماز شدند. رسم مردم بغداد این است که می آیند و شیرینی یا شکلاتی یا خرمایی، از این چیزها، تقسیم می کنند. امام آنجا نشسته بودند. بنده در نزدیکی ایشان نشسته بودم. بنده زاده هم با من بود که خیلی کوچک بود. آقای شیرینی آورد و جلوی من و امام و دیگران گذاشت. امام شیرینی را برداشت و با کمال مهربانی داد به بنده زاده، زیرا به او شیرینی نداده بودند و ایشان در چنین جایی به این مساله توجه فرمودند. در همین جا مطلب دیگری نظرم را جلب کرد، یکی از ایرانیانی که آمده بود برای زیارت، مهری را که خریده و داخل جیبش بود، در آورد و به امام داد که امام روی آن نماز بخوانند، تا تبرک شود. امام هم با کمال خضوع پا شدند و دو رکعت نماز خواندند و مهر را به ایرانی برگرداندند. من از این منظره بسیار لذت بردم. این منظره، هم عقیده مردم را به امام، به عنوان یک فردی که دارای قداست است، می رساند و هم اعتقاد ایشان را به این مسایل. چون تصور انسان این است که امام چون مرد مبارزه هستند، باید اینجور چیزها را مثلاً خرافات بدانند، ولی معلوم شد که خیر، به روایاتی که در این زمینه هست کاملاً توجه دارند و عمل می کنند. (۷) نگاهشان پر محبت بود وجود امام دنیایی از عاطفه بود. نگاه ایشان آنقدر پر محبت بود و اینقدر تسلی دهنده بود که هر وقت ناراحتی یا گرفتاری پیدا می کردیم بی اختیار خدمت ایشان می رفتیم. جواب سلام ما را که می دادند واقعا می توانم بگویم همه ناراحتی هایمان از یادمان می رفت. (۸) امام شدیداً عاطفی هستند امام شدیداً عاطفی هستند. مثلاً وقتی نجف بودند و گاهی خواهرهایم می آمدند آنجا، و بعد می خواستند بروند طوری بود که من هیچ وقت موقع خدا حافظی قدرت ایستادن توی حیاط و دیدن خدا حافظی آنها را با امام نداشتم، می گذاشتم و می رفتم. مرحوم برادر هم همین را می گفتند که من آن لحظه خدا حافظی را نمی توانم بینم. چون امام تا آن حد با فرزندان خود عاطفی برخورد می کنند که انسان تحمل دیدن آن را ندارد. اما یک ذره شما فکر کنید این مسایل روی تصمیم گیریهایشان و یا در آن کارهایی که می خواهند بکنند اثر دارد، ندارد (۹) اگر کسی بیمار بشود امام علاقه عجیبی به همسر و فرزندان و نوه ها و حتی وابستگان خود دارند. حتی اگر یکی از اعضای دفتر ایشان بیمار شود، مرتب احوالپرسی

می‌کنند. سفارش می‌کنند به مداوا و پزشک، و مرتب از وضع او جستجو می‌کنند، و امر به رفتن به بیمارستان. یک روز حاج احمد آقا برای خواندن پیام امام به جایی رفته و امام صحبت ایشان را از رادیو می‌شنیدند. ایشان قبل از پیام گفت که امروز حالم مساعد نبود. آقا فوراً سراغ گرفتند که حال ایشان چطور است و چرا بیمارند؟ (۱۰) آقا خیلی سراغت را می‌گرفت وقتی که آیت الله خاتمی پدر همسر فوت کردند من برای شرکت در مراسم سوگواری ایشان به یزد رفتم، مادرم دایماً می‌گفتند که امام خیلی سراغت را می‌گیرد ایشان از دوری من ابراز ناراحتی کرده بودند و دلشان می‌خواست مرا ببینند و به من تسلیتی بگویند تا روحم آرام شود. وقتی به تهران رسیدم بلافاصله زنگ زدند و پیغام دادند که زهرا فوراً بیاید می‌خواهم ببینمش و این برای من خیلی جالب بود که امام با وجود این همه مشکلات باز به فکر خانواده شان بودند و می‌خواستند از نوه شان دلجویی کنند. امام هیچگاه بی تفاوت از کنار مساله ای نمی‌گذشتند. (۱۱) شما چگونه اید؟ وقتی امام روی تخت بیمارستان بودند در آن حالت دردآور، بیماری، هرگز به خاطر آن عظمت اخلاقی که داشتند حتی آخر نمی‌گفتند. در یک چنین شرایطی وقتی یاران امام به دیدارشان می‌آمدند و از ایشان سؤال می‌کردند: «آقا حالتان چگونه است؟» امام برای تسلی خاطر آنها می‌فرمودند: «حال من خوب است اما حال شما چگونه است شما بیمار بوده اید، شما چگونه اید؟» (۱۲) مگر صندلی نیست که بنشینید؟ امام در روزهایی که حالشان هیچ خوب نبود و ما به زیارتشان در بیمارستان می‌رفتیم همین که ما را کنار تخت شان می‌دیدند با محبت می‌فرمودند مگر صندلی نیست که بنشینید، می‌گفتیم آقا ما راحت هستیم می‌فرمودند نه، خسته می‌شوید. (۱۳) من بچه‌ها را دوست دارم اگر ما یک روز، دو روز به خانه آقا نمی‌رفتیم، وقتی می‌آمدیم، می‌گفتند: «کجاها بودید شما؟ اصلاً مرا می‌شناسید؟ یعنی این طور مراقب اوضاع بودند. اینقدر متوجه بودند. من بچه خودم را، فاطمه را، بعضی اوقات می‌بردم. یک روز وارد شدم دیدم آقا تو حیاط قدم می‌زنند. تا سلام کردم گفتند: «بچه ات کو؟» گفتم: «نیاورده ام، اذیت می‌کند.» به حدی ایشان ناراحت شدند که گفتند: «اگر این دفعه بدون فاطمه می‌خواهی بیایی، خودت هم نباید بیایی». اینقدر روحشان ظریف بود. می‌گفتم: «آقا، شما چرا این قدر بچه‌ها را دوست دارید؟ چون بچه‌های ما هستند دوستشان دارید؟» می‌گفتند: «نه، من به حسینه که می‌روم، اگر بچه باشد حواسم می‌رود دنبال بچه‌ها. اینقدر من دوست دارم بچه‌ها را. بعضی وقتها که صحبت می‌کنم، می‌بینم بچه‌ای گریه می‌کند یا بچه‌ای دارد دست تکان می‌دهد یا اشاره به من می‌کند. حواسم می‌رود تو بچه‌ها. (۱۴) به بچه کاری نداشته باشید روزی با پسر حامد که چهار ساله بود نزد امام رفتیم. امام در اتاقی نشسته بودند و یک گونی بزرگ که تا نصفه پر از کاغذ و نامه بود، در کنارشان قرار داشت. امام یکی یکی نامه را بیرون می‌آوردند و می‌خواندند. آنهایی را که لازم بود پاسخ بدهند زیر پتو می‌گذاشتند تا بعداً به آن پردازند و بقیه را کنار می‌گذاشتند. سلام کرده، نشستیم. امام با حامد شروع به صحبت کردند. مثلاً پرسیدند اسم پدرت چیه؟ با اینکه اسم بنده را می‌دانستند. پس از لحظاتی حامد با امام شروع به بازی کرد، برای اینکه بچه مزاحم کار ایشان نشود، اجازه خواستم مرخص شوم و بچه را هم ببرم. آقا گفتند: «به بچه کاری نداشته باشید، شما اگر کاری دارید بفرمایید.» که بنده مرخص شدم. بعد از نیم ساعت فکر کردم شاید بچه امام را اذیت کند. برگشتم که او را ببرم دیدم سرش را روی زانوی امام گذاشته و پایش را به دیوار تکیه داده و با امام صحبت می‌کند و می‌گوید این کاغذ را درست بگذار، درست بچین و از این حرفها. و امام هم می‌خندیدند. گفتم حامد بیا برویم. قبول نکرد به آقا گفتم: «اجازه می‌دهید ایشان را ببرم؟ مزاحم شماست.» امام فرمودند: «نه، بچه مزاحم نیست شما بروید!» (۱۵) دریافتند علی مریض است امام بغایت عاطفی بودند. برای مثال ایشان با علی فرزند حاج احمد آقا بسیار انس داشتند و شاید ساعتها با او مشغول بازی می‌شدند. یادم هست به اتفاق برخی از دوستان برای زیارت مرقد مطهر امام هشتم به مشهد مقدس رفته بودیم و علی نیز با ما همراه بود. امام که با کسی تلفنی صحبت نمی‌کردند پس از تماسی که با تهران گرفته شده بود خواستند با علی صحبت کنند وقتی با ایشان صحبت کردند با استعداد خارق العاده‌ای که دارند فوراً دریافتند که ایشان مریض هستند و سفارش به حفاظت از وی کردند. (۱۶) صدای زنگ را شنیدی؟ من مدت‌ها، پیش آقا می‌خوابیدم. مواقعی که مادرم سفر بود. ایشان می‌گفتند

که تو نمی خواهی پیش من بخوابی، چون تو وابت خیلی سبک است و این برای من اشکال دارد. حتی ساعتی را که برای بیدار شدنشان بود دیدم لای یک چیزی پیچیدند بردند دو اتاق آن طرفتر که وقتی زنگ می زند من بیدار نشوم. نیمه شب من بیدار بودم اما به روی خودم نیاوردم که بیدار شده ام. چون ایشان می خواستند نماز شب بخوانند. فردا صبح آقا برای اینکه ببینند من بیدار شدم یا نه، به من گفتند: «تو صدای زنگ را شنیدی؟» من چون می خواستم نه راست بگویم نه دروغ، گفتم: «مگر توی اتاق شما ساعت بوده که من بیدار شوم؟» ایشان هم متوجه شدند که من دارم زرنگی می کنم، گفتند: «جواب مرا بده از صدای ساعت بیدار شدی؟» ناچار بودم بگویم بله. گفتم: «من احتمالا- بیدار بودم.» برای اینکه واقعا صدای ساعت خیلی دور و خیلی ضعیف بود. آنجا بود که گفتند: «دیگر تو نباید پیش من بخوابی، برای اینکه من همه اش ناراحت این هستم که تو بیدار می شوی.» گفتم: من مخصوصا می خواهم کسی پیش شما بخوابد. (موقعی بود که ایشان ناراحتی قلبی داشتند و به تهران آمده بودند) مایلیم کسی پیش شما بخوابد که اگر ناراحتی پیدا کردید بیدار شود.» گفتند: «نه برو به دخترت لیلا بگو بیاید پیش من.» بعد چند روزی که گذشت گفتند: «لیلا هم دیگر لازم نیست اینجا بخوابد. چون پتو را از روی خود می اندازد و من ناچار می شوم مرتب بلند شوم و آن را رویش بیندازم!» (۱۷) شیخ مسیب خودمان؟ امام گاهی نسبت به افرادی که به نظر دیگران نمی آمدند، نظری ویژه و محبت آمیز داشتند. از جمله مرحوم شیخ مسیب که از علاقه مندان امام در نجف اشرف بود و مدت کمی قبل از رحلت امام در اثر بیماری سرطان فوت کرد. امام فوق آنچه در مورد مثل ایشان متصور و متوقع بود تا آخرین روزهای حیات وی نسبت به او اظهار علاقه می فرمودند تا جایی که یک بار در محضرشان نامی از ایشان مطرح شد امام در مقابل سؤال فرمودند: «شیخ مسیب خودمان؟» (۱۸) چقدر کم پیش ما می آیی؟ بعد از پیروزی انقلاب اسلامی چند روزی شهید مطهری موفق نشده بودند که به دیدن امام در قم بروند. روز پنجشنبه ای - که سه شنبه هفته بعد آن، ایشان شهید شدند - به دیدن امام رفتند. امام به ایشان گفتند آقا چقدر کم پیش ما می آیی؟ در شهادت استاد، عباراتی را به زبان آوردند که کمتر به زبان می آوردند. (۱۹) بهشتی مظلوم زیست حالت امام در موقع شنیدن خبر شهادت دوستانشان دیدنی است، با اینکه چون کوه صبور هستند و صبر می کنند، ولی سراپا عاطفه اند. مثلا وقتی مرحوم دکتر بهشتی شهید شدند، ما جرات نمی کردیم به ایشان بگوییم. یکی از کارهای من در طول این سه سال بعد از انقلاب رساندن خبر شهادت دوستانشان است که باید به ایشان بدهم. امام از شهادت مرحوم رجائی و بهشتی شدیداً متأثر شدند، از صمیم قلب می گفتند: «بهشتی مظلوم زیست و مظلوم مرد». (۲۰) اکثرا به بچه ها نگاه می کنم امام خیلی با عاطفه و مهربان بودند، خصوصا نسبت به بچه ها خیلی علاقه مند بودند. با یک بچه کوچک مثل همان بچه رفتار می کردند. حتی می گفتند: «من وقتی در حسینیه می روم اکثرا به بچه ها نگاه می کنم.» گاهی اوقات که می دیدند بچه ها در اثر فشار جمعیت و گرما ناراحت می شوند، می گفتند: «من خیلی ناراحت می شوم که اینها را در این شرایط به حسینیه می آورند. اینها صدمه می خورند و اذیت می شوند.» امام، بچه های شهدا را اگر نگویم از بچه های خودشان بیشتر می خواستند ولی در حد آنها دوست داشتند. (۲۱) ملاطفت امام با فرزند شهید یک روز در جماران بودم، امام تازه به جماران تشریف آورده بودند. اوایل جنگ بود و بین کسانی که می آمدند برای دیدار امام، زن جوانی بود که تازه شوهرش را از دست داده و یک دختر چند ساله هم همراهش بود. دختر خیلی بی تاب بود و گریه می کرد، از صبح فریاد زده بود، تمام سر و صورتش خاکی بود و اشک در گونه هایش موج می زد. مادرش ناراحت بود و دلش می خواست که به یک نحوی این کودک را خدمت امام برساند و این کودک پدر از دست داده را آرامش ببخشد. می گفت که من هیچ ناراحت نیستم که شوهرم شهید شده چون خودم مقدمات رفتن به جبهه همسرم را فراهم کردم اما چه کنم که این بچه آزارم می دهد و فکر می کنم که تنها راه این باشد که امام عنایتی بفرمایند. آن وقت برادر من دست بچه را گرفت رفتیم خدمت امام. آقا در حیاط قدم می زدند وقتی که بچه را دیدند انتظارمان این بود که امام دستی به سرش بکشند و ما او را پیش مادرش برگردانیم. اما وقتی که امام، این دختر نالان و گریان را دیدند روی سنگهای کنار حوض نشستند و این کودک را به بغل گرفتند و دست محبت و نوازش به سر و صورتش

کشیدند و اشکهایش را پاک کردند. و مدتی با این بچه مشغول بودند و بعد وقتی که خوب آرامش در بچه حاکم شد، او را رها کردند و ما به مادرش رساندیم. (۲۲) می‌خواهم پیشانی‌تان را ببوسم روزهایی که امام در مدرسه علوی تشریف داشتند و مردم دسته دسته به ملاقات ایشان می‌آمدند (مردها صبح و زنها بعد از ظهر می‌آمدند) ازدحام عجیبی می‌شد و معمولاً یک عده حالشان بهم می‌خورد که با آمبولانس به بیمارستان برده می‌شدند. یک بار که در محضر امام بودم ایشان در میان آن ازدحام و شلوغی عجیب چشمشان به یک پسر بچه ده ساله افتاد که وضع جسمی اش در خطر بود. او هم گریه می‌کرد و هم فشار می‌آورد که خود را به جلو برساند. در همین گیر و دار امام اشاره کردند که این بچه را بیاورند بالا. بچه را خدمت امام آوردند خیس عرق بود و از شوق گریه می‌کرد وقتی امام نسبت به او اظهار محبت کردند به امام عرض کرد می‌خواهم صورتتان را ببوسم امام صورتشان را پایین آوردند و او گونه امام را بوسید بعد عرض کرد آنطرفتان را هم می‌خواهم ببوسم، امام اجازه دادند. آخر الامر گفت پیشانی‌تان را هم می‌خواهم ببوسم. امام باز متواضعانه خم شدند و او پیشانی مبارک امام را هم بوسید. (۲۳) هر موقعی دلت می‌خواهد بیا دختر بچه شش ساله ای برای امام نوشته بود که امام خیلی دوست دارم بیایم و شما را ببینم ولی اعضای دفتر نمی‌گذارند. آقا با خط خودشان نوشتند: «بسمه تعالی دخترم نامه ات را خواندم، مطالعه کردم، تو هر موقعی که دلت می‌خواهد می‌توانی بیایی اینجا.» ایشان ما را موظف کردند که باید این نامه را به در خانه این شخص برسانید تا هر موقعی که این بچه دلش خواست بیاید اینجا. (۲۴) دختری خیلی خوب است وقتی در زمستان ۶۳ خداوند فرزند دختری به من عطا فرمود، نوزاد را که برای تشریف به خدمت امام بردم با تبسم و نشاط کم سابقه ای اذن دخول دادند و فرمودند: «بچه خودتان است؟» عرض کردم: «بله» و بلافاصله دستشان را به علامت تحویل کودک جلو آورده همزمان پرسیدند: «دختر است یا پسر؟» عرض کردم: «دختر است.» او را در آغوش گرفته و صورت به صورت او گذاشته و پیشانی او را بوسیدند و در این حال فرمودند: «دختر خیلی خوب است. دختر خیلی خوب است.» و در گوش او دعا خواندند. بعد از اسم او سؤال کردند. عرض کردم: «گذاشته ایم حضرتعالی انتخاب بفرمایید.» امام بدون تامل سه بار فرمودند: «فاطمه خیلی خوب است.» (۲۵) وقتی تصویر مجروحین را می‌دیدند واقعا امام وقتی که مجروحین را در تلویزیون می‌بینند خیلی ناراحت می‌شوند. از حالات خاصشان این است که وقتی ناراحت می‌شوند دو دستشان را جلوی صورتشان می‌گیرند. و من خیلی وقتها می‌دیدم این حالت از نگاه کردن به صحنه تلویزیون برایشان پیش آمده است تا جایی که به ذهنم می‌رسید که به مسؤولین صدا و سیما بگویم این صحنه‌ها را پخش نکنید چون کم کم در قلب ایشان اثر می‌گذارد. (۲۶) غذای خودتان کدام است؟ در پاریس روزی که خانواده امام منزل یکی از دوستان مهمان بودند، امام فرمودند شهید آیت الله مطهری و آیت الله صدوقی نهار را خدمت ایشان باشند. من همان غذای معمولی را که آبگوشت بود در سه ظرف کشیده خدمتشان بردم و فکر کردم خودم می‌روم ساختمان دیگر و طبق معمول نان و پنیر و گوجه فرنگی که غذای مرسوم آنجا بود، می‌خورم. وقتی غذا را بردم، سؤال کردند: «غذای خودتان کدام است؟» و من که دروغ نمی‌توانستم بگویم گفتم: «شما میل بفرمایید بعدا من می‌روم در آن ساختمان چیزی می‌خورم.» فرمودند: «بروید و ظرفی بیاورید.» کاسه دیگری بردم و ایشان آن غذای سه قسمت شده را چهار قسمت کردند. (۲۷) آدمم کمکتان کنم روزی بر حسب اتفاق که تعداد میهمانان منزل امام زیاد شده بود، پس از صرف غذا و جمع کردن ظروف دیدم آقا به آشپزخانه آمدند. چون وقت وضو گرفتنشان نبود پرسیدم: «چرا امام به آشپزخانه آمده اند؟» آقا فرمودند: «چون امروز ظروف زیاد است آمده ام کمکتان کنم.» ایشان این قدر رعایت حال و حقوق دیگران را می‌کردند. (۲۸) شب تولد حضرت مسیح در پاریس شب تولد حضرت عیسی (ع) امام پیامی برای تمام مسیحیان جهان دادند که خبر گزارها پخش کردند در کنار این پیام به ما دستور دادند این هدایایی را که برادران از ایران آورده اند که معمولاً گز، آجیل و شیرینی بود، بین اهالی نوفل لوشاتو تقسیم کنیم. ما این کار را انجام دادیم و در کنار هر بسته یک شاخه گل قرار دادیم. چند جا که رفتیم احساس کردیم برای کسانی که در غرب اثری از این عاطفه‌ها و محبتها حتی در بین فرزندان و پدران خود سراغ ندارند، بسیار عجیب است که شب میلاد حضرت مسیح (ع) یک

رهبر ایرانی که غیر مسیحی است، اینقدر به آنها نزدیک است و احساس محبت می کند. از جمله خانمی بود که وقتی هدیه امام را گرفت چنان هیجان زده شد که قطرات اشک از چهره اش فرو ریخت. این طرز رفتار امام آن چنان در آنها اثر گذاشت که از ایشان وقت ملاقات خواستند. امام بی درنگ وقت دادند. آنها ده پانزده نفر از اهالی محل بودند که با شاخه های گل آمدند. امام به مترجم فرمودند که احوال آنها را پرسید و ببینید که آیا کار و نیاز خاصی دارند؟ گفتند نه هیچ کاری نداریم فقط آمده ایم امام را از نزدیک ببینیم و این شاخه های گل را به عنوان هدیه آورده ایم. امام با تبسم شاخه های گل را یکی یکی از دست آنها می گرفتند و در میان ظرفی که در کنارشان بود قرار می دادند و آنها هم خیلی خوشحال از حضور امام رفتند. (۲۹) از همسایگان عذر بخواهید پس از آنکه هجرت از پاریس و سفر امام به ایران قطعی شد. امام به من دستور دادند که در نوفل لوشاتو به منزل همسایگان بروم و از اینکه در مدت اقامتشان از سکوت حاکم بر دهکده محروم شده اند، از طرف ایشان از آنها عذر بخواهم. من به اتفاق آقای اشراقی و یکی دو نفر دیگر به دیدار همه همسایه های آن دهکده رفتیم، و پیغام امام را رساندیم و از آنان معذرت خواهی کردیم. (۳۰) هدیه امام به دو خانم مسیحی وقتی امام در آستانه بازگشت به ایران بودند، مقارن غروب آفتاب دو خانم فرانسوی به در اقامتگاه امام آمدند و تقاضای ملاقات کردند. چون امکان ملاقات نبود، از آنها عذرخواهی کردم. شیشه کوچکی که در آن مقداری خاک بود و در آن مهر و موم بود در دستشان دیده می شد. گفتند اگر ملاقات ممکن نیست رسم ما این است وقتی به کسی علاقمند شدیم هنگام خداحافظی و جدایی بهترین هدیه را به او تقدیم می کنیم و این خاک وطن ماست که پیش ما عزیزترین هدیه است، به امام تقدیم کنید و برای هر یک از ما یک قطعه عکس با امضای ایشان بیاورید. وقتی جریان به محضر امام عرض شد با تبسمی شیرین شیشه را گرفتند و دو قطعه عکس را امضاء فرمودند، عکسها را که به آنها دادم بوسیدند و با تشکر رفتند. (۳۱) دلم برای چمران تنگ شده است یک روز حاج احمد آقا از دفتر امام به ستاد جنگهای نامنظم در اهواز تلفن کردند و گفتند که امام می فرمایند: «دلم برای دکتر چمران تنگ شده است بگویند به تهران بیاید.» دکتر که در آن روزها در منطقه سوسنگرد از ناحیه پا مجروح شده بود، پس از شنیدن این پیام راهی تهران شد و به محضر امام شرفیاب گردید. در معیت ایشان نقشه ها و کالکهای منطقه عملیاتی را به خدمت امام بردیم. دکتر از ناحیه پا ناراحتی داشت و نمی توانست پایش را جمع کند و دو زانو بنشیند اما به احترام امام که به او عشق می ورزید در مقابل ایشان دو زانو نشست و در حالی که فشار زیادی را متحمل می شد شروع به توضیح و توجیه نقشه ها کرد. امام با فراست خاصی که داشتند متوجه ناراحتی دکتر شده و فرمودند: «آقای دکتر پایتان را دراز کنید و راحت باشید.» دکتر عرض کرد راحت هستم. امام فرمودند: «می گویم پایتان را دراز کنید.» دکتر به احترام امام نپذیرفتند و عرض کردند دردی احساس نمی کنند. دو مرتبه امام با لحن خاصی فرمودند: «می گویم پایتان را دراز کنید و راحت بنشینید» که لاجرم او هم پذیرفت. پس از اینکه دیدار به اتمام رسید، امام که آماده رفتن به حسینیه جماران برای دیدار با مردم بودند فرزند خود حاج احمد آقا را که وسط حیاط منزل ایستاده بود صدا کردند و به او فرمودند: «احمد، احمد!» ولی حاج احمد آقا در داخل حیاط بود و صدای امام را نمی شنید بنده او را از داخل ایوان صدا کردم و گفتم که امام شما را صدا می زنند حاج احمد آقا خدمت امام که رسیدند. آقا به او فرمودند: «این میزها را که گذاشته اید، آقای چمران با پای زخمی که نمی تواند از روی آنها رد شود. اینها را بردارید و راه را باز کنید.» (۳۲) امام هرگز به ما اعتراضی نکردند امام واقعا خلق و خوی محمدی داشتند. در تمام این مدتی که ما در خدمتشان بودیم و اغلب کارهایی را که برای ایشان می کردیم و با آن عمل جراحی مشکلی که داشتند هرگز نشد که خم به ابرو بیاورند. ما به خاطر احترام خاصی که برای ایشان قایل بودیم قبلا به ایشان می گفتیم که بنشینید و یا می توانید راه بروید و... هرگز نشد که ایشان اعتراضی بکنند. همیشه در کمال احترام با ما برخورد می کردند و واقعا می توانم بگویم که از نظر من بیماری نمونه بودند. و من تصور نمی کنم که کسی بتواند تا این حد در مقام رضای الهی باشد و تحمل درد داشته و چنین خلق و خوبی را دارا باشد و کاری نکند که ما از او دل چرکین بشویم. (۳۳) بدون آنکه بکشی، بیرونش کن یک روز بیرون اتاق امام

ایستاده بودم که دیدم آقا از پشت پنجره با دستشان به من اشاره می کنند. فوراً به محضرشان رسیدم. دیدم به دستشان دستمال کاغذی گرفته اند. تا مرا دیدند فرمودند: «حاجی عیسی، پشت این شیشه پنجره مگس بزرگی است که از اتاق بیرون نمی رود.» بعد فرمودند: «بدون این که آن را بکشی از اتاق بیرونش کن.» و دوباره با تاکید فرمودند: «مبادا آن را بکشی» و از اتاق خارج شدند. ایشان تا این حد عاطفه حتی نسبت به حشرات داشتند آقا خودشان سعی کرده بودند با دستمال کاغذی مگس را بیرون کنند اما نتوانسته بودند. امام هیچوقت از پیف پاف برای طرد حشرات استفاده نمی کردند. (۳۴) قلبی به بیکرانگی عالم هستی یک روز در معیت شهید حجت الاسلام و المسلمین سلیمی که از بیت امام برای تقویت روحیه و دیدار از رزمندگان اسلام به جبهه جنوب آمده بودند، صحبت از خصوصیات امام به میان آمد. ایشان گفت چند روز پیش در محضر امام از جسارتها و اهانت‌های شیخ علی تهرانی در رادیو بغداد مطالبی به عرض امام رسید که این خبیث خیلی به شما جسارت می کند، صحبت ما که تمام شد، آقا فرمودند: «اتفاقاً چند روز قبل من به یاد ایشان بودم و برای او دعا می کردم.» امام حتی نسبت به هدایت مخالفان و دشمنانشان تا اینقدر احساس دلسوزی می کردند. (۳۵) امام نسبت به آنها التماس می کردند بنده خودم شاهد اشکها و گریه های امام برای جدا شدن افراد از جریان انقلاب بودم و می دیدم وقتی که روحانیون، سیاستمداران، جوانان چپ زده و التقاطی، راه خودشان را از فرهنگ انقلاب جدا می کردند، امام چگونه گریه می کردند و چگونه تلاش می کردند که آنها را به مسیر تقوا و فضیلت دعوت کنند. در بعضی از موارد من از واسطه های مکرری بودم که از طرف ایشان پیغام می فرستادم. امام به آنها التماس می کردند که شما راه خودتان را از مردم و توده های میلیونی جدا نکنید. (۳۶) در گوش ما دعا می خوانند ایشان خیلی صمیمی، خودمانی و مهربان هستند، مخصوصاً با مادرمان که از همه جهت احترام ایشان را دارند. رفتار ایشان از زمان طلبگی تا کنون هیچ فرقی نکرده است. از موقعی که به خاطر دارم همین برخوردها را با ما داشته اند. ما از اول نسبت به آقا احترام خاصی قایل بودیم و مقید بودیم که کاری خلاف میل ایشان انجام ندهیم. هم اکنون نیز امام با ما چنین رفتاری دارند و با این همه گرفتاریهای سیاسی و اجتماعی، ایشان هیچ فاصله ای با خانواده نگرفته اند. الان مثل گذشته به خدمتشان می رویم و در موقع خداحافظی، مثل اکثر پدرهای مقید، دعا به گوشمان می خوانند. (۳۷) اگر بگوییم فقیری آمده است امام واقعا چهره خیلی ملایم و پر ملاحظتی دارند و ایشان مخصوصاً به طبقه ضعیف عشق و علاقه عجیبی دارند و با یک نایت خاصی به آنان می نگرند، مثلاً اگر به امام بگویید یک آدم پیر یا فقیری آمده است ایشان حتما خودشان می روند و پرده جلوی در را کنار می زنند و با او ملاقات می کنند. در حالی که این روحیه را برای ملاقات با رییس فلان اداره... نشان نمی دهند. (۳۸) علی را بیاور ببوسم صبح شنبه (آخرین روز) حال امام نسبتاً خوب بود، کنار تخت رفتم، با سختی گوشه چشمشان را باز کردند و با اشاره به من فرمودند: «علی (نوه کوچک امام) را بیاور که ببوسمش.» و این آخرین بار بود که امام با نوه عزیزشان وداع می کردند. (۳۹) آخرین ملاقات با شهید اشرفی اصفهانی امام نسبت به شهید اشرفی اصفهانی علاقه خاصی داشتند. در آخرین ملاقاتی که آن شهید بزرگوار با امام داشتند، امام با ایشان معانقه گرمی کردند به طوری که برای ایشان سابقه نداشت و پس از پایان ملاقات به بنده فرمودند: «من از برخورد امام چنین دریافتم که این آخرین ملاقات من خواهد بود.» ایشان دقیقاً درست یک روز بعد از دیدار با امام به شهادت رسیدند. (۴۰) عکس یادگاری بگیریم شهید آیت الله اشرفی اصفهانی قبل از شهادت می گفتند این بار که به محضر امام رفتم ایشان طور دیگری به من نگاه کردند و به من گفتند با هم عکس یادگاری بگیریم. (۴۱) الآن بیاوریدش داخل روزی یک خانم ایتالیایی که شغل او معلمی و دینش مسیحیت بود، نامه ای آکنده از ابراز محبت و علاقه نسبت به امام و راه او همراه با یک گردنبند طلا برای ایشان فرستاده بود. وی متذکر شده بود که این گردنبند را که یادگار آغاز ازدواجم است و به همین جهت آن را بسیار دوست دارم، به نشانه علاقه و اشتیاقم نسبت به شما و راهتان تقدیم می کنم. مدتی آن را نگهداشتم و بالاخره با تردید از اینکه امام آن را می پذیرند یا نه، همراه با ترجمه نامه خدمت ایشان بردیم. نامه به عرضشان که رسید، گردنبند را نیز گرفتند و روی میزی که در کنارشان قرار داشت، گذاشتند. دو سه روز بعد، اتفاقاً دختر بچه دو یا

سه ساله ای را آوردند که پدرش در جبهه مفقود الاثر شده بود. امام وقتی متوجه شدند فرمودند: «الان بیاوریدش داخل.» سپس او را روی زانوی خود نشانند و صورت مبارکشان را به صورت بچه چسبانیده و دست بر سر او گذاشتند. حالتی که نسبت به فرزندان خودشان هم از ایشان دیده نشده بود. مدتی به همین حالت آهسته با آن دختر بچه سخن گفتند با آن که فاصله ما با ایشان کمتر از یک و نیم متر بود شنیدن حرفهای ایشان برای ما دشوار بود. بچه که افسرده بود بالاخره در آغوش امام خندید. آنگاه امام همان گردنبندی را که زن ایتالیایی فرستاده بود برداشتند و با دست مبارکشان بر گردن دختر بچه انداختند. دختر بچه در حالی که از خوشحالی در پوست خود نمی گنجید از خدمت امام بیرون رفت. (۴۲) تصمیم گرفتیم شما را نصیحت کنیم امام بعضی از نامه های بی شماری که از عاشقان ایشان به دفتر واصل می شد با عاطفه و ملاحظت خاصی پاسخ می دادند. در این میان بعضا نامه های بچه ها دیده می شد که امام با خط خودشان به آنها ابراز علاقه می کردند نمونه زیر یکی از این موارد بی شمار است: بسم الله الرحمن الرحیم سلام بر امام عزیز، ما بچه های کلاس پنجم جهاد مدرسه فاطمیه هستیم. چون در کتاب دینی ما نامه امام محمد تقی (علیه السلام) را به فرمانده سیستان و نصیحتهایی را که امام به ایشان کرده اند نوشته، ما هم تصمیم گرفتیم که برای شما نامه ای نوشته و شما را نصیحت کنیم. ولی امام، ما شما را نمی توانیم نصیحت کنیم. زیرا شما بزرگوارید و از همه گناهان بدورید. امام، ما بچه های کوچک از ته قلبمان، خواهشی از شما داریم و امیدواریم لیاقت آنها را داشته باشیم. اول آنکه: ای پدر بزرگوارمان، ای پیر جماران، ای روح خدا، با خط زیبای خودتان برای ما جواب بنویسید و آموزگارنمان را در آن نصیحت کنید... و السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته دیگر نگو پس از فاجعه خونین مکه خدمت امام مشرف شدم. سلام کردم. آقا فرمودند: «در جریان مکه بودی؟» گفتم بله. فرمودند: «پس بنشین اینجا». نشستم و شروع کردم به تعریف ماجرا تا رسیدم به این نکته که یک عده پیرمرد و پیرزن داخل یک ماشین بلندگودار بودند و شعار می دادند. پلیس سعودی آمد و ماشین آنها را گرفت و یکی یکی اینها را از ماشین بیرون می کشید و با چماق محکم به سر آنها می زد و آنها هم در جا نقش زمین می شدند و تعدادی همانجا شهید شدند. تا این را گفتم آقا خیلی ناراحت شدند و گفتند: «دیگه نگو». (۴۳) عباى تمیزی که بمن دادند یک روز ننه حوا - خدمتکار منزل امام - نزدیکیهای مغرب بود که مرا صدا زد و گفت: «حاج عیسی، خوشا به حالت، خبر خوشی برایت دارم» گفتم: «چه خبری؟» گفت: «امام یک کادو به من داده است که به تو بدهم.» و آن کادو را که با کاغذ بسته بندی شده بود به من داد. من که از اظهار لطف و مرحمت امام نسبت به خودم ذوق زده شده بودم آن را به خانه بردم و خواستم بدانم که امام چه چیزی به من مرحمت فرموده اند. وقتی در جعبه کادو را باز کردم دیدم که امام عباى تمیزی را به من هدیه فرموده اند. (۴۴) می خواستم دستش را ببوسم در یکی از ملاقاتهای خصوصی امام پیرمردی به امام عرض کرد من دو تا از فرزندانم شهید و مفقود الاثر شده اند اجازه بفرمایید خودم هم بروم به جبهه. امام به یک کسی فرموده بودند که صحبتهای این پیرمرد به قدری مرا تحت تاثیر قرار داده بود که می خواستم دستش را ببوسم. (۴۵) خیلی هم دعایت کردم امام به توت خیلی علاقه داشتند. تا فصل توت می شد ما از درختی که در حیاط بود جمع می کردیم و خدمت ایشان می بردیم. یک بار سکویی گذاشته بودم که توسط آن از درخت توتی که در حیاط امام بود بتوانم توت بیشتری جمع کنم. سکویی نسبتا بلند بود. بعد از مدتی توت چیدن ناگهان احساس کردم سکو لنگر زد و از آن بالا با سر به زمین سقوط کردم و بیهوش شدم. کسی که پله را گرفته بود وقتی مرا در حال بیهوشی دیده بود بلافاصله به کمک چند نفر مرا به بیمارستان نزدیک حسینه و بعد به بیمارستان بقیة الله بردند. و با بستن وزنه های سنگین به گردنم در نهایت ناامیدی به معالجه من پرداختند. چون احتمال زیاد می دادند که بر اثر اصابت سرم از آن ارتفاع به موزاییکهای کف حیاط نخاعم قطع شده باشد. اعضای بیت روز اول سعی کرده بودند که امام از قضیه مطلع نشوند مبادا این ناراحتی بر قلب مبارک ایشان اثر بگذارد. روز دوم که امام سراغ مرا گرفته بودند ایشان را از کم و کیف قضیه مطلع می کنند و آقا فرموده بودند که از طرف من همین الان بروید به بیمارستان و از حاج عیسی عیادت کنید و خبری بیاورید با اینکه من در بخش «سی سی یو» بودم و ملاقاتی هم نداشتم اما مسؤولین تا شنیدند که آقای بهاءالدینی و

یک نفر دیگر از طرف امام به عیادت من آمده اند لباس مخصوص به آنها پوشانیدند که مرا عیادت کنند. پس از بهبودی نسبی خدمت ایشان رسیدم در حالی که جمعی با امام ملاقات داشتند، تا آقا مرا از دور دیدند اشاره کردند برایم صندلی بگذارند که بنشینم. بعد که خدمت ایشان رسیدم، فرمودند: «دعایت کردم خیلی هم دعایت کردم» آن موقع بود که فهمیدم علت اینکه همه مطمئن بودند که بایست نخاعم قطع بشود و نشد به دلیل دعای امام بود. بعد فرمودند: «حاج عیسی دیگر بالای درخت نرو» گفتم: «چشم» پس از اینکه از بیمارستان مرخص شدم و به بیت آمدم. یک روز دیدم توی یک بشقاب چند دانه خرما را برای من از طرف امام آوردند و گفتند که ایشان گفته: «بدهید به حاج عیسی» من گفتم که حکمتی در آن هست. امام با این کارشان که سراپا محبت و درس است می خواستند به من بفهمانند که متوجه شوم برای چیدن چند دانه خرما چه به روز خودم آورده ام. وقتی آنها از امام می پرسند برای چه این خرماها را برای حاج عیسی فرستاده اید؟ امام فرموده بودند این را دادم که حاج عیسی اینها را ببیند و ارزش آنها را ببیند و بداند که رفته و خودش را به خاطر چند دانه خرما ناقص کرده است. (۴۶) تو می خواهی مرا حفظ کنی یک وقتی خانم و والده مرحوم حاج آقا مصطفی که به ایران رفته بودند، شبها پیش امام غیر از ایشان و خدمتکارها کس دیگری نبود، لذا شب که می شد حاج آقا مصطفی خدمت امام می خوایدند. بعد ایشان را رفقا با اصرار زیاد به کاظمین و سامرا بردند. ایشان هم به من گفت: «فلانی امام را امشب تنها نگذار» گفتم: «چشم» شب که با امام از حرم برگشتم امام شام که خوردند راهی پشت بام شدند که استراحت کنند. من هم رفتم و پتویی انداختم پیش ایشان بخوابم. مرا که دیدند گفتند: «اینجا چکار می کنی؟» گفتم: «هیچی آقا می خواهم اینجا بخوابم» گفتند: «تو می خواهی مرا حفظ کنی؟» گفتم: «نه، آقا مصطفی رفته کاظمین سفارش کرده که خدمت شما باشم.» گفتند: «نخیر، پاشو برو، همان بیرونی که خدمتکارها هستند کافیه، پاشو برو» گفتم: «من نمی روم» گفتند: «آقای فرقانی برو اصلاً خانه ات بخواب.» گفتم: «نه آقا، من ماموریت دارم، اگر بروم فردا آقا مصطفی ناراحت می شود» دیگر هیچی نگفتند و من شب را آنجا خوابیدم، در حالی که همه اش در این فکر بودم که خدایا امشب پیش چه کسی خوابیده ام. از طرفی هم نگران بودم مبادا آسیبی به امام برسد لذا همه اش در حالت خواب و بیداری بودم، یک دفعه احساس کردم یک نسیمی از کنارم رد شد از جایم تکان نخوردم ولی چشمم را که باز کردم دیدم آفاست که آرام دمپاییهای ابری شان را که خیلی نرم و سبک و بی صدا بودند عوض اینکه پیوشند برای رعایت خاطر اینکه من خواب بودم و از خواب بلند نشوم به دستشان گرفته اند و با پای برهنه خیلی آرام از کنار من رد شدند و از پله ها پایین رفتند. من که بیدار بودم از این رعایت امام نسبت به خودم گریه ام گرفت. آن شب خیلی گریه کردم چون به خودم می گفتم خدایا انگار امام فرد غریبه یا مهمانی را به منزلش آورده است، نه کسی را که روز و شب با اوست. بعد نگاه که کردم دیدم وقتی امام به کف حیاط رسیدند، به خدا قسم شاهد بودم که دمپایها را آرام بر زمین گذاشتند و پایشان را آهسته داخل آنها کردند و رفتند که وضو بگیرند و نماز شب بخوانند و این در حالی بود که ما شاهد بودیم بعضی از مقدسین در حوزه های نجف وقتی ایام تابستان می خواستند نماز شب بخوانند با آن صدای نعلینهای خاصشان حتی همسایگان اطراف را بیدار می کردند که مثلاً می خواهند نماز شب بخوانند. (۴۷) ناگهان قیافه امام متغیر شد یک خانمی در تبریز به من گفت که پسر من در دست عراقیها اسیر بوده و اخیراً شنیده ام که پسر اسیرم را شهید کردند آمدم به شما بگویم به امام بگویند از بابت بچه های ما ناراحت نباشد ما سلامتی امام را می خواهیم. من خدمت امام این را گفتم دیدم آن چنان قیافه امام متغیر شد و اشک به چشم امام آمد که دیدن قیافه امام انسان را متاثر می کرد. (۴۸) این را که شنیدند خیلی گریه کردند اوایی که امام به نجف وارد شدند یک روز مرد با تقوایی خدمت ایشان رسید. فردای آن روز که من در اندرونی کار داشتم دیدم خانم امام خیلی ناراحت است. ایشان می گفت آن مرد چیزی برای امام نقل کرده که آقا از فرط ناراحتی ۲۴ ساعت غذا نخورده اند، حتی چای هم نخورده اند. بعد معلوم شد آن مرد از حوادث تظاهرات قم و کشتار مردم برای امام تعریف کرده و از جمله گفته بود که من در قم بودم و خودم دیدم که زنی بچه چند ماهه ای را که پیراهن سفید به تن او کرده بود در بغل داشت و شعار می داد. یکی از

گاردیها با ضربه قنداق تفنگ محکم به شانه این خانم زد که بچه از دست او افتاد و سر بچه به جدول کنار خیابان خورد. امام این را که شنیدند خیلی گریه کردند و اشک ریختند و ۲۴ ساعت از فرط ناراحتی غذا نخوردند. (۴۹) برای دو شهید خیلی گریه کردند خانم امام که تشریف آورده بودند منزل ما، گفتند که من دیدم امام برای دو شهید زیاد گریه کردند. یکی شهید مطهری بود که امام خیلی متأثر شدند. دومین شهید، شهید محلاتی بود. (۵۰) قرآن را به خود او برگردانیدند در دیدار اعضای انجمن اسلامی نیروی هوایی، عباس سلیمی نفر اول مسابقات بین المللی قرائت قرآن در مالزی قرآنی خطی را که پانصد سال قدمت داشت و به عنوان جایزه به او داده شده بود تقدیم امام کرد. امام پس از ایراد صحبت در مورد لزوم وحدت بین برادران ارتشی قرآن هدیه شده را بوسیدند و آن را بعنوان هدیه به خود ایشان بازگردانیدند. (۵۱) پی نوشت ها: ۱. به نقل از یکی از دختران امام - رشد دانش آموز - سال ۳- ش ۳. ۲. آیت الله خاتم یزدی - سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۴. ۳. حجة الاسلام و المسلمین واعظ طبسی - پیام انقلاب - ش ۸۲. ۴. آیت الله ریحان الله نخعی - پا به پای آفتاب - جلد چهارم - ص ۲۸۶. ۵. آیت الله یوسف صانعی - حوزه - ش ۳۲. ۶. عیسی جعفری. ۷. آیت الله محمد هادی - معرفت - حوزه - ش ۳۲. ۸. فرشته اعرابی. ۹. حجة الاسلام و المسلمین سید احمد خمینی - پیام انقلاب - ش ۶۰. ۱۰. حجة الاسلام و المسلمین انصاری کرمانی - پیام انقلاب - ش ۵۰. ۱۱. زهرا اشراقی. ۱۲. حجة الاسلام و المسلمین انصاری کرمانی - یادواره اربعین ارتحال امام. ۱۳. فرشته اعرابی. ۱۴. زهرا اشراقی - سروش - ش ۴۷۶. ۱۵. علی ثقفی (برادر همسر امام). ۱۶. حجة الاسلام و المسلمین آشتیانی - مرزداران - ش ۶. ۱۷. زهرا مصطفوی. ۱۸. حجة الاسلام و المسلمین رحیمیان. ۱۹. آینده سازان - ش ۲۰. ۲۰. حجة الاسلام و المسلمین سید احمد خمینی - صالحین روستا - ش ۳. ۲۱. نعیمه اشراقی (نوه امام) - روزنامه کیهان ۱۲/۴/۶۸. ۲۲. علی ثقفی - پیک ارشاد - تیر ماه ۶۸. ۲۳. حجة الاسلام و المسلمین مهدی کروب‌ی. ۲۴. یکی از اعضای بیت امام - آینده سازان - ش ۱۴۴. ۲۵. حجة الاسلام و المسلمین رحیمیان. ۲۶. زهرا مصطفوی. ۲۷ و ۲۸. مرضیه حدیده چی - سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۴. ۲۹. حجة الاسلام و المسلمین علی اکبر محتشمی - سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۱. ۳۰. حجة الاسلام و المسلمین سید احمد خمینی - کوثر - ج ۲. ۳۱. حجة الاسلام و المسلمین فردوسی پور - سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۱. ۳۲. مهدی چمران. بین اتاق امام و دری که به درون حسینیه باز می شد و از سطح زمین فاصله داشت میزهایی چوبی به هم چسبانیده بودند. این میزها تراس جلوی اتاق امام را یک راست به حسینیه متصل می کرد و حیاط کوچک منزل امام را نصف کرده عملاً عبور از سمتی به سمت دیگر را غیر ممکن می نمود. ۳۳. دکتر کلانتر معتمدی - اطلاعات هفتگی - ش ۲۴۴۲. ۳۴. عیسی جعفری. ۳۵. غلامعلی رجائی - شریک صلوات. ۳۶. حجة الاسلام و المسلمین انصاری کرمانی - یادواره اربعین ارتحال امام. ۳۷. فریده مصطفوی - زن روز - ش ۱۹۶۶. ۳۸. زهرا مصطفوی. ۳۹. عیسی جعفری - پاسدار اسلام - ش ۹۱. ۴۰. حجة الاسلام و المسلمین محمد اشرفی اصفهانی - روزنامه کیهان - ۲۳/۷/۶۴. ۴۱. حجة الاسلام و المسلمین ادیب - روزنامه کیهان - ۲۲/۷/۶۸. ۴۲ و ۴۳. حجة الاسلام و المسلمین رحیمیان. ۴۴. حجة الاسلام و المسلمین رحیمیان. ۴۵. سید رحیم میریان. از اعضای بیت امام. ۴۶. عیسی جعفری. ۴۷. حجة الاسلام و المسلمین توسلی. ۴۸. عیسی جعفری - احتمالاً - مورد اول خاطره هم خرمالو بوده است نه توت. ۴۹. حجة الاسلام و المسلمین فرقانی. ۵۰. حجة الاسلام و المسلمین فرقانی. ۵۱. فرزند شهید محلاتی - ماخذ پیشین. ۵۲. روزنامه جمهوری اسلامی ۱۱/۶/۵۸ و صحیفه نور - ج ۹ - ص ۹. منابع مقاله: برداشتهایی از سیره امام خمینی (س)، ج ۲، رجائی، غلامعلی؛

لطافت روح

لطافت روح در تمیزی ضرب المثل بودند آقا خیلی پاکیزه بودند. به حدی که یکی از خصوصیات بارز ایشان، نظافت زیادشان بود. از سنین جوانی شان ما یادمان است که در تمیزی و نظافت ضرب المثل دوستانشان بودند. آن ایام که ما بچه بودیم این کوچه ها گل

بود. به طوری که تمام طلبه‌ها تا زانو و شانه عبایشان گلی بود. ولی ایشان آن قدر آرام توی کوچه راه می‌رفتند و قدم بر می‌داشتند که گاهی مثلا حدود ده لکه گل پشت عبایشان بود. عبا را می‌آوردند تو اتاق، جلوی بخاری می‌گذاشتند خشک که می‌شد ما این لکه‌ها را با دم قاشق پاک می‌کردیم و ماهوت پاک کن می‌زدیم. (۱) هر وقت بلند می‌شدند خود را در آینه می‌دیدند در منزل امام آینه‌ای به دیوار قرار داشت. این آینه مخصوص امام بود که هر وقت بلند می‌شدند در آینه خود را مرتب می‌کردند و من به این نظم و ترتیب و کار امام از همان زمانهایی پی برده بودم. آن زمانها، طلبه‌ها هیچ وقت مقید به آینه و اینگونه کارها نبودند، علمای پیرمرد که ابتدا به این امور توجه نداشتند لیکن امام خیلی مرتب بود، الآن نیز همین طور است در اتاقشان آینه‌ای بالای سرشان هست که در آن خود را می‌بینند و مرتب می‌کنند. ایشان خیلی منظم و مرتب هستند. (۲) برای نظافت هفته را دو قسمت می‌کردند امام هفته‌ای دو بار نظافت شخصی می‌کردند و به حمام می‌رفتند، شبهای سه شنبه و صبحهای جمعه و این از نظم ایشان بود که هفته را دو قسمت کرده بودند و به طور تساوی وسط و آخر هر هفته استحمام می‌کردند. در این روزها همراه با استحمام لباسهای خود را هم تعویض می‌کردند و لباس تازه و تمیز می‌پوشیدند. (۳) مبدا استکان کثیف باشد در بیرونی منزل امام به کسانی که می‌آمدند خیلی احترام می‌گذاشتند. امام وقتی که تشریف می‌آوردند اگر به نظر مبارکشان چیزی می‌آمد که به کسی برخوردی می‌شد یا با شخصی رفتار درستی نشده بود تعرض می‌کردند و خیلی مراقب بودند. حتی ایشان نگاه می‌کردند که مبدا به کسی چای داده نشود و یا وقتی خادم بیت چای را می‌برد مبدا که چای در نعلبکی ریخته شود و یا استکان کثیف باشد. (۴) به وضع ظاهری خودشان می‌رسیدند به اعتراف بسیاری از شاگردان، امام از نفاق و ریاکاری متنفر بودند و با اینکه ذاکر بودند امام پیش شاگردان ذکر نمی‌گفتند و تسبیح نمی‌گرداندند و نیز از حالت فقر نمایی بدشان می‌آمد و با اینکه مدتهای زیادی مبالغی مقروض بودند ولی به وضع ظاهری خودشان می‌رسیدند. (۵) همیشه کفشهایشان را دستمال می‌کشیدند امام در نجف هر وقت می‌خواستند به حرم مشرف بشوند، همان طوری که خانم می‌گویند، همیشه کفشهایشان را دستمال می‌کشیدند. یک آینه هم توی حیاط داشتند که جلوی آینه می‌رفتند و محاسنشان را شانه می‌زدند. عطر می‌زدند و از خانه بیرون می‌رفتند. حتی مستحبات را هم ایشان ترک نمی‌کردند. همیشه هم این را به ما می‌گفتند. بعضی اوقات دو بار در روز منزل آقا سر می‌زدیم، ولی اگر می‌خواستیم بیایم منزل آقا، هیچ وقت این طور نبود که از خیابان یا کوچه مستقیم بیایم، چون فکر می‌کردیم که اگر آقا ما را با این ریخت ببینند، می‌گویند چرا شماها این طور آمده‌اید؟ چرا سر و وضعتان به هم ریخته است؟ باید مرتب باشید، منظم باشید. همیشه سعی می‌کردیم که نظم داشته باشیم تا وقتی که خدمت ایشان می‌رسیدیم، مناسب باشد. (۶) لباس ملاقاتشان جدا بود امام وقتی که از حسینیه به اتاقشان می‌آیند قبایشان جداست، عمامه شان جداست. اگر سه چهار بار حسینیه بیایند با آن لباس در اتاق نمی‌نشینند، بلکه لباسهایشان را در می‌آورند و تا می‌کنند، عمامه را رویش می‌گذارند، یک پارچه سفیدی رویش می‌کشند و می‌نشینند. دو مرتبه وقتی به ایشان می‌گویند آقا جمعیت هست بفرمایید، باز بلند می‌شوند، لباسها را در می‌آورند، آنها را می‌پوشند، و می‌روند، یعنی خیلی دقت دارند در اینکه هر چیزی جای خودش باشد. (۷) باید زیرپوش و پیژامه حتما اطو شود امام بسیار تمیز و مرتب هستند. تا جایی که اطلاع دارم و از قول دختر ایشان عرض می‌کنم که زیر پوش و پیژامه ایشان باید زود به زود شسته شود و حتما باید اطو شود و از نظر رنگ هماهنگ باشد. و اگر چنانچه پیژامه گشاد باشد و یک قدری باز باشد، ایشان نمی‌پوشند، باید همه جای آن یک اندازه باشد و نظم داشته باشد. باز از قول خانمشان می‌گویم، آقا آن را وجب می‌کنند باید یک وجب باشد، اگر کمتر باشد نمی‌پوشند و بیشتر هم باشد نمی‌پوشند، از اول رعایت می‌کردند و نظم و ترتیب داشتند. دستمال ایشان باید اطو شود. پیراهن که رو هست حتما باید اطو شود، حتی پیژامه و زیر پیراهنشان هم باید اطو شود. (۸) هیچ کس را اینقدر تمیز ندیدم امام دوست داشتند رویشان همیشه آراسته باشد. چهره ایشان همیشه تمیز باشد و واقعا آدم باید از امام این درس را یاد بگیرد. اینقدر تمیز بودند، اینقدر نظیف بودند که من هیچ کس را این طور ندیده‌ام، هیچ کس را من حتی یک بار ندیدم که حتی یک لک کوچک

روی لباس سفید ایشان باشد. هیچ وقت ندیدم. (۹) شما هم همین کار را بکنید امام به جهت تمیزی که دارند دمپاییهای مختلفی دارند، یعنی پنج - شش تا دمپایی دارند. دمپایی اتاق، حیاط و دستشویی ایشان همگی جداست. یک روز من گفتم شما می گوید ساده، در صورتی که شش - هفت جفت دمپایی دارید اما ما یک جفت داریم، گفتند: «شما یک جفت دارید یک سال می پوشید من هفت جفت دارم هفت سال می پوشم، اسراف نکردم. اما دمپایی که توی آشپزخانه می پوشم با توی اتاق فرق می کند، شما هم همین کار را بکنید». (۱۰) الگوی نظافت و بهداشت امام فقط در اوقاتی که بیمار بودند و پزشکان اجازه نمی دادند حمام نمی رفتند. یک بار که دو جمعه متوالی به حمام نرفته بودند با سؤال از پزشکان، بی صبرانه منتظر بودند که بتوانند حمام بروند، ولی با این حال لباسهایشان را طبق معمول عوض می کردند. امام علی رغم سادگی در لباس، در اوج نظافت و پاکیزگی بودند. لباسهایشان همیشه تمیز و پاکیزه بود. هیچ گاه در کف جورابهایشان اثری از کدورت چرک دیده نمی شد. (۱۱). با اینکه تمام محیط زندگی و فرشهای ساده شان تمیز بود، اما همواره با دمپاییهایی که سالهای سال کار کرده و کف آنها ساییده شده و ترکهای زیادی خورده بود، روی فرش راه می رفتند. (۱۲) همیشه بوی عطر می دادند هر گاه امام می خواستند غذا بخورند دستمالی بلند - که شبیه پیش بند بود - را جلوی گردن و سینه خود قرار می دادند که احيانا غذا روی لباس ایشان نریزد و لباسشان لک نگردد. همیشه از چند متری اتاق امام بوی عطر به مشام می رسید آقا همیشه یک شانه و آینه کوچک کنار دست خود داشتند و از دو شیشه عطر که یکی در جا نماز و دیگری در طاقچه بود استفاده می کردند. (۱۳) همیشه بوی خوش مصرف می کردند امام همیشه موقع نماز عطر و بوی خوش مصرف می کردند و شاید بدون بوی خوش به نماز نایستاده باشند. حتی در نجف هم که در پشت بام نماز شب می خواندند در همانجا هم یک شیشه عطر داشتند. (۱۴) روزی هفت بار ادوکلن می زدند امام روزی هفت بار ادوکلن مصرف می کنند. چون بین دو نماز مستحب است که عطر مصرف شود. همین طور بین دو نماز مستحب است که ریش را شانه کنند، شانه در جانمازشان هست. امام تسبیح را به صورت خاصی بالای سجاده می گذارند. نه همین طور که هر کجای سجاده باشد. چون آن هم مستحب است. بعد بلند می شوند و می آیند به اطاق دیگر که ادوکلن بزنند، بعد بر می گردند دو مرتبه سر نماز. (۱۵) با اشاره به پرستار گفتند در همین روزهای آخر حیات امام که به خدمتشان در بیمارستان رفتم روی لباسشان الکل پاشیده بود. دو تا لکه زرد روی پیراهنشان بود. من دیدم با اشاره، لک روی پیراهنشان را به پرستار نشان داده و از او خواستند که بلافاصله آن را عوض کنند. (۱۶) قاشق برای ماست هست بچه که بودم نانم را در داخل کاسه ماست زدم و خوردم. همین که می خواستم بزنم توی ماست انگشتم به ماست خورد. آقا زدند روی دست من. خیلی کوچک بودم پنج تا شش ساله بودم. طبیعتا متوجه شدند که من ناراحت شدم و دستم را کشیدم کنار. بعد دست مرا گذاشتند توی دهانشان و گفتند: «من از دست تو بدم نمی آید اما ما باید سر سفره ای که جمعی نشسته اند دقت داشته باشیم که قاشق برای ماست هست.» یعنی نظافت را خیلی رعایت می کنند در عین سادگی. (۱۷) به دیدن مسابقه کشتی می رفتند امام در نوجوانی گاهی اوقات به بعضی محله ها که مسابقه کشتی بود می رفتند و مسابقه را تماشا می کردند. ایشان خاطره شیرینی در مورد کشتی حاج آقا کمال کمالی پهلوان قمی با پهلوانی که برای مسابقه با او از روسیه به قم آمده بود، تعریف می کردند که پهلوان روسی قویتر بود ولی حاج آقا کمال او را برد نزدیک سنگی و او را هل داد. پهلوان هم که از سنگ خبر نداشت، پایش به آن خورد و از پشت افتاد. و فوراً قمی ها حاج آقا کمال را روی دست به عنوان برنده به حرم حضرت معصومه (س) بردند. (۱۸) به ژیمناستیک بیشتر نظر داشتند امام ورزش را دوست می داشتند، ولی رشته خاصی را ترجیح نمی دادند. شاید بشود گفت که به کشتی و ورزش باستانی بیشتر علاقه داشتند. ولی ژیمناستیک بیشتر از سایر ورزشها، جلب نظر ایشان را می کرد. در پرش طول و ارتفاع خود ایشان در کودکی تمرین داشتند و دو دست و یک پای ایشان در اثر همین ورزشها شکسته بود. بیش از ده جای سر و چند جای پیشانی ایشان نیز شکسته بود. (۱۹) از این بازوهای شما کشتی گیران خوشم می آید در یکی از فیلمهای تلویزیونی دیدیم که وقتی امام در اوایل پیروزی انقلاب از تهران به قم رفتند، دسته دسته قشرهای مختلف به دیدار ایشان

می آمدند، از جمله روزی عده ای از کشتی گیران با بدنهای ورزیده و پیراهنهای آستین کوتاه خدمت امام رسیدند، امام آنها را مورد تفقد خاصی قرار دادند و بیاناتی راجع به اهمیت ورزش و این که عقل سالم در بدن سالم است، ایراد فرمودند. به ورزشکاران هم که دچار تعجب شده بودند، اجازه دادند اظهاراتی بکنند. در آن فیلم امام نتوانستند خودداری کنند و با خنده اظهار داشتند: من از این بازوهای شما خوشم می آید. (۲۰) سخت به فکر سلامتی خود بودند امام از ایام جوانی سخت در فکر سلامتی خود بودند. کتابهای غذاشناسی را می خواندند، و از نحوه پخت و پز غذاها آشنایی داشتند و روی آنها حساب می کردند. (۲۱) بعد از ظهرها به کوه می رفتند امام بعضی از تابستانها که به درکه تهران تشریف می آوردند و یک ماه در منزل یک پیر زن با خانواده بسر می بردند. عصر که می شد امام با همان لباس روحانیت به کوه تشریف می بردند و کوهنوردی می کردند. این عمل امام تا حدود سن پنجاه سالگی ایشان ادامه داشت. (۲۲) از بدنشان خوب نگه داری می کردند با وجود سن بالای امام، به دلیل اینکه ایشان از بدنشان طی سالیان عمر با برکتشان به عنوان امانت خدا خوب نگهداری کرده بودند ما بسیاری از مسایل را که در افراد مشابه می توانستیم داشته باشیم در امام سراغ نداشتیم. وضع عروقی عالی بود، وضع تغذیه، پوست بسیار خوب بود وقتی پشت ایشان را ماساژ می دادیم و پودر می زدیم با اینکه در بسیاری اوقات ایشان به پشت خوابیده بودند اما کوچکترین آثار تالمی در پوست مشاهده نمی شد که معمولا در این سن زود آشکار می شود ریه ایشان هم به تناسب سنشان بسیار خوب کار می کرد. (۲۳) قلب یک انسان چهل ساله را دارند در فرانسه امام پس از اقامه نماز ظهر کسی را نمی پذیرفتند چون ایشان پس از نماز، نهار میل می کردند و بعد استراحتی می نمودند و آماده دیدار و سخنرانی می شدند. یک روز نماز ظهر که تمام شد آقای پروفیسور صادق که من او را نمی شناختم به من مراجعه کرد و خودش را معرفی نمود که جراح قلب هستم اگر کسی بخواهد با خود من ملاقات کند باید دو ماه قبل وقت بگیرد لذا شرایط امام را می دانم و چون از راه دوری آمده ام و در نماز امام هم شرکت داشته ام دلم می خواهد از نزدیک خدمت ایشان برسم و دستشان را ببوسم اگر می شود برای من یکی دو دقیقه وقت بگیرید. گفتم باشد خدمت امام عرض کردم، فرمودند من که بعد از نماز با کسی ملاقات نمی کنم. عرض کردم او عجله دارد و می خواهد برگردد. فرمودند باشد بیاید. لذا در اتاقی که سر راه نماز بود نشستند و پروفیسور صادق خدمت ایشان رسید پس از دست بوسی به امام گفت من وسایل معاینه را همراه خودم دارم اگر اجازه بفرمایید از قلب و بدنتان معاینه ای بشود. امام فرمودند برای شما زحمت می شود و من راضی نیستم. او گفت نه آقا چه زحمتی؟ من افتخار می کنم که در خدمت شما باشم. امام اجازه دادند و او کارش را انجام داد و خداحافظی کرد بیرون که آمد به او گفتم ملاقات چطور بود؟ خیلی خوشحال پاسخ داد که من با توجه به سن زیاد امام نگران قلب ایشان بودم که در چه شرایطی است امام الان که معاینه کردم دیدم قلب امام قلب یک انسان چهل ساله است! (۲۴) امام حقیقتا یک هنرمند بودند از لحاظ هنری امام حقا یک هنرمند و هنرشناس بودند. من تنها شیوه نگارش و خط و رسم الخط ایشان را تذکر می دهم زیرا سالها با آن مانوس بوده ام و برخی از آثار فقهی دستنویس ایشان را شخصا استنساخ کرده ام. این خط که بارها در سند نامه ها و مجلات، کلیشه یا زیراکس آن را دیده ام چه تاثیری در بیننده و خواننده داشت بی هیچ خط خوردگی حتی یک قلم. چه شاهد صدقی بهتر از این. (۲۵) کسی بین دو خط فرق نمی گذاشت در نوجوانی امام نزد من مشق هم می کردند چون من تا اندازه ای خط نستعلیق را خوب می نوشتم ولی طوری شده بود که خط ایشان به خط من خیلی شبیه شده بود و به اندازه ای شبیه بود که یکبار من نصف کاغذ را نوشتم و نصف دیگرش را ایشان نوشتند و هیچ کس نمی توانست بین این دو خط فرق بگذارد. (۲۶) کدام درخت قشنگ تر است؟ یک بار که با امام در حیاط قدم می زدم به من گفتند: اگر گفتی کدام یک از درختها قشنگتر است؟ من تا آن موقع توجهی به این موضوع نکرده بودم که مثلا طرز قرار گرفتن شاخه روی ساقه به درخت زیبایی خاصی می دهد. این بود که گفتم: «خوب، این یکی.» امام گفتند: همین طور نگو. چه دلیلی برای قشنگی این درخت داری؟ برو دو، سه روز فکر کن. من هم به شوخی گفتم: «چون این درخت سبز است!» آقا گفتند: نه، برو بین زیبایی یک درخت در چیست. بین طرز قرار گرفتن ساقه و شاخه چطور

است. تنه درخت چه شکلی است. برگهای آن چطور بر شاخه‌ها قرار گرفته‌اند. سایه درخت چطور است... اینها را یکی یکی می‌گفتند و به من نشان می‌دادند. بعد ادامه دادند: بین ترکیب این درخت در کل چطور است. جزء جزء آن چطور است. درخت دیگری در گوشه حیاط بود. نیم ساعت مانده به غروب من داشتم با ایشان در حیاط قدم می‌زدم. گفتند: فاطمی! نیستی! صبح پیش از آفتاب که من قدم می‌زنم، نمی‌دانی که این درخت چقدر قشنگ است. وقتی خورشید از آن پشت به قسمت بالای درخت می‌زند، این قسمت درخت زیبایی خاصی پیدا می‌کند. (۲۷) تیغ دست علی را اذیت نکند یک روز که با امام مشغول قدم زدن بودم ایشان در مقابل یک ساقه گل محمدی ایستادند و گفتند: علی که می‌آید دستش را به این گل بزند، تیغ دستش را می‌برد. سر این تیغ را شما ببرید که نرم باشد و تیغ دست علی را اذیت نکند. از قضا باغبانی که به گلها می‌رسید، تمام تیغهای آن ساقه را از بالا تا پایین زد. بعد که ایشان دیدند، با تأثر گفتند: چرا این طور کرده این آقا و همه را زده؟ من فقط آن یک تیغ را که پایین بود گفتم بزند. چرا به این گل آسیب رساند؟ (۲۸) اینها چه زیبا هستند روزی امام در ایوان منزل مشغول نماز مغرب بودند. یکباره صدای آژیر طنین انداز شد. آقا سلام پایان نماز را قرائت می‌کردند. من در چهره شان دقیق شدم، هیچ تغییری در حالت چهره ایشان پدید نیامد. پس از پایان نماز نیم‌نگاهی به آسمان کرده و بالحنی آرام به گلوله‌های آتشین پدافندها که سطح آسمان را پوشانده بود. نگاهی کرده و فرمودند: «اینها را ببین چه زیبا هستند». (۲۹) به زیبایی عشق می‌ورزیدند امام در منزل حضوری قوی داشتند، مثلاً از تشکیل یک غنچه تا ریختن پره‌های گل همان غنچه را بارها و بارها زمانش را حساب می‌کردند. مثلاً در همان روز انفجار حزب جمهوری اسلامی و شهادت مرحوم آقای بهشتی و سایر دوستان، رو کردند به دختر خواهر من و گفتند: «می‌دانی این گل چند روز است که شکفته شده است؟» امام بارها با اشاره به یک گل خطاب به بنده می‌فرمودند که آن غنچه، علی (نوه شان) و این گل که برگهایش دارد می‌ریزد من هستم. امام به زیبایی و تمیزی و عطر عشق می‌ورزیدند. (۳۰) این گل سه روزه است مادرم نقل می‌کرد روزی امام کنار باغچه قدم می‌زدند، در باغچه گل‌های زیادی بود. خدمت ایشان که رفتم. آقا به من گفتند: «این گل چند روزه است؟» گفتم نمی‌دانم. فرمودند: «این گل سه روزه است.» گل‌های دیگر را هم نشان داده و گفتند که هر کدام چه موقعی باز شده‌اند و چند روزه هستند. بعد گلها را نامگذاری کردند. به گلی که تازه غنچه کرده بود اشاره کرده و گفتند: «این علی است آن یکی حسن و آن یکی یاسر است. آن گل تویی و آن یکی احمد». بعد به گل پژمرده‌ای اشاره کرده و گفتند: «این هم منم.» این گونه برخوردها نشانگر روح لطیف امام بود که در اشعار عرفانی‌شان هم آشکار است. (۳۱) دیوان امام سه بار گم شد من از امام درخواست می‌کردم که شعر بگویند و این درخواست را مکرر مطرح می‌کردم، ولی ایشان هر بار با یک تعبیر متفاوت، شاید چون از اصرار کردن‌های من خسته می‌شدند جواب خواسته‌ام را می‌دادند، شنیده بودم ایشان در دوران جوانی سه بار دیوان شعری ترتیب داده بودند، اما هر بار اشعارشان به دلایلی گم شده بود. این موضوع به نظر من طبیعی نیست. امام در کارهایشان خیلی منظم بودند و گم شدن نوشته‌ها و دفترچه‌هایشان اصلاً طبیعی نبود. همه چیزشان جای مشخصی داشت. ممکن نبود چیزی را جایی بگذارند و بعداً یادشان برود. در هر صورت، مرتبه اول که اشعارشان گم می‌شود، تعدادی از آنها را مجدداً و از حفظ نوشتند. البته بعداً چیزهای تازه‌ای به اشعار دفتر جدید اضافه کردند. این دفتر نیز گم شد. بعد که مساله تبعیدشان به ترکیه پیش آمد خانمشان آن مقداری از اشعار را که از حفظ بودند، در دفتری ثبت کردند. خود خانم خیلی از آن اشعار را تا چند سال پیش هم حفظ بودند. امام در مرتبه سوم یک مقدار از آن اشعار را که به خاطر داشتند، با مقداری که خانم یادشان بود اضافه کردند. اما این بار نیز دیوان اشعارشان گم شد. این موضوع به نظر ایشان هم خیلی عجیب بود. بعد که به نجف تبعید شدند. مسیر کارها تغییر کرد و امام دیگر منصرف شدند. به هر حال دیوان شعر ایشان سه مرتبه گم شده است. (۳۲) بگیر و دست از سر من بردار از امام خواسته بودم که نامه‌ای عرفانی برایم بنویسند. قبول کردند خواهش کردم که نظم و نثر باشد. فرمودند نه، حالش را ندارم. گفتم عجله‌ای ندارم، هر وقت فرصت کردید بنویسید. بعد از آن هر بار که به نزد ایشان می‌رفتم از نامه می‌پرسیدم و آقا می‌گفتند هنوز آن را نوشته‌اند. دست

آخر گفتند چه عجله ای داری؟ فهمیدم که قبول کرده اند اما هنوز زمان مناسب نرسیده است. وقتی که نامه را گرفتم دیدم که در آن شعر هم نوشته اند. این بود که دوباره شروع به اصرار کردم و دیگر دست بردار نبودم. هر بار به طریقی اشاره می کردم که منتظر شعر هستم. وقتی ایشان شعری را به من می دادند، می گفتند: بیا بگیر و دست از سر من بردار! و هر بار که شعری می گرفتم، مشتاق تر می شدم. می گفتم این نشد و باز شعر دیگری می خواهم. حالا گاهی با خودم فکر می کنم که اذیتشان می کرده ام، چون خیلی اصرار می کردم. با این حال، وقتی که شعر نوشتنشان را می دیدم، با خودم می گفتم که وقتی کسی به این راحتی شعر می نویسد، پس چرا این کار را نمی کند. امام شعرهایشان را اکثرا در حین قدم زدن می سرودند و گوشه روزنامه ها می نوشتند. در واقع، به همان روانی حرف زدن، شعر می گفتند و می نوشتند. فقط ممکن بود بعدا یکی، دو خط خوردگی پیدا کند. همان طور که در دست نوشته هایشان، که کنار شعرشان چاپ می شود، می بینید. گاه به احمد آقا می سپردم مواظب باشند که اگر شعر نوشتند، گم نشود. چون نگران بودم که امام بعد از آنکه شعر را نوشتند پشیمان شوند، یا آبی رویش بریزد یا بچه برود پاره کند. گاهی هم که دیر می جنیدیم، روزنامه ها را می بردند و شعرها هم از دست می رفت. وقتی شعرهایشان را می گرفتم، فوراً به احمد آقا می دادم و ایشان از روی آنها فتوکپی بر می داشتند تا اگر بعدا گم شد، نمونه ای داشته باشیم. چون من واقعا چشمم ترسیده بود. به هر ترتیب من با این کارها توانستم مقداری از شعرهای ایشان را جمع آوری کنم. (۳۳) شعرهایی را که می خواندم نقد می کردند بعضی اوقات که خدمت امام می رسیدم، غزلهایی را که به نظرم زیبا بود برایشان می خواندم مثلاً غزلی را در روزنامه می دیدم و به نظرم می رسید که غزل زیبایی است، آن را می خواندم و می دیدم که ایشان با چه شوق و علاقه ای گوش می دهند و خوششان می آید. گاهی هم شعرهایی را که می خواندم نقد می کردند. (۳۴) دل حریم کبریاست مرحوم آقای واعظ زاده خوانساری که از علما و بزرگان عرفان و اهل منبر بود با امام خیلی مانوس بود یک روز به من فرمود آقای برهانی امروز بیا به زیارت حاج آقا روح الله برویم. به محضر امام رفتیم، با توجه به سوابق رفاقتی که این دو با هم داشتند امام به او فرمودند آقای واعظ زاده ما به خاطر رفاقت با شما همیشه بهره ای را هم می بردیم چه از مباحث علمی و چه از اشعار ادبی، تا امام این را فرمود مرحوم واعظ زاده شروع کرد به خواندن رباعی: گیرد همه کس کمند و من گیسویت جوید همه کس هلال و من ابرویت در دایره دوازده برج تمام یک ماه مبارک است آن هم رویت امام هم فی البداهه این رباعی را در پاسخ او فرمودند: گشود چشم نگارم ز خواب ناز از هم نظر کنید در فتنه گشت باز از هم تو در نماز جماعت نرو که می ترسم کشی امام و پاشی صف نماز از هم! بعد مرحوم واعظ زاده شعر معروف مولوی را خواند که: بشنو از نی چون حکایت می کند وز جداییها شکایت می کند امام در پاسخ فرمودند: نشنو از نی کآن نوای بینواست بشنو از دل کآن حریم کبریاست نی بسوزد تل خاکستر شود دل بسوزد خانه دلبر شود (۳۵) مگر من شاعرم زمانی که به اقتضای رشته تحصیلی ام، یکی از متون فلسفی را می خواندم، بعضی از عبارات دشوار و مبهم کتاب را با امام در میان می گذاشتم. کم کم این پرسش و پاسخ به یک جلسه درس بیست دقیقه ای تبدیل شد. این بود تا یک روز صبح، که برای شروع درس خدمت ایشان رسیدم. دریافتم که امام با یک رباعی طنز آمیز به من هشدار داده اند. فاطمی که کنون فلسفه را می خواند. از فلسفه فاء و لام و سین می داند امید من آن است که با نور خدا. خود را ز حجاب فلسفه برهاند این شعر را که دیدم، مجدانه از ایشان ابیات دیگری درخواست کردم. چند روز بعد این اشعار را نوشتند: فاطمی! به سوی دوست سفر باید کرد. از خویشتن خویش گذر باید کرد هر معرفتی که بوی هستی تو داد. دیوی است به ره، از آن حذر باید کرد تقاضاهای مکرر من کم کم تاثیر کرد. چون مدتی بعد چنین سرودند: فاطمی! تو و حق معرفت یعنی چه؟! . دریافت ذات بی صفت یعنی چه؟! ناخوانده الف، به یا نخواهی ره یافت. نا کرده سلوک موهبت یعنی چه؟! آنچه به من جرات اصرار می داد، لطف بی کران آن عزیز بود. این چنین بود که هر دم بر خواهشهای من افزوده می شد. این ماجرا تا آنجا پیش رفت که از ایشان درخواست سرودن غزل کردم و ایشان عتاب کردند. مگر من شاعرم؟! ولی من همچنان به اصرار ادامه دادم تا اینکه چند روز بعد چنین شنیدم: تا دوست بود تو را گزندی نرسد. تا اوست غبار چون و چندی

نمود بگذار هر آنچه هست و او را بگزین. نیکوتر از این دو حرف پندی نبود عاشق نشوی اگر که نامی داری. دیوانه نه ای اگر پیامی داری سستی نچشیده ای اگر هوش تو راست. ما را بنواز تا که جامی داری (۳۶) پی نوشت ها: ۱. حجة الاسلام و المسلمین علی دوانی - پا به پای آفتاب - ج ۳ - ص ۹۷. ۲. فریده مصطفوی. ۳. آیت الله خامنه ای - ماهنامه ۱۵ خرداد - ش ۱۴. ۴. عیسی جعفری. ۵. آیت الله یزدی. ۶. حجة الاسلام و المسلمین حمید روحانی - سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۷. ۷. زهرا اشراقی - سروش - ش ۴۷۶. ۸. زهرا مصطفوی - شاهد بانوان - ش ۱۴۹. ۹. مصطفی کفاش زاده. ۱۰. زهرا اشراقی - سروش - ش ۴۷۶. ۱۱. زهرا مصطفوی. ۱۲. از یکی از پزشکان که مستمرا در محضر امام بود نقل شده که یک بار دستمال سفید تا شده ای در اتاق امام توجه وی را به خود جلب کرده بود وقتی از نزدیک آن را مشاهده کرد متوجه شد که آن شیء سفید جوراب بسیار تمیز و تا شده امام است. ۱۳. در سایه آفتاب - ص ۱۸۵. ۱۴. زهرا اشراقی. ۱۵. دکتر محمود بروجردی - سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۳. ۱۶. زهرا مصطفوی - (سخنرانی در دانشگاه شهید چمران اهواز) فریده مصطفوی. ۱۷. زهرا مصطفوی. ۱۸ و ۱۹. حجة الاسلام و المسلمین سید احمد خمینی. ۲۰. حجة الاسلام و المسلمین علی دوانی - امام خمینی در آئینه خاطره ها - ص ۵۴ و ۵۵. ۲۱. امام خمینی در آئینه خاطره ها - ص ۵۴ و ۵۵. ۲۲. علی ثقفی. ۲۳. دکتر ایرج فاضل. ۲۴. حجة الاسلام و المسلمین فردوسی پور. ۲۵. حجة الاسلام و المسلمین دکتر احمدی - حضور - ش ۴. ۲۶. آیت الله پسندیده (برادر امام) - پاسدار اسلام - ش ۸۶. ۲۷. فاطمه طباطبائی. ۲۸. فاطمه طباطبائی. ۲۹. حجة الاسلام و المسلمین سید حسن خمینی - حماسه مقاومت - ج ۲. ۳۰. حجة الاسلام و المسلمین سید احمد خمینی - روزنامه ابرار - ۱۲/۳/۷۲. ۳۱. حجة الاسلام و المسلمین سید حسن خمینی - حماسه مقاومت - ج ۲. ۳۲. فاطمه طباطبائی. ۳۳. فاطمه طباطبائی. ۳۴. فاطمه طباطبائی. ۳۵. حجة الاسلام و المسلمین برهانی. ۳۶. فاطمه طباطبائی. منابع مقاله: برداشتهایی از سیره امام خمینی (س)، ج ۲، رجائی، غلامعلی؛

اخلاص و پرهیز از شهرت طلبی

اخلاص و پرهیز از شهرت طلبی فقط رضایت الله حجت الاسلام محمد علی انصاری درباره اخلاص حضرت امام می گوید: «حضرت امام تمام تلاش و همت والای خود را به کار گرفتند تا در مزرعه اعمال و رفتار خود هیچ بذری جز رضایت الله نپاشند. فقط برای آگاهی بیشتر از اخلاص امام به نمونه هایی از آن اشاره می شود. این تاریخ شب ها و روزهای عمر گران مایه امام است که گواه گریه های عارفانه و خضوع و شب زنده داری او در برابر خدای بزرگ و انس او با قرآن و دعاها و نوافلند؛ ولی هیچ گاه و حتی برای یک مورد هم نه دیده و نه شنیده ایم که امام خویشتن را بستاید و صراحتاً یا به کنایه، گوشه ای از آنچه بر او از سختی ها و مرارت ها در سیر و سلوک معنوی او گذشته، سخنی به میان آرد، اتفاقاً برعکس همواره دیگران را رهبر خود می داند. مثلاً در یک جا می فرماید: «رهبر من آن کودک سیزده ساله است (حسین فهمیده)». و یا زمانی که مردم شعار می دادند که: «توطئه چپ و راست، کوبنده اش روح الله است»، امام فرمودند: «کوبنده اش شما هستید، نه روح الله». آری، امام خویشتن را چنان محو و فانی در خدا می سازد که گویی اصلاً نقشی در انقلاب به عهده نداشته است». مقدمات مرجعیت، هرگز آیت الله یوسف صانعی می گوید: امام بر یک دوره کتاب وسیله النجاة مرحوم آیت الله آقا سید ابوالحسن و همچنین بر کتاب عروه الوثقی حاشیه داشتند. با اینکه ما به منزل ایشان زیاد رفت و آمد داشتیم، نفهمیده بودیم که امام بر این دو کتاب حاشیه دارند. اینها از نظر خصوصیات یک کسی که بخواهد مرجع بشود، دخیل است؛ یعنی اگر کسی خواستار مرجعیت باشد، حداقل به دوستان نزدیکش می فهماند که این چنین کتاب های فقهی را نوشته است؛ ولی امام حتی به ما هم ابراز نکرده بودند. لذا گاهی ما مسئله ای از امام می پرسیدیم و فتوای خود امام را می خواستیم، ایشان فتوای خودشان را نقل می کردند. امام نمی فرمودند که مثلاً در حاشیه ای بر «عروه» یا حاشیه ای بر «وسيله» این طور نوشته ام. امام همیشه به خود می نگرند که مبادا یک لحظه از خلوص شان کم شود، یک لحظه از خدای خویش

دور بشوند و مبدا رفت و آمدها، اجتماعات و شخصیت های ظاهری بر او تأثیر بگذارد. سعی کنید در اخلاص عمل آیت الله جنتی می گوید: روزی برای تکامل معنوی و تهذیب روح، از حضرت امام راهنمایی خواستم و با یک جمله کوتاه آنچه را باید می گفتند، گفتند و انگشت روی نقطه اصلی نهادند و فرمودند: «سعی کنید در اخلاص عمل». قیام کنید فقط برای آیت الله مؤمن می گوید: روزی نامه ای خدمت امام نوشتم که خواهم می کنم مرا نصیحت کنید. حضرت امام در جواب فرمودند: بهترین موعظه آن است که خدا در قرآن فرموده است: «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ؛ ای پیامبر به مردم بگو، تنها شما را، یک نصیحت می کنم و آن این است که قیام کنید فقط برای خدا». (سبا: ۴۶) آیت الله العظمی بروجردی، پرچمدار امروز از حجت الاسلام مرتضی تهرانی نقل است: بعضی از دوستان نقل می کردند، بعضی از نارسایی ها و اشتباهات زمان حضرت آیت الله بروجردی را خدمت امام عرض کردیم، ایشان فرمودند: «امروز پرچمدار، آیت الله العظمی بروجردی هستند و ما در این شرایط وظیفه ای نداریم». سکوت در زمان مرحوم آیت الله بروجردی از سوی ایشان برای رضای خدا بود. بعد از فوت مرحوم آیت الله بروجردی امام فرمود: «الان بار به روی دوش ما آمده ما حق نداریم ساکت باشیم، باید بگوییم، باید فریاد بزنیم، باید مردم را روشن کنیم.» از این وضعیت متناقض و متقابلی که در ایشان مشاهده می شود، یکی در زمان حیات آیت الله بروجردی و دیگری بعد از فوت مرحوم آیت الله بروجردی احساس می شود که فریاد زدنش الهی است؛ عصبانیت نیست. سکوتش هم الهی است. نشستن شان در خانه هم در زمان مرحوم آیت الله بروجردی الهی بوده است. ایشان از اول عمر شریف شان موفق به این نوع هدف گیری بودند که برای رضای خدا بخوانند، برای رضای خدا درس بگویند، برای رضای خدا بنویسند، برای رضای خدا حرکت کنند و برای رضای خدا سکوت کنند. آموزش مبارزه با نفس به شاگردان بعد از فوت آیت الله بروجردی دست های مرموزی فعالیت می کرد که نام هیچ مرجعی در مجالس عزاداری آن مرحوم برده نشود. پس از هجده روز، دربار سلطنتی، تسلیت فوت مرحوم آیت الله بروجردی را به نجف مخابره کرد، به این امید که مرجعیت از قم به نجف منتقل گردد و به تدریج حوزه علمیه قم متلاشی شود. از آنجا که پانزده روز از وفات مرحوم آیت الله بروجردی گذشته بود و ردیف فاتحه شخصیت ها تمام شده بود، این مسئله مایه نگرانی عده ای شده بود که معظم له فاتحه هم نگرفت. روز ۲۵ شوال که شهادت امام صادق علیه السلام و مخصوص طلاب مشهد بود، شهید آیت الله سعیدی با عده ای دیگر از فضلاء مشهد پیش استاد (حضرت امام خمینی رحمه الله) آمدند و به ایشان یادآوری کردند که اگر برای فوت آیت الله بروجردی فاتحه نگیرید، انعکاس مناسبی ندارد. با عنوان این مطلب و تفویض وقت طلاب مشهد به استاد، روز ۲۵ شوال به نام معظم له فاتحه برقرار شد. وقتی استاد که صاحب عزا بودند وارد مجلس شدند، مسئول اعلان فاتحه، ورود حضرت امام را اعلام کرد و گفت: این فاتحه از طرف حضرت آیت الله خمینی رحمه الله برقرار است، موقعی که فریاد آن شخص به گوش حضرت امام رسید او را احضار کرد و با اعتراض شدید به وی فرمود: «تا عصر که این مجلس برقرار است، حق نداری نام مرا بر زبان جاری سازی.» و این گونه استادی که بارها مبارزه با هوای نفس را سفارش کرده بود، حالا عملاً مبارزه با نفس را به شاگردان می آموزد. حجت الاسلام محمد علی انصاری پیرامون بی اعتنایی حضرت امام در رسیدن به مرجعیت می گوید: امام، کوچک ترین روی خوشی به کسانی که در صدد تملق و چاپلوسی و یا منت برآمده اند، نشان نمی دادند و شدیداً از اقدام اطرافیان برای مطرح نمودن خود جلوگیری می کردند و شاید در گذشته و امروز مسئله پخش و یا نشر رساله های عملیه و احیاناً پوستر و عکس در منزل علما، یک کار مفید قلمداد می گردد و رایج است؛ ولی از آنجایی که امام می خواستند حتی شایبه این مطلب را که در منزل ایشان برای مرجعیت و رهبری او تلاش می شود از بعضی ذهن ها بیرون آورند، اعلان کردند: «من راضی نیستم در خانه من کوچک ترین قدمی در این جهت برداشته شود.» شما حتی برای نمونه هم سراغ ندارید که چه قبل از انقلاب و چه بعد از آن یک توضیح المسائل یا یک عکس در منزل امام به کسی داده شده باشد. بعضی از دوستان نقل می کردند که در سال های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ از بسیاری شهرها و کشورهای خارج و به خصوص پاکستان از ما تقاضای رساله عملیه می کردند و ما هر چه سعی کردیم که

رضایت امام را جلب کنیم تا اجازه دهند از وجوهات در این راه مصرف شود، اجازه نفرمودند و این سخن امام است که فرمودند: «خدا گواه است من برای رسیدن به مرجعیت، حتی یک قدم برنداشته‌ام؛ ولی اگر مرجعیت به سراغم آمد، از پذیرفتن آن باکی ندارم». فقط و فقط، هدف خداست از حجت الاسلام مرتضی‌تهرانی نقل است: من اصرار داشتم که رمز موفقیت ایشان را در حیات دنیوی بیابم، به یک چیز رسیدم و آن اینکه، حضرت امام در کارهایشان، در افکارشان، در اعمالشان، در گفتارشان و در تصمیم‌گیری‌هایشان فقط و فقط یک چیز را هدف قرار می‌دادند و آن، خدا بود. من نمی‌خواهم مرجع شوم حجت الاسلام مرتضی‌تهرانی می‌گوید: یکی دیگر از ویژگی‌های حضرت امام این بود که اگر تشخیص می‌دادند که با اجرای کاری و برنامه‌ای به مقصد و قرب الهی می‌رسند، ملاحظه‌خشنودی مردم و یا ناخشنودی آنان را نمی‌کردند و ملامت ملامتگران تردیدی در اراده الهی ایشان ایجاد نمی‌کرد. در اوایل مبارزات که اعلامیه‌های متعدد، متعاقباً از ایشان صادر می‌شد، یکی از علمای تهران توسط بنده پیامی برای حضرت امام به قم فرستاد، به این مضمون: چون حضرت عالی در عداد مراجع و صاحبان رساله هستید، زینده شما نیست این اندازه اعلامیه بدهید، قدری آنها را کم کنید. بنده پیام را به امام تقدیم کردم. ایشان فرمودند: «سلام مرا به ایشان برسانید، بگویید من نمی‌خواهم مرجع شوم، می‌خواهم به وظیفه عمل کنم». هدف، اطاعت حق تعالی حجت الاسلام مرتضی‌تهرانی در ستایش از حضرت امام می‌گوید: حضرت امام علوم اسلامی و مقدمات آن را فراگرفتند و در بسیاری از علوم، معظم له تخصص‌شان به شهادت بسیاری از علمای بزرگ اسلام، در سطح عالی از صاحب‌نظری بود، مانند: فقه، اصول، علوم عقلیه، حکمت نظری، حکمت عملی، اخلاق و عرفان؛ ولی اکثر این علوم در نظر ایشان جنبه مقدماتی داشت؛ به این معنی که ایشان فقیه نشدند، مگر اینکه فقه را برای این می‌خواستند که با فقه، وظیفه الهی را تشخیص بدهند و به آن عمل کنند تا بنده‌ای مطیع در برابر حق تعالی باشند. اصول را که فراگرفتند و در آن تخصص پیدا کردند، برای این بوده که مقدمه‌ای برای فهم الهی باشد تا به آن عمل کنند. این طور توصیف نکنید، مبادا باورم شود از خانم مرضیه حدیده چی نقل است: شاهد بودیم که روزی عده‌ای برای ملاقات با حضرت امام به حسینیه جماران آمده بودند و آقای فخرالدین حجازی که در آن زمان نماینده اول تهران در مجلس شورای اسلامی بود، از امام آن چنان تعریفی کرد که در حد ستایش بود. حضرت امام در جمله‌ای تکان‌دهنده به او می‌فرمایند: «این طور توصیف نکنید، مبادا باورم بشود». می‌بینیم که امام صریح‌جملی این مسئله را می‌گیرند، در صورتی که می‌دانیم امام کسی نبودند که بخواهند از این تعریف‌ها بهره بگیرند؛ شخصیتی بودند که شکل گرفته بودند و هیچ وقت با این تعریف‌ها لغزش پیدا نمی‌کردند و اصلاً برایشان اهمیت نداشت و این ما هستیم که باید از این سخنان پندآموز بهره بگیریم. ما مشکل خود سازی داریم خانم مرضیه حدیده چی می‌گوید: همه ما شاهد بودیم که روزی عده‌ای برای دیدار با حضرت امام به حسینیه جماران آمده بودند و حضرت آیت‌الله مشکینی، رئیس محترم مجلس خبرگان، از امام تعریفی در حد ستایش نمود، حضرت امام ناراحت شد و فرمود: «ما مشکل خودسازی داریم». رعایت شأن امام جماعت آیت‌الله توسلی چنین می‌گوید: حضرت امام در بعضی از سال‌ها، ایام تابستان که حوزه علمیه قم تعطیل بود، به شهرستان محلات می‌رفتند. لذا مردم از ایشان می‌خواستند که نماز جماعت را در مسجد جامع محلات اقامه کنند؛ ولی امام می‌فرمود: «آنجا نماز جماعت برقرار می‌شود. و ایشان در مسجد کوچکی که در نزدیکی محل اقامت معظم له بود، اقامه نماز جماعت می‌کردند». مراقبت و مواظبت از نفس آیت‌الله امینی پیرامون مراقبت و مواظبت حضرت امام از نفس، می‌گوید: بعد از فوت حضرت آیت‌الله بروجردی، همه فقها و علمای بزرگ قم جلسه استفتا داشتند؛ ولی امام خمینی رحمه الله چنین جلسه‌ای نداشتند، اما می‌دانستم که ایشان قبول نمی‌کنند. لذا یک روز خدمت ایشان رسیدم و گفتم: عده‌ای از فقها و فضلا هستند که اگر اجازه بدهید، من آنان را دعوت کنم که بعضی از شب‌ها در منزل شما بیایند و مسائل مشکل فقهی را با آنان در میان بگذارید تا بحث کنند و ورزیده شوند. البته منظور من همان جلسه استفتا بود؛ اما اسمش را نبردم، مبادا امام قبول نکنند. بعد از خاتمه حرف من، امام نگاهی به من کردند و گفتند: «آقای امینی، از شما چنین انتظاری نداشتم. منتظر بودم به من بگویی تو

دیگر پیر شده ای و مرگت نزدیک شده، به فکر خدا و معاد باش و خودت را اصلاح کن و با نفس اماره ات مبارزه کن». آری، حضرت امام بیش از هر چیزی مراقب و مواظب نفس خودشان بودند و با تمایلات و هوس های نفسانی شرک انگیز مبارزه می کردند و در اخلاص آن می کوشیدند. عدم احساس قصد قربت حجت الاسلام تهرانی در توصیف حضرت امام می گوید: یکی از علما که مردی خوب و موجه در منطقه همدان بود، به قم مشرف شد و در منزل برادرش وارد شد. برادرش هم از شاگردان حضرت امام بود. یک روز صبح بنده و شهید حاج آقا مهدی شاه آبادی به حضور حضرت امام در منزل ایشان شرفیاب شدیم. آقای شاه آبادی به ایشان عرض کرد: فلانی از همدان آمده و مرد خوبی است و اهل مبارزه است، خیلی در ایام مبارزات کوشش کرده و الان در قم در منزل برادرش هست و مناسب است که شما از این شخص دیدن کنید. امام فرمودند: «من حالم مساعد نیست.» مرحوم شاه آبادی اصرار کرد، به این معنی که برادرش شاگرد شماس است و خودش هم ارادتمند شماس است. حضرت امام برای بار دوم فرمودند: «اینکه گفتم حالم مساعد نیست، چون تب دارم؛ ولی آن قدر تب ندارم که نتوانم به منزل این آقا بروم و از او دیدن کنم، ولی نمی توانم قصد قربت کنم، زیرا شما گفتید این آقا از ارادتمندان شماس است، به این جهت نمی آیم.» مرحوم شاه آبادی ساکت شد. حضرت امام به قدری روی حقیقت اخلاص کار کرده اند و اخلاص را در خودشان تقویت کرده اند که می توانم عرض کنم، محبتی که به کسی یا چیزی دارند «لله» است و اگر بغضی هم به کسی می ورزند، «لله» است. حجت الاسلام رحیمیان در نقل خاطره ای از حضرت امام در مورد نتیجه پیمودن راه خدا می گوید: مرحوم حاج آقا مصطفی نقل می کرد، بعد از یک سال که با حضرت امام در ترکیه تبعید بودیم، ما را به عراق فرستادند، وقتی که وارد فرودگاه بغداد شدیم، هیچ کس ما را نمی شناخت و پولی هم برای کرایه اتوبوس یا تاکسی نداشتیم که به کاظمین برویم. به گونه ای غریب و بی پول، سرگردان و متحیر که چگونه باید از فرودگاه بغداد به کاظمین بروند، آیا از یک ناشناس پول قرض کنند؟ یا... کمی در محوطه قدم می زنند که ناگهان تقدیر دگرگون می شود. یکی از علاقه مندان به امام که چند سال قبل از آن، امام را زیارت کرده بود، با اتومبیل شخصی خود، عبورش به آن طرف می افتد. ناگهان چشمش به دو سید معمم می افتد، اتومبیل را کمی آهسته می کند، انگار آنها را دیده است و به نظرش آشنا هستند! کنار آنها توقف می کند و خیره می شود، آیا واقعا درست می بیند؟ به مغز خود فشار می آورد، قم! تهران! پانزده خرداد... تبعید... ترکیه؛ ولی اینجا بغداد است، فرودگاه است! حقیقت است یا رویا. امام را با حاج آقا مصطفی در کنار خود می بیند، با شتاب از ماشین می پرد پایین، سلام علیکم، آقا شما هستید؟ کی رسیده اید؟ چرا اینجا ایستاده اید؟ آیا منتظر کسی هستید؟ لطف بفرمایید و سوار اتومبیل شوید، سوار می شوند و به کاظمین می روند و مستقیم به حرم حضرت موسی بن جعفر و امام محمد تقی علیهما السلام مشرف می شوند و بعد مردم و علما مطلع می گردند. حدود چهارده سال از این ماجرا می گذرد و باز هم غربت در مهرماه ۵۷، در مرز کویت به هنگام هجرت از عراق؛ ولی چند ماه نمی گذرد که بزرگ ترین استقبال تاریخ در ۱۲ بهمن ۵۷، از فرودگاه مهرآباد تا بهشت زهرا علیها السلام به وقوع می پیوندد؛ این است نتیجه پیمودن راه خدا و هجرت به سوی او.

عبد صالح (حضرت امام و رعایت نکات دقیق)

عبد صالح (حضرت امام و رعایت نکات دقیق) بوستان اول: امام و جلوه های عبادی و معنوی ۱- «بسم الله» به جای بفرمایید حضرت امام حتی در ریزترین و جزئی ترین شئون زندگی، نه فقط ملترم به انجام واجبات و اجتناب از محرمات بودند که در سنن و آداب مستحبه نیز همین التزام را داشتند. و بالاتر این که در دوران امر، بین مباحات و مستحبات، مقتید به انتخاب اصلح و احسن بودند و به مستحبات عمل می کردند، در مجموع می توان گفت زندگی ایشان تجسمی از فرهنگ کامل اسلامی بود؛ از باب مثال طی ده ها و صدها بار که اتفاق افتاد برای تشرف، خدمت ایشان لازم بود برای ورود با دَقُّ البَاب به در یا غیر آن اذن گرفته شود، حضرت امام به جای آن که از کلمه «بفرمایید» استفاده کنند می فرمودند: «بسم الله» و با آن که «بفرمایید» کلمه مطبوع و متعارفی است به جای

آن از کلمه «بسم الله» استفاده میکردند که ضمن ذکر نام خدا با استعاره ای لطیف اجازة ورود و آغاز دیدار را با نام خدا قرین می کردند. همین راه و روش الهی امام بود که جامعه را به سوی شعائر و ارزش های اسلامی سوق داد و حتی در ساده ترین امور، فرهنگ اسلامی را گسترش داد. تا آن جا که پیروان و رهروان راهش به جای کف زدن در مقام تشویق و تأیید، تکبیر و صلوات را برگزیدند و به جای کلمه بیگانه «مرسی» در مقام سپاسگزاری، مقتید به گفتن «الحمد لله» شدند و... و ذکر خدا و حمد خدا و صلوات بر محمد و خاندانش جای حرکاتی که - حداکثر - مباح بود و کلمات و لغاتی که نمودار فرهنگ بیگانگان بود، گرفت. ۱- ۲- صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله) روزهای ملاقات عمومی در حسینیه جماران، هنگامی که مردم از یکی - دو ساعت قبل، به تدریج جمع می شدند، گاه و بی گاه صدای صلواتشان بلند می شد. طبعاً صدای این صلوات ها در داخل به گوش امام می رسید. یک روز متوجه شدیم که امام با شنیدن صدای صلوات و نام مبارک پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آهسته صلوات می فرستند. مدت ها در این مورد دقت کردم. هیچ گاه ندیدم که ایشان صدای صلوات را بشنوند و خود صلوات نفرستند. ۲- ۳- رو به قبله وضو می گرفتند امام هر وقت وضو می گرفتند، تمام جزئیات وضو را رو به قبله انجام می دادند؛ حتی اگر دستشویی رو به قبله نبود. در هر مورد پس از این که یک کف دست آب را برمی داشتند، شیر را می بستند و رو به قبله آب را بر صورت یا دست می ریختند. ۳- ۴- آداب وضو را رعایت می کردند حضرت امام (ره) در ایامی که در بیمارستان بستری بودند، با این که نمی توانستند از جایشان حرکت کنند و روی تخت خوابیده بودند، اگر چه در این مواقع معمولاً آدم حوصله ندارد، ولی واقعاً برای من جالب بود که ایشان هنگام وضو گرفتن، دعای وضو را روی تخت زمزمه می کردند و همه آداب وضو را؛ یعنی شستن دست ها در ابتدا و مضمضه و استنشاق کردن را، رعایت می کردند و ما هم که در وضو گرفتن به ایشان کمک می کردیم، سعی داشتیم به اندازه کافی آب بریزیم و از ریختن آب اضافه، خودداری کنیم تا ایشان ناراحت نشوند. ۴- بوستان دوم: امام و فضایل اخلاقی ۵- ولی، چون نمی توانم قصد قربت کنم یکی از اهل منبر که مردی خوب و موجه در منطقه خودش بود، به قم مشرف و در منزل برادرش وارد شد. صاحب خانه هم از شاگردان حضرت امام بود. یکی روز صبح در همان ایام بنده و مرحوم حجت الاسلام شهید حاج آقا مهدی شاه آبادی به حضور امام (ره)، در منزلشان شرفیاب شدیم. مرحوم شاه آبادی به ایشان عرض کرد که: فلانی از همدان آمده و مرد خوبی است و اهل مبارزه است و در ایام مبارزه خیلی کوشش کرده است و الان در قم در منزل برادرش به سر می برد. مناسب است که شما از این شخص دیدن کنید. امام فرمودند: «من حالم مساعد نیست». مرحوم حاج آقا مهدی شاه آبادی اصرار کردند به این تعبیر که: برادرش شاگرد شماست. خودش هم ارادتمند به شماست. در این ایامی که مبارزه شروع شده بود این شخص در مبارزه موفق و کوشا بوده است. این مناسبت ها اقتضا می کند که شما از او دیدن کنید؛ آن هم در منزل برادرش که شاگرد شماست. حضرت امام (ره) برای دومین بار فرمودند: «این که گفتم حالم مساعد نیست؛ چون تب دارم، ولی آن قدر تب ندارم که نتوانم به منزل این آقا بروم و از آن آقا دیدن کنم، ولی چون نمی توانم قصد قربت کنم، بعد از این که شما گفتید: این آقا چنین کرده و به شما ارادتمند است، به این جهت نمی آیم.» مرحوم آقای شاه آبادی ساکت شد. بنده با مشاهده این جریان بر اعتقاد گذشته ام افزوده شد که امام بزرگوار مقصدی جز تقرب به حق تعالی و تحصیل رضای الله ندارند و می کوشند با آنچه در توان دارند، خودشان را به درجات عالی اخلاص برسانند. ۵- ۶- شاید ناخودآگاه به غیبت کشیده شود گاهی از اوقات که می نشستیم و درباره یک مهمانی یا یک چیز دیگری صحبت می کردیم، ایشان می فرمودند: «حرف غیر نزنید!» می گفتیم: آقا! این که حرف کسی نیست، ما داریم چیزی را پیش خودمان تعریف می کنیم. می فرمودند: «وقتی حرف غیر به میان آمد، شاید ناخودآگاه به غیبت کشیده شود. مگر خودتان حرف ندارید؟ حرف خودتان را بزنید! چرا حرف غیر را می زنید؟» ۶- ۷- چرا به این گل آسیب رساند؟ روزی با حضرت امام مشغول قدم زدن بودیم که ایشان در مقابل یک ساقه گل محمدی ایستادند و فرمودند: «علی که می آید دستش را به این گل بزند، این تیغ دستش را می بُرد. سر این تیغ را شما ببرید که نرم باشد و تیغ دست علی را اذیت نکند.» از

قضا باغبانی که به گل‌ها می‌رسید، تمام تیغ‌های آن ساقه را از بالا تا پایین زد. بعد که ایشان آن را دیدند، با تأثر فرمودند: «چرا این طور کرده این آقا و همه را زده؟ من فقط آن یک تیغ را که پایین بود گفتم، بزند. چرا به این گل آسیب رساند؟» ۸۷- کاری نمی‌کردند که مگس کشته شود از کارهای ایشان این بود که بعد از ظهر می‌خوابیدند، تا آخر هم همیشه همین طور بودند. اگر می‌خواستند مگس را از اتاق بیرون کنند با شمدشان این کار را می‌کردند، مگس‌ها را با حشره کش یا چیز دیگری نمی‌کشند. هیچ وقت نشد که از حشره کش استفاده کنند یا کاری کنند که مگس کشته شود. ۸- بوستان سوّم: امام و رعایت بیت المال، حقوق مردم و قانون ۹- از بیت المال خرج رساله و تلفن نشود تا آغاز نهضت، حضرت امام تلفن نداشتند، شهرستانی‌ها اعتراض داشتند که ما نیاز به ارتباط با شما داریم و شما تلفن لازم دارید، و حضرت امام فرمودند: «پول بیت المال، خرج رساله من و تلفن نشود.» ۱۰۹- در اولین فرصت پرداخت می‌شد این جانب، به عنوان یکی از خدمتگزارانی که سال‌ها در دفتر امام بودم، به جرأت می‌توانم بگویم که حتی در محدوده زندگی شخصی حضرت امام نیز هیچ گونه تخطی از مقررات دولت اسلامی ندیدم؛ از باب مثال فیش‌ها و صورت حساب‌های مربوط به آب، برق، تلفن و مالیات نوسازی و... به مجرد وصول، در اولین فرصت پرداخت می‌شد. ۱۱۰- برای این که از روی چمن عبور نکنند تقید و التزام امام به مقررات و قوانین منطقی، فقط به مقررات و قوانین نظام اسلامی منحصر نبود؛ بلکه به خاطر رعایت مصالح عمومی جامعه و حفظ بیت المال حتی در رژیم باطل پهلوی نیز مشابه این روش را داشتند. نمونه آن، قضیه‌ای بود که مرحوم آیت الله شهید حاج آقا مصطفی نقل می‌کرد. ایشان می‌گفت: حضرت امام به هنگام عبور از عرض یکی از خیابان‌ها (ظاهراً در شهر همدان) به خاطر این که از روی جدول وسط خیابان که چمن کاری شده بود، عبور نکنند؛ مسافت زیادی را طی کردند تا از تقاطع عبور کنند و مجبور نباشند حتی یک قدم روی چمن‌ها بگذارند. ۱۱- نباید بی‌احترامی شود وقتی تیمسار رحیمی در بازداشت نیروهای کمیته استقبال از امام بود، امام بزرگوار فرموده بودند: «تا محاکمه آن‌ها انجام نشده، نباید بی‌احترامی شود.» ۱۲- بوستان چهارم: امام، ساده زیستی و صرفه‌جویی ۱۳- مگر منزل صدر اعظم است؟ بیرونی منزل امام؛ یعنی اتاقی که شب‌ها آقا در آن تشریف می‌بردند، فرش‌هایش ناقص بود؛ یعنی قسمتی از اتاق خالی بود. من خدمت امام عرض کردم که اجازه بدهید که یک فرش برای این جا تهیه شود. فرمودند: «آن طرف هست.» یعنی در اندرون هست. عرض کردم: آن جا گلیم است با این جا جور در نمی‌آید. فرمودند: «مگر منزل صدر اعظم است؟» عرض کردم: فوق صدر اعظم است، منزل امام زمان است. فرمودند: «امام زمان (علیه السلام)، خودش هم معلوم نیست؛ در منزلش چی افتاده است.» ۱۴- خودشان آن را خاموش کردند شما در منزل امام نمی‌توانستید یک چراغ اضافه پیدا کنید. بعضی مواقع خود امام حتی وقتی که مشغول ملاقات با شخصیت‌ها و افراد بوده‌اند و ناگهان متوجه شده‌اند که چراغ دستشویی بی‌جهت روشن است، بلند شده‌اند و بدون آن که به دیگران امر کنند، خودشان آن را خاموش کرده‌اند. ۱۴- بوستان پنجم: امام، نظم و نظافت ۱۵- امام مشغول جارو کردن بودند روزی با تعدادی از دوستان که بعضی با همسرانشان بودند به خدمت امام رفتیم. منظره جالبی دیدیم و آن این که امام مشغول جارو کردن اتاق خود بودند. همسر یکی از دوستان جلو رفت و گفت: اجازه بدهید تا من اتاق را جارو کنم. ایشان فرمودند: «هر کس موظف است محل کار خود را، خودش تمیز کند.» ۱۵- روح الله، واقعاً روح الله است مرحوم آیت الله شاه آبادی (استاد اخلاق امام) درباره نظم و حضور امام در جلسات درس، گفته بودند: روح الله، واقعاً روح الله است. نشد یک روز ببینم که ایشان بعد از «بسم الله» در درس حاضر باشند. همیشه پیش از آن که بسم الله درس را بگویم، حاضر بوده است. ۱۶- فقط دو روز تعطیلی حقیر در تمام عمرم کسی را منظم تر از امام ندیده‌ام. حدود چهار سال و نیم، که در یک دوره درس اصول ایشان شرکت داشتم؛ فقط دو روز تعطیلی از ایشان دیدم. سعی می‌کردند دقیق سر وقت تشریف بیاورند. گاهی که ساعت‌های ما خوابیده بود، روی آمدن ایشان کوک می‌کردیم. ۱۷- هنوز وقتش نشده است مرحوم حاج احمد آقا می‌گفتند: من به امام گفتم: آقا! وقت ناهار شده، بگویم ناهار بیاورند؟ آقا به ساعتشان نگاه کردند و فرمودند: «نه، هنوز وقتش نشده است.» مدت کمی گذشت و چند کلمه‌ای با آقا

صحبت کردم، آمدم تا دم در، امام، مرا صدا زدند و من برگشتم. ایشان فرمودند: «می خواهید ناهار بیاورند؛ بیاورند، حالا وقتش است.» ببینید، شاید یک دقیقه نشده بود؛ اما آقا این قدر منظم بودند که برای خانواده خودشان هم جای تعجب داشت. ۱۸ بوستان ششم: زی طلبگی - دو منزل که برای امام و دفتر در نظر گرفته شد مجموعاً ۱۶۰ متر زمین داشتند. منزل خصوصی امام دارای دو اتاق است؛ یکی برای ملاقات با شخصیت ها و دیگری برای استفاده و خواب و گاهی که ملاقات کنندگان زیاد می شدند، مجبور بودیم از دیگری استفاده کنیم و دفتر هم با همین کیفیت بود که چند صندلی ساده داشت. ۱۹ حجت الاسلام و المسلمین محمد علی انصاری - یک بار فرش های نفیس و گران قیمتی را که خیلی زیبا بود به امام هدیه کرده بودند. بعد از چند روز که فرش ها آنجا مانده بود، امام یکی از اعضای دفتر را صدا کرده و فرمودند این ها را ببرید بدهید بنیاد (مستضعفان) تا بفروشند و صرف نیازمندان شود. خانم (همسر امام) که آن جا حضور داشتند، به شوخی گفتند: یکی از این قالیچه ها به ما می رسد. آقا با این که واقعاً برای خانم احترام فوق العاده ای، قائل بودند، بدون این که سرشان را بالا بگیرند، با دست اشاره کردند که فرش ها برود و فرمودند: این ها مال این جا نیست. ۲۰ - وقتی که امام به منزل آقایان علما و مراجع می رفتند، تشریفات و این که کسانی همراهشان باشد، این طوری نبود. فقط همین قدر بود که من برای سوار شدن و پیاده شدن خدمتشان باشم. ۲۱ اگر چه امام تا آخر به خانم عنایت جدی داشتند، با وجود این در موارد مالی روش خودشان را اعمال می کردند. مثلاً اگر خانم به اقتضای احساسات خانم ها تمایلی داشتند؛ مثل این که بخواهند سفره غذا را رنگین تر کنند یا فرش و در و دیوار و... امام تمایلی به تشریفات و ریخت و پاش نشان نمی دادند. ۲۲ حجت الاسلام و المسلمین حسن ثقفی - وسایل و لوازمی که برای منزل امام در نجف خریده بودند عبارت بود از فرش کهنه، گلیم کهنه، سه چهار دست رختخواب، سماور بزرگ، یک گونی شکر، یک صندوق چای، چهل دست استکان و نعلبکی جورواجور برای پذیرایی از جمعیت، چهار سینی، چهار دست ظرف غذاخوری. به آقایان هم اطلاع دادند بیایند در همان حیاط که پنج متر در شش متر بود، بنشینند. آقا هم از کربلا به منزل محقر و اجاره ای خودشان وارد شدند و در آنجا نزدیک چهارده سال زندگی کردند. منزل خیلی کوچکی بود و آشپزخانه ای به اندازه یک تشک داشت. ما مجبور بودیم موقع کشیدن غذا، دیگ را بگذاریم در حیاط. دو تا اتاق ۳×۴ پایین داشت و دو تا اتاق هم بالا که یکی از آن ها قابل استفاده نبود. یکی از اتاق ها را رای آقا فرش کردیم و خانه پهلویی را هم برای بیرونی آقا اجاره کردند. بهر حال خانه کوچک و قدیمی بود. ۲۳ خانم خدیجه ثقفی (همسر امام) - یک بار که کارم در دفتر تقریباً تمام شده بود، امام زنگ زدند و مرا خواستند خدمتشان رسیدم یک جلد عینک پاره را به من دادند و گفتند: این را ببرید و بدهید بدوزند و اگر قابل استفاده نبود یک جلد عینک ارزان با پایین ترین قیمت خریداری کنید. من رفتم و یک جلد عینک ارزان به قیمت ۳۰ تومان خریدم و خدمتشان آوردم. ۲۴ آقای حسین سلیمانی - مدتی که به عنوان طبیب حضرت امام به محل زندگی آن عزیز رفت و آمد داشتم سادگی و بی پیرایگی در سر تا سر زندگی ایشان حاکم بود. فرش اتاق بیرونی و اتاق درونی امام یکسان و همان فرش درشت باف و ارزان قیمت قم بود. پرده اتاق، صندلی، لیوان، تابلو درون اتاق، استکان های چای، ظروف غذا، سفره و ... همه از این قاعده تبعیت می کردند. در این سادگی، زیبایی الهام بخشی نهفته بود که به انسان آرامش می داد. آن پیراهن سفید بلند، آن عرق گیر ساده و سفید، جوراب های نخی و ارزان قیمت و... بیان گر بی توجهی محض امام به مظاهر دنیوی و توجه کامل ایشان به حضرت احدیت بود. ۲۵ دکتر حسن عارفی بوستان هفتم: مردمی بودن - منزلی که امام در جماران سکونت داشتند، به حجت الاسلام و المسلمین آقای امام جمارانی و دو برادرش و یکی از دامادهای ایشان تعلق داشت که به منظور سکونت در اختیار امام قرار گرفته بود. حضرت امام (ره) با توجه خاصی که نسبت به مسائل شرعی داشتند، یک بار تمام آقایانی را که از آن ها یاد شد، دعوت کردند و پرسیدند که آیا رضایت به سکونت ایشان دارند یا خیر؟ آقایان نیز پاسخ دادند که رضایت کامل دارند. اما حضرت امام به این هم بسنده نکردند و همسران این آقایان را نیز خواستند و از آنان هم پرسیدند که رضایت دارند یا خیر؟ آن ها نیز اعلام کردند که بسیار خوشحال و راضی هستند که امام عزیز افتخار داده و در این منزل

سکونت دارند. ۲۶ حجت الاسلام و المسلمین علی اکبر آشتیانی - امام در قم که بودند خیلی از شب‌ها به خانه شهدا و فضیلاي حوزه سر می‌زدند. یک شب بنا بود به منزل یکی از روحانیونی برویم که خانه اش در کوچه ای بود که ماشین های بزرگ و یا معمولی نمی‌توانستند به آن وارد بشوند. ما قبلاً کوچه را بررسی کردیم و به این نتیجه رسیدیم که غیر از زیان ماشین دیگری به آن کوچه نمی‌تواند برود. یک اتومبیل زیان تهیه کرده و با امام حرکت کردیم. در مراجعت دوباره در همان ماشین نشستیم و از آن کوچه تنگ بیرون آمدیم. یکی از برادران یک پیکان تهیه کرده و به امام پیشنهاد شد که بفرمایید در ماشین دیگر سوار شوید چون وضع این ماشین خوب نیست و هوا هم گرم است. امام فرمودند: این ماشین دارد می‌رود و هیچ طوریش نیست با همین ماشین می‌رویم. ۲۷ حجت الاسلام و المسلمین محمد علی انصاری - صبح یکی از روزهای زمستان سال ۱۳۶۷ که همه شدت سرمای آن را به یاد دارند. به خصوص برفی که توی شمیران می‌آمد. امام زنگ زدند، سراسیمه خدمت ایشان رسیدیم. دیدم اتاق ایشان کاملاً سرد است. امام درب را باز کردند فقط یک زیر پیراهن تن ایشان بود که آن هم به خاطر چسبیت عوض کردند، ما آن را درآوردیم. من از ایشان خواستم درب اتاق را ببندم. ایشان فرمودند: موقع برگشتن دست به شوفر زد، شوفر هم خاموش بود. تنها چیزی که در توجه می‌توان گفت این بود که امام با آن بدن نحیف کسی نبود که بگوییم چربی بدنش آن قدر زیاد باشد تا گرمی بدن را تأمین کند. این پیرمرد نحیف رنجور می‌خواست توی زمستان سال ۶۷ بفهمد آن مردمی که حالا نفت ندارند، چه می‌کشند. ۲۸ آقای حمید زرگر - در زمان حیات مرحوم آیت الله بروجردی، حضرت امام روی منبر نرفتند و روی زمین می‌نشستند. محل درس ایشان یعنی مسجد سلماسی را روی آب انبار ساخته بودند و مرطوب بود و زمستان‌ها هم بسیار سرد می‌شد. روزی پتویی را پهن کردم تا امام در موقع درس روی آن بنشینند. خلاصه بعد از درس که متوجه شدند پتو مال من است؛ گفتند: جناب میرزا امروز آوردی و من هم به احترام شما نشستم، چنان چه فردا بیاوری من نمی‌نشینم؛ ما باید همگی یکسان باشیم. ۲۹ آیت الله جعفر سبحانی - در دورانی که در قم طلبه بودم یک بار امام با اتوبوسی به مشهد مشرف می‌شدند، که از قضا من هم در همان اتوبوس بودم. گرچه آن موقع طلبه جوانی بودم. اما امام را می‌شناختم. ایشان خیلی خیلی ساده بودند. مثلاً وقتی که به سمنان رسیدیم و اتوبوس توقف کرد، ایشان آن جا غذا خوردند، بعد وضو گرفتند و عبايشان را همان جا انداختند و نشستند و قدری استراحت کردند. تصور کنید که یک استاد معظم و مجتهد حوزه علمیه، مانند مسافران دیگر که همه گونه افراد بودند، رفتار کند. پیدا بود که کارهای ایشان برای خداست. بعد که اتوبوس در خواجه ربیع نگه داشت، دیدم که ایشان رفتند خواجه ربیع را زیارت کردند و برگشتند. سادگی زندگی ایشان واقعاً برای همه ما جالب بود. ما خیال می‌کردیم آقا که می‌خواهند به مشهد مشرف شود، دیگر باید خیلی تشریفات داشته باشند، اما دیدیم که چنین نیست. ۳۰ آیت الله احمد صابری همدانی - برای ما در حضور آقا همه چیز عادی بود، فکر نمی‌کردیم با چه شخصیتی نشست و برخاست داریم. ما ایشان را مثل پدر خودمان حساب می‌کردیم و آقا هم مثل فرزندان خودش با ما رفتار می‌کرد مثلاً - اگر چیزی برایش می‌بردیم می‌گفت: باید شما هم بخورید، بدون شما ما هم نمی‌خوریم و ما واقعاً عظمت ایشان را درک نمی‌کردیم عقلمان نمی‌رسید و این هم بر اثر سادگی رفتار ایشان بود. ۳۱ منیره خانم - حضرت امام همواره خود را موظف می‌دانستند که نسبت به سایر مردم از حقوق ویژه ای برخوردار نباشند و بارها دیده شد که خود را از به کارگیری لوازم آسایش ظاهری در زندگی محروم می‌کردند صرفاً به این دلیل که عموم مردم قدرت برخوردار از آن را ندارند. درست همانند جد بزرگوارشان حضرت علی (علیه السلام)؛ ذکر دو نمونه در این جهت خالی از لطف نیست. ۱- در هنگام ترخیص از بیمارستان قلب شهید رجایی در سال ۱۳۵۸ در اولین مصاحبه با تأکید فرمودند که امیدوارم این امکانات برای دیگران هم فراهم باشد. ۲- در زمانی که اولین بار در مرکز درمانی بقیه الله شماره ۲ بستری شدند، از این جانب سؤال فرمودند که آیا از این امکانات افراد دیگری هم استفاده می‌نمایند؟ که وقتی با جواب مثبت حقیر روبه رو شدند، بسیار خوشحال شدند و رضایت خود را اعلام داشتند. ۳۲ دکتر احمدعلی نوربالا پی نوشت ها: ۱- حجت الاسلام و المسلمین محمد حسن رحیمیان، در سایه آفتاب، ص ۱۳۱. ۲- حجت الاسلام و

المسلمین محمد حسن رحیمیان، در سایه آفتاب، ص ۴۲. ۳- دکتر محمود بروجردی، پاسدار اسلام؛ ش ۲۵، ص ۵۷. ۴- محمد شریفی، فصل صبر، ص ۲۲۱. ۵- حجت الاسلام و المسلمین مرتضی تهرانی، سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی؛ ج ۵، ص ۳۵ و ۳۶. ۶- حجت الاسلام و المسلمین سید حمید روحانی، پاسدار انقلاب؛ ش ۱۸، ص ۳۳. ۷- فاطمه طباطبایی؛ پا به پای آفتاب، ج ۱، ص ۱۸۷ و ۱۸۸. ۸- صدیقه مصطفوی؛ پا به پای آفتاب، ج ۱، ص ۸۸. ۹- حجت الاسلام و المسلمین مصطفی زمانی (ره)، پا به پای آفتاب؛ ج ۳، ص ۱۸۱. ۱۰- حجت الاسلام و المسلمین محمد حسن رحیمیان، در سایه آفتاب، ص ۵۰. ۱۱- حجت الاسلام و المسلمین محمد حسن رحیمیان، در سایه آفتاب، ص ۵۰. ۱۲- جواد صفویان، پا به پای آفتاب؛ ج ۲، ص ۶۰. ۱۳- حجت الاسلام و المسلمین عبدالعلی قهری؛ پاسدار انقلاب؛ ش ۱۰، ص ۴۷. ۱۴- حجت الاسلام و المسلمین انصاری، ویژگی هایی از زندگی امام خمینی، ص ۵۹. ۱۵- مهندس صمد کریمی فام، حضور؛ ش ۱۹، ص ۳۰۹. ۱۶- آیت الله مرتضی بنی فضل، پا به پای آفتاب، ج ۲، ص ۳۱۲. ۱۷- آیت الله سید علی غیوری، صحیفه دل، ج ۱، ص ۱۱۲. ۱۸- محمد هاشمی، حضور؛ ش ۱۹، ص ۳۱۱. ۱۹- پیام انقلاب، ش ۵۲ (اول اسفند ۱۳۶۰)، ص ۲۶. ۲۰- آرشیو واحد خاطرات. ۲۱- همان. ۲۲- همان. ۲۳- فصلنامه ندا، ش ۱۲ (پاییز ۱۳۷۱)، ص ۱۷. ۲۴- آرشیو واحد خاطرات. ۲۵- طیب دل ها، ص ۱۴۲. ۲۶- پاسدار اسلام، ش ۹۲ (شهریور ۱۳۶۸)، ص ۲۸. ۲۷- آرشیو واحد خاطرات. ۲۸- همان. ۲۹- همان. ۳۰- پا به پای آفتاب، ج ۳، ص ۲۷۰. ۳۱- همان. ۳۲- طیب دل ها، ص ۳۹۶.

امام اخلاق

امام اخلاق تقارن ایام حماسه جاوید محرم با خرداد قیام، خرداد امام و خرداد عروج یادآور پیوند گسست ناپذیر عاشورا و فرهنگ عاشورا با انقلاب اسلامی و نهضت عاشورایی امام خمینی است. موضوع این مقاله کوتاه که نکاتی چند درباره اخلاق اجتماعی امام را اشاره دارد، همسو با موضوع سمینار بررسی سیره عملی و نظری حضرت امام خمینی است که همه ساله به همت جمعی از فرهیختگان رهرو راه امام ابعاد مختلف زندگی احیاگر بزرگ ارزشها را به بررسی می نشینند و در سالجاری "اخلاق" این عالیترین مضمون زندگی حضرت روح الله به عنوان موضوع مباحث این گردهمایی پرشکوه و معنوی قرار دارد. دشواری و پیچیدگی مفهوم اخلاق، و بخصوص اخلاق اجتماعی از یکسو و معیت شخصیت حضرت امام و قله های رفیعی که آن بزرگ در وادی معنویت و سیر و سلوک عرفانی و اخلاقی طی کرده است و رازها و رمزها و زوایای ناشناخته و بعضاً دست نیافتنی آن روح متعالی و مهذب از سوی دیگر چنان است که امکان ارایه مطلبی جامع را در نوشتاری محدود نمی دهد و اساساً حق آنست که در این باب، ارباب فضایل، و علم و اخلاق و بزرگانی که سالها از آبشخور مکتب تربیتی و اخلاقی امام سیراب شده اند سخن بگویند. بدون تردید رفتارهای اخلاقی و آداب معاشرت و اخلاق اجتماعی حضرت امام ریشه در مبانی اعتقادی و اصول اندیشه دینی او دارد. اخلاق اجتماعی امام و رفتارهای تربیتی او بر همان اصولی مبتنی است که قیام و انقلاب، سیاست و رهبری، و فقه و فقاہت او بر آن اصول مبتنی است. عرفان امام و نظام معرفت دینی حاکم بر تار و پود وجود امام است که او را در عرصه فقه و فقاہت: مرجع مومنین، و در پهنه سیاست و حکومت: رهبر مسلمین، قرار داده است و همین عرفان و نظام معرفتی و عقیدتی است که وی را در عرصه اخلاق و رفتارها و روابط اجتماعی نیز امام و اسوه ساخته است. قیام و مبارزه و جهاد سیاسی امام خمینی در تداوم نهضت انبیاء و برای تحقق اهداف پیامبر مکرم اسلام - صلوة الله علیه - و در جهت حاکمیت آیین اسلام ناب محمدی (ص) بوقوع پیوست. همان آیینی که حضرت ختمی مرتبت در وصف رسالت و فلسفه بعثت خویش فرمود: "بعثت لا تمم مکارم الاخلاق." در این بینش است که حتی اجرای عدالت اجتماعی و برقراری قسط در جامعه انسانی نیز به مثابه عوامل زمینه ساز تحقق هدف غایی بعثت که نیل انسان و جامعه انسانی به عالیترین مدارج کمالات اخلاقی است مورد توجه رهبران دینی قرار می گیرد. و حضرت امام خمینی در این وادی در اعصار و قرون پس از غیبت سرآمد روزگاران است. پس نکته نخست آنکه برای شناخت اخلاق و رفتارهای اجتماعی امام و

انگیزه های بروز این رفتارها باید قبل از هر چیز مبانی اعتقادی امام را بشناسیم و اعتقاد راسخ قلبی و عملی او را به توحید به معنای عمیق عرفانی آن که عالم را محضر خدا و جلوه ای از جلوات حضرت حق - جل و علا - می دانست دریابیم و قرائت وی را از دین و شریعت و وحی، و تفسیر او را از اسلام ناب، و وظیفه مندی و تعبد و تکلیف گرایی او را که اساس همه رفتارها و منشهای فردی و جمعی او بوده است در جامعیت گفتار و رفتارش بدون تقطیع و گزینشهای سلیقه ای بازشناسی کنیم. هرکسی که می خواهد آداب معاشرت امام و اخلاق اجتماعی او را الگوی خویش سازد پیش از آن می باید اندیشه و شناخت و اعتقاد خویش را با اندیشه و نظام معرفتی امام محک زند. امروز اگر جهان بیگانه از دین و ارزشهای دینی و بویژه دنیای غرب در گرداب رذایل اخلاقی گرفتار است و بن بستهای اخلاقی کنونی نه تنها فریاد اصلاح طلبان و اندیشمندان خارج از گردونه قدرت را بلکه حتی صدای اعتراف و اعتراض حاکمان این جوامع را بلند کرده بدان سبب است که فلسفه خلقت انسان و فلسفه بعثت انبیاء در این جوامع فراموش شده است. معنویت، ارزشهای الهی و اخلاقی و مکارم اخلاق در عصر ماشین و تکنولوژی به حاشیه رانده شده اند. این نظام شبه تمدن حاکم بر غرب بی تردید نه از ناحیه بمبهای اتمی و سلاحهای کشتار جمعی، که از ناحیه نبود اخلاق الهی و فضایل معنوی لامحاله محکوم به زوال و شکست است. و به تعبیر حضرت امام در نامه معروفشان به گورباچف، در باغ سبز غرب فریبی بیش نیست و درون آن سرشار از عوامل سقوط و فروپاشی است. چیزی که امروزه در غرب و روانشناسی غربی به نام علم اخلاق از آن یاد می شود همان اخلاق به اصطلاح علمی و نسبی ای است که دامنه نسبییت را تا حریم اصول بنیادین حاکم بر پهنه هستی کشانده است و واضح است که این نگاه را با چنین ابزاری امکان رویت خورشید حقیقت نیست و نتیجه چنین نگرشی همان است که وجود با عرضه بسیط و جلوه های بیکرانه اش تنها در حصار طبیعت تفسیر می شود و اخلاق و روابط فردی و جمعی انسانی محصور در این زندان، تفسیری جز ارزشهای نسبی دائما در حال تغییر نمی یابند. کارکرد عوامل ماوار طبیعت و حقایق غیبی در عالم هستی را در این نگرش راهی نیست و ارزشهای مطلق را که جوهره اصلی و پایه تمدنهای واقعی و ماندگار هستند نفی می کند. عوامل تنظیم کننده روابط اخلاقی و اجتماعی و آداب معاشرت برآمده از این نگرش ماده انگارانه را جز حاکمیت قدرت، سرمایه، ماشین و تکنولوژی تشکیل نمی دهد. بدیهی است که بموازات سلطه ای که هریک از این عوامل برای صاحبان آنها در جوامع انسانی پدید می آورند اخلاق و فرهنگ و آداب اجتماعی نیز دگرگون می شود. و اینجاست که به تعبیر پاسکال: "اخلاق واقعی به اخلاق علمی می خندد." آری امروز جامعه انسانی بیش از هر زمان دیگر نیازمند اخلاق واقعی است و چنانکه گفتیم تامین این نیاز تنها از مسیر بازگشت بشر به فطرت دینی و الهی خویش می گذرد. و در همین رابطه است که تبیین اخلاق اجتماعی مردی که حقیقتا امام اخلاق بود و از همین رهگذر رستاخیز بزرگ و نهضت الهی خویش را برپا ساخت کاری است بس مهم و پاسخی است به نیاز عصر حاضر. نکته دیگر در شناخت اخلاق اجتماعی امام که در ادامه مبحث پیشین است آنکه یکایک رفتارهای اجتماعی امام و آداب معاشرتی که بدان پایبند بوده اند جملگی از سر ادای تکلیف و عمل به وظایف دینی در رفتارها و زندگی او جلوه گر شده اند. بنابراین مکتب تربیتی و اخلاقی امام خمینی همان مکتب تربیتی و اخلاقی اسلام ناب است. حضرت امام تحت تاثیر محیط و شرایط تاریخی و اجتماعی به دسته ای از رفتارها پایبند و دسته دیگر را مردود نمی دانسته است بلکه دقیقا خود را مکلف به انطباق روابط و رفتارهای خویش با فرامین الهی و احکام اخلاقی دین می دانست و از همینجاست که در ادوار بسیار طولانی و متنوع زندگی امام تا آنجا که خاطره ها نقل می کنند و اسناد و مدارک آن گواهی می دهند تغییری در منشهای سرشار از فضایل اخلاقی امام در برخورد با دیگران مشاهده نمی کنیم. برای نمونه: همان حرمتی را که او برای مردم قبل از اقبال جامعه به او قائل بود عینا در رفتار و گفتارش در زمان پس از پیروزی و دوران حکومتش بر میلیونها قلوب و نفوس شاهدیم. به عبارت دیگر، حضرت امام در جریان خودسازی و جهاد با نفس که در دوران نوجوانی و جوانی و قبل از ورود به عرصه فعالیتهای سیاسی و زعامت دینی و رهبری قیام، در یکی از سخت ترین مراحل تکامل زندگی خویش و تحت تاثیر همان مکتب شناختی و عرفانی ای که اشاره کردم

رویکردی آنچنان به آداب و اخلاق اسلامی داشته است که نه تنها در وادی مباحث نظری و تئوریک اخلاق اسلامی به عنوان صاحب‌نظری توانمند و فرزانه زمان خویش شناخته می‌شد بلکه در میدان عمل نیز با مواظبت و مراقبت دائمی، آداب معاشرت اسلامی را چنان در باطن خویش پرورانده بود که ملکه روان خود ساخته او شده بودند و همین امر سبب تعادل در برخوردها در تمام ادوار زندگی وی بوده است. بنابراین، اخلاق اجتماعی امام دقیقاً برگرفته از آداب اخلاقی اسلام است. اگر کسی شخصیت امام را، و خداشناسی و تکلیف‌گرایی امام را، و میزان تعبد و تهذیب او را در حد وسع خویش شناخته باشد طبعاً در بازشناسی رفتارهای اجتماعی و اخلاق و آداب معاشرت او جز اوج ارزشهای اخلاق اسلامی را نخواهد دید. رافت و رحمت در برخورد با مومنین و شدت وحدت در برخورد با مشرکان و کافران، امر به معروف و نهی از منکر با عنایت دقیق به شرایط و مراحل آن از نصیحت گرفته تا مبارزه منفی و رویارو، احترام به انسانها براساس تقوی و فضایل اخلاقی، عدالت در رفتارهای اجتماعی و فردی، سازگاری اجتماعی و مسئولیت‌پذیری در جمع و روحیه همکاری، نظم و انضباط، تالیف و تحبیب قلوب، حسن خلق، رفق و مدارا، گذشت و عفو، حلم و صبر، ستر عیوب و سعه صدر و مشورت، وقار و پرهیز از هزل در عین تواضع، خلوص نیت، تنفر و پرهیز از ریا و ریاکاری و خودخواهی، اجتناب اکید از مجالس غیبت و گناه، قدرشناسی و توجه فوق‌العاده به زیردستان، صداقت و یکرنگی، حفظ کرامت انسانها و مردمی بودن، با مردم و برای مردم زیستن و خدا را در همه احوال و در تنهایی و در جمع حاضر و ناظر دیدن نمونه‌هایی است از خصایل اخلاق اجتماعی امام که درباره هر یک از آنها خاطره‌های فراوان نقل شده است و حافظه آحاد ملت ایران و قدرشناسی بی‌بدیل این ملت بزرگوار در گرامیداشت یاد و نام او گواه این مدعاست. روحش بهره‌مند از رضوان الهی و راهش پر رهرو باد.

دیدگاه عرفانی اخلاقی امام خمینی (ره)

دیدگاه عرفانی اخلاقی امام خمینی (ره) در اینجا سخن از فلسفه اخلاق و یا عرفان نظری نیست و نیز در اینجا به ذکر هر یک از مباحث اخلاقی و یا مسائل عرفانی به گونه‌ای گسترده و تفصیلی نمی‌پردازیم بلکه برخی از مباحثی که صبغه اخلاقی داشته و ارتباط بیشتری با مباحث و مسائل تربیتی دارند را، از دیدگاه امام - سلام الله علیه - مورد بحث قرار می‌دهیم. الف - تفاوت میان علم و عرفان عرفان و معرفت عبارت است از: (شناسایی و آگاهی نسبت به امری خاص از راه مشاهده درونی و علم حضوری). ولی شناسایی و آگاهی از راه استدلالهای عقلی را که در ماهیت خود با توجه به مصداق معلوم، امری است کلی، علم گویند نه عرفان و نیز عرفان در مواردی بیشتر به کار می‌رود که سبق (و یا پیش‌فراموشی) نسیان در کار باشد؛ مثلاً کسی چیزی را می‌شناخته، نسیان عارض گشته و دوباره بدان آگاهی و توجه پیدا کرده است، اما کاربرد علم، این چنین نیست. از این نظر، عارف به کسی می‌گویند که به آنچه که در نشئات پیشین آگاهی یافته ولی از آن غافل مانده و یا نسیان حاصل شده است، ولی دوباره معرفت پیدا کند و بر این اساس، (برخی از) اهل سلوک مدعی اند که معراج معنوی و روحی انسان، همان توجه و یادآوری ایام سلف (عالم ذر) است ولی به نظر ما معراج معنوی و روحانی انسان، عبارت است از رجوع به عالم غیبت، یعنی سالک، مجذوب عالم قدسی شود و به عالم ملکی توجه نکند و به جمع مافی سلسله الشهود بنگرد. (۱) ب - دستجات و طوایف انسانها انسانها در رابطه با سیر و سلوک الی الله چهار طایفه اند: ۱- محجوبان: این طایفه بر اثر توجه و سرگرمی به دنیا از حرکت و پرواز به سوی ملکوت غافلند و از سیر به سوی حق باز مانده و در شمار غافلان قرار دارند. ۲- سالکان: این طایفه در حال سیر و حرکت به سوی حق، بسر می‌برند و به پیر راه و راهبر نیازمندند ۳- واصلان: این طایفه از طریق سیر و سلوک به سوی حق، به مقصد دست یافته و به سر منزل مقصود واصل گشته اند. و شاهد مقصود را در آغوش کشیده اند. ۴- راجعان: این طایفه پس از وصول به مقصود، از دیاریار به سوی خلق، بار سفر بسته تا دیگران را نیز در این سفر سیر الی الله رهبری کنند. (۲) قابل ذکر است که در میان طوایف فوق، غیر از طایفه اول (محجوبان) سه

طایفه دیگر اهل سیرو سز و پروازند که پس از قدم نهادن به (مقام فنا) به مرحله خاصی از ارتقای معنوی یعنی حالت حقانی، نایل می‌آیند. البته در صورتی که در این سفر و سلوک، گرفتار حجابها (حجاب ظلمانی، حجاب نورانی - عقلانی و حجاب روحی) نشوند. (۳) به طور کلی سفر و پرواز معنوی چهار گونه است. اول - سفر از خلق به سوی حق: که در پرتو پرداختن به عبادات رعایت دستورها، انجام ریاضتها، مهاجرات از طبیعت و پرواز به دیار پروردگار متعال، صورت می‌پذیرد. (۴) این رجوع به عالم ملکوت را فنا می‌گویند پس (فنا) عبارت از نفی و نابودی نیست بلکه مرحله خاصی از راهیابی است. (۵) که در پرتو عبادت حاصل می‌شود. (۶) و گفتیم که حالت ویژه حقانی در این مرحله برای سالک، حاصل می‌گردد به شرط آنکه حجابهای سه گانه را کنار بزند و دچار آنها نشود در این سفر به هادی و راهبر نیازمند است. (۷) و به گفته حافظ: قطع این مرحله بی هم‌رهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی دوم - سفر از حق به سوی حق: این سفر پس از انجام سفر اول صورت می‌پذیرد سالک از حالت حقانی خود اوج می‌گیرد و به مقام (فنا) نایل می‌گردد مقامی که از آن به عنوان مقام (اخفی) و (فنا در افعال و صفات حق) تعبیر می‌شود. سوم - سفر از حق به سوی خلق: سفر فوق را (مرحله صحو) نیز می‌نامند سالک، در این مرحله بین عوالم جبروت و ملکوت، در طیران است و دارای بهره‌ای از مقام نبوت است (نه نبوت تشریحی) تا دیگران را آماده اوج و پرواز کند. البته پس از مرحله (صحو) نوبت به مرحله (محو) می‌رسد که برای انسانهای کامل در این دنیا و آخرت، پیش می‌آید. (۸) چهارم - سفر از خلق به سوی خلق از طریق حق: در این سفر، سالک، موانع سیر را شناسایی و به راه وصول به حق را به دیگران می‌آموزد؛ زیرا دارای نبوت تشریحی است که دستیابی به این مرحله در پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) خاتمه یافت پس از وی، کسی بدین مرحله نمی‌تواند گام نهد. (۹) نکته قابل ذکر آنکه، امام - سلام الله علیه - در برخی از رهنمودها از مراحل سیرو سلوک به عنوان (سجده) یاد می‌کند. مثلاً می‌نویسد: (کلام در سفر از خلق به حق و از کثرت به وحدت و از ناسوت به مافوق جبروت است تا حد فنا) مطلق که در (سجده اول) حاصل می‌شود و فنا از فنا که پس از صحو، در (سجده دوم) حاصل می‌گردد. (۱۰) ج - عامل اصلی عروج و تداوم معراج (هماهنگی شریعت، طریقت و حقیقت) راز موفقیت سالک الی الله، یک چیز بیش نیست و آن عبارت است از (عبادت) سالک با (قدم) عبادت می‌تواند از بیت طبیعت، به سوی عالم ملکوت عروج و مهاجرت کند. (۱۱) و عبادت برای همه عباد یک ضرورت است؛ زیرا همانگونه که بدن به آب، هوا و غذا نیازمند است، روح نیز به غذا احتیاج دارد و غذای روح، عبادت است از (عبادت) و همانگونه که اثر غذا در بدن عبارت است از ادامه حیات و تأمین نشاط، اثر غذای روح (عبادت) نیز عبارت است از اوج و معراج. (۱۲) در عرفان امام راحل - سلام الله علیه - طریقت و حقیقت جز از راه شریعت حاصل نخواهد شد؛ زیرا ظاهر، طریقت باطن است (۱۳) و در واقع عبادتی که در ظاهر انجام می‌پذیرد معمار باطن است (یعنی) باطن را برای عروج مهیا می‌سازد و انفکاک و جدایی میان عبادت و تاثیر آن در نفس محال است و اگر عبادتی صورت پذیرفت ولی تاثیر معنوی و عرفانی آن مشاهده نگشت، بدون تردید آن عبادت با توجه به همه ضوابط و شرایط لازم آن انجام نیافته است. (۱۴) (الطریقه والحقیقه لا تحصلان الا من طریق الشریعه فان الظاهر طریق الباطن بل یفهم منه (ولو انهم اقاموا التوراه والانجیل) ان الظاهر غیر منفک عن الباطن فمن رای ان الباطن لم یحصل له مع الاعمال الظاهره و اتباع التکالیف الالهیه فلیعلم انه لم یقم علی الظاهر علی) ما (هو علیه) (۱۵) توجه بدین حقیقت ضروری است که هیچ طایفه و دسته‌ای از دستجات فوق، حتی لحظه‌ای از عبادت، بی نیاز نخواهد بود. (۱۶) بر همین اساس است که برترین افتخار پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) آن و اصل راجع کامل، عبودیت و انجام عبادت است الهی است. (۱۷) به طور کلی اساس تکامل معنوی و ارتقای باطنی، عبودیت و پیمودن مدارج کمال است. بنابراین، هر گاه لحظه‌ای این عمل در کار نباشد سقوط آن واصل، حتمی است (فان مقام العبد الکامل هو التذلل بین یدی سیده). (۱۸) پس سخن برخی از تصوف پیشگان که می‌گویند: (عبادت ظاهری طریقت است و هر گاه به مقصد رسیدی و واصل شدی و دیگر بدان ضرورتی نیست) بدون دلیل است (۱۹) و لاطائلاتی بیش نمی‌باشد... (۲۰) آری، جز از راه عبادت ظاهری نمی‌توان در هیچ مقامی پایدار ماند.

چنانکه بدون آن نمی توان به هیچ مقامی دست یافت. حتی مقام رسالت حضرت خاتم الانبیاء نیز منوط به عبادت ظاهری و عبودیت است. در شروط اصلی تاثیر عبادت عبادت؛ سرمایه اصلی سالک در باب راهیابی هاست، ولی از این نکته نباید غافل بود که هر عابدی به مقصود نمی رسد و همه عابدان یکسان نیستند؛ چرا که عبادت آنان یکسان نیست؛ زیرا عبادت دارای شروطی است. از جمله عبارتند از: ۱- حضور قلب: حضور قلب در نماز همان است که نماز گزار به قلب خود بفهماند که در پیشگاه پروردگار بزرگ به عبادت ایستاده است (حضور قلب اجمالی) و نیز در همه لحظات به اسرار و معانی فرازهای نماز و کلمات آن توجه کند (حضور قلب تفصیلی) (۲۱) عبادت بدون حضور قلب، عبادت نیست بلکه لهو و بازی است این عبادت عملی است که (در نفس آدمی اثری ایجاد نمی کند و حالت نهی از فحشا و منکر محقق نمی شود) (۲۲) (ان الصلوه تنهی عن الفحشاء و المنکر) (۲۳) ۲- اخلاص: معیار اصلی عبادت عبادتها، اخلاص است؛ یعنی اگر عبادت، همراه با اخلاص انجام گرفت، عبادت به شمار می آید و گرنه عبادتی صورت نگرفته است. (۲۴) اخلاص یعنی عمل را فقط برای خدا انجام دادن (۲۵) و شخص با اخلاص ظاهر خود را از معاصی و باطن خود را از عجب، کبر، فخر، ریا،... تصفیه می کند. و عبادت در ریاضت در پرتو اخلاص است که هم عمل را ابدی و اخروی (۲۶) می سازد و هم سالک را به معراج می برد حتی سیر و سلوک اخلاقی و ریاضتها اگر فقط به منظور دستیابی به تسلط قوای نفسانی و پیدایش ملکات باطنی... (باشد)، ولی اگر در چارچوب مجوزها و دستورهای شرع مطهر صورت گیرد، مایه راهیابی و هدایت است پس حتی ملکات فاضله و ملکات نفسانی اگر در پرتو اخلاص پدید نیایند، مایه نجات و سعادت انسان نخواهند بود و آن اخلاص نیز اخلاص الهی نیست، در صورتی الهی است که عاری از هر گونه هواهای نفسانی باشد. (۲۷) انسان مخلص با دارا بودن ملکات فاضله، همواره خود را در محضر خدای بیند (۲۸) و تفاوت میان عبادت عامه و عبادت خاصه را در همین نکته می توان خلاصه کرد که عبادت جهت طمع به بهشت یا دوزخ صورت نمی گیرد بلکه به خاطر خدا و بدون هیچ گونه چشمداشتی انجام می گیرد و این گونه عبادت را (عباده الاحرار) یا (عباده الکرام) (عبادت آزادگان، عبادت کریمان) می گویند. (۲۹) (۱). ر. ک چهل حدیث، حدیث ۳۷، ص ۶۲۱ - ۶۲۲. (۲). آداب الصلوه، ص ۲۸۲. (۳). مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص ۲۰۴. (۴). تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۳۹ و ۱۷۳. (۵). تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۳۹ و ۱۷۳. (۶). سر الصلوه، ص ۸۳. (۷). مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص ۲۰۵. (۸). ر. ک: تعلیقات علی مصباح الانس، ص ۲۸۳. (۹). مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص ۲۰۵. (۱۰). سر الصلوه، مقدمه مولف، ص ۲۸. (۱۱). تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۳۹. (۱۲). آداب الصلوه، ص ۲۰. (۱۳). تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۲۰۱. (۱۴). ر. ک تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۲۰۰ و ۲۰۱. (۱۵). سر الصلوه، ص ۱۱ و ۸۳. (۱۶). سر الصلوه، ص ۱۱ و ۸۳. (۱۷). ر. ک تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۵۵ (فان العبودیه من اعظم افتخارات النبی (صلی الله علیه و آله). (۱۸). تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۱۷۹. (۱۹). تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۲۰۱. (۲۰). تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۲۰۱. (۲۱). تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۲۰۱. (۲۲). آداب الصلوه، ص ۳۳. (۲۳). سوره عنکبوت، آیه ۴۵. (۲۴). سر الصلوه، ص ۱۶. (۲۵). صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۵۵. (۲۶). صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۶۵. (۲۷). چهل حدیث، حدیث ۲، ص ۴۵ - ۴۶. (۲۸). مبارزه با نفس (جهاد اکبر)، ص ۵۳. (۲۹). سر الصلوه، ص ۷ و ۷۵: (قال امیر المؤمنین (علیه السلام) ما عبدتک خوفا من نارک ولا طمعا جنتک بل وجدتک اهلا للعباده فعبدتک. قال الحسین: ان قوما عبدالله رغبه فتلک عباده التجار و ان قوما عبدالله ورهبه فتلک عباده العبيد و ان قوما عبد و الله شکرا فتلک عباده الاحرار و هی افضل العباده. ۳- اطمینان نفسانی و طمأنینه و وقار باطنی (۱) ۴- عاشقانه و با شوق باطنی همراه باشد. (۲) توجه و تفهیم به معانی، حقایق و اسرار و لاقبل توجه بدین حقیقت که در سایه ذکر (نماز) فرمانبرداری از خدا صورت می گیرد (۳) ۵- برکنار از تصرفات و نفوذ شیطان: بر این اساس، شخص ذاکر و عابد همواره باید در استعاذه به سر ببرد (۴) از نظر امام راحل - سلام الله علیه - دو چیز در این سیر معنوی (نماز) مهم است: یکی طهارت که سر آن (تخلیه) و سر سر آن (تجريد) می

باشد و دیگری که رکن اعظم است و در نماز حاصل می‌شود، سر آن (تجلیه) و سر ستر آن (تفرید) است. (۵) هـ - یکی از مسائل معروف باب عرفان (ریاضت) است و از حیث معنا تحمل زحمت و پرداختن به عملی جهت ایجاد ورزیدگی روحی یا جسمی است بدین جهت به ورزش و حرکتهای مربوط بدان نیز (ریاضت) گویند. همچنین دگرگونی و تبدیل حالت روحی مذموم در راستای دستیابی به حالت روحی ممدوح و اعراض و خودداری از اعمال شهوانی، مداومت و ملازمت به نماز و روزه و خلوت و تفکر و شب و زنده داری و تهجد و نیز تهذیب اخلاق را (ریاضت) می‌خوانند. (۶) ریاضت همواره در تعقیب هدفی خاص صورت می‌گیرد و از دیدگاه امام راحل - سلام الله علیه - پشتوانه اصلی ریاضت یعنی (نیت) صیغه بطلان و یا مشروعیت را متوجه آن می‌سازد؛ زیرا ریاضت اگر با انگیزه حب نفس و جلوه‌های مختلف آن صورت گیرد، نامشروع و ریاضت باطل است و اگر به منظور تقرب و جلب رضای پروردگار متعال انجام پذیرد، شرعی و صحیح خواهد بود. (۷) و نیز ریاضت از حیث کیفیت عمل، اگر مطابق با دستورهای شرع مطهر باشد، ریاضت صحیح می‌باشد و اگر چگونگی عمل، رفتار کردار، حرکات و سکنات مربوط در چارچوب مجوزات شرع مطهر نباشد، آن ریاضت غیر اسلامی و مبتدع (بدعت) خواهد بود (۸) قابل ذکر است که ریاضت به نوبه خود بر دو گونه است: (۱) ریاضت جسمی (۲) ریاضت روحی. (۹) اولی عبارت است: از تحمل مشکلات از جمله، امساک و خودداری از غذاهای لذیذ و گوارا، پرداختن به روزه‌های مستحبی یا واجب، پرداختن به روزه‌های مستحبی یا جملة، پرداختن به نمازهای مختلف، انجام حج، عمره و... تحمل کار و تلاش طاقت فرسایی که صبغه عبودیت دارند، مثل دستگیری از خلق. دومی عبارت است: از چشاندن درد و الم ریاضت به روح، اندیشیدن در عواقب و سرانجام معاصی، توجه به کیفر و عذاب دردناک عصیان و خطا، توجه به گرفتاریهای دردناک عصیان و خطا، توجه به گرفتاریهای گوناگون عالم قبر و قیامت (۱۰) تعریف ریاضت از نظر امام راحل: «امام راحل - سلام الله علیه - همانند برخی از صاحب نظران در باب تعریف ریاضت، بدین مسأله عنایت دارد که: الریاضه و هی ازاله الشماس عن النفس بقطع ماء لوفاتها و مخالفه مرادتها و اعظم ارکانها دوام الملازمه علی ذکر لا اله الا الله (۱۱) یعنی، (ریاضت عبارت است از بین بردن حالت طغیان و سرکشی نفس از راه مبارزه با آنچه که مورد الفت و خواهش آن است و مهمترین راه موفقیت (عظیم ترین) رکن آن، ملازمت و تداوم به ذکر الهی است (لا اله الا الله) است. امام در ذیل تعریف می‌نویسد: (و الحاصل هذا الذکر فی هذا المقام لیس ذکر للذاکرین بل وسیله الی ازابه الحجاب). (۱۲) این ذکر (لا اله الا الله) وسیله ای جهت رفع نمودن حجاب باطنی است نه وسیله دستیابی به ارتقا و علو باطنی. (در این رابطه به اذکار دیگری نیز باید روی آورد) «نتایج و دستاوردهای ریاضت صحیح»: اشارتی رفت که اگر ریاضت با نیت صادقانه و اخلاص الهی همراه باشد و از چارچوب مجوزهای شرعی تجاوز نکند، یکی از راههای اساسی (خودسازی) است؛ زیرا از راه ریاضت می‌توان به نتایج درخشان و شگرفی در این باره دست یافت، از جمله: ۱. پالایش نفس از رذایل اخلاقی و ایجاد تحول و دگرگونی در نفس. (۱۳) ۲. تصفیه باطن از عقاید باطل. (۱۴) ۳. تخلص نیت از ریا. (۱۵) ۴. ایجاد حضور قلب در عبادت. (۱۶) ۵. دستیابی به باورهای صحیح از جمله: (لا مؤثر فی الوجود الا الله) (۱۷) و این از معانی (لا اله الا الله) است که از راه ریاضت می‌توان بدان دست یافت. (۱۸) ۶. بیرون کردن حب نفس، حب دنیا و حتی محبت این و آن، از دل (۱۹) و دست یابی به محبت الهی که ام الطهارت است. (۲۰) ۷. ایجاد ملکات فاضله (۲۱) که انسان از راه ارتباطات قلبی می‌تواند مظهر اسماء و آیت کبرای الهی شود. وجود او ربانی گشته و در مملکت وجود او فقط جمال و جلال الهی فرمانروایی می‌کند. (۲۲) ۸. رهایی از حجاب علم و حصول انقطاع الی الله؛ (۲۳) زیرا که کثرت اشتغال به علوم برهانی، سبب ظلمت و کدورت قلب است. (۲۴) ۹. اجتناب از همه گونه محرمات و ترک همه گونه شبهاست (۲۵) ۱۰. رفع حجابها. (۲۶) ۱۱. تقویت اراده باطن در جهت هدایت دیگران (۲۷) (طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی) (۲۸) قابل ذکر است که اگر در حال ریاضت، مرگ پیش آمد، ظرف، مشمول عفو و رحمت و غفران الهی خواهد گشت. (۲۹) همچنین اگر کسی در پرتو ریاضت به ملکات اخلاقی دست یابد، در حالی که با نیت خالص و تقرب به درگاه خداوند متعال نباشد

بلکه با صبغه ای از شهرت طلبی. ریاضت خواهی و جاه و مقام جویی همراه باشد، آن اخلاق و ملکات را (اخلاق الهی) نمی توان نامید. (۳۰) بر این اساس، ریاضت پیشگانی که به خیال خام خود، در مکاشفات خود شیعه و رافضی را به صورت خنزیر مشاهده کرده (چنانچه در برخی از کتب آمده است !!!) آنان در سیمای آینه باطن به دور از زنگار و کدورت‌های باطنی رافضی (شیعه)، در واقع، خود را مشاهده کرده اند و خود را خنزیر یافته اند. (۳۱) (این است سر انجام و عاقبت ریاضت‌های غیر الهی و ملکات شیطانی). و- برخی از مقامات و صفات عالیه در میان صفات عالی و ملکات و خصلتهایی که انسان در پرتو ریاضت، به آنها دست می یازد، برخی از آنها در زندگی روزانه نمایان ترند؛ یعنی اثر وجودی آنها مشهودتر است، از جمله: (رضا) توکل، تفویض، خوف، رجا، ثقه و... .) هنگامی که انسان به حالت (ثقه) یعنی اطمینان نفسانی دست یافت که همه چیز از خداست (لا حول و لا قوة الا الله) و خدا او را همواره زیر نظر داشته و همه امور آشکار و پنهان وی را مقرر می دارد، در این صورت در هنگام اقدام به کارهای زندگی، از اینکه به مصلحت او هست یا خیر، به خدا (توکل) می کند این حالت را توکل گویند و آنگاه که حتی به خواست و مصلحت، خویش نیندیشیده و فقط جلب رضای او و تحقق اراده او را خواستار است، این حالت را (رضا) گویند و اگر به حالتی دست یافت که در امور زندگی خود، اراده خود و همه چیز را از خدا و در خدمت تحقق اراده او بداند این حالت را (تفویض) نامند، ولی اگر با توجه به بسط رحمت الهی... و شکر نعمتهای او حالت ویژه ای در او ایجاد شد که از پیدایش غرور و کوتاهی و یأس از رحمت حضرت حق، پیشگیری می کند، آن حالت خاص را (خوف و رجا) گویند. (۳۲) «برترین ذکر الهی» یکی از برترین اذکار که سالک را به اوج معراج نایل می سازد، قرائت قرآن است. قرآن کتابی است جامع است که در نورانی ترین شب (لیل القدر) نازل شد (۳۳) و حاوی همه گونه معارف از معرفه الذات تا معرفه الافعال است. (۳۴) و از مقاصد مهم آن تطهیر باطن انسان از پلیدیها و تحصیل سعادت است. (۳۵) و هر طایفه ای به قدر استعداد خود از این کتاب استفاده می کند (۳۶) قرائت آن ثواب و پاداش الهی را در بر دارد، چنانکه قاری با دید تعلیم و تربیت در آن به تعمق بپردازد به هدایت، حجاب خود بینی و نور طریق سلوک انسانیت دست می یابد (۳۷) به شرط آنکه از حجاب خود بینی و کدورت‌های معاصی، خود را به دور دارد. و در آیات آن به تفکر بنشیند و سپس به تطبیق خود با محتوای آن بپردازد. وظیفه سالک الی الله آن است که خود را به قرآن عرضه بدارد (۳۸) و به کوتاه سخن، انسان با ریاضت‌های قلبی می تواند مظهر اسمای الهی شود (۳۹) آری قرآن منبع همه گونه معرفتها (۴۰) و منشاء عرفان است. ز- معنای اخلاق (اخلاق) جمع (خلق) است و (خلق) عبارت است از: (حالتی که در نفس پدید می آید و انگیزه حرکت عملی انسان شود و آدمی در پرتو آن بدون تروی و به کارگیری فکر و اندیشه، به عمل مناسب با آن دست می یابد). قابل ذکر است که (خلق) در انسان بر دو گونه است: الف) طبیعی. ب) اکتسابی. (طبیعی) به مزاج و اصل فطرت آدمی مربوط می شود، ولی (اکتسابی) از راه تفکر، تدبیر، معاشرت و عادت ایجاد می شود هر دو قابل زوال و دگرگونی می باشند نه آنکه ذاتی و لایتغیر باشند. (۴۱) ح- اهمیت اخلاق امام راحل - سلام الله علیه - برای اخلاق و علوم مربوط بدان، اهمیت فراوانی قایل بود و تأکید داشت تا در مراکز علمی، علوم معنوی از قبیل علم اخلاق، تهذیب نفس و سیر سلوک الی الله تدریس شود. (۴۲) و می فرمود: علاوه بر برهان و تجربه، دعوت انبیاء و شرایع حقه به سوی اخلاق کریمه... اهتمام داشتند. (۴۳) البته درجه اهمیت اخلاق را از این بیان می توان به دست آورد که پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) هدف اصلی بعثت خود را (کمال مکارم اخلاق) دانسته اند. (بعثت لاتمم مکارم اخلاق) (۴۴) و نیز ره توشه سفر آخرت (اخلاق کریمه) است (۴۵) بر این اساس، شیخ انصاری که از حیث مراتب علمی بی همتا بود، همواره در کنار استاد اخلاق خود، زانوی ادب بر زمین نهاده و به شاگردی می پرداخت. (۴۶) (۱). آداب الصلوه، ص ۱۶، ۱۷، ۲۲۸، ۳۵، و ۲۷. (۲). آداب الصلوه، ص ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵، و ۲۷. (۳). آداب الصلوه، ص ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵، و ۲۷. (۴). آداب الصلوه، ص ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵، و ۲۷. (۵). سر الصلوه، مقاله اول، فصل ۶، ص ۵۵. (۶). اقرب الموارد (ماده روض). فرهنگ بزرگ جامع نوین، تألیف احمد سیاح (ماده روض). (۷). چهل حدیث، ص ۴۵ و ۱۲۰. (۸). چهل حدیث، ص ۴۵ و ۱۲۰. (۹). البته ریاضت، به ریاضت

علمی و عملی نیز تقسیم شده است (چهل حدیث، ص ۲۷۳) حدیث ۱۷. (۱۰). چهل حدیث، ص ۲۸۰ - ۲۸۹، حدیث ۱۷. (۱۱). تعلیقات علی مصباح الانس، ص ۲۲۲. (۱۲). تعلیقات علی مصباح الانس، ص ۲۲۲. (۱۳). چهل حدیث، ص ۱۱۱، حدیث ۵، ص ۲۸۰، حدیث ۱۷، ص ۳۴۹، حدیث ۲۴ و ص ۴۰۵، حدیث ۲۵ و آداب الصلوه، ص ۹۲، ۹۷، ۹۹. (۱۴). چهل حدیث، ص ۱۱۱، حدیث ۵، ص ۲۸۰، حدیث ۱۷، ص ۳۴۹، حدیث ۲۴ و ص ۴۰۵، حدیث ۲۵ و آداب الصلوه، ص ۹۶. (۱۵). چهل حدیث، ص ۳۴۹ و ۴۴۰. آداب الصلوه، ص ۹۶. (۱۶). چهل حدیث، ص ۳۴۹، حدیث ۲۴ و ص ۴۵، حدیث ۲، آداب الصلوه، ص ۹۶. (۱۷). چهل حدیث، ص ۵۳. آداب الصلوه، ص ۹۳. و مقدمه اسرار الحکم، ص ۳۲. (۱۸). آداب الصلوه، ص ۹۳. (۱۹). چهل حدیث، ص ۱۲۴، ۳۰۹، ۳۳۳ و ۵۱۰. و آداب الصلوه، ص ۹۲. (۲۰). چهل حدیث، ص ۱۲۴، ۳۰۹، ۳۳۳ و ۵۱۰. آداب الصلوه، ص ۹۲. (۲۱). چهل حدیث، ص ۵۱۰. (۲۲). همان مدرک، و آداب الصلوه، ص ۲۰۷. (۲۳). چهل حدیث، ص ۵۴۴. (۲۴). آداب الصلوه، ص ۹۳. (۲۵). چهل حدیث، ص ۴۷۵. (۲۶). تعلیقات علی مصباح الانس، ص ۲۲۲. و آداب الصلوه، ص ۹۱. (۲۷). چهل حدیث، ص ۳۵۲، حدیث ۲۱. (۲۸). سوره طه، آیه ۱-۲. (۲۹). چهل حدیث، ص ۱۱۵. (۳۰). چهل حدیث، ص ۴۵. (۳۱). تعلیقات علی مصباح الانس، ص ۲۲۱. (۳۲). ر. ک: چهل حدیث، حدیث ۱۴، ص ۲۲۲-۲۲۷. (۳۳). ر. ک: آداب الصلوه، ص ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۷ و ۲۰۸. (۳۴). ر. ک: آداب الصلوه، ص ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۷، ۲۰۸. (۳۵). ر. ک: آداب الصلوه، ص ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۷ و ۲۰۸. (۳۶). ر. ک: آداب الصلوه، ص ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۷ و ۲۰۸. (۳۷). ر. ک: آداب الصلوه، ص ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۷ و ۲۰۸. (۳۸). ر. ک: آداب الصلوه، ص ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۷ و ۲۰۸. (۳۹). ر. ک: آداب الصلوه، ص ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۷ و ۲۰۸. (۴۰). صحیفه نور، ج ۱۹ - ص ۲۵. (۴۱). چهل حدیث، حدیث ۲۹، ص ۵۱۰. (۴۲). وصیتنامه سیاسی - الهی، بند (ط) رهنمود به حوزه ها و مراکز علمی کشور. (۴۳). چهل حدیث، ح ۲۹، ص ۵۱۰، ۵۱۱ و ۵۱۲. (۴۴). چهل حدیث، ح ۲۹، ص ۵۱۰، ۵۱۱ و ۵۱۲. (۴۵). چهل حدیث، ح ۲۹، ص ۵۱۰، ۵۱۱ و ۵۱۲. (۴۶). جهاد اکبر، مبارزه با نفس، ص ۳۲. ط - سرچشمه اخلاق انسان بر اساس حکمت پروردگار حکیم، دارای سه قوه و نیروی (وهمیه، غضبیه و شهویه) است که در بقا و زندگی شخصی این سه قوه و اخروی و حفظ نوع انسان، نقش اساسی بر عهده دارند؛ زیرا این سه قوه، سرچشمه ملکوتی باطنی انسان اند. (۱) سیمای باطن انسان که صورت ملکوتی نیز خوانده می شود در آغاز، صورت انسانی است ولی اگر صفات رذیله یعنی ملکات غیر انسانی بر آن غلبه کند (صورت باطنی انسان) دگرگون گشته و به سیمای جدیدی مبدل می گردد؛ مثلاً اگر (قوه غضب) بر آدمی غالب آید و عقل و اراده وی تابع آن شود، سببیت و درندگی در وی تقویت گشته و قهرا چهره درونی او همان سیمای حیوان درنده است. و همچنین اگر (قوه وهمیه) بر انسان غالب شود، سیمای باطنی و صورت ملکوتی وی سیمای شیطانی می شود که جز خدعه، نیرنگ، فریبکاری، تقلب، نمایی و غیبت از این و آن و... از او برنخیزد و البته گاهی سیمای دوگانه و مزدوجی از (درندگی و شیطنت) در آدمی پدیدار می شود که در آن صورت سیمای باطنی آدمی، به هیچ حیوانی شباهت ندارد، به سیمای عجیب و غریب تبدیل می گردد. نیز اگر (قوه شهوت) بر آدمی غلبه کند، ملکوت و باطن آدمی نیز سیمایی جز حیوانیت و شهوت پرستی ندارد. قابل ذکر است که سیمای باطن آدمی را سیمای (برزخی) نیز می گویند و هنگامی که آدمی از دنیا رخت بر می بندند، هر ملکوت و سیمای باطنی که بر وی غالب بود، همان ملکوت و چهره باطنی در عالم برزخ خود نمایی می کند و افرادی که در دنیا دیدگان (باطن بین) دارند گاهی سیمای باطن دیگران را مشاهده می کنند. (۲) خلاصه، این سه قوه اگر در سیطره عقل و ایمان و در تدبیر وحی و عقل سلیم آدمی درآیند، از عوامل خوشبختی و سعادت انسان خواهند بود و گرنه سبب شقاوت و بدبختی بشرند. در این جا دو نکته هم چنین قابل ذکر است که: اولاً: از هر یک سه قوه فوق، در صورت اعتدال و برکناری از افراط یا تفریط، ملکات و صفات فاضله ای چون (حکمت، شجاعت، عفت و عدالت) در نفس بشر پدید می آیند که تمام شعب گوناگون اخلاق نیک و شایستگی های اخلاقی به این (چهار صفت) باز می گردند و لیکن هر یک از این سه قوه در صورت گرایش به افراط یا تفریط، منشاء صفات

رذایله اند که همه خصلتهای ناروا و صفات ناپسند و اخلاق ناستوده را باعث می گردند. (۳) ثانیاً: راز رسالت در همین حقیقت نهفته است که انسان را به فضایل آشنا کنند. و از روی آوردن به رذایل باز دارند. (۴) ی - چگونگی درمان بیماریهای باطنی اولین شرط درمان بیماری اخلاقی، کشف و شناسایی آن است. و بر هر کسی لازم است تا ملکات ناپسند و صفات رذیله در نفس خود را شناسایی کند. (۵) دومین شرط درمان آن است که منشاء اصلی آن صفات ناپسند را نیز بشناسد. سومین شرط آن است که اراده و تفکر خود را بکار گیرد و از طریق، مشارطه، مراقبه و محاسبه به پیش رود (۶) لذات هنگامی که تصمیم گرفته شد که به درمان خویش پردازد پس از قدم اول و دوم، همت خود را به کار گیرد و همواره از پروردگار متعال توفیق و طلب یاری نماید و مطمئن باشد که اگر این برنامه را ادامه دهد در پرتو تکرار آن، صفات ناپسند بکلی از سرزمین جان وی رخت بر می بندد و صفات پسندیده جانشین آنها می شود و مطمئن باشد که هر گونه ملکات و صفات نفسانی (۷) . . . در نوجوانان و جوانان، سریعتر صورت می گیرد (۸) ک - انگیزه و عوامل روی آوردن به درمان ۱. توجه به سرانجام حیاتبخش خود سازی و وجود ملکات و فضایل اخلاقی. (۹) ۲. توجه به عواقب شوم و سرنوشت ساز رذایل اخلاقی در دنیا (۱۰) و آخرت. (۱۱) ۳. پاسخگوئی به ندای فطرت؛ زیرا تنفر و بیزاری از اخلاق ناستوده از فطرت انسان نشاءت می گیرد (۱۲) و هر کس به گونه ای فطری گرایش به طهارت باطن و تقوا داشته و از اخلاق ناپسند متنفر است. (۱۳) ل - قطره ای از دریا رهنمودی از حضرت امام - سلام الله علیه - : (پسرم (۱۴)! آنچه اول به تو وصیت می کنم آن است که انکار مقامات اهل معرفت نکنی که این شیوه جهال است و از معاشرت با منکرین مقامات اولیا بپرهیزی که اینان قطاع طریق حق هستند. فرزندم! از خود خواهی و خود بینی به درآی که این ارث شیطان است که به واسطه خودبینی و خود خواهی از امر خدای تعالی به خضوع برای ولی و صفی او جل و علا، سر باز زد و بدانکه تمام گرفتاریها بنی آدم از این ارث شیطانی است که اصل اصول است و شاید آیه شریفه (و قاتلوهم حتی لا تکنون فتنه و یکون الدین للهِ) (۱۵) همه در بعض مراحل آن اشاره به جهاد اکبر و مقاتله با ریشه فتنه که شیطان بزرگ و جنود آن است که در تمام اعماق قلوب انسانها شاخه و ریشه دارد، و هر کس برای رفع فتنه از درون خویش باید مجاهده نماید. و این جهاد است که اگر به پیروزی رسید همه چیز و همه کسی اصلاح می شود). (۱۶) م - شروط مراحل جهاد اکبر خاطر نشان کردیم که اگر قوای نفسانی تحت تصرف و نفوذ عقل و شرع، عمل کند مملکت وجود انسان، مملکت رحمانی خواهد گشت و اگر تحت نفوذ و سلطه شیطان و نفس اماره عمل نماید، مملکت وجود انسان، مملکت شیطانی خواهد بود و تنها از راه جهاد اکبر است که می توان نجات یافت و موفقیت در مجاهدت نفسانی نیز به پیمودن مراحل و منازلی که شروط اساسی به حساب می آیند، بستگی دارد و آن شروط اساسی عبارتند از: ۱- تفکر: کسی که تصمیم دارد به جهاد اکبر پردازیم، در قدم اول، لازم است تا به نعمتهای خداوند متعال خیره شود و بیندیشد که آیا در برابر این همه نعمتهای ظاهر و باطن (نعمت وجود عقل، اندیشه، انبیا، کتب آسمانی و . . .) وظیفه او چیست؟ مولای او چه انتظاری از او دارد و . . . ۲- عزم: پس از مرحله اول، نوبت (عزم) است البته عزم در اینجا غیر از (اراده) است عزم بر ترک معاصی و انجام واجبات و جبران مافات. این عزم، جوهر انسانیت و مایه امتیاز انسان است؛ زیرا تفاوت درجات انسانها به عزم آنها بستگی دارد. ۳- امور ثلاثه عملی (مشارطه، مراقبه و محاسبه) : پس از مرحله تفکر و عزم، نوبت (عمل) است عمل به امور ثلاثه؛ بدین معنا که سالک، در آغاز با خود شرط کند تا برخلاف دستورهای خدا رفتار نکند و خود را ملزم به رعایت آن نماید. و پس از آن به مراقبت از خود پردازد و خود را از حیث پابندی تام به شرط و یا کوتاهی در برابر آن زیر نظر بگیرد و سپس به محاسبه بنشیند. در محدوده وفای به شرط، خدا را شاکر باشد و . . . گامها را استوارتر به پیش نهد و همواره از خدا طلب توفیق و یاری نماید و در جهت پیشرفت کار همواره در (تذکر) (یاد خدا) و به یاد نعمتهای خدا شاکر نعمتها باشد. و خلاصه ره توشه موفقیت در این راه است. (۱۷) بدون تردید انسان در پرتو این مراحل می تواند خویشتن را نجات دهد، زیرا اگر در معاصی غوطه ور بماند، چه بسا که به ملکات و اخلاق ظلمانی مبتلا- گردد، ایمان او زایل و کافر بشود. (۱۸) و در این صورت وجود همه گونه حقایق از معاد، حساب، قبر، قیامت، دوزخ، بهشت

و... را انکار می‌کند. (۱۹) در خاتمه مروری داریم به یکی از رهنمودهای حکیمانه آن حضرت: قرآن کریم در قصه آدم که باید گفت یک رمزی است و بسیار آموزنده است، به ما دستوراتی داده که اگر بشر به آن عمل بکند همه مشکلات حل شود قبل از اینکه آدم را خلق بکند و ملائکه می‌فرماید: (می‌خواهیم در زمین خلیفه قرار دهیم) (... انی جاعل فی الارض خلیفه) (۲۰) ملائکه جنبه تقدس خودشان را نظر می‌کنند و جنبه فساد آدم خاکی را از این جهت می‌گویند: (آیا جمعیتی را خلق می‌کنی که در زمین فساد کند و خونریزی نماید، حال آنکه ما تو را تقدیس می‌کنیم)، (... اتجعل فیها من یفسد و یسفک الدماء و نحن نُسَبِّحُ بحمدک و نقدس لک..). (۲۱) خدای تبارک و تعالی هم به آنها می‌فرماید: (آنچه را من می‌دانم شما نمی‌دانید شما خودتان را می‌بینید، شما خودبین هستید و از آدم، کمالات را نمی‌دانید). بعد قصه تمام می‌شود به آدم (اسما) را که واقعه (اسماء الله) است و همه چیز اسماء الله است، تعلیم می‌نماید و می‌گوید: (از اینها مرا خبر دهید). آنها می‌بیند که عاجزند، عقب نشینی می‌کنند. بعد از اینکه آدم را خلق می‌کند امر می‌فرماید که سجده کنند ملائکه سجده می‌کنند، لکن ابلیس سجده نمی‌کند. (۲۲) «خودبینی؛ صفت شیطانی» قضیه خود بینی، ارث شیطان است. و... بدانیم که ارث شیطان، خود بینی است. تمام فسادهایی که در عالم واقع می‌شود، چه فساد از افراد، چه فسادها از حکومت‌ها و چه در اجتماع، تمام فسادها زیر سر این میراث شیطانی است و تمام مفسده‌های که در عالم پیدا می‌شود از بیماری (خود بینی) است... دردها دوا نمی‌شود الا به اینکه این خصیصه شیطانی از بین ببرد باید ریاضت بکشد و خودش را بزرگ حساب نکند نگوید من عالمم، من مقدس هستم، چنانکه ملائکه می‌گفتند نگوید من ثروتمندم... من زاهدم... من موحدم. در هر یک از اینها و در این علم اعلائی که فلسفه یا عرفان است، اگر این خصیصه شیطانی باشد حجاب است (العلم حجاب الاکبر) با علم نمی‌توان تهذیب نفس کرد و اگر کسی بخواهد خود را معالجه کند باید به این خصیصه توجه بکند و بسیار مشکل است معارضه با این خصیصه اگر بخواهد کسی تهذیب شود، با علم تهذیب نمی‌شود علم انسان را تهذیب نمی‌کند، علم انسان را به جهنم می‌فرستد. گاهی علم توحید، انسان را به جهنم می‌فرستد. با علم درست نمی‌شود تزکیه می‌خواهد (یزکیهم) تزکیه مقدم است بر همه چیز... همچنین آن حضرت خاطر نشان می‌کند: ای عزیز! بکوش تا صاحب عزم و دارای اراده شوی که خدای نخواستگه اگر بی‌عزم از این دنیا هجرت کنی، انسان صوری بی‌مغزی هستی که در آن عالم به صورت انسان محشور نشوی زیرا که آن عالم، محل کشف باطن و ظهور سریره است و جرئت بر معاصی، کم کم انسان را بی‌عزم می‌کند و این، جوهر شریف انسان را از انسان می‌رباید. استاد معظم ما می‌فرمودند: بیشتر از هر چه گوش کردن به تغیبات، سلب اراده و عزم از انسان می‌کند. (۲۳) (۱). چهل حدیث، حدیث اول، ص ۱۴-۱۵. (۲). چهل حدیث، حدیث اول، ص ۱۴ و ۱۵. (۳). چهل حدیث، حدیث ۲۹، ص ۵۱۱. (۴). چهل حدیث، حدیث اول، ص ۱۶-۱۷. (۵). چهل حدیث، حدیث اول، ص ۹، ۲۴ و ۲۵. (۶). چهل حدیث، حدیث اول، ص ۹، ۲۴ و ۲۵. (۷). چهل حدیث، حدیث ۲۹، ص ۵۱۰، ۱۱۰-۱۱۱ و حدیث اول ص ۵. (۸). چهل حدیث، حدیث ۲۹، ص ۵۱۰، ۱۱۰-۱۱۱ و حدیث اول ص ۹، ۲۵ و ۲۶. (۹). چهل حدیث، حدیث اول، ص ۹، ۲۵ و ۲۶. (۱۰). چهل حدیث، حدیث اول، ص ۲۵ و ۲۶. (۱۱). چهل حدیث، حدیث ۲۲، ص ۲۶۳. حدیث ۲۷ و ۴۳۹. (۱۲). ر. ک طلب و اراده، ص ۱۵۴-۱۵۵. (۱۳). چهل حدیث، حدیث ۵، ص ۱۱۳. (۱۴). خطاب به مرحوم حاج سید احمد اقا - یار با وفای حضرت امام - سلام الله علیه - (۱۵). سوره بقره، آیه ۱۹۳ و سوره انفعال، آیه ۳۹. (۱۶). ر. ک سر الصلوه، مقدمه، ص ۲۸. (۱۷). چهل حدیث، حدیث اول، ص ۶ و ۱۱. (۱۸). چهل حدیث، ص ۲۱. (۱۹). مباره با نفس، ص ۵۳. (۲۰). سوره بقره، آیه ۳۰. (۲۱). سوره بقره، آیه ۳۰. (۲۲). سخنان امام (س) در دیدار با میهمانان خارجی در سال ۱۳۶۴. (۲۳). چهل حدیث، حدیث اول، ص ۸ چاپ و نشر آثار امام خمینی. سید محمد شفیع مازندرانی - با اندکی تصرف از کتاب مبانی تربیتی عرفانی، فصل پنجم

خاطرات اخلاقی از زندگی امام خمینی ره خودتان را به عبادات عادت دهید یکی از روزها امام به طلاب فرمودند: «سعی کنید تا جوان هستید خصلتهای بد در وجودتان ریشه نداوند، زیرا با گذشت عمر این خصلتها راسخ می شود و انسان به حالی می رسد که رهایی از دست این خصلتها امکانپذیر نیست. تا جوان هستید به عبادات و خصلتهای خوب، خودتان را عادت دهید». برداشتهایی از سیره امام خمینی؛ ج ۵، ص ۱۸۹ *** کمالات معنوی را در جوانی کسب کنید امام در بحث مکاسبشان شاید دهها بار تذکر می دادند که همه کارها را اعم از نوشتن، مطالعه، تحقیق عبادت، کسب کمالات معنوی و ... را در جوانی کسب کنید و انجام دهید و از موقعیت استفاده کنید. برداشتهایی از سیره امام خمینی؛ ج ۵، ص ۱۸۹ *** خودتان را نگیرید امام تذکر می دادند که مواظب اخلاق و سیرت خود باشید. خودتان را نگیرید و تکبر نکنید. برداشتهایی از سیره امام خمینی؛ ج ۱، ص ۲۹۸ *** سعی کنید در اخلاص عمل یک وقت برای تکامل معنوی و تهذیب روح از امام راهنمایی خواستم که با یک جمله کوتاه آنچه را باید، فرمودند و انگشت روی نقطه اصلی نهادند و فرمودند: «سعی کنید در اخلاص عمل». برداشتهایی از سیره امام خمینی؛ ج ۵، ص ۱۸۳ *** کارهای بد را ترک کنید در ملاقاتی که به محضر امام سیدم... عرض کردم حاج آقا مرا نصیحتی بفرمایید. امام با تبسمی شیرین گفتند: «نصیحت» و بعد از آن فرمودند سعی کنید کارهای خوب را انجام دهید و کارهای بد را ترک کنید. برداشتهایی از سیره امام خمینی؛ ج ۱، ص ۲۹۵ *** تا می توانید به یاد خدا باشید به یاد دارم یک بار امام در درس اخلاقی که در قم داشتند، فرمودند: «کسانی که قدم در راه سازندگی خود بر می دارند برایشان گاهی روزنه های نورانی پیدا می شود و این روزنه هرچه بیشتر محافظت گردد، بیشتر می شود». پس از جلسه از امام سؤال کردم برای حفظ این حالت و نورانیت چه باید کرد؟ فرمودند: «آن حالت را باید با ارتباط با خدا و ذکر خدا حفظ نمود. انسان تا می تواند باید به یاد خدا باشد». برداشتهایی از سیره امام خمینی؛ ج ۵، ص ۱۸۳ *** حال تذکر را با ذکر حفظ کنید یک روز خدمت امام عرض کردم گاهی انسان حال تذکر پیدا می کند اما زود محو می شود چه باید کرد؟ فرمودند: «آن را هم باید با ذکر و دوری از هواپرستان حفظ کرد». برداشتهایی از سیره امام خمینی؛ ج ۵، ص ۱۸۳ *** موقع قدم زدن ذکر می گفتند ما به طور مکرر شاهد بودیم که امام به هنگام قدم زدن عصرا نه که به عنوان ورزش کاری مهم و لازم برای تأمین سلامت ایشان بود، با تسبیحی که در دست داشتند به ذکر خدا مشغول بودند. برداشتهایی از سیره امام خمینی؛ ج ۳، ص ۱۰۷ *** آموزش مبارزه با نفس به شاگردان پانزده روز از وفات مرحوم آیت الله بروجردی گذشته بود و کمترین نتیجه ای برای معرفی امام به مردم گرفته نشد. و ردیف فاتحه شخصیتها تمام شده بود، و این خود مایه نگرانی عده ای شده بود که امام فاتحه هم نگرفت، روز ۲۵ شوال که شهادت امام صادق (علیه السلام) و مخصوصاً فاتحه طلاب مشهد بود، شهید آیت الله سعیدی با عده ای دیگر از فضلاء مشهد پیش امام آمدند و به ایشان یادآوری کردند که اگر برای فوت آیت الله بروجردی فاتحه نگیرید، انعکاس مناسبی ندارد، با عنوان این مطلب و تفویض وقت طلاب مشهد به امام، روز ۲۵ شوال به نام امام فاتحه برقرار شد. وقتی امام که صاحب عزا بودند وارد مجلس شدند، مسئول اعلان فواتح ورود حضرت امام را اعلام کرد و گفت: این فاتحه از طرف حضرت آیت الله العظمی خمینی برقرار است، موقعی که فریاد آن شخص به گوش حضرت امام رسید او را احضار کرد و با اعتراض شدید به وی فرمودند: تا عصر که این مجلس برقرار است حق نداری نام مرا بر زبان جاری سازی. استادی که بارها مبارزه با هوای نفس را سفارش کرده بد، حالا عملاً مبارزه با نفس را به شاگردان می آموزد. پا به پای آفتاب؛ ج ۴، ص ۱۷۴ *** سلامت نفس به درد انسان می خورد بعد از فوت مرحوم آیت الله بروجردی امام برای درس به مسجد اعظم تشریف آوردند؛ چون در مسجد سلماسی که نزدیک منزل ایشان بود جا نبود. روز اولی که ایشان آمدند به جای درس شروع به نصیحت کردن طلبه ها کردند. یادم می آید عکسی بالای قبر آیت الله بروجردی بود که منظره تشییع جنازه ایشان را نشان می داد. در حالی که جنازه روی دست مردم بود و روپوش جنازه را مردم به عنوان تبرک برده بودند و جنازه خالی روی دست مردم بود عکس خود آقای بروجردی هم که در حال مطالعه بودند و حالت عجیبی داشت، بالای این عکس بود. امام ضمن نصیحتشان فرمودند: «نگاه بکنید آنجا را، این

عکس بالا، عکس آقای بروجردی است که در حال مطالعه است در عکس پایین هم جنازه اش روی دست مردم است. یک خورده پایین تر (اشاره به قبر می کردند) آقای بروجردی زیرخاک است. آن چیزی که به درد آقای بروجردی می خورد سلامت نفسی بود که آقای بروجردی داشت و الا- این ریاستها و این سر و صداها وقتی که انسان زیر خاک رفت دیگر به درد انسان نمی خورد». برداشتهایی از سیره امام خمینی؛ ج ۵، ص ۱۸۱ *** از ترکیه کتاب مفاتیح خواستند وقتی امام از ایران به ترکیه تبعید شدند در نخستین نامه ای که از ترکیه به ایران نوشتند کتاب مفاتیح و صحیفه سجاده خواستند که نشان دهنده روح عالی و عبادی ایشان در کنار توجه به مسائل سیاسی و اجتماعی بود امام هر گونه یکسو نگری دوری می گزیدند. برداشتهایی از سیره امام خمینی؛ ج ۳، ص ۱۰۶ *** آرامش نتیجه ایمان به خدا هنگامی که خیر شهادت حاج آقا مصطفی رسید، همه جمع شده بود که چگونه این واقعه را برای امام نقل کنند و خبر را به ایشان برسانند چون از شدت تأثر هیچ کس به خودش جرأت نمی داد برای امام گزارش ببرد. احمد آقا که بی تابی می کرد... آقا گفتند: «بیا ببینم چی شده؟» احمد آقا زد به گریه، طبیعتا خودداری مشکل بود. اما امام با آن صلابتی که داشتند فقط سه مرتبه فرمودند: «انا لله و انا الیه راجعون، این هدیه ای بود که خداوند داد، امروز باز گرفت. حالا بلند شوید و مقدمات کار را فراهم کنید ببینید کجا باید دفن کرد؟» ... امام وقتی دیدند من ناراحت و نگران هستم، ... داستانهایی هم در این زمینه خودشان تعریف می کردند،... می گفتند: «ما خیلی ضعیف هستیم؛ مثلا فلان مرد بزرگ وقتی پسرش از دنیا رفت روز عیدی بود که همه دوستان دور سفره در منزلش نشسته بودند، به رفقا گفت: بعد یک صدای فریادی شنید، از آنجا بلند شد رفت بیرون و برگشت. به رفقای گفت: چیزی نیست یک هدیه ای بود و یک عیدی که خدا به ما داد، غذا بخورید، و بعد از اینکه دوستانش رفتند معلوم شد که آن لحظه صدای فریاد فرزندش بود، که داخل حوض افتاده و خفه شده بود ولی این صاحبخانه به خاطر اینکه به مهمانانش بد نگذرد به آنها نگفته چه جریانی اتفاق افتاده و خودش را آنقدر حفظ کرده تا مهمانان رفتند، بعد به انجام کارها پرداخت.» امام این را می گفتند، و می گفتند: «ما خیلی ضعیف هستیم»، در حالی که ما چیزی جز قدرت روحی از ایشان ندیدیم، به طوری که در همان روز... صبح که باید قدم بزنند مشغول قدم زدن شدند و بعد که نزدیک ظهر شد همان طبق معمول خودشان... ایستادند سر نماز. وقتی دوستان و شاگردان حاج آقا مصطفی خیلی ناراحت بودند، احمد آقا گفتند: «آقا شما یک جمله ای یا یک سخنرانی برای آنها بکنید که اینها، خیلی خیلی بی تاب هستند.» وقتی امام رفتند که درس بگویند این جمله را گفتند که «مرگ مصطفی از الطاف خفیه خداوندی بود» این جمله ای بود که آن وقت خیلی صدا کرد. برداشتهایی از سیره امام خمینی؛ ج ۲، ص ۲۵۱ *** طمأنینه در هر زمانی حاج احمد آقا در نجف تعریف می کردند. ایشان گفتند که از آقا سؤال کردم، آن زمانی که سوار هواپیما شده و به سوی ترکیه پرواز می کردید، چه حالی داشتید؟ امام فرمودند: «والله همین حالی که آلان در کنار شما نشسته ام، داشتم.» برداشتهایی از سیره امام خمینی؛ ج ۲، ص ۲۴۳ *** پاسخ امام مرا شگفت زده کرد در موقع عزیمت امام به تهران چیزی که باعث تعجب من شد پاسخی بود که ایشان به این سؤال دادند که شما چه احساسی دارید؟ و ایشان فقط اظهار داشتند: «هیچ». این پاسخ کوتاه مرا شگفت زده کرد. برداشتهایی از سیره امام خمینی؛ ج ۲، ص ۲۸۵ *** قصد قربت کن بارها امام به من گفته اند کارهای عادت را هم قصد قربت کن تا پاداش داشته باشی. منبع: برداشتهایی از سیره امام خمینی؛ ج ۱، ص ۲۹۵/س

خاطراتی از امر به معروف و نهی از منکر امام خمینی (ره)

خاطراتی از امر به معروف و نهی از منکر امام خمینی (ره) در بدو ورود به پاریس، نمایندگان کاخ الیزه با امام ملاقات کرده و پیام رسمی دولت را مبنی بر ممانعت از هر گونه فعالیت سیاسی ابلایغ کردند. امام در پاسخ با همان قاطعیتی که به مسئولین عراقی برخورد داشتند، فرمودند: «ما فکر می کردیم که اینجا مثل عراق نیست. من هر کجا بروم حرفم را می زنم. من از فرودگاهی به

فرودگاه دیگر و از شهری به شهر دیگر سفر می‌کنم تا به دنیا اعلام کنم که تمام ظالمان دنیا دستشان را در دست یکدیگر گذاشته اند تا مردم جهان صدای ما مظلومان را نشنوند. ملی من صدای مردم دلیر ایران را به دنیا خواهم رساند. من به دنیا خواهم گفت که در ایران چه می‌گذرد». دلیل آفتاب؛ ص ۵۰ تنها چیزی که امام غالباً در خانواده‌ها توصیه می‌کردند، تا اول از همه به آن عمل کنند، انجام واجبات و دوری از محرمات بود. برداشتهایی از سیره امام خمینی؛ ج ۲، ص ۳۸۳ وقتی امام در پاریس بودند اگر مردی داخل اتاق می‌شد و مثلاً- انگشتر طلا- به دستش بود فوراً از او می‌خواست که انگشتر را در بیاورد. برداشتهایی از سیره امام خمینی؛ ج ۲، ص ۴۰۶ یک بار هنگامی که امام به حرم مطهر حضرت امیر المؤمنین (ع) مشرف شده بودند با آنکه معمولاً کمتر به این سو و آن سو نگاه می‌کردند و مخصوصاً در حرم مطهر توجهی به امور ظاهری نداشتند، در حال عبور از رواق مطهر متوجه شدند که یکی از زوار روی زمین افتاده و عتبه مبارک را می‌بوسد. امام به بر خورد به این صحنه خیلی سریع و تند واکنش نشان دادند و به یکی از آقایانی که همراه ایشان بودند فرمودند؛ «به این آقا بگویید بلند شود و این کار را نکند». برداشتهایی از سیره امام خمینی؛ ج ۲، ص ۴۱۱ یک روز قبل از اینکه امام به بیمارستان بروند توصیه ای در مورد غیبت کردند. نمی‌گفتند غیبت نکنید چون آن را نباید بکنیم بلکه می‌گفتند؛ «سعی کنید حتی در مجالسی که غیبت می‌شود شرکت نکنید». ایشان در پرهیز از غیبت و مسخره کردن خیلی تأکید داشتند. برداشتهایی از سیره امام خمینی؛ ج ۳، ص ۳۰۳ من هر موقع پیش امام می‌رفتم، مرا تشویق به خواندن نماز می‌کردند. برداشتهایی از سیره امام خمینی؛ ج ۱، ص ۲۹ یک بار آقا همه ی اهل خانه را صدا کردند و گفتند؛ «من بنا داشتم یک دفعه که همه با هم جمع هستید چیزی برای شما بگویم». بعد گفتند؛ «شما میدانید غیبت چقدر حرام است؟» گفتیم: بله. بعد گفتند: «شما میدانید فعل نامشروع و عمل خلاف عفت (زنا) چقدر حرام است؟» گفتیم: بله فرمودند: «غیبت بیشتر» برداشتهایی از سیره امام خمینی؛ ج ۱، ص ۵۸ یک روز شنیدم که یکی از خدمتکاران منزل آقارا به خاطر خلافتی که کرده بود به زندان برده اند. روزی خواهرم درباره او سؤالی از من پرسید. گفتم دیگر نیست و این جوری پیش آمده. تا آمدم بگویم، آقا گفتند: «غیبت است» گفتم آخر کار ایشان علنی بوده و الآن هم زندان است. آقا گفتند: «نه او یک کاری کرده و وظیفه آنها هم این بوده که زندانش بکنند، ولی شما نباید آبرویشان را جای دیگری ببرید». برداشتهایی از سیره امام خمینی؛ ج ۱، ص ۵۹ آقا همیشه به ما توصیه کردند که مواظب باشیم مرتکب معصیت نشویم. بخصوص در مورد غیبت معتقد بودند خانمها وقتی دور هم جمع می‌شدند از خودشان صحبت کنند نه دیگران. امام با رها می‌گفتند: حتی به شوخی دروغ نگوئیم. برداشتهایی از سیره امام خمینی؛ ج ۱، ص ۵۹ امام کمتر پیش می‌آید که اهل نصیحت باشند؛ بیشتر عملشان هست که نشان می‌دهد چه کاری خوب است و چه کاری بد. و از عکس العمل ایشان ما متوجه می‌شویم کاری قبیح است یا نه. عکس العمل امام در رابطه با مسائل مختلف فرق می‌کند. در مسأله محرمات و واجبات خیلی شدید برخورد دارند و در مستحبات کمتر. برداشتهایی از سیره امام خمینی؛ ج ۲، ص ۳۸۴ من یک روز خشم امام را نسبت به ارتکاب امر حرام دیدم که ایشان واقعاً خشمگین شدند. نه در حد امر به معروف؛ گاهی ما امر حرامی را از کسی می‌بینیم امر به معروف میکنیم، اما امام واقعاً خشمگین می‌شوند. که در حالت صورت و نگاه ایشان دیده می‌شود و اصلاً بدنشان لرزش پیدا می‌کند. برداشتهایی از سیره امام خمینی؛ ج ۲، ص ۳۸۵ دوشنبه شب بعد از شام تعدادی از فرزندان و نوه‌ها دور حضرت امام جمع بودیم، فرمودند: متن به بیمارستان می‌روم و معلوم نیست برگردم؛ لذا سفارشات فرمودند، البته خیلی کوتاه، و اضافه نمودند که: شما جوانها واجباتان مثل نماز و روزه و... را انجام دهید؛ ولی بدانید آنچه آخرت انسان را خراب می‌کند زبان اوست، مواظب باشید در مجالس غیبت ننشینید، فسا غیبت کمتر از آثار بقیه ی گناهان نیست، بیشتر هم هستو در آخر، بار دیگر سفارش کردند: شما انشاءالله گناه نمی‌کنید؛ ولی مواظب باشید در مجلس غیبت ننشینید و خودتان را از این گناه عظیم دور کنید. فصل صبر؛ ص ۱۴۹/س

احترام به همسر

احترام به همسر نمونه ای از نامه حضرت امام به همسرش تصدقت شوم تصدقت شوم؛ الهی قربانت بروم، در این مدت که به جدایی از آن نور چشم عزیز و قوت قلبم مبتلا گردیدم، متذکر شما هستم و صورت زیبایت در آینه قلبم منقوش است. عزیزم امیدوارم خداوند شما را به سلامت و خوشی در پناه خودش حفظ کند. (حال) من با هر شدتی باشد، می گذرد، ولی بحمدالله تا کنون هر چه پیش آمده خوش بوده و الان در شهر زیبای بیروت هستم؛ حقیقتاً جای شما خالی است، فقط برای تماشای شهر و دریا، خیلی منظره خوش دارد. صد حیف که محبوب عزیزم همراهم نیست که این منظره عالی به دل بچسبد. در هر حال، امشب شب دوم است که منتظر کشتی هستیم. از قرار معلوم و معروف یک کشتی فردا حرکت می کند؛ ولی ماها که قدری دیر رسیدیم، باید منتظر کشتی دیگر باشیم. عجالتاً تکلیف معلوم نیست. امید است خداوند به عزت اجداد طاهرینم، همه حجاج را موفق کند به اتمام عمل. از این حیث قدری نگران هستم، ولی از حیث مزاج بحمدالله به سلامت، بلکه مزاجم بحمدالله مستقیم تر و بهتر است. خیلی سفر خوبی است. جای شما خیلی خیلی خالی است. دلم برای پسر قدری تنگ شده است. امید است هر دو به سلامت و سعادت تحت مراقبت آن عزیز و محافظت خدای متعال باشند. اگر به آقا و خانم ها کاغذی نوشتید، سلام مرا برسانید. من از قیل همه نایب الزیاره هستم. به خانم شمس آفاق سلام برسانید و توسط ایشان به آقای دکتر سلام برسانید. به خاور سلطان و ربابه سلام برسانید. صفحه مقابل را به آقای شیخ عبدالحسینی بگویید برسانند. ایام عمر و عزت مستدام. تصدقت، قربانت؛ روح الله. خوش به حال من خانم زهرا اشراقی (نوه امام): امام علاقه و محبت وافری به همسرشان داشتند. به طوری که از نظر امام، همسرشان در یک طرف قرار داشت و بچه هایشان در طرف دیگر و این دوست داشتن با احترام خاصی همراه بود. یادم هست یک بار که خانم مسافرت رفته بودند آقا خیلی دلتنگی می کردند. وقتی ایشان اخم می کردند، ما به شوخی می گفتیم: اگر خانم باشند آقا می خندد، وقتی نباشد آقا ناراحت هستند و اخم می کنند. خلاصه ما هر چه سر به سر آقا گذاشتیم، اخم ایشان باز نشد. بالاخره من گفتم: خوش به حال خانم که شما این قدر دوست شان دارید و امام گفتند: «خوش به حال من که چنین همسری دارم. فداکاری که خانم در زندگی کردند، هیچ کس نکرده است». خانم، بی نظیر است خانم زهرا اشراقی: علت علاقه عمیق حضرت امام به همسرشان، فداکاری خانم بود. همیشه می گفتند: «خانم، بی نظیر است». ایشان پانزده سال در آب و هوای گرم نجف مشکلات را تحمل کرده و همه جا همراه امام بودند، در حالی که در خانواده پدری شان در رفاه به سر می بردند و دختر خانم پانزده ساله ای بیش نبودند که به خانه امام وارد شدند. مثل اینکه در آن موقع قم را دوست نداشتند؛ ولی هرگز این مسئله را نزد امام اظهار نکرده بودند. امام همیشه در پاسخ ما که می پرسیدیم: چه کنیم که شوهران ما به ما این همه علاقه مند باشند؟ می گفتند: «اگر شما هم این قدر فداکاری کنید، همسران ما تا آخر همین قدر به شما علاقه خواهند داشت». اهمیت به قانون منزل خانم زهرا مصطفوی: فرض کنید اگر مادرمان یک قانون برای منزل ما وضع کرده باشد، ایشان حتماً رعایت می کنند. اگر احیاناً امام بیایند و بگویند: «من اینجا می خواهم بنشینم»، اگر مادرمان بگویند: نه، دیگر بنا به این نیست که اینجا کسی بنشیند؛ ایشان فوراً عمل می کنند. سفارش همسر حاج سید احمد آقا خمینی: هر وقت برای حضرت امام حادثه ای مانند بیماری اتفاق می افتاد، ایشان نزدیکان را فرا می خواندند و سفارش مادرمان را می کردند. از سختی ها و مشقت هایی که مادرمان کشیده است، صحبت می کردند و می فرمودند: «باید رضایت مادران را جلب کنید». روزهای آخر عمر، ایشان مرا خواستند و باز سفارش مادران را کردند و فرمودند: «مادرت به جز خدا کسی را ندارد، مبادا برخلاف میلش کاری انجام دهی». خداحافظ خانم آقای عیسی جعفری: در آخرین شبی که امام در منزل بودند و می خواستند ایشان را به بیمارستان ببرند، من و دکتر، کنار امام ایستاده بودیم. خانم داشتند می آمدند. سر پله ها که رسیدند، امام فرمودند: «خانم خداحافظ. شما دیگر زحمت نکشید». ایشان ظاهراً متوجه نشدند. یک بار دیگر امام فرمودند: «خداحافظ، شما نیاید.» و بار سوم در حالی که دست به سینه مبارک شان گرفته بودند، خیلی مؤدبانه فرمودند: «خداحافظ خانم!». امام همیشه با

احترام و خیلی مؤدب با همسرشان صحبت می کردند، همان طور که با همه مؤدب بودند. تو تلافی کن خانم خدیجه ثقفی (همسر امام): آقا به احمد جان خیلی سفارش می کردند. به او گفتند: «خیلی مواظب باش، من نتوانستم تلافی کنم، تو تلافی کن». از من راضی باش خانم زهرا اشراقی: یک بار از امام پرسیدم: شما چرا این قدر به خانم علاقه دارید؟ گفتند: «برای اینکه خیلی وفادار بوده، خیلی فداکار بوده. زجری که خانم کشیده، هیچ کس نکشیده». همیشه به خانم می گفتند: «از من راضی باش، من خیلی در حقت بدی کرده ام». اینجا آب نیست؟ خانم صدیقه مصطفوی: هیچ وقت از خانم حتی یک لیوان آب نخواستند. همیشه خودشان اقدام می کردند و اگر هم در شرایطی بودند که نمی توانستند، می گفتند: «آب اینجا نیست؟» ولی هیچ وقت نمی گفتند آب به من بدهید. حتی از ما که دخترهایشان بودیم نیز آب نمی خواستند. تا خانم نمی آمد، غذا نمی خوردند مرحوم حاج سید احمد آقا خمینی: مادر ما اگر سر سفره نمی نشستند، امام غذا نمی خوردند. منتظر می ماندند، ولو اینکه همه سر سفره حاضر باشند و وقتی که والده مان می آمد، آقا شروع به خوردن غذا می کردند. دست به غذا نمی زدند حجت الاسلام و المسلمین محتشمی: در مورد صفا و صمیمیت و عطوفت و مهربانی امام نسبت به خانواده و همسر و دختران خودشان، شاید بتوانم ادعا کنم که کسی را در آن حد ندیده ام. امام هیچ گاه وقتی خانم در منزل بود، تنها غذا نمی خوردند، یعنی اگر سفره را پهن می کردند و غذا در سفره آماده بود و خانم از اتاق بیرون رفته بودند، امام دست به غذا نمی زدند تا خانم تشریف بیاورند و بنشینند و با یکدیگر غذا بخورند. تلفن نجف را بگیرد با خانم صحبت کنم حجت الاسلام و المسلمین محتشمی: امام هیچ گاه در طول پانزده سالی که در نجف بودیم، با کسی با تلفن صحبت نمی کردند. وقتی که به پاریس رفتیم، همان روز اول و دوم بود که فرمودند: «تلفن نجف را بگیرد، من با خانم صحبت کنم». در مدتی که امام در پاریس بودند، این مسئله چندین بار اتفاق افتاد که با همسرشان تلفنی صحبت کردند. به سبب همین نزدیکی و رابطه عاطفی که ایشان با خانواده شان داشتند، چندین بار از پاریس پیام دادند که هر چه زودتر کار گذرنامه و ویزای خانم را درست کنند تا ایشان هم به پاریس تشریف بیاورند و سرانجام نیز بعد از یکی دو هفته ایشان آمدند. وقتی خانوادۀ امام وارد پاریس شدند، یک احساس طمأنینه و آرامشی را در آقا مشاهده کردیم. مرا دل نگران کردی خانم مرضیه حدیده چی: در همان ایامی که در فرانسه بودیم، روزی خانم به منزل یکی از فامیل هایشان به میهمانی رفتند، اما موقع برگشتن، دو ساعت از وقتی که به حضرت امام گفته بودند که برمی گردند، گذشته بود و هنوز برنگشته بودند. امام که همه کارهایشان را با ساعت و دقیقه تنظیم می کردند، سه بار از اتاق به آشپزخانه آمدند و پرسیدند: «خانم نیامدند؟» دفعه سوم فرمودند: «نگران شده ام، شما نمی توانید وسیله ای پیدا کنید که تماس بگیریم؟» تا اینکه خانم تشریف آوردند، اما وقتی خانم آمدند، با یک محبت خاصی رو به روی خانم نشستند و فقط گفتند: «مرا دل نگران کردی». در آن خانه کسی بوده است همسر امام: حضرت امام به من خیلی احترام می گذاشتند و خیلی اهمیت می دادند. هیچ حرف بد یا زشتی به من نمی زدند. یادم می آید که یک روز به دختران شان صدیقه و فریده که از پشت بام به منزل همسایه رفته بودند، اعتراض کردند و گفتند: «در آن خانه نوکر بوده است». و از این بابت نگران بودند، ولی من گفتم: کسی آنجا نبوده است و ایشان دیگر هیچ نگفتند. اینها را ببر و تقسیم کن آقای عیسی جعفری: یک بار خانم امام ناراحتی معده پیدا کرد که قرار شد به بیمارستان منتقل شوند و نمونه برداری شود. امام به من فرمودند: «لحظه به لحظه وضعیت خانم را تلفنی پرس و به من اطلاع بده». که نشان گر توجه و اهتمام خاص امام به وضع مزاجی خانم بود. من هم حسب الامر ایشان، هر چند دقیقه یک بار خبری می گرفتم و به امام می دادم. هم زمان با اینکه خانم را در بیمارستان برای عمل آماده می کردند، امام به من پنجاه هزار تومان پول دادند و فرمودند که: «اینها را ببر و در میان مردم مستضعف جنوب شهر تقسیم کن». که معلوم شد ایشان برای بهبودی خانم صدقه می خواهند بدهند. بنده هم به فرمایش ایشان عمل کردم و پول ها را تقسیم کردم و برگشتم. بعد که خبر موفقیت عمل جراحی خانم و بهبودی ایشان را به امام عرض کردم، از لطف و مرحمتی که داشتند، بیست هزار تومان دیگر به من مرحمت کردند. گفتم: آقا اینها را هم همان جا ببرم و تقسیم کنم؟ فرمودند: «نه، اینها دیگر مال خودت است». تقسیم بچه داری

خانم فاطمه طباطبایی: خانم تعریف می کردند که چون بچه هایشان شب ها خیلی گریه می کردند و تا صبح بیدار می ماندند، امام شب را تقسیم کرده بودند؛ یعنی مثلاً دو ساعت خودشان از بچه نگهداری می کردند و خانم می خوابیدند و دو ساعت خود می خوابیدند و خانم بچه ها را نگهداری می کرد. روزها بعد از تمام شدن درس، امام ساعتی را به بازی با بچه ها اختصاص می دادند تا کمک خانم در تربیت بچه ها باشند. می توانم به این قسمت بیایم؟ خانم مرضیه حدیده چی: امام، خانم شان را در خانه به شکلی آزاد می گذاشتند و به او احترام می کردند که مثلاً روزی که خانم مهمان خصوصی داشتند، می آمدند از ایشان اجازه می گرفتند و می پرسیدند: «امروز می توانم به این قسمت بیایم و غذا بخورم؟» یا «می توانم بیایم و داخل حیاط قدم بزنم؟». وا مصیبت... خانم زهرا مصطفوی: یک بار مثل اینکه کارگر خانه به مرخصی می رود، مادرم سینی غذا را در دست شان می گیرند و می آورند سر سفره. البته این حرف مال زمان بچگی است، آقا می گوید: «وامصیبت، فریده! خانم دارد سینی می آورد». خواهرم می گفتند ما توی خانه خیلی کار می کنیم. اصلاً نمی گذارند خانم کار کنند. الان هم این طور است. قدیم هم همین طور بوده و این را وظیفه زن نمی دانند که توی منزل کار کند. اگر خودش دلش خواست، انجام بدهد، ولی مرد حق ندارد بگوید این کار را بکن، یا مثلاً شام درست کن. خانم دارد ظرف می شوید همسر امام: امام احترام مرا نگه می داشتند و حتی حاضر نبودند که من در خانه کار بکنم. همیشه به من می گفتند: «جارو نکن.» اگر می خواستم لب حوض روسری بچه را بشویم، می آمدند و می گفتند: «بلند شو، تو نباید بشویی.» من پشت سر ایشان اتاق را جارو می کردم و وقتی منزل نبودند، لباس بچه را می شستم. یک سال که به امامزاده قاسم رفته بودیم، کسی که همیشه در منزل مان کار می کرد با ما نبود. بچه ها بزرگ شده و دخترها شوهر کرده بودند. وقتی ناهار تمام شد، من نشستم لب حوض تا ظرف ها را بشویم. ایشان همین که دیدند من دارم ظرف ها را می شویم به فریده، یکی از دخترها که در منزل ما بود، گفتند: «فریده! بدو، خانم دارد ظرف می شوید.» فریده دوید و آمد، ظرف ها را از من گرفت و شست و کنار گذاشت. حق ندارم به خانم امر کنم خانم زهرا مصطفوی: من ندیدم در طول زندگی، امام به خانم شان بگویند در را ببندید. بارها و بارها می دیدم که خانم می آمدند و کنار آقا می نشستند، ولی امام خودشان بلند می شدند و در را می بستند و حتی وقتی پا می شدند، به من هم نمی گفتند که در را ببندم. یک روزی من به آقا گفتم: خانم که داخل اتاق می آیند، همان موقع به ایشان بگویند در را ببندند. گفتند: «من حق ندارم به ایشان امر کنم.» حتی به صورت خواهش هم از ایشان چیزی را نمی خواستند. تبه آیت الله خلخالی: امام با اهل بیت خود قهر نمی کردند و اگر ناراحتی داشتند، آن روز مثلاً سر ناهار اکتفا می کردند به نان و ماست. دیگر از گوشت و پلو نمی خوردند و طرف چون می فهمید، عذرخواهی می کرد. من این جریان را از حاج آقا مصطفی نقل می کنم. هرگز از من چای نخواستند همسر امام: امام طی این سال های طولانی زندگی مشترک، هرگز از من نخواستند یک فنجان چای به ایشان بدهم. آقا چای را خودشان آماده می کنند و به محض نوشیدن چای فنجان شان را می شویند. خانم هم تشریف بیاورند خانم مرضیه حدیده چی: امام عادت داشتند در ساعت یازده یک چای بخورند و آن لحظه به خودشان اختصاص داشت، ولی می فرمودند که خانم هم تشریف بیاورند و بنشینند تا من چایی ام را بخورم. رعایت حال همسر خانم زهرا مصطفوی: امام آن قدر به خانم آزادی می دهند که هر جا راحت باشند، بخوابند یا غذا بخورند. مثلاً اگر خانم یک روزی خسته است، با وجودی که خیلی در کارشان نظم دارند، اما می گویند اگر شما مایلید الان غذا می خوریم و می خوابیم؛ که رعایت حال خانم شده باشد. هندوانه ای آماده کنید آقای مصطفی کفاش زاده: خانم وقتی می خواهند مسافرت بروند، در هر ساعتی از روز باشد، حتی اگر ساعت دو بعد از ظهر باشد، امام تا درب حیاط ایشان را بدرقه می کنند. یا موقعی که برمی گردند، اطلاع می دهند که خانم می خواهند برگردند. اگر فصل گرما باشد، امام دستور می دهند که یک چیز خنکی درست کنید، هندوانه ای آماده کنید یا اگر نباشد، آب خنکی درست کنید و اگر فصل سرما باشد، می گویند اتاقی را گرم کنید. خانم چرا اوقات شان تلخ است؟ حجت الاسلام و المسلمین مسیح بروجردی: یک روز وارد اتاق آقا شدم، دیدم ایشان و خانم دارند تلویزیون نگاه می کنند؛ شب سال دایی مصطفی بود. آقا هم یادشان بود.

خانم خیلی اوقات شان تلخ بود. امام گفتند: «خانم چرا اوقات شان تلخ است؟» خانم گفتند: آخر امسال هم تلویزیون در مورد مصطفی هیچ صحبتی نکرد. آقا گفتند: «به صحبت اینها چه کار داری؟ دعا کن جایش خوب باشد». درس زندگی همسر آیت الله شهید محلاتی: در همان اوایل درس حضرت امام، که ایشان برخی نکات اخلاقی را می فرمودند، حاج آقا (شهید محلاتی) برای ما نقل کردند که امروز حضرت امام در درس فرمودند که: «طلبه های متأهل نباید شب ها مطالعه کنند. بلکه شب ها را به رسیدن به کارهای منزل و رسیدگی به زن و فرزند گذرانده و سحرها را به مطالعه اختصاص دهند».

امام در خانه

امام در خانه احترام برادر بزرگتر در حد یک استاد بارها و بارها شاهد احترام بیش از حد امام نسبت به آیت الله پسندیده بودیم. ایشان به عنوان برادر بزرگتر و استاد امام در دوران کودکی و نوجوانی در حد یک استاد و شبیه یک پدر، مورد احترام امام قرار می گرفت. مجلس انس امام با برادر بزرگترشان به دور از مسائل سیاسی و رهبری جهان اسلام، احوالپرسی و تفحص از مشکلات احتمالی برادر بود. در این حال شنیدن مسائل عادی زندگی و چکه کردن شیر آب و خرابی دستشویی منزل ایشان برای امام کاملاً قابل تحمل بود. (۱) چرا احمد بیمار است؟ امام علاقه عجیبی به همسر و فرزندان و نوه ها و حتی وابستگان خود دارند. حتی اگر یکی از اعضا دفتر ایشان بیماری پیدا کند، امام مرتب احوالپرسی می کنند. سفارش می کنند به مداوا و پزشک و مرتب از وضع آنان جستجو می کنند و امر به رفتن بیمارستان. یک روز حاج احمد آقا برای خواندن پیام امام به جایی رفته بود. امام صحبت ایشان را از رادیو می شنیدند. ایشان قبل از پیام گفت که امروز حال من مساعد نبود. امام فوراً سراغ گرفتند که حال ایشان چطور است و چرا بیمارند؟ (۲) به قم که رسیدی تلفن کن من ساکن قم بودم. هر وقت که می رفتم با امام خداحافظی کنم به من می فرمودند: «به مجردی که به قم رسیدی تلفن کن». و قید می کردند که: «تلفن کنی به حاج عیسی بگو که بیاید بمن بگوید. همین طور تلفن نکن که من رسیده ام. اینها نمی آیند به من بگویند. فکر نمی کنند که من دلواپسم. تو قید کن به حاج عیسی که برو به آقا بگو». من پیش خودم فکر می کردم که آقا چقدر دلواپس من هستند. در صورتی که خیلی ها هم بودند، ولی هیچکس به من چنین حرفی نمی زد و دیگر بعد از ایشان هم هیچکس به من چنین حرفی نزد. این سخن آقا باعث می شد که من فکر کنم لابد آقا خیلی نسبت به من علاقمند بودند. (۳) آهسته راه می رفتند تا کسی بیدار نشود خانم امام می گفتند بنده تا یاد دارم و با ایشان زندگی می کنم هر شب (همیشه) به نماز شب می ایستادند و سعی داشتند که مزاحم من یا بچه ها نباشند. حتی یک شب هم ما به خاطر نماز شب آقا بیدار نشدیم، مگر اینکه مثلاً خودمان بیدار بودیم. مسافرت هم که می رفتیم آقا برای نماز شب که بیدار می شدند طوری حرکت می کردند و آهسته راه می رفتند و وضو می گرفتند که مزاحم دیگران نبودند. (۴) خیلی گذشت داشتند من شاهد بودم که افرادی می آمدند و توهین می کردند. شدید توهین می کردند اما در ایشان هیچ حالت خشونت یا تندی ظاهر نمی شد. مثلاً (حرف مال خیلی سال پیش است که من هنوز ازدواج نکرده بودم) یکروز سر سفره شام بودیم که یکی از بستگان ما روی مسئله ای عصبانی شد، چنان از جا بلند شد که ما فکر کردیم رفت طرف حضرت امام که ایشان را مثلاً بزند. ولی امام هیچ عکس العملی نشان ندادند. البته او فقط هجوم برد و خودش نیز متوجه شد و برگشت. اما امام آرام همین طور که نشسته بودند سر سفره شام بادمجون سرخ کرده داشتیم یادام است، ایشان هیچ برخوردی نشان ندادند و هیچ حالت خشم یا عکس العملی اصلاً نشان ندادند. (۵) نمی گویند حرف نزنید یکروز دایی من می گفت که رفتم خدمت امام، داشتند رادیو گوش می کردند، اما نخواستند به من بگویند حرف نزن بلکه رادیو را نزدیک گوششان گذاشتند. گاهی که ما دو سه نفری در خدمت ایشان صحبت می کنیم، ایشان به صورت اشاره به ما می گویند حرف نزنید و مستقیماً به ما نمی گویند حرف نزنید. یک وقت می بینم بلند می شوند می روند نزدیک تلویزیون و به آن نگاه می کنند و ما متوجه می شویم که صحبت هایمان موجب شده است که ایشان نتوانند از تلویزیون

استفاده کنند. (۶) به ما نصیحت می کردند ما وقتی پهلوی آقا بودیم خیلی احساس راحتی می کردیم و خیلی رابطه خوبی داشتیم. همه مان حالت امام، پدر بزرگ و همه را می گذاشتیم کنار. دو تا رفیق بودیم، وقتی پهلوی هم بودیم. با همه همین طور بودند. همه همین احساس آرامش را پهلوی ایشان داشتند. جذبه به جای خود، دوستی هایمان، حرفه‌ایی را که با ایشان می زدیم همه خیلی صمیمانه بود. به ما نصیحت می کردند، ولی نه نصیحتی مثل بقیه پدر بزرگها و بزرگترها. جوری به آدم نصیحت می کردند که آدم اصلا احساس نمی کرد. وقتی آدم شب می رفت و رویش فکر می کرد، می فهمید امام دارند راه را به ما نشان می دهند. (۷) ما را به گذشت دعوت می کردند در خانه امام، کمتر اختلافی پیش می آمد. اگر هم موردی بود سعی می کردیم که آقا متوجه نشوند و این مسئله باعث ناراحتی ایشان نشود. ولی اگر متوجه می شدند، ما را به صبر، گذشت و سازش دعوت می کردند و کوچکترین دخالتی در زندگی فرزندانمان نمی کردند. (۸) توجهشان به خانواده بود امام در تمام طول شبانه روز حتی یک دقیقه وقت تلف شده و بدون برنامه از قبل تعیین شده نداشتند. ایشان با توجه به شرایط سنی و میزان فعالیتی که داشتند باز هم ساعات خاصی را در سه نوبت (هر کدام بین نیم تا یک ساعت) به اهل منزل اختصاص داده بودند که هر کدام از ما که مایل بودیم خدمت ایشان می رسیدیم و مسائلمان را مطرح می کردیم. اما در این ساعات معمولاً فکرا و روحا توجهشان به خانواده بود، هر سوالی می کردیم بدون جواب نمی گذاشتند. حتی هیچگاه خودشان ابتدا مسائل را مطرح نمی کردند و می خواستند که از این وقت، اعضای خانواده استفاده کرده و بر حسب ضرورت مسائلشان را عنوان کنند. اگر سوالی را به دلیل کمبود وقت پاسخ نمی دادند، حتما در خاطرشان بود که در فرصت مناسب دیگری پاسخ دهند. (۹) بدون آنکه بگویند به آشپزخانه می رفتند امام برای اولادشان احترام خاصی قایل بودند و بسیار خوشرو و با متانت با آنها رفتار می کردند. گاهی اوقات امام بدون آنکه چیزی به ما بگویند به بهانه ای به آشپزخانه می رفتند و برای ما چای می ریختند. البته ما از این رفتار ایشان احساس شرمندگی می کردیم. ولی امام با این کارها کمال مهمان نوازی و در حقیقت بهترین رفتار را نسبت به فرزندان خود نشان می دادند. حالا وقتی به یاد آن روزها می افتم، تمام وجودم از این همه خضوع و خشوع امام به درد می آید. (۱۰) بسیار صمیمی بودند امام در برخوردهایشان با افراد آن چنان صمیمی بودند که انسان فکر می کرد ایشان هیچ کار و مشغله دیگری ندارند جز اینکه با او صحبت کنند. گاهی از مسائل شخصی و مشکلات ما سؤال می کردند به گونه ای که واقعا انتظار نمی رفت امام با این همه مسئولیت هایی که بر دوش دارند و با این وقت اندک، این قدر نسبت به مسائل خانواده دقت داشته باشند. (۱۱) پیامبر گونه رفتار می کردند برخورد امام با خانواده شان پیامبر گونه بود. بعد از ظهرها که می شد خانواده امام، نوه ها، دخترها و عروس می آمدند و دور ایشان می نشستند و چنان با امام گرم می گرفتند و شوخی و مزاح می کردند که تصور چنین حالتی برای یک رهبر سیاسی با آن همه مشغله شاید غیر ممکن است. من بعضی از روزها شاهد بودم که امام با این سن و سال و مشغله کاری با علی بازی می کرد. ایشان یک طرف اتاق می ایستاد و علی در طرف دیگر و با علی توپ بازی می کرد. (۱۲) به همه یک اندازه محبت می کردند امام با افراد خانواده بسیار گرم و مهربان بودند و در عین اینکه ما به خاطر جذبه ای که داشتند حساب می بردیم ولی در همان حال خیلی با پدر، گرم و مهربان و صمیمی بودیم. امام همه اولادشان را به یک نظر نگاه می کنند و به همه به یک اندازه محبت دارند به طوری که بعد از این همه سال ما هنوز متوجه نشدیم امام کدام فرزندان را بیشتر دوست دارند. (۱۳) شما اصلا مرا می شناسید؟ اگر ما یک روز، دو روز به خانه شان نمی رفتیم، وقتی می آمدیم می گفتند: «کجاها بودید شما؟ اصلا مرا می شناسید؟» یعنی این طور مراقب اوضاع بودند. این قدر متوجه بودند. من بچه خودم را؛ فاطمه را، بعضی اوقات می بردم. یک روز وارد شدم دیدم آقا توی حیاط قدم می زنند. تا سلام کردم گفت: «بچه ات کو؟» گفتم: «نیاورده ام، اذیت می کند.» به حدی ایشان ناراحت شدند که گفتند: «اگر این دفعه بدون فاطمه می خواهی بیایی، خودت هم نباید بیایی.» این قدر روحشان ظریف بود. می گفتم: «آقا شما چرا این قدر بچه ها را دوست دارید؟ چون بچه های ما هستند دوستشان دارید؟» می گفتند: «نه، من به حسینه که می روم اگر بچه باشد حواسم می رود دنبال بچه ها؛ این قدر من دوست

دارم بچه‌ها را. بعضی وقتها که صحبت می‌کنم می‌بینم که بچه‌ای گریه می‌کند یا بچه‌ای دارد دست تکان می‌دهد، یا اشاره به من می‌کند، حواسم می‌رود به بچه.» (۱۴) نسبت به بچه‌ها خیلی مهربان بودند امام نسبت به بچه‌های کوچک به قدری مهربان و صبور هستند که آدم حیرت می‌کند. از ناراحتی و بیماری فرزندانشان بسیار ناراحت می‌شوند و در مراجعه به دکتر عجله می‌کنند. از توجه زیادی که به مریض پیدا می‌کنند ناراحتی‌شان را درک می‌کنم. (۱۵) متوجه این مسئله نیستید بعضی وقتها که ما با هم اختلافی بر سر یک مسئله پیدا می‌کردیم امام ناراحت می‌شدند، ولی حتی لفظ تو نمی‌فهمی را هم در عصبانیت به ما نمی‌گفتند بلکه می‌فرمودند شما متوجه نیستید. یعنی تا این حد امام متوجه بودند در هنگام عصبانیت لفظ زشت یا خلاف شرع و اخلاق به کار نمی‌بردند. فقط می‌فرمودند: «شما متوجه این مسئله نیستید». (۱۶) باید اینها را بخوانم و به مردم جواب بدهم یاد می‌آید یکی از بچه‌های مرحوم اشراقی، که نوه امام بود، یک روز به راهرو آمد و یک لنگه کفش برداشت و گفت می‌خواهد امام را بزند. من دنبالش دویدم تا لنگه کفش را بگیرم، ولی او در را باز کرد و به داخل اتاق رفت. تا رفتم او را بگیرم امام دستشان را بلند کردند و به من فهماندند که کاری نداشته باشم. بچه سه چهار بار با کفش به امام زد. بعد امام او را بغل کردند و بوسیدند و گفتند: «باباجون اگر من به شما می‌گویم که به این کاغذها دست نزن به این خاطر است که اینها مال مردم است و من باید آنها را بخوانم و جواب بدهم و اگر پاره شوند پیش خدا مسئولم». یعنی بدون آنکه حالت خاصی در چهره‌شان پیدا شود خیلی راحت با آن بچه برخورد کردند. بالاخره بچه لنگه کفش را همانجا گذاشت و از اتاق بیرون رفت. (۱۷) بگذارید بازی کنند امام نسبت به نوه‌ها هم همان طور که نسبت به اولادها آزادی می‌دادند هستند. یعنی الان چه نوه من و چه نوه خودشان که پسر احمد آقا حدود ۵/۱۲ سال است و یا نوه‌های دیگر یا حتی نتیجه، وقتی دور ایشان می‌آیند خیلی دوستشان دارند. اگر مادرشان بخواهد جلوی آنها را بگیرد که امام را اذیت نکنند، امام قبول نمی‌کنند چون می‌گویند بچه هستند بگذارید بازی کنند. مثلاً ریش ایشان را چنگ می‌زنند. روی زانو از بین پاها و دور پای ایشان می‌گردند و پا روی ایشان می‌گذارند که مثلاً کلید برق را خاموش یا روشن کنند، ایشان اصلاً ناراحت نمی‌شوند. مگر اینکه کار داشته باشند. امام وقتی نگاهشان به تلویزیون است بچه هم کار خودش را می‌کند. بچه دارد اذیت می‌کند، امام تلویزیون نگاه می‌کنند، یا اینکه رادیو گوش می‌دهند! هیچ ناراحت هم نمی‌شوند. (۱۸) بلند شدند و شعار دادند یک روز که همه دور هم در اتاق جمع بودیم. علی گفت: «من می‌شوم امام، مادر هم سخنرانی کند، آقا هم بشوند مردم». علی از من خواست که سخنرانی کنم. من کمی صحبت کردم و بعد به آقا اشاره کردم که شعار بده. آقا هم همان طور که نشسته بودند، شعار دادند. علی گفت: «نه، نه، باید بلند بشی. مردم که نشسته شعار نمی‌دهند». بعد آقا بلند شدند و شعار دادند. (۱۹) علی را روی دوششان سوار می‌کردند بارها می‌شد که من وارد اتاق می‌شدم به طوری که امام مرا نمی‌دیدند. می‌دیدم که امام به زانو روی زمین نشسته‌اند و پسر علی روی دوششان سوار است و با امام دارد بازی می‌کند. خیلی دلم می‌خواست از آن صحنه‌ها و لحظه‌ها فیلم یا عکس بگیرم اما می‌دانستم که امام نمی‌گذارند. صمیمیت و صداقت امام با بچه‌ها و مادرم خیلی عجیب بود. (۲۰) بگیر، تو بردی! امام به کودکان علاقه زیادی داشتند. ایشان همیشه نصیحت می‌کردند که تا پیش از مکلف شدن، بچه‌ها را راحت بگذاریم تا آزادانه بازی کنند. موانع را از سر راه آنها برداریم و کمتر به آنها امر و نهی کنیم. بیشتر خاطره‌های من از امام، خاطرات برخورد ایشان با علی، پسر پنج ساله ام است. علی علاقه بسیار زیادی به آقا داشت. امام هم او را دوست داشتند. همیشه می‌گفتند: «من خودم بچه داشته‌ام، اما علی چیز دیگری است». علی عشقش آقا بود. هر روز به اتاق ایشان می‌رفت. دوست داشت با عینک و ساعت آقا بازی کند. یک روز که ساعت و عینک آقا را برداشته بود، به علی گفتند: «علی جان! عینک چشمهایت را اذیت می‌کند. زنجیر ساعت هم خدای ناکرده ممکن است به صورتت بخورد. صورتت مثل گل است. ممکن است اتفاقی برایت بیفتد». علی عینک و ساعت را به امام داد و گفت: «خوب، بیاید یک بازی دیگر بکنیم. من می‌شوم آقا، شما بشوید علی کوچولو». فرمودند: «باشد». علی گفت: «خوب، بچه که جای آقا نمی‌نشیند». امام کمی خودشان را کنار کشیدند. علی کنار

امام نشست و گفت: «بچه که نباید دست به عینک و ساعت بزند». آقا خندیدند و عینک و ساعت را به علی دادند و گفتند: «بگیر، تو بردی». (۲۱) اگر بیدار نشدید امام صبح ها کسی را برای نماز از خواب بیدار نمی کردند و می گفتند: «خودتان اگر بیدار می شوید، بلند شوید نماز بخوانید. اگر بیدار نشدید مقید باشید که ظهر قبل از نماز ظهر و عصر نماز صبحتان را قضا کنید». زمستان هم که بلند می شدیم می رفتیم سر حوض وضو بگیریم، اگر مثلاً کمی آب گرم داشتند می گفتند بیاید با این آب گرم وضو بگیرید. و اگر نبود که هیچ. در مورد نماز با ما هیچ سختگیری نکردند. (۲۲) وضعیت درسی بچه ها را جویا می شدند امام راجع به بچه ها بسیار سفارش می کردند. نسبت به اینکه فرزندانشان نمازهای خود را در اول وقت به جا بیاورند، بسیار حساس بودند. یکی دیگر از مسائلی که آقا برای آن اهمیت قائل بودند درس و تحصیل بچه ها بود و به هیچ وجه نمی پسندیدند که بچه ها در طول سال تحصیلی وقت خود را به بازیگوشی و بطالت بگذرانند. امام همیشه از وضعیت درسی نوه ها و نتیجه های خود جویا می شدند. (۲۳) سعی می کردند زودتر سلام کنند من وقتی وارد اتاق امام می شدم به ایشان سلام می کردم، ولی امام سعی می کردند زودتر به من سلام کنند و من هم جواب می دادم. خیلی مهربانانه و دلنشین با من حرف می زدند و رفتار می کردند که مرا خیلی خوشحال می کرد. (۲۴) با بچه ها رو راست باشید امام به دختر من که از شیطنت بچه خود گله می کرد، می گفتند: من حاضرم ثوابی را که تو از تحمل شیطنت حسین می بری با ثواب تمام عبادات خودم عوض کنم. عقیده داشتند که بچه باید آزاد باشد تا وقتی که بزرگ می شود آن وقت باید برایش حدی تعیین کنند. در مورد تربیت کودکان می فرمودند: با بچه ها رو راست باشید تا آنها هم رو راست باشند. الگوی بچه پدر و مادر هستند. اگر با بچه درست رفتار کنید بچه ها درست بار می آیند. هر حرفی را که به بچه ها زدید به آن عمل کنید». (۲۵) بچه باید بازی کند امام در همه چیز سفت و محکم بودند، اما به خانواده که می رسیدند نرم بودند. بارها می شد عصای ایشان را می بردم و با آن بازی می کردم. بعد مادرم با اعتراض می گفت ایشان خسته اند. امام می فرمودند: «نه، بگذار بازی کند. بچه اگر بازی نکند مریض است. بچه باید شیطونی کند». (۲۶) خیلی با بچه ها مهربان بودند امام خیلی با بچه ها مهربان بودند، از جمله با علی نوه خودشان؛ مثلاً علی به امام می گفت شما علی باشید من امام هستم و بعد شروع می کرد به خواندن سوره توحید و با دستش ادای امام را در می آورد. می گفت من دولت تعیین می کنم، من توی دهن این دولت می زوم و امام هم می خندیدند. یا مثلاً می گفت من دکتر هستم شما بخواب من می خواهم شما را معاینه کنم، امام هم دراز می کشیدند و او گوشی را روی سینه ایشان می گذاشت. (۲۷) باید صورت به خاک بمالی امام بارها به من می گفتند: «اینکه می گویند بهشت زیر پای مادران است؛ یعنی باید این قدر جلوی پای مادر صورت به خاک بمالی تا خدا تو را به بهشت ببرد». (۲۸) تربیت فرزند از مرد بر نمی آید امام نقش مادر را در خانه خیلی تعیین کننده می دانستند و به تربیت بچه ها خیلی اهمیت می دادند. گاهی که ما شوخی می کردیم و می گفتیم: «پس زن باید همیشه در خانه بماند؟» می گفتند: «شما خانه را کم نگیرید، تربیت بچه ها کم نیست. اگر کسی بتواند یک نفر را تربیت کند، خدمت بزرگی به جامعه کرده است». ایشان معتقد بودند که تربیت فرزند از مرد بر نمی آید و این کار دقیقاً به زن بستگی دارد، چون عاطفه زن بیشتر است و قوام خانواده هم باید بر اساس محبت و عاطفه باشد. (۲۹) جوانها را باید رعایت کرد اگر یکی از نوه های امام که در سنین جوانی است پیش امام باشد. ایشان کاملاً برخوردشان با آنها و ما فرق می کند. در این حال با ما جدی تر برخورد دارند و مطالب را جدی تر مطرح می کنند. اما با دختران جوان به صورت شوخی برخورد می کنند. حتی اگر ما گاهی گله کنیم که مثلاً- دخترمان گوش به فرمان نداده ایشان همیشه جانب جوانها را می گیرند؛ یعنی معتقدند این جوانها هستند که باید رعایت حالشان را کرد. (۳۰) تو شهید نشدی؟! امام شوخی با مزه ای با آقا مسیح (نوه ایشان که فرزند خانم مصطفوی است) کرده بودند. روزی که مسیح از جبهه برگشته و به خدمت امام رسیده بود، امام خطاب به مسیح گفتند: «تو شهید نشدی که بنیاد شهید ما را یک سفر به سوریه بفرستد!» (۳۱) بیا این شیشه ها را جمع کن یک تابستان بود. در دوران طفولیت ما، که امام در حیاط با مادرم مشغول گل کاشتن بودند؛ یعنی امام بعد از نماز مغرب و عشا بود که با کارد آشپزخانه باغچه

را آماده می کرد و مادرم نشاء را می کاشتند و خاک می ریختند. ما بچه ها توی اتاق مشغول بازی بودیم. هشت سال، ده سال همین حدود بودیم با بچه های همسایه. پشت پنجره رختخواب چیده شده بود تا بالا. یکی از دخترها را خواهر من بلند کرد و محکم نشاند روی رختخواب، به طوری که پشت این بچه خورد به شیشه و شیشه از بالا تا پایین خرد شد و ریخت درست آنجایی که مادرم و ایشان مشغول کاشتن گلها بودند، ما هم خیلی آماده بودیم برای اینکه ایشان اعتراض بکنند، ولی با اینکه دستشان زخمی شد و خون آمد هیچ چیزی به ما نگفتند. فقط کارگری را که توی منزل بود صدا کردند که بیا شیشه ها را جمع کن. (۳۲) آزادی مطلق به ما می دادند امام، دوران بچگی آزادی مطلق به ما می دادند و به هیچ یک از کارهای ما کاری نداشتند، اما در دورانی که ما به سن بلوغ رسیدیم و بزرگتر شدیم، ایشان بر بعضی مسائل ما نظارت می کردند. (۳۳) تنها محدودیت، رعایت مسائل دینی بود به دلیل آشنایی و رفاقتی که با مرحوم حاج آقا مصطفی داشتم، اطلاع پیدا کردم که امام در منزل هیچ گونه تحمیل و استبدادی را نسبت به همسر و فرزندان خود اعمال نمی کردند و برای آنها نوعی آزادی قائل بودند. چنانکه حتی به وسیله سؤال نمی خواستند که عقیده خود را تحمیل کنند. تنها محدودیتی که در خانواده امام وجود داشت، رعایت مسائل دینی بود. به طور مثال آنها هرگز نباید به غیبت، تهمت و نظایر این موارد دست می یازیدند. (۳۴) به من فرصت فرار دادند روزی مادرم به من که ۱۲ ۱۳ ساله بودم یک چیزی را گفتند از اطاق به من بده. من خیلی راحت گفتم: «نه نمی دهم!» اطاعت نکردم، امام صحبت مادرم را از توی حیاط شنیدند، البته از جهت تربیتی قدمها را آرام آرام به طرف من برداشتند، اما در عین حال اینکه قیافه نشان می داد که دستها را بالا می زدند که یعنی می خواهند مرا کتک بزنند چرا؟ چون گوش به حرف مادرم ندادم مرا ترساندند. اما این فرصت را می دادند که در عین اینکه می ترسم فرار کنم و کتک نخورم، اما من فرار نکردم و ایشان به من رسیدند و من کتک خوردم و این هنوز به یادمان است که اگر مادرمان به ما کاری گفتند، بگوییم «چشم!» (۳۵) زدند روی دست من وقتی که بچه بودم نامم را داخل کاسه ماست زدم و خوردم. همینکه می خواستم بزخم توی ماست انگشتم به ماست خورد. آقا زدند روی دست من. خیلی کوچک بودم، ۵۶ سالم بود؛ یعنی آقا متوجه شدند که من ناراحت شدم و دستم را کشیدم کنار، دست مرا گذاشتند توی دهانشان و گفتند: «من از دست تو بدم نمی آید، اما باید سر سفره ای که جمع نشسته اند دقت داشته باشیم که قاشق هست برای ماست». یعنی در نظافت خیلی رعایت می کنند، در عین سادگی. (۳۶) کنجکاوی نمی کردند امام کم نصیحت می کردند. از هفت سالگی در تربیت دینی دقت داشتند؛ یعنی می گفتند از هفت سالگی نماز بخوان. می گفتند اینها (بچه ها) را وادار به نماز کن تا وقتی ۹ ساله شدند عادت کرده باشند. من به ایشان می گفتم تربیتهای دیگرشان با من، نمازشان با شما. شما بگو، من که می گویم گوش نمی کنند. خودشان مقید بودند و می پرسیدند، اما همین که بچه ها می گفتند نماز خوانده ام قبول می کردند و کنجکاوی نمی کردند. (۳۷) مقید بودند حجابمان را حفظ کنیم امام مقید بودند که ما از بچگی حجاب شرعی مان را حفظ کنیم. در منزل حق انجام هیچ گونه معاصی، از جمله غیبت، دروغ، بی احترامی به بزرگتر و توهین به مسلمان را نداشتیم. خصوصاً روی معصیت توهین به مسلمان، حساسیت زیادی داشتند. ضمناً ایشان همیشه تأکید می نمودند که بندگان خدا هیچ امتیازی، جز از نظر تقوی و پرهیزکاری بر هم ندارند و این مسئله را از بچگی به ما گوشزد می نمودند. ایشان همیشه می گفتند: «بین شما و کارگری که در منزل کار می کند هیچ فرقی نیست». (۳۸) چرا این کار را کرده اید؟ امام در منزل با بچه ها خیلی مهربان و صمیمی بودند و کلاً محیط خانواده ما پر از رفاقت و صمیمیت بود. البته در عین حال خیلی هم قاطع و جدی بودند. ما می دانستیم و عملاً این طور به ما تفهیم کرده بودند (نه اینکه لفظاً به ما بگویند که اگر من یک حرفی می زنم نباید شما بر خلاف آن رفتار کنید) که اگر چیزی مخالف میل شان باشد، نباید آن را انجام دهیم و ما هم انجام نمی دادیم. البته ایشان هم نسبت به فروع ما را آزاد می گذاشتند، خیلی سخت نمی گرفتند ولی راجع به اصول که خیلی به آنها مقید بودند، هیچ کس قدرت مخالفت نداشت. همیشه ما را مقید می کردند که معصیت نکنیم و مؤدب به آداب اسلامی باشیم. هر چقدر در منزل بازی یا شلوغ می کردیم، هیچ ایرادی نمی گرفتند، ولی اگر می

فهمیدند کاری کرده ایم که همسایه ای اذیت شده، به شدت به ما اعتراض می کردند و ناراحت می شدند که «چرا این کار را کرده اید؟» (۳۹) حتی به هم سلام نکنند امام در ارتباط با نامحرم خیلی سخت گیرند. الآن پسرهای من و حاج احمد آقا ۱۵، ۱۶ ساله اند و ما یک روز اگر منزل آقا برای ناهار دعوت شویم پسرها حق آمدن ندارند و یا اگر هم بیایند مثلا ما خانه خانم می نشینیم و سفره می اندازیم و آنها منزل احمد آقا. آن هم برای اینکه پسرها و دخترهای اهل فامیل و خانه با هم غذا نخورند. نه فقط سر سفره بلکه حتی به همدیگر سلام هم نکنند، چون واجب نیست. به هر حال آقا این نوع مهمانی رفتن خانمها و آقایان نامحرم و با هم دور سفره نشستن را حرام می دانند. (۴۰) سلام واجب نیست من ۱۵ ساله بودم که مرحوم آقای اشراقی با خواهرم ازدواج کرد. و داماد ما شده بودند. یک روز ما منزل ایشان دعوت داشتیم. همین جور که من و امام با هم وارد شدیم، دیدم آقای اشراقی دارند به استقبال می آیند. ما در یک باغچه ای داشتیم حرکت می کردیم. من به امام گفتم: «سلام بکنم آقا؟» گفتند: «واجب نیست» من هم رویم نشد که سلام نکنم و از داخل باغچه رد شدم که با آقای اشراقی روبرو شوم. (۴۱) در کار واجب و ضروری حرفی ندارند وقتی امام را به ترکیه تبعید کردند و عمویم (آیت الله پسندیده) می خواستند خدمت آقا به ترکیه بروند، درب منزل ما آمدند و از پشت در گفتند می خواهم با خود خانم صحبت کنم که اگر بخواهند پیغامی بدون واسطه برای آقا داشته باشند، بگویند و مادرم ناچار شدند سلام کنند. بعد یادم است که به من گفتند که ناراحت هستند چون اولین سلام را به نامحرم در نبودن آقا کرده اند و گفتند: «حالا اگر آقا راضی نباشند چه؟» البته این را بگویم که امام در مورد کار واجب و ضروری حرفی ندارند که البته باید به طور جدی صحبت کرد، نه اینکه دور هم بیخودی بنشینند و سلام و علیک کنند. (۴۲) نامحرم داخل اتاق است گاهی اوقات بعضا لازم می شد که ما به طور سرزده به خدمت ایشان برسیم و مطلبی را عرض نمائیم. بلافاصله بعد از زدن درب و تقاضای ورود از جانب ما، اگر از بستگان امام نزد ایشان بودند، خیلی سریع می گفتند که کمی صبر کنید و بعد به بستگان خویش تذکر می دادند چادر خود را بر سر گذارند تا ما وارد شویم و بالعکس اگر ما در داخل خانه بودیم و یکی از بستگان امام قصد دخول داشتند. بلافاصله امام می فرمودند که: «یا الله، یا الله، نامحرم داخل اتاق است». البته امام برای تذکر اعلام می کردند و گرنه بستگان امام همیشه رعایت حجاب خویش را می نمودند. (۴۳) شما که فردا می روید امام از کار خیلی ساده مثل نماز جمعه رفتن، وقتی می بینند ما رفتیم اظهار رضایت می کنند و این رضایت را در صورتشان می بینیم. یا تظاهراتی که پیش می آید به طور غیر مستقیم می گویند: «شما که فردا می روید». و به این صورت عنوان می کنند این چیزها ایشان را خیلی خوشحال می کنند. (۴۴) خوشم آمد که به چنین نمازی رفتی آن زمان که در مراسم نماز جمعه بمب گذاری کرده بودند من هم در نماز جمعه شرکت داشتم. مادرم و بقیه فامیل در خانه آقا بودند. چون خبری از من نشده بود همه دلواپس و نگران بودند. وقتی وارد خانه شدم، دیدم مادرم با حالت اعتراض آمیزی (چون از قبل هم شایع شده بود که یا عراقی ها به نماز جمعه حمله می کنند یا بمب می گذارند) به من گفتند: «تو چرا رفتی، تو که باردار بودی، به خاطر بچه ات هم که شده نباید می رفتی» ولی آقا که سر ناهار نشسته بودند با خنده ای به من گفتند: «سالمی؟» من تشکر کردم و آقا آهسته در گوش من گفتند: «خیلی کار خوبی کردی که رفتی. خیلی ازت خوشم آمد که به چنین نمازی رفتی». (۴۵) ما انقلاب نکردیم که پست بین خودمان تقسیم کنیم امام ما را از تصدی پست های حساس منع می کردند. مثلا دوست نداشتند دخترشان نماینده مجلس بشود. چون می گفتند دلم نمی خواهد این احساس و توهم پیدا شود که به خاطر منسوب بودن به من، دخترم فلان پست را گرفته است. یا می گفتند: «ما انقلاب نکردیم که پست بین خودمان تقسیم کنیم و اصلا برای اینکه این شایعه در ذهن مردم به وجود نیاید دنبال این کارها نروید. هزار جور کار دیگر هست که می توانید آنها را انجام دهید». (۴۶) خانواده ها باید هم مسلک باشند امام در انتخاب همسر، چه برای دخترانشان و چه برای پسرانشان روی خانواده هایشان خیلی تکیه می کردند. امام می فرمودند: «خانواده ها باید هم مسلک باشند، سنخیت داشته باشند و مؤمن و متعهد باشند». (۴۷) نظر نهایی به عهده شما فرزندان است از جمله آزادیهایی که امام در مورد همه و نیز فرزندان معتمد بودند، حق انتخاب همسر بود؛ لذا به

هنگام ازدواج دخترهایشان می فرمودند: «من فلانی را مناسب تشخیص دادم، اما نظر صائب و نهایی به عهده شما فرزندان است». و در صورت عدم تمایل دختران به ازدواج، مسئله منتفی بود. (۴۸) استخاره کردند یک بار از خانم پرسیدم که آیا امام در مورد انتخاب دامادهایشان استخاره می کردند. ایشان گفتند: به این معنا که اگر استخاره خوب آمد قبول کنند و اگر بد آمد رد کنند، نه. امام اعتقادی به این استخاره در این معنی نداشتند. در مورد یکی از دخترهایشان دقیقاً یادم هست که اول وضو گرفتند، بعد سر سجاده نشسته دو رکعت نماز خواندند و از خدا طلب خیر کردند. (۴۹) خبرهای خوش را با همه مطرح می کردند از وقتی که جنگ شروع شد مسائل تأثر آور زیادی به گوش امام می رسید که آنها را اصلاً با ما مطرح نمی کردند. گاهی که به اتاقشان می رفتم می دیدم کسی قبل از من خبری داده و ناراحت شده اند، می پرسیدم: «چه شده؟» مرد می شدند و می گفتند: «چه اصراری است که من مطلب را بگویم و تو هم ناراحت شوی؟» ولی اگر خبر خوشی داشتند به محض اینکه از در وارد می شدم می گفتند: «بیا این خبر را دارم». امام خوشی را با همه مطرح می کردند، ولی ناراحتی را برای خودشان نگاه می داشتند. (۵۰) خبر فتح فاو را به ما دادند روزی که فاو فتح شد، بعد از ظهر آقا به منزل ما آمدند و خبر فتح فاو را به ما دادند. ما نمی دانستیم که فاو کجاست. آقا به طور دقیق در مورد منطقه جغرافیایی فاو به ما توضیح دادند. حتی بعضی از مسائل عملیات و مشکلات بچه ها را حین کار برایمان شرح دادند و مسئله آب اروند و جریان انحرافی و جزر و مد آن را نیز گفتند. البته در حدی بود که مسائل نظامی فاش نشود. (۵۱) خیلی کم اهل نصیحت هستند تنها یکی دو مورد بوده که ایشان به ما نصیحت هایی کرده اند. یکی در ازدواج دختر خودم بوده که موقعی که خطبه عقد ایشان را خواندند و ما خصوصی خدمت ایشان بودیم به دختر من نصیحت کردند که: «تو هر وقت شوهرت وارد می شود و دیدی خیلی عصبانی است و حتی در آن عصبانیت به تو تهمت زد و یک چیزهای خلاف گفت، تو در آن موقع به ایشان هیچی نگو، بعد از آنکه از عصبانیت افتاد، بعدها بگو این حرفت تهمت بوده» و بعد برگشتند رو به داماد کردند و گفتند: «شما هم همین طور، اگر یک وقتی وارد شدید و دیدید ایشان عصبانی است، آن موقع تذکرات را ندهید». (۵۲) معصیت نکنید خانم بارها می گفت: «من شصت سال با امام زندگی کردم ندیدم که ایشان یک معصیت بکنند». در عین حال به ما اصلاً سخت گیری نمی کردند، فقط نصیحت می کردند. همیشه به ما می گفتند سعی کنید معصیت نکنید. همیشه هدفان این باشد که گناه نکنید. اگر نمی توانید ثواب کنید، اگر توانائیش را ندارید، سعی کنید لااقل معصیت نکنید. (۵۳) اهمیت جوانی اواخر سال ۶۷، اول ماه شعبان بود که خدمت آقا رسیدم. مفاتیح دستشان بود و می خواستند دعاهای مخصوص ماه شعبان را بخوانند. تا رفتم دست ایشان را ببوسم که مرخص شوم، فرمودند: «هر کاری که می خواهی بکنی در جوانی بکن. در پیری باید بخوابی و ناله کنی» (۵۴) دعای عهد در سرنوشت دخالت دارد یکی از مسائلی که حضرت امام روزهای آخر به من توصیه می کردند، خواندن دعای عهد است که در آخر کتاب مفاتیح آمده است. می گفتند: «صبح ها سعی کن این دعا را بخوانی چون در سرنوشت دخالت دارد». چیزی که به خانواده می گفتند تا اول از همه به آن عمل کنند انجام واجبات و دوری از محرّمات بود. (۵۵) شیطان از همین جا سراغ آدم می آید روزی از برادران سپاه مستقر در بیت امام درخواست کردم جلوی ایوان بیت را نرده ای نصب کنند. وقتی مشغول این کار شدند امام وارد شدند و فرمودند: «احمد چه کار می کنی؟» عرض کردم: «برای حفاظت جان سید علی (فرزندم) که خدای ناکرده به پایین پرت نشود، از برادران خواسته ام که نرده ای جلوی ایوان نصب کنند و این کار مرسوم در همه خانه هاست». امام فرمودند: «شیطان از همین جا سراغ آدم می آید. اول به انسان می گوید منزل شما احتیاج به نرده دارد، بعد می گوید رنگ می خواهد، سپس می گوید این خانه کوچک است و در شأن شما نیست و خانه بزرگتر می خواهد و آرام آرام، انسان در دام شیطان می افتد». (۵۶) می دانید غیبت چقدر حرام است؟ یک بار آقا همه اهل خانه را صدا کردند و گفتند: «من بنا داشتم یک دفعه که همه با هم جمع هستید چیزی برای شما بگویم». بعد گفتند: «شما می دانید غیبت چقدر حرام است؟» گفتیم بله. بعد گفتند: «شما می دانید آدم کشتن عمدی چقدر گناه دارد؟» گفتیم بله. فرمودند: «غیبت بیشتر!» بعد گفتند: «شما می دانید فعل نامشروع و عمل

خلاف عفت (زنا) چقدر حرام است؟» گفتیم بله. فرمودند: «غیبت بیشتر». (۵۷) کسی جرأت غیبت نداشت یاد ندارم کسی جرأت کرده باشد در منزل، نزد امام حتی به شوخی هم غیبت بکند چون آقا بسیار ناراحت می شوند. (۵۸) در مجالس غیبت شرکت نکنید یک روز قبل از اینکه امام به بیمارستان بروند توصیه ای در مورد غیبت کردند. ایشان نمی گفتند غیبت نکنید چون آن را نباید بکنیم، بلکه می گفتند سعی کنید حتی در مجالسی که غیبت می شود شرکت نکنید، امام در پرهیز از غیبت و مسخره کردن خیلی تأکید داشتند. توصیه دیگر ایشان اهمیت دادن به نماز اول وقت بود. (۵۹) تفریح داشته باش امام وقتی می بیند من روزهای تعطیل مشغول درس هستم می گویند: «به جایی نمی رسی، چون باید موقع تفریح، تفریح کنی». این مسئله را به پسر من جدی می گویند. این نقل قول از خود امام است که در حضور من مکرر به پسر من می گفتند: «من نه یک ساعت تفریح را گذاشتم برای درس و نه یک ساعت وقت درس را برای تفریح گذاشتم»؛ یعنی هر وقت را برای چیز خاصی قرار می دادند و به پسر من این نصیحت را می کنند که تفریح داشته باش. اگر نداشته باشی نمی توانی خودت را برای تحصیل آماده کنی. (۶۰) باید خوب درس بخوانی یک روز که وارد اتاق امام شدم به من فرمودند: «درست را خوب می خوانی؟» گفتم: «بله» گفتند: «خوب کاری می کنی، چون اگر می خواهی وقتی بزرگ شدی کار خوب و زندگی خوبی داشته باشی باید درست را خوب بخوانی. همینطور اگر می خواهی در جهان آخرت خوب زندگی کنی باید درس بخوانی و چیزهایی را که یاد نگرفته ای یاد بگیری و به آنها عمل کنی». (۶۱) انسان باید خود کفا باشد در جمع که نشسته بودیم یک مرتبه می دیدیم که آقا دارند به طرف آشپزخانه می روند. از ایشان سؤال کردیم کجا تشریف می برید، می گفتند: می روم آب بخورم. می گفتیم: «به ما بگوئید تا برایتان آب بیاوریم». می فرمودند: «مگر خودم نمی توانم این کار را انجام بدهم؟» بعد با خنده می گفتند: «انسان باید خود کفا باشد». (۶۲) سه طبقه را پایین می رفتند امام مقید بودند تا آنجا که امکان دارد کار خود را بر دیگری تحمیل نکنند و کار خودشان را خودشان انجام بدهند. در نجف گاهی اتفاق می افتاد که امام روی پشت بام متوجه می شدند که چراغ آشپزخانه یا دستشویی روشن مانده؛ به خانم و دیگران که طبقه بالا بودند دستور نمی دادند که بروند چراغ را خاموش کنند. خود راه می افتادند و سه طبقه را در تاریکی پایین می آمدند و چراغ را خاموش می کردند و باز می گشتند. گاهی قلم و کاغذ می خواستند که در اتاق طبقه دوم منزل بود؛ به هیچ کس. حتی به فرزندان مرحوم حاج آقا مصطفی دستور نمی دادند که برای او بیاورند. خودشان برمی خاستند از پله ها بالا می رفتند و کاغذ و قلم برمی داشتند و باز می گشتند. (۶۳) بدون اینکه بگویند برمی خاستند تواضع و برخورد امام با آن کهولت سن نسبت به کسانی که در منزل ایشان بودند خیلی عجیب بود. ایشان در منزل دائماً یا مشغول مطالعه بودند یا کتاب می نوشتند. ما قبض های وجوهات را خدمت ایشان می بردیم تا مهر بزنند. قبای ایشان توی اتاق دیگری بود که مهر آقا هم توی آن بود. تا امام قبض ها را می دیدند بدون اینکه به من بفرمایند یا به یکی از کارگروهایشان که بیکار نشسته بودند بگویند که مثلاً قبای مرا بیاورید، خدا شاهد است عینکشان را در می آوردند و قلمشان را زمین می گذاشتند و خودشان بلند می شدند و مهرشان را می آوردند. عرض می کردیم: «آقا چرا نفرمودید ما بیاوریم؟» می فرمودند: «نخیر» و یکی یکی قبض ها را اول ملاحظه می کردند بعد مهر می کردند و دوباره بدون اینکه به ما بگویند بلند می شدند و قبایشان را آویزان می کردند. (۶۴) احساس کردم نوبت من است در یکی از آن روزها که نوبت شستن ظروف به عهده من بود، احساس خستگی می کردم و از خواهر خود خواستم که به جای من آن مسئولیت را انجام دهد. او ابا کرد. نزدیک ظهر، وقت نماز حضرت امام بود. ایشان برای تجدید وضو رفته بودند که به علت طولانی شدن غیبتشان نگران شده و به جستجوییشان به آشپزخانه سر زدم. ناگاه متوجه شدم که امام تمام ظروف را شسته اند و فرمودند: «سخن تو را شنیدم و احساس کردم نوبت من است» و من از حجلت و شرم، تنها توانستم تشکر کنم. (۶۵) خودشان وسایل چای را می شستند امام خودشان چایی شان را درست می کنند و خودشان قوری و استکان خود را می شویند. حتی برای ما هم اگر به دیدنشان برویم چای می ریزند و می آورند. هنوز ایشان با این سن و با این مقام به من که اولاد کوچکشان هم هستم نمی گویند پاشو یا مثلاً این کار را بکن و یا آن

چیز را بیاور. (۶۶) به کسی دستور نمی‌دادند ما بارها شاهد بودیم که امام عصرها پس از استراحتی که داشتند به آشپزخانه می‌رفتند و چای را خودشان درست می‌کردند و به اتاق خصوصیشان می‌آوردند و میل می‌کردند. این برای ما خیلی آموزنده بود که ایشان با وجود خدمتکار منزل به هیچ کس دستور نمی‌دادند که برای من چای بیاورید. (۶۷) آمدم کمکتان کنم روزی بر حسب اتفاق که تعداد میهمانان منزل امام زیاد شده بود، پس از صرف غذا و جمع کردن ظروف دیدم امام به آشپزخانه آمدند. چون وقت وضو گرفتنشان نبود، پرسیدم چرا امام به آشپزخانه آمدند. امام فرمودند: «چون امروز ظروف زیاد است، آمدم کمکتان کنم». (۶۸) هم به خانواده می‌رسیدند هم به تهجد و مطالعه شان مرحوم حاج آقا مصطفی نقل می‌کرد وقتی امام عیال گرفتند (معمولا آدم وقتی تازه زن می‌گیرد قدری از اشتغالات معمولی دور می‌شود؛ از کتاب و مطالعه). غروب پس از نماز جماعت می‌آمدند شام می‌خوردند و می‌خوابیدند. از آن طرف آخرهای شب بلند می‌شدند نماز شب و تهجد و مطالعاتشان را دنبال می‌کردند. یک برنامه‌ای تنظیم کرده بودند که هم خانواده ناراحت نشود و هم به تهجدشان و به مطالعه شان برسند. (۶۹) شب را تقسیم بندی می‌کردند خانم تعریف می‌کردند که چون بچه‌هایشان شبها خیلی گریه می‌کردند و تا صبح بیدار می‌ماندند؛ امام شب را تقسیم کرده بودند؛ یعنی مثلا دو ساعت خودشان از بچه نگهداری می‌کردند و خانم می‌خوابیدند و دو ساعت خود می‌خوابیدند و خانم بچه‌ها را نگهداری می‌کرد. روزها بعد از تمام شدن درس، امام ساعتی را به بازی با بچه‌ها اختصاص می‌دادند تا کمک خانم در تربیت بچه‌ها باشند. (۷۰) به خانم یادآوری می‌کردند امام تا آخر عمرشان هرگز به خانم نگفتند: «یک لیوان آب به من بده». اما خودشان مکررا این کار را برای خانم انجام می‌دادند. مثلا می‌دانستند خانم گاهی فراموش می‌کنند قرصشان را بخورند، به ایشان یادآوری می‌کردند. (۷۱) امام به من تعلیم می‌دادند بعد از اینکه تصدیق ششم را گرفتم و یک سالی گذشت، رفتم دبیرستان بدریه و کلاس هفتم را خواندم. کلاس را که شروع کردم دو ماه گذشته بود و برای زبان فرانسه معلم گرفتم و دو ماه هم پیش یک خانم کلیمی درس خواندم. ماهی ۲ تومان می‌دادم. پدرم که از قم به تهران آمدند، «جامع المقدمات» را مدتی پیش ایشان خواندم و وقتی که ازدواج کردم، آقا به من تعلیم دادند و چون با استعداد بودم به من گفتند که احتیاج به تعلیم ندارم و شروع کردند به تدریس «جامع المقدمات». همه درسهای جامع المقدمات را خواندم. البته سال اول هیئت خواندم و بعد از آن، جامع المقدمات. دو بچه داشتم که سیوطی را شروع کردم و وقتی سیوطی تمام شد چهار بچه داشتم. بچه چهارم که فریده خانم است وقتی به دنیا آمد من دیگر وقت مطالعه و درس خواندن نداشتم ولی «شرح لمعه» را شروع کردند، مقداری شرح لمعه خواندم که دیدم عاجزم و هیچ نمی‌توانم بخوانم. مجموعا هشت سال طول کشید. بعدا که در انقلاب به عراق رفتیم شروع کردم به یادگیری زبان عربی و چون معاشر نداشتم زبان عربی را از روی کتب درسی آنها شروع کردم. کتاب سوم ابتدایی را گرفتم و خواندم و بعد کتاب ششم و بعد کتاب نهم را از «حسین» گرفتم. چون بعضی لغت‌ها را نمی‌دانستم، وقتی احمد جان به تهران آمد کتاب لغت عربی به فارسی برایم تهیه کرد. سپس به کتب رمان و رمان‌های شیرین و قشنگ و حکایت‌ها علاقمند شدم و چون از آنها خوشم می‌آمد، تشویق می‌شدم. (۷۲) خوش به حال من که چنین همسری دارم امام علاقه و محبت وافری به همسرشان داشتند به طوری که از نظر امام همسرشان در یک طرف قرار داشت و بچه‌هایشان در طرف دیگر و این دوست داشتن با احترام خاصی همراه بود. یادم هست یک بار که خانم مسافرت رفته بودند آقا خیلی دلتنگی می‌کردند. وقتی ایشان اخم می‌کردند، ما به شوخی می‌گفتم اگر خانم باشند آقا می‌خندند، وقتی نباشند آقا ناراحت هستند و اخم می‌کنند. خلاصه ما هرچه سر به سر آقا گذاشتیم اخم ایشان باز نشد. بالاخره من گفتم خوش به حال خانم که شما اینقدر دوستشان دارید و امام گفتند: «خوش به حال من که چنین همسری دارم. فداکاری که خانم در زندگی کردند، هیچ کس نکرده است». (۷۳) خانم، بی‌نظیر است علت علاقه عمیق حضرت امام به همسرشان، فداکاری خانم بود. همیشه می‌گفتند: «خانم، بی‌نظیر است» ایشان ۱۵ سال در آب و هوای گرم نجف مشکلات را تحمل کرده و همه جا همراه امام بودند. در حالی که در خانواده پدری شان در رفاه به سر می‌بردند. و دختر خانم ۱۵ ساله‌ای بیش نبودند که به خانه امام

وارد شدند. مثل اینکه در آن موقع قم را دوست نداشتند، ولی هرگز این مسئله را نزد امام اظهار نکرده بودند. امام همیشه در پاسخ ما که می پرسیدیم: «چه کنیم که شوهرانمان به ما این همه علاقمند باشند؟» ایشان می گفتند: «اگر شما هم این قدر فداکاری کنید، همسرانتان تا آخر همین قدر به شما علاقه خواهند داشت. (۷۴) مادرت به جز خدا کسی را ندارد هر وقت برای حضرت امام حادثه ای مانند بیماری اتفاق می افتاد، ایشان نزدیکان را فرا می خواندند و سفارش مادرمان را می کردند. از سختی ها و مشقاتی که مادرمان کشیده است صحبت می کردند و می فرمودند که باید رضایت مادرتان را جلب کنید. روزهای آخر عمر، ایشان مرا خواستند و باز سفارش مادرم را کردند و فرمودند: «مادرت به جز خدا کسی را ندارد، مبادا بر خلاف میلش کاری انجام دهی». (۷۵) بر خلاف رضایت مادر کاری نکن امام با مادرم ارتباط عاطفی عجیبی داشتند. اینکه من در مسئله ای مانند حج با حکم رهبر عزیزمان صرف اینکه والده ام به من گفتند من راضی نیستم، یک مرتبه زدم زیر همه چیز، این نبود الا اینکه پدرم در روزهای آخر زندگی، دست مادرم را گرفتند و در دست من گذاشتند و گفتند: «بر خلاف رضایت ایشان هیچ کاری نکن» با اینکه می دانستم این کار صدمه و تشیی دارد و برای من خوب نیست، گفتم هر طور می خواهد بشود. به مقام معظم رهبری گفتم شما اگر به من دستور دهید برو، که من از نظر شرعی آن قول را قطع کنم، حرفی ندارم و الا- با آن رابطه عاطفی که با مادرم دارم وارد این کار نمی شوم. (۷۶) دست به غذا نمی زدند در مورد صفا و صمیمیت و عطوفت و مهربانی امام نسبت به خانواده و همسر و دختران خودشان شاید بتوانم ادعا کنم که کسی را در آن حد ندیده ام. امام هیچ گاه وقتی خانم در منزل بود تنها غذا نمی خوردند؛ یعنی اگر سفره را پهن می کردند و غذا در سفره آماده بود و خانم از اتاق بیرون رفته بودند، امام دست به غذا نمی زدند تا خانم تشریف بیاورند و بنشینند و با یکدیگر غذا بخورند. (۷۷) مرا دل نگران کردی در همان ایامی که در فرانسه بودیم روزی خانم به منزل یکی از فامیلهایشان به میهمانی رفتند، اما موقع برگشتن دو ساعت از وقتی که به حضرت امام گفته بودند که برمی گردند، دیرتر شده بود و هنوز برنگشته بودند. امام که همه کارهایشان را با ساعت و دقیقه تنظیم می کردند، سه بار از اتاق به آشپزخانه آمدند و پرسیدند: «خانم نیامدند؟» دفعه سوم فرمودند: «نگران شده ام، شما نمی توانید وسیله ای پیدا کنید که تماس بگیریم؟» تا اینکه خانم تشریف آوردند، اما وقتی خانم آمدند با یک محبت خاصی روبروی خانم نشستند و فقط گفتند: «مرا دل نگران کردی!» (۷۸) اینها را بیر و تقسیم کن یک بار خانم امام ناراحتی معده پیدا کرد که قرار شد به بیمارستان منتقل شوند و نمونه برداری شود. امام به من فرمودند لحظه به لحظه وضعیت خانم را تلفنی پرس و به من اطلاع بده، که نشانگر توجه و اهتمام خاص امام به وضع مزاجی خانم بود. من هم حسب الامر ایشان هر چند دقیقه یک بار خبری می گرفتم و به امام می دادم. همزمان با اینکه خانم را آماده عمل در بیمارستان می کردند، امام به من پنجاه هزار تومان پول دادند و فرمودند که اینها را ببر و در میان مردم مستضعف جنوب شهر تقسیم کن که معلوم شد ایشان برای بهبودی خانم صدقه می خواهند بدهند. بنده هم به فرمایش ایشان عمل کردم و پولها را تقسیم کردم و برگشتم. بعد که خبر موفقیت عمل جراحی خانم و بهبودی ایشان را به امام عرض کردم از لطف و مرحمتی که داشتند بیست هزار تومان دیگر به من مرحمت کردند. گفتم آقا اینها را هم به همانجا ببرم و تقسیم کنم فرمودند: نه، اینها دیگر مال خودت است». (۷۹) تا گفتم خانم گفته، چیزی نگفتند یادم می آید بچه که بودیم و با توپ توی اتاق بازی می کردیم. توپ را زدیم و شیشه را شکستیم. آقا خیلی ناراحت آمدند که ما را تأدیب کنند که چرا این کار را کردیم؟ من گفتم: «خانم به ما گفتند: در اتاق بازی کنید، عیبی ندارد». تا من این را گفتم، ایشان هیچ نگفتند و سرشان را پایین انداختند و از اتاق بیرون رفتند و اگر می خواستند ما را تنبیه کنند، نکردند. (۸۰) کارهای شخصی به عهده خانم است امام نسبت به مسائل منزل، مادرمان را مختار تام معرفی می کردند و این را خود آقا می خواستند که این طور باشد، مگر به ندرت، آن هم مثلا- با فلان خانواده که از نظر اخلاقی درست نیست، معاشرت نکن، که مادر ما حتما گوش می کند. چون شاید دو سال یک بار نگویند که فلان کار را انجام بدهید یا چرا انجام دادید. کارهای شخصی مسئولیتش به عهده مادرمان است. در خرج منزل هم همین طور است؛ یعنی از اول خرج دست مادرم بوده، ایشان

خودشان را گرفتار نکردند. در صورتی که اگر ما زمان را در نظر بگیریم، آن زمان آقایان خودشان نظارت داشتند بر خرید منزل، حتی درست کردن غذا، اما ایشان خودشان را درگیر این مسائل نمی کردند. (۸۱) کسی نبود بیاید بدوزد؟ امام هیچ وقت دستور انجام کاری را به خانم نمی دادند. خانم می گویند امام وقتی یک دکمه پیراهنشان می افتاد، می گفتند: «می شود این را بدهید بدوزند؟» نمی گفتند خودت بدوز یا احیانا اگر روز بعد دوخته نشده بود، نمی گفتند چرا ندوختید. می گفتند: «کسی نبود بیاید بدوزد؟»، لذا تا آخر عمرشان هیچ وقت به خانم نگفتند یک لیوان آب به من بده؛ خودشان این کار را انجام می دادند. (۸۲) هندوانه ای آماده کنید خانم وقتی می خواهند مسافرت بروند، در هر ساعتی از روز باشد، حتی اگر ساعت ۲ بعد از ظهر باشد امام تا درب حیاط ایشان را بدرقه می کنند. یا موقعی که بر می گردند، اطلاع می دهند که خانم می خواهند برگردند، اگر فصل گرما باشد امام دستور می دهند که یک چیز خنکی درست کنید، هندوانه ای آماده کنید یا اگر نباشد آب خنکی درست کنید و اگر فصل سرما باشد، می گویند اتاقی را گرم کنید. (۸۳) بیا در گوشت دعا بخوانم سال ۶۶ که می خواستم به مکه مشرف شوم خدمت امام رفتم که خداحافظی کنم، امام از سفر من که مطلع شدند فرمودند: «بیا جلو در گوشت دعای سفر بخوانم». بعد آغوش باز کرده در گوش من دعای سفر را خواندند. (۸۴) دستشویی را تمیز می کردند در پاریس یک روز که هوا برف و بارانی بود، امام از اتاقشان بیرون آمدند که وضو بگیرند. من قبلا رفته بودم و محوطه دستشویی را تمیز کرده بودم. قبل از اینکه امام وارد شوند حسین آقا (فرزند شهید حاج آقا مصطفی خمینی) از بیرون آمد و رفت به محوطه دستشویی. چون کف کفش شان گلی بود، آنجا گلی شد. بعد که بیرون آمد و امام وارد دستشویی شدند، حسین آقا مرا صدا زد و گفت خواهر بیا، بین امام دارد چه کار می کند، نگاه که کردم دیدم امام تی را برداشته اند و دارند کف دستشویی را تمیز می کنند. بدنم شروع به لرزیدن کرد. امام که بیرون آمد، عرض کردم: امام، واقعا من از این کار شما خجالت کشیدم. فرمودند: «نه، شما اینجا را تمیز کرده بودید». بعد رو به حسین کرده گفتند: «شما رعایت حال این خانم را بکنید، ایشان که اینجا وظیفه ای ندارد ولی شما باید رعایت بکنید». (۸۵) برایت دکتر آورده اند؟ امام مقید هستند که هر کس که از اولادها و نوه ها مریض بشود، حتما به دکتر برده شود و سفارش هم می کنند و خودشان هم دو سه دفعه بالای سر او می آیند و اگر احیانا آن فرد خواب باشد بار دیگر که از خواب بیدار شد امام تشریف می آورند و حال او را شخصا از خودش می پرسند و این مختص اولادها و نوه ها هم نیست. حتی در مورد خدمتکارهای منزل هم چنین رفتاری دارند. اتفاقا یک مرتبه یک کارگری در منزل ایشان مریض شد که اهل دهات بود و زبانی هم نداشت. امام خیلی سفارش او را می کردند که برایش دکتر بیاورید. دکتر آمد و او را دید و نسخه داد، که نسخه او را گرفتند. امام باز دو مرتبه از دواهای او می پرسیدند و خود من می دیدم که از پشت پنجره، احوال او را می پرسیدند و گاهی پله ها را طی می کردند و به داخل اتاق او تشریف می آوردند و بالای سر او می رفتند و او را صدا می کردند و از او می پرسیدند برایت دکتر آمد؟ یا دوا داری و دواها را برایت گرفته اند؟ یا دواهای را خورده ای؟ غذا چه می خواهی؟ یا حالت چطور است؟ و اینطور نبود که فقط سفارش بکنند و بگویند لابد به او می رسند. (۸۶) مادر چطور، خوب شدی؟ یادم است یکی از خواهران که در جماران خدمت می کرد، مریض شده بود. امام چندین مرتبه به اتاقش رفتند و احوال او را پرسیدند و مرتب سفارش می کردند: «اگر دکتر می خواهد برایش بیاورید. اگر دارو می خواهد برایش دارو تهیه کنید. مواظب باشید صدمه نخورد». مرتب از او می پرسیدند: «مادر چطور؟ خوب شدی؟ اگر کاری داری بگو برایت انجام دهیم». (۸۷) بتول خانم، حالت چطور است؟ اصلا در دوران زندگی امام من تا کنون ندیدم یک مرتبه با یک کسی بلند صحبت کنند؛ یعنی اسم یک کارگزاران را سبک نمی بردند. همیشه اسم را به خوبی می بردند یا یک چیزی به آن اضافه می کردند و مثلا اگر آنها کسالت پیدا می کردند به آنها سرکشی می کردند، مثلا به در اتاقشان می رفتند. در می زدند و می گفتند: «بتول خانم حالت چطور است؟ حالت خوب شده؟ تب داشتی دیشب». از اتاقشان می آمدند بالای سر این و از او احوالپرسی می کردند، سراغ این را می گرفتند و همین خیلی باعث خوشحالی کارگران می شد. (۸۸) دیگر بالای درخت نرو

حاج عیسی فردی است که در منزل امام از مدت‌ها پیش خدمت می‌کرد و همواره مورد عنایت حضرت امام بود. روزی آقای حاج عیسی برای کندن میوه از درخت منزل بالا-رفت و به ناگاه به زمین افتاد و مجروح شد. پس از آنکه حاج عیسی را به بیمارستان منتقل کردند، امام از ایشان عیادت کردند و بعدها طی فرصتی گفتند: «حاج عیسی، دیگر بالای درخت نرو». (۸۹) این انگشتی را برای او نگه دار در آخرین ملاقاتی که با امام داشتم، فرزند چند ماهه ام را همراه برده بودم. امام دستی بر سر او کشیده و دعا فرمودند. من کنار دیواری روبروی امام ایستادم تا برنامه دست بوسی‌ها تمام بشود. امام پس از اتمام ملاقاتشان رو کرد به من که بچه ام را بغل کرده بودم و فرمودند: «بیا جلو». خدمت ایشان که رفتم دستشان را باز کرده و انگشتی را که در دست داشتند به من داده و گفتند: «این انگشت را برای این بچه نگهدار». (۹۰) ببخشید شما را زحمت دادم یک روز در حیاط نشسته بودم که یکی از خدمتکاران با عجله و خوشحال آمد و گفت: «حاجی خوشا به سعادتت، خوشا به حالت!» گفتم: «چه شده است؟» گفت: «آقا برایت هدیه فرستاده اند». گفتم: «آخر ما چه قابلیت داریم؟» خدمتکار، هدیه امام را به من داد. هدیه امام یک عبا بود. عبایی که از زمان طلبگی شان مانده بود. لای یک کاغذ کادوی قشنگ پیچیده و با چسب چسبانده بود. این قدر محبت داشتند. البته نه تنها به من، بلکه به همه. هر کس کاری برای آقا انجام می‌داد چند مرتبه به او می‌گفتند: «ببخشید شما را زحمت دادم. از شما تشکر می‌کنم. خیلی معذرت می‌خواهم». (۹۱) نام این درخت چیست؟ برخورد امام با افراد در محوطه بیت، بسیار متین بود. خاطر من هست که روزی آقا در حین قدم زدن به یکی از افراد انتظامات برخورد نمودند و درختی را نشان داده و سؤال کردند: «نام این درخت چیست؟» آن برادر به اشتباه فکر کرده بود که امام درخت دیگری را نشان می‌دهند و گفته بود که درخت کاج است و در این موقع حضرت امام سؤال کرده بودند که شما می‌دانید من کدام درخت را می‌گویم؟ بعدا آن برادر متوجه شده بود که منظور امام درخت دیگری است و گفته بود نام این درخت را نمی‌دانم. فردای آن روز این برادر از دیگران سؤال کرده بود و وقتی که امام آمده بودند از آنجا عبور کنند، گفته بود، آقا جان نام این درخت افاقیا می‌باشد و امام ضمن تشکر از وی، گفته بودند که خودم از شخص دیگری سؤال کردم. (۹۲) این میز را بخور! سال ۶۵ که امام مدتی در بیمارستان بستری بودند دکتر عارفی به من گفت برو به امام بگو شما باید روزی یک سیخ کباب بخورید. خدمت امام عرض کردم. فرمودند: «من نمی‌خورم». برگشتم و به دکتر عارفی گفتم آقا فرمودند نمی‌خورم. باز دکتر گفت برو به امام بگو به خاطر اینکه کمتر دارو بخورید باید این یک سیخ کباب را میل کنید. باز امام فرمودند: «من نمی‌خورم». به دکتر که گفتم، گفت به امام بگو برای اینکه فلان قرص را نخورید کباب را بخورید. مطلب را که به امام گفتم ایشان یک نگاهی به من کرده فرمودند: «این میز را بخور» گفتم بله آقا؟ فرمود این میز را بخور. خانم حاج احمد آقا و نوه امام (خانم اعرابی) هم بودند که زدند زیر خنده. خود امام هم خندیدند. گفتم آقا من که نمی‌توانم میز را بخورم. امام فرمودند همانطور که تو نمی‌توانی این میز را بخوری، من هم نمی‌توانم هر روز کباب بخورم». رفتم به دکتر گفتم کاری کردی که امام یک جوک بارم کرد. این بار خود دکتر خدمت امام آمد و به ایشان قبولاند. (۹۳) تا جوان هستی سال ۶۵ یک شب که در کنار امام خوابیده بودم و در ایامی بود که امام تازه از بیمارستان مرخص شده بودند، امام هنوز حال نقاهت داشتند. با این همه برای نماز شب برخاستند. ایشان وقتی خواستند وضو بگیرند موقع مسح کشیدن پا، چون نمی‌توانستند و برایشان مشکل بود دستشان را به شانه بنده تکیه کردند و فرمودند: فلانی، گفتم: بله، فرمودند: تا جوان هستی عبادت خدا را بکنید اگر پیر شدید مثل من دیگر نمی‌توانید. (۹۴) تا جوان هستی قدر بدان قبل از کسالت اخیر امام، شبها یکی از برادران پاسدار پشت در اتاق ایشان می‌خوابید. یک وقت من از ایشان سؤال کردم شما که مدتی شبها مراقب امام بودید، خاطره ای از امام دارید؟ گفتند: بله، امام شبها معمولا دو ساعت به اذان صبح مانده بیدار بودند. (۹۵) لذت عبادت در جوانی است یک شب متوجه شدم امام با صدای بلند گریه می‌کند من هم متأثر شدم و شروع کردم به گریه کردن. ایشان برای تجدید وضو بیرون آمدند، متوجه من شدند، فرمودند: فلانی تا جوان هستی قدر بدان و خدا را عبادت کن. لذت عبادت در جوانی است آدم وقتی پیر می‌شود دلش می‌خواهد عبادت کند اما

حال و توانی برایش نیست. (۹۶) پی نوشت ها: ۱ حجت الاسلام و المسلمین رحیمیان پاسدار اسلام ش ۱۰۸ و ۲۱۰۷ حجت الاسلام و المسلمین انصاری کرمانی پیام انقلاب ش ۳۵۰ فریده مصطفوی ۴ مصطفی کفاش زاده ۵ و ۶ زهرا مصطفوی ۷ لیلی بروجردی (نوه امام) شاهد بانوان ش ۱۶۷ ۸ فریده مصطفوی ۹ فرشته اعرابی راه نور ۱۰ عاطفه اشراقی (نوه امام) ۱۱ فرشته اعرابی راه نور ۱۲ سید رحیم میریان (عضو بیت امام) ۱۳ فریده مصطفوی روزنامه اطلاعات ۱۱/۱۲/۱۴۶۰ زهرا اشراقی سروش ش ۱۵ ۴۷۶ خدیجه ثقفی (همسر امام) راه زینب ش ۱۶ ۳۸ زهرا اشراقی ۱۷ مرضیه حدیدچی ۱۸ زهرا مصطفوی ۱۹ فاطمه طباطبایی ۲۰ حجت الاسلام و المسلمین سید احمد خمینی آشنا ش ۲۱ ۱ فاطمه طباطبایی پا به پای آفتاب ج ۱ ص ۱۸۹ ۲۲ فریده مصطفوی ۲۳ زهرا اشراقی سروش ش ۲۴ ۴۷۶ سید عماد الدین طباطبایی (نتیجه امام) ۲۵ فریده مصطفوی ۲۶ نوه امام پا به پای آفتاب ج ۱ ص ۲۷ ۲۳۱ عیسی جعفری ۲۸ زهرا مصطفوی سخترانی در دانشگاه شهید چمران اهواز ۲۹ فاطمه طباطبایی ویژه نامه روزنامه اطلاعات ۱۴/۳/۶۹/۳۰ زهرا مصطفوی ۳۱ حجت الاسلام و المسلمین سید حسن خمینی (نوه امام) حماسه مقاومت ج ۲ ۳۲ زهرا مصطفوی ۳۳ زهرا مصطفوی ۳۴ آیت الله محمد فاضل لنکرانی پا به پای آفتاب جلد چهارم ص ۳۵ ۷۲ زهرا مصطفوی سخترانی در دانشگاه شهید چمران اهواز ۳۶ زهرا مصطفوی ۳۷ همسر امام ندا ش ۱۲ ۳۸ فریده مصطفوی زن روز ش ۳۹ ۹۶۶ فریده مصطفوی ۴۰ زهرا مصطفوی شاهد بانوان ش ۴۱ ۱۴۹ زهرا مصطفوی شاهد بانوان ش ۴۲ ۱۴۹ زهرا مصطفوی شاهد بانوان ش ۴۳ ۱۴۹ خادم از محافظین بیت امام در رثای نور ص ۴۴ ۶۵ زهرا مصطفوی ۴۵ زهرا اشراقی ویژه نامه روزنامه اطلاعات ۱۴/۳/۶۹/۴۶ فاطمه طباطبایی روزنامه اطلاعات ۱۴/۳/۶۹/۴۷ فریده مصطفوی ۴۸ مرضیه حدیدچی ۴۹ فاطمه طباطبایی ویژه نامه روزنامه اطلاعات ۱۴/۳/۶۹/۵۰ فاطمه طباطبایی ویژه نامه روزنامه اطلاعات ۱۴/۳/۶۹/۵۱ حجت الاسلام و المسلمین سید حسن خمینی حماسه مقاومت ج ۲ ۵۲ زهرا مصطفوی ۵۳ نعیمه اشراقی پلیس انقلاب سال ۹ ش ۹۰ ۵۴ حجت الاسلام و المسلمین مسیح بروجردی ۵۵ فاطمه طباطبایی شاهد بانوان ش ۱۶۸ ۵۶ حجت الاسلام و المسلمین سید احمد خمینی رسالت ۹/۳/۵۷ ۷۲ زهرا مصطفوی روزنامه اطلاعات ۱۷/۳/۶۷ ۵۸ فریده مصطفوی روزنامه اطلاعات ۱۱/۱۲/۶۰ ۵۹ فاطمه طباطبایی روزنامه اطلاعات ۱۴/۳/۶۰ ۶۰ زهرا مصطفوی ۶۱ سید عماد الدین طباطبایی ۶۲ فریده مصطفوی ۶۳ حجت الاسلام و المسلمین سید حمید روحانی سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی ج ۱ ۶۴ حجت الاسلام و المسلمین فرقانی ۶۵ نعیمه اشراقی ندا ش ۱ ۶۶ زهرا مصطفوی شاهد بانوان ش ۶۷ ۱۴۹ دکتر حسن عارفی ۶۸ مرضیه حدیدچی سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی ج ۴ ۷۹ آیت الله شهید محلاتی ۱۵ خرداد ش ۱۰ ۷۰ فاطمه طباطبایی ویژه نامه روزنامه اطلاعات ۱۴/۳/۶۹/۷۱ فاطمه طباطبایی ۷۲ همسر امام ندا ش ۱۲ ۷۳ زهرا اشراقی ویژه نامه روزنامه اطلاعات ۱۴/۳/۶۹/۷۴ زهرا اشراقی زن روز ش ۷۵ ۱۲۲۰ حجت الاسلام و المسلمین سید احمد خمینی روزنامه ابرار ۱۲/۳/۷۶ ۷۶ حجت الاسلام و المسلمین سید احمد خمینی آشنا ش ۱ ۷۷ حجت الاسلام و المسلمین سید علی اکبر محتشمی ۷۸ مرضیه حدیدچی ندا ش ۱ ۸۹ عیسی جعفری ۸۰ فریده مصطفوی ۸۱ زهرا مصطفوی ۸۲ فاطمه طباطبایی ویژه نامه روزنامه اطلاعات ۱۴/۳/۶۹/۸۳ مصطفی کفاش زاده ۸۴ سید رحیم میریان ۸۵ مرضیه حدیدچی ۸۶ زهرا مصطفوی ۸۷ سید رحیم میریان ۸۸ صدیقه مصطفوی سروش ش ۹۹ ۴۷۶ حجت الاسلام و المسلمین آشتیانی مرزداران ش ۸۶ ۹۰ سید رحیم میریان ۹۱ سید رحیم میریان ۹۲ یکی از محافظین بیت امام در رثای نور ص ۶۲ ۹۳ و ۹۴ سید رحیم میریان ۹۵ حجت الاسلام و المسلمین توسلی حوزه ش ۴۵ ۹۶ حجت الاسلام و المسلمین توسلی حوزه ش ۴۵ منابع مقاله: برداشتهایی از سیره امام خمینی (ره)، ج ۱، رجایی، غلامعلی؛

آینه محبت (نامه های خانوادگی امام خمینی)

آینه محبت (نامه های خانوادگی امام خمینی) مرحوم حجة الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی در زمانی که اسناد و آثار مکتوب امام خمینی را جهت درج در مجموعه آثار امام بازبینی می کردند، در ذیل این نوشته امام خمینی، چنین مرقوم داشته است:

«جناب آقای حمید انصاری، بارها خدمت امام عرض می‌کردم که دفاع از من در فرهنگ جنابعالی نیست و دیدیم هم نشد جز نامه ای که در آن بدین معنا هم اشاره شده بود، فکر می‌کنم این دفاع هم با فرهنگ معظم له سازگاری ندارد، ایشان چون مظلومیت مرا دیده اند ناچار به عنوان دفاع از مظلوم این را نوشته اند، لذا این نامه را نیاورید و بگذارید آنچه راجع به من می‌گفته اند گفته باشند، خدا به اعمال انسان داناتر است. احمد خمینی - ۳/۱۲/۷۲». پس از رحلت یادگار امام، از فرزند ایشان، حجة الاسلام والمسلمین آقای سید حسن خمینی که به موجب وصیت پدر و مقررات قانونی، تولیت مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام را عهده دار می‌باشند درخواست کردیم اجازه دهند این سند ارزشمند که گویای بسیاری از رنجهای امام و فرزند و منسوبین و یاران ایشان است و پاسخی است به تردیدها و شبهه‌هایی که غرض ورزان می‌افکنند، را منتشر سازیم و در مجموعه آثار امام نیز درج شود. ()

_____ * زمان: ۲۳ آبان ۱۳۶۱ - ۲۷ محرم ۱۴۰۳، موضوع: شهادت امام خمینی در باره فرزندش برای رفع ظلم و تهمتهای ناروا.

وصایای پدران

وصایای پدران آنچه در ذیل می‌آید، گزیده‌هایی از نصایح، وصایا و نامه‌های حضرت امام (س) به یادگار خویش حاج احمد آقا است. باشد که بازخوانی این کلمات و بیانات نورانی ما را به رضایت قلبی امام و نیز طهارت روح «احمد عزیز» آشنا سازد. اکنون وقت آن است که وصیت و نصیحت پدران به احمد فرزند خود بکنم. پسر! تو با آنکه در هیچ شغلی از شغل‌های سران اسلامی ایدهم الله تعالی وارد نیستی، این سیلی‌های طاقت‌فرسا را که می‌خوری برای آن است که فرزند منی و به حسب فرهنگ غرب و شرق باید من و هر کس به من نزدیک و به ویژه تو که از هر کس نزدیکتری مورد تهمت و آزار و افتراء واقع شود. در حقیقت جرم تو این است که فرزند منی و این در نظر آنان کم جرمی نیست، البته بالاتر از اینها هم باید بگویند و خواهند گفت و باید منتظر و مهتیا باشی امّا اگر ایمان و اعتقاد به حق تعالی داشته باشی و اعتماد به حکمت و رحمت بی‌پایان او بکنی، خواهی این تهمتها و افتراها و آزارهای بی‌پایان را تحفه‌ای از دوست برای سرکوب نفسانیت خود بدانی و ابتلائی و امتحانی است الهی برای خالص کردن بندگان خود، پس سیلی‌ها را بخور و شکر خداوند را به جا آور که چنین عنایتی فرموده و آرزوی بیشتر بکن. پسر عزیزم! بارها به من گفתי که درباره‌ تو صحبتی که دال بر تبرئه تو از این تهمتها است نکنم و این را برای اسلام و مصلحت جمهوری اسلامی گفتم لکن من اگر در این ورقه برخلاف آنچه گفتم درباره‌ تو چیزی بگویم برای اداء تکلیف الهی است که یک نفر مسلمان یا بنده خدا برای من مورد این همه تهمت و آزار باشد و من آنچه می‌دانم درباره‌ او نگویم. من خدای قاهر حاضر منتقم را شاهد می‌گیرم که احمد از آن روزی که در کمک اینجانب در بیرونی مشغول اداره امور من بوده تا الان که این ورقه را می‌نویسم قدمی یا قلمی برخلاف گفتار و نوشتار من نداشته و با وسواس عجیب در کلیه گفتارهای من یا نوشته‌های من سعی نموده که حتی یک کلمه بلکه گاهی یک حرف را که به نظر او محتاج به اصلاح است بدون اذن من تصرف نکند. من در نوشته و گفتارهایی که دارم به او و بعضی اعضاء دفتر حفظهم‌الله و به اشخاصی که متکفل رسانه‌ها بوده‌اند و هستند اجازه دادم که هرچه برخلاف صلاح به نظر آنها است به من تذکر دهند و احمد فرزند من در جریان این امور بوده و هست و تاکنون اتفاق نیفتاده که کلمه (ای) را بدون رجوع به من اضافه یا کم کند «والله علی کل ذلک شهید». خداوند! من با آنکه نمی‌خواهم از بستگانم چیزی که بوی مدح و ثنا می‌آید بگویم یا بنویسم، لکن تو می‌دانی که ساکت ماندن در مقابل تهمتها جرم و گناه است. * * * پسر! آنچه مورد نکوهش و سرمایه و اساس شقاوتها و بدبختیها و هلاکتها و رأس تمام خطاها و خطیئه‌ها است حب دنیا است که از حب نفس نشأت می‌گیرد. عالم ملک مورد نکوش نیست بلکه مظهر حق و مقام ربوبیت او است و مهبط ملائکه الله و مسجد و تربیت‌گاه انبیا و اولیا علیهم سلام الله است و عبادتگاه صلحا و محلّ جلوه حق بر قلوب شیفتگان محبوب حقیقی، و حبّ به آن اگر ناشی از حبّ به خدا باشد و

به عنوان جلوۀ او - جلّ و علا - باشد، مطلوب و موجب کمال است و اگر ناشی از حبّ به نفس باشد رأس همه خطیئه‌ها است، پس دنیای مذموم در خود تو است، علاقه‌ها و دل‌بستگی‌ها به غیر صاحب‌دل موجب سقوط است. همه مخالفتها با خدا و ابتلاء به معصیتها و جنایتها و خیانتها از حبّ خود است، که حبّ دنیا و زخارف آن و حبّ مقام و جاه و مال و منال از آن نشأت می‌گیرد در عین حال که هیچ دلی به غیر صاحب‌دل به حسب فطرت بستگی نتواند داشت لکن این حجابهای ظلمانی و نورانی که ما را و همه را از صاحب‌دل غافل دارد و به گمان و اشتباه خود غیر صاحب‌دل را دلدار می‌داند، ظلمات فوق ظلمات است. ما و امثال ما به حجابها (ی) نورانی نرسیدیم و در حجابهای ظلمانی اسیر هستیم. * * * و تو ای فرزندم! از جوانی خود استفاده کن و با یاد او - جلّ و علا - و محبت به او و رجوع به فطرت الله بزیست و عمر را بگذران و این یاد محبوب هیچ منافات با فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی در خدمت به دین او و بندگان او ندارد بلکه تو را در راه او اعانت می‌کند؛ ولی بدان که خدعه‌های نفس اماره و شیطان داخلی و خارجی زیاد است و چه بسا انسان را با اسم خدا و اسم خدمت به خلق خدا از خدا باز می‌دارد و به سوی خود و آمال خود سوق می‌دهد. وصیت من به تو ای فرزندم آن است که مگذار خدای نخواستہ فرصت از دستت برود و در اصلاح اخلاق و کردار خود بکوش، هر چند با تحمل زحمت و ریاضت؛ و از علاقه به دنیای فانی بکاه و در دوراهی‌هایی که برایت پیش آید راه حق را انتخاب کن و از باطل بگریز و شیطان نفس را از خود بران. و از امور مهمی که لازم است وصیت نمایم: اعانت نمودن به بندگان خدا، خصوصاً محرومان و مستمندان که در جامعه‌ها مظلوم و بی‌پناهند، هر چه توان داری در خدمت اینان - که بهترین زاد راه تو است و از بهترین خدمتها به خدای تعالی و اسلام عزیز است - به کار بر و هر چه توانی در خدمت مظلومان و حمایت آنان در مقابل مستکبران و ظالمان کوشش کن. دخالت در امور سیاسی سالم و اجتماعی یک وظیفه است در این حکومت اسلامی؛ و کمک به متصدیان امر و دولتمردان وفادار به جمهوری اسلامی نیز یک وظیفه اسلامی، انسانی، ملی است که امیدوارم ملت شریف و بیدار از آن غفلت نکنند و همانگونه که تاکنون در صحنه حاضر بودند و هستند و با کمک آنان حکومت اسلامی و جمهوری می‌توانست استقرار و استدامه پیدا کند از این پس نسل حاضر و نسلهای آینده با وفاداری بر آن و پشتیبانی از آن هر چه بیشتر استقرار یابد و ادامه داشته باشد. و همه باید بدانیم که تا بر عهد خداوند تعالی باقی باشیم خداوند از ما پشتیبانی می‌فرماید و همانگونه که تاکنون توطئه‌های تبهکاران داخل و خارج را به طور معجزه‌آسا خنثی فرموده، از این پس ان‌شاءالله تعالی با تأییدات خود خنثی خواهد فرمود. * * * اینجانب هیچگاه میل نداشته و ندارم که درباره نزدیکان خود سخنی بگویم یا دفاعی کنم لکن علاوه بر آنکه در پیشگاه مقدس حق جل و علا مقصر و مجرمم و از درگاه متعالش امید عفو و بخشش دارم و تمام سرمایه‌ام اعتراف به تقصیر و عذر از آن است و در نزد مسلمانان و ملت عزیز نیز اعتراف به قصور و تقصیر و از آنان امید عفو و طلب آمرزش دارم در پیش گروههایی و اشخاصی گناهمانی نابخشودنی دارم و احتمال قوی می‌دهم که پس از من برای انتقامجویی از من به بعض نزدیکان و دوستانم تهمت‌ها که من آنها را ناروا می‌دانم بزنند و به آتشی که باید مرا بسوزانند آنان را بسوزانند و احیاناً بصورت دفاع از من انتقام مرا از آنها بگیرند و اکنون در حیات من گفتگوها و زمزمه‌هایی بگوش می‌خورد که احتمال فوق را قوی‌تر می‌کند لهذا من احساس وظیفه شرعی نمودم برای رفع ظلم و تهمت نظر خود را نزد ملت عزیز اظهار کنم که از قبل من در این خصوص تقصیری نباشد. یکی از آنان که بیش از همه احتمال انتقامجویی از من درباره او می‌رود احمد خمینی فرزند اینجانب است. اینجانب در پیشگاه مقدس حق شهادت می‌دهم که از اول انقلاب تاکنون و از پیش از انقلاب در زمانی که وارد این نحو مسائل سیاسی شده است از او رفتار یا گفتاری که برخلاف مسیر انقلاب اسلامی ایران باشد ندیده‌ام و در تمام مراحل از انقلاب پشتیبانی نموده و در مرحله پیروزی شکوهمند انقلاب معین و کمک کار من بوده و کاری که برخلاف نظر من است انجام نمی‌دهد و در امور مربوط چه در اعلامیه‌ها یا ارشادها بدون مراجعه به من تصرف و دخالتی نمی‌کند حتی در الفاظ اعلامیه‌ها بدون مراجعه دخالت نمی‌کند. و اما در جهت مالی که بعض مخالفان انقلاب گاهی نسبتهایی به او می‌دهند باید بگویم که ایشان در امور مالی من

دخالت ندارد و ضبط و حفظ بیت‌المال در اختیار بعض آقایان مورد وثوق می‌باشد و اگر برای اشخاص و جوهی بخواهد پیشنهاد می‌کند و من بدون واسطه یا بواسطه آن آقایان وجه می‌رسانم و من اعلام می‌کنم که احمد در هیچ بانک داخلی و خارجی و هیچ مؤسسه‌ای وجهی و سهمی ندارد. * * * در امور سیاسی مدتی تهمت‌ها زده شد که احمد طرفدار منافقین است و من در طول مدت انقلاب مخالفت‌هایی از او می‌دیدم که دیگران بر آن شدت و قاطعیت نبودند و در این آخر که قضیه زندان اوین پیش آمد و شکایاتی از آقای لاجوردی می‌شد و مخالفت‌هایی می‌شد، از احمد کسی را ندیدم که بیشتر از آقای لاجوردی طرفداری کند و دفاع نماید و وجود او را برای زندان اوین لازم و برکناری او را تقریباً فاجعه می‌دانست یا مسئله طرفداری از بنی‌صدر او مادامی که من از بنی‌صدر بواسطه بعض مصالح جانب‌داری می‌کردم او هم گاهی طرفداری می‌کرد و آنگاه که من پرده را بالا زده و او را برکنار کردم حتی یک مرتبه از او طرفداری نکرد و مخالفت شدید می‌کرد یا مسئله خط سوم که مدتی نقل مجالس مخالفان بود و تهمت‌هایی ناروا می‌زدند و من او را امر به سکوت کردم و او هیچگاه از خط انقلاب و اسلام خارج نبود و بالاخره اگر بواسطه انتقام‌جویی از من پس از من گروه‌هایی به مخالفت او برخاستند من دین خود را به عنوان یک مسلمان و یک رحم ادا کردم و خداوند تبارک و تعالی حاضر و ناظر است و من امیدوارم که احمد به خدای تبارک و تعالی اتکال نماید و از غیر او از هیچ کس نهراسد و در خدمت به خالق و خلق بواسطه تهمت‌ها و مخالفت‌ها به خود تزلزل راه ندهد و در خدمت‌ها از خداوند متعال چشم‌داشت داشته باشد و برای بدست آوردن هیچ مقامی قدم برندارد و چون او را شخص مفید برای انقلاب می‌دانم امیدوارم در کنار وفاداران به انقلاب و متعهدان در راه اسلام و هدف به خدمت هرچه بیشتر قیام کند و با برادران انقلاب و ایمانی در خط انقلاب و اسلام کوشش کند و از هیچ خدمتی مضایقه ننماید و پاداش از هیچ مخلوقی نخواهد و خدمت را در راه کشور اسلامی و اهداف الهی خالصانه و برای رضای خالق جل و علا- ادامه دهد. و به مستمندان و مستضعفان که حق تعالی سفارش آنان را فرموده بیش از دیگران خدمت کند و دیگران را به خدمت‌گزاری دعوت کند و هرچه مشکل در راه خدمت به هدف که اسلام عزیز است پیش آید و هرچه کارشکنی شود از کوشش برای خدا دست برندارد و برای هر خدمتی که او را دعوت کردند و تشخیص داد مفید است اجابت کند و رضای خدا را با خدمت به خلق جلب نماید. * * * اما در موضوع روحانیت که گاهی احمد مورد تهمت واقع می‌شود من او را موافق جدی با روحانیت می‌دانم. اساس روحانیت چیزی نیست که یک نفر مسلم با آن مخالف باشد و اما موافقت بی‌قید و شرط که هر کس با هر عمل و اخلاق و ایده مورد تأیید او باشد و لباس روحانیت به قامت هر کس اگرچه برخلاف مشی اسلامی انسانی رفتار کند سزاوار و موجب لزوم غمض عین باشد از او و هیچ روحانی متعهد و مسلمان معتقد به ارزش‌های اسلامی متوقع نیست و نباید باشد و اینجانب کراراً گفته‌ام که روحانی نمای غیرمذهب و در غیر خط اسلام از ساواکی برای اسلام و جمهوری اسلامی خطرناکتر است در هر صورت احمد در این باره از خط روحانیت متعهد پیروی می‌کند و امید است انشاءالله تعالی در این خط مستقیم که صراط‌الله است پایدار باشد. از خداوند متعال دوام جمهوری اسلامی و عزت و عظمت مسلمانان جهان بویژه ملت شریف ایران و تعهد و پایداری متصدیان امور و قدرت و شوکت رزمندگان سلحشور و حضور ملت بزرگ ایران را در صحنه خواستار. * * * پسر! نه گوشه‌گیری صوفیانه دلیل پیوستن به حق است، و نه ورود در جامعه و تشکیل حکومت، شاهد گسستن از حق. میزان در اعمال، انگیزه‌های آنها است. چه بسا عابد و زاهدی که گرفتار دام ابلیس است و آن دام گستر، با آنچه مناسب او است چون خودبینی و خودخواهی و غرور و عجب و بزرگ‌بینی و تحقیر خلق‌الله و شرک خفی و امثال آنها، او را از حق دور و به شرک می‌کشاند و چه بسا متصدی امور حکومت که با انگیزه الهی به معدن قرب حق نائل می‌شود، چون داود نبی و سلیمان پیامبر علیهماالسلام، و بالاتر و بالاتر چون نبی اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم، و خلیفه برحقش علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، و چون حضرت مهدی ارواح‌المقدمه الفداء در عصر حکومت جهانی‌ش. پس میزان عرفان و حرمان، انگیزه است. هر قدر انگیزه‌ها به نور فطرت نزدیکتر باشند و از حجب حتی حجب نور وارسته‌تر، به مبدأ نور وابسته‌ترند تا آنجا که سخن از وابستگی نیز کفر است.

امام تجسم ارزشها

امام تجسم ارزشها امام چشمه حیات و گنجینه اسرار بود. انسان کامل بود. او به خصلتهای وال سجایا و مکارم اخلاق آراسته بود. جان او جام جهان نمای معنویت را می نمایاند. بر گفتار و رفتارش نور حقیقت پرتوافکننده بود. با اصول ارزشها می زیست و چیزی جز آن برایش مفهوم نداشت. در روزگاری که قدرتهای استکباری و جریانهای ضد مذهبی تلاش می کردند ارزشهای اخلاقی و معنوی را از جوامع انسانی دور سازند و طبق اصول مادی و برنامه های ضد ارزشی خود انسانها را بار آورند و نظامی بر اساس ارزشهای معنوی و انسانی که از معارف اسلام نشات می گرفت پدید آورد و تا آخرین لحظه های زندگی ذره ای از آن عدول نکرد. بیش از همه ملتزم به ارزشها بود. هیچ چیز و هیچ کس نتوانست بر اصول ارزشی امام غلبه یابد. تمام هویت و شخصیت آن فرزانه از همین ارزشها شکل گرفته بود. نخستین و کاملترین مصداق سخنانش خود او بود. آن عزیز (شجره طیبه) ای بود که (اصلها ثابت و فرعها فی السماء). او آینه تمام نمای مکتب و معارف دینی بود. وجودش سرچشمه مکارم انسانی را به دیگران نشان می داد. به فرموده رهبرانقلاب: (آن بزرگوار قوت ایمان را با عمل صالح و اراده پزلادین را با همت بلند و شجاعت اخلاقی را با حزم و حکمت و صراحت بهجه را با صدق و متانت و صفای معنوی و روحانی را با هوشمندی و کیاست و تقوا و ورع را با سرعت و قاطعیت و ابهت و صلابت رهبری را با رقت و عطوفت و خلاصه بسی خصایص نفیس و کمیاب را که مجموعه آن انسان بزرگی جمع شود همه و همه را با هم داشت. ۱) اکنون در این نوشتار به گوشه هایی از صفات عالی آن شخصیت متعالی اشاره می کنیم: عزت و عظمت گوهر اصلی و جوهر ذاتی انسان ارجمند و گرامی است. سرشت انسان با عزت و شرافت نهاد گشته است. آدمی گنجینه استعدادها و تواناییهاست از این روی باید تجلیگاه ارزشها و منزلتها شود و از بردگیهای روحی فکری و... اجتناب کند. زیربنای اساسی فضایل همین احساس عزت و کرامت در انسان است چنانکه ریشه بسیاری از رذایل نیز در زبونی و فرومایگی اوست. آنچه محور ارزشهای اخلاقی و انسانی است و به عبارت دیگر آن نقطه ای که با دست گذاشتن روی آن ارزشهای دیگر زنده می شود احساس شرافتمندی و بزرگواری است. به همین جهت پیام مستقیم و ضمنی بسیاری از معارف دینی ایجاد و یا تقویت (حسن شرافت) و (عزت نفس) در انسان می باشد. رسالت پیامبران الهی نیز در پی اثبات این مهم و احیای همین احساس بوده است. شعار: (انما بعثت لا تمم مکارم الاخلاق) ۲ منادی آن است که پیامبر (ص) می کوشد تا مکرمتهای خدادای را زنده سازد و راه و رسم زندگی بزرگوارانه و توأم با عزت را پیش او نهد. آری شخصیت و ارزشمندی انسانها بویژه مسلمانان و مومنان راستین گرانبهارترین و دیعه ای است که خداوند به آنان سپرده است و نگاهبانی از آن را بر آنان لازم شمرده است: ان الله فوض الی المومن امره کله ولم يفوض الیه ان یکون ذلیلا. خداوند انسان مومن را در همه کارهایش آزاد گذاشته و اختیار داده است ولی به او اجازه نداده که ذلت پذیرد و بی مقدار باشد. آیا شنیده ای که خداوند می فرماید: عزت از کن خد پیامبر و مومنان است. پس مومن عزیز است نه ذلیل و از کوه استوارتر و نفوذ ناپذیرتر است. حرمت و کرامت از اصول ارزشی بشری است. هیچ چیز در دنیا با این اصل برابری نمی کند از این روی انسان نباید به کاری دست یازد که این اصل را خدشه دار و بی اعتبار سازد. امام حسین (ع) که انگیزه دفاع از حرمت و کرامت انسانی او را پذیرای دشواریهای فوق العاده ساخته بود می فرماید: به خدا قسم آنچه در شرق و غرب عالم خورشید بر آن می تابد: از دریا تا خشکی از زمینهای هموار تا کوهها اعتبار آنها نزد اولیای خدا و اهل معرفت مانند رفت و برگشت سایه ای بیش نیست. آیا آزاده ای نیست که این لقمه جویده و پسمانده دیگران را پیش اهلش ندارد؟ چیزی جز بهشت بهای نفس شما نیست به غیر آن نفروشد زیرا آن که به دنیا ۴ خرسند و بسنده کند به چیز پستی بسنده کرده است. در فرهنگ و معارف دینی از هر گونه عمل و شیوه ای که ذلت آور باشد و تحقیر ناپذیری را به دنبال داشته باشد به شدت نهی شده است. امام صادق (ع) شیعیان راستین را کسانی می داند که دست نیاز و ذلت پیش دیگران نمی برند و از آبروی خود پللی برای رسیدن به متاع دنیایی نمی سازند:

شیعتنا من لایسال الناس و لومات جوعا. ۵ پیرو ما کسی است که دست نیاز پیش کسی نبرد گرچه از گرسنگی بمیرد. در طول تاریخ ادیان به مردان برمی خوریم که در اوج عزت و کرامت می زیسته اند و همواره فضیلت بخش و کرامت آفرین انسانهای دیگر شده اند و آنان راز بردگی و اسارت به آزادی و عظمت فراخوانده اند. در قرن حاضر آن که پرچمدار عزت و عظمت مسلمانان بود و لحظه لحظه زندگیش در آرزوی آن سپری می گشت امام خمینی بود. آنچه تاروپود زندگی آن عزیزان را تشکیل می داد و بر آن پافشاری و اصرار داشت عزت مسلمانان بود. کسی که اندک آشنایی با شخصیت امام داشته باشد این حقیقت را می یابد. از همان آغاز آنچه باعث ناآرامی و خروش او شد قرارداد ننگین (کاپیتولاسیون) بود: آیا ملت ایران می داند.... مجلس به پیشنهاد دولت سند بردگی ملت ایران را امضاء کرد. قرار به مستعمره بودن ایران نمود سند وحشی بودن ملت مسلمان را به آمریکا داد قلم سیاه کشید بر جمیع مفاخر اسلامی و ملی م قلم سرخ کشید بر تمام لاف و گزافهای چندین ساله سران قوم ایران راز عقب افتاده ترین ممالک دنیا پست کرد. ۶. مبارزه امام با غربزدگی شرق زدگی استکبار و.... برای پیامدهای ذلت باری است که در آنها بوده و هست. بیگانگان نیز اقرار دارند که امام پرچمدار عزت و آقایی مسلمانان بود: فعالیت آیه الله خمینی موجب تحولات و دگرگونیهای بی نظیر در حیات اقتصادی در حیات اقتصادی سیاسی و معنوی جامعه ایران شد. سه نکته پایه و اساس تعالیم امام خمینی در طول مبارزات او بود: اسلام استقلال و مقاومت در برابر سیطره و آقایی خارجی. آری امام برای آقایی و عزت مسلمانان تا پای جان و نثار خون شریفش ایستاده بود: ملاقات خد با خون سرخ شرافتمندانه بهتر از زندگی اشرافی زیر پرچم شرق و غرب است ۸. عرق عزت خواهی امام تا بدان اوج داشت که تاب تحمل ذات را برای شاه که دشمنی او با اسلام اظهر من الشمس بود نداشت از این روی برای او تلخ و ناگوار بود که شاه مملکت اسلامی گرچه غاصب در برابر بیگانگان کوچکی کند: وقتی عکس شاه معدوم را در برابر فلان رئیس جمهور آمریکا دیدم که آن طور ذلیلانه در مقابل او ایستاده بود بسیار ناراحت شدم و تلخی این منظره هنوز برای من باقی است که شاه مملکت اسلامی در برابر کافر خدانشناسی این طور اظهار کوچکی کند ۹. (این سخن عمق زاویه دید امام را می رساند. او عزت و زیست عزتمدارانه را با تمام وجود پاس می داشت. از همه مسلمانان با هر عقیده و عمل بجدانتظار داشت که این جریم مقدس را پاس بدارند. او برای باور بود که اگر این حریم بشکند و نامحرم در آن پا بگذارد همه برج و باروهای مقدس دیگر فرو خواهد ریخت). کدام حریم مقدس تراز حریم عزت است؟ کسی که عزت نداشته باشد و در زیر چکمه دیگران چطور می تواند در برابر خدای عزیز کرنش کند؟ کسی که به پستی خوی کرده است چگونه می تواند بلندی را پاس بدارد؟ توجه به مرحومان و مستضعفان روح حاکم بر فرهنگ اسلام عدالت و برادری است. دفاع از محرومان و مستضعفان و تلاش برای بازپس گیری حقوق آنان از استثمارگران جزء اصول مسلم اسلام و وظیفه ای همگانی به شمار می رود. مسلمانان همیشه و همه جا باید بکوشند دست زالوصفتان و مستبدان را کوتاه کنند و حقوق به غارت رفته خود و محرومان را زنده سازند. لحظه ای مسامحه و درنگ نمایند که در این صورت مورد سرزنش و نکوهش قرآن قرار می گیرند: *والمکم لا تقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین من الرجال والنساء چرا در راه خدا و در راه مردان زنان و کودکانی که تضعیف شده اند پیکار نمی کنید؟ بر مسلمانان متعهد و دین باور است که به پیروی از امام امیرالمومنین (ع) بیشترین بها را به مستمندان بدهند و مراقب باشند که حقوق انسانی آنان ضایع نگردد. الذلیل عندی عزیز حتی أخذ الحق له والقوی عندی ضعیف حتی أخذ ضعیف نزد من گرانقدر است تا هنگامی که حق او را بدو برگردانم بهره مند نزد من ضعیف است تا آن گاه که حق را از او بازستانم. با توجه به این جهت گیری و حمایت اسلام از طبقه محروم و مستضعف است که در طول تاریخ اسلام رادرفانی دلسوز و فداکارانی مخلص علیه استثمار و بهره کشی نامشروع انسان از انسان به مبارزه برخاسته اند. از آن جمله امام خمینی است که با تمام وجود به مستضعفان و پابرهنگان عشق می ورزید و در راه احیای حقوق آنان تلاش بی وقفه و پی گیر داشت. او در همین راستا می فرمود: ما باید تمام تلاشمان را بنماییم تا به هر صورتی که ممکن است خط اصولی دفاع از مستضعفین را حفظ کنیم ۱۲. امام راحل خدمت به محرومان را برترین عبادت می شمرد: من گمان*

نمی‌کنم عبادتی بالاتراز خدمت به محرومین وجود داشته باشد. ۱۳ در دیدگاه امام پایه‌های اصلی اسلام برارزشهای فرهنگی و معنوی بنا شده است و این ارزشها در شوره زار رفاه طلبی و سرمایه داری پژمرده و بی حاصل است. تنها در دل‌های پاک و بی آلایش مستضعفان و پابرهنگان است که ارزشها بارور می‌شوند. از این روی امام خاستگاه اصلی انقلاب اسلامی و ولی نعمت دولتمردان را همین طبقات فقیر و مستضعف می‌دانست: ... (خون سلحشوران کوخ نشین کاخهای ستم را در هم کوبید). ۱۴ امروز به مستضعفان و مستمندان و زاغه نشینان که ولی نعمت ما هستند خدمت کنید ۱۵ امام مخاطبین اصلی انقلاب را مستضعفان می‌دانست و از آنان به عنوان جلودارانی که همیشه در صف مقدم دفاع از انقلاب و دستاوردهای آن قرار دارند و برای حفظ و حراست آن خود را به آب و آتش می‌زنند یاد می‌کرد و عمیقا به آنان ارزش می‌داد: یک موی شما کاخ نشینان بر همگی کاخ نشینان ترجیح دارد. ۱۶ او نه تنها خود حامی و مدافع حقوق مستضعفان و محرومان بود بلکه روحانیت اصیل را از فراموش کردن این قشر عظیم بر حذر می‌داشت: چیزی که روحانیون هرگز نباید از آن عدول کنند و نباید با تبلیغات دیگران از میدان به در روند حمایت از محرومان و پابرهنگ هاست چرا که هرکسی از آن عدول کند از عدالت اجتماعی اسلام عدول کرده است. و ما باید تحت هر شرایطی خود را عهده دار این مسؤولیت بزرگ می‌دانیم و در تحقیق آن اگر کوتاهی بنماییم خیانت به اسلام و مسلمین کرده ایم. ۱۷ امام کسانی را لایق و شایسته تصدی و رهبری جامعه اسلامی می‌دانست که از متن جامعه برخاسته و طعم تلخ ظلم و استضعاف را چشیده باشند: رئیس جمهور و وکلای مجلس از طبقه‌ای باشند که محرومیت و مظلومیت مستضعفان و محرومان جامعه را لمس نموده و در فکر رفاه آنان باشند نه از سرمایه داران و زمین خواران و صدرنشینان مرفه و غرق در لذات و شهوات که تلخی محرومیت و رنج گرسنگان پابرهنگان را (اگر هم به فرض تقریبا محال بخواهند) نمی‌توانند بفهمند. ۱۸ و در جای دیگر می‌فرماید: باانتخاب نمایندگان و پابرهنگان اسلام آمریکایی را طرد کنید. ۱۹ صلابت و شجاعت زندگی امام در طول سالیان دراز با حوادث و بحرانهای بسیار روبرو بود. تمامی این حوادث و وقایع گواهی می‌دهد که او مردی مصمم شکست ناپذیر و نسبت به اصول و ارزشها سازش ناپذیر و استوار بود. زمان طولانی مبارزه و ستیز با جباران سالهای پرمشقت تبعید و زندان و بالاخره مقطع حساس رهبری انقلاب و رودروری با صدها توطئه رنگارنگ همچون: نفوذیه یاران نیمه راه مرتجعین لیبراله سلطنت طلبه مرفهان بی درد و مقدس مابان احمق و... همه و همه شاهد براین مدعاست که آن دیواره بلنداراده امام هرگز شکست برنداشت و روح پرتوان و باصلابتش ذره‌ای به سستی و یاس نگرایید. در کروان شداید و طوفان حوادث پناهگاه امن و مطمئنی برای دولتمردان و دست اندرکاران انقلاب بود. در زمانی که راه بر خیلی از دلسوزان انقلاب بسته می‌شد و گرد ناامیدی براندیشه‌ها می‌نشست به کالبدافسوده واز پافتاده آنان روح امید می‌دمید و کشتی انقلاب را همچون ناخدایی پر قدرت از امواج پرخطر به ساحل نجات هدایت می‌کرد. در ایجاد نهضت و ادامه انقلاب و رهبری آن از هیچ ملامتی نهراسید. از چنان شهامتی برخوردار بود که در برابر هر گونه باطل ایستاد و با هر سنت غلط و بی اساسی مخالفت ورزید. در این راه از تهدید و ارباب هیچ فرد و گروهی خیم به ابرو نیاورد. در مقابل غوغا سالاریها و هجوم افکار عوام و یا خواص دست به محافظه کاری نزد و میدان را خالی نکرد. اودر حقیقت تابلوی درخشانی از رسول اکرم (ص) و همراهانش به دست داد: محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم. ۲۰ محمد (ص) فرستاده خدا و آنان که همراه اویند در برابر کفار سرسخت و در بین خود مهربانند. آن روزی که به زندان می‌رفت و یا آواره مرزها بود با روزی که میلیونها نفر جان خود را تقدیم راه او می‌کردند در قدرت و صلابت تغییری نکرد. نه از تنهایی هراس به دل راه داد و نه از آن همه جمعیت و شکوه مغرور گشت. بحق مصداق سخن علی (ع) بود: لا یزیدنی کثره الناس حولی عزه ولا- تفرقه‌م عنی وحشه. ۲۱ فراوانی مردم پیرامونم بر عزت من نیفزاید و پراکندگی آنان از گردهم هراس ننماید. آری خمینی هیچ گاه هراسی به دل راه نداد حتی در اوج تنهایی: والله من به عمرم نترسیدم. آن شبی هم که آنها مرا می‌بردند آنها می‌ترسیدند من آنها را دلداری می‌دادم. ۲۲ خمینی را اگر دار بزنند تفاهم نخواهند کرد. ۲۳ اگر چنانکه ما برای مقاصد اسلام بترسیم دین نداریم.

۲۴ به فرموده رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیه الله خامنه ای: او بتها را شکست و باورهای شرک آلود را زدود. او به همه فهماند که انسان کامل شدن علی وار زویستن و تا نزدیکی مرزهای عصمت پیش رفتن افسانه نیست. او به ملتها نیز فهماند که قوی شدن و بنداسارت گسستن و پنجه در پنجه سلطه گران انداختن ممکن است. ۲۵ حساسیت دینی امام مومنی کامل و مسلمانی تمام عیار بود. لازمه ایمان کامل تعصب و حساسیت در برابر گناه و گناهکار است از این روی امام به دفاع از دین و ارزشهای اسلامی اهمیت تام می داد. در این راه ملاحظه هیچ کس و هیچ چیز را نمی کرد و مانند اجداد پاک سیرت و پر غیرتش غیرتمندانه می زیست. او بی وقفه با هر انحرافی که کیان اسلام و امت اسلامی را به خطر می انداخت. به شدت مبارزه می کرد. از آنان نبود که ناهنجاریها و خلافها را ببیند و سر در لاک خود فرو برد و منتظر بماند که مصلح بزرگ (عج) قدم ب رعرصه بگذارد و جامعه را از ناپاکیها بپیراید. من از آنها نیستم که اگر حکمی کردم بنشینم و چرت بزنم من دنبالش راه می افتم. اگر خدای نخواستہ یک وقتی دیدم مصلحت اسلام اقتضا می کند که حرفی بزنم می زنم و دنبالش راه می افتم و بحمدالله تعالی از هیچ چیز نمی ترسم والله تا حالا نترسیده ام. ۲۶ امام به خاطر اعتراض بی جای جبهه ملی به لایحه قصاص اسلامی چنان به سر آنان نهیب زد که برای همیشه از صحنه فریبکاری و مردم فریبی دورشان ساخت. غیرت دینی او باعث شد در جریان سلمان رشدی چنان بر آشوبید که سردمداران کفر و استکبار را ناچار به پوزش نماید. عرق دینی محرک اصلی امام در حوادث گوناگون بود. جز عرق دینی و مذهبی انگیزه ای دیگر نداشت. آیه الله العظمی اراکی در این زمینه می فرماید: این مرد دینی است. سرتا پا حاضر است حتی برای کشته شدن هم حاضر است... همین کتاب (کشف الاسرار) را که نوشت از عرق دیانتی اش بود... قسم می شود خورد به: واللفه که این مرد نیک نفس... هیچ غرضی در او جز ۲۷ ترویج دین نیست. در روایت می خوانیم که: ان الله تعالی یحب من عباده الغیور ۲۸. خداوند متعال بندگان غیرتمند خود را دوست دارد. امام بنده محبوب خداوند بود که ابراهیم وارد آتش کین ابرقدرتها سوخت ولی شعار (و تالله لاکیدن اصنامکم) ابراهیم را در قول و عمل به نمایش گذاشت و لرزه بر اندام همه بت پرستان قرن افکند. در تاریخ زندگی پربار خویش این کلمات صریح و زیبایی غیرت آفرین را نگاشت: من به صراحت می گویم: ملی گراها اگر بودند براحتی در مشکلات و سختیها و تنگناها دست ذلت و سازش به طرف دشمن دراز می کردند. و برای این که خود را از فشارهای روزمره سیاسی برهانند همه کاسه های صبر و مقاومت را یکجا می شکستند و به همه میثاقها و تعهدات ملی و میهنی ادعایی خود پشت پا می زدند. کسی تصور نکند که ما راه سازش با جهانخوران را نمی دانیم ولی هیئات که خادمان اسلام به ملت خود خیانت کنند... آن چیزی که در سرنوشت روحانیت واقعی نیست سازش و تسلیم شدن در برابر کفر و شرک است اگر بند بنداستخوانهایمان را جدا سازند اگر سرمان را بالای دار برنداگر زنده زنده در شعله های آتشیان بسوزانند اگر زن و فرزندان و هستی مان را در جلو دیدگانمان به اسارت و غارت برند هرگز امان نامه کفر و شرک را امضا نمی کنیم. ۲۹ سازش ناپذیری اندیشه دینی در تضاد کامل با تفکر و سلطه گری است. هرگز بین این دو تفاهم و آشتی برقرار نمی شود بلکه بقای هر یک در گرو نابودی دیگری است. امام به عنوان برترین مسلمانی که اندیشه اش بر محور جهانی بینی توحیدی و تفکر عدالت خواهی شکل یافته بود و بر همان اساس زندگی می کرد هیچ گاه با کفر و ظلم سازش نکرد و همواره کفرستیزی و ستم سوزی را به عنوان یک اصل خدشه ناپذیر در سیاست و مبارزات خود مورد تاکید قرار می داد: (تا شرک و کفر هست مبارزه هست و تا مبارزه هست ما هستیم. ما بر سر شهر و مملکت با کسی دعوا نداریم ما تصمیم داریم پرچم الاله الاالله را بر قلل رفیع کرامت و بزرگواری به اهتزاز در آوریم). او بر این عقیده و روشش خدا را گواه می گرفت و می فرمود: خداوند! تو می دانی که ما سر سازش با کفر را نداریم. ۳۰ امام نه تنها با کفر و ظلم سازش نداشت بلکه ره گروه و فردی که خلق و خوی آنها را داشت و در عمل هماهنگ آنها حرکت می کرد سرستیز داشت از این روی بر سر مرفهای بی درد سرمایه داران زالوصفت متحجرین و مقدس مابهای احمق و در خط استکبار و... فریاد می کشید و روحانیت اصیل را دشمن سرمایه داران زالوصفت می دانست: روحانیت متعهد به خون سرمایه داران زالوصفت تشنه است و هرگز با آنها

سرآشتی نداشته و نخواهد داشت. ۳۱ این ویژگی امام و راه او باعث شد که پیکر ستمگران بلرزد و محرومان و مستضعفان توان بگیرند و نورامید روشنی بخش زندگی تاریک و مایوسشان شود. او آن روح الله بود که با عصا و ید بیضای موسوی و بیان و فرقان مصطفوی به نجات مظلومان کمر بست تخت فرعون های زمان را لرزاند و دل ۳۳ مستضعفان را به نورامید روشن ساخت. اطمینان و اعتماد به مردم در صدسال اخیر مبارزات روحانیت فراز و نشیبهایی داشته است. بسیاری از حرکت در کام اختلافات از پا در آمدند و پا در آمدند و پاره ای دیگر به خنجر کین از این روی در دل بسیاری از بزرگان حوزه چراغ اطمینان و اعتماد به مردم که همیشه فرا راه مبارزات امیدآفرین و روشنی بخش بوده است بی فروغ گشت. اینان نسبت به ثمردهی هرگونه اقدام و قیامی تردید داشتند. به این گمان که در نیمه راه تنها خواهند ماند و پایگاه اجتماعی موجود را هم از دست خواهند داد از فعالیتهای اجتماعی دست کشیدند و سر در گریبان خویش فرو بردند. امام علی رغم جو حاکم و آیه های یاس که از بام تا شام گوش خیل عظیم طالبان علم خوانده می شد مبارزه را با اعتماد به مردم آغاز کرد. از آغاز تا فرجام در تمام تصمیم گیریها و حرکات خویش نسبت به مردم و همکاری آنان اعتماد و اطمینان کامل داشت و بر این باور بود که: مردم رفیق نیمه راه نیستند و در راه اسلام ناب و ارزشهای معنوی وفا دارند. امام بر اساس باوری که داشت همواره به شخصیت مردم حرمت می نهاد و آنان را به عنوان عناصر وارکاو اصلی انقلاب و نظام به حساب می آورد. هنگامی که شهید مطهری از ملاقات امام از پاریس برگشته بود از وی می پرسند امام را چگونه دیدی ایشان در پاسخ می گوید: چهار تا آمن دیدم: ۱. آمن بر به. ۲. آمن بهدغه. ۳. آمن بسیله. ۴. آمن بقومه. ۳۳ امام در پرتو توکل به خدا و ایمان به هدف اعتماد کامل به ملت خویش نیز داشت. همواره در گفته ها و نوشته هایش روی کمک و حضور مردم در صحنه های انقلاب و اجتماع تکیه می کرد. در سخنرانی تاریخی دوازده بهمن سال ۵۷ در بهشت زهرا تکای به مردم را ضامن هشدارها و تهدیدهای خود علیه رژیم طاغوتی دانست پس از پیروزی انقلاب نیز در بحرانهای سیاسی اقتصادی و تبلیغاتی که دشمنان داخلی و خارجی به وجود می آوردند بر حضور مردم و وفاداری آنان اصرار داشت و به مدد آنان مشکلات را آسان می نمود: مردم را در همه امور شرکت بدهیم. دولت به تنهایی نمی تواند که این بار بزرگی که الان به دوش این ملت هست بردارد. همان طوری که ملاحظه می کنید اگر چنانچه این شور و شعف ملت و جوانهای عزیز نبود هیچ دولتی نمی توانست مقابله کند با این قدرتهایی که همه قدرتشان ر قوه شان را پهلوی هم گذاشتند و به ما حمله کردند. بدون این که این ملت همراهی کند ما نمی توانستیم کاری بکنیم. هر چه داریم از اینهاست و هر چه هست مال اینهاست. دولت عامل اینهاست. قوه قضائیه عامل اینهاست. قوه اجرائیه عامل اینهاست. قوه مقننه عامل اینهاست. ادای تکلیف باید بکنند شرکت بدهند مردم را در همه امور. ۳۴ امام بیش از دیگران مردم را شناخته بود. همین اطمینان به مردم اکسیر گرانیهای ای بود که جانمایه حرکت و قیامش را تشکیل می داد. تنها کسی که توانست روحیه یاس و ناامیدی مردم را تبدیل به روحیه اعتماد سازد امام بود. به همین جهت با یک دنیا خلوص و صداقت مسؤولان را به جذب و به کارگیری مردم فرا می خواند. سعی کنید با خدمتتان به مردم این حضور دائم را جاودانه نگهدارید. آنچه انقلاب اسلامی را حفظ کرده حضور مردم در صحنه است. مسؤولین کشور باید قدر این مردم فداکار و همیشه در صحنه را بدانند و خود را برای خدمت به آنان مجهز نمایند. ۳۵ رهبر معظم انقلاب اسلامی از این ویژگی امام این گونه یاد می کند: آن اراده نیرومندی که کوههای عظیم در مقابل او به حساب نمی آمدند همواره در برابر فداکاریه شجاعت و احساسات پاک مردم سر تعظیم فرود می آورد. آن روح بزرگ و کوه ستبر به دفعات در برابر عظمت مردم تکان می خورد و می لرزید. ۳۶. نظم و انضباط در فرهنگ دینی موضوع نظم و برنامه ریزی چه در امور مادی و چه در مسایل معنوی بسیار سفارش شده است. در تجربه تاریخ بشری نیز نظم یکی از مهمترین عوامل موفقیت مردان بزرگ بلکه عامل پیشرفت تمدنها و انسانه به شمار می رود. داشتن برنامه و نظم دقت در رفتار و منش سنجیده اساس زندگی است و غفلت از آن زندگی را خواهد فشرد. علی (ع) در آخرین لحظات زندگیش فرمود: اوصیکما و جمع ولدی و اهلی و من بلغه کتابی بتقوی الله و نظم سفارش می کنم شما (حسن و حسین) و همه فرزندانم و

کسانم را و کسی که نامه من به او برسد به تقوا و نظم در کارها، دراهمیت و ارزش نظم همین بس که حضرت پس از سفارش به تقوا و پاکی آن را در درجه اول ازارزشها قرار داده است. در جای دیگر خطاب به مومنان می فرماید: ساعات و لحظات زندگی خود را به گونه ای تنظیم کنید که در کنار عبادت و مناجات و کسب معاش و تامین زندگی به تفریح و نشاط جسمی نیز برسید ۳۸ امام الگوی جامع و کاملی بود که بر اثر نظم و انضباطی که در سراسر عمرش برقرار ساخته بود به بسیاری از موفقیت‌های منحصر به فرد دست یافت. او در رعایت نظم در همه مراحل زندگی و امور روزمره حساس بود. یکی از شاگردان آن بزرگوار می گوید: یک صبح هم که در مسجد شیخ انصاری مشغول تدریس بودند متوجه شدند که پس از چند دقیقه از آغاز درس چند نفری از فضلا و شاگردان یکی پیس از دیگری وارد می شوند. امام (ره) آن طور که به خاطر دارم مقداری در مود نظم و استفاده از فرصتها و وقتها صحبت کردند و از این که اهل علم و طلاب بی نظم و بی حساب باشند و مثلاً در درس که بناست شرکت کنند چند دقیقه دیرتر حاضر شوند سخت انتقاد نموده و هشدار دادند. ۳۹ در مسایل خانوادگی و اشتغالات علمی چه در دوران تبعید و زندان و چه در دوران رهبری و اداره جامعه نظم دقیقی بر کارهای ایشان حکم فرما بود به گونه ای که خواندن روزنامه پذیرفتن مقامات و مسئولین مملکتی انجام عبادات مستحبی خواندن دعا و قرائت قرآن همه و همه در وقت خاص خودش انجام می گرفت. یکی از بستگان نزدیک امام! درباره نظم ایشان می گوید: ... تمام کارهایشان از نظم خاصی برخوردار بود. بعد از چند روز که آن جا ماندم متوجه شدم که در هر ساعت چه برنامه هایی دارند حتی وقتی به ایشان نگاه می کردم می دانستم که ساعت چنداست. گاهی از خانم درباره برنامه روزانه آقا می پرسیدم می گفتن: (اگر برنامه یک روز آقا را بگویم شما می توانید آن را در ۳۶۰ روز ضرب کنید). چون دقیقاً روی نظم و برنامه عمل می کردند. به من هم توصیه زیادی در مورد نظم و برنامه ریزی داشتند. ۴۰ زهد و وارستگی مهمترین مانع کمال آدمی و ابستگی و دلبستگی او به دنیا است. این حالت اگر بر روح انسان حاکم گردد تمام ارزشها را تحت الشعاع قرار می دهد و از فروغ آنها می کاهد. برای رهایی از جلوه های فریبنده دنیا و مظاهر مادی راهی بهتر از (زهد و ساده زیستی) نیست. زاهد با بی رغبتی به دنی آزاده ای است که بی تکلف زیسته و بدون تعلق راه زندگی را می پوید. زاهد پاک سیرتی است که بر بلندای معرفت دست می یازد و باندیشه پرفروغش حیات چند روزه زندگی را از زاویه اصلی آن می نگرد زاویه ای که از دید خاکیان و دلدادگان به دنیا پنهان است. از ویژگیهای دوستان خدا (اولیای الله) آن است که به درون دنیا می نگرند آن گاه که مردم برون آن را می بینند و به فردای خویش می پردازند و یا خود را سرگرم امروز ساخته اند. دون همتان به زرق و برقه های دنیا دل بسته اند و درانبوه ظلمتهای غفلت و تشریفات زندگی و آزمندیهای آن غرق و سرگردانند اما وارستگان زاهد از قید مطامع موهوم گریخته و با صفای قناعت و ساده زیستی روحی سرشار از معنویت را به دست آورده اند. امام خمینی از برجسته ترین چهره های زاهد و وارسته زمان بود. آن چنان در جاذبه معنویات قرار گرفته بود و به ملکوت عالم نزدیک شده و حقیقت و باطن دنیا را یافته بود که ذره ای به تعلقات و مادیات آلوده نگشت و از هر چه رنگ تعلق می گرفت آزاد بود. امام نه تنها چنین می اندیشید و از دنیا و مظاهرش گریز داشت بلکه در عمل و زندگی معیشتی نیز در همین راستا حرکت می کرد چه آنان زمان که در نجف و در حالت غربت و تبعید بود و چه آن روز که جلودار و رهبرانقلاب هیچ گونه تغییری در خوراک پوشاک مسکن و رفت و آمد ساده وی پدید نیامد. زندگی ساده او در تمام عمرش گواه صادقی بر روح بزرگ و زاهدانه اوست: زندگی زاهدانه وی در نجف و عدم استفاده از وسائل خنگ کننده در آن هوای گرم و فوق طاقت و عدم مسافرت به مناطق خوش آب و هو دقت در مصارف رومره فرش و لوازم منزل لباس و صورت دارائی که طبق قانون اساسی به رئیس دیوانعالی کشور در آغاز زمامداری ارائه دادند و لیستی که پس از رحلت آن عزیز از دارائی ایشان تهیه شد همه و همه حکایت از زیستی زاهدانه می کند. حتی در جریانهای انقلاب نیز تا آن جا که به اوارتباط داشت از تجملات و تشریفات منع می کرد. هنگامی که کمیته استقبال در صدداستقبال با شکوه و با تشریفات ازایشان بود فرمود: مگر می خواهند کوروش را وارد ایران کنند؟ یک طلبه از ایران خارج شده و همان طلبه به ایران باز می گردد.

من می خواهم همراه امتم باشم و پایمال شوم . ۴۱ امام نه تنها خود زاهد و ساده زیست بود بلکه به اهل علم و مدیران کشور نیز همواره سفارش میکرد که گرفتار آفت تجمل و تشریفات نگردند: من اکثر موفقیت‌های روحانیت و نفوذ آنان را در جوامع اسلامی در ارزش علمی و زهد آنان می دانم . و امروز هم این ارزش نه تنها نباید به فراموشی سپرده شود که باید بیشتر از گذشته به آن پرداخت . هیچ چیزی به زشتی دنیاگرایی روحانیت نیست و هیچ وسیله هم نمی تواند بدتر از دنیاگرایی روحانیت را آلوده کند . ۴۲

تعبد و توسل یکی از اسباب مهم موفقیت انسان مسلمان توجه به ادعیه و توسل به ائمه اطهار (ع) است . توسلات انسان را در تحصیل علم کسب اخلاص و تهذیب نفس کمک شایانی است . توسلات انسان را در این زمینه نیز در اوج بود . آنچه روح او را آرامش می داد او را برای رهبری انقلاب و تحمل حوادث بسیار شگرف و شکننده آماده می ساخت همان حالات خوش دعا و توسل بود . خلوت‌های عارفانه و عاشقانه تهجد و شب زنده داریه انجام نوافل شبانه روزی و راز و نیازهای سحرگامی او هرگز ترک نشد . مرحوم شهید مطهری می نویسد: این مردی که روزها می نشیند و این اعلامیه های آتشین را می دهد سحرهاقل یک ساعت با خدای خودش راز و نیاز می کند . و آن چنان اشک‌هایی می ریزد که باورش مشکل است . این مردم درست نمونه علی (ع) است . درباره علی (ع) گفته اند: (در میدان جنگ به روی دشمن لبخند می زد و در محراب عبادت از شدت زاری بی هوش می شد) . و ما نمونه آن را در این مردم می بینیم ۴۳ . هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ از یمن دعای شب و ورد سحری بود امام فانی فی الله بود . فریاد جانش را در مناجات شعبانیه یافته و بر این آهنگ دل داده بود . تمام لحظات در محضر خداوند می زیست و این حضور را احساس می کرد . دائم در حال ذکر و دعا بود اما هرگز تظاهر به آن می کرد و به قول آن عارف : ذکر سه وجه است : ذکر است که به زبان و دل از آن غافل این ذکر عادت بود . و ذکر به زبان و دل حاضرین ذکر طلب ثواب بود . و ذکر است که بگرداند و زبان را گنگ کند . قدر این ذکر کسی نداند جز خدای تعالی . ۴۴ خدا را با زبان پاک می خواند با زبانی که معصیت او را نکرده و باعث خشنودی او گشته بود . ذکر و زیارت و تلاوت و زمزمه عاشقانه رفیق او بود . روزه های طاقت فرسا در گرمای نجف و نوافل شبانه روزی صیقل جانش بود . تا نماز را با نوافل نمی خواند افطار نمی کرد . هرگز زیارت مولایش امیرالمومنین (ع) را وقتی در نجف می زیست قطع نکرد . هیچ گاه طلوع فجر چشم او را خفته نیافت . جالب این که این حالات و عبادات هرگز او را از مسایل سیاسی و اجتماعی باز نداشت ! اخلاص و خدامحوری معیار سنجش و ارزیابی تمامی اعمال و رفتار آدمی به انگیزه و نیت اوست . خوبی و بدی کارها بستگی به خاستگاه آنها دارد: الاعمال ثمارالنیات ۴۵ النیه اساس العمل ۴۶ در روز واپسین نیز انسانها براساس انگیزه و نیاتشان برانگیخته می شوند . اگر نیت پاک و خالص باشد عمل دارای ملاک ارزشی خواهد بود . خلوص و اخلاص به مثابه روح در پیکر اعمال است که به اعمال شادابی و جهت می بخشد . در روزگار م امام خمینی مظهر و مصداق روشن و درخشنده این صافی و شاکی بود . درون راز شائبه غیرخدایی پیراسته بود تمام کنشهای نفسانی را کنار زده بود نیت خالصش را چون گوهری صاف و شفاف پاس می داشت . انگیزه های خود را با هوا هوس نام و آوازه خودنمایی لذت‌های دنیایی توجیهات و باورهای ناصواب آلوده نمی ساخت . با اکسیر خلوص ماهیت دانش و کردار خود را دگرگون می کرد . هیچ گاه رضای مخلوق را بر رضای خالق مقدم نداشت . در کردار و گفتارش اخلاص را سرلوحه قرار داد و همواره بدان سفارش می کرد : سعی کنید که انگیزه هانگیزه های الهی باشد . سعی کنید به مردم خودتان هر کجا هستند به کشورهای خودتان هر جا که هستند تزیق کنید که انگیزه هایشان الهی باشد . ۴۷ برای شناخت امام پیش از هر چیز باید او را در تجلی گاه مخلصین جستجو کرد . او انسان کاملی بود که خلوص را غایت کامل و نهایت آمال می دانست . ۴۸ سرتاسر زندگی و تمام حرکتهای کوچک و بزرگ او با نام و یاد خدا شکل گرفت . او به جز رضای محبوب به چیزی نمی اندیشید . نمازی که در جماران به همراه روسای جمهور و سران چند کشور ادا نمود با نمازی که در بیانهای عراق و مرز کویت خواند و نمازی که آخر عمر در بیمارستان انجام داد یکسان بود . رهبر معظم انقلاب اسلامی این بعد از شخصیت امام را این گونه ترسیم می کنند . بزرگترین ستایش برای رهبر عزیز ماهمین است که او را (عبدالله) یعنی

بنده خدا و تسلیم اراده پروردگار... یاد کنیم ۴۹.. امام در نخستین گام مبارزه و اولین اعلامیه ای که صادر کرد آیه شریفه ذیل را تابلوی راه و روش خود قرار داد: انما اعظکم بواجده ان تقوموا الله مثنی و فرادی . ۵۰ بگو: تنها پند من این است که برای خدا قیام کنید. محور و اساس نیز انقلاب را به پیروزی رساند و رهبری کرد. بر همین آشنایانی که سالها با او زندگی کرده و در صحنه های گوناگون او را آزموده اند همه و همه بر این باورند که امام در تمام زندگیش ذره ای ریا وجود نداشت و قدمی برای مطرح کردن خود بر نداشت: خدا گواه است من برای رسیدن به مرجعیت حتی یک قدم بر نداشته ام ولی اگر به سراغم بیاید پذیرفتن آن باکی ندارم . ۵۱ آری اخلاص امام به جایی رسیده بود که از تملق و چاپلوسی به شدت جلوگیری می کرد و می فرمود: من راضی نیستم کسانی را که به من علاقه مند هستند علاقه شان از قلب تجاوز نماید و آن را ابراز نمایند. هر کسی به من علاقه دارد بگذارد در همان محدوده قلب بماند. کسی برای ریاست من حتی یک وجب هم قدم برندارد. ۵۲ در تمام عمرش هیچ گاه دیده و یا شنیده نشده که کلمه ای را بر زبان آورد که نشانه تظاهر به دانش و معنویت باشد. از رفتاری که جلب توجه عوام کند بیزار بود. همواره خود را شرمنده و خدمتگزار مردم می دانست: هنگامی که ماجرای ۱۵ خرداد را برای ایشان نقل کردند شب همان روز امام پس از برخاستن برای نماز به من فرمودند: آقا محمود! من برای مردم کاری نکردم تکلیف من خیلی سنگین شد. مردم چرا این جور کردند برای من من که برای مردم کاری نکردم . ۵۳ احترام به عالمان راستین عالمان وارسته و صالح در فرهنگ دین از منزلت و عظمت و الایی برخوردارند: یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات . ۵۴ خدا جایگاه کسانی از شما را که ایمان آوردند و به دانش دست یافتند چندین درجه بالا برده است . نگرستن به چهره عالم عبادت ۵۵ و انسان دانش پژوه محبوب خداوند است ۵۶ . علی (ع) پاس حرمت عالمان را همسان احترام به پروردگار می شمرد: من وقر عالما فقد وقر ربه . ۵۷ در فرهنگ دین دیدار اهل دانش برترین عبادت و ارزشمندتر از تلاوت قرآن و برگزاری نمازهای مستحبی به شمار آمده است ۵۸ . این همه تکریم و احترام نسبت به عالمان در فرهنگ دین بدین جهت است که آنان انسانهای متعهد راهنمای مردم مخالف بدعتی پاسدار اندیشه های ناب طرفدار حقوق محرومان روشن کننده چراغ امید در دل آنان و... هستند و گرنه این همه تکریم برای کسانی نیست که از تعهد و مسوولیت بهره ای نبرده اند. کسی که اندک آشنایی با تاریخ حوزه های داشته باشد می داند: تنها عالمان الهی بوده اند که از میان مردم برخاسته اند و همراه آنان زندگی کرده اند و در غم و شادی شریک آنان بوده اند و هر جا خطر و دشواری بوده است خود را سپر بلا- نموده و از شرافت و عزت مردم دفاع کرده اند. اینها و صدها ویژگی دیگر زمینه تجلیل و تکریم از علمای صالح و راستین را فراهم نموده است . امام خمینی در پرتو این فرهنگ و به پاس چنین خدماتی در سراسر عمر پر برکت خویش همواره با احترام و تکریم عالمان متعهد و دین باور تاکید می ورزید و ضمن بر شمردن امتیازات آنان از مقام و منزلتشان به بزرگی و عظمت یاد می کرد: تردیدی نیست که حوزه های علمیه و علمای متعهد در طول تاریخ اسلام و تشیع مهمترین پایگاه محکم اسلام در برابر حملات و انحرافات و کج رویه بوده اند... صدها سال است که روحانیت اسلام تکیه گاه محرومان بوده است و همیشه مستضعفان از کوثر زلال معرفت فقهای بزرگوار سیراب شده اند... علمای اصیل اسلام هرگز زیر بار سرمایه داران و پول پرستان و خوانین نرفته اند و همواره این شرافت برای خود حفظ کرده اند... آنها با زهد و تقوا و ریاضت درس خوانده اند... و هرگز زیر بار منت و ذلت نرفته اند... به هر حال خصوصیات بزرگی چون قناعت و شجاعت و صبر و زهد و طلب علم و عدم وابستگی به قدرتها و مهمتراز همه احساس مسوولیت در برابر توده ها روحانیت را زنده و پایدار و محبوب ساخته است . ۵۹ امام در همه مراحل زندگی از دوران تدریس گرفته تا زمان مرجعیت و رهبری امت اسلامی همواره بر این اصل ارزشی پافشاری داشتند و به هیچ وجه اجازه نمی دادند که نسبت به بزرگان دین و علمای راستین کوچکترین اهانت و توهینی به عمل آید. یک روز مرحوم حاج آقا مصطفی پیام آوردند که آقا فرمودند: شنیده ام در این جا منزل برخی غیبت و اهانت به علما می کنند. بنده راضی نیستم کسی در این خانه غیبت یا به کسی اهانت کند. ۶۰ امام تنها یک معلم و مدرس نبود که فقط به رشد فکری شاگردان بیندیشد بلکه همراه درس و بحث به سازندگی

واخلاق طلاب عنایت ویژه داشت و به آنان گوشزد می نمود که به وسیله احترام به بزرگان اسباب توفیق خود را فراخن سازند: آقایان باید خیلی مواظب خرده کاریها باشند. خیلی مواظب الفاظشان باشند مبادا خدای ناکرده به واسطه کلمه ای سلب توفیق از آنها شود یا از زمره محصلین واقعی خارج گردند و یا از طریق الهی و صراط مستقیم بیرون روند. ۶۱ کاملاً- مراقب بود که به حریم بزرگان حوزه و مراجع توهین و یا انتقادی صورت نپذیرد. وقتی احساس می کند یکی از طلبه ها نسبت به محروم آیه الله بروجردی ایرادهایی دارد او را به گوشه ای فرا می خواند و می فرماید: شک نکنید درباره ایشان: راجع به اعلمیت آقای بروجردی و تقوای آقای بروجردی. ۶۲ امام راحل به همان نسبت که از علمای اصیل و شایسته تمجید و تعریف می کرد و پاس حرمت آنان را می داشت نسبت به علمای سوء و نالایقی که نان دین می خوردند و با نام حوزه و روحانیت زندگی می کنند ولی درد دین ندارند و احیاناً سنگ اندازی و کارشکنی نیز می کنند می فرمود: البته این بدان معنی نیست که ما از همه روحانیون دفاع کنیم چرا که روحانیون وابسته و مقدس و متحجر گرا هم کم نبودند و نیستند... امروز عده ای با ژست تقدس مابی چنان تیشه به ریشه دین و انقلاب و نظام می زنند که گویی وظیفه ای غیر از این ندارند... ضربات روحانیت ناآگاه و آگاه وابسته به مراتب کاری ترازیار بوده و هست... خون دلی که پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده است هرگز از فشارها و سختیهای دیگران نخورده است... تنها راه حل مبارزه و ایثار و خود بود که خداوند وسیله اش را آماده نمود. علما و روحانیت متعهد سینه را برای مقابله با هر تیر زهر آگینی که بر طرف اسلام شلیک می شد آماده نمودند و به مسلخ عشق آمدند... ۶۳ بصیرت و دوراندیشی در منابع دینی با تعبیرهای گوناگون از این صفت ارزشمند یاد شده است. گاهی از آن به عنوان (تفقه در دین) نام برده شده که یک نوع درست فهمی و ژرف نگری همه جانبه و فراگیر نسبت به مجموعه دین است و گاهی نیز به عنوان (فرقان) و وسیله تشخیص حق از باطل. قرآن عامل پیدایش این صفت برجسته را تقوا و وارستگی شمرده است: ان تتقوا الله يجعل لکم فرقانا. ۶۴ اگر تقوا پیشه سازید واز خدا بترسید برای شما وسیله ای برای جدایی حق باطل قرار می دهد. بالاخره از فرهنگ دینی چنین به آید که بصیرت روشن بینی تیزهوشی هوشیاری کیاست فراست حزم دوراندیشی و... از ویژگیهای مومنان راستین و انسان دارای این ویژگی ازارزشی بالا و ارجمند برخوردار است. علی (ع) می فرماید: عبادالله ان من احب عبادالله الیه عبدالله نظر فابصر... قدابصر بندگان خدا! همانا محبوبترین بنده خداوند بنده ای است که... دیده و نیک نظر کرده... راه خود را به چشم دل دید و آن را که خاص اوست رفت (به چپ و راست ننگرید) نشانه راهش را شناخت و خود را در گردابهای گمراهی غرقه نساخت. این ویژگی برای مومنان فضیلت و ارزش و برای رهبران و راهنمایان وظیفه و شرط موفقیت است: قل هذه سبیلی ادعوالی الله علی بصیره انا و من اتبعنی ۶۶. بگوا این راه من است که من و پیروانم با بصیرت کامل همه مردم را به سوی خدا دعوت می کنم. این آیه نشان می دهد که (رهبر) باید دارای بصیرت و آگاهی کافی باشد و گرنه دعوتش به سوی حق نخواهد بود. علی (ع) می فرماید: ان معی لبصیرتی مالبت علی نفسی ولا لبس علی. ۶۷ همانا بصیرت و حقیقت بینی من با من همراه است. نه حق را از خودم پوشیده داشته ام و نه بر من پوشیده بوده است. اصول یکی از راههای شناخت رهبران راستین از رهبران دروغین در این است که گروه اول برنامه واهداف خود را با صراحت و روشنی اعلام می دارند تا رهروان با بصیرت و شناخت دقیق راه را انتخاب کنند ولی رهبران دروغین برای سرپوش نهادن روی کارهای خود همواره در پرده ابهام سخن می گویند و دنبال برنامه های چند پهلو می روند. مردان الهی و پیشوایان راستین کسانی هستند که دیده انی امت را همراه با عقل و درایت به عهده دارند و با دوراندیشی و آینده نگری مسایل را پی می گیرند. به حوادث و وقایع چنان که هست می نگرند از این روی هیچ گاه لغزشها و اشتباهات آنان را غافلگیر نمی سازد چرا که: العالم بزمانه لاتهجم علیه اللوابس امام خمینی یکی از برجسته ترین انسانهای تاریخ اسلام بود که به برکت خودسازی و تقوی به مقام بصیرت و فرقان (تیزهوشی و درست فهمی) دست یافته بود و از دریچه بصیرت و حمت از افق بالا و برتر به مسایل و حوادث می نگریست. به این جهت در تصمیم گیریها و موضع گیریهایش موفقترین و سودمندترین شیوه را برگزید و از اشتباه و دوباره کاری جلوگیری کرد.

رهبر معظم انقلاب حضرت آیه الله خامنه ای این بعد از شخصیت امام راین گونه ترسیم می کند: امام خمینی مردی حکیم دقیق و برخوردار از ذهنیتی بالا که قادر به پیش بینی بسیاری از وقایع بودند. اعتقاد داشتند که از آغاز نهضت دست هدایتگر خداوند انقلاب و اسلام را پیش می برده است. ۶۸ ژرف نگرهای امام در برابر سیاستهای رژیم ستمشاهی وانگشت گذاشتن روی نقطه های ضعف آن بر همگان روشن است. برخورد مناسب و درست امام با جریانات گوناگون از جمله منافقین حتی قبل از پیروزی انقلاب آن گاه که هنوز به طور کامل در لجنزار عفن خودخواهیها و خودمحوریها فرو نرفته بودند و از پشت امت مسلمانان را با خنجر کین مورد حمله قرار نداده بودند و بسیاری از مبارزان مهر تایید بر کارنامه آنان می زدند امام با هوشیاری خاص پرده ازالتقاط این گروه برداشت و دست رد به سینه آن زد. همچنین موضع آگاهانه او در برابر مسایل گوناگون جنگ و پس از آن در قبول قطعنامه و برخورد به موقع با تحولات شرق همه و همه گواه بر بصیرت آن مرد بصیر بود. آنچه نوشتیم برخاسته از تتبع کافی و وافی در زوایای زندگی آن فرزانه نیست بلکه نمی است از یم. پاورقی ها: ۱. روزنامه جمهوری اسلامی خرداد ۱۳۶۸. ۲. مقدمه مکارم الاخلاق طبرسی. ۳. بحارالانوار ج ۹۷. ۴. همان مدرک ج ۷۸. ۵. وسایل الشیعه ج ۳۰۹. ۶. صحیفه نور ج ۱. ۷. مجله حوزه شماره ۳۷. ۳۹۷ به نقل از رادیو مسکو. ۸. وصیتنامه سیاسی الهی امام خمینی. ۹. پیک هجران ویژه نامه امام ضمیمه روزنامه رسالت خرداد ۶۹. ۱۰. سوره نساء آیه ۷۵. ۱۱. نهج البلاغه خطبه ۳۷. ۱۲. پیام انقلاب شماره ۲۱. ۱۳. منشور انقلاب اسلامی ذی حجه ۱۴۰۷. ۱۴. مجله پاسدار اسلام شماره ۱۰۲. ۱۵. همان مدرک. ۱۶. در جستجوی راه از کلام امام ج ۱. ۴۶. ۱۷. صحیفه نور ج ۲۰. ۲۴۴. ۱۸. مجله پیام انقلاب شماره ۶۵. ۲۶۰. ۱۹. همان مدرک. ۲۰. سوره فتح آیه ۲۹. ۲۱. نهج البلاغه نامه ۳۶. ۲۲. سرگذشتهای ویژه حضرت امام خمینی ج ۳. ۲۶. ج ۱. ۲۰. ۲۳. صحیفه نور ج ۱. ۶۵. ۲۴. همان مدرک. ۲۵. ۷۲. پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی ۶۸/۰۴/۲۴. ۲۶. مجله پاسدار اسلام شماره ۱/۱۷/۲۷. مجله حوزه شماره ۱۲. ۲۸. نهج الفصاحه ۱۸۲. ۲۹. صحیفه نور ج ۲۰. ۲۴۳. ۳۰. مجله پیام انقلاب شماره ۱۹. ۲۶۰. ۳۱. حضرت امام ۶۷/۱۲/۳. ۳۲. مقام معظم رهبری ۶۸/۰۴/۲۴. ۳۳. پیرامون انقلاب اسلامی شهید مطهری. ۲۱. ۳۴. صحیفه نور ج ۴/۲۰/۳۵. ۳۵. ۴/۲۰/۳۶. ۳۶. روزنامه جمهوری اسلامی. ۳۷. نهج البلاغه نامه ۴۷. ۳۸. نهج البلاغه حکمت. ۳۹. ۳۹۰. پیک هجران ویژه نامه حضرت امام. ۵۷. ۴۰. مجله زن روز شماره ۵/۱۲۶۷. ۴۱. سرگذشتهای ویژه ج ۱۱/۱/۴۲. صحیفه نور ج ۲۱. ۲۴۴. ۴۳. یادیار (ویژه نامه ۳۰ خرداد ۱۳۶۹ روزنامه جمهوری اسلامی) ۴۴. شرح بر مقامات اربعین. ۵۲. ۴۵. غررالحکم چاپ دانشگاه ج ۱. ۷۹. ۴۶. همان مدرک. ۴۷. ۲۶۰. صحیفه نور ج ۲۰. ۶۵. ۴۸. همان مدرک. ۱۱۲. ۴۹. مقام معظم رهبری ۶۸/۰۱/۱۴. ۵۰. صحیفه نور ج ۱. ۵۱. سرگذشتهای ویژه ج ۲. ۱۰۱. ۵۲. همان مدرک ج ۳. ۱۸. ۵۳. همان مدرک ج ۲. ۲۴. آقا محمود بروجردی. ۵۴. سوره مجادله آیه ۱۱. ۵۵. الحیاه ج ۲. ۲۷۱. ۵۶. همان مدرک. ۲۷۹. ۵۷. همان مدرک. ۲۷۱. ۵۸. همان مدرک. ۵۹. پیام حضرت امام به حوزه های علمیه اسفند ۱۳۶۷. ۶۰. سیمای فرزندگان ج ۳. ۲۵۲. ۶۱. همان مدرک. ۲۵۱. ۶۲. سرگذشتهای ویژه ج ۳. ۲۵۲. ۶۳. پیام امام به حوزه های علمیه ۱۶. ۶۴. سوره انفال آیه ۲۹. ۶۵. نهج البلاغه خطبه ۸۷. ۶۶. سوره یوسف آیه ۱۰۸. ۶۷. نهج البلاغه خطبه ۱۰. ۶۸. مجله کمیته انقلاب اسلامی شماره ۳۷.

جامعیت شخصیت امام خمینی رحمه الله

جامعیت شخصیت امام خمینی رحمه الله چکیده: در این مقاله، نویسنده محترم در آستانه فرا رسیدن رحلت جانگداز حضرت امام خمینی رضی الله عنه، در نگاهی کوتاه شخصیت ایشان را در ابعاد مختلف بویژه بعد فقهی، سیاسی و عرفانی مورد بررسی قرار داده است. به اعتقاد نویسنده حضرت امام رضی الله عنه از جهت جامعیت و کمال، پس از انبیای الهی و ائمه معصومین، بی شک از شخصیتهای نادر بلکه بی نظیر بوده اند که مانند اجداد طاهرین خود، اوصاف و کمالات به ظاهر متضاد را در خود یکجا داشتند و نیز در رشته های گوناگون از جمله فقه و فلسفه، عرفان و سیاست، از بهترین های زمان خود بودند. جامعیت، به معنای برخورداری

شخصیت از کمالات و صفاتی است که در شرایط معمولی فراهم آمدن آنها در یک شخصیت واحد، دشوار و نادر است و از این رو، متضاد و غیر قابل اجتماع به نظر می‌رسند. تضاد صفات کمالی به دو گونه است: تضاد کیفی و تضاد کمی. مقصود از تضاد کیفی، تضاد ناشی از نوع صفات است. مثلاً عبادت با شجاعت و یا سخاوت با حسابگری و حکمت در مصرف، به نظر غیر قابل جمع می‌رسد؛ دلیل آن کیفیت هر یک از این دو خصلت است؛ زیرا عبادت، آرامش را می‌طلبد و سخاوت، بخشندگی بدون قید را؛ در حالیکه شجاعت، جنبش و حرکت را و حکمت و حسابگری، قید و بند در مصرف را ایجاب می‌کند که به نظر نخستین اجتماع این دو حالت مختلف در ظرف واحد ناممکن جلوه می‌کند. مقصود از تضاد کمی، تضادی است که از کثرت و فراوانی مقدار، با توجه به محدودیت گنجایش موصوف که ظرف نفس آدمی است ناشی می‌گردد. آدمی هرچه باشد ظرفیست که به زمان و مکان محدود است و محدودیتهای دیگری از نواحی و جهات گوناگون، بطور معمول آدمی را احاطه می‌کند. این محدودیتها خواه ناخواه گنجایش ظرفیت نفس بشر را محدود می‌کند: به همین جهت از امکان محدودی در رابطه با دستیابی به صفات کمالی و تواناییهای ارزشی مثبت، برخوردار است. از سوی دیگر تضاد کیفی صفات کمالی نیز مراتبی دارد. تضاد در میان صفات کمالی گاهی در حدی از شدت است که اجتماع دو صفت را کاملاً غیر ممکن می‌کند و گاهی نیز تضاد در حدی از شدت است که اجتماع دو صفت را علی‌رغم امکان آن، به حد بالایی از ندرت و کاستی می‌رساند؛ تا آنجا که امکان اجتماع آن دو صفت، منحصر به افراد معدودی می‌شود که گاهی از انگشتان یک دست نیز کمترند. گاهی تضاد میان دو صفت کمالی در این حد از شدت نیست؛ بطوری که افراد بیشتری امکان دستیابی به دو صفت را می‌یابند. و از دیگر سوی، تضاد کیفی، گاهی نوعی است و گاهی صنفی. تضاد نوعی آن است که هر یک از دو صفت در تمام حقیقت ذات خود، از یکدیگر جدا و بیگانه باشند؛ نظیر آن که یکی از دو وصف، مربوط به عالم ذهن و معنا باشد و وصف دیگر مربوط به عالم جسم و اعضا. مثلاً دانشمندی و تحقیق، وصفی است ذهنی و روحانی، که معمولاً با فعالیت گسترده اجتماعی و سیاسی، قابل جمع نیست. هر یک از این دو صفت با دیگری تمایز بنیادین دارد. دانشمندی، بیشتر وصف فکر و روان است در حالیکه فعالیت گسترده اجتماعی و سیاسی، بیشتر وصف تن و حالت اندام جسم است. اگرچه هر حالت و وصفی، ریشه در جان و روح آدمی دارد؛ ولی به هر حال هر یک از این دو وصف، از وصف دیگر جدا و متمایز است و صرف استعداد و نیرو در یکی از آنها، با صرف نیرو و استعداد در دیگری قابل جمع نیست. تضاد صنفی، تضادی است که طرفین آن، از امکان نسبی اجتماع برخوردارند. اختلاف آن دو با یکدیگر، اختلاف جوهری نبوده؛ بلکه تفاوت آن دو در اوصاف و اعراض است. نظیر اختلاف دو دسته از معارف در دو رشته نزدیک به هم، نظیر: تاریخ و ادبیات که جایگاه حصول هر دو، نفس آدمیست و به دلیل آن که هر دو از رشته علوم نقلی هستند، تباعد زیادی با هم ندارند. تفاوت این دو حالت معرفتی، تفاوتی عرضی است نه جوهری. یکی از برجسته‌ترین خصائص شخصیت‌های معنوی، بالاخص انبیاء و امامان معصوم علیهم السلام، اجتماع صفات متضاد در آنها و به تعبیری دیگر وحدت کثرتها یا جمعی شدن فردی است. این که کثرتها بتوانند در عین کثرت واحد باشند و در نتیجه تضاد و تقابل صفات از میان برداشته شود، خصوصیت مردان خداست که در اثر فنای در اراده و خواست خدای متعال، شخصیت آنان وصل به نامتناهی محض شود. این عدم تناهی که در اثر فنای در اراده حق حاصل می‌شود، این امکان را فراهم می‌کند تا صفات متضاد در یک جا جمع شوند و شخصیتی واحد، مجمع صفات متضاد شود. شخصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سپس امیرالمومنین علیه السلام بارزترین نمونه این دسته از شخصیتهاست. کثرتها در شخصیت آنها وحدت یافته و صفات بظاهر متضاد، در وجود آنها یک جا جمع شده است. از یک سو علم بی انتها و از سوی دیگر فروتنی بی حد و خفص جناح؛ از یک طرف شجاعت بی نظیر و از طرف دیگر رقت قلب بی مانند و خاکساری؛ از یک سو فرمانده پیروز جنگ بودن و از سوی دیگر بیشترین عبادتها و رقیق‌ترین مناجاتها را با خدای متعال انجام دادن؛ از یک طرف گریه‌های سوزناک نیمه شب و از یک طرف صلابت در جنگ و فرماندهی؛ از یک طرف قدرت رهبری و مدیریت و از طرف دیگر زهد و قناعت پیشه

کردن؛ از یک سو در اندیشه فقیران بودن، تا حدی که خود را همسان فقیرترین رعایای خویش قراردادن و از سوی دیگر در اندیشه آباد کردن بلاد خدا بودن و تلاش بی مانند در جهت تولید کشاورزی یا فعالیتهای دیگر اقتصادی داشتن، آنچنان که از امیرالمومنین علیه السلام و سایر ائمه اطهار علیهم السلام در تاریخ به ثبت رسیده است. نمونه های جامعیت شخصیت رسول اکرم و امامان معصوم علیهم السلام بیش از آنست که بتوان آنها را برشمرد. همین جامعیت شخصیت است که در معیار عقل و میزان شرع به این بزرگ مردان صلاحیت و شایستگی رهبری انسانها را بخشیده است؛ زیرا حقیقت رهبری، تجلی کثرت جامعه در وحدت رهبر است. شخصیتی می تواند رهبر شایسته ای باشد که مظهر خوبیها و تواناییهای جامعه ای باشد که می خواهد آن را رهبری کند. رهبر لایق، جلوه گاه کمالات پراکنده افراد جامعه است. افراد هر جامعه ای جلوه کثرت آن جامعه هستند و رهبر، جلوه وحدت آن. رهبر، مرکز اجتماع کثرتهاست و رهبر شایسته جلوه گاه خوبیها و کمالات و فضایل افراد جامعه است که در وجود یک شخصیت، که تجسم عالی آن فضیلتهاست ظهور و بروز پیدا می کند. در عصر ما امام خمینی، مصداق بارز چنین شخصیتی بود و به همین دلیل، می توان ایشان را وارث بحق انبیا و امامان معصوم علیهم السلام برشمرد. در بعد علمی، مصداق بارز عالمی بودند که در همه رشته های علوم اسلامی سرآمد است. در بسیاری از رشته های علوم اسلامی که علاوه بر تضاد کمی، از نظر کیفی نیز متضاد بودند در مرتبه ای از احاطه و تسلط قرار داشت که در عصر ما بی نظیر یا کم نظیر بود. ایشان در عین آن که از برجسته ترین فقهای عصر ما بودند تا آنجا که بسیاری از فقها او را برترین فقیه عصر می دانستند؛ در فلسفه نیز که معمولا با فقاقت در حد بالا به ندرت قابل جمع است، احاطه و تسلطی بی نظیر داشت بلکه تا پیش از به راه افتادن حلقه درس فلسفی علامه طباطبایی در قم یعنی: دهه های اول و دوم قرن حاضر هجری شمسی، عالیتین حوزه های درس فلسفی در قم، حوزه درس امام خمینی بوده است. حوزه درس فلسفه علامه طباطبایی عمدتا پس از دهه سوم، در حوزه علمیه قم شکوفا شد و از آن زمان به بعد امام خمینی بیشتر به حوزه درس فقهی پرداخت و به تدریج حوزه درس فقهی امام خمینی، به برجسته ترین حوزه درس فقهی حوزه علمیه قم تبدیل شد. تا آنجا که در دهه سوم و چهارم هجری شمسی یعنی سالهای بین ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۰، حوزه درس فقهی امام خمینی از نظر تحقیق و عمق علمی، در زمره اولین حوزه های درسی، بلکه برترین حوزه درس فقهی حوزه علمیه قم به شمار می رفته است. از فلسفه و فقه که بگذریم، در عرفان، بدون شک امام خمینی شخصیت اول حوزه علمیه قم در قرن حاضر، بلکه شخصیت اول کلیه مجامع علمی و عرفانی جهان اسلام به شمار می روند. امام خمینی در زمینه عرفان نظری و عرفان عملی، بی تردید از نادرترین شخصیتهای تاریخ اسلام است. تسلط ایشان در عرفان نظری، از نوشته های ایشان که از بالا-ترین مضامین عرفانی برخوردار هست آشکار است. شرح بر فصوص الحکم ابن عربی که یکی از مهمترین شروح بر فصوص ابن عربی است، گواه روشنی بر بلند پایگی امام خمینی، در زمینه عرفان نظریست. شرح دعای سحر و چهل حدیث حضرت امام علاوه بر آن که احاطه ایشان را بر عرفان نظری نشان می دهد، حکایت از اوج مرتبه عرفان عملی حضرت امام نیز دارد. سه خصوصیت بسیار ویژه در شخصیت عرفانی حضرت امام جلوه گر است که در تاریخ عرفان اسلامی بسیار نادر، بلکه پس از امامان معصوم علیهم السلام تقریبا یا تحقیقا بی نظیر است: ۱ عرفان نظری حضرت امام، آمیخته با عرفان عملیست. بدین معنی که در بین عرفا، این اتفاق نادر است که عارفی در صحنه زندگی، این توفیق را یافته باشد که مفاهیم عرفانی بالای خود را با همان اوج در همه زمینه ها عینیت ببخشد. اگر دم از قیام لله و فنای فی الله می زند، در عرصه زندگی فردی و اجتماعی خود نیز قیام لله و فنای فی الله را نشان دهد. و یا اگر جهان و مافیها را جلوه ذات رب می داند، در مرحله عمل نیز خود و حرکات و سکانات خود را در محضر رب بداند و آنی از ذکر خدای متعال غافل نشود. قیامش برای خدا، سکوتش برای خدا، هجرتش برای خدا و به سوی خدا باشد. توکل و اعتمادش بر خدا باشد و در سیاست، همانند عبادت، تنها برای خدا عمل کند. در خانه، همچون مسجد جز برای خدا کاری نکند. در راه خدا آماده جانبازی باشد و از زندان و شکنجه نهراسد. و اگر تا پای اعدام برود، دست از راه و هدفش برندارد. در هنگام جنگ، در هر شرایطی اعتماد به خدا داشته باشد. جنگش برای خدا و صلحش نیز

برای خدا باشد. در مسجد همان گونه باشد که بر اریکه قدرت، و در منبر وعظ به همان اندازه الهی باشد که در حماسه های توده برانگیز سیاسی. ۲ احاطه امام بر مبانی عرفان نظری و عملی و توفیقی که برای ایشان در عملی ساختن مفاهیم عرفانی حاصل شد ریشه در آشنایی ایشان با مبانی شریعت داشت. اساس و مبانی عرفان امام چه در بعد نظری و چه در بعد عملی، شریعت خدا بود که در قرآن و احادیث معصومین علیهم السلام بیان شده است. وی فقهی اصولی و در حد اعلامی از توانایی فقهی و اصولی قرار داشت. عالم به حدیث و بر متون احادیث تسلط کامل داشت. علوم نقلی را به خوبی فرا گرفته و در همه آنها از احاطه و تسلط کافی بهره مند بود و بر تاریخ و سیره نبی اکرم و امامان معصوم علیهم السلام وقوف تام داشت؛ از این رو عرفان حضرت امام را می توان عمیق ترین و اصیل ترین نمونه عرفان اسلامی دانست. به همین دلیل بسیار ضروری به نظر می رسد که اهل نظر و آشنایان با معارف الهی و عرفان اسلامی تحقیقات گسترده ای در زمینه عرفان امام خمینی انجام دهند؛ زیرا بدینوسیله می توان به تصویر نسبتاً جامعی از عرفان اصیل اسلامی دست یافت. بی شک عرفان حضرت امام که در نوشته ها، گفتارها، شیوه زندگی و عملکرد سیاسی و اجتماعی ایشان منعکس است، می تواند جامع ترین تصویر عرفان اسلامی در زمان حاضر را ارائه کند. ۳ قدرت بی نظیر حضرت امام رضی الله عنه در جمع بین علم و سیاست از یک سو و عرفان و سیاست از سوی دیگر، از درخشانترین جلوه های جامعیت شخصیت حضرت امام است؛ که نه تنها از عظمت شخصیت ایشان؛ بلکه علاوه بر آن، از جامعیت اسلام و کمال شریعت محمدی صلی الله علیه و آله که در شخصیت آن امام بزرگ تجلی یافته بود حکایت دارد. این که یک انسان بتواند در زمینه پیچیده ترین مسائل عمیق علمی، به بالاترین سطح دست یابد و در رشته های گوناگون علمی، نظریات برجسته و مورد توجه عالمان و اندیشمندان آن فن را ارائه دهد و در عین حال، رهبر سیاسی و اجتماعی فعال و دگرگون سازی باشد، که بتواند بزرگترین انقلاب سیاسی و اجتماعی عصر خود را رهبری کند، و در همه مسائل سیاسی و اجتماعی در هر گامی، مردم را رهبری کند و آنان را طی یک دوره طولانی انقلاب، به مرحله پیروزی برساند و پس از آن نیز در سختترین شرایط اجتماعی و سیاسی بتواند با موفقیت قابل تحسینی اداره امور کشور را از مسیر سخت توطئه ها و محاصره های سیاسی، نظامی و اقتصادی، و از گردنه سخت جنگ ۸ ساله عبور دهد و در تمام این زمینه بتواند با توفیق کم نظیری همراه باشد. این حقیقت، بی شک یکی از شگفت انگیزترین حقایق تاریخ به شمار می آید و از اصالت و استواری دین و مکتبی حکایت می کند که چنین شخصیتی با تمام وجودش انعکاسی از تعالیم، آرمانها و ارزشهای آن بود. در بعد عملی نیز جامعیت شگفت انگیز حضرت امام، شخصیت او را به الگوی بی نظیر کمال و وارستگی تبدیل کرده بود. از یک سو در زمینه زهد و دنیاگریزی پیشتاز بود. زهد ایشان چیزی نیست که بر کسی پنهان باشد. او در اوج ریاست و قدرت، همچون فقیری تهیدست زندگی می کرد. خوراک و پوشاک و مسکن او از افراد عادی مردم ساده تر بود و اصرار بسیار زیادی بر ساده زیستی و زهد و قناعت می ورزید؛ که در این زمینه مطالب بسیار از ایشان مشاهده و نقل شده است. در عین زهد و دنیاگریزی همیشه از احوال جامعه خویش و سایر جوامع با خبر و بر مشکلات اجتماعی و سیاسی مردم خویش و سایر ملتها بخوبی واقف و آگاه بود. همواره در اندیشه مستضعفان و محرومان بود و از مشکلاتی که برای مظلومین و محرومان، در سراسر جهان توسط مستکبران و ستمکاران به وجود می آمد، احساس رنج و درد می کرد. تصمیم گیریهای سیاسی بموقع، سخنرانیهای موثر و شورآفرین و اعلامیه های حساب شده و پر نفوذ ایشان، همگی نشانه ای از تشخیص دقیق شرایط سیاسی و اجتماعی و آشنایی دقیق ایشان با روحیه ها و نیازها و مشکلات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی جامعه بود. در عین خویشتنداری و شکیبایی کم نظیری که در جریان حوادث سخت و فشارهای هولناک سیاسی و امنیتی که بر ایشان وارد می شد از خود نشان می داد، در مواقع مقتضی و شرایط مناسب، در نقش یک رهبر خروشنده حماسی و خشمگین، نیرومندترین و کارسازترین ضربات را بر پیکر دشمن فرود می آورد، و در همه صحنه های رویارویی با دشمنان گوناگون، این خمینی بود که با یاری خداوند و عزم آهنین و اراده پولادینش فاتح صحنه نبرد بود. در حالیکه در برابر قدرت پولادینش، قدرتی نظیر ارتش نظامی تا دندان مسلح شاه، همانند

کوه برفی در زیر آفتاب داغ تابستانی ذوب می‌شد، در همان حال، خود را در برابر مردم و در برابر قدرت لایزال حق متعال، حقیر و ناچیز می‌دانست. جلوه‌های شگفت‌آور کمالات انسانی و ابعاد گوناگون شخصیت امام خمینی بسیار بیش از آن است که بتوان در این گفتار کوتاه، حتی فهرستی از آن ارائه کرد. آنچه در این نوشتار مورد نظر ماست تنها اشاره‌ای به جامعیت گسترده و ضرورت بازشناسی عمیق، شخصیتی تاریخ‌ساز است که بی‌شک در مسیر رویدادها و تحولات اجتماعی و سیاسی اکنون و آینده جامعه بشری، یکی از موثرترین و پر نقش‌ترین شخصیت‌هاست. شناختن ابعاد این شخصیت بزرگ و آشنایی با افکار، اندیشه‌ها و آرمانهای او، آن هم با شیوه‌های علمی و تحقیقی، یکی از مهمترین وظایفی است که خرد بر دوش پژوهشگران و اندیشمندان عصر ما می‌نهد و آنان را برای انجام هرچه دقیقتر و عمیقتر آن فرا می‌خواند. ۱ مدرس حوزه و دانشگاه. منابع مقاله: مجله رواق اندیشه، شماره ۴۲، اراکی، محسن؛

امام خمینی (ره) اسوه جامع

امام خمینی (ره) اسوه جامع حیات مکتب‌ها و شخصیت‌های بزرگ الهی بر سه رکن استوار است که راز ماندگاری و جاودانگی آنان نیز در پس این ارکان نهفته است: ۱ اصول ثابت ۲ قواعد منعطف ۳ مواضع و تطبیقات. اصول ثابت، معیارها و موازینی است که رنگ زمانه و محیط نمی‌گیرد و شرایط بر آن تأثیر نمی‌گذارد، و می‌توان به عنوان نشانه‌های مکتبی و شخصیتی از آن یاد کرد. ویژگی این اصول، شمول، جاودانگی و وضوح مفهومی و مصداقی است. قواعد منعطف، اصولی درجه دوم است که در عین کلیت و ماندگاری، تفسیرهایی گوناگون می‌پذیرد، ولی تنها در کنار اصول ثابت، تفسیر بایسته را می‌یابد. مواضع و تطبیقات، نیز ظهور عینی و خارجی آن دو رکن است. یکی از آفت‌های بزرگ در شناخت مکتب‌ها و شخصیت‌ها، نگاه تجزیه‌ای به این سه رکن است. اگر تنها به رکن اول اندیشه شود، پی‌آمد آن، جمود، ایستایی و یک‌سونگری است، و چنان‌چه تنها رکن دوم منظور گردد، به برداشت‌های دل‌خواهانه و بی‌ثبات منجر خواهد شد، و اگر تنها به مواضع و تطبیقات نگریسته شود، در دید نخست تعارض و ناسازگاری در اندیشه و فکر، چهره می‌نماید. نگاه جامع، توجه به سه رکن یاد شده در پژوهش، شناخت، شناساندن و الگوگیری است. که این نگاه می‌تواند ما را به دو خصلت جاودانگی و عصری‌گری رهنمون سازد، یعنی از یک سو با نشانه‌ها خود را برای همیشه محفوظ می‌دارد و از دیگر سو واقعیت‌های عینی و اجتماعی را منظور می‌دارد. امام خمینی که ملت مسلمان ایران چندی پیش نهمین سالگرد ارتحالش را گرامی داشت و با همه آرمان‌ها، اهداف و راه او بیعتی دوباره کرد از شخصیت‌های برجسته و بی‌نظیر تاریخ اسلام و ایران در عصر حاضر است. شناخت درست ایشان بر پایه مقدمه پیش گفته زمانی میسر است که اصول ثابت، قواعد منعطف و مواضع و تطبیقات وی در حیات علمی و سیاسی اش، دانسته شود و گرنه تحریف‌ها و آفت‌ها بر پیکره اندیشه و عمل، آسیب می‌رسانند و آن را رنجور و ناتوان می‌سازند. پیروان اندیشه و راه امام اگر به این قاعده نیندیشند و بدان پای بند نشوند، بی‌شک به بیراهه خواهند رفت. امام در حیات علمی و سیاسی خود مبنای قاعده داشت، وی بر اصولی ثابت و قواعدی منعطف تکیه کرده و به مواضع شفاف و ژرفی رسیده بود. اینک تحلیل موضع‌گیری‌هایش نیز باید در پرتو آن دو اصل باشد. در این صورت است که تصمیم‌وی بر جنگ و صلح، تعطیلی حج و شروع آن و... تفسیرپذیر است. امام خمینی هویتی جامع داشت و جاودانگی و عصری‌گری را در کنش و منش به هم پیوند داده بود. از این رو اقتباس معیارهای جامد و لاینعطف، انحراف از مشی امام است، چنان‌که ترویج ابتدال سیاسی و فرهنگی به نام او، گونه‌ای دیگر از انحراف است. امام دین و دینداری را رکن اصلی در جامعه اسلامی می‌دانست و از مسلمات دینی به هیچ روی عدول نمی‌کرد. امام، اگرچه اجتهاد مصطلح را برای اداره جامعه کافی نمی‌دانست، اما حاکمیت فقیه را به عنوان حاکمیت دین و مظهر آن پذیرفته بود و فقه را تئوری کامل انسان‌سازی از گهواره تا گور می‌دانست. امام مردم را صاحبان حق می‌دانست و آنان را در شکل‌گیری، انتخاب و نظارت بر حکومت سهیم می‌

دانست. امام در درون جامعه اسلامی با تکیه بر اصل رحمت (رُحْمَاءُ بَيْنَهُمْ) به نوعی تساهل پای بند بود و به طبقات مردم و درجات ایمان توجه داشت. امام در برخورد با دشمنان به ویژه دشمنان فکر و اندیشه، به منشور (أَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ) باور داشت و آن را در مناسبات و روابط خارجی منظور می کرد. امام به پاکی فطری انسان ها اعتقاد داشت و حساب توده های مردم را از هر نحله و ملت از حساب زورمداران و زرمداران ستمگر و طاغیان و باغیان جدا می کرد. امام همه جناح های سیاسی را در چهارچوب اصول ثابت می پذیرفت و تعادل و موازنه قدرت آن ها را در جامعه حفظ می کرد و توانمندی های افراد و گروه ها را به کار می گرفت. امام، رضایت عامه را بر خشنودی خواص مقدم می داشت. امام، مسؤولان را به زهد و ساده زیستی توصیه کرد و بر آن پا می فشرد. امام، محرومان و مستضعفان و پابرنه ها را گرامی می داشت و رسیدگی به آنان را وظیفه حکومت اسلامی می دانست. امام، از طبقات مرفه بی درد، که انسانیشان در لابه لای چرخ های ثروت مسخ شده، نفرت داشت. امام، صداقت انسانی در همه روابط را ترویج می کرد. امام، حرمت همه نهادهای قانونی را نگه می داشت و مردم را بدان ملزم می کرد. امام به استعداد و شایستگی بانوان باور داشت و بر مشارکت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آنان تأکید می کرد. و امام... به هر حال سلوک فکری و عملی امام و آموزه های سترگ آن پیشوا، که در قالب وصیت نامه، صحیفه نور و آثار علمی دیگر به یادگار مانده، مشعل فروزانی برای هدایت انقلاب اسلامی است، لیک باید از (يَوْمٍ مِّنْ بَعْضٍ وَيَكْفُرُ بِبَعْضٍ) که نتیجه آن (كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ) است، پرهیز شود زیرا امام همه این ها است و کسی که گزینش کند و بر بعضی از آن انگشت می گذارد، خود را به جای امام نشانده است. امید است همه کسانی که به امام و اندیشه های والایش می اندیشند، او را نه از زاویه ای تنگ، که در همه فراسو بنگرند و چونان اسوه ای فراگیر، فراروی دارند. منابع مقاله: فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۷، ؛

حقیقت همیشه زنده (زندگی، اندیشه و اخلاق امام خمینی)

حقیقت همیشه زنده (زندگی، اندیشه و اخلاق امام خمینی) شجاعت، صلابت و قاطعیت امام خمینی خورشید قیام در سپهر ولایت بود که آیات نجات و حیات را بر صحیفه سرخ فجر نگاشت. سمند انقلاب او تشکیلات کفر، شرک و نفاق را سرنگون ساخت و مردمان تشنه حق را از چنگال ظلمت رهانید و به دیار عزت رسانید. او به دلیل شجاعتی که در پرتو ایمان و تقوا کسب کرده بود، از هیچ قدرتی جز خداوند نهراسید و در برابر تمامی کجی ها و انحراف ها با قامتی به صلابت کوه ایستاد و خم به ابرو نیاورد و به تعبیر مقام معظم رهبری حضرت آیه الله العظمی خامنه ای: «او بت ها را شکست و باورهای شرک آلود را زدود... و به ملت ها فهمانید که قوی شدن و بند اسارت گسستن و پنجه در پنجه سلطه گران انداختن، ممکن است.» (۱) بنا به فرمایش حضرت آیه الله جوادی آملی: حضرت امام از هیچ چیز نمی ترسید و کسی را هم نمی ترسانید و می فرمودند: نترسید، انسان برای این زنده است که به لقاء الله برسد، چه بهتر که با شهادت به دیدارش نائل گردد. (۲) امام از همان آغاز مبارزه سیاسی راس حکومت و اساس سلطنت رژیم پهلوی را هدف قرار داد و فریاد زد: «هیئات که خمینی در برابر تجاوز دیوسیرتان و مشرکان و کافران به حریم قرآن و عترت رسول خدا (ص) و امت محمد (ص) و پیروان ابراهیم حنیف ساکت و آرام بماند و یا نظاره گر صحنه های ذلت و حقارت مسلمانان باشد. من خون و جان ناقابل خویش را برای ادای واجب حق و فریضه دفاع از مسلمانان آماده نموده ام و در انتظار فوز عظیم شهادتم.» (۳) در آن روزگار آشفته و پروحشت که سایه سنگین سر نیزه ها بر قلب ها و ذهن ها حکومت می کرد و همه از هراس، مهر سکوت بر لب زده بودند، امام نه تنها خود به مبارزه با استبداد و عوامل استکبار پرداخت، بلکه جامعه اسلامی را به میدان ستیز با ستم بسیج کرد. وقتی علی امینی نخست وزیر وقت می خواست به ملاقات امام بیاید اطرافیان آقا تأکید کردند، هنگامی که وی آمد به احترامش بلند شوند، ولی آن اسوه شجاعت به توصیه آنان گوش فرا نداد. دکتر علی امینی خیلی به کفش خود ور می رفت (و طول می داد) تا امام از جای خود برخیزد، ولی ایشان برنخاستند و در گفت و گوها به وی مجال صحبت

ندادند و خودشان زمام سخن را به دست گرفته، وی را نصیحت کرده و به افشای چهره ستم پرداختند. (۴) رژیم شاه در تاریخ شانزدهم مهر (۱۳۴۱ ه.ش) با طرح لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، نمایش ضد دیانت را به اجرا درآورد، زیرا به موجب این لایحه واژه اسلام از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان حذف گردید و نیز انتخاب شوندگان به جای آن که مراسم تحلیف را با قرآن به جای آورند، از این پس می‌توانستند با کتابی آسمانی این کار را انجام دهند. امام خمینی در تاریخ ۲۸ مهر (۱۳۴۱ ه.ش) طی تلگرافی مفصل به نخست وزیر وقت (علم) رژیم را از این خلاف دینی و قانونی برحذر داشت و به وی هشدار داد: علما و مسلمانان در این موارد ساکت نخواهند ماند. (۵) هم چنین امام در تلگرافی دیگر از شاه خواست، دولت را ملزم نماید تا از قانون اساسی پیروی کند و از جسارت به ساحت مقدس قرآن کریم استغفار نماید. «اسدالله علم» در مقابل این هشدارها راه بی‌اعتنایی را پیش گرفت و در پانزدهم آبان (۱۳۴۱ ه.ش) به جای عذرخواهی، هرگونه اخلال گری را محکوم کرد. سرانجام حدود یک هفته بعد، موافقت خود را با خواسته علما و از جمله امام خمینی اعلام داشت، امام با فراستی که داشت، فرمود: لایحه ای که به تصویب هیئت دولت رسیده، این گونه از اعتبار ساقط نمی‌شود و نخست وزیر باید در روزنامه‌ها به طور رسمی اعلام کند که تصویبنامه مذکور لغو گردیده است. از این رو هیئت دولت پس از ۵۷ روز مقاومت و مخالفت شدید امام و سایر مراجع عظام و امت مسلمان ایران، این لایحه را غیر قابل اجرا دانست و این ماجرا پایان پذیرفت. (۶) دو ماه پس از این توطئه، در دی ماه سال ۱۳۴۱ بازی انقلاب شاه و مردم به گوش رسید و انقلاب سفید شامل شش اصل اعلام گردید. در ششم بهمن - که روز رای گیری برای تثبیت این حرکت مذموم بود - شهرهای قم، تهران، مشهد و بسیاری از نقاط دیگر با درایت علما یکپارچه تعطیل گردید و مردم به عزای عمومی نشستند. عصر سالروز شهادت امام صادق (ع) که با ایام نوروز سال ۱۳۴۲ مقارن بود، مدرسه فیضیه مورد یورش وحشیانه و خونین ماموران حکومت پهلوی به فرماندهی سرهنگ مولوی قرار گرفت، و به رغم مخالفت برخی از یاران - که می‌ترسیدند به آقا آسیبی رسد - به سوی مدرسه مذکور حرکت کرد و در این مکان مقدس، ضمن افشای ماهیت رژیم منحط شاهنشاهی چنین فرمود: «ناراحت و نگران نشوید، ترس و هراس را از خود دور کنید... دستگاه حاکمه با ارتکاب این جنایت، خود را رسوا و مفتضح ساخت و ماهیت چنگیزی خود را به خوبی نشان داد، ... ما پیروز شدیم...» (۷) امام در اربعین شهدای فیضیه طی اعلامیه ای خطاب به امت مسلمان ایران، مراتب اندوه خود را از هتک حرمت حوزه های علمیه و روحانیان اعلام داشت و در پایان تاکید نمود: «... من مصمم هستم از پای نشینم تا دستگاه فاسد را به جای خود بنشانم و در پیشگاه مقدس حق تعالی با عذر وفود کنم. شما هم ای علمای اسلام مصمم شوید و بدانید پیروزی با شماست.» (۸) ساعت چهار بعد از ظهر عاشورای سال ۱۳۴۲ که با سیزدهم خرداد این سال مصادف بود، امام به سوی مدرسه فیضیه رهسپار گردید تا بیان های تاریخی خود را در اجتماع گروه کثیری از مردم قم، روحانیان و هیئت های عزادار که از دیگر نقاط به قم آمده بودند، ایراد نماید. امام در این سخنان کوبنده و افشا کننده، حمله ماموران شاه به فیضیه را به واقعه عاشورا تشبیه کرد سپس این توطئه را از نقشه های رژیم غاصب صهیونیستی دانست و دستگاه طاغوت را دست نشانده این غاصبان و اشغالگران قدس معرفی نمود. (۹) این سخنرانی، رژیم پهلوی را بیش از گذشته نزد مردم حقیر و رسوا کرد از همین رو به دستور شاه، ماموران نظامی در نیمه شب پانزدهم خرداد (۱۳۴۲ ه.ش) از دیوار بالا آمده و وارد منزل امام شدند و آقا را دستگیر کردند تا به تهران ببرند. (۱۰) وحشت و آشفتگی در چهره دژخیمانی که امام را به تهران می بردند، به خوبی هویدا بود زیرا همین دلیل دیوانه وار ماشین می رانند و از توقف در راه احتراز می کردند. امام در مقام دلداری به آنان فرمود: این قدر وحشت زده نباشید، در این بیابان کسی نیست که به شما تعرضی برساند. قوت قلب و شجاعت امام در حدی بود که کوچک ترین تزلزلی به دل راه نداد، بلکه به مامورانی که او را می بردند تسلی می داد. (۱۱) ماموران و افراد دیگری که در زندان بودند از امام می ترسیدند، چنان که خودشان فرموده اند: «در جایی دور از پادگان وضو می گرفتم، از من خیلی واهمه داشتند و سربازان، افسران و درجه داران مقید بودند که مرا نبینند». در اعتراض به دستگیری و حبس رهبر انقلاب، مردم مسلمان

حماسه خونین قیام پانزدهم خرداد را پدید آوردند که شعله‌های مقدس آن، حکومت پهلوی را در معرض تهدید قرار داد. به همین دلیل بعد از ده ماه، آقا از زندان و حصر آزاد شدند. ایشان پس از آمدن به قم در هر فرصتی بر علیه استبداد و فجایع شاه سخن می‌گفت. چند ماه پس از رهایی امام از اسارت، اسدالله علم لایحه مصونیت اتباع امریکایی شاغل در ایران را به مجلس سنا برد و پس از عزل او، حسنعلی منصور آن را به دست سناتورهای مزدور به تصویب رسانید. وی این لایحه را که به «کاپیتولاسیون» موسوم است به مجلس شورا برد و در ۲۱ مهر ۱۳۴۲ از تصویب و کلاسی وابسته گذرانید. امام به محض آگاهی از این خیانت، تلاش گسترده‌ای را برای خنثی نمودن این حرکت وقیحانه آغاز کرد و در روز بیستم جمادی الثانی سال ۱۳۸۳ ه.ق (چهارم آبان ۱۳۴۳) به رغم تهدیدهای جدی رژیم با صلابتی خاص، نطق معروف خود را بر علیه این لایحه ایراد نمود و طی آن ضمن حمله شدید به طرح‌های اسارت بار و ضد اسلامی رژیم و اعلام خطر به علما، مراجع، حوزه‌های علمیه، ارتش و مسلمانان ایران با صراحت فریاد زد: رئیس جمهور امریکا باید بداند که امروز در پیش ملت ما از منفورترین افراد بشر است. امروز تمام گرفتاری‌های ما از امریکا است. امام علاوه بر سخنرانی، بیانیه‌ای کوبنده علیه لایحه مزبور صادر نمود که در سراسر کشور بازتاب وسیعی داشت. مردم با این افشاگری بیش از گذشته از امریکا و رژیم شاه (به خاطر حمایت از بیگانگان و تحقیر ملت ایران) تنفر پیدا کردند. رژیم چاره کار را در تبعید امام از ایران دید و منزل آقا در سحرگاه سیزدهم آبان ۱۳۴۳ به محاصره صدها کماندوی چترباز درآمد. رهبر انقلاب اسلامی دستگیر و از طریق فرودگاه مهرآباد تهران به بورسای ترکیه تبعید شد. امام پس از یک سال تبعید، به نجف اشرف انتقال یافت، (۱۲) اما این برنامه‌ها در مجاهدت‌ها و تلاش‌های مبارزاتی آن روح قدسی، نه تنها هیچ گونه اثری منفی نداشت، بلکه ایشان در ادامه مبارزه، مخالفت با امریکا را به طور گسترده‌تر، جدی‌تر و عمیق‌تر در برنامه‌های سیاسی خود قرار دادند و مردم مسلمان ایران و حتی مسلمانان جهان را نسبت به این جرثومه فساد و تباهی، آن چنان عصبانی ساختند که در سراسر جهان اسلام نفرت به امریکا چون موجی بزرگ درآمد و شعار مرگ بر امریکا همه گیر شد. وقتی رژیم پهلوی طرح سپاه دین را مطرح کرد، تا به بهانه اعزام سپاه دین، روحانیان را از حوزه‌ها جدا کند و آن‌ها را به سوی نقاط دورافتاده و مرزی روانه سازد. امام طی پیامی خطاب به طلاب علوم دینی فرمود: «نگران نباشید، تزلزل به خود راه ندهید، تعلیمات نظامی را با کمال جدیت دنبال کنید. باشد که چون حضرت موسی (ع) که در آغوش فرعون بزرگ شد و اساس ظلم و جور را درهم پیچید، شما هم ریشه‌های فساد و ظلم را از بیخ و بن درآورید.» (۱۳) چون در سال ۱۳۵۰ ه.ش، بار دیگر از سوی نظام طاغوتی طرح «سپاه دین» به اجرا درآمد، امام در پیامی آتشین و هشدار دهنده، فرمودند: «نغمه سپاه دین در شرایطی ساز می‌شود که دستگاه جبار، دست جنایت کار اسرائیل را در تمام شئون اقتصادی، سیاسی و نظامی ایران باز گذاشته است، بسیاری از علمای اعلام و ملت شریف ایران در زندان، تبعید و تحت شکنجه به سر می‌برند و جوانان غیور وطن خواه، اعدام و تیرباران می‌شوند... این جانب اعلام خطر می‌کنم.» (۱۴) در سال ۱۳۵۰ ه.ش امام وقتی متوجه گردید کارگزاران رژیم منحوس پهلوی، می‌خواهند جشن‌های ۲۵۰۰ ساله برگزار کنند، در پیامی فرمود: «از جمله مصیبت‌ها، برگزاری جشن منحوس دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی است که خدا می‌داند چه مصیبت و سیه روزی به بار می‌آورد.» (۱۵) از این زمان تاریخ ایران که بر مبنای هجرت حضرت رسول اکرم (ص) بود به سال شاهنشاهی تغییر کرد. امام در برابر این بی‌حرمتی موضع‌گیری شدید نمودند و در پیامی رژیم پهلوی را از ننگین‌ترین حکومت‌ها معرفی کردند و فرمودند: «مسلمین برای مجد و عظمت اسلام و آزادی فلسطین در خاک و خون می‌غلتنند، ولی شاه ایران برای رژیم مبتذل شاهنشاهی جشن و سرور به پا می‌کند.» (۱۶) در سال ۱۳۵۲ ه.ش در حالی که اختناق بسیار شدیدی بر ایران حاکم بود، امام این گونه افشاگری کرد: «... در این دهه سیاهی که گذشت جز فقر و ذلت و اختناق، قتل‌های دسته‌جمعی، تیرباران و اعدام‌های غیر قانونی و انباشتن زندان‌ها از علماء روحانیون و جوانان ملت اسلامی چیزی عاید ملت ستم دیده ایران نگردیده... اکنون سکوت در مقابل این نقشه‌ها و فجایع در حکم انتحار است» (استقبال از مرگ سیاه و سقوط یک ملت بزرگ می‌باشد.) (۱۷) در اسفند ماه سال ۱۳۵۳، شاه که

به تصویری باطل خود را در اوج قدرت می‌دید، موجودیت حزب رستاخیز را اعلام کرد و عوامل رژیم، مردم را تهدید کردند که اگر در این حزب ثبت نام نکنند، دستگیر و زندانی می‌شوند. (۱۸) امام فریاد زدند: «شرکت در حزب رستاخیز حرام و کمک به ظلم و استیصال و از بین بردن مسلمین است و مخالفت با آن از روشن‌ترین موارد نهی از منکر است. این حزب تحمیلی مخالف قانون اساسی و موازین بین‌المللی است.» (۱۹) به مناسبت پنجاهمین سال سلطنت پهلوی در سال ۱۳۵۵ ه.ش جشن‌هایی در ایران برپا گردید که با عید سعید فطر هم زمان بود. امام با صلابت و شجاعتی خاص در پیامی خاطر نشان ساخت: «برای مسلمین در وضع حاضر عیدی نمانده است... ایران مرکز تاخت و تاز اجانب خصوصاً امریکا و ایادی خبیثه آن است.» (۲۰) تصمیم جدی و قاطعیت امام در مورد هر چه که به عنوان وظیفه و تکلیف شرعی تشخیص می‌دادند تا حدی بود که اگر دنیا و اهلس با ایشان مخالفت می‌کردند از آن منصرف نمی‌شدند، شهید آیه الله محمد رضا سعیدی می‌گوید: به امام عرض کردم شما را تنها می‌گذارند، فرمودند: «اگر جن و انس یک طرف باشند و من یک طرف، حرفم همین است که می‌گویم.» (۲۱) امام از آن روز که پا به میدان نهاد و با حکومت فساد به ستیز پرداخت، نه تنها برای یک لحظه پای سرسختی و استقامتش سست نشد، بلکه هر روز استوارتر و قاطع‌تر گردید. او در برخورد با خواص و نیروهای خودی و افراد آشنا نیز همین صلابت را توأم با صراحت داشت و در اجرای موازین شرعی و عمل کردن به وظیفه الهی از هیچ کس پروا نداشت و می‌فرمود: «با خدای خود پیمان بسته‌ام که رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم دارم. اگر تمام جهان علیه من قیام کنند دست از حق و حقیقت بر نمی‌دارم، من کار به تاریخ و آن چه اتفاق می‌افتد ندارم. من تنها باید به وظیفه شرعی خود عمل کنم.» (۲۲) همو در جای دیگر هشدار دادند: «دفاع از اسلام و نظام شوخی بردار نیست و در صورت تخطی هر کس در هر موقعیت، بلافاصله به مردم معرفی خواهد شد.» (۲۳) ایشان در همین مورد تأکید نمودند «... بارها اعلام کرده‌ام که با هیچ کس در هر مرتبه‌ای که باشد، عقد اخوت نبسته‌ام. چهار چوب دوستی من در درستی راه هر فرد نهفته است، دفاع از اسلام و حزب الله اصل خدشه‌ناپذیر جمهوری اسلامی است... کسانی که از منافقین و لیبرال‌ها دفاع می‌کنند، پیش ملت عزیز و شهید داده ما راهی ندارند.» (۲۴) امام بر این باور بود که در افراد ملی‌گرا و مدافعان دروغین آزادی، نوعی انحراف دیده می‌شود و اگر آنان به تشکیلات اجرایی و حکومتی راه یابند به اسلام و مسلمانان چنان ضربه‌ای خواهد خورد که طی سال‌های متممادی، باید خسارات و عوارض مخرب آن را تحمل کرد. به همین دلیل کوتاه شدن دست این افراد را از قوای سه‌گانه عنایت الهی دانست و افزود: امکان دارد این اشخاص با برنامه‌های خود فساد پدید آورند که از ضرر منافقان بیش‌تر و حتی بالاتر است. (۲۵) و در جایی فرمود: «انقلاب به هیچ گروهی بدهکاری ندارد و ما هنوز هم چوب اعتمادهای فراوان خود را به گروهک‌ها و لیبرال‌ها می‌خوریم. آغوش کشور و انقلاب همیشه برای پذیرفتن همه کسانی که قصد خدمت و آهنگ مراجعت داشته و دارند گشوده است، ولی نه به قیمت طلب کاری آنان از همه اصول...» (۲۶) گروهی از افراد خودی، اعم از روحانی و دانشگاهی برای جلب رضایت افراد لیبرال مطالبی را مطرح کردند که موجب یاس و حرمان مردم نسبت به انقلاب اسلامی و دستاوردهای آن می‌گردید. امام در فراز پیامی که صادر فرمودند جواب این گونه اشخاص را چنین دادند: «... نباید برای رضایت چند لیبرال خودفروخته در اظهار نظرها و ابراز عقیده‌ها، به گونه‌ای غلط عمل کنیم که حزب الله عزیز احساس کند جمهوری اسلامی دارد از مواضع اصولی اش عدول می‌کند. تحلیل این مطلب که جمهوری اسلامی ایران چیزی به دست نیاورده یا ناموفق بوده است، آیا به سستی نظام و سلب اعتماد مردم منجر نمی‌شود؟» (۲۷) یکی از جنبه‌های جالب در سیره سیاسی و اخلاق مبارزاتی امام که شجاعت و شهامت او را به اثبات می‌رساند، ستیز با تحجر و جمودگرایانی است که افق دیدی تنگ و آگاهی ناقص و اندکی دارند و با هرگونه تحول و ابتکاری مخالفند و یافته‌های تخیلی و تصورهایشان را عین حقیقت دانسته و بر این اساس معارف اسلامی و فرهنگ قرآن و عترت را از چهارچوب فکر منجمد خود فراتر نمی‌برند. آن حکیم گران‌مایه و رهبر فرزانه در طول سالیان دراز مبارزه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ضمن آن که نقش حقایق قرآنی و روایی را در پی افکندن طرحی نو در

جامعه دریافته بود، به حرکت های منفی جاهلان و تنک مایگان در وارونه سازی ابعاد معنوی و زندگی ساز قرآن پی برد و جسورانه فریاد زد: «ای حوزه های علمیه، دانشگاه های اهل تحقیق، به پا خیزید و قرآن کریم را از شر جاهلان متنسک و عالمان مهتک که از روی علم و عمد به سوی قرآن تاخته و می تازند، نجات دهید.» (۲۸) ایشان در کتاب ولایت فقیه می فرمایند: «امروز جامعه اسلامی طوری شده که مقدسین ساختگی جلو نفوذ اسلام و مسلمین را می گیرند و به اسم اسلام، به اسلام صدمه می زنند.» (۲۹) چون شماری از مقدس نماها در برابر اندیشه های پویا، روحانیان مبارز و باورمندان به ستیز با استبداد و استکبار قرار گرفتند و خاستگاه استعمار را مبنی بر این که روحانیت نباید در سیاست دخالت کند، جاهلانه پی گرفتند و به جامعه القا کردند که جای علمای دین در مسجد است و نه عرصه های اجتماعی - سیاسی، امام که از این برنامه های آنان دل پرخونی داشت، فرمود: «... این گونه افکار ابلهانه به استعمارگران و دولت های جائر کمک می کند که وضع کشورهای اسلامی را به همین صورت نگه دارند و از نهضت اسلامی جلوگیری کنند. این ها افکار جماعتی است که به مقدسین معروف اند و در حقیقت مقدس نما. باید افکار آنان را اصلاح کنیم و تکلیف خود را با آن ها معلوم سازیم، چون این ها مانع اصلاحات و نهضت ما هستند و دست ما را بسته اند.» (۳۰) و هشدار می دهند که: «... امروز عده ای با ژست تقدس مآبی، چنان تیشه به ریشه دین و انقلاب و نظام می زنند که گویی وظیفه ای غیر از این ندارند. خطر تحجرگرایان و مقدس نمایان احمق در حوزه های علمیه کم نیست، طلاب عزیز لحظه ای از فکر این مارهای خوش خط و خال کوتاهی نکنند. این ها مروج اسلام امریکایی اند و دشمنان رسول الله.» (۳۱) پی نوشت ها: ۱. مجله حوزه، شماره ۴۹، ص ۱۵۰. ۲. سرگذشت های ویژه، ج چهارم، ص ۱۴. ۳. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۲۷. ۴. عقیقی بخشایشی، خاطرات آیه الله پسندیده، یکصد سال مبارزه روحانیت مترقی، ج دوم، ص ۷۹-۷۷. ۵. زندگی نامه سیاسی امام خمینی، محمد رجبی، ص ۱۷۵. ۶. محقق معاصر استاد علی دوانی گزارش این مقاومت و قیام را در کتابی تحت عنوان نهد دو ماهه روحانیون که در ۱۵ دیماه ۱۳۴۱ انتشار یافت، آورده است. ۷. صحیفه نور، ج اول، ص ۶۳. ۸. فرازهای فروزان، ص ۴۰۵. ۹. نک: صحیفه نور، ج اول، ص ۹۳-۹۱. ۱۰. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ج اول، ص ۴۶۸. ۱۱. صحیفه دل، ص ۳۷. ۱۲. نک: دوانی، علی، نهضت روحانیون ایران، ج چهارم، ص ۳۰۲-۳۳۱، ج پنجم، ص ۱۲۲-۱. حکیمی، محمد رضا، تفسیر آفتاب، همگام با خورشید، اسماعیل فردوسی پور، ص ۱۷۷-۱۴۷. ۱۳. صحیفه نور، ج اول، ص ۱۹۰. ۱۴. همان. ۱۵. همان ص ۱۵۸. ۱۶. همان، ص ۱۶۵. ۱۷. همان، ص ۲۰۷. ۱۸. امام خمینی از تبعید تا پیروزی، ص ۳۵. ۱۹. صحیفه نور، ج اول، ص ۲۱۴. ۲۰. همان، ص ۳۲۴. ۲۱. سیروس پرهام، انقلاب ایران و مبانی رهبری خمینی، ص ۷۶. ۲۲. روزنامه کیهان، شماره ۱۶۴۴۷. ۲۳. محمدی ری شهری، محمد، خاطرات سیاسی، ص ۲۹۴. ۲۴. همان، ص ۲۸۹ و نیز حدیث بیداری. ۲۵. مجموعه آثار یادگار امام، ج اول، ص ۶۳۲. ۲۶. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۶. ۲۷. ویژه نامه یکصدمین سال میلاد امام خمینی، روزنامه کیهان، مهر ۱۳۷۸، ص ۴. ۲۸. مجله آینه پژوهش، شماره ۵۸، ص ۳. ۲۹. ولایت فقیه، امام خمینی، ص ۱۹۵. ۳۰. همان، ص ۱۳۰. ۳۱. دلیل آفتاب، ص ۱۴۶.

امام خمینی صاحب نگاه بلندنظرانه

امام خمینی صاحب نگاه بلندنظرانه سخن گفتن درباره کاملی، پرمایه‌ای و آفتابی در میان سایه‌ای، کاری بس دشوار و عمیق است. دشوار است از آن جهت که چهره آن سویی او در پس پرده این سویی نهان بود و هر کس به فراخور عقل جزئی خود تفسیری از آن سیمای عشق و معرفت ارائه می‌داد، چرا که: در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسلام عمیق است از آن نظر که آن بزرگوار دارای وجودی تو در تو و پُر عمق بود که هرکسی را توان رسیدن بدان عمق نیست، چرا که غَوَاصی در آن بحر معنا کاری است بسیار مشکل. یکی از آن ویژگیهای کلیدی شخصیت آفتاب و ش حضرت امام خمینی (ره) نگاه بلندنظرانه آن وجود بی نظیر بود. از این رو، در این نوشتار بر آنیم تا بر سبیل ترکیب مزجی اولاً به شرح و بسط درباره مفهوم نگاه بلندنظرانه و عناصر و

مصادیق آن به قدر میسور پردازیم. ثانیاً مزایا و راههای چنین نگاهی را با استفاده از بیانات و نوشته‌های آن امام همام به رشته نوشته درآوریم. اگر آدمی در طول زندگی، به عمق دین توجه کند، دارای بصیرت می‌شود و اگر صاحب بصیرت شد آنگاه دارای درک کریمانه‌ای از متون و بطون دین می‌شود و چون به چنین ادراکی نایل گردیده صف‌آرایی معانی را در پشت خطوط جهان هستی شهود کرده، حقیقت حقه الهیه را در مجموع عالم ساری و جاری می‌بیند. او حقیقت ایمان و ایقان را در همه هستیش، وجدان می‌کند و همه هستی را نور ذوالجلال والجمال می‌داند، پس با آن صمیمی است چرا که صاحب دیده سیر، جان دلیر و زهره شیر باید هم اینچنین باشد. پس هرگز مانند کسانی نیست که تنها ظاهر حیات دنیا را می‌بیند و در این جهان، فریب چشم ظاهرین خود را خوردند و در روز قیامت با شگفتی سؤال می‌کنند ما که چشم داشتیم، پس چرا کور و نابینا محسور شدیم؟! پس باید چشمی بی‌عیب، برای دیدن غیب برگزید بینایی را از همین جهان باید کسب کرد نه در آن جهان. هر که اول بین بود اعمی بود و آنکه آخر بین بود بینا بود اینان با وسعت نظر - از روی دیده ور بودن - و عظمت روحی و دریادلی - به لحاظ سعه صدر و سینه منشرح داشتن - به مسائل، مشکلات و امور زندگی نگاه می‌کنند. زیرا این انسانهای زیرک و فهیم، صاحب نگاه بلندنظرانه هستند. انسان عالم به واسطه علم و دانش از مردم عادی متمایز می‌شود اما به لحاظ نگاه بلندنظرانه از آنان ممتاز می‌شود. در این راستا یکی از چهره‌های برجسته‌ای که نگاه بلندنظرانه در پندار، کردار و گفتارش کاملاً نمایان بود مرحوم حضرت امام خمینی قدس سره الشریف بود. ایشان آنقدر از این نگاه بهره‌ور بودند که اطرافیان را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دادند به یقین به واسطه همین ویژگی به مرحله خودشکوفایی و اخلاق جهانی رسیده بودند. از این رو، چون آفتاب درخشیدند و همگان را روشنی بخشیدند پس تعجبی نیست که از همه اقشار و گروهها در تشییع پیکر مطهرشان آنچنان کردند که در طول تاریخ در غم هجران هیچکس شاید چنین نکرده بودند. مگر نه این است که امام با نگاه بلندنظرانه چنان قلوب و اندیشه‌ها را فتح کرده بود که شاید بتوان آنرا یکی از بزرگترین معجزات قرن اخیر خواند که شاید هر کرامتی که از ایشان سر می‌زد تا بدان پایه، اهمیت نداشت! مراتب نگاه بلندنظرانه نگاه بلندنظرانه به تعبیر حکیمان یک امر اشتدادی است. یعنی دارای شدت و ضعف است. همانگونه که نور ذومراتب است چنانکه نور ضعیف، متوسط، شدید و اشد داریم نگاه بلندنظرانه نیز یک امر کیفی است و دارای مراتب ضعیف، متوسط، شدید و اشد است هر یک از انسانها به میزانی که از کرامت نفس، سلامت نفس و عزت نفس بهره‌مند باشند به همان میزان از نگاه بلندنظرانه قوی‌تری برخوردار خواهند شد. پس اگر کسی از عظمت و بزرگواری روحی بیشتری برخوردار باشد و به موازین اخلاقی پایبند باشد تا بدانجا که مَتَخَلِّقِ به اخلاقِ الله و مَتَأَدَّبِ به آدابِ الله و مُنْسَلِكِ در سِلْکِ سالکانِ طریق حق باشد و به بیان دیگر، مراتب کمال را در نور دیده و دارای بینش و منش خدائی باشد، صاحب مراتب بالا- و والا-ئی از نگاه بلندنظرانه خواهد شد. حضرت امام (ره) که صاحب مراتب بسیار عالی از نگاه بلندنظرانه بودند زیرا کسی که به این نگاه متعالی دست می‌یابد دیگر خودپرست نیست، دیگر در بند هوا و هوس و حُب جاه و مقام و مال و منال نیست و با دیگران بخاطر حُب دنیا نزاع و جدال نمی‌کند خود آن بزرگوار بیاناتی در این خصوص دارند که به برخی از آنها اشارت می‌شود: - آن که کمر انسان را می‌شکند این است که حُب انسان به خودش، و حُب انسان به ریاستش، و حُب انسان به همه چیزهایی که موجب حب است، انسان را برساند به آن جایی که اگر نبی اکرم هم از او بگیرد دشمن او می‌شود، و آن وقت هم که می‌فهمند خدا دارد می‌گیرد دشمن او می‌شود. - نمی‌شود که انسان هم خودپرست باشد و هم خداپرست. نمی‌شود که انسان هم منافع خودش را ملاحظه کند و هم منافع اسلام را، باید یکی از این دو تا باشد. - تا در بند خویشتن خویش و هواهای نفسانی خود باشید، نمی‌توانید «جهاد فی سبیل الله» و دفاع از «حریم الله» نمائید. خیزش نگاه بلندنظرانه بی‌تردید بزرگ‌نمائی امور کوچک دنیوی سبب نزاعها و جدالهای فردی و اجتماعی، از بین رفتن دوستی‌ها و نشاندن بُغْض و کینه بجای آن و در نهایت جدائیها و بسیاری از صفات و کارهای خانمان برانداز و ایمان‌سوز می‌شود. حضرت امام (ره) همچنانکه خود دارای نگاه بلندنظرانه بودند، پیوسته می‌کوشیدند تا با بیان و بنان خود نیز این نگاه را به همه مردم عموماً و به ارباب فضل و دانش

خصوصاً، القا نمایند. اگر به کتاب چهل حدیث و شرح حدیث جنود عقل و جهل و نیز کلمات قصار آن بزرگوار رجوع شود، بی تردید به تلاشِ روشمندانِ آن حکیم فرزانه پی خواهید برد. ما نیز در این نوشتار در جای خود به برخی از آنها اشارت خواهیم نمود. نگاه برتر مؤمن، زیرک است. زیرکی نیز ایجاب می‌کند تا آدمی صاحبِ نگاهی، فراسوی نگاههای سطحی جزئی لحظه‌ای شود. صاحبِ نگاهی که او را به سمتِ معبود و کعبه مقصود رهنمون باشد. نگاهی که او را به معنای دقیق کلمه مُرضای حق کند. در دریای طوفانزده حوادثِ روزگار، به ساحلِ امنِ نجات برساند. در زندگی ثابت‌قدم و پایدار باشد. زیرا «ثبات و پایداری است که انسان را در پیش آمدهای ناگوار عالم و فشارهای روحی و جسمی، چون سدی آهنین پابرجا نگاه دارد و نگذارد لغزش و سستی در انسان رخ دهد. حفظ قوه ایمان و دین با طمأنینه نفس و سکونت روح، به سهلی و آسانی میسر است، و تادم آخرین، انسان را در مقابل بادهای تند عالم محفوظ کند.» اما کدامین بینش عالی است که به یک منشِ متعالی منتهی می‌شود؟ کدامین نگاه است که قلب انسان را همچون پیامبر (ص) رثوف و مهربان می‌کند؟ مطمئناً همان نگاه مؤمنانه و پیامبرانه، یعنی، نگاه برتر و بلندنظرانه است که سبب بسط رحمت و مودت و رأفت می‌شود. زیرا «کسی که قلب او از رأفت و رحمت به بندگان خدا خالی باشد، او را باید از مسلک این جمعیت خارج کرد و از حق دخول در عائله بشری محروم نمود. بنابراین «با هیچ چیز مثل بسط رحمت و رأفت و طرح دوستی و مودت نمی‌توان دل مردم را بدست آورد، و آنها را از سرکشی و طغیان بازداشت» چرا که «رفق و مدارا در پیشرفت مقاصد، از هر چیز مؤثرتر است، و چنانچه در مقاصد دنیایی چنین است، در مقاصد دینی از قبیل ارشاد و هدایت مردم رفق و مدارا از مهمات است که بدون آن، این مقصد شریف عملی نخواهد شد.» اصولاً نگاه نافذ و عمیق بلندنظرانه سبب ارتباط آدمی با «عقل کل» می‌شود. ارتباط با عقل کل نیز باعث خوش بینی به جهان هستی می‌شود. اما «اینکه می‌بینید گروهی از نادانان با نظر خوش بینی به جهان نمی‌نگرند و شرور و ناملایمات و آلام دنیا را دستاویز بدبینی نموده، مانند جغد خرابه‌نشین همواره ناله و گریه سر می‌دهد، برای آن است که رابطه خود را با عقل کل در نیافته‌اند. اگر یک انسان بجهت گذشت از صورت‌ها و قشرها و با بدست آوردن دانش و بینش بتواند عقل کل را درک و با آن رابطه برقرار بسازد، خواهد گفت: به جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست آری، عقل کل از اشتباه و خطا مصون، ولی بینوا عقل جزئی به این سو آن سو می‌پرد و نظر می‌اندازد و بالاخره هم کلافه و سردرگم می‌ماند.» بنابراین عقل کل حامی و تحریک کننده هر انسانی است که شایستگی درک توحید واقعی را دارد. این مطلب از مصرع دوم بیت زیر روشن می‌شود: کُلّ عالم صورت عقل کل است اوست بابای هر آنک اهل قل است آری در سایه چنین نگاهی و چنان ارتباطی است که حضرت امام (ره) با بزرگواری و فروتنی تمام می‌فرمایند: - اگر به من بگویند: خدمتگزار، بهتر از این است که بگویند رهبر؛ رهبری مطرح نیست، خدمتگزاری مطرح است، اسلام ما را موظف کرده که خدمت کنیم. - من با مردم ایران برادر هستم، و خودم را خادم و سرباز آنان می‌دانم. - من آمده‌ام تا پیوند خدمتگزاری خودم را به شما عزیزان عرضه کنم، که تا حیات دارم خدمتگزار همه هستم خدمتگزار ملت‌های اسلامی، خدمتگزار ملت بزرگ ایران، خدمتگزار دانشگاهیان و روحانیان، خدمتگزار همه قشرهای کشور و همه قشرهای کشورهای اسلامی و همه مستضعفین جهان. - پیش من مکان مطرح نیست، آنچه مطرح است مبارزه بر ضد ظلم است، هر جا بهتر این مبارزه صورت بگیرد، آنجا خواهم بود. - پیش من مکان معینی مطرح نیست، عمل به تکلیف الهی مطرح است، مصالح عالیه اسلام و مسلمین مطرح است. انسان اگر صاحب نگاه بلندنظرانه شد، می‌تواند با پاهای بلندی به بام عالم صعود کند و از آنجا به آن نگاه برتر، همه چیز و همه کس را نظاره گر باشد. در واقع قدرتی بدست خواهد آورد که در عین بازیگری - و زندگی - طبیعی دنیوی - تماشاگر نیز باشد. معمولاً بازیگران اگر بخواهند در هنگام بازی تماشاگر نیز باشند باید دست از بازی بکشند و یا برخی از کسانی که به تماشاگری پرداخته‌اند از بازیگری کناره گرفتند. لیکن کسانی که دارای مراتب بلندی از نگاه بلندنظرانه هستند و پیامبرانه با این نگاه برتر جزو منتهیان در طریق اعتدال و استقامت شدند مطمئناً در عین زندگی دنیوی به حیات اُخروی توجه داشتند و چنین نبوده که در دنیا

رهبانیت را در پیش گیرند. حضرت امام (ره) از پیامبر (ص) آموخته بود که رهبانیت امت جهاد در راه خداست. لذا اولاً می‌فرمایند در اینکه من دست از کار خود برداشتم (که طلبگی بود) و آمدم اینجا، برای این است که ما یک حکومت صالح نداشتیم، و یک قدرت صالحه در کار نبود. ثانیاً ابراهیم آسا خطاب به ظالمین، ابرقدرتها و اهل شرک می‌فرمایند: - قدرتها و ابرقدرتها و نوکران آنان مطمئن باشند که اگر خمینی بیکه و تنها هم بماند، به راه خود که راه مبارزه با کفر و ظلم و شرک و بت پرستی است ادامه می‌دهد، و به یاری خدا در کنار بسیجیان جهان اسلام، این پابرهنه‌های مغضوب دیکتاتورها، خواب راحت را از دیدگان جهانخواران و سرسپردگانی که بر ستم و ظلم خویش اصرار می‌نمایند سلب خواهد کرد. - هیئات که خمینی در برابر تجاوز دیوسیرتان و مشرکان و کافران به حریم قرآن کریم و عترت رسول خدا و امت محمد - صلی الله علیه و اله - و پیروان ابراهیم حنیف، ساکت و آرام بماند، و یا نظاره‌گر صحنه‌های ذلت و حقارت مسلمانان باشد. ثالثاً خطاب به مسلمانان سراسر جهان، ضمن ترغیب آنان به جهاد و مبارزه در راه خدا، با بلندنظری خالصانه می‌فرمایند: - من دست و بازوی همه عزیزانی که در سراسر جهان کوله‌بار مبارزه را بر دوش گرفته‌اند، و عزم جهاد در راه خدا و اعتلای عزت مسلمین را نموده‌اند، می‌بوسم و سلام و درودهای خالصانه خود را به همه غنچه‌های آزادی و کمال نثار می‌کنم. - من دست عموم ملت اسلام و آزادیخواهان جهان را، در راه قطع ریشه استعمار و استعمارگران، استقلال ممالک اسلامی و گسستن زنجیرهای اسارات، می‌فشارم. نگاه بلندنظرانه آدمی را خورشید آسا می‌کند نگاه خورشیدی یک نگاه برتر است چرا که بر خوب و بد، کوچک و بزرگ، زشت و زیبا و مسلمان و کافر پرتو افشانی می‌کند و همه در پناه نور او زندگی می‌کنند و از آن محظوظ و بهره‌مند می‌شوند. نگاه برتر یک نگاه بارانی است زیرا باران نیز بر همگان می‌بارد و همه زمینها چه سبزه‌زار و چه لجنزار در معرض بارش باران قرار می‌گیرند. اما از سبزه‌زار و گلزار بوی خوش و مُعطر برمی‌خیزد ولی از لجنزار بوی بد و متعفن و این نقص از لجنزار است نه از باران زیرا در طراوت طبع باران هیچ خلاف نیست. همچنین کسانی که ظرف وجودی خود را وارونه گذاشته باشند چیزی از باران نصیب آنها نخواهد شد و سبب این محرومیت خود آنانند نه باران «نگاه خورشیدی» و «نگاه بارانی» یک نگاه رحمانی است و «نگاه رحمانی» برترین نگاه است. در این نگاه بزرگی و بزرگواری نهفته است. آزادی، آزادگی، جوانمردی، ادب، تواضع، رنج خود و راحت یاران و در یک کلام انسانیت نهفته است. زیرا انسانیت در پرتو چنین نگاهی به مَنصه بروز و ظهور خواهد رسید. نکته‌ای که بیانش لازم به نظر می‌رسد آن است که ممکن است در برخی اذهان چنین مطرح شود که آیا نگاه بلندنظرانه سبب بی‌تفاوتی نخواهد شد؟ به عبارت دیگر، اگر بخواهیم دارای چنین نگاهی باشیم، لازمه‌اش این نیست که بسیاری از چیزهایی که می‌بینیم با بی‌تفاوتی از کنار آن عبور کنیم و بخواهیم با عنوان نگاه بلندنظرانه کارهای خود را توجیه کنیم؟! مسلماً پاسخ منفی است زیرا این دو مفهوم با یکدیگر تفاوت بسیار دارند. اینکه انسان در موضع قدرت از کسی گذشت کند (العفو عند القدرة) در حالیکه می‌توانست انتقام گیرد، به هیچ روی مفهومی بی‌تفاوتی نیست. چنانکه شخصی از اهل شام، به قصد حج یا مقصد دیگر به مدینه آمد. چشمش به مردی افتاد که در کناری نشسته بود. توجهش جلب شد. پرسید «این مرد کیست؟» گفته شد «حسین بن علی بن ابیطالب (ع) است» سوابق تبلیغاتی عجیبی که در روحش رسوخ کرده بود، موجب شد که دیگ چشمش به جوش آید و قربه‌الی الله آنچه می‌تواند سب و دشنام نثار حسین بن علی بنماید. همینکه هر چه خواست گفت و عقده دل خود را گشود، امام حسین بدون آنکه خشم بگیرد و اظهار ناراحتی کند، نگاهی پر از مهر و عطوفت به او کرد، و پس از آنکه چند آیه از قرآن - مبنی بر حُسن خلق و عفو و اغماض - قرائت کرد به او فرمود «ما برای هر نوع خدمت و کمک به تو آماده‌ایم.» آنگاه از او پرسید: «ایا از اهل شامی؟» جواب داد «آری.» فرمود «من با این خلق و خوی سابقه دارم و سرچشمه آن را می‌دانم.» پس از آن فرمود «تو در شهر ما غریبی. اگر احتیاجی داری حاضریم به تو کمک دهیم، حاضریم در خانه خود از تو پذیرائی کنیم حاضریم تو را بپوشانیم، حاضریم به تو پول بدهیم.» مرد شامی که منتظر بود با عکس‌العمل شدیدی برخورد کند، و هرگز گمان نمی‌کرد با یک همچو گذشت و اغماضی روبرو شود، چنان منقلب شد که گفت «آرزو داشتم

در آن وقت زمین شکافته می‌شد و من به زمین فرو می‌رفتم، و این چنین نشناخته و نسنجیده گستاخی نمی‌کردم تا آن ساعت برای من، در همه روی زمین کسی از حسین و پدرش مبعوضتر نبود، و از آن ساعت برعکس، کسی نزد من از او و پدرش محبوبتر نیست.» حضرت امام (ره) پیوسته بر وحدت کلمه تأکید می‌کردند زیرا بدون وحدت، تحقق یک آرمانشهر اسلامی میسر نخواهد بود. در مدینه ایمانیان شهروندان باید اختلافات را کنار نهند تا بتوانند به صلاح و فلاح نائل گردند. «اسلام اقلیتهای مذهبی را احترام گذاشته است. اسلام اقلیتهای مذهبی را در مملکت ما محترم می‌شمرد. و همین طور در اسلام بین شیعه و سنی ابداً تفرقه نیست بین شیعه و سنی نباید تفرقه باشد. باید وحدت کلمه را حفظ کنید. ائمه اطهار ما سفارش کردند به ما که ببینید با هم و با هم اجتماعمان را حفظ کنیم.. برادران سنی ما نباید به یک تبلیغاتی که از طرف دشمنان اسلام می‌شود ترتیب اثر بدهند. ما با آنها برادر هستیم، آنها با ما برادر هستند. این مملکت مال همه ماست. مال همه ما، مال اقلیتهای مذهبی، مال مذهب‌یون ما، مال برادران اهل سنت ما همه ما با هم هستیم.» با مذاقه در عبارات آن امام همام به عظمت روحی و وسعت بینش آن بزرگوار می‌توان پی برد. نگاه حقیرانه نقطه مقابل نگاه بلند نظرانه، نگاه حقیرانه است. کسی که ظلم می‌کند، تکبر می‌ورزد، به دیگران فخر فروشی می‌کند، دچار عجب و خودبینی و غرور است، پیوسته در صدد فریب دیگران است و برای رسیدن به حطام ناچیز دنیوی، به هر نیرنگی متوسل می‌شود، غیبت می‌کند، دروغ می‌گوید، پست و مقام را وسیله تبختر بر روی زمین نموده است، در مقابل دیگران بخاطر مطامع دنیوی سر تعظیم و کرنش فرو می‌آورد، چاپلوسی و تملق می‌کند، به ظاهر دوستی و در باطن دشمنی می‌کند، از اینکه با ظاهرسازی دیگران را فریب می‌دهد لذت می‌برد و آنرا نشان زرنگی و زیرکی خود می‌داند و .. همه و همه برخاسته از نگاه حقیرانه و حقارت روحی چنین افرادی است اینچنین کسانی نه تنها درصدد اصلاح خود بر نمی‌آیند بلکه تا بدانجا پیش می‌روند که پیوسته بدنبال عیب‌جویی از دیگران و بزرگ‌نمایی عیب آنان و تحقیرشان از این راه و مَبْرًا جلوه دادن خود از هر عیبی می‌باشند. اینان گاه به مرحله‌ای می‌رسند که اگر کسی عیبتان را بدانان گوشزد کند، نه تنها آن را به هزار دلیل غیرمنطقی رد می‌کنند بلکه با وی نیز دشمنی می‌ورزند و کینه او را به دل گرفته، بدنبال فرصت مناسبی برای ضربه زدن و ضایع کردن او می‌باشند نگاه حقیرانه موجب می‌شود که حتی کسی که اهل فضل و دانش است برای به زانو درآوردن دیگران و اینکه به آنان بفهماند که او از آنها برتر است به شکلهای مختلف با آنان جدال و نزاع علمی می‌کند. در حالیکه حضرت محمد (ص) می‌فرمایند «لا یستکملُ عبدٌ حقیقَهَ الایمان حتّی یدعَ المرءَ و ان کانَ مُحِقًّا. بنده به حقیقت ایمان نخواهد رسید تا اینکه مرء و جدال را ترک کند هر چند که حق با او باشد» حضرت امام (ره) می‌فرمایند «خدا نکند که حرف بعضی از اهل علم و مدعی مکاشفه درست باشد.» می‌گوید «برای من در یکی از مکاشفات، کشف شده که تخصّص اهل نار که خدای تعالی اطلاع می‌دهد - مجادله اهل علم و حدیث است.» پس بکوشیم تا از این رذیله که برخاسته از نگاه حقیرانه و غیرخدایی است به شدت دوری کنیم. یکی دیگر از نمونه‌های بارز نگاه حقیرانه، سوء خلق است. زیرا «یکی از ذمائم اخلاق که اسباب هلاکت انسان است و موجب فشار قبر است، و انسان را در دو دنیا معذب دارد، بدخلقی با اهل خانه یا همسایگان یا هم شغلها یا بازار و محلّه است که این زاییده غضب و شهوت است» چنانکه سعد بن معاذ انصاری با آن همه مقام و موقعیتی که داشت بخاطر بدخلقی با زن و بچه دچار فشار قبر شد. سعد رئیس انصار و فوق‌العاده نزد رسول خدا (ص) و مسلمین محترم بود. وقتی سواره می‌آمد رسول خدا امر فرمود که مسلمین به استقبالش بروند، خود پیامبر هنگام ورودش تمام قامت جلویش برمی‌خاست، حکمیت جنگ با یهودیان را به او واگذار کرد، هفتاد هزار ملک در تشییع جنازه‌اش حاضر بودند، رسول خدا با پای برهنه چهار گوشه تابوتش را بدوش گرفت و فرمود صفوف ملائکه در تشییع جنازه سعد حاضر بودند و دستم در دست جبرئیل بود به هر طرف که می‌رفت من هم می‌رفتم، اجمالاً - چنین شخص محترم نزد پیغمبر با این تشریفات تشییع و بعد هم که رسول خدا با دست خود او را در قبر گذارد، مادرش صدا زد، خوش به حالت، بهشت گوارا باد بر تو ای سعد «هنیئاً لک الجنّة» حضرت فرمود «از کجا می‌دانی که فرزندان اهل بهشت است؟ اینک سعد در فشار قبر است!!» اصحاب پرسیدند «یا رسول الله ایا مثل

سعد هم در فشار قبر است؟» فرمود: «آری.» و در روایت دیگر از امام سبب فشار قبر سعد را می‌پرسند. حضرت می‌فرماید: «به واسطه خلق تنگی با اهل بیتش بوده است.» نکته‌ای که تذکر آن لازم به نظر می‌رسد این است که اگر از انسان گناهی سرزند، در آن لحظه دچار نگاه حقیرانه شده و از کرامت و سلامت نفس فاصله گرفته است. پس چه بسا انسان حکیم و فرزانه‌ای بر اثر غفلت در لحظاتی از عمرش دچار نگاه حقیرانه شود و از او عملی سرزند که مایه تعجب و شگفتی دیگران شود. به عبارت دیگر، وجود چنان حالتی را از او بسیار بعید می‌دانند چنانکه «ابوعلی سینا» که هنوز به سن بیست سال نرسیده بود، اغلب علوم زمان خود را فرا گرفت. و در علوم نظیر علوم الهی، طبیعی، ریاضی و پزشکی و .. سرآمد دانشمندان عصر خود شد. روزی به مجلس درس «ابوعلی بن مسکویه» دانشمند معروف آن زمان، حاضر شد. با کمال غرور گردویی را به جلو این مسکویه انداخت و گفت «مساحت سطح این را تعیین کن.» ابن مسکویه جزوه‌هایی از کتابی که در علم اخلاق و تربیت نوشته بود (کتاب طهاره الاعراق) جلوی ابن سینا گذاشت و گفت «تو اول اخلاق خود را اصلاح کن تا من مساحت سطح گردو را تعیین کنم، زیرا تو به اصلاح خود محتاجتری از من به تعیین مساحت سطح گردو.» بوعلی از این گفتار شرمسار شد و این جمله راهنمای اخلاقی او در همه عمر قرار گرفت «پس هر لحظه از نگاه بلندنظرانه فاصله گرفتیم در دام نگاه حقیرانه گرفتار خواهیم شد. لیکن اگر آدمی بر اثر غفلتهای متراکم و لغزشها و گناهان بی‌شمار ممکن است به قدری در نگاه حقیرانه غوطه‌ور شود که دیگر هیچ راهی برای نجات خود باقی نگذارد به عبارت دیگر، اینان برای همیشه در منجلاّب ضلالت و چاه تنگ و تاریک نگاه حقیرانه محبوس خواهند ماند. عوامل، راهها و روشهای تقویت نگاه بلندنظرانه بی‌تردید در ذهن هر خواننده‌ای یک علامت سؤال بزرگ نقش بسته است و آن این است که چگونه می‌توان این نگاه برتر را «نگاه مؤمنانه» تحصیل و در خود تقویت نمود؟ آن شیوه‌ها و روشها کدام است؟ به واقع اگر کسی به عوامل، راهها و روشهای اکتساب نگاه خدایی و انسان‌ساز بلندنظرانه به عین عنایت نظر کند و آنها را با استمداد از پروردگار به کار بندد و آن عناصر نورانی را وارد صحنه زندگی خود نماید و در این کار اخلاص و رزد، مسلم چنین کسی جغرافیای حیات انسانی خویش را، بسان پیامبران نموده است. زیرا او نیز در چنین شرایطی مردی الهی است پس متحد جانهای مردان خداست. اینک با استمداد از روح ملکوتی و پرفتح حضرت امام خمینی (ره) آن فتوح ربانی را به اختصار به شرح باز می‌گوئیم ۱. طلب اولین و مهمترین عامل آن است که آدمی واقعاً تشنه باشد یعنی به طور جدی بخواهد که صاحب نگاه بلندنظرانه شود. آب، کم جوی تشنگی آور بدست تا بجوشد آبت از بالا و پست پس اگر کسی روحی عطشان نداشته باشد و از سر سیری بدنبال کمال باشد، هیچ چیزی نصیب او نخواهد شد زیرا نگاه بلندنظرانه، نگاهی رحمانی است و نگاه رحمانی نور است و نور را به زور به کسی ندهند. تا در طلب گوهر کانی، کانی تا در هوس لقمه نانی، نانی این نکته و رمز اگر بدانی، دانی هر چیز که در جستن آنی، آنی پس باید زمینه را برای حصول این نگاه الهی فراهم نمود و با همه وجود فریاد زد: دست از طلب ندارم تا کام دل برآید یا جان رسد به جانان یا جان ز تن درآید پس اگر آتش طلب در ما شعله‌ور شد، آنگاه طرب حصول نگاه بلندنظرانه برایمان کاملاً آشکار خواهد شد. ۲. توجه بخدا: اگر انسان دائماً به خدا توجه داشته باشد، آنگاه همیشه بر او توکل می‌کند و اگر کسی بر خدا توکل کرد، دارای استحکام شخصیت می‌شود و اگر چنین شد همانند کوه استوار می‌شود. راضی به رضای الهی می‌شود. چنین کسی به مراتب بالای نگاه برتر و بلندنظرانه که علامتش مقام رضاست به یمن توجهات حضرت حق نائل خواهد گشت. «مقام رضا عبارت است از خشنودی و فرحناکی عبد از حق و مرادات او و قضا و قدر او و لازمه این خشنودی، خشنودی از خلق نیز هست و حصول فرح عام می‌باشد.» چنین کسی جزو اولیاء خداست زیرا «اولیاء حق، بلیات را تحفه‌های آسمانی می‌دانند، و شدت و مضیقه را عنایات ربّانی می‌بینند. آنها به حق خوشند، جز حق نخواهند، و به ذات مقدّس متوجهند، و غیر از او نبینند اگر دار کرامت حق را بخواهند، از آن جهت خواهند که از حق است نه از جهت حظوظ نفسانیه خواهند. آنها راضی به قضاء الله هستند از آن جهت که مربوط به حق است. محبت الهیه منشأ محبت به اسماء و صفات و آثار و افعال او شده. آری کسی که به چنین نگاه نافذ و عمیقی دست یابد،

«همان عشق و رضایتی که به ذات مقدس حق پیدا کند، به همه نظام وجود - از آن جهت که لازمه کمال مطلق است - پیدا کند.»
 ۳. زود عصبانی نشدن کسی که بتواند به مقامی برسد که برای هر امر کوچکی فوراً عصبانی نشود و بر خود مسلط باشد می‌تواند در برخورد با دیگران بلندنظرانه برخورد کرده و تعادل روحی خود را از دست ندهد. اگر انسان غضب خود را فروکش کند و به اصطلاح کظم غیض کند می‌تواند جلوی بسیاری از عصبانیت‌های نابجای خود را و حتی گاه بجای خود را نیز بگیرد، زیرا «کمتر چیزی مثل آتش سوزان غضب، انسان را به سرعت برق به عالم بدبختی و هلاکت سوق دهد! چه بسا که با یک آن غضب، انسان از دین خدا خارج شود، و به خدای تعالی و انبیاء عظام او جسارتها کند! و چه بسا که با غضب یک ساعت، به قتل نفوس محترمه دچار می‌شود.» اگر ما بتوانیم جلوی بسیاری از عصبانیت‌های خود را بگیریم، نه تنها نشاندهنده حسن خلق و رشد عاطفی ماست بلکه می‌توانیم سبب تغییر رفتار بد دیگران و ترغیب آنها به سمت سزاهای، رواها، بایسته‌ها و شایسته‌ها باشیم و در یک کلام آنها را به سمت مثبتها سوق دهیم و حتی غیرمسلمانی را مسلمان کنیم. چنانکه «روزی یک مرد مسیحی به حضرت امام محمد باقر (ع) به صورت سخریه و استهزاء، کلمه (باقر) را تصحیف کرد به کلمه «بقر» - یعنی گاو- به آن حضرت گفت «انت بقر» یعنی تو گاوی. امام بدون آنکه از خود ناراحتی نشان بدهد و اظهار عصبانیت کند، با کمال سادگی گفت «نه، من بقر نیستم من باقرم.» مسیحی گفت «تو پسر زنی هستی که آشپز بود.» امام فرمود «شغلش این بود، عار و ننگی محسوب نمی‌شود.» مسیحی گفت «مادرت سیاه و بی‌شرم و بد زبان بود.» و امام فرمود «اگر این نسبتها که به مادرم می‌دهی راست است، خداوند او را بیامرزد و از گناهانش بگذرد و اگر دروغ است، از گناه تو بگذرد که دروغ و افترا بستی.» مشاهده این همه حلم، از مردی که قادر بود همه‌گونه موجبات آزار یک مرد خارج از دین اسلام را فراهم آورد، کافی بود که انقلابی در روحیه مرد مسیحی ایجاد کند، و او را به سوی اسلام بکشاند. مرد مسیحی بعداً مسلمان شد. ۴. محاسبه نفسانی در هر شب: اگر آدمی چنانکه حضرات معصومین (ع) فرموده‌اند در طول شبانه روز محاسبه نفس داشته باشد - به شرط آنکه به حسابرسی از خود تقوا داشته باشد و به طور جدی خود را بازخواست کند - نه تنها سبب توبه از لغزشها، اصلاح عیوب (خودسازی، پاکسازی و بهسازی) می‌شود، بلکه او را مدد خواهد کرد تا به یک بینش متعالی و در نتیجه یک منش متعالی نایل گردد. پس آدمی «اگر در شب و روز چند دقیقه‌ای به حسب اقبال قلب و توجه آن - یعنی به مقداری که قلب حاضر است - نفس را محاسبه کند در تحصیل نور ایمان، و از آن مطالبه نور ایمان کند، و آثار ایمان را از آن جستجو کند، خیلی زودتر به نتیجه می‌رسد.» ۵. تمرین صبر انسان یا صابر است یا صابر نیست. اگر صابر است باید شکر گزار خدا بوده و از او بخواهد به عالیترین درجات صبر نایل گردد و اگر دارای ملکه صبر نیست باید با استمداد از توفیقات الهی کم کم تمرین نموده و بر اثر تکرار دارای ملکه صبر و استقامت شود. «اگر انسان مدتی در پیش آمدهای ناگوار و بلیات روزگار و در مشقت عبادات و مناسک و تلخی ترک لذات نفسانیه و به واسطه فرمان حضرت ولی‌النعم، صبر کند، و تحمل مشاق را گرچه سخت و ناگوار باشد، بنماید، کم کم نفس عادت می‌کند و مرتاض می‌شود و از چموشی بیرون می‌آید و سختی تحمل مشاق بر آن آسان می‌شود، و از برای نفس ملکه راسخه نوریه پیدا می‌شود که به واسطه آن از مقام صبر ترقی می‌کند و به مقامات عالیه دیگر نایل می‌شود. بلکه صبر در معاصی، منشأ تقوای نفس شود، و صبر در طاعات، منشأ انس به حق گردد، و صبر در بلیات، منشأ رضا به قضای الهی شود. و اینها از مقامات بزرگ اهل ایمان، بلکه اهل عرفان است.» در واقع صبر همان پرده‌ای است که آدمی در مقابل ناراحتیهای درونی خود می‌آویزد تا دیگران از آنها مطلع نشوند. از این رو، صبر باعث می‌شود تا درون فرد در مصائب، مشکلات و ناراحتیها، نه در چهره، نه در زبان و نه در اعمال او آشکار نشود، به گونه‌ای که هر کس او را ببیند گمان می‌کند که هیچ ناراحتی در زندگی ندارد. انسان در سه مرحله نیازمند صبر است ۱. صبر بر مصائب ۲. صبر بر اطاعت ۳. صبر بر معصیت. اما در واقع اگر خوب نگاه کنیم، در کل زندگی و در جمیع حالات نیازمند صبریم. زیرا زندگی ما از دو حال خارج نیست یا نعمتی به کسی داده می‌شود یا از او گرفته می‌شود. اگر نعمتی به کسی داده شد باید صبر کند تا بتواند آنرا در مسیر صحیحش مصرف کند و اگر نعمتی

از او گرفته شد و دچار سختی شد باز هم نیازمند صبر است. خداوند: ۱. یا نعمتی به کسی می‌دهد: الف - یا آن نعمت را در مسیر حق مصرف می‌کند (طاعت؟) نیاز به صبر بر طاعت ب- یا آن نعمت را در مسیر حق مصرف نمی‌کند (معصیت؟) نیاز به صبر بر معصیت ۲. یا نعمتی را از کسی می‌گیرد (مصیبت و بلا؟) صبر بر بلا انسان در هر یک از سه مورد فوق نیازمند صبر است. زیرا، ایمان و عمل صالح بدون صبر امکان‌پذیر نیست و اصولاً بدون صبر کسی وارد بهشت نخواهد شد. پس نگاه مؤمنانه و حیات دینی و معنوی انسان بدون صبر میسر نیست. البته کسانی که به مراتب عالی‌ه نگاه بلندنظرانه رسیده‌اند، دارای درجات صبر اهل معرفت‌اند. چرا که «برای صبر» درجات دیگری است که راجع به اهل سلوک و کمیل و اولیاء است. چنان‌چه از آن «صبر فی الله» است، و آن ثبات در مجاهده است، و ترک مألوفات و مأنوسات، بلکه ترک خویشتن است در راه محبوب، و این راجع به اهل سلوک است و مرتبه دیگر «صبر مع الله» است، و آن راجع به اهل حضور و مشاهده جمال است در وقت خروج از جلباب بشریت، و تجرد از ملبس افعال و صفات، و متجلی شدن قلب به تجلیات اسماء و صفات، و توارد واردات انس و هیبت، و حفظ نفس از تلونات و غیبت از مقام انس و شهود. و درجه دیگر «صبر عن الله» است، و آن از درجات عشاق و مشتاقین است از اهل شهود و عیان در صورتی که رجوع به عالم خود کنند و به عالم کثرت و صحو برگردند. و این اشق مراتب صبر و مشکل‌ترین مقامات است. و به این مرتبه اشاره فرموده مولای سالکان و پیشوای کاملان، و امیرالمؤمنان - علیه‌السلام - در دعای شریف کمیل «فَهَبْنِي (يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ) صَبْرَتَ عَلِيٍّ عَزِيزًا فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَيَّ فَرَأَيْتَكَ». و درجه دیگر «صبر بالله» است. و آن از برای اهل تمکین و استقامت است، که بعد از حال صحو و بقاء بالله، و پس از تخلُّق به اخلاق الله برای آنها رخ دهد. و از آن جز کُمل را نصیبی نیست» بنابراین صبر یکی از آن پایگاههای بسیار قوی است که آدمی می‌تواند برای حصول نگاه برتر و مؤمنانه از آن استمداد جوید. ۶. ارتباط با قرآن و عترت قرآن و عترت از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند و اگر کسی بدانان متمسک شود نجات خواهد یافت. قرآن و عترت بدنال «تربیت جامع» و «انسان جامع اند و یکی از لوازم مهم در نگاه بلندنظرانه، داشتن یک بینش جامع است، زیرا عدم ارتباط با قرآن و عترت موجب یک تربیت ناقص و در نتیجه یک بینش ناقص خواهد شد. این بینش نیز باعث یک‌سونگری، جزئی‌نگری سطحی‌نگری، شتابزدگی، کم‌صبری و پایین آوردن آستانه تحمل، پرتوقع بودن (انتظارات نابجا) و غفلت و .. خواهد شد. به واقع چنین بینشی سبب افتادن در چاه تنگ و تاریک نگاه حقیرانه که خود موجب در غلطیدن در انواع امور ناشایست و عقل‌سوز و ایمان‌بر بادده، خواهد شد. پس بکوشیم تا به لطف حق از خوان پر برکت قرآن و عترت محفوظ و بهره‌مند شویم. ۷. شرکت در جلسات مذهبی: حضور در مجالسی که ایمان دینی ما را افزون می‌کند، بسیار شایان توجه است. مانند نماز جمعه، دعای کمیل، دعای ندبه، دعای توسل، زیارت عاشورا، و به خصوص نماز جماعت. اسلام بر حضور در اجتماعات دینی و ایجاد فضای تربیتی مناسب برای رشد و تعالی روحی تأکید بسیار دارد از این رو بر حضور در مسجد - خانه خدا - و اجتماع عظیم و باشکوه حج تأکید فراوان دارد. حضرت امام (ره) در این خصوص عبارات معروفی دارند که به برخی از آنها در ذیل اشاره می‌شود: - مسجد مرکز اجتماع سیاسی است. - محراب یعنی مکان قرب، مکان جنگ، هم جنگ با شیطان و هم جنگ با طاغوت. - سعی کنید که مساجد ما به حال مساجد صدر اسلام برگردد، و توجه داشته باشید که عزت و کناره‌گیری در اسلام نیست. - همه مسلمانان باید در تجدید حیات حج و قرآن کریم، و بازگرداندن این دو، به صحنه‌های زندگی‌شان کوشش کنند. ۸. ورزش کردن: از آنجائیکه سلامت جسم و روح به هم ارتباط دارند و در واقع ورزش کردن به مقدار لازم موجب طراوت و شادابی انسان در طول شبانه روز می‌شود، پس در عملکرد روزانه ما تأثیر بسزایی خواهد داشت. ۹. همنشینی با کسانی که دارای مراتبی از نگاه بلندنظرانه هستند اصولاً مجالست و نشست و برخاست با مرد خدا دل را زنده می‌کند و عامل بیداری و تذکر و توجه به خدا می‌شود. اینان با نگاهشان ما را به یاد خدا می‌اندازند و با کلامشان بر آگاهی ما می‌افزایند و با عملشان، روشهای اکتساب یک روح متعالی و بلندنظرانه را به ما می‌آموزند. انسان با دیدن چنین کسانی دارای آرامش و طمأنینه عجیبی می‌شود. به گونه‌ای که تا مدت‌ها تحت

تأثیر آن دیدار اعجاز‌آمیز است. همه ما به خاطر داریم که دیدن حضرت امام (ره) چه تأثیر شگرفی در ما می‌گذاشت و ذهن و دل ما را تا مدت‌ها مصروف خود می‌داشت. ۱۰. خواندن سرگذشتها و داستانهای که این خصیصه را در ما تقویت کند مطالعه سرگذشت‌های بزرگانی که با نگاه بلند نظر توانستند در سطح وسیعی بر افراد و اجتماع تأثیر گذار باشند و با مکارم اخلاقی خویش همه را مات و مبهوت کنند، تأثیر ویژه‌ای بر ما خواهد گذاشت. از سوی دیگر بررسی ماجراهای کسانی که با نگاه حقیرانه نه تنها توانستند مشکلی را حل کنند، بلکه گاه چنان با ثبات نفس و روحی حقیرانه برخورد می‌کردند که دچار خُسران مُبین شدند. به عبارت دیگر، برخورد لئیمانه آنان گاه نه تنها آنان را فاسد و خسران دنیا و الآخِرَه کرد بلکه سبب افساد فی الاض و نابودی یک اجتماع شدند. همه و همه باعث خواهد شد تا آدمی به خود آمده و در جهت تحصیل و تقویت نگاه مؤمنانه، کوشش جدی بکند. ۱۱.

متواضع و مؤدب بودن اگر انسان دچار آفتی چون غرور، تکبر؛ عجب و خودبینی باشد به هیچ روی نمی‌تواند واجد یک بینش و منش متعالی بشود. تواضع و فروتنی نشان عقل انسان و ادب نشان ایمان آدمی است خداوند در قرآن می‌فرماید «بندگان ستوده خدا آنانند که در روی زمین متواضعانه راه می‌روند.» انسان متواضع ابتدای به سلام می‌کند، در نشستن به پایین مجلس راضی است، مجادله را (توگو مگو) ترک می‌کند هر چند حق با او باشد، دوست ندارد که او را به پرهیزگاری بستانند، با تهیدستان نشست و برخاست می‌کند، به عیادت بیماران و مصیبت‌زدگان می‌رود، به تملق چاپلوسان و تعریف این و آن توجهی نمی‌کند و همه کمالات خود را از خدا می‌داند، در مقابل خدا خاضع و خاشع است و به فرامین و اوامر و نواهی حق کاملاً توجه می‌کند و مطیع محض خداست، شخصاً کارهای شخصی خود را انجام داده و به دیگران خدمت می‌کند و .. از این رو به خداوند نزدیک شده و دارای مقام والائی در نزد اوست. افتادگی آموز اگر طالب فیضی هرگز نخورد آب زمینی که بلند است انسان اگر مُتادب به آداب الله نباشد و به اصطلاح «ادب مع الله» نداشته باشد دچار تنزل شخصیت معرفتی خواهد شد. در قرآن نمونه‌هایی از ادب در برابر خدا ذکر شده است، مانند مکالمات حضرت ایوب (ع) و حضرت ابراهیم (ع) با خداوند که در هنگام بیماری و وجود مشکل، چقدر عالی و مؤدبانه با خداوند سخن می‌گویند و اگر ما نیز بخواهیم به آن نگاه نافذ و عمیق رحمانی و مؤمنانه نایل شویم باید پیامبرانه در گفتار، کردار و پندار مؤدبانه باشیم. ۱۲. دائماً شکر خدای کردن: انسان باید در طول حیات خویش عبد شکور باشد و این شکر را به قول، فعل و نیت بجای آرد و الا نخواهد توانست دیده‌ای سبب سوراخ کن داشته باشد و دیده‌آسا و بلند نظر شود. چنانکه حضرت امام (ره) می‌فرمایند ای بیچاره انسانِ محبوب که عمری در نعمتهای بی‌منتهای حق غوطه خوردی، و از رحمت‌های بی‌کرانش برخوردار گشتی، و ولی نعمت خود را نشناخته، کورکورانه از دیگران ستایش کردی، و به ناکسان گرنش نمودی! آری شکر مخلوق از وظایف حتمیه است، چنانکه فرموده‌اند: «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ» لکن از آن جهت که آنها را خداوند وسایل بسط نعمت و رحمت مقرر فرموده، نه آن که با شکر آنها خالق و رزاق حقیقی محبوب گردی، چه که این عین کفرانِ نعمتِ ولی نعم است ۱۳. انتقادپذیری اگر کسی روحیه انتقادپذیری را در خود زنده کرد، اولاً نشان از درک و فهم بالای اوست ثانیاً گام بلندی در جهت رشد و تعالی روحی و معنوی خود برداشته است و برای حصول آن نگاه ملکوتی کاملاً آماده می‌شود. اگر ما انتقادپذیر نباشیم، امکان اصلاح را از خود سلب کرده‌ایم. زیرا چنین چیزی به غرور و خودبینی باز می‌گردد... و «مادامی که انسان خودش را می‌بیند، نمی‌تواند به آن راهی که راه هدایت است، دست پیدا بکند.» از سوی دیگر، «هیچ فردی نمی‌تواند ادعا کند که من نقص، هیچ ندارم. اگر کسی ادعا کرد این را، بزرگترین نقصش همین ادعاست.» ۱۴. اصل امساک از لذتهای آنی و زودگذر: اگر انسان خود را در لذتهای زودگذر دنیوی غرق کرد و در آنها افراط نمود، دیگر نباید بزرگواری روحی و علو نگاه را در چنین کسی سراغ گرفت. یکی از مواردی که خداوند برای تقویت اصل امساک وضع نموده است، مسأله روزه گرفتن است. اگر اصل امساک را عمومیت دهیم، شامل موارد متعددی می‌شود مثلاً- زیاد نخوردن (به مقدار لازم خوردن)، زیاد نخوابیدن، زیاد حرف نزدن، زیاد نیاشامیدن و .. ۱۵. نحوه آداب معاشرت صمیمانه باشد: انسان مؤمن باید بشاش باشد یعنی دارای انبساط صورت و قیافه باشد نه

انقباض چهره، و لازمه چنین چیزی آن است که حُزن و اندوه خود را در دل نگه دارد و آنرا در ظاهر نمایان نکند. خوشرویی و برخورد صمیمانه - به عنوان یکی از فنون ارتباط با دیگران - سبب از بین بردن کینه‌ها و جذب قلوب است. مسلماً اگر کسی دارای چنین ویژگی باشد، توان آن را خواهد داشت که از افق بالائی به دیگران نگاه کند. ناگفته پیداست که لازمه تقویت چنین خصیصه انسانی، عدم نگاه تحقیرآمیز به دیگران است. ۱۶. تقویت اراده تقویت اراده یکی از ضروریات زندگی برای یک جوان است. استعداد در وجود جوان زیاد است باید برای تسریع در رشد معنوی، اراده را شکوفا و تقویت کرد. کسی که اراده قوی داشته باشد می‌تواند در یک آن از هرچه صفت رذیله است بگذرد و فضائل اخلاقی را کسب کند. ۱۷. نشان دادن حُسن الظن بجای سوء الظن: انسان اگر با خود صمیمی باشد با هستی صمیمی می‌شود. امّا آنکس که هستی خود را پاره‌پاره نموده و هر قطعه‌ای را به طرفی پرتاب کرده است و به طور جد دچار بحران هویت شده است و در واقع با خودش قهر نموده باشد، چنین کسی هر مشکلی که برایش پیش می‌آید دیگران را مقصّر می‌داند و به تعبیر روانشناسان فرافکنی می‌کند. همیشه از دیگران «انتظار» و «توقع» دارد و لذا اگر دیگران آن انتظار بعضاً نابجای او را برآورده نسازند از آنان دلگیر و حتی کینه آنان را به دل می‌گیرد. ۱۸. خارج کردن حُبّ دنیا از دل اگر انسان در بند تعلقات دنیوی باشد، نگاهش غبار آلود خواهد شد پس حصول نگاه نافذ و عمیق بلندنظرانه برای چنین کسی میسر نخواهد بود. امّا اگر کسی حُبّ دنیا را از دل بیرون نمود دیگر به راحتی از دیگران گذشت می‌کند، به آنان کمک می‌کند، مشکلاتشان را حل می‌کند، انسانی صبور و بردباری می‌شود، به دیگران محبّت می‌کند، حسن الظن پیدا می‌کند و پیوسته به دیگران توجه می‌کند و .. چنانکه حضرت امام (ره) می‌فرمایند «علاج قطعی اکثر مفاسد به علاج حُبّ دنیا و حُبّ نفس است، زیرا که با علاج آن، نفس دارای سکونت و طمأنینه شود، و قلب آرامش پیدا کند، و دارای قوه و ملکه اطمینان شود، و به امور دنیا سهل‌انگاری کند، و به هیچ مآکل و مشرب اهمّیت ندهد و اگر کسی با او در امری از امور دنیا مزاحمت کند، او با خونسردی تلقی کند و به سهل‌انگاری برگزار نماید، و چون محبوب او طعمه اهل دنیا نیست، دنبال آن به جوش و خروش برنخیزد و قطع ریشه محبت دنیا گرچه امر مشکلی است - خصوصاً در اوّل امر و ابتدای سلوک - ولی هر امر مشکلی با اقدام و تصمیم عزم آسان شود. قوه اراده و عزم به هر امر صعب و مشکلی حکومت دارد، و هر راه طولانی سنگلاخی را نزدیک و سهل کند. ۱۹. احسان اگر انسان تا آنجایی که امکان دارد به دیگران احسان کند یعنی بدی را با خوبی پاسخ گوید چنانچه خداوند در قرآن می‌فرماید «ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» انسان اگر به مرحله‌ای رسید که اگر بدی را با خوبی پاسخ داد، آنگاه خوشحال نیز بشود و خدای را نیز شاکر باشد که چنین نیرویی را به او ارزانی داشته است، در اینصورت به مرتبه بالایی از نگاه رحمانی و خدائی بلندنظرانه نایل خواهد گشت. ۲۰. تقویت از خانواده شروع شود: اگر می‌خواهیم به نگاه بلندنظرانه دست یابیم، یکی از راههای آن - که خیلی مهم است - شروع از خانواده است. یعنی ابتدا احترام به همسر و فرزندان (رعایت حسن سلوک با آنان) و بعد روابط اجتماعی افرادی را می‌بینیم که در بیرون خانواده با دیگران به حسب ظاهر خوب برخورد می‌کنند امّا تمام بدخلقیها و بد رفتاریهای خود را برای خانواده می‌گذارند. با حالتی تند و پرخاشگرانه با همسر و فرزندان برخورد می‌کنند چنین کسانی هرگز روی نگاه بلندنظرانه را - به معنای دقیق کلمه - نخواهند دید. مزایا و آثار نگاه بلندنظرانه اینک زمان آن رسیده که برخی از آثار نگاه بلندنظرانه - که نشانی از تربیت آدمی در فرهنگ قرآنی است - به طور فهرست‌وار اشاره کنیم: - کاهش استرسهای خود و دیگر افراد جامعه. (خود یک وجود آرامش‌بخش می‌شود) - تحکیم و تثبیت روابط اجتماعی. (هر چه بهتر شدن روابط اجتماعی) - شناخت مسائل و مشکلات دیگران - تحصیل توان بررسی و تحلیل علل رفتار ناسازگار و نابهنجار دیگران. - اصلاح عیوب خویش. (بر اثر انتقادپذیری و محاسبه نفسانی) - تحصیل منش والا- و کرامت نفسانی. (حتی از دید دیگران) - چنین کسی می‌تواند نقش مشاور و مددکار اجتماعی را در بحرانهای طول زندگی که برای افراد پیش می‌آید، به خوبی داشته باشد. - آشنایی با محدودیت انسان و پذیرش آن. (یعنی درک می‌کند که انسان جایز الخطاست) - مثبت‌نگری (دید مثبت نسبت به خدا، جهان و انسان و بسیاری موارد و اثرات مثبت دیگر)

قانون مندی حاکم بر سیره نظری و عملی امام خمینی (ره)

قانون مندی حاکم بر سیره نظری و عملی امام خمینی (ره) افکار بلند و اندیشه‌های حضرت امام (ره) و عملکرد ایشان به گونه‌ای است که بیان ناقص ما نمی‌تواند آن چنان که هست این موضوع را تبیین کند. با وجود این، سعی می‌کنیم مطالب خود را به طور اجمال در حد توان ارائه دهیم. مدیریت و تصمیم‌گیری بحث نخست، تبیین کلی ارتباط مدیریت با تصمیم‌گیری است. اصولاً مدیریت انباشتی از تجربه‌های بشری است که به تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری مدیران برای تدبیر امور کمک می‌کند. به تعبیری می‌توان مدیریت را مترادف با تصمیم‌گیری دانست که هر لحظه مدیر با هدف‌گذاری، سازمان‌دهی، برنامه‌ریزی، نظارت و هم‌آهنگی، اعلام موضع می‌کند که مدیران به طور معمول به آن اقدام می‌کنند و تلاش بر این است که این تصمیم‌گیری‌ها مدون، منضبط و مضبوط در اختیار جامعه بشری قرار بگیرد. امروزه از مدیریت به عنوان تکنولوژی طلایی روز یاد می‌کنند؛ یعنی بالاترین نوع توان مندی که در اختیار بشر قرار گرفته تدبیر امور است. البته این توان مندی به طور مطلق در اختیار رب العالمین است. همه جوامع به اصطلاح صنعتی یا پیشرفته، امروز به این مهم دست یافته‌اند که راز توسعه منطبق با ارزش‌های خودشان را در ارتقای توان مندی‌های مدیریت جستجو کنند. با این تعبیر، تلاش‌هایی که صورت گرفته در این جهت بوده که آیدار شیوه تصمیم‌گیری حضرت امام (ره) قانون مندی خاصی حاکم بوده است؟ تصمیماتی همچون تدوین و تصویب قانون اساسی، توقف جنگ و یا انتخاب نام نظام جمهوری اسلامی که نزد همه مشهود است و تصمیمات خرد و کلانی که در حوزه شخصی گرفته شده، آیا از یک قانون مندی خاص پیروی می‌کرده‌اند، یا خیر؟ در توضیحاتی که ارائه خواهیم کرد، تلاش این بوده که برای چنین تصمیم‌گیری‌هایی در زبان و ادبیات مدیریت، قانون مندی خاصی جستجو شود و آن قانون مندی تحت عنوان یک نظریه و یک تئوری مطرح شود که نام بحث خود را «تئوری مدیریت بر مبنای اصول» می‌گذارم. به عنوان مثال اصرار بر تنظیم و تدوین و تصویب قانون اساسی از دید ادبیات مدیریت، اولین کاری است که باید انجام شود تا نظام را هدف مند کند. این امر به طور کامل با چارچوب‌های نظری مدیریت منطبق است و حاصل آن استقرار سریع ارکان نظام بود؛ یعنی سازمان‌دهی و تقسیم کار بین ارکان نظام و تاکید بر این که این ارکان در یک ارتباط منسجم عمل کنند. در بررسی تصمیمات حضرت امام (ره) شاهد تفاوت‌هایی با شیوه‌های تصمیم‌گیری رایج در مدیریت هستیم. در ادبیات رایج مدیریت این شیوه‌ها را تحت عنوان «نظامات تصمیم‌سازی» می‌شناسند. در این تلاش این نظریه به طور تدریجی شکل گرفت که آیا می‌توان در قالب ادبیات رایج مدیریت این قانون مندی را تعریف و عرضه کرد؟ به همین منظور آن چه را که در این ده دوازده سال تهیه و تدوین و سعی شده ارتباطشان با یکدیگر سنجیده شود، در قالب بیان مدیریتی عرضه می‌کنیم. نظریه‌های مدیریت را در قالب عناصر اساسی نظریه، اصل نظریه، فرض‌هایی که بر آن حاکم است و استنتاج قضایا از این نظریه ارائه خواهیم کرد و سعی می‌کنیم به همین کیفیت این مطالب رادسته بندی کنیم. در این نظریه، چهار عنصر اساسی مورد توجه و عنایت قرار گرفته است: ۱ اصول و مبانی ارزشی (که در ادبیات مدیریت کمتر به آن اشاره می‌شود) یکی از عناصر اصلی که حضرت امام (ره) به اتکای آن تصمیم‌گیری‌هایش را اعلام می‌کرد، اصول و مبانی ارزشی حاکم بر اسلام و وجود ایشان بود. ۲ شناخت موضوع، یعنی درکی مطابق با واقعیت و شناختی بسیار دقیق و عمیق از پدیده‌های خارجی و آن چه که در موردش تصمیم می‌گیرند. ۳ علم مدیریت، یعنی مجموعه اطلاعات مدیریتی که انباشته شده و به علوم مدیریت رایج تبدیل شده است و یکی از عناصری است که در تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری به شدت مورد استفاده قرار می‌گیرد. ۴ هنر مدیریت، به مفهوم توان به کارگیری علم مدیریت. معمولاً هنر مدیریت را توان مدیر در به کارگیری دانش مدیریت در صحنه عمل تعریف می‌کنند و به تعبیری اصول و مبانی و ارزش‌های مفاهیم مجرد به کمک هنر مدیریت است که جنبه اجرایی پیدا می‌کند و به سازمان، مقررات و رویه تبدیل می‌شود. ترکیب این چهار عامل، تصمیم‌گیری را محقق و ممکن می‌کند؛ یعنی در واقع نوعی ما حاصل

تهیه و تدوین و جمع آوری این عوامل چهارگانه است که به صورت یک تصمیم نمایان می شود. اصول را باید نبایدها، جهت گیری ها و محکومات دین مبین اسلام قرار دهیم؛ یعنی اصولی که منبعث و برخاسته از نظام ارزشی حاکم بر جمهوری اسلامی است. به تعبیر این باید نبایدها و اصول ارزشی جوهره تصمیم های مدیریتی است که ما نام آن را «مدیریت بر مبنای اصول» می گذاریم. ارتباط مدیریت با اصول ارزشی در باب مدیریت که می گویند، جوهره مدیریت برنامه ریزی، جوهره برنامه ریزی هدف گذاری و جوهره هدف گذاری شناخت است. منتهی شما اگر از مجموعه ای که بر آن حکومت یا تصدی می کنید یا حاکمیتی را اعمال می کنید شناخت دقیق نداشته باشید نمی توانید اهداف معین و قابل وصولی را تعبیه کنید، تا هدف معین نشود، راه رسیدن به هدف روشن نمی شود. پس اگر شناخت ایجاد شد، سایر عوامل مدیریت هم به خدمت گرفته می شود. حال ببینیم جوهره شناخت چیست که به آن هویت می دهد. مهم ترین عامل در شناخت، نظام ارزشی است؛ به تعبیر دیگر، وزن و اهمیت عوامل در شناختی که انسان پیدا می کند، بستگی به این دارد که جهان بینی و شاکله ارزشی اش چگونه حکم می کند. بنابراین خودشناخت، بدون نظام ارزشی هویت ندارد و نمی تواند ما را به سوی تصمیم گیری های خردمندانه و حکیمانه راهنمایی کند. جایگاه علم مدیریت و نسبتش با اصول ارزشی چنین است که مدیر به استناد نظام ارزشی که برای خود قایل است، مقررات، قوانین، سازمان و وزن عواملی را که برایش مطرح است تعبیه و طراحی می کند. نهایتاً می توان این گونه تعبیر کرد که برای تحقق اهداف، اصول و ارزش ها، ابزار اصلی، علم مدیریت است. علمی که می تواند هدف و راهبرد مناسب ارائه دهد و چگونگی وضعیت سازمان، روش ها و مقررات را معلوم کند تا بتواند به هم آهنگی و تصمیم گیری و ایجاد انگیزش برسد. به این ترتیب نسبت مدیران با علم مدیریت این گونه است که برای تولید شیوه های تصمیم گیری و نظم و نسق امور و مقرراتی که مورد نیاز است باید علی القاعده به طراحی روش ها و شیوه ها دست بزنند که در ورای این طراحی ها نظام ارزشی نهفته است. به این ترتیب از دید ما، علم مدیریت ابزار اصلی تحقق ارزش ها، اصول و اهداف و سیاست های یک نظام است و خود منبعث از نظام ارزشی مدیر می باشد و هنر مدیریت توان به کارگیری این علم برای تحقق اصول و مبانی ارزش ها است و تصمیم گیری، تجلی هنر مدیریت در تلفیق اصول و مبانی با واقعیت های عینی است و استفاده از علوم مدیریت و هنر مدیریت در تلفیق با یکدیگر، می تواند این موضوعات را در صحنه عمل به اجرا برساند. با توجه به عواملی که بر شمردیم اگر این نگاه را بپذیریم که جوهره مدیریت، تصمیم گیری است و تصمیمات مبتنی بر نظام ارزشی ایی که جهت گیری ها و سمت و سوها را مشخص می کند در بطن تار و پود تکنولوژی مدیریت، که از چهار عامل: انسان، نرم افزار، سخت افزار و نیروی انسانی تشکیل شده، تجلی می کند. با این کیفیت و با چنین نگاهی به بحث مدیریت، یعنی نظریه مدیریت بر مبنای اصول ارزشی، هر تصمیم و تدبیری، به گونه ای عبادت تلقی می شود. چون بشر در برابر مسائل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به طور مرتب باید موضع بگیرد، فرد مسلمان به استناد نظام ارزشی اش در تقابل با واقعیت ها باید تشخیص بدهد که آیا واقعیت ها را به یک نظام ارزشی حاکم کند یا نظام ارزشی رامبنا بگیرد و تصمیمش را اعلام کند. به این ترتیب هر تصمیم و تدبیری، با توجه به پایه ای که برای اصول و مبانی ارزشی در این نظریه قایل شدیم، نوعی عبادت تلقی می شود. دوم این که حصول اطمینان از شناخت موضوع، امری اساسی تلقی می شود؛ یعنی بدون این که از پدیده ها و واقعیت های خارجی دریافت دقیق و صحیحی داشت نمی توان به اصول و مبانی اتکا کرد، از این رو شناخت پدیده ها و اعلام اصول و مبانی و مواضعی که مدیر ابراز می کند، یک امر بسیار اساسی است. سوم این که تصمیم گیری امری علمی محسوب می شود. به این مفهوم که تجربیات تصمیم گیری را باید تدوین و تنظیم کرد و آن ها را قابل اشاعه و استفاده نمود. علاوه بر این دو رکن، اگر بخواهیم اصول و مبانی به درستی محقق بشود، باید هم به واقعیت ها توجه کنیم و هم از علوم مدیریت بهره بگیریم. احراز توان مندی در مدیریت، امری پیچیده و خطیر است؛ یعنی آگاهی از علم مدیریت کافی نیست بلکه باید توان به کارگیری این علوم و تجربیات را در صحنه عمل نشان بدهیم که به آن «هنر مدیریت» می گویند. نهایتاً این که اصول و ارزش ها جان مایه مدیریت و مدیریت، علت

العلل تحقق ارزش ها و اصول است. با تعریفی که از علم مدیریت دادیم، مدیریت ضمن این که از ناحیه اصول ارزش ها متأثر شده و این اصول تنظیم، تبیین و تدوین شده و به روش ها و مقررات و آیین نامه ها و تکنیک هایی در مدیریت تبدیل گردیده، وسیله ای است برای تحقق ارزش های مدنظر مدیر یا نظام مدیریتی که در آن قرار گرفته است. با عنایت به آثار و تبعاتی که این نگرش دارد نظریه ای را که تبیین شد در چهار فراز بیان می کنیم. اول این که این نظریه اعلام می کند که تصمیمات و مدیریت هر فرد مسلمان متأثر از چهار عامل زیر است: ۱ اصول و مبانی اعتقادی؛ ۲ شناخت موضوع؛ ۳ علوم مدیریت؛ ۴ هنر و تجربه مدیریت. به طور خلاصه، فرد مسلمان همواره بر مبنای اصول و در جهت تحقق آن ها از یک سو و توجه به شرایط مقتضیات حاکم از سوی دیگر با کمک دانش و تجربه مدیریت، تصمیم می گیرد. هر اندازه درک از اصول و پای بندی به آن ها قوی تر، ناخت شرایط و مقتضیات واقعی تراست. از سوی دیگر هر قدر بهره گیری از علم و تجربه مدیریت افزون تر باشد، تصمیمات حکیمانه تر، کم هزینه تر و آثار و برکات آن ماندگارتر است. در بحث های نظریات مدیریتی باید این نوع آثار و ادعاها را با بررسی تصمیمات اثبات کرد، ما در این زمینه مطالعاتی را انجام دادیم که به طور فشرده ارائه می کنیم: فرد مسلمان بر این اساس، به طور مستمر تلاش می کند که با تجهیز درونی یعنی تهذیب و تزکیه، تعلیم و تربیت و تغییر و فراهم سازی شرایط بیرونی، در جهت پیاده شدن اصول و مبانی اش با محیط جدال کند تا آن را برای تحقق اصولش آماده نماید و تصمیمات حکیمانه تری را اتخاذ کند؛ یعنی تلاش مستمر برای تغییر درون و بیرون. شیوه مدیریتی امام خمینی (ره) شما می توانید با این مدل، تصمیمات حضرت امام خمینی را چه در بعد زندگی فردی و چه در بعد کلان اجتماعی تبیین کنید؛ مثلاً چهار عاملی را که اشاره کردم، یعنی تجربه و هنر مدیریت، علم مدیریت، اصول و مبانی و عامل شناخت از موضوع را در چند تصمیم ایشان در نظر بگیرید: اصرار ایشان بر تنظیم و تبیین و جاری شدن قانون اساسی نشان دهنده اشراف و آگاهی از منظر رهبری یک نظام، به هدف مند کردن نظام بوده است؛ یعنی اولین کاری که در علم مدیریت باید صورت بگیرد این است که نظام را هدف مند کنید. تدوین قانون اساسی از این سنخ بوده است. وقتی که بحث اسم نظام حکومتی پیش آمد فرمودند: «جمهوری اسلامی»، نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد». با این که تمام گروه های سیاسی، این مسئله را به صورت دیگری تعبیر و تفسیر می کردند. ایشان به استناد شناخت و استنباطی که از خواست و نگرش مردم داشتند و با تکیه بر اصول و مبانی، بدون ذره ای تردید با آرامش کامل فرمودند: «جمهوری اسلامی». این نشان می دهد که امام از آن عوامل به خوبی بهره می بردند و تصمیم می گرفتند. شناخت از موضوع و اتکاب علم مدیریت در منظر رهبری، اولین کاری است که نظام راه هدف مند می کند. از آن طرف، تکیه بر اصول و مبانی و توان به کارگیری این که هدف چگونه با مجموعه شما هم آهنگ باشد. هر گاه ایشان اعلام موضوع و تصمیمی می کردند، عقب تر یا جلوتر از مردم نبودند، بلکه دقیقاً در کنار آن ها بودند. به این ترتیب می بینید که هر چهار رکن در تصمیم ایشان در این موضوع تجلی می کند. بعضی از تصمیمات امام ظاهراً ناهم آهنگ با مقتضیات محیط است، مثلاً حکم اعدام سلمان رشدی شاید از جمله این مسائل باشد. علت دیر هضمی این گونه تصمیمات امام این است که این تصمیمات در بعد زمان معنا پیدا می کند؛ یعنی بعد تصمیم و عمق تصمیم ممکن است پنجاه سال، یک قرن یا چند نسل باشد. به علت محدودیت ذهن ما و دور بودن از آن نگاه و منظر این طور به نظر می آید که ایشان بدون توجه به مقتضیات و شرایط زمان تصمیم گرفته اند. منتها چون تصمیم ایشان، تصمیم بلندی است با وجود گذشت سال ها هنوز از نظر ادبیات مدیریت درک نشده است. اگر این زمان را کمی طولانی تر بکنید متوجه می شوید که به مقتضیات هم توجه شده و در واقع بر مبنای اصولی و به اتکاء مقتضیات، تصمیمی را اتخاذ کرده اند. یکی دیگر از تصمیم گیری های مهم امام، پذیرش قطعنامه است. کسانی که در کوران تصمیم گیری حضرت امام بودند، خوب می دانند که در بحث قطعنامه فی الواقع مدیریت کشور تصمیم می گرفت و جلو می رفت. روزی که آمدند و گفتند به این دلیل نمی توان جنگ را ادامه داد، امام تشخیص مصلحت دادند که با حفظ اصول این جا توقف می کنیم. یعنی هیچ گاه از اصول دست برداشته نمی شود. در این مدل و در این تئوری، مدیریت بر مبنای اصول حاکم است، ولی

اگر مقتضیات خوب شناسایی نشود، هزینه تصمیم بالاست. آن جا اگر این توان اجازه نمی دهد یا مقتضیات فراهم نیست یا درک از اصول و مبانی و واقعیات آن چنان که باید و شاید شفاف نیست، مدیر تصمیم می گیرد و تشخیص مصلحت می دهد. کما این که این مکانیزم در تمام نظام اداری کشور بعد از چند سالی تعبیه شد. تلاش های درونی و بیرونی امام، زبانزد همه است. ایشان علی رغم قرار گرفتن در منصب امامت امت و رهبری انقلاب اسلامی در جهان امروز، در هیچ زمانی از تزکیه درون به عنوان یک امر اساسی واجب و مقدم بر هر کاری غفلت نکردند. بیت مکرم امام(ره) ادبیاتی در این زمینه تولید کرده که نشان می دهد، عبادت، تزکیه و تهذیب، آن هم در آن مقام، جزء لاینفک خودسازی و تجهیز درون نزد ایشان امری اساسی بوده است. از آن سو مطالعه مستمر و اطلاع روز به روز از وضعیت مردم دنیا از طریق رادیوها و روزنامه هادر چنین موقعیتی همواره یکی از اصول اساسی زندگی حضرت امام(ره) بوده است. ایشان برخی تصمیمات را علی رغم اعتقاد به صحتش اعلام نکردند و منتظر فراهم آمدن شرایط شدند. بررسی این موضوعات نشان می دهد که خیلی از تصمیمات شاید از سال ۵۹ - ۵۸ در ذهن امام بوده، ولی هیچ موقع اعلام نکردند تا شرایط فراهم شد. این رفتارها حاکی از تبعیت تصمیمات ایشان از یک چنین مدلی است و در داخل این نظریه دو فرض اساسی وجود دارد: فرض اول این است که اعتقاد ما به دین مبین اسلام به عنوان کامل ترین و فطری ترین دین و دستورها و اصول ثابتش برای انتخاب زندگی صحیح فردی و اجتماعی، در پشت این نظریه قرار دارد و فرض دوم، مدیریت و تدبیر امور فردی و اجتماعی است. بی مناسبت نیست که اشاره کنیم امروزه در دنیای غرب از مدیریت فردی به عنوان خود مدیریتی استفاده می شود؛ یعنی همان جهاد اکبر که از دیدگاه حضرت امام(ره) در آن چند مرحله باید طی شود: تفکر، عزم، مشارطه، مراقبه، محاسبه و تذکر. این ها را اگر به عنوان یک مدل تهذیب و تزکیه شخصی، هر روز و هر هفته به کار بگیرید، مدیریت فردی می شود. کسی که نتواند خود را مدیریت کند از عهده مدیریت جامعه هم بر نمی آید. به این ترتیب مدیریت و تدبیر امور اجتماعی و فردی با نگاه اعتقادی عین دین ورزی و عبادت حق تعالی است. نتیجه استنتاج هایی که از این قضیه می توان کرد به صورت زیر است: ۱ اصول و مبانی اعتقادی پایه و چهارچوب اصلی و شکل دهنده سمت و سوی حرکت و جوهر تصمیمات هر فرد مسلمان است. ۲ اصول و مبانی اعتقادی، تعیین کننده وزن عوامل در شناخت پدیده است و به شناخت از پدیده هویت می بخشد. یعنی شناخت هایی که امروزه در علوم مدیریت وجود دارد، فارغ از هویت های ارزشی، عوامل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را تعبیه می کند که اگر به دنبال آن یک چهارچوب نظری نباشد، این شناخت هویت ندارد. ۳ اصول و مبانی اعتقادی آفریننده علوم و فنون مدیریت برای تدبیر امور فردی و اجتماعی است. ۴ شناخت از موضوع و واقعیت ها در سرعت و شتاب حرکت به سمت تحقق اصول و مبانی اعتقادی و شدت رعایت آن ها تا اثر می گذارد؛ یعنی این که ما با چه سرعتی به سمت تحقق اصول حرکت کنیم تابع مقتضیات و شرایط عینی جامعه است. از اصول دست بر نمی داریم، ولی اگر شرایط فراهم نباشد، بعد زمانی تحقق اصول و مبانی، طولانی ترمی شود. مهم این است که در راه باشیم و این نوع نظریه می گوید با چنین اعتقاد و چنین نظامی حتما به هدف می رسیم. ۵ سرعت حاصل از مقتضیات و سمت و سو، تابع اصول و مبانی است. درک و دریافت عمیق از اصول و پای بندی به آن ها مقدم بر هر عامل دیگری در تصمیمات اثر می گذارد و به تصمیمات و اعلام مواضع شفافیت می بخشد. هر تصمیم مدیریتی یک حرکت اعتقادی است. به این ترتیب، اصل بر تقدم اصول است نه تقدم واقعیت ها، که از آن به عمل گرایی رئالیستی تعبیر می شود. ۶ نتیجه تصمیمات و سرعت رسیدن به دستاوردها فرع بر قضیه است و در واقع فرد مسلمان عمل به تکلیف می نماید. اصلی که مکرر از ناحیه حضرت امام(ره) بر آن تاکید می شد، این بود که: «ما به تکلیف عمل می کنیم». ۷ به لحاظ ورود خطا در برداشت از اصول و درک واقعیت ها آن طور که هستند، مجاهده مستمر فرد برای ارزیابی تصمیمات و چگونگی عملکرد عوامل چهارگانه ضروری است. یعنی مدیر مسلمان در چنین نظریه ای هیچ گاه از عواقب تصمیم خود غفلت نمی کند و مرتب با آثاری که از این تصمیمات به او منعکس می شود، یا علم خود رانسبت به واقعیت ها بالا- می برد یا علوم مدیریت را ارتقا می دهد، یا اصول و مبانی اش را

شفاف تر می‌کند، با تهذیب فردی و برداشت صحیح تر و یا تجربیات مدیریتی خود که هنر مدیریت است به آن‌ها جلا و غنا می‌بخشد که بتواند در مرحله بعد با توان مندی بالاتری بر اساس این نظریه اقدام کند. ۸ در جلا بخشیدن و کارآمد کردن الگوی تصمیم‌گیری تجهیز فردی برای درک بهتر اصول و مبانی اعتقادی، فراگیری علوم مدیریت و ارتقای تجربه و هنر مدیریت و اشراف به زمان و مکان و در راس همه ترکیه نفس ضامن موفقیت روزافزون فرد مسلمان است. ۹ استفاده مکرر از این الگو توسط مدیران، استحکام مدیریت فردی، یعنی تقوای ساختارهای حاکم به یک نظام در مقیاس فردی را «شاکله» می‌گویند. اگر عملکرد فرد مثبت باشد، می‌گویند فردمتمنی است و با صداقت کار می‌کند. استفاده مکرر از این موضوع توسط مدیران به استحکام مدیریت فردی و مدیریت اجتماعی می‌افزاید یعنی یک سیستم خودش، خودش را تصحیح می‌کند. ۱۰ شفافیت اندازه‌گیری عوامل موثر در الگو یعنی همان علوم و هنر مدیریت، اصول و مبانی و شناخت واقعیت‌ها موجب تمیز دادن سریع این عوامل می‌شود. مدیر اگر مدعی باشد که این الگو رادنبال می‌کند می‌توان در عملکرد اجتماعی و فردی اش صحت و سقم ادعایش را پیدا کرد. ۱۱ راه توسعه علوم و مدیریت با ویژگی‌های اسلامی با به کارگیری این الگو و به صورت تدریجی حاصل می‌گردد. ۱۲ بهره‌گیری از این الگو هزینه‌های مدیریت را در بلندمدت کاهش و بهره‌وری نظام را افزون می‌کند. این نظریه که در قالب پیش‌فرض‌ها، عوامل اساسی ذی‌مدخل، آثار و نگرش حاکم به این عوامل و نهایتاً استنتاج‌های دوازده‌گانه‌ای که اشاره کردیم و ما آن را «مدیریت بر مبنای اصول» می‌نامیم، بر اساس ادبیات مدیریت رایج، تبیین شده که بتوان در فضای اداری کشور به آن تمسک پیدا کرد. سامان‌یابی نظام اداری کشور در انتهای این بحث به لحاظ این که مسئولیت نظام اداری کشور برعهده بنده گذاشته شده، چند نتیجه‌گیری برای نظام اداری کشوری توان از این بحث استخراج کرد که اگر نظام به آن اهتمام کنند این کار تحقق‌پذیر و شدنی است: ۱ هدف توسعه، تحقق اصول ارزش‌های اسلامی است. لذا سیره عملی و نظری حضرت امام (ره) و قانون‌مندی‌های حاکم بر آن ضامن موفقیت است. ۲ برنامه‌ریزی برای تربیت و تعلیم هدف‌مند مدیران در تمام عرصه‌ها اولویت اول نظام اسلامی است که در این هیجده سال بدین مهم همت نگماشته‌ایم. ۳ تبیین کاربردی روش‌های تصمیم‌گیری برای مدیریت فردی و اجتماعی در تمام عرصه‌ها، همکاری سامان‌یافته دانشگاه، حوزه و مدیریت اجرایی را می‌طلبد. ۴ لازمه بهره‌وری و شایسته‌سالاری در نظام اداری نهادمند شدن چهار عامل: تعهد، تخصص، دانش و هنر مدیریت و اشراف به موضوع در مراحل مختلف از اهم مسئولیت‌هاست. اساس قضیه در این بحث به این برمی‌گردد که اگر اعتقاد ما در نظام اسلامی الگو قرار دادن حضرت امام سلام الله علیه است و از آن طرف هم مدبرالعلوم خلقت و جهان هستی حق تعالی است و از طرفی دنیا نیز عملاً ثابت کرده که توسعه منابع انسانی محور توسعه است و مدیران به هنجار برای چنین نظامی اصل و اساس قضیه هستند و با عنایت به این که حدود بیست سال از انقلاب گذشته، نشان می‌دهد که یکی از غفلت‌های اساسی و تاریخی ما بحث توسعه مدیریت بر مبنای اصول ارزش‌های اسلامی است که ان شاء الله باهمی که دولت و نظام می‌کند آغازی برای دست‌یابی به چنین آرزوها و آرمان‌هایی باشد.

برنامه‌ریزی و مدیریت زمان در سیره امام خمینی

برنامه‌ریزی و مدیریت زمان در سیره امام خمینی اوقات با برکت امام خمینی شخصیت بی‌بدیلی است که وجود با برکتش برای تمام کسانی که به فضیلت اشتیاق دارند و نسبت به صلابت، فداکاری و استواری در راه ارزشها، ارادت می‌ورزند موجب افتخار و شکوهمندی می‌باشد. آن وجود بزرگوار درد دین داشت و سعادت دنیوی و اخروی مردم را در حیات دینی می‌دانست و این دردمندی توأم با قداست امام با پرهیزگاری، بصیرت معنوی، اندیشه عرفانی و اعتقاد علمی عجین‌گشته و نهال پر بار و جاویدانی را به ارمغان آورد که غروب و افول در آن راه نمی‌یابد. آن روح قدسی بر این باور بود که آیین حیات بخش اسلام می‌تواند چون خورشیدی فروزان تمامی جوانب زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها را در برگیرد و تحوّل اساسی در روح، اندیشه و اخلاق آنان

وجود آورد، سرسبزی و طراوت را در بوستان جامعه به نمایش و تماشا گذاشته و تمامی علف های هرز و آفات مهلک را از گلستان انسانی برکند. او به خوبی در عرصه اندیشه و عمل ثابت نمود که معارف آسمانی اسلامی توان آن را دارند که جوامع بشری را از ظلمت جهل و ستم و تیره گی های دیگر رهانیده و آنان را به ساحل رستگاری برسانند و از هرگونه انحراف و کژروی برحذر باشند البته تحقق چنین امری مستلزم آن است که مسلمین خود را باور کنند و احساس نمایند بیگانگان هجوم آورده اند و ضرورت دارد در مناسبات اجتماعی، رفتار فردی و نوع نگرش های خود نوعی تصفیه و پالایش انجام دهند و باورهای خویش را از عفونت های فرهنگی و خرافات آسیب زا، پیراسته سازند. یکی از جنبه هایی که امام در سیره عملی خود مورد توجه قرار داد نظم و ترتیب در زندگی، بهره گرفتن از فرصت ها و برنامه ریزی دقیق در تمامی شئون می باشد. حضرت علی (ع) در وصیت خود به بستگان و تمام کسانی که توصیه آن امام بدانها می رسد، فرموده اند: «اوصیکما و جمیع ولدی و اهلی و من بلغه کتابی بتقوی الله و نظم امرکم؛ (۱) من شما را و تمام فرزندان و خاندانم و کسانی را که این وصیت نامه به آنان خواهد رسید به پرهیزگاری و نظم امور خودتان وصیت می کنم.» امام خمینی که در نسب و سیره، وارث راستین انبیاء و اولیاء بود این دو توصیه امیرالمؤمنین (ع) را به تمام معنا در زندگی فردی، اجتماعی، سیاسی، علمی و آموزشی خود به نحو احسن پیاده کرد و برای تمامی ساعات شبانه روز خویش برنامه ای خاص داشت. مطالعه، عبادت، دعا و نیایش، ملاقات ها، رسیدگی به امور مسلمانان جهان، استراحت، اوقات فراغت، امور شخصی و خانوادگی، ارتباط با شخصیتها، حالات عاطفی و برخورد های خانوادگی همه برنامه ریزی شده و زمانی روشن و معین داشتند و همین استفاده صحیح و اصولی و حساب شده از اوقات موجب گردیده بود که امام از تمامی لحظه های عمر پربرکت خویش به نحو شایسته ای بهره گیرند. حضرت علی (ع) فرموده اند: «للمتقی ثلاث علامات: اخلاص العمل و قصر الامل و اغتنام المهل؛ (۲) پرهیزگار سه نشان دارد: اخلاص در عمل، کوتاهی در آرزو و بهره گرفتن از فرصت های پیش آمده.» و نیز آن امام متقین متذکر گردیده اند: «الفرصة تمرّ من السحاب فانهزوا فرص الخیر؛ (۳) فرصت همچون ابر می گذرد پس فرصت های خوب را غنیمت شمارید.» از آنجا که امام این دستورالعمل های ارزشمند را نصب العین خویش قرار داد در کار و تلاش هرگز خستگی را ملاقات نمی کردند و همواره می کوشیدند تا انبوهی از فعالیت ها با نظم و تدبیر و در فرصت های مقتضی انجام پذیرد، از این جهت هیچ مسئله ای را مشکل نمی دیدند و تمامی دشواری ها به نظرشان آسان می آمد. کسی نشنیده است که ایشان بگویند چنان برنامه ای دچار صعوبت بوده و نمی توان آن را انجام داد البته در برابر مشکلات ضمن اندیشه و تفکر برای گره گشایی آنها، با بصیرت کامل به خداوند توکل داشتند و مدام می گفتند: چیزی نیست ان شاء الله بر طرف می گردد. (۴) گام های منظم امام مقید بودند سرساعت مقرر از بستر خواب یا استراحت بلند شوند و به امور مربوطه رسیدگی کنند. دقت داشتند در وقت معین غذا بخورند یا بخوابند. اگر کاری داشتند یا با فردی قراری می گذاشتند به هیچ عنوان زمان وعده را به عقب یا جلو نمی افکندند. آن قدر دقیق و منظم بودند که اگر واقعاً بنا بود برای صرف غذا بیایند با پنج دقیقه تأخیر، اهل خانه نگران می شدند و با خود نجوا می نمودند آیا دلیل تأخیر آقا چه بوده است؟ همه بی اختیار چشم ها را متوجه اتاق محل اقامت امام می نمودند تا دلیل این دیر کردن را کشف کنند آن وقت مشاهده می نمودند به عنوان نمونه کسی خدمتشان رسیده و سؤالی از ایشان کرده اند که امام برای پاسخگویی لحظاتی با تأخیر رسیده اند. (۵) از آن ساعت که امام از بستر خواب بر می خاستند هیچ وقت بدون آینده نگری و بی برنامه زندگی نکردند. اطرافیان نیز بر اساس دقت و نظم امام، برنامه های خود را منظم می نمودند و می دانستند چه موقعی نزد آقا بروند، خود را مهیا می نمودند که درست زمان استراحت آقا ایشان را زیارت کنند. به هیچ عنوان اجازه نداشتند هنگام عبادت، مطالعه و امور دیگر به محضر امام بروند. امام در آن موقع مقید بودند حدود بیست دقیقه قدم بزنند و این ورزش را هنگام صبح و عصر انجام می دادند. در این هنگام افراد می توانستند نزد امام بروند سؤالی بکنند، جوابی بشنوند و احوال ایشان را جویا شوند. (۶) پیاده روی و قدم زدن امام مشهور است و از ایام نوجوانی آن را ترک نکرده اند، در دوران جوانی اغلب روزها همراه دوستان قدم زنان به سوی

باغ‌های اطراف قم می‌رفتند و ضمن تفریح سالم و نشاط بخش و مشاهده طراوت و سرسبزی طبیعت و شکوفایی گیاهان، با یکدیگر مباحثه می‌کردند. بیشتر ایام تا بعد از ظهر بیرون بودند و از هوای باز و سالم استفاده می‌نمودند. در ایام جوانی بین طلبه‌ها و دیگر اقشار رواج یافته بود که حاج آقا روح‌الله هر روز صبح زود بعد از اقامه نماز و تعقیبات تا طلوع آفتاب جنب خانه خود یا در زمین‌های پشت باغ مشغول قدم زدن هستند. خانه امام در محله یخچال قاضی قم واقع بود که در مجاورت آن باغ انار و انجیر قرار داشت. ایشان پس از کسب اجازه از صاحب باغ در فصول تابستان و زمستان صبح‌ها در این باغ و زمین هموار بعد از آن تا طلوع خورشید قدم می‌زد. (۷) در قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ هـ ش که امام را مأموران رژیم پهلوی دستگیر نمودند و به تهران بردند ایشان را مدت نوزده روز در محلی نگه داشتند سپس به مدت بیست و چهار ساعت به یک سلول انفرادی انتقال دادند که خود امام در این باره فرموده‌اند: طول آن اتاق چهار قدم و نیم بود و من طبق روال همه روزه ام سه تا نیم ساعت در آنجا قدم زده‌ام و بدین گونه ایشان در چنین فضای محبوس، کوچک و تاریکی با برنامه ریزی دقیق ورزش خود را چون همیشه انجام دادند و چنین محدودیت و حصری مانع آن نگردید. (۸) امام در هنگام انجام همین فعالیت به ظاهر جزئی و کم‌اهمیت چندین کار دیگر را انجام می‌دادند: به سلامتی خود فکر می‌کردند، تجدید قوا می‌نمودند، برخی روزنامه‌ها و جراید را از نظر می‌گذرانیدند، ذکر می‌گفتند و برای برخی امور اندیشه نموده و برنامه ریزی می‌کردند. یکی از اشخاصی که در نجف اشرف با امام در ارتباط بود از نظر وضع مزاجی دچار مشکلاتی شد و به کوشش عده‌ای از دوستان برای معالجه به انگلستان رفت. دکتر معالج پس از بررسی‌های لازم گفت وی بیماری خاصی ندارد اما به دلیل مطالعه زیاد دچار فشار روانی و مغزی زیادی شده و این عارضه بر اندام‌های دیگر چون قلب، ریه، کبد، استخوان و... اثر منفی گذاشته است. ذهن و فکر هم استراحت می‌خواهد و چون این امکان برایش فراهم نگردد کار دیگر اعضاء را دچار اختلال می‌کند. بهتر شکار لحظه‌های زندگی امام علی (ع) فرموده‌اند: «قوام العیش حسن التقدير و ملا- که حسن التّديير؛ (۱۱) پایداری زندگی به برنامه ریزی درست و وسیله رسیدن به آن تدبیر خوب است.» اگر جنبه‌های گوناگون زندگی امام را بررسی کنیم مشاهده می‌شود عاملی که در تمامی امورات ایشان تأثیر بارزی دارد برنامه داشتن و منظم بودن کارهایشان است برنامه‌ای که امام موفق گردید بر اثر آن در کمترین زمان‌ها بیشترین فعالیت‌ها را انجام دهد و لحظات عمر خود را با برکت، مفید و پربار نماید. نظم خاص امام از ثبات قدم و استواری ایشان حکایت دارد. یک بار از همسر امام برنامه روزانه ایشان را پرسیدند، ایشان در پاسخ گفته بود: اگر برنامه یک روزشان را بگویم می‌توانید در سیصد و شصت ضرب کنید. چون امام مطابق برنامه کارهای خود را انجام می‌دادند، به اطرافیان نیز در این مورد توصیه می‌نمودند. (۱۲) حتی خواندن نامه‌ها، مطالعه روزنامه‌ها و تجدید وضوی امام با نظم خاصی توأم بود. خانم دباغ خاطر نشان ساخته است روزی روبروی بیت امام در نوفل لوشاتوی پاریس مشغول پیاده کردن نواری بودیم ناگهان یادم آمد که به خدمت آقا بروم چون وقت تجدید وضویشان بود، رفتم و نظافت کردم و اتفاقاً در لحظه مقرر امام آمدند. آقا همیشه ساعت نه شب شام می‌خوردند. یک بار فیلمی از سخنرانی شهید مفتاح در مسجد قباي تهران و راهپیمایی مردم آورده بودند، خواستم به همراه دیگران این فیلم را ببینیم به همین دلیل زودتر از موعد مقرر خدمت امام رسیدیم و بر خلاف معمول که منتظر می‌ماندم تا ایشان بگویند شام و من آن را ببرم، عرض کردم حاج آقا شام را بیاورم؟ نگاهی به ساعت کردند و فرمودند: تا زمان صرف شام ۲۰ دقیقه باقی مانده است، امام هر شب رأس ساعت ۱۱ به خواب می‌رفتند و ساعت سه بامداد از خواب بیدار می‌شدند حتی یک بار هم به یاد ندارم که پنج دقیقه از ساعت مزبور بگذرد یا لحظاتی به آن مانده باشد که ایشان از بستر خواب برخیزند، زیرا تکلیفی از لحاظ حفاظت به من واگذار شده بود که پشت در اتاقی که امام در آن می‌خوابیدند، باید بخوابم، اتاقشان رو به حیاط بود و خیالم راحت نبود. (۱۳) برادری نقل نموده است شبی که بنی صدر متواری شده بود اغلب مسؤولان به این موضوع فکر می‌کردند که چه باید بکنند امّا امام در ساعت مشخص رختخواب خویش را پهن نمودند و آماده خوابیدن شدند، اطرافیان گفتند: چنین شده است، فرمودند: آنچه باید بشود، خواهد شد. شما تکلیف

خود را انجام دهید بقیه اش دست خداست حالا- از این که من بخوابم یا نخوابم که کاری نمی توانم انجام دهم، جز این که کارهایی که باید پس از استراحت انجام دهم دچار نقص و کاستی می شود. دیدگاه امام در مورد تنظیم وقت این بود که وقتی آدمی به برنامه های خود نظم ببخشد مسلماً وجودش نظم می یابد. این موضوع در زندگی امام کاملاً محسوس بود، آن قدر که وقتی امام در پاریس اقامت داشت پلیس ها می گفتند ما حتی ساعت های خود را با رفت و آمد امام تنظیم می کنیم. ساعات شبانه روز امام چنان تقسیم بندی شده بود که اطرافیان قادر بودند بدون این که امام را ببینند، بگویند مشغول چه کاری است. امام ساعت هفت صبح صبحانه می خوردند و تا ساعت نه صبح به کارهای مربوط به مسایل ایران رسیدگی می کردند. از ساعت نه تا ده صبح کارهای شخصی را انجام می دادند. از ده الی دوازده ظهر به مصاحبه ها و ملاقات های خصوصی می پرداختند. از دوازده ظهر تا دو بعد از ظهر به برنامه نماز و نهارشان اختصاص داشت و بعد از آن یک ساعت استراحت می نمودند از ساعت سه الی پنج بعد از ظهر به کارهای مرتبط با انقلاب اسلامی در حد وظایف خودشان از قبیل بررسی اخبار و روزنامه های رسیده مبادرت می نمودند. رسیدگی مجدد به مسایل نهضت اسلامی بعد از نماز مغرب و عشاء تا ساعت نه شب که موقع صرف شام بود، ادامه می یافت. بعد از شام تا ساعت یازده به رادیوهای گوناگون و اخباری که قبلاً ضبط شده بود گوش می دادند تا آن که زمان استراحت و خوابشان فرا می رسید. (۱۴) این نظم دقیق و برنامه ریزی اصولی انسان را به نظم امام، این حقیقت را ثابت می کند که با اجرای چنین برنامه ای می توان هرگونه تلاش بیهوده، سخن بی جا و فکر بی مورد و اموری را که بعداً موجب ندامت می شود از زندگی حذف نمود. با این شیوه لحظه ای از وقت امام تلف نمی گردید و اگر هم به ظاهر بیکار بودند حتماً مشغول تفکر در مسئله ای بودند، دکتر بروجردی می گوید یک روز جمعه که هوا مساعد بود، ایشان مشغول قدم زدن در حیاط بودند، من و همسر (دختر امام) روی تختی نشسته بودیم وقتی راهپیمایی امام خاتمه یافت بر آن تخت و در کنار ما قرار گرفتند. معمول بود که بعد از قدم زدن دو استکان چای جلوی امام می گذاشتند، همسر پرسید که آقا چای بیاورم خدمتان؟ به ساعت خود نگاه کردند و فرمودند چند ثانیه دیگر باقی مانده است. این قدر زمان را به تصرف در آوردن و از لحظات استفاده کردن واقعاً موجب شگفتی است. (۱۶) مقام معظم رهبری نقل نموده اند در جلسه ای خدمت امام بودیم، بحث به درازا کشید، در این اثنا ایشان به ساعت خود نگاه کردند و فرمودند زمان قدم زدنم دیر شد! (۱۷) حضرت امام در ۲۴ ساعت تنها چهار ساعت می خوابیدند، ساعت یازده شب چراغ اتاقشان خاموش می شد و در ساعت سه بعد از نیمه شب اطرافیان متوجه می شدند که صدای کاغذ از محل اقامت امام می آید. زیرا آخر شب و در ساعتی که تنظیم کرده بودند روزنامه هایی را که برایشان ترجمه نموده بودند و به دلیل کثرت کار در روز موفق به مطالعه آنها نمی شدند، مورد بررسی قرار می دادند. (۱۸) نظم کارها به عهده امام بود. احدی از یاران، شاگردان، علمای حوزه و یا شهرستان ها در نحوه تفکرات سیاسی ایشان شرکت نداشتند. صدور بیانیه ها، پیام های سیاسی، اطلاعیه های گوناگون از نبوغ فکری، رشحات و رشادت قلم و انسجام اندیشه امام در طول تاریخ حیات فکری و فرهنگی ایشان حکایت دارد. در نخستین روز بعد از ارتحال آیه الله بروجردی تصمیم گرفتند به اولین اطلاعیه مندرج در روزنامه اطلاعات در خصوص دخالت زنان در انجمن های ایالتی و ولایتی پاسخ دهند، اواخر سال ۱۳۴۱ هـ ش قلم به دست گرفتند و اطلاعیه صادر کردند، آن روز با قلم نی و مرکب اطلاعیه ها و بیانیه ها را برای نخستین بار منظم و با دقت و بدون قلم خوردگی نوشتند و توسط شاگردان به اطراف و اکناف ارسال می کردند. نظرات افراد در چگونگی انتشار آنان هیچ گونه تأثیری نداشت و با شور و مشورت اشخاص تنظیم نمی گردید و این ویژگی از نظم فکری و عملی امام حکایت دارد. به راستی باید امام را در این روزگار قهرمان نظم و دقت و برنامه ریزی نامید. در بین وسایل شخصی امام کمتر چیزی بود که بیش از ساعت مورد علاقه ایشان باشد. یک ساعت کوچک جیبی داشتند که برنامه هایشان را که از پیش تنظیم کرده بودند با آن تطبیق می نمودند و جز در مورد ملاقات های اضطراری و پیش بینی نشده مسؤولان رده بالای کشوری، تغییری در آن نمی دادند. (۱۹) اغتنام از فرصت ها ائمه هدی به پیروان خود توصیه نموده اند اوقات خود را تقسیم کنند، بخشی را به دعا و

مناجات با خدای خویش اختصاص دهند، قسمتی را برای تأمین معاش و امور شخصی در نظر گیرند و اوقاتی را برای استراحت منظور کنند، امام بصورت ملموس چنین برنامه منظمی را در زندگی داشتند و حتی عبادت، اوراد و اذکارشان با برنامه ریزی بود کاملاً روشن بود که چه وقت باید قرآن تلاوت نمایند، چه موقع دعا بخوانند. آن چنان تقید به امور عبادی در سریره ایشان مشاهده می‌گردید که برای برخی این تصور پیش می‌آمد شخصی که می‌خواهد نظامی طاغوتی را که از سوی ابرقدرت‌ها بصورت همه جانبه حمایت می‌شد، از بین ببرد و تشکیلات اسلامی را به عنوان نظامی سعادت آفرین برای کل جامعه معرفی کند، با این همه موانع، دشواری‌های سیاسی و مضایق متعدد چگونه می‌تواند بخش مهمی از وقت خویش را به عبادت، نماز، قرآن و دعا بپردازد. امام از لحظه‌ها و فرصت‌هایی که پیش می‌آمد بهترین استفاده را می‌کرد و نمی‌گذاشت این نعمت ناشناخته و غیر قابل برگشت، تباه گردد. در احوال حضرت امام سجاد(ع) آمده است وقتی آرایشگری موی شارب آن حضرت را کوتاه می‌نمود متوجه شد که لب‌های مبارک ایشان که به ذکر الهی مشغول بود، مرتب تکان می‌خورد به نحوی که اصلاح سر و صورت را با اشکال مواجه می‌سازد. چون آرایشگر از امام خواهش نمود اندکی ذکر نگوید تا وی بتواند کارش را انجام دهد، حضرت خطاب به وی فرمودند: اگر در این لحظاتی که تو می‌گویی از ذکر خدا غافل بمانم و مرگ مرا درک کند چه ضمانتی می‌توانی بکنی؟ آری فرصت به سرعت می‌گذرد و دیگر برای آنها برگشتی و تکراری نمی‌باشد و خوشبخت کسی است که از آنها نهایت استفاده را بنماید، به همین دلیل رسول اکرم(ص) فرموده‌اند: از سوی خداوند تبارک و تعالی برای شما در طول زندگیتان نسیم‌هایی می‌وزد آنها را دریابید. امام خمینی به این توصیه‌ها کاملاً عمل می‌کردند و برای غنیمت شمردن فرصت در اغلب اوقات، در زمانی مشخص به اموری متعدد اشتغال داشتند و اگر چند دقیقه‌ای فرصت می‌یافتند، اجازه نمی‌دادند بیهوده هدر رود. حتی موقعی که خبرنگاران می‌آمدند تا مصاحبه کنند در همان لحظاتی که مشغول آماده کردن وسایل بودند امام از همان اوقات اندک استفاده می‌کردند. (۲۰) به تجربه مشخص گردیده است که آدمی قادر نمی‌باشد هر وقت دلش خواست، به آرزوهای خود و افکار خویش جامه عمل بپوشاند و لذا معصوم(س) فرموده است: «ان الامور مرهونه باوقاتها؛ هر کاری امکانات و شرایطی می‌خواهد که همیشه مهیا نمی‌باشد و اگر در موقع مقتضی انجام نگیرد فرصت فانی می‌گردد و از دست می‌رود. امام خمینی بر این نکته ناب تأکید وافر داشتند و در بحث‌های درس مکاسب چندین بار تذکر دادند که اموری چون تحقیق، نگارش، مطالعه، عبادت و کسب فضایل و کمالات معنوی را به فصل سبز جوانی امام هیچ کاری را در وقت خودش به عذری و بهانه‌ای به تأخیر نمی‌افکندند و در هر کاری وارد می‌شدند مثل این که محدوده حیات همین یک ساعت است و بدین نحو در غنیمت شمردن اوقات سعی بودند. حضرت علی(ع) خطاب به مالک اشتر فرموده‌اند: کار هر روز را در همان روز انجام بده زیرا اگر برای روز بعد گذاشتی با کار فردا دو کار می‌شود. امام در هنگام تبعید در ترکیه وقتی فرصتی را بدست می‌آوردند مشغول نگارش کتاب عمیق و دقیق تحریر الوسیله گردیدند و اگر از آن فرصت استفاده نمی‌نمودند چنین اثر ارزشمند و گرانبها در اختیار مشتاقان معارف اسلامی قرار نمی‌گرفت. در نجف اشرف با وجود موانع سیاسی و مشکلات متعدد بحث مفصل و گسترده «بیع» را شروع کردند در حالی که مشکلات آنقدر گسترده و زیاد بود که کمتر کسی حاضر می‌گردید در چنین شرایط آشفته‌ای به چنین کار علمی و فکری دست بزنند به نحوی که مورد قبول اهل نظر در مجامع علمی واقع شود. (۲۱) در اوایل بحث ولایت فقیه (در نجف) عده‌ای به شکل اعتراض به امام ایراد گرفتند که در وضع کنونی شما چه وقت می‌توانید حکومت اسلامی را تشکیل دهید که مشغول بحث فقهی و تنظیم برنامه‌اش هستید؟ ایشان فرمودند: نباید در قضایا با این فکر وارد گردید بلکه چنین کار مهم و بزرگی دارای ابعاد و مقدمات فراوانی است ما فعلاً برنامه‌اش را تنظیم می‌کنیم؛ اگر موفق هم شدیم خودمان حکومت را پیاده می‌کنیم در غیر این صورت برنامه منظم و حساب شده‌ای در اختیار افراد می‌باشد که وقتی نسل‌های آینده آمدند دیگر نیازی به اتلاف وقت برای تدوین آن نخواهند داشت. حتی بیماری و کسالت مانع از این نگردید که امام حساب شده و منظم کارهای خود را پیگیری باشد طی مدتی که ایشان در بیمارستان

تحت مداوا و مراقبت‌های شدید درمانی و پزشکی بودند و برای افزایش خواب امام، داروهای آرامش بخش تجویز می‌کردند امام به همان وضع قبلی و طبق نهج متداول سابق رأس ساعت دو بعد از نیمه شب از خواب برمی‌خواستند و جویای وقت تهجد و اقامه نماز شب می‌شدند! (۲۲) یکی از موثقین نقل کرده است امام هنگامی که در تهران بسر می‌بردند در درس حکیم الهی آیه الله میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی شرکت می‌کردند. این فقیه و حکیم فرزانه در مسجد جمعه تهران نماز مغرب و عشاء را به جماعت اقامه می‌نمودند اما منظم نمی‌آمدند، امام چون به طوری جدی و تحت هر شرایطی به نظم مقتید بودند در یکی از روزها که مرحوم رفیعی قزوینی با تأخیر آمدند از جای خویش برخاستند و به حاضران گفتند: بیائید با هم به آقا بگوئیم مرتب بیاید، این گونه که نامنظم می‌آیند وقت بسیاری از مردم ضایع می‌شود بعد آیه الله رفیعی آمدند و نماز را اقامه نمودند. در پایان یک نفر خطاب به ایشان گفت: سید جوانی به مردم گفت باید به آقا تذکر داد سر وقت برای نماز در مسجد حاضر شود، آن حکیم وارسته گفت: این فرد که بود؟ در آن حال امام در گوشه‌ای از مسجد مشغول خواندن نماز بود، آن شخص ایشان را به امام جماعت نشان داد تا نگاه مرحوم رفیعی به امام افتاد، اظهار داشت: ایشان حاج آقا روح الله خمینی هستند، مرد بسیار فاضل، پرهیزگار، زاهد، منظم و مهذب می‌باشند. اگر یک وقت آمدن من با تأخیر مواجه شد، از او بخواهید به جای من امام جماعت شما باشد، حق با اوست. (۲۳) امام سیزده یا چهارده سال در نجف اقامت داشتند. در این ایام جز شب‌هایی که احیاناً بیمار بودند و یا برخی اوقات که به کربلا مشرف می‌شدند، دو و نیم ساعت بعد از غروب به بیرونی منزل تشریف می‌آوردند و لحظه‌ای دیرتر یا زودتر نمی‌آمدند. حدود سی دقیقه در آن جا با علما، طلاب و برخی مراجعین عادی ملاقات‌ها و دیدارهایی داشتند و پس از آن به حرم مطهر حضرت علی (ع) مشرف می‌گردیدند. این برنامه کاملاً منظم، مداوم و تغییرناپذیر بود، بعد از زیارت و انجام مستحبات چهار ساعت از غروب گذشته به منزل باز می‌گشتند. یکی از طلبه‌های نجف گفته است عزیمت امام به حرم علی (ع) به قدری منظم است که ما می‌توانیم ساعتان را با حرکت ایشان تنظیم کنیم. (۲۴) حجة الاسلام و المسلمین ایروانی گفته است: در یکی از سفرهای خود به عراق در صحن مقدس امیرمؤمنان علی (ع) با عده‌ای از اهل فضل نشسته و مشغول گفتگو بودیم، موقع ترک آنجا، آنان نگاهی به ساعت خود و ساعت صحن مطهر کردند و متوجه اختلاف آنها شدند و در این باره بحثی پیش آمد، در این حال امام خمینی وارد صحن گردیدند. یکی از اساتید نجف با مشاهده ایشان به حاضرین گفت: حالا می‌توانید ساعت‌های خود را تنظیم کنید زیرا امام طی مدتی که در نجف مقیم اند بدون لحظه‌ای تأخیر رأس ساعت دو و سی دقیقه پا به صحن مطهر می‌گذارند. (۲۵) فردی که مأمور رسیدگی به امور مالی دفتر امام بود، خاطر نشان کرده است در طول ده سالی که آقا در جماران تشریف داشتند، هر روز رأس ساعت مقرّر، آماده پذیرفتن ما بودند. چنانچه به خاطر نامساعد بودن شرایط در موقع مشخص به حضورشان نمی‌رسیدیم، امام زنگ اتاق را به صدا در می‌آوردند و ما را فرا می‌خواندند. در ملاقات‌های عمومی گاهی بعد از آماده شدن ایشان، برای به حد نصاب رسیدن ملاقات‌کنندگان نیاز به سه دقیقه انتظار بود که وقتی به ده دقیقه می‌رسید امام نسبت به نامنظم بودن برنامه‌های ملاقات لب به اعتراض می‌گشودند و می‌فرمودند: چرا قبل از فراهم ساختن مقدمات ملاقات مرا به محل مزبور فرا می‌خوانید؟ اگر در ملاقات‌های خویشاوندان و آشنایان، حاضران در زمان معین از جای بر نمی‌خاستند و وقت بیشتری را می‌گرفتند، با اعتراض امام مواجه می‌شدند. (۲۶) اندیشه منسجم امام بر این باور بود که وقتی اندیشه انسان نظم گرفت و در زندگی فردی و اجتماعی برنامه ریزی داشت از آن نظم فکری الهی هم برخوردار می‌گردد، در این صورت لغزش و خطاهایش کاهش می‌یابد و آدمی در مرحله‌ای قرار می‌گیرد که جز برای پیاده کردن اوامر الهی و کسب رضایت حضرت پروردگار به چیز دیگر فکر نخواهد کرد. از جلوه‌های نظم امام این بود که با وجود تبخّر در علوم عقلی و نقلی، به هیچ عنوان عرصه‌های این دانش‌ها را با یکدیگر ممزوج نمی‌نمود. هنگامی که حکمت تدریس می‌نمود گویی بزرگترین و برجسته‌ترین فیلسوف در حال فیض رسانی است و چون در موضوع عرفان پرتو افشانی می‌کرد والا-ترین عارف در حوزه نظر و عمل به شمار می‌رفت. وقتی به مباحث فقهی و اصولی می‌

رسید چنان بر روح، اراده و افق فکری احاطه داشت و زمام اندیشه اش در اختیار خودش بود که گویی وارد بازار و زندگی مردم شده است و احکام فقهی و موازین شرعی را بدون هیچ گونه وابستگی به حکمت و عرفان و دانش تفسیر بیان می کرد در حقیقت اگرچه امام در علوم گوناگون صاحب نظر بود اما این معارف نتوانستند روح بلند ایشان را تحت الشعاع خود قرار دهند و آن روح قدسی بر تمامی دانش ها اشراف داشت و آنها را در موقع مقتضی بکار می گرفت. امام ضمن آن که در تدریس و تبیین مباحث علمی جدیت و قاطعیت داشت تفریح و اوقات فراغت را برای جویندگان دانش ضروری می دانستند و چون کسی را در روز تعطیل مشغول کار می دیدند به وی می فرمودند: به جایی نمی رسی! زیرا وقت تفریح باید استراحت کرد و می افزودند تا به حال نه یک ساعت از تفریح را برای درس گذاشته ام و نه ساعتی از وقت درس را صرف تفریح کرده ام هر کاری وقت مختص خودش را دارد. هر زمانی باید به امور متناسب پرداخت اگر اوقات استراحت نداشته باشید، قادر نخواهید بود تحصیل کنید و به مدارج عالی برسید. (۲۷) مشهور است که امام در دوران طلبگی منظم و به موقع در جلسات درس استادانشان حاضر می شده اند مرحوم آیه الله شاه آبادی (استاد عرفان امام) گفته بود: روح الله واقعاً روح الله است. نشد یک روز ببینم که بعد از بسم الله درس حاضر باشد بلکه همیشه قبل از شروع درس حضور داشته اند. (۲۸) مکرراً اتفاق می افتاد که قبل از آن که امام برای درس تشریف ببرند افرادی از نزدیکان و خویشاوندان خدمتشان بودند، در این مواقع تا آخرین لحظات با کتاب سرو کار داشتند و چون وقت درس فرا می رسید با سرعت عازم محل تدریس می شدند. درس امام در قم رأس ساعت ۸ صبح آغاز می گشت. آن قدر در مورد شروع درس حساسیت داشتند که اگر کسی می خواست در راه با معظم له گفتگو کند نمی توانست ایشان را متوقف سازد تا دیرتر به مقصد برسند، همانگونه که قدم برمی داشتند پاسخ سؤالات را می دادند. شاگردان هم از استاد آموخته بودند که در مسیر تا رسیدن به محل درس، اوقات را به بحث در موضوع مورد نظر بپردازند. (۲۹) حجه الاسلام و المسلمین سید عبدالمجید ایروانی یادآور شده است زمانی که در مسجد سلماسی قم در درس امام حاضر می شدیم کمتر اتفاق می افتاد که من زودتر از امام به کلاس درس برسم، غالب اوقات من و دیگر طلبه ها وقتی به مسجد می رفتیم می دیدیم امام قبل از همه آمده اند و روی منبر و سجاده نشسته و آماده گفتن درس هستند. ایشان از این که برخی شاگردان پس از شروع درس می آمدند خیلی ناراحت می شدند. (۳۰) آیه الله بنی فضل نیز، گفته است امام از این دیر آمدن ها گلایه داشتند و می فرمودند آدم یک درس در روز بخواند ولی خوب مقید باشد در آغاز درس، حاضر باشد. (۳۱) روزی امام فرمودند: به کسی نگفته و نمی گویم به درس من بیاید ولی اگر می آید باید منظم باشد. اگر وقت شناس و اهل برنامه ریزی باشید با احتساب فاصله منزل تا اینجا طوری حرکت می کنید که تمامتان جلو ورودی مسجد سلماسی با هم برسید. (۳۲) حتی یک روز وقتی متوجه شدند عده ای حین تدریس وارد می شوند قدری درباره نظم صحبت کردند و توصیه نمودند در کارهای خود منظم باشید. (۳۳) یکی از شاگردان امام یادآور شده است در مدت چهار سال و نیم یک دوره اصول را نزد امام آموختم. در این مدت تنها دو روز تعطیلی دیدم، به غیر از اعیاد، ایام سوگواری و یا جمعه ها که معمولاً تعطیل می باشد. برخی دوستان می گفتند ما ساعت هایمان را با شروع درس ایشان منظم می کنیم. (۳۴) انضباط در پژوهش نظم و برنامه ریزی بیشتر در تلاش های علمی و خصوصاً نگارش ایشان تجلی کرده و موجب احاطه کامل امام در معلومات و زمینه ساز پرمحتوایی و بصیرت ژرف ایشان گردیده است و الا چه بسیارند افرادی که سالیان متمادی در کسب معرفت می کوشند ولی چون مطالعه ای نامنظم و پراکنده دارند در هیچ کدام از جنبه های علمی صاحب نظر نمی باشند ولی امام در نخستین گام در مسیر علم و هر کار دیگری، آغاز و انجام و سایر اهداف را از قبل تعیین نموده و بدون افراط یا تفریط و یا سردرگمی در آن جهت گام برداشته اند. ایشان اولویت را در بحث علمی و تحقیقی به فقهت و سپس علوم دیگر داده اند. نظم و برنامه ریزی حاکم بر زندگی علمی و فرهنگی امام در موارد ذیل ملموس بود: ۱- انضباط در مورد تعیین، شناسایی و انتخاب استادان و مربیان. ۲- انضباط در انتخاب اوقات فراگیری علم، ساعات مطالعه و مباحثه. ۳- انضباط در انتخاب هم دوره ها و هم افق ها برای مباحثه، مبادله دروس و نظریات.

۴- نظم و هماهنگی در تعیین حدود و ظرفیت طبیعی فکری، روحی و بدنی بدون فشار افراطی. (۳۵) اگر فردی دفتری برمی داشت و با امام فعالیت های علمی و آموزشی امام در خانه برنامه ریزی شده بود، ساعتی را به مطالعه کتاب ها و متن هایی که خواندن آنها برای تدریس ضرورت داشت اختصاص می دادند، ساعتی را برای کتاب ها، نوآوری ها و مطالب جدیدی که بدستشان می رسید در نظر گرفته بودند و اوقاتی را به مطالعه عادی می پرداختند. (۳۷) بعد از ماجرای تأسف بار شهادت آیه الله سید مصطفی خمینی، امام به خانه برگشت. آن وقت زمانی بود که باید مطالعه خاص خود را می نمودند، مرحوم حاج احمد آقا می گوید: من می دانستم که امام تا چه صفحه ای از کتابی را که در آن ساعت مشغول مطالعه بودند، خوانده اند، روز قبل از شهادت برادرم دیده بودم، وقتی آقا از سرمزار برگشتند به اندازه روزهای عادی آن کتاب را مطالعه کردند و به کار دیگری پرداختند یعنی حتی چنین مصیبت بزرگ و اندوه باری نظم و برنامه ریزی امام را برهم نزد. (۳۸) قبل از حادثه فیضیه در قم اعلامیه هایی به در و دیوار زده بودند که محتوای آن ها وهن انگیز بود و گویا در برخی از آنها امام را آماج ناسزا قرار داده بودند آیه الله طاهری خرم آبادی می گوید وقتی خدمت امام رسیدم مشاهده کردم جهت تدریس مشغول مطالعه هستند. این که در چنین اوضاع و احوال آشفته ای که همه ما را ناراحت کرده بود چگونه امام برنامه عادی خود را قطع نمی کنند و کتابی را مطالعه می کردند تا مضامین آن را در جلسه درس بحث کرده و مورد انتقاد قرار دهند، برای من بسیار شگفت انگیز بود. (۳۹) امام برای آگاهی از اوضاع سیاسی اجتماعی ایران و دیگر کشورها از تمام منابع و طرق موجود و ممکن استفاده می کرد به گونه ای که در حد ممکن از همه مسایل مطلع گردند و این اطلاعات از کانال های متعدد باشد در این برنامه نیز نظم و دقت در استفاده از فرصت های زندگی به نحو احسن قابل مشاهده بود و امام با برنامه ریزی ویژه ای می کوشیدند از تمام رخداد های جهان اسلام و امت اسلامی با خبر باشند و با بررسی اطلاعات موجود به تجزیه و تحلیل و ارزیابی آنها پردازند. (۴۰) با وجود کثرت کارها، تعداد زیاد گزارش ها و آمارها نشانه ای از شلوغی و تراکم کاری بر جای مانده در زندگی امام قابل مشاهده نبود، چیزی گم شدنی نبود. لباس، کتاب، قلم، رادیو، وسایل شخصی و... هر کدام در جای معین قرار داشتند. اگر در لابلای آنها امانتی دیده می شد که باید به صاحب آن یا مسؤول مربوطه مسترد گردد در اولین فرصت و بدون فوت وقت نسبت به انجام آن اقدام می نمودند. (۴۱) نظم و ترتیب در نگارش همانگونه که امام به هنگام تدریس مطالب را خیلی عالی دسته بندی و مرتب می نمودند و همین ویژگی در بهتر و زودتر فهمیدن و درک نکات درسی و آموزشی بسیار اثر داشت، در نوشته های ایشان این شیوه دیده می شد. افتتاح، اختتام، نظم منطقی مطالب، توالی موضوعات اصولی و حساب شده بود. نوشته های امام به قدری خوش خط، منظم و بادقت و علاقه تهیه و تنظیم شده که توجه هر بیننده با ذوق و مشتاقی را به سوی خود جلب می کند از جمله حاشیه بر وسیله است که به خط مبارک نوشته اند و در جلد بسیار جالبی به صورت کتاب تمیزی در دسترس می باشد مکاسب محرمه را در دو جلد با خطی زیبا و رعایت دقیق فاصله بین سطور، کاغذ و جلد پاکیزه ای نوشته اند. جلد اول اصول نیز توسط ایشان به رشته نگارش درآمده است. این دقت و ظرافت معلول همان نظم و ترتیب و بهره گیری از فرصت هاست، این ها نوشته های امام است که در قم مرقوم فرموده اند آثاری که در نجف تألیف نموده اند با همان نظم و انسجام و حتی توجه در انتخاب کیفیت دفتر و کاغذ مرقوم نموده اند که به طبع رسیده است. از برکات نظم و برنامه ریزی امام در تحقیق این است که بعد از رحلت آیه الله بروجردی تنها مرجعی که هم حاشیه بر عروه الوثقی و هم حاشیه بر وسیله النجاه داشت، ایشان بودند. (۴۲) اگر کسی آثار امام را با عمر با برکت ایشان تقسیم کند به خوبی می فهمد که چگونه از ساعات و بلکه دقائق زندگی استفاده کرده و بهره وافی برده اند در صورتی که ایشان خیلی اهل قلم نبوده اند و در این زمینه احتیاط می کرده اند. (۴۳) وصیت نامه مهم، جامع و مفصل امام و این همه قصاید، غزلیات و نامه های عرفانی که در سال های اخیر منتشر شده است مربوط به ماههای واپسین زندگی آن بزرگوار می باشد، یعنی اوقاتی که افراد بر فرض برخورداری از سلامتی کامل، حوصله و توان نگارش را ندارند چه رسد به انسانی که چندین بار دچار نارسایی قلبی شده و برخی اندام هایش درست کار نمی کند و تحت مراقبت های

ویژه طبی، پرهیز غذایی، آزمایش های گوناگون طبی و خوردن روزانه چندین دارو، به سر می برد. (۴۴) در هیچ جای جهان متداول نیست که رهبر و رئیس کشوری، شخصاً مطالب خود را بنویسد و معمولاً مطالب مورد نیاز او را کارشناسان، متخصصان، مشاوران و دستیاران تهیه کرده و برایش می برند ولی امام تمامی مندرجات را خود شخصاً مرقوم می فرمودند. گاهی اوقات برخی کلمات را خط زده و بالایش نوشته اند و یا بعضی عبارات را که بعداً به ذهنشان رسیده و بایستی اضافه کنند و مثلاً در متن جا نبوده در حاشیه نوشته اند. رعایت نظافت و بهداشت شخصی امام از نظر زیستی، بدنی و روحی مراقب سلامتی خویش بودند و فعالیتی را که مناسب وضع مزاجی و موقعیت سنیشان بود، انجام می دادند، وقتی می خواستند از زمین برخیزند همیشه دست چپ را بر روی زمین می نهادند و چون می خواستند برای تدریس بالای منبر بروند ابتدا پای راست را از سنین نوجوانی امام در رعایت نظافت ضرب المثل دوستان بودند، موقع بارندگی که کوچه گلی بود به طوری که گاهی تا زانوی افراد هنگام عبور و مرور گل آلود می شد به قدری امام آرام داخل کوچه ها حرکت می نمودند که کمتر لباسشان گل آلود می شد و اگر هم لکه گلی پشت عبایشان بود، عبا را در اتاق جلوی بخاری می نهادند و خشک که می شد آن را با دم قاشق پاک می کردند. در همین روزهای آخر که در بیمارستان بر اثر برخی داروها لکه های زرد بر لباسشان مشاهده می گردید، با اشاره به پرستاران لکه ها را نشان دادند که بلافاصله پیراهن امام را عوض کردند. (۴۶) امام مدام و در هر شرایطی مایل بودند صورتی آراسته و سیمایی تمیز داشته باشند. در نجف وقتی می خواستند به حرم مشرف شوند بر کفش های خود دستمال می کشیدند، جلو آینه رفته محاسن خود را شانه می زدند، سپس عطر استعمال می کردند، هنگامی که از کوچه ای عبور می کردند رایحه عطر امام در آن مسیر مشام ها را نوازش می داد، دختر امام می گوید وقتی وارد اتاق آقا می شدیم، فضای آن معطر بود، همه نوع عطری مصرف می نمودند وقتی به حمام می رفتند، لباس خود را عوض می کردند و چون آن را می آوردند تا شسته شود بوی گل می داد. در نجف وقتی از مسجد یا بارگاه مطهر باز می گشتند و به دلیل گرمی شدید هوا خیس عرق می شدند لباس خود را تعویض می کردند هنگام مشرف شدن به حرم خود را معطر می ساختند. (۴۷) هر صبح جمعه بعد از گوش دادن خلاصه اخبار ساعت هشت بامداد، امام آماده استحمام بوده و راهی حمام می شدند و در این ساعت مجالی برای شنیدن مطلبی یا امضاء نمودن چیزی نمی گذاشتند زیرا بلافاصله مشغول باز نمودن تکمه های خود می شدند و در همان حال برمی خاستند. استحمام امام متجاوز از یک ساعت طول می کشید لباسشان ضمن سادگی و پاکیزگی تمیز بود و در جوراب های ایشان اثری از سیاهی و بوی عرق دیده نمی شد با این که تمام محیط زندگی و فرش های ساده امام نظیف بود ولی همواره با دمپایی روی فرش راه می رفتند، محل زندگی امام از شدت نظافت می درخشید و فضای پرتراوتش از بوی دل انگیز عطرهای متعدد خوشبو بود، در عین حال نمونه کامل ساده زیستی، قناعت و صرفه جویی در استفاده از امکانات زندگی در سیره امام مشاهده می شد. (۴۸) در سال هایی که امام در قم بسر می بردند یک عبا مشکی رشتی داشتند که در تابستان و زمستان می پوشیدند ولی خیلی خوب از آن مراقبت می کردند. لباس امام از جهت جنس و کیفیت زیاد خوب نبود و مواظب بودند برای تهیه آن وجوهات کمتری مصرف شود ولی از نظر نظافت و پاکیزگی در اوج بود. (۴۹) یکی از پزشکان گفته است برای انجام خدمات درمانی خدمت امام رسیدم. مشغول کار بودم که قطعه ای پارچه ای را مشاهده کردم که خیلی منظم و مرتب تا شده و در مجاورت ایشان قرار داشت. نخست نفهمیدم چیست و تنها وقتی آقا داشتند جوراب خود را پا می کردند متوجه گردیدم آن پارچه تمیز جوراب امام است که یکی از لگنه های آن وصله خورده بود اما نظافت و پاکیزگی فوق العاده ای داشت. اگر می خواستند غذایی جلوی امام بگذارند باید ظاهری آراسته داشته باشد و اگر این گونه نبود از خوردن آن اکراه داشتند. فردی گفته است روزی با برخی از دوستان که بعضی با همسرانشان بودند خدمت امام رفتم مشاهده کردیم امام مشغول جارو نمودن اتاق خود هستند. همسر یکی از آشنایان جلو رفت و گفت اجازه دهید تا اتاقان را جارو کنم، ایشان فرمودند: هر کسی موظف است محل کار خویش را شخصاً تمیز کند. (۵۰) پی نوشت ها: _____ ۱. نهج البلاغه، نامه ۴۷. ۲. غررالحکم و درالکلم، حدیث ۷۳۷. ۳. نهج

البلاغه، حکمت ۲۱. ۴. روزنامه اطلاعات، شماره ۲۱۷۴۵. ۵. پابه پای آفتاب، ج ۱، ص ۱۱۵. ۶. مجله سروش، شماره ۴۷۶. ۷. امام خمینی در آیین خاطره ها، علی دوانی، ص ۵۶. ۸. مجله پاسدار اسلام، شماره ۲۴، آذر ۱۳۶۲، خاطرات محمد بروجردی، ص ۶۱. ۹. پابه پای آفتاب، ج ۳، ص ۲۶۴ - ۲۶۳. ۱۰. امام خمینی در آینه خاطره ها، ص ۵۷ - ۵۶. ۱۱. غررالحکم، ح ۶۸۰۷. ۱۲. مجله دانشگاه انقلاب، شماره ۷۵. ۱۳. پابه پای آفتاب، ج ۱، ص ۳۰۹ - ۳۰۸. ۱۴. این برنامه در نوفل لوشاتو انجام می گرفت (نک: همان مأخذ، ص ۳۱۰). ۱۵. نهج البلاغه، نامه ۵۳. ۱۶. مجله امید انقلاب، شماره ۲۲۴، خرداد ۱۳۶۹. ۱۷. مجله نور علم، دوره سوم، شماره هفتم، ص ۱۱۰. ۱۸. گل های باغ خاطره، ص ۱۳۶. ۱۹. صحیفه دل، ص ۹۴، مقالات کنگره بررسی اندیشه و آثار تربیتی امام (قدس سره)، ص ۵۵۱. ۲۰. خاطرات آیة الله سید جعفر کریمی (مجله پاسدار اسلام، سال اول، ش ۵، ص ۳۳)، خلوتی با خویشتن، غلامعلی رجایی، ص ۱۲۹ - ۱۲۸. ۲۱. پاسدار اسلام، ش ۸، ص ۶۱. ۲۲. روزنامه کیهان، شماره های ۱۶۵۸۱ و ۱۶۵۴۸. ۲۳. مصاحبه با حضرت آیة الله حسین نوری همدانی، مجله حوزه، شماره ۳۲، ص ۹۱ - ۹۰. ۲۴. پابه پای آفتاب، ج ۲، ص ۹۸ و ۲۵۸. ۲۵. گل های باغ خاطره، ص ۸۱. ۲۶. پابه پای آفتاب، ج ۲، ص ۲۵۹ - ۲۵۸. ۲۷. مجموعه مقالات...، ص ۳۹۲. ۲۸. مصاحبه با حضرت آیة الله بنی فضل، مجله حوزه، شماره ۴۹. ۲۹. پابه پای آفتاب، ج ۳، ص ۱۷۷. ۳۰. همان، ج ۲، ص ۲۸۶. ۳۱. همان، ج ۱، ص ۲۶۷؛ ج ۲، ص ۳۱۲. ۳۲. مجموعه مقالات کنگره...، ص ۳۹۰ و ۵۵۲. ۳۳. سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۲، ص ۲۷-۲۶. ۳۴. صحیفه دل، ص ۱۱۲. ۳۵. سرگذشت های ویژه...، ج ۲، ص ۱۰۷ - ۱۰۶. ۳۶. روزنامه اطلاعات، شماره ۲۱۷۴۴. ۳۷. این برنامه مختص زمانی است که امام در نجف بسر می بردند. ۳۸. پابه پای آفتاب، ج ۲، ص ۴۷، ج ۴، ص ۱۱۸ و ۲۵۶. ۳۹. گل های باغ خاطره، ص ۳۵. ۴۰. ویژگی هایی از زندگی امام خمینی، انصاری کرمانی، ص ۳۷ - ۳۶، در سایه آفتاب، حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد حسن رحیمیان، ص ۲۰۹، سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۲، ص ۶۴ - ۶۳. ۴۱. در سایه آفتاب، ص ۱۸۷. ۴۲. پابه پای آفتاب، ج ۴، ص ۹۹، صحیفه دل ۱۲۳. ۴۳. روزنامه اطلاعات، شماره ۲۱۶۱۳. ۴۴. پابه پای آفتاب، ج ۲، ص ۱۷۴. ۴۵. مجله نور علم، دوره سوم، شماره هفتم، ص ۱۰۳، معیارهای شناخت امام، ص ۱۸۷. ۴۶. پابه پای آفتاب، ج ۱، ص ۱۱۶. ۴۷. روزنامه اطلاعات، شماره ۲۱۶۵۸. ۴۸. سرگذشت های ویژه...، ج ۱، ص ۱۸، گل های باغ خاطره، ص ۵۶. ۴۹. مجموعه مقالات کنگره...، ص ۵۵۲. ۵۰. فصلنامه حضور، شماره ۱۹، ص ۳۰۹.

امام خمینی، ساده زیستی و مساله شان

امام خمینی، ساده زیستی و مساله شان یکی از دل مشغولیهای که این جانب در زمان حیات امام خمینی و پس از رحلت ایشان داشته و دارم این است که: چرا ایشان پیوسته تمامی گروهها: از روحانیان، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، نمایندگان مجلس خبرگان، مسئولان مملکتی و... را به ساده زیستی و دوری از تجمل گرایی دعوت می کرد، ولی هیچ دگرگونی محسوسی در زندگی فردی و اجتماعی این گونه افراد، گروهها و مسؤولان پدید نیامد. با این که انسان یقین دارد در جمع مخاطبان ایشان، اگر نگوییم همه، به یقین می توان گفت که بیش تر از ژرفای دل ایشان را دوست می داشتند و آرزوی درونی آنان این بود که سخنان ایشان را به کار ببندند، با این حال، چرا یادآوریهها و تذکراهای بسیار ایشان درباره ساده زیستی، نا کارآمد و یا کم کارآمد بود؟ اگر کسی بگوید: مقام طلبی، رفاه خواهی و پست و مقام همه را شیفته کرده و به همین جهت سخنان آن پیر سالک را نشنیده اند، این نیز سخنی خارج از انصاف و غیر محققانه است، چون بسیاری از آنان فداکاریهای چشم گیری انجام داده و می دهند که نمی توان به آسانی انگ رفاه گرایی و مقام طلبی را به آنان زد. از احتمالی که در ذهن بنده آمده و مقاله حاضر را در همان راستا نگاشته ام، این است که: سفارش امام به ساده زیستی، برابر مبنای فقهی است که ایشان دارد که با مبنای فقهی مشهور فقهای شیعه در باب نگهداشت شان، در ظاهر ناسازگار است. در رساله های عملی، حرکت برابر شان، مصرف برابر شان، هزینه زندگی برابر

شان، مرکب برابر شان را مطرح می‌کنند و در مثل بیان می‌شود: اگر در شان کسی بود که یک ماشین آخرین سیستم خوب داشته باشد، یا خانه ای بسیار گسترده، اشکالی ندارد و از بابت خریدن آن خمسی بدهکار نیست و حتی گاهی نگاه ناداری شان را خلاف مروت و سبب پایین افتادن فرد از عدالت می‌دانند. با این حال، در سخنرانیها و بیانیه ها، مردم را به ساده زیستی فرا می‌خوانند. هر پای بند به شرع و از جمله مخاطبان ساده زیست، خود را بر سر دو راهی: سربرداشتن از فتوا یا سربرداشتن از سفارش اخلاقی گرفتار می‌بینند. اگر بخواهند ساده بزیند، با فتوای نگهداشت شان ناسازگار است و اگر بخواهند نگهداشت شان را پیش بدارند، راهی برای ساده زیستی (در برخی موارد) باقی نخواهد ماند. و چون فتوا، حکم شرعی و قانون الهی است که سر بر تافتن از آن کیفری را به همراه دارد، پیوسته جانب فتوا نگهداشته می‌شود و سفارش به ساده زیستی، موضوعی پیدا نمی‌کند. بحث درباره کبرای کلی که آیا در دین اسلام و به طور کلی در دین آسمانی و الهی، امکان ناسازگاری اخلاق، با قانون وجود دارد یا خیر، به مجال دیگری می‌گذاریم. در این نوشتار این بحث را پی می‌گیریم که آیا واجب بودن نگهداشت شان یک مساله اسلامی پذیرفته شده است، یا این که پایه و اساس درست فقهی ندارد؟ این بحث، دستاوردهای مهمی دارد. اگر واجب بودن نگهداشت شان رد شود و از نظر شرعی نتوان آن را ثابت کرد، آن گاه می‌توان مردمان، گروهها و کارگزاران حکومت را به ساده زیستی، قناعت، زهد و... فراخواند و حتی با گذراندن قانون، آنان را از بسیاری از ناهنجاریها بازداشت. ولی اگر شان امری درخور پذیرش بود و دلیلهای شرعی و عقلی بر فرق و جدایی افراد از نظر شان اقامه شد، باید بحث ساده زیستی را به کناری نهاد و آن را ویژه گروهی از جامعه دانست که از نظر مالی ضعیف، از نظر حسب و نسب پایین و از نظر علمی و مانند آن، در مرتبه فرودینی قرار داشته باشند که در واقع، اینان چون چیزی ندارند باید هم ساده زندگی کنند و این اثر طبیعی فقر آنان است، نه اثر دعوت دین بر ساده زیستی. و از سویی، پیوسته باید توجه گر ساده زیستی پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) باشیم و بگوییم: آنان چون در زمان و مکان سختی به سر می‌بردند و ساز و نوایی وجود نداشت، تن به ساده زیستی می‌دادند که توجیهی بسیار دور از واقعیت است. ترتیب بحثها را این گونه پی می‌گیریم: ۱. سفارشهای امام امت به ساده زیستی. ۲. سیره پیامبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع) در ساده زیستی ۳. چرا در زمان ما بین مسؤولان ساده زیستی لازم وجود ندارد؟ ۴. ناسازگاری ظاهری بین نگهداشت شان و ساده زیستی. ۵. شان، در رساله های عملیه و دلیلهای له یا علیه آن. ۶. شان در آیات و روایات. ۷. جواب به چند اشکال، از جمله فرق سید هاشمی با دیگران. سفارشهای امام خمینی به ساده زیستی حضرت امام که خود فقیهی وارسته بود و تا آخرین روزهای عمر و در اوج قدرت و مقام، حاضر نشد خانه ای بزرگ و گسترده برای خود فراهم کند، حتی حاضر نشد حسینیه ای که محل دیدارهای او بود، گچ کاری و رنگ آمیزی شود. و در عمل تلاش می‌ورزید درسی را که از بزرگان و استادان بنام و عارف خود آموخته بود، نه تنها در زندگی شخصی خود پیاده کند، بلکه به تمامی کسانی که او را الگو و مقتدای خود می‌دانستند، بیاموزاند. و اگر او در این راه موفق می‌شد، چهره ای از اسلام همانند آنچه که در صدر اسلام جلوه گر شده بود، دگر بار جلوه گر می‌شد. بدین جهت او، افزون بر ساده زیستی عملی، با بیان رسای خود، گروههای گوناگون جامعه را به ساده و بی آرایش زندگی کردن، بر می‌انگیخت که اکنون بخشی از درر گفته های وی را در این جا یادآور می‌شویم: الف. در جمع سفرا و کارداران دولت جمهوری اسلامی: «... شما باید به هر سفارتخانه ای که دارید، به جای آن خرجهای طاغوتی که در آن وقت (دوران ننگین پهلوی) می‌شد، آن مهمانیهای طاغوتی، که همه اش برخلاف اخلاق اسلامی بود، و آن خرجهای دیگری که خود شما هم می‌دانید که در آن جا می‌شد، آن مخارج را صرف تبلیغات بکنید و به دنیا بفهمانید که اسلام چطور است... خوف این که ما اگر ساده رفتار کنیم، آنها با آن سفارتخانه های آنها، با آن وضعی که دارند، ما در نظر آنها تحقیر می‌شویم، این خوف را در خودتان راه ندهید... شما گمان نکنید که اگر چنانچه به طور ساده عمل بکنید و سفارتخانه شما یک جای ساده ای باشد، یک مرکزی باشد که از آن جا علم و دانش و اخلاق صادر شود، شما تحقیر خواهید شد، خیر. این حرف، حرف غرب زده هاست که خیال می‌کنند ما اگر مثل غرب

نباشیم ما تحقیر می شویم... عظمت انسان، به لباس و کلاه و اتومبیل و پارک و امثال آن نیست. انسان یک حقیقتی است که اگر آن حقیقت بروز کند، شرافتمند است، عظمت دارد. شما می بینید که بزرگ ترین افراد بشر، انبیا بودند و ساده ترین از همه هم آنان بودند. در عین حالی که بزرگ تر از همه بودند... تمام انبیا این طور بودند و تاریخ همه آنها را نشان می دهد که با وضع بسیار ساده ای عمل می کردند... در عین حالی که وضعشان آن طور بود که وقتی یک کسی از خارج می آمد، در مسجد رسول الله (ص) و این افراد نشسته بودند، نمی شناخت که کدامیک اینها رسول الله هستند... برای این که، نه بالایی بود نه پایینی، دور می نشستند... لیکن عظمت شان، عظمتی بود که دنیا را تحت تاثیر قرار داد... شما آقایانی که در سفارتخانه ها هستید، موظفید عقلا و شرعا به این که هر چه ساده تر، سفارتخانه هاتان، هر چه ساده تر باشد...» (۱) ب. در جمع فقها و حقوقدانهای شورای نگهبان: «مساله دیگر، مساله تشریفات حوزه های روحانیت است که دارد زیاد می شود. وقتی تشریفات زیاد شد، محتوا کنار می رود. وقتی ساختمانها و ماشینها و دم و دستگاہ ها زیاد شد، موجب می شود بنیه فقهی اسلام صدمه ببیند یعنی با این بساطها نمی شود شیخ مرتضی و صاحب جواهر تحویل جامعه داد این موجب نگرانی است... این تشریفات اسباب آن می شود که روحانیت شکست بخورد. زندگی صاحب جواهر را با زندگی روحانیون امروز که بسنجیم خوب می فهمیم که چه ضربه ای به دست خودمان به خودمان می زنیم.» (۲) ج. در جمع طلاب و روحانیون حوزه علمیه: «یکی از امور مهم این است که روحانیون باید ساده زندگی کنند. آن چیزی که روحانیت را پیش برده تا حالا، و حفظ کرده است این است که ساده زندگی کردند. آنهایی که منشا آثار بزرگی بودند، ساده زندگی کردند... ارزش انسان، به خانه نیست، به اتومبیل نیست. اگر ارزش انسان به اینها بود، انبیا باید همین کار را بکنند. انبیا سیره اشان را دیده اید چه جور بوده. ارزش انسان به این نیست که یک هیاهو داشته باشد، یک اتومبیل کذا داشته باشد، یک رفت و آمد زیاد داشته باشد. ارزش روحانیت به این نیست که یک بساطی داشته باشد و یک دفتری و یک دستکی داشته باشد. فکر کنید ارزش انسان را به دست آورید، ارزش روحانیت را از دست ندهید.» (۳) د. در دیدار با نمایندگان مجلس خبرگان: «از اهم مسائلی که باید تذکر بدهم، مساله ای است که به همه روحانیت و دست اندرکاران کشور مربوط می شود و همیشه نگران آن هستیم... کیفیت زندگی اهل علم است. اگر خدای نخواست، مردم ببینند که آقایان وضع خودشان را تغییر داده اند عمارت درست کرده اند و رفت و آمدهایشان مناسب شان روحانیت نیست... از دست دادن آن همان و از بین رفتن اسلام و جمهوری اسلامی همان... آن چیزی که مردم به آن توجه دارند و موافق مذاق عامه است این که زندگی شما ساده باشد، همان طوری که سران اسلام و پیغمبر اسلام و امیرالمؤمنین و ائمه ما زندگی شان ساده و عادی بود، بلکه پایین تر از عادی.» (۴) ه. پیام به حجاج: «و آخرین نکته ای که... بر آن تاکید نمایم مساله ساده زیستی و زهدگرایی علما و روحانیت متعهد اسلام است که من متواضعانه و به عنوان یک پدر پیر، از همه فرزندان و عزیزان روحانی خود می خواهم که در زمانی که خداوند بر علما و روحانیون منت نهاده است و اداره کشور بزرگ و تبلیغ رسالت انبیا را به آنان محول فرموده است، از زی روحانی خود خارج نشوند و از گرایش به تجملات و زرق و برق دنیا که دون شان روحانیت و اعتبار نظام جمهوری اسلامی ایران است، پرهیز کنند و برحذر باشند که هیچ آفت و خطری برای روحانیت و برای دنیا و آخرت آنان بالاتر از توجه به رفاه و حرکت در مسیر دنیا نیست.» (۵) این سفارشها و تاکیدها، نه تنها از سوی امام امت مطرح می شد و نه تنها او ساده زیست بود و از تشریفات دوری می جست که این روش تمامی علما، بزرگان و مراجعی که اکنون می شناسیم و از آنان به بزرگی یاد می کنیم بوده و هست، بلکه برخی چونان شیخ انصاری، آن چنان ساده زیست و ژنده پوش بوده اند که گوی سبقت از هم گنان خود ربوده اند. ولی بیان و عمل امام امت از این جهت اهمیت دارد که او با این که رهبری دینی مردم را به عهده داشت، رهبری سیاسی مردم را نیز بر عهده داشت. در چنین پست و مقامی، چه بسا افراد زیادی و حتی به نام متخصص در فن مدیریت و مانند آن، داعیه دار میدان شوند و بگویند از ویژگیهای مدیریت است که مدیر ابهت و جذبه ویژه داشته باشد، گونه لباس، گونه نشستن، جایگاه ملاقات، تشریفات ملاقات و... باید براساس عرف شناخته شده ای

باشد و این ساده زیستی به مدیریت صدمه می زند و... ولی او خوب می داند که پیامبر اکرم (ص) و امیرمؤمنان (ع) بهترین مدیریت را در جامعه انجام دادند و افزون بر رسالت دینی و تبلیغ احکام الهی، بهترین و به یادمان ترین دوران حکومتی را برای مردم به وجود آوردند، به گونه ای که در آن محیط سراسر ستم، آن رفتارها، همگان را شیفته اسلام و رفتار پیامبر (ص) و علی (ع) کرد و آن قدر برای آنان شیرین بود که با اندک و انگشت شمار بودن باسوادان و کمبود نوشت افزار، بیش تر حالتها و برخوردهای آنان برای ما ثبت شده است. او خوب می داند شاید مدیریت با جذبه و ابهت و اسراف و زرق و برق، تا اندک زمانی جلوه ای داشته باشد و جلوه گری دروغین آن، چند روزی چشم همگان را خیره کند، ولی همچون کف روی آب زود فرو می نشیند و نابود می شود، ولی مدیریت مردمی، ساده زیستی و حتی خود را در رتبه پایین ترین مردم، از نظر زندگی مالی قرار دادن است که انسان را در دنیا و آخرت، جاودانه می کند و روشی حسنه بر جای می گذارد. بله، او به جای گوش فرا دادن به سخنان آنان که مدیریت را از روی نوع میز و صندلی باز می شناسند، و برای مدیر، معاون اول، معاون دوم، منشی و... صندلی و میزهای گوناگون و به اصطلاح برای هر کدام به فراخور شان و رتبه پیشنهاد می کنند، تا نشانه مقام سازمانی آنها باشد، به سخنان پیامبران (ص) و ائمه اطهار (ع) توجه می کند و مدیریت خوب و سالم را از آنان فرا می گیرد. حال مناسب است مقداری از ساده زیستیهای پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) و سفارشهای آنان به ساده زیستی، حرکتهای عملی آنان در کشیدن جامعه به ساده زیستی و دوری از پاره ای امور اعتباری نقل شود، تا الگوی امام امت و منبع مدیریتی او، برای ما روشن شود و معلوم شود ما نیز باید به چنان منبعی نزدیک شویم و خود را با آن برابر سازیم. ساده زیستی و سیره پیامبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع) احادیث درباره ساده زیستی پیامبر اکرم (ص) و امیرمؤمنان (ع) بسیار است و آن چنان زندگی ساده آنان را بیان می کند که وقتی انسان تشریفات حکومتی امروزی را می بیند و سخنان در باب علم مدیریت را می شنود و جدایی مدیران و کارگزاران را در هر رده، از زیردستان نگاه می کند، با تمام وجود می خواهد اعلام کند که «حکومت» و «حاکمیت» مشترک لفظی است که در پیامبر اکرم (ص) و حضرت امیر (ع) به معنایی بوده و در حاکمان مسلمانان امروزی به معنای دیگر. آنان، مانند بردگان روی خاک می نشستند، نان جوین می خوردند، بازشناخت آنان از دیگران، در ظاهر، ممکن نبود. اکنون، به نمونه هایی از سیره زندگی آنان که بسیاری و شهرت آن، ما را از بررسی سندی بی نیاز می کند، می پردازیم: ابوذر می گوید: «رسول اکرم (ص) در بین افراد می نشست و هنگامی که غریب بیگانه ای وارد می شد، نمی دانست کدام یک پیامبر است، تا این که می پرسید. به همین جهت، ما از ایشان خواستیم تا مکانی برای نشستن خود قرار دهد که غریبه ها او را بشناسند.» (۶) و در احادیث بسیاری وارد شده است: نبی اکرم (ص) در تمام عمر، هیچ گاه شکم از غذا سیر نکرد و گاهی سه روز غذا نمی خورد که به نمونه هایی اشاره می کنیم: «ما شبع النبی (ص) من خبز بر ثلاثة ايام حتى مضی سبيله.» (۷) «عیص بن قاسم به حضرت صادق (ع) گفت: خبری از پدر شما روایت شده که فرمود: پیامبر (ص) هیچ گاه از نان گندم سیر نخورد (نشد) آیا چنین خبری صحیح است؟ حضرت صادق (ع) فرمود: نه، رسول اکرم (ص) هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از نان جوین به مقداری که سیر بشود، نخورد.» (۸) عایشه می گوید: «ما شبع آل محمد ثلاثة ايام شباعا حتى لحق بالله عزوجل.» (۹) اهل پیامبر (ص) سه روز غذای سیر نخوردند، تا وقتی که پیامبر از دنیا رفت. این حدیث، راه جمعی بین دو حدیث پیشین است و نشان می دهد که پیامبر (ص) یک غذای سیر از نان گندم نخورده و خانواده او نیز در زمان آن حضرت سه روز پشت سر هم غذایی سیر نخورده اند. اخبار از این گونه فراوان است، از جمله: امام صادق (ع) می فرماید: «شخصی نزد پیامبر اکرم آمده و دوازده درهم به پیامبر (ص) داد. لباسهای پیامبر فرسوده شده بود، از این روی، حضرت پول را به علی (ع) داد و فرمود: این درهمها را بگیر و لباسی برایم بخر تا بپوشم. حضرت علی (ع) می گوید: به بازار رفتم و پیراهنی به دوازده درهم خریدم و نزد پیامبر (ص) آوردم. پیامبر (ص) به آن نظری افکند و فرمود: ای علی! لباسی دیگر (ارزان تر و ساده تر) را بهتر دوست دارم! آیا فروشنده معامله را بر هم می زند؟ گفتم نمی دانم. فرمود: امتحان کن. نزد فروشنده رفتم و گفتم: رسول الله (ص) این لباس را نپسندید و لباسی ساده تر خواست (لطفاً)

معامله را برهم بزن. او پولها را به من برگرداند. آنها را نزد پیامبر(ص) آوردم و با هم به بازار رفتیم تا پیراهنی بخریم. چشمش به دخترکی افتاد که بر کنار راه نشسته و گریه می کرد. پیامبر اکرم پرسید: چه مشکلی داری؟ گفت: ای رسول خدا! خانواده ام چهار درهم به من دادند تا چیزی بخرم، آن پول گم شد و جرات نمی کنم که به خانه برگردم. پیامبر اکرم(ص) چهار درهم به او داد و فرمود: نزد خانواده ات برگرد. سپس به بازار رفت و پیراهنی چهار درهمی خرید و پوشید و خدا را ستایش کرد و از بازار بیرون آمد، مرد برهنه ای را دید که می گفت: هر کسی مرا بپوشاند، خداوند او را از لباس بهشتی بپوشاند. پیامبر اکرم(ص) لباسش را درآورد و به او داد و باز به بازار برگشت و پیراهن دیگری با چهار درهم باقیمانده خرید و پوشید و حمد خدای را انجام داد و به سوی منزل برگشت. ناگهان همان دخترک را دید که در کنار راه نشسته و می گریه کرد. پیامبر اکرم فرمود: چرا نزد خانه ات نمی روی؟ گفت: ای رسول خدا! چون دیر شده می ترسم که مرا کتک بزنند. پیامبر اکرم(ص) فرمود: از جلو برو و خانواده ات را به من نشان بده. پیامبر اکرم(ص) به در خانه ایستاد و فرمود: السلام علیکم یا اهل الدار. کسی جوابش را نداد دوباره سلام کرد کسی جوابش را نداد. دفعه سوم سلام کرد، گفتند: علیک السلام یا رسول الله و رحمه الله و برکاته. فرمود: چرا دفعه اول و دوم جواب سلام را نگفتید؟ گفتند: سلامت را شنیدیم. دوست داشتیم که بیش تر سلام کنی. پیامبر اکرم فرمود: این دخترک مقداری تاخیر داشت، از او بازخواست نکنید. گفتند: ای رسول خدا! برای این که شما برای او این راه را آمدید او آزاد شد (و ما او را آزاد کردیم). پیامبر اکرم(ص) فرمود: چه دوازده درهم با برکتی! دو عریان را لباس پوشاند و برده ای را آزاد ساخت. (۱۰) نکته ها: ۱. معلوم نیست پیراهنی دوازده درهمی پیراهنی عالی و گران قیمت بوده باشد، چون حضرت علی(ع) با روحیه حضرت آشنا بوده و به حتم لباس ساده ای برای او گرفته، ولی باز پیامبر(ص) لباس ساده تری را می خواسته است. ۲. پیامبر اکرم(ص) از پوشیدن لباس کهنه پرهیز نداشته است. ۳. پیامبر اکرم از رفتن به در خانه ارباب یک کنیزک و شفاعت و عذرخواهی برای او، باکی نداشته است. ۴. پیامبر اکرم(ص) از پذیرش پول به عنوان هدیه ابائی نداشته است. ۵. پیامبر اکرم، وقتی غم زده یا گرفتاری را می دیده از گرفتاری او می پرسیده و به فکر چاره می افتاده است. نکته مهم: این سادگی زندگی پیامبر اکرم(ص) در لباس، خوراک و مشی زندگی، تنها جنبه فردی نداشته است و از ویژگیهای غیردرخور پیروی حضرت نبوده است، بلکه چنین مشی و روشی داشته تا دیگران او را الگو قرار دهند و همانند او باشند، همان گونه که خود حضرت فرمود: «لتكون سنة من بعدی.» (۱۱) از سخن پیامبر اکرم، روشن تر کلام حضرت علی است که می فرماید: «ان الله تعالی فرض علی ائمة العدل ان یقدروا انفسهم بضعفة الناس کی لا یتبیخ بالفقیر فقره.» (۱۲) خداوند بر امامان عادل واجب کرده است که زندگی خود را همانند مردم فرودست و مستضعف سامان دهند تا فقر فقیران بر آنان سخت نیاید. حال اگر خداوند بر امامان عادل فرض و واجب کرده است که خود را همانند طبقه مستضعف جامعه تقدیر کنند، چنین نتیجه می گیریم که: پیروی از پیامبر اکرم(ص) برای همگان مستحب نیست، بلکه بر سردمداران و مسؤولان حکومتی واجب است. ساده زیستی بر مردم مستحب است و بر ائمه مردم: رئیس جمهور، استانداران، وزیران، مدیران، ادارات، ائمه جمعه و رهبران سیاسی و دینی واجب است. بنابراین، ریاست، مقام و مدیریت، نه تنها اقتضای دکوراسیون، ماشینهای قیمتی و خدم و حشم ندارد، بلکه بر ائمه عدل واجب است که همانند طبقه ضعیف مردم باشند. و به دیگر سخن، نه تنها شانی که نگهداشت آن واجب باشد وجود ندارد، بلکه زندگی معمولی نیز بر آنان روا نیست و باید همانند بینوایان و مستضعفان باشند و گرنه کلام علی(ع) زیرپا نهاده می شود. حضرت علی(ع) و ساده زیستی علاء بن زیاد حارثی، از یاران حضرت علی(ع) بیمار شد. حضرت، به دیدن او رفت. هنگامی که خانه بزرگ او را دید، فرمود: «با این خانه بزرگ و گسترده در دنیا چه کار می کنی؟ در حالی که نیازت به چنین خانه ای در آخرت بیش تر است.» امام، با این جمله، به بزرگی خانه او خرده می گیرد. سپس می فرماید: «بله می توانی با این خانه به آخرت برسی، در آن میهمانی کنی صله رحم کنی و حقوق حق داران را اظهار کنی که در این صورت به وسیله خانه ات به آخرت رسیده ای.» وقتی علاء دید که حضرت علی(ع) بر خانه گسترده او، با این شرط که با آن خانه آخرت

خود را آباد کند، صحنه گذاشت، به گلایه از برادر خود عاصم بن زیاد پرداخت. حضرت پرسید: مگر او چکار می‌کند؟ علاء گفت: او لباس خشن پوشیده و دنیا را ترک گفته است. حضرت فرمود: او را بیاورید. هنگامی که او را آوردند فرمود: «ای دشمن خویشتن! شیطان بر تو چیره گشته است، چرا به اهل و فرزندان رحمت نمی‌کنی؟ آیا فکر می‌کنی خداوند روزیهای خوشگذار و دلپذیر را حلال کرده و با این حال کراهت دارد که از آن برگیری؟...» عاصم گفت: ای امیرمؤمنان: خودت را بین با این لباسهای خشن و غذاهای خشک؟! حضرت فرمود: «خداوند بر امامان عادل واجب کرده است که زندگی خود را همانند ضعیفان تقدیر کنند تا فقر فقرا بر آنان سخت نیاید.» بررسی: روشن است که حضرت علی(ع) به عاصم اجازه نمی‌دهد که غذای سخت و ناگوار بخورد و لباس خشن بپوشد، چون عاصم یک فرد معمولی جامعه است و خانه بزرگ برادرش علاء را نیز، مورد تایید قرار می‌دهد و وقتی بحث خودش پیش می‌آید می‌فرماید: امام عادل باید چنین باشد. نمی‌فرماید: من از زهد خوشم می‌آید، بلکه می‌فرماید: «امام عدل باید این چنین باشد.» برعکس امام، عاصم فکر می‌کند بهره گرفتن از دنیا و خوب خوردن و خوب زندگی کردن، ناخوشایند است که امام بر این فکر خدشه وارد می‌سازد و به آن انتقاد می‌کند و افزون بر این، به او دستور می‌دهد: شیطان را از خود دور کند و به زن و بچه خود رحم کند، از پاکیزه‌ها و خوشگذارهای دنیا بهره مند شود. ولی همین علی(ع) وقتی که می‌شنود استاندارش در جلسه‌ای که غذاهای رنگارنگ داشته و پول داران جمع بوده‌اند، از بینوایان خبری نبوده، شرکت کرده، او را سخت سرزنش می‌کند. (نهج البلاغه، نامه ۴۵) پیداست مقام حکومتی داشتن اقتضا می‌کند که انسان از پول داران، زراندوزان و مرفهان دوری گزیند، یا دست کم، آنان و مستضعفان را در کنار هم و در یک سطح قرار دهد و برای آنان ارزشی برابر در نظر بگیرد و باور داشته باشد. در جاهای بسیار، قرآن بیان می‌کند: زراندوزان و اشراف می‌گفتند: تا فقیران و بینوایان گرد انبیاء را گرفته‌اند، ما ایمان نمی‌آوریم و خداوند اجازه پراکندن فقرا و یا بی‌اعتنایی به آنان را حتی برای چند لحظه نیز، بر نمی‌تافت. که در ضمن بحثهای آینده به پاره‌ای از آنها اشاره خواهد شد. چرا سفارشهای به ساده زیستی کم اثر یا بی‌اثر است؟ پس از این که روش و شیوه زندگی پیامبر اکرم(ص) و امیرمؤمنان(ع) در ساده زیستی روشن شد و سفارشها و روش زندگی بزرگان فقاقت و رهبری دینی، سیاسی، بویژه امام امت، به عنوان یک رهبر سیاسی و مدیر امروزی بیان شد، به طور طبیعی هر کسی از خود می‌پرسد: چرا امروزه چنین نیست؟ چرا در وزارت خانه‌ها، مراکز و نهادهای دولتی و غیردولتی، این الگو پیاده نمی‌شود. مگر رهبران ما ساده زیست نبودند، به ساده زیستی دعوت نکردند؟ پس چرا زندگی امروزی ما چنین است؟ این پرسشها، پرسشهای اساسی است و باید پاسخ درخور داده شود و آن هم نه با زبان، با عمل. این پرسشها، دغدغه خاطر خارخار بسیاری از جوانان، بینوایان، فرودستان، تهی‌دستان، و پابرهنگان است. حتی صاحبان مال و ثروت و مقام و مکتب نیز گاه از این همه ریخت و پاشها و خودنماییهای با جاه و جلال و حشم دلتنگ می‌شوند. البته، برای حال و وضع موجود، تفسیرها و تحلیلها شده و کسانی به توجیه وضع موجود پرداخته‌اند و همچنین بسیاری از کسانی که به توجیه کار خود می‌پردازند و برای خود دلیلهایی دارند و به پندار خود راه خطا نمی‌پویند، از جمله می‌گویند: ۱. آن زمان فقر و بدبختی و سیاه روزی در بین مردم زیاد بوده و چیزی نداشته‌اند که با آن از ساده زیستی خارج شوند. ولی این سخن، نادرست است زیرا اگر فقر سبب و انگیزه ساده زیستی بود، توده مردم، به حتم فقیرتر و بینواتر از حاکم می‌شد یعنی پیامبر اکرم(ص) یا حضرت علی(ع) بوده‌اند و در این صورت، آنان ساده‌تر از آن معصومان می‌زیسته‌اند، پس وجهی ندارد که با شگفتی، ساده زیستی آنان در زندگی نمایانده شود. به دیگر سخن، بیان ساده زیستی آن دو در کتابها، نشانه ساده زیستی ناشناخته و نامعمولی است که همگان را به شگفتی وامی‌داشته است و گرنه اگر شناخته شده و معمول بود جای شگفتی نداشت. ۲. زندگی با جلال و شکوه امروز حاکمان و دست اندرکاران از پیوند کشورهای اسلامی با کشورهای صنعتی شرق و غرب، ناشی شده است و چون آنان با زیب و زیور و آرایه‌های بسیار زندگی می‌کنند و در بین مردم با حشم و خودآرایی ظاهر می‌شوند، کم کم این روش و مشی، به کشورها و حکومت‌های مسلمانان نیز، سریان پیدا کرده است. ۳. زندگی اشراف گرایانه و پرریخت و پاش و

پر حشم و خدم، برخاسته از فتوای عالمان دین است که نگهداشت شان را واجب دانسته اند. ۴. زندگی تجمل گرایانه امروز، ناشی از حس راحت طلبی، مقام پرستی، حب جاه و مقام و برتری طلبی انسان است. البته باید اذعان داشت که امور اجتماعی هیچ گاه ناشی شده و برخاسته از یک علت نیست و نمایانند و شناساندن سهم هر علت در یک معلول نیز کار مشکلی است، چون ثابت نگه داشتن دیگر عاملها و انگیزه ها جهت بررسی نقش یک عامل، در امور اجتماعی کاری بسیار دشوار، بلکه ناممکن است و نمی توان همچون امور تجربی در آزمایشگاهها، سایر عوامل را تثبیت کرد و نقش یک یک آنها را روشن ساخت. افزون بر اینها، چگونگیها و حالت‌های روحی و روانی کسان، گوناگون است. امکان دارد در شخصی روحیه و حس جاه خواهی قوی تر باشد و در دیگری خودباختگی در مقابل صنعت جهان کنونی و در سومی فتوای شرعی و پایبندی بیش از اندازه به نگهداشت شئون. باری، انگیزه های گوناگونی از این گونه، می تواند در دور ساختن انسان از ساده زیستی نقش بازی کند و گاهی انگیزه های جدیدی از ترکیب این انگیزه ها و همچنین ترکیب هر یک از این عوامل با روحیه ها و حالت‌های روانی مانند حسادت، چشم و هم چشمی، خود برتر بینی و... در دور ساختن انسان از ساده زیستی نقش دارد. ولی با همه این سخنها، در جامعه مذهبی ایران و پس از تشکیل حکومت اسلامی، نقش فتوای فقیهان در واجب بودن نگهداشت شئون را نباید کم تر از عوامل دیگر دانست و بلکه در بین متدینان، روحانیان و بزرگان دینی، شاید مساله حفظ و نگهداشت شئون نقش کلیدی را داشته باشد. و چون نگهداشت شئون، با ساده زیستی، در ظاهر ناسازگاری دارند، و اولی مورد فتوای فقها و واجب فقهی و دومی سفارش اخلاقی است، فتوای فقهی نقش اصلی و ظاهری و دینی را داشته و دیگر علتها و انگیزه ها، نیز نقش پنهان خود را داشته اند و ناگهان زندگی ساده یک انسان دیندار و مؤمن، یا جامعه مؤمنان به زندگی آراسته با زیور و زیب فراوان غیر درخور توجیه تبدیل شده است. زبان حال ناسازگاری وضع موجود و اسلام امروزی با اسلام واقعی را شاعری در شعر خود خطاب به امام زمان (ع) این چنین بازگو کرده است: بس که بیستند بر آن برگ و ساز گر تو بینی شناسیش باز بنابراین، یا باید ناسازگاری بین خوش آیند بودن ساده زیستی و خوش آیند بودن نگهداشت شان حل شود، یا معلوم شود یکی از این دو حقیقت ندارند و به اسلام بسته شده است. سمت و سوی نوشته حاضر، در جهت رد واجب بودن نگهداشت «شان» به معنایی که امروزه در جامعه مطرح است و منشا فتوای فقها در واجب بودن نگهداشت شان را مورد مناقشه جدی قرار می دهد. معنای شان و کار بردهای آن: لغت نامه دهخدا: «شان ماخوذ از شان عربی به جای «باره» استعمال شود، چنانکه گویند: «این در شان آن منزل است» (یعنی درباره) گاهی به جای لفظ «حق» هم گفته می شود، چنانکه گویند: این آیه در شان او نازل شده است، یعنی در حق او. حق و باره... (معنای دیگر شان) رسم و قاعده و کار. (نظیر) جهان را چنین است آیین و شان، همیشه به ما راز دارد نهان (یعنی رسم و قاعده جهان این چنین است)... (معنای دیگر): قدر و منزلت و شکوه. رتبه، قدر و مرتبه (نظیر) باز بنشست به صدر اندر با جاه و جلال. باز زد تکیه بگاہ اندر با عزت و شان». (۱۳) در لغت نامه دهخدا، در ذیل واژه «شان» نیز معنایی چون: کار و حال، خوی، سرشت و طبیعت و معانی دیگری آورده شده و دست آخر آمده: «در تداول فارسی زبانان، به معنی حق آمده است، چون: این آیه در شان او نازل شده است... در تداول فارسی زبانان، قدر و مرتبه و شوکت و عظمت باشد (از برهان قاطع). قدر و مرتبه و شکوه (انجمن آرا) رفع الشان: بلند پایه، بلند مرتبه، والا مقام. عالی شان، بلند پایه و بزرگ». (۱۴) فرهنگ لاروس: «الشان: حالت و کار، امر، «وماتکون فی شان»: در هیچ کار نباشی. مقام منزلت: «هومن ذوی الشان» او صاحب منزلت است. کار بزرگ و دشوار... حاجت، نیاز». (۱۵) نتیجه: چند معنی برای «شان» یاد شد، مانند: کار، حالت، حق، رسم و آیین، مقام و منزلت، حاجت ولی روشن است که بحث ما پیرامون شان به معنای کار و مانند آن نیست، بلکه بحث شانهای اعتباری است که واژگانی مانند: مقام، منزلت، رتبه، شکوه و... تا اندازه ای معنی آن را به ذهن نزدیک می کند. برای بازشناسی بهتر معنی و یافتن محل بحث، با ذکر نمونه هایی و مواردی که شان در زندگی روزمره به کار می رود، سعی خواهیم کرد ماهیت شانی را که مورد بحث است روشن سازیم. گاهی گفته می شود: در شان پزشک نیست که خود در مطب را باز کند و

آن را آب و جارو کند... در شان او نیست با بیمار به نزاع پردازد. در شان روحانی نیست که در خیابانها و کوچه و بازار رها بگردد و عمر بر باد دهد. در شان مجتهد نیست که موضوع حکم را تعیین کند. در شان رئیس قبیله نیست که از بازار سبزی و... بخرد. در شان رئیس اداره نیست که با آبدارچی درگیر شود. این گونه شانها را به طور معمول، عرف باز می شناسد و گویا ملاک و معیار آن این است که وقت یک دکتر با ارزش تر از این است که به جارو کشی پردازد و وقت رئیس قبیله نیز همین طور. مجتهد رتبه اش و مقام علمی اش در فقه است و حکم الهی را می فهمد و بیان می کند، ولی در شناسایی و شناساندن موضوع خبره نیست. او می گوید اگر آب برایت زیان دارد وضو نگیر، ولی در شان او و در محدوده کاری او نیست که باز گوید و روشن کند چه وقت آب ضرر دارد. رئیس اداره نیز از نظر شغلی مرحله بسیار بالاتری از آبدارچی دارد و نباید خود را به حد درگیری با وی، پایین بیاورد. در این گونه جاها، ارزش مندی وقت، نوع تخصص، مرتبه علمی، مرتبه اجتماعی و... و بایستگی استفاده بهینه از فرصتها، توانها و... شان را تعیین می کند و عرف اجازه چنین کارهایی را به این کسان نمی دهد و اگر انجام دهند، آنان را سرزنش می کند. اما گاهی مساله شکل دیگری به خود می گیرد. پزشک پا را روی پای انداخته، بدون هیچ خستگی و ناراحتی، بی کار نشسته است و می گوید: در شان من نیست که آمپول بزنم، در شان من نیست که در مطب را باز کنم! و رئیس قبیله، اکنون در حال گذر از بازار است و می تواند نیازهای خود را بدون این که وقتی از او از بین برود، بخرد، ولی می گوید: شان من از این حرفها بالاتر است و... یا شخص تا دیروز در خیابانها پیاده راه می رفت امروز پستی به او دادند یا گنجی پیدا کرد و ثروتمند شد، ناگهان بگوید چون من میلیارد شده ام در شانم نیست که پیاده راه بروم، اتومبیل چنین و چنان سوار شوم در حالی که نه استفاده بهینه از وقت است و نه ترس از جان و مال. در این جا، عرف او را سرزنش و بر کار او خرده می گیرد و می گوید: تو مقامی نداشتی و نداری و وقت تو ارزش چندانی ندارد، خطری هم در کمین تو نیست و... بنابراین، وجهی و دلیلی برای کناره گیری از مردم، سوار شدن بر اتومبیل چنین و چنان و... وجود ندارد. گاهی شخصی خانه کوچکی دارد و در آن زندگی می کند، ولی به جهت مهربان بودن، شناسا بودن، خویشاوندان زیاد داشتن، هر روز میهمانهای زیادی به خانه اش رفت و آمد می کنند و او حس می کند که در این منزل کوچک، هم خودش و هم میهمانانش ناراحتند، می گوید در شان من است که خانه بزرگ تر داشته باشم، من نیازمند به خانه بزرگی هستم عرف این سخن را می پذیرد. شخص دیگری که دوست، همسایه و... دارای زندگی و منزل مساوی با اوست، اما میهمان کم تری به خانه او می آید، اگر این شخص بخواهد خانه خود را با خانه ای بزرگ تر عوض کند و بگوید شان من خانه بزرگ تری است، عرف نمی پذیرد، بلکه خرید خانه بزرگ تر را بر چشم و هم چشمی، حسادت و مانند آن حمل می کند. و همچنین اگر شخص در اثر شغل زیاد، موقعیت اجتماعی، اهمیت وقت و عمر او، ترس از ترور یا ربودن او، لازم باشد در حال وضع ویژه ای به سر برد، شاید عرف بپذیرد که او شانش این است که از تواناییها و برنامه های ویژه ای برخوردار باشد، ولی برای فرزندان، بستگان و خویشان او چنین شانهایی را قائل نیست، مگر این که خود آنان نیز، حال و وضع ویژه ای داشته باشند. بنابراین، قضاوت عرف در جاها، حال و وضعها، زمانها و افراد گوناگون، فرق دارد و قاعده مند ساختن این امور کاری بس مشکل است. به طور فشرده و خلاصه می توان گفت: شانهایی که بر خاسته از نیازها باشد، چه نیاز معنوی، چه مادی، چه اجتماعی و سیاسی و... را عرف می پذیرد، ولی آنچه فرد سعی می کند خود را نیازمند آن بداند و با توجه به خود ببندد چه با نسبت دادن خود به مقام و موقعیتی باشد و چه با نسبت دادن به فرد صاحب جاه و مقام و چه به رخ کشیدن مال و منال باشد، از دید عرف پذیرفته نیست. خلاصه: با توجه به مثالهای مطرح شده، معنای امروزی شان، افزون بر آن شانهای پذیرفته شده و پذیرفته نشده از نظر عرف، تا حدودی روشن شد و به دست آمد عرف ترکیبی از مقام و منزلت همراه با احتیاج و نیاز را در نظر می گیرد و براساس آن حکم می کند. اما این که عرف بین مال شخصی و مال عمومی و بیت المال، چقدر فرق می گذارد نیاز به دقت افزون تری است. رساله های عملیه و مساله شان سید محمد کاظم طباطبایی در عروه الوثقی در مساله ۶۱ از مسائل خمس می نویسد: «المراد بالمؤنّه مضافا الی

مايصرف في تحصيل الربح، ما يحتاج اليه، لنفسه وعياله في معاشه بحسب الشان اللائق بحاله في العادة من الماكل والملبس والمسكن... و ما يحتاج اليه لتزويج اولاده او ختانهم. و نحو ذلك. مثل ما يحتاج اليه في المرض و في موت اولاده و عياله الى غير ذلك مما يحتاج اليه في معاشه، ولو زاد على ما يليق بحاله مما يعد سفها و سرفا بالنسبة اليه لا يحسب منها.» (ایشان در مسائل گذشته شرح داده اند که خمس پس از هزینه است، یعنی وقتی انسان سودی به دست آورد باید هزینه هایی که در راه به دست آوردن آن سود مصرف شده است، از آن کم شود تا سود خالص روشن شود، آن گاه خمس سود خالص را بدهد. اکنون در این مساله مؤونه (هزینه) را به معنای وسیع تری می گیرد و می نویسد: مراد از مؤونه (هزینه) افزون بر آنچه که در راه تحصیل رنج و سود هزینه می شود، شامل آنچه که سود برنده آن را در زندگی روزمره برای خود و خانواده اش برابر شانی که شایسته اوست، به آنها نیاز دارد، مانند خوراک، پوشاک و مسکن نیز می شود... بلکه مؤونه شامل آنچه که برای ازدواج و دیگر هزینه های فرزندان و آنچه که به آن در بیماریها، در مرگ زن و فرزند و مانند آن نیاز دارند نیز می شود. ولی اگر از آنچه شایسته شان اوست، بیش تر مصرف کرد به طوری که در عرف نسبت به او این گونه هزینه ها سفهی و اسراف باشد از هزینه به حساب نمی آید. فقیهان بسیاری بر عروه الوثقی حاشیه زده اند که به دوازده حاشیه از آنان که در دسترس بود مراجعه شد و معلوم شد که بر این مساله حاشیه ای ندارند و معنای آن این است که این مساله از نظر آنان بدون اشکال است. در جواهر نیز، بر این مساله ادعای عدم خلاف شده است و آقا جمال در حاشیه روضه ادعای نفی ریب کرده است. (۱۶) در رساله توضیح المسائل فارسی امام خمینی (۱۷) این مسئله عروه به چندین مساله تبدیل شده است که پاره ای از آنها ذکر می شود. «مساله ۱۷۷۵: آنچه از منابع کسب در بین سال به مصرف خوراک و پوشاک و اثاثیه و خرید منزل و عروسی و جهیزیه دختر و زیارت و مانند اینها می رساند، در صورتی که از شان او زیاد نباشد و زیاده روی هم نکرده باشد، خمس ندارد. مساله ۱۷۷۶: مالی را که انسان به مصرف نذر و کفاره می رساند، جزء مخارج سالیانه است و نیز مالی را که به کسی می بخشد یا جایزه می دهد در صورتی که از شان او زیاد نباشد از مخارج سالیانه حساب می شود. مساله ۱۷۷۷: اگر انسان نتواند یک جا جهیزیه دختر را تهیه کند و مجبور باشد که هر سال مقداری از آن را تهیه نماید، یا در شهری باشد که معمولاً هر سال مقداری از جهیزیه دختر را تهیه می کنند، به طوری که تهیه نکردن آن عیب است چنانچه در بین سال از منافع آن سال جهیزیه بخرد خمس ندارد.» آیه الله منتظری در سه مساله گذشته با امام خمینی موافق و دو مساله دیگر به آن افزوده است که عبارتند از: «مساله ۱۶۶۷: ماشینی را که انسان برای مسافرتها خود و خانواده اش و یا رفتن به زیارت می خرد، اگر خارج از شان متعارف او نباشد جزء مخارج همان سال به حساب می آید و خمس ندارد.... مساله ۱۶۶۸: تجملات و تشریفات منزل و زندگی و ایاب و ذهاب و میهمانیهای انسان و خانواده او اگر از حد متعارف و شان او بیش تر نباشد خمس ندارد و اگر از حد متعارف و شان او بیش تر باشد، باید خمس زائد بر متعارف را بپردازد و شان افراد به حسب زمانها و شهرها و اوضاع معیشت عمومی مردم متفاوت می باشد.» در مسائلی که نقل شد سخنی از احتیاج و نیاز به میان نیامده بود، در حالی که عبارت عروه الوثقی درباره احتیاج و نیاز بود و در رساله های آقایان: گلپایگانی و فاضل نیز مساله نیاز مطرح شده، در مثل در مساله تهیه جهیزیه دختر نوشته اند: «و تهیه آن مورد حاجت باشد.» و بالاخره مساله مصرف در حد شان با مساله نیاز، پیوند تنگاتنگ دارند، به گونه ای که شماری با آوردن واژه شان، شاید خود را از آوردن واژه «حاجت و نیاز» بی نیاز دیده اند و شماری برای از بین بردن زمینه هرگونه شبهه، حاجت و نیاز را نیز آورده اند. چون روشن شد که در ذیل عبارت عروه الوثقی همه بر یک نظرند. اگر چه این احتمال نیز وجود دارد که نیابوردن قید حاجت و نیاز در پاره ای از رساله ها برای فراگیر ساختن شان و گسترده تر ساختن آن از حاجت باشد. ولی با صدر و ذیل مسائلی که بحث از مؤونه است و زیاده روی را از مؤونه نمی دانند و با توجه به قیدی که پس از تهیه جهیزیه آورده اند (به طوری که تهیه نکردن آن عیب است) معلوم می شود که مساله نیاز و حاجت در ذهن همگان بوده است و دست بالا می توان گفت که در ذهن شماری حاجت و نیاز فراتر از حاجت و نیاز مادی است و شامل حاجتهای روحی و آبرویی نیز می شود.

خلاصه: از فتوای فقها در این جا روشن شد که در مساله شان فرقی بین آنچه فقها از این لفظ می فهمند و آنچه در عرف مردم مطرح است، وجود ندارد و مقام و منزلت همراه با حاجت است که شان را می سازد. نکته مهم: روایی نگهداشت شان در مالهای شخصی است. در مسائل نقل شده از عروه الوثقی و رساله های توضیح المسائل بحث درباره مصرفهای شخصی و در زندگی های خصوصی است. در مثل آیا اگر شخصی میهمانی بزرگی از مال خود راه بیندازد و هر شب چند نفر را غذا دهد، از شان او خارج است یا خیر؟ که در صورت اول باید خمس پول صرف شده در میهمانی ها را نیز بپردازد. یا اگر کسی با پول خود به مسافرتهای گوناگون برود و در هتلها درجه یک سکنی گزیند و به هر حال پول زیادی مصرف کند آیا برابر شان عمل کرده تا بگویم پولهای مصرف شده از هزینه های معمولی اوست و خمس ندارد یا از هزینه های معمولی او نیست و چون زیاده روی کرده، افزون بر اصل مال که تلف شده، باید خمس آن را نیز بپردازد بنابراین بحث صاحب عروه الوثقی و فقیهان دیگر، ربطی به مصرف از بیت المال ندارد حرام بودن استفاده از اموال عمومی در مصرفهای شخصی و در راه شان، آن قدر روشن است که تنها به جمله ای از حضرت علی (ع) بسنده می کنیم: «ادقوا اقلامکم و قاربوا بین سطورکم و احذفوا عنی فضولکم واقصدوا قصد المعانی. وایاکم والاكثر. فان اموال المسلمین لا تتحمل الاضرار.» (۱۸) قلم هایتان را تیز کنید، سطرها را به هم نزدیک سازید، واژه های زاید را درباره من حذف کنید، تنها معانی را قصد کنید، از زیاده گویی بپرهیزید زیرا اموال مسلمانان تحمل زیان را ندارد. بله وقتی بیت المال مسلمانان تحمل زیان ناشی از نوشتن لقبهای امیرمؤمنان، به عنوان خلیفه مسلمانان را ندارد و وقتی سطرهای نوشته در مورد مسائل جاری مملکت، باید کنار هم و با قلم ریز نوشته شود زیرا که اموال مسلمانان این ضرر را نمی تواند تحمل کند، تکلیف پلاکاردهای بلند برای تبلیغ افراد یا معرفی آنان یا خوش آمدگوییها و... روشن است. وقتی نتوان بیت المال را برای تبلیغ مسؤولان و رهبرانی همچون حضرت علی (ع) که کشور به وجودشان نیازمند است، هزینه کرد و بزرگداشت شان آنان از بیت المال مسلمانان اشکال داشته باشد، بزرگداشت کسان دیگر و نگهداشت شان و منزلت افراد با مال مسلمانان به طریق اولی جایز نیست. شان در استطاعت حج «مساله ۴: المراد بالزاد هنا، الماکول والمشروب و سائر ما يحتاج الیه المسافر، من الاوعیه التي يتوقف علیها حمل المحتاج الیه و جمیع ضروریات ذلک السفر، بحسب حاله قوه و ضعفه و زمانه حرا و بردا و شانه شرفا و وضعه والمراد بالراحله: مطلق ما یرکب، ولو مثل سفینه فی طریق البحر. واللازم وجود ما یناسب حاله بحسب القوه والضعف. بل الظاهر اعتباره من حیث الضعه والشرف، کما و کیفا. فاذا کان من شانہ رکوب المحمل او الكنيسه، بحيث یعد ما دونهما نقصا علیه، یشرط فی الوجوب القدره علیه و لا یکفی مادونه وان کانت الآیه والاخبار مطلقه و ذلک لحکومه قاعده نفی العسر والحرج علی الاطلاقات. نعم اذا لم یکن بحد الحرج و جب معه الحرج. و علیه یحمل ما فی بعض الاخبار، من وجوبه ولو علی حمار اجده مقطوع الذنب.» مراد از توشه در این جا: (توشه و راحله شرط استطاعت برای حج است) خوراکی، آشامیدنی و دیگر چیزهایی است که مسافر به آنها احتیاج دارد، حتی ظرفهایی که جابه جایی اثاثیه های مورد نیاز به آنها بستگی دارد و همه ضروریات آن سفر، برابر حال او از نظر قوت و ضعف (اگر او توانا و سالم است یک نوع غذا نیاز دارد. و اگر بیمار و سست بنیه است نیاز به غذا و وسایل رفاهی بیش تری دارد) و برابر زمان سفر، از نظر گرمی و سردی، برابر شان او از نظر شرافت و پستی (که اگر شریف است زاد و توش خوب، غذای خوب و... و اگر از طبقه پایین است، غذای معمولی و...) و مراد از «راحله مطلق مرکب است و لو این که آن مرکب کرایه ای باشد، مانند کشتی که در راه دریایی بر آن سوار می شوند و لازم است مرکبی موجود باشد که مناسب حال او باشد، از نظر قوت و ضعف (اگر تواناست و سالم مرکب معمولی برای وی خوب است ولی اگر بیمار است، نیاز به مرکب رام دارد با ابزار و وسائل مورد نیاز برای رفاه حال وی). بلکه ظاهر این است که در استطاعت شخص، جایگاه اجتماعی او، از نظر پستی و شرافت نیز در چگونگی وسیله سواری او، نقش دارد، هم از نظر چندی و شمار و هم از نظر چونی و چگونگی. بنابراین اگر از شان اوست که بر مرکب محمل دار یا کجاوه دار سوار شود، به گونه ای که اگر سوار بر مرکب پایین تر شود، برای وی عیب به شمار می آید. در واجب بودن حج، شرط است

که قدرت بر آن گونه مرکب داشته باشد و به کم تر از آن بسنده نمی کند. در این جا اگر چه آیه و روایات مطلق است، ولی این نظر و فتوا با در نگرستن به این نکته است که قاعده نفی حرج و عسر، بر اطلاعات حاکم است. بلکه اگر از طبقه پایین اجتماع باشد، وسیله سواری یا توشه به گونه ای نباشد که حرج لازم بیاید، با داشتن آن زاد و راحله حج بر او واجب می شود و اخباری که بر واجب بودن حج (گرچه با سوار شدن و استفاده کردن از الاغ گوش، بینی و دم بریده) دلالت دارند، بر همین صورتی که حرجی نباشد حمل می شوند. پس از بیان نظر صاحب عروه الوثقی، مناسب است که به شرحهای استدلالی که بر این کتاب نگاشته شده است نیز، نظری افکنده شود، تا اگر آنان برای حق بودن شان، سخنی دارند بررسی شود. در معتمد عروه الوثقی آمده: «اصحاب ما در این که مکلف از طبقه شریف بالای اجتماع باشد و یا از طبقه پایین بودن مکلف در نوع مرکب او در سفر حج نقشی دارد یا خیر، به دو گروه تقسیم شده اند: گروهی بر این باورند جایگاه اجتماعی مکلف در راحله او دخیل است و دیگران بر این باورند که چنین نیست. گروه نخست، به قانون نبود دشواری (حرج) تمسک کرده و گفته اند: اگر چه دلایلی از این جهت اطلاق دارند، ولی قاعده نبود تنگنا و دشواری، بر اطلاقها حکومت دارند. ولی در این جا اشکالی وجود دارد: قاعده نبود تنگنا و دشواری، تنها می تواند واجب بودن حج را از عهده مکلف بردارد، ولی مشروع بودن آن بر سر جای خود موجود است. بنابراین، اگر کسی تنگناها و دشواریها را تحمل کرد (و بر خلاف شان خود مرکب سوار شد) حج وی صحیح است.» (۱۹) از فراز بالا- روشن می شود که: نویسنده اصل وجود شان و واجب بودن نگهداشت آن و دخالت آن را در واجب بودن حجه الاسلام قبول دارد. به همین جهت تنها به این بحث می پردازد که اگر شؤون را نگه نداشت و خود را به حرج انداخت، عبادت وی مشروع است یا خیر؟ و مجزی است یا خیر؟ بررسی: پرسش اصلی ما از فقیهان این است که: واجب بودن نگهداشت، شان از کجا آمده تا ناسازگاری آن، به دشواری و تنگنای بیانجامد و قاعده نفی حرج بر آیه و اطلاقها حاکم باشد؟ وقتی پیامبر اکرم (ص) (که علاوه بر نبوت، از قریش و از شاخه هاشم، مهم ترین و با شخصیت ترین افراد حجاز (نام «هاشم» به این جهت بر جد وی اطلاق شد که او در هنگام مراسم حج گوشت، قربانی می کرد، غذا آماده می ساخت و با دست خود نانهای خشک را که از پیش تهیه دیده بود، در ظرفهای آب گوشت خورد می کرد و به حاجیان می داد و آن قدر این کار، بزرگ و مهم بود که کم کم نام اصلی او، عمرو، فراموش شد و «هاشم» یعنی «خورد کننده» نام او گردید. (۲۰) جدش عبدالمطلب بود که پس از سالیان درازی که دو باره زمزم را حفر بئر کرد و در فراهم ساختن آب برای حج گزاران کوشید، به گونه ای که کم کم پناهگاه مردم شد و جمله «یا من حفر زمزم ماه» در منادای مندوب ورد زبانها شد و... که حضرت ابوطالب هنگام خواستگاری حضرت خدیجه برای پیامبر اکرم (ص) به گوشه ای از برتريها و شایستگیهای بی شمار نیاکان پیامبر اکرم (ص) اشاره می کند)) بر مرکب برهنه سوار می شود و پشت سر خود نیز یک نفر سوار می کند، بر روی زمین می نشیند و وقتی تربیت شده مکتب وی، حضرت علی (ع) که خود، هم نسب با پیامبر اکرم (ص) است، غذای معمول و پایین تر از معمول می خورد و لباسش را همسان لباس غلامش قرار می دهد و سنت شکنی می کند و حاضر نمی شود بر رسم و مرام جاهلیت و یا حتی بر رسم و مرام خلفای پیشین خود، که خلفای اسلامی بودند، حرکت کند، همه و همه، حکایت از این دارد که برای آنان شان مطرح نبوده است و بلکه می توان از آیات قرآن به دست آورد که شانهای نشات گرفته از امور اعتباری، نه تنها منشا دینی و شرعی ندارند، بلکه پیوسته مورد هجوم انبیا بوده و از رسالتهای انبیا مبارزه با اشراف و حمایت از مستضعفانی بوده که اشراف، آنان را «اراذلنا بادی الرای» قلمداد می کرده اند. نگاه به کلمه «ملا» یعنی اشراف و برخورد انبیا با آنان از یک سوی و از دیگر سوی، دستور به همنشینی با برخاستگان از طبقه فرودین جامعه نشان می دهد که قرآن خواهان پایان یافتن شان و شان به خود گرفتنها بوده است. در این جا، آیاتی چند یادآور می شود که بسیار راهگشانند: ۱. «واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ولا تعد عنهم عیناک ترید زینة الحیاة الدنیا ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا واتبع هواه و کان امره فرطاً.» (۲۱) و با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می خوانند و خشنودی او را می خواهند، شکیبایی پیشه کن و دو

دیده ات را از آنان بر مگیر که زیور زندگی دنیا را بخواهی و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته ایم و از هوس خود پیروی کرده و کارش بر زیاده روی است، پیروی مکن. ۲. «عبس و تولى. ان جاءه الاعمى. و ما یدریک لعله یزکی. او یذکر فتنفعه الذکری. اما من استغنی فانت له تصدی. وما علیک الا یزکی.» (۲۲) چهره در هم کشید و روی گردانید. که مرد نابینا پیش او آمد. و تو چه دانی شاید او به پاکی گراید یا پسند پذیرد و اندرز سودش دهد. اما آن کس که خود را بی نیاز می پندارد، تو، به او می پردازی. با آن که اگر پاک نگردد بر تو مسؤولیتی نیست؟ ۳. «کذبت قوم نوح المرسلین... قالوا انؤمن لک واتبعک الارذلون. قال... وما انا بطارد المؤمنین.» (۲۳) قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند... گفتند آیا به تو ایمان بیاوریم و حال آن که فرومایگان از تو پیروی کرده اند؟ نوح گفت... و من مؤمنان را از خود نمی رانم. ۴. «فقال الملا الذین کفروا من قومه ما نریک الا بشرا مثلنا و ما نراک اتباعک الا- الذین هم ارادلنا بادی الرای و ما نری لکم علینا من فضل.» (۲۴) سپس سران قوم او (قوم نوح) که کافر بودند گفتند: ما تو را جز بشری مانند خود نمی بینیم و جز فرومایگان ما، آن همه نسنجیده، نمی بینیم کسی از تو بیرون کرده باشد. و شما را بر ما برتری نیست. -ان سخن این اس که: «اگ کسانى باید ش اف» به خود بگی ند و با شیفان نشس و بخاس داش ه باشند، انبیاء سزاوا ی ن گ که وه بودند رزی افزون ب سال و پایگاه والا- و بلند معنوی، دلیل ش عی نیز ب ای کا خود داش ند و می وانس ند بگویند: اوق ی که با ف ومایگان نشس و بخاس دایم و با بینویان، نابینایان و... دمسازیم، بزگان نزد ما نمی آیند و نمی وانیم دین خدا ا به گس انیم و از آن بلیغ کنیم. د حالی که خداوند از آنان می خواهد که به ه قیم ی که شده با فقی ان و بی شانهای ا-ماع شس و بخاس داش ه باشند و ب ای هدای ث و مندان و اش اف، بی اح امی یا کم و-هی به ف ودس ان و بینویان، به هیچ وی و ح ی ب ای لحظه ای وانیس. د شان نزول آیه های سو ه عبس آمده اس: پیامب اکم م (ص) باع ب بن بیعه، ابو-هل و عباس عموی خود و ابی و امی، سخن می گف و آنان ا به اسلام دعو می ک د. عبدالله بن ام مک وم. که نابینا بود و (شاید) نمی دانس که پیامب (ص) با دیگ ان -لسه دا د، به طو مک می گف: ای سول خدا ب ای من ق آن بخوان. از آنچه خدا به و یاد داده به من یاد بده. پیامب اکم م د پیش خود گف: بزگان ق یش می گویند: پی وان او کوان و ب دگان هس ند، از این وی، از ابن ام مک وم وی گ دانید و به سخن گف ن با بزگان ق یش پ داخ که د این هنگام، آیا «عبس و ولی» نازل شد. (۲۵) د بحثی که اکنون د نظ اس، این مهم نیس که پیامب اکم م (ص) از آن نابینا وی گ دانیده باشد، یا شخص دیگ ی، آنچه مهم اس، این که ظاه ق آن نشان می دهد که خداوند نه نها قسیم -امعه ا به گ که وه های شیف و غیشیف ب نمی ابد و نمی پدی د، بلکه ح ی چند لحظه یا چند وزی با شیفان نشس ن و زی شیفان به خود گف ن نیز ب ای هدای آنان، ب نمی ابد. و این از ه-حق الناس نیس، ا کسی بگوید خداوند می خواس ه که این نابینا ناح نشود رزی او ی ش ک دن و چه ه د هم کشیدن ا از چه ه می وان فهمید و نابینا چنین قد ی ندا د. به ه حال ق آن زی ش اف، به خود گف ن انمی پسندد ح ی موسی و ها ون که ب ای دعو شخصی چون ف عون، صاحب کاخهای م-لل و دس گاه ف عون، به سوی او ف س اده شدند، با -امه ای باف ه شده از موی بز و لباسی چوپانی ب او وا د شدند، به گونه ای که او ب ی خود اب آنان و شن دید و گف: «ام انا خی ام هذا الذی هو مهین ولایکاد بین. فلولا القی علیه اسو "من ذهب.» (۲۶) آیا (نه این اس که) من از این کسی که خود بی مقدا اس و نمی واند دس بیان کند، به م؟ پس چ اب او دس بندهای زین آویخ ه نشده اس؟ حض علی (ع) د خطبه قاصعه می ف ماید: «ولقد دخل موسی بن عم ان و معه اخاه ها ون علیهما السلام علی ف عون. و علیهما مداع الصوف و بایدیهما العصى. فش طاله ان اسلم بقاء ملکه و دوام عزه، فقال: الا ع-بون من هذین یش طان لی دوام العز و بقاء الملک. و هما بما ون من حال الفق و الذل فهلا القی علیهما اساو من ذهب.» (۲۷) موسی بن عم ان با ب ادش ها ون، ب ف عون وا د شدند، د حالی که -به های پشمینه ب ن و د دس عصای چوپانی داش ند. سپس ش ط ک دند: اگ اسلام بیاو د پادشاهی او باقی بماند و عز ش ادامه یابد. ف عون به قوم خود گف: آیا از این دو شگف زده نمی شوید که ماندگای پادشاهی و دوام عز م امش وط

می سازند و اینان، فق و ذل، شان چنین است که می بینید چچ اب آنان دس، بندهای طلا آویخ، ه نشده است. به ه حال، آیا و وایا، د این قسم، بسیا است. و وقی اسلام اساس شان است، گ که چه ب ای زمانی کو، اه و گز او گ که چه ب ای هدفی بز گ مانند، بلیغ و ساندن دین به گوش ف عون یا ف عونهای مکه، نپدی د، بی گمان، ف ق گزای بین، وش و احله شخص - اه مند و دا او شخص ف ودس، و بینوا نمی پدی د. بناب این، به نظ می سد که مساله ع وه باید غیی کند و بیان شود که زاد و احله ای که ش ط واسب بودن ح- اس، ب اساس نیازها، گ می و س دی هوا، وانایی و سس، ی بنیه مساف و مانند آن عیین می شود و شان هیچ گونه دخالی ندا د. نک، ه ۱: شانی که د مساله ع و "الوثقی مود بح" واقع شد و بنظ مام دود است، شان از حی - "اه مندی و دایی و ف ودس، ی و بینوایی بود، ولی همان طو که پیش از این مط ح شد، ع ف، کیبی از مقام و منزل. هم اه با نیاز و اح، یا-، ابه عنوان شان می پدی د و اگ اح، یا- و نیاز هم اه آن نباشد، از دید ع فی نیز محکوم است، و عنوان کب ابه خود می گی د. حال چه شده که سید یزدی این مساله ابه طو مطلق د ع وه مط ح ساخ، ه و چه شده که فقهای عص ما ب آن علیقه ای ننوش، ه اند، معلوم نیست؟ به ه حال دلیل ش عی، ب خلاف آن است و دلیل ع فی نیز با آن ب اب نیست. نک، ه ۲: گیم که نگهداش، شان - ایز، مس، حب یا واسب باشد. منبع، امین این حکم، اموال خود شخص است، و حاسی دای ش اف، با پول خود، م کب مناسب با شان خود ا هیه می کند و هیچ گونه دلیلی ب - ایز بودن است، فاده از بی، المال ب ای نگهداش، شان اشخاص دس، نیست. پیشینه شان د فقه شیعه با و-ه به بحثهای پیشین و شن شد که شان به معنای - اه مندی، - ایگاه والای -، ماعی ص ف و اع، با های بخاس، ه از آن م دود است، و از هدفهای پیامب ان، مبارزه با این گونه شئون بوده است، و ح، ی معلوم شد که ع ف ام وزی نیز این گونه شان اد می کند، مگ این که نیازی نیز هم اه آن مط ح باشد. اکنون این بح "پیش می آید که چ افقها به شان این قد بها داده اند، به گونه ای که عای، آن اش ط اس، طاع، دانس، ه اند و بیان ک ده اند که اگ شخصی ح- گزاد و شان خویش انگه نداش، از ح - "الاسلام کفای" نمی کند! آقای حکیم د مس، مسک الع و "ذیل عبا، ع و "الوثقی: «بل الظاه اع، باه من حی "الضع" والش ف کما و کیفا» می نویسد: «کما یظه من الش ایع حی "قال... و نحوه فی القواعد. لکن فی کشف اللثام... و فی المداک.» (۲۸) وی با این بیان، دلیل و پیشینه، ایخی این بح "ا نشان می دهد و کلام موافقان و مخالفان انقل می کند و معلوم می شود که نخس، ین کلام د این باب از محقق صاحب ش ایع صاد شده و سپس دیگ انی با آن موافق، و یا مخالف، ک ده اند، ا مساله به زمان ما سیده که همه با ف، وای محقق موافق گش، ه اند. بناب این، مساله نه، نها - ماعی نیست، بلکه از مسائل مس، حدثه ای است، که پیشینه، ایخی آن به قبل از زمان محقق و علامه نمی سد. اما کلام آن بز گان چیس؟ باید دوباه مود بح "ق ادهیم زری ابه نظ می سد این چند فقهی که مس، مسک الع وه ذک ک ده است، نیز، عبا، های چندان و شنی د شان نداش، ه باشند. محقق حلّی صاحب ش ایع الاسلام (م: ۶۷۶ه.ق.) می نویسد: «والم اد بالزاد قد الکفای "من القو" والمش وب، ذهابا وایابا، و بال احل "احل" مثله.» (۲۹) م اد از، وشه آن مقدا از خودنی و نوشیدنی است، که ب ای ف، و ب گش، او کافی باشد و م اد از «احل» "وسیله سوا ی مثل اوس". علامه حلّی (م: ۷۲۶ه.ق.) که پن- اه سال پس از محقق از دنیا ف، ه د قواعد نیز، همانند عبا، محقق آو ده است: «ویش، ط احل "مثله.» (۳۰) اما آیا واقعا م اد محقق و علامه بیان مساله شان بوده است، یا این که می خواس، ه اند بگویند: بین کشو ها و شه ها ف ق است. د مثل آنان که از اه شام به مکه می ف، ه اند، نیاز به م کبی داش، ه اند که شاید ب ای م دم ای ان یا م دم حبشه مفید نبوده است، و دوی و نزدیکی اه، طبع، م دم از حی "وان، حمل دشوایها، و-ود دیا د مسی، نبودن دیا و... نقش دا د. بناب این ممکن است، م اد از «مثله» مثل بودن شانی نباشد، بلکه مثل بودن د، وانایی و سس، ی بنیه و نیاز به م کب و بی نیازی از آن و... باشد. همان گونه که شهید د دوس و سید محمد عاملی د مداک الاحکام نیز «مثله» همین گونه معنی ک ده اند که عبا، های آنها خواهد آمد. علامه د، ذک، ه عبا، های گوناگونی داد که صاحب مداک از آنها ظهو د شانی، و صاحب - واه، صیح به آن افهمیده اند: «و یع، ب احل "مثله. فان کان یس، مسک علی ال احل "من غی محمل ولا یلحقه ض و لامشق "شدید، "فلا یع، ب فی حقه الا و-دان ال احل"

لحصول الاس طاع "معها، وان كان لايس مسك على ال احل "بدون المحمل او ی-د مشق "عظیم، "اع ب مع وود ال احل "و-ود المحمل، ولو كان ی-د مشق "عظیم" فی كوب المحمل، اع ب فی حقه الكنیس. «(۳۱) وسیله سوا ی اف اد مثل این شخص، د اس طاع، او اع با و نقش دا د. اگ او به گونه ای اس، که ب م کب بدون ک-اوه و هود-می واند سوا شود و ض ی به او نمی سد و ناح ی و ن-شدیدی ب ای او پیش نمی آید، د اس طاع، او، نه ا حل "کافی اس". و اگ ب م کب بدون ک-اوه نمی واند سوا شود (د مثل می اف د) یا ن-و ناح ی بسیا بزگی اب بیاو د، د اس طاع، مع ب اس، که افزون ب م کب، ک-اوه نیز داش ه باشد و اگ د سوا شدن ب ک-اوه نیز، ناح ی و ن-بزرگی اب بیاو د، د حق او مع ب اس، که ک-اوه م-هز و دا ای سایان داش ه باشد. و شن اس، که این عبا، پیوندی با مساله شان ندا د، بلکه و ان سوا شدن و ن-و ناح ی بزگ اد نظ دا د. و دو اس، که نظ صاحب-واه و صاحب مدا ک، به این عبا، باشد. ۲. د آخ مساله ۳۹ پس از این که ووب، وشه ف، و ب گش، ا ش ط اس طاع، دانس ه و دیدگاههای اهل سن، انیز نقل ک ده که شمای از آنان گف ه اند: اگ د آن شه زن و ف زند ندا ند، نفقه ب گش ن ش ط واجب بودن ح-نیس، و آن اد ک ده و نوش ه: انسانها وطن خود امی خواهند و-ویانند، اگ چه د آن-زن، ف زند و مالی نداش ه باشند. سپس افزوده اس: «اذاع ف هذا فالمش ط فی ال احل "و الزاد، احل" مثله وزاد مثله، ل فاو، الاشخاص فی خشون "العیش و نعوم ه، فعی ب فی حق ال فعی زیاد "علی مایح-ا- الیه غی ه مما یناسبه. «(۳۲) با شناخ، آنچه یاد آوی شد، معلوم شد ش ط د احله و وشه، احله مثل او و وشه مثل اوس، زری اشخاص از نظ سخ ی زندگی و آسایش گوناگونند بناب این، د حق-اه مند و دا افزون ب آنچه که غی او نیاز دا د، آنچه مناسب اوس، نیز، اع با دا د. ب سی: کسانی که ظهور با ص اح، شان ابه ذک ه علامه نسب، داده اند، به همین عبا، نظ داش ه اند. بویژه اگ کسی «ال» د «ال فعی» ا موصول بدانند، یعنی «آن انسانی که فعی اس، آن گاه ظهور قابل انکا نیس». ولی به نظ می سد که این عبا، نه، نه ا ص اح، ندا د، بلکه ظهور نیز ندا د زری اب با ملاحظه اول مساله که بح "پی امون وشه بود که آیا وشه ب گش ن نیز د اس طاع، ش ط اس، یا خی؟ به نظ می سد که همان گونه مثل بودن اد نظ دا د، بویژه با و-ه به-مله: «اذاع ف هذا» که مطالب پسین اب شناخ، مطالب پیشین، م، ب ک ده اس. بناب این، م اد این اس، که چه آن شخص د آن شه زن، ف زند، مسکن و... داش ه باشد، چه نداش ه باشد د اس طاع، ش ط این اس، که و انایی ب گش، به شه خود داش ه باشد و م کب او نیز م کبی باشد که ب واند با آن به دیا خود ب گگ دد. به ه حال، باید نگاه کند اف ادی که مانند او هس، ند، از نظ ساخ، مان بدنی، خواک و مانند آن، چه وق، مس طیع هس، ند، این نیز مانند آنان اس. حال چ ا مثل بودن مع ب اس؟ زری اف اد ده شه نیز، با یکدیگ ف ق می کنند، شمای پیوس، ه د ناز و نعم، بوده اند و همیشه غذای خوب می خود ده اند شمای به گونه ای دیگ. اکنون او، وشه اه انیز باید همانند وشه وطن محاسبه کند و با و-ه به وضع ف دی و ا-ماعی خود، نوع خواک و هزینه ح-خود ازیابی کند. د با ه م کب نیز همین طو. یکی همیشه ب م کب بدون ک-اوه سوا شده و به آن عاد، ک ده اس، دیگ ی ا، حال م کب بدون ک-اوه سوا نشده اس. این دو د ش ط اس طاع، یکسان نیس، ند. آن که د ناز و نعم، بوده، ش ط اس طاع، او، احله و وشه ب، و زیاد، ی اس، نه این که ه که دا ای شان و مقام بالا-ی اس، زاد و احله افزون انیز دا د. بین دو مساله ف ق زیاد ی اس. خلاصه: از عبا، علامه د، ذک ه نیز چیزی افزون ب ش ایع الاسلام و قواعد الاحکام، که عبا، هایی دو پهلو بودند، به دس، نیامد. و نه، نه ا ص اح، ب ای ما و شن نشد که ظهور نیز قابل مناقشه بود. شهید اول (۷۸۶ ه.ق.) د ک اب د وس می نویسد: «والمع ب فی ال احل "ما یناسبه، ولو محملا- اذاع-ز عن الق ب، ولا یکفی علو منصبه فی اع با المحمل او الكنیس. "فان النبی (ص) والائم "علیهم السلام ح-وا علی الزوامل. «(۳۳) (د اس طاع، ش عی ب ای ح-) مع ب اس، که ح-گزا، وسیله سوا ی مناسب با خود داش ه باشد. اگ چه اس فاده از ک-اوه باشد، هنگامی که او از اس فاده و به کاب دن سوا ی با پالان (و بدون ک-اوه) نا و ان باشد. ولی-اه مندی و مقام د این که ک-اوه و ک-اوه با سایان (د اس طاع، وی) مع ب باشد، ناکافی اس، زری ا پیامب اک م (ص) و ائمه (ع) ب زوامل (۳۴) ح-ان-ام داده اند. وضح: وسایل

سوی آن زمانها، به طو معمول حیوانا'ی مانند ش' بوده و گاهی، 'نهاب آن-هازی، مانند پالان می گذاش'ند، گاهی افزون ب پالان 'خ'ی وان ب ای اح'ی مساف وی آن می گذاش'ند که به آنها ک-اوه گف'ه می شد و گاهی به پی امون ک-اوه چوبهایی نصب می ک دند و پوششی ب ای-لوگی ی از گ ما و س ما و اح'ی ب ای م یض و مانند آن د س' می ک دند که به آن کنیسه می گف'ه اند. به ه حال، د این سه صو'، ه مساف یک م کب داش'ه اس'، ولی گاهی وسیله ای د س' می ک دند که ده پهلوی ش' یک نف سوا شود و بناب این، دو نف یک م کب داش'ه اند که این «زامله» نام داش'ه اس' حال نظ شهید اول این اس' که اگ شخصی نا'وان بود و به خاطر نا'وانی، نیاز داش' که سوی او م-هز به بخی امو باشد، اشکالی ندا د و آنها ش ط اس'طاع' اس'. ولی کسی که نا'وان نیس'، 'نهاب به عذ این که-امند اس' و وکیل و وزی، بخواهد ب ای خود شان و مقامی قائل شود و د حالی که 'وان سوا شدن ب م کب معمولی ادا د، بخواهد ب م کبی م-هز' سوا شود و آن اش ط اس'طاع' بداند، کافی نیس'. بناب این، شهید به گونه وشن، مساله شان و دخال' آن ا د اس'طاع' د ک ده اس'. سید محمد عاملی، مع وف به صاحب مدا ک (م: ۱۰۰۹ه.ق.) د ک'اب مدا ک الاحکام که ش ح ش ابع الاسلام محقق حلی اس'، پس از بیان کلام محقق: «وبال احل "مائل" مثله» نوش'ه: «یمكن ان یید المماثل "فی القو" والضعف و به قطع الشهید فی الدوس حی "قال: والمع'ب ... ویمكن ان یید المماثل "فی ال فع" والضعف "وهو ظاه اخ" یا العلام "فی ال ذکک. " والاصح الاول، لقوله (ع) فیمن ع ض علیه الح-فاس' حیا: هو ممن یس'طیع، لم یس'حیی ولو علی حما-ذع اب'». (۳۵) ممکن اس' محقق مثل، هم بودن ا د 'وان و ضعف، اده ک دن باشد که شهید د دوس، به همین قطع پیدا ک ده و گف'ه اس': «وممكن اس' مثل هم بودن د-امندی و ف ودس'ی ا قصد ک ده باشد که ظاه سخن علامه د' ذک'ه می ساند که همین اخ'یا ک ده اس'. و د س' همان اح'مال اول اس' ززی امام (ع) د با ه کسی که ح-ب اوع ضه شد و او خ-ال' کشید که قبول کند، ف مود: او از کسانی اس' که مس'طیع اس'، چ اخ-ال' کشید؟ و گ چه به الاغ گوش، بینی و دم بیده باشد. ب سی: ۱. وشن نیس' ایشان از کدام کلام علامه د' ذک'ه چنین مطلبی فهمیده ززی ا دو عبا' که اح'مال داش' چنین مطلبی اب'وان از آن فهمید، پیش از این نقل شد و به گمان قوی، نظ صاحب مدا ک نیز ب همان عبا'ها بوده اس'، اگ چه ما د ظهو آن عبا'ها شک دا یم و آن عبا'ها ادا ای اح'مالهای ب اب می دانیم. ۲. صاحب مدا ک اح'مال نخس' ا د س' می داند و مفهوم آن این اس' که اح'مال دوم نیز، د س' باشد. بناب این، د ب اب شهید اول که اع'با نگهداش' شان ا د اس'طاع'، به طو کامل د می کند. ایشان ضمن' اید سخن شهید و د س' دانس'ن آن، اح'مال دیگ' نیز صحیح می داند. بناب این، می 'وان گف': اگ چه صاحب مدا ک د صد نفی اع'با شان بوده اس'، ولی ناخواس'ه، مساله شان و دخال' آن د اس'طاع' ا با وشنی بیش' از محقق و علامه بیان ک ده اس'. ۳. د نظ صاحب مدا ک، شهید و دیگ' علمای پیشین، زیان، دشوای و نا'وانی سبب می شود که امو زیاد'ی د اس'طاع' ح-ش ط باشد. بناب این، نمی 'وان گف': آنان به قاعده نفی ض یا نفی ح-، و-هی نداش'ه اند، بلکه با-و-ه به آن قاعده، می خواس'ه اند بگویند: شان د این امو مع'ب نیس'. به این عبا'مدا ک که د ادامه عبا' گذش'ه آمده و-ه کنید: «وعلی هذا فمن كان یس'مسک علی ال احل "من غی محمل ولا یلحقه من ذلک ض ولا مشق" لم یع'ب فی حقه الا-و-دان ال احل، "وان لحقه من ذلک مشق" اع'ب فی حقه و-ود المحمل، ولو و-د مشق "عظیم" فی کوب المحمل اع'ب فی حقه الکنیسه...» (۳۶) و بناب این کسی که می 'واند ب احله بدون ک-اوه سوا شود و از این باب' به او زیانی و ن-سی نمی سد، د حق او بیش از یاف'ن احله مع'ب نیس' و اگ زیان به او می سد، و-ود ک-اوه نیز، د حق وی مع'ب اس' و اگ د سوا شدن ک-اوه زیان و ن-بزرگی احساس می کند، د حق وی، کنیسه مع'ب اس'. فاضل هندی (م: ۱۱۳۷ه.ق.) د کشف اللثام که ش ح قواعد علامه حلی اس'، عبا'خود ا با عبا'علامه د هم آمیخ'ه و نوش'ه اس': «(ویش'ط احل) "یف'ق الیها (مثله) قو" و ضعفا لاش فاضل و وضع "لعموم الآی" والاخبار... والعبا" وهم اش'اط احل "مثله ش فاضل و وضع...» (۳۷) و ش ط اس'م کبی که انسانهای مثل او از نظ 'وان و ضعف، نه از نظ ش اف' و غیش اف'، به آن اح'یا-دا ند، داش'ه باشد به دلیل عام بودن آیه و اخبار (ب ه دو صو') و

عبا، م'ن به وهم می اندازد که احله انسانهای نظی او از نظ ش اف' و ف ودس'ی ش ط اس؟ صاحب -واه (م: ۱۲۶۶.ق.) د -واه الکلام پس از اشاه به عبا'های مداک، دوس و کشف اللثام می نویسد: «الا ان الانصاف عدم خلوه عن الاشکال مع النقص فی حقه، اذ فیہ من العس والح - مالا یخفی وح-هم علیهم السلام لعله کان فی زمان لانقص فیہ فی کوب مثل ذلک.» (۳۸) انصاف این اس: «اگ کاس'ی د حق مکلف به شما آید، گف'های فقیهانی نظی شهید د دوس خالی از اشکال نیس، زی انگنا و ن-سی بسیا پیش می آید که ب هیچ کس پوشیده نیس' و این که ائمه اطها (ع) آن گونه ح- می ک ده اند، شاید د زمانی بوده که آن گونه م کبها ب ای آنان نقصی به هم اه نداش'ه اس'. از آیا' و وایای' که از اول نوش'ا' اکنون نقل شد، به خوبی و شن می شود که پیامب اک م (ص) و به طو کلی دین آمد'ا' آداب و سوم باطل ا از بین بب د و یکی از همان آداب شوم و باطل، اع'با قائل شدن ب ای شانهای اع'بای بود. هب ان الهی به شد' با این اع'با ها مباحزه ک ده اند، حال چگونه اس' که صاحب -واه با یک کلمه «الانصاف» و «لعله» همه آن اموازی سؤال ب ده و با قاعده نفی ح - که -ای آن د این - نیس، به س اغ'مامی دلیلها ف'ه و آنها ا از کا انداخ'ه اس! شاید ایشان' و- نداش'ه که پذی ش مساله شان د یک بخش و مساله ای از فقه، به زودی به 'مامی زوایای زندگی اف اد کشیده می شود و از زندگی شخصی گذش'ه و واد -ماع می شود و ح'ی د ادا' نظام اسلامی نیز صندلی نیس و کا مندان و اس'کان چایی خوی آنان نیز از هم -دا می شود و 'مام سن'های ساده زیس'ی پیامب اک م (ص) و ائمه معصومان (ع) به کلی ف اموش می شود و به اسم شان، دینی غی آنچه او آو ده بود ائه می شود. کم کم بح'شان و اع'با به -ایی سیده اس' که ساده زیس'ن و نگه نداش'ن شؤون اع'بای ا، شمای از فقیهان، خواک دن نفس دانس'ه اند و ساح'ائمه ا از این کاس'ی به دو . آقای حکیم پس از نقل سخن صاحب -واه و اشاه به سخنان دیگ فقیهان، نوش'ه اس: «لا یظن امکان الال'زام بانهم (ع) کانوا یوقعون انفسهم فی المهان'ال'ی' کون ح -سی. "کما انه لم یعلم وقوع ذلک منهم فی ح-الاسلام علی نحو لم یکونوا مس'طیعین الا بذلک. اما ما فی صحیح ابی بصی فقد ع ف'انه معاض بغی ه مما ی-ب'قدیمه علیه. « (۳۹) گمان نمی ود ب'وان پذی ف' و پای بند شد که ائمه اطها (ع) پیوس'ه نفس خود ا به خوی ن-آو می افکنده اند. همان گونه که معلوم نیس' سوا شدن ب ش'های آن چنانی د ح"-الاسلام بوده، به گونه ای که 'نها اس'طاع'ح- به آن گونه اداش'ه اند. ایشان، با یک کلمه «لا یظن» و یک کلمه «لا یعلم» خواس'ه اند 'مامی وایا' ساده زیس'ن و ح- بی پی ایه پیامب اک م (ص) و ائمه اطها (ع) ا پاسخ دهند، د حالی که این گونه پاسخ گف'ن وق'ی د س'اس' که اصل و-ود شان پذی ف'ه شده باشد، آن گاه نگه داش'ن آن د خوی افکندن نفس اس'، ولی از آیا' و وایا' گوناگون و ف او ان اس'فاده می شود که دین ب ای بی اع'با ک دن این گونه شانهای اع'بای و غی واقعی آمده اس'. نگهداش'شان د مص ف زکا' سید محمد کاظم طباطبایی یزدی د ع و "الوثقی، د بح "زکا' می نویسد: «اذا کان یقد علی ال'کسب لکن ینافی شانه، کما لو کان قاد ا علی الاح'طاب والاح'شاش غی اللائقین بحاله، ی-وز له اخذ الزکا. « (۴۰) وق'ی که شخصی 'وانایی ب کسب و کا داد، لکن با شان او ناسازگای دا د، مانند این که 'وانایی ب -مع هیزم یا -مع خا و خاشاک دا د که شایس'ه به حال او نیس'. د این صو'، ب ای او -ایز اس' که زکا' بگی د. (مص ف کند). هیچ یک از علما، د این -حاشیه ای ب ع و "زده اند و این نشانگ آن اس' که علمای عص ما، همگی با صاحب ع و "موافقتند. م حوم حکیم د مس'مسک الع وه، دلیل این مساله ا این چنین بیان می کند: «بلاخلاف ظاه و یس'فاد من نصوص اس'ثناء العبد والخادم الم'قدم" و لاسیما خب عبد العزیز.» (۴۱) اخ'لاف آشکای د این مساله نیس' و از نصوص اس'فاده می شود که ب ده و خادم اس'ثنا شده (با داش'ن خادم و ب ده باز می 'واند زکا' بگی د) بویژه از خب عبدالعزیز اس'فاده می شود که می 'واند زکا' بگی د. باید ب سی شود که آیا فقهای پیشین چنین مساله ای ا عنوان ک ده و سپس این گونه ف'وا داده اند که د این صو' معلوم می شود مساله شان ا قبول داش'ه اند. ولی اگ مساله ا عنوان نک ده اند، ادعای بلاخلاف بی فایده اس' و نمی 'وان به آنان نسب' داد که شان ا قبول داش'ه اند. محقق د ش ابع الاسلام می نویسد: «ومن یقد علی اک'ساب مایمون به نفسه و عیاله لایحل له اخذها لانه کالغنی.» (۴۲)

و کسی که 'وانایی ب کا و کسبی دا د که ب' واند با آن هزینه زندگی خود و زن و ف زندهش ا ف اهم آو د، ب او حلال نیس' که زکا' بگی د 'رزی او همانند شخص بی نیاز اس'. محقق، سخنی از نبود خلاف یا ا-ماع به میان نیاو د و دلیل ف' وای خود ا «همانند غنی بودن او» دانس' و سخنی از لایق به حال و غی آن نیز به میان نیاو د. صاحب مداک د ذیل این عبا' می نویسد: «ويع' ب فی الاك' ساب والصنع "کونهما لائقين بحاله، لما فی ال' کلیف بغی المع' اد من الح - والضر المنفین بالآی "وال وای.» ("۴۳) د کسب و صنع' مع' ب اس' که شایس' ه به حال او باشد 'رزی اد' کلیف به کای که عاد' او نیس' 'نگنا و زیان لازم می آید که به آیه و وای' نفی شده اس'. نک' ه: «لایق به حال» با «عاد» همیشه همگون نیس' ند. چه بسا کای شایس' ه به حال او باشد، ولی چون عاد' ندا د، ب ایش سخ' باشد. صاحب -واه عبا' خود ا با م' ن ش ایع د آمیخ' ه و نوش' ه اس': «وکیف کان ف (من یقده علی اک' ساب ما یمون نفسه و عیاله) علی و-ه یلیق بحاله (لا-حل له لانه کالغنی و کذا ذوالصنع) "اللائق "بحاله ال' ی' قوم بذلک کال' -" والحقاک "ونحوهما بلاخلاف مع' د به ا-ده فی الاخی.» (۴۴) و به ه حال کسی که قد' ب اک' ساب کای که خود و عیالش اب و-هی که لایق به حال اوس' آذوقه دهد، دا د، زکا' ب ای او حلال نیس' زی او همانند غنی اس' و همچنین صنع' گگی که صنع' لایق به حال او باشد نظی' -، ب افندگی و مانند آن (فقی نیس') بدون این که اخ' لاف قابل اع' نایی د دومی بیابم. نک' ه ها: ۱. از عبا' صاحب -واه به خوبی و شن می شود، د مطلب اول که م بوط به شان بود ا-ماع و نبود خلاف و-ود ندا د 'رزی ا محقق دو مطلب ا یاد ک د: نخس': کسی که قد' ب کا و کسب دا د... دوم: کسی که صنع' گگی اس'. مطلب نخس' ا محقق اس' دلالت ک ده که: او، همانند غنی اس' و صاحب -واه از کنا آن گذش' ه و دومی ا محقق دلیل نیاو ده و صاحب -واه د با ه آن نوش' ه اس': «اخ' لاف د خواع' نایی د دومی نمی یابم، بلکه ممکن اس' ا-ماع ب آن 'حصیل ک د...» ۲. عبا' صاحب مداک از بود و نبود ا-ماع خالی اس'. 'نهاد اب' دای عبا' ش ادعای شه' ک ده، ولی به قینه وای' که نقل ک ده معلوم می شود که آن شه'، م بوط به صنع' گگی اس'، نه 'وانایی ب کسب و کا. ۳. عبا' ی که از صاحب مداک نقل شد، دا ای دو کلمه به ظاه ناسازگا اس' 'رزی ا از یک سو می نویسد: «کونهما لائقین بحاله» کسب و صنع' شایس' ه به حال او باشند. و از سویی می گوید: «لما فی ال' کلیف بغی مع' اد من ح' ر-زی اد' کلیف به کای که عاد' ندا د 'نگنا و دشوای لازم می آید. و شن اس' که ه کا شایس' ه به حالی انسان ب ان-ام آن عاد' ندا د و همه کاهایی که انسان به آنها عاد' ک ده، شایس' ه به حال او نیس'. بله، به طو معمول کاهایی که کسان عاد' ک ده اند که ان-ام دهند آن کاهها شایس' ه و سازوا به حال خود می دانند، د حالی که کاهای بیش' ی نیز هس' که 'وان ان-ام آن ادا ند، شایس' ه شان آنها نیز هس'، ولی چون عاد' نک' ده اند، ب ای آنان ح-سی و ضی اس'. بناب این، از اس' دلالت و کلمه «مع' اد» می' وان گف' که م اد او از لائق به حال همان کای اس' که به آن عاد' ک ده اس'، نه کای که مناسب شان او باشد. ۴. د عبا' صاحب -واه اگ' «علی و-ه یلیق بحاله» قید «اک' ساب» باشد، بح' پیش می آید که کاهها دو گونه اس': گونه ای خلاف شان او و گونه ای موافق شان او. ولی اگ' قید «یمون» باشد، د ظاه همین م اد اس'، یعنی آذوقه و غذا بساند ب و-هی که شایس' ه به حال خود اوس' و این دیگ' بطی به بح' شان ندا د 'رزی ا لایق به حال د آذوقه سانی منحص به عای' شان نیس'، بلکه قبیله، محیط، شغل، و... نیز دخال' دا د. ۵. ن' ی-ه: آقای حکیم که ادعای «لاخلاف» ک ده، به نظ'، پذی ف' نیس' 'رزی ا ادعای: نبود خلاف صاحب -واه و ادعای شه' صاحب مداک، م بوط به امو دیگ' بوده و فقهای گذش' ه نیز، به مساله نپ داخ' ه اند 'رزی ا عبا' شیخ د نهاییه چنین اس': «ولای-وز ان یعطی الزکا' لمح' ف یقده علی اک' ساب مایقوم باوده واود عیاله.» (۴۵) شیخ مفید (۴۶) و شیخ صدوق (۴۷) نیز، به مساله نپ داخ' ه اند. بناب این، مناسب بود آقای حکیم دیدگاههایی که مناسب و یا ب اب با م' ن ع وه اس'، یاد کند و به یک عدم خلافی که اساس و بنیاد ندا د، بسنده نکند. به ه حال، بح' ما این نبود که آیا انسانی که شغل مناسب خود انمی یابد حق زکا' گگی ف' ن دا د یا ندا د 'رزی ا د آن بح' ممکن اس' کسی بگوید: شاع خیلی سخ' گگی نیس' و او می' واند زکا' بگی د، بلکه بح' ما این بود که عبا' های شان و شانی' سابقه زیادی ندا د و به زمان شاع مقدس نمی سد. آقای

منظری از ذیل این مسأله ع وه، 'نہا به سخن حا- آقا ضا ہمدانی د ک' اب مصباح الفقیہ بسندہ ک دہ اس: «واما القدر علی الکسب والصنع» الغی اللاتقین بحالہ فلیس مانع "عن" ناولہا -زما، فلا یکلف ال فیع بیع الحطب والح "والکنس وخدم" من دونہ فی الشرف واشبہہ ذلک مما فیہ مذل "فی العرف والعاد،" فان ذلک اصعب من بیع خادمہ وداہ الذی قد سمع "فی خب اسماعیل الم قدم ال" صیح بعدم لزوم ما فیہ من الح - المنفی بادل'ها. «(۴۸) اما وانایی داش'ن ب کسب و صنع'ی کہ شایس'ہ بہ حال او نیس، بی گمان مانع از دیاف' زکا' نیس. بناب این، انسان -ہ مند و صاحب مقام و از طبقہ اش اف وادا نمی شود بہ ہیزم ف وشی، کشاورزی، -ا وکشی و خدم'گزای ب ای پایین' از خود د ش اف' و مانند این امو کہ دع ف و عاد' خوی اس' زری این کاها سخ" از ف و ش خادم و خانہ ای اس' کہ د خب اسماعیل کہ پیش از این ذک شد، 'صیح بہ لازم نبودن ف و ش آنها ا شنیدی. افزون ب اینہا، ح-ی کہ با دلیلہا نفی شدہ اس' نیز، لازم می آید. و این نشان می دہد کہ قول دیگ ی د این مسالہ و-ود نداش'ہ اس' و گ نہ آنها نیز د این -ا نقل می ک د زری او ش ایشان این اس' کہ اول گف'ہ های دیگ ان ا بہ گونه مس'قیم، از خود آنان نقل کند. سپس خود وی، واد بچ "شدہ و نوش'ہ اس: «ما ذک ہ صحیح فی ال-ملہ ولكن لیعلم ان کثی ا من الشئون من الامو الموهوم "ال'ی یخطوہا العقل والعقلاء وقد وھمھا ضعف "النفوس و-علوہا اغلالا علی انفسہم: الم یکن النبی (ص) وامی المؤمنین والائم "علیہم السلام من الشرفاء وقد و دان امی المؤمنین (ع) اع"ق الف مملوک من کد یدہ وان ابا الحسن، موسی بن - عف (ع) کان یعمل فی اض له قد اس'نقع' قدمہا فی العرف، فقیل لہ این ال -ال؟ فقال قد عمل بالید من هوخی منی و من ابی فی ا ضہ. فقل: "ومن هو؟ فقال: سول اللہ (ص) و امی المؤمنین و آبائی کلہم، کانوا قد عملوا بایدیہم. وھو من عمل النبین و الم سلین والاوصیاء والصالحین. وفی وای "الشیبانی. قال ای" ابا عبد اللہ (ع) و بیدہ مسحاً "وعلیہ اذا غلیظ یعمل فی حائط لہ والعرفی صاب عن ظہ ہ فقل -عل' فداک: اعطنی اکفک فقال: انی احب ان ی اذی ال -ل بح الشمس فی طلب المعیش. "وفی صحیح "ہشام بن سالم عن ابی عبد اللہ (ع) قال: کان امی المؤمنین (ع) یح'طب و یس'قی و یکنس، وکان'فاطم "طحن و'ع-ن و'خبز. الی غی ذلک من الاخبأ (۴۹) ف ا-ع. «(۵۰) آنچه محقق ہمدانی بیان ک د، بہ طو-مال صحیح اس'، ولی باید معلوم باشد کہ بسیا ی از شؤن از امو موهومی اس' کہ عقل و عقلا آنها ا'خطئہ می کنند. د حالی کہ بخی نفسہای ضعیف آنها ا'وہم ک دہ اند و آنها ا مانند غل و زن-ی ب خود نہادہ اند. مگ پیامب اک م (ص) و امی مؤمنان و ائمہ (ع) از شیفا ن نبودند؟ د حالی کہ د وایا' واد شدہ اس' کہ: حض' علی (ع) ہزاب دہ ا از دس'ن- خود آزاد ک د و حض' کاظم د زمین خود کامی ک د و پاهایش از عرف خیس شدہ بود. بہ او گف'ہ شد: پس م دان (کاگ ان) ک-ایند؟ ف مود: کسانی کہ از من و از پد من بہ' بودند با دس' کا ک دند. گف'م: آنان چہ کسانی بودند؟ ف مود: سول اللہ (ص) و امی المؤمنین و پد انم ہمگی با دس' کامی ک دند و کا با دس' از عمل پیامب ان، سولان، اوصیاء و صالحان اس'. و د وای، شیبانی گف: حض' صادق ا دیدم کہ بیلی د دس' داد و پی اہن خشن ب 'ن، د بس'ان کامی کند و عرف از پیش'ش می یزد و گف'م: فدای'شوم. (بیل ا) بہ من بدہ کا ان-ام می دہم. ف مود: من دوس' دام کہ م د دہ وزی باح ا'خوشید اذی' شود. و د صحیحہ ہشام بن سالم، از حض' صادق (ع) ف مود: امی المؤمنین ہیزم -مع می ک د، از چاہ آب می کشید -ا و می ک د و فاطمہ (س) آ د دس' می ک د، خمی می ک د، نان می پخ'. اخبا زیادی د این مو د و-ود داد کہ عرف شود. ن'ی-ہ گی ی: سہ عبا' از عرف و "الوثقی از سہ باب -دای از یکدیگ نقل شد و وشن شد کہ د باب خمس و خیدن -ہیزبہ «شان» بہ معنای مقام و منزل' ہم اہ با نیاز (مادی و معنوی) د نظ گف'ہ شدہ اس' زری ا کہ د'ہیزبہ د خ'، مقام و -ایگاہ خانوادہ، آداب و سوم محلی عاد' محل د'ہیزبہ زود ہنگام -ہیزبہ کہ مخالف' با آن عیب باشد و ہمچنین نداش'ن پول ب ای'ہیزبہ یک باہ -ہیزبہ د ہنگام عرف وسی، ہمہ، د از ہزینہ سال بہ حساب آمدن -ہیزبہ خیدہ شدہ دخال' دانند. اما ہمین فقیہان، د بچ "ح-، اح'یا-ا از -اہ و ا- و بزگی -دا ک دند و د کنا یکدیگ عرف دادند کہ ظاہ عبا' دلال' ب ناہمگونی می کند و اس' دللہای ذیل آن نیز بیش' بہ ناہمگونی دامن زد. بہ ہ حال، وشن شد کہ شان د باب ح-، همان -اہ و ا- اع'با ی اس' و

اح' یا- د آن هیچ گونه دخالتی ندا د. -ا داش' فقهای بزگوا موضوع حکم خود اوشن می ک دند' معلوم شود م ادشان از شان، -اه و ا- هم اه با اح' یا- اس'، یا 'نھا به یکی از آنها نظ داند و آن یک کدام اس'. به ه حال، همین م-مل بودن معنای شان، سبب شده که شمای از وی اح' یاط و عمل به وظیفه و شمای بنا ب هدفهای دیگر شان ا به معنای -اه مندی و ا- اع' بای بدانند و به پیامدهای آن 'ن د دهند. فقیهان د باب -ایز بودن د یاف' زکا' و خوددای از ان-ام کا غی د خو به شان نیز، شان اش ح نداده اند، ولی از م-موع ف' واهما و حها معلوم می شود، شان ا همان -اه مندی و ا- مندی اع' بای دانس' اند. ف' واهای باب زکا' مشکلی پدید نمی آود و زری ابج "ب س -ایز بودن د یاف' زکا' اس'، یعنی مکلف اخ' یا دا د که کا پایین' از شان خود ان-ام دهد و اخ' یا دا د که از ان-ام آن کا خوددای و زد و از زکا' مص ف کند. د حالی که د بچ "ح-، واب بودن نگهداش' شئون واب الح- نبودن انسانی ا که وسیله سوا ی مناسب با مقام و -ایگاه خود نمی یابد به هم اه دا د و ح' ی بچ "بسند نبودن چنین ح-ی از ح' -الاسلام، مط ح اس'. و همین گونه ف' واهما، بویژه با -و- به این که ت و' مندان به مکه می وند، نه فق' ا، به مساله شان دامن زده اس' و -امعه ادچا وضعی ساخ' ه که د آن -ایی ب ای ساده زیس' ی یا سفاش به ساده زیس' ی باقی نگذاش' ه اس'. د حالی که از ب سی دلایلی آن وشن شد که -وب عای' چنین شانی، به طو کلی، پایه و اساس ندا د و نه 'نھا وای' و آیه ای ب اع' با آن قائم نیس' که ح' ی فقهای پیش از صاحب ش ابع از آن ذک ی به میان نیاو ده اند و عبا' ش ابع، قواعد و 'ذک ه نه 'نھا بیان وشنی د این با ه ندا ند، بلکه ظاه آنها د مثل بودن امو غی اع' بای بوده اس' و به ه حال، واب بودن نگهداش' شان، به معنای ا- مندی و ناا - مندی، پیشینه ای د فقه ندا د، بنا ب این، نباید مو د اع' نا واقع شود. کاب د شان د لغ'، ق آن و وایا' پس از بچ " ف' واهای فقها د با ه شان و اثبا' بی پایگی و بی اساسی واب بودن نگهداش' شان به معنای -اه مندی و ا- مندی و ادعای -دید بودن شان به این معنی، به طو طبیعی ه مسلمان ف هیخ' ه میل پیدا می کند که س ی به ک' ابهای لغ' قدیم بزند و یا با و ق زدن مع-م المفه س آیا' ق آن و وایا'، مواد شان ا د آیا' و وایا'، پیدا کند و د معنای آن د نگ و زد' ا بیابد ادعاهای مط ح شده قبلی' ا چه اندازه به واقعی' نزدیک اس'. اغب اصفهانی: «الشان الحال والام الذی یفق ویصلح ولا یقال الا فیما یعظم من الاحوال والامو.» (۵۱) شان، حال' و کای اس' که افاق می اف' د و صلاحی' دا د. و 'نھا د احوال و امو ی که بزگ اس' گف' ه می شود. ابن اثی: «الشان: الخطب والام والحال وال-مع شئون.» (۵۲) شان، به معنای مساله مهم، کا و حال اس' و -مع آن شئون می باشد. ق آن: واژه «شان» د ق آن چهار م' به به کاف' ه اس': ۱. «و ما' کون فی شان و ما' لوا منه من ق آن ولا' عملون من عمل الا کنا علیکم شهودا.» (۵۳) و د هیچ کای نباشی واز سوی او هیچ از ق آن نخوانی و هیچ کای نکنید مگ' این که ما ب شما گواه باشیم. امین الاسلام طب سی، د ذیل آیه می نویسد: «الشان ام یقع علی الام والحال، قول ما شانک وما بالک وما حالک.» (۵۴) شان اسمی اس' که ب کا و حال واقع می شود، می گویی شان' چیس'؟ کا' چیس'؟ د چه حالی؟ معنایی که د' -مه آیه آمده، با آنچه اغب، ابن اثی و طب سی نوش' ه اند یکی اس' و سازوا با صد و ذیل آیه نیز همین معناس'. ۲. «... ان الذین یس' اذنونک اولئک الذی یؤمنون بالله و سوله، فاذا اس' اذنونک لبعض شانهم فاذن لمن شی' منهم.» (۵۵) کسانی که از' و ا-ازه می گئی ند آنانند که به خدا و پیامب ش ایمان داند پس چون ب ای بخی از کا هایشان از' و ا-ازه خواس' ند، به ه کس از آنان که خواس' ی ا-ازه ده. امین الاسلام طب سی می نویسد: «لبعض مهمما' هم و حا-ا هم.» (۵۶) ب ای پا ه ای نیازها و کا های مهمشان. بنا ب این د آیه سو ه نو، شان به معنای کا یا کا مهم به کاف' ه اس'. ۳. «یساله من فی السما' والا ض کل یوم هو فی شان.» (۵۷) ه که د آسمانها و زمین اس'، از او د خواس' می کند. ه زمان او د کای اس'. د م-مع البیان، نمونه ها و مصداقهای بسیای از کا های خداوند، مانند زنده ک' دن و می اندن، بخشش و خوددای از بخشش ذک شده اس'. (۵۸) ۴. «یوم یف الم' من اخیه و امه و ابیه و صاحب' ه و بنیه لکل ام و منهم یومئذ شان یغنیه.» (۵۹) وزی که آدمی از ب اد و ماد و پد و از همس و ف زندان خود می گک یزد، د آن وزه کسی از آنان ا کای اس' که او ا به خود مشغول می دا د. ن' ی-ه: د' مامی آیا' ق آن شان به معنای کا، به کاب ده شده اس'، ولی وق' ی به کا، شان

گف' می شود که آن کامهم و بزگ باشد. د وایا' واژه شان زیاد به کاف' و افزون ب کا به معنای 'به، مقام و م' به و حال' نیز به کاف' اس'، د مثل «و من شان السعی ان یکون بعد الطواف» (۶۰) شان سعی بین صفا و م وه این اس' که پس از طواف باشد. یا: «اذا کان ال -ل من شانه ان یح- کل سن.» (۶۱) وق'ی که از شان م د این باشد که ه سال ح- ان-م دهد. یا: «... و ما فس ه سول الله(ص)؟ قال: بلی قد فس ه ل -ل واحد و فس للامه شان ذلک ال -ل.» (۶۲) آیا سول اکم(ص) (ق آن ا) 'فسی نک د؟ ف مود: چ از آن اب ای یک نف 'فسی ک د و ب ای ام' شان آن م د ابیان ک د. د این حدی، "شان می' واند به معنای مقام و 'به ذای' یا مقام و 'به اع' بای و یا حال'ها و ویژگیها باشد به ه حال د ک' ابهای چها گانه حدیثی شیعه، کم و بیش ۶۰ مود کلمه شان به کاف' ه که نیمی از آن د با ه خدا و ائمه اطها اس' که د آن -ها، مقام اع' بای معنایی ندا د و مقدای که د با ه دیگ ان اس'، د با ه کا، حال' و مقام اع' بای اس' و 'نها دو سه مود اس' که اح' مال مقام اع' بای د آنها می ود. ن'ی-ه: به نظ می سد شان اب' داء ب ای شغل و کامهم به کاب ده شده و به م و زمان، چون اف ادا با شغل و کا شان می شناخ' اند، شان به مقام ذای' و سپس به مقام اع' بای گس' ش پیدا ک ده و کم کم معنای اولی مه-و شده اس'. د زمان ما، وق'ی واژه «شان» به گوش می سد، یک دس' ه امواع' بای که شخص از آنها کسب آب و می کند، به ذهن می آید، د حالی که پیش از این، این طو نبوده اس' و د بین احادی، "نها چند حدی" به مقام و 'به ویژه می شد که آنها نیز، شاید مقام و 'به حقیقی ا د نظ داش' ه باشند. د مثل «اذا کان ال -ل من شانه ان یح- کل سن» "می' وان به گونه های گوناگون، معنی ک د: ۱. شغل وی این اس' که ه سال به ح- ب ود مانند اننده و... ۲. از لحاظ مقام علمی، ا-ماعی و مدیی'ی به گونه ای اس' که باید ه سال به مکه ب ود. ۳. 'نها مقام اع' بای وی اس' که لازم می کند ه سال ح- ب ود. به نظ می سد معنای سوم، د طول زمان و با د نظ گ' ف' ن شغل و اع' با، پدید آمده اس' و د اصل، مقصود و معنای اول و دوم بوده اس'. وضح این که: اصل د واگذا دن مسؤولی'ها، لیاق'های د ونی اف ادا اس'. اگ خداوند م' عال که عالم به همه چیز اس'، به کسی مقام اع' بای و یا مسؤولی'ی بدهد، نشانه این اس' که او شایس'گی آن مسؤولی' و مقام ادا د. د مثل، وق'ی خداوند مقام اع' بای سال' ا به کسی می دهد، نشان می دهد که آن شخص شایس'گی حقیقی و ذای' اب ای آن مقام داش' ه اس'. حال اگ بگویم: محمد(ص) همان انسان خود ساخ' ه و پاکی اس' که شان سال' الهی ادا د، دس' اس' و این مقام اع' بای نشانه وود آن مقام حقیقی اس'. ولای' اع' بای نیز همین گونه اس'. ولی کم کم چون ناهلانی که مقامهای معنوی اصیل د ونی انداش' ند، ب پس'های اع' بای دس' پیدا ک دند، شان خود ا آن مقام اع' بای دانس' ند. از این وی ه گاه از یکی از این کسان پ سیده شود شان و چیس'؟ شغل و چیس'؟ حال و وان و چگونه اس'؟ پیوس' ه خود از ی نقاب مقام اع' با ی پنهان می کند و مقام اع' بای خود ا باز می گوید. کم کم شان همان مقام اع' بای معنی شد و گ' نه همان گونه که پیش از این آمد، د آیا' ق آن شان به معنای ام وزی آن نیس'. د نه-البلاغه نیز شش م' به کلمه شان به کاف' ه و سه م' به د با ه خدای م' عال و سه م' به د با ه شغل و مقام اصلی و د ونی اس' نه اع' بای. ۱. «فاقیموا علی شانکم والزموا ط یق'کم وعضوا علی ال-هاد بنوا- ذکم.» (۶۳) ب شان خود پایدا بایس'ید و ملازم اه خود باشید و با دندانهای'ان ب -هاد پای فش ید. ۲. «والله لو شی' ان اخب کل -ل منکم بمخ-ه ومول-ه و-میع شانه لفعال.» (۶۴) سو گند به خدا، اگ بخواهم به ه یک از شما م دم از محل خ و-، محل و ود و همه حال'هایی که دا ید، خب دهم، می دهم. ۳. «فالزموا کل ام لزم' العز' به شانهم.» (۶۵) هم اه باشید با ه کای که (پیشینیان) به سبب آن کا عز' و بز گوی هم اه شان و حال آنان شد. خلاصه: کاب د نخس'ین شان، شغل و کامهم بوده اس'. به همین -ه' بیش'ین -ایی که به کاف' ه د با ه خداوند م' عال اس'، مانند: «کل یوم هو فی شان.» د ک' ابهای چها گانه وایی شیعه که حدود شخص' با این واژه و ب گ' ف' ه های از آن، به کاف' ه، حدود سی مود آن م بوط به خداوند اس' که ساح' او از مقام اع' بای به دواس' ولی این واژه، کم کم ب ای امواع' بای به کاف' و د این معنی اس' ق ایاف' به طوی که ام وزه وق'ی شان گف' ه می شود، 'نها مقامهای اع' بای به ذهن می آید. د عبا' ع و "الوثقی آمده بود: «وشانه ش فا وضع» (۶۶) و د قسم' دیگ آن عبا' آمده:

«فاذا كان من شأنه كوب المحمل او الكنيس.» "اشكال: ممكن اس" کسی بگوید که ب سی واژه شان گ ه انمی گشاید رزی ا
 اگ چه شان د ق آن و وای' به معنای شغل و کا اس' و بطی به مقام و ا - اع' بای ندا د، ولی ما از مذاق فقه و ب سی بابهای
 گوناگون آن به دس' می آویم که بین انسان آزاد و ب ده ف ق گذاش' ه، با این که ف ق و - دایی آن دو اع' بای محض اس' و
 یا می یایم که بین مسلمان و مش ک، مؤمن و کاف ف ق قائل اس' با این که آنان ف قی نداند و بالاخ ه بین عالم و - اهل ف ق
 قائل اس'. بناب این، چه اشکالی داد که گف' ه شود: بین نیس و کا مندان شیف و وضع، غنی و فقی نیز ف ق قائل باشد و ب ای
 ه یک' به و - ایگانه مخصوصی ق ا دهد و همین ف قها ام وزه با واژه «شان» باز می شناسند. -واب: د عالم' کونین و -هان خا - از
 ذهن، ف ق بین مو -ودا' زیاد اس' و ب اساس همین ف قها و -داییهاس' که چیزهای گوناگون از یکدیگ بازشناخ' ه می شوند و
 گونه های گوناگون' تشکیل می شود و ده گونه باز با' و - به ویژگیهای گوناگون، صنفها و دس' ه های بسیای' تشکیل می شود و
 این -داییها و ف قها، گاهی -سمی، ظاه و آشکا اس'، مانند ف ق بین انسان بلندقد و انسان کو'اه قام' و گاهی' فاو'ها وحی و د
 ونی اس'، مانند انسان بخیل و سخی'، سو و ش -اع، خوش انصاف و بی انصاف، نبل و ز ننگ، اح' طلب و کوشا و و د اساس،
 زیبایی -هان' کونین و نظم آن و ادا ه امو آن ب اساس همین ف قها و -داییهاس'. اگ همه حال'های وحی و وانی، مانند هم بود یا
 همه -اسام همانند هم بودند، لازمه اش' تشکیل نشدن -هان بود. -هان چون خط و خال و چشم و اب و س' که ه چیزش به -ای
 خویش نیکوس'، این -ا، بح' "وشن اس'. حال گاهی این ف قهای ذای' و د ونی منشا یک س ی امو اع' بای می شوند و گاهی امو
 اع' بای از امو ذای' بیگانه اس'. 'وضیح این که: امو ب اب یک' قسیم به اع' بای و حقیقی' قسیم می شوند. د مثل مالکی' ماب
 خانه و دکان یک مالکی' اع' بای اس'، ولی مالکی' ماب خودمان و ب قوای اداکی خودمان مالکی' حقیقی اس' و قابل ف و ش
 و واگذاری نیس'. و د -ای خود بح' "شده که اساس مالکی'های اع' بای مالکی'های حقیقی' تشکیل می دهند و اع' با مالکی' از
 سوی خ دمندان ب ای ف دی از اف ادا، وق'ی صحیح اس' که مس' ند به مالکی' حقیقی او باشد. از باب مثال: من چون مالک
 خود و مالک قوای خود هس' م، اگ با این قوا کا ک دم و وسیله ای ساخ' م یا ک' ابی نوش' م، مالک آن نیز می شوم. خ دمندان
 نیز، مالکی' آن اب ای من اع' با می کنند. اما اع' باهایی که منشا حقیقی نداش' ه باشد، خ دمندان نمی پذی ند و مالکی' اع' بای
 که هیچ گونه بس'گی به مالکی' حقیقی نداش' ه باشد هم، از نظ خ دمندان م دود اس'. بناب این، امو اع' بای، باید با امو حقیقی،
 د پیوند باشند و قانونها و آیینهای اع' بای آن گاه صحیح و اس' و اس' که ب پایه امو حقیقی و 'کونینی باشد و قانونها و دس' و های
 ش ع هنگامی د س' و باقی ماندنی و عقل پسند اس' که ب اب با' کونین باشند. حال بح' "اسلام و کف، از همین گونه اس' و یشه
 د 'کونین داد. مسلمان کسی اس' که وحیه حق پذی ی داد و د ب اب خداوند م'عال، به عنوان آف یدگا، وزی ده، 'بی'کننده او
 'سلیم اس' و همان گونه که د 'کونین نیازمند اوس'، د 'شیع نیز خود ا نیازمند او می داند. ولی کاف کسی اس' که چنین وحیه ای
 ندا د، بلکه د ب اب حق، وحیه انکا، س'یز و مقابله داد، با این که د 'کونین نیازمند خداس'، د 'شیع خود ازاو بی نیاز می داند و
 بناب این، 'فاو' این دو ذای' اس' و پیوندی با بح' "شؤون ندا د. سای ف قها و -داییها نیز، اگ دا ای منشا' کونینی باشند، پذی
 ف'ه اند و گگ نه م دودند. از باب مثال: چون انسانها از نظ 'وان -سمی، 'وان وحی، 'لاش و 'نبلی، حافظه و کودنی و ... با هم ف ق
 داند، امو اع' بای ناشی از این امو نیز، پذی ف'ه اس' و به همین -ه، ب اب ای دایی و هزینه زندگی پذی ف'ه نیس' و انسانها ب
 اساس 'لاش و فک خود می'وانند صاحب مال و منال شوند و مالک اع' بای اموال خود هس' ند رزی ا اگ این داییها ابا به کاب
 دن قوای خود که مالک حقیقی آنها هس' ند، به دس' آو ده اند و د هزینه ک دن آنها آزادند و حق داند که با آسایش و فاه
 زندگی کنند. بله، اس اف و 'بذی ح ام اس' که آن بح' "دیگ ی اس'. د بح' "ب ده و آزاد نیز همین گونه اس'، یعنی ف قها، یا به
 امو ذای' و ف قهای' کونینی باز می گگ دند و یا از نظ اسلامی م دودند. ب ای ش ح مطلب مقدمه ای بایس' ه اس': «اسلام د یک
 -امعه سالم و پاک از افق س نزده، بلکه اسلام د -امعه ای که ب' ی دادنها بی دلیل شمای ب شمای، س'مها و حق کشیها،

معمول بوده و ای-، ننگ و خون یزی و به ب دگی گگ ف، ن انسانها ب ای شغل و کا، طلوع ک ده و پایه ع صه وود گذاش، اس. پایه ای از امور اساسی و اعقادی که اصول دین بوده اس، از اول گف، و ب آن اساس -امعه اسلامی از -امعه مش کان -دا ساخ، اس، مانند، وحید و نبو، و پایه ای از دس، و ها ا د طول ۲۳ سال بیان و کامل ک ده، مانند، مامی دس، و های عملی دین. از آن -مله: ب نامه های عملی لغو ب ده دای که باب نامه ویژه ای زمینه اب ای آزادشدن آنان، مهیا ساخ، اس. دس، آخ ب ای یشه کن ک دن این پدیده زش، اعلام ک ده «بد» ین م دم، کسانی هس، ند که م دم ابف و شنند» (۶۷) بناب این، مامی سازو کا های اسلام د اس، ای آزادسازی ب دگان بوده اس، و د ک، ابهای فقهی ما، ک، اب «ع ق» دا یم نه ک، اب «ب دگان». بناب این، ب ده دای ام ی عاضی بوده که ق آن د صدد ب انداخ، ن آن بوده اس. د ق آن ک یم، کیه اوی ایمان ب ده و ب ده مؤمن از آزاد م د کاف مهم، دانس، اس. «ولا- نکحوا المش ک» ح، ی مؤمن و لام "مؤمن" خی من مش ک "ولو اع ب کم. ولا نکحوا المش کین ح، ی مؤمنوا و لعبد مؤمن خی من مش ک ولو اع ب کم اولئک یدعون الی النا...» (۶۸) و با زنان مش ک ازدوا- مکنید، ا ایمان بیاو ند. کنیز با ایمان به، از زن مش ک اس، ه چند او شما به شگف، آو د و به م دان مش ک زن مدهید، ا ایمان بیاو ند، ب ده با ایمان به، از م د آزاد مش ک اس، ه چند شما به شگف، آو د. آنان شما به سوی آش ف امی خوانند. بناب این، اسلام ب ای انسان آزاد، از ش بیش، ی از ب ده باو نداشت، اس. بلکه ب ده دای عاضه ای بوده که -امعه آن زمان به آن م ب، لا بوده و اسلام، از آغاز ب آن شده، ا این نظام اب اندازد. بله، نمی شده که ب ده دای ا به یکبا ه از بن ب کند، چون باید چاه ای ب ای اسی ان -نگی اندیشیده می شد که کم، ین هزینه و بیش، ین سود ادش، ه باشد و آن عبا، از ب ده ق ا دادن اسی ان بود، ا د خانواده های اسلامی ادب بیاموزند و کم کم، زمینه آزادی آنان ف اهم شود و اگ از آغاز، بدون هیچ قیدوش طی اعلام می شد: اسلام ب ده دای نمی کند و اسی نمی گی د یا اسی ان آزاد می کند، گگ ف، ابهای بسیاری ب ای مسلمانان پدید می آو د، از -مله سبب می شد که مش کان -ا، حمله به مسلمانان ا بیابند. بناب این، ب ده یا اسی، ا نا آگاه اس، مسؤولی، ی ندا د و خوا شم ده نمی شود، بلکه اسلام به او آموزش داده می شود. اگ پس از آموزش و شناخ، اسلام، ایمان آو د دای شخصی، ی چونان دیگ ان اس، ولی اگ پس از شناخ، اسلام، از وی پلیدی د ونی، دین انپدی ف، د ف و دس، ق امی گی د و به -ایگاه مؤمنان اه نمی یابد. و این به خاطر ب ده بودن او نیس. د ن، ی- اسلام، ب ای آزاد بودن شان و، به ای د نظ ننگ ف، و ب دگان ا به خاطر ب دگی حقی نشم ده بلکه آن پدیده ای دانس، که د اث -نگ یا امور دیگ پیش می آید. بناب این اگ د اسلام، احکام ح با عبد ف ق داند دلیل آن، بی اخ، ی ای عبد اس، نه پایین بودن مقام و -ایگاه او. اشکال: ف ق دیه زن با م د، ف ق دیه آزاد با ب ده و قانونها و آیینهای قصاص که اگ آزاد م دی ب ده ای اکش، قصاص نمی شود ولی اگ ب ده ای آزاد م دی ابکشد، قصاص می شود، دلال، ب مقام و -ایگاه بالای انسان آزاد نسب، به ب ده و -ایگاه و، به بالای م د نسب، به زن می کند و این خود پذی ش گونه ای شان اس. -واب: نظ اشکال کننده به مضمونی اس، که از این آیه شیفه فهمیده می شود: «یا ایها الذین آمنوا ک، ب علیکم القصاص الح باله والعبد بالعبد والانتی بالانتی.» (۶۹) ای کسانی که ایمان آو ده اید، د با ه کش، گان، ب شما (حق) قصاص مق شده: آزاد به -ای آزاد، و بنده به -ای بنده و زن به -ای زن. بله، دس، اس، که م د آزاد د ب اب کش، ن ب ده قصاص نمی شود، ولی چ اچنین اس، آیا به این -ه، اس، که م د آزاد مقام و م، به بالا، ی دا د یا به -ه، دیگ ی اس،؟ معلوم نیس، شاید انگیزه آن، این باشد که آزادگان، به طو معمول مسؤولی، های بیش، ی به عهده داند: مدی، منزل، امین امنی، خانواده، هیه غذا، و دیگ نیازمندیها و... و به همین -ه، از شهای ب، ی داند، نه این که خود آزاد بودن مقامی اع، با ی و دای از ش باشد. به ه حال، کسی که مدعی دخال، شان د صدو این احکام اس، باید ثابت، کند این ف ق، ناشی از شان ح اس، نه به خاطر پذی ش مسؤولی، ی که نوع آزاد م دان به عهده داند. مساله، فاو، زن با م د نیز د -ای خود بح، شده و وشن شده اس، که م د بودن به خودی خود ش اف، نمی آو د، ا اگ زنی از وی عمد کش، قصاص نشود، بلکه م د، افزون ب انسان بودن مسؤولی، انسانهای دیگ مانند: زن و ف

زند ا به عهده داد و این از ش بیش ی که ب ای او د نظ اس، می واند به این ه- باشد، به دیگ سخن، اگ م دی زنی ا کش، می وان او ا قصاص ک د، ولی اولیای زن باید نیمی از دیه ا به اولیای م د بپ دازند، ا حق کسانی که س پ س ی آنان ا به عهده داش ه از بین ن ود، و به سومین بیان می واند دیه ه انسان ا پانصد مثقال طلا یا پن- اه ش، به حساب آو د و ب ای حق مسؤولی م د و وظیفه ای که او ب ای امین خواک و پوشاک و مسکن خانواده دا د نیز، پانصد مثقال طلاق ا داد. د مساله فاو ا " زن و م د نیز همین حساب امی وان مط ح ک د. اشکال: نظ یه انکا مساله شان، با وایای که زکا، اب بنی هاشم ح ام ک ده و آن ا «اوساخ الناس» دانس ه و شان بنی هاشم ابالا، از آن دانس ه که از «اوساخ الناس» اس فاده کنند سازگای ندا دززی ا د آن وایا، با وشنی بیان شده که زکا، ب شما ح ام اس، چون «اوساخ م دم» اس، و د عوض به ای او خمس ب ای شما ق ا داده شده که ک ام اس. -واب: قبل از پ داخ ن به -واب لازم اس، بخی از آن وای ها یاد شود، ا ببینیم مفاد آنها چیست؟ ۱. صحیحه محمد بن مسلم و ابی بصی و ز ا " از حض باق و حض صادق (ع) که آن دو امام ف مودند: «قال سول الله (ص) ان الصدق اوساخ ایدی الناس. وان الله قد ح م علی منها ومن غی ها ما قد ح مه. وان الصدق لا حل لبنی عبدالمطلب» ثم قال: اما والله لو قد قم علی باب ال-ن " ثم اخذ بخلق ه لقد علم م انی لا اوث علیکم فاضوا لانفسکم بما ضی الله و سوله لکم. قالوا: ضینا» (۷۰) پیامب اک م (ص) ف مود: صدقه چ کهای دس های م دم اس، و خداوند از آنها (اوساخ) و از غی آنها، آنچه ا که ب من ح ام ک ده، ح ام ک ده اس، و صدقه ب ای ف زندان عبدالمطلب حلال نیست. سپس ف مود: آگاه باشید سوگند به خدا اگ ب د بهش ایس ادم، سپس حلقه آن اگ ف م شما خواهید دانس، که هیچ کس اب شما ب نمی گزینم. بناب این به آنچه خدا و سولش ب ای شما ان خاب ک ده، اضی باشید. گف ند: اضی شدیم. صحیحه عیص بن قاسم عن ابی عبدالله (ع) قال: «ان اناسا من بنی هاشم اوا سول الله (ص) فسالوه ان یس عملهم علی صدقا المواشی وقالوا: یكون لنا هذا السهم الذی عمل الله عزول للعاملین علیها فنحن اولی به فقال سول الله (ص) یا بنی عبدالمطلب ان الصدق لا حل لی و لالکم، ولكن قد وعد الشفاعة... فما ظنکم یا بنی عبدالمطلب اذا اخذ بخلق» باب ال-ن، " ا و نی مؤث اعلیکم غی کم. «(۷۱) حض صادق (ع) ف مود: گ و هی از بنی هاشم نزد پیامب اک م (ص) آمدند و د خواس، ک دند که آنان اب -مع ک دن صدقا، گوسفندان بگما د و گف ند: (ما زکا، گوسفندان ا -مع می کنیم ا) آن سهمی ا که خداوند ب ای عاملان زکا، ق ا داده، ب ای ما باشد ززی ا ما از دیگ ان به این سم، سزاوا، یم. پیامب اک م (ص) ف مود: ای ف زندان عبدالمطلب صدقه ب ای من و ب ای شما حلال نیست، و لکن به من وعده شفاع داده شده اس... ای ف زندان عبدالمطلب! هنگامی که حلقه د بهش ا گ ف م، گمان شما چیست؟ آیا صومی کنید غی شما اب شما ب ی دهم؟ ۳. -عف بن اب اهیم هاشمی از حض صادق (ع) پ سید: آیا صدقه ب ای بنی هاشم حلال اس؟ حض ف مود: «انما لک الصدق الواب» علی الناس لا حل لنا فاما غی ذلک فلیس به باس. ولو کان کذلک ما اس طاعوا ان یخ -وا الی مک. "هذه المیاه عامها صدق.» (۷۲) نها، صدقه ای که ب م دم و اب اس، ب ای ما حلال نیست. اما غی و اب اشکالی ندا د. و اگ چنین بود (که ه صدقه چه و اب و چه مس حب ب بنی هاشم ح ام باشد) نمی وانس ند به مکه ب وند ززی ا آبهای بین اه بیش ش صدقه اس. ۴. عن -عف بن محمد (ع) قال: «ان الله لاله الا هو، لماح م علینا الصدق، ابدال لنا الخمس، فالصدق علینا ح ام و الخمس لنا ف یض و الک ام "لنا حلال.» (۷۳) حض صادق (ع) ف مود: خداوندی که غی او خدایی نیست، چون که صدقه اب ما ح ام ک د، ب ای ما خمس ا به ای آن ق ا داد. بناب این، صدقه ب ما ح ام و خمس ب ای ما ف یضه اس، و ک ام ب ای ما حلال. ۵. سول خدا ف مود: «انا اهل بی لا حل لنا الصدق و ام نا باسباغ الوضوء وان لانتری حما علی ع یق.» (۷۴) ما خاندانی هس یم که صدقه ب ای ما حلال نیست، به ام و کامل گ ف ن وضو ام شده ایم و ما الاغ اب اسب ماده (ب ای ف گگی ی) -هش نمی دهیم. اینها شمای از وای هایی اس، که د این مود وود دا د. اکنون باید دید نخس، آن که آیا این وای ها، انسانها اب یکدیگ ب ی می دهد و د مثل می گوید: انسانها دو دس ه اند: یک دس ه، فق ای غی بنی هاشم. که آنان چون هس دس هس، ند و از طبقه ف

ودین - امعه حق دانند «چ کهای دس، های م دم» ا بخوند و دس، ه دوم فقی ان بنی هاشم، یا بنی هاشم چه فقی و چه غنی، که آنان چون طبقه بین هس، ند حق ندانند چ کهای دس، های م دم ا بخوند؟ یا این که نه وایا، مالها اب یکدیگ ب، ی می دهد، نه انسانها ا و مفاد آنها این اس، که: مال زکا، چ کهای دس، م دم اس. بناب این، به خوردن آن طمع و هوس نداشت، ه باش؟ وشن اس، که مفاد وایا، ب، ی اموال اس، نه ب، ی انسانها. چون می ف ماید: «انما هی اوساخ الناس» و م - ع ضمی «هی» اموال اس، نه فق اء. دو دیگ: باید وشن شود که اگ مفاد وایا، ب، ی مال خمس ب مال زکا، اس، آیا واقعا عقل بین دو نوع مال ف ق می گذا د یا خی؟ آیا د واقع پول زکوی چ ک و وسخ اس؟ وشن اس، که عقل، هیچ ف قی بین دو مال نمی یابد و با وشنی می گوید: دو اسکناس هزا، ومانی که یکی خمس و دیگ ی زکا، اس، ه دوب اب اس، و هیچ کدام چ کی، یا ب، ی خاصی ندانیم مال الزکا، اوساخ الناس باشد و ق، ی فقی به طومس قیم آن انخود، بلکه به نانوا، قصاب و دیگ ان بدهد و نان، گوش، شی و... بخ د دیگ چ کی انخیده و چ کی انخوده اس. آیا می، وان گف، دو نف، یکی سید هاشمی و دیگ ی غی سید، از دکان نان می خ ند یکی چ کهای دس، های م دم امی خ د و دیگ ی ک ام، و ب ک، ا؟ معلوم اس، که این ح فها مطح نیس، و عقل به وشنی این امواد می کند و شاهدش وای، هایی اس، که دلال، می کند یک مال ممکن اس، ب ای کسی صدقه باشد، ولی وق، ی همین شخص گی نده آن صدقه اب ای دیگ ی به عنوان هدیه ب د، آن مال ب ای دیگ ی هدیه اس، اگ چه بداند که د اصل صدقه بوده اس: «... صدق علی بی " بلحم فاهد، الی سول الله (ص) فعلق، ه عائشه، و قال: ان سول الله (ص) لایاکل لحم الصدق " ف - اء سول الله (ص) و اللحم معلق. فقال: ما شان هذا اللحم لم یطبخ؟ فقال: یا سول الله صدق به علی بی " و ان، لا، اکل الصدق. " فقال: هو لها صدق " و لنا هدی. " ثم ام بطبخه. » (۷۵) به بی ه، گوش، ی صدقه داده شد و او آن ابه سول اک م (ص) هدیه ک د. عایشه گوش، ا آویزان ک د و گف: سول الله گوش، صدقه ای نمی خود د. پس از آن سول اک م آمد و گوش، هنوز آویزان بود. حض، ف مود: قصه این گوش، چیس، که پخ، ه نشده اس؟ عایشه گف: ای سول خدا! این گوش، به بی ه صدقه داده شده اس، و صدقه نمی خوی. حض، ف مود: آن ب ای او صدقه اس، و ب ای ما هدیه. سپس دس، و داد که آن ابیزند. سند حدی " صحیح اس، و به وشنی ب مطلب ما دلال، می کند. د واقع اگ صدقه «اوساخ الناس» اس، این گوش، صدقه ای، ابد باید «اوساخ الناس» باشد، نه این که با عوض شدن عنوان، خود آن نیز عوض شود. بناب این، به یقین وای، ها د صدد بیان نک، ه دیگ ی هس، ند که باید آن ایاف، ا وای، ها، ناسازگا با خ د - لوه نکنند. از وای، دوم وشن می شود که بنی هاشم می خواس، ند س پ س، ی گ د آو ی مالهای زکوی ا عهده دا شوند، ا از این اه سهم «العاملین علیها» ا ویژه خود سازند. بناب این، شاید پیامب اک م (ص) این مطلب ا ف مود، ا طبع آنان م، نف شود و از فک - مع زکا، و فک خود دن زکا، به طو کلی پ هیز کنند. کسی اشکال نکند که با این، و - یه، پیامب اک م (ص) به خلاف واقع گویی م، هم شده اس. خی حض، ام خلاف واقع نف موده اس، و هنوز مساله نیاز به، وضیح داد و آن این که: بین مال الزکا، و مال الخمس، ف ق اس. د زکا، و - اب، مکلف اول مالک مال می شود و پس از آن که مالک مال شد و یک سال آن اد اخ، یا داش، مکلف می شود که مقدای از آن ابه عنوان زکا، بدهد. بناب این، د اب، دا مال از آن خود وی بوده و سپس ب عهده او آمده که زکا، بدهد و به همین - ه، گ و هی آن از وی میل و سندی نمی دهند. آیا، ق آن از این حقیق، پ ده ب داش، ه و می ف ماید: «ولا ینفقون الا و هم کاهون» (۷۶) و (منافقان) - زاز وی بی میلی و ناخسندی انفاق نمی کنند. د آیه دیگ: «ومن الایع اب من ی، خذ ما ینفق مغ ما» (۷۷) بخنی از آن بادیه نشینان، کسانی هس، ند که آنچه اب داخ، می کنند، زیانها می دانند. اما مال خمس، که اساس آن غنیم، اس، از کاف ان به دس، می آید و به پن - قسم، قسیم می شود، و یک قسم آن خمس و باقی آن بین زمندگان پخش می شود. بناب این، دید ا - ماع نسب، به مال زکا، که از دا ایی م دم - دا شده و مال خمس که پیش از قسیم - دا شده، گوناگون اس. و پیامب اک م (ص)، ا این حد نیز نمی خواس، ند بنی هاشم از زکا، اس، فاده کنند، ا به ذهن کسی بیاید که او پیامب ی ک د و حکوم، شکل داد و قانون وضع ک د، ا به خویشان او سیدگی شود. اما خمس، حق الاما

"حق الحکوم" اس و پیش از اسلام نیز دم چنین حقی اب ای والیان و وئسای خود ق امی دادند و ح ی پیش از اسلام، یک چهارم از غنیمت‌های نگی ا به حاکم و ئیس قبیله می دادند. و د اشعا - اهلی هس که «لک الم باع و...» آن گاه با طلوع اسلام و کم شدن حق الاما " از یک چهارم به یک پن-م، گ و هی از اع اب که مسلمان هم نبودند، خود از ی پوشش حکوم" اسلامی ق ا دادند و د کاب آن شمش می زدند و سهم غنیمت ی خود امی ب دند. به ه حال، اس فاده بنی هاشم از خمس اس فاده مس قیم از مال م دم نیس، ا پنداش ه نشود، پیامب اک م (ص) به سود خویشان خود قانون گذا ده اس. بلکه اس فاده از حق الاما " و حق الحکوم" اس. به دیگر سخن، حکوم" اسلامی بایس ی به گونه ای ب نامه یزی کند که فقی ی د -امعه نباشد، آن گاه گ و هی ا از مال زکا، ادا ه می کند و گ و ه دیگر از مال الحکوم. "ف قی بین مالها نیس، مگ از این ه- که زکا، به طو مس قیم از م دم گ ف ه می شود، ولی غنائم، انفال و ... به صو غی مس قیم و پیش از سیدن و به دس مکلف، ب داش ه می شود. خلاصه سخن: ۱. ف قی بین مال زکا، و خمس نیس و هیچ یک چ کهای دس م دم نیس. ۲. فقی ان بنی هاشم، هیچ ب ی شانی یا غی آن، ب فقی ان غی بنی هاشم ندا ند. ۳. هدف از وای هایی که زکا، ا «اوساخ الناس» می دانس، بیزا ساخ ن بنی هاشم بوده از این که بخواهند س پ س ی گ د آوی زکا، ا به عهده بگی ند. ۴. مال زکا، و مال خمس از این ه- ف ق دا ند که زکا، اول مال م دم اس و یک سال نزد آنان بوده اس و سپس از ملک آنان خا - می شود که د این صو، به طو معمول، م دم چون به مال خود وایس ه اند، ناح می شوند، ولی خمس قبل از این که مال به م دم علق بگی د، -دا می شود و بناب این، دلپس گگی به آن و-ود ندا د. ۵. خمس حق الاما، "حق الحکوم، "حق الولای" و... اس و سادا چون اهل بی پیامب ند، پیامب اک م (ص) می خواس ه اس، ا از حق الاما " امین شوند، ا م دم نپندا ند که او حکوم ی تشکیل داد ا خانواده خود از حقوق م دم سی کند. ۶. از آنچه بیان شد، و شن شد که چ از زکا، و-ب، ب بنی هاشم ح ام اس، ولی صدقه مس جبی که اف اد با میل و شوق و خسندی می دهند، ب ای بنی هاشم حلال اس. اشکال: د وایا، ب ای پیامب اک م (ص) و امام معصوم و پیشوای مسلمانان، شان ویژه ای د نظ گ ف ه شده و انفال غنائم نفیس ب ای آنان ق ا داده شده اس. -واب: انفال و مانند آن، مال شخص امام نیس، بلکه از آن مقام امام و مقام حکوم اس و به همین ه-، پس از وفا پیامب اک م (ص) یا امام معصوم، بین و نه قسیم نمی شود و به -انشین او می سد. غنیمت های نفیس، یا غنیمت هایی که قسیم شدنی نیس ند، مانند کوه نو، د یای نو، ف ش بهاس ان و مانند آنها که قسیم شدن آنها سبب پایین آمدن قیم آنها و از ارزش اف ادن آنهاس، به امام مسلمانان می سد و د واقع از آن بی المال اس. به ه حال، صفیای ملوک و مانند آن، از همین گونه اس که چون سم و سوی این مقاله، مقوله دیگر ی اس، از پ داخ ن به نک ه های - زئی این بح "خوددای می کنیم. ا این - و شن شد که شان به معنای -ه و -ایگاه والا، موضوع حکمی از احکام نیس و آنچه د بح "اس طاع ع و" الوثقی، د با ه شان آمده اع، بای ندا د و از اهای گوناگون ب ای یاف ن دلیلی ب ای این گونه شانها پیش ف یم، ولی دلیلی ب اع با آن پیدا نشد و ف قها و -داییهای اف اد احکام، د مال و دایی و د علم و -هل، دا ای و-یه هایی اس که از ه ه- ب و-یه های ناشی از قبول شان، پیش هس ند. حال نوب، به بیان و ش ح آیا و وایا ی می سد که د صد د ک دن شانهای اع با ی اس که بخی اف اد یا گ و هها و قبیله ها، ب ای خود، چنین شانهایی ا پنداش ه و به دنبال آن ب ای خود ام یاز ویژه ای باو داش ه اند. آیا و وایا، نه آن شانها امضا می کند و نه ب یهای ناشی از آن ا. آیا ق آن: ۱. «و ما کان لمؤمن ولا مؤمن اذا قضی الله و سوله ام ان یكون لهم الخی "من ام هم و من یعص الله و سوله فقد ضل ضلالا مبینا. واذ قول للذی انعم الله علیه وانعم علیه امسک علیک زو-ک و اق الله و خفی فی نفسک ما الله مبديه و خشی الناس والله احق ان خشا فلما قضی زید منها و ط ازو-ناکها لکی لا یكون علی المؤمنین ح - فی ازوا- ادعیائهم اذا قضوا منهن و ط ا و کان ام الله مفعولا.» (۷۸) «هیچ م د و زن مؤمنی ان سد که چون خدا و سولش ب کای صمیم -دی گ ف ند، ب ای آنان د کاشان اخ یا ی باشد و ه کس خدا و سولش اناف مانی کند، بی گمان دچا گم اهی آشکای گ دیده اس. و آن گاه که به کسی که خدا به او نعم داده بود و و نیز

به او نعم داده بودی می گف 'ی: همس'، ا پیش خود نگه دا و از خدا پ وا بدا و آنچه خدا آشکا کننده آن بود، د دل خود نهران می ک دی و از م دم می 'سیدی با آن که خداوند سزاوا ' بوده که از او ب ' سی. پس چون زید از همس خویش کام ب گ ف ' (و او ا طلاق داد) وی ا به نکاح ' و د آو دیم، ' ا د مود ازدوا- مؤمنان با زنان پس خوانند گانشان (پس از طلاق) گناهی نباشد و ف مان خدا ان-ام شدنی اس. ' نک ' ه ها: زید ب ده سیاهی بود که پیامب (ص) او ا آزاد ساخ ' و او ا به ف زندگی گ ف '. او از پیشی گی ندگان د اسلام بود. پیامب (ص) ب آن شد همس ی ب ای وی ب گزیند و از دخ ' عمه خویش، زینب بن ' -حش، خواس ' گا ی ک د. زینب، به خیال این که پیامب (ص) او اب ای شخص خودش خواس ' گای ک ده، -واب مثب ' داد، ولی وق ' ی فهمید که خواس ' گای ب ای زید بوده، از قبول ازدوا- خوددای و زید و ب اد زینب نیز، با چنین ازدوا-ی مخالف ' ک د. آیه نخس: «ما کان لمؤمن...» د این با ه نازل شد. بناب این، آیه ق آن از این که شخصی د ب اب حکم خدا و سول مبنی ب -واز ازدوا- م د مسلمان از ه نژاد و قبیله ای ب ده یا آزاد، سفید یا سیاه، ق یشی یا غی ق یشی، هاشمی یا غی هاشمی، ایس ' ادگی کند به شد ' می ایس ' د و گناهکا ادا ای گم اهی آشکا می بیند. یاد آوی: د آیه ۳۶ از سوه احزاب یادای از زید یا زینب و مانند آنان نشده، ' آیه مفهوم عام خود اداش ' ه باشد و ' مامی مواد ا شامل بشود. د آیه لفظ «قضی الله و سوله» اس ' که م ' -مان به طو معمول، به «ف مان خدا و سول» ' -مه ک ده اند که ' -مه مناسبی نیس. ' «قضی» حکم -دی و ' صمیم قطعی امی گویند. یکی از حکمهای -دی خدا و سول عبا ' اس ' از: ب اب ی ' مامی قبیله ها، نژادها و گ و هها که مساله ب اب ی و هم کفو بودن زید و زینب یکی از نمونه ها و مصداقهای آن اس. ' پس از نزول آیه، زینب و ب ادش ' سلیم حکم خدا و سول شدند و زینب با زید ازدوا- ک د. پس از گذش ' مد ' ی، زندگی آنان به ناسازگای کشید و زید با ها د صدد طلاق زینب ب آمد و پیامب (ص) با ها او اسفاش می ک د که «اق الله» و «امسک علیک زو-ک» «ولی دس ' آخ، زید ب آن شد زینب ا طلاق بدهد. خداوند زینب ا به ازدوا- پیامب (ص) د آو د ' ا چند مساله حل شود. ۱. این که وشن شود ازدوا- با همس پس خواننده پس از طلاق، ح ام نیس ' و همس پس خواننده حکم همس پس واقعی اندا د که ق آن این ا به وشنی بیان می کند. ۲. م دم ب اب ند و بزگ ' ین مقام اسلامی، پیامب اک م، حق داد و بلکه باید با همس طلاق داده شده یک غلام آزاد شده، ازدوا- کند، ' ا د عمل نشان دهد. زنان و م دان مسلمان از ه نژاد و باه حال و وضع، باهم ب اب ند و حق ازدوا- با یکدیگ ادا ند. ۳. نک ' ه شایان ' و-: آن گاه که زینب دخ ' اس ' و هنوز به شوه ن ف ' ه و خود خواس ' ازدوا- با پیامب اک م (ص) اس ' از ازدوا- با سول خدا مح وم می شود، ولی پس از چندین سال که دیگ که دخ ' نیس ' و یک ب ده زخید ' ازه آزاد شده نیز، حاض نیس ' او ا د کابین خود نگه داد و ح ' ی سفاشهای پیامب (ص) د او کاگ نمی اف ' د و طلاق داده می شود، آن گاه به ازدوا- پیامب (ص) د می آید، ' ا همگان بدانند این اع ' باها و شانها د اسلام، هیچ گونه ازشی نداند. همان گونه که دخ ' بودن، -وان بودن، ق یشی بودن و دخ ' عمه پیامب بودن ازش ذای نداد و ب ای وی شانی د س ' نمی کند که از ازدوا- با زید سباز زند. و از سوی دیگ مسن شدن، بیوه شدن، نازا بودن، طلاق داده شدن و د شدن زن از سوی شوه، که خود یک ب ده آزاد شده اس '، از قد و ازش و -ایگاه شخص نمی کاهد که ن ' واند همس مسلمان دیگ و ح ' ی همس پیامب اک م شود. از دیگ سوی، پیامب بودن، د -نگهای مخ ' لف پی وز شدن، ' تشکیل حکوم ' اسلامی دادن، احزاب ف اوان ا د هم شکس ' ن و یک ' نه م د میدان شدن ام ' یازای نیس ' که به خاطر آنها سول خدا شان و -ایگاه ب ' ی داش ' ه باشد که نخواهد با زینب ازدوا- کند. از این ا -واب یک پ سش دشوا و پیچیده د آیه وشن می شود. آیه ق آن می ف ماید: زینب ا به ازدوا- ' و د آو دم ' اب ای مؤمنان د ازدوا- با همس پس خواننده هایشان وق ' ی که آنها ا طلاق دادند، ح - و مشکلی نباشد. پ سش: نخس ' آن که: مگ چقد پس خواننده وود دا د؟ د زمان ما که بسیا کم پس خواننده یاف ' می شود. دو دیگ : مگ چند د صد از پس خواننده ها همس خود ا طلاق می دهند؟ سه دیگ : مگ چند د صد از م دان که پس خواننده هایشان همس ان خود ا طلاق داده اند خواس ' ا ازدوا- با همس پس خواننده خویش ' ند؟ می بینید که اح ' مال پدید آمدن چنین پدیده ای د زمان ما نزدیک

به صف اس' و د زمانهای گذش'ه از حد یک د صد' اوز نمی ک ده اس'. حال این چه ح-ی بوده اس' که خداوند از مؤمنان ب داش'ه و آیه ق آن ا بیان ک ده اس': «زینب ا به ازدوا- 'و د آو دیم' اب مؤمنان ح- و مشق'ی نباشد.»-واب: از مطالب پیشین و شن شد که ازدوا- با همس پس خواننده، 'نها یک نمونه بوده و آنچه که مهم اس'، از بین ب دن شانها و اع' باها بوده که اف اد ب ای خود قائل بوده اند و هس' ند یا می' و انس' ند قائل باشند؟ چه شانها و اع' باهایی که زینب پیش از ازدوا- با زید ب ای خود باو داش'، چه شانها و اع' باهایی که پیامب می' و انس' ب ای خود باو داش'ه باشد و یا دیگر ان ب ای حض' باو داش'ه باشند و به دلیل داش'ن آن شانها، پیامب (ص) خود از ازدوا- با زینب سباز زند و یا او ا به خاطر این ازدوا- مود' حقی و 'وهین ق ا دهند و بگویند او با کسی ازدوا- ک د که موالی نیز او اطلاق داده اند. و چه کمبود شانی که زینب پس از این ازدوا- و طلاق د و-ود خود حس می ک د که د محیط غ یب پس از زندگی طولانی با ب ده ای ز خید و بدون به و-ود آمدن ح'ی یک ف زند از آنان، شوه ش او اطلاق دهد. بله: این به هم یخ'ن شانها و از بیخ و بن ب کندن کامل آن، نعم' بزگی بود که خداوند آن اب ای مؤمنان به امغان آو د و نعم'ی سزاوا یاد آوی اس'. ۲. از-مله آیا' شیفه ای که با شان به مخالف' ب می خیزد، آیا' ح-اس'. د سو ه بق ه، خداوند پس از بیان پا ه ای از احکام می ف ماید: «ثم افیضوا من حی "افاض الناس واس' غف و الله ان الله غفو حیم.» (۷۹) از همان-ا که انبوه م دم وانه می شوند، شما نیز وانه شوید و از خداوند آم زش بخواهید که خدا آم زنده مه بان اس'. ش ح این آیه ازید شحام از حض' صادق(ع) پ سید و حض' ف مود: «اولئک ق یش کانوا یقولون نحن اولی الناس بالبی' ولای فیضون الا من المزدلف "فام هم ان یفیضوا من ع فه.» (۸۰) آنان ق یش بودند که می گف'ند ما به بی' الله سزاوا' یم و 'نها از مزدلفه کوچ می ک دند، ولی آنان ام ک د که از ع فه کوچ کنند. وای'های دیگر ی نیز د ذیل آیه و-ود دا د که بیانگ همین نک'ه اس'. (۸۱) این مطلب 'نها د وایا' بیان نشده، بلکه د 'فسی های شیعه و سنی آمده اس' که: «ق یش و هم پیمانان آنان، به ع فا' نمی ف'ند، چون ع فا' خا- از ح م اس' و آنان خود اهل ح م و دا ای شان و-ایگاه ویژه ای می دانس'ند. آنان د آخ مزدلفه که داخل ح م اس' می ماندند و دیگر م دم به ع فا' می ف'ند و وق'ی که م دم از ع فا' ب می گش'ند، اینان پیشاپیش همه از مزدلفه به سوی منی هسپا می شدند. خداوند آنان ا مود ان'قاد ق ا می دهد و می ف ماید: از همان-ا که م دم کوچ می کنند کوچ کنید.» و د واقع به آنان می گوید: ف قی بین ق یش و غی ق یش، اهل ح م و غی اهل ح م نیس'، و ح'ی آنان ا به طلب بخشش از خداوند ف مان می دهد که نشانه گناه بودن این فک اس'. ۳. باز ق آن وق'ی د با ه مس-دالح ام سخن می گوید مقیم و مساف، شه ی و وس'ایی و... اب اب می داند و می ف ماید: «المس-د الح ام الذی-علناه للناس سواء العاکف فیه والباد.» (۸۲) مس-دالح ام که آن ب ای م دم، مقیم د آن-ا و بادیه نشین یکسان ق ا داده ایم. د واقع آیه-واب دندان شکنی اس' به اهل مکه که خود اب' از دیگر ان می دانس'ند. د 'فسی علی بن اب اهیم آمده اس': «سواء العاکف فیه والباد» قال اهل مک' "و من-اء من البلدان فهم سواء لا یمنع من النزول ودخول الح م.» (۸۳) اهل مکه و ه کس که از شه های دیگر می آید ب اب ند و از ف و د آمدن و وا د شدن باز داش'ه نمی شوند. د نه-البلاغه اس' که حض' علی(ع) به قثم بن عباس ف ماندا خود د مکه نوش': «از میهمانان مکه ک ایه نگی ند، چون ساکن و غیساکن ب اب ند.» (۸۴) ح'ی از حض' صادق(ع) نقل شده اس': «خانه های مکه د نداش'، ا همه ب'وانند از آن اس'فاده کنند و نخس'ین کسی که ب ای آنها د گذاش'، معاوی' بن ابی سفیان بود. (۸۵) به ه حال، و شن اس' که اهل مکه چون ساکن ح م بودند ب ای خود ش اف' و حقی قایل بودند، ولی آیه ق آن آنان ا با اهل بادیه ب اب می داند و ح'ی این ب اب بودن ا گاهی به-ایی می سانده اند که به خانه ها نیز د نمی گذاش'ند' ا گمان اخ'صاصی و ویژه بودن نشود. ۴. ق آن داس'ان ازدوا- حض' موسی بادخ' حض' شعیب و پیشهاد آن ازدوا- از ط ف شعیب اب ای ما نقل می کند. موسی-وانی بود گک سنه، فقی، آواه و ف ای. بی'وش و 'وان، بیکا، ناآشنای با ح فه و کای، ولی د س'کا، دا ای زو بازو و د حالی که دخ' شعیب ف زند پیامب خدا و دا ای مقام معنوی و وحانی، افزون ب بخو دا ی از 'واناییهای مادی بسیا، که گله های گوسفندش نمونه ای از

آنهاست. و -الب این که پیشنهاد این ازدوا- از -انب حض 'شعیب، پد دخ' و اشاه ظیف دخ' مط ح شده اس' و ب ای این که سن' قبیله ای و شانها از بین ب ود، خود حض 'شعیب پیشنهاد ک د: «انی اید ان انکحک احدی ابن'ی ها'ین علی ان' -نی ثمانی ح-». (۸۶) من می خواهم که یکی از دو دخ' خود ا به نکاح' و د آوم به این که هس' سال ب ای من کا کنی. و چون مه یه بسیا کمی بود و گویا خود موسی (ع) دوس' می داش' که مقدا زمان بیش' ی د پناه حض 'شعیب باشد، د ادامه ف مود: «وان ا'مم' عشا فمنا عندک.» اگ خود' مایلی که ده سال باشد اشکالی ندا د. -وانی که از مص ف اک ده و' نها یک پناهگاه می خواهد و از شد' گ سنگی به خود می پیچد و به د گاه خدای می نالد: «ب انی لما انزل' الی من خی فقی.» (۸۷) پ و دگا ا من به ه خی ی که به سویم ب ف س'ی سخ' نیازمندم. به چنین -وان پیشنهاد ازدوا- دادن، خود، از شان گذش' ن اس'، 'ا چه سد به این که چنین پیشنهادی از سوی یک پیامب، مانند حض 'شعیب مط ح شود و چه سد به این که مقدا مه یه ا به عهده خود داماد واگذا ند و بازخودش چیزی ا به عنوان مه یه پیشنهاد کند که ح'ی اگ پیشنهاد ازدوا- نیز مط ح نمی شد، موسی موافق بود آن ان-ام دهد، 'ا یک پناهندگی ب ای حفظ -انش و یک اهی ب ای گذ اندن زندگی پیدا کند. ولی حض 'شعیب همین عمل ا به عنوان مه یه دخ' ش از وی قبول ک د. باید به این نک' ه نیز' و-ه ک د: حض 'موسی (ع) د آن زمان پیامب نبود و سخنی نیز از این که حض 'شعیب از پیامب شدن وی خب داش' ه، د آیا' مط ح نشده اس' به ه حال نقل این قسم' از داس' آن د ق آن د ب دانده این نک' ه اس': که بین ما ای-اس' که خواس' گای باید از سوی م د و خویشان م د باشد و ب س مقدا مه یه باید مقدا ی چک و چانه زد و ح' ما خویشاوندان زن باید کمی ب مه یه بیفزایند و ازش زن و شان او از مقدا مه یه اش بفهمند، همه و همه، سخنان م دود و بی پایه و اساس اس'. وایا: شیخ ح عاملی، صاحب وسائل الشیعه، بابهای گوناگونی از ک'اب وسائل الشیعه ا به بح "شؤون اخ' صاص داده اس'. د یک باب مؤمن ا کفو و ب اب مؤمن دیگ دانس' ه اس' د باب دیگ وایی ازدوا- هاشمی با غی هاشمی ا مط ح ساخ' ه و د بابی مس' حب بودن ازدوا- م دان شیف ا با زنانی که د نسب ش ف و حسب، د لایه ف و دین -امعه ق ا دانند، مط ح می کند. د باب دیگ ی به زنان سفاش می کند: اگ م د مؤمن و نیک خلقی خواس' گای آمد، دس' د به سینه او نزنید. ثق" الاسلام کلینی، د کافی بابهای ا به کفو هم ط از اخ' صاص داده اس' و د دیگ ک' ابهای وایی نیز، این گونه وایا، بسیا یاف' می شود که د این -ا به چند وای' از باب نمونه اشاه می شود: ۱. ابی حمزه ثمالی با سند صحیح نقل می کند. «نزد حض 'باق نشس' ه بودم که شخصی ا-ازه و ود خواس' و حض 'به او ا-ازه داد. هنگامی که داخل شد و سلام ک د، حض 'ب ای او -ای باز ک د و به وی خوش آمد گف' و وی نزد خود نشاند و حالش اپ سید. م د -واب داد: -انم فدای شما، از مولای شما فلان ابن ابی افغ، دخ' ش ا خواس' گای ک دم، د ک د و از من وی گ داند و به خاطر زش' ی، فق و بی کسی م ا خواشم د و به این -ه' خیلی احساس خوی ک دم. خوی قلبم اگ ف' و د آن لحظه آزوی م گ ک دم. حض 'باق ف مود: ب و، 'و ف س' اده من به سوی او هس' ی به او بگو: محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب می گوید: دخ' فلان "ا به ازدوا- من -ح بن باح د آو و او اد نکن. م د (من -ح بن باح) از خوشحالی پ ید و باش' اب ب ای ساندن پیام حض 'باق (ع) ح ک' ک د. هنگامی که ف' حض 'باق (ع) ف مود: م دی از اهل یمامه، که -ویب نام داش'، د -س' و -وی اسلام، نزد سول اکم م آمد و اسلام آو د و مسلمان خوبی هم شد. او شخصی کو'اه قد، زش' چه ه، نیازمند، ب هنه و از زش' ویان سیاه پوس' آن بود. به خاطر غیبی و نیازش، سول اکم م او ا به خود وابس' ه ساخ' و از غذا، خ ما ... به او می داد و به او دس' و داد: د مس-د باشد و د مس-د بخوابد، 'ا این که غیبهایی که مسلمان می شدند د مس-د زیاد شدند.... وزی سول الله (ص) به -ویب نگاه حم' آمیزی ک د و ف مود: ای -ویب کاش ازدوا- می ک دی.... -ویب گف': پد و ماد م فدای' ای سول خدا! چه کسی به ازدوا- با من گ ایش دا د؟ من نه حسب و نسب دام و نه مال و -مال. کدام زن، خواس' ا من اس'؟ سول اکم م ف مود: ای -ویب، خداوند با اسلام ه کسی ا که د -اهلی' شیف بود، پایین آو د و ه کسی ا که د -اهلی' پایین بود، با اسلام عزیز و شیف ساخ'.... سپس پیامب (ص) ف مود: ای -ویب، نزد

زیادین لیبید ب و، او از بزگان بنی بیاضه (یکی از قبیله های انصا) اس و به او بگو: من ف س 'اده سول خدا به سوی 'و هس 'م و او می گوید: دخ، «الذلفاء» ا به ازدوا- سویب د آو ... زیاد گف: ما دخ، ان خود ا، نها به ازدوا- هم دیفها و هم 'به های خود، از انصا، د می آویم. ای -ویب! ب و، 'ا من خودم سول خدا(ص) ا دیدا کنم و عذ خویش به او بگویم. -ویب ب گش 'و با خود می گف: نه ق آن به این چنین نازل شده اس 'و نه نبو' محمد به این چنین. «الذلفاء» سخنان -ویب از پس پ ده شنید و به سوی پدش ف س 'اد و گف: این چه گونه سخن گف 'ن بود؟ دخ' گف: به خدا سوگند، -ویب د محض سول خدا به وی د و غ نمی بندد و ف س 'اده ای بف س 'و او اب گک دان. زیاد ف س 'اد و -ویب اب گک داند و به او گف: م حبا به 'و، لخ 'ی د نگک کن 'ا ب گک دم و خود ا به سول خدا(ص) ساند و گف: پد و ماد م به فدای شما، -ویب چنین پیامی آو ده اس، 'من به او وی خوش نشان ندادم و فکک ک دم، با شما دیدا کنم و بگویم: ما دخ، ان خود ا به ازدوا- انصا، هم دیفان و هم شانهای خود د می آویم. پیامب خدا(ص) ف مود: ای زیاد! -ویب مؤمن اس 'و م د مؤمن، هم دیف زن مؤمن اس 'و م د مسلمان هم شان زن مسلمان اس 'و او همس ده و از او وی مگک دان.... سپس ب ای دخ' ش -هیزیه 'هیه کک د و او آماده ساخ' و بعد به س اغ -ویب ف س 'اد و گف: آیا خانه ای دای که همس 'ا به آن- بیاویم؟ گف: به خدا سوگند هیچ منزلی ندا م.... ب ای او منزلی سامان دادند و ف ش و اثاثیه و غذا ب ای او 'هیه دیدند و ب او لباس پوشاندند و «الذلفاء» داخل ح-له ب دند و -ویب اشبانگه واد ا 'اق کک دند.» (۸۸) مهم د این خدادا 'یخی، این اس 'که -ویب، نه 'نها مال و منال، ش ف و حسب نداشت، بلکه زیبایی و قد و قام مناسب نیز نداشت. 'به ه حال، بیان و شن پیامب (ص) د با ه ب اب و هم کفو بودن مؤمنان با یکدیگ هیچ قابل 'و-یه نیس 'و اه اب ای 'مامی 'و-یه های ام وزی می بندد. سند حدی "هم د خو خدشه نیس 'رزی ا کلینی از محمدبن یحیی از احمدبن محمدبن عیسی از حسن بن محبوب از مالک بن عطیه از ابی حمزه ثمالی نقل می کند که همه از اف اد مؤثق هس 'ند و -ای بح "ندا د. چند نکک 'ه مهم: ۱. پیامب اکم (ص) 'مامی کلام زیاد ا د نکک د 'یعنی دخ' دادن به هم قبیله و هم دیف اشکالی ندا د ولی این که کسی فکک کند که نباید با دیگک ی ازدوا- کک د و 'قاضای ازدوا- دیگک ی ا د کند، مشکل ساز اس. 'به دیگک سخن، افزون ب اف اد قبیله بنی بیاضه و دیگک قبیله ها و عشی ه های انصا، مسلمانان دیگک از مها-ان، سفیدپوس، سیاه پوس، همه، هم کفو و هم دیف با قبیله بنی بیاضه اند. ۲. د حدی "آمده بود: وق 'ی که ابن ابی افع حاض نشده بود دخ' خود ا به من-ح بدهد، من-ح از ناح 'ی و خوی 'قاضای م گک کک د و این احساس ذل' و خوی ب ای -امعه مشکل ساز اس. 'اگک هم دیف آمد و به بهانه های واهی، مانند «قبیله، مال، -مال و... به او زن داده نشد و او س افکنده و ش منده شد، ممکن اس 'فکک های انح افی، مانند حس ان 'قام-ویب و مانند آن د و-ود او شد کند و فسادهای ف اوانی بیاف یند که د احادی "دیگک به آنها اشاه شده اس. ۳. زیادبن لیبید، د آغاز فکک می کک د که پیامب (ص) -ویب اف س 'اده اس، 'ا از وی کمک مالی و... بخواهد. از این وی، به -ویب گف: پیام پیامب (ص) ا آشکا ا بیان کن 'رزی اب ای من اف 'خای اس. 'وق 'ی فهمید مساله چیز دیگک ی اس 'و باید شانها و اع 'با هایی ا که ب ای خود و دخ' خود می پنداش، 'زی پا بگذا د، خیلی زود دوی گزید و خود ا کنا کشید. 'اگک فهم عمیق دخ' ش نبود، او خواس 'ه پیامب (ص) ا د می کک د و ب اب گف 'ه دخ' ش کاف می شد. ۴. بی گمان زنان و دخ' ان دیگک که از نظ ا-ماعی د -ایگاه و لایه پایین 'از «الذلفاء» باشند و از نظ زیبایی به زیبایی وی نباشند نیز، و-ود داش 'ه اس 'رزی ا «الذلفاء» یعنی «دخ' کک بینی نازک و خوش اندام» ان 'خاب چنین دخ' ی ب ای -ویب، بیانگک ب نامه و هدفی اس 'که اسلام داش 'ه و آن ساخ 'ن و پ داخ 'ن انسانها و از بین ب دن اف 'خا های قبیله ای و -لوگی ی از نازش به مال و شان و ای-اد پیوند عمیق و ناگسس 'نی بین مؤمنان بوده اس. ۵. این حدی "د صدد بیان این نبود که به خویشان و هم کفوان ع فی و هم حسبها نباید همس داد و د صدد بیان این -ه نبود که بگوید ح 'ما باید زنان زیبا ا به م دهی زش 'داد، یا دخ' ان ث و مند ا باید به زنی م دان فقی و 'هی دس 'د آو د، بلکه د صدد بیان این -ه بود که این گونه امو شانی ای-اد نمی کند و ث و مند و -اه مند شانی ب 'از فقی ندا د، زیبا وی شانی بالا' از زش 'وی ندا د. ۲. وایا' بسیا

ی ا د این با ه کلینی د کافی - مع ک ده اس، از -مله: «پیامب (ص) صباغ "دخ" زبی بن عبدالمطلب ا به ازدوا- مقداد بن اسود د آو د. امام صادق (ع) می ف ماید: پیامب اک م (ص) چنین ازدوا-ی ا، "یب داد، ا ازدوا-ها ح" شود و به او اسی شود و معلوم شود که گگ امی، ین کسان نزد خدا، پ هیز گا، ینهایند.» (۸۹) د وای، دوم د همین باب، همین حدی "انقل می کند و د آن- زبی ا می شناسد که ب ا د پد و مادی عبدالله و ابوطالب بود. بناب این دخ، زبی از عشی ه و قبیله ای شیف و نوه عبدالمطلب و دخ" عمومی حقیقی پیامب اک م بوده اس. و حض " او ا به عقد مقداد د آو د، که پس خوانده اسود بن عبدالمطلب اس" و پد حقیقی او عم و بوده اس" و اسود بن عبدالمطلب، او ا پس خوانده خود ق ا داده اس. بی گمان هدف از این ازدوا- شکس "ن شؤون طبقای و حسب و نسب بوده اس". (۹۰) ۳. د وای، دیگ ی د کافی آمده اس: «عبدالملک بن م وان - اسوسی د مدینه داش، که خداد و خب های آن- ا ب ای وی می نوش. د ضمن خب ها نوش: حض "س- اد کنیزی داش، آن ا آزاد ک د و سپس با وی ازدوا- ک د. عبدالملک، نامه ای به حض "س- اد نوش: به من خب سیده اس: که با کنیزک آزاد شده ا، ازدوا- ک د ای! د حالی که می دانی د ق یش هم کفو و هم دیف و-ود دا د که به او س ف از شوی و از وی بچه دا شوی. و نه به حال خود، فک ک د ای و نه ب ای ف زندان، آب ویی باقی گذاش، ای! حض "د- و اب وی نوش: نامه س زنش آمیز، د با ه ازدوا- با کنیزک آزاد شده ام، به دس، م سید و گمان می کنی که د بین زنان ق یش، کسی باشد که با او س ف از شوم و او اب ای بچه دا شدن ب گزینم؟ ولی بدان که بالا- از سول اک م کسی د م- د و بز گوی نیس، (و او کنیز ا پدی ف، و-وییه ا آزاد و آن گاه با او ازدوا- ک د) من کنیزک خود ا به خا ط پاداش الهی آزاد ک دم و از ملکم بی ون ف، سپس او اب سن، پیامب (ص) به خود باز گگ داندم. کسی که د دین خدا پاک و پاکیزه باشد، این امو به او گزند و ا د نمی سازد و خداوند به وسیله اسلام، ف و مایگی های -اهلی، ا ب ط ف ساخ و کاس، یها ا-ب ان ک د و ف و مایگی ا از میان ب د. بناب این، ب انسان مؤمن س زنشی نیس، و ف و مایگی "نهای ف و مایگی -اهلی، اس. هنگامی که عبدالمملک نامه ا خواند آن ا پیش پس ش سلیمان انداخ، او نیز، خواند و گف: ای امی مؤمنان! چه قد علی بن الحسین ب، و فح ف و خ، اس. عبدالمملک گف: چنین نگو. او سخن پ داز بنی هاشم اس، که سنگ ا می شکافد و از د یا آب ب می گی د. پس م، علی بن الحسین از -ه، ی که م دم د آن -ه، م، به شان پایین می آید، بلند م، به می شود.» (۹۱) نک، ه ها: الف. شان به خود گگ ف، ن، و خود اب، از دیگ ان دانس، ن اگگ چه از ویژگیهای د ونی انسانها س، و ه کسی به گونه ای می خواهد خود ا با اهمی، بدانند و پادشاهان نیز دوس، دا ند که به این مساله دامن بزنند، ولی اسلام هیچ گونه ا زشی ب ای این امو قائل نشده اس. ب. حض "س- اد د این حدی "به وش پیامب اک م (ص) اشاه ک د که شاید نظ ش به ازدوا- آن حض "با -وییه دخ، ئیس قبیله بنی المصطلق بوده اس. همچنین آن حض "ما یه قبطیه ا که به عنوان هدیه از مص ب ایش ف س، ا دند، قبول ک د و او ا به همس ی ب گزید و از وی صاحب ف زندگی به نام اب اهیم شد. او همچنین صفیه دخ، حبیب بن اخطب ا به ازدوا- خود د آو د. (۹۲) و به ه حال د، مامی این ازدوا-ها از بین ب دن شؤون مدنظ ایشان بوده اس. د حالی که به، ین همس ها ا به او می دادند و او بز گگ، ین شخصی، دینی سیاسی م دم د آن زمان بود ولی با کنیزکان ازدوا- می ک د، ب وی زمین می نشس، (۹۳) ب الاغ ب هنه سوا می شد، (۹۴) اب، مامی اع، با ها و شانهای این گونه، خط بطلان بکشد. - از وای، ب می آید: از نظ حاکمان وق، و سیاس، مدان وزگا، حض "س- اد م، کب خطای فاحشی شده بود که مساله شؤون انگه نداش، ه و با کنیز آزاد شده خودش ازدوا- ک د بود. به همین -ه، -اسوس عبدالمملک خب ا به گوش او ساند و او نیز، به س زنش حض "پ داخ. از این -م، وان ن، ی-ه گگ ف: پافشای ب این گونه شؤون، فک ی اموی و م وانی اس، و پش، پا زدن به این شؤون و خود ا هم دیف م دم دیدن و م دم ا هم سطح خود دیدن، مساله ای نبوی و علوی اس. ۴. د وای، دیگ ی آمده اس: «موالی (ب دگان آزاد شده) به خدم، حض "علی (ع) سیدند از ع بها شکوه ک دند و گف: ند: سول الله (ص) به ما و آنان به گونه ب اب بخشش می ک د و به سلمان و بلال و صهیب همس داد ولی اینان ابا می کنند. حض "امی (ع) نزد آنان ف، و با آنان سخن

گف. ع بها ف یاد ب آو دند که ابا می کنیم، بله، ای ابوالحسن، ابا می کنیم (که آنان ا با خود ب اب بدانیم) حض، علی (ع) خشمناک خا - شد و از شد، خشم دایش وی زمین می کشید و می گف: «ای موالی (ب دگان آزاد شده) اینان شما همانند یهود و نصا می دانند، از شما زن می گی ند و به شما همس نمی دهند و آن مقدا بخشش که خود د یاف، می کنند، به شما نمی دهند. شما به 'ا' بپ دازید، خدا به شما ب ک' می دهد. از سول خدا شنیدم که می ف مود: زق ده - زء اس، ۹ - زء آن د 'ا' و یکی د چیزهای دیگk. «(۹۵) از این حدی، "افزون ب مطالب گذش ه، و شن می شود که د بخشش از بی المال ف قی بین ع ب و ع-م و اصیل و مولی نیست، و پیامب اک م (ص) به همه به گونه ب اب بخشش می ک د و پس از پیامب (ص) سن، او دگ گونی یاف ه اس، و چنان آن فک ک ژ، انح افی و ب اب با خواس، د ونی آنان، شد ک ده که - سوانه می گویند: ما از سن، سول (ص) ابا می کنیم و مولی مانند اصیل ق انمی دهیم. ۵. د بایی دیگk از کافی و باب ۲۸ وسائل الشیعه وایا، بسیای نقل شده که مضمون مش، ک آنها چنین اس: 'اگ کسی، به خواس، گای دخ، شما آمد، که اخلاق و دین او ا قبول داید، او ا د نکنید و گ نه موب فساد بز گی می شود. از -مله علی بن اسباط به حض، باق (ع) د با ه ازدوا- دخ، انش نامه نوش، و گف: «به هیچ وی، کسی مانند خودم نمی یابم. حض، باق (ع) نوش: 'مطلبی که ا-ع به دخ، ان، گف ه بودی که شخصی همانند خود، نمی یابی فهمیدم. د این مساله دق، نکن ززی اسول اک م ف مود: «اذا-اء کم من، ضون خلقه و دینه فرو-وه الا- فعلوا، کن ف ن، فی الاض وفساد کبی .» وق، کسی ب ای خواس، گای آمد خلق و دینش مود ضای، شما بوده به او همس بدهید. اگ چنین نکنید، د زمین ف نه و فساد بز گی پدید خواهد آمد.» (۹۶) از ظاه سؤال وشن اس، که خواس، گان اهل، دین و امان، بوده اند ولی از نظ کمالها و ب، یها، د، به او نبوده اند، چون علی بن اسباط شخص موثق و -لیل القدی اس، وق، می گوید: کسی مانند من پیدا نمی شود، از باب غ و و خود بز گ بینی به مساله نگاه نمی کند، بلکه مساله عقید، دینی ا د نظ می گی د. به ه حال، وق، کمالهای معنوی شانی نیاو د، امواع، بای بی از ش دنیائی، بی هیچ شک و گمانی، ب ای کسی شانی د س، نمی کند. وایا، د این باب بسیا اس، و م-ال یاد آو یهای آنها بیش از این نیست. خلاصه: آنچه، ا این-ا وشن شد: حسب و نسب و مقامهای اع، بای د ازدوا-، نباید نقشی داش ه باشند و همه قومها و قبیله ها از این ه- ب اب ند. مؤمن، د ازدوا-، هم دیف مؤمن اس، و، مامی ش اف، های قبیلگی و اع، بای به دو افکنده شده اس. بخلاف این که طبع م دم، به پی وی این ام، یازها و پذی ش آنها عاد، ک ده اس، ولی اسلام می گوید: ویژگیهای ایمان، قوا و... هیچ گاه نباید با حسب و نسب، هم دیف ق اگی د و هیچ گاه نباید حسب و نسب ب ایمان ب، ی یابد. وای، های ناساز گا: حال که بح، شان از نظ ق آنی، وایی، ا یخی و ف، وایی ب سی شد، مناسب اس، چند وای، ی که به نظ می سد با بحثهای گذش ه، ناساز گای داش ه باشند، ذک شود، اب، وانیم به یک -مع بندی کاملی بسیم. ۱. «پیامب وق، ی واد مدینه می شود، د خانه ام ابی ایوب، سکنی می گزیند و کسانی، مانند: سعدبن عباد، "سعدبن زا ه، سعدبن خشمه، و اسیدبن حضی و... به، یب ب ای آن حض، صبح و شام غذا می آو دند. اسید، وزی غذای، هیه ک د و کسی انیاید که غذا ب ای حض، بیاو د، ناگزری خود آن آو د: او م د شیفی بود و از نقبای دوازده گانه ای بود که پیامب (ص) معین ساخ ه بود. پیامب (ص) د حالی که از نماز ب می گش، با او وبه و شد. ف مود: خود، آو دی؟ گف: بله یا سول الله کسی انیاف، م که بیاو د. پیامب ف مود: با ک الله علیکم من اهل بی،.» (۹۷) ۲. د حدی "م سلی از حض، صادق (ع) نقل شده: «باش کبا امو ک بنفسک وکل ما شف الی غی ک...» امو مهم و بز گk اخود، ان-ام بده و امو کوچکk ا به غی و اگذا. سپس مثال می زند و می گوید: خیدن زمین و مانند آن اخود، ان-ام بده. (۹۸) ۳. الاقط نقل می کند: که حض، صادق (ع) به وی ف مود: «از آدمهایی که پیوس ه، د بازا دو می زند نباش و کا های کوچکk اخود، ان-ام نده، ب ای م د دا ای حسب و دین سزاوا نیست، که خید چیزهای کوچکk ا به عهده بگی د. سزاوا اس، که انسانهای دا ای حسب و نسب و دین، خیدن سه چیز ا به عهده بگی ند: زمین، ب ده و ش.» (۹۹) ب سی: اوی حدی "سوم: «الاقط» ناشناخ ه اس، و خب دوم نیز م سل اس، و اع، بای به آن نیست. حدی "نقل شده از بحا الانوا نیز، سند قابل اع، نایی ندا د.

این وایا، ب ف ض د س ی سند آنها با آنچه بیان شد، ناسازگاری نداشتند. رزی ایک وق، ف د از وی کب و حساب این که شان من ب، از چنین کای اس، از کای سبازی می زند و می گوید: شان من بالا، از کشاوی اس، شان من بالا، از اوبوس واحد سوا شدن اس، و شان من بالا، از به بازاف، ن و سبزی و میوه خیدن اس، ولی گاهی وق، ها به خاطر ص فیه-وی د وق، و اس فاده از مامی اس، عدادها و وانایها، به بچه یا خدمت گزای می گوید: سبزی اشما بخید. ا من از ف ص، اس فاده کنم و کامهم ی که از عهده شما ساخ، ه نیس، ان-ام دهم. این قسیم کا اس، نه شانی واع با ی ب ای خود انگاش. ن. گویا م-موع این سه داس، ان د همین اس، ا بود، آو دن غذا ب ای پیامب (ص)، ا، غلام یا ف زند اسید نیز می وانس، ند ان-ام دهند، بناب این، اگ غلام می بود، اسید کا ا به او وای می گزاد ولی اکنون که غلام نیس، بدون د نظ گک ف، ن، به والای خانوادگی و عشی گی، خود، غذا ا می آو د. و د دو حدی نقل شده از کافی نیز وشن اس، که به طو معمول، وق، انسان با حسب و نسب و -اه مند، از ش داد و سزاوا نیس، وق، با از ش خود ا که خیلی از گگ ه های شخصی و -مع می گشاید، به خیدهای -زئی و کاهایی که از دیگ ان ب می آید، هد دهد. بله، اگ زمانی کسی نبود که خیدهای -زئی اب ای او ان-ام دهد و آن کاهها به زمین بماند به بهانه ش ف و حسب، د س، نیس، که خلاف آموزه های اسلامی اس. دیگ سخن، د س، اس، که د وای، بح "حسب و نسب مطح اس، اما شاید حسب و نسب عنوان مشی باشد به این که چنین کسانی که کاهای مهم بسیا داند نه این که وصف دخالی د حکم داش، ه باشد و افزون ب این -ه، اصلی بح، "شان و مقامهای مدیی و عمومی بود نه شخصی علاوه ب اینها ب ف ض صحیح بودن سند و ص ف نظ ک دن از اشکالهای گذش، ه، این خب ها، نها به به بودن عای، شان دلال، می کنند. ۴. موادی ادش ع دا یم که نشان می دهد د آنها شان از نظ شاع مو د امضاء واقع شده اس، و به آنها -و- شده، د مثل وق، ی د خ، یزدگک د سوم به دس، مسلمانان اسی شد و خلیفه خواس، که وی امانند دیگ اسی ان قسیم کند، حض، علی (ع) اع، اض ک د و ف مود: «لیس لک ذلک اع ض عنها.» (۱۰۰) چنین حقی ندای از این کا خوددای کن. صب کن، او یکی از مسلمانان اخ، یا کند سپس، و وی از فیء او به حساب بیاو. و د خب دیگ ی ف مود: «ف وش دخ، ان پادشاهان -ایز نیس، اگ چه کاف باشند و لکن به او پیشنهاد کن که م دی از مسلمانان اخ، یا کند و با وی ازدوا- کند و مه یه اش از سهم آن م د از بی المال حساب کن.» (۱۰۱) محمد بن - بین س، م طب ی (نویسنده دلائل الامامه که شخصی شیعی اس، و با صاحب، ا یخ طب ی ف ق می کند) نقل ک ده اس: «وق، ی اس ای ای ان به مدینه واد شدند عم بن الخطاب، صمیم داش، که زنان آنها ابف وشد. و م دانشان اب ده ق ا دهد. حض، علی (ع) به او ف مود: پیامب اک م ف مود: «بزگان ه قومی اک ام کنید. عم گف: من شنیدم که ف مود: «اذا اکم ک یم قوم فاک موه و ان خالفکم.» وق، ی بزگ قومی نزد شما آمدند وی اگ امی بداید اگ چه مخالف شما باشد. حض، علی (ع) به او ف مود: اینان گگ وهی هس، ند که سلیم شما شده اند و به اسلام مایل گش، ه اند... سپس حض، کوشش ف اوانی ک د، ا همه آن اسی ان آزاد شدند. گگ وهی از ق یش مایل شدند که با زنان اسی ازدوا- کنند. حض، ف مود: آنان ب ازدوا- وادا نمی شوند، ولی اگ کسی اخ، یا ک دند (ب اب خواس، خود آنان) عمل می شود. گگ وهی به شه بانو دخ، کسی اشاه ک دند. او از پس پ ده مخی شد و خواس، گای شد و م دان حاض بودند... سپس خواس، گگان به شه بانو نشان داده شدند و او با دس، به حسین بن علی (ع) اشاه ک د. دوباه سخن مخی بودن وی، ک اشده، با دس، اشاه ک د و گف: اگ اخ، یا با من اس، این اخ، یا ک دم) و حض، علی (ع) اولی خود ق ا داد و حدیفه خطبه عقد خواند...» (۱۰۲) ب سی: دم-موع این نقلهای ا یخی اگ چه اخ، لافهایی -ود داد، د مثل گگ وهی می گویند: این واقعه د زمان عم افاق اف، اد و گگ وهی دیگ آن ام بوط به زمان عثمان می دانند... ولی آنچه که مش، ک اس، این که بزگ یک قوم، مانند دیگ اسی ان نیس، و ب ایش حقوقی نگهداش، ه و د نظ گک ف، ه می شود که ب ای اسی ان دیگک د نظ گک ف، ه نمی شود. و این خود صحه گزای ب مساله شان اس. -واب: از بح " سندی د باه این واقعه خوددای می کنیم رزی ا خدادهای ا یخی از این گونه، د ک، ابهای زیادی نقل شده، ولی به طو معمول، م

سل هس'ند و سندی که د خوع'نا باشد، ندا ند. از سوی دیگر، مثل این که همگان این گونه مقوله ها و خدادها ا پذی ف'ه اند. بناب این، به بح "دلالی آن می پ دازیم: این گونه امونیز، ممکن اس'م بوط به شان نباشند و امونیز، ی د آنها د نظ گ ف'ه شده باشد. د مثل، بچه ای که د خانواده ای م فه بز گ شده و به کا های سخ': قالی باقی، کشاوی و... عاد' نک ده اس'. حال اگ ب ای شغل او، حال و وضع کا او، آسان گییهایی د نظ بگی ند، شاید نه از باب اع'با و شان اوس'، بلکه از باب این که همین مقدا از شغل ب ای او، بسیا'وان ف ساس' و او'حمل بیش از این ا ندا د. دیگر آن که، همان گونه که پیش از این بیان شد اسی گ ف'ن کا ی بوده خلاف قاعده و از وی ناگری ی، از این وی با ه بهانه ای که امکان داش'ه اسی ان آزاد بکنند، آزاد می ک ده اند و حض'علی (ع) نیز، ب اب همین نقلهای ا یخی، 'مام'لاش خود اب ای آزادی اسی ان به کا ب د. د آغاز سعی ک د، با اس'فاده از سخن پیامب اک م (ص) اک ام به ک یمان قوم، دخ'یزدگ د از اس'ا'ن'ا' دهد، ا'او با اخ'یا خود همس ی ب گزیند و سپس کوشش خود ا ده آزادی دیگر اسی ان به کا ب د، مانند کا ی که پیامب اک م (ص) د غزو "بنی المصطلق ان-ام داد. حض'، -وییه، دخ'ئیس قبیله بنی المصطلق ا خید، آزاد ک د و با او پیوند زناشویی بس'. و مسلمانان چون دیدند خویشاوندان همس پیامب اک م (ص) د نزد آنان اسی ند و این، ننگی اس'ب ای آنان از این وی، همه اسی ان بنی المصطلق ا آزاد ک دند. (۱۰۳) باز مانند همین کا، د غزوه هوازن پدید آمد. بسیا ی از م دان و زنان قبیله س'یزه گ، د این -نگ اسی مسلمانان شدند. کسانی از این قبیله که حلیمه سعديه، ماد ضاعی پیامب اک م (ص) از آنان بود، نزد پیامب اک م (ص) آمدند: حض'ف مود: سهم خود ا بخشیدم، سهم بنی هاشم ا هم، که اخ'یا شان د دس'من اس'، بخشیدم. شما بین نماز پاخیزید و از مسلمانان بخواهید که اسی ان'ان آزاد کنند و م ا شفیع ق ا دهید و آنان این چنین ک دند و اس ای خود ا آزاد ک دند. (۱۰۴) به ه حال، نک'ه مهم این اس'که د 'مامی این خدادها، پیامب اک م (ص) و حض'علی (ع) می خواس'ند به گونه ای اسی ان آزاد کنند و سخنان حض'علی (ع) پی امون دخ'یزدگ د اح'مالا از همین باب بوده اس'، نه از باب قبول شانی ب ای او. ن'ی-ه: ۱. د آیا' و وایا'، هیچ دلیلی ب -ایز و واب بودن نگهداش'شانهای اع'با ی و شانهای پدید آمده از عنوانهای اع'با ی یاف'نشد، بلکه لبه 'یز حمله انبیاء و اولیاء م'و-ه این شان بود. ۲. نیازهای انسان ف'ا' از نیازهای مادی اوس'و همان طوی که بدن اف اد'فاو'هایی دا د، وح و وان آنان نیز 'فاو'هایی دا د که نگهداش'آنها لازم اس'و بازشناخ'آن به عهده خود اف اد اس': «بل الانسان علی نفسه بصی ه.» (۱۰۵) ۳. ب آو ده ساخ'ن نیازهای دونی، باید از اموال شخصی خود ط ف باشد و از بی'المال نمی'وان اس'فاده ک د. ۴. کسانی که نگهداش'شان اواب یا -ایز می دانند، 'امین هزینه آن ا به عهده اموال شخصی آنان می دانند و اس'فاده از بی'المال ا د این اه -ایز نمی دانند. ۵. ساده زیس'ی د گ و حل فقهی مساله شان اس'و با واب بودن نگهداش'شان، -ایی ب ای ساده زیس'ی نمی ماند. ۶. شان به معنای اع'با ی آن، د ک'ابهای فقهی سابقه طولانی ندا د. ۷. مح وم ساخ'ن سادا'از زکا'به خاطر نگهداش'شان نبوده، بلکه ب ای نگهداش'حال فقی ان بوده اس'و این که م دم نپندا ند پیامب اک م (ص) خواس'ه از حکوم'و مقام خود اه د آمدی ب ای اهل بی'خود باز ک ده باشد. ۸. پا ه ای از کا ها و سخنان پیامب اک م (ص) یا ائمه اطها (ع) که شاید از آنها نگهداش'شان و شانی'اس'فاده شود، عل'های دیگر ی دا د، بناب این نمی'وان گف'که آنان ب ای شان اع'با ی قائل بوده اند. با'و-ه به آنچه بیان شد، اگ همه صاحبان ف'وا پذی ند که نگهداش'شان واب نیس'، و ف'وای خود ا د بح "ح- و مانند آن اصلاح کنند، آن گاه اه ب ای سفاش، ساده زیس'ی یا ف'وای به ساده زیس'ی و بیان امون اخلاقی باز می شود و گ نه سفاش به ساده زیس'ی با ف'وای به واب بودن نگهداش'شان، ناسازگا می شود. سفاش به ساده زیس'ی از سوی ه کسی، گ چه از سوی امام ام'که همگان عاشق وش، منش و سالی صفا'اویند، به س ان-ام نمی سد. و همین گونه که د این سالها -امعه با ش'اب به سوی زیب و زیو و زندگی پ زق و ب ق پیش ف'ه باز هم با همین ش'اب به پیش خواهد ف'و کم کم ساده زیس'ی انبیا و اولیاء به یک ام اسطوه ای دگ گون خواهد شد. پی نوش'ها: ۱. «صحیفه نو»، م-موعه هنمودهای امام خمینی، ح ۳۶۲/۱۳ ۳۶۳.

۲. همان، -۵۰/۱۹. ۳. همان ۱۵۷/۱. ۴. همان ۱۸۸/۱. ۵. همان، -۱۳۰/۲۰. ۶. «بحا الانوا»، علامه م-لسی، -۲۲۹/۱۶، ح ۳۵، به نقل از مکام الاخلاق. ۷. همان ۲۲۰/، ح ۱۵، به نقل از عیون الاخبار ۲۲۴/۸. همان، -۲۱۹/۱۹، ح ۴، به نقل از امالی. ۹. همان، -۲۲۱/۱۶، ح ۱۸. ۱۰. همان ۲۱۴/، ح ۱. ۱۱. همان ۲۱۵/، ۲۱۹. ۱۲. «نه-البلاغه»، صبحی صالح، خطبه ۲۰۹. ۱۳. «لغ نامه دهخدا»، -۱۲۳۸۳/۹. ۱۴. همان ۱۲۴۳۸/، ۱۲۴۳۹. ۱۵. «ف هنگ لا وس»، -۱۲۳۵/۲. ۱۶. «مس مسک ع و الوثقی»، -۵۳۹/۹. ۱۷. «وضیح المسائل»، امام خمینی ۴۷۵/۴۷۶، با حاشیه چهارم از م-ع. ۱۸. «وسائل الشیعه»، شیخ ح عاملی، -۲۹۹/۱۲، ابواب ال-ا، "باب ۲۵، ح ۲. ۱۹. «مع مد الع و»، "ک اب الح-، -۸۹/۱. ۲۰. «لغ نامه دهخدا»، -۲۰۶۴۰/۱۴. ۲۱. سو ه «کھف»، آیه ۸۲. ۲۲. سو ه «عبس»، آیه های ۱-۲۳. سو ه «شع اء»، آیه های ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴. ۲۴. سو ه «هود»، آیه ۲۷. ۲۵. «فسی (م-مع البیان»، طب سی، -۹/۱۰. ۲۶. سو ه «زخ ف»، آیه ۵۲. ۲۷. نه-البلاغه، خطبه ۹۲. ۲۸. «مس مسک الع و»، -۷۵/۱۰. ۲۹. «ش ابع الاسلام»، محقق حلی، -۲۲۶/۱. ۳۰. «کشف اللثام»، -۲۸۹/۱. ۳۱. «ذک الفقهاء»، -۵۱۲/۷. ۳۲. همان ۵۳/۵۳. ۳۳. «الد وس الش عیه»، -۳۱۲/۱. مؤسسه نش اسلامی، قم. ۳۴. زامله، ش ی امی گویند که یک ف د د این سوی و ف د دیگ ی د آن سوی آن سوا شود. ۳۵. «مداک الاحکام»، -۴۰/۷. ۳۶. همان. ۳۷. «کشف اللثام»، -۲۸۹/۱، چاپ سنگی. ۳۸. «واه الکلام»، -۲۵۶/۱۷. ۳۹. «مس مسک الع و الوثقی»، -۷۶/۱۰. ۴۰. «الع و الوثقی»، -۳۰۷/۲، محشی، مساله ۴. ۴۱. «مس مسک الع و»، -۲۲۵/۹. ۴۲. «ش ابع الاسلام»، -۱۵۹/۱. ۴۳. «مداک الاحکام»، -۱۹۷/۵. ۴۴. «واه الکلام»، -۳۱۲ ۳۱۱/۱۵. ۴۵. «النهایه»، -۴۳۶/۱. مؤسسه نش اسلامی. ۴۶. «المقنعه» ۲۴۱/۲. ۴۷. همان ۱۶۵/۱. ۴۸. «مصباح الفقیه» ۸۱/، مک ب المصطفوی «ک اب الزکا»، -۳۴۷/۲. ۴۹. «وسائل الشیعه»، -۱۲، باب ۹ و بابهای بعدی د مقدا "ا-". ۵۰. «ک اب الزکا»، "حسینعلی من ط ی، -۳۴۸/۲، الم کز العالمی للدا سا الاسلامیه. ۵۱. «نهایه»، ابن اثی، -۴۳۷/۲. ۵۲. «مف دا»، اغب اصفهانی ۲۶۰/۵۳. سو ه «یونس»، آیه ۶۱. ۵۴. «فسی (م-مع البیان»، -۱۱۸/۶. ۵۵. سو ه «نو»، آیه ۶۲. ۵۶. «فسی (م-مع البیان»، -۱۵۸/۸. ۵۷. سو ه «حمن»، آیه ۲۹. ۵۸. «فسی (م-مع البیان»، -۲۰۲/۱۰. ۵۹. سو ه «عبس»، آیه های ۳۴ ۳۷. ۶۰. «الاس بصا»، شیخ طوسی، -۳۱۴/۲. ۶۱. «وسائل الشیعه»، -۵۹۵/۸. ۶۲. «کافی»، -۲۴۹/۱. ۶۳. «نه-البلاغه»، صبحی صالح، خطبه ۱۲۲. ۶۴. همان، خطبه ۱۷۵. ۶۵. همان، خطبه ۱۹۲. د ش ح نه-البلاغه ابن ابی الحدید به ای «شانهم»، «حالهم» آمده اس. ۶۶. «الع و الوثقی»، -۴۲۹/۲. ۶۷. «من لایحض ه الفقیه»، -۱۵۹/۳. ۶۸. سو ه «بق ه»، آیه ۲۲۱. ۶۹. سو ه «بق ه»، آیه ۱۷۸. ۷۰. «کافی»، -۵۸/۴، ح ۲ «وسائل الشیعه»، -۱۸۶/۶. ۷۱. همان ۵۸/، ح ۱ «وسائل الشیعه»، -۱۸۵/۶. ۷۲. همان ۵۹/، ح ۳. ۷۳. «وسائل الشیعه»، -۱۸۷/۶، ح ۷. ۷۴. همان، ح ۶. ۷۵. «هذیب»، -۳۴۱/۷، ح ۲۷-۱۳۴/۳ «کافی»، -۴۸۶/۵. ۷۶. سو ه «وبه»، آیه ۵۴. ۷۷. سو ه «وبه»، آیه ۹۸. ۷۸. سو ه «احزاب»، آیه ۳۶، ۳۷. ۷۹. سو ه «بق ه»، آیه ۱۹۹. ۸۰. «فسی (نو الثقلین»، -۱۹۵/۱، ح ۷۱۰. ۸۱. همان، ح ۷۱۱، ۷۱۵، ۷۱۹. ۸۲. سو ه «ح-»، آیه ۲۵. ۸۳. «فسی (نو الثقلین»، -۴۸۰/۳، ح ۴۰. ۸۴. همان ۴۱/۸۵. ۸۵. همان ۴۸۱/۴۸۰، ح ۴۳، ۴۵. ۸۶. سو ه «قصص»، آیه ۲۷. ۸۷. سو ه «قصص»، آیه ۲۴. ۸۸. «ف و کافی» ۸-۳۴۴ ۳۳۹/۵، دا الک ب الاسلامیه. ۸۹. همان، -۳۴۴/۵. ۹۰. «لغ نامه دهخدا»، -۱۳، ماده مقدا «م-ع ال-ال»، -۱۸، ماده مقدا. ۹۱. «کافی»، -۳۴۴ ۳۴۴/۵. ۹۲. «وسائل الشیعه»، -۵۰/۱۴، ح ۱. ۹۳. «ی-لس-لس العیید»، ۹۴. «ی کب حما العای»، ۹۵. «وسائل الشیعه»، -۴۶/۱۴. ۹۶. «کافی»، -۳۴۷/۵ «وسائل الشیعه»، ح ۱۴/۵۱. ۹۷. «بحا الانوا»، -۱۰۹/۱۹. ۹۸. «کافی»، -۹۰/۵. ۹۹. همان ۹۱/۱۰۰. «بحا الانوا»، -۹/۴۶، ح ۲۰. ۱۰۱. همان ۱۰/، ح ۲۱. ۱۰۲. همان ۱۶/۱۵. ۱۰۳. «السی النبویه»، -۲۹۵/۴۳، دا المع فه. ۱۰۴. همان ۴۸۹/۱۰۵. سو ه «قیام»، آیه ۱۴. منابع مقاله: مجله فقه، شماره ۲۱ و ۲۲، عابدینی، احمد؛

جایگاه طبقات پایین اجتماع در اندیشه امام خمینی (ره)

جایگاه طبقات پایین اجتماع در اندیشه امام خمینی (ره) مقدمه تقارن سال ۱۳۷۸ با یکصدمین سال تولد امام خمینی (ره) که به نام او

نامگذاری شده است، فرصتی برای بازاندیشی در آثار ایشان فراهم آورده است. آن احیاگر بزرگ دین و مصلح بیدار قرن با باوری عمیق نسبت به جامعیت و توانایی اسلام، خط بطلان بر تئوری جدایی دین از سیاست کشید و با تکیه بر توده های عظیم مردمی، انقلاب اسلامی را بامهارتی استثنایی در نظام دو قطبی جهانی رهبری و هدایت نموده، رژیم پهلوی را در هم شکست و جمهوری اسلامی ایران را بنیان نهاد. محرومان، مستضعفان، پابرهنه ها، کوخ نشینان، زاغه نشینان و در یک کلام «طبقات پایین اجتماع»، از جمله مسایلی بود که حمایت و دفاع از آنان، بخش مهمی از توجه امام مستضعفان و محرومان را به خود معطوف داشته بود. تا جایی که آنان به عنوان پرچمداران اسلام ناب محمدی (ص) در مقابل اسلام آمریکایی مطرح گردیدند. مترادف شدن اسلام فقرای دردمند، اسلام پابرهنگان، اسلام تازیانه خوردگان تاریخ تلخ و شرم آور محرومیتها، اسلام مستضعفان با اسلام ائمه هدی علیهم السلام، اسلام عارفان مبارزه جو و پاک طینتان عارف و خلاصه، اسلام ناب محمدی (ص) از یک سو و تقابل آن با اسلام سرمایه داری، اسلام مرفهین بی درد، اسلام التقاطی، اسلام فرصت طلبان، اسلام مقدس نماهای بی شعور یا اسلام آمریکایی از دیگر سو، نشانگر اهمیت والایی است که طبقات پایین اجتماع در نزد امام خمینی دارند. اما در سلسله مراتب قشر بندی اجتماعی، این طبقات در اندیشه امام خمینی چه جایگاهی دارند؟ عمده توجه ایشان به کدام یک از دو جایگاه اسنادی و یا اکتسابی این طبقات معطوف بوده است؟ آیا امام خمینی دیدگاهی ابزار گرایانه و یا تقدیری نسبت به این طبقات داشته و اصولاً امام، طبقات مستضعف را از چه منظری تعریف می کند؟ این پرسشها و نظایر آن، با دیدگاهی جامعه شناسانه، از جمله اموری است که برای تبیین جایگاه طبقات پایین اجتماع در اندیشه امام خمینی، در این مقاله بدان پرداخته می شود. پس از مقدمه به تعریف مفاهیم خواهیم پرداخت. به دنبال آن، برخی از نظریات مطرح پیرامون این طبقات در بین اندیشمندان و جامعه شناسان سیاسی بیان گردیده و پس از آن، پرسشهایی که روشنگر ابعاد مهمی از پژوهش است، طرح می شود و نهایتاً با استناد به بیانات امام خمینی و با توجه به پرسشها، جایگاه طبقات پایین اجتماع در اندیشه امام خمینی روشن خواهد شد. روش تحقیق در این مقاله، توصیفی است و روش گرد آوری اطلاعات نیز کتابخانه ای است و تلاش شده است که عمدتاً از منابع دست اول منتشره در تبیین دیدگاه امام در این زمینه استفاده گردد. امید که کوششی به ثمر باشد. تعریف مفاهیم ۱- جایگاه، Status به معنای وضع، حالت، وضع اجتماعی یا قانونی، پایه و شان است. درک بهتر این مفهوم، مبتنی بر شناخت واژه قشر بندی اجتماعی Social stratification است، و آن نظامی است که در آن، افراد با توجه به امتیازاتشان (درآمد، تحصیلات، ثروت، شغل، قدرت، حیثیت و...) رتبه بندی شده و در طبقه اجتماعی که با این امتیازات متناسب است، جای می گیرند. (۱) بر این اساس، در تفاوت های اجتماعی که با توجه به امتیازات و نابرابری در دسترسی به شاخصهای عمده مذکور به وجود می آید و به شکل سلسله ای مراتب قشر بندی تجلی می کند، این اقشار از لحاظ نصیب زندگی و سبکهای آن، با یکدیگر اختلاف پیدا کرده و جایگاههای مختلفی را در هرم سلسله مراتب اجتماعی اشغال می کنند. البته ذکر این نکته لازم است که جایگاه فرد یا طبقه در اجتماع دارای دو ریشه متفاوت است و این دو ریشه متفاوت است و این دو عبارتند از: الف - جایگاه اسنادی یا نسبت داده شده؛ Ascribed status این جایگاه امری غیر ارادی یا به ارث رسیده است که فرد به عنوان عضوی از یک نژاد، جنس و یا عقب ماندگی در زندگی و یا هم عصر بودن با یک گروه یا نسل، بدان متصف است. ب - جایگاه نایل شده Achieved status این جایگاه، امری است اکتسابی و عکس جایگاه اسنادی، بدین معنا که از طریق تلاشهای فردی در تحصیلات، اشتغال، سیاست یا شهرت به دست می آید. (۲) برای شناخت این مفهوم نیز لازم است ابتدا، اصطلاح طبقه اجتماعی Social class را بشناسیم. در جامعه شناسی، طبقه اجتماعی بخشی از جامعه اطلاق می شود که به لحاظ داشتن ارزشهای مشترک، منزلت اجتماعی معین، فعالیت های دسته جمعی، میزان ثروت و دیگر دارائیهای شخصی و نیز آداب معاشرت، با دیگر بخشهای جامعه متفاوت باشند. سه شاخص عمده تعیین طبقه اجتماعی عبارتند: از شغل، درآمد و میزان تحصیلات و در رابطه با شاخصهای دیگر، می توان به نژاد، مذهب، ملیت، جنس، محل سکونت، پیشینه خانوادگی و ویژگیهای فرهنگی اشاره نمود. (۳)

بر اساس تعریف فوق الذکر، طبقات پایین به آن بخش از جامعه اطلاق می‌گردد که کم درآمدترین، کم امنیت‌ترین و نامطلوب‌ترین مشاغل را دارند. (۴) و همچنین از دسترسی به تحصیلات بالا، قدرت و حیثیت اجتماعی محروم بود. و یا اینکه به خاطر موقعیت به ارث رسیده و غیر ارادی نظیر نژاد، مذهب، ملیت، در ساختار اجتماعی جامعه، در طبقه تحتانی جای گرفته‌اند. ۳- اندیشه امام خمینی: منظور ما از اندیشه امام خمینی، مجموعه افکار، آراء و عقایدی است که از سوی آن فقیه زمان شناس و روشن بین، مرجع تقلید شیعیان جهان، فیلسوف و حکیم متاله، متکلم، عارف، نظریه پرداز، فرمانده، رهبر، بنیانگذار و معمار انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران، ارائه گردیده و در آثار و تالیفات ایشان بویژه در مجموعه صحیفه نور گرد آوری شده است. آنچه در این مقاله در صدد بررسی آن هستیم، این است که بینیم اولاً، طبقات پایین اجتماع از نظر امام خمینی کدامند؟ و ثانیاً، بر اساس تعاریف ذکر شده و با توجه به دو جایگاه اسنادی و اکتسابی، این طبقات چه موقعیتی را در اندیشه آن حضرت به خود اختصاص می‌دهند؟ مروری بر برخی نظریات پیرامون وضعیت طبقات پایین اجتماع بحث و بررسی پیرامون وضعیت طبقات پایین اجتماع، از جمله مباحث مورد توجه اندیشمندان و جامعه شناسان سیاسی از گذشته دور بوده است و تفصیل در این زمینه نیازمند تحقیق مستقل می‌باشد که در این مقاله در صدد آن نیستیم، اما به بعضی از نظریات ارائه شده خواهیم پرداخت. ارسطو در این زمینه نگاهی «ابزاری» و «تقدیر گرایانه» Fatalistic دارد و این امر از نظر مصلحت خود این طبقات نیز موجه است: در اندیشه ارسطو، «بنده» نوعی ابزار و مالکیت است و ملک و دارایی انسان ابزاری برای ادامه زندگی و حفظ آن است. اما ابزار انسانی بر تمام ابزارهای دیگر مقدم است، زیرا خاصیت منحصر به فرد او را که انجام «فعل» بی کمک «فاعل» است، هیچ ابزار دیگری ندارد. در مورد با این سؤال که آیا برخی از اقشار طبقات پایین اجتماع نظیر بندگان و مملوکان فطرتاً و به طور ازلی دارای چنین جایگاهی در اجتماع بوده و طبیعت، چنین سرنوشت و تقدیری را برای آنها رقم زده است یا نه، پاسخ ارسطو مثبت است. به نظر او این مساله که برخی باید فرمانروا باشند و بعضی دیگر فرمانبردار، نه تنها ضروری است بلکه به مصلحت مردمان است. ارسطو نظر خود را بر پایه منطق و واقعیت عینی توجیه می‌کند و می‌گوید طبیعت دوست دارد که میان بدنهای آزاد مردان و بندگان فرقی بگذارد و از این جهت است که قوت جسمانی را (برای انجام کارهای نوکری) نصیب بندگان کرده و نیروی عقل و فضیلت را به اربابان، تخصیص داده است. (۵) گفتیم در نگاه ارسطو، بندگی از نظر مصالح خود بنده نیز موجه است زیرا اگر بنده به طبیعت چنان آفریده شده بود که استعدادش برای پروراندن فضایی که در حین فراغت می‌شد از آنها استفاده کرد، با خدایگانش یکسان می‌بود، در آن صورت، به حقیقت شرط انصاف نبود که انسانی جلو تکامل استعداد وی را بگیرد، فقط به این منظور که به موجودی دیگر (خدایگان همان بنده) فرصت بدهد تا استعداد خود را تکمیل نماید. از این روست که ارسطو استعداد مردانی را که از چنین فضایی بهره‌مندند، به عنوان عملی غیر طبیعی محکوم و تخطئه می‌کند. اما از طرف دیگر، مردانی هستند که از این گونه استعدادها بی بهره‌اند، و به هر تقدیر، کاری جز اعمال جسمانی یا وظایف پیشه‌وری انجام نمی‌دهند. برای اینگونه اشخاص همان بهتر که بنده باشد، زیرا در نتیجه متعلق بودن به خدایگانی که از حیث قوای اخلاقی و عقلانی بر آنها برتری دارد و از برکت ارشاد چنین خدایگان، به کسب فضایی که وی داراست (منتها به صورت دست دوم) نایل می‌گردند. (۶) لازم است یادآور شویم که در یونان قدیم، مردم به سه طبقه تقسیم شده بودند که غلامان در قشر تحتانی جامعه قرار می‌گرفتند. یک ثلث جمعیت آتن غلامان تشکیل می‌دادند و از لحاظ رتبه اقتصادی در حکم مزد بگیران و کارگران امروزی بودند، با این تفاوت که فاقد حقوق سیاسی بودند. ارسطو معتقد بود که باید کارهای دستی و بدنی را عموماً غلامان انجام دهند تا اتباع آتن فرصت کافی برای حل مسایل سیاسی و بحثهای سیاسی داشته باشند و تمام وقت خود را وقف خدمات سیاسی کنند (البته این نکته ایده آل ارسطو بوده است). (۷) اندیشمند دیگری که در این زمینه اظهار نظر کرده است، «سنت اگوستین» است. نظریه اگوستین درباره طبقات پایین اجتماع گرچه با دیدگاه ارسطو کاملاً مغایر است، اما او نیز به نوعی دیدگاه تقدیر گرایانه دارد. اساس اندیشه ارسطو که می‌گوید «بعضی

اشخاص فطرتاً برای بندگی آفریده شده‌اند»، مورد تکذیب و انکار اگوستین است. در نظر اگوستین، از آنجایی که لطف و کرم الهی شامل حال تمام آفریدگان می‌شود و تفاوت‌های نژادی یا طبقاتی کوچکترین تاثیری در این باره ندارد، پس آن مخلوقی که پایگاه کنونی اش بندگی است، از اصل برای بندگی آفریده نشده است و همین امکان برای وی نیز هست که مانند خدایگانش جزء برگزیدگان باشد. ولی با تمام این اوصاف، اگوستین رسم بندگی را محکوم نمی‌کند؛ بلکه آن را به چشم سرنوشتی می‌نگرد که به امر الهی برای شستن گناه بندگان تعیین گردیده است. به عقیده اگوستین، اگر آدم (و بعد از او بنی آدم) مرتکب معصیت نشده بودند، خداوند هرگز چنین وضعی را پیش نمی‌آورد. البته او هرگز ادعا نمی‌کند که وضعیت اختصاصی یک مملوک (بنده) به منزله کیفری است که خداوند در مقابل گناهان انفرادی نصیص کرده است؛ بلکه بر عکس، عصاره استدلال او این است که رسم و آئین بندگی به نحوی که در دنیا متداول است، نوعی کیفر دسته جمعی است که نصیب نژاد بشر گردیده است. (۸) بگذریم از این سخن که اگر بردگی و غلامی، کیفر دسته جمعی نژاد انسان از طرف خداوند به واسطه گناه آدم و سقوط و هبوط وی به زمین است، چرا باید تاوان آن را صرفاً غلامان و بردگان بدهند. یاد آور می‌شویم که «انسان فقیر» یعنی بخش دیگری از طبقات پایین اجتماع، مورد مدح و ستایش اگوستین قرار دارد. (۹) همچنین در نظر او، عناصر مفلوک از دایره نظم خارج بوده و از آنجا که اعمال خود آنها باعث ایجاد این فلاکت گردیده است. پس وضع ناگواری که دارند، در حقیقت، کیفری عادلانه است. (۱۰)

گذشته از اندیشمندان قدیم، بحث و بررسی پیرامون جایگاه طبقات پایین اجتماع در بین اندیشمندان، متفکران و جامعه‌شناسان جدید از موقعیت بسیار بهتری برخوردار است و توجه بسیار از آنان را به خود جلب نموده است. در تحلیل «کارل مارکس» طبقات زیرین اجتماع اعم از برده، دهقان و بویژه کارگر، از منظر اقتصادی تعریف می‌شوند. مارکس اصولاً در تقسیم بندی اش از سلسله مراتب اجتماعی، طبقه را در رابطه با مالکیت سرمایه و ابزار تولید تحلیل کرده است. او مردم را به کسانی که صاحب مالند و آنهاییکه فاقد آنند؛ یعنی طبقات سرمایه دار و پرولتاریا تقسیم کرد. البته مارکس وجود اقشاری که در این چارچوب نمی‌گنجد؛ از قبیل دهقانان و خرده مالکان را قبول داشت؛ ولی معتقد بود که اینها از بقایای اقتصادی ماقبل سرمایه داری هستند و با بلوغ نظام سرمایه داری ناپدید می‌شوند. در تقسیم بندی «ماکس وبر»، علاوه بر سرمایه و مالکیت، تخصص و تحصیلات هم وارد می‌شود. «وبر»، اصل دیگری را نیز در قشر بندی اجتماع مورد توجه قرار می‌دهد که همان اعتنا به منزلت یا شؤن اجتماعی است و با طبقه فرق دارد. بر اساس نظر ماکس وبر، چهار طبقه قابل تشخیص است که عبارتند از: طبقه مالداران، طبقه نخبه‌های روشنفکران، تحصیلکردگان، گردانندگان ادارات و مدیران مؤسسات، طبقه قدیمی خرده بورژوازی مرکب از تجار خرده پا و کسبه و طبقه کارگر. (۱۱) برخی از جامعه‌شناسان آمریکایی در دوران پس از جنگ جهانی دوم، معتقد بودند که افراد را بر اساس مجموعه کاملی از عوامل غیر مرتبط با طبقه (که اقتصادی تعریف می‌شود) از قبیل: دین، تحصیلات، نژاد و طایفه درجه بندی کرد. برخی از جامعه‌شناسان انگلیسی نیز تقسیم کار را به عنوان عامل اصلی تعیین طبقه، در نظر گرفته بودند و وجه افتراق مهم طبقات اجتماع را عبارت از تفاوتی می‌دانستند که بین اشتغال‌ی‌دی و غیر یدی برقرار است. تقسیم جمعیت به سه طبقه کارگر، میانه حال و بالا، یکی از الگوهای جامعه‌شناختی متعارف در ساختار طبقاتی مکتب انگلیس است. کارگران یدی در طبقه کارگر قرار می‌گیرند. کارگران دون پایه غیر یدی از قبیل کارمندان دفتری و قشر پایین تکنیسینها را در طبقه میانی جای داده و مدیران و گردانندگان امور و صاحبان مشاغل آزاد را در طبقه بالا قرار می‌دهند. برخی جامعه‌شناسان، کارمندان دفتری را هم جزء طبقه کارگر به حساب می‌آورند. البته یکی از انتقاداتی که بر این تلقی متعارف وارد می‌شود، این است که توجه خود را بر مردان متمرکز کرده و زنان را نادیده می‌گیرد. از سالهای دهه هفتاد (۱۹۷۰ م) در آمریکا و انگلیس احیای تازه‌ای در نظریه طبقاتی مارکسیستی بوقوع پیوسته است. اینها بین کسانی که وظایف سرمایه داری دارند و آنهاییکه قدرتهای ناشی از مالکیت را اعمال می‌کنند، تفاوت قایل می‌شوند. و از این طریق، طبقه سرمایه دار - اعم از اینکه مالک سرمایه باشد یا نباشد - و همچنین کسانی را که فقط در وظایف مربوط

به «کار» اشتغال دارند و بنابر این جزء طبقه کارگر شمرده می‌شوند، تعریف می‌کنند. به عنوان مثال «رایت» ژرخ خزج.ت.ب (۱۹۷۶) قدرت مالکیت را به سه جنبه تقسیم می‌کند: ۱- کنترل بر تخصیص منابع و سرمایه گذاری؛ ۲- کنترل بر دستگاه فیزیکی تولید؛ ۳- کنترل بر نیروی کار. طبقه سرمایه دار، کل جریان سرمایه گذاری، دستگاه فیزیکی تولید و نیروی کار را کنترل می‌کند و پرولتاریا از دخالت در هر سه جنبه بی‌نصیب است. این طبقات دوگانه با یکدیگر یک رابطه کشمکش دارند. طبقه سرمایه دار، مدیران سطح بالای بنگاه را که عمدتاً اعضای هیات مدیره هستند، شامل می‌شود و پرولتاریا تمام کارکنان سطح پایین اعم از یدی و غیر یدی را در بر می‌گیرد و در بینابین، مواضع طبقاتی متعارضی قرار گرفته اند که تواناییهای متفاوتی کنترل بر هر یک از سه وظیفه مالکانه را منعکس می‌کنند. (۱۲) همچنان که از مرور بر بعضی از دیدگاهها و نظریات بر می‌آید، جایگاه طبقات پایین اجتماع از مناظر مختلفی مورد توجه واقع شده و معیارهای متفاوتی از سوی متفکران و جامعه شناسان در راستای قشربندی اجتماعی و قرار گرفتن هر یک از طبقات در قسمتهای بالا، میانه و پایین هرم سلسله مراتب اجتماعی ارائه گردیده است. غور و بررسی در این نظریات، پرسشهای ارزشمندی را جهت طرح در این پژوهش، یعنی جایگاه طبقات پایین اجتماع از نظر امام خمینی در مقابل ما قرار می‌دهند که در ذیلا به آن می‌پردازیم. پرسشهای پژوهش: پرسش اصلی و آغازین این نوشتار چنانچه قبلاً نیز آمد، عبارت است از اینکه: طبقات پایین اجتماع در اندیشه امام خمینی چه جایگاهی دارند؟ اما پرسشهای مهم دیگری نیز وجود دارند که با توجه به سؤال اصلی و با استفاده از نظریات طرح شده و مطالعات اکتشافی دیگر، قابل طرحند. پاسخ به این پرسشها، ابعاد مهمی از جایگاه طبقات پایین اجتماع یا فرودستان در اندیشه امام خمینی را بر ما روشن می‌نماید. این پرسشها عبارتند از: ۱- طبقات پایین اجتماع از نظر امام خمینی (ره) کدامند؟ ۲- نظر امام خمینی (ره) بیشتر معطوف به کدام یک از دو جایگاه اسنادی یا اکتسابی طبقات پایین بوده است؟ ۳- آیا امام خمینی (ره) نگاهی ابزاری نسبت به این طبقات دارد؟ یعنی آنان را ابزار دست طبقات بالا می‌داند؟ ۴- آیا امام خمینی (ره) از دیدگاهی تقدیر گرایانه ح خژرخدچزچنسبت به جایگاه طبقات پایین برخوردار است؟ ۵- با توجه به قبول نظریه گناه آدم و خروج او از بهشت در اندیشه اسلامی، آیا در نظر امام خمینی (ره) وضعیت نابهنجار طبقات پایین اجتماع، کیفر دسته جمعی انسان به دلیل گناهان آنهاست؟ ۶- آیا امام خمینی (ره) طبقات پایین اجتماع را از منظر اقتصادی تعریف می‌کند؟ ۷- آیا مبنا برای قرار گرفتن در این جایگاه، تخصص، تحصیلات و شان و منزلت است؟ یا دین، نژاد، طایفه، کار یدی و غیر یدی و...؟ کدام یک؟ ۸- امام خمینی (ره) در تعیین جایگاه طبقات محروم اجتماع تا چه حد به میزان بهره برداری فرد از موقعیتهای زندگی *Life chances* یا سهم بردن از نعمات اقتصادی فرهنگی که در جامعه شناسی وبری مطرح است، توجه دارد؟ ۹- میزان توجه امام به شیوه زندگی حومه شهرنشینی *Suburban way of life* این طبقات چقدر است؟ ۱۰- آیا امام خمینی (ره) در صدد ایجاد آگاهی طبقاتی *Class consciousness* و هویت بخشی به طبقات پایین اجتماع بوده است؟ ۱۱- مبنای مبارزه از نظر امام خمینی (ره) در مبارزه طبقاتی *Class struggle*، بین طبقات پایین اجتماع (محرومین، مستضعفین و...) با طبقات بالا (مستکبرین) چیست؟ ۱۲- تصویر طبقاتی *Class imagery* امام خمینی (ره) از ساختار اجتماعی جامعه چه بوده است؟ آیا امام خمینی (ره) از «تصور قدرتی» برخوردار بود یا تصور «حیثیتی»؟ آنچه در صفحات بعد بدان می‌پردازیم، پاسخ به سؤالیهای فوق الذکر در حد یک مقاله است و نه یک رساله مستقل. طبقات پایین اجتماع در اندیشه امام خمینی (ره): آنچه ما در این نوشتار بر اساس منطق جامعه شناسی «طبقات پایین اجتماع» نامگذاری کردیم، در تعابیر امام خمینی (ره) با واژه «مستضعف» از آنها یاد می‌شود و صفت «پایین» در مورد این طبقات را ناشی از منطق مستکبرین می‌داند. (۱۳) بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران در این رابطه چنین بیان می‌کند: «این اسلامی است که طرفدار مستضعفین است» و نرید ان نم ن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین «وعده فرموده و عمل خواهد کرد. این طبقه ای که آن بالانشینها پست می‌شمرند، می‌گفتند طبقه پایین؛ منطق مستکبرین همین بود که استکبار و تکبر می‌فروختند بر جامعه، ملت ما را طبقه پایین حساب می‌کردند.» (۱۴) بنابر این، برای

دریافت تعریف طبقات پایین از منظر امام می‌بایست به تعریف او از «مستضعف» توجه کرد. امام در تعریف خود از این واژه که ریشه قرآنی دارد (۱۵)، با کمک مصادیق و از باب «تعرف الاشياء باضدادها» آن را تبیین می‌کند: «من باید بیان مستضعف و مستکبر را به اندازه‌ای که در این مجلس مناسب است، عرض کنم، مستکبرین، منحصر نیستند به سلاطین، منحصر نیستند به رؤسای جمهوری، منحصر نیستند به دولتهای ستمگر، مستکبرین یک معنای اعمی دارد. یک مصداقش همان اجانبی هستند که تمام ملت‌ها را ضعیف می‌شمرند و مورد تجاوز و تعدی قرار می‌دهند. یک مورد هم همین دولتهای جائر و سلاطین ستمگر که ملت‌های خودشان را ضعیف می‌شمرند و به آنها تعدی می‌کنند... هر فرد می‌شود که مستکبر باشد و می‌شود مستضعف باشد. اگر من به زیر دست‌های خودم و لو چهار نفر باشد، تعدی و تجاوز کردم و آنها را کوچک شمردم، بنده خدا را کوچک شمردم، من مستکبرم و او مستضعف و مشمول همان معنایی است که مستکبرین و مستضعفین هستند.» (۱۶) توجه به این نکته در اینجا حایز اهمیت است که در نظر امام، مستضعفین یا طبقات پایین با «ضعفا» و یا «افراد ضعیف» مترادف نیستند بلکه منطبق مستکبرین چنین است. امام اولاً، این اقشار را «طبقه بالا» می‌داند و ثانیاً، صاحب قدرت و ایمان محسوب می‌کند: «این درجه‌هایی که شما اسمشان را می‌گذارید مثلاً طبقه کذا، طبقه پایین، و من آنها را بالا می‌دانم، ببینید چطور هماهنگند.» (۱۷) «قضیه استضعاف این است، نه اینکه خدا می‌فرماید ضعیفاً، ضعیفاً نه مستضعفین یعنی آنهایی که قدرت دارند قدرت ایمان دارند و آنها نمی‌فهمند و اینها را مستضعف حساب می‌کنند، می‌گویند اینها ضعیفند.» (۱۸) در اندیشه امام خمینی، همه اقشار ملت ایران با توجه به عملکرد ابر قدرتها و حکومت پهلوی، جزء مستضعفان یعنی از طبقات پایین اجتماع بودند. امام علاوه بر اینکه به طور کلی ملت ایران را جزء این طبقات بر می‌شمارد، مصادیق آنها را هم بیان می‌نماید: «البته همه قشرهای ملت باید ما بگوئیم که اینها از مستضعفان بودند، برای اینکه دولتهای قوی، ما را به استضعاف کشیده بود و همه ملت‌های عالم را به استضعاف کشیدند. در زمان رژیم سابق، همه قشرها در نظر آنها مستضعف بودند و باید فرمانبردار باشند، از قشر روحانی گرفته تا بازاری تا روستایی تا همه افرادی که سرتاسر کشور هستند.» (۱۹) از مطالب امام چنین برداشت می‌شود که او ساختار جامعه را به دو بخش مستکبرین و مستضعفین در زمان رژیم پهلوی تقسیم می‌کند. به این ترتیب که قدرت سیاسی حاکم و وابستگان به او یا دولت حاکم، جزء مستکبرین و همه اقشار ملت جزء مستضعفین بودند که البته این هرم با پیروزی انقلاب اسلامی، وارونه می‌گردد. نکته قابل توجه در اینجا، این است که امام طبقات پایین را تا آنجا گسترش می‌دهد که حتی طبقه متوسط در اصطلاح جامعه‌شناسی را نیز بعضاً شامل می‌شود هر چند در برخی از عبارات تعبیر «طبقه سه» یا «طبقه سوم» را در مورد این طبقات به کار می‌برد. زولی این امر نشانگر آن است که در اینگونه موارد، به ساختار سه بخشی جامعه توجه دارند: «...مع ذلک، پیغمبر همین طبقه سه را، همین مستضعفین را، جمع کرد و جنگها را با اینها شروع کرد، بر خلاف سرمایه دارها، بر خلاف قلدرها بر خلاف شتردارها و بر خلاف قافله دارها و بر خلاف اینها.» (۲۰) امام در جای دیگر می‌گوید: «اسلام برای توده‌ها آورده شده و پیامبر نیز از همین توده‌ها برخاسته، از بین مردم فقیر و طبقه سوم و تنها به نفع توده‌ها قیام کرده...» (۲۱) و در مطالبی دیگر می‌آورد: «پیغمبر اکرم (ص)، از همین جمعیت پایین بود، از بین همین جمعیت پا شد و قیام کرد. اصحاب او، از همین مردم پایین بودند، از این طبقه سوم بودند، آن طبقه بالا- مخالفین پیغمبر اکرم (ص) بودند.» (۲۲) این نکته کاملاً روشن است که امام خمینی توجه عمیق و دقیق نسبت به مستضعفین و محرومین یا طبقات پایین اجتماع و تعبیری طبقه سوم دارند. امام، در مورد هر یک از اقشار طبقات پایین تعبیری دارند که نشانگر ویژگی خاص آن قشر است: مصادیق طبقات پایین اجتماع از نظر امام، در تعابیر و واژه‌هایی از قبیل: مستضعفین، محرومین، کارگرا، کارمندان، ضعیفاً، فقرا، عشایر، مستمندان، کشاورزان، زارعین، زاغه‌نشینها، چادرنشینها. امت مستضعف، طبقه فقیر، مستضعفین جهان، طبقه محروم، مردم محروم، گودنشینان، حاشیه‌نشینها، روستائیان، جنوب شهرها، پایین شهرها، کوخ‌نشینان، گرسنه‌ها، مظلومین، ملت مظلوم، بیچاره، مردم بیچاره، آواره‌ها، پا برهنه‌ها، ستمدیدگان، طبقه سوم، توده‌های ستم‌کشیده، کپرنشینان، سر و پا برهنه‌ها، بی‌خانمانها، خان‌گزیده‌ها، شهید

دادگان و... بیان شده است. برای اینکه روشن شود این اقشار چه جایگاهی در اندیشه امام خمینی داشته اند، استناداتی از بیانات ایشان ذکر می‌گردد؛ ۱- از نظر امام، پیروزی انقلاب اسلامی ایران، مرهون تلاش طبقات پایین اجتماع یعنی همان مستضعفین است و طبقات بالا- کاری نکرده اند: «شما این انقلاب را به ثمر رساندید و گروههایی که در سرتاسر کشور این انقلاب را به ثمر رساندند، همان زن و مرد محروم و همان هایی که مستضعف هستند و کاخ نشین ها آنها را استضعاف می کنند و اینها ثابت کردند که کاخ نشینها آنها را استضعاف می کنند و اینها ثابت کردند که کاخ نشینها که ضعیفند و پوسیده اند و برای این ملت هیچ کاری نکرده اند و نخواهند کرد.» (۲۳) ۲- این طبقات تا آخرین قدم به عنوان نیروهای وفادار به مبارزه و گردانندگان و بر پا دارندگان واقعی انقلابها محسوب می شوند و خط اصولی جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی، خط دفاع از مستضعفین و احقاق حقوق فقرا در جوامع بشری است. «تنها آنهایی تا آخر با ما هستند که درد فقر و محرومیت و استضعاف را چشیده باشند. فقرا و متدینین بی بضاعت، گردانندگان و بر پا دارندگان واقعی انقلابها هستند. ما باید تمام تلاشمان را بنمائیم تا به هر صورتی که ممکن است، خط اصولی دفاع از مستضعفین را حفظ کنیم... ما برای احقاق حقوق فقرا در جوامع بشری تا آخرین قطره خون دفاع خواهیم کرد.» (۲۴)

۳- حکومت جمهوری اسلامی ایران، حکومت طبقات پایین اجتماع یعنی حکومت مستضعفین و محرومین است. «یکی از نعمتهای بزرگی که خداوند تبارک و تعالی به این ملت عنایت فرموده، اینکه حکومت، حکومت مستضعفین است، حکومت محرومین است، یعنی آنهایی که در راس حکومت واقع شدند وقتی که ملاحظه می کنند، رئیس جمهورش از مدرسه پا شده است آمده است رئیس جمهور شده، طلبة مدرسه بوده... و خاصیت یک حکومت محرومین، مستضعفین و حکومت مردمی این است که هم مجلسش می فهمد مستضعفین و محرومین یعنی چه، هم حکومت و وزرا می فهمند که یعنی چه... خودشان لمس محرومیت را کرده اند.» (۲۵)

۴- بار سنگین انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی بر دوش قشر مستضعف است و همین گروه هستند که در جبهه و پشت جبهه فداکاری می کنند و نه طبقات بالا: «شما باید توجه تان به این توده های مستضعفین که با زحمت خودشان و رنج خودشان الآن در جبهه ها مشغول فداکاری هستند که خداوند تاییدشان کند و در پشت جبهه ها مشغول فداکاری هستند و مستضعفند، آن بالاها اینها را ضعیف می شمارند و می شمردند... با توجه به اینکه بار سنگین انقلاب بر دوش قشر مستضعف است... وظیفه داریم فعالیت و توجه را به نواحی محروم، خصوصا جنوب شهر که در رژیم گذشته توجهی به آنها نشده (است)، معطوف کنیم. در خدمت ملت، خصوصا مستضعفین که سنگینی این جمهوری به دوش آنان بوده و بدون کوچکترین توقعی در خدمت اسلامند، با جان و دل کوشا باشیم و مادام که همه ما و شما در خدمت مردم هستیم، آسیبی به جمهوری اسلامی وارد نمی شود.» (۲۶) ۵- طبقات پایین اجتماع، نه تنها از عوامل موجد انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی اند بلکه از عوامل مهم بقای آن نیز محسوب می گردند. جایگاه والای آنان در نزد امام از تعابیری چون «نور چشمان ما» و «اولیای نعم همه»، کاملا پیداست. «به مجلس و دولت و دست اندرکاران توصیه می نمایم که قدر این ملت را بدانید و در خدمت گذاری به آنان، خصوصا مستضعفان و محرومان و ستمدیدگان که نور چشمان ما و اولیای نعم همه هستند و جمهوری اسلامی ره آورد آنان و با فداکاریهای آنان تحقق پیدا کرد و بقای آن نیز مرهون خدمات آنان است، فروگذار نکنید.» (۲۷) ۶- در بررسی وضعیت افرادی که در شوراها و شوراهای اسلامی مشغول می شوند، امام ملاک را علاوه بر تعهد به اسلام، خدمت به توده های مستضعف می دانند. (۲۸) ۷- توصیه امام به نخستین مجلس شورای اسلامی این است که برای ادای برخی از دیون خود به طبقات کم درآمد و محروم، طرحهای جدی جهت رفاه آنان بدهند: «... و در نخستین مجلس شورای اسلامی، طرحهایی جدی در رفاه حال این طبقه محروم داده شود... بعضی از دیون خودتان را به این طبقه عزیز که جان خود را برای اسلام و آزادی و استقلال کشور در طبق اخلاص گذاشته و پیروزی را برای انقلاب اسلامی به ارمغان آورده اند، ادا کرده باشید.» (۲۹) ۸- جایگاه والای طبقات پایین اجتماع در نظر امام، تا آنجاست که به مسؤولین مملکتی و مقامات عالی رتبه جمهوری اسلامی نه تنها در این عصر، بلکه در دوره های آینده نیز توصیه می نماید که خود را وقف اسلام، جمهوری اسلامی و این طبقات

بنمایند. «وصیت اینجانب به وزرای مسؤول در عصر حاضر و در عصرهای دیگر، آن است که علاوه بر آنکه شماها و کارمندان وزارتخانه‌ها بودجه‌ای که از آن ارتزاق می‌کنید، مال ملت (است) و (بنابر این) باید همه خدمتگزار ملت و خصوصاً مستضعفان باشید.» (۳۰) «و وصیت اینجانب به رهبر و شورای رهبری در این عصر... و در عصرهای آینده، آن است که خود را وقف در خدمت به اسلام و جمهوری اسلامی و محرومان و مستضعفان بنمایند.» (۳۱) ۹- امام تنها در سطح ملی به مساله طبقات پایین توجه ندارد؛ بلکه در سطح جهانی نیز تشکل «حزب مستضعفین» از آرزوهای او بوده و روز قدس را روز مستضعفین می‌داند. و معتقد است که پایان راه انقلاب اسلامی، تنها با رهایی مستضعفین تحقق خواهد یافت. و بالاخره جشن آقایی و سروری محرومین و پاهای برهنگان جهان پس از پیروزی این جبهه اسلامی - انسانی بر مستکبرین جهانی، آرزوهای امام است «ممن امیدوارم که یک حزب به اسم مستضعفین در دنیا به وجود بیاید و همه مستضعفین با هم در این حزب شرکت کنند و مشکلاتی را که سر راه مستضعفین است از میان بردارد و در مقابل مستکبرین و چپاولگران شرق و غرب قیام کنند و دیگر اجازه ندهند که مستکبرین بر مستضعفین عالم ظلم کنند...» (۳۲) «مسلمانان جهان باید روز قدس را روز همه مسلمین، بلکه مستضعفین بدانند و از آن نقطه حساس در مقابل مستکبرین و جهانخواران بایستند...» (۳۳) «راه ما آن روزها تمام می‌شود که احکام جاری بشود و آن روز به کمال می‌رسد که مستضعفین جهانی از زیر مستکبرین خارج بشوند.» (۳۴) «... ما باید خود را آماده کنیم تا در برابر جبهه متحد شرق و غرب، جبهه قدرتمند اسلامی - انسانی باهم نام و نشان اسلام و انقلاب ما تشکیل شود و آقایی و سروری محرومین و پاهای برهنگان جهان، جشن گرفته شود.» (۳۵) ۱۰- در ترسیم دو چهره از اسلام؛ یعنی اسلام ناب محمدی (ص) و اسلام آمریکایی، مستضعفین و محرومین، کوچ نشینان. زاغه نشینان، پابرنه‌ها و سایر اقشار طبقات پایین اجتماع، در صف طرفداران و مدافعان اسلام ناب محمدی (ص) قرار دارند و اصولاً بین طبقات پایین اجتماع و اسلام ناب، خدمات متقابل وجود دارد: «آن که به حال مستمندان و ضعفا بیشتر عنایت دارد تا به حال دیگران، آن که طرفدار مستضعفین است، آن که رژیم می‌خواهد مستضعفین را از قید و بند آن گرفتاریها بیرون بیاورد؛ آن، اسلام است.» (۳۶) «کارگران کارخانه‌ها و دیگر کارگران و کارمندان و طبقات مستضعف، باید بدانند که اسلام از بدو ظهور طرفدار آنان بوده و در حکومت عدل اسلامی به آنان اجحاف نمی‌شود و نخواهد شد.» (۳۷) و در رابطه با طرفداری اقشار پایین اجتماع از اسلام ناب محمدی (ص) امام می‌فرماید: «به تنها چیزی که باید فکر کنید، به استواری پایه‌های اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله وسلم - است. اسلامی که پرچمداران آن، پاهای برهنگان و مظلومین و فقرای جهان‌اند و دشمنان آن، ملحدان و کافران و سرمایه‌داران و پول پرستان‌اند. اسلامی که طرفداران واقعی آن، همیشه از مال و قدرت بی‌بهره بوده‌اند و دشمنان حقیقی آن، زراندوزان حيله‌گر و قدرت‌مداران بازیگر و مقدس‌نمایان بی‌هنرند.» (۳۸) «مستضعفین در همه طول تاریخ به کمک انبیا برخاسته‌اند و مستکبرین را به جای خود نشانده‌اند.» (۳۹) نمونه‌ای از این همکاری طبقات فقیر را امام در «اصحاب صفا» می‌بیند که پیامبر اکرم (ص) را در سخت‌ترین شرایط یاری می‌دادند. (۴۰) ۱۱- در ترسیم دو چهره از نیروهای اجتماعی، امام در یک تقسیم‌بندی ارزشی، افراد را به دو دسته الف - مجاهدین، که مترادف با طبقات پایین اجتماع؛ یعنی گودنشینان، پاهای برهنه‌ها، مستضعفین، جبهه‌رفته‌ها، شهید و اسیر و مجروح و مفقود داده‌ها و زجرکشیده‌ها هستند؛ ب - قاعدین در منازل و مناسک و متمکنین و مرفهین بی‌درد و گریزان از جبهه و جهاد یا از راه رسیده‌ها و دین‌به‌دنیا فروشان، تقسیم می‌کند. امام تذکر می‌دهد که نظام اسلامی باید مصلحت طبقات کم‌درآمد و صاحبان تقوا و جهاد را بر سایرین؛ چه در سطح قانونگذاری و چه در سطح عمل و اعتقاد، مقدم بدارد. (۴۱) ۱۲- ارزش طبقه کارگر در نظر امام، تا بدانجاست که حیات یک ملت را مرهون کار و کارگر می‌داند و کارگران را از ارزشمندترین طبقات و سودمندترین گروه در جامعه محسوب می‌نماید. (۴۲) امام با ذکر این نکته که بوسیدن دست کارگر توسط پیامبر اکرم (ص)، نشانگر ارزش اسلام برای کارگر در طول تاریخ است. به برخی روایات از آن حضرت (ص) اشاره می‌کند که فرمود: قطره عرقی که از بدن کارگر می‌آید، مثل قطره خونی است که از شهید راه خدا می‌آید.

اصلاحات ارضی محمد رضا شاه می‌داند، آنجا که می‌گوید: «این اصلاحات ارضی از بزرگترین خیانتها است بر این مملکت که زراعت مملکت را به کلی از بین بردید و دهقانهای بیچاره را همچو کردید که هجوم آوردند به شهرستانها. تهران الآن پر است از بیچاره‌هایی که، دهقانهای بیچاره‌ای که از اطراف آمدند توی این زاغه‌ها و توی این چادرها و توی این کثافتکاریها، بیچاره‌ها دارند زندگی می‌کنند با عائله، در زمستان سخت.» (۵۳) ۲۱- آگاهی بخشی و هویت سازی طبقات پایین اجتماع، بخشی از اقدامات امام خمینی به شمار می‌رود. امام آنان را به قیام علیه مستکبران و احقاق حقوق خود دعوت می‌کند «تهان ای مظلومان جهان! از هر قشر و از هر کشوری هستند، به خود آید و از هياهو و عربده آمریکا و سایر زورمندان تهی مغز نهراسید و جهان را بر آنان تنگ کنید و حق خود را با مشت گره کرده از آنان بگیرید. (۵۴) و در جای دیگر چنین می‌گوید: «بر شما جوانان روشفکر است که از پاننشیند تا خواب رفته‌ها را از این خواب مرگبار برانگیزانید و با فاش کردن خیانت‌ها و جنایت‌های استعمارگران و پیروان بی‌فرهنگ آنها، غفلت زده‌ها را آگاه نمائید و از اختلاف کلمه و تفرقه و هواهای نفسانی که در راس همه فسادهاست، احتراز کنید و به خداوند تبارک و تعالی روی نیاز آورید که شما را در این راه هدایت فرماید و با جنود فوق طبیعت، کمک کند.» (۵۵) ۲۲- مبنای مبارزه بین طبقات پایین و طبقات بالا - همچنان که در بیانات امام دیده می‌شود مبنای اعتقادی ارزشی و با توجه همه جانبه به مسایل اقتصادی است. متقابل دیدن اسلام ناب محمدی با پرچمداری پانبرهنگان، مظلومان و فقرای جهان، با اسلام آمریکایی با حمایت ملحدان، کافران، سرمایه داران و پول پرستان، نمونه‌ای از این مطلب است. (۵۶) ۲۳- به نظر می‌رسد، تصور طبقاتی امام از ساختار اجتماعی جامعه یک «تصور قدرتی» است که طی آن، جامعه به طبقات فرودست مستضعف و محروم از یک سو و طبقات مستکبر و بالا دست از سوی دیگر، تقسیم شده است در این ساختار اجتماعی که طبقات بالا دست و فرودست دارای منافع متعارض با یکدیگر هستند، بالادستان قدرت تحمیل اراده خود را بر طبقات مستضعف در دست دارند. امام تلاش می‌کرد با مقایسه وضع طبقات بالادست و طبقات مستضعف، قدرت مقایسه برای نابرابری اجتماعی را برای فرودستان فراهم نموده و خود آگاهی آنان رانست به محرومیت واقعی و احساس محرومیت نسبی، افزایش دهد. ۲۴- خلاصه سخن این است که جایگاه طبقات پایین اجتماع در اندیشه امام، عکس جایگاه آنان در اجتماع است و رابطه بین این طبقات با اسلام ناب محمدی (ص)، رابطه همکاری اصیل و خدمات متقابل بوده و همین طبقه اند که خاستگاه حاکمان اصیل در نظام اسلامی محسوب می‌گردند: «توجه داشته باشید (که) رئیس جمهور و وکلای مجلس از طبقه‌ای باشند که محرومیت و مظلومیت مستضعفان و محرومان جامعه را لمس نموده و در فکر رفاه آنان باشند، نه از سرمایه داران و زمین خواران و صدرنشینیان مرفه و غرق ۱۰. همان، صص ۳۶۷. «رس ث/ح» ۶۵۳-۵۵۳ صص، ن. امه ۹. ح <> ۶۸۳-۸۵۳ صص، ن. یثیب، رتساف ل کیام. ح ۸. <> ح ۱۵-۱۵ صص، ن. ج ۱، ح ۸۴۳۱، ن. ارهت، راوزت اراشتتا، م. وس پ اچ، ی ساییس ه فلسف خ یرات، داگازاپ ن یدلا ءاهب رتکد. ح ۷. <> ح ۴۳۲-۳۳۲ صص، ن. امه ۶. ح <> ح ۳۳۲-۷۲۲ صص، ل وات مسق، ج ۱، ح ۸۵۳۱، ن. ارهت، ربیک ریمات اراشتتا، ی ملاسلاخ یش داوج ه مجرت، ی ساییس ه شیدنان ادنوادخ، رتساف ل کیام. ح ۵. <> ح ۶۹۳. همان، ن. ارهت، ش خپاچ، ن. ایوپ ن سح ه مجرت، ی سانسه عماج گ نهرف، یرت. س. ان ایارب، ل یه ن فتسا، ی بمارک ربآ س لا-کین: ه ب ک. ر. ح ۴. <> ح ۳. ح ۲. ب. ب. چدرحش، ت خح زرررح ژب ذح چررچخ ش حدح ش ح دررحخچ ححدس س ح ححخرخرذ: ژرچرژس ژ. ء. ح <> ح ۴۲-۹۳۲ صص، ن. ارهت، ت مس ت اراشتتا، م تفه پ اچ، ل ضاف اضر- ی لسوت س ابعماغ رتکد: س ابتقا و ه مجرت، ی سانسه عماج ی نابم، ن ئوک س ورب. ح ۱. <> ح اهتشونی پ ح <> ح ۷۵ (حخ) ۱۱. نیکلاس آبرکرامبی، استفن هیل، برایان اس ترنر، پیشین، صص ۶۷-۷۱. ۱۲. همان. ۱۳. با این وصف، به نظر می‌رسد که منطق جامعه شناسی نیز ناشی از منطق مستکبرین است. ۱۴. اسلام ناب محمدی در کلام و پیام امام خمینی، چاپ سوم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۷۶، ص ۲۹۷. ۱۵. به عنوان نمونه نگاه کنید به: قصص، ۵. ۱۶. اسلام ناب محمدی در کلام و پیام امام خمینی، صص ۲۹۶-۲۹۷. ۱۷. همان، ص

۳۹۳. ۱۸. همان، ص ۲۹۷. ۱۹. همان. ۲۰. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، کوثر، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۴۹۳. ۲۱. در جستجوی راه از کلام امام - دفتر اول، مستضعفان، مستکبرین، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۱، صص ۱۴ - ۱۵. ۲۲. اسلام ناب محمدی در کلام و پیام امام خمینی، پیشین، ص ۳۰۰. ۲۳. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۴۶. ۲۴. همان، ج ۲۰، ص ۲۳۵. ۲۵. همان، ج ۱۸، صص ۵۱ - ۵۳. ۲۶. در جستجوی راه از کلام امام، پیشین، صص ۸۵ - ۸۶. ۲۷. صحیفه نور، ج ۲۱، صص ۱۸۱ - ۱۸۲ و همچنین ر. ک به: وصیت نامه سیاسی الهی امام خمینی، ص ۱۳. ۲۸. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۶۹. ۲۹. همان، ج ۱۲، ص ۱۲۱. ۳۰. صحیفه انقلاب (وصیت نامه سیاسی - الهی رهبر کبیر انقلاب اسلامی)، ص ۲۱. ۳۱. همان، صص ۱۹ - ۲۰. ۳۲. در جستجوی راه امام از کلام امام، پیشین، ص ۹۴. ۳۳. صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۷۵. ۳۴. همان، ص ۲۵۱. ۳۵. همان، ج ۲۰، ص ۲۳۸. ۳۶. اسلام ناب محمدی در کلام و پیام امام خمینی، پیشین، ص ۲۹۹. ۳۷. همان، ص ۳۰۲. ۳۸. همان، ص ۳۸۹. ۳۹. همان، ص ۳۹۵. ۴۰. کوثر، ج ۲، ص ۱۴۶، و در جستجوی راه از کلام امام. دفتر اول، مستضعفان، مستکبرین، ص ۱۲. ۴۱. صحیفه نور، ج ۲۰، صص ۱۲۳ - ۱۲۴. ۴۲. همان، ج ۱۲، ص ۶۵. ۴۳. همان، ج ۱۶، صص ۱۴۰ - ۱۴۲. ۴۴. همان، ج ۲۲، صص ۲۲۵ - ۲۲۸. ۴۵. در جستجوی راه از کلام امام، پیشین، صص ۸۳ - ۸۴. ۴۶. کوثر، ج ۲، صص ۴۸۸ و ۵۷۴. ۴۷. همان، ص ۳۸۷. ۴۸. صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۹۶. ۴۹. همان، ج ۱۶، ص ۱۱۸. ۵۰. همان، ص ۱۷۶. ۵۱. کوثر، ج ۳، ص ۵۴۱. ۵۲. اسلام ناب محمدی در کلام و پیام امام خمینی، پیشین، ص ۳۱۰. ۵۳. کوثر، ج ۲، ص ۳۸۷، ۴۸۸ و ۵۷۴. ۵۴. اسلام ناب محمدی در کلام و پیام امام خمینی، پیشین، ص ۱۶۲ و همچنین صص ۱۶۰ - ۱۸۵. ۵۵. همان، صص ۱۹۰ - ۱۹۱. ۵۶. همان، صص ۳۸۹ - ۳۹۰؛ همچنین نگاه کنید به: صحیفه نور، ج ۲۰، صص ۱۱۳ - ۱۱۴. عجین بودن ملاکهای ارزشی - اعتقادی با وضعیت اقتصادی کاملاً روشن است. متقین و مجاهدین و فریاد کنندگان برائت از مشرکین، همان مبارزین جنگ فقر و غنا و محرومین اند و در مقابل، قاعدین و متنسکین و دین به دنیا فروشان، همان زراندوزان، مرفهین بی درد و یا دزدان بین المللی اعم از سرمایه داری و سوسیالیزم اند. ۵۷. اسلام ناب محمدی در کلام و پیام امام خمینی، پیشین، صص ۳۲۴ - ۳۲۶. منابع مقاله: فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۵، قنبری، آیت؛

گزیده ای از بیانات حضرت امام خمینی (س) در رابطه با مستضعفان

گزیده ای از بیانات حضرت امام خمینی (س) در رابطه با مستضعفان اسلام در فکر کارمندان و کارگران و در فکر مستضعفین بیشتر است تا فکر دیگری (۲۶/۱/۵۸) پیغمبر اکرم (ص) از بین مستضعفین برخاست و با کمک مستضعفین، مستکبرین زمان خودش را آگاه کرد یا شکست داد. (۲۶/۲/۵۸) نهضت ما هم با مستضعفین پیش رفت، مستکبرین یا فرار کردند یا در منازل خود نشستند. آنهایی که امروز برای استفاده نامشروع می خواهند سر این سفره بنشینند کجا بودند آن روز که مستضعفین خون خود را می دادند. (۲۶/۲/۵۸) ما همه جز مستضعفین هستیم، یعنی ما که اشخاصی بودیم که ابرقدرتها ما را ضعیف می شمردند، ما را هیچ می دانستند، ما می خواهیم از این جهت بیرون بیاییم. (۲۹/۲/۵۸) اسلام برای مستضعفین آمده است و اول نظرش به آنهاست. (۲۸/۳/۵۸) این مستضعفین بودند که از میان آنها یکی پا می شد و خداوند انتخاب می کرد و بر ضد مستکبرین قیام می کردند. (۳۰/۴/۵۸) طریق اسلامی این است که مستضعفین را حمایت کنند. (۲۰/۶/۵۹) این انقلاب مهم اسلامی رهین کوششهای این طبقه است، طبقه محروم، طبقه گودنشین، طبقه ای که این نهضت را به ثمر رساند و توقعی هم نداشت. (۱۶/۱/۶۰) این طبقه عزیز محروم که در ازای خدمتش غیر از خدا از کس دیگری چیزی نمی خواهد و ما همه رهین منت شما هستیم و اگر لایق باشیم، خدمتگزار شما. (۱۶/۱/۶۰) من به ملت ایران و سایر ملتهای مستضعف جهان در این قضایایی که مخالفین اسلام برای اسلام می خواهند پیش بیاورند هشدار می دهم که باید هر چه این قضایا و این خرابکاریها حجمش زیاد می شود، حجم انسجام ملتهای مستضعف و مستضعفان جهان بیشتر بشود. (۱۰/۶/۶۰) همه چیزهایی که ما داریم از این مردم است یا خصوصاً از این مستضعفین، آن بالایها به مردم کاری

ندارند. (۲۳/۸/۶۰)

امام مصداق انسان کامل

امام مصداق انسان کامل در طول تاریخ روحانیت تشیع و جهان اسلام نمی توانیم بدلیلی برای حضرت امام خمینی (س) پیدا کنیم، ضرورت دارد تمامی آثار ایشان برای نسلهای آینده محفوظ بماند. دروس امام خمینی (س) تنها یک سلسله مباحث علمی خشک نبود ایشان به روشی تدریس می کردند که یک طلبه واقعی را برای آینده اسلام تربیت کنند نه اینکه صرفا مطالبی از استاد به شاگرد انتقال یابد. رژیم شاه در تبعید امام به نجف در پی تحقق این هدف بود که در مقایسه با علمای نجف امام از مقام علمی پائینتری برخوردار است و در نتیجه از همه جوانب دچار شکست و تحقیر خواهد شد. بعد از تبعید حوزه درسی امام از بهترین حوزه های درسی نجف بود و نه تنها شکست نخوردند بلکه مقام علمی و اخلاقی ایشان برای حوزه نجف روشن شد. وجود شریف امام در حوزه نجف آنقدر گرانها بود که بزرگان و فضلالی قدیمی نجف در درسهای ایشان شرکت می کردند. امام خمینی (س) مصداق "انسان کامل" بودند و در تمامی مراحل زندگیشان نسبت به شاگردان، دوستان و خانواده شان آنچه را که شایسته انسان کامل بود مراعات می کردند. امام در حوزه نجف مشکلترین مباحث فقهی را برای تدریس انتخاب می کردند. میراث عظیمی که از حضرت امام خمینی (س) برای نسلهای آینده بر جا مانده است، مسلمانان را موظف می کند که برای شناخت ایشان تلاش کنند، با توجه به سابقه آشنایی ممتد و طولانی شما با این بزرگمرد تاریخ اسلام، در ابعاد اخلاقی، عرفانی، اعتقادی، سیاسی و اجتماعی حضرت ایشان را چگونه دریافته اید؟ - عظمت حیات و شخصیت حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه اقتضا می کند اگر یک جمله در مورد ایشان اظهار نظر شده است آن جمله در طول تاریخ برای تمام نسلهای آتیه محفوظ بماند. در بعد سیاسی، پیش بینیها و نظرات حضرت امام اعجاب آفرین بود به عبارت دیگر در آن لحظه ای که حضرت امام راجع به یک مساله سیاسی اعلام نظر می کردند انسان به دیده تردید و ناباوری به آن نگاه می کرد ولی به مرور زمان ثابت می شد که نکته سنجی حضرت ایشان تا چه حد دقیق و درست بوده است. اما در بعد سیاسی یک شخصیت استثنایی در تاریخ معاصر بودند و بودن آنکه کلاس سیاست دیده باشند و یا منحصر در رشته سیاست تحصیل کرده باشند. در مسائل سیاسی بر تمام سیاستهای جهان فائق آمدند و همه سیاست بازان دنیای استکباری را زیر پا گذاشتند. شاید در طول تاریخ روحانیت تشیع و روحانیت جهان اسلام نتوانیم نظیر و بدیلی برای ایشان پیدا کنیم لذا ضرورت دارد تمامی آثار ایشان برای آیندگان محفوظ و در دسترس باشد. ما از دو طریق با حضرت امام ارتباط و آشنایی داشتیم. از همان دوران کودکی در دوره دبستان بنده با شهید بزرگوار حضرت آیت الله حاج آقا مصطفی همدرس بودم و پدرم با حضرت امام رفاقت بسیار نزدیکی داشتند و به علت همین رفاقت و ارتباطی که پدرم با حضرت امام داشتند. ایشان مکرر به منزل ما تشریف می آوردند و متقابلا پدرم به منزل ایشان می رفتند من از دوران بچگی تشخیص داده بودم که حضرت امام با سایر دوستان پدرم تفاوت خاصی دارند چون که در ایشان جاذبه مخصوصی وجود داشت و ما را جذب کرده بود و با دیده احترام فوق العاده که منحصر این معنا در ایشان وجود داشت به ایشان نگاه می کردم. کم کم دوران دبستان را پشت سر گذاشتیم با شادروان حاج آقا مصطفی وارد حوزه شدیم. به واسطه درس و بحثی که با یکدیگر داشتیم ارتباط ما با امام خیلی نزدیک بود، به طوری که گاهی اوقات حضرت ایشان وضعیت درسی حاج آقا مصطفی را از من می پرسیدند مثلا سؤال می کردند: درس می خواند؟ نزد چه کسی درس می خواند؟ پس از اینکه ما وارد درس خارج شدیم چون مرحوم حضرت آیت الله بروجردی - رضوان الله تعالی علیه - یک درس بیشتر نمی گفتند و ما نیاز به سه درس داشتیم به خاطر جاذبه حضرت امام در درس ایشان شرکت کردیم، کلاس درس حضرت امام آنقدر در ما شوق و علاقه به وجود آورد که حدود ده سال در درسهای ایشان حضور یافتیم و هنوز شیرینی و حلاوت آن جلسات را در ذائقه ام احساس می کنم خاصه آنکه حضرت امام با یک فراغت بال و آسودگی خیال به جهات علمی

می پرداختند و گاهی درس فقه ایشان حدود دو ساعت طول می کشید و ما اصلا احساس خستگی نمی کردیم. امام بزرگوار در درسها مطالب علمی و اخلاقی را جدا از هم نمی دانستند، درس ایشان تنها یک سلسله مباحث علمی خشک نبود، در لابلاهای درس، ایشان به روشی تدریس و رفتار می کردند که یک طلبه واقعی را تربیت می کرد نه صرفا یک سلسله مطالبی از استاد به شاگرد انتقال یابد بلکه ریبت شاگردانی که برای آینده اسلام مفید فایده باشند مد نظر ایشان بود. این ویژگی بارز امام باعث شده بود که همه ما سر تا پا ایمان و اعتقاد به ایشان پیدا کنیم و در طول مبارزات و نهضتی که رهبریش را به عهده داشتند هیچ گونه تردید و ابهامی به درستی راه امام نداشتیم و در زمانی که لازم دیدند طلاب، مدرسین و فضلا با ایشان همراهی داشته باشند با احساس مسئولیت شرعی این معنا را می پذیرفتند. در زمینه علمی امام مقامات متعددی داشتند این از دیگر ویژگیهای ایشان بود که در رشته های گوناگون، فلسفه، عرفان، اخلاق، تفسیر، فقه و اصول متخصص بودند. ولی از این رشته ها، آنی که با مقام مرجعیت تناسب داشت، فقه و اصول بود. متاسفانه افرادی آگاهانه یا ناخودآگاه در صدد بودند که برای جلوگیری از رشد و گسترش اندیشه های امام، مقام فقه و اصول ایشان را کوچک جلوه دهند و حتی صلاحیت مرجعیت تقلید را از ایشان سلب کنند. در این رابطه شخصا حساسیت موضوع را درک کردم و از موقعیت تبعیدم در شهرستان یزد استفاده کردم و شرحی بر کتاب شریف "تحریر الوسیله" امام که در حقیقت یک دوره فقه از اول باب "طهارت" تا آخر باب "دیات" هست به رشته تحریر در آوردم. برای این کارم دو هدف در نظر داشتم اول اینکه اشتغالات علمی ام محفوظ باشد و دیگر تشریح موقعیت فقهی و اصولی امام و جایگاه بلندی که در این علم دارند. در همان اوایل تبعیدم تصمیم گرفتم که یک کاری که جنبه علمی و انقلابی دارد به انجام برسانم. البته با حفظ این معنا که ساواک پی به کارم نبرد. تحقیقا اگر ساواک پی می برد مانع این کار می شد. آنقدر جانب احتیاط را رعایت می کردم که حتی مسئولین کتابخانه وزیری علی رغم اینکه افراد بسیار متدین و انقلابی بودند متوجه نوع کار من (که هر روز حدود چهار ساعت طول می کشید) نمی شدند. تقریبا دو سال و نیم در این کتابخانه مشغول نگارش بخش اعظم کتابها بودم و کسی در کتابخانه متوجه نشد. بعضی از بزرگان روحانی یزد که از هر نظر مورد اعتماد بودند از جریان فعالیت تحقیقی من آگاهی داشتند و گاهی به کتابخانه می آمدند و نوشته ای مرا مطالعه می کردند و نظراتی ابراز می کردند و نهایتا در حال حاضر حدود چهارده جلد در شرح "تحریر الوسیله" امام نوشته ام که هشت جلد آن به چاپ رسیده است و بقیه آماده چاپ است. غرض بحث از این توضیح و تفصیل این بود که مقام علمی امام را دشمنان می خواستند خدشه دار بکنند ولی بحمدالله به دلیل عظمت علمی و اخلاقی حضرت امام موفق به این کار نشدند، تا حدی که رژیم شاه تنها به علت همین معنا امام را از ترکیه به نجف تبعید کرد. در نجف بزرگان و علمایی وجود داشتند و رژیم به این نتیجه رسیده بود که اگر ایشان وارد نجف بشوند، در ردیف آنها نمی توانند ابراز وجود کنند یا به تعبیر آنان مقام علمی امام پائینتر از علمای نجف خواهد بود و تبعا شکست می خورد و در نتیجه شکست علمی ایشان در همه جوانب دیگر (جنبه های سیاسی، اخلاقی و...) دچار شکست و تحقیر خواهد شد. ولی دشمنان کوردل در این نقشه خود دچار اشتباه شدند وقتی امام بزرگوار وارد حوزه نجف شدند و تدریس را آغاز کردند حوزه درسی امام از بهترین حوزه های درسی نجف شد و در آنجا علاوه بر اینکه شکست نخوردند، مقام علمی و اخلاقی ایشان نیز برای حوزه روشن شد و به عظمت مقام علمی امام در فقه و اصول آگاهی یافتند. وجود شریف امام در حوزه نجف آنقدر گرانبها بود که حتی بزرگان و فضلاء قدیمی نجف هم در درس امام شرکت می کردند. تصادفا امام در نجف مشکلترین مباحث فقهی را انتخاب کردند. امام بحث کتاب مکاسب را که از نظر فقهی از مشکلترین باحث شناخته می شود در نجف مطرح کردند و تمامی آن را در قالب پنج جلد به تقریر در آوردند که جدا از آثار ارزنده امام به شمار می رود. در رابطه با ابعاد دیگر علمی ایشان، کتابها و آثار ایشان از علو مقام ایشان حکایت می کند. در عرفان و فلسفه و اخلاق امام آثار گرانبهایی بر جای گذاشتند. در زمینه اخلاق از همان دوران جوانی کتابهای ارزنده ای را به نگارش در آوردند. امام بزرگوار جدا مصداق "انسان کامل" بودند یعنی همه فضایل انسانی را داشتند. امام در تمامی مراحل

زندگانشان نسبت به شاگردان، دوستان و خانواده شان آنچه را که شایسته یک انسان کامل بود، مراعات می کردند. به واسطه آشنایی و رفاقتی که با مرحوم حاج آقا مصطفی داشتم از ایشان کسب اطلاع کردم که امام در منزل هیچ گونه تحمیل و استبدادی نسبت به همسر و فرزندان نداشتند. کاشف عرض این است که نوعی آزادی برای خانواده قائل بودند که حتی به وسیله سوال نمی خواستند عقیده شان را تحمیل کنند اعتقاد به آزادی به تمام معنا داشتند تنها محدودیتی که در این چارچوب آزادی قائل بودند، مسائل دینی بود که نباید دچار لطمه بشوند مثلاً افراد را شدیداً از غیبت، تهمت و نظایر آن برحذر می داشتند. برای وقوف بر دوران جوانی حضرت امام، از برخی دوستان دوران جوانیشان متفقا کسب اطلاع کرده ام که ایشان حتی در دوران بحرانی جوانی نیز یک لغزشی هم از ایشان صادر نشده است برای مثال در جلسات خودمانی که برای مزاح مطالبی می گفتند، اگر در لابلای شوخیها یک جمله ای منظور غیبت را داشت، امام فوراً ناراحت می شدند و تذکر می دادند که غیبت امر حرامی است و جایز نیست و این صفت برای جوانهای ما بخصوص جوانان طلبه بسیار دارای اهمیت است که یک کسی در دوران جوانی اینقدر مقید به حلال و حرام باشد و این حکایت از این کشف عظیم می کند که اسلام خیلی بر قلب ایشان حاکم بوده است. یک خاطره ای که تقید امام را به مسائل اخلاقی روشن می کند مربوط به دوران طلبگی ما می شود. امام آن موقع در مدرسه فیضیه تدریس داشتند، طلبه ها به درس ایشان می آمدند یک روزی هنگام درس امام بود مشاهده کردیم که ایشان وارد مدرس شدند و بلافاصله برگشتند ما تعجب کردیم که چرا ایشان درس نگفتند؟ بعداً معلوم شد که ایشان وقتی وارد مدرس شدند دیدند چند تا طلبه در آنجا در حال درس و بحث هستند وقتی که از حضرت امام سوال کردیم که چرا درس نگفتید و برگشتید؟ فرمودند ما با آنها چه فرقی داریم! همه ما طلبه ایم ما می خواستیم درس بگویم آنها زودتر از ما آمدند، حق آنهاست که امروز در آنجا مشغول درس و بحث باشند. فردا ما می آییم اگر آنها هم باز بودند درس نخواهیم گفت. امام به معنای واقعی کلمه زاهد بودند و سعی می کردند که ظاهرشان این صفت را نشان ندهد و تا جایی در این مورد پیش می رفتند که ظواهر را به گونه ای مهیا می کردند که اصلاً زهد ایشان بروز پیدا نمی کرد و زاهدی بود که نشان می داد زاهد نیست یعنی هیچ وقت لباس بد در انظار نمی پوشید، اگر به بیرونی ایشان می رفتید ملاحظه می کردید که فرشهای خوب را در آنجا انداخته اند و فرشهای دیگر را در اندرونی. به این خاطر که باطنا زاهد بودند و نمی خواستند زهدشان جلوه ای داشته باشد لذا ظواهر را به حالت عادی در می آوردند و این بالاترین مقامی است که در زهد انسان می توان متصور شد. ایشان در زندگی خصوصیشان به اندازه سر سوزنی مرتکب اسراف و تبذیر نشدند. به حسب مسئولیتهایی که در حوزه داشتیم، در رابطه با شورای مدیریت حوزه گاهی ضرورت داشت که به خدمت حضرت امام (س) مشرف شویم و گزارشی از امور جاری حوزه را به اطلاع ایشان برسانیم. در یکی از گزارشهایی که از امور حوزه تهیه کرده بودم و جهات مختلف را از قبیل آمار طلاب، پایه های درسی، تعداد قبولیها و نظایر آن را به استحضار حضرت امام رساندم تا اینکه نوبت به آمار شهدای حوزه رسید و ایشان از تعداد شهدای حوزه مطلع شدند، اشک از دیدگان مبارکشان جاری شد و فرمودند: بس است.

ابعاد ناشناخته امام خمینی (س)

ابعاد ناشناخته امام خمینی (س) در این گفتار، نگارنده، سر آن دارد از ناشناختگی پاره ای از ابعاد مردی سخن گوید که دست تقدیر الهی، او را که عارفی وارسته و زاهدی از دنیا گسسته بود، در راس یک قدرت نوپا و نو جو و ستیزه گر و پرخاشجو و اصلاح گر و فریادگر قرار داد که تمامی دنیای ظلم و استکبار را در سراسر جهان، به ناوردگاه خود فراخواند و یک تنه و یک جا، با شرق و غرب دست و پنجه نرم کرد. . . این چهره همینکه به مبارزه جویی و یورشگری شناخته شد، ابعاد عرفانی و معنوی و اخلاص و معنویت و زهد و تقویت و بی پیرایگی و وارستگی و از دنیا گسستگی و به حق پیوستگی و عشق و ایثار و عبادت و راز و نیاز عاشقانه شبهای تار این مرد شگفت انگیز در سراسر جهان - و حتی در پاره ای موارد در زادگاه انقلاب اسلامی یعنی ایران نیز - از

انظار مردم عادی پنهان گشت... بخصوص آنکه، پرچم حق و عدل و دادی که او، پرچم دار آن بود، اشارت بدان داشت که پرچم های ناحق و ظلم و بیداد، باید فرو کشیده شود و این، برای ستمگران و بیدادگران که در سراسر جهان بر محرومان و مستضعفان، حکم می راندند، بسی گران و ناگوار بود. و اینان، با تمام وجود، بر آن شدند و پای بر آن فشردند که چهره واقعی این مرد را، دگرگونه و تحریف شده معرفی کنند... این شد که امروزه، بر اثر تبلیغات مستکبران که دشمن حق و جدا از حقیقتند، مردی که جز حق و حقیقت نمی خواست و جز رهایی مظلومان و محرومان و مستضعفان، هیچ در سر نداشت، در چهره مردی معرفی شده که سر از نظم جهانی در پیچیده و مقررات بین المللی را زیر پا گذاشته و به نظامات مقبول جهانی پشت پا زده است. بگذریم از خودمان و تعدادی کشورهای اسلامی و جهان سومی که به علائق همبستگی دینی و مذهبی یا منطقه ای و یا اشتراک در ستمدیدگی و استعمار زدگی و استضعاف دیر پا و رسوب کرده، به این شخصیت الهی - تاریخی، به دیده یک منجی و یک رهبر رها سازی و آزادی می نگریم - که تازه، این دید هم، به ابعاد شخصیت واقعی امام خمینی نزدیک نشده است - ... تا چه رسد به آنها که اصلاً توان دیدن واقعیت را از دست داده اند و از این رو با چشم دشمنانه بدو می نگرند. باری سخن از شخصیت مردی است که نه تنها در میان دشمنان، که در میان دوستان و مریدان و پیروان نیز ناشناخته و حتی "غریب" مانده است. و این، کار آسانی نیست، بخصوص آنکه سخن از مدح و ثنای کسی که مدح و ثنای او، در راستای قدرت حاکم است، گاهی با تملق، اشتباه می شود، چیزی که روح این نگارنده به سختی از آن بیزار است. از خدا می خواهیم که این سخن را برای خودش خالص کند و از هرگونه شائبه شرک و ریا و تملق بپیراید... آمین برای شناخت ابعاد ناشناخته امام خمینی، باید ابتدا از مقیاسها و معیارهایی سخن گفت که آنها نیز ناشناخته اند! تقوی، اخلاص، زهد، بی علاقگی به دنیا، عبادت، سرشک شوق برای خدا در نیمه شب تار از دیدگان فرو ریختن، در جستجوی گمنامی و بی نام و نشانی بودن، مال فراهم نیاوردن، خشت بر خشت نهادن، خانه نو بنا نکردن، در جایگاهی محقر زیستن و بدان دلخوش بودن، از خوراکیها و آشامیدنیهای رنگارنگ و گونه گونه دنیا کم بهره بودن، کم خوردن، لب و دم و دامن از شهوات شستن، خواسته های دلفریب و هوس برانگیز را از میان برچیدن و جز اینها و جز اینها... از ارزشهای بی شماری است که در قاموس "دین" و "وحی" و "نبوت" و "رسالت" و در قلمرو معنویات و روحیات و در مقام شناخت انسان شناسانه و تربیتی مکاتب الهی و ادیان آسمانی از آن آنها، سخن بسیار فراوان رفته است... راستش آنست که مردم دنیا، عموماً - مگر آنها که با روح و جان این آموزشهای ملکوتی والا آشنایند - در درک این مفاهیم و ارزشها، همچون کودکان نابالغی اند که تو بخوای با آنها از جفت جوئی و همسر خواهی و کامجوئی سکر آور دختران و پسران بالغ و سالم و پر نشاط و پر احساس سخن گوئی!... کودک، از این همه، جز الفاظی گنگ و نامفهوم هیچ نمی فهمد! حقیقت آن است که درک و احساس دینی و معنوی و اخلاقی یک نوع "بلوغ" است و اگر کسی به این "بلوغ" نرسیده باشد، با او سخن از این مفاهیم گفتن، آب در هاون کوبیدن است. و این است رمز ناشناخته ماندن ابعاد شخصیت مردان الهی به طور عموم و از جمله آنها امام خمینی، حتی در بین دوستان و مریدان و پیروانشان... معمولاً وقتی سخن از امام خمینی و ابعاد شخصیت او می شود، آنچه در ابتدا به ذهنها می آید نمودهای سیاسی - اجتماعی و صلابت و قاطعیت و شکست ناپذیری و بالاخره "اصول گرایی" آن فقید یکتاست. و شما اگر به آنچه درباره امام - حتی در روزنامه ها و مجلات و رسانه های دیگر خودمان نیز - نوشته و گفته شده و می شود، بنگرید، بیش از ۹۵ درصد را از این مقوله می یابید... و فی المثل، هم اکنون در تهران کنگره ای برپاست که دیدگاههای اقتصادی "امام خمینی" را بررسی می کنند... که البته "سعی" ای است لازم و "مشکور" اما امام خمینی هیچگاه تنها یک شخصیت اقتصادی نبوده و دیدگاههای اقتصادی امام، هر چند که او در این زمینه، صاحب نظر بوده است، ولی آن "چیزی" نیست که ما را به شناخت واقعی امام خمینی رهنمون شود. همچنین است دیدگاههای آن فقید بزرگ درباره مسائل سیاسی یا نهادها و ارگانهای کشور یا روابط بین المللی و جز اینها... به پندار این نگارنده، ما اگر بخواهیم امام خمینی را در این مقوله ها بشناسیم، از شناخت این شخصیت

ناشناخته، پیوسته، محروم خواهیم ماند زیرا در این مقولات، صاحب‌نظران بسیاری جز امام نیز سخن گفته‌اند و امام در این مقولات، چونان دیگران، صاحب‌نظری است که با تفاوت، گاهی فراتر از آنان سخن گفته‌است. . . و چه بسا اگر ما خواهیم در امام خمینی یک نابغه سیاسی یا اقتصادی ببینیم، تا ابد از دیدن جمال و شخصیت واقعی محروم بمانیم، زیرا که شخصیت امام، بسی والاتر و برتر از این مقولات خاص ولی در دسترس عموم است. . . به پندار حقیر این، گزافه است که، در صدد برآئیم امام را از نظر فنی و تخصصی در مقامی والاتر و برتر از متخصصان و صاحب‌فنان واقعی فنون مختلف بنشانیم زیرا اگر دقیق شویم، در این ارزیابی، گاه، کم می‌آوریم، آنگاه ممکن است، نه تنها عقیده‌ای به امام در این فن و آن فن تخصصی نیاوریم بلکه نسبت به برتری او در این یا آن فن، حتی بی‌اعتقاد شویم! همانند کسی که توقع آن دارد که پیغمبر خدا بمب بشکافد و میکروپ سل کشف کند و سفینه به فضا بفرستد و چون پیغمبر چنین نکرده و دیگران کرده‌اند، او به خاطر این توقع نابجا، نه تنها به پیغمبران ایمان نیاورد بلکه به او کافر شود چنانکه در قرآن آمده است: و قالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا او يكون لك بيت من زخرف او ترقى في السماء و لن نؤمن لرقیک حتی تنزل علينا کتابا نقره قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا؟ یعنی گویند: به تو ایمان نیاوریم تا مگر از زمین برایمان چشمه‌ساری روان کنی! یا خانه‌ای طلاکاری شده داشته باشی یا بر آسمان برآئی! و به آسمان برآمدنت هم ایمان نیاوریم تا مگر برای ما نوشته‌ای باز آری که آن را فرو خوانیم! بگو: پروردگار من منزه باد! . . . مگر من جز بشری "فرستاده" ام؟! این سخنان نه بدان مفهوم است که امام خمینی فی‌المثل مرد سیاست و اقتصاد و . . . و . . . نبوده است. چرا بوده. ولی سخن ما، این است که امتیاز او اینها نبوده و ابعاد شخصیت او، فراتر از اینها بوده است. . . اینجاست که مشکل نویسنده، هم برای خودش، هم برای خواننده بیشتر نمود می‌کند! چه: نویسنده در این نوشتار کوتاه و عجولانه، برآنست که از ابعاد ناشناخته امام خمینی سخن گوید، چیزی که خودش بی‌هیچ تعارف - "کمیت"ش، در این مقوله "لنگ" است! باری. . . ولی. . . خود طرح و اقتراح این مقوله و کمک‌خواهی از واقع‌نگران صاحب‌نظر و حقیقت‌بینان صافی ضمیر برای بحث و بررسی در این ابعاد، خود گامی است که باید بدینسان برداشته شود. . . این یک واقعیت تلخ است که گذشته از دیگران خود ما نیز، هم در شناخت و هم در شناساندن امام، "سطحی‌نگر" و "ظاهربینیم. . . شاید هم حق با ما باشد! زیرا شاید توقع آن کسانی که در فضیلت و تقوا و زهد و عرفان و هر چه از این مقولات معنوی و ملکوتی است فرودستند، بتوانند در آن کس که در این مقولات، دستی بالاتر دارد، ذهن بکاوند و بگویند و بنویسند، توقعی نابجا باشد. . . بهر حال، با آنکه از این گفتار سطوری چند برنوشته شده، اما هنوز ما وارد اصل سخن نشده‌ایم! حقیقت آنست که آنچه امام خمینی را در دنیا شاخص و نام‌آور کرد و به جز ما مسلمانان ایرانی که از برکت روح مخلص و حقیقت‌جو و آرامش‌ناپذیر و والانگر او، اینک در فضای عطرآگین جمهوری اسلامی - با همه کم و کاستیهای مشهود مادی و معنوی - به سر می‌بریم، همه مسلمانان و حق‌جویان و ستم‌ستیزان این سو و آن سوی گیتی نیز، عاشق شیدا و مرید و پیرو صادق و متعصب او شده‌اند اینست که وی توانست با اراده والا و روحیه شکست‌ناپذیر و همت بلند خود، نظامی را از بیخ و بن برکند که دو هزار و پانصد سال در اعماق تاریخ، ریشه‌دوانیده بود و به جای آن، نظامی برنشاند که در همه جهان بی‌نظیر است، نه از آن جهت که چیز تازه‌ای آورده! بلکه درست برعکس! از آن جهت که به کهن‌ترین و اصیل‌ترین و ریشه‌دارترین و پرسابقه‌ترین نهادهای جاودانه بشری یعنی همگی ادیان الهی و پیامبران آسمانی وابسته است! و این، یک حقیقت و واقعیت است که جمهوری اسلامی، نه تنها، از آئین خاتم‌الانبیاء و المرسلین حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم - پیروی می‌کند، بلکه در عین حال، احیاگر نام همه پیامبران خدا و زنده‌کننده آئین آنها در سراسر جهان است. . . بی‌جهت نیست که انقلاب اسلامی ایران نه تنها در خیزش و جنبش اسلامی، در سراسر جهان اسلام مؤثر بوده، بلکه موجب برانگیخته شدن احساسات دینی و احیای "قدسیت" مذهب در میان همه ادیان جهان و پیروان آن ادیان شده است. حالا سخن، اینست که در این داستان نیز، نگرش واقع‌بینانه که بسیاری از خود ما هم در این شماریم، کار امام خمینی را عبارت از سرنگون‌سازی یک نظام سیاسی و برپاسازی

یک نظام سیاسی دیگر می‌دانیم در حالی که حقیقت و واقعیت - چه از لحاظ تاریخی و چه از لحاظ فلسفی و عرفانی و عقیدتی بسیار فراتر از این است. . . به پندار این نگارنده، فریادی که امام خمینی برآورد و یک "دیو" دو هزار و پانصد ساله، از هیبت این فریاد، قالب تهی کرد و ذوب شد و به زمین فرو رفت، فریاد یک "فرد"، در یک مقطع تاریخی نبود. . . این فریاد که - به لطف لایزال الهی - هر روز در جهان رساتر می‌شود. . . فریاد حقیقت خواهی و خداجویی و ظلم ستیزی و عدل گرایی کل بشریت محروم و مظلومی بود که قرن‌ها زیر شلاق ستم دوران، استخوان خورد کرده بود. این فریاد، انعکاس فریاد رعد آسای ابراهیم علیه السلام بود که نمرودیان را در آتش افکند، انعکاس فریاد موسی علیه السلام بود که فرعونیان را به دریا فرستاد، انعکاس فریاد عیسی علیه السلام بود که قیصران را از تخت فرو کشید و بالاخره انعکاس فریاد محمد صلی الله علیه و آله بود که بر کنگره ایوان کسریان شکاف انداخت. . . و در یک کلام: فریاد رعد آسای امام خمینی، از نهان جان جهان - با روح و زنده و تلاشگر و خداجو - بر می‌آمد، که جوهره واقعی آن توانست علاوه بر نابودسازی قدرتی دیرپا و تا دندان مسلح، در نظام دو قطبی جهان زلزله درآفکند و یک پایه آن را تاکنون بکلی برکند. این لرزه که بر اندام "الحاد" مغرور و سر تا پا مسلح و قدرتمند "شرق" افتاد و آن را از بیخ و بن برآفکند، باید درست شناخته شود: شرق در بنیان "فلسفی" بسیار مغرورانه و متبکرانه خود، از کلیه عناصر پیشرفته ترین دست آوردهای "علمی" زمان، بهره جسته بود و با تکیه بر دیرینه شناسی و مردم شناسی و تاریخ و فرهنگ و هنر و فیزیک و شیمی و ریاضیات و همه دانشهای پیشرفته بشری، اعلام کرده بود که دوران "دین" سپری شده و مقوله "دین" تنها در "نهانخانه تاریخ" قابل بررسی است. . . مارکسیسم - لنینیسم "به عنوان پیشرفته ترین و علمی ترین و مقتدرترین فلسفه و نظام با پشتوانه میلیون‌ها انسان دادخواه و ستم ستیز و با فراهم آوردن نیرومندترین پشتوانه تسلیحاتی و فتح وسیعترین و پرجمعیت ترین کشورها که در نقشه جغرافیا، چشم هر بیننده را خیره می‌کرد" دین "را به عنوان" افیون جامعه" و "زائده امپریالیسم" و "توجیه گر کاپیتالیسم" معرفی می‌کرد و با تمام نیرو، به محو آثار کلیه مذاهب، در هر نقطه و مکان که جای پائی می‌یافت، همت می‌گماشت. . . و این فریاد کوبنده و "دیو برانداز" و "جمهوری اسلامی" ساز امام خمینی بود که این "الحاد" علمی و مسلط و مسلح و مقتدر را "از درون" متلاشی کرد. گفتم: "از درون". زیرا در اثر گذاری انقلاب اسلامی ایران در فروپاشی کمونیسم، نباید از فرمولهای معمولی و روشن و معین سیاسی و بررسی روابط متقابل رائج که مورد بررسی و تحقیق محققان سیاسی است بهره بگیریم بلکه باید در این باره، از ابزار ویژه ای که همانا شناخت ابعاد "فرامادی" انسان به معنی واقعی کلمه است سود جوئیم. . . به عبارت دیگر، اگر بخواهیم از راههای معمول سیاسی و به کارگیری معادلات معمول در عرصه جهان، به اثر گذاری انقلاب اسلامی در ایجاد "نظم نوین جهانی" که از فروپاشی کمونیسم آغاز شده است بنگریم، شاید راه به جایی نبریم" و شاید اهل تحقیق بی نظر و حقیقت جو با همان فرمولها نیز به نتیجه ای برسند. . . ولی من مطمئنم که پیروزی انقلاب اسلامی آن هم با چهره صد در صد واقعی ضد امپریالیستی که با بر قدرت آمریکا، مواجهه ای آشتی ناپذیر پیدا کرد، فیلسوفان و دانشمندان و سیاست‌گزاران و تحلیلگران سیاسی اردوی "الحاد" را نسبت به همه آنچه مارکس و انگلس و لنین و استالین "بافته" و "ساخته" بودند دچار شک و تردید کرد و اینان، پس از چندی، به همه آنها "کافر" شدند زیرا آنها را سرابی بیش نیافتند. . . و این بود که کمونیسم در زادگاه پر صلابت خود که روزی "پشت پرده آهنین" نام گرفته بود، از سر تا پا، فرو ریخت. . . و این، در پی و بنیان، یک فروپاشی فلسفی و فکری و روحی و اخلاق بود که می‌توان پنداشت بر اثر پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی - این وارث راستین مکاتب توحیدی - در ارکان فکری رهبران "الحاد" پدیدار شده بود. و مگر هر پدیده تاریخی بالاخره، به انسان منتهی نمی‌شود و انسان نیز بالاخره نه این دست و پا و سر و تن پیداست و بلکه روح و فکر و اندیشه و عقیده و اخلاق است؟ . . . پس اگر انسانهایی در سطحی عظیم، دچار یک فروپاشی روحی و روانی و اخلاقی و عقیدتی شدند، ناگزیر و ناچار، رژیم هم که اینان بر پای داشته اند، دچار همان تلاشی و فروپاشی خواهد شد. باری: فریاد "دیو برانداز" امام خمینی، نه تنها رژیم دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی را در ایران به

گورستان تاریخ فرستاد، بلکه "الحاد جهانی" را نیز سر به نیست کرد و: باش تا صبح دولتش بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است آثار لرزش زلزله وار نظام امپریالیسم در مهد آن - آمریکا - در همین ایام در برابر چشم جهانیان نمودار است". ان موعدهم الصبح الیس الصبح بقریب "؟ به سخن خود بازگردیم: ما در دریافت واقعی آنچه "مشخصه" امام خمینی در جهان است، عموماً ظاهر بینیم و امام را همچون دیگر انقلابیونی می‌نگریم که با نبوغ ذاتی همراه با مساعدت اوضاع، توانستند رژیم را برکنند و به جای آن رژیم دیگری برنشانند. و راستی اگر شخصیت امام خمینی را در این ویژگی بنگریم پس امام چه فرقی با امثال لنین و گاندی و مائوتسه تونگ دارد؟ اگر ما ظاهر بین باشیم، کار این نامبردگان و نمونه‌های دیگری از آنان، گاه هم در کیفیت و هم در کمیت ظاهری، به پندار پاره‌ای بالاتر و مهمتر از کار امام خمینی رخ می‌نماید در حالی که این، روح و معنی و فلسفه و معنویت کار امام خمینی است که کار او را از کار اینان و جز اینان ممتاز می‌کند و در مقامی بسیار بالاتر و والاتر از حتی مقایسه با کار دیگران می‌نشانند. . . سخن به درازا نکشم: اشاره‌ای به ریشه‌گفتارم بکنم و بدان پایان دهم: انسانها، بر حسب علو روح و پیوستگی با خدا و حقیقت جهان ارزش گذاری می‌شوند. هر انسانی، هر قدر، به خدا و حقیقت جهان پیوسته تر باشد، دارای روحی والاتر و بالاتر است. و چون همه پدیده‌های تاریخ، از انسان پدید آمده است (نقش مساعد طبیعت و جغرافیا را فراموش نمی‌کنیم) پس هر چه انسان والاتر باشد، پدیده تاریخی‌ای که از او پدیدار شده والاتر است و چون انسانیت انسان به والائی روح اوست، پس هر چه پدیده تاریخی، والاتر باشد، انسانی تر است. و این است آنچه امام خمینی و انقلاب اسلامی ایران را از سایر رهبران و انقلابها متمایز می‌کند. لب کلام آنکه: ابعاد ناشناخته امام خمینی، ابعاد ناشناخته انسانی اوست و همین ابعاد ناشناخته امام خمینی، ابعاد ناشناخته انقلاب اسلامی و رهبر معظم انقلاب اسلامی و نیز شهدای گرانقدر انقلاب اسلامی و جانبازان و آزادگان و مدافعان خستگی ناپذیر انقلاب اسلامی نیز هست. و این سخن را کسی با شما می‌گوید که خود در انقلاب اسلامی ایران و با شهدا و جانبازان انقلاب بزرگ شده و از فضای آن تنفس کرده و سالها شاگرد و مرید رهبر فقید و دوست و مونس و یار و یاور رهبر معظم بوده است. امید آنکه ما و شما بتوانیم معرفت خودمان را نسبت به انقلاب و امام و رهبر کنونی و شهدا و مدافعان انقلاب اسلامی افزون کنیم. بمنه و کرمه

امام خمینی آیه جمال و جلال

امام خمینی آیه جمال و جلال مساله (دین و شمشیر)، (اسلام و خشونت) از حربه‌های کهنه و دیرینی است که جهان غرب آن را برای کوبیدن اسلام و مسلمانان، هر چند گاه به کار می‌بندد و شرق شناسان و استعمارگران، برای دور کردن نسل جوان از اسلام، آن را فریاد می‌کنند. آنان، تبلیغ کرده و می‌کنند که: اسلام با زور و قدرت پیشرفت کرده است و این سلاح جهاد بوده که مردم را به اسلام کشانده و حکومت‌های دینی با زور سرنیزه مردمان جهان را بر سرسفره این کیش نشانده‌اند! تاریخ نگاران، جامعه شناسان و کشیشان غربی، سیاستمداران، قلم بمزدان، تلاش ورزیده‌اند که از اسلام و مسلمانان چهره‌ای خشن و خون آلود ترسیم کنند که مدارا و انسان دوستی و صلح و صفا در آن جایی ندارد. در برابر مسیحیت و مردم مغرب زمین را جلوه و نماد انسان دوستی و مهرورزی نشان دهند که با گل سرخ و شاخه زیتون با جهانیان روبه‌رو می‌شوند و هرکاری انجام می‌دهند در راستای آزادی انسان و در راه برقراری صلح جهانی است. (۱) آنچه جای گفت و گو دارد این نکته است: شماری از نویسندگان مسلمان مرعوب تهاجم فرهنگی دشمن شده و به تلاش برخاسته‌اند آیینها، دستورها و قانونهای دینی را برابر آنچه غرب آن را حقوق بشر می‌خواند، بنمایانند این گروه، به توجیه مسائلی چون حدود و قصاص و تعزیرات که غرب آنها را نمی‌پسندد، پرداخته‌اند. شماری از اصل منکر سنگسار در اسلام برای مردان و زنان بدکار شده‌اند، جهاد اسلامی را، تنها جهاد دفاعی دانسته هرگونه یورش نظامی از سوی نظام اسلامی، به هر هدف، به دیگران را نادرست می‌انگارند. (۲) در این

میان، کسانی که جامه مسلمانی به تن کرده بودند، در هم آوایی با خواسته های جهان غرب، تا آن جا پیش رفتند که مجازاتها و احکام سیاسی اسلام را دستورها و آیینهایی غیرانسانی و خشونت آمیز خواندند که نه مفید است و نه درخور اجرا. حسن نزیه، از اعضای کانون و کلا و عضو کابینه دولت موقت، در برابر خواسته های مردم مسلمان ایران، که خواهان پیاده شدن قانونهای اسلامی در کشور بودند، بی شرمانه بیان داشت: (اگر ما فکر کنیم تمام مسائل سیاسی و اقتصادی و قضایی را می توانیم در قالب اسلامی بسازیم، آیات عظام هم می دانند، این امر در شرایط حاضر نه مقدور است، نه ممکن و نه مفید). (۳) جبهه ملی در انجام این خواسته در سال ۱۳۶۰، طرح لایحه قصاص را که به خامه فقهای بزرگ نگاشته شده بود، ناسازوار با آزادی و کرامت انسانی خواند و در اعلامیه ای از هواداران خود خواست برای رویارویی با این قانون، به اصطلاح آنان غیرانسانی، به خیابانها بیاند. (۴) در برابر این سخنان بی مایه و سست و به دور از مبانی، از گذشته تاکنون، اندیشه ورزان مسلمان پاسخهای درخوری ارائه کرده اند که سعی همه آنان مشکور باد. شهید بهشتی، به نزیه، که با پشتیبانی کانون و کلا و سازمان حقوق بشر، به ستیز با اسلام برخاسته بود، با استدلال و منطق پاسخهای استوار داد و مردم مسلمان با حضور آگاهانه و غیرت مندانه به صحنه آمدند و جبهه آنان را وادار به عقب نشینی کردند. اینک دوباره در عرصه جراید و مطبوعات، در قالبهای نوین و روز پسند، با سخنان نمادین و غیرنمادین، اسلام، انقلاب اسلامی، امام خمینی و یاران باوفای آن حضرت متهم به خشونت ورزی و بیدادگری می شوند و بنگاههای خبرپرانی غرب در سطح گسترده ای بدان دامن می زنند و پاره ای از رفتارها و کارهای تندی که ایادی نفوذی دشمن برای بدبین کردن مردم به اسلام انجام می دهند گواه این گفته ها قلمداد می کنند و با کمال تاسف شماری از پروردگان سر سفره انقلاب، با از یاد بردن گذشته خود، جارچی دشمن شده و این جا و آن جا، بزرگان دین را خشونت گرا می خوانند و خود را با سابقه های روشن! مهرورز و هوادار مهرورزی. بایسته است باور و اعتقاد امام را درباره دستورهای جزایی اسلام بدانیم و مبانی اعتقادی و فقهی و سیرت ایشان را در برخورد با دگراندیشان، بشناسیم. از این روی، در چند مقدمه دیدگاههای امام را بیان می کنیم: الف. امام جهان را مظهر جمال خداوند شمرده و جلوه حق. بر این باور است: تار و پود هستی بر محور رحمت و بخشایش و مهربانی استوار است و خداوند رحمان است و رحیم و رحمت و صفات جمالیه حضرتش، بر دیگر صفات جلالیه، چون قهار و... پیشی دارد. (رحمت رحمانیه و رحیمیه، شامل جمیع دار وجود است، حتی رحمت رحیمیه که جمیع هدایت هادیان طریق توحید از جلوه آن می باشد، شامل همه است، الا- آن که خارج از فطرت استقامت، به سوء اختیار خود، خود را از آن محروم نمودند، نه این که این رحمت شامل حال آنها نیست). (۵) همه برنامه های دین برای سعادت و خوشبختی انسانها سامان داده شده است. پیامبران برای این آمده اند که رحمت، دوستی، مهربانی، مهرورزی و برادری را در میان مردم بگسترانند و صلح و آرامش عمومی را در جهان پایدار سازند. (۶) انبیاء دلسوز بشرند و در پی آن بوده اند که مردم را به ارزشهای انسانی راه نمایند و از پرت شدن به دره های ژرف و بی برگشت تباهیها رهایی بخشند. فرستادگان خدا، برای آسایش و آرامش و هدایت مردم، خود را به رنج می افکندند و شبان و روزان در تشویق بودند تا مردم گمراه و سرگشته نباشند: (انبیاء، مظهر رحمت الهی هستند. می خواهند که مردم خوب باشند، می خواهند همه مردم معرفت الله داشته باشند. می خواهند همه مردم سعادت داشته باشند). (۷) خداپرستان، اهل رحمت، بخشش، مهرورزی، برادری هستند و از این میان، مسلمانان از مهر و مهرورزی ویژه ای برخوردارند. مومنان کانون مهربانیها و دوستیهایند، به هم کیش و غیر هم کیش. با هم کیشان، در اوج برادری و برابری و عشق می زنند، و چون بنیانی استوار پاس یکدیگر می دارند، در غم و شادی هم شریکند و نظام اسلامی نیز در برابر مومنان رسالتهای ویژه ای بر عهده دارد. ب. انبیای الهی برنامه های خود را کم کم بر بشریت عرضه کرده اند. برنامه های هر پیامبر، کامل کننده برنامه فرستاده پیشین است. احکام اسلام نیز، کم کم و با آماده سازیها نازل شده است. (۸) پیامبر اسلام با در نظر گرفتن شرایط روانی و اجتماعی، برنامه های خود را سامان می داده است؛ چه که پیاده کردن

برنامه های سیاسی، اقتصادی و ... در یک زمان کاری بود سنگین و همگان آن را برتابیدند. پیامبر در پی هر برنامه و قانون، زمینه پذیرش دگرکارها را فراهم می آورد: (انبیاء، همه، دنبال این بودند که به تدریج آنطور که می شود این بشر را سوق بدهند طرف معرفه الله). (۹) ج: در منطق امام امت، برای هدایت مردم به اسلام و نگهبانی از باورها و ارزشها، بیش از آن که انداز کارآمد باشد، بشارت، و نوید و امیدآفرینی سازنده است. بشارت دل را نرم می کند، احساسات را به جوش می آورد و روان را آماده پذیرش حقیقت می سازد. قرآن پیش از انداز و ترساندن مردم از کيفر، از بهشت و رضوان و رحمت و نور و شادیهای دو جهان سخن می گوید و رمز پیشرفت پیامبر را مدارا، مهربانی و مهرورزی می شمرد: (فبما رحمه من الله لنت لهم و لو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم...) (۱۰) به سبب رحمت خداست که تو با آنان این چنین خوشخوی و مهربان هستی. اگر تندخو و سخت دل بودی، از گرد تو پراکنده می شدند، پس بر آنان ببخشای.... پیامبر (ص) با تبلیغ رساندن پیام وحی به تشنگان معرفت، دین را پیش برد. به پیام رسانان دین سفارش می کرد با حسن خلق و روی خوش با مردم روبه رو شوند. فرستادگان پیامبر با در دست داشتن آیه های رحمت به میان مردم می رفتند، دلها با شنیدن این آیه ها نرم می شد و آماده برای پذیرش حق. پیش از این که پیامبر به مدینه هجرت کند، بسیاری از اوسیان و خزرجیان، به اسلام گرویده بودند و گسترش اسلام به ایران و روم نیز، در پی خواسته های مردمان آن دیار انجام گرفت و مسلمانان، پیش از نبرد، با استقبال ایرانیان و رومیان روبه رو می شدند. این حنجره ها و سینه ها و مغزهای کینه آلود و کثیف است که این جا و آن جا، برای لکه دار کردن اسلام در تکاپویند چهره اسلام و مسلمانان را زشت جلوه دهند (۱۱) و گرنه اسلام، زیبا، پرشکوه و دارای برنامه های صد درصد انسانی و به سود انسان است. از این روی امام امت به پیام رسانان دین اندرز می داد: آیه رحمت باشند و با امید آفرینی و نشان دادن زیباییهای قرآن، مردم را به آن جذب کنند: (درمسائل ملایمت و جهت رحمت بیش تر از جهت خشونت تاثیر میکند. من در زمان اختناق رضاخانی، وقتی در مدرسه فیضیه صحبت می کردم، آن گاه که از جهنم و عذاب الهی بحث می کردم، همه خشکشان می زد، ولی وقتی از رحمت حرف می زدم، می دیدم که دلها نرم می شود و اشکها سرازیر می گردد و این تاثیر رحمت است. با ملایمت انسان بهتر می تواند مسائل را حل کند تا شدت). (۱۲) امام تاکید داشت که اسلام و انقلاب را نمی شود با شمشیر پیش برد. (۱). (عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن)، ترجمه غلامرضا سعیدی؛ وحی و نبوت، محمد تقی شریعتی/۳۱۴، حسینیه ارشاد. (۲). (اسلام و مقتضیات زمان)، شهید مطهری، ج ۴۲/۱، ۵۰، ۱۰۶، صدر. (۳). روزنامه (کیهان)، ۱۳۵۸/۳/۷. (۴). (صحیفه نور)، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، ج ۲۱/۱۵، وزارت ارشاد. (۵). (آداب الصلوه)، امام خمینی، به اهتمام سید احمد فهری /۲۶۰، آستان قدس رضوی. (۶). (بحار الانوار)، علامه مجلسی، ۷۱/۵۷، موسسه الوفا، بیروت. (۷). (صحیفه نور)، ج ۲۵۷/۱۹. (۸). سوره (فرقان)، آیه ۳۲. (۹). سوره (آل عمران)، آیه ۱۵۹. (۱۰). سوره (آل عمران)، آیه ۱۵۹. (۱۱). (خدمات متقابل ایران و اسلام)، شهید مطهری، ج اول، صدر؛ (وحی و نبوت)/۳۸۳. (۱۲). (صحیفه نور)، ج ۱۵۳/۱۸. منطق و سخن مهم ترین ابزار ماست، هدف ما صدور اسلام و انقلاب است و مبارزه با الحاد و دین ستیزی و با سلاح نیرومند منطق و ایمان، در برابر الحاد شرق و استکبار غرب می ایستیم. امام در پاسخ کارشناسان جنگهای روانی، وابسته به غرب، که امام را دیکتاتور می خواندند و این پندار واهی را گسترش می دادند: وی بر آن است باورهای خود را با نیروی شمشیر بر دیگران تحمیل کند و مردمان را به زور با خود همداستان کند، گفت: (بارها گفته ام، ما با کسی جنگ نداریم. امروز انقلاب ما صادر شده است. در همه جا اسم اسلام است و مستضعفان به اسلام چشم دوخته اند. باید با تبلیغات صحیح، اسلام را آن گونه که هست به دنیا معرفی نمایید. وقتی ملتها اسلام را شناختند، قهرا به آن روی می آورند و ما چیزی جز پیاده شدن احکام اسلام را در جهان نمی خواهیم). (۱) د. در نظر امام، خشم، کلید همه بدیها و شرارتهاست. غریزه وقتی به جوش آمد و خرد از کنترل خارج شد، چه بسا ترو خشک را بسوزاند. آتش خشم وقتی شعله ور شد، اندرز در آن راه پیدا نمی کند و انسان خشمگین، افزون بر خود، دیگران را ممکن

است به نابودی بکشاند. برای همین جهت پیامبر فرموده است: (چنان که سرکه غسل را تباہ می سازد، غضب ایمان را فاسد می کند). (۲) ولی خشم و غضب همه جا نکوهیده نیست، بلکه قوه غضبیه از نعمتهای بزرگ خداست که آبادی دنیا و آخرت و حفظ فرد و جامعه بدان بستگی دارد و اگر این نیروی با ارزش در وجود آدمی نبود، بشر در برابر دشواریهای طبیعت به دفاع از خود بر نمی خاست و ترس و ضعف و سستی و تبلی و ناشکیبایی و بی غیرتی در انسان راه پیدا می کرد. از این روی، این نیروی غریزی اگر به درستی به کار آید، وسیله ای است برای رسیدن به کمال. خداوند متعال مومنان را ستایش کرده است که در برابر کافران و دین ستیزان با قهر و غضب رفتار می کنند و با یکدیگر به مهر و آشتی: (اشداء علی الکفار رحماء بینهم). (۳) امام خمینی می نویسد: (اداره امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود و تعزیرات و سایر سیاسات دینیه و عقلیه نشود، جز در سایه قوه شریفه غضبیه. پس آنها که گمان کردند کشتن قوه غضب و خاموش کردن آن از کمالات و معارج نفس است، خود خطایی بزرگ و خطیئه ای عظیمه کردند و از حد کمال و مقام اعتدال غافلند). (۴) ه. سرانجام و نتیجه گفته های پیشین این است که همه باورها، ارزشها و احکام و شیوه اداره جامعه در اسلام، براساس رحمت و برای رسیدن به عدالت و بهروزی مردم سامان یافته است و اگر به درستی اجرا شوند، ذره ای زیان و خسارت بر مردم روا داشته نمی شود و آزادی انسانی آنها از میان نمی رود. اوج حاکمیت سیاسی دین بر مردم در زمان غیبت امام زمان (عج)، ولایت فقیه است و در منطق امام خمینی، در آن خشونت و وجود ندارد؛ زیرا اصل، حکومت و اجرای قانون است. پیامبر و امامان بر اساس معیارها و ترازهای قانون عمل می کردند و مامور اجرای دستورها و آیینهای قرآن بودند و از پیش خود فرمان نمی دادند، خداوند به پیامبر هشدار داده است: اگر برخلاف دستورهای من رفتار کنی، از تو بازخواست می کنم. فقیه نیز، پیاده کننده احکام اسلام است و ناظر بر کارگزاران کشور و اگر بخواهد سر از فرمان خداوند بپیچد و برخلاف قانونها و آیینهای خداوند اراده خود را بر جامعه بار کند، ولایت نخواهد داشت: (فقیه نمی خواهد به مردم زور گویی کند. اگر یک فقیهی بخواهد زور گویی کند، این فقیه دیگر ولایت ندارد. اسلام است، در اسلام قانون حکومت می کند. پیغمبر اکرم (ص) هم تابع قانون بود، نمی توانست تخلف بکند. خدای تبارک و تعالی می فرماید که: اگر چنانچه یک چیزی برخلاف آن چیزی که من می گویم تو بگویی من تو را اخذ می کنم... ولایت فقیه ولایت بر امور است که نگذارد این امور از مجاری خودش بیرون برود. نظارت کند بر مجلس، بر رئیس جمهور که مبادا یک پای خطایی بردارد... ولایت فقیه ضد دیکتاتوری است). (۵) در احکام جزایی و دفاعی اسلام نیز، خشونت و وجود ندارد، آنچه هست و آیینها و قانونها و دستورهایی که وجود دارد، بر اساس مصلحت نوع انسان و رسیدن جامعه به صلح و آرامش و امنیت عمومی سازمان دهی شده اند. جامعه حکم یک بدن را دارد. اگر عضوی از اعضای بدن فاسد شد، اگر از اصلاح آن خودداری کنیم، به همه اندام سرایت می کند و قرار و آرامش از دیگر اعضا می گیرد. اگر نقطه ای از یک کشتی سوراخ شد و برای بستن آن اقدامی صورت نگیرد، همه سرنشینان آن غرق می شوند. سلامت و آرامش جامعه نیز بدون مبارزه با شرانگیزی و جنایت دوام نمی یابد. امام بر این نکته تاکید دارد: پیامبر (ص) نبی رحمت بود و مظهر عطف و اخلاق بزرگوارانه و دارای قلبی مهربان و چشمی اشکبار، ولی گاه در آن جا که با محبت نمی توانست تبهکاران را به صلاح آورد، ناگزیر با شدت رفتار می کرد و غده های سرطانی را با جراحی از بدنه جامعه بیرون می کشید. کار پیامبر، بسان کار پزشکی بود که برای بهبودی بیمار او را جراحی می کند، بر این کار طیب دلسوز آیا می توان برچسب خشونت زد. (۶) بر این اساس قصاص و حدود و امر به معروف نیز مصداق رحمت است و برخاسته از رحمت رحیمیه خداوند: (اجرای قصاص و حدود و تعزیرات و امثال آن که به نظر می رسد با ملاحظه نظام مدینه فاضله تاسیس... شده هر دو سعادت (دنیا و آخرت) منظور است؛ زیرا که این امور در اکثر (مردم) برای رساندن جانی و رساندن او به سعادت دخالت کامل دارد....) (۷) قرآن، اجرای قانون قصاص را زندگی ساز می شمرد؛ زیرا که قصاص، پیگرد قانونی و بریدن ریشه های جنایت و از بین بردن کینه توزیها و

انتقامها و برقراری صلح و صفاست. اگر حکم قصاص که به قدرت حکومت و به اختیار اولیای دم است، دقیق انجام بشود و با این شعله انتقام گیری خاموش شود و یا اولیای مقتول با خشنودی و رضا، دیه را بپذیرند به طور طبیعی زندانها از افراد شرور پر نمی شود و صلح و صفا هم بین مردم برقرار می گردد: (قرآن در مجتمع ایمانی و برادری حکم قصاص را اصل اولی و ثابت مقرر داشته و به عفو قاتل ترغیب نموده، تا سایه عدل و رحمت با هم گسترده شود: اجرای قصاص به دست قدرت حکومت مردم و عفو به وجدان و صلاح اولیای مقتول، نه به اختیار حکومت، تا آتش انتقام خاموش شود و رابطه برادری و رحمت برقرار گردد و نیز تبدیل به دیه، بسا به صلاح کسان مقتول و یا قاتل از اعضای خانواده مقتول است. بر مبنای همین اصل قضایی و ایمانی، مجتمع امن و پیوسته بی مانندی در سرزمین کینه و انتقام پدید آمد که در سالیان دراز، نه دستگاہ قضایی وسیع و نه زندانها در میان بود و قاتل و یا دزدی که در معرض قصاص و حد در آمدند بسیار انگشت شمار بودند.) (۸) از جمله جاهایی که شاید از سوی انسان مسلمان، خشونتی سر بزند، در گاه مبارزه با فساد، فساد آفرین، تباهی، تباهی آفرین، و در صحنه کار زار با دشمن است که در این جا به شمه ای از دستورها و آیینهای اسلام و دیدگاه امام خمینی می پردازیم و سفارشهای بسیار ایشان، را یاد آور می شویم. روش مبارزه با فساد مبارزه با فساد، بی قاعده و قانون نیست، شرایطی دارد و بایستی از حدود و مرزهای آن فراتر حرکت نشود. اگر کوتاهی یا تند روی شود، به جای اصلاح به افساد و تباهی می انجامد. حفظ حدود خداوند، نه تنها درباره مومنان، بلکه در برخورد با کافران و مشرکان جنگی نیز ضرورت دارد و هر چیز باید در مرز و حدودی که برای آن بیان شده قرار بگیرد: (تلك حدود الله فلا تعتدوها ومن يتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون.) (۹) اینها حدود خداست. از آن تجاوز مکنید. که ستمکاران از حدود خدا تجاوز می کنند. امام خمینی، بر نگاهداشت مرزهای حق و باطل، صلاح و فساد و معروف و منکر حساس بود. او مرزبان دین بود و حرکت در مرز و راه را، تنها وسیله رسیدن به سعادت می شمرد و خارج شدن از آن را سبب فساد. نه مدهانه و سهل انگاری در اجرای دستورهای خدا را روا می شمرد و نه تند روی را. امام تاکید می کرد: افراد برای مبارزه با گناه به گناهی دیگر نیفتند و برای به کرسی نشاندن حقیقت از ابزار و راه های نامشروع استفاده نکنند و خدای نخواست به نام امر به معروف و نهی از منکر، به افراد ستم روا ندارند و به نام انقلاب و انقلابی، دستورهای اسلام و ارزشهای دین، فراموش نگردد. (۱۰) امام تندرویهایی که گاه به اسم دین انجام می گرفت، بر نمی تابد و گاه تندروان و خشونت ورزان را نفوذی دشمن می خواند. او، به رزمندگان اسلام در جبهه های جنگ نیز اندرز، می داد: در جنگ با دشمن هم، اصول انسانی را پاس دارید و سیرت علی (ع) را از یاد نبرید، دیدن جنایتها و وحشی گریهای صدامیان، حلم و بردباری را از کف شما نرباید، ابتدا به جنگ نکنید، با اسیران جنگی مهربان باشید توده بی گناه مردم عراق را، که خود در چنگال صدام اسیرند، با جنایتکاران بعثی، یکی نشمرید. (۱). همان، ج ۲۰۰/۱۵. (۲). (بحار الانوار)، ج ۲۶۷/۷۰. (۳). سوره (فتح)، آیه ۲۸؛ (صحیفه نور)، ج ۲۳۴/۵. (۴). (اربعین)، امام خمینی، ج ۱۳۳/۱، طه. (۵). (صحیفه نور)، ج ۲۹/۱۰. (۶). همان، ج ۲۲۷/۷. (۷). (آداب الصلوه)، امام خمینی / ۲۶۱/ (۸). (پرتویی از قرآن)، سید محمود طالقانی، ج ۵۸/۲، سهامی انتشار. (۹). سوره (بقره)، آیه ۲۲۹. (۱۰). (صحیفه نور) ج ۲۱۹/۱۲؛ ج ۱۰۷/۷. امام با یادآوری فرازهایی از سیره پیامبر و علی (ع) در برخورد با دشمن، می گوید: (... سربازان صدر اسلام، در عین حالی که سربازی می کردند وظایف صوریه را هم به تمام معنی به جا می آوردند، همان طور که شمشیر می کشیدند... با خودشان به طور رحمت به طور دوستی و برادری رفتار می کردند. حضرت امیر وقتی که مواجه می شود با لشکر معاویه، که از کفار هم بدتر بودند، با خوارج... سفارش می کرد که: شماها ابتدا به جنگ نکنید... و لو حق با شماست. بگذارید آنها ابتدا کنند. وقتی آنها ابتدا کردند گاهی هم یک دو نفر کشته می شدند، آن وقت اجازه می داد و با تمام قدرت تا آخر می کوبید.) (۱) مبارزه با فساد نمی شود خارج از مدار قانون انجام گیرد و افزون بر این، روشهایی دارد که اگر آنها در نظر گرفته نشوند، مبارزه عقیم می ماند و چه بسا اثر عکس داشته باشد. ۱. مبارزه غیر مستقیم، نخستین مرحله برای جلوگیری و مبارزه با فساد

است و این نیز مرحله‌هایی دارد: الف. در مرحله نخست شخص گمراه به اشتباه و حرکت ناروای خود هشیار گردد و بدی آن را بفهمد. می‌باید رفتاری پیش گرفت که بفهمد کارش اشتباه است. اگر با این حرکت ترک کار ناشایست نکرد، می‌بایست با تشرویی با او رو به رو شد و اگر اثر نگذاشت، باید به مبارزه منفی پرداخت و ترک رفت و آمد با وی کرد. (۲) این شیوه مبارزه را، پیامبر (ص) در برخورد با کسانی که بر اثر راحت طلبی، پیامبر را در غزوه تبوک یاری نکردند و به جبهه نرفتند، به اجرا گذاشت و آثار سازنده‌ای در برداشت (۳) و راه بی تفاوتی را بر دیگر مسلمانان بست. ب. در مرحله دوم، به گونه روشن و بدون ابهام به ناشایسته کار، باید فهمانده شود: بیراهه می‌رود. ج. در مرحله پایانی، نوبت به تعزیر و دست بردن به شمشیر و جهاد می‌رسد. یعنی اگر راه‌های یاد شده به نتیجه نرسید و طرف از حرکتها و کارهای خلاف، دست برداشت، باید با شدت عمل با وی برخورد کرد. امام تاکید دارد در گاه در خطر قرار گرفتن اصول دین یا مذهب، ضروریات دین اهانت به قرآن و مقدسات و... مردم وظیفه دارند در برابر منکرات به مبارزه برخیزند و از بذل مال و جان دریغ نورزند. (۴) (مرتبه سوم، توسل به زور و جبر است. پس اگر بداند یا اطمینان داشته باشد که ترک منکر نمی‌کند، یا واجب را به جای نمی‌آورد، مگر با اعمال زور و جبر، واجب است، لکن باید تجاوز از قدر لازم نکند.) (۵) جهاد در دیدگاه امام جهاد در منطبق قرآن قانونی است خدایی و مقدس که از روی ناگزیری و برای اصلاح جامعه و پدید آوردن جامعه‌ای توحیدی و رسیدن به صلح پایدار، تشریح شده است. در بینش قرآنی امام خمینی، هدف از جنگ، از بین بردن فتنه است. امام در برابر شعار توده مردم در دوران دفاع مقدس: جنگ جنگ تا پیروزی، یادآور می‌شد: (جنگ جنگ تا رفع فتنه، قرآن می‌فرماید: وقتالوهم حتی لا تکنون فتنه (۶). همه بشر را دعوت می‌کند برای رفع فتنه.) (۷) در قرآن فتنه، به معنای آزمایش (۸)، بلا- و عذاب (۹)، فریب و اغوا (۱۰)، ستم و بیدادگری (۱۱) و شرک به کار رفته است. همه این معانی یک ریشه دارد و آن عبارت است از: فشار و اختناق، گمراهی و توطئه، بدبین کردن مردم به اسلام و جلوگیری از دعوت به دین، و بستن راه بر حقیقت. احترام به مال و جان انسانها ضرورت دارد، ولی پاسداری از کرامت و حقوق انسانی، مانند: عدالت اجتماعی و ستیز با ستم، آزادی و حریت انسانی، خداپرستی و آزادی تبلیغ دین، صلح و امنیت عمومی و... از آن بالاتر است. برای نجات ارزشهای والا و نجات انسان و دفاع از حقوق عمومی، باید شماری از مردم جان خود را فدا کنند. در منطق اسلام، جهاد، نه مبارزه برای گستراندن قلمرو و رسیدن به مال و ثروت و زمین که مبارزه برای خدا و خدمت به خلق اوست. ۱. دفاع: اگر دشمن به سرزمینهای اسلام هجوم آورد، بر همه مسلمانان، در هر کجا باشند، واجب است از حوزه اسلام دفاع کنند و اسلام و مسلمانان را از سلطه بیگانگان نجات دهند. در منطق امام، چیرگی کافران و بیگانگان تنها هجوم و یا اشغال نظامی نیست که سلطه سیاسی و اقتصادی و فرهنگی دیگران بر مسلمانان پذیرفته نیست و بر مسلمانان لازم است در صورت امکان و آماده بودن شرایط، برای دفاع از عزت اسلامی با حاکمیت کافران بستیزند. (۱۲) نظام اسلامی و مسلمانان می‌باید چنان توانمند باشند که دشمن خیال تاخت و تاز به آنها را در سر نپرواند. اگر دشمن، در اندیشه هجوم به سرزمینهای اسلامی است و مقدمات آن را تدارک می‌بیند، مسلمانان باید به او مهلت ندهند و پیش از این که به مرزهای اسلام حمله ور گردد، رو در روی او قرار گیرند با همان حربه‌هایی که دشمن علیه مسلمانان استفاده می‌کند، او را از هجوم، باز دارند. علی (ع) به سپاهیان خود می‌فرمود: چرا منتظر می‌مانید دشمن به سرزمین شما حمله برد و در خانه با شما درگیر شود، بلکه شما باید پیش از رسیدن دشمن بر او راه بندید و او را در خانه اش مشغول سازید: (وقلت لکم اغزوهم قبل ان یغزوکم فما غزی قوم قط فی عقر دارهم الا ذلوا.) (۱۳) و گفتم: با آنان بستیزید، پیش از آن که بر شما حمله برند و بگریزند. به خدا سوگند با مردمی در استانه خانه شان نجنگیدند، جز آن که جامه خواری بر آنان پوشیدند. امام امت، به پاسداران نظام اسلامی پیشنهاد می‌دهد: پروای دشمن را داشته باشید و مستکبران و بدخواهان انقلاب اسلامی را در مرزهای آنان مشغول سازید. آنان اگر در آرامش یابند و جنایتکارانی چون اسرائیل خیالشان از سوی فلسطینیان و لبنانیان، آسوده باشد، به سوی ما

خواهند آمد و با محاصره همه جانبه ما را در چهار دیواری خود خفه خواهند ساخت. امام، با ارائه نمونه هایی از تاریخ صدر اسلام، ابراز می دارد: جنگهای پیامبر با کافران، بیش تر جنبه دفاعی و بازدارندگی داشته است. کفار قریش همواره در اندیشه تهاجم به ام القرای اسلام و نابود کردن هسته مرکزی مسلمانان بودند و اگر مسلمانان به استقبال خطر نمی شتافتند و فتنه گریهای کافران قریش را بی پاسخ می گذاشتند، در خانه خود محاصره و نابود می شدند. (۱۴) ۲. برداشتن بازدارنده ها از سر راه دعوت: از دیگر دلیلهایی که به جهاد مشروعیت می دهد، برداشتن بازدارنده ها از سر راه دعوت است. اسلام، دینی است جهانی و مسلمانان وظیفه درند پیام توحید رهایی بخش را به دیگران ابلاغ کنند و مرزهای فکری و عقیدتی اسلام را بگسترانند. برای این ماموریت، می بایست آزادی دعوت وجود داشته باشد. اگر نظام شرک و الحاد با تکیه بر این اندیشه، مردم را به بند کشیده باشد و به مردم ستم روا دارد و از گسترش اسلام جلو بگیرد، مسلمانان وظیفه دارند این، بازدارنده را از میان بردارند. در واقع این نوع جهاد، مبارزه با اختناق و استبداد است. امام بر این نظر است که جنگهای پیامبران و نبردهای رسول اکرم (ص)، بیش تر، برای از بین بردن بازدارنده های نشر توحید در جهان انجام گرفته است: (... انبیا که جنگ می کردند با مخالفین توحید، مقصدشان این نبوده که جنگ بکنند و طرف را از بین ببرند... آنها مانع بودند... رسول اکرم (ص) مقصدشان این نبود که مشرکین مکه را از بین ببرند و یا مشرکین جزیره العرب را از بین ببرند، مقصد این بود که دین اسلام را منتشر کنند و حکومت حکومت قرآن باشد... آنها چون مانع بودند... منتهی به جنگ می شد و معارضه). (۱۵) ۳. جهاد ابتدایی: در دید امام، جهاد ابتدایی ویژه روزگار حضور معصوم است، هدف از آن گسترش توحید و یکتاپرستی است. امام شرح می دهد: این بخش از جهاد نیز به انگیزه جهانگشایی و رسیدن به مال و منال انجام نمی گیرد، بلکه رزمندگان برای هدفهای برتر، از جان و مال و آسایش خود می گذرند. جهاد مبارزه با شرک و چپاول است. (۱۶) دفاع از حقوق انسانی انسانها، به هدف آزاد کردن اندیشه ها از بند خرافات و چیرگی خدایگان گوناگون. پیام مسلمانان صدر اسلام به ملتهای دیگر این بود: ما آمده ایم شما را از بندگی و بردگی خدایان و اربابان گوناگون نجات دهیم و بندگی خداوند یکتا را به شما هدیه کنیم. ۴. دفاع از ستمدیدگان: از دیگر انگیزه های جهاد است. مبارزه با کسان که انسانها و جامعه های بشری را به بند می کشند و منابع اقتصادی و انسانی آنان را به یغما می برند و... جهاد برای گسترش عدالت اجتماعی، پس از شعار توحید، مهم ترین برنامه های پیامبران است. رسولان خدا برای نبرد با فرعونیان و قارونیان و ستمکاران، توده ها را بسیج کردند و با نبردهای خونین طاغوتهای روزگار خود را برانداختند و مستضعفان را به حکومت نشانند: (تمام انبیا، از صدر بشر و بشریت برای این بوده است که جامعه را اصلاح کنند و فرد را فدای جامعه می کردند... خدای تبارک و تعالی می فرماید که انبیا را ما فرستادیم، بینات به آنها دادیم، آیات به آنها دادیم، میزان برایشان. (۱). همان، ج ۱۵/۹. (۲). (توضیح المسائل)، امام خمینی، مساله ۲۸۰۵. (۳). (تفسیر نورالثقلین)، الحویزی، ج ۲/۲۷۸، اسماعیلیان، ذیل آیه ۱۱۸، سوره توبه. (۴). (توضیح المسائل)، مساله ۲۷۹۲. (۵). همان، مساله ۲۸۱۳. (۶). سوره (بقره)، آیه ۱۹۳. (۷). (صحیفه نور)، ج ۸۲/۱۹. (۸). سوره (عنکبوت)، آیه ۲۰. (۹). سوره انفال)، آیه ۲۹. (۱۰). سوره (اعراف)، آیه ۲۷. (۱۱). سوره (مائده)، آیه ۴۱. (۱۲). (توضیح المسائل)، مساله ۲۸۲۶؛ (تحریر الوسيله) امام خمینی، ج ۴۸۵/۱، وزارت ارشاد. (۱۳). (نهج البلاغه)، خطبه ۲۷. (۱۴). (صحیفه نور) (۱۵). همان، ج ۴۴/۷. (۱۶). (کشف الاسرار)، امام خمینی؛ ۲۲۸/ (جهاد)، شهید مطهری، صدر؛ (آشنایی با قرآن)، شهید مطهری، ج ۲۱۰/۳، صدر. .. فرستادیم (لیقوم الناس بالقسط) (۱) غایت این است که مردم قیام به قسط بکنند عدالت اجتماعی در بین مردم باشد... دنبالش هم می فرماید: (و انزلنا الحديد) تناسب این چیست؟ تناسب این است که با حدید باید اینها انجام بگیرد. با بینات، با میزان و با حدید. (فیه باس شدید). (۲) مبارزه با ستمگریها، مهم ترین انگیزه امام در مبارزه با استکبار جهانی بود. امام امت برای یاری ستمدیدگان فلسطین و لبنانی و دفاع از عزت مسلمانان به یاری آنان شتافت و اعلام کرد: دفاع از مستضعفان مرز نمی شناسد و اگر در هر گوشه از جهان ستمدیده ای از ما

فریاد خواهی کند وظیفه داریم در صورت توان او را یاری کنیم. این اصل مهمی بود که امام بر سر آن حاضر به سازش نبود. امام، در برابر کسانی که خواهان سازش با غرب بودند و شعار مبارزه و مذاکره با امریکا سر می دادند و نیز در برابر آن دسته که سازش مصلحت جویانه را پیشنهاد می کردند و می گفتند سرسختی نشان دادن ما را منزوی می کند، به شدت ایستاد و هرگونه سازش و باج دهی به امریکا را رد کرد (۳) و بر آن بود که ملت ما فشارهای اقتصادی را به جان خریده و ذلت سازش با امریکا را نپذیرفته و شرایط تحمیلی غرب، چون شرکت در صلح خاورمیانه و شناسایی اسرائیل را نمی پذیرد. تجربه های بعدی نشان داد: راه امام درست بوده و خنده های دروغین غرب برای فریب ما انجام می گرفته و تا غرب کم ترین روزنه ای برای قدرت نمایی و فشار بر مسلمانان پیدا کرده است، کینه های درونی را به نمایش گذاشته است. امام، در پاسخ کسانی که به امام پیشنهاد می کردند با دشمن بعضی سازش کرده و برای جلوگیری از خسارت بیش تر، به خواسته های نامشروع صدام و هم پیمانهای او تن دهد، می گوید: (... آنها که به ما اشکال می کنند که چرا سازش نمی کنید، با این قدرتهای فاسد، آنها از باب این که همه چیز را با چشم مادی ملاحظه می کنند... آنها نمی دانند که انبیا خدا چه رویه ای داشتند با ظالم، چه طور بر خورد می کردند، یا می دانند و خودشان را به کوری و کوری می زنند. سازش با ظالم، ظلم بر مظلومین است. سازش با ابرقدرتها ظلم به بشر است... انبیای عظام، تا آن جا که توانستند جدیت کردند که ظلم را از این بشر بزایند، به موعظه، به نصیحت، به امر به معروف، به نهی از منکر، به (انزلنا الحديد و فيه باس شدید)، (آخر الدواء الکی) آخر دوا این است که داغش کنند. شمشیر آخر دواست.) (۴) ۵. مبارزه با باغیان (گردنکشان): آنان که علیه نظام مشروع اسلامی برخاسته اند، آنان که قصد سست کردن و یا براندازی نظام را دارند، آنان که بلوا می آفرینند، رعب و وحشت ایجاد می کنند، امنیت عمومی را به خطر می اندازند و در جامعه مفسده، می انگیزند، به بازگشت از شر انگیزی فراخوانده شوند و در صورت پا فشاری، به مبارزه با آنان برخاست، تا مرز درماندگی و از هم پاشیدن تشکل و هسته مرکزی آنان پیش رفت. درباره این افراد، اسلام شدیدترین دستورهای جزایی را به حسب موارد و شرایط و چگونگی فساد، صادر کرده است: (انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم خزی فی الدنیا و لهم فی الاخره عذاب عظیم.) (۵) جزای کسانی که با خدا و پیامبرش جنگ می کنند و در زمین به فساد می کوشند، آن است که کشته شوند، یا بردار گردند یا دستها و پاهایشان یکی از چپ و یکی از راست بریده شود، یا از سرزمین خود تبعید شوند، اینها رسوایشان در این جهان است و در آخرت نیز، به عذابی بزرگ گرفتار آیند. به نظر امام، حاکم اسلامی برابر گونه جرم و جنایت و گونه ستیز و گردنکشی، یکی از مجازاتهای چهارگانه را اجرا می کند و اگر محاربی که دستش به خونی نیالوده و اموالی را از میان نبرده باشد، اگر پیش از آن که به او دست یابند خود را تسلیم کند و از کار زشت خود پشیمان گردد بخشوده می شود. (۶) مسلمانان وظیفه دارند گردنکشان و مفسدان را به صلح و آرامش فراخوانند و اگر به کار خود ادامه دادند با آنان بجنگند. (۷) علی (ع) کسانی که در بصره علیه نظام اسلامی به ستیز برخاسته و منطقه را به آشوب کشیده بودند، دعوت به صلح و سازش کرد. بارها به آنان پیغام داد پس از اتمام حجت، با آنان جنگید و آتش فتنه را خاموش کرد. هجوم همه جانبه گروهکهای ستیزه گر علیه نظام اسلامی در آغاز انقلاب و نیز هجوم رژیم بعث عراق به سرزمین ایران، نمونه بارز فساد و محاربه با خداوند و پیامبر بود. در بامداد انقلاب و هنوز که چند روزی از شکست شاه سپری نشده بود، خواسته های سیاسی گروهکها از انقلاب اسلامی آغاز شد و کشور از همه سو، مورد تهاجم گروهکهای غیرقانونی قرار گرفت. حزب دموکرات، کموله، رزگاری، پیکار و فدائیان و... با حمله مسلحانه به تصرف پادگانها و مراکز دولتی کردستان دست زدند (۸) و چنین آشوبهایی در دیگر نقاط ایران، چون: خرمشهر و گنبد، برای تجزیه ایران اسلامی شعله کشید. گروههای ستیزه جو و محارب و باغی بر حکومت اسلامی در کردستان، به دستور امریکا، در پی آن بودند که اسلام را برای همیشه از کردستان برانند و این خطه از

میهن اسلامی را به پایگاهی برای اربابان غربی و شرقی خود بدل سازند. فرزندان اسلام، از هر سو برای پاسداری از عقیده، سرزمین و مرزهای اسلام، روانه مرزهای غربی شدند و با خون سرخ خود که بر پهنه دشتها و کوهستانهای غرب کشور به زمین ریختند، توطئه گروهکها را ناکام گذاردند و به همراه پیشمرگان مسلمان کرد و دلاوران خدا جو آن دیار، پرچم قرآن را بر بلندترین قله های این منطقه از میهن اسلامی برافراشتند. در این میان قدرتهای خارجی و گروهکهای وابسته و آنان که عقبه محارب را پاس می داشته و از شکست عوامل محارب ناخوشنود بودند، دفاع جانانه و شورانگیز و حماسی فرزندان اسلام را و شور و نشور و حماسه ای که امام در بین امت غیور برانگیخته بود، خشونت نامیدند و از گوساله های سامری خود صداهایی درآوردند به قصد فریب مردم و به خواب کردن آنان، که شکر خدا نقش بر آب شد. آنان در تبلیغات خود علیه حرکت، رستاخیز، شور، نشور، غیرت، مردانگی، واژه خشونت را به کار می بردند، تا به پندار خام خود، جلوی حرکت قهرمانانه مردم ایران را بگیرند و آنچه را اربابان می خواهند، انجام دهند. در همان روز که دولت موقت در مهر ماه ۵۸ اعلان داشت: پنجاه و دو نفر از پاسداران مظلومانه در سردشت به دست مهاجمان به قتل رسیده و از سرنوشت شماری دیگر از پاسداران خبری در دست نیست، جبهه ملی، در نامه ای سرگشاده نوشت: (... چه کسی مسئول خون جوانان برومند میهن ماست که در قسمتی از بیابانها و کوهستانهای کشور به دست برادران دیگر به زمین ریخته می شود، آیا عنوان شهادت و شهید و بر پاداشتن مراسم عظیم (تشییع جنازه و سوگواری می تواند اثرات زیان بار این برادرکشی را از میان ببرد). (۹) کدام برادرکشی؟ آیا آنان که علیه نظام اسلامی، علیه تمامیت ارضی، برای خشنودی آمریکا و دیگر قدرتها، دست به اسلحه بردند و با تمام توان تلاش می کردند، کردستان را از ایران عزیز جدا سازند و آن را به پادگانی برای آمریکاییان دریاورند، به نظر این جبهه برادر بودند؟ آیا اینان که دست خود را به خون سربازان فداکار ارتش و نیروهای مومن و باوفای ارتش، سپاه و نیروهای مردمی که در پادگانهای مرزی به نگهبانی از مرزهای ایران اسلامی، استوار ایستاده بودند، آلودند، برادرند؟ قاسملو که هیچ گاه در کنار مردم ایران نبود و از کردی تنها سبقه نژادی را داشت، از کدام پستان مام میهن شیر نوشیده بود که او را در کنار چمران و کاوه و بروجردی و کاظمی و ... برادر بخوانیم؟ اینان و همپایگهای اینان، خون ریزیها، خون آشامیها، شکنجه ها، تجاوزها و یغماگریهای گروهکهای آمریکایی تجزیه طلب را نادیده می انگاشتند و حرکت آنان را حرمت آزادیخواهانه می نامیدند، ولی دفاع مردانه جوانان شریف و مردان غیور را از سرزمین اسلامی، خشونت! زهی بی شرمی. اما امام، بارها گروهکهای محارب و هواداران آنان را اندرز داد، آنان را آزاد گذاشت تا خواسته های خود را در جامعه منتشر کنند، برای بیان اهداف خود به مناظره بنشینند، هیاتهای صلح و مذاکره و حسن نیت به کردستان فرستاد، با فرستادگان و نمایندگان احزاب به گفت و گو نشست، بارها کسانی را که ناآگاهانه آلت دست عوامل بیگانه شده و علیه نظام اسلامی دست به آشوب مسلحانه زده بودند بخشید و فرمانده سپاه پاسداران در آن روزهای آتش و خون که هر روز ملت در تشییع جنازه شهیدی شرکت می کرد، اعلام کرد: به جز سران جنایتکار حزب دموکرات که دستشان به خون صدها مسلمان بی گناه آلوده است دیگر اعضای این حزب مشمول عفو حضرت امامند. (۱۰) آیا این امام و این یاران و این مردم خشونت طلب هستند؟ کجا چنین رهبری می توان سراغ داد که با محارب، با جنگ طلب، با خون ریز، با قاتل عزیزترین عزیزها، چنین صبورانه و ترازمند برخورد کند؟ در سال ۱۳۶۰ که گروه بی شماری از امامان جمعه و بزرگان اسلام و انقلاب، به تیرهای زهر آگین سازمان منافقین به خون خود غلطیدند و مردم مسلمان به خروش آمده در انتظار مجازات جنایتکاران دست گیر شده بودند، امام بر توسن سرکش انتقام، که چه بسا بسیار مورد پسند مردم باشد و او را بیش از پیش مطرح کند، سوار نمی شود، آرام، مهربانانه می گوید: ما در پی انتقام جویی نیستیم و هدف از زندان اصلاح مجرمان است! امام به مسوولان زندانها اعلام می کند: زندانیانی که قابل اصلاح و بازگشت از بیراهه اند، ببخشند و اسباب آزادی آنان را از زندان فراهم سازند: (۱). (۱). سوره (حدید)، آیه ۲۵. (۲). (صحیفه نور)، ج ۱۴۶/۱۵. (۳). (او به تنهایی یک

ملت بود. (۴). (صحیفه نور)، ج ۱۹/۱۹. (۵). سوره (مائده)، آیه ۳۳. (۶). (تحریر الوسیله)، ج ۲/۴۹۳. (۷). سوره (حجرات)، آیه ۹. (۸). (طلوع و غروب دولت موقت)، احمد سمعی/۱۵۵، شاپوویز. (۹). همان/۲۲۲. (۱۰). همان؛ ۲۱۳ (صحیفه نور) ج ۲۶۱/۸، (ج ۳/۹). (ج ۱۷۲/۱۰) .. من امروز می خواهم تاکید کنم در این امر که راجع به این محبوسین (البته به استثنای آنهایی که ما به حسب امر خدا نمی توانیم عفو کنیم) باز تاکید می کنم که زودتر این قضیه تمام شود و آقای موسوی به هر جا به همه شهرستانها سفارش کنند که زودتر این کار را انجام بدهند و رسیدگی زودتر شود، تا ان شاء الله برای عید جدید، یک عده چشمگیری از اینها که می شود آنها را عفو کرد، حالا گناه دارند، یک گناهی است که قابل عفو است.... انحرافی است که قابل عفو است، تهیه کنند و برای عید جدید که می آید بفرستند تا ان شاء الله، اینها عفو بشوند. (۱) امام بارها به گروهکهای محارب اندرز داد که در راه خود تجدید نظر کنند و میان رفتار اسلام با عملکرد قدرتهایی که از آنها دستور می گیرند، به مقایسه پردازند و کورکورانه جان خود را از دست ندهند. امام در بیانی روشنگرانه، کسانی را که شعار حمایت از خلق سر می دادند، راه ها را ناامن می ساختند، خرمنها را به آتش می کشیدند، و فرزندان مردم را به قتل رسانیدند، منافع خواند که میان رفتار و گفتارشان تفاوت است و از آزادی استفاده نابجا می کنند. آنان به جای این که از آزادی درست استفاده کرده و اندیشه و قلم را در راه بهروزی و از میان بردن مشکلات و ایجاد تفاهم به کار گیرند، به مقدسات اسلام توهین می کنند (۲) و آب به آسیاب بیگانگان می ریزند. گروهکهای قانون شکن، به اندرزه‌های امام گوش نکردند و هر روز بر دامنه آشوبها، شایعه پراکنیها، توهین مقدسات افزودند. در مطبوعات آشکارا تاریخ تحریف می شد، احکام اسلام زیر سوال برده می شد و به تعبیر شهید بهشتی، متخصصان جنگ روانی در کار آشفته کردن بازار انقلاب بودند. امام، در سخنرانی ۵/۵/۱۷ خود، بر خروشید و گفت: همه این خرابکاریها و آتش افروزیهایی که در گوشه و کنار کشور دیده می شود، بر اثر آن بود که ما سهل انگاری کرده و به قانون عمل نکردیم و دست گروهکها و بدخواهان را برای هر کار باز گذاشتیم: (اگر ما از اول... مجلات فاسد و مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم و روسای آنها را به سزای خودشان رسانده بودیم و چوبه های دار را در میدانهای بزرگ بر پا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم، این پیش نمی آمد.) (۳) گاه، عفو و بخشش، شماری از فساد انگیزان، بویژه وابستگان به قدرتهای بزرگ را جری و گستاخ می کند؛ زیرا آنان از روی ناآگاهی دست به کار نمی شوند. آنان برای ویرانگری، آشوب، فتنه انگیزی، براندازی، خون ریزی و... مامور شده اند و عفو و بخشش و سیاست سهله سمحه، میدان را برای آنان باز می کند و زمینه را مهیا می سازد. امام، هجوم عراق به ایران را مصداق بارز تجاوز آشکار باغیان و محاربان به نظام اسلامی خواند. صدام به هدف براندازی نظام و تجزیه ایران با لشکریان انبوه و ساز و برگ مدرن از غرب و جنوب به کشور ما وارد شد، شهرها و روستاها را اشغال کرد، میلیونها نفر را آواره ساخت و خسارتهای جانی و مالی جبران ناپذیری به ما وارد آورد. (۴) امام، در گرماگرم جنگ گفت: ما هیچ گاه جنگ را شروع نکرده و نمی کنیم و اکنون از کشته شدن جوانان ایران و عراق ناراحتیم. این یک اصل مسلم و خدشه ناپذیر است در اسلام که جبهه حق، هیچ گاه آغاز به جنگ نمی کند، امام روی این اصل، همیشه و همه گاه می گفت: (ما هیچ روزی به عراق حمله نکردیم و الان هم در حال دفاع هستیم.) (۵) امام با استواری به ملت ایران یادآور می شد که اکنون که نبرد بر ما تحمیل شده، به دشمن باج نمی دهیم و برای بیرون کردن دشمن از بذل مال و جان دریغ نداشته و حرمت و عزت و کرامت انسانی و اسلامی خود را به چند روز زندگی بیش تر در دنیای دون، نمی فروشیم و چون امام حسین تا آخر ایستاده ایم. امام حزب بعث را جنگ افروز می دانست و می گفت: باید تا سر حد نابود کردن این غده سرطانی با او جنگید و ریشه های او را از سرزمین عراق بیرون کشید. وی، در پاسخ فرستادگان برخی از کشورهای جهان گفت: این کسانی که ما را به سازش فرا می خوانند به جای این کار، متجاوز را سرکوب کنند. رژیم عراق مزورانه، بدون این که قدمی واپس نشیند و شهرهای اشغالی را ترک کند، دم از صلح می زند: (ما حکم را قرآن قرار می دهیم، قرآن کتاب

آسمانی مسلمانان است. ما یک آیه ای از قرآن را حکم قرار می دهیم... آیه این است: اگر دو طایفه ای از مومنین با هم جنگ کردند شما صلحشان بدهید و اگر یک طایفه ای از آنها به طایفه دیگر تجاوز کرد همه تان مکلفید که با او قتال کنید، جنگ کنید تا این که به اطاعت خدا برگردد. وقتی به اطاعت خدا برگشت صلح کنید به عدالت و قسط. (۶) عراق در سال سوم جنگ، به حمله های خود شدت بخشید. شهرها را به موشک می بست و هواپیماهای عراق هر روز شهرها را بمباران می کردند و در همان حال، دم از صلح و سازش می زد و رادیوهای بیگانه، گفته های او را در همه جا می پراکنند امام امت، در سخنرانیهای روشنگرانه خود، مردم را روشن ساخت که صلح طلبی صدام، بسان صلح طلبی اسرائیل است. اسرائیل به لبنان، یورش می برد، آن گاه که توانش کاهش می یابد، سازمان ملل را وارد ماجرا می سازد و آتش بست برقرار می کند و با تجدید قوا دوباره از زمین و هوا، به لبنان یورش می آورد. امام، هوشیارانه از هدفهای شوم صدام، پرده بر می داشت و گفت: صدام تا خوزستان را به او ندهیم خرسند نمی شود و ما می بایست به نبرد ادامه دهیم تا دشمن را از تجاوز دوباره ناامید کنیم. اگر صدام نیمه جان بماند و نیروی رزمی اش در هم نشکند، با تجدید نیرو دوباره به سرزمین ما حمله ور می شود. وقتی صدام خیلی از صلح دم می زد، امام گفت: صدام بسیاری از شهرها و روستاهای غرب و جنوب را به تل خاکی تبدیل کرده، او باید غرامت بدهد (۷) و در دادگاه صالحه محاکمه شود و... امام، هجوم به عراق را نه تهاجم، بلکه دفاع از اسلام و ایران خواند و با بیانی بسیار روشن از کمکها و پادشاهای بین المللی به عراق متجاوز پرده برداشت: اکنون که استکبار جهانی به جای تنبیه تجاوزگر، به او پاداش می دهد و موشک و هواپیما و کشتی و مهمات و تانک و سلاح شیمیایی برای کوبیدن شهرهای بی دفاع در اختیار او گذاشته است، ما خود با ضربه زدن به بنیه نظامی عراق، بعثیان را به مجازات می رسانیم و تا برآوردن خسارتهای مالی و محاکمه تجاوزگر تا آن جا که توان داشته و شرایط به ما اجازه می دهد، مقاومت می کنیم: (شهرهای مرزی ما هر روز در زیر توپهای دور برد و موشکهای دشمن است... و بر همه ما واجب است که دفاع کنیم از کشور خودمان و دفاع این است که ما دشمن را تا آن جا برسانیم و برانیم که نتواند با موشکهای خودش شهرهای ما را بکوبد. رفتن در خاک عراق، نه هجمه به عراق است، دفاع از اسلام و کشور اسلامی است. نظیر این که اگر یک کسی در خارج منزل شما بایستد، از داخل خانه خودش سنگ پرانی کند و موجب خسارت مالی و جانی شود، اگر شما وارد بشوید در منزل او، شما هجمه نکردید به او، شما می خواهید دفاع کنید. (۸) در دفاع مقدس، همه شرایط انسانی و اسلامی نگاهداشته می شد و به فرمان امام، جز در هنگامهای ضروری، از حمله به شهرها خودداری شد. امام، همواره به رزمندگان، ارتشیان، سپاهیان و... سفارش می کرد: با اسرا با ترازهای شرعی و قانونی رفتار کنند. (۹) مجازات مرتد: از دیگر مواردی که اسلام، با شدت برخورد می کند و از قوه قهریه استفاده می برد. به کیفر رساندن مرتدان است. آن که از اسلام رو بگرداند، (۱۰) یا یکی از ضروریات دین را انکار کند، مرتد است. اسلام دین آزادی است. به هر سرزمینی که چیره می شود و آن را در زیر نگین خود در می آورد، همگان را آزاد می گذارد که هر مرام و آیینی که می خواهند، برگزینند کسی را وادار بر پذیرش دین اسلام نمی کند ولی اگر کسی آگاهانه و با کندوکاو و تحقیق و پژوهش که مورد سفارش اسلام است و به آن تاکید می ورزد، وارد حوزه اسلام شد، نمی تواند آن را ترک کند. بیرون رفتن از جرگه مسلمانان و یا اهانت به مقدسات و دستورات آن، به منزله خنجر زدن از پشت به جبهه اسلام به شمار می رود و از دین برگشته در مواردی، به سختی کیفر می بیند. قرآن، از کسانی نامبرده که به انگیزه ترس از کافران، یا دنیاطلبی و رسیدن به دنیای بهتر و یا به قصد توطئه و خیانت، پس از گرویدن به اسلام، به اردوگاه کافران پیوسته اند. عبدالله بن ابی سرح، نویسنده پیامبر، برای رسیدن به دنیا به اسلام پشت کرد و آیه های قرآن را به سخره گرفت. پیامبر (ص) دستور داد: وی را بکشند، گرچه به پرده های کعبه بیاویزد؟! (۱۱) قرآن از یهودیان نام می برد که برای ضعیف کردن اسلام و ایجاد اختلاف و نگرانی بین مسلمانان تبانی کردند تظاهر به اسلام بکنند و به اردوگاه درآیند و پس از چندی آن را ترک گویند؛ (۱۲) از این روی اسلام

برای نگهداری کیان دین و حراست از حوزه مسلمانی، هشدار داد: افراد پس از پذیرش اسلام در ترک آن آزاد نیستند. (۱). (صحیفه نور)، ج ۵۲/۱۶. (۲). همان، ج ۲۶۷/۸. (۳). همان/۲۵۱. (۴). مجله (حوزه)، شماره ۹۷/۱۳، جنگ در آینه مبانی؛ (انقلاب اسلامی، جنگ تحمیلی و نظام بین الملل)، دفتر بررسی‌های سیاسی سازمان تبلیغات اسلامی، بهار ۱۳۷۶. (۵). (صحیفه نور)، ج ۲۱/۱۹. (۶). همان، ۷۷/۱۶. (۷). همان، ج ۱۴/۱۷. (۸). همان/۲۳۰. (۹). همان، ج ۱۲۰/۱۵. (۱۰). (تحریر الوسيله)، ج ۳۶۶/۲، موانع ارث. (۱۱). (تفسیر نورالثقلین)، ج ۹۰/۳. (سیر اعلام النبلا) ذهبی، ج ۴/ ۲۲۶، دارالفکر. (۱۲). سوره (آل عمران)، آیه ۷۲؛ (مجمع البیان فی تفسیر القرآن)، طبرسی، ج ۲/۱۱۵، دار مکتبه الحیاه. امام خمینی، به پیروی از اسلام راستین، انگیزه‌های کسان را در بازگشت از اسلام و یا انکار پاره‌ای از مسائل از نظر دور نمی‌دارد. اگر کسانی از روی ناآگاهی به اسلام و قانونها و آیینهای آن، به انکار مسائلی از آن پردازند، یا شرایط اجتماعی و فرهنگی ویژه‌ای آنان را به دین بد بین بسازد و به دشمنی و ستیز برنخیزند، نمی‌توان قانون کیفر مرتد را درباره اینان جاری ساخت. از این روی، امام، افزون بر کافران که مسلمان شده‌اند (مرتد ملی) برای مسلمان زادگانی که از روی ناآگاهی و بی‌بصیرتی به گروهها و مکتبهای الحادی پیوسته‌اند، راه توبه را باز می‌داند. بی‌گمان، بیش تر افرادی که در ایران پیش از انقلاب و چه پس از آن، کمونیست شده بودند، مسلمان زاده بودند و برابر اصول فقهی، مرتد و سزاوار کیفر؛ اما امام راحل، با آنان از جایگاه هدایت گرانه و ارشاد روبه رو شد و بارها آنان را اندرز داد و به برگشت به اسلام فرا خواند: (... وصیت من، به چه گرایان مثل کمونیستها و چریکهای فدایی خلق و دیگر گروههای متمایل به چپ، آن است که: شماها بدون بررسی صحیح از مکتبها و مکتب اسلام، نزد کسانی که از مکتبها و خصوص اسلام اطلاع صحیح دارند، با چه انگیزه‌ای خودتان را راضی کردید به مکتبی که امروز در دنیا شکست خورده رو آوردید... من به ... احزاب و گروهکها... وصیت می‌کنم که: به ملت پیوندند... و مطمئن باشند که اسلام، برای آنان هم از قطب جنایتکار غرب و هم از قطب دیکتاتور شرق بهتر است و آرزوهای انسانی خلق را بهتر انجام می‌دهد.) (۱) ولی برخورد امام، با جبهه ملی شدید بود؛ زیرا این جبهه، از روی ناآگاهی و برای سست کردن بنیادهای اسلام و دور کردن مردم از جبهه حق و روی گرداندن آنان از اسلام در برابر احکام جزایی اسلام موضع گرفته بود. قصاص از احکام مسلم اسلام به شمار می‌رود. وهیچ کس از مسلمانان در آن شبهه و تردید، ولی پس از تنظیم لایحه قصاص در سال ۱۳۶۰ جبهه ملی با علم به موضوع به مخالفت برخاست و به حکم خدا اهانت کرد. این گروه با اثرپذیری از قانونهای کشورهای غربی و اعلامیه حقوق بشر، که مجازات اعدام در آن وجود ندارد، حکم قرآنی قصاص را خشونت و وحشی‌گری خواند و در اعلامیه‌ای آن را محکوم کرد و مردم را به راهپیمایی علیه آن فرا خواند! (۲) امام در برابر این گستاخی و حرکت ستیزه جویانه علیه قانون حیاتی قصاص، که اسلام در سرزمین خود آشکارا مورد بی‌حرمتی قرار می‌گرفت، برآشفته و گفت: (جبهه ملی از امروز محکوم به ارتداد است. بله جبهه ملی هم ممکن است بگویند که ما این اعلامیه را نداده‌ایم. اگر آمدند در رادیو، امروز بعد از ظهر آمدند، در رادیو اعلام کردند به این که این اطلاعیه‌ای که حکم ضروری مسلمین... را غیرانسانی خوانده... از ما نبوده... از آنها هم می‌پذیریم، اسلام هم در رحمتش باز است به همه مردم.) (۳) امام به سایر گروهها، بویژه نهضت آزادی هشدار داد: اگر به اسلام علاقه دارید حسابتان را از جبهه ملی جدا کرده و تهاجم به حکم قصاص که نص قرآن و ضروری همه مسلمین است، محکوم کنید. (۴) ناسزا به به پیامبران: ناسزا به هر یک از پیامبران خدا، بویژه پیامبر اسلام در نزد همه فقیهان، از موجبات ارتداد شمرده شده است. ایمان به رسولان الهی و احترام به آنان از اصول اسلام است. اگر کسی به هر یک از فرستادگان خدا ناسزا گوید، سزاوار کیفر است و در این حکم فرقی بین هیچ یک از مرتدان وجود ندارد؛ زیرا ناسزای به انبیا به انکار دین بر می‌گردد و اهانت به قرآن. امام در راستای اجرای این حکم، سلمان رشدی را که با پشتوانه همه جهان غرب و اروپا، پیامبر اسلام را هدف شدیدترین اهانتها قرار داد، مرتد اعلان کرد و از مسلمانان جهان خواست فرمان خدا را درباره وی اجرا کنند. (سلمان

رشدی اگر توبه کند و زاهد زمان هم گردد بر هر مسلمان واجب است، باجان و مال هم خود را به کار گیرد و او را به درک واصل گرداند. (۵) امام اهانت به امامان و فاطمه زهرا(ع) را همانند اهانت به پیامبر، سب ارتداد می‌داند. ایشان درباره کسی که به فاطمه زهرا(س) سخنی ناشایست بر زبان رانده بود از صدای جمهوری اسلامی پخش شد، اعلام کرد: اگر ثابت شود که گوینده قصد اهانت به مادر امامان را در سر داشته، می‌بایست به سختی کیفر ببیند. (۶) امام همواره به دولتمردان شجاعت می‌بخشید که در برابر اجرای دستورها و آیینهای خداوند، سهل انگار نباشند و از ستایش و نکوهش بیگانگان و تهدیدهای اقتصادی، سیاسی و نظامی غرب نهراسند و از این که اروپا و آمریکا ما را در دنیا (به خشونت و تحجر) معرفی کنند، ترس به دل راه ندهند. (۷) امام، آزادیخواهی غریبان را چیز واهی می‌دانست و آنها را یک مشت انسانهای وحشی و جانی بر می‌شمرد که برای فریب دیگران، دم از آزادیخواهی می‌زنند. می‌گفت: غرب و آمریکا، مظهر همه جنایتها و وحش گریها در جهانند و ثروت همه دنیا را به یغما می‌برند، نمونه عینی آن این است که اسرائیل فرزند غرب است و باحمایت سیاسی و نظامی آمریکا و اروپا، افزون بر اشتغال فلسطین، هر روز جنوب لبنان را به آتش می‌کشد و همه دولتهای اسلامی را در خطر قرار داده است و با همه اینها، به ما که به ستمدیدگان کمک می‌کنیم، انگ تحجر و خشونت طلبی می‌زند: (خدای تبارک و تعالی در موضع عفو و رحمت رحیم است و در موضع انتقام انتقامجو، امام مسلمین هم این طور بود.... ما نمی‌ترسیم از این که... در روزنامه‌های خارج از ایران برای ما چیزی بنویسند. ما نمی‌خواهیم و جاهت... در خارج از کشور پیدا کنیم. ما می‌خواهیم به امر خدا عمل کنیم و خواهیم کرد.) (۸) (۱). (صحیفه نور)، ج ۱۹۷/۲۱. (۲). همان، ج ۱۷/۱۵. (۳). همان/۱۸. (۴). همان/۱۷ و ۱۸. (۵). همان، ج ۸۷/۲۱. (۶). همان/۷۶. (۷). همان، ج ۱۰۹/۸. (۸). همان، ج ۲۵۱/۸. سید عباس رضوی - مجله حوزه، ش ۹۴ و ۹۵.

فضائل و ویژگی‌های امام خمینی (ره)

فضائل و ویژگی‌های امام خمینی (ره) عبادی ۱ - ایمان راسخ و خلل ناپذیر به مبدا و معاد. ۲ - دست یابی به توفیقات بزرگ از جانب خداوند. ۳ - اخلاص و نیت خالص در تمامی اعمال. ۴ - دوری از ریا کاری و زهد فروشی. ۵ - تقید به نماز اول وقت و نماز شب و نوافل. ۶ - توسل به ائمه اطهار(علیهم السلام) ۷ - دست یابی به قله عرفان. ۸ - محبوبیت در قلب توده‌ها و حکومت بر دل‌ها. ۹ - شخصیتی همیشه پیروز و شکست ناپذیر. ۱۰ - انفاق در راه خدا. ۱۱ - ترک مکروهات و توجه به مستحبات. ۱۲ - دوری کردن از غیبت و نفرت و بی‌زاری از آن. ۱۳ - توجه عمیق و همیشگی به دعا و نیایش و مسالت از خداوند. ۱۴ - داشتن وجهه و چهره نورانی و الهی و جذاب. ۱۵ - عمل به تکلیف و وظیفه‌ی الهی و نادیده گرفتن غیر آن. ۱۶ - اخلاقی ۱۶ - سعه صدر و تحمل و استقامت در راه هدف. ۱۷ - اطمینان به نفس و توکل به خدا. ۱۸ - نمونه‌ی اعلای صبر و استقامت و پایداری. ۱۹ - شجاعت و شهامت بی‌نظیر. ۲۰ - خشونت با ستمگران و کافران و زورگویان. ۲۱ - همت والا و بلند. ۲۲ - ایثار و از خود گذشتگی در راه هدف. ۲۳ - دوری از امور ذلت‌آمیز و حفظ عزت و سرافرازی. ۲۴ - دوری از تملق و پرهیز از مطرح شدن. ۲۵ - قاطعیت در تصمیم‌گیری و دوری از شک و تردید. ۲۶ - طمانینه و آرامش روح. ۲۷ - خلق و خوی نرم با اطرافیان. ۲۸ - پرهیز کامل از اسراف و افراط و تفریط. ۲۹ - تقدم جستن در سلام. ۳۰ - جاذبه و دافعه در حد اعلی. ۳۱ - نظافت و آراستگی ظاهری و استعمال بویخوش. ۳۲ - بیان و قلم و کلام و نگاه نافذ و موثر. ۳۳ - تواضع و فروتنی در حد والا. ۳۴ - محافظت در حفظ سلامت و صحت. ۳۵ - کم حرفی و سنجیده‌گویی. ۳۶ - رفتار خوب با همسر و فرزندان و کودکان. ۳۷ - باز بودن در منزل به روی همگان. ۳۸ - دوری از تکلف و داشتن زندگی ساده. ۳۹ - تحمیل نکردن امور شخصی خود به دیگران. ۴۰ - نظم چشم‌گیر و دقیق در تمامی امور. ۴۱ - دقت کامل در مصرف بیت‌المال. ۴۲ - تکریم و دل‌جویی فرزندان شهدا و ایتم. ۴۳ - تکریم و بزرگ‌داشت استادان و علمای هم‌عصر خود. ۴۴ - خدمت‌گزار اسلام و مسلمین و

افتخار به آن. ۴۵- اغتنام از فرصت و دقایق عمر. ۴۶- فراموش نکردن دوستان و برادران دینی. ۴۷- پرهیز از جدال و مرا و ستیزه جویی. ۴۸- روحیه‌ی اجتماعی و پرهیز از انزوا و گوشه‌گیری. ۴۹- کوشش و جدیت و پی‌گیری جدی‌امور و دوری از بطالت. ۵۰- دوری از کبر و غرور و خودپسندی. ۵۱- عفو و اغماض و نادیده گرفتن بدیها. ۵۲- دیدن محاسن و روحیه سپاس‌گزاری. ۵۳- جهاد اکبر و تهذیب نفس. ۵۴- واقع‌بینی و اغراق‌گریزی. ۵۵- یاس زدایی و امیدبخشی. ۵۶- جامعیت و همه‌سو‌نگری. ۵۷- عدم اعتنا به ملامت‌ها و سرزنش‌ها و خواهان یا ساده‌لوحان. ۵۸- توجه زیاد به نیروها و اقشار متفکر جامعه. ۵۹- روشن‌گری و بیدار نمودن افکار خفته. ۶۰- حریت و آزادمنشی و آزادیخواهی. ۶۱- بینش عمیق سیاسی و آشنایی به اوضاع و تحولات زمان. ۶۲- دقت در تایید افراد و صدور اجازات. ۶۳- دوست‌شناسی و دشمن‌شناسی. ۶۴- احیای آرمان‌های مقدس حسینی. ۶۵- منادی مظلومیت شیعه. ۶۶- پایه‌گذار رکن ولایت فقیه. - پایبندی و تقید به قوانین و مصوبات. ۶۷- توجه و رسیدگی و جانب‌داری از فقرا و مستضعفین. ۶۸- بی‌زاری و نفرت از سرمایه‌داران بی‌ایمان و مستکبران زمان. ۶۹- برخورد سازنده و هدایت‌گر با مخالفان. ۷۰- مدیریت، تدبیر و دوراندیشی بسیار قوی. ۷۱- مایه امید محرومین و مظلومان جهان. ۷۲- صراحت در گفتار و بی‌پروایی در بیان حق. ۷۳- احیای اسلام و عظمت بخشیدن به دین خدا. ۷۴- به وحشت افکندن هر دو ابر قدرت و قدرت‌های شیطانی. ۷۵- افشای کامل اسلام‌امریکایی. ۷۶- تبیین ارکان اسلام ناب محمدی (ص). ۷۷- احیای شعائر اسلامی و الهی. ۷۸- شهادت‌طلبی و عدم ترس از مرگ. ۷۹- پاس‌داری از قداست و ارزش شهادت و ترویج فرهنگ شهادت‌طلبی. ۸۰- نجات قرآن از انزوا و غربت. ۸۱- تلاش در جهت وحدت امت اسلامی. ۸۲- ایجاد روحیه بسیجی و جهادی در مومنان. ۸۳- مخالفت دایمی با تز جدایی دین از سیاست. علمی ۸۴- مرجعیت با قبول اعلیت ایشان از سوی قاطبه علما. ۸۵- تربیت شاگردان انقلابی و مخلص. ۸۶- ترسیم پویایی اجتهاد در عین تکیه به فقه سنتی. ۸۷- احیای عزت روحانیت و حوزه‌های علمیه. ۸۸- اشراف به مسائل حکومتی و مستحده. ۸۹- قدرت در تصمیم‌گیری سریع و دقیق و مطابق با زمان و مکان در فتاوا قرآنی ۹۰- ایمان راسخ ۹۱- تقوی و پرهیزکاری (خدا ترسی) ۹۲- اخلاص در عمل و پشت پا زدن به غیر خدا ۹۳- امر به معروف و نهی از منکر ۹۴- توکل ۹۵- توسل ۹۶- استقامت و پایداری در عمل به تکلیف. (کوتاه نیامدن) ۹۷- تواضع و فروتنی ۹۸- حسن خلق ۹۹- قاطعیت در تصمیم و عزم راسخ ۱۰۰- رافت و مهربانی و گشاده رویی ۱۰۱- نظم و دقت در کار (داشتن برنامه و استفاده از فرصت و عمر) ۱۰۲- تعبد و ترس از خدا ۱۰۳- شجاعت و عدم ترس از غیر خدا ۱۰۴- قدرت روحی و اطمینان (طمأنینه خاطر) و عدم تزلزل ۱۰۵- ساده زیستی و پرهیز از تشریفات (قناعت و بی‌اعتنایی به دنیا و مظاهر آن) ۱۰۶- مقاومت در مقابل ناحق و نفوذ ناپذیری (عمل به وظیفه بدون رودربایستی) ۱۰۷- سنت شکنی و تسلیم نشدن در مقابل آداب و رسوم غلط ۱۰۸- احترام به دیگران (خصوصاً علما و ذوی‌الحقوق) ۱۰۹- هوش مندی و زیرکی و تیزبینی ۱۱۰- دوراندیشی و آینده‌نگری ۱۱۱- شادابی و آراستگی ظاهر ۱۱۲- امیدوار از فضل و رحمت الهی ۱۱۳- خستگی ناپذیری ۱۱۴- فداکاری و گذشت ۱۱۵- سخاوت و کرامت ۱۱۶- احتیاط در تصرف بیت‌المال و عدم استفاده‌ی شخصی از آن ۱۱۷- رعایت حقوق دیگران مصطفی قلی زاده علیاری-

imam-khomeini.com

امام تجسم ارزشها

امام تجسم ارزشها امام، چشمه حیات و گنجینه اسرار بود. انسان کامل بود. او، به خصلتهای والا، سجایا و مکارم اخلاق آراسته بود. جان او جام جهان‌نمای معنویت را می‌نمایاند. بر گفتار و رفتارش، نور حقیقت پرتوافکننده بود. با اصول ارزشها می‌زیست و چیزی جز آن برایش مفهوم نداشت. در روزگاری که قدرتهای استکباری و جریانهای ضد مذهبی، تلاش می‌کردند ارزشهای اخلاقی و

معنوی را از جوامع انسانی دور سازند و طبق اصول مادی و برنامه های ضد ارزشی خود، انسانها را بار آورند، او نظامی بر اساس ارزشهای معنوی وانسانی، که از معارف اسلام نشات می گرفت، پدید آورد و تا آخرین لحظه های زندگی، ذره ای از آن عدول نکرد. بیش از همه، ملتزم به ارزشها بود. هیچ چیز و هیچ کس نتوانست بر اصول ارزشی امام غلبه یابد. تمام هویت و شخصیت آن فرزانه، از همین ارزشها شکل گرفته بود. نخستین و کاملترین مصداق سخنانش، خود او بود. آن عزیز، «شجره طیبه» ای بود که «اصلها ثابت و فرعها فی السماء». او، آینه تمام نمای مکتب و معارف دینی بود. وجودش، سرچشمه مکارم انسانی را به دیگران نشان می داد. به فرموده رهبرانقلاب: «آن بزرگوار قوت ایمان را با عمل صالح و اراده پولادین را با همت بلند و شجاعت اخلاقی را با حزم و حکمت و صراحت لهجه را با صدق و متانت و صفای معنوی و روحانی را با هوشمندی و کیاست و تقوا و ورع را با سرعت و قاطعیت و ابهت و صلابت رهبری را با رقت و عطوفت و خلاصه بسی خصایص نفیس و کمیاب را که مجموعه آن انسان بزرگی جمع شود همه و همه را با هم داشت.» (۱) اکنون، در این نوشتار به گوشه هایی از صفات عالی آن شخصیت متعالی اشاره می کنیم: عزت و عظمت گوهر اصلی و جوهره ذاتی انسان، ارجمند و گرامی است. سرشت انسان، با عزت و شرافت نهاد گشته است. آدمی گنجینه استعدادها و تواناییهاست، از این روی، باید تجلیگاه ارزشها و منزلتها شود و از بردگیهای روحی، فکری و اجتناب کند. زیربنای اساسی فضایل، همین احساس عزت و کرامت در انسان است، چنانکه ریشه بسیاری از رذایل نیز در زبونی و فرومایگی اوست. آنچه محور ارزشهای اخلاقی وانسانی است و به عبارت دیگر، آن نقطه ای که با دست گذاشتن روی آن، ارزشهای دیگر زنده می شود، احساس شرافتمندی و بزرگواری است. به همین جهت، پیام مستقیم و ضمنی بسیاری از معارف دینی، ایجاد و یا تقویت (حسن شرافت) و (عزت نفس)، در انسان می باشد. رسالت پیامبران الهی نیز، در پی اثبات این مهم و احیای همین احساس بوده است. شعار: (انما بعثت لاتم مکارم الاخلاق) (۲) منادی آن است که پیامبر (ص) می کوشد تا مکرمتهای خدادای را زنده سازد و راه و رسم زندگی بزرگوارانه و توأم با عزت را پیش او نهد. آری شخصیت و ارزشمندی انسانها بویژه مسلمانان و مومنان راستین، گرانبهاترین ودیعه ای است که خداوند به آنان سپرده است و نگاهبانی از آن را بر آنان لازم شمرده است: ان الله فوض الی المومن امره کله ولم یفوض الیه ان یکون ذلیلا اما تسمع الله عزوجل یقول: (ولله العزه و لرسوله و للمومنین) فالمومن یکون عزیزا ولا یکون ذلیلا، فان المومن اعز من الجبل. خداوند انسان مومن را در همه کارهایش آزاد گذاشته و اختیار داده است، ولی به او اجازه نداده که ذلت پذیرد و بی مقدار باشد. آیا شنیده ای که خداوند می فرماید: عزت از آن خدا، پیامبر و مومنان است. پس مومن عزیز است، نه ذلیل و از کوه استوارتر و نفوذ ناپذیرتر است. حرمت و کرامت از اصول ارزشی بشری است. هیچ چیز، در دنیا با این اصل برابری نمی کند از این روی، انسان نباید به کاری دست یازد که این اصل را خدشه دار و بی اعتبار سازد. امام حسین (ع)، که انگیزه دفاع از حرمت و کرامت انسانی او را پذیرای دشواریهای فوق العاده ساخته بود، می فرماید: به خدا قسم، آنچه در شرق و غرب عالم، خورشید بر آن می تابد، از دریا تا خشکی از زمینهای هموار تا کوهها، اعتبار آنها نزد اولیای خدا و اهل معرفت، مانند رفت و برگشت سایه ای بیش نیست. آیا آزاده ای نیست که این لقمه جویده و پسمانده دیگران را پیش اهلش ندارد؟ چیزی جز بهشت بهای نفس شما نیست، به غیر آن نفروشید زیرا آن که به دنیا خرسند و بسنده کند، به چیز پستی بسنده کرده است. (۳) در فرهنگ و معارف دینی، از هر گونه عمل و شیوه ای که ذلت آور باشد و تحقیر ناپذیری را به دنبال داشته باشد، به شدت نهی شده است. امام صادق (ع)، شیعیان راستین را کسانی می داند که دست نیاز و ذلت پیش دیگران نمی برند و از آبروی خود پللی برای رسیدن به متاع دنیایی نمی سازند: شیعتنا من لایسال الناس و لو مات جوعا. (۴) پیرو ما کسی است که دست نیاز پیش کسی نبرد، گرچه از گرسنگی بمیرد. در طول تاریخ ادیان، به مرد این برمی خوریم که در اوج عزت و کرامت می زیسته اند و همواره فضیلت بخش و کرامت آفرین انسانهای دیگر شده اند و آنان را از بردگی و اسارت به آزادی و عظمت فراخوانده اند. در قرن حاضر، آن که پرچمدار عزت و عظمت مسلمانان بود و لحظه لحظه زندگیش در آرزوی آن سپری می گشت، امام خمینی بود. آنچه تاروپود

زندگی آن عزیز را تشکیل می‌داد و بر آن پافشاری و اصرار داشت، عزت مسلمانان بود. کسی که اندک آشنایی با شخصیت امام داشته باشد، این حقیقت را می‌یابد. از همان آغاز، آنچه باعث نا آرامی و خروش او شد، قرارداد ننگین (کاپیتولاسیون) بود لذا امام (ره) درباره آن فرمود: آیا ملت ایران می‌داند ... مجلس، به پیشنهاد دولت، سند بردگی ملت ایران را امضاء کرد، اقرار به مستعمره بودن ایران نمود، سند وحشی بودن ملت مسلمان را به آمریکا داد، قلم سیاه کشید بر جمیع مفاخر اسلامی و ملی ما، قلم سرخ کشید بر تمام لاف و گزافهای چندین ساله سران قوم، ایران را از عقب افتاده ترین ممالک دنیا پست کرد. (۵) مبارزه امام، با غرزدگی، شرق زدگی، استکبار و ... برای پیامدهای ذلت باری است که در آنها بوده و هست. بیگانگان نیز، اقرار دارند که امام، پرچمدار عزت و آقایی مسلمانان بود و رادیو مسکو چنین اظهار می‌دارد: فعالیت آیت الله (امام) خمینی، موجب تحولات و دگرگونیهای بی نظیر در حیات اقتصادی در حیات اقتصادی، سیاسی و معنوی جامعه ایران شد. (۶) سه نکته، پایه و اساس تعالیم امام خمینی در طول مبارزات او بود: اسلام، استقلال و مقاومت در برابر سیطره و آقایی خارجیان. آری امام، برای آقایی و عزت مسلمانان تا پای جان و نثار خون شریفش ایستاده بود و برای همین است که در وصیت نامه شریفشان آورده اند: ملاقات خدا، با خون سرخ شرافتمندانه بهتر از زندگی اشرافی زیر پرچم شرق و غرب است. (۷) عرق عزت خواهی امام، تا بدان اوج داشت که تاب تحمل ذلت را برای شاه، که دشمنی او با اسلام اظهر من الشمس بود، نداشت از این روی، برای او، تلخ و ناگوار بود که شاه مملکت اسلامی، گرچه غاصب، در برابر بیگانگان کوچکی کند لذا وقتی عکس شاه معدوم را در برابر فلان رئیس جمهور آمریکا می‌بیند که آن طور ذلیلانه در مقابل او ایستاده، بسیار ناراحت شده و این منظره که شاه مملکت اسلامی در برابر کافر خدانشناسی این طور اظهار کوچکی کند برای او بسیار تلخ می‌آید. (۸) (و این، عمق زاویه دید امام را می‌رساند. او عزت و زیست عزتمدارانه را با تمام وجود پاس می‌داشت. از همه مسلمانان، با هر عقیده و عمل، بجدانتظار داشت که این حریم مقدس را پاس بدارند. او، بر این باور بود که اگر این حریم بشکند و نامحرم در آن پا بگذارد، همه برج و باروهای مقدس دیگر فرو خواهد ریخت). کدام حریم، مقدس تر از حریم عزت است؟ کسی که عزت نداشته باشد و در زیر چکمه دیگران، چطور می‌تواند در برابر خدای عزیز کرنش کند؟ کسی که به پستی خوی کرده است، چگونه می‌تواند سر بلندی عزت را پاس بدارد؟ توجه به مرحومان و مستضعفان روح حاکم بر فرهنگ اسلام، عدالت و برادری است. دفاع از محرومان و مستضعفان و تلاش برای بازپس گیری حقوق آنان از استثمارگران، جزء اصول مسلم اسلام و وظیفه ای همگانی به شمار می‌رود. مسلمانان، همیشه و همه جا باید بکوشند دست زالوصفتان و مستبدان را کوتاه کنند و حقوق به غارت رفته خود و محرومان را زنده سازند. لحظه ای مسامحه و درنگ نمایند، که در این صورت، مورد سرزنش و نکوهش قرآن قرار می‌گیرند: *و مالکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان*. (۹) چرا در راه خدا و در راه مردان، زنان و کودکانی که تضعیف شده اند پیکار نمی‌کنید؟ بر مسلمانان متعهد و دین باور است که به پیروی از امام امیرالمومنین (ع) بیشترین بها را به مستمندان بدهند و مراقب باشند که حقوق انسانی آنان ضایع نگردد. حضرت امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - فرمود: *الدلیل عندی عزیز حتی أخذ الحق له، و القوی عندی ضعیف حتی أخذ الحق منه*. (۱۰) ضعیف نزد من گرانقدر است تا هنگامی که حق او را بدو برگردانم، بهره مند نزد من ضعیف است تا آن گاه که حق را از او بازستانم. با توجه به این جهت گیری و حمایت اسلام از طبقه محروم و مستضعف است که در طول تاریخ اسلام، رادمردانی دلسوز و فداکارانی مخلص علیه استثمار و بهره کشی نامشروع انسان از انسان، به مبارزه برخاسته اند. از آن جمله، امام خمینی است که با تمام وجود به مستضعفان و پابرهنگان عشق می‌ورزید و در راه احیای حقوق آنان تلاش بی وقفه و پی گیر داشت. (۱). روزنامه جمهوری اسلامی، خرداد ۱۳۶۸. (۲). مقدمه مکارم الاخلاق، طبرسی. (۳). بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۰۹. (۴). وسایل الشیعه، ج ۶، ص ۳۰۹. (۵). صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۰۹. (۶). مجله حوزه، شماره ۳۷، ص ۳۹۷ به نقل از رادیو مسکو. (۷). وصیتنامه سیاسی الهی، امام خمینی. (۸). پیک هجران، ویژه نامه امام، ضمیمه روزنامه رسالت، خرداد ۶۹.۵۵. (۹). سوره نساء، آیه ۷۵. (۱۰). نهج البلاغه، خطبه ۳۷، او،

در همین راستا می فرمود: ما باید تمام تلاشمان را بنماییم تا به هر صورتی که ممکن است خط اصولی دفاع از مستضعفین را حفظ کنیم. (۱) امام راحل خدمت به محرومان را برترین عبادت می شمرد و می فرمود: من گمان نمی کنم عبادتی بالاتراز خدمت به محرومین وجود داشته باشد. (۲) در دیدگاه امام، پایه های اصلی اسلام بر ارزشهای فرهنگی و معنوی بنا شده است و این ارزشها در شوره زار رفاه طلبی و سرمایه داری پژمرده و بی حاصل است. تنها در دل‌های پاک و بی آرایش مستضعفان و پابرهنگان است که ارزشها بارور می شوند. از این روی، امام خاستگاه اصلی انقلاب اسلامی و ولی نعمت دولتمردان را همین طبقات فقیر و مستضعف می دانست ... و برای همین است که در نهایت خون سلحشوران کوخ نشین، کاخهای ستم را در هم کوبید. (۳) و برای پاسداشت این حرکت امام فرمودند: امروز، به مستضعفان و مستمندان و زاغه نشینان که ولی نعمت ما هستند خدمت کنید (۴) امام مخاطبین اصلی انقلاب را مستضعفان می دانست و از آنان به عنوان جلودارانی که همیشه در صف مقدم دفاع از انقلاب و دستاوردهای آن قرار دارند و برای حفظ و حراست آن خود را به آب و آتش می زنند، یاد می کرد و عمیقا به آنان ارزش می داد و می فرمودند: یک موی شما کوخ نشینان بر همگی کاخ نشینان ترجیح دارد. (۵) او نه تنها خود حامی و مدافع حقوق مستضعفان و محرومان بود، بلکه روحانیت اصیل را از فراموش کردن این قشر عظیم بر حذر می داشت: چیزی که روحانیون هرگز نباید از آن عدول کنند و نباید با تبلیغات دیگران از میدان به در روند، حمایت از محرومان و پابرهنگان است چرا که هر کسی از آن عدول کند، از عدالت اجتماعی اسلام عدول کرده است. و ما باید تحت هر شرایطی، خود را عهده دار این مسؤولیت بزرگ می دانیم و در تحقق آن اگر کوتاهی بنماییم، خیانت به اسلام و مسلمین کرده ایم. (۶) امام، کسانی را لایق و شایسته تصدی و رهبری جامعه اسلامی می دانست که از متن جامعه برخاسته و طعم تلخ ظلم و استضعاف را چشیده باشند: رئیس جمهور و وکلای مجلس از طبقه ای باشند که محرومیت و مظلومیت مستضعفان و محرومان جامعه را لمس نموده و در فکر رفاه آنان باشند، نه از سرمایه داران و زمین خواران و صدرنشینان مرفه و غرق در لذات و شهوات که تلخی محرومیت و رنج گرسنگان پابرهنگان را (اگر هم به فرض تقریبا محال بخواهند) نمی توانند بفهمند. (۷) و در جای دیگر می فرماید: با انتخاب نمایندگان و پابرهنگان، اسلام آمریکایی را طرد کنید. (۸) صلابت و شجاعت زندگی امام، در طول سالیان دراز، با حوادث و بحرانهای بسیار روبرو بود. تمامی این حوادث و وقایع، گواهی می دهد که او مردی مصمم، شکست ناپذیر و نسبت به اصول و ارزشها سازش ناپذیر و استوار بود. زمان طولانی مبارزه و ستیز با جباران، سالهای پرمشقت تبعید و زندان و بالاخره مقطع حساس رهبری انقلاب و رودرویی با صدها توطئه رنگارنگ همچون: نفوذیها، یاران نیمه راه، مرتجعین، لیبرالها، سلطنت طلبها، مرفهان بی درد و مقدس مابان احمق و ... همه و همه شاهد بر این مدعاست که آن دیواره بلنداراده امام، هرگز شکست برنداشت و روح پرتوان و باصلابتش ذره ای به سستی و یاس نگرایید. در کوران شداید و طوفان حوادث، پناهگاه امن و مطمئنی برای دولتمردان و دست اندرکاران انقلاب بود. در زمانی که راه بر خیلی از دلسوزان انقلاب بسته می شد و گرد ناامیدی براندیشه ها می نشست، به کالبد افسرده و از پا افتاده آنان روح امید می دمید و کشتی انقلاب را همچون ناخدایی پر قدرت، از امواج پرخطر به ساحل نجات هدایت می کرد. در ایجاد نهضت و ادامه انقلاب و رهبری آن، از هیچ ملامتی نهراسید. از چنان شهادتی برخوردار بود که در برابر هر گونه باطل ایستاد و با هر سنت غلط و بی اساسی مخالفت ورزید. در این راه، از تهدید و ارباب هیچ فرد و گروهی خم به ابرو نیاورد. آن روزی که به زندان می رفت و یا آواره مرزها بود با روزی که میلیونها نفر جان خود را تقدیم راه او می کردند، در قدرت و صلابت تغییری نکرد. نه از تنهایی هراس به دل راه داد و نه از آن همه جمعیت و شکوه مغرور گشت. بحق، جلوه ای از سخن علی (ع) بود که فرمود: لا- یزیدنی کثره الناس حولی عزه ولا- تفرقهه عنی وحشه. (۹) فراوانی مردم پیرامونم، بر عزت من نیفزاید و پراکندگی آنان از گردم، هراس ننماید. آری، خمینی هیچ گاه هراسی به دل راه نداد، حتی در اوج تنهایی، هم چنان که فرمود: والله من به عمرم نترسیدم. (بعد از دستگیری) آن شبی هم که آنها مرا می بردند، آنها می ترسیدند، من آنها را دل‌داری می دادم. (۱۰) استواری و پایداری امام (ره) در راه هدف الهی به میزانی است که

فرمود: «خمینی را اگر دار بزندان تفاهم نخواهد کرد. (۱۱) هم چنین فرمودند: اگر چنانکه ما برای مقاصد اسلام بترسیم دین نداریم. (۱۲) به فرموده رهبر معظم انقلاب اسلامی، حضرت آیه الله خامنه‌ای: او، بتها را شکست و باورهای شرک آلود را زدود. او، به همه فهماند که انسان کامل شدن علی وار زیستن و تا نزدیکی مرزهای عصمت پیش رفتن، افسانه نیست. او، به ملتها نیز فهماند که قوی شدن و بنداسارت گسستن و پنجه در پنجه سلطه گران انداختن ممکن است. (۱۳) حساسیت دینی امام، مومنی کامل و مسلمانی تمام عیار بود. لازمه ایمان کامل، تعصب و حساسیت در برابر گناه و گناهکار است از این روی، امام، به دفاع از دین و ارزشهای اسلامی اهمیت تام می داد. در این راه، ملاحظه هیچ کس و هیچ چیز را نمی کرد و مانند اجداد پاک سیرت و پر غیرتش، غیرتمندانه می زیست. او، بی وقفه با هر انحرافی، که کیان اسلام و امت اسلامی را به خطر می انداخت. به شدت مبارزه می کرد. از آنان نبود که ناهنجاریها و خلافها را ببیند و سر در لاک خود فرو برد و منتظر بماند که مصلح بزرگ (عج)، قدم بر عرصه بگذارد و جامعه را از ناپاکیها به پیراید لذا فرمودند: من از آنها نیستم که اگر حکمی کردم، بنشینم و چرت بزنم، من دنبالش راه می افتم. اگر خدای نخواست یک وقتی دیدم مصلحت اسلام اقتضا می کند که حرفی بزنم می زنم و دنبالش راه می افتم و بحمدالله تعالی از هیچ چیز نمی ترسم والله تا حالا نترسیده ام. (۱۴) امام به خاطر اعتراض بی جای جبهه ملی به لایحه قصاص اسلامی، چنان به سر آنان نهیب زد که برای همیشه از صحنه فریبکاری و مردم فریبی دورشان ساخت. غیرت دینی او باعث شد، در جریان سلمان رشدی چنان بر آشوبد که سردمداران کفر و استکبار را ناچار به پوزش نماید. عرق دینی، محرک اصلی امام در حوادث گوناگون بود. جز عرق دینی و مذهبی انگیزه ای دیگر نداشت. آیه الله العظمی اراکی، در این زمینه می فرمایند: این مرد دینی است. سرتا پا حاضر است، حتی برای کشته شدن هم حاضر است ... همین کتاب (کشف الاسرار) را که نوشت، از عرق دیانتی اش بود ... (یعنی) قسم می شود خورد به والله که این مرد نیک نفس ... هیچ غرضی در او جز ترویج دین نیست. (۱۵) در روایت می خوانیم که: ان الله تعالی یحب من عباده الغیور (۱۶) خداوند متعال، بندگان غیرتمند خود را دوست دارد. امام، بنده محبوب خداوند بود که ابراهیم وار در آتش کین ابرقدرتها سوخت، ولی شعار (و تا الله لا کیدن اصنامکم) ابراهیم را در قول و عمل به نمایش گذاشت و لرزه بر اندام همه بت پرستان قرن افکند. او در تاریخ زندگی پر بار خویش، این کلمات صریح و زیبایی غیرت آفرین را نگاشت: «من به صراحت می گویم: ملی گراها اگر بودند براحتی در مشکلات و سختیها و تنگناها دست ذلت و سازش به طرف دشمن دراز می کردند. و برای این که خود را از فشارهای روزمره سیاسی برهاند، همه کاسه های صبر و مقاومت را یکجا می شکستند و به همه میثاقها و تعهدات ملی و میهنی ادعایی خود پشت پا می زدند. کسی تصور نکند که ما راه سازش با جهانخوران را نمی دانیم، ولی هیئات که خادمان اسلام به ملت خود خیانت کنند ... آن چیزی که در سرنوشت روحانیت واقعی نیست، سازش و تسلیم شدن در برابر کفر و شرک است، اگر بند بنداستخوانهایمان را جدا سازند، اگر سرمان را بالای دار برنداگر زنده زنده در شعله های آتشان بسوزانند، اگر زن و فرزندان و هستی مان را در جلو دیدگانمان به اسارت و غارت برند، هرگز امان نامه کفر و شرک را امضا نمی کنیم.» (۱۷) سازش ناپذیری اندیشه دینی در تضاد کامل با تفکر و سلطه گری است. هرگز بین این دو، تفاهم و آشتی برقرار نمی شود، بلکه بقای هر یک، در گرو نابودی دیگری است. امام، به عنوان رهبر دینی که اندیشه اش بر محور جهانی بینی توحیدی و تفکر عدالت خواهی شکل یافته بود و بر همان اساس، زندگی می کرد، هیچ گاه با کفر و ظلم سازش نکرد و همواره کفرستیزی و ستم سوزی را به عنوان یک اصل خدشه ناپذیر در سیاست و مبارزات خود مورد تاکید قرار می داد، برای همین هم فرمودند: (تا شرک و کفر هست، مبارزه هست و تا مبارزه هست ما هستیم. ما بر سر شهر و مملکت با کسی دعوا نداریم، ما تصمیم داریم پرچم لا اله الا الله را بر قلل رفیع کرامت و بزرگواری به اهتزاز در آوریم). او، بر این عقیده و روش، خدا را گواه می گرفت و می فرمود: خداوند! تو می دانی که ما سر سازش با کفر را نداریم. (۱۸) بدین ترتیب امام، نه تنها با کفر و ظلم سازش نداشت، بلکه هر گروه و فردی که خلق و خوی آنها را داشت و در عمل هماهنگ با آنها حرکت می کرد، سرستیز داشت، از این روی بر سر مرفهان بی درد، سرمایه داران

زالوصفت، متحجرین و مقدس ماب‌ها و در خط استکبار و (۱). پیام انقلاب، شماره ۲۶۰، ص ۲۱. (۲). منشور انقلاب اسلامی ذی حجه ۱۴۰۷. (۳). مجله پاسدار اسلام، شماره ۱۰۲. (۴). همان مدرک. (۵). در جستجوی راه از کلام امام، ج ۱، ص ۴۶. (۶). صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۴۴. (۷). مجله پیام انقلاب، شماره ۲۶۰، ص ۶۵. (۸). همان مدرک. (۹). نهج البلاغه، نامه ۳۶. (۱۰). سرگذشت‌های ویژه حضرت امام خمینی، ج ۳، ص ۲۶ - ج ۱، ص ۲۰. (۱۱). صحیفه نور، ج ۱، ص ۶۵. (۱۲). همان مدرک. ص ۷۲. (۱۳). پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی، ۲۴/۴/۶۸. (۱۴). مجله پاسدار اسلام، شماره ۱۷. (۱۵). مجله حوزه، شماره ۱۲. (۱۶). نهج الفصاحه، ص ۱۸۲. (۱۷). صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۴۳. (۱۸). مجله پیام انقلاب، شماره ۲۶۰، ص ۱۹. .. فریاد می کشید و روحانیت اصیل را دشمن سرمایه داران زالوصفت می دانست و در این باره می فرمود: روحانیت متعهد به خون سرمایه داران زالو صفت تشنه است و هرگز با آنها سرآشتی نداشته و نخواهد داشت. (۱) این ویژگی امام و راه او باعث شد که پیکر ستمگران بلرزد و محرومان و مستضعفان توان بگیرند و نورامید، روشنی بخش زندگی تاریک و مایوسشان شود. او، آن روح الله بود که با عصا و ید بیضای موسوی و بیان و فرقان مصطفوی به نجات مظلومان کمر همت بست، تخت فرعون‌های زمان را لرزاند و دل مستضعفان را به نور امید روشن ساخت. (۲) اطمینان و اعتماد به مردم در صدسال اخیر، مبارزات روحانیت فراز و نشیب‌هایی داشته است. بسیاری از حرکتها، در کام اختلافات از پا در آمدند و پاره ای دیگر به خنجر کین، از این روی در دل بسیاری از بزرگان حوزه، چراغ اطمینان و اعتماد به مردم، که همیشه فرا راه مبارزات امیدآفرین و روشنی بخش بوده است، بی فروغ گشت. اینان نسبت به ثمردهی هرگونه اقدام و قیامی تردید داشتند. به این گمان که در نیمه راه تنها خواهند ماند و پایگاه اجتماعی موجود را هم از دست خواهند داد، از فعالیتهای اجتماعی دست کشیدند و سر در گریبان خویش فرو بردند. امام، علی رغم جو حاکم و آیه‌های یاس که از بام تا شام در گوش خیل عظیم طالبان علم خوانده می شد، مبارزه را با اعتماد به مردم، آغاز کرد. از آغاز تا فرجام، در تمام تصمیم گیریها و حرکات خویش، نسبت به مردم و همکاری آنان اعتماد و اطمینان کامل داشت و بر این باور بود که: مردم رفیق نیمه راه نیستند و در راه اسلام ناب و ارزشهای معنوی وفا دارند. امام، بر اساس باوری که داشت، همواره به شخصیت مردم حرمت می نهاد و آنان را به عنوان عناصر و ارکان اصلی انقلاب و نظام، به حساب می آورد. هنگامی که شهید مطهری از ملاقات امام از پاریس برگشته بود، از وی می پرسند امام را چگونه دیدی ایشان در پاسخ می گوید: چهار تا آمن دیدم: ۱. آمن بربه. ۲. آمن بهدغه. ۳. آمن بسبيله. ۴. آمن بقومه. (۳) امام، در پرتو توکل به خدا و ایمان به هدف، اعتماد کامل به ملت خویش نیز داشت. همواره در گفته ها و نوشته هایش روی کمک و حضور مردم در صحنه های انقلاب و اجتماع تأکید می کرد. پس از پیروزی انقلاب، در بحرانهای سیاسی اقتصادی و تبلیغاتی که دشمنان داخلی و خارجی به وجود می آوردند، بر حضور مردم و وفاداری آنان اصرار داشت و به مدد آنان مشکلات را آسان می نمود و می فرمودند: مردم را در همه امور شرکت بدهیم. دولت به تنهایی نمی تواند که این بار بزرگی که الاذن به دوش این ملت هست، بردارد. همان طوری که ملاحظه می کنید اگر چنانچه این شور و شغف ملت و جوانهای عزیز نبود، هیچ دولتی نمی توانست مقابله کند، با این قدرتهایی که همه قدرتشان را، قوه شان را پهلوی هم گذاشتند و به ما حمله کردند. بدون این که این ملت همراهی کند، ما نمی توانستیم کاری بکنیم. هر چه داریم از اینهاست و هر چه هست مال اینهاست. دولت عامل اینهاست. قوه قضائیه عامل اینهاست. قوه اجرائیه عامل اینهاست. قوه مقننه عامل اینهاست. ادای تکلیف باید بکنند، شرکت بدهند مردم را در همه امور. (۴) امام، بیش از دیگران، مردم را شناخته بود. همین اطمینان به مردم، اکسیر گرانبمایه ای بود که جانمایه حرکت و قیامش را تشکیل می داد. تنها کسی که توانست روحیه یاس و ناامیدی مردم را تبدیل به روحیه اعتماد سازد، امام بود. به همین جهت، با یک دنیا خلوص و صداقت، مسؤولان را به جذب و به کارگیری مردم فرا می خواند. ایشان در این خصوص تأکید داشته و می فرمودند: سعی کنید با خدمتتان به مردم، این حضور دائم را جاودانه نگهدارید. آنچه انقلاب اسلامی را حفظ کرده، حضور مردم در صحنه است. مسئولین کشور، باید قدر این مردم فداکار و همیشه در صحنه را بدانند و خود را برای

خدمت به آنان مجهز نمایند. (۵) رهبر معظم انقلاب اسلامی از این ویژگی امام این گونه یاد می‌کند: آن اراده نیرومندی که کوههای عظیم در مقابل او به حساب نمی‌آمدند، همواره در برابر فداکاریها، شجاعت واحساسات پاک مردم سر تعظیم فرود می‌آورد. آن روح بزرگ و کوه ستبر، به دفعات در برابر عظمت مردم تکان می‌خورد و می‌لرزید. (۶) نظم وانضباط در فرهنگ دینی، موضوع نظم و برنامه ریزی، چه در امور مادی و چه در مسایل معنوی، بسیار سفارش شده است. در تجربه تاریخ بشری نیز، نظم، یکی از مهمترین عوامل موفقیت مردان بزرگ، بلکه عامل پیشرفت تمدنها و انسانها، به شمار می‌رود. داشتن برنامه و نظم، دقت در رفتار و منش سنجیده اساس زندگی است و غفلت از آن، زندگی را خواهد فشرد. علی (ع) در آخرین لحظات زندگیش فرمود: اوصیکما و جمع ولدی و اهلی و من بلغه کتابی بتقوی الله و نظم امرکم. (۷) سفارش می‌کنم شما (حسن و حسین) و همه فرزندانم و کسانی را و کسی که نامه من به او برسد، به تقوا و نظم در کارها. در اهمیت و ارزش نظم همین بس که حضرت، پس از سفارش به تقوا و پاکی آن را در درجه اول ازارزشها قرار داده است. در جای دیگر، خطاب به مومنان می‌فرماید: ساعات و لحظات زندگی خود را به گونه ای تنظیم کنید که در کنار عبادت و مناجات و کسب معاش و تامین زندگی، به تفریح و نشاط جسمی نیز برسید (۸). در این راستا امام، الگوی جامع و کاملی بود که بر اثر نظم وانضباطی که در سراسر عمرش برقرار ساخته بود، به بسیاری از موفقیت‌های منحصر به فرد، دست یافت. او، در رعایت نظم، در همه مراحل زندگی و امور روزمره حساس بود. یکی از شاگردان آن بزرگوار می‌گوید: یک صبح هم که در مسجد شیخ انصاری مشغول تدریس بودند متوجه شدند که پس از چند دقیقه از آغاز درس، چند نفری از فضلا و شاگردان، یکی پس از دیگری وارد می‌شوند. امام (ره)، آن طور که به خاطر دارم، مقداری در مود نظم و استفاده از فرصتها و وقتها صحبت کردند، و از این که اهل علم و طلاب بی نظم و بی حساب باشند و مثلا در درس، که بناست شرکت کنند، چند دقیقه دیرتر حاضر شوند، سخت انتقاد نموده و هشدار دادند. (۹) در مسایل خانوادگی و اشتغالات علمی، چه در دوران تبعید و زندان و چه در دوران رهبری و اداره جامعه، نظم دقیقی بر کارهای ایشان حکم فرما بود، به گونه ای که خواندن روزنامه، پذیرفتن مقامات و مسئولین مملکتی، انجام عبادات مستحبی، خواندن دعا و قرائت قرآن همه و همه در وقت خاص خودش انجام می‌گرفت. یکی از بستگان نزدیک امام،! درباره نظم ایشان می‌گوید: ... تمام کارهایشان از نظم خاصی برخوردار بود. بعد از چند روز که آن جا ماندم متوجه شدم که در هر ساعت چه برنامه هایی دارند، حتی وقتی به ایشان نگاه می‌کردم می‌دانستم که ساعت چند است. گاهی از خانم درباره برنامه روزانه آقا می‌پرسیدم می‌گفتن: (اگر برنامه یک روز آقا را بگویم، شما می‌توانید آن را در ۳۶۰ روز ضرب کنید). چون دقیقا روی نظم و برنامه عمل می‌کردند. به من هم توصیه زیادی در مورد نظم و برنامه ریزی داشتند. (۱۰) زهد و وارستگی مهمترین مانع کمال آدمی، وابستگی و دلبستگی او به دنیا است. این حالت اگر بر روح انسان حاکم گردد، تمام ارزشها را تحت الشعاع قرار می‌دهد و از فروغ آنها می‌کاهد. برای رهایی از جلوه های فریبنده دنیا و مظاهر مادی، راهی بهتر از (زهد و ساده زیستی) نیست. زاهد، با بی رغبتی به دنیا، آزاده ای است که بی تکلف زیسته و بدون تعلق راه زندگی را می‌پوید. زاهد پاک سیرتی است که بر بلندای معرفت دست می‌یازد و با اندیشه پرفروغش حیات چند روزه زندگی را از زاویه اصلی آن می‌نگرد، زاویه ای که از دید خاکیان و دلدادگان به دنیا پنهان است. از ویژگیهای دوستان خدا (اولیا الله) آن است که به درون دنیا می‌نگرند، آن گاه که مردم برون آن را می‌بینند و به فردای خویش می‌پردازند و یا خود را سرگرم امروز ساخته اند. دون همتان، به زرق و برقهای دنیا دل بسته اند و در انبوه ظلمتهای غفلت و تشریفات زندگی و آزمندیهای آن غرق و سرگردانند اما وارستگان زاهد، از قید مطامع موهوم گریخته و با صفای قناعت و ساده زیستی، روحی سرشار از معنویت را به دست آورده اند. امام خمینی، از برجسته ترین چهره های زاهد و وارسته زمان بود. آن چنان در جاذبه معنویات قرار گرفته بود و به ملکوت عالم نزدیک شده و حقیقت و باطن دنیا را یافته بود که ذره ای به تعلقات و مادیات آلوده نگشت و از هر چه رنگ تعلق می‌گرفت آزاد بود. امام، نه تنها چنین می‌اندیشید و از دنیا و مظاهرش گریز داشت بلکه در عمل و زندگی معیشتی نیز، در همین راستا

حرکت می کرد، چه آنان زمان که در نجف و در حالت غربت و تبعید بود و چه آن روز که جلودار و رهبرانقلاب، هیچ گونه تغییری در خوراک، پوشاک، مسکن و رفت و آمد ساده وی پدید نیامد. زندگی ساده او در تمام عمرش گواه صادقی بر روح بزرگ و زاهدانه اوست: زندگی زاهدانه وی در نجف و عدم استفاده از وسائل خنگ کننده در آن هوای گرم و فوق طاقت و عدم مسافرت به مناطق خوش آب و هوا، دقت در مصارف روزمره، فرش و لوازم منزل، لباس و صورت دارائی که طبق قانون اساسی به رئیس دیوانعالی کشور، در آغاز زمامداری، ارائه دادند و لیستی که پس از رحلت آن عزیز، از دارائی ایشان تهیه شد، همه و همه حکایت از زیستی زاهدانه می کند. (۱). حضرت امام، ۳/۱۲/۶۷. (۲). مقام معظم رهبری، ۲۴/۴/۶۸. (۳). پیرامون انقلاب اسلامی شهید مطهری. ص ۲۱. (۴). صحیفه نور، ج ۲۰. (۵). ۲/۴/۶۴. (۶). ۲۴/۴/۶۸، روزنامه جمهوری اسلامی. (۷). نهج البلاغه، نامه. ص ۴۷. (۸). نهج البلاغه، حکمت. ص ۳۹۰. (۹). پیک هجران ویژه نامه حضرت امام، ص ۵۷. (۱۰). مجله زن روز، شماره ۰۵/۱۲۶۷/۰۵ حتی در جریانهای انقلاب نیز، تا آن جا که به اوارتباط داشت، از تجملات و تشریفات منع می کرد. هنگامی که کمیته استقبال، در صدداستقبال با شکوه و با تشریفات از ایشان بود، فرمود: مگر می خواهند کوروش را وارد ایران کنند؟ یک طلبه از ایران خارج شده و همان طلبه به ایران باز می گردد. من می خواهم همراه امتم باشم. (۱) امام، نه تنها خود زاهد و ساده زیست بود، بلکه به اهل علم و مدیران کشور نیز همواره، سفارش میکرد که گرفتار آفت تجمل و تشریفات نگردند لذا می فرمودند: من اکثر موفقیتهای روحانیت و نفوذ آنان را در جوامع اسلامی، در ارزش علمی و زهد آنان می دانم. و امروز هم این ارزش نه تنها نباید به فراموشی سپرده شود که باید بیشتر از گذشته به آن پرداخت. هیچ چیزی به زشتی دنیاگرایی روحانیت نیست و هیچ وسیله هم نمی تواند بدتر از دنیاگرایی، روحانیت را آلوده کند. (۲) تعبد و توسل یکی از اسباب مهم موفقیت انسان مسلمان، توجه به ادعیه و توسل به ائمه اطهار (ع) است. توسلات انسان را در تحصیل علم، کسب اخلاص و تهذیب نفس، کمک شایانی است. توسلات امام (ره) در این زمینه نیز در اوج بود. آنچه روح او را آرامش می داد او را برای رهبری انقلاب و تحمل حوادث بسیار شگرف و شکننده آماده می ساخت، همان حالات خوش دعا و توسل بود. خلوتهای عارفانه و عاشقانه، تهجد و شب زنده داریها، انجام نوافل شبانه روزی و راز و نیازهای سحرگاهی او، هرگز ترک نشد. مرحوم شهید مطهری می نویسد: این مردی که روزها می نشیند و این اعلامیه های آتشین را می دهد، سحرها، اقلا، یک ساعت با خدای خودش راز و نیاز می کند. و آن چنان اشکهایی می ریزد که باورش مشکل است. این مرد درست نمونه علی (ع) است. درباره علی (ع) گفته اند: (در میدان جنگ به روی دشمن لبخند می زد و در محراب عبادت، از شدت زاری، بی هوش می شد). و ما نمونه آن را در این مرد می بینیم. (۳) هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ از یمن دعای شب و ورد سحری بود امام، فانی فی الله بود. فریاد جاننش را در مناجات شعبانیه یافته، و بر این آهنگ دل داده بود. تمام لحظات در محضر خداوند می زیست و این حضور را احساس می کرد. دائم در حال ذکر و دعا بود اما هرگز تظاهر به آن نمی کرد، و به قول آن عارف: ذکر سه وجه است: ذکر بی زبان، و دل از آن غافل، این ذکر عادت بود. و ذکر بی زبان، و دل حاضر، این ذکر طلب ثواب بود. و ذکر بی زبان است دل را بگرداند و زبان را گنگ کند. قدر این ذکر کسی نداند جز خدای تعالی. (۴) خدا را با زبان پاک می خواند، با زبانی که معصیت او را نکرده و باعث خشنودی او گشته بود. ذکر و زیارت و تلاوت و زمزمه عاشقانه رفیق او بود. روزه های طاقت فرسا در گرمای نجف و نوافل شبانه روزی صیقل جاننش بود. تا نماز را با نوافل نمی خواند افطار نمی کرد. هرگز زیارت مولایش امیرالمومنین (ع) را وقتی در نجف می زیست قطع نکرد. هیچ گاه طلوع فجر چشم او را خفته نیافت. جالب این که این حالات و عبادات، هرگز او را از مسایل سیاسی و اجتماعی باز نداشت! اخلاص و خدامحوری معیار سنجش و ارزیابی تمامی اعمال و رفتار آدمی، به انگیزه و نیت اوست. خوبی و بدی کارها بستگی به خاستگاه آنها دارد چنانچه فرموده اند: الاعمال ثمارالنیات (۵) و همچنین فرموده اند: النیه اساس العمل. (۶) در روز واپسین نیز، انسانها براساس انگیزه و نیاتشان برانگیخته می شوند. اگر نیت پاک و خالص باشد، عمل دارای ملاک ارزشی خواهد بود. خلوص و اخلاص به مثابه روح در پیکر اعمال است که به

اعمال، شادابی و جهت می بخشد. در روزگار ما، امام خمینی، مظهر و مصداق روشن و درخشنده این صافی و شاکی بود. درون را از شائبه غیرخدایی پیراسته بود، تمام کنشهای نفسانی را کنار زده بود، نیت خالصش را چون گوهری صاف و شفاف پاس می داشت. انگیزه های خود را با هوا و هوس، نام و آوازه، خودنمایی، لذت‌های دنیایی، توجی‌هات و باورهای ناصواب، آلوده نمی ساخت. با اکسیر خلوص، ماهیت دانش و کردار خود را دگرگون می کرد. هیچ گاه رضای مخلوق را بر رضای خالق مقدم نداشت. در کردار و گفتارش اخلاص را سرلوحه قرار داد و همواره بدان سفارش می کرد: سعی کنید که انگیزه ها، انگیزه های الهی باشد. سعی کنید به مردم خودتان، هر کجا هستند، به کشورهای خودتان، هر جا که هستند، تزریق کنید که انگیزه هایشان الهی باشد. (۷)

برای شناخت امام، پیش از هر چیز باید او را در تجلی گاه مخلصین جستجو کرد. او، انسان کاملی بود که خلوص را غایت کامل و نهایت آمال می دانست. (۸) سرتاسر زندگی و تمام حرکت‌های کوچک و بزرگ او، با نام و یاد خدا شکل گرفت. او، به جز رضای محبوب به چیزی نمی اندیشید. نمازی که در جماران به همراه روسای جمهور و سران چند کشور ادا نمود، با نمازی که در بیابانهای عراق و مرز کویت خواند و نمازی که آخر عمر در بیمارستان انجام داد، یکسان بود. رهبر معظم انقلاب اسلامی این بعد از شخصیت امام را این گونه ترسیم می کنند. «بزرگترین ستایش برای رهبر عزیز ما همین است که او را (عبدالله) یعنی بنده خدا و تسلیم اراده پروردگار ... یاد کنیم ...» (۹) امام در نخستین گام مبارزه و اولین اعلامیه ای که صادر کرد، آیه شریفه ذیل را تابلوی راه و روش خود قرار داد: قل انما اعظکم بواحدہ ان تقوموا لله متنی و فرادی. (۱۰) بگو: تنها پند من این است که برای خدا قیام کنید. همه آشنایانی که سالها با او زندگی کرده و در صحنه های گوناگون او را آزموده اند، همه و همه بر این باورند که امام، در تمام زندگی ذره ای ریا وجود نداشت و قدمی برای مطرح کردن خود بر نداشت برای همین در مسأله مرجعیت فرمودند: خدا گواه است من برای رسیدن به مرجعیت، حتی یک قدم بر نداشته ام، ولی اگر به سراغم بیاید از پذیرفتن آن باکی ندارم. (۱۱) آری اخلاص امام، به جایی رسیده بود که از تملق و چاپلوسی به شدت جلوگیری می کرد و می فرمود: من راضی نیستم کسانی را که به من علاقه مند هستند، علاقه شان از قلب تجاوز نماید و آن را ابراز نمایند. هر کسی به من علاقه دارد بگذارد در همان محدوده قلب بماند. کسی برای ریاست من، حتی یک وجب هم قدم برندارد. (۱۲) در تمام عمرش، هیچ گاه دیده و یا شنیده نشده که کلمه ای را بر زبان آورد که نشانه تظاهر به دانش و معنویت باشد. از رفتاری که جلب توجه عوام کند، بیزار بود. همواره خود را شرمنده و خدمتگزار مردم می دانست: هنگامی که ماجرای ۱۵ خرداد را برای ایشان نقل کردند، شب همان روز، امام پس از برخاستن برای نماز، به من فرمودند: آقا محمود! من برای مردم کاری نکردم، تکلیف من خیلی سنگین شد. مردم چرا این جور کردند برای من، من که برای مردم کاری نکردم. (۱۳) احترام به عالمان راستین عالمان وارسته و صالح در فرهنگ دین، از منزلت و عظمت والایی برخوردارند چنانکه خدای متعال فرمود: یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات. (۱۴) خدا جایگاه کسانی از شما را که ایمان آوردند و به دانش دست یافتند، چندین درجه بالا- برده است و همچنین در روایات آمده است: نگرستن، به چهره عالم عبادت (۱۵) و انسان دانش پژوه محبوب خداوند است. (۱۶) علی (ع) پاس حرمت عالمان را همسان احترام به پروردگار می شمرد و چنین فرمود: من وقر عالما فقد وقر ربه. (۱۷) در فرهنگ دین، دیدار اهل دانش، برترین عبادت و ارزشمندتر از تلاوت قرآن و برگزاری نمازهای مستحبی، به شمار آمده است. (۱۸) این همه تکریم و احترام نسبت به عالمان در فرهنگ دین، بدین جهت است که آنان انسانهای متعهد، راهنمای مردم، مخالف بدعتها، پاسدار اندیشه های ناب، طرفدار حقوق محرومان، روشن کننده چراغ امید در دل آنان و ... هستند و گرنه، این همه تکریم برای کسانی نیست که از تعهد و مسوولیت بهره ای نبرده اند. کسی که اندک آشنایی با تاریخ حوزه های داشته باشد می داند: تنها عالمان الهی بوده اند که از میان مردم برخاسته اند و همراه آنان زندگی کرده اند و در غم و شادی شریک آنان بوده اند و هر جا خطر و دشواری بوده است خود را سپر بلا نموده و از شرافت و عزت مردم دفاع کرده اند. اینها و صدها ویژگی دیگر، زمینه تجلیل و تکریم از علمای صالح و راستین را فراهم نموده است. امام خمینی، در پرتو این

فرهنگ و به پاس چنین خدماتی، در سراسر عمر پر برکت خویش، همواره با احترام و تکریم عالمان متعهد و دین باور تاکید می ورزید و ضمن بر شمردن امتیازات آنان از مقام و منزلتشان به بزرگی و عظمت یاد کرده و در این باره می فرمودند: تردیدی نیست که حوزه های علمی و علمای متعهد، در طول تاریخ اسلام و تشیع، مهمترین پایگاه محکم اسلام، در برابر حملات و انحرافات و کج رویها، بوده اند ... صدها سال است که روحانیت اسلام تکیه گاه محرومان بوده است و همیشه مستضعفان از کوثر زلال معرفت فقهای بزرگوار سیراب شده اند ... علمای اصیل اسلام، هرگز زیر بار سرمایه داران و پول پرستان و خوانین نرفته اند و همواره این شرافت برای خود حفظ کرده اند ... آنها با زهد و تقوا و ریاضت درس خوانده اند ... و هرگز زیر بار منت و ذلت نرفته اند ... به هر حال، خصوصیات بزرگی چون قناعت و شجاعت و صبر و زهد و طلب علم و عدم وابستگی به قدرتها و مهمتراز همه احساس مسئولیت در برابر توده ها روحانیت را زنده و پایدار و محبوب ساخته است. (۱۹)(۱). سرگذشتهای ویژه ج ۱، ص ۱۱ (۲). صحیفه نور ج ۲۱. ص ۲۴۴. (۳). یادیار (ویژه نامه ۳۰ خرداد ۱۳۶۹، روزنامه جمهوری اسلامی) (۴). شرح بر مقامات اربعین. ص ۵۲. (۵). غررالاحکم، چاپ دانشگاه، ج ۱. ص ۷۹. (۶). همان مدرک، ص ۲۶۰. (۷). صحیفه نور، ج ۲۰. ص ۶۵. (۸). همان مدرک، ص ۱۱۲. (۹). مقام معظم رهبری، ۱۴/۱/۶۸. (۱۰). صحیفه نور، ج ۱. (۱۱). سرگذشتهای ویژه، ج ۲. ص ۱۰۱. (۱۲). همان مدرک، ج ۳. ص ۱۸. (۱۳). همان مدرک، ج ۲. ص ۲۴. آقا محمود بروجردی. (۱۴). سوره مجادله، آیه ۱۱. (۱۵). الحیاء، ج ۲. ص ۲۷۱. (۱۶). همان مدرک، ص ۲۷۹. (۱۷). همان مدرک، ص ۲۷۱. (۱۸). همان مدرک. (۱۹). پیام حضرت امام به حوزه های علمی، اسفند ۱۳۶۷. امام، در همه مراحل زندگی، از دوران تدریس گرفته تا زمان مرجعیت و رهبری امت اسلامی، همواره بر این اصل ارزشی پافشاری داشتند و به هیچ وجه اجازه نمی دادند که نسبت به بزرگان دین و علمای راستین، کوچکترین اهانت و توهینی به عمل آید. یک روز مرحوم حاج آقا مصطفی، پیام آوردند که آقا فرمودند: شنیده ام در این جا (منزل) برخی غیبت و اهانت به علما می کنند. بنده راضی نیستم کسی در این خانه غیبت، یا به کسی اهانت کند. (۱) امام، تنها یک معلم و مدرس نبود که فقط به رشد فکری شاگردان بیندیشد، بلکه همراه درس و بحث به سازندگی و اخلاق طلاب عنایت ویژه داشت و به آنان گوشزد می نمود که به وسیله احترام به بزرگان، اسباب توفیق خود را فراهم سازند لذا فرمودند: آقایان باید خیلی مواظب خرده کاریها باشند. خیلی مواظب الفاظشان باشند، مبدا خدای ناکرده به واسطه کلمه ای سلب توفیق از آنها شود، یا از زمره محصلین واقعی خارج گردند و یا از طریق الهی و صراط مستقیم بیرون روند. (۲) کاملاً- مراقب بود که به حریم بزرگان حوزه و مراجع، توهین و یا انتقادی صورت نپذیرد. وقتی احساس می کند یکی از طلبه ها نسبت به محروم آیه الله بروجردی ایرادهایی دارد، او را به گوشه ای فرا می خواند و می فرماید: شک نکنید درباره ایشان: راجع به اعلمیت آقای بروجردی و تقوای آقای بروجردی. (۳) امام راحل، به همان نسبت که از علمای اصیل و شایسته تمجید و تعریف می کرد و پاس حرمت آنان را می داشت، نسبت به علمای سوء و نالایقی که نان دین می خوردند و با نام حوزه و روحانیت زندگی می کنند، ولی درد دین ندارند و احیاناً سنگ اندازی و کارشکنی نیز می کنند، می فرمود: البته این بدان معنی نیست که ما از همه روحانیون دفاع کنیم چرا که روحانیون وابسته و مقدس و مقدس نما و تحجرگرا هم کم نبودند و نیستند ... امروز عده ای با ژست تقدس مابی چنان تیشه به ریشه دین و انقلاب و نظام می زنند که گویی وظیفه ای غیر از این ندارند ... ضربات روحانیت نا آگاه و آگاه و وابسته، به مراتب کاری تر از اغیار بوده و هست ... خون دلی که پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده است، هرگز از فشارها و سختیهای دیگران نخورده است ... تنها راه حل، مبارزه و ایثار و خود بود که خداوند وسیله اش را آماده نمود. علما و روحانیت متعهد سینه را برای مقابله با هر تیر زهر آگینی که بر طرف اسلام شلیک می شد آماده نمودند و به مسلخ عشق آمدند ... (۴) بصیرت و دوراندیشی در منابع دینی، با تعبیرهای گوناگون از این صفت ارزشمند یاد شده است. گاهی از آن به عنوان (تفقه در دین) نام برده شده که یک نوع درست فهمی و ژرف نگری همه جانبه و فراگیر نسبت به مجموعه دین است و گاهی نیز به عنوان (فرقان) و وسیله تشخیص حق از باطل. قرآن، عامل پیدایش این

صفت برجسته را تقوا و وارستگی شمرده و می‌فرماید: ان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا. (۵) اگر تقوا پیشه سازید و از خدا بترسید، برای شما وسیله‌ای برای جدایی حق از باطل را قرار می‌دهد. بالاخره، از فرهنگ دینی چنین به دست می‌آید که بصیرت، روشن بینی، تیزهوشی، هوشیاری، کیاست، فراست، حزم، دوراندیشی و ... از ویژگیهای مومنان راستین و انسان دارای این ویژگی، ازارزشی بالا و ارجمند برخوردار است: عبادالله ان من احب عبادالله الیه عبد اعانه الله علی نفسه ... نظر فابصر ... قد ابصر طریقه و سلک سیله و عرف مناره و قطع غماره. (۶) بندگان خدا! همانا محبوبترین بنده خداوند، بنده‌ای است که ... دیده و نیک نظر کرده ... راه خود را به چشم دل دید و آن را که خاص اوست رفت (به چپ و راست ننگرید) نشانه راهش را شناخت و خود را در گردابهای گمراهی غرقه نساخت. این ویژگی برای مومنان، فضیلت و ارزش و برای رهبران و راهنمایان وظیفه و شرط موفقیت است، چنان که در قرآن کریم آمده است: قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على بصيرة انا و من اتبعني. (۷) (بگو این راه من است که من و پیروانم با بصیرت کامل همه مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنم.) این آیه نشان می‌دهد که (رهبر) باید دارای بصیرت و آگاهی کافی باشد و گرنه دعوتش به سوی حق نخواهد بود. علی (ع) می‌فرماید: ان معی لبصیرتی مالبست علی نفسی ولا لبس علی. (۸) همانا بصیرت و حقیقت بینی من، با من همراه است. نه حق را از خودم پوشیده داشته‌ام و نه بر من پوشیده بوده است. اصولاً یکی از راههای شناخت رهبران راستین از رهبران دروغین در این است که گروه اول برنامه و اهداف خود را با صراحت و روشنی اعلام می‌دارند، تا رهروان با بصیرت و شناخت دقیق، راه را انتخاب کنند ولی رهبران دروغین برای سرپوش نهادن روی کارهای خود، همواره در پرده ابهام سخن می‌گویند و دنبال برنامه‌های چند پهلو می‌روند. مردان الهی و پیشوایان راستین کسانی هستند که دیده بانی امت را همراه با عقل و درایت به عهده دارند و با دوراندیشی و آینده‌نگری مسایل را پی می‌گیرند. به حوادث و وقایع چنان که هست می‌نگرند از این روی هیچ گاه لغزشها و اشتباهات، آنان را غافلگیر نمی‌سازد چرا که در روایت آمده است: العالم بزمانه لاتهجم علیه اللوابس امام خمینی، یکی از برجسته‌ترین انسانهای تاریخ اسلام بود که به برکت خودسازی و تقوی، به مقام بصیرت و فرقان (تیزهوشی و درست فهمی) دست یافته بود و از دریچه بصیرت و رحمت از افق بالا- و برتر به مسایل و حوادث می‌نگریست. به این جهت، در تصمیم‌گیریها و موضع‌گیریهای موفقترین و سودمندترین شیوه را برگزید و از اشتباه و دوباره کاری جلوگیری کرد. رهبر معظم انقلاب، حضرت آیه الله خامنه‌ای، این بعد از شخصیت امام را این گونه ترسیم می‌کند: امام خمینی، مردی حکیم، دقیق و برخوردار از ذهنیتی بالا که قادر به پیش بینی بسیاری از وقایع بودند. اعتقاد داشتند که از آغاز نهضت، دست هدایتگر خداوند، انقلاب و اسلام را پیش می‌برده است. (۹) ژرف‌نگریهای امام، در برابر سیاستهای رژیم ستمشاهی و انگشت گذاشتن روی نقطه‌های ضعف آن، بر همگان روشن است. برخورد مناسب و درست امام با جریانات گوناگون، از جمله منافقین، حتی قبل از پیروزی انقلاب، آن گاه که هنوز به طور کامل در لجنزار عنف خودخواهیها و خودمحموریها فرو نرفته بودند و از پشت، امت مسلمان را با خنجر کین مورد حمله قرار نداده بودند و بسیاری از مبارزان مهر تایید بر کارنامه آنان می‌زدند، امام با هوشیاری خاص، پرده ازالتقاط این گروه برداشت و دست رد به سینه آن زد. همچنین موضع آگاهانه او، در برابر مسایل گوناگون جنگ و پس از آن، در قبول قطعنامه و برخورد به موقع، با تحولات شرق، همه و همه گواه بر بصیرت آن مرد بصیر بود. آنچه نوشتیم، برخاسته از تتبع کافی و وافی در زوایای زندگی آن فرزانه نیست، بلکه نمی‌است از یم که تقدیم گردید. (۱). سیمای فرزنانگان، ج ۳. ص ۲۵۲. (۲). همان مدرک، ص ۲۵۱. (۳). سرگذشتهای ویژه، ج ۳. ص ۲۵۲. (۴). پیام امام به حوزه‌های علمیه، ۱۶. (۵). سوره انفال، آیه ۲۹. (۶). نهج البلاغه، خطبه ۸۷. (۷). سوره یوسف، آیه ۱۰۸. (۸). نهج البلاغه، خطبه ۱۰. (۹). مجله کمیته انقلاب اسلامی، شماره ۳۷. مجله حوزه - ش ۴۹

امام خمینی؛ تجلی تمام ابعاد اسلام اشاره: پروفیسور «حامد الگار» نویسنده و محقق مسلمان انگلیسی است که در حال حاضر در آمریکا به تحقیق و تدریس اشتغال دارد. وی تحصیلات خود را تا پایان مراحل عالی در دانشگاه کمبریج در رشته زبانهای عربی، فارسی و مطالعات اسلامی ادامه داده و پایان نامه وی درباره «نقش سیاسی علما در دوره قاجار» در سال ۱۹۵۰ میلادی به رشته تحریر درآمده است. پروفیسور حامد الگار در سال ۱۹۵۹ میلادی به ایران مسافرت کرده و از آن پس آن طور که خود می گوید: «با ایران و ایرانی در تماس بوده و هستم و دلبستگی عمیقی به این کشور به عنوان یک سرزمین غنی اسلامی دارم و اقلاده دوازده بار به ایران سفر کرده ام» ایشان آثار متعددی درباره نقش علما و روحانیون در قرن بیستم و در دوره حکومت پهلوی، تاریخ تصوف، عرفان، زندگی افراد روحانی، انقلاب اسلامی ایران و زندگی حضرت امام خمینی دارند و کتابهایی را به زبانهای عربی، ترکی و انگلیسی ترجمه کرده اند. پروفیسور «حامد الگار» در جریان برگزاری کنگره بین المللی امام خمینی و احیای اندیشه دینی در شمار مدعوین و سخنرانان بودند و در این مدت در میزگردها و مصاحبه هایی چند با رسانه ها شرکت داشتند. مصاحبه حضور را با ایشان در پی می خوانیم: مجله حضور: بد نیست در ابتدا درباره پایان نامه خودتان که در واقع مقدمه تحقیق وسیع در موضوع اسلام و علمای اسلام است مطالبی بیان بفرمایید. پروفیسور حامد الگار: موضوع پایان نامه دکترای من درباره تاریخ روحانیت در ایران است. البته این کتاب بعدا به فارسی ترجمه شد و کار نسبتا کهنه ای است. و حالا با معلوماتی که در طول تقریبا ۳۰ سال گذشته و با در دسترس قرار گرفتن اسناد و کتابهای جدید جمع کرده ام این اثر ناچیز بنده احتیاج به یک تجدید نظر کلی دارد. حضور: علاوه بر آن پایان نامه، جنابعالی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی مطالبی درباره نقش علما و شخص حضرت امام خمینی نوشته و منتشر کرده اید. بفرمایید مهمترین آنها و چهارچوب و طرح آن آثار چه بوده است؟ حامد الگار: من یک تفسیری از نقش دین و بخصوص رهبری حضرت امام کرده بودم. البته غیب گویی نبود ولی تفسیر صحیحی بود. من در سال ۱۹۷۰ میلادی در کنفرانسی که در دانشگاه کالیفرنیا در لوس آنجلس برگزار شد و مربوط به مسایل ایران بود، درباره نقش روحانیت در دوره پهلوی با تاکید روی نهضت ۱۵ خرداد ۴۲ و رهبری حضرت امام ارائه کردم و به خوبی به یاد دارم که بعضی از ایران شناسان برجسته آمریکایی که در کنفرانس حاضر بودند همه بشدت ترمز کردند و گفتند که دیگر روحانیت در ایران نقشی نخواهد داشت و آیت الله خمینی - به تعبیر خودشان - بکلی از یاد ایرانیان رفته است و کسی گوشش بدهکار حرفهای روحانیون نیست؛ که بعد شد آنچه شد و دیدند که تفسیر بنده درست بود. حضور: شما کدامیک از آثار امام خمینی را بیشتر مطالعه کرده اید؟ حامد الگار: عرض شود از حضرت امام، حکومت اسلامی یا ولایت فقیه، شرح چهل حدیث، مصباح الهدایه، اسرار الصلاه، شرح دعای سحر، تفسیر سوره حمد، توضیح المسایل، استفتائات، المکاسب المحرمه و تحریرالوسیله را مطالعه کرده ام. حضور: حضرت امام که یک شخصیت جامع الاطراف هستند در طول عمر پربرکت خودشان آثار متعددی در زمینه های مختلف بوجود آورده اند که تقسیم بندی آنها دشوار است ولی می توان این آثار را به دو دسته کلی تقسیم کرد. اول آن آثاری که محدود به زمان خاصی نبوده مانند مصباح الهدایه یا در زمان طولانی مورد بحث بوده مانند کشف الاسرار و دوم آثاری که با نوسانات تاریخی و در زمینه قیام و انقلاب ایشان باصطلاح شان نزول داشته مانند پیامها، سخنرانیها که هر چند اساس و جوهره پیام پایدار است لکن مخصوص موقعیت خاصی است. ظاهرا این گونه آثار به مناسبت آن تمایل به تازگی خبر که در سطح جهان مطرح است بخصوص در جریان انقلاب و پس از پیروزی در رسانه های جهان بیشتر منعکس شده است - صرف نظر از قلب و تحریفها - این آثار بیشتر جنبه سیاسی - اجتماعی و بیرونی دارند. شما بفرمایید کدام از این دو دسته آثار در غرب بیشتر مورد اقبال نویسندگان و متفکرین بوده است؟ حامد الگار: باید عرض کنم آثار امام به طور کلی، متاسفانه مجهول مانده است. آثار عمده ایشان آن طور که باید و شاید به زبانهای غربی ترجمه نشده. تنها چیزهایی که ما داریم جزوه های کوچکی است که در ایران چاپ شده و بعضی از آنها قابل استفاده است. من خود بعضی از آثار امام را به انگلیسی ترجمه کرده ام. ولی غربیها به طور کلی با آثار امام آشنایی کافی ندارند. حتی در مورد مسلمانها نیز همین را می

شود گفت. اصولاً مسلمانهای ساکن غرب به طور کلی متأسفانه اهل مطالعه نیستند، کتاب نمی‌خوانند. بیشتر عادت یا حتی اعتیاد پیدا کرده‌اند به تماشای تلویزیون. خلاصه آنچه مسلم است این است که این ابعاد مختلف حضرت امام که ذکر فرمودید به حد کافی شناخته نشده است. اکثر مسلمانها، درست مانند غریبها ایشان را بیشتر یک رهبر سیاسی می‌دانند. در صورتی که این یک مطلب بدیهی است و یکی از ابعاد شخصیت ایشان است. باید برای معرفی آثار ایشان و ابعاد دیگر ایشان کوشش بیشتری صورت گیرد. حضور: بعضاً می‌بینیم که آثار عرفانی حضرت امام مانند کتاب مصباح الهدایه، در میان اهل اندیشه و تحقیق کشورهای غربی مورد اقبال بیشتری است. حامد الگار: بله، ولی خوب انگشت شمارند. شاید در سراسر آمریکا ده نفر هم قابلیت درک مطالب مصباح الهدایه را نداشته باشند. البته هستند کسانی که با عرفان اسلامی تاندازه‌ای آشنایی دارند ولی همان طور که عرض کردم تعدادشان فوق العاده کم است. بالاخره شما خودتان قبول دارید که مطالعه مصباح الهدایه مستلزم مقدمات عرفانی است. خواننده اگر با اصطلاحات عرفانی آشنایی نداشته باشد محال است از آن کتاب استفاده درستی بکند. حضور: با این حساب و با توجه به اشاره‌ای که به قدرت تلویزیون در غرب کردید و اینکه سایر رسانه‌های جمعی نیز در خدمت نیروهای استکباری است معرفی آثار امام و شخصیت امام که در واقع معرفی اسلام ناب محمدی است دشوار می‌نماید. حامد الگار: واقع این است که نمی‌شود حضرت امام را از طریق رسانه‌ها معرفی کرد. من معتقد هستم هیچ چیز جای مطالعه کتاب را نمی‌تواند بگیرد. بعضی از آقایان معتقد هستند که از طریق اینترنت و نظایر آن می‌شود کار کرد و استفاده کرد، البته تا حدی می‌شود. ولی اینترنت جای مطالعه کتاب را نمی‌گیرد. در ایران اسلامی کسانی که از آثار عرفانی امام بتوانند فیض ببرند زیادند ولی در سطح جهان آنچه به نظر بنده باید در معرفی آن کوشش کرد پیام کلی امام به توده‌های مسلمان است که باید در برابر استثمار آمریکایی و غربی مخصوصاً در برابر صهیونیسم ایستادگی کنند و ترس و واهمه‌ای به خود راه ندهند. به نظر من این، لب پیام حضرت امام به مسلمانان امروز جهان است. حضور: البته همین است که می‌فرمایید و محور آن نیز همانگونه که از پیامهای حضرت امام و وصیت نامه ایشان استنباط می‌شود وحدت و جهاد است. لکن پیام امام خمینی علاوه بر مسلمین خطاب به مومنین و محرومین و مستضعفین جهان نیز هست. فکر می‌کنم به خاطر همین جهانی بودن پیام حضرت امام و آثار و نتایج آن که قطعاً علیه منافع استکباری است اسباب این همه بررسی و تحلیل غرب درباره انقلاب ایران و شخص حضرت امام شده است. البته سنت بررسی و تحلیل عمیق مسایل روند جاری اندیشه غربی است لکن به نظر می‌رسد در اینجا انگیزه بیشتری وجود دارد. به نظر شما این بررسی‌ها و تحلیلهای غربی که حتماً بسیاری از آنها را دیده و مطالعه کرده‌اید تا چه حد موفق بوده و مطابق با واقعیت است؟ حامد الگار: تحلیلهای بی‌غرض فکر نمی‌کنم زیاد باشد. آنها از تحلیل شخصیت امام و روند انقلاب اسلامی عاجز مانده‌اند. برای اینکه هر معیاری بکار می‌برند برخاسته از تجربیات جامعه غربی است. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران تلاش می‌کنند تا یک مطالعه جدی درباره بقیه کشورهای اسلامی بشود تا مبادا چنین انقلابی در آن کشورها نیز رخ دهد و به پیروزی برسد، مخصوصاً درباره ترکیه، مصر و الجزایر. نسبت به کشورهایی که نهضت اسلامی در آن رشد پیدا می‌کند حساسیت زیادی دارند و تحقیقات زیادی بعمل می‌آورند. ولی من می‌توانم به شما اطمینان بدهم که این تحلیلهای نه‌فایت امر درست از آب در نخواهد آمد. حضور: در واقع این تحلیلهای با هدف نهایی ضربه زدن به انقلاب اسلامی انجام می‌شود. حامد الگار: بله، برای ضربه زدن است. یعنی من تا به حال تحلیل عملی بی‌طرفانه درباره انقلاب ایران ندیده‌ام. جوامع اسلامی نوعاً با جوامع غربی تفاوت دارد. البته این موضوع ناگفته نماند که اگر اشتباه نکنم در خود ایران نیز آن تحلیلی که از انقلاب اسلامی و از میراث امام باید بشود تا به حال انجام نگرفته است. یعنی من تقریباً تمام کتابهایی که به آنها دسترسی دارم - آنهایی که در ایران تهیه شده - و من می‌خوانم، می‌بینم علی‌رغم نکات مثبت حق مطلب ادا نشده است. حضور: به نظر می‌رسد یکی از عوامل اشکال در تحلیلهای غرب - صرف نظر از غرض ورزیها - نوع رهبری است که نظام اسلامی به جهان معرفی می‌کند، یعنی ولایت فقیه. این بحث از مباحث عمده کنگره بود و از بعضی شرکت کنندگان خارجی شنیدم که آن

را در شمار ضروری ترین بحثها می دانند. به طور فشرده بفرمایید جنابعالی چه تفاوتی میان رهبری ولی فقیه و رهبری سیاسی نظامهای امروز غرب می بینید؟ حامد الگار: می دانید که این سوال پاسخ خیلی مفصلی می خواهد. لکن لب مطلب از این قرار است که رهبری و حاکمیت در غرب مخصوصا بعد از پایان قرون وسطی هیچ جنبه معنوی نداشته است و با معنوی بودن سیاست یا قدرت سیاسی داشتن کلیسا مخالفت جدی شده. البته بد نیست که مخالفت شده. اگر ما به کارنامه کلیسای مسیحی در طی قرون وسطی نگاه کنیم کاملا طبیعی می نماید که غرب طرفدار تز جدایی دین از سیاست شده باشد. ولی این تز به هیچ وجه با اسلام سازگار نیست. برای اینکه پیامبر اسلام - صلوات الله و سلامه علیه - نه تنها یک مبلغ رسالت الهی بودند بلکه بر اساس همان وحی، حکومت عادلانه تاسیس کردند. دولت در اسلام فرعی نیست، جز اصول است. حضور: کنگره بین المللی امام خمینی و احیای تفکر دینی که جنابعالی نیز جز شرکت کنندگان و سخنرانان آن بودید در واقع معرفی اندیشه امام خمینی و آشنایی با گوشه هایی از دریای وجودی ایشان است. حضرت آیت الله خامنه ای ولی امر مسلمین در بیانات اخیرشان فرمودند امام خمینی گنج بی پایانی است که امروز ناشناخته مانده و در معرفی ایشان از تبیین هنری باید استفاده بیشتری بشود به نظر شما چگونه می توان این رهنمود را بکار بست؟ حامد الگار: من تمام سخنان ایشان را نخوانده ام ولی اینکه فرمودند امام خمینی گنجی باقی گذاشتند کاملا درست است؛ گنجی که به هیچ وجه حتی در داخل ایران به حد کافی شناخته نشده چه رسد به خارج. اما برای استفاده از هنر برای معرفی امام، ببینید، بعضی از ابعاد وجودی حضرت امام برای غیرمسلمان اصلا قابل درک نیست. همان طور که اگر کسی بخواهد از آثار عرفانی امام بهره ببرد باید حداقل معلومات مقدماتی را در این زمینه داشته باشد، کسی که بخواهد با شخصیت امام به طور کلی آشنا شود باید اسلام را درک کرده باشد. چرا امام را دوست داریم؟ چرا برای ایشان احترام قایل هستیم؟ چرا سالگرد رحلت ایشان را عزیز می داریم؟ برای اینکه شخصیت ایشان، نقش تاریخی ایشان، منحصر به ایران نبوده، منحصر به یک مقطع زمانی نبوده، بلکه امام تجلی تمام ابعاد اسلام است. از این نظر برای ما مهم هستند. بنابراین کسی که بخواهد امام را منهای اسلام بشناسد و درک کند البته ناکام خواهد ماند. به همین دلیل نیز تحلیل گران غربی آنچه درباره امام و انقلاب نوشته اند و نظریه ارائه کرده اند کارشان پیش نرفته و نخواهد رفت. در معرفی امام باید به این مسایل توجه داشت. حضور: به هر حال ما از شما متشکریم حامد الگار: متشکرم. حامد الگار - مجله حضور، ش ۲۰

امام خمینی (ره) و عشق به مردم

امام خمینی (ره) و عشق به مردم نوبت مردم را رعایت می کردند در آن روزگار ما امام را به نام حاج آقا روح الله می شناختیم که از احترام فوق العاده زیادی برخوردار بودند. در حمام همواره نوبت سایرین را رعایت می کردند و مردم که می خواستند با اصرار نوبت خود را به امام بدهند قبول نمی کردند. (۱) این مطلب شدنی نیست اوایلی که امام به نجف آمده بودند به دلیل خشکی و گرمای زیاد خیلی از هوای نجف اذیت می شدند ولی در کوفه که به نجف بسیار نزدیک بود هوا خیلی بهتر بود لذا از قدیم علمایی مانند مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی، مرحوم آسید محمد کاظم خراسانی حتی کسانی که در زمان خود امام بودند در کوفه منزل داشتند و شبها پس از مغرب به کوفه می رفتند و تا صبح آنجا بودند. اما امام در این هوایی که گاه به ۵۵ درجه حرارت می رسید - و حتی بعضی از دوستان می گفتند که علامت دما سنج رفته بالا و به آخر خود رسیده - به کوفه نمی رفتند. عده‌ای زیاد خدمت ایشان آمدند از جمله مرحوم آقای خلخالی، آقای کلانتر و از طرف بعضی از آقایان مراجع هم کسانی آمدند که امام را راضی کنند ایشان هم شبها به کوفه بروند. خانه ملکی، خانه اجاره‌ای، از هر نوع آن هم آماده بود. حتی مرحوم آقا مصطفی را واسطه کردند که ایشان را راضی کنند. آقای خلخالی گفت خدمت امام اصرار کنید که بپذیرند. خدمت امام رسیدند و به ایشان عرض شد شما برای خودتان تنها نیستید برای همه مسلمانها هستید و از این حرفها، ایشان پس از اینکه صحبتهای زیادی انجام شد. شروع به

صحبت کرده و فرمودند: من خجالت می‌کشم الان خیلی از اشخاص هستند که برای محبت به من و محبت به اسلام یا در زندانهای رژیم هستند و یا در مناطق سخت با آن آب و هوا تبعید شده‌اند، و تحت شکنجه هم هستند آنوقت من بخواهم به کوفه بروم؟ شما هم اصرار نکنید چون این مطلب شدنی نیست. و این یکی از مطالبی است که من روی آن حساب می‌کنم و هیچوقت هم این معنا را قبول نمی‌کنم و اصرار زیاد هم نکنید. البته عده زیادی آمده‌اند و گفته‌اند و من تشکر می‌کنم ولی اینطور نیست که من دست از حرفهایم بردارم و روی آن ایستاده‌ام. (۲) تا همه طلبه‌ها نروند نمی‌آیم امام در طی اقامت خود در عراق تمام تابستانها را در همان نجف سوزان که شدت گرمایش گاهی به ۵۴ درجه می‌رسید گذراند. اتفاقاً مقابل منزل امام دکان نانویی قرار داشت که گرمای آن به وسیله لوله قطوری به طرف منزل امام پخش می‌شد و فضای محوطه را دو چندان گرم می‌کرد! مکرر در مکرر از امام درخواست می‌شد که تابستانها را در کوفه بگذرانند. به ویژه آنکه کوفه تقریباً محل تابستانی بعضی از بزرگان و اهل علم نجف بود ولی ایشان می‌فرمودند تا همه عزیزان طلبه‌ام وسیله اقامت در کوفه را نداشته باشند کوفه نمی‌روم. (۳) هر وقت به همه طلبه‌ها خانه دادند بعضی از تجار به منزل امام در نجف می‌آمدند و می‌گفتند که نه از وجوهات بلکه همین طوری می‌خواهیم برای شما و حاج آقا مصطفی منزل بخریم. امام جواب می‌دادند: هر وقت به همه طلبه‌ها خانه دادند یک منزل به مصطفی می‌دهند و یک منزل هم به من خواهند داد. (۴) اجازه نمی‌دادند در نجف که هوا خیلی گرم بود امام کولری در منزل نداشتند بعضی از آقایان که خدمت ایشان مشرف می‌شدند اصرار می‌کردند که ولو برای یک ساعت هم شده به کوفه تشریف ببرند و از هوای خنک استفاده کنند ولی امام قبول نمی‌کردند. علت این بود که مرتب خبر می‌آوردند که مردم ایران در زندان تحت شکنجه‌اند؛ حتی در نجف با پنکه، کولرهای دستی درست می‌کردند که از هوای زیر زمین استفاده می‌شد و ما می‌خواستیم که در منزل امام هم این کار بشود ولی آقا اجازه نمی‌دادند. (۵) مگر می‌خواهند کورش را وارد ایران کنند روزی از کمیته استقبال از تهران به پاریس تلفن زدند. تلفن‌کننده شهید مظلوم دکتر بهشتی بود که می‌گفت برای ورود امام برنامه‌هایی تنظیم شده. به عرض امام برسانید که فرودگاه را فرش می‌کنیم، چراغانی می‌کنیم، فاصله فرودگاه تا بهشت زهرا را با هلی کوپتر می‌رویم و... وقتی خدمت امام مطالب را عرض کردم، پس از استماع دقیق که عادت همیشگی ایشان بود که اول سخن طرف مقابل را به دقت گوش کنند و آنگاه جواب گویند با همان قاطعیت و صراحت خاص خود فرمودند: «برو به آقایان بگو مگر می‌خواهند کورش را وارد ایران کنند؟ ابداً این کارها لازم نیست. یک طلبه از ایران خارج شده و همان طلبه به ایران باز می‌گردد، من می‌خواهم در میان امتم باشم و همراه آنان بروم ولو پایمال بشوم». (۶) باید پیش برادرهایم باشم خبرنگاری در پاریس از امام هنگامی که قصد عزیمت به ایران کرده بودند و فرودگاهها بسته بود سؤال کرد: با توجه به اینکه بازگشت حضرت آیت الله ممکن است باعث خون ریزیهای بیشتر شود آیا باز هم حضرتعالی اصرار به بازگشت خواهید داشت؟ امام فرمودند: «من باید پیش برادرهایم باشم تا اگر بنا باشد که خون من بریزد، در بین رفقای خودم و همراه با جوانهای ایران بریزد». (۷) مگر خون من رنگین تر است شبی که توطئه کودتای نوژه کشف و خنثی شد به امام گفته بودند: «بیایید از اینجا برویم، امکان دارد یک هواپیما بیاید و جماران را بمباران کند». ولی امام گفته بودند: «مگر خون من رنگین تر از خون مردم جماران است؟» (۸) اگر قرار باشد بمباران شود مرحوم حاج سید احمد آقا یادگار امام (ره) نقل فرمودند: در آن ایام که بمباران بود روزی آقای انصاری آمدند و به امام گفتند از آقای ری شهری یک نامه‌ای آمده که ما از طریق اطلاعات خبر موثقی داریم که امشب اینجا می‌خواهد بمباران شود، خواهش ما این است که امشب جایتان را عوض کنید! امام با یک لبخندی به او گفتند: «یعنی چه؟ شما چرا این حرف را می‌زنید؟» آقای انصاری خیلی ناراحت شدند، و به امام اصرار و التماس می‌کردند که به حق مادرتان زهرا (س) این کار را نکنید. آقا از آنجا آمدند بیرون و وارد اتاقی که من بودم شدند و با یک لبخندی گفتند: «آقای انصاری آمده بود به من می‌گفت که از اینجا برو!» من از امام پرسیدم: «چرا؟» امام گفتند: «چه می‌دانم، اطلاع داده‌اند که امشب می‌خواهد اینجا بمباران شود!» من گفتم: خوب آقا چرا گوش نمی‌کنید؟ خندیدند و گفتند: «این حرفها چیه؟ من اگر قرار باشد

بمباران هم شود در همین صندلی و در همین اتاقم هستم. مگر همه در پناهگاه هستند؟ گفتم: آقا همه غیر از شما هستند، همه مردم که خانه‌هاشان هدف دشمن نیست. گفتند چه فرقی می‌کند، پاسداری که سر کوچی ما ایستاده که در پناهگاه نیست، او آنجا ایستاده و من پناهگاه بروم؟ گفتم: همه می‌روند. الان در جماران هم پناهگاه ساخته شده این دستور دولت است. گفتند: نه این طور نیست آن پاسدار به خاطر من ایستاده به پناهگاه نمی‌رود، من از این اتاقم بیرون نمی‌روم، شماها بروید خودتان را حفظ کنید! من به خاطر اینکه باز یک حربه دیگری به کار برده باشم گفتم: «اگر شما نروید ما هم نمی‌رویم، پس به خاطر ما هم که شده بروید به پناهگاه. گفتند: نه من وظیفه خودم نمی‌دانم ولی شما وظیفه دارید خودتان را حفظ کنید ولی من وظیفه خودم نمی‌دانم که از اتاق بیایم بیرون. و از اتاقشان هم بیرون نیامدند. فردای آن روز که من نامه آقای ری شهری را دیدم مشاهده کردم امام یک غزل عرفانی پشت آن نامه نوشته بودند. فکر کردم اصلاً ما کجائیم در این بحر تفکر و امام کجا؟! (۹) تا زمانی که موشک به من بخورد مرحوم حجه الاسلام حاج سید احمد خمینی نقل می‌کردند: یک روز بعد از ظهر حدود هفت الی هشت موشک به اطراف جماران اصابت کرد. خدمت امام رفتم و عرض کردم: «اگر یک مرتبه یکی از موشکهای ما به کاخ صدام بخورد و صدام طوری بشود ما چقدر خوشحال می‌شدیم، اگر موشکی به نزدیکیهای اینجا - جماران - بخورد و سقف اینجا پایین بیاید و شما یک طوری بشوید چه؟ امام در پاسخ گفتند: و الله قسم من بین خودم و آن سپاهی که در سه راه بیت است هیچ امتیاز و فرقی قایل نیستم. و الله قسم، اگر من کشته شوم یا او کشته شود برای من فرقی نمی‌کند. من گفتم: ما که می‌دانیم شما اینگونه هستید، اما برای مردم فرق می‌کند. امام فرمودند: نه، مردم باید بدانند اگر من در یک جایی بروم که بمب، پاسداران اطراف منزل مرا بکشد و مرا نکشد، من دیگر به درد رهبری این مردم نخواهم خورد. من زمانی می‌توانم به مردم خدمت کنم که زندگی مثل زندگی مردم باشد. اگر مردم یا این پاسداران یا کسانی که در این محل هستند یک طوریشان بشود بگذارید به من هم بشود تا مردم بفهمند همه در کنار هم هستیم. گفتم: پس تا کی می‌خواهید اینجا بنشینید؟ به پیشانی مبارکشان اشاره کردند و فرمودند: تا زمانی که (ترکش) موشک به اینجا بخورد. (۱۰) هر وقت همه سنگر داشتند در دوران بمباران و موشک باران تهران در نزدیکی اقامتگاه امام سنگر کوچکی ساخته بودند تا آقا و خانواده ایشان در صورت وضعیت قرمز و بروز خطر در آن پناه بگیرند. ولی ایشان به هیچ وجه وارد سنگر نمی‌شدند و وقتی سؤال می‌کردیم چرا وارد سنگر نمی‌شوید تا در امان باشید، می‌فرمودند؛ مگر همه مردم سنگر دارند که من هم داشته باشم؟ هر موقع تمام ملت دارای سنگر شدند من نیز به سنگر خواهم رفت و در همان اتاق کوچک خویش می‌ماندند. (۱۱)(۱). آیت الله خاتم یزدی (۲). حجت الاسلام و المسلمین سید مجتبی رودباری - ۱۵ خرداد - ش ۵ و ۶ (۳). حجت الاسلام و المسلمین لطف علی فقیهی - اطلاعات هفتگی - ش ۲۴۴۲ (۴). حجت الاسلام و المسلمین قرهی - سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۱ (۵). حجت الاسلام و المسلمین فردوسی پور - روزنامه کیهان - ۶۸/۱۴/۴ (۶). سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۳ (۷) تیموری - در رثای نور - ص ۶۳ (۸). فاطمه طباطبایی - ندا - ش ۱ (۹). حجت الاسلام و المسلمین سید احمد خمینی - آشنا - ش ۱ (۱۰). خادم - در رثای نور (۱۱). حجت الاسلام و المسلمین سید احمد خمینی - آشنا - ش ۱ از بیرون پیداست! در روزهای اول جنگ از تیم مهندسی ستاد مشترک ارتش، شخصی به جماران آمد و یک محل ضد بمب برای امام درست کرد. وقتی که آنجا را می‌ساختند امام گفتند: «من به آنجا نمی‌روم.» ظرف چهار یا پنج ماه آن محل درست شد. اتاقی بود به شکل L با ابعاد ۵ متر در ۴ متر امام تا آخر هم به درون آن پناهگاه نرفتند. حتی به امام گفتند: شما بیایید و حداقل اینجا را ببینید. امام گفتند: از همین بیرون پیداست و از بیرون دارم می‌بینم که ساختمان آن چیست. امام هیچ‌گاه داخل آن پناهگاه نرفتند و در زمانی که تهران مورد اصابت موشک قرار گرفت، ایشان درون اتاق معمولیشان بودند و صبحها می‌آمدند و می‌نشستند و کار روزانه‌شان را انجام می‌دادند. امام در تمام مدتی که تهران مورد هدف قرار گرفت از اتاقشان بیرون نرفتند. (۱) پناهگاه نسازید وقتی امام نپذیرفتند به پناهگاهی که برای ایشان ساخته شده بود بروند، هم مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای و هم آقای هاشمی و همه دوستان می‌گفتند این

طور صحیح نیست. لذا کنار در اتاق امام یک جایی را به عنوان دالان درست کردند. وقتی مشغول درست کردن آن بودند امام فرمودند: پناهگاه نسازید! گفتند می‌خواهیم برای زنها درست بکنیم. امام گفتند: خوب این دیگر مربوط به خانم‌هاست. به خدا قسم امام در آن قسمت هرگز حتی رفت و آمد نمی‌کردند. یعنی از در اتاق که بیرون می‌آمدند توی حیاط می‌رفتند تا از آنجا رد نشوند!

(۲) چه فرقی است میان من و آن پاسدار؟ روزهای سخت جنگ تحمیلی بود و دشمن با حملات هوایی و موشکی ناجوانمردانه‌ای شهرهای بی‌دفاع کشورمان را مورد هدف قرار داده بود. در این روزها افراد با پناه بردن به محلهای امن خود را از تیررس دشمن نجات داده بودند لیکن افراد محروم جامعه با استقامت و پایداری وصف ناپذیری به سکونت خود در شهرها ادامه می‌دادند. در این بین قرار شد برای امام پناهگاهی احداث شود تا چنانچه حمله‌ای هوایی صورت گرفت جان ایشان که به واقع جان امت بود، در امان باشد. وقتی امام از موضوع باخبر شدند، گفتند: به هیچ وجه من به آنجا نخواهم رفت. پناهگاه ساخته شد لیکن تا آخرین لحظه از حیات پربرکت امام این پناهگاه، امام را در خود ندید این در حالی بود که تمامی مسئولین کشور از امام خواهش می‌کردند از پناهگاه استفاده کنند؛ لیکن ایشان بر تصمیم خود مصر بودند. یکبار امام در پاسخ به خواست برخی از مسئولان که از ایشان می‌خواستند از پناهگاه استفاده کنند فرمودند: «آخر چه فرقی است میان من و آن پاسداری که در آنجا پاسداری می‌کند و از من و خانواده‌ام مراقبت می‌نماید: من هرگز محل خود را ترک نخواهم کرد. می‌خواهم موشک به سر من اصابت کند و من شهید شوم. برای اینکه امام را در مقابل عمل انجام شده قرار دهند در فاصله میان اطاق ایشان و حسینیه پناهگاهی احداث شد. لیکن امام هیچگاه از طریق آن تردد نکردند وقتی به آن می‌رسیدند راه خود را تغییر داده و از کنار آن می‌گذشتند (۳) قابل باور نیست حجه الاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی می‌گویند: موقعی که مسائل مربوط به کودتای نوژه در شورای انقلاب مطرح می‌شد و اطلاعات خامی داشتیم، در همان حدود به امام هم گاهی که خدمتشان می‌رفتیم گزارش می‌دادیم. روز آخر یعنی روز چهارشنبه که مشخص شده بود ساعت ۴ صبح برنامه کودتا دارند و بناست هواپیماها به تهران آمده و بمباران کنند، - از جمله منزل امام را - ما فکر کردیم که خدمت امام برویم و مساله را روشن بگوئیم، و از امام تقاضا کنیم که آن شب را منزلشان نباشند. گرچه می‌دانستیم که ایشان این طور تقاضاها را نمی‌پذیرند. من و آقای خامنه‌ای رفتیم خدمتشان و جریان را مشروح گفتیم. ایشان بر خلاف جلسات معمولی که نمی‌خندیدند، و خیلی جدی همیشه برخورد می‌کردند آن روز خیلی متبسم و خندان جلسه را مقدار زیادی با شوخی هم تلقی کردند. یعنی مطمئن بودند که قضیه، قضیه‌ای نمی‌تواند باشد. اول فرمودند: «قابل باور نیست، توی این مردم نمی‌شود کودتا کرد، این کودتاچی‌ها بالاخره باید از آسمان به زمین بیایند. پس توی این مردم چه جوری زندگی می‌کنند؟ این آقای (که می‌گویند) که در خارج باید بنشینند و افور بکشد (۴) کی راضی می‌شود که بیاید به ایران و اینجا کشته شود». (۵) حضور ملت برای ما عزت آورده است روزی حاج احمد آقا، پدر آقا محمود بروجردی داماد امام را برای صرف نهار به منزلشان دعوت کرده بودند. در این مهمانی آقایان صناعی، توسلی، جمارانی و دیگر دوستان حضور داشتند. امام به احترام پدر آقا محمود بروجردی پس از اقامه نماز در این جمع حضور یافتند. این گردهمایی مصادف بود با سفر آیت الله خامنه‌ای به سازمان ملل. در بین حاضران بحث در مورد بیانات شیوای ایشان در آن سازمان بود. حاضران از بیانات پر محتوا و با روح آیت الله خامنه‌ای که در شناساندن اسلام و انقلاب اسلامی عمقی خاص داشت، تعریف می‌کردند. در این زمان وقتی پدر آقا محمود بروجردی شروع به سخن گفتن کردند، حاضران سکوت کرده و مستمع شدند. ایشان برای سلامتی امام دعا کردند و عنوان داشتند که از برکت وجود رهبر کبیر انقلاب اسلامی، اینک اسلام عزیز در مجامع بزرگی چون سازمان ملل مطرح می‌شود، امام با تواضعی خاص خود فرمودند: «این ملت است که راه خود را یافته است و مسئولین هم می‌دانند چه باید انجام دهند، حال چه من باشم و چه نباشم این راه ادامه خواهد یافت. این حضور ملت در صحنه است که برای ما عزت آورده است». و سپس گفتند: «من مطمئن هستم که ملت ایران در صحنه باقی خواهند بود حتی کیفیت حضور آنان بیش از این نیز خواهد شد». (۶) بروید به مردم بگوئید امام هربار گزارش وزرا را می‌شنوند دستور

می‌دهند: «بروید به مردم بگوئید که این کارها را کرده‌ایم». (۷) هیچ چیز نباید از ملت دور باشد مرحوم حجه الاسلام حاج سید احمد خمینی نقل کرده اند: پیام خصوصی کارتر به امام در مورد درخواست آزادی گروگانهای آمریکایی توسط قطب زاده در روز جمعه به دست امام رسید که از قراری که آقای قطب زاده گفته در روز چهارشنبه توسط کاردار سوئیس به دست ایشان رسیده. روز بعد یا همان روز یک پیام دیگر هم به بنی صدر دادند. البته در پیام امام تنبیهایی که در پیام بنی صدر بوده، نبوده و ملایمت داشته و در روز شنبه از آن جهت که امام فرمودند هیچ چیزی نباید از ملت دور باشد ما این را در روز شنبه به رادیو دادیم و منتشر شد. امام پیام را که دیدند فرمودند این باید منتشر بشود. برای اینکه ما چیزی را از ملت پنهان نمی‌کنیم و در ثانی به احتمال قوی اینها ممکن است خودشان منتشر کنند و بعد یک چیزهایی فکر کنند و مردم هم فکر کنند که چیزهایی زیر پرده است و ما باید آنچه را که می‌گذرد به مردم بگوئیم و خود مردم تصمیمشان را می‌گیرند و به همین دلیل گفتند که فوراً ما آن پیام را منتشر کنیم. (۸) بیش از یک بار حق رأی ندارم این سؤال بزرگ برای کلیه خبرنگاران و همینطور بسیاری از مردم مبارز و قهرمان قم مطرح بود که امام رأی خود را در کدامیک از حوزه‌ها به صندوق خواهند انداخت. و نزدیکترین افراد امام نیز از این موضوع اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند، گروهی از خبرنگاران جلوی در خانه امام اجتماع کرده بودند و حرکت نمی‌کردند تا امام از منزل خارج شوند و به دنبال ایشان حرکت کنند تا بتوانند از صحنه رأی دادن امام عکس و فیلم تهیه کنند، نزدیکان امام همگی اظهار می‌داشتند هنوز مشخص نشده که امام رأی خود را در کدام حوزه انتخابی خواهند انداخت. تا اینکه رأس ساعت ۱۰ صبح خبرنگاران به دنبال یکی از اعضای کمیته تبلیغات و انتشارات قم راهی خیابان چهار مردان (انقلاب) شدند و عجیب بود که گروهی از مردم قم از روی حدس خود و اینکه امام در محلی رأی خواهد داد که آن محل بیش از هر محل دیگر شهید داشته است، در خیابان چهار مردان که از روزهای مبارزه صحنه بیشترین درگیریهای مردم و قوای انتظامی بود، جمع شده بودند، گروه کمی از برو بچه‌ها بطور مسلح کار انتظامات و امنیت خیابان را بر عهده گرفته بودند و درست ساعت ۱۵/۱۰ دقیقه صبح ناگهان از داخل کوچه باریکی که عرض آن تنها به اندازه یک اتومبیل بود، دو اتومبیل پشت سر هم وارد خیابان چهار مردان شدند که در داخل یکی از آنها امام به همراه پسرشان حاج احمد آقا نشسته بودند. مردم همینکه اتومبیل حامل امامشان را مشاهده کردند، دیگر سر از پا نشناخته و به طرف اتومبیل هجوم بردند تا شاید امام را از فاصله نزدیکتری ببینند و جالب اینکه گروهی از جوانان که بازوبندهای مخصوص انتظامات را نیز بر بازو داشتند خودشان در میان مردم سعی در هرچه بیشتر نزدیکتر شدن به امام را داشتند. فیلمبرداران و عکاسها در میان ازدحام فوق العاده جمعیت سعی داشتند کاری کنند تا بلکه موفق شوند از صحنه رأی دادن امام عکس و فیلم بگیرند. اما شلوغی به حدی بود که امام موفق نشدند برای رأی دادن از اتومبیل پیاده بشوند. یک دقیقه بیشتر طول نکشید که قسمت جلو و عقب اتومبیلی که حامل امام بود بکلی درهم فشرده شد و حتی سقف آن نیز آسیب دید و درست در همین لحظات گروه خبرنگاران و فیلمبرداران از محل مناسبی که قبلاً برای خود در نظر گرفته بودند بر اثر فشار جمعیت همگی بر روی زمین سرنگون شدند. (۱). حجت الاسلام و المسلمین سید احمد خمینی - آشنا - ش ۱ (۲). حجت الاسلام و المسلمین آشتیانی - مرزداران - ش ۸۴ (۳). سید احمد بهاء الدینی - پا به پای آفتاب - ج ۱ - ص ۲۶۳ (۴). حجت الاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی - روزنامه اطلاعات - ۵۹ / ۲۳ / ۴ (۵). حجت الاسلام و المسلمین آشتیانی - مرزداران - ش ۸۵ (۶). آیت الله خامنه‌ای - روزنامه کیهان - ۵۹ / ۱۱ / ۱۱ (۷). حجت الاسلام و المسلمین سید احمد خمینی - روزنامه جمهوری اسلامی - ۵۹ / ۱۱ / ۱ (۸). حجت الاسلام و المسلمین محمد ری شهری - خاطرات سیاسی - ص ۷۶ و در نتیجه دوربین فیلمبرداری یکی از فیلمبرداران خارجی شکست. در تمام این لحظات در حالی که اطرافیان امام همگی نگران سلامت ایشان بودند لبخند یک لحظه از لبهای امام محو نمی‌شد و مرتب از لا به لای جمعیت و از داخل اتومبیلی که دیگر شباهت چندانی به اتومبیل نداشت، برای مردم دست تکان می‌دادند. بالاخره هم امام موفق به پیاده شدن از اتومبیل نشدند و شناسنامه و رأی خود را به کمک حاج احمد آقا از شیشه اتومبیل به بیرون دادند. و به همین ترتیب ورقه رأی را گرفتند. امام با

آرامش قسمت «آری» ورقه رأی را جدا کردند و آن را برای انداختن در صندوق رأی از شیشه اتومبیل بیرون فرستادند و پس از دریافت شناسنامه خود اتومبیل حامل ایشان در حالی که دیگر چیزی نمانده بود چرخهایش از روی زمین بلند شود از میان ازدحام جمعیت خارج شد. خبرنگاران و فیلمبرداران که موفق به ضبط لحظه دلخواه نشدند با این اعتقاد که این مهم برای آن‌ها جنبه تاریخی و حیاتی دارد از طریق کمیته تبلیغات و انتشارات به منزل امام پیام فرستادند: که اگر ممکن است یک بار دیگر در جایی دیگر رأی بدهند تا آنها موفق به عکسبرداری و فیلمبرداری از این صحنه شوند. ساعتی بعد امام در جواب این پیام، پیامی دیگر فرستادند به این مضمون: من یک نفر هستم و یک بار رأی داده‌ام و بیش از یک بار حق این کار را ندارم. (۱) مگر مردم چه می‌کنند؟ هر گروهی که به ملاقات امام می‌آمدند امام با آنها ملاقات می‌کرد. اگرچه بنا بود ساعتها در هوای سرد و گرم بمانند. بارها امام حتی در حالیکه برف و باران می‌بارید به پشت بام می‌آمدند و به احساسات مردم پاسخ می‌گفتند. بعضی مواقع که برف می‌آمد و ما می‌خواستیم بالای سر ایشان چتر بگیریم، عصبانی می‌شدند و می‌فرمودند: «مگر مردم چه می‌کنند؟ من احتیاجی به چتر ندارم.» (۲) مثل مردم زیر باران ایستادند در پاریس یک روز از آلمان و انگلستان عده زیادی آمده بودند که در اتاق امام برای آنها جا نبود و قهرا در بیرون در محوطه ایستاده بودند. باران سختی هم می‌بارید. وقتی امام تشریف آوردند تا برای اینها صحبت کنند با اینکه می‌توانستند در اتاق و کنار پنجره بایستند و صحبت کنند ولی در آن هوای سرد بارانی به بیرون تشریف آوردند و حدود یک ربع زیر باران برای آنها سخنرانی کردند. (۳) کوپن مرغ نداریم - دختر گرامی امام (ره) نقل می‌کنند: امام هم فردی از همین کشور بودند و مانند همه مردم کوپن داشتند. ولی همانطور که خیلی از خانه‌ها معتقدند کوپن کم می‌آورند. آقا هم خیلی وقتها می‌شد که لباسهایشان می‌ماند و اهل منزل به آقا می‌گفتند پودر نداریم یا پودرمان تمام شده و لباس شما را نتوانستیم بشوئیم. اتفاقاً یک روز خانم آقای خزعلی که این را شنیده بود، برای آقای خزعلی این مطلب را تعریف کرده بود. که رفتیم آنجا منزل امام و دیدیم لباسهای امام کنار بوده و منزل می‌گفتند پودر لباسشویی نداریم. بعد یک قوطی تاید از منزل آقای خزعلی برای امام فرستادند که لباسهای امام نشسته نماند. من زیاد شنیده‌ام که در خانه امام می‌گویند روغن ما تمام شده کوپن نداریم اتفاقاً یک موقعی که آقا کسالت داشتند دکترها گفتند برای آقا سوپ درست کنید. خانم گفتند ما که مرغ نداریم. کوپن مرغ به ما نمی‌دهند. ولی خوب به خاطر اینکه مرغ نداشتند سوپ درست نکردند باز این خبر به گوش یکی از دوستان ما رسید که خودشان مرغ داشتند، چند تا برای آقا فرستادند که برای آقا سوپ درست کنند. (۴) آنچه دارم متعلق به مردم است خبرنگار روزنامه اطلاعات می‌گوید: اولین خبرنگاری که توانست از آیت الله خمینی عکس بگیرد در حالیکه لبخندی بر لب داشت من بودم. لبخند آیت الله به خاطر سؤال بود که یک خبرنگار فرانسوی از ایشان کرد که: «شایع است آیت الله خمینی خیلی پولدار هستند و حتی از شاه هم بیشتر پول دارند، آیا این درست است؟» ایشان لبخندی زدند و اظهار داشتند: «من هیچ چیز ندارم و آنچه را هم که دارم متعلق به مردم ایران است.» (۵) مثل همه مردم تکبیر شبانه می‌گفتند همچنین دختر گرامی امام نقل می‌کنند: زمانی که مردم به مناسبتی بر روی پشت بام‌ها می‌رفتند و الله اکبر می‌گفتند امام هم به این امر مقید بودند؛ یعنی در زمانهایی که ساعت ۹ شب برنامه تکبیر شبانه اعلام می‌شد ایشان هم داخل ایوان می‌آمدند و در الله اکبر گفتن مردم شرکت می‌کردند. (۶) عواطف مردم بر دوش من سنگینی می‌کند وقتی امام در هواپیما در پاسخ به سؤال خبرنگاری که از ایشان پرسید حال که به خاک ایران قدم می‌گذارید چه احساسی دارید فرمودند: هیچ، مغرضین و بهانه جویان مکرر با تلفن سؤال می‌کردند که: چرا امام از ورود به ایران که این همه فداکاری کرده و جوانان عزیزش را نثار انقلاب اسلامی نموده، هیچ احساسی ندارند؟ یک روز خدمت امام رسیده و این موضوع را به ایشان عرض کردم. امام با تعجب فرمودند: «چقدر بی انصافند! نسبت به عواطف و احساسات و فداکاریهای مردم در سخنرانی فرودگاه گفتم که این همه عواطف و احساسات به دوش من سنگینی می‌کند و من نمی‌توانم پاسخ آن را بدهم، لکن راجع به خاک ایران هیچ گونه احساسی ندارم؛ زیرا برای من خاک ایران و عراق و کویت یکسان است.» (۷) با تلخی از حادثه یاد کردند امام عاشق مردم است.

آن شب که حادثه بهبهان اتفاق افتاده بود (۸) امام اولین حرفشان اشاره به این حادثه بهبهان بود. ایشان به قدری با تلخی و با غم از این حادثه یاد می‌کردند مثل اینکه برای فرزند خودشان چنین حادثه‌ای پیش آمده است. امام برای فرزند خودشان گریه نکرد. اما برای بچه‌های مردم بارها گریه کرده است. (۹) وقتی که نامه را خواندند متأثر شدند یک روز صبح بود ساعت هشت، معمولاً ساعت هشت خدمت امام می‌رسیدیم و ایشان را معاینه می‌کردیم، فشار می‌گرفتیم و احوال بررسی می‌کردیم و آنهایی که کشیک نبودند می‌رفتند. آن روز کشیک من نبود. من کشیکم را تحویل دیگران دادم و رفتم. به بیمارستان که رسیدم دیدم سیستم پیچینگ به من اطلاع داد به وسیله گیرنده‌ای که در جیم بود که سریع با شماره فلان تماس بگیر. من هم با ماشینی که در اختیارم بود سریع خدمت امام آمده دیدم ایشان درد قفسه صدری گرفته - درد قلبی گرفته - البته درمانهایی شروع شده بود. درمان را ادامه دادیم و ایشان الحمد لله خوب شدند. هر وقت امام ناراحتی پیدا می‌کرد در جستجوی علت بودیم و طیب اصولاً باید دنبال علت بگردد. بالاخره از این طرف و آن طرف فهمیدیم ساعت هشت صبح که من خدمت ایشان بودم و بعد از خدمتشان مرخص شدم بعد از من یک نامه‌ای به ایشان داده می‌شود. بعلاوه یک پولیور بافتنی. امام نامه را می‌خواند می‌بیند از یک خانمی است که دردمند است و یادم نیست بچه‌اش شهید شده یا شوهرش شهید شده ولی به هر جهت آن خانم محترم در نامه‌ای نوشتند من هر باری که این دانه‌ها را در روی این بلوز زدم یک صلوات فرستادم و یک دفعه امام را دعا کردم. امام وقتی این نامه را می‌خواند تحت تاثیر عاطفی شدید قرار می‌گیرند و همان باعث می‌شود که ایشان درد قفس صدری و درد قلبی بگیرند. (۱۰) با پای برهنه می‌روم فیضیه روزی که در قم ریختند و طلاب را از پشت بامها و طبقات بالای مدرسه به زیر انداختند و آنها را با چوب و سنگ زدند، وقتی خبر به منزل امام رسید به ایشان عرض کردند اجازه بدهید در خانه را ببندیم. اینها تصمیمشان این است که بعد از مدرسه فیضیه بریزند اینجا. امام فرمودند: «نه در خانه باز باشد» باز به ایشان عرض شد که شاید کماندوهای شاه الان بریزند منزل و بکوبند و خراب کنند. این بار امام شدیداً جواب رد دادند. دفعه سوم وقتی آقای لواسانی پیشنهاد کرد که آقا اجازه بدهید در خانه را ببندم امام به او فرمودند: «سید از خانه من پاشو برو بیرون! تو می‌گویی من در خانه‌ام را ببندم و توی مدرسه، اینها بچه‌های مرا بزنند و مجروح کنند و بکشند و من اینجا در خانه را ببندم تا سالم بمانم؟ اگر بخواهید چنین کاری کنید عبايم را زیر دستم می‌گیرم و با پای برهنه می‌روم مدرسه فیضیه». (۱۱) بگذارید خطر تنها برای من باشد در پاریس روزی که فردای آن قرار بود به تهران حرکت کنیم امام به همه افرادی که در اقامتگاه بودند فرمودند شب به محل سکونت ایشان بیایند. حدود ۲۰ نفر بودیم که به خدمت ایشان رفتیم. امام نصیحتی و دعایی کردند و بعد از اظهار قدردانی فرمودند: «شما با این هوايما همراه من نباشید، چون احساس خطر هست. بگذارید این خطر تنها برای من باشد». در حالتی شورانگیز همه به گریه افتادند و گفتند: جان ناقابل ما فدای اسلام و انقلاب، اجازه دهید در خدمت شما باشیم. در میان ما یک کارگر راننده اهل گرمسار بود که از دست ساواک و ظلم رژیم فراری شده و به پاریس خدمت امام آمده بود. این مرد چنان به شدت می‌گریست و تقاضای همراهی امام را داشت که به حالت بیهوشی افتاد. امام متأثر شدند و اجازه دادند که همراه ایشان باشیم. (۱۲) مواظب این خانم باشید چیزی که در بهشت زهرا اتفاق افتاد این بود که موقعی که امام به آمبولانس تشریف آوردند با وجود آن خستگی و بی‌خوابی شبانه، من دیدم عرق بر پیشانی ایشان نقش بسته است. خواستم با گازهایی که در داخل آمبولانس بود عرق امام را خشک کنم. (۱). حجت الاسلام و المسلمین انصاری کرمانی - سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۲ (۲). حجت الاسلام و المسلمین محتشمی - پیشین - ج ۱ (۳). زهرا مصطفوی (۴). خبرنگار اعزامی روزنامه اطلاعات به پاریس - ۵۷/۱۵/۱۱ (۵). زهرا مصطفوی (۶). حجت الاسلام و المسلمین فردوسی پور - سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۴ (۷). بمباران مدرسه پیروز توسط هوايماهای عراقی که در آن عده زیادی از دانش‌آموزان خردسال معصوم بهبهانی به شهادت رسیدند. (۸). آیت الله خامنه‌ای - روزنامه اطلاعات - ۶۲/۷/۸ (۹). حجت الاسلام و المسلمین واعظ طبسی - پیام انقلاب - ش ۸۲ (۱۰). حجت الاسلام و المسلمین رحیمیان (۱۱). مرضیه حدیدچی - حضور - ش ۳ (۱۲). دکتر حسن

عارفی - روزنامه اطلاعات - ۶۸ / ۲۷ / ۳ ولی ایشان قبول نکردند و دستمالی را که خودشان داشتند از جیب در آورده و با همان حالت سنتی و رسمی که خودشان داشتند پیشانی‌شان را خشک کردند. در آنجا چیزی که برای ما جالب بود اینکه آمبولانسی که ما در آن بودیم در بین راه مریضهای مختلف و افراد مختلفی را در آن جای داده بودیم و فکر نمی‌کردیم که در همین آمبولانس در خدمت امام خواهیم بود. ایشان در داخل آمبولانس دائما تذکر می‌دادند که مواظب این خانم باشید که ناراحتی تنفسی دارد. و یا مواظب آن بچه‌ای باشید که زیر دست و پا مانده و ما از همان اول شیفته شدیم که ایشان با اینکه خودشان شاید در وضعیت مناسبی نبودند و با آن سنی که آن موقع داشتند مع الوصف مواظب و در فکر دیگران بودند. (۱) به آسمان نگاه می‌کردند روز ۱۲ بهمن در بهشت زهرا وقتی صحبت امام تمام شد و بنا شد که برویم هلی کوپتر هم روشن و آماده شده بود. دستور داده شد یک راهی باز کنند برای اینکه از جایگاهمان به هلی کوپتر برسیم. آقای انواری نماینده محترم مجلس هم بودند، مرحوم شهید مفتاح هم بودند. یکسری از آقایان دیگر هم بودند که داشتیم به طرف هلی کوپتر می‌رفتیم. همینطور که داشتیم به طرف هلی کوپتر می‌رفتیم، از آنجایی که مردم به هلی کوپتر نزدیک شده بودند و چون هلی کوپتر روشن بود ممکن بود خطر جانی پیش بیاید، ناگهان هلی کوپتر خالی بلند شد و ما مانده بودیم که امام را به کجا ببریم؟ خواستیم به جایگاه برگردیم که دیگر تعادل همه به هم خورد. آقای انواری افتاد. شهید مفتاح هم افتاد. بعضی از آقایان بی هوش شدند و خلاصه تنها کسی که توانسته بود بایستد بنده بودم. در این کشمکش‌ها بود که خطر پیش آمد و عمامه از سر امام افتاد. من هرچه تلاش می‌کردم اثری نداشت و امام در لابه‌لای مردم به این طرف و آن طرف کشیده می‌شد. البته همه اینها نتیجه عشق مردم به امام بود. وضع واقعا خطرناک شده بود. اما امام آرامش خاصی داشت. گاه مردم را نگاه می‌کرد و گاه آسمان را نگاه می‌کرد و تنها کسی که آرامش داشت ایشان بود. مانند این بود که ایشان در گهواره است و مردم آرام آرام تکانش می‌دهند. اما فشار عجیب بود. من انصافا در یک لحظه قطع امید کردم؛ یعنی فکر کردم که دیگر کار امام تمام شد. و داد می‌زدم دیگر کارت‌ها را کردید و امام از دست رفت. ولی در همان زمانی که دیگر ناامید و مأیوس شده بودیم، اتفاقی افتاد که هنوز برای خود بنده هم حل نشده است. در میان آن کشمکشها ناگهان نیروی خاصی ایشان را دوباره به جایگاه برگرداند. و ایشان در روی جایگاه قرار گرفت و تقریبا حدود ۲۰ - ۲۵ دقیقه ایشان بی حال بودند و دستهایشان بر روی زمین بود و نشسته بودند. (۲) بهترین لحظات من همان بود بعد از سخنرانی در بهشت زهرا امام اظهار تمایل کردند که به داخل جمعیت بروند. یک عکس هم از امام هست که نه عمامه دارد و نه عبا و وسط جمعیت گیر افتاده‌اند. امام بعدها می‌فرمودند: من احساس کردم دارم قبض روح می‌شوم. تعبیر امام این بود که بهترین لحظات من همان موقعی بود که زیر دست و پای مردم داشتم از بین می‌رفتم. این خود نهایت تواضع و خلوص امام را می‌رساند که این طور نسبت به مردم ابراز احساسات داشتند. (۳) می‌خواهم میان مردم راه بروم در شهادت آیت الله مفتاح امام با ماشین آمدند در میان هزاران جمعیتی که بدن خون آلود این شهید را تشییع می‌کردند. مردم از شدت علاقه به حدی دور امام ریختند که سقف ماشین می‌خواست خراب شود. بوی دود و سوختن کلاج از داخل بلند بود. ما دست پای خود را گم کردیم که خدایا چه باید کرد؟ اگر امام در ماشین بماند با این فشار جمعیت، مسلما ماشین از کار افتاده و ممکن است آتش بگیرد. اگر بیرون بروند احساسات مردم امام را از پا در می‌آورد. کمی گاز دادم و دست را گذاشتم روی آژیر که فریاد امام بلند شد. فرمودند: «چه خبره؟» می‌خواهید مردم را زیر ماشین کنید؟» عرض کردم آقا، ماشین دارد می‌سوزد. فرمودند: صبر کنید می‌خواهم پیاده شوم و در میان مردم راه بروم، مگر مردم چه می‌کنند؟ ما می‌دانستیم که اگر ایشان پیاده می‌شدند اول از همه همان پاسداران محافظ می‌ریختند برای دست بوسی و ابراز علاقه به دور امام، تا چه رسد به یک جمعیت بیش از صد هزار نفری. (۴) اهل کجا هستی؟ پس از بازگشت امام به قم در سال ۴۳ سیل ارادتمندان و مشتاقان از سراسر کشور به سوی قم و منزل امام سرازیر شد. یک روز حضور امام بودیم. یک روستایی از یکی از شهرهای خراسان آمده بود که با امام ملاقات کند. خیلی مشتاق امام بود و اشک شوق می‌ریخت. امام متوجه حال او که شد با عنایت خاصی وی را کنار خود نشاند و به او

اظهار محبت می‌کرد. بعد دستور دادند که برایش چای بیاورند و مثل یک برادر که با برادر دیگر گرم می‌گیرد با او احوالپرسی کردند که اهل کجایی؟ شغل چي هست؟ تا حال او را عادی کند و ما که آنجا بودیم بسیار تحت تأثیر واقع شدیم. (۵) صمیمانه با مردم صحبت می‌کردند بسیاری از روزها امام در یک اطاق محقر و کوچک که متجاوز از صد و پنجاه نفر در هوای گرم و با روشنایی نورافکنهای تلویزیون و در حالیکه بوی عرق و تنفس مردم آنجا را مثل یک بخاری گرم کرده بود می‌نشستند. ماها بعضی مواقع سینه‌مان تنگ می‌شد و بیرون می‌آمدیم. اما امام با همان حال، چند ساعت با مردم صمیمانه می‌نشستند و به دنبال هر قطعنامه یک سخنرانی ایراد می‌فرمودند. یاد نمی‌رود استاد مطهری یک هفته قبل از شهادتشان جهت ملاقات با امام به قم آمدند؛ به حدی مراجع مردم زیاد بود که ایشان از ساعت ۸ صبح تا ۸ شب در کنار اتاق امام نشستند و موفق به ملاقات با امام نشدند. تا اینکه بعد از ملاقاتهای مردم توانستند با امام دیدار کنند. (۶) بگذارید داخل شوند - یک بار با تعداد زیادی از دانش آموزان و همکلاسی‌هایمان به قصد زیارت امام به جماران رفتیم. اما متأسفانه متوجه شدیم که امام ملاقات ندارند. بچه‌ها سر و صدای زیادی می‌کردند که می‌خواهند امام را زیارت کنند. به طوری که برادران پاسدار از دست ما کلافه شده بودند، چون نمی‌توانستند ما را کنترل کنند. در همین حال مرحوم اشراقی در حالیکه می‌خندیدند بیرون آمدند و به برادران پاسدار گفتند که وقتی امام علت سر و صدا را پرسیده و شنیده‌اند که عده‌ای از دانش آموزان می‌خواهند ایشان را ببینند، گفتند: آنها را اذیت نکنید و بگذارید داخل شوند. ما باورمان نمی‌شد و از شدت خوشحالی اشک می‌ریختم. همه آنهایی که آنجا بودند متعجب ما را نگاه می‌کردند. رفتیم داخل حسینیه. امام آمدند و خانم امام هم آمدند. بچه‌ها وقتی امام را دیدند، شروع به گریه کردند. (۷) کسی نزدیک خانه نباشد در یکی از سفرهای امام به محلات منزلی برای ایشان اجاره کرده بودند که در این خانه فغانی بود و مردم محل آب آشامیدنی خود را از آن جا تهیه می‌کردند. امام که در این منزل ساکن شدند مردم خجالت می‌کشیدند وارد منزل شوند. وقتی امام قضیه را فهمیدند بلافاصله فرمودند: «هر روز یک ساعت به غروب در منزل را باز کنید و کسی هم نزدیک خانه نباشد تا مردم به راحتی بتوانند بیایند و آب بردارند.» (۸) هر زمانی که می‌خواهی بیا هر روز متجاوز از پانصد عدد نامه به دفتر امام واصل می‌گردید. تا قبل از این که دکترها امام را از مطالعه زیاد منع نکرده بودند. ایشان حتی نامه‌های معمولی را نیز می‌خواندند. ما نامه‌های زیادی داریم که امام حتی جواب بچه‌ها و کودکانی که به طرز خاصی ابراز علاقه به امام کرده بودند را با دست مبارک خود داده‌اند. به عنوان نمونه کودکی به امام نوشته بود: من شما را بسیار دوست دارم و خیلی علاقه دارم که شما را ببینم. امام در جواب نوشته بودند که: «فرزندم نامه‌ات را خواندم. هر زمانی که می‌خواهی بیا و با من ملاقات کن.» از این قبیل نامه‌ها بسیار زیادند. گاهی افرادی از خارج و داخل تقاضای عکس یا امضا از امام کرده‌اند و امام دستور داده‌اند که عکس تهیه کنیم و برایشان بفرستیم. (۹) بگوئید بیاید سال ۶۱ ملاقاتی با امام داشتم، وقتی به درب حیاط منزلشان رسیدم، پیر مردی که یک کیسه بادام به همراه داشت با لهجه ترکی گفت: «آقا اگر خدمت امام مشرف می‌شوید، خدمتشان عرض کنید پیرمردی از اربابان مدت طولانی در راه بوده می‌خواهد خدمت شما شرفیاب شود.» و بعد گفت: «می‌خواهم این کیسه بادام را تقدیم امام کنم.» به او قول دادم که پیغامش را به امام برسانم. وقتی نوبت ملاقات من شد حجج اسلام آقایان محلاتی (شهید)، انواری و موحدی کرمانی نمایندگان امام در سپاه، ژاندارمری، و شهربانی کل کشور هم برای ملاقات آمده بودند. وقتی امام به آقای صانعی گفتند که فعلا خسته هستم و نمی‌توانم آقایان را ملاقات کنم، پیش خود گفتم وقتی امام نمایندگان خود را نپذیرفتند، چطور با این خستگی می‌توانند آن پیرمرد را بپذیرند. ولی به هر حال آن ماجرا را خدمت ایشان عرض کردم و گفتم: یک پیرمرد سخت مشتاق است شما را زیارت کند. امام بلافاصله فرمودند: «بگوئید بیایند.» وقتی پیرمرد وارد شد امام تا کمر خم شدند و با او احوالپرسی گرمی کردند. (۱۰) با کمال خضوع بلند شدند آیت الله معرفت نقل می‌کردند: روزی امام در حرم امام حسین (ع) مشرف بودند. (۱). حجت الاسلام و المسلمین ناطق نوری - امید انقلاب - ش ۴۸ (۲). حجت الاسلام و المسلمین سید مهدی امام جمارانی (۳). حجت الاسلام و المسلمین انصاری کرمانی. (۴). حجت الاسلام و

المسلمین مهدی کروی (۵). حجت الاسلام و المسلمین انصاری کرمانی - پیام انقلاب - ش ۵۲ (۶). صالحین روستا - ش ۳ - آذر ۶۱ (۷). حجت الاسلام و المسلمین توسلی - حوزه - ش ۴۵ (۸). حجت الاسلام و المسلمین انصاری کرمانی - پیام انقلاب - ش ۵۰ (۹). محسن رفیق دوست (۱۰). آیت الله محمد هادی معرفت - حوزه - ش ۳۲ بنده هم در نزدیکی ایشان نشسته بودم. آقای شیرینی آورد و جلوی من و امام و دیگران گذاشت. امام شیرینی را برداشته و با کمال مهربانی دادند به بنده زاده، زیرا به او شیرینی نداده بودند و ایشان در چنین جایی به این مسأله توجه فرمودند. در همین جا مطلب دیگری که جلب نظر کرد این بود که یکی از ایرانیانی که به نظرم آمده بودند برای زیارت، مهری را که خریده بود از داخل جیبش در آورد و به امام داد که روی آن نماز بخواند، تا تبرک شود. امام هم با کمال خضوع بلند شدند و دو رکعت نماز خواندند و مهر را به او برگرداندند. من از این منظره بسیار لذت بردم. (۱) پس اینها کجا هستند؟ یک روز دو کارگر آمده بودند منزل امام را نقاشی کنند و از اول صبح التماس می کردند که ما می خواهیم امام را ببینیم و شما برو به امام پیغام بده. آنها حتی به اشخاصی که در منزل امام خدمت می کردند هم گفته بودند که به امام این مطلب را برسانید و آنها هم رسانده بودند. یک دفعه دیدم آقا از در آمدند بیرون و گفتند: «حاجی عیسی اینها که مرا می خواستند ببینند کجا هستند؟ بگوئید بیایند» من هم رفتم به آنها گفتم. آمدند و با همان سر و وضعی که داشتند با دستهای پر از رنگ دست امام را در دستشان گرفتند و بوسیدند. (۲) تا این زن را نیاورید نمی آیم خانمی از آبادان به قم آمده بود، حاجتی داشت و می خواست به حضور امام برسد. او که به هر دری زده و موفق نشده بود خود را به امام برساند، ناچار شد نامه‌ای نوشته و به دست امام برساند. این نامه درست هنگامی که دست امام رسید که عده زیادی از مسئولین در اتاق منتظر ملاقات با ایشان بودند. امام در زیر نامه این خانم مرقوم فرمودند: «تا این زن را نزد من نیاورید، من بیرون نمی آیم و با کسی ملاقات نمی کنم.» دست اندر کاران بیت، در میان ازدحام جمعیت به سختی توانستند آن زن را پیدا کنند و به حضور امام ببرند. (۳) تا خدمتشان عرض می شد بر می خاستند از درخواستهای شخصی که از محضر امام می شد در موارد زیادی افرادی به وسیله نامه و غیر آن از ایشان تقاضا می کردند که دستمال، زیرپوش، پیراهن، قطعه‌ای از عمامه، لباس یا سجاده و امثال آنها را که مورد استفاده ایشان بود به عنوان تبرک به آنها هدیه کنند. امام کلیه این موارد را بدون استثنا - مگر آنکه شیء مورد درخواست را نداشته باشند - به مجرد اینکه به عرضشان می رسید برخاسته، می آوردند و تحویل می دادند تا برای درخواست کننده ارسال شود. (۴) (۱). عیسی جعفری (۲). شاهد بانوان - ش ۱۵۹ و ۱۶۰ (۳). فاطمه طباطبایی - روزنامه اطلاعات - ۱۴/۳/۶۹ (۴). زهرا اشراقی - زن روز - ش ۱۲۲۰ غلامعلی رجایی - برداشتهایی از سیره امام خمینی، ج ۱، ص ۱۰۵

سیره امام خمینی (ره) در خانه

سیره امام خمینی (ره) در خانه امام خمینی (ره) چون خورشیدی بود که در این عصر درخشید و تاریخ را متحول کرد و امروز و آینده را تحت تأثیر اندیشه‌ها و سلوک خود قرار داد و در واقع محبوب قلبها برای امروز و آیندگان خواهد بود آن امام بزرگوار شخصیت نورانی است که باید از رفتار و سلوکش آموخت و به عنوان الگوی زندگی باید بهره‌ها از آن گرفت آن چه در پیش رو دارید مطالبی است که از سیره عملی امام (ره) نقل شده است که برای سرلوحه قرار دادن آن در زندگی مان تقدیم می شود: احترام برادر بزرگتر در حد یک استاد بارها و بارها شاهد احترام بیش از حد امام نسبت به آیت الله پسندیده بودیم. ایشان به عنوان برادر بزرگتر و استاد امام در دوران کودکی و نوجوانی در حد یک استاد و شبیه یک پدر، مورد احترام امام قرار می گرفت. مجلس انس امام با برادر بزرگترشان به دور از مسائل سیاسی و رهبری جهان اسلام، احوالپرسی و تفحص از مشکلات احتمالی برادر بود. در این حال شنیدن مسائل عادی زندگی و چکه کردن شیر آب و خرابی دستشویی منزل ایشان برای امام کاملاً قابل تحمل بود. (۱) چرا احمد بیمار است؟ امام علاقه عجیبی به همسر و فرزندان و نوه‌ها و حتی وابستگان خود دارند. حتی اگر یکی از اعضا دفتر ایشان

بیماری پیدا کند، امام مرتب احوالپرسی می‌کنند. سفارش می‌کنند به مداوا و پزشک و مرتب از وضع آنان جستجو می‌کنند و امر به رفتن بیمارستان. یک روز حاج احمد آقا برای خواندن پیام امام به جایی رفته بود. امام صحبت ایشان را از رادیو می‌شنیدند. ایشان قبل از پیام گفت که امروز حال من مساعد نبود. امام فوراً سراغ گرفتند که حال ایشان چطور است و چرا بیمارند؟ (۲) به قم که رسیدی تلفن کن دختر گرامی امام (ره) نقل می‌کنند: من ساکن قم بودم. هر وقت که می‌رفتم با امام خداحافظی کنم به من می‌فرمودند: «به مجردی که به قم رسیدی تلفن کن». و قید می‌کردند که: «تلفن که می‌کنی به حاج عیسی بگو که بیاید بمن بگوید. همین طور تلفن نکن که من رسیده‌ام. اینها نمی‌آیند به من بگویند. فکر نمی‌کنند که من دلواپسم. توقید کن به حاج عیسی که برو به آقا بگو». من پیش خودم فکر می‌کردم که آقا چقدر دلواپس من هستند. در صورتی که خیلی‌ها هم بودند، ولی هیچکس به من چنین حرفی نمی‌زد و دیگر بعد از ایشان هم هیچکس به من چنین حرفی نزد. این سخن آقا باعث می‌شد که من فکر کنم لابد آقا خیلی نسبت به من علاقمند بودند. (۳) آهسته راه می‌رفتند تا کسی بیدار نشود خانم امام می‌گفتند بنده تا یاد دارم و با ایشان زندگی می‌کنم هر شب (همیشه) به نماز شب می‌ایستادند و سعی داشتند که مزاحم من یا بچه‌ها نباشند. حتی یک شب هم ما به خاطر نماز شب آقا بیدار نشدیم، مگر اینکه مثلاً خودمان بیدار بودیم. مسافرت هم که می‌رفتیم آقا برای نماز شب که بیدار می‌شدند طوری حرکت می‌کردند و آهسته راه می‌رفتند و وضو می‌گرفتند که مزاحم دیگران نبودند. (۴) نمی‌گویند حرف نزید دختر بزرگوار امام می‌گویند: یکروز دایی من می‌گفت که رفتم خدمت امام، داشتند رادیو گوش می‌کردند، اما نخواستند به من بگویند حرف نزن بلکه رادیو را نزدیک گوششان گذاشتند. گاهی که ما دو سه نفری در خدمت ایشان صحبت می‌کنیم، ایشان به صورت اشاره به ما می‌گویند حرف نزید و مستقیماً به ما نمی‌گویند حرف نزید. یک وقت می‌بینیم بلند می‌شوند می‌روند نزدیک تلویزیون و به آن نگاه می‌کنند و ما متوجه می‌شویم که صحبت‌هایمان موجب شده است که ایشان نتوانند از تلویزیون استفاده کنند. (۵) به ما نصیحت می‌کردند نوه امام (ره) می‌گفتند: ما وقتی پهلوی آقا بودیم خیلی احساس راحتی می‌کردیم و خیلی رابطه خوبی داشتیم. همه ما حالت امام، پدر بزرگ و همه را می‌گذاشتیم کنار. دو تا رفیق بودیم، وقتی پهلوی هم بودیم. با همه همین طور بودند. همه همین احساس آرامش را پهلوی ایشان داشتند. جذبه به جای خود، دوستی‌هایمان، حرف‌هایی را که با ایشان می‌زدیم همه خیلی صمیمانه بود. به ما نصیحت می‌کردند، ولی نه نصیحتی مثل بقیه پدر بزرگ‌ها و بزرگ‌ترها. جوری به آدم نصیحت می‌کردند که آدم اصلاً احساس نمی‌کرد. وقتی آدم شب می‌رفت و رویش فکر می‌کرد، می‌فهمید امام دارند راه را به ما نشان می‌دهند. (۶) ما را به گذشت دعوت می‌کردند در خانه امام، کمتر اختلافی پیش می‌آمد. اگر هم موردی بود سعی می‌کردیم که آقا متوجه نشوند و این مسئله باعث ناراحتی ایشان نشود. ولی اگر متوجه می‌شدند، ما را به صبر، گذشت و سازش دعوت می‌کردند و کوچکترین دخالتی در زندگی فرزندانمان نمی‌کردند. (۷) توجهشان به خانواده بود امام در تمام طول شبانه روز حتی یک دقیقه وقت تلف شده و بدون برنامه از قبل تعیین شده نداشتند. ایشان با توجه به شرایط سنی و میزان فعالیتی که داشتند باز هم ساعات خاصی را در سه نوبت (هر کدام بین نیم تا یک ساعت) به اهل منزل اختصاص داده بودند که هر کدام از ما که مایل بودیم خدمت ایشان می‌رسیدیم و مسائلمان را مطرح می‌کردیم. اما در این ساعات معمولاً از لحاظ فکری و روحی توجهشان به خانواده بود، هر سوالی می‌کردیم بدون جواب نمی‌گذاشتند. حتی هیچگاه خودشان ابتدا مسائل را مطرح نمی‌کردند و می‌خواستند که از این وقت، اعضای خانواده استفاده کرده و بر حسب ضرورت مسائلشان را عنوان کنند. اگر سوالی را به دلیل کمبود وقت پاسخ نمی‌دادند، حتماً در خاطرشان بود که در فرصت مناسب دیگری پاسخ دهند. (۸) بدون آنکه بگویند به آشپزخانه می‌رفتند امام برای اولادشان احترام خاصی قایل بودند و بسیار خوشرو و با متانت با آنها رفتار می‌کردند. گاهی اوقات امام بدون آنکه چیزی به ما بگویند به بهانه‌ای به آشپزخانه می‌رفتند و برای ما چای می‌ریختند. البته ما از این رفتار ایشان احساس شرمندگی می‌کردیم. ولی امام با این کارها کمال مهمان‌نوازی و در حقیقت بهترین رفتار را نسبت به فرزندان خود نشان می‌دادند. (۹) بسیار

صمیمی بودند امام در برخورد هایشان با افراد آن چنان صمیمی بودند که انسان فکر می کرد ایشان هیچ کار و مشغله دیگری ندارند جز اینکه با او صحبت کنند. گاهی از مسائل شخصی و مشکلات ما (خانواده) سؤال می کردند به گونه ای که واقعا انتظار نمی رفت امام با این همه مسئولیت هایی که بر دوش دارند و با این وقت اندک، این قدر نسبت به مسائل خانواده دقت داشته باشند.

(۱۰) پیامبر گونه رفتار می کردند برخورد امام با خانواده شان پیامبر گونه بود. بعد از ظهرها که می شد خانواده امام، نوه ها، دخترها و عروس می آمدند و دور ایشان می نشستند و چنان با امام گرم می گرفتند و شوخی و مزاح می کردند که تصور چنین حالتی برای یک رهبر سیاسی با آن همه مشغله شاید غیر ممکن است. بعضی از روزها امام با این سن و سال و مشغله کاری با علی (نوه امام) بازی می کرد. ایشان یک طرف اتاق می ایستاد و علی در طرف دیگر و با علی توپ بازی می کرد. (۱۱) به همه یک اندازه محبت می کردند دختر بزرگوار امام (ره) نقل می کردند که: امام با افراد خانواده بسیار گرم و مهربان بودند و در عین اینکه ما به خاطر جذبه ای که داشتند حساب می بردیم ولی در همان حال خیلی با پدر، گرم و مهربان و صمیمی بودیم. امام همه اولادشان را به یک نظر نگاه می کنند و به همه به یک اندازه محبت دارند به طوری که بعد از این همه سال ما هنوز متوجه نشدیم امام کدام فرزندشان را بیشتر دوست دارند. (۱۲) نسبت به بچه ها خیلی مهربان بودند امام نسبت به بچه های کوچک به قدری مهربان و صبور بودند که آدم حیرت می کرد. از ناراحتی و بیماری فرزندانشان بسیار ناراحت می شدند و در مراجعه به دکتر عجله می کردند. (۱۳) خیلی کم اهل نصیحت هستند خانم زهرا مصطفوی دختر امام می گویند: تنها یکی دو مورد بوده که ایشان به ما نصیحت هایی کرده اند. یکی در ازدواج دختر خودم بوده که موقعی که خطبه عقد ایشان را خواندند و ما خصوصی خدمت ایشان بودیم به دختر من نصیحت کردند که: «تو هر وقت شوهرت وارد می شود و دیدی خیلی عصبانی است و حتی در آن عصبانیت به تو تهمت زد و یک چیزهای خلاف گفت، تو در آن موقع به ایشان هیچی نگو، بعد از آنکه از عصبانیت افتاد، بعدها بگو این حرفت تهمت بوده» و بعد برگشتند رو به داماد کردند و گفتند: «شما هم همین طور، اگر یک وقتی وارد شدید و دیدید ایشان عصبانی است، آن موقع تذکرات را ندهید». (۱۴) معصیت نکنید از همسر مکرمه امام (ره) نقل می کنند که: «من شصت سال با امام زندگی کردم ندیدم که ایشان یک معصیت بکنند». در عین حال به ما اصلا سخت گیری نمی کردند، فقط نصیحت می کردند. همیشه به ما می گفتند سعی کنید معصیت نکنید. همیشه هدفشان این باشد که گناه نکنید. اگر نمی توانید ثواب کنید، اگر توانائیش را ندارید، سعی کنید لااقل معصیت نکنید. (۱۵) اهمیت جوانی نوه امام (ره) می گویند: اواخر سال ۶۷، اول ماه شعبان بود که خدمت آقا رسیدیم. مفاتیح دستشان بود و می خواستند دعاهای مخصوص ماه شعبان را بخوانند. تا رفته دست ایشان را ببوسم که مرخص شوم، فرمودند: «هر کاری که می خواهی بکنی در جوانی بکن. در پیری باید بخوابی و ناله کنی». (۱۶) دعای عهد در سرنوشت دخالت دارد یکی از مسائلی که حضرت امام روزهای آخر توصیه می کردند، خواندن دعای عهد است که در آخر کتاب مفاتیح آمده است. (۱). حجت الاسلام و المسلمین رحیمیان - پاسدار اسلام - ش ۱۰۸ و ۱۰۷ (۲). حجت الاسلام و المسلمین انصاری کرمانی - پیام انقلاب - ش ۵۰ (۳). فریده مصطفوی (۴). مصطفی کفاش زاده (۵). زهرا مصطفوی (۶). لیلی بروجردی (نوه امام) - شاهد بانوان - ش ۱۶۷ (۷). فریده مصطفوی (۸). فرشته اعرابی - راه نور (۹). عاطفه اشراقی (نوه امام) (۱۰). فرشته اعرابی - راه نور (۱۱). سید رحیم میریان - (عضو بیت امام) (۱۲). فریده مصطفوی - روزنامه اطلاعات - ۱۱/۱۲/۶۰ (۱۳). خدیجه ثقفی (همسر امام) - راه زینب - ش ۳۸ (۱۴). زهرا مصطفوی (۱۵). نعیمه اشراقی - پلیس انقلاب - سال ۹ - ش ۱۰۰ (۱۶). حجت الاسلام و المسلمین مسیح بروجردی می گفتند: «صبح ها سعی کن این دعا را بخوانی چون در سرنوشت دخالت دارد». چیزی که به خانواده می گفتند تا اول از همه به آن عمل کنند انجام واجبات و دوری از محرّمات بود. (۱) می دانید غیبت چقدر حرام است؟ دختر مکرمه امام می گویند: یک بار آقا همه اهل خانه را صدا کردند و گفتند: «من بنا داشتم یک دفعه که همه با هم جمع هستید چیزی برای شما بگویم». بعد گفتند: «شما می دانید غیبت چقدر حرام است؟» گفتیم بله. بعد گفتند: «شما می دانید آدم کشتن عمدی چقدر گناه دارد؟» گفتیم بله.

فرمودند: «غیبت بیشتر!» بعد گفتند: «شما می دانید فعل نامشروع و عمل خلاف عفت (زنا) چقدر حرام است؟» گفتیم بله. فرمودند: «غیبت بیشتر». (۲) کسی جرأت غیبت نداشت یاد ندارم کسی جرأت کرده باشد در منزل، نزد امام حتی به شوخی هم غیبت نکند چون آقا بسیار ناراحت می شدند. (۳) انسان باید خودکفا باشد دختر گرامی امام (ره) می گویند: در جمع که نشسته بودیم یک مرتبه می دیدیم که آقا دارند به طرف آشپزخانه می روند. از ایشان سؤال کردیم کجا تشریف می برید، می گفتند: می روم آب بخورم. می گفتیم: «به ما بگوئید تا برایتان آب بیاوریم». می فرمودند: «مگر خودم نمی توانم این کار را انجام بدهم؟» بعد با خنده می گفتند: «انسان باید خود کفا باشد». (۴) آدمم کمکتان کنم شهید محلاتی می گویند: روزی بر حسب اتفاق که تعداد میهمانان منزل امام زیاد شده بود، پس از صرف غذا و جمع کردن ظروف دیدم امام به آشپزخانه آمدند. چون وقت وضو گرفتنشان نبود، پرسیدم چرا امام به آشپزخانه آمدند. امام فرمودند: «چون امروز ظروف زیاد است، آدمم کمکتان کنم». (۵) شب را تقسیم بندی می کردند همسر مکرمه امام (ره) تعریف می کردند که چون بچه هایشان شبها خیلی گریه می کردند و تا صبح بیدار می ماندند؛ امام شب را تقسیم کرده بودند؛ یعنی مثلا دو ساعت خودشان از بچه نگهداری می کردند و خانم امام (ره) می خوابیدند و دو ساعت خود می خوابیدند و خانم بچه ها را نگهداری می کرد. روزها بعد از تمام شدن درس، امام ساعتی را به بازی با بچه ها اختصاص می دادند تا کمک خانم در تربیت بچه ها باشند. (۶) به خانم یادآوری می کردند امام تا آخر عمرشان هرگز به همسرشان نگفتند: «یک لیوان آب به من بده». اما خودشان مکررا این کار را برای خانم انجام می دادند. مثلا می دانستند خانم گاهی فراموش می کنند قرصشان را بخورند، به ایشان یادآوری می کردند. (۷) ببخشید شما را زحمت دادم ایشان همچنین می گویند: یک روز در حیاط نشسته بودم که یکی از خدمتکاران با عجله و خوشحال آمد و گفت: «حاجی خوشا به سعادتت، خوشا به حالت!» گفتم: «چه شده است؟» گفت: «آقا برایت هدیه فرستاده اند». گفتم: «آخر ما چه قابلیت داریم؟» خدمتکار، هدیه امام را به من داد. هدیه امام یک عبا بود. عبایی که از زمان طلبگی شان مانده بود. لای یک کاغذ کادوی قشنگ پیچیده و با چسب چسبانده بود. این قدر محبت داشتند. البته نه تنها به من، بلکه به همه. هر کس کاری برای آقا انجام می داد چند مرتبه به او می گفتند: «ببخشید شما را زحمت دادم. از شما تشکر می کنم. خیلی معذرت می خواهم». (۸) تا جوان هستید همچنین این خدمت گزار بیت امام یادآور می شوند: سال ۶۵ یک شب که در کنار امام خوابیده بودم و در ایامی بود که امام تازه از بیمارستان مرخص شده بودند، امام هنوز حال نقاهت داشتند. با این همه برای نماز شب برخاستند. ایشان وقتی خواستند وضو بگیرند موقع مسح کشیدن پا، چون نمی توانستند و برایشان مشکل بود دستشان را به شانه بنده تکیه کردند و فرمودند: فلانی، گفتم: بله، فرمودند: تا جوان هستید عبادت خدا را بکنید اگر پیر شدید مثل من دیگر نمی توانید. (۹۴) لذت عبادت در جوانی است آقای توسلی از اعضای بیت امام (ره) نقل می کنند: یک شب متوجه شدم امام با صدای بلند گریه می کند من هم متأثر شدم و شروع کردم به گریه کردن. ایشان برای تجدید وضو بیرون آمدند، متوجه من شدند، فرمودند: فلانی تا جوان هستی قدر بدان و خدا را عبادت کن. لذت عبادت در جوانی است آدم وقتی پیر می شود دلش می خواهد عبادت کند اما حال و توانی برایش نیست. (۹) (۱) . فاطمه طباطبایی - شاهد بانوان - ش ۱۶۸ (۲) . زهرا مصطفوی - روزنامه اطلاعات - ۶۷/۱۷/۳ (۳) . فریده مصطفوی - روزنامه اطلاعات - ۶۰/۱۱/۱۲ (۴) . فریده مصطفوی (۵) . مرضیه حدیدچی - سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۴ (۶) . فاطمه طباطبایی - ویژه نامه روزنامه اطلاعات - ۶۹/۱۴/۳ (۷) . فاطمه طباطبایی (۸) . سید رحیم میریان (۹) . حجت الاسلام و المسلمین توسلی - حوزه - ش ۴۵ غلامعلی رجایی - برداشتهایی از سیره امام خمینی (باتلخیص)، ج ۱، ص ۱۳

انس مردم با امام (ره) و رهبری

انس مردم با امام (ره) و رهبری پیوند و بیعت مردم با امام خمینی - قدس سره - در عصر حاضر نیز همه به روشنی مشاهده کردیم که

پیوند مقدس مردم با امام خمینی - قدس سره - چه معجزه بزرگی آفرید، این پیوند دو سویه، و هوشیاری و صلابت رهبری موجب شد که امام پس از پانزده سال تبعید، با استقبال بی نظیر در تاریخ ایران، وارد کشور شود و بساط ۲۵۰۰ ساله ستم شاهی را از بنیان برکند و به زباله دان تاریخ افکند. چنین معجزه ای پس از یاری خداوند، جز نتیجه انسجام مردم و رابطه نیرومند آن‌ها با رهبرشان حضرت امام - قدس سره - نبود. همین پیوند موجب تشکیل حکومت اسلامی شد، و باعث دفع شدید دشمن در هشت سال جنگ تحمیلی عراق گردید، و صدها توطئه دشمنان، به ویژه آمریکا را خنثی ساخت. امام خمینی - قدس سره - در بهشت زهرا در فرازی از نطق تاریخی خود به نقش آفرینی حضور مردم در صحنه تصریح کرد و فرمود: «من دولت تعیین می‌کنم، من به اتکاء این ملت تو دهن این دولت می‌زنم». امام برای این پیوند، ارزش بسیار قایل بود، به مردم عشق می‌ورزید، در مورد شهادت داوطلبانه شهید فهمیده نوجوان سیزده ساله کرجی فرمود: «به من نگویید رهبر، رهبر ما آن نوجوان سیزده ساله است». برای روشن شدن مطلب، نظر شما را به نمونه‌هایی از پیوند پرشور مردم با امام جلب می‌کنم: حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای فرمود: «خانمی در تبریز به من گفت: پسر من در دست عراقی‌ها اسیر بوده و اخیراً شنیدم که پسر اسیرم را شهید کرده‌اند، آمدم به شما بگویم که به امام بگویید از بابت بچه‌های ما ناراحت نباشد، ما سلامتی امام را می‌خواهیم. وقتی که من این سخن را به امام ابلاغ کردم، آن چنان قیافه امام متغیر شد و اشک از چشمشان آمد که دیدن آن حالت ایشان انسان را متأثر می‌کرد». (۱) آقای رحیمیان یکی از اعضاء دفتر امام، می‌گوید: یکی از آقایان که در رابطه با موشک بارانهای رژیم عراق به مسجد سلیمان، به این شهر رفته و مراجعت کرده بود، به خدمت امام رسید و چنین گزارش داد: «در جریان اصابت یک موشک عراق به مسجد سلیمان که عده‌ای شهید و زخمی شده بودند، بعد از ساعت‌های متمادی هنگامی که هنوز با برداشتن آوارها در جستجوی کشته‌ها و زخمی‌های احتمالی بودند، کودکی خردسال که به شکل معجزه آسایی بعد از این همه مدت، زنده مانده بود، از زیر آوار خارج شد، زخمی و مجروح و خاک آلود، وقتی که چشمش را به روشنایی باز کرد و انبوه جمعیت کمک رسان را دید، بدون مقدمه با صدای رسا قبل از هر سخنی فریاد کشید: جنگ جنگ تا پیروزی، خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار». امام با شنیدن این گزارش آن چنان تحت تأثیر قرار گرفت که اشک در چشمشان حلقه زد، و نگاهشان را به پایین دوختند و چشمانشان را به هم فشردند. (۲) پیوند و عشق و شور امام با مردم به ویژه رزمندگان به قدری عاشقانه و شورانگیز بود که غالباً مردم در پای سخنرانی امام گریه شوق می‌نمودند، گریه شور و اشتیاق حاضران، صحبت امام را مکرر قطع می‌کرد، جو ملکوتی و عرفانی خاص فضای حسینیه جماران را فرا می‌گرفت، امام هم ساکت شده و به شور و شوق فرزندانشان نگاه می‌کردند. در یکی از این دیدارها امام خطاب به رزمندگان فرمودند: «ما افتخار می‌کنیم که از هوایی استنشاق می‌کنیم که شما از آن هوا استنشاق می‌کنید...». حاضران به محض شنیدن این جملات که نشانگر تواضع امام به رزمندگان بود، گریه‌های بلند سر دادند. واقعیت این بود که امام و رزمندگان همدیگر را خوب می‌شناختند و به هم عشق می‌ورزیدند. (۳) آنگاه که حضرت آیت الله خامنه‌ای - مد ظله - به سازمان ملل رفته بودند و در آنجا نطق تاریخی فرمودند، در محضر امام سخن از آن به میان آمد و یکی از حاضران برای امام دعا کرد و گفت: «از برکت وجود رهبر انقلاب اسلامی، اینک اسلام عزیز در مجامع بزرگی چون سازمان ملل مطرح است». امام با تواضع خاص خود فرمودند: «این ملت است که راه خود را یافته است و مسؤولین می‌دانند چه باید انجام دهند، حال چه من باشم و چه نباشم این راه ادامه خواهد یافت، این حضور ملت در صحنه است که برای ما عزت آورده است. ... من مطمئن هستم که ملت ایران در صحنه باقی خواهند بود، حتی چگونگی حضور آن‌ها بیش از این نیز خواهد شد». (۴) آری با ملا-حظه این فرازها برای همه ما به خوبی روشن می‌شود که مسأله پیوند محکم و عاشقانه مردم با رهبر تا چه اندازه از اهمیت برخوردار است که هم چون تلاقی الکتریسته منفی و مثبت موجب روشنایی تاریکی و نتایج درخشان دیگر برای دوستان، و صاعقه‌ای مرگبار برای مستکبران خواهد شد. نگاهی به عظمت مقام معظم رهبری، حضرت آیت الله خامنه‌ای: حضرت امام با آن درایت و هوشیاری و شناخت فوق العاده خود، به خوبی دوستان لایق را می‌شناخت،

در میان آن فرزندان، عنایت خاصی به مقام معظم رهبری داشت، او می دانست که پیوند دو سویه مردم با مقام معظم رهبری، تداوم بخش انقلاب اسلامی خواهد شد، از این رو در فرصت های مناسب با اشاره و تصریح، این مصداق عظمای ولایت را تعیین می کرد. و به راستی که چه عمیق و زیبا پیش بینی نمود، و چقدر به جا و شایسته به آینده نگریست. حجت الاسلام و المسلمین رحیمیان یکی از اعضای دفتر امام پس از بیان نظم و حساب دقیق در زندگی امام، می نویسد: «چند برنامه به طور استثنایی - برخلاف برنامه ریزی و نظم دقیق - رخ داد، یکی از آن ها در مورد حضرت آیت الله خامنه ای - مد ظلّه - بود، وقتی که امام مطلع شد که ایشان در اول وقت (ساعت ۸ صبح) در دفتر حضور دارند، دستور دادند شما کارهایتان را برای بعد بگذارید، به این ترتیب برخلاف معمول، اول ملاقات با حضرت آیت الله خامنه ای انجام شد، و بعد از آن ما مشغول کار شدیم. در آن زمان ما متوجه دلیل این امتیاز و عنایت ویژه حضرت امام نسبت به آیت الله خامنه ای نبودیم، ولی دیری نپایید که با مرور زمان نمونه ای دیگر از آینده نگری و ژرف اندیشی امام نمودار شد». (۵) پس از پیروزی انقلاب اسلامی، شورای انقلاب از بزرگانی مانند آیت الله شهید مطهری، مرحوم آیت الله طالقانی، آیت الله شهید بهشتی و ... تشکیل شد، که یکی از اعضای این شورا حضرت آیت الله خامنه ای - مد ظلّه - بودند. حضرت امام پس از حادثه بمب گذاری و مجروح شدن حضرت آیت الله خامنه ای، پیامی صادر کردند، در فرازی از آن پیام خطاب به معظم له چنین آمده: «... شما سربازی فداکار در جبهه جنگ، و معلمی آموزنده در محراب، خطیبی توانا در جمعه و جماعات، و راهنمایی دلسوز در صحنه انقلاب می باشید ... اینان (منافقین) با سوء قصد به شما، عواطف میلیون ها انسان متعهد را در سراسر کشور، بلکه جهان جریحه دار نمودند ...». (۶) حضرت امام در چند نوبت تصریح به رهبری حضرت آیت الله خامنه ای - مد ظلّه -، بعد از خود کردند: مرحوم حاج احمد آقا (فرزند امام) نقل کرد: «هنگامی که حضرت آیت الله خامنه ای به کره شمالی سفر کرده بود، امام گزارش های آن سفر را از تلویزیون می دیدند، آن منظره دیدار از کره، استقبال مردم، و سخنرانیها و مذاکرات ایشان در آن سفر، خیلی برایشان جالب بود، فرمودند: «الحق ایشان (آقای خامنه ای) شایستگی رهبری را دارند». (۷) حضرت حجت الاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی فرمود: «در جلسه ای با حضور سران سه قوه (که در آن عصر عبارت بودند از آیت الله خامنه ای، و آقایان هاشمی رفسنجانی و موسوی اردبیلی) در محضر امام بودیم، آقای حاج احمد آقا و میرحسین موسوی نخست وزیر وقت نیز بودند، صحبت از این به میان آمد که بعد از رحلت امام، ما مشکل داریم، زیرا ممکن است خلأ رهبری پیش آید، امام فرمودند: «خلأ رهبری پیش نمی آید، و شما آدم دارید». گفته شد: چه کسی؟ امام (اشاره به آقای خامنه ای کرد و) فرمود: «این آقای خامنه ای». و نیز فرمودند: «من به طور خصوصی به حضور امام رسیدم، مقداری روی بازتری داشتم و مطالب را بی پرده می گفتم، در مورد قائم مقامی رهبر و مشکلاتی که پیدا می شود صحبت کردم، باز ایشان با صراحت گفتند: «شما در بن بست نخواهید بود، چنین فردی (آیت الله خامنه ای) در میان شما است، چرا خودتان نمی دانید». (۸) بحمدالله همان گونه که حضرت امام با دورنگری خردمندانه و نیک اندیشی داهیان پیش بینی نمودند، اکنون مقام معظم رهبری از پیوند متقابل بسیار عمیق، عارفانه و عاشقانه ای با مردم برخوردارند، و به راستی که گویی حضرت امام به صورت جوان برگشته و نور و بوی معطر امام از وجود ایشان که از سلاله سادات حسینی هستند آشکار می باشد. (۹) از گفتنی ها - برای تقویت ایمان - این که طبق خبر موثق، حضرت آیت الله العظمی محمدتقی بهجت - مد ظلّه - در آستانه رحلت امام خمینی - قدس سره - در عالم خواب، مجلس باشکوهی پر از جمعیت را دیدند که حاضران منتظر امام بودند تا بیاید و سخنرانی کند، ناگاه دیدند امام همراه آیت الله خامنه ای - مد ظلّه - وارد مجلس شدند، امام به آقای خامنه ای اصرار کرد که شما به جای من سخنرانی کنید، سرانجام حضرت آیت الله خامنه ای سخنرانی نمودند. آنگاه حضرت آیت الله العظمی بهجت برای آیت الله خامنه ای چنین پیام دادند: «مطابق این رؤیا شما رهبر می شوید، و موفق خواهید شد». (۱) - روزنامه جمهوری اسلامی، ۷ / ۸ / ۶۲. (۲) - برداشتهایی از سیره امام خمینی، ج ۱، ص ۱۳۸. (۳) - همان، ص ۱۷۴. (۴) - همان، ص ۱۲۳. (۵) - در سایه آفتاب، ص ۱۹۱ - ۱۹۰. (۶) - آشنایی با ستارگان هدایت، ص ۲۹. (۷) -

همان، و روزنامه اطلاعات، ۱۳ / ۳ / ۷۷، ص ۷. (۸) - همان مدرک. (۹) - شمه ای از زندگی پر حماسه مقام معظم رهبری در فصل ۱۲ این کتاب آمده است. انس مردم با امام (ره) و رهبری نمونه ای از این پیوند مقدس به تازگی در ماجرای حادثه تلخ کوی دانشگاه رخ داد، و ایشان در روز ۲۱ تیر امسال (۱۳۷۸ ه. ش) در حسینیه امام خمینی صحبت کردند، شور و شوق حاضران به قدری عمیق و عاشقانه بود که در چند مورد صدای گریه شوق حاضران بلند می شد، و آن ها نهایت احساسات پاک دینی و غیرت مکتبی خود را به آن رهبر بزرگوار نشان دادند، و همه را به یاد دیدارهای حضرت امام انداختند، و همین جلسه پر شور آن چنان شور و نشوری ایجاد کرد و تحولی انقلابی در مردم پدیدار ساخت که در روز چهارشنبه ۲۳ تیر راهپیمایی عظیم و اجتماع میلیونی را در تهران و شهرستانها به وجود آورد، به گونه ای که ضد انقلاب و بدخواهان به تعبیر مقام معظم رهبری، چون کاغذ مچاله شده، با کمال ذلت عقب نشینی کردند. (۱) یکی از اساتید حوزه علمیه قم در همین رابطه اظهار می دارد: «سخنرانی آیت الله العظمی خامنه ای (۲) وجدان جامعه را تکان داد، دانشجویان خیلی زود ترفند دشمن را فهمیدند و شجاعانه کنار کشیدند، الواط و اشرار در صحنه تنها ماندند و پیش از همه بسیج وارد صحنه شد، سپاه مانند شیر غرّید و مردم در روز چهارشنبه ۲۳ / ۴ / ۷۸ ه. ش با تظاهرات میلیونی خود بار دیگر فریاد زد: «ما اهل کوفه نیستیم، علی تنها بماند. استکبار شکست خورد و انقلاب پیروز شد، و ایادی مرموز به سوراخ های خود خزیدند». (۳) این پیوند مقدس امت و رهبر است که ضامن استقلال و امنیت کشور می باشد، و از نتایج و آثار درخشان حکومت اسلامی در پرتو ولایت فقیه است، که باید قدر آن را بشناسیم و هوشیار باشیم که هستیم، در غیر این صورت، دشمنان داخلی و خارجی، کشور عزیز ما را به افغانستانی دیگر تبدیل خواهند کرد. مقام معظم رهبری به راستی عمود خیمه انقلاب اسلامی و پایه استوار نظام هستند، و در حوادث و فراز و نشیبها بارقه امیدی برای دلها می باشند و روحی تازه در کالبدها می دمند. باید با کمال هوشیاری و تلاش، در عرصه ها و صحنه ها حضور داشت، و گوش به زنگ برای شنیدن فرمان رهبری و اجرای آن بود، در این صورت است که در پرتو چنین پیوند و انسجامی هرگز جامعه ما آسیب نمی بیند، و روز به روز بر رونق انقلاب اسلامی در همه ابعادش می افزاید. (۱) - خطبه نماز جمعه، ۲۵ / ۵ / ۷۸. (۲) - در تاریخ ۲۱ / ۴ / ۷۸ در رابطه با ماجرای کوی دانشگاه. (۳) - بیانیه دانشمند محقق آقای محمد آل اسحاق. محمد محمدی اشتهاردی - کتاب ولایت فقیه، ص ۱۹۲

امام خمینی (ره) و عزت مردم

امام خمینی (ره) و عزت مردم امت ایران اسلامی، لؤلؤ گران بهای عزت و شرف، و گوهر گرانسنگ سعادت و سیادت، و در گرانمایه مجد و کرامت را به رهبری امام راحل (قدس سره) بدست آورد و البته آن حضرت نیز همه این فضائل و برکات را از حضرت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین و سیدالشهداء و دیگر ائمه معصومین (علیهم السلام) به ارث برده است. از زمین جاهلیت تا آسمان مدنیت مرحوم شیخ مفید (قدس الله روحه الزکیه) می گوید: علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرموده است: من در سفری دیدم که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) برای آگاهی از وقت ظهر، به چهره آسمان می نگرد و در آن هنگام به من فرمود: ای علی! اگر کسی به وقت نماز اهتمام ورزد و نماز خود را اول وقت بخواند، من برای او راحتی در هنگام مرگ، و از بین رفتن هم و حزن، و نجات از آتش را ضمانت می کنم: «ما من عبد اهتم بمواقیت الصلاه و مواضع الشمس الا ضمنت له الروح عند الموت و انقطاع الهموم و الاحزان و النجاه من النار». (۱) آنگاه فرمود: یا علی! عرب در جاهلیت «شتریان بود و فقط در این فکر بود که شتر، چه وقت می خوابد، چه وقت برمی خیزد، و چه وقت شیر می دهد. این عرب که چشمش تنها به شتر بود، با آمدن وحی، چشمش به شمس و آفتاب شد: «کنا مره رعاہ الابل فصرنا الیوم رعاہ الشمس (۲)؛ ما به برکت اسلام، از «زمین جاهلیت به «آسمان مدنیت رسیده ایم؛ تا کنون زمینی بودیم و اکنون آسمانی شده ایم. ما دیروز با شتر رابطه داشتیم، ولی امروز با شمس سخن می گوئیم؛ به برکت نبوت و امامت و ولایت بود که عرب عصر جاهلیت، از «شتربانی به «شمس بینی عروج کرد؛ هم اهل «شمس صورت شدیم و

هم اهل «شمس سیرت». مردم گرانقدر ایران زمین نیز که در جاهلیت ستمشاهی، یک استعمارگر غربی را همانند مردم سائر ممالک استعمارزده «صاحب خطاب می‌کرد، اکنون به برکت ولی مسلمین، امام راحل (رض)، موفق شد که عروج کند و توجهش از «زمین استعمار» به «آسمان استقلال معطوف گردد و اکنون ما به جایی رسیده‌ایم که شمس می‌نازد و قمر می‌بالد که به چنین مردمی پرتو افکند. قیام ۱۵ خرداد و ارکان آن اکنون شایسته است که به ارکان قیام خونین ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ ه.ش که زمینه‌ساز این مقطع عزتمند تاریخ ایران و طلیعه نهضت شکوهمند ملت ایران به رهبری و هدایت و راهنمایی امام راحل (رض) گردید، اشارتی بشود. چهار رکن اساسی قیام ۱۵ خرداد رکن اول قیام، رکن زمانی است که حضرت امام خمینی (رض) با سخنرانی خود در عصر «عاشورا»، زمینه قیام ۱۲ محرم سال ۱۳۸۳ ه.ق (۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ه.ش) را فراهم نمود. رکن دوم قیام، رکن مکانی است که این قیام، از مهد فقاهت آغاز شد و آن سخنرانی تاریخ‌ساز امام در «مدرسه فیضیه صورت گرفت. رکن سوم و چهارم قیام، مربوط به قیام‌کنندگان است که آنان چه کسانی بودند. حضرت امام (رض) در این باره فرمود: بنگرید که شهدای ۱۵ خرداد از چه گروهی بودند. (۳) اکنون که سالیانتمادی از آن روز گذشته است و بسیاری نوسالان، از نزدیک شاهد آن صحنه نبودند، باید در احوال آن مردم جستجو کرد و بر لوح قبور شهدای ۱۵ خرداد نظر نمود تا روشن شود که اولاً- قیام‌کنندگان، مسلمان و ارادتمند عترت طاهره (علیهم‌السلام) بودند و ثانیاً از نظر زندگی، نه از قشر مسرف و مترف، که از طبقه محروم و مستضعف بودند. با بررسی این اضلاع چهارگانه، به خوبی روشن می‌شود که چرا حضرت امام خمینی (رض)، ۱۵ خرداد را برای همیشه عزای عمومی اعلام فرمودند؛ چرا که در این قیام، عاشورا جلوه کرد، فیضیه ظهور نمود، و مسلمانان و محرومان بپاخواستند و از اینرو، ما و مدار چهار چیز هستیم؛ «مکتب»، «مدرس»، «مسلمانان»، و «محرومان ولایتمدار». تاثیر نهضت عاشورا بر نهضت امام خمینی (رض) موضوع بحث، تاثیر نهضت کربلای سیدالشهداء (علیه‌السلام) در انقلاب اسلامی و نهضت امام خمینی (قدس سره) است. در بسیاری از سخنان و پیام‌های حضرت امام راحل (رض)، از نهضت کربلا- مطالبی خواننده و شنیده‌ایم. مبدا مهم شکل‌گیری انقلاب اسلامی، روز ۱۲ محرم ۱۳۸۳ ه.ق بود که «۱۵ خرداد» نام گرفت. روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ه.ش، نه از آن جهت که ۱۵ خرداد بود، بلکه چون مصادف با ۱۲ محرم بود، سرآغاز انقلاب اسلامی گردید و همچنین در سال ۱۳۵۷ ه.ش که انقلاب اسلامی به آستانه پیروزی رسید، این پیروزی، به سبب چهار راهپیمایی میلیونی مردم ایران اسلامی بود؛ زمان آن چهار راهپیمایی که سرنوشت انقلاب اسلامی را رقم زد، عبارت بود از: تاسوعا، عاشورا، اربعین، و بیست‌وهشتم صفر. جمعیت این چهار راهپیمایی در سراسر ایران اسلامی، به میلیون‌ها رسید و ایران، یکپارچه قیام کرد. بنابراین از نظر زمان، مناسک و مراسم سوک نهضت کربلا بود که بدء و ختم انقلاب اسلامی را شکل داد. از سوی دیگر، آنچه که اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های حضرت امام راحل (رض) را پرمحتوا می‌کرد، استمداد از خطبه‌های پرشور سالار شهیدان (علیه‌السلام) بود. زمانی که ایشان، بیان نورانی حضرت اباعبدالله (علیه‌السلام) را در متن اعلامیه خود آوردند (۴): «ما تکلیف الهی خود را ان‌شاء الله ادا خواهیم کرد و به احدی الحسینین نایل خواهیم شد؛ یا قطع دست‌خائنین از حریم اسلام و قرآن کریم، و یا جوار رحمت حق، جل و علاء! انی لا- اری الموت الا سعاده والحياء مع الظالمین الا برما». (۵) به یکباره حوزه و دانشگاه حیات جدیدی پیدا کرد. وقتی سخنان حضرت امام (قدس سره) با سخنان سالار شهیدان کربلا (علیه‌السلام) آمیخته می‌شد، با «نفخت فیه من روحی (۶) هماهنگ بود و هنگامی که سخن زمینی فرع و نائب، به پیام آسمانی اصل و منوب عنه مرتبط می‌شد، اثر می‌کرد. چون حضرت امام (رض) پیش از دیگران، هم مبدا فاعلی این نهضت را و هم مبدا غائی آن را بررسی کرد، لذا پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به طور مکرر توصیه می‌فرمود که نام کربلا و یاد حضرت حسین بن علی (علیهماالسلام) را احیا کنید و در مراسم سوگ سالار شهیدان (علیه‌السلام) اشک بریزید؛ و آن زمان که مداح اهل بیت (علیهم‌السلام)، نام سالار شهیدان کربلا را می‌برد، تمام بدن ایشان می‌لرزید؛ چرا که امام راحل (رحمه الله) خود را شاگرد این مکتب احساس می‌کرد و قیام خود را محصول این نهضت می‌یافت. بنابراین، بدء انقلاب اسلامی، دوام آن، محورهای اصلی پیام‌های رهبر انقلاب، وصیت‌ها و توصیه‌های بنیانگذار

جمهوری اسلامی پس از پیروزی انقلاب، در جریان نهضت جهانی سالار شهیدان (علیه السلام) خلاصه می شد. کشورهای وجود دارند که انقلاب‌هایی در آنها صورت گرفت، ولی به ثمر نرسید. علت شکست قیام آنان این است که در آن کشورها، نهضت حسین بن علی (علیهما السلام) حضور ندارد. اگر در الجزایر، مصر، سودان، و مانند آن، قیام حسین بن علی (علیه السلام) حضور می داشت، یقیناً انقلاب آنان زود به ثمر می رسید؛ در آن کشورها، اشک برای ابا عبدالله (علیه السلام) که مایه احیای شوق شهادت است وجود ندارد. ما وقتی می توانیم بر اهرمن درون پیروز شویم که برای غفران ذنوب خود بگرییم؛ چه اینکه وقتی ظفرمند بر دشمن بیرون، از صحنه مصاف برمی گردیم که به درگاه خدا اشک شوق بریزیم. وجود مبارک علی بن ابی طالب (علیه السلام) که سلحشور میدان جنگ است، در دعای کمیل، سلاح مردان الهی را «اشک می داند: «وسلاحه البكاء» (۷) اگر کسی بخواهد دشمن بیرون را از پای درآورد، تا اهل اشک بر سالار شهیدان (علیه السلام) نباشد، توفیق مبارزه ندارد. آنان که در عملیات هشت سال دفاع مقدس حضور داشتند، مستحضرند که خط مقدم جبهه‌ها را مرثیه سیدالشهداء (علیه السلام) اداره می کرد و سرودهای ملی، در مراحل بعد مؤثر بود. بنده در مانور یکی از جبهه‌ها حضور داشتم؛ شخصا دیدم که خط مقدم و خاکریز اول را با نوارهای مرثیه و نوحه سالار شهیدان (علیه السلام) گرم می کنند. کسی که برای شهید اشک می ریزد، با این ابتهال و تضرع خود، شوق شهادت تحصیل می کند و چنین امتی، برای همیشه زنده است و کسی که در درون خود از ترس قیامت می نالد، او اهل تهذیب روح است. از اینرو، حضرت امام راحل (رض) بر اساس این مبادی اعتقادی، اصرار داشتند که ما هر چه داریم از کربلا داریم و نام و یاد سالار شهیدان (علیه السلام) را باید حفظ کرد. (۱). بحار؛ ج ۸۰، ص ۹، ح ۵. (۲). بحار؛ ج ۸۰، ص ۹، ح ۵. (۳). صحیفه نور؛ ج ۲۱، ص ۸۸. (۴). صحیفه نور؛ ج ۱، ص ۲۵. (۵). بحار؛ ج ۴۴، ص ۳۸۱، باب ۳۷. (۶). سوره ص، آیه ۷۲. (۷). مفاتیح الجنان، دعای کمیل. آیت الله جوادی آملی - کتاب ولایت فقیه، ص ۲۸۹

امام خمینی و محرومین و مستضعفین

امام خمینی و محرومین و مستضعفین من هم کمکتان می کنم مرحوم آقای اسلامی تربتی که همسایه امام در قم بود، نقل می کرد روزی با امام در حال رفتن به درس مرحوم آقای شاه آبادی بودیم، فصل زمستان بسیار سردی بود از کنار مدرسه حجتیه عبور می کردیم دیدم خانمی کنار رودخانه نشسته و دارد پارچه‌ها و کهنه‌هایی را می شوید. نمی دانم مال خودش بود یا کلفت بود. می دیدیم که یخ‌های رودخانه را می شکست و کهنه می شست. بعد دستش را از آب بیرون می آورد و مقداری با دمای بدنش گرم می کرد و دوباره لباس می شست. امام قدری به او نگاه کرد بعد به من فرمود: شما بروید بعد من می آیم. عرض کردم چه کاری دارید؟ اگر امری هست بفمائید گفتند: نه شما بروید و خودشان ایستادند و به کمک آن خانم لباس‌ها را شستند و کنار گذاشتند و چیزی هم یادداشت کردند که بعد معلوم شد آدرس آن خانم مستمند را از او گرفته بودند. هر چه از ایشان پرسیدم قضیه چه بود فرمودند: چیزی نبود. بعد معلوم شد به آن خانم گفته‌اند شما بیائید منزل، من دستور می دهم آب گرم کنند و دیگر شما اینجا نیائید. با آب گرم لباس بشوئید و خود من هم کمک‌تان می کنم. (۱) توجه به طلاب مستمند امام در نجف قبل از اینکه جلسه درس شروع شود و ایشان وارد اتاق گردند، با درنگی کوتاه، نگاهی به اطراف محل درس می انداختند. یک روز در میان کفشها متوجه کفشی می شوند که فقط نیمی از آن سالم بود و به هیچ وجه قابل استفاده نبود. امام از این موضوع ناراحت شده بعد از درس به یکی از آقایان فرمودند: «فردا صبح می روی در میان کفشها، آن کفش را پیدا می کنی و بعد آنجا می ایستی تا صاحبش را ببینی. آن وقت منزل او را پیدا کن و به من بگو.» آن شخص می گفت: «فردای آن روز من به فرمایش آقا عمل کرده و منزل آن شخص را که یک طلبه یزدی بود پیدا کردم. موضوع را به عرض آقا رساندم. ایشان ترتیبی دادند که او صاحب یک دست لباس کامل و کفش شد.» (۲) من با این مردم کار دارم در مسیری که با امام به طرف بهشت زهرا می رفتند وقتی به منطقه جنوب و فقیر نشین تهران رسیدند به

محض اینکه خانه‌های کاه گلی و فقیر دیده شد امام به احمد آقا فرمودند: «اینجا کجاست؟» البته در مسیر مرتباً می‌پرسیدند که این کدام خیابان است و آن کدام محله است؟ و احمد آقا مرتباً جواب می‌داد یا از من می‌پرسیدند. آنجا بود که امام فرمودند: «من با این مردم کار دارم و این مردم هم با من کار دارند.» (۳) زمین‌ها را بین فقرا تقسیم کنید حجه الاسلام و المسلمین جلالی می‌گویند: روزی امام در خصوص ارثیه‌ای که از طرف مرحوم پدرشان به ایشان به ارث رسیده بود ما را خواستند و طبق نامه کتبی (۴) به بنده مرقوم فرمودند که: «جناب‌عالی و کیل هستید زمینهای متعلق به اینجانب را هر چند ناقابل است هر طور که صلاح می‌دانید تقسیم کنید بین فقرا و تملیک آنان نمائید، چه ساختمان شده باشد یا نشده باشد. البته این ارثیه حدود ۷، ۸ هزار متر بیشتر نبود که شاید با کوچه بندی و خیابان بندی به ۳۰ تا ۳۵ قطعه زمین تقسیم می‌شد. ما هم هیئت سه نفره‌ای تشکیل داده و اولویت را به متقاضیان نیازمند از خانواده‌های شهدا، اسرا و مفقودین دادیم و زمین‌ها را بین آنها تقسیم کردیم. (۵) به فکر مردم محروم کردستان بودند امام در ابتدای پیروزی انقلاب از استان کردستان به عنوان یک استان محروم نام می‌بردند و مرتباً به مسئولین و کسانی که دست اندرکار این استان بودند سفارش می‌کردند و تمام تلاششان را می‌کردند که اوضاع کردستان به صورتی در بیاید که به مردم مستضعف، و مسلمانان محروم تا آن جا که می‌شود خدمت بشود. (۶) مردم را نرنجانید در نجف برنامه امام این بود که شبی نیم ساعت در بیرونی منزل تشریف می‌آوردند و مسائلی مطرح می‌شد. یک شب فقیری برای عرض حاجت به منزل امام آمد. بعضی از آقایان که مسئول اداره بیرونی بودند با او برخورد خوبی نکردند. امام که از دور با دقت مواظب بودند، وقتی به قصد تشریف به حرم از مجلس بلند شدند به درب بیرونی که رسیدند به مسئول مربوطه سخت اعتراض کرده و گفتند: «این چه طرز برخورد است؟» او جواب داد: آقا این دیروز هم آمده بود، روز قبل هم آمده بود. امام فرمودند: «بگذارید بیاید، محتاج است، نیازمند است، حاجتش او را واداشته که اینجا بیاید. باید حاجتش را برآورده کنیم و با یک بیانی او را راضی نمائیم. نرنجانیم مردم را.» (۷) خانه برای مستضعفین تهیه کنید آقای عقیقی بخشایشی می‌نویسند: روز یکشنبه ۱۹/۱/۵۸ ساعت ۱۲ دفتر کار خود را ترک کرده عازم منزل بودم و با یکی از آشنایان بازاری که در بازارچه نوروخان تهران تجارتخانه دارد، در خیابان ارم روبرو شدم. او با چند نفر از دوستان آذربایجانی خود به قصد زیارت امام و دیگر رهبران عالیقدر تشیع به قم شرفیاب شده بود. آقای عبادی دوست قدیمی ما و همراهان خود را معرفی می‌کند و اظهار می‌دارد که آقای رضوی از تجار و کارخانه‌دارهای معروف تبریز است و می‌خواهد یک دستگاه اتومبیل بیوک ساخت ایران را که هنوز نمره نشده است بر اساس عهد و پیمان و نذری که کرده است به پیشگاه امام هدیه کند. اگر می‌توانید از حضور امام درخواست وقت ملاقات و شرفیابی بنمائید بسیار ممنون و خوشحال خواهیم بود. در حقیقت احسانی در حق ما کرده‌اید. خواستم بدون بررسی حقیقت مطلب گامی برنداشته باشم. از خود طرف حقیقت را پرسیدم. او که جوان پاک سرشت و پرشور و متدینی به نظر می‌رسید اینچنین تعریف کرد: در آن روزهای بحرانی که امام در پاریس بودند و قافله دلها با او بود و صحبت از حرکت پرواز انقلاب بود و با آن کارشکنیهای دولت شاپور بختیار روبرو بود، من این اتومبیل بیوک را تازه از کمپانی خریداری کرده بودم روزی که تحویل گرفتم در بحرانی‌ترین روزهای حرکت امام بود که دولت به بهانه نقص فنی فرودگاه مانع از پرواز گردید و فرودگاهها را بست. من در آن روز در یک شرایط خاص روحی به سر می‌بردم از این تصادم و تضاد و از این کارشکنیهای دولت رنج می‌بردم در دل با خدای خود عهد و پیمان بستم اگر حضرت آیت الله العظمی امام خمینی صحیح و سالم به ایران برگردد من قبل از سوار شدن این اتومبیل آن را در اختیار ایشان قرار می‌دهم تا افتخار حمل امام را پیدا کند و همیشه در اختیار او باشد. لذا من هنوز آن را نمره نکرده‌ام تا نمره قم را بگیرم. امیدوارم امام این هدیه ناقابل را که من با خود از شهرستان تبریز آورده‌ام بپذیرد تا به آن عهد و پیمان و نذر و نیازی که با خدای خود دارم برسم چون لطف و کرم خداوند متعال شامل حال ما ملت ایران شد و وجود پربرکت ایشان پس از ۱۵ سال دوری و تبعید صحیح و سالم وارد کشور شد. در تهران نتوانستم به حضورشان برسم اکنون که تا حدودی فرصت مناسبتر است خواستم هدیه را به حضورشان تقدیم می‌کنم. چون می‌دانم امام از سهم

امام و وجوه شرعیه نمی‌پذیرد از مال خالص خودم به عنوان هدیه تقدیم می‌کنم. پس از استماع توضیحات آن جوان پرشور و با ایمان که با علاقه و آرامش قلب خاصی بیان می‌داشت به حضور یکی از دوستان قدیمی خودم که شاگرد فداکار و یار وفادار امام هستند رسیدم او که خوشبختانه در تنظیم برنامه‌های ملاقات امام مشارکت دارد با کمال لطف و صفا ساعت ۵/۸ شب را تعیین وقت نمود. من به اتفاق دوستان که تا آن لحظه دیدار ثانیه شماری می‌کردند نیم ساعت جلوتر در اطراف منزل امام بودیم. لحظه حساس و پر احساسی بود. صدها تن از علاقمندان و شیفتگان امام در اطراف منزل بودند هر یک مطلبی و حرفی و احساسی داشت. افراد با کمال سادگی و بی‌آلایش گروه گروه به حضورشان می‌رسیدند و با جهانی از شور و شمع از محضرشان بر می‌گشتند. ما پنج نفر هم پس از نیم ساعت تاخیر اجباری ساعت ۹ شب به حضور امام شرفیاب شدیم. امام با کمال سادگی و بی‌آلایش در گوشه‌ای از اطاق نشستند هاله‌ای از عظمت و صلابت و جوانمردی سیمای نورانی او را احاطه کرده است. سیمای جوانمردانه او هر بیننده را به یاد عظمت اسلام و وقار مجاهدین و رزمندگان صدر اسلام می‌افکند. جمعیت کثیری دور او را فرا گرفته‌اند یک روحانی محترم از شهرستانهای شمال گزاشی از گرفتاریهای محل مأموریت خود را تقدیم می‌کند و امام با کمال دقت و عنایت پاسخهای اختصاصی او را بیان می‌فرمایند. نوبت به ما می‌رسد دورش خلوت می‌گردد. من کنار او و دوشادوش امام می‌نشینم و جریان را تعریف می‌کنم و سوییچ اتومبیل را به پیشگاه ارجمندشان تقدیم می‌دارم. حضرت آیت الله با تبسم و خونسردی خاصی آن را پذیرفته و تفقدی از دوستان و همراهان می‌کند ولی دوباره سوییچ را به صاحب آن برمی‌گرداند و این چنین می‌فرمایند: «من از احساسات و عواطف شما ممنونم که از تبریز متحمل این همه زحمت و ناراحتی شده‌اید، من اتومبیل را به خودتان می‌دهم و شما از طرف من وکیل هستید که از آن استفاده کنید.» جوان با ایمان و عشق و علاقه و شور خاصی که از این دیدار نصیبش شده است با اصرار و علاقه فراوان درخواست می‌کند که: حضرت آیت الله، این افتخار را به ایشان بدهند که هدیه ناقابل او را بپذیرند و یک بار هم که شده است سوار آن گردند، سپس هر طور خواست عمل کند و به نیازمندی بدهد یا بفروشد تا او به عهد و پیمان قلبی خود برسد. (۱). حجت الاسلام و المسلمین برهانی (۲). گل‌های باغ خاطره به نقل از یکی از خدمتکاران بیت امام (۳). سردار سرتیپ محسن رفیق‌دوست - حضور - ش ۳ (۴). متن نامه مزبور و پاسخ امام به این شرح می‌باشد: محضر مکرم حضرت آیت الله العظمی رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی مد ظله العالی، پس از سلام زمین‌هایی که در خمین متعلق به حضرت تعالی می‌باشد خانه در او ساخته نشده چنانچه رهنمود و دستوری هست بیان فرمائید. بسمه تعالی جناب حجت الاسلام آقای جلالی دامت افاضاته جناب عالی وکیل هستید زمین متعلق به این جانب، هر چند ناقابل است، هر طور صلاح می‌دانید تقسیم کنید بین فقرا و تملیک آنان نمائید چه ساختمان شده باشد یا نشده باشد. روح الله الموسوی الخمینی صحیفه نور - ج ۱۹ - ص ۱۴۹ (۵). حجت الاسلام و المسلمین حیدر علی جلالی خمینی - سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۶ (۶). حجت الاسلام و المسلمین سید احمد خمینی (۷). حجت الاسلام و المسلمین کریمی - سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۱۰ از این رو اصرار می‌ورزد. امام در جواب اصرار او می‌فرماید من در شرایط فعلی نیازی به اتومبیل شخصی ندارم و تعهدی هم (با خودم) دارم که تا احساس نیاز نکنم اتومبیل شخصی نداشته باشم. چون اکنون احساس نیازی نمی‌کنم به شما و کالت می‌دهم خودتان آن را از طرف من بخرید و با پول آن خانه‌ای برای یکی از مستضعفین کشور تهیه کنید. چون اگر ما اقدام به فروش کنیم ممکن است آن را به قیمت واقعیتهای فروش نرسانیم این کار را بهتر است خودتان انجام دهید و اگر برایتان ممکن نشد و خواستید حتما بوسیله خود ما صورت گیرد می‌توانید اتومبیل را بفروشید و پول آن را به حساب خاصی که بزودی اعلام می‌شود بریزید (۱) ما با لطف الهی به زودی می‌خواهیم برای عموم مستضعفین در سراسر کشور خانه و مسکن تهیه کنیم. جوان این سخن امام را پذیرفت و بنابراین شد که توسط خودشان یا به وسیله‌ی امام با پول آن خانه‌ای برای یکی از مستضعفان ساخته شود. (۲) به افراد نیازمند بدهید امام از هدایایی نظیر پارچه، عمامه، قبا، عبا، پیراهن، سجاده، مهر، نعلین، جوراب و عرقچین که به خدمتشان تقدیم می‌شد که گاهی یکی از آنها را بر حسب نیاز در آن

مقطع زمانی برمی‌داشتند و اگر از یک چیز چند عدد بود می‌فرمودند: من این همه را می‌خواهم چه کنم؟ بدهید به افرادی که نیاز دارند. مواردی را هم که تصور می‌شد برای خودشان قبول کرده‌اند گاهی بعداً معلوم می‌شد که این طور نبوده و می‌خواسته‌اند خودشان به شخص مورد نظر بدهند. (۳) (۱). (شماره ۱۰۰ بانک ملی ایران که دو سه روز بعد اعلام شد) (۲). حجت الاسلام و المسلمین عقیقی بخشایشی - جوانان امروز - ش ۶۳۸ (۳). حجت الاسلام و المسلمین رحیمیان غلامعلی رجایی - برداشتهایی از سیره امام خمینی، ج ۱، ص ۲۱۵

خاطراتی از نظم امام خمینی رحمت الله علیه (۱)

خاطراتی از نظم امام خمینی رحمت الله علیه (۱) امام خمینی در مدت زندگی پر برکت خود همواره نظم و برنامه ریزی را سر لوحه کارهای شخصی و غیر شخصی قرار می‌دادند. به طوری که اطرافیان دقیقاً نظم و ترتیب را در زندگی ایشان درک می‌کردند زیرا نظم یکی از اساسی‌ترین برنامه‌های انسان متعهد در ارتباط برقرار کردن با خالق است. به قول خود امام قدس سره که می‌فرمودند: «اگر در زندگی مان، در رفتار و حرکاتمان نظم بدهیم، فکرمان هم بالطبع نظم می‌گیرد، وقتی فکر نظم گرفت و انسان در زندگی نظم داشت، یقیناً از آن نظم فکری کامل الهی هم برخوردار خواهد شد در این صورت لغزشها و اشتباهات کمتر می‌شود و انسان در مرحله ای قرار می‌گیرد که جز برای پیاده کردن اوامر الهی و رضایت او به چیز دیگری نظم نخواهد کرد. (۱) در این رابطه می‌بینیم که کلام امام رهنمون ما در مورد نظم است. چنانکه در مقدمه این کتاب ذکر شد، فرمایشی از مولای متقیان علی (ع) به ما رسیده که، شمارا به تقوای الهی و نظم در کارهایتان توصیه می‌کنم، با کمی فکر و تأمل می‌بینیم که برنامه ریزی جهت امورات دینی هم بدون نظم میسر نیست چنانچه امام علی (ع) می‌فرماید: یک مؤمن اوقات خود را به سه قسمت تقسیم می‌کند؛ ساعتی به کار و تلاش جهت امرار معاش، ساعتی برای بندگی و عبادت و ساعتی برای خوردن و استراحت. با توجه به این حدیث شریف ما نوجوانان که فعلاً زیر بار مسئولیت خانواده جهت امرار معاش نرفته ایم پس ساعت مقرر برای کار و تلاش را می‌توانیم تعبیر به درس خواندن و مطالعه بکنیم. هر روز که از ۲۴ ساعت تشکیل شده، آنرا می‌توان به ۳ تا ۸ ساعت تقسیم نمود و برنامه ای که امام علی (ع) به ما داده را برطبق آن تنظیم نماییم (۲) (۳) نظم یک خصلت اسلامی و از دستورات اسلام است که این دستور به طور دقیق و نمایان در زندگی حضرت امام محسوس و ملموس بود، زیرا ایشان یک چنین برنامه منظمی در زندگی خود داشتند به نحوی که، عبادت ایشان از روی برنامه، قرآن خواندن ایشان از روی برنامه، غذا خوردن از روی برنامه، رسیدگی به امور مردم از روی برنامه، و... خلاصه تمام کارهای ایشان برگرفته از نظم و ترتیب بود. ایشان به قدری در این جهت مقید بود که تمام امور ایشان منظم و مرتب و در وقت‌های تعیین شده انجام می‌گرفت. لذا اطراف امام می‌گویند: ایشان در زندگی به حدی نظم داشتند که انسان می‌توانست طبق برنامه کار ایشان، ساعت خود را تنظیم کند، چنانچه کارکنان امام در نجف اشرف از حرکت و سکون و خواب و بیداری و نشست و برخاست ایشان در می‌یافتند که الان چه ساعتی از روز یا شب است. (۴) عبادت به جای خود، سیاست به جای خود، مسائل اجتماعی و اخلاقی هر یک به جای خود، اینطور نبود که ایشان هیچ یک از مسائل و موضوعات را به خاطر یکدیگر تحت الشعاع قرار دهد و به خاطر همین نظم بود که امام هم کوه را می‌دید و هم کاه را و مسائل ریز و درشت را با هم مخلوط نمی‌کردند و این از خصوصیات بارز امام بود. حضرت امام کارها را دقیقاً از روی نظم انجام می‌داد و این صورت یک قانون برای شخص خود و به طبع آن برای افراد خانواده و اطرافیان شده بود. برنامه داشتن در کارها موجب می‌شود که انسان بتواند از عمرش استفاده کامل کند و عمرش را به هدر ندهد لذا امام از این جهت خیلی مواظبت می‌کردند. حضرت امام آنچنان نظمی در امور زندگی شان داشتند که انسان را مبهوت می‌کنند و جریانات عجیب و آموزنده ای در ارتباط با نظم و برنامه ریزی در زندگی امام وجود دارد که به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم: تعجب مأمورین حرم: امام قبل از انقلاب کارهایشان طوری بود که بعد از انقلاب

به خاطر مصالح کشور و مسئولیت رهبری جامعه برنامه‌ی ایشان تغییر کرد. امام مدّت چندین سالی که در نجف بودند هر شب رأس ساعت ۳ به حرم مطهر امیرالمؤمنین (ع) تشریف می‌بردند (۵) و این برنامه‌ی ایشان در تمامی مدّتی که در نجف بودند ترک نشد مگر ایام زیارتی امام حسین (ع) یا گاهی اوقات که در نجف حکومت نظامی برقرار می‌شد و رفت و آمد در خیابانها ممنوع بود، برنامه‌ی زیارت ایشان ساعت ۳ شب به هم نمی‌خورد و ایشان در ساعت ۳ شب به پشت بام می‌رفتند و از آنجا دعا و زیارتنامه می‌خواندند. نکته جالب توجه‌ی این است که لازم به ذکر است این است که نظم امام در رفت و آمد آنقدر دقیق بود که حتی مأمورین اطراف حرم را تحت تأثیر قرار داده بود و آنها از این نظم و دقیق بودن امام تعجب می‌کردند زیرا می‌دیدند که ایشان هر شب رأس یک ساعت معینی به حرم می‌آیند و بعد از درست نیم ساعت از حرم بیرون می‌روند. (۶) روح الله، واقعاً روح الله است! مرحوم آیه الله شاه آبادی (استاد امام) درباره نظم و حضور امام در جلسات درس گفته بود: «روح الله، واقعاً روح است نشد یک روز بینم که ایشان بعد از بسم الله در درس حاضر باشد، همیشه پیش از آنکه بسم الله درس را بگویم، حاضر بوده است.» (۷) نظم در تدریس: در تمام حوزه علمیه، درسی منظم تر از درس ایشان نبود و حتی با حوزه‌های دیگر هم که مقایسه می‌کردیم، درسی منظم تر از درس ایشان سراغ نداشتیم، ایشان مدت چهار سال و نیم یک دوره اصول می‌گفتند که در این مدّت به غیر از اعیاد و وفات ائمه و جمعه‌ها که معمولاً تعطیل بود، فقط ۲ روز درس را تعطیل کردند و کسی مثل ایشان اینطور منظم و مرتب نبود. (۸) حتی امشب؟! حضرت امام در مدّت اقامت خود در نجف مقید بودند که هر شب رأس ساعت ۳ به حرم مطهر علی بن ابیطالب (ع) تشریف ببرند، لذا از مرحوم شهید علامه حاج مصطفی خمینی فرزند برومند امام نقل شده که: یک شبی طوفانی بود و بیرون رفتن از خانه بسیار سخت بود، من به معظم له گفتم، امیرالمؤمنین دور و نزدیک ندارد، زیارت جامعه را که هر شب در حرم می‌خواندید امشب در خانه بخوانید! امام فرمودند: «مصطفی تقاضا دارم روح عوامانه ما را از ما نگیری!» او همان شب بالاخره به حرم مشرف شدند! (۹) ایشان تا این حد به برنامه روزانه‌ی که دارند پایبند و مقید هستند که حتی در سخت‌ترین شرایط حاضر به ترک آن نیستند. نظمی قابل تأمل! امام اولین شبی که در پاریس در آپارتمان کوچکی منزل کردند، یک اتاق محل استراحت امام بود و ما هم در اتاق دیگری مقابل آن نشسته بودیم. ساعت به وقت پاریس ۲ بعد از نیمه شب را نشان می‌داد که به وقت نجف اشرف ۴ ساعت و به وقت تهران ۴/۳۰ بعد از نیمه شب بود، در این هنگام امام از اتاق خود بیرون آمدند و به دستشویی رفته، وضو گرفتند و برگشتند، با اینکه هنوز حدود ۴ ساعت به اذان صبح داشتیم تعجب کردیم که چرا اینقدر امام زود بلند شدند؟ صبح معماً حل گردید، زیرا امام فرمودند اینجا چطور است دیشب هر چه نشستیم که صبح شود، نماز بخوانم هوا روشن نمی‌شد. معلوم شد که امام به عادت هر شب، مطابق افق نجف اشرف ۲ ساعت به اذان صبح برای نماز شب بلند شده‌اند، گفتیم افق اینجا با نجف فرق دارد و شما دو ساعت زودتر از هر شب بلند شده‌اید، ایشان فرمودند: بیایید ساعت مرا درست کنید. (۱۰) پنج کار در یک زمان: در یکی از روزهای فروردین سال ۶۸ حدود ساعت ۷، حضرت امام حقیر را برای انجام کاری احضار کردند، وقتی مشرف شدم حدود ۱ ساعت از مغرب گذشته بود. حضرت امام در حالیکه هنوز مشغول تعقیبات نماز مغرب و عشا بودند: ۱- تسبیح در دستشان بود و ذکر می‌گفتند. ۲- به پشت خوابیده بودند و نرمش مخصوصی را که پزشک توصیه کرده بود، انجام می‌دادند. ۳- تصویر بدون صدای تلویزیون که روشن بود را مد نظر داشتند. ۴- به صدای رادیو گوش می‌دادند. ۵- علاوه بر همه این امور علی (نوه امام) را در حالیکه سعی می‌کرد حرکت‌های امام را تقلید کند و امام او را که در کنارشان دراز کشیده بود مورد تفقد و نوازش قرار می‌داد. (۱۱) دیر به درس نیاید: روزی امام درس می‌گفتند که طلّاب حین درس کمی دیرتر از موعد مقرر سر درس می‌آمدند، لذا امام که روی نظم و انجام به موقع کارها در ساعت خاص خود خیلی حساس بودند، هم برای مزاح و هم برای اینکه طلّاب درسی بگیرند فرمود: «اگر برای درس خواندن می‌آیید باید سر موقع حاضر باشید و اگر برای ثواب مسجد می‌آیید، جای دیگر هم مسجد هست.» (۱۲) نظم در تدریس: امام رأس ساعت ۸ صبح درس خود را شروع می‌کردند، ایشان آنقدر برای وقت حساسیت داشتند که اگر کسی در راه می‌خواست با معظم له

صحبت کند نمی توانست ایشان را متوقف سازد که ایشان برای اینکه دیرتر به مقصد نرسد همانطوری که در راه حرکت می کردند پاسخ سوالها را می فرمود. (۱۳) تنظیم ساعتها با ورود امام: یکی از شاگردان حضرت امام می گوید: در یکی از سفرهایمان به عراق در صحن حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نشسته بودیم و با عده ای از فضلا صحبت می کردیم، وقتی صحبت تمام شد، آقایان می خواستند بروند، ساعت را که نگاه کردند، اختلاف ساعات پیش آمد. در ضمن ساعت حرم نیز که ساعتی عربی بود وقتی متفاوت با ساعتها را نشان می داد. اختلاف ساعتها ما هم با کمی اختلاف ۵ دقیقه و ۷ دقیقه را کم و زیاد نشان می داد. در همان حال یکی از اساتید نجف که آنجا حضور داشتند با حالت هیجانزده ای گفت: ساعتها یاران را میزان کنید، الان ساعت دقیقاً ۳ از شب است. با تعجب به ایشان نگاه کردیم و گفتیم چطور مگه، گفتند: ایشان که می رود (و اشاره به حضرت امام کردند) هر شب در همین ساعت قدم داخل صحن می گذارند و بعد ما ساعتها یاران را میزان کردیم. این مطلب می فهماند که امام چقدر در وقت دقیق و منظم بودند که حتی ورود ایشان خودش ساعت است. (۱۴) پی نوشت: ۱- مرضیه حدیده چی دباغ، سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی ج ۴، ص ۴۹. ۲- منظور همان کارهایی که عبادت محسوب می شوند نیز هست مثلاً خدمت به پدر و مادر با همان درس خواندن که برای ما و امثال ما عبادت است. ۳- نهج البلاغه حکمت ۳۹۶، ص ۱۰۱۴. ۴- حجه الاسلام محمد علی انصاری، با کمی تصرف و تلخیص، ج ۲، ص ۶۱. ۵- در نجف غروب که می شد می گفتند شب شده است و ساعت ۳ شب یعنی ۳ ساعت بعد از غروب. ۶- حجه الاسلام ناصری، ج ۴، ص ۱۲۵ با تلخیص و اضافات. ۷- آیه الله مرتضی بنی فضل، پایه پای آفتاب، ج ۲، ص ۳۱۲. ۸- حجه الاسلام غیوری، همان، ج ۶، ص ۹۵-۹۶. ۹- آیه الله حسین مظاهری، همان، ج ۵، ص ۱۶۹. ۱۰- حجه الاسلام فردوسی پور، همان، ج ۴، ص ۱۴۶. ۱۱- حجه الاسلام رحیمیان، در سایه آفتاب ص ۱۱۰-۱۰۹. ۱۲- حجه الاسلام ناصری، سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی ج ۴، ص ۱۲۵. ۱۳- حجه الاسلام مصطفی زمانی، همان، ج ۵، ص ۸۳. ۱۴- حجه الاسلام سید عبدالمجید ایروانی، همان، با اندکی تصرف، ج ۵، ص ۲۲. /س

خاطراتی از نظم امام خمینی رحمت الله علیه (۲)

خاطراتی از نظم امام خمینی رحمت الله علیه (۲) دقت در زمان مسیر: امام خمینی شب دستگیری خود را چنین نقل می کردند: «وقتی مرا می خواستند به تهران ببرند از منزل تا جلوی بیمارستان، اتومبیل را روشن نکرده بودند، مبادا که صدای آن همسایه ها را بیدار و متوجه کند و تا آنجا ماشین را هل دادند. از جلوی بیمارستان مرادریک ماشین بزرگتری قرار دادند و راهی تهران شدیم، از آنجا تا تهران یک ساعت و هفت دقیقه! طول کشید، تا آن موقع من چیزی نگفته بودم ولی همین که به پالایشگاه رسیدم و شعله های نفت از دور پیدا شد گفتم، ما داریم فدای این نفت می شویم، همه چیز را به خاطر این نفت دارند از ما می گیرند. (۱) مطلب حائز اهمیت در این گفتار دقت ایشان در نظم و ساعت است. هر انسانی که در آن موقعیت قرار می گرفت دستپاچه می شد و به خیلی چیزها فکر می کرد ولی امام از بس که دقیق و منظم بودند حتی دقیقاً حساب کردند که چه مدت زمانی در راه هستند. قدم زدن در سلول: حضرت امام را وقتی دستگیر کردند، از قم به تهران بردند، مدت ۱۹ روز در یک محلی نگه داشتند. سپس به مدت ۲۴ ساعت ایشان را به یک سلول انفرادی بردند که خود امام آنجا را چنین توصیف کرده بودند: «طول آن اطاق چهار قدم بود، و من سه تا نیم ساعت طبق روال هر روزه ام در آنجا قدم زدم!» چقدر جالب است در آن سلول کوچک نیز، برنامه ورزش خود را که همان قدم زدن بود انجام می دادند. (۲) حالا وقت مصاحبه نیست! مدتی که امام در پاریس (نوفل لوشاتو) اقامت داشتند، روزی آمریکائیا آمده بودند تا مصاحبه ای با امام انجام دهند، که این مصاحبه قرار بود مستقیماً پخش شود اگر این عمل صورت می گرفت بالطبع سایر کشورهای اروپایی هم چنین کاری را انجام می دادند و این می توانست برای نشان دادن مواضع و حرکت انقلاب مؤثر باشد. اتفاقاً روز جمعه بود، امام در آن لحظه فرمودند، حالا وقت انجام مستحبات (غسل جمعه) است وقت مصاحبه نیست! او بعد از اینکه مستحبات

روز جمعه را به جا آوردند، فرمودند، حالا برای مصاحبه آماده ام! (۳) هنوز تا شام ۱۰ دقیقه باقی مانده است! برادران فیلمی را از برنامه های انقلاب به فرانسه آورده بودند، پیشنهاد کردند به امام بگوییم که بعد از شام فیلم را ببیند رفته عرض کردم: «شام آماده است بیاورم؟!»، امام به ساعت نگاه کرد و فرمودند: «حالا ده دقیقه به وقت شام مانده است». (۴) امام الان مشغول چه کاری است؟ اگر هر ساعتی از روز کسی سؤال می کرد که الان امام چکار می کند، اطرافیان امام خیلی راحت می توانستند بگویند که الان ایشان مشغول چه کاری هستند، زیرا ایشان ساعت شب و روز را چنان تقسیم بندی کرده بودند که اعضای خانواده و اطرافیان ایشان بدون اینکه امام را ببینند، می توانستند حدس بزنند که الان امام مشغول مثلاً قدم زنی یا مطالعه نامه های دولتی و... هستند. (۵) باور کردنی نیست! روزی سه چهار نفر دکتر از آمریکا به نوفل لوشاتو آمده بودند، که یکی از آنها اصالتاً ایرانی بود ولی حدود بیست سال در آمریکا زندگی می کرد و دو نفر دیگر آمریکائی و از اساتید یکی از دانشگاههای بزرگ آن جا بودند، آنها آمده بودند که از زندگی خصوصی امام، برای زندگی داخلی شان درسی بگیرند، زیرا نظرشان این بود و معتقد بودند که «علم می تواند زندگی خصوصی را نظم دهد و علوم روز است که انسان را به کمال می رساند نه ادیان» ولی وقتی که از نظم و دقت امام در امور روزمره برایشان گفته شد، آنچنان تحت تأثیر قرار گرفتند که گریه می کردند زیرا برای آنها باور کردنی نبود که امام همه کارهای شخصی شان از قبیل منظم کردن اطاق کارشان، تنظیم نامه ها و اخبارها و حتی کار مشکل بایگانی را خودشان انجام می دادند. (۶) نظم امام در منزل: خادم حضرت امام نقل می کردند که: ایشان هر روز نیم ساعت به ظهر مانده به حیاط می آمدند و کمی قدم می زدند و این عادت هر روزشان بود. من نیز درست نیم ساعت به ظهر آشپزی را شروع و زیر غذا را روشن می کردم، یک روز به علت کارهای زیادی که داشتم یادم رفته بود که زیر غذا را روشن کنم، ولی همین که امام را مشغول قدم زدن در حیاط دیدم، یاد وقت قدم زدن امام و تقارن درست کردن غذا افتادم، برای همین سریعاً به آشپزخانه رفته و مشغول تهیه غذا شدم. (۷) برنامه ریزی و نظم در سفر: یکی از علماء نقل می کرد که: یک تابستانی به همراه امام و چند تن از روحانیون به مشهد مقدس مشرف شدیم و خانه دربستی گرفتیم، برنامه ای ما چنین بود که بعد از ظهر پس از یکی دو ساعت استراحت از خواب بلند می شدیم و به طور دسته جمعی روانه ای حرم مطهر می شدیم و پس از زیارت و نماز و دعا به خانه مراجعت می کردیم و در ایوان با صفائی که در آن خانه بود می نشستیم و چائی می خوردیم، برنامه امام این بود که با جمع به حرم می آمدند، ولی دعا و زیارتشان را خیلی مختصر می کردند و تنها به منزل بر می گشتند و آن ایوان را آب و جارو می کردند، فرش پهن می کردند، سماور را روشن و چائی را آماده می ساختند. وقتی که ما از حرم باز می گشتیم برای ما چائی می ریختند. یک روز من از ایشان سوال کردم که این چه کاریست که شما زیارت و دعا را به خاطر آنکه برای رفقا چائی درست کنید، مختصر می کنید و با عجله به منزل باز می گردید؟ امام در جواب فرمودند: «من ثواب این کار را کمتر از آن زیارت و دعا نمی دانم!» (۸) اهتمام عجیب به نظم: روزی که فرزند امام شهید شد ما فکر کردیم امام به نماز نمی روند، ولی دیدیم که امام سر وقت برای نماز به مسجد رفتند. آن روز مطالعه شان را ترک نکردند، قرآنی را که هر روز می خواندند، طبق روزهای قبل خواندند، و به گفته حاج احمد آقا، کتابی که جزوه دوره مطالعاتی ایشان بود، عصر آن روز دیدم هفتاد صفحه از آن خوانده شده است، روز فوت و دفن مرحوم حاج مصطفی ایشان دست از مطالعه نکشیده و کلاً برنامه روزانه خود را به هم نزده بود. (۹) یک نکته: امام در شبانه روز چهار ساعت بیشتر نمی خوابیدند، ساعت ۱۱ که برای استراحت به رختخواب می رفتند، ۳ ساعت بعد از شب صدای کاغذها را از جانب ایشان می شنیدیم این مسأله برای کسانی که فکر می کنند بهتر خوابیدن، بیشتر خوردن و لذت بردن از مسائل مادی است که انسان را نگه می دارد و سلامتی می بخشد قابل دقت است و اشتباه این نوع طرز تفکر را می رساند آنچه در این مورد باید از امام بیاموزیم سلامت خوابیدن و سلامت خوردن است. اگر کسی سلامتی بخواهد، این یعنی که حالات، روحیات و مسائل فکری در اختیار خودش باشد. باید رأس ساعتی بخوابد، رأس ساعتی خوراک بخورد، رأس ساعتی عبادت کند و.. رعایت این نظم و ترتیب، هم زیبایی دارد و هم اثر بخش است. (۱۰) حتی دو دقیقه: در فاصله ای

که بعد از نماز ظهر و عصر برای نهار می آمدند. اگر در این مدّت کوتاه چند دقیقه ای فرصت می شد، قرآن برمی داشتند و می خواندند و گاهی این اوقات کمتر از ۲ دقیقه بود. ایشان نمی گذاشتند که حتی دقیقه از عمرشان بیهوده بگذرد و یا اینکه در موقع مصاحبه، خبر نگارها وقتی می آمدند تا وسایلشان را بچینند، نمی گذاشتند که وقتشان تلف شود، در واقع نمی گذاشتند لحظات زندگی عمرشان بیهوده بگذرد و به طریقی خود را مشغول می کردند. (۱۱) کارهای شخصی و غیر شخصی: امام در اوقاتی که برای رسیدگی به امورات مردم اختصاص داده بود اصلاً به کارهای شخصی نمی پرداختند و در وقت تعیین شده برای کارهای شخصی به کارهای دیگر نمی پرداخت. (۱۲) انضباط و نظم در تحصیل: اثر نظم در زندگی حضرت امام آنقدر زیاد است که باعث احاطه کامل امام در معلومات و بصیرت و ژرف نگری شده بود. نظم و برنامه ریزی در دوره تحصیل که امام برای خود تعیین کرده بود در مسائل زیر خلاصه می شود: ۱. انضباط در مورد تعیین و شناسایی و انتخاب اساتید و معلمین. ۲. انضباط در انتخاب اوقات فراگیری علم و ساعات مطالعه و مباحثه. ۳. انضباط در انتخاب هم دوره ها برای مباحثه و مبادله دروس و نظریات. ۴. انضباط در تعیین حدود و ظرفیت طبیعی فکری و جسمی، بدون فشار افراطی که نتیجه ای جز سرخوردگی به بار نخواهد آورد. (۱۳) وقت اخبار: نحوه اطلاع یابی امام از مسائل روز به شیوه ها و کانالهای متفاوتی صورت می گرفت ولی یکی از آنها رادیو و تلویزیون بود به خصوص اخبار که امام مقید بودند. ساعت ۸ صبح، ۲ بعد از ظهر یا ۵/۸ شب و احياناً ساعت ۱۲ کاملاً اخبار را گوش کنند. لذا ایشان معمولاً رادیوی کوچکی به همراه داشتند که گاهی امواج و رادیوهای بیگانه و خارجی را نیز گوش می دادند. (۱۴) ساعت مطالعه: امام همیشه سعی می کردند، از تمام جریاناتی که بر سر نوشت امت اسلام و جهان چه در داخل و چه در خارج ایران می گذرد با خبر باشند، کار امام تمام در مطالعه و بررسی های فکری بود و گاهی امام روزانه ۸ ساعت یا کمتر مطالعه داشتند و به جمع آوری اطلاعات و تجزیه و تحلیل آنها می پرداختند. (۱۵) ساعت خواب است: با اصرار فراوان از امام خواستیم که از خاطرات زندان و ترکیه برایمان تعریف کند، و در برابر اصرار ما، ایشان هر شب فقط ده دقیقه به طور منظم (نه بیشتر)، برایمان خاطره تعریف می کردند، چرا که این مدت زمان را به اینکار اختصاص داده بودند و بعد به رختخواب می رفتند و می فرمودند: «اگر چه خوابم نمی برد، اما ساعت خواب است.» من گفتم: توی رختخواب که بیدار هستید، بالاخره فکر اینها هم به سویتان می آید، پس برایمان تعریف کنید، ایشان فرمودند: «نه، می توانم فکر نکنم!» (۱۶) نماز شب: حضرت امام مدّت پنجاه سال نماز شب خود را ترک نکردند، در بیماری، در صحت، در زندان، در خلاصی، در تبعید، حتی بر روی تخت بیمارستان قلب هم نماز شب می خواندند. و همچنین شبی که از پاریس به سوی تهران می آمدند، تمام افراد در هواپیما خوابیده بودند، و امام تنها در طبقه بالای هواپیما نماز شب می خواندند، زیرا این برنامه همیشگی ایشان بود و امام حاضر نبود تحت هیچ شرایطی حتی در سخت ترین مواقع برنامه ریزی خود را به هم بزنند. (۱۷) پی نوشت: ۱- دکتر محمود بروجردی، همان ج ۳، ص ۲۵. ۲- همان، ج ۳، ص ۲۷. ۳- مرضیه حدیده چی دباغ، همان ج ۴، ص ۳۰ و ۳۱. ۴- مرضیه حدیده چی دباغ، همان ج ۴، ص ۴۹. ۵- همان، ج ۴، ص ۵۱-۵۰. ۶- مرضیه حدیده چی دباغ، همان، ج ۴، ص ۵۲-۵۳. ۷- بررسی تحلیلی از نهضت امام خمینی ج ۱، ص ۲۹. ۸- حجه الاسلام سید حمید روحانی، سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی ج ۱، ص ۹۷-۹۸. ۹- حجه الاسلام ناصری، همان ج ۴، ص ۱۲۶-۱۲۵. ۱۰- مرضیه حدیده چی دباغ، همان، ج ۴، ص ۴۲. ۱۱- همان، ص ۴۶-۴۷. ۱۲- همان، ج ۴، ص ۵۰. ۱۳- حجه الاسلام انصاری، همان، ج ۲، ص ۱۰۷. ۱۴- همان، ج ۲، ص ۶۳. ۱۵- همان، ج ۲، ص ۶۳. ۱۶- فاطمه طباطبایی، برداشتهایی از سیره امام خمینی، ج ۲، ص ۱۴. ۱۷- حجه الاسلام انصاری کرمانی، سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۲، ص ۵۱. /

خاطراتی از نظم امام خمینی رحمت الله علیه (۳)

خاطراتی از نظم امام خمینی رحمت الله علیه (۳) ظم و دقت در وعده: روزی برای یک پیر مرد قاری قرآن که از نظر مالی در مضیقه بود و چند سر عائله داشت، از امام کمک خواستم، امام فرمودند: فردا ساعت ۹ یادم بیاورید. لذا من در دفترچه ئ مخصوص خود

یادداشت کردم که فردا رأس ساعت ۹ جهت آقای شوشتری (همان پیر مرد قاری) به امام تذکر بدهم. صبحها هر روز، معمولاً ساعت ۸ صبح از منزل می آمدم بیرون، فردای همان روز ساعت ۷/۵ صبح حرکت کردم به طرف منزل امام، چشمم که به خیابان افتاد، دیدم جمعیت موج می زند یک تکان سختی خوردم، چون جمعیت جلوی درب منزل امام جمع شده بودند. طلبه ها نیز بودند به خود گفتم یعنی چه؟ در همین حال شخصی آمد جلو و پرسید؟ آقا جنازه حاج قاصد مصطفی را به کربلا می برند یا خیر؟ گفتم ای داد، زانوهایم سست شد و تازه فهمیدم که قصه قضیه شهید شهادت حاج آقا مصطفی، فرزند امام است. حرکت کردم و جلوتر آمدم تا رسیدم دم درب، دیدم حاج احمد آقا پشتش به درب است، گاه می نشیند و گاه می ایستد. در ضمن عمامه نیز به سرش نبود. بی حال بود و گریه می کرد ولی آرام. شخصی که در آن نزدیکی بود فریاد زد و بلند گفت: کمی آرام تر، آقا متوجه می شود ها؟! فهمیدم که قصه را هنوز به امام نگفته اند و حضرت امام چیزی نمی داند. لذا حاج سید احمد آقا و چند نفر دیگر در تدبیر بودند که خبر را چگونه به امام برسانند، چون پدرش را نشناخته بود! خمینی را هیچکس نشناخت! احمد آقا می گفت: اگر آقام بفهمد سکنه می کند و حالش بهم می خورد! چون علاقه شدیدی به حاج آقا مصطفی داشت ولی غافل از اینکه «المومن کالجبل الزاسخ، لا تحرکه العواصف؛ مؤمن همچون کوه استوار است و تند بادهای او تأثیر نمی گذارد» (۱) وقتی تصمیم گرفتند این خبر را به امام بدهند، باهم هماهنگی کردند که مطلب را یکپو به امام نرسانند، لذا دسته جمعی رفتند خدمت امام نشستند، بعد از احوالپرسی یکی گفت، از حاج آقا مصطفی چه خبر؟ دیگری گفت، الان از بیمارستان تلفن کردند و گفتند ایشان را مثل اینکه باید زودتر برسانند بغداد، تا اینرا گفتند، حاج احمد آقا نتوانست جلوی گریه اش را بگیرد و شروع کرد به گریه، امام که تا این لحظه ساکت بود ند با حالت جدی فرمودند: «چته احمد، مگر حاج مصطفی مرده، اهل آسمانها می میرند، اهل زمین کسی باقی نمی ماند و همه می میرند» و بعد با خونسردی کامل فرمودند: آقایان بفرمائید سراغ کارتان و خودشان هم بلند شدند بروند وضو بگیرند زیرا ساعت وقت خواندن قرآن امام رانشان می داد! لذا بعد از وضو مشغول خواندن قرآن شدند. بعد از آن امام تشریف آوردند داخل حیاط، تمام علمای عرب برای عرض تسلیت آمده بودند، در آن موقع به یاد ساعت ۹ صبح افتادم، با خود گفتم، عجب کاری شد، کی دیگه می تواند الان به امام بگوید که فلانی اینطور، آنهم در این شرایط. اصلاً درست نیست. و این به عقیده من نادرست و سخت آمد. امام داخل حیاط آمدند و نشستند و هر کس که می آمد جلوی ایشان بلند می شدند. من دم درب حیاط ایستاده بودم که یک وقت دیدم حضرت امام نگاه تندی به من کردند، من اول جا خوردم و نگاهی به سر و روی خود انداختم، چون نگاه امام را می دانستم امام با نگاه خود با افراد حرف می زد! رفتم و عرض کردم بله آقا چه می فرمائید؟ امام فرمود: بیائید اینجا، رفتم جلوتر، سرم را بردم جلو و ایشان در گوشم گفت: مگر قرار نبود ساعت ۹ صبح شما برای آن شخص که گفتمی به من تذکر بدهی و یادم بیاوری. الان ساعت ۹/۱۰ دقیقه است! تا امام این جمله را فرمودند گریه ام گرفت و دو دستی به صورت خودم زدم و گفتم، آقا با این اوضاع و احوال... امام فرمودند یعنی چه؟ بلند شوید و بیائید. امام از وسط مردم رد شدند و رفتند توی اطاق و مقداری پول داخل پاکت گذاشت و طوری این کار را انجام داد که کسی اصلاً متوجه نشد، بعد با آب دهان مبارک درب پاکت را تر کرد و چسباند، سپس رو به من کرد و فرمود. همین الان پاکت را می بری و به آن شخص مریض می دهی و از قول من هم احوالپرسی می کنی و زود می آیی !! ... من بعد از اینکه پول را برای آن شخص بردم، برگشتم به منزل امام. امام تا مرا دیدند دوباره از وسط جمعیت رو کرد و به من فرمود: آنرا بردی و دادی، گفتم: آری... نزدیک ظهر شد، امام گفتند، می خواهم بروم مسجد! وقتی مردم فهمیدند امام به مسجد می آید جمعیت یک دفعه از هر طرف به مسجد ریختند، زیرا کسی انتظار نداشت در این شرایط امام به مسجد تشریف بیاورند. ولی امام برنامه روزانه خود را حتی در سخت ترین شرایط به هم نمی زند و وقتی که امام به مسجد رسیدند، مردم گریه می کردند، چه گریه ای، ضجه می زدند وقتی که امام را دیدند کوچه را باز کردند و امام داخل مسجد شد در این حال من متوجه شدم که عربها یکدیگر را با تعجب نگاه می کردند و به هم می گفتند: «خمینی ابداً مایبکی؟» (۲) (۳) تنظیم ساعت پلیسهای فرانسه با وقت نماز امام: نظم و ترتیب در زندگی امام در

پاریس حتی روی برنامه و کار پلیسهای فرانسه هم اثر گذاشته بود من از داخل پنجره ئ اتاقم که در منزل امام بود می دیدم که هنوز در منزل امام باز نشده آنها از ماشینها پیاده می شدند تا امام را بدرقه کنند. پلیسها چند بار به برادرها گفته بودند ما اگر ساعتان گاهی عقب یا جلو باشد از روی تنظیم وقت امام برای نماز، ساعت صحیح را می فهمیم و این نظم برای آنها خیلی عجیب بود. (۴) موقع تفریح باید تفریح کنی: امام وقتی می بینند من روزهای تعطیل مشغول هستم، می گویند: «به جایی نمی رسد، چون باید به موقع تفریح، تفریح کنی» این مسأله را به پسر من جدی می گویند و این نقل قول از خود امام است چون در حضور من مکرر به پسر من می گفتند: «من نه یک ساعت تفریحم را گذاشتم برای درس و نه یک ساعت وقت درس را برای تفریح گذاشتم». یعنی هر وقتی را برای چیز خاصی قرار می دادند و به پسر من هم این نصیحت را می کنند که تفریح داشته باش، اگر نداشته باشی نمی توانی خودت را برای تحصیل آماده کنی. (۵) برنامه شبانه روزی امام بعد از انقلاب اسلامی در ایران: حضرت امام ساعات شب و روز را چنان تقسیم کرده بودند که هر کس می توانست حدس بزند که ایشان الان مشغول چه کاری هستند و برنامه ایشان در شبانه روز به این قرار بود: - ساعت ۳ شب بر می خاستند جهت رسیدگی به اخبار جهان که قبلاً از روزنامه های خارجی ترجمه شده بود و برنامه های عبادی. - ساعت ۷ صبح صبحانه می خوردند. - بعد از صرف صبحانه تا ساعت ۹ صبح به کارهای مربوط به مسائل ایران می پرداختند. - از ۹ صبح تا ۱۰ صبح به کارهای شخصی می پرداختند. - ۱۰ تا ۱۲ ظهر مصاحبه ها و دیدارهای خصوصی داشتند. - ۱۲ تا ۲ بعد از ظهر برنامه ئ نماز و نهار بود و بعد از آن یک ساعت استراحت می کردند. - از ساعت ۳ الی ۵ بعد از ظهر به کارهای مربوط به ایران در رابط با خودشان از قبیل اخبار و نامه های رسیده می پرداختند. - از ساعت ۵ بعد از ظهر تا نماز مغرب و عشاء رسیدگی مجدد ایشان به مسائل داخلی ایران بود. - ساعت ۹ شب موقع شام ایشان بود. - بعد از شام تا ساعت ۱۱ شب به رادیوهای مختلف و اخبارهایی که قبلاً ضبط شده بود، گوش می دادند و ساعت ۱۱ شب می خوابیدند. این نظم به انسان درس می دهد و نشان می دهد که هر کسی با ایجاد نظم در زندگی می تواند فکر بی جا، و کاری که بعداً باعث پشیمانی شود را از زندگی خود حذف کند. حضرت امام آنچنان نظم در امورات زندگی خود داشتند، که انسان را مبهوت می کند این چنین نظمی در مسائل سیاسی، اجتماعی، کشور داری و خلاصه در کلیه امور زندگی ایشان به چشم می خورد. (۶) نظم و دقت در حرکات: شگفت انگیز تر اینکه در حرکت و سکون امام نیز نظم و برنامه ئ ویژه ای حکمفرمائی می کرد مثلاً ایشان هنگامی که می خواست از جا بلند شود همیشه دست چپ را بر روی زمین می گذاشتند و از جابر می خواستند و نیز می خواستند برای تدریس بالای منبر برود ابتدا پای چپ را بر روی پله ئ منبر نهاده با مکتی کوتاه بالا می رفتند، در خیابان همیشه از سمت راست حرکت می کردند، موقع راه رفتن گامهای سنگین بر می داشتند، با سرو گردنی استوار راه می رفتند، از سر پایین انداختن حتی در مواقع بارانی که سر به طور طبیعی و نا خود آگاه به پایین خم می شود خودداری می ورزیدند. (۷) ساعت قدم زدن دیر شد: ما جلسه ای خدمت ایشان داشتیم، نشسته بودیم بحث ما طول کشید زیاد صحبت کردیم و وسط صحبت، امام یک وقت به ساعت نگاه کردند و فرمودند که «ساعت قدم زدن دیر شد»، رأس ساعتی که پزشکان به ایشان می گفتند باید قدم بزنی ایشان بلند می شدند و قدم می زدند. (۸) در ساعت تفریح درس نخوانید: به یاد دارم که امام همیشه می گفتند که در ساعت تفریح، درس نخوانید و در ساعت درس خواندن، تفریح نکنید، هر کدام در جای خود، همچنین گفتند که از زمان کودکی یاد ندارند که خودشان، هیچ وقت ساعت این دو را با هم عوض نکرده اند. (۹) منظم بودن اتاق کار: گاهی که به اتاق امام می رفتیم با اینکه انباشته از کتاب و کاغذ و یادداشت بود مع ذلک هر کاغذ یا یادداشتی را می خواستند فوراً پیدا می کردند، برای اینکه تمام آنها را با نظم و درجای مخصوص به خود بود. (۱۰) تنظیم ساعتها با عبور امام: نقل شده است که وقتی امام در قم بودند، مغازه داران آن شهر ساعتهای خویش را بر مبنای عبور امام تنظیم می کردند، مثلاً اگر امام رأس ساعت ۵ از مقابل مغازه ای عبور می کردند هر روز عبور ایشان رأس همین ساعت انجام می گرفت. (۱۱) گفته بودم ساعت ۸! از خادم امام نقل شده است که: یک روز امام زنگ زدند و فرمودند: شیر آب چگه می کند. قرار شد ساعت ۸ صبح

فردا بروم و آنرا درست کنم. روز بعد ساعت ۸/۵ بود که پشت در اتاق بودم از ایشان اجازه گرفتم که وارد شوم و شیر آب را تعمیر کنم. امام از داخل اتاق به من فرمودند: «گفته بودم ساعت ۸، حالا برو فردا ساعت ۸ بیا». (۱۲) جدول شبانه روزی: امام برای کار روزانه شان جدولی داشتند که خود ایشان آنرا تهیه کرده بودند در آن جدول کارهای همه ساعات شبانه روز امام درج شده بود، به جز ساعاتی از شب که برای نماز شب و راز و نیاز با خدا از خواب بر می خاستند. (۱۳) بیست و سه ثانیه دیگر مانده است! امام در بیست و چهار ساعت، نیم ساعت راهبیمایی اختصاص داده بودند و طبق برنامه در حیاط قدم می زدند، و وقتی که راهبیمایی شان تمام می شد روی نیمکتی که در حیاط بود می نشستند و معمول بود که پس از راهبیمایی بایستی چای میل می کردند. یک روز جمعه که هوا خوب بود و ایشان طبق معمول در حیاط قدم می زدند، وقتی نیم ساعت گذشت، همسر (دختر حضرت امام) به امام گفت: آقا چای بیاورم خدمتتان؟ ایشان به ساعتشان نگاه کردند و فرمودند: «۲۳ ثانیه دیگر مانده است!» اینقدر زمان را به تصرف در آوردن و از لحظات استفاده کردن، خیلی عجیب است! (۱۴) امام حتی یک لحظه از عمر گرانیه خود را به بیهودگی نمی گذراندند و دائماً مشغول کار می باشند. اگر شخصی یک دفتر بر می داشت و با امام حرکت می کرد، دائماً می توانست از حرکات و سکنات امام کارهای خوب ثبت کند. حضرت امام خمینی در عین پرکاری و تلاش مداوم، چنانچه دیدید بسیار منظم بودند و اگر بگوئیم یکی از اساسی ترین رموز موفقیت ایشان در زندگی «نظم» است مطلب اغراق آمیزی نگفته ایم. لذا اهل منزل امام زندگی ایشان را به صورت یک ساعت خودکار و اتوماتیک درک کرده بودند به خاطر همین کارهای خودشان را روی کارهای امام منظم می کردند. (۱۵) آنچه در این اوراق آمد و برگی بود چند از دفتر فضائل اخلاقی این مرد الهی، کسی که به جان ملت ایران روحی تازه دمید و غبار آینه معرفتها بر گرفت به امید آنکه، این اندک کفایت بسیار کند. صبر بسیار نباید پدر پیر فلک را تادگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید پی نوشت: ۱- المناقب ج ۲، ص ۳۴۷. ۲- خمینی چرا اصلاً گریه نمی کند؟ امام مانند هر روز نمازشان را خواندند و سپس به منزل برگشتند. ۳- حجه الاسلام فرقانی، سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی ج ۱، ص ۶۱ با کمی تلخیص. ۴- مرضیه حدیده چی برداشته‌های از سیره امام خمینی، ج ۲، ص ۳۷. ۵- زهرا مصطفوی، برداشته‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۲، ص ۳۱. ۶- مرضیه حدیده چی دباغ، سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۴، ص ۵۰. ۷- بررسی و تحلیل از نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۳۰. ۸- مقام معظم رهبری، برداشته‌های از سیره امام خمینی، ج ۲، ص ۳۱. ۹- عاطفه اشراقی (نوه امام)، برداشته‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۲، ص ۳۱. ۱۰- دکتر محمود بروجردی، برداشته‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۲، ص ۷. ۱۱- یکی از محافظین، برداشته‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۲، ص ۱۴. ۱۲- حسن سلیمی، برداشته‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۲، ص ۵. ۱۳- حجه الاسلام انصاری، همان، ج ۲، ص ۷. ۱۴- دکتر محمود بروجردی، پابه پای آفتاب ج ۱، ص ۱۶۴. ۱۵- حجه الاسلام انصاری، سرگذشت‌هایی ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۲، ص ۶۱.

/س

سیره عبادی

امام و قرآن

امام و قرآن حاضریم ثواب عبادت را عوض کنیم خانم فریده مصطفوی: امام به دختر من که از شیطنت بچه خود گله می کرد، می گفتند: «من حاضریم ثوابی را که تو از تحمّل شیطنت حسین می بری، با ثواب تمام عبادات خودم عوض کنم». (۱) احترام به مادر خانم زهرا مصطفوی: امام بارها به من می گفتند: «اینکه می گویند بهشت زیر پای مادران است، یعنی باید این قدر جلوی پای مادر صورت به خاک بمالی تا خدا تو را به بهشت ببرد». (۲) گوش کردن به حرف مادر خانم زهرا مصطفوی: روزی مادرم به من، که ۱۲-۱۳ ساله بودم، خواست تا چیزی را از اطاق به او بدهم. من خیلی راحت گفتم: نه نمی دهم؛ و اطاعت نکردم. امام

صحبت مادرم را از توی حیاط شنیدند. آرام آرام به طرف من آمدند، در حالی که قیافه ایشان نشان می‌داد می‌خواهند مرا کتک بزنند؛ چون گوش به حرف مادرم نداده بودم. البته امام این فرصت را دادند که من فرار کنم و کتک نخورم، اما من فرار نکردم و ایشان به من رسیدند و من کتک خوردم. هنوز این به یادمان مانده که اگر مادرمان به ما کاری گفتند، بگوییم: چشم. (۳) پی نوشتها: ۱. برداشتهایی از سیره امام خمینی قدس سره، ج ۱، ص ۳۱. ۲. همان، ص ۳۳؛ به نقل از مهر و قهر، ص ۱۶۰. ۳. همان، ص ۴۰.

نگاهی به علل ترکیب شخصیت انقلابی و معنوی امام خمینی (ره)

نماز

نماز بخش اول: محافظت اوقات نماز قبل از وقت نماز حاضر بودند امام درباره موضوع حضور در جماعات مسلمین و اقامه نماز عملاً به ما می‌فهماندند که آقایان باید جماعت را ملازم داشته باشند. طوری نباشد که خدای نخواستہ عرفاً تارک جماعت خوانده شوند و عملاً ایشان هر روز مدتی قبل از وقت به انتظار شرکت در نماز جماعت حاضر بودند. (۱) مرتب شرکت می‌کردند از جمله ابعاد شخصیت امام، مراقبت بر حضور در نماز جماعت بود. به مناسبت اینکه مرحوم آیت الله محمد تقی خوانساری، یکی از مراجع بسیار بزرگ بود و از حیث علم و عمل نمونه بود و سابقه مبارزاتی ایشان هم معروف بود؛ در جنگ مسلمانهای عراق علیه انگلیسها هم شرکت کرده بودند امام، مرتب در نماز ایشان شرکت می‌جستند. این که می‌گویم مرتب شرکت می‌کردند، از روی دقت می‌گویم، نه از روی مسامحه. همان زمان جو به گونه ای بود که زیاد مشرف شدن به حرم، درویش مسلکی و عقب ماندگی تلقی می‌شد؛ اما ایشان به اینگونه حرفها هیچ توجه نداشتند و به محض این که نماز مغرب و عشا تمام می‌شد بلافاصله به حرم مشرف می‌شدند. (۲) در نماز جمعه شرکت می‌کردند وقتی مرحوم آیت الله سید محمد تقی خوانساری که استاد امام بود و امام به درس و نماز جمعه ایشان حاضر می‌شدند اعلام کرد از این پس نماز جمعه را اقامه می‌کنم هر کس خواست شرکت کند. ایشان نماز جمعه را در مسجد امام حسن عسکری (ع) قم اقامه کردند. نمازهای دیگر تعطیل شد. امام از کسانی بودند که مقید بودند در این نماز شرکت کنند. (۳) قلم را زمین می‌گذاشتند مکرر می‌شد من صبح تا ظهر خدمت امام در اتاق می‌نشستم و ایشان تا سر ظهر مطالعه می‌کردند و یک کلمه حرف نمی‌زدند مگر اینکه از ایشان سؤالی می‌شد که به اندازه سؤال جواب می‌دادند و جز اذان ظهر هیچ چیز مانع مطالعه ایشان نمی‌شد. «الله اکبر» اذان که شنیده می‌شد قلم را زمین می‌گذاشتند و آماده نماز می‌شدند. (۴) چه بهتر نماز بخوانیم عصر روز پانزده خرداد که امکان یورش وحشیانه به خانه امام هر لحظه شدیدتر می‌شد بعضیها به فکر افتادند که در خانه بسته شود و گویا این حرف از ناحیه فرزند امام حاج آقا مصطفی نیز زده شد که غضب سنگینی امام را فرا گرفت و با فریاد گفت «در خانه باید باز باشد، مصطفی بیرون رود» پس از آن امام خطاب به حاضرین و اطرافیان دستور برپا داشتن نماز را دادند و گفتند چه بهتر برپا خیزیم و نماز بگزاریم که اگر درخیمان حمله کردند ما در حال نماز باشیم و به فوز بزرگ نایل شویم و در حال رفتن به درگاه خداوند ما را مورد هجوم قرار دهند، این بزرگترین رسوایی برای آنها و برترین موفقیت برای ماست. (۵) من که اسلحه ای ندارم شب پانزده خرداد ۴۲، آقا توی حیاط خوابیده بودند که مأموران رژیم آمدند، در را شکستند و وارد خانه شدند. خود امام برای من تعریف می‌کردند: وقتی آنها در را شکستند، من متوجه شدم که آنها آمده اند مرا بگیرند. فوراً به خانم گفتم شما هیچ صحبتی نکنید، بفرمایید توی اتاق. من دیدم آنها ریختند توی منزل. احتمال دادم ممکن است اشتباه کنند و مصطفی را ببرند. به همین جهت گفتم: «خمینی من هستم.» آماده بودم و مرا بردند. چون کوچه ها باریک و کوچک بود، مرا توی ماشین کوچکی گذاشتند و تا سر خیابان بردند. سر خیابان یک ماشین خیلی بزرگ ایستاده بود. مرا سوار آن ماشین بزرگ کردند و حرکت کردند. یک نفر یک طرف من نشسته بود که از اول تا آخر سرش را گذاشته بود کنار دست من و به بازویم تکیه داده بود

و گریه می کرد. یکی دیگر هم طرف دیگرم نشسته بود و مرتب شانه ام را می بوسید. همین طور که می آمدم توی راه، من گفتم که نماز نخوانده ام، یک جایی نگه دارید که من وضو بگیرم. گفتند: «ما اجازه نداریم.» گفتم شما که مسلح هستید، من که اسلحه ای ندارم. به علاوه شما همه با هم هستید و من یک نفرم، کاری که نمی توانم بکنم. گفتند: «ما اجازه نداریم.» فهمیدم که فایده ای ندارد و اینها نگه نمی دارند. گفتم خوب، اقلا نگه دارید تا من تیمم کنم. این را گوش کردند و ماشین را نگه داشتند، اما اجازه پیاده شدن به من ندادند، من همین طور که توی ماشین نشسته بودم، از توی ماشین دولا شدم و دست خود را به زمین زدم و تیمم کردم. نمازی که خواندم پشت به قبله بود. چرا که از قم به تهران می رفتیم و قبله در جنوب بود. نماز با تیمم و پشت به قبله و ماشین در حال حرکت! این طور نماز صبح خود را خواندم. شاید همین دو رکعت نماز من مورد رضای خدا واقع شود. (۶) تا اذان شد برخاستند ظهر آن روزی که مرحوم حاج آقا مصطفی رحلت کرده بودند و منزل امام پر بود از کسانی که برای تسلیت به محضر ایشان می آمدند. وقتی همه رفتند، تا اذان ظهر شد امام بلند شده و تشریف بردند و وضو گرفتند و فرمودند: «من می روم مسجد» گفتم ای وای، آقا امروز هم برنامه همیشگی نماز جماعت خود را ترک نمی کنند. لذا به یکی از خادمها گفتم زود برود به خادم مسجد خبر دهد. وقتی مردم فهمیدند که امام به مسجد می آیند جمعیت از هر طرف به مسجد ریختند. (۷) شما غذایتان را بخورید من نماز را می خوانم امام همیشه نماز را در اول وقت می خواندند و به نافلة اهمیت می دادند. این خصوصیت از همان جوانی وقتی که هنوز بیشتر از بیست سال نداشتند در ایشان وجود داشت. چند تن از دوستان نقل می کردند: ما ابتدا فکر می کردیم خدای ناکرده ایشان از روی تظاهر نماز را اول وقت می خوانند. به همین خاطر سعی داشتیم کاری کنیم که اگر این کار از روی تظاهر است، جلوی آن را بگیریم. مدت زیادی در این فکر بودیم و بارها به طرق مختلف ایشان را امتحان کردیم، مثلا درست وقت نماز سفره غذا می انداختیم و یا وقت رفتن به مسافرت را درست اول وقت قرار می دادیم. اما ایشان می فرمودند: شما غذایتان را بخورید من هم نماز را می خوانم. هر چه که بماند من می خورم. و یا در موقع مسافرت می فرمودند: شما بروید من هم می آیم و به شما می رسم. وقتی مدتها از این مسأله گذشت نه تنها ایشان نماز اول وقتشان ترک نشد بلکه ما را هم واداشتند که در اول وقت نمازمان را بخوانیم. (۸) تا نماز نمی خواندند افطار نمی کردند امام در ماه رمضان، در هوای پنجاه درجه نجف، با آن سن و سال و ضعف مفرط روزی هجده ساعت روزه می گرفتند و تا نماز مغرب و عشا را همراه با نوافل بجا نمی آوردند افطار نمی کردند. (۹) احمد ظهر شده؟ روزی که شاه فرار کرد ما در نوفل لوشاتو بودیم، پلیس فرانسه خیابان اصلی نوفل لوشاتو را بست، تمام خبرنگاران کشورهای مختلف از آفریقا، از آسیا، از اروپا و آمریکا آنجا بودند و شاید صد و پنجاه دوربین فقط صحبت امام را مستقیم پخش می کردند، برای اینکه خبر بزرگترین حادثه سال را مخابره کنند. شاه رفته بود و آنها می خواستند ببینند امام چه تصمیمی دارند، امام بر روی صندلی ایستاده بود در کنار خیابان، تمام دوربینها بر روی ایشان متمرکز شده بود. امام چند دقیقه صحبت کردند و مسایل خودشان را گفتند. من کنار ایشان ایستاده بودم. یک مرتبه برگشتند و گفتند: احمد ظهر شده؟ گفتم بله الان ظهر است. بی درنگ امام گفتند: و السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته. شما ببینید در چه لحظه ای امام صحبتهایشان را رها کردند. برای اینکه نمازشان را اول وقت بخوانند. یعنی در جایی که تلویزیونهای سراسری که هر کدام میلیونها آدم بیننده دارد، سی. ان. ان. آمریکا بود، بی. بی. سی لندن بود تمام تلویزیونها چه در آمریکا و چه در اروپا بودند. خبر گزارها همه بودند، آسوشیتد پرس، یونایتد پرس، رویتر و تمام خبرنگاران روزنامه ها، مجلات، رادیو تلویزیونها در چنین موقعیت حساسی امام حرفشان را قطع کردند و رفتند سراغ نماز. (۱۰) اکنون موقع نماز است از ژاندارمی که کنار جاده نگهبانی می کرد پرسیدم: «منزل آیت الله خمینی کجاست؟ ژاندارم، خانه ای کوچک و محقر را در آن طرف جاده به من نشان داده و گفت: «منزل آیت الله آنجاست.» از مشاهده آن خانه تعجب کردم چون من انتظار نداشتم که مردی چون آیت الله خمینی پیشوای مذهب شیعه در آن خانه محقر زندگی کند. ژاندارم از من پرسید که کی هستم و برای چه نشانی خانه آیت الله خمینی را از او گرفته ام، ولی من خودم را معرفی کردم و گفتم خبرنگار مجله

هفتگی «پاری میچ» هستم و آمده‌ام که آیت الله خمینی را ببینم و با او مصاحبه کنم. ژاندارم گفت: «به خاطر داشته باشید که قبل از ورود به اتاق کفشها را بکنید.» بعد از کندن کفش وارد اتاقی شدم که عریان بود و تا آن روز اتاقی آن چنان عریان جز در ساختمانهای تازه ساز که هنوز کسی در آن سکونت نکرده ندیده بودم، یگانه مبل اتاق را یک قطعه فرش تشکیل می داد که بر کف آن گسترده بودند و غیر از آن هیچ چیز در آنجا به نظر نمی رسید آن اتاق با یک لامپ بدون حباب که در انتهای یک سیم از سقف آویزان شده بود روشن می شد. من خودم را معرفی کردم و کارت خبرنگاریم را نشان دادم و گفتم که آمده‌ام با امام مصاحبه کنم. مردی مؤدب و ریشو مرا به نویسنده کتابی معرفی کرد که شرح زندگی امام را نوشته بود، اما من اظهار بی صبری می کردم و گفتم: «به این جا آمده‌ام که آیت الله را ببینم چرا به او اطلاع نمی دهید که برای دیدارش آمده‌ام؟» گفتند برای این که اکنون موقع نماز است و آیت الله برای نماز خواهند رفت و شما او را خواهید دید. (۱۱) گویی صدایی نشنیده اند اوایل جنگ بود که ناگهان صدای ضد هوایی به گوش ما رسید. و ما چون تا آن روز با صدای ضد هوایی آشنایی نداشتیم، احساس کردیم که هر صدا به منزله انفجار یک بمب است لذا سراسیمه به اتاق امام رفتیم. دیدیم امام در ایوان اتاق مشغول نماز و عبادت بودند. گویی اصلا صدایی نشنیده و اصلا متوجه ورود ما به اتاق نشده اند. (۱۲) این مخصوص نماز است در نجف یکی از روزها، هنگام ورود امام به مسجد، زیلویی به عرض یک متر سر راهشان انداخته بودند. امام کفشهای خود را درآوردند که از روی زیلو عبور نکنند، در همان هنگام یکی از طلبه ها که از علاقه مندان درس امام بود وارد شد و از روی زیلو عبور کرد. امام به ایشان فرمودند: با کفش وارد نشوید، این مخصوص نماز است. (۱۳) به سوی رحمت خدا می روی امام تکیه زیادی بر «اسرار الصلاة» می کردند. یاد دارم که به خصوص به کتاب «آداب الصلاة» مرحوم شهید ثانی توجه زیادی داشتند و می فرمودند: بهتر است که بگوییم اسرار الصلوئه. امام از ابتدای وضو گرفتن یعنی هنگامی که انسان می خواهد برای وضو گرفتن به طرف آب برود تا پایان نماز، بر معنویات نماز توجه داشتند. این حدیث را که فکر می کنم از «مصباح الشریعه» باشد بارها می گفتند که یکی از ائمه معصوم (ع) می فرماید: «تقدم الی الماء تقدمک الی رحمۃ الله» یعنی موقعی که برای وضو گرفتن به سوی آب می روی در واقع به سوی رحمت خدا می روی. امام روی این جمله خیلی تأکید داشتند. (۱۴) چرا ابهت نماز را حفظ نمی کنیم روزی در نجف از امام در مورد مسایلی که در ترکیه به هنگام تبعید شاهد آن بودند سؤال کردم. فرمودند: «مسجدی نزدیک ما بود که روزهای جمعه به آن مسجد می رفتیم. لااقل پنج هزار نفر در این مسجد حاضر می شدند اما به قدر پنج کلمه صدای بلند، کسی از این پنج هزار نفر نمی شنید. این امر بسیار مرا به حیرت انداخته بود که چرا ما ابهت نماز را حفظ نمی کنیم؟ فکر می کردم اگر یک خارجی بیاید اینجا این مسجد را ببیند و بعد هم بیاید در نجف مسجد هندی و در قم مسجد اعظم نماز خواندن ما را ببیند قطعاً خواهد گفت نماز این است نه آنکه ما داریم و ما جلالت و قدر نماز را حفظ نکردیم. در آنجا اگر یک وقت مثلاً کسی درست ایستاده بود و رفیقش می خواست به این حالی کند با اشاره به او حالی می کرد که عقب بیاید و انگشتان پایش را مقابل انگشتان پای دیگران قرار بدهد و در صف نماز مستقیم بایستد، به طوری که اگر نگاه می کردی تمام سرانگشتان اینها مقابل هم بود. این امور را که می دیدم مرا متأثر می کرد.» (۱۵) جلسه بعد از نماز باشد سال ۶۱ هیأتی از فرماندهان نظامی به اتفاق وزیر خارجه آقای دکتر ولایتی برای بررسی وضعیت تجاوز اسرائیل غاصب به جنوب لبنان به این منطقه سفر نمودند. در مراجعت از فرودگاه تهران یکسره به جماران رفتند تا گزارش سفر خود را به عرض امام برسانند (۱۶) مقارن مغرب بود که به محضر امام شرفیاب شدیم. تا هیأت خواست مأموریت گزارش خود را ارایه کند و جلسه در محضر ایشان تشکیل شود امام مہیای مقدمات نماز مغرب و عشا شده و تشکیل جلسه را به بعد از نماز موکول فرمودند و این نشانگر اهتمام بیش از حد ایشان به رعایت نماز اول وقت بود. امام پس از ادای نماز بر روی همان سجاده ای که نشسته بودند به طرف اعضای جلسه که به ایشان اقتدا کرده بودند برگشته و فرمودند: «جلسه را همین جا تشکیل بدهید.» (۱۷) خیر وقت نماز است یکبار در جمع شورای عالی دفاع مرکب از حضرت آیت الله خامنه ای و جناب آقای هاشمی رفسنجانی و وزیر

دفاع و فرمانده محترم کل سپاه خدمت امام بودیم. امام روی صندلی خودشان نشسته بودند و ما دور ایشان به طور نیم دایره نشسته بودیم وسط صحبت‌های ما بود که ناگهان امام بلند شدند و به طرف قسمت دیگر اتاق رفتند. اولین کسی که پس از این حرکت امام صحبت کرد آقای هاشمی بود که عرض کرد: «آقا کسالتی عارض شد؟» چون تنها چیزی که در آن موقع به ذهن ایشان می‌رسید این بود که ممکن است برای امام کسالتی عارض شده باشد. ولی امام فرمودند: «خیر، وقت نماز است» و این جمله را با چنان لحن قاطعی بیان فرمودند که من به ذهنم رسید مثل اینکه تا به حال اینطور به فکر نماز نبوده‌ام. بعد به ساعت نگاه کردم دیدم هنوز چند دقیقه به اذان ظهر مانده است. (۱۸) حتی نوافل را خواندند به یاد می‌آورم در ابتدای جنگ، جلسه‌ای با بعضی از رؤسا و مسؤولان خارجی (۱۹) و داخلی در حضور امام برگزار شده بود. در اثنای جلسه هنگام اذان که فرا رسید امام بدون توجه به دیگران برخاستند و نماز اول وقت خود را اقامه کردند و همه نیز به ایشان اقتدا نمودند. امام در همان وقت نه تنها هشت رکعت نماز نافله ظهر بلکه هشت رکعت نماز نافله عصرشان را نیز خواندند. (۲۰) تمام مستحبات را انجام می‌دادند در هر نماز امام تمام مستحباتی را که در رساله شان فرموده‌اند رعایت می‌نمودند. ایشان برای هر نماز حتی در بستر و روی تخت بیمارستان عمامه مختصری می‌بستند و آنگونه که در تلویزیون پخش شد ریش خود را به دقت شانه می‌زدند و، پس از آن در آینه کوچکی که داشتند خود را کاملاً ورنده می‌کردند. در آینه عمامه شان را دو سه بار جا به جا می‌کردند و ابروهایشان را در آینه می‌دیدند و صاف می‌کردند و پس از اینکه سر و وضع خود را مرتب می‌کردند عطر استعمال می‌نمودند. حتی بیماری مانع نمی‌شد که ایشان ریش خود را شانه نزنند. لذا در آخرین روزهای عمرشان که دستشان ورم کرده و قدرت تحرک چندانی نداشت، آنگونه که در تصاویر دیده می‌شد آقای انصاری، هم عمامه مختصری به دور سر ایشان می‌بست و هم ریش امام را شانه می‌زد. امام در هر نماز اذان و اقامه می‌گفتند و در نماز عمامه را تحت الحنک می‌بستند و در موقع نشستن پس از سجده برای تشهد بر روی ران چپ می‌نشستند و روی پای راستشان را بر روی پای چپشان قرار می‌دادند و کلاً تمام مستحباتی را که خودشان در رساله فرموده‌اند انجام می‌دادند. (۲۱) پس از نماز احوالپرسی می‌کردند یکبار امام نماز مغرب را خوانده و مشغول تعقیبات و مستحبات پس از نماز بودند که آقایان خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی، موسوی اردبیلی و میرحسین موسوی به محضر ایشان رسیدند. یکی یکی سلام می‌کردند و امام همین‌طور که رو به قبله نشسته و مشغول تعقیبات بودند بدون اینکه صورتشان را برگردانند اندکی سرشان را پایین می‌آوردند و جواب سلام آنها را می‌دادند. آقای هاشمی خیال می‌کرد امام در حال نماز است که فقط پاسخ سلام آنها را داده است، لذا گفتند: مثل اینکه آقا دارد نماز می‌خواند. حال آنکه امام حتی مشغول نوافل نشده بودند و همانطور رو به قبله نشسته بودند. بعد بلند شدند و اذان و اقامه نماز عشا را خواندند و بعد از نماز بود که برگشتند به طرف آقایان و احوالپرسی کردند. ایشان تا این حد مقید بودند که حتی در تعقیبات نمازشان به این طرف و آن طرف نگاه نکنند. (۲۲) استحباب سجده و تشهد آنگونه که خود شاهد بوده‌ام یا از نزدیکان امام شنیده‌ام نکته مورد اتفاق همگان این است که امام مستحبات نماز را کاملاً بجای می‌آوردند مثلاً در سجده مستحب است بینی انسان به خاک گذاشته شود، لذا امام گاهی از دو مهر کوچک و گاهی از یک مهر بزرگ برای رعایت این استحباب استفاده می‌کردند. همچنین پس از تشهد مستحب است گفته شود «فتقبل شفاعته و ارفع درجته» که امام در تمام نمازهایشان این استحباب را رعایت می‌کردند. (۲۳) نماز غفیله را ترک نمی‌کردند تا جایی که من سالها در محضر امام بوده‌ام می‌توانم بگویم امام هیچوقت نماز غفیله شان را بین نماز مغرب و عشا ترک نکردند. آقا اخیراً این نماز و سایر نوافل را به صورت نشسته می‌خواندند. (۲۴) پس از نماز آیت الکرسی را می‌خواندند من بارها شاهد بودم که امام پس از اینکه نماز واجبشان تمام می‌شد هر دو دست را به روی چشمانشان می‌گذاشتند و آیت الکرسی و آیات دیگری را که در این رابطه وارد است می‌خواندند. (۲۵) سلام به معصومین پس از نماز امام زیارت معصومین علیهم السلام پس از هر نماز را ترک نمی‌کردند ایشان معمولاً پس از اینکه نمازشان تمام می‌شد و تعقیبات و نوافل و اذکار و مستحبات را به جا می‌آوردند بر می‌خاستند و به معصومین (ع) سلام می‌فرستادند. (۲۶) ذکر سجده

آخر نماز امام در سجده آخر نماز ذکر را خیلی آهسته می خواندند که من هر چه دقت می کردم، نمی شنیدم که چه ذکر را می گویند تا اینکه یک روز که با امام از حرم حضرت امیر المؤمنین (ع) می آمدیم در مسیر از ایشان پرسیدم: آقا در سجده آخر نمازتان یک ذکر را آهسته می گویند این ذکر چی هست؟ فرمودند: «اللهم ارزقنی التجافی عن دار الغرور و الانابه الی دار الخلود و الاستعداد للموت قبل حلول الفوت». (۲۷) بروید وقت نماز است امام واقعا هنگامی که نزدیک نماز می شد سر از پا نمی شناختند. به هر کس که در اتاق بود صراحتا می گفتند بروید که وقت نماز است و همیشه در این لحظات یک تبسمی پیدا می کردند که آدم احساس می کرد انتظار لحظات شیرینی را می کشند. (۲۸) چرا در نماز اهمال می کنی یک شب ساعت هفت بود که رفتم منزل امام. وقتی خلاصه اخبار را شنیدم بعد با عجله گفتم بلند شوم نمازم را بخوانم. وقتی نمازم را خواندم و برگشتم خدمت امام، آقا گفتند من احساس می کنم مسؤولم اگر به تو نگویم. من مطلبی را می خواهم به تو بگویم فکر می کنم دستشان را زدند روی سینه شان گفتند اگر نگویم می ترسم مسؤول باشم. شما چرا اینقدر اهمال می کنی به نماز؟ گفتم: من بیرون بودم، دانشکده علوم بودم. بعد از آنجا هم جای دیگری رفتم بعد از آنجا به منزل آمده ام. امام گفتند: نه برنامه ات را جوری کن که نمازت اول وقت باشد. می دانی نماز ستون دین است و اگر نماز قبول نشود به هیچ عبادتی نگاه نمی کنند. من گفتم خداوند وقت وسیع برای ما قرار داده است. ما خودمان نباید ضیقش کنیم. من فکر می کردم اهمال به این است که ما گاهی بخوانیم، گاهی نخوانیم، نه اینکه به اصطلاح نماز در اول مغرب نباشد و ساعت هفت و نیم یا هشت باشد. ولی امام گفتند: نه خیر عدم اهمال و خفیف نشمردن به این است که شما هر کجا هستید نماز اول وقتتان را بخوانید. آن وقت یک مثالی از یک فردی زدند که اسم او را در خاطر من نیست، آقا می گفتند یک کسی این طور بوده که در خیابان اگر داشت می رفت و صدای اذان را می شنید از ماشین پیاده می شد، کنار خیابان نمازش را می خواند. (۲۹) نمازت را خوانده ای اوایلی که تازه مکلف شده بودم یک شب قبل از نماز خوابیده بودم که آقا با اخوی وارد شدند. خیلی سرحال و خوشحال بودند. از من پرسیدند: نماز خوانده ای، من فکر کردم چون الان آقا سرحال هستند دیگر وقت نماز خواندن من هم برایشان مسأله ای نیست؛ تا گفتم: نه، یکدفعه به قدری ایشان تغییر حالت دادند و عصبانی شدند که ناراحتی سراسر وجودشان را فرا گرفت. (۳۰) منظور امام صادق این بود یکبار به امام عرض کردم: «سبک شمردن نماز شاید به این معنی باشد که شخص نمازش را یک وقت بخواند و یک وقت نخواند. امام فرمودند: «نه، این که خلاف شرع است که کسی نمازش را نخواند. منظور امام صادق (ع) (۳۱) این بوده است که مثلاً وقتی ظهر می شود و فرد در اول وقت نماز نمی خواند، در واقع چیز دیگری را بر نماز رجحان داده است و به دلیل این رجحان، نماز را سبک شمرده است. بخش دوم: نماز در ایام بیماری تمیزترین لباس برای نماز امام، حتی در هنگام بیماری و در عین خونریزی و با وجود زخم بزرگ در شکم، در موقع نماز، تمیزترین جامه ها را که بدون آلودگی بود به تن می کردند. (۳۲) نماز اول وقت در اوج بیماری یکی از پزشکان قم نقل می کرد هنگامی که خبر دادند امام دچار ناراحتی قلبی شده اند خود را به بالین ایشان رسانده و فشار خونشان را گرفتم. فشار ایشان عدد پنج را نشان می داد که از نظر طبی خطرناک بود. کارهای اولیه را انجام دادم و پس از دو ساعت که قدری وضع بهتر شده بود و امام قاعدتا نمی توانستند و نمی بایست حرکتی بکنند آماده حرکت شدند. عرض کردم: «آقا جان چرا برخاستید؟» فرمودند: «نماز» عرض کردم: «آقا شما در فقه مجتهد هستید و من در طب. حرکت شما به فتوای طبی من حرام است؛ خوابیده نماز بخوانید.» ایشان نیز با دقت به نظر من عمل فرمودند. (۳۳) غذا را پس ببرید تا نماز بخوانم آن روز که امام به بیمارستان منتقل گردیدند سفارش فرمودند که ساعت اقامه نماز ظهر و عصر را به ایشان اطلاع دهند و در مرحله اول نمازشان را خواندند و بعد به صرف غذا پرداختند. یکی از روزها در بیمارستان، امام یک دفعه متوجه شدند که سینی حامل غذا وارد اتاق شد، پرسیدند: «مگر وقت اقامه نماز فرا رسیده؟» حاضرین در جوابشان گفتند: «بله وقت نماز رسیده است.» امام با نهدی رو به حاضرین کرده و فرمودند: «پس چرا مرا بیدار نکردید؟» وقتی در جواب گفته شد: به دلیل وضع خاص شما نخواستیم بیدارتان کنیم.

باز ایشان با ناراحتی گفتند: «چرا با من این شکلی برخورد می کنید؟ غذا را پس بپزید تا من نماز را اقامه سازم. (۳۴) من از شما گله دارم وقتی امام تازه از عمل جراحی فارغ شده بودند دکترها اصرار داشتند با توجه به اینکه معده ایشان جراحی شده بود، امام چند قاشق سوپ را که با داروهایی مخلوط شده بود میل بفرمایند. اتفاقاً این امر به دلیل اینکه امام اولین بار پس از عمل جراحی باید مختصری غذا می خوردند برای دکترهای معالج بسیار مهم بود مصادف بود با اقامه نماز اول وقت ظهر و عصر که امام در طول عمر پربرکت خود بدان اهتمام و توجهی خاص داشتند؛ به دلیل این همزمانی صرف غذا و اقامه نماز، امام از دکترها خواستند اجازه دهند غذا را پس از نماز میل کنند. اما دکترها اصرار به خوردن غذا قبل از نماز داشتند. امام مرا طلبیده و خواستند اگر امکان دارد این امر به تعویق بیفتد. اما من هم که نگران حال امام بودم نظر دکترها را تأیید کردم و عرض کردم بهتر است همین حالا قبل از نماز غذایتان را میل بفرمایید. امام با زبان گله به من فرمودند: «من از شما گله دارم. چرا شما اجازه می دهید برنامه های من به هم بخورد.» بعد که حاج احمد آقا خدمت ایشان رسیده بود امام باز از بنده به خاطر این امر گله کرده بودند. (۳۵) کلمات را فصیح ادا می کردند وقتی امام در بیمارستان بستری بودند علی رغم ناراحتیهای جسمی و روحی فراوان با چنان صلابت و استواری نماز را قرائت می کردند که همه می شنیدند. با توجه به اینکه ماسک اکسیژن بر دهان و بینی ایشان نصب بود نماز را به راحتی می خواندند. ولی وقتی نمازشان تمام می شد دیگر ما نمی توانستیم سخنان ایشان را بشنویم و این وضعیت برای ما تعجب آور بود که چطور ایشان موقع نماز، آنقدر فصیح کلمات را ادا می کنند. (۳۶) با حرکت انگشت نماز می خواندند مهم ترین عمل امام نماز ایشان بود. ایشان تا آخرین لحظه حتی نافله های نماز را ترک نکردند. حتی وقتی که نمی توانستند لبشان را تکان بدهند با حرکت های انگشت نماز می خواندند. (۳۷) من این را کاملاً حس می کردم. برخی از پزشکان فکر می کردند ایشان چیزی می خواهند ولی من گفتم که نه خیر، ایشان دارند نماز می خوانند. این اهمیت نماز بود و آخرین پیام ایشان نماز بود. (۳۸) با شنیدن کلمات نماز به هوش آمدند امام به نماز اول وقت خیلی علاقه داشتند حتی در آخرین روز که تقریباً ساعت ده شب بود که این اتفاق افتاد، نماز مغرب و عشا را با اشاره خواندند، در حالت بیهوشی بودند، یکی از دکترها رفت بالای سرشان و برای اینکه آقا را شاید به وسیله نماز بشود به هوش بیاورد، گفت: «آقا وقت نمازه.» همین که گفت وقت نمازه، آقا به هوش آمدند و نمازشان را با اشاره دست خواندند. از صبح آن روز هم مرتب از ما سؤال می کردند که «چقدر به ظهر مانده؟» چون خودشان ساعت دم دستشان نبود و آن قدرت را نداشتند که به ساعت نگاه کنند. یک ربع به یک ربع از ما می پرسیدند. نه به خاطر اینکه نمازشان قضا نشود، به خاطر اینکه نماز را اول وقت بخوانند. (۳۹) نگران نماز اول وقتشان بودند بعد از عمل یکی از دکترها گفت: «آقا چشمشان را باز کردند. آقای انصاری را که مسؤول کارهای شرعی بود، صدا کردند. ایشان به امام گفتند: «شما می خواهید نماز بخوانید؟» امام ابرویشان را تکان دادند اما به هیچ سؤال دیگری پاسخی نمی دادند. بعد هم دیدیم دستشان را تکان می دهند که معلوم بود نماز می خوانند. امام این اواخر همه اش نگران نماز اول وقتشان بودند. (۴۰) نمی توانستند دستشان را بلند کنند ظهر آن روزی که امام رحلت کردند یک ساعت به اذان ظهر مانده بود. امام حالشان خوب نبود. کمک کردیم ایشان وضو گرفتند. دکتر عارفی به من گفت امام نمی تواند دستشان را حرکت بدهند شما دست آقا را بگیر. چون سرم در دست امام بود موقع تکبیر نمی توانستند دستشان را بالا بیاورند. لذا کنار امام نشسته دستشان را در دستم گرفتم آقا با آن حال نامناسبی که داشتند نماز می خواندند که تا ساعت یک بعد از ظهر نماز ایشان ادامه داشت. (۴۱) ناگهان چشمشان را باز کردند روز شنبه حدود مغرب به زیارت امام در بیمارستان رفتم. ساعت نزدیک هشت بعد از ظهر بود که بالای سر مبارک ایشان بودم. دیدم در حال اغما بودند و نفس مصنوعی به ایشان می دهند. یکی از دوستان که در آنجا حضور داشت به امام گفت: وقت مغرب و نماز است، آب بیاورند وضو بگیرید و نماز بخوانید؟» عجیب است تا امام شنیدند که وقت نماز است ناگهان در حالی که در حالت اغما بودند چشمهای خود را باز کردند و یک کلمه گفتند و بعد چشم خود را بستند و من بعد از آن دیگر حرفی از ایشان نشنیدم. (۴۲) موقع وضو ذکر می گفتند امام دایم الوضو بودند و هیچ

گاه دیده نشد که ایشان بدون وضو به اطاق خود مراجعت نمایند. بارها شاهد بودم امام به هنگام وضو گرفتن اذکار مستحبی را که باید حین وضو بخوانند می خواندند. (۴۳) دایم الوضو بودند امام دایم الوضو بودند. بارها قبل از نماز برای تجدید وضو می رفتند و وضو گرفتشان قدری طول می کشید چون مستحبات را رعایت می کردند. (۴۴) رو به قبله وضو می گرفتند امام هیچ گاه از ذکر خدا غافل نبودند و در همه حال ذکر خداوند بر زبان و قلب ایشان جاری بود. به طوری که هر روز نیایش همان روز را به جای می آوردند. هنگام وضو گرفتن نیز مشغول نیایش بودند و حتی در بیمارستان که بستری بودند حتما رو به قبله وضو می گرفتند. (۴۵) پی نوشت ها: ۱. حجة الاسلام و المسلمین عبد الکریم حق شناس ندا ش. ۱. ۲. آیت الله عزالدین زنجانی حوزه ش. ۳۲. ۳. آیت الله سید حسین بدلا. ۴. حجة الاسلام و المسلمین مسعودی خمینی سخنرانی در جبهه جنوب. ۵. غلامحسین احمدی روزنامه کیهان ۲۹/۶/۵۸. ۶. فریده مصطفوی. ۷. حجة الاسلام و المسلمین فرقانی سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی ج. ۱. ۸. حجة الاسلام و المسلمین عبایی خراسانی پا به پای آفتاب ج ۳ ص ۳۳۱. ۹. حجة الاسلام و المسلمین سید حمید روحانی پاسدار اسلام ش. ۱۰. ۱. حجة الاسلام و المسلمین سید احمد خمینی سخنرانی در جمع تاکسیرانان تهران ماه رمضان ۱۳۷۳. ۱۱. خبرنگار مجله پاری مارچ فرانسه مرزداران ش. ۵۳. ۱۲. عاطفه اشراقی زن روز ش. ۱۲۶۷. ۱۳. حجة الاسلام و المسلمین توسلی. ۱۴. آیت الله عباس ایزدی نجف آبادی پا به پای آفتاب ج ۲ ص ۲۹۰. ۱۵. حجة الاسلام و المسلمین عباس مهری سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی ج ۶. ۱۶. در این جلسه مقام معظم رهبری که در آن وقت ریاست جمهور و رئیس شورای عالی دفاع بودند و نیز جناب آقای هاشمی رفسنجانی حضور داشتند. ۱۷. سردار سرتیپ پاسدار غلامعلی رشید. ۱۸. سرتیپ علی صیاد شیرازی. ۱۹. هیأت میانجی صلح مرکب از سران بعضی از کشورهای اسلامی. ۲۰. حجة الاسلام و المسلمین محمد رضا توسلی. ۲۱. غلامعلی رجایی. ۲۲. حجة الاسلام و المسلمین مسیح بروجردی. ۲۳. غلامعلی رجایی. ۲۴ و ۲۵ و ۲۶. عیسی جعفری. ۲۷. حجة الاسلام و المسلمین ناصری. ۲۸. فاطمه طباطبایی ندا ش. ۱. ۲۹. زهرا مصطفوی. ۳۰. فریده مصطفوی زن روز ش. ۹۶۶. ۳۱. اشاره امام به این حدیث امام صادق (ع) است: کسی که نماز را سبک بشمارد هرگز به شفاعت ما اهل بیت نخواهد رسید. ۳۲. دکتر کلانتر معتمدی گلهای باغ خاطره ص. ۱۳۷. ۳۳. زهرا مصطفوی حضور ش. ۱. ۳۴. حجة الاسلام و المسلمین سید مهدی امام جمارانی روزنامه جمهوری اسلامی ویژه اربعین سال ۶۸. ۳۵. حجة الاسلام و المسلمین انصاری کرمانی. ۳۶. یکی از محافظین بیت امام در رثای نور ص. ۶۲. ۳۷. در مواقعی که فرد نمی تواند رکوع و سجود را بجا بیاورد می تواند با اشاره انگشت این ارکان را ادا نماید. ۳۸. زهرا مصطفوی روزنامه جمهوری اسلامی ۱۷/۳/۶۸. ۳۹. نعیمه اشراقی سروش ش. ۴۷۶. ۴۰. زهرا اشراقی زن روز ش. ۱۲۲۰. ۴۱. سید رحیم میریان. ۴۲. آیت الله امامی کاشانی روزنامه کیهان ۱۵/۳/۶۸. ۴۳. حجة الاسلام و المسلمین سید هادی موسوی. ۴۴. آیت الله ایزدی نجف آبادی. ۴۵. یکی از محافظین امام در رثای نور ص. ۶۳. منابع مقاله: برداشتهایی از سیره امام خمینی، ج ۳، رجایی، غلامعلی؛

طریقه نماز خواندن امام خمینی (قدس سره)

طریقه نماز خواندن امام خمینی (قدس سره) پرسش: آیا امام خمینی نماز عصر خود را سریعاً بعد از نماز ظهر می خواند یا آنکه در وقت عصر مانند سنی ها؟ پاسخ: خواندن نمازهای ظهر و عصر و همچنین نمازهای مغرب و عشاء در وقت فضیلتش عمل مستحبی است و دارای فضیلت می باشد ولی جمع بین آنها نیز از جانب شارع مقدس اجازه داده شده است، امام خمینی (ره) نیز این مسأله را در کتاب تحریر الوسیله آورده است و در مورد وقت فضیلت نماز عصر گفته اند: اظهر اینست که ابتدای وقت فضیلت عصر از وقتی است که سایه شاخص به چهار هفتم خود برسد و لکن بعید نیست وقت فضیلت نماز عصر بلافاصله پس از انجام نماز ظهر باشد، پس طبق نظر ایشان اگر کسی بلافاصله بعد از ادای نماز ظهر، نماز عصر را بخواند وقت فضیلت نماز عصر را درک کرده است. و در نماز عشا نیز با توجه به اینکه پس از نماز مغرب نماز نافله و غفیله می خواندند بطور طبیعی نماز عشا در وقت فضیلت آن واقع

می شده است (I). (I) تحریر الوسیله ج ۱ مقدمات الصلاة مساله ۶. منبع: پایگاه حوزه ۳۱۸۷-۲۳۱۸۷-۲

تهجد و شب زنده داری

تهجد و شب زنده داری از جوانی جدیت در نماز شب داشتند در ایامی که من با امام بودم و توفیق خدمتگزاری ایشان را داشتم نماز شب را ترک نکردند. آقایانی که قبل از آن با ایشان بودند، حتی هم دوره ها و هم حجره ایهای ایشان نقل می کردند که امام از اوان جوانی که مشغول تحصیل بودند در نماز شب جدیت داشتند. (۱) حاج آقا روح الله اهل تهجدند تهجد و عبادت امام در بین همه اهل علم، چه فضلالی حوزه و چه طلبه های تازه وارد معروف بود. یعنی همه می گفتند: حاج آقا روح الله خمینی اهل تهجد هستند. (۲) از پانزده سالگی نماز شب می خواندند خویشاوندان امام که از پانزده سالگی با ایشان بودند، می گفتند: «از پانزده سالگی ایشان که ما در خمین بودیم، آقا یک چراغ موشی کوچک می گرفتند و می رفتند به یک قسمت دیگر که هیچ کس بیدار نشود و نماز شب می خواندند.» خانم می گویند: «تا حالا نشده که من از نماز شب ایشان بیدار شوم.» چون چراغ را مطلقاً روشن نمی کردند. نه چراغ اتاق را روشن می کردند، نه چراغ راهرو را و نه حتی چراغ دستشویی را. برای اینکه کسی بیدار نشود، هنگام وضوی نماز شب، یک ابر زیر شیر می گذاشتند که آب چکه نکند و صدای آن کسی را بیدار نکند. (۳) خوب که نگاه کردم دیدم امام است امام قبل از پانزده خرداد ۴۲ بعضی شبها از منزل خارج و در باغی که در نزدیکی منزلشان بود به نماز شب مشغول می شدند. یک شب نزدیک اذان صبح که از آن محل رد می شدم، شنیدم یک نفر گریه و ناله می کند. رفتم تا به کنار دیوار منزل رسیدم. دیدم آقای سر به سجده گذاشته و با خدای خود راز و نیاز می کند و در همان حال، اشک پهنای صورتش را پوشانده است. خجالت کشیدم که جلوتر بروم. آمدم کنار باغ ایستادم تا هنگام رفتن آن آقا او را ببینم و بفهمم کیست. وقتی بالاخره نماز او تمام شد و از جا برخاست و رفت، خوب که نگاه کردم دیدم امام است. (۴) یخ حوض را می شکست یک سال در قم خیلی برف آمده بود، قریب پنج شش ذرع، که سیل آمد و نصف قم را برداشت. در همان موقع و در همان وضعیت، ایشان در نصف شب، از مدرسه دارالشفای می آمدند مدرسه فیضیه و به هر زحمتی بود یخ حوض را می شکستند و وضو می گرفتند و می رفتند زیر مدرسه در تاریکی و مشغول تهجدشان می شدند. حالا چه حالی داشتند نمی توانم بازگو کنم. با حالت خوشی تا اول اذان مشغول تهجدشان می شدند و اول اذان می آمدند مسجد بالاسر و پشت سر آقای حاج میرزا جواد ملکی به نماز می ایستادند و بعد بر می گشتند و مشغول مباحثاتشان می شدند. می توانم بگویم که ایشان در بین هموعانشان در امر عبادت و تهجد، اگر بی نظیر نبودند یقیناً کم نظیر بودند. (۵) به نماز شب مقید بودند از یک دوست قدیمی شنیدم که می گفت امام دو خصلت داشتند که در بین تمام دوستانشان ممتاز بودند: در مجالس غیبت شرکت نمی کردند بلکه از غیبت کردن هم شدیداً جلوگیری می کردند. همیشه به خواندن نماز شب مقید بودند. (۶) ندیدم ترک بشود مرحوم شیخ نصر الله خلخالی می گفت: «من طی چهل سال دوستی با امام، شبهای زیادی را تا صبح با ایشان بودم. هیچگاه ندیدم نماز شب ایشان ترک بشود. امام همیشه قبل از اذان صبح بیدار بودند و در حال عبادت و مناجات به سر می بردند.» (۷) گریه های نیمه شب امام هرگز قطع نشد امام در هر کار و هر حالی به یاد خدا بودند. ذکر و دعا و مناجات و گریه های نیمه شبشان هرگز قطع نشد. از لحظه های آخر عمرشان اگر چه فیلمبرداری شده است ولی هنوز بخشی از آن را نشان نداده اند. چنانچه این فیلمها به طور کامل نشان داده شوند می بینید چگونه ریش مبارکشان را به دست گرفته اند و زارزار گریه می کنند. (۸) صدای گریه حاج آقا است قبل از سال ۴۱ یکی از علمای تهران نقل می کرد شبی مهمان مرحوم حاج آقا مصطفی بودم مقدار زیادی از شب را با ایشان نشستیم و بحث و صحبت علمی کردیم. تازه خوابیده بودیم یک وقت از صدای گریه و ناله ای هراسان بیدار شدم و حاج آقا مصطفی را بیدار کردم و گفتم مثل اینکه در همسایگی شما کسی مرده و برایش گریه می کنند. آقا مصطفی گوش کرده و گفت صدای گریه حاج آقا است (ایشان امام را حاج آقا می گفت) که مشغول

نماز شب و گریه و ناله به درگاه خداست. (۹) در اوج بیماری نماز شب خواندند قبل از اینکه به نجف مشرف بشوم فردی را در قم دیدم که به نجف رفته بود و امام را ملاقات کرده و نقل می کرد که ما وقتی به نجف رسیدیم به منزل امام زیادتر تردد می کردیم. برنامه همیشگی امام این بود که دو و نیم ساعت پس از مغرب به بیرونی منزل می آمدند تا کسانی که می خواستند ایشان را زیارت کنند یا کاری داشتند خدمتشان برسند و بعد به حرم مشرف می شدند که درست سه ساعت پس از مغرب بود، این امر همیشگی بود مگر اینکه حادثه ای پیش می آمد. یک شب امام بر اثر کسالت نتوانستند به حرم مشرف شوند حالشان خوب نبود و تب زیادی داشتند. هر چه گشتند نتوانستند دکتری را پیدا کنند. تا ساعت دو نیمه شب دکتری پیدا شد و از او خواهش کردند که بیاید امام را معاینه کند. در این ساعت وارد منزل امام که شدید حدس می زدیم به دلیل کسالت در بستر خوابیده باشند ولی وقتی در زدیم و وارد اطاق شدیم مشاهده کردیم که امام با آن تبی که داشتند روی سجاده نشسته اند و نماز شب می خوانند. صبر کردیم تا نماز ایشان تمام شد و دکتر ایشان را معاینه کرد. پس از معاینه معلوم شد میزان حرارت امام در آن تبی که داشتند ۴۲ درجه بود. میزانی که معمولاً انسانهای قوی و جوان حتی قادر نیستند روی پای خود بایستند و نماز واجب خود را بخوانند تا چه رسد به اینکه بخواهند نماز مستحبی بخوانند ولی امام در اثر عشق به خدا و آن حالت تعبدی که داشتند برنامه عبادت خود را ترک نمی کردند. (۱۰) نماز شب در کودتا در یکی از نیمه شبها خبر آوردند که قرار است کودتایی رخ دهد. حاج احمد آقا شتابان خدمت امام رسید که خبر را به امام بدهد. امام به ادای نماز مشغول بودند کاری که همیشه در این ساعت انجام می دادند او مدتی طولانی به انتظار ایستاد اما امام غرق در راز و نیاز با خداوند بودند. وقتی حاج احمد آقا موضوع را به اطلاع امام رساند، ایشان با همان متانت و آرامشی که همواره داشتند اشاره کرده و آرام فرمودند: «مسأله ای نیست؛ شما بروید و خیالتان آسوده باشد...» و بعد به نماز شب و راز و نیازشان ادامه دادند. (۱۱) دیدنی است نه گفتنی امام هر شب ساعت یازده و نیم الی دوازده می خوابند و یک ساعت و نیم قبل از طلوع فجر یعنی اذان صبح بیدار می شوند. ساعت کوچکی دارند که با زنگ آن از خواب بیدار می شوند، و نماز صبح امام داستانی است دیدنی، نه گفتنی. گریه می کنند و با خدا راز و نیاز می کنند. مادرم می گویند: از ۲۸ سالگی امام شاهد بوده اند نماز شب امام ترک نشده است یعنی از ابتدای ازدواجشان هم حجره ایهای امام هم، امام را از اول طلبگی اینگونه تعریف می کنند. (۱۲) از چراغ قوه کوچک استفاده می کردند نیمه شب که امام برای نماز شب برمی خاستند لامپ را روشن نمی کردند بلکه از یک چراغ قوه بسیار کوچک که تنها جلوی پایشان را روشن می کرد استفاده می کردند. امام به آرامی راه می رفتند تا دیگران بیدار نشوند. (۱۳) خیلی دوستش دارم امام افراد مؤمن را خیلی دوست دارند. کاری ندارند بچه شان است یا غریبه است. در دورانی که امام از قیطره به قم آمدند مرد جوانی به نام مشهدی علی که بیست و چند ساله بود در منزل امام کار می کرد و چای می داد. من خیلی زیاد می دیدم که آقا می گویند که من خیلی مشهدی علی را دوست دارم خیلی هم مراقبش هستم. حتی بعضی چیزها را از ایشان برای ما نقل می کردند، از جمله روزی امام آمدند و به من گفتند می دانید مشهدی علی به من چه گفت؟ گفتم نه، چی گفته؟ آقا فرمودند: امروز من صدایش کردم گفتم مشهدی علی چرا اینقدر بد چای می دهی؟ تو به بعضیها که می آیند چای نمی دهی. مرتب به همه چای داده نمی شود و نامرتب است. به من گفت آقا تا شما نیامده اید چای را خوب و مرتب می دهم شما که می آید خر تو خر می شود! من دیگه نمی توانم، از دستم در میره! یعنی ایشان با خنده این قضیه را از قول مشهدی علی نقل می کردند و بعد می گفتند من مشهدی علی را خیلی دوست دارم. یک روز از ایشان پرسیدم افراد زیادی اینجا هستند، چطور شما اینجور علاقه به مشهدی علی نشان می دهید؟ گفتند من شبها که بیدار می شوم او مشغول نماز شب و استغاثه است و راز و نیاز و مناجات با خدا می کند و گریه می کند برای این من خیلی دوستش دارم. (۱۴) دستمال کفاف اشکشان را نمی داد رمضان سال قبل از رحلت امام را خوب به یاد دارم. بعضی وقتها هر بار که به دلیلی نزد ایشان می رفتم و سعادت پیدا می کردم با ایشان نماز بخوانم، وارد اتاقشان که می شدم می دیدم قیافه ایشان کاملاً برافروخته است و چنان اشک می ریختند که دیگر دستمال کفاف

اشکشان را نمی داد و کنار دستشان حوله می گذاشتند. امام شبها چنین حالتی داشتند و این واقعا معاشره ایشان با خدا بود. (۱۵) پی نوشت ها: ۱۰ آیت الله غلامرضا رضوانی پا به پای آفتاب ج ۳ ص ۲۰۳۰. حجة الاسلام و المسلمین احمد صابری همدانی پیشین ص ۲۷۱. ۳. نعیمه اشراقی سروش ش ۴۷۶. ۴. حجة الاسلام و المسلمین حسن ثقفی پا به پای آفتاب ج ۱ ص ۱۴۲. ۵. آیت الله خوانساری حوزه ش ۳۲. ۶. حجة الاسلام و المسلمین توسلی پاسدار اسلام ش ۱۳. ۷. آیت الله خاتم یزدی ویژه نامه روزنامه سلام ۱۰/۷۲/۱۲/۳. ۸. حجة الاسلام و المسلمین محمد رضا توسلی. ۹. آیت الله بنی فضل ویژه نامه روزنامه جمهوری اسلامی خرداد ۱۰. ۷۰. ۱۰. حجة الاسلام و المسلمین سید علی اکبر محتشمی. ۱۱. حجة الاسلام و المسلمین آشتیانی پاسدار اسلام ش ۹۲. ۱۲. حجة الاسلام و المسلمین سید احمد خمینی. ۱۳. دکتر محمود بروجردی سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی ج ۳. ۱۴. زهرا مصطفوی. ۱۵. فاطمه طباطبایی. منابع مقاله: برداشتهایی از سیره امام خمینی، ج ۳، رجایی، غلامعلی؛

انس با قرآن

انس با قرآن روزی هفت مرتبه قرآن می خوانند برنامه امام اینطور نیست که هر وقت بخوانند قرآن بخوانند، ایشان دقیقا و سر ساعت روزی هفت مرتبه قرآن می خوانند. (۱) در هر فرصتی قرآن می خوانند امام بعد از نماز شب قرآن می خوانند تا هنگام نماز صبح. پس از نماز صبح نیز قرآن می خوانند. ایشان در هر فرصتی که بین کارها فراغت داشتند بین کار، قرآن قرائت می کردند و روزانه هشت مرتبه قرآن می خوانند. امام ماهی یک مرتبه قرآن را تمام می کردند. (۲) هر وقت ایشان را می دیدیم قرآن می خوانند امام روزانه چندین نوبت قرآن می خوانند و در هر فرصت مناسب که برای ایشان پیش می آید قرآن می خوانند و معمولا بعد از نماز صبح قبل از نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا و یا در هر فرصت دیگر مقید به این مستحب الهی هستند و ما بارها که ضمن روز خدمت ایشان می رسیم امام را مشغول خواندن قرآن می یابیم. (۳) دایما قرآن می خوانند امام در ماه مبارک رمضان بسیار با قرآن مأنوس بودند. من یاد ندارم که در این ماه شریف خصوصا در ماه رمضان آخر عمرشان که اوایل سال ۶۸ بود به محضر ایشان مشرف شوم و ایشان را جز در حالت قرآن خواندن بینم. هر وقت که کاری پیش می آمد و به محضرشان می رسیدم می دیدم مشغول تلاوت قرآن مجید هستند. (۴) در کوتاهترین فرصت قرآن می خوانند امام در فاصله ای که بعد از نماز ظهر و عصر برای نماز می آمدند، اگر در این مدت کوتاه چند دقیقه ای فرصت پیدا می شد قرآن برمی داشتند و می خوانند که گاهی این اوقات کمتر از دو دقیقه بود ولی ایشان نمی گذاشتند بیهوده عمرشان به هدر رود. (۵) چشم را برای قرآن خواندن می خواهم نجف که بودیم آقا چشمشان ناراحت شده بود. دکتر آمد و چشم ایشان را دید و گفت: «شما چند روز قرآن نخوانید و استراحت کنید.» امام یک دفعه خندیدند و گفتند: «دکتر من چشمم را برای قرآن خواندن می خواهم، چه فایده ای دارد اگر چشم داشته باشم و قرآن نخوانم. شما یک کاری بکنید که من بتوانم قرآن را بخوانم.» (۶) تلاوت قبل از آماده شدن غذا امام هیچ گاه نمی گذاشتند وقتشان به هدر برود. بارها می دیدیم که در دقایقی قبل از آماده شدن سفره که معمولا به بطالت می گذرد ایشان به تلاوت قرآن می پرداختند. (۷) به گوشه ای رفتند حاج احمد آقا نقل می کرد، زمانی که در نجف حاج آقا مصطفی شهید شدند امام پس از شنیدن خبر شهادت ایشان، استوار و بردبار تنها به گوشه ای رفته و به تلاوت کلام الله مشغول شدند. (۸) هر سه روز یک ختم قرآن امام در ماه رمضان هر روز ده جزء قرآن می خوانند. یعنی هر سه روز یک مرتبه قرآن را ختم می کردند. بعضی برادران خوشحال بودند که دو دوره قرآن را در این ماه خوانده اند. ولی بعد متوجه می شدند امام ده یا یازده دور قرآن را در طول این ماه شریف خوانده اند. (۹) قرآن را روی زمین نگذارید در مورد احترام امام به قرآن نکته جالبی از ایشان به طور مکرر دیده ام. گاهی به دلایلی قرآنهایی را در کیف دستی در محضر امام می بردیم، در دفعات اولیه بدون توجه قرآن را همراه با چیزهای دیگر از کیف بیرون آورده روی زمین می گذاشتیم و امام که مراقب بودند می فرمودند: «قرآن را روی زمین نگذارید.» بعد

بلافاصله دستشان را جلو آورده آن را از ما می گرفتند و روی میزی که در کنارشان بود می گذاشتند. بعد ما متوجه شدیم که امام چون روی کاناپه نشسته اند نمی خواهند قرآن روی زمین و در نتیجه پایین تر از جایی باشد که ایشان نشسته اند. (۱۰) این چه کاری است که می کنید؟ یکبار فردی تعدادی قرآن در قطع کوچک که فقط محتوی چند عدد از سوره های قرآن است را آورده بود تا پس از امضای امام برای رزمندگان جبهه ها هدیه برد. وقتی یکی از آقایان پاکت محتوی قرآنها را برداشت و به طرف امام نزدیک کرد، امام به گمان آنکه طبق معمول که گاهی نبات و امثال آن را برای تبرک خدمتشان می بردیم دستشان را جلو آوردند ولی وقتی چشمشان به داخل پاکت افتاد فرمودند: «اینها چیست؟» به عرض رسید: «قرآنهایی است که برای تبرک خدمتتان آورده اند.» امام که همیشه حرکاتش کاملا آرام و معقول بود ناگهان به طور بی سابقه ای با شتاب و شدت مضطربانه ای دستشان را عقب کشیده و با لحن تند و عتاب آمیز فرمودند: «من قرآن را تبرک کنم؟» این چه کارهایی است که می کنید؟» (۱۱) آمدند روی زمین نشستند یکبار همه دیدند که امام در یک مراسم ملاقات در حسینیه جماران بطور استثنایی به جای آن که در جایگاه همیشگی شان روی صندلی بنشینند، وقتی وارد شدند روی زمین نشستند. و این در همان روزی بود که برندگان مسابقات قرائت قرآن به حضور امام آمده بودند و قرار بود در آن جلسه چند آیه قرآن تلاوت شود. (۱۲) چون قرآن می خواندی به تو علاقه مند شدم من در حرم حضرت علی (ع) قرآن می خواندم و دایما آنجا بودم. امام مرا در آنجا دیدند و علاقه مند بودند که مرا بپذیرند. پیش از آن یک نفر را به سراغ بنده فرستادند. ابتدا نرفتم چون تصور می کردم امام از من دلگیر هستند و قصد شکایت دارند. بار دوم همان شخص به سراغم آمد و گفت: امام با تو کار دارند. گفتم: شما را به خدا بگوئید چه کار دارند. گفتم: به خدا من نمی دانم. گفتم: نکند از دست من ناراحت هستند. گفتم: نه فقط به من گفته اند که برو و آن مردی را که در حرم است به اینجا بیاور. به او گفتم: شما بروید من خواهم آمد. او هم رفت. وقتی خدمت امام رسیدم از بنده پرسیدند. اسمت چیست؟ گفتم: حاج ابراهیم خادم نجفی. فرمودند: دوست داری در این خانه بمانی و به ما کمک کنی؟ گفتم: آقا من چه کاری از دستم ساخته است؟ فرمودند: در کارها وارد می شوی. مطمئن باش که در اینجا راحت هستی. ضمنا من به خودت علاقه مند شده ام و مهم نیست که چقدر در انجام کارها توانا باشی. چون تو آدم مؤمنی هستی و من هر موقع که به حرم می آمدم تو را مشغول قرآن و دعا می دیدم. (۱۳) پی نوشت ها:

۱. زهرا مصطفوی شاهد بانوان ش. ۱۴۹. ۲. حجه الاسلام و المسلمین انصاری کرمانی روزنامه رسالت ۳/۹/۷۲. ۳. حجه الاسلام و المسلمین انصاری کرمانی پیام انقلاب ش. ۴۸. ۴. حجه الاسلام و المسلمین رحیمیان. ۵. مرضیه حدیده چی سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی ج. ۴. ۶. فاطمه طباطبائی حضور ش. ۳. ۷. حجه الاسلام و المسلمین مسیح بروجردی روزنامه سلام ۳/۲/۷۲. ۸. حجه الاسلام و المسلمین آشتیانی مرزداران ش. ۸۴. ۹. حجه الاسلام و المسلمین ناصری سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی ج. ۴. ۱۰. حجه الاسلام و المسلمین رحیمیان سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی ج. ۵. ۱۱. حجه الاسلام و المسلمین رحیمیان. ۱۲. حجه الاسلام و المسلمین محمد فاضلی اشتهاردی سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی ج. ۵. ۱۳. ابراهیم خادم نجفی خدمتکار منزل امام در نجف. منابع مقاله: برداشتهایی از سیره امام خمینی، ج ۳، رجایی، غلامعلی؛

انجام مستحبات و ترک مکروهات

انجام مستحبات و ترک مکروهات روزهای بلند را روزه بودند امام چهارده سال نجف بودند. از تمام بچه ها دور بودند، هوای به آن گرمی نجف را تحمل می کردند و در آنجا روزهایی به آن بلندی را روزه می گرفتند. کارگر منزلشان صبح که می آمد گلایه می کرد می گفت: «خانم من سینی غذای آقا را که می برم، اصلا وقتی برمی گردانم احساس نمی کنم از این سینی غذایی خورده شده است، شاید یک کمی مثلا یک نصفه کتلت خورده اند.» آقا با این شرایط روز به آن بلندی نجف را روزه می گرفتند. (۱) جزییات وضو رو به قبله بود امام هر وقت وضو می گرفتند، تمام جزییات وضو را رو به قبله انجام می دادند. حتی اگر دستشویی رو

به قبله نبود، در هر مورد پس از اینکه یک کف دست آب بر می داشتند شیر را می بستند و رو به قبله آب را به صورت یا به دست می زدند. (۲) حین وضو ذکر می گفتند یک روز که امام مشغول وضو گرفتن بودند به نحوه وضو گرفتن ایشان دقت کردم. دیدم ابتدا دستشان را زیر شیر آب می گیرند و با دست دیگر آهسته شیر را به مقدار کمی باز می کنند دستشان که پر می شد شیر را می بستند و آب را به صورتشان می زدند. بعد دوباره این کار را تکرار می کردند و بعد دو مرتبه دستشان را زیر شیر آب می گرفتند، که دست چپ را بشویند و یک بار آب می ریختند و با نام دست، دست دیگر را تر می کردند و باز یک بار دیگر آب می ریختند و ضمن اینکه ذکرهایی را هم می خواندند هر حرکت را که می خواستند انجام دهند رو به طرف قبله بر می گشتند و آن عمل را انجام می دادند. (۳) تمامی مستحبات نماز را به جا می آوردند امام در اواخر عمر نیز مانند دوران جوانیشان عبادت می کردند. زمانی که در بیمارستان بستری بودند، با وجودی که سرم به دست و پایشان وصل بود، بر روی تخت بیمارستان، حتی یکی از مستحبات را ترک نکردند. تعقیبات، قرآن، عطر، تحت الحنک، شانه و تمامی مستحبات نماز را به جا می آوردند. (۴) قبل از حمد استعاذه می کردند امام در نمازهای نافله مثل نمازهای معمولی که می خواندند قبل از اینکه سوره حمد را شروع کنند ذکر اعوذ بالله من الشیطان الرجیم را می گفتند. (۵) تسیحات حضرت زهرا را انجام می دادند امام پس از هر نماز تسیحات حضرت زهرا (س) را شروع می کردند و این تسیحات را با دست می شمردند. با تسیح نمی شمردند. (۶) تعقیبات هر نماز امام بعد از سلام نماز و ذکر سه تکبیر به تعقیبات مشترکه می پرداختند. ابتدا تسیحات حضرت زهرا (س) را که عبارتست از تعداد سی و چهار ذکر «الله اکبر» سی و سه ذکر «الحمدلله» و سی و سه ذکر «سبحان الله» معمولاً با انگشتان مبارکشان شماره می فرمودند. سپس با ذکر «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» آغاز به تلاوت سوره مبارکه حمد می کردند و به خوبی مشهود بود که قبل از سوره حمد استعاذه می فرمودند، چه در نماز واجب یا مستحب البته در رکعت اول و چه در تعقیبات. پس از قرائت سوره حمد آغاز به تلاوت آیه الكرسي می فرمودند و بعد از آن چند آیه دیگر که به ترتیب به آنها اشاره می کنیم. الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین یدیهما و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء و سع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم. (سوره بقره آیه ۲۵۵) «شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم». (سوره آل عمران آیه ۱۸) «قل اللهم مالک المملک تؤتی المملک من تشاء و تنزع المملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذلل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدير». (سوره آل عمران آیه ۲۶) «تولج اللیل فی النهار و تولج النهار فی اللیل و تخرج الحی من المیت و تخرج المیت من الحی و ترزق من تشاء بغير حساب». (سوره آل عمران آیه ۲۷) «استغفر الله الذی لا اله الا هو ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه» اینها تعقیبات مشترکه بود. ولی بعد از نماز مغرب و تعقیبات مذکوره هفت مرتبه می فرمودند: «بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» (۷) سالهاست این دعا را می خوانم یکی از بستگانمان که از علمای بزرگ حوزه علمیه بود می گفت: «دعایی است که خواندنش بعد از نماز صبح مستحب است. آن دعا سلام به انبیا و ملائکه است. من حدود بیست و چهار سال است که این تعقیبات را می خوانم. بیست و چهار سال قبل حاج آقا روح الله خمینی به من فرمودند: «فلائی به این دعا مداومت کن که من سالهاست این دعا را می خوانم». (۸) با انگشت به طرف قبله اشاره می کردند امام پس از برگزار کردن نماز مغرب و عشا به داخل حیاط خانه و رو به قبله در حالی که با انگشت به طرف قبله اشاره می کردند حدود پنج دقیقه دعایی را زیر لب زمزمه می کردند. در این مورد از یک فرد موثق شنیدم که ایشان ذکر «تحصنت بدار سقفا لا اله الا الله و ثورها محمد رسول الله و بابها علی ولی الله و ارکانها لا حول و لا قوة الا بالله»، را مرتباً تکرار می کردند. (۹) ترک مستحبات نمی کردند امام در نجف هر وقت می خواستند به حرم مشرف بشوند، کفشهایشان را دستمال می کشیدند. همان طوری که خانمشان می گویند، همیشه کفشهایشان را دستمال می کشیدند. یک آینه هم توی حیاط داشتند که جلوی آینه می رفتند و محاسنشان را شانه می زدند، عطر می زدند و از خانه بیرون می رفتند. ایشان حتی مستحبات زیارت را هم

ترک نمی کردند. (۱۰) در نوافل هم مستحبات را رعایت می کردند امام در نوافلی که انجام می دادند بعضی مستحبات را رعایت می کردند مثلاً در نمازها، چه فریضه و چه نافله بعد از تکبیره الاحرام ذکر «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» را که مستحب است خیلی مقید بودند و می خواندند. یا مثلاً در نمازهای نافله خواندن سوره توحید شرط نیست و می توان آن را حذف کرد ولی امام مقید بودند و می خواندند. (۱۱) با زبان روزه تمام نافله ها را می خواندند وقتی امام در ماه مبارک رمضان در فصل گرمای نجف برای نماز جماعت ظهر و عصر با زبان روزه به مدرسه مرحوم آیت الله بروجردی تشریف می آوردند اول هشت رکعت نوافل ظهر را می خواندند و بعد نماز ظهر را با اذان و اقامه نسبتاً طولانی به جا می آوردند و بعد از تعقیب نماز ظهر هشت رکعت نوافل عصر را می خواندند و بعد نماز عصر را با اذان و اقامه مانند نماز ظهر ادا می کردند و بعد از تعقیبات تشریف می بردند. این کار در آن سن و آن هوای گرم و آن حال روزه کار آسانی نبود که حتی جوانها بتوانند موفق به آن بشوند. اما امام با اقبال تمام این گونه جدیت در عبادت داشتند. (۱۲) غسل جمعه امام ترک نمی شد امام همیشه قبل از اذان ظهر روز جمعه غسل می کردند و هیچ وقت غسل جمعه ایشان ترک نمی شد. (۱۳) حالا وقت مستحبات است در پاریس یکی از آقایان آمد و گفت آمریکاییها آمده اند مصاحبه ای با امام انجام دهند و این برنامه که مستقیم پخش می شود اگر صورت بگیرد بالطبع سایر کشورهای اروپایی هم چنین کاری را انجام می دهند و این می تواند برای نشان دادن مواضع و حرکت انقلاب مؤثر باشد. اتفاقاً روز جمعه بود، بنده آمدم خدمت امام و موضوع را عرض کردم. امام فرمودند: «حالا وقت انجام مستحبات است، وقت مصاحبه نیست.» بعد که مستحبات روز جمعه را بجا آوردند فرمودند: «من برای مصاحبه آماده هستم». (۱۴) اذکاری پیش از خواب می خواندند شبها که امام تصمیم می گرفتند بخوابند چراغ را خاموش می کردند. ایشان معمولاً یک ذکر را می خواندند. اول «بسم الله الرحمن الرحیم» می گفتند و بعد اذکاری را می خواندند که پیدا بود مربوط به قبل از خوابیدنشان است. (۱۵) انتخاب اصلح در مستحبات می کردند امام در جزئی ترین شئون زندگی خود نه فقط ملزم به انجام واجبات و اجتناب از محرمات بودند، بلکه در آداب مستحب نیز همین التزام را داشتند و بالاتر این که در این مناجات و مستحبات مقید به انتخاب احسن و اصلح بودند و به مستحبات عمل می کردند. مثلاً طی دهها و صد بار که برای تشریف خدمت ایشان لازم بود برای ورود یا دق الباب به در یا غیر آن اذن گرفته شود، امام به جای آنکه از کلمه بفرماید که کلمه مطبوع و متعارفی است استفاده کنند، می فرمودند: «بسم الله» و ضمن ذکر نام خدا با استعاره ای لطیف اجازه ورود و آغاز دیدار را با نام خدا قرین می کردند. (۱۶) صلوات می فرستادند روزهای ملاقات عمومی در حسینیه جماران که مردم از یکی دو ساعت قبل تدریجاً جمع می شدند، گاه و بیگاه صدای صلواتشان بلند می شدند و طبعاً صدای این صلواتها در داخل به گوش امام می رسید. متوجه می شدیم که امام با شنیدن صدای صلوات و نام مبارک پیامبر اکرم (ص) آهسته صلوات می فرستادند من مدتها دقت کردم ولی هیچ گاه ندیدم که ایشان صدای صلوات مردم را بشنوند و صلوات نفرستند. (۱۷) اول نماز تحیت مسجد می خواندند امام به انجام شعائر دینی خیلی مقید بودند. به طور مثال درباره آداب مسجد آمده است، چنانچه کسی به مسجدی وارد شود، مستحب است دو رکعت نماز به عنوان تحیت مسجد بخواند. من به این خصلت یا عادت امام خیلی توجه کردم. ایشان هر وقت به مسجدی وارد می شدند، اول دو رکعت نماز تحیت می خواندند. مسجدی بود به نام «گذر قلعه» که آقای خوانساری در آنجا نماز می خواندند و امام به عنوان مأموم و نماز گزار در این مسجد حاضر می شدند. امام در غیاب آقای خوانساری در این مسجد امامت می کردند. من هر دفعه دقت می کردم متوجه می شدم امام علاوه بر نمازهای نافله نماز تحیت مسجد را هم می خواندند. (۱۸) مسجد را نباید طریق قرار داد (زمان حیات مرحوم آیت الله بروجردی) که امام در قم تشریف داشتند و ما در جلسه درس ایشان حاضر می شدیم، یکی از دوستان امام از کربلا آمده آقا اظهار علاقه کردن که به دیدار او بروند من با پسر آن آقا هم مباحثه بودم. به واسطه او از پدرشان وقت ملاقات گرفتم. اتفاقاً روزی که قرار شد برویم باران آمده بود و کوچه ها پر از گل بود. وضع شهر قم در سالهای ۳۶ و ۳۷ غیر حالا بود. وسیله رفت و آمد، درشکه بود. در خدمت ایشان با درشکه تا سر کوچه رفتیم، پسر

آن آقا چون کوچه پس کوچه ها را می شناخت تصمیم گرفت از راهی برویم که نزدیک باشد تا امام کمتر در مضیقه قرار بگیرند. مسجدی آنجا بود که ایشان راهنمایی کرد و با هم وارد حیاط مسجد شدیم و از بغل مسجد، از در فرعی خارج شدیم و از کوچه سر در آوردیم. بعد از پیچ و خم کوتاهی به منزل دوست امام رسیدیم و آقا با ایشان دیدار کردند. وقتی برگشتند، باز به در آن مسجد رسیدیم تا خواستیم از همان راه برگردیم که راه نزدیکتر بشود و امام اذیت نشوند. امام فرمودند: «مسجد را نباید طریق قرار داد. از کوچه برویم» گفتیم: «آقا! گل است اذیت می شوید، ناراحت می شوید» گفتند: «مانعی ندارد». راهشان را گرفتند و رفتند و اصلا به ما هم اعتنایی نکردند. ما هم به دنبال ایشان رفتیم. این نکته ای بود که به دلیل برخورد عملی امام در ذهن من جای گرفته است که خیلی رعایت می کردند حتی یک عمل مکروه هم انجام ندهند. (۱۹) قبل از اینکه اراده کنم سلام می کردند به جرأت می توانم بگویم هیچ گاه نشد که من در مسیر رفت و آمد امام را زیارت کنم و ایشان در سلام کردن پیش دستی نکرده باشند. گاهی اوقات در هنگام دیدنش فاصله ما حدود ده الی پانزده متر بود و من احتمال می دادم که اگر سلام کنم نمی شنوند لذا تصمیم می گرفتم وقتی فاصله کمتر شد سلام کنم. ولی ایشان همیشه قبل از اینکه من اراده کنم سلام می کردند. (۲۰) خنده بلند نمی کردند امام به ندرت می خندیدند و همیشه به جای خنده بلند، تبسم می کردند چون خنده بلند و یا قهقهه کراهت داشت. (۲۱) اینطور نخندید امام ما را از مکروهات منع می کردند مثلا گاهی که ما در منزل با صدای بلند می خندیدیم می گفتند: «این طور نخندید، خنده بلند مکروه است». (۲۲) خودم ماه را دیدم شب اول ماه شعبان امام فرمودند: برو دفتر به آقای انصاری بگو چند نفر را بفرستند در یک نقطه بلندی که ماه را ببینند، خودتان هم سعی کنید. گفتم چشم. اتفاقا آن شب ماه بلند بود و هوا هم صاف و ماه خیلی راحت رؤیت شد. فوراً آمدم که بگویم آقا ماه دیده شد، دیدم خود امام در ایوان ایستاده اند. فرمودند: خودم ماه را دیدم. (۲۳) اجازه می دهید؟ امام در اوقات خاصی که دارند بعضی از دعاها مانند دعای کمیل و اینها را می خوانند و کاری هم ندارند که کی آمده و چه کسی مهمان است و یا کسی در اتاق هست یا نیست. فقط خیلی که بخواهند محبت کنند می گویند: «اجازه می دهید؟» و ما هم می گویم آقا خواهش می کنیم، ما هم می شنویم و استفاده می بریم. (۲۴) پی نوشت ها: ۱. صدیقه مصطفوی سروش ش ۲۰۴۷۶. دکتر محمود بروجردی سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی ج ۲. ۳. زهرا مصطفوی. ۴. آیت الله سید محمد موسوی بجنوردی پا به پای آفتاب ج ۴ ص ۲۰۸ و ۵. ۶. حجة الاسلام و المسلمین مسیح بروجردی البته همانگونه که در تصاویر دیده می شود گاهی هم با تسبیح این ذکر را می گفتند. ۷. زهرا مصطفوی ندا ش ۱. ۸. حجة الاسلام و المسلمین احمد صابری همدانی. ۹. حجة الاسلام و المسلمین آشتیانی پاسدار اسلام ش ۹۲. ۱۰. زهرا اشراقی سروش ش ۴۷۶. ۱۱. حجة الاسلام و المسلمین مسیح بروجردی. ۱۲. آیت الله قدیری ویژه نامه روزنامه جمهوری اسلامی خرداد. ۷۰. ۱۳. دکتر محمود بروجردی سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی ج ۳. ۱۴. مرضیه حدیده چی ج ۴. ۱۵. حجة الاسلام و المسلمین مسیح بروجردی. ۱۶. حجة الاسلام و المسلمین رحیمیان. ۱۷. حجة الاسلام و المسلمین رحیمیان سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی ج ۴. ۱۸. آیت الله عباس ایزدی نجف آبادی پا به پای آفتاب ج ۲ ص ۲۹۲. ۱۹. آیت الله محمد یزدی حوزه ش ۴۹. ۲۰. حجة الاسلام و المسلمین مرتضی صادقی تهرانی. ۲۱. حجة الاسلام و المسلمین قرهی اطلاعات هفتگی ش ۲۴۴۲. ۲۲. فاطمه طباطبایی زن روز ش ۱۲۶۷. ۲۳. سید رحیم میریان. ۲۴. زهرا مصطفوی شاهد بانوان ش ۱۴۹. منابع مقاله: برداشتهایی از سیره امام خمینی، ج ۳، رجایی، غلامعلی؛

تهجد امام خمینی

تهجد امام خمینی یکی از نزدیکان امام می گفت: پنجاه سال بود که نماز شب امام خمینی (ره) ترک نشده بود. امام در صحت و بیماری، در زندان و در خلاصی، در تبعید و حتی بر روی تخت بیمارستان قلب هم نماز شب می خواندند. امام در قم بیمار شدند و به دستور اطباء می بایست به تهران منتقل می شدند، هوا بسیار سرد بود و برف می بارید و یخبندان عجیبی در جاده‌ها وجود داشت، امام

چندین ساعت در آمبولانس بودند، و پس از انتقال به بیمارستان قلب، باز نماز شب خواندند. شبی که از پاریس به سوی تهران می‌آمدند تمام افراد در هواپیما خوابیده بودند و تنها امام در طبقه بالای هواپیما نماز شب می‌خواندند و شما هم اگر امام را از نزدیک دیده بودید آثار اشک بر گونه‌های مبارک ایشان حکایت از شب زنده‌داری‌ها و گریه‌های نیمه شب وی داشت. به طوری که حتی خدمه هواپیما تعجب کرده بودند و شنیدیم که پرسیده بودند: آیا امام (ره) از چیزی ناراحت است؟ و من گفتم که کار هر شب امام همین است. و به راستی که امام مصداق کامل این آیه شریفه بودند: «تتجافی جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفاً و طمعاً و ممّا رزقناهم ينفقون؛... پهلوهایی آنان از بسترها، تهی می‌شود و از خوابگاه خودشان برمی‌خیزند و پروردگارشان را از روی بیم و امید می‌خوانند و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند، کسی نمی‌داند که به پاداش اعمال آنها چه چیزهایی که باعث چشم روشنی است، برای آنها ذخیره شده است.» (سوره سجده/۱۶ و ۱۷) فرازهایی از ابعاد روحی، اخلاقی و عرفانی امام خمینی

طراوت عبادت در سیره امام خمینی (قدس سره)

طراوت عبادت در سیره امام خمینی (قدس سره) اشک شبانه صدیقه مصطفوی (دختر امام) اظهار داشته است: یادم می‌آید از دوران کودکی کم خواب بودم. چندین بار نیمه‌های شب بیدار می‌شدم و مکرر نماز شب آقا را می‌دیدم. از خود می‌پرسیدم: چرا آقا در هنگام شب این قدر می‌گرید خیلی از شب‌ها مهتاب بود و در پرتوروشنایی آن اشک چشم آقا را مشاهده می‌کردم و این وضع برای من که طفلی بیش نبودم شگفت بود. در دورانی هم که به نجف می‌رفتم و بچه‌های کوچک داشتم و شب‌ها بیدار می‌شدم آقا در اتاقشان که رو به روی محل اقامت ما بود در ایوان کوچکی نماز شب می‌خواندند و من احساس می‌کردم برای این که صدایشان را نشنوم گریه شبشان را بابلند گویی که مناجات پخش می‌کرد تطبیق می‌دادند من چون بیدار بودم صدای گریه آقا را می‌شنیدم. حجه الاسلام والمسلمین حسن ثقفی گفته است: هنگامی که امام برای اقامه نماز شب برمی‌خیزند مقیدند بی سرو صدا باشد، یادم است در پاریس دو اتاق کوچک بود و من که آن جا می‌خوابیدم می‌دیدم امام خیلی آهسته و واقعا مثل یک سایه برمی‌خاستند و بدون سر و صدا وضومی گرفتند و نماز شب را بر پا می‌داشتند. برخی خویشاوندان که از پانزده سالگی با امام بوده‌اند گفته‌اند در دوران نوجوانی که با امام در خمین بودیم آقا یک چراغ موشی کوچک می‌گرفتند و می‌رفتند به یک قسمت دیگر که هیچ کس بیدار نشود و نماز شب می‌خواندند، همسر امام می‌گویند تا حالا نشده که من از نماز شب ایشان بیدار شوم چون چراغ را مطلقاً روشن نمی‌کردند، حتی چراغ دست شویی را روشن نمی‌گذاشتند تا کسی بیدار نشود، هنگام وضوی نماز شب یک ابر زیر شیر آب می‌نهادند که صدای چکه و ریزش آب موجب بیدار شدن کسی نگردد. آیه الله سید مصطفی خوانساری صححه‌ای از عبادت امام را این گونه نقل کرده است: یک سال در قم برف زیادی آمده و سیل، نصف این شهر را خراب کرده بود، در همان وضع با آن شدت سرما و یخ بندان امام نیمه‌های شب از مدرسه دارالشفایه به مدرسه فیضیه می‌آمد و به هر زحمتی بودیخ حوض مدرسه را می‌شکست و وضومی گرفت و زیر مدرس می‌رفت و در تاریکی مشغول تهجدش می‌شد حال چه حالی داشت، نمی‌توانم باز گو کنم، با یک سرور و شادی معنوی نماز شب را به جای می‌آورد و هنگام اذان می‌آمد مسجد بالاسر و پشت سر آیه الله حاج میرزا جوادملکی به نماز می‌ایستاد و بعد برمی‌گشت و مشغول مباحثاتش می‌شد. بانو فاطمه طباطبایی گفته است: در سال ۱۳۴۹ شمسی با حاج احمد آقا ازدواج کردم و در سال ۱۳۵۲ شمسی با همسر و فرزند نه ماهه ام به عراق رفتم. نیمه شب بود که به منزل امام (پدر همسر ایشان) رسیدیم، خودشان آمدند، در را باز کردند، چند دقیقه‌ای به احوال پرسیدند و بعد نماز شب را شروع کردند، این برای من خیلی شگفت آور بود، زیرا نماز شب واجب نبود و می‌توانستند قدری دیرتر بخوانند اما با وجود این که علاقه زیادی به پسرشان، حاج احمد آقا، داشتند و چند سالی بود که از ایشان دور بودند مشغول نماز شدند بعدها پی بردم این رفتار به دلیل علاقه وافرشان به نماز بوده است. حضرت امام در نخستین شب اقامتشان در پاریس در آپارتمان کوچکی اقامت کردند،

هنگام خواب به اتاق خود رفتند، ساعت دو بعد از نیمه شب که به وقت نجف چهار و به وقت تهران چهار و نیم بعد از نیمه شب بود از اتاق خود بیرون آمدند، وضو گرفتند و برگشتند، هنوز چهار ساعت به اذان صبح مانده بود، یکی از اطرافیان می گوید: تعجب کردیم که چرا ایشان زود از خواب برخاسته اند، صبح معما حل شد، زیرا امام فرمودند: این جا چه طور است؟ دیشب هر چه نشستم که صبح شود نماز بخوانم هوا روشن نشد، مشخص گردید که ایشان به عادت هر شب مطابق با افق نجف اشرف دو ساعت به اذان صبح مانده برای نماز شب بلند شده اند، خدمتشان عرض کردیم، افق این جا با عراق دو ساعت اختلاف دارد فرمودند: بیاید ساعت مرادست کنید. حتی در شب پرواز سرنوشت ساز دوازدهم بهمن سال ۱۳۵۷ شمسی این برنامه عبادی امام ترک نشد. یکی از اصحابشان که در هواپیما بوده نقل می کند: به احترام آقا طبقه بالای هواپیما را اختصاص به امام دادند تا در آن جا استراحت کند و کسی مزاحمشان نباشد، من جسارت کردم و گفتم بروم بینم امام در چه حالی است، وقتی به طبقه بالا رفتم دیدم امام مشغول نمازند و در حال ریختن اشک هستند. یک روز در قم حضرت امام بیمار شدند به دستور پزشکان می بایست به تهران انتقال یابند، هوا بسیار سرد بود و برف می بارید. یخ بندان عجیبی در جاده ها وجود داشت. حضرت امام با این که چندین ساعت در آمبولانس بودند به محض آن که به بیمارستان قلب تهران منتقل شدند باز هم نماز شب را به جای آوردند. بعد از عمل جراحی هر لحظه که امام مشکل خاصی نداشتند چشمان خود را روی هم می نهادند و می خوابیدند حتی پزشکان به این شک می افتادند که نکند اثر داروهای بیهوشی است که ایشان را به این صورت در می آورد. اما زمانی که وقت نماز شب فرامی رسید خودشان بیدار می شدند و می فرمودند وقت نماز است و این در حالی بود که برای به خواب رفتنشان به امام دارو می دادند اما به همان حالت عادی راس ساعت دو بعد از نیمه شب نماز شب را اقامه می کردند و حتی شور و حال افزون تری داشتند. یکی از نزدیکان امام نقل می کرد وقتی وارد اتاق بیمارستان شدم ایشان را در حالت عجیبی یافتم. آن قدر گریسته بودند که تمامی چهره منورشان خیس شده بود، هنوز هم اشک های مبارکشان چون بارانی جاری بود و چنان با خدای خودراز و نیاز می کردند که من تحت تاثیر قرار گرفتم، وقتی متوجه من شدند با حوله ای که بر شانه داشتند صورت خود را خشک کردند. سیاست برخاسته از دیانت حضرت امام خمینی در کتاب «کشف اسرار» که در سنین جوانی و مقارن با نخستین سال های حکومت استبدادی محمدرضا شاه نوشتند اشاره کوتاهی به مساله نماز جمعه کردند ولی در کتاب تحریر الوسیله که در زمان تبعید به ترکیه تالیف فرمودند به طور مشروح پیرامون آن مسائلی را ذکر کردند. ایشان در پیامی به مناسبت عید فطر سال ۱۳۵۸ شمسی فرموده اند: «... اسلام دین سیاست است، دینی است که در احکام آن سیاست به وضوح دیده می شود، هر روز اجتماعات در تمام مساجد کشورهای اسلامی از شهرستان ها گرفته تا دهات و قراء و قصبات چند مرتبه برپا می شود تا این که مسلمین از احوال خودشان و حال مستضعفین اطلاع پیدا کنند و از طرفی هر هفته یک اجتماع بزرگ تشکیل می شود تا نماز جمعه که مشتمل بر دو خطبه است و در آن باید مسائل روز و احتیاجات کشور از جهات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مطرح شود برپا گردد. اسلام مردم را برای مقاصد بزرگ به این اجتماعات دعوت کرده است...» همچنین امام تاکید نموده اند: نماز جمعه از اهمیت سیاسی فوق العاده ای برخوردار است و می افزایند: اسلام دین سیاست است و هر کس خیال کند که جدای از مسائل سیاسی است جاهل بوده و از این آیین و سیاست آگاهی ندارد. این سخن واضح و قاطع امام در احیای نماز جمعه به عنوان تجلی ترکیب اسلام و سیاست نقش فوق العاده مهمی داشته است. در بیانی خطاب به کنگره جهانی ائمه جمعه و جماعات که شرکت کنندگان آن از سوی امام پذیرفته شده بودند فرمودند: «... نماز جمعه یکی از بزرگ ترین پدیده های اسلامی و یکی از مهم ترین ره آوردهای انقلاب اسلامی ما است اگر این انقلاب اسلامی جز این نماز جمعه به ما چیز دیگری نداده بود برای ملت ما و مسلمین کافی بود...» نخستین امام جمعه ای که از طرف حضرت امام تعیین شد مرحوم آیه الله طالقانی بود که اولین خطبه خود را در روز پنجم مرداد ۱۳۵۸ شمسی ایراد فرمودند. یکی از تجلیات مهم حضور دایمی مردم ایران در صحنه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی عبارت از شرکت آنها در نماز جمعه بود و جالب توجه است که حضرت امام تمام اقشار ملت از جمله زنان

را هم به شرکت در نماز جمعه تشویق فرمودند. یکی از استفتائاتی که از ایشان شده این است که: آیا شرکت بانوان در نمازهای جماعت یومیه و نماز جمعه کراهت دارد یا خیر؟ امام در جواب فرموده اند: کراهت ندارد بلکه در بعضی موارد مطلوب است. زهرا اشراقی (نوه امام) می گوید آن زمان که در مراسم نماز جمعه بمب گذاری کرده بودند من هم در مراسم نماز مزبور شرکت کرده بودم. مادرم و دیگر افراد فامیل در خانه آقا بودند، چون از من خبری نشده بود همه نگران شده بودند وقتی وارد خانه شدم، دیدم مادرم به حالت اعتراض گفت: تو چرا رفتی؟ تو که باردار بودی چارفتی؟ به خاطر بچه ات هم که شده نباید می رفتی. این را هم بگویم که از قبل شایع شده بود که آن مراسم نماز را صدامیان بمباران می کنند یا در آن بمب می گذارند، نگرانی مادرم هم از این بابت بود. ولی امام که سر میز ناهار نشسته بودند با خنده ای به من گفتند: سالمی؟ من تشکر کردم. ایشان آهسته در گوشم گفتند: خیلی کار خوبی کردی که رفتی، خیلی از تو خوشم آمد که به چنین نمازی رفتی. حرمت مسجد با وجود آن که حضرت امام نسبت به امور عبادی و نمازهای واجب و مستحب اهتمام فراوان و جدی و عمیق داشت از این که به این عنوان شهرتی بیاید پرهیز داشت و یک بار شخصی به نام علیرضا آقاخانی که برادر شهید امیرحسین آقاخانی بود طی نامه ای خطاب به امام نوشت: رسم است بزرگ تر به کوچک ترهدیه می دهد و نیز چنین مرسوم می باشد که جواب هدیه را با هدیه می دهند. این فرزند کوچک به طمع آن که از پدر بزرگوار خود هدیه ای دریافت کند هدیه ای ناقابل خدمت پدر عزیز خود فرستاده است ان شاءالله مورد قبول واقع شود، اگر میل آن پدر مهربان بر آن قرار گرفت که فرزند کوچک خود را مورد رحمت و تفقد قرار دهند لطف فرموده عباى كهنه اى از خویش را كه سال ها با آن نماز گزارده اید مرحمت فرمائید تا ان شاءالله حقیر نیز با آن سال ها نماز بگذارم شاید به حرمت آن عباى مقدس نماز ما هم قبول ذات اقدس احدیت قرار گیرد. حضرت امام طی نامه ای جواب وی را داد و از او و امثال این جوان تشکر کرد و پارچه ای برایش فرستاد. در نامه دفتر امام که در کنار آن پارچه مقدس بود این مطالب را می شد خواند: «باسمه تعالی، جناب آقای علیرضا آقاخانی، نامه شما و هدیه ارزشمندتان خدمت امام رسید و در مورد درخواستی که کرده بودید حضرت امام فرمودند: من عباى كه نماز بسیار در آن خوانده باشم ندارم ولی این پارچه را كه برای شما فرستاده اند، فرمودند در آن زیاد نماز خوانده ام و ما نیز آن را جهت شما ارسال داشتیم.» در نجف امام اغلب نماز ظهر را در منزلشان می خواندند و به مسجد نمی رفتند، مسجدی در نزدیکی محل اقامت ایشان بود که به مسجد ترك ها اشتهار داشت ولی آن گونه که نقل کرده اند شیخ انصاری در آن نماز می خواند و درس می گفت و به همین دلیل به آن مدرسه شیخ هم می گفتند. در این مسجد مرحوم بحر العلوم از علمای نجف نماز اقامه می نمود و چون دچار کسالت شد دیگر به آن جا حاضر نشده چه خدمت امام می آمدند که در این مسجد نماز بخواند اخلاق و فروتنی آن بزرگوار اجازه نمی داد و قبول نمی کردند. مرحوم بحر العلوم که مردی بزرگوار و از مشاهیر حوزه بود خودش کسی را نزد امام فرستاد، اما ایشان به منظور اجتناب از شهرت قبول نمی کردند تا آن که خود آن عالم با كهولت سنشان خدمت امام آمدند و گفتند: اگر شما نیاید من نماز نمی خوانم تا این که قبول کردند. قبل از تبعید حضرت امام صاحب یکی از کارخانه های بزرگ تهران مسجدی ساخته بود و از ایشان خواسته بود تا برای آن امام جماعتی مشخص کند. امام با اکره پیشنهاد وی را پذیرفت و بعد از تعیین یک روحانی به عنوان امام جماعت آن مسجد خطاب به وی فرمودند: شما علاوه بر تبلیغ و ارشاد دو موضوع را نباید از یاد ببرید. اول این که در این مسجد نامی از من برده نشود و بعد برخورد شما بابانی مسجد به گونه ای باشد که خیال نکند چشم به ثروت او داریم. امام در یکی از سفرهایشان که مصادف با ماه رمضان بود، در مسجدی دور افتاده متروک و بسیار کوچک که بیش از یک اتاق گلی نداشت به اقامه نماز جماعت می پرداختند، این در حالی بود که عده ای از علما به ایشان پیشنهاد کردند که در مسجد جامع شهر اقامه جماعت کنند، اما آن بزرگوار نپذیرفته و فرمودند: در مسجد جامع کسی هست که اقامه جماعت کند ولی در این جا کسی نیست، از این رو باید این مسجد را احیا کرد. امام به انجام شعائر دینی خیلی مقید بودند، به طور مثال درباره آداب مسجد آمده است که چنانچه کسی به مسجدی وارد شود مستحب است که دور کعبه نماز به

عنوان تحیت مسجد بخواند. امام هروقت به مسجدی وارد می شدند نماز تحیت را به جای می آوردند. مسجدی بود به نام گذر قلعه که آیه الله خوانساری در آن جا نمازی خواند، امام به عنوان ماموم و نمازگزار در آن حاضر می شد و درغیاب مرحوم خوانساری هم امامت مسجد مزبور را می نمودند. وقتی دقت می شد اطرافیان توجه می کردند امام علاوه بر نافله ها نماز تحیت مسجد را هم می خواندند. آیه الله محمدیزدی می گوید: زمانی که حضرت امام در قم تشریف داشتند یکی از دوستان ایشان از کربلا آمده بودند اظهار علاقه کردند که به دیدنشان بروند، اتفاقاً روزی که قرار شد برویم باران آمده و کوچه ها پر از گل بود. در خدمت امام با درشکه تاسر کوچه رفتیم. پسر آن آقا برای آن که راه آقا کوتاه شود راهنمایی کرد تا وارد حیاط مسجد شدیم و از مجاور مسجد از در فرعی خارج شدیم و از کوچه سر در آوردیم، بعد از پیچ و خم کوتاهی به منزل دوست امام رسیدیم و دیدار دو آشنا صورت گرفت، وقتی امام برگشتند باز به در آن مسجد رسیدیم و خواستیم از همان راه برگردیم تا مسیر کوتاه شود و امام اذیت نشود اما ایشان فرمودند: مسجد را نباید مسیر عبور قرار داد از کوچه برویم. گفتیم آقا گل است ناراحت می شوید، گفتند مانعی ندارد و راهشان را گرفتند و رفتند ما هم دنبالشان راه افتادیم. حضرت امام صرف سهم مبارک امام (ع) را برای احداث مسجد اجازه نمی دادند مگر به دو شرط: یکی آن مسجد مورد نیاز باشد و دیگر آن که بودجه آن از طریق دیگری تامین نشود. بنا به فرمایش جناب حجه الاسلام والمسلمین رحیمیان اگر سؤال کننده به دو شرط مذکور توجه داشت و در متن سؤال آنها را قید کرده بود می فرمودند: «در فرض مذکور مجازند پرداخت کنند» اما در مورد تزئینات و تهیه لوازم غیر ضروری و درجه دوم از قبیل سنگ، کاشی، فرش و... معمولاً به صورت مطلق اجازه صرف و جوه شرعی را نمی دادند. نمونه های بسیاری داشت از جمله این که یک نفر استجازه کرده بود که مبلغ سی هزار تومان بابت سهم مبارک امام برای فرش مسجدی در خیابان اباذر تهران پرداخت کند، فرمودند: اجازه نمی دهم. در واقع امام به شکوه معنوی و جلوه های باطنی مسجد و اماکن مذهبی و جلسه های دینی و عبادی توجه داشت. حجه الاسلام والمسلمین مهری خاطر نشان ساخته است: روزی در نجف خدمت امام رسیدم و از مسائلی که در ترکیه بود از ایشان پرسیدم فرمودند: مسجدی در حوالی محل اقامت ما بود که روزهای جمعه به آن مکان می رفتیم. لاقلاً پنج هزار نفر در این مسجد حاضر می شدند به قدر پنج کلمه صدای بلند کسی از این پنج هزار نفر نمی شنید و زیاد مرا در حیرت انداخته بود که چرا ما مثلاً این ابهت و جلالت را حفظ نکنیم. فکر کردم اگر یک خارجی این مسجد را ببیند و بعد هم بیاید در نجف مسجد هندی را مشاهده کند بعد مسجد قم را نظاره گر باشد و نماز خواندن ما را، قطعاً خواهد گفت نمازها این است نه آن که ما داریم و ما جلالت و قدر نماز را حفظ نکردیم. اگر یکی از حاضران در مسجد ترکیه مثلاً درست نایستاده بود و رفیقش می خواست به این حالی کند به اشاره به او می گفت: عقب بیاید و انگشتانش را مقابل انگشتان دیگران قرار دهد و صف را مستقیم جلوه دهند به طوری که اگر نگاه می کردی تمام سر انگشتان نمازگزاران مقابل هم بود. حتی به زبان به یکدیگر نمی گفتند درست قرار بگیرد این قدر با هم بیگانه بودند. امام فرمود: این موارد مرا متاثر می کرد و از دیدن چنین برنامه هایی ناراحت می شدم.

سیره ی عملی امام خمینی رضوان الله علیه در ماه مبارک رمضان

سیره ی عملی امام خمینی رضوان الله علیه در ماه مبارک رمضان عالمان ربانی، چلچراغ های پر فروغی هستند که در هر عصری، در آسمان علم و عمل می درخشند، و با کسب نور و گرما از خورشید رسالت و امامت. بر زمینان تجلی می کنند و آنان را به سوی منابع نور و برکت دودمان وحی، رهنمون می سازند، و بر بال عرفان ناب محمدی صلی الله علیه و آله نشانده، بر مشکات ملکوت، عروج می دهند. در میان دین باوران کفر ستیز، چهره ی محبوب قرن، فقیه تیز بین سیاست مدار ایزدخواه فیلسوف عارف ژرف نگر، عالم متخلق و رهبر و بنیان گذار جمهوری اسلامی، حضرت امام خمینی، رضوان الله علیه، از موقعیتی والا و ویژه برخوردار است؛ زیرا، روزها و ساعت ها و لحظه های عمر او، بامراقبه و محاسبه سپری شد و صدها آیه ی قرآن را مجسم ساخت و عینیت بخشید.

امسال، که از سوی مقام معظم رهبری، «سال امام خمینی (رضوان الله علیه)» نام گذاری شده است، مناسب است سیره ی عملی ایشان را در ماه مبارک رمضان مورد بررسی قرار دهیم تا جان را با شهد محبت و شناخت حاصل از رفتار ایشان، صفایی دیگر دهیم. حضرت امام، رضوان الله علیه، توجه ویژه ای نسبت به ماه رمضان داشته و بدین جهت، ملاقات های خودشان را در ماه رمضان تعطیل می کردند و به دعا و تلاوت قرآن و... می پرداختند. و خودشان می گفتند: «خود ماه مبارک رمضان، کاری است» (۱).

یکی از یاران امام، در این باره گفته است: در این ماه، ایشان، شعر نمی خواندند و نمی سرودند و گوش به شعر هم نمی دانند. خلاصه، دگر گونی خاصی متناسب با این ماه در زندگی خود ایجاد می کردند، به گونه ای که این ماه را، سراسر، به تلاوت قرآن مجید و دعا کردن و انجام دادن مستحبات مربوط به ماه رمضان سپری می کردند (۲). ایشان، به هنگام سحر و افطار، بسیار کم می خوردند، به گونه ای که خادم شان فکر می کردند که امام، چیزی نخورده است! (۳) حضرت امام رحمه الله درباره رمضان چنین می سرایند: ماه رمضان شد، می و میخانه بر افتاد عشق و طرب و باده، به وقت سحر افتاد افطار به می کرد برم پیر خرابات گفتم که تو را، روزه، به برگ و ثمر افتاد با باده، وضو گیر که در مذهب رندان در حضرت حق این عملت بارور افتاد (۴) عبادت و تهجد از جمله برنامه های ویژه ی حضرت امام، رضوان الله علیه، در ماه مبارک رمضان، عبادت و تهجد بود. امام، عبادت را ابزار رسیدن به عشق الهی می دانستند. و به صراحت بیان می کردند که در وادی عشق، نباید به عبادت به چشم وسیله ای برای رسیدن به بهشت نگاه کرد (۵). اکثر آشنایان امام نقل می کنند که از سن جوانی، نماز شب و تهجد، جزء برنامه های ایشان بود. بعضی از نزدیکان ایشان می گفتند که وقتی در ظلمت و تاریکی نیمه ی شب، آهسته وارد اتاق امام می شدم، معاشقه امام را با ایزد احساس می کردم و می دیدم که با خضوع و خشوعی خاص، نماز می خواندند و قیام و رکوع و سجود را به جا می آوردند که حقا وصف ناپذیر بود. با خودم فکر می کردم که شب امام، حقیقتا، لیلة القدر است (۶). یکی از اعضای دفتر ایشان، در این باره می گوید: پنجاه سال است که نماز شب امام، ترک نشده است. امام، در بیماری و در صحت و در زندان و در خلاصی و در تبعید، حتی بر روی تخت بیمارستان قلب هم نماز شب خواندند (۷). امام، رضوان الله علیه، توجه خاصی به نوافل داشتند و هرگز، نوافل را ترک نمی کردند. نقل شده است که امام، در نجف اشرف، با آن گرمای شدید، ماه مبارک رمضان را روزه می گرفت و با این که در سنین پیری بودند و ضعف بسیار داشتند، تا نماز مغرب و عشا را به همراه نوافل به جای می آوردند، افطار نمی کردند! و شب ها تا صبح، نماز و دعا می خواندند و بعد از نماز صبح، مقداری استراحت می کردند و صبح زود، برای کارهایشان آماده می شدند (۸). خانم زهرا مصطفوی می گوید: راز و نیاز امام و گریه ها و ناله های نیمه شب این، چنان شدید بود که انسان را، بی اختیار، به گریه می انداخت (۹). یکی از اساتید قم نقل می کرد: شبی، میهمان حاج آقا مصطفی بودم. ایشان، خانه ی جداگانه ای نداشتند و در منزل امام زندگی، می کردند. نصف شب، از خواب بیدار شدم و صدای آه و ناله ای شنیدم، نگران شدم که مگر اتفاقی افتاده است! حاج آقا مصطفی را بیدار کردم و گفتم: «بین چه خبر است!». ایشان نشست و گوش داد و گفت: «صدای امام است که مشغول تهجد و عبادت است» (۱۰). در ماه مبارک رمضان، این شب زنده داری و تهجد، وضعیت دیگری داشت. یکی از محافظان بیت می گوید در یکی از شب های ماه مبارک رمضان، نیمه شب، برای انجام کاری مجبور شدم از جلوی اتاق امام گذر کنم. حین عبور، متوجه شدم که امام، زار زار گریه می کردند! حق گریه ی امام که در فضا پیچیده بود، واقعا مرا تحت تاثیر قرار داد که چه گونه امام، در آن موقع. از شب، با خدای خویش راز و نیاز می کند (۱۱). آخرین ماه مبارک رمضان دوران حیات امام، به گفته ی ساکنان بیت، از ماه مبارک رمضان های دیگر متفاوت بود! به این صورت که امام، همیشه، برای خشک کردن اشک چشم شان دستمالی را همراه داشتند، ولی در آن ماه مبارک رمضان، حوله ای را نیز همراه بر می داشتند تا به هنگام نمازهای نیمه شب شان، از آن استفاده کنند! (۱۲) توجه ویژه به قرآن امام خمینی، رضوان الله علیه، توجه خاصی به قرآن داشتند، به طوری که روزی، هفت بار قرآن می خواندند! امام، در هر فرصتی که به دست می آوردند، و لو اندک، قرآن می خواندند. بارها دیده شد که امام،

حتی در دقایقی قبل از آماده شدن سفره - که معمولاً به بطالت می گذرد - قرآن تلاوت می کنند (۱۳)! امام، بعد از نماز شب اش تا وقت نماز صبح، قرآن می خواند (۱۴). یکی اطرافیان امام می گوید: امام، در نجف، چشم شان درد گرفت و به دکتر مراجعه کردند. دکتر، بعد از معاینه ی چشم امام گفت: «شما باید چند روزی قرآن نخوانید و به چشم تان استراحت بدهید». امام، خندیدند! و فرمودند: «دکتر: من، چشم را برای قرآن خواندن می خواهم! چه فایده ای دارد که چشم داشته باشم و قرآن نخوانم؟ شما یک کاری کنید که من بتوانم قرآن بخوانم (۱۵)!». و در ماه رمضان یکی از همراهان امام در نجف، اظهار می کرد که امام خمینی، در ماه مبارک رمضان، هر روز، ده جزء قرآن می خواندند یعنی، در هر سه روز، یک بار قرآن را ختم می کند (۱۶). علاوه بر آن، هر سال، چند روز قبل از ماه مبارک رمضان، دستور می دادند که چند ختم قرآن برای افرادی که مد نظر مبارک شان بود، قرائت شود (۱۷). گزیده‌هایی از توصیه ها و سفارش های امام، رضوان الله علیه، به مناسبت ماه مبارک رمضان شما، در این چند روزی که به ماه رمضان مانده، به فکر باشید، خود را اصلاح کرده، توجه به حق تعالی پیدا نمایید. از کردار و رفتار ناشایسته ی خود، استغفار کنید! اگر خدای نخواست، گناهی مرتکب شده اید، قبل از ورود به ماه مبارک رمضان، توبه کنید! زبان را به مناجات حق تعالی عادت دهید! مبادا در ماه مبارک رمضان، از شما غیبتی، تهمتی و خلاصه گناهی سر بزند و در محضر ربوبی، با نعم الهی و در مهمان سرای باری تعالی، آلوده به معاصی باشید! شما، اقلاً، به آداب اولیه ی روزه عمل نمایید و همان طوری که شکم خود را از خوردن و آشامیدن نگه می دارید، چشم و گوش و زبان را هم از معاصی باز دارید! از هم اکنون، بنا بگذارید که زبان را از غیبت، تهمت، بدگویی و دروغ نگهداشته، کینه، حسد و دیگر صفات زشت شیطانی را از دل بیرون کنید! اگر با پایان یافتن ماه مبارک رمضان، در اعمال و کردار شما هیچ گونه تغییری پدید نیامد، و راه و روش شما با قبل از ماه صیام فرقی نکرد، معلوم می شود روزه ای که از شما خواسته اند، محقق نشده است. اگر دیدید کسی می خواهد غیبت کند، جلوگیری کنید و به او بگویید! «ما، متعهد شده ایم که در این سی روز ماه مبارک رمضان، از امور محرمة خود داری ورزیم». و اگر نمی توانید او را از غیبت باز دارید، از آن مجلس خارج شوید! ننشینید و گوش کنید! باز تکرار می کنم تصمیم بگیرید در این سی روز ماه مبارک رمضان، مراقب زبان، چشم، گوش و همه ی اعضاء و جوارح خود باشید. توجه بکنید که به آداب ماه مبارک رمضان عمل کنید فقط، دعا خواندن نباشد، دعا به معنای واقعی اش باشد (۱۸). پی نوشت ها: ۱. پا به پای آفتاب، ج ۱، ص ۲۸۶. ۲. برداشت هایی از سیره ی امام خمینی ره، ج ۳، ص ۳۰۹. همان، ص ۸۹. ۴. روزنامه ی جمهوری اسلامی، مورخ ۸/۱/۶۹. امام خمینی ره ۲۹ شعبان / ۱۴۰۷. ۵. روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۰ / ۱۱ / ۶۴. ۶. امام در سنگر نماز، ص ۸۳ هزار و یک نکته، حسین دیلمی، نکته ی ۱۲۹. ۷. هزار و یک نکته، حسین دیلمی / حبيب و محبوب، ص ۵۳ / سیمای فرزنانگان، ص ۱۸۰. ۸. سیمای فرزنانگان، ص ۱۵۹ / برداشت هایی از سیره ی امام خمینی ره، ج ۳، ص ۹۹. ۹. برداشت هایی از سیره ی امام خمینی ره، ج ۳، ص ۱۳۲. ۱۰. همان، ص ۲۸۶. ۱۱. هزار و یک نکته، حسین دیلمی، نکته ی ۱۰۴ / جلوه ای از خورشید، ص ۹۰. ۱۲. برداشت هایی از سیره ی امام خمینی ره، ج ۳، ص ۱۲۶. ۱۳. پا به پای آفتاب، ج ۱، ص ۲۷۰. ۱۴. برداشت هایی از سیره ی امام خمینی ره / ج ۳، ص ۱۵. ۱۵. همان، ص ۷. ۱۶. همان، ص ۱۷. پا به پای آفتاب، ج ۱ ص ۱۸۱. ۱۸. سیمای فرزنانگان، ص ۱۵۹ و ۱۶۱ / برداشتهایی از سیره ی امام خمینی، ج ۳، ص ۸.

سیره عملی امام خمینی در ماه مبارک رمضان

سیره عملی امام خمینی در ماه مبارک رمضان دانشنامه امام خمینی ره عشق و طرب و باده به وقت سحر افتاد افطار به می کرد برم پیر خرابات گفتم که تو را روزه به برگ و ثمر افتاد با باده وضو گیر که در مذهب رندان در حضرت حق این عملت بارور افتاد (۱) عالمان ربانی چلچراغ های پر فروغی هستند که در هر عصری در آسمان علم و عمل می درخشند و با کسب نور و گرما از خورشید رسالت و امامت بر زمینیان تجلی می کنند و آنان را به سوی منابع نور و برکت دودمان وحی رهنمون می سازند و بر بال عرفان ناب

محمدی نشانده به مشکات ملکوت عروج می دهند. در میان آن دین باوران کفر ستیز، چهره محبوب قرن، فقیه تیزبین، سیاستمدار خداجو، فیلسوف، عارف، مفسر ژرف اندیش، حضرت امام خمینی از موقعیتی ویژه برخوردار است. او با عمری که روزها و ساعت ها و لحظه هایش با مراقبه و محاسبه سپری می شد صدها آیه قرآن را تجسم و عینیت بخشید، او مظهر ارزشها قرآن و اهل بیت بود. ماه رمضان برای امام ارزش خاصی داشت، بدین جهت در ماه رمضان ملاقات های خود را تعطیل می کردند تا بهره بیشتری از برکات این ماه ببرند. ایشان می فرمودند: «خود ماه رمضان، کاری است» (۲) لذا کارهای دیگر را کم می کردند و بیشتر به دعا و قرآن می پرداختند. در این ماه شعر نمی خواندند و نمی سرودند و گوش به شعر هم نمی دادند و دگرگونی خاصی متناسب با این ماه در زندگی خود ایجاد می کردند. به گونه ای که این ماه را سراسر به تلاوت قرآن مجید، دعا و انجام مستحبات مربوط به ماه رمضان سپری می کردند. (۳) غذا بسیار کم می خوردند حتی در روزهای بلند و طولانی روزه می گرفتند اما وقت افطار و سحر آن قدر کم می خوردند که خادمشان فکر می کردند آقا چیزی از غذا نخورده. (۴) عبادت و تهجد از جمله برنامه های ویژه حضرت امام در رمضان عبادت و تهجد بود. امام عبادت را ابزار رسیدن به عشق الهی می دانستند. و به صراحت بیان می کردند که در وادی عشق نباید به عبادت به چشم وسیله ای برای رسیدن به بهشت نگاه کرد. (۵) اکثر آشنایان امام نقل می کنند که از سن جوانی نماز شب و تهجد جزو برنامه هایشان بود. بعضی از اهل بیت ایشان می فرمودند: وقتی در ظلمات و تاریکی نیمه شب آهسته وارد اتاق امام می شدم معاشقه امام را با خدا احساس می کردم و می دیدم که با خضوع و خشوعی خاص نماز می خواندند و قیام و رکوع و سجود را به جا می آوردند که حقا وصف ناپذیر بود. با خودم فکر می کردم که شب امام حقیقتاً لیلۃ القدر است این حالات امام نه یک شب و دو شب بلکه یک عمر برقرار بود، گفته اند که پنجاه سال نماز شب امام ترک نشد. یکی از اعضای دفتر ایشان در این باره می گوید: پنجاه سال است که نماز شب امام ترک نشده، امام در بیماری، در صحت، در زندان، در خلاصی، در تبعید، حتی بر روی تخت بیمارستان قلب هم نماز شب خواندند. (۶) و اگر شبی موفق به نماز شب نمی شدند فردایش بسیار ناراحت و محزون بودند از مرحوم آیه الله مصطفی خمینی (ره) نقل شده که می فرمودند: دیدم آقا (امام) در اتاق خود هستند و صدای گریه ایشان بلند است از مادرم پرسیدم چه شده که آقا گریه می کنند مادرم فرمودند ایشان در شبی که موفق به نماز شب و راز و نیاز با خدا نشود چنین حالی را دارد. (۷) امام توجه خاصی به نوافل داشته و هرگز نوافل اش را ترک نمی فرمود. نقل شده که امام در نجف اشرف با آن گرمای شدید هوا ماه رمضان را روزه می گرفت و با این که در سنین پیری بودند و ضعف بسیار داشتند تا نماز مغرب و عشاء را به همراه نوافل بجای نمی آوردند. افطار نمی کردند و شبها تا صبح نماز و دعا می خواندند و بعد از نماز صبح مقداری استراحت می کردند. (۸) و صبح زود برای کارهایشان آماده می شدند. (۹) خانم زهرا مصطفوی می گوید: راز و نیاز امام و گریه ها و ناله های نیمه شب ایشان چنان شدید بود که انسان را بی اختیار به گریه می انداخت. (۱۰) یکی از برادران پاسدار که محافظ امام بود می گفت: امام شبها معمولا دو ساعت به اذان صبح بیدار بودند یک شب متوجه شدم که امام با صدای بلند گریه می کنند من هم متاثر شدم که امام با صدای بلند گریه می کنند من هم متاثر شدم و شروع کردم به گریه کردن. (۱۱) یکی از اساتید قم نقل می کرد شبی مهمان حاج آقا مصطفی بودم، ایشان خانه جداگانه ای نداشتند و در منزل امام زندگی می کردند، نصف شب از خواب بیدار شدم و صدای آه و ناله ای شنیدم نگران شدم که در خانه چه اتفاقی افتاده است حاج آقا مصطفی را بیدار کردم و گفتم بین در خانه چه خبر است. ایشان نشست و گوش داد و گفت: صدای امام خمینی است که مشغول تهجد و عبادت است. (۱۲) و در ماه رمضان این شب زنده داری و تهجد وضعیت دیگری داشت یکی از محافظین بیت می گوید: در یکی از شبهای ماه رمضان نیمه شب برای انجام کاری مجبور شدم از جلوی اتاق امام گذر کنم حین عبور متوجه شدم که امام زار زار گریه می کردند، هق هق گریه امام که در فضا پیچیده بود واقعا مرا تحت تاثیر قرار داد که چگونه امام در آن موقع از شب با خدای خویش راز و نیاز می کند. (۱۳) آخرین رمضان دوران حیات امام به گفته ساکنان بیت از رمضانهای دیگر متفاوت بود، به

این صورت که امام همیشه برای خشک کردن اشک چشمشان دستمالی را همراه داشتند، ولی در آن ماه رمضان حوله ای را نیز همراه بر می داشتند. تا به هنگام نمازهای نیمه شبشان از آن استفاده کنند. (۱۴) یکی از محافظین بیت می گوید: در رمضان سال قبل از رحلتشان بعضی وقتها که به نزد ایشان می رفتم می دیدم که قیافه شان کاملا بر افروخته است و چنان اشک ریخته اند که علاوه بر دستمال اشکشان را با حوله پاک می کردند. توجه ویژه به قرآن امام خمینی توجه خاصی به قرآن داشت به طوری که روزی هفت بار قرآن را می خواندند. (۱۵) هر فرصتی که به دست می آوردند - ولو اندک - قرآن می خواندند بارها دیده شد که امام حتی در دقایقی قبل از آماده شدن سفره که معمولا به بطالت می گذرد قرآن تلاوت می نمود. (۱۶) امام بعد از نماز شب اش تا وقت نماز صبح قرآن می خواند. (۱۷) یکی از اطرافیان امام می گوید: امام در نجف چشمشان درد می کرد به دکتر مراجعه کردند، دکتر بعد از معاینه چشم امام گفت: شما باید چند روزی قرآن نخوانید و به چشمتان استراحت بدهید! امام خندید و فرمود: دکتر من چشمم را برای قرآن خواندن می خواهم چه فایده ای دارد که چشم داشته باشم و قرآن نخوانم شما یک کاری کنید من بتوانم قرآن بخوانم. (۱۸) یکی از همراهان امام در نجف اظهار می کرد که امام خمینی (ره) در ماه رمضان هر روز ده جزء قرآن می خواندند یعنی در هر سه روز یک دوره قرآن می خواندند. برادران خوشحال بودند که توانسته اند دو دوره قرآن را در ماه رمضان بخوانند ولی بعد فهمیدند که امام ده دوره قرآن را ختم کرده اند. (۱۹) علاوه بر آن هر سال چند روز قبل از ماه رمضان دستور می دادند که چند ختم قرآن برای افرادی که مد نظر مبارکشان بود راثت شود. (۲۰) گزیده هایی از توصیه های امام به مناسبت ماه رمضان شما در این چند روزی که به ماه رمضان مانده به فکر باشید خود را اصلاح کرده توجه به حق تعالی پیدا نمایید، از کردار و رفتار ناشایسته خود استغفار کنید، اگر خدای نخواستگانه گناهی مرتکب شده اید قبل از ورود به ماه مبارک رمضان توبه کنید، زبان را به مناجات حق تعالی عادت دهید، مبدا در ماه مبارک رمضان از شما غیبتی، تهمتی و خلاصه گناهی سر بزند در محضر ربوبی با نعم الهی و در مهمان سرای باری تعالی آلوده به معاصی باشید. شما اقلا به آداب اولیه روزه عمل نمایید و همانطور که شکم خود را از خوردن و آشامیدن نگه می دارید، چشم و گوش و زبان را هم از معاصی باز دارید. از هم اکنون بنا بگذارید که زبان را از غیبت، تهمت، بدگویی و دروغ نگهداشته، کینه، حسد و دیگر صفات زشت شیطانی را از دل بیرون کنید. اگر با پایان یافتن ماه مبارک رمضان در اعمال و کردار شما هیچگونه تغییری پدید نیامد و راه و روش شما با قبل از ماه صیام فرقی نکرد معلوم می شود، روزه ای که از شما خواسته اند محقق نشده است. اگر دیدید کسی می خواهد غیبت کند، جلوگیری کنید و به او بگویید: ما متعهد شده ایم که در این سی روز ماه مبارک رمضان از امور محرمة خود داری ورزیم و اگر نمی توانید او را از غیبت باز دارید از آن مجلس خارج شوید، ننشینید و گوش کنید، باز تکرار می کنم تصمیم بگیرید در این سی روز ماه مبارک رمضان مراقب زبان، چشم، گوش و همه اعضا و جوارح خود باشید. (۲۱) توجه بکنید که ماه مبارک را به آدابی عمل بکنید... فقط دعا نباشد دعا به معنای واقعی اش باشد. (۲۲) پی نوشت ها: (۱) امام خمینی، دیوان اشعار (تاریخ سرودن شعر ۲۹ شعبان ۱۴۰۷) ۲) پا به پای آفتاب ج ۱، ص ۲۸۶. (۳) برداشتهایی از سیره امام خمینی، ج ۳، ص ۹۰. (۴) همان، ص ۸۹. (۵) رضا مختاری، سیمای فرزندگان، ص ۲۲۰. (۶) روزنامه جمهوری اسلامی، ۲ بهمن ۶۴، ص ۳، ویژه نامه ۷. امام در سنگر نماز، ص ۸۳، و هزار و یک نکته حسین دیلمی، نکته ۱۲۹. (۸) حسین دیلمی، هزار و یک نکته به نقل از کتاب حبیب و محبوب، ص ۵۳ و سیمای فرزندگان، ص ۱۸۰. (۹) رضا مختاری، سیمای فرزندگان، ص ۱۵۹ و برداشتهایی از سیره امام خمینی (ره)، ج ۳، ص ۹۹. (۱۰) برداشتهایی از سیره امام، ج ۳، ص ۱۳۲. (۱۱) همان، ص ۲۸۶. (۱۲) هزار و یک نکته، نکته ۱۰۴. جلوه ای از خورشید، ص ۹۰. (۱۳) برداشتهایی از سیره امام، ج ۳، ص ۱۲۶. (۱۴) برداشتهای از سیره امام، ج ۳، ص ۱۲۶. (۱۵) برداشتهایی از سیره امام، ج ۳، ص ۸. (۱۶) همان. (۱۷) همان، ص ۱۸۰. (۱۸) پایه پای آفتاب، ج ۱، ص ۱۸۱. (۱۹) سیمای فرزندگان، ص ۱۵۹ و ۱۶۱ و برداشتهایی از سیره امام، ج ۳، ص ۲۰. (۲۰) محمد حسن رحیمیان، در سایه آفتاب، ص ۱۱۵. (۲۱) جهاد اکبر، ص ۴۴ و محمد رضا اوحدی، روح عرفانی روح الله، ص

۹۵ . ۲۲) پاسدار اسلام، شماره ۱۰۰ مورخ ۱/۶۹ سال ۹، ص ۲۶ .

امام خمینی (ره) شیدای اهل بیت (ع)

امام خمینی (ره) شیدای اهل بیت (ع) چهره ای ملکوتی حضرت امام خمینی (ره) در جهت اعتلای اسلام و بیداری جامعه اسلامی همان مسیری را پیمود که رسول اکرم (ص) و ائمه هدی علیهم السلام در نور دیده بودند. آن بزرگوار، با تکیه بر ارزشها و فضایل، انقلاب عظیمی را بنیان نهاد که از شجره طیبه خاندان عصمت و طهارت طراوت گرفته بود. روح الله، روشن ضمیر عصر حاضر با عصا و ید بیضای موسوی، حکمت مصطفوی و شجاعت علوی برای رهایی مظلومان و محرومان کمرهت بست و دل آنان را به نور امید روشن ساخت. حرکت الهی او به مومنان عزت، به مسلمین ابهت و اقتدار و به دنیای خفته در جهل و بی خبری مادیت، معنویت عطا فرمود. به فرمایش مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه ای: «... امام بزرگوار ما با تکیه به تعالیم اسلام ناب محمدی (ص) و با اعتماد به ایمان دینی مردم و با شجاعت و اخلاص و توکل کم نظیر خود، راه مبارزه را در میان سختی ها و مصایب طاقت فرسا گشود و پیش رفت و صبورانه و پیامبر گونه ذهن و دل مردم را با واقعیت های تلخ و راه علاج آن آشنا کرد...»

امام خمینی (ره) از خصال برخوردار بود که شایسته اعتنا و احترام است. او، از نظر علم و عمل، درک عمیق معرفتی و تقوای عملی و علمی، در حد یکی از بزرگترین شخصیت های جهان اسلام بود. او جان بر طبق اخلاص نهاد و بر صلابت چون کوه پیش رفت تا حق بماند، سنت رسول اکرم (ص) از غبارهای بدعت، جمود، خمود و موهومات مصون گردد و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام چون جویباری با صفا کشتزار تشنه انسانیت را سیراب سازد. محبت و معرفت امام خمینی (ره) از دوران نوجوانی با اطاعت از احکام الهی به تزکیه و تصفیه درون و تحصیل مقامات معنوی روی آورد و در همین دوران، عطر پارسایی اش در فضای جان مشتاقان مکارم پیچید. سحر خیزی، تهجد و راز و نیاز به درگاه حی بی نیاز حالاتی است که امام خمینی از همان اوان جوانی بدان اهتمام داشت. حب خداوند، که به صورت فطری در عمق جاننش وجود داشت، دلش را روشن گردانید و چون به ایمان و معرفت و اخلاص خویش افزود، این محبت ملکوتی در وجودش فزونتر گردیده، چون چشمه ای جوشید و او را از یاد غیر خدا پاک ساخت. بدین ترتیب، جذب پاکها شد و پیوندی مستحکم با خاندان عصمت و طهارت برقرار کرد. این پیوند مقدس به تدریج به عشقی جاودان تبدیل شد. او دیگر سراپا محبت و شیفنگی شده بود. هر کجا روایتی از امام (ع) به میان می آمد و یا نام راوی احادیث اهل بیت علیهم السلام را می شنید، احترام می نهاد و تجلیل می کرد و در مورد امامان علیهم السلام می فرمود: «سلام الله علیهم اجمعین». عشق به خاندان عصمت و طهارت سبب شد تا برای دفاع از حریم آنان کتاب «کشف اسرار» را در سنین جوانی به رشته تالیف درآورد و برای زیارت خانه خدا و کربلای امام حسین (ع) کتابهایش را بفروشد. بارها اتفاق می افتاد که امام از حالات و سیره اهل بیت علیهم السلام مطالبی نقل می فرمود تا مسایل اسلامی به صورت خشک عرضه نگردد و روح معنوی شاگرد تکامل داده شود. صدای یاحسین (ع) سرشک بر دیدگانش جاری می ساخت. و با آنکه در مصایب شکبیا بود و حتی برای شهادت فرزند ارشدش حاج آقا مصطفی اشک نمی ریخت، در محافل ذکر اهل بیت علیهم السلام چون عبارت «السلام علیک یا ابا عبدالله» را می شنید قطرات اشک از دیدگانش فرو می چکید. در ماجرای ارتحال فرزندش، هر کس وارد خانه امام در نجف می گردید بی اختیار اشک می ریخت، اما او چون کوهی استوار بود و به هیچ وجه آثار شکست، اندوه و تاءلم در سیمایش هویدانشد. یکی از ذاکران حسینی گفت: این حالت امام خطرناک است. باید کاری کرد تا ایشان نیز بگرید. نباید اجازه دهیم بغض امام در درونش منفجر شود. پس به مناسبت، روضه حضرت علی اکبر (ع) را خواند. امام سر بر زمین نهاد و گریست. یکی از یارانش در باره مجالس روضه خوانی وی چنین می گوید: آن زمانی که امام در ایران به سر می برد، سه روز فاطمیه (اول، دوم و سوم جمادی الثانی) روضه داشت. در نجف که بود، سه شب احیا را هم اضافه کرد. روضه خوان که روضه می خواند، امام همین طور دستمال دستش بود و گریه می

کرد. گاهی هم در کربلا در دسته های سینه زنی و عزاداری شرکت می کرد و یا در نجف سوگواران حسینی خدمتش می آمدند و امام هم به آنان اظهار لطف و محبت می کرد. یکی از نویسندگان معاصر می نویسد: «بارها مشاهده می کردم که در مسجد بالای سر حضرت معصومه (س) یا در خانه برخی از علما، امام همچنان آرام و ساکت نشسته بودند و به سخنان واعظ یا خطیب گوش می دادند زولی همین که لحظه ذکر مصیبت فرا می رسید، دستمال از جیب بیرون آورده و بی اختیار گریسته و گوهر اشک را از دیدگان مبارک جاری می نمودند. در زمانی که امام در فرانسه به سر می بردند، چون ماه محرم فرارسید، در روز تاسوعا امام از یکی از همراهان خواست روضه بخواند. او عرض کرد: آمادگی ندارم و حال و هوای پاریس به هیچ وجه مناسب روضه خوانی نیست. امام تاکید فرمود: فرقی نمی کند باید به همان صورت مجالس معمولی ایران، روضه بخوانی. وی ظهر تاسوعا در جمع خبرنگاران ایرانی و خارجی شروع به روضه خواندن کرد. ناگهان مشاهده شد امام سخت مشغول گریه است. برای کسانی که از کشورهای اروپایی آمده بودند، شگفت آور بود که مردی ز پس از سالهای متمادی مبارزه در برابر استبداد و استکبار، روز تاسوعا بنشیند و بگرید اما امام به این تفاسیر و وقعی نمی نهاد و لازم می دید آداب و رسوم محرم و ایام سوگواری در آنجا هم اجرا شود. امام چنان دل‌باخته و مشتاق اهل بیت و سیدالشهداء (ع) بود که هر وقت روضه خوان یا مداح اهل بیت علیهم السلام را می دید، تمام قد بلند می شد و نیز چون یکی از این افراد می خواست از نزدش برود، او را بدرقه می کرد. یک بار امام را در جماران دیدند که به جای صندلی بر زمین نشسته است آن هم روز عاشورا و به احترام عزاداری امام حسین (ع) بود. امام خمینی (ره) با درسهای عملی اش به سوگواری ها مفهومی دیگر بخشید. وقتی گروهی از شبه روشنفکران به عزاداری و سینه زنی تاختند، شدیداً به ترویج سنت دیرینه عزاداری پرداخت و از نهضت حسینی و سوگواری برای آن حضرت دفاع کرد و فرمود: «سیدالشهداء را این گریه ها حفظ کرده است... هر مکتبی تا پایش سینه زنی نباشد... گریه کن نباشد، حفظ نمی شود.» صفای زیارت جلوه دیگر علاقه قلبی برخاسته از معرفت عمیق امام به اهل بیت علیهم السلام، صفای زیارت است. امام در حدود پانزده سالی که در نجف بود، هر شب در ساعتی خاص کنار مرقد حضرت علی (ع) آمده، زیارت جامعه کبیره را می خواند. زیارتی که دست کم یک ساعت وقت می خواهد، ولی انسان با خواندن مفاهیم آن احساس می کند واقعا در برابر امامان معصوم علیهم السلام آنچه حق آنان است، بازگو می کند و در حقیقت یک دوره امام شناسی است. تنها در شب هایی که بیمار بود و حتی نمی توانست به بیرونی منزل بیاید یا اوقاتی که در کربلا بود، این برنامه را ترک می کرد. از مرحوم شهید حاج آقامصطفی خمینی نقل شده است: شبی هوا توفانی بود و بیرون رفتن از خانه مشکلاتی در برداشت. به امام عرض کردم: امیرمومنان (ع) دور و نزدیک ندارد، زیارت جامعه را که در حرم می خوانید، امشب در خانه بخوانید. امام فرمودند: مصطفی، تقاضا دارم روح عوامانه را از مانگیری. همان شب بالاخره به حرم مشرف شد. در نجف اشرف گاه در حرم مطهر حضرت علی (ع) در میان مردم زیارت کننده، تنه می خورد و مورد آزار قرار می گرفت؛ بویژه آن که برخی زوار ساکن روستاهای عراق بی مبالات و ناموزون راه می رفتند و گاه به ایشان صدمه می زدند. امام تمام این فشارها و رنج ها را در مشاهد مشرفه تحمل می کرد، ولی از این که افرادی در جلو یا پشت سرش به عنوان همراه یا مراقب حرکت کنند، بیزار بود. کسی نقل می کرد: امام را در حرم مطهر حضرت امام حسین (ع) دیدم که در میان انبوه زوار گیر کرده، نمی توانست قدمی پیش گذارد. جلو رفتم و به کنار زدن مردم پرداختم. امام با تغییر و تعرض مرا منع کرد، ولی بی توجه به نهی ایشان کارم را ادامه دادم. ناگهان متوجه شدم امام از مسیری که برایشان راه باز کرده ام نیامده، تغییر جهت داده اند. تشریف امام خمینی (ره) به حرم مطهر حضرت علی (ع) با آن آداب خاص زیارت نیز شایان توجه است. با کمال متانت و ادب اذن دخول می خواند. بعد از طرف پایین پای مبارک، وارد حرم می شد و مقید بود چنانکه در روایات وارد شده، از بالای سر مطهر عبور نکند. هنگامی که مقابل ضریح مطهر می رسید، زیارت امین الله یا زیارت دیگری را بانهایت اخلاص می خواند. بعد دو باره به سوی پایین پابرگشته، در گوشه ای از حرم نماز مستحبی و زیارت و دعا به حالت نشسته می خواند. سپس دو رکعت نماز می خواند و با

رعایت آداب و اخلاص حرم را ترک می کرد. امام (ره) از روی مفاتیح دعا می خواند، در حالی که عادت مراجع نیست چنین کنند و اگر دیده شده، در منزل و جای خلوت چنین می کنند. کیفیت زیارت امام، که با دعاها و طولانی همراه بود، یک حالت از خود بی خود شدن و عمق اتصال روحی را با صاحب ضریح و امامی که زیارت می کرد، نشان می داد. همین حالت در حرم حضرت اباعبدالله و حضرت ابوالفضل علیهما السلام نیز مشاهده می شد. یک بار هم که در ابتدای ورودش به عراق، به کاظمین و سامرا عزیمت کرد، همین برنامه دیده می شد. در آن اوایل امام صبحها و شبها به حرم نخستین امام مشرف می شد، ولی به دلیل تدریس و سایر مشاغل دیگر صبح ها نمی رفت. در سحرگاه هراس انگیز آخرین شبی که امام در نجف بود و مقرر گردید عراق را ترک گوید، فرمود: ناگزیر از اینجا باید بروم. در اینجا با حرم مطهر امیرمؤمنان (ع) انس داشتم، اما خدای دانند در این مدت من از دست اهل اینجا چه کشیدم. و با کنایه بخشی از رنجهایی را که متحمل شده بود، بیان کرد. این برنامه ما را به یاد جدبزرگوارش حضرت علی (ع) می اندازد که می فرماید: بعد از رحلت رسول اکرم (ص)، آن قوم چه رنجهایی برایش فراهم کردند و کوشیدند دست از کارش بردارد ولی او چنین نکرد. امام هم چنین روشی را در تاریخ مبارزات خود اتخاذ کرد. امام زیارت عاشورا را در ماه محرم و اربعین حضرت امام حسین (ع) می خواند. در اغلب ایام زیارتی، در کنار مرقد حضرت امام حسین (ع) بود. در دهه عاشورا هر روز زیارت عاشورای معروف را با صدمرتبه سلام و صدمرتبه لعن می خواند. در پاریس هم این برنامه را ادامه می داد. امام در چند سالی که در نجف بود، برای درک تمام زیارت های مخصوص امام حسین (ع) فاصله بین این شهر و کربلا را، که حدود ۸۰ کیلومتر است، می پیمود و اهتمام داشت در ایام عاشورا، اربعین، عرفه، نیمه شعبان و ماه رجب این مسیر را پشت سر بگذارد. چون در پایین مرقد امام حسین (ع) حضرت علی اکبر (ع) آرمیده است، پایین پا نمی رفت. در نجف هم، چون روایت شده سرمقدس امام سوم بالای سر مطهر پدرش علی (ع) است، امام خمینی بالای سر نمی رفت و دور نمی زد. یک بار می خواستند جلوی در گاهی که امام کفش های خود را بیرون می آورد، روزنامه بیندازند. چون این کار انجام شد، با وجود آن که صفحه آگهی ها بود، پایش را آنجا نهاد و فرمود: شاید اسم محمد یا علی در آنها باشد. می بینم که امام حتی حاضر نمی شد کلمه علی یا محمد، که اسم افرادی عادی بود، زیر پایش قرار بگیرد تا برسد به اسامی ائمه معصومین علیهم السلام. این حالت، اشتیاق وافر امام به آن خاندان را نشان می دهد. آن وجود گرانقدر با شنیدن صدای صلوات و نام مبارک رسول اکرم (ص) صلوات می فرستاد و دیده نشد که صدای صلوات مردم دیدار کننده را در حسینه جماران بشنود و صلوات نفرستد. توسل به اهل بیت علیهم السلام و استمداد از ارواح پاک آن بزرگواران، جلوه ای دیگر از حب امام به این خاندان بود. حجة الاسلام سید محمدجواد علم الهدی می گوید: به اذن امام مامور شدم که به منطقه خراسان بروم و علمای آن دیار را بینم و مصایبی را که طاغوت و استعمار متوجه مسلمانان نموده تشریح کنم و نامه های امام را تحویل آنان دهم. شبی که عازم بودم، ایشان خطاب به من فرمودند: قبل از این که با هر کس ملاقات کنید، اول به حرم امام رضا (ع) مشرف شوید و به آن حضرت بگویید: آقا، کار خطیری پیش آمده و ما وظیفه خود دانستیم که قیام کنیم. چنانچه مرضی شماست ما را تایید کنید.

امام خمینی (ره) در محضر معصومان علیهم السلام

امام خمینی (ره) در محضر معصومان علیهم السلام سخن از پروانه هایی است که گرد شمع وجود امام جمع شدند و از گرمی ولایت و پرتو انوار خورشید درخشان حضرتش بهره ها بردند و از یار سفر کرده و خاطرات جاودان پیوندش با ساحت مقدس عترت سخن گفتند تا همه نسلها با پیروی از حضرتش در شمار ارادتمندان اهل بیت: جای گیرند. در این بخش به فرازهایی از آن خاطرات اشاره می شود. باشد تا از سیره عملی این اسوه علم و عمل جرعه ای برگیریم و مشعلی فرا روی نسل جوان بر افروزیم. ان شاء الله. زیارت امام رضا (ع) آقای سیدحمید روحانی می گوید: یکی از علما برای من نقل می کرد که یک سال تابستان به اتفاق امام و چندتن

دیگر از روحانیون به مشهد مشرف شدیم و خانه درستی گرفتیم. برنامه ما چنین بود که بعد از ظهرها، پس از یکی دو ساعت استراحت، از خواب بلند می شدیم و به طور دسته جمعی روانه حرم مطهر می شدیم و پس از زیارت و نماز و دعا به خانه مراجعت و در ایوان باصفایی که در آن خانه بود، می نشستیم و چای می خوردیم. برنامه امام این بود که با جمع به حرم می آمدند، ولی دعا و زیارتشان را خیلی مختصر می کردند و تنها به منزل برمی گشتند و آن ایوان را آب و جارو می کردند، فرش پهن می کردند، سماور را روشن می کردند و چای را آماده می ساختند و وقتی که ما از حرم باز می گشتیم، برای ما چای می ریختند. یک روز من از ایشان سوال کردم که این چه کاریه، زیارت و دعا را به خاطر آنکه برای رفقا چای درست کنید مختصر می کنید و باعجله به منزل باز می گردید؟ امام در جواب فرمودند: من ثواب این کار را کمتر از آن زیارت و دعا نمی دانم. زیارت قبر حضرت علی (ع) آقای سید حمید روحانی می نویسد: امام در آن حدود پانزده سالی که در نجف می زیستند، جز در موارد استثنایی، هر شب ساعت ۳ بعد از نصف شب در کنار قبر حضرت علی (ع) بودند و حتی وقتی حکومت نظامی اعلام می شد و رفت و آمد در خیابانها ممنوع بود، به پشت بام می رفت و از دور امام خود را زیارت می کرد. زیارت مرقد مطهر امام حسین (ع) آقای سید حمید روحانی می نویسد: «... در اغلب ایام زیارتی در کنار قبر امام حسین (ع) بودند، در دهه عاشورا هر روز زیارت عاشورای معروفه را با صد مرتبه سلام و صد مرتبه لعن می خواندند.» ۲ مرحوم آقای املائی می فرمود: ۲ روزی در حرم مطهر امام حسین (ع) امام خمینی را دیدم که در میان انبوه زوار گیر کرده و قدمی نمی تواند پیش بگذارد. به جلو دویده به کنار زدن مردم و باز کردن راه پرداختم. امام با تعرض و تغییر مانع می کردند. و من بی توجه به منع ایشان به کار خود ادامه می دادم. یکباره متوجه شدم که امام از مسیری که من برای ایشان باز کرده ام نیامده و تغییر مسیر داده، در لابه لای جمعیت به راه خود ادامه می دهد. انس با حرم مطهر امیر المؤمنین (ع) آقای سید حمید روحانی می گوید: در سحرگاه وحشتزای آخرین شبی که امام در نجف بودند، خدمت امام رسیدم که دستور العملی از ایشان بگیرم. یک حالت تائری به من دست داده بود از اینکه می دیدم ایشان نجف را ترک می کنند و او پس از خدا و حرم مطهر امیرالمؤمنین (ع) تنها پناهگاه ما بود. عرض کردم: آقا، نمی شود از این سفر صرف نظر کنید؟! شما الان دارید تشریف می برید کویت و آنجا جای امنی نیست، سوریه جای امنی نیست، ایران وضعیت آنچنان است که کجا می خواهید بروید؟! امام فرمودند: «ناگزیر از اینجا باید بروم.» سپس فرمودند: «من در اینجا با حرم مطهر امیرالمؤمنین مأنوس بودم.» نحوه تشریف امام به حرم مطهر حضرت علی (ع) آقای سید حمید روحانی در این باره می نویسد: در تشریف امام خمینی به حرم مطهر امیرالمؤمنین (ع) با آن آداب خاص زیارت آن حضرت، باز شایان توجه است: با کمال ادب و متانت اذن دخول می خواندند. سپس از طرف پایین پاوارد حرم می شدند و مقید بودند که از بالای سر مطهر حضرت امیرالمؤمنین (ع) عبور نکنند. چنانکه در روایات وارد شده است. و هنگامی که مقابل ضریح مطهر می رسیدند، زیارت امین الله یا زیارت دیگری را بانهایت اخلاص می خواندند، بعد دوباره به طرف پایین پا بر می گشتند و در گوشه ای از حرم نماز، زیارت، دعا نشسته می خواندند و باز دو رکعت نماز و سپس بلند می شدند و با رعایت آداب و اخلاص تمام از حرم مطهر خارج می شدند. زیارتهای امام (ره) آقای محمد علی انصاری، یکی از اعضای دفتر امام خمینی (ره)، می گوید: علاقه امام به اهل بیت علیهم السلام وصف ناشدنی است و امام عاشق آنهاست. عاشقی که تا صدای یاحسین بلند می شود، او بی اختیار اشک می ریزد. امام با اینکه در برابر مصیبت ها صابر است و حتی در برابر مشکلاتی چون شهادت حاج آقا مصطفی اشک نمی ریزد اما به مجرد اینکه یک روضه خوان بگوید: «السلام علیک یا ابا عبدالله»، قطرات اشک از دیدگانش فرو می چکد و این واقعا علاقه کمی نیست و در همان مواقعی که بسیاری از شبه روشنفکران قبل از انقلاب به عزاداری و سینه زنی می تاختند و اگر این فرهنگ رشد پیدا می کرد، آثاری از شعائر اسلام باقی نمی ماند و ما را از درون بی محتوامی کرد. امام شیدایا به ترویج همان سنت های دیرینه عزاداری می پرداخت و مردم را به برگزاری هرچه باشکوهتر عزاداری های اهل بیت علیهم السلام سفارش می کند. شرکت در روضه حضرت زهرا (س) آقای محمد علی انصاری می گوید: یک روز که روز شهادت حضرت

فاطمه (س) بود، از امام تقاضا شد که در جمع برادران دفتر، که به همین مناسبت تشکیل داده بودند، حاضر شوند. امام آمدند و نشستند، به مجرد اینکه یکی از برادران دفتر شروع به خواندن مصیبت کردند، امام با صدای بلند گریه کردند که ایشان برای ملاحظه حال امام مصیبت را کوتاه کردند و قطرات اشک هم چون دانه های مروارید بر گونه هایشان فرومی غلتید و با اینکه دنیا و تبلیغات روی گریه امام تفسیرهای مختلف می کنند، امام باکی ندارند که حتی در صفحه تلویزیون نیز به خاطر ابی عبدالله (ع) گریه کنند و اشک بریزند. علاقه امام به آقا امام زمان (عج) آقای محمدعلی انصاری در این باره می گوید: یک روز یکی از طلاب در مدرسه رفاه به امام عرض می کند که: شما چرا در بین صحبتهایتان از امام زمان کمتر اسم می برید؟ امام به محض شنیدن این سخن درجا ایستادند و فرمودند: چه می گویی؟ مگر شما نمی دانید ما آنچه داریم از امام زمان است و آنچه من دارم از امام زمان (عج) است و آنچه از انقلاب داریم از امام زمان است. شرکت در مجالس روضه آیه الله سید حسن طاهری خرم آبادی می گوید: امام شبهای محرم، مجالس روضه، که در محلات قم برگزار می شد، شرکت می کردند. برای اینکه مردم را تشویق کنند، هم گرم نگه دارند. آن شب که ایشان را می خواستند دستگیر کنند، ولی هیچ کس خبر نداشت، تلفنهای قطع کرده بودند، تلفن منزل ایشان قطع شده بود. نزدیک غروب بود من آمدم منزل ایشان، آقای صانعی به من گفت: تلفن منزل امروز قطع است. فکر می کردیم تلفن عیبی پیدا کرده است. فکر نمی کردیم که می خواهند ایشان را دستگیر کنند. مجلس روضه هم صبحها در منزل امام منعقد بود. به من گفتند: که فردا صبح بیایید منبر بروید. من هم قبول کرده بودم که فردا آن جا منبر بروم. آن شب امام رفتند مجلس روضه ای در یکی از محله های قم. ماهم رفتیم و مردم استقبال خیلی عجیبی از ایشان کردند و ما آن شب را خدمت ایشان در مجلس بودیم و ایشان برگشتند. دوستان به ما گفتند که: همان نزدیکها که منزل یکی از رفقا بود، بیایید و شب را بخوابید. گفتیم: نه، می روم منزل. صبح بود که من داشتم آماده می شدم که به منبر بروم که خبر آوردند که امام را نزدیکهای طلوع فجر آمده اند و دستگیر کردند. ذکر صلوات آقای محمدحسن رحیمیان می نویسد: روزهای ملاقات عمومی در حسینیه جماران، که مردم از یکی دو ساعت قبل تدریجا جمع می شوند، گاه و بیگاه صدای صلواتشان بلند می شد و طبعاً صدای این صلواتها در داخل به گوش امام می رسید. یک وقتی متوجه شدیم که امام باشنیدن صدای صلوات و نام مبارک پیغمبر اکرم (ص) آهسته صلوات می فرستند و مدتها دقت داشتم و هیچ گاه ندیدم که ایشان صدای صلوات را بشنوند و صلوات نفرستند. احترام به ائمه اطهار علیهم السلام مرحوم آقای مصطفی زمانی می نویسد: هر کجا روایتی از امام (ع) به میان می آمد و یا نام راوی، از آنان احترام می کرد. در مورد امامان علیهم السلام می فرمود: «سلام الله علیهم اجمعین» و در مورد راوی با کلمه «رحمة الله علیه» یا «رضوان الله علیه» نام او را بیان می داشت. عشق به خاندان عصمت و طهارت بود که برای دفاع از حریم آنان، کتاب کشف اسرار را نوشت و برای زیارت خانه خدا و کربلای امام حسین (ع) کتابهای خود را فروخت. بارها شد که ضمن بیان روایات ائمه اطهار علیهم السلام از حالات آنان هم نقل می فرمود که مسائل اسلامی به صورت فرمولی عرضه نشود بلکه روح معنوی شاگرد هم تکامل یابد. توسل به اهل بیت علیهم السلام آقای مرتضی تهرانی می گوید: ویژگی دیگر ایشان شدت اتصال و ارتباطشان و توسلشان به اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین و خاندان عصمت و طهارت صلوات الله علیهم اجمعین است. به نحوی که در تمام زمان تشریفشان به نجف اشرف و حضور مولی المتقین صلوات الله علیه همه شب به حرم مقدس مشرف و از ارواح طیبه آن بزرگواران استمداد می نمودند. احترام به عزاداری امام حسین (ع) آقای محمد حسن رحیمیان می نویسد: حضرت امام مدظله در یک مراسم ملاقات در حسینیه جماران بطور استثنایی به جای آنکه در جایگاه روی صندلی بنشیند... روی زمین نشستند، آن هم روز عاشورا و به احترام عزاداری امام حسین (ع) بود. شرکت در دعای توسل آقای محمدحسن رحیمیان در این باره می گوید: یک روز به مناسبت یکی از وفیات ائمه علیهم السلام چند نفری، به عنوان خواندن دعای توسل، به اتاق امام رفتیم. همه رو به قبله نشستند و شروع به دعا کردند. بعد از شروع، امام وارد شدند و صف نشستند و همراه با همه دعا خواندند. در اثنای دعای توسل، یکی از آقایان ذکر مصیبت مختصری کرد. با آنکه ذاکر

روضه خوان ماهر نبود و با حضور امام دستپاچه شده بودو صدایش هم مرتعش و بریده بریده بود، همین که شروع به روضه کرد با آنکه هنوز مطلب حساسی را بیان نکرده بود، امام چنان به گریه افتادند که شانه هایشان به شدت تکان می خورد و بنده وقتی زیر چشم به سیمای امام نگاه کردم، دانه های متوالی اشک را که از زیر محاسن معظم له روی زانویشان فرو می افتاد، دیدم. تشکیل مجلس ذکر مصیبت آقای محمدحسن رحیمیان می نویسد: امام در مدتی که در نجف اشرف بودند، در تمام شبهای شهادت معصومین علیهم السلام در منزلشان ذکر مصیبت داشتند و به مناسبت رحلت حضرت زهرا(س) این برنامه سه شب ادامه داشت و آن گریه کردن و اشک ریختن بدون استثناء در همه این روضه خوانیها مشهود بود. توجه امام به زیارت عاشورا آقای سیدعلی اکبر محتشمی می گوید: از جمله حوادثی که در فرانسه اتفاق افتاد در رابطه با آن حالت خلوص و علاقه و محبتی که امام به ائمه اطهار داشتند، ما روزها که می شد کلیه گزارشهای شب گذشته را که به وسیله تلفن از ایران رسیده بود، می نوشتیم و احیانا آنهایی که لازم بود عین صدا را امام بشنوند، جمع آوری می کردیم و خدمت امام می رسیدیم و این گزارشها را خدمتشان تقدیم می کردیم و اگر توضیح هم لازم بود، توضیح می دادیم. اول محرم شده آن روز طبق معمول وقتی گزارشها را بردیم خدمت امام، دیدیم امام در اتاق قدم می زنند و با تسبیح ذکری می گویند و مشخص شد که امام زیارت عاشورا را طبق معمول که در سالهای گذشته هر سال در ایام عاشورا صبح مشرف می شدند حرم و زیارت عاشورا را در حرم حضرت امیرالمؤمنین(ع) می خواندند، در پاریس هم همان برنامه را ادامه داده بودند و زیارت عاشورا را می خواندند. امام تذکر فرمودند که از این به بعد در این ساعت گزارشها را نیاورید که در این ساعت من مشغول هستم و این برنامه ادامه داشت در ایام عاشورا. دستور امام به روضه خوانی در پاریس آقای سیدعلی اکبر محتشمی در این باره می گوید: روز تاسوعا من در محوطه قدم می زدم که آقای اشراقی آمدند و گفتند: که امام فرمودند: «که شما آماده باشید یک ساعت به ظهر من می خواهم بیایم بیرون و باید امروز روضه بخوانی.» من متحیر شدم، چون یک همچون آمادگی نداشتم که در آن شرایط و محیط روضه بخوانم. عرض کردم که: خدمت ایشان عرض کنید که من آمادگی ندارم تا روضه ای که مناسب این شرایط و در جو پاریس و در میان دانشجویان باشد، خدمت امام بخوانم. روضه ای که من می دانم همان روضه هایی است که در مجالس معمولی ایران خوانده می شود. یک همچنین روضه ای من می توانم بخوانم. بعد امام پیغام دادند که بگوئید: «به فلانی که همان روضه را می خواهم و همان روضه باید اینجا خوانده بشود.» من از این جریان حس کردم که امام در هر حال آن علاقه ای که به ائمه اطهار دارند و به آن محیطی را که برای آن محیط مبارزه می کنند، احترام می گذارند و همان محیط را می خواهند و همان آداب و رسومی که از متن اسلام هست و بیش از هزار سال مسلمانها با آن بودند را می خواهند ولو اینکه در پاریس و در قلب سرزمین غرب باشد. در آن روز جمعیت زیاد بود، خبرنگاران فراوانی هم آمده بودند، ساعت یازده امام تشریف آوردند و امام بسیار محزون بود. من خدمت امام نشستم. امام اشاره کردند به من که روضه بخوان و من شروع کردم روضه خواندن. برای کسانی که از سراسر کشورهای غرب آمده بودند برای دیدن امام بسیار غیرمترقبه بود این منظره، در شرایطی که امام در مقابلش شاه و آمریکاست و مبارزه می کند، روز تاسوعا بنشیند و برای امام حسین(ع) گریه کند. جمعیت خیلی زیاد بود و خبرنگارها هم این مجلس را ضبط می کردند. از همان اولی که شروع کردم به روضه، امام گریه کردند. در وسط روضه بود که متوجه شدم تمامی جمعیتی که در آنجا بودند، یکپارچه گریه می کردند و حتی یادم می آید که شاید در حدود یکربع بعد از اینکه روضه ما تمام شده بود، هنوز عده ای گریه می کردند و یکی از برادرهایی که آنجا بود، برادرمان دکتر فکری بود. آمد و صورت مرا بوسید و گفت: که من بیست و پنج سال در فرانسه هستم و از فرهنگم جدا شده بودم، از دینم جدا شده بودم، از مسائل مکتبی و مذهبی جدا شده بودم، از ائمه اطهار هم جدا شده بودم و امروز با این برنامه و روضه که تو خواندی مرا به همه چیز برگرداندی، به مذهبم، به مکتبم، به فرهنگم. و تا آن لحظه هم من دیدم چشمهایش اشک آلود بود و این روضه خوانی، شب عاشورا خوانده شد. توسل به ثامن الحجج(ع) آقای سید محمد جواد علم الهدی می گوید: یکی از خاطرات شخصی من با حضرت امام این بود که آن موقعی که(در)

مجلس شورای ملی آن عصر به فرمان استعمارگران مطلبی مطرح شد به عنوان «انجمنهای ایالتی و ولایتی...» و اینکه نام مقدس قرآن و قسم به قرآن که وظیفه هر نماینده ای است که قسم بخورد و متعهد شود، برداشته شود و به جایش کتاب آسمانی گفته شود؛ و اینکه اسم اسلام از روی این کشور به گونه ای برداشته شود به بهانه اینکه بتوانند ملت‌های دیگر هم در این کشور دست اندر کار باشند. تنها این سه جمله نبود بلکه امام هشدار می داد که این یک نوع رقیب و استعمار خانمانسوزی است که همه مقدسات اسلام را لگد کوب می کند. حضرت امام لازم دیدند که شبها... استادان حوزه علمیه قم را جمع کنند و در این باره شور و مشورتهایی بشود. .. به دولت وقت هشدار بدهند و می دادند و اعلامیه هایی صادر می شد. من به اذن امام مامور شدم که بلادی که در قسمت شرق ایران قرار گرفته (یعنی استان خراسان) را از مشهد مقدس تا زاهدان که دورترین شهر بود، بروم و علمای بلاد را بینم و برای بعضی از بزرگان نشان که حائز اهمیت خاصی از حیث نفوذ مردمی بودند با قلم مقدسشان نامه نوشتند. شبی که عازم بودم، خدمت ایشان شرفیاب شدم و امام از اندرون تشریف آوردند بیرون و نامه ها را به من لطف کردند و این جمله را فرمودند: «شما قبل از اینکه با هر کس ملاقات کنید، اول مشرف بشوید حرم مطهر ثامن الحجج علی ابن موسی الرضا (ع) و از زبان من به آن حضرت بگویید که آقا! کار بسیار عظیم و مساله خطیری پیش آمده و ما وظیفه دانستیم قیام کنیم، چنانچه مرضی شماست ما را تایید کنید.» کیفیت زیارت امام (ره) استاد عمید زنجانی می گوید: از نکاتی که من می توانم از آن دوره ای که در نجف در خدمت حضرت امام بودم و این افتخار بزرگ نصیبم بود، یادآوری کنم، مساله کیفیت زیارت حضرت امام هست که برای ما جالب بود. زیاد اتفاق می افتاد که ما می رفتیم در حرم مطهر حضرت امیر (ع) فقط از دور منظره زیارت امام را نگاه می کردیم. دو مورد بود که مخصوصا طلابی که حال و هوس این کارها را داشتند معمولا می آمدند تماشای زیارت می کردند. یکی زیارت مرحوم آقای امینی بود که دیدنی بود و ایشان وقتی حرم مشرف می شدند حالاتشان به قدری جذاب و گیرا و چنان طبیعی و خالصانه بود که واقعا انسان را وادار می کرد که بایستد و این زیارت را تماشا کند و بارها دیده می شد که مرحوم علامه امینی جلوی ضریح مطهر می ایستاد و یا می نشست و هیچ نمی گفت، یعنی لبها حرکت نمی کرد که آدم فکر کند که دارد زیارتنامه می خواند و ولی همین طور اشک از چشم به پای چشم و صورتش جاری می شد. مورد دوم زیارت حضرت امام بود که هر شب ایشان مشرف می شدند به حرم مطهر حضرت امیر (ع) و مقید بودند که متن زیارت را بخوانند و جای خاصی بود که حضرت امام می آمدند آن جا و از روی مفاتیح دعا می خواندند. ... زیارت امام خیلی طولانی بود. دعایی می خواندند و زیارت عاشورا می خواندند و نماز می خواندند. بعد از اینکه تمام می شد، حضرت امام در کنار ضریح مطهر می ایستادند و ظاهرا یک زیارت امین الله هم می خواندند. این کیفیت تشریف امام به حرم حضرت امیر (ع) و کیفیت زیارتشان واقعا جالب بود و حالت امام در دعا خواندن و زیارت، یک حالت از خود بی خود شدن بود که کاملا آن عمق اتصال روحی با آن صاحب ضریح و مزار و امامی که امام زیارتشان می کردند، این اتصال روحی و معنوی کاملا آشکار بود. همین منظره در کربلا در حرم حضرت اباعبدالله و حضرت ابوالفضل سلام الله علیهما اجمعین مشاهده می شد. یک بار هم که ما اول ورود حضرت امام تا سامرا رفتیم و در سامرا و کاظمین هم همین طور بود. گریه بر اهل بیت علیهم السلام آقای علی دوانی می گوید: یکی از خاطرات جالبی که از امام دارم این است که معظم له به قدری مسلط بر خود هستند و خویشان دار می باشند که شاید حدی نتوان برای آن تصور نمود. ... بارها می دیدم که در مسجد بالای سر حضرت معصومه (س) یا خانه بعضی از آقایان علما که در مجلس روضه نشسته بودند، هرچه واعظها هر کس می گفت، چه شیرین و چه تلخ، چه حزن انگیز و چه خنده دار، عده ای تبسم می کردند یا می خندیدند و جمعی تحت تاثیر مطالب حزن انگیز سرتکان می دادند و با صدای بلند گریه می کردند و ولی امام همچنان آرام و بی تفاوت نشسته و فقط گوش بودند که واقعا باعث تعجب هر بیننده بود و ولی همین که لحظه ذکر مصیبت اهل بیت علیهم السلام فرا می رسید، امام دستمال از جیب در می آوردند و آن را بی اختیار می گریستند و اشک می ریختند. گاهی می دیدم که دستمال را با دست تا حدود دهان گرفته بودند و به سخنان واعظ یا روضه خوان

گوش می دادند و در همان حال قطرات درشت و پی در پی اشک از دو سمت صورتشان جاری بود. احترام به مداح اهل بیت علیهم السلام آقای محمد فاضلی اشتها ردی می گوید: حضرت امام تواضع عجیبی نسبت به طلبه هایی که درس خوان بودند، داشتند. طلبه، روضه خوان، مداح اهل بیت علیهم السلام را که می دیدند، تمام قد بلند می شدند و موقعی که می خواستند از پیش استاد بروند، از او بدرقه می کردند و بالاخره با اصرار میهمان باز می گشتند. شرکت در جشن امام حسن مجتبی (ع) آقای سیدحسن طاهری خرم آبادی می گوید: ما در شبهای نیمه ماه رمضان، یک جشنی به عنوان حضرت امام حسن مجتبی (ع) در خانه می گرفتیم که آقایان طلبه ها و علما را هم دعوت می کردیم و من مقید بودم که حضرت امام را در این جشن دعوت کنیم و ایشان هم اظهار لطفی می کردند و در این جشن شرکت می کردند. گریه امام برای علی اکبر (ع) آقای علی دوانی می گوید: آقای حاج سیدمحمد کوثری، ذاکر معروف قم، از دوستان صمیمی که از سالها قبل در قم روضه خوان خاص امام بود و در سنوات اخیر هم ایام عاشورا در حضور جمع در حسینیه جماران به یاد ایامی که امام در قم اقامت داشتند و ایشان ذاکر خاص امام بود و ذکر مصیبت وی مطلوب امام بود، نقل می کرد که پس از شهادت مرحوم حاج آقامصطفی، فرزند ارشد امام، وارد نجف اشرف شدم. رفقا گفتند: خوب به موقع آمدی، امام را دریاب که هر چه ما کردیم در مصیبت حاج آقا مصطفی گریه کنند، از عهده بر نیامده ایم. مگر تو کاری بکنی. من خدمت امام رسیدم و عرض کردم: اجازه می دهید ذکر مصیبتی بکنم؟ امام اجازه دادند. هر چه نام حاج آقامصطفی را بردم تا با آهنگ حزین امام را منقلب کنم که در عزای پسر اشک بریزد، امام تغییر حال پیدا نکردند و همچنان ساکت و آرام بودند. زولی همین که نام حضرت علی اکبر (ع) را بردم هنگامه شد، امام چنان گریستند که قابل وصف نیست. گریه بر مصیبت اهل بیت عترت آقای علی دوانی می گوید: در مجلس ختم استاد شهید مرتضی مطهری، که از طرف امام در مدرسه فیضیه برگزار شد و خود امام هم که آن موقع در قم بودند حضور داشتند، سخنران که در کنار ایشان ایستاده بود و آن همه درباره شخصیت استاد شهید مطهری شاگرد برازنده و پاره تن امام و شهادت ایشان سخن گفت و امام با کمال آرامش گوش می دادند. زولی همین که گوینده به ذکر مصیبت اهل بیت علیهم السلام رسید، امام منقلب شدند و دستمال از جیب در آوردند و به صورت گرفته و گریستند. همان طور که اهل بیت خود گفته اند: «هر مصیبت و شهید وقتیلی که دارید به جای آنها برای ما ناله و زاری کنید.» امام عینا چنین است. نوفل لوشاتو شاهد اشک امام در شهادت امام حسین (ع) آقای علی دوانی می گوید: پسر بزرگم از خانم دکتر مهین ت استاد و صاحب نظر در هنر، نقل می کرد که ایشان زمانی که حضرت امام به پاریس هجرت کرده بودند، ایشان به پاریس رفته و در بیت امام خدمت می کرد. وقتی مرتب اخبار وحشتناک ۱۷ شهریور تهران را به امام می دادند که چه کرده اند و چقدر کشته شده اند، امام عکس العملی از تاجر و هیجان نشان نمی داد، و هیچ تاثیری در قیافه شان دیده نشد. حتی وقتی خود این خانم می گریستند، امام او را دلداری می داده و می گفتند: چرا گریه می کنی، صبر داشته باش. ولی چندی بعد روزی در یکی از مجالس امام، شخصی برخاست و شروع به ذکر مصیبت کرد. همین که گفت: «السلام علیک یا ابا عبد الله!» فوراً رنگ صورت امام تغییر کرد و دیدم که به پهنای صورتشان اشک می ریزند.

عرفان امام و منازل چهارگانه

عرفان امام و منازل چهارگانه آنچه در آثار ادبی و عرفانی امام خمینی قدس سره در سالهای آخر عمر پر برکنش دیده می شود - چه به صورت اشعار، چه نامه ها و مکتوبات عرفانی - نشان از نوعی شوریدگی و دلدادگی و عشق می دهد. ابراز حالات ویژه روحی و بی تابی های معنوی در راه وصل به جانان و اینکه همه چیز را فدای او کردن و همه مراحل را برای رسیدن به عشق و معشوق پیمودن و در این راه، از هیچ چیز پروا نداشتن و . . . همه از نشانه ها و آثار چنین عشق و مرتبه والای از خود بریدن و به محبوب رسیدن است. آنچه انسان را به محبوب و معبود می رساند، عبارت است از: - عبادت - علم - عرفان - و . . . عشق هر یک از مراحل

سه گانه اول، گاهی هم به جای رساندن، مانع می‌شود و به جای خدایی شدن به خودی بودن می‌انجامد و به جای ایجاد نورانیت، حجاب می‌آورد. اینکه انسان در محدوده عبادت ظاهری نماند، و به اصطلاحات علمی و قیل و قال مدرسه، دل خوش نکند، و مباحث عرفانی برای او دکان نشود، بلکه به کنه و جوهره ناب بندگی و آزادگی برسد، موهبتی است که خاص ویژگان است. در متون دینی هم (چه در آیات، چه روایات، و چه حتی در سیره معصومین و بزرگان دین) به رگه‌هایی از اشارات و تصریحاتی بر می‌خوریم که از این قشری‌گری و جمود برظواهر، یا از ژرفایی و رسیدن به باطن و جوهر ناب بندگی یاد کرده است. آنچه در آثار امام راحل قدس سره بخصوص در اشعارش مشهود است، اشاره به این منازل و مراحل و وادیهای سلوک و رسیدن به مرحله چهارم و عشق ناب به خدا است. شوریدگیهای سالهای آخر عمر حضرت امام نیز گویای این حال متعالی و مقدس است. آنچه در این نوشته، در پی آنیم، مروری بر دیوان امام و ردیابی این مراحل و منازل اربعه در سروده‌های حضرت اوست. اگر در اشعار امام می‌بینیم که از معبد و مسجد و طاعت و عبادت ریایی و ماذنه و دیر راهب و سجاده و صومعه و محراب و... نقد می‌شود و از بی‌حاصلی اینها یاد می‌شود، ناظر به روایاتی است که از عبادت بی‌علم و طول رکوع و سجود بدون تفکر و پرسشهای ریایی و... نکوهش شده است. و اگر حمله تند و تیز امام را به کتاب و مدرسه و قیل و قال درس و بحث و شفا و اسفار و فیلسوف و فتوحات و مصباح و اوراق و دکه علم و صحبت شیخ و عقال عقل و برهان و... می‌بینیم، باز ناظر به آنجاست که علم و اصطلاحات علمی، حجاب گردد و علم، تنها در دانستنیهای درس و بحث و تعلیم و تعلم خلاصه شود، نه آن نور امنیتی که دلها را روشن و با صفا می‌سازد. به فرموده امام صادق (ع): لیس العلم بالتعلم، انما هو نور یقع فی قلب من یرید الله تبارک و تعالی ان یریدیه (۱) و اگر می‌بینیم که با قلم و تعبیری تند، از عرفان و خانقاه و صوفی و درویش و خرقة ملوث و قلندران و مسند و... انتقاد می‌کند و اینها را همه هیچ می‌شمارد، آنجاست که عرفان بازی و دستگاه سازی و مرید پروری و انزواگزینی و بی‌خیالی، محصول اینگونه صوفیگری‌های بی‌خاصیت باشد. و... بالاخره اگر از می و ساغر و میکده و خم و جرعه و سبو و جام و باده و جرگه عشاق و عاکف میخانه شدن و... سخن می‌گویید، رسیدن به نهایت عشق راستین و دریدن همه حجابها و ظواهر و چشیدن طعم خوش عبودیت عاشقانه و نورانیت علم و عرفان ناب را در نظر دارد. با این مقدمات که گفته شد، مروری به برخی از سروده‌های حضرت امام داریم و این مراحل اربعه و منازل چهارگانه را در اشعار او پی می‌گیریم. (۲) با اشاره اینکه بلبل باغ جنان هم راهی به دوست ندارد و در پی آن قبله نماست. می‌گوید: عارف و صوفی از این بادیه دور افتادند جام می‌گیر ز مطرب، که روی سوی صفا همه در عید به صحرا و گلستان بروند من سر مست ز میخانه کنم رو به خدا (ص ۳۹) در غزلی دیگر، که سخن از می و جامی است که جان را فانی می‌سازد و انسان را از خود رها می‌سازد و همه تعلقات را می‌زداید و در خلوتگه رندان بی‌حرمت، در اثر آن سرمستی از باده عشق، سجود و قیام را بر هم می‌ریزد: روم در جرگه پیران از خود بی‌خبر، شاید برون سازند از جانم به می‌افکار خامم را و این عدم نامه را به ساغر ختم می‌کند و این حسن ختام را به گوش پیر صومعه می‌رساند. در غزلی دیگر می‌گوید (ص ۴۲): رهرو عشقم و از خرقة و مسند بیزار به دو عالم ندهم روی دل آرای تو را... دکه علم و خرد بست، در عشق گشود آنکه می‌داشت به سر، علت سودای تو را می‌بینیم که علم و عقل و خرقة و مسند، همه در برابر عشق، هیچ است. باز می‌بینیم که با محور قرار دادن عشق و نیستی و فنا، بر علوم رایج چنین می‌آشوبد (ص ۴۴): اسفار و شفای ابن سینا ننگشود با آن همه جر و بحث‌ها مشکل ما در همین راستا، در غزل دیگری می‌خوانیم (ص ۴۸): از درس و بحث مدرسه‌ام حاصلی نشد کی می‌توان رسید به دریا از این سراب هرچه فرا گرفتم و هر چه ورق زدم چیزی نبود، غیر حجابی پس از حجاب. باز در همین محور، پس از بیان آنکه جام باده، روح افزا و درمانگر است، نه مدرس و مربی و حکیم و خطیب و حلقه صوفی و اصحاب صلیب، می‌فرماید (ص ۵۱): از فتوحاتم نشد فتوحی و از مصباح، نوری هر چه خواهم در درون جامه آن دلفریب است در غزل دیگری ظاهر سازیهای دراویش را به سخره می‌گیرد و درباره این ظواهر فریبا می‌گوید (ص ۵۴): خرقة و خانقه از مذهب رندان دور است آنکه دوری کند از این و از آن، درویش است نیست درویش که دارد

کله درویشی آنکه نادیده کلامه و سر و جان، درویش است حلقه ذکر میارای، که ذاکر، یار است آنکه ذاکر بشناسد به عیان، درویش است وی از غزل سرجان، پریشانحالی خود را از جام بلی می‌داند که از روز الست در دل ریشه دارد و این عشق بی‌انجام و آغاز را مایه خریدن ناز معشوق می‌شمارد و می‌گوید (ص ۶۵): حلقه صوفی و دیر راهبم هرگز مجوی مرغ بال و پر زده، با زاغ هم پرواز نیست و در جای دیگر، عقل را دیوانه او شدن می‌داند و از خود گذشتن را، نشانه عاشقی، و می‌گوید (ص ۶۷): رهرو عشقی اگر، خرقة و سجاده فکن که بجز عشق، تو را رهرو این منزل نیست اگر از اهل دلی، صوفی و زاهد بگذار که جز این طایفه را راه در این محفل نیست و در ادامه، با تاکید بر اینکه اهل دل بودن، راه اصلی است و آرزوی رهایی از خرقة سالوس می‌کند و چنین می‌گوید: علم و عرفان به خرابات ندارد راهی که به منزلگه عشاق، ره باطل نیست. که به عیان، خرقة صوفی و سجاده زاهد و علم و عرفان را برای رسیدن به منزلگاه عشاق، ناتوان می‌شمارد و در اینکه برای یافتن دل و دلدار، نباید راه را گم کرد و در پیچ و خم ظواهر و علوم و اصطلاحات ماند، در غزل قصه مستی اینگونه می‌سراید (ص ۷۱): آنکه دل خواهد، درون کعبه و بتخانه نیست آنچه جان جوید، به دست صوفی بیگانه نیست گفته‌های فیلسوف و صوفی و درویش و شیخ در خور وصف جمال دلبر فرزانه نیست در غزل دیگر راه علم و عقل را از دیوانگی جدا می‌داند و تنها راه آشنایی با دوست را مستی و دیوانگی و از خویشتن بیگانگی می‌شمارد (ص ۷۲). درویشی را در درویش صفتی می‌داند و صوفی راستین را اهل صفا و عالم واقعی را آراسته به اخلاص، و گرنه علمش حجاب می‌شود و دگر هیچ و اینکه (ص ۷۴): عارف که ز عرفان کتبی چند فرا خواند بسته است به الفاظ و تعابیر و دگر هیچ در غزل دیگری که سخن از عشق دلدار است و می‌زدگان بیخود از خویش، باز هم از حجاب و مانع بودن علم و عرفان می‌گوید (ص ۸۲): عشقت از مدرسه و حلقه صوفی راندم بنده حلقه بگوش در خمارم کرد نقد از مدعیان بی‌باطن همچنان ادامه می‌یابد و در غزلی از زهد فروشان قلندر و عبادتهای کاسب کارانه و مرشد بازی‌های دکان دارانه و صوفی‌های پر ادعا انتقاد می‌کند (ص ۹۴) و در جای دیگر، ضمن ستایش از مستان از خود بی‌خود و بی‌نصیبی عاقلان، به حجاب بودن علم می‌پردازد و افق تازه‌ای را پیش خود می‌یابد، وقتی که از عرفان به عشق می‌رسد. با هم بخوانیم (ص ۱۰۴): در بر دلشدگان، علم حجاب است، حجاب از حجاب آنکه برون رفت بحق، جاهل بود... چون به عشق آمدم از حوزهرعرفان، دیدم آنچه خواندیم و شنیدیم، همه باطل بود. باز هم رستن از پوسته و رسیدن به مغز. می‌بینیم که در بتکده و کعبه و خانقاه و دیر و کنیسه، جلوه و نام و کلامی از آن دلبر نمی‌یابد و در مدرس فقیه، تنها قیل و قال می‌بیند و محضر ادیب را هم فاقد آن گمشده می‌یابد، حتی در صفوف قلندران هم تنها مدیحه سرایی از قلندران را مشاهده می‌کند و در نهایت، یک قطره می‌از جام دلبر را عطاکننده چیزی می‌داند که در همه ملک جهان نیست (ص ۱۰۸). دیوان امامره را مرور می‌کنیم. همچنان جلوه‌هایی از این حقیقت ناب که وقتی پرتو حسن به جان بیفتد، عشق همه دردها را درمان می‌کند و همان جلوه که بر موسی عمران نمود، در جان عاشق هم آتش می‌افروزد (ص ۱۱۵): ابن سینا را بگو در طور سینا ره نیافت آنکه را برهان حیران ساز تو حیران نمود و این حقیقت، در جای دیگر اینگونه متجلی است (ص ۱۱۷): از در مدرسه و دیر، برون خواهم تاخت عاکف سایه آن سرو روان خواهی دید و در اقبال به عشق و مستی گوید (ص ۱۲۲): برگیر جام و جامه زهد و ریا در آرمحراب را به شیخ ریاکار، واگذار با پیر میکده خبر حال ما بگو با ساغری برون کند از جان ما خمار در غزل دیگر، باز هم سخن از ساقی و میکده و عشق یار مطرح است و (ص ۱۲۵): گر گذشتی به در مدرسه، با شیخ بگو پی تعلیم تو آن لاله عذار آمد باز دکه زهد ببندید در این فصل طرب که بگوش دل ما نغمه تار آمد باز در غزل آواز سروش (ص ۱۳۰) یکسره سخن از مدهوشی حاصل از میکده و پیمانان و باده فروشی است که نارسایی گامهای مسیر علم و عرفان و مدرسه و خرابات و عالم و صوفی را جبران می‌کند: از دم شیخ، شفای دل من حاصل نیست بایدم شکوه برم پیش بت‌باده فروش نه محقق خبری داشت، نه عارف، اثری بعد از این دست من و دامن پیری خاموش عالم و حوزه خود، صوفی و خلوتگه خویش ما و کوی بت‌حیرت زده خانه به دوش از در مدرسه و دیر و خرابات شدم تا شوم بر در میعاد گهش حلقه بگوش گوش از عربده صوفی و درویش ببند تا به جانت رسد از کوی

دل، آواز سروش در غزل بعدی، باز هم صحبت از عهد بستن با پیر می‌فروشی است و بی‌حاصلی شیخ خرقه پوش و قیل و قال مدرسه (ص ۱۳۱): از قیل و قال مدرسه‌ام حاصلی نشد جز حرف دلخراش، پس از آن همه خروش در غزل نهانخانه اسرار (ص ۱۳۸) نیز سخن از روی نیاز بردن بر در می‌کده و پیرمغان است و همان مضامینی که در ص ۱۳۰ هم بود. (۱). بحار الانوار، ج ۱ ص ۲۲۵. (۲). منبع مطالعه و بررسی "دیوان امام" است که از سوی "مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی" چاپ شده است و شماره صفحاتی که در متن می‌آید، براساس این دیوان است. صوفی و خرقه خود، زاهد و سجاده خویش من سوی دیر مغان، نغمه نواز آمده‌ام با دلی غمزده از دیر به مسجد رفتم به امیدی هله با سوز و گداز آمده‌ام در غزل دیگر (ص ۱۴۰) از دغلبازی صوفی به امان آمده و از قیل و قال مدرسه، به می‌کده و عالم عشق و سرمستی پناه می‌آورد و با روان شوریده، در پی گشودن گره‌های بسته با غمزه یار است: شیخ را گو که در مدرسه بر بند، که من زین همه قال و مقال تو به جان آمده‌ام سرخم باز کن ای پیر که در درگه تو با شمع، رقص کنان، دست فشان آمده‌ام و با بیان اینکه همه جا خانه یار است که یارم همه جاست، به شهود خدا در ذره ذره هستی اشاره می‌کند که اینگونه تجلی خدا را جز در دید عاشقانه عرفانی نمی‌توان یافت. غزل خال لب نیز، که برای نخستین بار پس از ارتحال حضرت امام‌مقدس سره از سوی فرزندش مرحوم حاج احمد آقا به ملت داغ‌دیده ایران عرضه شد، همین حال و هوا و شوریدگی عاشقانه و فارغ از خود شدن و منصوروار، خریدار سر دار شدن و شرر غم دلدار به چشم می‌خورد و گریز از پندهای واعظ شهر و دور افکندن جامه زهد و ریا و پوشیدن خرقه پیر خراباتی و این حالت که (ص ۱۴۲): در میخانه گشایید به رویم شب و روز که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم و در صفحه بعد نیز، شهره شهر شدن را در پی گرفتاری در کمند سر زلف یار می‌داند و می‌گوید: مستی علم و عمل رخت بیست از سر من تا که از ساغر لبریز تو هشیار شدم در غزل جامه دران (ص ۱۵۱) خواستار جام می‌از دست دلبر می‌شود و پروانه‌وار گرد شمع روی دوست می‌چرخد و دنیا را همچون قفسی و دامی می‌بیند که باید از پرپر شدن در آن و ماندن در این رها شد و آرزو می‌کند که خرقه ملوث و سجاده ریا را بر در میخانه بردرد و از سبوی عشق، جرعه‌ای نوشیده و مستانه، جان از خرقه هستی در آورد: گر از سبوی عشق دهد یار، جرعه‌ای مستانه جان ز خرقه هستی در آورم و این یادآور وصفی است که حضرت امیرع در نهج البلاغه از متقین دارد که چنان مشتاق ثواب و بیمناک از عقاب‌اند که اگر اجل نبود، یک چشم برهم زدن جانهایشان در زندان تن نمی‌ماند: و لولا الاجل الذی کتب الله علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم (۱) این بی‌تابی از ماندن در قفس تن و زندان زندگی و شوق به رهایی از این جهان که خاص مرحله عشق است، در غزلها و موارد دیگر هم دیده می‌شود و اظهار امیدواری می‌کند که روزی برسد تا از این خانه هجرت کرده و پروانه‌وار در شعله شمع وجود دلدار بسوزد (ص ۱۵۸): روی از خانقه و صومه بر گردانم سجده بر خاک در ساقی میخانه کنم حال، حاصل نشد از موعظه صوفی و شیخ رو به کوی صنمی واله و دیوانه کنم وی خود را زاده عشق می‌داند که با مدعی عاکف مسجد در نبرد است و خلیلانه در آتش عشق یار می‌رود و به مستی و بیهوشی در می‌کده می‌بالد و در نهایت چنین می‌گوید (ص ۱۶۳): با صوفی و درویش و قلندر به ستیزیم با می‌زدگان، گمشدگان بادیه گردیم. و همین مضامین را در غزل جام ازل (ص ۱۶۷) دارد و خود را زاده عشق و پسر خوانده جام و دلدادده میخانه و غلام پیر مغان می‌شمارد و هم از اصطلاحات مدرسه گریزان است و هم خرداندیشان و عوام: با صوفی و با عارف و درویش به جنگیم پرخاش گر فلسفه و علم کلامیم از مدرسه مهجور و ز مخلوق، کناریم مطرود خردپیشه و منفور عوامیم در مناجات محبین از حضرت سجاد(ع)، سخن از چشیدن شیرینی محبت خدا و آن را با چیز دیگری عوض نکردن و شوق دیدار خدا داشتن و توفیق نظر به وجه‌الله داشتن است: واجتیته لمشاهدتک واخلیت وجهه لک و فرغت فواده لحبک و رغبتہ فیما عندک . . . اینگونه مضامین عاشقانه و پشت سر نهادن مراحل علم و عبادت و کتاب و کلام و رسیدن به شور و حال و بار یافتن به قرب و لذت بردن از انس، در اشعار متعددی از حضرت امام دیده می‌شود. غزل باریار (ص ۱۶۸) یکی از این نمونه‌هاست که در آن از جمله می‌خوانیم: راز دل غمدیده خود را به که گویم؟ من تشنه جام می‌از آن کهنه سبویم بر دار کتاب از برم و جام می‌آور تا آنچه که در جمع کتب نیست،

بجویم از پیچ و خم علم و خرد رخت‌بیندم تا بار دهد یار به پیچ و خم مویم و این همان مراحل بالاتر از علم است که شاعری گفته است: بشوی اوراق اگر همدرس مایی که علم عشق در دفتر نباشد این‌ها مرحله‌ای است که حتی پای عرفان هم از پیمودن راه آن ناتوان است و تنها با شهپر عشق است که می‌توان در این آفاق پر کشید. حضرت امام در غزل وادی ایمن، در پی صاحب‌نظری است که این گم کرده راه را به منزل برساند و با گذراندن راه پر خطر عشق، به آن منزلگاه ایمن، بار یابد. (ص ۱۶۹): از ورق پاره عرفان خبری حاصل نیست از نهانخانه رندان خبری می‌جویم مسند و خرقة و سجاده ثمربخش نشد از گلستان رخ او ثمری می‌جویم ... ترک میخانه و بتخانه و مسجد کردم در ره عشق رهگذری می‌جویم این ابیات را نیز دقت کنید (ص ۱۷۰): خرم آن روز که ما عاکف میخانه شویم از کف عقل برون جسته و دیوانه شویم بشکنیم آینه فلسفه و عرفان را از صنم خانه این قافله بیگانه شویم فارغ از خانقه و مدرسه و دیر شده پشت پایی زده بر هستی و فرزانه شویم. در غزل غمزه دوست (ص ۱۸۶)، هدف از حضور در میکده و بتکده و مسجد و دیر را بهره از نگاه دوست می‌داند و اینکه اگر به این خواسته نرسد، آنها ثمری ندارد و همه چیز سراب است: بر در میکده و بتکده و مسجد و دیر سجده آم که تو شاید نظری بنمایی مشکلی حل نشد از مدرسه و صحبت شیخ غمزه‌ای، تا گره از مشکل ما بگشایی و این مضامین، تداعی کننده عشق و شیدایی نهفته در مناجات‌المریدین امام سجاده است که عشق معبود را کارساز و درمان کننده و آرام بخش و همدم و ... می‌داند و در پی این اکسیر دگرگون ساز است: ... فانت لاغیرک مرادی، ولک لالسواک سهری و سهادی و لقائک قره عینی و وصلک منی نفسی و الیک شوقی و فی محبتک ولهی و الی هواک صبابتی و رضاک بغیتی و رویتک حاجتی و جوارک طلبی و قربک غایه سولی و فی مناجاتک روحی و راحتی و عندک دواء علتی و شفاء غلتی و برد لوعتی و کشف کربتی... (۲) (ص ۱۶) در غزل شرح پریشانی (ص ۱۶۰) نیز که با مطلع درد خواهم، دوا نمی‌خواهم از همین دلدادگی و شوق و انس و خریداری جفای یار و عشق به بیماری آن محبوب سخن می‌گوید و اینکه او دعا و ذکر و فکر و قبله و قبله نماست. به هر حال، آنچه امام را جذب کامل کرده و از همه چیز و همه جا و همه کس رهانده است، همان خلوت مستان و جرگه عشاق است که ورای آن اصطلاحات و علوم و زهد و عبادت و حلقه درویشان است. این مرحله، اوج کمال روحی و رهایی از همه تعلقات است. این چند بیت را هم از غزل خلوت مستان (ص ۱۸۷) مرور کنیم: در حلقه درویش ندیدیم صفایی در صومعه از او نشنیدیم ندایی در مدرسه از دوست نخواندیم کتابی در مازنه از یار ندیدیم صدایی در جمع کتب هیچ حجابی ندریدیم در درس صحف، راه نبردیم به جایی در جرگه عشاق روم، بلکه بیابم از گلشن دلدار، نسیمی، ردپایی این‌ما و منی جمله ز عقل است و عقال است در خلوت مستان نه منی هست و نه مایی علمهای عای بی‌اثر در ساختن روح و سعادت عالم، حجاب است، هم برای خود و هم برای دیگران به فرموده حضرت علی: علم لا ینفع کدواء لا ینجح. (۳) علم بی‌فایده همچون دارویی است که اثر درمانی ندارد. و به تعبیر حضرت عیسی: مثل عالمان السؤ مثل صخره‌ای که بر دهانه نهی قرار گرفته که نه خود از آب می‌نوشد و نه می‌گذارد آب به مزرعه‌های تشنه برسد: مثل علماء السؤ مثل صخره وقعت علی فم النهر، لا هی تشرب الماء و لاهی ترک الماء یخلص الی الزرع. (۴) این حکمت متعالی را حضرت امام، در یک رباعی اینگونه می‌سراید (ص ۲۱۲): علمی که جز اصطلاح و الفاظ نبود جز تیرگی و حجاب چیزی نفزود هر چند تو حکمت الهی خوانیش راهی به سوی کعبه عاشق نمود باز هم از رباعیات امام بخوانیم (ص ۲۳۸): ای پیر مرا به خانقه منزل ده از یاد رخ دوست مراد دل ده حاصل نشد از مدرسه، جز دوری یار جانا مددی به عمر بی‌حاصل ده در اینجا گریز از مدرسه به خانقاه است، تا عمر، حاصلی داشته باشد. ولی خواسته برتر، رها شدن از این دوست و رسیدن به عشق و جنون (ص ۲۳۸): یارب نظری ز پاکبازانم ده لطفی کن و ره به دلنوازانم ده از مدرسه و خانقهم باز رهان مجنون کن و خاطر پریشانم ده باز هم نمونه دیگر، سپردن دلق و مسند به دیگران و بر هم زدن طومار حکمت و فلسفه و عرفان، در برابر وصول به بارگاه عشق است. چنین می‌خوانیم (ص ۲۲۳): آن روز که ره به سوی میخانه برم یاران همه را به دلق و مسند سپرم طومار حکیم و فیلسوف و عارف فریاد کشان و پای کوبان بدرم گرچه بنای کار در این بررسی، دیوان امام بود، لیکن در

نامه‌ها و مکتوبات عرفانی حضرت امام‌مقدس سره نیز اشاراتی به این موانع راه و منازل سلوک و حجب نور دیده می‌شود. دریغ است که در این نوشته، نگاهی به آن رهنمودهای حکیمانه و نواهای عاشقانه و عارفانه نداشته باشیم. در نامه‌ای عارفانه به خانم فاطمه طباطبایی (همسر مرحوم حاج احمد آقا) در چند مورد از این رشحات ناب دیده می‌شود: ... دخترم! سرگرمی به علوم حتی عرفان و توحید، اگر برای انباشتن اصطلاحات است - که هست - و برای خود این علوم است، سالک را به مقصد نزدیک نمی‌کند که دور می‌کند؛ العلم هو الحجاب الاء کبر. (۱). نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۹۳ (متقین). (۲). مفاتیح الجنان، ص ۱۲۴ مناجات هشتم از مناجات خمس عشر. (۳). غررالحکم، حدیث ۶۲۹۲. (۴). العلم و الحکم فی الکتاب و السنه، ری شهری، ص ۴۴۶. و اگر حق جویی و عشق به او انگیزه است - که بسیار نادر است - چراغ راه است و نور هدایت؛ العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء. و برای رسیدن به گوشه‌ای از آن، تهذیب و تطهیر و تزکیه لازم است. (۱) به قدر میسور، در رفع حجب و شکستن اقبال برای رسیدن به آب زلال و سرچشمه نور کوشش کن. تا جوانی در دست توست، کوشش کن در عمل و تهذیب قلب و در شکستن اقبال و رفع حجب، که هزاران جوان که به افق ملکوت نزدیکترند. موفق می‌شوند و یک پیر موفق نمی‌شود. (۲) ... بافته‌های سابق را جز مثنی الفاظ نمی‌بینم و به تو و سایر جوانها که طالب معرفتند، وصیت می‌کنم که شما و همه موجودات جلوه اویند و ظهور ویند، کوشش و مجاهده کنید تا بارقه‌ای از آن را بیابید و در آن محو شوید و از نیستی به هستی مطلق رسید. (۳) ... شب گذشته، اسماء کتب عرفانی را پرسیدی. دخترم! در رفع حجب کوش نه در جمع کتب. گیرم کتب عرفانی و فلسفی را از بازار به منزل و از محلی به محلی انتقال دادی، یا آن که نفس خود را انبار الفاظ و اصطلاحات کردی و در مجالس و محافل آنچه در چنته داشتی عرضه کردی و حضار را فریفته معلومات خود کردی و با فریب شیطانی و نفس اماره خبیث‌تر از شیطان، محموله خود را سنگین‌تر کردی و با لعه ابلیس مجلس آرا شدی و خدای نخواستہ غرور علم و عرفان به سراغت آمد - که خواهد آمد - آیا با این محموله‌های بسیار به حجب افزودی یا از حجب کاستی؟ خدای عزوجل برای بیداری علما آیه شریفه مثل الذین حملوا التوراه را آورده تا بدانند انباشتن علوم، - گرچه علم شرایع و توحید باشد - از حجب نمی‌کاهد، بلکه افزایش می‌دهد و از حجب صغار او را به حجب کبار می‌کشانند. نمی‌گویم از علم و عرفان و فلسفه بگریز و با جهل، عمر بگذران، که این انحراف است. می‌گویم کوشش و مجاهده کن که انگیزه الهی و برای دوست باشد و اگر عرضه کنی برای خدا و تربیت‌بندگان او باشد، نه برای ریا و خودنمایی. (۴) این نکته لطیف و ظریف را هم بخوانیم: همچون عاشق بی‌سوادی که به سواد نامه محبوب نظر کند و دل خوش دارد که این نامه محبوب است و همچون پارسی زبان پریشان عربی ندانی که قرآن کریم را خواند و چون از اوست، لذت برد و حالی به او دست دهد که هزاران بار بهتر از ادیب دانشمندی است که به اعراب و مزایای ادبی و بلاغت و فصاحت قرآن سرخود را گرم کند و فیلسوف و عارفی که به مسائل عقل و ذوقی آن بیندیشد و از محبوب غافل باشد، چون مطالعه کتب فلسفی و عرفانی که به محتوای کتاب مشغول و به گوینده آن کاری ندارد. (۵) حضرت امام قدس سره در یک نامه عرفانی دیگر خطاب به فرزند گرامی‌شان حاج سید احمد آقا، نکاتی در همین مقوله دارد که جملائی هم از این نامه تقدیم می‌شود: ... پس میزان عرفان و حرمان، انگیزه است. هر قدر انگیزه‌ها به نور فطرت نزدیک‌تر باشند، از حجب، حتی حجب نور وارسته تر، به مبدا نور وابسته ترند، تا آنجا که سخن از وابستگی نیز کفر است. (۶) در همین نامه می‌خوانیم: ... کوشش کن کلمه توحید را که بزرگترین کلمه است و والا-ترین جمله است از قلت به قلت برسانی که حظ عقل همان اعتقاد جازم برهانی است و این حاصل برهان اگر با مجاهدت و تلقین به قلب نرسد، فایده و اثرش ناچیز است. چه بسا بعض از همین اصحاب برهان عقلی و استدلال فلسفی بیشتر از دیگران در دام ابلیس و نفس خبیث می‌باشند - پای استدلالیان چوبین بود - و آنگاه این قدم برهانی و عقلی تبدیل به قدم روحانی و ایمانی می‌شود که از افق عقل به مقام قلب برسد و قلب باور کند آنچه را استدلال، اثبات عقلی کرده است. (۷) حضرت امامره در نامه عرفانی دیگری که برای خانم فاطمه طباطبایی در سال ۶۵ (سه سال پیش از ارتحالش) نوشته است، اینگونه می‌نگارد: ... در جوانی که نشاط و توان بود با مکاید

شیطان و عامل آن که نفس اماره ست سرگرم به مفاهیم و اصطلاحات پرزرق و برقی شدم که نه از آنها جمعیت حاصل شد. نه حال و هیچ گاه در صدد به دست آوردن روح آنها و برگرداندن ظاهر آنها به باطن و ملک آنها به ملکوت برنیامدم و گفتم: از قیل و قال مدرسه‌ام حاصلی نشد، جز حرف دلخراش پس از آن همه خروش و چنان به عمق اعتبارات فرو رفتم و به جای رفع حجب به جمع کتب پرداختم که گویی در کون و مکان خبری نیست. جز یک مشت ورق پاره که به اسم علوم انسانی و معارف الهی و حقایق فلسفی طالب را که به فطرت الله مفتور است از مقصد باز داشته و در حجاب اکبر فرو برده. اسفار اربعه با طول و عرضش از سفر به سوی دوست بازماند، نه از فتوحات فتحی حاصل و نه از فصوص الحکم حکمتی دست داد، چه رسد به غیر آنها که خود داستان غم انگیز دارد. (۸) و به فرزندش چنین نصیحت می‌کند: ... پس از این پیر بینوا بشنو که این بار را به دوش دارد و زیر آن خم شده است؛ به این اصطلاحات که دام بزرگ ابلیس است بسنده مکن و در جستجوی او جل و علا باش. جوانی‌ها و عیش و نوشهای آن بسیار زود گذر است که من خود همه مراحلش را طی کردم. (۹) خلاصه سخن آنکه در مراحل سلوک و کمال نفس، باید این چهار گام را برداشت: اول: در پوسته ظاهری عبادت نماندن و به ژرفای عبودیت رسیدن دوم: در بند اصطلاحات علمی و دروس مدرسه‌ای، از نورانیت قلب محروم نگشتن سوم: دفتر و بساط درویشی و عرفانی نگشودن و از حصار الفاظ به درون عرفان ناب پای نهادن چهارم: رسیدن به مرحله فنا و بیخودی و رستن از همه تعلقات خودی و تعینات فردی که محصول عشق است و این وادی با اصطلاحات می و باده و شراب و مستی از باده عشق و محبت الهی و شوق رفتن و رسیدن و حیرانی و پریشانی لبریز است. آری، غزل این شیفتگی و شیدایی و سرمستی از باده عشق و محبت الهی و شوق رفتن و رسیدن و حیرانی و پریشانی لبریز است. آری، غزل محفل دلسوختگان (ص ۶۶): عاشقم، عاشق و جز وصل تو درمانش نیست کیست کاین آتش افروخته در جانش نیست جز تو در محفل دلسوختگان ذکر نیست این حدیثی است که آغازش پایانش نیست راز دل را نتوان پیش کسی باز نمود جز بر دوست که خود حاضر و پنهانش نیست با که گویم که بجز دوست نبیند هرگز آنکه اندیشه دیدار به فرمانش نیست گوشه چشم گشا بر من مسکین بنگر ناز کن ناز، که این بادیه سامانش نیست سرخم باز کن و ساغر لبریزم ده که بجز تو سرپیمانه و پیمانش نیست نتوان بست زبانش ز پریشان گویی آنکه در سینه بجز قلب پریشانش نیست پاره کن دفتر و بشکن قلم و دم دربند که کسی نیست که سرگشته و حیرانش نیست. (۱). صحیفه نور، ج ۲۲، ص ۳۴۳. (۲). همان، ص ۳۴۴. (۳). همان، ص ۳۴۵. (۴). همان، ص ۳۴۶. (۵). همان، ص ۳۴۷. (۶). همان، ص ۳۵۹. (۷). همان، ص ۳۶۱. (۸). همان، ص ۳۸۰. (۹). همان، ص ۳۸۱. جواد محدثی -

imam-khomeini.com

سیره عملی امام خمینی در ماه رمضان

سیره عملی امام خمینی در ماه رمضان عالمان ربانی، چلچراغ‌های پر فروغی هستند که در هر عصری، در آسمان علم و عمل می‌درخشند، و با کسب نور و گرما از خورشید رسالت و امامت. بر زمین تجلی می‌کنند و آنان را به سوی منابع نور و برکت دودمان وحی، رهنمون می‌سازند، و بر بال عرفان ناب محمدی صلی الله علیه و آله نشانده، بر مشکات ملکوت، عروج می‌دهند. در میان دین باوران کفر ستیز، چهره‌ی محبوب قرن، فقیه تیزبین سیاست مدار ایزدخواه فیلسوف عارف ژرف نگر، عالم متخلق و رهبر و بنیان گذار جمهوری اسلامی، حضرت امام خمینی، رضوان الله علیه، از موقعیتی والا و ویژه برخوردار است؛ زیرا، روزها و ساعت‌ها و لحظه‌های عمر او، بامراقبه و محاسبه سپری شد و صدها آیه‌ی قرآن را مجسم ساخت و عینیت بخشید. مناسب است سیره‌ی عملی ایشان را در ماه مبارک رمضان مورد بررسی قرار دهیم تا جان را با شاهد محبت و شناخت حاصل از رفتار ایشان، صفایی دیگر دهیم. حضرت امام، رضوان الله علیه، توجه ویژه‌ای نسبت به ماه رمضان داشته و بدین جهت، ملاقات‌های خودشان را در ماه رمضان تعطیل می‌کردند و به دعا و تلاوت قرآن و... می‌پرداختند. و خودشان می‌گفتند: «خود ماه مبارک رمضان، کاری است

«(۱) یکی از یاران امام، در این باره گفته است: در این ماه، ایشان، شعر نمی خواندند و نمی سرودند و گوش به شعر هم نمی دادند. خلاصه، دگرگونی خاصی متناسب با این ماه در زندگی خود ایجاد می کردند، به گونه ای که این ماه را، سراسر، به تلاوت قرآن مجید و دعا کردن و انجام دادن مستحبات مربوط به ماه رمضان سپری می کردند. (۲) ایشان، به هنگام سحر و افطار، بسیار کم می خوردند، به گونه ای که خادم شان فکر می کردند که امام، چیزی نخورده است! (۳) حضرت امام رحمه الله درباره رمضان چنین می سرایند: ماه رمضان شد، می و میخانه بر افتاد عشق و طرب و باده، به وقت سحر افتاد افطار به می کرد برم پیر خرابات گفتم که تو را، روزه، به برگ و ثمر افتاد با باده، وضو گیر که در مذهب زندان در حضرت حق این عملت بارور افتاد (۴) عبادت و تهجد از جمله برنامه های ویژه ی حضرت امام، رضوان الله علیه، در ماه مبارک رمضان، عبادت و تهجد بود. امام، عبادت را ابزار رسیدن به عشق الهی می دانستند. و به صراحت بیان می کردند که در وادی عشق، نباید به عبادت به چشم وسیله ای برای رسیدن به بهشت نگاه کرد (۵). اکثر آشنایان امام نقل می کنند که از سن جوانی، نماز شب و تهجد، جزء برنامه هایشان بود. بعضی از نزدیکان ایشان می گفتند که وقتی در ظلمت و تاریکی نیمه شب، آهسته وارد اتاق امام می شدم، معاشقه امام را با ایزد احساس می کردم و می دیدم که با خضوع و خشوعی خاص، نماز می خواندند و قیام و رکوع و سجود را به جا می آوردند که حقا وصف ناپذیر بود. با خودم فکر می کردم که شب امام، حقیقتا، ليله القدر است. (۶) یکی از اعضای دفتر ایشان، در این باره می گوید: پنجاه سال است که نماز شب امام، ترک نشده است. امام، در بیماری و در صحت و در زندان و در خلاصی و در تبعید، حتی بر روی تخت بیمارستان قلب هم نماز شب خواندند. (۷) امام، رضوان الله علیه، توجه خاصی به نوافل داشتند و هرگز، نوافل را ترک نمی کردند. نقل شده است که امام، در نجف اشرف، با آن گرمای شدید، ماه مبارک رمضان را روزه می گرفت و با این که در سنین پیری بودند و ضعف بسیار داشتند، تا نماز مغرب و عشا را به همراه نوافل به جای می آوردند، افطار نمی کردند! و شب ها تا صبح، نماز و دعا می خواندند و بعد از نماز صبح، مقداری استراحت می کردند و صبح زود، برای کارهایشان آماده می شدند. (۸) خانم زهرا مصطفوی می گوید: راز و نیاز امام و گریه ها و ناله های نیمه شب این، چنان شدید بود که انسان را، بی اختیار، به گریه می انداخت. (۹) یکی از اساتید قم نقل می کرد: شبی، میهمان حاج آقا مصطفی بودم. ایشان، خانه ی جداگانه ای نداشتند و در منزل امام زندگی، می کردند. نصف شب، از خواب بیدار شدم و صدای آه و ناله ای شنیدم، نگران شدم که مگر اتفاقی افتاده است؛ حاج آقا مصطفی را بیدار کردم و گفتم: «بین چه خبر است!». ایشان نشست و گوش داد و گفت: «صدای امام است که مشغول تهجد و عبادت است». (۱۰) در ماه مبارک رمضان، این شب زنده داری و تهجد، وضعیت دیگری داشت. یکی از محافظان بیت می گوید در یکی از شب های ماه مبارک رمضان، نیمه شب، برای انجام کاری مجبور شدم از جلوی اتاق امام گذر کنم. حین عبور، متوجه شدم که امام، زار زار گریه می کردند! هق هق گریه ی امام که در فضا پیچیده بود، واقعا مرا تحت تاثیر قرار داد که چه گونه امام، در آن موقع. از شب، با خدای خویش راز و نیاز می کند. (۱۱) آخرین ماه مبارک رمضان دوران حیات امام، به گفته ی ساکنان بیت، از ماه مبارک رمضان های دیگر متفاوت بود! به این صورت که امام، همیشه، برای خشک کردن اشک چشم شان دستمالی را همراه داشتند، ولی در آن ماه مبارک رمضان، حوله ای را نیز همراه بر می داشتند تا به هنگام نمازهای نیمه شب شان، از آن استفاده کنند! (۱۲) توجه ویژه به قرآن امام خمینی، رضوان الله علیه، توجه خاصی به قرآن داشتند، به طوری که روزی، هفت بار قرآن می خواندند! امام، در هر فرصتی که به دست می آوردند، و لو اندک، قرآن می خواندند. بارها دیده شد که امام، حتی در دقایقی قبل از آماده شدن سفره - که معمولا به بطالت می گذرد - قرآن تلاوت می کنند (۱۳)! امام، بعد از نماز شب اش تا وقت نماز صبح، قرآن می خواند. (۱۴) یکی اطرافیان امام می گوید: امام، در نجف، چشم شان درد گرفت و به دکتر مراجعه کردند. دکتر، بعد از معاینه ی چشم امام گفت: «شما باید چند روزی قرآن نخوانید و به چشم تان استراحت بدهید». امام، خندیدند! و فرمودند: «دکتر: من، چشم را برای قرآن خواندن می خواهم! چه فایده ای دارد که چشم داشته باشم و قرآن نخوانم؟ شما یک

کاری کنید که من بتوانم قرآن بخوانم (۱۵)!» و در ماه رمضان یکی از همراهان امام در نجف، اظهار می کرد که امام خمینی، در ماه مبارک رمضان، هر روز، ده جزء قرآن می خواندند؛ یعنی، در هر سه روز، یک بار قرآن را ختم می کند. (۱۶) علاوه بر آن، هر سال، چند روز قبل از ماه مبارک رمضان، دستور می دادند که چند ختم قرآن برای افرادی که مد نظر مبارک شان بود، قرائت شود. (۱۷) - گزیده ای از توصیه ها و سفارش های امام رضوان الله علیه، به مناسبت ماه مبارک رمضان: شما، در این چند روزی که به ماه رمضان مانده، به فکر باشید، خود را اصلاح کرده، توجه به حق تعالی پیدا نمایید. از کردار و رفتار ناشایسته ی خود، استغفار کنید! اگر خدای نخواست، گناهی مرتکب شده اید، قبل از ورود به ماه مبارک رمضان، توبه کنید! زبان را به مناجات حق تعالی عادت دهید! مبادا در ماه مبارک رمضان، از شما غیبتی، تهمتی و خلاصه گناهی سر بزند و در محضر ربوبی، با نعم الهی و در مهمان سرای باری تعالی، آلوده به معاصی باشید! شما، اقلاً، به آداب اولیه ی روزه عمل نمایید و همان طوری که شکم خود را از خوردن و آشامیدن نگه می دارید، چشم و گوش و زبان را هم از معاصی باز دارید! از هم اکنون، بنا بگذارید که زبان را از غیبت، تهمت، بدگویی و دروغ نگهداشته، کینه، حسد و دیگر صفات زشت شیطانی را از دل بیرون کنید! اگر با پایان یافتن ماه مبارک رمضان، در اعمال و کردار شما هیچ گونه تغییری پدید نیامد، و راه و روش شما با قبل از ماه صیام فرقی نکرد، معلوم می شود روزه ای که از شما خواسته اند، محقق نشده است. اگر دیدید کسی می خواهد غیبت کند، جلوگیری کنید و به او بگویید! «ما، متعهد شده ایم که در این سی روز ماه مبارک رمضان، از امور محرمه خود داری ورزیم.» و اگر نمی توانید او را از غیبت باز دارید، از آن مجلس خارج شوید! ننشینید و گوش کنید! باز تکرار می کنم تصمیم بگیرید در این سی روز ماه مبارک رمضان، مراقب زبان، چشم، گوش و همه ی اعضاء و جوارح خود باشید. توجه بکنید که به آداب ماه مبارک رمضان عمل کنید؛ فقط، دعا خواندن نباشد، دعا به معنای واقعی اش باشد. (۱۸) (۱). پا به پای آفتاب، ج ۱، ص ۲۸۶. (۲). برداشت‌هایی از سیره ی امام خمینی ره، ج ۳، ص ۹۰. (۳). همان، ص ۸۹. (۴). روزنامه جمهوری اسلامی، مورخ ۸/۱/۶۹. امام خمینی ره ۲۹ شعبان / ۱۴۰۷. (۵). روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۰ / ۱۱ / ۶۴. (۶). امام در سنگر نماز، ص ۸۳؛ هزار و یک نکته، حسین دیلمی، نکته ی ۱۲۹. (۷). هزار و یک نکته، حسین دیلمی؛ حبیب و محبوب، ص ۵۳؛ سیمای فرزندانگان، ص ۱۸۰. (۸). سیمای فرزندانگان، ص ۱۵۹؛ برداشت‌هایی از سیره ی امام خمینی ره، ج ۳، ص ۹۹. (۹). برداشت‌هایی از سیره امام خمینی ره، ج ۳، ص ۱۳۲. (۱۰). همان، ص ۲۸۶. (۱۱). هزار و یک نکته، حسین دیلمی، نکته ی ۱۰۴؛ جلوه‌ای از خورشید، ص ۹۰. (۱۲). برداشت‌هایی از سیره امام خمینی ره، ج ۳، ص ۱۲۶. (۱۳). پا به پای آفتاب، ج ۱، ص ۲۷۰. (۱۴). برداشت‌هایی از سیره امام خمینی ره؛ ج ۳، ص ۱۹۸. (۱۵). همان، ص ۷. (۱۶). همان (۱۷). پا به پای آفتاب، ج ۱ ص ۱۸۱. (۱۸). سیمای فرزندانگان، ص ۱۵۹ و ۱۶۱ برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۳، ص ۸. محمود اکبری - مجله مبلغان، ش ۱

سیره سیاسی

پرتوی از مدیریت امام

پرتوی از مدیریت امام سرمقاله مردانی که با تدبیر و دانش و اراده خویش موجهای عظیمی را در گستره تاریخ جوامع بشر آفریده اند بی تردید کم نظیر و تامل برانگیزند. آنان که با اندیشه ها و آرمانهای خود پایه های بنیادین تحولات و دگرگونیهای سیاسی اجتماعی و فرهنگی را پی نهاده و تا اوج موفقیت و پیروزی آن را دنبال کرده اند بی شک دستاوردهای شگفت خویش را مداوا ماهیت اندیشه ه و ویژگیها و خصلتهای ممتاز خویش بوده اند. هر چند شرایط و مقتضیات زمان را نیز می توان از نظر دو داشت اما آنچه نقش عمده را در این میان ایفا می کند تا فردی از میان هزاران هزار گام در پیش نهد و امتی را به راه خویش فرا خواند و به

توفیق دست یابد منشها و ویژگیهای نهفته در شخصیت و اندیشه خوداوست. آفتاب فروع و گرمی خویش را مرهون فعل و انفعالات عظیم و مداومی است که در درون خود آن صورت می گیرد. پس در کار تفسیر آفتاب باید بخش عمده ای از نگاه را معطوف جلوه ها و تشعشعات درونی آن داشت. تاریخ بشر نام نامداران بسیاری را به یاد سپرده است. مردانی که هر یک به نوبه خویش تاثیرات عمیقی را در جامعه انسانی بر جای گذارده اند. در روزگار معاصر در اوج نامداران و تحول آفرینان چهره ای می درخشد که دوست و دشمن به ارزشهای او اعتراف کرده اند و به موفقیت‌های او اذعان نموده اند. روح الله خمینی نامی است که معادلات سیاسی جهان را دستخوش تحولاتی ژرف و تالاب اندیشه دینی عصر را به اقیانوسی موج و پائیز غم گرفته سرنوشت امت اسلامی را به فصلی شکوفنده و بالنده مبدل ساخته است. و ما در این نوشته به دنبال یافتن راز و رمز موفقیتها و پیروزیهای این موج آفرین قرن به مطالعه ابعاد خصلتها و منشها و موضعگیریهای وی در راستای مدیریت و رهبری خواهیم پرداخت. نخست باید اعتراف کنیم کخ در این مجال نمی توان سخنی جامع و مانع ارائه داد بلکه این خط نگاهی است که باید آن را آغاز کرد تا اندیشه ها و نگاهها بدان بینش از پیش معطوف شود و این راه تا به سر متزلی مقبول ادامه دهند. اهمیت این نگاه و نگرش شناخت خصلتها و ویژگیهای امام در کار رهبری و مدیریت هر چند به عنوان شناخت یک واقعیت ارزشمند و مهم است اما ما در این نگرش تنها به این جنبه نظر نداریم بلکه معتقدیم که شناخت شیوه ها و شگردهای مثبت و کارساز و چه بسا حیاتی امام راحل قدس سره می تواند برای مسوولان نظام اسلامی در حال و آینده راهگشا و خط دهنده و روشنفکر باشد. آنچه امروز به عنوان دانش مدیریت یا فن اداره سازمانهای بزرگ مطرح اسیت و کتابهای فراوانی درباره آن تدوین یافته و در دانشگاهها به عنوان رشته ای مهم مورد نظر می باشد چیزی جز نتیجه گیریها و برآوردها و داوری هایی درباره تجربیات گذشته مدیران و رهبران نیست. بنابراین مطالعه دقیق رفتار شیوه ها و اصول مدیریتی امام رحمه الله علیه در راستای رهبری موفقیت آمیز وی می تواند بیانگراصول بایسته رهبری باشد. استعدادهای ذاتی دستمایه های مدیریت و رهبری انسانه همان گونه که در بسیاری از قوا و استعدادهای جسمی و روحی با یکدیگر تمایز دارند و در توانهایی چون: حافظه اندیشه و ادراک خلاقیت و ابتکار ذوق ادبی و هنری و... شدت و ضعف دارند در موضوع مدیریت و توانهای بالقوه آن نیز متمایزند. در برخی آنچنان استعداد مدیریت رهبری نیرومند و جوشان است که در هر مسیر و شرایط و محیطی که قرار گیرند سررشته دار امور می شوند و برتری خود را در اداره مجموعه ها و رهبری حرکتها و نیروها به اثبات می رسانند. و در گروهی از مردم این نیرو به طور متوسط قرار دارد که با فراهم آمدن شرایط مناسب و آموزشهای لازم می توان آن را به فعلیت و کارآیی رسانند. در حالی که بعضی از مردم آنچنان فاقد قدرت و استعداد رهبری و مدیریتند که همواره ترجیح می دهند تابع و دنباله رو باشند تا رهبر و خط دهنده و جریان آفرین. اینان اگر آموزشهای علمی و تخصصی مدیریت را نیز فرا گیرند باز هم قدرت لازم را کسب نمی کنند و جز در مسایل دیکته شده و معین قادر به تشخیص و تصمیم گیری نخواهند بود. مطالعه در زندگی سیاسی و دینی امام نوعی نبوغ و خودجوشی مدیریت را در وجود او برای انسان مبرهن می سازد. تا آن جا که ما در منابع درسی و رشته های علمی - تخصصی امام نظر افکنده ایم و به گزارشهای موجود در حدامکان مراجعه داشته ایم دلیلی در دست نداریم که ایشان مبحث مدیریت ر به صورت بحثی کلاسیک آموزش دیده باشد. بنابراین آنچه را ما در صفحات آینده به عنوان نمادهای مدیریت یاد آور می شویم و رفتارها و هنجارهایی است که ریشه در استعدادهای ذاتی و روحی امام داشته است. همانگونه که قبلا نیز اشاره داشتیم مطالعه و شناسایی این روشها می تواند برای گروه دوم آنان که به شکل متوسطی از مایه های ذاتی و استعدادهای طبیعی مدیریت برخوردارند مفید و سازنده باشد. به هر حال آنچه را که به عنوان پیش زمینه های استعدادهای ذاتی امام در فرایند رهبری و مدیریت وی می توان مطرح ساخت نخست خصلتهایی است که آنها را وامدار تبار و نیاکان خویش است. شهادت پدر خود گواهی بر ظلم ستیزی مقاومت و نقش موثر او در محیط زندگی است زیرا تا زمانی که فرد در گیر با مسایل جاری زمان خویش نباشد و تا وقتی که درگیری او مخالفان وی را به زانو در نیورد و خصم در برابر او احساس عجز و ناتوانی ننماید به از میان بردن او

اهتمام نخواهد ورزید. از سوی دیگر پی گیریهای مجدانه مادر درانتقام گرفتن از قاتل و به دار آویختن وی گوشه ای دیگر از زمینه های ژنتیکی همت مقاومت و تسلیم ناپذیری در برابر مشکلات و خطرات را در وجود امام باز می نمایاند. چنین است که علی (ع) در سفارشها و دستورالعملهای مدیریتی خود به مالک اشتر می فرماید: ثم الصق بدوی الاحساب واهله البیوتات الصالحه والسوابق الحسنه ثم اهل النجده والشجاعه والسخاء والسماحه فانهم جماع من الکرم ۱. تا می توانی افسران سپاه را از خانواده های نجیب و دودمانهای با شرافت و اصیل انتخاب کند مخصوصا تاریخ تبار را به دقت ملاحظه کن تا مبدا آلوده نژادان و پست فطرتان مقام رسند. ناموس توارث و نژاد در روحيات اشخاص تاثیرى به سزا دارد و تربیت خانوادگی شالوده پرورشهایی است که در جامعه صورت می گیرد. آن حضرت در ادامه همان سفارشات و رهنموده در زمینه گزینش کارگزاران و تبیین صلاحیت آنان فرموده است و توح منهم اهل التحربه والحياء من اهل از میان نیروهای خود آن را برگزین که اهل تجربه و حياء بوده و ریشه در خاندانهای صالح و پیشقدم در راه اسلام داشته باشد زیرا این گونه افراد از اخلاق کریمانه تری برخوردارند و زیر بار ننگ نمی روند و کمتر به طمع روی می آورند و در تدبیر و عاقبت اندیشی امور اندیشه ای رساتر و نیرومندتر دارند. امام از دودمانی با شرافت و اصیل برخاسته بود و از نظر روحی و جسمی در حد اعلا و در میان همگنان دوران جوانی قهرمان. این قهرمانی در ادوار دیگر زندگی پراوج او به صورت خصلتهایی بر شکفت جلوه نمود. آن روز که همه از بردن نام شاه بدون آوردن پیشوند اعلیحضرت همایونی وحشت داشتند او چون سروی تنها ایستاده بر پهنه کویر قیام کرد و با شدیدترین لحن ممکن نیرومندترین عنصر مستکبر جامعه خویش را مخاطب ساخت و گفت: تو مگر بهائی هستی که من بگویم کافر است بیرون کنند... و آن روز که برخی مدعیان در خانه هایشان بر خود می لرزیدند و در آرزوی تفاهم و عدم ستیز با دشمن بودند او فریاد بر آورد: (خمینی را اگر دار بزنند تفاهم نخواهد کرد) ۳.

و آن روز که وحشیانه ترین هجومها به مرکز روحانیت صورت گرفت قوی ترین فریاد از حلقوم او بلند شد: (شاه دوستی یعنی غارتگری هتک اسلام تجاوز به حقوق مسلمین تجاوز به مراکز علم و دانش) ۴.... و قهرمانانه اعلام داشت: (من اکنون قلب خود را برای سرنیزه های مامورین شما حاضر کرده ام ولی برای قبول زور گوییها و خضوع در مقابل جباریهای شما حاضر نخواه کرد) ۵.

شاید بسیاری از اذهان شرایط آن روزگار و اهمیت فوق العاده این صراحتها را از یاد برده باشند و نسلهای جدید اصولا از لمس آن ناتوان باشند ولی آنان که شرائط آن روزگار را در خاطر دارند و به یاد می آورند که یک پاسبان حکمران مطلق بر مردم بود و همگان از او بیم و هراس داشتند. می دانند که چنین حرکتهایی در چنان شرایطی جز قهرمانی نمی توانست باشد. براستی که چنین روحیه ها و اراده ها و توانهایی می تواند ملتی را متحول سازد و از مردمی که یک روز سربازان جنگیش با شنیدن هجوم روس و انگلیس لباسها را کنند و نشانها را به دور انداختند و چادر زنان به سر کردند توانست امتی بسازد که کودکان و نوجوانانش در برابر سرنیزه ها ایستادند و در زیر شکنجه ها مقاومت کردند و در برابر دشمن بر پشت و پهلو نارنجک بستند و به زیر تانکها رفتند تا سلاح دشمن را از کار بیندازند. فراست و تیزهوشی در شناخت چهره ها و شگردها از دیگر توانهایی که بیشتر از آن که اکتسابی باشد ریشه در ویژگیهای ذاتی دارد تیزهوشی و فراست امام در شناخت موقعیته تشخیص و عکس العملهای لازم شناخت دشمنان و ترفندهای مختلف آنان و.... می باشد. او براستی در خشت خام آن می دید که دیگران در آینه نمی دیدند. نمونه های هوشیاری و کباست امام در زمینه مسایل فردی و اجتماعی آنقدر فراوان است که اشاره به همه آنها در این فرصت میسر نیست و تنها می توان به گوشه ای از آن اشاره داشت: شناخت جریانهای سیاسی و ماهیت آنها موضوع شناخت جریانهای سیاسی و اهداف مخفی آنها از موضوعات استراتژیک و بسیار سرنوشت ساز دوران انقلاب اسلامی است. امام در برخورد با گروهها و طیفهای سیاسی چه بسا مواضع را برمی گزید که سران بر حتی نزدیکترین یاران و همراهان وی مخفی بود. او با عدم پذیرش حرکتهای الحادی و گروههای ظاهرا انقلابی ملحد و عدم تایید آنان و نیز به شمار نیاوردن آنها در زمره متحدان مبارزان اسلامی هر چند از دید ظاهر نگران بخشی از نیروهای به اصطلاح چریکی مخالف نظام را از دست می داد اما با شناخت و باور عمیق خود نسبت به ماهیت پوچ خائنانه و بی

ریشه این گروه عطایشان را به لقای نکبت بارشان بخشید تا خود در آینده به کج راهه هایی که رفته اند اعتراف کنند و در سکوت مرگبار فراموشی از خاطره محو گردند. او عمیقا دریافته بود که وجود رگه های الحادی در خط مبارزاتی جامعه اسلامی نه تنها کمکی به رشد جریان آزادی خواه استقلال طلب کشور نخواهد کرد بلکه وجود اینان خود از موانع پیوستن توده های مسلمان و موحد به انقلاب می باشد. دشمن با علم کردن همین چهره های پوچ و وابسته است که چهره مبارزان اسلامی را در نظر توده ها مخدوش می سازد. نسل دانشجو که بیش از سایر نسلها از سوی این خطوط انحرافی تهدید می شد در این هشدارها بیشتر از همه مخاطب قرار می گرفت امام در پاسخ به نامه آنان می نویسد: عوامل و ایادی استعمار که می دانند با آشنایی ملته بخصوص نسل جوان تحصیلکرده به اصول مقدسه اسلام سقوط و نابودی استعمارگران و قطع دست آنان از منافع ملتها و کشورهای استعمار شده قطعی خواهد بود به کارشکنی پرداخته و با عناوین فریبنده و مکتبهای رنگارنگ جوانان ما را منحرف می سازند... ۶ در پاسخی دیگر با صراحت بیشتری می نویسد: (بعید به نظر نمی آید که دستجاتی که در ایران اشتغال به فعالیت های ضداسلامی و ضد مذهبی دارند با اختلاف اسم و روش گروه های سیاسی ای باشند که با دست اجانب برای تضعیف اسلام و مذهب مقدس تشیع و مقام عظیم روحانیت به وجود آمده باشند برای انصراف ملت از مصالح روز) ۷.... امام در ادامه این نامه با تصریح به بیزاری کامل خود از حرکت های کمونیستی و مارکستی و منحرفان از مذهب شیعه و مکتب اسلام راه هر گونه سوء استفاده را بر مخالفان خود سد کرد و در ادامه حرکت انقلاب و رشد نهضت اسلامی در متن توده ها و نیز به بیانهایی صریحتر پرداخت و اعلام کرد که: (کمونیستی یک مخدوری است برای مردم. نه این است که یک چیزی یک حل عقده ای می کند. مگر می شود کسی که خودش آدم نیست برای آدمها کار بکند. مگر می شود که یک مصلح غیر صالح برای مردم ضعیف کار بکند) ۸. هشیاری در برابر جریان نفاق موضع گیری های صریح و کوبنده امام در برابر جریانهای الحادی صرفا بار مبارزه با آنها را نداشت بلکه به نحوی ماهرانه زمینه رشد را بر جریانهای نفاق نیز سد می کرد و به آنان نیز هشدار بود. مواجهه امام با جریان نفاق بسی حساستر و دقیقتر بود. به همان اندازه که جریان نفاق پیچیده عمل می کرد امام نیز با آنان به نحوی پیچیده و ظریف عمل نمود. جریان نفاق یعنی حرکت میلحانه به اسم اسلام و تحت شعارهای قرآنی و تمسک به نهج البلاغه ولی با اهداف مادی و قدرت طلبانه و مارکسیستی در آغاز امر چنان خود را وجیه و صادق جلوه داده بود که به جز حضرت امام همه مبارزان مسلمان را توانست از شناخت چهره واقعی خود غافل سازد. این نکته هم در سخنان امام مورد اشاره قرار گرفته و هم در اظهارات مکرر یاران ایشان (در ذهنیت نوع روحانیت روشن بین و مبارز...) این بود که اگر این شیوه تکامل یافته فعلی مبارزه پشتیبانی نشود و مشخصا از آن حرکت سازمان یافته و متشکل مبارزه حمایت نشود چه بسا به انزوای کسانی کشیده شود که موضع گرفته اند یا هماهنگ نشده اند... این جریان در سالهای پیدایش جنبش مسلحانه و اوج شکوفایی فعالیت های مجاهدین اولیه بود که به نحوی حمایت می شدند از طرف شخصیت های بزرگی در مجامع روحانی سیاسی مذهبی ایران که در راس این شخصیت حضرت آیه الله طالقانی بودند که با تعبیر عجیبی به امام پیغام می دادند و خواهش می کردند. حضرت آیه الله منتظری و شخصیت های دیگری هم بودند. حتی مرحوم آیه الله مطهری موقعی که ایشان مشرف شدند نجف فرمودند که: همه لغزیدیم جز امام) ۹. موضع امام در قبال خط نفاق با موضع علنی ایشان در قبال خط الحاد متمایز بود. با این که ایشان پس از بررسی های لازم به ماهیت غیر اسلامی و ضداسلامی خط نفاق پی برده بود ولی از آن جا که امام رهبری نکته سنج و زمان شناس بود و به پیامدهای امور توجه داشت در قبال خط نفاق صرفا به (عدم تایید) اکتفا کرد زیرا خط نفاق چنان وجاهت و مقبولیت عمومی یافته بود که کمتر کسی در آن روزگار می توانست خیانت و دورویی آنان را باور کند. ذکاوت و کاردانی امام او را به اتخاذ شیوه ای واداشت که کمترین لطمه را به اتحاد یاران ایشان وارد آورد و در عین حال سند روش بینی و شناخت عمیق وی از جریانها باشد. کیاست امام در برابر احزاب و ملی گرایان یکی از ابعاد درخشان رهبری امام این است که در طول نهضت و رهبری خود هرگز نگذاشت که گرایش ناب مذهبی جامعه و قدرت معنوی روحانیت و مرجعیت پلی برای دستیابی

جریانهای ناخالص حزبی به اهدافشان باشد. ما ناگزیریم که از این منظر نیز به سرعت بگذریم اما تبیین همه جانبه این معنی نیازمند تاملی در خوراست. بنی صدر به عنوان چهره ای ملی گرا که غرور و نخوت وی را به افشای اسرار جریان ملی گرایی در این زمینه واداشته بود و آنچه را که دیگران سعی در مخفی کردن آن داشتند اظهار داشت این بود که: از رهبری سنتی که پاسدار بنیادهای فرهنگی است کاری ساخته نیست چرا که طی دو قرن تمام عرصه های اندیشه را از او گرفته اند و هنوز نیز می گیرند. و این رهبری گاهی مقاومتکی کارپذیرانه می کند و تسلیم می شود. در میان این رهبری البته سید جمال مدرس و... خمینی طالقانی و... به وجود آمدند اما اینها را نیز پیش از آن که دشمن از پا درآورد همین رهبری سنتی عاجز کرده و می کند. اینها دوستانند و باید بدانها یاری رسانند و از آنها یاری گرفت ۱۰. این چهره های ناآشنای مردم گزیر که سلولهای مغزشان با مشربهای تفکر غربی تغذیه شده و نه زبان قوم دارند و نه پذیر عام اجتماعی همواره در صدد بوده اند که از سکوی قدرت بینی به جایگاه اجتماعی مورد نظر خویش پرش نمایند. (کاری که دقیقاً بنی صدر و همگنانش پس از پیروزی با انقلاب و اسلام و روحانیت انجام دادند ولی در نتیجه گیری نهایی عقیم و ناکام ماند). این جریان همواره از آغاز نهضت و در طول آن وجود داشت امام در همه مراحل در عین طی نکردن آنان و تبدیل نساختن این جریانها ب صورت پایگاهی علیه نهضت دینی راه هر گونه سوءاستفاده را بر آنان بست. در پاریس از سوی احزاب و شخصیتها و گروههای فردی جهت ملاقات و مذاکره با امام می آمدند... از جمله کسانی که با امام در پاریس ملاقات کردند آقای مهندس بازرگان و آقای سبحانی بودند که هر کدام با هیاتی آمده بودند. امام فرمود: من کسی را به عنوان حزب ملاقات نمی کنم. اگر آقایان به عنوان یک فرد ایرانی مثل تمام کسانی که با من ملاقات می کنند می خواهند بیاینداشکالی ندارد. اینها قبول کردند و به دیدن امام رفتند. جالب این که: در هر باری که هر کدام از آقایان می خواستند با امام ملاقات کنند امام دستور می دادند که ما چند نفر در جلسه باشیم تا ۱۱. این موضوع در ذهنها نباید که فلان گروه خصوصی با امام مذاکره کردند. از جمله تلاشهای این عناصر در دست گرفتن جریان برخی امور امام و خط دادن به ایشان بود که امام با زیرکی هر چه تمام این روند را نیز ناکام می نمود. در پاریس با گردآمدن عناصر مختلف در محل اقامت امام این تلاشها عمیق تر صورت می گرفت و افرادی در مقام تعیین برنامه برای امام بودند که ایشان در جمع دانشجویان اظهار داشتند: من از اول که داخل در این باغ شدم اجازه دخالت به کسی ندادم. به نزدیکان خودم هم اجازه دخالت هیچ وقت نمی دادم. خودم مستقل بودم در کارهایم. خودم هر کاری را می خواستم می کردم.... خیال نکنید که من حالا این جا آمدم مثلاً ارتباط خاصی با کسی داشته باشم یا کسی در کارهایم دخالت بکند و من هم از او تقلید بکنم! در همین سخنان امام اعلام داشت: (من سخنگو ندارم! کمیته تصمیم گیری و اطرافی هم ندارم... هر کسی می خواهد با من تماس بگیرد بدون واسطه می تواند. منتهی قبلاً به وسیله یکی از این آقایان اشاره به دو نفر از طلاب وقت بگیرد) ۱۲. اگر دیده می شود که امام در این سخنان بر نفی وسائط تاکید دارد و استقلال خویش را در کارها و تصمیم گیریهای خود اعلام می دارد با این که روح امام میرا از منیت و خود محوری بوده دلیلی جز سد کردن راه سوءاستفاده بر عناصر دیگر نداشته است. سد کردن راه بر کسانی که با خضوع به ملاقات امام می آمدند و در بازگشت چنان می نمودند که به امام خط داده اند و تدبیر خویش را بر امام غالب تفکر ساخته و تفکر برتر خود را به اثبات رسانده اند و به اصطلاح با امام تفاهم کرده اند. آنان آن روز قدر و حد خود را در برابر آقایانوس کیاست نشناختند چنانکه هنوز هم! خبرنگاری از امام می پرسد: (نتیجه مذاکرات شما با آقای دکتر کریم سنجابی و جبهه ملی چه بوده است؟ امام در پاسخ می گوید: مذاکرات به کن معنایی که گفته می شود توافق حاصل شده است نبوده. من مسایلی را که مورد نظر بوده مطرح کردم و آنها قبول کردند) ۱۳.... خبرنگار دیگر از روزنامه هلندی دی ولت گرانت می پرسد: جبهه ملی با رد کردن سلطنت مشروطه قدم مهمی در جهت شما برداشته. آیا شما نیز به نوبه خود حاضرید یک قدم در جهت مخالفین غیر و روحانی دولت بردارید؟ امام در پاسخ می گوید: (رژیم سلطنتی را بیش از یک سال است که عموم مردم در سراسر ایران به شدت محکوم کرده اند بنابراین هر کسی و یا هر گروه هم سلطنت را رد کند با ملت هماهنگی کرده است و در

صورتی که در این قدم استقامت کند ملت او را فراموش نمی‌کند و من خود را در کنار مردم احساس می‌کنم) ۱۴. ظرافت و دقت در واژه واژه این پاسخ نهفته است. نه سخن به گونه ای است که ملی‌گرایان را به دنده چپ افکند و نه طوری است که بدانها بها و ارزش داده شود که در خور آن نیستند. امام در این بیان به شکل غیرمستقیمی ملی‌گرایان را از نظر حرکت انقلابی تابع مردم و عقب‌تر از جامعه معرفی کرده است و باین مطلب آبی سرد بر آتش ادعاهای آنان می‌ریزد. یعنی شما را ملت به دنبال می‌کشد نه شمش ملت را. روش بینی و تیزنگری امام در شناخت ریشه‌های فساد در کار رهبری و مدیریت شناخت ریشه‌ها کار ضروری و سرنوشت‌ساز می‌باشد. اشتباه در شناخت عوامل اصلی موجب پرداختن به مسایل غیر ضروری و غفلت و ناکامی از حل مشکلات و از میان بردن ناهنجاریها و به هدر دادن امکانات است. امام از آغاز نهضت همواره اصلی‌ترین فسادانگیز جامعه را شناسایی کرده و آنها را مورد هدف قرار داده است. در بینش روحانیت اصولاً حرکت‌های سیاسی و اجتماعی سلاطین آن‌هم کسانی چون پهلوی همواره مطرود و منفور بوده است اما در انتخاب شیوه ابراز این نارضایتی و اقدام برای اصلاح مفاسد برخی به شاخه چسبیده و به ریشه نزدیک نمی‌شده‌اند یا به دلیل ترس یا عدم شناخت امام کسی بود که برای نخستین بار شخص شاه را عامل اصلی مفاسد دانست و وی را مزدوری خائن و خدمتگزار به آمریکا و اسرائیل شمرد. با این کار دست عوامل اصلی مفاسد اجتماعی آن روز را برملا ساخت. جالب است که توجه کنیم امام از چه طریق به شناسایی ریشه‌ها می‌پرداخته و نقطه ضعف‌های بزرگ دشمن را کشف می‌نموده است. (امروز به من اطلاع دادند که بعضی از اهل منبر را برده‌اند در سازمان امنیت گفته‌اند شما سه چیز را کار نداشته باشید دیگر هر چه می‌خواهید بگویید: یکی شاه را کار نداشته باشید یکی هم اسرائیل را کار نداشته باشید یکی هم نگویید دین در خطر است) ۱۵. امام در مدرسه فیضیه ضمن افشای چهره پلید اسرائیل فرمود: امام از تاکید دشمن بر یک نکته درمی‌یابد که ریشه جریانها در همان نکته نهفته است از این روی بیشترین یروشهای خود را متوجه شخص شاه و اسرائیل و آمریکا می‌سازد و در پیام ۵۱/۰۶/۲۰ به ملت ایران سخنی بس حماسی و بلند و تامل‌برانگیز دارد. خطاب به ملت می‌گوید: (ای سربازان! موسی گونه در آغوش فرعون در انتظار روز قطع ریشه‌های فساد باشید). هدف نگری و قاطعیت از خصلتهای ذاتی و استعدادهای باطنی فرد که بگذریم. تعیین هدف هدف شناسی و تبیین کامل و بی‌ابهام نخستین گام در فرایند مدیریت و رهبری است. امروز وقتی که به اولین نوشته‌ها و نظریه‌های ثبت شده امام مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که او دیر زمان به ترسیم اهداف خویش به صورت بیان ارزشها و بایدها پرداخته است. کشف الاسرار کتابی است که امام قبل از شروع نهضت تدوین کرده است. در پایان آن کتاب مطالب آمده است که امام تا پایان عمر خویش همان مطلب را دنبال کرد. در پایان کتاب کشف الاسرار این آیات آمده است. بشر المنافقین بان لهم عذابا الیما الذین یتخذون الکافرین یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود و النصارى اولیاء ۱۷. واعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوكم و آخرین من دونهم ۱۸. و سپس می‌نویسد: اینک این فرمانهای آسمانی است این دستورات خدایی است این پیام‌ها غیبی است که خدای جهان برای حفظ استقلال کشور اسلامی و بنای سرفرازی به شما ملت قرآن و پیروان خود فرو فرستاده آنها را بخوانید و تکرار کنید و در پیرامون آن دقت نمائید و آنها را به کار بندید... (۱۹) اینها نخستین فروزشهایی بود که اهداف آینده روح الله را نمایان ساخت و او تا آخرین لحظه حیات هرگز از آن روی نتافت و در آن سستی نورزید. هیچ چیز او را ادامه این هدف مقدس باز نداشت و در او تردید به بار نیاورد. نه فشارها و تهدیدهای نظام شاهنشاهی و نه بی‌اعتناییها و بدگوییها و توطئه‌های برخی عناصر حوزوی و نه تبعیدها و نه شرایط سخت اجتماعی - فرهنگی حاکم بر حوزه نجف و نه ترس از انزوای اجتماعی و نه بایکوت شدن توسط روشنفکران لیبرال و ملی‌گرا و نه ... آنچه برای او اهمیت داشت انجام وظیفه بود و او وظیفه و هدف خود را کاملاً شناخته بود و می‌فرمود: من اگر یک روزی تشخیص دهم امری را و به دلیل این تشخیص مجبور به موضعی بشوم که آن موضع مرا به انزوا بکشاند در یک کوره دهی در یک کوهستانی که اصلاً کسی نباشد مجبور شوم فقط آن جا زندگی کنم و فقط آن موضع را برای خودم داشته باشم و هیچ کس نپذیرد اما تشخیص من این

باشد من همین موضع را خواهم گرفت ... (۲۰) برنامه ریزی سازماندهی و نظارت شالوده‌مدیریت بر این سه پایه ریخته می‌شود. امام این عنصر را به شکلی همه جانبه و فراگیر در زندگی فردی خود به کار می‌گرفت و در زمینه مسایل اجتماعی و سیاسی و حکومتی تا آن جا که به رهبری وی مربوط می‌شد از این اصول هرگز غفلت نمی‌ورزید. موضوع برنامه ریزی آنچنان در زندگی امام اصیل بود که همه آشنایان وی اقرار کرده‌اند که امام کارهای خویش را همانند یک ساعت دقیق و منظم به انجام می‌رساند به طوری که دیگران می‌توانستند از حرکت و سکون او تلاش و استراحت وی زمان را حدس بزنند. امام در کار پیشبرد اهداف و تحقق آرمانهای خود بی‌تردید برنامه‌ای حساب شده را در پیش داشت. مطالعه حرکت مبارزاتی امام از آغاز تا فرجام نشان می‌دهد که وی به روند جریان نهضت کاملاً احاطه داشت. در آغاز به نقد دولتهای جائز و سپس متوجه عناصر اصلی رژیم گذشته و حتی عوامل خارجی آنها می‌شود. به تربیت و تعلیم کادر لازم برای آینده می‌پردازد و آنان را در صحنه علم و علم کار آزموده می‌سازد. با تدوین نظریه ولایت فقیه مبانی نظری برنامه و حرکت خویش را به جامعه علمی و اسلامی ارائه می‌دهد. و در مرحله بعد نیروها و امکانات را شناسایی کرده و با تناسب قدرت و توانشان مسؤولیت را به آنان واگذار نموده و نیروهای انقلابی را سازمان می‌بخشد. در کار گزینش نیروها و تفویض اختیار به آنان دقیق ترین ملاکها را به کار می‌گیرد. او بر خلاف سیره بسیاری از دیگران که نسبت به اطرافیان خود بیش از دیگران بذل و بخشش دارند تا از اطرافشان پراکنده نشوند اطرافیان خود را بر دیگران برتری اقتصادی و تمایز اجتماعی نمی‌داد تا از این طریق ناخالصان به طمع امکانات گرد او نیایند زیرا او به نیروهایی نیاز داشت که نه از سر تملق و دنیا پرستی که به انگیزه های الهی سر در راه اهداف متعالی نهضت داشته باشند. از این روی بر اطرافیان خویش شدیدترین نظارتها را به کار می‌گرفت. اگر اندکی در خرج بیت المال از خواست وی تجاوز می‌کردند از آنان باز خواست می‌نمود. هرگز به آنان اجازه نمی‌داد که برای حمایت از او در قبال بدگویان دهان به بدگویی و غیبت باز کنند. نظارت او بر کار مسؤولان نظام پس از تشکیل حکومت از فردی در شرایط سنی و توان جسمی او کاری شگفت و اعجاب انگیز بود. او علی‌رغم همه مغرضانی که در شرایط مختلف به بهانه های متفاوت سعی داشتند که وی را به عدم نظارت دقیق بر واقعیت های سیاسی جاری جامعه متهم کنند آنچنان در جریان مسائل حضور داشت که بارها و باره دیگران به هنگام گزارش تازه ترین خبرهای خود به ایشان در می‌یافتند که وی قبلاً خبر را دریافت کرده است. کانالهای ارتباطی امام رهبری متکی بر نظارت و نظارت مبتنی بر کسب اطلاعات صحیح و دقیق و مداوم از جریان امور است. دقت و صحت اطلاعات مشکی بر سلامت و دقت تنوع کانالهای ارتباطی است که شخص رهبر از طریق آنها اطلاعات را دریافت می‌دارد. امام با همان فراست ذاتی و تجربه عملی خود از آغاز دریافته بود که خطر احاطه بیوت توسط عناصر ناسالم و نفوذی و هواپرست خطر جدی است و اجتناب از آن نیز نیازمند تدابیر عمیق و پردامنه است. او نه تنها در روزگار رهبری و مرجعیت بلکه بیشتر از آن نیز در مودر اطرافیان خویش به گونه ای رفتار می‌کرد که آنان هرگز طمع نفوذ در او و تحت تأثیر قرار دادن وی را به اندیشه راه ندهند. به تعبیر صحیح تر قادر به کانالیزه کردن وی نباشد. مثلاً بر خوردش با شاگردانش همه یکسان بود و چنان نبود که رفتارشان نسبت به بعضی آنها که بیشتر به ایشان اظهار علاقه می‌کردند و از سابقه بیشتری به ایشان اظهار علاقه می‌کردند. و از سابقه بیشتری برخوردار بودند با دیگران تفاوت داشته باشد. حتی در این باره شاگردانش را بر دیگر طلاب ترجیح نمی‌داد. (۲۰ <) این روشها بود که وی را از مطلق شمردن اطرافیان باز می‌داشت و به آنان اجازه سلطه بر امورات را نمی‌داد. این چنین بود که حتی با تأیید و ترغیب و اصرار همه یاران خویش نیز به تأیید خط نفاق تن نداد و به اظهار نظرهای اطرافیان بسنده نکرد بلکه مستقیماً در طول یک ماه به سخنان و آرای آنان گوش فراداد و با تیزنگری مخصوص به خود آثار انحراف را در راه آنان مشاهده کرد و با کوتاه سخنی بر آمال و دسیسه های آنان خط بطلان کشید. و بدین ترتیب: کوششهایی که از اطراف و اکناف چه از طریق مقامات سیاسی و ملی در داخل و خارج به عمل آمد و فشارهایی که بر امام آمد نتوانستند کوچکترین تزلزلی در این اراده و تصمیم ایشان به وجود بیاورند و این واقعاً می‌توان گفت از قهرمان کاریهای امام

بود... (۲۱) در پاریس نیز خطوط مختلف سعی در احاطه امام و به دست گرفتن امور ایشان داشتند ولی او بدون کمترین ملاحظه همه کانالها را با یک سخن کنار زده و می گفت همگان می توانند با من تماس داشته باشند و هیچ کس واسطه میان من و مردم نیست. او همواره سعی داشت تا در میان مردم باشد. از این که حتماً شاگردان و دوستانش برای حفظ جان و سلامت او اطراف او حلقه زنند و وی را از هجوم مردم در امان دارند به شدت جلوگیری می کرد و گاه بر آنان نهیب می زد. در دوران اداره نظام و رهبری حکومت نیز در شکستن کاناله رشادت مخصوص به خود داشت. او بنا را بر تحقیق گذاشته بود و تسلیم. او در شرایطی به نقلها نیز اکتفا نمی کرد و باید به مدارک زنده مانند ضبط صدا دسترسی پیدا می کرد تا ترتیب اثر دهد و اطمینان یابد هیچ. امام در شرایط بحرانی و مسایل حساستر بر فعالیت خود در کسب خیرهای بیشتر و اطلاعات صحیح تر می افزود. در برخی شرایط همه روزنامه ها را به دقت مطالعه می کرد و به عناوین درشت اکتفا نمی نمود. بیشتر نامه های رسیده را خود مورد مطالعه قرار می داد. به سخن افراد و جناحهای مختلف گوش فرا می داد بدون اینکه سخن آنان را تا پایان نیافته با اظهار اطلاع قطع کنند زیرا احتمال می داد که در برخی مواضع نقل تفاوتی وجود داشته باشد. به اخبار داخلی و خارجی توجه وافر داشت. اگر همه اینها را در کنار ذکاوت امام بگذاریم خواهیم یافت که چرا امام استعفای دولت موقت را به آسانی پذیرفت و چرا در تنفیذ رأی مردم نسبت به ریاست جمهوری بنی صدر سخن خود را با این عبارت آغاز کرد: من یک کلمه به آقای بنی صدر تذکر می دهم این کلمه تذکر برای همه است: حب الدنيا رأس کل خطیئه... در این سخن عمق شناخت امام از شخصیت بنی صدر نهفته است. و گویی تمام زندگی سیاسی و ریاست جمهوری او را در یک جمله خلاصه کرده است و از آینده او خبر می دهد. با وجود این شناخت به خاطر پایبندی به رأی ملت و اصول (۸) سیاسی الهی خویش حکم او را تنفیذ می نماید تا قانون حرمت نهاده شود هر چند مردم در آینده مستبصر شوند و در تشخیص خود تردید کرده و در رأی خویش تجدید نظر نمایند. این گونه حرکت نه نخستین اقدام حساب شده وی بود و نه آخرین آن بلکه نظیر همین برنامه و مهمتر از آن را در مورد تعیین رهبری پس از خویش به کار گرفت. نکته عبرت آموز در همه این موارد موضع واحدی است که هر باره برخی از افراد در برابر امام اتخاذ کردند. زمانی که دولت موقت استعفا کرد و امام با شناختی که از افکار و آرمانهای ایشان داشت و می دانست که جناح نهضت ملی در تکرار همان صحنه که مصدق برای کاشانی به وجود آورد تبحر دارد. از این روی استعفای او را پذیرفت. نخستین نغمه ای که از آنان و همگنان و هواداران شان شنیده شد این بود که امام را کانالیزه کرده اند و نمی گذارند اطلاعات صحیح به امام برسد! درست در زمانی که امام در بیمارستان بستری بود این جناح به جای احوال پرسی اعلامیه کانال انحرافی امام را به دست مردم دادند. کسانی که برای ملاقاتشان با امام هیچ مانعی در کار نبود و یا هر زمانی که خدمت امام می رسیدند امام را در رابطه با مردم (و یا در حال) مطالعه می یافتند... به خصوص در زمان دولت موقت و حکومت لیبرالها و یا زمان بنی صدر اکثراً وقت امام را به گله گذاری و شکایت از دیگران و اوضاع می گرفتند م. خ. دور دوم این اتهام در زمان بنی صدر سپری شد و آخرین بار این سخن توسط کسانی به امام نسبت داده شد که خود در همه مراحل قبل به نادرستی آن معتقد بودند و به حرکت صحیح و آگاهانه امام ایمان داشتند. این بار فرزند امام را به جعل دستخط امام متهم نمودند و چنین وانمود کردند که آن تصمیم سرنوشت ساز در تصحیح خط رهبری معلول نادرستی اطلاعات امام از جریان رابطه موضوعگیری ه اعتصابها و عناصر نا سالم بیتی بوده است و گویا هرگز آن گزارشها را ندیده اند که امام دست بر محاسن گرفته و برای خاموش کردن آتشیهای افروخته شده در خواست آرامش و شکستن اعتصاب می کند! اما کسی به حرف او گوش نمی دهد. و امام در آن مجلس برای خویش آرزوی مرگ می کند! آری این آخرین اتهام بود آخرین تیر از دست خودی. امّ امام آن قلب بیدار با نگرانی و دلواپسی برای آینده انقلاب در آخرین لحظه های عمر خویش راهی را رفت که امکان مخدوش کردن آن با این اتهامات میسر نیست. امام راهی را تشخیص داده بود که بسیاری از دیگران نیز قبلاً به حقیقت آن پی برده بودند ولی به احترام حرمت نظام و جایگاه رهبری دم فرو می بستند نقش پدران و هدایتگرانه امام برای همه جناحهای معتقد به

نظام در فرایند رهبری و مدیریت نیروهای انسانی آن هم در وسعتی به گستردگی یک جامعه بلکه یک امت ایجاد هماهنگی میان سلیقه افکار و منشهای مختلف کاری بس پیچیده و دشوار است. در واقع اساس رهبری و قوام و پایداری و اقتدار آن به این معنا بستگی دارد. بزرگترین تمایز رهبری نیروهای انسانی با مدیریت مجموعه بازرگانی و صنعتی در این نکته نهفته است که در بسیاری از مدیریت های مالی و بازرگانی و... برنامه ریزی و کنترل و محاسبه نقش عمده را ایفا می کند در حالی که رهبری نیروهای انسانی به صرف این عناصر میسر نیست چرا که نیروهای انسانی بر اساس طبیعت و خصلتهای ذاتی خویش از آنجا که می اندیشد تأثیر می گذارند و تأثیر می پذیرند همواره دستخوش تغییرات و تحولات روحی و فکری و آرمانی هستند و عوامل درونی و بیرونی بر آنان تأثیر می گذارد و گرایش های گوناگون و گاه متضاد در آنان رخ می نماید. در صورتی که رهبری قادر به مهار این امواج نباشد تشدید و اصطحکاک آنها می تواند طوفانی عظیم پیا کند و موجودیت نظام و جامعه را تهدید نماید. در جامعه تحت رهبری امام اگر از جناحهای مختلف سیاسی که صبغه دینی نداشته و یا از صبغه دینی کم مایه ای بر خوردار بوده اند بگذریم همواره دو جناح و دو بینش وجود داشته که هر دو به اصل نظام و رهبری معتقد بودند ولی به دلایل مختلف که بررسی آن دلایل خود مجالی مستقل می طلبد دو نوع منش سیاسی رخ می نموده که در برخی شرایط و زمینه ه نوعی اصطحکاک میان آنها پدید می آمده است. امام در این میان با حفظ استقلال فکری خود در عین تأثیر ناپذیری از سلیقه های مختلف و طیفی خاص همواره به گونه ای مشی می نمود که تعادل و موازنه میان این دو جناح مراعات بشود. اگر در صحنه جامعه و میدان سیاست یک جناح به نوعی ناکامی می رسید امام در پس آن با نوعی دلجویی و همایت آن جناح را از دلسردی و یأس و قرار گرفتن در جرگه بی تفاوتها و یا مخالفان حفظ می نمود. زمانی که جناح دیگر قدری پا از حریم خویش فراتر می نهاد امام با تذکر یا هوشداری آنان را به خود آورده و از افراط و تفریط بازشان می داشت. این سیاست موجب می گردید که هر دو جناح خود را تابع رهبری و حامی نظام بدانند و در مواقع حساس و سرنوشت ساز به یاری یکدیگر برخیزند. به نیروهای سنتی توصیه می کرد که برای اداره جامعه نیاز به پیشی حساستر و دقیق تر دارند و باید عیثت های جامعه و نیازهای نظام و شرایط تاریخی را مد نظر قرار دهند و به نیروهای جوان و پر حرارت هشدار می داد که مبادا در حل مشکلات و ارائه طرح ها و برنامه ها از اصول بایسته فقهی و ارزشهای بنیادین مکتب فاصله بگیرد. از یکسو هشدار می داد: اگر در صنف ما اختلاف پیدا بشود این اختلاف به بازار هم کشیده می شود به خیابان هم کشیده می شود. برای این که شما هادی مردم هستید مردم توجه دارند قهراً یک دسته دنبال شما یک دسته دنبال آن کسی که با شما مخالف است (راه می افتد). یک وقت می بینید که در همه ایران یک اختلافی از ناحیه ما پیدا شده است ... من به شما عرض کنم: ما و شما نباید خودمان را بازی بدهیم. اختلاف ریشه اش از حب نفس است ... و از سوی دیگر نصیحت می کند: برادران! ما امروز گرفتار تمام قدرتهای شیطانی بشر هستیم. ما باید توجه بکنیم به اینکه تکلیف الهی ما در امروز که همه به ما حمله کردند چی است تمام اقشار ملت از آنهایی که در سطح کشور کار فرما هستند و در دست اندرکاران دولتی هستند آنهایی که قوه قضایی به آنها محول است ... و سایر قشرهای ملت مکلف اند به این که اسلام را حفظ کنند مکلفند به این که جمهوری اسلامی را حفظ کنند و این تکلیف تکلیفی است که از بزرگترین تکالیفی است که اسلام دارد و آن حاصل نمی شود الا با تفاهم ... آری امام آن رهبر الهی اکنون در میان ما نیست و در بستر رضوان الهی غنوده است اما پیامش آرامش و راهش و ارزشهایی که آفرید در دست ما به امانت باقی است. مجال ما در بررسی مدیریت امام به پایان رسید در حالی که هنوز جرعه ای از آن آبشار نور نوشیده ایم و سخنها و رازهای ناگفته بسیاری واقع است. امید آنکه این نگاه گذر سر آغاز نگرشی بایسته در شیوه های مدیریت و رهبری امام باشد و اهل تحقیق با این هدف به شناخت راه و شیوه آن رهبر موقّ تاریخ همّت گمارند. ۱. نهج البلاغه فیض الاسلام نامه ۱۵۵۳. ۲. همان مدرک ۱۱۱. ۳. صحیفه نور ج ۱۶۵. ۴. همان مدرک ۲۱۱۱۳۴۳. ۵. همان مدرک ۱۳۴۲۱۱۳۴. ۶. همان مدرک ج ۱. ۷. همان مدرک ج ۱. ۸. همان مدرک ج ۱. ۹. سرگذشت های ویژه از زندگی حضرت امام خمینی

ج ۱ ۷۲ ۷۳ مصاحبه با حجة الاسلام دعائی . ۱۰. نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر شهید مطهری ۷۶ ۱۱. سرگذشت های ویژه حضرت امام خمینی ج ۱ ۵۶ ۵۷ مصاحبه با حجة الاسلام محتشمی . ۱۲. مجله پاسدار اسلام شماره ۲۸ سال سوم . مصاحبه با حجة الاسلام اسماعیل فردوسی پور. ۱۳. صحیفه نور ج ۳ ۸۹ ۵۷۸۱۸ ۱۴. همان مدرک ۴۷ ۵۷۸۱۶ ۱۵. همان مدرک ج ۱ ۵۶ ۱۶. سوره نساء آیه ۱۳۷ ۱۷. سوره مائده آیه ۱۸۵. سوره انفال آیه ۶۲ ۱۹. کشف الاسرار ۲۲۴-۲۲۳ ۲۰. سرگذشت های ویژه ... ج ۱۷۲ مصاحبه حجة الاسلام دعایی . ۲۰. مجله پیام انقلاب شماره ۱۵ مصاحبه با حجة الله ابراهیم امینی . ۲۱. سرگذشت‌های ویژه ... ج ۱ ۸۶ مصاحبه حجة الاسلام حمید روحانی . ۲۲. همان مدرک ج ۴ ۱۴۸ ۲۳. صحیفه نور ج ۱۱ ۲۵۷ ۵۸۱۱۱۵ ۲۴. سرگذشت‌های ویژه ... ج ۲ ۸۶-۶۹ مصاحبه حجة الاسلام انصاری کرمانی . ۲۵. صحیفه نور ج ۱۸ ۴۶ ۶۲۴۲۸ ۲۶. همان مدرک ج ۱۷ ۲۵۳ ۶۲۲۲۱

دشمن شناسی امام

دشمن شناسی امام با استفاده از کلام امام و اسناد لانه جاسوسی ابعاد وجودی حضرت امام، سرشار از برجستگیها و خصایص ممتازی است که هر یک به نوبه خود و به تنهایی کافی است تا از امام چهره ای استثنایی و سرآمد معرفی کند. یکی از این ویژگیها، فراست و دقت فطری امام در شناخت دشمن و حربه ها و راهبردهای اوست. در پرتو این ویژگی است که امام دشمن اصلی و خطر عمده را در مراحل مختلف حیات سیاسی خویش باز شناخت و متناسب با آن به مقابله با توطئه ها و دسیسه های دشمن همت گماشت و در دام مشغولیت با مسائل حاشیه ای و فرعی و فراموشی دشمن اصلی گرفتار نیامد و متقابلا تکیه گاهها و نقاط قابل اتکا و اعتماد و مراکز و منابع تامین نیرو و امکانات جبهه اسلام و انقلاب را در مقابله با دشمن بخوبی شناخت و از تمامی آن امکانات بدرستی سود جست. درک اهمیت مسئله فرهنگ در معنای عام و گسترده آن و جایگاه عظیم جبهه فرهنگی در صحنه مبارزه همه جانبه حق و باطل بویژه در شرایط امروزی جهان از مصادیق بارز این تیزبینی و دقت نظر ایشان است. از میان گسترده مسائل فرهنگی، شناخت اهمیت نقش دانشگاهها و قشر دانشگاهیان اعم از استادان و دانشجویان و به طور کلی حاملان و مسلحان به سلاح دانش و تخصص و صاحبان فکر و اندیشه که مغز متفکر جامعه را تشکیل می دهند و در این معنا طبعاً در برگیرنده هر دو قلمرو حوزه و دانشگاه و روحانی و دانشگاهی است از برجستگی خاصی برخوردار است. امام در تدارک و آرایش نیروهای جبهه انقلاب در مقابل استکبار، از یک سو شناخت دقیق و درستی از فرزندان و سربازان بالقوه و بالفعل انقلاب در این قشر به دست می دهد و از سوی دیگر لغزشگاهها و خطرات ناشی از نفوذ و سلطه دشمن از این دریچه را بخوبی تشخیص می دهد. در جای جای سخن امام، مسئله تامین و تربیت نیروی انسانی خود یافته و دارای اعتماد به نفس و مسلح به دانش و تخصص و مبرا از خودخواهیها و نفس پرستیها به عنوان اصلترین عامل ایجاد، بسط، تداوم و صیانت انقلاب رخ می نماید. صراحت، تکرار و تاکیدات حضرت امام در این زمینه تا به حدی است که لااقل در شرایط فعلی و برای این نسل، نیازی به ارائه موارد و نمونه های آن نیست. از همین زاویه نگرش است که اصولاً امام مسئله دانشگاهها را حتی در بحرانی ترین شرایط جنگ تحمیلی، از اهم مسائل کشور معرفی می نمایند و در تاریخ ۱۹/۹/۶۴ خطاب به اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی می فرمایند: "ما جنگ داریم، جنگ چیز مهمی نیست، حل می شود... اما مسئله دانشگاه یک مسئله فوق العاده است". در همین راستا، امام نسبت به راههای نفوذ و شیوه ها و مکانیسمهای تسلط دشمن بر دانشگاهها که نهایتاً به سلطه همه جانبه بر کشور می انجامد، حساسیت و تیزبینی ویژه ای داشتند و مسئله اعزام دانشجویان به خارج را از این نقطه نظر مورد مذاقه قرار دادند. ایشان در فرصتها و موارد متعدد این نکته را یادآور می شوند که خارجیها و بیگانگان بنا ندارند جوانان و فرزندان ملت‌های مسلمان و جهان سوم را که برای تحصیل به آنها رو می آورند با دست پر برگردانند و به همین لحاظ نوعاً نسبت به اصل این سیاست با نوعی تردید نگریسته، تاکید بر مراکز داخلی و بسط و توسعه

آنها را به نحوی که ما را از خارج بی نیاز کند، مورد نظر داشته اند. به عنوان نمونه می توان به موارد زیر اشاره کرد". جوان عزیز ما که سرمایه ها میهن هستند باید بدانند که رفتن به غرب و شرق برای آموختن علوم مختلف، آنان را از رسیدن به مقصود که استقلال و آزادی است باز می دارد و وابسته شان خواهد نمود. باید به خود تلقین کنیم که در غرب هیچ خبری جز عقب نگه داشتن ما از قافله تمدن و تعالی نیست (۱. . . ") در خارج به جوانان ما درس اساسی نمی دهند. . . این طرز تفکر که غیر از خارج در جای دیگر نمی شود تحصیل کرد امری است باطل چرا که با اینگونه تبلیغات می خواهند جوانان ما را به خارج بکشند و با تفکر خودشان به ایران برگردانند (۲. ") در موارد معدودی نیز که با توجه به واقعیتها و ضرورتها، اساس اعزام دانشجویان به خارج را نفی نفرموده اند، اصل نفی سلطه و بیگانه ستیزی و هوشیاری در قبال دریچه های سلطه جویان را در این مقوله دقیقاً مورد عنایت قرار داده، اعزام دانشجویان به کشورها و مراکزی که قصد سلطه بر کشور ما را دارند منع نموده اند. ایشان می فرمایند: " ما باید فکری بکنیم که جوانهای ما در همین جا خوب تحصیل بکنند و بر فرض احتیاجی به خارج رفتن باشد، به کشورهای بروند که استعماری نباشد و طمع اینکه ما تحت سلطه آنان باشیم نداشته باشند. . . استفاده از علوم و گرفتن آن از دیگران مانعی ندارد ولی باید توجه داشت که از جایی علوم را بگیریم که نخواهند ما را منحرف کنند " . دانشجویان متعهد را در کشورهایی که صنایع بزرگ پیشرفته را دارند و استعمار و استثمارگر نیستند بفرستند و از فرستادن به آمریکا و شوروی و کشورهای که در مسیر این دو قطب هستند احتراز کنند (۳. ") صحت و دقت مواضع امام در این زمینه هنگامی روشنتر می شود که با مراجعه به اسناد لانه جاسوسی نقطه نظرات دشمن و انتظارات آمریکا، سمبل و سردمدار قدرتهای استکباری و مصداق بارز قدرتهایی که قصد سلطه بر کشور ما را دارند باز یابیم. این اسناد که به حق ارزشمندترین اطلاعات در بیان حقایق مربوط به روابط این قدرت شیطانی با ملت ماست، و در استثنایی ترین وضعیت، در تاریخ روابط دیپلماتیک معاصر، به برکت حرکت انقلابی - اسلامی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام در اختیار ما قرار گرفته است، حاوی نکات و اطلاعات ارزنده ای در معرفی نقطه نظرهای آمریکا در قبال دانشجویان ایرانی در آمریکا به طور اخص و تحصیلات خارج کشور به طور اعم است و انتظارات و توقعات این رژیم را درباره این مقوله روشن می سازد. بررسی کلی این اسناد حاکی از آن است که " سابقه تحصیلات در آمریکا " یکی از کلیدیترین اطلاعاتی است که از نظر تنظیم کنندگان این اسناد می تواند معرف علاقه و تمایل افراد ایرانی به داشتن حسن رابطه با آمریکا تلقی گردد. به طوری که در آن قسمت از اسناد، که به توصیف خصوصیات افراد یا بیان بیوگرافی اشخاص اختصاص دارد، تقریباً در مورد همه تحصیلکرده های آمریکا، از سوابق تحصیلی و اقامت آنها در آمریکا به عنوان یک خصوصیت مثبت و قابل اتکا و اطمینان در هت حفظ منافع آن کشور یاد شده است. به عنوان مثال در اسناد متعددی که موضوع آن معرفی و شرح ملاقاتها و اقدامات یکی از سران دولت موقت است مکرراً به موضوع تحصیلات و اقامه او در آمریکا اشاره می شود و این موضوع حتی در معرفی بسیار خلاصه و پنج سطری که از این فرد به عمل می آید، جای ویژه و مهمی را به خود اختصاص می دهد. به طوری که هنگام معرفی این فرد به عنوان سفیر ایران در کشورهای شمال اروپا، به رسم معمول دیپلماتیک، شرح مختصری از خصوصیات و ویژگیهای این مامور سیاسی، از طرف سفارت آمریکا در ایران تهیه و به سفارت آمریکا در محل خدمت او ارسال می شود تا ماموران سفارت آمریکا در آن کشور شناخت لازم را درباره این فرد داشته باشند. در این گزارش مختصر پنج سطری که همه خصوصیات و اطلاعات مورد نیاز برای معرفی یک سیاستمدار برجسته را دربرمی گیرد، یک سطر به سابقه تحصیل و سکونت او در آمریکا اختصاص داده می شود. (۴) در یک مورد دیگر، سابقه سکونت یک وزیر ایرانی بعد از انقلاب اسلامی که تحصیل کرده آمریکا بوده است، به عنوان عامل تمایل او به برقراری رابطه تجاری ایران با آمریکا یاد می شود. به طوری که در سند آمده است (" نام وزیر) . . . او مدتها در آمریکا به سر برده، روی این حساب برقراری روابط بازرگانی بین دو کشور را تایید خواهد کرد (۵. ") در یکی از اسناد، از سابقه آموزش بسیاری از فعالین سیاسی ایران در آمریکا به عنوان عامل مساعد در خوش بینی آمریکا نسبت به مناسبات مساعد بین دو کشور یاد می شود. اگر به زمان تنظیم این سند

که ۲۷/۱۲/۵۷ یعنی حدود یک ماه بعد از پیروزی انقلاب بوده است دقت نماییم متوجه می شویم که این قدرت استکباری حتی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و نابودی رژیم دست نشانده اش در ایران، تا چه پایه چشم امید به دانشجویان ایرانی تحصیلکرده در امریکا دوخته بوده است. متن سند بدین صورت است: "بدون شک بسیاری از ایرانیان باهوش و فعالین سیاسی در ایالات متحده آموزش دیده اند. ما تصور میکنیم که احتمالاً به علت این آموزش، مناسبات مساعدی بین ایالات متحده و ایران در پیش است" (۶)

در سندی دیگر ضمن شرح جریان ملاقات با یکی از وزرای ایران بعد از انقلاب و در شرایطی که فضای جامعه مملو از شعارها و موضعگیریهای شدید ضد امریکایی بوده است، تنظیم کننده سند، از فضای ملایم و بدون لفاظی حاکم بر مذاکرات بین کاردار امریکا و وزیر ایرانی با خرسندی یاد می کند و آن را همان وضعیت مورد انتظار از یک تحصیل کرده امریکایی می داند. "رویهم رفته مذاکرات در فضای ملایم و بدون لفاظی صورت گرفت. چنانکه از یک اهل علم و سواد می توان انتظار داشت و کسی که در دانشگاههای امریکا تحصیل کرده است. (۷) به غیر از اسنادی که مستقیماً به تحصیلکرده های ایرانی در امریکا مربوط است، در یکی از اسناد، به مقامی عالیرتبه در دولت موقت اشاره می شود و ضمن آن به سابقه هفده ساله تحصیل و سکونت او در آلمان استناد شده و تصریح می شود که آلمانها، چنین شخصی را به عنوان "آدم خودشان در تهران" (۸) تلقی می کنند. در همین سند اظهار نظر شده است که آلمان با در اختیار داشتن یک ایرانی تحصیلکرده آلمان در پست مهمی در دولت ایران اسلامی، از امتیاز ویژه ای برخوردار است که دیگر حکومتهای خارجی از آن محروم اند. "شویس (مقام وزارت خارجه آلمان) احساس می کرد که با در نظر گرفتن عدم محبوبیت ایالات متحده و انگلیس در ایران در حال حاضر، پیوندهای آلمانی او (مقام ایرانی تحصیلکرده آلمان) برای "بن" یک امتیاز در سر و کار داشتن با تهران به شمار می آید که حتی فرانسویها آن را ندارند" (۹). اسناد فوق بیانگر توقع و انتظار بیگانگان از ایرانیان تحصیلکرده در آن کشورهاست. ما در سند دیگری، علاوه بر این توقعات، تدارک و برنامه ریزی و عمق علاقه دشمنان در پذیرفتن هر چه بیشتر دانشجویان ایرانی را شاهدیم. به طوری که در سال ۱۳۵۶ در همان حال که امریکاییها در همه ابعاد به نحو بیسابقه ای بر ایران تسلط و سیطره داشته و تقریباً همه امور با هدایت آنها برنامه ریزی و پیگیری می شده است و در همان زمان بنا بر آمارهای غیر رسمی، رقمی بین سی تا پنجاه هزار دانشجوی ایرانی در امریکا مشغول تحصیل بوده اند، به عنوان یکی از محورهای چندگانه در ترسیم خطوط اصلی سیاست امریکا در ایران، سفارت امریکا در تهران به مقامات امریکایی توصیه می کند که با وزارت علوم ایران برای تحصیل هر چه بیشتر جوانان ایرانی در امریکا همکاری به عمل آید. "با وزارت علوم دولت ایران همکاری کنید تا جوانان ایرانی بیشتری برای تحصیل در امریکا آماده شوند و به عمل آیند" (۱۰). اهمیت این توصیه وقتی بهتر معلوم می شود که در سند دیگری می خوانیم: در سال ۱۳۵۵، بیش از پنجاه دانشگاه آمریکایی با موسسات آموزشی ایران رابطه داشته اند. (۱۱) برآستی امریکا چه انتظار و توقعی از دانشجویان ایرانی در امریکا دارد که در اوج تسلط همه جانبه بر ایران و در شرایطی که چند ده هزار دانشجوی ایرانی در امریکا به سر می برند و دانشگاههای امریکا بر دانشگاههای داخلی ما نیز نظارت و نفوذ دارند، هنوز جذب دانشجویان ایرانی به امریکا در ردیف اهداف و برنامه های درجه اول سفارت آن کشور در ایران قلمداد می شود؟ محتوای این اسناد که خواست درونی و تمایل باطنی امریکا را در عریان ترین وجه آن به ما نشان می دهد، بیانگر این است که امام با تیزبینی و هوش سیاسی و فطرت سالم خود گویا دقیقاً از قبل، این تمایلات و انتظارات را دریافته و با آگاهی کامل از منویات دشمن به مقابله با آن برخاسته و به خنثی سازی آن همت گماشته است. باشد که این مشی امام، راهنما و راهبرد نظام و مسئولان جمهوری اسلامی در مواجهه با دشمن و مقابله با تهاجم فرهنگی غرب قرار گیرد و اظهارات و اقدامات خوشبینانه و ساده لوحانه بعضی از مسئولان و دست اندرکاران را که فکر می کنند از طریق اعزام دانشجو به کشور امریکا و دیگر مراکزی که تحت سیطره و نفوذ علمی و سیاسی این قدرت هستند می توانیم از چنگال سلطه علمی و تکنولوژیک آنها رهایی یابیم، جای خود را به تبعیت از رهنمودهای امام بسپارد، و با غلبه روحیه خود باوری و اعتماد به نفس و از طریق تکیه و تاکید بر

مراکز داخلی و گسترش آنها دشمن را از دستیابی به آرزوهایش مایوس کنیم و در مواردی که بناچار و ضرورتاً باید موقتاً دانشجو به خارج اعزام نماییم، در انتخاب کشور محل تحصیل دقت نماییم تا آنها را در کانونهای فساد و توطئه علیه اسلام و انقلاب قرار ندهیم. پی نوشت ها: ۱. از پیام حضرت امام (س) در ۲۲ بهمن ۱۳۶۲. ۲. از بیانات حضرت امام (س) در دیدار با مسئولان دانشگاه آزاد اسلامی ۲۴/۴/۶۴. ۳. از وصیتنامه حضرت امام (س) ۴. اسناد لانه جاسوسی، شماره ۱۰ اسناد صفحات ۷۱ و ۸۲ و ۸۵ و ۸۶. ۵. همان شماره (۶-۱) صفحه ۲۷۳. ۶. همان شماره ۲۸ صفحه ۱۶۵. ۷. همان شماره ۱۸ صفحه ۱۰۰. ۸. همان شماره ۱۸ صفحه ۱۲۳. ۹. همان شماره ۱۸ صفحه ۱۲۴. ۱۰. همان شماره ۱ تا ۶ صفحه ۷۱. ۱۱. همان شماره ۸ صفحه ۱۶۰.

امام خمینی منادی عزت مسلمین

امام خمینی منادی عزت مسلمین چکیده: اصل عدم تحقیر مهمترین اصل در روابط اجتماعی است و انسان زمانی می تواند به این اصل مهم دست یابد که خود را بشناسد و بداند همه در مقابل موجودی که خیر مطلق و خالق همه موجودات است، ضعیف بوده و وابسته به او هستند. در این مقاله با توجه به آیات و روایات به اصل عزتمندی انسان پرداخته شده است؛ و با عنایت به آیه ۱۳۹ سوره نساء که می فرماید: همه عزتها از آن خداست؛ حال، خداوند این عزت را به هر کس که بخواهد ارزانی می کند؛ چنان که در آیه ۸ سوره منافقون افرادی که به خاطر اتصال به منبع الهی عزت شدند را معرفی می کند و می فرماید: «لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» و اگر کسی به این مرحله رسید دارای ویژگیهایی چون نترسیدن، محدود نبودن، اعتقاد کامل به هدف و برای همیشه زنده بودن می شود. و در زمان ما حضرت امام خمینی «سلام الله علیه» با رسیدن به این مرحله حقیقه دارای این ویژگیها شد و منادی عزت مسلمین در عصر حاضر گردید. هر انسانی از آن جهت که انسان است دارای حقوقی می باشد و در جامعه ای که زندگی می کند باید این حقوق به رسمیت شناخته شود و از آنجا که انسان مدنی الطبع است، یعنی به گونه ای خلق شده است که حوائج خود را به کمک هموعان خویش برآورده می سازد، توجه به این نکته یعنی به رسمیت شناخته شدن حقوق افراد در جامعه جدی تر می شود؛ از طرفی وجود برخی نارساییهای مادی و معنوی موجب می شود عده ای موج سوار، خود را قیم بقیه دانسته و آنها را تحت فشار قرار دهند تا کارهای آنها و سرنوشت آنها را آن گونه که خود می خواهند رقم بزنند؛ و از طرف دیگر به خاطر وجود همین نارساییها برخی حاضرند خود را تحت اختیار چنین انسانهایی قرار داده و تحت سیطره آنان قرار گیرند، در حالی که شاید بتوان مدعی شد یکی از مهمترین مؤلفه هایی که بشر به دنبال آن می باشد مسأله داشتن آبرو، احترام و عزت در بین افراد جامعه است. اسلام به عنوان دینی که منطبق با فطرت انسانی است و به ندای درونی انسانها پاسخ می دهد این امر طبیعی را مورد امضا و تأکید جدی قرار داده است به گونه ای که در روابط اجتماعی اصل عدم تحقیر را مطرح می سازد؛ چرا که لازمه رسیدن به این نقطه یعنی، احترام به حقوق دیگران و داشتن آبرو در اجتماع مدیون دو امر است: ۱ هیچ انسانی حق ندارد خود را تحقیر کند، تا زمینه استعمار خویش را توسط دیگران فراهم سازد و برای رسیدن به برخی از امور خود را پیش دیگران تحقیر نماید و باعث تسلط دیگران بر خویش شود. ۲ هیچ کسی حق ندارد دیگران را تحقیر کند؛ در این مسأله فرقی نیست که طرف مقابل مسلمان باشد یا غیر مسلمان، بلکه مهم این است که هر کس انسان است، باید به حقوق او توجه شود. این اصل عدم تحقیر را در هر دو وجه آن در کلمات حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می توان یافت؛ چرا که از یک طرف می فرماید کسی حق ندارد خود را تحقیر کند: «اکرم نفسک عن کل دنیة و ان ساقنتک الی الرغائب فانک لن تعتاض بما تبدل من نفسک عوضا و لا تکن عبد غیرک قد جعلک الله حرا.» (۲) نفس خویش را از هر پستی عزیزدار اگر چه تو را به آنچه می خواهی برساند؛ بدرستی که آنچه بدست می آوری نمی تواند عوض آن عزت نفسی که از دست می دهی باشد؛ و بنده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است. از طرف دیگر می فرماید کسی حق ندارد دیگران را تحقیر کند: «و لا تکتون علیهم سبعا ضاریا فانهم صنفان اما لک فی الدین او نظیر لک فی

الخلق» (۳) مانند حیوان درنده بر آنان متاز بدرستی که مردم دو دسته اند یا برادران دینی تو هستند یا مانند تو از حیث خلقت، انسان هستند. بنابراین اصل عدم تحقیر مهمترین اصل در روابط اجتماعی است و انسان زمانی می تواند به این اصل مهم دست یابد که خود را بشناسد و بداند همه در مقابل موجودی که خیر مطلق و خالق همه موجودات است ضعیف بوده و وابسته به او هستند و همان طور که انسانها را ایجاد کرد و دارای سیر نزولی بودند «انا لله»، دوباره به سوی او بروند گشت «الیه راجعون» (۴)؛ پس باید تنها به وی پاسخگو بود و تنها از وی دستور گرفت و خداوند بر همه چیز آگاه است؛ «وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (۵) و نسبت به هر چیزی تواناست؛ «بكل شیء قدير» (۶) و همه عالم محتاج به او هستند و او از همه کس بی نیاز است؛ «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (۷)؛ و با رحمت و اسعه خویش به هستی نظر دارد: «قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (۸) بگو آنچه در آسمان و زمین است از آن کیست؟ بگو از آن خداوندی است که بر خویش رحمت و بخشایش را فرض و واجب کرد. زمانی که انسان این رابطه ای که بین او و خداوند متعال است را باور نماید و در جهت استحکام آن بکوشد و همیشه به ذات اقدس الهی توجه داشته باشد به طور طبیعی همه چیز برای او در مقایسه با عظمت خداوند بزرگ، کم ارزش می شود و تنها به او تمسک می کند و تنها برای او خضوع می کند، و وقتی به خداوند قادر، توکل نماید، دیگر هیچ کس نمی ماند که خود را در مقابل آنها خوار نماید؛ و از طرف دیگر چون در مقابل چنین موجود با عظمتی قرار می گیرد خویش را فردی ضعیف و وابسته به او می داند؛ دیگر جایی برای گردن فرازی و برخوردهای قیم مآبانه نمی ماند؛ از این رو نسبت به دیگران احترام قائل است؛ چرا که خود و همه را در مقابل او مساوی می داند؛ برای همین است که هدف بعثت انبیا عبادت خداوند و اجتناب از طاغوت عنوان شده است: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (۹) در هر امتی رسولی را فرستادیم تا مردم را به عبادت خداوند و اجتناب از طاغوت دعوت نمایند. عبادت کردن خداوند، یعنی، طی طریقی که خداوند برای انسان در نظر گرفته است و انسانی که در این مسیر قرار می گیرد رحمت الهی شامل او می شود و در مسیر نسیم رحمت الهی قرار می گیرد و چنین انسانی چون متصل به دریا می شود خود نیز دریا می شود از این رو در قرآن کریم عزت را از آن خداوند می داند. «الَّذِينَ يَتَخَذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمَوَدَّةِ الَّذِينَ آيْتَنَّا عَنْهُمْ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (۱۰) آن گروه که کافران را دوست دارند نه مؤمنان را آیا نزد کافران عزت را می طلبند؟! بدرستی که عزت، همه نزد خداوند است. عزت یعنی: قاهری که مقهور نمی شود و غالبی که مغلوب نمی شود، حقیقه مختص به خداست و غیر خداوند فی نفسه ذلیل است و هیچ چیزی را مالک نیست؛ (۱۱) حال خداوند این عزت را به هر کس که بخواهد ارزانی می کند؛ «تُعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ» (۱۲) هر کس را بخواهد عزیز می کند و هر کس را بخواهد ذلیل می کند. چون در ابتدای این آیه می فرماید خداوند به هر کسی بخواهد ملک می دهد و از هر کس بخواهد می گیرد، مرحوم طباطبائی رحمه الله از آن استفاده می کند که عزت از فروع ملک است و چون ملک از آن خداوند است پس عزت نیز از آن خداوند است. (۱۳) آنگاه در آیه شریفه دیگری افرادی که به خاطر اتصال به منبع الهی دارای عزت شدند را معرفی می کند؛ «لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (۱۴) عزت برای خداوند و برای رسولش و برای مؤمنین است. اگر کسی به این مرحله رسید دارای ویژگیهایی می شود که در ذیل به برخی از آنها اشاره می کنیم: ۱- نرسیدن با اتصال انسان به منبع لایزال الهی دیگر چیزی او را به هراس نخواهد افکند؛ «أَلَا- إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (۱۵) بدرستی که اولیای الهی دارای خوف و ترس و نگرانی نیستند. سرش آن است که ذات اقدس الهی از هیچ کس واهمه ندارد و هیچ چیز خداوند را محزون نمی کند؛ برای این که همه در مقابل خداوند خوار و ذلیل هستند. «الحمد لله الذي ليس له معادل يعادله ولا شبيه يشاكلة ولا ظهير يعاضده قهر بعزته الاعزاء و خضع لعظمته العظماء و بلغ بقدرته ما يشاء» (۱۶) ستایش مخصوص خدایی است که نه کسی مقابلش به خصومت برخیزد و نه شریکی که مانندش باشد و نه معینی که مددکار او باشد؛ عزیزان در مقابل عزتش همه مقهورند و بزرگان در پیشگاه عظمتش فروتن و خاضعند و قدرت کاملش به هر چه خواهد رساست. وقتی انسانی به چنین منبعی متصل باشد هرگز

نخواهد ترسید؛ زیرا همانگونه که ذات اقدس الهی مقهور کسی واقع نمی‌شود چنین انسانی نیز مقهور کسی واقع نخواهد شد و همانگونه که همه در مقابل خداوند خاضع هستند در مقابل چنین انسانی خضوع می‌کنند و وقتی عوامل ترس یعنی مقهور واقع شدن و... از بین رفت، ترس نیز از بین خواهد رفت. مرحوم علامه امینی رحمه الله در الغدیر به هشت سند روایت می‌کند وقتی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در لیلۃ المیت در جایگاه پیامبر خواهید جبرئیل نزد سرش و میکائیل در پایین پای علی علیه السلام نشسته و می‌گویند به به آفرین، خدا به تو بر فرشتگان افتخار و مباحثات می‌کند. (۱۷) بر این اساس است که حضرت امام رحمه الله در مقابل شرق و غرب ایستاد و هرگز واهمه نداشت و با آن همه فشارها و تحریمهایی که علیه ایران بود حضرت امام خمینی رحمه الله بدون ذره ای وحشت در مقابل آنها ایستاد و جالب آن که خودش می‌فرماید: «والله تا حالا نترسیدم، آن روز هم که می‌بردند آنها می‌ترسیدند، من آنها را تسلی می‌دادم که نترسید.» (۱۸) ۲ محدود نبودن از آنجا که ذات اقدس الهی در مرزها نمی‌گنجد و پروردگار تمام عالمیان است «رب العالمین» (۱۹) چنین انسانی که خود را متصل به ذات اقدس الهی نمود و متصل به این دریا شد هرگز محدود به مکان جغرافیایی خاص نیست و برای این است که نسبت به همه احساس مسؤولیت می‌کند و نسبت به همه دل می‌سوزاند؛ از این رو پیامبر گرامی اسلام به مردم ایران نامه می‌نویسد، گرچه خود در جزیره العرب است؛ پس مؤمن واقعی و مسلمان پیرو چنین پیامبری نمی‌تواند نسبت به دیگران بی تفاوت باشد؛ برای همین است که اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام فرمودند: «من اصبح و لم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم» (۲۰) کسی که صبح کند در حالی که نسبت به امور مسلمانان بی اهمیت باشد مسلمان نیست. زیرا چنین کسی خدایی نمی‌اندیشد، در حالی که رحمت الهی بر همه هستی گسترده شده است؛ «و رحمته وسعت کل شیء» (۲۱) پس انسانی که نسبت به مسلمانان دیگر بی تفاوت است یا حتی نسبت به سایر مردم بی تفاوت است، بهره ای از اسلام نبرده است؛ «من سمع رجلا ینادی یا للمسلمین و لم یجبه فلیس بمسلم» (۲۲) اگر مسلمانی، استغاثه کسی هر چند غیرمسلمان را بشنود و به آن پاسخ ندهد، مسلمان نیست. سرش آن است که انسانیت محور اصلی تعلیمات اسلامی است و این اصل نباید به فراموشی سپرده شود و همه انسانها بندگان خداوند هستند و در تاریخ اسلامی فراوان به چشم می‌خورد که ائمه طاهرین علیهم السلام در دستگیری از غیر شیعه و غیرمسلمان کوتاهی نکردند؛ به عنوان نمونه زمانی که حضرت علی علیه السلام می‌شنود خلخال از پای زنی غیر مسلمان گرفته می‌شود می‌فرماید: اگر مرد مسلمان به خاطر این موضوع بمیرد من او را سرزنش نمی‌کنم. (۲۳) و حضرت امام قدس سره چون اجداد طاهرینش نسبت به امور مسلمانان و مردم جهان بی تفاوت نبود؛ به این جهت از یک طرف با معرفی آمریکا به عنوان شیطان بزرگ، طاغوت زمان را به مسلمانان معرفی می‌کند و از سوی دیگر با اعلام روز جمعه آخر ماه مبارک رمضان هر سال به عنوان روز قدس، خود و دیگران را در سرنوشت مردم فلسطین شریک می‌کند (۲۴) تا مبادا این کشور مسلمان به دست فراموشی سپرده شود و برای چنین انسانهایی منطقه جغرافیایی خاصی مطرح نیست، بلکه وطن آنها هر کجایی است که مظلومی در آنجا محتاج به کمک و یاری است. این وطن مصر و عراق و شام نیستان وطن شهریست که نام نیست ۳ اعتقاد کامل به هدف از آنجا که چنین انسانهایی تربیت شده مکتب اهل بیت علیهم السلام هستند و آنها نیز تربیت شده ذات اقدس الهی هستند (۲۵) و به مقام یقین رسیده اند به آنچه می‌گویند و به آنچه انجام می‌دهند اعتقاد کامل دارند؛ از این رو راهی را که پیش گرفته اند ثابت قدم بوده و در این راه از هیچ چیزی واهمه نداشته و عقب نشینی نمی‌کنند. توضیح: قرآن کریم اولیای خداوند و اولیای شیطان را معرفی می‌کند و اولیای الهی را کسانی می‌داند که دچار ترس و حزن نمی‌شوند؛ «أَلَا- إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (۲۶) آن گاه خصوصیت اولیای الهی را چنین معرفی می‌کند: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا- خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا- هُمْ يَحْزَنُونَ» (۲۷) کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و اقامه نماز کرده و زکات می‌دهند، برای آنها مزد و پاداشی نزد پروردگار است و دارای ترس و حزن نیستند. اما در مقابل، اولیای شیطان دچار شک، تردید و دودلی خواهند شد؛ در نتیجه دچار وحشت و حزن می‌شوند؛

یعنی، سر عدم خوف اولیای الهی، اعتقاد و یقین آنهاست؛ این مطلب با بیان مشخصات اولیای شیطان به خوبی روشن می شود. قرآن کریم می فرماید: «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ» (۲۸) شیاطین به اولیای خویش وحی می کنند. و ولی شیطان را کسانی معرفی می کند که دچار شک و دو دلی هستند: «وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُوْءَمِّنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ» (۲۹) شیطان بر مردمان تسلطی نداشت (بلکه از حرص دنیا پیرو او شدند) و شیطان را بر این داشتیم تا به امتحان، آن کس که به عالم قیامت ایمان آورد، از آن کس که شک دارد معلوم گردانیم. پس هنگامی که انسانی دچار شک شود، شیطان بر او تسلط پیدا می کند؛ از این رو برای چنین انسانی یک وسوسه کافی است تا به مسیر شیطانی سوق پیدا کند؛ «يُوسِوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» (۳۰) برای همین، شیطان در قیامت نسبت به پیروان خویش طلبکار است؛ «فَلَا تَلْمُزُونِي وَلَوْمُوا أَنفُسِكُمْ» (۳۱) مرا سرزنش نکنید بلکه خود را سرزنش نمایید؛ پس از آنجا که انسان دچار شک، با کوچکترین اشاره ای از مسیر منحرف می شود، وقتی در قیامت به اشتباه خویش پی می برد و شیطان را مقصر انحراف خویش می داند، شیطان او را سرزنش می کند؛ چون دچار شک شد، اسیر شیطان گردید و گرنه انسانی که در مسیر الهی گام بر دارد دچار شک نشده در نتیجه دچار دلهره و وسواس نشده و شیطان نیز بر او مسلط نمی شود. بنابراین اگر کسی از اولیای الهی باشد دچار شک و تردید نخواهد شد و به مسیری که انتخاب نموده با اطمینان، به کمک و عنایت الهی اعتقاد کامل داشته و از آن عدول نخواهد کرد؛ از این رو حضرت امام رحمه الله هرگز از راهی که انتخاب کرد پشیمان نشد و هرگز تسلیم فشارها نشد. مرحوم شهید مطهری رحمه الله در این باره می گوید: «از قراری که به من اطلاع داده اند چند روز پیش، کارتر به آیت الله خمینی راجع به بختیار اخطار کرد، که هر دو ابر قدرت بر روی این دولت توافق دارند و شما حساب کار خودتان را بکنید، اما این مرد بزرگ اعتنایی به این تهدید نکرد. «من که قریب دوازده سال در خدمت این مرد بزرگ تحصیل کرده ام باز وقتی که در سفر اخیر به پاریس به ملاقات و زیارت ایشان رفتم چیزهایی از روحیه او درک کردم که نه فقط بر حیرت من بلکه بر ایمانم نیز اضافه کرد؛ وقتی برگشتم، دوستانم پرسیدند چه دیدی؟ گفتم چهار تا «آمن» دیدم؛ «آمن» بهدفعه» به هدفش ایمان دارد؛ دنیا اگر جمع بشود نمی تواند او را از هدفش منصرف کند. «آمن بسبب» به راهی که انتخاب کرده ایمان دارد؛ امکان ندارد بتوان او را از این راه منصرف کرد؛ شبیه همان ایمانی که پیغمبر به هدفش و به راهش داشت. «آمن بقوله»؛ در میان همه رفقا، دوستانی که سراغ دارم احدی مثل ایشان به روحیه مردم ایران ایمان ندارد. و بالاخره از همه مهمتر «آمن بر»؛ در یک جلسه خصوصی ایشان به من گفت فلانی این ما نیستیم که چنین می کنیم، من دست خدا را به وضوح حس می کنم.» (۳۲) آری انسانی که خویش را به خداوند فروخته باشد، «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ» (۳۳) خداوند از مؤمنین نفسشان را می خرد، دیگر از چیزی وحشت نخواهد داشت و هدفی را که بر می گزیند هدف الهی است؛ چرا که خداوند مسیر را به چنین انسانی نشان خواهد داد؛ «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (۳۴) هر کس در راه ما (خداوند) جهاد کند ما نیز راه را به او نشان خواهیم داد و مسیری را که خداوند نشان دهد، دیگر انحرافی در آن نیست؛ پس تردیدی در آن نخواهد بود؛ از این رو چنین انسانهایی نه تنها خود از مسیری که انتخاب کردند بر نمی گردند، بلکه دیگران نیز به خاطر صلابت، جدیت و اعتقاد راسخ آنها نیرو گرفته و به آن سمتی که چنین انسانهایی می روند سوق پیدا می کنند؛ «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» (۳۵) برای او نوری است که به وسیله آن بین مردم می رود. و خاصیت نور این است که هم خود روشن است و هم اطراف خود را روشن می کند. ۴ برای همیشه زنده بودن از آنجا که ذات اقدس الهی زمان بردار نیست و برای همیشه زنده است، «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ»؛ (۳۶) انسانی که خود را در مسیر رحمت الهی قرار داد، زنده خواهد ماند و برای چنین انسانی مرگ معنا ندارد؛ از این رو حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام می فرماید: «العلماء باقون ما بقي الدهر اعيانهم مفقودة و امثالهم في القلوب موجودة» (۳۷) علما زنده هستند تا وقتی که دهر و زمان است؛ گرچه بدنشان از دنیا می رود و در میان مردم نمی باشند، اما یاد آنها در دلها همیشه زنده است. به خاطر همین است که کلامشان برای همیشه حجت است و آنها برای همیشه دلیل راه می باشند؛ از این رو حضرت می

فرماید: «نصب نفسه لله سبحانه فی ارفع الامور من اصدار کل وارد علیه و تصیر کل فرع الی اصله مصباح ظلمات کشف عسوات مفتاح مبهمات دَفَاع معضلات دلیل فلوات... فهو من معادن دینه و اوتاد ارضه» (۳۸) در برابر خداوند خود را به گونه ای تسلیم کرد که هر فرمان او را انجام می دهد و هر فرعی را به اصلش باز می گرداند؛ چراغ تاریکیها و روشن بخش تیرگیها، کلید درهای بسته و برطرف کننده دشواریها و راهنمای گمراهان در بیابانهای سرگردانی است؛ پس چنین انسانی از گنجینه های آیین خدا و از ارکان زمین است. برای همین، کلامشان همیشه نافذ و راهشان همیشه مستدام است. هنگامی که خداوند چنین نعمتی را به انسانها ارزانی کند اگر آن نعمت را سبک بشمارند آن را بر می دارد؛ زیرا خداوند با هیچ کس عهد اخوت نبسته است. «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (۳۹) خداوند هیچ نعمتی را از قومی نمی گیرد مگر آن که خودشان آن را از دست بدهند. و بی تفاوت بودن در مقابل چنین نعمتی از طرف ذات اقدس الهی بی پاسخ نخواهد ماند. «مَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (۴۰) هر کس نعمت خدا را بعد از آن که در اختیارش قرار گرفت تغییر دهد باید بداند که خداوند در عقاب دادن شدید است. پس باشد که با حفظ این انقلاب اسلامی میراث گرانقدر آن یار سفر کرده قدردان نعمت الهی باشیم.

۱ - مدرس حوزه، محقق و نویسنده. ۲ نهج البلاغه، نامه ۳۱، نسخه معجم، ص ۱۲۸. همان، نامه ۵۳، ص ۱۳۷. ۴ بقره / ۱۵۶. ۵ بقره / ۲۹. ۶ بقره / ۲۰. ۷ فاطر / ۱۵. ۸ انعام / ۱۲. ۹ بقره / ۱۵۶. ۱۰ نساء / ۱۳۹. ۱۱ علامه طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، نشر دار الکتب الاسلامیه، ج ۱۷، ص ۲۰. ۱۲ آل عمران / ۲۶. ۱۳ علامه طباطبایی، پیشین، ج ۵، ص ۱۲۱. ۱۴ منافقون / ۸. ۱۵ یونس / ۶۲. ۱۶ حاج شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، دعای افتتاح. ۱۷ علامه امینی رحمه الله، الغدیر، نشر دار الکتب الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۸. ۱۸ امام خمینی رحمه الله، صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۹۳. ۱۹ حمد / ۱. ۲۰ کلینی، اصول کافی، دار الکتب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۶۳. ۲۱ حاج شیخ عباس قمی، پیشین، دعای کمیل. ۲۲ پیشین، ص ۱۶۴، حدیث ۵. ۲۳ ابراهیم بن محمد ثقفی، الغارات، نشر مؤسسه دار الکتب، ج ۲، ص ۳۲۸؛ (نهج خ ۲۷). ۲۴ امام خمینی علیها السلام، پیشین، ج ۹، ص ۲۶۷. ۲۵ زیرا اهل بیت تربیت شده پیامبر صلی الله علیه و آله و پیامبر تربیت شده خداوند متعال است. ر.ک: شیخ طوسی، التهذیب، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵، ج ۹، ص ۳۹۷. ۲۶ یونس / ۶۲. ۲۷ بقره / ۲۷۷. ۲۸ انعام / ۱۲۱. ۲۹ سباء / ۲۱. ۳۰ ناس / ۵. ۳۱ ابراهیم / ۲۲. ۳۲ شهید مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، صدرا، چاپ نهم، ۱۳۷۳، صص ۲۲۲۱. ۳۳ توبه / ۱۱۱. ۳۴ عنکبوت / ۶۹. ۳۵ انعام / ۷۱. ۳۶ فرقان / ۵۸. ۳۷ نهج البلاغه، پیشین، حکمت ۱۴۷. ۳۸ همان، خطبه ۸۷. ۳۹ انفال / ۵۳. ۴۰ بقره / ۲۱۱. منابع مقاله: مجله رواق اندیشه، شماره ۳۰، گلایری، علی؛

عدم تشریفات

عدم تشریفات از تکلفات دوری می کردند امام از بسیاری از تکلفاتی که سایر مراجع داشتند، از قبیل رفت و آمد کردن دستبوسی، تعظیم و تکریم و در خانه را باز کردن دوری می کردند. (۱) من ماشین نمی خواهم امام در نجف که بودند یکی از ایرانیان ماشینی را از آلمان خاص ایشان خریده بود که آقا با آن به حرم مشرف شوند و یا در ایام زیارتی به کربلا بروند آقا می فرمودند: «من ماشین نمی خواهم». وقتی او اصرار می کرد که من این ماشین را به اسم شما و برای شما از آلمان آورده ام ولی امام به او فرمودند: «اگر مال من است من آن را می فروشم و پولش را به طلبه ها می دهم» او هم می گفت که نه شرط ما این است که شما این را نفروشید. ما به او گفتیم آقا می فروشد به هر حال امام آن را نپذیرفتند. (۲) با دار و دسته راه نمی رفتند امام در رفت و آمدها و دید و بازدیدها همیشه تنها حرکت می کردند. ایشان با دار و دسته ای نمی رفتند و از راه انداختن اصحاب و عساکر و اطرافی متنفر بودند. آقای شیخ حسن صانعی نقل می کرد، روزی در قم امام می خواستند به دیدن یکی از علما بروند، لکن آدرس او را نداشتند و از من آدرس خواستند، من هر چه اصرار کردم که به عنوان راهنمایی تا در آن منزل ایشان را همراهی کنم، نپذیرفتند. (۳) اجازه

نمی دادند پشت سرشان راه برویم در سالهای ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ وقتی که امام در مسجد «سلماسی» قم تدریس می کردند، مسیر حرکت ایشان از خانه به طرف محل درس شان با بنده یکی بود. چون منزل ما هم در نزدیکی منزل امام بود. لذا بیشتر روزها میان راه، با هم برخورد می کردیم. امام وقتی صدای پای ما را می شنیدند با ما احوالپرسی می کردند و به ما تکلیف می کردند که پیشاپیش ایشان حرکت کنیم و اجازه نمی دادند پشت سرشان حرکت کنیم و همیشه هم به تنهایی از منزل به طرف مسجد سلماسی حرکت می کردند. (۴) حتی بعضی از مغازه دارها امام را نمی شناختند امام از حالتهایی که برای ایشان تعیین درست می کرد بی اندازه متنفر بودند و جلوی آنها را هم می گرفتند. اگر کسی به دنبال یا همراه ایشان راه می رفت. بر می گشتند و او را از این کار منع می کردند... امام اینقدر در این جهت جدیت کرده بودند که برخی از صاحبان مغازه های اطراف منزلشان سیمای ایشان را به درستی نمی شناختند. (۵) آقایان بفرمایند بروند از خصایص امام این بود که هرگز دوست نداشتند در معابر عمومی طوری ظاهر شوند که عده ای دور و بر ایشان را بگیرند. تا آنجا که ممکن بود سؤالات طلبه ها را در خانه شان جواب می دادند. وقتی که از کلاس درس خارج می شدند، مسیر خلوتی را که عمدتاً کوچه های منتهی به منزل بود، انتخاب می کردند و به منزل می آمدند. بارها دیده می شد که بعد از درس عده ای از آقایان که دوست داشتند همراه امام حرکت کنند، به دنبال ایشان راه می افتادند. اما وقتی امام متوجه حضور آقایان می شدند می ایستادند و می گفتند: «آقایان بفرمایند بروند». (۶) جرات دخالت نداریم آقای سید علی شاهرودی پسر مرحوم آیت الله شاهرودی (اعلی الله مقامه) نقل می کرد روزی در حرم مطهر حضرت علی (ع) دیدم امام در میان جمعیت انبوه در هم پیچیده می شوند و هر لحظه خطر آن است که زیر دست و پا بیفتند. اتفاقاً در همان لحظه ها دو نفر نیز به عنوان همراه در پشت سر امام بودند. آقای شاهرودی به آن دو نفر اعتراض کرد که چرا ایستاده اید؟ منتظرید امام برای شما راه باز کند؟ پاسخ دادند ما جرات دخالت نداریم. آقا اجازه راه باز کردن به ما نمی دهند. سید علی شاهرودی عصبانی می شود عبا را به گوشه ای می اندازد و جلو می رود و با سلام و صلوات مردم را از سر راه امام کنار می زند. اما امام مرتب دست به پشت او می زدند و او را از این کار منع می کردند. (۷) به مردم فشار نیاورید در نجف یک وقت خبر رسید که گروهی از ایران به دستور شاه آمده اند تا امام را ترور کنند - اواخر سال ۴۶ و اوایل سال ۴۷- ما احساس وظیفه شرعی کردیم که باید امام محافظت بشوند و بر این اساس حدود هفت - هشت نفر از برادران تصمیم گرفتیم هر شب همراه امام به حرم برویم، همین طور موقعی که می روند درس حاضر باشیم. شب اول امام که آمدند به طرف حرم، ما هم به دنبال ایشان حرکت کردیم، چند قدمی که راه رفتیم، سر کوچه رسیدیم. امام برگشتند و فرمودند که برگردید. البته آن شب ما یک مقدار خودمان را عقب کشیدیم، و امام رفتند، اما بعد پیغام دادیم به امام که ما احساس وظیفه شرعی می کنیم، شما چه مایل باشید چه مایل نباشید ما چون واجب می دانیم بر خودمان، دنبال شما خواهیم آمد و این مساله را ادامه دادیم. در شبهایی که حرم بسیار شلوغ می شد، ایرانیهایی که می آمدند برای زیارت هجوم می آوردند دست امام را بیوسند و احياناً امام در فشار جمعیت قرار می گرفتند، در آنجا ما می آمدیم که یک مقداری راه را باز کنیم. بارها شد که امام در همان میان جمعیت می فرمودند: «فشار نیاورید به مردم، و ما را کنار می زدند که مردم آزاد باشند، و به مردم بی احترامی نشود». (۸) من تنها باید اینجا بروم روزی قرار بود امام در نجف به منزل یکی از بزرگان بروند. بعضی از طلاب که متوجه موضوع شدند به قصد مشایعت ایشان اطراف منزل ایشان تجمع کردند. وقتی امام از منزل بیرون آمدند طلبه ها در خدمت ایشان و همراهشان حرکت کردند. امام متوجه شدند ولی چیزی نگفتند تا وقتی که به در منزل آن آقا رسیدند و در باز شد. بلافاصله وارد شدند و خودشان در را بستند که معنای آن این بود که آقایان بروند من تنها باید اینجا بروم. طلبه ها همه مراجعت کردند، در حالی که از این برخورد امام یک درس اخلاقی هم فرا گرفته بودند. (۹) هیچ کس حق ندارد با من از مدرسه بیرون بیاید در سال ۱۳۴۸ که به ده هزار زوار ایرانی پس از زیارت حج، ویزای عراق داده بودند، جمعیت انبوهی از زوار در نماز جماعت امام در مدرسه بروجردی نجف شرکت کردند و پس از پایان نماز می خواستند در خیابانها با سلام و صلوات امام را همراهی و بدرقه

نمایند. اما امام هر شب بعد از نماز وقتی می خواستند از مدرسه بیرون بروند دستور می دادند که به مردم اعلام کنید هیچ کس حق ندارد با من از مدرسه بیرون بیاید. لذا زوار در مدرسه مکث می کردند تا وقتی امام دور می شدند بتدریج خارج می شدند. ایشان در شرایطی زوار ایرانی را از حرکت پشت سر خود بر حذر می داشتند که در عراق سخت تنها و بی یاور بودند. (۱۰) دوست ندارم شخصیت شما کوچک شود یادم می آید هنگام رفتن به حرم، در اواسط راه و در کوچه به امام برخورد کردیم و چون دوست داشتیم که همراه ایشان باشیم، لذا پشت سر آقا به طرف حرم مطهر حرکت کردیم. امام وقتی متوجه حضور ما شدند، ایستادند و فرمودند: «آقایان فرمایشی دارند؟» گفتیم: «نه! عرضی نداریم، فقط دوست داریم که همراه شما باشیم و از این کار لذت می بریم.» ایشان فرمودند: «شکر الله سعیکم. من از این کار شما تشکر می کنم، شما آقا هستید، طلبه هستید، محترم هستید، من دوست ندارم که شخصیت شما با حرکت کردن به دنبال من کوچک شود.» (۱۱) حتی اشاره ای هم نمی کردند امام خیلی حسینی بودند در ایام محرم که به کربلا مشرف می شدند هر روز در حرم حضرت سید الشهداء زیارت عاشورا را با صد سلام و صد لعن می خواندند این کار، گاهی یک ساعت و نیم طول می کشید ولی امام با آن سن زیادی که داشتند و در این اوقات هم حرم خیلی شلوغ بود (بخصوص بالای سر حضرت که امام می نشستند) میان مردمی که مرتب از روی شانه و اطرافشان رد می شدند می نشستند و اصلا حاضر نبودند حتی ما به اشاره به کسی بگوییم که مواظب ایشان باشند تا متوجه می شدند بر می گشتند و به من می گفتند تو نمی خواهی من زیارت کنم! ایشان هیچوقت کنار دیوار نمی نشستند که مثل بعضی هم از رفت و آمدها به دور باشند و هم به دلیل سن و خستگی یک و نیم ساعته بخواهند به دیوار تکیه کنند. گاهی می دیدم امام به سجده می رفتند و بعضی از این عربها که رد می شدند درست پایشان را روی دست ایشان می گذاشتند. من نگاه می کردم می دیدم قرمز شده است ولی امام هیچ چیز نمی گفتند، حتی اشاره ای هم نمی کردند. (۱۲) بیاید جلو، جا می شود امام در مسجد سلماسی که درس می فرمودند پای درس ایشان شاگردان زیادی می آمدند و جا نبود. هر چه به آقا عرض می کردیم که اینجا تنگ است، یک جای دیگر تشریف ببرید قبول نمی کردند. نظر آقایان دیگر هم این بود، نه اینکه ما می خواستیم ترویج و تبلیغ ایشان را بکنیم. امام می فرمودند: «بیاید جلو کم کم جا می شود.» جمعیت حتی روی سکوه‌های مسجد می نشستند و امام هم منبر می رفتند و با آن کثرت جمعیت درس می گفتند، تا اینکه آقای شیخ نصر الله خلخالی که از یاران امام بود ایشان را با التماس جهت تدریس به مسجد اعظم بردند. امام حاضر نبودند در جاهایی که مثلا نمایش قدرت ایشان باشد حاضر بشوند. (۱۳) در مقابل رسول الله چه جوابی داریم؟ در نجف بعضیها خیال داشتند روشی اتخاذ کنند به عنوان ملاحظه سلسله مراتب مراجع عالیقدر شیعه تا به این بهانه موقعیت و حیثیت اجتماعی امام را نادیده بگیرند. این امر به دوستان خیلی گران آمد. بنده با دو نفر مامور شدیم از طرف کلیه دوستان خدمت امام برسیم و عرض کنیم که چنین مطلبی است. من چون در صحبت کردن صریحتر بودم به امام عرض کردم که هر محیطی آداب و رسومی دارد و ظاهرا مراعات رسوم اشکال شرعی نداشته باشد. و موقعیت حضرتعالی طوری است که شما برای عامه مسلمین هستید و این موقعیت باید برای اسلام حفظ شود و آقایان با آن برنامه ای که دارند می خواهند این موقعیت شما را نادیده بگیرند. یا خدای نخواست به خیال خودشان هتک حرمت شما کنند، لذا ما از شما خواهش می کنیم بر اساس آداب و رسوم حاکم در این محیط، برنامه آقایان را نپذیرفتند. سخنان ما که تمام شد ایشان یک قصه ای نقل کردند که ما در مقابل عظمت روحی ایشان احساس حقارت و شرمساری کردیم. امام فرمودند: «در گذشته که برق نبود و کوچه ها تاریک بود یکی از آقایان به جایی می رفت و طبق مرسوم شخصی هم جلوی ایشان فانوس به دست گرفته بود. او اتفاقا عازم مجلسی بود که یک آقای دیگری هم عازم آن مجلس بود. در راه که برخورد کردند، این آقا یک مقدار از آن دیگری فاصله گرفت تا معلوم شود که ایشان یک تشکیلات جدا و یک فانوس کش مخصوصی دارد و می خواست که موقعیتش شناخته شود.» امام پس از نقل این داستان فرمودند: «اگر روز قیامت ما را در محضر رسول الله (ص) به صف وا دارند و از این چیزها از ما سؤال کنند، آیا آقایان برای این سؤال، جوابی در نظر گرفته اند که مثلا این جلوتر باشد

آن عقب تر باشد، این زودتر باشد آن دیرتر باشد؟ این اعتباراتی که آقایان در نظر می گیرند اگر در آن صف، حضرت رسول (ص) از ما سؤال کردند آیا جوابی داریم بگوییم؟» سپس فرمودند: «به آن برنامه ای که آنها تهیه کرده اند عمل کنید. (۱۴) مردم از من محافظت می کنند مشکل بسیار بزرگی روزهای اول اقامت امام در قم از نظر حفاظت و امنیت ایشان وجود داشت و آن این بود که امام مانع می شدند پاسداران با اسلحه دنبال ایشان باشند. همیشه می فرمودند: «من مامور مسلح نمی خواهم.» امام شبها به منزل فضلا و خانواده های شهدا می رفتند و مردم قم هم به مجرد اینکه می شنیدند امام از کوچه یا خیابانی عبور می کنند همگی از خانه ها بیرون می ریختند و دور ماشین امام جمع می شدند. حتی روی سقف ماشین سوار می شدند تا جایی که راننده نمی دانست کجا می رود و در عین حال امام می فرمودند: «کسی دنبال من نیاید، مردم از من محافظت می کنند». (۱۵) تشک را کنار زدند امام در ایام تابستان بعضی از سالها که حوزه علمیه قم تعطیل بود به محلات تشریف می بردند و در مسجد جامع شهر قبل از غروب و در ماه مبارک رمضان درس اخلاق می گفتند. روزی امام برای درس گفتن وارد مسجد شده و متوجه شده که آن روز تشکی برای ایشان انداخته اند. فوراً آن را کنار زدند و مثل سایر مردم روی زیلوی مسجد نشستند. (۱۶) ایشان همینجوری تشریف آوردند؟ بعد از انقلاب خانم خبرنگاری از لندن به قم آمده بود و چون مرا از آن موقع که در لندن بودم می شناخت، به منزل ما آمد و به من متوسل شد تا مصاحبه ای با امام برای او ترتیب دهم. من با مرحوم آقای اشراقی تلفنی صحبت کردم که این خانم سؤالات زیادی دارد و دلش می خواهد مسایلی را از امام بپرسد. ایشان موافقت نمودند. شبی امام به منزل من تشریف آوردند و تصادفاً آن خبرنگار هم آنجا بود. وقتی امام تشریف آوردند تمام مسایل او حل شد و گفت: عجب ایشان همین جوری تشریف آوردند اینجا؟! گفتم بله ایشان به خانه طلبه هم تشریف می برند. گفت: همان شخصی که این همه سر و صدا کرده است، بدون تشریفات برخاست و به اینجا آمد؟ او که قبلاً تشریفات سلطنتی را دیده بود، ارادت فراوانی به امام پیدا کرد. (۱۷) راضی نیستم برای من صلوات بفرستید امام در بعضی از سالها، تابستان به محلات تشریف می آوردند. تابستان سال ۱۳۲۵ که به محلات آمدند. علمای شهر که به امام اخلاص داشتند از ایشان درخواست کردند که مسجدی در اختیارشان بگذارند تا مردم از وجودشان بهره ببرند. فرمودند مرا به حال خود بگذارید. و به کار خودتان مشغول باشید و نپذیرفتند. پس از چند روزی که از ماه رمضان گذشت، عده ای گفتند حالا که شما جماعت را نپذیرفتید حداقل یک جلسه ای باشد که بعضیها از محضرتان استفاده بکنند. بالاخره بعد از صحبتها امام آن جلسه را پذیرفتند و این جلسه در روزهای ماه رمضان ساعت پنج بعد از ظهر در مسجدی که در مرکز شهر بود بر پا می شد و امام پای یک ستونی روی زمین می نشستند و جمعیت دور ایشان می نشست. در این جلسه دو نکته قابل توجه دیده ام که از خاطر محو نمی شود. یکی اینکه روز اول علما و روحانیون آمدند شرکت کردند و امام بعد از جلسه به آنها فرمودند که اگر چنانچه شما بخواهید شرکت بکنید من این جلسه را تعطیل می کنم، شما باید مقامتان در اجتماع محفوظ باشد. نکته دوم این بود که، مرسوم بود اگر کسی از روحانیون داخل می شد به احترامش کسی می گفت صلوات بفرستید. و در اینجا هم شخصی بود که وقتی امام وارد مسجد می شدند جمعیت را به ذکر صلوات دعوت می کرد. روز اول که این صلوات را فرستادند، پس از اتمام جلسه امام آن شخص را خواستند و فرمودند: «شما این صلواتی را که می فرستید منظورتان ورود من است یا آنکه این صلوات برای رسول بزرگوار اسلام است؟ اگر برای رسول اکرم (ص) صلوات می فرستید، این صلوات را یک وقت دیگری بفرستید و اگر چنانچه برای من است که وارد مسجد می شوم من راضی نیستم!» از آن جلسه یک نکته ای در نظر هست که امام با زبان بسیار ساده فرمودند: «برادران مسلمان و عزیز، شما که یک کت و شلوار فاستونی پیدا کرده اید و می پوشید و با یک کت و شلوار حالتان تغییر می کند، یک غروری پیدا می کنید، فکر نکرده اید که این فاستونی پشمی از کجا تهیه شده؟ آیا مواد این پشم همان پشم نیست که کمر گوسفندی را پوشانده بود؟ قبل از این گوسفند همین پشم را داشت و غروری هم نداشت و حالا که همان پشم رشته شد و رنگ شد، آمد کت و شلوار شد، یک مرتبه حال شما را تغییر داده است. این چه بدبختی است که ما به چنین چیزهای بی اساس دل خود

را خوش بکنیم؟» (۱۸) هر جایی خالی بود می نشستند امام در نجف به هر مجلسی که وارد می شدند هر جای خالی بود همانجا می نشستند. در حالی که معمولا فضلا و آیت الله ها در یک صف می نشستند. هر چه هم به ایشان تعارف می کردند اعتنا نمی کردند که مثل بعضیها جای دیگران را به خاطر نشستن خود تنگتر کنند. امام گاهی طول مجلس فاتحه ای را در سالن مسجد طی می کردند که بروند و در جایی که خالی است بنشینند. تا می نشستند بلافاصله قرآن می خواندند و بعد با اطرافیان احوالپرسی می کردند و سپس بر می خاستند و به منزل می رفتند. (۱۹) خودشان اتاقشان را تمیز می کردند امام از وقتی که وارد پاریس شدند خودشان عهده دار تمیز کردن اتاق محل مسکونی خود شده بودند و هر چه به ایشان اصرار می شد اجازه بدهند دیگران این کار را بکنند، چنین اجازه ای نمی دادند. ایشان در روزهای اقامتشان در نوفل لوشاتو مثل همیشه زندگی ساده و بی پیرایه ای داشتند و علی رغم این که خبرنگاران پر تیراژترین نشریات جهان برای گفتگو با ایشان رقابت سختی با یکدیگر داشتند و تصاویر امام را در صفحات اول نشریاتشان چاپ می کردند، اما ایشان در روش زندگی خودشان هیچ تغییری ندادند و همچنان به دور از تشریفات بودند. (۲۰) مگر می خواهند کوروش را وارد ایران کنند؟ روزی از کمیته استقبال از تهران به پاریس زنگ زدند. من مسؤول دفتر و تلفن امام بودم. تلفن کننده شهید مظلوم دکتر بهشتی بود که می گفت برای ورود امام برنامه هایی تنظیم شده، به عرض امام برسانید که فرودگاه را فرش می کنیم، چراغانی می کنیم، فاصله فرودگاه تا بهشت زهرا را با هلی کوپتر می رویم و... وقتی خدمت امام مطالب را عرض کردم پس از استماع دقیق که عادت همیشگی ایشان بود که سخن طرف مقابل را به دقت گوش کنند و آنگاه جواب گویند، با همان قاطعیت و صراحت خاص خود فرمودند: «برو به آقایان بگو مگر می خواهند کوروش را وارد ایران کنند! ابدا این کارها لازم نیست یک طلبه از ایران خارج شده و همان طلبه به ایران باز می گردد. من می خواهم در میان امتم باشم و همراه آنان بروم ولو پایمال بشوم». (۲۱) اینها چه می کنند؟ از طرف ارتش به جماران آمدند تا جایی را برای فرود هلی کوپتر فراهم آورند که اگر یک وقتی مساله ای و یا حادثه ای رخ داد امام را بدون درنگ بتوانند از این مکان به جای دیگری انتقال دهند. تا امام متوجه صدای ماشینهایی که سطح زمینی را در نزدیکی منزل ایشان تسطیح می کردند شدند، بلافاصله پرسیدند: «اینها چه می کنند؟» جواب داده شد، زمینی را صاف می کنند تا هلی کوپتر به راحتی بتواند در آنجا بنشیند. فرمودند: «این کار برای چیست و چه کسی گفته است؟» به نظر اطرافیان آمده بود که شاید من این کار را کرده ام. گفتم که این کار به من ارتباطی ندارد و مربوط به برادران ارتش است - آن روز هم یادم هست که نماینده امام در ارتش آقای خامنه ای بودند - امام ایشان را خواستند و فرمودند: «من راضی نیستم یک چنین کاری صورت گیرد و بدانید هر شرایطی در اینجا پیش بیاید به هیچ جا نخواهم رفت و اگر بنای این کار بر این است که من راضی باشم به هیچ وجه راضی نیستم». این تذکر امام باعث شد که بلافاصله آن زمین را به همان حال گذاشتند. (۲۲) برای من تشریفات نگذارید ملاقاتهای مسؤولین و شخصیتها با امام در یک اتاق کوچک سه در چهار انجام می شد و کسی از محتوای حرفهای رد و بدل شده اطلاعی نداشت. بارها مردم تقاضا کرده بودند که ملاقاتهای خصوصی امام با شخصیتهای سیاسی و بعضا جهانی را جهت حفظ در تاریخ ضبط و فیلمبرداری کنیم اما می دانستیم که امام در این امور مانع ما می شوند و راضی به نصب دوربین فیلمبرداری در اتاقشان نیستند و این کار را تشریفات می دانند. حدود یک سال در مورد این قضیه با ایشان صحبت کردم تا اینکه پذیرفتند این کار صورت بگیرد. در یک فرصت دو، سه روزه که امام ملاقات نداشتند با همکاری برادران صدا و سیما وسایل فیلمبرداری را در اتاق ایشان نصب کردیم. یک روز صبح که امام طبق روال قبلی جهت ملاقات وارد این اتاق شدند تا چشمشان به سقف افتاد و وسایل فیلمبرداری از جمله چند پروژکتور را که به سقف نصب شده بود دیدند ناراحت شده و فرمودند: «همین امروز این وسایل را از اتاق من جمع کنید و برای من در این آخر عمری تشریفات نگذارید من احتیاج به این کارها ندارم.» و ما مجبور شدیم بلافاصله از برادران سیما بخواهیم که وسایلشان را جمع کرده و ببرند. وقتی وسایل جمع آوری شد آثار کندن و جوشکاری پروژکتورها در سقف باقی مانده بود. می خواستیم سقف را رنگ بزنیم، گفتیم ممکن است امام اشکال بگیرند

که به چه مناسبت خراب کردید که حالا می خواهید اصلاح بکنید لذا از ایشان سؤال کردم که آیا اجازه می دهید که جای این جوشکارها را رنگ بزنیم فرمودند: «احتیاجی نیست» آثار این وسایل هنوز هم بر سقف این اتاق قابل مشاهده است. (۲۳) پی نوشت ها: ۱. حجة الاسلام و المسلمین صادق احسان بخش. ۲. حجة الاسلام و المسلمین فرقانی. ۳. حجة الاسلام و المسلمین حمید روحانی - سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۱. ۴. حجة الاسلام و المسلمین غیوری - اطلاعات هفتگی - ش ۲۴۴۲. ۵. حجة الاسلام و المسلمین سید محمد موسوی خوئینی ها - حوزه - ش ۳۷ و ۳۸. ۶. حجة الاسلام و المسلمین عبد العلی قرهی. ۷. حجة الاسلام و المسلمین سید حمید روحانی. ۸. حجة الاسلام و المسلمین محتشمی - سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۱. ۹. آیت الله قدیری - ویژه نامه روزنامه جمهوری اسلامی - خرداد ۷۰. ۱۰. حجة الاسلام و المسلمین سید حمید روحانی - سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۱. ۱۱. حجة الاسلام و المسلمین سید حمید روحانی - سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۶. ۱۲. حجة الاسلام و المسلمین فرقانی. ۱۳. حجة الاسلام و المسلمین عبد العلی قرهی - سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۶. ۱۴. حجة الاسلام و المسلمین کریمی - پاسدار اسلام - ش ۸. ۱۵. حجة الاسلام و المسلمین انصاری کرمانی - ماخذ پیشین - ج ۲. ۱۶. حجة الاسلام و المسلمین توسلی - ماخذ پیشین - جلد ۲. ۱۷. حجة الاسلام و المسلمین احمد صابری همدانی - پا به پای آفتاب - ج ۳ - ص ۲۷۶. ۱۸. حجة الاسلام و المسلمین سروش محلاتی - روزنامه جمهوری اسلامی - ویژه اربعین امام - ۷/۶/۶۸. ۱۹. حجة الاسلام و المسلمین فرقانی. ۲۰. خبرنگار اعزامی روزنامه اطلاعات به نوفل لوشاتو در سال ۵۷ - روزنامه اطلاعات - ۱۴/۱۱/۷۱. ۲۱. حجة الاسلام و المسلمین فردوسی پور - روزنامه کیهان ۱۴/۴/۶۸. ۲۲. حجة الاسلام و المسلمین امام جمارانی - روزنامه جمهوری اسلامی - ویژه اربعین ۶۸. ۲۳. حجة الاسلام و المسلمین انصاری کرمانی - روزنامه رسالت - ۹/۳/۷۲. منابع مقاله: برداشتهایی از سیره امام خمینی (س)، ج ۲، رجائی، غلامعلی؛

"امام خمینی سیاستمداری بزرگ و بزرگ سیاستمدار"

"امام خمینی سیاستمداری بزرگ و بزرگ سیاستمدار" از بعد سیاسی امام خمینی یک شخصیت بی نظیری بود که دوست و دشمن بر آن اذعان داشتند. عنوانهایی نظیر تئوریسین بزرگ، صاحب نظر برجسته، تحلیل گر سیاسی فوق العاده، استراتژیست بلند پایه، آینده نگری قوی، جهان بین منحصر به فرد، دارای دکترین عالی و پیچیده، ژرف نگر، غیر قابل پیش بینی و دارای پیچیدگی بسیار دور بخشی از عنوانهایی بود که شخصیتهای جهانی به حضرت امام خمینی داده اند، واقعیت این است که حضرت امام امت همه عنوانها و القاب فوق را داشت ولی اینها همه صفات امام نبود، بلکه ناظران بین المللی هر کدام از دیدگاه خاصی امام عزیز را می دیدند. اینک با توجه به محدودیت کلام گوشه هایی از ویژگیهای سیاسی امام راحل را به شکلی کاملاً موجز و خلاصه ذکر می کنیم. ۱- خودباوری به جای خودباختگی: یکی از برجسته ترین اهداف امام عزیز تلقین روح خود باوری به عموم مسلمانان و بخصوص به مردم خود بود. بنیان گذار جمهوری اسلامی در این استراتژی الهی خود از دو تاکتیک معروف استفاده می نمود: الف - تحقیر قدرتها و ابرقدرتها رهبر کبیر انقلاب اسلامی که به خوبی به جنایتهای کشورهای امپریالیستی در تحقیر ملت‌های دربند آگاهی داشت و آثار ذلتبار سلطه ابرقدرتها را بر ملتها مشاهده نموده بود، درصدد برآمد که اولاً آنها را کوچکتر از آنچه هستند و نشان می دهند معرفی کند، ثانیاً بر مبنای قاعده تایید باطل، باطل است، سعی وافر بر نفی تاثیر گذاری و موقعیت برتر آنها داشتند. تکرار جمله امریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند، از امریکا در ذهن و فکر مردم ما کشوری و قدرتی ترسیم نمود که قدرت هیچ کاری را ندارد. الحق همین جمله کاخ ابرقدرتی امریکا را فرو ریخت و حتی امکان واکنش مناسب در برابر طوفان سهمگین انقلاب اسلامی را از او گرفت. حال آنکه امریکا به عنوان یک واقعیت، ابرقدرتی بود که به خود حق می داد و می دهد که در امور داخلی کشورها مداخله نماید. در ویتنام آنهمه جنایت مرتکب شود، گرانادا را به اشغال خود درآورد، لیبی را بمباران و در نیکاراگوئه

دخالت نظامی نماید. نوریه گاه را از اریکه قدرت در پاناما به زیر کشد و از اسرائیل حمایت بی قید و شرط نماید و به اعراب بی‌اعتنایی کند. این درست است که امریکا و چهار کشور دیگر عضو دائم شورای امنیت و دارای حق وتو هستند. ولی واقعیت چیزی دیگری است. به نظر بسیاری از صاحب‌نظران سیاسی امریکا حرف آخر را در شورای امنیت می‌زند. اگر سازمان ملل را به مدرسه‌ای تشبیه کنیم و شورای امنیت را به کلاس، امریکا رئیس این مدرسه، انگلیس معلم کلاس، فرانسه در حکم مبصر کلاس، شوروی چون شاگرد ساعی و درس‌خوان این کلاس و چین مانند دانش آموز مستمع آزاد کلاس است؟! با همین دید و تحلیل است که مشاهده می‌کنیم امریکا در بحران اشغال کویت در مدت کوتاهی تعداد زیادی قطعنامه را در شورای امنیت بر علیه عراق به تصویب رساند، حال آنکه کشورهای نظیر فرانسه و شوروی که هوادار سنتی عراق بودند از انجام هرگونه واکنشی ناتوان شدند و نتوانستند به نفع عراق کاری انجام دهند. همین امریکا در دیدگاه خدایین امام بزرگوار هیچ‌گونه محلی از اعراب را نداشت و به شدت تحقیر شد. دیگر قدرتها هم به فراخور حال و به مناسبت‌های گوناگون مورد طعن و عتاب و شماتت قائد عظیم‌الشان قرار گرفتند. این یکی از استراتژیهای امام بود. ب - القای روح بزرگمنشی و عزت اسلامی رهبر کبیر انقلاب اسلامی سعی بسیار زیادی داشتند که عزت از دست رفته را به مسلمانان برگردانند و این مهم جز با تفهیم جهان بینی عظیم اسلامی مقدور نبود. بنابراین توجه بنیانگذار جمهوری اسلامی بعد از شکستن ابهت و صولت قدرتها، تشریح و معرفی اسلام ناب بود. همان اسلامی که عزت را منحصر به مسلمانان می‌داند "ولله العزة ولرسوله وللمومنین". "امام عزیز معتقد بودند به میزانی که مسلمانان از اسلام فاصله بگیرند، به لحاظ سیاسی به همان میزان به قدرتهای جهانی وابسته می‌شوند. در این استراتژی همه مساعی حضرت امام مصروف تبلیغ اسلام و توجه به مسایل اسلامی بود. به گونه‌ای که مسلمانان هرگز احساس نیاز به دیگر ایدئولوژیهای وابستگی آور را نکنند. ۲- اعتراف جهان به صلابت سیاسی امام در سال ۱۳۶۵ در پایان سمینار منطقه‌ای سفرای کشورمان که دسته جمعی به محضر امام نایل شدیم. توفیق زیارت خصوصی معظم له نیز طبق معمول دست داد. در آن ملاقات خصوصی حضرات آقایان: مهدوی کنی و انواری و نیز جناب آقای دکتر ولایتی نیز حضور داشتند. چند لحظه‌ای به سکوت گذشت. بنده از محضر امام بزرگوار اجازه خواستم که مطلبی را به عرض برسانم. امام عزیز اجازه فرمودند. آنگاه گفتم: چندی پیش سفیر شوروی در تهران (آقای بویلدیروف سفیر وقت شوروی) به دیدن من آمد و طی گفتگویی گفت: ما و شما هیچ اختلافی با هم نداریم. من در پاسخ گفتم: اتفاقا ما با شما خیلی اختلاف داریم. اولین اختلاف ما ایدئولوژی ماست که هیچ فصل مشترکی با ایدئولوژی شما ندارد. دوم حضور نظامی شما در افغانستان است که ما کاملا مخالفیم. سوم حمایت‌های شما از صدام است که مساله مهم ما و شماست و در این زمینه ما سیاست شما را رد می‌کنیم و اصلا این سیاست برای ما قابل درک نیست. سفیر شوروی گفت: ما و شما همسایه ایم و این را خدا خواسته است؟ با خنده گفتم: مگر شما هم خدا را قبول دارید؟ سفیر شوروی گفت: آن خدایی که امریکا را با آنهمه عظمت به دست انقلاب شما تا این اندازه زبون و ذلیل کرده است، ما هم این خدا را قبول داریم. چهره حضرت امام بسان گل باز شد و با لبخندی که حاکی از رضایت و خرسندی بود، فرمودند: همین طور است، آن دیگری هم (مقصود امریکا) درباره انقلاب اسلامی همین طور فکر می‌کند. آنگاه خود حضرت امام به موضوع بسیار مهمی اشاره کردند که در تایید همین مطلب بود. ایشان فرمودند: چند روز پیش من فلان رادیو را گوش می‌دادم (حضرت امام اسم رادیو را بردند ولی برای اینکه تبلیغی برای این رادیو نشود از ذکر نام آن خودداری می‌کنم) از قول سران کاخ سفید می‌گفت: تا زمانی که فلانی - حضرت امام خمینی (س) - زنده است شوروی جرات تعرض به ایران را ندارد. نگرانی ما زمانی است که فلانی نباشد و روسها بخواهند به تمامیت ارضی ایران تجاوز نمایند. مقصود حضرت امام این بود که اگر مثلا ابرقدرت شرق در مورد عظمت انقلاب اسلامی چنان خاضعانه اظهار نظر می‌کند دیگر قدرت غربی هم تصور مشابهی از انقلاب اسلامی دارد و هر دو به گونه‌ای از انقلاب واهمه دارند. عظمت انقلاب اسلامی حاصل خودباوری و طرد و رد قدرتهای مادی بود و این خصیصه را امام عزیز در مردم ایجاد فرمودند. ۳- دیپلماسی ایجاد مشکل برای دشمنان انقلاب اسلامی یکی از استراتژیهای

بارز رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایجاد مشکل و درد سر دائمی برای قدرتهایی بود که در صدد ایجاد مشکل برای انقلاب اسلامی بودند. اصولاً استراتژی ابرقدرتها مشغول کردن کشورهای جهان سوم با مسایل داخلی به شکل های گوناگون است تا این کشورها نتوانند به مسایل اساسی خود پردازند. اختلافهای داخلی، جنگ عقیدتی، درگیری منطقه‌ای، توطئه تجزیه طلبی و مسایلی از این قبیل موانعی است که کشورهای مستقل فرصت پرداختن به موضوعهای مهم را نداشته باشند. امام بیدار و بیدارگر، پیوسته می‌کوشیدند تا با ایجاد دردسر تازه برای دشمنان انقلاب اسلامی نه تنها ابتکار عمل را از دست آنها بگیرند، بلکه به عکس آنها را با مشکل جدید، روبه‌رو نمایند. اشغال لانه جاسوسی امریکا و افشای اسناد و مدارک و شخصیتها و عوامل امریکایی در کشور و کشف سناریوهاییکه واشنگتن جهت شکست انقلاب اسلامی تهیه دیده بود و بالاخره بازداشت ۴۴۴ روزه جاسوسان امریکایی، کاخ سفید را به جد با مشکلاتی عدیده‌ای مواجه کرد که هم و غم "کارتر"، رئیس جمهوری وقت امریکا و دستیارانش، آزادی‌گروگانها بود و امام عزیز به کارتر اجازه نداد از پیمان کمپ دیوید که موجب ضعف و ذلت اعراب بخصوص مصر در برابر اسرائیل شد و خطر اعراب برای اسرائیل حداقل برای دو دهه منتفی گردید - استفاده لازم را بنماید و اشغال لانه جاسوسی از کارتر یک زمامدار بی‌کفایت ساخت که در مسایل مهم قدرت تصمیم‌گیری را نداشت و کارتر که با تحمیل پیمان "کمپ دیوید" به مصر خواب انتخاب مجدد در انتخابات را می‌دید به کلی از پیروزی مایوس شد و رقیب انتخاباتی اش حداکثر استفاده را از گروگانها نمود و این هم یکی دیگر از استراتژیهای امام امت بود. ۴- افشای استراتژی دشمنان اسلام بنیانگذار جمهوری اسلامی اهتمام خود را مصروف آگاه نمودن امت اسلامی از نقشه‌ها و طرحهای شیطانی دشمنان اسلام و مسلمانان می‌کردند و در این راه به اعتراف دوست و دشمن موفقیت بسیار زیادی کسب نمودند. یکی از این موارد موضع محکم و انعطاف‌ناپذیر امام، سیاست بر علیه نویسنده مزدور کتاب موهن "آیه‌های شیطانی" بود. دشمنان انقلاب اسلامی که از توطئه‌های گوناگون علیه انقلاب اسلامی سودی نبرده بودند، ایدئولوژی انقلاب را نشانه رفتند و تیرهای مسموم خود را به طرف آن شلیک کردند. این بار نیز امام پرصلابت انقلاب در مقابل تمامیت کفر جهانی را هدف قرار دادند و با اعلام ارتداد نویسنده سرسپرده آن کتاب و صدور فتوای تاریخساز واجب‌القتل بودن وی، بار دیگر حکم روشن اسلام را بیان فرمودند. دشمن زبون و سراسیمه و مایوس از هر کاری به تنها عملی که مقدورش بود دست زد و با اجلاسی عجولانه تصمیم به احضار سفرای خود از تهران کرد تا شاید رهبر انقلاب را به عدول از این حکم الهی وادارد که صد البته بی‌اثر بود. از این پاتک امام بت شکن چند مساله روشن شد: الف - به طور کامل دشمن در موضع ضعف و انفعال قرار گرفت. ب - ماهیت دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی بیش از پیش مشخص گردید. ج - تشتت و تفرق آنها آشکار گردید که اصولاً وحدت جز در سایه ملاحظاتی اعتقادی میسر نیست. آنجا که قرآن کریم می‌فرماید: "تحسبهم جميعا و قلوبهم شتا." در همین مورد روشنتر از همیشه افتراق و تشتت دنیای کفر برملا گردید. به طوری که یکی از سفرای اروپایی که با اکراه تهران را موقتا ترک می‌کرد، طی تماس تلفنی گفت: من با بی‌میلی تهران را ترک می‌کنم ولی هفته آینده باز خواهم گشت. همین طور هم شد و سفیر مزبور پس از حدود دو هفته به تهران بازگشت. د - شجاعت یافتن مسلمانان در برابر کفار، بطوری که از اندونزی تا مراکش و تا پشت دفتر نخست وزیر انگلیس مسلمانان فریاد "مرگ بر رشدی" سر دادند و خواستار اجرای حکم حضرت امام شدند. ه - روشن شدن قدرت و صلابت وحدت مسلمانان - که به راستی اگر مسلمانان وحدت کنند عزت گذشته را باز می‌یابند - و صولت و ابهت یافتن انقلاب اسلامی. در این مورد به یک خاطره اشاره می‌کنم: دو سال پیش که پنج تن از برجسته‌ترین ائمه جمعه کشورهای تانزانیا، زامبیا، زیمباوه، موزامبیک و افریقای جنوبی به تهران آمده بودند و توفیق دیدار آنها در دفترم دست داد. یکی از آنها با اشاره با فتوای ارتداد سلمان رشدی که به ساحت مقدس رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - اسائه ادب کرده بود، گفت: حکم حضرت امام چونان ضربتی بود که مولی‌امیرالمومنین - علیه السلام - در جنگ خندق بر پیکر کفر مجسم یعنی عمروبن عبدود وارد آورد. ز - واکنش مساعد و مستعد کنفرانس اسلامی در برابر این حکم، وزرای خارجه

کنفرانس اسلامی در اجلاس قاهره که به همین منظور تشکیل شده بود، با توجه به طوفان عظیمی که این حکم ایجاد کرده، به اتفاق آرا حکم حضرت امام خمینی رهبر ژرف اندیش جهان اسلام را تایید کردند و دیپلماسی انگلیس یک بار دیگر در برابر قدرت و جاعت بی مانند امام احیاگر اسلام عقیم ماند و ناکام گردید. ۵- امام خمینی انقلابی ترین سیاسی و سیاسی ترین انقلابی اندیشه های امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - مرزهای قراردادی را در نور دید و به اقصی نقاط عالم بسط و گسترش یافت. گستره پایگاه امام قلوب دردمندان و محرومان بود. همان تازیانه خورده ها که زنجیر اسارت قرون و اعصار بر پا و گردن و دستشان سنگینی کرده بود و امروز نام امام خمینی همواره با واژه های زیبایی آزادی، استقلال، خودباوری، ظلم ستیزی و مبارزه مستمر بر علیه بیداد، مترادف است. نام امام خمینی الهام بخش مبارزان و یاد امام خمینی امید آفرین دردمندان برای روزهای بهتر و آینده روشنتر است. امروز آزادگان جهان از امامت خمینی به عظمت یاد می کنند و از اینکه در قرنی که به قرن امام خمینی شهره خواهد شد تعلق دارند، بر خود می بالند. فی المثل دریادار چیکاتا، عضو شورای انقلاب غنا و مرد شماره دو این کشور، با نهایت تواضع می گوید: امام خمینی متعلق به ما سیاهان زجر کشیده و شلاق خورده است. او به ما درس آزادی و آزادگی را بیاموخت و به ما آزاد زیستن در سایه مبارزه دائمی با دشمنان آزادی را تلقین کرد او در پایان این گفتگو گفت: ما برای تلفظ نام امام خمینی حرف (خ) را در زبان انگلیسی وارد کرده ایم.

رهبری امام خمینی (ره) و روحانیت در انقلاب اسلامی

رهبری امام خمینی (ره) و روحانیت در انقلاب اسلامی در انقلاب اسلامی از ۱۵ سال قبل از پیروزی آن تنها با یک چهره شاخص و بارز برخورد می کنیم که به اعتراف دوست و دشمن رهبری بلا منازع انقلاب را در سقوط نظام سلطنتی در دست داشته و تا زمان رحلت هم از این موقعیت ویژه برخوردار بود و سایر رهبران انقلاب اعم از روحانی و غیر روحانی مقبولیت و موقعیت خود را در سایه حمایت و تایید ایشان به دست آورده و بدون تبعیت و تایید رهبر انقلاب از صحنه خارج شدند. علی هذا نیازی به ذکر موقعیت آنها در انقلاب و به صورت مستقل از امام خمینی نمی رود و در اینجا سعی خواهد شد صرفاً سیر تکوینی زندگی سیاسی ایشان را در دوران رهبری انقلاب و آن هم به اختصار مورد بررسی قرار دهیم. ما در این جا بر آن نیستیم که راجع به آن چه رهبر انقلاب انجام داده یا می دهد، صحبت کنیم. بلکه راجع به آنچه او هست و ویژگیها و اوصاف او صحبت می کنیم. هر کس از نزدیک با امام محشور بوده، متوجه می شد که این مرد یک انسان ایده آل با همه صفات و ویژگیهای حسنه می باشد. ترکیبی از تواناییهای خداداد روحی، سیاسی، فکری، و اخلاقی این شخصیت استثنایی را در موقعیتی قرار داد که توانست چنین نقش عظیمی را در ایران امروز بر عهده بگیرد. قدرت و توانایی او بی تردید به مراتب از یک حد مرجع تقلید تجاوز می کرد. نمونه و آینه تمام نمای مفهوم کامل خود شناسایی بازگشت به خود (به عنوان یک مسلمان واقعی) شده بود - حتی مسلمانان غیر ایرانی هم در او نمونه بسیار با ارزشی از انسان ایده آل اسلامی می دیدند. با این ویژگیها و با وجود آن که او کسی بود که می توانست ظرف چند دقیقه میلیونها ایرانی را در خیابانها به تظاهرات بکشاند مع هذا وقتی که زندگی او و محل کار و سکونت او را مشاهده می کنید، چیزی جز سادگی و بی پیرایگی مشاهده نمی کنید. او روی زمین پشت میز کوچک تحریر خود می نشست که کل تجهیزات اطاق کار وی همان میز کوچک می بود. وقتی که ما امام و شخصیت وی را مورد بررسی قرار می دهیم، مشاهده می کنیم که او در حقیقت تبلور سنتی علمای شیعه می باشد و این امر نه تنها به خاطر نفوذ و قدرت فوق تصور کامل و جامع و وسیع در امور سیاسی و اجتماعی می باشد بلکه همچنین با توجه به بعد علمی خالص سنتی ایشان هم بوده است. امام خمینی علاوه بر مقام ممتاز فقاقت در علوم هیئت، فلسفه، حکمت، و عرفان، دارای مهارتی ویژه و تخصصی کامل می بود که در نزد اساتیدی همچون آیت الله شیخ محمد علی شاه آبادی فرا گرفته بود. از نظر تهذیب نفس و خودسازی از همان آغاز جوانی علم و عمل را همراه نموده و همزمان با

تحصیل علوم اسلامی در مقام اجرای آنها به ویژه از نظر کسب فضایل انسانی و روحانی پرداخت و از این جهت نیز در میان شخصیت‌های بزرگ علمی و روحانی محافل مذهبی، و عامه مردم قم مقام و منزلت ویژه و پرارجی کسب نمود و موفق شد تا از خصلتها و شیوه‌های ناموزونی که دامنگیر بعضی از مقامات روحانی می‌گردد، دور بماند. از نظر نظم و انضباط هم زندگی خود را تحت نظم و دیسیپلین خاص قرار داده و اصولاً از این لحاظ نمونه‌ای در میان رجال مذهبی نمی‌توان یافت. زمان استراحت، عبادت، مطالعه، تدریس، قدم زدن، و همه و همه روی نظم خاصی بود، به طوری که سایر اعضای خانواده برنامه خود را روی برنامه‌های امام تنظیم می‌کردند. یکی از ویژگی‌های جالب توجه درباره ایشان این است که نقش رهبری ایشان از نظر سیاسی در انقلاب در تاریخ سابقه ندارد، موفقیت‌های برجسته ایشان را به عنوان یک استاد ممتاز، یک فیلسوف، و یک عارف تحت الشعاع قرار داده بود. اغلب در میان مسلمانان مدرن این طور برداشت شده که فکر و مغز یک فیلسوف و عارف از واقعیات جامعه دور می‌گردد و کلاً از قبول هر نوع نقش سیاسی و اجتماعی خود را کنار می‌کشد، با این تصور که مسائل مذهبی ارتباط عینی با مسائل موجود مسلمانان و جهان اسلام ندارند، زندگی امام بر عکس دلیل واضحی بر ارتباط مسائل فوق بوده و نشانگر این واقعیت است که برنامه او صرفاً یک حرکت سیاسی و استراتژیکی نبود بلکه در عین حال یک دیدگاه درست الهی می‌باشد. از نظر عرفانی می‌توان گفت که در حقیقت خصوصیات اخلاقی و روحی امام بود که از او یک انسان والا مجموعه‌ای از خصوصیات بارز یک مسلمان ایده آل ساخت. امام یکی از رهبران انقلابی نادر الوجودی است که با ساده‌ترین شیوه و بدون هیچ گونه تجمل و تشریفات زندگی کرده و با غذای بسیار ساده‌ای به سر می‌برد. در دوره رضاخان ایشان کتابی به نام «کشف الاسرار» در انتقاد از دیکتاتوری پهلوی نوشته‌اند. در این کتاب با شجاعت هر چه تمامتر رژیم رضاخان را مورد انتقاد قرار داده و در آن به خصوص مسئله تسلیم‌پذیری وی در مقابل قدرتهای خارجی مورد حمله قرار گرفته است. نوع برخورد امام با رژیم رویه‌ای کاملاً غیر سازشکارانه و شیوه‌ای رادیکال بود. در دوره‌ای که آیت الله بروجردی مرجعیت تامه را داشت. امام از نزدیکان و طرف مشورت ایشان به حساب می‌آمد ولی این موضوع لزوماً بدان معنی نبود که نظرات ایشان در حلقه مشاورین مرحوم بروجردی نظرات مسلطی باشد. تا زمانی که مرحوم بروجردی در قید حیات بودند، امام مستقیماً و به عنوان یک چهره سیاسی مذهبی شناخته نشده بود تا اینکه در سال ۱۳۴۱ به دنبال درگذشت مرحوم بروجردی و سال بعد مرحوم کاشانی، شاه چهره خود را آشکارتر نشان داد و خواست با استفاده از خلاء موجود در رهبری مذهبی اقداماتی بکند که با موازین شرعی و مذهبی تطبیق نمی‌کرد. در این لحظات حساس امام وارد صحنه شده و ضمن مخالفت با قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی مبارزه‌ای بی‌امان را با رژیم آغاز کرد و با حمله مستقیم و انتقادات بی‌واسطه از رژیم شاه سنت تقیه را شکستند و فتوای تاریخی خود را، در اینکه تقیه حرام است و اظهار حقایق واجب «ولو بلغ ما بلغ»، صادر کردند. (۱) از این زمان امام چهره بارز رهبری سیاسی خود را آشکار نموده و با برخورد خاص که همانا قاطعیت و عدم سازش با دشمن بود، راه خود را از سایرین جدا نمودند و به سرعت افکار عامه مردم را، که تشنه چنین رهبری بودند، به خود جلب کردند. مسیر حوادث بعدی نشان داده که در صحنه تحولات سیاسی - اجتماعی ایران با ظهور امام به عنوان رهبر، صفحه جدیدی نه تنها در تاریخ ایران بلکه روحانیت مبارز شیعه مفتوح گردید. اگر یک قرن به عقب برگردیم، به روشنی می‌توانیم سیر تکاملی حرکت روحانیت مبارز را با یک هدف ولی با شیوه‌های متفاوت و آن هم تحت تاثیر اوضاع و احوال زمان خود مشاهده کنیم. هدف همه آنها اجرای احکام شریعت اسلام، برقراری حکومت عدل الهی، و کوتاه کردن دست بیگانگان و استعمارگران بوده است. سید جمال‌الدین اسدآبادی برای رسیدن به این هدف تلاش خود را در نصیحت، هدایت، و تشویق حکام کشورهای اسلامی در ایجاد وحدت جهان اسلام قرار داده بود و بیهوده تلاش می‌کرد که شاهان ایران و امپراتوران عثمانی و مصر را نصیحت نموده و آنها را وادار نماید که در مقابل سیل بنیان‌کن فرهنگ و تمدن غربی مجدداً به دژ مستحکم فرهنگ و تمدن اسلامی پناه برند. روحانیت صدر مشروطیت که از شاهان بریده بودند به دو دسته تقسیم شده، دسته‌ای همچون مرحوم بهبهانی و طباطبایی در صدد محدود

کردن قدرت پادشاهان خودکامه و کسب و تضمین برقراری نظامی دمکراتیک با دادن حق «وتو» به مجتهدین بودند، بدین امید که از وضع و اجرای قوانین خلاف شرع اسلام جلوگیری گردد. ولی در همان حال میدان را به لیبرالها و غرب زده ها سپرده و خود کناره گرفتند دسته دیگر چون مرحوم شیخ فضل الله نوری که از حاکمیت لیبرالیسم وحشت داشته و نگران بود، تلاش می کرد تا حاکمیت شرع اسلام برقرار شده و عاقبت نیز بر سر آن جان خود را فدا کرد. مرحوم آیت الله کاشانی راه را در همراهی و مساعدت با لیبرالها برای کسب آزادی و کوتاه کردن دست بیگانگان دیده، به این امید که با نظارت و تلاش خود متعاقبا در ایجاد حکومت با قوانین اسلامی موفق گردد ولی غافل از آن که لیبرالها دیگر فرصتی به او و فدائیان اسلام نخواهند داد تا به خواسته خود برسند و از روحانیت صرفا به عنوان نردبانی برای رسیدن به رهبری مردم و قبضه کردن قدرت استفاده خواهند کرد. امام که تاریخ پر از تجربه روحانیت مبارز را پشت سر گذاشته بود، در این زمان خود راسا رهبری را به دست گرفت و اجازه نداد که دیگران از جمله لیبرالها در رهبری و بهره برداری از ثمره مبارزات مردم شریک شوند. شیوه مبارزه امام بسیار ساده و دور از هر نوع پیچ و خم سیاسی کاریهای امروزه بود. او از ابتدا هدف خود را نه در پیروزی و تحقق خواسته های خود و مردم بلکه در اجرا و ادای تکلیف شرعی قرار داد. او می گفت که ما صرفا به تکلیف الهی و شرعی خود عمل می کنیم یا پیروز می شویم یا کشته می شویم که در هر صورت پیروزیم. این شیوه مبارزه برای کسانی که به روشهای سیاسی ماکیاولی عادت کرده بودند و اعمال تاکتیکیهای سیاسی غربی را در مبارزات اجتماعی و معادلات سیاسی خود می پسندیدند، بسیار ناخوشایند بود و نه تنها دولتیها و مخالفین ایشان را به خشم می آورد بلکه برای نزدیکان و همراهان ایشان نیز شگفت آور بود. مهندس بازرگان و یاران لیبرالشان از کسانی بودند که بیش از همه از این شیوه برخورد امام عصبانی و گیج بودند. (۲) امام به همین دلیل و با همین شیوه یک حزب و تشکیلات منسجم با کادر منضبط به وجود نیاورد و همچنین یک برنامه از پیش تنظیم شده ای نداشت. او تنها با استفاده از نبوغ و جاذبیت خویش و تکیه بر شعارها و معیارهای روشن اسلامی و قاطعیت خاص خود، تاکتیکیهای لازم را در جهت پیشبرد اهداف خود برای رسیدن به یک جامعه ایده آل اسلامی به کار می گرفت. امام در ایجاد ارتباط با اقشار و توده های مردم نبوغ خاصی داشت که از کمتر کسی مشاهده گردیده است. او با کلامی بسیار ساده و قابل درک برای همه حتی بیسوادترین انسانها، پیچیده ترین مسائل سیاسی - اجتماعی را مطرح می کرد و با بیان خود در اعماق قلوب انسانهای معتقد و مؤمن نفوذ می نمود. باید در نظر داشت که شیوه رهبری و مبارزه امام در انقلاب اسلامی نتیجه یک سنت تاریخی طولانی از صدر اسلام می باشد. امام با درک و شناخت عمیق از قرآن و سنت پیغمبر اکرم (ص) و ائمه طاهرین (س) و بررسی سیر تاریخی تحولات سیاسی اجتماعی جهان اسلام و به خصوص ایران و همچنین مطالعه اوضاع و احوال سیاسی اجتماعی زمان معاصر، شیوه مبارزه خود را انتخاب کرد. ابتدا موانعی که بر سر راه مبارزه بود و از جمله تقیه را مرتفع کرد. آنگاه هدف اولیه خود را که مبارزه و حمله بی امان به کانون فساد جامعه یعنی سلطنت، با طرح عدم مشروعیت آن، قرار داد و سپس با اعلام هدف نهایی، که برقراری حکومت اسلامی بود، علی رغم همه فشارها و تلاش برای سازش و مصالحه قاطعانه در موضع خود ایستاد و تا نیل به پیروزی مقاومت نمود. دوران رهبری امام را به چهار مرحله متفاوت می توان تقسیم نمود: دوره اول: ظهور امام خمینی به عنوان رهبری سیاسی - مذهبی و کسب مقبولیت سریع ایشان از طرف توده های تشنه مردم بود. این دوران با اعلامیه مخالفت با قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی آغاز و اوج شکوفایی آن در سخنرانی معروف در روز عاشورای ماه محرم و دستگیری امام و قیام ۱۵ خرداد بود که با تبعید ایشان و خیانت بعضی از روحانیون از جمله شریعتمداری به پایان رسید. در این دوره از مبارزه امام امت چهار اقدام اساسی انجام داد: ۱. با تحریم تقیه، مسئله ای که در طول سالها مهمترین مانع در راه مبارزات مستقیم و خشونت آمیز مردم، با رژیمهای خودکامه و در عین حال دستاویز سازشکاران بود از سر راه حرکت و مبارزه اسلامی برداشت. ۲. امام با کشاندن مبارزه به کانون اصلی فعالیتهای مذهبی، یعنی حوزه علمیه قم، برای همیشه خط بطلان بر تز جدایی دین از سیاست که در جهت جانداختن آن تبلیغ و تلاش زیادی می شد کشید. و حتی کسانی را که از ورود به فعالیتهای

سیاسی اکراه داشتند و ادار به اتخاذ موضع کرد. و بدین وسیله سنت دیرینه حاکم بر حوزه علمیه قم را شکستند. ۳. با توجه کردن لبه تیز حملات خود به کانون اصلی فساد، یعنی سلطنت و شخص شاه، به شیوه محافظه کارانه قبلی در مبارزه پایان داد. در گذشته مبارزین و مخالفین رژیم به ویژه لیبرالها و حتی بعضی از مبارزین مذهبی سعی می کردند. از حمله مستقیم به سلطنت و شاه خودداری کنند و با حمله به اطرافیان شاه، از جمله نخست وزیران و هیات دولت، دربار را از دخالت در جرایم و خطاها مبرا و مصون بدارند. امام امت ضمن به زیر سؤال کشیدن مشروعیت و قدرت سلطنت هر نوع محافظه کاری رایج زمان را در این زمینه کنار گذارده و محور اصلی مبارزه را در حمله به عامل اصلی همه مفساد یعنی سلطنت، درباریان، و شاه قرار داده و به دیگران هم جرات و جسارت بخشید تا چنین کنند. «فقط خدا می داند که سلطنت ایران از آغاز پیدایش خود چه جنایتها کرده است، جنایات پادشاهان تمام تاریخ ما را سیاه کرده است. مگر پادشاهان نبودند که به قتل عام خلائق فرمان می دادند و بدون کمترین وسواس دستور سر بریدن می دادند. از نظر پیغمبر اسلام کلمه ملک الملوک نفرت انگیزترین کلمات در نزد خداوند است. اصول اسلامی با سلطنت مخالف است. کاخهای استبدادی شاهنشاهی ایران را ویران کنید. سلطنت یکی از شرم آورترین و پست ترین ارتجاعها است...». (۳) ۴. با حمله مستقیم به همه قدرتهای بزرگ خارجی و در راس آنها آمریکا هر نوع ملاحظه کاری سیاسی را که در گذشته و به ویژه در دوران نهضت مشروطه و ملی شدن صنعت نفت رایج بود، مطرود دانسته و شیوه ای کاملاً نو در مبارزه انتخاب کردند. در دوران مشروطه، مشروطه خواهان با تحصن در سفارت انگلیس سعی در جلب پشتیبانی دولت به اصطلاح «فخیمه» انگلستان می کردند و نتیجه آن حاکمیت فراماسونری بر سرنوشت ملت ایران و به نام مشروطیت شد. در دوران نهضت ملی شدن نفت به قول دکتر مصدق از تضاد منافع دو قدرت بزرگ بهره بردند، یعنی با کمک دولت آمریکا نفت را ملی کردند و چند صباحی نگذشت که در اثر تفاهم دولت انگلیس و آمریکا با کودتای کذایی خود این دو کشور برای ۲۵ سال نه تنها بر صنایع نفت بلکه بر همه امور کشور ایران سلطه یافتند. امام امت با شناخت دقیق از تجربیات گذشته در سال ۱۳۴۳ با بیان معروف «آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر و شوروی از هر دو بدتر و همه از هم پلیدتر. اما امروز سر و کار ما با این خبیثها است، با آمریکا است». (۴) راه هر نوع نفوذ و امید را بر وابستگان به سیاستهای خارجی برای شرکت در مبارزه و دزدیدن ثمره مبارزات مردم بستند. و بدین شیوه بود که امام توانست با درک صحیح آلام و دردهای مردم و با استفاده از موقعیت خاص خود یعنی مرجعیت که به گفتار و نظرات ایشان مشروعیت مذهبی می داد علی رغم تلاش رژیم که سعی می کرد بعد از مرحوم آیت الله بروجردی مقام مرجعیت تامه را به خارج از کشور منتقل نماید، به سرعت این مقام را با کسب مقبولیت عام به خود اختصاص دادند و به عنوان رهبر مذهبی - سیاسی جدید ایران در دوره ای از یاس و ناامیدی بارقه ای از نور و امید در دل و روح انسان تشنه مبارزه تاباند. مردم هم گم گشته خود را در ایشان یافته و آمال و آرزوهای خود را در کلام و نوشته های رهبر جدید خویش یافتند. دوره دوم: این دوره رهبری امام امت دوره فترت طولانی پانزده ساله است که با تبعید ایشان به ترکیه آغاز و با عزیمت ایشان از نجف به پایان می رسد. در این دوره اگر چه گاه گاهی به مقتضای زمان و با توجه به حوادث و اتفاقاتی که در ایران رخ می داد با انتشار اعلامیه ها و فتاوی و انجام سخنرانیها، نه تنها به مخالفت و مبارزه با رژیم ادامه می دادند بلکه ارتباط معنوی خود را با مردم حفظ کرده و آنها را در این دوره ارشاد و راهنمایی می کردند، لکن کار اصلی و مهمی که امام در این دوره انجام دادند این بود که به عنوان ایدئولوگ انقلاب با آغاز یک سری دروس حوزه ای که به حکومت اسلامی و یا ولایت فقیه معروف است طرح اصلی حکومت بعد از انقلاب را ریخته و برای کسانی که تا آن زمان برایشان حکومت اسلامی نامفهوم و در ابهام بود، روشن کردند که در صدد ایجاد چه نوع جامعه و حکومتی می باشند. همان طور که در فصل اول مطرح شد رهبری انقلاب به سه صورت ظاهر و متجلی می گردد که عبارتند از رهبر به عنوان ایدئولوگ انقلاب، به عنوان فرمانده یا قهرمان انقلاب، و نهایتاً به عنوان معمار یا رئیس حکومت انقلابی. امام در این دوره نقش ایدئولوگ انقلاب را به نحوی شایسته بر عهده گرفته و اجرا کردند. اگر چه

ایدئولوژی انقلاب بر پایه مکتب اسلام و بر اساس ماخذ و منابع اصلی آن یعنی قرآن سنت، و احادیث مورد تردید و شک نبود ولی از آنجا که چهارده قرن از زمانی که حکومت اسلامی واقعی به صورت عینی و عملی برقرار بوده، می گذشت و به ویژه در غیبت امام مهدی (ع) و با توجه به تحولات عظیم اجتماعی که در طول چهارده قرن رخ داده است بر مردم روشن نبود که آن حکومت اسلامی که می بایست بر خرابه های رژیم سلطنتی پایه ریزی شود، چگونه حکومتی است و با مسائل مختلف و به خصوص پدیده های نوین عصر حاضر چگونه رفتار خواهد کرد. و معلوم نبود شیوه انتخاب رهبری و ساختار حکومت و تقسیم بندی مسئولیت بر چه پایه ای است. آیا نوعی از حکومت تئوکراسی یا دموکراسی غربی یا توتالیتریانیسم می باشد. در چنین شرایطی بود که امام با طرح اصول حکومت ولایت فقیه چارچوبه اصلی حکومت اسلامی را مشخص نموده و به مردم ارائه داد. دوره سوم: دوره سوم رهبری امام از زمانی آغاز شد که اولین جرقه های انقلاب در دی ماه ۱۳۵۶ در قم موجب شعله ور شدن آتش زیر خاکستر گردیده و دیری نگذشت که با شعله های خود خرمین هستی نظام حاکم بر ایران را سوزاند و برای همیشه به نظام طولانی ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی خط بطلان کشید. در این دوره امام امت با تشخیص موقعیت مناسب و با بیداری و حرکت مردم درنگ و تامل را جایز ندانسته و پرچم رهبری و فرماندهی انقلاب را بر دوش گرفت و بدون هیچ گونه سازش و مصلحت طلبی و با درک صحیح از خواسته و اراده و توان مردم که با شور و احساسات و ایثار جان و فداکاری در صحنه های تظاهرات و درگیری با مامورین دولتی به منصفه ظهور می رساندند، عزم قاطع و خلل ناپذیر خود را در ادامه مبارزه بی امان تا سرنگونی رژیم شاه اعلام و دنبال کردند. با عزیمت امام به فرانسه و امکان دسترسی بیشتر مشتاقان و عاشقان به ایشان «نوفل لوشاتو»، محل اقامت امام در پاریس نه تنها زیارتگاه ایرانیان برای دیدار رهبر انقلاب بود بلکه برای مدتی این محله به صورت پایتخت دوم ایران، یا به عبارتی بهتر، پایتخت واقعی ایران در آمد و در اینجا بود که انقلاب اسلامی از مرحله حرف به عمل درآمد. و رژیم شاه را از بنیان برکند. شیوه ای که در این دوره امام امت برای رهبری و نهایتاً به پیروزی رساندن انقلاب به کار گرفتند عبارت بود از: ۱. از رخنه و نفوذ همه کسانی که با شامه قوی خود پیروزی قریب الوقوع را احساس کرده و سعی در نزدیک شدن به مقام رهبری می کردند، جلوگیری کردند. «امام سخنگو ندارد. ما با کسی ائتلاف و تفاهم نکرده ایم. هر کس حرف ما را بزند، با ما و با مردم است» و ... بدین وسیله امام از هر نوع سوء استفاده از موقعیت ایشان و دستاوردهای انقلاب جلوگیری کرد. ۲. برخورد قاطع ایشان با مسائل و عدم سازش و گذشت در راه تحقق اهداف مبارزه، تلاش بسیاری از لیبرالها و میانه روها را برای وادار کردن امام به اتخاذ سیاست معتدلتر، و به اصطلاح گام به گام، یا در کلام مهندس بازرگان سنگر به سنگر، خنثی نمود. امام با قاطعیت همه آنها را رد کرده و همواره اعلام می کرد که شاه باید برود و به جای او و با رای مردم جمهوری اسلامی برقرار گردد. ۳. با موقعیت مناسبی که در پاریس از نظر دسترسی به رسانه های گروهی دنیا به دست آمده بود، امام از این موقعیت برای رساندن پیام انقلاب به گوش مردم جهان حداکثر استفاده را نمود به طوری که علی رغم عدم اقتضای سن، خود روزانه در چندین مصاحبه مطبوعاتی و تلویزیونی شرکت کرده و به سئوالات گوناگون خبرنگاران پاسخ می داد. بدین وسیله امام موفق شدند وسع جهانی به اهداف انقلاب داده و باب دیگری در سطح بین المللی برای مبارزه با شاه و حامیانش بگشاید. بدین ترتیب امام توانست شور و هیجان و اراده مردم را آنچنان رهبری و هدایت نماید که در کوتاهترین مدت ممکن بدون ست یازی به اسلحه و اعمال خشونت، به اهداف انقلاب تحقق بخشید. هر چه آهنگ حرکت مردم سریعتر می شد، تنوع و قدرت امام در رهبری بیشتر ظاهر می گردید و اوج این دوره زمانی بود که با خروج شاه از ایران و بازگشت ظفرمندان امام به آغوش مردم ضربان نبض و طپش قلب انقلاب به شدت رو به فزونی گرفت و روز شنبه ۲۱ بهمن که امام دستور استنکاف از رعایت حکومت نظامی را صادر کرد، دیگر آخرین ساعات عمر رژیم شاه و پیروزی انقلاب رسیده بود. دوره چهارم: دوره چهارم که حساسترین و مشکلتترین دوره رهبری انقلاب بود، دوره ای که رهبر انقلاب هم به عنوان رهبر اجتماعی و هم به عنوان رئیس حکومت می بایست کشتی هیجان زده انقلاب را به ساحل آرامش و سکون هدایت نماید. و در حالی که قدرت

سیاسی و نظام طاغوتی سقوط کرده و میلیون‌ها انسان که در بند اسارت و رقیت رژیم وابسته به بیگانه بود، از بند آزاد شد و امکان هر نوع هرج و مرج و خارج شدن حرکت از کنترل رهبری وجود داشت. رهبر انقلاب می‌بایست با قدرت و توانایی فوق العاده ضمن کنترل هیجان و احساسات عمومی، توده‌های مردم و جلوگیری از هرج و مرج همچون معماری قابل و توانا ساختمان جدید حکومت اسلامی را که طرح و ایده آن را قبلاً داده است، بر ویرانه‌های حکومت ساقط شده بنا نماید. در این دوره بود که هر گونه غفلت و بی‌دقتی می‌توانست موجبات سوء استفاده از آزادیهای داده شده، رخوت و فتور در شور و هیجان مردم که حرارت و موتور انقلاب بود، دزدیده شدن دستاوردهای انقلاب و انحراف آن از مسیر اصلی و ترسیم شده اش، فراهم نماید. ولی امام امت شیوه ساده و روشنی در نحوه مبارزه با رژیم شاه به کار برده بود و از هر نوع سیاسی کاری به سبک امروز خودداری ورزیده بود و این توهم را برای بسیاری از تحلیل‌گران ایجاد کرده بود که روحانیت و امام ممکن است توانایی مبارزه با رژیم و سرنگونی او را داشته باشند ولی از ساختن و اداره جامعه و حکومت بعد از آن عاجز بوده و معمولاً کار را به کارشناسان و تکنوکراتها خواهند سپرد. لکن این بار نیز امام با نبوغ و توانایی خاص خود امید بسیاری از روشنفکران و تکنوکراتها را به یاس تبدیل کرده و مهارت و توانایی خود را در ادامه رهبری حرکت و مبارزه مردم برای تعقیب و شکست بقایای رژیم سابق و ضد انقلابیون جدید و هم چنین مبارزه بی‌امان و قاطع با توطئه‌های متعدد و گوناگون داخلی و خارجی به ویژه ابرقدرتها از یک طرف، و اداره رهبری سیاسی نظام نوپای جمهوری اسلامی از طرف دیگر، نشان داد. او با حوصله‌ای وصف‌ناپذیر و با استفاده از موقعیتها و آمادگیهای مردم و با سرعتی که در انقلابهای دنیا بی‌سابقه است، در طول یک سال پایه نظام اسلامی را با انجام انتخابات متعدد از جمله فراندوم جمهوری اسلامی، انتخابات مجلس خبرگان، انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی، و تدوین و به فراندوم گذاردن قانون اساسی تثبیت و تحکیم نمود و بدین وسیله قابلیت و توان بی‌نظیر خود را در سازندگی و اداره جامعه بعد از انقلاب نشان داد. پی‌نوشت‌ها: ۱. صحیفه نور، جلد اول، ص ۴۰. ۲. در این زمینه مراجعه شود به مصاحبه مهندس بازرگان با حامد آلگار در «مواضع نهضت آزادی در برابر انقلاب اسلامی» انتشارات نهضت زنان مسلمان، ص ۱۲۴. ۳. «ایران: انقلاب بنام خدا» ص ۱۳. ۴. صحیفه نور، جلد اول، ص ۱۰۵. منابع مقاله: انقلاب اسلامی در مقایسه با انقلابهای فرانسه و روسیه، محمدی، منوچهر؛

نگاهی به رمز و راز رهبری امام

نگاهی به رمز و راز رهبری امام گاهی عظمت یک موضوع مانع از بررسی تحلیلی آن می‌شود و ابعاد مختلف مطلب آنگونه که باید و شاید مورد بررسی قرار نمی‌گیرد. رهبری حضرت امام و شخصیت والای آن بزرگ از این گروه موضوعات است، بطوریکه تاکنون، حتی در صدی از حق مطلب ادا نشده و ناگفته‌ها و نانوشته‌ها در این زمینه بسیار است. از جمله مطالبی که تاکنون مورد توجه واقع نگردیده، پاسخ به این سوال است که چرا مردم امام را به رهبری برگزیدند و فرد یا گروه دیگری را به این سمت انتخاب نمودند. به عبارت دیگر، امام دارای چه ویژگیهایی بود که مردم او را بر همه مراجع، شخصیتها، گروهها و سازمانهای سیاسی و مذهبی موجود ترجیح دادند و از آنان پیروی نکردند؟ در این مقاله سعی بر این است که در حد توان به پاسخ سوال فوق پرداخته و ویژگیهای رهبری حضرت امام را مورد بررسی قرار دهیم. برای پاسخ به سوال فوق باید به بررسی شخصیت همه جانبه و تکامل یافته امام پرداخت و ویژگیهای گوناگون و گاه به ظاهر متضاد ایشان را مورد بررسی قرار داد. ویژگیهای مختلفی که به ندرت در یک فرد جمع می‌شود و از او شخصیتی می‌سازد که در تاریخ بعد از صدر اسلام کم‌نظیر و یا بی‌نظیر است. گرچه درک تمام وجوه شخصیتی حضرت امام در حد توان نگارنده نمی‌باشد، اما سعی بر آن است که با استعانت از آن روح بزرگ بعضی از ویژگیهای ایشان شرح داده شود. اولین ویژگی مهم که باید مورد توجه قرار گیرد روحانی بودن امام است. روحانیت در جامعه ما از جایگاه خاصی برخوردار است و مردم با علم و تجربه دریافته‌اند که این قشر همیشه حامی مظلومین و مخالف ظالمین بوده است.

مردم ما به خوبی آگاهند که نهضتی در ایران به وقوع نپیوسته مگر اینکه روحانیت رهبری آن را برعهده داشته و یا اینکه بطور موثر در آن دخیل بوده است. این خصوصیات باعث می شود که مردم به این قشر اطمینان داشته و آنان را تکیه گاه خود بدانند. بنابراین اولین عاملی که زمینه را برای رهبری حضرت امام فراهم کرد روحانی بودن او بود. ویژگی دوم امام مرجعیت است. مرجع در بینش شیعه جانشین امام معصوم است و حکم او مانند امام و پیامبر برای امت تلقی می شود. مردم مسلمان ایران حرکات اجتماعی و سیاسی خود را در چارچوب تکلیف شرعی انجام می دهند و از این طریق دنیای خود را با آخرت پیوند می زنند. آنها حاضر نیستند آخرت و قیامت خود را در اختیار فردی سیاسی و غیر مذهبی قرار دهند، زیرا بخوبی می دانند که در چارچوب ولایت فقیه و اجتهاد است که موضوع جنبه شرعی پیدا کرده و تکلیف به درستی انجام می شود. ویژگی سوم امام فیلسوف بودن اوست. امام از اساتید بزرگ فلسفه در حوزه علمیه قم بود و آن را تدریس و ترویج می کرد. این اقدام امام در شرایطی صورت می گرفت که بعضی دیگر از فقها نه تنها با فلسفه مخالف بودند بلکه مدرسین آن را تکفیر می کردند. بینش فلسفی امام و تبحر در آن باعث پیچیدگی هرچه بیشتر ذهن امام شده و ایشان را از ساده اندیشی ها مصون می داشت. برخورد صحیح امام با مسایل بغرنج سیاسی در طول مبارزه و عدم ارتکاب اشتباهات فاحش از جانب ایشان از این ویژگی امام نشأت می گرفت. از ویژگیهای دیگر امام که باید آن را مهمترین عامل موفقیت او به حساب آورد، خلوص است. امام بنده عابد و زاهد خدا بود و سالهای طولانی در خلوت عبادتگاه خود را خالص کرده بود. او تجسم عینی تسلیم در مقابل خدا بود و به همین جهت بزرگترین اتفاقات کوچکترین تاثیری برای او نداشت. امام موحدی بود که با اتصال به خداوند متعال دیگر قدرتها را خرد می دید و از این بابت هیچ نگرانی به خود راه نمی داد. امام اول کسی بود که به توصیه معروف خود (پیش از آنکه مردم به شما روی آورند خود را بسازید) عمل کرده و خود را آنچنان ساخته بود که اقبال میلیون ها انسان یا ادبار آنها در نظرش تفاوتی نداشت. در عین حال آنچنان به این بندگان خدا ارزش قائل بود که حتی یکبار در طول عمرش به آنان دروغ نگفت و با آنان سیاسی کاری نکرد و سرتاسر عمر پربرکت و زندگی شریفش را در جهت رشد و نجات آنان صرف نمود. همین خلوص امام و درک عمیق آن از جانب مردم باعث شده بود که مردم در مواقع حساس ندای امام را لیک گفته و به یاری او بشتابند و کوچکترین شبهه ای در ذهن خود نسبت به عملکرد او نداشته باشند. مردم به کرات دیده بودند که امام برای نجات اسلام و مصلحت مسلمین حاضر به معامله با آبروی خود است و در این راه ابایی از نابودی حیثیت خود که به مراتب مهمتر از نابودی جسم مادی است ندارد. خلوص امام در جمیع جهات عامل کمک ها و راهنماییهای خداوند متعال در مقاطع حساس بود و این امر باعث می گردید که با الهامات دریافتی، صحیح ترین تصمیمات سیاسی را در حساسترین مقاطع اتخاذ نماید. پنجمین خصوصیت امام که لازمه رهبری و مدیریت در هر سطحی می باشد نظم و انضباط در امور است. حضرت امام در رعایت نظم و انجام منظم برنامه ها به گونه ای عمل می کردند که نزدیکان از طریق انجام هر برنامه توسط ایشان زمان را تشخیص می دادند. آنان می دانستند که امام هر کاری را در چه ساعتی انجام می دهند و از این طریق وقت را مشخص می کردند. رعایت نظم هم در کارهای سیاسی و اجتماعی و هم در مسایل عبادی و حتی ورزشی امام وجود داشت. اقامه منظم نماز شب و پیاده روی روزانه برای مدت پنجاه سال بدون هیچگونه تغییر شاهد این مدعاست. امام در یکی از سخنرانیها عبارت نظم ما در بی نظمی است را مورد انتقاد قرار داده و گفتند نظم و انضباط از مهمترین اموری است که باید مورد توجه مسلمین قرار گیرد. ویژگی مهم دیگر امام، دشمن شناسی است. در هدایت یک نهضت، شناخت دوستان و دشمنان و درجه بندی آنها از امور بسیار مهم است. گاه، حب و بغض ها و یا ساده لوحیها باعث می شود جای این دو با یکدیگر عوض شده و ضربه ای مهلک بر نهضت وارد شود. به طور مثال در جریان نهضت اسلامی ایران خیلی از افراد، شوروی را بدلیل کمونیست بودن بزرگترین دشمن انقلاب می دانستند و امریکا را بدلیل عدم مخالفت علنی با دین، دوست می پنداشتند. در صورتی که امام از همان آغاز نهضت دشمن اصلی انقلاب و حامی شماره یک رژیم ستم شاهی را شناخت و آن را مورد حمله قرار داد تا بالاخره حاکمیت امریکا را از ایران

برچید. نمونه دیگر در این زمینه شناخت منافقین است. اعضاء این گروه در سال ۱۳۵۰ در نجف اشرف به حضور امام رسیدند و بدنال دریافت تائیدیه از امام بودند. این موضوع در شرایطی بود که اکثر مبارزین مسلمان و حتی روحانیون انقلابی آنان را تائید می کردند و از امام نیز می خواستند که منافقین را تائید نماید. اما امام علیرغم این سفارشات هرگز آنان را تائید نکرد و از همان ابتدا شناخت دقیق نسبت به ماهیت آنها پیدا نمود. هفتمین ویژگی امام صبر انقلابی است. امام درحالیکه انقلابی ترین فرد زمان خود بود، صبورترین افراد نیز به حساب می آمد و این دو ویژگی به ظاهر متضاد در شخصیت بزرگی چون امام به حد کمال وجود داشت. امام در زمان مرجعیت آیت الله العظمی بروجردی علی رغم اینکه از بعضی عملکردها راضی نبودند و رفتار بعضی از نزدیکان ایشان را تائید نمی کردند، اما سالها مهر سکوت بر لب زدند و هیچ مطلبی بر زبان نیاوردند، زیرا این اقدام را حرکتی در جهت تضعیف مرجعیت می دانستند. نمونه دیگر از صبر انقلابی امام در مورد برخورد با بنی صدر بود. امام شناخت دقیقی نسبت به بنی صدر داشتند و می دانستند که او لیاقت ریاست جمهوری کشوری اسلامی و انقلابی را ندارد، اما بدلیل مصلحت نظام با صبر و تحمل بسیار با او رفتار کردند تا مردم شناخت دقیقتری نسبت به او پیدا کنند. در صورتیکه اگر چنین فرصتی به مردم داده نمی شد تا بنی صدر را بطور کامل بشناسند، ممکن بود گروهی به طرفداری از او برخیزند و درحالیکه کشور دچار جنگی خانمانسوز بود گرفتار یک درگیری داخلی نیز بشود. در همان زمان تعدادی از افراد انقلابی که واجد صبر انقلابی لازم نبودند و به همین دلیل پیچیدگی برخورد امام با بنی صدر را درک نمی کردند، اظهار داشتند که امام از خط خود خارج شده است. آنان نمی دانستند که در جریان یک انقلاب همان اندازه که افکار انقلابی ضروری و مهم است، صبر و حلم و تحمل نیز ضروری است و اگر این دو خصوصیت همراه یکدیگر نباشد، نهضت با شکست مواجه خواهد شد. ویژگی مهم دیگر امام، مردم شناسی و مردم باوری است. امام با شناخت دقیق از روحیات، خواسته ها و فرهنگ مردم خود، با آنها رابطه ای بسیار مستحکم و صمیمانه ایجاد کرده بود. این رابطه به گونه ای بود که تک تک آحاد ملت او را همچون پدری مهربان و دلسوز می پنداشتند و می دانستند که امام چیزی جز صلاح و مصلحت آنها را نمی خواهد. رابطه صمیمانه امام با مردم را می توان در مراسم میلیونی تشییع جنازه او و با حضور دایمی مردم بر سر مزار شریف و حرم مطهرش به خصوص بعد از هشت سال جنگ و ده سال حکومت که طبیعتا همراه با مشکلات فراوان هست مشاهده نمود. امام خود را خدمتگزار مردم می دانست و به نظر و رای مردم با دیده احترام می نگریست. جمله معروف "میزان رای ملت است" بیانگر توجه خاصی است که ایشان به نظر مردم داشت. امام در پاسخ سوال یکی از مسئولین در مورد پیشرفت امور فرموده بود: تا جایی پیش بروید که بتوانید مردم را قانع کنید و اگر تشخیص دادید که کاری برای مردم قابل توجه نیست از انجام آن خودداری کنید. دیگر خصوصیتی که می توان برای امام ذکر نمود عشق به مستضعفین و تنفر از سرمایه داران و مرفهین بی درد است. امام با شناخت کامل از تاریخ صدر اسلام و پیروان صدیق پیامبر اکرم (ص)، بخوبی می دانست که تنها مستضعفین به ندای انقلاب اسلامی لبیک گفته و جان خود را در طبق اخلاص می گذارند. او بخوبی دریافته بود که مرفهین بی درد نه تنها بدنال ایجاد تغییر در جامعه نیستند بلکه با تمام وجود با هر حرکت حق گرایانه و عدالت طلبانه ای که بخواهد بنیانهای رژیم طاغوت را سست و پایه های حکومت عدل اسلامی را مستحکم نماید مخالفت می کنند. امام معتقد بود که وابستگی مادی آنان به اندازه ای است که حتی حاضر به برداشتن یک گام در جهت حق نیستند و منافع خود را به هر موضوع دیگری بویژه اسلام و انقلاب ترجیح می دهند. امام با توجه به این تحلیل نظر خود را در مورد سرمایه داران چنین بیان می دارد: من یک موی کوخ نشینان را به تمامی کاخ نشینان نخواهم داد. ایشان در جایی دیگر نیز تحلیل خود را از عملکرد مستضعفین و سرمایه داران چنین بیان نمودند: بروید خانواده شهدا را ببینید اکثر آنها از اقشار مستضعف هستند زیرا این گروه آماده فداکاری برای اسلام هستند و چنین خصوصیتی در سرمایه داران بی درد وجود ندارد. ویژگی دیگر امام اعتقاد راسخ به هدف است. واقعیت این است که در جریان یک نهضت بدلیل صعوبت راه و مشکلات فراوان بعضا تحمل مبارزین و مجاهدین کاهش یافته و مقاومت آنها در مواجهه با

مشکلات متزلزل می‌شود و وجود چنین شرایطی گاه بقدری سخت و سنگین است که اصل هدف مبارزه را زیر سوال می‌برد. این مسئله در مورد تمام نهضت‌ها و طبعا در مورد انقلاب اسلامی ایران نیز وجود داشته است. هدف امام از ابتدای نهضت سقوط رژیم سلطنتی و برقراری حکومت اسلامی بود و با تمام وجود اعتقاد داشت که چنین کاری شدنی است. این هدف بقدری عظیم بود که تعداد زیادی از مردم و حتی مبارزین بزرگ نسبت به تحقق آن دچار شک و شبهه بودند. آنان اعتقاد داشتند که رژیم شاه تا بن دندان مسلح بوده و از جانب تمامی قدرتهای جهانی حمایت می‌شود. بنابراین امکان سقوط رژیم وجود ندارد و باید مبارزه را با هدفی دیگر دنبال نمود. در این زمینه آیت الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در یک سخنرانی بیان داشت که حتی آیت الله طالقانی که از مبارزین قدیمی و از بزرگان دین و سیاست بود، سقوط شاه را عملی نمی‌دانست و معتقد بود چنین واقعه‌ای رخ نخواهد داد. اما حضرت امام در تمام طول مبارزه و علی‌رغم مشکلات بسیار حتی یکبار هم در مورد تحقق این هدف تردید به خود راه نداده و با صراحت اعلام می‌داشت که شاه باید برود. امام در این راه تحت تاثیر هیچکدام از نظریات دیگر قرار نگرفت و با جدیت تمام هدف را دنبال نمود تا در نهایت به آن دست یافت. در اینجا مناسب است به ذکر خاطره‌ای از شهید بزرگوار آیت الله مطهری بپردازیم. این خاطره می‌تواند تبیین‌کننده اعتقاد امام به هدف خود و همچنین اعتقاد ایشان به مردم باشد. استاد شهید مرتضی مطهری در زمان اقامت حضرت امام در پاریس به دیدار ایشان رفت. پس از بازگشت فرصتی دست داد تا به خدمت ایشان برسم. وقتی از حال امام استفسار کردم شهید مطهری با لبخند گفت حال ایشان خوب است و گوش به حرف هیچکس نمی‌دهند. سپس ایشان ادامه دادند من (مطهری) سرگذشت تمامی رهبران بزرگ دنیا اعم از مذهبی، ملی، مارکسیست و... را مطالعه کرده‌ام، اما هیچکدام از آنها را به اندازه امام معتقد به مردم ندیدم. امام معتقد است که اگر تاکنون در ایران کاری انجام نگرفته تقصیر ما آخوندها است، زیرا هر زمان که ما به صحنه آمدیم مردم هم آمده‌اند و تا زمانی که ما در صحنه مبارزه هستیم مردم نیز مبارزه را ادامه خواهند داد. سپس شهید استاد مطهری اضافه نمود که امام می‌فرماید به من نگویند که رژیم ساقط شدنی نیست و شورای سلطنت را بپذیر، من اعتقاد دارم که نهضت قطعا به پیروزی می‌رسد ولی زمان آن را نمی‌دانم. برای من (امام) در جریان نهضت اتفاقاتی رخ داده است که دست خدا را در آن دیده‌ام و در پیروزی آن هیچ شک ندارم. دیگر خصوصیت امام انتخاب بهترین استراتژی جهت مبارزه است. در دوران قبل از انقلاب جو غالب، مبارزه مسلحانه با رژیم را تجویز می‌نمود. این استراتژی به عنوان نتیجه بررسی و جمع‌بندی مبارزات گذشته و ماهیت استبدادی رژیم عنوان می‌گردید و به عنوان دستاوردی علمی به تمام مبارزین ارائه می‌شد. طرفداران استراتژی مبارزه مسلحانه در انتقاد از استراتژی امام به این نکته اشاره می‌کردند که رژیم مسلح است و مستبد و تحمل هیچگونه حرکت اعتراضی مسالمت آمیز را ندارد و با کلیه حرکات مسالمت آمیز مردمی برخورد قهرآمیز دارد، بنابراین طبیعی است که با چنین رژیمی و با چنان ماهیتی برخورد مسالمت آمیز و غیر مسلحانه بی‌نتیجه خواهد بود. در مقابل این دیدگاه، استراتژی امام آگاهی دادن به توده‌های مسلمان و خیزش عمومی و یکپارچه بود. امام بخوبی می‌دانست که اگر آگاهی‌های اسلامی و سیاسی مردم بالا-برود آنان خود کار را تمام خواهند کرد. ایشان با انتخاب این روش و علیرغم انتقادهای تمامی انقلابیون آن زمان مبارزه را ادامه داد تا پیروزی را برای ملت ایران به ارمغان آورد. استراتژی گل در مقابل گلوله که از ابتکارات ناب حضرت امام بود، بهیچوجه نمی‌توانست در ذهن سازمانهایی که شناختی از اسلام، مردم و فرهنگ ایران نداشتند شکل بگیرد. عده‌ای از طرفداران تز مبارزه مسلحانه با پافشاری بر عقاید خود، پیروزی انقلاب را نتیجه افتادن اسلحه به دست مردم می‌دانستند. این نظر نیز مطابق واقع نمی‌باشد، زیرا زمانی که اسلحه به دست مردم افتاد رژیم سلطنتی شکسته بود. از آن گذشته دسترسی مردم به اسلحه و مردمی شدن مبارزه مسلحانه که عمدتا بدلیل پیوستن نیروهای مسلح به انقلاب اسلامی بود در چارچوب استراتژی امام قابل تبیین است نه در قالب استراتژی مبارزه مسلحانه بریده از مردم. خلاصه اینکه حضرت امام با انتخاب بهترین استراتژی جهت دستیابی به هدف روشهای دیگر مبارزه را علیرغم تهاجمی بودن آنها نفی کرد و ثابت نمود که استراتژی انتخابش

بهترین روش مبارزات در ایران اسلامی است. ویژگی دیگر امام که نقش بسیار موثری در پیشبرد انقلاب و تبعیت مردم داشت، اعتقاد به نقش زن در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی بود. در این مورد می‌توان به این نکته اشاره کرد که امام تنها مرجع جهان تشیع بود که اجازه ورود جدی زنان را به صحنه مبارزه صادر کرد و آنان را از عزلت خانه به میدان سیاست و انقلاب کشاند و از این طریق بخش مهمی از جامعه اسلامی را در ارتباط با انقلاب فعال نمود. افکار امام موجب احساس استقلال سیاسی و فرهنگی در زنان گردید. ورود زنان به صحنه مبارزه مردان را به نحو موثرتری به صحنه مبارزه کشاند. اعتقاد حضرت امام به نقش سیاسی و اجتماعی زن عامل یک تحول اساسی در ذهنیت زن مسلمان ایرانی گردید و به او تفهیم نمود که مسلمان بودن با فعالیت اجتماعی تناقضی ندارد. این اندیشه باعث گردید تا زن مسلمان با پشت سر گذاشتن تفکرات غربی وارد صحنه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و علمی شده و با انتخاب پوشش اسلامی در این صحنه‌ها پیامی تازه برای تمامی زنان مسلمان جهان به ارمغان آورد. توجه حضرت امام به نقش زن در جامعه در زمان ارسال پیام برای گورباچف رئیس جمهور شوروی سابق بخوبی تجلی دارد. ایشان تاکید داشتند که حتما یکی از بانوان مسلمان هیات حامل پیام را همراهی کند تا از این طریق پیامی دیگر برای جهانیان ارسال نمائیم. ویژگی دیگر امام سرعت انتقال مطالب و مفاهیم است که در هدایت نهضت و اداره امور کشور اهمیتی خاص دارد. رهبر نهضت در صورتی که نتواند مسائل را به سرعت درک نماید و مشکلات را با تیزی خاص خود دریافت کند نهضت و یا حکومت را با معضل مواجه خواهد کرد. این موضوع بویژه در کشورهای جهان سوم از اهمیت بیشتری برخوردار است زیرا در این کشورها نقش فرد در اداره امور کشور بسیار بیشتر از کشورهای غربی است و در آنجا سیستم بیش از فرد در پیشرفت امور موثر است. در مورد این ویژگی شاید بتوان ادعا نمود که امام یک شخصیت منحصر به فرد بود و از کوچکترین خبر و یا گزارش بیشترین دریافتها را در حداقل زمان کسب می‌نمود که این امر در سهولت کار مجریان سهم بسزایی داشت. در این مورد نیز مناسب است خاطره‌ای از جناب آقای مهندس میرحسین موسوی نخست وزیر انقلابی ایران ذکر نمایم تا مساله بیشتر روشن شود. ایشان اظهار می‌داشت که در دوران مسئولیت جلسات بسیاری با امام داشتم و درسهای فراوانی از ایشان آموختم. در این جلسات به فوق العاده بودن امام پی بردم اما مساله‌ای که تا آخر برای من حل نشد این بود که امام علیرغم اینکه در انجام کار اجرایی به طور مستقیم دخالت ندارند چگونه کار اجرایی و مشکلات آن را بخوبی درک می‌کند و با کوچکترین توضیحی مطلب را بصورت کامل دریافت می‌نمود. مهندس موسوی معتقد بود که اگر این ویژگی امام را یک معجزه بدانیم سخن به گزافه نگفته ایم. مجموعه این ویژگیها به همراه خصوصیات دیگری از قبیل سیادت که ریشه عمیق در اعتقادات مردم ما دارد شرایطی را بوجود آورد تا مردم از میان تمامی مراجع، شخصیتهای مبارز روحانی، روشنفکران مذهبی، شخصیتها و گروههای ملی گرا، شخصیتها و گروههای اسلامی ملی، سازمانها و گروههای چریکی تنها و تنها امام را به رهبری برگزینند و جان و دل به ندای روح بخشش بسپارند و در پی او بزرگترین انقلاب قرن حاضر را به منصفه ظهور برسانند.

امام به فهم و شعور بالای مردم اعتقاد داشتند

امام به فهم و شعور بالای مردم اعتقاد داشتند حضور: از شما تشکر می‌کنیم که محبت فرمودید و قسمتی از اوقات شریف را در اختیار مجله قرار دادید تا در ارتباط با حیات پربار حضرت امام خمینی (س) دقایقی را به گفتگو بنشینیم. با توجه به اینکه در حساسترین فراز تاریخ انقلاب، جنابعالی عهده دار وظایف سنگینی در ارتباط با میهن اسلامی بودید و در موارد مختلف مورد تایید آن بزرگوار قرار داشتید. و از آنجا که بجز مطالبی که در وسایل ارتباط جمعی مطرح شده یا در بعضی از کتب آمده، از زوایای زندگی آن بزرگوار مطالب زیادی در دست نیست. از جنابعالی که در شرایط مختلف با ایشان محصور بوده اید، تقاضا می‌شود خاطرات ارزنده خود را بویژه از اولین دیدار با حضرتشان بیان بفرمایید. مهندس میرحسین موسوی^{۱۱}: بسم الله الرحمن الرحیم، البته

برای من باعث افتخار است در خدمت برادران باشم که کار بزرگی را انجام می دهند ان شاءالله زودتر کارهایی را در مورد زندگی حضرت امام و خط مشی ایشان و اهداف ایشان می بینیم و آثار ایشان را ببینیم. این آثار مخصوصا در این موقعیت انتشارش فوق العاده مهم است و هر چقدر و هر نوع کار و هر نکته از ایشان می تواند خیلی کمک کننده برای ملت و مردم و قشرهای مختلف باشد. البته ملاقاتهای بنده با حضرت امام بیشتر در قالب همین مسئولیتهای اجرایی بوده که بر عهده ام گذاشته شد به عنوان خدمت. اولین دیدار من با ایشان مثل همه مردم روز استقبال از حضرت امام (س) بود. البته در مدرسه رفاه، ما جزو کسانی بودیم که کارت داشتیم، ولی وقتی بیرون آمدیم با خانم (ایشان هم کارت داشت) مردم را دیدیم که با دست خودشان خیابانها را تمیز می کردند و کارهایی می کردند و فداکاریهایی را دیده بودیم، حقیقتش این است که خجالت کشیدیم به عنوان مستقبلین اصلی برویم فرودگاه. رفتیم و پیوستیم به خود مردم و در خیابان انقلاب اولین بار صورت نورانی حضرت امام را موقعی که ماشین ایشان رد می شد، آنجا زیارت کردیم و فردایش هم رفتیم، باز هم من نرفتم داخل، کمی مخلوط بود. هم اینکه افراد متعهد و انقلابی آنجا بودند و هم یک مقداری کشمکشهای سیاسی بود، در بین جناحهای مختلف و بعد رفتیم همان جایی که حضرت امام دست تکان می دادند در مدرسه علوی. آنجا زیارت کردیم تا موقعی که ما به عضویت شورای انقلاب انتخاب شدیم و با اعضای شورای انقلاب اولین بار به طور رسمی آمدیم همراه دولت موقت و شورای انقلاب آن موقع ظاهرا رئیس ستاد تازه انتخاب شده بود و با یک هلیکوپتر رفتیم قم و آنجا خدمتشان رسیدیم و یک جلسه تاریخی هم بود برای اختلافاتی که پیش آمده بود بین دولت موقت و شورای انقلاب، بحثهای زیادی انجام شد و حضرت امام رهنمودهایی داشتند و ظاهرا اگر اشتباه نکنم در شورای انقلاب تقریبا تحت این عنوان دوبار خدمتشان رسیده بودم. البته اطلاع ندارم که ایشان آشنایی داشتند یا نداشتند، احیانا ما توسط دوستان معرفی شده بودیم، بعد از آن موقعی که روزنامه جمهوری اسلامی تاسیس گردید به عنوان سردبیر روزنامه در قم خدمتشان رسیدیم که آن هم یک خاطره ماندنی است، رهنمودهای بسیار مهمی دادند که برای من خیلی موثر واقع شد، برای خط مشی روزنامه و برای جهتگیری بعدی بنده هم اثر گذاشت، قبل از آن هم ظاهرا یک بار ما (وقتی حزب جمهوری تشکیل شده بود) من از اول دفتر سیاسی حزب بودم و با شورای مرکزی حزب برای اولین بار در قم خدمت حضرت امام رسیدیم و آنجا هم یادم هست که رهنمودهایی دادند. حضور: برای ما رهنمودهای حضرت امام مهم است اگر ممکن است با توجه به حال و هوای آن روزها اشاره ای بفرمایید. - در مورد آن چیزهایی که شاید الان مهم باشد و جزو مطالب اصلی است برای حضرت امام، که تقریبا می شناسید، می خواهم بگویم که دلیل بیان این خاطره به این مفهوم است که حضرت امام از اول تا آخر چگونه یک خطی را که محکم به آن اعتقاد داشتند، گرفتند و تا آخر رفتند. موقعی که برای روزنامه خدمتشان رسیده بودیم چون یک مختصری ما توضیح دادیم و بعد ایشان صحبتی فرمودند که فکر می کنم در صحیفه نور درج شده است. ولی به هر حال اگر نباشد به دست آوردنش چیز مشکلی نیست، منتهی بعد از ختم آن مطلب ما گفتیم که ما خیلی تنها هستیم، حمله زیاد هست، اول انقلاب بود، یک کمی جو غلیظ بود، نیروهای ضدانقلاب زیاد بودند و گروهکها و نشریات عجیب و غریب، صدها نشریات در می آوردند، و دایم در معرض اتهام بودیم. گفتیم که یک حالت فشاری هست. حضرت امام فرمودند: "امروز در آینده این انقلاب کسی رستگار خواهد شد، پیش خواهد رفت که با مردم باشد. با موج مردم باشد. اگر کنار بیفتد قطعا از بین خواهد رفت، شما بروید با مردم باشید، خط آنها را دنبال کنید." این یادم هست یعنی خط مشی مردم. حضرت امام قویا به مردم اعتقاد داشتند و احترام می گذاشتند و بودن با آنها را شرط پیروزی انقلاب و استمرار انقلاب می دانستند و حتی من می خواهم فراتر از این بروم، یعنی خاطره ای دارم که خاطره پر معنایی است، خیلی تکان دهنده برای خود بنده و دوستان. خدمتشان که بودیم این حالت بود و یک شب در منزل حاج احمد آقا سه یا چهار سال پیش خدمتشان بودیم. بحث فداکاریهای مردم پیش آمد، حضرت امام فرمودند که مردم خیلی جلو هستند، ما عقبشان داریم می رویم. یکی از دوستان فرمودند: خوب حالا ما اگر بگوییم دنبال رو مردم هستیم دنبال مردم می رویم، این برای ما مصداق دارد، درست است ولی در مورد شما نمی

توانیم این حرف را بزنیم. شما در جلو مردم هستید، شما در کنار مردم حداقل هستید، من یادم هست که امام عصبانی شدند که مردم جلو هستند. واقعا ایشان به خوبی مردم، به انقلابی بودن مردم، به برگشت مردم به فطرت اسلامی شان و به زنده شدن آنها عمیقا معتقد بودند و من اعتقاد دارم که یکی از خط‌هایی که راجع به حضرت امام باید پیش گرفته شود، حتی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی همین موضوع هست. ما بعد از سالهای ۴۲-۴۱ هم وقتی سخنان ایشان را گوش می‌کنیم حتی کتابهای اولیه ایشان را مطالعه می‌کنیم... با یک امید برای نشستن در جان مردم نوشته‌اند و این نشان دهنده یک نوع خوش بینی به روح و جان مردم است. این خوش بینی به مردم، به توده‌های مردم را همان مردمی که قبل از انقلاب تحقیر می‌شدند و هیچ به حساب نمی‌آمدند، همه فکر می‌کردند نمی‌فهمند، قدرت دگرگونی ندارند و قدرت دگرگون کردن را ندارند. امام چنین اعتقادی نداشتند، ما فکر می‌کنیم که از همان اولین آثاری که می‌بینیم ایشان یک اعتقادی به فهم و شعور بالای مردم دارند و این رسالت را برای خودشان انتخاب می‌کنند که دایم پیامهایی را از خیر و خوبی و از اسلام به آنها برسانند. این یک نکته بسیار مهمی است، البته آخرین دفعه ای نبود که ایشان این مسئله را فرمودند، بارها در صحبت‌های علنی که ایشان در رابطه با دولت می‌فرمودند، روی این مسئله تاکید می‌کردند. منتها صحبت‌های خصوصی ایشان همین بود، یعنی یکی از ویژگی‌های حضرت امام که البته این را خیلیا گفته‌اند. امام صحبت‌های درونی و خصوصیشان را با صحبت‌های بیرونی‌شان خیلی با هم فرق نداشتند مگر اینکه حالا یک سری راجع به یک مسئله خاص سیاسی باشد. آن هم به معنای اینکه به مردم اطلاع بدهیم، نبود. خوب، موردی پیش می‌آمد، تخصصی بود، یک چیزی، ولی در رابطه با سیاستها در مورد مسائل کلی و توصیه‌ها همان چیزی را که در علن، ایشان می‌گفتند، به صورت خصوصی هم همان توصیه را می‌فرمودند. اگر علنی در رابطه با هیئت دولت، هفته دولت، نظایر اینها و مناسبت‌های مختلف، به مجلس، دولت و به همه، توصیه مردم را می‌کردند و همین مسئله را می‌فرمودند: که اینها بر گردن شما دین دارند، آنها به گردن ما دین دارند، همین مسئله را به طور خصوصی هم می‌گفتند. اینطور نبود که عمومی، در جلو مردم یک چیزی بگویند و خصوصی چیز دیگر. ایشان واقعا این مسائل را رعایت می‌کرد. ما یک بار هم ۴-۳ نفره به عنوان اعضای روزنامه در آن اوج شلوغی‌های بنی صدر خدمت ایشان (امام) رسیدیم. بنده بودم و آقای "محمد رضا بهشتی" (فرزند شهید بهشتی) و یکی دیگر از دوستان، احتمالا آقای آقازاده که آن روزها مدیر داخلی روزنامه جمهوری اسلامی بودند. باز هم ایشان همین صحبت را فرمودند. (بودن با مردم را) می‌گفتیم که فشار زیاد است، جو اینطوری است. ایشان فرمودند: شما طرف مردم را بگیرید. این خط قوی ای بود که ایشان در رابطه با مسائل سیاسی و مسائل سیاست داخلی به ما دادند و این معنا یک سیاست اینکه با مردم باید باشیم، نه اینکه تظاهر به بودن با مردم بکنیم. به طور عمیق ایشان اعتقاد داشتند که همه نیروها باید در خدمت مردم گذاشته شود. بالاخره خداوند یاری می‌رساند و مسئله به انتها و انجام خوبی می‌رسد. حضور: شما فرمودید که ایشان در سر و علن یکی بودند و فرقی نداشتند، امام به هر حال با توجه به اینکه شرایط خاصی بود مخصوصا در زمان جنگ تحمیلی، در آغاز جنگ و در شرایط دشواری که جنگ تحمیلی شده بود، طبعا ایشان، رهنمودهای خاصی داشتند که به خاطر شرایط جنگی صلاح نمی‌دانستند بصورت علنی مطرح شود، اگر ممکن است در رابطه با شروع جنگ تحمیلی و موضعگیری‌های ایشان که به طور خصوصی داشتند توضیحاتی بفرمایید؟ - در شروع جنگ تحمیلی بنده مسئولیتی نداشتم، آن موقعی بود که دولت شهید رجایی تشکیل شده بود و مرحوم شهید رجایی برای تصدی وزارت امور خارجه مرا پیشنهاد کرده بود و بنی صدر قبول نکرد و بعد مساله منتفی شد. من فقط توسط شهید بهشتی و دیگران خبر می‌شدم که اوضاع چه جور است؟ در شورای انقلاب هم آن موقع من نقشی نداشتم، منتها بحث‌هایی که می‌شد من یادم هست. یک جلسه ای بود حدود ۳۰-۲۰ نفر از برادران بودند، از جمله حضرت آیت الله خامنه‌ای و آقای هاشمی رفسنجانی و دیگر برادران در این سطح. همان ۲-۳ روز اول جنگ بود. شورای مرکزی حزب بود، بحث جنگ شد وقتی همه، بحث‌هایشان را مطرح کردند، بعضیها می‌گفتند که این جنگ ۲-۳ روزه تمام می‌شود. یک هفته بیشتر طول نمی‌کشد. آخر سر معمولا "آقای بهشتی" مسئله را جمع می‌

کردند. حضرت امام (س) می فرمودند که خط مشی ما باید این باشد که اگر دشمن تا تهران را هم تسخیر نکند، ما باید مقاومت بکنیم. بعد فهمیدیم، خط حضرت امام برای ایستادن همین است، از آن طریق این خط منتقل شده بود. ایشان روی آن محکم ایستادند و روی مقاومت تکیه داشتند. خوب بارها مواردی را دیدیم که در موارد خطر که فشار زیاد بود محاصره، فشار، محاصره اقتصادی و نظایر اینها، یا بیم فشار توطئه های خیلی سنگینی از گروههای چپ و راست و امریکا و نظایر اینها حرف نهایی امام، وقتی که در این زمینه ها بحث و تحلیل می شد، ایشان خط کلی را می دادند که چکار باید کرد. آخر سر هم با خنده می گفتند که "بالاخره ما وظیفه خودمان را انجام دادیم، حالا حداکثر این است که بیایند همین جا که ما ایستاده ایم ما را بکشند، اوج پیروزی اوج سعادت ماست. یک چنین چیزی، به این مضمون، همین کلام ایشان که دیگر، آخرین نقطه بود. آدم احساس می کرد که اعتقاد به اسلام، دیگر فراتر از این که نمی تواند باشد، همین است دیگر و باید همین را پذیرفت و همین کلام، همه کارها را ما احساس می کردیم، آسان می کرد. یعنی احساس می کردیم بعد از آن راههای زیادی به روی آدم باز می شود و ایشان به این مسئله عمیقا معتقد بودند و بیان می کردند. البته در تحلیل قضایا و مسائل گوناگون، ایشان ذهن بسیار تیز و سریعی داشتند و این را باز در دو، سه مصاحبه گفته ام. وقتی ما با فردی که قدری سنی از ایشان گذشته روبرو می شویم، معمولا مسائل را دیر جذب می کند، کندی در جواب دادن است. کندی در ارتباط دادن اجزاء به همدیگر است. و درک منطقی بخشهای مختلف از صحبت، که معمولا یک مقدار با دشواری صورت می گیرد. من نمی گویم صورت نمی گیرد. شما در ارتباط با حضرت امام، اصلا این خصوصیات را نمی یافتید. یعنی شما تا آخرین روزهای زندگی ربرکت حضرت امام، وقتی به ایشان مراجعه می شد، مسائل پیچیده ای بود و مسائلی که خوب تنوع هم داشت. یک موقع بحث ارزی بود، یک موقع بحث پولی بود، یک موقع بحث جنگ بود، یک موقع بحث سیاست خارجی بود و خوب تنوعی که داشت، بحث مثلا سیاست، گروههای مختلف و مسائل گوناگون که در جامعه بود. و گفته می شد ایشان با سرعت عجیبی، مسائل را می گرفتند و بلافاصله هم واکنش نشان می دادند و سریع، طوری که آدم احساس می کرد که با یک ذهن جوان ۲۲-۳۰ ساله از نظر سرعت، (نمی خواهم بگویم از نظر پختگی) از نظر سرعت با یک چنین حالتی روبرو بودیم، و من این را تقریبا از همان اوایل درک کردم و به نفعم تمام شد. چون طبیعی است وقتی که خدمت ایشان می رسیدیم، نمی خواستیم وقت ایشان را بگیریم، چون وقت ایشان خیلی گرانبها بود و ما برای خودمان وقت محدودی قایل می شدیم. من در ذهنم این است که هر چیزی را همین که یک کلمه بگویم تلگرافی، ایشان دریافت می کند. بر این اعتقاد بودم و همینجور هم بود. برای همین در آن وقتی که باید قایل می شدند، موفق می شدم طیف وسیعی از مسائل را خدمتشان مطرح کنم. اول مطرح می کردم، چنانچه سئوالی هست یا تذکر دارید بفرمایید. خط مشی اصلاحی دارید، بفرمایید و شروع می کردم، خیلی سریع مسائل را می گفتیم. منتها توضیحی نمی دادم که حالا مقدمه ای و موخره بچینیم. اصل مسئله را می گفتیم. چنانچه احساس نیاز نمی کردم که ایشان را باید توجیه کنم. توضیح بدهم و حقانیت حرف را جستجو کنم می دانستم که ایشان قضاوت و داوری دارند و اطلاعات دارند و سریعا می گیرند و مسائل را به هم انتقال می دهند و نتیجه گیری می کنند و اگر لازم باشد چیزی می فرمایند. این را تا آخر ما داشتیم. در رابطه با مسائل حاد و در همه برخوردها، این مسائل را داشتیم. البته ایشان خصوصیتی داشتند که باز هم ممکن است دیگران هم گفته باشند. وقتی که افرادی به ایشان رجوع می کردند، همه حرفهای خودشان را می زدند و ایشان همه حرفها را گوش می کردند. صحبتهایی که می شد، منتها نتیجه گیری واقعا ویژگی خاص خودشان بود که از مجموع آنها برداشتی داشتند و بیان می کردند که راسخترین، بهترین و قویترین بود، در موضعگیریها بهترین راه حلها را جلوی پا می گذاشتند، نکته ای که شاید اصلا ربطی به مسئله رهنمودها و یا راهنمایی های ایشان نداشته باشد ولی اثرش بیش از آن راهنمایها بود. آن حالت آرامش و طمانینه ایشان در برخورد با مسائل بود که کسانی که به ایشان رجوع می کردند، آن حالت به آنها سرایت می کرد. وقتی کشتی انقلاب این همه دچار موج و اضطراب و اینها بود و همه دلهره داشتند، وقتی که افراد خدمت ایشان می رفتند، من دیده بودم که همه با اطمینان

برمی‌گردند. شخصیت ایشان بلافاصله در فرونشاندن این اضطرابها و دمیدن طمانینه و وقار به افراد، اثر آنی داشت و این بی‌نهایت در گرداندن امور کشور موثر واقع می‌شد. افراد وقتی که از خدمت ایشان می‌آمدند بیرون، به نظر می‌آمد که به خاطر اینکه به افق بازتر و بلندتری نگاه می‌کنند، از آن مسایل خرد و کوچک‌کننده می‌شوند و یا آنها برایشان قابل حل‌تر است، سریعتر می‌توانند حل‌بکنند و به آن هدف بزرگتر پردازند. این البته در خط مشی عمومی امام به عنوان یک اصل باید مورد توجه قرار بگیرد که به اعتقاد من حیاتی هم هست برای استمرار انقلاب خوب است همین جا توضیح بدهم. که چه بسا سئوالی پیش نیاید. امام برای ملت ما یک افق خیلی بلند و بزرگی را باز می‌کردند. وقتی که شما به یک قله خیلی بلندی تماشای کنید و به آن دل می‌بندید و حرکت خودتان را برای رسیدن به آن تنظیم می‌کنید در بین راه فراز و نشیبها خیلی اثر نمی‌گذارد. ایشان (امام) همیشه شعارهای بسیار حیاتی و اساسی را برای ملت ما مطرح می‌کردند و نگاه مردم ما را به آن دورترها می‌دوختند. برای همین، چیزهای روزمره خرد به نظر می‌آمد، هیچ به نظر می‌آمد و مردم طبیعی می‌دانستند که این سختیها را پذیرا باشند. دید یک جامعه اسلامی و امت اسلامی باید همین باشد. شما شعارهایی را که ایشان مطرح می‌کردند، خوب نگاه کنید. به عنوان یک اصل دائم در نظر داشتند که در همه برخوردهای عمومی همین بود. در برخوردهای خصوصی هم همین بود. وقتی که ما خدمت ایشان می‌رسیدیم و افراد خدمت ایشان می‌رسیدند، من همیشه احساس می‌کردم که هدفها فراموش نشده، وقتی به خدمتشان می‌رسیدیم، دوباره آدم احیا می‌شد. وقتی که هدف احیا می‌شود و به یاد راه حل برای آن چیزهای دیگری که آدم فکر می‌کرد خیلی گیر کرده راحتتر پیدا می‌شود، و با دلگرمی بهتری می‌شد حل کرد این را هم ایشان در سطح جامعه به کار می‌بردند و هم در برخوردهای کوچکتر. این کار بود، اینجور نبود که افراد در برخوردهای خصوصی بروند (خدمتشان) این آن چیزی هست که من خودم دیدم در امور مملکتی - و در آن جلسه با حضور حضرت امام خود بخود توجه به اهداف بلند انقلاب که از اول ترسیم شده بود پیدا نکنند. یک حضور ذهنی پیدا می‌شد و این خود خیلی کمک می‌کند به حل مسائل. شعارهایی که ایشان طرح می‌کردند برای جامعه اسلامی که این جمعیت‌های عظیم را به حرکت در می‌آورد و قدرت بسیج وسیع را در مردم ایجاد می‌کرد، خط می‌داد، به نمازهای جمعه، به نیروهای مومن، به خط خود ایشان (امام). طرح این شعارها بسیار مهم است. مبارزه با آمریکا یکی از این شعارهای اساسی بود. گرچه مهمترین نبود، ولی یکی از مهمترین شعارهایی بود که ایشان مطرح می‌کردند، تحقق وحدت اسلامی است که ایشان در وصیتنامه باز هم یکی از سرفصلهای مهم است و بارها بر آن تاکید کرده‌اند. علی‌رغم اینکه ما به عنوان اینکه تحت عنوان صدور انقلاب مورد حمله قرار می‌گرفتیم که مبدا این حرفها گفته بشود در سطح بین‌المللی ایشان دایم به این مسائل تکیه داشتند. من فکر می‌کنم که در طرح این مسئله می‌تواند دو تا منظور پشت سرش پنهان باشد. یکی همان اعتقاد برآمده از اسلام، یکی هم مسلمان باید سیر بکند. دایم باید هدف جلوی رویش باشد و این تعیین‌کننده باید باشد که حضرت امام مطرح می‌کردند. از طرفی طرح این مسئله یک نوع بسیج است. در میان انسانها. انسانهایی که واقعا شیفته برقراری عدل و عدالت و برقراری حکومت اسلام در جهان هستند، و مبارزه با ظلم و سیاهی و تباهی که این انقلاب به وجود می‌آورد. این حرفها، حرفهای وحدت بخش قدرت بسیج حضرت امام از طرح این شعارهای اساسی سرچشمه می‌گرفت. می‌فرمودند: اگر این شعارها را به عنوان اینکه ممکن است مزاحمت ایجاد بکند و مشکل ایجاد بکند، حذف بکنیم، اولین چیزی که از دست می‌دهیم قدرت بسیج مردم است. مردم حاضرند به خاطر هدفهای بلند حرکت بکنند، اگر هدف بلند حذف شد هیچ دلیلی وجود ندارد که این هدفهای کوچک، ماشین خودش را، خانه خودش را، بچه خودش را انتخاب نکند، چرا بیاید یک هدف دیگر را انتخاب بکند؟ در مبارزات، برای هدف، برای خدا، حاضرند بمیرند. بزرگترین هدف لقاءالله که ایشان بر آن تکیه می‌کرد و همینطور می‌آمد توی شعارهای اساسی و این چیزی بود که ما در ملاقاتها می‌دیدیم. این در ماورای هر نوع باصطلاح توصیه‌های مقطعی صورت می‌گرفت. حالا ممکن بود مثلا یک مسئله اقتصادی داشته باشیم، ایشان در این زمینه هم توصیه می‌کردند، ولی این شعارهای اصلی حاکمیت داشتند. حضور: مسائلی

که اشاره می‌فرماید بسیار ارزشمند و تحلیل‌گونه است. اگر مصادیق را هم بفرمایید، چون آنها هم برای کسانی که می‌شنوند و می‌خوانند سازنده خواهد بود؛ متشکریم. - مثلا در مورد افغانستان یک بار با ایشان بحث بود. آن موقعی که چنین تحلیلی وجود داشت که ما اگر در رابطه با افغانستان سازش می‌کردیم ممکن بود مسئله عراق را هم راحت‌تر حل بکنیم. همچنین در رابطه با همسایه شمالیمان، مسئله به صورت تحلیل مطرح شد نه به عنوان راه حل. مسئله عمده‌ای که من یاد می‌آید است، خوب مسئله جناحها که - ما به هیچ وجه در رابطه با افغانستان نمی‌خواهیم سازش کنیم - دلیل عدم سازش مهم است، چون ایشان می‌فرمودند "آنها یک ملت مسلمان هستند که ما در قبالشان وظیفه داریم" بعد ایشان مسئله را در یک افق بازتری که مربوط به همه امت اسلامی است، می‌دیدند نه اینکه مسئله ما را به طور ملی ببینند، مسئله افغانستان و عراق را جدا ببینند و بعد بگویند ما یک مسئله‌ای داریم مثل جنگ عراق، در اینجا اگر سازش بکنیم، باجی بدهیم یک چیزی می‌توانیم بگیریم، نه مسئله‌ای که برمی‌گردد به هستی و مسئله آینده جهان اسلام، چیزی نیست که ما به هر قیمتی شده در مورد آن بتوانیم کوتاه بیایم. این مسئله از آن مواردی است که اصل و اصول و شعارهای اصلی حاکمیت پیدا می‌کرد و یکبار بحث در رابطه با مسائل سیاست خارجی بود و احتیاج به یک مقدار کارهای دیپلماتیک پنهان وجود داشت؛ با ایشان مشورت شد، ایشان مطلبی را فرمودند - که - من فکر می‌کنم یک اصل جاودانی برای همه سیاستمدارانی باشد که بخواهند با روش "ماکیاولیستی" عمل نکنند، (بلکه) صادقانه عمل کنند و بخواهند همان مسئله را در ارتباط با مردم حفظ کنند ایشان فرمودند، کاری نکنید که نتوانید به مردم توضیح بدهید. حرف مهم این است، کسی باید در (امور) اجرایی باشد تا بفهمد عظمت این حرف یعنی چه. یعنی شما در کار اجرایی یا در کار سیاسی در روز با صدها انتخاب‌روبرو خواهید شد. این کار را بکنیم، یا آن کار را بکنیم و این راه را بروم یا آن راه را بروم، چه بسا مثلا به ذهن برسد مصلحت است فلان کار باشد مثلا: فلان کار را ما پنهانی بکنیم. مثلا باز هم برای منظور خوب است، یک ملاکی ایشان می‌دهد، می‌گوید آن کاری که می‌کنید، کاری درونش نباشد که نتوانیم برای مردم توضیح بدهیم. اصل آن است که ما مردم را داشته باشیم. در ارتباط صادقانه نظام و حکومت با مردم، این مهمترین مسئله است. وقتی مسئولی، حتی پنهان، خلاف آن را عمل بکند، همان لحظه این شکاف ایجاد می‌شود. و این، همان چیزی است که ایشان جواز نمی‌داد برای این مسئله و با این مسئله مخالفت می‌کرد. برای همین شما می‌بینید که از اول زندگی سیاسی ایشان تا آخر هیچ نوعی تناقضی از مسائلی که گفته می‌شود و از گذشته، آینده تصمیمات پنهان و آشکار ایشان پیدا نمی‌شود. در کل نظام پیدا نمی‌شود. به خاطر اینکه به این مسئله ایشان کاملا اعتقاد داشتند و توصیه می‌کردند. گفتم باز به این صورت فرموده اش که در آن موقع از ایشان شنیدم، همیشه در گوشم زنگ می‌زند "کاری نکنید که نتوانید به مردم توضیح بدهید" این خیلی مهم است، شما چه کاری را می‌توانید برای مردم توضیح ندهید، کاری که سازش باشد، کوتاه آمدن باشد. بعد وقتی که یک مسئولی در یک مسئولیتی کار می‌کند و در یک نظام اسلامی است، شخصیت او متعلق به خودش نیست و اگر خودش را در مقابل بیگانه کوچک کند، در واقع مردم را کوچک کرده است. هیچ فرقی نمی‌کند، علت اینکه کسی اگر (در امور) کوتاه بیاید، نمی‌تواند برای مردم توضیح دهد یکی اینکه جنبه شخصی دارد. دوم اینکه گویا از حق مردم خورده باشد، مثل اینکه مردم را کوچک کرده، مسائل مالی باشد یا اقتصادی باشد یا مثلا حق گروه اکثریت از مردم را به یک عده خاصی دادن باشد. در چنین مواردی امام یک ملاک می‌دهد. این را به عنوان یک سرلوحه بزرگ برای همه مسئولین باید نوشت، چیز مهمی است. نظیر این چیزها را ما از ایشان زیاد داشتیم و فوق العاده اهمیت بالایی دارد. اگر تمام کتاب شهریار "ماکیاولی" را یک طرف بگذارید و این کلام را یک طرف بگذارید، کاملا دو تا دید مسلط و طرفداران حق در جهان و طرفداران باطل در جهان از حکومتها را کاملا تبیین می‌کند. آن کتاب آنها را تبیین می‌کند و این جمله به این مختصری تمام این طرف را می‌تواند توضیح بدهد و خیلی کلام بلندی است. حضور: علاوه بر مطالب ارزنده‌ای که فرمودید در بدو انتخاب و انتصاب شما مسئولیت سنگین نخست‌وزیری، حضرت امام (س) چه رهنمود ویژه‌ای داشتند؟ - نخست‌وزیری: البته برادران خبر دارند، بعد از

انتخاب حضر آیت الله خامنه ای به ریاست جمهوری اسلامی چند نفر مطرح شد و مجلس موافقت نکرد و ایشان لطف کردند و ما را معرفی کردند. من هیچگونه سابقه ذهنی نسبت به این قضیه نداشتم و فکر هم نمی کردم. البته من اینطور شنیدم موقعی که این قضیه مطرح شد ایشان فرموده بودند (اول فرموده بودند که) شما در وزارت خارجه باشید. وزارت خارجه تازه آن موقع سرپرست پیدا کرده بود چون از اول انقلاب تقریباً یک فردی که بخواهد نظم بدهد نیامده بود، دولت موقت یک افرادی را گذاشته بود. بعداً هم یک مدت کوتاهی بنی صدر بود، یک مدت کوتاهی قطب زاده بود. بعد هم ابراهیم یزدی بود. من احساس کردم ایشان راضی هستند که من تصدی وزارت خارجه را داشته باشم. باز یک خاطره آنجا دارم که خیلی جالب است، آن را بگویم، بعد برویم به نخست وزیری. آن موقع که ما وزارت امور خارجه بودیم شهریور ۶۰ بعد از شهادت عزیزان رجایی و باهنر. ما خدمت ایشان رفتیم و گفتیم سازمان ملل هست، برای اولین بار ما می خواهیم برویم شرکت بکنیم. ایشان گفتند: "من با اصلش موافقم، مخالف نیستم ولی شما پیش بینی کردید؟ شما را می گذارند؟ من یک کم توضیح دادم، گفتم که ظاهراً نشان می دهد که مطمئن نباشد. گفتند، مثلاً خوب شما فکر کردید، شما بروید پشت تریبون بایستید و یکبار بلند گوها را خاموش کنند و شما را تحقیر بکنند. این نکته برای من تکان دهنده بود. تا این حد ایشان پیشگویی چیزها را می کنند و ما هم که بعد از آن حسابی حواسمان را جمع کرده بودیم. تا این اندازه ایشان اهمیت می دادند. اهمیت به شخص نبود. اهمیت به وزیر خارجه جمهوری اسلامی در پشت تریبون یک سازمان بین المللی بود که ممکن بود چیزی قطع بکنند که مورد تحقیر واقع بشود و لطمه آن به جمهوری اسلامی برگردد و مهمتر از این تا این اندازه به جزئیات فکر می کردند، به جوانب فکر کردند که خیلی شگفت آور بود. در مورد نخست وزیری چیز خاصی من از همان اولش یادم نمی آید. بعد از اینکه دولت معرفی شد، بعداً ما همه معرفی شدیم، بعد به فاصله چند ماه با وزرا خدمت ایشان رفتیم، صحبت شد. اولین توصیه ها را در همان جلسه اول بعد از اینکه وزرا معرفی شدند و ما خدمت ایشان رسیدیم در حضور حضرت آیت الله خامنه ای - که آن موقع رئیس جمهور بودند - ایشان یک رهنمودهایی به دولت دادند. تا آن جایی که یادم می آید همان توصیه مردم مستضعف را می کنند، در صحبت های خصوصی همان اوایل جز و چیزهایی که بنده به ذهنم می آید همان تکیه ایشان به رسیدگی به فقرا و مستضعفین و این جور چیزها بود. من اینطور به ذهنم می آید. اینطور برداشت خودم بود که جلسات اول ایشان داشتند محکم می زدند که ما می توانیم کار بکنیم یا نه. هر دفعه که خدمت ایشان می رسیدیم اول یک چند سؤال می کردند که فلان چیز و ... من ذهنم سئوالات چون سئوالهای کمی با جزئیات بود در این حد بود که اطلاع دارند، خبر دارند، نظر دارند، فکر می کردم بعد به مرور این سئوالها کم شد. سئوالها سئوالهای دقیقی هم بود، سئوالهایی بود که کاملاً به مسائل عادی سیاسی کشور برمی خورد. ولی برای اداره کشور یک رئیس دولت بایستی قط عا آگاهی داشت ولی چه بسا به نظر خورد می آمد و کرارا این سئوالها را ما از ایشان می دیدیم. حضور: ممکن است به چند نمونه از این سئوالها اشاره بفرمایید؟ - چند نمونه بود، مثلاً- ایشان می فرمودند: "فلان شب گفتند که: صف نانوایا زیاده شما شنیدید؟ مسئله چی هست؟" یک چنین چیزی، در صورتی که ما مسئله عامتری داشتیم که بخواهیم بحث بکنیم، می گفتند: مثلاً- یک خبری راجع به رابطه انگلستان و فرانسه با فلان مسئله ایران بود، چنین چیزی گفته شده بود، شما شنیدید این خبر که فرضاً ایشان خبر آن را از رادیوهای بیگانه شنیده بودند، یا خبر به ایشان رسیده بود. وقتی که من می گفتم: آری، من خبر را شنیده ام. مستقیم می فرمودند: می خواستم بینم چیست - می دیدم راحت شده بودند. می دیدند که من توجه دارم نسبت به این مسئله. سئوالها در مورد مسائل سیاست خارجی بود، در مورد مسائل داخلی بود، امثال اینها، یک چنین چیزهایی را داشتند یا مساله دانشگاه را من بارها دیده بودم که ایشان سوال می کنند. می گویند: فرضاً در فلان جا چنین چیزی گفته شده است، شما خبر دارید؟ وقتی من شروع می کردم توضیح بدهم، می دیدم خاطر ایشان جمع هست. یک چنین مواردی بود. دولت در اوایل کار خود بعد از اینکه ۲ یا ۳ ماه که گذشت مسئله برنامه ریزی را مطرح کردیم و به دنبال تدوین ده تا لایحه زیربنایی در وزارت کشور. مثلاً تعیین تکلیف بخش خصوصی و بخش عمومی و دولتی و

تعاونیها، و مسئله مالیاتها و . . . و نظایر اینها. ده لایحه مهم بود. بعد کمیسیونهایی تشکیل شد. عده ای از وزارتخانه های مختلف، حتی از روحانیون دعوت می شدند و اینها کار می کردند، اینها پایه های این لوایح را تنظیم می کردند تا بیاید در شورای اقتصاد مطرح بشود در دولت بیاید دوباره و بعد به اصطلاح جوسازی شدیدی علیه این قضیه صورت گرفت. اوایل به طوری که نامه ای به خدمت ایشان نوشته شد. (در میان اسناد دفتر امام باید باشد) که دولت متهم شده بود که می خواهد حکومتی سوسیالیستی بدتر از حکومت شوروی در ایران به وجود بیاورد. این نامه را ایشان دادند زیرنویس زدند برای من هم فرستاده شده بود. شما دقت بکنید که ما خدمت امام رفتیم و این منجر به آن شد که یک چند نفر از برادران جامعه مدرسین شرکت می کردند. دو نفر رفتند کنار. و دو نفر نماینده از طرف ایشان آقایان کریمی و روحانی، به دلایل جوسازی، آن لوایح حذف شد و حیف هم شد. به بن بست رسید مشکلی پیدا کرد. به هر حال حساسیتی نسبت به این مسئله پیدا کردند. بعد از مدتی خود ایشان شروع کردند به اطلاع و خبر گرفتن. و یک مقدار مسائلی را هم ما بردیم خدمت ایشان، اطلاعاتی را می بردیم. البته اخلاق من هم این بود که خدمتشان می رسیدم. از هیچ کس صحبت نمی کردم. بگویم مثلا- فلانی این را به من گفت، آن یکی فلان گفت، یکی بدگویی می کرد، یکی دیگر خوب گفت و . . . اصل را کار خودم می گرفتم، به قول معروف حواس کلاه خودمان را داشتیم. کار مملکتی این هست و ما این کارها را می کنیم و شما اگر رهنمود دارید بفرمایید، منتها نسبت به مسائل پشت سر تک تک این اعضایی که اشاره کردم اطلاعات وسیعی داشتند و کاملا نشان می داد که از جوانب مختلف به (اطلاع) ایشان می رسد و خود ایشان مسائل را می گیرند. برای همین ما بعد از یک مدتی که گذشت، مثلا شاید یک سال و یک سال و خورده ای اعتماد خیلی قوی از ایشان نسبت به کارهای دولت ما شاهد بودیم که از طرف ایشان ابراز شد که بزرگترین پشتوانه دولت بود. من این را به این دلیل عنوان می کنم که چه بسا در بیرون در ذهنیتها همین چیزی شد که باصطلاح یک دفعه اتفاقی این مسئله پیش آمده و امام شروع کرده به حمایت، نه اینجوری نبود. امام دقیقا همه مسائل را نشان می دهد که جمع بندی می کردند، خیلی با تامل حرکت می کردند. می گذاشتند اطلاعات کامل و جمع بشود. هر کس حرف خودش را بزند، قشرهای مختلف هم با ایشان در تماس بودند. یکی از خصوصیتهای خوب بیت ایشان، البته خصوصیات خود ایشان که به این مسئله معتقد بودند و بیت هم همینگونه عمل می کرد. طیفهای مختلف می آمدند و حرفهایشان را می زدند مسائلمان را مطرح می کردند، ایشان جمع بندی می کردند من اشاره هم کردم، ذهنیت خیلی خوبی از مسائل داشتند. بعدا که به یک نتیجه که می رسیدند، محکم روی آن نتیجه می ایستادند. بعد در مورد خط مشی دولت در ارتباط با مسائل اقتصادی و حرکتهای سیاسی حضرت امام (س) نه اینکه من بگویم ممکن است ایرادی در ذهن ایشان نباشد و یا با همه چیز دولت موافق بود. دولت باید مسئولیت کارهایی را که خودش کرده قبول می کرد. و قبول هم آن موقع می کرد. می خواهم بگویم که کل حرکت دولت را ایشان به این دلیل بعد از بررسیها و شنیدنها و این دریافت نامه ها قبول و آنگاه صلاح می دانستند که خطمشی ادامه پیدا کند. در ضمن در رابطه با همین تعاونیها شاید ما بیش از دوبار تلفن از بیت ایشان داشتیم که وقتی که فشار روی زندگی کارمندان ما می آمد حضرت امام گفته بودند مگر نمی شود از طریق تعاونیها مشکل کارمندان را حل کرد. دقیقا همین " مگر نمی شود از طریق تعاونیها مشکل کارمندان را حل کرد " که خوب این در موقعیتی بود که بودند افرادی که و نیروهایی که اسم تعاونی را مساوی سوسیالیسم، کمونیسم، بلشویک، اشتراک در نظر می گرفتند. در صورتی که اینطور نبود. تعاونیها را آن کسانی که در قانون اساسی آوردند، فقهای بزرگ بودند مثل شهید بهشتی، خود حضرت امام به کارآیی باصطلاح این اصول قانون اساسی و این روشها در رابطه با این مسائل وقوف داشتند و توصیه هایی هم داشتند. من نمی خواهم بگویم که چون تعاونی خاصی را توصیه می کردند. که این تعاونی به این شکل باشد. عین جمله را " مگر نمی شود از این طریق استفاده کرد و زندگی مردم را بهتر کرد ". حضور: از شرکت حضرتتعالی در این مصاحبه کمال تشکر را داریم.

عبودیت، جوهره و هدف رهبری امام خمینی (قدس سره) ویژگی های رهبری حضرت امام خمینی (س) و نقش عظیمی که در احیای اسلام و تفکر دینی ایفا کرد، ریشه در جهان بینی اسلامی و اصل توحید و عبودیت حق دارد و با توجه به این اصل و شناخت این ریشه است که آن ویژگی ها و ابعاد شخصیتی امام قابل شناخت و تبیین می شود و بدون آن هرگونه تلاش در این زمینه ناقص و بی فرجام است. شناخت مبدا و معاد و فلسفه آفرینش جهان و انسان، بعثت انبیا و رسول خاتم (ص) و اتمام و تکمیل نبوت به وسیله امامت و ضرورت حکومت اسلامی و جایگاه و نقش ولایت فقیه در آن، شرایط احراز رهبری و مقام ولایت و حجیت ادله اربعه (کتاب، سنت، عقل و اجماع) به عنوان منبع صدور احکام در مورد موضوعات و حوادث واقعه، برای تبیین تفکر دینی و نقش رهبری امام راحل، یک ضرورت قطعی است. آنچه در این زمینه طرح می شود صرفا ویژگی های یک شخص نیست. بلکه اشاراتی است به بخشی از زوایای مکتب توحید و ترسیمی است از شخصیت انسانی که در این مکتب شکل گرفته و در نتیجه نمودهایی است از رهبری اسلامی که شعاع آن تمام سطوح مدیریت را در نظام اسلامی به گونه ای متناسب در بر می گیرد. از منظر بینش الهی خداوند متعال: آغاز و پایان هستی است «هو الاول و الآخر». (۱) - آغازگر آفرینش و بازگرداننده آن است: «الله یبدؤ الخلق ثم یعیده». (۲) - مالک حقیقی ملک هستی است: «قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء». (۳) - ملک هستی مخصوص اوست: «له الملک». (۴) و در دست او است: «بیده الملک». (۵) - هیچ کس را امکان فرار از قلمرو حکومت او نیست: «و لایمکن الفرار من حکومتک». (۶) - خورشید و ماه و ستارگان در تسخیر فرمان اویند، خلق و امر مخصوص او است: «والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامرہ الا له الخلق والامر». (۷) - فرمان و تدبیر همه چیز به دست اوست: «فسبحان الذی بیده ملکوت کل شی و الیه ترجعون». (۸) - همه چیز در اختیار و تسخیر فرمان اوست: «لله الامر جمیعا». (۹) - تمام جهان هستی از آسمان ها (۱۰) و زمین تا هر چه و هر که در آنهاست و از کهکشان ها و منظومه شمسی تا ذرات اتم و سلول های بدن انسان به اراده خداوند و بر اساس مداری که او پی افکنده است، همواره راه اطاعت از فرمانش را می پویند و تسبیح گوی اویند: «ان من شیء الا یسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم» (۱۱) و پیشانی تسلیم بر سجده در گاهش می سایند: «و لله یسجد ما فی السموات و ما فی الارض». (۱۲) در فضای این حقیقت حاکم بر هستی بزرگ، چگونه می توان پنداشت که انسان این جزء، بسیار کوچک از هستی، عبث و بی هدف پا به عرصه هستی گذاشته است؟: «افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون». (۱۳) آیا انسان می تواند خود را تافته ای جدا بافته از کل هستی هدفدار و قانونمند، گمان کند که یله و رها واگذارده شده است؟! «ایحسب الانسان ان یترک سدی»؟ (۱۴) در حالی که هر آنچه در آسمان ها و زمین است تسلیم اراده و فرمان آفریدگار هستی اند: «له اسلم من فی السموات والارض». (۱۵) حقیقت در مورد انسان نیز کاملا روشن است، همان خدایی که خالق هستی و آفریدگار انسان است، یگانه هدف از خلقت انسان را عبادت حق دانسته است: «و ما خلقت الجن والانس الا لיעبدون» (۱۶) و هم او که امر و خلق مخصوص اوست، تنها ماموریت انسان را در بندگی خالص خدا دانسته: «و ما امروا الا لיעبدوا الله مخلصین له الدین» (۱۷) و در حالی که حکومت را فقط مخصوص به خود اعلام می فرماید، انسان را فرمان داده که جز او را نپرستند و این است دین استوار لکن اکثر مردم نمی دانند: «ان الحکم الا الله امر ان لا تعبدوا الا اياه ذلك الدین القیم ولكن اکثر الناس لا یعلمون». (۱۸) جالب است که در بسیاری از آیات که درباره خلقت عالم، و این که حکم و ملک و ملکوت ویژه خدا است به صورت خاص انسان را مخاطب قرار داده و رجعت اجتناب ناپذیر او را به سوی خدا مورد تاکید قرار داده است: «الیه ترجعون». (۱۹) آری مشیت الهی در مورد انسان این گونه تعلق گرفته است که علاوه بر تبعیت قهری در قلمرو تکوین الهی، با برخورداری از کشش های دو گانه خاکی و ملکوتی، غرائز حیوانی و فطرت های متعالی و نیروی عقل و اراده، امکان انتخاب و زمینه تکلیف پذیری در حیطة تشریح را داشته باشد: «انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعا بصیرا» (۲۰) پس انسان می تواند با بهره گیری از هدایت

تکوینی و تشریحی خداوند، همساز با مجموعه هستی، صراط مستقیم عبودیت حق را پیموده و عملاً سپاسگزار نعمت های الهی باشد و یا آن که با سرپیچی از فرمان خدا، راه کفر را پیشه ساخته و از کاروان هستی جدا افتد: «انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا» .

(۲۱) تعمق در آیات قرآنی و مطالعه بیشتر روی دیدگاه های اسلام درباره خدا، جهان و انسان ربه خوبی تضاد عمیق بین مبانی و اهداف آیین مقدس اسلام را در برابر بینش و مبانی و اهداف الحادی و مادی به ویژه آنچه در غرب حاکم است روشن و آشکار می سازد . غربی که با قرار دادن انسان به جای خدا «اومانیسیم» و آزاد پنداشتن وی از بندگی خدا، او را در بند شکم و شهوت و در چاه تاریک طبیعت و عالم ماده زندانی و ساقط و انسانیت و حیات طیبه و سعادت جاودانه انسان را به پای سرمایه و سود و متاع حیوة دنیا (۲۲) قربانی کرده است . در حالی که از نظر اسلام انسان با بندگی حق و پیوند با مبدا عزت، قوت و کمال مطلق است که می تواند از همه بندهای عالم طبیعت رهایی یافته و به آزادی راستین دست یابد و به اوج آسمان کمال و قله انسانیت صعود کند .

رسالت رهبران الهی پیامبران برای استقرار عدالت در جامعه بشری مبعوث شدند: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط» . (۲۳) اما هدف برتر بعثت که عدالت جزئی از آن هدف و زمینه ساز تحقق آن است همانا دعوت و هدایت مردم به بندگی و عبودیت حق است که همواره ملازم با نفی و اجتناب از طاغوت بوده است . «و لقد بعثنا فی کل امة رسولا ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت» . (۲۴) این هدف مشخصا منطبق با فلسفه خلقت (۲۵) و یگانه ماموریت انسان در مسیر زندگی اوست . (۲۶) و شعار لا اله الا الله به عنوان دژ استوار دین و عصاره مکتب توحید (۲۷) با نفی غیر خدا راهگشای همین هدف برای فلاح و رستگاری انسان می باشد . (۲۸) تلاش برای هدایت انسان ها به سوی بندگی خدا و اطاعت محض از او که فلسفه خلقت انسان و همسو و هماهنگ با مجموعه سیر هستی است بدون محو موانع از قبیل طواغیت و مترفین و ایجاد مقتضیات در مسیر زندگی شخصی و اجتماعی بشر میسر نیست و لازمه این امر تشکیل حکومت اسلامی است . همان گونه که پیغمبر اکرم (ص) به آن اقدام نمود . رهبر و حاکم در حکومت اسلامی یا به طور مشخص مانند پیغمبر و امامان معصوم - علیهم السلام - منصوب می شود، یا بر اساس معیارها و ضوابطی که شارع مقدس تعیین فرموده و همان مشخصه های عبودیت است، در زمان غیبت، شناخته می شود (۲۹) و با گزینش و پذیرش از مجاری شرعی و توسط مردم، در جایگاه رهبری استقرار می یابد . معیارها و شرایط احراز رهبری در زمان غیبت، مرتبه ای منتزل از همان ویژگی های پیغمبر و امام معصوم است و حدود وظایف و اختیارات وی نیز به طور کامل و در امتداد وظایف و اختیارات پیامبر و امامان معصوم - علیهم السلام - برگرفته و منبعث از مبدا حق مطلق جل و علا است . ولی فقیه همچون امام و پیغمبر هیچ گونه رای و خواسته ای که از غیر خدا نشأت گرفته باشد، ندارد و در حقیقت، ولایت فقیه، ولایت فقه و فرامین الهی و عدالت و جامعیت است که در شخص واجد شرایط متبلور شده است و همان گونه که برای شخص غیر جامع شرایط هیچ گونه ولایتی متصور نیست، زوال شرایط در ولی فقیه موجب سلب ولایت از وی شده و خود به خود از این مقام منزل می شود و مردم نمی توانند از او پیروی کنند . این در حالی است که عدم شناخت و پذیرش مردم نیز در مقام ثبوتی و جایگاه حقیقتی مقام ولایت تأثیری ندارد و طبیعی است که در عین حال، اعمال ولایت منوط به پذیرش مردم و تشکیل حکومت اسلامی است همان طور که پذیرش و عدم پذیرش مردم در واقعیت مقام پیغمبر و امام معصوم - علیهم السلام - تأثیری نداشته و حضرت امیرالمؤمنین (ع) امام و رهبر است چه آن گاه که خانه نشین است و چه زمانی که کار رهبری جامعه را عهده دار می شود . هر چند ممکن است برای رهبری و مدیریت تعاریف جداگانه ای مطرح باشد اما به نظر می رسد این دو مفهوم ضمن این که دارای مشترکاتی می باشند رهبری در سطح خود نوعی مدیریت عالی است و مدیریت نیز با توجه به سطوح و مراتبش در حدی با رهبری نسبت به زیر مجموعه آمیخته می باشد . به همین جهت آنچه در این مبحث مطرح می شود ناظر به هر دو عنوان است و صرف نظر از مراتب هر یک، به عنوان وجه مشترک رهبری و مدیریت ملحوظ شده است . به هر حال رهبری و مدیریت در نظام اسلامی ثبوتاً و اثباتاً مبتنی بر ضوابط و معیارهای الهی است که بدون شناخت دقیق معیارها و تطبیق دقیق آنها بر مصادیق در مقام گزینش تمام رده های مدیریت،

تحقق کامل حکومت اسلامی غیر ممکن است. در این مبحث مختصر، به طرح یکی از این معیارها - به عنوان ویژگی اصلی رهبری و مدیریت در اسلام - می پردازیم معیاری که اساسی ترین مشخصه امام نیز بود و تفصیل ویژگی های دیگر که عموماً تجلی همین ویژگی اصلی است را به مجال دیگر وامی گذاریم. عبودیت حق عصاره اوصاف و شرایط احراز رهبری و مدیریت در اسلام، بندگی و عبودیت خداوند متعال است به گونه ای که مراتب رهبری هموزن مراتب عبودیت است و اگر پیغمبر اسلام افضل و خاتم انبیاست، چون به بالاترین مرتبه عبودیت یعنی عبودیت مطلقه که بالاترین حد کمال انسان است دست یافته است. حقیقت بندگی خدا و اطاعت از او، قبل از آن که در رفتار و عمل متجلی شود، یک احساس درونی و باور قلبی است که متناسب با قوت و ضعف آن، رفتارها و اعمال همگون آن را باعث می شود. (۳۰) ایمان و باور قلبی به نوبه خود نتیجه شناخت و معرفت و درجات آن است و معرفت توأم با ایمان نسبت به مبدا هستی و کمال مطلق، احساس خضوع و شیفستگی را در پی دارد. بنابراین عبودیت و مدارج آن تابعی از مراتب معرفت، ایمان و عمل صالح است و نتیجه نهایی آنها قرب هرچه بیشتر به خداوند متعال است. قرب به خداوند منظور از قرب و نزدیکی به خداوند، نه قرب زمانی است و نه مکانی؛ چرا که این دو از خصیصه های عالم طبیعت هستند و خدا فوق عالم طبیعت و آفریدگار آن است و نه منظور قرب اعتباری است و نه وهمی که ساحت مقدس او از این امور منزله است بلکه حقیقتی است فراتر از همه این مقولات. پشت سر نهادن تنگنای عالم طبیعت است و پرواز در ملکوت. عبور از ظلمت عالم مادی است و پیوستن به نور که، با مثالی می توان آن را برای تقریب به ذهن متزل کرد: اگر در عالم طبیعت، خورشید را کانون نور و مبدا تمام روشنایی ها فرض کنیم وقتی می گوئیم یک لامپ ۱۰۰۰ وات از یک شمع کوچک به خورشید نزدیک تر است، منظور نزدیکی زمانی، مکانی، وهمی و اعتباری نیست، بلکه نظر به این حقیقت است که ضمن اذعان به این واقعیت که تمام انرژی ها و نورها برگرفته از خورشید است، لامپ ۱۰۰۰ وات با برخورداری از مرتبه بیشتری از نور، حقیقت وجودی آن به خورشید نزدیک تر از آن شمع است. پس دست یافتن به مراتب قرب الهی با معراج و نردبان عبودیت یعنی صعود به مدارج بالاتر هستی و کمال و شکوفایی هر چه بیشتر وجود و شخصیت حقیقی انسان. بندگی و عشق فطرت زیبا دوستی و گرایش به کمال، آن گاه که با شناخت و احساس قلبی نسبت به خداوند متعال - که خالق تمام زیبایی ها و کمالات است و خود زیبایی و کمال مطلق است - فعلیت و شکوفایی یافت، این میل و گرایش تبدیل به محبت و عشق و خضوع به پیشگاه خداوند زیبایی و کمال می شود: «والذین آمنوا اشد حبا لله». (۳۱) محبت و عشق به نوبه خود، تبعیت از محبوب و پیروی از خواست های او را: «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی». (۳۲) و محبت و عنایت ویژه محبوب را به همراه دارد: «یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم». (۳۳) شدت و ضعف محبت نسبت به محبوب از یک سو تابع شدت و ضعف کمال و زیبایی در محبوب است و از سوی دیگر مرتبط با درجه شناخت و احساس قلبی نسبت به کمال و زیبایی است و از آن جا که زیبایی و کمال خداوند بی نهایت است و فطرت کمال جویی و زیبایی دوستی و ظرفیت شناخت و باور نیز در انسان نامحدود است - بر اساس عرضه نامحدود و تقاضای بی حد - راهی بی پایان به سوی مقصدی نامتناهی فرا روی انسان باز است که هر چه بیشتر در «صراط مستقیم» عبودیت (۳۴) به پیش تازد و به مرتبه ای بالاتر از معرفت ایمان و تقرب دست یابد محبتش به خداوند بیشتر شده و تا عشق و فنای در ذات حق صعود می کند. پیوستن قطره به دریا! مرتبه نازل محبت، پیروی از امر و نهی (واجب و حرام) را همراه دارد و در مرتبه بالاتر و در مقام عشق دیگر سخن از امر و نهی نیست بلکه پسند و ناپسند (مستحب و مکروه) محبوب ملاک عمل محب است. اگر در مرتبه نازل محبت (مقام صبر)، «صبورانه» گردن به تکلیف می نهد در این مرحله رضامندانه (مقام رضا) برخواست مولا دل می سپارد. اما باز هم راه خلوص و ناب شدن باز است و در مرحله بالاتر، محب پاک باخته، از «خود» گذشته و دیگر «خودی» در برابر محبوب نمی بیند تا امر و نهی او را بر «خود» تکلیف بداند یا پسند و ناپسند او را دلپذیر «خود» احساس کند. در این مرحله قطره برخاسته از دریا به دریا می پیوندد و با ذوب شدن در «او»، جلوه گاه مشیت حق می شود. امام خمینی، در کتاب آداب الصلوئه، می فرماید: «... آنچه در عبودیت از انیت و انانیت

مفقود شود، در ظل حمایت ربوبیت آن را می‌یابد. (۳۵) تا به مقامی رسد که حق تعالی سمع و بصر و دست و پای او شود. چنانچه در حدیث صحیح مشهور بین فریقین وارد است. (۳۶) و چون از تصرفات «خود» گذشت و مملکت وجود را یکسره تسلیم حق کرد و خانه را به صاحب خانه واگذار نمود و فانی در «عز ربوبیت» شد، صاحب خانه، خود متصرف در امور گردد. پس تصرفات او تصرف الهی گردد چشم او الهی شود و با چشم حق بنگرد و گوش او الهی شود و به گوش حق بشنود...». عبودیت آن گاه مدیریت به این ترتیب عبودیت و بندگی حق موجب همسویی و همگونی انسان با خدا گردیده و او را در جایگاه «خلیفه و جانشینی خدا» در زمین قرار می‌دهد و تصدی مقام رهبری در جامعه اسلامی و درجات آن بستگی به مدارج عبودیت دارد. اگر روزانه هر فرد مسلمان حداقل ده بار در نماز و تشهد آن، بعد از شهادت بر یگانگی خدا و شریک ناپذیری او (۳۷) توجه شود به شریک ناپذیری خداوند در تمام امور و زمینه‌ها از جمله عبادت و پیروی از حکم و حکومت او، رسالت پیغمبر اسلام را مسبوق و همراه با عبودیت او گواهی می‌دهیم. (۳۸) متضمن این معنی است که آحاد جامعه اسلامی بر این باور و فرهنگ آراسته شوند که شرط اصلی رهبری و مدیریت در نظام اسلامی عبودیت حق است. عبودیتی که دارای چنین ویژگی‌هایی است: عبد را از رذایل اخلاقی و جاذبه‌های خاکی، گناه و دل‌بستگی به غیر خدا دور می‌دارد. قرب به خدا و اتصاف به صفات الهی را در بر دارد. رفتار و اعمال عبد را تجلیگاه مشیت معبود می‌گرداند. چنین ویژگی‌هایی طیف گسترده‌ای از خصوصیات ایجابی و سلبی را در شخص و شخصیت رهبری و مدیریت به همراه دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود: تشخیص الهام‌گونه خیر و شر و حق و باطل و تصمیم‌گیری بر اساس وظیفه و حکمت. جامع‌نگری و توجه متناسب به تمام امور بدون تداخل و غفلت از امور. شجاعت و قاطعیت در تصمیم‌گیری و در عین حال انعطاف‌پذیری و سعه صدر و رعایت اهم و مهم در چهارچوب اصول. احساس محبت بی‌شائبه به تمام مخلوقات و مخصوصاً انسان‌ها و وقف دانستن خود برای سعادت و هدایت آنان بدون منت داشتن بر آنان و بدون توقع پاداش از هیچ کس جز خدا. بهره‌گیری و تمتع حداقل از امکانات و تطبیق معیشت و زندگی خود با سطوح پایین جامعه. نفوذ ناپذیری در برابر وسوسه‌های شیطانی و تمایلات نفسانی و روابط شخصی و گروهی. پیش‌قدمی و سبقت از دیگران در التزام و عمل به قوانین و مقررات. گزینش دستیاران و مشاوران براساس معیارهای الهی و به ویژه اخلاص در عبودیت حق. برخورداری از عزت و کرامت نفس همراه با کمال تواضع و فروتنی در برابر مردم. شهامت و احساس قوت و قدرت در برابر ستمکاران و دشمنان حق. عدم برتری‌جویی و سلطه‌طلبی بر مردم بلکه خود را خادم مردم دانستن. ... امام خمینی (ره) با ایمان راسخ به خداوند عالم و بینش روشن نسبت به هستی و انسان از دریچه وحی و رسالت و پیوند عمیق با قرآن و عترت و التزام عملی به اوامر و نواهی الهی به مرتبه والایی از عبودیت حق دست یافت و مصداقی از: «ان صلواتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین» (۳۹) بود. همین روحیه عبودیت و باور قلبی بود که سخن و سکوت، قیام و قعود، حرکت و سکون، مهر و کین و در یک سخن تمام شئون و امور زندگی او را محتوای عبادی و وجهه الهی بخشیده بود. نور عبودیتی که در قلب و قالب و باطن و ظاهر امام متجلی بود، از او بنده‌ای ربوبی ساخته بود که توانست در نقش یک مربی بزرگ، میلیون‌ها انسان را در مسیر بندگی خدا تربیت کند و بسان خورشیدی عالمتاب بر جهان سرگشته امروز بتابد و جان‌های پاک را نور هدایت و گرمی ایمان بخشد. خلوص و اخلاص امام در بندگی خدا زمینه‌ساز تجلی نور معرفت و حکمت در آیند جان و قلب او بود (۴۰) که وجودش را از «خیر کثیر» (۴۱) پر کرده و چشمه سارهای حکمت را بر زبان و قلمش جاری ساخته بود. (۴۲) پایداری حرکت امام در صراط مستقیم، عبودیت و تقرب مدام او به مبدا بی‌زوال و قیوم متعال، منشا ثبات قدم، راست‌کرداری و استواری مواضع امام بود. با مروری گذرا به صحیفه نورانی ده‌ها سال زندگی اجتماعی و سخنان و مکتوبات و مواضع امام و عدم مشاهده دوگانگی و تضاد، فراز و نشیب، تذبذب و اغوجاج، نشانی از پیوند او با مبدا حق مطلق و دلیلی است بر آن که امام در هر موضع و مقامی جز بر اساس تکلیف و رضایت حق حرکت نکرده است چرا که اگر کسی تحت تاثیر اغراض نفسانی و دلخواه دیگران حرکت کند مسیر زندگی او همواره آمیخته با

انواع تهافت‌ها و کژری‌های رسواکننده است. کوتاه سخن این که تمام خصوصیات که تحت عنوان نمودها و ویژگی‌هایی از عبودیت حق - شرط اصلی رهبری در اسلام - برشمرده شد ویژگی‌هایی است که نویسنده در طی بیش از بیست و چند سال همراهی و همدمی نزدیک با امام به روش استقراء دریافته و تفصیلی از آن را در کتاب «در سایه آفتاب» تحریر کرده است، هرچند ارتباط ریشه‌ای یکایک این ویژگی‌ها و امثال آن با مسأله عبودیت حق از جنبه نظری و با بررسی آیات و روایات نیز قابل اثبات است. ارائه کامل این مبحث از بعد نظری و استقرایی و ذکر مصادیق و مشاهدات عینی از امام راحل و تاثیرات شگفت، گسترده و عمیقی که در پهنه گیتی و امتداد زمان بر جای گذاشت در هزاران کتاب نمی‌گنجد تا چه رسد در یک مقاله کوتاه و بضاعت و فرصت اندک نویسنده‌ای چون حقیر، که از واماندگان کاروان عابدان سالک است. پانوشته‌ها: ۱) حدید (۵۷) آیه ۳. ۲) روم (۳۰) آیه ۱۱. ۳) آل عمران (۳) آیه ۲۶. ۴) فاطر (۳۵) آیه ۱۳. ۵) ملک (۶۷) آیه ۱. ۶) دعای کمیل (۷) اعراف (۷) آیه ۵۴. ۸) یس (۳۶) آیه ۸۳. ۹) رعد (۱۳) آیه ۳۱. ۱۰) ظاهرا منظور از آسمان‌ها در قرآن چیز فراتر از آسمانی است که با رصدخانه قابل شناخت است و ممکن است آسمان ظاهری در قبال آسمان مورد نظر قرآن، زمین به حساب آید. ۱۱) اسراء (۱۷) آیه ۴۴. ۱۲) نحل (۱۶) آیه ۴۹. ۱۳) مؤمنون (۲۳) آیه ۱۱۵. ۱۴) قیامه (۷۵) آیه ۳۶. ۱۵) آل عمران (۳) آیه ۸۳. ۱۶) ذاریات (۵۱) آیه ۵۶. ۱۷) بینه (۹۸) آیه ۵. ۱۸) یوسف (۱۲) آیه ۴۰. ۱۹) در بیش از ۴۰ آیه به بازگشت انسان به سوی خدا تصریح شده است. ۲۰) انسان (۷۶) آیه ۲. ۲۱) همان آیه ۳. ۲۲) ارضیتیم بالحویه الدنيا من الآخرة فما متاع الحیوة الدنيا فی الآخرة الا قلیل (توبه (۹) آیه ۳۸). ۲۳) حدید (۵۷) آیه ۲۴. ۲۴) نحل (۱۶) آیه ۳۶. ۲۵) ذاریات (۵۱) آیه ۵۶. ۲۶) بینه (۹۸) آیه ۵. ۲۷) کلمه لا اله الا الله حصنی (حدیث سلسله الذهب) ۲۸) قولوا لا اله الا الله تفلحوا. ۲۹) من كان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدينه مخالفا على هواه مطيعا لامر مولاه... ۳۰) قل كل يعمل على شاكلته (اسراء (۱۷) آیه ۸۱). ۳۱) بقره (۲) آیه ۱۶۵. ۳۲) آل عمران (۳) آیه ۳۲. ۳۳) همان، آیه ۳۶. ۳۴) و ان اعبدونى هذا صراط مستقيم (یس (۳۶) آیه ۶۱). ۳۵) العبودية كنهها الربوبية فما فقد من العبودية وجد في الربوبية و ما خفى من الربوبية اصيب في العبودية (آداب الصلوة امام خمینی به نقل از مصباح الشریعة). ۳۶) ما يتقرب الى عبد من عبادى بشىء احب الى مما افترضت عليه و انه ليتقرب الى بالنافله حتى احبه فاذا احبته كنت اذا سمعته الذى يسمع به و بصره الذى يبصر به و لسانه الذى ينطق به و يده التى يبسط بها ان دعانى اجته و ان سألنى اعطيته (حدیث قدسی - اصول کافی ج ۲/۲۳۵). ۳۷) اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له. ۳۸) و اشهد ان محمدا عبده و رسوله. ۳۹) انعام (۶) آیه ۱۶۲. ۴۰) العلم نور يقذفه الله فى قلب من يشاء. ۴۱) يؤتى الحكمة من يشاء و من اوتى الحكمة فقد اوتى خيرا كثيرا. ۴۲) ما اخلص عبد الله عزوجل اربعين صباحا الا جرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه (رسول اکرم) (بحارج ۷۰/۲۴۲).

پویایی در رهبری امام خمینی قدس سره

پویایی در رهبری امام خمینی قدس سره سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی از جمله مهمترین دستاوردهای رهبری امام خمینی قدس سره که منشا تحولاتی عظیم در جهان اسلام بود موارد ذیل را می‌توان برشمرد: ۱. تدوین نظریه خالص رهبری در تشیع با عنوان ولایت فقیه. ۲. تبدیل رهبری سنتی و فره مند تشیع به رهبری قانونی. ۳. نهادینه کردن پاره‌ای مفاهیم از جمله «ولایت فقیه» و «احکام ثانویه». ۴. حل ابهام رابطه مرجعیت و رهبری. ۵. استفاده از ساختار نظام‌های مدرن سیاسی در اقامه حکومت اسلامی. ۱. تدوین نظریه خالص رهبری با عنوان ولایت فقیه انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی، تا رسیدن به پیروزی دو مرحله را پشت سر گذاشت. مرحله اول از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۳ که به تبعید امام خمینی منجر شد و مرحله دوم در سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ واقع گردید، یکی از مهمترین اقدامات امام خمینی در فاصله این دو برهه انقلاب تدوین و ارائه نظریه جامع ولایت فقیه بود. در سال ۱۳۴۲ نظریه مشخصی بر قیام مردم حاکم نبود. رژیم مرتکب خیانت‌هایی علیه مردم و به نفع بیگانه گردیده بود و مردم به رهبری امام خمینی در

مقابل این کجرویها ایستاده بودند. انقلابیون آن دوره ظاهرا نمی دانستند و یا بیان نمی داشتند که هدف نهایی شان چیست و به چه چیزی راضی خواهند شد. لغو کاپیتولاسیون، اجرای قانون اساسی، تغییر دولت، رفتن شاه... کدام یک نقطه پایان قیام آنها خواهد بود. بر فرض که رفتن شاه را می خواستند اما در مورد نظام جانشین، طرح و اندیشه و پیشنهاد مشهوری وجود نداشت. البته قطعاً امام خمینی خیلی پیشتر از سال ۱۳۴۲ نسبت به مفهوم حکومت اسلامی و ولایت فقیه تحلیل داشته و حتماً حرکتش را با هدف استقرار چنین نظامی آغاز کرده بود. اما در سال ۴۲، به هر دلیلی، این ایده را صریح و روشن بیان نکرد. محور سخنان ایشان فساد رژیم و در معرض خطر قرار گرفتن اسلام و کشور بود. ایشان حتی بعضاً دلیل حمله خود را به رژیم، عدم پابندی اش به قانون اساسی ذکر می کردند و بعد در جلسات خصوصی تر می فرمودند: (۱) «الزموم بما الزموا به انفسهم ما لنا والقانون» یعنی اگر می گویم قانون اساسی، چون رژیم خود را ملزم به آن می شمارد و عمل نمی کند و الا ما را با این قانون چه کار؟ مطالعه حوادث سال ۴۲ نشان می دهد که در آن برهه، عواطف و احساسات مذهبی مردم به شدت جریحه دار شده و غیرت مردم در دفاع از اسلام به جوش آمده و امام خمینی ملجاً این احساسات پاک و غیرت دینی مردم شده بود. حضرت ایشان در سال ۴۲ صلاح ندیدند از ولایت فقیه و حکومت اسلامی به رهبری فقیه عادل، آشکارا سخن بگویند. سیر حوادث انقلاب به تبعید امام به نجف و اقامت پانزده ساله در آن حوزه مقدس منجر شد. در نجف ایشان مبحث «ولایت فقیه» را در حلقه های درس پر رونق خود مطرح کردند. «ولایت فقیه» در نظر فقهای شیعه و شیعیان مفهومی ناآشنا نبود. تقریباً جمیع فقها، سرپرستی ایتم و اموالشان، سرپرستی اموال کسانی که دسترسی به آنها ندارند و یا از وطن دور افتاده اند (امور حسیه) را در ذیل عنوان «ولایت فقیه» بحث کرده اند و فقهای نامداری نیز در دوره های مختلف فقاقت اسلامی پاره ای امور را فقط از شؤون فقیه دانسته اند. مثلاً شیخ مفید (در گذشته ۴۱۳ ه. ق) از علمای خیلی قدیم که در فضای نیمه آزاد ایجاد شده از سوی دولت آل بویه می زیسته به صراحت اجرای احکام اسلامی و قضاوت میان مسلمانان و اعلام جنگ و جهاد علیه کفار و مفسدان را از وظایف فقیه می شمارد (در صورتی که مبسوط الید باشد) و بر مؤمنین نیز واجب می شمارد که او را کمک و اطاعت نمایند. (۲) در میان علمای قدیم خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلی برای حفظ منافع مسلمین عملاً در دستگاه حکومتی وارد شدند (۳) و شهید اول با نهضت انقلابی سربداران ایجاد ارتباط نمود که به شهادتش انجامید. (۴) علمای متاخر (از عصر صفوی تا قاجار) نیز در کتابهای خود اشاره هایی به شؤون فقیه دارند. از عصر قاجار به بعد فقها بیشتر از همیشه در صحنه های سیاسی حضور یافتند. نهضت تنباکو، انقلاب عراق، انقلاب مشروطه،... همه و همه با پیشگامی فقها رخ داد بدون آن که مبانی نظری دخالت فقها تشریح و تبیین شده باشد. فقها در صحنه حضور داشتند و مردم نیز حمایت می کردند. گاهی اتفاق می افتاد که فقها پادشاهان را نیز موظف به کسب اجازه از خود بدانند. مثلاً مرحوم کاشف الغطاء طی فتوایی به عنوان نائب امام زمان (عج...) به فتحعلی شاه اجازه می دهد از مردم مالیات بگیرد و جنگ علیه روسیه متجاوز را اداره کند و بر مردم نیز واجب می سازد که دستورات شاه را در این موضوع تبعیت کنند. (۵) آری، مبحث ولایت فقیه به صورت خیلی پراکنده در لابلائی نظریات فقهی علمای شیعه وجود داشته است. آنچه در مباحث امام خمینی بدیع و تازه بوده، تعمیم روشن موضوع به حکومت و اداره کشور و قلمداد کردن آنها در ردیف شؤون و وظایف فقیه عادل است، امام خمینی در درس ولایت فقیه ضرورت تشکیل حکومت اسلامی و شروط و صفاتی را حاکم برای تصدی چنین حکومتی باید دارا باشد مورد بحث و مذاقه قرار دادند. از نکات ظریف این بحث ها بیان نسبتاً ساده امام بود که در مقایسه با سایر درسها از اصطلاحات فنی و تخصصی زیاد بهره نگرفته اند گویی در طرح مطلب همگان را مخاطب قرار داده بودند. ایشان در بحث «ولایت فقه» به دو سر فصل مهم پرداختند: الف) ضرورت تاسیس حکومت اسلامی. ب) ویژگیهای حاکم. درسهای ولایت فقیه امام بر نوار ضبط و توسط طلاب پیاده و به صورت کتاب تدوین شد. چاپ و انتشار این کتاب خلا نظری را که انقلاب در مرحله اول گرفتار آن بود، پر کرد. هیچ کتابی به اندازه کتاب «ولایت فقیه» هدف و مقصد انقلاب را به روشنی بیان نکرده است. اشاعه افکار متفکران بزرگ دیگری از جمله طباطبائی، شهید مطهری و

حتی مرحوم شریعتی سبب آشنایی بیشتر نسل جوان حوزوی و دانشگاهی با دیدگاه‌های شیعی در مورد رهبری شد. امام خمینی با طرح جامع بحث ولایت فقیه، هم نهضتی که خود رهبری اش را برعهده داشت از نظر پشتوانه نظری غنی ساخت و هم به مبحثی که مدت هزار سال به صورت پراکنده و نامدون مطرح شده بود شکل و قوام بخشید. ۲. تبدیل رهبری سنتی و فره مند تشیع به رهبری قانونی ماکس وبر، جامعه شناس معروف، نظریه مشهوری را در موضوع رهبری در جوامع انسانی ارائه کرده است. او موضوع را چنین آغاز می کند که چگونه فرمانی خاص یا هر دستوری که از هر منبع صادر می شود، از سوی گروهی انسانها تبعیت می شود. وبر می گوید معیارهایی از قبیل رسوم، منافع شخصی و انگیزه های واقعی یا ایده آل اتحاد، چه به تنهایی و چه به صورت مجموعه، نمی توانند توجیهی قابل قبول از این پدیده ارائه نمایند. وبر می گوید عامل فراتری در این امر دخیل است و آن عبارت است از «باور به مشروعیت». (۶) یعنی یک دستور آنجا مورد تبعیت واقع می شود که نوعی اعتقاد به مشروعیت و حقانیت صادرکننده آن وجود داشته باشد. بسته به نوع مشروعیتی که آمر بدان متصف است، شیوه صدور اوامر و نوع اطاعت و شیوه اجرایی خاصی پدید می آید. وبر سه نوع مشخص از حاکمیت مشروع را برمی شمارد که هر فرد یا دستگاه دستوردهنده، بر مبنای یکی از آنها خود را محقق صدور اوامر می داند. آن سه نوع عبارتند از: (۷) ۱. مشروعیت بر مبنای عقل: ریشه در اعتقاد به «قانونی» بودن ضوابط و ساختارهای جاری دارد و لذا افرادی که بر مبنای آن ضوابط و ساختارها به حاکمیت رسیده اند حق صدور فرامین را دارند. ۲. مشروعیت بر مبنای سنت: ریشه در اعتقاد به تقدس سنتهای فراموش شده دارد و لذا کسانی که بر مبنای آن سنتهای مقدس اعمال حاکمیت می کنند در صدور فرامین محقق شناخته می شوند. ۳. مشروعیت بر مبنای کاریزمایی (فره مندی): ریشه در تقدس انحصاری و مشخص یا قهرمانی و صفات برجسته یک فرد خاص دارد و لذا فرامینی که از او صادر می شود از سوی دیگران اطاعت و تبعیت می شود. اگر بخواهیم در چارچوب نظریه ماکس وبر، رهبری فقهای شیعه را تحلیل کنیم می توانیم بگوییم مبنای اطاعت مردم از فقها بر مبنای انواع دوم و سوم مشروعیت بوده است. مردم به صورت سنتی و بی آن که ضوابط و ساختارهای حقوقی الزام آوری حاکم باشد، به لحاظ اعتقادشان به منشا مقدسی که در تاسیس پدیده فقاقت نقش داشته از فقها حرف شنوی داشته اند. خصوصیات فره مندی بعضی فقها در التزام مردم به پیروی از فرامینشان بی تاثیر نبوده است. مثلا امام خمینی قدس سره در سال ۱۳۴۲ بیشتر به خاطر خصوصیات فره مندی شان مورد توجه قرار گرفتند و مردم سرسپرده فرامین صادره از سوی ایشان شدند. اقدام بسیار ارزشمند امام خمینی، سوق دادن منشا مشروعیت رهبری از نوع سنتی و فره مند به قانونی بود. یعنی حرکت به سوی غیر شخصی ترین نوع رابطه بین حاکم و مردم. در ایران قبل از انقلاب چه در خصوص رابطه مردم با علمای دینی و چه در خصوص رابطه آنها با قدرت سیاسی حاکم، عنصر مشروعیت قانونی کمرنگ بود و عناصر سنتی (در درجه اول) و فره مند (در بعضی مقاطع) برای تفهیم و تفهم جامعه قبل از انقلاب کارآیی بیشتری داشتند. امام خمینی سعی کرد جلوه عقلایی «اطاعت» در جامعه ایران بر دو نوع دیگر غلبه داشته باشد و مردم نه به خاطر روابط عاطفی و نه بر پایه سنتها و رسوم، بلکه به خاطر ساختار ضابطه مند موجود از حاکم جامعه اسلامی اطاعت کنند. ۳. نهادینه کردن مفاهیم دینی امام خمینی ضمن آن که رهبری نهضت عظیم اسلامی را در عمل بر عهده داشت و احکام الهی را اقامه می نمود در عین حال کوششی بی وقفه به کار می برد که مفاهیم اسلامی را نهادینه کند و از وابستگی مطلق به شخص خود برهاند. دو نمونه ممتاز و برجسته این اقدامها که فراست و هوشمندی شخص امام در نهادینه کردن آنها دخالت تام داشت عبارتند از: (۱) تاسیس نهاد ولایت فقیه (۲) تاسیس مجمع تشخیص مصلحت نظام. ۱. تاسیس نهاد ولایت فقه. بحث های نظری «رهبری در تشیع» چه در حوزه مرجعیت دینی و چه در بعد رهبری سیاسی بر این مبنا قرار داد که پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم: به نصب الهی متصدی این امور بوده اند و رای و گزینش مردم هیچ نقشی در انتصاب آنها نداشته است. مبنای کلامی این نصب نیز اصل پذیرفته شده «هدایت» در معارف اسلامی است که حکمت خداوندی اقتضا می کند هر موجودی را به کمال وجودی اش برساند و انسان به کمال وجودی خود نمی رسد مگر با بهره مندی از هدایت تشریعی در کنار

هدایت تکوینی. (۸) پس پیامبران و ائمه که حاملان و مجریان هدایت تشریحی الهی برای انسانها هستند منتخب و برگزیده خدا هستند با تعیین شخصی. در اعتقادات شیعی نبوت و امامت بنا به مصالحی به غیبت آخرین حجت الهی منجر شده است و در عصر غیبت آن جت بالغه، شیوه جدیدی در امر زعامت دینی و سیاسی جامعه اسلامی جاری و ساری است. اگر انبیاء و ائمه با تعیین شخصی از سوی خداوند مبعوث بودند، در عصر غیبت، نصب الهی فقط با تعیین شرایط و ویژگیهاست و رهبر جامعه اسلامی با انتخاب مردم تعیین شخصی می یابد. لذا هم نصب الهی مطرح است و هم انتخاب مردم. این نظریه هر چند در مرحله نظر و اندیشه روشن و مفهوم است اما در مقام عمل و اجرا قدری پیچیده می شود. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی که فقط مرجعیت دینی مطرح بود، جمع بین نصب الهی با بیان ویژگیها، و تعیین شخصی با انتخاب مردم، چنین روی می داد که علما و مبلغان حوزه براساس شناخت خود از چهره های برجسته حوزه های علمیه پیشگام می شدند تا فرد صاحب صلاحیت را به تشخیص خود به مردم معرفی کنند و به استناد همین معرفی ها مؤمنان به مجتهدان رجوع می کردند (۹) و با افزایش مراجعه کنندگان، چهره های برجسته به عنوان مرجع تقلید در میان مردم شناخته می شدند. این روش سنتی معرفی از سوی علما و مبلغان، سپس رجوع مردم و سرانجام مورد شناسایی قرار گرفتن چند تن به عنوان مرجع، می توانست در قلمرو صرف تقلید دینی و اخذ فتوا پذیرفته باشد، چرا که تبعات آن، از جمله تکرر مراجع، آثار منفی چندانی در جامعه بر جای نمی گذاشت. اما با پیروزی انقلاب اسلامی و لزوم اجرای اصل ولایت فقیه، دیگر آن شیوه سنتی کارآیی نداشت و می بایست انتخاب ولی فقیه و استقرار او در آن منصب در چارچوب قانون، نهادینه شود. می بایست فرایندی پیش بینی شود که نصب الهی و انتخاب مردمی را در خود جمع کرده باشد. این مقصود به شیوه انتخاب بواسطه، از طریق خبرگان حاصل گردید. مجلس خبرگان رهبری به عنوان مجرای نهادینه انتخاب ولی فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تعیین گردید که خوشبختانه در اولین تجربه که شاید سخت ترین تجربه نیز بود به نحو مطلوب ایفای نقش نمود و کارآیی این فرایند را به اثبات رسانید. یکی از بحرانهایی که نظامهای به اصطلاح دموکراسی کنونی جهان با آن مواجه هستند آن است که افراد غیر صالح و ناشایست می توانند نظر مردم را به سوی خود جلب و آرای آنها را کسب نمایند. این گونه نیست که مردم همیشه از روی شناخت صحیح رای بدهند و معلوم نیست همیشه امکان شناخت برایشان فراهم باشد. در انتخابات عمومی، پول، زور، تبلیغات، تطمیع، وعده و وعیدهای بیجا، ظواهر چشم پرکن و... عواملی هستند که می توانند در انتخاب اصلح خدشه وارد کنند. چه بسیار نمونه هایی که افراد قبل از کاندیداتوری به شغل هنرپیشگی روی می آورند تا از آن طریق احتمال برنده شدنشان را در انتخابات افزایش دهند. نقش عواملی غیر از صلاحیت های واقعی حتی در تجربه هفده ساله انتخابات عمومی در ایران اسلامی نیز قابل تحلیل و بررسی است. میزان آسیب پذیری انتخابات مستقیم عمومی و مردمی به حدی است که ممکن است در گزینش رهبر امت اسلامی ظرفیت و کارآیی نداشته باشد. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با رهنمود امام خمینی قدس سره همه پیش بینی های لازم جهت ایجاد فرایندی که مقام ولایت فقیه همواره جایگاه اصلح افراد باشد به عمل آمده است. ابتدا صلاحیت های علمی و سیاسی و اجتماعی کاندیداهای مجلس خبرگان بایستی به تایید شورای نگهبان برسد و اجتهاد و عدالت آنها احراز شود. سپس مردم با رای خود از میان مجموع این افراد با صلاحیت حدود ۷۰ نفر را برمی گزینند و به آنها اختیار می دهند و اعتماد می کنند که بر مبنای معیارهای شرع مقدس که در قانون اساسی ذکر شده صالح ترین فرد را برای رهبری جامعه اسلامی برگزینند. در این فرایند، انتخاب ولی فقیه براساس مفاهیم «نصب الهی» و «انتخاب مردمی» به صورت منطقی نهادینه شده است. ۲. مجمع تشخیص مصلحت نظام. احکام اولیه و ثانویه از دیرباز جزو مباحث مطرح در فقه اسلامی بوده است. فقهای اسلامی اجمالاً معتقدند حاکم اسلامی از این اختیار و قدرت برخوردار است که براساس ضرورت، حکم اولیه ای را تعطیل و مطابق مصلحت جامعه حکم دیگری را اجرا نماید. مثال مشهور این مبحث، درختی است که یکی از اصحاب پیامبر در خانه صحابی دیگر داشت و به بهانه آبیاری و نگهداری، گاه و بی گاه از حق ارتفاق استفاده می کرد و به حریم خانه او وارد می شد و ایجاد مزاحمت

می‌کرد. بالاخره صاحب‌خانه به ستوه آمد و شکایت نزد پیامبر برد و خواست درخت به او فروخته شود. پیامبر صاحب درخت را طلبید و از او خواست درخت را بفروشد. او زیر بار نرفت. پیامبر که چنین دید دستور داد درخت را از ریشه کنند و به صاحبش دادند و قضیه فیصله یافت. این نمونه و نمونه‌های دیگر منشا مبحث احکام ثانویه در فقه اسلامی شده است که البته قبل از پیروزی انقلاب در محدوده بحث و نظر محصور مانده بود. در بخش‌های پیشین این نوشتار گفته شد که امام خمینی، رهبری را در جهان تشیع بر مبنای مشروعیت قانونی نهادینه کرد و با ارشادهای هوشمندانه خود به فاصله چند ماه تنظیم قانون اساسی و تصویب مردمی آن را هدایت نمود. مطابق قانون اساسی مفاهیم فراوانی علاوه بر رهبری چارچوب قانونی یافتند. آزادیهای فردی و اجتماعی، نظام اقتصادی و قضایی، شیوه قانونگذاری، شیوه تطبیق قوانین با شرع مقدس و... همگی شکل اجرایی پیدا کردند. امام خمینی طی ده سال و اندی رهبری نظام اسلامی، به پاره‌ای کمبودهای ساختار موجود پی بردند که کشش و ظرفیت مفاهیم ارزشمندی از فقه اسلامی را ندارد. حضرت ایشان با سعه صدر و تدبیر به اصلاح ساختاری نظام پرداختند تا ظرف بهتری برای اجرای شرع مقدس فراهم شود. از نمونه‌های برجسته این اصلاحات به اختلافات بغرنجی مربوط می‌شد که مجلس شورا و دولت از یک طرف و با شورای نگهبان از طرف دیگر پیدا می‌کردند. مجلس شورای اسلامی با عنایت به مصالح جامعه قوانینی را تصویب می‌کرد که از نظر شورای نگهبان خلاف احکام شرع تشخیص داده می‌شد و به مجلس بازمی‌گشت. مجلس شورا نیز تغییر مصوبات خود را مطابق نظر شورای نگهبان به مصلحت جامعه نمی‌دید. تکرار اختلاف نظر مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان نوعی بحران در نظام قانونگذاری کشور تلقی گردید. نقص نظام و کمبود بخش مشخصی در آن، محسوس و ملموس بود. بخشی که می‌بایست انعکاس مبحث نظری احکام اولیه و ثانویه باشد. موارد اختلاف مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان به سمع و نظر امام خمینی می‌رسید. استناد مجلس شورا مصالح جامعه، و استناد شورای نگهبان احکام اسلام مخصوصاً فتاوی‌ای رساله عملیه خود امام بود. از سویی نیز پذیرفته شده بود و هست که ولی فقیه تنها مرجع تصویب و تنفیذ حکم ثانویه است. پس لازم می‌آمد امام در جریان جزئیات همه طرحها و لوایح مطرح در مجلس شورای اسلامی باشند تا بتوانند حکم به ضرورت و تنفیذ احکام ثانویه بنمایند. عملاً امکان چنین امری موجود نبود. امام در ابتدا اختیار تشخیص ضرورت و تصویب احکام ثانویه را به مجلس شورای اسلامی تفویض نمودند. (۱۰) بنابراین ابتکار، هر گاه مجلس در قانون مصوب خود عنوان ضرورت به کار می‌برد شورای نگهبان حق اعاده آن را به عنوان مخالف شرع نداشت. خیلی زود عدم کارآیی مجلس شورا در تشخیص ضرورت و مصلحت آشکار شد. بررسی‌های کارشناسی که اثبات‌کننده ضرورت باشد از عهده مجلس شورای اسلامی به تنهایی ساخته نبود. حضور مسؤولان اجرایی و هیات دولت نیز برای این بررسی‌های کارشناسی که ارتباط مستقیم با زندگی روزمره و نیازها و ضرورت‌های جاری جامعه اسلامی داشت لازم بود. لذا امام در اقدامی بدیع و کارگشا دستور تشکیل «مجمع تشخیص مصلحت نظام» را دادند که مسؤولیت تشخیص ضرورت و تصویب احکام ثانوی را برعهده داشته باشد. امام با ذکاوت خاص خود ترکیب این مجمع را به گونه‌ای تعیین کردند که تشخیص مصلحت واقعاً کارشناسانه و به صواب و حقیقت نزدیک باشد. مجمع تشخیص مصلحت تراوش خلاقیت فکری و توان بالای هدایتگری و رهبری امام خمینی بود. اگر نهادهای تقنینی، قضایی و اجرایی پیش‌بینی شده برای نظام اسلامی به آنچه که در سایر نظام‌ها وجود دارد شباهت‌هایی دارند لیکن مجمع تشخیص مصلحت نظام، تاسیسی است ناشی از فکر بلند امام برای نهادینه کردن مفهوم فقهی احکام اولیه و ثانویه. مجمع تشخیص مصلحت در بازنگری قانون اساسی مورد توجه قرار گرفت و به عنوان بخشی جدا ناپذیر از نظام قانونگذاری جمهوری اسلامی در قانون اساسی داخل گردید. ۴. حل ابهام رابطه مرجعیت و رهبری بیشتر گفته شد که شیعیان معتقدند اصل «هدایت» اقتضا می‌کند بعد از رحلت پیامبر کار دین تعطیل نشود و کسی در میان مسلمانان باشد که همه شؤونی را که در تصدی پیامبر بود (بجز دریافت وحی) عهده دار شود و لذا به ادامه رسالت توسط دوازده امام معصوم معتقدند. امامت امام دوازدهم (عج...) به مشیت الهی به غیبت متصل شد و در دوران بیت باب جدیدی برای نوع رهبری در تشیع

گشوده شد. شیعیان با استناد به روایات امام صادق (ع) (۱۱) و توقیع شریف حضرت مهدی (عج...) (۱۲) به فقهای با ویژگیهای موردنظر ارجاع داده شده بودند که امورشان را با هدایت آنها حل و فصل کنند. ارجاع مردم به فقها هم در امر فتوا بود هم در قضا و هم در زمامداری. شیعیان به خاطر محدودیت ها و اوضاع نامناسب محیطی عملاً نتوانستند آن گونه که معصوم از آنها خواسته بود بنیاد جامعه ای اسلامی را بنا نهند. آنچه اتفاق افتاد گرایش مجتهدان به فتوای صرف بود و هرگز نشد که فقیهی رهبری و قدرت سیاسی را به دست آورد. این دور ماندن از قدرت سیاسی باعث شد رابطه مردم و مجتهدان منحصر به اخذ فتوا آن هم در مسائل عبادی و شخصی شود و سایر امور موردنظر معصوم تعطیل بماند. دوره های صفوی و قاجار دو مقطع حساس در رشد تشیع بودند. در عصر صفوی به واسطه انتقال حکومت به زمامداران شیعه، جمعیت این مذهب به سرعت رو به رشد گذاشت. در عصر قاجار به سبب پیشرفت فناوری ارتباطات، نهاد قدرتمند مرجعیت شکل گرفت (۱۳) که رابطه مقلدان با مجتهدان پراکنده را به رابطه آنها با چند مجتهد زبده تبدیل کرد و در همان بدو تشکیل چشمه هایی از قدرت را در قضیه تحریم تنباکو و نهضت مشروطیت به نمایش گذاشت. اوج قدرت مرجعیت در زمان آیه الله العظمی بروجردی بود که تقریباً به عنوان مرجع عامه بلامنازع رقیبی در کنار خود نداشت. نهاد مرجعیت با تمام قدرتش هنوز بخشی از رهبری در تشیع محسوب می شد و کلیت رهبری در این مذهب را محقق نکرده بود. انقلاب اسلامی و نظریه ولایت فقیه کمال نهایی رهبری در تشیع و تکلیف اداره جامعه را در عصر غیبت در همه جوانب مشخص کرد. متأسفانه علی رغم بیان روشن امام خمینی در کتاب ولایت فقیه (۱۴) و علی رغم دلنگرانی ایشان هنگام تصویب قانون اساسی در سال ۱۳۵۹، (۱۵) مجلس خبرگان قانون اساسی مرجعیت را پیش شرط تصدی مقام ولایت فقیه قرار داد. خبرگان در تصویب این اصل متأثر از جایگاه ویژه ای بودند که مرجعیت در طول سده های اخیر در جامعه دینی ایران به خود اختصاص داده بود. امام ده سال صبر کردند و تنها چند ماه قبل از رحلتشان، در قضیه قبول استعفای قائم مقام رهبری، فرمودند قانون اساسی باید اصلاح شود و پیش شرط مرجعیت از ولایت فقیه حذف گردد. امام فرمودند از اول هم می دانستند تحقق چنین شرطی مشکل خواهد بود. یعنی استناد به عدم کارآیی این اصل قانون اساسی در مرحله عمل، استنادی که برای جامعه آن روز ایران بویژه بعد از قبول استعفای قائم مقام رهبری ملموس و قابل فهم بود. اما برای حذف شرط رجعیت به موارد ذیل نیز می توان استدلال کرد: اولاً: مرجعیت نهادی است مستحدث که قبل از پیشرفت ارتباطات در قرن حاضر، این گونه که مردم آن را می فهمند وجود نداشته است. ثانیاً: مرجعیت نهادی است در معرض تغییر و تحول. همان گونه که شهید مطهری پیشنهاد تخصصی شدن رشته های مختلف فقه را می دهد. لذا اصل ثابت دینی ولایت فقیه نباید تابع پدیده مستحدث و در معرض تغییر مرجعیت باشد. جامعه اسلامی در کنار درک منطقی بودن حذف شرط مرجعیت، بایستی اصل خدشه ناپذیر جدایی ناپذیری دین از سیاست را مد نظر قرار دهد. حذف شرط مرجعیت اگر بخواهد به معنی تفکیک مرجعیت از رهبری شود زمینه مهیایی است که در درازمدت تفکیک نهادهای دینی را از سیاسی به دنبال خواهد داشت. جدایی این دو نهاد از یکدیگر ممکن است به تعطیلی باب اجتهاد که جهان تسنن به آن آلوده شد منجر شود. شهید مطهری نقل می کند که شیعیان در صدر اسلام به خاطر حضور ائمه معصوم و دسترسی به نص، از اجتهاد ابا داشتند و از اجتهاد کنندگان متنفر و گریزان بودند. در همان هنگام اهل سنت اهل اجتهاد بودند و به پویایی فکر خود می بالیدند. لیکن پس از کمتر از دو قرن، شیعیان پیشتازان اجتهاد شدند و سنی ها باب آن را نزد خود بستند. فقط با حکم یک خلیفه که از کثرت مجتهدان و فتاوا و شعبه شعبه شدن جامعه به تنگ آمده بود و لذا صلاح را در آن دید که باب اجتهاد را ببندد و مردم را وادارد فقط از چهار مجتهد برجسته تقلید کنند و لاغیر. (۱۶) جامعه سنی مذهب آن عصر دستور خلیفه را پذیرفت و عمل کرد. سرنوشت نامیمون بسته شدن باب اجتهاد در جهان تسنن از جدایی نهادهای دینی و سیاسی نشأت گرفت. حال که مرجعیت نمی تواند شرط رهبری باشد و جدایی آنها نیز مصلحت نیست تنها گزینه باقیمانده آن است که رهبری مقدمه مرجعیت باشد. یعنی مردم در امر فتاوا نیز به همان فردی رجوع کنند که از سوی خبرگان بعنوان رهبر برگزیده شده است. (۱۷) البته مسؤلیت خبرگان قدری

سنگین تر می شود و در انتخاب رهبر به این نکته باید توجه کنند که منتخب آنها، مرجع مردم در امور فتوایی نیز خواهد بود. پس کسی را برگزینند که توانایی تصدی مرجعیت را ولو بالقوه دارا باشد. (۱۸) ۵. استفاده از ساختار نظامهای مدرن سیاسی در اقامه حکومت اسلامی نظام جمهوری اسلامی اگر چه از نظر محتوایی و ماهوی، حکومت حضرت رسول (ص) و امام علی (ع) را الگوی خود قرار می دهد اما از نظر شکل و چارچوب تقریباً آنچه را که در نظامهای دموکراسی فعلی جهان موجود می باشد پذیرفته است. مجلس نمایندگان، هیات دولت و در راس آن رئیس جمهوری منتخب مردم، وزارتخانه های مختلف، قوه قضائیه و مقننه و مجریه تفکیک شده و مستقل، انتخابات و فعالیت گروه های اجتماعی و احزاب سیاسی به عنوان بستر آن و...، مظاهری از نظامهای دموکراسیک هستند که در جمهوری اسلامی نیز پذیرفته شده اند. بدیهی است پذیرش این قالب ها برای نظام جمهوری اسلامی به جهت پذیرش کارآیی آنها و تا حدی است که به محتوا و ماهیت نظام جمهوری اسلامی خدشه وارد نکند و هر گاه تعارضی مشاهده شد البته بایستی در اصلاح مشکل و قالب کوشید. مروری بر شکل نظامهای سیاسی فعلی مستقر در جهان بعضی کشورها مانند انگلستان، ژاپن، هندوستان و ایتالیا کشورهای نظام دموکراسی پارلمانی Parliamentary Democracy خوانده می شوند و کشورهایی از قبیل آمریکا و فیلیپین به نظام دموکراسی ریاست جمهوری Presidential Democracy مشهورند و بالاخره کشورهایی از قبیل فرانسه و پرتغال دسته سومی مشهور به نظام دموکراسی شبه ریاست جمهوری Presidential Democracy را تشکیل می دهند. عالی ترین مقام در هر کشوری به عنوان رئیس کشور Head of State شناخته می شود. سپس مقام دیگری در قوه مجریه داریم که به تسامح در فارسی رئیس دولت Government Head of نامیده می شود. در کشورهای با نظام دموکراسی پارلمانی حدود و اختیارات رئیس کشور بیشتر جنبه نمادین و تشریفاتی دارد ولو عنوان و لقب رئیس جمهور (مانند هندوستان و آلمان) یا پادشاه و ملکه (مانند انگلستان و دانمارک) را داشته باشد. در این کشورها برای بیان جنبه نمادین و تشریفاتی اختیارات رئیس کشور می گویند: پادشاه فقط سلطنت می کند نه حکومت. رئیس کشور در نظامهای دموکراسی پارلمانی، چه جمهوری و چه سلطنتی، منصبی تشریفاتی است و اختیارات واقعی در دست رئیس دولت (نخست وزیر) است که به اتفاق هیات وزیران مرجع همه تصمیم گیری ها است. و باز قابل ذکر است که رئیس جمهور در نظامهای دموکراسی پارلمانی، نه از طرف عامه مردم بلکه معمولاً از طرف مجلس یا مجالس مقننه انتخاب می شود. در دموکراسی های ریاست جمهوری، ریاست دولت و ریاست حکومت در اختیار شخصی واحد قرار می گیرد. به عبارت دیگر در چنین نظامهایی، مانند آمریکا، نخست وزیر وجود ندارد. در نگاه اول به نظر می رسد جمهوری اسلامی ایران قبل از اصلاح قانون اساسی در سال ۱۳۶۷، از نظر ساختار، به دموکراسی های پارلمانی شباهت داشته و بعد از ۱۳۶۷ به دموکراسی ریاست جمهوری نزدیک تر شده است. البته بایستی مقام «ولایت فقیه» و جایگاه «ولی امر» و اختیاراتی که در قانون اساسی برایش پیش بینی شده مخصوصاً عنوان «ولایت مطلقه»، مدنظر قرار گیرد تا صفات ممیزه ماهوی (و حتی ظاهری) نظام جمهوری اسلامی با سایر نظامهای موجود در جهان مشخص شود. پس امام خمینی قدس سره اولاً از ساختار نظامهای موجود در جهان استفاده کرد، ساختاری که برای پاسخگویی به نیازهای زندگی پیچیده بشر معاصر بدین صورت تحول یافته و دستاورد تجربه بشری محسوب می گردد. ثانیاً با مستحکم کردن جایگاه ولی فقیه مطابق شرع مقدس، روح فرهنگ اسلامی را در این پیکر دمید و بدین ترتیب شکل قابل قبولی را برای نظام اسلامی طراحی کرد. در این جا به عنوان یک عارضه محتمل منفی در پذیرش کلیت ساختار سیاسی نظامهای موجود جهان، این نکته را مورد توجه قرار می دهیم که هر نظام ممکن است متأثر از محیط پیرامونی بخواهد خود را با نظامهای پیرامون هماهنگ سازد. در نظامهای دموکراسی فعلی جهان، رئیس حکومت چنانچه جدای از رئیس دولت باشد موقعیتی نمادین و تشریفاتی دارد. اصل گرایش نظام به همگون شدن با نظامهای پیرامونی از یک طرف، و اصل پذیرفته شده تاثیر متقابل شکل و محتوا از طرف دیگر، ممکن است در جهت تبدیل کردن جایگاه ولایت فقیه به موقعیتی تشریفاتی عمل نماید. موقعیتی شبیه امپراتور در ژاپن و پادشاه در انگلستان. موقعیتی مقدس و محترم که نماد یکپارچگی

کشور است اما هیچ نقش اجرایی ندارد. ولایت فقیه در شرع مقدس هرگز در این محدوده نمی‌گنجد. ولایت فقیه باید حامل معنای عمیق و پویای «ولایت» باشد. قانون اساسی با برشمردن اختیارات ولی فقیه و آوردن واژه «مطلقه» در توصیف آن کوشیده است «ولی امر» را همان گونه که در شرع مقدس مطرح شده نهادینه کند و کرده است. لیکن سخن ما برحذر بودن از تاثیر احتمالی شکل بر محتواست که در دراز مدت «ولی فقیه» به رئیس حکومت در سایر نظامهای پارلمانی قیاس شود و موقعیتی تشریفاتی برایش قائل شوند. «ولی فقیه» در جایگاه اجرایی حضرت رسول (ص) و امام علی (ع) همان اختیاراتی را دارد که آنها داشتند و مسؤولیتش در هدایت جامعه اسلامی، به ازای این اختیارات وسیع، بسیار سنگین است. هر انتخابی و هر اقدامی در نظام جمهوری اسلامی با تنفیذ مستقیم یا غیرمستقیم ایشان مشروعیت می‌یابد. نمی‌توان ولی فقیه را از صحنه سیاسی و اجرایی کشور منفک کرد و آن گونه که بیگانگان مایلند به عنوان رهبر مذهبی **Religious Leader** یا رهبر معنوی **Leader Spritual** کشور از او یاد شود. ولایت فقیه اصل تغییرناپذیر دینی ماست اما ساختار پیش بینی شده برای نظام در صورت عدم کارآیی قابل تغییر و اصلاح می‌باشد. ساختار موجود هر گاه مخل اختیارات و مسؤولیت های ولی فقیه باشد و یا در جهت سوق منصب ولایت فقیه به موقعیتی تشریفاتی عمل کند حتما بایستی مورد تجدید نظر قرار گیرد. پی نوشتها و مآخذ ۱- روحانی، سید حمید، تحلیلی از نهضت امام خمینی. ۲- منتظری، حسینعلی، مبانی فقهی حکومت اسلامی، انتشارات کیهان، ۱۳۶۷، ص ۲۱-۱۹. ۳- Almasieh, Mohammad Rasoul, Political Leadership in Shiism, non Publisheddissertation, university of Santo Tomas, Philippines, ۱۹۹۳, p ۱۱۴. ۴- Ibid, p, ۱۱۴. ۵- Weber, Max, The Theory of Social and Economic Organization, (New York, - ۶. ۴۸ FreePress, ۱۹۶۴) p. ۳۲۵. ۷- Ibid, p, ۳۲۸. ۸- Tabatabai, Muhammad Husany, Shija, Iran, Ansarian Publication, ۱۹۸۹, p. ۱۴۳. ۹- رساله امام خمینی، نشر روح، بخش سؤالاتی جدید از امام خمینی، ص ۳۰. ۱۰- امام خمینی، رساله نوین، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ج ۴، ص ۱۴۱. ۱۱- اما من کان من الفقها صائنا لنفسه... ۱۲- و اما فی الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا. ۱۳- ۱۴. ۱۲۸. Almasieh, op. Cit, p. ۱۲۸. ۱۴- امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۶۳-۶۴. ۱۵- به نامه امام خمینی به آیه الله مشکینی در اواخر سال ۱۳۶۷ مراجعه شود. ۱۶- مطهری، مرتضی، ده گفتار، انتشارات صدرا، ۱۳۶۰، ص ۱۰۲. ۱۷- جناتی، محمد ابراهیم، «ادوار اجتهاد»، کیهان اندیشه، ش ۴۱، ص ۶۴. ۱۸- رجوع شود به مقاله حجة الاسلام محمد علی انصاری در فصلنامه حضور شماره ۱. منابع مقاله: فصلنامه مشکوه، شماره ۵۷، الماسیه، محمد رسول؛

نقش مرجعیت در رهبری سیاسی امام خمینی (س)

نقش مرجعیت در رهبری سیاسی امام خمینی (س) چکیده: پیروزی معجزه آسای انقلاب اسلامی که مهمترین واقعه قرن بیستم در ایران است، بدون رهبری پیامبرگونه امام خمینی، در شروع و استمرار انقلاب، امکان پذیر نبود. مشروعیت رهبری ایشان از عوامل و عناصر چندی نشأت می‌گیرد که مرجعیت از مهمترین آنهاست. این مقاله بدون اینکه نقش سایر عوامل از جمله شخصیت فردی، شجاعت انقلابی، نفوذناپذیری و قاطعیت امام خمینی را نفی کند، در پی بررسی نقش مرجعیت در رهبری سیاسی ایشان است. این امر مستلزم بررسی مفهوم مرجعیت و جایگاه آن در کلام شیعه است که ابتدا مختصری به آن پرداخته شده است. سپس با بررسی کارکردهای مرجعیت، نقش این مقوله در قیام انقلابی امام خمینی و فراگیر شدن انقلاب و تبعیت مردم ایران از ایشان مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. کلیدواژه: مشروعیت، مرجعیت، رهبری، امام خمینی، اجتهاد، تشیع، انقلاب، تقلید. مقدمه انقلاب اسلامی یکی از مهمترین رویدادهای تاریخی قرن بیستم است. اگر نهضت تنباکو جنبه ضد استعماری و انقلاب مشروطیت جنبه ضد استبدادی بارزی داشتند، انقلاب اسلامی جامع هر دو جنبه بود و «جمهوری اسلامی» حاصل چنین جمعی بود. گرچه اسلامی بودن

از ویژگی‌های بارز دو نهضت قبلی بود، اما در انقلاب اسلامی مهمترین ویژگی به شمار می‌آید و همین ویژگی بود که آن را از انقلابهای دیگر قرن بیستم متمایز ساخت. چرا که انقلاب اسلامی و رهبری آن در طول انقلاب و نیز پس از پیروزی آن، ضمن طرد الگوی حاکمیت گذشته در ایران، بسیاری از نظریه‌های سیاسی را درباره جنبشهای سیاسی و اجتماعی به چالش فراخواند. هر جنبش سیاسی اجتماعی دارای چندین رکن است که شناخت و تفسیر آن جنبش بر پایه آن ارکان امکان پذیر می‌شود. انقلاب اسلامی ایران نیز حاصل تجمع و همکاری ارکانی چند است که بدون آنها امکان موفقیت آن بعید می‌نمود. بنابراین برای تبیین و شناخت دقیق انقلاب اسلامی بایستی ارکان تشکیل دهنده آن را به دقت مورد مطالعه قرار داد. یکی از این ارکان «رهبری» انقلاب است که از مهمترین عوامل شروع، تداوم، پیروزی و تثبیت انقلاب اسلامی بوده است. عوامل متعدد دیگری نیز در به وجود آمدن و پیروزی انقلاب نقش داشته‌اند، لیکن هدف عمده در این مقاله، بررسی رهبری سیاسی امام خمینی و نقش مرجعیت در آن می‌باشد. مبحث عمده در «رهبری سیاسی» بررسی دلایل پیروی مردم از «رهبر» است که در علم سیاست از آن به مسأله «مشروعیت» تعبیر می‌شود. به عبارت دیگر، دلایل پذیرش اوامر رهبر از سوی مردم و نیز شیوه‌های اعمال رهبری از سوی رهبر یکی از مهمترین مسائل علم سیاست است که نظامهای سیاسی مختلف را می‌توان بر اساس همین معیار قابل مقایسه و مطالعه دانست. در تعریف رهبری آمده است: رهبری به توانایی و داشتن دیگران به کارهایی که احتمالاً در غیر این صورت انجام نمی‌دادند، مربوط می‌شود؛ یعنی شکلی از قدرت است... بنابراین رهبری ذاتاً رابطه‌ای بسیار نابرابر است. این رابطه ممکن است به دلایلی از شناسایی «طبیعی» گرفته تا فشار و حتی اجبار مورد پذیرش کسانی که تحت رهبری رهبر هستند، قرار گیرد و بدین ترتیب وادار می‌شوند تا در جهتی که رهبر اشاره می‌نماید، عمل کنند. بنابراین می‌توان رهبری سیاسی ملی را قدرتی تعریف کرد که یک فرد (یا در برخی موارد، دو نفر یا عده‌ای از افراد که مشترکاً عمل می‌کنند) برای هدایت اعضای جامعه سیاسی و برای اقدام در جهتی خاص به کار می‌برد (بلاندل ۱۳۷۸: ۳۹۵-۳۹۶). بر اساس این تعریف رهبر به کسی گفته می‌شود که مردم بنا به دلایلی از او پیروی می‌کنند و هرگاه در نظام سیاسی از این واژه استفاده شود، به معنای آن است که چنین شخصی رهبری سیاسی ملی را بر عهده خواهد گرفت. به عبارت دیگر، از دیدگاه بلاندل رهبر فقط به کسی اطلاق نمی‌شود که خارج از نظام سیاسی قرار دارد، بلکه به کسی هم که در رأس یک نظام سیاسی قرار گرفته و از مشروعیت برخوردار است، رهبر اطلاق می‌گردد. این بدان معناست که نویسنده میان رهبران جنبش انقلابی و رهبران حکومت‌های سیاسی فرقی قایل نمی‌شود و هر دو سنخ را در یک تعریف می‌گنجاند. البته از دیدگاه او رهبران همواره دارای منصب نیستند و «صاحب منصبان» لزوماً نقش رهبری ندارند؛ بلکه برخی از صاحبان مناصب در عمل نفوذ اندکی بر سیر حوادث دارند، در حالی که رهبر که ممکن است صاحب منصبی هم نباشد کسی است که روند حوادث زیر نفوذ و اراده اوست (بلاندل ۱۳۷۸: ۳۹۵). نویسنده‌ای دیگر در تعریف رهبر بر خصوصیات شخصی او تأکید می‌کند و معتقد است که رهبر کسی است که به خاطر داشتن ویژگی‌های شخصی برجسته توانایی هدایت مردم را داراست و دیگران نیز او را به رهبری قبول دارند. از نظر وی نهضت‌های اجتماعی در جریان روند تکاملی خود رهبران شایسته خود را پیدا می‌کنند (آقابخشی ۱۳۷۵: ۲۱۱). از نظر هارولد لاسول، جامعه‌شناس امریکایی، شرایط اقتصادی و نظام آموزش و پرورش به علاوه ویژگی‌های روحی هر ملت، رهبرانی را به وجود می‌آورد که نشانگر و مظهر خصوصیات و روحیات آن ملت هستند و همان اختلافی که میان شخصیت رهبران سیاسی کشورهای مختلف به چشم می‌خورد، میان ملت‌های آنان نیز مشاهده می‌شود (آقابخشی ۱۳۷۵: ۲۱۱). به بیان دیگر، از دیدگاه لاسول بین شرایط اجتماعی هر کشوری و شخصیت رهبران آن سازواری وجود دارد و این شرایط باعث به وجود آمدن الگوی رهبری خاصی می‌شود که در عین حال رهبر مظهر ویژگی‌های اجتماع و متأثر از آن نیز است. بنابراین برای تبیین شیوه رهبری و ویژگی‌های رهبر در یک اجتماع، می‌توان برخی عناصر جامعه شناختی را در آن جامعه مورد مطالعه قرار داد. لاسول بیشتر به نقش شرایط اقتصادی و آموزش و پرورش تأکید می‌کند. بنابراین رهبر باید در مقامی باشد که بتواند بر رفتار دیگران تأثیر بگذارد. در

همین راستا، جامعه شناسان دو گونه رهبری را از هم متمایز ساخته اند: رهبری سازماندهنده و رهبری روحیه بخش. رهبری سازمان دهنده آن رهبری است که به گروه سازمان و جهت می دهد، اهداف آن را ترسیم می کند، راههای رسیدن به هدفها را مشخص می کند و مسئولیت آن را بر عهده می گیرد. اما رهبر روحیه بخش آن است که می کوشد احساس هماهنگی و حسن نیت در گروه ایجاد کند و از ایجاد شکاف و دودستگی جلوگیری کرده، روحیه پیروان را بالا نگه دارد (کوئن ۱۳۷۲: ۹۹). با توجه به تعاریفی که از رهبری به عمل آمد، در جنبشهای انقلابی می توان دو دوره را برای رهبری در نظر گرفت. اول، دوره ای که رهبر در رأس جنبش انقلابی قرار می گیرد و خواستار سرنگونی رژیم حاکم است. دوم، دوره ای که پس از پیروزی جنبش انقلابی، رهبر در رأس یک نظام سیاسی قرار می گیرد. در دوره اول که بسیج انقلابی به شدت نیازمند رهبری است، بدون رهبری، نارضایتی اجتماعی تنها می تواند به شورش بینجامد. در حالی که: رهبران، اهداف جنبش را روشن می کنند؛ درباره شیوه برخورد با حکومت تصمیم می گیرند؛ وضع موجود را بر اساس ایدئولوژی بسیج تحلیل می کنند؛ تصویری از جامعه ای بهتر ترسیم می نماید و هواداران خود را متقاعد می سازند که جنبش پیروز خواهد شد (بشیریه ۱۳۷۲: ۸۸). به این وسیله هم عمل سازماندهی را در جنبش انقلابی بر عهده می گیرند و هم وظیفه روحیه بخشی را انجام می دهند و از افول جنبش انقلابی جلوگیری کرده و راه پیروزی آن را هموار می کنند. ولی در دوره دوم، کارکرد رهبران با دوره اول متفاوت خواهد بود. چرا که در این دوره وظیفه اصلی رهبر در درجه اول حفظ نظام جدید و در درجه دوم پاسداری از اهداف جنبش انقلابی خواهد بود. مرجعیت و رهبری سیاسی امام خمینی اجتماع انسانی برای استمرار حیات خود، نیازمند برخی مقولاتی است که از سوی اکثر افراد آن جامعه پذیرفته شده باشد و این مقولات اجتماعی نحوه حرکت اجتماعی و نوع نگرش یکایک انسانهای آن را تعیین می کند؛ گرچه خود این مقولات در اثر گذر زمانی طولانی و پس از جرح و تعدیل بسیار و متأثر از حوادث مختلف اجتماعی شکل گرفته و تثبیت می شوند. بنابراین علت تفاوت مقولات اجتماعی در جوامع مختلف به تفاوت بودن تجربه مردم آنها در طول تاریخ تحولات آن جامعه بازمی گردد و این امر منجر به پیدایش نوع خاصی از فرهنگ در جوامع مختلف می شود؛ همین مسأله الگوهایی گوناگون از رهبری سیاسی در جوامع به وجود می آورد. در فرهنگ شیعه مقولات عام اجتماعی و مسائل مربوط به حکومت در اجتماع و نحوه نگرش فردی و اجتماعی افراد از یک سری اصول کلی مورد پذیرش شیعیان ناشی می شود و تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران لاقلاً از صفویه به این سو تحت تأثیر همین نگرش شکل گرفته است و به همین خاطر در تحلیل مسائل سیاسی و اجتماعی ایران نمی توان از این مسأله صرفنظر کرد. مفهوم مرجعیت مفهوم مرجعیت دینی و لزوم اطاعت از مجتهد جامع الشرایط دقیقاً از مبانی فقهی و کلامی شیعیان نشأت می گیرد و این مبانی به همان ترتیب که مجتهدین شیعه را در موقعیتی والا قرار می دهد، مردم را هم به اطاعت از آنان فرا می خواند. اساساً مکتب تشیع به گونه ای است که می تواند چنین مجتهدینی تربیت و به اجتماع عرضه کند: یک عالم شیعی با تکیه بر اعتقادات خویش می تواند بدون تردید و دلهره در برابر نظام حاکم در مواردی که لزومش را تشخیص می دهد، بایستد و مردم را به این ایستادگی فراخواند... از این زاویه دیگر مسأله، مسأله ای شخصی نخواهد بود و صرفاً به خصصتهای شخصی علمای شیعه بازمی گردد (مسجد جامعی ۱۳۶۹: ۲۷). مفهوم مرجعیت در ذات خود دو مفهوم «اجتهاد» و «تقلید» را نهفته دارد و اصولاً از ترکیب اجتهاد و تقلید، مفهوم مرجعیت ظهور می یابد. بنابراین برای فهم معنای مرجعیت، دانستن مفهوم اجتهاد و تقلید لازم است. از دیدگاه مکتب تشیع، اسلام در کنار یکسری معارف اصلی مربوط به مبدأ و معاد و یک رشته اصول اخلاقی، یک سلسله قوانین و مقررات درباره اعمال انسانی در زندگی اجتماعی دارد که هر انسان مکلفی را موظف می کند که کردار فردی و اجتماعی خود را با آنها تطبیق داده و از آن دستورات که مجموعه آنها شریعت نامیده می شود، پیروی کند. از سوی دیگر، از آنجا که دستورات دینی کلی و محدود بوده و اشکال کردارهای انسانی و حوادث روزمره نامتناهی می باشند، برای به دست آوردن جزئیات احکام راهی جز اعمال نظر و پیمودن طریق استدلال نیست. بنابراین برای تشخیص وظایف و احکام دینی باید راهی را پیمود که عقلای اجتماع برای

تشخیص وظایف فردی و اجتماعی از متن قوانین و دستورات کلی و جزئی و معمولی می‌پیماند. این امر همان مفهوم و معنای اجتهاد است که به وسیله آن حکم شرعی از بین احکام دینی به روش استدلالی و با به کار انداختن یک رشته قواعد مربوط (قواعد اصول فقه) استخراج می‌شود (طباطبایی ۱۳۴۱: ۱۴ ۱۶). بنابراین یکی از وظایف مسلمانان شناختن احکام اسلامی از راه اجتهاد است، ولی روشن است که انجام این وظیفه برای تمامی مسلمانان امکان‌پذیر نیست و فقط عده‌ای از آنان قدرت و توانایی آن را دارند و می‌توانند با اجتهاد خود احکام دینی را استنباط کنند. بنابراین برای افرادی که توانایی اجتهاد را ندارند وظیفه دیگری در نظر گرفته شده و آن این است که مسائل شرعی مورد نیاز خود را از کسی که توانایی اجتهاد مسائل را دارد بپرسند، و از اینجاست که مفهوم «تقلید» به منصف ظهور می‌رسد: تعذر اجتهاد در احکام برای همه از یک طرف و وجوب تحصیل معرفت به احکام دینی برای همه از طرف دیگر موجب گردیده است که در اسلام برای افرادی که توانایی اجتهاد ندارند وظیفه دیگری در نظر گرفته شود و آن این است که احکام دینی مورد ابتلای خود را از افرادی که دارای ملکه اجتهاد و قریحه استنباط می‌باشند، اخذ و دریافت دارند و این است معنی کلمه تقلید در مقابل کلمه اجتهاد که در میان ما دایر و پیوسته مورد استعمال است (طباطبایی ۱۳۴۱: ۱۷).

بنابراین مرجعیت عبارت از این است که هر مسلمان شیعه‌ای که نمی‌تواند احکام دینی خود را از طریق اجتهاد، به دست آورد، بر اساس حکم عقل و شرع، از مجتهدی تقلید کند که دارای چنین توانایی است. این مسأله در امور غیر دینی انسانها نیز همواره به طور معمول اتفاق می‌افتد و افراد برای حل مشکل زندگی خود به متخصصان امور مختلف رجوع کرده و از نظریات آنها تبعیت می‌کنند. البته در مکتب تشیع در عصر حضور امامان معصوم (ع)، تبعیت از نظریات ایشان بر تمامی شیعیان واجب است و ایشان احکام را برای همه بیان می‌دارند و یا نمایندگانی را برای برخی نقاط اعزام می‌کنند تا به مسائل مورد احتیاج شیعیان پاسخ دهند. ولی در عصر غیبت امام معصوم (ع) هر شیعه‌ای که توانایی استنباط احکام دینی خود را نداشته باشد علاوه بر حکم عقل بر اساس دستور همان امامان معصوم، بایستی از مجتهد جامع شرایط تقلید کند. بنابراین مرجعیت در مکتب شیعه در واقع به نوعی استمرار امامت در عصر غیبت است که تا اندازه‌ای ممکن وظایف امام معصوم را بر عهده می‌گیرد. از آنجا که رجوع به مجتهد جامع شرایط تحت عنوان «مرجع تقلید» علاوه بر عقلانی بودن آن از سوی امام معصوم (ع) نیز مورد تأکید قرار گرفته است؛ این تأکید پشتوانه مردمی بسیار مستحکمی برای مرجع تقلید مهیا می‌کند تا از تواناییهای اجتماعی سیاسی بالقوه قدرتمندی در کنار توانمندیهای دینی برخوردار شود. کارکردهای مرجعیت ۱ مشروعیت بخشیدن به رهبری مرجع: مرجعیت با مفهوم توصیف شده مذکور به صورت بالقوه تواناییهای بسیار در خود نهفته دارد و اصولاً نتیجه منطقی استمرار مفهوم آن در عرصه عمل اجتماعی، پیدایش یک نظام سیاسی بر پایه دین و مکتب تشیع خواهد بود. ابراز این نظریه که مردم باید از نظریات یک مجتهد زنده تبعیت کنند، و اینکه چنین فردی قطعاً از یک حاکم و یا فرمانروای مادی کمتر در معرض خطا و اشتباه می‌باشد، به مجتهدین شیعه چنان پایگاه قدرتی بخشید که از قدرت علمای سنی به مراتب بیشتر بود. اکنون دیگر زمینه نظری روشنی در مورد مراجعه مردم به علما، به عوض مراجعه به فرد حاکم، وجود داشت و به همین سبب علما و مجتهدین طراز اول به حق مدعی بودند که آنها باید آن قسمت از تعلیمات سیاسی را که به نحوی با اصول اسلامی ارتباط پیدا می‌کرد مستقلاً و بدون دخالت نظر حکام دنیوی اتخاذ کنند (کدی ۱۳۷۵: ۴۹). به این ترتیب، رجوع مردم به «مرجع» و ترجیح دادن رأی او بر نظر دیگران باعث پذیرش رهبری مرجع از سوی مردم خواهد شد و این امر به مرجع قدرتی می‌بخشد که می‌تواند در مقابل هر قدرتی که به نظرش نامشروع می‌آید، ایستادگی کند. به عبارت دیگر مرجعیت دینی، رهبری سیاسی را نیز به دنبال خواهد داشت؛ چرا که در عرصه عمل اجتماعی برخی رفتارهای سیاسی اجتماعی قدرت حاکم با مبانی و قواعد مذهبی که مرجع حافظ آن قواعد به شمار می‌رود تقابل پیدا می‌کند و مرجع طبق وظیفه دینی خود در قبال چنین رفتارهایی دست به عکس العمل می‌زند و استمرار چنین وضعیتی به رویارویی تمام عیار دو قدرت سیاسی و مذهبی می‌انجامد. در چنین منازعه‌ای مردمی که از لحاظ مذهبی مقلد مرجع به شمار می‌روند، در مسائل سیاسی و اجتماعی نیز سخن او

را خواهند پذیرفت. بنابراین از لحاظ نظری تمامی رفتارها و حرکات مرجع، نزد مردم مسلمانی که از وی تقلید می کنند، از مشروعیت و مقبولیت برخوردار خواهد بود؛ و هرگاه مرجع حکم خاصی را صادر کند، اجرای آن از سوی مردم وظیفه ای دینی تلقی خواهد شد و همین مسأله باعث می شود میزان ضمانت اجرای آن افزایش یابد. از سوی دیگر، از آنجا که خود مرجع نیز برای خود تکالیف و وظایفی را در راه حفاظت از مذهب در نظر می گیرد، لذا از لحاظ نظری مشکلی در مخالفت با نظام سیاسی موجود که مخالف قواعد مذهبی عمل می کند نخواهد داشت و مشروعیت چنین رژیمی را به آسانی زیر سؤال خواهد برد؛ چرا که اصولاً بر اساس مبانی اندیشه های مکتب تشیع از آنجا که در زمان غیبت، حکومت ذاتاً غیر مشروع خواهد بود، مگر اینکه اجازه ای از طرف معصوم نسبت به حکومت حاکم صادر شده باشد، مرجع خود را در جایگاهی می بیند که می تواند اجازه مشروعیت یافتن حکومت حاکمی را صادر کند. چنان که به عنوان نمونه در زمان فتحعلی شاه، مرحوم کاشف الغطاء «اجازه نمی داده است که شاه بی هیچ گونه تأیید و اجازه ای از سوی علما حکومت خود را مشروع بخواند» (حائری ۱۳۶۷: ۳۳۰). به این ترتیب مرحوم کاشف الغطاء برای خود مقام مشروعیت بخشی نسبت به حاکم قائل بود و فتحعلی شاه را به رهبری جهاد با روسیه گمارد و فتحعلی شاه و ولیعهد او را به مثابه مأموران خود می دانست که با حکم او مجاز به جنگ با روسیه شدند، اما هرگز مشروعیت بالذات آنها را تأیید نکرد و آنان را بنده خود تلقی نمود (حائری ۱۳۶۷: ۳۳۱). به این ترتیب یکی از کارکردهای مرجعیت ایجاد قدرتی مشروع در کنار قدرت سیاسی است که هرگاه این قدرت سیاسی در جهتی مخالف با قوانین مذهبی که مرجع حافظ آن به شمار می رود، حرکت کند تضاد بین آن دو منجر به ظهور و بروز نقش سیاسی مرجع خواهد شد و مرجع با برخورداری از حمایت های مردم، به علاوه پشتوانه نظری محکم که همواره مشروعیت قدرت حاکم را که مجوزی از سوی امام معصوم ندارد به رسمیت نمی شناسد، کلیه شرایط لازم برای رهبری سیاسی پیروان خود را به دست خواهد آورد و تمامی اقدامات او از مشروعیت لازم برخوردار خواهد شد.

۲ مبارزه با کج روی های دولتها: از آنجا که مرجع حافظ دین و مذهب جامعه تلقی می شود، در هنگام بروز وقایعی که قاعده ای از احکام دین را زیر سؤال می برد، عکس العمل نشان می دهد؛ و در حد توان از عملی شدن آن جلوگیری می کند. یکی از دلایل مهم این امر علاوه بر توجیه نظری عملکرد مرجع به بُعد استقلال مالی مرجع از دولت حاکم مربوط می شود. به این معنی که مرجع از لحاظ مالی به مردم متکی است و قدرت مالی مستقل از دولت دارد. این توان مالی در کنار مشروعیت نظری اعمال مرجع، پشتوانه تمامی حرکت های اجتماعی و سیاسی او قرار می گیرد: «بودجه مستقل و اتکا به عقیده مردم سبب شده است که در مواقع زیادی روحانیت با انحراف دولتها معارضا کنند و آنها را از پای در آورند» (مطهری: ۱۸۲). استاد مطهری دو عامل مهم را در میان روحانیت اهل تسنن مانع مبارزه آنان با قدرتهای فاسد عصر خود می داند: یکی نداشتن بودجه مستقل و دیگری طرز تفکری که آنان درباره اولی الامر دارند و قدرت هر حاکم بالفعلی را مشروع می دانند (مطهری: ۱۸۲). به همین دلیل رئیس روحانیت اهل سنت نخواهد توانست در مقابل قدرت سیاسی موجود بایستد. ولی در میان روحانیت تشیع هم استقلال مالی از قدرت سیاسی و نیز طرز تلقی خاصی از مسأله اولی الامر که مشروعیت هر حکومت غیر مأذون از جانب معصوم را زیر سؤال می برد، باعث شده است که قدرتی مستقل در کنار قدرت سیاسی به وجود آید و در مقابل انحرافات آن عکس العمل نشان دهد. یکی از نمونه های بارز آن را می توان در عصر ناصرالدین شاه قاجار و حکم تحریم تنباکو از سوی مرجع شیعیان، میرزای شیرازی، دید که منجر به لغو قرارداد استعماری توتون و تنباکو شد. حکم میرزای شیرازی مظهر قدرت مرجعیت شیعه و میزان مشروعیت رهبری سیاسی آن در بین مردم است. ۳ پناهگاه مردم: همان گونه که مردم با پشتیبانی مالی و پیروی از احکام مرجع و روحانیت، پشتوانه قدرت مرجع به شمار می روند، مرجع و روحانیت نیز در مقابل ستمگری های حاکمان زورگو پناهگاه مردم بوده اند و هرگاه مردم مورد ستم مأموران دولتی قرار می گرفتند هم به عنوان تظلم و هم به عنوان پناهگاه در کنار مکانهای مقدس مذهبی به نزد مراجع و روحانیت می رفتند و در پناه آنها قرار می گرفتند: «در پاره ای از موارد نیز طبقات عمومی مردم و یا ثروتمندان، برای عرض شکایت خود به دولت به علما

متوسل می شدند» (کدی ۱۳۷۵: ۶۸). از آنجا که شیعیان همواره از سوی دولتهای وقت مورد آزار و اذیت قرار می گرفتند، تنها ملجأ و پناهگاه آنان در عصر حضور، خود معصومین و در عصر غیبت، نواب امام و علمای بزرگ و مراجع بوده اند: روحانیت برای شیعه هم مرجع بوده است هم ملجأ. برای درک مطالب دینی علمی به آنها رجوع می کردند و هم برای فرار از ستمگران و مأمورین دولت به آنها پناه می آورده اند. خانه روحانیون مانند مزار امامها و امامزاده ها به عنوان بست و تظلم گاه شناخته می شد و یکی از عوامل محبوبیت و اهمیت آنها همین بود (بازرگان: ۱۱۴). بدین ترتیب، روحانیت به طور کلی و مراجع به طور اخص هنگامی که مردم مورد آزار و اذیت مأموران دولتی قرار می گرفتند، پناهگاه مردم به شمار می رفتند و در حدّ توان خود از آنها در قبال حکومت وقت حمایت می کردند. چنین پیوندی که حاصل مسأله اجتهاد و تقلید و رابطه دو سویه مجتهد و مقلد بوده است به دنبال خود، رهبری سیاسی روحانیت و پذیرش آن را از سوی مردم پدید می آورد، و بین مردم و روحانیت رابطه ای مستحکم ایجاد می کرد و هر دو را در مقابل قدرت دولتی تا حدودی مصونیت می بخشید، تا آنجا که قدرتی در کنار آن قدرت پدید می آورد. بدین سان راز پیروی مردم از مرجع را بایستی اولاً در مفهوم مرجعیت و ثانیاً در کارکردهای آن جستجو کرد. هرکس که در این موقعیت قرار گیرد، همچون یک نهاد اجتماعی شایستگی اطاعت و پیروی مردم از خود را به دست خواهد آورد و این امر با توصیفی که ماکس وبر از کاریزما و مشروعیت کاریزماتیک ارائه می کند، به کلی متفاوت است. با نگاهی به مفهوم و کارکردهای مرجعیت، جایگاه مرجعیت در رهبری سیاسی مرجع روشن می شود و به همین دلیل در کشوری مثل ایران هر قیام و انقلاب موفق به رهبری روحانیت رخ داده است، چرا که روحانیت از مزایای «مرجعیت» برخوردار است و پیروی مردم از آنان در وهله اول جنبه مذهبی داشته و در وهله دوم به امور سیاسی نیز سرایت کرده است. امام خمینی نیز با آگاهی از این مسأله، تنها راه شروع اقدام اساسی و حرکتی انقلابی را از این منظر دنبال می کردند و هر اقدامی را بدون پشتوانه مرجعیت شیعه بی نتیجه می دانستند: امام خمینی با مطالعه ای ژرف و همه جانبه درباره جامعه ایران، به حق دریافته بود که تنها راه رهانیدن توده های مسلمان ایران از کابوس موهومات، خرافات و اندیشه های ارتجاعی، قیام و نهضتی است که به رهبری مرجع تقلید وقت به وقوع پیوندد. این مرجع مقتدر و (علی الاطلاق) شیعه است که می تواند تارهای عنکبوتی استعمار را که بر مغزها و قلبها طنیده شده بگسلد، افکار را روشن کند، نور بیافریند و توده ها را از تاریکی و تاریک اندیشی رهانیده به سوی خورشید انقلابی اسلام بکشانند... و هر حرکت و نهضتی که بدون رهبری و دخالت مرجع وقت به وجود آید، از آنجا که نمی تواند عامه مردم را بیدار و آگاه ساخته، بسیج نماید، جز شکست و ناکامی انجامی نخواهد داشت و با نگاهی به تاریخ مبارزات ایران این حقیقت کاملاً به دست می آید (روحانی ۱۳۵۹ ج ۱: ۹۵).

بنابر همین دیدگاه، امام خمینی پس از درگذشت آیت الله حائری کوشید که مرجعیت شیعه به دست فردی بیفتد «که به روح و حقیقت اسلام آگاه باشد و دین حنیف اسلام را از زاویه تنگ مسائل عبادی ننگرد.» (روحانی ۱۳۵۹ ج ۱: ۹۸). در آن دوران آیت الله بروجردی بود که «سابقه مبارزات او علیه رضاخان میرپنج و حرکت او از بروجرد به منظور اسقاط حکومت پلیسی و سیاه پهلوی درخور توجه بود.» (روحانی ۱۳۵۹ ج ۱: ۹۸) امام خمینی به این امید که آن مرحوم با قرار گرفتن در مسند مرجعیت می تواند دگرگونی اساسی در جامعه اسلامی به وجود آورد، برای مرجعیت آیت الله بروجردی تلاش کرد و حتی جهت عمومیت یافتن مرجعیت ایشان به شهر همدان مسافرت کرد و علمای بزرگ همدان را که با مرجعیت آیت الله بروجردی مخالف بودند، برای مرجعیت ایشان راضی کرد (روحانی ۱۳۵۹ ج ۱: ۹۹). بنابراین از دیدگاه امام خمینی در کشوری مثل ایران برخورداری از پایگاه مرجعیت می توانست به عملی کردن اهداف مورد نظر کمک کند و بدون داشتن این پایگاه مذهبی، حمایت مردمی به دست نمی آمد. لذا اگر وظیفه امام خمینی پس از درگذشت آیت الله حائری، تلاش در جهت تثبیت و عمومیت یافتن مرجعیت آیت الله بروجردی بود، پس از وفات آیت الله بروجردی «این خود ایشان بود که باید به منظور شعله ور ساختن آتش انقلاب در جامعه اسلامی و به خروش و حرکت درآوردن توده های ناآگاه به پاخیزد» (روحانی ۱۳۵۹ ج ۱: ۱۰۵). به بیان دیگر، امام خمینی مبارزات

عملی خود را پس از درگذشت آیت الله بروجردی و برخورداری ایشان از مرجعیت تقلید شروع کردند و از آنجا که در این عصر طیف وسیعی از روحانیت در سیاست دخالت نمی کردند و هر روحانی که در سیاست دخالت می کرد با عنوان «آخوند سیاسی» از جرگه روحانیت کنار گذاشته می شد، دخالت در امور سیاسی با استفاده از پایگاه و جایگاه مرجعیت می توانست در تغییر این جو مؤثر باشد، چرا که مخالفان دخالت در امور سیاسی نمی توانستند یک مرجع تقلید را، که وظیفه خود را دخالت در امور سیاسی می دانست، از دخالت در امور سیاسی باز دارند یا او را به خاطر «آلوده شدن» به سیاست از جامعه روحانیت طرد کنند. یکی از فرصت‌های طلایی که در همین عصر برای امام خمینی پیش آمد و ایشان بخوبی توانست از آن استفاده کند، ماجرای تصویب نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود که امام خمینی به خاطر تباین برخی مواد آن با دستورات شرع، از جایگاه یک مرجع تقلید با آن مخالفت کردند و با استمرار این وضعیت بود که امام خمینی به یکی از مخالفین سیاسی رژیم شاه تبدیل شد. به علاوه اینکه مرجعیت تقلید ایشان در ماجرای همین مبارزه تثبیت شد و حمایت مردم از مبارزات ایشان در غالب حمایت از مرجع تقلید خود انجام می گرفت. به گونه ای که در ادامه ماجرای انجمن‌های ایالتی و ولایتی وقتی دولت علم برای آیات عظام قم تلگراف فرستاد که: ۱ نظریه دولت در مسأله شرط اسلامیت برای انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان انجمن‌های ایالتی و ولایتی همان نظریه علمای اعلام است. ۲ سوگند امانت و صداقت در کارها و مصالح عمومی با قرآن مجید است. ۳ در مسأله مسکوت بودن عدم شرکت بانوان در انجمن‌های ایالتی و ولایتی که مورد اعتراض قرار گرفته است، دولت نظر آقایان را به مجلسین تسلیم و منظر تصمیم مجلسین خواهد بود (روحانی ۱۳۵۹ ج ۱: ۱۷۳). اگرچه برخی افراد این موضع گیری نخست وزیر را نشانه ختم غائله دانستند ولی امام خمینی طی یک سخنرانی این تلگراف علم را نیرنگی بیش ندانست و اعلام کرد که هنوز مسأله تمام نشده است. در پی این سخنرانی بازرگانان و اصناف قم از ایشان درباره قانع کننده بودن تلگراف و مصاحبه مطبوعاتی علم سؤال کردند و امام خمینی در پاسخ ضمن اعلام این که تلگراف علم قانع کننده نبوده و خواسته های ایشان را تأمین نکرده است، اشکالاتی را که بر این عمل نخست وزیر وارد بود، برشمردند. به دنبال پاسخ امام اصناف بازار قم اعلام کردند که: پیرو جوابی که حضرت آیت الله العظمی مرقوم فرمودند بازرگانان و اصناف قم بدین وسیله اعلام می دارند تا حصول نتیجه در هر مرحله پشتیبانی کامل خود را از رهبران دینی و مراجع تقلید ابراز نموده و در دفاع از حریم مقدس اسلام از هیچ گونه فداکاری دریغ نخواهند نمود (روحانی ۱۳۵۹ ج ۱: ۱۷۸؛ دوانی ۱۳۷۷ ج ۳-۴: ۱۱۱). بنابراین پیروی مردم از امام خمینی در قالب حمایت از مرجع تقلید خود استمرار یافت و امام خمینی با احساس اطمینان از اطاعت مردم هر روز مسائل سیاسی عمده ای را مطرح کردند و عملاً تصور عدم دخالت روحانیون را در سیاست باطل کردند. به طور مثال، ایشان در پاسخ به یکی از فتواهایی که مقلدان از مرجع دینی خود پرسیده بودند، به بسیاری از مشکلات سیاسی عصر خود اشاره می کنند: اینجانب حسب وظیفه شرعیه به ملت ایران و مسلمین جهان اعلام خطر می کنم: قرآن کریم و اسلام در معرض خطر است، استقلال مملکت و تمام اقتصاد آن در معرض قبضه صهیونیسم است... و مدتی نخواهد گذشت که با این سکوت مرگبار مسلمین، تمام اقتصاد این مملکت را با تأیید عمال خود قبضه می کنند و ملت مسلمان را از هستی در تمام شئون ساقط می نمایند... ملت مسلمان تا رفع این خطرها نشود سکوت نمی کنند و اگر کسی سکوت کند در پیشگاه خداوند قاهر مسئول و در این عالم محکوم به زوال است (روحانی ۱۳۵۹ ج ۱: ۱۷۹؛ دوانی ۱۳۷۷: ۱۱۰). به این ترتیب امام خمینی در پاسخ به فتوای مقلدان خود، در قبال مسائل مهم سیاسی عصر خود نیز اعلام موضع می کردند و پیروان خود را عملاً متوجه مسائل عمده و مهم ساختند. ایشان اندک اندک رهبری سیاسی مردم را نیز در کنار جایگاه مرجعیت به دست گرفتند و به این ترتیب پیروی مردم از ایشان که در ابتدا به خاطر مسائل مذهبی بود به حیطة سیاست نیز تسری یافت، و مردم در مسائل سیاسی نیز به دستورات مرجع تقلید خود گوش فرادادند. به نظر می رسد که رژیم شاه با نگرانی از همین مسأله و عواقب سوء مرجعیت امام خمینی برای رژیم، پس از وفات آیت الله بروجردی تلاش کرد که از مرجعیت امام خمینی جلوگیری کند. لذا شاه پیام تسلیتی به

آیت الله حکیم در نجف فرستاد تا به این وسیله مرجعیت شیعه را از قم که به تهران نزدیک بود، به نجف منتقل کند و از ددرس‌های خود بکاهد. امام خمینی در تفسیر این اقدام رژیم، به تلاش رژیم جهت دورتر کردن مرجع از مرکز حکومت اشاره می‌کنند: اینها از زمان مرحوم آقای بروجردی این نقشه را داشتند. منتها با بودن ایشان می‌دیدند که مفسده دارد اگر بخواهند کارهایی انجام بدهند. بعد از اینکه ایشان تشریف بردند به جوار رحمت حق تعالی، از همان اول اینها شروع کردند به اسم احترام از مرکزی، کوبیدن این مرکز را... نه از باب اینکه به نجف علاقه داشتند (بلکه) از باب اینکه قم را نمی‌خواستند. قم... نزدیک بود به اینها، مفسد را زود ادراک می‌کرد و کارهای اینها زود در آن منتشر می‌شد. اینها قم را نمی‌خواستند منتها نمی‌توانستند به صراحت لهجه بگویند قم نه، می‌گفتند نجف آره، مشهد آره (رجبی ۱۳۷۸: ۲۲۵). گرچه این تلاش رژیم شاه نتایج عکس به همراه داشت و سبب دوری مردم از مرجعی می‌شد که شاه پیام تسلیت فوت مرجع قبلی را به او فرستاده بود، با این وجود پس از رحلت آیت الله حکیم نیز شاه به تلاشهای خود جهت جلوگیری از رسمیت یافتن مرجعیت امام خمینی ادامه داد و پیام تسلیت خود را به آیت الله شریعتمداری فرستاد. همچنین، با صلاح‌دید اسدالله علم، وزیر دربار خود، نسخه‌ای دیگر از پیام خود را برای آیت الله خوانساری نیز ارسال کرد، چرا که به زعم آن دو «پیامهای تسلیت شاه در مرگ آیات عظام همیشه اشاره مشخصی به جانشین مورد نظرش داشته است» (علم ۱۳۷۱ ج ۱: ۲۴۵). بنابراین حتی رژیم شاه نیز، که عملاً با مراجع درگیر شده بود و قدرت سیاسی آنها را در اجتماع احساس کرده بود، از نقش سیاسی مرجعیت شیعه و قدرت بسیج‌کننده آن با خبر بود و به همین دلیل در تلاش بود که افرادی در این جایگاه دینی اجتماعی قرار گیرند که لااقل با سیاستهای کلی آن رژیم مخالف نباشند و به قول خود شاه «آدم وفادار و کاملاً بی آزاری» (علم ۱۳۷۱ ج ۱: ۲۴۶) باشند. به همین دلیل ساواک همه تحولات مربوط به زندگی روزمره و رفتار امام خمینی را در عراق زیر نظر داشت تا به هر نحو ممکن از گسترش دایره مرجعیت امام خمینی و به تبع آن گسترش فعالیت‌های سیاسی ایشان جلوگیری کند: در آغاز تبعید امام خمینی به شهر نجف سرکنسولگری ایران در عراق گزارش داد آقای خمینی از چندی به این طرف به کلی خود را از صحنه سیاست خارج کرده و به صورت جدی سرگرم تدریس و نماز جماعت می‌باشد. با گذشت نزدیک به سه سال، یعنی از سال ۱۳۴۷، ساواک به تدریج از وضعیت امام خمینی در نجف نگران شد. در گزارش فروردین ماه سال ۱۳۴۷ آمده است: نماز و درس خمینی در نجف اشرف بسیار آبرومندانه شده و روز به روز بهتر می‌شود. در میان فضلا و علمای نجف اشرف به طور بسیار آبرومندانه‌ای برای خود جا باز کرده است و موقعیت خوبی به دست آورده است... چنانچه وضع به همین نحو ادامه یابد (و) خمینی در نجف بماند در آینده نزدیکی موقعیت بسیار مناسبی به دست خواهد آورد... چنانچه یکی دو نفر از مراجع حاضر در نجف که پیر شده‌اند (آقای حکیم شاهرودی) فوت نمایند مسلماً مرجع تقلید مطلق خمینی خواهد شد (شیخ فرشی ۱۳۷۹: ۱-۲۳۲).

رژیم با پیش‌بینی مرجعیت مطلق امام خمینی در آینده‌ای نزدیک تلاش کرد تا از تحقق چنین امری جلوگیری کند و در این راستا ساواک در پی کشف عوامل افزایش پرداخت شهریه از سوی امام خمینی برآمد: برابر اطلاعات واصله، پرداخت شهریه خمینی در نجف و سایر حوزه‌های علمیه از جمله قم رو به تزاید گذاشته و با آن همه محدودیتی که به عمل آمده، یاد شده کماکان شهریه خود را پرداخته و حتی گفته می‌شود وضع وی در حال حاضر به مراتب بهتر از زمانی است که در ایران به سر می‌برده، علیهذا با توجه به اهمیت موضوع خواهشمند است دستور فرمایید از کلیه امکانات موجود نسبت به شناسایی افرادی که به خمینی وجوه شرعی می‌پردازند و همچنین عاملین جمع‌آوری و ارسال آن به عراق اقدام و نتیجه را سریعاً به این اداره کل اعلام دارند (شیخ فرشی ۱۳۷۹: ۲۳۲).

رژیم شاه علی‌رغم به کارگیری نقشه‌های گوناگون، نتوانست از گسترش و رسمیت یافتن مرجعیت امام خمینی جلوگیری کند و مبارزات سیاسی امام خمینی از هنگام شروع آن، از پایگاه مرجعیت دینی انجام شد، به گونه‌ای که مسائل سیاسی عمده‌ای از قبیل انجام فراندوم یا برگزاری انتخابات و مسائل دیگر سیاسی با فتوای ایشان به عنوان یک مرجع تقلید انجام می‌شد و مردم مذهبی برای کسب تکلیف خود در قبال این مسائل سیاسی به مراجع مورد نظر خود و در رأس آنها به امام خمینی مراجعه

می کردند. یکی از شدیدترین فتوهای ایشان در این زمینه، فتوای تحریم شرکت در حزب رستاخیز ملت ایران بود که در پاسخ به یک استفتا از ایشان صادر شد: نظر به مخالفت این حزب با اسلام و مصالح ملت مسلمان ایران، شرکت در آن بر عموم ملت حرام و کمک به ظلم و استیصال مسلمین است؛ و مخالفت با آن از روشن ترین موارد نهی از منکر است (امام خمینی ۱۳۷۸ ج ۳: ۷۱). امام خمینی ضمن صدور فتوای فوق، مسائل سیاسی عصر آن روز ایران را نیز تشریح کردند و عملاً مسائل سیاسی را با مسائل مذهبی تلفیق کردند. به عبارت دیگر، امام خمینی از پایگاه مرجعیت تقلید نسبت به مسائل سیاسی واکنش نشان دادند و به نوعی مشروعیت اقدام خود را از همین پایگاه کسب کردند و فلسفه تمامی حرکت‌های خود را «عمل به وظیفه شرعی» اعلام کردند و پیروان ایشان نیز طبق همین نگرش خود را موظف به اطاعت از ایشان دانستند. نقش مرجعیت امام خمینی در قیام انقلابی شدن با تثبیت مرجعیت امام خمینی پس از رحلت آیت الله بروجردی، میزان دخالت ایشان در امور سیاسی افزایش یافت و ایشان در اولین قدم فتوای حرمت تقیه را صادر کردند (محمدی ۱۳۶۵: ۹۶) و بدین وسیله موانع موجود بر سر راه مبارزه را مرتفع ساختند. از سوی دیگر، ایشان معتقد بودند که امر به معروف و نهی از منکر در مسائلی که حیثیت اسلام و مسلمین در گرو آنهاست با مطلق ضرر، ولو ضرر نفسی یا حرج، رفع نمی شود و وجود حکومت طاغوت در جامعه اسلامی بزرگترین منکر و همکاری با طاغوت از انکر منکرات است و سکوت علمای دین در صورتی که موجب تقویت طاغوت باشد حرام است و اعتراض و اظهار نفرت از ظالم بر ایشان واجب است، ولو اینکه این اعتراض در رفع ظلم مؤثر نباشد (امام خمینی بی تا ج ۱: ۴۷۲-۴۸۲). بنابراین امام خمینی با ارائه بینشی تازه درباره امر به معروف و نهی از منکر و واجب دانستن اعتراض نسبت به حکومت ظالم از سوی علما گرچه احتمال تأثیر در آن نباشد مقدمات نظری انقلاب اسلامی را فراهم کردند و به این ترتیب مبانی مشروعیت نظری مبارزات خود را تحکیم بخشیدند. طبق همین نگرش، امام خمینی سکوت علما را در قبال عملکردهای رژیم موجب تأیید آن و کمک به دشمنان اسلام دانستند و با تمسک به حدیثی از امام معصوم که «هرگاه بدعتها ظاهر شدند بر عالم واجب است که علم خود را آشکار سازد و آ؟ لعنت خدا بر او باد» از علما خواستند که دین خدا را یاری کنند و از سازمانهای دولتی هراسی به خود راه ندهند (دوانی ۱۳۷۷ ج ۳-۴: ۳۲۸). به این ترتیب، امام خمینی با تحریم تقیه در مواردی که حیثیت اسلام در معرض خطر بود و نیز با رد تسلیم طلبی و انفعال، تفسیر تازه ای از امر به معروف و نهی از منکر ارائه دادند و موجب اشاعه تفکر مبارزه جویی و انقلابی در میان پیروان خود شدند و همه این موارد با برخورداری ایشان از پایگاه مرجعیت شیعه امکان پذیر شد، چرا که در غیر این صورت امکان صدور فتوا از سوی ایشان در موارد مختلف از جمله تحریم تقیه در وجوب اعتراض در قبال حکومت طاغوتی نبود. استمرار مبارزات عملی و نظری امام خمینی با رژیم پهلوی منجر به نفی سلطنت و خلاف شرع دانستن آن از سوی ایشان شد. به این ترتیب جواز قیام علیه قدرت مستقر صادر شد و تئوری انقلاب اسلامی شکل گرفت (شفیعی فر ۱۳۷۵ ج ۲: ۳۲۶). نفی وضع موجود از سوی امام موجب تحول عظیمی در تفکر معاصر شیعی شد. امام خمینی فقط با استفاده از پایگاه مرجعیت شیعه توانستند رژیم سلطنتی پهلوی را غیر مشروع دانسته و «حکومت اسلامی» را به عنوان طرحی جایگزین ارائه نمایند. بدین ترتیب، پس از درگذشت آیت الله بروجردی، مرحله جدیدی از حیات و نگرش شیعه و موضع گیری آن در قبال قدرت سیاسی آغاز شد که به طور عمده مرهون ظهور امام خمینی به عنوان مرجع شیعه و تفسیر انقلابی ایشان از مفاهیم فرهنگی شیعه بود. ظهور امام خمینی به دو شکل موجب تحول در نگرش سیاسی شیعه و غالب شدن گفتمان انقلابی گری شد. نخست اینکه، امام خمینی با ارائه تفسیر و قرائت جدید از مفاهیمی مانند انتظار و تقیه و شهادت و زدودن زنگار تسلیم طلبی و انزواگرایی از چهره این مفاهیم، زمینه تفکر و ذهنیت انقلابی را مهیا ساخت و در شکل دوم امام خمینی به دلیل برخوردار بودن از موقعیت ممتاز مرجعیت دینی و پایگاه مردمی اش، موجب مشروعیت یافتن و فراگیر شدن برداشتهای جدید ارائه شده از سوی روشنفکران دینی شدند (هنری لطیف پور ۱۳۷۹: ۱۷۸). به این ترتیب، مرجعیت دینی امام خمینی از یک طرف مشروعیت اقدامات و مبارزات سیاسی ایشان را تأمین می کرد و از سوی دیگر سبب تغییر نگرش مردمی نسبت به مفاهیم موجود در

فرهنگ سیاسی شیعه می‌شد. اوج این مسأله نفی مشروعیت سلطنت از سوی امام خمینی و به تبع آن صدور جواز قیام علیه آن و جایگزینی حکومت اسلامی به جای آن بود. وقوع چنین تحولاتی به دلیل برخورداری امام از پایگاه مرجعیت تقلید میسر شد. مردم و پیروان ایشان علاوه بر رجوع در مسائل دینی، در مسائل سیاسی نیز که با مسائل دینی پیوند عمیق دارد از ایشان پیروی کردند. به عنوان نمونه می‌توان از استفتا از امام خمینی برای شرکت یا عدم شرکت در انتخابات مجلس نام برد (آرشیو مرکز انقلاب اسلامی: سندهای ۳۷، ۳۹، ۴۲) که نتیجه آن سقوط رژیم پهلوی و استقرار جمهوری اسلامی بود. بنابراین مشروعیت رهبری امام خمینی، نه فقط به دلیل داشتن صفاتی صرفاً شخصی، بلکه به سبب قرار گرفتن در جایگاهی دینی بود که مردم مسلمان شیعه گوش جان به فرامین ایشان سپرده بودند و اطاعت از وی را بر خود فرض و واجب می‌دانستند. از سوی دیگر، فراگیر شدن رهبری امام خمینی هم با توجه به مرجعیت ایشان ممکن شد، چرا که وقتی امام را در ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ دستگیر کردند، مردم به عنوان حمایت از مرجع تقلید خود و برای آزادی وی قیام کردند و به این ترتیب قیام ۱۵ خرداد رخ داد که اولین جرقه شروع انقلاب اسلامی و نفی مشروعیت رژیم شاه بود. نتیجه گیری رهبری امام خمینی یکی از مهمترین عوامل شروع، تداوم، پیروزی و تثبیت انقلاب اسلامی در ایران بوده است. مهمترین بحث در رهبری سیاسی، بررسی دلایل پیروی و اطاعت مردم از «رهبر» است که از آن به عنوان «مشروعیت» تعبیر می‌شود. عوامل مؤثر در مشروعیت سیاسی رهبر در هر انقلاب و نظام سیاسی به شرایط فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آن جامعه بستگی دارد. در ایران به دلیل حاکمیت فرهنگ تشیع، بحث اجتهاد، تقلید و مرجعیت مقبولیت و رواج یافته و به جزئی از فرهنگ اجتماعی و مذهبی مردم تبدیل گردیده است. به همین دلیل نهاد مرجعیت از پشتوانه فرهنگی، فکری و اجتماعی برخوردار شده و برخی کارکردهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را به خود اختصاص داده است که مشروعیت عملکرد و رهبری سیاسی اجتماعی «مرجع» را تأمین می‌کند. امام خمینی از دهه ۱۳۴۰ با برخوردار شدن از عنوان مرجعیت، مبارزات خود را با رژیم شاه و عملکردهای مخالف اسلام آن رژیم شروع کرد و رژیم شاه که مخالفتهای ایشان را تحمل نمی‌کرد، ایشان را در ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ دستگیر و زندانی کرد. مردم با شعار حمایت از مرجع تقلید خود دست به قیام زدند که در نتیجه آن واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ رخ داد و این تاریخ به مثابه نقطه شروع انقلاب اسلامی درآمد. از آن پس امام خمینی به صورت رهبر بلامنازع نهضت اسلامی مطرح گردید و ادامه منطقی این نهضت به پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ منجر شد. به این ترتیب، مرجعیت نقش عمده‌ای در شکل‌گیری و پیروزی انقلاب اسلامی و رهبری سیاسی امام خمینی ایفا کرد. منابع - آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی. شماره بازیابی ۶۶۲. - آقابخشی، علی و مینو افشاری راد. (۱۳۷۵). فرهنگ علوم سیاسی. چاپ دوم. تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران. - بازرگان، مهدی. «انتظار مردم از مراجع». بحثی درباره مرجعیت و روحانیت. - بشیریه، حسین. (۱۳۷۲). انقلاب و بسیج سیاسی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران. - بلاندل، ژان. (۱۳۷۸). حکومت مقایسه‌ای. ترجمه علی مرشدی زاد. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی. - حائری، عبدالهادی. (۱۳۶۷). نخستین رویاروییهای اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب. تهران: امیرکبیر. - خمینی، روح‌الله. (۱۳۷۸). صحیفه امام. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. چاپ اول. ۲۲ ج. - (بی تا). تحریر الوسیله. قم: اسماعیلیان. - دوانی، علی. (۱۳۷۷). نهضت روحانیون ایران. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی. چاپ دوم. - رجبی، محمدحسن. (۱۳۷۸). زندگینامه سیاسی امام خمینی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی. چاپ دوم. - روحانی، سید حمید (زیارتی). (۱۳۵۹). بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی. تهران: انتشارات راه امام. چاپ ششم. - شفیعی فر، محمد. (۱۳۷۵). «بینش اجتهادی در انقلاب اسلامی ایران». تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی. به اهتمام موسی نجفی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. - شیخ فرشی، فرهاد. (۱۳۷۹). تحلیلی بر نقش سیاسی عالمان شیعی در پیدایش انقلاب اسلامی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی. - طباطبایی، محمد حسین. (۱۳۴۱). «اجتهاد و تقلید در اسلام و شیعه». بحثی درباره مرجعیت و روحانیت. تهران: شرکت سهامی انتشار. - علم، امیراسدالله. (۱۳۷۱). گفتگوهای من با شاه: خاطرات محرمانه امیراسدالله

علم. ترجمه: زیر نظر عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران: طرح نو. چاپ دوم. - کوئن، بروس. (۱۳۷۲). در آمدی به جامعه شناسی. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: فرهنگ معاصر. چاپ سوم. - محمدی، منوچهر. (۱۳۶۵). تحلیلی بر انقلاب اسلامی. تهران: امیرکبیر. - مسجد جامع، محمد. (۱۳۶۹). زمینه های تفکر سیاسی در قلمرو تشیع و تسنن. تهران: انتشارات الهدی. - مطهری، مرتضی. «مشکل اساسی در سازمان روحانیت». بحثی درباره مرجعیت و روحانیت. - نیکی، آرکدی. (۱۳۷۵). ریشه های انقلاب ایران. ترجمه عبدالرحیم گواهی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی. - هنری لطیف پور، یدالله. (۱۳۷۹). فرهنگ سیاسی شیعه و انقلاب اسلامی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی . ۱.

عضو هیأت علمی دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران. منابع مقاله: مجله متین، شماره ۲۱، اشرفی، اکبر؛

نخستین بیانیه سیاسی امام خمینی (س)

نخستین بیانیه سیاسی امام خمینی (س) اشاره مطالعه اولین اعلامیه سیاسی حضرت امام خمینی از جنبه آشنایی با سیر مبارزات ایشان حائز اهمیت است. این اعلامیه یکسال پس از نگارش اثر گرانقدر عقیدتی و سیاسی امام خمینی یعنی کتاب کشف الاسرار نوشته شده است. نسخه خطی بیانیه مزبور در کتابخانه وزیری شهرستان یزد نگهداری می شود. شرح چگونگی درج و نگهداری این بیانیه را در کتابخانه وزیری از زبان آقای انتظاری مدیر محترم کتابخانه وزیری پی می گیریم: بسمه تعالی از جمله ابتکارات مرحوم حجة الاسلام وزیری، موسس کتابخانه وزیری یزد، تهیه و جمع آوری خط و عکس علمای اعلام بوده که از زمانهای پیش دفتری را بدین منظور تهیه کرده و همه جا آنها را با خود می بردند و خدمت هر یک از مراجع تقلید و بزرگان علم که می رسیدند درخواست می کردند تا شرحی در این دفتر یادداشت کنند و عکس خود را کنار آن الصاق نمایند. از جمله کسانی که مرحوم وزیری در سال ۱۳۶۳ هجری قمری مطابق با ۱۳۲۳ هجری شمسی به زیارتشان نائل شدند، رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه بوده اند. این ملاقات در یازدهم جمادی الاولی سال ۱۳۶۳ هجری قمری در قم اتفاق افتاده و بنا به درخواست مرحوم وزیری حضرت امام شرح مبسوطی در سه صفحه پیرامون قیام و انقلاب در آن دفتر مرقوم فرموده اند. این نوشته نخستین بیانیه سیاسی امام خمینی (س) است که تاکنون مکشوف شده است، و نیز نشان دهنده روح بزرگ و اهداف عالی حضرت امام، و بیانگر آن است که چگونه این رادمرد در آن خفقان ستم شاهی با کمال جرات و شهامت همگان را به قیام و وحدت فرا می خواندند. این دفتر سالها در منزل مرحوم حجة الاسلام وزیری نگهداری می شده و ایشان به هر کجا که سفر می کردند آن را با خود می بردند و دوباره به منزل بازمی گردانند و هر وقت خواص به یزد مسافرت می کردند از این دفتر هم بازدید می نمودند. هنگام تالیف کتاب بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، در سال ۱۳۵۵ حضرت امام در نجف اشرف اشاره فرمودند که در سالهای بسیار قدیم شرحی در دفتر آقای وزیری یزدی نوشته اند. گویا به دنبال این اشارت حضرت امام، شخصی به یزد آمده و گفت می خواهم خطی را که حضرت آیه الله خمینی در دفتر آقای وزیری نوشته اند ببینم. بنده چون ایشان را نمی شناختم و ضمنا معرفی نامه ای هم با خود نیاورده بود، گفتم این دفتر در کتابخانه نیست، او هم رفت. پس از مدتی جناب آقای ناطق نوری که اکنون ریاست مجلس شورای اسلامی را عهده دار هستند در مسیر مسافرت به رفسنجان، به یزد تشریف آوردند و از بنده رونوشت خط حضرت امام را درخواست نمودند. حقیر، ایشان را به منزل مرحوم حجة الاسلام وزیری بردم. اتفاقا آقای وزیری در اثر کسالت بستری بودند. دفتر را آوردم و تمام آنها آقای ناطق نوری ملاحظه نمودند، سپس از روی خط امام دیکته کردم و ایشان هم یادداشت نمودند و تشریف بردند. بعد از مدتی حضرت آیه الله شهید مطهری نامه ای مرقوم فرمودند که: "این نوشته فایده ای ندارد فتوکیبی خط حضرت امام مورد نیاز است." بنده هم با وعده قبلی دفتر را ساعت ۱۱ شب به منزل یکی از دوستان که دستگاه فتوکیبی داشت بردم و چند دوره فتوکیبی تهیه کردم و فردا صبح آنها خدمت آیه الله مطهری فرستادم. بعدها این دستخط در روزنامه ای چاپ

شد، و از آن زمان به بعد نیز بارها تکثیر و انتشار یافته است. در خود یزد هم چندین بار آنرا منتشر کردند. حتی بعضی از جوانان آن را به همراه اعلامیه هایی در افشای جنایتهای خاندان پهلوی چاپ و منتشر می کردند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، حضرت حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج سید احمد خمینی توسط حجه الاسلام حاج شیخ محمد علی صدوقی - نماینده وقت مجلس شورای اسلامی - فتوکپی دستخط مبارک امام را درخواست کردند. یک هفته پس از ارسال این سند تاریخی، تصویر آن بر صفحه تلویزیون ظاهر شد و گوینده اعلام کرد که این دستخط مبارک هم اکنون در یکی از کتابخانه های یزد نگهداری می شود. در سال ۱۳۶۱ صحیفه نور نیز آن را چاپ نمود. در سال ۱۳۶۹ عده ای از سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران به یزد آمدند و از دستخط امام فیلمبرداری کردند و بنده هم توضیحاتی دادم که چند روز بعد شبکه سراسری پخش کرد و اتفاقا خیلی بجا و جالب بود، زیرا بعد از پخش این برنامه مرتب از یزد و شهرستانها به کتابخانه تلفن می شد و سؤال می کردند الان دفتر کجا است؟ آیا می شود آنرا مطالعه کرد؟ آیا می توان فتوکپی آنرا تهیه نمود؟ چه موقع امام به یزد تشریف آورده اند؟ بنده جواب می دادم این دستخط تاریخی حضرت امام در جلد اول کتاب صحیفه نور چاپ شده و شما به راحتی می توانید آن را از کتابخانه ها تهیه کنید. هم چنین توضیح می دادم که حضرت امام خمینی (س) به یزد تشریف نیاورده اند بلکه مرحوم وزیری در قم به خدمت حضرت امام مشرف شده و به شرحی که گذشت آن را از حضرت امام تقاضا نمودند. گفتنی است که در این دفتر علاوه بر خط و عکس حضرت امام خمینی، خط و عکس بسیاری از مراجع تقلید و علماء و دانشمندان وجود دارد که برای نمونه می توان اسامی زیر را برشمرد: آیات عظام و مراجع عالی مقام: سید محمد کاظم طباطبائی یزدی (صاحب عروه الوثقی)، حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی موسس حوزه علمیه قم، حاج آقا حسین بروجردی، سید عبدالهادی شیرازی، سید ابوالقاسم الخوئی، سید عبدالهادی شیرازی، سید ابوالحسن اصفهانی، سید جمال الدین اسد آبادی، سید محسن حکیم، شیخ عبدالحسین امینی، حاج سید احمد خوانساری، حاج سید محمدرضا گلپایگانی، سید محمد هادی میلانی، سید شهاب الدین مرعشی نجفی، حاج آقا بزرگ تهرانی، شهید صدوقی، شهید دستغیب، خاتمی اردکانی، فقیه خراسانی و... بسم الله الرحمن الرحیم قیام لله، یگانه راه اصلاح جهان قال الله تعالی: "قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادا" خدای تعالی در این کلام شریف، از سر منزل تاریک طبیعت تا منتهای سیر انسانیت را بیان کرده و بهترین موعظه هایی است که خدای عالم از میانه تمام مواظبت انتخاب فرموده و این یک کلمه را پیشنهاد بشر فرموده، این کلمه تنها راه اصلاح در جهان است. قیام برای خدا است که ابراهیم خلیل الرحمن را به منزل خلت رسانده و از جلوه های گوناگون عالم طبیعت رهانده. خلیل آسا در علم یقین زن ندای لا احب الا فلین زن قیام لله است که موسی کلیم را با یک عصا به فرعونیان چیره کرد و تمام تخت و تاج آنها را به باد فنا داد و نیز او را به میقات محبوب رساند و به مقام صعق و صحو کشاند. قیام برای خدا است که خاتم النبیین صلی الله علیه و آله را یک تنه بر تمام عادات و عقاید جاهلیت غلبه داد و بت ها را از خانه خدا برانداخت و به جای آن توحید و تقوا را گذاشت و نیز آن ذات مقدس را به مقام قاب قوسین او ادنی رساند. بدبختی و تیره روزی ما به خاطر قیام برای منافع شخصی است خودخواهی و ترک قیام برای خدا ما را به این روزگار سیاه رسانده و همه جهانیان را بر ما چیره کرده و کشورهای اسلامی را زیر نفوذ دیگران در آورده. قیام برای منافع شخصی است که روح وحدت و برادری را در ملت اسلامی خفه کرده. قیام برای نفس است که بیش از ده میلیون جمعیت شیعه را به طوری از هم متفرق و جدا کرده که طعمه مشتی شهوت پرست پشت میزنشین شدند. قیام برای شخص است که یک نفر مازندرانی بیسواد را بر یک گروه چندین میلیونی چیره می کند که حرث و نسل آنها را دستخوش شهوات خود کند. قیام برای نفع شخصی است که الان هم چند نفر کودک خیابانگرد را در تمام کشور بر اموال و نفوس و اعراض مسلمانان حکومت داده. قیام برای نفس اماره است که مدارس علم و دانش را تسلیم مشتی کودک ساده کرده و مراکز علم قرآن را مرکز فحشا کرده. قیام برای خود است که موقوفات مدارس و محافل دینی را به رایگان تسلیم مشتی هرزه گرد بی شرف کرده و نفس از هیچ کس در نمی آید. قیام برای نفس است که چادر عفت را از سر زن های

عفیف مسلمان برداشت و الا‌ن هم این امر خلاف دین و قانون در مملکت جاری است و کسی بر علیه آن سخنی نمی گوید. قیام برای نفع های شخصی است که روزنامه ها که کالای پخش فساد اخلاق است، امروز هم همان نقشه ها را که از مغز خشک رضاخان بی شرف تراوش کرده تعقیب می کنند و در میان توده پخش می کنند. قیام برای خود است که مجال به بعضی از این وکلای قاچاق داده که در پارلمان بر علیه دین و روحانیت هر چه می خواهد بگوید و کسی نفس نکشد. برای نجات دین از دست مثنی شهوتران قیام کنید هان ای روحانین اسلامی! ای علماء ربانی! ای دانشمندان دیندار! ای گویندگان آئین دوست! ای دینداران خداخواه! ای خداخواهان حق پرست! ای حق پرستان شرافتمند! ای شرافتمندان وطنخواه! ای وطنخواهان با ناموس! موعظت خدای جهان را بخوانید و یگانه راه اصلاحی را که پیشنهاد فرموده پذیرید و ترک نفع های شخصی کرده تا به همه سعادت های دو جهان نایل شوید و با زندگانی شرافتمندانه دو عالم دست در آغوش شوید. "ان الله فی ایام دهر کم نفعات الافتراضواها" امروز روزی است که نسیم روحانی الهی وزیدن گرفته و برای قیام اصلاحی بهترین روز است، اگر مجال را از ست بدهید و قیام برای خدا نکنید و مراسم دینی را عودت ندهید، فردا است که مثنی هرزه گرد شهوتران بر شما چیره شوند و تمام آئین و شرف شما را دستخوش اغراض باطله خود کنند. امروز شماها در پیشگاه خدای عالم چه عذری دارید؟ همه دیدید کتاب های یک نفر تبریزی بی سر و پا را که تمام آئین شماها را دستخوش ناسزا کرد و در مرکز تشیع به امام صادق و امام غایب روحی له الفداء آنهمه جسارت ها کرد و هیچ کلمه از شماها صادر نشد. امروز چه عذری در محکم خدا دارید؟ این چه ضعف و بیچارگی است که شماها را فرا گرفته؟ ای آقای محترم که این صفحات را جمع آوری نمودید و به نظر علماء بلاد و گویندگان رساندید، خوب است یک کتابی هم فراهم آورید که جمع تفرقه آنان را کند و همه آنان را در مقاصد اسلامی همراه کرده، از همه امضا می گرفتید که اگر در یک گوشه مملکت به دین جسارتی می شد، همه یک دل و یک جهت از تمام کشور قیام می کردند. خوب است دینداری را دست کم از بهائیان یاد بگیرید که اگر یک نفر آنها در یک دیه زندگی کند، از مراکز حساس آنها با او رابطه دارند و اگر جزئی تعدی به او شود، برای او قیام کنند. شماها که به حق مشروع خود قیام نکردید، خیره سران بیدین از جای برخاستند و در هر گوشه زمزمه بیدینی را آغاز کردند و به همین زودی بر شما تفرقه زده ها چنان چیره شوند که از زمان رضاخان روزگارتان سخت تر شود. "و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله" ۱۱/شهر جمادی الاولی ۱۳۶۳ سید روح الله خمینی

نظری به شخصیت مذهبی - سیاسی حضرت امام خمینی رحمه الله

نظری به شخصیت مذهبی - سیاسی حضرت امام خمینی رحمه الله گفت و گوی استاد محمدتقی مصباح با آقای محمد لنسل (رئیس جامعه شیعیان اتریش) اشاره: یک صدمین سال میلاد حضرت امام خمینی / بهانه خوبی جهت پاسداشت یاد و خاطره آن امام بزرگوار بود. مشتاقان داخلی و خارجی، جهت آشنایی بیش تر با آراء و افکار و شخصیت آن عزیز به دیدار مریدان و دست پروردگان وی شتافتند. آقای لنسل، از جمله شخصیت های برجسته و رئیس جامعه شیعیان اتریش است که با استاد مصباح یزدی، پیرامون شخصیت مذهبی، سیاسی حضرت امام خمینی / به گفت و گو نشستند. با هم این گفت و گو را می خوانیم: آقای لنسل: در ابتدا دوست داشتم از جناب عالی تشکر کنم از این که وقت گران قدر خود را در اختیار ما گذاشتید. هدف از صحبت این است که بعضی از ویژگی های حضرت امام را به دست آوریم و بفهمیم که شخصیت واقعی آن حضرت چگونه بوده است. بیش ترین نکته ای که توجه جهان را به خود جلب کرد این بود که حضرت امام به عنوان یک روحانی، رهبری سیاسی را به عهده گرفت و تحولی عظیم در جامعه به وجود آورد. سؤال اول خودم را در این زمینه مطرح می کنم: ویژگی خاص حضرت امام به عنوان یک رهبر سیاسی چه بود؟ کدام خصوصیت ایشان شاخص بود؟ استاد مصباح: بسم الله الرحمن الرحیم. خوشوقتیم از این که برادران عزیز و

مسلمان اتریشی را در این جا زیارت می‌کنم. من قبلا دو بار در وین خدمتشان رسیده بودم و از آشنایی با ایشان خوشحال بودم. در واقع، رسیدن به این آشنایی از برکات این انقلاب بود و اگر انقلاب نبود، ما از این برادران اطلاعی پیدا نمی‌کردیم و شاید ایشان هم با اسلام آشنایی پیدا نمی‌کردند. در امسال، که به نام امام زمامیده شده، جا دارد ما محور گفت و گوها و دیدارهایمان درباره شخصیت اصلی امام ز باشد. من از برادر عزیزمان اجازه می‌خواهم به جای این که فقط درباره امام ز به عنوان یک شخصیت سیاسی صحبت بکنم، قدری عمیق تر به این شخصیت عظیم الهی نگاه کنیم و از یک زاویه بازتری به این مساله بنگریم: اگر نگاهی اجمالی به تاریخ بشریت داشته باشیم، می‌بینیم که تحولاتی که پیش از این در تاریخ پیش آمده مرهون شخصیت های خاصی است. حتی بعضی گفته اند: اصلا تاریخ ساخته شخصیت های برجسته و قهرمان است. اگر ما این نظریه را به طور کلی نپذیریم - که البته قدری اغراق آمیز است - اما شکی نیست که در تاریخ انسانیت، شخصیت هایی پیدا شده اند که تحولات عظیمی در زندگی بشریت و مردم خودشان ایجاد کرده اند و نقاط عطفی در مسیر زندگی بشریت ترسیم نموده اند. بعضی از این شخصیت ها قهرمان ملی یا پیشوای بزرگ مذهبی خاص بوده اند و مثلا در مذهب خود، تحولاتی ایجاد نموده و موجب تکامل آن شده اند یا برای نژاد خاصی مایه پیشرفت هایی شده اند. ولی بعضی از ایشان تاثیرشان بر کل بشریت بوده است. از منظر دیگر، تاثیری که یک قهرمان و یک شخصیت عظیم بر جامعه می‌گذارد گاهی در بعد اقتصادی است، گاهی در بعد علمی و گاهی معنوی خالص. اما گاهی شخصیت هایی پیدا شده اند که یک تاثیر همه جانبه بر زندگی انسان گذاشته اند. تا آن جا که ما اطلاع داریم، شخصیت های عظیمی که در تاریخ انسانیت توانسته اند هم در تاریخ کل انسانیت اثر بگذارند و هم زندگی انسان را از همه جهت تحت تاثیر قرار دهند، نمونه هایش را فقط در انبیا: ملاحظه می‌کنیم. غیر از انبیا: کسانی که دست پروردگان کامل آن ها و شاگردان تمام عیارشان بوده اند، توانسته اند مشابه تاثیر انبیا: را در جامعه ایجاد کنند. در میان انبیا: می‌توانیم به حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی: و به ویژه حضرت محمد(ص) اشاره کنیم. در میان پیروان پیامبر اکرم(ص)، طی چهارده قرن که از تاریخ اسلام گذشته است، کم تر کسی را می‌توان پیدا کرد که این جامعیت را مانند امام خمینی ز داشته باشد. از پیروزی انقلاب، قریب بیست سال گذشته، ولی تصور می‌کنم دست کم، دو قرن لازم است تا تاثیری که امام ز در جامعه بشریت گذاشته دقیقا ارزش یابی شود. شاید این جمله حمل بر نوعی تعصب و یا یک عاطفه افراطی بشود، اما شاید تاریخ اثبات کند که دور از واقعیت نگفته ام. امام ز به عنوان یک روحانی مذهبی شیعه - که یکی از مذاهب اسلام شناخته می‌شود - در دنیا برای مردم شناخته شده است. اما ویژگی خاصی که برای امام ز قابل شده اند این است که یک حرکت سیاسی را به وجود آورده و یک تحول سیاسی را سامان داده است. البته شاید برخی این دو حیثیت را از هم جدا کنند و بگویند امام ز دو شخصیت داشته: یکی روحانی و دیگری سیاسی. ولی دست کم، از نظر خود امام ز این جور نبوده، تمام ابعاد وجودی ایشان مثل رویه های یک هرم متوجه یک نقطه بود. امام ز هویت خود را در بندگی خدا می‌دانست، وظیفه خودش را این می‌دید که دستورات خدا را در زندگی شخصی، در زندگی خانوادگی و سپس در جامعه تحقق ببخشد. خواست خدا از انسان در عرصه های گوناگون فردی و اجتماعی، جز کمال و سعادت انسان ها نیست و ابعاد فردی، اجتماعی، مادی، معنوی، دنیوی، اخروی، دینی، سیاسی، اقتصادی، سیاسی، امثال این ها از هم قابل انفکاک نیست. همه این ها ابعاد یک موجود می‌باشد و آن موجودی است که به سوی خدا در حرکت است و باید در همه مراحل زندگی، خواست خدا را، که همان کمال و سعادت حقیقی انسان است، تحقق ببخشد. در این جا، بحث ما بر سر ابعاد فردی و شخصی زندگی امام ز نیست. ما زندگی امام ز و شخصیت ایشان را از تاثیرش در اجتماع بررسی می‌کنیم. ابعاد اجتماعی زندگی امام ز مانند دایره های متداخل است ز از زندگی خانوادگی، زندگی شهری، زندگی در کشور، زندگی شیعیان، زندگی مسلمانان و بعد، زندگی کل انسان ها مثل دوایر متداخلی است که شخصیت امام را احاطه کرده است. به این ترتیب، امام ز ابتدا به ساختن خانواده و شاگردانش پرداخت. در ضمن تربیت شاگردان، توانست یارانی برای توسعه حرکت خود در کل جهان پیدا کند. پس از این که یارانی به اندازه ضرورت و

قدر نیاز فراهم ساخت شروع به اصلاح جامعه و کشور خودش کرد تا آن را به سمت اهداف الهی نزدیک کند. هر چند امام زدر واقع، یک شخصیت مذهبی بود، ولی با اعتقاد به این که مذهب از سیاست جدا نیست، اصلاح جامعه خود را در این دید که از لحاظ دینی و سیاسی - هر دو - متحول شود. فعالیت های امام قریب پانزده سال در زمینه کارهای مقدماتی طول کشید که این منجر به یک تحول بنیادین در کشور شد تا همه ابعاد اجتماعی و سیاسی و مذهبی را در بر گیرد. به همین دلیل، انقلاب اسلامی ایران تنها یک انقلاب سیاسی نبود، بلکه بیش از هر چیز، یک انقلاب فرهنگی - دینی بود. در طول این مدت، گرچه اولین هدف امام ز ایجاد تحول در جامعه ایران بود، ولی ایشان هیچ گاه از رسالت جهانی خود غافل نبود. اولین هدف فراکشوری و فرامیهنی ایشان این بود که شیعیان را در تمامی کشورهای جهان با معارف اصلی شیعه آشنا کند ز از یک طرف، خرافات را از دایره اعتقادات و رفتارهای آنان بزداید و از طرف دیگر، توجه آنان را به جوهر اسلام و بشریت جلب کند. امام زدر این زمینه هم موفقیت های چشم گیری به دست آورد و خواه ناخواه اشتباهات و کژاندیشی هایی که در رفتار بعضی از شیعیان در نقاط جهان وجود داشت به برکت تعبیر ایشان، رو به اصلاح رفت. شیعیان دنیا هم با استفاده از تعلیمات امام، زبا حقیقت مکتب اهل بیت: بیش تر آشنا شدند و این عاملی شد که تمامی کشورهای اسلامی رابطه عمیق تری با خودشان و با امام ز ایجاد کنند. از نکات مهمی که در این جا می توان مورد توجه قرار داد این بود که امام ز شیعیان را به این رسالت خودشان متوجه کرد که در عین حفظ معارف و اصول مذهب خودشان، رسالتی را که نسبت به وحدت جهان دارند فراموش نکنند. همان گونه که می دانیم، دشمنان اسلام از دیرباز درصدد بوده اند بین فرقه های اسلامی جدایی بیندازند تا همه فرق را تضعیف کنند و زمینه تسلط خود را فراهم سازند. امام زبا توجه به این سیاست شیطانی، سعی کردند که وحدت اسلامی را زنده کنند و شیعیان را با سایر فرق اسلامی متحد نمایند. از همین جاست که بین این دایره با دایره گسترده تری ارتباط برقرار می شود ز یعنی: رسالت امام زاز مرز شیعیان هم فراتر می رود و شامل همه مسلمانان دنیا می شود. اگر بررسی کنیم که حرکت امام چه تاثیرات عظیمی در مسلمانان سایر فرق در سراسر دنیا داشته، به نتایج شگفت آوری خواهیم رسید. مهم ترین مواردی را که در این زمینه می توان به آن توجه کرد این است که پس از حرکت امام زو نهضت ایشان، همه مسلمانان جهان به هویت اسلامی خود پی بردند و آن را مایه افتخارشان دانستند. قرن ها بود که استعمارگران با تبلیغات سوء خود، عقیده مسلمانان را نسبت به دین شان و هویت اسلامی شان تضعیف کرده بودند و طوری شده بود که جوانان، به خصوص اسلام را افتخاری برای خودشان نمی دانستند و حتی علاقه نداشتند در بسیاری از مجامع دنیا، خودشان را به عنوان «مسلمان» معرفی کنند. اما پس از نهضت امام مسلمانان، زنه تنها در کشور ما، بلکه در کشورهای دیگر هم با سرافرازی، خود را معرفی می کنند و اسلام را مایه فخر خود می دانند. اما برکات وجود امام زو نهضت ایشان به این جا هم ختم نمی شود. حرکت امام زنه تنها موجب شد که مسلمانان جهان به اسلام افتخار کنند، بلکه موجب گردید که پیروان سایر ادیان هم به دین داری خود افتخار کنند. این حقیقتی است که من در طول سفرهای متعددی که به کشورهای مسیحی داشته ام، کشیش ها و اسقف های مسیحی بر آن تاکید داشته اند که حرکت امام زموجب شد که ما جرات کنیم تا دین خودمان را در جهان ترویج نماییم. امام نه تنها موجب شد اسلام رواج پیدا بکند، بلکه حتی مسیحیت نیز در پرتو اسلام، رواج پیدا کرد. اما همت بلند امام زبه این جا هم محدود نشد. و همان گونه که همه می دانید، ایشان برای رهبر یکی از بزرگ ترین کشورهای عالم پیام دادند که شما باید آماده شناختن و پذیرفتن اسلام باشید و این مایه سعادت شماست. همه به خاطر داریم پیام تاریخی امام زرا که به گورباچف فرستادند و شوک عظیمی در رهبران شوروی ایجاد کردند و تعجب عظیمی را در همه سیاستمداران جهان برانگیختند که در یک چنان موقعیت تاریخی که ایران داشت، چگونه امام زبه فکر فرستادن چنین پیامی برای رهبر کشور عظیم آن دوران - که دومین ابرقدرت جهان بود - فرستادند و قاطعانه پیش بینی کردند که رژیم شما به پایان عمر خود رسیده و صدای در هم شکستن استخوان هایش شنیده می شود. شما هیچ راهی برای سعادتتان ندارید، جز اسلام و هشدار دادند که مواظب باشید ابرقدرت غرب شما را فریب ندهد و شما را تحت تسلط خودش

درنیارود. اما متأسفانه آن‌ها این پیام را جدی نگرفتند. و همین اواخر، آقای گورباچف اعتراف کرد که اگر ما پیام امام را شنیده بودیم، امروز با این مشکلات مواجه نمی‌شدیم. اکنون با توجه به این لایه‌های حرکت امام، می‌توانیم از پشت این رفتارهای فردی، اجتماعی، دینی و سیاسی، چهره نورانی عظیمی را مشاهده کنیم که نورش تمام عالم را فراگرفته است و از نور الهی سرچشمه می‌گیرد و واسطه فیضی است که نور را از خدای متعال دریافت می‌کند و در همه جهان پخش می‌کند و هیچ‌گاه خود را در یک محدوده جغرافیایی یا محدوده قومی و نژادی و حتی مذهبی محدود نکرد و جز رضای خدا و خیر خلق خدا، چیزی در نظر نداشت. امیدواریم که با همین معرفت‌های ناقصی که ما از شخصیت امام زپیدا کرده ایم - و دعا می‌کنیم که خدای متعال ساعت به ساعت بر علو درجات ایشان بیفزاید - به ما توفیق دهد که راهی را که ایشان برای ما رسم کرده اند - که همان راهی بود که پیامبر اکرم (ص) و سایر انبیا: برای بشریت ترسیم کرده اند - بپیامیم و جز رضای خدا و خدمت به خلق او مطلوب و هدف دیگری نداشته باشیم. آقای لئسل: از بیانات بسیار واضح و جالب جناب عالی تشکر می‌کنم. ولی اگر اجازه دهید، من یک سؤال کوچک را اضافه کنم: در ابتدا، می‌خواهم به عنوان تایید مطالبی که شما بیان فرمودید، بگویم که پس از نهضت حضرت امام، پیروان سایر ادیان به هويت خودشان افتخار می‌کردند و حتی بین سیاستمداران غربی هم همین‌طور شده بود. به عنوان مثال، یکی از رؤسای جمهور سابق اتریش اظهار می‌داشت که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، من هم جرات می‌کنم خودم را به عنوان یک مسیحی معرفی بکنم. اما اکنون این سؤال در اذهان مردم غرب مطرح است که چون یکی از ویژگی‌های حضرت امام و نهضت ایشان این بوده که قدرت سیاسی و رهبری مذهبی را با هم جمع کرده، آیا این مذهب و نهضت موجب یک استبداد فکری به روش قرون وسطایی نشده است؟ آیا اصلاً این تفکر غرب درست است یا خیر؟ باید اضافه بکنم که جدایی سیاست از دین برای مردم غرب به عنوان یک پیشرفت تلقی می‌شود. با این دید، چگونه می‌توان نهضت حضرت امام را ارزیابی کرد؟ استاد مصباح: این نکته بسیار مهمی است و طبعاً حل این مشکل هم به آسانی میسر نیست. مشکل از این‌جا ناشی می‌شود که مبانی فرهنگ امروز غرب در دوره‌های نوین با مبانی فرهنگ انبیا: و از جمله اسلام و امام را از ریشه تفاوت دارد. مهم‌ترین اختلاف ریشه‌ای بین این دو فرهنگ آن است که آیا دین از مقوله ارزش‌های اعتباری و قراردادی است؟ در فرهنگ غربی، از عصر نوزایی به بعد، این گرایش رشد کرده که دین از قبیل مقولات ارزشی، نسبی و قراردادی است؛ چیزی همانند آداب و رسوم اجتماعی که در جامعه، عده‌ای یک سلسله آداب و رسوم را می‌پسندند و در جامعه دیگر، آن‌ها را نمی‌پسندند یا زمانی دیگر تغییر می‌کند. این تلقی آن‌ها از مذهب است؛ مذهب را از مقولاتی می‌دانند که این قابلیت را دارد یک روز آن را پسندند و روز بعد بخواهند تغییرش بدهند و چیز دیگری را جایگزین آن کنند. بر این اساس، می‌گویند: همان‌گونه که مردم در انتخاب رنگ لباس و انتخاب آرایه‌های خانه یا انتخاب نوع غذا آزادند، در انتخاب دین هم باید آزاد باشند؛ چون ملاک مشخصی برای خوب و بد وجود ندارد، تابع میل‌ها و سلیقه‌های مختلف است. آن‌ها تصور می‌کردند مقولات دینی از قبیل مقولات ارزشی اعتباری، نسبی و قراردادی است؛ یعنی: همین‌طور که مردم در انتخاب رنگ لباس و نوع غذا و آرایه‌های منزل سلیقه‌های متفاوتی دارند و هیچ‌کس نمی‌تواند سلیقه خود را بر دیگری تحمیل کند، نسبت به دین هم همین‌طور است؛ هر کسی هر دینی را خواست به سلیقه خود انتخاب می‌کند، بعد هم اگر نخواست عوض می‌کند؛ این لباس را در می‌آورد و لباس دیگری می‌پوشد. روی این حساب، تصور می‌کنند اگر کسی بیاید، بر دین خاصی تأکید کند و بگوید این دین حق است و همه باید آن را بپذیرند، مثل این است که یک نوع رنگ لباسی را تعیین بکند و بگوید که همه باید این نوع رنگ را بپوشند. این زورگویی است. در این‌جا هم می‌گویند: این سخن که یک دین درست است و سایر دین‌ها غلط، این هم زورگویی است. این‌ها از این دید نگاه می‌کنند. و دین را مقوله‌ای نسبی و قراردادی می‌پندارند. در این صورت، طبیعی است که وقتی حضرت امام تمام مردم را دعوت به اسلام می‌کند و در بین مذاهب اسلامی، دعوت به تشیع می‌نماید و برای تحقق تشیع، نظام ولایت فقیه را مورد تأکید قرار می‌دهد، آن‌ها تصور کنند که او استبداد به خرج

می دهد. اما فرهنگ ما غیر از این است. ما معتقدیم که مقولات دینی از قبیل مقولات فلسفی، منطقی و ریاضی است. اگر یک فیلسوف یا ریاضیدان یک قضیه علمی را برای مردم بیان کند و بگوید مجموع زوایای مثلث مساوی دو قائمه است، آیا این استبداد است؟ یا اگر در یک قضیه منطقی، بگویند نقیض موجه جزئیه سالبه کلیه است، این استبداد است؟ اگر بگویند آب -مثلا- در ۱۰۰ درجه حرارت، به جوش می آید این «دیکتاتوری» می شود؟ اگر دارویی را کشف کنند و در عمل اثبات نمایند که اگر می خواهید معالجه کنید، باید از آن دارو استفاده کنید، وقتی پزشک دستور می دهد، این «دیکتاتوری» است؟ بر این اساس، تصور ما این است که یک پزشک خوب آن نیست که بیماران را جمع کند و از ایشان نظرخواهی کند که به نظر شما، این بیمار را چگونه باید معالجه کرد. یا یک مهندسی عمله ها را جمع کند و بگوید: به نظر شما، بهترین نقشه ساختمان کدام است؟ باید یا یک برهان قطعی برای مطلب داشته باشد یا از یک منبع فوق بشری، علم خود را دریافت کند. اگر مطلبی بر اساس برهان منطقی باشد، قطعی است و دیگر نسبی و قراردادی نمی باشد. مثل براهین ریاضی. دین هم این طور است؛ همانند نظریات ریاضی که مبتنی بر برهان های ریاضی است و وقتی که اثبات شد، دیگر جای چون و چرا ندارد، همه باید بپذیرند. بنابراین، ما باید اول این مساله را حل کنیم که آیا مفاهیم دینی از قبیل مقولات قراردادی و نسبی است تا قابل تغییر و تعدد باشد یا نه، از قبیل واقعیات است، حقایق عینی و ثابت - عینی یا ذهنی - است؛ مثل حقایق ریاضی و منطقی. اگر این جور باشد، نه تخلف برمی دارد و نه قابل کثرت است. هر مساله ریاضی در واقع، یک جواب واقعی دارد و هر جواب دیگری خلاف آن داده شود، غلط است. بنابراین، بهترین ریاضیدان آن است که به مسائل منطقی ریاضی جواب صحیح بدهد، نه این که رای گیری کند و به آراء اکثریت واگذار نماید. البته حکم یک سلسله مسائل جزئی و «تاکتیکی» ممکن است در شرایط مختلف زمانی و مکانی تغییر بکند یا به راه حل قطعی هنوز نرسیده باشیم و در مرحله شک و ظن باشیم و جای تحقیق و اجتهاد و استنباط وجود داشته باشد. در چنین مواردی، البته باید زمینه تحقیق و تفکر برای همگان باز باشد و تا زمانی که برهان یقینی وجود ندارد، نباید هیچ کس را به نظر خاصی ملزم کرد، باید زمینه رشد فکری و تحقیق را باز گذاشت. در این موارد، اگر کسی بخواهد نظر ظنی خود را بر دیگران تحمیل کند، این استبداد است و اسلام هیچ وقت چنین چیزی را تحمیل نمی کند. به عنوان مثال، می توان گفت که در عالم پزشکی، وقتی یک بیماری جدید و ناشناخته ای در جامعه پیدا می شود که هنوز استادان پزشکی در زمینه آن تحقیقاتشان به نتیجه یقینی نرسیده، متخصصان راه های مختلفی را در تشخیص و کیفیت معالجه آن به آزمایش می گذارند. در چنین مواردی، اگر یک نفر بیاید، بگوید همه باید بیایند و نظر مرا قبول بکنند، بدون این که هیچ دلیل قطعی داشته باشد، این معقول نیست، استبداد است. در مسائل دینی هم ما چنین مواردی را داریم؛ مواردی که مستحدث است یا به دلایلی، هنوز نظریه قطعی اسلام را کشف نکرده ایم. این موارد جای اجتهاد است و صاحب نظران می توانند نظرات مختلفی بدهند و هیچ کدام نمی تواند نظر خود را بر دیگری تحمیل کند. آقای لنس: من می دانم که تمام مسائل را نمی توان در این مدت کوتاه بیان کرد، منتهی ما از دو سؤال پاسخ قانع کننده دریافت کردیم. امیدوارم که جناب عالی در فعالیت های سیاسی و اجتماعی خودتان توفیقات روزافزون داشته باشید و ما را در دعاهایتان، از یاد نبرید تا ما هم بتوانیم در فعالیت هایی که داریم موفق باشیم. استاد مصباح: ما از فعالیت های مخلصانه شما تشکر می کنیم و از اعماق دلمان به شما دعا می کنیم و از شما هم درخواست می کنیم که به ما دعا کنید؛ چون خدا دوست دارد که بندگانش به فکر یکدیگر باشند، حتی در مقام دعا کردن هم دیگران را فراموش نکنند. این موجب می شود که خداوند دعای بندگانش را در حق همدیگر مستجاب کند، و گرنه معلوم نیست ما برای دعا کردن اولویتی بر شما داشته باشیم. به هر حال، از خدای متعال درخواست می کنیم که به همه ما توفیق انجام وظیفه عنایت فرماید. آقای لنس: اگر ممکن است، خاطره ای از امام برایمان نقل کنید. استاد مصباح: حقیقت این است که زندگی حضرت امام؛ تمامش درس بود؛ گفتارشان، راه رفتن شان، نشستن شان، برخاستن شان، درس گفتن شان، معاشرتشان. یکی از خاطراتی که برای همه مشهود بود و برای ما هم آموزنده است این که حضرت امام؛ وقتی برای درس از منزلشان بیرون می آمدند، تنها حرکت می

کردند. اگر در بین راه شاگردی از ایشان سؤالی داشت، می‌ایستادند، جواب می‌دادند و بعد می‌گفتند: شما بفرمایید و مجدداً خودشان تنها حرکت می‌کردند، اجازه نمی‌دادند کسی پشت سرشان راه بیفتد. این درس بسیار بزرگی است که حتی در موقعیت‌های بسیار مهم اجتماعی هم جز در آن وقتی که دیگر نمی‌توانستند در برابر هجوم مردم مقاومت کنند همیشه سعی می‌کردند مانند یک فرد عادی در اجتماع راه بروند، حرف بزنند، نشست و برخاست کنند، برای خودشان هیچ امتیازی قایل نمی‌شدند. خداوند ان شاء الله بر علو درجات ایشان بیفزاید و به ما هم توفیق بدهد که درس‌های خوبی از زندگی ایشان بگیریم. منابع مقاله: فصلنامه معرفت، شماره ۳۱، ۶؛

اندیشه و عمل سیاسی حضرت امام (ره)

اندیشه و عمل سیاسی حضرت امام (ره) امام خمینی (ره) با اینکه اسلام عزیز را در تحصیل و تدریس و مطالعه و تحقیق و توفیق خود و عنایات ویژه ربانی می‌شناخت و با تمام وجود اعتقاد به اسلام را در اصول و فروع و اخلاق باور جدی داشت، ولی سعی بلیغ می‌نمود که اندیشه و گفتار و عمل و موضع‌گیری‌ها را بر اساس کتاب خدا و سنت رسول (ص) و سیره آن حضرت و ائمه هدی (ع) تنظیم نماید. و این تعبیر که از معظم له به یادگار مانده است، تاییدی بر این باور جدی و عمیق در وجود ایشان است: «ما که از خودمان چیزی نداریم، هر چه می‌گوئیم قال الله است. قال رسول الله است و قال ابو عبد الله است». امام راحل (رضوان الله تعالی علیه) شناختی روشن از جهان را از محتوای اسلام درک کرده بود که همه چیز در جهان اعم از خرد و کلان، از روی حکمت و منظم و هدفدار و مرتبط با مجموعه آفریده شده‌اند و در عین تعدد و تکثر، یک واقعیت بهم مرتبط هستند. درباره فقه اسلام نیز این باور را به صورتهای گوناگون از خود بیادگار گذاشته‌اند که «فقه اسلام، فقهی حکومتی است». و در عین اینکه بخشی از فقه مسائل عبادی و معرفتی است، ولی بخشهای دیگری از احکام معاملاتی و اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی، سیاسی و مدیریتی را به همراه خود دارد. فقه اسلام مجموعه‌ای دارای تنوع و تعدد و تکثر فراوان ولی در عین حال در مجموع، یک واقعیت مرتبط با هم و دارای نظم دقیق است که زندگی بشر را به صورتهای فردی، خانوادگی، اجتماعی، امّتی و جهانی در برنامه‌های خرد و کلان خود جا داده است و آنچه را که ما ناقص می‌بینیم به علت شناخت محدود و ناچیز ما از فقه اسلام عزیز است. امام بزرگوار اسلام را در قالب یک نظام منسجم و کامل و رشد‌یابنده به جهان باوراند. نظامی با ابعاد اعتقادی و عبادی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، زیرا ذات اقدس حق جل جلاله در آیه کریمه‌ای در قرآن عظیم فرموده است: «الیوم اکملت لکم دینکم... معظم له ضعف ملل اسلامی را در اثر انحراف از فقه حکومتی می‌دانستند و به صورتهای مناسب در هر مجال ارشاد می‌فرمودند: که اگر مسلمین جهان فقه را حکومتی و کامل بدانند، ناگزیر از پذیرش آن خواهند بود که اعراف، افقه، عدل و اتقی باید فقه را در حکومت پیاده کنند. ایشان این باروها را از روزهای اول نهضت اسلامی بعد از رحلت مرحوم آیه الله العظمی بروجردی، شخصاً یا توسط اسلام‌شناسان تربیت شده و همراه خود به صورتهای گوناگون ارائه می‌کردند که برخی از آنها را مرور می‌کنیم: ۱- اسلام نظام حکومتی منسجم و مرتبط و کامل دارد. ۲- نظام حکومتی اسلام در کشورمان قابل پیاده شدن است. ۳- حکومت اسلامی می‌تواند مردم را در امور دنیا و آخرت موفق و سعادتمند کند. ۴- امامت و ولایت در اسلام افزون بر مدیریت جامع الاطراف، خطرات و تهاجمات و فتنه‌ها را در پیشگیری و علاج می‌کند و امامت، مردم پراکنده را یگانه، متحد و قدرتمند می‌سازد. ۵- فراگیر بودن محتوای حکومت اسلامی قابلیت گسترش جهانی و ابدی شدن را دارد. ارائه این آموزشها از یک باور اصیل و عمیق و صادقانه حکایت داشت که مردم خوب ما به ویژه علماء و طلاب و فرهنگیان و دانشگاهیان حقیق و اسلامخواه را متعهد می‌کرد و همراه می‌ساخت. ایشان اعتقاد داشتند که اگر مردم دریابند وظیفه حکومتی دارند و اسلام نیز از آنها خواسته است و درست هم حرکت کنند، گرفتن حکومت از ید غاصبان آسان است و شاید مناسب دارد که یک عبارت یادگاری از روزهای اول انقلاب اسلامی را از ایشان

مرور کنیم: «بعضی از آقایان قبل از انقلاب می گفتند که گرفتن حکومت مشکل است و من در جواب می گفتم حکومت گرفتن آسان است ولی حکومت کردن مشکل است». امام (قدس سره الشریف) این اعتقاد را هم ترویج می کردند که مردم ما نمونه خوبی از مردم معاصر و حتی در تاریخ ثبت شده جهان هستند. ایشان مردم شناسی را وظیفه هر رهبر در جامعه می دانستند. اینجانب می توانم بطور قطع بگویم که آن حضرت در دوران خودشان در زمره معدود مردم شناسان معاصر بلکه در بین آنها مردم شناس ترین بودند. ایشان با شناخت خوبی که از مردم خوبمان داشتند و اعلام می فرمودند که: «در زمان هیچ پیغمبری حتی پیغمبر خاتم (ص) و در زمان هیچ وصی و امامی حتی امیر مؤمنان علی (ع)، آن بزرگواران از چنین مردم خوبی برخوردار نبوده اند» و این شناخت و ارزیابی سبب این بود که ایشان مردم را بدرستی باور کنند و به آنها اعتماد نمایند. نمونه ای از مردم دوستی ایشان را مرور کنیم. در روزهای نخستین سال ۱۳۴۲ پس از تهاجم وحشیانه جلادان رژیم سفاک به مدرسه فیضیه قم، مرحوم آیت الله العظمی حکیم (رضوان الله تعالی علیه) با ابراز تاسف از بی حرمتی ها و تجاوز به حریم حوزه های علمیه و مراجع تقلید و علماء و طلاب علوم دینیه، از تمامی مراجع عظام تقلید و علماء بزرگ دیگر خواستند که به عنوان اعتراض، به نجف اشرف هجرت نمایند و هر کدام از مراجع و علماء در پاسخ نوعی عذر خواستند. امام راحل قدس سره پاسخی ارسال داشتند که حدوداً مضمون آن چنین بود: «ضمن تشکر از عنایت و ابراز تسلیت و همدردی با اینکه اینجانب مشتاق زیارت اجداد بزرگوارمان هستیم و اشتیاق دیدار شما بزرگان را هم دارم ولی چون مردم ما زیر چکمه و شلاق هستند من در کنار این مردم خوب می مانم تا اگر پیروز شوند در جشن آنها شرکت داشته باشم و اگر سیلی خوردند من هم در کنار آنها سیلی بخورم». فکر می کنم شایسته است که نمونه هایی از اندیشه های ویژه معظم له را مرور داشته باشیم. می توان چنین تعبیر کرد که عناصر فرهنگی نشئت گرفته از اندیشه های تابناک مکتب توحید به ویژه اسلام عزیز که در طول قرون و اعصار توسط مغرضین یا معاندین یا کج اندیشان منحرف شده یا از واقعیت کارساز تهی شده یا مسخ شده بودند، ایشان آنها را شناسائی و اصلاح و مناسب روحیه مردم زمان بازسازی و از طریق وسائل و امکانات ممکن به مردم ارائه می کردند که در این فرصت محدود به برخی از آنها اشاره ای گذرا خواهیم داشت. اول: اندیشه پیروزی حق که عنصر فرهنگی کارسازی می توانست باشد، ولی در جامعه شکل عرضه کردن و جریان داشتن آن در فرهنگی که حاکم بر اکثریت مردم بود، از محتوای حرکت آفرین و کارساز تهی شده بود و بصورت شایع در زبان حق جویان این چنین جریان داشت که حق پیروز است. ناگفته پیداست که چنین اندیشه ای در فرهنگ عمومی حق جویان، می بایست انگیزه اشتیاق به پیروز شدن حق قرار می گرفت. زیرا پیروزی حق، خود بخود حتمی جلوه می کرد و تنها حق جویان می بایست اشتیاق پیروز شدن حق را ابراز کنند و حد اکثر در دعاهایشان استدعا کنند. امام (رضوان الله تعالی علیه) شناسایی و کامل کردن، جهت دار نمودن و حرکت آفرین ساختن و خلاصه کارساز کردن این اندیشه را در فرهنگ عمومی وجه همت خود قرار دادند و در بیانات خودشان در مقدمه شروع درس و حث حوزه ای و در اختتامیه های هر دوره دروس حوزوی زمینه ای فراهم می فرمودند و خودشان و اسلام شناسان تربیت شده همراهشان در بحثها و سخنرانیها و بیانیه ها یا اعلامیه ها، این اندیشه را بصورت ضمنی چنین همراهشان در بحثها و سخنرانیها و بیانیه ها یا اعلامیه ها، این اندیشه را بصورت ضمنی چنین بیان می فرمودند: «حق پیروز شدنی است و این اهل حق هستند که باید در راه پیروزی آن جهاد و مبارزه و فداکاری و استقامت کنند تا حق پیروز شود». نسل جوان ما اگر دقت اندکی در این همت امام و همراهان ایشان داشته باشند، در می یابند که چه حرکت زیر بنائی صورت گرفته و چه تغییر فرهنگی کارساز در پیروز ساختن حق، پدید آورده است. دوم: اندیشه جهانی شدن مکتب توحیدی اسلام که بی شک اندیشه ای تابناک و محرک و سازنده و راهگشا بوده و هست، ولی در جامعه بصورتی جلوه گر شده بود که اکثریت مردم را منتظر حاکمیت خود بخودی اسلام عزیز می ساخت و تصور اغلب اهل ایمان این شده بود که بالاخره اسلام بر جهان حاکم خواهد شد و امام (قدس سره الشریف) و همراهان اسلام شناس معظم له با تلاشها و همتها و آموزشها به متن مردم رساندند و فرهنگ کردند که اسلام محتوای جهانی شدن،

و قدرت چیره شدن بر تمامی ادیان و مکاتب را داراست و این اهل ایمان و اسلامخواهان هستند که در مسیر جهانی ساختن و قدرت چیرگی آن باید تلاش و مجاهده و استقامت مناسب داشته باشند. نباید تردید داشت که بازسازی و کامل کردن این اندیشه در فرهنگ عمومی، کارسازی در سامان جدی مردم داشت که قابل پیش بینی نبود. سوم: اندیشه انتظار فرج و قطعی بودن ظهور منجی بشریت (حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) که جای تردید نبوده و نیست که انتظار فرج سبب امید کار سازی می شود و قطعاً منتظر فرج از نومییدی و یاس دور می گردد و اگر انتظار واقعی فرج در جامعه ای فرهنگ باشد، شیطان و شیطنت ها نه تنها نمی توانند برای تسلط خودشان بر آن جامعه بذری یاس بپاشند، بلکه جامعه منتظر واقعی فرج می تواند سبب ریشه کن شدن یاس در دیگر جوامع هم باشد. ولی از جمله انحرافهای ایجاد شده در فرهنگ عمومی در این زمینه این بود که اهل ایمان یعنی مدعیان انتظار فرج، در اثر تلقین ها و بد آموزی ها باورشان شده بود که باید در انتظار باشند که حضرت مهدی (سلام الله علیه) بیایند، هم فسق ها و فجورها را ریشه کن کنند و هم کارها را اصلاح کنند، تا عدالت در رفتار اشخاص و عدالت اجتماعی در جامعه برقرار شود. چنین باوری نه تنها سبب مبارزه با ظلم و جور و فساد و تباهی نمی شد، بلکه سوء استفاده گرانی ترویج می کردند که هر چه فسق و فجور و جور بیشتر شود، سبب تعجیل در ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) می گردد و امام راحل (نور الله مضجعه الشریف) و برجستگان اسلام شناس مجاهد همراهش با جدیت تمام سعی کردند که این انحراف را با بهره گیری از متون اسلامی اصیل به مردم خدا جوی و منتظر فرج معلوم دارند و معنای قابل قبول انتظار فرج را در فرهنگ عمومی اهل ایمان جایگزین کنند و بصورت‌های ممکن در درس و بحث و منبر و خطبه و جزوه ها و کتابها بیان کردند که: انتظار فرج واقعی همراه فراهم کردن مقدمات ترویج و آماده کردن لوازم ظهور منجی، قابل قبول شرع انور بوده و معقول است و در قرآن و سنت و سیره پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) انتظار فرج بدون تهیه مقدمات امکان ندارد و قابل قبول نیست. زیرا قرآن کریم هدایت می فرماید: ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینظروا ما بانفسهم... مروی بر یک یادگاری یعنی توفیق زیارت امام راحل (ع) را در اواخر سال ۱۳۴۱ در این زمینه مناسب است که تعدادی از برادران در محضرشان در منزلشان موفق شدیم و صبح جمعه بود و در جمع برادران، معظم له بیاناتی نزدیک به این مضمون فرمودند: «امروز جمعه است و روز مبارکی است و به امام زمان (ع) نسبت دارد و اهل ایمان انتظار دارند که در مثل امروزی آن حضرت ظاهر شوند و در زیارتنامه امروز می خوانیم: «هذا یوم الجمعة و هو یومک المتوقع فیه ظهورک...» و در مثل امروز اهل ایمان در جلسات خودشان در مساجد و اماکن متبرکه و هیئت ها و حسینیه ها ضمن شنیدن معارف و وعظ توسل‌اتی دارند و توسل هم به آن حضرت دارند و هم رو به قبله می ایستند و با توجه به سینه های خود می زنند و با هم می خوانند: یا حجه بن الحسن (ع)، عجل علی ظهورک. چه شعر جالب و چه شعار پسندیده ای و در چه روز مناسب، ولی افسوس که این شعار و این حال فقط در همان جلسات نورانیت و روحانیت خاص خود را دارد و اهل ایمان وقتی از آن جلسات خارج می شوند، گویی شعارها را فراموش کرده اند. در صورتیکه منتظر قدوم مبارک منجی که می داند آن حضرت (ع) آن همه دشمن دارد و در مسیر حاکم شدنش آن همه مشکلات وجود دارد، نباید فقط با شعار و سینه زدن انتظار خود را ثابت کند، بلکه در زندگی شخصی و خانوادگی و اجتماعی باید با برنامه ریزیهای مناسب مقدمات ظهور منجی را فراهم و با تمام وجود و امکانات حالت منتظران واقعی را داشته باشد». امام راحل در موارد متعددی به عبارات متنوعی، این مطلب را در سالهای آغازین نهضت اسلامی اعلام می فرمودند: «ما برای فراهم کردن ظهور حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه)، موظف هستیم «منابع مقاله: جرعه جاری، عسگر اولادی، حبیب الله؛

تحلیلی بر رفتار سیاسی امام خمینی (ره) پیش از نهضت اسلامی

تحلیلی بر رفتار سیاسی امام خمینی (ره) پیش از نهضت اسلامی برای بسیاری از پژوهشگران تاریخ معاصر ایران این پرسش مطرح

است که چرا امام خمینی پیش از سال ۴۱ و در زمان مرحوم آیت الله بروجردی نهضت خود را آغاز نکرد؟ برای پاسخ بدین پرسش، سه عنصر اساسی مؤثر بر رفتار سیاسی امام باید مورد بررسی قرار گیرد. این عناصر عبارت است از: ۱. اعتقاد به حرکت از طریق مرجعیت عامه امام خمینی بر این باور بود که باید زمینه را برای حاکمیت مراجع دینی فراهم آورد و از اقتدار مرجعیت حمایت کرد. بر همین اساس، چه در زمان آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری و چه در زمان آیت الله بروجردی، بر خلاف کسانی که لب به انتقاد از این دو مرجع بزرگ می‌گشودند، پیوسته از آنان حمایت می‌کرد. او می‌دانست که اگر موقعیت مرجعیت تخریب شود، در حقیقت دیواری که می‌شد برای کنترل دولت‌ها پشت آن پناه گرفت، تخریب شده است. در نگاه وی اصلاح امور مسلمانان تنها از دست کسی بر می‌آمد که بر مسند مرجعیت عامه تکیه زده، بیشتر مردم ولایتش را پذیرفته باشند. هر چند برخی از مراجع، به دلیل محدودیت‌های موجود، تحرک سیاسی قابل توجهی نشان نمی‌دادند، ولی امام معتقد بود که تضعیف مراجع، فرصت بیشتری در اختیار رژیم‌های حاکم قرار می‌دهد تا سیاست‌های ضد دینی خود را دنبال کنند. امام خمینی، در پرتو شناخت عمیق از منابع اقتدار در جامعه ایران و تجربه‌های کامیابی و شکست جنبش‌ها و حرکت‌های اصلاحی، بر این اعتقاد بود که وادی اصلاح امر مسلمانان و سرفراز ساختن اسلام و امت اسلامی را بدون مرکب مرجعیت نمی‌توان پیمود. ۲. وجود متحجران در حوزه‌ها فضای آن روز حوزه، فضایی بیگانه با مسائل سیاسی بود و بر چسب خطرناک «آخوند سیاسی» ابزاری برای منزوی کردن روحانیان آگاه به شمار می‌آمد. خود کامگان وابسته، که حضور قدرتمند مراجع را مانع اقدامات سیاسی خود می‌دیدند، با طرح شعار جدایی دین از سیاست، در پی تضعیف آن برآمدند. این اقدام آن‌ها در حوزه و روحانیت مؤثر افتاد. چنان که امام می‌فرماید: مهم‌ترین حرکت، القای شعار جدایی دین از سیاست است که متأسفانه این حربه در حوزه و روحانیت تا اندازه‌ای کارگر شده است تا جایی که دخالت در سیاست دون شأن فقیه و ورود در معرکه سیاسیون، تهمت وابستگی به اجانب را به همراه می‌آورد... عده‌ای مقدس‌نمای واپسگرا همه چیز را حرام می‌دانستند... خون دلی که پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده است، هرگز از فشارها و سختی‌های دیگران نخورده است. (۱) بر این اساس، امام شکستن جو تحجر در درون حوزه را گام نخست مبارزه تشخیص داد، زیرا اگر سد متحجران، که به آمیختگی دین و سیاست اعتقاد نداشتند، شکسته نمی‌شد، مبارزه با خود کامگان دربار معنایی جز نبرد همزمان در دو جبهه دشوار نداشت. امام خمینی، در کتاب «حکومت اسلامی»، از آن دوران چنین یاد می‌کند: روزی مرحوم آقای بروجردی، مرحوم آقای حجت، مرحوم آقای صدر و مرحوم آقای خوانساری رضوان الله علیهم برای مذاکره در یک امر سیاسی در منزل ما جمع شده بودند. به آنان عرض کردم که شما قبل از هر کار تکلیف این مقدس‌نماها را روشن کنید. با وجود آن‌ها مثل این است که دشمن به شما حمله کرده و یک نفر هم محکم دست‌های شما را گرفته باشد. این‌هایی که اسمشان «مقدسین» است نه مقدسین واقعی و متوجه مفاسد و مصالح نیستند، دست‌های شما را بسته‌اند و اگر بخواهید کاری انجام بدهید، حکومتی را بگیرد، مجلسی را قبضه کنید که نگذارید این مفاسد واقع شود، آن‌ها شما را در جامعه ضایع می‌کنند. (۲) ۳. ضرورت تربیت نیروهای متفکر و انقلابی امام خمینی با درک این ضرورت که هرگونه تحول و انقلاب نخست باید از حوزه روحانیت آغاز شود، برای ایجاد تحول و اصلاح در درون حوزه و ایجاد بستری مناسب برای شکل‌گیری مبارزه‌ای عمیق و فراگیر، به تربیت نیروهای آگاه، متفکر و انقلابی پرداخت. یکی از پژوهشگران تاریخ انقلاب اسلامی در این باره می‌گوید: ایشان در کلاس‌های درس فقه خود، که معمولاً مهم‌ترین موضوع در برنامه‌ی درسی حوزه‌ها محسوب می‌شد، الهام بخش و تعلیم‌دهنده نسل کاملی از علما بود که بعداً به سازمان‌دهندگان انقلاب تبدیل شدند. مشخصه بارز درس‌های او، توانایی عجیب او در ارتباط دادن فقه با عرفان و ملاحظات عقلانی و سیاسی بود (۳). نتیجه تربیت نیروهای متفکر، انقلابی و کارآمد در سالهای ۵۶ و ۵۷ آشکار شد. در این سال‌ها، که اوج درگیری نیروهای انقلابی و رژیم سلطنتی بود، حضرت امام توانست، با بهره‌برداری از نیروهای تربیت‌یافته، پیش از پیروزی انقلاب، نهضت را از انحرافات احتمالی حفظ کند و پس از پیروزی، راه نفوذ بیگانگان در ساختار شکل‌گرفته جدید را

ببندد. پی نوشت ها: ۱. کوثر، ص ۲۰۳۸. امام خمینی، حکومت اسلامی، ص ۱۷۲. ۳. حامد الگار، سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه عباس مخبر، طرح نو، تهران، ۱۳۷۵، ص ۳۰۴. منابع مقاله: انقلاب اسلامی، چرایی و چگونگی رخداد آن، جمعی از نویسندگان؛

منطق تحول اندیشه و عمل سیاسی امام خمینی (ره)

منطق تحول اندیشه و عمل سیاسی امام خمینی (ره) منابع مهم اندیشه سیاسی امام عبارت اند از: کشف الاسرار، کتاب البیع، مصاحبه ها، مخصوصا مصاحبه هایی که در ایام اقامت در پاریس داشته اند و نامه ها، مخصوصا نامه هایی که در اواخر عمر مبارک خود صادر فرمودند. الف. کشف الاسرار: این کتاب در سال ۱۳۲۳ ه.ش به نگارش درآمد و هدف عمده از تحریر آن پاسخگویی به اتهاماتی بود که نویسنده «اسرار هزار ساله» و دیگران به اسلام و علما زده بودند. در ضمن رد این اتهامات بود که حضرت امام حمله های تندی علیه رژیم پهلوی، بویژه علیه رضاخان داشتند. همچنین در بخشهایی از این کتاب مطالبی آمده است که مربوط به اندیشه سیاسی ایشان می شود. آنچه برای برخی از افراد ایجاد سؤال کرده است همین مطالب است. چرا که در برخی از این مطالب به نظر می رسد حکومت سلطنتی مورد تأیید قرار داده شده و حضرت امام سعی کرده است بگوید علما از قدیم الایام با آن همکاری داشته اند و در پاره ای از مطالب، حکومت سلطنتی به شرط نظارت علما بر آن مورد تأیید قرار گرفته است و در بخشی از مطالب اساسا حکومت سلطنتی نفی و حکومت اسلامی به جای آن پیشنهاد شده است. نظریه اخیر بعدها از سوی امام شرح و بسط بیشتری یافت و با تشکیل نظام جمهوری اسلامی وارد مرحله نوینی شد. در اینجا مطالب کشف الاسرار را می آوریم و با توجه به اهمیت آنها، از زاویه بحث این پژوهش، تأملات بیشتری در آنها می کنیم. ۱. در یک مورد می خوانیم: «ما ذکر کردیم که هیچ فقیهی تا کنون نگفته و در کتابی هم ننوشته که ما شاه هستیم یا سلطنت حق ما است. آری آنطور که ما بیان کردیم اگر سلطنتی و حکومتی تشکیل شود هر خردمندی تصدیق می کند که خوب است و مطابق مصالح کشور و مردم است. البته تشکیلاتی که بر اساس احکام خدا و عدل الهی تأسیس شود بهترین تشکیلات است لکن اکنون که آن را از آنها نمی پذیرند، اینها هم با این نیمه تشکیلات هیچگاه مخالفت نکرده و اساس حکومت را نخواستند بهم بزنند و اگر گاهی هم با شخص سلطانی مخالفت کردند مخالفت با همان شخص بوده از باب آن که بودن او را مخالف صلاح کشور تشخیص دادند و گرنه با اصل اساس سلطنت تا کنون از این طبقه مخالفتی ابراز نشده، بلکه بسیاری از علماء بزرگ عالی مقام در تشکیلات مملکتی با سلاطین همراهی ها کردند مانند خواجه نصیر الدین و علامه حلی و محقق ثانی و شیخ بهایی و محقق داماد و مجلسی و امثال آنها. (...). مجتهدین همیشه خیر و صلاح کشور را بیش از همه می خواهند.» (۱) برخی خواسته اند از مطالب مذکور نتیجه بگیرند که گویا امام با حکومت سلطنتی مخالفتی نداشته اند. ۲. اما در همین کشف الاسرار از نوع و بلکه از انواع دیگری از حکومت هم یاد شده است. به این بخش از متن کشف الاسرار توجه کنید: «ما که می گوئیم حکومت و ولایت در این زمان با فقها است نمی خواهیم بگوئیم فقیه هم شاه و هم وزیر و هم نظامی و هم سپور است بلکه می گوئیم همانطور که یک مجلس مؤسسان تشکیل می شود از افراد یک مملکت و همان مجلس، تشکیل یک حکومت و تغییر سلطنت می دهد و یکی را به سلطنت انتخاب می کند (۲) و همانطور که یک مجلس شوری تشکیل می شود از یک عده اشخاص معلوم الحال و قوانین اروپایی یا خود در آری را بر یک مملکت، که همه چیز آنها مناسب با وضع اروپا نیست تحمیل می کنند و همه شماها کور کورانه آن را مقدس می شمردید و سلطان را با قرارداد مجلس مؤسسان سلطان می دانید و به هیچ جای عالم و نظام مملکت بر نمی خورد، اگر یک همچو مجلس از مجتهدین دیندار که هم احکام خدا را بدانند و هم عادل باشند و از هواهای نفسانیه عاری باشند و آلوده به دنیا و ریاست آن نباشند و جز نفع مردم و اجرای احکام خدا غرضی نداشته باشند، تشکیل شود و انتخاب یک نفر سلطان عادل کنند که از قانونهای خدایی تخلف نکند و از ظلم و جور احتراز داشته

باشد و به مال و جان و ناموس آنها تجاوز نکند به کجای نظام مملکت برخورد می کند؟» (۳) با تأمل در متن مذکور به نظر می رسد که حکومت سلطان عادل که تحت نظارت علما و با نصب آنها به اداره امور پردازد بدون اشکال است و لااقل به نظر امام می توان از این نوع حکومت سخن گفت. البته روشن نشده است که این سلطان عادل لازم است فقیه باشد یا خیر؟ در هر صورت تأکیدی بر فقاهت سلطان نشده است. برخی مطالب ارائه شده در مصاحبه های او ان وقوع انقلاب نیز نزدیک به مطالب مذکور است. امام در پاسخ به سؤال می گوید: «من در آینده (پس از پیروزی انقلاب اسلامی) همین نقشی که الان دارم خواهم داشت؛ نقش هدایت و راهنمایی، و در صورتی که مصلحتی در کار باشد اعلام می کنم و اگر چنانکه خیانتکاری در کار باشد با او مبارزه می کنم، لکن من در خود دولت هیچ نقشی ندارم.» (۴) (۳) در کشف الاسرار مطالبی آمده که نشان می دهد امام هیچیک از دو نوع حکومتی را که ذکر شد مشروع نمی داند. بلکه در نظر ایشان حکومت مشروع الهی است که فقیه جامع شرایط در رأس آن باشد، بنگرید: «جز سلطنت خدایی همه سلطنتها بر خلاف مصلحت مردم و جور است و جز قانون خدایی همه قوانین باطل و بیهوده است.» (۵) حضرت امام در رد ادعای نویسنده اسرار هزار ساله، که گفته است: هیچ دلیلی بر این مطلب که حکومت حق فقیه است وجود ندارد، چنین سخن گفته است: «مبانی فقهی عمده اش اخبار و احادیث ائمه است که آن هم متصل است به پیغمبر خدا و آن هم از وحی الهی است.» (۶) آنگاه حضرت امام به ذکر چند حدیث پرداخته است، ذیل یکی از این احادیث حضرت امام چنین نتیجه گرفته است: «پس معلوم شد آنهایی که روایت سنت و حدیث پیغمبر می کنند، جانشین پیغمبرند و هر چه برای پیغمبر از لازم بودن اطاعت و ولایت و حکومت ثابت است برای آنها هم ثابت است زیرا که اگر حاکمی کسی را جانشین خود معرفی کرد معنی اش آن است که کارهای او را در نبودنش او باید انجام دهد.» (۷) در جمله فوق دقت کنید، با این که جمله مذکور در کشف الاسرار آمده است اما تمامی اندیشه سیاسی امام را، حتی ولایت مطلقه فقیه را که در روزهای پایانی عمر خویش به تبیین بخشهایی از آن پرداختند، در بر دارد. این سه نظریه چگونه با یکدیگر قابل جمع است؟ به نظر من آنان که کشف الاسرار را در تبیین اندیشه سیاسی امام نادیده می گیرند، از این جهت که پاره ای از افکار مطرح شده در این کتاب با مبحث ولایت فقیه قابل جمع نیست، کار درستی نمی کنند، بلکه عظمت امام این است که اصالت فکرش را در کشف الاسرار هم بتوانیم نشان دهیم. در ادامه این پژوهش این مسأله روشن خواهد شد و وجه علمی تفاوت نظریات مذکور را بیان خواهیم کرد. در ادامه نظریه سوم را در منابع بعدی به نحو روشن تر و شفاف تر حضرت امام تبیین کرده است. گمان می کنم خوانندگان با مباحث بعدی به مقدار لازم آشنایی دارند. لذا در اینجا به قدر لازم اکتفا می کنیم و فقط به ذکر برخی نکات، که در جهت اهداف این پژوهش است و به ایضاح بیشتر بحث کمک می کند می پردازیم. ب. کتاب البیع: امام خمینی (ره) در اول بهمن ۱۳۴۸ ه.ش، در اثنای بحث فقهی «مکاسب» موضوع «ولایت فقیه» را محور تدریس خویش قرار داد. در این درس، که محتوای آن هم در کتاب البیع آمده است و هم به صورت مستقل در همان زمان توسط شاگردان ایشان منتشر شد، آمده است که: «بر تمام مسلمانان و پیشاپیش آنان بر علمای روحانی و طلاب حوزه های علمیه اسلامی واجب است که علیه سمپاشیهای دشمنان اسلام، به هر وسیله ممکن، قیام کنند، تا این که بر همگان آشکار شود که اسلام برای اقامه حکومتی عدل گستر آمده است.» (۸) برای پرهیز از تفصیل، به چند نکته اساسی که در این درسها مطرح شد، به اختصار اشاره می کنیم. در مورد لزوم برپایی حکومت اسلامی متذکر شده اند که: «احکام اسلامی، اعم از قوانین اقتصادی و سیاسی و حقوقی، تا روز قیامت باقی و لازم الاجرا است. (..) این بقا و دوام همیشگی احکام، نظامی را ایجاب می کند که اعتبار و سیادت این احکام را تضمین کرده، عهده دار اجرای آنها شود، چه اجرای احکام الهی جز از رهگذر برپایی حکومت اسلامی امکان پذیر نیست.» (۹) درباره اهداف حکومت اسلامی فرموده اند: «لزوم حکومت به منظور بسط عدالت و تعلیم و تربیت و حفظ نظام جامعه و رفع ظلم و حراست مرزهای کشور و جلوگیری از تجاوز بیگانگان، از بدیهی ترین امور است، بی آنکه بین زمان حضور و غیبت امام و این کشور و آن کشور فرقی باشد.» (۱۰) و نتیجه گرفته اند که: «پس اقامه حکومت و تشکیل دولت اسلامی

بر فقیهان عادل، واجب کفایی است.» (۱۱) بر همین اساس است که در اندیشه سیاسی امام، فقها مکلف بودند برای «تحصیل» حکومت تلاش کنند و البته «اگر یکی از فقیهان زمان به تشکیل حکومت توفیق یافت، بر سایر فقها لازم است که از او پیروی کنند.» (۱۲) ج. نامه‌ها: با پیروزی انقلاب اسلامی و به ثمر رسیدن اندیشه سیاسی حضرت امام و تشکیل حکومت اسلامی در قالب «جمهوری اسلامی» در مرحله عمل مشکلاتی پیش آمد که راهگشای این مشکلات تفکر سیاسی حضرت امام بود که در صحنه عمل توانایی خود را نشان می‌داد. از قبیل تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام و قرار گرفتن احکام حکومتی در کنار احکام اولیه و ثانویه. واکنشهایی که از سوی برخی افراد و محافل، بویژه در قبال احکام حکومتی، ابراز شد سبب شد تا حضرت امام برخی از ابعاد اختیارات حکومت اسلامی و ولی فقیه را تبیین نماید. در یکی از این تلاشها حضرت امام چنین نوشت: «آنچه گفته شده است تا کنون، یا گفته می‌شود ناشی از عدم شناخت ولایت مطلقه الهیه است. آنچه گفته شده است که شایع است مزارعه و مضاربه و امثال آنها با آن اختیارات از بین خواهد رفت، صریحا عرض می‌کنم فرضا چنین باشد، این از اختیارات حکومت است.» (۱۳) آنچه در اندیشه سیاسی امام اتفاق افتاده است، در عمل سیاسی ایشان نیز حضور داشته است. به عنوان مثال تاریخ مبارزات سیاسی امام نشان می‌دهد که ایشان از آغاز مبارزات شعار نفی سلطنت نداده اند، بلکه در ابتدا تقاضاهای ایشان متوجه انجام برخی اصلاحات در سازمان سیاسی و فرهنگی جامعه و جلوگیری از تخلفات شرعی و قانونی بوده است. مثلا امام در نامه ای به محمدرضا پهلوی گوشزد می‌کند که به اسد الله علم در این بدعتی که می‌خواهد به اسم انجمنهای ایالتی و ولایتی انجام دهد تذکر دادم و مفاسدش را گوشزد کردم اما توجه نکرد. و سپس ادامه می‌دهد که: «این جانب به حکم خیرخواهی برای ملت اسلام، اعلیحضرت را متوجه می‌کنم به این که اطمینان نفرمایید به عناصری که با چاپلوسی و اظهار چاکری و خانه زادی، می‌خواهند تمام کارهای خلاف دین و قانون را کرده به اعلیحضرت نسبت دهند و قانون اساسی را که ضامن ملیت و سلطنت است با تصویبنامه خائنانه و غلط از اعتبار بیندازند. تا نقشه‌های شوم دشمنان اسلام و ملت را عملی کنند. انتظار ملت مسلمان آن است که با امر اکید، آقای علم را ملزم فرمایید از قانون اسلام و قانون اساسی تبعیت کند و از جسارتی که به ساحت مقدس قرآن کریم نموده استغفار نماید و الا ناگزیرم در نامه سرگشاده به اعلیحضرت مطالب دیگری را تذکر دهم. از خداوند تعالی استقلال ممالک اسلامی و حفظ آن را از آشوب مسألت می‌نمایم.» (۱۴) روشن است که رفتار سیاسی حضرت امام در جریان لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی در چارچوب دولت مشروطه و نظارت عالی قابل تفسیر است. چنانکه رفتار سیاسی حضرت امام در سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی و حتی در بیشتر موارد قبل از انقلاب، در چارچوب نظریه ولایت فقیه و حاکمیت فقها قابل تفسیر است. اکنون نوبت آن است که وارد بحث منطق تحول در اندیشه و عمل سیاسی حضرت امام شویم. منطق تحول اندیشه و عمل سیاسی امام خمینی (ره) بحث منطق تحول اندیشه و عمل سیاسی حضرت امام را در دو مقام پی‌گیری می‌کنم، ابتدا لازم است به تلاش برخی از متفکران از حل این مسأله اشاره کنم و سپس به آنچه در نظر نگارنده صائب تر است. الف. پاسخهای ارائه شده: یکی از تلاشهای خیلی خوب و قابل توجه از نظر علمی کاری است که توسط آقای سید علی قادری در باب اندیشه سیاسی حضرت امام انجام شده است. وی برای این که منطق تحول افکار امام را نشان دهد و نیز به جهات دیگر، که مد نظر ما در این پژوهش نیست از قبیل دسته بندی حوزه های معرفت سیاسی امام، معرفت سیاسی را در پنج حوزه قابل طبقه بندی دانسته است، این طبقات عبارت اند از: ۱ حوزه علم سیاست. ۲ حوزه حوادث سیاسی. ۳ حوزه تحلیل سیاسی. ۴ حوزه آرای سیاسی. ۵ حوزه اندیشه سیاسی. (۱۵) به نظر آقای قادری حضرت امام در حوزه علم سیاست مطالبی ندارند. چون حوزه علم سیاست یعنی «مجموعه ای از تئوری ها، فرضیه ها و قضایایی که قابلیت اثبات و ابطال دارند و اثبات و ابطال آنها به روش های علمی ممکن است.» «اگر سؤال شود: فرضیه ها و کشفیات عملی حضرت امام (ره) در موضوعات علم سیاست چیست؟ پاسخ روشن آن این است که در حال حاضر هیچ. چرا که معظم له به این معنی عالم علم سیاست نبودند.» (۱۶) حوزه علم به حوادث سیاسی نیز بسیار وسیع است. به گونه ای که تقریبا نمی توان از یک انسان انتظار داشت که بر

همه حوادث و اخبار سیاسی در سطح جهان آگاهی داشته باشد. «حضرت امام جریانات کلی پی در پی تاریخی را به خاطر داشتند» . در حوزه تحلیل سیاسی حضرت امام تحلیل گری قوی بودند. این تحلیل‌ها مبتنی بر اصولی بود که حضرت امام به آنها اعتقاد داشت. آرای سیاسی از اندیشه سیاسی جدا است. در تعریف نویسنده مذکور آرای سیاسی: «مجموعه‌ای است که از نظرات افراد نسبت به موضوعاتی که به اداره امور اجتماعی ارتباط می‌یابد.» (۱۷) ویژگیهای آرای سیاسی از این قرار است: ۱. آرای سیاسی از نوع قضایای شخصی است و اگر به قضایای کلی هم میل کند در حد قضایای مهمله باقی می‌ماند و به حد قضایای طبیعی پیش نمی‌رود. خصیصه آرای سیاسی گم بودن مبانی آن است. ۳. همه افراد در این حوزه دارای نظر هستند. ۴. آرای سیاسی معرفتی شخصی است، یعنی ماهیت آن کثرت‌گرا است و در مبانی وحدت ندارد. عواملی مانند سن، نوع مطالعات، وضعیت اقتصادی، جهان بینی، شغل، رفاقت، رقابت، مکان زیست و زمان، نزدیکی و دوری به قدرت و بسیاری از مقولات دیگر، از عواملی هستند که بطور مستقیم یا غیر مستقیم در شکل‌گیری آرای سیاسی تأثیر دارند. به نظر آقای قادری: «حضرت امام (ره) بارها نظرات سیاسی خود را تغییر داده‌اند و این تغییر نه تنها از ارزشهای والای ایشان نمی‌کاهد، بلکه بر عکس، یکی از نکات مثبت و قوت معظم له است. چنانکه وقتی امروز می‌شنویم که پیامبر اکرم (ص) در جنگ بدر بر سر چگونگی چادر زدن در کنار چاهها، با پیشنهاد یک فرد عادی تصمیمشان را تغییر می‌دهند، به وجد می‌آییم.» (۱۸) در حالی که حوزه آرای سیاسی، حوزه روندهای متغیر است، حوزه اندیش سیاسی حوزه روندهای ثابت است. به نظر نویسنده مذکور، حضرت امام از اندیشه سیاسی ثابتی برخوردار بوده است و آنچه تغییر می‌کرده مربوط به حوزه آرای سیاسی ایشان است که قابل نقد و بررسی و در نتیجه تغییر بوده است. در نظر نویسنده مقاله «امام خمینی (ره) در پنج حوزه معرفت سیاسی»، «اندیشه سیاسی مجموعه باورهای فلسفی است که به طور مستقیم به اداره امور جامعه مرتبط باشد.» (۱۹) به نظر وی امهات اندیشه سیاسی امام از این قرار است: ۱. در تقسیم بندی اندیشه‌ها به دینی و غیر دینی، اندیشه‌های سیاسی امام کاملاً دینی است. چون از مبانی دینی انتزاع شده است. ۲. در اندیشه سیاسی امام دین از سیاست جدا نیست. ۳. در اندیشه سیاسی امام، وجود حکومت، یک امر قهری است. ۴. اصل تأسیس حکومت اسلامی در اندیشه سیاسی امام امری واجب است اما نحوه تشکیل آن در حوزه آرای سیاسی ایشان قرار دارد و نه در حوزه اندیشه سیاسی. حکومت اسلامی در اندیشه سیاسی امام بر اساس ولایت فقیه بنا می‌شود. (۲۰) چکیده نظر آقای قادری در اینجا به پایان می‌رسد. در یک جمله ایشان قائل است که آنچه در حوزه افکار سیاسی امام ثابت مانده مربوط به اندیشه سیاسی امام است و آنچه تغییر پیدا کرده مربوط به حوزه آرای سیاسی ایشان است. در حالی که این سخن، به نظر می‌رسد، ساده کردن مسأله و نادیده گرفتن بخشهایی از واقعیت است. گرچه اذعان می‌کنم که آقای قادری توانسته است تا حد زیادی تغییر و تحول در افکار امام را توضیح دهد، اما تحول در خود اندیشه را نتوانسته است توضیح دهد. فی‌المثل آنجا که امام از سلطنت مشروطه یاد می‌کند و یا از سلطنت مؤمن عادل زیر نظر مجتهد و مأذون از مجتهد به عنوان دو مدل از حکومت‌های مورد تأیید یاد می‌کند، این با حکومت مبتنی بر ولایت فقیه، که از نوع غیر سلطنتی است چگونه قابل جمع است؟ برآستی کدام یک اندیشه و کدام در حوزه آرا قرار دارد؟ یکی دیگر از پژوهشگران، پس از آن که به نوعی تفاوت نظام‌های سیاسی در کتاب کشف الاسرار را متوجه شده و به آن اشاره کرده‌اند، در مقام پاسخ با پاک کردن صورت مسأله، از ارائه پاسخ خود را بی‌نیاز کرده‌اند. بنگرید: «حکومت و ولایت فقیه عادل در عصر غیبت در این کتاب (یعنی کشف الاسرار) بدون توضیح وافیه و توجه به فروع مسأله مطرح شده است و لذا این کتاب فی‌نفسه مرجع خوبی برای تبیین زوایای اندیشه امام در این باب نیست.» (۲۱) ب. پاسخ پیشنهادی نگارنده: برای این که منطبق تحول در اندیشه و عمل سیاسی حضرت امام (ره) را، به عنوان یک متفکر و مصلح بزرگ اسلامی، درک کنیم لازم است بحث در مراحل زیر دنبال شود: ۱. گفتمان‌های اندیشه سیاسی اسلامی. ۲. جایگاه اندیشه سیاسی امام در این گفتمان‌ها. ۳. اصول ثابت اندیشه سیاسی امام. و در پایان نتیجه‌گیری و اینک توضیح مطلب: گفتمان‌های اندیشه سیاسی در اسلام نگارنده نتیجه در این زمینه، در جای دیگر، به

تفصیل سخن گفته است. (۲۲) بر همین اساس در اینجا نتیجه مباحث، بدون پرداختن به نقد و بررسی آرای دیگران در این باب، که بناچار بحث را طولانی خواهد کرد، ارائه خواهد شد. به نظر می‌رسد، در یک گفت‌وگو سازی معطوف به هدف و غایت، بتوانیم میراث سیاسی اسلامی را، به هر مذهب و فرقه‌ای که تعلق داشته باشند، اعم از شیعه و سنی، در قالب سه گفت‌وگو طبقه بندی کنیم: الف. اندیشه‌های سیاسی انقلابی، ب. اندیشه‌های سیاسی اصلاحی، ج. اندیشه‌های سیاسی تغلیبی. اندیشه‌های سیاسی انقلابی اندیشه‌های هستند که در صدد تغییر صد در صد اوضاع هستند. مبانی این اندیشه صد در صد برخاسته از دین است و هدف، انجام تکلیف الهی است. این سنخ از اندیشه‌ها هم در دوران معاصر یافت می‌شوند و هم در صدر اسلام. اندیشه سیاسی اسلام برای اولین بار توسط حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (ص) ارائه شد، آن حضرت توانست با تکیه بر تعالیم اسلامی، جامعه جاهلی را تبدیل به جامعه اسلامی می‌کند و نابسامانی‌های مادی و معنوی را در مدتی کم از بین ببرد. همین است که حضرت علی (ع) فرمود: «إن الله بعث محمداً صلى الله عليه وآله وسلم نذيراً للعالمين و اميناً على التنزيل و انتم معشر العرب على شر دين و في شر دار، منيخون بين حجارة خشن و حیات صم، تشربون الكدر و تأكلون الجشب و تسفكون دماءكم و تقطعون ارحامكم. الاصلنام فيكم منصوبه و الاثام بكم معصوبه». خداوند متعال محمد (ص) را تبلیغ کننده بر عالمیان و امین برای فرستادن قرآن و رسالت مبعوث نمود و در آن حال شما گروه عرب دارای بدترین دین بودید و در بدترین جامعه زندگی می‌کردید. در میان سنگهای سخت و مارهای ناشنوا سکنی داشتید، آبهای تیره می‌آشامیدید و غذای خشن می‌خوردید و خون‌های یکدیگر را می‌ریختید و از خویشاوندان خود قطع رابطه می‌نمودید، بتها در میان شما (برای پرستش) نصب شده و گناهان و انحرافها سخت به شما بسته بود. (۲۳) اندیشه‌های سیاسی اصلاحی، اندیشه‌هایی هستند که با توجه به شرایط زمان و مکان و نیز امکانات و سایر شرایط، که از آنها در کل تعبیر به واقعیات می‌کنیم، ضمن این که از اصول خود عقب نشینی نمی‌کنند، در پوششی تقیه گونه، پیشنهادهاتی در جهت اصلاح و بهبود نسبی امور ارائه می‌کنند. و اگر شرایط مساعدتر شد، آنها هم سعی می‌کنند بر شرایط خود بیفزایند. در این مورد توضیح بیشتری خواهیم داد. اندیشه‌های سیاسی تغلیبی در صدد حفظ وضع موجود بوده، از تر «الحق لمن غلب» دفاع می‌کنند. بنگرید به نظریه فضل الله بن روزبهان خنجی در باب طرق انعقاد امامت و حکومت: «و طرق انعقاد امامت چهار است: اول اجماع مسلمانان بر امامت او و بیعت اهل حل و عقد از علما و قضات و رؤسا (...). طریق دوم استخلاف امام سابق کسی را که شرایط امامت در او جمع شده باشد (...). سیوم از طریق انعقاد امامت شوری است (...). طریق چهارم از اسباب انعقاد پادشاهی و امامت، استیلا و شوکت است. علما گفته‌اند که چون امام وفات کند و شخصی متصدی امامت گردد بی بیعتی و بی آن که کسی او را خلیفه ساخته باشد، و مردمان را قهر کند به شوکت و لشکر (بخوانید زور) امامت او منعقد می‌گردد، خواه قریشی باشد و خواه نه، و خواه عرب باشد یا عجم یا ترک و خواه مستجمع شرایط باشد و خواه فاسق و جاهل و اگر چه آن مستولی بدین فعل عاصی می‌گردد. و چون بواسطه سطوت و استیلا جای امام گرفته، او را سلطان گویند و امام و خلیفه بر او اطلاق توان کرد.» (۲۴) غرض این که این سنخ اندیشه‌ها، که تعدادشان هم کم نبوده است، پیوسته در خدمت حفظ خود و حفظ تاج و تخت‌ها بوده‌اند. اما اندیشمندان که اندیشه‌های اصلاحی و انقلابی را ارائه کرده‌اند، پیوسته دارای اصول برخاسته از دین حنیف اسلام و در صدد حفظ آرمان‌های اسلامی بوده‌اند. امام خمینی (ره) یکی از این شخصیت‌های بزرگ است. اصول ثابت اندیشه سیاسی امام با من همراهی می‌کنید که بحث از اصول ثابت اندیشه سیاسی امام در این مختصر گنجایش ندارد و بحثی مستقل را می‌طلبد اما به مصداق «آب دریا را اگر نتوان کشید، هم به قدر تشنگی باید چشید» ما هم به میزانی که در پاسخ به پرسش اصلی این پژوهش اصلی به ما کمک کند، به این بحث خواهیم پرداخت. به نظر نگارنده، اندیشه‌های سیاسی موفق اندیشه‌ای است که ضمن دارا بودن اصول ثابت، از انعطاف هم برخوردار باشد. در ابتدای این مقاله گفته شد که «اندیشه سیاسی کوششی است برای تعیین اهدافی که به اندازه معقولی احتمال تحقق دارد و نیز تعیین ابزارهایی که در حد معقولی می‌توان انتظار داشت موجب دستیابی به آن اهداف بشود.» و نیز گفتیم که باید قابل دفاع عقلی و منطقی هم باشد. بنابر این

اندیشه سیاسی دارای ارکان زیر خواهد بود: الف. تعیین اهداف معقول. ب. تعیین و انتخاب ابزارهای لازم برای رسیدن به هدف. ج. منطقی بودن. حال سخن این است که اگر یک اندیشه سیاسی، در شرایطی که نمی‌توان رژی می را ساقط کرد، بخاطر فقدان امکانات و...، بگوید فقط باید فلان رژیم را ساقط کنیم و هیچ راه دیگری وجود ندارد، این اندیشه موفق نخواهد شد. مطالب بعدی بحث را روشن تر خواهد کرد. امام خمینی (ره) در اندیشه سیاسی خویش از اصول ثابتی پیروی می‌کند. برخی از مهمترین این اصول از این قرار است: ۱. اصل تکلیف. ۲. اصل مصلحت مردم. ۳. اصل حفظ اسلام. ۴. اصل حفظ دارالاسلام. ۵. اصل دعوت و گسترش اسلام. اصل نفی سیل. شاید بتوان برخی از این اصول را درهم ادغام کرد و یا شاید بتوان اصول دیگری را به مجموعه مذکور افزود، به هر حال بحث فعلی ما این نیست. فعلا- اصل اول، دوم و سوم برای این بحث دارای اهمیت است. کلید فهم تحول اندیشه و عمل سیاسی امام و متفکران بزرگ شیعی و نیز ائمه معصومین (ع) و حتی پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) توجه به اصول مذکور است. عمل به تکلیف، با در نظر گرفتن مصلحت مردم و حفظ اسلام، گاهی متفکران قویم را در ردیف مصلحان قرار داده است و گاهی در ردیف انقلابیون. گاهی در شرایط تقیه، گاهی در شرایط خارج از تقیه، گاهی در شرایط صلح اجباری، همچون امام حسن (ع) و گاهی در شرایط قیام عاشورایی و گاهی در شرایط کار عقیدتی و فرهنگی. گاهی در شرایط سکوت ۲۵ ساله و گاهی در شرایط فریاد و خشم. بر همین اساس است که مسلمین در شرایط مکه حتی اجازه دفاع از خود را نیز نداشتند تا چه رسد به جهاد، بر خلاف شرایط مدینه. بر همین اساس است که اهم بر مهم مقدم می‌شود. برای این که پایه های بحث از استحکام بیشتری برخوردار شود، به بخشهایی از سخنان امام (ره) استناد می‌کنیم، گرچه در این مورد می‌توان در جای دیگر با تفصیل لازم سخن گفت. سخن امام در کشف الاسرار در رد بر نویسندگان «اسرار هزار ساله» که گفته است علما حکومت های قبل از قیام قائم را حکومت جور می‌دانند و لذا همکاری با آن را حرام می‌دانند چنین گفته است: «اکنون اگر کسی تکذیب کند از وضع یک حکومتی که این حکومت ها جائزانه است و کسی هم تا زمان دولت حق نمی‌تواند آنها را اصلاح کند، چه ربط دارد به این که حکومت عادلانه نباید تشکیل داد؟ بلکه اگر کسی جزئی اطلاع از اخبار ما داشته باشد می‌بیند که همیشه امامان شیعه با آن که حکومت های زمان خود را حکومت ظالمانه می‌دانستند و با آنها آنطورها که می‌دانید سلوک می‌کردند، در راهنمایی برای حفظ کشور اسلامی و در کمک های فکری و عملی کوتاهی نمی‌کردند و در جنگهای اسلامی در زمان خلیفه جور باز شیعیان علی (ع) پیشقدم بودند. جنگهای مهم و فتح های شایانی که نصیب لشکر اسلام شده مطلعین می‌گویند و تاریخ نشان می‌دهد که یا به دست شیعیان علی یا به کمک های شایان تقدیر آنها بوده. شما هم می‌دانید که سلطنت بنی امیه در اسلام بدترین و ظالمانه ترین سلطنتها بوده و دشمنی و رفتارشان را با آل پیغمبر و فرزندان علی بن ابی طالب همه می‌دانید و در میان همه بنی هاشم بد سلوکی و ظلمشان به علی بن الحسین زین العابدین بیشتر و بالاتر بود. به همین سلطنت وحشیانه جائزانه ببینید علی بن الحسین چقدر اظهار علاقه می‌کند. در کتاب صحیفه سجاده می‌گوید: اللهم صلی علی محمد و آله و حصن ثغور المسلمین بغزتک و اید حمائتها بقوتک و اسبغ عطایاهم من جدتک (...). تا آخر این دعا که قریب هشت صفحه است.» (۲۵) امام در یک سخنرانی در سال ۱۳۴۱ چنین گفته است: «استناد و تکیه ما روی قانون اساسی از طریق الزموهم بما الزموا علیه انفسهم می‌باشد نه این که قانون اساسی از نظر ما تمام باشد. اگر علماء از طریق قانون حرف می‌زنند برای این است که اصل دوم متمم قانون اساسی تصویب هر قانون خلاف قرآن را از قانونیت انداخته است. و الا ما لنا و القانون؟ ماییم و قانون اسلام. علمای اسلامند و قرآن کریم.» (۲۶) نتیجه گیری از آنچه آمد می‌توانیم این نتیجه را بگیریم که اندیشه اصلی امام در باب حکومت دینی حکومت ولی فقیه عادل جامع الشرایط است. چه امام بر این مطلب حتی در کشف الاسرار هم تأکید کرده بود، آن هم به صریحترین وجه ممکن. به این تعبیر که «هر چه برای پیغمبر از لازم بودن اطاعت و ولایت و حکومت ثابت است برای آنها (یعنی فقها) هم ثابت است.» (۲۷) این اندیشه، امام را در ردیف اندیشه پردازان انقلابی قرار می‌دهد. در نهایت با همین اندیشه بود که فلسفه سیاسی لازم برای جایگزینی نظام پوسیده شاهی فراهم

شد و انقلاب اسلامی به بار نشست. امام اندیشه سیاسی مبتنی بر نظام مشروطه و یا اذن ولی فقیه به مومن عادل از باب قدر مقدور و حتی الزام خصم به چیزی است که خود متعهد شده است. به نظر من این حوزه از اندیشه است که امام را در ردیف اندیشه پردازان مصلح قرار می دهد. اهمیت تفکرات اصلاحی امام، به نظر من، کمتر از اندیشه انقلابی امام نیست. بویژه از این نظر که امروزه بسیاری از مسلمانان می خواهند راه خود را در اندیشه سیاسی اسلام بیابند. این مسلمانان در شرایط مختلف هستند، چه از نظر زمان و مکان و چه از نظر امکانات و سایر شرایط، در صورتی که اندیشه سیاسی امام به تمامه به مسلمانان جهان ارائه شود، می توان امیدوار بود که برخی در پرتو اندیشه های اصلاحی به اندیشه های انقلابی وی وارد شوند. این تصور درستی نیست اگر انتظار داشته باشیم که تمامی مسلمانان جهان وارد مرحله اخیر و انقلابی اندیشه امام شوند. البته این انعطاف، که در اندیشه سیاسی امام است، مرهون «اجتهاد» شیعی است. اجتهاد موتور حرکت جوامع شیعی است. اجتهاد در کنار اصل مصلحت مردم بجای مصلحت حاکم، اصل تکلیف بجای اصل سود و نتیجه زود گذر، اصل حفظ اسلام بجای حفظ خود و... از مبانی مهم اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) هستند. اگر این اصول از سوی متفکران عالم اسلامی شناخته شوند و به آنها توجه شود، امید آن هست که شاهد یک حرکت رو به جلو در تمامی جهان اسلام باشیم. «قلیل تدوم خیر من کثیر لا تدوم» معصوم می فرماید: کمی که ادامه یابد بهتر است از زیادی که ادامه نیابد. اگر نمی توانیم در سیستم جهانی و کشورهای اسلامی تغییرات زیادی ایجاد کنیم، از تغییرات کم نباید غافل بمانیم. غفلت از اندیشه های اصلاحی ما را به اندیشه های انقلابی نخواهد رساند. راه ورود به اندیشه های انقلابی، گام زدن بطور همزمان، در اندیشه های اصلاحی است. کاری که امام خمینی هم در عمل سیاسی و هم در اندیشه های سیاسی خویش توأماً آن را بکار بست. کشف الاسرار را احیا کنیم، کتابی که هم حاوی اندیشه های اصلاحی است و هم اندیشه های انقلابی. منابع مقاله: جرعه جاری، ذوعلم، علی؛

شخصیت سیاسی و عرفانی حضرت امام (ره)

شخصیت سیاسی و عرفانی حضرت امام (ره) برخی از ابعاد سیاسی و عرفانی شخصیت حضرت امام (رحمه الله) و نفوذ اندیشه های ایشان در غرب اشاره: به منظور آشنایی هرچه بیش تر اهل معرفت با آراء و اندیشه های حضرت امام خمینی (رحمه الله) گفت و گویی با حضور حجج اسلام و المسلمین محسن غروی و دکتر عباسعلی شاملی از محققان و مدرسان حوزه علمیه قم انجام گرفته است که آن را تقدیم می داریم: - در فلسفه سیاسی حضرت امام (رحمه الله) مبنای مشروعیت حکومت اسلامی چیست؟ حجه الاسلام غروی: در مورد مبنای مشروعیت حکومت اسلامی دو دیدگاه مشخص وجود دارد: یکی این که حاکم اسلامی منصوب است و دیگر این که حاکم اسلامی منتخب مردم است. منظور از دیدگاه اول، که معتقد به نصب حاکم اسلامی می باشد، این است که وی از طرف شارع مقدس منصوب است. در راس شرع، خداوند متعال قرار دارد و پس از او، رسول و امامان معصوم (رحمه الله) «شارع» تلقی می شوند. البته آن ها هم آنچه را می گویند از طرف خداست. ولی ما آن ها را هم «شارع» می دانیم: بر اساس دیدگاه اول، حاکم اسلامی منصوب از طرف خدا و رسول و امامان معصوم (علیهم السلام) است. در این جا باید توجه داشت که در زمان غیبت آیا این «نصب» صریح و آشکار است یا به معنای تعیین شرایط است. ما که معتقدیم حاکم اسلامی در زمان غیبت منصوب از طرف شارع است، معنایش آن است که شارع مقدس شرایط خاصی برای حاکم اسلامی تعیین کرده که حاکم اسلامی نمی تواند فاقد آن شرایط باشد. حال اگر این شرایط در چند نفر بود، باید در بین واجدان شرایط رهبری و حکومت مرجحی پیدا کنیم، اگر می خواهیم رهبر واحد باشد تا یکی از این واجدان شرایط بر دیگران ترجیح پیدا کند. به عنوان مرجح، می توان از اقبال مردم و نمایندگان و خبرگان آنان هم یاد کرد؛ یعنی: بگوییم هر واجد شرایطی که مردم بیش تر به او اقبال داشتند و او را پذیرفتند و مقبولیت بیش تری داشت، به عنوان حاکم متعین می شود. اگر هم قرار شد که شورای رهبری وجود داشته باشد، واجدان شرایط یا

همان کسانی هستند که در شورای رهبری قرارداد می‌کنیم و یا از بین واجدان شرایط، مرجعی را در نظر می‌گیریم تا متعین شود. در این حالت، باز هم مقبولیت مردم نسبت به آنان می‌تواند یکی از مرجحات حکومت و رهبری باشد. اما دیدگاه انتخابی معتقد است که حاکم اسلامی مشروعیت خود را فقط از رای مردم می‌گیرد. حضرت امام (رحمه الله) قایل به دیدگاه اول بودند. بحث‌هایی که ایشان در مبحث «ولایت فقیه» مطرح کرده‌اند و بحث‌هایی که در درس‌های حکومت اسلامی‌شان در نجف داشتند نشان می‌دهد که ایشان مبنای مشروعیت را واجدیت برخی شرایطی می‌دانند که شرع مقدس تعیین کرده است. البته هر جا هم ایشان صحبت از رای و اقبال مردم می‌کنند منظورشان این نیست که مشروعیت را به رای مردم برمی‌گردانند، بلکه می‌خواهند از رای مردم به عنوان یک مرجعی برای تعیین یافتن حکومت در شخص حاکم یاد کنند. عقل هم این مساله را تایید می‌کند که اگر دو نفر واحد شرایط رهبری هستند و ما می‌خواهیم یکی را به عنوان رهبر تعیین کنیم خوب است بینیم درجه اقبال مردم نسبت به کدام یک از این دو بیش تر است. آن که مقبولیت بیش تری یافت بر آن که مقبولیت کم تری می‌یابد، ترجیح دارد. مبنای مشروعیت حکومت اسلامی در فلسفه سیاسی حضرت امام (رحمه الله) برخورداری شخص حاکم از شرایطی است که شارع مقدس تعیین کرده. - در حال حاضر، نفوذ اندیشه‌های حضرت امام (رحمه الله) در خارج از مرزهای ایران چگونه ارزیابی می‌کنید؟ دکتر شاملی: پاسخ خودم را با استمداد از این کریمه مبارک می‌آغازم که می‌فرماید: «و جاء من اقصی المدینه رجل یسعی قال یا قوم اتبعوا المرسلین». من امام را مصداق روشن این آیه مبارکه می‌دانم؛ شخصیتی که فزایهای اصلی این آیه شریفه درباره ایشان صادق است: یکی فراز «من اقصی المدینه» است؛ امام برخاسته از اقصی المدینه بود. اقصی مدینه همان قم است. حرکت امام (رحمه الله) از قم موجب شد که این شهر به جایگاه تاریخی خودش در تاریخ اسلام و شیعه، که همان حرم اهل بیت علیهم السلام است، باز گردد. این شهر در تاریخ گذشته خود با یدک کشیدن عنوان حرم اهل بیت علیهم السلام خاستگاه اندیشمندان و چهره‌های درخشانی بوده که پاسدار حریم دین خدا بوده‌اند. بازگشت به این جایگاه تاریخی عامل اصلی حرکتی بود که حضرت امام (رحمه الله) از پانزده خرداد ۱۳۴۲ آغاز کردند. امام راحل همچنین مصداق «یسعی» است. امام (رحمه الله) کسی بود که نزدیک به یک قرن سعی و تکاپو برای احیای اسلام در اندیشه و عمل داشت؛ در اندیشه، به دست دهنده افکار تازه‌ای در ابعاد سیاسی، فقهی، عرفانی و در عمل نیز زنده کننده نظریه «ولایت فقیه» و ایده حکومت اسلامی با برجستگی ولایت عرفانی در برهه غیبت کبری بود. نکته آخر تصادق در فراز «اتبعوا المرسلین» است؛ امام (رحمه الله) دوباره نظریه «ولایت فقیه» را مطرح ساخت؛ همان مساله‌ای که موجب استمرار حرکت انبیاء علیهم السلام است و به قول خود حضرت امام (رحمه الله) ولایت فقیه جلوه‌ای از ولایت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. این مصادیق سه گانه در شخصیت حضرت امام (رحمه الله) نمود کرد: ساعی فی الله، برخاسته از اقصی المدینه و پیامشان هم پیروی از پیامبران علیهم السلام. عمل خود ایشان هم استمرار حرکت انبیاء علیهم السلام بود. با وجود این؛ به صراحت می‌توان گفت که شخصیت حضرت امام (رحمه الله) هم چنان در بیرون از مرزهای کشورمان مکتوم و مجهول مانده؛ یعنی تصویر کاملاً روشنی از ایشان و ابعاد شخصیتی‌شان در خارج از مرزهای انقلاب منعکس نشده است. شاید این صحبت من قدری تعجب آور باشد، ولی اگر شما نگاهی بکنید به نسل دوم انقلاب خودمان؛ کسانی که نیروهای خودی انقلاب هستند و در بستر انقلاب متولد شده‌اند، می‌بینید معرفت و شناختی که از امام (رحمه الله) دارند، بسیار کم رنگ است. این نشان می‌دهد که ما در ابعاد تعلیم و تربیتی آن طور که حق امام (رحمه الله) بوده است، ایشان را به فرزندان خودمان نشناسانده‌ایم، فقط روی ابعاد ظاهری، اسمی و در حد شعار اکتفا کرده‌ایم. واقعا شناخت نسل دوم انقلاب از حضرت امام (رحمه الله) بسیار سطحی است: معمولاً انعکاس چهره‌های جهانی در سطح بین‌المللی یکی از طریق ارتباطات خودی صورت می‌گیرد و دیگری از طریق ارتباطات بیگانه و غیرخودی؛ همان تقسیم بندی که رهبر معظم انقلاب در جناح بندی‌های سیاسی می‌کردند و می‌گفتند: جناح خودی و جناح غیرخودی. در اطلاع رسانی هم ما یک جناح خودی داریم و یک جناح بیگانه. در تبلیغات خودی (نه در تبلیغات بیگانه) تصویر

روشن و کاملی از حضرت امام (رحمه الله) ارائه نشده است؛ زیرا وقتی ما در درون خود انقلاب، در ساختار داخلی خود انقلاب نسبت به تاثیر شخصیت امام (رحمه الله) بر روی نسل دوم انقلاب خودمان مشکل داشته باشیم، طبیعی است که در بیرون از مرزها شناخت کاملی از ایشان ارائه نشده باشد. دستگاه‌های تبلیغاتی غیرخودی و بیگانه هم تلاششان بر مکتوم نگاه داشتن اصل انقلاب بوده است. نباید تعارف کنیم و بگوییم تصویر روشن و گسترده‌ای از حضرت امام (رحمه الله) وجود دارد؛ نه ما خودمان از امکانات تبلیغاتی خوب استفاده کرده ایم؛ امکاناتی مثل صدا و سیما و کتاب‌ها و روزنامه‌ها و مقالات و پایان‌نامه‌ها، و نه آنچه را که به بیرون از مرزها صادر کرده ایم آن قدر هست که بتواند طیف گسترده‌ای از افرادی را که منتظرند امام را به وسیله ما بشناسند، پوشش دهد. اما بیگانگان به دلیل شناخت عمیقی که از انقلاب و سکاندار آن، حضرت امام (رحمه الله) پیدا کردند، امکانات وسیع و کلانی را به کار گرفتند تا چهره انقلاب و امام (رحمه الله)، یا اصلاً مطرح نشود یا اگر مطرح شد در یک قالب تحریف شده باشد. وقتی چهره مبارک نبی اکرم صلی الله علیه و آله توسط سلمان رشدی آن طور مطرح می‌شود، باید منتظر باشیم که چهره‌ای همانند حضرت امام (رحمه الله) به گونه‌ای مطرح گردد که نه تنها جاذب و جهت دهنده نباشد، بلکه منحرف شده و تحریف شده باشد. اصلاً به راه اندازی جنگ هشت ساله به منظور درگیر ساختن منطقه‌ای انقلاب بود؛ انقلابی که می‌رفت نمود و واکنش جهانی پیدا کند. مطرح کردن جنگ هشت ساله به این دلیل بود که انقلاب در منطقه خاورمیانه درگیر و حبس شود و صادر نگردد. بنابراین، نمودی که در مغرب زمین از چهره امام (رحمه الله) وجود دارد چهره قوی‌ای نیست. اگر قدری بررسی کنیم، می‌بینیم که معرفی امام (رحمه الله) از طریق تبلیغات صدا و سیما و شبکه‌های رایانه‌ای به مردم مغرب زمین بسیار ناقص و ناچیز یا حتی تحریف شده است. وقتی در کانادا طی سال‌های دانشجویی خود اخبار را دنبال می‌کردم، می‌دیدم جمعاً قسمت‌هایی که احیاناً به معرفی انقلاب و امام (رحمه الله) و جنبه‌های شخصیتی ایشان مربوط است در حد یکی دو دقیقه بیشتر نمی‌شود. اما اگر در مواقعی بحران‌هایی در کشور اتفاق می‌افتاد، آن‌ها را بزرگ می‌کردند و چهره انقلاب را به آن صورتی که می‌خواستند نشان می‌دادند. بنابراین، اصلاً تلاش آن‌ها بر این بود که امام (رحمه الله) مطرح نباشد، مگر به عنوان یک موضوع حاشیه‌ای و فرعی. اگر هم مطرح می‌شد، جنبه‌هایی مطرح می‌شد که قطعاً تاثیر منفی از ایشان بر جای می‌گذاشت. همین مقداری را هم که ما از رسانه‌های غربی درباره ایشان می‌شنویم یا می‌بینیم یا می‌خوانیم به دلیل نفوذ شخصیت خود حضرت امام (رحمه الله) در جهان است. یادم نمی‌رود روزی با یکی از سیاهان امریکای جنوبی که به تازگی شیعه شده بود، برخورد کردم. تاریخچه گرایش خود را به اسلام بیان می‌کرد. از او پرسیدم: چه عاملی باعث شد که به اسلام علاقه مند شوی؟ گفت: من مسیحی بودم، مسیحی کاتولیک. در مسیحیت، چیزی ندیدم. به امریکا و بعد به کانادا آمدم. یک مسیر دایره وار را طی می‌کردم تا خودم و راه خودم را بیابم. اول به طور طبیعی به اسلام اهل تسنن منتقل شدم و بعد فقط با یک بار گوش دادن به کلام امام شما، که مفاهیم آن را نمی‌فهمیدم (چون به فارسی بود، ولی جاذبه‌های معنوی بسیاری داشت) خود به خود به تشیع علاقه مند شدم. از آن پس حرفهای امام را دنبال کردم پیامها شنیدنی و جاذب بودند، به امام عشق پیدا کردم و به دنبال آن با مطالعه منابع شیعی و انگیزه از محبت و عشق به امام خمینی (رحمه الله) به شیعه گرویدم. بنابراین، اگر شخصیت امام (رحمه الله) انعکاسی هم داشته بیش تر به دلیل جاذبه‌های شخص امام (رحمه الله) بوده، نه کارهای تبلیغاتی که مجاری اطلاعاتی ما انجام داده اند. - نقش مردم در حکومت اسلامی از منظر حضرت امام (رحمه الله) چگونه بوده است؟ چگونه می‌توان بین دیدگاه حضرت امام (رحمه الله) درباره نقش مردم در حکومت و دیدگاه ایشان مبنی بر انتصابی بودن حاکم جمع کرد؟ حجه الاسلام غروی‌ان: در سخنان حضرت امام (رحمه الله) یک دسته محکمت وجود دارد و یک دسته متشابهات. باید متشابهات سخنان ایشان را با محکمت تفسیر کرد. اما متأسفانه امروزه عده‌ای به متشابهات سخنان ایشان متمسک می‌شود تا افکار و اندیشه‌های خودشان را به ایشان منسوب کنند، در حالی که این آراء و اندیشه‌ها با محکمت نظر امام (رحمه الله) سازگاری ندارد. همان گونه که عرض کردم، از ادله ولایت فقیه، که امام (رحمه الله) مطرح کردند، پیداست،

ایشان ولی فقیه را منصوب می‌دانند و چنین نیست که مشروعیت و مقبولیت حکومت اسلامی - هر دو - را وابسته به رای مردم بدانند. اگر چنین حرفی بزنیم، باید امام (رحمه الله) را معتقد به همان نظام مردم سالاری (دموکراسی) غربی بدانیم؛ همان که امثال آبراهام لینکلن و دیگران مطرح کردند، در حالی که روشن است ایشان چنین عقیده‌ای نداشتند. امام (رحمه الله) برای مردم و حضور آنان در تحقق حکومت اسلامی و عینیت یافتن آن نقش زیادی قایل بودند و همین طور هم هست. وقتی ما بگوییم «ان الحكم الا لله»؛ حکم فقط از آن خداست، خدا خودش که نمی‌آید حکومت کند، خلیفه‌هایی دارد که آن‌ها در واقع، جانشینان خدا در بین انسان‌ها هستند. در مرتبه اول، بعد از خداوند، رسول اوصلی الله علیه و آله است و بعد ائمه معصوم علیهم السلام. ما معتقدیم در زمان غیبت خلیفه الله هم مع الواسطه، عالمی و فقیهی که بیش‌ترین آشنایی را با احکام الله دارد و بیش‌ترین صفات الهی در او متجلی است، جانشین اوست؛ کسی که هم از نظر علم بالاترین صلاحیت‌ها را دارد، بالاترین دانش را برای اداره جامعه اسلامی دارد و هم از نظر عمل و تقوا، شایسته‌ترین فرد است. در واقع، ما در نظریه «ولایت فقیه» معتقد به شایسته سالاری هستیم، نه مردم سالاری؛ یعنی: شایسته‌ترین کسی که صلاحیت اداره جامعه را دارد باید حکومت کند. حضرت امام (رحمه الله) هم دیدگاهشان همین بود. اما این که مردم چه نقشی ایفا می‌کنند. ابتدا کلمه «بیعت» را توضیح بدهم. مفهوم «بیعت» آن چنان که شایسته است، در فلسفه سیاسی ما تفسیر نشده است. «بیعت کردن» یعنی چه؟ یعنی این که مردم جامعه ما به حدی از رشد و بالندگی می‌رسند که می‌آیند اعلام وفاداری می‌کنند، اعلام پیروی می‌کنند از بهترین فردی که در جامعه شناخته‌اند و او را عالم‌ترین فرد می‌دانند، نزدیک‌ترین فرد به مقام عصمت می‌دانند. با او بیعت می‌کنند؛ یعنی: می‌گویند ما دوست داریم در مسیر رشد و بالندگی حرکت کنیم. اعلام وفاداری می‌کنند، نه این که وقتی در همه‌پرسی شرکت می‌کنند یعنی حاکم را جعل می‌کنند، نصب می‌کنند؛ خیر، مردم در مقام پایین‌تر، به رهبر و مرشد و پیر طریقت و حاکم سیاسی خودشان اعلام وفاداری می‌کنند، می‌گویند: ما هم کمک می‌کنیم، ما هم در راه تو هستیم. مفهوم «بیعت» این است. اما همه‌پرسی‌هایی که اکنون در دنیا وجود دارد، در نظام‌های دموکراتیک، لیبرال دموکراتیک و مانند آن‌ها معنایش این است که حاکم را مردم نصب می‌کنند. در فلسفه سیاسی حضرت امام (رحمه الله) چنین چیزی نیست، بلکه ما در اسلام، مفهوم «بیعت» را داریم، به همین معنا که توضیح دادم. در حوزه‌های علمیه هم وقتی طلبه‌ای می‌خواهد استادی را انتخاب کند، چندین درس پیش چندین استاد می‌خواند. اما پای درس یک استاد که بهتر سخن می‌گوید، احساس می‌کند مباحث را عمیق‌تر می‌فهمد. وقتی شاگرد پای درس آن استاد می‌نشیند، معنایش این نیست که این شاگرد معنای «استادی» را به آن استاد می‌دهد و او را فقیه می‌کند، بلکه استاد به صورت نفس‌الامری صلاحیت‌های خودش را دارد و این شاگرد آن‌ها را کشف می‌کند و در محضر او می‌نشیند و استفاده می‌کند. ولی فقیه و حاکم اسلامی هم عنوان معلم و مرشد مردم را دارد. خبرگان مردم این معلم بزرگ جامعه و راهبر و راهنمای بزرگ را کشف می‌کنند و مردم با او بیعت می‌کنند؛ مانند طلبه‌ای که پای درس استادی می‌نشیند. برای چه می‌نشیند؟ آیا می‌خواهد آن مقام را ثبوتاً به استادش بدهد؟ نه، آن استاد ثبوتاً لیاقت‌های علمی و کمالات خود را داراست، این طلبه از او استفاده می‌کند. اصطلاحاتی که بعضی برای ولی فقیه جمع کرده‌اند و می‌گویند: «ولی فقیه قیم مردم است» یا امثال این‌ها، هیچ در قانون اساسی نیامده، بلکه باید گفت: «ولی فقیه معلم مردم است.» ما به همان دیدی که به معلم و استاد نگاه می‌کنیم، باید به ولی فقیه هم در سطح کلان جامعه نگاه کنیم. مردم حاکم اسلامی را به عنوان معلم و مرشد و راهبر خودشان تلقی می‌کنند و با او بیعت می‌نمایند. - لطفاً برخی از مصادیق نفوذ اندیشه‌های حضرت امام (رحمه الله) را در غرب ذکر کنید. دکتر شاملی: میزان سرمایه‌گذاری‌هایی که برای معرفی شخصیت امام (رحمه الله) و انقلاب شده در دو جهت ناکافی است: هم در جهت خودی و هم در جهت غیر خودی. در جهت خودی، به عنوان مثال، از مصادیق معرفی شخصیت حضرت امام در مجامع دانشگاهی، مطرح کردن پایان‌نامه‌ها برای دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتر است. معمولاً - امروزه در دوره‌های دانشگاهی وقتی می‌خواهند کسی را به عنوان یک شخصیت تاریخی و ماندنی یا قابل

مطالعه مطرح کنند، از حد یک سخنرانی یا یک گفت و گو بالاتر می رود و مثلا، رساله فوق لیسانس یا دکترا را نه در یک بعد، بلکه در ابعاد گوناگون به آن اختصاص می دهند. متاسفانه آن مقدار که نیروهای خودی یا بیگانه به این مساله پرداخته اند در حدی نیست که بتواند چهره شفافی را از ابعاد شخصیتی حضرت امام (رحمه الله) به دست دهد. در نیویورک، یک بار آقای دکتر خرازی، وزیر محترم خارجه، مقاله ای را به بنده دادند که در آن، یکی از استادان دین شناسی بین عرفان نظری حضرت امام (رحمه الله) و ابن عربی مقایسه ای انجام داده بود و دستاوردهای تازه حضرت امام (رحمه الله) را نشان می داد. آقای الکساندر نیش در مقاله خود زیر عنوان «مرور دوباره عرفان: (امام، خمینی و میراث فلسفه عرفانی - اسلامی» در سال ۱۹۹۲ تلاش کرده است که حواشی حضرت امام (رحمه الله) بر شرح قیصری از کتاب «فصوص الحکم» محی الدین ابن عربی را مورد مذاقه و ارزیابی قرار دهد. (۱) به قدری این مقاله جالب توجه بود که آقای خرازی آن مقاله را خواندنی می دانستند و به ما، که آن زمان در زمینه عرفان نظری کار می کردیم، می گفتند این را حتما ببینید. یا مثلا، برادر ارجمندها جناب آقای حقانی رساله فوق لیسانس شان را به بررسی ابعاد عرفان نظری حضرت امام (رحمه الله) در کتاب چهل حدیث اختصاص دادند که به دلیل حساسیتی که استاد راهنما یا محیط علمی کانادا برای مطرح ساختن دیدگاه های حضرت امام (رحمه الله) داشتند، با مشکل هم مواجه بود و با دشواری پایان یافت. - معمولا این قبیل موضوعات را برای رساله ها خود دانشجویان پیشنهاد می دادند یا استادان؟ دکتر شاملی: معمولا موضوعات رساله ها را خود دانشجویان پیشنهاد می کنند. اگر استاد و محیط علمی دست خود را بسته نبیند، سعی می کند آن را اجازه دهند، اما اگر محدودیتی باشد، اگرچه صریحا اعلام نمی کنند، ولی سعی می نمایند که نتیجه کار کم ارزش باشد و یا رساله نهایتا چهره ای را ارائه دهد که یک حالت نامطلوبی بر جای بگذارد. - آیا حضرت امام (رحمه الله) در غرب شناخته شده نیستند یا این که غرب نمی خواهد ایشان شناسانده شود؟ دکتر شاملی: هر دو مورد هست. مردم مغرب زمین امام (رحمه الله) را درست نمی شناسند؛ دلیل آن هم این است که شبکه های ارتباطی و اطلاعاتی آن ها معمولا در دست صهیونیست هاست. آن ها دقت دارند که این اطلاعات سانسور بشود و به صورتی که خودشان تشخیص می دهند، ارائه شود. (۱). "Philosophy". The Middle . EastJournal. Vol.۴۶، No.۴. pp.۶۳۱-۵۳. ۱. Knysh، A. (۱۹۹۸). "Irfan Revisited:Khomeini and the Legacy of IslamicMystical بنا براین، نمی توانیم مردم آن دیار را محکوم کنیم که چرا امام (رحمه الله) را نمی شناسند. کجا و از چه کانالی می توانند ایشان را بشناسند؟ از جمله مجاری اطلاعاتی پایان نامه هاست که به راحتی می توانند به معرفی شخصیت افرادی مثل هیتلر، گاندی، انیشتین و... پردازند؛ مثبت یا منفی، فرق نمی کند. ولی وقتی به شخصیتی می رسند که با موقعیت سیاسی - نظامی کنونی آن ها درگیر است، نمی گذارند مطرح شود و یا اگر هم اجازه مطرح شدن بدهند، معمولا - به شکلی بسیار خشن او را معرفی می کنند. یک نمونه عینی آن را در ملاقاتی که از شهر هیوستون در ایالت تگزاس داشتم، با آن برخورد کردم. در آن جا مرسوم است که هر یک یا دو هفته یک بار فروشگاه های بزرگ آگهی های تبلیغاتی مبنی بر این که این هفته کالای جدید چیست و تا چه سقفی حراج شده در مجلات پخش می کنند. ما در آن جا، به منزل برادر بزرگوارمان حجه الاسلام بی ریا رفته بودیم. دیدیم ایشان خیلی ناراحت است. گفتم: چه شده؟ گفت: این هفته یکی از فروشگاه های بزرگ در اطلاعیه تبلیغاتی خود، تصویری را شبیه چهره حضرت امام (رحمه الله) در قالب یک آدم بسیار خشن که دو دست خود را باز کرده به طوری که نفوذ قهرآمیزی بر روی قشر وسیعی از مردم گذارده ترسیم کرده است. البته جوری درست کرده بودند که در نگاه اول کسی به آن پی نبرد، ولی با دقت سیما و عمامه و قیافه ایشان معلوم می شد. ایشان گفت: من شکایتی به دادگاه این جا نوشته ام که توضیح بدهند این تصویر چیست. می بینید که این نمونه های به ظاهر کوچک چه خطی از تحریف پنهانی را دنبال می کند؟ آن ها سعی می کنند حضرت امام (رحمه الله) را در قالب یک آدم خشن و هیتلری - نعوذبالله - تصویر کنند. بنا براین، می بینیم که مردم آن جا یا باید از طریق ما اطلاعات خود را دریافت کنند یا از شبکه های ارتباطی غرب. ما که کار جدی و چشم گیری نکرده ایم،

از طریق آن‌ها هم که کاری صورت می‌گیرد یا خیلی کم است یا تحریف شده و در قالب‌های خشن و نامطلوب. - آیا منظور شما این است که هم ما کم کار کرده ایم و هم آن‌ها تعدد دارند که مردم حضرت امام (رحمه الله) را درست نشناسند؟ دکتر شاملی: بله، اگر هم در قالب‌های دانشگاهی، که معمولا باید از تعصب و پیش داوری به دور باشد و بنای مجامع دانشگاهی این طور است، آن‌جا استاد به صورت لطیفی شما را در گودالی می‌اندازد که یا اصلا کار تمام نشود و یا احيانا اگر هم تمام شد به نتیجه مطلوبی، که شما پیش بینی می‌کردید، نرسد. اما به رغم این همه تکاپو، گه گاه نقاط نورانی کوچکی پیدا می‌شود؛ مثلا، اخیرا در مصاحبه ای که در سیمای خودمان هم پخش شد، یکی از شخصیت‌های دانشگاهی خارج از کشور می‌گفت یک رساله دکترای درباره برجستگی ابعاد چندگانه شخصیت امام (رحمه الله) و این که ایشان همانند معصومان علیهم السلام شخصیتی جامع اضداد بوده، نوشته است. او در این رساله، در جمع بین شخصیت عرفانی و سیاسی حضرت امام (رحمه الله) صحبت کرده و آن را به چاپ رسانده و حتی ترجمه هم شده است. ولی این قبیل رساله‌ها بسیار کم است. روال عادی و روند رایج به گونه ای است که این آثار مکتوم بمانند. البته جنبه‌های ظاهری هم هست که ماندنی و پایدار نیست؛ مثلا در سفری که برای تبلیغ به لوس آنجلس در محله سیاهان رفته بودم، چند تا مسجد داشتند. در پشت دیوار یکی از مساجد که اهالی آن نسبتا متعادل تر بودند - سیاهان هم تدریجاً و غیرتندرو دارند - هنگام پیروزی انقلاب، تصویر بزرگی از حضرت امام (رحمه الله) کشیده بودند در حالی که توده مردم ایران را مورد خطاب قرار داده بود. از آن بیست سال پیش هم چنان این تصویر روی دیوار مانده بود و از آن نگه داری می‌کردند، به این عنوان که آن مسجد پایگاه اندیشه‌های حضرت امام (رحمه الله) است. این‌ها نمی‌تواند زیاد پایدار باشد، ولی حاکی از نفوذ شخصیت حضرت امام در بین قشرهایی مثل سیاهان و مسلمانان است. امام (رحمه الله) امروزه در مغرب زمین، به خصوص امریکای شمالی، تا حدی شناخته شده است. البته این در نتیجه ویژگی‌های شخصیتی خود ایشان است، نه کارهایی که ما تحت عنوان «اطلاع رسانی» و یا «تبلیغ» انجام داده ایم. ما کار جدی، حتی در قالب خانه‌های فرهنگی یا نمایندگی‌هایی که در خارج از کشور داریم، نکرده ایم. شاید این حرف مرا محکوم کنند و آن را گزافه یا مبالغه بدانند، ولی متاسفانه این واقعیت است. من در آن‌جا می‌دیدم که افراد دیگری غیر از حضرت امام (رحمه الله) بسیار روشن تر و وسیع تر به مسلمانان معرفی می‌شدند. نمایندگان آن‌ها فعال تر عمل می‌کردند، در حالی که پشتوانه نمایندگی‌های ما انقلاب و حتی دولت جمهوری اسلامی است. این نه به عنوان نادیده انگاشتن فعالیت‌هایی است که آن‌ها می‌کنند، بلکه آن‌ها که نه قدرت در دستشان است، و نه حکومت در دستشان است می‌توانند وسیع تر از ما فعالیت کنند. بعضی از کارهای آن‌ها من نمی‌دانم به سود اسلام تمام می‌شود یا ضرر آن؛ اصلا فکر نمی‌کنم شایسته باشد اسم بیاورم. ولی وقتی می‌سنجیم معرفی شخصیت حضرت امام (رحمه الله) را، که پشتوانه اش حکومت اسلامی است، با شخصیت دیگری که بدون این پشتوانه‌ها بهتر معرفی می‌شود، طبیعی است چنین نتیجه‌ای بگیریم. امام (رحمه الله) امروزه روح و حقیقت انقلاب ما است. حیات دوباره اسلام در صحنه‌های جهانی به عنوان یک راه مطمئن و قابل تعقیب رهین زحمت‌های امام (رحمه الله) است. حیف است که این عمود از زیر خیمه اسلام بیرون کشیده شود! اگر چیزی هم از حضرت امام (رحمه الله) به یاد مانده نتیجه ویژگی‌های منحصر به فرد حضرت ایشان بوده است؛ مثل مدیریت بی نظیر آن حضرت در هدایت انقلاب تا پیروزی؛ توانایی در بحران زدایی و فرونشاندن امواج ویران گر انقلاب؛ فرمان دهی نیروها در جنگ؛ فتوای تاریخی ایشان در مورد قتل سلمان رشدی و انعکاس جهانی آن؛ طرح و عینی سازی نظریه «حکومت اسلامی» با تکیه بر اصل «ولایت فقیه»؛ تاثیر کسانی که از نزدیک امام (رحمه الله) را دیدند، چه شخصیت‌های سیاسی و چه علمی؛ پیش بینی حیرت انگیز ایشان در فروپاشی ابرقدرت شرق و نظام کمونیزم؛ پیام‌های جهت دهنده ایشان در موسم حج خطاب به مسلمانان جهان؛ و اقدام ابتکاری ایشان در اعلام جهانی روز قدس. این‌ها بعضی از آن جلوه‌هایی است که حضرت امام (رحمه الله) با شخصیت فردی خودشان در سطح جهانی کسب کردند و آثاری به یاد ماندنی در بین مسلمان‌ها یا غیر مسلمان‌ها باقی گذاشتند. غربی‌ها اگر چیزی راجع به امام (رحمه الله) می‌دانند،

معمولا- از این مجاری است. بنابراین، به طور خلاصه می توان گفت: شخصیت حضرت امام (رحمه الله) به طور طبیعی، یک آثار وضعی در دنیا داشته که غیر از تبلیغاتی است که ما باید انجام بدهیم. آنچه امروزه در دنیا وجود دارد همین آثار وضعی شخصی خود حضرت امام (رحمه الله) است که به طور طبیعی بروز کرده، ولی ما تبلیغات خودمان را آن طور که شایسته و لازم بوده است، انجام نداده ایم. کارکرد ضعیف کنونی که شناخت ابهام آمیزی از حضرت امام (رحمه الله) را در مغرب زمین بر جای گذاشته تا حد زیادی نتیجه حرکت های تبلیغاتی دستگاه های صهیونیستی و به خصوص فعالیت های علمی ضد انقلاب و فراری ها است. یادم هست من و آقای دکتر زارعان در ابتدای شروع رساله دکترای خودمان، در دانشگاه مک گیل دنبال منابعی می گشتیم که به جنبه های ارزشی انقلاب می پردازد. واقعا دچار سردرگمی شدیم؛ یعنی: وقتی ما خودمان را می گذاریم جای یک غربی که اولین برخوردش با انقلاب ما و امام (رحمه الله) از طریق قلم های مسمومی است که از امام (رحمه الله) یک شخصیت تحریف شده و خشن مجسم می کند، طبیعی است قضاوت صحیحی نداشته باشد. در شکل دیگر، فعالیت دستگاه های تبلیغاتی هم به همین شیوه عمل می کنند؛ در اینترنت، درباره کلمه «امام خمینی» شاید قریب نهمصد یا هزار کلیدواژه را مشاهده کنیم که درباره امام مطالبی درج کرده است، اعم از مقاله، نظریه یا معرفی فیلم. وقتی آن ها را دنبال می کنیم، می بینیم اکثر قریب به اتفاق این ها توسط ضدانقلاب یا صهیونیست ها یا وهابی ها و عناصر منحرفی درست شده که هدفشان تحریف شخصیت امام (رحمه الله) است. به طور کلی، برآیندی که انسان از مطالعه روش کار دستگاه های تبلیغاتی غرب به دست می آورد این است که انقلاب اسلامی را به عنوان یک حرکت سیاسی ساده، ناچیز جلوه دهند و با نفوذ معنوی حضرت امام (رحمه الله) مبارزه کنند. البته در خارج از مرزهای ایران، تنها گروهی که تاثیر شدید و صحیحی از شخصیت حضرت امام (رحمه الله) پیدا کرده اند و هنوز هم در کشورهای غربی به گونه ای عمل می کنند که گویی بسیجیان اول انقلاب هستند فقط و فقط شیعیان حزب الله لبنان می باشند. من در طول این چند سال، با قشرهای سنی و شیعی از کشورهای مسلمان و غیر مسلمان متعددی برخورد داشته ام. تنها یک قشر به گونه ای صحبت می کردند که حتی ما، که خودمان در متن انقلاب بوده ایم، سخنانشان برایمان تعجب آور بوده است که چطور یک نفر این قدر شیفته حضرت امام (رحمه الله) می گردد؛ آن ها همه هویت خودشان را در امام می بینند. البته منظورم تنها لبنانی هایی نیست که اکنون با اسرائیل درگیر هستند، بلکه منظورم آن هایی است که بیرون رانده شدند و آواره شدند و به ناچار در کشورهای غربی رفتند در آن جا مشغول کار شدند. هنوز هم آن ها تاثیرهایی را که از حضرت امام (رحمه الله) پذیرفته اند پخش می کنند. ولی غیر مسلمانان به طور طبیعی، تصویر روشنی از امام (رحمه الله) ندارند؛ یکی به دلیل تبلیغات دستگاه های تبلیغاتی صهیونیستی و دیگری هم به دلیل تحریف در اینترنت و در کتابخانه ها که اکثر قریب به اتفاق اطلاعات و منابع اطلاعاتی تحریف شده است. در سازه های دانشگاهی هم اطلاعات معمولا- بسیار کم است؛ یعنی: اگر ما در گردهمایی ها یا کلاس ها شرکت می کردیم، از این که امام (رحمه الله) شخصیتی است، که در قرن بیستم بزرگ ترین تحول را ایجاد کرد و صاحب اندیشه های فلسفی و عرفانی و فقهی و سیاسی بود، کم تر بحث می شد. روزی در موسسه مطالعات اسلامی مک گیل نزد یکی از استادان رفته بودم تا درباره یک مقاله سؤالی بپرسم. دیدم پشت سر او مجسمه ای بود شبیه حضرت امام (رحمه الله) گفتم: این چیست؟ کجا بوده؟ گفت: چیزی نیست یک مجسمه است. گفتم: مجسمه کیست که به عنوان نمادی از یک شخصیت در اتاقتان نگه می دارید؟ گفت: قبل از انقلاب، این را به عنوان «فردوسی» برای ما فرستادند، ولی الان می گویند: این امام است. من دیدم این ها حتی آن جایی هم که قرار است به صورت نمادین یک مجسمه هم داشته باشند، به صورت معامله عمل می کنند؛ یعنی: چون باید نظر ایران را جلب کنند و بگویند که در این مؤسسه هم روی افکار و اندیشه های امام (رحمه الله) بحث می شود، مجسمه فردوسی را به عنوان امام (رحمه الله) معرفی می کنند. اگر این را بعد از انقلاب داده اند، چه مانعی دارد که آن را در یک جای درست دانشکده بگذارند؟ دانشکده یک نمایشگاه هم داشت که قرآن ها و کتاب های خطی و آثار و مفاخر فرهنگی زیادی از ایران و سایر کشورهای اسلامی در آن جا بود. این مجسمه را هم در

معرض دید قرار می دادند. اما معمولاً با این مسائل با حالت تعارف برخورد می کنند. نقش قلم های مسموم منافقان هم بسیار چشمگیر است. مؤسسات انتشاراتی در زمینه چاپ مقاله و کتاب بسیار کار می کنند. این اصلاً با کارهایی که درباره اندیشه های حضرت امام (رحمه الله) ما عرضه می کنیم قابل مقایسه نیست. همان گونه که عرض کردم، اگر شناختی از امام (رحمه الله) وجود دارد، به دلیل فعالیت ها و ویژگیهای شخصی خود ایشان است، قدری از آن هم مربوط به توجه مسلمانان به پیام های عمومی حضرت امام بوده است. غیر از جاذبه های معنوی که شخصیت امام (رحمه الله) داشت، در پیام های حضرت امام، پیام خودباوری و بازگشت به خویشتن اسلامی موجود بود. این برای مسلمان ها یک باور است و برایشان جاذبه دارد. مسلمانانی که در اصطکاک با هویت فرهنگی هستند، وقتی در فضای مغرب زمین قرار می گیرند، جز جست و جوی هویت فرهنگی، که یک مساله جدی است، مشکل بزرگی ندارند. حال، اگر کسی مردم را به خودباوری و توجه به خطر از خود بیگانگی و از دست دادن هویت اسلامی دعوت کند، پیام نوی دارد و دیگران حرفش را دنبال می کنند. - آیا حضرت امام (رحمه الله) در فلسفه سیاسی خودشان، از مفاهیمی مثل دموکراسی یا ترانس هم استفاده می کردند؟ حجه الاسلام غرویان: حضرت امام (رحمه الله) از نظر مبانی اندیشه سیاسی و فلسفه سیاسی خودشان به حالت استغنا کامل رسیده بودند؛ یعنی: مبانی فلسفی انسان شناختی و جامعه شناختی حکومت اسلامی را فیلسوفانه و حکیمانه برای خودشان حل کرده بودند. البته تمام این مبانی در فرهنگ اسلامی وجود دارد و حضرت امام (رحمه الله) آن ها را از فقه، روایات، کتاب، سنت و مبانی فلسفی و عرفانی خودشان گرفته بودند و به طور کلی، اندیشه سیاسی شان مبتنی بر جهان بینی الهی بود. از این نظر، کسی که حالت استغنا داشته باشد - یعنی: پایه های دستگاه فکری و سیاسی خود را تحکیم کرده باشد - احساس نیاز نمی کند که از دیگر نظام های فکری وام بگیرد، اصطلاحات را از شرق و غرب، بگیرد. حضرت امام (رحمه الله) به این حالت رسیده بودند، وقتی از حکومت و سیاست بحث می کردند، نمی خواستند ادای فیلسوف سیاسی را در بیاورند یا از سیاستمداران دیگر دنیا تقلید کنند، خودشان واقعا به عنوان یک فیلسوف سیاسی مبانی و مبادی و اصول موضوعه اندیشه خود را کامل کرده بودند. بنابراین، در کلمات حضرت امام (رحمه الله) نمی بینیم که از واژه های فرهنگ سیاسی غرب مثل دموکراسی، جامعه مدنی و این گونه واژه ها به کار رود. امام (رحمه الله) نیازی به آن ها نمی دیدند، آن قدر دستشان از فرهنگ اسلامی پر بود که نیازی نمی دیدند از این اصطلاحات استفاده کنند. بر این اساس، یکی از درس هایی که از حضرت امام (رحمه الله) می گیریم و به خصوص رهبران سیاسی ما باید این درس را بگیرند، این است که روی پای خودمان بایستیم. استغنا به دنبال استقلال می آید. اگر ما استغنا فکری داشته باشیم، روی پایه ها و مایه های فکری - فلسفی اسلامی خودمان تکیه کنیم مانند حضرت امام (رحمه الله) به استقلال می رسیم و نیازی احساس نمی کنیم که از واژه های بیگانه استفاده نماییم. استفاده از این واژه های بیگانه به تدریج، راه نفوذ فرهنگ بیگانه را به جامعه ما باز می کند. ما باید هر قدر در توان داریم، سعی کنیم به حالت استقلال فکری - فرهنگی برسیم. البته این تعصب نسبت به چیزهای خوب فرهنگ و تمدن غرب نیست؛ زیرا در فرهنگ دین ما «اطلبوا العلم و لو بالصین» وجود دارد. از این گونه تشویق ها زیاد داریم که باید دنبال آن حرکت کنیم. اما وقتی ما از دیگران استفاده می کنیم نباید حالت تقلید داشته باشیم یعنی: اگر مطلبی را در تمدن اروپایی می بینیم، اول باید خودمان روی آن فکر کنیم، آن را برای خودمان تحلیل کنیم و باور نماییم که چیز خوبی است، بعد بپذیریم اما صرف تقلید و تکرار مصطلحات آن ها که نشان دهنده غرب زدگی ماست کاری خطرناک است، به خصوص اگر این حالت برای رهبران فکری و سیاسی جامعه باشد که برای کل جامعه بسیار خطرناک است. - در دیدگاه حضرت امام (رحمه الله)، ولایت سیاسی جدای از ولایت معنوی و عرفانی بوده است یا خیر؟ حجه الاسلام غرویان: متأسفانه در مجلاتی که در سال های اخیر پس از ارتحال حضرت امام (رحمه الله) در جمهوری اسلامی منتشر می گردد، مطالبی نوشته می شود که تحریف دیدگاه های حضرت امام (رحمه الله) است. یکی از این تحریفات همین است که می گویند: ولایت سیاسی جدای از ولایت معنوی و عرفانی است. ولایت معنوی و عرفانی را قطب و مرشد معنوی داراست و ولایت سیاسی را حاکم

سیاسی و این‌ها بعد نتیجه می‌گیرند که در ولایت‌های معنوی و عرفانی، باب چون و چرا بسته است. اما در ولایت‌های سیاسی، باب چون و چرا برای همه مردم باز است. می‌گویند: نسبت به حاکم سیاسی (ولی فقیه) باب چون و چرا باز است و همه می‌توانند از او انتقاد کنند و سؤال نمایند؛ چون او فقط ولایت سیاسی دارد و ولایت عرفانی و معنوی ندارد که هر چه گفت و امر و نهی کرد ما مجبور به اطاعت باشیم. ولی سیاسی در جامعه اسلامی مانند رئیس جمهور امریکا، انگلیس و فرانسه است. چطور آن‌جا می‌توانند رئیس جمهور را به باد انتقاد بگیرند، این‌جا هم همین‌طور است؛ چون ولایت سیاسی قداست ندارد، ولایت معنوی و عرفانی که نیست که ما چون و چرا نکنیم. این بحثی است که بعضی از دگراندیشان مطرح کرده‌اند و در مطبوعات ما هم آمده است. اما این‌ها اصلاً ولایت فقیه را یا درست نفهمیده‌اند و یا نمی‌خواهند بفهمند؛ یا جاهل هستند و یا متجاهل؛ یا غافل هستند و یا متغافل. ما معتقدیم ولی فقیه مانند ولایت خدا، مانند ولایت رسول و امام معصوم علیهم السلام ولایت دارد، البته در مرتبه نازل‌تر. آیا ولایت رسول صلی الله علیه و آله فقط ولایت سیاسی است؟ او ولایت معنوی و عرفانی ندارد؟ آیا ولایت امام معصوم علیه السلام فقط سیاسی است؟ ولایت معنوی و عرفانی ندارد. چنین نیست. همان‌گونه که عرض کردم، ولی فقیه معلم است، مرشد است، به یک معنا، پیر طریقت است و البته چون ما عرفان و سیر و سلوک و طریقت را جدای از مسائل سیاسی و اجتماعی نمی‌دانیم، معتقدیم که بخشی از سیر و سلوک رشد و تعالی معنوی و عرفانی متداخل در همین مسائل سیاسی و اجتماعی است. ائمه علیهم السلام ما، که مصداق انسان کامل بودند، هم از بعد عرفانی و معنوی برای مردم الگو بودند و هم از نظر سیاسی. ما معتقدیم که در زمان غیبت، ولی فقیه چنین کسی است؛ یعنی: باید از نظر عرفانی و معنوی در حد بالایی باشد، اهل تهجد و نماز و عبادت و سیر سلوک و زهد و تقوا و ورع و پرهیزگاری باشد که در روایات آمده است: «و اما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً علی هواه، مطیعاً لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه» این‌ها همان شرایط ولایت معنوی است و چون این‌ها را دارد ولایت سیاسی هم پیدا می‌کند؛ یعنی: زیربنای ولایت سیاسی در واقع، همین ولایت معنوی و عرفانی است، و گرنه اگر حاکمی این شایستگی‌های معنوی و عرفانی را نداشته باشد، اصلاً برایش حاکمیت قابل نیستیم و به او اجازه نمی‌دهیم که سیادت و مدیریت جامعه را داشته باشد. بنابراین، از دیدگاه حضرت امام (رحمه الله)، ولایت سیاسی هرگز جدای از ولایت معنوی و عرفانی نیست و نتیجه‌ای که بعضی از دگراندیشان می‌خواهند بگیرند نتیجه نادرستی است، در واقع، تحریف دیدگاه‌های حضرت امام (رحمه الله) است و این‌ها دنبال اهداف خودشان هستند. خود حضرت امام (رحمه الله) هم عملاً نشان دادند که هم ولایت سیاسی دارند و هم ولایت عرفانی؛ هم به عنوان یک مرشد، معلم، پیر طریقت، سالک سبیل الهی برای جامعه ما مطرح بودند و هم حاکمیت سیاسی را بر عهده داشتند. دیدگاه ما در مورد ولایت فقیه این‌گونه است. این نکته را اشاره کنم که کسانی که می‌خواهند ولایت سیاسی و عرفانی را از یکدیگر جدا کنند و می‌گویند که ولایت سیاسی چیزی است و ولایت عرفانی چیزی دیگر، به این دلیل دست به این مغالطات می‌زنند که دیده‌اند اصل پیدایش این انقلاب و حکومت و از این رو، نفوذ آن در دل‌های مردم، چه در داخل و چه در خارج از کشور به دلیل همان ولایت معنوی و عرفانی ولی فقیه بوده است. می‌خواهند این عنصر را از حکومت اسلامی و از ولایت فقیه بگیرند و این‌ها را از یکدیگر جدا کنند. ما معتقدیم که مردم ولی فقیه را می‌خواهند و به ولایت فقیه رای دادند؛ چون می‌بینند ولایت فقیه همراه با معنویت است، حکومت و جامعه را در جهت مسائل معنوی، قداست‌ها و ارزش‌ها سوق می‌دهد. ولی فقیه پیش از این که حاکم سیاسی مردم باشد، ولی عرفانی مردم است؛ اول بر دل‌های مردم نفوذ دارد و سپس بر ابدان و اجسامشان حکومت می‌کند. دشمنان ما چون این نکته را فهمیده‌اند، امروز به وسیله قلم به دست خود سعی می‌کنند که در ذهن جوانان ما این دو حاکمیت را از یکدیگر تفکیک کنند، می‌گویند ولایت سیاسی یک چیز است و ولایت عرفانی چیز دیگر. ما هرگز چنین اعتقادی نداریم و معتقدیم که اصلاً مبنای ولایت سیاسی، که ولی فقیه پیدا می‌کند، همان شایستگی‌های اخلاقی و معنوی است که در روح و شخصیت خودش دارد. در ائمه اطهار علیهم السلام هم همین‌طور بوده است. بنابراین، در اندیشه حضرت امام (رحمه الله) هرگز

جدایی ولایت سیاسی از عرفانی نبوده است. - با استفاده از چه راهکارهایی می توان ابعاد شخصیتی و اندیشه های حضرت امام؛ را بهتر به جهانیان شناساند؟ دکتر شاملی: یکی از اشکالاتی که معمولاً در مجامع دانشگاهی غرب به ما می کردند این بود که می گفتند: برخورد شما با انقلاب یک برخورد متعصبانه و همراه با پیشداوری و جانبداری یک طرفه است. یا می گفتند: امام (رحمه الله) یک شخصیت عرفانی است که بحث درباره او به درد مسجد و محیطهای خاص خودتان می خورد. اگر قرار است در محیطهای دانشگاهی مقاله ای درباره اندیشه ها و افکار حضرت امام (رحمه الله) بنویسید، سعی کنید برخوردتان برخورد کرامت گرایانه نباشد. و گرنه آن را غیر علمی تلقی می کردند. در ذهن آن ها امام (رحمه الله) شخصیتی صرفاً سیاسی و اجتماعی داشت. به ابعاد معنوی و فقهاتی ایشان بسیار کم توجه می شد، حتی پس از صدور فتوای ایشان در اعلان ارتداد سلمان رشدی، این نتیجه تبلیغات صهیونیستی و منافقان فراری بود که به قدری اثر گذاشته بود که ما تا مدت ها نمی توانستیم در کلاس ها از امام حرفی بزنیم، بلافاصله محکومان می کردند. هر مقاله و طرحی را مطرح می کردیم، ما را متهم می کردند که از موضع توجیهی و جانبدارانه، به خصوص در مورد حضرت امام (رحمه الله) برخورد کرده اید. در حالی که همان گونه که فرمودند، رهبری عرفانی از عناصر زیربنایی ولایت فقیه است. من در اینجا لازم می دانم به عنوان حق شناسی از رئیس محترم قوه قضائیه، آیه الله هاشمی شاهرودی یاد می نمایم. ایشان به نقل از حاج احمد آقا که خاطرات بی نظیری را در هفته پس از انتخاب مقام معظم رهبری می گفتند، من از خود ایشان شنیدم که می فرمودند: واقعا جای تاسف است که ما امام را آن طور که باید و شاید به عنوان یک شخصیت جامع شناختیم. ایشان می گفتند: من سال ها در نجف بودم و از نزدیک با شخصیت های گران سنگی نظیر شهید بزرگوار علامه سید محمدباقر صدر (رحمه الله)، مرحوم آیه الله العظمی خوئی (رحمه الله) و همین طور حضرت امام (رحمه الله) برخورد داشتم و از آن ها استفاده های فقهی و اصولی و استفاده های صرف علمی می کردم. آن شب در تهران کنار مرقد حضرت امام (رحمه الله) وقتی از سید احمد آقا آن خاطرات مکتوم را راجع به حضرت امام (رحمه الله) شنیدم افسوس خوردم که پانزده سال با امام (رحمه الله) حشر و نشر داشتیم، در اندرونی و بیرونی، اما به چیزی که کم تر فکر می کردیم ابعاد عرفانی حضرت امام (رحمه الله) بود. ما در خودمان احساس غم بزرگی می کنیم؛ چون برای کالاهایی سراغ حضرت امام (رحمه الله) می رفتیم که جاهای دیگر هم پیدا می شد، ولی در بعد عرفانی ویژگی خاصی در ایشان بود که به فقاوت و رهبری سیاسی ایشان ویژگی خاصی می داد، به ولایت معنوی و ولایت عرفانی ایشان کم تر توجه داشتیم؛ چون اصلا ایشان بروز نمی داد و ما هم پی نمی بردیم. به هر حال، با توجه به این صحبت ها، برای معرفی جهانی حضرت امام (رحمه الله)، از راهکارهای گوناگونی می توان استفاده کرد که چه بسا بسیاری از آن ها قبلا آزموده شده باشد. اما در مجموع، به نظر می رسد با توجه به فضای موجود در غرب و کمبودهایی که در آن جا دیده ام این راه کارها مناسب است: اول. استفاده از ابزارهای سریع و فراگیر اطلاعات الکترونیکی: ما جای پایگاه امام خمینی (رحمه الله) را در شبکه اینترنت خالی می بینیم. البته نه به شکلی که فقط یک اطلاعات اولیه ای از زندگی امام (رحمه الله) ارائه دهد، بلکه اطلاعات طبقه بندی شده دانشگاهی و قابل دستیابی در سطح جهانی، به خصوص در سطح مجامع دانشگاهی در اختیار محققان قرار دهد. این عصر به عنوان عصر تبادل اطلاعات شناخته می شود، از روزنه ها و از پنجره های خانه های مردم اطلاعات می بارد. آن قدر اطلاعات تراکم پیدا می کند و بر سر و روی مردم می ریزد - اطلاعات درست و غلط که هر کسی می تواند از این بین دست به هر نوع انتخاب بزند. بنابراین، ما هم باید در عرضه اطلاعات نقشی داشته باشیم و اگر قرار است با دیگران در این مسابقه رقابت کنیم، چندین سال با آن ها فاصله نداشته باشیم. دوم. چاپ و انتشار آثار حضرت امام (رحمه الله) به زبان های گوناگون: شاید این کار شروع شده، اما این اقدام خیلی سریع و چشمگیر نبوده است. سوم. توسعه ارتباطات بین المللی حوزه مبارکه علمیه قم: این یکی از بنیادی ترین کارهایی است که در معرفی انقلاب و شخصیت حضرت امام (رحمه الله) می توان انجام داد. امروزه کسانی که به این مسائل ریشه ای نگاه می کنند، می گویند: مؤثرترین و نافذترین شیوه برخورد با مسائل اطلاعاتی سربازگیری بومی است؛ یعنی: اگر

می خواهید مبلغ بفرستید مثلاً، به بورکینافاسو، آمریکای جنوبی، شمالی، اروپا یا آسیا یک راه این است که از بین خودتان افرادی را برای تبلیغ بفرستید. راه دیگر آن است که از خود این مناطق سربازگیری کنید. این سربازگیری چگونه است؟ به این صورت که ما از کشورهای گوناگون طلابی را که علاقه مند هستند جذب و تربیت کنیم. در خارج از کشور، ما افراد و دانشجویان زیادی را می دیدیم که علاقه مند بودند بیایند حتی ایران را یک بار از نزدیک ببینند، ولی امکانش برای آن ها نبود. به خصوص در مورد حوزه علمیه قم، توسعه و گسترش بخش پذیرش دانشجو از کشورهای گوناگون باید فعال باشد. من حتی در حومه نیویورک، حوزه علمیه ای را دیدم تحت عنوان «مدینه العلم»؛ یک حوزه علمیه شبانه روزی. ما تا حدی می توانیم روی طلاب کارهای آموزشی و پرورشی انجام دهیم و این ها را به کشور خودشان بفرستیم. کسی که چند سال در حوزه قم مانده است، وقتی به کشور خود باز می گردد می تواند بهترین سرباز و پیامبر انقلاب باشد. چهارم. فراهم آوردن فرصت های مطالعاتی برای استادان دانشگاه: استادان بسیاری هستند که برای برخی مطالعات در زمینه زبان عربی و مطالعات اسلامی به کشورهای مصر، سوریه یا لبنان می روند. در این زمینه هم آمریکا سرمایه گذاری کرده و نه تنها مؤسسات مطالعاتی دایر نموده است، بلکه حتی یک دانشگاه امریکایی در بیروت ایجاد کرده که من می دیدم بعضی از مسلمانان ساکن آمریکا و کانادا بچه های خودشان را برای این که اطلاعاتی از اسلام پیدا کنند به این دانشگاه های امریکایی بیروت می فرستند. معلوم است کسی که در این محیط قرار می گیرد چگونه از کار در خواهد آمد، با تاسیس چنین مراکزی در کشور، از یک سو، ما مقابله به مثل می کنیم و از سوی دیگر، فرصت مطالعاتی برای استادان نیز فراهم می آید. پنجم. فعالیت چشمگیرتر و مؤثرتر نمایندگی های ایران و به خصوص خانه های فرهنگی ایران در کشورهای دیگر و دقت در صدور درست و کامل انقلاب به عنوان تجسم عینی شخصیت امام (رحمه الله): در یکی از فرصت هایی که جشنواره فیلم سینمایی در شهر مونترال برگزار می شد، چند فیلم هم از کشور ایران به عنوان فیلم های برنده سال ایران برای نمایش به آن جا آورده بودند. بجاست که استدلال خودم را در اینجا با فرمایشی از مقام معظم رهبری تایید کنم (مقام معظم رهبری فرمودند: «این انقلاب در هیچ جای دنیا بی نام خمینی شناخته شده نیست.» بنابراین، هر جا انقلاب معرفی می شود، امام (رحمه الله) هم باید معرفی شود و هر جا که معرفی امام (رحمه الله) باشد معرفی انقلاب هم هست). اگر قرار است فیلمی از انقلاب اسلامی ایران در موسم جشنواره در جایی عرضه شود از پیامها و محورهای اصلی آن باید معرفی بنیانگذار این انقلاب باشد. یکی از این فیلم ها در جمع، شاید نکات فنی درستی داشت و نمایش آن در فضای ایران یا برای کسی که از نزدیک خوب و بد و ضعف و قوت های کشورمان را می داند کار درستی باشد، ولی آن را به آن جا آورده بودند برای معرفی چهره انقلاب؛ فیلمی که فقط دست می گذارد روی بدبختی ها، مصیبت ها، تنگ ترین، کثیف ترین و فقیرترین کوچه های جنوب تهران را نمایش می دهد. نمایش این فیلم در آن محیط موجب می شد مردم مدت ها در دل خودشان به ما بخندند که ما در چه چیزهایی گرفتار هستیم. این فیلم را آورده بودند پیش افرادی که اولین برخوردشان با انقلاب از این طریق است. یکی از کارهایی که باید انجام شود دقت در انتخاب و گزینش فیلم هایی است که تحت عنوان جشنواره به خارج از کشور می رود. اما معمولاً به این موارد کم تر توجه می شود. در معرفی و صدور انقلاب و شخصیت حضرت امام (رحمه الله) باید توجه جدی بشود. مسؤولان فرهنگی وقتی می خواهند فیلمی را انتخاب کنند که تماماً معرفی چهره انقلاب است باید غیر از جنبه های فنی و ساختاری به محتوا و جنبه مثبت ارزشی آن نیز توجه داشته باشند. البته نکات دیگری نیز وجود دارد که مجال طرح همه آن ها در این فرصت محدود نیست. - لطفاً بفرمایید چه خطراتی اندیشه های حضرت امام (رحمه الله) را تهدید می کند؟ حجه الاسلام غروی‌ان: یکی از بزرگ ترین خطراتی که امروزه اندیشه های حضرت امام (رحمه الله) را تهدید می کند مطرح کردن قرائت های مختلف از اسلام و از جمله از اندیشه های حضرت امام (رحمه الله) است. این همان بحث پلورالیزم فکری و پلورالیزم دینی و پلورالیزم در معرفت دینی است که به شکلی، در مورد اندیشه های حضرت امام (رحمه الله) مطرح می شود. این بزرگ ترین خطر است؛ یعنی: قرائت های مختلف سرانجامش به آن جا منتهی می شود که دیگر ما

بحث تخصص و علمیت و افق‌هیت را باید کنار بگذاریم و هر کسی به خودش اجازه می‌دهد در همه مسائل دینی و سیاسی جامعه اسلامی اظهار نظر کند. این یکی از خطرات بزرگی است که اندیشه حضرت امام؛ را تهدید می‌کند. خطر بزرگ دیگر این است که متاسفانه می‌بینیم در جامعه ما، هرچه پیش تر می‌رویم شخصیت‌هایی که شاگرد بلاواسطه و مستقیم حضرت امام (رحمه الله) بوده‌اند و سالیانی با حضرت امام (رحمه الله) زندگی کرده‌اند و پای درس ایشان رفته‌اند، به انزوا کشانیده می‌شوند و با اندیشه‌های آن‌ها برخورد می‌شود. اما یک عده قلم‌زنانی که بعضاً در زمان حضرت امام؛ کودکی بیش نبودند و ایشان را به خوبی درک نکرده و با آن حضرت حشر و نشری نداشته‌اند در روزنامه‌ها و مطبوعات مدعی شناخت راه حضرت امام (رحمه الله) هستند. و این غیر معقول است. این نشان می‌دهد که در حال ارتکاب خطایی بزرگ هستیم. من از مقام معظم رهبری استدعای عاجزانه دارم که دستور بدهند از شاگردان بدون واسطه حضرت امام (رحمه الله) ستادی تشکیل شود تا مستقیماً بر کار تبیین اندیشه‌های ایشان نظارت کنند. گاهی می‌بینیم سمینارها و کنگره‌ها و همایش‌هایی به عنوان تبیین اندیشه‌های حضرت امام برگزار می‌شود که دبیر، رئیس یا منشی آن اصلاً حضرت امام (رحمه الله) را درک نکرده است و مدعی هم هستند که می‌خواهند اندیشه‌های ایشان را تبیین کنند. باید یک هیاتی باشند که از عناصر اصلی و ارکان اندیشه‌های امام حراست کنند، و گرنه به مرور زمان، در همین همایش‌ها و کنگره‌ها به نام تبیین اندیشه‌های حضرت امام (رحمه الله) و تبیین انقلاب اسلامی به تدریج، اندیشه‌های حضرت امام (رحمه الله) تحریف خواهد شد، کما این که می‌بینیم الان در سرمقاله‌های بعضی از نشریات همین کنگره‌ها و همایش‌ها فقط به آن بخش‌هایی از افکار و سخنان حضرت امام (رحمه الله) می‌پردازند که در راستای اغراض و اهداف و اندیشه‌های خودشان است، به ابعادی که با مبانی سیاسی و فکری خودشان منافات دارد، نمی‌پردازند؛ در مورد آزادی، خشونت، مردم‌سالاری، رای مردم، مقبولیت، مشروعیت و مانند آن. ما می‌بینیم کسانی که به اسم حضرت امام (رحمه الله) مقاله می‌نویسند، در واقع دارند اندیشه‌های ایشان را تفسیر به رای می‌کنند و به نفع خودشان از آن بهره‌برداری می‌کنند. این یک خطر بزرگ است که شاگردان حضرت امام متاسفانه در برابر هجوم تبلیغاتی که امروزه از سوی بعضی دگراندیشان نسبت به آن‌ها صورت می‌گیرد عقب‌نشینی می‌کند. من از مسؤولان فرهنگی کشور درخواست می‌کنم که برای حفاظت از آثار حضرت امام (رحمه الله) سرمایه‌گذاری کنند. از شاگردان حضرت امام (رحمه الله) هم استدعا می‌کنم که جدا به فکر حراست از اندیشه‌های ایشان باشند و دچار جوزدگی و فضا سازی‌های کاذبی که امروزه برخی مطبوعات در پی آن هستند، نشوند. محسن غروی‌ان و عباسعلی شاملی - با اندکی تلخیص از مجله معرفت، ش ۳۱

شخصیت مذهبی سیاسی امام خمینی (ره)

شخصیت مذهبی سیاسی امام خمینی (ره) اشاره: آقای لسل، از جمله شخصیت‌های برجسته و رئیس جامعه شیعیان اتریش است که با استاد مصباح یزدی، پیرامون شخصیت مذهبی، سیاسی حضرت امام خمینی؛ به گفت و گو نشستند. با هم این گفت و گو را می‌خوانیم: آقای لسل: در ابتدا دوست داشتم از جناب عالی تشکر کنم از این که وقت گران قدر خود را در اختیار ما گذاشتید. هدف از صحبت این است که بعضی از ویژگی‌های حضرت امام را به دست آوریم و بفهمیم که شخصیت واقعی آن حضرت چگونه بوده است. بیش‌ترین نکته‌ای که توجه جهان را به خود جلب کرد این بود که حضرت امام به عنوان یک روحانی، رهبری سیاسی را به عهده گرفت و تحولی عظیم در جامعه به وجود آورد. سؤال اول خودم را در این زمینه مطرح می‌کنم: ویژگی خاص حضرت امام به عنوان یک رهبر سیاسی چه بود؟ کدام خصوصیت ایشان شاخص بود؟ استاد مصباح: بسم الله الرحمن الرحیم. خوشوقت‌م از این که برادران عزیز و مسلمان اتریشی را در این جا زیارت می‌کنم. من قبلاً دو بار در وین خدمتشان رسیده بودم و از آشنایی با ایشان خوشحال بودم. در واقع، رسیدن به این آشنایی از برکات این انقلاب بود و اگر انقلاب نبود، ما از این برادران اطلاعی پیدا

نمی‌کردیم و شاید ایشان هم با اسلام آشنایی پیدا نمی‌کردند. من از برادر عزیزمان اجازه می‌خواهم به جای این که فقط درباره امام؛ به عنوان یک شخصیت سیاسی صحبت بکنم، قدری عمیق‌تر به این شخصیت عظیم الهی نگاه کنیم و از یک زاویه بازتری به این مساله بنگریم: اگر نگاهی اجمالی به تاریخ بشریت داشته باشیم، می‌بینیم که تحولاتی که پیش از این در تاریخ پیش آمده مرهون شخصیت‌های خاصی است. حتی بعضی گفته‌اند: اصلاً تاریخ ساخته شخصیت‌های برجسته و قهرمان است. اگر ما این نظریه را به طور کلی نپذیریم - که البته قدری اغراق آمیز است - اما شکی نیست که در تاریخ انسانیت، شخصیت‌هایی پیدا شده‌اند که تحولات عظیمی در زندگی بشریت و مردم خودشان ایجاد کرده‌اند و نقاط عطفی در مسیر زندگی بشریت ترسیم نموده‌اند. بعضی از این شخصیت‌ها قهرمان ملی یا پیشوای بزرگ مذهبی خاص بوده‌اند و مثلاً، در مذهب خود، تحولاتی ایجاد نموده و موجب تکامل آن شده‌اند یا برای نژاد خاصی مایه پیشرفت‌هایی شده‌اند. ولی بعضی از ایشان تأثیرشان بر کل بشریت بوده است. از منظر دیگر، تأثیری که یک قهرمان و یک شخصیت عظیم بر جامعه می‌گذارد گاهی در بعد اقتصادی است، گاهی در بعد علمی و گاهی معنوی خالص. اما گاهی شخصیت‌هایی پیدا شده‌اند که یک تأثیر همه‌جانبه بر زندگی انسان گذاشته‌اند. تا آن‌جا که ما اطلاع داریم، شخصیت‌های عظیمی که در تاریخ انسانیت توانسته‌اند هم در تاریخ کل انسانیت اثر بگذارند و هم زندگی انسان را از همه جهت تحت تأثیر قرار دهند، نمونه‌هایش را فقط در انبیاء ملاحظه می‌کنیم. غیر از انبیاء کسانی که دست‌پروردگان کامل آن‌ها و شاگردان تمام عیارشان بوده‌اند، توانسته‌اند مشابه تأثیر انبیاء را در جامعه ایجاد کنند. در میان انبیاء می‌توانیم به حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی (علیهم السلام) و به ویژه حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) اشاره کنیم. در میان پیروان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، بعد از معصومین علیهم السلام، طی چهارده قرن که از تاریخ اسلام گذشته است، کم‌تر کسی را می‌توان پیدا کرد که این جامعیت را مانند امام خمینی؛ داشته باشد. از پیروزی انقلاب، قریب بیست سال گذشته، ولی تصور می‌کنم دست‌کم، دو قرن لازم است تا تأثیری که امام؛ در جامعه بشریت گذاشته دقیقاً ارزش‌یابی شود. شاید این جمله حمل بر نوعی تعصب و یا یک عاطفه افراطی بشود، اما شاید تاریخ اثبات کند که دور از واقعیت نگفته‌ام. امام؛ به عنوان یک روحانی مذهبی شیعه - که یکی از مذاهب اسلام شناخته می‌شود - در دنیا برای مردم شناخته شده است. اما ویژگی خاصی که برای امام؛ قایل شده‌اند این است که یک حرکت سیاسی را به وجود آورده و یک تحول سیاسی را سامان داده است. البته شاید برخی این دو حیثیت را از هم جدا کنند و بگویند امام؛ دو شخصیت داشته: یکی روحانی و دیگری سیاسی. ولی دست‌کم، از نظر خود امام؛ این جور نبوده، تمام ابعاد وجودی ایشان مثل رویه‌های یک هرم متوجه یک نقطه بود. امام؛ هویت خود را در بندگی خدا می‌دانست، وظیفه خودش را این می‌دید که دستورات خدا را در زندگی شخصی، در زندگی خانوادگی و سپس در جامعه تحقق بخشد. خواست خدا از انسان در عرصه‌های گوناگون فردی و اجتماعی، جز کمال و سعادت انسان‌ها نیست و ابعاد فردی، اجتماعی، مادی، معنوی، دنیوی، اخروی، دینی، سیاسی، اقتصادی، سیاسی، امثال این‌ها از هم قابل انفکاک نیست. همه این‌ها ابعاد یک موجود می‌باشد و آن موجودی است که به سوی خدا در حرکت است و باید در همه مراحل زندگی، خواست خدا را، که همان کمال و سعادت حقیقی انسان است، تحقق ببخشد. در این‌جا، بحث ما بر سر ابعاد فردی و شخصی زندگی امام؛ نیست. ما زندگی امام؛ و شخصیت ایشان را از تأثیرش در اجتماع بررسی می‌کنیم. ابعاد اجتماعی زندگی امام؛ مانند دایره‌های متداخل است؛ از زندگی خانوادگی، زندگی شهری، زندگی در کشور، زندگی شیعیان، زندگی مسلمانان و بعد، زندگی کل انسان‌ها مثل دوایر متداخلی است که شخصیت امام را احاطه کرده است. به این ترتیب، امام؛ ابتدا به ساختن خانواده و شاگردانش پرداخت. در ضمن تربیت شاگردان، توانست یارانی برای توسعه حرکت خود در کل جهان پیدا کند. پس از این که یارانی به اندازه ضرورت و قدر نیاز فراهم ساخت شروع به اصلاح جامعه و کشور خودش کرد تا آن‌را به سمت اهداف الهی نزدیک کند. هر چند امام؛ در واقع، یک شخصیت مذهبی بود، ولی با اعتقاد به این که مذهب از سیاست جدا نیست، اصلاح جامعه خود را در این دید که از لحاظ

دینی و سیاسی - هر دو - متحول شود. فعالیت های امام قریب پانزده سال در زمینه کارهای مقدماتی طول کشید که این منجر به یک تحول بنیادین در کشور شد تا همه ابعاد اجتماعی و سیاسی و مذهبی را در بر گیرد. به همین دلیل، انقلاب اسلامی ایران تنها یک انقلاب سیاسی نبود، بلکه بیش از هر چیز، یک انقلاب فرهنگی - دینی بود. در طول این مدت، گرچه اولین هدف امام؛ ایجاد تحول در جامعه ایران بود، ولی ایشان هیچ گاه از رسالت جهانی خود غافل نبود. اولین هدف فراقشوری و فرامیهنی ایشان این بود که شیعیان را در تمامی کشورهای جهان با معارف اصلی شیعه آشنا کند؛ از یک طرف، خرافات را از دایره اعتقادات و رفتارهای آنان بزدايد و از طرف دیگر، توجه آنان را به جوهر اسلام و بشریت جلب کند. امام؛ در این زمینه هم موفقیت های چشم گیری به دست آورد و خواه ناخواه اشتباهات و کژاندیشی هایی که در رفتار بعضی از شیعیان در نقاط جهان وجود داشت به برکت تعبیر ایشان، رو به اصلاح رفت. شیعیان دنیا هم با استفاده از تعلیمات امام؛ با حقیقت مکتب اهل بیت، بیش تر آشنا شدند و این عاملی شد که تمامی کشورهای اسلامی رابطه عمیق تری با خودشان و با امام؛ ایجاد کنند. از نکات مهمی که در این جا می توان مورد توجه قرار داد این بود که امام؛ شیعیان را به این رسالت خودشان متوجه کرد که در عین حفظ معارف و اصول مذهب خودشان، رسالتی را که نسبت به وحدت جهان دارند فراموش نکنند. همان گونه که می دانیم، دشمنان اسلام از دیرباز در صدد بوده اند بین فرقه های اسلامی جدایی بیندازند تا همه فرق را تضعیف کنند و زمینه تسلط خود را فراهم سازند. امام؛ با توجه به این سیاست شیطانی، سعی کردند که وحدت اسلامی را زنده کنند و شیعیان را با سایر فرق اسلامی متحد نمایند. از همین جاست که بین این دایره با دایره گسترده تری ارتباط برقرار می شود؛ یعنی: رسالت امام؛ از مرز شیعیان هم فراتر می رود و شامل همه مسلمانان دنیا می شود. اگر بررسی کنیم که حرکت امام چه تاثیرات عظیمی در مسلمانان سایر فرق در سراسر دنیا داشته، به نتایج شگفت آوری خواهیم رسید. مهم ترین مواردی را که در این زمینه می توان به آن توجه کرد این است که پس از حرکت امام؛ و نهضت ایشان، همه مسلمانان جهان به هویت اسلامی خود پی بردند و آن را مایه افتخارشان دانستند. قرن ها بود که استعمارگران با تبلیغات سوء خود، عقیده مسلمانان را نسبت به دین شان و هویت اسلامی شان تضعیف کرده بودند و طوری شده بود که جوانان، به خصوص اسلام را افتخاری برای خودشان نمی دانستند و حتی علاقه نداشتند در بسیاری از مجامع دنیا، خودشان را به عنوان «مسلمان» معرفی کنند. اما پس از نهضت امام مسلمانان؛ نه تنها در کشور ما، بلکه در کشورهای دیگر هم با سرافرازی، خود را معرفی می کنند و اسلام را مایه فخر خود می دانند. اما برکات وجود امام؛ و نهضت ایشان به این جا هم ختم نمی شود. حرکت امام؛ نه تنها موجب شد که مسلمانان جهان به اسلام افتخار کنند، بلکه موجب گردید که پیروان سایر ادیان هم به دین داری خود افتخار کنند. این حقیقتی است که من در طول سفرهای متعددی که به کشورهای مسیحی داشته ام، کشیش ها و اسقف های مسیحی بر آن تاکید داشته اند که حرکت امام؛ موجب شد که ما جرات کنیم تا دین خودمان را در جهان ترویج نماییم. امام نه تنها موجب شد اسلام رواج پیدا بکند، بلکه حتی مسیحیت نیز در پرتو اسلام، رواج پیدا کرد. اما همت بلند امام؛ به این جا هم محدود نشد. و همان گونه که همه می دانید، ایشان برای رهبری یکی از بزرگ ترین کشورهای عالم پیام دادند که شما باید آماده شناختن و پذیرفتن اسلام باشید و این مایه سعادت شماست. همه به خاطر داریم پیام تاریخی امام؛ را که به گورباچف فرستادند و شوک عظیمی در رهبران شوروی ایجاد کردند و تعجب عظیمی را در همه سیاستمداران جهان برانگیختند که در یک چنان موقعیت تاریخی که ایران داشت، چگونه امام؛ به فکر فرستادن چنین پیامی برای رهبر کشور عظیم آن دوران - که دومین ابرقدرت جهان بود - فرستادند و قاطعانه پیش بینی کردند که رژیم شما به پایان عمر خود رسیده و صدای در هم شکستن استخوان هایش شنیده می شود. شما هیچ راهی برای سعادتتان ندارید، جز اسلام و هشدار دادند که مواظب باشید ابرقدرت غرب شما را فریب ندهد و شما را تحت تسلط خودش درنیورد. اما متأسفانه آن ها این پیام را جدی نگرفتند. و همین اواخر، آقای گورباچف اعتراف کرد که اگر ما پیام امام؛ را شنیده بودیم، امروز با این مشکلات مواجه نمی شدیم. اکنون با توجه به این لایه های حرکت امام؛ می توانیم از پشت این رفتارهای

فردی، اجتماعی، دینی و سیاسی، چهره نورانی عظیمی را مشاهده کنیم که نورش تمام عالم را فراگرفته است و از نور الهی سرچشمه می‌گیرد و واسطه فیضی است که نور را از خدای متعال دریافت می‌کند و در همه جهان پخش می‌کند و هیچ گاه خود را در یک محدوده جغرافیایی یا محدوده قومی و نژادی و حتی مذهبی محدود نکرد و جز رضای خدا و خیر خلق خدا، چیزی در نظر نداشت. امیدواریم که با همین معرفت‌های ناقصی که ما از شخصیت امام؛ پیدا کرده ایم - و دعا می‌کنیم که خدای متعال ساعت به ساعت بر علو درجات ایشان بیفزاید - به ما توفیق دهد که راهی را که ایشان برای ما رسم کرده اند - که همان راهی بود که پیامبر اکرم (ص) و سایر انبیاء برای بشریت ترسیم کرده اند - بیماییم و جز رضای خدا و خدمت به خلق او مطلوب و هدف دیگری نداشته باشیم. آقای لنسل: از بیانات بسیار واضح و جالب جناب عالی تشکر می‌کنم. ولی اگر اجازه دهید، من یک سؤال کوچک را اضافه کنم: در ابتدا، می‌خواهم به عنوان تأیید مطالبی که شما بیان فرمودید، بگویم که پس از نهضت حضرت امام، پیروان سایر ادیان به هويت خودشان افتخار می‌کردند و حتی بین سیاستمداران غربی هم همین طور شده بود. به عنوان مثال، یکی از رؤسای جمهور سابق اتریش اظهار می‌داشت که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، من هم جرات می‌کنم خودم را به عنوان یک مسیحی معرفی بکنم. اما اکنون این سؤال در اذهان مردم غرب مطرح است که چون یکی از ویژگی‌های حضرت امام؛ و نهضت ایشان این بوده که قدرت سیاسی و رهبری مذهبی را با هم جمع کرده، آیا این مذهب و نهضت موجب یک استبداد فکری به روش قرون وسطایی نشده است؟ آیا اصلاً این تفکر غرب درست است یا خیر؟ باید اضافه بکنم که جدایی سیاست از دین برای مردم غرب به عنوان یک پیشرفت تلقی می‌شود. با این دید، چگونه می‌توان نهضت حضرت امام؛ را ارزیابی کرد؟ استاد مصباح: این نکته بسیار مهمی است و طبعاً حل این مشکل هم به آسانی میسر نیست. مشکل از این جا ناشی می‌شود که مبانی فرهنگ امروز غرب در دوره‌های نوین با مبانی فرهنگ انبیاء و از جمله اسلام و امام؛ از ریشه تفاوت دارد. مهم‌ترین اختلاف ریشه‌ای بین این دو فرهنگ آن است که آیا دین از مقوله ارزش‌های اعتباری و قراردادی است؟ در فرهنگ غربی، از عصر نوزایی به بعد، این گرایش رشد کرده که دین از قبیل مقولات ارزشی، نسبی و قراردادی است؛ چیزی همانند آداب و رسوم اجتماعی که در جامعه، عده‌ای یک سلسله آداب و رسوم را می‌پسندند و در جامعه دیگر، آن‌ها را نمی‌پسندند یا زمانی دیگر تغییر می‌کند. این تلقی آن‌ها از مذهب است؛ مذهب را از مقولاتی می‌دانند که این قابلیت را دارد یک روز آن را پسندند و روز بعد بخواهند تغییرش بدهند و چیز دیگری را جایگزین آن کنند. بر این اساس، می‌گویند: همان‌گونه که مردم در انتخاب رنگ لباس و انتخاب آرایه‌های خانه یا انتخاب نوع غذا آزادند، در انتخاب دین هم باید آزاد باشند؛ چون ملاک مشخصی برای خوب و بد وجود ندارد، تابع میل‌ها و سلیقه‌های مختلف است. آن‌ها تصور می‌کردند مقولات دینی از قبیل مقولات ارزشی اعتباری، نسبی و قراردادی است؛ یعنی: همین طور که مردم در انتخاب رنگ لباس و نوع غذا و آرایه‌های منزل سلیقه‌های متفاوتی دارند و هیچ‌کس نمی‌تواند سلیقه خود را بر دیگری تحمیل کند، نسبت به دین هم همین طور است؛ هر کسی هر دینی را خواست به سلیقه خود انتخاب می‌کند، بعد هم اگر نخواست عوض می‌کند؛ این لباس را در می‌آورد و لباس دیگری می‌پوشد. روی این حساب، تصور می‌کنند اگر کسی بیاید، بر دین خاصی تأکید کند و بگوید این دین حق است و همه باید آن را بپذیرند، مثل این است که یک نوع رنگ لباسی را تعیین بکنند و بگویند که همه باید این نوع رنگ را بپوشند. این زورگویی است. در این جا هم می‌گویند: این سخن که یک دین درست است و سایر دین‌ها غلط، این هم زورگویی است. این‌ها از این دید نگاه می‌کنند. و دین را مقوله‌ای نسبی و قراردادی می‌پندارند. در این صورت، طبیعی است که وقتی حضرت امام؛ تمام مردم را دعوت به اسلام می‌کند و در بین مذاهب اسلامی، دعوت به تشیع می‌نماید و برای تحقق تشیع، نظام ولایت فقیه را مورد تأکید قرار می‌دهد، آن‌ها تصور کنند که او استبداد به خرج می‌دهد. اما فرهنگ ما غیر از این است. ما معتقدیم که مقولات دینی از قبیل مقولات فلسفی، منطقی و ریاضی است. اگر یک فیلسوف یا ریاضیدان یک قضیه علمی را برای مردم بیان کند و بگوید مجموع زوایای مثلث مساوی دو قائمه است، آیا این استبداد است؟ یا

اگر در یک قضیه منطقی، بگویند نقیض موجه جزئیة سالبه کلیه است، این استبداد است؟ اگر بگویند آب -مثلا- در ۱۰۰ درجه حرارت، به جوش می آید این «دیکتاتوری» می شود؟ اگر دارویی را کشف کنند و در عمل اثبات نمایند که اگر می خواهید معالجه کنید، باید از آن دارو استفاده کنید، وقتی پزشک دستور می دهد، این «دیکتاتوری» است؟ بر این اساس، تصور ما این است که یک پزشک خوب آن نیست که بیماران را جمع کند و از ایشان نظرخواهی کند که به نظر شما، این بیمار را چگونه باید معالجه کرد. یا یک مهندسی عمه ها را جمع کند و بگوید، به نظر شما، بهترین نقشه ساختمان کدام است؟ باید یا یک برهان قطعی برای مطلب داشته باشد یا از یک منبع فوق بشری، علم خود را دریافت کند. اگر مطلبی بر اساس برهان منطقی باشد، قطعی است و دیگر نسبی و قراردادی نمی باشد؛ مثل براهین ریاضی. دین هم این طور است؛ همانند نظریات ریاضی که مبتنی بر برهان های ریاضی است و وقتی که اثبات شد، دیگر جای چون و چرا ندارد، همه باید بپذیرند. بنابراین، ما باید اول این مساله را حل کنیم که آیا مفاهیم دینی از قبیل مقولات قراردادی و نسبی است تا قابل تغییر و تعدد باشد یا نه، از قبیل واقعیات است، حقایق عینی و ثابت - عینی یا ذهنی - است؛ مثل حقایق ریاضی و منطقی. اگر این جور باشد، نه تخلف برمی دارد و نه قابل کثرت است. هر مساله ریاضی در واقع، یک جواب واقعی دارد و هر جواب دیگری خلاف آن داده شود، غلط است. بنابراین، بهترین ریاضیدان آن است که به مسائل منطقی ریاضی جواب صحیح بدهد، نه این که رای گیری کند و به آراء اکثریت واگذار نماید. البته حکم یک سلسله مسائل جزئی و «تاکتیکی» ممکن است در شرایط مختلف زمانی و مکانی تغییر بکند یا به راه حل قطعی هنوز نرسیده باشیم و در مرحله شک و ظن باشیم و جای تحقیق و اجتهاد و استنباط وجود داشته باشد. در چنین مواردی، البته باید زمینه تحقیق و تفکر برای همگان باز باشد و تا زمانی که برهان یقینی وجود ندارد، نباید هیچ کس را به نظر خاصی ملزم کرد، باید زمینه رشد فکری و تحقیق را باز گذاشت. در این موارد، اگر کسی بخواهد نظر ظنی خود را بر دیگران تحمیل کند، این استبداد است و اسلام هیچ وقت چنین چیزی را تحمیل نمی کند. به عنوان مثال، می توان گفت که در عالم پزشکی، وقتی یک بیماری جدید و ناشناخته ای در جامعه پیدا می شود که هنوز استادان پزشکی در زمینه آن تحقیقاتشان به نتیجه یقینی نرسیده، متخصصان راه های مختلفی را در تشخیص و کیفیت معالجه آن به آزمایش می گذارند. در چنین مواردی، اگر یک نفر بیاید، بگوید همه باید بیایند و نظر مرا قبول بکنند، بدون این که هیچ دلیل قطعی داشته باشد، این معقول نیست، استبداد است. در مسائل دینی هم ما چنین مواردی را داریم؛ مواردی که مستحدث است یا به دلایلی، هنوز نظریه قطعی اسلام را کشف نکرده ایم. این موارد جای اجتهاد است و صاحب نظران می توانند نظرات مختلفی بدهند و هیچ کدام نمی توانند نظر خود را بر دیگری تحمیل کند. آقای لنسلی: من می دانم که تمام مسائل را نمی توان در این مدت کوتاه بیان کرد، منتھی ما از دو سؤال پاسخ قانع کننده دریافت کردیم. امیدوارم که جناب عالی در فعالیت های سیاسی و اجتماعی خودتان توفیقات روزافزون داشته باشید و ما را در دعاهایتان، از یاد نبرید تا ما هم بتوانیم در فعالیت هایی که داریم موفق باشیم. استاد مصباح: ما از فعالیت های مخلصانه شما تشکر می کنیم و از اعماق دلمان به شما دعا می کنیم و از شما هم درخواست می کنیم که به ما دعا کنید؛ چون خدا دوست دارد که بندگانش به فکر یکدیگر باشند، حتی در مقام دعا کردن هم دیگران را فراموش نکنند. این موجب می شود که خداوند دعای بندگانش را در حق همدیگر مستجاب کند، و گرنه معلوم نیست ما برای دعا کردن اولویتی بر شما داشته باشیم. به هر حال، از خدای متعال درخواست می کنیم که به همه ما توفیق انجام وظیفه عنایت فرماید. آقای لنسلی: اگر ممکن است، خاطره ای از امام برایمان نقل کنید. استاد مصباح: حقیقت این است که زندگی حضرت امام؛ تمامش درس بود؛ گفتارشان، راه رفتن شان، نشستن شان، برخاستن شان، درس گفتن شان، معاشرتشان. یکی از خاطراتی که برای همه مشهود بود و برای ما هم آموزنده است این که حضرت امام؛ وقتی برای درس از منزلشان بیرون می آمدند، تنها حرکت می کردند. اگر در بین راه شاگردی از ایشان سؤالی داشت، می ایستادند، جواب می دادند و بعد می گفتند: شما بفرمایید و مجددا خودشان تنها حرکت می کردند، اجازه نمی دادند کسی پشت سرشان راه بیفتد. این درس بسیار بزرگی است که حتی در موقعیت

های بسیار مهم اجتماعی هم جز در آن وقتی که دیگر نمی توانستند در برابر هجوم مردم مقاومت کنند همیشه سعی می کردند مانند یک فرد عادی در اجتماع راه بروند، حرف بزنند، نشست و برخاست کنند؛ برای خودشان هیچ امتیازی قایل نمی شدند. خداوند ان شاءالله بر علو درجات ایشان بیفزاید و به ما هم توفیق بدهد که درس های خوبی از زندگی ایشان بگیریم. آیت الله مصباح یزدی - مجله معرفت، ش ۳۱

هندسۀ سیاسی امام خمینی (ره) چهارچوبی نظری و راهبردی در اندیشه سیاسی امام

هندسۀ سیاسی امام خمینی (ره) چهارچوبی نظری و راهبردی در اندیشه سیاسی امام (وضع مطلوب و مدینه فاضله اسلامی) مقدمه طرح مسأله و اهمیت موضوع توفیق عظیم امام خمینی - سلام الله علیه - در رهبری یک انقلاب بزرگ و براندازی یک نظام قدرتمند و سپس ریاست و هدایت یک نظام اجتماعی و سیاسی نوین طی ده سال پس از پیروزی این انقلاب می تواند سؤال اساسی زیر را برای اندیشمندان سیاسی مطرح نماید: از آرا و اندیشه های سیاسی و اجتماعی امام خمینی - سلام الله علیه - چه نظریه ها و راهبردهایی قابل استنباط و انتزاع است؟ به عبارت دیگر، با چه چهارچوب های نظری و راهبردی می توان به تحلیل اندیشه های سیاسی امام خمینی - سلام الله علیه - پرداخت؟ امام خمینی - سلام الله علیه - مرد علم و نظر بود زیرا در فقه و اصول و کلام و فلسفه و عرفان به مقام استادی رسید و اطلاعات ایشان در تاریخ و ادبیات نیز در حد بالایی بود. (۱) او مرد عمل و اقدام هم بود زیرا در مقام اجتهاد و مرجعیت با مسأله گویی و صدور فتوا تکالیف عملی مؤمنین و مقلدین را مشخص می کرد و به همین لحاظ با واقعیات زندگی مردم و مشکلات جامعه آشنا بود. از سال ۱۳۴۱ نیز در عین فقاقت و مرجعیت، خیلی آشکار و مستقیم وارد عرصه اقدام و مبارزه سیاسی گردید و بزرگترین و مهمترین رهبر مخالفان شاه شد. ایشان در تبعید پانزده ساله خود نیز به تعلیمات و تبلیغات انقلابی دست زد و کادرسازی و سازماندهی نمود؛ با چنین دست مایه و سابقه ای از سال ۱۳۵۶ رهبر بلا منازع انقلاب اسلامی شد و با بسیج مردمی نظام شاهنشاهی را براندازی کرد و از سال ۱۳۵۷ تا به هنگام مرگ رئیس دولت و فرد اول نظام جمهوری اسلامی بود. در طول تاریخ ایران و جهان و در طی قرون اخیر شاید بی نظیر و یا لاقبل کم نظیر است که مردی در اوج زهد و عرفان و عمل دست به یک انقلاب خونین مکتبی و مردمی بزند و یک قدرت منطقه ای و مورد حمایت همه ابر قدرت ها را ساقط نموده و سپس ده سال نیز در عین مرجعیت، نقش رهبری سیاسی و ریاست دولت را نیز ایفا کرده باشد. یک چنین جریان تاریخی، انقلابی و سیاسی عظیمی به رهبری امام خمینی - سلام الله علیه - دارای چه پشتوانه نظری و راهبردی بود و این اندیشه دارای چگونه سازمان و انسجامی بود که این چنین در تحقق اهداف خود قرین توفیق شد؟ سؤال آخر و به عبارتی سؤال کاربردی نیز این است که همچنان که امام در براندازی نظام شاهنشاهی و استقرار نظام جمهوری اسلامی از این اندیشه منسجم استفاده کرد، اینک در حفظ و گسترش اصلاح و تکمیل جامعه و دولت برخاسته از انقلاب چگونه می توان از آن استفاده کرد؟ مفروضات و ارکان یک چهارچوب نظری و راهبردی نظریه و راهبردی که در این نوشتار می خواهیم از آرا و اندیشه سیاسی امام استنباط و استخراج کرده و یا به مدد آن به اندیشه های امام وارد شویم چنین نام می نهمیم: «هندسۀ سیاسی امام خمینی - سلام الله علیه - جامعه مطلوب یا مدینه فاضله» این هندسه و چهارچوب شامل پنج رکن و عنصر است که اجمالاً در این جا تعریف و تشریح می شوند. آن گاه با رجوع به آرا و اندیشه های سیاسی امام خمینی - سلام الله علیه - هر یک از این ارکان و عناصر این ها مورد بررسی قرار می گیرند. در نهایت بطور محسوس و ملموس تجلی این هندسه سیاسی را می توان در اصول دوم و سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی مشاهده نمود. ارکان پنجگانه این نظریه راهبردی عبارتند از: ۱. وضع موجود جامعه چیست؟ ۲. وضع مطلوب جامعه چه باید باشد؟ ۳. چه باید کرد تا از وضع موجود به وضع مطلوب رسید؟ ۴. وضع مسبق و تاریخی جامعه موجود چه بوده؟ ۵. شاخص های وضع مطلوب مبنی بر چه جهان بینی و اصول اعتقادی است؟ (۲) در زیر، ارکان پنجگانه فوق و ارتباط و انسجام آن ها را تعریف و تشریح می شوند. ۱. وضع

موجود جامعه چیست؟ انسان در چهارچوب روابط اجتماعی و زندگی جمعی اهداف و نیازهای خود را تعقیب و اشباع می نماید. جامعه واقعی و مفروض دارای سه رکن و نهاد اصلی و اساسی است. ۱. اقتصاد و معیشت ۲. فرهنگ و معنویت ۳. سیاست و حکومت چون جامعه محیط زندگی انسان است و آدمی سعادت و شقاوت خود را در درون آن به خوبی حس می کند، لذا هر فردی ولو بی سواد و درس نخوانده در حد خود از ساختار و کارکرد جامعه خود برداشت و استنباطی داشته و نسبت به آن دارای احساسات و موضع گیری منفی و مثبتی است. (۳) ۲. وضع مطلوب جامعه چه باید باشد؟ آدمی موجودی است با دو بعد مادی و معنوی و دارای عقل و اراده و با توان انتخابگری و هدفگذاری. بنابر این او همواره در افق دید و ذهن خود تصویری از یک وضع مطلوب و آرمانی جامعه را دارد. (۴) این تصویر می تواند خود ساخته و بعضاً مبهم و تار باشد و همچنین می تواند محصول تفکر و اندیشه عقلا، اندیشمندان، مبارزان و انبیا و اولیای الهی بوده و دارای خطوطی مشخص و شفاف باشد و با تبلیغ و تعلیم به ذهن و روح آحاد افراد جامعه منتقل شده و نقش بسته باشد. مدینه فاضله و جامعه مطلوب شامل شاخص ها و تجویز هایی درباره سیاست، اقتصاد و فرهنگ خوب و مطلوب می باشد. ۳. چه باید کرد؟ وجود تصویری از یک جامعه مطلوب در ذهن افراد و ذهنیت اجتماع دارای این کاربرد است که شهروندان دانسته یا ندانسته، وضع موجود جامعه را با آن می سنجند. نتیجه این مقایسه از لحاظ کلی به صورت های زیر است: الف) وضع موجود در راستای وضع مطلوب است. ب) وضع موجود با وضع مطلوب تطابق ندارد اما این اختلاف کم، سطحی و صوری است. ج) وضع موجود با وضع مطلوب تطابق ندارد ولی عدم تطابق، زیاد، اساسی و عمیق است. (۵) عقل نظری و نخبگان و افکار عمومی و عقل جمعی، اگر تحقیقاً به هر یک از قضایای فوق برسند به تناسب، خط مشی ها و راهبرد های زیر را توصیه و تجویز می کنند: الف) وضع موجود و روش ها و راهبرد های قبلی باید حفظ شود. ب) در وضع موجود باید رفرم و اصلاح صورت بگیرد. ج) وضع موجود باید به صورت انقلابی و بنیادی بر هم زده شود تا مدینه فاضله ایجاد شود. ۴. وضع مسبوق و تاریخ جامعه چه بوده؟ این پرسش که وضع مسبوق و تاریخ یک جامعه چه بوده؟ همواره برای اهل نظر و بصیرت بطور اساسی مطرح بوده و مورخین و فلاسفه و عالمان تاریخ تلاش داشته اند به آن پاسخ گویند. (۶) این سؤال در شرایطی که نخبگان و شهروندان به این نتیجه می رسند که وضع موجود بسیار بد و ناصواب است، بیشتر موضوعیت و اولویت می یابد و همه مایلند سرمنشأ و ریشه های کژی ها و انحرافات را بشناسند و بدانند وضع موجود چرا به بن بست کشانده شده است. از یک منظر ممکن است برخی، وضع موجود را نتیجه و میراث محتوم گذشته دانسته و وضع و حال جاری و آتی جامعه را به طور جبری در تداوم وضع ماضی و تاریخ گذشته بدانند. (۷) و لذا تن به قضا داده و امیدی برای بر هم زدن وضع موجود و بنیان گذاردن وضع مطلوب نداشته باشند. معمولاً حکام جور و دستگاه تبلیغی و تعلیمی آنها نیز دانسته و ندانسته مروج این نظریه هستند. از سوی دیگر عده ای هم می توانند این طور بیندیشند که با وجود نقش و تأثیر تاریخ در روند جاری و آتی جامعه، اما چون انسان عاقل و مختار است لذا می تواند برای آینده جامعه و سرنوشت خود هدف گذاری کرده و خواسته ها و آرزوهایی را در قالب وضع مطلوب آرمانی و مدینه فاضله ترسیم کرده و بگنجانند. (۸) تحولات و تغییرات و نقطه عطف های انسان و جامعه در بستر زمان و تاریخ در همین نکته نهفته است. ۵. جهان بینی و اصول اعتقادات چیست؟ مکتب های بزرگ سیاسی - اجتماعی اعم از الهی و انسانی، هر کدام برای انسان و جامعه مطلوب شاخص هایی ارائه کرده اند که بعضاً با هم تفاوت اساسی دارند. همچنین این مکاتب در حرکت از وضع موجود به وضع مطلوبشان راهبردها و خط مشی های متفاوتی داده اند. در این رابطه می توان مکاتب بزرگ معاصر یعنی مارکسیسم، لیبرالیسم و اسلام را با هم مقایسه کرد. (۹) دو مکتب اول انسان ساخته هستند و سومی الهی است و مکتبی است که در قرن بیستم بوسیله امام و انقلاب اسلامی بعنوان مکتبی اجتماعی و قابل عمل، احیا و مطرح شد. مارکسیسم از لحاظ عملی و علمی فعلاً از گردونه خارج شده و چنانچه نظام جمهوری اسلامی بتواند خود را حفظ کرده و کمال ببخشد، قرن بیست و یکم از لحاظ نظری و مکتبی قرن تقابل و تعامل سرنوشت ساز اسلام و لیبرالیسم خواهد بود. (۱۰) نکته مهم و کاربردی و تجویزی این نوشتار آن است که باری ابراز

وجود و عرض اندام در چنین میدان حساسی باید از هندسه سیاسی و نظریه راهبردی امام خمینی - سلام الله علیه - که در انقلاب اسلامی و براندازی شاه و استقرار جمهوری اسلامی بکار رفته، استفاده نمود. سؤال این بود که چرا شاخص های جامعه مطلوب و راهبرد های مکاتب با یکدیگر تفاوت های اساسی دارند؟ مثلاً در جامعه مطلوب و مدینه فاضله اسلامی، حکم و حاکم به نوعی باید از طرف خداوند باشند. (۱۱) اقتصاد اسلامی باید مبتنی به کار و انفاق و ایثار باشد. (۱۲) فرهنگ باید مبتنی بر توحید و باور به یگانگی خداوند و ضرورت بندگی انسان در مقابل او باشد. (۱۳) در حالی که در لیبرالیسم، حکم و حاکم اصالتاً به نوعی منبعث از مردم بوده و اساس اقتصادش مبتنی بر سود و منفعت طلبی می باشد و اساس فرهنگی باور به انسان محوری و دنیا گرایی است. (۱۴) (۱). محمد حسن رجبی، زندگینامه سیاسی امام خمینی - سلام الله علیه - وزارت ارشاد، چ ۱، ۱۳۶۹، ص ۶. (۲). محمد باقر حشمت زاده، چهارچوبی برای تحلیل و شناخت انقلاب اسلامی ایران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۸، ص ۳۹. (۳). مصطفی ملکوتیان، سیری در نظریه های انقلاب، چ ۲، نشر قومس، ۱۳۷۶، ص ۹۶. (۴). کارل مانهایم، ایدئولوژی و اتوپیا، ترجمه فریبرز محمدی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۵، ص ۲۰۰. (۵). محمد باقر حشمت زاده، همان، ص ۳۸. (۶). ویل دورانت، تاریخ تمدن، چ ۲، ترجمه آریان پور و دیگران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چ ۳، ص ۱، ۱۳۷۰. (۷). غلامعباس توسلی، نظریه های جامعه شناسی، سمت، ۱۳۷۰، چ ۲، ص ۱۰۵. (۸). مرتضی مطهری، جامعه و تاریخ صدر، بیتا، ص ۱۴۳. (۹). محمد تقی جعفری، تحلیل و بررسی سکولاریسم، فصلنامه قیاسات، س اول، ش اول، ص ۵۵، و نیز رجوع شود به: سید محمد باقر صدر، جهان بینی در فلسفه ما، ترجمه سید حسین حسینی، بدر، ۱۳۶۰. (۱۰). جان آل اسپوزیتو، اسلام سیاسی و غرب، گفت و گوی تمدن ها یا برخورد تمدن ها، مجله سیاست خارجی، س ۱۲، تابستان ۱۳۷۷، ص ۲۹۹. (۱۱). عباس علی عمید زنجانی، مبانی اندیشه سیاسی اسلام، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۵، ص ۱۲۶. (۱۲). سید عباس موسویان، پس انداز و سرمایه گذاری در اقتصاد اسلامی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۹۲. (۱۳). محمد جواد باهنر، معارف اسلامی، نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۱، ص ۸۲. (۱۴). سید جلال الدین مدنی، مبانی و کلیات علوم سیاسی، چ ۱، ۱۳۷۲، ص ۱۷۷. در وضع مطلوب کمونیستی نیز، حکم و حاکم به نوعی باید منبعث و منتخب طبقه اکثریت و محروم یعنی کارگران باشد. (۱) اقتصاد مبتنی بر لغو مالکیت خصوصی بوده و فرهنگش بر اساس باور به اصالت و از کمیت ماده است. با توجه به تفاوت در شاخص و ماهیت مدینه فاضله مکاتب، طبعاً خط مشی ها و راهبردها نیز با هم متفاوت است. مثلاً فروع دین، احکام و دستور العملهایی برای تحقق انسان و جامعه اسلامی است که عبارتند از: ۱- نماز - ۲- روزه - ۳- خمس - ۴- زکات - ۵- حج - ۶- جهاد - ۷- امر به معروف - ۸- نهی از منکر - ۹- تولی - ۱۰- تبری. این دستور العملها و راهبردها دقیقاً با ویژگی های جامعه مطلوب اسلامی و جهان بینی و اصول اعتقادات اسلام تناسب داشته و منبعث از آن ها است. (اصل تناسب وسیله و هدف). (۲) پس چون جهان بینی و اصول اعتقادات مکاتب تفاوت اساسی دارند بنابراین این اصول مدینه فاضله آن ها هم با هم تفاوت اساسی دارد. اگر در جامعه مطلوب اسلامی حاکم و حکم باید به نوعی از سوی خدا باشند برای این است که جهان بینی و اصول اعتقادات مکتب اسلام بر توحید استوار بوده و به حاکمیت تکوینی و تشریعی خداوند باور دارد. اگر علم و عدالت از مهمترین شرایط حاکم اسلامی است برای آن است که خداوند بعنوان حاکم علی الاطلاق کل هستی، دارای علم و عدالت مطلق است. (۳) پس همانطور که گردش حسنه امور کل هستی مبتنی بر علم و عدالت مطلق خداوند است، حاکم اسلامی نیز برای گردش حسنه امور جامعه و انسان ها باید دارای علم و عدالت باشد. یعنی حاکمیت در جامعه انسانی که بخشی از هستی و کائنات است نمی تواند جدا از اصول حاکمیت در کل هستی یعنی حاکمیت خداوند باشد. (۴) خلاصه بحث - پس بطور اجمال نظریه راهبردی مدینه فاضله شامل پنج رکن بود که روی هم و در ارتباط با یکدیگر یک نظام هماهنگ را تشکیل می دهند. این ارکان عبارت بودند از: ۱. وضع موجود جامعه چیست؟ ۲. وضع مطلوب جامعه چه باید باشد؟ ۳. چه باید کرد تا از وضع موجود به وضع مطلوب رسید؟ ۴. وضع مسبوق و تاریخ گذشته جامعه چه بوده؟ ۵. جهان بینی و اصول

اعتقادات مکتب مفروض چه هستند؟ با داشتن هندسه سیاسی و نظریه راهبردی مدینه فاضله و جامعه مطلوب که در این مقدمه مطرح شد اینک می‌توانیم به عرصه اندیشه سیاسی امام خمینی - سلام الله علیه - وارد شویم و در این میان برای تمرکز و استنتاج دقیق به یکی از مهمترین حوزه‌ها و قسمت‌های اندیشه امام یعنی مجموعه درسهای ولایت فقیه که در سال ۱۳۴۸ در نجف افاده شده رجوع می‌کنیم. این نوشتار را به ترتیب از ابتدا ورق می‌زنیم و هر جا بینه و قرینه‌ای در تطابق افکار و گفتار امام با هندسه سیاسی مذکور مشاهده نمودیم در حد گنجایش این مقاله مطرح می‌کنیم. ۲. درس ولایت فقیه: هندسه سیاسی امام نگرش راهبردی و حکومتی - در اولین جملات درس ولایت فقیه در نجف، امام گفتار خود را از رکن سوم هندسه سیاسی یعنی چه باید کرد و راهبردها آغاز می‌کند و این بیانگر عملیاتی بودن اوست و این مهمترین ممیزه امام نسبت به بسیاری از علما و مراجع می‌باشد و این که امام در نهایت اندیشه و علم را برای عمل و اقدام می‌خواهد. «... هر کس عقاید و احکام اسلامی را حتی اجمالاً دریافته باشد چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد بیدرنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت.» (۵) ملاحظه می‌شود امام فوق العاده دغدغه اجرا و عملی شدن احکام اسلامی را دارند و در ادامه درس معلوم می‌شود که وی بیشتر نگران تعطیل ماندن احکام سیاسی و اجتماعی اسلام است. «این که امروز به ولایت فقیه چندان توجهی نمی‌شود و احتیاج به استدلال پیدا کرده علتش اوضاع اجتماعی مسلمانان عموماً و حوزه‌های علمیه خصوصاً می‌باشد اوضاع اجتماعی ما مسلمانان و وضع حوزه‌های علمیه ریشه‌های تاریخی دارد که به آن‌ها اشاره می‌کنم. نهضت اسلام در آغاز گرفتار یهود شد ... بعد از آن‌ها نوبت به طوایفی رسید که به یک معنی شیطان‌تر از یهودند. این‌ها به صورت استعمارگر از سیصد سال پیش یا پیشتر به کشور های اسلامی راه پیدا کردند و برای رسیدن به مطامع استعماری خود لازم دیدند که زمینه‌هایی فراهم سازند تا اسلام را نابود کنند.» «... تبلیغات سوء آن‌ها متأسفانه مؤثر واقع شده است. الان گذشته از عامه مردم، طبقه تحصیل کرده چه دانشگاهی و چه بسیاری از محصلین روحانی، اسلام را درست نفهمیده‌اند و از آن تصور خطایی دارند. همان‌طور که مردم افراد غریب را نمی‌شناسند اسلام را هم نمی‌شناسند ... چنان‌چه کسی بخواهد اسلام را آن‌طور که هست معرفی کند مردم به این زودی‌ها باورش را نمی‌آید. بلکه عمال استعمار در حوزه‌ها هیا هو و جنجال به پا می‌کنند. وضع موجود و وضع مسبوق جامعه و حوزه - ملاحظه شد که امام در ابتدای این درس بحث خود را از راهبرد آغاز نموده و از ضرورت احیای اندیشه و حکم ولایت فقیه سخن می‌گوید. سپس به رکن اول هندسه سیاسی یعنی وضع موجود جامعه و حوزه‌ها نظر کرده و آن را قابل قبول نمی‌داند. وی وضعیت جاری را محصول وضعیت ماضی دانسته و وارد بحث از رکن چهارم می‌شود و علل و ریشه‌های تاریخی سستی و فتور امروز مسلمانان را تا عمق تاریخ اسلام پی می‌گیرد و از توطئه یهود در صدر اسلام و از تهاجم استعمار از سه قرن قبل سخن می‌گوید و به خصوص از نفوذ و تأثیر آن‌ها در حوزه‌ها شکوه دارد. در عین حال امام از یک زاویه مثبت هم به وضع مسبوق و تاریخ اسلام اشاره می‌کند و از جامعه مطلوبی که پیامبر در صدر اسلام ساخته و قوانین الهی را حاکمیت بخشیده یاد می‌کند. با این تصور وی امید می‌دهد که می‌توان با همان قوانین و همان قرآن و سنت امروز هم رکن دوم هندسه سیاسی یعنی جامعه مطلوب اسلامی را برپا کرده و وضع موجود و فاسد شاهنشاهی را بر هم زد. مهمترین شاخص جامعه مطلوب: حاکمیت قانون الهی «آن روز که در غرب هیچ خبری نبود و ساکنانش در توحش بسر می‌بردند و آمریکا سرزمین سرخ پوستان نیمه وحشی بود، در مملکت پهناور ایران و رم مردم محکوم استبداد و اشرافیت و تبعیض و تسلط قدرتمندان بودند و اثری از حکومت مردم و قانون در آن‌ها نبود، خدای تبارک و تعالی بوسیله رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - قوانین فرستاد که انسان از عظمت آن‌ها به شگفت می‌آید. برای همه امور قانون و آداب آورده است ... هیچ موضوع حیاتی نیست که اسلام تکلیفی برای آن مقرر نداشته و حکمی درباره آن نداده باشد.» (۶) بنا بر این از دید اندیشه امام خمینی - سلام الله علیه - ، مهمترین شاخص جامعه مطلوب و مدینه فاضله اسلامی (یعنی رکن دوم) رواج و حاکمیت قانون الهی و روشن بودن تکلیف مردم در همه زمینه‌ها است. امام در توضیح این که چرا و چگونه در وضع موجود

جامعه شاهنشاهی، حاکمیت قانون الهی و اسلامی از بین رفته، به وضع مسبوق و تاریخ یعنی رکن چهارم اشاره می‌کند: «توطئه ای که دولت استعماری انگلیس در آغاز مشروطه کرد به دو منظور بود. یکی که در همان موقع فاش شد این بود که نفوذ روسیه تزاری را در ایران از بین ببرد و دیگری همین که با آوردن قوانین غربی احکام اسلام را از میدان عمل و اجرا خارج کند.» در همین راستا امام به نقد و نفی وضع موجود نظام شاهنشاهی از بعد مسایل قضایی و قانونی می‌پردازد: «تحمیل قوانین بیگانه بر جامعه اسلامی ما منشأ گرفتاری‌ها و مشکلات بسیار شده است. اشخاص مطلعی الان در عدلیه هستند که از قوانین دادگستری و طرز کار آن شکایت‌ها دارند. اگر کسی گرفتار دادگستری فعلی ایران یا سایر کشور های مشابه آن شود یک عمر باید زحمت بکشد تا مطلبی را ثابت کند.» مهمترین راهبرد امام: تشکیل حکومت اسلامی - تا این جا امام عمدتاً به نقد وضع موجود و شرح شاخص های وضع مطلوب می‌پردازد یعنی بحث در عرصه رکن اول و دوم هندسه سیاسی است. اما انگیزه امام از ذکر این مقدمات در نهایت ارائه راهبرد عملی یعنی بیان ضرورت تشکیل اسلامی بر اساس ولایت فقیه است. «... اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره، جزئی از ولایت است. چنان که مبارزه و کوشش برای آن از اعتقاد به ولایت است.» (۷) «مبارزه در راه تشکیل حکومت اسلامی لازمه اعتقاد به ولایت است ... توجه داشته باشید که شما وظیفه دارید حکومت اسلامی تأسیس کنید.» (۸) «دلیل دیگر به لزوم تشکیل حکومت، ماهیت و کیفیت قوانین اسلام (احکام شرع) است. ماهیت و کیفیت این قوانین می‌رساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح گشته است. اولاً احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می‌سازد. در این نظام حقوقی، هر چه بشر نیاز دارد فراهم آمده است. از طرز معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و مرادده با سایر ملل، از قوانین جزایی تا حقوق تجارت و صنعت و کشاورزی ... معلوم است که اسلام تا چه حد به حکومت و روابط سیاسی و اقتصادی جامعه اهتمام می‌ورزد تا همه شرایط به خدمت تربیت انسان مهذب و با فضیلت در آید. قرآن مجید و سنت شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد.» (۹) (۱). سید محمد خاتمی، از دنیای شهر تا شهر دنیا، نشر نی، چ ۲، ۱۳۷۶، ص ۱۷۶. (۲). ابوالفضل قاضی، حقوق اساسی و نهاد های سیاسی، انتشارات دانشگاه تهران، چ ۲، ۱۳۷۰، ص ۳۸۴. (۳). سید مهدی حسینی، مدیریت استراتژیک، موسسه کار و تأمین اجتماعی، ۱۳۷۷، ص ۶۶. (۴). مرتضی مطهری، عدل الهی، صدرای، چ ۱۰، ۱۳۵۷، ص ۴۷. (۵). محمد باقر حشمت زاده، مسایل اساسی علم سیاست، کانون اندیشه جوان، ۱۳۷۷، ص ۳۸. (۶). امام خمینی - سلام الله علیه - ولایت فقیه و جهاد اکبر، بی تا، انتشارات سعید، ص ۵. (۷). ولایت فقیه، ص ۶. (۸). همان، ص ۷. (۹). همان، ص ۹. در این جملات، امام مهمترین هدف و غایت جامعه مطلوب اسلامی را سعادت و کمال می‌داند و این‌ها را در پرتو رواج و ترویج قوانین اسلامی که همه رفتارها و روابط مادی و معنوی انسان را سامان می‌دهند، قابل تحقق می‌داند. انقلاب: مهمترین راهبرد عملیاتی - مهمترین فراز راهبرد دروس ولایت فقیه که در سال ۴۸ تبلیغ شد و در سال ۵۷ تحقق یافت، تجویز و ضرورت انقلاب است. امام، انقلاب را مقدمه لازم و ضروری تشکیل حکومت اسلامی، بر هم زدن وضع موجود شاهنشاهی و استقرار وضع مطلوب اسلامی تلقی می‌کند. امام چون این تجویز را از متن آموزه های اسلامی استخراج و استنباط کرد، بنابر این اطلاق «انقلاب اسلامی» بر این واقعه صحیح و با مسمی است. «شرع و حق حکم می‌کند که باید نگذاریم وضع حکومت‌ها به همین صورت ضد اسلامی یا غیر اسلامی ادامه پیدا کند. دلایل این کار واضح است. چون برقراری نظام سیاسی غیر اسلامی به معنی بی‌اجرا ماندن نظام سیاسی اسلام است. همچنین به این دلیل که هر نظام سیاسی غیر اسلامی، نظام شرک آمیز است چون حاکمش طاغوت است و ما موظفیم آثار شرک را از جامعه مسلمانان و از حیات آنان دور کنیم و از بین ببریم و باز به این دلیل که ما موظفیم شرایط اجتماعی مساعدی برای تربیت افراد مؤمن و با فضیلت فراهم سازیم و این شرایط درست ضد شرایط حاکمیت طاغوت و قدرتهای نارواست. شرایط اجتماعی که ناشی از حاکمیت طاغوت و نظام شرک آمیز است لازمه اش همین

فسادی است که می بینید این همان «فساد فی الارض» است که باید از بین برود و مسبب آن بسزای اعمال خود برسند ... ما چاره ای نداریم جز این که دستگاه های حکومتی فاسد و فاسد کننده را از بین ببریم و هیئت های حاکمه خائن و فاسد و ظالم و جائر را سرنگون کنیم. این وظیفه ای است که همه مسلمانان در یک یک کشورهای اسلامی باید انجام بدهند و انقلاب سیاسی اسلامی را به پیروزی برسانند.» (۱) در این جملات، ارکان ۱ و ۲ و ۳ هندسه سیاسی در یک رابطه هماهنگ و نهادی با یکدیگر طرح شده اند در رکن ۱، یعنی بیان وضع موجود شاهنشاهی، امام آن را فاسد و فاسد کننده تشخیص می دهد و همانند یک طیب پس از تشخیص مرض و فساد، مهمترین تجویز و راهبرد خود را برای درمان جامعه ارائه داده و خواستار انقلاب سیاسی اسلام شده است. با این عمل راه برای برپایی جامعه مطلوب و مدینه فاضله اسلامی که قادر به تربیت انسان های با تربیت، با فضیلت و مؤمن است باز می شود. زیربنای هندسه سیاسی: توحید و اصول اعتقادات - با چندین جلسه بحث پیرامون ولایت فقیه و طرح چهار رکن از ارکان هندسه سیاسی و راهبردی، امام زمینه را برای طرح پنجمین رکن آماده می بیند و مسأله جهان بینی و اصول اعتقادات اسلامی را، که اساس و زیربنای هندسه سیاسی اسلام است، مطرح می نماید. ممیزه و راز موفقیت امام در قیاس با سایر مراجع و علما در همین جا است؛ یعنی با آن که نفس الامر و ثبوتاً توحید و اصول اعتقادات اساس و نقطه آغاز دین اسلام است، لیکن امام بحث خود را در این دروس بطور اثباتی و استقرایی ابتدا از احکام و حکومت و اصلاح و عمل و تربیت آغاز می کند، آن گاه به ریشه و اساس اسلام یعنی توحید و اعتقادات می رسد؛ یعنی از دیدگاه امام، تحقیق و تبلیغ و تعلیم توحید زمانی به غایت می رسد و کمال می یابد که منبعث و مبتنی بر آن، حکومت صالحه اسلامی در عمل و اجرا بوجود آمده باشد. در حالی که بطور سنتی ممکن است سیره بسیاری از علما در طول تاریخ آن بوده باشد که تبلیغ و تعلیم خود را از توحید و خداشناسی آغاز کرده و حداکثر به تجویز و توصیه برخی از احکام فردی و عبادی رسانیده باشند و در عمل و نظر هم با طاغوت های زمان خود وارد درگیری هم نشده باشند. لیکن امام ایمان و عمل را در ارتباط با هم کامل می داند و به قول حافظ: نه من زبی عملی در جهان ملولم و بس ملالت علما هم زعلم بی عمل است «حکومت اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان و حکم خدا است. قانون اسلام یا فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند.» (۲) پس مهمترین شاخص مدینه فاضله اسلامی، حاکمیت قانون است اما منبع و منشأ این قانون، حاکمیت خداوند است. از منظر توحیدی چون خداوند، عالم و قادر مطلق است، پس خالق مطلق همه موجودات است پس مالک مطلق است، پس حاکم مطلق است. حاکمیت خدا دو شعبه مرتبط با هم دارد یعنی حاکمیت تکوینی و تشریحی. در بعد اول همه موجودات و مخلوقات، وجودشان و سیر تحولی و تکاملی شان تحت امر خداوند است. اما چون خداوند به انسان عقل و اراده داده بشر می تواند تا حدود زیادی سیر تحولی و تکاملیش را به طور آزاد طی کند. اما چون خطر انحراف وجود دارد، خداوند از راه لطف و به تناسب نوع تکوین و خلقت انسان، احکامی را برای هدایت او تشریح و ارسال داشته است. اگر آدمی آگاهانه و آزادانه از این احکام تشریحی تبعیت کند و رفتار و روابط انسانی و اجتماعی خود را مطابق آن ها انجام دهد مسلمان و مؤمن است و آگاهانه و آزادانه و برای هدایت و سعادت خودش، اراده اش را تحت ولایت و حاکمیت خداوند قرار داده است. به این ترتیب می بینیم بین باور و اعتقاد به توحید و عمل به احکام و فرامین حکومت اسلامی یک رابطه طولی و منطقی وجود دارد و هر کدام از این حلقه ها نادیده گرفته شود اسلام و مسلمانی ناقص می شود. اصولی دیگر از جامعه مطلوب: نظم و عدالت و راهبرد تحقق آن ها - در ادامه مباحث و دروس ولایت فقیه امام، به تناسب و به ضرورت، راجع به ارکان مختلف هندسه سیاسی و راهبردی اشاراتی دارد. مثلاً - فراز زیر درباره نظم به عنوان یک شاخص مهم وضع مطلوب اشاره دارد: «اسلام آمده تا به جامعه نظم بدهد. امامت اعتباری و حکومت برای تنظیم امور جامعه است.» (۳) امام برای حصول این آرمان ها و برخورد با وضع موجود رهنمود ها و راهبردهایی برای تبلیغ و تعلیم و اعتراض و مبارزه و انقلاب می دهند: «این جا نشینید فقط مباحثه کنید، بلکه

در سایر احکام اسلام مطالعه کنید حقایق را نشر دهید، جزوه بنویسید و منتشر کنید البته مؤثر خواهد بود. من تجربه کرده‌ام که تأثیر دارد.» (۴) عدالت یکی دیگر از شاخص‌های مهم جامعه مطلوب است که امام به آن اشاره می‌کند: «... در حقیقت مهمترین وظیفه انبیا بر قرار کردن یک نظام عادلانه اجتماعی از طریق اجرای قوانین و احکام است که البته با بیان احکام و نشر تعالیم و عقاید الهی ملازمه دارد.» (۵) همچنین امام با استناد به آیات قرآن و آن دو شاخص مذموم و فاسد، وضع موجود را دروغ پردازی (قول اثم) و حرام خواری (اکل سحت) می‌داند و مصادیق آن را در نظام شاهنشاهی بیان می‌کند و لذا برای برهم زدن وضع موجود و برقراری وضع مطلوب در جامعه، رهنمود و راهبرد انقلابی می‌دهد. «اگر یک اعتراض دسته جمعی به ظلمه که خلاف مرتکب می‌شوند یا جنایتی می‌کنند بشود اگر چند هزار تلگراف از همه بلاد اسلامی به آن‌ها بشود که این کار خلاف را انجام ندهید یقیناً دست بر می‌دارند.» (۶) «ما موظفیم برای تشکیل حکومت اسلامی جدیت کنیم. اولین فعالیت ما را در این راه تبلیغات تشکیل می‌دهد بایستی از راه تبلیغات پیش بیایم.» (۷) «تبلیغات و تعلیمات دو فعالیت مهم و اساسی ما است.» (۸) «ما موظفیم ابهامی را که نسبت به اسلام بوجود آورده اند بر طرف سازیم تا این ابهام را از اذهان نزدایم هیچکاری نمی‌توانیم انجام بدهیم ... این ابهامی را که بر اثر تبلیغات سوء چند صد ساله نسبت به اسلام در اذهان حتی بسیاری از تحصیل کرده‌های ما پیدا شده رفع کنند، جهان بینی و نظامات اجتماعی اسلام را معرفی کنند.» (۹) «اگر اسلام را معرفی نمایید و جهان بینی (یعنی عقاید) و اصول و احکام و نظام اجتماعی اسلام را به مردم بشناسانید با اشتیاق کامل از آن استقبال می‌کنند. خدا می‌داند که خواستاران آن بسیارند. من تجربه کرده‌ام. وقتی کلمه ای القاء می‌شد موجی در مردم ایجاد می‌گردید. برای این که مردم همگی از این وضع ناراحت و ناراضی هستند. زیر سر نیزه و خفقان نمی‌توانند حرفی بزنند. کسی را می‌خواهند که بایستد و با شجاعت صحبت کند. اینک شما فرزندان دلیر اسلام مردانه بایستید و برای مردم نطق کنید، حقایق را به زبان ساده برای توده‌های مردم بیان کنید و آنان را به شورش و حرکت در آورید از مردم کوچه و بازار از همین کارگران و دهقانان پاکدل دانشجویان بیدار مجاهد بسازید. همه مردم مجاهد خواهند شد. از همه اصناف جامعه آماده اند که برای آزادی و استقلال و سعادت ملت مبارزه کنند. مبارزه برای آزادی و سعادت احتیاج به دین دارد اسلام را که مکتب جهاد و دین و مبارزه است در اختیار مردم قرار دهید تا عقاید و اخلاق خودشان را از روی آن تصحیح کنند و بصورت یک نیروی مجاهد، دستگاه سیاسی جائر و استعماری را سرنگون کرده حکومت اسلامی را برقرار سازند.» (۱۰) «شما این افسردگی را از خود دور کنید، برنامه و روش تبلیغات خودتان را تکمیل نمایید و در معرفی اسلام جدیت بخرج دهید و تصمیم به تشکیل حکومت اسلامی بگیرید.» (۱۱) (۱). همان، ص ۱۱. (۲). همان، ص ۱۲. (۳). همان، ص ۱۸. (۴). همان، ص ۱۹. (۵). همان، ص ۲۹. (۶). همان، ص ۳۵. (۷). همان، ص ۴۷. (۸). همان، ص ۷۵. (۹). همان، ص ۷۵. (۱۰). همان، ص ۷۷. (۱۱). همان، ص ۱۳۷. «بله آن آدم‌های بی‌عرضه‌ای که در حوزه‌ها نشسته اند از عهده تشکیل و ادامه حکومت بر نمی‌آیند چون آن قدر بی‌عرضه اند که قلم هم نمی‌توانند بکار ببرند قدمی در هیچ کاری بر نمی‌دارند.» (۱) «شما به حوزه‌های علمیه نگاه کنید، آثار همین تبلیغات استعماری را مشاهده خواهید کرد افراد مهمل و بیکاره و تنبل و بی‌همتی را می‌بینید که فقط مسأله می‌گویند و دعا می‌کنند و کاری جز این از آن‌ها ساخته نیست.» (۲) ۳. تطبیق، جمع بندی و نتیجه‌گیری ملاحظه می‌شود که در فرازهای آخر درس ولایت فقیه که در سال ۱۳۴۸ در نجف از سوی امام تعلیم و تبلیغ شده، ارتباط و تمرکز و انسجام ارکان پنجگانه هندسه نظری و راهبردی محسوس تر و بیشتر می‌شود و معلوم می‌شود که در ورای ظاهر ساده این جملات عامه فهم و این گفتار به ظاهر سنتی و حوزوی که ظاهراً فاقد دسته بندی و متدولوژی است، چه هندسه دقیق و منظمی قرار دارد. ما در خلال این اندیشه و گفتار شاهد دیالکتیک و تعامل منطقی علم و عمل و عقل نظری و عقل عملی هستیم. نتیجه چنین حقیقت و هماهنگی، همانا وقوع پدیده عظیم انقلاب اسلامی، براندازی یک نظام بسیار قدرتمند و استقرار یک دولت و نظام نوین دینی است، اموری که همگی در قرن بیستم و رواج لیبرالیسم و لائیسزم غیر منتظره هستند. در واقع اساس این هندسه و جوهر این هماهنگی و تناسب بین علم و عمل، در متن و بطن

قرآن و سنت قرار دارد که امام خمینی - سلام الله علیه - توانسته به خوبی آن را تحقیق، تبلیغ، تعلیم و تجویز نماید. در همین فرازهای اساسی از اندیشه و گفتار امام ملاحظه می شود. که وی چگونه چند سؤال اساسی فلسفه و معرفت سیاسی را مطرح کرده و به آن ها پاسخ داده است. سؤالات اساسی فلسفه و معرفت سیاسی و پاسخ های امام: ۱. وضع موجود جامعه و حکومت چیست؟ ۲. چرا وضع موجود چنین شده است؟ ۳. اگر وضع موجود به همین منوال پیش برود چه خواهد شد؟ ۴. وضع مطلوب جامعه و حکومت چه باید باشد؟ ۵. چرا وضع مطلوب باید چنین باشد؟ ۶. چه باید کرد تا از وضع موجود به وضع مطلوب رسید؟ در پرسش و پاسخ سؤال اول، امام همچون یک جامعه شناس واقع بین با اتکا به اخبار و اطلاعات واقعی و عینی، وضع موجود جامعه شاهنشاهی را تشریح، نقد و ارزیابی کرده و آن را فاسد و فاسد کننده تشخیص می دهد. در طرح سؤال دوم امام وارد وضع مسبق جامعه ایران و اسلام شده و همچون یک مورخ مطلع، عواملی چون توطئه یهود در صدر اسلام و ورود استعمار به جهان اسلام، سستی حکام، اهمال حوزه های علمیه و جهل و بی خبری توده ها را علت و ریشه فساد و خرابی وضع موجود بر می شمارد. در پاسخ به سؤال سوم امام تلویحاً در این دروس و صریحاً در بسیاری از اعلامیه ها و سخنرانی هایش هشدار می دهد که اگر وضع موجود به همین روال پیش برود سقوط کیان ملت و اسلام و ذلت و زبونی امت حتمی است و این نکته بسیار مهمی در هندسه سیاسی و راهبردی امام است. زیرا می گوید اگر وضع موجود را هم کسی توجیه کند و از ترس به خطر افتادن جان و مال مسلمین، تجویزی برای برخورد با مفاسد ندهد اما خرد تر شدن و سقوط و اضمحلال جامعه مسلمین در آینده ایجاب می کند که نباید گذاشت وضع بدتر شود و باید جهت اصلاح آن قیام کرد. در پاسخ به سؤال چهارم، امام شاخص هایی برای وضع مطلوب جامعه اسلامی با اتکا به قرآن و سنت بیان می کند که مهمترین آن ها عبارتند از: ۱. حاکمیت قانون الهی؛ ۲. وحدت؛ ۳. نظم؛ ۴. عدالت. با برقراری این شاخص ها امام می گوید جامعه مطلوب اسلامی موجب تربیت و فضیلت و ایمان مردم شده و سبب حصول سعادت و کمال می شود. در این جا نوبت به پاسخ این پرسش اساسی می رسد که ویژگی ها و شاخص های وضع مطلوب مبتنی بر چه فلسفه و منطقی هستند و از کجا منبعث شده اند و خلاصه این که چرا وضع مطلوب اسلامی باید چنین باشد و چرا باید چنین ویژگی ها و شاخص هایی داشته باشد؟ در پاسخ به این سؤال، امام جهان بینی و اصول اعتقادات اسلامی و در رأس آن مقوله توحید و حاکمیت خداوند را مطرح می نمایند. اما مهمترین فراز اندیشه سیاسی امام که ممیزه او و راز براندازی نظام شاهنشاهی و استقرار نظام جمهوری اسلامی در آن نهفته است، راهبرد، توصیه و تجویز های عملی و عملیاتی وی است. در این جا است که او به آخرین و ششمین سؤال هندسه سیاسی و نظری پاسخ می دهد. در واقع پنج سؤال اول عمدتاً در عرصه عقل نظری هستند و به «چیستی ها و چه باید باشد ها» پاسخ می گویند. اما سؤال ششم در عرصه عقل عملی است. این امر نشان می دهد که عقل عملی که مبین تکالیف و شارح اعمال مؤمنین و مسلمین است چقدر اهمیت دارد. زیرا برای پاسخ گوئی به این سؤال لازم است به پنج سؤال بسیار مهم پیشین در عرصه عقل نظری پاسخ گفت. در این جا امام با داشتن معارف و قضایا و یافته های آن پنج سؤال، پاسخ سوال ششم را بیان کرده و تجویز ها و راهبردهای عملی خود را برای برهم زدن وضع موجود شاهنشاهی و استقرار وضع مطلوب اسلامی و تأسیس دولت و حکومت اسلامی بر اساس ولایت فقیه، به شرح زیر صادر می کند: ۱. اعتراض خواص و نخبگان به حکومت ۲. تبلیغات برای توده ها ۳. تعلیمات برای طلاب و عامه مردم ۴. انقلاب امام اعتراض را قدم اول می داند و علما و مبارزین و روشنفکران را به آن دعوت می کند تا به هر شکل آن را متوجه رژیم شاه نمایند و به این وسیله آن را دچار ضعف و سستی کرده و در دل مردم امید و انگیزش ایجاد نمایند. تبلیغات و تعلیمات نیز به عهده علما و خواص و روشنفکران است که به آن وسیله، وضع مطلوب جامعه اسلامی و اسلام را تشریح و ابهام زدایی کرده و وضع موجود شاهنشاهی را شرح و نقد و طرد نمایند. پس از این مراحل و با روشن شدن افکار عمومی و شیوع نارضایتی عامه از وضع موجود، زمان انقلاب و براندازی فرا می رسد و باید با بسیج همگان و سازماندهی توده های مسلمان ناراضی، انرژی لازم و ابزار مناسب را به میدان مبارزه آورده و حکومت جائر را ساقط کرد و سپس حکومت

اسلام را تشکیل داد تا به آن وسیله وضع مطلوب اسلامی را ایجاد نمود. توصیه و سخن آخر در این نوشتار کوتاه فقط فرصت طرح موضوع و فتح بابی در مورد این سؤال بود که آیا در پس افکار و اعمال سیاسی امام چه طرح و چهارچوبی وجود داشته که توانسته واقعه عظیم انقلاب اسلامی و تأسیس و استقرار دولت و نظام دینی را ایجاد نماید؟ فرضیه ما این بود که طرح مزبور دارای پنج رکن منسجم و مرتبط بود که می‌توان نام «هندسه سیاسی، نظری و راهبردی - مدینه فاضله و وضع مطلوب» بر آن نهاد. در تشریح و اثبات و آزمون وسیع تر، عمیق تر و دقیق تر این فرضیه توصیه های زیر ارائه می‌شود: ۱. بخش های وسیع تری از افکار و گفتار و نوشتار های امام با چهارچوب فوق تحلیل شود. ۲. قانون اساسی جمهوری اسلامی با این چهارچوب بررسی شود. مشخصاً اصول دوم و سوم آن مبتنی بر این هندسه هستند. ۳. چون قرآن مهمترین منبع و سند اسلامی است و اندیشه امام از آن ملهم است، هندسه سیاسی مذکور را در آیات آن پی بگیریم. (۱). همان، ص ۱۴۱. (۲). همان، ص ۱۵۱. محمدباقر حشمت زاده - ایدئولوژی، رهبری و فرایند انقلاب اسلامی، ج ۲، ص ۴۳۳ - ۴۵۲

امام خمینی و توسعه سیاسی

امام خمینی و توسعه سیاسی در نخستین بخش این نوشتار، پس از تعریف واژه توسعه سیاسی و ارکان آن به پیوند استوار میان فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی پرداخته شد و آنچه را امام خمینی، برای پیشبرد فرهنگ سیاسی مردم ایران به عنوان بستر اولیه توسعه سیاسی، انجام داد، به گستردگی مورد بحث قرار گرفت و در پایان راهبردهای عملی حضرت ایشان درباره توسعه سیاسی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، از راههایی چون ژرفا بخشی به مشارکتهای مردمی، تشکیل نهادهای ژرفا دهنده توسعه سیاسی و تدوین قانون اساسی بیان شد. آنچه در دومین و آخرین بخش این مقاله می‌خوانید، بررسی نگره‌ها و سیره رفتاری امام در باب اساسی‌ترین ارکان توسعه سیاسی و جلوه‌های آن پس از پیروزی انقلاب اسلامی است، همان چیزی که به عنوان ارکان و شاخصه‌های استوار شده و پایدار توسعه سیاسی، به شمار می‌آیند. ضرورت بحث در این بخش از آنجاست که امام، در برابر فرهنگ غربی موضعی گزینشی داشت که خود راه سومی بود در برابر روشنفکران غرب زده و سنت گرایان. به دیگر سخن، امام، با نقد همزمان اندیشه غربی و پاره‌ای از دیدگاههای سنتی نشان داد که جریان فکر و اندیشه اصلاحی، کهنه و نو ندارد؛ یعنی زمان مند نیست چنانکه شرقی و غربی نیز ندارد؛ یعنی مکان مند هم نیست؛ بلکه قانونها و آیینهایی که با دین، همان فطرت الهی انسان، سازگاری داشته باشد. البته آن گونه برداشت از دین که در پیوند با بوده و هست زمانه باشد. چه قدیم و چه جدید و چه شرقی و چه غربی، می‌تواند در یک سازوکار اسلامی مورد استفاده قرار گیرد. اینک نگره‌های امام را درباره اساسی‌ترین پایه‌های فکری «توسعه سیاسی بررسی می‌کنیم: الف. دموکراسی دموکراسی از ارکان مهم به حقیقت پیوستن توسعه سیاسی است و مفهوم روشن آن تکیه حکومت برخواست و تایید شمار بیش تر (اکثریت) مردم می‌باشد. امام بر این باور بود که دموکراسی، به این معنی در صدر اسلام و متن آن سابقه دارد و رژیم اسلامی، یک رژیم دموکراسی بوده است. (۱) در این باره اگر نگاهی به گسترش دعوت اسلامی در مدینه، پیش از آمدن پیامبر (ص) بیفکنیم، می‌توانیم خواست و اراده مردمی را در تشکیل نخستین حکومت اسلامی در جهان چهارده سده پیش، نمایان و پیدا بینیم. آن هنگام که نظام پادشاهی مستبد در ایران برقرار بود و اروپا دوران قرون وسطی را می‌گذراند و آنچه در این دو گونه نظام معنی، نداشت، خواست و اراده مردم بود. در منابع تاریخ اسلام چنین آمده که: پیش از آمدن پیامبر (ص) به مدینه، نخست دعوت او گسترش یافت و خانه‌ای نبود که در آن نام و یاد رسول خدا (ص) نباشد. برای مدت دو سال (دوازدهم و سیزدهم بعثت) نمایندگان از قبیله‌های یثرب به مکه می‌آمدند و با پیامبر (ص) پیمان همکاری می‌بستند و سرانجام، حضرت، هنگامی به مدینه مهاجرت کرد که حضور او به عنوان حاکم، به خواست همگانی مردم این شهر تبدیل شد و نکته جالب آن که در مراسم بیعت مردم با حضرت، ایشان مفاد بیعت را دوباره می‌خواند و مردم نیز تایید می‌کردند و امر

بی سابقه‌تر، حضور زنان در مراسم یعت بود. جمعیت خاموشی که هیچ‌گاه پیش از این تاریخ، خواست و اراده (رای) آنان مورد توجه جامعه قرار نگرفته بود. اگر امروزه به مفاهیمی چون مشارکت مردمی در نظام‌های سیاسی بها داده می‌شود، اوج این مشارکت را می‌توان در رفتار سیاسی پیامبر (ص) دید. گسترش احساس مسؤولیت در برابر نظام نوین دینی از راه تزریق آن به بدنه جامعه، به این گونه که بیعت یک‌یکان صورت گرفت و هر انسان مسلمانی، پس از آن خود را در برابر حفظ آیینها و قانونهای اسلامی مسؤول می‌دید، همچنین برای ژرفا بخشیدن این حس مسؤولیت، نمایندگان از خود مردم توسط پیامبر (ص) برگزیده شدند، تا کارکردی دوسویه داشته باشند (نقیبان دوازده گانه): آسان‌سازی پیوند مردم با نظام اسلامی و شرح و بیان و بازگویی خواسته‌های مردم از حکومت. (۲) اگر مسجد را سنگ بنای نخستین شهرسازی در دوره اسلامی بدانیم، چنانکه با پایان یافتن این بنا، خانه‌های مردم نیز در کنار آن ساخته شد و مسجد حلقه پیوند این شبکه شهری نوین یاد گردید. می‌توانیم به چگونگی مشارکت مردم در بنای مسجد نبوی اشاره کنیم، همان که نماد حضور اراده و خواست‌شمار بیشتر مردم در مسائل شهری بود (۳) و سپس موضوع جنگ و صلح که از مهم‌ترین مباحث حکومتی است. پیامبر (ص) ضمن آن که مأمور به رایزنی با مردم بود و باید همواره جانب آنان را نگه می‌داشت و بخشش و گذشت و چشم‌پوشی را محور کار خود قرار می‌داد (۴)، تا کم‌کم مردم رو به کمال روند، در جنگها نیز رای مردم را بر رای خود، پیش می‌داشت؛ زیرا جنگ، همراه با خسارت مادی و معنوی است و مردمی که بار حکومت را بر دوش دارند، خود باید هزینه‌های جنگ را نیز پردازند، چنانکه در جنگ احد، همین‌گونه شد و با این که پیامبر (ص) خود علاقه و گرایش به بیرون رفتن از مدینه نداشت، رای یارانش را پذیرفت و از شهر خارج گردید. (۵) همچنین اگر امروزه شنیدن سخن مردم و توجه به خواسته‌های آنان از حکومت، از نشانه‌های پا گرفتن و به حقیقت پیوستن دموکراسی است و حکومتگران، به گونه‌های گوناگون در صدد دریافت و شنیدن خواسته‌های مردمی هستند، پیامبر (ص) هم، این چنین به خواسته‌های گوناگون مردم گوش فرا می‌داد که گروهی از منافقان به طعنه گفتند: هو اذن و قرآن پاسخ داد که: «قل اذن خیر لکم». (۶) امام به پشتوانه چنین تکیه‌گاه استوار و روشنی نظام اسلامی را جدا از دموکراسی نمی‌بیند، بلکه اعلام می‌کند: دموکراسی اسلام، کامل‌تر از دموکراسی غربی است. (۷) و با توجه به الگویی از حکومت که در ذهن امام بود و بر پایه نظام حکومت نبوی (ص) و سپس علوی (ع) استوار گردیده بود، به روشنی به مخالف با واژه جمهوری دموکراتیک اسلامی، برخاست؛ زیرا بر این باور بود که افزودن واژه دموکراتیک. «این توهم را در ذهن می‌آورد که اسلام محتوایش خالی است از این، لذا احتیاج به این است که قیدی پهلویش بیاورند و این برای ما بسیار حزن‌انگیز است؛ زیرا اسلام همه چیز است، مانند این که شما بگویید ما اسلام می‌خواهیم و می‌خواهیم به خدا هم اعتقاد داشته باشیم». (۸) اما این پایان دیدگاه امام نیست؛ بلکه در نظر ایشان دموکراسی اسلامی یک رکن دیگر هم دارد و آن این که مخالف شریعت و احکام اسلامی نباشد. به دیگر سخن، دموکراسی اسلامی دو رکن دارد: ۱. نگهداشت قانونها و آیینهای اسلام: ایشان با تکیه بر دیدگاه اعتقادی شیعه که پست امامت و رهبری امت را همچون نبوت، امری الهی می‌داند، حکومت را که ساختار اجرایی مقام امامت است، در پیوند با مشروعیت دینی معنی می‌کند و هر حکومتی را که چنین مشروعیتی نداشته باشد، طاغوتی اعلام می‌کند. ۲. رای شمار بیشتر مردم: با وجود نکته پیشین، همواره باید رای شمار بیشتر مردم نیز همراه حکومت باشد و اگر این پشتوانه مردمی همراه هر حکومتی نباشد، نمی‌تواند پایدار بماند. امام، مخالفت خود را با اصل سلطنت و رژیم شاهنشاهی ایران، متکی نبودن آن به آرای ملی اعلام کرد و در بیانی دقیق، اعلام فرمود: «طبیعی است که زمامداری که با سر نیزه یا توارث روی کار آمده و متکی به آرای ملت نیست، هرگز خود را موظف به وضع و یا اجرای قوانینی که به نفع مردم باشد نمی‌داند». (۹) امام، با تکیه بر باورهای دینی مردم، اسلامی بودن نظام را امری طبیعی و از پیش تعیین شده گرفته و پذیرش نظام اسلام را هم خواست طبیعی مردم می‌داند. (۱۰) امام، چنان که در بخش نخست این نوشتار آمد، در صدد پرورش روحیه و فرهنگ سیاسی در میان مردم بود و می‌خواست تا آن‌جا که ممکن است، توان فکری مردم رشد کند و آنان بر اساس آگاهی دست‌به‌انتخاب زنند. ذکر نمونه‌هایی

ازین دست، که به گونه‌ای با آرای مردم در پیوند بود گواه صادق این سخن است. در نخستین همه‌پرسی ریاست جمهوری، به خلاف دشواریها و گرفتاریهایی را که نخستین رئیس جمهور برگزیده شده به وجود آورد، از آنجا که متکی به آرای عمومی مردم بود، حکم ریاست جمهوری او از سوی امام تنفیذ گردیده و با وجود آسیبهایی که از این سوی، به نظام و کشور رسید، امام ترجیح داد تنها هنگامی به برکناری نخستین رئیس جمهور، همت گمارد که برکناری او، به خواست عمومی مردم تبدیل شده باشد. امام، بر پیمانی که با مردم بسته بود وفادار ماند، او می‌خواست برای نخستین بار، دگرگونی ریشه‌ای و ژرف در ساختار نظام سیاسی استبداد زده ایران به وجود آورد و ساختاری نو و متکی بر اراده میلیونها انسان فراهم سازد. و این مهم، پا نمی‌گرفت و به حقیقت نمی‌پیوست، مگر از راه بالا- بردن سطح آگاهی عمومی. اگر از روی انصاف و داد، به دوران نخستین ریاست جمهوری بنگریم، بالاترین پشتیبانیهای ممکن از سوی امام، به عنوان رهبر انقلاب، از او که برگزیده مردم بود، انجام شد (۱۱) و تا هنگامی که آشکارا با یکی از ارکان نظام و قانون اساسی که ولایت‌فقیه باشد، مخالفتی صورت نداد، امام نیز حمایت خود را ادامه داد و چون او به صف مخالفان و ستیزندگان مسلح نظام پیوست، معنایش این بود که از مردم و نظام ساخته آنان بریده است و تظاهرات میلیونی مردم نشان داد که مشروعیت رئیس جمهور برگزیده آنان از میان رفته است، پس از این هم، چون رای بی‌کفایتی سیاسی رئیس جمهور از سوی نمایندگان برگزیده مردم در مجلس شورای اسلامی اعلام شد، امام نیز حکم برکناری وی را صادر کرد. (۱۲) (۱). صحیفه نور، رهنمودهای امام خمینی، ج ۲/۲۲۲، ۵۵۲، وزارت ارشاد. (۲). الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۱/۸۱۲، ۳۲۲، دارالصادر، بیروت. (۳). تاریخ الامم و الملوک، محمدبن جریر طبری، ج ۲، حوادث سال اول هجرت. (۴). «بما رحمه من الله لنت لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک...». آل عمران، ۹۵۱. «فاعف عنهم واصفح...». (۵). تاریخ الامم و الملوک، محمدبن جریر طبری، ج ۲، حوادث سال سوم هجرت. (۶). سوره توبه، آیه ۱۶. (۷). صحیفه نور، ج ۲/۲۲۲. (۸). همان ۱۸۱. (۹). همان، ج ۴/۱۷۱؛ ج ۳/۰۷۱. (۱۰). همان، ج ۳/۶۴۱. (۱۱). همان، ج ۲۲۱/۵۷۲؛ ج ۴/۱۸، ۴۲۱، ۸۲۱، ۹۵۱، ۹۲۲، ۹۴۲؛ ج ۵/۳۱، ۹۱، ۳۲، ۵۲، ۹۲، ۰۳، ۳۳، ۷۳، ۸۵، ۴۶، ۷۶، ۶۶، ۸۳۱، ۹۳۱، ۲۲۲؛ ج ۶/۹۷۱، ۷۶۲. (۱۲). همان، ج ۲/۸۶. این اهتمام به آرای عمومی، آنچنان در اندیشه امام رسوخ داشت که برآستی شگفت‌انگیز است. بررسی ماجرای گزینش قائم‌مقام رهبری، از دیگر نمونه‌هاست؛ همان که بعدها معلوم شد، امام از آغاز مخالف این انتخاب بوده است، (۱) ولی به احترام آرای برگزیدگان مردم در مجلس خبرگان نزدیک به یک دهه، این گزینش را با همه مسائل آن پذیرفت و بالاترین کوشش ممکن را در حفظ جایگاه و شخصیت قائم‌مقام خویش، از آن که برگزیده نمایندگان مردم بود، انجام داد. دادن اختیارهای گسترده در همه حوزه‌های سیاسی، فرهنگی و اداری کشور و امکان استفاده نامبرده از همه رسانه‌های اطلاع‌رسانی داخلی و خارجی، دیدارهای فراوان با گروههای گوناگون مردم، همان‌گونه که برای شخص امام ممکن بود و بالاتر از همه ارجاع بسیاری از مسائل فقهی (۲) به او، همه و همه، نشان از آن داشت که امام می‌خواهد در جایگاه رهبری نیز رای مردم را همواره پاس دارد و با توجه به مقام رهبری خود، جانشین خویش را به سطحی شایسته که سازوار با هدفها و آرمانهای انقلاب اسلامی و مردمی ایران است، بالا برد و اوج دهد. هرچند از پس سالها تلاش و کوشش و هموار کردن زمینه‌ها و از میان بردن بازدارنده‌های رهبری جانشین خود، این مهم، ممکن نگردید و معلوم شد که به گفته ایشان رهبری نظام اسلامی به توانی بیش از آنچه قائم‌مقام آن روز داشت (۳)، نیازمند است. امام در نامه خود به مردم، از این که در تحلیل‌های قائم‌مقام رهبری، کوششها و تلاشهای فراوان مردم در دفاع هشت‌ساله و فداکاریهای بی‌شمار آنان در حفظ نظامی که خود پی‌ریخته‌اند، نادیده گرفته شد، پوزش خواست و نشان داد که در واقع با هر کسی که کوششهای خالصانه و رنجهای مردم را نادیده بگیرد، عهد اخوت نبسته است. (۴) با کسانی که آگاهانه یا ناآگاهانه با دشمنان مردم پیوند دارند دشمن است، هر چند دارای خدمات بزرگی در گذشته باشند. پیرو همین سیاست، امام همواره از دولت برگزیده مجلس پشتیبانی کرد؛ زیرا متکی به آراء عمومی بود. وی، همیشه و همه‌گاه، گروههای سیاسی را از مخالفت با دولت برگزیده مردم پرهیز می‌داد. (۵) در یکی از سالهای پس از

پیروزی انقلاب اسلامی، دیدگاهی مطرح شد که نخبه‌گرایی را در سیاست اصل می‌دانست و از این روی، دخالت در سیاست را حق مجتهدان اعلام کرد؛ به این دلیل که چون نظام اسلامی است و مجتهدان، تنها اسلام‌شناسان واقعی هستند، آنها باید در سیاست دخالت کنند: امام این دیدگاه را که می‌خواست رکن حق رای مردم را نادیده انگارد، رد کرد و نادرست خواند: «در دانشگاه بعضی از اشخاص رفته‌اند گفته‌اند که: دخالت در انتخابات، دخالت در سیاست است و این حق مجتهدان است. تا حالا می‌گفتند که: مجتهدین در سیاست نباید دخالت کنند... آن‌جا شکست خوردند حالا عکسش را می‌گویند، این هم روی همین زمینه است، هر دویش غلط است. انتخابات، سرنوشت یک ملت را دارد تعیین می‌کند. انتخابات، بر فرض این که سیاسی باشد و هست هم. این دارد سرنوشت همه ملت را تعیین می‌کند. یعنی آحاد ملت، سرنوشت زندگی‌شان در دنیا و آخرت، منوط به انتخابات است. این طور نیست که انتخابات را باید چند تا مجتهد عملی کنند. این معنی دارد که مثلاً دویست مجتهد در قم و صد تا مجتهد در جاهای دیگر، بیایند انتخاب کنند دیگر مردم بروند کنار؟ این یک توطئه‌ای است... یعنی در امور سیاسی پانصد نفر دخالت کنند، باقی‌شان بروند سراغ کارشان؛ یعنی مردم بروند سراغ کارشان، هیچ کس به مسائل اجتماعی کار نداشته باشد و چند نفر پیر مرد ملا، بیایند دخالت کنند، این، از آن توطئه سابق بدتر است، برای ایران؛ برای آن که، یک عده از علما را کنار می‌گذاشت، منتهی به واسطه آنها هم یک قشر زیادی کنار می‌رفتند و این تمام ملت را می‌خواهد کنار بگذارد.» (۶) موضع‌گیریهای روشن بالا، نشان از مردم‌سالاری امام دارد. او که تجربه‌های تلخ تاریخی ملت ایران را به نیکی می‌دانست و می‌خواست تمام روزه‌های بازگشت دوباره استبداد را سد کند، ملتی می‌خواست در پیوند با دولت و دولتی‌خواست برآمده از خواسته‌های مشروع و بحق ملت و پاسخ‌گوی نیازهای آنان، نه دشمن ایشان، نگاهی به ساختار جدای دولت از مردم در تاریخ ایران، این واقعیت را نشان می‌دهد که چرا و چگونه بی‌گرایشی به مشارکت سیاسی و فرار از آن، ریشه‌ای تاریخی پیدا کرده است. به گفته یکی از صاحب‌نظران سیاسی: «در همه دوره‌های پیشین تاریخ ایران، افشار گوناگون مردم، نیازهای خود را بدون مراجعه به دولت بر طرف می‌کردند و ارتباط متقابل میان دولت و مردم وجود نداشت. نبود تقاضا از سوی جامعه، موجب می‌شد تا نظام سیاسی ایران، به صورت نظامی بسته و نه باز درآید و ارتباطی با محیط اطراف خود نداشته باشد. بسته بودن نظام، از یک سو موجب شد تا نخبگان سیاسی، حلقه‌ای جدا از جامعه باشند و برای تحکیم پایه‌های قدرت خود، چاره‌ای جز روی آوردن به استبداد و خفقان نبینند؛ از سوی دیگر، نبود تقاضا از سوی جامعه انگیزه‌ای برای ایجاد گروه‌های منفعت‌طلب و احزاب سیاسی واقعی باقی نمی‌گذاشت؛ چرا که یکی از مهم‌ترین وظایف نهادهای این چنین که لایه میانی دولت و حکومت هستند، گردآوری و تلفیق میان خواسته‌های مردم و انتقال آن به نظام سیاسی است. جدایی میان جامعه و دولت موجب شد تا بر خلاف جوامع غربی، که پیوند به دولت در هرم پیوندهای مختلف قرار دارد، پیوند به دولت در تعارض با پیوندهای دیگر قرار گیرد؛ یعنی در هر جامعه با مجموعه‌ای از پیوندها مواجه می‌شویم که پیوند مذهبی از جمله آنان است. با تحقق مفهوم شهروندی در غرب، کلیه پیوندها در مقابل پیوند به دولت رنگ باختند و پیوند دولت و ملت در راس هرم پیوندها قرار گرفت. در این جوامع شکل‌گیری دولت به گونه‌ای بود که پیوندهای موجود در طول پیوند به دولت قرار گرفتند و فرد در عین تعلق و بستگی به دولت، به عنوان مهم‌ترین پیوند و بستگی، تعارضی میان این پیوند و دیگر پیوندها نمی‌دید؛ اما در ایران دوره نوگرایی غربی رضاخانی، پیوندهای مذهبی و قومی در عرض پیوند با دولت و در تعارض با آن قرار گرفت و گروه‌های مختلف قومی و مذهبی، تعلق مذهبی و قومی و اجتماعی خود را در تنافی و تعارض با پیوند به دولت می‌دیدند و آن را عاملی جهت تهدید هویت‌های مذهبی و قومی خود یافتند.» (۷) اینک ترکیب بدیع ساختار حکومت و نظام اسلامی در اندیشه امام که تحقق بیرونی یافت، خود را بیش‌تر نشان می‌دهد. این که امام توانست جدایی میان مردم و دولت را از بین ببرد و بویژه پیوندهای مذهبی و قومی را در راستای تواناسازی بنیه دولت به کار گیرد و برای نخستین بار در تاریخ ایران، دولت را عامل وحدت و یک‌پارچگی و آسان‌کننده راه‌های پیشرفت اجتماعی مردم قرار دهد، خود بزرگ‌ترین بنیاد توسعه سیاسی است که امام پدید

آورد. او نظارت و مشارکت همگانی را در امور حکومت، بزرگ‌ترین پایندان برای امنیت جامعه بر می‌شمرد. (۸) و این مهم را به کمک روحیه دینی مردم، می‌خواست به یک فرهنگ دگر کند، آن‌جا که افزون بر تصریح قانونی حق رای مردم، امام شرکت در همه‌پرسیها را یک تکلیف الهی می‌دانست؛ زیرا مهم‌ترین عرصه حضور و مشارکت سیاسی تک‌تک مردم بود. این تکلیف از نظر امام روستایی و شهری نمی‌شناخت: «نگویید که دیگران رای می‌دهند. من هم باید رای بدهم، تو هم باید رای بدهی، آن روستایی هم که در کنار مزرعه خودش کار می‌کند باید رای بدهد؛ تکلیف است. این یک تکلیف الهی است.» (۹) امام تا توانست کوشید همه نشانه‌های استبداد را از ساختار حکومتی نوین ایران دور کند، این که خود را خدمتگزار مردم نامید و این واژه را به بیش‌تر از واژه رهبر دوست می‌داشت (۱۰)، این که دولت برگزیده مردم را نیز خدمتگزار آنان می‌دانست (۱۱) و همواره قدرت آنان را بسته به خواست مردم می‌کرد و بالاتر آن که دولتمردان جدید را رعیت مردم به حساب می‌آورد، (۱۲) همه و همه، نشان از پاسخ‌گویی امام به خواست تاریخی مردم در نبود ساختن استبداد بود. ب. آزادی مقوله آزادی از مباحث مهم در پیوند با مقوله‌های دموکراسی و توسعه سیاسی است که درباره حدود و تعریف آن، دیدگاههای گوناگونی وجود دارد و نیز آزادی به گونه‌های مختلفی در حوزه فرهنگ، سیاست، اقتصاد، بیان و افکار و اندیشه تقسیم می‌گردد؛ اما در کنار همه این نکته‌ها باید به این مهم نیز توجه داشت: به خلاف آن که آزادی خواهی از حقوق اولیه بشری است، چنانکه امام نیز آن را پذیرفته است (۱۳)، چند نکته را نباید از نظر دور داشت: نخست آن که در هر جامعه‌ای سازوار با شرایط تاریخی و فرهنگی و اجتماعی آن باید از آزادی سخن گفت و هرگز نمی‌توان الگویی را که در نقطه‌ای از جهان اجرا شده و کم‌وبیش موفق بوده، در نقطه دیگری از جهان پیدا کرد و انتظار توفیق آن را داشت؛ زیرا پیشینه ذهنی افراد جامعه، شرایط طبیعی و اجتماعی آنها به گونه‌ای آشکار گوناگون است. و به دیگر سخن، آزادی را در پیوند با فرهنگ عمومی هر جامعه باید معنی کرد و به پاسداشت آن همت گمارد. دو دیگر: این را نیز باید امری مسلم بینگاریم که آزادی در هر نقطه‌ای از جهان و با هر فرهنگی که همراه و همساز شود، خواه‌ناخواه چارچوبی دارد که در غیر آن صورت، به هرج و مرج می‌انجامد، هر چند خود این چارچوبها نیز نمی‌توانند وارداتی باشند، بلکه باید برخاسته از فرهنگ عمومی مورد پذیرش مردم آن جامعه به وجود آمده باشند. (۱). همان، ج ۲۱۱/۱۲. (۲). همان، ج ۸۶۲/۲؛ همان، ج ۶۱۲/۴؛ ج ۷۶/۹؛ ج ۶۷۱/۱۱؛ ج ۰۰۲/۵۱، ۱۶۲، ۳۷۲؛ ج ۰۴/۰۲. (۳). همان، ج ۲۱۱/۱۲. (۴). همان ۸۰۱/۸. (۵). همان، ج ۹۳/۰۲، ۳۷، ۱۳۱، ۳۴۱، ۶۵۳. (۶). همان، ج ۵۴۲/۸۱، ۶۴۲. (۷). مجموعه مقالات جمهوریت و اسلام ۹۲۴/۸. (۸). صحیفه نور، ج ۵۸/۱۱. (۹). همان، ج ۱۲۱/۴. (۱۰). همان، ج ۷۲/۵. (۱۱). همان، ج ۶۳/۰۲، ۹۳، ۳۷، ۱۳۱، ۳۴۱؛ ج ۸، ۲۹، ۱۰۱، ۴۲۱، ۰۳۲، ۳۴۲، ۱۵۲. (۱۲). ج ۷۲/۵؛ ج ۵۳/۶، ۷۹، ۷۵۱؛ ج ۳۲/۹، ۲۲۱. (۱۳). ج ۳۱/۲؛ ج ۹۲/۳؛ ج ۶۶/۴. سه محور مهم، یا چهارچوب را می‌توان از سخنان امام در پیوند با مقوله آزادی به دست آورد. ۱. آزادی سازوار با جامعه ایرانی: ایران از دیرباز، همواره به کهنه درد استبداد و خودکامگی زمامداران خود دچار بوده است. امری که دست کم، در دو سده اخیر، به گونه‌ای آشکارا بنیاد کشور را در عقب‌ماندگی نگه داشته و زمینه استیلای بیگانگان را فراهم کرده است. کم نبودند مصلحانی که در تاریخ ایران معاصر، خوش درخشیدند و اندیشه اعتلا در سر داشتند؛ اما تیغ تیز استبداد و خودکامگی به آنان امان نداد، تا آن اندیشه‌ها را پیاده کنند. امیر کبیر و سرنوشت دردناک او یکی از بزرگ‌ترین نشانه‌های بیماری استبداد در ایران است. در کشتار استبداد، هرچقدر بذر اصلاح شده پیاپی، جز افت چیزی به بار نخواهد آورد. مهم آنکه اگر ریشه استبداد خشکانده نشود، هرچند مظاهر دموکراسی و آزادی خواهی در کشور رشد یابد، جز بر انحراف و کژی نخواهد افزود و راه اعتلا، پیموده نمی‌گردد. ثابت کردن این مدعا، چندان دشوار نمی‌نماید. نگاهی به سرنوشت اسف‌انگیز مؤسسات تمدنی در ایران معاصر، پس از انقلاب مشروطیت و دوران پهلوی، نشان دهنده این واقعیت است و در پشت همه این سلسله ناکامیهای بزرگ، تیغ تیز استبداد قرار داشت. بنابراین، در چنین فضایی انقلاب اسلامی ۲۲ بهمن ۵۷ یکی از سه دستاورد خود را آزادی قرار داد. بدون تردید، آزادی در شعار راهپیمایان میلیونی سال ۵۷ مفهومی بود در برابر استبداد و خودکامگی طولانی زمامداران در ایران. امام نیز،

با درک همین نکته، تلاش ورزید تا آزادی سازوار با جامعه ایرانی را به همت مردم برقرار سازد. تنها راه بازنگشتن دوباره استبداد، دگرگونی ساختار قدرت از راه مشارکت تک‌تک مردم است. اما باید به این نکته توجه داشت که کم نبوده‌اند کشورهای که از پس فرو ریختن نظام بسته و استبدادی، به هرج و مرج کشیده شدند و زمینه دوباره برای برآمدن استبدادی قوی‌تر فراهم آمد. در ایران معاصر، دوبار این موضوع تجربه شده است. فرو ریختن نظام سلطنتی قاجار و پیدا شدن فضای باز سیاسی یک‌بار به روی کار آمدن رضاخان انجامید و بار دیگر از پس گذر سالهایی چند، به استبداد محمدرضا پهلوی؛ بویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲. هر یک از این دو برهه، اگر درست تحلیل شود، می‌تواند ما را به این موضوع رهنمون سازد که محور استبداد از بین رفته، جایگزین مناسبی نداشته است و مردم خسته از درگیریهای گروهی از نظر روحی آمادگی پذیرش استبداد را داشتند و بیش‌تر توفیق استبدادگران همین زمینه مردمی بوده است. با هدایت امام، قانون اساسی تدوین شد و در همه ساختار سیاسی قدرت رای مردم پی‌ریزی شد؛ اما با توجه به تجربه‌های تلخ گذشته و نیازهای جامعه ایرانی، محوریت نظام جدید باید پیش‌بینی می‌شد، همان که بتواند در هنگامه دشواریهای ملی و اختلاف نظرهای برون از حد انتظار و تحمل جامعه، سخن آخر را بگوید و با نفوذ و محبوبیتی که در میان مردم دارد، آرامش و امنیت را به کشور بازگرداند و زمینه ناامیدی مردم از فضای آزاد سیاسی را از بین ببرد و این بزرگ‌ترین چاره مردمی بود که پس از قرن‌ها استبدادزدگی وارد فضای باز سیاسی می‌شدند. این‌گونه شد که اصل ولایت فقیه در فضای ایران جدید، کارکردی چندجانبه یافت؛ از یک سو بزرگ‌ترین حافظ اسلامیت نظام و باورهای مذهبی مردم و پایندان پایندگی و گسترش اندیشه دینی در ایران و جهان اسلام است و در این باره می‌توان دستاوردهای فرهنگی مؤسسه‌های دولتی و غیردولتی در ایران، جهان اسلام و دانشگاهها و مراکز پژوهشی بزرگ جهان را شاهد گرفت که چگونه پس از انقلاب اسلامی رشدی شگفت‌انگیز یافت؛ از دیگر سوی، حافظ آزادی و بزرگ‌ترین رکن جلوگیری‌کننده از چیره‌شدن استبداد دوباره بر کشور است که دهها حرکت و کار بزرگ و کوچک امام، از برهه آغازین پیروزی انقلاب اسلامی، تا هنگام رحلت، درباره نهادینه کردن آزادی سیاسی و درهم کوبیدن کامل استبداد که به نمونه‌هایی از آن در بخش نخست این مقاله اشاره شد، گواه روشن این سخن است. و سرانجام، از جنبه ملی، ولایت فقیه حافظ استقلال و تمامیت ارضی ایران و یک پارچگی آن بوده است. نگاهی به نقش محوری ایشان در از بین بردن تجزیه‌طلبی در کردستان ایران، حفظ تمامیت ارضی در جنگ تحمیلی هشت‌ساله عراق علیه ایران، رخدادها و بحرانهای سیاسی بزرگی چون انفجار هفت تیر، هشت‌شهریور و جنگ مسلحانه گروههای محارب داخلی نیز، گواهان کارکرد ملی ولایت فقیه هستند. کافی است که بدانیم جنگ تحمیلی نخستین جنگی بود که ایران در طی آن ذره‌ای از خاک خود را از دست نداد، به خلاف گستردگی، طولانی‌تر بودن و حجم عظیم دشمنیهای جهانی بی‌سابقه. امام به عنوان ولی فقیه در همه این رخدادهای بزرگ و کوچک، با استفاده از نفوذ نامحدود مردمی خود به بهترین شکل ممکن، تواناییهای مادی و معنوی مردم را در راه نهادینه کردن آزادی و از بن‌برکندن استبداد به کاربرد. در دوران پرتنش جنگ که معمولاً در هر کشوری آزادی به شدت محدود می‌شود و همه‌پرسیها برگزار نمی‌گردد، گروههای سیاسی چون حزب توده، آزادی‌کار و تلاش سیاسی داشتند و در درون نظام اسلامی نیز، بروز اختلاف نظرها و گروه‌بندیها ممکن بود و در همین دوران بود که گروه روحانیون مبارز از روحانیت جدا شدند و این امر به عنوان نماد ابزار عقیده سیاسی آزاد در چارچوب نظام اسلامی، مورد پذیرش امام قرار گرفت. (۱) همه پرسشهای بسیار، در هشت‌سال جنگ تحمیلی، و حتی در زیر موشک‌باران شدید دشمن برگزار شد و امام همواره از این روند حمایت کرد. بنابراین، نخستین چارچوب آزادی؛ یعنی آزادی، سازوار با جامعه ایرانی، این‌گونه به دست امام، به حقیقت پیوست. ۲. آزادی در چهارچوب اسلام: شاید در نگاه نخست، این چارچوب تنگ به نظر آید، چنانکه از گفته‌ها و رفتارهای کسانی چنین برمی‌آید. امام نیز، با این که به روشنی و آشکارا اعلام می‌کند: «ما آزادی که اسلام در آن نباشد نمی‌خواهیم... ممالک دیگر هم آزادی دارند ما آنها را نمی‌خواهیم.» اما از سوی دیگر، برداشت امام از اسلام، هرگز تنگ‌نظرانه نبود و امکان تلاشها و تکاپوهای

فکری، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی گوناگون را از ملت سلب نمی‌کرد؛ بلکه تفسیری از اسلام می‌کرد که همواره، برآورنده آزادی مردم باشد. زیرا دست کم دو برداشت متفاوت و مهم در سده‌های اخیر در میان حوزه‌ها از اسلام رواج داشته که با آمدن امام، برداشت دوم اوج گرفت و اعتلا یافت. نخست برداشتی که اسلام را از سیاست جدا می‌داند. (۲) بنابراین، مفهوم آزادی؛ بویژه آزادی سیاسی، در چنین برداشتی، یا به کلی بی‌معناست، یا بسیار محدود است؛ اما برداشت دوم که امام اعتلا دهنده آن بود (۳) و شهید مدرس به زبان آورنده‌اش، این است که سیاست از دیانت اسلامی جدا نیست و اسلام در پیوندی ژرف و ناگسستنی با سیاست قرار دارد و سیاست، عهده دار پرداخت به بایسته‌ترین نیاز مردم، که ساختار قدرت و حکومت است، می‌باشد. بنابراین، چنین برداشتی از اسلام در پیوندی ژرف با بوده و هستهای زمانه قرار می‌گیرد. چنانچه امام در رفتار خود نشان داد که به این مهم پای بند است حال که مردم وارد عرصه سیاست شده‌اند و دین به مجادله و مباحثه جدی فراخوانده شده و ولی فقیه به عنوان سخن‌گوی رسمی اسلام، پاسخ‌گویی به مسائل نوین را به عهده گرفته است، باید آماده شنیدن و دیدن نیازهای گوناگون جامعه‌ای که به آگاهی رسیده‌اند باشد و پرسش‌کنندگان را از خود نراند. (۴) امام که می‌دانست برداشت سنتی نمی‌تواند پاسخ‌گوی مناسب برای نیازهای مردمان پرسش‌گر باشد؛ و از سوی دیگر جامعه درگیر واقعیتهایی است که نمی‌توان آنها را ندیده گرفت، بزرگ‌ترین خدمت را به آزادی در چهارچوب اسلام کرد. ایشان با تکیه بر باز بودن باب اجتهاد، که از میراث شیعه به حساب می‌آید، دست به برداشت‌های نوینی از اسلام زد که بتواند با واقعیتهای زمانه برابر شود و همواره نیازهای نوین اجتماعی را پاسخ‌گو باشد که مهم‌ترین این واقعیتهای، درهم آمیختگی فرهنگ وارداتی و جلوه‌های آن با فرهنگ ملی و اسلامی بود که بیش از یک سده وارد کشور شده و فرهنگ بومی و ملی و اسلامی ایرانیان را به چالش خوانده بود. (۵) در سالهای پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و در آن هنگام که آهنگ واردات، در همه زمینه‌ها، سیر صعودی به خود گرفت، مردم ایران در برابر این هجوم به سه گروه تقسیم می‌شدند: گروهی از جلوه‌های نوین تمدن، اثر پذیرفته بودند و به کلی سبک و سیاق زندگی پیشین خود را رها کردند و کوشیدند تا هرچه پرشتاب‌تر به قالب زندگی غربی درآیند، همانکه به شدت از سوی رسانه‌های جمعی دولت وقت تبلیغ می‌شد. گروهی دیگر نیز کوشیدند، تا هرچه بیش‌تر به سنت بومی و اسلامی پای فشارند و از هر آنچه که جلوه‌های تمدن جدید به شمار می‌آید، دوری گزینند. گروه سوم، در چالش جدی سنت و مدرنیته، به میانه‌روی روی آوردند. گروه اول و دوم، در شمار اندک بودند و گروه سوم بیش‌تر جمعیت ایران را تشکیل می‌دادند. این گروه که در میان هجوم مظاهر تمدن جدید از یک سو و دلبستگی فراوان به سنت‌های دینی از سوی دیگر دست و پا می‌زدند، از هر کدام بخشی را پذیرفتند؛ در مثل اگر سینما می‌رفتند و موسیقی می‌شنیدند، در ماه محرم و صفر نیز لباس سیاه پوشیده و تلاش می‌ورزیدند به آداب و احکام شرعی پای‌بندی نشان دهند. (۱). منشور روحانیت. نامه امام به انصاری. (۲). صحیفه نور، ج ۴۵۱/۹۱؛ ج ۶۹۱/۰۲. (۳). ج ۵۶/۱؛ ج ۷۲/۲؛ ج ۲۱/۳؛ ج ۳۳/۴؛ ج ۹۱/۵. (۴). منشور روحانیت. (۵). غرب‌زدگی، جلال آل احمد. البته روند تبلیغات رسمی دولت و رسانه‌های جمعی به گونه‌ای بود که می‌شد پیش‌بینی کرد که همه روزه به جمعیت نخست، که سر تا پا غربی شده بودند، افزوده می‌شود و اما آنچه درستی این تقسیم‌بندی اجتماعی را ثابت می‌کرد، می‌تواند وقوع انقلاب اسلامی باشد، انقلابی که متکی بر اراده شمار بیش‌تر مردم و خواسته‌های اسلامی آنان بر پا شد. چنین به نظر می‌رسید که شمار بیش‌تر دلبسته به اسلام، اینک پشتوانه‌ای جدید در راه رویارویی با آن بخش از جلوه‌های فرهنگ غربی که با اسلام ناسازگار بود، پیدا کرده است. همین نکته دین را رسماً به عنوان سنت پایدار مردم در چالش برابر مدرنیته قرار می‌داد و سه طبقه شاخص اجتماعی، اینک به یک طبقه دگر شدند؛ زیرا طبقه نوگرا و غرب‌زده که نمود بالایی نداشت و وابستگان آن یا از کشور خارج شدند و یا کوشیدند ظواهر اسلامی را رعایت کنند. البته گروهی از آنان نیز، در حقیقت تغییر روش دادند و به صف پرشمارتر مردم پیوستند و طبقه سنتی نیز دچار همین دگرگونیها شدند. امام که آینده‌نگر بود و می‌دانست که دیر یا زود، دوباره مباحثه‌ها و مجادله‌های سنت و مدرنیته سر بر خواهند آورد، به سراغ فقه رایج رفت و با ارائه دیدگاههای نوین، کوشید چارچوبهایی تازه و برابر

با نیاز زمان برای آنها ترسیم کند که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود: الف. بهبود جایگاه زنان: اگر رژیم شاه کوشید تا با گرت‌برداری صرف از جلوه‌های تمدن غربی به بازسازی جامعه زنان ایرانی پردازد و در این راه، باورهای مذهبی را نادیده انگارد. امام خمینی، که ورود به دنیای مدرنیته را ناگزیر می‌دید، کوشید با تکیه بر همان نگرش‌گزینشی خود چاره‌ای بیاندیشد که این ورود با کم‌ترین هزینه انجام گیرد؛ از این روی، از آغاز حرکت ملی مردم برای زنان نقش ویژه‌ای لحاظ کرد و از آنان خواست، تا در راهپیماییها همدوش مردان شرکت کنند (۱) و در این راه، هیچ نیازی نیز به اجازه از شوهران خود نداشتند؛ امری که در فقه سنتی ما رایج نبود. شنیدن صدای آنان در محدوده شعارهای انقلابی و سیاسی اشکال شرعی نداشت؛ در حالی که پیش ازین، در عرف رایج مذهبی‌ها این کار ناپسند می‌نمود. اما این حضور با رعایت حجاب شرعی، رخ داد؛ امری که در تاریخ سیاسی ایران بی‌سابقه بود. امام اینک توانسته بود با ترکیبی تازه میان سنت (حجاب شرعی) و حضور اجتماعی و ابراز عقیده (به عنوان یکی از جلوه‌های دموکراسی) هماهنگی ایجاد کند. اینک زنان مسلمان ایرانی با تدبیر امام پای از خانه‌ها برون نهاده بودند و به عنوان انسانهایی کوشا و مفید در عرصه‌های گوناگون اجتماعی حضور داشتند. این آگاهی، خواسته‌های دیگر را نیز به دنبال داشت که نظام اسلامی با تدبیر امام، راهکارهای فراوان دیگری را برای پاسخ‌گویی آنها در پیش گرفت. ب: نگرش نوین به مقوله‌های هنری و ورزشی: در فقه سنتی ما، پیش از انقلاب اسلامی و با توجه به حاکمیت دولت‌های ستم، مهم‌ترین نکته‌ای که می‌توانست راه نفوذ فرهنگ بیگانه را سد کند، نامشروع اعلام کردن هر آنچه به دولت مربوط می‌شد، بود. از جمله آنها رسانه‌های ارتباط جمعی، مانند رادیو، تلویزیون و سینما، سه رسانه‌ای که به تدریج از دهه بیست و سی وارد فضای اجتماعی ایران شدند و کارکردی وابسته به هدفهای رژیم داشتند و به سبب فساد که گسترش می‌دادند، علمای اسلام آنها را تحریم کردند. این مخالفت علما، از سوی رژیم، مخالفت علما با ترقی و پیشرفت و علم وانمود می‌شد. امام در آغاز نهضت سال ۴۲، به این اتهام رژیم پاسخ داد و روح مخالفت علما با چنین پدیده‌هایی را در فساد ناشی از آنها، اعلام کرد. (۲) با پیروزی انقلاب اسلامی، امام هرگز از این نیاز عمومی غفلت نکرد و راهکارهایی را با فتوای خود برای بازشناسی گونه فاسد از گونه صحیح هنر گشود. تقسیم موسیقی به دو گونه: مجاز و غیر مجاز (۳) و نیز پیش‌بینی از فتوای مشهور درباره شطرنج... (۴) از مهم‌ترین کارهای امام به شمار می‌آیند. بنابراین، از برآیند این حرکت می‌توان چنین استنباط کرد که: اسلام مورد نظر امام، شایستگی آن را داراست که با حفظ معیارها، با هر محیط و شرایط، خود را سازگار کند. امام، با فراهم آوردن موقعیت‌های تازه برای تک‌تک مردم، از آنان می‌خواست تا چنین چارچوبی را نگهدارند؛ چهارچوبی که برابر با واقعیت‌های زمانه بود. ۳. نگهداشت مصالح کلی و کیان نظام اسلامی: این نکته نیز ضرورت هر نظام سیاسی است که به گونه‌ای به مخالفان خود آزادی ندهد که به نابودی اصل نظام سیاسی بینجامد و برای این کار، مسائلی مانند حوزه امنیت ملی همواره استثنا بوده و آزادی‌هایی که بدان خدشه وارد سازند، محدود شده است. هرچند از هر قانون درستی، امکان استفاده نادرست هم وجود داشته و دارد، چنانکه امکان اشتباه در تعیین مصداق خارجی نیز وجود دارد؛ بویژه آن هنگام که موجی فراگیر برخیزد و امکان بازشناسی دقیق همه افراد ممکن نباشد؛ در مثل، در ماجرای ارتداد پس از پیامبر اکرم (ص) در این که کسانی که مدعی نبوت بودند و از دین برگشتند و با نظام اسلامی به ستیز برخاستند، مرتد شده بودند، تردیدی وجود ندارد؛ اما در این میان بوده‌اند افرادی نیز که برابر اعتقاد خود، با خلیفه مخالفت کردند هرچند منکر اصول اسلامی نبودند، مانند مالک بن نویره در ماجرای پرداخت زکات. وی در این ماجرا اصول اصلاحی را انکار نکرد؛ ولی از سوی حکومت چنین وانمود شد. با این وجود اصل اساسی و پایه‌ای در این باره، همان است که در همه کشورها، پاس داشته می‌شود و قانون هم عهده‌دار تعریف دقیق امنیت ملی است و خود جلوی استفاده‌های ناروا را نیز گرفته است. امام با تکیه بر همین اصل اساسی بقای حکومت، آزادی‌های سیاسی را تا آن هنگام که به کیان نظام اسلامی آسیب نرساند، پذیرفته بود و بهترین دلیل این سخن، برخورد سالم و آرام ایشان به جدی‌ترین مخالفان نظام اسلامی، مانند سازمان منافقین که از بهمن ۵۷ تا خرداد ۶۰ ادامه یافت و در برابر همه انگیزشها و هیجان‌آفرینهای بازدارنده انقلاب

از اصلاح‌های ژرف و همه‌سویه و هرج‌ومرج گسترده‌های آنان، امام مدارا کرد و سرانجام آن هنگام که به جنگ مسلحانه علیه نظام برخاستند، امام درنگ را جایز ندانست و مسؤولان نظام را به مقابله با آنان فراخواند. (۵) و به عنوان یکی دیگر از شاخصه‌های مهم دموکراسی، که آزادی بیان است، باید به دیدگاه‌های امام اشاره کنیم که ایشان اصل اختلاف نظر و امکان ابراز آن را امری طبیعی می‌دانست و شرایط پیش آمده پس از انقلاب را به سبب توجه فراوان مردم به مسائل اسلامی و سیاسی، توطئه نمی‌دانست و بر این باور بود که چون این دیدگاه‌ها هم اینک، به عرصه رسانه‌های جمعی وارد شده‌اند، اختلاف نظرها نمود بیش تری پیدا می‌کند و گرنه پیش ازین نیز، در میان علمای اسلام اختلاف نظر، امر طبیعی بوده است. امام، همچنین بارها، انتقاد صحیح را گوشزد کرد و با حوصله فراوان، همه انتقادها را گوش می‌داد، چنانکه به عنوان نمونه می‌توان به نامه‌های تند و فراوان قائم مقام رهبری به ایشان درباره مسائل گوناگون کشور اشاره کرد. ایشان از اصل ابراز عقیده مردم، همواره، دفاع کرد و نظام نوین سیاسی ایران را نیز بر اساس همین ابراز عقیده‌ها بنا ساخت و در قانون اساسی مورد تصویب مردم نیز، تدبیری اندیشید که همواره رای و نظر آزاد مردم بتواند بازتاب خوشایند یابد. از این زاویه، باید به موضوع مطبوعات اشاره کرد که وجود آنها در هر کشور، نشانه توسعه سیاسی است و کارکرد خوشایند آنها می‌تواند بر روند توسعه سیاسی، اثر بگذارد؛ چنانکه می‌تواند توسعه سیاسی را از حرکت باز دارد. امام با هدف گسترش و ژرفا بخشی فرهنگ سیاسی، که موجب رشد و توسعه سیاسی پایدار می‌شود، درباره مطبوعات نیز دیدگاه‌ها و کارکرد ویژه داشت که بدانها اشاره می‌شود: مطبوعات و کارکرد خوشایند آنها در نگاه امام بی‌گمان از گزاره‌ها و بحث‌های مهم درباره مطبوعات، چگونگی کارکرد آنها در جامعه است. مطبوعات، بویژه با نقش اطلاع رسانی که دارند، می‌توانند در بالابردن فرهنگ عمومی مردم هر کشور، نقش بیافرینند. امام خمینی، از آغاز نهضت، همواره به مطبوعات توجه داشته است. در این جا نگاهی می‌افکنیم بر مهم‌ترین موضع‌گیری‌های امام در برابر مطبوعات. در سال ۱۳۴۰، امام مطبوعات را که مروج اندیشه‌های رضاخانی بودند، به عنوان کالای پخش فساد اخلاق معرفی کرد (۶) و در چند موضع‌گیری دیگر از جمله‌ها و رویارویی‌های آنها به فقه اسلامی یاد می‌کند (۷) و از اختناق جانفرسای رژیم، پرده بر می‌دارد که چگونه برای چاپ کردن یک برگ در بردارنده نصیحت، افراد به حبس و شکنجه می‌افتند. (۸) همچنین از این که به سبب اختناق، مطبوعات از بازتاب مخالفت‌های مردمی با مصوبات غیر اسلامی مجلس، خودداری می‌کنند، گلایه دارد. (۹) در سال ۴۲، امام با اشاره به آزادی مطبوعات در هتک حرمت روحانیت، بار دیگر از اختناق انتقاد می‌کند. (۱۰) و در چهار سخنرانی مهم خود در سال ۴۳، از آزادی مطبوعات دفاع کرده و از رژیم می‌پرسد که: «ما که می‌گوییم مطبوعات باید آزاد باشند، سازمانها در کار آنها دخالت نکنند و آزادی مردم را سلب نمایند کهنه‌پرستیم؟ و آقایان که الزام می‌کنند در مطبوعات چه مطالبی نوشته شود متریقی‌اند؟» (۱۱) امام در همین مدت اندک از شروع نهضت اسلامی خود، خواست تبلیغات دروغین رژیم را، که خود را متریقی و مدرن و روحانیت را کهنه‌پرست و مرتجع می‌نامید خنثی کند و کارکرد مفید مطبوعات را در آزادی آنها از وابستگی به دولت وقت و سیاست‌های ضد اسلامی آن می‌دانست. (۱).

صحیفه نور، ج ۲۹۱/۴، ۹۵۲، ج ۰۵۱/۵؛ ج ۲۶۱/۸؛ ج ۰۵/۴۱. (۲). همان، ج ۴/۱. (۳). همان ۴۱۱/۴. (۴). همان ۴۳/۴. (۵). همان ۱۴/۱. (۶). همان ۴/۴. (۷). همان ۴۱/۸۱، ۹۱. (۸). همان ۱۳/۱. (۹). همان ۲۳/۴۳، ۱۰. (۱۰). همان ۱۴/۱. (۱۱). همان ۹۶/۱. در سال ۴۶، در نامه‌ای به هویدا، نخست‌وزیر وقت رژیم شاه، نشان می‌دهد که چگونه نغمه ناموزون اصلاحات دولت او، از حدود تبلیغات رادیو و روزنامه‌های غیر آزاد فراتر نرفته است. (۱) در سال ۵۴ در اوج تبلیغات رژیم درباره پیمودن راه‌های تمدن بزرگ و ترقی ایران! امام دوباره انگشت بر نکته دقیقی می‌نهد و آن این که ادعای ترقی، با وجود مطبوعاتی که مستقیماً زیر نظر سازمان امنیت اداره می‌شوند و هر چه آنها دیکته کنند می‌نویسند و هر تهمتی خواستند به هر مقامی می‌زنند، نمی‌سازد. (۲) در سال ۵۶، امام پس از شهادت آقا مصطفی به شرح وضعیت ایران پرداخت و از این که محمدرضا شاه مانند پدرش رضاخان سیاست سرکوب مطبوعات و محدودیت آزادی آنها را دنبال کرده رژیم را به نقد کشید. و بیان این نکته که روحانیت و همه مخالفان رژیم، از داشتن یک روزنامه آزاد

محروم هستند، وضعیت آزادی سیاسی در رژیم گذشته را توصیف می‌کند. (۳) در سال ۷۵، امام همچنان به وضعیت مطبوعات اشاره دارند و از اختناق حاکم بر آنها انتقاد می‌کنند و در کنار آن آزادی رواج فساد را یکی از کارکردهای مطبوعات در رژیم گذشته می‌دانند. (۴) و چون در پاییز سال ۵۷ رژیم مطبوعات را تعطیل کرد، انتقادهای امام، که آن هنگام در پاریس بود، شدت یافت و در عرصه جهانی افکار عمومی دنیا را به ارزیابی ادعاهای آزادی خواهی رژیم شاه فراخواند. (۵) در دی ماه ۵۷ در پاسخ به پرسش خبرنگار روزنامه اکسپرس که برنامه دولت آینده را پرسید، امام گفت: مهم‌ترین وظیفه دولت آینده این است که: هر چه سریع‌تر شرایط انتخابات آزاد را فراهم کند. در این مصاحبه، آزادی مطبوعات را به معنای واقعی با ذکر تمامی واقعیت‌ها و حقایق و آگاه‌ساختن مردم به همه مسائل از وظایف دولت برشمرد. و در همین ماه، از آزادی موقت مطبوعات که از سوی رژیم انجام شد، با عنوان فریبکاری یاد کرد که می‌خواهد دوباره قدرت سلطنت را برقرار سازد. (۶) سرانجام، رژیم شاه در زیر فشار خردکننده مردم به رهبری امام، حاضر شد به مطبوعات آزادی دهد و امام به اعتصاب‌کنندگان از مطبوعات اجازه داد به سر کار خود باز گردند. (۷) و در آخرین اظهار نظر خود، یک هفته پیش از آمدن به ایران، مطبوعات و روزنامه‌هایی را که مطالب گمراه‌کننده نداشته باشند و به مردم زیان نرسانند، را آزاد اعلام کرد. (۸) با پیروزی انقلاب بزرگ اسلامی ایران و از آن جا که یکی از شعارهای اساسی این انقلاب، آزادی بود و یکی از مهم‌ترین گونه‌های آزادی، آزادی بیان و تلاشها و تکاپوهای سیاسی به حساب می‌آمد، مطبوعات گستره‌ای تازه یافتند و فارغ از هر قیدوبندی به نشر مطالب پرداختند. امام در نخستین ماه پیروزی انقلاب اسلامی، در پیامی این نکته را یادآور شد که در مطبوعات، مقاله‌هایی درج می‌شود که برخلاف مسیر انقلاب اسلامی است و این موجب ناراضی و ناراحتی ملت را فراهم می‌سازد و در ادامه، امام با اشاره به مجاهدتهای مردم ایران، از مطبوعات می‌خواهند که برخلاف رضای ملت رنج‌دیده و انقلاب اسلامی سمپاشی نکنند که از آن، جز بیگانگان، چپاولگران و خدمتگزاران آنها کسی سود نمی‌برد. (۹) سال ۵۷ در حالی به پایان رسید که انقلاب اسلامی پیروز شد و امام با هشدارهای پیاپی، خواهان اصلاح روش مطبوعات بود، تا به اسلام و مسلمانان خیانت نکنند و تبلیغات گمراه‌کنندگان را بازتاب ندهند، هرچند بر آزادی رای مردم نیز پافشاری می‌کرد. از این تاریخ، تا بیست و هفتم مرداد سال ۵۸ بیش از شش ماه مطبوعات در آزادی کامل بودند، تا هر آنچه از خوب و بد می‌خواهند بنویسند و چاپ کنند. امام به عنوان رهبر انقلاب اسلامی با تحملی بیرون از توصیف، پیاپی به نصیحت مطبوعات پرداخت. (۱۰) مطبوعاتی که دستاورد بزرگ مردم را نادیده می‌گرفتند و به گونه‌های مختلف درصدد تخریب و تحریف آن برآمده بودند. گروههای سلطنت‌طلب، مارکسیست و دیگرانی که دست‌خود را کوتاه شده می‌دیدند، در این هجوم علیه آرمانهای مردم نقش داشتند. با این وجود، امام، به عنوان رهبر انقلاب، به مدت بیش از شش ماه آنها را تحمل کرد، تا اگر ممکن شود به راه مردم باز گردند؛ اما این نویسندگان در روزنامه‌ها هفته‌نامه‌ها و ماهنامه‌های گوناگون همچنان به تحریف اسلام، روحانیت، احکام اسلامی و رواج فساد ادامه می‌دادند، سرانجام در تاریخ ۲۷/۵/۵۸ امام در فرمانی به دادستانی انقلاب، اعلام کرد: مطبوعاتی که علیه مسیر ملت حرکت می‌کنند و به توطئه‌گری می‌پردازند، همگی را توقیف کنید و نویسندگان آنها را دعوت کرده و محاکمه نمایید. (۱۱) در شهریور همین سال که قضایای کردستان و گروههای جدایی طلب اوج گرفته بود، امام در نامه‌ای بار دیگر خواهان رسیدگی به وضع مطبوعات شد و دستور داد: آن دسته از مطبوعات را که توطئه‌گر به حساب آمده‌اند، اجازه نشر ندهند. با این وجود، تاکید کرد که هیچ‌کس حق حمله به کتابفروشیها را ندارد. (۱۲) در مصاحبه با اوریانای فلاجی در همین ماه، امام دلیل توقیف روزنامه آیندگان وابستگی آن را به صهیونیست‌ها و تلاش برای بازگرداندن رژیم گذشته اعلام کرد و این عمل را خلاف آزادی ندانسته، بلکه جلوگیری از توطئه بیان نمود. (۱۳) در زمستان سال ۸۵ در دیدار با استادان دانشگاه تهران، امام به نکته جالبی اشاره می‌کند که چگونه در ممالک دیگر، پس از انقلاب آزادی به شدت محدود می‌شود و همه مطبوعات تعطیل می‌گردند؛ اما در انقلاب اسلامی بیش از ۶ ماه آزادی مطلق بود و هنوز هم وجود دارد؛ ولی سوء استفاده فراوان می‌شود. (۱۴) در نوروز سال ۵۹، امام در پیام

نوروزی خود یک بار دیگر از مطبوعات خواست تا آزادانه مطالب را بنویسند، ولی توطئه نکنند و سپس حمایت خود را از مطبوعات آزاد مستقل اعلام کرد؛ ولی به این نکته اشاره کرد که مطبوعات می‌خواهند هدفهای شوم چپ و راست را در ایران پیاده سازند. (۱۵) در سال ۵۹ امام در شانزده سخنرانی خود، به مطبوعات پرداخت که سرخط سخنان ایشان به شرح زیر است: بایستگی پایبندی اصلاحات بنیادی در مطبوعات، که در حکم برگماری سرپرستان روزنامه کیهان و اطلاعات بر آن تاکید شده بود. (۱۶) پشتیبانی از آزادی واقعی مطبوعات و جلوگیری از توطئه‌گری، استقلال مالی مطبوعات و وابستگی آنها به هدفهای مردم نه ابرقدرتها. (۱۷) انتقاد از هیجان‌آفرینی‌های دروغین مردم در مطبوعات، پای بندی عملی مطبوعات و نویسندگان آنها به اسلام، (۱۸) پرهیز از اختلاف و تفرقه‌افکنی بین کارگزاران نظام، بایستگی تواناسازی مبادی که پیروزی را برای مردم به ارمغان آورد، بایستگی تشکیل هیات ممیزی مطبوعات برای نظارت بر مطالب پیش از چاپ، (۱۹) استفاده صحیح از قلم و نوشته در مطبوعات در دعوت مردم به اصلاح و بالا بردن فکری جامعه، (۲۰) تواناسازی نهادهای در خدمت نظام از سوی مطبوعات، (۲۱) پرهیز از دلسرد کردن مردم از نظام، پرهیز از گروه‌گرایی مطبوعاتی که به نادیده گرفتن معیارها و ترازهای عدل و انصاف می‌انجامد. (۲۲) تبدیل روزنامه‌ها و مطبوعات به مکانی که موجب رشد فکری مردم می‌شود و ایجاد رابطه میان نسل گذشته و نسل جوان، توسط مطبوعات و استفاده از دیدگاههای هر دو گروه در مطبوعات و کمک به تعدیل آنها. (۲۳) در آغاز سال ۶۰ رزمندگان اسلام توانستند در جنگ، پیروزیهای تازه به دست آورند، امام در نخستین پیام خود در فروردین این سال اثرگذاری کاهش مخالفت‌های روزنامه‌ای را در روند پیروزی جوانان ایران، مثبت ارزیابی کرد. (۲۴) آن‌گاه با تاکید این نکته که زمان جنگ زمان استثنایی است، نشان داد که همچنان به اصل آزادی مطبوعات پای بند است و به خاطر جنگ شرایط ویژه پیش آمده است که مطالب مطبوعات باید تا حدودی کنترل شود. آن‌گاه امام مراحل را برای اجرای عملی قوانین مطبوعات در زمان جنگ ترسیم کرد و اعلام داشت: «مطبوعات و رسانه‌های گروهها را مورد بررسی قرار دهید، تا هر کس و هر چه به حسب رای اکثریت (هیئت نظارت بر مطبوعات) متخلف به شمار آمد، در مرتبه اول به آنان تذکر دهید تا در اصلاح خود بکوشند و در مرحله بعدی، به مردم معرفی شوند و سپس به دادستانی کل انقلاب.» (۲۵) در سال ۱۳۶۰ که بنی صدر رئیس جمهور کشور بود و درگیریهای فراوانی با دیگر نهادهای نظام اسلامی داشت، امام همچنان از وضعیت مطبوعات گلایه داشت. چنین به نظر می‌رسید که نویسندگان در این سال نیز، اساس نظام را هدف گرفته بودند و امام به آنان بارها هشدار می‌داد. ایشان در سخنانی با اعضای هیات تحریریه کیهان اعلام کرد: مطبوعات باید به مردم آموزش دهند و در صدد اصلاح اجتماعی برآیند، نه صرفا ارضای نفسانی. سپس وجود اختلاف را امری طبیعی در میان مسؤولان کشور دانست و جایگاه مطبوعات را در برابر نظام، جایگاه ارشادی و انتقادی دانست. و باز هم از آنان خواست تا انتقاد صحیح را همواره در نظر داشته باشند. (۲۶) در ماجرای مطالب اختلاف برانگیز روزنامه‌ها، بویژه روزنامه انقلاب اسلامی، وابسته به رئیس جمهور وقت، هیات حل اختلاف، مرکب از نماینده امام، رئیس جمهور و قوه مقننه به بررسی روزنامه پرداختند و سرانجام روزنامه انقلاب اسلامی را مجرم شناختند. و چون رای هیات با اعتراض روزنامه روبه‌رو شد، امام، دست‌اندرکاران روزنامه را به تن دادن به قانون فراخواند. (۲۷) (۱). همان ۲۳۱/۲. (۲). همان ۶۱۲/۱. (۳). همان ۰۵۲/۰، ۴۶۲. (۴). همان، ج ۷۲۱/۳، ۸۴۱، ۰۹۱. (۵). همان ۷۴۲/۰. (۶). همان، ج ۸۲۱/۴، ۱۴۱. (۷). همان ۶۴۱/۰. (۸). همان ۰۶۲/۰. (۹). همان، ج ۱۲۱/۵. (۱۰). همان ۰۳۱/۰، ۵۸۱؛ ج ۱۵۱/۶، ۱۹۱، ۳۹۱، ۹۵۲؛ ج ۲۲/۴۲۸، ۹۱۲، ۱۲۲. (۱۱). همان، ج ۲۵۲/۸. (۱۲). مان ۵۸۲/۰. (۱۳). همان، ج ۶۸/۹. (۱۴). همان، ج ۱۹۱/۱۱. (۱۵). همان، ج ۳۲/۲۱. (۱۶). همان ۳۶/۰، ۰۸. (۱۷). همان ۳۲/۰، ۰۹. (۱۸). همان ۹۰۲/۰. (۱۹). همان، ج ۴۷۲/۲۱، ۵۷۲. (۲۰). همان، ج ۴۱/۰، ج ۳۶/۲۱، ۰۸. (۲۱). همان، ج ۲۱/۰، ۰۹. (۲۲). همان، ج ۴۱/۸۹، ۹۹ و ۴۱۱. (۲۳). همان ۵۱۱/۰. (۲۴). همان ۷۵۱/۰. (۲۵). همان ۹۵۱/۰. (۲۶). همان ۸۵۲/۰. (۲۷). همان، ج ۷۳/۵۱. ولی روزنامه انقلاب اسلامی همچنان به کارهای خلاف خود ادامه داد. از این روی، امام ناگزیر شد، پس از گذشت یک ماه از اعلام نظر هیات حل اختلاف، اعلام کند: ما روزنامه لازم داریم، ولی نه روزنامه انقلاب

اسلامی. (۱) در سال ۶۲، امام در جمع کارکنان روزنامه اطلاعات گفت: «مطبوعات باید یک مدرسه سیار باشند، تا مردم را از همه مسائل، بخصوص مسائل روز آگاه نمایند و به صورتی شایسته از انحرافات جلوگیری کنند و اگر کسی انحراف دید، با آرامش در رفع آن بکوشد. به طور کلی مطبوعات باید بنگاه دایت باشند.» (۲) در سال ۶۳، امام از مطبوعات خواست تا خدمات فرهنگی به ایران و اسلام انجام دهند و درست یک سال بعد، در سال ۶۴، از مطبوعات مردم گرا سخن گفت. چنین به نظر می‌آید که در فاصله سالهای ۶۱ تا ۶۴ و پس از توفیق نیروهای انقلاب در سرکوبی ضد انقلاب و پیروزی رزمندگان در جبهه‌های جنگ، جو حاکم بر مطبوعات به گونه‌ای دولت‌سالاری را نشان می‌داد و بازتاب همه اندیشه‌های مردم، به خاطر تنگناهای دوره جنگ و انگیزشها و هیجان آفرینهای ضد انقلاب، کم رنگ شده بود و مطبوعات در هر شماره به گونه‌ای در تبلیغ اندیشه‌های امام می‌کوشیدند. ایشان که می‌دانست پایداری یک انقلاب مردمی، باید در مطبوعات نیز به طور کامل دنبال شود، سخنان بسیار مهمی ایراد کرد و در آن بر طرح نکاتی چند در باب راهکارهای صحیح مطبوعات مردمی پرداخت. «آنچه خوب است در رادیو و تلویزیون و مطبوعات باشد آن است که برای کشور اثری داشته باشد؛ مثلاً- اگر زارعی خوب زراعت کرد و زراعتش خوب بود شما این شخص را به جای مقامات کشور در صفحه اول بگذارید و زیرش بنویسید این زارع چگونه است. این منتشر بشود و یا کارمندی خوب کار کرد و یا اگر طیبی عمل خوبی انجام داد عکس او را در صفحه اول چاپ کنید و بنویسید که این عمل چطور بوده است... اساس، باید تشویق اشخاص باشد که در کشور خدمت می‌کنند. به اندازه متعارف از مسؤولان بگویید، زیاده‌اش ضرر دارد. این به ضرر مطبوعات است و مطبوعات را سبک می‌کند. اشخاص شخصیت‌هایشان با خودشان است. این طور نیست که اگر اسم‌شان، زیاد یا کم مطرح گردد، شخصیت‌شان زیاد یا کم شود. در ایران، هر کس معلوم است چطوری است. به جای عکس من، عکس یک رعیت را بگذارید... مساله دیگر این است که تکرار نباشد. به عقیده من سه روزنامه با هم تفاهم کنند و مسائل را مختصرتر بنویسند مفیدتر و کمتر بنویسند، طولانی و تکراری نباشد، مردم وقتی می‌خوانند استفاده کنند. خبر اتفاقات همه کشور منتقل شود. انتقاد باشد، سالم، نه انتقام. اخبار مفید و تشویقی و آموزشی و نو. روزنامه‌ها مال طبقه سوم است و این هم نیست که همه‌اش مال حکومت باشد، از چیزهای حکومتی بنویسند. این روزنامه‌ها برای مردم است و همه در آن حق دارند.» (۳) در سال ۵۶، به مناسبت هفته دولت در انتقاد به کسانی که در روزنامه‌ها، تنها به مخالفت به دولت می‌پردازند و کاستیهای آن را بازگو می‌کنند، خواهان بازنگری شد و همه را به انصاف دعوت کرد که نویسندگان به گونه‌ای انتقاد کنند که به اصل اسلام و نظام آسبی نرسد (۴) و سرانجام، در پایان سال ۶۷، از همه کسانی که به انتقاد از نظام برخاسته بودند و اصل حرکت و نهضت را زیر سؤال می‌بردند و از مطبوعات برای اشاعه دیدگاههای خود استفاده می‌کردند، انتقاد کرد و خواهان آن شد که افراد و گروهها در نوشته‌ها، برداشتها و تصورات خود را به نام انقلاب و مردم نگذارند. (۵) آنچه از بررسی سیره نظری و عملی امام در پیوند مطبوعات، به عنوان یکی از ارکان توسعه سیاسی، بر می‌آید این است که: ۱. امام از آغاز نهضت اسلامی در سال ۴۱، تا پایان عمر خود در سال ۶۸، همواره پشتیبان مطبوعات آزاد و مستقل بوده است. ۲. امام درباره کارکرد مفید مطبوعات، معتقد به نگهداشت چهارچوبهایی چون: قانون، کیان نظام اسلامی، آرای اکثریت مردم، مردم سالاری، انتقال صحیح و فراگیر خبرهای اجتماعی در همه حوزه‌ها، انتقاد صحیح و رشد دهنده، تنوع، نوآوری و پرهیز از تکرار و سرانجام ایجاد واسطه‌گری میان خواسته‌های متقابل مردم و دولت بود. ۳. سیره امام، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در برخورد با مطبوعات سرکش و خلافکاری که بیرون از چهارچوبهای بالا حرکت کردند، گوناگون بود: درموردهایی که به اصل نظام اسلامی و احکام شریعت آسیب می‌رسید، پس از تحمل فراوان و تذکرات پیاپی، با توجه به وظیفه بزرگ خود، که پاسداری از کیان نظام اسلامی بود، دستور توقیف آنها را برابر قانون صادر کرده و با این وجود، به شدت و دقت خواهان نگهداشت معیارهای قانونی در این باره شد. و در موردهایی دیگر که اصل اسلام و انقلاب و نظام اسلامی پذیرفته شده بود. امام با گوناگونی مطالب مطبوعات و انتقاد صحیح و مردم‌سالاری موافق بود و افزون بر این، خود از مطبوعاتی که کم‌تر به این نکته‌ها

توجه داشتند، برای استمرار حضور، گلایه کرد و خواهان توجه جدی به این چهارچوبها شد. خلاصه و جمع بندی با توجه به بخش نخست مقاله و آنچه در این شماره از مجله در پیش رو دارید، می‌توان سیمای توسعه سیاسی خوشایند را در اندیشه حضرت امام، چنین تصویر کرد: ۱. توسعه سیاسی مانند همه مقوله‌های دیگر، هنگامی خوشایند است که پایدار باشد. ۲. راز پایداری توسعه سیاسی، در تکیه آن بر پشتوانه‌ای از فرهنگ سیاسی است. ۳. با توجه به آن که فرهنگ سیاسی امری است که کم‌کم به دست می‌آید، باید برای هر مرحله از رشد فرهنگ سیاسی توسعه سیاسی سازوار با آن را ترسیم کرد و همواره به تکامل و پیشرفت این مقوله چشمداشت؛ همان که در حرکت سیاسی امام از سال ۴۲ آغاز و تا پایان عمر ایشان در سال ۶۸، ادامه داشت و در هر مرحله از نهضت، مقوله فرهنگ و توسعه سیاسی سازوار و هماهنگ با هم رشد می‌کرد. ۴. از دیگر نشانه‌های توسعه سیاسی خوشایند، از چشم‌انداز امام، همراهی آن با توسعه در دیگر زوایای زندگی مردم است. توسعه آموزشی علمی، توسعه اقتصادی و توسعه امنیتی که تشکیل نهضت سوادآموزی، جهادسازندگی و بسیج، نماد این هماهنگی در چشم‌انداز امام است. ۵. توسعه سیاسی خوشایند، باید در چارچوب فرهنگ ملی اسلامی ایران انجام گیرد و هر الگویی از هر نقطه دیگر جهان، تنها آن هنگام پذیرفته می‌شود که در چارچوب فرهنگ ملی و اسلامی بگنجد و به طور طبیعی ارکان مانند دموکراسی، آزادی، کارکرد مطبوعات و غیره... نیز در همین چارچوب قابل پذیرش است. ۶. توسعه سیاسی مقوله‌ای علمی، فرهنگی، سیاسی و دینی است و باید بر آگاهی عمومی مردم، استوار باشد. بنابراین، شاخصه‌های توسعه سیاسی نیز آن هنگام خوشایند هستند که در راستای رشد علمی، فرهنگی، دینی و سیاسی جامعه قرار گیرند و نظام اسلامی، باید همواره بر چنین کارکردی نظارت داشته باشد و جلوی آنان که استفاده‌های ناروا از آزادی می‌کنند و از این راه در صدد فریب افکار عمومی هستند، بگیرد و در چارچوب قانون مجازات کند. (۱). همان، ج ۷۳/۵۱. (۲). همان، ج ۵۶/۸۱. (۳). همان، ج ۶۱۲/۵۱۲/۹۱. (۴). همان، ج ۹۳/۰۲. (۵). همان، ج ۶۹/۱۲. محمد باغستانی - مجله حوزه - ش ۹۸

امام خمینی (ره) و وحدت امت

امام خمینی (ره) و وحدت امت یکی از اموری که مورد اتفاق و پذیرش همه عقلا عالم خصوصاً انبیای الهی بوده و هست کیمیای وحدت است و شاید بتوان گفت اصل اساسی و بنیادی در تعالیم اسلام دعوت به وحدت و ایجاد همدلی و همفکری در بین انسانهاست. اصل توحید و پرستش خدای یگانه از اصول دین ماست که همه فرق مسلمین به آن اذعان داشته و یکی از دو رکن اساسی اسلامیت هر فرد است، شهادت به وحدانیت و شهادت به رسالت محمد (ص) دو عنصر اصلی و کلیدی مسلمان شدن هر فرد غیرمسلمانی است. نگاهی به تعالیم اسلام و دستورات فقهی به ما نشان می‌دهد که همه دستورات دینی برای ایجاد جامعه‌ای واحد و همدل و همزبان صادر شده است. قبله واحد، کتاب واحد، زبان اسلامی واحد، شعار واحد و... همگی نشان از همدلی و همسویی است. اوقات نماز، روزه، حج، اعیاد مذهبی، نماز جمعه، نماز جماعت، ادعیه، زیارات، مراسم عزاداری و... همگی در جهت ایجاد وحدت در میان مسلمین وضع شده است. گرچه همه این امور در حال حاضر اسباب تفرقه شده تا اسباب وحدت، ولی این ضروری به اصل دین نمی‌زند. تعالیم اسلام با اعمال ما فاصله بسیاری دارد چرا که: (الاسلام شیئ والمسلمین شیئ آخر) حضرت امام خمینی به عنوان احیاگر اسلام ناب در عصر حاضر و فردی که در طول تاریخ پس از اسلام از چهره‌های کم‌نظیر به شمار می‌رود، همواره بر این اصل اساسی وحدت در جامعه تاکید داشته و این را به عنوان یک استراتژی و تاکتیک برای پیروزی بر حریف و تشکیل حکومت نمی‌دانست بلکه جوهره درک وی از عزت و اقتدار مسلمین و ماهیت اجتماعی، سیاسی بودن مکتب اسلام و تعبد معرفت‌شناسانه ایشان از کلمات و اصول تعالیم اسلامی و قرآنی چنین اقتضایی داشت و این روش و منش هیچ منافاتی با عقیده و مرام تشیع وی نداشت. امام در عین حالی که مسلمان شیعه متعصب و اصول‌گرا بود و هرگز حاضر نشد ذره‌ای از اصول مسلم مذهب شیعه اثنی‌عشری عدول کند. انسانی جامع‌نگر بوده و تعبد و تقید به اصول و ارزشهای اسلامی مانع از بهره‌گیری و استفاده از

مواضع مشترک امت اسلام با سایر ملل جهان نشد چه رسد به مواضع شیعیان و اهل سنت لذا در این ایام که مصادف است با هفته وحدت مناسب است. نگاهی هرچند گذرا به مواضع و دیدگاه‌های آن امام همام داشته باشیم باشد که رهنمودهای آن پیر فرزانه چراغ راهمان بوده و بتوانیم از شرایط بحرانی که از هر سو آتش اختلاف و کینه می‌بارد عبور کنیم و انقلاب و اسلام را از شر اختلاف و چند دستگی نجات دهیم. ما در این مقاله سعی خواهیم کرد محورهای اساسی حفظ وحدت در جامعه را که در منش و گفتار امام راحل به چشم می‌خورد بیان نموده و شواهدی از بیانات ایشان و خاطرات یاران امام در خصوص هر محور عرضه کنیم. محورهای اساسی حفظ وحدت را در پنج دسته می‌توان تقسیم کرد: ۱- هدف‌گیری ریشه فساد ۲- تشکیل جبهه واحد ۳- تمسک به مشترکات ۴- پرهیز از مسائل تفرقه‌افکن ۵- پی‌ریزی نمادهای وحدت ۱. هدف‌گیری ریشه فساد: امام (س) از اولین روزهایی که قدم در عرصه حیات اجتماعی گذاشت با بهره‌جویی از تجارب گذشتگان و درک علل و عوامل شکست و انحراف نهضت‌های اسلامی خصوصا در سده اخیر به این نتیجه رسیده بود که پرداختن به شاخه‌ها و عناصر فرعی فساد نه تنها متضاد با منافع ظالمین و حکومت‌های ستمگر نیست بلکه بعضا و حتی در بیشتر موارد خود آنها به این مخالفتها دامن زده و خوشحال خواهند شد که افکار عمومی را از خود منصرف و معطوف به مسائل جنبی و حاشیه‌ای کنند. لذا امام از روز اول خواستار براندازی رژیم سلطنتی و از اینکه علماء و روحانیون تلاش خود را معطوف اصلاح بنیادین جامعه نمی‌کنند اظهار شکوه می‌کنند. ایشان در تاریخی‌ترین سند مبارزاتی خود که پس از سقوط دولت رضاخان نوشته‌اند می‌فرمایند: "هان ای روحانین اسلامی، ای علمای ربانی، ای دانشمندان دیندار، ای گویندگان آیین دوست، ای دینداران خداخواه، ای خداخواهان حق‌پرست، ای حق‌پرستان شرافتمند، ای شرافتمندان وطنخواه، ای وطنخواهان با ناموس، موعظت‌خدای جهان را بخوانید و یگانه راه اصلاحی را که پیشنهاد فرموده پذیرید و ترک نفعهای شخصی کرده تا به همه سعادت‌های دو جهان نائل شوید و با زندگانی شرافتمندانه دو عالم دست در آغوش شوید". ان‌الله فی ایام دهر کم نفعات الافتراضوا لها "امروز روزی است که نسیم روحانی وزیدن گرفته و برای قیام اصلاحی بهترین روز است. اگر مجال را از دست بدهید و قیام برای خدا نکنید و مراسم دینی را عودت ندهید فرداست که مشتی هرزه‌گرد شهوتران بر شما چیره شوند و تمام آیین و شرف شما را دستخوش اغراض باطله خود کنند ("۱). و همچنین پس از پیروزی انقلاب از عدم بهره‌برداری صحیح جامعه از فضای خلاصه قدرتی که پس از رفتن رضا شاه پدید آمده بود اظهار تاسف می‌کنند و می‌فرمایند: "مع‌الاسف آن وقت اشخاصی (از) خود ملت، یک راسی که بتواند آنها را جمع بکند نبود که پسر رضاخان را آنها گذاشتند اینجا و در صورتی که اگر آن وقت در دو سه تا شهر تظاهرات می‌شد به ضد، نمی‌گذاشتند او را، لکن هیچ کس حرف نزد... شاید اگر مرحوم مدرس آن وقت بود آن کار را می‌کرد ("۲). با این اوصاف مشخص می‌شود امام در همان زمان نیز مبدا فساد را هدف‌گیری نموده است و اگر می‌بینیم حضرت امام به محض مواجه شدن با جریان و تفکری که قصد دارد ریشه و بنیان تفکر مذهبی و عقاید دینی جامعه را زیر سؤال ببرد و باعث ایجاد تردید در جامعه شود با آن به مقابله برخاسته و درس و بحث‌حوزوی را به کناری نهاده و متقن‌ترین و جامع‌ترین کتاب را در رد شبهات وارده بر آن عصر می‌نویسد، بر اساس همین ایده و تفکر است و امام در همان کتاب نیز ریشه و اساس این مقاله را شخص رضاخان دانسته و پرده از چهره کریه او برمی‌دارند. ایشان می‌فرمایند: "او فهم صلاح و فساد نداشت و فشارهای او به روحانین برای اصلاح نبود، او می‌خواست ریشه را از بیخ بکند ("۳). با این توضیحات علت عدم شرکت فعال حضرت امام در مسئله ملی شدن صنعت نفت و مبارزات آیت‌الله کاشانی روشن می‌شود. چون در این مبارزات اصل وجود نظام سلطنتی مفروض گرفته شده بود و فقط سعی می‌شد اصلاحاتی در آن پدید آورند. همچنین اگر می‌بینیم امام در تشکیلاتی که با نام انجمن حجّتیّه که مشغول مبارزه با بهائیت بودند وارد نمی‌شوند بر اساس همین نوع تفکر بوده است چون امام این نوع مبارزه را معلول شمرده باعث غفلت از مفسد اصلی می‌دانستند. امام راحل به محض فراهم شدن بهانه برای مقابله صریح با رژیم ستمشاهی بلافاصله وارد عمل شده و مستقیما شاه و رژیم دست‌نشانده‌اش را هدف‌گیری می‌کنند. امام در پیام

مشهور خود پس از فاجعه مدرسه فیضیه می‌فرمایند: "شاه‌دوستی یعنی غارتگری، هتک اسلام، تجاوز به حقوق مسلمین، تجاوز به مراکز علم و دانش، شاه‌دوستی یعنی ضربه‌زدن به پیکر قرآن و اسلام، سوزاندن نشانه‌های اسلام، محو آثار اسلامیت، شاه‌دوستی یعنی تجاوز به احکام اسلام و تبدیل احکام قرآن کریم، شاه‌دوستی یعنی کوبیدن روحانیت و اضمحلال آثار رسالت" (۴). امام در طول دوران مبارزه با هرگونه حرکتی که باعث انحراف افکار ملت از مجرم اصلی شده به مقابله برمی‌خیزند و در حد توان به روشنگری و ارائه مسیر صحیح مبارزه می‌پردازند. مثلاً هنگام طرح کتاب شهید جاوید در مجامع علمی و طرفداری عده‌ای از محتوای کتاب و مخالفت عده‌ای دیگر و یا طرفداری عده‌ای از تفکرات مرحوم دکتر شریعتی و مخالفت عده‌ای با آن می‌فرمایند: "قضیه مرحوم شمس آبادی شما خیال کردید یک چیز عادی بود این همه جز همانها بود که با طریقه‌های مختلف اینها می‌آمدند و درست می‌کردند. یک وقت "شهید جاوید" را پیش می‌آوردند، از این طرف و از آن طرف و یک ماه محرم و صفر و بیشتر منبرها همه خرج این می‌شد که "شهید جاوید" چی. از این طرف یک دسته‌ای تایید از آن طرف یک دسته‌ای تکذیب. یک قدری که این سست می‌شد، باز یک چیز دیگری درست می‌کردند. مرحوم شمس آبادی هم از این امور بود که شاید هم خودشان این کار را کردند (من نمی‌دانم) که یکی کسی را بکشند و صدا دریاورند یک دسته از آن طرف و یک دسته از این طرف و بساط درست کنند و یک قدری که این کمتر می‌شد آن وقت یک کس دیگر را به میدان می‌آوردند که این کتابهایش چطور است. او می‌گفت کافر است، این می‌گفت مسلمان است. آن دیگری می‌گفت کافری است از ابوجهل بدتر. اما نقشه توی کار است. آنهايي که اینها را درست می‌کنند نه به اسلام عقیده دارند و نه به روحانیت عقیده دارند و نه به هیچ چیز" (۵). این منشا و سلوک امام در بعد از پیروزی انقلاب نیز ادامه داشته و مانع انحراف افکار ملت و همچنین سایر ملل از تجاوزگری و ام‌الفساد بودن آمریکا می‌شوند و با ملقب کردن آمریکا به شیطان بزرگ و حمایت از تسخیر لانه جاسوسی و افشای چهره کره آمریکا از پس پرده تزویر حقوق بشر همه نگاهها را متوجه آن ساخته از سایر مشکلات منصرف می‌کنند. امام می‌فرمایند: "تمام آزادی‌خواهان باید با روشن بینی و روشن‌گری راه سیلی زدن بر گونه ابرقدرتها و قدرتها خصوصاً آمریکا را به مردم سیلی خورده کشورهای مظلوم اسلامی و جهان سوم ترسیم کنند. من با اطمینان می‌گویم اسلام ابرقدرتها را به خاک مذلت می‌نشانند اسلام موانع بزرگ داخل و خارج محدوده خود را یکی پس از دیگری برطرف و سنگرهای کلیدی جهان را فتح خواهد کرد" (۶) (۱). صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۱، تاریخ ۱۱/جمادی‌الاولی/۱۳۶۳ (۲). صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۳۸۱ - ۳۸۲، تاریخ ۱۵/۹/۱۳۵۹ (۳). کشف‌الاسرار، ص ۲۰۱ (۴). صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۷۸، تاریخ ۱۶/۱/۱۳۴۱ (۵). صحیفه امام، ج ۸، ص ۴۶۰، تاریخ ۱۴/۴/۱۳۵۸ (۶). صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۳۲۵، تاریخ ۶/۵/۱۳۶۶ این بود خلاصه‌ای از شواهدی که می‌توان به آن استناد کرد در استراتژی حضرت امام برای مبارزه با قدرتهای فاسد از طریق هدف‌گیری ریشه فساد. ما، در اینجا به همین شواهد اکتفا کرده به محور بعدی می‌پردازیم. ۲. تشکیل جبهه واحد: یکی دیگر از محورهایی که امام در مبارزه بر اساس آن حرکت می‌کردند ایجاد جبهه واحد در برابر دشمن بود. حضرت امام به شدت از چند دستگی و تحزب‌گرایی پرهیز داشته و همه تلاش خود را در جهت اتحاد علماء و بزرگان جامعه بکار می‌بردند. امام در تاریخی‌ترین سند مبارزاتی خود می‌فرمایند: "ای آقای محترمی که این صفحات را جمع‌آوری نمودید و به نظر علمای بلاد و گویندگان رساندید خوب است یک کتابی فراهم آورید که جمع تفرقه آنان را کند و همه آنان را در مقاصد اسلامی همراه کرده از همه امضاء می‌گرفتید که اگر در یک گوشه مملکت به دین جسارتی می‌شد همه یک دل و یک جهت از تمام کشور قیام می‌کردند" (۱). امام همچنین تلاش بسیار زیادی در جهت انتقال مرحوم آیت‌الله بروجردی به قم و مرجعیت ایشان انجام دادند و نقش ایشان در جهت ایجاد رهبریت واحد در حوزه قم پس از رحلت مرحوم آیت‌الله حائری مورد اعتراف همه کسانی که در آن عصر در حوزه قم می‌زیسته‌اند بوده است. (۲) گرچه آنچه منظور نظر امام بود حاصل نشد ولی عظمت و ابهت مرجعیت شیعه در آن عصر مانع بزرگی بر سر اجرای مقاصد پلید شاه بود و می‌بینیم تا آن مرحوم در قید حیات بودند شاه به خود اجازه نمی‌داد علناً با

ایشان مخالفت کند و برای رفع این معضل بلافاصله پس از رحلت آقای بروجردی تلگرافی به نجف فرستاد تا وانمود کند در ایران مرجع متشخص و شخص مطرحی نیست و خیال خود را از این بابت راحت کند و پس از این حادثه بود که غائله لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی را بپا کرد. امام که نقشه شاه را خوانده بودند قبل از اینکه خود اعلامیه بدهند همه علمای مطرح آن روز را دعوت می‌کنند و در منزل مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری جلسه‌ای برای مقابله با این مسئله تشکیل می‌شود. ۸ گرچه این جمع پایدار نماند و نفوذ برخی عوامل جاه طلب مانع از تشکیل جبهه واحد در مقابل شاه شد. ولی امام به تلاش خود ادامه دادند و نامه‌های زیادی به بلاد و شهرهای مختلف فرستاده از علما و روحانیون هر شهر می‌خواهند هفته‌ای یک شب تشکیل جلسه داده برای مقابله با حوادث پیش آمده موضع واحدی اتخاذ کنند. (۳) امام پس از آزادی از زندان در سال ۱۳۴۳ وقتی متوجه می‌شوند در بین طلاب جوان صحبت‌هایی در هجو و بدگویی از بعضی از مراجعی که با امام همراهی نکرده‌اند رایج شده است می‌فرمایند: "آقایان متوجه باشید اگر چنانچه شطر کلمه‌ای به یک نفر از مراجع اسلام، شطر کلمه‌ای اهانت بکنند کسی به یک نفر از مراجع اسلام، بین او و خدای تبارک و تعالی ولایت منقطع می‌شود کوچک فرض می‌کنند فحش دادن به مراجع بزرگ ما را کوچک فرض می‌کنید؟ اگر به واسطه بعضی از جهالت‌ها لطمه‌ای بر این نهضت بزرگ وارد بشود معاقبت پیش خدای تبارک و تعالی. توبه‌تان مشکل است قبول بشود چون به حیثیت اسلام لطمه وارد می‌شود. اگر کسی به من اهانت کرد سیلی به صورت من زد، سیلی به صورت اولاد من زد، والله تعالی راضی نیستم در مقابل او کسی بایستد دفاع کند، راضی نیستم ("۴) و به این صورت مانع از ایجاد تفرقه در صفوف مبارزین و شکاف بین جمع مراجع می‌شوند و توطئه عواملی که به شکستن وحدت میان طلاب و روحانیون امید بسته بودند خنثی می‌گردد. پس از تبعید امام به نجف اشرف علی‌رغم بی‌مهری‌هایی که حوزه نجف نسبت به ایشان ابراز کرد، امام سعی و کوشش بلیغی در جهت حفظ شان و مرتبه حضرت آیت‌الله الحکیم انجام می‌دهند و با هر گونه عملی که کوچکترین اثری در جهت تضعیف ریاست عامه ایشان داشته باشند خودداری می‌کنند. به عنوان مثال وقتی برای اولین بار کتاب تحریر الوسیله امام توسط یاران ایشان در نجف بچاپ می‌رسد امام متوجه می‌شوند بر روی جلد این کتاب عبارت "زعیم الحوزات العلمیه" نقش بسته است. لذا بلافاصله دستور می‌دهند این عبارت پاک شود والا کلیه این کتابها را به دجله می‌ریزم و اصرار یاران ایشان به جایی نمی‌رسد و بالاخره با مشکلات زیادی این عبارت را محو می‌کنند. (۵) پس از پیروزی انقلاب عده‌ای با تشکیل حزب جمهوری خلق مسلمان دست به تظاهرات و راهپیمایی در حمایت از یکی از مراجع آن زمان زدند و گرچه بعدها هویت این فرد به ظاهر در منصب مرجعیت افشا شد ولی امام با اینکه از سابقه و عملکرد این شخص اطلاع داشتند اجازه طرفداری از خود را به مردم ندادند و فرمودند: "اگر فرضاً به من سب کنند یا عکس مرا بسوزانند یا به من حمله کنند در این موقع حساس کسی حق ندارد عکس‌العمل نشان بدهد. دشمن در کمین است و در توطئه، می‌خواهند اذهان شما را از طریقی که دارید و از راهی که برای نجات اسلام است و دارید طی می‌کنید منحرف کنند ("۶) ۳. تمسک به مشترکات: امام در جهت ایجاد وحدت بین مسلمین و حتی غیرمسلمین با تکیه به وجوه مشترک همه را دعوت به وحدت می‌کردند. ایشان در پیامی که به مناسبت عید میلاد مسیح برای مسیحیان جهان می‌فرستند با استناد به آیاتی از انجیل می‌فرمایند: "بسم الله الرحمن الرحيم" "یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط ولا یجرمنکم شنثان قوم علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون" خوشا به حال آنان که گرسنه و تشنه عدالتند، از آن رو که سیر نخواهند شد. (انجیل متی). خوشا به حال آنان که از بهر عدالت زحمت می‌کشند، به سبب آنکه مملکت آسمانی از آنهاست. (انجیل متی) عید سعید میلاد مسیح پیامبر عظیم‌الشان که برای طرفداری مظلومان و برقراری عدل و رحمت مبعوث و با گفتار آسمانی و کردار ملکوتی خود ظالمان و ستمکاران را محکوم و مظلومان و مستضعفان را پشتیبانی فرمود بر ملت‌های مستضعف جهان و ملت مسیح و مسیحیان هم‌میهن مبارک باد. هان‌ای پدران کلیسا و روحانیان تابع حضرت عیسی پباخیزید و از مظلومان جهان و مستضعفان گرفتار در چنگال مستکبران پشتیبانی کنید و برای رضای خدا و پیروی دستور حضرت مسیح یک بار ناقوس‌ها

را در معابدتان به نفع مظلومان ایران و محکوم نمودن ستمگران به صدا درآوردید. کارتر سردمدار ستمکاران عالم تقاضا کرد تا ناقوس را در سرتاسر آمریکا به نفع جاسوسان در مقابل ملت مظلوم ایران بصدا درآوردید. چه خوب و بجاست که ناقوسها را به فرمان خدای عالم و دستور عیسی مسیح به نفع ملت‌های مستضعف که در زیر چکمه دژخیمان کارترها از هستی ساقط می‌شوند به صدا درآوردید. خوشا به حال آنان که گرسنه و تشنه عدالتند و از بهر عدالت زحمت می‌کشند و وای به حال آنان که برخلاف دستور عیسی مسیح و برخلاف دستور همه پیامبران به نفع ظالمان و جاسوسان و پایمال‌کنندگان حقوق ملت‌ها زحمت می‌کشند و وای به حال آنان که برخلاف دستور عیسی مسیح و برخلاف دستور همه پیامبران به نفع ظالمان و جاسوسان و پایمال‌کنندگان حقوق ملت‌ها زحمت می‌کشند. وای ملت مسیح و پیروان عیسی روح‌الله پاخیزید و از شرافت عیسی مسیح و ملت عیسوی دفاع کنید و اجازه ندهید دشمنان تعلیمات آسمانی و مخالفان دستورات الهی، ملت مسیح و روحانیت عیسی را به خلق‌های مستضعف جهان بد معرفی کنند. حضور ابرقدرتها در معابد و دست‌به‌آسمان بلند کردن آنان برای دعا به جاسوسان و خائنان علیه مظلومان و مستضعفان شما را اغفال نکند که اینان جز برای رسیدن به قدرت بیشتر و نیل به ریاست دنیا که خلاف دستور آسمانی است به چیز دیگری فکر نمی‌کنند. ملت ما سالها مبتلا به سالوس ستمگران بود و رنجها از آن برد. ای ملت مسیح چه شد که آقای کارتر در کشتارهای دستجمعی ایران، ویتنام، فلسطین و لبنان و دیگر مناطق به دعا برنخاست و تقاضای آهنگ ناقوسها را نکرد ولی اکنون برای رسیدن به ریاست جمهوری و ادامه چند سال دیگر ستمگری بر ملت‌های ضعیف دست‌به‌دعا برداشته است و کلیسا را به آهنگ ناقوس فراخوانده است. هان‌ای پدران کلیسا پاخیزید و عیسی مسیح را از چنگال این دژخیمان نجات دهید که آن پیامبر بزرگ از ستمگری که دین را وسیله ظلم و دعا را وسیله رسیدن به مسند ستمگری به بندگان خدا قرار می‌دهد بیزار است، که دستورات آسمانی همه برای نجات مظلومان، از ملکوت نازل شده است. وای مستضعفان جهان برخیزید و هم‌پیمان شوید و ستمگران را از صحنه برانید که زمین از خداست و وارث آن مستضعفانند. وای ملت آمریکا به تبلیغات روسای جمهوری که جز نیل به قدرت فکری ندارند گوش فراندهید و بدانید که جوانان ما با جاسوسان رفتاری خدایسندانه دارند، که دستور اسلام رحمت بر اسیران است گرچه ظالم و جاسوس باشند. شمای ملت آمریکا از کارتر بخواهید شاه مخلوع و جنایتکار را به ایران برگرداند که کلید رهایی جاسوسان به دست اوست و شمای اصحاب ناقوس دست‌ها را به دعا بردارید و ناقوس‌ها را به آهنگ درآوردید و از خدای بزرگ بخواهید که به روسای جمهور شما عدل و انصاف مرحمت کند. خوشا به حال آنان که از بهر عدالت زحمت می‌کشند و دعا می‌کنند. (۷) روح‌الله الموسوی الخمینی همچنین در دیدار با کلیمیان و زرتشتیان و مسیحیان کشور با استناد به رسالت انبیاء الهی در نفی ظلم و رفع تبعیض در میان ملل می‌فرمایند: "انبیای عظام سلام‌الله علیهم، از آدم تا خاتم که تشریف آورده‌اند و انبیای بزرگ اولوالعزم که در بین مردم تشریف داشته‌اند همه آنها برای اینکه پرچم توحید و عدالت را در بین ملتها برپا کنند. (۱). صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۱، تاریخ ۲۳/جمادی‌الاولی/۱۳۶۳ (۲). بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۹۹ (۳). بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۱۴۹ (۴). صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۰۶، تاریخ ۲۵/۲/۱۳۴۳ (۵). پا به پای آفتاب، ج ۴، ص ۴۳ (۶). صحیفه امام، ج ۹، ص ۶۶، تاریخ ۲۲/۴/۱۳۵۸ (۷). صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۳۷۵ - ۳۷۷، تاریخ ۲/۱۰/۱۳۵۸ پیامبران، تمام پیامبران در طول تاریخ اینطور نبوده است که فقط یک ناصحان باشند بلکه آنها برای تهذیب اخلاق مردم به گفتار، به کردار، به عمل، به فعالیت مامور بودند و خدای تبارک و تعالی آنها را برای اینکه انسانها را بسازند، برای اینکه خلق انسانی در آنها رشد پیدا بکند و اعمال و افعال انسانی داشته باشد، مبعوث فرموده است و همه در حالی که بوده‌اند کوشش خود را کرده‌اند" (۱) امام حتی پا را از اتحاد میان ادیان الهی فراتر نهاده، با دعوت از همه مستضعفان جهان در خواست می‌کنند همه مستضعفین روی زمین از هر فرقه و مسلک، مذهب، حزب واحدی تشکیل داده تا بتوانند از حقوق خود دفاع کنند و حق خود را از ظالمین بازپس گیرند. امام می‌فرمایند: "من امیدوارم که یک حزب به اسم حزب مستضعفین در تمام دنیا بوجود بیاید و همه

مستضعفین با هم در این حزب شرکت کنند و مشکلاتی که سر راه مستضعفین است از میان بردارند و قیام در مقابل مستکبرین و چپاولگران شرق و غرب کنند و دیگر اجازه ندهند که مستکبرین بر مستضعفین عالم ظلم کنند و ندای اسلام را، وعده اسلام را که حکومت مستضعفین بر مستکبرین است و وراثت ارض برای مستضعفین است متحقق کنند تاکنون مستضعفین متفرق بودند و با تفرقه کاری انجام نمی‌گیرد. اکنون که نمونه‌ای از پیوند مستضعفین در بلاد مسلمین تحقق پیدا کرد این نمونه باید به یک سطح وسیعتری در تمام قشرهای انسانهای تاریخ تحقق پیدا کند و به اسم حزب مستضعفین که همان حزب الله است و موافق اراده خدای تبارک و تعالی است که مستضعفین وارث ارض باید بشوند. ما از جمیع مستضعفین عالم دعوت می‌کنیم که با هم در حزب مستضعفین وارد بشوند و مشکلات خودشان را با دست جمع و اراده مصمم عمومی رفع کنند و هر مسئله‌ای که در هر جا و در هر ملتی پیش می‌آید، بوسیله حزب مستضعفین رفع بشود ("۲). حضرت امام در حمایت از مظلومین و مستضعفین بین هیچ نژاد و طایفه‌ای فرق نمی‌گذارند و برای ایشان ایرانی، افغانی، لبنانی، آفریقایی و آمریکایی مظلوم یکسان هستند و بر همین اساس است که امام در ایامی که جاسوسان آمریکایی در گروگان ملت ایران بودند حکم به آزادی سیاهپوستان و زنان گروگان می‌دهند با استناد و با اینکه این اقشار در آمریکا مورد ظلم واقع شده‌اند و از طرف دیگر از پخش شدن اذان از ماذنه‌های مساجد شوروی سابق به همان اندازه خوشحال می‌شوند که از پیروزی ملت ایران خوشحال شده‌اند. امام در پیام خود به میخائیل گورباچف آخرین رئیس‌جمهور شوروی سابق می‌فرمایند: "آقای گورباچف: وقتی از گلدسته‌های مساجد بعضی از جمهوری‌های شما پس از هفتاد سال بانگ الله اکبر و شهادت به رسالت حضرت ختمی مرتبت، صلی الله علیه و آله، به گوش رسید تمامی طرفداران اسلام ناب محمدی (ص) را از شوق به گریه انداخت ("۳). از بعد داخلی نیز امام همیشه دانشجویان و افرادی که تربیت یافته مجامع علمی جدید بودند و حتی بعضا ظواهری غیراسلامی داشتند با روی باز می‌پذیرفتند و با استناد به حس اسلام‌خواهی و عشق به دین که در آنها موج می‌زد سعی در جذب و هدایت آنها داشتند و به روحانیون نصیحت می‌کردند مواظب باشند این افراد را از خود نرانند و از طرف دیگر به دانشجویان و قشر تحصیلکرده در دانشگاهها نصیحت می‌کردند که از روحانیون فاصله نگیرید و سعی کنند با استفاده از محبوبیت مردمی روحانیون در قلوب مردم و سابقه مبارزاتی آنها توان خود را تقویت کنند امام در یکی از پیامهای خود می‌فرمایند: "لازم است طبقات محترم روحانی و دانشگاهی، با هم احترام متقابل داشته باشند. جوانان روشنفکر دانشگاهها به روحانیت و روحانیون احترام بگذارند خداوند تعالی آنها را محترم شمرده و اهل بیت وحی سفارش آنها را به ملت فرموده است. روحانیت قدرت بزرگی است که با از دست دادن آن خدای نخواستہ پایه‌های اسلام فرو می‌ریزد و قدرت جبار دشمن بی‌معارض می‌شود. مطالعات دقیق اجانب استثمارگر در طول تاریخ به آن رسیده که باید این سد شکسته شود و تبلیغات دامنه‌دار آنها و عمال آنها در چند صدسال، موجب شده که مقداری از روشنفکران را از آنها جدا و به آنها بدبین کنند تا جبهه دشمن بی‌معارض شود. اگر احیانا در بین آنها کسانی بی‌صلاحیت خود را جابزنند. لکن نوع آنها در خدمت هستند، به حسب اختلاف موقف و خدمت آنها ملت را پای‌بند اصول و فروع دیانت نموده، به رغم اجانب و عمال آنها باید این قدرت را تایید و حفظ نمود و با دیده احترام نگرست چنانچه روحانیون محترم باید به طبقه جوان روشنفکر که در خدمت اسلام و کشور اسلامی است و به همین جهت مورد حمله عمال اجانب است احترام گذاشته آنها را چون فرزندان عزیز و برادرانی ارجمند بدانند و این قدرت بزرگی که مقدرات، خواه ناخواه در دست آنها خواهد افتاد، از دست ندهند و از تبلیغات سوئی که بر ضد آنها در این چند صد سال شده و آنها را در نظر بعضی طور دیگر جلوه داده‌اند تا از تفرقه استفاده هرچه بیشتر برند احتراز کنند و کسانی را که جهلا یا از سؤنیت موجب دور نگه داشتن این طبقه مؤثر است از روحانیت از خود برانند و به آنها اجازه ایجاد تفرقه ندهند و مطمئن باشند که با ضم این دو قدرت بزرگ پیروزی بدست می‌آید و با جدایی روی آن را نخواهند دید ("۴). از طرف دیگر وقتی سلاقی و تفکرات روحانیون داخل کشور در نحوه اداره کشور موجب بروز تفرقه و جدایی در میان آنها شده و باعث می‌شود در جامعه روحانیت مبارز تهران انشعاب شده و در کنار آن

مجمع روحانیون مبارز تهران ایجاد شود، امام با استناد به اهداف و اصول مشترک میان این تفکرات همه را به وحدت در اهداف مشترک دعوت می‌کنند. امام در پاسخ نامه‌های محمدعلی انصاری که به منشور برادری شهرت یافت می‌فرمایند: "این مسئله روشن است که بین افراد و جناح‌های موجود وابسته به انقلاب اگر اختلاف هم باشد، صرفاً سیاسی است و لو اینکه شکل عقیدتی به آن داده شود، چرا که همه در اصول با هم مشترکند و به همین خاطر است که من آن را تایید می‌نمایم. آنها نسبت به اسلام و قرآن و انقلاب وفادارند و دلشان برای کشور و مردم می‌سوزد و هر کدام برای رشد اسلام و خدمت به مسلمین طرح و نظری دارند که به عقیده خود موجب رستگاری است. اکثریت قاطع هر دو جریان می‌خواهند کشورشان مستقل باشد. هر دو می‌خواهند سیطره و شر زالوصفتان وابسته به دولت و بازار و خیابان را از سر مردم کم کنند، هر دو می‌خواهند کارمندان شریف و کارگران و کشاورزان متدین و کسبه صادق بازار و خیابان زندگی پاک و سالمی داشته باشند، هر دو می‌خواهند دزدی و ارتشاء در دستگاه‌های دولتی و خصوصی نباشد هر دو می‌خواهند ایران اسلامی از نظر اقتصادی به صورتی رشد نماید که بازارهای جهان را از آن خود کند، هر دو می‌خواهند اوضاع فرهنگی و علمی ایران به گونه‌ای باشد که دانشجویان و محققان از تمام جهان به سوی مراکز تربیتی و علمی و هنری ایران هجوم آورند، هر دو می‌خواهند اسلام قدرت بزرگ جهان گردد. پس اختلاف بر سر چیست؟ اختلاف بر سر این است که هر دو عقیده‌شان است که راه خود باعث رسیدن به این همه است. ولی هر دو باید کاملاً متوجه باشند که موضع‌گیریها باید به گونه‌ای باشد که در عین حفظ اصول اسلام برای همیشه تاریخ، حافظ خشم و کینه انقلابی خود و مردم علیه سرمایه‌داری غرب و در راس آن آمریکای جهان‌خوار و کمونیسم و سوسیالیسم بین‌الملل و در راس آن شوروی متجاوز باشند. هر دو جریان باید با تمام وجود تلاش کنند که ذره‌ای از سیاست "نه شرقی و نه غربی جمهوری اسلامی" عدول نشود که اگر ذره‌ای از آن عدول شود، آن را با شمشیر عدالت اسلامی راست کنند. هر دو گروه باید توجه کنند که دشمنان بزرگ مشترک دارند که به هیچ یک از آن دو جریان رحم نمی‌کنند. دو جریان با کمال دوستی مراقب آمریکای جهان‌خوار و شوروی خائن به امت اسلامی باشند. هر دو جریان باید مردم را هوشیار کنند که درست است که آمریکای حيله‌گر دشمن شماره یک آنها است ولی فرزندان عزیز آنان زیر بمب و موشک شوروی شهید گشته‌اند. هر دو جریان از حيله‌گری‌های این دو استعمارگر غافل نشوند، بدانند که آمریکا و شوروی به خون اسلام و استقلالشان تشنه‌اند" (۵). ۴. پرهیز از مسائل تفرقه‌افکن: یکی دیگر از وجود مشخصه امام دوری از اموری بود که باعث ایجاد تفرقه در میان جامعه می‌شد. امام در عین حالی که حاضر نبودند از هیچ یک از اصول عقیدتی و مبارزاتی خود دست بردارند یا در مورد آنها مصالحه کنند ولی از حرکاتی که فایده‌ای جز ایجاد تفرقه در صفوف مسلمین ندارد بشدت پرهیز می‌کردند. به عنوان مثال در کتاب کشف‌الاسرار در پاسخ به اتهامات نویسنده منحرف اسرار هزار ساله به شدت از اهلیت عصمت و طهارت دفاع نموده و به کسانی که حقوق آنها را غصب نمودند می‌تازند و یا در مقدمه وصیت‌نامه سیاسی الهی خود با استناد به حدیث متواتر ثقلین دفاع از حقانیت شیعه را به اوج می‌رسانند ولی با این همه هرگز نمی‌شوند در مراسمی که عده‌ای به اسم حمایت از اهلیت در آن شرکت می‌کنند و به آن عید الزهرا می‌گویند شرکت کنند و تابحال احدی از یاران و همراهان امام به حضور ایشان در این مراسم که هدفی جز ایجاد تفرقه میان مسلمین و هتک حرمت احکام الهی ندارد گواهی نداده است. (۱). صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۹۸، تاریخ ۲۷/۸/۱۳۶۱ (۲). صحیفه امام، ج ۹، ص ۲۸۰، تاریخ ۲۷/۵/۱۳۵۸ (۳). صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۲۲، تاریخ ۱۱/۱۰/۱۳۶۷ (۴). صحیفه امام، ج ۳، ص ۳۲۵، تاریخ ۲۴/۱۱/۱۳۵۶ (۵). صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۱۷۶ - ۱۷۸، تاریخ ۱۰/۸/۱۳۶۷

همچنین مخالفت ایشان با خلفای پس از پیامبر مانع از بیان جنبه‌های مثبت آنان نیست و به عنوان مثال امام می‌فرمایند: "وقتی که عمر می‌خواست برود به مصر برای اینکه فتح کرده بودند مصر را و قدرتمند شده بود اسلام، همه‌جا را گرفته بودند، می‌خواست وارد بشود به مصر، یک شتر بود و خودش بود و یکی هم همراهش سوار این شتر یکیشان می‌نشست و آن یکی جلویش می‌گرفت و می‌برد، آن که خسته می‌شد (قسمت کرده بودند) این سوار می‌شد. آنوقتی که وارد (به حسب تاریخ) مصر شدند، نوبت آن غلام

بود که سوار شود و آقای خلیفه جلو شترش را گرفته بود و داشت می‌بردش که مردم مصر آمده بودند به استقبال. خلیفه عبارت از این بود. ما عمر را قبول نداریم اما این عمل، عمل اسلامی آنوقت بوده یعنی نقش اسلام این بوده است و لو خودش یک آدمی بوده که ما نپذیرفتیم او را، اما عملی که کرده است این عملی بوده که نقش اسلام این بوده یعنی پیغمبر هم این صورت بود. یعنی پیغمبر هم سوار یک الاغی می‌شده یک کسی هم پشتش می‌نشسته و مساله برایش می‌گفته، آن را تعلیمش می‌کرده آن پشت‌سری را تعلیمش می‌کرده. شما در تمام این دموکراسی‌ها بیاورید که اینجوری باشد که سلطان وقت که سلطنتش چند مقابل ایران بوده است، چند مقابل فرانسه بوده، شما بیاورید یک سلطان دموکراتی که با غلام خودش اینجوری رفتار بکند که آن سوار بشود، یک شتر باشد و چیزی بیشتر از این نه، آن جمال و جلال هیچ نباشد در کار، هر سلطان دموکراتی را که بیاورید اگر بخواهد وارد یک ملکت شکست‌خورده بشود، ببینید با چه جوری وارد می‌شود، آنها چه جوری وارد می‌شوند، این همه وارد شده در یک مملکتی که فتح شده است. سوار شتر غلام او - خودش - حالا- نوبت او هست، خودش دستش را جلو گرفته و افسار شتر را دارد می‌کشد، آمدند اشراف مصر آنجا و همه هم تعظیم کردند این تعلیم اسلام بوده ("۱). همچنین در کتاب انوارالهدایه در بحث حجیت ظواهر کتاب (قرآن) پس از استدلال بر عدم وقوع تحریف در قرآن به نویسنده کتاب فصل الخطاب فی تحریف الکتاب که عالم متشخص و بزرگواری است ولی سعی کرده است با استناد به روایات ضعیفی اثبات کند در قرآن آیات و سوره‌هایی در مدح حضرت علی (ع) وجود داشته که توسط دشمنان اهل بیت از قرآن حذف شده است، به شدت تاخته و شاید بتوان گفت حضرت امام نسبت به هیچ عالم شیعی به غیر از علمای درباری به این اندازه تندی نکرده باشند. امام پس از نقل سخنان وی می‌فرمایند: "کسی که کتابهای او فایده علمی و عملی ندارد و فقط روایات ضعیفی را جمع کرده که اصحاب از آنها رو برتافته‌اند و صاحبان اندیشه و فهم از پیشینیان اصحاب ما مثل "محمدین ثلاث" (محمد بن یعقوب کلینی، محمد بن علی بن بابویه و محمد بن حسن طوسی). متقدم از آن دوری جسته‌اند. این حال کتابهای روایتی اوست غالباً مثل کتاب مستدرک الوسائل و از دیگر کتابهای او اصلاً سؤال نکن که پر از قصه‌ها و حکایات عجیب و غریب است و به شوخی بیشتر شبیه است تا جدی. و او گرچه شخص صالح و محقق بوده است ولی اشتیاق و تمایلش به جمع‌آوری روایات ضعیف و عجیب و غریب و آنچه عقل سالم و نظر مستقیم نمی‌پذیرد بیشتر بوده است از جمع‌آوری سخنان نافع و سودبخش ("۲). امام هم چنین با هرگونه سخن و عملکردی که باعث ایجاد تفرقه میان صفوف متحد مسلمین بشود مخالف بودند تا جائیکه در جایی می‌فرمایند: "امروز سر خلافت امیرالمومنین اختلاف کردن، خیانت به اسلام است ("۳). و به این ترتیب جلو هرگونه تفرقه افکنی را سد می‌کنند و مصلحت اتحاد و اتفاق مسلمین را بر سایر مصلحتها حتی به قیمت تعطیل شدن بعضی احکام فرعی شیعه مقدم می‌شمرند. به عنوان مثال: در پاسخ به استفتائات مربوط به حجاج و در پیام‌هایی که برای حجاج ایرانی می‌فرستند، می‌فرمایند: "لازم است برادران ایرانی و شیعیان سایر کشورها از اعمال جاهلانه که موجب تفرقه صفوف مسلمین است احتراز کنند و لازم است در جماعات اهل سنت حاضر شوند و از انعقاد و تشکیل نماز جماعت در منازل و گذاشتن بلندگوهایی مخالف رویه اجتناب نمایند ("۴). در وقتیکه در مسجد الحرام یا مسجد النبی نماز جماعت منعقد شد مومنین نباید از آنجا خارج شوند و باید از جماعت تخلف نکنند و با سایر مسلمین به جماعت نماز بخوانند ("۶). امام نه تنها این دستورات را می‌دهند بلکه خود در موارد مقتضی عامل به این دستورات بوده‌اند. به عنوان مثال وقتی که امام از نجف عازم کویت می‌شدند کنار مسجدی در نزدیکی شهر بصره هنگام ظهر توقف می‌کنند. امام به همراهان می‌گویند آیا این مسجد امام جماعت دارد یا خیر؟ و وقتی جواب می‌دهند آری، امام می‌فرمایند: "اگر امام جماعت دارد، باید بایستید و پشت سرش نماز بخوانید. یا تا ظهر نشده از اینجا برویم و اگر ظهر شد و خواستید نماز را فرادی بخوانید، درست نیست ("۷). هم چنین امام هرگز اقدامی در جهت ایجاد تشکیلات و حزب و گروهی برای خود نکردند و به احدی هم اجازه ندادند از موقعیت امام سؤاستفاده کرده و گروه یا حزب خود را به امام بچسبانند. به عنوان نمونه

می‌توان به برخوردی که ایشان در فرودگاه مهرآباد در هنگام سوار شدن به اتومبیل خود انجام دادند اشاره کرد. که امام به فردی که خود را داخل اتومبیل رسانده بود و وابستگی به یکی از گروه‌های مطرح آن روز داشت دستور دادند پایین بیاید و اجازه ندادند به غیر از مرحوم حاج احمد آقا احدی سوار اتومبیل شود. (۸) ۵. پی‌ریزی نمادهای وحدت: امام به عنوان منادی وحدت در جهان امروز علاوه بر رهبری انقلاب اسلامی در ایران ابتکاراتی هم در جهت ایجاد وحدت در میان مردم ایران و همچنین وحدت میان مسلمین جهان داشتند که اهم آن عبارتند از: الف) ارائه تئوری حکومت اسلامی: امام با درک صحیح از مشکلات و مصائب جهان اسلام و مشکل اصلی ملل مستضعف و تشخیص اینکه علل گرایش انقلابیون در دنیا به یکی از دو اردوگاه شرق یا غرب نداشتن الگوی صحیحی از حکومت حق است، دست به کار ارائه طرحی نوین در اداره جامعه شده و با ارائه تئوری ولایت فقیه بر اساس مبانی اسلامی و حکومت دینی یک محوری برای اتحاد مبارزان در عصر حاضر ایجاد کردند و با کمک و خواست مردم حکومتی را با انتخاباتی آزاد و به طریق نوین در این کشور پایه‌ریزی نمودند. امام خود در کتاب ولایت فقیه در این باره می‌فرمایند: "ما برای اینکه وحدت امت اسلام را تامین کنیم، برای اینکه وطن اسلام را از تصرف و نفوذ استعمارگران و دولتهای دست‌نشانده آنها خارج و آزاد کنیم راهی نداریم جز اینکه تشکیل حکومت بدهیم. چون به منظور تحقق وحدت و آزادی ملت‌های مسلمان بایستی حکومت‌های ظالم و دست‌نشانده را سرنگون کنیم و پس از آن، حکومت عادلانه اسلامی را که در خدمت مردم است بوجود آوریم. تشکیل حکومت برای حفظ نظام و وحدت مسلمین است، چنانچه حضرت زهرا سلام‌الله علیها در خطبه خود می‌فرماید که امامت برای حفظ نظام و تبدیل افتراق مسلمین به اتحاد است" (۹) و به این ترتیب امام خود حکومتی را برای ایجاد وحدت میان مسلمین ایجاد نمودند. ب) اعلام روز جهانی قدس: حضرت امام با تعیین آخرین جمعه ماه مبارک رمضان به عنوان روز جهانی قدس که بین همه ملل مسلمان مشترک است و هیچ رنگ و بوی نژادی و ناسیونالیسی هم ندارد و مورد پذیرش هر انسان مسلمانی است نقطه عطفی در اتحاد میان مسلمین جهان ایجاد کردند و باعث اتحاد همه مسلمین جهان شدند که هر روز و هر سال بر عظمت و ابهت این روز افزوده می‌شود. امام در این باره می‌فرمایند: "روز قدس، روز اسلام است. روز قدس، روزی است که اسلام را باید احیاء کرد و احیاء بکنیم و قوانین اسلام در ممالک اسلامی اجرا بشود. روز قدس، روزی است که باید به همه ابرقدرتها هشدار بدهیم که اسلام دیگر تحت سیطره به واسطه عمال خبیث‌شما واقع نخواهد شد" (۱۰) ج) اقامه نماز جمعه: حضرت امام با زنده نمودن نماز جمعه واقعی در جامعه اسلامی ایران قدم بزرگی در اتحاد مردم مسلمان ایران برداشتند و اگر نبود این نمازهای جمعه در ایران معلوم نبود این انقلاب بتواند با این قدرت مردمی به مقابله با جهان‌خواران برود. حضرت امام در این مورد می‌فرمایند: "نماز جمعه با شکوهمندی که دارد برای نهضت کوتاه عمر ما یک پشتوانه محکم و در پیشبرد انقلاب اسلامی ما عامل مؤثر و بزرگ است" (۱۱) و یا در جایی دیگر می‌فرمایند: "برپایی نماز جمعه یکی از برکات بسیار عظیم اسلام بود" (۱۲) د) احیای حج ابراهیمی: حج این میعادگاه بزرگ اسلام و مرکز همایش قدرت جهان اسلام که باید عاملی در جهت وحدت امت اسلام باشد، بوسیله علمای دربارها و ناآگاهان حاکم بر ملل اسلامی از مسیر اصلی خود منحرف شده و فقط به یک آیین خشک و بی‌روحی تبدیل گشته بود. امام خمینی با احیاء حج و اعلام برائت از مشرکین در این اجتماع بزرگ اسلامی همه مسلمانان را در مقابل سردمداران کفر متحد ساخته و باعث ایجاد هماهنگی میان مسلمین شدند. این آیین عبادی، سیاسی گرچه با مشکلاتی مواجه شده ولی تاثیر خود را گذاشته است و اگرچه امروز دولت عربستان سعودی مانع از برگزاری رسمی مراسم برائت از مشرکین توسط حجاج ایرانی می‌شود، ولی هر سال مسلمین سایر کشورها بدون برنامه‌ریزی قبلی و با هماهنگی با یکدیگر این مراسم را برپا می‌دارند. (۱). صحیفه امام، ج ۴، ص ۳۲۵ - ۳۲۶، تاریخ ۱۴/۸/۱۳۵۷ (۲). انوارالهدایه، ج ۱، ص ۲۴۳ (۳). صحیفه امام، ج ۸، ص ۴۸۱، تاریخ ۱۵/۴/۱۳۵۸ (۴). صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۶۱، تاریخ ۲۹/۶/۱۳۵۸ (۵). صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۶۲، تاریخ ۲۹/۶/۱۳۵۸ (۶). مناسک حج، ص ۲۵۷ (۷). پا به پای آفتاب، ج ۴، ص ۲۷۰ (۸). پا به پای آفتاب، ج ۳، ص ۱۳۵ (۹). ولایت فقیه، ص ۲۷

(۱۰). صحیفه امام، ج ۹، ص ۲۷۷، تاریخ ۲۵/۵/۱۳۵۸ (۱۱). صحیفه امام، ج ۹، ص ۴۹۲، تاریخ ۲۱/۶/۱۳۵۸ (۱۲). صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۱۰۴، تاریخ ۳/۹/۱۳۶۱ (ه) حکم قتل سلمان رشدی مرتد: به هنگامی که جهان استکبار تمام توان خود را به کار گرفته بود تا اساس و بنیان این انقلاب را از ریشه بزدايد و نظام اسلامی ایران نیز در موضع ضعف قرار گرفته بود امام خمینی با هدف گیری ریشه و پایه توطئه دشمنان همه مسلمین را در برابر جهانخواران متحد کرده و با اعلام حکم قتل سلمان رشدی که مورد اتفاق همه فرق مسلمین است باعث احیای اسلام و اتحاد مسلمین در برابر دشمنان شد. (و) دعوت از رئیس جمهوری شوروی به اسلام: حضرت امام در ایامی که ناقوس مرگ کمونیست بصدای درآمده بود و صدای خرد شدن استخوانهای آن به گوش می‌رسید با دعوت از رهبر اردوگاه کمونیست به اسلام و اظهار شادمانی از پخش اذان از ماذنه‌های مساجد جمهوریهای مسلمان شوروی شور و شوق وصف‌ناپذیری در میان مسلمین جهان ایجاد کردند و به عنوان رهبر ملل مسلمان جهان باعث عزت و عظمت و بزرگی اسلام ناب محمدی شدند، خصوصاً با پیش‌بینی صحیح از فروپاشی این نظام متکی بر مادیت و دعوت به الهیت و معنویت، اعتباری تازه به دین و مکاتب الهی بخشیدند بطوری که ملل مسلمان را ابهتی وصف‌ناشدنی دربرگرفت. بنابراین نتیجه می‌گیریم انقلاب و مبارزه در مکتب امام با وحدت و همدلی عجین شده و امام با الهام از تعالیم وحدت‌بخش اسلام همه مستضعفان و محرومان جهان را به قیام دعوت نمودند و تمسک به مشترکات و همدلی و همراهی با آنان در دفع ظلم را اساس دعوت خویش قرار داده است و در این راه از اصول و اعتقادات خود نیز دفاع نموده و ذره‌ای از آن عدول ننموده است. برخورد امام با توهین به حضرت زهرا (س) در صدای جمهوری اسلامی ایران در ماههای آخر عمر دلیل گویایی بر این مدعاست. همچنین مقدمه وصیت‌نامه سیاسی الهی امام نیز سند محکمی بر حفظ اصول و آرمانها و اعتقادات اوست. لازم به توضیح است مواضع حضرت امام در خصوص حفظ وحدت منحصر در پنج محور ذکر شده در این مقاله نیست و ما برای رعایت اختصار به این اندازه بسنده نمودیم. علاقمندان به آگاهی از نظرات امام می‌توانند به مجموعه وحدت از دیدگاه امام خمینی (تبیان دفتر چهاردهم) که توسط مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) منتشر شده و همچنین کتاب امام خمینی و وفاق اجتماعی از همین نویسنده که توسط انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر شده مراجعه کنند. مهدی حاضری - imam-khomeini.com

دیدگاه های امام خمینی (ره)

فقهی - مذهبی

صیانت از دیانت در سیره و اندیشه امام خمینی رحمه الله

صیانت از دیانت در سیره و اندیشه امام خمینی رحمه الله سفارش های آسمانی در قرآن کریم آمده است: «الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لایخشون احدا الا الله و کفی بالله حسیبا» (۱) «کسانی که پیامهای خدا را می‌رسانند و از او بیم دارند و از هیچ کس جز او خوفی ندارند و خدا برای حساب کردن اعمال کافی است.» کار انبیا و اولیا و علمای بزرگ این است که سخن حق را به مردم برسانند. آنان برای گسترش فرهنگ الهی و نفی سنتهای جاهلی، موهوم و باطل و اضمحلال بدعتها و امور معارض با دیانت کمترین هراسی ندارند. اصولاً کار بزرگان دین و جانشینان آنان این است که راه را برای اصلاح جامعه و رشد و آگاهی افراد آن و سوق دادن انسانها به سوی ایمان و پارسایی هموار سازند. ایشان برای عملی ساختن این برنامه، آفتها و موانع را از بین می‌برند، قاطعانه پیش می‌روند، سخنان غیر منطقی و سست و بی‌اساس بدگویان و مخالفان را تحمل می‌کنند و بی‌اعتنا به جوسازی‌ها و غوغای خواص و عوام و توطئه فاسدان و مفسدان، به برنامه‌های خود ادامه می‌دهند، چرا که آنان در مسیر حق گام برداشته‌اند و به این واقعیت توجه دارند که همه حساب‌ها به دست خداست. حدیث معروفی است که خاطر نشان می‌کند «ان العلماء ورثة

الانبیاء (۲)؛ عالمان وارثان پیامبرانند. ارث پیامبران چیزی جز هدایت، تعلیم، پایداری، ارشاد، احیای نفوس و تصحیح مسیر بشریت نیست. عالمانی که وارث فرستادگان الهی هستند، در تعهدات و تکالیف انسانی و اجتماعی و دینی پیامبر وارث او هستند و باید جای خالی پیامبر را در میان قوم پرکنند. عالمی می‌تواند استمرار دهنده حرکت انبیا باشد که چون حضرت ابراهیم علیه السلام بت‌های خودپرستی و جهل و خرافه را بشکند، تلاش حضرت موسی علیه السلام را برای سرنگونی جباران در هر چهره‌ای که باشند پی‌گیرد و چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله با خلق عالی خویش مروج فضایل و مکارمی باشد که خود به آنها التزام دارد و در زندگی فردی و اجتماعی پیاده کرده است. نیز باید همچون حضرت علی علیه السلام و جانشینان او در هر فرصتی به بیان احکام و معارف الهی پردازد و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را زنده نگاه دارد و فرهنگ سیاسی جامعه را با گفتار و کردار اصلاح کند؛ برای گسترش حقایق اسلامی و دفاع از حریم دین و جلوگیری از تحریف آن به پرورش و تربیت و تعلیم شاگردانی پرمایه اهتمام ورزد، جبهه حق را رهبری کند و در هر شرایطی یاری آنان را فراموش نکند و مبارزه بر علیه اهل کفر و الحاد و نفاق را وظیفه اصلی خود بداند. این که در حدیث به تاکید آمده است که «الفقهاء امناء الرسول (۳)؛ عالمان دین امانتداران فرستاده خدایند.» بی‌جهت نیست. امانت همان محتوای رسالت است و دانشمند مسلمان باید در نشر و تبلیغ آن بکوشد و به هنگام حضور مانع برای رفع آن قیام کند. او باید خارها و علفهای هرزی را که اجازه نمی‌دهند در سرزمین نفوس بشری گلهای فضیلت و حق و عدالت کاشته شود کنار بزند. حضرت علی علیه السلام مسؤولیتهای اجتماعی را تنها متوجه حکام و امیران نمی‌داند و می‌فرماید: «و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کظة ظالم و لا سغب مظلوم (۴)؛ و پیمانی که خدا با دانشمندان دارد این است که با ظالمان قرار نداشته باشند و بر سیری آنان و گرسنگی مظلوم تاب نیاورند.» قرآن تاکید دارد که در برابر اهل کفر و عناد باید بسیج شد و نیروها را تجهیز کرد: «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة (۵)؛ در طریق نشر فرهنگ دینی و استقرار حق، گاه شرایطی پیش می‌آید که انسان به این خیال می‌افتد که برای پشت سر نهادن موانع و صعوبتها با پیروان دیگر ادیان کنار بیاید تا خوشنودی آنها را فراهم سازد. اما واقعیت این است که به تعبیر قرآن، آنان موقعی راضی می‌شوند که مؤمنان از ایمان و تقوا و دستورات خدا و پیامبر دست بردارند. بنا بر این پیروی از خواسته‌های رهبران فرقه‌های گوناگون با فرهنگ قرآنی در تباین است: «و لن ترضی عنک الیهود و لا النصراری حتی تتبع ملتهم قل ان هدی الله هو الهدی و لئن اتبعت اهوائهم بعد الذی جاءک من العلم مالک من الله من ولی و لا نصیر» (۶)؛ «هرگز یهودیان و نصارا از تو راضی و خوشنود نخواهند شد مگر آنکه پیروی از آیین آنها کنی (چنانکه به تو اظهار آن کنند) بگو راهی که خدا بنماید به یقین راه حق تنها همان است و البته اگر از میل و خواهش آنها پیروی کنی بعد از آنکه طریق حق را به یقین دریافتی، دیگر اصلا خدا یار و یاور تو نخواهد بود. در جای دیگر قرآن، مؤمنان را از این که افرادی را جز از اهل خودشان به عنوان محرم اسرار بگیرند نهی کرده است: «یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا بطانة من دونکم لا یالونکم خبالا و دوا ما عنکم قد بدت البغضاء من افواههم و ما تخفی صدورهم اکبر قد بینا لکم الآیات ان کنتم تعقلون (۷)؛ ای اهل ایمان! از غیر همدینان خود دوست صمیمی همراز نگیرید (چه آنکه آنها که به غیر دین اسلامند) از خلل و فساد در کار شما ذره‌ای کوتاهی نکنند. آنها همیشه مایلند که شما در رنج و سختی باشید؛ دشمنی شما را گاهی بر زبان هم آشکار سازند در صورتی که محققا آنچه در دل پنهان می‌دارند بیش از آن است که بر زبانشان بیان کردیم اگر عقل و اندیشه کار بندید.» البته استقامت در راه حق نیاز به یقین دارد و نباید در این مسیر از کمی همراهان هراسی به دل راه داد. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله اهل» (۸) خورشید درخشان حضرت امام خمینی قدس سره خورشید درخشان قیام در سپهر ولایت بود که آیات نجات و حیات را بر صحیفه سرخ فجر نگاشت. سمند انقلاب او سرادق کفر و الحاد را سرنگون نمود و مردمان تشنه حق را از ظلمت رهایی داد و به سرزمین عزت رسانید و بدین گونه آیه شریفه «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور (۹)؛ ...» تحقق یافت. امام خمینی قدس سره در خصوص ارزشهای والای دینی، مقدسات مذهبی و رعایت حریم الهی به حق و به جد تعصب و

غیرت داشت و با بیانات، موضع‌گیری‌ها و رفتارهای خویش، این ویژگی را در امت مسلمان پدید آورد و اجازه نداد کوچکترین سستی در روحیه شیعیان به وجود آید. زیرا چنین عارضه‌ای حریم دیانت را مورد خدشه قرار می‌دهد و صبغه مذهبی را کمرنگ می‌کند و ملتی را که با سلاح ایمان به نبرد با اهریمنان برخاسته‌اند از دژهای استوار معنویت دور می‌سازد و کار را به جایی می‌رساند که اگر دشمن در روز روشن هم به سرزمین ایمان و پارسایی یورش آورد مسلمین خم به ابرو نیاورند و رگ غیرتشان - که با شعارهای مداهنه و تساهل تخدیر شده - از جای نجسند و بدین گونه زمینه‌های هجوم همه جانبه استکبار و نفاق به مرزهای اعتقادی فراهم می‌آید. او به پیروی از برگزیده پیامبران و در استمرار بخشیدن به شیوه‌های رشد دهنده ائمه هدی در هیچ شرایطی اجازه نمی‌داد گروهی با ادعاهای دروغین آزادی، مردم، ملت و ... حقایق دینی، معارف قرآنی و روایی را مورد یورش خود قرار دهند و عقاید افراد جامعه را نسبت به باورهای دینی و موازین شرعی با تردید و تشویش و شبهه‌های مهلک توأم سازند. امام از موضع غیرت مذهبی، مبارزه با استبداد و استکبار را در راس برنامه‌های خود قرار داد و اصول و قواعد ستیز را از سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سیره معصومین الهام گرفته بود. تلاش همه جانبه سیاسی او یک نبرد صرف برای درهم کوبیدن خصم به عنوان دشمنی مزاحم جامعه نبود بلکه وظیفه‌ای دینی و تکلیف شرعی به شمار می‌رفت و اهداف والای آن برطرف کردن موانع و مزاحمتها برای رشد و تعالی جامعه بود. شکست و پیروزی ظاهری در روح آن رهبر ژرف اندیش هیچ گونه احساس یاس و یا غرور ایجاد نمی‌کرد و این مشی مخلصانه، قاطعیت بی‌نظیری در امام پدید آورده بود که بر اساس آن در این راه هیچ گونه سازش و مماشاتی از خود بروز نمی‌داد. آن روح قدسی به افسانه کذب و موهوم جدایی دین از سیاست که از سوی عوامل ستم و نیز ملی‌گرایان تبلیغ و ترویج می‌گردید خاتمه داد و مبارزات سیاسی را که قبلاً به رهبری علمای شیعه انجام گرفته ولی به پیروزی نرسیده بود به کمال رساند. (۱۰) بیانات آن بزرگوار فریاد راستین انسانهای محرومی بود که از اعماق دلشان بر آمد و بر اعماق جان آدمیان نشست و پیرو این عواطف مقدس در طول انقلاب اسلامی به میدان مبارزه و فداکاری گام نهادند و شهادت طلبی را بالاترین فیض و عالی‌ترین مقصد تلقی کردند. حرکت کوبنده و سخنان چون توفان امام نه تنها بساط استبداد شاهی را برچید بلکه بی‌اثر بودن احزاب و تشکل‌های سیاسی را که داعیه ملی‌گرایی داشتند به اثبات رسانید. امام خمینی به عنوان شخصیتی وارسته و مرجعی عالیقدر و حکیمی فرزانه طی مبارزه مقدس خود علاوه بر محور استبداد و خنثی کردن نقشه‌های استکبار، دگرگونی اساسی در روابط اجتماعی و فرهنگی و اخلاقی جامعه پدید آورد. تحول فرهنگی عمیقی هم که در حوزه و دانشگاه به وقوع پیوست از برکات این تلاش بود. از آن پس حضور دیانت در عرصه سیاست به صورت امری متعارف در آمد و تفکر الحادی و التقاطی که بر دانشگاهها حاکم بود به تدریج جای خود را به باورهای اندیشه‌های دینی داد و بر تعداد دانشجویان مذهبی افزوده شد و مبارزانی از این قشر در پیروزی انقلاب اسلامی و فائق آمدن بر خصم، نقش اساسی را عهده دار گشتند. دستخطی به تاریخ یازدهم جمادی الاول سال ۱۳۶۳ ه ق از امام به یادگار مانده که در یاد نامه مرحوم سید علی وزیری آمده است. در این سند، امام خمینی رحمه الله به لزوم یک حرکت الهی در جهت مصون نگاه داشتن جامعه از مفاسد و ابتذال‌های موجود می‌پردازد و ضمن ملامت شیوه سکوت و نظاره‌گری، تمامی افراد و خصوصاً عالمان دینی را به قیام اسلامی فرا می‌خواند و هشدار می‌دهد که سکون و جمود، سلطه همه جانبه فساد و یاغیان را به دنبال می‌آورد: «... اگر مجال را از دست بدهید و قیام برای خدا نکنید و مراسم دینی را عودت ندهید فرداست که مثنی هرزه گر شهوت ران بر شما چیره شوند و تمام آیین و شرف شما را دستخوش اغراض باطله خود کنند...» (۱۱) امام خمینی در سخنان و پیامهای متعدد خود بر این واقعیت اصرار می‌ورزد که اگر مسلمانان بر جای خود بنشینند طعمه دیگران می‌شوند. آنان باید بدانند که مقصد اصلی اعتقادات و حقایق ناب قرآنی و روایی است. باید در این راه استقامت ورزید و مشکلات و ناگواریها را به جان خرید و از هیچ قدرتی نهراسید. هدف اصلی در اسلام والا تر و برتر از زندگی دنیوی و تعفن‌ننگین آن است و ما نباید به بهانه این که زندگی مان مورد مخاطره قرار می‌گیرد و آسایش و رفاه مان کم می‌شود در مقابل

حیله‌های اجانب خاموش شویم. ایشان سپس توصیه می‌کند که در راستای حفظ، بقا، گسترش فرهنگ اسلامی باید امت اسلامی در حد توان مجهز و آماده باشند تا دشمن نتواند به آنان یورش ببرد. (۱۲) رفت و رحمت از نظر امام خمینی رحمه الله مبارزه با عوامل فتنه و فساد وجهه‌ای رحمانی دارد و در مشی انبیا و اولیا حتی خنثی کردن توطئه‌های طمعکاران کینه ورز جنبه رحمت به خود می‌گیرد. در واقع نبرد بر علیه اهل طغیان و نفاق از بین بردن آفتها و علفهای هرزی است که رشد و اعتلای جامعه اسلامی را دچار نقصان و خدشه می‌سازد. اگر به بهانه آزادی، افرادی را رها کنند که به بوستان معطر معنویت مردم یورش ببرند، خود این پدیده اختناقی را برای دینداران به وجود می‌آورد که اصل آزادی و حیثیت انسانی را نقض می‌کند. زیرا اهل تقوا و مؤمنان، در جستجوی فضایی هستند تا در پرتو آن با آرامش و اطمینان و امنیت کامل به امور عبادی و رویش فضایل و مکارم در وجود خویش پردازند و نیز نسلی را پرورش دهند که مشتاق دیانت باشند و چنین تلاشی شرایط عاری از آشفتگی و هراس را می‌طلبد. نبردهای رسول اکرم صلی الله علیه و آله نه تنها با رحمه للعالمین بودن او منافاتی ندارد بلکه مؤید و مؤکد آن هم هست چنانکه امام خمینی رحمه الله فرموده اند: «... جنگهای پیامبر، رحمت بوده است بر عالم و رحمت بوده است حتی بر کفاری که با آنها جنگ می‌کرده است. رحمت بر عالم است برای این که فتنه در عالم اگر نباشد همه عالم در آسایش اند. اگر چنانچه آنهایی که مستکبر هستند با جنگ سر جای خودشان بنشینند این رحمت است بر آن امتی که آن مستکبر بر او غلبه کرده است، بر خود مستکبر رحمت است برای این که اساس عذاب الهی بر اعمال ماست...» (۱۳) البته اسلام ضمن آنکه پیروان خود را به مبارزه‌ای مستمر با کفار و مشرکان فرا می‌خواند مسلمین را به همزیستی مسالمت آمیز با ملت‌های دیگر که آیین دیگری برگزیده اند دعوت می‌کند. به مسلمانان توصیه شده است که در برخورد با پیروان فرقه‌های دیگر، خوش خویی و رفتار پسندیده را هرگز فراموش نکنند. اما باید مراقب بود که به هنگام صمیمیت و نزدیکی با دشمنان، حیله‌های آنان بر ما تاثیر نگذارد. امام خمینی با الهام از مضامین آسمانی قرآن، جامعه اسلامی را برای مقابله با هرگونه تهاجم مهیا می‌کند و خواهان آن است که ستیزه جویی با استکبار و قدرت طلبان و دین ستیزان در روح مسلمین با تمام اقتدار و عزت زنده بماند و به مصداق «و لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا (۱۴)» و خدا هیچ گاه برای کافران نسبت به اهل ایمان راه تسلط باز نخواهد نمود. خاطر نشان می‌سازد که: «... نکته مهمی که همه ما باید به آن توجه کنیم و آن را اصل و اساس سیاست خود با بیگانگان قرار دهیم این است که دشمنان ما و جهان خواران تا کی و تا کجا ما را تحمل می‌کنند و تا چه مرزی استقلال و آزادی ما را قبول دارند. به یقین آنان مرزی جز عدول از همه هویت‌ها و ارزش‌های معنوی و الهی مان نمی‌شناسند. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم صهیونیست‌ها و امریکا و ... در تعقیبمان خواهند بود تا هویت دینی و شرافت مکتبی مان را لکه دار نمایند...» (۱۵) در یکی از روزهای سال ۱۳۶۳ امام خمینی به میهمانان خارجی تذکر دادند که برای مردم توضیح دهید «اشداء علی الکفار رحماء بینهم» یعنی چه؟ برای مردم بگویید که قتال هم رحمت است و رحمت خدا بر آنان است. (۱۶) ایشان ضمن آنکه سفارش می‌کنند با محبت و رفت و ملایمت بهتر می‌توان انحرافات را مستقیم تر کرد و با خوش خویی و اخلاق درست افراد را بهتر می‌توان به سوی حقایق جذب کرد. در جواب آنان که اسلام را دین خشونت و احکامش را خشن می‌دانند، می‌فرمایند: «... این مثل این است که یک طبیعی کارد را برداشته و شکم را پاره می‌کند و غده سرطانی را بیرون می‌آورد بگویید که این دارد خشونت می‌کند، این رحمت است یا خشونت؟ این جامعه مثل این می‌ماند ... یک نفر آدمی که می‌خواهد مملکت را فاسد کند و قابل اصلاح نیست باید برای تهذیب جامعه این غده سرطانی را از جامعه دور کرد. یک حد از حدود الهی وقتی که واقع می‌شود یک جامعه اصلاح می‌شود...» (۱۷) رمز عزت امام از همان آغاز مبارزه سیاسی، راس حکومت و اساس سلطنت را هدف قرار داد، در صورتی که دیگران در کنار حکومت شاه، امور دیگر را آماج ستیز خود قرار می‌دادند. حتی برخی خواص، امام را توصیه می‌کردند که از مواضع خود کوتاه بیاید و این شیوه از مجاهدت امام یادآور روش مبارزه حضرت امام حسین علیه السلام است که چون از مدینه حرکت کرد فرمود: «انا لله و انا اليه راجعون و علی الاسلام السلام اذ قد بليت الامة

براع مثل یزید» (۱۸) و بدین گونه خطر حاکم فاسد را گوشزد کرد. آن حضرت در پای بندی به اصول به گونه ای بودند که فرمودند: «والله لو لم یکن ملجأ و لا ماوی لما بایعت یزید بن معاویه». از زمان امتناع امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید و هجرت به سوی مکه تا عزیمت به عراق، بسیاری از خواص به حضرت پیشنهاد تغییر مسیر و یا انصراف از آن را دادند ولی امام بر ادامه مسیر و پیگیری هدف و بیان انگیزش عالی خود از قیام تاکید نمود. (۱۹) سیاست حضرت علی علیه السلام در بیرون راندن دشمن اصلی یعنی معاویه نیز چنین بود و برای آن حضرت کمی قوای خودی و زیادی قشون دشمن مطرح نبود. ایشان در هیچ شرایطی اجازه نمی داد تا ارزشها و اصول مسلم قرآنی و سنت نبوی کم رنگ شود و دشمن در اجرای برنامه های خود گستاخ گردد. امام خمینی رحمه الله نیز پیرو راستین آن امام همام بود که فریاد زد: «... هیهات که خمینی در برابر تجاوز دیوسیرتان و مشرکان و کافران به حریم قرآن کریم و عترت رسول خدا و امت محمد صلی الله علیه و آله و پیروان ابراهیم حنیف ساکت و آرام بماند و یا نظاره گر صحنه های ذلت و حقارت مسلمانان باشد. من خون و جان ناقابل خویش را برای ادای واجب حق و فریضه دفاع از مسلمانان آماده نموده ام و در انتظار فوز عظیم شهادتم. قدرت ها و ابرقدرتها و نوکران آنان مطمئن باشند که اگر خمینی یکه و تنها بماند به راه خود ... ادامه می دهد و به یاری خدا در کنار بسیجیان جهان اسلام، این پا برهنگان مغضوب دیکتاتورها، خواب را از دیدگان جهانخواران و سرسپردگان که به ستم و ظلم خویش اصرار می نمایند سلب خواهد کرد.» (۲۰) امام خمینی حضور مردم در صحنه های گوناگون را در هر شرایطی مهم ترین وظیفه آنان می دانست و به مناسبتهای مقتضی برای تحکیم و تعمیق این ویژگی و تقویت توان دشمن ستیزی جامعه و صیانت امت مسلمان از ارزشها نکاتی را تذکر می داد و آفتهایی را که امکان داشت این روحیه را به تحلیل برد یادآور می گردید و در این خصوص می فرمود: «... مادامی که ملت ایران همان قدرت اول را که قدرت معنوی بود و با الله اکبر پیش برد، مادامی که این حال حفظ شود، شما بیمه هستید، بیمه الهی هستید. خدا نکند که دستهایی که الان در کار هست (و) می خواهند شما را مایوس بکنند در این شیطنستان پیروز شوند و شما را از آن حالی که در آن اول انقلاب داشتید منحرف کنند؛ آن روز روزی است که خدای تبارک و تعالی عنایتش را خدای نخواستہ از شما برمی دارد و شما به همان حال می افتید؛ حفظ کنید آن حالی را که در اول نهضت داشتید.» (۲۱) بدیهی است همان گونه که حرکت اسلامی تا کنون با صلابت و عزت تمام پیش رفته و در جهان عظمت و اقتدار آفریده است، همراه با تقویت و تحکیم روحیه تقوا و ایثار و شهادت طلبی می تواند به توفیقاتی دست یابد و موانع و مشکلات را پشت سر نهد. از زمانی که امام خمینی رحمه الله مبارزه را آغاز کرد تا آخر یک کلمه بر زبان آورد و آن اسلام بود و در این راه محرومیتها و تنگناهای زیادی را تحمل کرد. اصولاً- حیات فردی و اجتماعی امام در پیروی از موازین دینی خلاصه می شد و به همین خاطر احساس پیروزی می کرد و می فرمود: «ما به هر حال چون اوامر الهی را اطاعت می کنیم پیروزیم حالا چه ظاهراً شکستی خورده باشیم، کشته ای داده باشیم و چه نداده باشیم به هر حال پیروزیم.» (۲۲) از اهداف مهم مکتب انبیا، آزاد کردن انسانها از انواع بندهایی است که بر جسم و جانشان نهاده شده است. طاغوت ها عوامل اسارت جسم مردمند و نفس اماره جان آدمی را به بند می کشد. پیامبران در گشودن این زنجیرها هادی و یاور بندگان خدا بوده و با طاغوت های بیرونی به مبارزه برخاسته اند تا مسدود کنندگان طریق توحید را از میان بردارند و با دعوت به تزکیه و تقوا مردم را برای گسستن بندهای درونی توانمند سازند. امام خمینی رحمه الله در عصر کنونی اسوه ای پیروزمند در این دو عرصه بود و در مصاف با موانع بیرونی و داخلی رشد انسانها شهادتی شگفت از خویش بروز داد و بر هر دو فائق آمد و همچون اجداد طاهرین خویش از غیر خدا نهراسید و در سرکوبی مظاهر کفر و الحاد لحظه ای تردید به خویش راه نداد. روزی یکی از افراد که داعیه انقلابی بودن داشت به محضر امام خمینی آمد و از فراوانی و فرساینده بودن توطئه ها شکوه کرد. امام به آرامی دستی بر سینه اش زد و فرمود: «تو چرا می ترسی؟! هیچ اتفاقی نمی افتد.» در ماجرای اشغال لانه جاسوسی امریکا که برخی از ملی گراها مخالفت می کردند و دلایلی برای لزوم عقب نشینی از گروگان گیری ارائه می دادند، امام فرمود: «امریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند.» البته

تمامی این شهامت‌ها و قدرت مقابله امام با نیروهای اهریمنی بیرونی ریشه در آن آزادگی درونی و قدرت معنوی امام داشت و اصولاً تا کسی در پیکار با درون خویش توفیق نیابد نمی‌تواند در نبرد با خصم و استکبار موفق باشد و به هیچ عنوان قدرت رها کردن خود یا دیگران را از چنگال اسارت‌های سیاسی و اجتماعی نخواهد داشت. (۲۳) مصلح و ارسته فرهنگ تربیتی امام خمینی رحمه الله شاگردانی را پرورش داد که از حصارهای پولادین دود و آتش عبور کردند و بر هستی غارتگران پیرو مکتب زر و زور و تزویر تاختند. این ویژگی مبنایی شد برای اینکه جهانخواران به خود آیند. امام با عملکرد خویش آینه تمام نمای صدق و صفا و سمبل ایثار و تقوا بود و به ما فهمانید که: «... انبیاء یک نفر بودند لکن از باب این که یک آدمی بود که از کانال عبودیت رسیده بود به مقام رسالت همه چیزش انسانی بود. یک جامعه (را) از زمان خودشان تا بعدها اصلاح کردند. یک نفر بودند ولی یک نفری که جامعه را اصلاح کردند ...». (۲۴) آری امام با رسالت الهی اصلاح، تربیت و تزکیه جامعه و نیز ستیز علیه بیداد را در تاریک‌ترین دوران توحش دنیای متمدن آغاز کرد و با اتکال به خداوند متعال و حمایت مردم دست از جان شسته جامعه جهانی و دنیای اسلام را دگرگون ساخت و تربیتی نو بنیاد نهاد که در اسلام ناب محمدی ریشه داشت. الگوی راستین تربیت دینی، تمام نیروها را از ورطه تباهی به قله فداکاری و نورانیت رهنمون ساخت. ایمان کامل امام مستلزم خشم و غضب او در هنگام بروز خلافت‌کاری و گناه افراد بود، او در راه احکام دین و عزت مسلمانان ملاحظه کسی را نمی‌کرد و همچون انبیا و اولیای الهی غیرت دینی داشت. بارها فرمود: «وقتی عکس شاه معدوم را در برابر فلان رئیس جمهور امریکا دیدم که آن طور ذلیلانه در مقابلش ایستاده بود بسیار ناراحت شدم و تلخی این منظره هنوز برایم باقی است که حاکم یک کشور مسلمان در برابر کافری خداناشناس این طور اظهار حقارت کند.» روزی یکی از نشریات بعد از انقلاب اسلامی با استفاده از هرج و مرج مطبوعاتی آن زمان به مرحوم شهید شیخ فضل الله نوری اهانت کرده بود. امام فریاد بر آورد که «اینها چه می‌کنند؟» (۲۵) موضع‌گیری ایشان نسبت به یک برنامه رادیویی و بحث الگوی زنان که طی آن نسبت به ساحت مقدس برجسته‌ترین بانوی عالم و والاترین اسوه زنان و سرمشق عالی برای مؤمنان یعنی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام اسائه ادب شده بود، شاهد دیگری بر حمیت دینی امام بود. امام از شهادت زائران خانه خدا در آن جمعه خونین توسط ماموران سعودی نیز به صورت چشمگیری بر آشفت و از آن فاجعه با عنوان «جهان در این ماتم نشسته و دل پیامبر خاتم شکسته» یاد کرد. صدور فتوای مهدور الدم بودن مؤلف کتاب منفور آیات شیطانی، از جانب آن روح قدسی به خاطر صیانت از مقدسات دینی و مقابله با اهانت به وحی و رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود و این که دشمنان اسلام متنبه شوند و در ذهن خودشان چنین امور و هن انگیزی را نپرورانند. امام همچون ابراهیم خلیل علیه السلام تبر فریاد و خشم و روشنگری را بر دوش خود حمل کرد و از منزل به فیضیه و از آنجا به حرم حضرت فاطمه معصومه و از حرم به خیابان با سخنرانی، پیام و اعلامیه و حرکت دادن مردم به سوی میدان مبارزه همچنان تلاش ورزید. سرانجام آتش کینه نمرودیان مشتعل می‌گردد و امام را در انتخاب سکوت و سازش یا تحمل دردها و آوارگی‌ها مخیر می‌سازد ولی او راه کعبه تقرب و سرزمین هاجر و قربانگاه اسماعیل علیه السلام را انتخاب می‌کند، زندان می‌رود، تبعید می‌شود، شهادت فرزند حکیم و دانشور خویش را می‌نگرد و پس از تحمل مصائب فراوان و فشارهای گوناگون در مهد آزادی یعنی فرانسه صاحبان همه‌بتها را بهت زده و رسوا می‌سازد. روز موعود فرا می‌رسد و او به سرزمین انقلاب اسلامی و موطن نسل ایثار و شهادت باز می‌گردد. او ایران را به عنوان مرکز انتقال قدرتهای معنوی و کانون صدور ارزشهای راستین به جهان انتخاب کرد و کوشید تا جامعه را به سوی اعتدال و دیانت سوق دهد. حرکت، تحول و اصلاحات و سازندگی امام خمینی آنچنان حیرت‌انگیز و موزون بود که در اندک زمانی اندیشه‌ها و آرمانهای مردم را پرورش داد. گویی آنها سالها در کلاس سیاست دانش آموخته‌اند و در بردباری و استقامت در برابر مصائب و مشکلات از پولاد آبدیده تر شده‌اند. کور باد چشمانی که این همه مجد، شکوه و شوکت حق را ننگرد، در کنار خورشید فروزان بایستد، از آن فروغ گیرد و از گرمای آن تحرک یابد ولی تازه از پایان شب سیاه سخن بگوید. گویی صفت خفاش‌های شب پرست در دل و روحشان رسوخ کرده و آنان

را چنان مسخ کرده است که چون نور و تابش شمس انقلاب اسلامی را مشاهده می کنند از آن اعراض می نمایند و به جای این که در پرتو چنین درخشش جانبخشی به اوج ملکوت و معنویت پرواز کنند و ملکات روحانی خویش را تقویت کنند و با بال معارف و مکارم به خدمت در جامعه پردازند بر حسیض دنیا فرو غلطیده اند و در باتلاقی که خود ایجاد کرده اند دست و پا می زنند. امام کسی است که می گوید: «در تمام عمرم جز از خداوند متعال نهراسیده ام» او با چنین ویژگی، آنچنان ابهت و صلابتی در خویش پدید آورد که حوادث پرتلاطم روزگار و فشارهای سخت استکبار و تهدیدهای دشمنان گوناگون نتوانست هیچ گونه تزلزلی در شخصیتش به وجود آورد و در اقیانوس وجودش هیچ گونه موج ایجاد نگردید. برخی افراد چون از شدت گرفتاری ها دچار یاس و حرمان می شدند به خدمتش می رفتند و تقاضای مشکل گشایی داشتند، امام با آرامش باطن و صفای معنوی که از ایمان و تقوای ایشان منشا می گرفت می فرمودند: چیز مهمی نیست. آنان به واقع با اطمینان خاطر امام و مشاهده سیمای قدسی آن روح والا دشواری هایشان چون برف آب می شد و برطرف می گردید. حتی در آشفته ترین و خطرناک ترین شرایط و پیچیده ترین رخدادها که به طور طبیعی افراد نگران می شوند، امام به جای ناراحتی با یک نشاط درونی و آرامش باطنی بر هر حادثه تلخی لبخند می زد و می فرمود چیزی نیست. به همین دلیل قادر بود بر دیگران تاثیر بگذارد و آنان را امیدوار کند. این ویژگی روایتی را به ذهن متبادر می کند که می فرماید: «ان المؤمن لیسکن الی المؤمن کما یسکن الظمان الی الماء البارد (۲۶) فرد با ایمان در کنار مؤمن آرامش می گیرد چنان که تشنه با نوشیدن آب سرد آرام می شود.» به صلابت کوه، به آرامش دریا حضرت آیه الله العظمی اراکی خاطر نشان نموده است: خداوند یک قوه غریبی در این مرد (امام خمینی) خلق فرموده که همچون قوه ای که به ایشان داده به هیچ احدی نداده، هم چنین جراتی، چنین شجاعتی و دیدی به او داده که به احدی نداده است. (۲۷) نویسنده ای مسیحی پس از مراجعت از ایران می گوید: خاطره من از رهبر انقلاب ایران این بود که تا به حال کسی را مانند وی صمیمی، مطمئن و آرام ندیده ام، در عین حال که مردی انقلابی و خستگی ناپذیر است ولی گویا جهانی از آرامش و اطمینان وی را همراهی می کند. (۲۸) آرامش و وقار امام به قدری زیاد بود که دیگران را ناخودآگاه متاثر می ساخت. یکی از اطرافیان امام می گوید: یک بار متوجه شدیم که گروهی از دانشجویان فرانسوی برای گوش دادن به سخنرانی امام می آمدند و این روند طی چندین شب استمرار یافت. برادری به زبان فرانسه از آنان پرسید: آیا شما از بیانات امام چیزی هم درک می کنید و اصولاً آیا زبان فارسی را می دانید؟ آنها در پاسخ وی اظهار داشتند: خیر، ما متوجه نمی شویم که ایشان چه می فرمایند اما وقتی این شخصیت مشغول سخنرانی می شود ما به هنگام نگرستن به سیمای پرصلابتش در خودمان یک آرامش و روحانیتی احساس می کنیم. (۲۹)

در ماجرای حمله مزدوران بعثی به ایران که در پی آن فرودگاهها بمباران شد و هزاران تانک و نفربر به همراه کثیری از نظامیان عراقی به مرزهای ایران یورش آوردند و هراس و بیم چون ابر تیره ای همه جا را فرا گرفته بود، امام به دریایی از شعله ها و احساسات منفی آب اطمینان و بردباری ریخت و به آرامی فرمود: دزدی آمد و سنگی انداخت. و در همین اوضاع و احوال که همه نگران سرنوشت جنگ بودند، می گوید: این حادثه یک نعمت الهی بود. (۳۰) امام در برابر فشارها و حوادث شکننده می فرمود: در این دنیایی که ابرقدرت ها علیه ما هستند باید به انجام وظیفه فکر کنیم. و چون بیم توطئه های سنگین گروهک ها و عوامل استکبار می رفت و در این زمینه ها بحث و تحلیل می شد امام در پایان لبخندی می زدند و می گفتند: حد اکثر این است که بیایند همین جا که ما ایستاده ایم ما را بکشند، اوج پیروزی و سعادت ما در این لحظه است. (۳۱) یکی از یاران امام می گوید در تمام حالاتی که توفیق دیدار با امام را داشتیم و تقاضای ارشاد یا درخواست تعیین تکلیف در مسائل مربوطه را می کردیم - چه قبل از پیروزی و چه در ارتباط با مسؤولیت های خود - هرگز شکست یا ناکامی را در سیمای ایشان مشاهده نکردم. (۳۲) چون برای حضرت امام مبارزات هدف نبود و مقصدی والاتر و بالاتر داشتند، از وقوع برخی حوادث به ظاهر سخت و ناراحت کننده تکان نمی خوردند و گویا خود را برای این گونه رویدادها مهیا کرده بودند. در رویداد تلخ هفتم تیر، انفجار نخست وزیری و شهادت

بزرگانی چون آیه الله مطهری، دکتر بهشتی، دکتر مفتوح و شهدای محراب حضرت امام چنان بود که گویی از قبل به ایشان الهام شده بود. البته این موضوع بدان معنا نیست که در مقابل شهادت هفتاد و دو تن شخصیت یا کشته شدن دیگران امام بی اعتنا بود بلکه عظوفت و رقت قلب امام نیز نمونه بود ولی با آگاهی از این حوادث خود را نمی باخت و با تسلط کامل به رفع مشکلات می پرداخت و گویا هر چه حادثه ها شدیدتر می گشت اطمینان امام به هدف فزونی می گرفت. در حقیقت همین مصائب بزرگ خود دلیل این بود که به مقاصد اعلا نزدیک شده است و از این جهت شیاطین ناامید می شدند. قرآن در این باره می فرماید: «و لما رای المؤمنون الاحزاب قالوا هذا ما وعدنا الله و رسولہ و صدق الله و رسولہ و ما زادهم الا-ایمانا و تسلیمًا (ر)» (۳۳) «چون مؤمنان آن گروهها را دیدند گفتند این همان چیزی است که خدا و فرستاده اش به ما وعده داده اند و پروردگار و رسولش راست گفته اند و جز به ایمان و تسلیمشان نیفزود.» در حالی که احزاب برای نبرد، قتل و تخریب به مدینه آمده بودند و می خواستند کار مسلمانان را یکسر کنند. حضرت امام حسین علیه السلام نیز هر چه به روز عاشورا نزدیکتر می شد قیافه ای شاداب تر می یافت، همچون عاشقی که می خواهد به لحظات وصل برسد. آری حوادث ناگوار در افراد عادی و حتی خواص سیاسی جهان، تشویش و دلهره پدید می آورد ولی اهل ایمان و تقوا را برای رسیدن به مقصد خویش استوارتر می کند. تلاشهای امام در آغاز مبارزه و پس از پیروزی، روندی یکسان و بدون نوسان داشت و این بسیار مهم است که انسانی سالها در غربت و تبعید با هزاران مشقت و رنج به سر برد ولی هرگز اظهار ملالت و رنج نکند و تازه مقاوم تر بشود و صلابت و قاطعیت او افزایش یابد. در سال ۱۳۴۲ که امام را به تهران انتقال دارند و زندانی کردند، پاکروان - رئیس سازمان امنیت - تصمیم به آزادی ایشان می گیرد. وی به این نیت، به امام عرض می کند: بهتر است برای تغییر آب و هوا به جای دیگری بروید. امام می فرماید: واضح تر صحبت کنید، بعد چنین ادامه می دهد: شما چهار کار می توانید انجام دهید. یکی این که تبعیدم کنید، دوم این که می توانید مرا بکشید، سوم این که زندانیم نمایید و یا این که آزادم کنید. برای من انجام هر کدام از این موارد مساوی است ولی برای شما هر کدام از آنها ضرر دارد. (۳۴) امام در سال ۱۳۲۳ هـ ش با نگارش کتاب «کشف اسرار» به انتقاد اساسی از رژیم رضاخان پرداخت و خواهان تغییرات بنیادین در روابط و مناسبات سیاسی نظام حکومتی گردید و در آن روزهای سیاه و تاریک به حکم وظیفه دینی و روح تعهدپذیری به پا خاست و جهت بیدار نمودن امت بزرگ مسلمان از حوادث تلخی که بر آنان می گذشت و نقشه های شومی که در آستانه اجرا بود، درسی عمومی و همگانی را آغاز کرد. گام نخست مقاومت او در برابر تباهی و بیداد با درس اخلاق آغاز شد که به طور شگفت انگیزی با استقبال عمومی مواجه گردید و در مدتی کوتاه به یک اجتماع بزرگ که تمام گروهها و طبقات در آن حضور داشتند تبدیل گشت. اجتماع طبقات مختلف در این برنامه تا بدانجا بود که هیئت حاکمه را سخت به هراس افکند و ادامه آن با مخالفت شدید رژیم روبرو گردید و عمال استکبار برای متوقف نمودن آن به دست و پا افتادند که در این ماجرا نیز امام صلابت و سازش ناپذیری خویش را بروز داد. (۳۵) پی نوشت ها: (۱) احزاب، آیه ۳۸ (۲) الکافی، ج ۱، ص ۳۲ و الحیاء، ج ۲، ص ۲۳۴.. (۳) بحار الانوار، ج اول، ص ۲۱۶، الحیاء، ج ۲، ص ۲۳۵ (۴) نهج البلاغه (۵) انفال، آیه ۶۰ (۶) بقره، آیه ۱۲۰ (۷) آل عمران، آیه ۱۱۸ (۸) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (۹) بقره، آیه ۲۵۷ «خدا یار اهل ایمان است آنان را از تاریکی، بیرون آرد و به عالم نور برد...» (۱۰) در این مورد بنگرید به زندگی نامه سیاسی امام خمینی، محمد حسن رجبی (۱۱) صحیفه نور، ج ۱، ص ۴-۱۲ (۱۲) ولایت فقیه، امام خمینی، ص ۱۳۳۸ (۱۳) صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۴۸۳ (۱۴) نساء، آیه ۱۴۱ (۱۵) صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۳۷ (۱۶) روزنامه کیهان، شماره ۱۶۴۹۷ (۱۷) تفسیر سوره حمد، امام خمینی، ص ۱۱۰-۱۸۱۰۹ (۱۸) مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۵ (۱۹) نک. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۷۵، تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۷۶ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹ (۲۰) صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۱۳ (۲۱) همان، ج ۱۲، ص ۱۴۰ (۲۲) پا به پای آفتاب، ج اول، ص ۱۱۶ (۲۳) مجموعه مقالات کنگره بررسی اندیشه و آثار تربیتی حضرت امام خمینی، ص ۲۴۵۴۱ صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۳۱ (۲۵) پا به پای آفتاب، ج ۲، ص ۲۳۱-۲۶۲۳۰ (۲۶) اصول کافی، ج ۳، ص ۳۴۵ (۲۷) سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی، ج

۶، ص ۱۲ ۲۸) سیمای فرزنانگان، رضا مختاری، ص ۳۸۰ ۲۹) سرگذشت های ویژه، ج ۲، ص ۱۵ ۳۰) با معارف اسلامی آشنا شویم، سال هیجدهم، شماره ۴۳، ص ۷۶ ۳۱) پا به پای آفتاب، ج ۴، ص ۱۷۷ ۳۲) روزنامه کیهان، شماره ۱۶۵۷۹ ۳۳) سوره احزاب، آیه ۲۲ ۳۴) پا به پای آفتاب، ج ۲، ص ۹۶ ۳۵) زندگی نامه نایب الامام خمینی، ج ۱، ص ۳۲

غیرت دینی امام خمینی

غیرت دینی امام خمینی تعصب و حساسیت افراد به عقیده و مکتب مورد علاقه خودامری است اجتناب ناپذیر و لازمه قرین آن مرام حساسیت دینی هم از این مقوله است و نشأت گرفته از ایمان به دین. به هر مقدار که ایمان به دین در افراد بیشتر و عمیق تر باشد حساسیت و غیرت دینی آنان نیز بیشتر خواهد بود. اما داوری ارزش نسبت به این موضوع بستگی به حقانیت آن مکتب و ارزشهایی است که انسان برای آنها تعصب و غیرت می ورزد لذا در فرهنگ اسلامی هیچ گاه به تعصب و غیرتمندنی به طور مطلق ارزش داده نشده بلکه در مواردی نکوهش و در مواردی دیگر ستایش به عمل آمده است. امیرمومنان علی (ع) پس از تبیین تعصب مذموم و موارد آن تعصب ممدوح را چنین مشخص نمی نماید: اگر ناچار به تعصب ورزیدید در چیزی تعصب ورزید که شایسته است. همچون: اخلاق پسندیده و گزیده کردارهای پسندیده و نیکو خوی خوب و بردباری به هنگام شدت خشم. در خصلتهای نیکو تعصب ورزید همچون: حمات از پناهندگان به سر رساندن پیمانها و آراسته بودن به تقوی و ایمان دوری گزیدن از خودپسندی آراسته بودن به فضیلت دست بازداشتن از ستمکاری و بزرگ شمردن گناه و خونریزی و خونخواری و داد مردمان ستاندن و خشم را فروخوردن پرهیز از تبهکاری در دین ۱. امام خمینی در مرزاین دو چنین می فرماید: (عصبیت یکی از اخلاق باطنه نفسانیه است که آثار آن مدافعه کردن و حمایت نمودن از خویشاوندان و مطلق متعلقان است چه تعلق دینی و مسکلی باشد یا تعلق وطنی آب و خاکی... اماظهار حق و ترویج حقیقت و اثبات مطالب حقه... یا عصبیت نیست و یا عصبیت مذمومه نیست. میزان در امتیازاغراض و مقاصد و قدم نفس و شیطان و حق و رحمان است) ۲. بنابراین آن غیرت و حساسیتی در فرهنگ اسلام مورد ارزش است که در جهت حفظ و حراست از ارزشهای اسلامی و انسانی قرار گیرد. این همان چیزی است که از آن به غیرت و یا حساسیت دینی و گاه تعصب در دین یاد می شود. اهمیت حساسیت دینی در متون دینی به وظایفی مانند: (امر به معروف و نهی از منکر) (دفاع از اسلام) (حفظ حدودالهی) محافظت بر حلال و حرام (مبارزه با بدعت) و... اهمیت ارزش داده شده است. اهمیت و ارزش دادن به این مفاهیم به معنای اهمیت و ارزش دادن به حساسیت و غیرت دینی است زیرا تحقق این وظایف بدون برخورداری از غیرت دینی امکان پذیر نیست. افزون بر این در متون اسلامی از غیرت و تعصب دینی و انسانیهای غیور تمجید و ستایش به عمل آمده است. به عنوان نمونه: ان الله غیور و یحب الغیور ۳ و در مقام تمجید از حضرت ابراهیم (ع) وارد شده است: و کان رجلاً غیوراً الله ۴ امام زین العابدین (ع) می فرماید: موسی (ع) از خداوند می خواهد کسانی را که از نعمت سایه نشینی عرض پروردگار برخوردارند معرفی کند. خداوند عده ای را می شمرد از جمله: والذین یغضبون لمحارمی اذا استحلّت... ۵ کسانی که در برابر شکستن حدود و محرّمات من به شدت به خشم می آیند. خداوند در مواردی برای ایجاد غیرت و حساسیت در برابر منکرات و حفظ ارزشها در افراد صحنه ای از مظلومیتها را ترسیم می کند: مالکم لاتقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین من الرجال والنساء چرا در راه خدا و به خاطر مردان و زنان و کودکان ناتوانی که می گویند: ای پروردگار ما را از این قریه ستمکاران بیرون آور... نمی جنگید؟ علامه طباطبایی در ذیل این شریفه می نویسد: این آیه شریفه با یاد خد مسلمانان پاک دل را به قیام در راه خدا فرا می خواند اما کسانی که این مرحله آنان را کفایت نمی کند غیرت و تعصب آنان را با یادآوری صحنه های مظلومیت خویشاوندان بر می انگیزد ۷. نقطه مقابل انسان غیور انسان بی تفاوت سازشکار و مسامحه گری است که بیش از هر چیز به راحتی و رفاه خود می اندیشد و بانگیزه های مختلف نفسانی سعی در شانه خالی کردن از دستورات دینی و زندگی کردن عافیت طلبانه دارد. علی (ع) پس از بیان درجات و

مراتب مختلف حساسیت انسانها در برابر منکرات به نکوهش از افراد بی تفاوت در برابر منکر پرداخته واز آنان به مردگانی که در میان انسانها زندگی می کنند یاد می کنند: فذلک میت الاحیاء ۸. طبیعی است که رنج و عذاب اخروی نیز درانتظار این افراد است. مرز شناخت انسان غیور و حساس را از انسان بی تفاوت و سازشکار در دو موضع می توان شناخت: ۱. در برابر حوادث و مشکلات بزرگ و به هنگام بروز خطرات سهمگین انسان مسامحه کار در تلاش است که خود را از مهلکه برهاند و با انواع بهانه های شرعی و عرفی تکلیف را از خویش ساقط کند ولی انسان غیرتمند تحمل نمی کند و به استقبال خطر می رود و در این راه از بذل جان و مال و آبروی خود دریغ نمی کند. ۲. در برابر بدعتها و گناهان کوچک که به چشم نوع مردم اندک جلوه می کند. چه بسا انسانها که غضب خداوند را فقط در گناهان بزرگ می جویند واز کنار بدعتها و گناهان کوچک به سادگی گذشته و به نظرشان حقیر می آید ولی انسان غیرتمند حساس است و کوچکترین انحراف در آئینه قلبش منعکس می شود و واکنش نشان می دهد. در یک کلمه در کار خداوند با پیمان شکنان معامله نمی کند. سیره پیشوایان تاریخ اسلام شاهد جلوه صحنه های بی شماری از حساسیت مذهبی پیامبر اسلام (ص) وائمه معصومین (ع) است. افتخار پیامبر به شرکت در پیمان (حلف الفضول) و به عبارت دیگر پیمان دفاع از مظلومان که آن را با بهترین نعمتهای دنیوی معاوضه نمی کند نشان دهنده غیرت و حساسیت آن بزرگوار در برابر منکر و حفظ ارزشهای انسانی است. در همین راست از عوامل مهم وقوع جنگ در راه حمیت دینی و دفاع از نوامیس مسلمانان از غزوه بنی قینقاع می تواند نام برد ۹. علی (ع) نیز در عین حالی که به مخالفان شخصی و فکری خود میدان می داد اما در آن جا که کیان اسلام و عزت مسلمانان اما در آن جا که کیان اسلام و عزت مسلمانان در خطر بود و یا حدی از حدود اسلام به خاطر می افتاد بر می آشفتمند واز خود حساسیت فوق العاده نشان می دادند. آن حضرت در برابر حفظ حدود الهی و بیت المال بسیار سختگیر بودند به گونه ای که یاران نزدیکش را به هنگام تخلف از قوانین الهی کیفر می داد ۱۰ و یا گردنبندی که دخترش از بیت المال به عاریت گرفته بود از وی ستانده و به بیت المال بر می گرداند. حساسیت آن حضرت در دفاع از مظلوم به گونه ای است که حتی از مرزهای عقیدتی فراتر می رود واز ستمی که بر زنی یهودی توسط سپاهیان معاویه رفته به خروش می آید و می فرماید: اگر انسان مسلمانان از اندوه و تاسف جان دهد جایملاست نیست ۱۱. فرزندان آن بزرگوار نیز غیرتمند و مدافع اسلام بودند و تمامی آنان تا پای جان در حفظ و حراست از ارزشهای اسلامی ایستادگی کردند و اسوه غیور مردان تاریخ اسلام شدند که در این میان امام خمینی از بهترین شاگردان مکتب اسلام و صدیق ترین و پیرو و پیامبر وائمه معصومین (ع) بوده است. سرتاسر زندگی امام خمینی جلوه گاه حساسیتهای دینی است. غیرت دینی آن بزرگوار در میان همه خصال از برجستگی خاصی برخوردار بود. آن جا که امری از امور دین به خطر می افتاد و یا دورنمای بدعتی را احساس می کرد به خروش می آمد و برای جلوگیری از آن قد بر می افراشت. سخن می گفت می نوشت فریاد می کشید و مسلمانان را به یاری می طلبد. این حساسیت برخاسته از عمق آگاهی و عشق به دین و ارزشهای دینی او بود. او با این که نسبت به دشمنان شخصی گذشت داشت واز اشتباهات دوستان چشم پوشی می کرد افتراها و اهانتهای بدخواهان را به چیزی نمی گرفت و با کسانی که از روی ناآگاهی کافرش خواندند مدارا می کرد ولی در برابر حفظ دین و ارزشهای آن حساسیت فوق العاده داشت قلبش در غم از کف رفتن عالمان دینی می شکست ۱۲ واز غربت اسلام و بی سرپرستی مسلمین مداوم در تشویش بود. بر سر مسایل مکتبی اهل معامله نبود. زندگی آن بزرگوار سرشار از نمونه هایی است که بیانگر غیرت دینی آن حضرت است که به ذکر نمونه هایی از آن می پردازیم: ۱. دفاع از کیان اسلام نگاهی گذرا به سخنان و آثار امام از آغاز تا انجام ما را از استدلال بی نیاز می کند. در روزگاران غربت اسلام که قلم به دست مزدور هجوم همه جانبه را در راستای انهدام اسلام آغاز کرده بودند امام در مقابل آنان به تنهایی قد علم کرد و با کنار گذاشتن درس و تحقیق به دفاع برخاست. با نوشتن کتاب کشف الاسرار رخنه هایی را که سرآغاز هجوم به شریعت بود سد کرد. با این کار به سایر مدافعان اسلام شجاعت بخشید. در صحنه دیگر رژیم دست نشانده پهلوی بعد از رحلت آیه الله بروجردی به پندار خود زمینه را آماده یافت و خودش را

برای مبارزه با اسلام و کنار گذاشتن احکام آن آماده می‌کرد. در اولین گام در مهرماه ۱۳۴۱ لایحه‌ای به تصویب هیات وزیران رساند. در آن لایحه قید اسلام و سوگند به قرآن ملغی شده بود. این کار که می‌رفت سرآغاز برای مبارزه علنی با اسلام محسوب شود موجب جریحه دار شدن قلوب عموم مردم و جامعه روحانیت گردید. ترس و وحشت حاکم نفسها را در سینه‌ها حبس کرد و بسیاری را از مخالفت بازداشت ولی غیرت دینی و حساسیت امام راحل در برابر منکروی را واداشت تا مخالفت خود را با این لایحه شوم اعلام دارد. این فریاد برخاسته از حساسیت مقدس دینی به دیگران نیز جرات بخشید. آن فرزانه و یاران باوف تا عقب نشینی رژیم از این قانون ضدالهی غیرتمندانه پای فشردند. رایحه‌ای از آن حساسیت و غیرت مقدس در تلگراف امام به نخست وزیر وقت به مشام می‌رسد: (در تعطیل طولانی مجلس دیده می‌شود که دولت اقداماتی را در نظر دارد که مخالف شرع مقدس و مباین صریح قانون اساسی است... الغاء شرط اسلام از انتخاب کننده و انتخاب شونده و تبدیل قسم به قرآن مجید را به کتب آسمانی تخلف از قانون مذکور است و خطرهای بزرگی را برای اسلام و استقلال مملکت دارد) ۱۳... در تلگرافی دیگر: (این جانب مجدداً به شما نصیحت می‌کنم که به اطاعت خداوند متعال و قانون اساسی گردن نهید و از عواقب وخیم تخلف از قرآن و احکام علمای ملت و زعمای مسلمین و تخلف از قانون بترسید. والا علمای اسلام درباره شما از اظهار عقیده خودداری نخواهند کرد) ۱۴. ۲. مخالفت صریح با تغییر تاریخ در سال ۵۴ به دنبال سرکوبی قیام روحانیت قم در ۱۵ خرداد شاه مساله را جدی تلقی کرد. در این راستا با تغییر تاریخ هجری به تاریخ قبل از اسلام به حرکت ضداسلامی خود شتاب بیشتری بخشید. در شهریور ۵۴ شاه در مراسم افتتاح مجلس از ورود فرهنگ اسلامی به ایران به عنوان هجوم خارجی و ره آورد انحطاط و ضعف و زبونی یاد کرد و خواستار جای‌گزینی فرهنگ و تاریخ ایران به جای آن گردید. مجلس فرمایشی تغییر تاریخ را تصویب کرد. ۱۵ این اقدام هولناک با مخالفت شدید حضرت امام روبه‌رو شد و آن را تحریم کردند. (کارشناسان که می‌خواهند مخازن ما بی‌مانع به غارت ببرند برای تضعیف اسلام و محو اسلام آن نغمه شوم تغییر مبداء تاریخ را ساز کردند. این تغییر از جنایات بزرگی است که در این عصر به دست این دودمان کثیف واقع شد. بر عموم ملت است که با استعمال این تاریخ جنایتکار مخالفت کنند و چون این تغییر هتک اسلام و مقدمه محو آن است خدای نخواستار استعمال آن بر عموم حرام و پشتیبانی از ستمکار و ظالم و مخالفت با اسلام عدالتخواه است) ۱۶. ۳. دفاع از حریم پیامبر و اهل بیت بعد دیگر از غیرت و حساسیت امام نسبت به پیامبر (ص) و اهل بیت آن حضرت جلوه گراست. علاقه امام به اهل بیت و صف ناشدنی است. عشق او به خاندان رسالت زبان زد خاص و عام بود. همه نزدیکان امام این را از ویژگیهای آن حضرت به شمار آورده‌اند. او که در سهمگین‌ترین مصائب و بلاهای جمله مرگ فرزند جوان و دانشمندش مثل کوه استوار بود و حتی اشکی بر گونه‌های مبارکش جاری نشد ولی در عزای سالای شهیدان و ذکر مصیبت اهل بیت (ع) شدیداً گریه می‌کرد. با این که دنیا و تبلیغات روی گریه امام تفسیرهای مختلف می‌کردند اما امام باکی نداشت که حتی تصویر غمگینانه او و گریه‌ها و ناله‌های جانسوز او برای ابی‌عبدالله در معرض دید همگان قرار بگیرد. ۱۷ به همین مقدار در دفاع از پیامبر (ص) و اهل بیت حساس بود. هیچ‌گاه به کسی اجازه نمی‌داد که نسبت به پیامبر و خاندان او کوچکترین اهانتی نمایند. نمونه‌های عینی در زندگی حضرتش بسیار است از جمله: (در جلسه‌ای امام وعده‌ای از روحانیت طلاب حضور داشتند. امام نزدیک سماور نشسته بود. شخصی سخنی را بر زبان راند که مشعر به توهین به مقام ائمه (ع) بود. امام چنان برآشفته که سماور را برداشت و به طرف گوینده پرتاب کرد) ۱۸. حساسیت امام در زمان ما نسبت به دفاع از مقام شامخ ائمه محتاج بیان نیست. موضع‌گیری امام در برابر توهین به فاطمه زهرا (ع) و پی‌گیری آن ۱۹ و یا در برابر مساله سلمان رشدی بر همگان روشن است. امام در جریان سلمان رشدی تا مرز رودرویی با استکبار غرب پیش رفتند و در ضمن فتوای تاریخی خود از همه مسلمانان غیور دعوت به قیام علیه این توطئه استکباری نمودند: (به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می‌رسانم که مولف کتاب آیات شیطانی که علیه السلام و پیامبر و قرآن تنظیم و نشر شده است همچنین ناشرین مطلع از محتوای آن محکوم به اعدام می‌باشند. از مسلمانان غیور می‌خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند سریعاً

آنها را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرات نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید و هر کس در این راه کشته شود شهید است) ۴۰ . ۴ . حساسیت نسبت به عزت و شوکت مسلمانان از موضوعات دیگری که امام همواره نسبت به آن حساس بوده اند تجاوز به حیثیت اسلامی و خدشه دار شدن عزت مسلمانان است . قلب شریفش همواره در پی عزت مسلمانان می تپید. او همواره با بیان عظمت گذشته مسلمین و ذلت کنونی آنان را به بازگشت به قرن و به کف آوردن عظمت دیرینه فرا می خواند. از این که می دید کفار و طواغیت در عزتند و با مسلمانان و حاکمان کشورهای اسلامی همچون بردگان رفتار می شود رنج می برد و به خروش می آمد: (شاه بله قربان گو بود. و من این را مکرر گفته ام و از بس متأثرم باز هم پیش شما عرض می کنم که : من وقتی عکس شاه را پهلوی جانسون دیدم که جانسون عینکش را برداشته و از این طرف دارد چشمایش آن طور نگاه می کند و به او نگاه نمی کند و او آن طرف میز او سر جای خودش ایستاده بود ... مثل یک بچه مکتبی که ایستاده پیش معلمش ... من همچو متأثر شدم که م در چه حالی هستیم که این اول شخصی مملکت م به اصطلاح هست) ۲۱ . نمونه دیگر قضیه ذلت بار کاپیتولاسیون است . رژیم شاه در سال ۴۳ پس از اعمال خشونت‌های فراوان چنین پنداشت که صداها در گلو بریده شده و دیگر کسی را یارای اعتراض به برنامه هایش نخواهد بود. در نتیجه به این اندیشه افتاد که امتیازات بیشتری را به آمریکاییان بدهد. در این راستا در مجلس طرح کاپیتولاسیون مطرح شد بدین قرار: تمام مستشاران نظامی آمریکا با کارمندان فنی واداری با همه وابستگان آنان در ایران مصونیت دارند و مقامات قضایی ایران حق رسیدگی به جرایم آنان را نخواهند داشت . این امتیاز ذلت بار و سلطه آفرین خشم امام را برانگیخت . امام با خطابه ای مهیج و کوبنده مردم را به قیام و مخالفت با این قانون ذلت بار فراخواند: انالله وانا الیه راجعون . من تاثرات قلبی خودم را نمی توانم اظهار کنم . قلب من در فشار است . این چند روزی که مسائل اخیر ایران را شنیده ام خوابم کم شده گریه حضار ناراحت هستم . قلبم در فشار است . با تاثرات قلبی روز شماری می کنم که چه وقت مرگ من پیش بیاید. ایران دیگر عید ندارد. عید ایران را عزا کردند... ما را فروختند و باز هم چراغانی کردند. قانونی در مجلس بردند... که تمام مستشاران نظامی آمریکا با خانواده هایشان با کارمندان فنی شان با کارمندان اداراتشان با خدمه شان ... هر جنایتی که در ایران بکنند مصون هستند اگر یک خادم آمریکایی ... مرجع تقلید شما را در وسط بازار ترور کند زیر پا منکوب کند پلیس ایران حق ندارد جلوی او را بگیرد ۲۲ ... این خطابه تاریخی و کوبنده به خوبی بیانگر غیرت دینی آن بزرگوار است که همانند جلدش مردن را بر چنین زندگی ذلت بار ترجیح می دهد. ۵ . حفظ حدود الهی در نظام فرقی بین اصول اساسی اسلام و فروع و جزئیات آن نبوده و مراتب حساسیت امام نسبت به حفظ همه ضوابط و شرائط شریعت یکسان است و در برابر همه آنها متعبد و تسلیم بود. قلبش از کوچکترین انحراف اجتماعی منکرات و خدشه در حکمی الهی به تپش می افتاد و سریع در صدد جلوگیری بر می آمد. مخالفت شدید آن حضرت در برابر حرکت‌های ضد لایحه قصاص از طرف جناح‌های منحرف نمونه ای از : حساسیت آن حضرت در حفظ حدود الهی است (من دو تا اعلامیه از جبهه ملی که دعوت به راهپیمایی کرده است دیدم . در یکی از این دو اعلامیه جزوانگیزه هایی که برای راه پیمایی قرار دادند لایحه قصاص است ... تعبیر این بود: لایحه غیر انسانی ... یعنی چه ؟ یعنی در مقابل نص قرآن کریم راهپیمایی کنند! شما را دعوت به قیام و استقامت ... می کنند در مقابل قرآن کریم ... ضروری مسلمین ... من عجالتا کاری ندارم که آیا دولت آقای رجائی یک دولت فعال است یا نه ... اما راهپیمایی در مقابل اسلام ... مقابل حکم ضروری اسلام ... را چه جور تعبیر کنیم ؟ بسیار غفلت می خواهد... که این گروه‌هایی که با هم ائتلاف می خواهد... که این گروه‌هایی که با هم ائتلاف کردند و این جبهه ملی که بر ضد اسلام می خواهد راهپیمایی راه بیندازند و مسلمانان هم ... بنشینند و تماشا کنند که بر ضد اسلام مقاله بنویسد و سب اسلام را بکنند جبهه ملی از امروز محکوم به ارتداد است ... بله اگر آمدند... اعلام کنند که از ما نبوده از آنها هم می پذیریم . اسلام در رحمتش با ما است) ۲۳ . ۶ دفاع از روحانیت. روحانیان از دیرباز اصیل ترین مدافع اسلام و مسلمانان بوده و هستند. در تمام مواقعی که اسلام مورد تهدید قرار گرفته و یا بلاد اسلامی مورد هجوم بیگانگان واقع شده اند روحانیان پیشاپیش مردم سینه سپر کرده و به استقبال خطرها و حوادث شتافته

اند. شرکت علماء فضلاء و طلاب در جنگ تحمیلی و دفاع مقدس نمونه ای از آن است. بدین جهت دشمنان اسلام همواره بر این بوده اند که این مانع را از راه خویش بردارند و یا لااقل با مخدوش کردن چهره آنان از نفوذ و قدرت معنویشان بکاهند. امام همواره مدافع روحانیت متعهد بود و همیشه نسبت به حفظ کیان آبرو و عظمت عالمان در تشویش از بزرگان بااحترام یاد می کرد و نسبت. در غم از کف رفتن عالمی همچون برادری شفیق می گریست. و در برابر کسانی که هتک حرمت روحانیت را در سر می پروراندند به شدت برخورد می کرد. به تعبیر آیه الله اراکی: (در فوت مرحوم آقای محمدتقی خوانساری ... من از هیچ کس ندیدم این قدری که آقای خمینی گریه می کرد گریه کند. شانه هایش بالا- و پایین می رفت چنان اشک می ریخت که من از اولادش چنان اشک می ریخت که من از اولادش چنان گریه ای ندیدم. خیلی بکاء است آقای خمینی. هیچ نسبتی با هم نداشتند... فقط عرق دینی داشت. این مرد دینی است سر تا پا حاضر است. حتی برای کشته شدن هم حاضر است) ۲۴. امام در پاسخ به عده ای از جوانان که نسبت به شیوه مبارزاتی عده ای از علمای پیش دچار شبهه بودند پس از اشاره به مبارزات میرزای شیرازی و میرزا محمدتقی شیرازی فرمودند: (تمام ممالک اسلامی مرهون این طایفه روحانیت هستند. اینها ایند که تا به حال استقلال ممالک اسلامی را حفظ کرده اند. این ذخایر هستند که همیشه با نصایح خود مردم سرکش را خاموش کرده اند. در عین حال روزی که بیند اسلام در معرض خطر است تا حد امکان کوشش می کنند اگر با نشر مطالب شد با گفتگو شد... فیها و اگر نشد ناچار هستند قیام و اقدام کنند) ۲۵. در برابر کسانی که قصد تضعیف این پایگاه مقدس را داشتند به شدت عکس العمل نشان می دهد و برای جوابگویی به یاوه گوئیهای کتاب اسرار هزارساله درسها را تعطیل می کند در مقابل تبلیغات ضدروحانیت رژیم شاه رودر رو می ایستد وی می گوید: (اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد این ملت اسیر انگلیس ... باشد اسیر آمریکا... باشد. اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد که اسرائیل قبضه کند اقتصاد ایران را الله اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد که اینها سر خود یک همچین قرضه بزرگی را به گردن ملت بگذارند. اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد این هرج و مرجی که در بیت المال هست بشود) ۲۶. به گفته آیه الله بهاءالدینی: (احترام و تجلیل از روحانیت از طرف ایشان سابقه ای طولانی دارد. کسی قادر نبود اهانتی به روحانیت بکند. شصت سال پیش که امام حدود ۲۵۲۶ سال داشت یک همچین وضعی داشت. من خودم شاهد بودم که کسی را که به روحانیت اهانت کرد از فیضیه بیرون کرد) ۲۷. از سوی دیگر در راستای صیانت حوزه های علمیه امام با چهره هایی که با نفوذ به درون این مجموعه به آن ضربه می زدند و با نزدیک شدن به رژیم شاه و زراندوزان و دنیاطلبان آبروی روحانیت را لکه دار می کردند به شدت برخورد می کرد و همواره خواستار شناسایی و طرد این مفسدان از میان روحانیت می گردید: امید است که علمای اعلام و مراجع بزرگ اسلام از خیانت و نفوذ اجانب و عمال استعمار به حوزه های علمیه و جامعه روحانیت جلوگیری به عمل آورند و ایادی مخالفین را که در سلک روحانیت قرار دارند و اسلام و روحانیت را به سقوط و انحطاط تهدید می کنند طرد و رسوا سازند و اجازه ندهند مشتی فریب خورده و دنیا طلب استقلال هزار ساله شیعه را دستخوش امیال و اغراض مخالفین اسلام و مزدوران استعمار قرار دهند. ۲۸ در جای دیگر در رابطه با آخوندهای درباری و وعاظ السلاطین می فرماید: باید جوان های ما عمامه اینها را بردارند. عمامه این آخوندهایی که به نام فقهای اسلام به اسم علمای اسلام این طور مفسده در جامعه مسلمین ایجاد می کنند باید برداشته شود... جوانهای غیور ما در ایران موظف هستند که نگذارند این نوع آخوندها (جل جلاله گویا) معمم در جوامع ظاهر شوند... این لباس شریف است نباید بر تن هر کس باشد ۲۹. ۷. همدردی با محرومان و مستضعفان امام با آن که شجاع و با صلابت بود قلبی رئوف داشت. از رنج و محنت محرومان در غم بود. با مستمندان همدردی می کرد و در زمان تمکن و قدرت به دستگیری آنان می شتافت. در تمام و یا اکثر سخنرانیهای امام مسایل مستضعفان مطرح بود و همیشه مورد توجه حضرتش قرار داشتند. این حمایت نه از موضعی مقطعی و یا دستاویزی برای رسیدن به قدرت و یا حفظ آن است که از غیرت و حساسیت دینی آن بزرگوار سرچشمه می گرفت و از چشمه (درحما بینهم) سیراب می شد. او به عنوان یک مسلمان غیرتمند محرومیت و بیچارگی مسلمانان را

نمی توانست تحمل کند. (خدا می داند که من گاهی وقتها که به فکر می افتم که ... زمستان آتیه چه خواهد شد خوب ناراحت هستم . ما ناراحت هستیم ... اینها... آیا نان دارند ندارند؟ امسال هم که وضع خواربار خوب نیست ... چه خواهد شد؟ این زمستان سیاه به این ملت فقیر و بدبخت) ۳۰. ۸. تمجید از غیرتمندان امام خمینی افزون بر این که خود غیور بود از افراد غیرتمند نیز ستایش به عمل می آورد. ایشان به دفعات از شهید سیدحسن مدرس به عظمت نامبرده و از شهادت و غیرتمندی آن شهید بزرگوار ستایش نموده است . آیه الله حسین نوری ، در مصاحبه با مجله ، قضیه ای را نقل می کنند که شاهد بر این مدعاست: (اولین جلسه افتتاحیه مجلس شورای اسلامی بود قرار شد پس از پایان جلسه بعد از ظهر همان روز در مدرسه فیضیه قم نیز جلسه ای باشد. مطالعه مدرسه فیضیه به این امر اختصاص داده شده بود. آن روز جمعیت زیادی از نمایندگان و غیرنمایندگان در آن جلسه حضور داشتند. بنا شد آقای مهندس بازرگان صحبت کند. ایشان در ضمن صحبت به گونه ای تحقیرآمیز از دخالت روحانیون در سیاست انتقاد کرد. یکی از نمایندگان از انتهای مجلس بلند شد و فریاد زد: گوش دادن به این سخنان حرام و خلاف شرع است و از شدت عصبانیت خواست ناطق را کت بزند که مانعش شدند. فردای آن روز من تهران خدمت امام رسیدم و جریان مدرسه فیضیه را به عرض ایشان رساندم ناراحت شدند ولی وقتی عکس العمل آن نماینده را به ایشان گفتم امام خوشحال شدند و دوبار پرسیدند که : آن آقا کی بود؟ آن آقا کی بود؟ عرض کردم آقا سیدحسین موسوی تبریزی . ایشان فرمودند: احسن و از ایشان تمجید کردند) ۳۱. انقلاب اسلامی پیروزی ارزشها بود. پیروزی فضیلتهایی که ره آورد سالها مبارزه و تبعید صالحان و به خون غلطیدن هزاران شهید بوده است . حفظ و اجراء شعائر اسلامی در سرلوحه برنامه ها و اهداف امام رحمه الله علیه قرار داشت . اعلاى کلمه توحید عزت مسلمانان استقلال دفاع از محرومان رشد نیروهای مومن دور کردن فرصت طلبان از پستهای کلیدی جامعه و ... از ارزشهایی بود که امام بر پاسداری از آنها حساس بودند. اساس رمز پیروزی و بقای نهضت را در گرو حفظ آنها می دانستند. او یک تار موی پابرهنگان را بر کاخ نشینان ترجیح می داد. رضایت مستضعفان را بر خشنودی مستکبران بر می گزید و پوزه مستکبران را در صحنه های مختلف به خاک مالید و بر آرزوهای پلیدشان تخم یاس پاشید. اما تشویش او در حفظ این دستاوردها و آرمانها بود از این روی در وصیتنامه تاریخی خود به وارثان انقلاب اکیدا توصیه می کند که قهرمانان از ارزشها پاس بدارند. رهروی راه و ادامه خط شریف آن بزرگ ایجاب می کند ما همچون او در برابر این ارزشها حساس بوده و دست در دست هم ارزشهای انقلاب را مو به مو جامه عمل پوشیم . مبدا غفلت ها و هوسه موجب شود که دستاوردهایی که خداوند به دست آن امام عزیز به ما ارزانی فرمود به خاطر بی تفاوتیها و مسامحه کاریها و خدای ناکرده سازشکاریها از کف در رود و آرمانها و شعائر اسلامی به بوته فراموشی سپرده شود. پاورقی ها: ۱. نهج البلاغه فیض الاسلام خطبه ۲۳۴. ۲. اربعین امام خمینی. ۱۴۶. ۳. تحف العقول. ۴. مرآه العقول ج ۱۱. ۴۱۶. ۵. وسائل الشیعه ج ۱۱. ۴۱۶. ۶. سوره نساء آیه ۷۵. ۷. المیزان ج ۴. ۱۱۹. ۸. نهج البلاغه خطبه ۷۸. ۹. کامل ابن اثیر ج ۱. ۱۳۷. ۱۰. بحار الانوار ج ۱۰۹/۴۱. ۱۱. نهج البلاغه خطبه ۲۷. ۱۲. سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی ج ۴. ۱۳۱. ۱۳. زندگی پیشو ۲۷. ۱۴. صحیفه نور ج ۱۵. ۱۵. تاریخ معاصر ایران ج ۲. ۲۳۲. ۱۶. صحیفه نور ج ۱. ۲۳۲. ۱۷. سرگذشتهای ویژه ج ۲. ۵۶. ۱۹. صحیفه نور ج ۲۰. ۲۰. ۲۰. همان مدرک ج ۲۰. ۸۶. ۲۱. همان مدرک ج ۷. ۸۶. ۲۲. همان مدرک ج ۱. ۲۰. ۲۳. همان مدرک ج ۱۵. ۲۰. ۲۴. مجله حوزه شماره ۱۲ مصاحبه آیه الله اراکی. ۲۵. صحیفه نور ج ۱. ۱۷. ۲۶. همان مدرک ج ۱. ۱۰۳. ۲۷. مجله حوزه شماره ۳۲. ۶۵. ۲۸. در جستجوی راه از کلام امام ج ۸. ۳۶۵. ۲۹. همان مدرک. ۳۷۷. ۳۰. صحیفه نور ج ۱. ۹۴. ۳۱. مجله حوزه شماره ۳۲.

مسئولیتهای اساسی و عمل به تکلیف در نگاه امام خمینی

مسئولیتهای اساسی و عمل به تکلیف در نگاه امام خمینی شخصیت امام خمینی از چنان ابعاد عظیم و گسترده ای برخوردار است که اندیشه قدرت درک و قلم توانایی تبیین آن را ندارد. باید اعتراف کرد که : قله های بلندی از شخصیت حضرتش تاکنون بر

نزدیکترین یاران و عاشقان وی پوشیده مانده و یاز تفسیر درست آن ناتوان مانده اند. یکی از آن ابعاد که گفتار گویندگان و نوشتار نویسندگان کمتر بدان پرداخته شده است واز جمله شاخصه هایی است که می تواند اساس و زیربنای خصلتهای دیگر امام نیز به شمار آید جایگاه عمل به تکلیف و وظیفه شرعی در حوادث واقعه و شناخت وظایف مهم و استراتژیک از دیدگاه آن امام است. نکته ای که بدون تردید می تواند برای رهروان راهش درس آموز و تعیین کننده خط مشی آینده باشد. از این روی در این نوشتار برآنیم به اجمال و بااستناد به سخنان آن حضرت ابتدا به این بعد از شخصیت امام اشاره نموده و سپس مسؤلیتهای مهم و اساسی را از دیدگاه آن امام راحل یادآوری نماییم. هرانسانی بر حسب تشخیص عقل و وجدان و یا مرام و مسلکی که پذیرفته است خود را ملزم به وظایف و انجام مسؤلیتهایی می داند. کیفیت و قلمرو این مسؤلیتهایی هم بستگی به بینش و نوع تفکرات دارد. در مکتب اسلام قلمرو مسؤلیت انسان مومن بسیار وسیع است زیرا مسلمان هم در برابر خدا و هم در برابر خویشتن و هم در برابر خلق خدا مسؤلیتهای متناسب به خود دارد که نشأت گرفته از تفکر و اندیشه دینی اوست. به هر مقدار که از عناصر مسوولیت زا (علم عقل رشد و قدرت) بیشتر بهره مند باشد مسؤلیت او نیز بیشتر خواهد بود. از آن جا که عمل به تکلیف همواره با کلفت و مشقت همراه است و این امر با خواسته های نفسانی انسان ناسازگار است انسان مسؤل دائما در معرض عوامل و سوسه انگیز قرار می گیرد به گونه ای که عمل به تکلیف را براو دشوار می سازد. عوامل بازدارنده انسان از انجام مسوولیت بسیارند: سخته عقیم ماندن فعالیتها و حب و بغضه مقام و منصبه ترس از جان و مال حفظ حیثیت و آبرو و بالاخره هواهای نفسانی هر کدام اینها لغزشگاههایی است که انسان مسؤل را تهدید می کند. و مسوولیت هر چه دشوارتر باشد عوامل و سوسه انگیز آن نیز بیشتر است. تنها کسانی می توانند در مقام انجام مسؤلیت و عمل به تکلیف از تمامی این موانع بگذرند که ایمانشان به خدا قوی باشد. هر چه ایمان قوی تر استقامت در راه انجام تکلیف نیز بیشتر خواهد بود. از این روی به شهادت تاریخ پیامبران اولیاء خد بااستقامت ترین افراد بشر در راه انجام مسؤلیت خود بوده اند. خاتم پیامبران رسول معظم اسلام آن قدر در راه عمل به وظیفه تلاش و کوشش داشت که خطاب: طه ما نزلنا علیک القرآن لتشقی ۱ درباره آن بزرگوار نازل شد. سایر اوصیاء آن بزرگوار نیز چنین بوده اند و عمل به تکلیف محور زندگی آنان را تشکیل داده است. علی (ع) آن گاه که مردم به درخانه او هجوم آوردند تا او را به خلافت برگزینند می فرماید: ... لولا حضور الحاضر و قیام الحججه بوجود الناصر و ما اخذ الله اگر این بیعت کنندگان نبودند و حجت بر من تمام نمی نمودند و خدا علما را نفرموده بود تا ستمکار شکمبار را بر نتابند و به یاری گرسنگان ستمدیده بشتابند رشته این کار را از دست می گذاشتم و پایانش را چون آغازش می انگاشتم. و به هنگامی که شایعه کشتن شدن معاویه در جنگ صفین به او رسید چنین فرمود: ... والذی نفسی بیده لن یهلك حتی تجتمع علیه هذه الامه قالوا فبسم سو گند به خدایی که جان من در ید قدرت اوست معاویه هلاک نمی شود تا مردم براو اتفاق کنند او را به خلافت برگزینند سپاهیان حضرت گفتند: پس چرا با او بجنگیم؟ فرمود: می خواهیم که بین خود و خدایم عذر داشته باشم. عمل به تکلیف کرده باشم. امام حسین (ع) نیز قیام خونین خود را بر پایه ادای تکلیف الهی استوار می سازد و از زبان پیامبر (ص) چنین نقل می کند: (... ای مردم رسول خدا (ص) فرموده است: هر کسی زمامدار ستمگری را ببیند که به حقوق الهی و احکام دین تجاوز می کند و پیمان خدا را می شکند و با سنت پیامبر (ص) مخالفت می ورزد و با بندگان خدا بر اساس ظلم و گناه رفتار می نماید برای تغییر روش چنین زمامدار ستمگری به گفتار و یا کردار اقدام نکند حقا خداوند او را به همان جایی می برد که آن ستمگر را می برد... و من از هر کسی شایسته ترم که وضع موجود را بر اساس تکلیف شرعی تغییر دهم) ۴ ... پیروان راستین کلام و پیامبر نیز هر کدام به نوبه خود و به مقتضای شرایط زمان و مکانی در طول تاریخ در راه عمل به تکلیف و انجام وظیفه الهی حماسه ها آفریده اند و ثمرات گرانبهایی را برای اسلام و مسلمین از خود به یادگار گذاشته اند. در عصر امام خمینی تنها شخصیتی بود که بدون تردید می توان گفت در تمام عمر با برکت خود فقط یک هدف را تعقیب می کرد و آن عمل به تکلیف بود. آنچه را وظیفه احساس می کرد به هیچ وجه در انجام آن کوتاهی نمی کرد. هیچ عاملی مانع انجام وظیفه اش نمی شد. ترس از جان در

قاموس زندگی او راه نداشت چه آن وقتی که در برابر رژیم تا دندان مسلح شاه قرار گرفته بود و فریاد زد. (...والله به عمرم نترسیده ام. آن شبی که آنها مرا می بردند آنها ترسیدند من آنها را دلداری می دادم) ۵... و چه آن گاه که دشمنان اسلام دست در دست هم با تمام قوای خویش به ایران اسلامی هجوم آوردند و قصد براندازی نظام اسلامی را داشتند و خود و یارانش را بر برابر کفر و استکبار جهانی می دید و برای آرامش خاطر یاران می گفت: (... ما هیچ وقت نباید از جنگ و اربابها بترسیم. چرا بترسیم؟ ما تکلیف داریم. به تکلیفمان عمل می کنیم و ما حقیقتی که ما حق هستیم چرا بترسیم) ۶... سازش و مسامحه کاری در راه انجام وظیفه از او به دور بود و منطق او در برابر کسانی که او را تندروری می دانستند و به وی پیشنهاد مسامحه و سازش می نمودند این بود: (...من هر کس که آمد از اینهایی که... می خواستند راه بروند میانه روی کنند به آنها گفتم که: تکلیف خدایی است تکلیف من نیست که بکنم. با من نیست که یک قدری آسان راه بروم. من یک تکلیف الهی دارم و مطابق تکلیف الهی عمل می کنم. کشته بشوم عمل کردم به تکلیف الهی ام پیش ببرم عمل کردم به تکلیف الهی ام. شم تکلیف الهی دارید. متکی به خدا باشید ۷... و درباره عدم سازش با دستگاه شاه فرمود: (... من اکنون قلب خود را برای سرنیزه های مامورین شما حاضر کردم ولی برای قبول زور گوییها و خضوع در مقابل جباریهای شما حاضر نخواهم کرد. من به خواست خدا حکام خدا را در هر موقع مناسبی بیان خواهم کرد و تا قلم در دست دارم کارهای مخالف مصالح مملکت را بر ملا می کنم) ۸... او در راه عمل به تکلیف ملاحظه هیچ کس را نمی کرد هر چند از افراد مورد علاقه و یا نزدیکانش می بود. و بارها می فرمود: من با کسی عقد اخوت نبسته ام و اگر احساس تکلیف کنم به هر کس آنچه داده ام پس می گیرم: (... خدا نکند که روزی پیش بیاید که من احساس وظیفه کنم... نگذارید که احساس وظیفه بشود. اگر احساس وظیفه بشود من به هر کس هر چه دادم پس می گیرم) ۹... حضرتش با این که مریض بود و از درد چشم رنج می برد اما وقتی در برابر سفسطه های کفرآمیز کتاب اسرار هزار ساله قرار می گیرد همه درد و رنجها را فراموش می کند و به نگارش کتاب کشف الاسرار در رد شبهات کتاب اسرار هزار ساله می پردازد. شعرا او به هنگام بی نتیجه بودن عمل به تکلیف از نظر ظاهری این بود که: ما مامور به انجام وظیفه هستیم نه مامور به نتیجه. تا آن جا در مسیر عمل به تکلیف پیش می رود که حتی حاضر است آبرو و حیثیت خود را نیز فدا کند چنانکه در پذیرش قطعنامه وقتی احساس تکلیف کرد که باید آن را پذیرفت اعلان کرد. (... قبول این مساله برای من از زهر کشنده تراست ولی راضی به رضای خدایم و برای رضایت او این جرعه را نوشیدم... در شرایط کنونی آنچه موجب امر پذیرش قطعنامه شد تکلیف الهی ام بود. شما می دانید که: من با شما پیمان بسته بودم که تا آخرین قطره خون و آخرین نفس بجنگم اما تصمیم امروز فقط برای تشخیص مصلحت بود و تنها به امید رحمت و رضای او از هر آنچه گفتم گذشتم و اگر آبرویی داشته ام با خدا معامله کرده ام) ۱۰... با شهادت تمام خطاب به مردم خود چنین می گوید: (...ما برای ادای تکلیف جنگیده ایم و نتیجه فرع آن بوده است. ملت ما تا آن روز که احساس کرد که توان و تکلیف جنگ دارد به وظیفه خود عمل نمود... آن ساعتی هم که مصلحت بقای انقلاب را در قبول قطعنامه دید و گردن نهاد باز به وظیفه خود عمل کرده است. ... همه مامور به ادای تکلیف و وظیفه ایم نه مامور به نتیجه) ۱۱... بالاخره جزء جزء زندگی این مرد بزرگ شاهد گویا بر جایگاه رفیع عمل به تکلیف در اندیشه اوست همان چیزی که میلیونها انسان را مشتاق و علاقه مند به او کرد. به فرموده رهبر معظم انقلاب: ... امام کار را برای خدا و نه برای نتیجه آن که برای ادای تکلیف انجام می داد. این آن چیزی بود که ما را عاشق امام کرد ۱۲... پایدار باد امام و مسؤولیتهای استراتژیک امام خمینی نه تنها خود عامل به وظیفه و مسؤولیت بوده که همواره مسلمانان را به وظایفشان آشنا می ساخت. مسؤولیتهای آنان را در مقاطع گوناگون و حساس یادآور می کند. ... من هر وقت احساس خطر بکنم برای اسلام برای مسلمین لازم می دانم تکلیف خودم را ادا کنم و مسلمین را آگاه کنم... ۱۳... او بحق در ایفای این رسالت عظیم خویش که برخاسته از آگاهی و تعهد دینیش بود بسیار موفق بود و خروش فریادهای او تا سالهای سال در گوشها طنین انداز خواهد بود. وظایفی که امام راحل یادآور آن بود گر چه برخی به ظاهر مقطعی و مخصوص به زمان خاصی می نمود مانند: برخورد

شدید وی با لویح ضدانسانی و اسارت بارانجمنهای ایالتی و ولایتی کاپیتولاسیون اصلاحات اراضی فرمایشی و... ولی اینها از اصول اساسی نشأت می‌گرفت که در چهارچوب زمان خاصی نمی‌گنجد و ریشه در عمق مبانی دینی و فکری امام دارد. در هر صورت آگاهی و شناخت دستورات و وظایف مهم و استراتژیک از دیدگاه امام خمینی می‌تواند برای انسانهای متعهد و عامل به وظیفه راهنما و راهبر باشد. از این روی لازم دانستیم به عنوان تذکار مروری بر این وظایف و مسؤولیتهای اساسی داشته باشیم تا در کشاکش حوادث و طوفانهای سهمگین و مشکلات زندگی از مسؤولیتهای اصلی غافل نگشته و وظیفه مهم را فدای مهم نسازیم. تبلیغ و پاسداری از دین بررسی تاریخ انبیاء الهی و پیشوایان معصوم (ع) این امر را روشن می‌سازد که سراسر حیات پر برکت آنان تلاش در راه ادای وظیفه تبلیغ رسالت الهی بوده است. در این راه هیچ چیز مانع انجام وظیفه آنان نگردیده است. در عصر غیبت وظیفه خطیر تبلیغ دین و حراست از اصول آن بر عهده وارثان و خلفای راستین پیامبران (ص) و امام معصوم (ع) و عالمان دین گذاشته شده است. اساسا نهاد حوزه علمیه و روحانیت برای تداوم و استمرار رسالت و امامت و انجام مسؤولیتهای و وظائف آن تاسیس شده است. به فرموده امام صادق (ع): علماء شیعتنا مرابطون فی الثغرالذی بلی ابلیس و عفاریده بمنعوه من الخروج علی ضعفاء شیعتنا و عن ان یتسلط علیهم ابلیس و شیعتہ والنواصب الایمن انتصب لذلک من شیعتنا کان افضل ممن جاهد الروم والترك والخزراف الف مره لانه یدفع عن ادیان مجینا و ذلک یدفع عن ابدانهم ۱۴. عالمان پیروم مرزبانان و سنگر دارانی هستند که مراقب هجوم لشکر شیطان بر مرزهای ایمانند و آنان را از تسلط بر مستضعفان فکری باز می‌دارند. بدانید! از پیروان ما کسانی که برای چنین مهمی بپاخیزند از کسانی که در روم برای گسترش اسلام جهاد می‌کنند هزار هزار مرتبه برترند چرا که اینان از عقاید پیروان ما دفاع می‌کنند. و آنان از جسم آنان. عالمان وظیفه شناس در طول تاریخ دین به مقتضای عصر خویش برای انجام این مهم قیام نموده‌اند. اکنون این بار مسؤولیت بر دوش عالمان و دانشمندان زمان ما قرار دارد. البته باید توجه داشت که انجام وظیفه تبلیغ و ارشاد و حفظ حراست از دیانت در عصر حاضر با گذشته بسیار متفاوت است. آنچه در گذشته به عنوان تبلیغ دین رائج و مرسوم بود امروز یا جاندار و یا از حداقل تاثیر برخوردار است. با پدید آمدن سیستم خبر رسانی جدید: رسانه های گروهی بنگاههای خبری و تبلیغاتی و شیوه های تبلیغی: مانند تئاتر فیلم رمان و... تبلیغ به شیوه موجود آن کارآیی لازم را ندارد. امروزه باید به زبان زمان مسلح شد و سپس به انجام وظیفه تبلیغ و حراست از مکتب پرداخت. برای رساندن پیام اسلام از ابزار تبلیغ همانند: رادیو تلویزیون مطبوعات و... بهره جست. اینک روحانیت از این موقعیت استثنایی و امکانات گسترده ای که در اختیار دارد باید از سنگر بلندتری و درافق وسیعتری به وظائف و مسؤولیتهای خویش عمل کند. فقط به ارشاد عوام و بیان تکالیف شرعی آنان اکتفا نکند بلکه با اطلاع مستمر از جریانهای عظیم تبلیغاتی جهانی در ابعاد سیاسی اقتصادی علمی و... علیه اسلام خود را مهیای مقابله با آن بسازد و اسلام را آن گونه که امام انتظار داشت تبیین و تفسیر نماید. و تبلیغات را از حالت تدافعی مقطعی و عکس العملی خارج کند و در برابر تبلیغات دشمن ابتکار عمل را به دست بگیرد. امام راحل با توجه به این مسؤولیت خطیر در ظرف زمانی حاضر همواره مسؤولیت تبلیغ را گوشزد می‌فرمود: شمایی که باید ارشاد کنید این ملت را باید مجهز بشوید باید مجهز به جمیع انحاء ارشادات را دارند. اسلام همانطور که ابعاد مختلفه دارد بر حسب ابعادی که انسان دارد برای انسان آمده است برای انسان سازی آمده است. قرآن کتاب انسان سازی است. همانطور که قرآن ابعاد مختلفه دارد... علما هم همه باید ابعاد مختلفه داشته باشند ۱۵. حضرت امام تدوین و تبیین تمام شؤون اسلام و نشر و تبلیغ آن را با استفاده از بهترین و جدیدترین ابزار پیام رسانی به تمام جهان از وظایف اصلی فقهای اسلام و روحانیت دانسته می‌فرماید: (وظیفه فقهاست که عقاید و احکام و نظامات اسلامی را تبلیغ کنند و به مردم تعلیم دهند تا زمینه برای اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام در جامعه فراهم شود... بر علمای اعلام است که: تمام شؤون اسلام را تدوین و بیان کنند و به تمام دنیا عرضه نمایند و اگر امکانات اجازه داد فرستنده ای پیدا کنند و حقایق اسلام را به صورت وسیعتری بیان نمایند... حوادث واقعه چه چیزاست؟ همه حوادث سیاسی است) ۱۶. وی تبلیغ و ارشاد و دفاع از مبانی

اسلام و نظام اسلامی را تنها وظیفه قشر روحانی و وزارت ارشاد نمی‌شمرد بلکه وظیفه اندیشه وران گویندگان نویسندگان هنرمندان وزارت خارجه جمهوری اسلامی انجمنهای اسلامی و هر مسلمانی که توان تبلیغ و ترویج شریعت را دارد می‌دانست. براین باور بود که: اگر اسلام به دوراز کج اندیشه غرض مغرضان و جهل جاهلان در تمام ابعادش به جهانیان معرفی شود دیری نخواهد پایید که پهنه گیتی را تسخیر خواهد نمود. (... مساله تبلیغ تنها به عهده وزارت گویندگان و نویسندگان و هنرمندان است. باید وزارت خارجه کوشش کند تا سفارتخانه‌ها نشریات تبلیغی داشته باشند و چهره نورانی اسلام را بر جهانیان روشن نمایند که اگر این چهره با آن جمال و جمیل که قرآن و سنت در همه ابعاد به آن دعوت کرده از زیر نقاب مخالفان اسلام و کج فهمی‌های دوستان خودنمایی نماید اسلام جهانگیر خواهد شد و پرچم پرافتخار آن در همه جا به اهتزاز در خواهد آمد) ۱۷... و مقابله با هجوم تبلیغاتی دشمنان علیه اسلام را نیز وظیفه دینی و ملی همگان بویژه روحانیون می‌دانست و می‌فرمود: (...وظیفه دینی و ملی ما و شماست که تبلیغات بوقهای آمریکایی و صهیونیستی را که خنثی کنیم) ۱۸... تشکیل حکومت اسلامی قوانین اسلام که از جانب خداوند برای هدایت و سعادت بشر آمده است جز در سایه حکومت و نظامی که براساس قوانین الهی پایه ریزی شده باشد نتیجه مطلوب از آن حاصل نمی‌شود. علاوه براین بیشتر احکام و معارف دینی اجرا و سازندگی آن مبتنی بر حکومت است. در یک کلام قوانین و تعلیمات اسلام با حکومت عجین شده است. بحث در این مقوله سخن از بدیهی‌ترین مسایل دین به شمار می‌آید بنابراین ما از این زاویه به بحث نمی‌پردازیم. آنچه در این جا در پی آن هستیم بیان ضرورت تشکیل حکومت اسلامی به عنوان یک وظیفه و تکلیف شرعی مسلمانان از دیدگاه امام خمینی است. ایشان پس از آن که از اصلاح نظام شاهنشاهی ناامید گشت مصمم بر نابودی و سرنگونی آن و ایجاد حکومت عدل گستر اسلامی شد. از همان آغاز در بیانات پیامها و درسهای خویش ایجاد حکومت اسلامی بر اساس اصول دیانت از اهم وظایف دینی و شرعی مسلمانان بویژه عالمان دین می‌دانست: (...بر مسلمانان بویژه روحانیون و طالبان علوم دینی واجب است علیه تبلیغات دشمنان اسلام بپاخیزند و با هر وسیله ممکن جو شایعه دشمنان را از بین ببرند و نشان دهند که اسلام دین حکومت است و قوانین عدالت گستر آن در جهت ایجاد حکومتی است الهی) ۱۹ این امر را منحصر به ایران تنها نمی‌دانست بلکه وظیفه همه علماء اسلام در تمامی کشورهای اسلامی می‌دانست: (وظیفه علماء اسلام و همه مسلمانان است که به این وضع ظالمانه خاتمه بدهند و در این راه که راه سعادت صدها میلیون انسان است حکومتهای ظالم را سرنگون کنند و حکومت اسلام تشکیل دهند) ۲۰... حفظ نظام اسلامی نظام اسلامی که به قدرت لایزال الهی و رهبریهای داهیه‌ها امام راحل و ایمان و استقامت امت مسلمان در ایران استوار گشت بزرگترین عطیه و نعمت خداوندی است که در طول تاریخ اسلام جزایم محدود نظیر ندارد. حفظ و حراست از این نعمت عظمی امری لازم و ضروری است. روحانیت در برابر این نظام الهی مسؤولیت مضاعف دارد. همچنین مسؤولان نظام نیز هر کدام به هر نسبتی که به هرم اصلی یعنی اسلام و نظام اسلامی نزدیکترند وظایف و مسؤولیتهای آنان به همان نسبت سنگینتر می‌شود. حضرت امام در بیانات و پیامهای خویش روی این مسؤولیت انگشت گذاشته است: ... تمام اقشار ملت از آنهایی که در سطح کشور کارفرما هستند و دست اندرکاران دولتی هستند... و سایر قشرهای ملت مکلفند به این که اسلام را حفظ کنند. مکلفند به این که جمهوری اسلامی را حفظ کنند. و این تکلیف از بزرگترین تکالیفی است که اسلام دارد... همه مسؤول هستیم: از من طلبه تا مراجع اسلام تا علماء بلاد اسلامی تا دست اندرکاران مجلس رئیس جمهور ارتشها و پاسدارها و همه قشرهای ملت در مقابل خدا مسوولند... و نعمت را از ما سوال می‌کنند ۲۱. امام بزرگوار حفظ و حراست از نظام جمهوری اسلامی را یک اصل غیرقابل انعطاف می‌دانست و از آن به عنوان بالاترین واجب یاد می‌کرد: (...حفظ نظام جمهوری اسلامی بر همه مسلمانان واجب عینی است حتی از نماز هم واجب تر است) ۲۲. باید سعی کنیم از عوامل بقاء و تداوم که همان اصول و آرمانهای بلند جمهوری اسلامی است پاس بداریم و به هیچ قیمتی بر سر آن اصول سازش نکنیم و ضربه بر آن را ضربه به پیکر دین و نظام اسلام و گناهی نابخشودنی بدانیم. وظیفه داریم جلو بهانه‌های واهی را که موجب تضعیف نظام اسلام می‌شود بگیریم و به

هشدارهای امام در این زمینه عمل نمایم که می فرمود: (تکلیف است برای همه ما که: این جمهوری را که به این جا رسیده است تا آخر حفظ کنیم. تا آخر حفظ کردن این است که هر روز محکم کنیم برادری خومان ر سراغراض جزئی که زود می گذرد لطمه ای خدای نخواسته به اسلام وارد نکنیم لطمه ای به جمهوری اسلام وارد نکنیم اشکال اگر هست به من و دیگران اشکال را باید گفت لکن نباید تضعیف کرد قوه مقننه را قوه قضائیه را روحانیت را. اینها جرم است. اینها گناه نابخشودنی است) ۲۳. امام در وصیت نامه سیاسی الهی خود می نویسد: آنچه در این حکومت اسلامی مطرح است اسلام واحکام مترقی آن است. بر ملت عظیم الشان ایران است که: در تحقق محتوای آن به جمیع ابعاد و حفظ و حراست آن بکوشند که حفظ اسلام در راغس تمام واجبات است... و امروز بر ملت ایران خصوص و بر جمیع مسلمانان عموم واجب است این امانت الهی ر که در ایران به طور رسمی اعلام شده... با تمام توان حفظ نموده و در راه ایجاد مقتضیات بقاء آن و رفع موانع و مشکلات آن کوشش نمایند ۲۴... وحدت تردیدی نیست که ازارکان مهم اسلام مساله وحدت واتحاد است. اسلام و دستورات آن بر این پایه استوار گردیده و از اهمیت درجه اول برخوردار است. به گفته علامه محمدحسین کاشف الغطاء اسلام بر دو کلمه استوار گردیده است. کلمه توحید کلمه ۲۵ سخنی در ضرورت وحدت و همبستگی میان مسلمانان و جوامع اسلامی چیزی نیست که نیازمند به استدلال و برهان داشته باشد زیرا آیات قرآن و اخبار رسیده از ائمه معصومین (ع) بر آن دلالت صریح دارد. ایجاد وحدت اسلامی در میان مسلمانان جزء آرمانها و آرزوهای همه مصلحان و پیشوایان مسلمان بوده و در راه تحقق بخشیدن به آن سعی و تلاش فراوان کرده اند و از تفرقه به عنوان عامل اصلی شکست و سرافکنندگی مسلمانان یاد نموده اند. امام راحل نیز که طلایه دار وحدت واتحاد در عصر حاضر بود وحدت را پیام قرآن و توصیه ائمه دین می دانست و درباره جایگاه والای آن در اسلام می فرمود: (... وحدت همان چیزی است که در قرآن درباره آن سفارش شده است و ائمه (ع) مسلمین را به این مساله دعوت کرده اند. و اصول دعوت به اسلام دعوت به وحدت است. به این معنی که همه در کلمه اسلام با هم مجتمع باشند...) ۲۶ وی درباره پیشینه تلاش و کوشش مصلحان اسلام در راستای تحقق وحدت بر اساس توصیه پیامبر و ائمه (ع) و بیان وظائف مسلمانان در این عصر می فرماید: ...عقلا و علمای اسلام از صدر اسلام تاکنون کوشش کردند برای این که مسلمین همه با هم مجتمع باشند و هم ید واحده باشند بر غیر مسلمین. در هر جا که مسلمی پیدا بشود باید با سایر مسلمین تفاهم کنند و این مطلبی که خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم سفارش کرده است و پیامبر اکرم (ص) سفارش فرموده است و ائمه مسلمین (ع) سفارش فرموده اند و علم بیدار اسلام دنبال این امر را گرفته اند و کوشش کرده اند به این که مسلمین را در تحت لوای اسلام به وحدت و یگانگی دعوت کنند ۲۷. وحدت اقشار جامعه امام راحل (ره) افزون بر اتحاد بین مسلمانان جهان در تمام مراحل نهضت به اتحاد و همبستگی هه اقشار مردم جامعه به عنوان اساس مبارزه علیه استعمار و استبداد تکیه داشت و آن را از مهمترین وظایف دینی و وجدانی آنان می شمرد و پیروزی را در سایه وحدت و مبارزه پی گیر جستجو می کرد: بر رهمه اقشار ملت تکلیف الهی و وجدانی است که با اتحاد کلمه بدون هراس از قدرتها و بر قدرته هدف اسلامی خود را تعقیب.... و با قاطعیت و جدیت به سوی هدف پیش روند که وعده خداوند به مستضعفین نزدیک است ۲۸. در بیان دیگر حضرت امام وحدت و همبستگی مسلمانان را در برابر قدرته به هر قیمت ممکن لازم و ضروری می شمرد و گریز از اختلاف و تفرقه را از وظایف آحاد مسلمانان می داند: (... وقتی همه قدرتها علیه ما هستند عقل و دیانت و اسلام اقتضاء می کند که با هم باشیم. این یک تکلیف شرعی است. اگر خدای نخواسته بینیم می خواهد اختلاف واقع شود تکلیف شرعی ما این است که با هر ترتیبی که می شود جلویش را بگیریم ولو با افشاء کردن ولو با این که یک نفر و یا یک دسته را برای ملت قربانی کنیم) ۲۹ مبارزه با ظلم در فرهنگ اسلام ظلم ستیزی از جایگاه ویژه ای برخوردار است. ترک یاری مظلوم از بزرگترین گناهان شمرده شده و موجب خروج از جرگه اسلام می گردد. مبارزه با ظلم و ستم و ایجاد عدالت اجتماعی و حمایت از ستمدیدگان از اهداف بزرگ انبیاء و از مهمترین توصیه بزرگان دین بوده است. اصول قانون جهاد در اسلام به انگیزه رفع ظلم و ستم و حمایت

از انسانهای تحت تشریع شده و از وظایف عمومی مسلمانان است. بنابراین اصول و مبانی مکتبی و باورهای دنی ما اجازه نمی دهد که به اطراف خود ننگریم و سر در لاک خود فرو ببریم و هیچ گونه احساس مسوولیت و تکلیف نسبت له انسانهای مظلوم و ستمدیده ننماییم. برای اساس امام خمینی مبارزه با ظلم و ستم را تکلیف مسلم و ضروری هر مسلمان دانسته و می فرمود: (تکلیف ما این است که: در مقابل ظلمها بایستیم. تکلیف ما این است که: با ظلمها مبارزه کنیم. معارضه کنیم. اگر توانستیم آنها را به عقب برانیم که بهتر و اگر نتوانستیم به تکلیف خودمان عمل کرده ایم) ۳۰ روحیه ظلم ستیزی در امام راحل از همان اوان جوانی در اوج بوده است. تا جایی که می توان از بارزترین ویژگیهای امام دفاع از مظلوم و ستمدیده و مبارزه با ظلم و ستم در اشکال گوناگون آن دانست. باره در زمانی که کسی را جرات سخن گفتن علیه ستمگران نبود. به صراحت اعلان کرد: ... من خون و جان ناقابل خویش را برای ادای واجب حق و فریضه دفاع از مسلمانان آماده نموده ام. و در انتظار فوز عظیم شهادتم. قدرتها و بر قدرتها و نوکران آن مطمئن باشند که اگر خمینی یکه و تنها هم بماند به راه خود که راه مبارزه با کفر و ظلم و شرک و بت پرستی است ادامه می دهد و به یاری خدا در کنار بسیجیان جهان اسلام این پابرنه های مغضوب دیکتاتوره خواب راحت را از دیدگان جهانخواران و سر سپرده گانی که به ستم و ظلم خویش اصرار می نمایند سلب خواهد کرد ۳۱. مبارزه با آمریکا از ابتدای شروع نهضت با نشاخت عمیقی که حضرت امام از قدرتهای بزرگ جهان داشت آنها را منشا همه مصیبتی جنگه جنایتها و گرفتاریهای بشر بویژه مسلمانان می دانست. دست پیدا و نهان آنان را در همه جزاات و جنایات و ستمها علیه محرومین و مستضعفین جهان می دید. آمریکا با تبلیغات جهانی خود را بشردوست و مدافع حقوق انسانها جلوه داده است و به نام یاری ملل ضعیف در اندیشه سلطه سیاسی اقتصادی فرهنگی نظامی و گسترش سایه شوم خود بر سر تمام جهان می باشد. امام با پی بردن به ژرفای این قدرت شیطانی از همان ابتداء قبل از این که شاه را مقصر بدبختیهای ملت مسلمان ایران بداند آمریکا را مقصر و عامل اصلی جنایات می دانست و ریشه همه فسادها را در آن سوی مرزها می دید. آن بزرگوار مبارزه با آمریکا را به عنوان مبارزه با راس ظلم و ائمه کفر ازم واجب و وظایف دینی می شمرد: (وظیفه ملت غیور ایران است که از منافع آمریکا و اسرائیل در ایران جلوگیری کنند و آن را مورد هجوم قرار دهند هر چند با نابودی آن بانجامد) ۳۲. دفاع از سرزمینهای اسلامی امام خمینی تجاوز اجانب و دشمنان اسلام به محدوده و حریم جهان اسلام و غضب و اشغال سرزمین مسلمانان را به هیچ وجه تحمل نمی کرد. در هر گوشه از جهان اسلام رخنه ای از سوی دشمنان اسلام ایجاد می شد آن را همانند خاری در دیدگان خود احساس می کرد و همواره در اعلامیه ه پیامها و سخنرانیها و... از آن به عنوان بزرگترین جنایت نسبت به اسلام و مسلمانان یاد می کرد. کوتاه کردن سلطه غاصبان از سرزمینهای اسلامی را بر همگان تکلیف واجب و لازم می شمرد و همه مسلمانان را در قبال آن مسوول می دانست. با تمام توان علیه غضب سرزمین مقدس فلسطین و سرزمین افغانستان به مبارزه برخاست که اینک به نمونه هایی از موضع گیری آن مبارزه نستوه اشاره می کنیم: مبارزه با اسرائیل مبارزه با اسرائیل: امام در زمانی که اعلان مخالفت و مبارزه با صهیونیسم تجاوز به حریم ممنوعه شمرد می شد و مجازاتی همچون: ترور و مرگ در پی داشت. در جوی که رژیم طرفدار اسرائیل سایه شوم خود را بر این مرز و بوم گسترده بود خط مشی و برنامه های توسعه طلبانه اسرائیل و آمریکا را ترسیم و افشاء می کرد. در چنین اوضاع و شرایطی که کسی را جرات شهادت آن نبود که کوچکترین حرکتی علیه آمریکا و اسرائیل بکند حضرت امام بر اساس وظیفه شرعی که برخاسته از مبانی و اصول دیانت بود به میدان مبارزه با اسرائیل آمد و خطر اسرائیل غاصب و ارباب او را برای مسلمانان تشریح کرد. در بیانات اعلامیه ها و پیامها از صهیونیسم و عنوان پلیدترین پدیده سیاسی و کابوس سیاه استعمار و جرثومه فساد و تهدید ممالک اسلامی یاد می کرد: (...این جانب به حسب وظیفه شرعی به ملت ایران و مسلمین جهان اعلام خطر می کنم. قرآن کریم و اسلام در معرض خطر است استقلال مملکت و اقتصاد آن تحت قبضه صهیونیستهاست... این ماده فساد که در قلب ممالک اسلامی با پشتیبانی دول بزرگ جایگزین شده است ریشه های فسادش هر روز ممالک اسلامی را تهدید می کند. باید با همت ممالک اسلامی و ملل بزرگ اسلام

ریشه کن شود) ۳۳. حضرتش نه تنها خود براساس احساس وظیفه شرعی به مقابله با اسرائیل و ایادی او برخاست که مبارزه برای نابودی اسرائیل و کمک به مبارزان فلسطین را از مهمترین وظایف عقلی و شرعی مسلمانان می دانست. ملت اسلام به حکم وظیفه انسانی واخوت و طبق موازین عقلی و اسلامی موظفند که در راه ریشه کن کردن این گماشته استعمار اسرائیل از هیچ فداکاری دریغ نوزند و با کمک مادی و معنوی برادران خود را که در جبهه جنگ اسرائیل هستند یاری کنند ۳۴. پس از پیروزی انقلاب اسلامی تا لحظات آخر عمر پربرکت خویش براین مسوولیت مهم هشدار می داد و می فرمود: من نزدیک به بیست سال است که خطر صهیونیسم بین الملل را گوشزد نموده ام.... امروز این زالوهای جهانخوار با فنون مختلف برای شکست مستضعفان جهان قیام و اقدام نموده اند. ملتها و ملل آزاد جهان باید در مقابل این دسیسه های خطرناک با شجاعت آگاهی ایستادگی نمایند. ۳۵ در خصوص حمایت از فلسطینیان امام از جمله کسانی بودند که لحظه ای از حمایت مادی و معنوی آنان غفلت نکرد. در اعلامیه ه پیامها و بیانات نجاتبخش خویش همیشه به عنوان مظهر قهر و خروش ملت محروم و آواره فلسطین علیه صهیونیسم فریاد برآورده است. حمایت از مردم مظلوم فلسطین را تکلیف شرعی هر مسلمان بیان فرموده است: (هان ای مسلمانان جهان و مستضعفان گیتی پیاخیزید و مقدرات خود را به دست گیرید.... تا کی نشسته اید که مقدرات شما را واشنگتن یا مسکو تعیین کند؟ تا کی باید قدس شما در زیر چکمه تفاله های آمریکا اسرائیل غاصب پایکوب شود؟ تا کی سرزمین قدس فلسطین لبنان و مسلمانان مظلوم آن دیار در زیر سلطه جنایتکاران به سر برند و شما تماشاچی باشید) ۳۶. و در جهت جاودانه شدن حمایت از فلسطین و مظلومان آن دیار روز جمعه آخر ماه مبارک رمضان را به عنوان روز قدس و سرآغاز فصل مبارزه مستقل و جدی مسلمان براساس تکلیف شرعی به منظور نجات همه مستضعفین بویژه آزادی قدس پی ریخت و در این باره فرمود: (من از عموم مسلمانان جهان و دولتهای اسلامی می خواهم که برای کوتاه کردن دست این غاصب و پشتیبانان آن به هم پیوندند و جمیع مسلمانان جهان را دعوت می کنم: آخرین جمعه ماه مبارک رمضان ر که از ایام قدر است و می تواند تعیین کننده سرنوشت فلسطین نیز باشد به عنوان روز قدس انتخاب و طی مراسمی همبستگی بین المللی مسلمانان را در حمایت از حقوق قانونی مردم مسلمان اعلام نمایند) ۳۷. و در بعد عمل و عینی تر شدن مبارزه با اسرائیل و حمایت از فلسطین با توجه به این که آن حضرت از سران کشورهای اسلامی ناامید بود تشکیل هسته های حزب الله را در سراسر جهان پیشنهاد کرد و فرمود: (مسئولین محترم کشورهای ایران و مردم و ملت های اسلامی از مبارزه با این شجره خبیثه ریشه کن کردن آن دست نخواهد کشید و به یاری خداوند از قطرات پراکنده پیروان اسلام و توان معنوی امت محمدی صلی الله علیه و آله وسلم و امکانات کشورهای اسلامی باید استفاده کرد و با تشکیل هسته های مقاومت حزب الله در سراسر جهان اسرائیل را از گذشته جنایتبار خویش پشیمان و سرزمینهای غصب شده مسلمانان را از چنگال آنان خارج کرد) ۳۸. امروز در آن دیار مقدس سرزمین پاکان و پیامبران بزرگ شاهد حرکتی عمیق و بنیادینی به الهام از حرکت پیروزمند ایران اسلامی هستیم که همگان به اصالت اسلامی رهبریت امام در آن اعتراف دارند: (..... جوانان مبارز داخل سرزمینهای اشغالی مارکسیسم سوسیالیسم و تمام دیگر انواع تئوریه را در طی ۴۰ سال گذشته آزموده و در جنگ با صهیونیسم شکست خورده اند. امروز پی برده اند که پیروزی از جانب الله می آید) ۳۹. نشریه صهیونیستی جزوالم پست می نویسد: (این قیام از آیه الله خمینی الهام می گیرد). حال که مبارزات مردم فلسطین براساس اسلام و تکلیف شرعی به اوج خود رسیده است نباید مسلمانان متعهد لحظه ای از اندیشه حمایت از فلسطین و آزادی قدس غفلت نمایند خدای ناخواسته مشکلات و سختیها آنان را به خود مشغول سازد و به تفاوتی یا سازش کاری منتهی شود. باشد تا نخل انقلاب اسلامی فلسطین به زودی به ثمر نشیند و میوه آزادی وطن اسلامی را بار آورد. مبارزه با شوروی حضرت امام همانگونه که در برابر اشغال سرزمین مقدس فلسطین توسط صهیونیسم غاصب از همان ابتدا احساس وظیفه و مسوولیت کرد و در مقابل آن ایستاد اشغال سرزمین اسلامی افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی را نیز تحمل نکرد و در همان آغازین توطئه بزرگ آگاهانه به سران شوروی هشدار داد که از این جنایت طرفی نخواهند بست و به نفع آنان است که از اشغال این سرزمین مقدس دست

بردارند. او در نخستین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی که درگیر بانواع توطئه‌های استکبار جهانی بع سرکردگی آمریکا بود که این خود می‌بایست موجب گرایش به ابرقدرت شرق گشته و یا لاقابل اسباب خشم و خصومت او را فراهم نیاورد با قاطعیت و صراحت بی نظیر مکرراشغال سرزمین اسلامی افغانستان را محکوم کرد و حمایت بی دریغ خویش را در طول مدت اشغال بدرقه راه مبارزان آن دیار نمود: (.... من بار دیگر اشغال سبعانه افغانستان را توسط چپاولگران شرق متجاوز شدیداً محکوم می‌نمایم و امیدوارم هر چه زودتر مسلمانان افغانستان به پیروزی و استقلال حقیقی برسند و از دیت این به اصطلاح طرفداران طبقه کارگر نجات پیدا کنند) ۴۰. امام با شناختی که از افغانستان و سلحشوری مردان آن سرزمین داشت شوروی را از این حرکت جاهلانه بر حذر داشت اما شوروی سوار بر پیل مست هوس و غرور به نصایح و اعلام خطرهای امام راحل گوش فرانداد و با یک محاسبه غلط به افغانستان یورش برد که به فضل الهی زمین گیر و در باتلاق عمیقی گرفتار شد. امام تاسف خود را از این حادثه تلخ که برای ملت مظلوم افغانستان خسارات عظیم انسانی و مالی به بار آورد چنین اعلام کرد: (.... من متأسفم که شوروی به تذکر و هشدار من در مورد افغانستان عمل نمود و به این کشور اسلامی حمله کرد. بارها گفته‌ام و اکنون نیز تذکر می‌دهم که ملت افغانستان را به حال خود رها کنید. مردم افغانستان سرنوشت خودشان را تعیین نموده و استقلال خود را تضمین می‌کنند. و به ولایت کرملین یا قیومت آمریکا احتیاج ندارند) ۴۱. حمایت او محرومان و مستضعفان مستضعفان و محرومان در جوامع گوناگون کمتر مورد توجه حکومتها قرار می‌یگرند و غالب قدرتهای سیاسی با حربه زر و زور و تزویر آنان را در اختیار مطامع خود در می‌آورند. چه بسیار حرکتها و قیامهایی که با نام محرومان و فداکاری آنان پایه ریزی و به پیروزی رسیداما پس از اندک زمانی فرصت طلبان برایکه قدرت تکیه دادند. و از قش محروم و فداکار زاویه گرفتند. تنها در حرکتی که در طول تاریخ بحق حمایت و طرفداری از محرومان و مستضعفان را در راس برنامه‌های خود قرار داده است نهضت انبیاء و پیروان راستین آنان بوده است. این معنی هم در ادیان آسمانی گذشته سابقه دارد و هم در شریعت اسلام از جایگاه خاصی برخوردار است در آیات بسیاری خداوند پیامبر گرامی اسلام را به همنشینی و حمایت از محرومان و مستضعفان فرا می‌خواند و از طرفداری مال اندوزان بر حذر می‌دارد. از باب نمونه: و اصبر نفسك مع الذین یدعون ربهم بالعذاه والعشی یریدون و وجهه ولا با کسانی که بامداد و شبانگاه پروردگار خویش را می‌خوانند و رضای او را می‌جویند با کشیایی قرین باش ... کسی که دل وی از یاد خویش غافل کرده ایم و هوس خود را پیروی کرده و کارش زیاده روی است اطاعت مکن. در ذیل این آیه حدیثی وارد شده است که بیانگر شان نزول آیه نیز می‌باشد و ترسیمی گویا از رفتار پیامبر(ص) با مستضعفان و محرومان است. عده‌ای از مولفه قلوبهم سران مشرکین که پیامبر برای جلب دل‌های آنان به اسلام مشتاق بود و از آنان دلجویی می‌کرد نزد پیامبر آمدند و گفتند: پیامبر! اگر در صدر مجلس نشینی و این پشمینه پوشان بدبوی و کثیف را از ما دور کنی. نزد تو می‌آییم و دینت را می‌پذیریم. مانع از شرکت در جلسات تو جز اینا چیزی نیست. در این هنگام آیه شریفه نازل شد. پیامبر(ص) پیاخاست و به جستجوی این بینوایان و مستضعفان شتافت آنان را در گوشه مسجد دید که به ذکر الهی مشغولند. به آنان فرمود: خدای را سپاس که زندگیم را به پایان نرساند تا دستور داد که در کنار گروهی از اتمم باشم و با آنان زندگی کنم. هان! من در زندگی و مرگ با شما هستم (۴۳ در حکومت علی (ع) حمایت از طبقه محروم جامعه در راس برنامه‌های حکومتی حضرتش بود. در برنامه سیاسی حکومتی علی (ع) به مالک اشتر می‌فرماید: ... ثم الله الله فی الطبقة السفلی من الذین لا حیل لهم من المساکین والمحتاجین و اهل البوسی والزمینی سپس خدا را! خدا را! دو طبقه فرودین او مردم آنان که راه چاره ندارند و درویشان نیازمندان و بینوایان و از بیماری بر جای ماندگانند. از متون دینی و سیره پیامبر(ص) و امامان معصوم (ع) چنین استفاده می‌شود که بی توجهی به قشر محروم جامعه و احساس وظیفه و مسوولیت نکردن نسبت به آنان از فرهنگ اسلام به دور است. حضرت امام که تبلور اسلام راستین بود در طول حیات پر برکت خویش شیفته محرومان بود و انقلاب و پیروزی آن را و امدار آنان می‌دانست. تعبیرات امام بزرگوار در ستایش و حمایت پابرهنگان مستضعفان از حد و حصر بیرون است. حضرتش

توجه به محرومان جامعه را از وظایف مهم انقلاب می دانست و تاکید فراوان داشت که باید جهت گیری انقلاب و نظام اسلامی به سمت حمایت او محرومان باشد. وظیفه قانونگذاری و سیاستگذاران کشور می دانست که در وضع و اجرای احکام و قوانین الهی حقوق محرومان را دقیقاً در نظر داشته باشند. در این رابطه خطاب به شورای نگهبان می فرماید: (شما بیاید احکام الهی را اجرا کنید. باید قوانینی وضع شود که حقوق محرومین و فقراء به آنها باز گردانده شود. این وظیفه شماست) ۴۴. امام به خوبی آگاه بود که اگر قشر محروم جامعه از انقلاب و نظام اسلامی سرخورده گردند میدان بر زراندوزان بازو مهار هدایت اقتصاد فرهنگ و سیاست جامعه را از آنان به عهده خواهند گرفت از این روی به مسئولین هشدار می دهد که مبادا در دام صاحبان ثروت گرفتار آیند و مسیر حمایت از آنان را در پیش بگیرند که این با سیره معصومان (ع) در تضاد است: (... خدا نیاورد آن روزی را که سیاست ما و سیاست مسئولین کشور ما پشت کردن او محرومین و رو آوردن به حمایت از سرمایه دارها گردد.... این با سیره و روش انبیاء و ایمرالمومنین و ائمه معصومین (ع) سازگار نیست) ۴۵. از رهنمودهای جاودانه امام به طراحان آینده انقلاب در سیاست داخلی و خارجی کشور اسلامی حمایت از محرومان و پابرهنگان بود: (... ما باید برای پیشبردها و منافع ملت محروم ایران برنامه ریزی کنیم. ما باید در درارتباط با مردم جهان و رسیدگی به مشکلات و مسایل مسلمانان و حمایت از مبارزان و گرسنگان و محرومان با تمام وجود تلاش نماییم. و این را باید از اصول سیاست خارجی خود بدانیم ... ما باید از اصول سیاست خارجی خود بدانیم ما باید خود را آماده کنیم تا در برابر جبهه متحد شرق و غرب جبهه قدرتمند اسلامی انسانی با همان نام و نشان اسلام و انقلاب م تشکیل شود و آقایی و سروری محرومین و پابرهنگان جهان جشن گرفته شود) ۴۶. اینها نمونه ای بود از وظایف و مسؤولیتهای مهمی که همواره امام راحلمان آنها را به مردم مسلمان یادآور می شود. به امید این که همانند او اندیشه عمل به به تکلیف و وظیفه الهی بر سراسر زندگی فردی و اجتماعی حاکم باشد تا همچون او در تصمیم گیری قاطع و در سختیها و مشکلات آرام و استوار در برابر دشمنان سازش ناپذیر و در درون خود مطمئن باشیم. پاورقی ها ۱. سوره طه آیه ۱. ۲. نهج البلاغه خطبه ۳. ۳. بحار الانوار ج ۴۱. ۴. تاریخ طبری ج ۴. ۳۰۴. ۵. سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی ج ۱. ۲۰. ۶. از سخنان امام در تاریخ ۱۶/۱۰/۵۹. ۷. صحیفه نور ج ۵. ۱۰۲. ۸. نهضت امام خمینی ج ۱. ۳۷۵. ۹. صحیفه نور ج ۱۰. ۱۴. ۴۰. ۱۰. همان مدرک ج ۱۱. ۲۰. ۲۴۱. ۱۱. پیام امام به حوزویان. ۱۲. نامه انقلاب اسلامی شماره ۶۲ سال ۱۳۶۹. ۱۳. صحیفه نور ج ۱۷. ۱۳. ۱۴. احتجاج طبرسی چاپ بیروت ج ۱۷. ۱. ۱۵. پیام نوروز سال ۱۳۵۸. ۱۶. سخنرانی امام در تاریخ ۵۸/۰۳/۲۸. ۱۷. وصیتنامه سیاسی الهی امام. ۱۸. صحیفه نور ج ۱۵. ۲۱۲. ۱۹. کتاب البیع امام خمینی ج ۲. ۴۶۰. ۲۰. ولایت فقیه امام خمینی ۳۸. ۲۱. صحیفه نور ج ۱۷. ۲۵۳. ۲۲. سخنرانی امام در تاریخ ۲۳. ۶۴/۱۱/۲۳. صحیفه نور ج ۲۴. ۰۵/۲/۰۵. ۲۴. وصیتنامه سیاسی الهی امام. ۲۵. کتاب وحدت. ۲۰۳. ۲۶. صحیفه نور ج ۱۶/۰۴/۲۷. صحیفه نور ج ۱۳. ۱۶۳. ۲۸. صحیفه نور ج ۳. ۴۴. ۲۹. سخنرانی امام در تاریخ ۶۵/۱۲/۲۴. ۳۰. صحیفه نور ج ۱۲. ۱۹۲. ۳۱. سخنرانی امام در تاریخ: ۶۶/۰۵/۸. ۳۲. صحیفه نور ج ۱. ۲۰۷. ۳۳. پیام امام در سال ۱۳۴۱ مطابق با ۲۹ صفر ۱۳۸۷ ق. ۳۴. پیام امام در ۱۶ رمضان ۱۳۹۳ ق. ۳۵. صحیفه نور ج ۱۴. ۶۳. ۳۶. صحیفه نور ج ۱۵. ۷۳. ۳۷. پیام امام بمناسبت روز قدس ۱۷/۰۵/۱۳۵۸. ۳۸. صحیفه نور ج ۲۰. ۱۱۵. در تاریخ ۶۶/۰۵/۱۰. ۳۹. اندیشه های امام خمینی. ۴۷۱. ۴۰. پیام امام در تاریخ: ۵۹/۰۱/۱. ۴۱. صحیفه نور ج ۲۰. ۱۱۳. ۴۲. سوره کهف آیه ۲۸. ۴۳. الحیاه ج ۲. ۵۳۵۲. ۴۴. در جستجوی راه امام از کلام امام دفتر اول. ۸۱۸۷. ۴۵. همان مدرک مستضعفین و مستکبرین. ۴۶. همان مدرک.

ابعاد فقهی امام خمینی (ره)

ابعاد فقهی امام خمینی (ره) در گفتگو با آیات و اساتید: سیدعباس خاتم یزدی، سید حسن شمس خراسانی، شیخ لطف الله صافی، حسین مظاهری، هادی معرفت مصاحبه با: آیت الله خاتم یزدی فقه اهل بیت: مفهوم ولایت مطلقه چیست؟ منظور امام از

ولایت مطلقه فقیه چه بود؟ آیت الله خاتم یزدی: منظور امام از ولایت مطلقه، همان اطلاق و گستردگی در اختیارات و اداره امور است که برای ائمه (ع) وجود داشت. همان طور که ولایت انبیا و اولیا قیدی ندارد، ولایت فقیه نیز هیچ محدودیت و قیدی ندارد. به عبارت دیگر: منظور از مفهوم مطلقه در ولایت فقیه، فرا قانونی بودن است، نه محدودیت قانونی. حضرت امام در صحیفه نور، ج ۱ امی فرماید: آنچه در قانون اساسی آمده، برخی از شوونات ولی فقیه است، نه تمام آن و به اصطلاح علمی آنچه در قانون به عنوان شرح وظایف ولی فقیه شمرده شده، اثبات شیء است و اثبات شیء نفی ماعدا نمی کند. کلیه کسانی که در میان قدما عموم ولایت را مطرح کرده اند، همان ولایت مطلقه را در نظر دارند و ولایت مطلقه فقیه همان ولایت امامان معصوم (ع) است، البته به استثنای مقامات معنوی که معصوم دارد و ولی فقیه ندارد. امام هم فرمود: ولایت مطلقه فقیه همان ولایت مطلقه رسول الله (ص) است. فقیه جامع الشرائط در تمامی عرصه های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و سیاسی با استفاده از نظریات کارشناسی و مشاوران فنی بر اساس تشخیص و مصلحت امت، می تواند تصمیم بگیرد. البته ولایت مطلقه به معنای دیکتاتوری و استبداد و تصمیمی نفسانی نیست، بلکه فقیه با شرایط ویژه که تالی تلو معصوم است، این ولایت را دارد و اگر خدای ناکرده در اعمال ولایت خویش جنبه های نفسانی را لحاظ کند، به قول حضرت امام، خود به خود از ولایت معزل می گردد. امام خمینی نیز به صورت صریح شبهاتی که امروزه مطرح می شود، در بیانات خویش مطرح کرده اند و در پاسخ فرموده اند: این شبهات بیانگر این است که اینان فقیه را نشناخته اند. فقه و عدالت را نمی دانند یعنی چه، شرایط ولی فقیه را نمی دانند! فقه اهل بیت: دلایل حضرت امام برولایت مطلقه چیست؟ آیا به نظر شما این دلایل تمام است؟ آیت الله خاتم یزدی: امام با استفاده از مبانی کلامی و دلایل عقلی مبنی بر ضرورت امامت و استمرار آن در عصر غیبت، ولایت مطلقه را اثبات می کنند و در مباحث فقهی هم روایات را از نظر دلالتی و سندی تام می دانند و در نهایت می فرمایند: از این روایات (مقبوله عمر بن حنظله، صحیح ابی خدیجه، توفیق شریف، صحیح زراره) و مانند آن عموم و اطلاق ولایت برای فقیه استفاده می گردد و به نظر ما نیز استدلال امام تمام است. و اثبات ولایت فقیه از طریق امور حسبه با مشکلات فقهی فراوانی مواجه است، و انگهی زعامت امور سیاسی و سرپرستی مسلمانان با محدودیتی که در امور حسبه وجود دارد، امکان پذیر نیست. فقه اهل بیت: امور حسبه را تعریف کنید و تفاوت دیدگاه امام خمینی و محقق خوئی در تشکیل حکومت اسلامی را بیان کنید و نظریه مختار را توضیح دهید. آیت الله خاتم یزدی: امور حسبه یعنی اموری که شارع مقدس و شریعت هرگز به فروگذاری آن رضایت نمی دهد (لا یرضی الشارع بتعطیلها) بلکه به پا داشتن آن، واجب شرعی است و رها ساختن و تعطیل آن از نظر شرع، جایز نیست. امور حسبه به گونه واجب کفایی بر همگان واجب می گردد، تا اندازه ای که به اندازه کفایت انجام می گردد. اگر عده ای برعهده گرفتند و توانایی انجام آن امور را داشتند و در انجام آن کوتاهی نکردند، از دیگران ساقط می گردد. مثلا- اموال یتیمان بی سرپرست و اموال قاصران و غایبان از مصادیق امور حسبه است که شارع به اهمال و تعطیلی آن راضی نمی گردد. برخی از فقها امور حسبه را در همین محدوده اموال قصر و غیب و یتامی خلاصه کرده اند، در صورتی که فقهای بزرگی چون صاحب جواهر و امام راحل و آیت الله خوئی، گستره آن را در تمامی احکام انتظامی اسلام دانسته اند. در مورد تشکیل حکومت اسلامی تفاوت دیدگاه امام با مرحوم آقای خوئی این است که آقای خوئی احکام انتظامی اسلام و اجرایی و تشکیل حکومت را از اموری می دانند که شارع به فروگذاری آن رضایت نمی دهد. آیت الله خوئی معتقد است که فقیه جامع الشرائط در عصر غیبت می تواند تشکیل حکومت دهد و احکام انتظامی را اجرا کند، زیرا اجرای احکام انتظامی در راستای مصلحت عمومی تشریح شده تا جلو مفساد و ظلم و ستم را بگیرد، به علاوه، دلایل اجرای قصاص و دیات و حدود و سایر احکام انتظامی اسلام، اطلاق دارد و نمی توان آن را مقید به زمان خاص یا حالت خاصی دانست. از منظر ایشان، برای جلوگیری از هرج و مرج و اختلال نظام، قدر متیقن از اجرای احکام انتظامی اسلام، فقهای جامع الشرائط هستند. ایشان با اشاره به (ان هناک امورا لابد ان تتحقق خارجا المعبر عنها بالامور الحسیبه و القدر المتیقن هو قیام الفقیه بها) () و با استفاده از توفیق شریف (امالحوادث الواقعه

فارجعوا فیها الی رواه احادیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله) و روایات دیگری که صدور حکم در عصر غیبت را شایسته فقهای جامع الشرائط می‌داند، نتیجه می‌گیرند که مساله حکومت و سرپرستی امور مردم در جهت حفظ مصالح امت و حراست از مبانی اسلام است و از مهمترین واجباتی که شرع مقدس تن به اهمال آن نمی‌دهد و نمی‌توان در برابر آن بی تفاوت بود. قدر متیقن این است که وظیفه فقهاست تا این مسوولیت اجرایی را به عهده بگیرند. آیت الله خوئی، ولایت را یک وظیفه و تکلیف برای فقیه جامع الشرائط می‌شمرند و دلایل ثبوت ولایت فقیه در عصر غیبت را قبول ندارند و آنچه طبق نصوص شرعی برای او ثابت است، نفوذ قضا و حجیت فتوای اوست و جواز تصرف او در امور حسیه از نظر محقق خوئی، از باب ولایت او نیست، بلکه تنها به جهت مورد متیقن بودن وی، در به پاداشتن چنین اموری است. به همین جهت صرفاً یک تکلیف و وظیفه شرعی از باب وجوب کفایی است و افرادی را که در جهات مختلف منصوب کرده، و کلای او شمرده می‌شوند و بامردن وی از وکالت منعزل می‌گردند و به همین جهت فقیه حق جواز تصرف در امور را به اندازه قدر متیقن دارد و نه بیشتر. عبارت مرحوم آیت الله خوئی در این باره چنین است: الولایه لم تثبت للفقیه فی عصر الغیبه بدلیل بل الثابت حسب النصوص امران: نفوذ قضائیه و حجیه فتوا و ان تصرفه فی الامور الحسیه لیس عن ولایه و من ثم ینعزل و کیله بموته لانه انما جاز له التصرف من باب الاخذ بالقدر المتیقن فقط. (۱) اما امام خمینی (ره) تشکیل حکومت اسلامی و مساله زعامت سیاسی و ولایت مطلقه فقیه را در استمرار ولایت ائمه (ع) می‌داند و می‌فرماید: همان دلیلی که بر ضرورت امامت اقامه می‌گردد، عیناً بر ضرورت تداوم ولایت در عصر غیبت دلالت دارد و آن لزوم برپا داشتن نظام و مسوولیت اجرای عدالت اجتماعی است. عین عبارت امام خمینی است: فما هو دلیل الامامه بعینه دلیل علی لزوم الحکومه بعد غیبه ولی الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف. (۲) امام خمینی ضمن اشاره به این که در عصر غیبت تمامی احکام انتظامی اسلام ادامه دارد، به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی و رهبری ملت توسط فقیه جامع می‌پردازند و می‌فرمایند: ولایت فقیه یک امر بدیهی است که تصور اطراف و جوانب آن کافی در تصدیق آن است. هدف شارع جز با تعیین والی و حاکم اسلامی و مشخص شدن شرایط و صلاحیت لازم در اجرای امور، قابل تأمین نیست. از دیدگاه امام خمینی فقاهت و عدالت از شرایط ولی فقیه است که با از بین رفتن آن یا فقدان آن، فقیه خود به خود از ولایت منعزل می‌گردد. به نظر ما نیز حق با امام خمینی است، زیرا با امور حسیه مشکلات حکومت اسلامی و معضلات پیچیده عرصه سیاست و مدیریت و نظام برطرف نمی‌گردد و به عبارت دیگر بادهست بسته نمی‌توان تشکیل حکومت داد. تمام دلایلی که در علم کلام برای ضرورت امامت مطرح است مثل (الامام لطلاف، فیجب نصبه علی الله، تحصیلاً للغرض) در عصر غیبت نیز نسبت به فقیه جامع الشرائط جاری است، لذا حضرت امیر (ع) فرمود: (فرضت الامامه نظاماً للامه) یعنی مساله هبری و زعامت سیاسی امت، باعث نظم و انتظام در جامعه است. البته در روایات ما به شرایط وسیع تری نیز برای حاکم اشاره شده است. حضرت امیر (ع) فرمود: ولا یحمل هذا العلم الا اهل البصر و الصبر و العلم بمواضع الحق. (۳) پرچم زعامت امت باید در دست کسی باشد که دارای بینش و استقامت و آگاهی کامل به مواضع حق باشد و توانایی تمییز حق از باطل را داشته باشد و این جز با احاطه کامل بر مبانی اسلام و فقاهت امکان پذیر نیست. فقه اهل بیت: حضرت امام خمینی عبارتی دارد که می‌فهماند ولایت از امور وضعی اعتباری عقلایی است: (والولایه من الامور الوضعیه الاعتباریه العقلائیه). لطفاً توضیح دهید منظور امام از این عبارت چیست؟ آیت الله خاتم یزدی: منظور این است که ولایت از امور اعتباری است که عقلای عالم آن را اعتبار می‌کنند و شارع هم به اعتبار این که عقل العقلاست آن را امضا کرده است، مثل ملکیت که شارع امضا کرده است، اما گاهی امور اعتباری، نظری است و گاهی بدیهی. امام معتقد است که ولایت از امور اعتباری بدیهی و روشن است که با صرف تصور اطراف و جوانب آن جزم به لزوم پیدا می‌کنیم، به همین جهت امام در بیانی دارند که ولایت فقیه از امور عقلی و بدیهی است که تصور اطراف و جوانب آن در تصدیقش کافی است منافاتی هم ندارد که ولایت از امور عقلی باشد و عقل و عقلا، بدان حکم کنند و در عین حال بدیهی هم باشد. اعتبار گسترده ولایت هم گاهی عقل است و گاهی عقلا و گاهی هردو و گاهی شارع. ولایت از امور اعتباری است که هم

عقل بدان حکم می کند و هم عقلای عالم اعتبار می کنند و هم شرع اعتبار عقل را معتبر می داند و امضا می کند. فقه اهل بیت: آیا تعبیر ولایت مطلقه در میان فقهای پیشین نیز بوده است؟ در بررسی برخی از متون فقهی تعبیری مثل (الولایه العامه) یا (عموم الولایه) و... دیده می شود، مثلاً- صاحب جواهر ضمن اشاره به رای مشهور فقها در ولایت عامه فقیهان در باره تمامی شئون از جمله اجرای احکام انتظامی می فرماید: (لظهور قوله (ع): (فانی قد جعلته علیکم حاکما) فی اراده الولایه العامه نحو المنصوب الخاص كذلك الی اهل الاطراف، الذی لا اشکال فی ظهور اراده الولایه العامه فی جمیع امور المنصوب علیهم فیه بل قوله (ع): (فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله...) اشد ظهورا فی اراده کونه حجه فیما انا فیه حجه الله علیکم و منه اقامه الحدود بل ما عن بعض الکتب (خلیفتی علیکم) اشد ظهورا، ضروره معلومیه کون المراد من الخلیفه عموم الولایه عرفا نحو قوله تعالی: یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق.) (لطفنا بفرماید آیا مراد از (الولایه العامه) یا (عموم الولایه) همان ولایت مطلقه است که در بیانات امام خمینی مطرح شد؟ آیت الله خاتم یزدی: بلی به نظر ما منظور قدما و فقیهان پیشین از این تعبیر، همان ولایت مطلقه ای است که امام خمینی مطرح کردند و از روایات هم همین مطلب استفاده می شود، چنانچه در همین عبارت که از صاحب جواهر خواندید، ایشان می فرمایند: ظاهر تعبیر روایات (فانی قد جعلته علیکم حاکما) یا (فانهم حجتی علیکم) یعنی (فقیهان) حجت ما هستند، همان گونه که ما حجت خداییم بر شما، فهمیده می شود، که ولایت فقها، عام و فراگیر است، همان گونه که ولایت امامان معصوم شمول و گستردگی دارد. فقیهان حجت الهی بر مردم در تمام اموری هستند که امامان حجت خدایند که برخی از آن امور اقامه حدود است، بلکه طبق تصریح صاحب جواهر در برخی از کتب روایی به جای (حجتی)، (خلیفتی) به کار رفته است که گستردگی ولایت فقیه را با ظهور شدیدتری ثابت می کند، چون مراد از خلافت، همان عموم ولایت است از نظر عرفی مانند آیه شریفه (یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق). فقه اهل بیت: امام خمینی (ره) به نصب الهی ولی امر و نقش واقعی مردم اشاره می کند با توجه به این دو نکته، مبنای مشروعیت حکومت اسلامی را چه می دانید و نقش مردم در تعیین ولی امر از میان فقهای جامع الشرائط چیست؟ آیت الله خاتم یزدی: حکومت و ولایت را در دو بعد زیر می توان تعریف کرد: بعد الهی و بعد مردمی. هریک از این دو بعد موقعیت مخصوص ویژه خود را در ولایت باید داشته باشد. در کلمات حضرت امام (ره) اشارات واضحی به هر دو بعد دیده می شود. اینک این جانب به هریک از این دو بعد در حد این مصاحبه اشاره می کنم و در توضیح بیشتر به کتاب ولایت فقیه امام قدس سره رجوع می کنم. بعد الهی ولایت - ولایت امر در اسلام یک امر الهی است یعنی فقط خدا بر مردم ولایت دارد و هیچ کس دیگر جز خدا بر مردم ولایت ندارد، مگر آن که به امر خدا باشد. بنا بر این بعد الهی ولایت در این دو نقطه خلاصه می شود: الف) ولایت و حاکمیت در زندگانی مردم، از آن خداست و هیچ کس جز خداوند، بر مردم ولایت و حاکمیت ندارد. ب) در صورتی ولایت مردم مشروع است که از طرف خدا اذن داده شود قرآن این دو معنا را صراحتا ذکر می کند. در باره نکته نخست، قرآن با اصرار و تاکید، امر حکم و ولایت را فقط مخصوص خداوند می داند (ان الحكم الا- لله) (و این حکم نباید فقط احکام تکوینی باشد، بلکه هر حکمی چه تکوینی و چه تشریحی، چه حکومتی و چه ولایتی و آیه شریفه صراحت در حضر دارد، به دلیل (ان و الا). درباره دومین نکته، قرآن می گوید: (الله اکذک لکم ام علی الله تفترون). هر چه اختیار آن به دست خداوند است، هیچ کس حق مداخله در آن را جز با اذن خدا ندارد و هر کس در این موارد ادعایی بکند، از او سوال خواهند کرد: خداوند به شما اذن داده یا به خدا افترا می بندید؟! بنا بر این هیچ ولایتی جز با اذن خدا مشروعیت ندارد. بعد مردمی ولایت - مردم در تصمیم گیری های ولایت و حکومت در عصر غیبت دو نوع مشارکت دارند: یکی در اصل تصمیم گیری است که باید الزاما با مشورت صورت بپذیرد و دلیل آن از قرآن کریم: (و شاورهم فی الامر) و (امرهم شوری بینهم) و آیات دیگری باشد و همچنین روایات فراوانی است که مقداری از آن را صاحب وسائل (ره) در جلد هشتم (چاپ جدید) جمع آوری کرده است که در آن روایات صحیح و صریحی هست که قابل خدشه از لحاظ سند و متن نمی باشد، ولی به نظر بنده این نصوص اگر چه دلالت بر الزام حاکم به شورا دارد و حاکم را ملزم می

کند که تن به شورا بدهد، ولی به هیچ وجه دلالت ندارد که نتیجه شورا برای حاکم ملزم باشد، یعنی ولی امر ناچار باشد که به مشورت عمل نکند. شورا نه فقط در تصمیم‌گیری‌ها الزاماً باید به کار برده شود، بلکه به نظر این جانب در اصل انتخاب ولی امر در عصر غیبت نیز باید به کار برده شود، چون در عصر غیبت نصی در کار نیست که دلیل تعیین ولی امر و امام باشد. بنا بر این راه دیگری غیر از شورا تصور نمی‌شود. شاید در پاسخ سوالهای دیگر فرصتی برای توضیح این مطلب پیش بیاید نقش دوم مشارکت مردمی در امور حکومتی و ولایت در نظام اسلامی، مراقبت و پاسداری و نگهداری در اجرای قوانین است. مردم موظفند که هر جا خللی در اجرای قانون ببینند، تذکر دهند و اگر مفید نیافتاد، اعتراض کنند. این وظیفه امر به معروف و نهی از منکر است که خداوند در قرآن صریحاً به آن امر می‌کند: (ولتکن منکم امه یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون.) (در این آیه شریفه تکلیف امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک مسوولیت تخصصی و ویژه مطرح شده است که با اندک تاملی این مطلب واضح می‌شود در این آیه شریفه من تبعیضی است، یعنی گروهی از شما، و این همان معنای (منکم امه) است، یعنی امتی از شما. بنا بر این در امت اسلامی باید جمعی برای این کار تخصص پیدا کنند که بتوانند از کارهای اجرایی دولت مراقبت کنند و نقاط ضعف و خلل و فساد اداری و اجرایی را تذکر بدهند. بنا بر این مردم در نظام اسلامی نقش دو گانه ای دارند: از یک طرف در تعیین ولی امر (در عصر غیبت)، و در تصمیم‌گیری‌های حکومتی باید به رای آنها الزاماً توجه شود و دولت با پشتوانه افکار و آرای مردم تصمیم‌گیری بکند، و از طرف دیگر در مرحله اجرا مردم باید مراقبت و نظارت داشته باشند. به کار بستن این نقش مردمی دو گانه در تشکیلات نظام اسلامی جدید آکه پیچیدگی‌های فراوانی دارد، باید به وسیله سازمانها و نهادها و تشکیلات منظم با طرح و نظم و آیین نامه و اساسنامه صورت پذیرد و در قانون اساسی نظام اسلامی جایگاه مناسبی داشته باشد. فقه اهل بیت: شیوه‌های تصمیم‌گیری‌های کلان حکومتی در نظام اسلامی چگونه است؟ آیا حاکم ملزم به مشورت است و رعایت رضایت عمومی شرط است؟ آیت الله خاتم‌یزدی: برگشت این پرسش به سوال‌های زیر است: سوال اول آن که: تصمیم‌گیری در نظام اسلامی فقط با رای ولی امر صورت می‌گیرد یا مشارکت مردم در رای و مشورت الزاماً شرط است؟ سوال دوم: در صورتی که مشارکت مردم شرط باشد، آیا آرای مردم برای ولی امر به مقیاس اکثریت یا هر مقیاس دیگری الزام آور است؟ سوال سوم: در صورتی که آرای مردم (اهل حل و عقد) برای ولی امر الزام آور نباشد، آیا ولی امر و مسوولان نظام می‌توانند بر خلاف افکار عمومی مردم اقدامی بکنند؟ من در اینجا تا آن اندازه که فرصت هست، سعی می‌کنم به این سه پرسش پاسخ بدهم. پاسخ پرسش اول را قبلاً توضیح دادم در نظام اسلامی رجوع به مردم و نظر خواهی از مردم و مشورت کردن یک مساله الزامی است که هر حاکمی ناچار باید آن را بپذیرد و به آن تن بدهد و هیچ استثنایی وجود ندارد. اگر دلیلی برای این مطلب به جز آیه ۱۵۹ سوره آل عمران نداشته باشیم، کافی است. این آیه صراحت دارد که ولی امر باید مشورت بکند و امر در (وشاورهم) ظاهر در وجوب است و تعلیلی که در آخر این آیه ذکر شده (ولو کنت فظاً غلیظ القلب لانفکضوا من حولک) منافاتی با این مطلب ندارد، و در ماهیت امر و وجوب تغییری نمی‌دهد. ما از تمسک به ادله دیگر خودداری می‌کنیم و همین آیه شریفه را برای استظهار وجوب مشورت برای ولی امر کافی می‌دانیم. اما پاسخ پرسش دوم: هیچ دلیلی وجود ندارد که آرای مردم برای ولی امر الزام آور شود. این پاسخ منافاتی با پاسخ پرسش اول ندارد و اینها دو مطلب هستند و جواب جداگانه دارند. بنده با مراجعه و سیعی که به ادله و نصوص شورا در کتاب و سنت کردم، هیچ گاه دلیلی بر الزام آور بودن شورا برای ولی امر ندیدم. کسانی که به نصوص شورا بر این مطلب تمسک کرده اند، از قبیل شیخ محمد عبده در تفسیر المنار (S.S) (به روایت شیخ رشید رضا) میان پرسش اول با پرسش دوم اشتباه کرده اند. این اشتباه عجیبی است، چون با کمترین تامل در ادله شورا مرتفع می‌شود و جایی برای این اشتباه باقی نمی‌ماند. علما و فقهای اهل تسنن بیشتر متمایل به این رای هستند و تبعیت از آرای اکثریت شورا را بر امام لازم می‌دانند، از آن جمله دکتر (محمد رافت عثمان) در کتاب (رئاسه الدوله فی الفقه الاسلامی) (S.S) است، و آقای (عبدالرحمن عبدالخالق) در کتاب (الشوری فی ظل نظام الحکم

الاسلامی) (S.S) از دیگر موافقان است، ولی جمعی از فقها و علمای اهل تسنن رای مردم را تایید می کنند، از قبیل قرطبی در تفسیر خود (S.S) علما و مفسران و فقهای شیعه غالبا همین رای را اختیار می کنند. مرحوم شیخ محمد جواد بلاغی در تفسیر خود (الاء الرحمن) (S.S) در تفسیر آیه (وشاورهم فی الامر) همین رای را انتخاب کرده است، همچنین مرحوم سید عبدالله شبر در تفسیر خود (S.S)، و فیض کاشانی نیز در تفسیر آیه (فاذا عزم فتوکل علی الله) در تفسیر خود (صافی) (S.S) همین رای را اختیار کرده است. بنده این بحث را نسبتا مستوفی در کتاب (ولایه الامر) (S.S) که به چاپ رسیده است، شرح داده ام، ولی این جا همین مقدار اشاره می کنم که آیه ۱۵۹ سوره آل عمران گویای این مطلب است، چون در آیه بعد، پس از امر به شورا، خداوند به پیامبر خود صراحتا می گوید: بعد از مشورت های کافی به هر چه عزم و اراده کردی، با توکل به خدا عمل بکن (فاذا عزم فتوکل علی الله). در کتاب شریف نهج البلاغه، سید رضی (ره) از امیر المومنین (ع) روایت می کند که وقتی عبدالله بن عباس رای را به عنوان مشورت با امام (ع) در میان گذاشت و امام (ع) نپسندید... به او فرمود: علیک ان تشیر علی فاذا خالفتک فاطعنی. عیاشی در تفسیر خود از احمد بن محمد و او از علی بن مهزیار روایت می کند: کتب الی ابوجعفر (ع) (ان سکل فلانا ان یشیر علی و یتخیر لنفسه، فهو اعلم بما یجوز فی بلده، و کیف یعامل السلاطین، فان المشوره مبارکه، قال الله لنبیه فی محکم کتابة: و شاورهم فی الامر فاذا عزم فتوکل علی الله، فان کان ما یقول مما یجوز کتبت اصوب رایه و ان کان غیر ذلک رجوت ان اضعه علی الطریق ان شاء الله. (S.S) دو روایت اخیر به جهت اشکال در سند فقط برای تایید ذکر شده است. و اصل دلیل همان است که شرح دادم که به نظر اینجانب کامل و کافی است. پرسش سوم آن که اگر به کار بستن آراء مشورتی مردم برای ولی امر لازم نباشد، آیا حاکم اسلامی می تواند با افکار و آرای عمومی مردم مخالفت کند و خود به تهایی تصمیمی بگیرد که اکثر مردم با آن مخالف باشند؟ جواب این سوال قطعا منفی است، ولی نه به دلیل آیات و روایات شورا، بلکه به این جهت که این گونه سیاستها حاکم اسلامی را از مردم جدا می کند و نوعی احترام نگذاشتن به افکار عمومی مردم به حساب می آید که خود سبب وهن و ضعف نظام می شود و این کار حرام است. حضرت رسول الله (ص) روزی که شنید قریش برای انتقام از شکست جنگ بدر، لشکر کشی کرده اند، مصلحت را در این دید که مسلمانان در مدینه بمانند و قریش را به مدینه بکشانند، آنان در کوچه و از بالای خانه ها با قریش بجنگند، ولی اصحاب که پیروزی بدر آنها را مغرور کرده بود اصرار داشتند که به جنگ آنها در خارج از مدینه بروند و چون حضرت رسول الله (ص) اصرار اصحاب را بر این مطلب مشاهده کرد، از رای خود تنازل کرد و با کراهت رای اصحاب را پذیرفت و به خانه برگشت و لباس رزم به تن کرد که از مدینه خارج شوند، اصحاب چون کراهت را بر چهره مبارک رسول الله (ص) دیدند، یکدیگر را ملامت کردند و از حضرت خواستند که به رای خود عمل کند و در مدینه بمانند، ولی رسول الله (ص) دیگر نپذیرفتند و فرمود: (لاینبغی لنبی لبس لامه حربه ان ینزعها). فقه اهل بیت: مفاهیم و مبانی مختلف در نظریه انتصاب یا انتخاب ولی امر چیست؟ آیت الله خاتم یزدی: در مساله ولایت امر در عصر غیبت دو نظریه وجود دارد: نظریه انتصاب و نظریه انتخاب. ادله نظریه نصب: دلیل نظریه انتصاب ظواهر روایاتی است که در ولایت فقیه به آن تمسک می کنند، که این جا نمونه هایی از آن را بدون ذکر سند و مناقشه سندی و دلالتی ذکر می کنم: ۱. مقبوله عمر بن حنظله: من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا، و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما. ۲. روایت صدوق از رسول الله (ص): اللهم ارحم خلفائی، قیل له: یا رسول الله و من خلفاؤک؟ قال: الذین یاتون من بعدی یروون حدیثی و سنتی. ۳. روایت (الفقهاء حصون الاسلام) و (العلماء ورثه الانبیاء). ۴. توفیق شریف (اما الحوادث الواقعه، فارجعوا فیها الی رواه احادیثنا فانهم حجتی علیکم). ۵. روایت تحف العقول از امام حسین (ع) (مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء). و امثال این روایت که ظاهر آنها این است که هر فقهی بر مردم ولایت فعلی دارد. مناقشه ادله نظریه نصب: مناقشه در این استظهار به نظر این جانب مناقشه بجایی است، چون نصب فعلی همه افرادی که صلاحیت ولایت را دارند، برای مقام ولایت یک شیوه غیر مالوفی نزد عقلاست. و شارع مقدس در شیوه های خود همان شیوه مالوف عقلا را به کار می برد و یاد نداریم در جایی

شارع از شیوه های غیر مالوف عقلایی استفاده کرده باشد. و اگر باشد، بسیار نادر است. ما شکی نداریم که این شیوه در نزد عقلا غیر مالوف است و هیچ جا در تاریخ و در مکانی دیده نشده است که همه کسانی که برای ولایت صلاحیت دارند، به ولایت نصب بشوند، افزون بر آن که یک روش غیر عملی است. مثلا اگر فرض کنیم در یک وقت صد نفر فقیه در جامعه اسلامی داشته باشیم که در حد امکان است باید هر صد نفر برشون مسلمانان حکومت فعلی کنند، که به هیچ وجه ممکن نیست و منشا بسیاری از مشکلات و مفاسد می شود که واضح است و نیاز به توضیح ندارد. راه حل‌هایی از قبیل آن که: هر کس قبلا متصدی ولایت شد، حق ولایت دارد و تمسک به عناوین ثانوی برای جلوگیری از ولایت دیگر فقها تکلف‌هایی غیر مانوس و غیر مالوف در رویه شارع است که جای بحث آن در اینجا نیست و این جانب در کتاب (ولایه الامر) آن را تا حدی شرح داده ام. بنا بر این از روایات فوق چنین باید استظهار شود که این روایات ناظر به شرط‌هایی است که به انسان اهلیت ولایت می دهد، مثل این که بگوییم هر طیبی می تواند مدیر بیمارستان بشود یعنی دانش طب به انسان اهلیت مدیریت بیمارستان را می دهد. یا اگر گفته شود: هر فرد نظامی می تواند وزیر دفاع باشد، بدین معناست که وزیر دفاع باید دانش نظامی را داشته باشد تا شایستگی این کار را داشته باشد و خلاصه مساله را باید این طور طرح کرد که کل حاکم فقیه) باشد نه (کل فقیه حاکم). روایات ولایت فقیه دور از این استظهار نیستند و معنای (مجاری الامور و الاحکام علی ایدی الفقهاء) این می شود: برای مجاری امور، مردم حتما باید به سمت فقها بروند و حاکم را از میان فقها انتخاب کنند و معنی (من کان منکم قد روی حدیثنا... فلیرضوا به حکما) این است که مردم برای حاکمیت باید به رواج حدیث و فقها رضایت بدهند. همچنین معنای (اللهم ارحم خلفائی) چنین می شود که خلفای رسول الله و حکام شرع کسانی هستند که حدیث و سنت او را روایت می کنند، اما آنان که از حدیث و سنت پیامبر بیگانه هستند، خلفای او نیستند. بنابر این روایات باب ولایت فقیه ناظر به مسائلی است که شرط ولایت است و ناظر به مساله نصب برای ولایت نیست. نظریه انتخاب: نظریه دوم، نظریه انتخاب است در صورتی که نظریه اول باطل باشد، خواه ناخواه باید نظریه انتخاب را پذیرفت، چون راه سومی در عصر غیبت متصور نیست، مگر آن که بگوییم حکومت لازم نیست یا به حکومت‌های ظالم می توان داد، که هر دوی اینها باطل است. بنابر این راهی غیر از انتخاب که یک شیوه عقلایی است، در پیش نداریم. این مطلب را اجمالا در مقدمات زیر توضیح می دهیم: مقدمه اول آن که: در عصر غیبت چون بر کسی تنصیب نشده (برای کسی نصی نیامده) بنابر این تمسک به نص خاص غیر ممکن است. مقدمه دوم: نصوص عامی که در ولایت فقها آمده به دلیل توضیحی که دادیم، نمی توانند دلیل نصب باشند. مقدمه سوم: شارع حتما در عصر غیبت حکومت و نظم را در زندگانی مسلمانان می خواهد و راضی نیست آنان بدون نظم و حکومت زندگی کنند که کاری غیر عقلایی است. مقدمه چهارم: اسلام به نظام‌های غیر اسلامی رضایت نمی دهد، چون رضایت به این نظامها نوعی تن دادن به ظلم است. خداوند در قرآن از تن دادن به ظلم صریحا نهی کرده است: ولا- ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار/هود: ۱۱۳، ولا تطیعوا امر المفسرین الذین یفسدون فی الارض و لا یصلحون/شعراء: ۱۵۱ - ۱۵۲، فاصبر لحکم ربک و لاتطع منهم آثما او کفورا/انسان: ۲۴، و لاتطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه و کان امره فرطا/کهف: ۲۸، الم ترالی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک و ما انزل من قبلک یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به و یرید الشیطان ان یضلهم ضلالا بعیدا/نساء: ۶۰، ان الذین توفاهم الملائکه ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض. قالوا: الم تکن ارض الله واسع، فتهاجروا فیها فاولئک ما واهم جهنم و ساءت مصیرا/نساء: ۹۷. مقدمه پنجم: اگر دلیلی بر نصب نداشته باشیم و فرض آن باشد که اقامه حکومت لازم باشد، راهی به جز راهی که عقلای عالم انتخاب کرده اند، در پیش نداریم و آن راهها (نتخاب) است میان (انتصاب) و (انتخاب) راه سومی نیست، مگر آن که بگوییم حکومت و نظام لازم نیست، که این قطعاً منتفی است و یا بگوییم تن دادن به نظام‌های غیر اسلامی اختیاریا جایز است، که در مقدمه چهارم آن را رد کردیم. بنا بر این راه منحصر به فرد در عصر غیبت، رجوع به انتخاب مردم است که در شریعت به عنوان (بیعت) مطرح شده است. مقدمه ششم: چنانچه انتخاب همه مردم بالا جماع ممکن نباشد که نیست، خواه ناخواه

به درجه نازل آن که انتخاب اکثریت است، باید بسنده کرد، و اگر این هم ممکن نبود، باید به انتخاب جمع عظیمی که رقیبی نداشته باشند، اکتفا کرد که درجه نازل اکثریت است، ولی به این شرط که در مقابل این جمع عظیم، اکثریتی نباشد که کس دیگری را انتخاب کرده باشند. به این ترتیب انتخاب راهی است مشروع برای نصب ولی امر و عملاً الان در جمهوری اسلامی همین راه طی می‌شود، گرچه فقهای معاصر رحمهم الله در مقام نظریه، خلاف آن را معتقدند. فقه اهل بیت: شرط ولایت فقیه آیا علمیت است؟ تدبیر و مدیریت در ولی فقیه یعنی چه و چگونه قابل اجراست؟ آیت الله خاتم یزدی: دو روایت حداقل وجود دارد که از نظر سند معتبر است و از نظر دلالت تاحدودی کافی به نظر می‌رسد: روایت اول: عن العیص بن قاسم عن ابی عبد الله (ع) قال: علیکم بتقوی الله، وحده لا شریک له، وانظروا لانفسکم، فوالله ان الرجل لیکون له الغنم فیها الراعی، فاذا وجد رجلا هو اعلم بغنمه من الذی هو فیها، یخرجه و یاتی بذلک الرجل الذی هو اعلم بغنمه منک الذی کان فیها. (S.S) این روایت از نظر سند صحیح است و اشکالی در سند آن نیست. علمیتی که در این صحیح آمده، باید در معرفت حلال و حرام و حدود الهی باشد، نه علمیت در تدبیر و سیاست و جنگ، گرچه آن علمیت هم مطلوب است، ولی علمیت در این صحیح مربوط به معرفت احکام الله است. این نظر با عنایت به اوضاع صدور روایت واضح می‌شود، چون زمان صدور روایت، سقوط بنی امیه بود. در این دوران سه گروه برای امامت مسلمانان مطرح بودند: یکی اهل بیت پیغمبر، یعنی فرزندان امام حسین (ع) و دوم سادات حسنی و سوم بنی العباس. مناقشه و خلاف بر سر این نبود که کدام آشنا تر به امور تدبیر دولت و سیاست و جنگ و صلح است، چون این مطلب قطعی بود که کسی به امامت پیدا می‌کند که آشنا به سیاست و اداره امور دولت باشد. اعتراض اهل بیت و در راس آنها امام صادق (ع) این بود که امامان اهل بیت از بنی الحسن و بنی العباس، به احکام خدا و حلال و حرام آشنا تر و عالم تر هستند. روایت دوم: صحیحی است که عبد الکریم بن عتبه از امام صادق (ع) روایت می‌کند: اتق الله و انتم ایها الرهط فاتقوا الله فان ابی حدثنی و کان خیر اهل الارض و اعلمهم بکتاب الله عزوجل و سنه نبیه: ان رسول الله (ص) قال: من ضرب الناس بسیفه و دعاهم الی نفسه و فی المسلمین من هو اعلم منه فهو ضال. (S1S) این روایت نیز از لحاظ سند صحیح است دلالت آن از دلالت صحیح اولی اقوی به نظر می‌رسد، چون در این صحیح محمد بن عبدالله بن الحسن (ع) برای امامت مسلمانان به امام صادق (ع) عرضه می‌شود و جمعی با عمرو بن عبیده محضر امام صادق (ع) می‌رسند تا امام را به امامت محمد بن عبدالله بن الحسن قانع کنند و زمینه را برای جایگزینی بنی الحسن (ع) به جای بنی امیه فراهم کنند. در این مجلس امام صادق (ع) بعد از آن که به سخنان عمرو بن عبیده گوش داد، آنان را موعظه می‌کند که دین خود را ارزان ن فروشند و برای امامت مسلمانان، اعلم آنها را به کتاب و سنت انتخاب کنند. با دقت در وضع صدور روایت کاملاً واضح می‌شود که مقصود امام صادق (ع) از علمیت، علمیت به کتاب و سنت است. همچنین در نهج البلاغه از امیرالمومنین (ع) آمده است: ایها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بامر الله فیه، فان شغب شاغب استعتب، فان ابی قوتل. (S1S) علمیت نسبی: باید این جا اضافه کنیم که این علمیت قطعاً علمیت مطلق نیست، چون امامت شروط دیگری هم دارد که از جمله کفایت و درایت و تدبیر و عدالت و تقواست. قطعاً مقصود از علمیت، علمیت نسبت به کسانی است که از عدالت و درایت و کفایت اداری و سیاسی برخوردار باشند، نه علمیت مطلق، چون اگر علمیت مطلق مقصود بود، چنانچه کسی حائز مقام علمیت بود، ولی از نظر کفایت و درایت ناتوان بود، باید بر کسی که از او در فقاہت کمتر باشد، ولی در اداره امور و تدبیر مملکت لایق و کاردان باشد، مقدم باشد، و حال آن که قطعاً چنین چیزی نیست و هیچ فقیهی نمی‌تواند چنین ادعایی بکند بنابراین علمیتی که در این دو صحیح آمده، علمیت مطلق نیست، بلکه علمیت نسبی است، یعنی نسبت به کسانی که حائز دیگر شرطهای امامت باشند، اعلم باشد. فقه اهل بیت: آیا ولایت فقیه محدودیت قانونی دارد یا فراقانونی است؟ آیت الله خاتم یزدی: برای این که بتوانیم به این سوال پاسخ بدهیم، باید اول قانون را در نظام اسلامی تعریف بکنیم. در نظام اسلامی قانون، (حکم) و (الزامی) است که ولی امر حکم آن را به مردم می‌دهد و به موجب همین حکم برای عامه مردم لازم الاجرا می‌شود و صلاحیت قانون گذاری فقط در اختیار

ولی امر است و قانون گذاری چیزی جز اعمال ولایت نیست. مصوبه های مجلس شورای اسلامی یا وزارتخانه ها و دیگر دستگاه های کشوری فقط با امضا و موافقت ولی امر حکم قانون را پیدا می کنند و حق قانون گذاری در ارگان ها و نهادهای کشور همیشه در طول ولایت است، نه در عرض آن. چنانچه وضع قانون فقط در صلاحیت ولی امر است، رفع قانون نیز به همان ملاک در صلاحیت اوست. بنابراین ولی امر می تواند قانون را در هر محدوده ای که بخواهد رفع و الغا بکند یا هر جور که صلاح بداند، مقید بکند، و این کار فراتر از قانون نیست، چون در این صورت دیگر قانونی نیست که عملی فراتر از آن صورت بپذیرد. ولی فقیه وقتی حکمی می دهد، الزاما باید آن حکم به موجب یک عنوان ثانوی الزام آوری باشد، و آن عنوان ثانوی برای شخص خود او نیز الزام آور است و چنان که آن عنوان باقی باشد، نمی تواند برخلاف آن حکم، حکمی بدهد. مثلا- اگر به عنوان ثانوی حفظ جان در دوران جنگ بر مردم لازم باشد که در خانه خود پناهگاهی بسازند و این عنوان به نظر او محقق باشد، خود او نمی تواند از این کار شانه خالی کند، مگر این که این عنوان به نظر او منتفی شده باشد. مساله دیگر این که نقض قانون از طرف ولی امر نباید سبب وهن قانون باشد، چه آن که وهن به قانون مردم را در تخلف از قانون بی باک می کند و این کار قطعاً حرام است و سبب اختلال نظم در جامعه می شود. فقه اهل بیت: جایگاه مصلحت در تصمیم گیری های ولی فقیه در نظام اسلامی چیست؟ آیا ملاک تصمیم گیری مصلحت است یا ضرورت؟ آیت الله خاتم یزدی: لازم است ابتدا درباره تخریب فقهی اعمال ولایت توضیحی بدهیم. در این مساله ما با دو سوال مواجه هستیم: سوال اول: این که ولی امر بر اساس چه ملاک هایی حکم می کند؟ سوال دوم: به چه دلیل حکم ولی امر بر مردم نافذ و الزام آور است؟ این دو سوال باهمدیگر تفاوت دارند و جواب سوال دوم (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) به درد جواب اول نمی خورد. در سوال اول دلیل حکم را می پرسیم، چون بالاخره در این حکم مباحی، واجب یا حرام شده است یا احیاناً واجبی، حرام یا حرامی، واجب شده است و این کار حتماً باید دلیل داشته باشد، ولی سوال دوم چیز دیگری است و در سوال دوم پرسش می شود که چرا حکم ولی امر برای عامه مردم الزام آور است؟ پاسخ سوال نخست این است که: دلیل حکم حاکم باید یکی از عناوین ثانوی که شرع آن را ملزم معرفی کرده، مثل (ضرر)، (ضرورت و اضطرار)، (ترس)، (خطر)، (نجات دادن نفس محترمه از هلاکت) و امثال آنها باشد. وقتی ولی امر به تحقق عنوانی از عناوین ثانویه اطمینان پیدا کرد، می تواند به موجب آن عنوان حکم بکند مثلاً حکم کند، که برای دفع دشمن، مردم باید مالیات فوق العاده بدهند، یا خدماتی را پشت جبهه انجام بدهند. ولی امر بدون وجود چنین عنوان الزام آوری نمی تواند حکم بکند و مردم را ملزم کند. ولی در پاسخ به سوال دوم باید به ادله اطاعت از ولی امر تمسک کرد، از قبیل (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم). حتی در صورتی که کسی به تحقق آن عناوین ثانوی اطمینان پیدا نکند، باز آن حکم برای او الزام آور است، چون دلیل الزام برای عامه مردم ادله طاعت از ولی امر است، نه عناوین ثانویه. با توضیحی که این جادادیم، این عناوین ثانوی برای خود ولی امر است، ملاک حکم است، نه برای مردم ملاک الزام. حالا- برمی گردیم به اصل پرسش که آیا مصلحت نه ضرورت می تواند ملاک تصمیم گیری برای ولی امر یا ارگان ها و نهادهای کشوری که با موافقت ولی امر تصمیم می گیرند باشد؟ جواب این است: مصلحت مراتبی دارد که بعضی از مراتب آن از حد ضرورت کمتر است و بعضی از مراتب آن در حد ضرورت است و به همه آنها مصلحت گفته می شود. حال اگر مصلحتی در حد ضرورت باشد، می تواند ملاک حکم برای ولی امر باشد، اما اگر آن مصلحت در حد ضرورت نباشد، نمی تواند ملاک حکم الزامی باشد و مباح را واجب یا حرام بکند یا احیاناً واجبی را حرام یا حرامی را واجب بکند. مصاحبه با: آیت الله شمس خراسانی فقه اهل بیت: ضمن تشکر از این که دعوت ما را پذیرفتید، لطفاً بفرمایید مبانی مشروعیت ولایت فقیه چیست؟ از دیدگاه امام خمینی مشروعیت سیاسی نظام ولایت فقیه، چه منشایی دارد؟ آیت الله شمس خراسانی: بحث درباره ولایت فقیه قبل از آنکه مبانی فقهی داشته باشد، مبانی کلامی دارد. از دیدگاه کلامی، ولایت فقیه در امتداد ولایت معصومان (ع) می باشد و امامت که ریاست عامه در امور دین و دنیا می باشد، بر اساس همان دلایلی که در ولایت انبیا و امامان معصوم (ع) مطرح است، مطرح می گردد. در فقه

هم ولایت فقیه به عنوان این که آیا یک حکم وضعی شرعی است و دلایلی در کتاب و سنت دارد یا حکم تکلیفی و واجب کفایی است که با دلیل ضرورت شرع و از راه حسبه به اثبات می رسد، مطرح می گردد. از دیدگاه امام خمینی، دلایلی که مبانی مشروعیت (ولایت فقیه) را روشن می سازد، آمیخته از هر دو دیدگاه است که دو جنبه عقلی و نقلی استدلال را تشکیل می دهد. از منظر امام خمینی اسلام یک نظام اجتماعی است و در قلب جامعه حضور و نفوذ دارد و این مکتب برای تنظیم حیات اجتماعی، مادی، معنوی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی... و برنامه دارد و قوانین اسلام به منظور نیل به سعادت و سلامت و تامین کمال نهایی انسان جعل شده است. اسلام در تمامی شئون فردی و اجتماعی انسان دخالت دارد و تمامی احوال و اوضاع را در نظر گرفته است و همواره سعی می کند انسان را در جهت کمال مطلوب رهنمون سازد و در هیچ بعدی از ابعاد زندگی از (صراط مستقیم) منحرف نگردد تا عدالت اجتماعی در سرتاسر زندگی بشر حاکم گردد. قد جاءکم من اللّٰه نور و کتاب مبین یهدی به اللّٰه من اتبع رضوانه سبیل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور باذنه و یهدیهم الی صراط مستقیم. (۱) براساس این آیه، اسلام شریعتی فراگیر است و برنامه جهانی و جاودانی برای سعادت و نجات ابدی انسان دارد و تمامی شئون زندگی انسان را پیوسته برای نجات بشر از ظلمات و تاریکی ها و هدایت او به نور و صراط مستقیم، تحت نظر دارد معقول نیست که برای رهبری جامعه و مسوولیت اجرایی عدالت اجتماعی، برنامه نداشته باشد، زیرا زعامت سیاسی و سرپرستی مسلمانان در ابعاد مختلف زندگی و اداره جامعه و تشکیل حکومت یکی از مهم ترین نیازهای زندگی اجتماعی انسان است و با حکم عقل، اسلام باید در این بعد مهم نظر داشته باشد و شرایط لازم را ارائه کرده باشد و گرنه نظامی ناقص و غیر قابل ثبات و دوام است. افزون بر آن که اهمیت به بعد مسوولیت اجرایی و زعامت سیاسی در تمامی نظام های اجتماعی سیاسی، مورد توجه ویژه بوده است. به همین جهت از مهم ترین ابعادی است که در اساسنامه ها مد نظر قرار می گیرد و بیش از همه نظام ها قربانی داشته است و شمشیری که در باب ولایت و حکومت و امامت کشیده شده، تاکنون پای هیچ مساله ای کشیده نشده است. با این مقدمات عرض می کنیم: حکمت الهی افضا می کند همان گونه که کتاب را ارسال کرده و شریعت را فرستاده و خیل انبیاء الهی را برای نجات بشر گسیل داشته است، امامت و جلوداری قافله انسانیت را نیز رهنمون گردد و هر آنچه موجب تقرب انسان به عبودیت و نیل به کمال نهایی و دوری از معصیت است، فراهم کرده باشد و این همان قاعده لطف است که اهل کلام در مساله امامت مطرح ساخته اند، زیرا رهبری درست و شایسته از دیدگاه وحی، مهم ترین عامل موثر در نگاه داشتن جامعه بر جاده صراط مستقیم است. به همین جهت در منابع دست اول کلامی ما در بحث امامت، قاعده لطف مطرح شده و امامت را لطف الهی دانسته اند که باید از جانب خداوند معرفی شود تا غرض از تشریح جامعه عمل پیوسته. محقق طوسی در تجرید الاعتقاد می گوید: الامام لطف، فیجب علی اللّٰه تحصیلا للغرض. (۲) امام راحل (ره) با استفاده از همین قاعده می فرماید: دلیلی که بر ضرورت امامت اقامه می گردد، عینا بر ضرورت تداوم ولایت در عصر غیبت دلالت دارد و آن لزوم برپاداشتن نظام و مسوولیت اجرای عدالت اجتماعی است، فما هو دلیل الامامه بعینه دلیل علی لزوم الحکومه بعد غیبه ولی الامر عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف. (۳) از منظر امام خمینی تمامی احکام انتظامی اسلام در باره نظام مالی، سیاسی، حقوقی و کیفری همچنان ادامه دارد و مخصوص عصر حضور نبوده است و همین امر موجب می گردد تا ضرورت حکومت و رهبری را ایجاب کند و مسوولیت تامین مصالح جامعه توسط فرد شایسته که همان فقیه جامع الشرائط است، تامین شود و اجرای عدالت اجتماعی تضمین گردد. شما می دانید که ممکن نیست اسلام دستور اجرای قصاص و حدود و تعزیرات و احکام انتظامی را بدهد، اما جانب مسوولیت اجرایی را مهمل بگذارد، زیرا این امر به هرج و مرج و اختلال نظام منتهی می گردد که به حکم عقل محکوم است، به علاوه حفظ نظام اسلام از اوجب واجبات است. و اختلال در امور مسلمانان از مبعوضات شرع مقدس است، بنا بر این هدف شارع مقدس، جز با تعیین والی و حاکم اسلامی و مشخص ساختن شرایط صلاحیت لازم در اولیای امور قابل تامین نیست، به علاوه تامین مرزهای اسلامی و حفاظت از آن و جلوگیری از اشغالگران خارجی به حکم عقل و شرع، واجب است و این جز با تشکیل حکومتی نیرومند و مقتدر و حاکم

جامع الشرائط، امکان پذیر نخواهد بود() و از صنایع حکیم معقول نیست که این مسائل سیاسی اجتماعی را مهمل بگذارد. بنا بر این تمام دلایلی که بر ضرورت مقام امامت دلالت دارد، بر ضرورت امتداد مقام ولایت توسط فقیه جامع الشرائط که به معصوم از جهات علمی و اخلاقی و فقهی و دینی و تقوایی نزدیک تر است، در دوران غیبت نیز دلالت دارد. کلام ملاحظه حضرت امیرمومنان(ع) نیز به همین حقیقت اشاره دارد که مسأله امامت و رهبری امت برای حفظ نظام، یک واجب شرعی و دینی است و به حکم عقل باید مورد توجه باشد(و فرضت الامامه نظاما للامه).() علاوه بر این مبانی عقل و کلامی، به مبانی فقهی ولایت فقیه می توان اشاره کرد که در کتب فقهی ما به طور مبسوط بحث شده است. آن مبانی عبارتند از: دلایلی از قرآن کریم: یاداود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق. بنا بر این که بگوییم مورد از حکم، فراتر از قضاوت و داوری است و شامل تشکیل حکومت و زعامت سیاسی هم می گردد. و آیه: انا انزلنا الیک الكتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراد الله.() قرآن و شریعت را بر تو فرستادیم، تا طبق آیین الهی در میان مردم حکم کنی. بنا بر این که حکومت و حکم در این آیه فقط قضاوت نباشد، بلکه قضاوت گوشه ای از حکومت باشد. و آیاتی از این قبیل که بحث در باره دلالت آن مجالی دیگر می طلبد. از روایات هم دلایلی وجود دارد، مثل مقبوله عمر بن حنظله از امام صادق(ع) و صحیح ابن خدیجه سالم بن مکرم جمال: (انظروا الی رجل منکم یعلم شیئا من قضائنا (قضایان - خ ل) فاجعلوه بینکم قاضیا فانی قد جعلته قاضیا فتحاکموا الیه)() و توفیق شریف() مورد بحث قرار گرفته است. البته بحث در باره دلالت و سند این روایات مجالی دیگر می طلبد. فقه اهل بیت: برخی از فقها مانند محقق خوئی ولایت فقیه را از باب حربه اثبات کرده اند. لطفا ضمن تقریر این دیدگاه، تفاوت آن با دیدگاه امام خمینی را بیان کنید. آیت الله شمس خراسانی: مرحوم محقق خوئی می فرماید: به دو دلیل فقیه جامع الشرائط در عصر غیبت می تواند مجری احکامی مثل قصاص و حدود و دیات باشد آن دو عبارتند از: ۱. اجرای احکام انتظامی در راستای مصلحت عمومی تشریح گردیده تا جلو فساد گرفته شود و ظلم و ستم و تجاوز و فحشا و منکرات و بزهکاری و خلافکاری و سرکشی در جامعه ریشه کن شود و این اختصاص به زمان حضور ندارد، زیرا مصلحت یاد شده در هر زمانی ایجاب می کند که احکام و اجرای آن همچنان ادامه داشته باشد و حضور معصوم در این مصلحت دخالتی ندارد. ۲. از نظر مصطلحات علم اصول، دلایل اجرای حدود و قصاص و احکام انتظامی اسلام اطلاق دارد و نمی توان آن را مقید به زمان خاص یا حالت خاصی دانست و همین اطلاق، چنین اقتضا دارد که در امتداد زمان نیز این احکام اجرا شود، ولی این که مخاطب به این تکلیف کیست، از دلایل به دست نمی آید. قدر متیقن از مخاطب و مکلفان، فقهای عادل و جامع الشرائط می باشند. ایشان در کتاب اجتهاد و تقلید، باب حربه می فرماید: ان هناك امور، لابد ان تتحقق خارجا، المعبر عنها بالامور الحسیه و القدر المتیقن هو قیام الفقیه بها...(). مسأله حکومت و سرپرستی مردم در جهت حفظ مصالح امت و حراست از مبانی اسلام و برقراری نظم در جامعه، از مهم ترین واجباتی است که شرع مقدس، مهمل نگذاشته است و قدر متیقن این است که فقهای آگاه، مسوولیت اجرایی آن را بر عهده دارند، چرا که آنان اسلام شناسند و بر اساس سخن حضرت امیرمومنان(ع): ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بامر الله فیه.() کسی شایستگی مقام زعامت و حکومت و سیاستمداری مسلمانان را دارد که علاوه بر شایستگی های لازم در سیاستمداری و در تمامی ابعاد دین، آگاهی کامل داشته باشد و به امر الهی، علمی کامل داشته باشد و این آگاهی کامل از امر الهی، همان فقاوت و اسلام شناسی است. بنا بر این مبنای افرادی چون محقق خوئی که تلاش می کنند تا ولایت فقیه را از باب امور حسیه درست کنند، با روشی که امام خمینی دارند و ضمن استفاده از دلایل عقلی، به دلایل لفظی و نقلی تمسک می کنند و به نصب فقیه برای ولایت از طرف معصومان قائلند، خیلی تفاوت دارد. اگر از امور حسیه وارد شویم، مکلف معینی ندارد، هر چند که تحقق آن در خارج مورد نیاز جامعه باشد، لکن این تعریف کبری است، کلام در صغری است! آقایان فقها به ارامل و غیب و قصر مثال می زنند که حفظ جان آنها و رعایت مصالح آنان واجب است، اگر ما بخواهیم از طریق امور حسیه هم وارد شویم، ولایت فقیه را نیز می توان ثابت کرد، زیرا مگر حفظ و رسیدگی به امور صغیران و بیوه زنان و غایبان مهم تر از تشکیل حکومت اسلامی

است؟! بنابراین مصداق کبری برای کلی امور حسیه، تشکیل حکومت اسلامی است که برخی از امورش بدون وجود ولی فقیه امکان ندارد. فقه اهل بیت: حضرت تعالی به مبنای کلامی ولایت فقیه که همان قاعده لطف است، اشاره کردید. در بیان قاعده لطف چند تقریر وجود دارد یکی این که (کلمایکون مقربا للطاعه و مبعدا عن المعصیه فهو لطف، هر چه باعث تقرب و نزدیکی بنده به اطاعت الهی و دوری او از معصیت شود، لطف است). در یکی از مباحث، شما تقریر دیگری از قاعده لطف داشتید، لطفا مبنای خویش را در این زمینه بیان کنید! آیت الله شمس خراسانی: بلی تقریر معروف از قاعده لطف همان است که اشاره کردید، اما به نظر ما معنای لطف این است: (خداوند بشر را خلق کرد تا به کمال نهایی برسد، در زمان حضور امام، امام معصوم (ع) به احکام الهی رهبری می کند و مقصود حاصل می شود، ولی در عصر غیبت تنها فقیه است که متمم رساندن بشر به کمال نهایی است و اگر به فقیه این مسوولیت داده نشده باشد، نقض غرض می شود. فقه اهل بیت: ولایت مطلقه فقیه یعنی چه؟ مراد حضرت امام از این تعبیر چه بوده است؟ آیت الله شمس خراسانی: یعنی در کل اموری که مربوط به مصالح عامه جامعه است، ولایت دارد، مثل ولایت اب وجد که محدود به طفل و صغیر و مال و تزویج است، نمی باشد. هر کجا مصلحت عامه تشخیص داده شود ولایت دارد. این مصداق خاصی هم ندارد. مصادیق و موارد گوناگون آن مربوط به زمان و مکان و مقتضیات آن دواست. در ولی فقیه مسائل شخصی وجود ندارد، باید لحاظ مصالح عامه مسلمانان را بکند، نه منافع شخصی خویش را. امام وعده ای از فقها معتقد بودند که ولایت مطلقه برای فقیه جامع الشرائط به دلیل عقل و نقل ثابت می شود. فقه اهل بیت: در صورت عدم موافقت ولی فقیه با اجرای بعضی از اصول قانون اساسی چه باید کرد؟ آیا ولی فقیه می تواند برخلاف قانون اساسی عمل کند؟ آیت الله شمس خراسانی: قانون به کدام معنا؟ اگر قانون الهی را می گویند، ولی فقیه باید براساس آن عمل کند. اگر فتوای ولی فقیه این است که می توان برخلاف قانون اساسی عمل کرد، عمل می کند. ولی فقیه محدودیت قانونی ندارد، زیرا ولی فقیه دست بسته کاری نمی تواند بکند. محدودیت ولی فقیه باید ها و نباید های الهی است. قانون اساسی محصول افکار مجتهدان است و ولی فقیه باید به فتوا و اجتهاد خویش عمل کند، نه تقلید از افکار دیگران و گرنه تقلید از میت یا شبه آن لازم می آید. مرجع نهایی حل مشکل در این موارد، فتوای ولی فقیه و نظر اوست. اگر مراجع دیگر هم در احکام ولایی با ولی فقیه مخالفت داشته باشند، واجب است براساس احکام ولایی او عمل کنند. الان در قانون اساسی کشور آورده اند: ولی فقیه چنین وظایفی دارد، اگر ولی فقیه از نظر مسائل اجتهادی به این نتیجه رسید که نظر فقهی اش همان است که در قانون آمده، عمل می کند و اگر نظرش فراتر بود، بر طبق رای خودش عمل می کند. فقه اهل بیت: نقش و جایگاه مردم در نظام ولایت فقیه از دیدگاه امام خمینی چیست؟ آیت الله شمس خراسانی: بیعت مردم پشتوانه است و رای مردم طبق وظیفه الهی درست است. مردم باید حامی و بازوی ولی فقیه باشند و بیعت آنان به عنوان دادن قدرت و امکان تشکیل حکومت به فقیه است، اما انتخاب در کار نیست. بیعت به معنای شناختن و گزینش است، نه به معنای تعیین. بیعت، شرط تحقق ولایت ولی فقیه نیست، مثل اعتبار زوجیت که دارای آثاری است و در صورت قدرت، زوجین باید وظایف را انجام دهند. ولایت هم از طرف شارع برای ولی فقیه جعل شده است و وظایفش بر آن ولایت مترتب شده است. یکی از شرایط عمل به وظیفه برای ولی فقیه، بیعت و پشتیبانی مردم است که قدرت او هستند. خانه نشستن امیر مومنان ۲۵ سال به دلیل عدم حمایت مردم و نبود قدرت برای عمل به وظیفه بود. مصاحبه با: آیت الله صافی فقه اهل بیت: لطفا پیشینه بحث ولایت فقیه را در میان فقها مطرح کنید و دیدگاه امام خمینی را بیان فرمایید: آیت الله صافی: اصل ولایت فقیه در میان فقها مطرح بوده است. مرحوم شیخ مفید در کتاب المقنع و مرحوم شیخ صدوق در مقنعه و شیخ طوسی در النهایه و دیگران در منابع فقهی، آن را مطرح کرده اند، لکن بحث در محدوده و اختیارات ولی فقیه بوده است. برخی به ولایت مطلقه و عموم الولایه معتقد بوده اند و برخی در حد امور حسیه که در عصر غیبت کبری به فقهای عادل سپرده شده است، یعنی تنها فقها صلاحیت دخالت در امور مسلمانان را طبق آنچه مصلحت اقتضا می کند، دارند و هر تصمیمی که در مورد مسائل مسلمانان و اداره جامعه بگیرند و حتی قوانینی که تشریح می کنند و هر حکومتی که با نظارت ایشان

شکل گیرد، ناشی از ولایت مطلقه امام معصوم (ع) است. بنا بر این با توجه به این که امام باید مصالح امت را رعایت کند و مواظب حفظ دین و احیای سنت و دفع بدعت و حفظ شریعت و سرپرستی امت باشد و از هر چه باعث تباهی و فساد و انحراف امت اسلامی می گردد، ممانعت کند، این مسوولیت در عصر حضور امام (ع) با حضور امام و اعمال ولایت وی امکان پذیر است، اما در عصر غیبت این مسوولیت به عهده فقهای جامع الشرائط سپرده شده و رهبری تنها زبینه آنان است و آنان جانشینان امام و قائم مقام او در شئون حکومتی هستند و حلال و حرام خدا را بیان و احکام را اجرا می کنند. اگر به ضرورت ولایت و حکومت فقیهان در عصر غیبت قائل نباشیم، نه تنها با دلایلی مثل مقبوله و توقیع شریف مخالفت کرده ایم، بلکه دین مندرس و آثار شریعت مبین، محو می گردد. در بستر تاریخی آنچه تاکنون دین را حفظ کرده و حلال و حرام خدا در جامعه بیان گشته، نفوذ فقها در قلب و دل مردم بوده است. به نظر ما قوی ترین سبب بقای تشیع و حفظ آثار معصومان (ع) تا روزگار ما، اشراف فقها بر امور و جایگاه معنوی و موقعیت اجتماعی و نفوذ کلمه آنان بوده است. فقه اهل بیت: دلایل شما بر ضرورت ولایت و حکومت فقها در عصر غیبت چیست؟ آیت الله صافی: علاوه بر اجماع و اتفاق امت که زعامت و سرپرستی به عنوان نیابت عامه تنها از آن فقهای عادل است، عبارتست از: ۱. روایاتی مثل توقیع شریف (۱) از این روایت بخوبی استفاده می شود که حکومت مشروعی که از روزگار حضرت خاتم انبیاء (ص) شروع شد، هرگز منقطع نشده و تا زمانی که تکلیف باقی است، همچنان استمرار خواهد یافت و در تحقق این حکومت میان آن که ولی امر در هر آنچه خداوند در حوزه حکومتش یعنی دین و مافیها قرار داده کاملاً مبسوط الید باشد و یا تنها در بخشی از آن اختیار داشته باشد و یا هیچ اختیاری نداشته باشد و یا آن که در برابر دیدگان حاضر و یا از چشم ما غایب باشد، تفاوتی وجود ندارد. فقهای عادل در عصر غیبت، حاکمان شرع و سرپرستان امور مردم هستند و این همان حکومت مشروعی است که بر مکلفان واجب است که از آن اطاعت کنند و بر هر مسلمان واجب است حتی اگر در سرزمین دیگری جز دارالاسلام به سر می برند زیر پرچم حکومت اسلامی در آیند و واجب است از آن اطاعت کنند. بنابراین مومنان اگر چه در سرزمین کفر و کشورهای خارجی غیر مسلمان (دارالکفر) زندگی کنند و یا آن که سرزمین مسلمانان تحت سلطه نامشروعی باشد، بر آنان واجب است که از این حکومت مشروع که امام معصوم (ع) در عصر غیبت به فقیهان جامع الشرائط سپرده است، تبعیت کنند. دلایل دیگر حکومت فقیهان را می توانید در وسائل الشیعه کتاب القضاء ملاحظه کنید، افزون بر آن که مرحوم فاضل نراقی برخی از روایات را در عاوده ۵۴ کتاب شریف عوائد الایام آورده است. فقه اهل بیت: آیا به نظر شما استدلالهای محقق نراقی در عاوده ۵۴ عوائد الایام تمام است یا قابل مناقشه می باشد؟ آیت الله صافی: به نظر ما بیشترین آن روایات قابل مناقشه و تامل است و شاید قوی ترین آنها از نظر دلالت، توقیع رفیعی است که شیخ صدوق در اکمال الدین (۱) به این شرح نقل کرده است: محمد بن محمد بن عصام کلینی (رض) برای ما حدیث کرد که محمد بن یعقوب کلینی از اسحاق بن یعقوب برای ما حدیث کرد که از محمد بن عثمان عمری (رض) خواستم تا نامه ای را که در آن مسائلی را که بر من دشوار گشته بود و من طرح کرده بودم، به امام برساند، پس از مدتی توقیع شریف به خط مولایمان صاحب الزمان (ع) به دستم رسید و در آن فرموده بود: واما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه احادیثنا و اما در باره حوادث رخ داده و مسائل نوپیدا، به روایان حدیث ما رجوع کنید که آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدا بر ایشانم. و در آخر توقیع آمده است: ای اسحاق بن یعقوب! درود بر تو و هر آن که پیرو هدایت باشد! علامه طوسی، در کتاب الغیبه، حدیث ۲۴۷، ص ۲۹۰ و ۲۹۳ روایت را به شرح ذیل آورده است: جماعتی از جعفر بن محمد بن قولویه، ابی غالب زراری و دیگران برایم از محمد بن یعقوب کلینی از اسحاق بن یعقوب نقل کرده اند که گفت: از محمد بن عثمان عمری (ره) خواستم تا نامه ای را که در آن مسائلی را که بر من دشوار شده بود و نوشته بودم، به امام (ع) برساند، پس توقیعی به خط حضرت صاحب الزمان (عج) به دستم رسید و در آن فرموده بود: واما درباره حوادث واقعه و مسائل رخ داده، به روایان حدیث ما رجوع کنید که آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدا بر ایشان هستم. تا آن جا که فرموده: ای اسحاق بن یعقوب! درود بر تو و هر آن که پیرو هدایت باشد! فقه اهل بیت: مستحضرید

که سند این توقیع صادره از ناحیه مقدسه توسط برخی از دانشمندان مورد مناقشه قرار گرفته است، افزون بر آن که نحوه دلالت این توقیع نیز بحث انگیز است. نظر حضرتعالی چیست؟ آیت الله صافی: در این توقیع شریف نکاتی وجود دارد که توجه به آن ضروری است: ۱. همان گونه که مرحوم اردبیلی در جامع الرواه از استرآبادی نقل کرده است، منزلت والای اسحاق بن یعقوب از این توقیع روشن می گردد. ۲. همان طور که عالمان علم رجال گفته اند و از این توقیع استظهار کرده اند، چه بسا اسحاق، برادر محمدبن یعقوب کلینی باشد، گرچه نام و یاد او در کتاب های رجالی نیامده است، ولی افرادی مثل کلینی به او اعتماد کرده اند، به ویژه در مورد این توقیع شریف که مشتمل بر نکات دقیقی است. ۳. افزون بر آن که بزرگانی چون شیخ صدوق و شیخ الطائفه (ره) بر اسحاق بن یعقوب کلینی اعتماد کرده اند. بنا بر این سند این حدیث به نظر ما قابل خدشه نیست، زیرا بسیار بعید است که مثل کلینی، اسحاق بن یعقوب را که از معاصرین خودش است، نشناسد و باین وجود از او حدیث را نقل کند که به حضرت حجت (ع) نامه می نویسد و چنین مسائل مهم را که جز خواص و عالمان شیعه از آن پرسش نمی کنند، پرسد و پاسخ حضرت (ع) به خط شریف خود ایشان به دست وی برسد. بنا بر این کلینی چنین کسی را به وثاقت و اهلیت و عدالت می شناخته است و مکاتبات او را قبول دانسته است و در نتیجه صحت سند این توقیع مورد پذیرش ماست. و اما در مورد دلالت همان طور که فرمودید، دلالت حدیث هم به اشکال گوناگون می تواند مقصود را برساند: الف) تعبیر (اما الحوادث الواقعة) بیانگر این است که مقصود از حوادث، حوادثی است که در باره آنها به سلطان و والی و حاکم شرع رجوع می شود و این گونه وقایع است که نیازمند رجوع به کسی است که حجت امام و در این گونه مسائل مرجع و ملجا همگان باشد، زیرا اسحاق بن یعقوب احکام وقایع را می دانسته و اهل بصیرت و معرفت بوده و می دانسته که درباره احکام باید به روایان مراجعه کند. ب) (فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله) بیانگر این است که همان طور که امام، حجت خدا بر مردم است و با بودن او برای مردم حجتی بر خدا نیست روایان حدیث نیز حجت امام بر مردم اند و با بودنشان مردم در هیچ موردی حجتی بر امام ندارند. ج) همان طور که به مقتضای حکمت و قاعده لطف بر خداوند حکیم نصب امام و حجت و والی بر بندگان واجب است، بر امام معصوم (ع) که مظهر اسمای حسنی و صفات جلال و جمال خداوند هستند، نیز واجب است در مکانها و زمانهایی که حضور ندارند، جانشینی برای خود معین کنند و امام معصوم باین توقیع شریف، فقیهان جامع الشرائط را در عصر غیبت معین کرده است. فقه اهل بیت: حوزه اختیارات و صلاحیت ولایت فقیهان را بیان کنید. ولی فقیه تا چه حدی می تواند در زندگی خصوصی مردم دخالت کند؟ آیا عملکرد ولی فقیه مشروط به مصلحت نظام یا مصلحت مردم است؟ آیت الله صافی: با توجه به اتفاق و اجماع امامیه و با توجه به مفاد توقیع شریف و روایاتی که به معنای آن است فقیهان دارای همان مناصبی هستند که در عرف و شرع از شوون والی به شمار می رود که برخی از آن اختیارات عبارتند از: ۱. خمس، ۲. میراث بلا وارث، ۳. تصرف در اموال مردم به منظور حفظ کیان اسلام ۴. دفاع از حریم دین، ۵. اقدام به اموری که موجب شوکت و عزت شرع مبین و تقویت جماعت مسلمانان می شود، مانند تاسیس حوزه های علمیه، کمک به طلاب علوم دینی که وجودشان مانع هدم و انهدام آثار دین است و باعث آشنایی مردم با معارف دین و حلال و حرام می گردد، ۶. گسترش دعوت به اسلام، ۷. تاسیس بنیادهای اقتصادی و تربیتی، ایجاد موسسات خیریه، چاپ و نشر کتابهای اسلامی، مساجد و مدارس با تصرف در وجوهات و اموال مردم، ۸. صرف اموال مردم و وجوهات در جهت کمک به بینوایان و ناتوانان و هر موردی که اگر امام (ع)، حاضر بود، در آن هزینه می کرد، ۹. اعلائی کلمه توحید با رعایت اهم و مهم، ۱۰. اعمال ولایت در جهت تامین مصالح مسلمانان و رفع تباهی و فساد از جامعه اسلامی، توضیحات بیشتر در این باره را () را در سال ۱۴۱۴ ه.ق. به زبان عربی آورده ایم و در سال ۱۴۱۵ توسط دارالقران الکریم در قم چاپ شده است. فقه اهل بیت: برخی بر این باورند که سهم مبارک امام و میراث بلا وارث ملک شخصی امام (ع) است و در عصر غیبت مشمول حکم اموال شخصی غایب است که در صورت امکان باید برای صاحبش حفظ کرد و گرنه باید از جانب او صدقه داد. با توجه به این مطلب چگونه می فرمایید از اختیارات فقها در عصر غیبت، تصرف در وجوهات و خمس است؟

آیت الله صافی: اولاً- اموال مجهول المالک را در صورتی باید از سوی او صدقه داد که نتوان به او رساند و رضایت وی محرز نباشد، اما درجایی که رضایت طرف محرز است، صرف آن در موارد خاص بی اشکال است. ثانياً، سهم امام ملک شخصی امام معصوم (ع) نیست، بلکه از آن رو برای امام وضع شده است که شوون ولایت تقویت شود و در وظایف ولایی وی خرج گردد. لازمه جعل ولایت و حکومت برای فقیهان آن است که آنان بر این سهم نیز ولایت داشته باشند و گرنه بدون منابع اقتصادی اعمال ولایت با مشکل مواجه می شود. سهم امام از آن کسی است که به اذن شارع، منصب ولایت را دارا باشد. در حال ظهور شخص امام از این منصب برخوردار است و در عصر غیبت فقهای عادل، از این حق برخوردارند. مصاحبه با: آیه الله مظاهری فقه اهل بیت: آیا از دیدگاه فقهی، اسلام حکومت دارد یا خیر؟ اگر دارد، رهبری و زعامت آن انتصابی است یا انتخابی؟ آیه الله مظاهری: (حکومت) برای بشر یک امر ضروری عقلی است، زیرا اجتماع بدون حکومت موجب هرج و مرج است و این حکومت است که تنظیم کننده امور فرد و اجتماع و اجرا کننده حدود و حقوق و تامین کننده عزت و استقلال جامعه انسانی و مایه توسعه و تکامل علوم و فنون بشری است. این مطلب از امور بدیهی و غیر نیازمند به اقامه برهان می باشد. از سوی دیگر ادیان الهی به ویژه دین مبین اسلام نیز حکومت را امری ضروری و لازمه زندگی بشر محسوب نموده و بر آن، ضرورت عقلی تاکید می کند، به عنوان مثال روایت تفصیلی فضل بن شاذان نیشابوری که از قول حضرت رضا (ع) نقل شده است، در این زمینه کافی است (۱) و اصولاً اگر کسی در اهداف اصلی انبیای الهی (ع) دقت کند، به خوبی درمی یابد که رسیدن به این اهداف بزرگ یعنی رهانیدن آدمی از سلطه و اسارت بیگانگان و در نتیجه اعطای حریت و آزادی به وی، (۲) تعلیم و تربیت فراگیر بشر، (۳) احیای ارزش های انسانی، (۴) اقامه قسط و عدالت و مردم گرایی (۵) و بالاخره اکمال و رسانیدن آدمیان به تعالی و رشد الهی و رستگاری (۶) همه مستلزم برپایی و تشکیل حکومت است. اجرای این برنامه ها رسیدن به این آرمانها بدون ابزار حکومت، امکان پذیر نیست. در واقع حکومت و نظام و سیاست، وسیله و ابزار اجرای اهداف انبیا است. از این جهت می بینیم که هر کدام از آن بزرگواران نظیر حضرت داوود (ع) و حضرت سلیمان (ع) و نبی اکرم (ص) که موفق به تشکیل حکومت شده اند، تاچه اندازه در تعقیب و وصول به اهداف الهی خود موفق بوده اند و هر کدام که چنین ابزاری را به دست نیاورده اند، تاچه اندازه راه حرکت آنها ناهموار و در وصول به اهداف خود تا چه حد در تنگنا بوده اند. بی جهت نیست که طواغیت و دشمنان ادیان در همیشه تاریخ، برای ایجاد حکومت های صالحان ایجاد مانع و معضل کرده اند و همواره به دنبال براندازی حاکمیت صالحان بوده اند. از آن جا که در میان همه ادیان الهی، دین مبین اسلام برای (همه افراد) و (همه مکان ها) و (همه زمان ها) تا ابد و قیامت عمومیت دارد و این عمومیت سه گانه از نظر قرآن شریف و روایات اهل البیت (ع) از ضروریات و بدیهیات است، بنابراین اسلام در زمان غیبت امام معصوم (ع) نیز بدون تردید دارای حکومت است، به ویژه آن که اسلام دینی است عبادی و سیاسی و احکام مقدس آن در عبادات و مسائل شخصی خلاصه نمی شود و همانند زمان حضور برای اداره حکومت، زعیم و حاکم تعیین و منصوب کرده است، تا مسلمانان در امور اجتماعی و حوادثی که پیش می آید، به اورجوع کنند. لذا استاد بزرگوار ماحضرت امام خمینی (ره) در این زمینه تصریح فرمودند: هر که اظهار کند تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت اجرای احکام شده و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است. (۱) استاد بزرگوار ما مرحوم آیه الله العظمی بروجردی قدس الله روحه در این زمینه فرمودند: چون در جوامع اولیه شیعه روایات بسیاری بوده که همه این روایات به دست ما نرسیده است، لذا از اتفاق و اجماع فقها در یک فتوا درمی یابیم که آنان روایت کامل و صحیحی از نظر سند و دلالت در دست داشته اند که در مسیر زمان به ما نرسیده است. اصولاً ممکن نیست دینی که کلیه جزئیات عبادی و سیاسی و معاملاتی را ذکر فرموده است، مساله با اهمیت و دارای ضرورت و بدهتی مثل حکومت را فروگذار کرده باشد. شاید یکی از دلایل این که برخی روایات به دست ما نرسیده است، همان تلاش طواغیت و حکومت های جور برای جلوگیری از تشکیل و برپایی حکومت صالحان بوده است. از این جهت آنها برای رسیدن به این هدف دنبال محو افکار و اندیشه های ائمه طاهرين (ع) بوده اند، گر چه علی رغم همه این حرکات

هنوز هم مجامع روایی و حدیثی بسیاری در دست ما قرار دارد، نظیر حادثه ۷ مبارک غدیر که با نهایت تلاش طواغیت برای محو آثار غدیره، هنوز هم آثار با عظمتی از آن حادثه به نقل از معصومین (ع) در اختیار ماست. بنابراین وقتی از یک سو می بینیم که اسلام در زمان غیبت امام معصوم (ع) بدون تردید دارای حکومت است و از سوی دیگر می دانیم که حکومت در درجه ۷ اول از آن ذات اقدس الهی است و سپس برای هر کسی که خداوند به او اعطای حکومت کند، لذا درمی یابیم که آن کسی حق حکومت دارد که از جانب خداوند برای احراز این مسوولیت نصب شده باشد، چرا که توحید خداوند متعال در (خالقیت هستی) ملازم و مستلزم با توحید او در (حاکمیت برهستی) است و همه حاکمیت های دیگر، چون (حاکمیت بالعرض) است، باید به حاکمیت خداوند که (حاکمیت بالذات) است، منتهی شود. پس حکومت از نگاه یک انسان موحدا باید به نصب از سوی حاکم مطلق برجهاست یعنی خداوند متعال باشد و این مطلب مهم نشان دهنده آن است که اگر تفکری، حکومت را از سوی پایین بیند، این تفکر، توحیدی نیست، چرا که برطبق تفکر توحیدی، حکومت اولاً- از آن خداست و ثانیاً از آن هر کسی که خداوند به او اعطا کند، در نتیجه، حکومت امری است که از سوی بالا- می آید، نه از سوی پایین و دقیقاً باید دید که او این اختیار را به چه کسانی اعطا کرده است. لذا حکومت دینی (انتصابی) است، نه (انتخابی) و روایات و ادله مربوطه، تعیین و نصب حکومت کرده است و اهل خبره براساس این ادله، مصداقی از این نصب را، تشخیص داده و کشف می کنند، همچنان که اگر مصداقی خود به خود زمام امور را به دست گرفت، این سکمت در وی تعیین پیدا می کند، نظیر آنچه در جمهوری اسلامی ایران در خصوص حضرت امام خمینی اعلی الله کلمته اتفاق افتاد. مساله حکومت در زمان غیبت امام عصر (ع) و موضوع ولایت فقیه از مسائلی است که به تعبیر زیبای استاد عظیم الشان ما حضرت امام خمینی اعلی الله کلامه (تصور آن موجب تصدیقش خواهد شد) (۱) و لذاست که می بینیم صاحب جواهر (قدس سره) که کتاب ارزشمند او ابزار مهم مراجع و مجتهدان است، در چندین مورد ادعای ضرورت درباره ولایت فقیه می کند و از جمله در کتاب امر به معروف و نهی از منکر، بیان بلندی دارد که: آن کس که در ولایت فقیه وسوسه می کند، از طعم فقه هیچ چیز نچشیده است و از لحن گفتار فقها و رموز آنان هیچ امری را نفهمیده است و در مراد ائمه طاهرین (ع) از روایات مربوطه دقت نکرده است. (۲) این گزارش اجمالی از یک راه برای اثبات موضوع (حکومت) و زعامت در غیاب پیامبر و اهل البیت علیهم صلوات الله است که در اصطلاح (علم اصول) به آن (کشف عقلی) می گویند، راه و تقریب دیگر برای اثبات این موضوع از طریق (علم کلام) است و آن تمسک به قاعده ای است که در اصطلاح کلامی به آن (قاعده لطف) اطلاق می شود و بیان مطلب به شکل منطقی این است: ارسال رسل و بعثت انبیا و همچنین تعیین و نصب اوصیای آنان، فیض و لطف است، چرا که در سعادت و کمال انسان ها نقش اساسی و تاثیر اصولی دارد و هر چه فیض و لطف باشد، برخداوندی که فیاض علی الاطلاق است، لازم و واجب است، زیرا خودداری از فیض و لطف بخل است و خدای متعال از بخل و هر صفت ناشایست دیگر منزّه و پاکیزه است، پس نتیجه می گیریم که بعثت پیامبران و تعیین جانشینان آنان برخدای متعال لازم و واجب است. همین برهان عقلی و شکل اول منطقی بر نصب زعیم و رهبر در زمان غیبت نیز دلالت دارد، به این تقریب که: نصب زعیم در زمان غیبت فیض و لطف است، زیرا حفظ نظام در جوامع اسلامی و اجرای قوانین اسلام به ویژه قوانین اجتماعی و سیاسی و بیان احکام اسلام و تطبیق کلیات احکام بر امور و حوادث واقعه، همه نیازمند حضور زعیم و رهبر است و بدون وی نظام به هرج و مرج می انجامد و چون هر چه فیض و لطف است، بر فیاض علی الاطلاق لازم است، پس تعیین و نصب زعیم از ناحیه خداوند متعال در زمان غیبت لازم و واجب است و از آن جا که این نصب نمی تواند در غیر پیامبر (ص) و ائمه طاهرین (ع) به صورت (فردی) باشد، بلکه به صورت (عنوانی) است و یا به تعبیر دیگر (نصب به وسیله تنصیص) نیست، بلکه (نصب به وسیله توصیف) است و این (عنوان) و (وصف) ممکن است همیشه دارای مصادیق متعدد باشد، از این جهت مردم به وسیله اهل حل و عقد یعنی کارشناسان و خبرگان حکومت شناس، یکی از آن مصادیق متعدده را که حائز شرایط کامل است، تشخیص داده و کشف می کنند، چنان که از روایات معتبره و از جمله مقبوله عمر بن حنظله (۳) استفاده می شود

که ائمه هدی (ع) در زمان عدم دسترسی به امام معصوم (ع) فقیه جامع الشرائط را منصوب به حکومت فرموده اند و افراد حکومت شناس باید در هر زمان این مصداق را کشف و تشخیص و معرفی نمایند و آنچه به عنوان اشکال گفته شده که (دلالت روایات مذکوره بر نصب فقها برای حکومت و ولایت محل اشکال است و حتی مقبوله عمر بن حنظله بر فرض این که مفاد آن نصب باشد که آن هم محل اشکال است برایش از منصب قضاوت دلالت ندارد) اشکالی غیر وارد و ادعایی بلاوجه است که رد و نقد آن موکول به محل خود و کتب مفصله است، لکن اجمالا باید اشاره کرد که اگر مقبوله عمر بن حنظله را مختص به امر قضا بدانیم، نتیجه آن عدم مماثلت بین سوال سائل و جواب امام (ع) است و در حقیقت، جواب، نسبت به سوال، ناقص و اجنبی خواهد بود و البته تفصیل این مطلب در این مختصر نمی گنجد. در میان فقها، اگر خود به خود یکی مقدم شود، همان شخص، ولی امر خواهد بود، زیرا تعدد، موجب هرج و مرج و از بین رفتن انسجام ملی کشور است و بنابراین در حقیقت انتخاب مردم یک عنوان ثانوی است، نه یک حکم اولی. پس می توان گفت که طبق ادله نصب، وظیفه اهل حل و عقد که در نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران همان مجلس خبرگان رهبری است، کشف و تشخیص ولی فقیه است. به عبارت دیگر: مسوولیت خبرگان، کشف شرایط ولی فقیه در شخص خاص و معرفی او به جامعه اسلامی است و نه (جعل مقام ولایت) یا (انشاء نصب ولی) یا (اعطای مقام معقول به فقیه واجد شرایط رهبری) و بر این اساس آنچه گفته شده که (رهبر از ناحیه خبرگان و مردم انتخاب می شود)، امری به کلی غلط و نادرست است. البته دو دلیلی که اختصارا بیان شد، تفصیلی دارد که در کتب تفصیلی آمده است و ما نیز در فصل دوم از کتاب (مقایسه های بین سیستم های اقتصادی) در بحث حکومت و ولایت در اسلام این دلایل را تفصیلا تبیین کرده ایم که علاقه مندان می توانند به آن جا مراجعه کنند،) ضمن آن که براهین و نیز ادله نقلی دیگری در این خصوص وجود دارد که برخی از آن استدلال ها در همان کتاب آمده است و تفصیل این ادله که تماما بر ولایت مطلقه فقیه به صورت نصب از جانب شرع مقدس دلالت دارد و پاسخ از اشکالات مختلفی که نسبت به آن طرح شده است و نیز بررسی و رد ادعای وجود روایات معارض، همه مباحث علمی مفصلی است که در این مختصر نمی گنجد و ما این مباحث را در یک سال تحصیلی در دروس خارج فقه به صورت مفصل بررسی کرده ایم که در شرف تحقیق و طبع است. برای تکمیل دودلیلی که گذشت، باید اضافه کنیم که مفاد این دو دلیل و ادله دیگر به ما می فهماند که اسلام برای زمان غیبت امام معصوم (ع)، تعیین و نصب زعیم و رهبر کرده است، ولی این که آن زعیم چه کسی است، این مطلب را از قاعده دیگری که در اصطلاح علم اصول قاعده قدر متیقن نامیده می شود، به دست می آوریم. قاعده (قدر متیقن) در این جا دلالت می کند که آن زعیم باید فقیه جامع الشرائط یعنی (متخصص در علوم اسلامی) و (متعهد به عدالت و تقوا) و (لایق در مدیریت و تدبیر) باشد، چنان که عقل نیز حکم می کند که چنین شخصی بر دیگران مقدم است، زیرا مردمان در علوم و معارف اسلامی صاحب نظرند و یا نیستند و قطعاً آن که صاحب نظر است، برای امر حکومت اسلامی شایسته تر است و آنان که صاحب نظرند، یا عادل هستند و یا نیستند و قطعاً آن که عادل است، برای حکومت سزاوارتر است و آنان که عالم و عادلند، لیاقت قدرت و اداره جامعه اسلامی را دارند و یا ندارند و قطعاً آن که قدرت مدیریت و تدبیر داشته باشد، برای زعامت و رهبری اولی و در اولویت است و بنا بر این زعامت در اسلام ویژه (فقیه عادل با کفایت) است. فقه اهل بیت: با فرض انتصابی، نقش مردم در حکومت چیست؟ و ارتباط رای اکثریت و انتخابات با موضوع ولایت فقیه چگونه تبیین می شود؟ آیه الله مظاهری: در چنین سیستمی نقش مردم در حکومت از طریق رای به خبرگانی که مصداق فقیه عادل با کفایت را شناسایی و معرفی میکنند، روشن میشود و مادر هر دو استدلال سابق به این مطلب اشاره کردیم، اما آنچه باید مورد توجه قرار گیرد، آن است که انتخاب هیچ نقشی در (مشروعیت) و یا حتی (فعلیت) ولایت فقیه ندارد، بلکه تنها عامل مشروعیت ولایت فقیه، انتصابی است که از جانب شرع مقدس صورت گرفته و در حقیقت حکومت اسلامی از آن جهت که باذن و اجازه شرع مقدس انجام پذیرفته است و تجلی حکومت خداوند است، مشروعیت پیدا می کند و لذا در روایات و سیره ائمه اهل بیت (ع)، از امری به عنوان انتخاب در مساله ولایت فقیه هیچ اثری (قولاً) یا (فعلاً) و یا (تقریراً) وجود

ندارد، ولی خلاف این مبنا یعنی مبنای نصب در آیات و روایات مربوطه ولایت و حکومت نظیران (الحکم الا لله) (۱)، (اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم) (۲)، (فانهم حجکتی علیکم وانا حجه الله) (۳) و (فانی قد جعلته عکلیکم حاکما) (۴) و... وارد شده است و از این جهت استاد بزرگوار ما حضرت امام خمینی قدس سره می فرمودند: از نظر شیعه، این مطلب از امور بدیهی است که مفهوم حجت خدا بودن امام معصوم (ع) آن است که او دارای منصب الهی و صاحب ولایت مطلقه بر عباد است و چنان نیست که فقط، مرجع بیان احکام الهی باشد و لذا از گفته‌ها آن حضرت که فرموده اند: فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله، به خوبی می توان دریافت که هر آنچه از سوی خداوند به امام معصوم (ع) واگذار شده و در مورد آن امور، حکم ولایت دارد، فقها نیز از طرف امام معصوم (ع)، صاحب همان اختیارات هستند و از این حیث روشن می شود که مرجع این حقوق، جعل ولایت از ناحیه مقدسه الهیه برای امام معصوم (ع) و جعل ولایت از جانب امام معصوم (ع) برای فقهاست. (۱) اساسا در کلمات فقها رضوان الله تعالی علیهم تعبیر (نیابت) وجود دارد، ولی تعبیر (انتخاب) وجود ندارد و معلوم است که نایب اعم از خاص و نایب عام از جانب منوب عنه تعیین و نصب می شود، نه آحاد اجتماع، در حالی که در انتخاب مساله و کالت مطرح است و دروکالت نه تنها موکل موظف به پیروی از وکیل خود نیست، بلکه هر زمان که اراده کند، می تواند او را برکنار نماید و حال آن که در امر ولایت و حکومت اولاً همگان موظف به پیروی از ولی امر هستند، زیرا حکم او حکم خداست و ثانیاً این گونه نیست که با اراده آنان، ولی امر از منصب خود عزل شود، چرا که به نصب آنان نیامده که با عزل آنان برود. بنابراین آنچه گاهی گفته می شود که محتمل است (در زمان عدم دسترسی به امام معصوم (ع)، اداره امور عامه لازم الاجرا به خود جامعه مسلمانان واگذار شده، بدین گونه که آنان موظف باشند شخص صالح جامع الشرائطی را برای این امور انتخاب نمایند، یعنی در چارچوب شرایطی که برای ولی امر از کتاب و سنت و عقل استفاده می شود، تا او پس از انتخاب، اداره این قبیل امور را به عهده گیرد) احتمالی است بدون وجه و احتمال غیر موجه تحت قاعده (اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال) قرار نمی گیرد و اساسا این سخن، کلامی بی اساس و منتج به پدیده استعماری جدایی دین از سیاست و در حقیقت حکم نمودن به نابودی اسلام است و این جا همان نقطه اساسی اختلاف بین مذهب تشیع و تسنن است، چرا که شیعه در اصول دین با اهل سنت اختلافی ندارد، جز در همین که ولایت را انتصابی و از قبل خداوند می داند، ولی اهل سنت معتقدند که امر ولایت و حکومت، منصوص و انتصابی نبوده و مردم می توانند زعیم و رهبر خود را انتخاب نمایند و حتی بالاتر از این باید گفت که انتخاب به معنای و کالت در نزد اهل تسنن هم مطرح نیست و مساله بیعت که در نزد آنان به عنوان یک اصل مطرح است، از نوع و کالت به ولی امر نبوده که در نتیجه، مقام ولایت، یک منصب اعطا شده از جانب مردمان باشد، چرا که اهل تسنن هم معتقدند که وقتی مردم با حاکم بیعت نمودند، باید ملتزم به این بیعت باشند و از این جهت نمی توانند هر گاه اراده کردند، وی را عزل نمایند و باید از او امر و نواهی وی تبعیت کنند که این مبنا با مبنای و کالت در همان دو جهت اساسی که قبلا ذکر شد، متفاوت است. خلاصه آن کلام آن است که حجیت رای اکثریت، یک حجیت مطلقه نیست، بلکه مقید است به دو قید: قید اول آن است که باید (عقلایی) باشد، به این معنا که مثلاً ناشی از مشورت با اهل خیره باشد و قید دوم آن است که باید (در محدوده شرع مقدس و در چارچوب احکام الهیه) باشد و نه در هر مساله و هر زمان و هر مکان. قید اول بر اساس سیره عقلایی و روش عقلای عالم است که اسلام هم آن را حجت می شمارد و قید دوم هم لازمه مسلمانی و تدین مابین دین خداوند است. لذا این طور نیست که همه جا رای اکثریت برای اقلیت، حجت بوده و انتخاب اکثریت یک مبنای مشروعیت بخشنده به همه اصول و مسائل باشد. بنابراین آنچه گفته شده که (ولایت فقیه از ناحیه مردم تثبیت می شود و یا فعلیت حکومت به انتخاب مردم می باشد و از طرف خدا و ائمه (ع) فقط شرایط منتخب تعیین شده است) نیز سخنی نادرست و غیر موجه است، چرا که معنای این سخن آن است که ولایت فقیه امری (اقتضایی) باشد و این امر اقتضایی (فعلیت) پیدا نمی کند، مگر با انتخاب مردم که موجب جلب مساعدت و همکاری آنها در امر حکومت و اجرای قوانین و اوامر و نواهی نظام می شود. این استدلال به کلی نادرست است و از خلط بین (اعمال ولایت) و (فعلیت ولایت) سرچشمه می

گیرد. به بیان دیگر: آنچه منوط به مساعدت مردم که ناشی از امرانتخاب است می باشد، اعمال ولایت است و فرق است بین اعمال ولایت با اصل ثبوت و فعلیت ولایت. البته ما در نکته اول در پایان هر دو استدلال برای انتصابی بودن ولایت فقیه، نقش مردم در حکومت را مورد اشاره قرار دادیم و در نکته ۲ بعد به نقش دیگر مردم در حکومت نیز اشاره خواهیم کرد. فقه اهل بیت: در نظام ولایت فقیه رابطه رهبر با مردم چگونه است؟ آیه الله مظاهری: دلالت عقل ضروری و شرع مقدس است که همه افراد جامعه اسلامی به ویژه مراجع و مجتهدان و متخصصان فنون و افراد ذی نفوذ و غیرهم باید در مساعدت و کمک به ولی فقیه زمان از هیچ تلاشی فروگذار نمایند. از این جهت قرآن شریف خطابات سیاسی و اجتماعی را متوجه همه افراد می کند و نه فقط شخص حاکم. آیاتی مانند (الزانیه و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما ماه جلده) (۱)، (السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهما) (۲)، (فقاتلوا التی تبغی حتی تفتیء الی امرالله) (۳)، (فقاتلوا ائمه الکفر) (۴)، (وقاتلوهم حتی لا تکون فتنه) (۵)، (فقاتلوا اولیاء الشیطان) (۶)، (وقاتلوا المشرکین کافه) (۷)، که همانند آن در قرآن شریف فراوان است، در زمانی نازل گشت که حکومت از سوی خداوند متعال نصب شد و رهبر آن، شخص رسول الله (ص) بود و احدی حق دخالت نداشت و (ماکان لمومن ولا مومنه اذا قضی الله و رسوله امران یكون لهم الخیره من امرهم) (۸). چنان که دلالت عقل ضروری و شرع مقدس است که ولی فقیه نیز باید از فکر و رای و کمک و تخصص و مشورت دیگران بهره برداری کند، همان گونه که قرآن شریف خطاب به نبی اکرم (ص) می فرماید: (وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله) (۹) و روشن است که این خطاب به شخص شخیص آن بزرگوار به عنوان (فرد خاص) نازل نشده، بلکه این خطاب به نبی اکرم (ص) به عنوان (رهبر امت و ولی مسلمین) صادر شده است این آیه مبارکه، حجت مستندی برای ارج نهادن به امر مشورت و رای مسلمانان است، چنان که آیه شریفه (وامرهم شوری بینهم) (۱۰) نیز به معنای ستایش جامعه اسلامی است از آن جهت که در شئون عامه و مسائل مهمه به شور و مشورت می نشینند. البته همان گونه که در مورد رای اکثریت گفته شد، روشن است که مشورت در عرض احکام شرعی الهیه و یا مخالف آن نمی تواند باشد، بلکه باید در مسیر عمل به احکام شرعی الهیه باشد، یعنی هم مشورت و هم رای اکثریت در حریم اموری که دین، تکلیف آن را روشن کرده، نیست. اگر هم بشود، از هیچ حجیتی برخوردار نیست و لذا نبی اکرم (ص) که مخاطب آیه شریفه و مامور به مشورت با مسلمانان است، در امر نبوت و رسالت با کسی مشورت نمی فرمود یا آن امور الهی و و کحلایانی را به رای اکثریت و در معرض انتخابات مردمی نمی گذاشت، چرا که دین از جانب حضرت حق تعالی است و مکلفان باید تابع باشند. همان گونه که گفته شد این خطاب مربوط به جنبه حکومتی و زعامت آن بزرگوار بوده است که مامور به مشورت با مسلمانان شده و این هم یکی دیگر از نقش های مردم در حکومت است که در نکته ۲ قبل وعده کردیم به آن اشاره کنیم. بنابراین نقش مردم در حکومت دوران غیبت بردو محور اساسی است: اول: رای به خبرگان که مصداق ولی فقیه را شناسایی کرده و تشخیص می دهند. فی الواقع این مردم هستند که به صورت غیر مستقیم، رهبر جامعه اسلامی را کشف کرده و تشخیص می دهند. دوم: مشورت دادن و مساعدت نمودن و معاضدت کردن ولی فقیه هم (به صورت غیر مستقیم) از طرق مختلف مشارکت های سیاسی و حفظ اتحاد و حضور در صحنه و تبعیت از ولایت مطلقه و هم (به صورت مستقیم) از طریق انتخاب مسوولانی نظیر رئیس جمهور و نمایندگان مجلس شورای اسلامی و نمایندگان مجلس خبرگان و... که طرف شور و مشورت حکومت و ولایت واقع می شوند. به عبارت دیگر می توان گفت: ملت در حکومت و حاکمیت، هم در مرحله حدوث و هم در مرحله بقا دارای مشارکت جدی و صاحب نقش و سهم تعیین کننده ای هستند. از این جهت جمهوریت جمهوری اسلامی به کلی تامین می شود و چون این (جمهوریت) در چارچوب شریعت و با قید اسلامی است، بنابراین توضیحاتی که گذشت، (اسلامیت) آن نیز به نحو شایسته ای تامین خواهد شد. فقه اهل بیت: شرایط لازم برای ولی فقیه چیست؟ آیا اعلیت هم شرط است؟ آیه الله مظاهری: اهم شرایط ولی فقیه، (فقاہت)، (عدالت) و (کفایت) است، همچنان که در اصول پنجم و یکصد و نهم قانون اساسی در مقام برشمردن شرایط و صفات رهبر، همین سه شرط، بیان شده است. اشتراط هر سه شرط، ضرورت عقلی است، چرا که آشنایی کامل به قوانین هر

مملکتی لازمه حکومت است و تعهد و تقوا و امانت نیز برای زعیمی که میخواهد در راس حکومت دینی واقع شود، بدون تردید لازم است و لیاقت و کفایت و قدرت بر اداره حکومت هم شرط است که بدون وجود آن هیچ حکومتی انسجام نمی یابد. لذا نظیر آیه شریفه (ان الله اصطفیٰ علیکم وزاده بسطه فی العلم و الجسم) (۱) و (لاینال عهدی الظالمین) (۲) که این سه شرط را طرح کرده اند، دارای بیان ارشادی هستند و بر همان ضرورت عقلی تاکید دارند. اما (اعلمیت)، (اعدلیت) و (اقدریت) در مورد ولی فقیه گرچه خوب است، ولی عقلا شرط نیست، زیرا دخالت در امر حکومت ندارد، همچنان که در امر قضاوت و یا تصدی امور حسیه، اجتهاد و عدالت و قدرت شرط است، ولی قطعاً علمیت، اعدلیت و اقدریت شرط نیست. روایاتی که علمیت را شرط دانسته و بیش ازده روایت است، اولاً- از ابعاد سه گانه (صدور)، (جهت صدور) و (دلالت) قابل بررسی است و ثانیاً بهترین آنها سنداً و دلالتاً صحیحه عکیص بن القاسم است که در آن حضرت صادق (ع) می فرماید: (ف والله ان الرجل لیکون له الغنم فیها الراعی فاذا وجد رجلاً هو اعلم بغنمه من الذی هو فیها یخرجه و یجیء بذلك الرجل الذی هو اعلم بغنمه من الذی کان فیها) (۳)، لکن: اولاً، این روایت از آن جا که ارشادی است، بر بیش از آنچه عقل به آن حکم می کند، دلالت ندارد و تابع مایرشد الیه است، یعنی تابع آن چیزی است که عقل آن را تعیین می کند. عقل در مورد حکومت، علمیت در یک جهت خاص مثل فقه را شرط نمی بیند، بلکه در مجموع و علمیت در اداره حکومت را شرط می داند، به خلاف موضوعی مانند مرجعیت یا رجوع به پزشک و لذا برای انجام یک عمل جراحی پزشکی باید به سراغ بهترین پزشک و اعلم پزشکان در رشتهء مربوطه رفت، ولی برای اداره یک بیمارستان علمیت در پزشکی شرط نیست، بلکه علمیت در اداره و تدبیر بیمارستان شرط است. ثانیاً، این روایت مربوط به خلافت ائمه (ع) است، چنان که بسیاری از روایات دیگر نظیر این روایت به این نکته تصریح دارد. اساساً این روایات در فضایی صادر شده است که در آن فضا مدعیان زیادی برای خلافت و امامت پیدا شده بودند و حتی بعضاً شورش می کردند. ثالثاً، اصطلاح (اعلم) در این روایت (افعل تفضیل) نیست، بلکه (صفت مشبهه) است، به این معنا که چون روایت مربوط به خلافت ائمه (ع) است، لذا نمی خواهد بگوید که مثلاً- امام صادق (ع) از ابوحنیفه اعلم است، بلکه می گوید امام صادق (ع) عالم و بالتیجه ابوحنیفه جاهل است پس اساساً بحث علمیت به معنای اکفعل تفضیلی آن مطرح نیست. رابعاً، این روایت اطلاق ندارد و قدر متیقن از آن، همان خلافت ائمه طاهرین (ع) است. خامساً، با صرف نظر از نکات فوق و بر فرض شمول این روایات نسبت به مساله ولایت فقیه باید گفت علمیت در حکومت غیر از علمیت در مرجعیت است و این روایات متعرض علمیت در حکومت است، نه علمیت در فقاهت. به بیان دیگر: (اصطلاح فقهی اعلم)، مقیاس تفسیر (اعلم) در این روایات نیست و اصولاً مادر استفاده از یک روایت مجاز نیستیم که اصطلاح مرتکز در ذهن خود را بر روایت تحمیل کنیم. در این روایات اعلم به معنای کسی است که به دلیل اجتماع جمیع شرایط زعامت در وی، بهتر بتواند حکومت اسلامی را اداره کند. لذا در تراجم بین کسی که اعلم در فقه است و دیگری که اعلم در فقه نیست، ولی بهتری می تواند حکومت را اداره کند، عقلاً- و شرعاً فقیه دوم مقدم است، نه فقیه اول و اگر حکومت به فقیه اول سپرده شود، ظلم بزرگی به حکومت اسلامی و به آحاد مسلمانان و به آن فقیه دوم که موخر انداخته شده و بلکه به آن فقیه اول که بدون جهت مقدم شده است، روا کرده اند. عمل فقهای عظیم الشان (قدس سرهم) نیز بر همین شیوه دلالت دارد که آنان برای پذیرش مرجعیت عامه که نوعی زعامت دینی رابه همراه داشت، به علمیت فقهی اعتنایی نمی کردند، بلکه به اولویت در اداره حکومت و نظام و جامعه مسلمانان توجه داشتند، چنان که محدث قمی (قدس سره) نقل می کند: مرحوم آیه الله العظمی سید محمد فشارکی (قدس سره) هنگامی که بزرگان برای قبول مرجعیت به ایشان مراجعه نمودند، در جواب آنها فرمود: (گرچه من اعلم در فقه هستم، اما ریاست شرعیه و مرجعیت عامه دینیه به غیر از علم فقه، نیازمند امور دیگری از قبیل وقوف بر مسائل سیاسی و شناختن مواضع مواقع امور است و لذا من اهلیت برای چنین منصبی ندارد.) (۴) این اهتمام بی نظیر برای این جهت است که آن بزرگوار می دانسته که مرجعیت عامه، مستلزم اداره جامعه اسلامی است و می دانسته که اگر ولی و حاکم بر اساس عدم تدبیر و آشنا نبودن به مقتضیات زمان و مکان و یابه

واسطه سادگی در فکر و اندیشه، به گونه ای موضع گیری یا عمل کند که نظام دچار انفعال شود یا مثلاً جامعه اسلامی و منابع خود را به رایگان به دشمنان تحویل دهد، هر چند این شخص اعلم در فقه هم باشد، چه خسارت عظیمی گریبانگیر نظام و جامعه اسلامی خواهد شد. سادسا، آنچه در مورد این روایات مسلم است، حداقل، وجود احتمالاتی است که ما را از استناد به این روایات به صورت قطعی برای اثبات شرط اعلمیت در رهبری، باز می دارد، چرا که: اذا جاءك الاحتمال بكطل الاستدلال. خلاصه آن سخن آن که این روایات کشف جدیدی نیست که به چنگ کسی افتاده باشد، بلکه اصحاب رضوان الله علیهم از این دسته احادیث به خوبی مطلع و آگاه بودند، لکن با توجه به اشکالاتی که گذشت، بالاتفاق به شرط اعلمیت در ولایت، اعتنایی نکرده اند و بنابراین آنچه گفته شده که (از این اخبار و روایات به نحو اجمال استفاده می شود که ولایت امر مسلمانان نیز از شوون مجتهد علم زمان خود می باشد و اجمالا علم و افقه متعین است) ادعایی بدون دلیل و استفاده ای کاملاً بلاوجه است. مضافاً به این که جمع این ادعا و ادعای دیگر یعنی انتخابی بودن ولایت فقیه، کاملاً متناقض است، چرا که: اولاً، اگر اعلمیت در منصب رهبری و ولایت شرط باشد، قاعدتاً، آن اعلم، یک نفر از فقیهان واجد شرایط خواهد بود و دیگر جایی برای این ادعا نمی ماند که بگوییم (اساس و زیر بنای حکومت فعلی فقیه، آرای مردم و انتخاب آنان می باشد و ولایت او از ناحیه مردم تثبیت می شود). ثانیاً، بر طبق مبنای انتخاب، اگر مردم یا خبرگان کسی را انتخاب کردند که اعلم نبود، آن گاه چه باید کرد و در تراحم بین اعلم و انتخاب مردم یا خبرگان کدام یک مقدم خواهد بود؟ باید در مقام بیان و ابراز یک نظریه علمی، همه جوانب آن را سنجید، در غیر این صورت، مثل بحث حاضر، در تناقض گویی واقع خواهیم شد. فقه اهل بیت: آیا ولایت فقیه مطلقه است؟ معنای مطلقه چیست؟ آیه الله مظاهری: از قرآن شریف استفاده می شود که اوامر و نواهی پیامبر اکرم (ص) در همه امور و از جمله در امر حکومت را همگان قبول کنند، حتی اگر بر ضرر آنها باشد. این ضرر اعم از ضرر جانی و مالی و آبرویی و غیر این هاست: (النبي اولی بالمومنین من انفسهم) (۱)، (ماکان لمومن ولا مومنه اذا قضی الله و رسوله امران یكون لهم الخیره من امرهم) (۲) و آنچه که در مورد اولویت نبی اکرم (ص) نسبت به مومنان گفته شده که (این اولویت ناظر به مسائل عمومی و اجتماعی مومنان است، نه امور شخصی آنان از قبیل مال و خانه و ناموس آنان)، حرفی است نادرست و تقیید بدون دلیل آیه شریفه است، چنان که استاد بزرگوار ما و مفسر عظیم الشان مرحوم علامه طباطبایی قدس الله نفسه الزکیه در تفسیر شریف المیزان در ذیل آیه شریفه فرموده اند که (این اولویت، مطلقه و در تمام امور دین و دنیای انسان هاجاری است) (۳) و هیچ دلیلی بر انحصار آیه شریفه در امر خاصی نظیر تدبیر امور اجتماعی یا مساله قضاوت و یا امر دیگری وجود ندارد. این مطلب جای تعجب نیست، چرا که پیامبر (ص) نماینده خداوند است و جز خیر و صلاح فرد و جامعه را در نظر نمی گیرد. بنابراین همین اولویت در مسیر منافع بشر خواهد بود. مساله (اولویت بر مومنان)، پس از نبی اکرم (ص) به معصومان (ع) اختصاص داده شده است و لذا آن بزرگوار در جریان غدیر خم پس از آن که از حاضران سوال فرمود که (الست اولی بکم من انفسکم، آیا من به شما اولی از خود شما نیستم؟)، آنان پاسخ مثبت دادند، آن گاه فرمودند: (من کنت مولاه فهذا علی مولاه). (۴) اما پس از غیبت کبری این امر به ولی فقیه اختصاص داده شده، همان طور که در دلایل و روایات مربوطه آمده است. از این جهت حضرت صادق (ع) در مقبوله عمر بن حنظله می فرماید: (رد کننده فقیه، رد کننده ما، رد کننده ما، رد کننده خداوند است و این عمل در حد شرک به خداوند است). (۵) از این رو آن جا که تشخیص و صلاح حکومت باشد، نظیر امر به جنگ و اخذ مالیات و طلاق به عنف باید مسلمانان تابع صد در صد باشند. این وظیفه تبعیت حتی در مورد مراجع تقلید و مجتهد اعلم از ولی فقیه هم جاری است. این مطلب یک امر ضروری است و بدون آن هرج و مرج و اختلال نظم لازم می آید. لذا این اشکال هم که گفته شده (ولایت فقیه اگر انتصابی باشد، لابد به عنوان عام فقهاست، نه به عنوان اشخاص، و انتخاب شخص خاصی توسط خبرگان، موجب عدم ولایت دیگران نمی شود و در این صورت با تعدد فقهای منصوب در یک زمان و با اختلاف نحوه درک و انظار آنان چه بر سر اسلام و مسلمانان می آید) بیشتر یک اشکال سطحی و ناشی از عدم دقت در مجموع روایات مربوطه است، تایک اشکال علمی، زیرا: اولاً، آنچه که از مجموع روایات، مستفاد است، آن است

که امارت و حکومت و ولایت در مقام عمل برای یکی از فقها ثابت می‌شود و بقیه فقها او را معاونت و معاضدت می‌کنند. به عبارت دیگر: برطبق برخی از روایات نظیر مقبوله عمر بن حنظله (و)، ولایت مطلقه به صورت (اقتضایی) و (شانی) برای هر فقیه واجد شرایطی ثابت است، ولی روایات دیگری وجود دارد که بر کیفیت ولایت در مقام (اعمال)، دلالت می‌کند که در حقیقت این دسته از روایات به یک معنا مفسر دسته قبل است که نمونه آن همان روایت فضل بن شاذان (از حضرت رضا (ع) و نیز روایت ابن ابی یغفور (از امام صادق (ع) و نیز چندین روایت دیگر است، که در این روایات تصریح شده که در زمان واحد، بیش از یک امام و والی و ولی وجود ندارد، چرا که تعدد، موجب هرج و مرج و اختلال نظام است. اساسا این روایات ارشادی است، چرا که عقل نیز بر این مطلب و ضرورت آن حاکم است. ثانیاً، ادل الدلیل علی شیء و وقوعه، بهترین دلیل بر یک امر، وقوع خارجی آن امر است. آیا اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه و اجرای آن از ابتدای تشکیل نظام اسلامی در کشور ایران که بر اساس نظریه بنیانگذار نظام قدس سره و بر طبق قانون اساسی مصوب ملت شکل گرفته تاکنون موجب اختلال و هرج و مرج شده است؟ خلاصه مطلب روشن تر از آن است که نیاز به بسط کلام داشته باشد. بنابراین آنچه که گذشت، معنای (ولایت مطلقه فقیه) این است که مفاد دو آیه شریفه ای که در ابتدای این نکته ذکر شد، یعنی مساله (اولویت بر مومنان) پس از غیبت کبری به ولی فقیه اختصاص دارد. بنابراین آنچه از سر نا آگاهی و یا از روی عناد در تفسیر ولایت مطلقه گفته شده که مثلاً (ولی فقیه، ولایت بی حد و حصر بر جان و مال و ناموس مردم دارد) و بعد هم به این استناد گفته می‌شود که (تعبیر ولایت مطلقه فقیه بد تعریف کردن است و موجب اشمئزاز و وحشت مردم و موهم ولایت بی حد و حصر است و بوی استبداد و دیکتاتوری می‌دهد و هرگز خداوند برای فرد غیر معصوم جائز الخطا چنین ولایتی را قرار نمی‌دهد و مورد رضایت او هم نیست و اگر فرضاً از نظر تئوری و بحث مدرسه ای، ولایت مطلقه فقیه را بپذیریم، در محیط و جو امروز که مردم نوعاً دارای رشد فکری و شعور سیاسی می‌باشند و با جهان خارج ارتباط دارند و آزادی های سیاسی کشورهای جهان را مشاهده می‌کنند، نادیده گرفتن آراء و نظریات مردم و سلب آزادی های سیاسی از آنان و اصرار بر ولایت مطلقه فقیه و لزوم تسلیم همه اقشار در برابر نظر یک فرد غیر معصوم جائز الخطا موجب زدگی و عصیان آنان می‌شود!) این گونه اظهار نظر های بیشتر شبیه به حرف های سیاسی و عوام پسند است، تا نظریه علمی و فقهی. آخر کدام یک از فقهای عظام و کدام یک از اصحاب رضوان اللہ علیهم ولایت مطلقه را این طور تعریف کرده اند که حالا ما بخواهیم در صدد تخطئه آنها برآیم؟ (ولایت مطلقه فقیه) یعنی آن که ولی امر در هر سه منصب (فتوا) و (قضا) و (حکومت دارای ولایت است) و محدوده ولایت او محدود به منصب (فتوا) یا منصب (فتوا) و (قضا) نیست و او در چارچوب منافع اسلام و مصالح جامعه اسلامی، حق دخالت در همه شوون اجتماع را دارد و از همین جهت است که هر سه رکن اساسی نظام یعنی تقنینی، قضایی و اجرایی تحت اشراف و اختیار ولایت او است. (ولایت مطلقه فقیه) یعنی آن که، به دلالت عقل و شرع، احدی حق دخالت و تصرف در شوون اجتماعی را ندارد و در حقیقت احدی ولایت ندارد مگر خداوند متعال و یا کسی که از ناحیه خداوند منصوب باشد و لذا در زمان غیبت امام معصوم (ع)، اگر کسی بخواهد در شوون حکومت و ولایت تصرف کند، باید ماذون از سوی ولی فقیه باشد و عمل وی مورد تنفیذ رهبری حکومت اسلامی قرار گیرد. از این جهت در نظام مقدس جمهوری اسلامی بر اساس اصول قانون اساسی کشور، مناصب رئیس قوه مجریه و رئیس قوه قضائیه به صورت مستقیم و قوه مقننه به واسطه شورای نگهبان از سوی مقام معظم رهبری و ولی فقیه مورد تنفیذ قرار می‌گیرد و بدون تنفیذ او، هیچ یک مشروعیت ندارند. (ولایت مطلقه فقیه) یعنی همان که استاد عظیم الشان ما، حضرت امام خمینی اعلی الله کلمته فرمودند که: (حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز، روزه و حج است... و می‌تواند هر امری را چه عبادی و چه غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح است از آن تا وقتی که چنین است، جلوگیری کند...). () و به تعبیر دیگر ایشان: (اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعیه الهیه است، باید عرض کنم که حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اکرم (ص) یک پدیده بی معنا و بی محتوا باشد. ()) بنابراین لازم

است کسانی که در رد ولایت مطلقه به برخی فرمایش های حضرت امام قدس سره استناد می کنند، به این تعابیر بلند و نظایر آن نیز دقت کرده و چشم خود را از این فرمایش ها نپوشانند که اخذ به بعض کلام و وانهادن بعض دیگر شیوه غیر مرضیه و غیر علمی است. خلاصه باید گفت: تعبیر (مطلقه) یک اصطلاح اصولی است و تاویل و تحول آن به (مطلقه) در اصطلاح رایج علوم سیاسی امروزی یعنی (حکومت مطلقه فردی) و قرار دادن آن در قبال (مشروطه) اساسا امری است باطل و ناشی از خلط مباحث و عدم دقت و یا خدای ناکرده مغالطه و عناد است. اعوذ بالله من العناد و العصبیه. از آن جا که ولایت مطلقه فقیه، ادامه ولایت عامه ائمه طاهرین (ع) و ولایت آن بزرگواران استمرار ولایت کلیه پیامبر عظیم الشان (ص) و ولایت ایشان هم استمرار ولایت تامه الهیه جلت عظمت می باشد، بر این اساس چنان که قبلا نیز گفته شد، کاری که خبرگان می توانند انجام دهند، کشف و تشخیص مصداق ولی فقیه است، نه انشا یا جعل یا اعطای مقام و نصب وی. اگر مصداقی دارای هیچ رقیب و عدیلی نباشد، ولایت وی در جامعه اسلامی به نحو تعیین پدیدار می شود، و در این صورت خبرگان همین مسوولیت را هم نخواهند داشت، چرا که ولایت چنین مصداقی، نیاز به تشخیص و قیام آرای کارشناسانه اهل حل و عقد ندارد. به عبارت دیگر: در چنین فرضی مسوولیت خبرگان، سالبه به انتفای موضوع است، نظیر آنچه در خصوص بنیانگذار و رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی اعلی الله کلمته و درجه اتفاق افتاد. از این رو خبرگان نمی توانند برای مصداقی که به عنوان ولی فقیه تشخیص داده است، توقیت و محدودیت زمانی یا محدودیت مسوولیتی قائل شوند که مثلامدت رهبری شش سال یا ده سال است، هر چند قابل تجدید باشد و یا بعض از شوون ولایت، به دیگر اشخاص یا مسوولان سپرده شود. اساسا چنین شروطی هیچ وجه شرعی نداشته و بلکه خلاف شرع مقدس است، زیرا: اولاً، این خبرگان نیست که جعل یا اعطای مقام ولایت مطلقه به ولی فقیه کرده است که در نتیجه بتواند محدودیتی چه از حیث زمانی و چه از جهت مسوولیتی و چه از نظر مکانی برای آن تعیین نماید، بلکه ولایت وی ناشی از حکم شارع مقدس و نصب اوست. ثانیاً، سلب حقوقی که خداوند متعال به اشخاص اعم از حقیقی و حقوقی اعطا کرده، جایز نبوده و فاسد است، نظیر سلب حق شرعی ارث میت یا سلب حق قصاص از اولیای دم و همانند آن. به عبارت دیگر: کلیه این شروط، مخالف کتاب و سنت است و شرط مخالف با کتاب و سنت، فاسد و باطل و بی جاست. بنابراین، آنچه گفته شده که (محدودیت رهبری و ولی فقیه، مردمی بودن نظام را تایید و به اعتماد ملت کمک می کند و مطلق و نامحدود بودن انتخاب شخص غیر معصوم برای چنین منصب مهمی با اختیارات وسیع، خلاف احتیاط است و بعد هم استدلال می شود که مرجع تقلید نیز با فرض اعلم شدن دیگری باید عوض شود تا چه رسد به رهبری سیاسی با مسوولیت سنگینی که بر عهده دارد)، رایب باطل و استدلالی بلاوجه است و ناشی از عدم توجه به مبانی شرع و قانون اساسی جمهوری اسلامی است، زیرا قانون اساسی نیز در اصل یکصد و یازدهم تصریح می کند که: (هرگاه رهبری از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقدیکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می باشد). بر اساس مفاد این اصل مراقبت از استمرار اوصاف و شرایط ولی فقیه و نظارت بر عدم فقدان این شرایط، به عهده مجلس خبرگان رهبری است و از این جهت گرچه مقام رهبری در نظام اسلامی محدودیت زمانی و مکانی مسوولیت ندارد، ولی روشن است که مشروط به وجود شرایط و ویژگی های معینه ای است که در طول زمان و مکان و در بستر انجام مسوولیت ها، باید پایدار بماند و همچنان که در مرحله حدوث، وجود این شرایط در شخص ولی فقیه لازم بوده است، در مرحله بقا نیز استمرار این ویژگی ها در وی ضروری است و وظیفه سنگین مجلس خبرگان در کشف مصداق ولایت فقیه، اختصاص به مقام حدوث نداشته، بلکه در مقام بقا نیز وجود دارد. فقه اهل بیت: اگر گفتیم ولی فقیه حاکم بر قانون است در این صورت قانون اساسی خدشه دار نمی شود؟ آیه الله مظاهری: ولی فقیه حاکم بر قانون اساسی است و اساسا این قانون به واسطه ا تنفیذ ولی فقیه قابلیت اجرا پیدا می کند، چنان که اصل یکصد و هفتاد و هفتم قانون اساسی تصریح دارد که مصوبات شورای بازنگری در قانون اساسی پس از تایید و امضای مقام رهبری، قابلیت ارائه به مردم

برای همه پرسى را دارد. بنابراین روشن است که رهبرى حاکم و مافوق قانون اساسى است و چارچوب قانون اساسى محدود کننده حوزه اختیارات و اقتدار ولایت مطلقه فقیه نیست، چرا که، قوانین به صورت موقت وضع شده اند و با تغییر شرایط مختلف، تغییر می کنند و دائما مورد اصلاح و اکمال واقع می شوند، از این جهت ممکن است در همه حال، کارآمد و راهگشا نباشند زیرا قوانین، قراردادهای مبتنی بر تجربه اند. بنابر این ابطال، ناپذیری در آنها راه دارد در جامعه اسلامى که برخلاف جوامع غیر دینی، حکومت دارى، منشا و مشروعیت الهى است، قوانین اعم از عادى و اساسى دارى (موضوعیت بالعرض) است و آنچه (موضوعیت بالذات) دارد، ارزش ها و فرامین الهى است. همین چارچوب ارزشى و مقدس است که حاکم بر رفتار فردى و جمعى و حکومتى جامعه اسلامى است و کل نظام و شوون آن را مشروعیت می بخشد و قوانین برای کارآمد شدن این نظام و چگونگی حکومت کردن و شیوه های اعمال حکومت و توزیع وظایف و تکالیف کارگزاران حکومت وضع شده است و این، البته به معنای کم اهمیت دانستن قانون اساسى یا قوانین عادى نیست به عبارت دیگر: به مساله (حاکمیت ولى فقیه بر قانون اساسى) از دو بعد (مشروعیت) و (کارآمدی) باید نگریست. (مشروعیت) جامعه اسلامى و دینی به حاکمیت ولایت مطلقه فقیه است و در نگاه از این بعد ولى فقیه حاکم بر قانون است و البته نظام اسلامى کارآمد نیز هست و کارآمدی این نظام یعنی روشهای حکومتى را قوانین، معین و تامین می کند. در این صورت درست است که قوانین برای همگان لازم الاجراست و نقض قانون روا نیست و بر اساس اصل یکصد و هفتم قانون اساسى جمهوری اسلامى ایران رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوى است، اما این بدان معنا نیست که دست ولى فقیه برای حل معضلات نظام اسلامى بسته شود، زیرا ولى فقیه، اساس اداره حکومت اسلامى را بر قوانین می گذارد، اما می تواند برای تامین مصلحت جامعه اسلامى از روشهای فوق قانون نیز بهره بردارى کند. نمونه برجسته آن فرمان حضرت امام خمینى قدس الله نفسه الزکیه مبنی بر بازنگری در قانون اساسى مصوب سال ۱۳۵۸ بود که در آن قانون با فرض آن که با دقت نظر فراوانی تنظیم شده بود، ولى هیچ راه قانونى برای تجدید نظر و اصلاح و اکمال قانون اساسى جمهوری اسلامى پیش بینی نشده و وجود نداشت و این یکی از نقایص بزرگ آن قانون بود که با درایت و تدبیر ولى فقیه حل شد اگر قرار بود که ولایت مطلقه فقیه بر قانون اساسى حاکمیت نداشته باشد، این نقیصه و نقایص دیگر قانون اول، غیر قابل حل می شد، در حالی که در فقه سیاسى اسلام، با توجه به حوزه اختیارات ولى فقیه، برای حل معضلات جامعه اسلامى، بن بست وجود ندارد بنابراین حاکمیت ولى فقیه بر قانون و فوق قانون بودن او به همین معناست که او می تواند برای باز کردن بن بست ها در اداره حکومت و تامین مصالح جامعه اسلامى، از چارچوب خشک و غیر قابل انعطاف قانون خارج شود، چرا که قانون، تقدس و ارزش و موضوعیت بالذات ندارد، بلکه قوانین در خدمت ارزش ها و مقدسات و تامین مصالح فرد و اجتماع اسلامى است و نقص و ضعف قوانین نباید ما را از رسیدن و اجرای ارزش های الهى و سامان دادن مصالح امت اسلام بازدارد. اگر این هدف والا با توسل به احکام اولیه الهیه، قابل وصول و تامین باشد، ولى فقیه از همین طریق وارد خواهد شد، اما اگر با توجه به شرایط خاص و ضرورت جامعه، اجرای آن احکام، منتج به آن نتیجه اصلى و هدف والا نشود، در این صورت از اختیارات و مسوولیت های ولایت مطلقه فقیه آن است که حتى به وسیله تعطیل موقت احکام اولیه و با استناد به حکم حکومتى، مصالح اسلام و امت اسلامى را تامین نماید در این صورت قانون که قطعاً نسبت به احکام اولیه در رتبه پایین تری قرار دارد، بالفحوى و به نحو اولی، محکوم ولایت مطلقه فقیه بوده ولى فقیه بر آن حاکمیت دارد. از این جهت استاد بزرگوار ما حضرت امام خمینى قدس سره فرمودند: (حکومت می تواند قراردادهای شرعى را که خود با مردم بسته است، در مواقعی که آن قراردادهای مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک جانبه لغو کند و می تواند هرامرى را چه عبادى و یا غیر عبادى که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، تا وقتی که چنین است، از آن جلوگیری نماید). (۱). دقیقاً بر اساس همین مبنای آن بزرگوار پس از تشخیص مصالح و مفاسد، در مقطع زمانى خاصى به دلایل ویژه اى، (حج) این واجب اهم الهى را برای چند سال تعطیل فرمود از این رو این اشکال که (با اعتقاد و قول به ولایت مطلقه فقیه، قانون اساسى گرفتار تضاد عجیبى خواهد بود و بالاخره

با فرض قانونمند بودن کشور و داشتن تشکیلات وسیع و ارگان‌های مختلف قانونی، ولی فقیه فوق قانون نیست، بلکه در متن قانون است، اشکالی کاملاً غیر موجه و ناشی از خلط دو مقوله (مشروعیت) و (کارآمدی) و نیز ناشی از تفسیر غلط قانون و قائل بودن موضوعیت بالذات برای قانون است اساساً برخلاف این اشکال، باید گفت که: اگر بروایت مطلقه فقیه و حاکمیت وفوقیت ولی فقیه بر قانون اساسی معتقد نباشیم، این قانون، گرفتار تضاد و تناقض خواهد شد، چرا که در اصل یکصوددهم قانون اساسی در مقام شمارش وظایف مقام رهبری به مواردی اشاره می‌شود که حاکی از ولایت مطلقه است و از آن جمله است بند اول، دوم، هفتم و هشتم از این اصل. همین که دربند هشتم، یکی از وظایف مقام رهبری (را حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست دانسته است، به خوبی دلالت دارد که ولی فقیه در برخی از مواقع برای رفع مشکلات نظام باید طرق عادی را که همان طرق قانونی و چارچوب قانون اساسی و قوانین عادی است (ترک کرده و با رای و نظر خود که همان (حکم حکومتی) است، مشکلات جامعه اسلامی را حل و فصل نماید به عبارت دیگر: این قانون اساسی نیست که فقه سیاسی شریعت اسلام را تفسیر می‌کند، بلکه مبانی شرع است که باید مفسر قانون اساسی و اصول مختلف آن واقع شود. البته این موضوع نه تنها از عظمت و احترام قانون اساسی نمی‌کاهد، بلکه عین عظمت و احترام به آن است. لذا اگر حاکمیت ولی فقیه بر قانون مطرح می‌شود، در حقیقت حاکمیت فقه بر (قانون) مطرح شده است، چرا که ولایت مطلقه فقیه یعنی ولایت مطلقه فقه، و از این جهت این حاکمیت بر خود ولی فقیه نیز هست، چرا که فقه قانون شریعت الهی است و بر همه عباد لازم الاجراست خلاصه این ویژگی جدا نشدنی حکومت و ولایت است که اعمال ولایت و صدور و نفوذ حکم حاکم اسلامی و ولی امر مسلمین در چارچوب احکام و مقررات ثابت، محدود نمی‌شود و ولی فقیه با تشخیص مصالح تامه ملزمه و یا مفاسد تامه ملزمه، نسبت به صدور (حکم حکومتی) اقدام می‌کند از دیدگاه قرآن و روایات، این حکم همان (حکم الله تعالی) است. روشن است که اعمال این گونه اختیارات مفوضه به ولایت مطلقه فقیه که خارج از چارچوب احکام فرعی اولیه است، به عنوان احکام ثانویه نیست، چرا که احکام ثانویه ربطی به اعمال ولایت مطلقه فقیه ندارد، چنان که نظر استاد بزرگوار ما حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه نیز همین است (۱) و به تعبیر آن بزرگوار: (اساساً اگر چنین نباشد، حکومت الهیه مطلقه مفوضه به نبی اکرم (ص) یک پدیده بی معنا و محتوا خواهد بود.) (۲) ما در زمینه احکام ولایی و حکومتی و فرق آن با احکام اولیه و ثانویه و مسائل مرتبطه در جای دیگری به تفصیل سخن گفته ایم که علاقه مندان می‌توانند مراجعه کنند. (۳) با توجه به توضیحاتی که گذشت و با توجه به آنچه که قبلاً گفته شد که یکی از شوون ولایت مطلقه، مقام قضا است، اینک روشن می‌شود که مثلاً - گرچه هر مجتهد جامع الشرائطی می‌تواند قضاوت کند، ولی در سایه حکومت اسلامی برای رفع هرج و مرج و جلوگیری از گسستن شیرازه نظم و انتظام جامعه اسلامی، و بر طبق قانون اساسی، عالی‌ترین مقام قوه قضائیه را ولی فقیه تعیین می‌کند. بنابراین ولی فقیه چنان که شرعاً و قانوناً می‌تواند رئیس قوه قضائیه را تعیین کند، می‌تواند دادگاه یا قاضی ویژه‌ای را برای امر خاص نظیر امور روحانیت تعیین نماید عجب این جاست که بر طبق قوانین قضایی، رئیس هر دادگستری مجاز است که قاضی ویژه‌ای برای امر خاصی تعیین کند، اما اشکال به ولی فقیه می‌شود که او چرا دادگاه و قاضی ویژه‌ای برای روحانیت تعیین نموده است البته ذکر این نکته لازم است که: با استناد به نوع عملکرد یک دستگاه، نمی‌توان منکر مشروعیت آن شد، همچنان که اگر مسلمانان در عمل، رفتار شایسته مسلمانی را انجام ندهند، دلیلی بر نقض یا انکار دین اسلام نیست. در این صورت تقصیر با عامل است، نه با اصل عمل. نمی‌توان نقض عملکرد هیچ تشکیلاتی در نظام را به پای کل نظام و ولی فقیه نوشت، چنان که عملکرد ناشایست برخی از اصحاب نبی اکرم (ص) و یابعضی از کارگزاران حکومت امیرالمومنین (ع) رانمی‌توان. به حساب آن بزرگواران گذاشت مصاحبه با: آیت الله معرفت فقه اهل بیت: ولایت فقیه از چه زمانی در فقه شیعه مطرح شد و چه ادواری را در طول تاریخ شیعه سپری کرد؟ آیا در تمامی ادوار فقه، مفهوم ولایت فقیه همین نظریه به شکل امروزی آن بوده است یا در مفهوم ولایت بین فقها، اختلاف نظر وجود دارد؟ آیت الله معرفت: مفهوم ولایت فقیه و مسائل آن در طول یازده قرن و در طول تاریخ فقهات شیعه

دائماً مورد توجه ویژه فقها بوده و عجیب این است که همگی فقها ولایت فقیه را به معنای مسوولیت و سرپرستی امور گرفته اند، به طوری که شامل مصالح همگانی امت و تمامی احکام انتظامی اسلام می گردد علی رغم گمان عده ای، مفهوم ولایت فقیه در تاریخ فقه شیعه، هیچ گونه تحول یا تغییری نکرده و از روز نخست تاکنون با یک مفهوم مطرح بوده است مراجعه به متون فقهی قدما و متاخران، حقیقت این مطلب را روشن می سازد فقه اهل بیت: شما معتقدید که مفهوم ولایت فقیه از آغاز فقه تاکنون به همین شکل امروزی مطرح بوده است. با توجه به این که حکومت در دست فقها نبوده و مسائل نوپیدا در حکومت اسلامی به دلیل عدم ابتلا در میان فقها کمتر مطرح شده است، اکنون چگونه می توان ادعا کرد مرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی و علامه حلی و شهید اول و ثانی و محقق و ابن فهد حلی و صاحب جواهر و شیخ انصاری، از ولایت فقیه همان نظریه و قرائتی را اراده کرده اند که امام خمینی به عنوان ولایت مطلقه فقیه مطرح کردند؟ اساساً مراد از اطلاق در ولایت مطلقه در سخنان امام چه بوده و آیا می توان گفت تمامی فقها به ولایت فقیه قائل بودند؟ لطفاً دلایل مدعای خویش را به طور مبسوط و مستند بیان کنید! آیت الله معرفت: همان طور که اشاره کردید بنده معتقدم مفهوم ولایت فقیه از روز اول تاکنون در طول تاریخ فقهات شیعه به معنای مسوولیت و سرپرستی امور مربوطه بوده است که بر حسب موارد تفاوت می کند و در شئون عامه و مصالح همگانی امت، تمامی احکام انتظامی اسلام را شامل می گردد و وصف عامه یا مطلقه همین معنا را افاده می کند. اکنون برای رسیدن به این مدعا که مفهوم ولایت مطلقه فقیه هیچ گونه تحول یا تغییری از روز نخست تاکنون نکرده است، باید به بررسی کلمات بزرگان و اساطین فقه که شما نام بردید، بپردازیم شیخ الفقهاء و المتکلمین ابو عبد الله مفید در سال ۴۱۳ در گذشت و کتاب معروف فقهی اش (المقنعه) است. ایشان در باب امر به معروف و نهی از منکر می فرماید: اجرای حدود و احکام انتظامی اسلام را که وظیفه سلطان اسلام است و در عصر حضور به دست امامان معصوم و نایبان خاص آنان اجرا می گردد، در دوران غیبت، امامان شیعه (ع) آن را به فقهای شیعه واگذار کرده اند فوضوا الی فقهاء شیعتهم تا در صورت امکان و با پشتوانه مردمی، مسوولیت اجرایی آن را عهده دار باشند. (شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی که در سال ۴۶۰ در گذشت، در (کتاب النهایه) باب جهاد و: سیره امام می گوید اجرای حدود و احکام انتظامی اسلام، برای هیچ کس روا نباشد، جز سلطان وقت که از جانب خداوند معرفی شده یا کسی که از جانب او منصوب گردید باشد. تا آن جا که می گوید: وقد فوضوا ذلک الی فقهاء شیعتهم فی حال... لایتمکنون فیه من تولیه بانفسهم (۴۶۹ فقیه نامی حمزه بن عبدالعزیز سلار دیلمی وفات: می فرماید فقد فوضوا الی الفقهاء اقامه الحدود و الاحکام بین الناس بعد ان لایتعدوا واجبا ولایتجاوزوا حدا و امروا عامه الشیعه بمعاونه الفقهاء علی ذلک ما استقاموا علی الطریقه و لم یجیدوا امامان معصوم (ع) اجرای حدود و احکام انتظامی اسلام را به فقها واگذار کرده اند و عموم شیعیان را به کمک و مساعدت آنان دستور داده اند، تا وقتی که بر طریقه حق استوار باشند.) (علامه بن المطهر حلی (وفات ۷۷۱) در کتاب: قواعد الاحکام در باب جهاد می گوید اجرای احکام انتظامی اسلام که در عصر حضور وظیفه امام معصوم است، در دوران غیبت وظیفه فقهاست، تا در صورت امنیت از طرف دشمن، حکم کرده، فتوا دهند و متصدی اخذ و پخش احساس و زکوات و غیره گردند.) شهید اول محمد بن مکی (شهادت ۷۸۶) در کتاب (الدروس: الشرعیه) می فرماید در دوران غیبت، اجرای احکام انتظامی اسلام بر عهده فقهای جامع الشرائط است. (شهید ثانی زین الدین نورالدین (شهادت ۹۶۵) در (مسالك الافهام) در شرح عبارت: محقق اول (وفات ۶۷۶) به تفصیل سخن گفته و می گوید وظیفه فقهای جامع الشرائط است تا در دوران غیبت، عهده دار اجرای احکام انتظامی الهی باشند و بر مردم است تا آنان را در این راه یاری کنند. (محقق ثانی نیز در (شرح قواعد) علامه، سخن وی را پذیرفته) و در رساله اش صلاه الجمعة بر این امر تاکید کرده است. (ابن فهد حلی (وفات ۸۴۱) در کتاب (المهذب البارع) در باب جهاد و امر به معروف و نهی از منکر ضمن تاکید بر اجرای احکام: انتظامی اسلام در همه دورانها می گوید این فقهای شایسته اند که باید عهده دار این وظیفه خطیر گردند. (در این عبارتها ملاحظه می کنید که پیوسته فقها ولایت فقیه به معنای سرپرستی و مسوولیت امور و اجرای احکام انتظامی اسلام (قصاص و دیات و حدود و تعزیرات) را مطرح کرده اند و

این مساله از ضروریات فقه شیعه به شمار می آید، به حدی که صاحب جواهر (وفات ۱۲۶۶) پس از نقل اتفاق آرا فقیهان بر ثبوت ولایت و نیابت عامه فقیه جامع: الشرائط در عصر غیبت می گوید بل لولا عموم الولایه لبقی کثیر من الامور المتعلقة بشیعتهم معطله و اضافه می کند: ضمن الغریب وسوسه بعض الناس فی ذلک بل کانه مذاق من طعم الفقه شیثا ولا فہم من لحن قولہم و رموزہم امر... ، به اندازه ای مساله ثبوت ولایت عامه روشن و بروفق مبانی فقهی است که هر که در آن تشکیک کند، مانند آن است که بویی از فقاہت نبرده و هرگز به سخنان معصومان. در این باره آشنایی ندارد به همین جهت فقہای متاخر از صاحب جواهر بر این معنا اتفاق نظر دارند که ولایت فقیه به معنای ضرورت عہدہ داری مسوولیت در شوون عامه است، تا مسائل مربوط به تنظیم. حیات اجتماعی به تعطیلی کشیده نشود محقق انصاری (وفات ۱۲۸۱) در کتاب قضا در این باره می فرماید حکم فقیه جامع الشرائط در تمامی فروع احکام شرعی و موضوعات آن، صحت و نافذ است، زیرا مقصود از لفظ حکم که در روایات آمده، نفوذ حکم او در تمامی شوون و زمینه هاست و مخصوص مسائل قضایی نیست و این همانند آن است که سلطان وقت، کسی را به عنوان حاکم معین کند که مستفاد از آن، تسلط او بر تمامی آنچه مربوط با شوون حکومت چه جزئی باشد و چه کلی است و لذا حفظ (حکم) را که مخصوص باب قضاوت است، به کار نبرده، بلکه لفظ حاکم را که. عمومیت نفوذ سلطه را می رساند، به کار برده اند بنابراین در اصل ثبوت ولایت به معنای مسوولیت و سرپرستی و اجرای احکام اسلام و رعایت مصالح همگانی برای فقیه جامع الشرائط، هیچ بحثی نبوده و همگی آن را پذیرفته اند و این مساله اخیرا مورد تردید قرار گرفته که آیا ثبوت ولایت فقیه، از راه (حسبه) و یک تکلیف شرعی (به نحو واجب کفایی) است یا آن که یک منصب است و با عنوان نیابت از مقام ولایت کبری می باشد؟ اکثر فقہای سلف و اساطین فقه بر مبنای نصب بوده اند و مساله ولایت فقیه را با عنوان تفویض از جانب معصوم (ع) مطرح ساخته اند لذا در عبارت ایشان کلماتی مانند وقد فوضوا ذلک الی فقہاء شیعتهم. آمده است البته در زمان امام خمینی به دلیل مسوولیت اجرایی حکومت اسلامی، برخی از مسائل جزئی و موارد و مصادیق و فروع مساله، به صورت روشن تر مطرح شد که قبلا چندان مطرح. نبود فقه اهل بیت: یکی از مشکلات بنیادی ما در طرح و عرضه ولایت مطلقه فقیه، فقر تئوریک است، یعنی نظریه پردازان، این نظریه را به طور دقیق که پاسخگوی شبهات باشد، مطرح نکرده اند، به عنوان مثال برخی از طرفداران نظریه ولایت مطلقه فقیه این نظریه را این گونه مطرح می کنند که: ولایت فقیه، امتداد ولایت امامان و پیامبر اکرم (ص) است و طبق آیه (النبی اولی بالمومنین من انفسهم) () و آیه وماکان لمومن ولا مومنہ اذا قضی اللہ ورسولہ امر ان یکون لہم الخیرہ من امرہم () اراده رسول خدا به عنوان ولی امر مسلمانان بر اراده همگان حاکم می باشد و صلاح دید و نافذ است و نظر به این که ولی فقیه در عصر غیبت ولی امر مسلمانان است، اراده او نیز همانند اراده پیامبر نافذ است، و هر چه او صلاح دید، نافذ است و باید همگی در مقابل دستورهای او تسلیم محض باشند و احساس حرج و سختی هم نکنند، همان گونه که در باره پیامبر (ص) آمده است: ثم لایجدوا. () فی انفسهم حرجا مفاقضیت ویسلموا تسلیمآ بر اساس این نوع تبیین برخی نتیجه گرفته اند که شعاع حاکمیت و فرمانروایی فقیه به سوی بی نهایت کشانیده می شود. () آیابه نظر شما این چنین نتیجه گیری و برداشت از ولایت فقیه مطلقه فقیه صحیح است؟ اساسا تفسیر شما از ولایت مطلقه چیست و چگونه آن را تبیین می کنید؟ آیت اللہ معرفت: بنده این برداشت و قرائت را از مفهوم اطلاق در نظریه ولایت مطلقه فقیه یک برداشت: انحرافی می دانم و معتقدم سخن کسانی که می گویند معتقدان به ولایت مطلقه فقیه، شعاع حاکمیت و فرمانروایی فقیه را به سوی بی نهایت کشانیده و فقیه را همچون خداوند کار روی زمین میدانند ()، گفتاری است بی اساس و. به افترا و نسبت ناروا بیشتر می نماید بنده در کتاب ولایت فقیه که در تابستان ۷۷ چاپ شد ثابت کرده ام که هیچ فقیهی از کلمه عامه یا مطلقه این معنای غیر معقول و غیر منطقی را قصد نکرده و کلماتی که در القای برخی شبهات به کار می رود، مانند نامحدودیت، (مطلق العنان)، (دیکتاتوری و استبداد)، (اراده قاهره)، (تمامیت خواه) و (انحصاری طلب) مفاهیمی خود ساخت هاست که ناروا در این بحث مطرح می شود. اساسا ولایت فقیه مسوولیت اجرایی خواسته های فقهی را می رساند که این خود، محدودیت را اقتضا می کند و هرگز به معنای تحمیل

اراده شخصی نیست، زیرا شخص فقیه حکومت نمی‌کند، بلکه فقه اوست که حکومت می‌کند، حتی در قرآن مجید آن جا که می‌فرماید خداوند (فعال ما یشاء) است، دلیل می‌آورد: انه علیم حکیم یعنی فعالیت مطلقه خداوند و این که هر چه بخواهد، انجام می‌دهد، به دلیل علم مطلق و حکمت مطلقه اوست و نظر به این که فعل الهی بر اساس علم و حکمت است، لذا محدود نمی‌گردد به نظر اینجانب تفسیری که برخی از طرفداران تندرو ولایت مطلقه فقیه از آیاتی که اشاره کردید می‌کنند، تفسیر به رای است، زیرا اولاً- این گونه نبوده که پیامبر اکرم (ص) در شوون سیاسی و نظامی و جنگ و صلح و دیگر امور مربوط به دنیا داری از شیوه های متعارف فراتر رفته و اراده و خواسته خود را حاکم بداند و با اهل خبره و نظر مشورت نکرده و اراده خویش را تحمیل کرده باشد، دلیل این مدعا این است که در متون روایی ما از مشورت با شیوه متعارف به عنوان اساسی ترین دستور عمل پیامبر (ص) و اصول بنیادی سیاست و حکومت و اداره جامعه، مطرح شده که در سیره عملی امیر مومنان (ع) و امامان معصوم (ع) بوده است، بنا بر این ولایت فقیه که در امتداد ولایت امام معصوم قرار دارد، چنین مفهوم غیر قابل قبولی. نخواهد داشت و هرگز فرع زائد بر اصل نخواهد گردید ولایت معصومان (ع) نیز درباره اجرای عدالت اجتماعی و پیاده کردن فرامین شرع در جامعه و در راستای مصالح امت بوده است، لذا ولایت فقیهان حد و مرزی دارد که شرع چارچوب آن را معین می‌سازد و فراتر از آن مشروعیت نخواهد داشت به علاوه در نظام اسلامی، حق فرد و حق جامعه هر دو محترم است، ولی در صورت تراحم، حق جامعه و مصلحت عمومی بر حق فرد و مصلحت شخصی مقدم خواهد بود و اگر در نظام ولایت فقیه، دولت اسلامی با حفظ رعایت مصلحت امت تصمیمی گرفت، باید همگی تسلیم باشند و در این گونه موارد مصلحت عمومی بر مصلحت شخصی تقدم دارد و جایی برای اعتراض نیست آیه (النبی اولی بالمومنین من انفسهم) و (ویسلموا تسلیمًا) و (شاوهرم فی الامر فاذا عزم فتوکل علی الله) (۳۶ و ۶ احزاب) به این حقیقت سیاسی، اجتماعی اشاره دارد و هرگز به معنای تحکیم یا تحمیل اراده ولی امر. برخاسته های مردمی نیست به علاوه مادر جای خود ثابت کرده ایم که بر اساس آیه مشورت (وشاورهم فی الامر) و آیه و امرهم شوری بینهم پیامبر موظف است که در باره امور سیاسی، نظامی و اجتماعی مشورت کند و جامعه اسلامی، باید در تمامی ابعاد تشکیلاتی حکومت به اصل مشورت توجه کند و امور سیاسی و نظامی و اداری و فرهنگی را با اصل مشورت به انجام برساند. مشورت موضوعی عرفی است و باید طبق متعارف عقلاهی جهان انجام گردد که رای اکثر در آن نافذ خواهد بود. اگر در سطح عمومی انجام گیرد، رای اکثر نافذ است و اگر در سطح کارشناسان و اهل فن صورت گیرد، باز آنچه اکثریت قاطع رای دهند، باید تنفیذ گردد. معنای (فاذا عزم فتوکل علی الله) این است که مسوولان امر موقع تصمیم گیری در اجرای رای اکثر، دغدغه خاطر نداشته باشند و برخدا توکل کنند و کار را طبق مقررات عقلایی و اصول حکمت سیاستمداری انجام دهند که از جمله این اصول، پذیرش رای اکثر در مجاری امور است و موفقیت در همین است و بس فقه اهل بیت: مطالبی که شما فرمودید، ممکن است با دیدگاه امام خمینی (ره) در باب ولایت مطلقه فقیه هماهنگ نباشد. شما به خاطر دارید که مقام معظم رهبری در سال ۶۶ در دوران ریاست جمهوری در یکی از خطبه های نماز جمعه، ولایت فقیه را حرکت در چارچوب شرع بیان داشتند و مورد تذکر امام راحل قرار گرفتند. در همین راستا بود که امام به طور مبسوط ولایت مطلقه فقیه را همان ولایت مطلقه نبی اکرم (ص) دانستند. شما این جریان را چگونه تحلیل میکنید؟ آیت الله معرفت: به نکته دقیقی اشاره کردید اساساً تذکر امام به اصل گفتار نبود، بلکه به برداشتی بود که برخی فرصت طلبان در صدد سوء استفاده از آن برآمده بودند مقصود مقام معظم رهبری از چارچوب شرع، همان ضوابط و اصول ثابتۀ شرع است که مصالح و پیش آمدها را نیز شامل می‌شود و خود ضوابطی دارد که در اختیار فقیه قرار دارد، تا بر اساس آن ضوابط، حکم شرعی هر یک را استنباط کند در آن زمان برخی گمان بردند که مقصود امام صرفاً احکام اولیه که مصالح آنها از قبل پیش بینی شده و زمان و مکان هیچ گونه تغییری در آن نمی‌دهد، می‌باشد (آنان خیال کردند که فقیه نمی‌تواند در حوادث و احکام نظر دهد و احکام تکلیفی و وضعی آنها را در پرتو قواعد عامه روشن سازد لذا پنداشتند که این گونه امور باید به کارشناسان مربوطه واگذار شود و با فقیه و فقاهت ارتباطی ندارد و از جمله،

مسائل سیاسی و امور کشورداری و لشکری را از حیثه ولایت فقیه خارج دانستند امام راحل با این سو تفاهم و برداشت انحرافی مخالفت کردند و فرمودند: دست فقیه باز است و در پرتو ضوابط شرعی می تواند در تمام ابعاد زندگی و همه شوون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و غیره، برابر مصالح روز نظر دهد و دیدگاه های شرع را در تمامی جزئیات روشن سازد(۱). بنابراین ولایت فقیه از دیدگاه امام خمینی، گسترده بوده و با پیشرفت زمان و تغییر احوال و اوضاع، قابل حرکت و هماهنگ است و هیچ گاه دست فقیه بسته نیست آری صرفا در تشخیص مفاهیم در موضوعات، از متخصصان و کارشناسان مربوطه و احیانا از عرف عام بهره می گیرد و این عینا همان حرکت درچارچوب مقررات شرع می باشد فقه اهل بیت: از مطالب شما چنین استنباط می شود که شعاع ولایت فقیه در گستره دامنه شرع است و مقصود از اطلاق، شمول و گسترش در تمامی زمینه های مربوط به شوون عامه و (مصالح امت می باشد که این خود (تقیید در عین اطلاق است. بنا بر دیدگاه شما دامنه ولایت فقیه را، دیدگاه های شرع و مصالح امت محدود می سازد و اطلاق آن در شعاع همین دایره است اکنون این سوال پیش می آید که آیا قانون نیز می تواند این محدودیت را ایجاد کند، تا تصمیمات ولی فقیه فراتر از قانون نباشد، یا آن که مقام رهبری مقامی مافوق قانون است؟ آیت الله معرفت: در قانون اساسی اصل ۱۱۰ وظایف و اختیارات رهبر را در یازده بند بیان داشته، ولی بر حسب مصالح و با نظارت هیات خبرگان منتخب مردم می توان از آنها کاست یا بر آنها افزود از آن جا که ذکر این موارد، محدودیت را نمی رساند، بنا بر این نفی ما عدا نمی کند و اختیارات دیگر را انکار نمی کند اسلام نظامی قانونمند است و با هر گونه بی ضابطه ای ناسازگار است و در موقعیتهای حاد و ضروری که وضعی استثنایی ایجاد می کند رهبر اقدامی مناسب و تصمیمی قاطع با صلاحدید کارشناسان مربوطه و مورد اعتماد اتخاذ کند که آن نیز تحت ضابطه شرعی و قانونی است بنابراین ولی امر مسلمانان می تواند در وضع استثنایی، فراتر از وظایف مقرر در قانون اساسی، اعمال ولایت کند، ولی این، بی ضابطه نیست. مقام رهبری در مقابل مردم مسوولیت دارد، تا در انجام وظایف مربوطه کوتاهی نکند و همواره مصالح امت را در نظر گیرد، لذا باید دارای شرایطی باشد که قانون تایید کرده است و هر گاه از انجام وظایف قانونی خود ناتوان گردد یا فاقد یکی از شرایط یاد شده شود یا معلوم شود از آغاز فاقد شرایط بوده، از مقام خود برکنار می شود. طبق اصل ۱۱۱ قانون اساسی، تشخیص این امر به عهده خبرگان مردم است، همان گونه که نظارت بر آن نیز بر عهده آنان می باشد. این مسوولیت در پیشگاه خدا و مردم از فریضه نظارت همگانی برخاسته است فقه اهل بیت: مستحضرید برخی از فقها مثل شیخ اعظم انصاری در کتاب شریف مکاسب و کتاب البیع یا حضرت آیت الله خویی (ره) و دیگران ولایت فقیه را به آن صورتی که امام خمینی مطرح کردند، قبول ندارد: لطفا ضمن تبیین دو دیدگاه عمده در باب ولایت فقیه، تفاوت آن را بیان کنید آیت الله معرفت: شایان ذکر است فقهای که به عنوان مخالف در این مساله مطرح شده اند مثل شیخ اعظم انصاری یا آیت الله خویی منکر ولایت فقیه نیستند، بلکه ایشان بر این باورند که اثبات نیابت عامه و ولایت مطلقه فقیه به عنوان منصب، از راه دلایل یاد شده مشکل است. ایشان تصدی امور عامه به ویژه درباره اجرای احکام انتظامی اسلام در عصر غیبت را وظیفه فقیه جامع الشرائط و مبسوط الید دانسته و این را از ضروریات فقه می دانند توضیح این که تصدی امور حسیبه (اموری که شارع مقدس حتما خواستار آن است و اجازه اهمال در آن را هرگز نمی دهد) مانند ایجاد نظم و حفاظت از مصالح همگانی، از ضروریاتی است که شرع مقدس اهمال درباره آن را اجازه نمی دهد و قدر متیقن، وظیفه فقهای شایسته است که آن را عهده دار می شوند، ولی طبق برداشت امام خمینی و صاحب جواهر و دیگر فقیهان، این یک منصب است که از جانب شرع به آنان واگذار شده است، بنابراین عملا هر دو دیدگاه، فقها را عهده دار اداره امور مملکتی می دانند و تنها تفاوت در مبناست که گروه اول آن را یک وظیفه تکلیفی صرف می دانند، مثل شیخ انصاری و محقق خویی، و گروه دوم که اکثریت فقهای امامیه هستند مانند امام (ره) آن را منصبی واگذار شده از جانب امامان معصوم (ع) می دانند. البته در برخی از فروع ولایت فقیه، این دو دیدگاه، تفاوت دارند که در کتاب ولایت فقیه به تفصیل توضیح داده ایم فقه اهل بیت: مستحضرید برخی از معاصران، ولایت به معنای حکومت را در بستر تاریخ فقه اسلامی انکار کرده اند و در

این زمینه نوشته اند متأسفانه هیچ یک از اندیشمندان که متصدی طرح مساله ولایت فقیه شده اند، تاکنون به تحلیل و بازجویی و شرح معانی حکومت و ولایت، و مقایسه آنها با یکدیگر نپرداخته اند... از نقطه نظر تاریخی نیز ولایت به مفهوم کشور داری، به هیچ وجه ()... در تاریخ فقه اسلامی مطرح نبوده است آیت الله معرفت: این تحلیل جای تعجب دارد. ظاهراً نویسنده محترم به منابع فقهی و کتاب های تاریخی و متون لغوی در این زمینه مراجعه نکرده است. فقهای اسلامی از دیرزمان کتاب هایی درباره احکام الولایه نوشته اند و ابواب و مسائل گوناگونی را در فقه با همین عنوان مطرح کرده اند که به نظر ایشان نرسیده است و از پیش خود (ولایت) را به معنای قیمومیت که لازمه آن تداعی مجهوریت در مولی علیه است، پنداشته و به همین جهت معنای قیمومیت را مفهوماً و ماهیتاً با حکومت و حاکمیت سیاسی متفاوت دانسته اند به نظر بنده این تفسیر از ولایت کاملاً نادرست است و شاهد نادرست بودن این تصور ناروا و بی اساس، صراحت سخنان فقها در این زمینه و براهینی است که برای اثبات ولایت فقیه اقامه کرده اند بنده معتمد در مفاهیم اصطلاحی باید به اهل همان اصطلاح رجوع کرد. وقتی به متون فقهی مراجعه می کنیم، بخوبی می یابیم که فقها ولایت فقیه را در راستای خلافت کبری و در امتداد امامت مطرح کرده اند و همان رهبری سیاسی را که در عهد حضور برای امامان معصوم ثابت بوده، همچنان برای فقهای جامع الشرائط در عصر غیبت ثابت دانسته اند: امام خمینی نیز در این زمینه میفرماید تمامی دلایلی را که برای اثبات امامت پس از دوران عهد رسالت آورده اند، بعینه درباره ولایت فقیه، در دوران غیبت جاری است و عمده ترین دلیل، ضرورت وجود کسانی است که ضمانت اجرایی عدالت را عهده دار باشند، زیرا احکام انتظامی اسلام مخصوص عهد رسالت یا عهد حضور نیست لذا بایستی همان گونه که حاکمیت این احکام تداوم دارد، مسوولیت اجرایی آن نیز تداوم داشته باشد و فقیه عادل و جامع الشرائط، شایسته ترین افراد برای عهده دار شدن آن می باشد شیخ مفید عبارت فقهای همچون سلار یا شیخ طوسی و... را آورده که معتمد امامان معصوم (ع) اجرای احکام انتظامی را به فقها واگذار کرده اند و به عموم شیعیان دستور داده اند تا از ایشان پیروی کنند و پشتوانه آنان باشند و فقها را در امر حکومت یاری کنند. ما در پاسخ، سوال دیگری به آن اشاره کردیم فقه اهل بیت: به نظر شما ولایت فقیه یک بحث فقهی است یا کلامی؟ لطفاً مبانی مشروعیت ولایت فقیه را بیان کنید. آیت الله معرفت: بحث ولایت فقیه در میان فقهاء امامیه، بیش از آن که جنبه فقهی داشته باشد، مبانی کلامی دارد. در فقه از این دیدگاه بحث می شود که ولایت فقیه یک حکم وضعی شرعی است که دلایل آن را در کتاب و سنت جستجو می کنند یا حکم تکلیفی و واجب کفایی است که با دلیل ضرورت شرع و از راه (حسبه) به اثبات میرسد از دیدگاه کلامی، با عنوان امتداد ولایت معصومان (ع) و نیز امامت که ریاست عامه در امور دین و دنیا می باشد، مورد بحث قرار می گیرد. بنابراین دلایلی که مبانی مشروعیت ولایت فقیه را روشن می سازد، آمیخته ای از هر دو دیدگاه است که دوجنبه عقلی و نقلی استدلال را تشکیل می دهد. از منظر کلامی همان دلایلی که ولایت به معنای امامت و زعامت سیاسی پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومان (ع) را اثبات می کند، ولایت فقیه را نیز در عصر غیبت اثبات می کند، زیرا اسلام نظامی است که برای تنظیم حیات اجتماعی مادی و معنوی برنامه دارد و آمده است تا راه سعادت و سلامت در زندگی را برای انسان هموار سازد اسلام شریعتی است فراگیر و جاوید و تمامی شوون زندگی را برای همیشه تحت نظر دارد. از این رو معقول نیست که برای رهبری جامعه و مسوولیت اجرایی عدالت اجتماعی، شرایط را ارائه نکرده باشد، زیرا زعامت سیاسی از بنیادی ترین نیازهای جامعه انسانی است و به حکم ضرورت بایستی اسلام در این بعدمهم اجتماعی سیاسی، نظر داشته و شرایط لازم و راهکارها را ارائه کرده باشد و گرنه نظامی ناقص و بدون تعیین مسوول اجرایی، قابل ثبات و دوام نیست اکنون با توجه به این جهات، حکمت الهی اقتضا می کند، همان گونه که شریعت فرستاده و خیل انبیا را برای نجات بشریت گسیل داشته، امامت و قیادت و جلوداری قافله انسانیت را نیز رهنمون باشد و این همان قاعده لطف است که متکلمان در مساله امامت مطرح ساخته اند، زیرا رهبری درست از دیدگاه وحی، مهمترین عامل موثر در نگاه داشتن جامعه بر جاده حق و حرکت بر صراط مستقیم است، روی همین اصل، دانشمند گرانقدر خواجه نصیر الدین طوسی در تجرید الاعتقاد می

نویسد: (الامام لطف، فیجب نصبه علی الله، تحصیلا للغرض، امامت لطف الهی است که باید از جانب خداوند معرفی شود تا غرض از تشریح، جامه عمل پوشد). امام راحل تمام دلایلی را که بر ضرورت امامت اقامه می‌گردد، عینا بر ضرورت تداوم ولایت، در عصر غیبت اقامه می‌کند و می‌فرماید: «ما هو دلیل الامامه، بعینه دلیل علی لزوم الحکومه بعد غیبه ولی الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف». آن دلیل لزوم داشتن نظام اسلامی و مسوولیت اجرای عدالت اجتماعی است امام سپس می‌نویسد: تمامی احکام انتظامی اسلام در باره نظام مای، سیاسی، حقوقی و کیفری همچنان ادامه دارد و مخصوص عصر حضور نبوده است و همین امر موجب می‌گردد تا ضرورت حکومت و رهبری امت را برابر دیدگاه شرع ایجاد کند و فرد شایسته مسوولیت تامین مصالح امت و تضمین اجرای عدالت را مشخص سازد و گرنه منتها پیشنهاد احکام انتظامی و به اهمال گذاردن جانب مسوولیت اجرایی مایه هرج و مرج و اختلال در نظام خواهد بود، با این که حفظ نظام از اوجب واجبات و اختلال در امور مسلمانان از مبغوضات شرع مقدس است، بنابراین هدف شارع جز با تعیین والی و حاکم اسلامی و مشخص ساختن شرایط و صلاحیت لازم، قابل تامین نیست فقه اهل بیت: شرایط ولی فقیه چیست؟ آیت الله معرفت: به نظر بنده دو شرط دارد، حضرت امیر(ع) می‌فرماید: ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بامر الله فیه شرط اول: از لحاظ سیاستمداری قدرتمند باشد، یعنی بینش سیاسی دقیق داشته باشد و این شرط، عقلایی است و تمام دنیا. آن را می‌پذیرند شرط دوم: و اعلمهم بامر الله فیه، ضمیر (فیه) به زعامت می‌خورد، یعنی دیدگاه های اسلام درباره زعامت و سیاستمداری را بدانند، و این شرط دوم طبیعی است ولی فقیه در تمام عرصه ها با استفاده از نظر کارشناسان فنی تصمیم گیری میکند. منابع مقاله: مجله فقه اهل بیت فارسی، شماره ۲۰ و ۱۹؛

سیمای معصومان علیهم السلام در اندیشه امام خمینی (ره)

سیمای معصومان علیهم السلام در اندیشه امام خمینی (ره) امام راحل به اهل بیت(ع) عشق می‌ورزید و این کار را افتخاری بزرگ می‌شمرد. نظرهای آن بزرگوار در باره هریک از معصومان علیهم السلام شنیدنی و جالب توجه می‌نماید. بنابراین، بی هیچ توضیحی، به مرور این بخش از سخنان امام می‌پردازیم: حضرت زهرا(س) امام، حضرت زهرا را زنی می‌داند که عالم به وی افتخار می‌کند. او کسی است که در مقابل حکومت‌های جبار ایستاد و خطبه خواند. امام روز ولادت فاطمه زهرا(س) را روز بزرگی می‌شمارد و او را زنی برابر با همه مردان می‌داند. زنی که انسان نمونه شمرده می‌شود و تمام هویت انسان در او جلوه گر است. زنی که افتخارخاندان وحی است و چون خورشیدی بر تارک اسلام می‌درخشد. امام از احترام بی حد رسول خدا(ص) به این مولود شریف یاد می‌کند و آن را نشانه جایگاه ویژه زن در جامعه می‌داند که اگر برتر از مرد نباشد، کمتر نیست. از نظر امام، حضرت فاطمه(س) عنصر تابناکی است که زیربنای فضیلت‌های انسانی و ارزش‌های والای خلیفه الله در جهان است. او از معجزه های تاریخ و افتخارهای عالم وجود است. امام معتقد است تاویل «لیله مبارکه» در آیه (انا انزلناه فی لیله مبارکه) فاطمه(س) است. رهبر راحل انقلاب تسیحات حضرت زهرا(س) را از تعقیبات شریفه و از افضل تعقیبات می‌داند و بر این باور است که اگر چیزی بهتر از آن بود، رسول خدا(ص) آن را به فاطمه(س) عطا می‌فرمود. حضرت علی(ع) حضرت امام در باره منزلت امام علی(ع) می‌فرماید: «ملائکه بالشان را زیر پای امیرالمومنین(ع) پهن می‌کنند، چون مردی است که به درد اسلام می‌خورد، اسلام را بزرگ می‌کند؛ اسلام به واسطه او در دنیا منتشر می‌شود و شهرت جهانی پیدا می‌کند؛ با زمامداری آن حضرت جامعه ای خوشنام و آزاد و پر حرکت و پرفضیلت به وجود می‌آید. البته ملائکه برای حضرتش خضوع می‌کنند و همه برای او خضوع و خشوع می‌کنند. حتی دشمن در برابر عظمتش تعظیم می‌کند.» امام خمینی (ره) امیرمومنان را ظل الله (سایه خدا) می‌داند، سایه ای که هیچ حرکتی از خودش ندارد و هرچه هست از خداست. بنیانگذار جمهوری اسلامی، حضرت امیر(ع) را معلم همه بشر و مردی که معجزه بود و کسی نمی‌تواند مثل او باشد می‌داند. شخصیتی بی نظیر که امور متضاد را در خودش جمع کرده است؛ همراه با قوه بازو، اهل زهد

است. جنگجو و در همان حال اهل عبادت است. شمشیر می کشد و اشخاص منحرف را درو می کند، ولی با عاطفه است. روزها روزه دار و شبها مشغول به عبادت است و شبی هزار رکعت نماز می خواند. غذایش از نان و سرکه یا حداکثر زیت و نمک است، ولی در عین حال آن قدر قدرت بدنی دارد که در خیبر را می کند و چندین ذراع دور می اندازد؛ کاری که چهل نفر نمی توانستند بکنند. امام حسن (ع) امام خمینی (ره) در باره قیام امام حسن (ع) علیه معاویه می گوید: در وقتی که همه با آن مردک (معاویه) بیعت کرده بودند و سلطانش حساب می کردند، امام حسن (ع) قیام کرد. و وقتی گروهی نگذاشتند قیام ادامه یابد، با شرایطی صلح کرد که معاویه را مفتضح نمود؛ همان قدر که سیدالشهدا یزید را مفتضح کرد. امام معتقد است گرفتاری امام حسن (ع) از دوستان و اصحابش بیشتر از دیگران بود. آنها به نقشه های امام توجه نداشتند و افکارشان ناقص بود و امام را اذیت و با دشمنش معاهده کردند. امام حسین (ع) امام خمینی (ره) در باره قیام سیدالشهدا (ع) و اصحاب و بستگانش معتقد است: چون قیام الله بود، اساس سلطنت یزید خبیث را شکستند. اساس سلطنتی که می خواست اسلام را به صورت سلطنت طاغوتی در آورد، نابود کردند. سیدالشهدا (ع) تمام اصحاب و جوانان و مال و منال و هر چه راداشت، در راه خدا و برای تقویت اسلام و مخالفت با ظلم و امپراتوری قدرتمندتر از امپراتوریهای امروزی داد، و اسلام و مذهب را بیمه کرد. امام حسین (ع)، در نظر بنیانگذار جمهوری اسلامی، شخصیت عظیمی است که از عصاره وحی الهی تغذیه کرد و در خاندان سید رسل محمد مصطفی و سید اولیا علی مرتضی تربیت شد و در دامن صدیقه طاهره بزرگ گردید و با فداکاری بی نظیر و نهضت الهی خود، واقعه بزرگی به وجود آورد که کاخ ستمکاران را فرو ریخت و مکتب اسلام رانجات بخشید. امام خمینی (ره) قیام امام حسین (ع) را نهی از منکر و استنکار ظالمان می داند و معتقد است: سیدالشهدا همه عمر و زندگی اش را برای رفع منکر و جلوگیری از حکومت ظلم و مفساسدی که ایجاد می کنند، صرف کرد. امام سجاد (ع) امام خمینی (ره) به گریه ها و مناجات و ناله های علی بن الحسین (ع) توجه می کند و می گوید: این ادعیه و مناجاتها، قیام به وظیفه بندگی در مقام عبودیت است. ... سیدالساجدین و زین العابدین شبیه ترین مردم به حضرت علی (ع) در فقه و ظواهر بود و رنگش از بیداری شبانه، زرد شده و چشمانش از گریه سوخته بود. پیشانی مبارکش از سجده بسیار مجروح شده و ساقها و قدمهایش از نماز ورم کرده بود. ولی باز معتقد بود به اندازه علی (ع) عبادت نکرده است. در باره عبادت و تلاوت قرآن حضرت سجاد (ع) می گوید: بعضی از شنیدن آن (تلاوت قرآن حضرت سجاد (ع)) غش می کردند. وقتی حضرت علی بن الحسین به نماز می ایستاد، رنگش متغیر می شد و وقتی سجده می کرد، سرش را بلند نمی کرد تا آن که عرق از اومی ریخت و به هنگام نماز مثل، ساقه درختی بود که حرکت نمی کرد. امام، حضرت سجاد (ع) را از بزرگترین نعمتهایی می داند که ذات مقدس حق بر بندگانش منت نهاده، تا طریق عبودیت را به آنان بفهماند. امام از همگان می خواهد در حالات آن حضرت و مناجات آن بزرگوار با حضرت حق و دعاهای لطیف آن سرور، که کیفیت آداب عبودیت را به بندگان خدا تعلیم می دهد، بیندیشند. در باور امام، مناجات آن بزرگواران برای تعلیم بندگان نبوده و این کلامی بی مغز و باطل است که از جهل به مقام ربوبیت و معارف اهل بیت صادر شده؛ بلکه خوف و خشیت آنها بیشتر بوده و عظمت و جلال حق در قلب آنها بیشتر تجلی نموده است. امام (ره)، ادعیه حضرت سجاد (ع) را سازنده می داند و معتقد است: اگر مردمان بفهمند این ادعیه چه کرده و چطور می تواند تجهیز کند، نمی گفتند ادعیه برای چیست. امام منبر حضرت سجاد (ع) را در حضور یزید افشاگرانه و روشنگری داند. امام باقر (ع) امام (ره)، حضرت باقر (ع) را عالم آل محمد (ص) و عاشق جمال حق می خواند و می فرماید: «صدقه را پس از وقوع در دست سائل، می بویید و می بوسید و استشمام رایحه طیبیه محبوب از آن می کرد. و خدا می داند برای آن ذات مقدس و عاشق مجذوب چه راحت نفس و سکونت خاطری پیدا می شد و چطور آن اشتعال قلبیه و احتراقات شوقیه باطنیه (را) این عشقبازی خاموش می کرد.» امام می گوید: آن حضرت در محلی که داشتند کار می کردند، به رغم این که مسوولیت معنویشان و کار تبلیغی و تعلیمی شان زیاد بود، به ایشان عرض کردند: این کار را به ما واگذار کن. حضرت فرمود: میل دارم خودم کار کنم، حرارت آفتاب را در بدنم حس کنم. و

این ارزش است که شخص اول عالم اسلام و دارای آن مقامات، کار کند و بیاموزد ارزش کار چقدر است. امام خمینی باقرالعلوم (ع) را بالاترین شخصیت تاریخ می‌داند؛ شخصیتی که جز خدا و رسول (ص) و امامان علیهم السلام کسی نمی‌تواند مقامش را درک کند. امام صادق (ع) امام خمینی (ره) معتقد است: آنچه از عبادت برای حضرت صادق (ع) حاصل شده، برای دیگران ممکن نیست. او می‌گوید: آن حضرت برای شکرگزاری صدقه می‌داد و شکرگزاری را محبوبترین کارها می‌دانست. آن حضرت در وضعی که زیر فشار حکام ستمکار بود و در حال تقیه به سر می‌برد و قدرت اجرایی نداشت و بسیاری از اوقات تحت مراقبت و محاصره بود، برای مسلمانان تکلیف معین می‌کرد. و حاکم و قاضی نصب می‌فرمود زیرا مردانی که دارای سطح فکر وسیع باشند، هیچ‌گاه ماء‌یوس نگریده و به وضع فعلی خود که در زندان و اسارت به سر می‌برند و معلوم نیست آزاد شوند. نمی‌اندیشند. آنها برای پیشبرد هدف خویش در هر وضع که باشند نقشه می‌کشند، تا بعدا اگر توانستند آن را اجرا کنند یا دیگران که بعد از دویست، سیصدسال می‌آیند، دنبال این طرح بروند. امام صادق (ع) با این عمل خویش به فکر آینده امت و بشر و همه عالم بود و می‌خواست بشر را اصلاح و قانون عادلانه را اجرا کند. امام خمینی (ره) طرحهای امام صادق (ع) را در جهت آگاهی ملت اسلام و روشن ساختن وضع حکومت اسلامی می‌داند. امام کاظم (ع) امام خمینی (ره) دستگیری و حبس حضرت موسی بن جعفر (ع) به دست هارون الرشید را به خاطر قدرت طلبی خلفای عباسی می‌داند. (الملک عقیم) و معتقد است: خلفا می‌دانستند اولاد علی (ع) داعیه خلافت و تشکیل حکومت اسلامی را دارند و خلافت و حکومت را وظیفه خود می‌دانند زیرا وقتی از آنها خواسته شد حدود «فدک» را تعیین کنند، حدود کشور اسلامی را تعیین کردند، یعنی این حدود حق آنها بود و می‌بایست بر آن حکومت داشته باشند. حکام جائز می‌دانستند اگر امام موسی بن جعفر (ع) آزاد باشد، زندگی را بر آنها حرام خواهد کرد و ممکن است زمینه‌ای فراهم شود که حضرت قیام کند و سلطنت را براندازد. امام راحل (ره) می‌فرماید: موسی بن جعفر در حبس هم مقابله می‌کرد و مخالف با رژیم طاغوتی بود. مسلماً هفت سال و احتمالاً چهارده سال امام در حبس بود زیرا این راهی است که همه اولیای خدا پیمودند. امام رضا (ع) امام خمینی (ره) توصیه امام رضا (ع) به فرزندش حضرت جواد (ع) را ذکر می‌کند که به وی فرمود: همراه خود اموالی بردار و هر کس از تو چیزی خواست، انفاق کند. امام خمینی (ره) تزویر ماء‌مون و گفتن «یا بن عم» و «یا بن رسول الله» به امام رضا (ع) را به خاطر بازداشتن آن حضرت از قیام و حفظ سلطنت خود می‌داند و معتقد است: اگر امام (ع) درباری می‌شد، کمال عزت و احترام را به او می‌گذاشتند و دستش را هم می‌بوسیدند. او می‌گوید: حضرت رضا به رغم ابتلائات و مصیبت‌های معنوی که داشتند، اختلافی در امت ایجاد نکردند و با آرامش راه خود را به پیش بردند و آرامش ملت را حفظ کردند. در نگاه امام راحل، آستان قدس رضوی محل تجلی نور و مکان توجه ملائکه الله است. آن بزرگوار همواره مشتاق بود به پای بوسی امام هشتم (ع) مشرف شود. او مرکز ایران را حرم حضرت رضا (ع) می‌دانست و امیدوار بود همه خدمتگزار آستان قدس رضوی باشند. امام خدمتگزاری به آن آستان را باعث خوشبختی و همه را محتاج توجه خاص حضرت رضا (ع) به شمار می‌آورد. او می‌فرمود: همه در آن مرکز باید آستان بوسی کنیم و باید اظهار تاسف کنیم دستمان از آن جا کوتاه است. همه حضرات ائمه (ع) از دیدگاه امام خمینی قدس سره دارای جایگاهی رفیع بوده‌اند. حضرت امام خمینی به تناسب مباحث مطروحه درباره آن حضرات و یا از چشمه جوشان معرفت آن مطالبی بیان فرموده‌اند. در این نوشتار قطره‌ای از دریای معارف امام خمینی در ارتباط به حضرات امام جواد، امام هادی و امام عسکری (ع) ذکر می‌شود. سفارش امام رضا (ع) به امام جواد (ع) در حدیث است که حضرت رضا (ع) به حضرت جواد (ع) مرقوم فرمود: «شنیدم غلامان تو وقتی سوار می‌شوی تو را خارج می‌کنند از در کوچک آنها بخل می‌کنند و می‌خواهند تو به کسی چیزی ندهی. به حق من بر تو که بیرون رفتن و داخل شدن نباشد مگر از در بزرگ. و وقتی سوار شدی همراه خود طلا و نقره بردار و هیچ کس از تو سؤالی نکند مگر آنکه به او عطا نمایی. و از عموهای تو هر کس از تو سؤالی کرد، کمتر از پنجاه دینار به او مده و اگر بیشتر خواستی بدهی اختیار با توست و من اراده کردم به این امر اینکه خداوند مقام تو را رفیع

فرماید پس انفاق کن و ترس مکن که خداوند بر تو سخت گیری فرماید.» مالکیت خداوند از نگاه امام (ره) حضرت امام در توضیحی پیرامون مالکیت خداوند می فرماید: بدان که مالکیت حق تعالی مثل مالکیت بندگان نیست. مملوکات خود را و مثل مالکیت سلاطین نیست مملکت خود را چه که این ها اضافاتی است اعتباریه و اضافه حق به خلق از این قبیل نیست گر چه در نزد علمای فقه این طور مالکیت برای حق تعالی طولا ثابت است و آن نیز منافات با آن چه در این نظر ملحوظ و مذکور است ندارد ... و اما مالکیت حق تعالی که به اضافه اشراقیه و احاطه قیومیه است مالکیت ذاته حقه است که به هیچ وجه شائبه تباین ازلی در ذات و صفاتش با موجودی از موجودات نیست ... چنانچه اشاره به این معنی ممکن است باشد،... و قول حضرت امام علی النقی (ع): «و اعلم انه اذا كان في السماء الدنيا فهو كما هو على العرش و الاشياء كلها له سواء علما و قدرة و ملكا و احاطة» نشاط در نماز حضرت امام خمینی در کتاب «آداب نماز» آدابی را که برای تمام حالات نماز بلکه در تمام عبادات و مناسک ضروری است می شمارد. از جمله آن آداب «نشاط و بهجت» است در این فصل امام خمینی قدس سره حدیثی را از امام حسن عسگری (ع) نقل می فرماید که چنین است: «اذا نشطت القلوب فودعوها و اذا نرفت فودعوها» و این دستور جامعی است که فرموده اند در هنگام نشاط و بهجت قلوب و دیعه به آنها بسپارید. و در وقت نفار و گریز آنها را راحت بگذارید پس در کسب معارف و علوم نیز این آداب را باید منظور داشت و قلوب را با کراهت و تنفر وادار به کسب نکرد. امام زمان (ع) امام خمینی (ره) امام زمان را بزرگ مجاهد عالم بشریت می داند و معتقد است: برای اجرای عدالت، کسی جز مهدی موعود نبوده است... هریک از انبیا که آمدند، برای اجرای عدالت آمدند و مقصود آنها اجرای عدالت در همه عالم بود، ولی موفق نشدند. حتی رسول الله (ص) که برای اصلاح و تربیت بشر و اجرای عدالت آمده بود، موفق نشد و کسی که موفق خواهد شد عدالت را در تمام دنیا اجرا کند، چه عدالت در زمین برای رفاه مردم و چه عدالت در تمام مراتب انسانیت، حضرت مهدی موعود است که ذخیره الهی است. «او ابر مردی است که جهان را از شرستمگران و دغلبازان تطهیر می نماید و زمین را پس از آن که ظلم و جور آن را فرا گرفته، پراز عدل و داد می نماید و مستکبران جهان را سرکوب و مستضعفان جهان را وارثان ارض می نماید. و چه مسعود و مبارک است روزی که جهان از دغلبازی ها و فتنه انگیزی ها پاک شود و حکومت عدل الهی بر سراسر گیتی گسترش یابد و منافقان و حيله گران از صحنه خارج شوند و پرچم عدالت و رحمت حق تعالی بر بسیط زمین افراشته گردد و تنها قانون عدل اسلامی بر بشریت حاکم شود و کاخهای ستم و کنگره های بیداد فروریزد و آنچه غایت بعثت انبیا علیهم صلوات الله و حامیان اولیاء علیهم السلام بوده، تحقق یابد و برکات حق تعالی بر زمین نازل شود و قلمهای ننگین و زبانهای نفاق افکن شکسته و بریده شود و سلطان حق تعالی بر عالم پرتوافکن گردد و شیاطین و شیطان صفتان به انزوا گریند و سازمانهای دروغین حقوق بشر از دنیا برچیده شوند و امید است که خداوند متعال آن روز فرخنده را به ظهور این مولود فرخنده هر چه زودتر فرا رساند و خورشید هدایت و امامت را طالع فرماید.» امام خمینی (ره) صاحب اصلی انقلاب اسلامی را حضرت مهدی (عج) می داند. تقویت ایمان ملت ایران را یکی از علائم ظهور بقیه الله - ارواحنا له الفداء بر می شمرد. نیمه شعبان را بزرگترین عید مسلمانان و بلکه بشر می خواند و می فرماید: باید خود را برای آمدن آن حضرت آماده کنیم. پیامبر اکرم (ص) در پایان این مقاله و در بخش ویژه به ذکر گفتار و نوشتار امام خمینی (ره) در باره پیامبر اکرم (ص) می پردازیم: آن بزرگوار ولادت پیامبر (ص) را ولادت خیرات و برکات و کوبیدن ظلم و خاموش شدن بتکده ها و آتشکده ها می شمارد. و گسترش توحید و عدل در عالم را به واسطه پیامبر (ص) می داند. امام در باره منزلت اجتماعی پیامبر (ص) می فرماید: ایشان از میان مستضعفان برخاست و از طبقه سه، و از توده بود. ایشان شبانی کرده بود، ولی به سبب لیاقت ذاتی که داشت، خداوند او را انتخاب کرد. در نگاه امام راحل (ره)، پیامبر (ص) عابدی مقید به نماز، خیرخواه مردم، فروتن و خوش اخلاق و زاهد بود: به قدری ریاضت کشید و قیام برای حق کرد که قدمهایش ورم کرد و از سوی خدا آیه (مانزلنا علیک القرآن لتشقی) نازل گشت. جبرئیل کلید خزائن ارض را برای ایشان آورد، ولی آن حضرت تواضع کرد و فقر را فخر خود دانست. از بعضی زندهای رسول خدا نقل شده

است: رسول الله (ص) با ما صحبت می کرد و ما با او صحبت می کردیم چون وقت نماز می شد، گویی او مارا نمی شناخت و ما او را نمی شناختیم زیرا به خدا اشتغال پیدامی کرد. ایشان وقتی کفار را ملاحظه می کرد مسلمان نمی شوند، غصه می خورد. می خواست همه به عالم نور برسند و مبعوث شده بود برای این که هیاهوهایی را که در دنیا برای رسیدن به قدرت هست، از بین ببرد و خدا خواهی در مردم ایجاد کند. پیغمبر اکرم خدمتگزار مردم بود. با آن که مقامش آن گونه بود، ولی خدمتگزار بود و خدمت می کرد. پیغمبر اکرم، که شخص اول و بنیانگذار اسلام و هدایت مردم بود، آیا هیچ وقت سلطه جو بود؟ با همین اشخاصی که رفقایش بودند، همه باهم دور هم می نشستند. سیاه و سفید مطرح نبود. از طریق عامه منقول است که پیغمبر خدا (ص) وقتی غضب می فرمود اگر ایستاده بود، می نشست و اگر نشسته بود، به پشت می خوابید، غضبش ساکن می شد. در صورتی که محارم الهی هتک می شد، یاری می جست و فقط برای خدا غضب می نمود. امام شیوه امامان علیهم السلام و اولیای خدا و انبیا را حسن معاشرت و رفتار انسانی و الهی می داند و می فرماید: آنها خود را خدمتگزار مردم می دیدند و کارهایی را که باید انجام دهند، باحسن رفتار انجام می دادند.

جایگاه اعتقادی امامت از منظر امام خمینی (ره) دیدگاه امام به امامت به عنوان اصول مذهب

جایگاه اعتقادی امامت از منظر امام خمینی (ره) دیدگاه امام به امامت به عنوان اصول مذهب اشاره امامت هويت بخش تشیع و مرز نهنده میان این مذهب و دیگر مذاهب اسلامی است. معروف است که این آموزه اعتقادی از اصول مذهب است. به راستی تفکیک میان اصول دین و اصول مذهب از چه خاستگاه و پایگاه علمی ای برخوردار است و اساسا اسلام هم در ساحت ظاهری آن و هم در ساحت واقعی آن تا چه اندازه به امامت باوری گره خورده است؟ و جایگاه اعتقادی امامت در تشیع و مرتبت و سرنوشت اعتقادی کسی که بدان باور ندارد و آن را اصل اعتقادی اسلام و ضروری آن دین نمی داند چیست؟ این نوشتار با الهام از یکی از نوشته های امام خمینی قدس سره الشریف در این زمینه کوشیده است تا در حد میسر به پرسش های فوق پاسخ دهد و با تبیین مفاهیم اصول دین، ضروری دین، اسلام، ایمان، کفر و نیز کندوکاوی در باب مفهوم امامت و ربط و نسبت آن با مفاهیم پیش گفته چشم انداز نوینی از این بحث به دست دهد و البته روشن است که تفصیل این بحث را باید در پژوهشی مستقل پی گرفت. مقدمه امام خمینی (ره) در کتاب الطهاره چنین نگاشته است: «و این سه اصل (توحید، نبوت و معاد (بی تردید و خلاف در معنای اسلام ملحوظ اند. چه بسا اعتقاد به معاد با اندکی تأمل در شمار این اصول قرار گرفته باشد. اما اعتقاد به ولایت بی تردید در معنای اسلام لحاظ نشده است و می سزد که آن را از امور روشن و بدیهی در نزد طائفه بر حق بدانیم)» (۱) هم او در چند سطر بعد تصریح دارد که امامت از اصول مذهب است نه دین. و کسانی که به توحید و نبوت و معاد معتقدند و به امامت آنگونه که شیعیان قبول دارند باور ندارند، نه تنها در قلمرو اسلام ظاهری قرار دارند، که در معنا و حقیقت نیز مسلمان اند. (۲) مرحوم محمدحسین آل کاشف الغطاء نیز پیش از امام خمینی (ره) و به صراحت در کتاب اصل الشیعه و اصولها نوشته است که «هر که به توحید و نبوت حضرت محمد (ص) و روز جزاء اعتقاد داشته باشد مسلمان حقیقی است» (۳) و در جای دیگری آورده است: «هر که به امامت به معنایی که گفتیم باور داشته باشد در نزد شیعه، مؤمن به معنای اخص است (که اثر ایمان وی به امامت در مراتب قرب و کرامت در روز قیامت ظاهر می شود) و اگر بر آن، ارکان چهارگانه (توحید، نبوت، معاد و عمل به ارکان پنجگانه، یعنی نماز، روزه، زکات، حج و جهاد (۴)) را بیفزاید، همه احکام اسلام بر او بار می شود، نه اینکه با عدم اعتقاد به امامت معاذالله از مسلمان بودن خارج شود» (۵) در قلمروی که امام خمینی (ره) و پیش از ایشان، پیشوای مصلح، مرحوم محمدحسین کاشف الغطاء با صراحت تمام بدان پرداخته اند، همواره در ذهن نگارنده پرسش هایی چند جویای پاسخ هایی مناسب و درخور بوده اند. برخی از این پرسش ها از این قراراند: ۱. چه ربط و نسبتی میان دین و مذهب وجود دارد؟ آیا مذهب همان دین است، پس هر مذهبی نباید در دین خود جا و

جایگاهی برای دیگر مذاهب قائل باشد؟ آیا می‌توان به مذهبی خاص معتقد بود و در همان حال، دین را فراتر از آن و قلمرو آن را فراختر از باورهای خاص خود دانست؟ ۲. آنچه به عنوان اصول دین و اصول مذهب معروف است از لحاظ معرفتی و کلامی به چه معنایی است؟ آیا خاستگاه این تقسیم غیرعلمی، و تنها به خاطر دواعی خاصی چون تعلیم عقائد به نوآموزان مطرح و رایج شده است؟ ۳. اساساً عنوان اصل دین و اصل مذهب بر چه آموزه‌هایی می‌تواند اطلاق شود؟ همچنین عنوان ضروری دین چگونه به میان آمده، چه نسبتی با اصول دین دارد؟ آیا ما به واقع با دو عنوان روبرو هستیم یا ضروری دین هم در نهایت به اصول دین برمی‌گردد؟ ۴. اسلام، ایمان و کفر هر کدام در چه معنا یا معانی‌ای به کار رفته‌اند؟ و چه نسبتی میان این سه برقرار است؟ ۵. و سرانجام اینکه مؤلفه‌های هر کدام از اسلام، ایمان و کفر در هر معنا و کاربرد و در هر مرتبه و درجه آن کدام‌اند؟ و در این میان امامت که مشخصه تشیع (و در عین حال مایه شکل‌گیری، بالندگی و ماندگاری جامعه شیعیان است) چه جایگاهی دارد؟ و آنانی که باور امامت به آستان ذهن و دلشان راه نیافته است از چه حکم و منزلتی برخوردارند؟ در کنار پرسش‌های فوق همواره ذهن و جان خود را تحت فشار و آزار این واقعیت می‌یافتم که میان مسلمانان شکاف‌های عمیقی بروز کرده که قطعاً نمی‌تواند مورد نظر و پسند پروردگار متعال، پیامبر اسلام و امامان شیعه علیهم السلام باشد. علی‌رغم اینکه از امت یگانه اسلامی، از برادری ایمانی و از وحدت مسلمانان سخن می‌گوییم کمتر توانسته‌ایم به این آرمان‌ها تقرب جویم. زمانی در پرتو اقتدار فکری و دینی مصلحانی فرهمند چون امام خمینی گرایش‌های وحدت‌طلبانه رونقی می‌یابد و چون فیض وجودی آن بزرگان پایان می‌یابد این گرایش‌ها افول می‌کند تا جایی که برخی به صراحت مقولاتی از این قبیل را یکسره مردود می‌شمارند. هر گاه در این موضوع اندیشیده‌ام به این نتیجه رسیده‌ام که علاوه بر دشمنی‌های بدخواهانی که همدلی مسلمانان را برنمی‌تابند و علاوه بر عوامل جامعه‌شناختی و روانشناختی‌ای که انسان‌ها را به واگرایی سوق می‌دهند عوامل معرفتی و لغزشگاه‌های فکری‌ای نیز وجود دارند که تا بدانها به صورت ریشه‌ای و نیز شفاف و بی‌پرده رسیدگی نشود نمی‌توان به تقریب و همبستگی اصولی و ماندگار دست یافت. یکی از این زمینه‌هایی که نیازمند پرتوافکنی اندیشه‌های روشن و درمان فکری و عملی است نوع نگاه مسلمانان از مذاهب مختلف به دیگر مسلمانان است. این نگرش که گاه غیررسمی و به صورت ناخودآگاه فعال و اثرگذار است و گاه حتی رسمیت یافته، دلائلی به ظاهر موجه برای آن اقامه می‌شود و حساسیت‌های مقدس‌مآبان و در نتیجه احساسات توده مؤمنان را نیز با خود همراه می‌کند در میان همه مذاهب اسلامی به چشم می‌خورد. بنا به این نگرش، پیروان دیگر مذاهب از حریم اسلام واقعی و حتی گاهی از اسلام ظاهری بیرون‌اند و لاقلاً در متن واقع و در عمق معنا هیچ فرقی میان آنان و نامسلمانان نیست که گاه در عمل، پیروان دیگر ادیان بر پیروان دیگر مذاهب مقدم داشته می‌شوند. این ماجرا اختصاصی به جامعه مسلمانان ندارد. در دیگر جوامع دینی از مسیحیان و یهودیان گرفته تا هندوان و بوداییان که به تسامح و رواداری شهره‌اند این نوع نگرش و بازتاب‌های عملی آن دیده می‌شود. چاره کار در این است که اندیشمندان دین باور و درد آشنا همت کرده، به دور از هر نوع آسان‌گیری یا سخت‌اندیشی نامقبول منابع دینی را بکاوند و از منظر ناب دینی و فارغ از مصلحت‌اندیشی‌های سست بنیاد و تعصب‌های بی‌مبنا حریم واقعی دین را بشناسند و میان آنچه قوام دین در گرو آن است و ماهیت دین را شکل می‌دهد و آنچه مایه کمال دین و ارتقا و عمق معرفت و ایمان دینی است مرز نهند و سرانجام اینکه به جای توسیع و تضییق دین بر اساس انگاره‌ها و تمایلات، مردمان را به پیشی گرفتن از یکدیگر در خوبی‌ها فراخوانند که «برای هر کدام از شما راه و روش‌هایی قرار دادیم و اگر خدا می‌خواست شما را امتی یگانه قرار می‌داد، ولی (چنین نکرد) تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید. پس در خوبی‌ها از یکدیگر پیشی بگیرید. بازگشت همه شما به سوی خداست، پس او به شما از آنچه در آن با یکدیگر اختلاف دارید خبر می‌دهد». مائده: ۴۸. پژوهش حاضر در پی آن است که دیدگاه نقل شده از امام خمینی را که ناظر به همین پرسش‌های پیش گفته است مورد بررسی قرار داده، مستندات آن را بجوید. با این امید که صاحب‌نظران این قلمرو با هر گرایشی این پژوهش را به دقت و با نقادی کامل از نظر بگذرانند و نگارنده و همه

علاقمندان اینگونه مباحث را از نقطه نظرات خود آگاه سازند. برای تقرب به نتیجه مطلوب در این اثر، ناگزیر باید مباحثی مقدماتی را از نظر گذرانند. از این قبیل است تبیین معانی و مراتب اسلام، ایمان و کفر. تغایر اسلام و ایمان با مراجعه به منابع نقلی اسلام، یعنی کتاب و سنت به وضوح می‌توان با دو گونه کاربرد اسلام و ایمان روبرو شد؛ گاهی این دو برابرنهاده یکدیگر تلقی شده‌اند: «فأخرجنا من كان فيها من المؤمنين فما وجدنا فيها غير بيت من المسلمين». (۶) از ظاهر این دو آیه، برمی‌آید که مسلمانان همان مؤمنان هستند. اما در موارد متعددی، به صراحت به تغایر اسلام و ایمان اشاره شده است: «قالت الاعراب آمنوا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا و لما يدخل الایمان فی قلوبکم... انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم يرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله». (۷) از سیدمرتضی نقل شده که تغایر اسلام و ایمان ناممکن است؛ هر که مؤمن نیست مسلمان نیز نمی‌باشد. (۸) شهید ثانی اقوال موجود در این زمینه را استقصا کرده و گرد آورده است. بنا به این تدوین، برخی ایمان و اسلام را در مصداق، یکی و در مفهوم، متغایر دانسته‌اند و برخی آن را در مفهوم نیز یکی دانسته‌اند. و برخی به تغایر آن هم در مفهوم و هم در مصداق، حکم کرده‌اند. قائلان به تغایر مفهومی و مصداقی اسلام و ایمان خود بر دو دسته‌اند: گروهی که به تغایر این دو هم در حکم و هم در حقیقت حکم می‌کنند و گروهی که اسلام و ایمان را در حقیقت، یکی اما در حکم، متغایر می‌دانند. معنای این دیدگاه اخیر این است که آنکه مؤمن نیست در حقیقت، مسلمان نیز نیست، هر چند ممکن است در حکم مسلمان باشد و همه یا اغلب احکام ظاهری بر او مترتب شود. شهید ثانی از خواجه نصیر در قواعد العقائد عباراتی را نقل می‌کند که حاکی از گروهی است که به همین نظر اخیر است. ظاهر سخنان شهید و بلکه صریح آن پذیرش همین رأی است. (۹) بنا به نظر شیخ صدوق حتی در آیات ذاریات: ۳۵۳۶ نیز اسلام و ایمان در یک معنا به کار نرفته‌اند؛ (۱۰) زیرا در این آیات شریفه بر مؤمنان، عنوان مسلمان اطلاق شده است و این یعنی استعمال عام در خاص، نه ترادف. در کتاب شریف اصول کافی، بابی را به تغایر اسلام و ایمان اختصاص داده و روایات متعددی را در ذیل آن آورده است. (۱۱) در ابواب دیگر، نیز روایاتی به این مضمون آمده است. از جمله در باب «ان الاسلام قبل الایمان» به نقل از سماعه از امام صادق علیه السلام تمثیلی گویا را ذکر کرده است: «الایمان من الاسلام بمنزله الكعبه الحرام من الحرم؛ قدیکون (المراء) فی الحرم و لایکون فی الكعبه و لایکون فی الكعبه حتی یکون فی الحرم». (۱۲) در بحار الانوار، ج ۶۸ علامه مجلسی بابی را تحت عنوان «الفرق بین الایمان و الاسلام و بیان معانیهما و بعض شرائطهما» گشوده و در ذیل آن ده ها روایت ناظر به تفاوت مفهومی ایمان و اسلام و نیز تعدد معانی این دو را آورده است. علامه مجلسی در ابتدای باب و در ذیل روایات باب به تفصیل نشان داده است که ایمان و اسلام با یکدیگر متغایرنند. (۱۳) بنابراین اگر در مواردی از کسانی ایمان نفی شده است، این لزوماً به معنای نفی اسلامیت نیست. تنوع کاربرد و مراتب معنایی اسلام و ایمان علاوه بر تغایری که میان آنها به چشم می‌خورد، هر کدام کاربردهای متنوعی نیز دارند. بی‌توجهی نسبت به این چندگونگی می‌تواند بسیار لغزش آفرین باشد، به ویژه آن که فراوان دیده شده است که در نقطه مقابل این دو واژه با تنوع کاربردها، واژه کفر به کار رفته است که طبعاً این ابهام و چندگونگی به این واژه نیز سرایت می‌کند و به وضوح نمی‌توان گفت که کفر در مقابل کدام کاربرد و برای نفی کدام معنا یا مرتبه به کار رفته است. علامه طباطبائی در تفسیر المیزان اسلام را دارای چهار مرتبه و به تعبیری سه مرتبه دانسته است؛ بنا به این مراتب، این واژه کاربردها و معانی متعددی می‌یابد. متناظر با هر مرتبه از اسلام مرتبه‌ای از ایمان قرار دارد و البته در هر مرتبه، ایمان به مقامی متفاوت با اسلام و بالاتر از آن اشاره دارد: مرتبه نخست پذیرش ظاهری امر و نهی‌های شرعی از راه اظهار زبانی شهادتین است؛ اسلام در این مرتبه اعم از ایمان و نفاق است و ایمان یعنی اذعان قلبی به مضمون شهادتین به صورت اجمالی که لازمه آن عمل به اغلب فروع دین است. آیه شریفه حجرات: ۱۴ به مرتبه نخست اسلام و ایمان اشاره دارد. مرتبه دوم پذیرش قلبی عمده اعتقادات تفصیلی حق و در پی آن، انجام کارهای نیک است؛ هر چند ممکن است در مواردی چند، لغزش‌هایی صورت بگیرد: «الذین آمنوا بآیاتنا و كانوا مسلمین»؛ (۱۴) «یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافه». (۱۵) اسلامی که متأخر از ایمان است، قطعاً غیر از مرتبه نخست اسلام

است. مرتبه دوم ایمان همان اعتقاد تفصیلی به حقائق دینی است: «انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا وجاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله»؛ (۱۶) «یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم تؤمنون بالله ورسوله و تجاهدون...» (۱۷). رهنمونی مؤمنان به ایمان قطعاً به مرتبتی بالاتر از ایمان متعارف نظر دارد. در پی مرتبه دوم ایمان، آنگاه که نفس آدمی با آن ایمان انس می‌یابد و به اخلاق ناشی از آن آراسته می‌شود، ایمان در جان وی جای می‌گیرد و همه قوای حیوانی و نیروهای متمایل به دنیا در درون وی رام می‌شوند و آدمی خدا را چنان می‌پرستد که گویا او را می‌بیند و در درون خود هیچ عدم انقیادی نمی‌یابد. این سومین مرتبه اسلام است: «فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموا فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت و یسلموا تسلیماً». (۱۸) سومین مرتبه ایمان در پی همین مرتبه از اسلام قرار دارد: «قد افلح المؤمنون...» (۱۹) گاهی این مرتبه را با مرتبه پیشین یک مرتبه گرفته‌اند. اخلاق نیک همچون رضا، تسلیم، صبر، کمال، زهد و حب و بغض در راه خدا از لوازم این مرتبه است. آدمی که به مرتبه پیشین نائل آمده است، چه بسا مشمول عنایت ویژه پروردگار قرار بگیرد و پا را از عبودیت فراتر بگذارد و هیچ هویت مستقلی برای خود قائل نباشد و در حقیقت به مرتبه چهارم اسلام درآمده است. اگر این حالت تمام حالات و افعال وی را فرا بگیرد، مرتبه چهارم ایمان تحقق یافته است؛ چه بسا این آیات به این مرتبه از اسلام و ایمان اشاره داشته باشد: «ربنا و اجعلنا مسلمین لک و من ذریتنا امه مسلمه لک»؛ (۲۰) «الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون الذین آمنوا و کانوا یتقون». (۲۱) ممکن است این تکثیر معانی و مراتب با تمام جزئیات و مثال‌های مقبول همگان نیفتد، اما از این کاربردهای متنوع قطعاً می‌توان این نکته را برداشت کرد: تعدد معانی یا مراتب اسلام و ایمان. آنچه از روایات به دست می‌آید نیز همین تعدد و تغایر است. ایمان در اصطلاح عالمان شیعه معمولاً معنایی برابر با تشیع دارد. این اصطلاح ریشه در روایات مأثوره دارد. بنا به این معنا، ایمان شیعی مرتبتی است بالاتر از اسلام به معنای عام و فراگیر آن. مرحوم علامه مجلسی در ذیل روایت سوم باب «الفرق بین الاسلام والایمان» گفته است: و این روایت نشانگر عدم مترادف ایمان و اسلام است... و ظاهراً مراد از ایمان در این روایت عبارت است از اذعان به وجود خداوند سبحان و صفات کمالی وی و توحید، عدل و معاد و اقرار به نبوت پیامبر (ص) و امامت ائمه دوازده گانه و به همه آنچه پیامبر آورده است به تفصیل نسبت به آنچه می‌داند و به اجمال نسبت به آنچه نمی‌داند و نیز پرهیز از آنچه آدمی را از دین بیرون می‌سازد، مثل بت پرستی و سبک و خوار شمردن محرمات الهی. و اسلام همان اذعان ظاهری به خدا و پیامبر او و انکار نکردن چیزی است که به عنوان ضروری اسلام شناخته شده است. در این اسلام، ولایت ائمه و اقرار قلبی شرط نیست، پس در آن، منافقان و همه فرق اسلامی که شهادتین را بر زبان جاری می‌سازند وارد می‌شوند، مگر ناصبی‌ها و غالیان و مجسمه و هر که مرتکب کاری شود که مایه برون رفت از اسلام است، مانند بت پرستی. (۲۲) همو در ذیل چهارمین روایت باب می‌گوید: «این روایت به اصطلاح دیگری در مورد ایمان و اسلام اشاره دارد؛ اسلام یعنی اعتقادات، و ایمان یعنی اعتقادات توأم با عمل به مقتضای آنها که عبارت است از انجام واجبات و ترک محرمات». (۲۳) از آنچه گذشت استفاده می‌شود که واژه‌های ایمان و اسلام و مشتقات آنها را در آیات و روایات نمی‌توان به سادگی یکی گرفت، همچنان که هر کدام از آنها نیز به معنای واحدی به کار نرفته‌اند. اسلام در نازلترین معانی اش به معنای اسلام ظاهری است که مجوز اعمال احکام اسلام بر متصفان به آن است، و ایمان در نازلترین معانی اش به معنای اذعان قلبی و تصدیق جوانحی است که قطعاً با نفاق و اسلام ظاهری منافقان نمی‌سازد. اما اینکه مفاد دقیق و حداکثری هر کدام از اسلام و ایمان در هر کدام از کاربردهایش در هر مرتبه از مراتبش چیست، چه مؤلفه‌هایی دارد و چه لوازم و آثاری دارد نیازمند تأمل دقیق در این دو مفهوم و بررسی جامع آیات و روایاتی است که این دو را به کار برده‌اند. آنچه این نوشته در پی آن است بررسی جایگاه امامت در هر کدام از اسلام و ایمان و در نتیجه، نسبت میان مخالفان (غیر امامیان از اهل قبله) و اسلام ظاهری و نیز مرتبه نخست از ایمان یا اسلام حقیقی است. به تعبیر دیگر مشخص کردن روایی نام، حکم و حقیقت اسلام در مورد پیروان دیگر مذاهب اسلامی است. برای روشن شدن حداقل لازم برای حکم و حقیقت اسلام بجاست که تعریف و ملاک

نقطه مقابل آن، یعنی کفر را بکاویم. کفر معلوم شدن تعریف، ضابطه و معانی مختلف کفر تا اندازه زیادی به چشم انداز مناسبی به پژوهش حاضر رهنمون می‌شود. پیش از این نشان دادیم که اسلام و ایمان معانی مختلفی دارند. به تبع این تنوع معانی، نقطه مقابل آنها یعنی کفر نیز کاربردهای متفاوتی خواهد داشت، همچنانکه از مراتب گوناگونی برخوردار خواهد بود. (۲۴) آنچه در اینجا اهمیت دارد، تبیین تعریف و ضابطه کفر است. روشن است که در اینجا مقصود از کفر نقطه مقابل حداقل لازم برای مسلمانی یا همان نخستین مرتبه اسلام است. بنگریم تعاریف مختلفی را که بزرگان شیعه از کفر به دست داده‌اند: سید مرتضی: «کفر یعنی انکار و تکذیب و ندانستن آنچه اذعان به آن، و تصدیق آن لازم است و گفته‌اند که کفر یعنی انکار آنچه به نحو ضروری معلوم است که پیامبر اکرم آن را آورده است». (۲۵) شیخ طوسی: «ایمان یعنی تصدیق قلبی... و کفر نقیض آن است و به معنای انکار قلبی و زیبایی چیزی است که خداوند متعال شناخت آن را واجب ساخته و به واسطه دلیل شرعی معلوم است که مایه عقاب دائمی و فراوان است». (۲۶) همو: «کفر در شریعت عبارت است از انکار چیزی که مایه عقاب دائمی و فراوان است و بر دارنده آن، احکامی شرعی مثل منع ارث، ازدواج و مانند آن بار می‌شود... و مسلمانان به جز اصحاب معارف اتفاق دارند که اخلال در شناخت خدای متعال و توحید و عدل او و انکار پیامبری فرستادگان او کفر است». (۲۷) همو: «ایمان یعنی تصدیق به خدا و پیامبر و آنچه او و امامان آورده‌اند. همه آنچه گفته شد باید از روی دلیل باشد، نه تقلید و از پنج رکن تشکیل می‌شود که هر که بدانها معرفت یابد مؤمن است و هر که آنها را نداند کافر است». (۲۸) شهید ثانی: «و ملاک آن (کافر) آن است که الوهیت یا رسالت یا برخی از آنچه را به عنوان جزء ضروری دین شناخته می‌شود منکر شود». (۲۹) همو: «و ملاک آن (کافر) کسی است که از اسلام بیرون رود یا نام اسلام را به خود ببندد و آنچه را جزء ضروری دین شناخته می‌شود منکر شود، مانند خارجیان و غالیان». (۳۰) محقق اردبیلی: «و مقصود از کافر مطلق کافران است ولو به ارتداد قولی یا فعلی. و نیز ناصبی، غالی یا خارجی و منکر حقیقت آنچه نزد او ثابت شده که از شرع است و شاید مقصود از انکار ضروری همین باشد». (۳۱) برخی از عالمان شیعه: «مقصود از کافر کسی است که دلائل اعتقاد حق را نداند هر چند بدان معتقد باشد». (۳۲) صاحب مفتاح الکرامه: کافر کسی است که آنچه را به ضرورت جزء دین شناخته می‌شود منکر شود... و در شرح فاضل، انکار ضروری به علم به ضرورت مقید شده است و در روض آمده است که ارتداد با انکار آنچه به ضرورت، جزء دین شناخته می‌شود حاصل می‌گردد و در حکم مباح شمردن ترک نماز این است که شرطی یا جزئی مورد اتفاق مثل طهارت و رکوع را نه آنچه مورد اختلاف است مباح بشمرد... در اینجا بحثی هست که آیا انکار ضروری به خودی خود کفر است یا این که چون مثلاً از انکار نبوت پرده برمی‌دارد؟ ظاهر فقها وجه نخست است و استاد وجه دوم را محتمل دانسته است. بنابراین اگر وقوع شبهه برای وی محتمل باشد به کفر وی حکم نمی‌شود، هر چند خروج از ذوق فقهی اصحاب روا نیست. (۳۳) کاشف الغطاء: «این معارف سه گانه (توحید، نبوت و معاد) اصول اسلام هستند. هر که یکی از آنها را منکر شود کافر محسوب می‌گردد و فرقی نمی‌کند که آنها را از بُن منکر شود یا بدانها آگاهی و معرفت نداشته باشد». (۳۴) میرزا ابوالقاسم قمی: «کافر کسی است که یکی از اصول سه گانه، یعنی توحید، نبوت و معاد و بلکه یکی از دو اصل نخست را منکر شود که انکار اصل سوم به انکار دو اصل نخست برمی‌گردد، زیرا انکار بدیهی دین، بلکه همه ادیان است و هر که بدیهی دین را منکر شود کافر است، زیرا انکار وی به انکار مخبر عنه (مرجع خبر) یا صدق آن برمی‌گردد». (۳۵) صاحب جواهر: «ملاک کفر انکار ضروری دین یا تنصیص بر کفر است». (۳۶) سید کاظم یزدی: «و مقصود از کافر کسی است که منکر الوهیت یا توحید یا رسالت یا ضروری دین باشد، به شرط آن که به ضروری بودن آن توجه داشته باشد، به گونه‌ای که انکار وی به انکار رسالت برگردد و احتیاط در آن است که از منکر ضروری به طور کلی پرهیز شود، هر چند وی به ضروری بودن آن توجهی نداشته باشد». (۳۷) با نگاهی به آرای یادشده می‌توان گفت: ۱. در این که انکار اصول سه گانه دین، یعنی توحید، نبوت و معاد و نیز انکار ضروری دین موجب کفر انکارکننده است تقریباً همگان همداستانند. بر این اساس با دو عنوان کفر آور روبرو هستیم: انکار اصول دین و انکار ضروریات

دین، هر چند جزء اصول دین نباشند. ۲. در این که اصول دین کدام است که انکار آنها یا چیزی که مستلزم انکار آنها باشد، موجب کفر است اقوال گوناگونی وجود دارد که البته قابل ارجاع به یکدیگر و به قول واحد و مشخص هستند. سیدمرتضی همان اصول پنجگانه معتزله را به عنوان اصول دین برمی شمارد، یعنی توحید، عدل، وعد و وعید، منزله بین المنزلتین و امر به معروف و نهی از منکر و سپس توضیح می دهد که نبوت و امامت در همان عدل مندرج هستند و در پایان تصریح می کند: «هر که خواهان گزیده گویی است به دو اصل توحید و عدل بسنده کند، زیرا نبوت و امامت که نزد ما واجب اند (و نیز وعد و وعید، منزله بین المنزلتین و امر و نهی (۳۸)) در عدل داخل اند و هر که خواهان تفصیل است باید نبوت و امامت را نیز به آنها بیفزاید». (۳۹) شیخ طوسی نیز در اقتصاد الهادی متعلق معرفت واجب را توحید و عدل و پنج چیز را از عدل متفرع و ناشی می داند: حسن تکلیف و شروط آن، نبوت، وعد و وعید، امامت، امر و نهی. (۴۰) همو در جایی دیگر اصول دین را چنین برشمرده است: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد. (۴۱) پس از این بزرگان، تاکنون همواره بر این پنج اصل اخیر تأکید شده، همانطور که به برگشت برخی از اصول به برخی دیگر و از جمله برگشت امامت به توحید و نبوت بارها و بارها اشاره و تصریح شده است. (۴۲) آیا در تلقی عالمان شیعی به ویژه در گذشته، امامت از آن رو که به توحید و نبوت برمی گردد و لازمه اعتقاد به آنهاست در شمار اصول دین قرار گرفته است پس در این صورت تحت عنوان ضروری دین می گنجد یا اینکه خودش در کنار و در طراز توحید و نبوت از اصول دین است. در فرض دوم این پرسش پیش می آید که اساساً ملاک «اصل دین» بودن چیست؟ قاعداً آموزه ای در شمار اصول دین است که قوام دین به آن بوده، حداقل لازم و غیر قابل عدول و اغماض در شکل گیری هویت آن دین باشد. در اینکه دوام دین اسلام از نگاه شیعیان در گرو امامت است تردیدی نیست، اما آیا قوام اسلام هم از آغاز به امامت بوده است؟ آیا عنوان مسلمان بر یاران و پیروان پیامبر اکرم تا قبل از ماجرای غدیر و نصب رسمی و علنی علی (ع) به جانشینی پیامبر اکرم (ص) عنوانی مجازی یا ناتمام بوده است؟ کمال دین و اتمام نعمت در گرو امامت بوده، اما آیا اصل دین هم در گرو این اصل بوده است؟ به نظر می رسد که همانطور که معتزله و زیدیه به خاطر اهتمام شدید به آموزه هایی چون منزله بین المنزلتین و امر به معروف و نهی از منکر آنها را در شمار اصول دین آوردند، همینطور اهتمام شیعه به امامت به مرور آن را در شمار اصول اعتقادی آنها قرار داده است. بنابراین چنانکه تتبع در اقوال علمای شیعه از گذشته تاکنون نشان می دهد امامت از آنجا که به نظر شیعه از ضروریات اعتقادی بوده به مرور در شمار اصول دین در آمده است. در هر حال از صترف قرار دادن امامت در کنار توحید و نبوت و معاد و در شمار اصول دین نمی توان استفاده کرد که عالمان شیعه امامت را در طراز آن سه اصل و مرز میان اسلام و کفر می دانند. چه بسا چنانکه شواهد متعددی نشان می دهد. مقصود آنها بیان اصول دین از نگاه شیعی یا به تعبیر دیگر اصول اسلام شیعی بوده است. برآیند این سخن این است که آنان یکجا اصول دین و مذهب را در کنار هم آورده اند. به بیان دیگر می توان گفت که اینان در پی نشان دادن اصول ایمان هستند، نه اصول اسلام. به عنوان نمونه، شهید ثانی در حقائق الایمان بعد از آنکه اسلام را در حکم، متغایر با ایمان و اعم از آن دانسته، به ذکر اصول ایمان (به جای اصول دین و مذهب) پرداخته و در ذیل اصل امامت گفته است: «و این اصل را طائفه بر حق امامیه در تحقق ایمان شرط دانسته اند، تا جایی که از ضروریات مذهب آنان است و نزد دیگران (مخالفان) از فروع است.» (۴۳) ۳. در این که آیا انکار ضروری دین به خودی خود به کفر می انجامد یا در صورتی که انکار آن به انکار مبدأ یا معاد یا نبوت برگردد اختلاف آشکاری وجود دارد. از صریح یا ظاهر عبارات محقق اردبیلی، صاحب مفتاح الکرامه به نقل از استاد خویش، میرزا ابوالقاسم قمی و سید کاظم یزدی برمی آید که انکار ضروری در صورتی که به انکار اصول سه گانه دین برگردد، به کفر می انجامد. از عبارات بسیاری از دیگر فقها اعتقاد به نقش و تأثیر استقلالی انکار ضروری در استحقاق کفر به دست می آید. اما می توان احتمال داد چنان که برخی نیز احتمال داده اند که نظر کسانی که تصریحی به برگشت انکار ضرورت به انکار اصول دین ندارند این بوده که انکار ضروری به صورت مطلق یا با توجه به شرائط و شواهد خاص، مثل وقوع آن در محیط اسلامی حتماً به

انکار اصول دین برمی گردد. (۴۴) اگر این استظهار درست باشد می توان نتیجه گرفت که مبنای مقبول همین برگشت انکار ضروری به انکار اصول دین است. ۴. در این که مقصود از ضرورت چیست، ابهام جدی وجود دارد. آیا ضروری حکمی است که از شرع دانسته شده که مایه عقاب دائمی و فراوان است (شیخ طوسی) یا آنچه از نگاه دینی بداهت دارد و نظری و جویای برهان نیست (صریح یا ظاهر بسیاری از عبارات) یا آنچه اتفاقی و اجماعی است (محقق اردبیلی، فاضل هندی در کشف اللثام، ص ۳۷۲ و صاحب جواهر ملاک بودن آن را رد کرده اند) یا مطلق قطعی ولو از راه برهان (محقق اردبیلی، به نقل از مفتاح الکرآمۀ، ص ۳۷؛ شیخ انصاری در کتاب الطهارۀ، ص ۳۵۱؛ صاحب جواهر نیز این احتمال را داده است، جواهر، ج ۶، ص ۴۷). هر چند می توان گفت که اتفاقی بودن به خودی خود ملاک ضرورت نیست، اما هیچ بداهتی را نیز نمی توان بدون وجود اتفاق کشف کرد و پذیرفت. بداهت همچون یقین شخصی هر چند برای فرد مدعی بداهت یا واجد یقین حجیت آور است، یعنی منجز و معذر است، اما نمی تواند ملاکی برای ضرورت باشد. بنابراین اتفاقی بودن را باید ملاک ضرورت یا کاشف از ضرورت بدانیم. تعبیر شیخ طوسی که از آن، ارتباط مفهوم ضرورت با تعلق وعده عذاب دائمی و فراوان استشمام می شود، به نوعی تبیین یا تحدید مصادیق ضروری یا قطعی است. یعنی صرف ضرورت یا قطعیت استناد به کتاب و سنت کفایت نمی کند، علاوه بر این باید از مواردی باشد که نسبت به ترک یا فعل آن وعده عذاب دائمی و فراوان داده شده باشد. گفتنی است که اگر در معنا یا حکم ضرورت، استلزام یا کشف لحاظ شود می توان گفت که حتی اگر بداهتی هم در کار نباشد صرف قطعیت در این زمینه کفایت می کند؛ البته اگر انکار آن مستلزم یا کاشف از انکار یکی از اصول دین باشد. ۵. آیا برای انعقاد اتفاق، همدستانی همه مسلمانان اعم از مسلمانان واقعی و اسمی معتبر است یا توافق طائفه ای از این مجموعه نیز کفایت می کند؟ آیا یک معتزلی که منکر چیزی است که اشعریان آن را یقینی یا حتی بدیهی و بی نیاز از استدلال می دانند با صرف این نظرگاه اشعری منکر ضروری تلقی می شود؟ به نظر می رسد که ناگزیر باید اتفاق همه اهل قبله را ملاک قرار داد. ۶. اگر در حکم یا موضوع انکار ضروری، استلزام یا کشف لحاظ شود در این صورت، اگر کسی در ضروری بودن حکمی دینی و در صدور آن از مبادی مقدس اسلام تردید یا حتی علم به عدم داشت، نمی توان به کفر او حکم کرد، بلکه حتی اگر احتمال این برود که او را شبهه ای یا حتی نوعی کج فهمی عارض شده است، نمی توان به چنین حکمی در حق او دست یازید. در نقطه مقابل این سخن، نظرگاه کسانی قرار دارد که صرف عدم معرفت به حق را مایه کفر و ضلالت دانسته اند و برخی پا را فراتر گذاشته و عدم معرفت استدلالی را کفر انگاشته اند، بنابراین اگر کسی به عقیده ای درست، معرفت غیراستدلالی از قبیل معرفت تقلیدی داشته باشد، مؤمن تلقی نمی شود. (۴۵) مناسب است در اینجا به نقل برخی از اقوال علاوه بر آنچه پیشتر در تعریف کفر آمد پردازیم: ملا احمد نراقی می گوید: «انکار ضروری در صورتی موجب کفر می شود که نزد منکر به حد ضرورت برسد و انکار او در حقیقت انکار صاحب دین یا لجاجت یا سبک شمردن یا بولهوسی باشد». (۴۶) صاحب جواهر: ... و از اینجا است که انکار فرد تازه مسلمان شده و کسی که در جاهای دورافتاده زندگی می کند و مانند اینها مجوز حکم به کفر آنها نمی شود، بلکه حتی انکار کسانی که معلوم است که انکار آنها از روی شبهه ای است که برایشان پیش آمده است. بلکه گفته اند و نیز انکار هر که در موردش احتمال وقوع شبهه برود، مجوز حکم به کفر آنها نمی شود زیرا در هیچ کدام از این موارد، استلزام پیش گفته (میان انکار ضروری و انکار توحید و نبوت) که ملاک ثبوت کفر است ثابت نمی شود. از این رو اگر این استلزام ولو با انکار غیر ضروری مثل امر قطعی از راه استدلال و نظر تحقق یابد به کفر منکر حکم می شود، اگر وی بدان قطع داشته باشد. شاید مقصود ایشان (علامه حلی، شهید اول و شهید ثانی) از ضروری اعم از یقینی ولو از راه برهان باشد یا این که تخصیص حکم به ضروری بودن با لحاظ حکم ظاهری به کفر منکر است، در صورتی که در سرزمین اسلامی بزرگ شده باشد، به طوری که در حق وی احتمال شبهه داشتن داده نشود، پس با صرف بروز انکار به کفر وی حکم می شود، برخلاف امر نظری که با صرف انکار به کفر حکم نمی شود، مگر آن که دانسته شود که وی با وجود قطع به آن، منکر شده است. (۴۷) از آنچه نقل شد

علاوه بر آنچه می‌تواند شاهدی بر برخی از مطالب پیش گفته باشد می‌توان استفاده کرد که ملاک اصلی در کفر منکر ضروری، برگشتِ انکار وی به انکار توحید و نبوت است و نیز به دست می‌آید که علم فرد انکارکننده به ضروری بودن یک موضوع برای کفر وی و نیز علم ما به عدم رسوخ شبهه در ذهن انکارکننده برای تکفیر وی از سوی ما شرط است. اما نسبت به کسانی که جاهل یا عدم معرفت تفصیلی و استدلالی به عقائد راستین را به خودی خود مایه کفر جاهل می‌دانند، باید یادآور شد که اولاً تعبیر انکار (و نیز جحود، استحلال، و دینونه به معنای التزام) که در همه عبارات های فقیهان و متکلمان شیعه دیده می‌شود به معنای نفی باوری پس از التفات به آن است، یعنی منکر در آغاز به آن باور التفات می‌یابد، سپس آن را با هر انگیزه یا توجیهی نفی می‌کند. پس مطلق ندانستن نمی‌تواند به معنای انکار و به عنوان مجوز تکفیر تلقی شود. البته جاهل به امری اگر ضرورت معرفت به چیزی را درک کند، اما جویای معرفت نشود قطعاً ملوم و معاقب است. چنین کسی را جاهل مقصر می‌دانند. ثانیاً باید پیشاپیش وجوب «معرفت» و سپس لزوم تفصیلی و استدلالی بودن آن را ثابت کرد، سپس در مورد جاهلان به صدور احکام پرداخت. چه کسی می‌تواند جز در مورد امهات معارف اسلامی، به لزوم معرفت آموزه های دینی آن هم به صورت تفصیلی و استدلالی حکم کند؟ آیا بی شمار مسلمانان معاصر پیامبر که به نشانِ خشنودی خدا و پیامبرش نائل آمده بودند از چنین معرفت هایی برخوردار بودند؟ بنابراین، معرفت استدلالی نسبت به اصول معارف الزامی است و جاهل به آنها که به این الزام تفتن یافته معذور نیست، اما نسبت به دیگر معارف اذعان اجمالی به درستی آنچه پیامبر اسلام آورده است، کفایت می‌کند. (۴۸) تفصیل این بحث فرصت دیگری را می‌طلبد. شیخ انصاری در این رابطه می‌گوید: در اینجا بحثی هست در این که آیا انکار ضروری سبب مستقلى است... یا از آن رو که به انکار راستگویی پیامبر برمی‌گردد؛ چنانکه از عبارت منقول از محقق اردبیلی به نظر می‌رسد؟ نظیر گفته محقق اردبیلی از ظاهر ذخیره نقل شده است. از شارح روضه و محشی آن جمال الدین خوانساری نیز چنین برمی‌آید، بلکه در کشف اللثام تصریح کرده است که در منکر ضروری علم وی به ضروری بودن معتبر و ملاک است. محشی مذکور در بیان وجه عدم تکفیر کسی که با وجود شبهه، منکر شده گفته است که زیرا حکم به کفر منکر ضروریاتی چون نماز از آن روست که وی چون در میان مسلمانان نشو و نما یافته و با آنها نشست و برخاست داشته پس به بداهت و ضرورت، می‌داند که نماز در شریعت ما واجب است، پس انکار او به معنای انکار خبر دادن پیامبر نیست، بلکه منشأ آن فقط بی‌ایمانی نسبت به پیامبر است... محقق قمی نیز در قوانین به همین مطلب تصریح کرده است. می‌گویم پس لازمه این سخن این است که منکر برخی از ضروریات به خاطر جهل مرکبی که ناشی از کوتاهی وی در یافتن حقیقت و بسنده کردن وی به تقلید از پیشینیانش است (تقلید در این نکته که آنچه مبنای ایشان است همان است که پیامبر آورده است) کافر تلقی نشود... آنچه در توضیح مرام خود در این مقام می‌توانم گفت این است که بی‌تردید اسلام عرفاً و شرعاً عبارت است از التزام به این دین خاص که مقصود از آن مجموع حدود شرعی تنجزیافته است... پس هر که از آن بیرون رود و بدان ملتزم نشود کافر و نامسلمان است، خواه اصلاً بدان ملتزم نباشد یا به برخی نه همه ملتزم باشد... سپس عدم التزام گاهی به عدم انقیاد نسبت به خدا برمی‌گردد و گاهی به انکار راستی پیامبر؛ بی‌تردید هر دو قسم کفر است، ولی تکفیر ما در گرو آگاهی ما به علم وی است، خواه از بیرون این آگاهی را کسب کنیم، یا چون خودش اقرار کرده یا چون امر منکر امری است، ضروری که بر چنین شخصی نمی‌تواند پوشیده باشد... و گاهی انکار وی به هیچ کدام از عناوین پیش گفته بر نمی‌گردد، مانند کسی که چیزی را از دین منکر شود با این ادعا که پیامبر، آن را نیاورده یا خلاف آن را آورده است... کسی که در کفر منکر ضروری به برگشتِ انکار وی به تکذیب پیامبر استناد می‌کند باید به کفر وی حکم نکند و فرقی نمی‌کند که این انکار ناشی از قصور باشد یا تقصیر. حداکثر این است که مقصّر را به خاطر عدم التزام به آنچه منکرش شده است مؤاخذه می‌کنند... ولی انصاف این است که این قول مخالف ظاهر سخنان فقهاست که به نحو مطلق به کفر منکر ضروری حکم می‌کنند... اما انصاف این است که اخبار مطلقه که استحلال (= حلال شمردن حرام) را مایه کفر می‌دانند بسیار بعید است که جاهل قاصر را دربرگیرند... اگر این

اطلاق پذیرفته شود تنها در مورد عقائد ضروری ای است که از مکلفان خواسته شده است تا به اعتقاد به آنها ملتزم شوند، نه احکام عملی ضروری که مطلوب آنها فقط عمل است... اما در مورد عقائد نظری، بی تردید، منکر آنها کافر نیست، زیرا دلیلی به خصوص بر کفر وی وارد نشده است... و این مسأله از مسائل مشکل است و از خدا خواهان گشایش هستیم. فارغ از تعریفی که شیخ اعظم از اسلام و کفر به دست می دهد و نیز رفت و برگشت هایی که در بحث دارد و نتیجه را به وضوح برای خواننده نمی نمایاند و فارغ از توجیهاتی که نسبت به اقوال دیگر عالمان به دست می دهد، می توان به یقین این را یافت و گفت که برگشت انکار ضروری به انکار توحید و نبوت به عنوان شرط لازم برای کفر منکر ضروری و نیز توقف کفر و تکفیر منکر ضروری بر علم وی به استلزام، و علم ما به علم وی یا شدت وضوح این استلزام از اقوال و وجوه کاملاً مطرح در میان علمای شیعه است. تطبیق و استنتاج از مجموع مباحث گذشته به دست می آید که مبنای خروج از اسلام انکار یکی از اصول سه گانه توحید، نبوت و معاد، یا انکار یکی از ضروریات دین است. اصل اعتقادی امامت یا از لوازم (اعم از مدلول تضمنی و التزامی) توحید و نبوت است، یا از جمله ضروریات (یا قطعیات) «ما جاء به النبی» که انکار آنها مستلزم انکار آن دو اصل است. در هر دو صورت سخن از ملازمه و استلزام است و در هر استلزامی مادامی که کسی علم به لازم و ملازمه نداشته باشد، احکام ملزوم و انکار آن بر وی مترتب نمی شود و همینطور مادامی که دیگران علم به وضوح لازم و ملازمه در نزد وی نداشته باشند نمی توانند حکم به ترتب احکام ملزوم بر وی نمایند. به علاوه اگر از منظر مفهوم ضروری دین به امامت بنگریم، همچنان جای این پرسش باقی است که چگونه امامت که با خصائص شیعی آن مورد اتفاق جمهور مسلمانان نیست می تواند ضروری دین تلقی شود. در اینجا تنها به یکی از فروض ذیل می توان تمسک جست: ۱. اتفاقی بودن نه ملاک ضرورت است و نه کاشف از آن؛ قبلاً روشن ساختیم که ضرورت چه به معنای مطلق قطعیت باشد و چه به معنای قطعیت غیر متکی به دلیل و برهان (بدهات) نمی تواند بدون اتفاق تحقق یابد یا کشف و اثبات شود. ۲. اتفاق یک فرقه و طائفه برای ثبوت یا اثبات ضرورت کفایت می کند؛ اگر اتفاق اهل قبله ملاک نباشد در این صورت به حسب هراتفاقی ولو در نزد فرقه های داخلی هر مذهبی می توان مدعی ضرورت شد که بعید است کسی به این سخن با کلیت آن ملتزم شود. البته از اتفاق یک مذهب یا فرقه می توان عنوان ضروری مذهب را استفاده کرد، اما این غیر از عنوان ضروری دین است. شاید در اینجا بتوان این نکته را طرح کرد که اساساً مذهب تشیع در پیرامون و بر اساس همین امامت باوری شکل گرفته است. در این صورت اثبات ضروری بودن امامت به خاطر اتفاق پیروان این مذهب آیا مستلزم دور نیست؟ ۳. با التزام به معیاریت اتفاق جمهور اهل قبله در تحقق عینی یا ذهنی ضرورت، امامت شیعی را به چند مؤلفه تحلیل کنیم و در صورتی که برخی از مؤلفه های آن مورد اتفاق اهل قبله بود به ضرورت آنها ملتزم شویم. کسی که در تطورات سیاسی و فکری جامعه اسلامی از آغاز تاکنون و در تحولاتی که مفهوم امامت از سر گذرانده است درنگ کند می تواند چنین نتیجه گیری کند که امامت شیعی حاوی مفاهیم و مؤلفه های ذیل است که قطعاً برخی از آنها مورد اتفاق همه مسلمانان هستند: ۱. سیاسی و اجتماعی بودن دین اسلام ۲. لزوم وجود متصدی برای جامعه اسلامی ۳. اولویت اهل بیت پیامبر علیه وعلیهم السلام در تصدی اموردین و دنیای مسلمانان ۴. تعیین و تعیین حضرت علی علیه السلام و فرزندان خاص و مشخص ایشان (دوازده امام بنابه دیدگاه اثناعشریه و از این کمتر یا بیشتر بنابه دیدگاه های مختلف دیگر فرق شیعی) ۵. لزوم مودت قربی ۶. ولایت و هدایت باطنی و تصرف تکوینی و زعامت معنوی اهل بیت علیهم السلام ۷. ولایت و مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام محورهای یکم، دوم و پنجم مورد اتفاق عموم یا اغلب اهل قبله است. (۴۹) محور ششم تقریباً مورد اتفاق جمهور متصوفه جهان اسلام است. محورهای سوم و هفتم نسبت به محور چهارم از مقبولیت بیشتری میان مسلمانان برخوردار است. می ماند محور چهارم که کاملاً اختصاصی فرق شیعه است. اثبات ادعاهای فوق مبنی بر اتفاقی بودن یا اتفاقی نبودن محورهای فوق فرصت دیگری را می طلبد. آنچه مورد نیاز این پژوهش و مورد اذعان همگان است این است که امامت شیعی اگر بسیط و به معنای نصب و تعیین حضرت علی علیه السلام و فرزندان و سلاله خاص آن حضرت

باشد یا مرکب تلقی گردد و مؤلفه پیش گفته آن در نظر گرفته شود، به هیچ وجه اتفاقی جمهور اهل قبله نیست. پر واضح است که سخن از حقانیت و قطعیت امامت شیعی و امامت حضرت علی علیه السلام و یازده فرزند پاک آن حضرت نیست که چنین باوری همه وجود نگارنده را فرا گرفته است. سخن از بررسی ضرورت دینی این باور به گونه ای است که منکر آن که به این امر حق و قطعی علم و اذعان ندارد از حریم اسلام (اعم از ظاهری و واقعی) بیرون دانسته شود. مهم ترین کاری که از این مکتوب انتظار می رود بررسی آرا و مستندات متکلمان یا فقیه متکلمان شیعه در موافقت یا مخالفت با اسلامیت ظاهری و واقعی و ایمان کسانی است که در مورد امامت به گونه ای متفاوت با شیعیان می اندیشند. این مهم پژوهش مفصل تری را می طلبد که صاحب این قلم امیدوار است در آینده بتواند از عهده آن برآید. تنها کاری که در این مجال محدود می توان انجام داد نقل مبسوط دیدگاه امام خمینی در این زمینه است که به اجمال، ادله و شواهد موافقان و مخالفان را گرد آورده و نقل آن می تواند پایانی نیکو بر این مقاله باشد. (۵۰)

و این سه اصل (توحید، نبوت و معاد) بی تردید و خلاف در معنای اسلام معتبر و ملحوظ هستند. چه بسا اعتقاد به معاد با اندکی تأمل در شمار این اصول قرار گرفته باشد. اما اعتقاد به ولایت بی تردید در معنای اسلام ملحوظ نیست و می سزد که آن را از امور روشن و بدیهی در نزد طائفه بر حق بدانیم... به طور ضروری روشن است که از صدر اسلام تا زمان ما سیره مستمر بر معاشرت، هم سفره شدن، اختلاط با آنها (مخالفان) و خوردن از قربانی های آنها بوده است... و چنین سیره ای ناشی از تقیه نبوده و این مطلب روشنی است و نیازمند تکلف های رسوا نیست. ولی برخی از کسانی که روش نابسامانی دارند فریفته برخی از ظواهر روایات و سخنان اصحاب شده و در عمق آنها تأمل نکرده و به کفر آنها حکم کرده و به محقق که به طهارت آنها قائل است خرده هایی گرفته اند که نه شایسته وی است نه شایسته آنان. آنها از کسانی اند که چیزهایی را از بر کرده اند و چیزهای دیگری را مورد غفلت قرار داده اند. اینان به اموری تمسک جسته اند، از جمله روایت های مستفیضی که بر کفر مخالفان دلالت دارد... این توهم که مقصود از مسلمان در روایات و فتاوا در این ابواب خصوص شیعیان اثنا عشری است از رسواترین توهمات است، زیرا روایات و فتاوا در ابواب مختلف بر کاربرد عنوان مسلمان در مورد آنان همداستانند... گذشته از ارتکاز متشرعه از گذشته تاکنون بر مسلمان بودن آنان است. اما روایات پیش گفته بر برخی از مراتب کفر حمل می شوند، زیرا اسلام و ایمان و شرک در کتاب و سنت در معانی مختلفی به کار رفته، از مراتب متفاوت و درجات زیادی برخوردارند، چنانکه روایات بدان تصریح کرده اند و از تدبر در آیات نیز به دست می آید... به ازای هر مرتبه از مراتب اسلام و ایمان مرتبتی از مراتب کفر و شرک قرار دارد (رک: ابواب اصول کافی و جز آن)... چرا صاحب حدائق توجه نکرده که در هیچ کدام از این روایات نیامده است که «هر که علی را بشناسد مسلمان است و هر که آن را به جا نیاورد کافر است»؟! بلکه در همه آنها میان مؤمن و کافر تقابل انداخته است و کافری که در برابر مسلم به کار رفته غیر از کافری است که در مقابل مؤمن به کار می رود. انصاف این است که سنخ این دست روایات وارد شده در باب معارف غیر از آنهایی است که در فقه آمده است و خلط میان این دو مقام، او را انداخته در آنچه انداخته است. از این رو صاحب وسائل این روایات را در ابواب طهارت نیاورده، زیرا در رساندن حکم فقهی نارسا هستند. گذشته از این، روایات دیگری وارد شده که بر این روایات حاکم اند... (۵۱) ... در ارتکاز متشرعه میان اسلام و کفر تقابل ملکه و عدم آن برقرار است و در ماهیت اسلام جز شهادت به وحدانیت و رسالت، و اعتقاد به معاد قطعاً در دو مورد اول و احتمالاً در مورد سوم ولو به صورت اجمالی لحاظ نشده و جز اینها، خواه اعتقاد به ولایت باشد خواه غیر آن در اسلام لحاظ نشده است. پس امامت از اصول مذهب است، نه دین. ... روایات حاکی از کفر مخالفان را یا باید بر احکام باطنی، مثل ثواب در آخرت حمل کرد، چنانکه روایت صیرفی (۵۲) تصریح دارد یا بر برخی از مراتبی که ربطی به احکام ظاهری ندارد. اما حمل آنها بر کفر حقیقی آنها علی رغم جریان احکام اسلام ظاهری ولو از باب مصالح والا و از باب پرهیز از تفرقه میان گروه های مسلمانان دیدگاهی است ناموجه؛ با توجه به آنچه پیشتر گفتیم که در اسلام جز آنچه گفتیم (یعنی توحید، نبوت و معاد) معتبر و ملحوظ نیست... از برخی از آنچه گفتیم حکم ادعای دیگر صاحب حدائق نیز روشن می

شود. وی گفته است که مخالفان منکر ضروری اسلام هستند و منکر ضروری کافر است. وی میان مطلق اهل سنت و ناصبی‌های آنها از قبیل یزید و ابن زیاد که لعنت خدا بر آنها باد خلط کرده است؛ اولاً امامت به معنای مورد قبول امامیه از ضروریات دین نیست. ضروریات یعنی امور روشن بدیهی نزد همه طبقات مسلمانان. چه بسا در نزد بسیاری از مسلمانان خلاف این اعتقاد، ضروری باشد. آری این باور از اصول مذهب است و منکر آن از مذهب خارج است، نه از اسلام. مثال آوردن از قاتلان ائمه و دشمنان ناصبی آنها ارتباطی با مدّعی وی ندارد. ثانیاً... تحقیق آن است که آنچه در حقیقت اسلام ملاک و معتبر است، به گونه ای که به معتقد به آن مسلمان گفته شود جز اعتقاد به اصول سه گانه یا چهارگانه الوهیت، توحید، نبوت و معاد بنا به یک احتمال نیست... البته جمع میان اعتقاد به نبوت و بی اعتقادی به هیچ کدام از احکام شرع ممکن نیست، برخلاف بی اعتقادی از روی برخی شبهات یا اغوجاجات نسبت به برخی از آن احکام؛ ضروری باشند یا غیر ضروری (یعنی با انکار برخی از احکام نمی توان به کفر حکم کرد). پس اگر دانسته شود که کسی به اصول پیش گفته معتقد، و به آنچه پیامبر آورده به اجمال، ملتزم باشد که این لازمه اعتقاد به نبوت است اما نسبت به وجوب نماز یا حج مثلاً شبهه ای پیدا کرد و پنداشت که آنها مثلاً فقط در صدر اسلام واجب بوده اند، نه در زمان های بعدی، چنین کسی را در عرف متشرعه نامسلمان نمی دانند... (۵۳) کتابنامه ۱. ابن بابویه، محمد بن علی، الهدایه ۲. اردبیلی، احمد، مجمع الفائدة والبرهان فی شرح ارشاد الاذهان، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۹۸ق. ۳. انصاری، مرتضی، کتاب الطهاره، بی تا. ۴. حسینی عاملی، سیدمحمدجواد، مفتاح الکرامه فی شرح قواعدالعلامه، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۹ق. ۵. خمینی، روح الله، کتاب الطهاره، ج ۳، نجف اشرف، مطبعه الآداب، ۱۳۸۹ق. ۶. طباطبائی، محمدحسین، المیزان، ج اول و دهم، چاپ سوم، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات. ۷. طوسی، شیخ ابو جعفر محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الامامیه، قم، المكتبة المرتضویه، ۱۳۸۷ق. ۸. طوسی، نصیرالدین، قواعد العقائد، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۴۱۶ق. ۹. علم الهدی، شریف مرتضی، رسائل الشریف مرتضی، قم، چاپخانه دارالقرآن الکریم، ۱۴۰۵ق. ۱۰. قمی، میرزا ابوالقاسم، غنائم الايام فی مسائل الحلال والحرام، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۷ق. ۱۱. کاشف الغطاء، شیخ جعفر، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعه الغراء، اصفهان، انتشارات مهدوی، بی تا. ۱۲. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵. ۱۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمة الاطهار، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۲م. ۱۴. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، المقنعه، چاپ دوم، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق. ۱۵. مکی عاملی، محمد بن جمال الدین، الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیة، تصحیح و تعلیق سیدمحمد کلانتر، قم، انتشارات و چاپخانه علمیه، ۱۳۹۵ق. ۱۶. المقاصد العلیه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸. ۱۷. حقائق الایمان، قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۹. ۱۸. مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، ج اول، قم، بنیاد معارف اسلامی، ۱۴۱۳ق. ۱۹. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۶، چاپ هفتم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱ش. ۲۰. یزدی، سید کاظم، العروة الوثقی، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۹ق. ۱. کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۳۱۶. ۲. همان، ص ۳۲۳. ۳. اصل الشیعه و اصولها، ص ۲۱۰. ۴. این افزوده و افزوده پیش از آن مستفاد از جملات مرحوم کاشف الغطاء در موضع دیگری از همین کتاب اصل الشیعه و اصولها است. ۵. همان، ص ۲۱۳. ۶. ذاریات: ۳۵۳۶. ۷. حجرات: ۱۴۱۵ و نیز رک: احزاب: ۳۵. مرحوم علامه مجلسی در ذیل روایت پنجم از باب «الفرق بین الاسلام والایمان» می فرماید: «این آیه (حجرات ۱۴) از دلائلی است که بدان ها برای عدم ترادف اسلام و ایمان استدلال شده است، چنانکه امام علیه السلام نیز در این روایت (روایت پنجم باب) بدان استدلال کرده است و چه بسا از این استدلال، پاسخ داده شود که در اینجا مقصود از اسلام، تسلیم شدن و انقیاد ظاهری است و این غیر از معنای اصطلاحی اسلام است. پاسخ این است که در اطلاقات شرعی، اصل بر حقیقت شرعی است و روگردانی از آن نیازمند دلیل است» بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۴۶. ۸. به نقل از محقق سبزواری، ذخیره المعاد فی شرح الارشاد، ص ۱۵۲. ۹. رک: حقائق الایمان، صص ۱۱۴۱۲۷ و نیز رک: قواعد العقائد، ص ۱۴۲.

۱۰. محمد بن علی بن بابویه، الهدایه، ص ۵۴. در بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۲۴۰ قریب به این مضمون را از بیضاوی نقل کرده است: «و به این آیه (ذاریات: ۳۶) بر اتحاد ایمان و اسلام استدلال شده است و این استدلالی است سست؛ زیرا این آیه حداکثر به معنای صدق مؤمن و مسلم بر پیروان آن حضرت (ابراهیم(ع)) است و این به معنای اتحاد مفهومی این دو نیست، زیرا مفاهیم مختلف می توانند بر یک فرد اطلاق شوند». و نیز رک: محقق کرکی، الرسائل، ج ۳، ص ۱۷۲. ۱۱. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، باب «ان الایمان یشارک الاسلام والاسلام لا یشارک الایمان»، ص ۲۵. در ذیل این باب به ۵ روایت اشاره شده است. شیخ انصاری تواتر معنوی روایات این باب را احتمال داده است: رک: کتاب الطهاره، ص ۳۵۱. ۱۲. همان، ص ۲۶ و رک: بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۷۲. ۱۳. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۸، صص ۲۲۵۳۱۷. و نیز رک: محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۱۶، صص ۳۱۳۳۱۴؛ رسائل کرکی، ج ۳، ص ۱۷۲؛ «یکی از این دو (ایمان و اسلام) غیر از دیگری است. اسلام همان انقیاد و اذعان از راه اظهار لفظی شهادتین است و ایمان تصدیق قلبی و لسانی و مستدل به این معارف است»؛ محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۶، ص ۵۵. ۱۴. زخرف: ۶۹. ۱۵. بقره: ۲۰۸. ۱۶. حجرات: ۱۵. ۱۷. صف: ۱۱. ۱۸. نساء: ۶۵. ۱۹. مؤمنون: ۳. ۲۰. بقره: ۱۲۸. ۲۱. یونس: ۶۲۶۳؛ رک: المیزان، ج ۱، صص ۳۰۱۳۰۳ و ج ۱۰، ص ۸۹. ۲۲. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۴۳. در روایت مورد استناد علامه مجلسی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: «الاسلام یحقن به الدم و تؤدی به الامانه و یستحل به الفرج والثواب علی الایمان». ۲۳. همان، ص ۲۴۶. در متن روایت به نقل از یکی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام آمده است: «الایمان اقرار و عمل والاسلام اقرار بلاعمل». مرحوم مجلسی تفسیرهای دیگری هم برای این روایت مطرح کرده است. ۲۴. کاشف الغطاء می گوید: «کفر را انواع و اقسام فراوانی است: کفر انکار به مجرد نفی یا با اثبات دیگری، کفر شک در غیر امور نظری یا حتی در این امور هر چند معذور باشد، کفر حجود زبانی، کفر نفاق قلبی، کفر عناد به این که بکوشد اصلی از اصول دین را نابود سازد، با این که بدان اعتقاد دارد و بدان اذعان می کند و این در مورد ربوبیت و نبوت و معاد صادق است و کفر شرک که فقط در دو مورد نخست وارد است و در مورد سوم تنها بنا به وجهی بعید صادق است و کفر نعمت و کفر هتک حرمت با گفته یا کاری در مورد خدا یا پیامبر اکرم یا حضرت زهرا یا ائمه یا ایمان یا قرآن و مانند آن و کفر انکار ضروری دین از کسی که در میان مسلمانان زندگی کرده و شبهه ای که مانع یقین او باشد برایش پیش نیامده است و کفر نصب و کفر سب هر چند قابل اندراج در موارد پیش گفته است و کفر براءت و کفر ادعا» کشف الغطاء، ص ۵۹. ۲۵. رساله الحدود والحقائق، مندرج در رسائل الشریف مرتضی، ص ۲۸۰. ۲۶. اقتصاد الهادی، ص ۱۴۰. ۲۷. پیشین، ص ۱۴۳. ۲۸. رساله فی الاعتقادات، ص ۱۰۳. ۲۹. الروضه البهیة، ج ۱، ص ۴۹، و رک: همو، المقاصد العلیة، ص ۱۴۱. ۳۰. مسالک الافهام، ص ۱۲۳. ۳۱. مجمع الفائده والبرهان، ج ۱، ص ۲۸۴. ۳۲. به نقل از محقق اردبیلی، مجمع الفائده، ج ۲، ص ۴۳۷. ۳۳. سید محمدجواد حسینی عاملی، مفتاح الکرامه، ص ۳۷۵. ۳۴. کشف الغطاء، ص ۶. کاشف الغطاء در همین اثر، ص ۷۳ کفر را به دو قسمت تقسیم می کند: کفر بالذات که همان انکار خدا یا پیامبر یا معاد است و کفر از راه استلزام که شامل انکار برخی از ضروریات دینی است که از جمله آنها انکار امامت است که مستلزم انکار نبوت است. ۳۵. غنائم الایام، ص ۴۱۴. ۳۶. شیخ محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۶، ص ۵۵. ۳۷. العروه الوثقی، ص ۶۷. ۳۸. این افزوده مستفاد از دیگر عبارات های سید در همین باب است. ۳۹. رساله الطبریات، مندرج در رسائل الشریف مرتضی، ص ۱۶۵. ۴۰. اقتصاد الهادی الی طریق الرشاد، ص ۱۴۰. ۴۱. رساله فی الاعتقادات، ص ۱۰۴. ۴۲. رک: بحرانی، الحدائق الناضرة، ج ۳، ص ۴۰۵؛ شیخ جعفر کاشف الغطاء، کشف الغطاء، ص ۱۷۳؛ ابوالقاسم قمی، غنائم الایام، ص ۴۱۴؛ امام خمینی، کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۳۲۲. ۴۳. حقائق الایمان، ص ۱۴۹. و نیز رک: قواعد العقائد، ص ۱۴۵ که اصول دین را تحت عنوان اصول ایمان آورده و امامت را نیز در آنها گنجانده است. ۴۴. رک: شیخ انصاری، کتاب الطهاره، ص ۳۵۱ که این احتمال را داده و به جمعی از فقیهان نسبت داده و عبارتی صریح را در این رابطه از جمال الدین خوانساری در حاشیه الروضه البهیة نقل کرده است. ۴۵. رک: سید مرتضی، رساله الحدود والحقائق، مندرج

در رسائل الشریف مرتضی، ص ۲۸۰؛ همو، رسائل الشریف مرتضی، ص ۴۳۸؛ همو، المسائل الرسیة، مندرج در رسائل الشریف مرتضی، ص ۳۱۶: «اعلم ان معتقد الحق علی سبیل التقلید غیر عارف بالله تعالی و لا بما اوجب علیه من المعرفة به فهو كافر لاضاعته المعرفة الواجبة... و قد بینا فی كتابنا الموسوم بالذخیره كيف الطريق الی كفر من ضیع المعارف كلها؛ شیخ طوسی، اقتصاد الهادی، ص ۱۴۰ و ۱۴۳؛ علامه حلی، الباب الحادی عشر، ص ۶ که در آن، دانستن تفصیل معارف را واجب دانسته و جاهل به آن را از ایمان، خارج و مستحق عذاب دانسته است؛ محقق اردبیلی این نظر را به برخی از عالمان شیعه نسبت داده است، مجمع الفائدة والبرهان، ج ۲، ص ۴۳۷؛ کشف الغطاء، ص ۶؛ کرکی، الرسائل، ج ۱، ص ۵۹؛ شیخ مفید، المقنعة، ص ۳۴. ۴۶. مستند الشریعة، ج ۱، ص ۲۰۵. ۴۷. جواهرالکلام، ج ۶، ص ۴۶. ۴۸. شیخ انصاری در فرائد الاصول موضوعات و مسائل مطرح در اصول دین را به دو گروه تقسیم می کند: مباحثی که مکلف باید به آنها اعتقاد پیدا کند، بی آن که حصول علم در این وجوب، دخلی داشته باشد. در این موارد، تحصیل علم از مقدمات واجب مطلق است. بنابراین، اگر مکلف به اینگونه موضوعات معتقد نشد ولو به خاطر ندانستن آنها مستحق عقوبت است. از این قبیل است اصول معارف دینی. در مقابل مسائلی هستند که اگر بدانها علم و آگاهی تعلق بگیرد، التزام به آنها واجب است، یعنی علم مقدمه وجوب است نه واجب. از این قبیل است برخی از تفصیل معارف رک: فرائد الاصول، ج ۱، ص ۲۷۳. ۴۹. در اینجا به جاست سخن مرحوم آیه الله خوئی را در این زمینه از نظر بگذرانیم: «آنچه از ولایت، ضروری است ولایت به معنای حب و ولاء است که اهل سنت منکر آن نیستند، بلکه گاهی محبت خود را نسبت به اهل بیت ابراز نیز می کنند، اما ولایت به معنای خلافت به هیچ وجه ضروری نیست. این مسئله ای نظری است که اهل سنت آن را به معنای محبت گرفته اند، هر چند از راه تقلید از پدران و عالمانشان باشد و انکار ولایت از سوی آنان به خاطر وجود شبهه در نزد آنان است». تنقیح، ج ۳، ص ۸۶. ۵۰. برای پرهیز از اطناب مملّ قسمت هایی که حالت تکرار داشته یا از مباحث این مقاله فاصله گرفته است حذف شده و با نقطه چین موارد حذف شده مشخص گشته است. ۵۱. کتاب الطهارة، ج ۳، ص ۳۱۵. ۵۲. پیش از این به این روایت اشاره کردیم. رک: بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۴۳ و نیز سه روایت دیگر در همین باب. ۵۳. همان، ص ۳۲۳ و بعد از آن. منابع مقاله: مجله هفت آسمان، شماره ۲۱، حمیدرضا شریعتمداری؛

فاطمه (س) در اندیشه امام خمینی؛

فاطمه (س) در اندیشه امام خمینی؛ این نوشتار سزاوار می بیند، نظری به دیدگاه امام خمینی؛ در باره شخصیت فاطمه زهرا (س) داشته باشد، گذشته از آنکه حضرت امام؛ از فرزندان حضرت زهرا (س) است و در مکتب او پرورش یافته و عمر شریف خویش را در راه اهداف والای اسلام و اهل بیت (ع) سپری فرموده است، همزمانی میلاد امام خمینی (زیستم جمادی الثانی سال ۱۳۲۰ ه. ق) و میلاد فاطمه زهرا (س) بر این مناسبت، دو چندان، افزوده است. حضرت امام؛ در برخی از پیامها و سخنرانیهای خود به ترسیم توصیف شخصیت جاودانه فاطمه زهرا (س) پرداخته اند، اما به این نکته نیز باید توجه داشت که آنچه بیان کرده اند تنها اشاره به بخشی از فضایل بی پایان و وصف ناشدنی زهرا (س) است، نه تبیین همه آن، که اصولاً از قدرت بشر خارج است، و به کلام امام؛ نیز در این باره خواهیم پرداخت. اینک سخنان حضرت امام؛ را تحت عناوینی چند به شما خواننده گرامی تقدیم می داریم: ۱- فاطمه (س) مایه افتخار در دنیایی که در آن زندگی می کنیم، از گذشته تا حال، انسانها بر حسب دیدگاه خود از جهان و انسان و زندگی، به اشیاء یا اشخاصی افتخار می کرده اند و آنها را مایه فخر و مباهات خود دانسته اند، اما حضرت امام؛ فاطمه زهرا (س) را مایه افتخار می دانند، ببینیم چه کسانی به زهرا (س) افتخار می کنند. الف) افتخار جهان هستی امام؛: روز پر افتخار ولادت زنی (است) که از معجزات تاریخ و افتخارات عالم وجود است (۱). زنی که عالم به او افتخار دارد. (۲) ب) افتخار خاندان وحی امام؛: زنی که افتخار خاندان وحی، و چون خورشیدی بر تارک اسلام می درخشد. (۳) تاریخ اسلام گواه احترامات

بی حد رسول خدا(ص) به این مولود شریف است. (۴) ج) افتخار پیروان او امام: برای زن ها کمال افتخار است که روز تولد حضرت صدیقه را روز زن قرار داده اند، افتخار است و مسؤولیت. (۵) ۲ - فاطمه(س) تجلی کمال انسان امام: تمام هویت انسانی در او جلوه گر است. (۶) تمام ابعادی که برای زن متصور است و برای یک انسان متصور است در فاطمه زهرا(س) جلوه کرده و بوده است. (۷) یک انسان به تمام معنی انسان، تمام نسخه انسانیت، تمام حقیقت زن، تمام حقیقت انسان،... تمام حیثیت زن، تمام شخصیت زن فردا (روز میلاد) موجود شد. (۸) تمام هویت های کمالی که در انسان متصور است و در زن تصور دارد، تمام، در این زن است. (۹) نکته: حضرت امام زدر بیان اینکه چرا در آیه (انا انزلناه) به شکل جمع ذکر شده است فرموده اند: بدانکه نکته آن تفخیم مقام حق تعالی به مبدئیت تنزیل این کتاب شریف است... عبارت دیگر این صحیفه نورانیه (قرآن کریم) صورت اسم اعظم است چنانچه انسان کامل نیز صورت اسم اعظم است، بلکه حقیقت این دو در حضرت غیب یکی است و در عالم تفرقه از هم بحسب صورت متفرق (هستند). (۱۰) نتیجه: با توجه به اینکه حضرت امام، حضرت زهرا را انسان کامل معرفی نموده اند و از سویی انسان کامل را صورت اسم اعظم می دانند، نتیجه می گیریم که: «حضرت زهرا(س) صورت اسم اعظم الهی است». ۳ - مقامات معنوی حضرت زهرا(س) الف) نور او قبل از خلقت بشر آفریده شده است. (۱۱) امام: اصولاً رسول اکرم(ص) و ائمه(علیهم السلام) طبق روایاتی که داریم قبل از این عالم انواری بوده اند در ظل عرش... و مقاماتی دارند الی ماشاءالله... چنانکه بحسب روایات این مقامات معنوی برای حضرت زهرا(س) هم هست. (۱۲) ب) موجودی ملکوتی و جبروتی امام: او (فاطمه زهرا) موجود ملکوتی است که در عالم انسان ظاهر شده است، بلکه موجود الهی جبروتی در صورت یک زن ظاهر شده است. (۱۳) معنویات، جلوه های ملکوتی، جلوه های الهی، جلوه های جبروتی، جلوه های ملکی و ناسوتی همه در این موجود است. (۱۴) ج) مجمع اوصاف انبیاء(ع) امام: زفردا (روز ولادت فاطمه زهرا) همچو زنی متولد می شود که تمام خاصه های انبیاء در اوست. (۱۵) د) حقیقت لیلۃ القدر امام: دلالت بر آنچه احتمال دادیم از حقیقت لیلۃ القدر می کند حدیث شریف طولانی که در تفسیر برهان از کافی شریف نقل فرموده و در آن حدیث است که نصرانی گفت به حضرت موسی بن جعفر که تفسیر باطن (حم)، والکتاب المبین، انا انزلناه فی لیلۃ مبارکه، انا کنا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم) چیست؟ فرمود: اما «حم» محمد(صلی الله علیه و آله) و اما «کتاب المبین» امیرالمؤمنین(ع) است و اما اللیلۃ، فاطمه(س) است. (۱۶) و در روایتی لیلی عشر به ائمه طاهرین از حسن تا حسن تفسیر شده است و این یکی از مراتب لیلۃ القدر است که حضرت موسی بن جعفر(ع) ذکر فرموده و شهادت داده بر آنکه لیلۃ القدر تمام دوره محمدیه است روایتی که در تفسیر برهان از حضرت باقر(ع) نقل می کند و این روایت چون روایت شریفی است و به معارف چندی اشاره فرموده و از اسرار مهمه کشف فرموده ما تیمنا عین آن حدیث را نقل می کنیم: قال (رحمه الله) و عن الشیخ ابی جعفر الطوسی عن رجاله عن عبدالله بن عجلان السکونی قال سمعت ابا جعفر(ع) یقول: بیت علی و فاطمه حجرة رسول الله(ص) و سقف بیتهم عرش رب العالمین و فی قعر بیوتهم فرجة مکشوفة الی العرش معراج الوحی والملائكة تنزل علیهم بالوحی صباحا و مساء و کل ساعة و طرفۃ عین، و الملائكة لا- تنقطع فوجهم، فوج یبصر و فوج یصعد و ان الله تبارک و تعالی کشف لابراهیم(ع) عن السموات حتی ابصر العرش و زاد فی قوه ناظره، و ان الله زاد فی قوه ناظر محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین(ع) و کانوا یبصرون العرش و لایجدون لیوتهم سقفا غیر العرش، فیوتهم مسقفۃ بعرش الرحمن و معارج الملائكة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر سلام، قال قلت: من کل امر سلام؟ قال: بکل امر فقلت: هذا التنزیل؟ قال: نعم (×) و تدبر در این حدیث شریف، ابوابی از معرفت به روی اهلش باز کند و شمه ای از حقیقت ولایت و باطن لیلۃ القدر به آن مکشوف شود. (۱۷) ه) تسیحات فاطمه زهرا بهترین تعقیبات نماز امام: و از جمله تعقیبات شریفه، تسیحات صدیقه طاهره(س) است که رسول خدا(ص)، آن را به فاطمه(س) عطا فرمود. از حضرت صادق(ع) مرویست که این تسیحات در هر روز، در تعقیبات هر نمازی پیش من محبوب تر است از هزار رکعت نماز در هر روز. (۱۸) و) مرآه با جبرئیل، بالاترین فضیلت زهرا(س) امام: من راجع به حضرت صدیقه(س) خودم را قاصر می دانم ذکر می بکنم،

فقط اکتفا می‌کنم به یک روایت که در کافی شریفه است و با سند معتبر نقل شده است و آن روایت این است که حضرت صادق (ع) می‌فرماید: فاطمه (س) بعد از پدرش ۷۵ روز زنده بودند، در این دنیا بودند و حزن و شدت برایشان غلبه داشت و جبرئیل امین می‌آمد خدمت ایشان و به ایشان تعزیت عرض می‌کرد و مسائلی از آینده نقل می‌کرد. ظاهر روایت این است که در این ۷۵ روز مراد او بوده است یعنی رفت و آمد جبرئیل زیاد بوده است و گمان ندارم که غیر از طبقه اول از انبیاء عظام در باره کسی اینطور وارد شده باشد. ... مساله آمدن جبرئیل برای کسی یک مساله ساده نیست، خیال نشود که جبرئیل برای هر کسی می‌آید و امکان دارد بیاید، این یک تناسب لازم است بین روح آن کسی که جبرئیل می‌خواهد بیاید و مقام جبرئیل که روح اعظم است، چه ما قائل بشویم به این که قضیه تنزیل، تنزل جبرئیل، به واسطه روح اعظم خود این ولی است یا پیغمبر است، او تنزیل می‌دهد او را و وارد می‌کند تا مرتبه پایین، یا بگوئیم که خیر، حق تعالی او را مأمور می‌کند که برو و این مسایل را بگو... تا تناسب ما بین روح این کسی که جبرئیل می‌آید پیش او و بین جبرئیل که روح اعظم است نباشد، امکان ندارد این معنا، و این تناسب بین جبرئیل که روح اعظم است و انبیاء درجه اول بوده است مثل رسول خدا و موسی و عیسی و ابراهیم و امثال اینها، بین همه کس نبوده است... در هر صورت من این شرافت و فضیلت را از همه فضایی که برای حضرت زهرا ذکر کرده‌اند، با این که آنها هم فضایل بزرگی است، این فضیلت را من بالاتر از همه می‌دانم،... و این از فضایی است که مختصات حضرت صدیقه (س) است. (۱۹) ز) صحیفه فاطمیة نتیجه رفت و آمدهای بسیار جبرئیل و گفتگوی با فاطمه زهرا، جمع مطالبی در مجموعه ای شد که صحیفه فاطمیة خوانده می‌شد. حضرت امام: «ما مفتخریم که ادعیه حیات بخش که او را قرآن صاعد می‌خوانند از ائمه معصومین ما است، مناجات شعبانیه امامان و دعای عرفات حسین بن علی (علیهما السلام)، و صحیفه سجاده این زبور آل محمد و صحیفه فاطمیة که کتاب الهام شده از جانب خداوند تعالی به زهرا مرضیه است، از ما است. (۲۰) در ظرف ۷۵ روز جبرئیل امین رفت و آمد داشته است و مسائل را در آتیه ای که واقع می‌شده است، مسائل را ذکر کرده است و حضرت امیر هم آنها را نوشته است، کاتب وحی بوده است حضرت امیر، همان طوری که کاتب وحی رسول خدا بوده است - و البته وحی به معنای آوردن احکام، تمام شد به رفتن رسول اکرم - کاتب وحی حضرت صدیقه در این ۷۵ روز بوده است. (۲۱) و شاید یکی از مسائلی که گفته است راجع به مسائلی است که در عهد ذریه بلند پایه او حضرت صاحب (عج) است، برای او ذکر کرده است، که مسائل ایران جزو آن مسائل باشد، ما نمی‌دانیم، ممکن است. (۲۲) ۴ - پرورش یافتگان مکتب زهرا (س) امام: «مکتبی که می‌رفت با کج رویهای تفاله جاهلیت و برنامه های حساب شده احیای ملی گرایی و عروبت با شعار «لا- خبر جاء و لا- وحی نزل» محو و نابود شود و از حکومت عدل اسلامی یک رژیم شاهنشاهی بسازد و اسلام و وحی را به انزوا کشاند که ناگهان شخصیت عظیمی که از عصاره وحی الهی تغذیه و در خاندان سید رسل محمد مصطفی و سید اولیاء علی مرتضی تربیت در دامن صدیقه طاهره بزرگ شده بود قیام کرد و با فداکاری بی نظیر و نهضت الهی خود واقعه بزرگی را بوجود آورد که کاخ ستمکاران را فرو ریخت و مکتب اسلام را نجات بخشید. (۲۳) این خانه کوچک فاطمه (س) و این افرادی که در آن خانه تربیت شدند که به حسب عدد، چهارپنج نفر بودند و به حسب واقع، تمام قدرت حق تعالی را تجلی دادند، خدمتهایی کردند که ما را و شما را و همه بشر را به اعجاب در آورده است. (۲۴) زنی که در حجره ای کوچک و خانه ای محقر، انسانهایی تربیت کرد که نورشان از بسیط خاک تا آن سوی افلاک و از عالم ملک تا آن سوی ملکوت اعلی می‌درخشید، صلوات و سلام خداوند تعالی بر این حجره محقری که جلوه گاه نور عظمت الهی و پرورشگاه زبدگان اولاد آدم است. (۲۵) در ناحیه معنویات آنقدر در مرتبه بالا بودند که دست ملکوتی ها هم به آن نمی‌رسید و در جنبه های تربیتی آنقدر بوده است که هر چه انسان می‌بیند برکات در بلاد مسلمین هست و خصوصا در مثل بلاد ماها، اینها از برکت آنهاست. (۲۶) زنی که دخترش در مقابل حکومتهای جبار ایستاد و آن خطبه را خواند. (۲۷) ۵ - لزوم تشکیل حکومت اسلامی حضرت امام: «ما برای اینکه وحدت امت اسلام را تامین کنیم، برای این که وطن اسلام را از تصرف و نفوذ استعمارگران و دولتهای دست نشانده آنها

خارج و آزاد کنیم راهی نداریم جز اینکه تشکیل حکومت بدهیم ... چنانکه حضرت زهرا سلام الله علیها در خطبه خود می فرماید که امامت برای حفظ نظام و تبدیل افتراق مسلمین به اتحاد است. (۲۸) ۶ - زهرا(س) الگوی زندگی امام: «الگو حضرت زهرا است، الگو پیغمبر اسلام است. (۲۹) ما باید تبعیت کنیم و زندگی خود را برای آنها قرار دهیم. (۳۰) ما باید سرمشق از این خاندان بگیریم، بانوان ما از بانوانشان و مردان ما، از مردانشان، بلکه همه، از همه آنها، آنها زندگی خودشان را وقف کردند از برای طرفداری مظلومین و احیای سنت الهی. (۳۱) این خاندان ... برای ملت ها و مستضعفین قیام کردند در مقابل کسانی که می خواستند مستضعفین را از بین ببرند. (۳۲) خطبه فاطمه زهرا (سلام الله علیها) در مقابل حکومت و قیام امیرالمؤمنین و صبر امیرالمؤمنین و ... و فداکاری دو فرزند عزیزش ... اسلام را زنده کردند و برای ما و شما برادرهای عزیز الگو شدند ... ما هم الگوی آنها را، تبعیت از آنها را می پذیریم. (۳۳) همه باید به او (حضرت زهرا سلام الله علیها) اقتدا کنیم و همه باید دستورمان از اسلام را بوسیله او و فرزندان او بگیریم و همان طوری که او بوده است باشید. (۳۴) ۷ - میلاد حضرت زهرا(س) تا توجه به آنچه تا بحال بیان شد به این نتیجه می رسیم که الگویی برای زنان مسلمان مناسب تر و ارزشمندتر از فاطمه زهرا(س) نمی توان پیدا کرد و بنابر این روز ولادت آن حضرت، بهترین انتخاب به عنوان روز زن خواهد بود. حضرت امام: «اگر روزی باید روز زن باشد، چه روزی والا-تر و افتخارآمیزتر از روز ولادت با سعادت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) است. (۳۵) روز ولادت سرتاسر سعادت صدیقه طاهره که والا-ترین روز برای انتخاب روز زن است، به ملت شریف ایران، خصوصا زنان محترم تبریک و تهنیت عرض می کنم. (۳۶) مبارک باد بر ملت عظیم الشان ایران بویژه زنان بزرگوار، روز مبارک زن، روز شرافتمند عنصر تابناکی که زیربنای فضیلت‌های انسانی و ارزشهای والای خلیفه الله در جهان است. (۳۷) برای زنها کمال افتخار است که روز تولد حضرت صدیقه را روز زن قرار داده اند، افتخار است و مسؤولیت. (۳۸) ۸ - حکم اهانت به فاطمه(س) روز شنبه ۸ بهمن ۱۳۶۷، از صدا و سیمای جمهوری اسلامی، مصاحبه ای با برخی خانمها پیرامون زن و الگوی زنان پخش شد از آن جمله، یکی از خانمها در باره فاطمه زهرا(س) مطلبی قریب به این مضمون گفت که «فاطمه زهرا تعلق به چهارده قرن قبل داشته اند و ما زنان امروز باید طبق زمان خود زندگی کنیم» روز بعد حضرت امام در باره پخش اینگونه مصاحبه ها در نامه ای به مدیر عامل وقت صدا و سیما، چنین مرقوم داشتند: با کمال تاسف و تاثیر روز گذشته (روز شنبه ۸ بهمن) از صدای جمهوری اسلامی مطلبی در مورد الگوی زن پخش گردیده است که انسان شرم دارد بازگو نماید، فردی که این مطلب را پخش کرده است تعزیر و اخراج می گردد و دست اندکاران آن تعزیر خواهند شد، در صورتی که ثابت شود قصد توهین در کار بوده است بلاشک فرد توهین کننده محکوم به اعدام است. اگر بار دیگر از این گونه قضایا تکرار گردد، موجب تنبیه و توبیخ و مجازات شدید و جدی مسؤولین بالای صدا و سیما خواهد شد، البته در تمامی زمینه ها قوه قضاییه اقدام می نماید.» (۳۹) ۹ - ناتوانی از درک و ترسیم شخصیت فاطمه زهرا(س) امام: «فاطمه زهرا زنی که افتخار خاندان وحی و چون خورشیدی بر تارک اسلام عزیز می درخشد، زنی که فضایل او همطراز فضایل بی نهایت پیغمبر اکرم و خاندان عصمت و طهارت بود، زنی که هر کس با هر بینش در باره او گفتاری دارد و از عهده ستایش او برنیامده، که احادیثی که از خاندان وحی رسیده به اندازه فهم مستمعان بوده و دریا را در کوزه ای نتوان گنجاند و دیگران هر چه گفته اند به مقدار فهم خود بوده، نه به اندازه مرتبت او، پس اولی آنکه از این وادی شگفت در گذریم! (۴۰) «والسلام» ۱ - صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۱۲۵، چاپ وزارت ارشاد اسلامی. ۲ - همان، ج ۶، ص ۱۸۷. ۳ - همان، ج ۱۲، ص ۴۰۷. ۴ - همان، ج ۱۴، ص ۲۰۱. ۵ - همان، ج ۱۹، ص ۲۷۸. ۶ - همان، ج ۶، ص ۱۹۴. ۷ - همان، ج ۶، ص ۱۸۵. ۸ - همان. ۱۰ - آداب الصلوة، ص ۳۴۷ چاپ آستان مقدس رضوی. برای اطلاع از مطالبی در باره اسم اعظم به تفسیر دعای سحر امام خمینی، ص ۱۲۳ تا ۱۵۸، انتشارات نهضت زنان مراجعه شود. ۱۱ - به گفتار علامه امینی در باره فاطمه زهرا، ص ۳۹ و ۱۰۷ مراجعه شود. ۱۲ - ولایت فقیه، ص ۵۸، انتشارات آزادی قم. ۱۳ و ۱۴ - صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۸۵. ۱۵ - همان. ۱۶ - آداب الصلوة، ص ۳۵۶. × حضرت باقر(ع) می فرمود: خانه علی و فاطمه حجره رسول الله است

و سقف خانه شان عرش رب العالمین است و در عمق خانه هاشان شکافی است، رو باز تا عرش که معراج وحی است و فرشتگان هر صبح و شام و هر ساعت و هر چشم بهم زدن بر آنان با وحی فرود می آیند و دسته های فرشتگان از هم گسیخته نمی شود، دسته ای فرود می آیند و دسته ای بالا می روند. و همانا خدای تبارک و تعالی برای ابراهیم(ع) از آسمانها پرده برداشت تا آنکه عرش را دید و خداوند نور دیده او را نیرو بخشید و همانا خداوند به نور دیده محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین نیرو بخشید، آنان عرش را می دیدند و سقفی برای خانه خودشان بجز عرش نمی یافتند، پس سقف خانه های آنان عرش رحمان است و معراج های ملائکه و روح در این خانه ها است و با اذن پروردگارشان از هر امری سلامت است، راوی گوید: گفتم: از هر امری سلامت است؟ فرمود: به هر امری. گفتم: این چنین نازل شده؟ فرمود: آری. ۱۷- همان، آداب الصلاة، پاورقی، ص ۳۵۷. ۱۸- همان، ص ۴۰۸. ۱۹- صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۷۸. ۲۰- همان، ج ۲۱، ص ۱۷۱ از وصیت نامه سیاسی - الهی امام(ره) ۲۱ و ۲۲ - همان، ج ۱۹، ص ۲۷۸. ۲۳- همان، ج ۱۲، ص ۱۸۱. ۲۴- همان، ج ۱۶، ص ۱۶۷. ۲۵- همان، ص ۱۲۵. ۲۶- همان، ج ۱۷، ص ۲۱۶. ۲۷- همان، ج ۶، ص ۱۸۷. ۲۸- ولایت فقیه، ص ۳۶. ۲۹- صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۷. ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ - همان، ج ۵، ص ۲۸۳. ۳۳- همان، ج ۱۶، ص ۶۷. ۳۴- همان، ج ۱۹، ص ۱۲۰. ۳۵- همان، ج ۱۲، ص ۷۲. ۳۶- همان، ج ۱۴، ص ۲۰۱. ۳۷- همان، ج ۱۶، ص ۱۲۵. ۳۸- همان، ج ۱۹، ص ۲۷۸. ۳۹- همان، ج ۲۱، ص ۷۶. ۴۰- همان، ج ۱۲، ص ۷۲. و پیامها و سخنرانیها، ج ۱، ص ۶۸.

ویژگی های حضرت زهرا (س) در کلام امام خمینی کلام امام در فضائل فاطمه زهرا سلام الله علیها

ویژگی های حضرت زهرا (س) در کلام امام خمینی کلام امام در فضائل فاطمه زهرا سلام الله علیها فردا روز زن است، روز زنی است که عالم به او افتخار دارد. روز زنی است که دخترش در مقابل حکومت های جبار ایستاد و آن خطبه را خواند و آن حرف را زد، آن حرف ها را زد که همه می دانید. ۲۶/۲/۵۸ روز بزرگی است، یک زن در دنیا آمد که مقابل همه مردان است. یک زن به دنیا آمد که نمونه انسان است، یک زن به دنیا آمد که تمام هویت انسانی در او جلوه گر است. پس روز، روز بزرگی است. روز شمار زنان است. ۲۷/۲/۵۸ اگر روزی باید روز زن باشد، چه روزی والاتر و افتخار آمیزتر از روز ولادت با سعادت فاطمه زهرا(س) است، زنی که افتخار خاندان وحی و چون خورشیدی بر تارک اسلام عزیز می درخشد. ۱۵/۲/۵۹ این ولادت با سعادت، در زمان و محیطی واقع شد که زن به عنوان یک انسان مطرح نبود و وجود او موجب سرافکندگی خاندانش در نزد اقوام مختلف جاهلیت به شمار می رفت. در چنین محیط فاسد و وحشتزایی، پیامبر بزرگ اسلام دست زن را گرفت و از منجلا ب عادات جاهلیت نجات بخشید. و تاریخ اسلام گواه احترامات بی حد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، به این مولود شریف است، تا نشان دهد که زن، بزرگی ویژه ای در جامعه دارد که اگر برتر از مرد نباشد، کمتر نیست. ۴/۲/۶۰ * * * مبارک باد بر ملت عظیم الشان ایران به ویژه زنان بزرگوار روز مبارک زن؛ روز شرافتمند عنصر تابناکی که زیر بنای فضیلت های انسانی و ارزش های والای خلیفه الله در جهان است. و مبارک تر و پر بهاتر، انتخاب بسیار والای روز بیستم جمادی الثانی است، روز پرافتخار ولادت زنی که از معجزات تاریخ و افتخارات عالم وجود است. ۲۵/۱/۶۱ * * * مقام و منزلت حدیث شریف طولانی که در تفسیر برهان، از کافی شریف، نقل فرموده و در آن حدیث است که نصرانی گفت به حضرت موسی بن جعفر که تفسیر باطن حم، وَالکتابِ المبینِ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةٍ مُّبَارَکَةٍ اِنَّا کُنَّا مُنْذِرِیْنَ فِیْهَا یُفَرِّقُ کُلُّ اَمْرِ حَکِیْمٍ (۱) چیست؟ فرمود: «اما «حم» محمّد صلی الله علیه و آله وسلم است. و اما «کتاب مبین» امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. و اما «اللیلۃ» فاطمه علیها السلام است. * * * و از جمله تعقیبات شریفه، تسیحات صدیقه طاهره علیها السلام، است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، به آن معظّمه تعلیم فرمود. و آن افضل تعقیبات است. در حدیث است که اگر چیزی افضل از آن بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، آن را به فاطمه علیها السلام، عطا می فرمود. * * * جبرئیل پس از فوت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم، می آمد و اخبار از غیب برای فاطمه می آورد و امیرالمؤمنین آنها را می

نوشت و آن مصحف فاطمه است. * * * اصولاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیهم السلام طبق روایاتی که داریم قبل از این عالم، انواری بوده اند در ظلّ عرش و در انعقاد نطفه و طینت از بقیه مردم امتیاز داشته اند (۲). و مقاماتی دارند الی ماشاء الله، چنانکه در روایات معراج، جبرئیل عرض می کند: لو دنوتُ انملهُ لاحترقت (۳) هر گاه کمی نزدیکتر می شدم سوخته بودم. یا این فرمایش که ان لنا مع الله حالات لایسعه ملک مقرب و لانبی مرسل (۴) ما با خدا حالاتی داریم که نه فرشته مقرب، آن را می تواند داشته باشد و نه پیامبر مرسل. این، جزء اصول مذهب ماست که ائمه علیهم السلام چنین مقاماتی دارند قبل از آن که موضوع حکومت در میان باشد. چنان که به حسب روایات، این مقامات معنوی برای حضرت زهرا علیها السلام، هم هست (۵) با این که آن حضرت نه حاکم است و نه قاضی و نه خلیفه. این مقامات سوای وظیفه حکومت است. لذا وقتی می گوئیم حضرت زهرا علیها السلام، قاضی و خلیفه نیست لازمه اش این نیست که مثل من و شماست یا بر ما برتری معنوی ندارد. * * * تمام ابعادی که برای زن متصور است و برای یک انسان متصور است در فاطمه زهرا علیها السلام، جلوه کرده و بوده است. یک زن معمولی نبوده است، یک زن روحانی، یک زن ملکوتی، یک انسان به تمام معنا انسان، تمام نسخه انسانیت، تمام حقیقت زن، تمام حقیقت انسان. او زن معمولی نیست، او موجود ملکوتی است که در عالم به صورت انسان ظاهر شده است، بلکه موجود الهی جبروتی، در صورت یک زن ظاهر شده است. پس، فردا روز زن است. تمام هویت های کمالی که در انسان متصور است و در زن تصور دارد، تمام در این زن است. و فردا همچو زنی متولد می شود. زنی که تمام خاصه های انبیا در اوست. زنی که اگر مرد بود، نبی بود. زنی که اگر مرد بود به جای رسول الله بود. پس، فردا روز زن است. تمام حیثیت زن و تمام شخصیت زن فردا موجود شد. معنویات، جلوه های ملکوتی، جلوه های الهی، جلوه های جبروتی، جلوه های ملکی و ناسوتی همه در این موجود مجتمع است. انسانی است به تمام معنا انسان، زنی است به تمام معنا زن. از برای زن ابعاد مختلفه است. چنانچه برای مرد و برای انسان. این ورق صوری طبیعی نازلترین مرتبه انسان است و نازلترین مرتبه زن است و نازلترین مرتبه مرد است. لکن از همین مرتبه نازل حرکت به سوی کمال است. انسان موجود متحرک است، از مرتبه طبیعت تا مرتبه غیب، تا فنا بر الوهیت. برای صدیقه طاهره این مسایل، این معانی حاصل است. از مرتبه طبیعت شروع کرده است. حرکت کرده است. حرکت معنوی، با قدرت الهی، با دست غیبی، با تربیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مراحل را طی کرده است تا رسیده است به مرتبه ای که دست همه از او کوتاه است؛ پس، فردا تمام جلوه زن تحقق پیدا کرده است. و زن به تمام معنا متحقق است. فردا روز زن است. ۲۶/۲/۵۸ * * * (فاطمه زهرا علیها السلام) زنی که افتخار خاندان وحی و چون خورشیدی بر تارک اسلام عزیز می درخشد؛ زنی که فضایل او، همطراز فضایل بی نهایت پیغمبر اکرم و خاندان عصمت و طهارت بود؛ زنی که هر کسی با هر بینش درباره او گفتاری دارد و از عهده ستایش او برنیامده، که احادیثی که از خاندان وحی رسیده به اندازه فهم مستمعان بوده و دریا را در کوزه ای نتوان گنجاند و دیگران هر چه گفته اند به مقدار فهم خود بوده، نه به اندازه مرتبت او. پس اولی آن که از این وادی شگفت در گذریم. ۱۵/۲/۵۹ * * * من راجع به حضرت صدیقه علیها السلام، خودم را قاصر می دانم ذکر می بکنم، فقط اکتفا می کنم به یک روایت که در کافی (۶) شریفه است و با سند معتبر نقل شده است و آن روایت این است که حضرت صادق علیه السلام، می فرماید: فاطمه علیها السلام، بعد از پدرش هفتاد و پنج روز زنده بودند، در این دنیا بودند و حزن و شدت بر ایشان غلبه داشت و جبرئیل امین می آمد خدمت ایشان و به ایشان تعزیت عرض می کرد و مسائلی از آینده نقل می کرد. ظاهر روایت این است که در این هفتاد و پنج روز مراد او بوده است؛ یعنی رفت و آمد جبرئیل زیاد بوده است و گمان ندارم که غیر از طبقه اول از انبیای عظام درباره کسی این طور وارد شده باشد که در ظرف هفتاد و پنج روز جبرئیل امین رفت و آمد داشته است و مسایل را در آتیه ای که واقع می شده است، مسایل را ذکر کرده است و آنچه که به ذریه او می رسیده است در آتیه، ذکر کرده است و حضرت امیر هم آن ها را نوشته است، کاتب وحی بوده است حضرت امیر، همان طوری که کاتب وحی رسول خدا بوده است و البته آن وحی به معنای آوردن احکام، تمام شد به رفتن رسول

اکرم کاتب وحی حضرت صدیقه علیهاالسلام در این هفتادوپنج روز بوده است. مسأله آمدن جبرئیل برای کسی یک مسأله ساده نیست، خیال نشود که جبرئیل برای هر کسی می آید و امکان دارد بیاید، این یک تناسب لازم است بین روح آن کسی که جبرئیل می خواهد بیاید و مقام جبرئیل که روح اعظم است. چه ما قایل بشویم به این که قضیه تنزیل، تنزل جبرئیل، به واسطه روح اعظم خود این ولی است یا پیغمبر است، او تنزیل می دهد او را وارد می کند تا مرتبه پایین یا بگوئیم که خیر، حق تعالی او را مأمور می کند که برو و این مسائل را بگو. چه آن قسم بگوئیم که بعض اهل نظر می گویند و چه این قسم بگوئیم که بعض اهل ظاهر می گویند، تا تناسب ما بین روح این کسی که جبرئیل می آید پیش او و بین جبرئیل که روح اعظم است نباشد، امکان ندارد این معنا و این تناسب بین جبرئیل که روح اعظم است و انبیای درجه اول بوده است مثل رسول خدا و موسی و عیسی و ابراهیم و امثال اینها، بین همه کس نبوده است، بعد از این هم بین کسی دیگر نشده است، حتی درباره ائمه هم من ندیده ام که وارد شده باشد این طور که جبرئیل بر آن ها نازل شده باشد، فقط این است که برای حضرت زهرا علیهاالسلام است، که آن که من دیده ام که جبرئیل به طور مکرر در این هفتادوپنج روز وارد می شده و مسائل آتیه ای که بر ذریه او می گذشته است، این مسائل را می گفته است و حضرت امیر هم ثبت می کرده است و شاید یکی از مسائلی که گفته است، راجع به مسائلی است که در عهد ذریه بلند پایه او حضرت صاحب علیه السلام، است برای او ذکر کرده است که مسائل ایران جزو آن مسائل باشد، ما نمی دانیم، ممکن است. در هر صورت من این شرافت و فضیلت را از همه فضایی که برای حضرت زهرا ذکر کرده اند با این که آن ها هم فضایل بزرگی است این فضیلت را من بالاتر از همه می دانم که برای غیر انبیا علیهم السلام، آن هم نه همه انبیا، برای طبقه بالای انبیا علیهم السلام و بعض از اولیایی که در رتبه آن ها هست، برای کسی دیگر حاصل نشده. و با این تعبیری که مراد داشته است جبرئیل در این هفتاد و چند روز، برای هیچ کس تاکنون واقع نشده و این از فضایی است که از مختصات حضرت صدیقه علیهاالسلام است. ۱۱/۱۲/۶۴ *

* * * قلم و بیان من عاجز است که مقاومت عظیم و گسترده میلیون ها مسلمان شیفته خدمت و ایثار و شهادت را در این کشور صاحب الزمان، ارواحنافداه، ترسیم نماید و از حماسه ها و رشادت ها و خیرات و برکات فرزندان معنوی کوثر، حضرت فاطمه علیهاالسلام، سخن بگویم که همه این ها از هنر اسلام و اهل بیت و از برکات پیروی امام عاشورا، سرچشمه گرفته است. ۱۶/۱۱/۶۵ *

* * * ما مفتخریم که... صحیفه فاطمیه که کتاب الهام شده از جانب خداوند تعالی به زهرای مرضیه است؛ از ماست. ۱۴/۳/۶۸ *

* زهد و ساده زیستی حضرت امیر علیه السلام، که خلیفه مسلمین بود، خلیفه یک مملکتی که شاید ده مقابل مملکت ایران بود از حجاز تا مصر، آفریقا، کندها، کندها، یک مقدار هم از اروپا، این خلیفه الهی وقتی توی جمعیت بود مثل همه ما که نشسته ایم با هم، این هم (۷) زیر پایش نبود. همین بود که یک پوست داشتند به حسب نقل، یک پوست داشتند که شب خودش و حضرت فاطمه رویش می خوابیدند و روز روی همین پوست علوفه شترش را می ریخت، پیغمبر هم همین شیوه را داشت. اسلام این است. ۱۳/۴/۵۸ *

* * * این خانه کوچک فاطمه علیهاالسلام، و این افرادی که در آن خانه تربیت شدند که به حسب عدد، چهار پنج نفر بودند و به حسب واقع، تمام قدرت حق تعالی را تجلی دادند، خدمت هایی کردند که ما را و شما را و همه بشر را به اعجاب درآورده است. ۱۸/۱۲/۶۰ * * * زنی که در حجره ای کوچک و خانه ای محقر انسان هایی تربیت کرد که نورشان از بسیط خاک تا آن سوی افلاک و از عالم ملک تا آن سوی ملکوت اعلی می درخشد. صلوات و سلام خداوند تعالی بر این حجره محقری که جلوه گاه نور عظمت الهی و پرورشگاه زندگان اولاد آدم است. ۲۵/۱/۶۱ * * * ما یک کوخ چهارپنج نفری در صدر اسلام داشتیم و آن کوخ فاطمه زهرا علیهاالسلام، است. از این کوخ ها (۸) هم محقرتر بوده، لکن برکات این چی است؟ برکات این کوخ چند نفری آن قدر است که عالم را پر کرده است از نورانیت و بسیار راه دارد تا انسان به آن برکات برسد. این کوخ نشینان در کوخ محقر، در ناحیه معنویات آن قدر در مرتبه بالا بودند که دست ملکوتی ها هم به آن نمی رسد و در جنبه های تربیتی آن قدر بوده است که هر چه انسان می بیند برکات در بلاد مسلمین هست و خصوصا در مثل بلاد ماها، این ها از برکت آن هاست. ۱/۱/۶۲ *

* اسوه زنان ما باید سرمشق از این خاندان بگیریم، بانوان ما از بانوانشان و مردان ما از مردانشان، بلکه همه از همه آن‌ها؛ آن‌ها زندگی خودشان را وقف کردند از برای طرفداران مظلومین و احیای سنت الهی. ما باید تبعیت کنیم و زندگی خود را برای آن‌ها قرار بدهیم. کسی که تاریخ اسلام را می‌داند، می‌داند که این خاندان هر یکشان مثل یک انسان کامل بلکه بالاتر، یک انسان الهی، روحانی برای ملت‌ها و مستضعفین قیام کردند در مقابل کسانی که می‌خواستند مستضعفین را از بین ببرند. ۲۲/۱/۵۸ * * *
 الگو حضرت زهرا علیهاالسلام، است. الگو پیغمبر اسلام است. ما وقتی مملکت‌مان اسلامی است، وقتی می‌توانیم ادعا کنیم که جمهوری اسلامی داریم، که تمام این معانی که در اسلام است، تحقق پیدا بکند. ۸/۳/۵۸ * * * خطبه فاطمه زهرا علیهاالسلام، در مقابل حکومت و قیام امیرالمؤمنین و صبر امیرالمؤمنین در مدت بیست و چندسال و در عین حال کمک کاری به حکومت موجود و بعد هم فداکاری در راه اسلام و فداکاری دو فرزند عزیزش؛ امام مجتبی علیه السلام که یک خدمت بسیار بزرگ (کرد) و دولت جابر اموی را با آن خدمت رسوا فرمود و خدمت بزرگ برادر ارجمندش حضرت سیدالشهداء، چیزهایی بود که همه می‌دانید و می‌دانیم و با این که عده کم و اسباب و ابزار جنگ پیش آن‌ها کم بود، لکن روح الهی و روح ایمان آن‌ها را آن‌طور کرد که بر همه ستمکاران عصر خودشان غلبه پیدا کردند و اسلام را زنده کردند و برای ما و شما برادرهای عزیز الگو شدند که ما از کمی عده و کمی عده و کمی ابزار جنگ در مقابل تمام قدرت‌هایی که امروز با ما به جنگ برخاسته‌اند، مقاومت کنیم. ۱۸/۱۲/۶۰ * * *
 * کوشش کنید در تهذیب اخلاق و در وادار کردن دوستانان به تهذیب اخلاق. کوشش کنید که در مقابل آن جنایاتی که بر شما وارد شد عکس العمل نشان بدهید، در حفظ همه حیثیاتی که حیثیت بزرگ زن است، آن‌طوری که زن فرید، حضرت زهرا علیهاالسلام، بود. همه باید به او اقتدا کنید و کنیم و همه باید دستورمان را از اسلام به وسیله او و فرزندان او بگیریم و همان‌طوری که او بوده است، باشید و در علم و تقوا کوشش کنید که علم به هیچ کس انحصار ندارد، علم مال همه است، تقوا مال همه است و کوشش برای رسیدن به علم و تقوا وظیفه همه شماست. ۲۱/۱۲/۶۳ پی‌نوشت‌ها ۱. «حم، سوگند به کتاب روشن، ما آن را در شبی مبارک فرستادیم، همانا ما بیم دهنده بوده ایم، در آن شب هر امر استوار (غیر قابل زیادت و نقصان) تفصیل و تبیین می‌شود.» (دخان/۱۴) تفسیر برهان، ج ۴، ص ۱۵۸. ۲. بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۰۳ ۱۰۱. ۳. بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۳۸۲. ۴. بصائر الدرجات، ص ۲۳، باب ۱۱. ۵. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۲ به بعد ۶. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۵. ۷. اشاره حضرت امام به زیرانداز ساده اقامتگاه خودشان در قم است. ۸. اشاره حضرت امام به اقامتگاه کوچک خودشان در محله جماران تهران است. منابع مقاله: مجله هنر دینی شماره ۸، ۸؛

فاطمه (س)، شخصیتی که هزار بعد الهی دارد

فاطمه (س)، شخصیتی که هزار بعد الهی دارد نامه‌ای تازه انتشار یافته از حضرت امام خمینی پس از رحلت حضرت امام خمینی آثار، نامه‌ها و مطالب بسیاری از ایشان انتشار یافته است بویژه مجموعه ۲۲ جلدی «صحیفه امام» که کامل شده «صحیفه نور» می‌باشد. اخیراً نیز مجله حضور نامه‌ای از حضرت امام به خانم فاطمه طباطبایی را منتشر ساخت که همچون دیگر آثار آن بزرگوار نکات و معارف ارزشمندی را در خود جای داده است. آنچه می‌خوانید متن کامل این نامه است. بسم الله الرحمن الرحیم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار دختر عزیزم فاطمی دیگر از ویژگی‌های تو آن است که یک مطلب را آنقدر تعقیب می‌کنی و اصرار در اجراء آن داری که هیچ عذری پذیرفته نیست و از یک پیر در مانده تھی دست از معارف و معالم الهی آنرا می‌خواهی که یک عارف بلند پایه و یک فیلسوف پرمایه از نزدیک شدن به آن عاجز است. در باره شخصیتی که هزار بعد الهی دارد که معرفت به هر بعد آن از حیطة قلم و زبان خارج است چه می‌توان گفت و چه می‌توان فهمید. شخصیت زهراى مرضیه و صدیقه طاهره (ع) را کسی نشناسد جز آنانکه دارای ابعاد الهی تا آخرین نقطه آن باشند و آن نیست جز پیامبران اولی

العزم و خُصَّ اولیاء همچون معصومین علیهم صلوات الله . او از مرتبه غیب احدیت ظاهر و تا آخرین نقطه شهود جلوه گر و از ادنی مرتبه شهود تا مرتبه اعلاء غیب مُتیمم دائره است چون خُصَّ اولیاء علیهم سلام الله و هر عارف یا فیلسوف یا عالم که دعوی معرفت مقام مقدس او کند در خطا و اشتباه بسر می برد. چگونه می توان از مقام آن بزرگوار پرده برداشت که پیامبر اسلام در زمان حیاتش با او معامله یک کامل مطلق می کرد و پس از رحلت شریفش به حسب روایات معصومین چون روایت کافی از حضرت ابی عبدالله صادق علیه صلوات الله که فرمود فاطمه (ع) بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد و پنج روز زنده بود و سخت در فراق پدر محزون بود و پیایی جبرئیل نزد آن حضرت می آمد و در عزای پدر بزرگوار او تسلیت نیکو می داد و نفس مبارکش را با طَیِّبُ اللهُ نَفْسَک شاد می کرد و از پدر بزرگوارش و مکانت او خبر می داد و خبر می داد از آنچه بذریه او خواهد گذشت بعد از او و همواره علی علیه السلام آن مطالب را می نوشت در این هفتاد و پنج روز ملک وحی که بر انبیاء عظام نازل شده وحی خدا را می آورند بر آن یادگار اعظم انبیاء وحی می آورد و کتاب وحی حضرت امیرالمؤمنین بود و شاید آنچه بر ذریه مبارکه او در طول تاریخ الی یوم القیمه از جانب ستمگران و جباران و غاصبان حقوق بشر وارد شده و خواهد شد در آن صحیفه شریفه که دست بدست ائمه اطهار علیهم السلام دور زده و اکنون نزد حضرت بقیه الله اعظم ارواحنا فداه می باشد و مورد استفاده از اسرار آن قرار گرفته اند باشد و گوئی در آن علم به آنچه تحقق دارد هست چنانچه در روایات است و البته آنچه بر ذریه او می گذرد شعبه ایست از آن در مصحف فاطمه اگر مراد از ذریه اولاد او الی یوم القیمه باشد و اگر مقصود همه شیعیان علی بن ابی طالب و ائمه معصومین باشد که در روایات می توان استفاده کرد آنچه بر شیعیان از ستمگران عالم گذشته و خواهد گذشت در آن هست و قضایای امروز ما در آن صحیفه شریفه است که نزد حضرت بقیه الله روحی فداه است و نکته جالب آنکه آنچه برای صحیفه است که به املاء جبرائیل و کتابت حضرت ولی الله مطلق امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب برای هیچ یک از کتب آسمانی جز قرآن کریم نیست که کتابت وحی علی علیه السلام باشد و این افتخاری است برای شیعیان آن بزرگوار بویژه ذریه مبارکه او چون فاطمی عزیز و بستگان او. تو می گویی من از این بانو صحبت کنم و من و قلم. من و قلم و زبان بشر چگونه صحبت کند از بانویی که جبرئیل را به حسب نظری همچون پدرش صلی الله علیه و آله و سلم به قدرت مافوق ملکوت از غیب عالم ملکوت منتزل می کند به عالم ملک و آنچه در غیب است در شهادت ظاهر می کند. پس بگذار از این وادی هولناک بگذرم و بگویم همین فاطمه علیها سلام الله که در مراحل الهی غیبی چنین است در عالم شهادت ظاهر و چون پدرش و شوهرش در صورت یک بشر ظاهر و در جمیع امور عالم ملک چون تعلیم و تعلم و بسط فرهنگ اسلامی و معارضه باطاغوتیان و جدیت برای حکومت عدل و احقاق حقوق بشریت و ابطال دعوتهای شیطانی کوشش بسزا نمود و هم او علیها سلام الله بود که بعد از پدرش که می خواست کجرویهای منحرفین خط ابطال بر زحمات جان فرسا رسول صلی الله علیه و آله و سلم بکشد برای روشن نمودن اذهان عامه آن خطبه کوبنده را در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله پیش عموم حاضران در مسجد انشاء کرد و حقایق را روشن نمود و با احتجاج بر خلفاء از حکومت حق اسلامی که بنص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و آیات کریمه الهی از مختصات حضرت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه بود دفاع فرمود و خط بطلان بر توطئه های شیطانی کشید. و هم او بود که بحسب تاریخ در بعض میدانهای جنگ حاضر می شد و چون جراحی معنوی بر دلهای مجاهدین مرهم می گذاشت و گاهی خود متکفل جراحی می شد و آن طور نبود که در خانه بنشیند و مشغول دعا و نماز شود و از مصالح مسلمانان چشم پبوشد و چه بسیار زنهای متعهدی که در صدر اسلام در میدانها حاضر و خدمت می کردند چنانچه امروز بحمدالله تعالی خدمت بانوان در جمهوری اسلامی بر همه واضح است و برای دفاع از اسلام و میهن اسلامی قشر عظیمی از آنان تعلیم نظامی با حفظ و مراعات جهات شرعی می بینند و برای این واجب شرعی و عقلی خود را مهیا می کنند. بگذار تا یاهو گویان و حسودان و شیطان صفتان هر چه می خواهند بگویند و این نکته را بگویم که اگر حکومتی غیراسلامی یا ضداسلامی باشد چنانچه در عصر جهنمی ستمشاهی بود ما شرکت هر کس را در آن حکومت حرام می دانیم بلکه مساجدی را که

برای محو اسلام و توطئه اسلام بر ضد اسلام است از محرمات می دانیم و اکنون قرآن هایی که رژیم فاسد سعودی برای محو قرآن و اسلام طبع و نشر می کند از اعظم محرمات می شماریم و خداوند تعالی همه از شرور شیاطین و متقدسین که با اسم اسلام دانسته یا ندانسته و از روی جهالت بجمهوری اسلامی و حقا باسلام ضربه وارد می کنند حفظ فرماید. والسلام علیک. و اینهم شعر یا معر تحمیلی فاطمی از فاطمه خواهد سخنی بین چه می خواهد از مثل منی آنکه جبریل پیام آور اوست عارف منزلتش داور اوست کی است در جمع رسل جز احمد کاتب وحی وی از سوی احد دخترم دست بدار از دل من عشق من جوی در آب و گل من

سیمای حضرت مهدی در اندیشه امام خمینی

سیمای حضرت مهدی در اندیشه امام خمینی مقدمه - مسئله مهدویت و ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله، جزء بنیادی ترین و زنده ترین مسائل دینی، اعتقادی و اسلامی بخصوص از منظر مکتب اهل بیت (ع) است، به همین دلیل دین پژوهان هر کدام به نوبه خود و طبق نیاز و اقتضائات زمان خود به نحوی درباره آن سخن گفته اند. از کسانی که جریان ظهور مصلح کل و عدل گستر جهانی در آثار و اندیشه او پرفروغ تجلی کرده مصلح بزرگ قرن بیستم امام خمینی است. امام درباره مهدویت از جنبه های مختلف به طور زنده، آموزنده و کارآمد سخن گفته است که در این مقاله نموداری از سخنان ایشان طرح و تحلیل می شود. بی تردید مسئله مهدویت از جهات متعدد قابل طرح است، اما برخی جنبه های آن ویژگی و برجستگی خاص دارد. ۱- نقش حضرت مهدی در نظام عالم یکی از مباحث مهم مهدویت نقش آن حضرت در نظام آفرینش است. لذا در داده های دینی بر این نکته اصرار شده که زمین در پرتو وجود حجت خداوند پایدار است، و اگر جهت الهی لحظه ای در روی زمین نباشد زمین از هم متلاشی می شود، از جمله امام صادق علیه السلام، فرمود: «لوقیت الارض بغير امام لسافت»^۱ یعنی اگر زمینی بدون امام باشد، فرو می ریزد و از هستی ساقط می گردد. و در روایت دیگر امام باقر علیه السلام فرمود: «لو ان الامام رُفع من الارض ساعةً لَمَاجت باهلها كما يَموج البحر باهله»^۲ یعنی اگر امام و حجت خدا لحظه ای از زمین گرفته شود، زمین با اهل آن همانند دریا دچار اضطراب می شود. از این گونه روایات برمی آید که وجود حضرت مهدی (عج) به عنوان آخرین امام و حجت خداوند در زمین از ضروری ترین نیازهای عالم آفرینش است، زیرا آن حضرت واسطه فیض خداوند در عالم است، و این حقیقت در اندیشه امام خمینی به گونه ای زیبا تجلی کرده از جمله ایشان می گوید: «ولی الله اعظم و بقیة الله فی ارضه ارواحنا لمقدمه الفداء که واسطه فیض و عنایات حق تعالی است و دعای خیرش بدرقه امت جد بزرگوارش صلی الله علیه و آله، می باشد...»^۳ و هم چنین در اشعار نغز عرفانی خود نیز در چند مورد بر این نکته که در روایات آمده اشاره کرده از جمله گفته است: حضرت صاحب زمان مشکوه انوار الهی مظهر قدرت، ولی عصر، سلطان دو عالم با بقاء ذات مسعودش همه موجود باقی خوشه چین فرمن فیضش همه عرشی و فرشی از طفیل هستی اش هستی موجودات عالم مالک کون و مکان مرآت ذات لامکانی قائم آل محمد مهدی آخر زمانی بی لحاظ اقدسش یکدم همه مخلوق فانی ریزه خوار خوان احسانش همه انسی و جانی جوهری و عقل و نامی و حیوانی و کانی^۴ ۲- حضرت مهدی عصاره موجودات یکی از حقایق دیگر که درباره حضرت مهدی مطرح است و نوعاً در ره آورد عرفانی بزرگان اهل معرفت بیشتر مطرح شده آن است که قائم آل محمد (ص) عصاره پدیده های عالم خلقت است، زیرا آنها انسان کامل را قلب و خلاصه عالم می دانند لذا در کلمات برخی از آنان چنین آمده است: «آدمیان زبده و خلاصه کاینات و میوه درخت موجوداتند و انسان کامل زبده و خلاصه آدمیان است. موجودات جمله به یک بار در تحت نظر انسان کامل اند.»^۵ امام خمینی که در عرفان همانند بسیاری از معارف دیگر الهی دیدگاه بلندی دارد، با این روی کرد عرفانی درباره حضرت مهدی به عنوان یکی از مصداقهای انسان کامل، کاملاً موافق بوده و خود نیز در این زمینه نکته های آموزنده بیان کرده از جمله گفته است: «والعصر ان الانسان لفي خسر، - عصر - هم محتمل است که در این زمان حضرت سلام الله علیه باشد یا انسان کامل که مصداق بزرگش رسول اکرم و ائمه هدی، و در عصر ما حضرت مهدی سلام الله علیه است. قسم به

عصاره موجودات عصر، فشرده موجودات، این که فشرده همه عالم است، یک نسخه‌ای است، نسخه تمام عالم، همه عالم در این موجود، در این انسان کامل عصاره است و خلأ به این عصاره قسم می‌خورد.» ۶ و در جای دیگر نیز با اشاره به آیه مبارکه سوره والعصر، از حضرت مهدی به عنوان مصداق انسان کامل که عصاره همه موجودات است یاد نموده است ۷ و هم‌چنین در جای دیگر می‌گوید: «وارث نبوت، امام امت و عصاره خلقت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است.» ۳۸- حضرت مهدی خاتم ولایت خاتم ولایت از مباحث مهم و مسایل بنیادین عرفانی است که در آثار بزرگان اهل عرفان به تفصیل درباره آن بحث شده، و مسئله خاتم ولایت بودن حضرت مهدی به عنوان بهترین ره‌آورد اندیشه بسیاری از بزرگان اهل معرفت مطرح است که در کلمات برخی از آنان در این باره چنین تصریح شده است «خاتم اولیاء تابع حکم شرع است چنان که مهدی که در آخر زمان می‌آید در احکام تابع شریعت حضرت محمد(ص) است، اما در معارف و علوم حقیقی همه انبیاء و اولیا تابع اوست، زیرا باطن او باطن حضرت محمد(ص) است. به این دلیل گفته شده که او حسنه‌ای از حسنات سید مرسلین است.» ۹ و وجود حضرت مهدی(علیه‌السلام) به عنوان آخرین امام و حجت خداوند در زمین از ضروری‌ترین نیازهای عالم آفرینش است این مسئله در اندیشه عرفانی امام خمینی نیز تجلی کرده است وی در این باره می‌گوید: «همان‌طور که رسول اکرم به حسب واقع حاکم بر جمیع موجودات است، حضرت مهدی همان‌طور حاکم بر جمیع موجودات است، آن خاتم رسل است، و این خاتم ولایت، آن خاتم کلی بالاصاله است و این خاتم ولایت کلی به تبعیت است.» ۱۰ نکته اساسی که در کلام عرفا و سخن امام وجود دارد و نباید پوشیده بماند آن است که چون ولایت مهدی جلوه‌ای از ولایت مقام ختم مرتبت است به همین دلیل ولایت او ولایت کامله است و همه تابع ولایت او هستند.

۴- حضرت مهدی(عج) سرّ امتداد لیلۃ القدر در روایتی از امام محمد تقی علیه‌السلام درباره لیلۃ القدر رسیده که فرمود: «یا معشر الشیعه خاصموا بسورۃ انا انزلناه فی لیلۃ القدر تفلحوا» ۱۱ یعنی ای شیعیان در مقام بحث باید با سورۃ مبارکه قدر استدلال نمایید تا پیروز شوید. مراد حضرت آن است که در سورۃ قدر از نزول فرشتگان خبر داده و فرمود: «تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم» ۱۲ در این آیه جریان نزول فرشتگان با فعل مضارع بیان شده است که دلالت بر استمرار می‌کند بنابراین به نص قرآن کریم تا پایان دنیا فرشتگان با روح القدس در شب قدر به زمین فرود می‌آیند، پس باید بعد از پیامبر اکرم کسی که غیر از نبوت به همه صفات معنوی آن حضرت متصف است وجود داشته باشد و با فرشتگان و روح القدس سنخیت وجودی داشته باشد تا آنها در شب قدر در زمین به حضور او بیایند بی‌تردید هیچ کسی غیر از امام معصوم چنین شایستگی ندارد و مهدی موعود به عنوان آخرین پرچمدار امامت و ولایت تنها کسی است که سبب امتداد جریان نزول فرشتگان در شب قدر شده است. ۱۳ بنابراین حضرت مهدی در واقع سرّ امتداد لیلۃ القدر است و وجود مبارک او سبب فرو آمدن فرشتگان در شب قدر می‌شود، این حقیقت در اندیشه امام خمینی نیز به خوبی تبلور یافته از جمله می‌گوید: «امتداد لیلۃ القدر: اگر سرّ لیلۃ القدر و سرّ نزول ملائکه در شبهای قدر که الآن هم برای ولی اعظم حضرت صاحب سلام الله علیه این معنا امتداد دارد، سرّ این‌ها را ما بدانیم، همه مشکلات ما آسان می‌شود.» ۱۴ و در جای دیگر با اشاره به مفهوم لیلۃ القدر با تفصیل بیشتری در این باره سخن گفته و چنین اظهار داشته است: «چون لیلۃ القدر، لیلۃ توجه تام ولی کامل و ظهور سلطنت ملکوتیه اوست، به توسط نفس شریف ولی کامل و امام عصر هر عصر و قطب هر زمان که امروز حضرت بقیة الله فی الارضین، سیدنا و مولانا و امامنا حجه بن الحسن العسکری ارواحنا فداه، است، تغییرات و تبدیلات در عالم واقع شود، پس هر یک از جزئیات طبیعت را خواهد بطئی حرکت کند و هر یک را خواهد سریع حرکت کند و هر رزقی را خواهد توسعه دهد، و هر یک را خواهد تضییق کند، و این اراده، اراده حق است و ظل و شعاع اراده ازلیه و تابع فرامین الهیه است.» ۱۵

۵- نظارت حضرت مهدی به عملکرد ما یکی از آموزنده‌ترین نکته‌ها در بحث مهدویت که اثر تربیتی عمیقی به همراه دارد، آن است که حضرت مهدی(ع) به طور مستقیم و غیرمستقیم ناظر بر عملکرد ماست. چون در روایات متعدد این مسئله مطرح شده که اعمال مردم در هفته به انسان کامل و حجت الهی عرضه می‌شود، چه این که او به عنوان خلیفه خداوند در زمین به طور مستقیم ناظر بر عملکرد

انسان‌هاست و در قیامت به عنوان شاهد و گواه نسبت به اعمال انسان گواهی می‌دهد. از جمله در روایتی چنین آمده: «تعرض الاعمال يوم الخمس على رسول الله و على الائمة» ۱۶ یعنی اعمال مردم روز پنج‌شنبه بر رسول خدا و ائمه (علیهم‌السلام) عرضه می‌شود. و در ذیل این آیه که فرمود: «فكيف اذا جئنا من كل امة بشهيد و جئناك على هولاء شهيدا» ۱۷ یعنی پس چگونه است حالشان آنگاه که از هر امتی گواهی آوریم، و تو را به آنان گواه آوریم. در روایتی از امام صادق (ع) چنین نقل شده که فرمود: این آیه در خصوص امت محمد (ص) نازل شده که در هر عصری امامی از ما اهل بیت شاهد آنها و حضرت محمد (ص) شاهد ماست. ۱۸ این حقیقت به عنوان یکی از زنده‌ترین آموزه‌های مسئله مهدویت در اندیشه امام خمینی به صورت زیبا مطرح شده و ایشان با اشاره به این نکته که انسان از جهات مختلف تحت مراقبت‌های گوناگون الهی قرار دارد و مأموران الهی به طور دقیق عملکردهای انسان را کنترل و ثبت می‌کنند، در خصوص حضرت مهدی به عنوان یکی از کسانی که مراقب اعمال ماست و عملکرد بد ما سبب ناخشنودی آن حضرت می‌شود چنین اظهار داشته است: «بینید که تحت مراقبت هستید، نامه اعمال ما می‌رود پیش امام زمان (سلام‌الله‌علیه) هفته‌ای دو دفعه - به حسب روایت - که خدای نخواست از من و شما و سایر دوستان امام زمان سلام‌الله‌علیه یک وقت چیزی صادر بشود که موجب افسردگی امام زمان (سلام‌الله‌علیه) باشد.» ۱۹ و در جای دیگر می‌گوید: «خلاف ما برای امام زمان سرشکستگی دارد، دفاتر را وقتی بردند خدمت ایشان، و ایشان دید شیعه‌های او دارد این کار را می‌کند این ملائکه‌الله که بردند پیش او دید، سرشکسته می‌شود امام زمان» ۲۰ و هم‌چنین در وصیت‌نامه الهی و سیاسی خود به عنوان زنده‌ترین سند که بیانگر نکته‌های بسیار آموزنده و عمیق است درباره نظارت حضرات ائمه معصومین (ع) بخصوص حضرت مهدی موعود (ع) می‌گوید: «ما مفتخریم که ائمه معصومین از علی بن ابی طالب گرفته تا منجی بشر حضرت مهدی صاحب زمان علیهم‌الآف‌التحیات والسلام که به قدرت خداوند قادر، زنده و ناظر امور است، ائمه ما هستند.» ۲۱ بی‌تردید طرح این مسئله برای همگان بخصوص عاشقان و شیعیان حضرت مهدی بهترین و مؤثرترین نکته تربیتی را به همراه دارد، زیرا هنگامی که انسان مؤمن و معتقد در کنار سایر اعتقادات دینی این باور مذهبی را نیز مورد توجه قرار دهد که نه تنها خداوند از طریق ناظران و مراقبان چون فرشتگان خود بر ما و اعمال ما نظارت نامحسوس دارد، بلکه انسان کامل و امام هر عصر به عنوان خلیفه او نیز به طور نسبتاً محسوس ناظر اعمال انسان است و در این عصر همه رفتارهای ما تحت نظارت مستقیم و غیرمستقیم امام زمان (عج) قرار دارد و حضرت گذشته از آن که شاهد اعمال ماست در هفته نامه اعمال ما به محضر و حضور او عرضه می‌شود، به طور یقین مواظبت و مراقبت بیشتر خواهد نمود که عمل خلافی از او سر نزنند، و از این رهگذر دل امام زمانش از او نرنجد و تلاش خواهد کرد که در حضور و محضر او ادب انسانی و اخلاق الهی را مراعات کند و به انجام وظایف بندگی خود پای‌بندی بیشتری داشته باشد. پس این اندیشه و کلام امام خمینی برای همگان بخصوص نسل نواندیش همه جوامع اسلامی پیام زنده و پُرباری به همراه دارد. امید است در عصری که اخلاق انسانی و دستورات اسلامی از سوی فرهنگ مهاجم استکبار جهانی شدیداً مورد تهدید قرار گرفته طرح این گونه حقایق الهی آنهم در قالب اندیشه و کلام مصلح بزرگ معاصر حضرت امام خمینی مفید و نجات‌بخش واقع شود. ۶- مهدی پرچمدار توحید و رهایی همچنان که عنایت و لطف الهی اقتضاء می‌کند اشخاصی در میان بشر پدید آیند وظایف انسان را درباره توحید و یگانه‌پرستی و سایر تکالیف الهی از طریق وحی دریافت کنند و به مردم تعلیم دهند، هم‌چنین اینجاب می‌کند که حقایق و معارف وحی همواره در میان مردم محفوظ بماند و افرادی پیوسته وجود داشته باشند که دین خدا نزد آنها محفوظ باشد و در وقت مصلحت به طور کامل احکام خدا در زمین اجرا شود. ۲۲ در میان آورندگان وحی، ابراهیم خلیل از کعبه ندای توحید سر داد و مقام ختمی مرتبت به عنوان آخرین فرستاده خداوند منادی توحید از کعبه بود و در میان حافظان دین پیامبر خاتم، مهدی موعود به عنوان آخرین سلسله اوصیاء معصوم پیامبر، روزی از کعبه ندای توحید سر خواهد داد و پرچم رهایی انسان را از زیر ظلم و ستم سالاران، برافراشته و آدم و عالم را از بیداد ستمکاران نجات خواهد داد «ف. وارث نبوت، امام امت و عصاره خلقت، ولی عصر عجل‌الله‌تعالی فرجه الشریف است.»

«همان‌طور که رسول اکرم به حسب واقع، حاکم بر جمیع موجودات است، حضرت مهدی همان‌طور حاکم بر جمیع موجودات است» این مسئله نیز همانند سایر مسائل در اندیشه امام خمینی به صورت بسیار دل‌انگیز مطرح شده و درباره آن گفته است: «ابراهیم خلیل در اول زمان و حبیب خدا و فرزند عزیزش مهدی موعود روحی فداه در آخر زمان از کعبه ندای توحید سر دادند و می‌دهند... مهدی منتظر در لسان ادیان و به اتفاق مسلمین از کعبه ندا سر می‌دهند و بشریت را به توحید می‌خواند.» ۲۳ در جای دیگر به عنصر دادگری و نجات‌بخش بودن حضرت تکیه نموده و می‌گوید: «آخرین ذخیره امامت حضرت بقیه‌الله ارواحنا فداه و یگانه دادگستر ابدی و بزرگ پرچمدار رهایی انسان از قیود ظلم و ستم استکبار سلام بر او و سلام بر منتظران واقعی او، و سلام بر غیبت و ظهور او، و سلام بر آنان که ظهورش را با حقیقت درک می‌کنند و از جام هدایت و معرفت او لبریز می‌شوند.» ۲۴ امام در این کلام گذشته از جنبه سیاسی به جنبه معنوی و الهی وجود مقدس حضرت مهدی اشاره کرده و بر شئون مختلف وجودی آن حضرت درود فرستاده است و این به جهت آن است که غیبت آن حضرت همانند ظهورش پربرکت، نجات‌بخش است و مؤثر است، زیرا وظیفه امام تنها بیان صوری معارف و راهنمایی ظاهری مردم نیست و امام چنان که وظیفه راهنمایی صوری مردم را به عهده دارد هم‌چنان ولایت و رهبری باطنی اعمال را عهده‌دار است و اوست که حیات معنوی مردم را تنظیم می‌کند و حقایق اعمال را به سوی خدا سوق می‌دهد. بدیهی است که حضور و غیبت جسمانی امام در این‌باره تفاوت ندارد، و امام از راه باطن به نفوس و ارواح مردم اشراف دارد اگرچه از چشم جسمانی آنها مستور است به همین دلیل وجودش پیوسته لازم است گرچه زمان ظهور آن حضرت تاکنون فرا نرسیده است. ۲۵ و به جهت آن که همه حالات و شئون وجودی حضرت بقیه‌الله به نحوی برای عالم و آدم برکت آفرین است در زیارت آن حضرت گفته می‌شود: «السلام علیک حین تقوم، السلام علیک حین تقعد، السلام علیک حین تقرأ و تبین، السلام علیک حین تصلی و تقنت، السلام علیک حین ترکع و تسجد، السلام علیک حین تُصبح و تُمسی.» ۲۶ یعنی «سلام بر تو وقتی که قیام و ظهور می‌نمایی، و وقتی که در پرده غیب می‌نشینی، سلام بر تو هنگامی که کتاب خدا را می‌خوانی و حقایق آن را بیان می‌داری، سلام بر تو هنگامی که نماز می‌گذاری و قنوت می‌خوانی، سلام بر تو به وقتی که رکوع و سجده بجا می‌آوری، سلام بر تو به هنگامی که صبح و عصر داری.» امام خمینی در جای دیگر از حضرت مهدی به عنوان تنها کسی یاد نموده که آرمان توحید تمام انبیاء و سفیران الهی بدست او تحقق خواهد یافت و مایه نجات آدم و عالم که هدف اساسی بعثت انبیاء بوده است خواهد شد. لذا می‌گوید: «تحقق بخش غایت بعثت انبیاء حضرت خاتم الاوصیاء و مفخر الاولیاء حجه‌بن حسن العسکری، بزرگ شخصیتی که برپاکننده عدالتی است که بعثت انبیاء علیهم‌السلام، برای آن بود... ابرمردی که جهان را از شر ستمگران و دغلبازان تطهیر می‌نماید و زمین را پس از آن که ظلم وجود آن را فرا گرفته، پر از عدل و داد می‌نماید و مستکبران جهان را سرکوب و مستضعفان جهان را وارثان ارض می‌نماید.» ۲۷-۷ حضرت مهدی ذخیره خداوند در زمین بی‌تردید بشر از روزی که در بستر زمین قرار گرفته است همواره آرزوی یک زندگی اجتماعی همراه با سعادت و آسایش را داشته و دارند، و به امید رسیدن چنین روزی لحظه‌شماری می‌کند و بر اساس تحلیل فلسفی اگر این خواسته انسان تحقق عینی و خارجی نمی‌داشت و در حد یک آرمان دست‌نیافتنی بود هرگز چنین آرزو و امید همگانی در نهاد بشر نقش نمی‌بست چنان که اگر غذایی نمی‌بود گرسنگی هم نبود و اگر آبی وجود نمی‌داشت تشنگی تحقق نمی‌گرفت، پس معلوم می‌شود به حکم ضرورت و جبر تکوینی آینده جهان روزی را به خود خواهد دید که در آن روز جامعه بشری به آرزوی خود برسد و در کنار هم در صلح و صفا با هم‌زیستی مسالمت‌آمیز همراه با معنویت و غرق در فضیلت و کمال زندگی نماید. این حقیقت بدست توانای انسانی که از او در معارف دینی به مهدی و قائم آل محمد (ص) یاد شده عینیت می‌یابد ۲۸ و به این دلیل امام خمینی از حضرت مهدی به ذخیره خداوند برای بشر یاد نمود و گفته است: «خودمان را مهیا کنیم از برای آمدن آن حضرت، من نمی‌دانم، اسم رهبر روی ایشان بگذاریم، بزرگتر از این است، نمی‌توانیم بگوییم که شخص اول است، برای این که دومی در کار نیست، ایشان را نمی‌توانیم ما با هیچ تعبیری تعبیر کنیم. الا همین که مهدی موعود

است، آنی است که خدا ذخیره کرده است برای بشر.» ۲۹ در جای دیگر با تفصیل بیشتر بحث کرده و می‌گوید: «... مهدی موعود سلام‌الله علیه که خداوند ذخیره کرده است او را... حضرت عدالت را در تمام عالم گسترش می‌دهد و آن چیزی که انبیاء موفق نشدند، خدای تعالی ایشان را ذخیره کرده است اجرا بکند و همه اولیاء آرزو داشتند لکن موانع اسباب این شد که نتوانستند اجرا کنند، بدست آن بزرگوار اجرا بشود، این که او را طول عمر داده برای همچو معنایی بعد از انبیاء و اولیای بزرگ مهدی موعود یک موجودی است که ذخیره شده است برای یک همچو مطلبی» ۳۰ بنابراین مهدی موعود تنها فردی است که برای تحقق آرمان و آرزوی دیرین بشر ذخیره شده و روزی در سایه حکومت و دولت کریمه آن حضرت عالم و آدم در صلح و صفا و آسایش به سر خواهند برد. ۸ مهدی مجری عدالت در تمام شئون انسانی اجرای عدالت جزء اساسی‌ترین اهداف و انگیزه‌های الهی انبیاء و اولیاء و مصلحان الهی در طول تاریخ بوده است و هم‌چنین اجرای عدالت در حکومت عدل گستر جهانی نیز به عنوان اصل بنیادین مطرح است و در روایات متعدد بر آن تأکید شده و بزرگان اهل عرفان نیز با استناد به روایات و معارف شهودی خود اظهار داشته‌اند که خداوند خلیفه‌ای دارد که روزی ظهور می‌کند و زمین را که از ظلم و بیداد پُر شده است، از عدل و قسط پُر می‌نماید و اگر از عمر دنیا تنها یک روز باقی بماند، خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد تا این خلیفه الهی که از عترت رسول خدا و از فرزندان فاطمه و هم‌نام پیامبر است ظهور نماید. ۳۱ بنابراین جریان عدالت گستر جزء اهداف اساسی دولت کریمه و حکومت جهانی حضرت مهدی است، اما پرسش مهم در این باره آن است که قلمرو این عدالت تا کجاست؟ آیا در سایه دولت کریمه مهدی تنها در بُعد اقتصادی و اجتماعی و مانند آن عدالت اجرا می‌شود یا تمام شئون عالم و آدم به برکت آن عدل کل تعدیل و اصلاح خواهد شد؟ ظاهراً در میان صاحب‌نظران که درباره عدالت گستر حضرت مهدی سخن گفته‌اند، امام خمینی نخستین فردی است که قلمرو عدالت گستر دولت کریمه حضرت مهدی را فراتر از ابعاد «E ما مفتخریم که ائمه معصومین از علی بن ابی طالب گرفته تا منجی بشریت، مهدی صاحب زمان علیهم‌الآف‌التحیات والسلام که به قدرت خداوند قادر، زنده و ناظر امور است، ائمه ما هستند.» اقتصادی و اجتماعی و مانند آن که نوعاً مورد توجه عمومی است، مطرح کرده و اصلاح تمام شئون عالم و آدم را جزء قلمرو عدالت گستر آن حضرت خوانده و از این رهگذر روزنه جدیدی برای افراد محقق در مسئله مهدویت گشوده است تا جریان عدالت گستر مهدی را با استفاده از متون دینی با این رویکرد نیز مورد تحقیق و تحلیل قرار دهند. امام خود در این باره می‌گوید: «قضیه غیبت حضرت صاحب، قضیه مهمی است که به ما مسائل می‌فهماند، منجمله این که برای یک همچو کار بزرگی که در تمام دنیا عدالت به معنای واقعی اجرا بشود، در تمام بشر نبوده کسی الا مهدی موعود... هر یک از انبیاء که آمدند برای اجرای عدالت آمدند لکن موفق نشدند حتی رسول ختمی (ص) که برای اصلاح بشر آمده بود و برای اجرای عدالت آمده بود و برای تربیت بشر آمده بود باز در زمان خودشان موفق نشدند و آن کسی که به این معنا موفق خواهد شد و عدالت را در تمام دنیا اجرا خواهد کرد نه آن هم این عدالتی که مردم عادی می‌فهمند که فقط قضیه عدالت در زمین برای رفاه مردم باشد، بلکه عدالت در تمام مراتب انسانیت، انسان اگر انحرافی پیدا کند، انحراف عملی، انحراف روحی، انحراف عقل، برگرداندن این انحرافات را به معنای خودش. این ایجاد عدالت است در انسان، اگر اخلاق منحرف باشد از این انحراف وقتی به اعتدال برگردد این عدالت در او تحقق پیدا کرده است، اگر در عقاید انحرافات باشد برگرداندن آن عقاید کج به عقیده صحیح و صراط مستقیم، این ایجاد عدالت است در عقل انسان.» ۳۲ آن گونه که اشاره شد این نحو تفسیر از عدالت گستر حضرت مهدی گرچه در متون و روایات به گونه‌ای اشاره شده اما در میان اهل تحقیق و اندیشه به نظر می‌رسد که حضرت امام خمینی در طرح و یا احیای این حقیقت همانند بسیاری از معارف دیگر مبتکر و پیش‌آهنگ است و شایسته است این اندیشه بلند او سبب شود که بزرگان اهل تحقیق این مسئله را در مباحث مهدویت بسط و گسترش دهند. ۹- مفهوم انتظار یکی از مهمترین مسائل مهدویت که در اندیشه امام خمینی به صورت زنده و کارآمد تجلی کرده مسئله انتظار ظهور حضرت مهدی (ع) است. این مسئله که با تفسیرها و برداشت‌های گوناگون در میان منتظران

حضرت مهدی (ع) مطرح است، در اندیشه امام خمینی با تفسیر کاملاً متفاوت ارائه شده است و به دلیل اهمیت آن مورد توجه خاص ایشان بوده است لذا با تفصیل بیشتر و در موارد متعدد درباره آن سخن گفته و با نقد بسیاری از برداشت‌هایی که نوعاً ناکارآمد و کم‌اثر و یا بعضاً نادرست است، دیدگاه حیات‌بخشی در این باره مطرح نموده است که به چند نمونه از سخنان ایشان اشاره می‌شود: «بعضی‌ها انتظار فرج را به این می‌دانند که در مسجد، در حسینیه، در منزل بنشینند و دعا کنند و فرج امام زمان (سلام‌الله‌علیه) را از خدا بخواهند، ... و یک دسته دیگر انتظار فرج را می‌گفتند این است که ما کار نداشته باشیم به این که در جهان چه می‌گذرد، بر ملت‌ها چه می‌گذرد، ما تکلیف‌های خودمان را عمل می‌کنیم، برای جلوگیری از این امور هم خود حضرت بیایند انشاء‌الله درست می‌کنند، دیگر ما تکلیفی نداریم، تکلیف ما همین است که دعا کنیم ایشان بیایند و کاری به کار آنچه در دنیا می‌گذرد نداشته باشیم.» ۳۳ در جای دیگر با رد این گونه برداشت‌ها می‌گوید: «این منطق اشخاصی است که می‌خواهند از زیر بار در بروند، اسلام اینها را نمی‌پذیرد، اسلام این را به هیچ چیز نمی‌شمرد، اینها می‌خواهند از زیر بار در بروند، یک چیز درست می‌کنند دو تا روایت از این طرف و آن طرف می‌گردند پیدا می‌کنند... این خلاف قرآن است... اگر صد تا همچو روایت‌هایی بیاید ضربه به جدار می‌شود.» ۳۴ آرمان توحید تمام انبیاء به دست حضرت مهدی (عج) تحقق خواهد یافت ۳۵ موضوع «انتظار» مورد توجه ویژه امام خمینی بود و ایشان تلاش کرد تا با نقد برداشت‌های ناصحیح از این موضوع، مفهوم درست آن را که پاسخگوی انسان معاصر باشد، ارائه دهد بدین ترتیب حضرت امام خمینی با هر گونه برداشت که موجب تخدیر مردم از انتظار ظهور شود به شدت مبارزه کرد و با نقد و نکوهش کسانی که اندیشه‌ها و برداشت‌های ناصواب از انتظار حضرت مهدی (عج) ارائه می‌دهند و از خود سلب مسئولیت می‌کنند و همه مسئولیت‌ها را متوجه امام زمان و محول به آن حضرت می‌نمایند، می‌گوید: «یک عده دیگری بودند که می‌گفتند که هر حکومتی اگر در زمان غیبت محقق بشود این حکومت باطل است و برخلاف اسلام است، آنها مغرور بودند، آنهایی که بازیگر نبودند، مغرور بودند به بعضی روایاتی که وارد شده است بر این امر که هر علمای بلند شود قبل از ظهور حضرت، آن علم باطل است، آنها خیال کرده بودند که نه هر حکومتی باشد. در صورتی که آن روایات (اشاره دارد) که هر کس علم مهدی به عنوان مهدویت بلند کند، حالا ما فرض می‌کنیم که یک همچو روایاتی باشد آیا معنایش اینست که از ما دیگر تکلیف ساقط است؟ این خلاف ضرورت اسلام، خلاف قرآن است ... شاید الآن هم بسیاری باور کنند که نه حکومت نباید باشد و زمان حضرت صاحب بیاید، و هر حکومتی در غیر زمان حضرت باطل است، این یعنی هرج و مرج، ما، درستش می‌کنیم تا حضرت بیاید.» ۳۵ در مجموع از سخنان حضرت امام بدست می‌آید که انتظار مورد توجه ویژه ایشان بوده و تلاش کرده با نقد برداشت‌های ناصحیح از مسئله انتظار، مفهوم درست و تفسیر زنده و کارآمد که بتواند پاسخ‌گوی انسان معاصر باشد ارائه دهد. امام ضمن بیانی مبسوط می‌گوید: «در بعضی روایات هست که یکی از چیزهای مستحب این است که مؤمنین در حال انتظار اسلحه هم داشته باشند، اسلحه مهیا، نه این که اسلحه را بگذارند کنار و بنشینند منتظر، اسلحه داشته باشند برای این که با ظلم مقابله کنند با جور مقابله کنند، تکلیف است، نهی از منکر است بر همه ما تکلیف است. باید مقابله کنیم با این دستگاههای ظالم خصوصاً دستگاههایی که با اساس مخالفند.» ۳۶ بازن چی می‌فرماید: «ما باید فراهم کنیم کار را فراهم کردن اسباب این است که کار را نزدیک بکنیم کار را همچو بکنیم که مهیا بشود عالم برای آمدن حضرت.» ۳۷ بی‌تردید این تفسیر از انتظار ظهور حضرت مهدی (عج) که در اندیشه و کلمات امام خمینی مطرح شده آن گونه که خود اشاره کرده است با روح و حقیقت اسلام سازگارتر است، زیرا انتظار ظهور به عنوان یک آموزه دینی و مذهبی باید بگونه‌ای طرح و تفسیر شود که روحیه تحرک، پویایی در جهت تکامل معنوی، احیای معارف و دستورات آسمانی و نشر حقایق دینی و زمینه عمل به آموزه‌های مذهبی را در میان افراد جامعه بیشتر ایجاد کند و مردم را به سوی زندگی همراه با معنویت سوق دهد و حیات دینی و معنوی را در کالبد فرد و جامعه تزریق نماید، چون اسلام دین زندگی و حیات در ابعاد مختلف آن است لذا فرمود: «یا ایها الذین امنوا استجیبوا لله و لرسوله اذا دعاکم لما

یحیکم» ۳۸ یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فراخواندند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید و مسئله انتظار نیز در قاموس اسلام بخصوص مذهب شیعه جزء زنده‌ترین آموزه‌های الهی است که در انسان امید به آینده برتر و حیات متعالی تری را نوید می‌دهد و این حقیقت را از تفسیر امام خمینی از جریان انتظار بخوبی می‌توان دریافت کرد. پس به جرأت می‌توان گفت در اندیشه امام خمینی موضوع مهدویت همانند بسیاری از حقایق دیگر اسلام، زنده، حیات‌بخش و نویددهنده مطرح شده است. روحش شاد، اندیشه‌اش پاینده و انقلابش پایدار باد. منابع و مأخذ: ۱. اصول کافی، کتاب الحجّه باب ان الارض لاتخلو من حجّه، ج ۱، ص ۲۵۲، حدیث ۱۰، نشر مؤسسه تحقیقات و انتشارات نور، بی‌تا، بی‌جا. ۲. همان، حدیث ۱۲، ص ۲۵۳. ۳. امام خمینی، صحیفه امام (مجموعه آثار امام خمینی)، ص ۳۱۶، ج ۱۷، نشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، سال ۱۳۷۸ ش. ۴. دیوان امام، (با شرح و تفسیر قادر فاضلی)، ص ۴۹، نشر فضیلت علم، بی‌جا، چاپ اول، ۱۳۷۱ ش. ۵. عزیزالدین نسفی، انسان کامل، ص ۷۴، نشر کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۷۷ ش. ۶. امام خمینی، صحیفه امام (مجموعه آثار امام)، ج ۱۲، ص ۴۲۳. ۷. همان، ج ۸، ص ۳۲۸. ۸. همان، ج ۹، ص ۲۴. ۹. قاسانی، عبدالرزاق، شرح فصوص الحکم، فص شیشیه، ص ۴۳، نشر بیدار، قم ۱۳۷۰ ش. ۱۰. امام خمینی، صحیفه امام (مجموعه آثار امام)، ج ۲۰، ص ۲۴۹. ۱۱. اصول کافی، ج ۱، کتاب حجّه باب شأن سوره قدر، حدیث ۶، ص ۳۶۴. ۱۲. سوره قدر، آیه ۳. ۱۳. حسن‌زاده آمل، انسان در قرآن، ص ۲۴۴، نشر الزهراء، تهران ۱۳۶۹ ش. ۱۴. امام خمینی، صحیفه امام (مجموعه آثار امام) ج ۱۹، ص ۲۸۵. ۱۵. امام خمینی، آداب الصلوة، ص ۳۲۷، نشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، چاپ ۶، خرداد ماه ۱۳۷۸ ش. ۱۶. مجلسی محمدباقر، بحارالانوار، ج ۲۳، باب ۲۰، حدیث ۳۸، ص ۳۴۵، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۰۳ ق. ۱۷. سوره نساء، آیه ۴۱. ۱۸. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۲۳، باب ۲۰، حدیث ۱، ص ۳۳۶. ۱۹. امام خمینی، صحیفه امام (مجموعه آثار امام)، ج ۸، ص ۳۹۱. ۲۰. همان، ج ۸، ص ۴۲۳. ۲۱. همان، ج ۲۱، ص ۳۹۶. ۲۲. علامه طباطبائی، شیعه در اسلام، دفتر انتشارات اسلامی، قم ۱۳۷۳ ش. ۲۳. امام خمینی، صحیفه امام (مجموعه آثار امام)، ج ۱۸، ص ۸۷. ۲۴. همان، ج ۲۱، ص ۳۲۵. ۲۵. علامه طباطبائی، شیعه در اسلام، ص ۱۵۲. ۲۶. مفاتیح‌الجنان، زیارت صاحب‌الامر ۴، ص ۹۲۴، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۷ ش. ۲۷. امام خمینی، صحیفه امام (مجموعه آثار امام)، ج ۱۴، ص ۴۷۲. ۲۸. علامه طباطبائی، شیعه در اسلام. ۲۹. امام خمینی، صحیفه امام (مجموعه آثار امام)، ج ۲۱، ص ۳۲۵. ۳۰. همان، ج ۱۲، ص ۴۸۲. ۳۱. محیی‌الدین عربی، فتوحات مکیه، ج ۳، باب ۳۶۶، ص ۳۲۷، نشر صادر، بیروت، بی‌تا. ۳۲. امام خمینی، صحیفه امام (مجموعه آثار امام)، ج ۱۲، ص ۴۸۲. ۳۳. همان، ج ۲۱، ص ۱۳. ۳۴. همان، ج ۳، ص ۳۴۰. ۳۵. همان، ج ۲۱، ص ۱۷. ۳۶. امام خمینی، صحیفه امام (مجموعه آثار امام)، ج ۲۱، ص ۱۴. ۳۷. همان، ج ۲۱، ص ۱۷-۱۴. ۳۸. سوره انفال، آیه ۲۳.

برای عدالت

برای عدالت قضیه غیبت حضرت صاحب، قضیه مهمی است که به ما مسائلی می‌فهماند، منجمله این که برای یک همچو کار بزرگی که در تمام دنیا عدالت به معنای واقعی اجرا بشود در تمام بشر نبوده کسی الا مهدی موعود، سلام الله علیه، که خدای تبارک و تعالی او را ذخیره کرده است برای بشر. هر یک از انبیا که آمدند، برای اجرای عدالت آمدند و مقصدشان هم این بود که اجرای عدالت را در همه عالم بکنند لکن موفق نشدند حتی رسول ختمی (ص)، که برای اصلاح بشر آمده بود و برای اجرای عدالت آمده بود و برای تربیت بشر آمده بود، باز در زمان خودشان موفق نشدند به این معنا و آن کسی که به این معنا موفق خواهد شد و عدالت را در تمام دنیا اجرا خواهد کرد. نه آن هم این عدالتی که مردم عادی می‌فهمند که فقط قضیه عدالت در زمین برای رفاه مردم باشد بلکه عدالت در تمام مراتب انسانیت، انسان اگر هر انحرافی پیدا کند، انحراف عملی، انحراف روحی، انحراف عقلی، برگرداندن این انحرافات به معنای خودش این ایجاد عدالت است در انسان. اگر اخلاقش اخلاق منحرفی باشد، از این

انحراف وقتی به اعتدال برگردد، این عدالت در او تحقق پیدا کرده است. اگر در عقاید یک انحرافات و کجی‌هایی باشد، برگرداندن آن عقاید کج به یک عقیده صحیح و صراط مستقیم، این ایجاد عدالت است در عقل انسان، در زمان ظهور مهدی موعود (ع) که خداوند ذخیره کرده است او را از باب این که هیچکس در اولین و آخرین، این قدرت برایش نبوده است و فقط برای حضرت مهدی موعود بوده است که تمام عالم را، عدالت را در تمام عالم گسترش بدهند. $\times \times$ سیمای معصومین (ع) در اندیشه امام خمینی، ص ۲۸۹.

انتظار در اندیشه امام خمینی

انتظار در اندیشه امام خمینی انقلاب‌رهایی بخش حضرت امام خمینی قدس سره نه تنها باعث دگرگونی در صحنه حیات اجتماعی - سیاسی مردم مسلمان ایران شد، بلکه منشا تحولی بزرگ در فرهنگ و آوازه‌ها و مفاهیم اسلامی گردید. به برکت این انقلاب بسیاری از واژگان معنایی نو یافتند و بسیاری از مفاهیم فراموش شده، حیات دوباره پیدا کردند. امام راحل امت قدس سره به مدد پشتوانه غنی فکری و مبانی نظری خود، که مبتنی بر منابع و متون اصیل اسلامی و به دور از هر گونه شائبه التقاط و خودباختگی بود، در طول حیات پر برکت خود دست به تدوین قاموسی عظیم از مفاهیم اسلامی زد که در سراسر تاریخ حیات فکری - فرهنگی مردم مسلمان ایران بی سابقه بود. زیرا در این قاموس، واژه‌ها نه در صفحات محدود کتاب بلکه در صفحه‌ای به گستردگی زندگی اجتماعی - فرهنگی مردم معنا می‌شد. در قاموس مفاهیمی که بنیانگذار فقید جمهوری اسلامی ایران تدوین آن را آغاز کرد، واژه‌هایی چون جهاد، شهادت، امر به معروف و نهی از منکر و ... که سالها به فراموشی سپرده شده بودند حیات دوباره یافتند، همچنانکه واژه «انتظار» که سالها با سکون و سکوت، تحمل ظلم و دم فرو بستن و در یک کلمه، ماندن و در جا زدن به امید برآمدن دستی از غیب، مرادف شمرده می‌شد مفهومی دیگر یافت و این بار «انتظار» نه به عنوان عاملی برای خاموش ساختن روح سرکش اجتماع بلکه به عنوان ابزاری برای دگرگون کردن وضع موجود و حرکت به سوی آینده موعود به کار گرفته شد. برای آشنایی هر چه بیشتر با مفهوم «انتظار» در فرهنگ واژگان امام راحل قدس سره و درک نقش عظیمی که آن فرزانه دوران در احیای اندیشه انتظار داشتند، در این مقاله بخشی از بیانات ایشان را که در زمینه موضوع مذکور ایراد شده است، مورد بررسی قرار می‌دهیم. باشد که این مختصر ادای دینی باشد به ساحت مقدس بزرگ احیاگر اندیشه اسلامی در قرن حاضر. احیای هویت اسلامی حضرت امام با توجه به شناخت عمیقی که از وضعیت اجتماعی - سیاسی مسلمانان در عصر حاضر داشتند احیای هویت اسلامی و بازگشت به خویشتن را تنها راه تجدید عظمت و قدرت اسلام و مسلمانان در جهان دانسته و این موضوع را سرلوحه دعوت خویش قرار دادند: «من بصراحت اعلام می‌کنم که جمهوری اسلامی با تمام وجود، برای احیای هویت اسلامی مسلمانان در سراسر جهان سرمایه‌گذاری می‌کند و دلیلی هم ندارد که مسلمانان جهان را به پیروی از اصول تصاحب قدرت در جهان دعوت نکند و جلوی جاه طلبی و فزون طلبی صاحبان قدرت، پول و فریب را نگیرد.» (۱) از آنجا که انتظار موعود یا به عبارتی انتظار تحقق وعده الهی در حاکمیت جهانی دین اسلام می‌تواند در احیای هویت اسلامی مسلمانان و مقابله با روحیه خودباختگی و احساس حقارت در مقابل فرهنگ و تمدن مغرب زمین بسیار مؤثر باشد، حضرت امام با ژرف اندیشی تمام احیای فرهنگ انتظار را به عنوان یکی از ارکان مهم احیای هویت اسلامی و وسیله‌ای برای تحقق دوباره قدرت و شوکت گذشته مسلمانان در جهان مد نظر قرار داده و در یکی از بیانات خود که در اولین سال استقرار نظام اسلامی ایراد کردند، ضمن بیان مفهوم «انتظار فرج» و وظیفه منتظران قدوم حضرت صاحب الامر (ع) را چنین برشمردند: «ما همه انتظار فرج داریم و باید در این انتظار، خدمت کنیم. انتظار فرج، انتظار قدرت اسلام است و ما باید کوشش کنیم تا قدرت اسلام در عالم تحقق پیدا بکند و مقدمات ظهور ان شاء الله تهیه بشود.» (۲) چنانکه ملاحظه می‌شود در مفهومی که حضرت امام قدس سره از «انتظار» ارائه می‌دهند نه تنها از سکون و سکوت و تن دادن به وضع

موجود خبری نیست، بلکه صحبت از تلاش و کوشش برای تحقق قدرت اسلام و آماده شدن زمینه ظهور است، که این با مفهومی که سالها سعی می شد از «انتظار» در اذهان مردم جا داده شود بسیار فاصله دارد. انتظار رمز پایداری حضرت امام قدس سره در برهه های مختلف انقلاب اسلامی به منظور آماده ساختن مردم برای مقابله با مشکلات و خطراتی که انقلاب و نظام نوپای اسلامی را تهدید می کرد، بر مفهومی که خود از انتظار داشتند تاکید می فرمودند و مردم را به پایداری و تلاش بیشتر فرا می خواندند: «من امیدوارم که ان شاء الله برسد روزی که آن وعده مسلم خدا تحقق پیدا کند و مستضعفان مالک ارض بشوند. این مطلب وعده خداست و تخلف ندارد، منتها آیا ما درک کنیم یا نکنیم، آن به دست خداست. ممکن است در یک برهه کمی وسایل فراهم شود و چشم ما روشن بشود به جمال ایشان. این چیزی که ما در این وقت، در این عصر وظیفه داریم، این مهم است. همه انتظار داریم وجود مبارک ایشان را، لکن با انتظار تنها نمی شود، بلکه با وضعی که بسیاری دارند، انتظار نیست. ما باید ملاحظه وظیفه فعلی شرعی - الهی خودمان بکنیم و باکی از هیچ امری از امور نداشته باشیم. کسی که برای رضای خدا ان شاء الله مشغول انجام وظیفه است، توقع این را نداشته باشد که مورد قبول همه است، هیچ امری مورد قبول همه نیست. کار انبیاء هم مورد قبول همه نبوده است، لکن انبیا به وظایفشان عمل کردند و قصور در آن کاری که به آنها محول شده بود نکردند، گرچه مردم اکثرا گوش ندادند به حرف انبیا، ما هم آن چیزی که وظیفه مان هست عمل می کنیم و باید بکنیم گرچه بسیاری از این عمل ناراضی باشند یا بسیاری هم کارشکنی بکنند.» (۳) جانمایه تفکر امام راحل قدس سره و موضوعی که همواره، چه در نظر و چه در عمل، مد نظر ایشان بود، عمل به وظیفه و ادای تکلیف الهی است و همین موضوع است که دیدگاه ایشان در باب انتظار فرج را از سایر دیدگاهها متمایز می سازد. برای درک بیشتر برداشتی که حضرت امام قدس سره از موضوع انتظار داشتند لازم است که سایر برداشتها نیز در کنار این برداشت مورد مطالعه قرار گیرند، از این رو در اینجا دیدگاههای متفاوتی را که در موضوع انتظار فرج ابراز شده است، از زبان امام راحل نقل می کنیم تا تفاوت دیدگاه حضرت امام از سایر دیدگاهها بخوبی روشن شود: برداشتهای متفاوت از موضوع انتظار فرج رهبر فقید انقلاب اسلامی در یکی از بیانات خود برداشتهای متفاوتی را که از موضوع «انتظار فرج» شده است دسته بندی کرده و به شرح زیر مورد نقد و بررسی قرار می دهند: ۱. اولین دیدگاه در باب موضوع «انتظار فرج»، که حضرت امام به طرح آن می پردازند، دیدگاه کسانی است که تکلیف مردم در زمان غیبت را تنها دعا برای تعجیل فرج حضرت حجت (ع) می دانند: «بعضی ها انتظار فرج را به این می دانند که در مسجد، در حسینیه و در منزل بنشینند و دعا کنند و فرج امام زمان (ع) را از خدا بخواهند. اینها مردم صالحی هستند که یک همچو اعتقادی دارند. بلکه بعضی از آنها را که من سابقا می شناختم بسیار مرد صالحی بود، یک اسبی هم خریده بود، یک شمشیری هم داشت و منتظر حضرت صاحب ۷ بود. اینها به تکالیف شرعی خودشان هم عمل می کردند و نهی از منکر هم می کردند و امر به معروف هم می کردند، لکن همین، دیگر غیر از این کاری ازشان نمی آمد و فکر این مهم که یک کاری بکنند نبودند.» (۴) ۲. دیدگاه دومی که حضرت امام بدان اشاره می کنند بسیار شبیه به دیدگاه اول است با این تفاوت که در دیدگاه دوم به طور کلی وظیفه ای که هر فرد مسلمان نسبت به جامعه خود دارد به فراموشی سپرده شده و حتی از امر به معروف و نهی از منکر هم غفلت شده است: «یک دسته دیگری بودند که انتظار فرج را می گفتند اینست که ما کار نداشته باشیم به این که در جهان چه می گذرد، بر ملتها چه می گذرد، بر ملت ما چه می گذرد، به این چیزها ما کار نداشته باشیم، ما تکلیفهای خودمان را عمل می کنیم، برای جلوگیری از این امور هم خود حضرت بیایند ان شاء الله درست می کنند. دیگر ما تکلیفی نداریم، تکلیف ما همین است که دعا کنیم ایشان بیایند و کاری به کار آنچه در دنیا می گذرد یا در مملکت خودمان می گذرد نداشته باشیم. اینها هم یک دسته ای، مردمی بودند که صالح بودند.» (۵) امام راحل قدس سره در ادامه بیاناتشان به نقد و بررسی دو دیدگاه یادشده پرداخته و می فرمایند: «ما اگر دستمان می رسید قدرت داشتیم باید برویم تمام ظلمها و جورها را از عالم برداریم، تکلیف شرعی ماست منتها ما نمی توانیم، این که هست این است که حضرت عالم را پر می کند از عدالت، نه شما دست

بردارید از این تکلیفتان، نه این که شما دیگر تکلیف ندارید.» (۶) ۳. سومین برداشت از مفهوم انتظار فرج، که در بیانات حضرت امام بدان اشاره شده است، برداشت کسانی است که به استناد روایاتی که در آنها آمده است حضرت قائم، ارواحاله الفداه، زمانی ظهور می کنند که دنیا پر از فساد و تباهی شده باشد، می گویند ما نباید در زمان غیبت با انحرافها و مفاسدی که در جامعه وجود دارد کاری داشته باشیم، بلکه باید جامعه را به حال خود بگذاریم تا به خودی خود زمینه ظهور حضرت فراهم شود: «یک دسته ای می گفتند که خوب! باید عالم پر معصیت بشود تا حضرت بیاید. ما باید نهی از منکر نکنیم، امر به معروف هم نکنیم تا مردم هر کاری می خواهند بکنند، گناهها زیاد بشود که فرج نزدیک بشود.» (۷) ۴. دیدگاه چهارم به شکلی افراطی تر همان برداشت گروه سوم را مطرح ساخته و قائل به این است که ما نه تنها نباید جلوی معاصی و گناهانی که در جامعه وجود دارد بگیریم بلکه باید به آنها دامن هم بزنیم تا زمینه ظهور حضرت حجت (ع) هر چه بیشتر فراهم شود: «یک دسته ای از این بالاتر بودند می گفتند باید دامن زد به گناهها، دعوت کرد مردم را به گناه تا دنیا پر از جور و ظلم بشود و حضرت (ع) تشریف بیاورند. این هم یک دسته ای بودند که البته در بین این دسته منحرفهایی هم بودند، اشخاص ساده لوح هم بودند، منحرفهایی هم بودند که برای مقاصدی به این دامن می زدند.» (۸) حضرت امام قدس سره دو دیدگاه اخیر را بشدت مورد انتقاد قرار داده و در ادامه سخنانشان می فرمایند: «یعنی خلاف ضرورت اسلام، خلاف قرآن نیست این معنا که ما دیگر معصیت بکنیم تا حضرت صاحب بیاید! حضرت صاحب که تشریف می آورند برای چه می آیند؟ برای این که گسترش بدهند عدالت را، برای این که حکومت را تقویت کنند، برای این که فساد را از بین ببرند. ما بر خلاف آیات شریفه قرآن دست از نهی از منکر برداریم، دست از امر به معروف برداریم و توسعه بدهیم گناهان را برای این که حضرت بیایند. حضرت بیایند چه می کنند؟ حضرت می آیند می خواهند همین کارها را بکنند. الان دیگر ما هیچ تکلیفی نداریم؟ دیگر بشر تکلیفی ندارد بلکه تکلیفش این است که دعوت کند مردم را به فساد! به حسب رای این جمعیت که بعضی شان بازیگرند و بعضی شان نادان، این است که ما باید بنشینیم دعا کنیم به صدام، هر کسی نفرین به صدام کند خلاف امر کرده است، برای این که حضرت دیر می آیند... ما باید دعاگوی آمریکا باشیم و دعاگوی شوروی باشیم و دعاگوی اذناشان از قبیل صدام باشیم و امثال اینها تا این که اینها عالم را پر کنند از جور و ظلم و حضرت تشریف بیاورند! بعد حضرت تشریف بیاورند چه کنند؟ حضرت بیایند که ظلم و جور را بردارند، همان کاری که ما می کنیم و ما دعا می کنیم که ظلم و جور باشد، حضرت می خواهند همین را برش دارند.» (۹) ۵. آخرین دیدگاهی که حضرت امام قدس سره در بیانات خود بدان می پردازند دیدگاه کسانی است که هر اقدامی برای تشکیل حکومت در زمان غیبت را خلاف شرع دانسته و عقیده دارند که این عمل با نصوص روایات مغایر است: «یک دسته دیگری بودند که می گفتند که هر حکومتی اگر در زمان غیبت محقق بشود، این حکومت باطل است و بر خلاف اسلام است. آنها مغرور بودند، آنهایی که بازیگر نبودند مغرور بودند به بعضی روایاتی که وارد شده است بر این امر که هر علمی بلند بشود قبل از ظهور حضرت، آن علم، علم باطل است، آنها خیال کرده بودند که نه، هر حکومتی باشد، در صورتی که آن روایات که هر کس علم بلند کند، علم مهدی به عنوان مهدویت بلند کند. حالا ما فرض می کنیم که یک همچو روایاتی باشد، آیا معنایش این است که ما تکلیفمان دیگر ساقط است؟!» (۱۰) ایشان در ادامه کلامشان نتایج چنین دیدگاهی را بررسی کرده و می فرمایند: «اینی که می گوید حکومت لازم نیست معنایش اینست که هر ج و مرج باشد. اگر یک سال حکومت در یک مملکتی نباشد، نظام در یک مملکتی نباشد، آن طور فساد پر می کند مملکت را که آن طرفش پیدانست. آنی که می گوید حکومت نباشد معنایش این است که هر ج و مرج بشود، همه هم را بکشند، همه به هم ظلم بکنند برای این که حضرت بیاید، حضرت بیاید چه کند؟ برای اینکه رفع کند این را. این یک آدم اگر سفیه نباشد، اگر مغرض نباشد، اگر دست سیاستی این کار را نکرده باشد که بازی بدهد ماها را که ما کار به آنها نداشته باشیم، آنها بیایند هر کاری بخواهند انجام بدهند، این باید خیلی آدم نفهمی باشد.» (۱۱) و در ادامه نیز اضافه می کنند که: «اینهایی که می گویند که هر علمی بلند بشود... خیال کردند که هر

حکومتی باشد این برخلاف انتظار فرج است، اینها نمی فهمند چی دارند می گویند. اینها تزریق کردند بهشان که این حرفها را بزنند، نمی دانند دارند چی چی می گویند، حکومت نبودن یعنی اینکه همه مردم به جان هم بریزند، بکشند هم را، بزنند هم را، از بین ببرند، بر خلاف نص آیات الهی رفتار بکنند. ما اگر فرض می کردیم دویست تا روایت هم در این باب داشتند، همه را به دیوار می زدیم برای اینکه خلاف آیات قرآن است. اگر هر روایتی بیاید که نهی از منکر را بگوید نباید کرد، این را باید به دیوار زد. این گونه روایت قابل عمل نیست، و این نفهم ها نمی دانند دارند چی می گویند.» (۱۲) حضرت امام قدس سره، در پایان بررسی دیدگاههای یادشده، دیدگاه خود در باب مفهوم انتظار فرج را بصراحت مطرح کرده و می فرماید: «البته این پر کردن دنیا را از عدالت، این را ما نمی توانیم بکنیم، اگر می توانستیم می کردیم اما چون نمی توانیم بکنیم ایشان باید بیایند. الان عالم پر از ظلم است، شما یک نقطه هستید در عالم، عالم پر از ظلم است، ما بتوانیم جلوی ظلم را بگیریم، تکلیفمان است. ضرورت اسلام و قرآن تکلیف ما کرده است که باید برویم همه کار را بکنیم. اما نمی توانیم بکنیم، چون نمی توانیم بکنیم باید او بیاید تا بکند، اما ما باید فراهم کنیم کار را، فراهم کردن اسباب اینست که کار را نزدیک بکنیم، کار را همچو بکنیم که مهیا بشود عالم برای آمدن حضرت(ع)» (۱۳) فرمایش امام راحل یادآور این حدیث نبوی ۶ است که: «یخرج ناس من المشرق فیوطئون للمهدی یعنی سلطانه» (۱۴) مردمی از مشرق زمین به پا می خیزند و زمینه را برای برپایی حکومت مهدی آماده می سازند آری انتظار در قاموس امام خمینی قدس سره، مفهومی جز آمادگی فردی و اجتماعی برای برپایی دولت کریمه حضرت ولی عصر، ارواحنا له الفداء، ندارد و این همان است که در فرهنگ شیعی بدان اشاره شده و در روایات معصومین(ع) از آن سخن به میان آمده است. اینجاست که هر پژوهشگر منصفی بر نقش عظیم حضرت امام در احیای اندیشه انتظار اذعان نموده و اقرار خواهد کرد که هیچ حرکتی در طول قرون گذشته به اندازه حرکت رهایی بخش امام راحل در زمینه سازی ظهور حضرت حجت «تأثیر نداشته است. به امید روزی که فجر انقلاب اسلامی به صبح روشن انقلاب جهانی حضرت مهدی(ع) متصل شود و چشمهای ناقابل مابه جمال بی مثال آن پیکر خجسته پی روشن گردد، ان شاءالله. والسلام پی نوشتها: ۱. صحیفه نور (مجموع رهنمودهای امام خمینی ۱...)، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۲۰. همان، ج ۷، ص ۲۵۵. ۳. همان، ج ۱۹، ص ۱۵۴. ۴. همان، ج ۲۰، ص ۱۹۶. ۵. همان جا. ۶. همان، ص ۱۹۷. ۷. همان، ص ۱۹۶. ۸. همان، صص ۱۹۷-۱۹۶. ۹. همان، ص ۱۹۷. ۱۰. همان جا. ۱۱. همان جا. ۱۲. همان، ص ۱۹۸. ۱۳. همان جا. ۱۴. الصافی الگلپایگانی، لطف الله، منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر ۷ تهران، مرکز نشر الکتاب، ص ۳۰۴.

فاطمه(س) در اندیشه امام خمینی؛

فاطمه(س) در اندیشه امام خمینی از این نوشتار سزاوار می بیند، نظری به دیدگاه امام خمینی در باره شخصیت فاطمه زهرا(س) داشته باشد، گذشته از آنکه حضرت امام از فرزندان حضرت زهرا(س) است و در مکتب او پرورش یافته و عمر شریف خویش را در راه اهداف والای اسلام و اهل بیت(ع) سپری فرموده است، همزمانی میلاد امام خمینی (زبیتسم جمادی الثانی سال ۱۳۲۰ ه. ق) و میلاد فاطمه زهرا(س) بر این مناسبت، دو چندان، افزوده است. حضرت امام در برخی از پیامها و سخنرانیهای خود به ترسیم و توصیف شخصیت جاودانه فاطمه زهرا(س) پرداخته اند، اما به این نکته نیز باید توجه داشت که آنچه بیان کرده اند تنها اشاره به بخشی از فضایل بی پایان و وصف ناشدنی زهرا(س) است، نه تبیین همه آن، که اصولاً از قدرت بشر خارج است، و به کلام امام نیز در این باره خواهیم پرداخت. اینک سخنان حضرت امام را تحت عناوینی چند به شما خواننده گرامی تقدیم می داریم: ۱- فاطمه(س) مایه افتخار در دنیایی که در آن زندگی می کنیم، از گذشته تا حال، انسانها بر حسب دیدگاه خود از جهان و انسان و زندگی، به اشیاء یا اشخاصی افتخار می کرده اند و آنها را مایه فخر و مباهات خود دانسته اند، اما حضرت امام فاطمه

زهر(س) را مایه افتخار می دانند، بینیم چه کسانی به زهرای مرضیه(س) افتخار می کنند. الف) افتخار جهان هستی امام: روز پر افتخار ولادت زنی (است) که از معجزات تاریخ و افتخارات عالم وجود است (۱). زنی که عالم به او افتخار دارد. (۲) ب) افتخار خاندان وحی امام: زنی که افتخار خاندان وحی، و چون خورشیدی بر تارک اسلام می درخشد. (۳) تاریخ اسلام گواه احترامات بی حد رسول خدا(ص) به این مولود شریف است. (۴) ج) افتخار پیروان او امام: برای زن ها کمال افتخار است که روز تولد حضرت صدیقه را روز زن قرار داده اند، افتخار است و مسؤولیت. (۵) ۲- فاطمه(س) تجلی کمال انسان امام: تمام هویت انسانی در او جلوه گر است. (۶) تمام ابعادی که برای زن متصور است و برای یک انسان متصور است در فاطمه زهر(س) جلوه کرده و بوده است. (۷) یک انسان به تمام معنی انسان، تمام نسخه انسانیت، تمام حقیقت زن، تمام حقیقت انسان،... تمام حیثیت زن، تمام شخصیت زن فردا (روز میلاد) موجود شد. (۸) تمام هویت های کمالی که در انسان متصور است و در زن تصور دارد، تمام، در این زن است. (۹) نکته: حضرت امام در بیان اینکه چرا در آیه (انا انزلناه) به شکل جمع ذکر شده است فرموده اند: بدانکه نکته آن تفخیم مقام حق تعالی به مبدئیت تزیل این کتاب شریف است... بعبارت دیگر این صحیفه نورانیه (قرآن کریم) صورت اسم اعظم است چنانچه انسان کامل نیز صورت اسم اعظم است، بلکه حقیقت این دو در حضرت غیب یکی است و در عالم تفرقه از هم بحسب صورت متفرق (هستند). (۱۰) نتیجه: با توجه به اینکه حضرت امام، حضرت زهرا را انسان کامل معرفی نموده اند و از سویی انسان کامل را صورت اسم اعظم می دانند، نتیجه می گیریم که: «حضرت زهر(س) صورت اسم اعظم الهی است». ۳- مقامات معنوی حضرت زهر(س) الف) نور او قبل از خلقت بشر آفریده شده است. (۱۱) امام: اصولاً- رسول اکرم(ص) و ائمه(علیهم السلام) طبق روایاتی که داریم قبل از این عالم انواری بوده اند در ظل عرش... و مقاماتی دارند الی ماشاءالله... چنانکه بحسب روایات این مقامات معنوی برای حضرت زهر(س) هم هست. (۱۲) ب) موجودی ملکوتی و جبروتی امام: زوا (فاطمه زهرا) موجود ملکوتی است که در عالم انسان ظاهر شده است، بلکه موجود الهی جبروتی در صورت یک زن ظاهر شده است. (۱۳) معنویات، جلوه های ملکوتی، جلوه های الهی، جلوه های جبروتی، جلوه های ملکی و ناسوتی همه در این موجود است. (۱۴) ج) مجمع اوصاف انبیاء(ع) امام: فردا (روز ولادت فاطمه زهرا) همچو زنی متولد می شود که تمام خاصه های انبیاء در اوست. (۱۵) د) حقیقت لیلۃ القدر امام: دلالت بر آنچه احتمال دادیم از حقیقت لیلۃ القدر می کند حدیث شریف طولانی که در تفسیر برهان از کافی شریف نقل فرموده و در آن حدیث است که نصرانی گفت به حضرت موسی بن جعفر که تفسیر باطن (حم)، والکتاب المبین، انا انزلناه فی لیلۃ مبارکه، انا کنا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم) چیست؟ فرمود: اما «حم» محمد(صلی الله علیه و آله) و اما «کتاب مبین» امیرالمؤمنین(ع) است و اما اللیلۃ، فاطمه(س) است. (۱۶) و در روایتی لیلی عشر به ائمه طاهرین از حسن تا حسن تفسیر شده است و این یکی از مراتب لیلۃ القدر است که حضرت موسی بن جعفر(ع) ذکر فرموده و شهادت داده بر آنکه لیلۃ القدر تمام دوره محمدیه است روایتی که در تفسیر برهان از حضرت باقر(ع) نقل می کند و این روایت چون روایت شریفی است و به معارف چندی اشاره فرموده و از اسرار مهمه کشف فرموده ما تیمنا عین آن حدیث را نقل می کنیم: قال (رحمه الله) و عن الشيخ ابی جعفر الطوسی عن رجاله عن عبدالله بن عجلان السکونی قال سمعت ابا جعفر(ع) یقول: بیت علی و فاطمه حجرة رسول الله(ص) و سقف بیتهم عرش رب العالمین و فی قعر بیوتهم فرجة مکشوطه الی العرش معراج الوحی والملائکه تنزل علیهم بالوحی صباحا و مساء و کل ساعة و طرفه عین، و الملائکه لا- تنقطع فوجهم، فوج ينزل و فوج یصعد و ان الله تبارک و تعالی کشف لابراهیم(ع) عن السموات حتی ابصر العرش و زاد فی قوة ناظره، و ان الله زاد فی قوة ناظر محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین(ع) و كانوا یبصرون العرش و لایجدون لیوتهم سقفا غیر العرش، فیوتهم مسقفة بعرش الرحمن و معارج الملائکه و الروح فیها باذن ربهم من کل امر سلام، قال قلت: من کل امر سلام؟ قال: بكل امر فقلت: هذا التنزیل؟ قال: نعم (x) و تدبر در این حدیث شریف، ابوابی از معرفت به روی اهلیش باز کند و شمه ای از حقیقت ولایت و باطن لیلۃ القدر به آن مکشوف شود. (۱۷) ه) تسیحات فاطمه زهرا بهترین تعقیبات نماز امام

: و از جمله تعقیبات شریفه، تسیحات صدیقه طاهره (س) است که رسول خدا (ص)، آن را به فاطمه (س) عطا فرمود. از حضرت صادق (ع) مرویست که این تسیحات در هر روز، در تعقیبات هر نمازی پیش من محبوب تر است از هزار رکعت نماز در هر روز. (۱۸) و) مراده با جبرئیل، بالاترین فضیلت زهرا (س) امام: من راجع به حضرت صدیقه (س) خودم را قاصر می دانم ذکر می بکنم، فقط اکتفا می کنم به یک روایت که در کافی شریفه است و با سند معتبر نقل شده است و آن روایت این است که حضرت صادق (ع) می فرماید: فاطمه (س) بعد از پدرش ۷۵ روز زنده بودند، در این دنیا بودند و حزن و شدت برایشان غلبه داشت و جبرئیل امین می آمد خدمت ایشان و به ایشان تعزیت عرض می کرد و مسائلی از آینده نقل می کرد. ظاهر روایت این است که در این ۷۵ روز مراده ای بوده است یعنی رفت و آمد جبرئیل زیاد بوده است و گمان ندارم که غیر از طبقه اول از انبیاء عظام در باره کسی اینطور وارد شده باشد. ... مساله آمدن جبرئیل برای کسی یک مساله ساده نیست، خیال نشود که جبرئیل برای هر کسی می آید و امکان دارد بیاید، این یک تناسب لازم است بین روح آن کسی که جبرئیل می خواهد بیاید و مقام جبرئیل که روح اعظم است، چه ما قائل بشویم به این که قضیه تنزیل، تنزل جبرئیل، به واسطه روح اعظم خود این ولی است یا پیغمبر است، او تنزیل می دهد او را و وارد می کند تا مرتبه پایین، یا بگوئیم که خیر، حق تعالی او را مامور می کند که برو و این مسایل را بگو... تا تناسب ما بین روح این کسی که جبرئیل می آید پیش او و بین جبرئیل که روح اعظم است نباشد، امکان ندارد این معنا، و این تناسب بین جبرئیل که روح اعظم است و انبیاء درجه اول بوده است مثل رسول خدا و موسی و عیسی و ابراهیم و امثال اینها، بین همه کس نبوده است... در هر صورت من این شرافت و فضیلت را از همه فضایی که برای حضرت زهرا ذکر کرده اند، با این که آنها هم فضایل بزرگی است، این فضیلت را من بالاتر از همه می دانم... و این از فضایی است که مختصات حضرت صدیقه (س) است. (۱۹) ز) صحیفه فاطمیة نتیجه رفت و آمدهای بسیار جبرئیل و گفتگوی با فاطمه زهرا، جمع مطالبی در مجموعه ای شد که صحیفه فاطمیة خوانده می شد. حضرت امام: ما مفتخریم که ادعیه حیات بخش که او را قرآن صاعد می خوانند از ائمه معصومین ما است، مناجات شعبانیه امامان و دعای عرفات حسین بن علی (علیهما السلام)، و صحیفه سجاده این زبور آل محمد و صحیفه فاطمیة که کتاب الهام شده از جانب خداوند تعالی به زهرا مرضیه است، از ما است. (۲۰) در ظرف ۷۵ روز جبرئیل امین رفت و آمد داشته است و مسائل را در آتیه ای که واقع می شده است، مسائل را ذکر کرده است و حضرت امیر هم آنها را نوشته است، کاتب وحی بوده است حضرت امیر، همان طوری که کاتب وحی رسول خدا بوده است - و البته وحی به معنای آوردن احکام، تمام شد به رفتن رسول اکرم - کاتب وحی حضرت صدیقه در این ۷۵ روز بوده است. (۲۱) و شاید یکی از مسائلی که گفته است راجع به مسائلی است که در عهد ذریه بلند پایه او حضرت صاحب (عج) است، برای او ذکر کرده است، که مسائل ایران جزو آن مسائل باشد، ما نمی دانیم، ممکن است. (۲۲) ۴ - پرورش یافتگان مکتب زهرا (س) امام: مکتبی که می رفت با کج رویهای تفاله جاهلیت و برنامه های حساب شده احیای ملی گرایی و عروبت با شعار «لا- خبر جاء و لا- وحی نزل» محو و نابود شود و از حکومت عدل اسلامی یک رژیم شاهنشاهی بسازد و اسلام و وحی را به انزوا کشاند که ناگهان شخصیت عظیمی که از عصاره وحی الهی تغذیه و در خاندان سید رسل محمد مصطفی و سید اولیاء علی مرتضی تربیت در دامن صدیقه طاهره بزرگ شده بود قیام کرد و با فداکاری بی نظیر و نهضت الهی خود واقعه بزرگی را بوجود آورد که کاخ ستمکاران را فرو ریخت و مکتب اسلام را نجات بخشید. (۲۳) این خانه کوچک فاطمه (س) و این افرادی که در آن خانه تربیت شدند که به حسب عدد، چهارپنج نفر بودند و به حسب واقع، تمام قدرت حق تعالی را تجلی دادند، خدمتهایی کردند که ما را و شما را و همه بشر را به اعجاب درآورده است. (۲۴) زنی که در حجره ای کوچک و خانه ای محقر، انسانهایی تربیت کرد که نورشان از بسیط خاک تا آن سوی افلاک و از عالم ملک تا آن سوی ملکوت اعلی می درخشید، صلوات و سلام خداوند تعالی بر این حجره محقری که جلوه گاه نور عظمت الهی و پرورشگاه زبدگان اولاد آدم است. (۲۵) در ناحیه معنویات آنقدر در مرتبه بالا بودند که دست ملکوتی ها هم به آن نمی رسید و در جنبه های تربیتی آنقدر

بوده است که هر چه انسان می بیند برکات در بلاد مسلمین هست و خصوصا در مثل بلاد ماها، اینها از برکت آنهاست. (۲۶) زنی که دخترش در مقابل حکومت‌های جبار ایستاد و آن خطبه را خواند. (۲۷) ۵ - لزوم تشکیل حکومت اسلامی حضرت امام: ما برای اینکه وحدت امت اسلام را تامین کنیم، برای این که وطن اسلام را از تصرف و نفوذ استعمارگران و دولتهای دست نشانده آنها خارج و آزاد کنیم راهی نداریم جز اینکه تشکیل حکومت بدهیم ... چنانکه حضرت زهرا سلام الله علیها در خطبه خود می فرماید که امامت برای حفظ نظام و تبدیل افتراق مسلمین به اتحاد است. (۲۸) ۶ - زهرا(س) الگوی زندگی امام: ما الگو حضرت زهرا است، الگو پیغمبر اسلام است. (۲۹) ما باید تبعیت کنیم و زندگی خود را برای آنها قرار دهیم. (۳۰) ما باید سرمشق از این خاندان بگیریم، بانوان ما از بانوانشان و مردان ما، از مردانشان، بلکه همه، از همه آنها، آنها زندگی خودشان را وقف کردند از برای طرفداری مظلومین و احیای سنت الهی. (۳۱) این خاندان ... برای ملت ها و مستضعفین قیام کردند در مقابل کسانی که می خواستند مستضعفین را از بین ببرند. (۳۲) خطبه فاطمه زهرا (سلام الله علیها) در مقابل حکومت و قیام امیرالمؤمنین و صبر امیرالمؤمنین و ... و فداکاری دو فرزند عزیزش ... اسلام را زنده کردند و برای ما و شما برادرهای عزیز الگو شدند ... ما هم الگوی آنها را، تبعیت از آنها را می پذیریم. (۳۳) همه باید به او (حضرت زهرا سلام الله علیها) اقتدا کنیم و همه باید دستورمان از اسلام را بوسیله او و فرزندان او بگیریم و همان طوری که او بوده است باشید. (۳۴) ۷ - میلاد حضرت زهرا(س) تا توجه به آنچه تا بحال بیان شد به این نتیجه می رسیم که الگویی برای زنان مسلمان مناسب تر و ارزشمندتر از فاطمه زهرا(س) نمی توان پیدا کرد و بنابر این روز ولادت آن حضرت، بهترین انتخاب به عنوان روز زن خواهد بود. حضرت امام: اگر روزی باید روز زن باشد، چه روزی والا-تر و افتخارآمیزتر از روز ولادت با سعادت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) است. (۳۵) روز ولادت سرتاسر سعادت صدیقه طاهره که والا-ترین روز برای انتخاب روز زن است، به ملت شریف ایران، خصوصا زنان محترم تبریک و تهنیت عرض می کنم. (۳۶) مبارک باد بر ملت عظیم الشان ایران بویژه زنان بزرگوار، روز مبارک زن، روز شرافتمند عنصر تابناکی که زیربنای فضیلت‌های انسانی و ارزشهای والای خلیفه الله در جهان است. (۳۷) برای زنها کمال افتخار است که روز تولد حضرت صدیقه را روز زن قرار داده اند، افتخار است و مسؤولیت. (۳۸) ۸ - حکم اهانت به فاطمه(س) روز شنبه ۸ بهمن ۱۳۶۷، از صدا و سیمای جمهوری اسلامی، مصاحبه ای با برخی خانمها پیرامون زن و الگوی زنان پخش شد از آن جمله، یکی از خانمها در باره فاطمه زهرا(س) مطلبی قریب به این مضمون گفت که «فاطمه زهرا تعلق به چهارده قرن قبل داشته اند و ما زنان امروز باید طبق زمان خود زندگی کنیم» روز بعد حضرت امام در باره پخش اینگونه مصاحبه ها در نامه ای به مدیر عامل وقت صدا و سیما، چنین مرقوم داشتند: با کمال تاسف و تأثر روز گذشته (روز شنبه ۸ بهمن) از صدای جمهوری اسلامی مطلبی در مورد الگوی زن پخش گردیده است که انسان شرم دارد بازگو نماید، فردی که این مطلب را پخش کرده است تعزیر و اخراج می گردد و دست اندکاران آن تعزیر خواهند شد، در صورتی که ثابت شود قصد توهین در کار بوده است بلاشک فرد توهین کننده محکوم به اعدام است. اگر بار دیگر از این گونه قضایا تکرار گردد، موجب تنبیه و توبیخ و مجازات شدید و جدی مسؤولین بالای صدا و سیما خواهد شد، البته در تمامی زمینه ها قوه قضاییه اقدام می نماید.» (۳۹) ۹ - ناتوانی از درک و ترسیم شخصیت فاطمه زهرا(س) امام: فاطمه زهرا زنی که افتخار خاندان وحی و چون خورشیدی بر تارک اسلام عزیز می درخشد، زنی که فضایل او همطراز فضایل بی نهایت پیغمبر اکرم و خاندان عصمت و طهارت بود، زنی که هر کس با هر بینش در باره او گفتاری دارد و از عهده ستایش او بر نیامده، که احادیثی که از خاندان وحی رسیده به اندازه فهم مستمعان بوده و دریا را در کوزه ای نتوان گنجانند و دیگران هر چه گفته اند به مقدار فهم خود بوده، نه به اندازه مرتبت او، پس اولی آنکه از این وادی شگفت درگذریم! (۴۰) «والسلام» ۱ - صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۱۲۵، چاپ وزارت ارشاد اسلامی. ۲ - همان، ج ۶، ص ۱۸۷. ۳ - همان، ج ۱۲، ص ۴۰۷. ۴ - همان، ج ۱۴، ص ۲۰۱. ۵ - همان، ج ۱۹، ص ۲۷۸. ۶ - همان، ج ۶، ص ۱۹۴. ۷ - همان، ج ۶، ص ۱۸۵. ۸ - همان، ج ۱۰ - آداب الصلوة، ص ۳۴۷ چاپ آستان مقدس رضوی. برای

اطلاع از مطالبی در باره اسم اعظم به تفسیر دعای سحر امام خمینی، ص ۱۲۳ تا ۱۵۸، انتشارات نهضت زنان مراجعه شود. ۱۱- به گفتار علامه امینی در باره فاطمه زهرا، ص ۳۹ و ۱۰۷ مراجعه شود. ۱۲- ولایت فقیه، ص ۵۸، انتشارات آزادی قم. ۱۳ و ۱۴ - صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۸۵. ۱۵- همان. ۱۶- آداب الصلوة، ص ۳۵۶. × حضرت باقر(ع) می فرمود: خانه علی و فاطمه حجره رسول الله است و سقف خانه شان عرش رب العالمین است و در عمق خانه هاشان شکافی است، رو باز تا عرش که معراج وحی است و فرشتگان هر صبح و شام و هر ساعت و هر چشم بهم زدن بر آنان با وحی فرود می آیند و دسته های فرشتگان از هم گسیخته نمی شود، دسته ای فرود می آیند و دسته ای بالا می روند. و همانا خدای تبارک و تعالی برای ابراهیم(ع) از آسمانها پرده برداشت تا آنکه عرش را دید و خداوند نور دیده او را نیرو بخشید و همانا خداوند به نور دیده محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین نیرو بخشید، آنان عرش را می دیدند و سقفی برای خانه خودشان بجز عرش نمی یافتند، پس سقف خانه های آنان عرش رحمان است و معراج های ملائکه و روح در این خانه ها است و با اذن پروردگارشان از هر امری سلامت است، راوی گوید: گفتم: از هر امری سلامت است؟ فرمود: به هر امری. گفتم: این چنین نازل شده؟ فرمود: آری. ۱۷- همان، آداب الصلوة، پاورقی، ص ۳۵۷. ۱۸- همان، ص ۴۰۸. ۱۹- صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۷۸. ۲۰- همان، ج ۲۱، ص ۱۷۱ از وصیت نامه سیاسی - الهی امام(ره) ۲۱ و ۲۲ - همان، ج ۱۹، ص ۲۷۸. ۲۳- همان، ج ۱۲، ص ۱۸۱. ۲۴- همان، ج ۱۶، ص ۱۶۷. ۲۵- همان، ص ۱۲۵. ۲۶- همان، ج ۱۷، ص ۲۱۶. ۲۷- همان، ج ۶، ص ۱۸۷. ۲۸- ولایت فقیه، ص ۳۶. ۲۹- صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۷. ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ - همان، ج ۵، ص ۲۸۳. ۳۳- همان، ج ۱۶، ص ۶۷. ۳۴- همان، ج ۱۹، ص ۱۲۰. ۳۵- همان، ج ۱۲، ص ۷۲. ۳۶- همان، ج ۱۴، ص ۲۰۱. ۳۷- همان، ج ۱۶، ص ۱۲۵. ۳۸- همان، ج ۱۹، ص ۲۷۸. ۳۹- همان، ج ۲۱، ص ۷۶. ۴۰- همان، ج ۱۲، ص ۷۲. و پیامها و سخنرانیها، ج ۱، ص ۶۸.

ویژگی های حضرت زهرا (س) در کلام امام خمینی (ره)

ویژگی های حضرت زهرا (س) در کلام امام خمینی (ره) فردا روز زن است، روز زنی است که عالم به او افتخار دارد. روز زنی است که دخترش در مقابل حکومت های جبار ایستاد و آن خطبه را خواند و آن حرف را زد، آن حرف ها را زد که همه می دانید. ۲۶/۲/۵۸ روز بزرگی است، یک زن در دنیا آمد که مقابل همه مردان است. یک زن به دنیا آمد که نمونه انسان است، یک زن به دنیا آمد که تمام هویت انسانی در او جلوه گر است. پس روز، روز بزرگی است. روز شمار زنان است. ۲۷/۲/۵۸ اگر روزی باید روز زن باشد، چه روزی والاتر و افتخار آمیزتر از روز ولادت با سعادت فاطمه زهرا(س) است، زنی که افتخار خاندان وحی و چون خورشیدی بر تارک اسلام عزیز می درخشد. ۱۵/۲/۵۹ این ولادت با سعادت، در زمان و محیطی واقع شد که زن به عنوان یک انسان مطرح نبود و وجود او موجب سرافکنندگی خاندانش در نزد اقوام مختلف جاهلیت به شمار می رفت. در چنین محیط فاسد و وحشتزایی، پیامبر بزرگ اسلام دست زن را گرفت و از منجلا ب عادات جاهلیت نجات بخشید. و تاریخ اسلام گواه احترامات بی حد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، به این مولود شریف است، تا نشان دهد که زن، بزرگی ویژه ای در جامعه دارد که اگر برتر از مرد نباشد، کمتر نیست. ۴/۲/۶۰ * * * مبارک باد بر ملت عظیم الشان ایران به ویژه زنان بزرگوار روز مبارک زن؛ روز شرافتمند عنصر تابناکی که زیر بنای فضیلت های انسانی و ارزش های والای خلیفه الله در جهان است. و مبارک تر و پر بهاتر، انتخاب بسیار والای روز بیستم جمادی الثانی است، روز پرافتخار ولادت زنی که از معجزات تاریخ و افتخارات عالم وجود است. ۲۵/۱/۶۱ * * * مقام و منزلت حدیث شریف طولانی که در تفسیر برهان، از کافی شریف، نقل فرموده و در آن حدیث است که نصرانی گفت به حضرت موسی بن جعفر که تفسیر باطن حم، وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ اِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ اَمْرٍ حَكِيمٍ (۱) چیست؟ فرمود: «اما «حم» محمد صلی الله علیه و آله وسلم است. و اما «کتاب مبین» امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. و اما «اللیلة» فاطمه علیها السلام است. * * * و از جمله تعقیبات شریفه، تسیحات صدیقه طاهره علیها السلام، است که رسول

خدا صلی الله علیه و آله وسلم، به آن معظّمه تعلیم فرمود. و آن افضل تعقیبات است. در حدیث است که اگر چیزی افضل از آن بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، آن را به فاطمه علیها السلام، عطا می فرمود. * * * جبرئیل پس از فوت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم، می آمد و اخبار از غیب برای فاطمه می آورد و امیرالمؤمنین آنها را می نوشت و آن مصحف فاطمه است. * * * اصولاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیهم السلام طبق روایاتی که داریم قبل از این عالم، انواری بوده اند در ظلّ عرش و در انعقاد نطفه و طینت از بقیه مردم امتیاز داشته اند (۲). و مقاماتی دارند الی ماشاء الله، چنانکه در روایات معراج، جبرئیل عرض می کند: لو دنوت انمله لاحترقت (۳) هر گاه کمی نزدیکتر می شدم سوخته بودم. یا این فرمایش که ان لنا مع الله حالات لایسعه ملک مقرب و لانبی مرسل (۴) ما با خدا حالاتی داریم که نه فرشته مقرب، آن را می تواند داشته باشد و نه پیامبر مرسل. این، جزء اصول مذهب ماست که ائمه علیهم السلام چنین مقاماتی دارند قبل از آن که موضوع حکومت در میان باشد. چنان که به حسب روایات، این مقامات معنوی برای حضرت زهرا علیها السلام، هم هست (۵) با این که آن حضرت نه حاکم است و نه قاضی و نه خلیفه. این مقامات سوای وظیفه حکومت است. لذا وقتی می گوئیم حضرت زهرا علیها السلام، قاضی و خلیفه نیست لازم اش این نیست که مثل من و شماست یا بر ما برتری معنوی ندارد. * * * تمام ابعادی که برای زن متصور است و برای یک انسان متصور است در فاطمه زهرا علیها السلام، جلوه کرده و بوده است. یک زن معمولی نبوده است، یک زن روحانی، یک زن ملکوتی، یک انسان به تمام معنا انسان، تمام نسخه انسانیت، تمام حقیقت زن، تمام حقیقت انسان. او زن معمولی نیست، او موجود ملکوتی است که در عالم به صورت انسان ظاهر شده است، بلکه موجود الهی جبروتی، در صورت یک زن ظاهر شده است. پس، فردا روز زن است. تمام هویت های کمالی که در انسان متصور است و در زن تصور دارد، تمام در این زن است. و فردا همچو زنی متولد می شود. زنی که تمام خاصه های انبیا در اوست. زنی که اگر مرد بود، نبی بود. زنی که اگر مرد بود به جای رسول الله بود. پس، فردا روز زن است. تمام حیثیت زن و تمام شخصیت زن فردا موجود شد. معنویات، جلوه های ملکوتی، جلوه های الهی، جلوه های جبروتی، جلوه های ملکی و ناسوتی همه در این موجود مجتمع است. انسانی است به تمام معنا انسان، زنی است به تمام معنا زن. از برای زن ابعاد مختلفه است. چنانچه برای مرد و برای انسان. این ورق صوری طبیعی نازلترین مرتبه انسان است و نازلترین مرتبه زن است و نازلترین مرتبه مرد است. لکن از همین مرتبه نازل حرکت به سوی کمال است. انسان موجود متحرک است، از مرتبه طبیعت تا مرتبه غیب، تا فنا بر الوهیت. برای صدیقه طاهره این مسایل، این معانی حاصل است. از مرتبه طبیعت شروع کرده است. حرکت کرده است. حرکت معنوی، با قدرت الهی، با دست غیبی، با تربیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مراحل را طی کرده است تا رسیده است به مرتبه ای که دست همه از او کوتاه است؛ پس، فردا تمام جلوه زن تحقق پیدا کرده است. و زن به تمام معنا متحقق است. فردا روز زن است. ۲۶/۲/۵۸ * * * (فاطمه زهرا علیها السلام) زنی که افتخار خاندان وحی و چون خورشیدی بر تارک اسلام عزیز می درخشد؛ زنی که فضایل او، همطراز فضایل بی نهایت پیغمبر اکرم و خاندان عصمت و طهارت بود؛ زنی که هر کسی با هر بینش درباره او گفتاری دارد و از عهده ستایش او برنیامده، که احادیثی که از خاندان وحی رسیده به اندازه فهم مستمعان بوده و دریا را در کوزه ای نتوان گنجانند و دیگران هر چه گفته اند به مقدار فهم خود بوده، نه به اندازه مرتبت او. پس اولی آن که از این وادی شگفت در گذریم. ۱۵/۲/۵۹ * * * من راجع به حضرت صدیقه علیها السلام، خودم را قاصر می دانم ذکر می بکنم، فقط اکتفا می کنم به یک روایت که در کافی (۶) شریفه است و با سند معتبر نقل شده است و آن روایت این است که حضرت صادق علیه السلام، می فرماید: فاطمه علیها السلام، بعد از پدرش هفتاد و پنج روز زنده بودند، در این دنیا بودند و حزن و شدت بر ایشان غلبه داشت و جبرئیل امین می آمد خدمت ایشان و به ایشان تعزیت عرض می کرد و مسائلی از آینده نقل می کرد. ظاهر روایت این است که در این هفتاد و پنج روز مراده ای بوده است؛ یعنی رفت و آمد جبرئیل زیاد بوده است و گمان ندارم که غیر از طبقه اول از انبیای عظام درباره کسی این طور وارد شده باشد که در ظرف هفتاد و پنج روز جبرئیل امین رفت و آمد داشته است و مسایل را

در آتیه ای که واقع می شده است، مسایل را ذکر کرده است و آنچه که به ذریه او می رسیده است در آتیه، ذکر کرده است و حضرت امیر هم آن ها را نوشته است، کاتب وحی بوده است حضرت امیر، همان طوری که کاتب وحی رسول خدا بوده است و البته آن وحی به معنای آوردن احکام، تمام شد به رفتن رسول اکرم کاتب وحی حضرت صدیقه علیها السلام در این هفتاد و پنج روز بوده است. مسأله آمدن جبرئیل برای کسی یک مسأله ساده نیست، خیال نشود که جبرئیل برای هر کسی می آید و امکان دارد بیاید، این یک تناسب لازم است بین روح آن کسی که جبرئیل می خواهد بیاید و مقام جبرئیل که روح اعظم است. چه ما قایل بشویم به این که قضیه تنزیل، تنزل جبرئیل، به واسطه روح اعظم خود این ولی است یا پیغمبر است، او تنزیل می دهد او را وارد می کند تا مرتبه پایین یا بگوئیم که خیر، حق تعالی او را مأمور می کند که برو و این مسائل را بگو. چه آن قسم بگوئیم که بعض اهل نظر می گویند و چه این قسم بگوئیم که بعض اهل ظاهر می گویند، تا تناسب ما بین روح این کسی که جبرئیل می آید پیش او و بین جبرئیل که روح اعظم است نباشد، امکان ندارد این معنا و این تناسب بین جبرئیل که روح اعظم است و انبیای درجه اول بوده است مثل رسول خدا و موسی و عیسی و ابراهیم و امثال اینها، بین همه کس نبوده است، بعد از این هم بین کسی دیگر نشده است، حتی درباره ائمه هم من ندیده ام که وارد شده باشد این طور که جبرئیل بر آن ها نازل شده باشد، فقط این است که برای حضرت زهرا علیها السلام است، که آن که من دیده ام که جبرئیل به طور مکرر در این هفتاد و پنج روز وارد می شده و مسائل آتیه ای که بر ذریه او می گذشته است، این مسائل را می گفته است و حضرت امیر هم ثبت می کرده است و شاید یکی از مسائلی که گفته است، راجع به مسائلی است که در عهد ذریه بلند پایه او حضرت صاحب علیه السلام، است برای او ذکر کرده است که مسائل ایران جزو آن مسائل باشد، ما نمی دانیم، ممکن است. در هر صورت من این شرافت و فضیلت را از همه فضایی که برای حضرت زهرا ذکر کرده اند با این که آن ها هم فضایل بزرگی است این فضیلت را من بالاتر از همه می دانم که برای غیر انبیا علیهم السلام، آن هم نه همه انبیا، برای طبقه بالای انبیا علیهم السلام و بعضی از اولیایی که در رتبه آن ها هست، برای کسی دیگر حاصل نشده. و با این تعبیری که مراد داشته است جبرئیل در این هفتاد و چند روز، برای هیچ کس تاکنون واقع نشده و این از فضایی است که از مختصات حضرت صدیقه علیها السلام است. ۱۱/۱۲/۶۴ * * * قلم و بیان من عاجز است که مقاومت عظیم و گسترده میلیون ها مسلمان شیفته خدمت و ایثار و شهادت را در این کشور صاحب الزمان، ارواحنا فداه، ترسیم نماید و از حماسه ها و رشادت ها و خیرات و برکات فرزندان معنوی کوثر، حضرت فاطمه علیها السلام، سخن بگوید که همه این ها از هنر اسلام و اهل بیت و از برکات پیروی امام عاشورا، سرچشمه گرفته است. ۱۶/۱۱/۶۵ * * * ما مفتخریم که... صحیفه فاطمیه که کتاب الهام شده از جانب خداوند تعالی به زهرای مرضیه است؛ از ماست. ۱۴/۳/۶۸ * * * زهد و ساده زیستی حضرت امیر علیه السلام، که خلیفه مسلمین بود، خلیفه یک مملکتی که شاید ده مقابل مملکت ایران بود از حجاز تا مصر، آفریقا، کذا، کذا، یک مقدار هم از اروپا، این خلیفه الهی وقتی توی جمعیت بود مثل همه ما که نشسته ایم با هم، این هم (۷) زیر پایش نبود. همین بود که یک پوست داشتند به حسب نقل، یک پوست داشتند که شب خودش و حضرت فاطمه رویش می خوابیدند و روز روی همین پوست علوفه شترش را می ریخت، پیغمبر هم همین شیوه را داشت. اسلام این است. ۱۳/۴/۵۸ * * * این خانه کوچک فاطمه علیها السلام، و این افرادی که در آن خانه تربیت شدند که به حسب عدد، چهار پنج نفر بودند و به حسب واقع، تمام قدرت حق تعالی را تجلی دادند، خدمت هایی کردند که ما را و شما را و همه بشر را به اعجاب درآورده است. ۱۸/۱۲/۶۰ * * * زنی که در حجره ای کوچک و خانه ای محقر انسان هایی تربیت کرد که نورشان از بسیط خاک تا آن سوی افلاک و از عالم ملک تا آن سوی ملکوت اعلی می درخشد. صلوات و سلام خداوند تعالی بر این حجره محقری که جلوه گاه نور عظمت الهی و پرورشگاه زندگان اولاد آدم است. ۲۵/۱/۶۱ * * * ما یک کوخ چهارپنج نفری در صدر اسلام داشتیم و آن کوخ فاطمه زهرا علیها السلام، است. از این کوخ ها (۸) هم محقرتر بوده، لکن برکات این چی است؟ برکات این کوخ چند نفری آن قدر است که عالم را پر کرده است از نورانیت و بسیار راه دارد تا

انسان به آن برکات برسد. این کوخ نشینان در کوخ محقر، در ناحیه معنویات آن قدر در مرتبه بالا بودند که دست ملکوتی ها هم به آن نمی رسد و در جنبه های تربیتی آن قدر بوده است که هر چه انسان می بیند برکات در بلاد مسلمین هست و خصوصا در مثل بلاد ماها، این ها از برکت آن هاست. ۱/۱/۶۲ * * * اسوه زنان ما باید سرمشق از این خاندان بگیریم، بانوان ما از بانوانشان و مردان ما از مردانشان، بلکه همه از همه آن ها؛ آن ها زندگی خودشان را وقف کردند از برای طرفداران مظلومین و احیای سنت الهی. ما باید تبعیت کنیم و زندگی خود را برای آن ها قرار بدهیم. کسی که تاریخ اسلام را می داند، می داند که این خاندان هر یکشان مثل یک انسان کامل بلکه بالاتر، یک انسان الهی، روحانی برای ملت ها و مستضعفین قیام کردند در مقابل کسانی که می خواستند مستضعفین را از بین ببرند. ۲۲/۱/۵۸ * * * الگو حضرت زهرا علیها السلام، است. الگو پیغمبر اسلام است. ما وقتی مملکتمان اسلامی است، وقتی می توانیم ادعا کنیم که جمهوری اسلامی داریم، که تمام این معانی که در اسلام است، تحقق پیدا بکند. ۸/۳/۵۸ * * * خطبه فاطمه زهرا علیها السلام، در مقابل حکومت و قیام امیرالمؤمنین و صبر امیرالمؤمنین در مدت بیست و چندسال و در عین حال کمک کاری به حکومت موجود و بعد هم فداکاری در راه اسلام و فداکاری دو فرزند عزیزش؛ امام مجتبی علیه السلام که یک خدمت بسیار بزرگ (کرد) و دولت جابر اموی را با آن خدمت رسوا فرمود و خدمت بزرگ برادر ارجمندش حضرت سیدالشهداء، چیزهایی بود که همه می دانید و می دانیم و با این که عده کم و اسباب و ابزار جنگ پیش آن ها کم بود، لکن روح الهی و روح ایمان آن ها را آن طور کرد که بر همه ستمکاران عصر خودشان غلبه پیدا کردند و اسلام را زنده کردند و برای ما و شما برادرهای عزیز الگو شدند که ما از کمی عده و کمی عده و کمی ابزار جنگ در مقابل تمام قدرت هایی که امروز با ما به جنگ برخاسته اند، مقاومت کنیم. ۱۸/۱۲/۶۰ * * * کوشش کنید در تهذیب اخلاق و در وادار کردن دوستانتان به تهذیب اخلاق. کوشش کنید که در مقابل آن جنایاتی که بر شما وارد شد عکس العمل نشان بدهید، در حفظ همه حیثیاتی که حیثیت بزرگ زن است، آن طوری که زن فرید، حضرت زهرا علیها السلام، بود. همه باید به او اقتدا کنید و کنیم و همه باید دستورمان را از اسلام به وسیله او و فرزندان او بگیریم و همان طوری که او بوده است، باشید و در علم و تقوا کوشش کنید که علم به هیچ کس انحصار ندارد، علم مال همه است، تقوا مال همه است و کوشش برای رسیدن به علم و تقوا وظیفه همه شماست. ۲۱/۱۲/۶۳ پی نوشت ها ۱. «حم، سوگند به کتاب روشن، ما آن را در شبی مبارک فرستادیم، همانا ما بیم دهنده بوده ایم، در آن شب هر امر استوار (غیر قابل زیادت و نقصان) تفصیل و تبیین می شود.» (دخان/ ۱۴) تفسیر برهان، ج ۴، ص ۱۵۸. ۲. بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۰۱. ۳. ۱۰۳. بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۳۸۲. ۴. بصائر الدرجات، ص ۲۳، باب ۱۱. ۵. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۲ به بعد ۶. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۵. ۷. اشاره حضرت امام به زیرانداز ساده اقامتگاه خودشان در قم است. ۸. اشاره حضرت امام به اقامتگاه کوچک خودشان در محله جماران تهران است. منابع مقاله: مجله هنر دینی، شماره ۸، ؛

جان از نگاه جانان

جان از نگاه جانان مقدمه در آستانه شهادت جانسوز دخت والای محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله وسلم - حضرت صدیقه کبری - سلام الله علیها - به غرض یادکرد آن بانوی نمونه عصرها و نسلها بر آن شدیم تا جلوه ای از کمالات آن فرشته زمینی را در کلام بنیان گذار جمهوری اسلامی، حضرت امام خمینی - قدس سره - و رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه ای - حفظه الله تعالی - به تماشا بنشینیم. آنچه در پی می آید گزیده ای از سخنان این دو فرزند شایسته حضرت زهرا - سلام الله علیها - است که در دو بخش تقدیم می شود: الف - بانوی بانوان در کلام امام عاشقان؛ ب - دخت آفتاب در کلام رهبر انقلاب. الف - بانوی بانوان در کلام امام عاشقان ۱- من نیز رحلت «بانوی عالم» را به همه ملت ایران و شما آقایان، جوانان غیور تسلیت عرض می کنم. ما باید سرمشق از این خاندان بگیریم، بانوان ما از بانوانشان و مردان ما از مردانشان، بلکه همه از همه آنها. آنها زندگی خودشان را وقف

کردند از برای طرفداری مظلومین و احیای سنت الهی. ما باید تبعیت کنیم و زندگی خود را برای آنها قرار بدهیم. کسی که تاریخ اسلام را می‌داند، می‌داند که این خاندان هر یکشان مثل یک انسان کامل بلکه بالاتر، یک انسان الهی، روحانی برای ملت‌ها و مستضعفین قیام کردند در مقابل کسانی که می‌خواستند مستضعفین را از بین ببرند. صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۸۳، ۲۲/۱/۱۳۵۸-۲.

تمام ابعادی که برای زن متصور است و برای یک انسان متصور است در فاطمه زهرا - سلام الله علیها - جلوه کرده و بوده است. صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۸۵، ۲۶/۲/۱۳۵۸-۳. (حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها -) یک زن معمولی نبوده است، یک زن روحانی، یک زن ملکوتی، یک زن به تمام معنا انسان، تمام نسخه انسانیت، تمام حقیقت زن، تمام حقیقت انسان (بود). صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۸۵، ۲۶/۲/۱۳۵۸-۴. او زن معمولی نیست، او موجود ملکوتی است که در عالم به صورت انسان ظاهر شده است. بلکه موجود الهی جبروتی در صورت یک زن ظاهر شده است. صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۸۵، ۲۶/۲/۱۳۵۸-۵. تمام هویت‌های کمالی که در انسان متصور است و در زن تصور دارد، تمام در این زن (حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها -) است. صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۸۵، ۲۶/۲/۱۳۵۸-۶. (حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها -) زنی که تمام خاصه‌های انبیا در اوست. صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۸۵، ۲۶/۲/۱۳۵۸-۷. (حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها -) زنی که اگر مرد بود نبی بود، زنی که اگر مرد بود به جای رسول الله بود. صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۸۵، ۲۶/۲/۱۳۵۸-۸. ... برای صدیقه طاهره این مسائل، این معانی حاصل است. از مرتبه طبیعت شروع کرده است، حرکت کرده است، حرکت معنوی، با قدرت الهی، با دست غیبی، با تربیت رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - مراحل را طی کرده است تا رسیده است به مرتبه ای که دست همه از او کوتاه است. صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۸۵، ۲۶/۲/۱۳۵۸. تمام ابعادی که برای زن متصور است و برای یک انسان متصور است در فاطمه زهرا - سلام الله علیها - جلوه کرده و بوده است. ۹- روز ولادت زهرا مرضیه که روز زن است، روز پیروزی زن است. صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۹۴، ۲۷/۲/۱۳۵۸-۱۰. (روز ولادت زهرا مرضیه - سلام الله علیها -) ... یک زن به دنیا آمد که تمام هویت انسانی در او جلوه گر است. پس روز، روز بزرگی است، روز شما زنان است. صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۹۴، ۲۷/۲/۱۳۵۸-۱۱. وقتی (مملکت) اسلامی می‌شود که مرد و زن اسلامی بشوند. همه افراد، اسلامی باشند. الگو حضرت زهرا - سلام الله علیها - است، الگو پیغمبر اسلام است. صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۷، ۸/۳/۱۳۵۸-۱۲.

حضرت امیر - علیه السلام - که خلیفه مسلمین بود، خلیفه یک مملکتی که شاید ده مقابل مملکت ایران بود از حجاز تا مصر، آفریقا، کذا و کذا، یک مقدار هم از اروپا، این خلیفه الهی وقتی توی جمعیت بود مثل همه ما که نشسته ایم با هم، این هم زیر پایش نبود، همین بود که یک پوست داشتند. به حسب نقل یک پوست داشتند که شب خودش و حضرت فاطمه رویش می‌خوابیدند و روز روی همین پوست، علفه شترش را می‌ریخت، پیغمبر هم همین شیوه را داشت. صحیفه نور، ج ۸، ص ۱۸، ۱۳/۴/۱۳۵۸-۱۳. اگر روزی باید روز زن باشد چه روزی والاتر و افتخارآمیزتر از روز ولادت با سعادت فاطمه زهرا - سلام الله علیها - است. صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۷۲، ۱۵/۲/۱۳۵۹-۱۴. (حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها -) زنی که افتخار خاندان وحی (است) و چون خورشیدی بر تارک اسلام عزیز می‌درخشد. صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۷۲، ۱۵/۲/۱۳۵۹-۱۵. (حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها -) زنی که فضایل او هم تراز فضایل بی‌نهایت پیغمبر اکرم و خاندان عصمت و طهارت بود. صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۷۲، ۱۵/۲/۱۳۵۹-۱۶.

(حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها -) زنی که هر کسی با هر بینش درباره او گفتاری دارد و از عهده ستایش او برنیامده. احادیثی که از خاندان وحی رسیده به اندازه فهم مستمعان بوده و دریا را در کوزه ای نتوان گنجاند، و دیگران هر چه گفته اند به مقدار فهم خود بوده، نه به اندازه مرتبت او. صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۷۲، ۱۵/۲/۱۳۵۹-۱۷. جامعه ما از بانوان زمان؛ یعنی بانوان زمان محمدرضا و رضا برگشتند به یک بانوانی که زینب گونه شدند و تابع «فاطمه». آن روز تابع آرایش اروپایی بودند و باید از اروپا طرح لباس بیاید، امروز تابع مکتب هستند و آنچه اسلام بپسندد مقبول است، و این یک تحولی است که بالاترین تحولات است در جامعه ما. نگه دارید این تحول را. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۳۱، ۲۵/۱۲/۱۳۵۹-۱۸. تاریخ اسلام گواه احترامات بی حد رسول خدا - صلی الله

علیه وآله وسلم - به این مولود شریف (حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها -) است تا نشان دهد که زن، بزرگی ویژه ای در جامعه دارد که اگر برتر از مرد نباشد، کمتر نیست. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۰۱، ۱۹۴/۲/۱۳۶۰ - مبارک باد بر ملت عظیم الشان ایران به ویژه زنان بزرگوار روز مبارک زن، روز شرافتمند عنصر تابناکی که زیربنای فضیلت‌های انسانی و ارزش‌های والای خلیفه الله در جهان است. صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۱۲۵، ۲۵/۱/۱۳۶۱ - ۲۰ ... مبارک تر و پربهاتر، انتخاب بسیار والای روز بیستم جمادی الثانی است، روز پرافتخار ولادت زنی که از معجزات تاریخ و افتخارات عالم وجود است. صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۱۲۵، ۲۵/۱/۱۳۶۱ - زنی که در حجره ای کوچک و خانه ای محقر انسان‌هایی تربیت کرد که نورشان از بسیط خاک تا آن سوی افلاک و از عالم ملک تا آن سوی ملکوت اعلا می درخشد. صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۱۲۵، ۲۲/۲۵/۱/۱۳۶۱ - صلوات و سلام خداوند تعالی بر این حجره محقری که جلوه گاه نور عظمت الهی و پرورشگاه زبدگان اولاد آدم است. صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۱۲۵، ۲۳/۲۵/۱/۱۳۶۱ - همه باید به او (حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها -) اقتدا کنید و کنیم. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۲۱، ۲۱/۱۲/۱۳۶۳ - همه باید دستورمان را از اسلام به وسیله او و فرزندان او بگیریم و همان طوری که او بوده است باشید. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۲۱، ۲۱/۱۲/۱۳۶۳ - من راجع به حضرت صدیقه - سلام الله علیها - خودم را قاصر می دانم ذکر می بکنم. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۷۸، ۱۱/۱۲/۱۳۶۴ - ۲۶ - یک روایت در کافی شریفه است و با سند معتبر نقل شده است. و آن روایت این است که حضرت صادق - علیه السلام - می فرماید: «فاطمه - سلام الله علیها - بعد از پدرش ۷۵ روز زنده بودند. در این دنیا بودند و حزن و شدت بر ایشان غلبه داشت، و جبرئیل امین می آمد خدمت ایشان و به ایشان تعزیت عرض می کرد و مسائلی از آینده نقل می کرد.» صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۷۸، ۱۱/۱۲/۱۳۶۴ - ما مفتخریم که ... صحیفه فاطمیه که کتاب الهام شده از جانب خداوند تعالی به زهرای مرضیه است از ماست. ۲۷ - ... ظاهر روایت این است که در این ۷۵ روز مراد او بوده است، یعنی رفت و آمد جبرئیل زیاد بوده است، و گمان ندارم که غیر از طبقه اول از انبیای عظام درباره کسی این طور وارد شده باشد که در ظرف ۷۵ روز جبرئیل امین رفت و آمد داشته است و مسائل را در آتیه ای که واقع می شده است، مسائل را ذکر کرده است، و آنچه که به ذریه او می رسیده است در آتیه ذکر کرده است و حضرت امیر هم آنها را نوشته است. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۷۸، ۱۱/۱۲/۱۳۶۴ - ۲۸ - مسأله آمدن جبرئیل برای کسی یک مسأله ساده نیست، خیال نشود که جبرئیل برای هر کسی می آید و امکان دارد بیاید، این یک تناسب لازم است بین روح آن کسی که جبرئیل می خواهد بیاید و مقام جبرئیل که روح اعظم است ... این معنا و این تناسب بین جبرئیل که روح اعظم است و انبیای درجه اول بوده است، مثل رسول خدا و موسی و عیسی و ابراهیم و امثال اینها، بین همه کس نبوده است، بعد از این هم بین کسی دیگر نشده است؛ حتی درباره ائمه هم من ندیده ام که وارد شده باشد این طور که جبرئیل بر آنها نازل شده باشد ... صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۱۱/۱۲/۱۳۶۴ - ۲۹ - اگر شما پذیرفتید که روز بیستم جمادی الثانی که روز تولد حضرت زهراست، پذیرفتید که روز زن باشد، این روز را پذیرفتید، این به عهده شما خیلی مسائل را می آورد. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۷۹، ۱۱/۱۲/۱۳۶۴ - ۳۰ - در هر صورت من این شرافت و فضیلت را از همه فضایی که برای حضرت زهرا ذکر کرده اند - با اینکه آنها هم فضایل بزرگی است - این فضیلت را من بالاتر از همه می دانم که برای غیر انبیا - علیهم السلام - آن هم نه همه انبیا برای طبقه بالای انبیا - علیهم السلام - و بعضی از اولیایی که در رتبه آنها هست، برای کسی دیگر حاصل نشده و با این تعبیری که مراد داشته است جبرئیل در این هفتاد و چند روز، برای هیچ کس تاکنون واقع نشده و این از فضایی است که از مختصات حضرت صدیقه - سلام الله علیها - است. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۷۹، ۱۱/۱۲/۱۳۶۴ - ۳۱ - ما مفتخریم که ... صحیفه فاطمیه که کتاب الهام شده از جانب خداوند تعالی به زهرای مرضیه است از ماست. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۷۱، ۱۵/۳/۱۳۶۸ - دخت آفتاب در کلام رهبر انقلاب ۳۲ - تجلیل از مقام فاطمه - سلام الله علیها - تکریم ایمان، تقوا، علم، ادب، شجاعت، ایثار، جهاد، شهادت و در یک کلمه مکارم اخلاق است که پدر بزرگوارش برای آن مبعوث شد، و آن گاه که رسول اکرم - صلی الله علیه وآله وسلم - فاطمه را پاره تن خویش معرفی می کند، به

جهانیان می آموزد که جلوه والای کرامت انسان و اخلاق اسلام را در این چهره مقدس جست و جو کنند و مادران جهان، شعاعی از این خورشید درخشان برگیرند و کانون حیات انسانها را گرم و روشن سازند. ۲۹/۱۱/۱۳۵۹ -۳۳. زن ایرانی الگوی خود را حضرت زهرا - سلام الله علیها - و زینب - علیها السلام - قرار داده است. ۱/۱۲/۱۳۶۱ -۳۴. ما افتخار می کنیم که دنباله رو آن خاندان پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - باشیم. افتخار می کنیم که فاطمه زهرا - سلام الله علیها - را اسوه و الگوی خود قرار بدهیم. زنها، دخترهای جوان و نسل انقلابی کوشش کنند خودشان را به آن ترسیمی که فاطمه زهرا - سلام الله علیها - از زن مسلمان برای ما به وجود آورده، هر چه ممکن است نزدیک تر کنند. ۱۲/۱۱/۱۳۶۳ -۳۵. بالا-ترین و بهترین زن نمونه که تمام زنها و شخصیت‌های مسلمان باید از او درس بگیرند، فاطمه زهرا - سلام الله علیها - است. ۲۱/۱۲/۱۳۶۳ -۳۶. فاطمه زهرا - سلام الله علیها - در طول دوران زندگی یکی از چهره های برجسته حاضر در صحنه انقلاب اسلامی بوده است. به عنوان یک بانوی تراز اول اسلام از هیچ یک از مسائل مهمی که در دوران بعثت، رسالت و هجرت بر مسلمانان می گذشته، فاطمه زهرا فارغ نبوده و در همه آنها نقش داشته است. ۴/۱۱/۱۳۶۴ -۳۷. ساده زیستی دختر پیامبر یک نمونه برای زنان امروز جامعه ماست. ما روحیه مصرف گرایی را کنار بگذاریم و در زندگی به حد لزوم اکتفا کنیم و از افراط پرهیزیم و آرزوهای حقیر و کوچک را فدای ارزشهای بزرگ بکنیم، نمونه کامل آن را در زندگی فاطمه زهرا - سلام الله علیها - می توان در تاریخ مشاهده کرد. جهیزه دختر پیامبر فقیرانه ترین جهیزه ای بود که در آن روز در بین مردم رایج بود. ۴/۱۱/۱۳۶۴ -۳۸. امروز هم که ما به جامعه خود نگاه می کنیم، بحمدالله رشحاتی از درس فاطمه - سلام الله علیها - و فروغی از آن گوهر شب چراغ قرآنی و اسلامی بر جامعه ما پوشیده شده و زنهاى ما بحمدالله «فاطمی» شده اند و به سمت آن زندگی حرکت کرده اند. ۴/۱۱/۱۳۶۴ -۳۹. در جامعه انقلابی ما اگر شأن زن از مرد بیشتر نباشد کمتر نیست و روی این اصل ویژگیهای زن در زمینه های گوناگون، مانند آموختن علم، جهاد، ارتباط با مرد، نقش مادری که (در) تمام اینها زندگی حضرت (زهرا) یک نمونه است باید مورد بررسی قرار گیرد. ۱۰/۱۲/۱۳۶۴ -۴۰. به غیر از مقامات معنوی و روحانی دخت گرامی پیامبر اسلام، یکی از خصوصیات برجسته آن بزرگوار، تسلیم محض بودن در برابر حکم الهی و راه خدا در تمامی شرایط بود. این ویژگی از آن بانوی بزرگوار یک مجاهدی بی نظیر و پرچمدار مظلومیت و حقانیت در طول تاریخ اسلام ساخته که در این ایام، تعیین کننده و سرنوشت ساز و راهگشای زندگی ما می باشد. ۱۰/۱۲/۱۳۶۴ -۴۱. شخصیت حضرت زهرا - سلام الله علیها - در طول تاریخ، شخصیتی یکتا و یگانه است و هیچ کس از زنان برجسته تاریخ به پای حضرت زهرا - سلام الله علیها - نمی رسد. ۱۰/۱۲/۱۳۶۴ -۴۲. یکی از موارث حضرت فاطمه، صحیفه فاطمیه است که تمام دانشهای معنوی مربوط به انسان در آن نوشته شده است و زندگی حضرت زهرا - سلام الله علیها - از هر نظر استثنایی است. ۱۰/۱۲/۱۳۶۴ -۴۳. شخصیت زهراى اطهر که مجموعه ارزشهای بانوی مسلمان است می تواند زیباترین و پُر جاذبه ترین ترسیم از زن را در دیدگاه همه زنان، مخصوصاً زنان مسلمان، قرار دهد. ۱۰/۱۲/۱۳۶۴ -۴۴. در محراب عبادت، ایشان ساعتهای متمادی با خدا راز و نیاز می کردند. عبادت و سلوک ایشان برای ما قابل تصور و درک نیست. ۱۰/۱۲/۱۳۶۴ -۴۵. دختر پیامبر و رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - در عمر کوتاه خود اثر بزرگی به جا گذاشت و ایشان بزرگ ترین زن تاریخ است و زنان تاریخ هیچ یک به منزلت دختر پیامبر نیستند. دختری که فقط هجده سال عمر کرد و بنابراین دخترهای جوان هم می توانند عظمت بیافرینند و دخترها باید از حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها - و پسرها باید از حضرت فاطمه - سلام الله علیها - درس بگیرند و این راه را ادامه دهند. ۱۳/۱۱/۱۳۶۵ -۴۶. امید داریم همه ما بتوانیم روح و اندیشه خود را در زلال کوثر مطهر شخصیت ملکوتی فاطمه - سلام الله علیها - شست و شو دهیم و جوهر وجود انسانی خود را با کیمیای خاک راه او متحول سازیم؛ «زآنکه مس وجود را فضا او طلا کند». ۲۹/۱۱/۱۳۶۵ -۴۷. مادران ما می دانند که اگر بخواهند پیروان صادق فاطمه - سلام الله علیها - باشند، باید در دامان خویش یاران حسین و زینب - علیهما السلام - را پروراند تا پرچم خونین ایمان و عزت را در کربلاهای زمان برافرازند. ۲۹/۱۱/۱۳۶۵ -۴۸. با میلاد حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها - اسلام تداوم یافت و

نور اسلام به برکت وجود حضرت فاطمه - سلام الله علیها - در تاریخ و از طریق اولاد زهرا ماند و عمده ترین رمز بقای اسلام از طریق حضرت فاطمه - سلام الله علیها - است. ۴۹ ۲۰/۱۱/۱۳۶۶- زن ایرانی در نظام جمهوری اسلامی باید حقیقتاً سعی نماید که خود را شبیه دختر پیامبر بسازد و تنها با اظهار ارادت نمودن و فاصله گرفتن در عمل، هیچ مشکلی مرتفع نخواهد شد. ۵۰ ۷/۱۱/۱۳۶۷- امیدواریم زنان امت اسلامی بتوانند با الهام گرفتن از شخصیت ملکوتی و عظیم القدر فاطمه زهرا - سلام الله علیها - بن بستهای موجود در زندگی زنان در سطح جهان را بشکنند. ۸/۱۱/۱۳۶۷- تجلیل از مقام فاطمه - سلام الله علیها - تکریم ایمان، تقوا، علم، ادب، شجاعت، ایثار، جهاد، شهادت و در یک کلمه مکارم اخلاق است که پدر بزرگوارش برای آن مبعوث شد. ۱۱- در صحنه تعریف معنوی فاطمه زهرا - سلام الله علیها - وارد نمی شویم، لیکن در زندگی معمولی این بزرگوار یک نکته مهم است و آن جمع بین زندگی یک زن مسلمان در رفتارش با شوهر و فرزندان و انجام وظایفش در خانه از یک طرف و بین وظایف یک انسان مجاهد، غیور، خستگی ناپذیر در برخوردش با حوادث سیاسی مهم بعد از رحلت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله وسلم - که به مسجد می آید و سخنرانی و موضعگیری و دفاع می کند و حرف می زند و یک جهادگر به تمام معنا و خستگی ناپذیر و محنت پذیر و سختی تحمل کن است از طرفی دیگر. ۵۲ ۲۲/۹/۱۳۶۸- این سه بُعد (فعالتهای سیاسی، وظایف خانه داری، بُعد عبادی) را با هم جمع کردن، نقطه درخشان زندگی فاطمه زهرا - سلام الله علیها - است. آن حضرت، این سه جهت را از هم جدا نکرد. ۵۳ ۲۲/۹/۱۳۶۸- بگذارند ازدواج برای دختر مسلمان و زن جوانی که در محیط اسلامی است، مثل ازدواج فاطمه زهرا - سلام الله علیها - باشد، ازدواجی با پیوند عشقی معنوی و الهی و جوششی بی نظیر میان زن و مرد مؤمن و مسلمان و همکاری و همسری به معنای واقعی بین دو عنصر الهی و شریف، اما بیگانه از همه تشریفات و زر و زیورهای پوچ و بی محتوای ظاهری. ۵۴ ۲۶/۱۰/۱۳۶۸- شخصیت زهرا اطهر، در ابعاد سیاسی و اجتماعی و جهادی، شخصیت ممتاز و برجسته ای است به طوری که همه زنان مبارز و انقلابی و برجسته و سیاسی عالم می توانند از زندگی کوتاه و پرمغز او درس بگیرند. ۵۵ ۲۶/۱۰/۱۳۶۸- سلام الله علیها - در قله بشریت قرار دارد و کسی از او بالاتر نیست و می بینیم که آن بزرگوار به عنوان یک بانوی مسلمان، این فرصت و قدرت را یافت که خودش را به این اوج برساند. ۵۶ ۲۶/۱۰/۱۳۶۸- سلام الله علیها - است. برای انسانهای کوچکی مثل من، خیلی دشوار است که بخواهند - ولو از دور - درباره آن عظمت سخن بگویند. ما یک چیز و یک خیال و یک تصویر و یک نقش در ذهنمان می گذرانیم، این کجا و واقعیتها و حقیقتها که بسی عظیم تر از ذهن ماست کجا؟ واقعاً دختر پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - معمای ناگشوده ذهن بشر و معارف بشری است ... چند نمونه بسیار نادر وجود دارد که از حد توصیف و بیان بالاترند و یکی از اینها فاطمه زهرا - سلام الله علیها - است. فقط با پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - و با امیرالمؤمنین - علیه السلام - می شود او را مقایسه کرد. ۵۷ ۱۷/۱۰/۱۳۶۹- ما باید هر چه را که از مقام والای زهرا اطهر - علیها السلام - درک کرده و می فهمیم، سرمشق زندگی و حرکت خود قرار دهیم. ما باید احساس محبت به فاطمه زهرا - علیها السلام - را در زندگی خود پیاده کنیم؛ زیرا بدون پیوند عملی به اصل آن، محبت مورد سؤال قرار خواهد گرفت و در پی محبت باید اطاعت و متابعت باشد. ۵۸ ۱۷/۱۰/۱۳۶۹- باید هر حرف و کلمه و هر اشاره ای در زندگی این بزرگوار برای ما یک سرمشق باشد. به محبت دورادور و احساس محبت اکتفا نکنیم. این احساس را در زندگی پیاده نماییم. اگر محبت نباشد، این رابطه عملی به وجود نمی آید. در سایه آن محبت می شود این پیوند و پیوستگی عملی را به وجود آورد، اما بدون این پیوستگی و پیوند عملی، اصل آن محبت زیر سؤال خواهد رفت: «قل إن كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله»، دنباله محبت باید اطاعت و متابعت باشد. ۵۹ ۱۷/۱۰/۱۳۶۹- پیامبر عظیم الشان اسلام با این اعتقاد که فاطمه زهرا - علیها السلام - نمونه یک انسان کامل است بر دست او بوسه می زد و این امر نباید یک مسأله عاطفی در نظر گرفته شود. نگرش اسلام به زن از باب تکامل معنوی و انسانی اوست و در بررسیهای مربوط به فرهنگ مسائل اجتماعی و پرورش علمی زنان باید بر این اساس عمل شود. ۶۰ ۴/۱۰/۱۳۷۰- خداوند با توجه به معرفت، خلوص، صبر و فداکاری

حضرت فاطمه زهرا - علیها السلام - آن حضرت را مرکز فیوضات خود قرار داده است و ما که خود را محب آن بانوی بزرگ اسلام می دانیم باید در اطاعت، عبادت و جهاد رهرو آن حضرت باشیم. ۱۳۷۰/۱۰/۵ - ما محبت به آن حضرت را باید در عمل خود نشان دهیم. آیا به راستی ما نیز همانند فاطمه زهرا - سلام الله علیها - حاضریم برای سیر کردن گرسنگان، قرص نانی را از گلولی خود و فرزندانمان بزنیم؟ ۱۳۷۰/۱۰/۵ - خودسازی و تأثیر سازنده در محیط زندگی انسانها راهی است که فاطمه زهرا - علیها السلام - پیمود، و ما نیز به عنوان پیروان آن حضرت باید در همین راه حرکت کنیم. زهرا ی اطهر - علیها السلام - در زندگی پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله وسلم - و علی بن ابی طالب - علیه السلام - به مانند نوری می درخشد؛ و زنان مسلمان ما باید با الگو قرار دادن زندگی آن حضرت، خود را از دریای معرفت و کرامت فاطمه زهرا - سلام الله علیها - بهره مند سازند. ۱۳۷۱/۹/۲۴ - جوری است مقام آن بزرگوار که علمای بزرگ مسلمین و صاحبان فکر و نظر بحث می کردند که آیا زهرا ی اطهر - سلام الله علیها - بالاتر است یا علی بن ابی طالب - علیه السلام - این کم مقامی است که بزرگان اسلام بنشینند با هم، یکی بگوید زهرا - سلام الله علیها - بالاتر است، یکی بگوید علی - علیه السلام - بالاتر است، خیلی مقامه. ۱۳۷۱/۹/۲۴ - راه همین راهی است که امروز به فضل الهی، انقلاب جلوی پای مردم ما گذاشته است. این همان راه فاطمه زهرا - سلام الله علیها - است: خودسازی و جهان سازی. ۱۳۷۱/۹/۲۴

۶۵ - هر جا دیدید که راه علی - علیه السلام - و فاطمه - سلام الله علیها - و راه ائمه - علیهم السلام - که امروز راه این بزرگواران، همان راه امام خمینی است و اگر کسی این را نداند و نفهمیده باشد، باید در بصیرت خودش تجدید نظر کند. هر چی داریم باید در راه اینها خرج کنیم. این آن چیزی است که این عُلقه را معنا می بخشد. ۱۳۷۱/۹/۲۴ - درباره زهرا ی اطهر - سلام الله علیها - هر چه انسان بیشتر فکر کند و در حالات آن بزرگوار بیشتر تدبر کند، بیشتر دچار شگفتی خواهد شد. تعجب انسان نه فقط از این جهت است که چطور یک موجود انسانی در سنین جوانی می تواند به این رتبه از کمالات معنوی و مادی نایل بشود که البته این خود هم یک حقیقت شگفت انگیز است. بلکه بیشتر از این جهت است که اسلام با چه قدرت عجیبی توانسته است تربیت والای خود را به حدی برساند که یک زن جوان در آن شرایط دشوار بتواند این منزلت عالی را کسب کند. هم عظمت این موجود و این انسان والا تعجب آور و شگفت انگیز است، و هم عظمت مکتبی که این موجود عظیم القدر و جلیل المنزله را پدید آورده است. ۱۳۷۱/۹/۲۵

۶۷ - من از جنبه های معنوی و روحی و الهی آن بزرگوار حرفی نمی توانم بزنم. من کوچک تر از این هستم که آن چیزها را درک کنم، حتی اگر کسی هم بتواند درک بکند، نمی تواند آن چنان که حق اوست او را توصیف و بیان کند. آن جنبه های معنوی یک عالم جداگانه ای است. ۱۳۷۱/۹/۲۵ - در روایت دیگری از امیرالمؤمنین - علیه السلام - نقل شده است که فاطمه زهرا - سلام الله علیها - به ایشان می گوید ملائکه می آیند، با من سخن می گویند و مطالبی را به من می گویند. امیرالمؤمنین - علیه السلام - به ایشان می گویند: وقتی صدای ملک را شنیدی، به من بگو تا من بنویسم آنچه را که تو می شنوی و امیرالمؤمنین - علیه السلام - نوشت آنچه را که ملائکه به فاطمه زهرا - سلام الله علیها - املا می کردند و این یک کتابی شد که در نزد ائمه - علیهم السلام - بوده و هست. در روایات متعدد آمده که ائمه - علیهم السلام - برای مسائل گوناگون خود به «مصحف فاطمه» مراجعه می کردند. بعد امام - علیه السلام - می فرماید: «انه و لیس فیها حلال و حرام»، در این کتاب، احکام نیست، حلال و حرام نیست، «فیها علم ما یکون»، اما همه حوادث جاری بشری در دورانهای آینده در این کتاب هست. این چه دانش والایی است؟ این چه معرفت و حکمت بی نظیری است که خدای متعال به یک زن در سنین جوانی می بخشد؟ این مقام معنوی حضرت زهرا - سلام الله علیها - است. این مسائل معنوی تا حدود زیادی به فضایل عملی ارتباط پیدا می کند. ارتباط پیدا می کند به آنچه که از تلاش فاطمه زهرا - سلام الله علیها - ناشی می شود. ۱۳۷۱/۹/۲۵ - دختری که در کوره گداخته مبارزات سخت پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - در مکه متولد شد و در شعب ابی طالب یار و غمگسار پدر بود ... این دختر مثل فرشته نجاتی برای پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم -، مثل مادری برای پدر خود و مثل پرستار بزرگی برای آن انسان بزرگ، مشکلات را تحمل کرد؛ غمگسار پیغمبر - صلی الله علیه و آله

وسلم - شد. بارها را بر دوش گرفت، عبادت خدا کرد، ایمان خود را تقویت کرد، خودسازی کرد و راه معرفت و نور الهی را به قلب خود باز کرد؛ اینهاست آن چیزهایی که یک آدم را به کمال می‌رساند. ۷۰ ۲۵/۹/۱۳۷۱ - در دوران بعد از هجرت و در آغاز سنین تکلیف، فاطمه زهرا - سلام الله علیها - با علی بن ابی طالب - علیه السلام - ازدواج می‌کند. آن مهریه فاطمه است. آن جهیزیه فاطمه - سلام الله علیها - است. شاید همه شما بدانید که فاطمه زهرا - سلام الله علیها - که دختر شخص اول دنیای اسلام بود و پدرش بر آن مردم حاکم بود، با چه سادگی و وضع فقیرانه‌ای ازدواج خود را می‌گذراند. زندگی فاطمه زهرا - سلام الله علیها - در همه ابعاد پر از کار و تلاش و تکامل و تعالی روحی یک انسان است. ۲۵/۹/۱۳۷۱ یکی از موارد حضرت فاطمه، صحیفه فاطمیه است که تمام دانشهای معنوی مربوط به انسان در آن نوشته شده است. ۷۱ - مشکلات محیط و زندگی، فاطمه زهرا - سلام الله علیها - را کانونی برای مراجعات مردم و مسلمانها قرار می‌دهد. دختر کارگشای پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - در این شرایط، زندگی را با کمال سرافرازی پیش می‌برد. فرزندان مثل حسن، حسین و زینب تربیت می‌کند و شوهری مثل علی را نگهداری می‌کند. رضایت پدری مثل پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - را جلب می‌کند. ۷۲ ۲۵/۹/۱۳۷۱ - در دورانی هم که راه فتوحات و غنایم باز شده است، دختر پیغمبر ذره‌ای از لذتهای دنیا و تشریفات و تجملات و چیزهایی که دل دخترهای جوان و زنها متوجه آنهاست را به خود راه نمی‌دهد. ۷۳ ۲۵/۹/۱۳۷۱ - عبادت فاطمه زهرا - سلام الله علیها - یک عبادت نمونه است. «حسن بصری» که یکی از عبّاد و زُهاد دنیای اسلام است درباره فاطمه زهرا - سلام الله علیها - می‌گوید: به قدری دختر پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - عبادت کرد و در محراب عبادت ایستاد که «توزمت قدمها»؛ پاهای آن بزرگوار از ایستادن در محراب عبادت ورم کرد. ۷۴ ۲۵/۹/۱۳۷۱ - جهاد آن بزرگوار در میدانهای مختلف یک جهاد نمونه است. در دفاع از اسلام، در دفاع از امامت و ولایت، در حمایت از پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم -، در نگهداری بزرگترین سردار اسلام یعنی امیرالمؤمنین - علیه السلام - که شوهر او بود. ۷۵ ۲۵/۹/۱۳۷۱ - آن خطبه‌ای که فاطمه زهرا - سلام الله علیها - در مسجد مدینه بعد از رحلت پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - ایراد کرده است، خطبه‌ای است که به گفته علامه مجلسی، بزرگان فصحا و بُلغا و دانشمندان باید بنشینند کلمات و عبارات این خطبه را معنی کنند. این قدر پرمغز است. از لحاظ زیبایی هنری این سخن فاطمه زهرا - علیه السلام - مثل زیباترین و بلندترین کلمات نهج البلاغه و در حد سخنان امیرالمؤمنین - علیه السلام - است. فاطمه زهرا - علیه السلام - می‌رود در مسجد مدینه می‌ایستد در مقابل مردم و ارتجاعاً حرف می‌زند. شاید ایشان یک ساعت صحبت کرده است با بهترین و زیباترین عبارات و زبده‌ترین و گزیده‌ترین معانی. آن عبارتش، این فصاحت و بلاغتش، این فرزاندگی و دانشش، این معرفت و حکمتش، آن جهاد و مبارزه‌اش، آن رفتارش به عنوان یک دختر، آن رفتارش به عنوان یک همسر، آن رفتارش به عنوان یک مادر، آن احساسش به مستمندان ... این شخصیت جامع الاطراف فاطمه زهرا - علیه السلام - است؛ این الگوست؛ الگوی زن مسلمان این است. ۷۶ ۲۵/۹/۱۳۷۱ - امیرالمؤمنین - علیه السلام - یک وقت درباره فاطمه زهرا - علیه السلام - فرمود: «مَا أَعْضَبَتْني وَلَا خَرَجَتْ مِنْ أَمْرِي»؛ «یک بار این زن در طول دوران زناشویی مرا به خشم نیاورد، یک بار از دستور من سرپیچی نکرد.» فاطمه زهرا - علیه السلام - با آن عظمت و جلالت، در محیط خانه یک همسر است؛ یک زن است، همان طور که اسلام می‌گوید در محیط علم، یک دانشمند والاست. ۷۷ ۲۵/۹/۱۳۷۱ - وجود حضرت زهرا - علیه السلام - با آن حکمت، گویندگی، قدرت تحلیل سیاسی و اجتماعی و آینده‌نگری و نیز قدرت برخورد با عظیم‌ترین مسائل زمان خود، نشان دهنده این واقعیت است که یک زن مسلمان می‌تواند در سنین جوانی هم به مقامات عالی و معنوی و عرفانی دست یابد. ۷۸ ۸/۹/۱۳۷۲ - زنان مسلمان در زندگی شخصی، اجتماعی و خانوادگی خود باید زندگی فاطمه زهرا - علیه السلام - را از جهت خردمندی، فرزاندگی و عقل و معرفت الگو و سرمشق خود قرار دهند و از بُعد عبادت، مجاهدت، حضور در صحنه تصمیم‌گیریهای عظیم اجتماعی، خانه‌داری، همسررداری و تربیت فرزندان صالح از زهرای اطهر - علیه السلام - پیروی کنند؛ زیرا زندگی آن بانوی بزرگ اسلام نشان می‌دهد که زن مسلمان برای ورود در صحنه سیاست و میدان کار و تلاش و نیز ایفای

نقش فعال در جامعه همراه با تحصیل، عبادت، همسر داری و تربیت فرزندان می‌تواند پیرو فاطمه زهرا - علیها السلام - باشد و دخت گرامی پیامبر عظیم الشان الهی را الگوی خود قرار دهد. ۱۷/۹/۱۳۷۲ - ۷۹ - زنان مسلمانی که امروز در نظام اسلامی با جدیت، دلسوزی و همراه با عفت و عصمت درس می‌خوانند، طبابت می‌کنند و یا در محیط‌های اجتماعی، علمی و سیاسی فعال هستند، پیروان فاطمه زهرا - علیها السلام - محسوب می‌شوند و این جانب با همه وجود برای چنین زنانی احترام و تکریم قائل هستم. ۱۷/۹/۱۳۷۲ - ۸۰ - حضرت فاطمه زهرا - علیها السلام - خلاصه نبوت و ولایت و دارای چنان شخصیت والایی است که انسانها از درک عظمت و وسعت آن ناتوان هستند. مقام و مرتبه آن حضرت تا حدی بود که حتی کسانی که رابطه صمیمی با آن بزرگوار نداشتند، زبان به مدح او گشودند. ۵/۹/۱۳۷۳ - ۸۱ - فاطمه زهرا - علیها السلام - برترین نمونه مجسم برای زن مسلمان است و متفکرین و گویندگان مذهبی و دانشمندان باید با بیان و قلم خود ابعاد وجودی و شخصیت این بانوی بزرگ آفرینش را هر چه بهتر و بیشتر ترسیم و تبیین کنند. ۱۲/۷/۱۳۷۴

جان جانان از منظر جان و جانان

جان جانان از منظر جان و جانان کوتاه سخن صد نکته با تو گویم شاید ندیده باشی تا دسته دسته نرگس زین باغ چیده باشی هر پدیده ای که دارای ابعاد گوناگونی باشد، از منظرهای گوناگون نیز می‌توان بدان نگریست. حتی اگر آن پدیده دارای یک بُعد باشد، به تعداد جایگاه‌هایی که در برابر آن قرار می‌گیریم و از آن زاویه به آن می‌نگریم و به نظاره می‌ایستیم، نیز دارای منظرهای گوناگونی خواهد بود. اینک چنان چه آن پدیده به مرزهای بی‌نهایت نزدیک و نزدیکتر شود، منظرها و جلوه‌های آن نیز به بی‌نهایت نزدیک و نزدیکتر خواهد شد. پس از این کوتاه سخن، بر آن شدیم تا منظرهایی از جان جانان، دخت پیام آور قرآن، حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام)، را به نظاره ایستیم و چشم و دلمان را با این نظاره به طراوت نشینیم و از منظر جانان، امام انقلاب و انقلابیان حضرت امام خمینی (قدس سره)، و از منظر جان، رهبر انقلاب و انقلابیان، حضرت آیت الله خامنه‌ای (مدظله العالی)، به آن بنگریم، و از رهنمودها و سخنان حضرتشان مُستفیض و مست فیض شویم. شایان توجه است که این رهنمودها و سخنان به ترتیب زمانی، تدوین و ترتیب یافته است. امید است که مقبول افتد و در نظر آید: اگر این کار خدا خواهد و مقبول افتد در دلم و سوسه ای نیست که من آن کردم رهنمودهای حضرت امام خمینی (ره) ۱- «پیغمبر وقتی که از دنیا رفت، هیچ چیز نداشت. این هم آن حاکم دوم که دیگر توسعه حکومتش سر تا سر شرق را گرفته بود و تا اروپا هم رفته بود، تقریباً. آن هم آن حاکم که (در) زندگی اش یک پوست داشت. آن جا شب‌ها روی آن، دو تایی زن و شوهر می‌خوابیدند که حضرت امیر باشد و فاطمه زهرا (علیها السلام) و روزها علف شتر را روی آن می‌ریختند که علف بخورد آن (شتر).» صحیفه نور، ج ۳، ص ۶۹ ۱۷/۸/۱۳۵۷ - ۳ - «تمام ابعادی که برای زن متصور است و برای یک انسان متصور است، در فاطمه زهرا (علیها السلام) جلوه کرده و بوده است.» صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۸۵ ۲۶/۲/۱۳۵۸ - ۴ - «حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) یک زن معمولی نبود؛ یک زن روحانی، یک زن ملکوتی، یک زن به تمام معنا انسان، تمام نسخه انسانیت، تمام حقیقت زن، تمام حقیقت انسان (بود).» همان ۵ - «حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) زنی (است) که تمام خاصه‌های انبیا در اوست.» همان ۶ - «حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) زنی که اگر مرد بود، نبی بود. زنی که اگر مرد بود، به جای رسول الله بود.» همان ۷ - «... برای صدیقه طاهره این مسائل، این معانی حاصل است. از مرتبه طبیعت شروع کرده است. حرکت کرده است؛ حرکت معنوی، با قدرت الهی، با دست غیبی، با تربیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) مراحل را طی کرده است؛ تا رسیده است به مرتبه ای که دست همه از او کوتاه است.» همان ۸ - «اگر روزی باید روز زن باشد، چه روزی والا-تر و افتخار آمیزتر از روز ولادت با سعادت فاطمه زهرا (علیها السلام) است.» صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۷۲ ۱۵/۲/۱۳۵۹ - ۹ - «حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) زنی (بود) که فضایل او هم طراز فضایل بی‌نهایت پیغمبر اکرم و خاندان عصمت

و طهارت بود. همان ۱۰- حضرت فاطمه زهرا (علیهاالسلام) زنی که هر کسی با هر بینش درباره او گفتاری دارد و از عهده ستایش او بر نیامده، که حادثی که از خاندان وحی رسیده، به اندازه فهم مستمعان بوده و دریا را در کوزه ای نتوان گنجانند، و دیگران هر چه گفته اند، به مقدار فهم خود بوده، نه به اندازه مرتب او. همان ۱۱- «خطبه فاطمه زهرا (علیهاالسلام) در مقابل حکومت، و قیام امیرالمؤمنین و صبر امیرالمؤمنین، در مدت بیست و چند سال، و در عین حال کم‌کاری به حکومت موجود، و بعد هم فداکاری در راه اسلام، و فداکاری دو فرزند عزیزش امام مجتبی که یک خدمت بسیار بزرگ کرد و دولت جابر اموی را با آن خدمت رسوا فرمود، و خدمت بزرگ برادر ارجمندش حضرت سیدالشهداء، چیزهایی بود که همه می دانید و می دانیم و با این که عده کم و اسباب و ابزار جنگ پیش آن ها کم بود، لکن روح الهی و روح ایمان آن ها (باعث گردید) که بر همه ستمکاران عصر خودشان غلبه پیدا کردند و اسلام را زنده کردند.» صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۶۷ ۱۸/۱۲/۱۳۶۰- «مسأله آمدن جبرئیل برای کسی، یک مسأله ساده نیست. خیال نشود که جبرئیل برای هر کسی می آید و امکان دارد بیاید. این یک تناسب لازم است بین روح آن کسی که جبرئیل می خواهد بیاید و مقام جبرئیل که روح اعظم است... این معنا و این تناسب بین جبرئیل که روح اعظم است و انبیای درجه اول بوده است، مثل رسول خدا و موسی و عیسی و ابراهیم و امثال این ها. بین همه کس نبوده است؛ بعد از این هم بین کسی دیگر نشده است. حتی درباره ائمه هم من ندیده ام که وارد شده باشد این طور که جبرئیل بر آن ها نازل شده باشد.» صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۷۸ و ۲۷۹ ۱۱/۱۲/۱۳۶۴- «در هر صورت، من این شرافت و فضیلت را از همه فضایی که برای حضرت زهرا ذکر کرده اند - با این که آن ها هم فضایل بزرگی است - بالاتر می دانم، که برای غیر انبیا (علیهم السلام) آن هم نه همه انبیا، برای طبقه بالای انبیا (علیهم السلام)، و بعضی از اولیایی که در رتبه آن ها هست، برای کسی دیگر حاصل نشده. و با این تعبیری که مراد داشته است جبرئیل در این هفتاد و چند روز، برای هیچ کس تا کنون واقع نشده، و این از فضایی است که از مختصات حضرت صدیقه (علیهاالسلام) است.» همان، ص ۲۷۹ ۱۱/۱۲/۱۳۶۴ رهنمودهای مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای (مدظله العالی) ۱۴- «ساده زیستی دختر پیامبر یک نمونه برای زنان امروز جامعه ماست. ما روحیه مصرف گرایی را کنار بگذاریم و در زندگی به حد لزوم اکتفا کنیم و از افراط پرهیزیم و آرزوهای حقیر و کوچک را فدای ارزش های بزرگ بکنیم؛ نمونه کامل آن را در زندگی فاطمه زهرا (علیهاالسلام) می توان در تاریخ مشاهده کرد. جهیزیه دختر پیامبر، فقیرانه ترین جهیزیه ای بود که در آن روز در بین مردم رایج بود.» ۴/۱۱/۱۳۶۴- «در جامعه انقلابی ما اگر شأن زن از مرد بیشتر نباشد، کمتر نیست و روی این اصل باید ویژگی های زن در زمینه های گوناگون، مانند آموختن علم، جهاد، ارتباط با مرد، نقش مادری (که در) تمام این ها زندگی حضرت زهرا (علیهاالسلام) یک نمونه است)، مورد بررسی قرار گیرد.» ۱۰/۱۲/۱۳۶۴- «در صحنه تعریف معنوی فاطمه زهرا (علیهاالسلام) وارد نمی شویم، لیکن در زندگی معمولی این بزرگوار، یک نکته مهم است و آن جمع بین زندگی یک زن مسلمان در رفتار با شوهر و فرزندان و انجام وظایفش در خانه از یک طرف، و بین وظایف یک انسان مجاهد، غیور، خستگی ناپذیر در برخوردش با حوادث سیاسی مهم، بعد از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)، که به مسجد می آید و سخنرانی و موضعگیری و دفاع می کند و حرف می زند و یک جهادگر به تمام معنا و خستگی ناپذیر و محنت پذیر و سختی تحمل کن است، از طرفی دیگر.» ۲۲/۹/۱۳۶۸- «بگذارند ازدواج برای دختر مسلمان و زن جوانی که در محیط اسلامی است، مثل ازدواج فاطمه زهرا (علیهاالسلام) باشد؛ ازدواج با پیوند عشقی معنوی و الهی و جوششی بی نظیر میان زن و مرد مؤمن و مسلمان، و همکاری و همسری به معنای واقعی بین دو عنصر الهی و شریف، اما بیگانه از همه تشریفات و زر و زیورهای پوچ و بی محتوای ظاهری.» ۲۶/۱۰/۱۳۶۸- «نکته اول در باب فاطمه زهرا (علیهاالسلام) است. برای انسان های کوچکی مثل من، خیلی دشوار است که بخواهند (و لو از دور) درباره آن عظمت سخن بگویند. ما یک چیز و یک خیال و یک تصویر و یک نقش در ذهنمان می گذرانیم، این کجا، و واقعیت ها و حقیقت ها که بسی عظیمتر از ذهن ماست، کجا؟ واقعاً دختر پیامبر (صلی الله علیه وآله) معمای ناگشوده ذهن بشر و معارف بشری

است... چند نمونه بسیار نادر وجود دارد که از حد توصیف و بیان بالاترند و یکی از این‌ها فاطمه زهرا (علیهاالسلام) است. فقط با پیامبر (صلی الله علیه و آله) و با امیرالمؤمنین می‌شود او را مقایسه کرد. «۱۷/۱۰/۱۳۶۹»- «باید هر حرف و کلمه و هر اشاره‌ای در زندگی این بزرگوار (فاطمه (علیهاالسلام)) برای ما یک سرمشق باشد. به محبت دورادور و احساس محبت اکتفا نکنیم؛ این احساس را در زندگی پیاده نماییم. اگر محبت نباشد، این رابطه عملی به وجود نمی‌آید. در سایه آن محبت می‌شود این پیوند و پیوستگی عملی را به وجود آورد. اما بدون این پیوستگی و پیوند عملی، اصل آن محبت زیر سؤال خواهد رفت: «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله»؛ دنباله محبت باید اطاعت و متابعت باشد. «۱۷/۱۰/۱۳۶۹»- «پیامبر عظیم الشان اسلام با این اعتقاد که فاطمه زهرا (علیهاالسلام) نمونه یک انسان کامل است، بر دست او بوسه می‌زد و این امر نباید یک مسأله عاطفی در نظر گرفته شود. نگرش اسلام به زن از باب تکامل معنوی و انسانی اوست و در بررسی‌های مربوط به فرهنگ مسائل اجتماعی و پرورش علمی زنان باید بر این اساس عمل شود.» «۴/۱۰/۱۳۷۰»- «در روایت دیگری از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است که فاطمه زهرا (علیهاالسلام) به ایشان می‌گوید: ملائکه می‌آیند، با من سخن می‌گویند و مطالبی را به من می‌گویند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به ایشان می‌گویند: وقتی صدای ملک را شنیدی، به من بگو تا من بنویسم آن چه را که تو می‌شنوی. و امیرالمؤمنین (علیه السلام) نوشت آن چه را که ملائکه به فاطمه الزهرا (علیهاالسلام) املا می‌کردند، و این یک کتابی شد که در نزد ائمه (علیهم السلام) بوده و هست. در روایات متعدد آمده که ائمه (علیهم السلام) برای مسائل گوناگون خود، به «مصحف فاطمه» مراجعه می‌کردند. بعد امام (علیه السلام) می‌فرمایند: «انه و لیس فیها حلال و حرام»؛ در این کتاب، احکام نیست، حلال و حرام نیست. «فیها علم ما یکون»؛ اما همه حوادث جاری بشری، در دوران‌های آینده، در این کتاب هست. این چه دانش والایی است؟ این چه معرفت و حکمت بی‌ظنیری است که خدای متعال به یک زن در سنین جوانی می‌بخشد؟ این مقام معنوی حضرت زهرا (علیهاالسلام) است. این مسائل معنوی تا حدود زیادی به فضایل عملی ارتباط پیدا می‌کند. ارتباط پیدا می‌کند به آن چه از تلاش فاطمه زهرا (علیهاالسلام) ناشی می‌شود.» «۲۲ ۲۵/۹/۱۳۷۱»- «در دورانی هم که راه فتوحات و غنائیم باز شده است، دختر پیغمبر ذره‌ای از لذت‌های دنیا و تشریفات و تجملات و چیزهایی را که دل دخترهای جوان و زن‌ها متوجه آن‌هاست، به خود راه نمی‌دهد.» «۲۳ ۲۵/۹/۱۳۷۱»- «عبادت فاطمه زهرا (علیهاالسلام) یک عبادت نمونه است. «حسن بصری» که یکی از عبودیت و زهد ادنیای اسلام است، درباره فاطمه زهرا (علیهاالسلام) می‌گوید: به قدری دختر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) عبادت کرد و در محراب عبادت ایستاد که «تورم قدم‌ها»؛ پاهای آن بزرگوار از ایستادن در محراب عبادت ورم کرد.» «۲۴ ۲۵/۹/۱۳۷۱»- «آن خطبه‌ای که فاطمه زهرا (علیهاالسلام) در مسجد مدینه، بعد از رحلت پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، ایراد کرده است، خطبه‌ای است که به گفته علامه مجلسی، بزرگان فصحا و بلغا و دانشمندان باید بنشینند کلمات و عبارات این خطبه را معنی کنند. این قدر پر مغز است. از لحاظ زیبایی هنری، این سخن فاطمه زهرا (علیهاالسلام) مثل زیباترین و بلندترین کلمات نهج البلاغه و در حد سخنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. آن عبادتش، این فصاحت و بلاغت، این فرزادگی و دانشش، این معرفت و حکمتش، آن جهاد و مبارزه اش، آن رفتارش به عنوان یک دختر، آن رفتارش به عنوان یک همسر، آن رفتارش به عنوان یک مادر، آن احساساتش به مستمندان... این شخصیت جامع الاطراف فاطمه زهرا (علیهاالسلام) است. این الگوست؛ الگوی زن مسلمان این است.» «۲۵ ۲۵/۹/۱۳۷۱»- «امیر المؤمنین (علیه السلام) یک وقتی درباره فاطمه زهرا (علیهاالسلام) فرمود: «ما اغضبتنی و لا خرجت من امری»؛ یک بار این زن در طول دوران زناشویی مرا به خشم نیاورد، یک بار از دستور من سرپیچی نکرد. فاطمه زهرا (علیهاالسلام) با آن عظمت و جلالت، در محیط خانه یک همسر است؛ یک زن است همان طور که اسلام می‌گوید. (و) در محیط علم یک دانشمند والاست.» «۲۵/۹/۱۳۷۱»

بررسی تاریخی بن مایه‌ها و درون مایه‌های رخداد عاشورا از منظر امام خمینی بدون تردید امام خمینی به عنوان بنیانگذار و مؤسس انقلاب اسلامی ایران بیشترین الهام را در این حرکت اسلامی، از قیام عاشورا پذیرفته است. نگاه آسوه‌گونه ایشان به حادثه نینوا، و بکارگیری مفاهیم کربلایی در تشویق اذهان عمومی، همه بیانگر تأثیرپذیری سخت ایشان از این حادثه می‌باشد. اگرچه امام فرصت نگارش آثاری را درباره حرکت الهی امام حسین (ع) پیدا نکردند، اما در قالب سخنرانی‌های متعدد به تحلیل علل، زمینه‌ها هدف و آثار این قیام پرداخته‌اند. یکی از مباحثی که حضرت امام در خطابه‌هایشان به کرات به آن پرداخته‌اند، علل و زمینه‌های رخداد عاشورا است. اینکه اساساً چرا پس از گذشت پنجاه سال از فوت پیامبر اکرم (ص) حاکمان جامعه اسلامی به آسانی اقدام به قتل و اسارت خاندان او می‌نمایند؟ چرایی این رخداد را در کجا باید جستجو کرد؟ در نوشتار حاضر با استناد به گفتار حضرت امام به این پرسش در حد توان پاسخ داده می‌شود. مرده ریگ تفاله‌های جاهلیت «مکتبی که می‌رفت با کجرویهای تفاله جاهلیت... با شعار «لا-خبرٌ و لا-وحيٌ نزل» محو و نابود شود... ناگهان شخصیت عظیمی... قیام کرد و با فداکاری بی‌نظیر و نهضت الهی خود، واقعه بزرگی را بوجود آورد.» (صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۴۴۱) بدون تردید بخشی از علل رخداد و حادثه کربلا را باید در «عصر جاهلیت» عربستان و مناسبات فرهنگی، اقتصادی و سیاسی حاکم بر زندگی اعراب و قبایل ساکن در آن جستجو کرد. اطلاق واژه «جاهلیت» برای دوره موردنظر خود گویای واقعیتهای غیرقابل انکاری است. به جز عده معدودی از صاحب‌نظران که به نکات برجسته فکری و مدنی برای عرب عصر جاهلی قائل هستند، (۱) بیشترین آنها کاربرد واژه «جاهلیت» را برای این دوره بسیار بامسمی می‌دانند. بی‌شک استعمال این مفهوم دارای محدودیت زمانی و مکانی خاصی خواهد بود. به این معنی که از نظر زمانی مفهوم جاهلیت از پیش از بعثت تا دوستان سال قبل از آن را شامل می‌شود. چرا که در قرون پیشتر، آن سرزمین مهد تمدنهای مختلف بشری بوده است که بوسیله قرآن ما از وجود آنها آگاه شده‌ایم. نیز از نظر جغرافیایی باید اطلاق مفهوم «جاهلیت» را تمديد کرد. بخشهایی از شبه جزیره عربستان بویژه جنوب آن (یمن یا عربستان خوشبخت) به دلایل اقلیمی و جغرافیایی که بسیار حاصلخیز و مناسب برای کار کشاورزی بود و همچنین بدلیل ارتباط نزدیکی که با کشورهای همجوار بویژه ایران داشت و تأثیری که از فرهنگهای پیرامونی گرفته بود وضعیت مناسب‌تری نسبت به منطقه حجاز عربستان داشت. بنابراین با توجه به قرائن و شواهد موجود اطلاق مفهوم جاهلیت برای این قسمت از عربستان مقبول نیست. شاید کاملترین توصیف را از جامعه عربستان پیش از بعثت در نهج‌البلاغه سراغ داشته باشیم. علی (ع) در یکی از خطبه‌هایش می‌فرماید: «همانا خدا محمد را برانگیخت تا مردمان را بترساند و فرمان خدا را چنانکه باید، رساند. آن هنگام شما ای مردم عرب، بدترین آیین را برگزیده بودید و در بدترین سرای خزیده. منزلگاهتان سنگستانهای ناهموار، همنشینتان گرزه‌هایی زهردار. آبتان تیره و ناگوار، خوراکتان گلوآزار، خون یکدیگر را ریزان، از خویشاوند بریده و گریزان، بتهاتان همه‌جا برپا، پای تا سر آلوده به خطا.» (۲) محمد بن جریر طبری گزارش جالبی درباره زندگی عرب دارد. وی می‌نویسد: «قوم عرب خوارترین، بدبخت‌ترین و گمراه‌ترین قوم بود که در لانه‌ای محقر و کوچک میان دو بیشه شیر (ایران و روم) زندگی می‌کرد. سوگند به خدا، در سرزمین عرب چیزی موجود نبود که مورد طمع و یا حسد بیگانگان قرار گیرد. هر آن کس از اعراب که می‌مرد یکسره به دوزخ می‌رفت و هر آنکه زندگی می‌کرد و حیات داشت، گرفتار خواری و مشقت بود و دیگران لگدمالش می‌کردند. سوگند به خدا که در سراسر زمین قومی را نمی‌شناسم که خوارتر و تیره‌بخت‌تر از عرب باشد. وقتی اسلام در میان ایشان ظاهر شد آنان را صاحب کتاب، قادر بر جهان، دارای روزی و مالک‌الرقاب کرد.» (۳) شاخصه‌های فرهنگی عرب جاهلی در «شعر و شاعری»، «علم‌الانساب» و «علم‌الایام» و آشنایی به «علوم جوئی» خلاصه می‌شود. شعری که عرب می‌سرود اگرچه قالب دلنشین و آراسته‌ای داشت اما خالی از محتوا بود و صرفاً در وصف گل و گیاه و سبزه و یا شب و شراب و شمشیر محدود می‌ماند. رویکرد این قوم به «علم‌الانساب..» و «علم‌الایام» هم برای ارضاء تمایلات فخرطلبانه فردی و قبیله‌ای بود. به عبارت دیگر توجه عرب به این دو مقوله نه به عنوان علمی از علوم، بلکه بعنوان وسیله‌ای از برای فخرفروشی به «دیگران» بود. احمد امین درباره

وضعیت علوم در بین اعراب جاهلی می‌نویسد: «آنها از علم و فلسفه بهره نداشتند. زیرا زندگانی اجتماعی آنها درخور علم و فلسفه نبود. علم آنها منحصر به معرفت انساب یا شناختن اوضاع جوئی بود. بنابر بعضی از اخبار هم، اطلاع اندکی از علم طب داشتند ولی آنچه را که می‌دانستند کافی نبود و علم محسوب نمی‌شد. بسی خطاست که مانند آلوسی آنها را عالم و دانشمند بدانیم که می‌گوید: اعراب علم طب و معرفت احوال جوئی و اخترشماری را کاملاً می‌دانستند.» (۴) اما در حوزه «سیاست» تنها واحد سیاسی موجود و مطرح «قبیله» بود. قبیله در جامعه عرب جاهلی نه تنها شالودهٔ حیات و بقای تمام پیوستگیهای فردی و اجتماعی عرب به شمار می‌رفت، بلکه تمام ارکان شخصیت و مظاهر فکری و عقلی او را نیز شکل می‌داد. (۵) تنها جغرافیای سیاسی که عرب آن را می‌شناخت و برای آن تلاش می‌کرد «قبیله» بود، و بیرون از آن برای او حکم سرزمین «غیر» را داشت. نظام سیاسی قبیله مبتنی بر شیخوخیت و ریش سفیدی بود. در این نظام «عرف» به عنوان قانون نانوشته تعیین کننده نوع و چگونگی روابط اجتماعی افراد در درون و بیرون از قبیله بود. «جنگهای فجار» و «حلف الفضول» بعنوان دو پدیدهٔ مهم در عصر جاهلی می‌تواند مثبت نبود قانون عام و فراگیر در آن دوره باشد. در نظام ارزشی عصر جاهلی «نسب» و «ثروت» تعیین کننده پایگاه اجتماعی افراد بود. آنکه از نسب بالاتر و ثروت و مکنت بیشتری برخوردار بود در جرگهٔ شرفاء قرار می‌گرفت که در تمامی تصمیمات قبیله‌ای و امور مختلف اجتماعی تأثیرگذار بود. کار مهمی که پیامبر اسلام انجام داد تغییر همین نظام ارزشی غلط بود. در جامعه اسلامی برخلاف جامعه جاهلی تقوا و پرهیزکاری افراد بود که آنها را از پایگاه انسانی بالایی برخوردار می‌نمود. اگرچه پیامبر اکرم تلاش بیست و سه سالهٔ بی‌وقفه‌ای را در این راستا انجام دادند اما آنچه مسلم است، یک دورهٔ بیست و سه ساله برای منسوخ کردن یک فرهنگ جاهلی دیربند، دورهٔ بسیار اندکی است. فلذا بعد از فوت پیامبر آرام آرام دوباره جامعه اسلامی به تفکرات جاهلی بازگشت، تا آنجا که در سال ۶۱ هجری منظومه فکری دشمنان امام حسین (ع) کاملاً محاط در چارچوب عصبیت قبیله‌ای بود و همه چیز را از دریچه شعب و منافع شعبی خود می‌دیدند. مسئلهٔ دیگری که به عنوان میراثی شوم از عصر جاهلیت به دورهٔ اسلامی منتقل شده و در جریانات سیاسی و اجتماعی بسیار تأثیرگذار بود، منازعات درون قبیله‌ای تیره‌های قریش بود که با مرگ عبد مناف آغاز ریاست یکی از فرزندان او بنام عمرو (هاشم) آغاز شده بود. عبدمناف پسر سرشناس قصی بن کلاب که نسل رسول اکرم به قصی از طریق او متصل می‌شود به غیر از عمرو (هاشم) پسران زیر را از خود به جای گذاشت: عبد شمس، مطلب، ابو عمرو و ابو عبید. با فوت عبد مناف مناصب اجتماعی که بر عهده او بود و بین هاشم و عبد شمس تقسیم شد. بدینصورت که منصب رفادت (اطعام حجاج) و سقایت به هاشم و منصب قیادت (فرماندهی جنگها و شاخهٔ نظامی قریش) بر عهده عبد شمس گذاشته شد. علاوه بر این بطور کلی ریاست قریش بعد از عبدمناف به هاشم واگذار شد. ابن اسحاق در بیان علت این تصدی نوشته است که علیرغم آنکه عبد شمس بزرگتر از هاشم بود، ولی چون وی همواره سفر می‌کرد و کمتر در مکه اقامت داشت و علاوه بر این مردی عیالمند و تنگدست بود، هاشم متصدی این امر شد. (۶) از همین زمان قبیله قریش به دو شاخهٔ مهم بنی هاشم و بنی عبد شمس تقسیم می‌شود که در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی رقابت فشرده‌ای را با هم شروع کردند. در زمان هاشم، تیرهٔ او تفوق قابل توجهی در دو زمینه نسبت به تیره عبد شمس داشت: نخست اینکه شخص هاشم نسبت به عبد شمس دارای مال و منال زیادی بود و علاوه بر آن منشأ تحولات مهمی در عرصه اقتصاد و تجارت مکه با اقوام همجوار شده بود. راه‌اندازی سفرهای تجاری زمستانی و تابستانی از مکه به مدینه و شام و بالعکس از ابتکارات او به شمار می‌رود. دومین برتری هاشم به کرامت نفس و بذل و بخشش‌های زیاد او برمی‌گردد که حسادت رقبای او را به همراه داشت. در این میان امیه - فرزند متمول عبد شمس بیش از هر کس دیگری به موقعیت اجتماعی هاشم حسادت می‌ورزید. کینه‌ورزیهای او نسبت به عمویش منشأ افسانه‌پردازیهایی بسیاری شده است که صد البته در درون خود واقعیتهایی را نهفته دارند. گزارش هشام بن محمد را بخوانید: «امیه که مردی ثروتمند بود کوشید تا خود را در نیکوکاری به هاشم برساند ولی موفق نشد. بنابراین گروهی از قریش او را شماتت کردند و بر حسد امیه افزودند. امیه از هاشم خواست تا حکمی تعیین کنند تا در باب

آن دو رأی دهد. هاشم این پیشنهاد را به این شرط پذیرفت که بازنده محکوم به پرداخت پنجاه ماده شتر برای کشتن در مکه و ده سال تبعید از مکه گردد. امیه شروط هاشم را پذیرفت و هر دو برای حکمیت نزد کاهن بنی خزاعه رفتند کاهن به شرافت هاشم رأی داد و امیه به ناگزیر شترها را کشت و خود نیز برای ده سال تبعید به شام رفت. این حکمیت آغاز دشمنی میان بنی هاشم و بنی امیه بود.» (۷) بعد از فوت هاشم تیره بنی امیه بر اقتدار اقتصادی خود افزوده و روز به روز تفوق مالی خود را نسبت به تیره‌ها و قبایل دیگر افزایش می‌دهند و این در حالی است که تیره بنی هاشم بعد از فوت رئیس خود از نظر اقتصادی در سرایشی افول و نزول می‌افتد چرا که مرگ هاشم در خارج از مکه و ماندن تنها فرزند او در غربت و سپس قرار گرفتن عبدالمطلب (فرزند هاشم) تحت سرپرستی مطلب و نبود نبوغ اقتصادی بالا-تر و جانشینان او بویژه عبدالمطلب، همه این عوامل دست در دست هم داد تا بنی هاشم فقط به خوشنامی خود بی‌بالد و دیگر توان رقابت اقتصادی با بنی امیه را نداشته باشد. تنگدستی ابوطالب سرشناس‌ترین پسر عبدالمطلب نیز حکایت از افول اقتصادی عبدالمطلب می‌تواند داشته باشد. از آنچه گفته شد دو نتیجه می‌توان گرفت: ۱- عبدالمطلب پس از مرگ هاشم (پدر) تمام اقتدار اقتصادی او را پیدا نکرد ۲- بنی امیه با حفظ مقام قیادت و نفوذ فوق‌العاده در دارالندوه، منزلت اجتماعی روزافزونی در مکه یافتند تا آنکه در زمان ظهور اسلام، خصوصاً پس از جنگ بدر به ریاست و سروری قریش و مکیان رسیدند. (۸) رقابت این دو تیره سرشناس قریش با بعثت پیامبر (که خود از تیره بنی هاشم بود). نه تنها به پایان نرسید بلکه رنگ جدی‌تری به خود گرفت چرا که بنی امیه حتی ادعای نبوت حضرت رسول را هم در راستای رقابت تیره‌ای تفسیر می‌نمود و درصدد خنثی کردن آن بود. نه تنها ابوسفیان رئیس تیره بنی امیه در زمان بعثت پیامبر این نگره را داشت بلکه یزید بن معاویه - نوه او - هم در سال ۶۱ هـ. در این مدار سیر می‌نمود. آمده است که یزید آنگاه که اهل بیت عصمت را در شام بر وی وارد کردند با چوب بر دندانه‌های سرمطهر امام حسین (ع) می‌زد و این شعر را بر زبان می‌راند: لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل قبيله بنی هاشم با سلطنت بازی کردند پس نه خبری آمد و نه وحی‌ای نازل شد. (۹) «... مذهبه‌ای باطل که شالوده‌اش از سقیفه بنی ساعده ریخته شد و بنیانش بر انهدام اساس دین بود جای گیر حق شده بود.» (کشف‌الاسرار، ص ۱۷۴) از نظر امام خمینی یکی از مهم‌ترین علل رخداد عاشورا حادثه‌ای بود که همان‌روز فوت پیامبر در سقیفه بنی ساعده اتفاق افتاد و مسلمانان با فراموش کردن توصیه‌ها و وصایای پیامبر درباره علی (ع) بر خلافت ابوبکر اجماع نمودند. ایشان از این واقعه به تعبیر «اعظم مصیبت‌ها» یاد می‌کنند و عزای آن را از «عزای کربلا» بالاتر می‌دانند: «بالاترین مصیبتی که بر اسلام وارد شد، همین مصیبت سلب حکومت از حضرت امیر سلام‌الله علیه بود و عزای او از عزای کربلا- بالاتر بود. مصیبت وارده بر امیرالمؤمنین و بر اسلام بالاتر است از آن مصیبتی که بر سیدالشهداء... وارد شد. اعظم مصیبت‌ها این مصیبت است که نگذاشتند بفهمند مردم اسلام یعنی چه؟» (۱۰) در سقیفه بنی ساعده چه اتفاقی افتاد؟ آنچه در سقیفه بنی ساعده اتفاق افتاد بازگشت دوباره اعراب به تفکرات قبیله‌ای پیش از بعثت بود. شیوه انتخاب جانشین پیامبر دقیقاً با معیارها و سنن قبیله‌ای صورت گرفت. درباره مشروعیت خلیفه و بطور کلی جانشینی پیامبر اختلاف نظرهای مهمی بین شیعیان و اهل تسنن وجود دارد. شیعیان انتخاب جانشین پیامبر را به شیوه نص صریح و اشارات بین پیامبر در حجه‌الوداع می‌دانند و تنها علی (ع) را شایسته این مقام می‌دانند و آنچه را که در سقیفه اتفاق افتاد و به انتخاب ابوبکر انجامید باطل می‌دانند. در مقابل، اهل تسنن انتخاب جانشین پیامبر را نه به توسط خود او بلکه امری می‌دانند که به عهده خود مسلمانان گذاشته شده بود و بالاجماع باید درباره آن تصحیح می‌گرفتند. اما اگر از نزدیک، سقیفه را با عنوان یک «متن» در «زمینه تاریخی» خود مورد بررسی قرار دهیم به نتایج مهمی خواهیم رسید. فتح مکه توسط سپاه اسلام در سال هشتم هجری بزرگترین پایگاه دشمنان پیامبر را فروریخت و با تصرف آن و تسلیم رؤسای قریش، اسلام به عنوان حاکمیت بلامنازع شناخته شد. قبایل دیگری که تا این زمان اسلام نیاورده بودند، فوج فوج با فرستادن نمایندگان خود به مدینه اعلان مسلمانی در پیشگاه پیامبر اسلام نمودند تا از این طریق همچنان به حیات قبیله‌ای خود ادامه دهند. از اینرو سال نهم هجری با عنوان «عام الوفود» در تاریخ اسلام ثبت شد و بخش اعظمی از قبایل جزیره‌العرب در این سال به

جرگه اسلام پیوستند. بدون تردید اسلام آوردن این قبایل نه از روی ایمان قلبی بلکه از روی ترس و به اقتضای مصلحت زمانه بود. این قبایل که بطور تقریبی شاید هفتاد درصد کل قبایل شبه‌جزیره را شامل می‌شدند، اگرچه اعلان مسلمانان کردند ولی مؤمن به مبانی و مبادی اسلام نشده و آن را درک نکرده بودند. برای اثبات این ادعا دلایل زیر را می‌توان ارائه کرد: ۱- قرآن کریم بطور صریح در سوره حجرات آیه ۱۴ به این مسئله اشاره کرده است: «قالت الاعراب امنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا و لئما یدخل الایمان فی قلوبکم...» «ای رسول اعراب بر تو منت نهاده گفتند ما بی‌جنگ و نزاع ایمان آوردیم به آنها بگو شما که ایمانتان از زبان به قلب وارد نشده است به حقیقت هنوز ایمان نیاورده‌اید، لیکن بگوئید ما اسلام آوردیم...». ۲- ارتداد قبایل بلافاصله بعد از فوت پیامبر دلیلی دیگر بر مدعای بالا است. بسیاری از قبایل عربستان با آگاهی از فوت پیامبر اعلان کردند که دیگر هیچ‌گونه ارتباط دینی و حکومتی با مدینه ندارند و بر اعتقادات و باورهای قدیم خود برگشته‌اند. ظهور پیامبران دروغینی همچون طلیحہ بن خویلد، سجاح، مسیلمه کذاب و اسود عنسی با انگیزه‌های حسادت به سیادت قریش، شرکت در حاکمیت متمرکز جزیره‌العرب، تصور باج‌گونه داشتن از حکم دینی زکات و... همه بیانگر درک ناقص و ناتمام این قبایل از دین اسلام و مبانی آن می‌باشد. ۳- درخواستهایی که نمایندگان این قبایل از پیامبر در قبال قبول اسلام داشتند خود گویای این واقعیت می‌تواند باشد. تقاضاهایی همانند حلال شمردن زنا، ربا، شراب، گرفتن رهبری مسلمانان پس از پیامبر، نگه‌داشتن بت‌عباده و... همه مبین درک نادرست این قبایل از مفاهیم و احکام شرع مقدس اسلام بود. در چنین شرایطی که مفاهیم عمیق اسلامی در ذهن و دل اعراب کاملاً رسوخ نکرده و آنها را از درون متحول نکرده بود پیامبر دار فانی را وداع گفت. در اجتماع سقیفه گروه‌های مختلف سیاسی، با برداشت‌های متفاوت از نصوص دینی برای تعیین جانشینی پیامبر تجمع نمودند. انصار گروه انصار خدمات شایان توجهی را در عصر نبوت برای حرکت اسلامی انجام داده بود و در اکثر غزوات دوشادوش پیامبر شمشیر زده و مهمتر از آن مهاجرین را که تمامی مال و منال خود را در مکه جا گذاشته و به مدینه پناه آورده بودند، امان داده و صادقانه هر آنچه داشتند در طبق اخلاص گذاشته و با مهمانان و برادران دینی خود تقسیم نمودند. حضرت فاطمه زهرا در خطبه‌ای آنان را «مهد اسلام و بازوی ملت» نامیده بود. (۱۱) از اینرو انصار در اجتماع شتاب‌آلود سقیفه خود را از هر حیث شایسته جانشینی پیامبری می‌دانستند که در خدمت و کمک به او از هیچ امری دریغ نورزیده بودند. اما دو مسئله باعث ضعف و تزلزل در جبهه انصار شد: الف: منازعات درون گروهی در تیره‌های انصار بین اوس و خزرج که جنگهای زیادی در عصر جاهلیت با هم داشته‌اند و هنوز آن خصومتها را کاملاً فراموش نکرده بودند. به همین دلیل زمانی که سعد بن عباده رئیس خزرجی انصار به عنوان نماینده معرفی می‌شود اوسی‌ها بر نمی‌تابند و شتابزده با ابوبکر مهاجر بیعت می‌کنند. حتی بشیر بن سعد پسر عموی سعد بن عباده از اولین کسانی بود که طرف مهاجرین را گرفت. ب: نظام قبیله‌ای حاکم بر «نسب» ارزش بالایی قایل است. فلذا وقتی ابوبکر در بیان فضایل «مهاجرین اولین» به رابطه نسبی و عشیره‌ای آنها با پیامبر اشاره می‌کند و متذکر می‌شود که مهاجرین از انصار برترند چرا که آنها خویشاوندان پیغمبر و نخستین کسانی هستند که به او گرویدند در حالی که همه مردم با آنها مخالف بودند و آزارشان می‌دادند آنها در پرستش خدا و یاری پیغمبر ثبات ورزیدند، دیگر انصار در این عرصه چون جوابی نداشتند یک قدم عقب نشسته و پیشنهاد امیری از ما و امیری از شما را مطرح نمودند که ابوبکر با رد آن عنوان کرد ما باید امیر و شما وزیر ما باشید و ما بی‌مشورت شما کاری نخواهیم کرد. مهاجرین تفسیر مهاجرین از مقوله جانشینی پیامبر بگونه‌ای بود که به آسانی می‌توانست رقبای جدی خود را از صحنه خارج کند. گروه مهاجر بواسطه سابقه درخشانی که در یاری پیامبر و همراهی او داشتند به عنوان مسلمانان اولیه که در روزهای سخت مکه تمام دارایی خود را رها کرده و با پیامبر به مهاجرتی سرنوشت‌ساز دست زده بودند، کسب مقام جانشینی پیامبر را پاداشی برای زحمات طاقت‌فرسای خود می‌دانستند. ابوبکر، عمر، سعد وقاص، ابو عبیده جراح و دیگر مهاجرین اولین به عنوان یاران نزدیک پیامبر جزو «سابقون» بودند و از این جهت مقام و مرتبت بالایی در بین پیامبر و مسلمانان داشتند. اما آنچه که انصار را بطور کامل اسکات نمود و چونان برهان قاطعی، بر

فرق‌شان فرونشست، احتجاجی از ابوبکر بود که آشکارا از منطق قبیله جاری شده بود و با روابط قدرت در نظام قبیله حمایت می‌شد. وی افزود: «ای گروه انصار هرچه از فضیلت خود بگوئید، شایسته آنید، امّا عرب این کار را جز برای این طایفه قریش نمی‌شناسد که خاندان و نسبشان بهتر و مهمتر است.» (۱۲) ضربه دوم از طرف مهاجر زمانی نواخته شد که ابوبکر روایت «الائمه من قریش» (۱۳) را از طرف حضرت رسول نقل نمود. دیگر انصار را یاری مقاومت نبود و باید بر حاکمیت جبری تفکر قبیله‌ای که خود نیز محصور آن بودند تن می‌دادند. بنی‌هاشم اگرچه بنی‌هاشم بدلیل اشتغال به امور کفن و دفن پیامبر (س) در سقیفه حضور فیزیکی نداشتند، امّا جایگاه معنوی آنها در ساختار سیاسی جامعه اسلامی بگونه‌ای بود که نادیده انگاشتن آنها محال می‌نمود. علی (ع) و اطرافیانش زمانی از اجتماع سقیفه باخبر شدند که دیگر مسلمانان با ابوبکر بیعت نموده و در حال بازگشت بودند. نقل شده است که انصار در جواب علی (ع) که چرا با من بیعت نکرده و با آنها بیعت نمودید گفتند: اگر شما زودتر می‌آمدید ما با شما بیعت می‌کردیم، امّا حالا دیگر چون بیعت کرده‌ایم، آن را نمی‌شکنیم. اگرچه جواب انصار بر مبنای گفتمان محض قبیله‌ای استوار بود امّا باز قابل پذیرش نمی‌تواند باشد چرا که یکسال قبل همانها در غدیر خم با علی (ع) بیعت کرده بودند. امّا اینکه چرا مهاجر به عمد بنی‌هاشم و بویژه علی (ع) را با آن همه سوابق درخشان به فراموشی سپردند مسئله‌ای است قابل تأمل. همچنانکه امام خمینی در جایی اشاره کرده است قریش حسادت و کینه شدیدی نسبت به علی (ع) داشتند. (۱۴) حسادت بواسطه مهر و محبت‌های بی‌دریغی که پیامبر در دوران حیات به او مبذول می‌داشت و کینه به آن دلیل که در عصر نبوت و در جنگ‌های پیامبر با مشرکین قریش بسیاری از شرفاء و بزرگان آن قبیله توسط علی (ع) به قتل رسیده بودند و همین مسئله تخم کینه و دشمنی را در دل بازماندگان آنها کاشته بود. این کینه‌ورزی و حسادت تئوریزه هم شد و قریشی‌ها شعار سردادند که «عرب دوست نداشته که نبوت و خلافت در یک خاندان باشد بنی‌هاشم بر سایرین تکبر خواهند کرد.» (۱۵) مطلب دیگر که در این راستا قابل تأمل می‌باشد این است که عرب در بستری که محاط در تفکرات قبیله‌ای است وقتی به دو شخصیت برجسته و یار نزدیک پیامبر نگاه می‌کند بر اساس معادلات عشیره‌ای ابوبکر را بناگزیر بر علی (ع) ترجیح می‌دهد. زیرا او امتیازاتی دارد که علی (ع) از آن بی‌بهره است. نخست اینکه ابوبکر در سال ۱۱ هجری چهل سال به بالا- دارد و در تفکر عرب دارای عقل کامل می‌باشد، برعکس علی (ع) هنوز جوانی بیش نیست. دوم اینکه از زمان پیش از بعثت، ابوبکر مقام قاضی و داور را در اختلافات بین‌قبایلی ایفا می‌کرد و بدینوسیله از یک موقعیت و وجهه مناسبی در بین قبایل برخوردار بود. مهمتر از همه اینها ابوبکر آشنا به علم‌الانساب بود که امتیاز بزرگی در جامعه عرب به شمار می‌رفت. ملاحظه می‌کنید که از منظر معادلات قبیله‌ای کفه ترازو به نفع ابوبکر سنگینی می‌کند و علی (ع) به نیکی درمی‌یابد که عرب تصحیح گرفته است عقیده را قربانی قبیله نماید. امویان بدون تردید تیره اموی قریش بدلیل سابقه سیاهی که در دشمنی با پیامبر داشته‌اند هیچ امیدی در سقیفه بنی‌ساعده برای کسب خلافت جامعه اسلامی نداشتند امّا با حضور فعال خود در این حادثه برای چند دهه آتی می‌اندیشیدند. آنها با جذب شخصیت‌های موجهی مانند عثمان و عبدالرحمن بن عوف سعی در احراز وجهه موجه برای حزب خود بودند. با همه این اوصاف راقم سطور بر این باور است که حادثه سقیفه بیشترین فایده را در بین گروه‌های مطرح برای امویان در پی داشته است. چرا که با خلافت ابوبکر آرام آرام امویان بدلیل شایستگی‌های زیادی که در عرصه امور نظامی داشتند در سپاه اسلام وارد شدند و شاخه نظامی خلافت را در اختیار گرفتند تا آنجا که در جریان واقعه ارتداد قبایل عربستان در روزهای آغازین خلافت ابوبکر لشکریان متعددی برای سرکوبی آنان فرستاد که به گفته مقریزی فرماندهی پنج لشکر از یازده لشکر گسیل شده از تیره امویان بود (۱۶) و هم آنان بودند که رهبری فتوحات بزرگ در عراق و شام و سپس ایران و مصر و آفریقا را بر عهده داشتند. «بدین سان اشراف مردم در جاهلیت به اشراف آنان در اسلام نیز بدل شدند.» (۱۷) پس بیجا نیست اگر حادثه سقیفه بنی‌ساعده را که براستی بگفته امام باید از آن به عنوان «اعظم مصیبت‌ها» یاد شود، مقدمه شومی برای رخداد عاشورای ۶۱ بدانیم آنجا که ۲۵ سال علی (ع) را به گوشه‌نشینی اجباری فرستادند تا مقدمات هدم اسلام و اولیاء آن را فراهم سازند. «او (یزید) هدر می‌داد مال مسلمین

را، همان شیوه‌ای که پدرش معاویه هم داشت.» (صحیفه امام، ج ۵، ص ۱۹۳) «یزید» یک آدم قاچاق بود، برای اینکه یک آدمی بود که می‌خواست این ملت را استثمار کند، می‌خواست بخورد این ملت را، منافع ملت را می‌خواست خودش بخورد و اتباعش بخورند.» (صحیفه امام، ج ۴، ص ۳۲۴) امام خمینی عامل مهم دیگری را که زمینه‌ساز قیام عاشورا می‌داند فساد مالی خلفا و شیوه برخورد آنها با بیت‌المال مسلمین می‌باشد. بدون تردید یکی از انحرافات اساسی که بعد از رحلت پیامبر در جامعه اسلامی به مرور و آرام آرام شکل گرفت در حوزه امور مالی و چگونگی تقسیم اموال عمومی در بین مسلمانان بوده است. از آنجا که در زمان حضرت رسول مسلمانان از وضعیت مالی مطلوبی برخوردار نبودند و غالباً با تنگدستی و مسکنت روزگار می‌گذرانند فرصتی برای پیامبر پیش نیامد تا الگوی کاملی را از خود در اداره امور مالی جامعه اسلام بجا بگذارند، با اینحال به دو مسئله حساسیت ویژه‌ای داشت: نخست اینکه در تقسیم بیت‌المال درباره همه مسلمانان بطور کامل مساوات و برابری را رعایت کرده و فرقی بین نو مسلمانان و السابقون قائل نمی‌شد. پیامبر در جواب اعتراض برخی از صحابه به این شیوه می‌فرمودند آنچه باید رعایت شود احتیاج و مساوات است و جزای سابقه و فضیلت را خداوند خواهد داد. (۱۸) دوم اینکه به هیچ‌وجه من الوجوه مالی را در خزانه ذخیره نمی‌کردند و بلافاصله پس از رسیدن مال آن را بین مسلمانان تقسیم می‌نمودند. (۱۹) دلیل این امر هم به مطلبی برمی‌گردد که پیشتر به آن اشاره شد و آن وضعیت مالی نامناسب مسلمانان بوده است. ابوبکر در امور مالی دقیقاً به سنت پیامبر پایدار ماند و با اینکه از نظر مالی مسلمانان وضعیت‌شان رو به بهبودی بوده است، همان دو ویژگی را که پیامبر آن را اصل قرار داده بود و علیرغم اعتراضات زیاد بویژه از طرف عمر، همچنان تاسی جستن به شیوه پیغمبر را بهترین روش می‌دانست. (۲۰) امّا خلیفه دوم (عمر بن الخطاب) اگرچه مثل پیامبر و ابوبکر مال مسلمین را مطلقاً متعلق به خود نمی‌دانست و استفاده از آن را برای منافع شخصی و خانوادگی شدیداً نادرست دانسته و از آن پرهیز می‌نمود. (۲۱) امّا بدعتهایی در این دوره پدید آمد که مخالف با سنت پیامبر و مضرّ برای آینده جامعه اسلامی بود. با توجه به فتوحات مهمی که در دوره عمر صورت گرفت و دو امپراتوری بزرگ آن زمان ایران (بطور کامل) و روم (بخش اعظمی از آن) زیر سمّ ستوران سپاه اسلام فتح شده و غنایم سرشاری از آن سرزمینها به مدینه منتقل شده بود، دیگر عملاً تقسیم همه این اموال در بین مسلمانان بدون ذخیره نمودن بخشی از آن در بیت‌المال معقول به نظر نمی‌رسید. چرا که حجم این غنایم آنقدر زیاد بود که توزیع همه آن خطرناک و مضرّ برای خود مسلمانان بود و دیگر آنکه امپراتوری اسلام برای اداره سرزمینهای مفتوح هزینه‌های هنگفتی را متحمل می‌شد، پس منطقی بود اگر «دیوان» اداری تأسیس می‌شد تا درآمدها، هزینه و مخارج دولتی را دقیقاً بررسی می‌کرد و بخشهای مختلف امپراتوری اسلامی را تأمین مالی می‌نمود. بنابراین در این بخش انتقادی به عملکرد عمر نیست امّا اشتباه بزرگ ایشان در تقسیم ناعادلانه بیت‌المال در بین مسلمانان بود. بدینصورت که بین عرب و غیر عرب، زن و مرد، آزاد و موالی، السابقون و نومسلمانان تمایز قائل شده و مدعی بود که نمی‌تواند کسانی که همراه پیامبر می‌جنگیدند با آنکه در برابر او شمشیر می‌کشیدند و بعداً مسلمان شدند، برابر بگیرد و بدین ترتیب به تقسیم نامساوی اموال بر اساس سابقه و نسب حکم نمود. (۲۲) نتیجه این سیاست ایجاد شکاف طبقاتی عمیق در بین مسلمانان بود. امّا تا زمان مرگ عمر عوارض آن ظاهر نشد، چرا که عمر هیچ وقت به صحابه اجازه خروج از مدینه و سرمایه‌گذاری اموال‌شان را نداد و همواره می‌گفت: «در حرّه (خروجی مدینه) می‌ایستم و یک دست بر گلوی عرب و دست دیگر بر بند جامه‌اش می‌گذارم و اجازه نمی‌دهم عرب به جهنم بیفتند.» (۲۳) امّا با روی کار آمدن خلیفه سوم و سیاست مالی اتخاذ شده از طرف او عمق فاجعه روشن شد. عثمان بن عفان علاوه بر اینکه راه خلیفه دوم را در تقسیم نامساوی اموال ادامه داد، علاوه بر آن بذل و بخشش‌های بی‌حد و حصری به خویشاوندان و بستگان خود که عمدتاً از تیره امویان قریش بودند و بیشتر آنها مطرود و تبعیدی پیامبر به حساب می‌آمدند، انجام داد. مضافاً به اینکه وی برعکس خلفای پیشین زندگی اشرافی و مجلّی را در پیش گرفته و به تنهایی در شهر مدینه چهار قصر برای خود ساخته بود. و همیشه می‌گفت: «خدای عمر را بیامرزد، کیست که طاقت او را داشته باشد. من مال دارم و از مال خودم می‌خورم، پیرم و باید غذای نرم

بخورم» (۲۴) از دوره خلافت عثمان به «حاکمیت اشراف قریش» (۲۵) یاد می‌شود که نتیجه مستقیم آن قدرت و قوت یافتن تیره اموی بود که تمامی ارکان دستگاه خلافت را در طول دوازده سال خلافت عثمان به زیر سیطره نفوذ خود درآوردند. ابن ابی الحدید نقل می‌کند که «حارث بن الحکم (مطرود پیامبر) از طرف عثمان برای جمع‌آوری زکات «قضاعه» مأمور شد. وقتی اموال جمع شده را آورد، خلیفه یکجا تمام آنها را بخشید» (۲۶) در نوبتی دیگر عثمان خمس غنایم مصر یا افریقیه را به پسرعمویش مروان بن الحکم (تبعیدی پیامبر) و سیصد هزار درهم به عمویش حکم و حارث به حکم پسر دیگرش بخشید. (۲۷) ابن خلدون از قول مسعودی نقل می‌کند که «در روزگار عثمان صحابه پیامبر املاک و اموال فراوانی بدست آوردند چنانکه روزی که خود عثمان کشته شد در نزد خزانه‌دار او یکصد و پنجاه هزار دینار و یک میلیون درهم موجود بود. و بهای املاک او در وادی القری و حنین و دیگر نواحی دویست هزار دینار بود و شتران و اسبان بسیاری داشت و هشت یک یکی از متروکات زیر پس از مرگ او پنجاه هزار دینار بود و او پس از مرگ هزار اسب و هزار کنیز بجای گذاشت و محصول طلحه از عراق در هر روز هزار دینار و از ناحیه شراه بیش از این مبلغ بود و در اصطبل عبدالرحمن بن عوف هزار اسب و هزار شتر بود و او ده هزار گوسفند داشت و ربع ماترک او پس از مرگش بالغ بر هشتاد و چهار هزار دینار بود و زیدبن ثابت از شمش زر و سیم مقداری بجای گذاشت که آنها را با تبر می‌شکستند و این علاوه بر اموال و املاکی بود که بهای آنها به صد هزار دینار می‌رسید و زیر خانه‌ای در بصره و خانه‌های دیگری در مصر و کوفه و اسکندریه برای خود بنیان نهاده بود و همچنین طلحه خانه‌ای در کوفه بنا کرد و خانه دیگری در مدینه بنیان نهاد و آنرا از گچ و آجر و چوب ساج بساخت و سعد بن ابی وقاص خانه‌ای برای خود در عقیق بنا کرد که سقفی بلند داشت و فضای پهناوری بدان اختصاص داد و بر فراز دیوارهای آن کنگره‌ها بساخت. و مقدار خانه‌ای برای خویش در مدینه بساخت که از درون و بیرون گچ کاری بود و یعلی بن منبه پنجاه هزار دینار و مقداری زمین و آب و جز اینها بجای گذاشت و بهای املاک و ماترک دیگر او سیصد هزار درهم بود» (۲۸) بذل و بخششهای بیش از حد به خویشاوندان اموی و دیگر سیاستهای نادرستی که از طرف عثمان اتخاذ شد و جای بحث آن در این مقال نیست، زمینه‌های نارضایتی و شورش را بر علیه او در مدینه فراهم نمود. و اینجا بود که عثمان اشتباه دوم خود را مرتکب شد و آن لغو ممنوعیت خروج صحابه بزرگ مسلمانان از مدینه بود که از زمان عمر به اجرا درمی‌آمد. اگر چه عثمان به قصد دور نمودن صحابه از مدینه و از بین بردن زمینه‌های شورش دست به چنین اقدامی زد اما این سیاست نه تنها مخالفتها را از بین نبرد بلکه مقدمه‌ای شد برای قریش اقتصادپیشه که در تمامی سرزمینهای حاصلخیز امپراتوری اسلامی پراکنده شده و به کار سرمایه‌گذاری اقتصادی پرداختند. به عبارت دیگر سرمایه‌های انباشت شده بلامصرف صحابه بزرگ با لغو ممنوعیت خروج از مدینه برای تجارت و استهلاک اراضی در سراسر بلاد اسلامی بکار گرفته شد. از این زمان دیگر بدون هیچ‌گونه مانع و رادعی مال‌اندوزی و سرمایه‌گذاری هدف اولیه اکثر صحابه بزرگ همانند طلحه و زبیر و... بود و جز این است که همین صحابه بزرگوار با فرورفتن در گرداب تجملات دنیوی، «عقیده» را قربانی «غنیمت» نمودند تا آنجا که حاضر شدند بخاطر آن در آوردگاه جمل رودروی علی (ع) صف‌آرایی کنند. سیاست مالی عثمان دو نتیجه مهم در برداشت. نخست اینکه سیاست مالی محکمی که دو خلیفه پیشین برای برقراری آن، بر اساس مالکیت محدود و مساوات، زحمات زیادی متحمل شده بودند بر هم زد و او اکنون بابی‌ارادگی خود، آن را بصورت مالکیت‌های بزرگ درآورده بود. دوم اینکه بنی‌امیه که همان طبقه ثروتمند و مالک را تشکیل می‌دادند بر سر مسلمانها و اموال آنان مسلط شدند. تسلط بنی‌امیه نتیجه منطقی اصلی بود که در سقیفه بنی‌ساعده برای خلافت، مقرر کرده بودند. در آنجا - همانطوریکه گفته آمد - پس از آنکه خلافت را از آن قریش دانستند (به بهانه اینکه اشرف عرب‌اند) بنی‌هاشم را با اینکه از قریش بودند به دلیل آنکه (به گفته عمر) اگر خلافت و نبوت در یک خاندان باشد بنی‌هاشم بر سایرین تکبر خواهند کرد، از خلافت محروم کردند و چون پس از هاشم سیادت قریش در خاندان اموی استقرار یافته بود طبیعتاً خلافت از آن این خاندان می‌بایستی باشد منتهی در انتخابات اولیه خلافت، زمینه خلافت بنی‌امیه فراهم نبود زیرا که این قوم هنوز

نومسلمان بودند و سابقه مسلمانی لازم را نداشتند. علاوه بر اینکه در جاهلیت هم، با اسلام دشمنی فراوانی کرده بودند که هنوز آن را مردم به یاد داشتند. رئیس امویان ابوسفیان، کسی بود که تا آخرین لحظه امکان در برابر اسلام ایستادگی کرد و تا ناچار نشد اسلام را نپذیرفت. بدین جهت خلافت اول و دوم به دو خاندان کوچک قریش یعنی «یتیم» و «عدی» رسید. اینک در عهد عثمان امویان خلافت یافته به مردم تکبر می فروختند، چیزی که عمر از بیم آن، بنی هاشم را از خلافت دور کرده بود. آن زمان که علی (ع) خلافت مسلمین را پذیرفت بر تقسیم برابر و عادلانه اموال - به شیوه پیامبر (ص) - تأکید مؤکد داشتند. در پاسخ به سخن یک زن عرب که بر تساوی بین عرب و عجم توسط او اعتراض می کرد، فرمودند: «من به کتاب خدا عزوجل نظر کردم و در آن هیچ اشاره‌ای نسبت به برتری فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق ندیدم.» (۲۹) بدون تردید چنین سیاستی که تأکید بر ملاکهای «عقیده» بود پس از دو دهه از گردش دولت اسلامی بر پاشنه قبیله تقریباً ناممکن بود و چنین تلاشی از قبل در نظام قبیله‌ای محکوم به شکست بود. (۳۰) سیاست مالی خلفای اموی (بویژه معاویه و پسرش یزید) تفاوت‌های بنیادی با سیاست مالی خلفای نخستین داشت. سیستم حکومتی معاویه کاملاً سلطنتی و به تقلید از دربار حکومتی روم و ایران بود. اختصاص دادن املاک خالصه برای خاندان حکومتی که به گفته منابع، معاویه تنها کسی بود که در تمام دنیای آن روز خالصه‌هایی داشت، تمرکز بخشیدن به سازمان خراج و تخصیص درآمد حاصله از آن فقط برای خلیفه، مالیات بستن به مقرری کارمندان و مصادره نصف اموال مأموران عالیرتبه دولت پس از مرگ یا استعفای آنان که در منابع اسلامی با عنوان «استخراج» از آن یاد می شود، از مواردی بود که برای اولین بار در تاریخ اسلام توسط معاویه با هدف بازسازی نظام مالی دولت اسلامی به اجرا درآمد، اما پرواضح است که در این بازسازی بیشترین سود عاید دستگاه خاندانی خلیفه شد نه دولت اسلامی. یعقوبی می نویسد: «معاویه، عبدالله بن دراج، غلام خود را بر خراج عراق گماشت و به او نوشت: از مال عراق آنچه بدان کمک جویم به سوی من حمل کن. پس ابن دراج بدو نوشت و خاطر نشان ساخت که دهقانان به او خبر داده‌اند که کسری و خاندان کسری را «خالصه‌هایی» بوده است که درآمد آنها را برای خودشان جمع‌آوری می کرده‌اند و حکم خراج بر آن بار نمی شود. پس (معاویه) به او نوشت که آن خالصه‌ها را بشمار و خالصه‌اش قرار ده و سدها برای آنها بساز. پس دهقانان را فراهم ساخت و از ایشان پریش کرد و گفتند که دفتر در حلوان است، پس فرستاد تا آن را آوردند و هرچه را برای کسری و خاندان کسری بود از آن استخراج نمود و سدها بر آن بست و آن را خالصه معاویه قرار داد... (معاویه) به عبدالرحمن ابن ابی کبره درباره سرزمین بصره نیز چنین نوشت و آنها را دستور داد که هدیه‌های نوروز و مهرگان را نزد وی فرستند...» (۳۱) یزید میراث‌خوار این نظام سلطنتی مبتنی بر مال‌اندوزی بود. «در صدر اسلام پس از رحلت پیغمبر ختمی پایه‌گذار عدالت و آزادی، می رفت که با کجرویهای بنی امیه، اسلام در حلقوم ستمکاران فرورود و عدالت در زیر پای تبهکاران نابود شود که سیدالشهداء علیه السلام نهضت عظیم عاشورا را بر پا نمود.» (صحیفه امام، ج ۵، ص ۲۸۳) «خطای یزید قضیه این نبود که سیدالشهدا را کشت، این یکی از خطاهای کوچکش بود، خطای بزرگ این بود که اسلام را وارونه‌اش کرده بودند...» (صحیفه امام، ج ۸، ص ۵۲۶) امام خمینی مهمترین علت قیام امام حسین (ع) را کجرویهای امویان بویژه در دوران معاویه می دانند. بدون تردید بدعت‌گزاریه‌های نادرست امویان می رفت تا برای همیشه چهره واقعی اسلام را محو نموده و اسلام مبتنی بر گفتمان «عشیره‌طلبی و سیاست طلبی محض» را جایگزین آن نماید و به گفته امام «سیدالشهداء چون دید اینها دارند مکتب اسلام را آلوده می کنند و به اسم خلافت اسلام، خلافتکاری می کنند و ظلم می کنند و این منعکس می شود در دنیا که خلیفه رسول الله است دارد این کارها را می کند، حضرت سیدالشهداء تکلیف برای خودشان دانستند که بروند و کشته هم بشوند و محو کنند آثار معاویه و پسرش را.» (۳۲) در این مجال به چند حرکت انحرافی مهمی که از طرف معاویه و همفکرانش در تاریخ اسلام صورت گرفته است اشاره می شود: الف - جعل حدیث: معاویه افرادی را صرفاً برای این کار استخدام کرده بود که از معروفترین آنها می توان به سمره بن جندب، ابوهریره، عمرو بن العاص، مغیره بن شعبه و عروه بن زبیر و دیگران اشاره کرد که کارشان فقط جعل حدیث در فضایل معاویه و تیره

اموی قریش و در مذمت بنی‌هاشم بویژه علی(ع) و خاندانش بوده است. مکتب تاریخنگاری شام که بدرستی باید مؤسس آن را «معاویه» دانست اساساً با هدف مذکور تأسیس شده و در میراث مکتوب آن چه تهمتهای ناروایی که بر خاندان عصمت و طهارت وارد نشده است، تا آنجا که حسین(ع) برای احیاء سنت نبوی قیام نموده بود به عنوان یک شورش که نظم عمومی جامعه اسلامی را بر هم زده و موجب اغتشاش شده است معرفی می‌شود و نه تنها یزید را بخاطر آنهمه اعمال ضد دینی اش محکوم نمی‌کنند بلکه رفتار او را با این توجیه که عمل به «اجتهاد» خویش نموده است تصدیق و تأیید می‌کنند. (۳۳) معاویه برای مخدوش نمودن چهره علی(ع) چهارصد هزار درهم به سمره بن جندب داد تا بگوید آیه «و من الناس من قوله في الحياة الدنيا... و هو اللد الخصام» درباره علی نازل شده است. (۳۴) بواسطه همین تبلیغات مسموم بود که برای شامیان پذیرش شهادت(ع) در محراب عبادت بسیار مشکل می‌نمود چرا که ابوتراب ساختگی آنها با نماز و مسجد سخت بیگانه بود. (۳۵) ب - احیاء عربت: معاویه مبنای حکومت خود را بر عصیبت قومی و قبیله‌ای استوار کرده بود و همچون اسلاف خود در عصر جاهلی بر نسب و عشیره خود می‌بالید. احیاء ملی‌گرایی و عربت بطور علامت‌شعار بنی‌امیه در حاکمیت خود بر جامعه‌ای بود که بخش قابل‌توجهی از آن را «موالی»، و مسلمانان غیر عرب تشکیل می‌دادند. معاویه برای اجرای سیاست «عرب‌گرایی» خود در بخشنامه‌ای به زیاد بن ابیه، حاکم بصره و سپس کوفه، دستور می‌دهد که «عطاء» و سهمیه موالی (عجم) از بیت‌المال را کم کند و در جنگها عجم را سپر اعراب سازد و آنان را به هموار ساختن راهها و کندن درختان و... وادارد. هیچ یک از عجمها را مناصب دولتی نداده و اجازه ندهد که آنان با دختران عرب ازدواج کنند و از عرب ارث ببرند. به زیاد دستور داد که تا آنجا که می‌تواند از عجم دوری گزیند و آنان را تحقیر نماید... (۳۶) قیام مختار ثقفی در خونخواهی امام حسین(ع) نوعی واکنش اعتراض‌آمیز به سیاست «عرب‌گرایی» امویان هم بود. دینوری صاحب اخبار الطوال گفته یکی از بزرگان شام و رئیس قبیله قیس به نام «عمیر بن حباب» را در این باره چنین بیان داشته است: «... عمیر (به مختار) گفت از هنگامی که وارد اردوگاه تو شده‌ام اندوهم شدت یافته است و این به آن جهت است که تا هنگامی که پیش تو رسیدم هیچ سخن عربی نشنیدم و همراه تو همین گروه ایرانیان هستند و حال آنکه بزرگان و سران مردم شام که حدود چهل هزار مردند به جنگ تو آمده‌اند.» (۳۷) پ - احیاء جریانهای اعتقادی انحرافی همانند مرجئه: در دوره‌ای که آزادی اندیشه و عقیده شدیداً سرکوب می‌شد تفکر انحرافی «مرجئی» مورد استقبال و حمایت شدید امویان قرار داشت. صاحبان این عقیده باور داشتند که ایمان به خداوند کافی است و گناهان باعث ورود انسان در جهنم نمی‌شود. شهرستانی در الملل والنحل همین نکته را وجه شاخص مرجئه تلقی کرده و معتقد است در حوزه مسائلی که به امامت مربوط می‌شود با خوارج موافقت ندارند. (۳۸) با رواج این تفکر معاویه موفق به مشروعیت بخشیدن به تمامی اعمال و گفتار دستگاه حکومتی خود می‌شد. دیگر انتقاد از صاحبان قدرت در این اندیشه کار ناصوابی بود و باید قضاوت درباره آنها را به خداوند و روز قیامت واگذاشت. «نقد قدرت» جای خود را به «تجلیل حاکمان» داد چرا که معاویه و کارگزاران او صحنه را به گونه‌ای طراحی کرده بودند که مردم باور داشتند هر کاری که آنان با عنوان خلیفه مسلمانان انجام دهند درست است و رواست و هر کس با آنان به مخالفت برخیزد، فارغ از اینکه چه کسی است و چه می‌گوید برخاست و ریختن خون او نیز رواست. این تلقی بدون تدارک زمینه چنین اعتقادی میسر نبوده است. احمد امین وجه نامگذاری مرجئه را چنین بیان کرده است: مرجئه گرفته شده از ارجاء است، به مفهوم به تأخیر انداختن. زیرا آنان امر گروههایی را که با هم اختلاف داشتند و خون یکدیگر را می‌ریختند به روز قیامت واگذار می‌کردند و در مورد هیچ طرف، خودشان داوری نمی‌نمودند. عده‌ای نیز مرجئه را مشتق از ارجاء می‌دانند، زیرا آنان می‌گفتند با داشتن ایمان گناه آسیبی و ضرری نمی‌رساند، چنانکه با بودن کفر نیز اطاعت سودی نخواهد داشت.» (۳۹) نشان دادن خلیفه مسلمین در جایگاهی که هاله‌ای از تقدس دور آن را پوشانده باشد و تقدیس موقع آن میراث شوم تفکر مرجئی بود و نتیجه روشن و محتوم آن تأیید بلاقید بنی‌امیه. آنچه رخداد دلخراش و اسف‌بار عاشورای ۶۱ را به آسانی برای جامعه اسلامی قابل پذیرش نمود بدون آنکه جان و روح آن را بگزد حاصل تغلب همین باور بود.

حسین هر کسی باشد - حتی اگر نوه پیامبر - چون به اذن خلیفه اسلامی کشته شده است، مرگ او بر حق بوده و مورد تأیید است. توجیه «ابن العربی» صاحب کتاب «العواصم من القواصم» درباره شهادت حجر بن عدی را بخوانید: «در مورد قتل حجر دو سخن وجود دارد. عده‌ای معتقدند که او به ناحق کشته شده و عده‌ای باور دارند که به حق کشته شده است. ما می‌گوئیم اصل این است که هر که را امام برحق بکشد به حق کشته شده است و هر که معتقد است حجر به ستم کشته شده است باید دلیل بیاورد.» (۴۰) ت - انتخاب عنوان خلیفه‌الله بجای خلیفه‌الرسول: ابوبکر بعد از کسب منصب خلافت خاطر نشان کرد که یکی از مردم بوده و تابع است نه مُبدع. او عنوان «خلیفه‌الرسول» را بر خود انتخاب می‌کند و همیشه یادآور می‌شود که اطاعت مردم از او تا زمانی رواست که به راه راست باشد و همیشه باید او را نصیحت کنند. عمر جانشین ابوبکر که نه مثل او همیشه تابع نبوده و در بعضی موارد بدعت‌گذاری هم نموده است عنوان «خلیفه‌الرسول» را که از طرف مسلمانان برای او بکار می‌رفت - بدلیل طولانی بودن آن و اینکه برای خلفای بعدی ایجاد مشکل می‌کند - نپسندیده و عنوان «امیرالمؤمنین» را برای خود برگزید. برای عثمان هم «امیرالمؤمنین» و «خلیفه‌الرسول» استعمال می‌شد. امّا برای اولین بار در سالهای آخرین خلافت او، از طرف امویان عنوان «خلیفه‌الله» برای او به کار رفت. با روی کار آمدن معاویه به عمد لقب «خلیفه‌الله» جای «خلیفه‌الرسول» را گرفت. چرا؟ مشکل عمده برای امویان این بود که همیشه اعمال و رفتارشان با سیره و سنت نبوی قیاس می‌شد و از این جهت به ناچار - حتی حداقل بظاهر - باید رعایت برخی امور را می‌نمودند. امّا با انتخاب عنوان خلیفه‌الله خود را از سایه سنگین این قیاس خارج کردند و چنین تبلیغ نمودند که مقام خلافت بالاتر از مقام نبوت است و خلیفه به خدا نزدیکتر و فقط در مقابل او پاسخگو است. امویان تا آنجا پیش رفتند که بر منابر این سخن را مطرح می‌کردند که آیا خلیفه مقام و موقعیتی برتر دارد یا پیامبر؟ و استنتاج می‌کردند که خلیفه اعتبار و ارزش بیشتری دارد. انتخاب عنوان خلیفه‌اللهی مناسب‌ترین شیوه برای دور زدن پیامبر بود. تخفیف مقام پیامبر مقابله خشونت‌آمیز با خاندان و اهل بیت او را بسیار تسهیل نمود. بواسطه همین انحرافات بنیادینی که امویان در تاریخ اسلام بوجود آورده‌اند، امام خمینی آن را مثل اعلای «حکومت جور» معرفی کرده و قیام امام حسین (ع) را تنها راه مقابله با نهادینه شدن این بدعتهای ناروا در جامعه اسلامی دانسته‌اند. ایشان در جایی می‌فرمایند: «... قیامش، انگیزه‌اش نهی از منکر بود که هر منکری باید از بین برود. من جمله قضیه حکومت جور، حکومت جور باید از بین برود.» (۴۱) «سلطنت و ولایتعهدی طرز حکومت شوم و باطلی است که حضرت سیدالشهداء برای جلوگیری از برقراری آن قیام فرمود و شهید شد. برای این که زیر بار ولایتعهدی یزید نرود و سلطنت او را به رسمیت نشناسد قیام فرمود و همه مسلمانان را به قیام دعوت کرد. اینها از اسلام نیست. اسلام سلطنت و ولایتعهدی ندارد.» (ولایت فقیه، ص ۱۱) خلافت معاویه و امویان دو ویژگی عمده داشت که آن را از خلافت مدینه متمایز می‌کرد و به الگوی سلطنت ایرانی نزدیک می‌نمود. نخست آنکه، خلافت بنی‌امیه به نیروی غلبه نظامی و عصیّت قبیله پدید آمد، لیکن خلافت مدینه هرچند بر عصیّت و روابط قبیله استوار بود، امّا متکی بر غلبه نظامی نبود. ثانیاً بنی‌امیه نظامی از جانشینی و ولایت عهدی را تأسیس کردند که همه از نسب و خاندان واحد هستند ولی خلفای راشدین از نسبهای مختلف قریش بودند. به همین لحاظ معاویه را مؤسس نظام مُلک و پادشاهی در اسلام دانسته‌اند. پیش‌بنی این تحول و استقرار پادشاهی معاویه در منابع اسلامی بسیار آمده است. در حدیث نبوی مشهور بین اهل سنت که عمدتاً از امام احمد، رئیس مذهب حنبلی نقل شده آمده است «خلافت سی سال و پس از آن پادشاهی خواهد بود.» مفسرین اهل سنت این سی سال را به دوران خلفای راشدین و ایام حسن بن علی تفسیر کرده‌اند. (۴۲) ابوالاعلی مودودی در کتاب ارزشمند خود بنام «خلافت و ملوکیت در اسلام» چند ویژگی برای تفاوت نظام ملوکی معاویه با خلافت پیش از وی بر شمرده است، یکی آنکه روش تعیین خلیفه دگرگون شده، خلفای پیشین خود برای کسب خلافت قیام نمی‌کردند امّا معاویه به هر صورت در پی آن بود تا خود را خلیفه کند. وقتی بر کرسی خلافت تکیه زد کسی را یارای مخالفت با او نبوده و باید بیعت می‌کرد. این سخنی بود که خود معاویه نیز بدان اعتراف کرده گفت: از نارضایتی مردم از خلافت خود آگاه است امّا به زور شمشیر آن را به دست آورده

است. این مسأله در ادامه به موروثی شدن خلافت توسط معاویه انجامید. ویژگی دوم دگرگونی در روش زندگی خلفاست. استفاده از روش پادشاهی روم و ایران از عهد معاویه آغاز شد. ویژگی سوم مربوط به چگونگی اداره بیت‌المال بود. در این دوره خزانه بیت‌المال به صورت ثروت شخصی شاه و دودمان شاهی درآمد، کسی نیز نمی‌توانست درباره حساب و کتاب بیت‌المال از حکومت بازخواست کند. ویژگی چهارم پایان آزادی ابراز عقیده بود. در این دوره دیگر کسی را یارای امر به معروف و نهی از منکر نبود. شروع این روش جدید از عهد معاویه و با کشتن حجر بن عدی آغاز شد. ویژگی پنجم، پایان آزادی قوه قضائیه بود. خاتمه حکومت شورایی، ششمین ویژگی حکومت ملوکی جدید به شمار می‌آید. هفتمین ویژگی ظهور تعصبات نژادی و قومی بود. نابودی برتری قانون، هشتمین ویژگی دوره ملوکی به شمار می‌آید. (۴۳) در قالب رهیافتی ریشه‌شناسانه شاید بتوان به پرسش چگونگی تبدیل خلافت به ملوکیت پاسخی در خور شأن یافت. با نظری به شیوه انتخاب «خلفای نخستین» درمی‌یابیم که هیچ کدام از آنها در اندیشه موروثی کردن خلافت در خاندان خود نبودند، اما زمینه‌های آن را - بطور ناخواسته - فراهم نمودند. در اندیشه سیاسی اهل سنت توجه گر اقدام معاویه در انتخاب پسر خود به ولایتعهدی «نظریه استخلاف» می‌باشد. شیوه‌ای از انتخاب خلیفه، که عمر (خلیفه دوم) نیز بر آن گونه به خلافت رسیده بود. در این نظریه انتخاب خلیفه بعدی در حیطه وظایف خلیفه وقت شمرده می‌شود. (۴۴) اما از آنجا که خلفای نخستین کاملاً از تقوا و پرهیزکاری به دور نبودند هیچ‌وقت از این فرصت برای انتخاب فرزندان و یا شخصی از خاندان خود استفاده نکردند. اما معاویه با تصحیح اصل استخلاف به فرزندان راه را برای انتقال از دوران خلافت راشدین به حکومت ارثی فراهم ساخت. بعدها نظریه استخلاف از سوی فقها و نظریه‌پردازان اهل سنت شرح و بسط یافت و در این شرح و بسط سعی شد که استخلاف منطبق با حوادث پیش‌آمده روز، فرزندان را دربرگیرد. ماوردی نظریات گوناگون را در سه دسته جمع‌بندی نموده است. (۴۵) نظر اول حاکی از آن است که بیعت با فرزند و یا پدر مجاز نیست مگر اینکه اهل اختیار در باب او مشورت کنند و وی را شایسته و صالح بدانند. نظریه دوم به بیعت خلیفه با فرزند و یا پدر به دیده رضا می‌نگرد و دلیلی که برای این امر اقامه شده آن است که خلیفه از آن جهت که حاکم است، حکم وی ناقد است. نظریه سوم بیعت خلیفه با پدر را مجاز شمرده است ولی با فرزند خیر. عدم جواز بیعت با خلیفه بر اساس یک نظریه انسان‌شناختی است. بسط نظریه استخلاف به راحتی اقدام معاویه را در موروثی کردن خلافت می‌توانست مقبول جلوه دهد. ابن خلدون در این‌باره می‌گوید: «درست است که یزید فاضل نبود و مفضول بود ولی آنچه که می‌بایست در ترجیح مفضول به فاضل کارساز شود علاقه معاویه به اتحاد تمایلات مردم و وحدت کلمه بود... حقیقت امامت برای این است که امام در مصالح دین و دنیای مردم درنگرد، چه او ولی و امین آنان است.» (۴۶) حکومت پادشاهی معاویه بدون آنکه یادی از سنت و سیره نبوی و تلاشی در پای‌بندی به آن داشته باشد مبتنی بر گفتمان «سیاست محض» بود. اولین سخنرانی رسمی او را در مدینه بر بالای منبر پیامبر بخوانید: «... اما بعد، من به خدا قسم، خلافت را به وسیله محبتی که از شما سراغ داشته باشم، یا به رضایت شما بدست نیاورده‌ام، بلکه با همین شمشیرم با شما مبارزه و مجادله کرده‌ام. کوشیدم نفس خود را بر سیره پسر ابی قحافه (ابوبکر) و عمر رضایت دهم اما به شدت متنفر و گریزان شد. خواستم به شیوه و مرام عثمان رود، از آن نیز امتنان نمود. پس مسلک و طریق دیگری پیمودم که نفع من و شما در آن است، «نیکو بخوریم و زیبا بیاشامیم» (مواکله حسنه و مشاربه جمیله). اگر مرا بهترین خود بیابید حکومت را سودمندترین برای خودتان خواهید یافت. والله بر احدی که شمشیر ندارد شمشیر نخواهم کشید و سخن هیچ یک از شما را که برای تسکین خود سخن گفته‌اید پاسخ نداده و اعتنا نخواهم کرد و اگر کسی نیافتید که به همه حقوق شما قیام نماید، بعض آن را از من بپذیرید و اگر از من خیری به شما رسید آن را قبول کنید، زیرا سیل هرگاه افزون شود ویران کند و آنگاه اندک باشد بی‌نیاز و غنی سازد. هرگز مباد که در اندیشه فتنه باشید زیرا که فتنه معیشت را تباه می‌کند و نعمت را کدر می‌نماید.» (۴۷) پی‌نوشتها: (۱). «آلوسی» در «بلوغ الارب»، از هیچ نظریه، اندیشه و یا میراثی مدنی برای عرب خبری نمی‌دهد، در سه جلد این کتاب که برای نشان دادن اوج عقل و درایت عرب نوشته شده حتی یک

نکته برجسته فکری و مدنی برای عرب عصر جاهلی ثبت نشده است. نگه به: زرگری نژاد، غلامحسین: تاریخ صدر اسلام (انتشارات سمت، تهران ۱۳۷۸، چاپ اول)، ص ۵۳۹. (۲). ترجمه سیدجعفر شهیدی، (سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۰) ص ۲۶. (۳). تفسیر الطبری، ج ۴، ص ۲۵؛ به نقل از زرگری نژاد، همان منبع، ص ۱۷۲. (۴). پرتو اسلام، ترجمه عباس خلیلی، (انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۵۸) ج ۱، ص ۷۲. (۵). زرگری نژاد، همان منبع، ص ۱۶۱. (۶). همانجا. (۷). ابن سعد، الطبقات الکبری (بیروت، داربیروت للطباعة النشر، ۱۴۰۵ هـ) ج ۳، ص ۲۲۶. (۸). همانجا. (۹). دمع السجوم فی ترجمه نفس المهموم، علامه عشرانی، ص ۲۵۲. (۱۰). صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۶۰. (۱۱). محمدرضا المظفر، السقیفه (بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۹۹۳)، ص ۶-۵. (۱۲). محمدیوسف الکاند هلوی، حیاة الصحابه، تقدیم احمد أسامة (بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۲) ج ۲، صص ۶۹-۵۷ (۱۳). ابن قتیبه دینوری، الامامة والسیاسة (تحقیق: علی شیری، قم، ۱۴۱۳ هـ. ق) ج ۱، ص ۷- شهرستانی، الملل والنحل، تحقیق محمد فتح الله بن بدران (قاهره، افست قم ۱۴۶۴ ش) ج ۱، ص ۳۸. (۱۴). صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۵۸. (۱۵). محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری (بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۹۸۳ م.) ج ۱، ص ۲۹۱۶. (۱۶). تقی الدین احمد بن علی المقریزی: النزاع و التخاصم فی ما بین بنی امیه و بنی هاشم، (لیدن: ۱۸۸۸)، ص ۴۱. (۱۷). محمد عابد الجابری، العقل السیاسی العربی، ص ۱۵۰ نقل از: داود فیرحی: قدرت، دانش و مشروعیت سیاسی (پایان نامه دکتری، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران) ص ۱۶۰. (۱۸). همانجا. (۱۹). همانجا. (۲۰). الکاند هلوی، همان منبع، ص ۲۲۳. (۲۱). ابن سعد، همان منبع، ج ۳، ص ۲۲۶. (۲۲). الکاند هلوی، همان منبع، صص ۳۰-۲۲۶. (۲۳). طبری، همان منبع، ج ۶، ص ۲۲۹۰. (۲۴). عابد الجابری، همان منبع، ص ۱۸۲. (۲۵). ابن سعد، همان منبع، ج ۳، ص ۴۱. (۲۶). همانجا. (۲۷). همانجا. (۲۸). ابن خلدون، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی (انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵، چاپ هشتم) ج ۱، ص ۳۹۲. (۲۹). الکاند هلوی، همان منبع، ج ۲، صص ۲۲۵ و ۱۳۶. (۳۰). فیرحی، همان منبع، ص ۱۶۶. (۳۱). یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۵، نقل از فیرحی، همان، ص ۱۶۷. (۳۲). صحیفه امام، ج ۴، ص ۱۵. (۳۳). رک: ابن کثیر دمشقی: البداية و النهايه که عملکرد یزید را کاملاً توجیه نموده است. (۳۴). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، (تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، دارالاحیاء الکتب العربیه، ۱۳۸۷ ق)، ج ۱، ص ۳۶۱. (۳۵). ابن الحدید، بابی تحت عنوان «احادیثی که معاویه با تحریک عده‌ای از صحابه و تابعین در ذم علی جعل کرد» در کتابش آورده است. ج ۴، ص ۶۳. (۳۶). فیرحی، همان، ص ۱۸۰. (۳۷). ابوحنیفه دینوری، اخبار الطوال (تحقیق: عبدالمنعم عامر، قاهره، ۱۹۶۰ م.)، ص ۳۳۸. (۳۸). شهرستانی، ج ۱، ص ۱۱۴. (۳۹). فجرالاسلام (بیروت، دارالکتب العربی، ۱۹۷۵) ص ۲۷۹. (۴۰). (قاهره، ۱۴۰۵ هـ. ق)، ص ۲۹. (۴۱). صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۱. (۴۲). مسعودی، مروج الذهب و معاون الجوهر (بیروت، دارالاندلس، الطبعة الاولى، ۱۳۵۸ ق) ج ۱، صص ۳۲۰ و ۷۷۷. (۴۳). خلافت و ملوکیت در اسلام، صص ۲۰۷ و ۱۸۸، به نقل از: رسول جعفریان، تاریخ خلفا، (انتشارات وزرات فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۴، تهران) ص ۴۰۷. (۴۴). ابن فراء، احکام السلطانیة (تحقیق محمد حامد الفقهی، افست قم، ۱۴۰۶ ق)، ص ۲۵. (۴۵). ماوردی، احکام السلطانیة (افست قم، ۱۴۰۶ ق)، ص ۱۰. (۴۶). ابن خلدون، مقدمه، ج ۱، ص ۴۰۴. (۴۷). ابن عبد ربه، القعد الفرید (قاهره، ۱۹۵۳) ج ۴، ص ۱۴۷.

عاشورا در فقه

عاشورا در فقه ارزیابی دیدگاه‌های امام خمینی (س) و دیگر فقیهان درباره قیام سسی اشاره عاشورا در مقایسه با بسیاری از رخدادهای دیگر، حجم کمی از وقایع را به خود اختصاص داده و آغاز و انجام آن در برهه ای کوتاه اتفاق افتاده است اما یکی از معدود حوادثی است که بیشترین توجه را به خود جلب کرده و علاوه بر نقش گسترده و تاثیر عمیق اجتماعی - تاریخی خود، به صورت فرهنگی ویژه با ساختاری منحصر به فرد درآمده است. افزون بر ثمرات و رویکردهای اجتماعی - انسانی که همچنان

استمرار دارد، فرجام عاشورا، شکل گرفتن فرهنگی نوین با ویژگیهای خاص خود در میان جامعه گسترده ای بود که هویت اسلامی اش، آن را از دیگر تمدن‌ها و فرهنگ‌ها جدا می ساخت. فرجام تاریخی و دستاوردهای ماندنی عاشورا و زیر ساختهای آن، در طول دهه ها و سده های پس از خود، به جریانی هویت بخشید که امروز می توانیم از آن به عنوان "فرهنگ عاشورا" نام ببریم. نگاهی گذرا به حجم گزارشها، تحلیلها و آثاری که در طی قرون گذشته و زمان معاصر بازگو کننده زوایای مختلف این فرهنگ است، گویای عظمت، جامعیت، عمق و اصالتی است که عاشورا توانسته است به این فرهنگ بدهد. بسیاری از مقوله های کلان اجتماعی و انسانی، و حجم وسیعی از ریزترین مسائل انسانی را می توان در این فرهنگ شاهد بود و از آن الگو گرفت. آنچه در عاشورا رخ داد از نظر زمینه ها، عناصر و عوامل شکل گیری و انجام آن، در بسیاری موارد منحصر به فرد است و به همین بیان، فرهنگ شکل گرفته ای از آن نیز هویتی ویژه دارد. اما حوزه تاثیربخشی و حرکت آفرینی آن، بسی گسترده و مستمر است. و این حقیقتی است که در ارزیابی عاشورا تا اینک، بیشترین توجه را به خود اختصاص داده است. اشاره ای دیگر تاکنون فرهنگ عاشورا از زوایای بسیاری مورد ارزیابی و کنکاش صاحبان اندیشه و تحقیق قرار گرفته است که بسی قابل تاسی و تقدیر است. طبعاً عاشورا نیز بسان بسیاری مسائل و جریانات تاریخی - اجتماعی دیگر نتوانسته و نمی تواند به گونه ای هماهنگ و در یک راستا مورد داوری قرار گیرد. این واقعیت، افزون بر محدودیتهای اسناد تاریخی که به گونه ای معمول بسیاری زوایا را در ابهام و تردید باقی می گذارد، ناشی از تفاوت‌های بسیار و گسترده ای است که در دیدگاههای تحلیل گران وجود دارد. تفاوت‌هایی که گاه بسیار عمیق و در حوزه مسائلی بس اصولی و مهم است. بخش وسیعی از این تحلیلها و ارزیابیها، حاصل اصول و پیش فرضهای قطعیت یافته ای است که ملاک‌هایی متقن در ارزیابی عاشورا تلقی شده اند. و این است که با وجود مواد و منابعی یکسان در برابر ارباب تحقیق و نظر، شاهد قضاوت‌هایی بس متناقض خواهیم بود. بخشی از پراکندگی موجود در آراء و تحلیل‌هایی که درباره عاشورا صورت گرفته، ناشی از قوت و ضعف اشراف بر منابع و مستندات است، اما بسیاری نیز معلول دیدگاههای پراکنده ولی جزئی تحلیلگران حتی در اصولی ترین مسائل است که زیر بنای ارزیابی و تحلیل آنان را متفاوت می سازد. آنچه را گفتیم می توان برای مثال با این دیدگاه نشان داد که اگر عاشورا را به عنوان حرکتی ناخواسته و انفعالی تلقی نمودیم طبعاً تحلیلی که بر اجزاء و در مجموع بر کل آن می گذاریم به گونه ای بسیار متفاوت با این دیدگاه خواهد بود که این حرکت، حرکتی خود خواسته و برخاسته از موضعی هجومی و در تمام مراحل کاملاً انتخابی بوده است. چنان که اگر با این تلقی به ارزیابی آن پرداختیم که رهبری آن بلکه حتی هیچ یک از انبیاء و ائمه (ع) نیز در صدد برپایی حکومت و تشکیلات سیاسی برای اداره مردم نبوده اند و این تلقی را از اجزاء اعتقادی خویش شمردیم، نتیجه ای که در بررسی قیام عاشورا به دست خواهیم داد بسیار متفاوت بلکه متضاد با تحلیلی است که حرکت سیدالشهدا (ع) را در جهت برپایی حکومت عدل می داند. طبعاً در انگیزه ها و علل غائی تحلیل و بازگویی فرهنگ عاشورا نیز می توانیم شاهد این پراکندگی باشیم. و این خود سخت در نقشی که عاشورا در جامعه ایفا می کند، دخالت دارد. در واقع، نقش آفرینی عاشورا منوط به نوع انگیزه هایی است که تحلیل ما را سامان می بخشد و شکل می دهد، چرا که انگیزه تحلیل ما، به نوع برداشت ما از دستاوردهایی که از این فرهنگ انتظار داریم، شکل می دهد. همان گونه که چگونگی تحلیل و ارزیابی ما از آن، تفسیرمان را از یک جریانی که می تواند به عنوان یک "الگو" و "اسوه" معرفی گردد، تحت تاثیر می گیرد. از عاشورا و فرهنگ برخاسته از آن، تاکنون در بسیاری زوایا به گونه ای مستقل ارزیابی و تحلیل صورت گرفته است، ولی آنچه در این فرصت و به مناسبت تقارن روزهای محرم با ۱۴ و ۱۵ خرداد، به نظر می رسد می تواند به عنوان یک موضوع مفید و قابل پی گیری مورد توجه قرار گیرد و در قالب یک بحث مستقل عمومی تاکنون مورد عنایت لازم قرار نگرفته است، طرح قیام عاشورا و موضع سیدالشهدا (ع) در فقه، به عنوان یک مستند فقهی می باشد. پرداختن به تحلیلی فقهی درباره موضع قاطع آن حضرت (ع) و دیدگاههای آن دسته از فقیهان که در مباحث اجتهادی خویش به این مهم پرداخته اند می تواند برای بسیاری از علاقمندان به مباحث اجتماعی، فقهی تازگی داشته

و راهگشا باشد. اینکه در فقه از چه زاویه ای به حرکت امام (ع) نگریسته شده و فقه در چه قالبی می تواند به ارزیابی این حرکت پردازد و فقها در تحلیل خود کدام چارچوب را پذیرفته و بر اساس آن به ارزیابی نشسته اند، می تواند به راحتی نوع نگرش آنان به این حرکت تاریخی را نشان دهد. سنجش این گفته ها با آنچه فقیه فرزانه، حضرت امام خمینی (س) به عنوان دیدگاه روشن اجتهادی و فقهی خویش در این خصوص، ارائه فرموده اند گویای سطح بینشها و تفاوت در ملاکهای ارزیابی فقهی عاشورا است. چنان که ملاک متقنی برای ارزیابی و سنجش تحلیل برخی کسان دیگر است که بیشتر و یا اساسا با صبغه ای تاریخی - اجتماعی به بررسی و کنکاش در این باره پرداخته اند و نه یک بررسی فقهی. برخی از اینان گاه گرفتار اشتباهاتی فاحش شده اند که از نگاه اهل نظر بلکه حتی عموم جامعه پنهان نمانده است. بهر روی همان گونه که اشاره شد ارزیابی "عاشورا در فقه" را فتح بابی می شماریم که تلاش بس بیشتری را در جهت ارزیابی و شرح جوانب مختلف آن می طلبد و این بر عهده فرصتهای دیگر و اندیشه های پر بار است که به این مهم پردازند. ان شاء الله. پیش درآمد از جمله مباحثی که در بحث جهاد مورد بررسی و کنکاش قرار گرفته است موضوع آتش بس و قرار صلح با دشمن و ترک جنگ می باشد. آنچه در فقه با عنوان "هدنه" و یا "مهاده" آمده است به همین انگیزه و در همین مقوله می باشد. تعریفی که مرحوم محقق اول، صاحب شرایع، متوفای ۶۷۶ ه. ق ارائه می دهد این است: "هی المعاهدة علی ترک الحرب مدّة معینة" (۱) نزدیک به همین تعریف را مرحوم علامه حلی، متوفای ۷۲۶ ه. ق دارد: "هی المعاهدة علی ترک الحرب مدّة بغیر عوض" (۲) چنان که گفته اند قید بلاعوض ناظر به عدم اعتبار و شرطیت "عوض" در چنین قراردادی است و نه اینکه "عدم عوض" جز شروط آن باشد. (۳) اینکه معاهده "هدنه" از دیدگاه شرعی چه حکمی دارد و در شرایط مختلف چه وضعیتی پیدا می کند پرسشی است که هر یک از فقهای عظام با عنایت به ادله متعددی که از کتاب و سنت در اختیار است، به بررسی و پاسخ پرداخته اند. و نیز اینکه این پیمان، برای چه مدتی می تواند تنظیم شود و تا چه زمانی محترم شمرده می شود و جدای از نصوص و ظواهر ادله عوامل و عناصر دیگری چون قوت و ضعف مسلمانان، مصلحت سنجی عمومی و غیبت امام معصوم (ع) و نیز شوق شهادت به عنوان واقعتهای بیرونی، به چه میزان دخالت دارد، از جمله محورهای مورد بحث در کلام فقهاست. توجه به مجموعه ادله ای که هر یک به گونه ای و گاه با برداشتهای متفاوت مورد تمسک قرار گرفته است، می تواند نمایی کلی از فضای بحث را ترسیم کند. بی نیاز از اینکه استدلالهای هر یک از اطراف قضیه را به تفصیل گرد آوریم، این اجمال می تواند جایگاه طرح قیام حضرت امام حسین (ع) در فقه را - توسط جمعی از فقها - بیشتر روشن کند. چنان که در تحلیل حرکت آن بزرگوار، و معرفی آن، به عنوان یک "الگو"، توجه به اینها سخت لازم است. از آیاتی که در این بحث بدان استدلال شده و اشاره رفته است اینهاست: ۱- و ان جنحوا للسلم فاجنح لها (۴) ۲- و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة (۵) ۳- و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم (۶) ۴- یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار و لیجدوا فیکم غلظة (۷) ۵- الا الذین عاهدتم من المشرکین ثم لم ینقضوکم شیئا و لم یظاهروا علیکم احدا فاتموا الیهم عهدهم الی مدتهم (۸) ۶- فاذا انسلخ الا شهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم (۹) ۷- فما استقاموا لكم فاستقیموا لهم (۱۰) ۸- قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الاخر و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق من الذین اتوا الكتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون (۱۱) ۹- و اما تخافن من قوم خیانة فانبذ الیهم علی سواء ان الله لا- یحب الخائنین (۱۲) ۱۰- فلا- تهنوا و تدعوا الی السلم و انتم الاعلون و الله معکم (۱۳) و از جمله مواردی که به سنت استدلال شده است اینهاست: ۱- جریان صلح حدیبیه (۱۴) ۲- مصالحه با اهل نجران بر اساس دو هزار حله (۱۵) ۳- مصالحه حضرت امام حسن مجتبی (ع) (۱۶) ۴- پیشنهاد پیامبر (ص) به عینه بن حصین در روز احزاب برای جدا شدن خود و قبیله عطفان از صف ابی سفیان، در مقابل دریافت ۳/۱ خرمای انصار (۱۷) ۵- پیشنهاد مشابه از طرف حرث بن عمرو، رئیس عطفان برای دست کشیدن از جنگ و دریافت بخشی از خرمای مدینه و پاسخ پیامبر (ص) به لزوم مشورت با سران انصار (۱۸) ۶- موضع گروهی اعزامی پیامبر (ص) به سوی قبیله هذیل برای هدایت و تبلیغ و مقاومت تا سر حد شهادت. چنان که تفصیل آن

خواهد آمد. ۷- عدم مصالحه حضرت سیدالشهدا (ع) و آمادگی برای شهادت به شرحی که در بحث آمده است. نخستین بار تا آنجا که در حوصله و امکان این بررسی بوده است ملاحظه شد که برای نخستین بار، فقیه بزرگ، مرحوم علامه حلی در مبحث "هدنه" به حرکت امام حسین (ع) استشهاد نموده و آن را دلیل دیدگاه کلی خود قرار داده است. او نخست در کتاب "منتهی المطلب" به این مهم پرداخته و پس از آن در کتاب "تذکره الفقها" مشابه آن را آورده است. او معتقد است، پیشنهاد یا پذیرش قرارداد مهاده و مصالحه با دشمن، با توجه به ادله موجود، امری جایز است نه لازم و فرقی نمی‌کند که مسلمانان قوی باشند یا ناتوان. بلکه مسلمان و طبعاً امام و رهبری آنان در هر شرایطی کاملاً اختیار دارد که اقدام به صلح کند و یا بجنگد تا به شهادت برسد. ایشان آنچه حضرت سیدالشهدا (ع) انجام داد را انتخاب راه دوم از ناحیه حضرت (ع) می‌داند. بدین معنا که حضرت (ع) می‌توانست راه مصالحه را در پیش گیرد و هیچ الزام و تکلیف شرعی متوجه حضرت (ع) در حرکتی که به انجام رساند وجود نداشت و این تنها و تنها انتخاب خود او بود که از میان دو امر مجاز راه شهادت را برگزید و حاضر به صلح نشد. روشن است کلام مرحوم علامه ناظر به برخی شرایط - که "هدنه" جایز نیست و جنگ ضرورت دارد - نمی‌شود فقط ناظر به وجوب و عدم وجوب آن است. آن مرحوم، همین تحلیل را درباره گروهی حداکثر ده نفره ای که پیامبر اکرم (ص) به سوی قبیله هذیل گسیل داشت نیز ذکر می‌کند. آنان نیز در مواجهه با هجوم دشمن به ظرفیت یکصد نفر، ایستادگی نمودند تا همگی به شهادت رسیدند جز خیب بن عدی که به اسارت درآمد و توسط افراد هذیل در مقابل استرداد یکی از افراد آنان که به دست مشرکین مکه بود، به آنان تحویل داده شد و او نیز چنان که خواهد آمد در مکه به شهادت رسید. البته شخص دیگری نیز همین سرنوشت را داشت. که در کلام علامه نیامده است و دیگران نیز که مطلب را از ایشان گرفته و نقل کرده اند به همین اکتفا نموده اند. بیان مرحوم علامه این است: "والهدنه لیست واجبه علی کل تقدیر سواء کان بالمسلمین قوه او ضعف لکنها جائزه لقوله تعالی "ان جنحوا للسلم فاجنح لها" و للایات المتقدمه بل المسلم یتخیر فی فعل ذلك برخصه ما تقدم و بقوله تعالی "ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة" و ان شاء قاتل حتی یلقى الله شهیداً بقوله تعالی "و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم" و بقوله تعالی "یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار و الیجدوا فیکم غلظه" و كذلك فعل سیدنا الحسین (ع) و النفر الذین و جههم النبی (ص) الی هذیل و کانوا عشره فقاتلوا ما حتی قتلوا و لم یفلت منهم احد الا خیب فانه اسر و قتل بمکه ("۱۹) همین بیان را با کمی اختصار در تذکره آورده است: "الهدنه لیست واجبه علی کل تقدیر لکنها جائزه لقوله تعالی "و ان جنحوا للسلم فاجنح لها" بل المسلم یتخیر فی فعل ذلك برخصه قوله "ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة" و بما تقدم و ان شاء قاتل حتی یلقى الله شهیداً بقوله تعالی "و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم" و كذلك فعل مولانا الحسین (ع) و النفر الذین و جههم رسول الله (ص) الی هذیل و کانوا عشره فقاتلوا ما حتی قتلوا و لم یفلت منهم احد الا- خیب فانه اسر و قتل بمکه ("۲۰) نتیجه اینکه در دیدگاه فقهی علامه، قیام سیدالشهدا از نقطه نظر اجتماعی هر چند یک حرکت کاملاً انتخابی است اما از دیدگاه شرعی هیچ الزامی برای آن وجود نداشته است. او نیز همانند برادر بزرگوارش، حضرت امام حسن مجتبی (ع) می‌توانست راه مصالحه را بپذیرد ولی خواست قلبی حضرت (ع) این بود که بجنگد تا با شهادتش به ملاقات الهی برسد و این خواست نیز منطبق بر موازین کلی و ضوابط شرعی بوده است و همراه با مصلحت. لازم به یادآوری است ایشان در کتاب قواعد - چنان که خواهد آمد - مهاده را در صورت ضرورت واجب می‌داند. این تحلیل هر چند موجب پی‌گیری اصل استشهاد به قیام عاشورا در فقه توسط برخی فقیهان دیگر شد اما طبعاً نمی‌توانست مورد پذیرش همه آنان قرار گیرد و این است که با تردید و مخالفت، بدان نگریسته شده است. همراه شهید ثانی "قده" پس از علامه، فقیه بزرگوار، مرحوم شیخ علی بن الحسین الکرکی معروف به محقق ثانی، در گذشته به سال ۹۴۰ ه. ق به ارزیابی دیدگاه مرحوم حلی پرداخت. اما در همین دوره، البته کمی پس از مرحوم محقق، فقیه نامی زین الدین بن علی العاملی، معروف به شهید ثانی که در سال ۹۶۶ ه. ق به شهادت رسید، دیدگاه مرحوم علامه را بی‌هیچ داوری بازگو نموده است. پیش از پرداختن به دیدگاه محقق "قده" همراهی شهید

ثانی را پی می‌گیریم. اینکه آن شهید سعید، خود نیز این نظر را پذیرفته است یا نه؟ به جزم نمی‌توان پاسخ داد، بویژه که آن مرحوم، بخش عبادات "مسالك" را در مقایسه با ابواب معاملات و پس از آن، به اختصار برگزار کرده است و در بسیاری موارد مانند آنچه در اینجا آورده به بازگویی دیگر دیدگاهها بسنده نموده و به ارزیابی تفصیلی آنها نیز پرداخته است. اینکه هنگام طرح بحث، آیا شهید، کلام محقق را نیز دیده است یا نه، نظر صریحی نمی‌توان داد، ولی چنان که اشاره شد، روالی که در بخش عبادات برای شرح و تنقیح شرایع الاسلام معمول نموده است، جای ارزیابی مساله و پرداختن تفصیلی به آن را باقی نمی‌گذارد است. شهید ثانی در شرح این عبارت شرایع که "مهاده در صورتی که دارای مصلحت باشد، جائز است" در خصوص معنای جواز و مراد محقق اول از آن، دو احتمال را مطرح می‌کند: ۱- جواز به معنای اعم که شامل وجوب نیز می‌گردد. لذا امام در صورت مصلحت جائز است اقدام به صلح کند ولی در صورت ضرورت، مثل نیازمسلمانان و یا تالیف قلوب کفار، این امر واجب خواهد شد. ۲- جواز به همان معنای خاص خود باشد، یعنی مهاده هیچ‌گاه واجب نیست و امام در صورت ضرورت نیز می‌تواند نپذیرد. هر چند در صورت مصلحت می‌تواند نپذیرد. سپس اضافه می‌کند: "و بهذا المعنى قطع فى التذكرة لقوله تعالى " و ان جنحوا للمسلم فاجنح لها "فيتخير المسلم فى فعل ذلك برخصة قوله " ولا تلقوا بايديكم الى التهلكة " و با تقدم، و ان شاء قاتل حتى يلقى الله شهيدا لقوله تعالى " و قاتلوا فى سبيل الله الذين يقاتلونكم " قال: و كذلك فعل مولانا الحسين (ع) و النفر الذين وجههم رسول الله (ص) و كانوا عشرة فقاتلوا حتى قتلوا ("۲۱) و بدین ترتیب تنها به بازگویی دیدگاه علامه حلی اکتفا می‌ورزد که می‌تواند به عنوان پذیرش ضمنی تلقی گردد. تحلیل محقق ثانی (قده) محقق ثانی که او را محقق کرکی نیز می‌خوانند و صاحب کتاب معروف "جامع المقاصد فى شرح القواعد" است، چنان که اشاره رفت به ارزیابی نظریه علامه و نقد آن پرداخته است. کلام این فقیه بزرگ که بحق عنوان "محقق" به او داده شده، علاوه بر اینکه موضع فقهی او را نسبت به اصل مساله مهاده بیان می‌کند در بردارنده تحلیلی فقهی - تاریخی در خصوص قیام سیدالشهدا (ع) می‌باشد. سخن او در شرح این فراز از کلام علامه در "قواعد الاحکام" است: "و هی المعاهدة على ترك الحرب مدة من غير عوض و هی جائزة مع المصلحة للمسلمين و واجبة مع حاجتهم اليها. "مرحوم محقق، به کلام علامه در تذکره و منتهی اشاره می‌کند که گفته است مهاده هیچ‌گاه واجب نخواهد بود، به دلیل عمومیتی که دستور قتال دارد و به استناد کاری که امام حسین (ع) انجام داد: "فى التذكرة و المنتهى: انها لا تجب بحال، لعموم الامر بالقتال و لفعل الحسين صلوات الله عليه. "آنگاه با این تاکید که این استدلال جوابی روشن دارد به رد آن می‌پردازد: "و جوابه ظاهر، فان الامر بالقتال مقيد بمقتضى " ولا تلقوا بايديكم الى التهلكة " و اما فعل الحسين صلوات الله عليه، فانه لا نعلم منه ان المصلحة كانت فى المهادة و تركها، و لعله (ع) علم انه لو هادن يزيد عليه اللعنة لم يف له او ان امر الحق يضعف كثيرا بحيث يلتبس على الناس، مع ان يزيد لعنة الله كان متهتكا فى فعله معلنا بمخالفة الدين، غير مدهن كايه لعنة الله عليهما، و من هذا شانه لا يمتنع ان يرى امام الحق و جوب جهاده و ان علم انه يستشهد، على انه عليه السلام فى الوقت الذى تصدى للحرب فيه لم يبق له طريق الى المهادة فان ابن زياد لعنه الله كان غليظا فى امرهم عليهم السلام فرما فعل بهم ما هو فوق القتل اضعافا مضاعفة ("۲۲) جمع بندی پاسخ آن مرحوم به استدلال و استشهاد علامه اینهاست: ۱- اطلاق دستور جهاد با توجه به آیه شریفه " و لا تلقوا بايديكم الى التهلكة " قید خورده است. ۲- حرکت امام (ع) نمی‌تواند نشان بدهد که مصلحت در پذیرش صلح بوده است یا ترک آن. ۳- علت عدم پذیرش صلح توسط امام (ع) می‌تواند به این علت باشد که حضرت (ع) می‌دانست دشمن به آن پای بند نخواهد ماند. و یا به این علت که انعقاد صلح موجب تضعیف بسیار حق می‌شود به گونه‌ای که منشاء گمراهی و اشتباه مردم می‌گشت. ۴- وضعیت و رفتار یزید متفاوت با پدرش معاویه بود. او مردی دریده بود که آشکارا با دین مخالفت می‌نمود و در این تلاش، هیچ فروگذار نمی‌کرد. ۵- در چنین وضعیتی، اعتقاد امام (ع) به ضرورت جنگ و جهاد با اینکه علم به شهادت خویش دارد، امری غیر منطقی و ناموجه نیست. ۶- امام (ع) در موقعیتی قرار گرفت که عملا-امکان مهاده و مصالحه از او سلب شده بود. رویه‌ای که ابن زیاد علیه اللعنة در پیش گرفته بود چه بسا آنان را

دچار سرنوشتی بسیار بدتر از قتل می نمود. در کلام محقق هر چند برخی نکات در ابهام مانده و یا به اجمال برگزار شده است و این به خاطر صبغه فقهی بودن بحث است، اما توجه به نکات یاد شده نشان می دهد که آن بزرگوار بر محورهای مهمی انگشت گذاشته است. اینها مسائل عمده ای است که در تحلیل جامع و ارزیابی درست عاشورا نمی تواند نادیده گرفته شود. در سنجش کلام علامه با آنچه محقق ثانی در پاسخ آورده است باید توجه نمود که علامه با این اعتقاد که امام (ع) کاملاً به سرنوشت خود و یارانش آگاهی دارد و در عین حال جهاد را برمی گزیند نشان می دهد که صلح در هیچ شرایطی واجب نیست چه توان کافی باشد و چه نباشد چرا که در صورت ضعف، حداکثر این است که به کشته شدن مسلمانان می انجامد که همان شهادت است و حضرت (ع) این را پذیرفت. لذا دلیلی بر لزوم پذیرش صلح در چنین شرایطی وجود ندارد. ملاحظه می شود که آگاهی امام (ع) به سرنوشتی که خود و اصحابش خواهند داشت، باعث می شود حرکت حضرت (ع) در نگاه علامه حلی دلیلی بر اختیاری بودن مهاده گرفته شود و نه لزوم آن. پاسخ مرحوم محقق در خصوص استشهاد به فعل امام (ع) به دو نکته اساسی باز می گردد: الف: احراز این امر که صلح نیز دارای مصلحت بود، ممکن نیست شاید هیچ مصلحتی در بر نداشته است. ب: آگاهی امام (ع) به شهادت خود و یاران، مانع لزوم جهاد در شرایطی خاص نیست. نکته اخیر در کلام محقق هم از نظر فقهی و هم از بعد تاریخی و اجتماعی جای بسی تامل است و آن نکته اینکه امام (ع) راهی برای بازگشت از این حرکت نداشت چرا که ممکن بود به سرانجامی بس فجیع تر دچار گردد. به عبارت دیگر طبق این تحلیل، امام (ع) اگر پیشتر نیز امکان صلح را داشت اما با توجه به شرایطی که در کوفه پیدا کرده بود، راهی جز این نداشت و حداقل از آن زمان به بعد، مهاده موضوعاً منتفی بود و او نیز برای نجات از شرایطی سخت تر چاره ای جز آنچه اتفاق افتاد نداشت و ناخواسته باید به آن تن می داد. برای نکاتی که در شرح کلام محقق گفته شد و نیز نکته اخیر، شواهد و قرائن چندی می توان یافت و برخی صاحب نظران دیگر و نیز برخی فقها، نزدیک به همین نکات را یادآور شده اند ولی پذیرش برخی از اینها بویژه نکته اخیر جای بسی تامل و تردید دارد. برخی نکات یاد شده را در سخن صاحب ریاض و مرحوم صاحب جواهر نیز خواهیم دید. اینک با شرحی که گذشت می توان به این نکته نیز توجه کرد که با توجه به اینکه امر صلح و جنگ در حوزه تصمیم گیری و اختیار امام و حاکم بحق مسلمین است و فقها نیز مباحث خود را در بحث هدنه درباره وظیفه امام و شرایط و کیفیت تصمیم او مطرح ساخته اند، چرا علامه حلی در هر دو عبارت یاد شده، جواز و اختیار را روی عنوان "المسلم" آورده است؟ به احتمال قوی سخن آن بزرگوار ناظر به این نکته است که اگر از ناحیه امام و حاکم، الزامی در خصوص صلح یا جنگ صورت نگرفته باشد نیروها هر یک به تنهایی می توانند نسبت به اقدام خود در این باره تصمیم بگیرند. چنان که امام (ع) در جریان عاشورا با عنایت به شرایطی که در آن قرار داشت، از الزام کردن یاران خود به ماندن در کنار خویش، خودداری کرد و تصریح فرمود که بیعت و تعهد پیشین را لغو نموده است و آنان را در تصمیم گیری برای ماندن و رفتن آزاد گذاشت و شرایط را نیز برای انتخابی آزاد، کاملاً فراهم نمود. بر اساس این تحلیل، همان گونه که امام (ع) الزامی به جنگ نداشت و می توانست به صلح تن دهد یکایک یاران او نیز همین اختیار را داشتند. لذا جمعی رفتند و عده ای ماندند. تصمیم گروه چند نفره اعزامی پیامبر اکرم (ص) به سوی هدیل به همین گونه بود. (۲۳) نظریه صاحب ریاض (قده) فقیه ارجمند، مرحوم آیت الله سید علی طباطبایی، صاحب کتاب ارزشمند "ریاض المسائل" در گذشته به سال ۱۲۳۱ ه. ق در پاسخ به علامه حلی، اشاره به برخی از همان نکات می کند که در کلام محقق ثانی آمده بود و می تواند در توضیح آنها نیز مفید افتد. آن بزرگوار پس از ذکر دیدگاه علامه و استشهاد او به اقدام امام (ع) می نویسد: "و اما فعل سیدنا الحسین (ع) فریما یمنع کون خلافه مصلحه و ان فعله کان جوازاً لا وجوباً بل لمصلحه کانت فی فعله خاصه لا ترکه کیف لا ولا ریب ان فی شهادته احياء لدين الله قطعاً لا اعتراض الشيعه علی اخيه الحسن فی صلحه مع معاویه ولو صالح (ع) هو ایضاً لفسدت الشيعه بالکلیه ولتقوی مذهب السنه والجماعه وای مصلحه اعظم من هذا وای مفسده اعظم من خلافه کما لا یخفی. (۲۴)" تجزیه و تحلیل مذکور، اینها را به دست می دهد: ۱- اینکه اقدام حضرت (ع) بر اساس انتخاب یکی از دو

طرف جواز، بوده است قبول نیست. ۲- اینکه مصالحه با دشمن نیز دارای مصلحت بوده قابل پذیرش نیست فقط جهاد مصلحت داشته است و بس. ۳- مصالحه امام حسن مجتبی (ع) با معاویه موجب اعتراض شیعیان شده بود. اگر این امر دوباره تکرار می شد، شیعه اساساً از میان می رفت و عامه قدرت می یافتند. از این رو شهادتش موجب احیاء دین الهی شد. ۴- احیاء دین الهی بالاترین مصلحت است که ضرورت دارد برای آن جهاد کرد حتی با علم به شهادت. بنابراین نمی توان جواز به معنای خاص را از اقدام حضرت (ع) استنباط کرد. صاحب جواهر و تکلیفی ویژه پیش از جمع بندی این بخش از بحث و پیش از پرداختن به دیدگاه حضرت امام خمینی (قده)، تحلیل تفصیلی فقیه پر آوازه، مرحوم آیت الله شیخ محمد حسن نجفی، صاحب کتاب معروف "جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام" متوفای سال ۱۲۶۶ ه. ق را پی می گیریم. مرحوم صاحب جواهر پس از اینکه اصل جواز مهاده را امری اجماعی و متفق علیه می شمارد، به برخی ادله نیز تمسک می جوید. آنگاه به استناد ظاهر کلام محقق در شرایع که از هدنه به عنوان امری جایز نام برده است، این نظریه را نوعی جمع میان ادله ذکر می کند. به این بیان که از یک سو جمعی از ادله دستور به مهاده داده است چنانکه نهی از در افتادن در مهلهکه نیز در آیه شریفه وارد شده است. از سویی دیگر دستور جنگ تا شهادت و ملاقات الهی صادر شده است. این تعارض بدوی، اقتضا می کند دسته اول را حمل بر اصل جواز کنیم که نمونه اش از طرف پیامبر (ص) و نیز امام حسن (ع) واقع شده است. اقدام امام حسین (ع) و گروه اعزامی به سوی قبیله هذیل، به عنوان عمل به قسم دوم ادله می باشد، زیرا کشته شدن در راه خدا به انگیزه درآمدن در جمع شهدایی که "احیاء عند ربهم یرزقون" از مصادیق در افتادن در "تهلکه" نیست. آن مرحوم پس از این بیان، به کلام علامه در "قواعد الحکام" اشاره می کند که در صورت نیاز مسلمانان، هدنه امری لازم خواهد بود و احتمال می دهد که منظور محقق در شرایع نیز، همان معنای اعم جواز باشد که شامل وجوب نیز می گردد. فراموش نشود که این احتمال را شهید ثانی نیز داد. صاحب جواهر وجوب هدنه را برخاسته از آن دسته از ادله عقلی و نقلی می داند که لزوم حفظ نفس و نیز اسلام را می رسانند. از مفاد این ادله تنها در مواردی قطعی چون حرمت فرار از میدان نبرد، می توان بیرون رفت و نه اینجا. آنگاه در رد استدلال به اقدام سیدالشهدا (ع) می نویسد: "و ما وقع من الحسین (ع) مع انه من الاسرار الربانیة و العلم المخزون یمکن ان یکون لانحصار الطریق فی ذلک، علما منه علیه السلام انهم عازمون علی قتله علی کل حال کما هو الظاهر من افعالهم و احوالهم و کفرهم و عنادهم، و لعل النفر العشرة کذلک ایضاً، مضافاً الی ما ترتب علیه من حفظ دین جده صل الله علیه و آله و شریعته و بیان کفرهم لدی المخالف و الموالم علی انه له تکلیف خاص قد قدم علیه و بادر الی اجابته، و معصوم من الخطاء لایعترض علی فعله و لا قوله، فلا یقاس علیه من کان تکلیف ظاهر الادله و الاخذ بعمومها و اطلاقها مرجحاً بینها بالمرجحاً الظنیة التي لا یریب کونها هنا علی القول بالوجوب، علی ان النهی عن الالقاء لایفید الاباحه، بل یفید الترحیم المقصر فی الخروج منه علی المتیقن و هو حیث لا تكون مصلحه فی الهدنه و حب لقاء الله تعالی و ان کان مستحسناً ولكن حیث یکون مشروعاً. و الکلام فیهِ فی الفرض الذی هو حال الضرورة، و المصلحه التي قد ترجح علی القتل ولو شهیداً الذی قد یودی الی ذهاب بیضه الاسلام و کفر الذریه و نحو ذلک، ولعله لذا ربما فصل بین الضرورة و المصلحه، فواجبها فی الاول و جوزها فی الثاني و لا یاس به، فان دعوی الوجوب علی کل حال کدعوی الجواز کذلک فی غایه البعد. فالتحقیق انقسامها الی الاحکام الخمسة (۲۵) عناصر تحلیل صاحب جواهر (قده) برخی نکات و محورهای کلام صاحب جواهر را پیشتر در سخن فقهاء دیگر دیدیم. اما همان گونه که ملاحظه می شود نکات تازه ای در تحلیل فقهی تاریخی و حتی کلامی این فقیه بزرگ وجود دارد که جای تامل و ارزیابی شایسته دارد. مجموع نکات یاد شده را این گونه می توان فهرست کرد: ۱- حرکت امام (ع) و جریان عاشورا از اسرار الهی است که ما را بدان دسترسی نیست. ۲- امکان ناچاری امام (ع) در این حرکت وجود دارد چرا که امام (ع) می دانست آنها به هر حال تصمیم بر قتل او دارند و وضعیت آنان نیز همین را می رساند. ۳- حفظ اسلام و رسوایی دشمنان ثمره این اقدام بود. ۴- امام (ع) تکلیف ویژه ای دارد که بدان عمل کرده است و ما را نرسد که در این زمینه به داوری نشینیم و ارزیابی کنیم به این انگیزه که وظیفه خویش را از آن استنباط کنیم. امام (ع)

تکلیفی ویژه خود داشته و ما نیز به مقتضای ادله دیگر، تکلیف خودمان را داریم که همان وجوب صلح در چنین شرایطی است. ۵- نهی از به مهلکه انداختن خویش، حرمت را می رساند نه اباحه را؛ لذا تنها به مقدار متیقن می توان از حرمت مذکور دست کشید و آن جایی است که هیچ مصلحتی در صلح نباشد. در حالی که بحث، مربوط به صورتی است که صلح ضرورت یا مصلحت دارد. مصلحتی که گاه بر شهادت ترجیح دارد چرا که گاه ممکن است همین کشته شدن موجب شکست اساس اسلام و کفر مسلمانان شود. ۶- برخی میان ضرورت صلح و صرف مصلحت، فرق گذاشته اند. در صورت ضرورت قائل به وجوب صلح و در صورت دوم قائل به جواز آن شده اند و این حرف بی پشتوانه ای نیست. چرا که ادعای لزوم صلح در هر حال، همانند ادعای جواز مطلق می ماند و هیچ یک را نمی توان به گونه ای مطلق و فراگیر پذیرفت. لذا باید گفت صلح با دشمن از نقطه نظر شرعی بسته به شرایط مختلف، یکی از احکام پنجگانه را داراست. نکته اخیر در کلام ایشان اشاره به سخن کسانی چون جناب فاضل مقداد، شهید ثانی و صاحب ریاض دارد که میان ضرورت و صرف مصلحت فرق گذاشته اند. در بررسی و ارزیابی دیدگاه مرحوم صاحب جواهر نسبت به عاشورا، در میان نکات یاد شده، دو نکته اول و چهارم بیش از همه اهمیت دارد و تحلیل آن فقیه فرزانه را از دیگر نظراتی که گذشت متمایز می سازد. در این نوشته هدف اصلی علاوه بر طرح دیدگاههای فقهی درباره عاشورا، مقایسه آن با نظرات بلندی است که حضرت امام راحل (قده) ارائه فرمودند و ملاک ارزش گذاری و پذیرش دیگر دیدگاهها نیز همان مبانی و برداشتهای امام (قده) می باشد که خواهد آمد و از این رو نیازی به پیگیری و نقض و ابرام یک یک آنها نیست ولی این را نیز ناگفته نمی گذاریم که بیرون بردن برخی حرکات اجتماعی معصومین (ع) چون عاشورا، از حوزه درک بشر عادی و ناممکن شمردن فهم آن، بر اساس متون بر جای مانده و نیز اصول و چارچوبهای دیگری که در اسلام و شریعت وجود دارد، ادعایی است که فهم و پذیرش آن برای ما دشوار است. این گونه تحلیل، عاشورا و شهادت سید شهیدان (ع) را مبدل به یک حادثه تاسف انگیز تاریخی می کند که ثمره آن فقط پذیرش تعبدی ثوابهایی بی نظیر است که برای بزرگداشت قیام عاشورا به گونه های معمول، وارد شده است. بویژه تاکید بر این نکته که "امام (ع) را تکلیفی خاص بوده است و دیگران را تکلیفی دیگر،" به هیچ روی قابل پذیرش نیست و چنان که در کلام امام راحل (قده) خواهیم خواند - این دیدگاه - به صراحت رد شده است. این دیدگاه فقهی مبتنی بر این اصل است که امام (ع) قطعاً حرکتی برخلاف اصول و ملاکهای معمول و مقرر به انجام رسانده است و مقام عصمت امام (ع) به ما می فهماند که این حرکت که خارج از چارچوبهای مورد اشاره است، حتماً علتی و سری دیگر داشته است که بر فرض آگاهی از آن نیز، برای دیگران تکلیفی ایجاد نمی کند. باید گفت براساس همین ملاکها و برخی ظواهر ادله بود که جمع زیادی از افراد سرشناس معاصر امام (ع) تلاش کردند حضرت (ع) را از این اقدام بازدارند و برخی تا آنجا پیش رفتند که آن را از مصادیق "القاء در تهلکه" شمردند. ما نیز این گفته علامه حلی را نمی پذیریم که عاشورا نتیجه انتخاب یکی از دو راهی بود که هر دو نیز برای امام (ع) مجاز بود. چنان که محقق ثانی و سید صاحب ریاض نیز در رد آن به استدلال پرداختند اما تحلیل یاد شده صاحب جواهر (قده) را نیز به هیچ روی نمی توان همراهی کرد. در بند سوم این تحلیل پذیرفته شده که دستاورد این حرکت حفظ شریعت و رسوایی دشمنان بوده است. آیا همین مقدار ثمره نمی تواند این حرکت را توجیهی منطقی و منطبق بر اصول و قواعد و ظواهر ادله ای نماید که تکلیف دیگران را نیز روشن می کنند؟ مقایسه میان فتاوا و دیدگاههای فقهی امام راحل (قده) از جمله در مبحث امر به معروف و نهی از منکر، با آنچه مرحوم صاحب جواهر (قده) در اینجا آورده است، نشان دهنده تفاوت عمده ای میان ملاکهای فقهی این دو فقیه فرزانه است. نمونه زیر به راحتی می تواند دیدگاه امام (قده) در ارائه تحلیلی منطبق بر ظواهر ادله و تعمیم وظیفه حضرت (ع) به دیگران را روشن سازد: "لو كان المعروف والمنكر من الامور التي يهتم به الشارع الاقدس كحفظ نفوس قبيلة من المسلمين و هتك نواميسهم او محو آثار الاسلام و محو حجته بما يوجب ضلالة المسلمين او امحاء بعض شعائر الاسلام كبيت الله الحرام بحيث يمحى آثاره و محله و امثال ذلك لابد من ملاحظة الاهمية، ولا يكون مطلق الضرر ولو النفسى او الحرج موجبا لرفع التكليف، فلو توقفت اقامة حجج

الاسلام بما یرفع بها الضلالة علی بذل النفس او النفوس فالظاهر وجوبه فضلا عن الوقوع فی ضرر او حرج دونها ("۲۶") پیش از پرداختن به ادامه بحث توجه به این نکته لازم است که "مهاده" اساسا مربوط به صلح با کفار است و ادله و شواهدی نیز که در بحث مطرح می شود عموما در همین زمینه است، ولی با این حال ملاحظه می گردد که قیام امام علی (ع)، علیه حکومت وقت و ایستادگی و جهاد در مقابل جمعی که در ظاهر عنوان مسلمانی را بر خود نهاده بودند، نیز مورد استدلال و استشهاد قرار است. مصالحه حضرت امام مجتبی (ع) نیز به همین گونه است. این بدان خاطر است که بر آنان که در جبهه مقابله با امام (ع) قرار داشتند حتی اگر عنوان "کافر" نیز صدق نکند اما در حکم کفار می باشند. علاوه اینکه ملاک موجود در اینان و سایر کفار از نظر حکم مهاده یکسان است و آن اینکه: بسته به شرایط مختلف مصالحه با اینان از نقطه نظر شرعی چه حکمی دارد؟ اگر ضرورت ایجاب کند؟ اگر مصلحت داشته باشد؟ و اگر مصلحتی نیز نداشته باشد؟ آنچه گذشت اینک پیش از پرداختن به دیدگاه حضرت امام خمینی (س) و سنجش آن با نظراتی که بازگو شد، به اختصار تمام دیدگاههای یاد شده را یادآور می شویم: علامه حلی: حرکت امام حسین (ع) یک اقدام کاملا اختیاری بود که شرعا الزامی به انجام آن نداشت و صلح نیز روا بود. شهید ثانی: اکتفا به بازگویی دیدگاه علامه حلی نمود که می تواند به عنوان پذیرش آن نظریه تلقی گردد. محقق ثانی: وضعیت دوره امام (ع) متفاوت با گذشته بود و مصلحت سازش با یزید مورد تردید است، لذا در مقابله با کسی چون یزید، لزوم جهاد حتی با علم به شهادت، امری منطقی است. علاوه اینکه امام (ع) راهی جز این نداشت. صاحب ریاض: مصلحت، تنها در عدم سازش با یزید بود و شهادت حضرت (ع) موجب احیاء دین و ضعف دشمن گردید. علم به شهادت مانع انجام این وظیفه نیست. صاحب جواهر: حرکت امام (ع) از اسرار الهی است که دستیابی به کنه و عمق آن ممکن نیست و امام (ع) نیز چاره ای جز این نداشت، و با اینکه ثمرات عمده ای را در پی داشت اما تکلیفی ویژه امام (ع) بوده است و دیگران باید براساس موازین کلی و ادله دیگر عمل کنند و مفاد آن ادله نسبت به شرایطی که امام (ع) داشت، لزوم سازش و مهاده است و علاقه به شهادت نمی تواند شرایط را عوض کند. نتیجه اینکه: ۱- در تفسیر الزامی یا اختیاری بودن قیام حضرت (ع) دو دیدگاه وجود دارد. ۲- در اینکه مصلحت تنها منحصر به راهی بود که حضرت (ع) برگزید یا نه؟ نیز دو نظر وجود دارد. ۳- علم حضرت (ع) به شهادت مانع لزوم جهاد نبود چنانکه برخلاف گفته علامه دلیل بر عدم لزوم نیز نیست. ۴- در اینکه این اقدام جهادی، تکلیفی ویژه و غیر قابل تبعیت است نیز دو دیدگاه متفاوت وجود دارد. یک دیدگاه، آن را قابل تعمیم نمی داند و دیگری اینکه دلیلی بر عدم گسترش نداریم چرا که قابل تطبیق بر قواعد و ملاکهای کلی فقهی می باشد. ۵- حداکثر انگیزه ای برای قیام حضرت (ع) ذکر شده است حفظ دین و جلوگیری از انحراف شیعیان است، اما اینکه این حرکت یک اقدام کاملا سیاسی در جهت برپایی نظام و برگرداندن مسیر رهبری جامعه به جایگاه اصلی بوده است، سخنی گفته نشد. ۶- نقطه اشتراک علامه، شهید ثانی، محقق ثانی و صاحب ریاض این است که حرکت امام (ع) را در فقه اجمالا قابل استشهاد می دانند به خلاف صاحب جواهر که آن را خارج از حوزه درک و عمل سایرین می شمارد. فقه عاشورایی امام خمینی (س) در ارزیابی قیام عاشورا، برخی اساسا منکر وجود صبغه سیاسی برای قیام عاشورا شده اند و این تحلیل را تا آنجا پیش بردند که اصولا دخالت در چنین اموری در شان انبیاء و اولیاء (ع) که برای هدایت خلق آمده اند، نیست. برخی نیز اهدافی در مرتبه دوم و سوم اولویت را جز علل و انگیزه های اصلی قیام ذکر نموده اند. بعضی نیز نتوانستند میان سیاسی بودن حرکت به انگیزه به دست گرفتن حکومت، و آگاهی حضرت (ع) از فرجام کار را وفق دهند و راه انکار آگاهی کامل حضرت (ع) به سرنوشتی که جز شهادت نیست را در پیش گرفته اند. و دیدیم که صاحب جواهر (قده) این قیام را حرکتی اسرار آمیز می داند که نمی توان تفسیری براساس ملاکهای جاری در فقه بر آن گذارد. در نگاه آنان که تنها راه باقی مانده برای حضرت (ع) را همین می دانند و الا دچار سرنوشتی بدتر و دردناکتر می شد، انگیزه اصلی را باید در این شمرد که حضرت (ع) برای نجات از آن وضعیت فجیع تر، از باب اهم و مهم این را برگزید. راهی که البته توانست ثمرات دیگری را نیز چون افشای ماهیت دشمن به همراه داشته باشد. آنچه حضرت امام

خمینی (س) بر آن تاکید ورزید و در عمل خویش نیز به وضوح نشان داد، بسیار فراتر و متفاوت با تحلیلهای انجام شده است، چه در حوزه فقه و استنباط و چه در حیطه مسائل اجتماعی و کلامی. ساختار تحلیلی فقهی - اجتماعی امام مبتنی بر عناصر مهم زیر است: ۱- حرکت امام (ع) یک حرکت کاملاً سیاسی و حساب شده در جهت برپایی حکومت اسلامی و به عنوان ادای یک تکلیف بود. ۲- آگاهی امام (ع) به شهادت، مانع این حرکت نبود. یعنی امام (ع) در عین علم به شهادت خود و سرنوشت قیام، به انگیزه یاد شده حرکت نمود. ۳- مصالح عالی و پراهمیت اسلام در هیچ شرایطی نادیده گرفته نمی شود و عسر و حرج و ضرر موجب رفع تکلیف نمی گردد. خسارت و ضرر جانی را نیز باید برای چنین اموری پذیرفت و این یک تکلیف شرعی است. ۴- این قیام و اقدام امام (ع) کاملاً قابل تاسی و به عنوان یک الگو، برای همیشه و برای همه مسلمانان است. با عنایت به اصول یاد شده به راحتی می توان از وجهه تحلیل و دیدگاه حضرت امام (س) به ارزیابی و پاسخ نظراتی که به تفصیل گذشت پرداخت. امام راحل (س) از دیرزمان و به مناسبتهای مختلف در موضع یک فقیه بزرگ و مرجع تقلید و به عنوان راهبر جامعه اسلامی، عناصر یاد شده را در سخنان و نوشته های خویش آورده است و حرکت و مبارزات خود را نیز با همین جانمایه به سرانجام رساند. آنچه از آن بزرگوار در پی می آید، اصول یاد شده را به گونه ای روشن بیان می کند. ۱- قیام برای تشکیل حکومت امام (س) در تاریخ ۶/۳/۵۰ در نجف اشرف به مناسبت برپایی جشنهای شوم ۲۵۰۰ ساله، سخنرانی مهمی ایراد فرمود که در پایان آن ضمن اشاره به مسوولیت علما و لزوم تاسی به سیدالشهدا (ع) اضافه می کند: "اومسلم بن عقیل را فرستاد تا مردم را دعوت کند به بیعت تا حکومت اسلامی تشکیل دهد و این حکومت فاسد را از بین ببرد ("۲۷). اشاره امام (س) از جمله به نام ای است که حضرت (ع) توسط مسلم به عقیل خطاب به مردم کوفه فرستاد: "بسم الله الرحمن الرحيم. من الحسين بن علي، الي الملا من المومنين والمسلمين. اما بعد فان هائنا و سعیدا قدما علی بکتبکم و کانا آخر من قدم علی من رسلکم. و قد فهمت کل الذی اقتصصتم و ذکرتم و مقاله جلکم انه لیس علینا امام، فاقبل لعل الله ان یجمعنا بک علی الهدی والحق. و قد بعثت الیکم اخي وابن عمی و ثقتی من اهل بیتی، وامرته ان یکتب الی بحالکم و امرکم و رایکم، فان کتب الی انه قد اجتمع رای ملاکم و ذوی الفضل والحجی منکم علی مثل ما قدمت علی به رسلکم و قرأت فی کتبکم، اقدم و شیکا ان شاء الله. فلعمری ما الامام الا العامل بالکتاب، والاخذ بالقسط والدائن بالحق، والحابس نفسه علی ذات الله. والسلام ("۲۸). همین دیدگاه را سالها پس از آن، به مناسبت پیام نوروزی سال ۶۷ این گونه اظهار می دارد: "سیدالشهدا سلام الله علیه، تمام حیثیت خودش، جان خودش را و بچه هایش را همه چیز را در صورتی که می دانست قضیه این طور می شود. کسی که فرمایشات ایشان را از وقتی که از مدینه بیرون آمدند و به مکه آمدند و از مکه آمدند بیرون، حرفهای ایشان را می شنود همه را، می بیند که ایشان متوجه بوده است که چه دارد می کند. این جور نبود که آمده است ببیند که بلکه آمده بود حکومت هم می خواست بگیرد، اصلاً برای این معنا آمده بود و این یک فخری است و آنهایی که خیال می کنند که حضرت سیدالشهدا برای حکومت نیامده، خیر، اینها برای حکومت آمدند، برای اینکه باید حکومت دست مثل سیدالشهدا باشد، مثل کسانی که شیعه سیدالشهدا هستند باشد ("۲۹). امام در این سخنرانی همین تحلیل را نسبت به حرکت تمام انبیاء و اولیاء صلوات الله علیهم قائل است: "زندگی سیدالشهدا زندگی حضرت صاحب سلام الله علیه، زندگی همه انبیاء عالم، همه انبیاء از اول، از آدم تا حالا- همه شان این معنا بوده است که در مقابل جور، حکومت عدل را می خواستند درست کنند ("۳۰). امام (س) به روشنی این سخن را که سیدالشهدا در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته بود و لذا چاره ای جز تن دادن به آن را نداشت رد می کند و تصریح می فرماید که از ابتدا با آگاهی و اختیار کامل، حرکت را به عنوان ادای یک تکلیف شروع کرد: "امام حسین (ع) نیروی چندانی نداشت و قیام کرد. او هم اگر نعوذ بالله تنبل بود می توانست بنشیند و بگوید تکلیف شرعی من نیست که قیام کنم. دربار اموی خیلی خوشحال می شد که سیدالشهدا بنشیند و حرف نزند و آنها برخر مراد سوار باشند ("۳۱). سیدالشهدا (ع) تکلیف شرعی الهی می خواست عمل بکند، غلبه بکند، تکلیف شرعی را عمل کرده، مغلوب هم بشود، تکلیف شرعی را عمل کرده،

قضیه تکلیف است ("۳۲). ۲- آگاهی به شهادت و حرکت برای حکومت: گفتیم که امام (س) انگیزه قیام را تلاش برای برپایی نظام و حکومت عدل می‌داند و در عین حال از نقطه نظر کلامی و برحسب ملاکهای عادی معتقد است امام حسین (ع) سرانجام کار را به خوبی می‌دانست. و این واقعیتی است که برخی نویسندگان نتوانستند آن را هضم کنند "فضلوا و اضلوا." امام راحل (س) بیش از نیم قرن پیش می‌نویسد: "در خبر شهادت حضرت سیدالشهدا (ع) وارد است که حضرت رسول (ص) را در خواب دید: حضرت فرمود به آن مظلوم که از برای تو درجه ای است در بهشت، نمی‌رسی به آن مگر به شهادت ("۳۳). سالها پس از آن نیز همین حقیقت را بازگو فرمود: "حضرت سیدالشهدا (ع) به همه آموخت که در مقابل ظلم، در مقابل ستم، در مقابل حکومت جائز چه باید کرد. با اینکه از اول می‌دانست که در این راه که می‌رود راهی است که باید همه اصحاب خودش و خانواده خودش را فدا کند و این عزیزان اسلام را برای اسلام قربانی کند، لکن عاقبتش را هم می‌دانست ("۳۴). اشاره امام (س) به جز بسیاری شواهد و قرائن دیگر، می‌تواند ناظر به این جملات سیدالشهدا (ع) هنگام اعزام مسلم (ع) باشد که به او فرمود: "انی موجهک الی اهل الکوفه و سیقسی الله من امرک ما یحب و یرضی. و ارجو ان اکون انا و انت فی درجه الشهداء فامض ببرکة الله و عونہ..." (۳۵) ملاحظه می‌شود که امام (ع) همزمان با اعزام حضرت مسلم (ع) برای پی‌گیری این حرکت سیاسی و برپایی حکومت عدل، آرزوی شهادت برای خود و جناب مسلم (ع) می‌کند. امام خمینی (س) در جایی دیگر به این نکته توجه می‌دهد که به حسب معمول نیز امکان مقابله نیروی محدود امام (ع) در مقابل دشمن نبود: "در عین حالی که به حسب قواعد معلوم بود که یک عدد اینقدری نمی‌تواند با آن عده ای که آنها دارند، مقابله کند؛ لکن تکلیف بود ("۳۶). ۳- تقدم مصالح عالی: پیشتر نیز در شرح کلمات فقهای دیگر، به این مبنای حضرت امام (س) اشاره کردیم که برخی مصالح اسلامی در درجه ای از اهمیت قراردارند که عناوینی چون عسر و حرج و ضرر نمی‌تواند در تعارض یا تراحم با آنها قرارگیرد. برخی مصادیق معروف و منکر از این گونه اند. دفع منکر بزرگی چون حکومت فاسد یزید و تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی از بارزترین نمونه هاست. امام (س) مبنای خویش را این گونه توضیح می‌دهد: "تمام انبیاء برای اصلاح جامعه آمده اند، تمام. و همه آنها این مساله را داشتند که فرد باید فدای جامعه بشود. فرد هرچه بزرگ باشد، بالاترین فرد که ارزشش بیشتر از هرچیز است در دنیا، وقتی که با مصالح جامعه، معارضه کرد این فرد باید فدا شود. سیدالشهدا روی همین میزان آمد رفت و خودش و اصحاب و انصار خود را فداکرد، که فرد باید فدای جامعه شود، جامعه باید اصلاح بشود. ليقوم الناس بالقسط. باید عدالت در بین مردم و در بین جامعه تحقق پیدا بکند ("۳۷). همین حقیقت را در دوران مبارزه چنین مرقوم می‌فرماید: "محرم، ماه نهضت بزرگ سید شهیدان و سرور اولیای خداست که با قیام خود در مقابل طاغوت، تعلیم سازندگی و کوبندگی به بشر داد و راه فنای ظالم و شکستن ستمکار را به فدائی دادن و فدائی شدن دانست و این خود سرلوحه تعلیمات اسلام است برای ملت ما تا آخر دهر ("۳۸). امام (س) در فتاوی‌ای خویش از جمله تحریرالوسیله در فصل دفاع و امر به معروف و نهی از منکر به گونه ای روشن مبنای فقهی مذکور را پذیرفته و فتاوی‌ای خود را براساس آن صادر کرده است. نمونه ای از آن را پیشتر آوردیم. ۴- عاشورا الگویی برای همه هرچند پیش از امام (س) حداقل از زمان مرحوم علامه حلی، قیام سیدالشهدا (ع) به عنوان دلیل در فقه مطرح شد اما دیدگاهی که ایشان در همین چارچوب ارائه کرد و آن را به عنوان یک مبنا و اصل در فقه و استنباطهای خود ملحوظ فرمود، بسیار متفاوت با تحلیلهایی است که گذشت. امام (س) قیام سیدالشهدا (ع) را یک اسوه تمام عیار می‌داند که از نقطه نظر فقهی و عمل به وظایف و تکالیف دینی، کاملاً باید سرمشق قرارگیرد. امام (س) نه تنها فلسفه قیام و شهادت سیدالشهدا (ع) را قابل درک و منطبق بر موازین جاری در فقه می‌داند بلکه به عنوان یک حجت بالغه شرعی می‌شمارد که باید ملاک عمل اجتماعی مسلمانان قرارگیرد. و از همین روست که تبلیغ و هدایت جامعه به این حجت شرعی را وظیفه متولیان ارشاد و هدایت جامعه می‌شمارد: "آنچه که سیدالشهدا عمل کرد و آن ایده ای که او داشت و آن راهی که او رفت و آن پیروزی که بعد از شهادت برای او حاصل شد و برای اسلام حاصل شد، (روحانیون) به مردم روشن کنند و

بفهمانند به همه که مساله مجاهده در راه اسلام آن است که او کرد. می دانست که با یک عده قلیل کمتر از صد نفر نمی شود مقابله با یک همچو ظالمی دارای همه چیز کرد ("۳۹). در جایی دیگر می نویسد: "مگر نه آن است که دستور آموزنده" کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا" باید سرمشق امت اسلامی باشد. قیام همگانی در هر روز و در هر سرزمین. عاشورا قیام عدالتخواهان با عددی قلیل و ایمانی و عشقی بزرگ در مقابل ستمگران کاخ نشین و مستکبران غارتگر بود، و دستور آن است که این برنامه سرلوحه زندگی است در هر روز و در هر سرزمین باشد ("۴۰). چنان که باز در سخنرانی خویش تاکید می ورزد: "دستور است این، دستور عمل امام حسین (ع) دستور است برای همه" کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا" دستور است به اینکه هر روز و در هر جا باید همان نهضت را ادامه بدهید، همان برنامه را، امام حسین (ع) با عده کم، همه چیزش را فدای اسلام کرد، مقابل یک امپراتوری بزرگ ایستاد و گفت هر روز باید در هر جا این محفوظ بماند ("۴۱). آنچه امام خمینی (س) درباره حادثه کربلا ابراز فرموده است، بسیار بیش از فرازهای یادشده است. از آنچه ذکر شد، به خوبی می توان دیدگاه ایشان را در برابر نقطه نظرات و دیدگاههای فقهای بزرگی چون مرحوم صاحب جواهر به دست آورد و از این نگاه به نقد و ارزیابی آنها پرداخت. این مهم را با جمع بندی فرازهای مذکور به پایان می بریم. جمع بندی دیدگاه امام ۱- حرکت امام (ع) یک اقدام کاملا سیاسی بود که حضرت (ع) شرعا خود را مکلف به آن می دانست. ۲- هدف نهایی و فلسفه وجودی این قیام، تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی بود و فهم این فلسفه و درک علل قیام، دور از دسترس و خارج از توان ما نیست. ۳- این حرکت یک اقدام کاملا انتخابی و به تشخیص خود حضرت (ع) بود و عملا راه برای سازش با دشمن نیز برای او باز بود. ۴- مصالحه و سازش با دشمن برخلاف مصالح اسلام و جامعه اسلامی بود. ۵- حضرت (ع) کاملا به سرنوشت حرکت آگاهی داشت و به حسب معمول نیز نتیجه ای جز کشته شدن پیش بینی نمی شد. ۶- آگاهی امام (ع) از سرنوشت قیام، منافاتی با لزوم جهاد برای برپایی حکومت و مبارزه با ظلم، ندارد. ۷- قیام امام (ع) یک حجت شرعی و الگوی فقهی و عملی برای همه دوره ها و تمام سرزمینهاست و نه تکلیفی مختص آن حضرت (ع). ۸- در تعارض مصلحت فرد و مصالح جامعه، تقدم با جامعه است و فرد باید فدای جامعه گردد. ۹- قواعد نفی عسر و حرج و نفی ضرر در امور مهمی که اسلام عنایت ویژه به آن دارد جاری نیست. ۱۰- حتی با فرض صدق عنوان "القاء در تهلكه" نسبت به قیام عاشورا، دلیل حرمت آن، شامل مواردی چون جهاد و ضرورت مبارزه و تشکیل نظام عدل نمی گردد. ۱۱- آنچه ملاک اصلی در جنگ و صلح است، انجام تکلیف است نه کمی و زیادی نیرو و نه پیروزی و شکست. ۱۲- امام (ع) در هر حال خود را پیروز می دانست، چرا که ملاک پیروزی انجام تکلیف مبارزه با ظلم و تلاش برای برپایی حکومت عدل بود. اینک با توجه به محورهای فوق می توانیم به ارزیابی دقیقتری نسبت به دیدگاههای فقهی مطرح شده بپردازیم. و بدین سان بود که فقیه بزرگ امت اسلامی، حضرت امام خمینی (س) درهای جدیدی را در تحلیل صحیح و بهره بری کامل و اساسی از قیام سیدشهادان عالم، حضرت ابی عبدالله الحسین (ع)، گشود و روزه هایی را که فقهای پیشین نشان داده بودند به راههای همواری مبدل ساخت تا فقها و صاحب نظران حوزه استنباط و فقاوت و دیگر ره جوین مباحث دینی - اجتماعی، گامهایی استوار بردارند. ان شاء الله. سلام و درود خداوند به روح بلند بزرگ شهیدان عالم و یاران فداکارش و نیز به روح پرفتوح فرزند شایسته اش، حضرت آیت الله العظمی امام خمینی (س) پی نوشتها: ۱. شرایع الاسلام، ج ۱، ص ۳۳۲. ۲. قواعد الاحکام، ج ۱، ص ۳- جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۲۹۲. ۴. انفال، آیه ۶۳. ۵. بقره، آیه ۱۹۵. ۶. همان، آیه ۱۹۰. ۷. توبه، آیه ۱۲۳. ۸. همان، آیه ۴. ۹. همان، آیه ۵. ۱۰. همان، آیه ۷. ۱۱. همان، آیه ۲۹. ۱۲. انفال، آیه ۶۰. ۱۳- محمد (ص)، آیه ۳۷. ۱۴- جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۲۹۲. ۱۵- همان، ص ۲۹۴. ۱۶. همان، ص ۲۹۵. ۱۷. همان، ص ۲۹۲. ۱۸. همان. ۱۹. منتهی المطلب، طبع سنگی، ج ۲، ص ۹۷۴. ۲۰. تذکره الفقهاء، طبع سنگی، ج ۱، ص ۴۴۷. ۲۱. مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام، ج ۱، ص ۱۵۹. ۲۲. جامع المقاصد فی شرح القواعد، طبع آل البيت، ج ۳، ص ۴۶۶-۴۶۷. ۲۳. اجمال جریان آنکه در سال چهارم هجرت گروهی از دو طایفه "عضل" و "قاره" به مدینه آمده و ضمن اظهار اسلام

درخواست مبلغ نمودند. پیامبر (ص) نیز حدود ده نفر از یاران خویش را همراه آنان فرستاد. برخی این گروه را شش نفر شمرده و طبقات ابن سعد تعداد را ده نفر دانسته ولی نام هفت نفر را ذکر کرده است. گروهی اعزامی که در تاریخ با عنوان "سریه رجیع" از آنان یاد شده است در منطقه رجیع، متعلق به قبیله هذیل، مواجه با عهدشکنی "عضل" و "قاره" شدند و ناگهان مردان طایفه ای از هذیل به درخواست آن دو طایفه، به این گروه حمله ور شدند. اینان به دفاع برخاستند ولی مردان هذیل گفتند: به خدا سوگند که ما قصد کشتن شما را نداریم و فقط می خواهیم به وسیله شما چیزی از اهل مکه بگیریم و پیمان می بندیم که شما را نکشیم. حداقل سه نفر از گروه اعزامی تصمیم به مقاومت گرفته و به شهادت رسیدند. سه نفر باقیمانده به نامهای زیدبن دثنه، خیب بن عدی و عبدالله بن طارق تسلیم شدند و به اسارت درآمدند. افراد هذیل آنان را برای فروش به سوی مکه می بردند که در منزل "ظهران" عبدالله نیز از کار خود پشیمان شد و دست خویش را از بند رها ساخته و شمشیر کشید ولی با سنگباران دشمن از پای درآمد و به شهادت رسید. قبر او در "ظهران" است. آنان زید و خیب را به مکه بردند و در مقابل دو اسیر از هذیل که در مکه بود، فروختند. آن دو نیز به تفصیلی که در کتابهای تاریخ آمده در عوض دو تن از کشتگان مشرکین در بدر به شهادت رسیدند. (تاریخ زندگانی پیامبر (ص)، محمد ابراهیم آیتی، ص ۳۵۲-۳۵۷) ۲۴. ریاض المسائل فی بیان الاحکام بالدلائل، طبع سنگی، ج ۱، ص ۴۸۷. ۲۵. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۲۹۵-۲۹۶. ۲۶. تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۷۲. ۲۷. صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۷۴. ۲۸. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۲، و ارشاد مفید، ص ۲۰۴. مضمون نامه این است: به عموم مومنان و مسلمانان! هانی و سعید آخرین نفراتی بودند که نامه های دعوت شما را آوردند. همه حرفهای شما را فهمیدم. حرف شما این است که امام نداریم، تو بیا که شاید خداوند به واسطه تو ما را بر هدایت و حق مجتمع سازد. من پسرعمویم را با این ماموریت که وضعیت شما را برایم بنویسد به سوی شما فرستادم. اگر برایم نوشت که رفتار و عمل شما نیز مطابق مضامین نامه هایتان است، به زودی خواهم آمد. به جانم سوگند که آن کس می تواند امام و رهبر باشد که عمل کننده به قرآن، عدالت پیشه و ملتزم به حق باشد و جانش را در گرو خواست الهی گذارد. والسلام. ۲۹. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۹۰. ۳۰. همان، ص ۱۹۱. ۳۱. همان، ج ۱، ص ۱۷۴. ۳۲. همان، ج ۴، ص ۱۶. ۳۳. چهل حدیث، ص ۲۱۰. ۳۴. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۵۸. ۳۵. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۶. ۳۶. صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۵. ۳۷. همان، ج ۱۵، ص ۱۴۸. ۳۸. همان، ج ۲، ص ۱۱. ۳۹. همان، ج ۱۷، ص ۶۱. ۴۰. همان، ج ۹، ص ۵۷. ۴۱. همان، ج ۱۰، ص ۳۱.

امام خمینی و احیای نگرش سیاسی به عاشورا و تشکل بخشی به شیعه

امام خمینی و احیای نگرش سیاسی به عاشورا و تشکل بخشی به شیعه امام خمینی که فرهنگ عاشورا را گنجینه عظیم سیاسی دینی و پشتوانه فرهنگ غنی و انسان ساز اسلام می دانست با بهره گیری از آموزه های عاشورایی، حماسه حسینی را اساس قیام و مبارزه خویش قرار داده به احیای دین پرداخت. نویسنده در این مقاله با نگاه به نهضت امام خمینی از دریچه الهام گیری از نهضت حسینی، احیای روح سیاسی نهضت عاشورایی توسط حضرت امام را تحلیل کرده است و گامهای عملی ایشان در این راستا را بر می شمارد. وی تربیت شاگردان، طرح تئوری حکومت اسلامی و ولایت فقیه، بهره برداری صحیح از مناسبت های اسلامی در جهت هدایت و به کارگیری مردم و الگودهی منطبق بر آموزه های قیام حسینی را به عنوان اقدامات عملی حضرت امام در تشکل بخشی شیعه، مورد بررسی قرار می دهد. وی در همین بستر تشکیل نظام جمهوری اسلامی را برخاسته از متن مکتب حسینی و استمرار آن را آمادگی برای ظهور ولی مطلق الهی قلمداد می کند. رمز و راز جاودانگی حادثه عظیم و حماسی عاشورا در گستره تاریخ بشریت، الهی بودن این رویداد مهم تاریخی است هر چند در تاریخ پس از عاشورا با نگرش های متفاوت و از جنبه های گوناگون درباره ابعاد و عظمت این حماسه بزرگ سخن گفته شده است که هر کدام به نوعی دارای نکات بدیع است؛ اکنون نیز با هر رویکردی به نهضت عاشورای حسینی، مشاهده می گردد که نکات ناگفته بسیاری وجود دارد که به تحقیق گسترده نیاز دارد تا جوانب مختلف

این واقعه شناسانده شود. سؤالاتی که از عنوان این مقاله به ذهن متبادر می شود و این مقاله در صدد روشن ساختن و پاسخ گویی به آن هاست عبارتند از: ۱. نگرش سیاسی امام به عاشورا چیست و چگونه آن را احیا کرد؟ ۲. امام با بهره گیری از این نگرش سیاسی به چه شیوه ای به شیعه تشکل بخشید؟ ۳. تشکل بخشی شیعه به چه شکلی تبلور یافت؟ در طول تاریخ شیعه و پس از غیبت کبری، بسیاری از عالمان دینی و متعهد، با قیام و مبارزه احیای دین اسلام را وجهه مت خویش قرار دادند که موفق ترین و شگفت انگیزترین آن ها، انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی است. امام با شناخت دقیق از سیاست های استکبار جهانی در تحمیل و حمایت رژیم پهلوی در ایران و مشابهت های فراوان این رژیم با حاکمان اموی با الهام از فرهنگ احیاگر عاشورا و بهره گیری از دو عنصر تحریک آفرین دینی، یعنی «امر به معروف و نهی از منکر» و «تکلیف الهی» که شالوده و اساس شکل گیری حماسه عاشورای حسینی را پایه ریزی کردند رژیم دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی را فرو ریخت و مکتب انسان ساز اسلام را حیات مجدد بخشید و غبار تحریف و بدعت را از چهره دین زدود. از مهم ترین دلایل موفقیت امام در پیروزی انقلاب و تشکیل حکومت جمهوری اسلامی احیای نگرش سیاسی ایشان به آموزه های دینی و آمیختگی دین با سیاست بود. درباره سیاست و تعریف آن، دیدگاه های متفاوتی ارائه شده است برخی از متفکران مغرب زمین سیاست را معادل با «علم قدرت»، «علم به زیر سلطه در آوردن»، یا «علم به اطاعت و داشتن» می دانند. هارولد ژ. لاسکی موضوع سیاست را بررسی نهادهای رسمی کشور و دولت می داند. مک آیور، سیاست را به معنی حکومت می داند، موریس دو ورژه، استاد علم سیاست دانشگاه پاریس در این باره می گوید: سیاست وسیله ای است برای تامین نوعی نظم اجتماعی. (۱) متفکران و اندیشمندان اسلامی هم تعریف های مختلفی در مفهوم سیاست بیان نموده اند: فارابی، رابطه فرماندهی و فرمان بری و خدمات حکومت را سیاست می داند. غزالی، سیاست را به معنای اصلاح جامعه و مردم برای نجات دنیا و آخرت آنان بیان می کند. (۲) ابن خلدون، جامعه شناس معروف اسلامی، سیاست را معادل با قدرت حکومت می داند. (۳) امام خمینی در تعریف سیاست می فرماید: «سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه برد، تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد و این ها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاحشان هست، صلاح ملت است و صلاح افراد است.» (۴) و در ادامه مطلب، مجریان صالح و شایسته این «سیاست» را معرفی می نماید: «این مختص به انبیاست، دیگران این سیاست را نمی توانند اداره کنند، این مختص به انبیا و اولیاست و به تبع آن ها به علمای بیدار اسلام.» (۵) مطلب دیگر پیوند دین و سیاست است که یکی از مباحث مهم در حوزه اندیشه سیاسی اجتماعی امروز به شمار می رود. برخی با انکار هر گونه پیوند میان این دو مقوله، تداخل یکی از آن ها را در امور دیگری موجب ناکارآمدی طرف مقابل می دانند و به جدایی کامل و پرهیز از تداخل آن ها برای حفظ حرمت هر یک توصیه می نمایند. اندیشه سکولار مروج چنین نظریه ای می باشد. نقطه مقابل این تفکر نظریه رابطه میان دین و سیاست است، اما در نوع رابطه و قلمرو تداخل دین و سیاست در میان برخی از اندیشمندان اسلامی اختلاف نظر وجود دارد. در اندیشه سیاسی امام آمیختگی دین و سیاست مطرح است، نه رابطه میان این دو. ایشان ضمن نقد نظریه تفکیک، معتقد بودند که دین و سیاست از یکدیگر منفک و مجزا نیستند تا با استدلال یا بررسی نوع رابطه به چگونگی پیوند یا تعامل بین این دو پردازند ایشان در این باره می فرماید: «دیانت اسلام یک دیانت عادی تنها نیست و فقط وظیفه عبد و خدای تبارک و تعالی، وظیفه روحانی تنها نیست و همین طور یک مذهب و دیانت سیاسی تنها نیست عبادی است و سیاسی، سیاستش در عبادت مدغم است و عبادتش در سیاست مدغم، یعنی همان جنبه عبادی یک جنبه سیاسی دارد.» (۶) ایشان در تحریر الوسیله نیز در بحث و مساله خطبه های نماز جمعه چنین می نویسد: «اسلام دین سیاست است با همه شؤون سیاست، و این معنا برای کسی که کمترین دقتی در احکام حکومتی و سیاسی اجتماعی و اقتصادی اسلام بکند به خوبی و روشنی ظاهر می گردد، پس کسی که خیال می کند دین اسلام جدای از سیاست است هم سبب به معارف اسلام جاهل است و هم سیاست را نمی داند.» (۷) در اندیشه امام «دین» خاستگاه و منشا نظام سیاسی اسلام است و کلیه برنامه ها و مباحث سیاسی اسلام بر مبنای قوانین و احکام

دینی پایه ریزی شده است و دلیل توسعه یافتن و فراگیر شدن حکومت اسلامی در نیمه اول قرن ظهور اسلام را آمیختگی دین و سیاست می‌داند و می‌فرماید: «رسول الله (ص) پایه سیاست را در دیانت گذاشته است». (۸) با توجه به آن چه که بیان گردید روشن شد که در اندیشه سیاسی امام آموزه های دینی دارای صبغه سیاسی می‌باشند، از این رو یکی از ابعاد احیای امام (ره) احیای روح سیاسی نهضت عاشورای حسینی با توجه به اهداف آن در میان اندیشمندان و شیعیان جهان است که اثرات بسیاری را در پیشبرد نهضت اسلامی به دنبال داشت، هر چند این مساله در طول تاریخ تحولات جامعه مسلمانان به فراموشی سپرده شده بود. در فضای فرهنگی قبل از انقلاب و قیام امام هم دیدگاه‌ها نسبت به نهضت عاشورا توجه بیشتر به اجر و پاداش معنوی عزاداری امام حسین (ع) بدون درک صحیح از فلسفه سیاسی قیام امام حسین (ع) بود. یکی از نویسندگان درباره وضعیت سیاسی فرهنگی عزاداری شیعیان قبل از انقلاب می‌نویسد: «افسوس که شیعه بیشتر بر مصائب عاشورا گریست و کمتر در مسائل عاشورا اندیشید، شیعه عاشورا را نگه داشت لیکن درست نشناساند، آفرین بر او که نگاه داشت و دریغ از او که نشناساند.» (۹) در میان برخی متفکران و صاحبان اندیشه و قلم هم بیشتر به مباحثی پرداخته می‌شد که به بروز اختلاف در میان پیروان حقیقی ولایت می‌انجامید و دستمایه ای برای بهره گیری دستگاه های امنیتی رژیم در ایجاد تنش و کشمکش میان سخنرانان مذهبی در ایام محرم و جوانان متدین می‌گردید (۱۰) تا اندیشمندان از تبیین فلسفه اصلی قیام عاشورا غفلت نمایند در نتیجه عملاً فرصت های مناسب ایام عزاداری به جنجال های بیهوده صرف می‌شد. نگرش امام به حادثه عظیم عاشورا به عنوان یک ضایعه تاریخی نبود، بلکه ایشان در یک افق برتر قیام امام حسین (ع) را یک حرکت هدفمند و برنامه ریزی شده در جهت احیای اسلام می‌دانست و می‌فرمود: «او (امام حسین ع) می‌دانست که چه می‌کند و کجا می‌رود و هدفش چیست؟» (۱۱) «امام حسین ع) با فداکاری بی نظیر و نهضت الهی خود واقعه بزرگی را به وجود آورد که کاخ ستمگران را فرو ریخت و مکتب اسلام را نجات بخشید.» (۱۲) ایشان فرهنگ عاشورا را گنجینه عظیم سیاسی دینی و پشتوانه فرهنگ غنی و انسان ساز تشیع می‌دانست و با بهره گیری از آموزه های عاشورایی به احیای دین پرداخت و حماسه حسینی را اساس قیام و مبارزه و تحول و بیداری قرار داد. نگرش امام به سیاست و اندیشه سیاسی ایشان باعث شد تا نوع نگاه به مفهوم و کارکرد سیاست در میان مردم مسلمان و حتی اندیشمندان اسلامی تغییر کند و شعائر دینی و مذهبی را آمیزه ای از دین و سیاست بدانند. امام با تفسیری جدید از مؤلفه های فرهنگ عاشورا غبار بدعت و تحریف را از فرهنگ شیعه زدود و به برخی از نظریه های ناصواب خط بطلان کشید. «گریه» در مراسم عاشورا و عزاداری امام حسین در نظر بعضی از اندیشمندان نشانه دلسوزی و ترحم بر حادثه عاشورا قلمداد می‌شد و برخی آن را باعث عجز و ضعف روحی می‌دانستند. امام با تفسیر حدیث «تباکی» (۱۳) به تاثیرات سیاسی گریه در جامعه اشاره می‌کند و ملت ایران را ملت «گریه سیاسی» (۱۴) می‌نامد که این گریه نهال ایمان و جهاد را در قلوب مردم شکوفا می‌سازد و یک ملت حماسه ساز پدید می‌آورد ایشان در این باره می‌فرماید: «مساله تباکی نیست، مساله سیاسی است.» (۱۵) «مجلس عزانه برای این است که گریه بکنند برای سیدالشهداء اجر ببرند، البته برای این هم هست... بلکه مهم آن جنبه سیاسی است که ائمه ما در صدر اسلام نقشه اش را کشیده اند که تا آخر باشد.» (۱۶) همچنین، حدیث «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» را استمرار نهضت حسینی در گستره تاریخ تشیع می‌دانست و آن را سرلوحه زندگی شیعیان معرفی می‌کرد که در هر زمان و مکانی باید حسینیان به مصاف یزیدیان بروند. امام رویدادهای انقلاب و دفاع مقدس را مصداقی از این حدیث می‌دانست و حوادث آن را مکرر عاشورا و مخالفان و دشمنان انقلاب اسلامی را مکرر یزیدیان تفسیر می‌کرد. و به بیانی دیگر این حدیث را تصویرگر صحنه مقابله اسلام و کفر و رویارویی عدل و ظلم می‌دانست که یعنی باید روح حماسه همواره در جامعه شیعه زنده بماند. (۱۷) تاکید ائمه معصومین علیهم السلام بر اقامه عزای امام حسین (ع) و احیای عاشورا در جامعه بر همین نکات اشاره دارد. راه کارهای تشکل بخشی بخش عظیم و مهم نگرش احیاگرانه امام خمینی به نهضت عاشورای حسینی در سیره سیاسی ایشان در قیام و مبارزه علیه ظلم و تشکل بخشی به جامعه شیعه تبلور می‌یابد. امام نهضت خود را

به پیروی از قیام خونین امام حسین (ع) و بر پایه تجربه تاریخی و عبرت آموزی از نقاط ضعف و قوت قیام های شیعیان در طول تاریخ، خصوصا مبارزات عالمان شیعی در سده های اخیر استوار کرد و مسیر مبارزه و اهداف و آینده انقلاب اسلامی را مشخص نمود. سیره عملی ایشان قبل از قیام و پس از آن مبین این حقیقت است که امام بر پایه فرهنگ انسان ساز و عزت آفرین عاشورا، راه کارهایی را بستر تشکل بخشی به شیعه قرار داده است که به مهم ترین آن ها اشاره می شود. ۱. تربیت شاگردان / حوزه درس امام به گونه ای بود که یک طلبه واقعی تربیت می کرد و فقط یک سلسله مباحث خشک علمی نبود، بلکه شاگردانی تربیت می کرد که برای آینده اسلام فایده داشته باشند. (۱۸) و هنگامی که به درس خارج فقه می پرداخت زمینه ظهور انقلاب اسلامی را مهیا می کرد و در هر دوره شاگردانی بیشتر از دوره قبل تربیت می یافت و نسل جدید روحانیت با افکار انقلابی پدید می آمد. (۱۹) ۲. درس ولایت فقیه و حکومت اسلامی / در دورانی که در حوزه های علمیه و میان اندیشمندان هیچ گونه بحثی مستدل و جامع درباره حکومت اسلامی ارائه نمی شد و اگر هم سخنی از حکومت اسلامی به میان می آمد بیشتر با معیارهای حکومت دمکراسی در غرب مطرح می گردید / امام در سال ۴۸ در ایام تبعید بحث مستدل و منظم حکومت اسلامی و ولایت فقیه را مطرح ساخت و با استشهاد به دلایل عقلی و نقلی مشروعیت و کارآمدی (۲۰) حکومت اسلامی را به مجامع علمی و فرهنگی معرفی کرد، و از روحانیون درخواست نمود تا برای معرفی اسلام و حکومت اسلامی، نهضتی «عاشورایی» بر پا کنند. (۲۱) امام با ترویج اندیشه ایجاد حکومت اسلامی در صدد حاکمیت دین و اجرای قوانین اسلامی در همه شؤون فردی و اجتماعی، سیاسی و اقتصادی برآمد و بر این باور بود که تا اسلام حکومت نداشته باشد، نمی توان آن را از بدعت ها و تحریف ها حفظ نمود و این اقدام امام بیانگر برنامه ریزی و آینده نگری برای تشکل بخشیدن به دین و شیعه است. در دوران فراگیری و شتاب انقلاب ایشان طی نامه ای به یکی از مراجع قم خواهان حمله به شخص شاه شده بود اما پاسخ شنید که نمی دانیم بعد از رفتن شاه چه خواهد شد امام گفتند: «من فکرش را کرده ام». (۲۲) در اندیشه و نگرش سیاسی امام حکومت اسلامی برابر با تمام مفهوم سیاست است. (۲۳) و معتقد بود که امام حسین (ع) برای دستیابی به حکومت اسلامی قیام کرده است / ایشان می فرماید: «... آمده بود حکومت هم می خواست بگیرد و این یک فخری است و آن هایی که خیال می کنند که حضرت سیدالشهداء (ع) برای حکومت نیامده، خیر / این ها برای حکومت آمدند.» (۲۴) درباره فرستادن مسلم بن عقیل به شهر کوفه نیز می فرماید: «او مسلم را فرستاد تا مردم را دعوت کند به بیعت تا حکومت اسلامی تشکیل بدهد.» (۲۵) قدر مسلم در پرتو ایجاد حکومت اسلامی است که عدل و قسط در جامعه فرا گیر می شود و اجرای احکام مترقی اسلام تحقق می پذیرد. ۳. بهره برداری صحیح از مناسبت های اسلامی در جهت هدایت و به کارگیری مردم / سیره سیاسی امام در مبارزه با رژیم ستمشاهی و تشکیل حکومت هیچ گاه بر مبنای فعالیت برای تشکیل یک حزب یا سازمان سیاسی خاصی نبود، بلکه ایشان همانند سیره انبیاء عظام برنامه اصلی خود را بر پایه آگاهی توده های میلیونی و مسلمانان ایران بنا نهاد و با شناخت کامل از تاثیرات عمیق روحی و روانی مناسبت های اسلامی خصوصا ایام عزاداری امام حسین (ع) در جان و افکار مردم به هدایت سیاسی آنان پرداخت. امام با نگرشی نو به ابعاد سیاسی عاشورا و با توجه به انرژی متراکم و اثر بخش اما فراموش شده توده مردم به جهت دهی عزاداری های حسینی پرداخت / ایشان از آغاز نهضت به توانمندی های عظیم و کارساز مردم هدایت یافته معتقد بود و هنگامی که در سال های اول نهضت برخی از عالمان غافل از قدرت سیاسی کارآمد مردم آگاه و هدایت یافته به امام می گفتند که ما بمب نداریم که بر سر شاه بزنیم، این فقیه دورانیش و روشن ضمیر با توجه به قابلیت هدایت یافتن مردم در پرتو زحمات و تلاش های روحانیت متعهد در ایام عزاداری و حضور در صحنه مبارزه سیاسی برای سرنگونی رژیم پهلوی فرمود: «ما نیرویی داریم که به مراتب از بمب کارسازتر است». (۲۶) امام همواره به بهره برداری صحیح از ابعاد سیاسی عاشورا در جهت تعمیق معارف دینی و سیاسی مردم همت می گماشت و می فرمود: «این اجتماع در مجالس روضه را خیال نکنید که فقط این است که ما گریه کنیم برای سیدالشهداء، نه سیدالشهدا احتیاج به این گریه ها دارد و نه این گریه خودش فی نفسه یک کاری از آن می آید...جنبه

سیاسی این مجالس بالاتر از همه جنبه های دیگری است که هست . (۲۷) به سخنرانان و خطیبان هم فرمود: «اهل منبر ایدهم الله تعالی کوشش کنند در این که مردم را سوق بدهند به مسائل اسلامی و مسائل سیاسی اسلامی» . (۲۸) نقش مساجد و حسینیه ها در احیای فرهنگ و ارزش های حماسی عاشورا بر هیچ کس پوشیده نیست. اجتماع مردم در این مراکز بهترین فرصتی بود که امام در جهت تحکیم مبانی اعتقادی و سیاسی مردم بهره برداری نمود و به گسترش انقلاب در جمیع اقشار ملت و شهرهای مختلف ایران انجامید. نکته مهم دیگری که در پرتو این بهره برداری تبلور یافت وحدت و وفاق ملی است. با توجه به اکثریت قریب به اتفاق شیعه مذهب بودن ملت ایران، امام برای به حرکت در آوردن مردم از مناسبت های دینی خصوصا عاشورا در جهت وحدت و همدلی مردم استفاده می جست. امام به محور وحدت جامعه اهمیت فراوانی قائل بود و با سیری در اندیشه و آثار ایشان مطالب موضوع وحدت نسبت به سایر موضوعات از درصد بیشتری برخوردار است. ایشان با تاکید بر حدیث «یدالله مع الجماعة» (۲۹) وحدت و همدلی را زمینه ساز نزول عنایات و امدادهای الهی در حل مشکلات سیاسی اجتماعی ملت می دانست و همواره اقشار مختلف مردم را به محورهای وحدت توجه می داد. یکی از مهم ترین و فراگیرترین محورهای وحدت که کلیه اقشار مردم را تحت یک پرچم به حرکت خود جوش دینی و مردمی و می داشت ایام محرم و عاشورای حسینی بود. امام در این باره می فرماید: «... (مکتب اسلام) روزهایی را پیش آورده است که با خود این روزها و انگیزه این روزها تحکیم وحدت می شود، مثل عاشورا و اربعین» . (۳۰) امام عاشورا را به یکی از نمادهای وحدت شیعه در جهان برای مبارزه با ظلم تبدیل ساخت که اقشار مختلف و احزاب سیاسی با هر گرایش و سلیقه ای بر اساس این محور به وفاق و همدلی برای پیروزی بر دشمن تلاش نمایند /ایشان به اثرات و نتایج مهم این وحدت در پیروزی انقلاب اسلامی اشاره می نماید: «تمام این وحدت کلمه ای که مبدا پیروزی ما شد، برای خاطر این مجالس عزا و این مجالس سوگواری و این مجالس ترویج و تبلیغ اسلام شد» . (۳۱) مطلب دیگر سازمان یافتن مردم در مراسم عزاداری ها برای مبارزه و منظم شدن برنامه ها بدون دخالت هیچ حزب سیاسی بود و این امر بنا به رهنمودهای امام توسط روحانیت که پرچمدار مبارزه و رهبران معنوی مردم و پیشتازان عرصه انقلاب بودند در شهرهای مختلف ایران صورت می گرفت. چهار راهپیمایی عظیم و گسترده مردم در روزهای تاسوعا، عاشورا، اربعین و بیست و هشتم صفر سال ۵۷ که سرنوشت انقلاب اسلامی را رقم زد و تعجب سیاستمداران جهان را برانگیخت و سردمداران استکبار جهانی را از ادامه حمایت های سیاسی رژیم پهلوی مایوس ساخت، دستاورد بهره برداری صحیح و مناسب از ایام الله عزاداری و جهت دهی به حرکت های مردمی از سوی امام بود. ۴. الگودهی /از بر جسته ترین روش های سیاسی امام از آغاز دوران رهبری تا پایان حیات طیبه و مبارکشان توجه دادن مسؤولان نظام و مردم ایران به سیره ائمه معصومین علیهم السلام به خصوص تاسی به سیره امام حسین (ع) و الگوگیری از فرهنگ عاشورا بود. البته ایشان از سیاست الگوسازی دو هدف مهم و راهبردی را دنبال می کرد: ابتدا مشروعیت بخشیدن به اقدامات و برنامه های مبارزاتی خود هنگام رویارویی با رژیم ستمشاهی و استکبار جهانی در احتجاج با مخالفان و منتقدان داخلی انقلاب اسلامی. دوم احیای انگیزه های دینی و معنوی در مردم شیعه تا خود را شیعه واقعی قرار دهند و پیروی از ائمه (ع) را از لفظ به مرحله عمل آورند زیرا در اندیشه امام تشیع همان اسلام اصیل است و خصلت ذاتی آن مبارزه علیه ظلم است. امام نهضت عاشورا را مناسبت ترین الگو در تمام زمینه های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی می دانست. ایشان با این سیره ارزش های نهضت حسینی و فرهنگ عاشورا را در قالب نوین ارائه نمود و قیام امام حسین (ع) را به عنوان یک تابلو جامع ارزش های دینی برای راهنمایی شیعیان جهان معرفی کرد. در این قسمت به مهم ترین نمونه های الگودهی امام از نهضت عاشورا می پردازیم. ۱/۴. مبارزه با ظلم /تاسی به سیره امام حسین (ع) در مبارزه با رژیم ستمشاهی به استناد حدیث امام حسین (ع): «من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله...» (۳۲) امام خمینی خطاب به ملت ایران می فرماید: «(امام حسین) تصریح می کند که اگر کسی ببیند که حاکم جائری در بین مردم حکومت می کند، ظلم به مردم می کند باید مقابلش بایستد و جلوگیری کند هر قدر که می تواند» . (۳۳) و رژیم طاغوت را مظهر حکومت جائر معرفی می

کند و مردم را به مبارزه دعوت می نماید. ۲/۴. سازش ناپذیری در برابر ظلم، با مطرح ساختن شعار عاشورایی «هیئات منا الذلّة» (۳۴) هیچ گاه تلاش های سازش کارانه را بر نمی تابد و به ملت ایران نیز سفارش می کرد که به پیروی از شعار امام حسین (ع) که فرمود: «انی لا- اری الموت الا- سعادة و لا- الحیاء مع الظالمین الا برما» (۳۵) به ملت ایران گوشزد نمود که: «باید با قدرت به پیش برویم و با قدرت با همه کسانی که به ما می خواهند تجاوز و تعدی کنند مبارزه کنیم و زندگی آبرومند نداشتن و زیر بار (ظلم) بودن هزار مرتبه (بدتر) از این که انسان بمیرد، مردن بر او شرف دارد.» (۳۶) ۳/۴. صبر در برابر مشکلات، امام با الهام از تحمل مصائب کربلا در فروردین سال ۴۲ که هجوم مزدوران رژیم به مبارزان اسلامی آغاز شده بود فرمود: «... شما پیرو پیشوایانی هستید که در برابر مصائب و فجایع صبر و استقامت کردند که آن چه ما امروز می بینیم نسبت به آن چیزی نیست، پیشوایان بزرگوار ما، حوادثی چون روز عاشورا و شب یازدهم محرم را پشت سر گذاشته اند و در راه دین خدا یک چنان مصائبی را تحمل کرده اند.» (۳۷) ۴/۴. ایثار و فداکاری، امام با مطرح ساختن فداکاری های امام حسین میان نهضت عاشورا و انقلاب اسلامی و دفاع مقدس پیوند برقرار می سازد: «در حالی که شهادت حضرت سیدالشهدا از همه خسارت ها بالاتر بود، ولی چون او می دانست که چه می کند و کجا می رود و هدفش چیست فداکاری کرد و شهید شد و ما هم باید روی آن فداکاری ها حساب کنیم که سیدالشهدا چه کرد و چه بساط ظلمی را به هم زد و ما هم چه کرده ایم.» (۳۸) «... (محرم) به ما تعلیم می دهد که باید همان نحوی که مولای شما حسین بن علی سلام الله علیه فداکاری کرد و همه چیز خودش را در راه اسلام فدا کرد، شما هم که شیعیان او هستید، محبان او هستید باید اقتدا به او کنید و هر چه دارید بدهید.» (۳۹) امام تمام ابعاد نهضت امام حسین (ع) را یک حرکت کاملاً سیاسی می دانست (۴۰) و با احیای فرهنگ عاشورا و الگو ساختن معیارهای عاشورایی، یک ملت حماسه ساز پدید آورد که با درس آموزی از مکتب امام حسین (ع) منشا تحولات عظیمی در جهان اسلام گردید و معجزه قرن را پدید آورد. عاشورا سمبل تجلی و تبلور ارزش های ناب اسلامی در تمام ابعاد سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آن است که نقش مهمی در گسترش فرهنگ اسلامی در جامعه شیعه داشته است، از همین روی امام در باره مهم ترین عامل موفقیت و پیروزی انقلاب اسلامی می فرماید: «اگر قیام حضرت سیدالشهدا سلام الله علیه نبود، امروز هم ما نمی توانستیم پیروز شویم.» (۴۱) زیرا از دیدگاه ایشان عوامل معنوی الهام گرفته از فرهنگ عاشورا در پیروزی نقش دارند: «افراد کم با بازوان قوی و قلب مطمئن و قلب متوجه به خدای تبارک و تعالی و عشق به شهادت و عشق به لقاءالله، این هاست که پیروزی می آورد پیروزی را شمشیر نمی آورد، پیروزی را خون می آورد.» (۴۲) عینیت تشکیلات انقلاب اسلامی ایران، استمرار نهضت های شیعی در طول تاریخ است که با شعارهای آرمان خواهانه خود برای تحقق عدل اسلامی فراز و نشیب هایی را گذرانده است. امام به این آرمان ها در جمهوری اسلامی عینیت بخشید و خطوط کلی انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی را بر اساس نهضت حسینی ترسیم کرد: «این کشور ما که قیام کرد از اول هم که قیام کرد جمهوری اسلامی و استقلال کامل و نه شرقی و نه غربی را اعلام به دنیا کرد و از اول اعلام کرد به دنیا که ما نه تحت حمایت آمریکا و نه تحت حمایت شوروی و نه تحت حمایت هیچ قدرتی نیستیم، ماییم و تحت عنایات خدای تبارک و تعالی و پرچم توحید که همان پرچم امام حسین (ع) است.» (۴۳) از مهم ترین و برجسته ترین نمود عینی تشکل یافتگی شیعه توسط امام خمینی، حاکمیت دین در جامعه است که پس از دوران حکومت پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) کم سابقه یا بی نظیر است امام در عصر پیشرفت صنعت و تکنولوژی و فن آوری و افزایش نظریه های جامعه شناسی و سیاسی کارآمدی دین اسلام را هم در زمینه نظریه پردازی و هم در عرصه اداره جامعه و تشکیل حکومت اسلامی به منصفه ظهور رساند. امام حکومت اسلامی را بر دو مبنای مستحکم ولایت فقیه (مشروعیت دینی) و مقبولیت مردمی (مردم سالاری دینی) پایه ریزی کرد و آن را قوام بخشید و نهادهای حکومتی را بر محور این دو مبنای برقرار نمود: ۱. ولایت فقیه، پیروزی انقلاب اسلامی و حاکمیت دین در جمهوری اسلامی جمله امام حسین (ع) «مجاری الامور و الاحکام بایده العلماء بالله» (۴۴) را محقق ساخت و رهبری دینی را در جهان بشریت با تمام ابعاد و مشخصاتی

که در احادیث ائمه معصومین (ع) در شان و رسالت فقیه بیان شده است احیا نمود. و ولایت فقیه منشا مشروعیت الهی و دینی نظام اسلامی گردید تا اجرای تمام سیاست های کلی نظام منطبق بر معیارهای اسلامی باشد. نقش محوری رهبری در هدایت جامعه اسلامی و عزل و نصب و تنفیذ حکم مسئولیت کارگزاران عالی رتبه نظام اسلامی در جهت اجرای احکام شرع مجوزی بر مشروعیت دستگاه های اجرایی، قانون گذاری و قضایی است. (۴۵) امام درباره این مبنای اسلامی می فرماید: «... فقهای جامع الشرایط از طرف معصومین نیابت در تمام امور شرعی و سیاسی و اجتماعی را دارند و تولی امور در غیبت کبری موکول به آنان است.» (۴۶) ۲. مردم سالاری دینی ربا رویکردی به نهضت های پیشین عمده ترین علت شکست یا ناکامی رهبران آن ها را فقدان پشتوانه قدرتمند و گسترده مردمی مشاهده می کنیم و امام جهت نمونه علت ناکامی سید جمال الدین اسدآبادی را نداشتن چنین پایگاهی بیان کرده است، (۴۷) از این رو ایشان همان گونه که با هدایت مردم ایران و تظاهرات میلیونی و حضور در صحنه مبارزه رژیم را ساقط نمود پس از پیروزی نیز یکی از پایه های مستحکم حکومت را حضور و نقش مردم در شکل گیری نهادهای مدنی و انقلابی حکومت قرارداد. امام بر خلاف برخی سیاستمداران غربی که مردم سالاری مطلق یا دمکراتیکی غربی را ترویج می کنند، ایشان بر حضور مردم مسلمان در چهارچوب احکام و قوانین کلی اسلام در جهت تحقق حاکمیت دین که منشا مشروعیت سیاسی در عرصه بین المللی و استحکام نظام محسوب می گردد تاکید داشتند. امام هم بر اسلامیت و هم بر جمهوریت تاکید داشتند و می فرمودند: «حکومت از مردم جدا نیست.» (۴۸) نقش مردم پس از پیروزی انقلاب در تحقق و تثبیت نظام جمهوری اسلامی با بیعت و پذیرش دستورات امام و اجرای قانون در عرصه های گوناگون به شکل شرکت در راهپیمایی ها، رفراندوم، انتخابات مجلسین (شورای اسلامی و خبرگان رهبری) انتخابات ریاست جمهوری، حضور فعال در بسیج، حضور در جبهه برای دفاع از میهن اسلامی و... ظاهر گردید. تبلور این دو رکن مهم نظام باعث استحکام و استمرار نظام اسلامی گردید و یگانه نهضت شیعی موفق در تاریخ به ثبت رسید. استمرار نهضت و حکومت شیعی و آمادگی برای ظهور ولی مطلق اندیشه و سیره سیاسی امام خمینی به تشکیل تثبیت نظام جمهوری اسلامی محدود و بسنده نمی شود، ایشان حکومت جمهوری اسلامی را مقدمه ای برای بیداری مسلمانان و مستضعفان جهان می داند تا از زیر یوغ بردگی مدرن رهایی یابند، از این رو مظلومان جهان را به مبارزه با ستمگران و آماده ساختن جامعه برای ظهور ولی مطلق فرا می خواند. ایشان با تفسیر صحیح انتظار ظهور امام زمان (عج) و معرفی معیارهای منتظران حقیقی در فرهنگ شیعه، به تحلیل های غلط درباره انتظارات خط بطلان کشید، و انتظار ظهور را استمرار اقتدار اسلام تبیین نمود: «ما همه انتظار فرج داریم، و باید در این انتظار خدمت بکنیم، انتظار فرج، انتظار قدرت اسلام است، و ما باید کوشش کنیم تا قدرت اسلام در عالم تحقق پیدا کند.» (۴۹) استمرار و گسترش حاکمیت دین غبار بدعت و تحریف را از انتظار ظهور و آمادگی برای حکومت جهانی مصلح کل زدود و نسل انقلاب را به تلاش و پویایی در تهیه مقدمات ظهور مهدی موعود (عج) و فراگیر شدن حکومت اسلامی در جهان فرا خواند. امام درباره مبارزه با ظلم و آماده ساختن جهان برای ظهور مهدی منتظر (عج) می فرماید: «... ارزش دارد که انسان در مقابل ظالم بایستد و مشتش را گره کند و توی دهنش بزند و نگذارد که این قدر ظلم زیاد بشود. ما تکلیف داریم آقا! این طور نیست که حالا- که ما منتظر ظهور امام زمان سلام الله علیه هستیم پس دیگر بنشینیم در خانه های مان، تسبیح را در دست بگیریم و بگوییم عجل علی فرجه، عجل، با کار شما باید تعجیل بشود، شما باید زمینه را فراهم کنید برای آمدن او.» (۵۰) «ما (اگر) بتوانیم جلوی ظلم را بگیریم، باید بگیریم تکلیفمان است، ضرورت اسلام و قرآن تکلیف ما کرده است که باید برویم همه کار را بکنیم... فراهم کردن اسباب این است که کار را نزدیک کنیم، کار را همچو بکنیم که مهیا بشود عالم برای آمدن حضرت (مهدی) سلام الله علیه.» (۵۱) پی نوشت: (۱) مبانی سیاست، عبدالحمید ابوالحمد، صص ۲۲ و ۲۴ و ۲۵. همان، صص ۱۴ و ۱۶. (۳) سیاست در اسلام، ابوالفضل عزتی، صص ۱۵۲. (۴) صحیفه نور، ج ۱۳، صص ۲۱۸. (۵) همان، ج ۶. همان، ج ۳، صص ۱۲۰. (۷) تحریرالوسیله، ج ۱، صص ۳۶۹ (ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی). (۸) صحیفه نور، ج ۱۷، صص ۱۳۸. (۹) قیام جاودانه، محمد رضا حکیمی،

ص ۷۸. ۱۰) کتاب شهید جاوید و برخی از اندیشه‌های دکتر شریعتی از جمله مسائلی بود که بحث‌های مخالف و موافق را به دنبال داشت. برای آشنایی با دیدگاه امام در مورد فرسایش نیروهای انقلاب بر محور این موضوع ر.ک. صحیفه امام، ج ۷، ص ۴۲ و ۴۱۰. ج ۸، ص ۴۶۰ و ۵۳۳ و ۵۳۴. ۱۱) صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۵۴. ۱۲) قیام عاشورا در کلام و پیام امام، ص ۳۰. ۱۳) من بکی او ابکی واحدا فله الجنة و من تباکی فله الجنة « بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۸. ۱۴) ر.ک. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۵۶. ۱۵) همان، ج ۸، ص ۲۶. ۱۶) صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۳۴۶. ۱۷) برای آشنایی با دیدگاه‌های امام در این زمینه ر.ک. صحیفه امام، ج ۹، ص ۴۴۵ و ج ۱۰، ص ۸ و ۱۲۲ و ج ۱۶، ص ۱۵۱. ۱۸) نک: مجله حضور، ش ۱، ص ۲۴. ۱۹) آخرین انقلاب قرن، ج ۲، ص ۹۰. ۲۰) ر.ک. ولایت فقیه، صص ۳۲ - ۵۸ و کتاب البیع، ص ۴۶۰ - ۴۶۳. ۲۱) همان، ص ۱۲۱. ۲۲) نهضت روحانیون ایران، علی دوانی، ج ۱۰، ص ۲۳۲، پاورقی ش ۱. نامه امام خمینی به آیه الله گلپایگانی. ۲۳) ر.ک. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۸. ۲۴) صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳. ۲۵) همان، ج ۲، ص ۳۷۳. ۲۶) تحلیلی از نهضت امام خمینی، سید حمید روحانی، ج ۲، ص ۱۵۳. ۲۷) صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۵۳ و ۱۵۴. ۲۸) همان، ص ۱۵۸. ۲۹) سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۱۶. ۳۰) صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۶۲. ۳۱) همان، ج ۱۷، ص ۶۰. ۳۲) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴. ۳۳) صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۰۸. ۳۴) مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷. ۳۵) تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص ۲۴۹. ۳۶) صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۲۱. ۳۷) ایثار و شهادت در مکتب امام خمینی، ص ۲۲۶ - ۲۲۷. ۳۸) صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۵۴. ۳۹) همان، ج ۱۸، ص ۱۶۸. ۴۰) ر.ک. همان، ص ۱۷۷. ۴۱) همان، ج ۱۷، ص ۶۰. ۴۲) همان، ج ۱۶، ص ۶۸. ۴۳) همان، ج ۱۷، ص ۶۲. ۴۴) تحف العقول، ص ۲۴۲. ۴۵) ر.ک. صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۱۰۳. ۴۶) صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۳۷. ۴۷) صحیفه امام، ج ۵، ص ۲۹۰. ۴۸) صحیفه امام، ج ۸، ص ۳۷۲. ۴۹) همان، ص ۳۷۴. ۵۰) صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۹۵. ۵۱) همان، ج ۲۰، ص ۱۹۸ و ۱۹۹. منابع مقاله: فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۲۷، حسین شیدائیان؛

امام خمینی احیاگر فرهنگ عاشورا

امام خمینی احیاگر فرهنگ عاشورا قیام عاشورا و پیامدهای آن، مؤثرترین و ماندگارترین رخدادی است که منشا تحولاتی بنیادین در تاریخ اسلام گردیده است. آثار و نتایج این قیام منحصر به زمان وقوع حادثه و سالهای نزدیک به آن نیست. ریخته شدن خون پاک سبط پیامبر اکرم (ص) حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) و اصحاب باوفایش در روز دهم محرم سال ۶۱ هجری در یکی از بی نظیرترین صحنه‌های دردناک تاریخ بشریت، چنان جریانی نیرومند در مسیر تحولات تاریخ جهان اسلام پدید آورد که آثار عمیق، گسترده و ماندگار و تحولزای آن از "روز واقعه" تاکنون - که بیش از ۱۳ قرن می‌گذرد - همچنان پابرجاست و نه تنها گذر زمان بر ابعاد و پیامدهای آن سایه فراموشی نیافکنده، بلکه تاثیر واقعه عاشورا بر حیات بخشی مهم و تعیین کننده از امت اسلام دامنه‌ای بسیار گسترده‌تر از گذشته نیز یافته است. سالار شهیدان در شرایطی قیام خونین خویش علیه دستگاه ستمگرانه یزید را - که بر مسند خلافت اسلامی تکیه زده بود - برپا کرد که مدعیان خلافت و جانشینی پیامبر اکرم، در خاندان بنی امیه سیر شتابان بازگشت به عصر جاهلیت و اشرافیت و هدم ارزشهای اسلامی را تا حد تکذیب اساس وحی و رسالت توسعه داده بودند و تحریف و دگرگونی در مبانی ارزشی اسلام، دین خدا را در معرض زوال قرار داده بود. نخستین و مهمترین دست آورد قیام امام حسین - علیه السلام - جداسازی حق از باطل و ترسیم دوباره سیمای اسلام ناب و افشای ماهیت مدعیان خلافت بود. بدین ترتیب خون سالار شهیدان، اسلام راستین را بیمه کرد و نهضت عاشورا فارق حق و باطل و مرز تشخیص حقیقت اسلام از چهره تحریف شده آن گردید. موجی از قیامها و شورشهای پیروان آل رسول (ص) با شعار "یا ثارات الحسین" علیه بدعتها و بیداد بنی امیه برپا شد. قیام توابین در کوفه و قیام اهل مدینه و انقلاب مختار و قیام ابن مغیره بر ضد حجاج و قیام ابن اشعث و زید بن علی و فرزندانش عرصه را بر خاندان بنی امیه تنگتر کرد و سرانجام، شورش عباسیان با حمایت ابومسلم خراسانی که در آغاز با شعار خونخواهی خون

حسین (ع) برپا شده بود، بساط خلافت امویان را درهم پیچید. پس از آن، قیامها و شورشهای پیاپی آل حسن (ع) و شهید فخر و دیگر انقلابیون بر ضد خلفای ستمگر عباسی نیز از نهضت عاشورا نشات می گرفت. در تمام این مدت، بستر دینی و فرهنگی ایستادگی انقلابیون مسلمان علیه بیدادگریهای خلفای جور از راهبری ائمه معصومین (ع) سیراب می گردید. همان پیشوایانی که زنده نگهداشتن یاد و خاطره عاشورا و احیاء فرهنگ عاشورا همواره در صدر برنامه های آن بزرگواران قرار داشته است. بطور کلی و در یک ارزیابی منصفانه تاریخی باید گفت: حفظ اسلام انقلابی و راستین و حفظ ارزشهای دینی و استمرار نهضت‌های اصلاح طلبانه در تاریخ اسلام، و همچنین حیات ملت انقلابی شیعه مرهون قیام عاشوراست. پس از واقعه عاشورا، خلفا و حکومت‌های ستمگر در بلاد اسلامی، هراسان از تاثیر گسترده شعارها و اهداف و پیامدهای نهضت عاشورا، با بکار گرفتن دین فروشان دنیا طلب به تحریف ابعاد این واقعه تاریخساز پرداختند. و از زمانی که استعمار نوین موفق به تجزیه بلاد اسلامی گردید و بر حکومتها و سرنوشت ممالک مسلمین استیلا یافت، دامنه تحریفها و بدعتها و جایگزینی خرافه ها به جای روح ظلم ستیز و قیام خیز واقعه عاشورا نیز وسعت بیشتری یافت و نتیجه آن شد که روح عاشورا و مکتب و پیام عاشورا در زندگی مسلمانان به کمرنگی گرایید و جای خویش را به حفظ نمادهایی ظاهری و تشریفاتی و بی روح، و سواستفاده از این مناسبت حماسی داد. با دست اندازی دشمنان و تحریفهای دین فروشان راحت طلب، نگاه به عاشورا از یک مکتب ارزشی و معنوی و انقلابی به یک واقعه سوزناک شخصی اتفاق افتاده در قرن اول هجرت، فاقد هر نوع پیام و منطق و دست آوردی تنزل کرد و این حادثه به گونه ای ترسیم شد که تنها باید بر مصائب آن اشک ریخت و در تعزیت آن فقط به نوحه سرایی پرداخت آنهم نوحه هایی غالباً موهن که نمونه هایی از آن در زمان رضاخان و پسرش در ایران ترویج می شد. در چنین شرایطی بود که فرزند راستین عاشورا، حضرت امام خمینی - سلام الله علیه - با سخنرانی توفنده خود در عصر عاشورای سال ۴۲ هجری نهضت عاشورایی خویش یعنی قیام ۱۵ خرداد را برپا کرد. بدون تردید، نهضت امام خمینی و انقلاب اسلامی نه تنها شدیداً متأثر از فرهنگ عاشورا و قیام سالار شهیدان است، بلکه این نهضت در اساس و ارکان و اجزاء خویش مولود قیام عاشورا و پیامد آن است. پیوند مذکور بین قیام امام خمینی و مکتب عاشورا آنچنان در عمل و رفتار و منطق رهبر کبیر انقلاب و عملکردها و شعارها و آرمانهای انقلاب اسلامی آشکار است که نیاز به استدلال ندارد. حتی نقطه های عطف تاریخ انقلاب اسلامی در پیوند با محرم و عاشورا و در این مناسبتها پدید آمده اند. آغاز قیام امام خمینی در عصر عاشورای ۴۲ بود و نقطه اوج قیام در سال ۵۷ نیز در محرم جلوه می کند. پیام حماسی امام به مناسبت محرم آن سال شعار "پیروزی خون بر شمشیر" را به عنوان منطق انقلاب اسلامی در مواجهه با دنیای کنونی ندا داد. راهپیمایی میلیونها تن در تهران و سراسر ایران در روزهای تاسوعا و عاشورای حسینی در سال ۵۷ کمر رژیم شاه و آمریکا را در حمایت از شاه شکست و از آن پس هر سال، محرم و عاشورا عرصه بسیج نیروهای مومن به انقلاب اسلامی و افزایش روح سلحشوری در مدافعان انقلاب گردید و در طول دوران ۸ سال دفاع حسین گونه ملت ایران نیز محرم و عاشورا و نام مقدس سالار شهیدان و اصحابش نه تنها به عنوان رمز عملیات و اسامی لشگرها و گردانها و عملیات موفق سپاه اسلام، بلکه به عنوان مهمترین الگو و انگیزه عموم رزمندگان، تاثیر معجزه آسای خویش را برجای نهاد. اگر در تحلیل مسائل جنگ تحمیلی، فرهنگ شهادت طلبی و ایثار در راه خدا را که اولین درس مکتب عاشوراست، و شعار پیروزی خون بر شمشیر را که زبان و منطق عاشوراست، و عشق به حسین (ع) و کربلای حسینی را از ۸ سال مقاومت شگفت ملت ایران در برابر تجاوزگران نادیده بگیریم هیچ مطلب و سخن قابل عرضه دیگری باقی نمی ماند. و این تنها در دوران دفاع مقدس نیست که معجزه نام مقدس حسین (ع) و تاثیر قیام عاشورا و پیامهای آن رخ می نماید بلکه پیروزی انقلاب اسلامی بر رژیم مسلح شاه با وجود حمایت‌هایی که قدرتمندترین دولتهای جهان از وی می کردند، مستقیماً از نفوذ عمیق منطق و پیام عاشورا در متن انقلاب اسلامی و نزد مدافعان آن نشات گرفته است. و البته بر آگاهان به تاریخ اسلام و بخصوص در عصر حاضر پوشیده نیست که رویکرد بی سابقه ملت ایران به روح فرهنگ عاشورا و مفاهیم قیام خیز آن همچون: آزادیخواهی، شهادت طلبی،

مبارزه و قیام و استقامت در راه خدا و از جان گذشتگی و ایثار در مسیر هدفهای الهی، مدیون عمل و اندیشه و بیدارگری امام خمینی است. و همچنانکه روح عاشورا و پیام عاشورا و درسهای عاشورا حقی و سهمی بزرگ و بی بدیل در پیدایش و پیروزی انقلاب اسلامی دارند، امام خمینی را نیز در احیاء فرهنگ عاشورا و زدودن زنگارهای خرافه و بدعت و پیرایه از آن، سهمی و حقی است بس بزرگ. و بر پیروان آن امام همام است که در تجلیل و بزرگداشت قیام تاریخساز ابا عبدالله الحسین (ع)، در بستر تعالیم عاشورایی امام خمینی حرکت کنند و بی توجه به دغدغه آفرینی‌ها و تردیدافکنیهای روشنفکر نمایانی که توان درک اعجاز اثر خون و قیام و پیام حسین (ع) را در حفظ اسلام ناب ندارند، بی توجه به این وسوسه‌ها به راه نورانی و صراط مستقیمی که امام خمینی از قیام عاشورا نمایانده است و در کلام و پیام آن عزیز جلوه گر است، ادامه دهند. و البته چنانکه اشاره کردیم، مکتب انقلاب اسلامی و منطق امام خمینی، مکتب و منطق عاشورای حسینی است و کسانی که در صحت و اصالت و پیروزمندی این منطق تردید دارند و علیرغم آنهمه آیات و نشانه‌های آشکار، بن بست شکنی و اعجاز این منطق را نمی فهمند و پیروزیهای انقلاب اسلامی را به عواملی موهوم می سپارند و در مواجهه دین با دشمنان مقتدر آن، مقهور قدرت و سلطه آنان گردیده و از تساهل و مدارا و دست کشیدن از آرمانها و ارزشها، و از لزوم همگرایی اجتناب ناپذیر با جریان ضد ارزشی حاکم بر جهان، و کوتاه آمدن در قضیه آرمانی فلسطین و حکم ارتداد سلمان رشدی و کنار نهادن اندیشه مبارزه با آمریکا سخن می رانند و قلم می زنند، اینان را در جمع پیروان امام خمینی و رهبر بزرگوار که به شایستگی راه او را فریاد می کند، جایگاهی نیست. رمز بقای انقلاب اسلامی، ایستادگی بر ارزشها و آرمانهایی است که در منطق عاشورا به شفافترین و زلالترین وجه ممکن متجلی گردیده است. لزوم پایبندی به این منطق و ایمان به شعارهای این مکتب منحصر به عرصه اندیشه و اعتقاد نیست بلکه باید منطق انقلاب امام را که جز منطق عاشورا نبود، و شعارها و آرمانهای امام را که جز شعارها و آرمانهای عاشورا نبوده است، در متن عمل و جریان حرکت انقلاب، از مدیریت سیاستگذاری و برنامه ریزی اجرایی و امور توسعه گرفته تا قانونگذاری و قضاء و عرصه دیپلماسی کشور و فرهنگ جامعه به عنوان معیارهای انتخاب مدیریتها و به عنوان اصول راهنمای برنامه ریزها و عملکردها در اولویت نخست قرار داد. کسی که عاشورایی نیندیشد و به درسها و پیامها و شعارهای عاشورا به دیده تردید بنگرد، نمی تواند خدمتگزاری صادق برای انقلاب عاشورایی امام خمینی باشد. این اندیشه عاشورایی بود که انقلاب اسلامی را در سهمگینترین طوفانهای براندازی و توطئه و تجاوز و تهاجم به پیروزی رسانید و حفظ کرد. و این عشق مقدس مردم ما به راه سالار شهیدان و اعتقاد عمیق آنان به پیروزی خون بر شمشیر و عشق و جذبه شهادت طلبی بود که کار نشدنی را ممکن ساخت و زلزله ای در ارکان به ظاهر پولادین نظام سلطه گر جهانی افکند. و بارقه‌هایی از همین عشق و اعتقاد است که در لبنان و فلسطین عرصه را بر مستکبرین تنگ ساخته است. عزت و شرف و استقلال و افتخاراتی که به دست آورده ایم نتیجه بازیابی فرهنگ عاشورا و دمیدن روح شهادت و عطر تعالیم عاشورا در جامعه اسلامی است که با تدبیر و مجاهده عبد صالح خدا حضرت روح الله پدید آمده است. بیایید همچون گذشته پاسداران صدیق ارزشهای انقلاب خونین عاشورا باقی بمانیم - انشاءالله.

درسی که امام خمینی (ره) از سید الشهداء (ع) آموخت

درسی که امام خمینی (ره) از سید الشهداء (ع) آموخت اشاره پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی حکومت به دست انسان‌های نالایق افتاد، فرهنگ اصیل اسلامی به تدریج از فضای جامعه برچیده شد. ارزش‌های والای انسانی یکی پس از دیگری به ورطه فراموشی سپرده شد و دگرگون گردید. تبعیض نژادی، قومیت‌گرایی در تقسیم بیت المال و انتصاب‌های غیرمعقول در توزیع قدرت و مسئولیت‌ها، شیوع یافت. ۱ فاصله طبقاتی در عرصه‌های اقتصادی، که ارمغان دوران جاهلیت بود، دوباره در میان مسلمانان رواج یافت و روح و جان و رمق جامعه را گرفت. مردان حماسه‌ساز و جهادگر به سوی سست‌عنصری و بی تفاوتی سوق

داده شدند؛ به طوری که در مدت حکومت پنج ساله امام علی علیه السلام، به یاری آن حضرت برنخواستند و به ارزش های جاهلی رو آورده و پشت به امام معصوم، حرکت انحرافی خود را ادامه دادند. بعد از شهادت امام علی علیه السلام مرکز حکومت اسلامی از مدینه و کوفه به شام انتقال یافت و در زمان معاویه و پسرش یزید، فساد و تباهی در سرزمین های اسلامی به اوج خود رسید. در این هنگام، امام حسین علیه السلام چون اوضاع سیاسی و اجتماعی اسلام را این گونه آشفته و مضطرب دید، قیام بر ضد حکومت شیطانی را آغاز کرد. آن حضرت در این راه هرگز از ملامت و توجیه مصلحت اندیشان و مداراگران تردیدی به دل راه نداد؛ تا پای جان خود و یارانش در این وادی ماند و با حماسه ای تاریخی، اساس حکومت یزیدی را به یک باره ویران ساخت. در طول تاریخ بشر، انسان های بسیاری، از مکتب حماسی اباعبدالله الحسین علیه السلام سرمشق گرفتند و بر ضد ظلم و جور و طاغوت های زمان قیام کردند و تا مرحله بذل جان و شهادت، از حیثیت، شرف، استقلال، دین، مذهب و فرهنگ خویش دفاع نمودند که تحقیق و تفحص پیرامون هریک، مجال دیگری می طلبد. * * * در این نوشتار، سعی بر این است تا به بخشی از این تأثیرگذاری که در انقلاب اسلامی ایران نمود یافت و چگونگی تأثیرپذیری حضرت امام خمینی قدس سره از نهضت اباعبدالله الحسین علیه السلام اشاره شود و این موضوع در حدّ توان، مورد بررسی و مقایسه اجمالی قرار گیرد. ۱. سازش ناپذیری قال الحسین علیه السلام لولید بن عقبه: «أنا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة و بنا فتح الله و بنا ختم الله. و یزید رجل فاسق، شارب الخمر، قاتل النفس المحرمة، ملعن بالفسق و مثلی لایبایع بمثله». ۲. هنگامی که یزید به جانشینی پدرش معاویه بر مسند قدرت قرار گرفت، فرمانروای مدینه را مأمور کرد تا از امام حسین علیه السلام بیعت گیرد. آن امام همام وقتی پیام یزید را دریافت، خطاب به ولید (فرمانروای مدینه) نخست مقام و منزلت خود و خاندان و اهل بیت علیهم السلام را یادآوری کرد؛ سپس به ویژگی های نابهنجار یزید مانند: عصیان، سرکشی، می گساری، آدم کشی و ترویج فساد در جامعه اشاره نموده و فرمودند: «هرگز شخصی مانند من نمی تواند از کسی مثل یزید پیروی کرده و با او بیعت بکند». امام از این لحظه مبارزه آشکار خود را با حکومت طاغوتی آغاز کرد. پس از چهارده قرن، حضرت امام خمینی علیه السلام که یکی از فرزندان همین خاندان بود، چون تمام آن اوصاف و خصوصیات اخلاقی یزید را در عملکرد و قوانین حکومت های غرب و شرق به طور پیچیده و گسترده مشاهده نمود و رژیم شاه را هم نوکر حلقه به گوش و عامل اجرای سیاست های شیطانی غرب در ایران و منطقه دید، همانند جدش اباعبدالله الحسین علیه السلام زندگی در این سیستم و رژیم را بر خود و دیگران روا ندانست و برای مبارزه با همه آنها، شور حسینی را در جامعه به پا کرد. او در نخستین روزهای نهضت، ضمن سخنرانی ها و بیانیه های متعدد، جنایت های آمریکا، اسرائیل و رژیم حاکم بر ایران را نسبت به اسلام برای مردم تشریح کرد و با استناد به جمله معروف امام حسین علیه السلام که می فرماید: «أئی لا اری الموت الأسعاده و لا الحیوة مع الظالمین الا بزما»، ۳ تکلیف مردم، علما و حوزه های علمیه را در قبال این جنایت ها تبیین کردند. ایشان با الهام از همین مکتب رهایی بخش و بویژه جمله مورد بحث «و مثلی لایبایع بمثله»، در طول نهضت و در موارد مختلف چنین می فرمودند: الف: «... برای من جای شبهه نیست که سکوت در مقابل دستگاه جنبار، علاوه بر هدم اسلام و مذهب تشیع، نابودی با ننگ است. امروز مسلمین و خصوص علماء اعلام در مقابل خدای تبارک و تعالی مسئولیت بزرگی دارند. من برای چند روز زندگی با عار و ننگ، ارزشی قائل نیستم...» ۴. ب: «... خمینی را اگر دار بزنند، تفاهم نخواهد کرد... من از آن آخوندها نیستم که در این جا بنشینم و تسبیح دست بگیرم. من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم و بقیه اوقات برای خودم سلطانی باشم و به امور دیگر کاری نداشته باشم. پایگاه استقلال اسلامی این جاست. باید این مملکت را از این گرفتاری ها نجات داد...» ۵. ج: «... آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر، شوروی از هردو بدتر. همه از هم بدتر و همه از هم پلیدتر. اما امروز سروکار ما با این خبیث هاست؛ با آمریکا... ۶ دنیا بداند که هر گرفتاری که ملت ایران و ملل مسلمین دارند، از اجانب است، از آمریکاست. ملل اسلام از اجانب عموماً و از آمریکا خصوصاً متنفر است...» ۷. د: «... من خون و جان ناقابل خویش را برای ادای واجب حق و فریضه دفاع از

مسلمانان آماده نموده ام و در انتظار فوز عظیم شهادتم. قدرت ها و ابرقدرت ها و نوکران آنان مطمئن باشند که اگر خمینی یکه و تنها هم بماند، به راه خود که راه مبارزه با کفر و ظلم و شرک و بت پرستی است، ادامه می دهد و به یاری خدا در کنار بسیجیان جهان اسلام، این پابرنه های مغضوب دیکتاتورها، خواب راحت را از دیدگان جهانخواران و سرسپردگانی که به ستم و ظلم خویشتن اصرار می نمایند، سلب خواهد کرد...» ۸۰ ه: «... من بارها گفته ام رابطه ایران و آمریکا، رابطه گرگ و میش است و هرگز بین آن دو آشتی نیست... ما تا آخر ایستاده ایم و با آمریکا رابطه برقرار نخواهیم کرد؛ مگر این که دست از ظلم بردارد...» ۱۰۰ قال الحسین علیه السلام: «ألا وإنّ الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین، بین السّله و الذّله و هیهات منّا الذّله یأبی الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون و...» ۱۱ امام حسین علیه السلام چون وظیفه خود را مبارزه و قیام تشخیص داد، از این رو برای ادامه نهضت و سازمان دهی آن، از مدینه خارج شد. در این هنگام برخی از مشاهیر و اصحاب از روی مصلحت اندیشی، خیرخواهی و احیاناً خودباختگی، آن حضرت را به سکوت و مدارا دعوت کردند و یا آن که جهت رهایی از ظلم و ستم بنی امیه، از امام خواستند به سرزمین یمن مهاجرت کند. اباعبدالله علیه السلام نیز مناسب حال هریک، جوابی فرموده و خروج و قیام، جهاد در راه خدا، دفاع از حریم اسلام و مبارزه با طاغوت را بر همه آنها ترجیح داد. حتی در روز عاشورا طی خطابه ای، برای چندمین بار بر این امر به عنوان یک اصل و ارزش، تأکید کرد و فرمود: «بدانید و آگاه باشید! این حرام زاده، پسر حرام زاده مرا بر سر دو راهی قرار داده است: یا به مبارزه برخیزم و به فوز عظیم شهادت نایل آیم و یا با سکوت خود، ذلت و خواری را برگزینم. اما ذلت و خواری، از ما دور است و خدا و رسولش و مؤمنان، آن را سزاوار ما نمی دانند». سپس آن حضرت تا مرحله شهادت به نهضت خود ادامه داد و درس آزادگی، رشادت و پایداری در برابر ظلم، کفر و شرک را برای امت اسلامی و همه انسان ها از خود به ودیعه گذاشت. شبیه این اتفاق در انقلاب اسلامی برای حضرت امام خمینی قدس سره هم رخ داد. او چون حرکت حماسی خود را بر ضد رژیم دست نشانده اجانب شروع کرد، افراد و شخصیت های مختلف از روی حسن نیت و ساده اندیشی و با این قبیل تصورات که «شاه، شیعه است»؛ «اگر شاه برود، مملکت کمونیستی می شود»؛ «با مشت خالی نمی توان جلوی توپ و تانک ایستاد»؛ «شاه بماند و سلطنت بکند نه حکومت» و... سعی داشتند ایشان را از ادامه مبارزه باز بدارند. همچنین از جانب عوامل ساواک و ایادی مختلف رژیم ترفندها و تلاش های پیگیری در این باره انجام پذیرفت؛ ۱۲ ولی هیچ کدام سودی نبخشید. حضرت امام خمینی علیه السلام در فروردین ۱۳۴۱ ضمن بیانات مهمی، رژیم پهلوی را خونخوارتر از مغول معرفی نمود و با اعلام خطر جدی، سکوت علما در برابر جنایت های شاه را، همراهی با دستگاه جبار دانست؛ ۱۳ چنان که مقاومت یک ساله او منجر به فاجعه مدرسه فیضیه در فروردین ۱۳۴۲ گردید که رژیم می خواست با این جنایت تاریخی، در محافل حوزوی ترس ایجاد کند و مردم و علما را به عقب نشینی وادارد. اما امام خمینی قدس سره با سخنرانی ها و بیانیه های آتشین، افشار مختلف مردم را در صحنه مبارزه نگاه داشت و همه را به مقاومت و سلحشوری دعوت کرد. او در یکی از نامه های خود به برخی از آقایان، خطاب به مزدوران شاه چنین نوشت: «... من اکنون قلب خود را برای سرنیزه های مأمورین شما حاضر کردم؛ ولی برای قبول زورگویی ها و خضوع در مقابل جبارهای شما، حاضر نخواهم کرد. من به خواست خدا احکام خدا را در هر موقع مناسبی، بیان خواهم کرد و تا قلم در دست دارم کارهای مخالف مصالح مملکت را برملا می کنم...» ۱۴ در همین ایام که فضای اختناق و سرکوب بر کشور حاکم بود، یکی از مراجع بزرگ نجف با ارسال نامه ای از امام خمینی قدس سره و سایر مراجع و علما درخواست کرد تا از ایران خارج شده و به نجف اشرف هجرت نمایند و در جوار حرم امام علی علیه السلام به تدریس، تحقیق و زندگی آرام بسنده کنند؛ اما امام خمینی قدس سره در بخشی از جواب آن نامه، ضمن تشکر از ایشان، چنین مرقوم فرمودند: «... ما می دانیم با هجرت مراجع و علمای اعلام - اعلی الله کلماتهم - مرکز بزرگ تشیع در پرتگاه هلاکت افتاده و به دامن کفر و زندقه کشیده خواهد شد... که ما از آن بیمناکیم. ما عجلتاً در این آتش سوزان به سر برده و با خطرهای جانی صبر نموده، از حقوق اسلام و مسلمین و از حریم قرآن و استقلال مملکت اسلام دفاع می کنیم و... ما تکلیف الهی

خود را ان شاء الله ادا خواهیم کرد و به «اِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ» نایل خواهیم شد؛ یا قطع دست خائنین از حریم اسلام و قرآن کریم و یا جوار رحمت حق - جلّ و علا - ائی لا اری الموت الا سعاده ولا الحیوه مع الظالمین الا برما...» ۱۵. پس از حماسه جاویدان ۱۵ خرداد ۴۲ و مخالفت با قرارداد ننگین «کاپیتولاسیون» در ۴ آبان ۴۳، مزدوران رژیم در هر دو مرحله، معظمّ له را شبانه از منزلشان در قم ربودند و در تهران و در مکان‌های مختلف زندانی کردند؛ سپس به ترکیه و از آن جا به عراق تبعید نمودند. امام خمینی قدس سره در طول اقامت اجباری در نجف، بدون آن که کوچک‌ترین گرنشی به سردمداران حزب بعث از خود نشان بدهد، سرافرازانه به تدریس، تحقیق و تربیت شاگردان برجسته پرداخت و در مواقع لزوم با سخنرانی و صدور بیانیه و ارسال پیام‌هایی، به نهضت تاریخی خود ادامه داد. در مهر ماه ۱۳۵۷، انقلاب اسلامی ایران با رهبری و هدایت‌های قاطعانه امام خمینی قدس سره به مرحله سرنوشت‌سازی رسید؛ چنان که دشمنان احساس خطر کردند. در این هنگام رژیم بعثی عراق به دستور و فشار رژیم شاه و با راهنمایی آمریکا، رهبر کبیر انقلاب را بر سر دو راهی سکوت و سلامتی یا خروج و در به دری قرار داد. امام امت به تأشّی از جدّش اباعبدالله الحسین علیه السلام یک لحظه هم این ذلّت را تحمّل نکرد و تصمیم به خروج و قیام گرفت و در جواب مأموران امنیتی عراق فرمود: «... اگر شما مسئولیت‌هایی در قبال ایران دارید، من نیز به نوبه خود در برابر اسلام و ملت ایران مسئول هستم و ناگزیرم وظیفه‌ای را که خداوند برایم تعیین کرده است و آن را یکی از تکالیف معنوی خود می‌دانم، انجام دهم...» ۱۶. سپس راهی مرز کویت شد. چون دولت کویت از ورود معظمّ له به آن کشور ممانعت کرد، به طور موقت به کشور فرانسه مهاجرت کرد و در آن جا طی مصاحبه‌ای، علّت خروج خود از نجف را، چنین بیان داشت: «... اگر من در نجف می‌ماندم، خود را گناهکار احساس می‌کردم. برای من غیرممکن است که بی تفاوت بمانم...» ۱۷. اگر نگذارند در این جا (پاریس) فعالیت سیاسی خود را ادامه دهم، فرودگاه به فرودگاه سفر خواهم کرد و در آن جا خواسته‌های خود را بیان خواهم کرد...» ۱۸. ایشان در بخشی از پیام‌های خود به ملت ایران، طلاب، دانش‌آموزان و دانشجویان سراسر کشور ضمن تأکید بر ادامه نهضت و ارائه رهنمودهای مهم، علّت هجرت خود به پاریس را چنین بیان فرمودند: «... اکنون که من به ناچار باید ترک جوار مولی امیرالمؤمنین علیه السلام را نمایم و در کشورهای اسلامی دست خود را برای خدمت به شما ملت محروم، که مورد هجوم همه جانبه اجانب و وابستگان به آنان هستید، باز نمی‌بینم و از ورود به کویت با داشتن اجازه، ممانعت نموده‌اند، به سوی فرانسه پرواز می‌کنم. پیش من مکان معینی مطرح نیست؛ عمل به تکلیف الهی مطرح است؛ مصالح عالیّه اسلام و مسلمین مطرح است...» ۱۹. «... دوستان عزیز! فشار شاه موجب شد که نتوانم به فعالیت اسلامی خود که تکلیف الهی است، ادامه دهم و تصمیم گرفتم به یکی از کشورهای اسلامی مهاجرت نمایم. کویت با داشتن گذرنامه و اجازه ورود، حتی عبور از شهر تا فرودگاه را برای خود خطرناک خواند. فعلاً عازم پاریس شدم تا با تمام مشکلات به وظیفه دینی خود که خدمت به کشور اسلامی و مردم محروم و ظالم است، موفق گردم...» ۲۰. قال الحسین علیه السلام لمحمّد حنفیه: «انّی لم اخرج اشرأ و لا بطراً و لا مُفسِداً و لا ظالماً و انما خرجت لطلب الاصلاح فی اُمَّة جدی. اُرید ان آمر بالمعروف و انھی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و اَبی علی بن ابی طالب علیهما السلام.» ۲۱. امام سوم شیعیان در وصیتی به برادرش محمد حنفیه، اهداف و انگیزه‌های قیام عاشورا را در سه موضوع خلاصه کرد: ۱ - اصلاح در میان امت. ۲ - اجرای امر به معروف و نهی از منکر. ۳ - نشر فرهنگ و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام. آن حضرت به خوبی می‌دانست که هیچ یک از موارد فوق با وجود حاکمیت جور و ستم، امکان‌پذیر نیست؛ لذا نخست مبارزه با سردمداران یزید را در سرلوحه برنامه‌های اصلاحی و مبارزاتی خویش قرار داد تا با سرنگونی آن و تشکیل یک حاکمیت الهی، زمینه را برای تحقق کامل آن سه اصل مهم آماده سازد. و اصولاً می‌توان دریافت که یکی از سیره‌ها و سنّت‌های مهم و اصیل در میان انبیا، همین مبارزه با طاغوتیان و تبهکاران است و این مطلب، خود یکی از مصادیق بارز امر به معروف و نهی از منکر نیز به شمار می‌آید و با وجود یک حاکم جائر هرگز نمی‌توان زمینه‌ای برای اصلاح جامعه تصور کرد. بنابراین، امام حسین علیه السلام در این حرکت حماسی به هر سه

موضوع عیبیت بخشید: هم به سیره و سنت انبیا و جدّ بزرگوار و پدرش عمل کرد؛ هم آمر به معروف و ناهی از منکر در بُعد حکومتی و اجتماعی شد و هم این که، یک نوع اصلاح عمیق و اساسی در جامعه به وجود آورد. در اوایل دهه چهل (۱۳۴۱)، زمانی که سیره انبیا کلاً در ایران و جهان به دست فراموشی سپرده شده بود، «امر به معروف و نهی از منکر» تنها در بُعد فردی و اغلب در موارد کم اهمیت، به کار گرفته می شد و لذا اصلاح جامعه هم کاری بس دشوار، بلکه محال جلوه می نمود. حضرت امام خمینی قدس سره به پیروی از مکتب اباعبدالله الحسین علیه السلام به جنگ با طاغوت های عصر برخاست و پرچم مبارزه با کفر و شرک جهانی را بر دوش گرفت. این، در حالی بود که در فضای آن ایام، دخالت در این گونه مسائل، خلاف شأن یک روحانی تلقی می شد و جرأت و شهامت افزون می طلبد. البته اگر هم کسان اندکی احساس مسئولیت نموده و فعالیت های سیاسی انجام می دادند و اعتقاد به مبارزه داشتند، تنها به اظهار تأسف و نصیحت به دولت بسنده می کردند یا نهایتاً خواستار «عمل به قانون اساسی و انتخابات آزاد» ۲۲ می شدند و هرگز با رژیم و شخص شاه درگیر نمی شدند! ولی حضرت امام خمینی قدس سره منشأ همه گرفتاری ها را رژیم سلطنتی، شخص شاه و دولت های آمریکا، شوروی و اسرائیل دانست ۲۳ و اعلام کرد: «با وجود رژیم شاه و ایادی بیگانگان در ایران، عمل به قانون اساسی امکان پذیر نیست و انتخابات هم هرگز آزاد نخواهد شد.» ۲۴ رهبر کبیر انقلاب در اغلب سخنرانی ها و بیانیه های خود به این مهم تأکید کرد تا این که به پشتیبانی اقشار مختلف مردم، رژیم شاه را سرنگون ساخت و اُبّهت ساختگی دولت های جهانخوار را - که در اذهان و تار و پود مردم به منزله یک کابوس وحشتناک جلوه گر بود - درهم شکست و جرأت و شهامت و قدرت ایستادگی در مقابل مستکبران را به مستضعفان عالم آموخت. ایشان با این حرکت حماسی، هم جامعه بشری، بویژه مسلمانان را به اصلاح و بازگشت به خویشتن فراخواند، هم امر به معروف و نهی از منکر را در سطح بین المللی زنده کرد و گسترش داد و هم به سیره انبیا و ائمه معصومین علیهم السلام عمل نمود. به علاوه در آن ایام، اغلب کسانی که می خواستند با فساد مبارزه کنند، همواره از ریشه آن غفلت ورزیده و تنها با شاخ و برگ های فساد درگیر می شدند و طبیعتاً این روند، ناخواسته به تقویت ریشه می انجامید و به منزله «آب در هاون کوبیدن» بود. مانند: مبارزه با افراد معمولی بهائیت - که اغلب به خاطر فقر مالی به آن فرقه گمراه روی آورده بودند- و یا درگیر شدن با رانندگان اتوبوس و تاکسی برسر پخش موسیقی مبتذل و امثال آن؛ در حالی که بنیان گذار اصلی بهائیت و تولید کننده ترانه های مبتذل در ایران، خود رژیم شاه و نخست وزیرش امیرعباس هویدا بود که هیچ کس با آنها کاری نداشت! اگر این روند ادامه می یافت، نه تنها فساد و تباهی از بین نمی رفت، بلکه روز به روز بر وسعت و عمق آن افزوده می شد. در این هنگام حضرت امام خمینی قدس سره حرکت ریشه ای خود را آغاز کرد و همگان را به ریشه های فساد و گمراهی متوجه ساخته و در موارد گوناگون می فرمودند: «... مطالعه باید بکنیم ببینیم ما تکلیفمان چیست؟ قرآن به ما چه گفته؟ باید چه بکنیم؟ هی ما قرآن را خوانده ایم که فرعون کذا و کذا، موسی کذا و کذا، تدبیر نکردیم که خوب، آن چیزی که گفته، برای چه گفته؟ برای این که تو هم مثل موسی باشی نسبت به فرعون عصرت. تو هم عصایت را بردار مخالفت کن با این مردک...» ۲۵. «... آن وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در حجاز بودند... ابوسفیان و امثال اینها، اینها نظیر حکام و سلاطین بودند و دارای همه چیز بودند و پیغمبر اسلام با آنها در افتاد... جلوتر بروید حضرت موسی عصایش را برداشت با فرعون، با سلطان - عرض می کنم - مصر با او در افتاد نه این که از قبل سلطان مصر مردم را خواب کرد. مردم را با همین عصا و با همین تبلیغات بر ضد سلطان عصر خویش شوراند...» ۲۶. «... علمای اسلام، پیغمبر اسلام، ائمه اسلام همیشه مخالفت با این سلاطین عصر خودشان کرده اند...» ۲۷. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، حضرت امام خمینی قدس سره همچنان این روند کارساز و تفکر طاغوت برانداز خویش را ادامه داد و مردم جهان و بخصوص مسلمانان را بر ضد استکبار جهانی به سرکردگی آمریکا فراخواند. چنان که معظّم له در یکی از پیام های خود به مناسبت سالگرد کشتار خونین حجاج در مکه، چنین می نویسد: «... من به تمام دنیا با قاطعیت اعلام می کنم اگر جهانخواران بخواهند در مقابل دین ما بایستند، ما در مقابل همه دنیای آنان خواهیم ایستاد و تا نابودی

تمام آنان از پای نخواهیم نشست؛ یا همه آزاد می شویم و یا به آزادی بزرگ تری که شهادت است، می رسیم و...» ۲۸. «... البته ما این واقعیت و حقیقت را در سیاست خارجی و بین المللی اسلامی مان بارها اعلام نموده ایم که درصدد گسترش نفوذ اسلام در جهان و کم کردن سلطه جهانخواران بوده و هستیم؛ حال اگر نوکران آمریکا نام این سیاست را، توسعه طلبی و تفکر تشکیل امپراطوری بزرگ می گذارند، از آن باکی نداریم و استقبال می کنیم. ما درصدد خشکانیدن ریشه های فاسد صهیونیزم، سرمایه داری و کمونیزم در جهان هستیم، ما تصمیم گرفته ایم به لطف و عنایت خداوند بزرگ، نظام هایی را که بر این سه پایه استوار گردیده اند، نابود کنیم و نظام اسلام رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را در جهان استکبار ترویج نماییم و دیر یا زود، ملت های دربند شاهد آن خواهند بود. ما با تمام وجود از گسترش باج خواهی و مصونیت کارگزاران آمریکایی - حتی اگر با مبارزه قهرآمیز هم شده باشد - جلوگیری می کنیم، ان شاء الله ما نخواهیم گذاشت از کعبه و حج، این منبر بزرگی که بر بلندای بام انسانیت قرار گرفته و باید صدای مظلومان را به همه عالم منعکس سازد و آوای توحید را طنین اندازد، صدای سازش با آمریکا و شوروی و کفر و شرک نواخته شود و از خدا می خواهیم که این قدرت را به ما ارزانی دارد که نه تنها از کعبه مسلمین، که از کلیساهای جهان نیز ناقوس مرگ آمریکا و شوروی را به صدا در آوریم...» ۲۹. به امید آن روز پی نوشت ها: ۱ - ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۹۸؛ ناسخ التواریخ، محمدتقی سپهر؛ تاریخ خلفاء، جلال الدین سیوطی. ۲ - اللهوف علی قتلی الطفوف، سیدبن طاووس، ص ۳. ۲۳ - صحیفه نور، ج ۱، ص ۴. ۲۵ - همان، ص ۵. ۵۰ - همان، ص ۶. ۶۵ - همان، ص ۷. ۱۰۵ - همان، ص ۸. ۱۱۰ - همان، ج ۲۰، ص ۱۱۳. ۱۰ - همان، ج ۱۹، ص ۱۱. ۷۴ - اللهوف، ص ۹۷؛ موسوعه کلمات الامام الحسین (ع)، مرکز تحقیقات باقرالعلوم (ع)، ص ۱۲. ۴۲۳ - در هر دو مورد، به کتب تاریخ انقلاب اسلامی مراجعه شد. ۱۳ - صحیفه نور، ج ۱، ص ۸ و ۱۲. ۱۴ - همان، ص ۱۵. ۴۰ - همان، ص ۱۶. ۴۳ - روزنامه اطلاعات، شنبه ۱۵/۷/۱۳۵۷ - همان، یکشنبه، ۱۶/۷/۱۳۵۷ - کیهان، سه شنبه، ۱۸/۷/۱۳۵۷ - صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۰. ۱۱۱ - همان، ص ۲۱. ۱۱۵ - موسوعه کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۲۲. ۲۹۱ - این خواسته ها و شعارها برای اغفال مردم و انحراف نهضت، هر از چندگاهی از جانب رژیم و شاه در مطبوعات عنوان می شد و با کمال تأسف مورد استقبال برخی محافل مذهبی و روشنفکری قرار می گرفت! ۲۳ - ر.ک: صحیفه نور، ج ۱، ص ۵۶، ۶۲، ۹۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۲۰۷، ۲۷۴، ج ۲، ص ۴، ۸، ۲۶، ۴۱، ۶۷، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۳۲، ۱۸۱ و... ۲۴ - همان، ج ۲، ص ۸۲ و ۸۷. ۲۵ - همان، ص ۳۴. ۲۶ - همان، ص ۲۷. ۱۶۵ - همان، ص ۱۸۳ و ۲۰۷. ۲۸ - همان، ج ۲۰، ص ۲۹. ۱۱۸ - همان، ص ۲۳۲.

عاشورا در اندیشه امام خمینی (قدس سره)

عاشورا در اندیشه امام خمینی (قدس سره) با این که بیش از هزار و سیصد صد سال از واقعه جانسوز عاشورا می گذرد، اما هنوز عاشورا چشمه جوشان حماسه و آزادگی و رمز جهاد پایدار برای ماندگاری آیین الهی است؛ آیینی پیام آور توحید و عدل و در خورشان والای انسان، تا به برکت شعور خدادادی و شور حقیقت خواهی، شایسته جانشینی پروردگار در زمین گردیده، جان او تجلی گاه توحید و عدل شود. «عبدالله العلامی» از علمای اهل سنت در توصیف عاشورا می نویسد: «شیعیان، مراسم یاد بود عاشورا را برای پند گرفتن و یادآوری بر پا می دارند و آن مراسمی بس بزرگ است، زیرا این مراسم یادآور پندها و درس قهرمانی جهاد و فداکاری در راه دین بوده و با یاد آن قهرمانان، روح بلند پرورش می یابد. امروز برگزاری این مراسم از لازم ترین وظایف در این مرحله از انقلاب ماست». (۱) با نگاهی به سخنان امام خمینی قدس سره از پیش از انقلاب اسلامی تاکنون، بخوبی در می یابیم که معظم له کلیه رفتارها و موضع گیری های خود را بر اساس آن واقعه تنظیم و عملی نموده است؛ زیرا فرهنگ عاشورا، فرهنگی همه جانبه است که ابعاد گوناگون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، اخلاقی، عرفانی، نظامی و... را در بر می گیرد. اندیشه زندگی امام خمینی قدس سره نیز این گونه بوده و دارای ابعاد مختلف یاد شده می باشد. در یک جمله می توان گفت که امام خمینی تمام

هویت انقلاب اسلامی را به عاشورا گره زده و می‌فرماید: «انقلاب اسلامی ایران پرتوی از عاشورا و انقلاب عظیم الهی آن است.» درس‌های عاشورا از منظر امام خمینی قدس سره ۱. نفی اندیشه جدایی دین از سیاست یکی از مهم‌ترین مشخصه‌های سیاسی عاشورا مساله پیوند و ارتباط دین و سیاست است. امام حسین علیه السلام با حضور اجتماعی و قیام علیه حکومت، در حقیقت در صدد دخالت در سیاست بود و همین مساله را به عنوان یک تکلیف جهت حرکت و نهضت خویش قرار داد. امام برای خود یک ضرورت می‌دانست که برای سست نمودن پایه‌های حکومت ستمگران و برقراری حکومت عدل الهی تلاش کند و همین امر از مهم‌ترین مشخصه‌های یک اقدام حکومت سیاسی است. امام خمینی قدس سره با الهام از این حرکت امام حسین علیه السلام نسبت به مسایل جامعه حساس بود و در برابر ستم‌ها و ظلم‌های رژیم پهلوی قیام نمود و مردم و جهان اسلام را به حمایت از دین خلا دعوت کرد. امام خمینی قدس سره همواره معتقد بود که جامعه اسلامی از صدر اسلام تاکنون مبتلا به این اندیشه منحرف سکولاریزم (جدایی دین از سیاست) بوده که در دوره اخیر به اوج خود رسیده است: «این یک نقشه شیطانی بوده است که از زمان بنی امیه و بنی عباس طرح ریزی شده است و بعد از آن هم هر حکومتی که آمده است تأیید این امر را کرده است و اخیراً هم که راه شرق و غرب به دولت‌های اسلامی باز شده، این امر در اوج خودش قرار گرفت که اسلام یک مساله شخصی بین بنده و خداست و سیاست از اسلام جداست و نباید مسلمان در سیاست دخالت کند و نباید روحانیون وارد سیاست بشوند». (۲) امام در حقیقت با الهام‌گیری از حرکت سیاسی - دینی عاشورا در صدد پاسخ‌گویی به سؤالات ذیل بود که امروز حکومت اسلامی الگویی جهت ملل مستضعف برگزیده است: - آیا دین داری، خداپرستی به مرزهای سیاست محدود می‌شود؟ - آیا پیامبران و اوصیای الهی از دخالت در امور سیاسی احتراز می‌نمودند؟ و آیا انجام رسالت بزرگ آنان مبنی بر اقامه قسط عدالت اجتماعی بدون دخالت در امور سیاسی ممکن است؟ امام خمینی ریشه این تز انحرافی را یک توطئه تاریخی دانسته که در صدد تغییر روند تاریخ دینی بوده است. ایشان می‌فرماید: «طرح مساله جدا بودن سیاست از روحانیت، چیز تازه‌ای نیست. این مساله در زمان بنی امیه طرح شد و در زمان بنی عباس قوت گرفت. در این زمان‌های اخیر هم که دست‌های بیگانه در ممالک باز شد، آنها هم به این مساله دامن زدند، به طوری که مع الاسف بعضی از اشخاص متدین و روحانیون متعهد هم باورشان آمده است...». (۳) امام خمینی در یک برآورد صحیح، اهداف این سیاست شیطانی را بیان کرده و همگان را به توجه و تأمل در آن دعوت نموده است. این اهداف و آثار عبارتند از: الف: استعمار، استثمار و استضعاف ملت‌ها (۴)؛ ب: محدود شدن فقاقت به احکام فردی و عبادی در منطق ناآگاهان (۵)؛ پ: غفلت از آیات سیاسی - اجتماعی قرآن و بسیاری از ابواب فقهی (۶)؛ ت: مطرح شدن ارزش منفی برای روحانیون سیاسی (۷)؛ ث: تاخت و تاز امریکا و ابرقادت‌ها در بلاد مسلمین. (۸) ۲. عدالت اجتماعی آن چه پس از دوران نبی مکرم اسلام تازمان شهادت امام حسین علیه السلام مطرح بوده، این است که چه آفت‌هایی سبب شد تا حکومت سلطنتی اموی بر مسلمانان حاکم شود؟ چگونه ارزش‌ها و مقدساتی که در جامعه ریشه دوانده بودند، به تدریج رنگ باختند و به شعارهای ظاهری و بی‌محتوی تبدیل شدند؟ پاسخ اجمالی همه این سؤال‌ها عدم وجود عدالت اجتماعی است. ایجاد نظام طبقاتی، تبعیض و نابرابری‌های اجتماعی سبب شد تا نظام عقیدتی، اخلاقی و سیاسی جامعه نیز متحول شود و پذیرش معیارها و اصول اقتصادی مکتب اسلام برای مردم میسر نگردد. امام حسین علیه السلام یکی از اهداف قیام خود را عدالت اجتماعی دانسته و در خطبه‌ای این گونه بیان می‌دارد: «...و یا من المظلومون من عبادک...» (یکی از اهداف این است که) ستم‌دیدگان از بندگان تو امنیت یابند». (۹) مسلم است که این عدالت و امنیت زمانی تحقق عینی پیدا خواهد کرد که ستم و ستمگران نابود شده و عدالت اجتماعی حاکم گردد. امام خمینی قدس سره هم به تبع جدش امام حسین علیه السلام در مقابل ستمگران زمان خود قد علم کرده و ضمن مبارزه‌ای جانانه می‌فرماید: «زندگی سیدالشهدا، زندگی حضرت صاحب‌الامر و زندگی همه انبیای الهی این معنا بوده است که می‌خواستند در مقابل جور، حکومت عدل را درست و بر پا کنند.» «سیدالشهدا وقتی می‌بیند که یک حاکم ظالمی در بین مردم دارد حرکت می‌کند،

تصریح می‌کند که اگر کسی ببیند که حاکم جائری در بین مردم حکومت می‌کند، به مردم ظلم می‌کند، باید مقابلش بایستد و جلوگیری کند... و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: هر که ساکت بنشیند و تغییر ندهد این را، جایش همان یزید (حاکم ستمگر) است...» (۱۰) ۳. اصلاح اجتماعی امت اسلامی امام حسین علیه السلام در خطبه ای، انگیزه قیام خود را این گونه اعلام می‌نماید: «اللهم انک تعلم انه لم یکن ماکان منا تنافسا فی سلطان و لا التماسا من فضول الحطام، ولكن لنری المعالم من دینک و تظهر الاصلاح فی بلادک (۱۱) خدای من تو می‌دانی آنچه از ما صادر شد به انگیزه رقابت در سلطنت و تمنای زیادی های دنیا نبود، بلکه برای این بود که نشانه های آشکر دین تو را بنگریم و اصلاح را در سرزمین های تو آشکار سازیم...» امام خمینی قدس سره این عبارت حضرت اباعبدالله علیه السلام را به عنوان مؤیدی برای اثبات بحث ولایت فقیه خود آورده و با استناد به آن می‌فرماید: «مضمون روایت شاهد بر این است که از لسان معصوم صادر شده و مضمون صادقی است» (۱۲) بر این اساس بسیاری از سخنان حضرت امام خمینی در جهت اصلاح جامعه و آن را نه تنها وظیفه خود، بلکه وظیفه هر فرد دیگری می‌دانست. ایشان می‌فرماید: «کوشش کنید که احکام اسلام را، هم عمل کنید و هم وادار کنید که دیگران عمل کنند. همان طوری که هر شخص و هر فردی موظف است که خودش را اصلاح کند، موظب است که دیگران را هم اصلاح کند...» (۱۳) «سید الشهداء علیه السلام روی همین میزان، خود و اصحاب و انصار خویش را فدا کرد که فرد باید فدای جامعه بشود تا جامعه اصلاح گردد «لیقوم الناس بالقسط» باید عدالت در بین مردم و جامعه تحقق پیدا کند. برای سیدالشهدا تکلیف بود قیام کند، خودش را بدهد تا این که این ملت را اصلاح کند و همین طور هم کرد» (۱۴) «امام حسین در وصیت معروف خود به برادرش محمد حنفیه، آن گاه که مدینه را قصد مکه ترک گفت، بر آرمان اصلاح طلبی قیام خود تصریح کرد و فرمود: انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی ژبدین جهت از مدینه خارج شدم که امت جدم را اصلاح کنم» (۱۵) ۴. مبارزه با منکرات یکی دیگر از نکات برجسته عاشورا مساله مبارزه با منکرات بود که حکومت اموی عامل اصلی پیدایش و گسترش آن در جامعه اسلامی بودند. امام در وصیت نامه خود این رسالت را تذکر داده و می‌فرماید: «ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی علی بن ابی طالب می خواهم امر به معروف و نهی از منکر نمایم و به سیره جدم و پدرم علی بن ابی طالب عمل کنم» (۱۶) می‌دانیم که هر گاه امر به عروف و نهی از منکر در جامعه ای رواج یابد، سبب خواهد شد که برای انسان مسؤولیت اجتماعی آفریده شود تا نسبت به آن چه در امور مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در جامعه می‌گذرد بی تفاوت و بی تحرک نباشد. هنگامی که امر به معروف و نهی از منکر مبتنی بر فهم صحیح از دین باشد و از سیره نبوی و علوی یعنی معیارهای خالص اسلام سرچشمه بگیرد، جامعه را از حالت سکون و ایستایی خارج نموده و منجر به بالندگی و سازنده گی آن می‌گردد. امام خمینی قدس سره همانند موضع گیری های سیدالشهداء علیه السلام با تکیه بر آن رفتارها می‌فرمودند: «این که حضرت اباعبدالله نهضت و قیام کرد با عدد کم در مقابل این (حکومت یزید) برای این بود که گفتند: تکلیف من است که استنکار کنم و نهی از منکر کنم.» «انگیزه این بوده که معروف را اقامه و منکر را از بین ببرد. انحرافات، همه از منکرات است. غیر خط مستقیم توحید هر چه هست، منکرات است. این باید از بین برود و ما که تابع حضرت سیدالشهدا هستیم باید ببینیم که ایشان چه وضعی در زندگی داشت، قیامش و انگیزه اش نهی از منکر بود که هر منکری باید از بین برود، من جمله قضیه حکومت جور.» «سیدالشهدا همه عمرش و همه زندگیش را برای رفع منکر و جلوگیری از حکومت ظلم و جلوگیری از مفاسدی که حکومت ها در دنیا ایجاد کردند، صرف نمود و تمام زندگیش را صرف این کرد که حکومت جور بسته بشود و از بین برود، معروف در کار باشد و منکرات از بین برود» (۱۷) ۵. فرهنگ آزادی و آزادگی و کرامت انسان ها تمام اصحاب فداکار سیدالشهدا - در واقعه کربلا از انسان های آزاده ای بودند که ذلت و خواری و تمنیات دنیوی و مادی لحظه ای در جوهره و ماهیت آنها جای نداشت. این گروه که در برابر سپاه سی هزار نفری یزید کمترین ترس به خود ندادند، تا آخرین لحظه مقابل دشمنان ایستادند و جنگیدند و به فیض شهادت نایل آمدند. عقیده بنی هاشم، پرچمدار پیام کربلا در مقابل

حکومت جور و ظلم یزید با وجود تحمل مصائب بسیار، ضمن مقاومت و ایستادگی، به افشاگری حکومت وقت پرداخت و فرمود: «...ای یزید! به خدا سوگند (با این جنایت‌ها که انجام دادی) نشکافتی مگر پوست بدن خود را و پاره پاره نکردی، مگر گوشت خود را... گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مرده اند، بلکه آنها زنده اند و در پیشگاه پروردگاشان روزی می‌خورند. این را هم بدان، آن کسانی هم که کار را برای تو فراهم ساخته و تو را بر گروه مسلمانان سوار نمودند، به کیفر خود خواهند رسید و بدانند که ستمگران را بد کیفری در پیش است... قدر و مقام تو را بسیار پست می‌دانم... بدان که رای و تدبیرت سست و روزگارت اندک و انگشت شمار و جمعیت تو رو به پراکندگی است، در روزی که منادی خدا فریاد زند: «الا- لعنة الله علی الظالمین» همانا لعنت خدا بر ستمکاران باد.» امام خمینی هم از نسل همین انسان‌های آزاده و دلاور بود. او هرگز لحظه‌ای زیر بار ظلم و ستم ظالمین نرفت و با تحمل زندان، تبعید، خطرات جانی، شهادت فرزند و... دشمن را به زانو در آورده و می‌فرماید: «من اکنون قلب خود را برای سر نیزه‌های مامورین شما حاضر کرده‌ام، ولی برای قبول زورگویی‌ها و خضوع در مقابل جبارهای شما حاضر نخواهم بود». (۱۸) «ماه محرم، ماه حماسه و شجاعت و فداکاری آغاز شد، ماهی که خون بر شمشیر پیرز گشت، ماهی که قدرت حق، باطل را تا ابد محکوم و داغ بطلان بر جبهه ستمکاران و حکومت‌های شیطانی زد. ماهی که امام مسلمین، راه مبارزه با ستمکاران تاریخ را به ما آموخت، ماهی که باید آزادی خواهان، استقلال طلبان و حق‌گویان بر تانک‌ها و مسلسل‌ها و جنود ابلیس غلبه کنند و کلمه حق باطل را محو نماید». (۱۹) نتیجه امام خمینی قدس سره با تاسی به قیام خونبار عاشورا، توانست نهضت عظیم خود را به ثمر برساند و مجدداً به احیای ارزش‌های فراموش شده توفیق یابد. نمونه‌هایی از ارزش‌های مشترک که این دو نهضت مقدس (عاشورا و انقلاب اسلامی) به آنها راحت بخشید، عبارتند از: ۱. احیای روحیه آزادگی و ذلت‌ناپذیری؛ ۲. شجاعت و شهامت و پرهیز از مصلحت‌اندیشی و راحت‌طلبی؛ ۳. احیای روحیه شهادت‌طلبی؛ ۴. احیا و تحقق فریضه امر به معروف و نهی از منکر؛ ۵. ایمان به جهاد فی سبیل الله؛ ۶. مقاومت و پایداری و پشتکار در راه مبارزه؛ ۷. احیای جنبه‌های اخلاقی، مروت، ایثار و ... (پی‌نوشت‌ها ۱) سموالمعنی فی سمو الذات، او اشعه من حیاة الحسین، ص ۱۲۱، عبدالله العلائلی، چاپ دوم، سال ۱۳۵۹ ق، مطبعة الکشاف، بیروت. ۲) صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۲۳۲. ۳) همان، ج ۱۶، ص ۲۴۸. ۴) همان، ج ۱۸، ص ۸۸. ۵) همان، ج ۲۱، ص ۹۱. ۶) همان، ج ۱۵، ص ۵۶. ۷) همان، ج ۱۵، ص ۱۹. ۸) همان، ج ۱۷، ص ۵۳. ۹) در این زمینه ر.ک: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۶۹؛ شرح الانمئة، سید محمد امین، ج ۱، ص ۲۱۵؛ تاریخ کامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۹۴. ۱۰) فرهنگ عاشورا در کلام و پیام امام خمینی، ص ۲۳-۴۲. ۱۱) تحف العقول، ص ۲۴۳. ۱۲) ولایت فقیه، سید روح‌الله خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، تهران، چاپ اول، ۱۲۷۳، ص ۳۳۷. ۱۳) پایه پای آفتاب، امیر رضا ستوده، ج ۱، ص ۱۱۸. ۱۴) فرهنگ عاشورا در پیام و کلام امام خمینی، ص ۴۱ و ۳۷. ۱۵) بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۳۳۱؛ مقتل المقرم، ۱۵۶. ۱۶) اللهوف، سیدبن طاووس، ص ۱۰، ۱۷) فرهنگ عاشورا در کلام و پیام امام خمینی، ص ۳۳، ۳۸، ۳۹. ۱۸) کلمات قصار، پندها و حکمت‌ها، امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۲۲۸. ۱۹) قیام عاشورا در کلام و پیام امام خمینی، ص ۲۳.

ویژگی‌های حج ابراهیمی از دیدگاه حضرت امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه -

ویژگی‌های حج ابراهیمی از دیدگاه حضرت امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - ۱ - بعد معنوی حج اکنون که در آستانه فریضه مبارکه حج هستیم، لازم است توجهی به ابعاد «عرفانی»، «روحانی»، «اجتماعی»، «سیاسی» و «فرهنگی» آن داشته باشیم، باشد که این امر، راهگشایی برای قدم‌های مؤثر دیگر باشد. در این موضوعات، بسیاری از دوستان متعهد مطالبی گفته‌اند این جانب نیز اشاره ای گذرا، تنها به بعضی ابعاد آن می‌کنم، شاید تذکری از آن حاصل شود. از آن جا که در این مناسک عجیب، از اول احرام و تلبیه تا آخر مناسک، اشاراتی عرفانی و روحانی است - که تفصیل آنها در این مقال میسر نیست - اکتفا به بعضی اشارات تلبیه‌ها می‌کنم:

لیک های مکرر از کسانی حقیقت دارد که ندای حق را به گوش جان شنیده و به دعوت الله تعالی به اسم جامع جواب می دهند. مسأله، مسأله حضور در محضر است و مشاهده جمال محبوب، گویی گوینده از خود در این محضر بیخود شده و جواب دعوت را تکرار می کند و دنباله آن، سلب شریک به معنای مطلق آن می نماید که اهل الله می دانند، نه شریک در الوهیت فقط. گرچه سلب شریک در آن نیز شامل همه مراتب تا فنای عالم در نظر اهل معرفت است و حاوی جمیع فقرات احتیاطی و استحبابی است مثل «الحمدلک» و «النعمة لک» و حمد را اختصاص می دهد به ذات مقدس، همچنین نعمت را، و نفی شریک می کند و این نزد اهل معرفت، غایت توحید است و به این معناست که هر حمدی و هر نعمتی که در جهان هستی تحقق یابد، حمد خدا و نعمت خداست بدون شرک ۱. جهات معنوی حج بسیار است و مهم آن است که حاج بداند که کجا می رود و دعوت کی را اجابت می کند و میهمان کیست و آداب این میهمانی چیست و بداند هر «خودخواهی» و «خودبینی»، با «خداخواهی» مخالف است و با هجرت الی الله مباین و موجب نقض معنویت حج است ۲. مراتب معنوی حج، که سرمایه حیات جاودانه است و انسان را به افق توحید و تنزیه نزدیک می نماید، حاصل نخواهد شد، مگر آن که دستورات عبادی حج به طور صحیح و شایسته و مو به مو عمل شود و حجاج محترم و روحانیون معظم کاروان ها تمام هم خود را صرف در تعلیم و تعلم مناسک حج کنند و بر مسأله دانان است که از همراهان خود مواظبت کنند که خدای نخواستہ تخلف از دستورات نشود. و بعد سیاسی و اجتماعی آن حاصل نمی گردد، مگر آنکه بعد معنوی و الهی آن جامه عمل پوشد و لیکن های شما جواب دعوت حق تعالی باشد و خود را محرم برای وصول به آستانه محضر حق تعالی نماید و لیکن گویان برای حق، نفی شریک به همه مراتب کنید و از «خود» که منشأ بزرگ شرک است به سوی او - جل و علی - هجرت نمایید. و امید است برای جویندگان، آن موتی که دنبال هجرت است حاصل آید و اجری را که علی الله است دریافت نمایند و اگر جهات معنوی به فراموشی سپرده شود، گمان نکنید که بتوان از چنگال شیطان نفس رهایی یابید. و تا در بند خویشتن خویش و هواهای نفسانی خود باشید، نمی توانید جهاد فی سبیل الله و دفاع از حریم الله نمایید ۳. ۲ - ابعاد سیاسی و اجتماعی حج ای مسلمانان جهان که به حقیقت اسلام ایمان دارید! بپا خیزید و در زیر پرچم توحید و در سایه تعلیمات اسلام، مجتمع شوید و دست خیانت ابرقدرتان را از ممالک خود و خزائن سرشار آن کوتاه کنید و مجد اسلام را اعاده کنید و دست از اختلافات و هواهای نفسانی بردارید که شما دارای همه چیز هستید. بر فرهنگ اسلام تکیه زیند و با غرب و غربزدگی مبارزه نمایید و روی پای خودتان بایستید و بر روشنفکران غربزده و شرق زده بتازید و هويت خویش را دریابید که روشنفکران اجیر شده، بلایی بر سر ملت و مملکتشان آورده اند که تا متحد نشوید و دقیقاً به اسلام راستین تکیه ننمایید، بر شما آن خواهد گذشت که تاکنون گذشته است. امروز زمانی است که ملت ها چراغ راه روشنفکرانشان شوند و آنان را از خود باختگی و زبونی در مقابل شرق و غرب نجات دهند که امروز روز حرکت ملت هاست و آنان هادی هدایت کنندگان تاکنونند. بدانید که قدرت معنوی شما بر همه قدرت ها چیره، و قریب یک میلیارد جمعیت شما با خزائن بی پایان، می تواند تمام قدرت ها را در هم شکند. نصرت کنید خدا را تا نصرت دهد شما را. ای اقیانوس بزرگ مسلمانان! خروش بر آورید و دشمنان انسانیت را درهم شکنید که اگر به خدای بزرگ رو آوردید و تعلیمات آسمانی را وجهه خود قرار دهید، خدای تعالی و جنود عظیم او با شماست ۴. از همه ابعاد آن مهجورتر و مورد غفلت تر، بعد سیاسی این مناسک عظیم است که دست خیانتکاران برای مهجوریت آن بیشتر در کار بوده و هست و خواهد بود. و مسلمانان امروز و در این عصر، که عصر جنگل است، بیشتر از هر زمان، موظف به اظهار آن و رفع ابهام از آن هستند، زیرا بازیگران بین المللی با اغفال مسلمین و عقب نگه داشتن آنان از یک سو و عمال سودجوی آنان از سوی دیگر و غفلت زدگان نادان از طرفی و آخوندهای درباری یا کج فهم از سوی دیگر و متنسکان جاهل از یک طرف، دانسته یا ندانسته پشت در پشت هم ایستاده و در محو این بعد سرنوشت ساز و نجات دهنده مظلومان، در فعالیت هستند. و لازم است متعهدان و بیداران و دلسوزان برای غربت اسلام و مهجوریت این بعد، در احکام اسلام به ویژه حج که این بعد در آن ظاهرتر و مؤثرتر است، با قلم و بیان و گفتار و

نوشتار به کوشش برخیزند، خصوصاً در ایام مراسم حج که پس از این مراسم عظیم انسان‌ها می‌توانند در شهر و دیار خود با توجه به این بعد عظیم، مسلمانان و مظلومان جهان را بیدار و برای خروج مظلومان جهان از تحت فشارهای روز افزون ستمگران مدعی حمایت از صلح، به حرکت وادارند. و پرواضح است که اگر در این کنگره عظیم جهانی که همه اقشار ملت‌های مظلوم اسلامی از هر مذهب و ملت و دارای هر زبان و مسلک و هر رنگ و قشر، ولی بازی واحد و لباس مشابه، دور از هر آرایش و آرایش اجتماع نموده‌اند، مسائل اساسی اسلام و مسلمین و مظلومان جهان از هر فرقه حل نشود و حکومت‌های مستکبر و زورگو سرچایشان ننشینند، از اجتماعات کوچک منطقه‌ای و محلی کاری بر نخواهد آمد و راه حل فراگیری به دست نخواهیم آورد. باید بدانند که حج ابراهیمی، محمدی - صلی الله علیه و آلهما - سال هاست غریب و مهجور است، هم از جهات «معنوی و عرفانی» و هم از جهات «سیاسی و اجتماعی». و حجاج عزیز تمامی کشورهای اسلامی باید بیت خدا را در همه ابعادش از این غربت درآورند، اسرار عرفانی و معنویش به عهده عرفای غیر محجوب. و ما اینک با بعد سیاسی و اجتماعی آن سر و کار داریم که باید گفت فرسنگ‌ها از آن دوریم. ما مأمور به جبران مافات هستیم. این کنگره سراپا سیاست که به دعوت ابراهیم و محمد - صلی الله علیه و آلهما - برپا می‌شود و از هر گوشه دنیا و از هر فج عمیق در آن اجتماع می‌کنند، برای منافع ناس است و قیام به قسط است و در ادامه بت شکنی‌های ابراهیم و محمد است و طاغوت شکنی‌ها و فرعون زدودن‌های موسی است، و کدام بت به پایه شیطان بزرگ و بت‌ها و طاغوت‌های جهانخوار می‌رسد که همه مستضعفان جهان را به سجده خود و ستایش خویش فرا خوانند و همه بندگان آزاد خدای تعالی را بنده فرمانبردار خویش دانند؟ مکه و منی قربانگاه عاشقان است و اینجا محل نشر توحید و نفی شرک؛ که دلبستگی به جان و عزیزان نیز شرک است. به فرزندان آدم درس آموزنده جهاد در راه حق را داد که از این مکان عظیم نیز فداکاری و از خود گذشتن را به جهانیان ابلاغ کنید. به جهانیان بگویید «در راه حق و اقامه عدل الهی و کوتاه کردن دست مشرکان زمان باید سر از پا نشناخت و از هر چیزی حتی مثل اسمعیل ذبیح الله گذشت که حق جاودانه شود». این بت شکن و فرزند عزیزش بت شکن دیگر سید انبیا محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله وسلم - به بشریت آموختند که بت‌ها هر چه هست باید شکسته شود و کعبه که امّ القری است و آنچه از آن بسط پیدا کرده تا آخرین نقطه زمین، تا آخرین روز جهان باید از لوث بت‌ها تطهیر شود. بت هر چه باشد، چه هیاکل، چه خورشید، چه ماه و چه حیوان و انسان و چه بتی بدتر و خطرناکتر از طاغوت‌های در طول تاریخ از زمان آدم صلی الله تا ابراهیم خلیل الله تا محمد حبیب الله - صلی الله علیه و آلهما - تا آخرالزمان که بت شکن آخر، از کعبه ندای توحید سر دهد. مگر ابرقدرت‌های زمان ما و بت‌های بزرگ نیستند که جهانیان را به اطاعت و کرنش و پرستش خود می‌خوانند و بازور و زر و تزویر، خود را به آنان تحمیل می‌نمایند؟ کعبه معظمه، یکتا مرکز شکستن این بت‌هاست. ابراهیم خلیل در اول زمان و حبیب خدا و فرزند عزیزش مهدی موعود روحی فداه - در آخر زمان از کعبه ندای توحید سر دادند و می‌دهند. خداوند تعالی به ابراهیم فرمود: «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَيْكُلُّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» و فرمود: «وَطَهِّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» و این تطهیر از همه ارجاس است که بالاترین آنها شرک است که در صدر آیه کریمه است و در سوره توبه می‌خوانیم: «وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ» و مهدی منتظر در لسان ادیان و به اتفاق مسلمین از کعبه ندا سر می‌دهد و بشریت را به توحید می‌خواند. همه فریادها را از کعبه و مکه سر می‌دهند و ما باید از آنها تبعیت کنیم و ندای «توحید کلمه» و «کلمه توحید» را از آن مکان مقدس سردهیم و با فریادها و دعوت‌ها و تظلم‌ها و افشاگری‌ها و اجتماعات زنده و کوبنده در مجمع مسلمین در مکه مکرمه بت‌ها را بشکنیم و شیاطین را که در رأس آنها شیطان بزرگ است در عقبات رمی کنیم و طرد نماییم تا حج خلیل الله و حبیب الله و ولی الله مهدی عزیز را بجا آورده باشیم والا در حق ما گفته می‌شود «مَا أَكْثَرَ الضَّعِيجِ وَأَقَلَّ الْحَجِيجِ». امید است حجاج محترم بیت الله الحرام از هر فرقه هستند و اهل هر مذهب می‌باشند در مواقف و مشاعر محترمه دسته جمعی برای پیروزی اسلام بر کفر جهانی دعا کنند و برای بیداری مسلمانان و

حکومت های آنان فریاد کنند و دعای بلیغ نمایند. شاید به برکت دعا در محیط وحی و محل کسر اصنام جاهلیت، خداوند تبارک و تعالی بر مسلمین تفضل کند و مجد و عظمت صدر اسلام را به آنان برگرداند و دست اجانب و جهانخواران را از بلاد آنان کوتاه فرماید و ابر رحمت و غفران خود را بر سر عموم مسلمین بباراند. «انه عفواً عفوراً» ۳.۷ - حفظ وحدت مسلمین دل میقات در هوای زائرانی می تپد که از کشور «لا شرقیه ولا غربیه» آمده اند تا با تلبیه و لیک لیک، دعوت خداوند را به سوی صراط مستقیم انسانیت اجابت کنند و با پشت پا زدن بر مکتب های شرقی و غربی و انحرافات ملی گرایی، فرقه زدایی نموده، با همه ملت ها بدون در نظر گرفتن رنگ و ملیت و محیط و منطقه، برادر و برابر، غمخوار یکدیگر باشند و تحکیم وحدت کنند و با «ید واحده» بر دشمنان بشریت و زورگویان جهانخوار بتازند ۸. از ملی گرایی خطرناکتر و غم انگیزتر، ایجاد خلاف بین اهل سنت و جماعت با شیعیان است و القاء تبلیغات فتنه انگیز و دشمنی ساز، بین برادران اسلامی است و بحمدالله تعالی در انقلاب اسلامی ایران هیچ اختلافی بین این دو طایفه وجود ندارد و همه با دوستی و اخوت در کنار هم زندگی می کنند. و اهل سنت که در ایران جمعیتش بیشمارند و در اطراف و اکناف کشور زیست می کنند و دارای علما و مشایخ بسیار هستند، با ما برادر و ما با آنها برادر و برابریم ۹. امروز چاره چیست و برای شکستن این بت ها چه تکلیفی متوجه مسلمانان جهان و مستضعفان می باشد؟ یک چاره که اساس چاره هاست و ریشه این گرفتاری ها را قطع می کند و فساد را از بن می سوزاند، وحدت مسلمانان بلکه تمامی مستضعفان و دربند کشیده شدگان جهان است و این وحدت که اسلام شریف و قرآن کریم بر آن پافشاری کرده اند، با دعوت و تبلیغ دامنه دار باید بوجود آید و مرکز این دعوت و تبلیغ، مکه معظمه در زمان اجتماع مسلمین برای فریضه حج است که ابراهیم خلیل الله و محمد حبیب الله شروع و در آخرالزمان حضرت بقیه الله - ارواحنا لمقدمه الفدا - تعقیب می کند. به ابراهیم خلیل الله خطاب می شود که مردم را به حج بخوان تا برای شهود منافع خود از همه اقطار بیایند. این منافع جامعه است، منافع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی. بیایند و ببینند تو که بر آنان پیغمبری، عزیزترین ثمره حیات خود را در راه خدا تقدیم کردی و همه ذریه آدم باید به تو تاسی کنند، ببینند که بت ها را شکستی و آنچه جز خداوند بود به دور افکندی، شمس باشد یا قمر، هیاکل حیوانات یا انسان ها و گفتی و از روی حقیقت گفتی «وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ خَيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» و همه باید به پدر توحید و پدر پیامبران عظیم الشأن تاسی کنند ۱۰. ۴ - وظایف حجّاج محترم لازم است برادران ایرانی و شیعیان سایر کشورها از اعمال جاهلانه که موجب تفرق صفوف مسلمین است احتراز کنند و لازم است در جماعات اهل سنت حاضر شوند و از انعقاد تشکیل نماز جماعات در منازل و گذاشتن بلندگوهای مخالف رویه، اجتناب نمایند و از افتادن روی قبور مطهره و کارهایی که گاهی مخالف شرع است جداً اجتناب کنند. نیابت از سعی برای نماز طواف، صحیح نیست. باید هر کس خودش به هر نحو می تواند نماز بخواند و معجراست از گرفتن نیاب و مزاحمت به نمازگزاران اجتناب نمایند. طواف را به نحو متعارف که همه حجّاج به جا می آورند، به جا آورند و از کارهایی که اشخاص جاهل می کنند احتراز شود و مطلقاً از کارهایی که موجب وهن مذهب است باید احتراز شود ۱۱. به خواهران و برادران محترم کشورهای اسلامی، قبل از هر چیز این نکته را باید عرض کنم که صورت حج، این عبادت بزرگ را که برای انجام آن مشرف می شوید، به صورتی شایسته و موافق دستور الهی انجام دهید و مسائل آن را نزد علمای اعلام با دقت فراگیرید. مبدا خدای ناخواسته پس از انجام حج و گذشت وقت، معلوم شود که خللی در آنها وارد شده و موجب بطلان حج گردیده و زحمت های شما هدر رفته است. حضرات آقایان علمای محترم کوشش فرمایند که زائران محترم را به وظایف خود آشنا نمایند تا صورت حج، مطابق شرع مطهر انجام گیرد. و از مهمات در همه عبادات، اخلاص در عمل است که اگر خدای ناخواسته کسی عملی را برای خودنمایی و عرضه به دیگران انجام دهد و خوبی عملش را به رخ دیگری بکشد، عمل او باطل است. و حجّاج محترم مواظب باشند که رضای غیر خداوند را در اعمال خود شرکت ندهند ۱۲. پاورقی ها: ۱ - صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۴۲. ۲ - همان، ص ۱۹۹. ۳ - همان، ص ۴۲. ۴ - همان، ج ۱۳، ص ۸۳. ۵ - همان، ج ۱۹، ص ۴۳. ۶ - همان، ج ۲۰، ص ۱۸. ۷ - همان،

ج ۱۸، ص ۸۷-۸۸. همان، ج ۱۹، ص ۱۹۷-۹۸. همان، ج ۱۳، ص ۸۱-۱۰. همان، ج ۱۸، ص ۹۰-۱۱. همان، ج ۹، ص ۱۷۶-۱۲. همان، ج ۱۹، ص ۱۹۹.

مبانی حج ابراهیمی: از دیدگاه امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه -

مبانی حج ابراهیمی: از دیدگاه امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - قسمت دوم در جلسه قبل که در کنگره عظیم حج و در کنار مرقد مطهر بنیانگذار حج ابراهیمی (حضرت امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه -) برگزار شد، مطالبی پیرامون «مبانی حج ابراهیمی از دیدگاه امام» مطرح کرده و وعده دادم که ادامه آن بحث را به دلیل اهمیت و نیازی که به آن هست، در جلسه بعدی دنبال کنم. از این رو بطور اجمال و اختصار اشاره می‌کنم که فلسفه حج از دیدگاه امام - رضوان الله تعالی علیه - «قیام» است. قیام برای آزادی، قسط و عدل. قیام برای پاکسازی جامعه از انحرافات، انحطاطات و آلودگی‌ها که مهمترین آنها شرک زدایی از جامعه بشری است. قیام برای منافع انسانها و کوتاه نمودن دست جباران و ستمگران، از سلطه بر کشورهای مظلوم و ستمدیده و منابع زیرزمینی و روزمینی آنان. و در یک جمله: «قیام برای ساختن جامعه متکامل توحیدی و در اوج تکامل مادی و معنوی». محتوای حج ابراهیمی در این جلسه موضوع سختم «محتوای حج ابراهیمی از دیدگاه امام» است. براساس این فلسفه، محتوای حج، از احرام گرفته تا طواف و تارمی جمرات و قربانی هر کدام معنا و مفهومی منطبق با فلسفه حج دارد. مفهوم تلبیه زائر خانه خدا با سر دادن تلبیه ۱ آری به حق می‌گوید و دست رد بر سینه باطل می‌کوبد، تلبیه، «نه» گفتن به خواسته‌های نفسانی، شیطان و استکبار جهانی است. امام صادق - علیه السلام - در حدیثی که منسوب به آن حضرت است می‌فرماید: «واحرَم عن كل شیءٍ یمنعك من ذکر الله و یحجبك عن طاعة الله». زمانی احرام واقعی می‌بندی و لیبیک واقعی می‌گویی که هر چیزی که انسان را از یاد خدا غافل می‌کند، بر خود تحریم کنی و هر آنچه که مانع از اطاعت امر حق است از سر راه برداری. مخالفت با هوای نفس، خواسته‌های شیطان و شیطان صفتان لازمه احرام بستن، به احرام حج ابراهیمی و لیبیک واقعی است. امام - رضوان الله تعالی علیه - در تبیین حقیقت لیبیک می‌فرماید: «در فریضه حج که لیبیک به حق است - دقت می‌فرمایید لیبیک - لیبیک به حق و هجرت به سوی حق تعالی به برکت ابراهیم و محمد - ص - است. مقام «نه» بر همه بتها، طاغوتها، شیطانها و شیطان زاده‌ها است. در ادامه می‌فرماید: کدام بت از شیطان بزرگ آمریکای جهانخوار و شوروی ملحد و متجاوز بزرگتر و کدام طاغوت و طاغوتچه از طاغوتهای زمان ما بالاترند؟! ۲ طاغوتها فقط همان لات، هبل و بتهای بی جان نیستند، بت‌های جاندار نیز طاغوتند، وقتی که نفی شریک می‌کنی؛ «لا شریک لک لیبیک» می‌گویی؛ در واقع «نه» به همه اینها گفته و تنها به او تکیه می‌کنی. مفهوم طواف از دیدگاه امام راحل، «طواف» هم معنا و محتوای خاص خودش را دارد، لذا در تفصیل و تبیین طواف حج واقعی می‌فرماید: «در طواف حرم خدا که نشانه عشق به حق است دل را از دیگران تهی کنید. حجاج بیت الله الحرام! دقت کنید به معانی». آری آنگاه که طواف می‌کنی و دور خانه خدا می‌چرخ، مواظب باش که طواف تو همچون طواف مردم زمان جاهلیت نباشد. امام باقر - علیه السلام - فرمود: «هكذا كانوا یطوفون فی الجاهلیة». «در جاهلیت نیز همین طور طواف می‌کردند». طواف شما باید با طواف آنها فرق داشته باشد. شما باید معنای طواف را بفهمید و معنای دور زدن بر این سنگها را درک کنید. اینک به فرموده امام دل از دیگران تهی کنید و جان را از خوف غیر حق پاک سازید و به موازات عشق به حق، از بت‌های کوچک و بزرگ و طاغوتها و وابستگان آنان برائت جوید. حاجی واقعی باید از آمریکاییان جنایتکار که امروزه حرم امن الهی را به وجود پلید خود آلوده کرده‌اند، برائت جوید، و نیز از دست پروردگان پلیدشان چون صدام علفی که کعبه دل حاجیان، حرم امام حسین و حرم امیرالمؤمنین - علیهما السلام - را هتک حرمت کردند، ۳ اشقیایی که قلم و بیان، از تبیین و تصویر شقاوتشان عاجز است، اظهار تنفر کند. جنایتکارانی که در کنار حرم حسین بن علی - علیهما السلام - مردم را از لعنت بر قاتلان آن عزیز منع، و لعن بر اعدا و دشمنانش را از زیارتنامه اش حذف می‌کنند و حتی حجاجویان و رهروان

راه حق را در حرم این دو امام به شهادت می‌رسانند. اگر از شقاوت پیشگانی همچون صدام و... و اربابان آنان براءت جستید، می‌توانید بگویید: «خدایا! دور خانه تو می‌گردم، مهر و عشق تو بر دل دارم، و از غیر تو بیزارم». طواف بر گرد خانه خدا باید نشان دهنده عشق به خدا و براءت و بیزاری از دشمنان خدا باشد، و الا طواف نیست. مفهوم رمی جمرات از دیدگاه امام - رضوان الله علیه - در حج ابراهیمی رمی جمرات نیز معنا و مفهوم خاص خودش را دارد. لذا می‌گویید: «رجم عقبات، رجم شیاطین انس و جن است، شما با «رجم»، با خدای خود عهد کنید تا شیاطین انس و ابرقدرتها را از کشورهای اسلامی عزیز برانید». ۴ بدیهی است که اگر سنگ زدن به جمرات، این مفهوم را نداشته باشد، و به معنای رمی کردن شیاطین جن و انس نباشد عملی بی‌محتواست. باز می‌فرماید: «باید شیطان بزرگ، میانه و کوچک ججره عقبه، وسطی و اولی ج را از حریم مقدس اسلام و کعبه حرم راند و باید دست شیاطین را از کعبه و حرم کشورهای اسلامی که حریم آن است قطع کرد». درود و سلام خدا بر امام باد که هر چه امت لازم داشت، در طول عمر پر برکتش، پس از پیروزی انقلاب و پیش از آن، همه را بیان کرد. در عبارت دیگری می‌فرماید: «با فریادها و دعوتها و تظلم‌ها و افشاگریها و اجتماعات زنده و کوبنده، در مجمع مسلمین در مکه مکرمه بتها را بشکنیم و شیاطین را که در رأس آنها شیطان بزرگ است، در عقبات رمی کنیم و طرد نماییم. تا حج خلیل الله و حبیب الله و ولی الله؛ مهدی عزیز را بجا آورده باشیم و الا در حق ما گفته می‌شود: ما اکثر الضحیح و اقل الححیح». ۵ آری اگر حج کسی این محتوا را نداشته باشد مشمول همان زائرنی خواهد شد که امام صادق - علیه السلام - فرمود: چقدر ضجه زن زیاد است و حاجی کم! در حج ابراهیمی تک تک اعمالی که حجاج بیت الله انجام می‌دهند فلسفه خاص خودش را دارد. چند تذکر: نکاتی در رابطه با زائران بیت الله از دیدگاه امام - رضوان الله علیه - برای شما زائران ایرانی که پیامبران انقلاب اسلامی ایران هستید، بیان کنم؛ که او فرمود: «شما حجاج بیت الله الحرام! حامل پیام این ملت و نمایندگان این کشور هستید، در این صورت موقعیت شما بسیار حساس و وظیفه شما بسیار سنگین است»، ۶ برای تأمین اهداف حج باید این نکات را رعایت کنید. اینک نکات برجسته ای را که امام در پیامها و اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های مختلف در رابطه با وظایف زائران فرموده‌اند، جمع بندی کرده و برای شما مطرح می‌کنم: ۱ - اخلاص در سفر زائران بیت الله باید توجه داشته باشند که این سفر چه سفری است. «توجه داشته باشید که سفر حج سفر کسب نیست». ۷ برادران و خواهران! شما برای کاسبی، سیاحت و تفریح نمی‌روید. این سفر، «سفر تحصیل دنیا نیست». ۸ به فرمایش امام: «این سفر، «سفر الی الله» است»، نه سفر «به خانه الله» که خانه وسیله است. شما برای زیارت خدا می‌روید، «باید همانطوری که مسافران «الی الله» مثل انبیاء - علیهم السلام - و بزرگان از دین ما، در تمام زمان حیاتشان مسافرتشان الی الله بوده است و از آن چیزی که برنامه وصول الی الله بوده است یک قدم تخلف نمی‌کردند»، ۹ برنامه ای را که همه انبیا و اولیا در طول مدت عمر خود داشتند، زائران خانه خدا سعی کنند در این سفر داشته باشند، دقت کنند که آنچه را که خدا دوست ندارد، در این سفر تحقق پیدا نکند. اول بشناسند و بفهمند و بعد تلاش کنند، اجتناب کنند. عزیزان! مبدا این سفر را سفر تجارت قرار دهید و امور تجاری در این سفر مطرح باشد. طوری نباشد که آقا یا خانم از روزی که وارد مدینه و یا مکه شد فرصتها و اوقات ارزشمند خود را در این دکان و آن دکان برای تهیه و خرید اجناس آمریکایی صرف کند و ناگهان چشم باز کند و ببیند که فرصت تمام شده و او چیزی را که در این سفر به دنبالش بود، به دست نیاورده است. سعی و دقت کنیم از گروهی نباشیم که امام فرمود: «کثیری از حجاج بیت الله الحرام که برای فریضه حج می‌روند و باید در آن مکان مقدس از توطئه بیگانگان به فریاد یا للمسلمین برخیزند، غافلانه در بازارها به جستجوی کالاهای آمریکایی، اروپایی و ژاپنی پر سه می‌زنند و دل صاحب شریعت را به این عمل که با حیثیت حج و حجاج بازی می‌کند به درد می‌آورند». ۱۰ «کالاهایی که در حجاج به حجاج عرضه می‌شود آنچه که مربوط به آمریکای مخالف با آرمانهای اسلامی و اساساً مخالف با اسلام است، خریداری آنها کمک به دشمنان اسلام و ترویج باطل است و از آنها باید احتراز شود». ۱۱ آنچه از این عبارات و کلمات برمی‌آید این است که: امام خرید کالاهای آمریکایی را تحریم کرده‌اند. چرا که این عمل را کمک به دشمنان اسلام و ترویج باطل می‌

داند، و نیز اضافه می‌کنند: «اینجانب وظیفه خود را ادا نمودم، و شمایی که در زیارت خدا و رسول - صلی الله علیه و آله - توفیق یافته‌اید، به دشمنان آنان کمک نکنید و موجب سرافکنندگی ملت و میهن خود نشوید». ۲ - شرکت همگانی در مراسم براثت امام عزیز شرکت همگان در مراسم براثت را وظیفه زائران خانه خدا می‌دانند و بر آن تأکید دارند. روحانیون عزیز و مدیران کاروانها باید توجه دقیق به این مسأله داشته باشند که متن فرمایش امام این است: «باید فریاد براثت از مشرکان و ستمکاران بطور کوبنده و با شرکت همگانی باشد». چنین نباشد که کسی این مسأله را کم‌اهمیت تلقی کند، به این بهانه که: کار دارم! می‌خواهم طواف کنم!، حال ندارم!، کسل هستم! ... وظیفه خطیر و الهی خود را نادیده گرفته و در امر مهم و سرنوشت ساز برای مسلمانان و جهان اسلام یعنی براثت از مشرکین شرکت نکند! امام می‌فرماید: «حاجی در این مراسم با شکوه باید صدای مظلومیت مسلمانان و ملت‌های تحت سلطه ابرجنایتکاران را به گوش جهانیان برساند و خفتگان را بیدار و ساکتان را در مقابل جباران هشیار سازد». ۳ - نظم و آرامش در اجتماع براثت «لازم است نظم و ترتیب و آداب اسلامی را بطور شایسته و دقیق مراعات نمائید و از شعارهای خودساخته که ممکن است با القای منحرفان برای ایجاد اغتشاش و صدمه زدن به آبروی زائران شرکت کننده از تمامی کشورهای اسلامی و خصوصاً جمهوری اسلامی باشد، جداً خودداری کنند». ۱۲ معنای شرکت در تجمّع براثت درگیری با مأمورین سعودی نیست، بلکه امام تأکید می‌کنند به رعایت اخلاق اسلامی با همه، چه با کسی که در کاروانها هم اطاقی هستید و چه با کسانی که در کوچه و بازار برخورد می‌کنید، چه با مسلمانان کشورهای اسلامی دیگر و چه با مأمورین دولت سعودی، برخورد باید براساس موازین اخلاق اسلامی باشد. و در عین حال امام پیش بینی می‌کردند و الآن هم پیش بینی می‌شود که ممکن است با توجه به دشمنان زیادی که جمهوری اسلامی دارد، عده‌ای توطئه‌گر بخواهند مراسم باشکوه براثت از مشرکین را دچار بی‌نظمی کرده، اخلاق ایجاد نمایند. با شعارهای نامناسب و با حرکت‌های ناهنجار کاری کنند که حیثیت جمهوری اسلامی هتک شود. امام در همین پیامی که عرض کردم پیش بینی می‌کنند که ممکن است چنین اتفاقی بیفتد و بخواهند ایجاد اغتشاش کنند و آبروی زائران ایرانی را بریزند. بنابراین همه باید مواظب باشند، از پیش خود شعار درست نکنند، در وقت و کیفیت شعار و امثال آن از متصدیان امور پیروی کنند. شعار دادن وقت دارد و وقتش هم، چه در زمان امام - رضوان الله تعالی علیه - و چه در این زمان به عهده نماینده رهبری و مسئول و سرپرست حجاج است. نظر امام این است که هرکس از پیش خود اجتهاد نکند و خود رأیی را کنار بگذارد، زائران خانه خدا باید طبق آنچه گفته می‌شود عمل کنند. اینها بخشی از نکاتی بود که هر زائری در طول سفر باید به آن توجه داشته باشد. و همه این مطالب از وصایا و سفارشات امام - قدس سرّه - است که بطور فشرده بیان شد و شرح آن می‌ماند برای فرصت دیگر. در آخر، مطالب را در چند کلمه خلاصه می‌کنم: زائر خانه خدا باید به این نکات توجه داشته باشد که: * سفر حج، سفر تفریحی و تجارت نیست، بلکه سیر الی الله و سفر به سوی خدا است. * در این سفر به کسی لبیک می‌گوید که تمام انبیا و اولیا گفتند. * حاجی مهمان خدا است و این مهمانی آدابی دارد و صاحب خانه و میزبان از ما انتظاراتی دارد که باید بجا آوریم و از کارهایی که موجب نارضایتی او می‌شود، دوری کنیم. از خداوند می‌خواهیم که توفیق انجام اعمال حج با مراعات آداب آن را بر ما عطا فرماید. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته پاورقی‌ها: * متن سخنرانی قبل از موسم حج سال ۱۳۷۰ در نماز جمعه تهران ایراد گردیده است. لازم به ذکر است که قسمت اول این بحث در میقات ۲ از نظر خوانندگان گرامی گذشت. ۱. «لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک لبیک...». ۲. پیام امام خمینی - قدس سرّه - به زائران بیت الله الحرام، ۱۶/۵/۱۳۶۵ ه. ش. ۳. تاریخ سخنرانی مقارن با انتفاضه مردم مسلمان عراق و یورش وحشیانه مزدوران صدام به حرم مطهر امیرالمؤمنین - علیه السلام - و فرزند بزرگوارش در نجف و کربلا بود. ۴. پیام امام خمینی - قدس سرّه - به زائران بیت الله الحرام ۷/۷/۱۳۵۸ ه. ش. ۵. پیام امام خمینی - قدس سرّه - به مناسبت عید قربان ۱۲/۶/۱۳۶۲ ه. ش. ۶. پیام امام خمینی - قدس سرّه - به مناسبت عید قربان ۷/۶/۱۳۶۳ ه. ش. ۷. از بیانات امام خمینی - قدس سرّه - در دیدار با روحانیون و رؤسای کاروانهای حج ۸/۷/۱۳۵۸ ه. ش. ۸. همان. ۹. همان. ۱۰.

حج؛ مجموعه سخنان و پیامهای امام خمینی، ج ۲، ص ۴۰. ۱۱. پیام امام خمینی - قدس سره - به زائران بیت الله الحرام، ۱۶/۵/۱۳۶۵ ه. ش. ۱۲. پیام امام خمینی - قدس سره - به زائران بیت الله الحرام، ۲۵/۵/۱۳۶۴ ه. ش.

حج در کلام پیشوای راحل حضرت آیه الله العظمی امام خمینی - قده -

حج در کلام پیشوای راحل حضرت آیه الله العظمی امام خمینی - قده - گردش به دور خانه خدا نشان دهنده این است که به غیر از خدا، گرد دیگری نگرید و رجم عقبات، رجم شیاطین انس و جن است. شما با رجم، با خدای خود عهد کنید تا شیاطین انس و ابرقدرت ها را از کشورهای اسلامی عزیز برانید. امروز جهان اسلام به دست آمریکا گرفتار است. شما برای مسلمانان قاره های مختلف جهان پیامی از خداوند بپسید، پیامی که به غیر از خدا بردگی و بندگی هیچ کس را نداشته باشد. ۱ * * * در لیک، لیک، «نه» بر همه بت ها گویند و فریاد «لا» بر همه طاغوت ها و طاغوتچه ها کشید و در طواف حرم خدا که نشانه عشق به حق است، دل را از دیگران تهی کنید و جان را از خوف غیر حق پاک سازید و به موازات عشق به حق، از بت های بزرگ و کوچک و طاغوت ها و وابستگی نشان برائت جویند که خدای تعالی و دوستان او از آنان برائت جستند و همه آزادگان جهان از آنان بری هستند. و در لمس «حجرالاسود» بیعت با خدا بنیدید، که با دشمنان او و رسولانش و صالحان و آزادگان دشمن باشید و به اطاعت و بندگی آنان - هر که باشد و هر جا باشد - سر نهید و خوف و زبونی را از دل بزداید که دشمنان خدا و در رأس آنان شیطان بزرگ زبوند، هر چند در ابزار آدمکشی و سرکوبی و جنایتشان برتری داشته باشند. و در سعی بین صفا و مروه، با صدق و صفا سعی در یافتن محبوب کنید که با یافتن او همه بافت های دنیوی گسسته شود و همه شک ها و تردیدها فرو ریزد و همه خوف و رجاهای حیوانی زایل شود و همه دلبستگی های مادی گسسته شود و آزادگی ها شکفته گردد و قید و بند شیطان و طاغوت که بندگان خدا را به اسارت و اطاعت کشند، درهم ریزد. و با حال شعور و عرفان به مشعرالحرام و عرفان روید و در هر موقف به اطمینان قلب بر وعده های حق و حکومت مستضعفان بیفزایید و با سکوت و سکون، تفکر در آیات حق کنید و به فکر نجات محرومان و مستضعفان از چنگال استکبار جهانی باشید و راه های نجات را از حق، در آن مواضع کریمه طلب کنید. پس به منی روید و آرزوهای حقانی را در آن جا دریابید که آن «قربانی نمودن محبوبترین چیز خویش، در راه محبوب مطلق» است. و بدانید تا از این محبوب ها که بالاترین حب نفس است و حب دنیا تابع آن است، نگذرید به محبوب مطلق نرسید و در این حال است که شیطان را رجم کنید و شیطان از شما بگریزد. و رجم شیطان را در موارد مختلف با دستورهای الهی تکرار کنید که شیطان و شیطان زادگان همه گریزان شوند. ۲ پاورقی ها : ۱ - از پیام امام خمینی به زائران بیت الله الحرام - تاریخ ۷/۷/۵۸ - صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۲۶. ۲ - از پیام امام خمینی به زائران بیت الله الحرام - تاریخ ۱۶/۵/۶۵ - صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۸.

امام خمینی و عرفان حج

عرفان گریز و عرفان ستیز ۱ - حج و سیر و سلوک عرفانی حج، «سفر الی الله» است؛ سفری که سیر و سلوک باطنی و معراج روحانی را با سیر و سفر ظاهری (آفاقی و انفسی)، پیوند می زند و با آیات و بینات، در قلّه های بلند توحید و مناره های پر فروغ ایمان به مشعل داری هدایت یافتگان کعبه حقیقت و قافله سالاران کوی عشق، توأم می سازد و ره آورد آن، «معرفت و کمال» و رشد معنوی و تجلی فطرت انسانی است. قرآن کریم، کعبه را رمز هدایت برای جهانیان خواند؛ هُدًی لِّلْعَالَمِینَ (۱) و بدینسان نور هدایت و معرفت و شعور و شناخت، در تار و پود حج تعبیه گردید و زائر خانه خدا، از این مشعل هدایت و عرفان و شهود بهره خواهد گرفت که روح حج ابراهیمی و معنویت و آداب شرع محمّدی صلی الله علیه و آله را در اعمال و مناسک جاری سازد و مشاعر و مناسک را معنی ببخشد و از نیت حج عزم خدا را، و از احرام تحریم غیر حق را، و از طواف عشق و فنای ابدی را، و از نماز

شوق شهود را، و از رکن و مقام قیام لله و تجدید میثاق خدا را، و از زمزم حلاوت شراب وصل را، و از مسعی صدق و صفا و حیرت و انقطاع را و از عرفات عرفان و انابه را و از مشعر شور و شعور را، و از منا «محو و فنا» و مجاهده و ایثار را به ارمغان آورد. و این، زمانی است که حج با معرفت و ژرف نگری توأم باشد و پیام‌های معنوی مناسک به حج گزار تفهیم گردد و او با سواد دل دریابد و در اعماق جان جای دهد تا مایه معراج و تعالی روح وی گردد. اگر به آیه: **وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ** (۲) با دقت بنگریم و رابطه «حج البيت» را با «الله» مد نظر قرار دهیم، به این نتیجه خواهیم رسید که حج در حقیقت قصد خدا کردن است و آهنگ بیت وسیله ای است برای راه یافتن به حریم کبریایی صاحب بیت که نزدیکترین راه آن دل است که بیت الله الحرام واقعی است: کعبه مردان نه از آب و گل است طالب حق شو که بیت الله دل است (۳) و اگر به مفهوم آیه: **وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ...** (۴) ببیندیشیم که خداوند خانه را به خود نسبت داده (بیتی) که این خود نشانه تشریف و تکریم است، و به تطهیر بیت از لوث شرک و بت و هر آلودگی دیگر فرمان می دهد، نتیجه خواهیم گرفت که طواف کننده واقعی کسی است که با طهارت جسم و روح و پاکیزگی جان و دل و منزّه از غبار معاصی به خانه دوست رو آورد تا با رؤیت قلبی، به دیدار دوست تشرف و شهود محضرش راه یابد که مقصود و مقصد نهایی آنجاست و کعبه بهانه است. و اگر به آیه: **إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** (۵) در داستان قربانی ابراهیم و اسماعیل بنگریم، می فهمیم که رمز قبولی حج و پاداش معنوی آن، همان راهی است که آن پدر و پسر پیمودند و علایق را در منای عشق سربریدند و علی رغم و سوسه های ابلیس و جاذبه های عاطفی، همه موانع را از پیش پای برداشته و شیطان را رمی و رجم کردند و درست در وسط میدان این مصاف؛ یعنی محل «جمره و سطا» (۶) زیر آفتاب سوزان منا تسلیم امر حق شدند و سوختن و ساختن در آتش عشق محبوب ازلی را بر همه چیز ترجیح دادند تا ندای «قد صدقت الرویا» را از کنار مسجد خیف شنیدند (۷) و آن پاداش عظیم را گرفتند. و این است مفهوم واقعی «فناء فی الله» که در سخن عارفان تکرار شده که ثمره آن «بقاء بالله» در ملک و ملکوت و در همه عرصه هاست و با همین فلسفه سنت ابراهیم و مناسک او و خاطرات خاندانش در حج ابد الدهر جاودانه مانده تا سلوک معنوی و سیر الی الله و فنا و بقا را به راهیان راه ابراهیم بیاموزد و نشان دهد که سالکان الی الله در کوره آزمایش و ابتلا سوختن و ساختن را تجربه کرده اند و رضای دوست را طلبدند تا در محفل انس و قدس جاودانه مانده اند: ای همه سالکان ره، در طلب رضای تو سوختگان عشق تو، ساخته با قضای تو ۲ - سفرها و منزل ها اگر از منظر تکوینی به جهان و انسان بنگریم باید بر این باور باشیم که کل جهان و تمام آدمیان مسافران اند «من الله» و «الی الله» سفری در دو قوس «نزل» و «صعود» با سفری که از خدا آغاز می شود و به خدا منتهی می گردد؛ **وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ** (۸).

ماهیت این سیر و سفر فراتر از سیر و سفر و طی طریق است. در حقیقت «صیوروت» است؛ یعنی «شدن» و به فعلیت متناسب و کمال لایق خود رسیدن و این با سیر و سفر صوری فاصله بسیار دارد؛ زیرا هر «سیر و سفر» و جابجایی و حرکت مستلزم صیوروت و شدن نیست. صیوروت یعنی سفر معنوی انسان را منزل ها و مرحله هاست و این به قطع بیابان ها نیست؛ چرا که خدا را با خلق قرب و بُعد مکانی یا زمانی نیست تا به طی منازل نیاز باشد؛ **وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ** (۹) و سیر منزل ها نمادی است از سیر و سفر با قرب معنوی. بنا بر این آنچه در سخن عارفان واقعی با عنوان «سیر منازل»، «هفت شهر عشق»، «مراحل سلوک» و نظایر آن آمده، ناظر به منازل سلوک و مراحل عشق و طی طریق وصل و لقاء الله است. امّا با این همه: بعد مسافت اگر چه در ره او نیست تا سر کوش هزار مرحله باشد نی ز ملک جو نشان و نی ز فلک پوی راه به سوبش نفوس کامله باشد (۱۰) لذا نفوس آدمیان باید با تهذیب نفس و تزکیه روح و قطع علایق مادی، فاصله ها را بردارند و مراحل سلوک را طی کنند تا هر کجا که رو می کنند با کعبه عشق و جمال محبوب روبرو گردند. به بیان حضرت امام قدس سره: «عارف بالله، حق را در جمیع امکنه و احیاز مشاهده و همه را کعبه آمال و وجهه جمال محبوب ببیند و از تقیّد به مرآت دُونَ مرآت خارج، و ما رأیت شئیًا إِلَّا وَرَأِیتُ اللَّهَ فِیهِ وَمَعَهُ گوید» (۱۱) امام همین مطلب را در قالب یک رباعی به نظم آورده، گوید: آنکس که ره معرفه الله پوید پیوسته ز هر ذره خدا را جوید تا هستی خویش را

فراموش نکند خواهد که ز شرک عطر وحدت جوید! باری، مقصود از سفر، همان سیر و سفر عارفانه است که عبادالله در هر یک از عبادات و آداب شرع مقدس باید لحاظ کنند. اما حج و تژیگی خاص دارد. حج، هم سیر و سفر ظاهری را که نمادی است از سیر باطنی - دارد و هم سفرهای معنوی و روحانی را. در باب معقول و عرفان برای انسان چهار سفر (اسفار اربعه) بر شمرده اند: ۱ - من الخلق إلى الحق = سفر از خدا به سوی خدا. ۲ - بالحق إلى الحق = با خدا به سوی خدا رفتن. ۳ - من الحق إلى الخلق بالحق = همراه با خدا از حق به سوی خلق سفر نمودن. ۴ - بالحق في الخلق = با خدا در میان خلق سفر کردن. (۱۲) و حج با گستردگی و جامعیت ابعادش، سفرهای چهارگانه را به نحو اجمال و در قالب نمادین در درون جای داده که با تأمل روشن می گردد. و نیز مراحل تهذیب نفس را - که عبارتند از «بِقِطْلِهِ» (=بیداری)، تفکر، تذکر، محاسبه، مراقبه و مشارطه» (۱۳) در دل دارد و زائر بیت الله از یکسو با خدا دمساز می شود و با او راز و نیاز می کند و به صفات جلال و جمال او می اندیشد و از سوی دیگر به درون خویش می نگرد و به تهذیب نفس می پردازد و نیز با خیل زائران هم نوا می گردد و سیر الی الله می کند و با خدا در میان خلق سیر و سلوک می نماید. و بدیهی است که از اسرار بی پایان حج، هر کس به قدر استعداد خود بهره می گیرد. خاقانی طی قصیده ای درباره حج گوید: سفر کعبه نمودارِ ره آخرت است گرچه رمز رهش از صورت معنا شنوند جان معنی است به اسم صوری داده برون خاصگان معنی و عامان همه اسما شنوند و به دلیل همین اختلاف درجات و استعدادهاست که به طور کلی، عبادات و مناسک اولیاء الله اهل معنا را به عبادات و مناسک مردم عادی و بسیط نتوان قیاس گرفت. (ما للتراب ورب الأرباب). چگونه می توان احوال سید الساجدین علیه السلام را در عبادت، و حالات حضرتش را در میقات و هنگام احرام - که در روایات خوانده ایم - وتصرع و نیایشش را در طواف یا عرفات و دیگر منازل و مشاعر، به دیگران قیاس گرفت؟ در این سفر روحانی و سیر «آفاقی و انفسی» هر کس به قدر سعه وجودی و افق معرفت خویش بهره می گیرد، یکی «کوی دوست» را بیشتر می نگرد، دیگری «روی دوست» را، یکی «دیار» را نظاره می کند و دیگری مجذوب و سرگشته «جمال و جلال یار» است: شنیده ام که به حجاج عاشقی می گفت: که کعبه من سرگشته کوی جانان است به جان ملازم آن آستانه باش ای دل که بار تن به در کعبه بردن آسان است (۱۴) آری، حج سفر الی الله است با بار معنوی و عرفانی که در روایات بسیار بدان اشاره شده است. امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه: فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۱۵) فرمود: «حِجُّوا إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»؛ (۱۶) یعنی با حج گزاردن رو به خدا آورید. و در همین زمینه، گفتار امام سجاد علیه السلام با شبلی، که در کتب و مقالات، مکرر از آن یاد شده، مشحون از رازها و نکته های عرفانی است. ۳ - عرفان حج، در پرتو ولایت نکته دیگری که در عرفان حج نباید ناگفته بگذاریم، اینکه: تحقق حقیقت معرفت جز با شناخت ولی حق و امامت و رهبری الهی، قابل وصول نیست؛ چراکه سیر و سلوک معنوی، خضر رهی می طلبد تا سالکان و رهروان را از ظلمات جهل و گمراهی و هوای نفس و دام ابلیس برهاند و دستگیری کند و به کعبه مقصود هدایت نماید: وجعلناهم أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا (۱۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «مَنْ نَظَرَ إِلَى الْكَعْبَةِ بِمَعْرِفَةٍ فَعَرَفَ مِنْ حَقِّهَا وَحُرْمَتِهَا مِثْلَ الَّذِي عَرَفَ مِنْ حَقِّهَا وَحُرْمَتِهَا عَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَكَفَاهُ هَمَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ». (۱۸) «کسی که از روی معرفت به کعبه بنگرد و حق و حرمت ما را بشناسد، همانگونه که حق و حرمت کعبه را شناخته است، خداوند گناهانش را بیامزد و هم دنیا و آخرتش را کفایت کند.» نتیجه آنکه عبادت بدون معرفت امام قالبی است بی روح و با عرفان فرسنگ ها فاصله دارد و عارف کسی است که فانی در ولایت الهیه باشد. عارف و حکیم متأله، مرحوم فیض کاشانی گوید: یک طواف سر کوی ولی حق کردن به ز صد حج قبول است به دیوان بردن ایستادن نفسی نزد مسیحا نفسی به ز صد سال نماز است به پایان بردن اگر عارف، سخن از پیر طریق می گوید: این همان دستگیری و دم مسیحایی اولیاست که دل های مرده را با نفوذ معنوی و نفس قدسی و تأثیر کلام از دل برخاسته خود دگرگون می سازد (و این حقیقت فراتر از دم و دستگاه قطب و خانقاه است که دکان داری است). ۴ - امام خمینی و عرفان حج «عرفان» چیست؟ در مقام بحث از عرفان حج، بی تناسب نیست توضیحی کوتاه از این واژه داده شود. گرچه عرفان یا معرفت، در

مفهوم لغوی به معنای شناخت است، ولی در اصطلاح اهل معرفت هر شناختی را عرفان نمی‌گویند؛ زیرا شناخت را مراتبی است، شناخت فطری و غریزی، عقلی و استدلالی، علمی و تجربی و... که هریک، از مصادیق معرفت اند، هرچند لزوماً به معنای عرفان اصطلاحی نباشند. همانگونه که هریک از انسان‌ها را به سوی حق راهی است و چنانکه گفته‌اند: این راه‌ها می‌تواند به عدد نفوس خلق متعدد باشد؛ «الطرق الی الله بعدد انفس الخلاق» و بقدر دانش خود، هرکسی کند ادراک، اما در این میان عرفان را که طی یک سیر و سلوک معنوی برای انسان حاصل می‌شود، نسبت به سایر طرق شناخت برتری و ویژگی است، عرفان در اصطلاح، شناخت از راه دل و کشف حقیقت به نور باطن است. یقین شهودی است، نه رؤیت از ماورای حجاب غیب. «حضور» است نه «حصولی». یافتن خود مطلوب و جذب شدن به آن است، نه یافتن صورت علمیه آن. مقام وصل است و برچیدن حجب ظلمانی و نورانی و دیوارهایی که میان معبود و عبد حایل گشته و آدمی را در حجاب غیب فرو برده است. و بالأخره ذوب شدن در حق و گرم شدن به حرارت ایمان و گداختن در آتش عشق و تا مرحله فنا و بقا و لقاء پیش رفتن. این گوهر گران سنگ را هرچند مدعیانی است اما عارفان واقعی و اهل الله را نتوان به مدعیان قیاس گرفت، که آنان از قید تعلقات مرید و مراد، و جامه ریا و تزویر و دعاوی پوچ و دل‌بستگی به دنیا بدورند، در میان خلق گمنام و بی‌نام و نشان اما در ملکوت و نزد خدا شناخته شده‌اند. اینگونه عارفان، از طریق شرع و تعبد به آداب شریعت و تصفیه باطن و تخلیه سر از غیر حق و تحلیه روح به حلیه فضایل و ریاضت‌های مشروع و جهاد با نفس از پل شهوات و امیال نفسانی عبور کرده و پس از طی مراحل به بهشت مقصود راه جسته و از اینرو با دید خدایی می‌نگرند و هرآنچه را ببینند، جمال محبوب را در آن مشاهده کنند؛ (۱۹) چنانکه از مولای عارفان، امیر مؤمنان علیه السلام آورده‌اند که فرمود: «ما رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَقَدْ رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَمَعَهُ وَبَعْدَهُ» و در دعای عرفه امام حسین علیه السلام که آکنده از معارف و اسرار معرفت و آیات عرفانی است می‌خوانیم: «مَتَى غَبْتُ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ... أَلْغَيْرُكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ...» کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تو را کی گشته‌ای نهفته که پیدا کنم تو را غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را حقیقت توحید و غایت قصوری عارفان، این است که آدمی به حقیقت بندگی و کنه معرفت برسد و چشم و گوش و عقل و هوش و اعضا و جوارح او مندک در نور الهی و فانی در بحر حقیقت گردد و صبغه خدایی گیرد (۲۰) و در سراسر عالم هستی جز نور خدا نبیند و این همان غایت و مقصدی است که خداوند، جن و انس را به خاطر آن آفریده است: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۲۱) که تفسیر به «لیرفون» شده، هرچند این دو، لازم و ملزوم یکدیگرند. و تعبد و عرفان تفکیک‌ناپذیرند، بلکه یک حقیقت‌اند با دو جلوه؛ یکی در دل، جایگزین و دیگری در عمل متبلور است. یک نور با دو تجلی که از شجره مبارک ایمان و تقوای مؤمن مشتعل می‌گردد و سرچشمه آن نور مطلق است؛ الله نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ (۲۲) و آنچه آدمی را در این فوز عظیم یاری می‌رساند در گام‌های نخستین، همانا چشم پوشی از معاصی الهی است. امام صادق علیه السلام فرمود: «مَا اغْتَنَّم أَحَدٌ بِمَثَلِ مَا اغْتَنَّمَ بَعْضُ الْبَصَرِ لِأَنَّ الْبَصَرَ لَا يَغُضُّ عَنْ مُحَارَمِ اللَّهِ إِلَّا وَقَدْ سَبَقَ إِلَى قَلْبِهِ مُشَاهِدَةُ الْعَظْمَةِ وَالْجَلَالِ» (۲۳) بنابراین، سالکان این کوی می‌بایست حجاب نفس را از میان بردارند که خود حجاب خویش‌اند و غبار ره بنشانند و چشم از معاصی فروبندند تا بتوانند نظاره گر جمال محبوب باشند. به قول حافظ: جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد ۵ - بعد عرفانی حضرت امام قدس سره بی‌شک امام خمینی قدس سره یکی از عارفان واصل بود. او به ژرفای معارف اسلامی راه برده و از نور ولایت به نحو اکمل فروغ گرفته و به فقه شریعت اقدس با روشن بینی دست یافته و مدارج عالی تحقیق و تحقق را پیموده بود. در علوم عقلی تحریر و سرآمد زمان و در عرفان و سلوک معنوی نادره دوران و در تعبد و تسلیم مصداق کامل و اتم عبودیت یک بنده متعبد، و اینها علاوه بر فضایل اخلاقی و نفسانی و بینش اجتماعی و سیاسی اوست که هریک شایان توجه است: او با سرمایه معنوی ایمانی و عرفانی علمی و عملی و دستمایه غنی اسلامی و ویژگی‌های بی‌مانند شخصیتی خود و تأییدات خاص ربانی توانست نفوس و قلوب میلیون‌ها انسان حق‌جو و شیفته

حقیقت را به تسخیر درآورد و در جهت خیر و صراط مستقیم و آگاهی و عدالت خواهی هدایت کند و زیربنای آنهمه آثار جهانشمول و شکفت انگیز بعد معنوی و عرفانی و روشن بینی الهی آن اسوه فضائل در عصر ما بود. او روح عرفانی را در میان نسل معاصر دمید. از حوزه های تحقیق و تدریس گرفته تا عرصه ها و فضای عارفانه سنگرهای مجاهدان پارسا. و این همه، ثمره معنویت ایمان و تجلی عرفان است که امام طلایه دارش بود. شب از عشق خدا شب زنده داری سحر از وصل جانان اشگباری شود چون صبح ابراهیم آسا به قصد بت شکستن رهسپاری طلوع عشق و ایمانی خمینی! خروش موج و توفانی خمینی! نمی دانم چه گویم لایق تو تو اقیانوس ایمانی خمینی! شعر از سید عبدالله حسینی لاجوردی ۶- امام قدس سره احیاگر حج ابراهیمی و حال سخن از عرفان حج است. امام به حج، حیات و معنویتی دیگر بخشید و این فرضیه جهانشمول اسلامی را که در روایات، «قائم دین» نامیده شده، (۲۴) احیا کرد و از تحجّر و جمود که گرد کدورت و نسیان بر این زمزم جوشان فروباریده بود، رهانید. و با وجود کارشکنی های مرتجعان متحجّر که حج را از فلسفه حیاتی و اجتماعی آن تهی کرده و معنویت آن را نیز بی رنگ ساخته بود، امام ابعاد مختلف حج را به مرحله بالندگی آورد و به عنوان «علم اسلام» (۲۵) برافراشت تا مسلمانان از کران تا کران جهان با نگرش نو و زنده و سازنده در سرنوشت امت اسلامی به حج رو آورند و همانگونه که ابراهیم و محمد صلی الله علیه و آله خواسته بودند، از زمزم عرفان بهره گیرند، دست برادری به یکدیگر بدهند و تبر ابراهیمی در دست گرفته بر پیکر پلید نمرودهای زمان و ابرقدرت های کافر و مستکبر و بت های صامت و ناطق فرود آورند و چون مصطفی صلی الله علیه و آله و مرتضی علیه السلام آهنگ برائت را در موسم اعلام کنند و با فریاد آسمان کوب و صاعقه آسای اسلام، اصنام را از درون و برون فروریزند. و در زباله دان تاریخ دفن کنند. تأسف امام این بود که چرا این نهر خروشان، که سرچشمه حیات معنوی و مادی مسلمین است می بایست در کویر بی حاصلی هدر رود. ایشان خطاب به زائران خانه خدا فرمودند: «اکنون که حجّاج بیت الله الحرام از خانه تن و دنیا مهاجرت الی الله و رسوله، که خانه دل است می کنند و همه چیز جز محبوب حقیقی در ورای آنان است بلکه همه چیز جز او نیست که درون و برون داشته باشد، باید بدانند که حج ابراهیمی - محمدی (صلی الله علیهما و آلهما) سالهاست غریب و مهجور است، هم از جهات معنوی و عرفانی و هم از جهات سیاسی و اجتماعی. و حجّاج عزیز تمامی کشورهای اسلامی باید بیت خدا را در همه ابعادش از این غربت درآورند.» (۲۶) باری، حج فریضه عظیمی است که جان و تن، مال و توان، رنج و راحت، زمزمه و تفکر، وقوف و حرکت، عقل و عشق، فرد و جمع، عبادت و سیاست، گذشته و آینده و دنیا و آخرت را در خود جای داده است. و هیچ یک از این ابعاد نباید دور از نظر بماند و سعی امام بر این بود که تمام ابعاد حج را احیا کند. ۷- بعد عرفانی، زیربنای سایر ابعاد حج یکی از نکات مهم که حضرت امام بر آن تأکید فرمودند، این است که: «بعد عرفانی و معنوی حج، زیرساخت بُعد اجتماعی، سیاسی و... مقدم بر همه ابعاد دیگر است و در همان حال که از نقش خلاق حج در سرنوشت سیاسی - اجتماعی امت سخن می گفت، تأکید می ورزید که این بعد را نباید مجزّد از بعد معنوی و عرفانی لحاظ کرد؛ به عبارت دیگر خلق را نباید از خدا جدا نمود؛ زیرا حج «سیر مع الحق الی الخلق و فی الخلق» است؛ یعنی با خدا در میان خلق بودن، نه بی خدا با خلق زیستن! و آن کس که به حقیقت دل به خدا نسپرده و لیبیک به حق نگفته است، نمی تواند مدعی همبستگی با خلق باشد و برای او امکان ندارد که رو در روی اقطاب کفر و شرک و نفاق بایستد و استقامت کند. لذا در مرحله نخست، درون انسان ها باید از لوث هوا و شرک و آلودگی اخلاقی مبرا گردد و سپس به مصاف مشرکان و منافقان و مفسران برخیزد. تا در صحنه پیکار پیروز آید. امام در پیام خود به زائران خانه خدا فرمود: «و بعد سیاسی و اجتماعی آن حاصل نمی گردد مگر آنکه بُعد معنوی و الهی آن جامه عمل پوشد و لیبیک های شما جواب دعوت حق تعالی باشد و خود را محرم برای وصول به آستانه محضر حق تعالی نماید و لیبیک گویان برای حق، نفی شریک به همه مراتب کنید و از «خود» که منشأ بزرگ شرک است به سوی «او - جلّ و علا -» هجرت نمایند و امید است برای جویندگان، آن موتی که دنبال هجرت است حاصل آید و اجری را که علی الله است دریافت نماید و اگر جهات معنوی به فراموشی سپرده شود، گمان نکنید که

بتوانید از چنگال شیطان نفس رهایی یابید و تا در بند خویشتن خویش و هواهای نفسانی خود باشید، نمی‌توانید جهاد فی سبیل الله و دفاع از حریم الله نمایید.» (۲۷) و در پیامی دیگر تأکید می‌ورزد که: «خود» حجاب آدمی است که او را از خدا محجوب می‌گرداند و سد راه «هجرت الی الله» می‌شود و معنویت حج را بی‌رنگ می‌سازد. بنا بر این، باید خودخواهی و خودبینی را در مسلخ عشق قربان کرد و پا روی نفس امّاره و شیطان درون نهاد تا بتوان به مهمانی دوست باریافت و از اسارت اغیار رهید. و در مصاف با دشمن، سرافراز از میدان به درآمد. امام در این خصوص فرمود: «جهات معنوی حج بسیار است و مهم آن است که حاجی بداند به کجا می‌رود و دعوت کی را اجابت می‌کند و میهمان کیست و آداب این میهمانی چیست و بداند هر خودخواهی و خودبینی با خداخواهی مخالف است و با هجرت الی الله مباین و موجب نقص معنویت حج است و اگر همین یک جهت عرفانی و معنوی برای انسان دست دهد و لیبیک به راستی مقرون به ندای حق تعالی تحقق حقیقی یابد، انسان در همه میدان‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و حتی نظامی پیروز می‌شود و برای چنین انسانی شکست مفهومی ندارد.» (۲۸) ۸- حج آمیزه‌ای از عرفان و سیاست هرچند حضرت امام قدس سره در پیام‌های جهانشمول حج، مسلمانان را به وحدت و توحید و برائت از شرک و مشرکان و توجه به مسائل حیاتی امت فراخواندند و از این بابت دستورالعمل جاودانه‌ای به راهیان کوی حق آموختند، اما توجه به این ابعاد نباید موجب شود بُعد عرفانی و معنوی حج که روح و فلسفه عبادات و زیربنای سایر ابعاد و همه فتوحات از منظر امام است، دور بماند؛ چرا که زیباترین ابعاد عبادات، به طور عام و در این میان حج، همانا بُعد معنوی و عرفانی است که با جان‌ها آمیخته و با سویدای دل‌ها پیوند خورده و از فطرت و جاذبه درونی آدمی سرچشمه می‌گیرد. و اگر عبادت از این ویژگی تهی شد، قالبی خواهد بود بی‌روح و صورتی بی‌معنا. و حج که ترسیمی است از یک سفر معنوی و مرز عبور از خود به خدا و از خلق به خالق و آنگاه با خدا در میان خلق بودن و همراه با آنان منازل عشق پیمودن و سفر آخرت را پیش روی کشودن و فانی در حق شدن، گام نخستینش «تجرید قلب» و انقطاع الی الله است. ۹- تجرید قلب و دیدار با خدا روایت از امام صادق علیه السلام است که فرمود: «اذا أَرَدْتَ الْحَيَّ فَجَرِّدْ قَلْبَكَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَبْلِ عَزْمِكَ مِنْ كُلِّ شَاغِلٍ وَحَجِّبْ كُلَّ حَاجِبٍ وَفَرِّضْ أُمُورَكَ كُلَّهَا إِلَى خَالِقِكَ...» (۲۹) «آنگاه که اراده حج کردی قبل از عزیمت، قلب خویش را برای خداوند بزرگ، خالص و خالی گردان و از هر چه تو را مشغول می‌دارد و حجاب میان تو و خدا می‌شود خالی کن، و همه امورت را به آفریدگارت واگذار و در تمام حرکات و سکونات بر او توکل کن و تسلیم حکم و قضا و قدر الهی باش و دنیا و راحت و خلق را رها ساز و از مسؤولیت حقوق مخلوق بدرآی و بر زاد و راحله و یاران و همسفران و قدرت و ثروت و جوانی ات تکیه مکن؛ زیرا بیم آن است که اینها دشمن و وبال تو گردند تا برای بنده معلوم شود که برای او و برای هیچ کس توان و چاره‌ای جز در پناه خداوند متعال و توفیق او نیست و بدانگونه آمادگی پیدا کن که گویی امید بازگشت نداری.» ۱۰- دیدار با خدا در کعبه دل‌نکته اساسی سخن حضرت صادق علیه السلام، توجه به روح حج؛ یعنی قصد خدا کردن است و نه چیز دیگر، که هر آنچه جز او قصد کنی شرک است. قصد مستلزم قرب است و قرب خدا مکانی و زمانی نیست، قرب معنوی و شأنی و عرفانی است و این به فنای در حق و رهایی از قید خودی است. هرچند میان بنده و خدا حایلی نیست اما تقرب به او عقبه‌هایی دارد و طی منازل را می‌طلبد تا نفس کامل شود و با کمال مطلق سنخیت پیدا کند و این همان تقرب و حضور است. و راه آن جز دل نیست. دلی که حرم خدا باشد، نه حرمسرای بت‌ها و هواهای نفسانی؛ چنانکه امام صادق فرمود: «إِنَّ الْقَلْبَ حَرَمَ اللَّهِ فَلَا تَسْكُنْ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ.» (۳۰) «دل، حرم خدا است، در حرم خدا جز خدا را جای مده.» و زائر می‌بایست پیش از آنکه به حرم درآید و به قبله محسوس رو آورد، دل را حریم دوست کند و همزمان با توجه به کعبه، به سوی صاحب‌خانه رو کند. کعبه مردان نه از آب و گل است طالب دل شو که بیت الله دل است و راه دل به خدا نزدیک است و منازل آن با سیر باطنی و سلوک درونی طی شدنی است. در چنین حالتی است که احرام و طواف و حج معنی می‌دهد که در غیر این صورت، تنها تن را به کعبه رسانیدن است و این چندان دشوار نیست. ۱۱- ریاضت و پالایش روح و بدین خاطر است که سفر حج را با رنج و غربت و

مشقت و ریاضت آمیخته و از جلوه های مادی و دنیوی تهی ساخته اند. امیر مؤمنان علیه السلام در فرازی از خطبه «قاصعه» با اشاره به ذلت و انکسار راهیان کوی دوست که عزت بندگی خدا و تشریف حضور را در درون می پرورند، می فرماید: «خداوند آدم و فرزندان را فرمان داد تا آهنگ این خانه کنند و به هنگام سعی شانه های خود را (از روی تواضع) بجنبانند و «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گویان گرد کعبه طواف نمایند و با موهای ژولیده و بدن های غبار آلود به کوی یار بشتابند و لباس هایی را که نشانه شخصیت و تشخص است، به دور افکنند و با آشفته کردن موهای خود، زیبایی شان را دگرگون سازند. و این آزمونی است بزرگ و امتحانی شدید و آشکار و تصفیه و پاکسازی مؤثر برای نفوس که خداوند آن را وسیله رحمت خود و رسیدن به بهشت قرار داده است.» و در ادامه، با اشاره به اینکه انتخاب سرزمین خشک و سوزان حجاز برای حج با این فلسفه بوده که انسان ها از تعلقات دنیوی بدر آیند و حجاب غرور و خودبینی و رفاه طلبی را از تن بدرند تا خدایین شوند و حقیقت عبودیت را لمس کنند و پاداش معنوی ببرند، چنین می فرماید: «و اگر خداوند می خواست خانه محترم و مشاعر عظام خود را در میان باغ ها و نهرا و سرزمین های هموار و درختان انبوه و پرثمر و کاخ ها و آبادی های به هم پیوسته و در میان گندم زارها و بوستان های خرم و پر گل و گیاه و گلستان های زیبا و باطراوت و آب های فراوان و جاده های آباد قرار می داد، اما در آن صورت پاداش آن کمتر بود. و اگر پی و بنیان خانه و سنگ هایی که در آن بکار رفته، از زمرد سبز و یاقوت سرخ و نورانی و درخشان بود، شک و تردید کمتر به سینه ها راه می یافت و مجاهده با ابلیس آسان تر صورت می گرفت و وسوسه به سراغ مردم نمی آمد، اما خداوند بندگانش را به انواع سختی ها آزمایش می کند و با مجاهدت های گوناگون به بندگی فرامی خواند و با گرفتاری ها به امتحان می کشد تا کبر و غرور را از قلب هایشان بیرون کند و خضوع و خاکساری را در نفوسشان جایگزین سازد و از این طریق ابواب فضل خویش را بگشاید و موجبات عفو و آمرزش را فراهم آورد.» (۳۱) حج سفر از «خلق إلى الحق» است؛ یعنی خلق را پشت سر افکندن و راهی کوی حق شدن، خانه، خانواده، مال و تجارت، عنوان و مقام و همه تعلقات را رها کردن و حتی خود را فانی در معبود دانستن و قطع امید کردن از آنچه غیر خدا است و چون ابراهیم بانی کعبه و داعی حج خلیل وار از زن و فرزند و مال و جان گذشتن و چون اسماعیل تسلیم امر حق شدن و چون هاجر در کوی انقطاع، آسیمه سر دویدن و برهنه پای در سنگلاخ حیرت و انقطاع از این سو به آن سوی رفتن و اشگبار و بی قرار به خدا التجا کردن، تا از زمزم عشق و جرعه فیض ربّانی سیراب گشتن و در دامن مهر دوست، جای گرفتن. حج، وفود و ورود به محضر خدا است - هرچند همه عالم محضر خداست - اما حج میعاد و میقاتی است برای عاشقان کوی و شیفتگان وصلش. امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام می فرماید: «عَلَّةُ الْحَجِّ الْوَفَادَةُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى». (۳۲) حج، تنها مناسک نیست، بلکه سیر و سلوک باطنی و طی منازل روحانی است، تا منزل قرب، و هریک از منازل و مشاهد، رازهای عرفانی، معنوی، اخلاقی، تربیتی و ارشادی دارد و همین هاست که به حج معنا و مفهوم می بخشد و اگر حج از این معانی و مفاهیم خالی شد، به قالبی بی روح می ماند و بس و شایسته و بایسته است این اسرار و رموز مورد توجه زائران قرار گیرد. هریک از مواقف و مشاعر، از میقات گرفته تا حرم و کعبه و زمزم و حجر و مُستجار و صفا و مروه و مشعر و منا و عرفات و جمرات، با ریشه های تاریخی که در سرزمین توحید و موطن موحدان دارند، رازهای نمادین و رمزهای عمیق عارفانه ای در درون جای داده اند که نباید از دید زائران پنهان بماند. و در روایات معصومین علیهم السلام به این راز و رمزها که منزل به منزل در سیر و سلوک حج فراروی زائر گشوده است، اشاره شده تا زائران و سالکان کوی دوست در هریک از مناسک و مشاعر به این راز و رمزها توجه کنند و غنای روحی تحصیل نمایند. در اینجا به خلاصه ای از آنچه در روایت «مصباح الشریعه» منسوب به امام صادق علیه السلام آمده است می پردازیم و همزمان به پاره ای از نکته های مطرح شده در سخنان امام راحل درباره حج به تناسب می نگریم. ۱۲- میقات نخستین منزل عشق میقات مرز عبور از خود به خدا و از خلق به حق و نخستین منزل از منازل عشق معبود است. احرام و تلبیه در میقات به منزله «تکبیرة الإحرام» نماز است، یعنی جز خدا را بر خود حرام کردن! و در حریم الهی وارد شدن، و از لباس تعین و تجمل و ائیت و انانیت بیرون گشتن. احرام بستن در

رهش از جان گذشتی و ز دنی دون در ایمان گذشتی از هرچه جز یاد رُخ جانان گذشتی کانجا شوی در باغ حسن دوست مهمان (۳۳) احرام حج و عمره با تلبیه محقق می شود با کلمات مخصوص: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ...» و تلبیه را روایت مصباح چنین معنا می کند: «وَلَبَّ بِمَعْنَى اجَابَةِ صَافِيَةٍ خَالِصَةٍ زَاكِيَةٍ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي دَعْوَتِكَ مَتَمِّسِيكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى». «لبیک بگو! بدین معنا که خداوند بزرگ را در دعوتی که فرموده است، اجابت نموده ای و از سر صدق و صفا و اخلاص و بدون غلّ و غش پاسخ داده ای و به رشته استوار الهی چنگ زده ای. حضرت امام به تناسب تلبیه و احرام با اشاره به راز توحیدی و غایت معرفت که در این مقام تعبیه شده، می فرماید: «تلبیه های مکرر از کسانی حقیقت دارد که ندای حق را به گوش جان شنیده و به دعوت الله تعالی به اسم جامع جواب می دهند. مسأله، مسأله حضور در محضر است و مشاهده جمال محبوب، گویی گوینده از خود در این محضر بی خود شده و جواب دعوت را تکرار می کند و دنباله آن سلب شریک به معنای مطلق می نماید که اهل الله می دانند، نه شریک در الوهیت فقط، گرچه سلب شریک در آن نیز شامل همه مراتب تا فنای عالم در نظر اهل معرفت است و حاوی جمیع فقرات احتیاطی و استحبابی است؛ مثل «الْحَمْدُ لَكَ وَالنِّعْمَةُ لَكَ» و حمد را اختصاص می دهد به ذات مقدس. همچنین نعمت و هر نعمتی که در جهان هستی تحقق یابد؛ حمد خدا و نعمت خداست، بدون شریک و در هر موقف و مشعری و وقوف و حرکتی و سکون و عملی، این مطلب و مقصد اعلی جاری است و خلاف آن شرک به معنای اعم است که همه ما کوردلان به آن مبتلا هستیم.» (۳۴) تلبیه پاسخ دادن است، پاسخ به دعوت حق، به ندای ابراهیم خلیل و وارث صادق او، خاتم النبیین صلی الله علیه و آله، و لحظه احرام که همراه با تلبیه است، لحظه ورود در ضیافت الهی و حریم قدس و قرب و حضور است. شکوه احرام و ورود در حریم کبریایی را کسانی دریافته بودند که همچون حضرت زین العابدین علیه السلام از روی تواضع و تذلل، هنگام گفتن تلبیه به خود می لرزیدند و اضطراب سراسر وجودشان را می گرفت و می فرمودند: می ترسم در پاسخ من گفته شود «لا لبیک»؛ یعنی: نه، تو پاسخ نداده ای! و در آن مواقف کریمه اشک خوف و رجا می ریختند. در این میقات و میعاد قرب و حضور، تکرار تلبیه، چنانکه در سخن امام آمده بود، رمزی است برای اهل معنی و آن هجرت و انقطاع که در روح حج نهفته است و زائر در این هجرت قدم جای قدم ابراهیم خلیل الله و خاندانش می نهد و از زلال زمزم عشق می نوشد، همانگونه که آن ها از آن نوشیدند و از همه باز آمدند و با دوست نشستند و از آن آزمایش بزرگ سرفراز بیرون آمدند تا فیض رحمانی را در آغوش کشیدند و در دامان مهرش جای گرفتند. میقات میعادی است برای عاشقان کوی دوست و شیفتگان وصل یار و تلبیه زمزمه لقاء الله است. در این میعاد و تکرار آن شیرینی و حلاوت هم سخن شدن با معبود را تفسیر می کند و هر کس به این محفل انس بار یافت دیگر غیر و غیریت نمی بیند و هر آنچه را که جز جلوه یار است تصویری کاذب می نگرد و همزمان با توحید خالص هر نوع شرک خفی و جلی را زیر پای می نهد. «لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ» و ستایش و حمد را تنها از آن خدا می داند، حتی اگر از غیر او ستایش شود! چرا که همه چیز، جلوه جمال جمیل اوست و به گفته حافظ: اینهمه عکس می و رنگ مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد حال تصور کنیم اگر مسافر الی الله به این منزل و منزلت راه یافت و روح خود را بدینگونه کمال و استغنا بخشید، در دل و جان و اعتقاد و عمل و خلق و خوی چه تحوّل خواهد یافت، و این تحول نشانه قبول شدن حج است؛ چنانکه در روایات آمده است: «تحول اخلاقی فرد در این سفر روحانی و احتراز او از معاصی، نشانه قبولی حجّ اوست»؛ «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «آيَةُ قَبُولِ الْحَجِّ تَرْكُ مَا كَانَ عَلَيْهِ مُقِيمًا مِنَ الذُّنُوبِ» (۳۵) و این است ارمغان سفر حج، با دلی عاشق رفتن و لبریز از معرفت و با اخلاق و عملی آراسته برگشتن. ۱۳- در طواف کعبه، قبله عشق در حدیث مصباح الشریعه، از قول حضرت صادق علیه السلام آمده که فرمود: «وَأَطْفَ بِقَلْبِكَ مَعَ الْمَلَائِكَةِ حَوْلَ الْعَرْشِ كَطَوَافِكَ مَعَ الْمُسْلِمِينَ بِنَفْسِكَ حَوْلَ الْبَيْتِ». «در حالی که با طواف کنندگان مسلمان به طواف بیت می پردازی، با قلب خود همپای فرشتگان که پیرامون عرش در طواف اند، طواف کن.» زائر باید با الهام از این راز معنوی از فرش تا به عرش و از ملک تا ملکوت پرواز کند و دایره ای را که نقطه آغاز و پایانش خداست بیپیماید تا فرشته خوی شود. این طواف تنها به

گردش در آوردن جسم نیست که پرواز روح است و پروانه صفت گرد شمع وجود محبوب گردیدن و کعبه بهانه ای است و سنگ نشانی در راه کوی دوست؛ چنانکه گفته اند: و یا: پیش ما کعبه به جز خاک سر کوی تو نیست قبله اهل نظر جز خم ابروی تو نیست (۳۶) بنیاد کعبه بر سر کویت نهاده اند زان گشت قبله همه اخیار و اصفیا (۳۷) بنابر این کعبه خود قبله نماست و از کوی دوست به روی دوست توجه کردن؛ قبله ای که از مرز طبیعت می گذرد و از خانه گل به خانه دل و حریم عشق ره می گشاید و از این سنگ نشان به کوی بی نشان ره می سپرد و برای آن کعبه، احرامی دیگر باید بست؛ احرامی که از جامه تقوا که تار و پودش معرفت و حجت است؛ معرفت خدا و رسول او و اولیا و اوصیای حضرتش که بدون معرفت آنان نیز عرفان حج حاصل نیاید، و هم برائت از دشمنان خدا، چه، حب و بغض از ایمان جدا شدنی نیستند. در اینجا به سخن حضرت امام قدس سره بنگریم: «و در طواف حرم خدا که نشانه عشق به حق است، دل را از دیگران تهی کنید و جان را از خوف غیر حق پاک سازید و به موازات عشق به حق از بت های بزرگ و کوچک و طاغوت ها و وابستگیان برائت جوید که خدای تعالی و دوستان او از آنان برائت جسته و همه آزادگان جهان از آنان بری هستند.» (۳۸) «و در لمس حجرالاسود بیعت با خدا بندید که با دشمنان او و رسولانش و صالحان و آزادگان، دشمن باشید و به اطاعت و بندگی آنان - هر که باشد و هر کجا باشد - سرنهید و خوف و زبونی را از دل بزداید که دشمنان خدا و در رأس آنان شیطان بزرگ زبوند...» (۳۹) امام قدس سره در این سخن، عرفان حج را به «تولی» و «تبری» پیوند زده؛ زیرا این دو از یکدیگر تفکیک ناپذیرند. هر آنکه عاشق محبوب است دل به دشمنان نسپارد و باغیرت عشق هر نوع دوگانگی را در مسلخ قربانی کند. آنکه با ما سر سودا سپرد نیست لایق که دگر جا نگرد هست آیین دو بینی ز هوس قبله عشق یکی باشد و بس از اینرو در روایتی از سخن امام باقر علیه السلام آمده است: «إِنَّمَا أُمِرُوا النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا ثُمَّ يَأْتُوا فَيَجْزُونَ بَوْلَاتِهِمْ وَيَعْرَضُوا عَلَيْنَا نَصْرَهُمْ.» (۴۰) «مردم مأمور شدند به سوی این خانه که از سنگ ها بنا شده بشتابند و بر آن طواف کنند. سپس نزد ما آیند و ولایت و محبت خود را به ما اظهار کنند و برای یاری ما اعلام آمادگی نمایند.» این همان انسجامی است که میان ابعاد حج وجود دارد و عرفان و عمل امامت و امت و جامعه و سیاست و دنیا و آخرت و صورت و معنی را پیوند می زند. ۱۴ - در صفا و مروه، حیرت و انقطاع زائر پس از طواف و نماز به صفا می رود و فاصله صفا و مروه را سعی می کند که این نیز قلّه بلندی است از عرفان. پیمودن میان این دو کوه تاریخی که یادواره ساکنان کوی عشق هاجر و اسماعیل است، تأسی به آن بانوی صابری است که با اطمینان و امید در برابر اراده حق تسلیم شد و با تعبد و تضرع به درگاه خدا استغاثه کرد و سرگردان و تشنه کام به این سو و آن سو می دوید تا جرعه آبی بیابد و کودک تشنه کامش را از مرگ برهاند و چون درمانده و بیچاره شد، آب زمزم درخشید و برق امید نویدش داد که: میهمان ماست هر کس بی نواست آشنا با ماست چون بی آشناست از این رو در حدیث مصباح از سخن حضرت صادق علیه السلام آمده است که با توجه به واژه «صفا» حضرتش به تصفیه روح و ضمیر اشاره فرمود: «وَصَفَّ رُوحَكَ وَ سِرَّكَ لِلِقَاءِ اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ تَلْقَاهُ بِوُفُوكَ عَلَى الصَّافَا...» «و با وقوف بر صفا، روح و ضمیرت را به دیدار خدا در میعادگاه روز دیدار (قیامت) تصفیه کن و با رسیدن به مروه، مروت و جوانمردی را در راه خدا پیش گیر و صفات بد خویش را از میان بردار و بر شرایط حج و عهدی که با خدا بسته ای و بدان گردن نهاده ای تا قیامت ثابت و استوار باش.» اگر حج گزار به این مرتبه از صفای سر و درون رسید، همه تیرگی ها از روح و جانش رخت برمی بندد و دل بستگی های مادی فرو می ریزد و قید و بندهای اسارت شیاطین گسسته می شود. به سخن زیبای امام خمینی در اینجا بنگریم: «و در سعی صفا و مروه، با صدق و صفا سعی در یافتن محبوب کنید که با یافتن او همه بافت های دنیایی گسسته شود و همه شک ها و تردیدها فرو ریزد و همه خوف ها و رجاها زایل شود و همه دل بستگی های مادی گسسته شود و آزادگی ها شکفته گردد و قید و بندهای شیطان و طاغوت ها که بندگان خدا را به اسارت و اطاعت کشند در هم ریزد.» (۴۱) آری، در سعی، خضوع و انکسار بندگی و بیرون ریختن باد غرور و استکبار از سرها را می بینیم. آنگاه که حاجیان هروله کنان و نفس زنان سعی می کنند و به تکبیر و تحلیل می پردازند و روح کبریایی طلبی و امتیازات

و مشخه‌های مادی را زیر پا می‌گذارند. در حقیقت تمرین تعبد و تواضع و سکینه و صبر و امید و انقیاع می‌نمایند. از این رو امام صادق علیه السلام سعی را محبوب‌ترین مکان‌ها نزد خداوند خوانده، برای این که هر جباری در اینجا ذلیل و حقیر می‌شود؛ «وَأَمَّا صَارَ الْمُسْعَى أَحَبَّ الْبِقَاعِ إِلَى اللَّهِ لِأَنَّهُ يَذَلُّ فِيهِ كُلَّ جَبَّارٍ» (۴۲) ۱۵ - عرفات و مشعر، طور سینای عارفان (۴۳) از مواقف عظیم حج، پهن دشت عرفات است که تاریخ کهن دارد و با پیشینه حج، از عهد آدم تا ابراهیم و از ابراهیم تا حضرت محمد صلی الله علیه و آله گره خورده است. عرفات «وادی ایمن» عارفان و شاهد حضور انبوه حاجیان است که همه کفن پوشان و بدون نام و نشان در تضرع و نیایش حق مستغرق اند. از ادعیه مشهور این روز دعای عرفه امام حسین و حضرت زین العابدین علیهما السلام است که درس‌هایی عمیق عرفانی و الهی می‌آموزد که عقول انسان‌های مادی را به ژرفایش راه نیست و جای آن دارد که عاشقان حق که شهر و آبادانی را پشت سر انداخته و به تمنای حضور در مهمانی حضرت دوست، راهی بیابان‌ها شده‌اند، با مفاهیم این دعاها که از چشمه سار ولایت جوشیده است دمساز شوند، تا در کویر انقطاع به وصل یار برسند، و حجاب‌ها از دیدگان برچینند و الهی شوند و با ملکوت عالم آشنا گردند و پر و بال در فضای بی‌کران عشق بگسترانند. به رازهای عرفانی عرفه و عرفات و ادعیه مأثوره و سیر و سلوک روحانی توجه عمیق کنند و این سیر و سفر الهی را تنها به وقوف ظاهری و به عنوان انجام تکلیف برگزار نکنند. به خاطر آورند که آدم ابوالبشر در اینجا به خطا اعتراف کرد و خدایش مشمول آموزش خود قرار داد و غروب آن روز مشمول رحمت الهی قرار گرفت. (۴۴) ابراهیم خلیل در عرفات به مناسک حج واقف و عارف گردید و دعایش مستجاب شد و اشک میلیون‌ها انسان بر این سرزمین تفتنه ریخته تا به مقام عرفان دست یافته‌اند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند را در آسمان‌ها دری است که از آن به: رحمت، توبه، تفضل، احسان، جود، کرم، عفو، طلب حاجات و ... یاد می‌شود و روز عرفه، در عرفات، این در گشوده است.» (۴۵) از سخن امام صادق علیه السلام در مصباح آمده است که: «وَأَعْتَرَفُ بِالْخَطَايَا بِالْعَرَفَاتِ وَ حَيَّدُ عَهْدَكَ عِنْدَ اللَّهِ لَوْحِ دَائِيَّتِهِ». «در عرفات، به خطا و لغزش اعتراف کن و نزد خدا با وحدانیت او تجدید عهد بنما.» آفتاب روز عرفه غروب می‌کند و میعاد دیدار در آن سرزمین به پایان می‌رسد و زائر رهسپار مشعر می‌شود و در آنجا نیز ذکر خدا توصیه قرآن است: فاذكروا الله عند المشعر الحرام (۴۶) و اگر به دیده تحقیق بنگریم، کوه‌های مزدلفه یاد آور طور سیناست که موسی از آنجا ندای اِنِّي اَنَا رَبُّكَ (۴۷) شنید و به امر حق موزه از پای بیرون کرد که در آن وادی مقدس وارد شود، و اینک زائر در مشعر است و به خدا تقرب می‌جوید تا به فرموده امام صادق علیه السلام روح خود را به ملائکه اعلا عروج دهد: «وَتَقَرَّبَ إِلَيْهِ بِمُزْدَلِفَةَ وَ اصْعَدَ بِرُوحِكَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى بِصِيْعُودِكَ إِلَى الْجَبَلِ» و همزمان با این شعور و شناخت، سلاح مبارزه با شیطان را برای صبح پیروزی فراهم می‌آورد تا عید خون را همزمان با رزم شیاطین و قربانی اقامه کند و ابراهیمی شود و تولی و تبری را به نمایش گذارد. امام خمینی قدس سره در این خصوص و راه‌هایی آنها و با اشاره به تأثیر آن شاعر در سرنوشت بندگان در بند کشیده شده خدا گوید: «و با حال شعور و عرفان به مشعر الحرام و عرفات روید و در هر موقف به اطمینان قلب بر وعده‌های حق و حکومت مستضعفان بیفزایید و با سکوت و سکون، تفکر در آیات حق کنید و به فکر نجات محرومان و مستضعفان از چنگال استکبار جهانی باشید و راه‌های نجات را از حق در آن مواقف کریمه طلب کنید.» (۴۸) آری، راه‌هایی انسان از سلطه جباران، همانا بندگی خالص خدا و رهیدن از هر نوع عبودیت شرک‌آمیز است. آنها که سر تسلیم در برابر خالق فرود آورند و در راه او مجاهده کنند، خداوند راه‌هایی را به آنان می‌آموزد چنانکه فرمود: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (۴۹) فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم توجه شود که عرفان حج از منظر امام قدس سره عرفان انزواطلب، عزلت‌گزین و فردگرا و به دور از واقعیت‌های اجتماعی و سرنوشت خلق نیست؛ آنکه که برخی عارفان تعلیم می‌دهند، بلکه عرفانی است که در آن خدا و خلق، حب و بغض، تولی و تبری، نفس و اثبات مندرج در کلمه توحید (لا اله الا الله) لحاظ شده است و در عین حال که اعراض از زخارف دنیا و تعینات خرد را در درون دارد (عرفان‌گریز)،

حماسه مبارزه با اقطاب استکباری و تلاش برای رهایی مستضعفین را فریاد می‌کند (عرفان ستیز). و این حقیقت در تمام پیام‌ها و سخنان حضرت امام به زائران بیت الله الحرام به چشم می‌خورد. ۱۶ - منا، عید خون و عشق «منا» به معنای آرزوست. آرزوی چه؟ در این سرزمین خشک و میان کوه‌های داغ و سوخته، زائر به تمنای چه چیز گام برمی‌دارد؟ این آرزو و ایده، که برای رسیدن به آن از شهر و دیار و حتی مکه معظمه باید آواره شد، چیست؟! گویی خداوند را رحمت‌ها و فیوضاتی است که در کویر انقطاع و وادی حیرت و دور از آب و آبادانی و در سختی و تشنگی باید آن را جست. زائر امیدوار از خدا جز خدا چه می‌خواهد؟ می‌خواهد همچون ابراهیم که از همه تعلقات و حتی اسماعیلش گذشت، و محبت فرزند را سر برید تا به مقام خلّت و دوستی و وصال رسید و فدیه آسمانیش دادند و امامت خلق را بدو سپردند او نیز این سرگذشت را تجدید می‌کند و آن فداکاری را تمرین نماید باشد که در زمره راهیان این کوی به حساب آید و از سوی دیگر نبرد با شیطان را در یک حرکت نمادین (رمی حجرات) تا رهایی از دام ابلیس و ابلیس صفتان به نمایش می‌گذارد. بدین سان منا میعادگاه عاشقانی است که غیر خدا را از خدا تمنا نکنند که جز این در قاموس عشق ننگجد. آری: غوغای عاشقان و تمنای عارفان شوق بهشت نیست که شوق لقای توست حافظ گوید: ما زدوست غیر از دوست مقصدی نمی‌خواهیم حور و جنت ای زاهد بر تو باد ارزانی سعدی گوید: خلاف طریقت بود کاولیا تمنا کنند از خدا جز خدا گر از دوست چشمت به احسان اوست تو در بند خویشی نه در بند دوست! و عید قربان آنگاه تحقق می‌پذیرد که حج گزار به این آرمان و آرزو برسد. دامن دوست به دست آرد، و در نبرد با نفس و شیطان، ظفرمند از پیکار برگردد، قربانی کند که رمز ذبح علایق جز خدا است و از زیّ تجمل بدر آید و جامه بی‌رنگی برتن کند! در سخن حضرت صادق علیه السلام (به روایت مصباح) چنین آمده است: «وَ اخْرُجْ مِنْ غَفْلَتِكَ وَ زَنْتِكَ لِخُرُوجِكَ إِلَى مَنِي وَ لَا تَمَنَّ مَا لَا يَحِلُّ لَكَ وَ لَا تَسْتَحَقَّهُ». «و چون رهسپار منا شدی از غفلت و لغزش هایت بیرون شو و آنچه را که برای تو حلال نیست و شایسته آن نیستی آرزو مکن.» و نیز می‌فرماید: «وَ اذْبَحْ حَنْجَرَهُ الْهُوَى وَ الطَّمَعِ عَنكَ عِنْدَ الذَّبِيحَةِ». «و هنگام ذبح کردن، حلقوم هوا و طمع را ذبح کن و از خویشتن دور گردان.» «وَ اَزِمِ الشَّهَوَاتِ وَ الْخَسَاسَةَ وَ الدَّنَائَةَ وَ الذَّمِيمَةَ عِنْدَ رَمِي الْجِمَارِ». «و چون رمی جمرات کنی، شهوات نفسانی و بخل و دنائت و افعال نکوهیده را رمی و رجم کن.» بدینسان منا قربانگاه عاشقان است و تجلّی عشق الهی را که غایت آن قربان شدن در راه محبوب است، به نمایش می‌گذارد و به مسلخ کشیدن آرمان‌ها، جز حق متعال را به تصویر می‌کشد و تجلّی غیرت ایمانی را با ابراز تنفر و خشم نسبت به شیاطین کوچک و بزرگ و جنّی و انسی، مرئی و نامرئی و درونی و بیرونی مجسم می‌سازد و زائری که به تمنای وصل محبوب است باید همچون ابراهیم و اسماعیل که تسلیم امر معبود شدند تا اینکه خدای ابراهیم با آن آزمایش بزرگ وی را به امامت و خلّت برگزید و اسماعیل ذبیح را فدا فرستاد، عمل کند تا به آن پاداش نائل آید که آنها نائل آمدند: اِنَّا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ و گام نخستین این سفر و طریق وصال یار، همانا قربان کردن نفس در راه تمنای محبوب است و برداشتن حجب و موانع تا به مقام وصل رسیدن. و این سنت دیرین الهی است که آیه بدان اشاره دارد: «ما اینگونه به نیکوکاران پاداش دهیم» اگر کسی طالب دیدار و خواهان پاداش است - که بالاترین پاداش قرب الهی است - راه و رمز این است که ابراهیم وار عمل کند تا خلیل خدا گردد و چون اسماعیل تسلیم دشنه عشق شود تا خدایش از بهشت فدا فرستد؛ وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ. حضرت امام قدس سره در این خصوص گوید: «پس به منا روید و آرزوی حق تعالی را در آنجا دریابید که آن قربانی نمودن محبوب ترین چیزها در راه محبوب مطلق است و بدانید که تا از این محبوب‌ها که بالاترین حبّ نفس است و حبّ دنیا تابع آن است - نگذرید، به محبوب مطلق نرسید و در این حال است که شیطان را رجم کنید و شیطان از شما بگریزد و رجم شیطان را در موارد مختلف با دستورهای الهی تکرار کنید که شیطان زادگان همه گریزان شوند.» (۵۰) راز پیروزی بر خصم نکته ظریفی که در سخن امام شایان توجه است، این که: رجم شیاطین و طرد و نفی شیطان صفتان و شیطان زادگان، هنگامی میسر است که بنده از حبّ نفس، خود را برهاند و از همه محبوب‌ها دل برکند و عبد صالح خدا گردد تا از شرّ ابلیس رهایی یابد چنانکه قرآن کریم تاکید می‌ورزد: اِنَّ عِبَادِي لَيْسَ

لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ... (۵۱)؛ شیطان را بر بندگان من سلطه و فرمانروایی نیست آن چیزی که راه نفوذ را برای شیطان هموار می‌سازد، نفس اماره است و در مقام مبارزه با شیطان، نخست باید با نفس جنگید و مشتبهات نفسانی را به تسلیم کشانید تا شیطان به ذلت و حقارت افتد و از نفوذ در قلمرو کشور خدایی مأیوس گردد و این درست برخلاف آن چیزی است که غالب انسان‌ها می‌پندارند و نفس اماره را تبرئه می‌کنند! و هر گناهی مرتکب می‌شوند مسبب آن را شیطان می‌دانند! پس باید ریشه نفوذ شیطان را در نفس کاوید و از درون راه را بر او بست و این مستلزم معرفت کامل و تعبد و بندگی و مجاهده با نفس است. در صحنه‌های اجتماعی نیز مطلب بدین گونه است دشمنان از درون جامعه نفوذ می‌کنند و اگر جامعه‌ای اسیر و گرفتار هوای نفس نباشد؛ یعنی دشمن درونی نباشد دشمن بیرونی بر او شیخون نخواهد زد و در حمله خود شکست می‌خورد، از این رو پیامبر اکرم جهاد با نفس را «جهاد اکبر» نامیده است. و این نکته بسیار مهمی است که نباید از آن غفلت ورزید و خود را تبرئه کرد و گناه را تنها به گردن دشمن و شیاطین جنّ و انس انداخت. بنابراین، درس اخلاقی و عرفانی حج، درس اجتماعی نیز هست. ۱۷ - عرفان گریز و عرفان ستیز سخن را با فرازی دیگر از سخنان حضرت امام قدس سره به پایان می‌بریم. امام با اشاره به عید بزرگ قربان و داستان ابراهیم و اسماعیل و درسهایی که این واقعه مهم تاریخی به فرزندان آدم می‌آموزد به شیوه‌ای دلپذیر و ابتکاری آمیزه‌ای از عرفان گریز و عرفان ستیز را که در جای دیگر نمی‌توان یافت ترسیم می‌کند و می‌فرماید: «... عیدی که انسان‌های آگاه را به یاد قربانگاه ابراهیمی می‌اندازد. قربانگاهی که درس فداکاری و جهاد در راه خدای بزرگ را به فرزندان آدم و اصفیا و اولیای خدا می‌دهد عمق جنبه‌های توحیدی و سیاسی این عمل را جز انبیای عظام و اولیای کرام - علیهم الصلاة والسلام - و خاصه عبادالله کس دیگری نمی‌تواند درک کند. این پدر توحید و بت شکن جهان به ما آموخت که قربانی در راه خدا پیش از آنکه جنبه توحیدی و عبادی داشته باشد، جنبه‌های سیاسی و ارزشهای اجتماعی دارد. به ما آموخت که عزیزترین ثمره حیات خود را در راه خدا بدهید و عید بگیرید، خود و عزیزان خود را فدا کنید و دین خدا و عدل الهی را بپا نمایید. به همه ما ذریه آدم فهماند که قربانگاه مکه و منا، قربانگاه عاشقان است و اینجا محلّ نشر توحید و نفی شرک که دل‌بستگی به جان و عزیزان شرک است..» (۵۲) آری مشیت الهی این است که بندگان خدا قربانی کنند و عید بگیرند! قربانی آنچه در توان دارند، در راه ارزشمندترین آرمان‌ها و اگر جز این باشد باید به عزا بنشینند! و اسارت و ذلت را بپذیرند! پی نوشتها: ۱ - آل عمران: ۲۹۶ - آل عمران: ۳۹۷ - مولوی. ۴ - حج: ۵۲۶ - صافات: ۶۸۰ - طبق روایات، محلّ قربانی اسماعیل همین مکان بوده است. کافی، ج ۴، ص ۲۰۸ - کافی، ج ۴، ص ۲۰۸ - نجم: ۹۴۲ - حدید: ۴ - ۱۰ - شعر از حکیم الهی، حاجی ملاهادی سبزواری است، با تخلص «اسرار». ۱۱ - سرّ الصلوة، ص ۱۲۶۶ - صدر المتألهین، الأسفار الأربعة، ج ۱، ص ۱۳۱۳ - نک: چهل حدیث حضرت امام خمینی قدس سره. ۱۴ - عماد فقیه کرمانی. ۱۵ - الذاریات: ۵۰، به سوی خدا بگریزید که من برای شما بیم دهنده‌ای روشن‌گرم». ۱۶ - کافی، ج ۴، ص ۲۵۶ - انبیا: ۱۸۷۳ - کافی، ج ۴، ص ۲۴۱. تفصیل بیشتر این بحث را در مبحث حجّ و امامت، در کتاب «ابعاد سیاسی اجتماعی حجّ» بخوانید. ۱۹ - اینهمه، عکس می‌ورنگ مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد حافظ ۲۰ - در حدیث قدسی است: «و انه يتقرب الي عبدی بالنوافل». ۲۱ - الذاریات: ۲۲۵۱ - نور: ۲۳۳۵ - مصباح الشریعه، ص ۲۴۹ - لایزال الدین قائما ما قامت الکعبة. از امام صادق علیه السلام، و سائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۴۲۵ - «جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى لَلْإِسْلَامَ عِلْمًا وَ لِلْعَائِدِينَ حَرَمًا»، از علی علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه اول. ۲۶ - صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷ و ۱۸ - صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۸۴۴ - صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۹۹ و ۲۹۲۰۰ - مصباح الشریعه، ص ۳۰۴۷ - بحار الأنوار، ج ۷، ص ۳۱۲۵ - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲؛ کافی، ج ۴، ص ۱۹۹ و ۳۲۲۰۰ - وسائل، ج ۸، ص ۵

آثار و ابعاد تربیتی و معنوی اسرار و معارف حج از دیدگاه امام خمینی قدس سره

آثار و ابعاد تربیتی و معنوی اسرار و معارف حج از دیدگاه امام خمینی قدس سره وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ

سَبِيلًا... (۱) «و بر مردم است حج خانه خدا، هر آن کس که توان رفتن به آنجا را داشته باشد.» مقدمه حج، از باشکوه ترین شعائر اسلامی و نمایش شکوهمند انسان هایی است که از اقصی نقاط عالم در یک نقطه، - مکه - وادی امن، گرد می آیند؛ وَاذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا... (۲)؛ «و ابراهیم گفت: ای پروردگار من، این شهر را جای امنی گردان.» و حاجی آنگاه که با قافله عرفان راهی این خانه می شود و جامه های رنگین دنیا از تن خویش برمی کند و با پارچه ای سفید و یکدست، میان دریایی از انسان ها به سوی خدا می شتابد، این عمل او لَبِیکَ به فرمان الهی است که فرمود: وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيلًا... (۳) «و بر مردم است حج خانه خدا، هر آن کس که توان رسیدن بدانجا را داشته باشد.» حج، محل دفن آرزوها و آمال انسان هاست. حج، برنامه و دستوری است برای سازندگی انسان ها. متاعی که در حج می فروشند جز به زحمت تن و تصفیه روح به دست نمی آید. در هریک از اعمال و مناسک حج، اسراری است که مقصود آنها تربیت آدم است؛ از پوشیدن حوله احرام گرفته تا لبیک گفتن، سپس دم فرو بستن و لبیک نگفتن به هنگام دیدن دیوارهای مکه، ورود به مسجدالحرام، دیدن کعبه و طواف خانه خدا، نماز پشت مقام ابراهیم، سعی در صفا و مروه و تقصیر و در روزهای بعد رفتن به مواقف ثلاث، حضور در عرفات و مشعر و منا و از احرام در آمدن و بازگشت به سوی مکه و انجام اعمال مخصوص و... همه، جز آداب و برنامه هایی برای تربیت و تصفیه روح بشر، چیز دیگری نیست. و اینک پرداختی به بعضی از آداب، که از ظاهری با اهمیت تر برخوردار است و تفسیر حضرت امام خمینی قدس سره درباره اسرار و ابعاد معنوی اعمال حج: ۱ - حضور در میقات اولین منزلی که حاجی بدان وارد می شود و آغازین عمل اوست، حضور در میقات است. حاجی وقتی به میقات وارد می شود، هر آنچه از دنیا و بهره های آن به همراه دارد؛ مانند لباس های فاخر، زینت های مرسوم و متداول، وابستگی ها و علقه های مادی همه را از خود دور می سازد و به لباس احرام مزین می شود. ۲ - جامه احرام حاجی آنگاه که لباس احرام به تن می کند، می تواند مراتب و درجات بالایی از حضور را درک کند؛ زیرا از دنیا به جز به یک جامه، آن هم جامه ای که آراسته و پیراسته نیست و ظاهری ساده دارد، و چیز دیگری همراهش نیست. جامه سپید احرام نشانه پاکی و صفا و علامت طهارت است. عمل حاجی به قلب و جوارح اوست؛ بدیهی است قلبی که به طهارت و پاکی می اندیشد نمی تواند ظاهری ناآراسته داشته باشد. او باید جوارح خود را نیز پاک سازد؛ از همین رو به غسل و شست و شوی از به تن کردن جامه احرام سفارش شده است. آنگاه که لباس احرام به تن می کند، طبق دستور اسلام حتی از بعضی از حلال ها هم باید پرهیزد تا بندگی آموزد. از نگاه در آینه و زینت در بدن، حتی از پوشاندن سر و روی پا و... ممنوع می شود. جامه احرام جامه بندگی و اطاعت است. «این که لباس دوخته را از تن بیرون می آوری؛ یعنی آن لباس گناه و عصیان را که تاکنون تاروپود آن را بافتید و دوختید و در بر کردید بیرون آورید و گرنه چه فرقی است بین لباس دوخته و نادوخته؟! البته چنین نیست که عبادت در لباس دوخته قبول نباشد، چون انسان در طول سال در لباس دوخته نماز می خواند و عبادت می کند؛ اما در حج قبول نیست، و این برای آن است که می خواهند اسرار حج را به انسان تفهیم کنند که او روزی را هم در پیش دارد که باید با لباس ندوخته وارد آن روز شود و آن روز مرگ است که کفن در بر می کند و در قیامت با همان کفن ظهور و حضور پیدا می کند... امام سجاد علیه السلام به شبلی فرمود: معنای کندن لباس دوخته شده؛ یعنی خدایا! من دیگر لباس گناه در بر نمی کنم و از هر گناهی توبه کردم.» (۴) آری، حاجی تا وقتی جامه رنگین دنیا بر تن دارد، پس هنوز مشغول است و هنگامی که جامه رنگین از تن کند و جامه احرام پوشید، دیگر هیچ ندارد و از تمام تعلقات می رهد و چون خسی در میقات در انبوه زائران گم می شود؛ چون قطره ای در اقیانوس. ۳ - در معنای لبیک «لَبِیکَ اَللّٰهُمَّ لَبِیکَ، لَبِیکَ لا شَرِیکَ لَکَ لَبِیکَ، اِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَکَ وَالْمَلِکَ لا شَرِیکَ لَکَ لَبِیکَ» حاجی از میقات خارج می شود در حالی که لبیک گو است، به عشق دیدار کعبه سر از پا نمی شناسد و به عشق دیدار پروردگار اشک شوق می ریزد. حضرت امام خمینی قدس سره می فرماید: «در لبیک لبیک «نه» بر همه بت ها گویند و فریاد «لا» بر همه طاغوت ها و طاغوتچه ها کشید.» (۵) یعنی با هر چه ظلم و جور است ستیز کنید و از هوای نفس و شیطان درون گرفته تا شیاطین

برون و بت های زمان. راز گفتن لیبک در این است که ای خدا، از این لحظه ملتزم می شوم که تنها در مسیر طاعت تو گام بردارم و چیزی جز حق بر زبانم جاری نکنم و زبانم را بر معاصی حرام گردانم. زائر خدا در حج با خدای خویش پیمان و میثاق می بندد؛ و در اصل تمامی اعمال حج پیمانی است که بین معبود و عبد بسته می شود. به فرموده امام خمینی قدس سره: «لیبک های مکرر از کسانی حقیقت دارد که ندای حق را به گوش جان شنیده و به دعوت الله تعالی به اسم جامع، جواب می دهند. مسأله مسأله حضور در محضر است و مشاهده جمال محبوب. گویی گوینده از خود در این محضر بی خود شده است. و جواب دعوت را تکرار می کند و دنباله آن سلب شریک به معنای مطلق آن می نماید که اهل الله می دانند نه شریک در الوهیت فقط. گرچه سلب شریک در آن نیز شامل همه مراتب تا فنای عالم در نظر اهل معرفت است و حاوی جمیع فقرات احتیاطی و استحبابی است مثل، «... الحمد لک والنعمه لک...» و حمد را اختصاص می دهد به ذات مقدس، همچنین نعمت را و نفی شریک می کند و این نزد اهل معرفت غایت توحید است و به این معناست که هر حمدی و هر نعمتی که در جهان هستی تحقق یابد حمد خدا و نعمت خداست، بدون شریک و در هر موقف و مشعری وقوف و حرکتی و سکون و عملی این مطلب و مقصد اعلی جاری است و خلاف آن شرک به معنای اعم است که همه ما کوردلان به آن مبتلا هستیم.» (۶) آری، زائر به هنگام گفتن لیبک باید از هر چه به معنای تعلق و تملق است پرهیز کند تا شرط حضور در محضر باری تعالی را به دست آورد و در این آزمون سرفراز شود. او به دعوت خدای سبحان پای در میقات گذارده و لباس احرام بر تن کرده و از منزل و مأوی خویش برای دیدار کعبه و زیارت بیت عتیق دور شده و تمام زخارف دنیا را یکجا رها کرده و دنیا را به اهل خود واگذارده و اینک در محضر خداست. البته انسان همیشه در محضر خداست؛ چرا که به فرمایش امام راحل قدس سره «عالم محضر خداست و...» ولی در همین محضر گسترده الهی، محضرهای خاصی نیز وجود دارد که انسان فقط در حالت ها و موقعیت های خاص می تواند وارد آن شود و اگر صاحب خانه دعوتی نکند شرط حضور در این محضر عرفانی به دست نمی آید. پس معنای محضر الهی و کشف جمال ربوی در سخن امام این است که انسان باید به مرتبت کشف و شهود برسد و برای رسیدن به این مرتبه، زمانی بهتر از موسم حج و مکانی بهتر از دیار وحی نیست؛ جایی که انسان به دعوت خدای متعال آنجا حضور یافته و به ندای خداوند سبحان لیبک می گوید. حاجی در اصل میهمان خداست و میهمان اگر بخواهد از میزبان کمال استفاده را ببرد، باید در محضر او باشد. حاجی با لیبک خود اعتراف می کند که: تو بی شریکی و خدای واحد واحدی. این اعتراف زبانی باید در عمل انسان نیز پیاده شود. بسیاری از انسان هایی که زبان به سلب و نفی شریک برای خدای متعال می گشایند اما قلب و دلشان جایگاه شیطان است و اینجاست که باید زائر در مقام معامله با خدا درآید و تمام تعلقات را رها سازد و رضایت او را کسب کند و خطاب به پروردگار بگوید: الهی، حمد برای تو است، چون تو محمودی. نعمت از آن تو است، چون تو منعمی. همه فقیراند و ملک و حکومت برای تو است. ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی نروم جز به همان ره که توام راهنمایی حضرت امام قدس سره در این باره می گوید: «مراتب معنوی حج که سرمایه حیات جاودانه است و انسان را به افق توحید و تنزیه نزدیک می نماید؛ حاصل نخواهد شد مگر آنکه دستورات عبادی حج به طور شایسته و مو به مو عمل شود... و لیبک های شما جواب دعوت حق تعالی باشد و خود را محرم برای وصول به آستانه محضر حق تعالی نمایید و لیبک گویان برای حق، نفی شریک به همه مراتب کنید و از خود که منشأ بزرگ شرک است به سوی جلّ و علا هجرت نمایید.» (۷) حضرت امام رحمه الله «خود» و «خودیت» را منشأ بزرگ شرک می داند. خود چیست؟ «خود» همان غرور، کبر، نخوت و متیّت است؛ همان صفاتی که فرعون را واداشت تا ادعای ربوبیت کند! پس منشأ همه آفات خودپرستی است. ۴- ورود به حرم و مکه حاجی آنگاه که دیوارهای مکه را می بیند، از گفتن لیبک باز می ایستد و با آمادگی تمام، برای انجام شعائر الهی، پا به بلدالله الحرام می گذارد. مکه معظمه و مشرفه، موطن حوادث و نهضت های انبیا و پیامبر اسلام است. آنجا محل نزول جبرئیل امین و خاستگاه پیامبران بزرگ الهی است. نور نبوت پیامبر خاتم در این سرزمین متجلی شد و اسلام، این دین کامل، از این دیار به جهانیان عرضه گردید. پیامبر بزرگ اسلام

چه سختی‌ها و بلاهایی را در سرزمین مکه به دست ابوسفیان‌ها و ابوجهل‌ها کشید، لیکن از پای نایستاد و اسلام، آن نهال نوپا را به درختی تنومند و پرثمر تبدیل کرد. امام خمینی قدس سره درباره عظمت مکه و کعبه می‌گوید: «مکه جایی است که همه انبیا خدمتگزار او بودند.» (۸) هـ در بیان فلسفه طواف... *وَلْيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ* (۹)؛ «خانه آزاد را طواف کنید.» خانه‌ای که کسی نمی‌تواند مالک آن شود. آری، زائران عاشق با طواف پیرامون کعبه که آزاد از هر قیدی است، درس بندگی و آزادگی می‌آموزند. حضرت امام راحل گردش به دور خانه را رهایی از قیود دنیا شمرده می‌گویند: «در طواف حرم خدا، که نشانه عشق به حق است، دل را از دیگران تهی کنید و جان را از خوف غیر حق پاک سازید و به موازات عشق به حق از بت‌های بزرگ و کوچک و طاغوت‌ها و وابستگی‌شان براثت جویند که خدای تعالی و دوستان او از آنان براثت جستند و همه آزادگان جهان از آنان بری هستند.» (۱۰) پس انسان به هنگام طواف، در مدار توحید قرار می‌گیرد و از هر چه شرک و پلیدی است، دور می‌شود. عـ حجرالأسود دست راست خداست طواف از رکنی که حجرالأسود در آن است آغاز می‌شود و حاجی از مکان حجرالأسود، آموزش بندگی می‌بیند. حجرالأسود یمین خدا در زمین است. سنگی که گویند در آغاز سیاه نبود بلکه سفید و درخشان بود همراه با مقام ابراهیم به زمین نازل شد و پیامبر فرمود: حجرالأسود یاقوتی سفید از یاقوت‌های بهشت بوده و خداوند آن را به سبب لمس دست گناهکاران، دگرگون ساخت. امام خمینی قدس سره درباره استحباب استلام حجر می‌گوید: «در لمس حجرالأسود بیعت با خدا بندید که با دشمنان او و رسولانش و صالحان و آزادگان دشمن باشید و به اطاعت و بندگی آنان هر که باشد و هر جا باشید سر نهید و خوف و زبونی را از دل بزدايید که دشمنان خدا و در رأس آنان شیطان بزرگ زبوند، هر چند در ابزار آدم کشی و سرکوبی و جنایتشان برتری داشته باشند.» (۱۱) همچنین درباره فلسفه عمل طواف به دور کعبه، در جمله‌ای کوتاه می‌فرمایند: «گردش به دور خانه خدا نشان دهنده این است که به غیر از خدا، گرد دیگری نگردید.» (۱۲) کعبه برترین نشانه خدا در روی زمین است و زائر خانه خدا همچون فرشتگان که حول عرش خداوند همیشه در گردشند، می‌چرخد. قرآن می‌فرماید: *وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ...* (۱۳) «فرشتگان را می‌بینی که به تسبیح و ستایش خداوند به طواف عرش مشغولند.» همانطور که طواف فرشتگان در عرش خدا نشانه عشق آنان به خداست، بنده نیز باید همانند ملائکه به مقام تسلیم و رضا برسد و کعبه را طواف کند. طواف یکی از بهترین حالات بنده در مقام تعظیم و تکریم خدا است. انسان می‌تواند در مطاف معرفت‌های بسیاری بیاموزد؛ زیرا که در دایره توحید، معرفت هسته مرکزی است و آنکس که به دور معرفت می‌چرخد نور خدا در دلش جلوه گر می‌شود. ۷- صفا و مروه *إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ*. (۱۴) «صفا و مروه از شعائر الهی است.» به فرموده امام سجاد علیه السلام اسرار بسیاری در سعی میان صفا و مروه وجود دارد. انسان در سعی می‌آموزد که باید از گناه به سوی خدا فرار کند و سعی کند که با سرعت به طرف خدا برود. حاجی در هنگام سعی بین صفا و مروه در حالت تردید بین خوف و رجا است. هروله و دویدن بین صفا و مروه، از گناه به سوی اطاعت و از غیر به حق دویدن است. معنای تردد بین دو کوه صفا و مروه؛ یعنی خدا! من بین خوف و رجا به سر می‌برم، نه خوف محض دارم و نه رجا محض. نه آنچنان است که فقط بترسم و هیچ امید نداشته باشم و نه آنچنان است که همه امید باشد و هیچ ترس نباشد. (۱۵) معنای خوف آن است که نسبت به کارهایی که در این دنیا انجام می‌دهیم، همیشه خائف باشیم و گرنه حس غرور در وجود ما جوانه می‌زند و درخت کبر و نخوت ریشه می‌گیرد. و معنای رجا و امید این است که به لطف حف امیدوار باشیم که این امیدواری مایه نشاط او و راهنما به سوی تکامل باشد. این است که امام خمینی قدس سره می‌فرمایند: «و در سعی بین صفا و مروه با صدق و صفا سعی در یافتن محبوب کنید که با یافتن او، همه بافت‌های دنیوی گسسته شود و همه شک‌ها و تردیدها فرو ریزد و همه خوف و رجا‌های حیوانی زایل شود...» (۱۶) ۸- اسرار عرفات حاجی از مکه هجرت می‌کند و به عرفات، بیابان عرفان می‌رسد؛ بیابانی که محل شناخت است، شناخت حق و دریافت نور. جایی که کسی دیگری را جز به مسلمانی نمی‌شناسد. حاکم و زبردست و وزیر و رعیت امتیازی بر یکدیگر ندارند. در عرفات آنچه با

عنوان یک اصل پذیرفتنی است بی نشان بودن از تمام نشان هاست. حاجی در عرفات بدنبال گمشده ای می گردد که از دیده‌ها و نظرها پنهان است. چشمهای ناسوتی است که پرده ناسوت را کناری می زند و حجاب را برطرف می کند تا به نور جمال بقیه الله (عج) روشن شود. قلب های رقیق و عاطفه مند است که در عرفات و در محضر حق حضور می یابد و اشک می بارد و سرانجام ثمر می گیرد. عرفات آیتی از آیات الهی است. نشانه ای از رحمت حق است. در عرفات میزبان قائم آل محمد است. امام خمینی قدس سره می فرماید: «با حال شعور و عرفان به مشعر الحرام و عرفات بروید و در هر موقف، به اطمینان قلب بر وعده های حق و حکومت مستضعفان از چنگال استکبار جهانی باشید و راه های نجات را از حق در آن مواقف کریمه طلب کنید.» (۱۷) در جای دیگر می گوید: «با حال شعور و عرفان به مواقف ثلاث (عرفات و مشعر و منا) بروید» عرفات و مشعر و منا کامل کننده حج است آدمی در این مکان ها، بادیدن دریایی موج از انسان ها به یاد صحرای محشر می افتد که همه انسان ها برای حساب رسی اعمال در آنجا گرد می آیند. این دریای موج انسانی از چه روی بدینجا آمده اند. آیا اینان برای طلب دنیا در اینجا جمع گردیده اند؟! آیا در اینجا جز از نشاط روح و معنای تعالی و جستجوی حق طلبانه چیزی هم از دنیا و تجملات آن وجود دارد؟! امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام علت حضور زائر در عرفات اینگونه می فرماید: «می دانید وقتی زائر و انسان حج گزار احرام بست چرا باید به عرفات رود و بعد بیاید کعبه را طواف کند؟ برای آنکه عرفات خارج از مرز حرم است و اگر کسی میهمان خداست ابتدا باید به بیرون دروازه رود و آن قدر دعا و ناله کند تا لایق ورود به حرم شود.» (۱۸) حاجی در سرزمین عرفات از جبل الرحمه، کوه رحمت بالا می رود تا دعای عرفه را آنجا بخواند، دعایی که سرتاسرش عرفان و معناست، در قسمت چپ آن کوه بود که سید شهیدان حسین بن علی علیهما السلام رو به کعبه آن دعای معروف را قرائت کرد. ۹- بیتوته در مشعر امام خمینی فرمودند با حال شعور و عرفان به مشعر الحرام و عرفات روید. «فَإِذَا أَفْضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ...» (۱۹) «ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ» (۲۰) مشعر الحرام محدوده حرم است، اینجا محدوده حرم امن و ورودی حرم الهی است. اینجا محلی است که باید شب را در آن بتوته کرد. در این مکان است که باید به جمع آوری سنگ ریزه و به تعبیر تهیه سلاح پرداخت و به جنگ شیطان رفت. ۱۰- فلسفه اعمال منا منی بر وزن رضا یعنی امید و آرزو از عرفات و مشعر که می گذری به منا سرزمین عشق و آرزوها قدم می گذاری. پس آرزویت را از خدا بخواه، اما آنچه بر تو حلال نیست و استحقاق آن را نداری، آرزو نکن و به فرموده امام صادق علیه السلام «لا تَمَنَّ مالا يحلّ لك ولا تستحقّه.» (۲۱) سزاوار نیست که زائر خدا در چنین مکانی، به دنبال حوائج دنیوی باشد بلکه باید به قصد قربت خواسته های مشروع و معنوی و مادی خویش را طرح نماید. امام صادق علیه السلام در علت نامگذاری این سرزمین به «منا» فرمودند: هنگامی که جبرئیل در این محلّ به حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: «تمنّ ابراهیم!» یعنی ابراهیم! آرزوی خود را بیان کن، این مکان «منا» نام گرفت. و آرزو در منا به معنای آرزوی دنیوی نیست بلکه آرزویی است همراه با اصرار و عاطفه ورزی. انسان ها با آرزوهایی که دارند، زندگی می کنند و اصولاً بندگی بسیاری از انسان ها در گرو آرزوهایی است که در دل و نهان خود دارند و چه آرزویی بهتر که در سرزمین آرزو انسان از خدا آرزوی خیر و عاقبت نیکو کند. وقوف در منا برای حاجی به سبب اعمالی که دارد از دیگر مواقف طولانی تر است پس رمز و راز منا نیز از دیگر مکان های بیرون از مکه می تواند بیشتر باشد. امام خمینی قدس سره در باره سر رفتن به منا می فرماید: «پس به منا بروید و آرزوهای حق را در آن جا دریابید که آن قربانی نمودن محبوب ترین چیز خویش در راه محبوب مطلق است و بدانید تا از این محبوب ها که بالاترینش حبّ نفس است و حبّ دنیا تابع آن است نگذرید، به محبوب مطلق نرسید و در این حال است که شیطان را رجم کنید و شیطان از شما بگریزد و رجم شیطان را در موارد مختلف با دستورهای الهی تکرار کنید که شیطان و شیطان زادگان همه گریزان شوند.» (۲۲) رمی جمرات در منا از مهم ترین ارکان اعمال ایام تشریق است و در روایات آمده است که ابلیس برای بار اول در جمره عقبه خود را بر حضرت ابراهیم علیه السلام نمایاند و آن حضرت با سنگریزه هایی او را از خود دور ساخت و ابلیس دیگر بار در جمره وسطی و اولی راه را بر او بست و

ابراهیم علیه السلام بار دیگر او را با پرتاب سنگ گریزان کرد. و ابلیس به هنگام فرار به سرعت گریخت. و جمره و اجمار به معنای شتاب کردن و گریختن است؛ زیرا که شیطان در این مکان از برابر ابراهیم گریخت و اینک تو با رمی جمره و انداختن سنگ بر شیطان ظاهر، شیطان درون را نیز سرکوب کن تا از شیطان پیروی نکنند. از دیگر وظایف زائر در منا ذبح قربانی است؛ در همان مکانی که ابراهیم اسماعیل خویش را به قربانگاه برد تا به فرمان ایزدی امتحان سختی را پس دهد؛ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ (۲۳) «ابراهیم به اسماعیل می گوید: خداوند مرا در خواب مأمور کرد که تو را ذبح کنم! آیا حاضری؟ اسماعیل رو به پدر کرد و گفت: آنچه به تو امر شده انجام ده، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت.» آیا امتحانی بالاتر و سخت تر از این وجود دارد که پدری سر فرزند خود را از تن جدا کند؟! البته خداوند رحیم تر از آن است که چنین مقدری را برای ابراهیم فراهم کند. امام صادق علیه السلام فرمود: «إذْبِیحْ حَنْجَرَهُ الْهُوْی وَ الطَّمْعِ عِنْدَ الدَّبِیحَةِ» (۲۴) «با قربانی کردن، حلقوم هوا و طمع را ذبح کن و از خود دور گردان.» امام علیه السلام در بیان روششان، بزرگ ترین شیطان ها را شیطان درون و هوای نفس می دانند. انسان همراه با وظیفه قربانی به ظاهر گوسفند در راه خدا، باید نفس خود را بکشد و هوای خویش را سرببرد تا چشمش به دنیا و جمال آن نیفتد، پس تمام اعمال حج، جلوه معنوی و ملکوتی مخصوص به خود را همراه دارد. قربانی در ظاهر، قربانی باطن می طلبد. اگر زائری در منا سرخود را می تراشد و به زیبایی اش لطمه می زند. در اصل، غرور و تکبرش را منکوب می کند. موی سر، جمال و زیبایی انسان است و همانطور که می دانید، در احکام فقهی آمده است که اگر شخصی موی سر کسی را به زور و اجبار بتراشد، به زیبایی و جمال او لطمه زده و غرورش را شکسته است و باید دیه بدهد، ولی حاجی به هنگامی که از قربانگاه منا برمی گردد، باید سر به زیر تیغ بگذارد و زیبایی ظاهری خود را در راه خدا فدا کند. اذن ورود به حرم پس از انجام اعمال مواقف سه گانه، زائر از پروردگار خویش اذن ورود به حرم و بازگشت به مکه را می طلبد تا برای انجام اعمال حج تمتع آماده شود. پی نوشتها: ۱ - آل عمران: ۲۹۷ - بقره: ۱۲۶ - آل عمران: ۴۹۷ - عرفان حج، ص ۴۸ - صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۹۷ - صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۴۲ - صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۸۴۲ - صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۴۵ - حج: ۱۰۲۹ - صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۸۱ - همان. ۱۲ - صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۲۴ - زمر: ۱۴۷۲ - بقره: ۱۵۸ - عرفان حج، جوادی آملی، ص ۷۰ - صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۸۱ - صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۹۷ - اصول کافی، ج ۴، ص ۲۴۴؛ وسایل الشیعه، چاپ جدید، ج ۱۱، ص ۲۲۵ - بقره: ۱۹۷ - بقره: ۲۱ - عرفان حج، جوادی آملی، ص ۸۶ - ۲۲ - مصباح الشریعه، ج ۲، ص ۴۳۵ - صفات: ۱۰۲ - نشریه زائر، ویژه ایام حج، شماره ۱۷، سال ۱۳۷۷.

حج ابراهیمی از دیدگاه امام خمینی (ره)

حج ابراهیمی از دیدگاه امام خمینی (ره) «حج بی روح و بی تحرک و قیام، حج بی برائت، حج بی وحدت و حجبی که از آن هدم کفر و شرک برنیاید حج نیست» (امام خمینی) «ره» «ماه ذی الحجه الحرام، ماه مهمانی خدا، ماه وصال عاشقان به معشوق در راه است. حج گزاران که به مهمانی خدا دعوت شده اند، آماده می شوند تا در ضیافت خاص الهی شرکت جویند. آنان که به ندای ابراهیم خلیل الرحمان لبیک گفته اند، به سفری عازم اند که همه شعور و آرزوست؛ آرزوی رسیدن به معشوق تا با طواف کعبه عهد و پیمان با ابراهیم بت شکن ببندند که دیگر جز کعبه به گرد چیزی نگردند و با کشتن قربانی در منا، همه مظاهر غیرالهی را سربزند و با پرتاب سنگ به سوی شیطان، از هر چه رنگ غیر خدایی و شرک دارد برائت جویند و با شرکت در اجتماع پرشکوه و کنگره عظیم حج تمام عوامل اختلاف انگیز را کنار گذاشته، در برابر کفر جهانی یگانه شوند و با وحدت خود، عزت اسلامی را نمایش داده، پشت کفر را بلرزانند. نوشته حاضر را بدین مناسبت و به لحاظ اهمیت سیاسی این فریضه الهی به حج گزاران و همه علاقه مندان حج تقدیم می کنیم و در آن کوشیده ایم به آیات قرآن کریم و سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه

معصومین (علیهم السلام) به عنوان مبنای دیدگاه امام خمینی (ره) اشاره کنیم تا بر غنای آن افزوده گردد و با بیان گوشه هایی از اهمیت این کنگره عظیم الهی و فریضه مذهبی، برخی از وظایف حج گزاران که یکایک آنان نماینده کشور جمهوری اسلامی اندیادآوری شود به آن امید که رعایت آن ها موجب برائت عملی حج گزاران و مسلمانان از شیاطین، به خصوص شیطان بزرگ شود و بارمغان استقلال امت اسلامی، به عزت آنان بیفزاید. کعبه مظهر قیام و پایداری امت اسلامی با اندک تامل در منابع حج در قرآن و سنت و سیره مبارک پیش روان مکتب توحید به خوبی درمی یابیم که آثار و منافع این فریضه عظیم الهی بیش از آن است که بتوان کاملاً بیان کرد. حج از بعد سیاسی اجتماعی در حیات سیاسی و اجتماعی مسلمانان، بلکه در سرنوشت بشر نقشی بسیار ارزنده دارد. نخستین خانه ای که برای مردم بنا گردیده و مشعل هدایت انسان خوانده شده، کعبه است. امام خمینی (ره) با توجه به این مسئله می فرماید: «یک همچو مجلس هایی که اسلام درست کرد مثل حج هیچ قدرتی نمی تواند درست کند هیچ قدرتی، همه ممالک اسلامی و سران ممالک اسلامی جمع بشوند که نیم میلیون جمعیت را یک جایی ببرند نخواهند موفق شد... این اجتماعات، اجتماعات سیاسی است. باید در این اجتماعات گویندگان و نویسندگان همه بلاد مسلمین در آن جا مسائل اسلام را مسائل بلاد مسلمین، گرفتاری هایی که دارند، مسلمین از دست کی گرفتاری دارند و آن باید چه بکنند، دولت هایی که با مسلمین چه می کنند با او چه بکنند کوشش کنند.» در جای دیگر می فرماید: «در حج... باید بررسی از اوضاع مسلمین در هر سال بشود که مسلمین در چه حال هستند. این سفر حج برای این مسائل بوده است، برای «قیام ناس» بوده است، برای این بوده است که مسلمین مشکلات مسلمین را درک کنند و در رفعش کوشش کنند.» قرآن کریم می فرماید: «ان اول بیت وضع للناس للذی بیکه مبارکاً و هدی للعالمین» نخستین خانه ای که برای مردم قرار داده شد، همان است که در سرزمین مکه است که پربرکت و مایه هدایت جهانیان است.» و در آیه دیگر، خانه خدا را عامل قیام و پایداری مردم معرفی کرده است «جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاماً للناس...» خداوند کعبه بیت الحرام را وسیله استواری و سامان بخشیدن به کار مردم قرار داده است. «ناس» واژه ای است برای همه مردم و فرزندان آدم بدون نام و مشخصه و بی رنگ و فراگیرترین کلمه ای است که در فرهنگ قرآن به کار رفته است. از آن رو که دین وسیله سعادت و فلاح آدمیان است، همه انسان ها مخاطب قرآن اند و مشخصه های انسانی آن را محدود نمی سازد. همین واژه در آیات مربوط به حج و بنای کعبه و دعوت ابراهیم (ع) محور قرار گرفته است. همه جا سخن از ناس یعنی توده های انسانی به میان می آید: آن جا که قرآن از بنای کعبه سخن گفته و آن گاه که نقش این خانه را در قوام و استواری انسان یادآورده، واژه ناس را مطرح کرده است، چرا که این خانه مایه برکت و هدایت و رستگاری همه عالمیان است. امام خمینی (رض) در این باره می فرماید: «فریضه حج در میان فرایض، از ویژگی خاصی برخوردار است و شاید جنبه سیاسی و اجتماعی آن بر جنبه های دیگرش غلبه داشته باشد، با آن که جنبه عبادی اش نیز ویژگی خاصی دارد.» ائمه (ع) با توجه به این اهمیت، حج را وسیله تقویت دین الهی نامیده و کعبه را پرچم رفیع اسلام معرفی کرده اند. یعنی تا حج برپا است و عظمت دارد، دین الهی مقتدر و پرچم آن در اهتزاز خواهد بود. علی (علیه السلام) می فرماید: «والحج تقویه للدين» خداوند متعال حج را مایه تقویت دین قرار داد» و در جای دیگر می فرماید: «جعل الله سبحانه و تعالی للاسلام علماً» خداوند پاک و بلندمرتبه حج را پرچم اسلام قرار داده است.»، چه پرچم نماد و نشانه بقای یک ملت و کشور و استقرار و پایداری آن است، لذا در میان تمام ملل و اقوام نشانه عزت و استقلال تلقی شده و آن رامقدس دانسته اند و برای نگهداری آن از گزند زمان و در افرشته داشتن آن فداکاری ها کرده اند. اسلام از این نیز فراتر رفته و بزرگ ترین نماد توحید و هدایت یعنی کعبه را پرچم معرفی کرده است تا امت را در زیر سایه خود جمع کند و از تفرقه نگه دارد و مسلمانان با قبله قرار دادن آن و طواف به دور آن این یگانگی را عملی سازند. عظمت و عزت اسلام و استقلال مسلمانان در سایه این پرچم پرافتخار است، بنابراین باید همواره افرشته بماند. طبیعی است این نقش در صورتی جامه عمل خواهد پوشید که حج، با روح و تحرک انجام بگیرد و وحدت واقعی که جز با طرد بیگانگان و دشمنان اسلام و برائت جستن از آن ها امکان نخواهد داشت به وجود آید. لذا

دشمنان اسلام تلاش می کنند ابعاد اجتماعی و سیاسی حج برای مسلمانان تبیین نگردد و گاه حرکت سیاسی را در حج متناقض با روح معنوی حج می دانند و این یکی از دردهای بزرگ جامعه اسلامی است. حضرت امام خمینی (ره) می فرماید: «بزرگ ترین درد جوامع اسلامی این است که هنوز فلسفه واقعی بسیاری از احکام الهی را درک نکرده و حج با آن همه راز و عظمتی که دارد، هنوز به صورت یک عبادت خشک و یک حرکت بی حاصل و بی ثمر باقی مانده است.» و در ادامه در باره اهمیت حج از بعد سیاسی اجتماعی و وظیفه حج گزاران می فرماید: «حج عرصه نمایش و آینه سنجش استعدادها و توان مادی و معنوی مسلمانان است. حج بسان قرآن است که همه از آن بهره مند می شوند ولی اندیشمندان و غواصان و دردآشنایان امت اگر دل به دریای معارف آن بزنند و از نزدیک شدن و فرورفتن در احکام و سیاست های اجتماعی آن نترسند، از صدف این دریا گوهر هدایت و رشد و حکمت و آزادگی را بیش تر صید خواهند نمود و از زلال حکمت و معرفت آن تاابد سیراب خواهند گشت و همان اندازه که آن کتاب زندگی و کمال و جمال در حجاب های خود ساخته ما پنهان شده است و این گنجینه اسرار آفرینش در دل خروارها خاک کج فکری های ما دفن گردیده است، حج نیز به همان سرنوشت گرفتار گشته است؛ سرنوشتی که میلیون ها مسلمان هر سال به مکه می روند و پا جای پای ابراهیم و اسماعیل و هاجر می گذارند ولی هیچ کس نیست از خود پرسد ابراهیم (ع) و محمد (صلی الله علیه و آله) که بودند و چه کردند و چه هدفشان بود، از ما چه خواستند. گویی به تنها چیزی که فکر نمی شود همین است مسلم حج بی روح و بی تحرک و قیام، حج بی برائت، حج بی وحدت و حجبی که از آن هدم کفر و شرک برنیاید حج نیست.» از این جااست که استمرار و قوام دین بر قیام کعبه پیوندمی خورد. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «لا يزال الدين قائما ما قامت الكعبة؛ دین پیوسته برپا خواهد بود تا زمانی که کعبه پابرجاست.» و از این رو دشمنان اسلام می کوشند اجتماع با عظمت مسلمانان را در مراسم حج کم رنگ و آن را از محتوای عالی سیاسی اجتماعی خالی کنند و آثار مهم و نقش عظیم آن را در عزت بخشیدن به امت و استحکام دین الهی بی ثمر سازند و به همین جهت است که امام رضا (علیه السلام) حج و اجتماع مردم در آن را سرچشمه سود و خیر و منفعت برای جمیع خلق می داند و می فرماید: «... مع ما فی ذلك لجميع الخلق من المنافع لجميع من فی شرق الارض و غربها و من فی البر و البحر ممن یحج و ممن لم یحج؛ با منافی که حج برای تمام انسان ها، در شرق و غرب عالم، در خشکی و در دریا، آنانی که حج می گذارند و یا نمی گذارند، دارد.» حج عبادت صرف نیست قرآن کریم آن جا که مردم را به حج دعوت می کند فلسفه آن را چنین بیان می دارد: «لیشهدوا منافع لهم و یذکروا اسم الله فی ایام معلومات علی ما رزقهم...». یعنی حج گزاران از هر نقطه عالم بیایند تا بر منافع خودشان گواه باشند و در روزهای معینی یاد خدا بکنند. پس فلسفه حج این است که حاجیان در این کنگره عظیم شرکت کنند و بر منافع خود شاهد باشند. در باره این آیات نکاتی را تذکر می دهیم: ۱- طبق این آیه حج عملی چند بعدی است: عبادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و... تنها یک عمل عبادی صرف نیست. ۲- شهادت بر منافع در این آیه کریمه نه تنها در مقابل یاد خدا آمده، بلکه مقدم ذکر شده است و از این تقدیم به نظر می آید که بعد غیر عبادی حج بیش از بعد عبادی آن مورد توجه قرار گرفته و اهمیت دارد و این در حالی است که بعد عبادی حج در مقابل اعمال دیگر عبادی عظمت بسیار بزرگ دارد. حضرت امام (ره) در این مورد می فرماید: فریضه حج در میان فرایض از ویژگی خاص برخوردار است و شاید جنبه سیاسی و اجتماعی آن بر جنبه های دیگرش غلبه داشته باشد با آن که جنبه عبادی اش نیز ویژگی خاص دارد. ۳- کلمه «منافع» در آیه فوق جمع است و مفهومی عام دارد و شامل تمام منافع دنیوی و اخروی می باشد، لذا مفسران این کلمه را به گونه عام معنا کرده اند؛ مثلا طبری در تفسیر خود بعد از ذکر احتمالات متعدد معنای عام را ترجیح می دهد. شیخ شلتوت رئیس اسبق دانشگاه الازهر مصر در تفسیر این آیه می گوید: منافی که حج وسیله شهود و تحصیل آن می باشد به صورت اولین فلسفه حج در آمده است و شامل تمام منافع می باشد؛ اگر تزکیه نفس منفعت است مشاوره در ترسیم خطوط گسترش علم و فرهنگ نیز سوداست و دعوت مسلمین بر اتحاد منفعت دیگر است و همین طور... پس دقت در معنای آیه می رساند که آن چه با مصالح و سعادت مسلمین در ارتباط است و

هر چه مایه قوام حیات و کیان آن‌ها و عزت و استقلال مسلمانان به شمار می‌رود در این مراسم تامین می‌شود. حال چه مصلحت و منفعتی بالاتر از یک عمل سیاسی که در برابر دشمنان اسلام مسلمانان را یگانگی و وحدت بخشد و در صف واحد قرار دهد. شایسته توجه است که قرآن کریم بعد از آیات یاد شده در مورد حج، که همگی بیانگر شئون و منافع حج است سخن را به آیات جهاد معطوف داشته، گویا بین حج و جهاد ارتباطی منطقی و واقعی وجود دارد که این دو را کنار هم قرار داده است و این یکی منافعی را تامین می‌کند که آن دیگری تامین می‌کند. باین بیان اگر جهاد برای عزت اسلام و برای از بین بردن توطئه‌ها و دشمنی‌های دشمنان اسلام است، لابد حج هم باید همان نقش را داشته باشد. بنابراین، حجی می‌تواند چنین نقش را داشته باشد که به قول حضرت امام خمینی (ره) بی‌روح و بی‌تحرك و قیام و بی‌برائت و بی‌وحدت نباشد در یک کلمه حجی که ارکان کفر و شرک دشمنان کیان و عزت مسلمانان را به لرزه در آورد. براین اساس، منفعت سیاسی حج بسیار عظیم خواهد بود و مسلمانان موظف اند در این کنگره بزرگ آن را شهود کنند و به دست آورند. پس این همایش بزرگ سالانه، مظهر اقتدار امت و وسیله نیرومندی است که مسلمانان جهان اختلافات جزئی خود را کنار گذاشته، به خود آیند و یک هدف مشترک را که همانا عزت اسلام و امت است و این جز با برائت از دشمنان اسلام و یهود و امریکا، که امروز بزرگ‌ترین دشمن مسلمانان و اسلام است، ممکن نخواهد بود و وجه همت خود سازند و هویت اسلامی خویش را با به دست آوردن عظمت از دست رفته خود باز یابند و به مصالح جهان اسلام بیندیشند تا وظیفه الهی خود را در عزت بخشیدن به اسلام و مسلمانان آن‌گونه که شایسته امت بزرگ اسلام است ادا کنند و عملاً شایستگی و امت و سطوبودن خود را نشان دهند. که قرآن کریم اولین فلسفه حج را شهادت و تحصیل منافع مسلمانان قرار داده است. طبیعی است اگر از این وسیله اقتدار و عزت اسلام استفاده بهینه نشود، امت اسلامی نه تنها در پیشگاه الهی جواب گو نمی‌تواند باشد، در نزد ملل جهان به عنوان مردمان زمانه شناس و شایسته جلوه نخواهد کرد و چنین مردمی سزاوار استقلال و عزت نخواهد بود. ۴- در آیه فوق حج، این فریضه بزرگ نقطه التقای عبادت با سیاست معرفی شده است و مرکز پیوند خدا با دیگر مسائل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی می‌باشد پس کل اسلام نه تنها یک مجموعه سیاسی است بلکه تک تک عبادات آن، به خصوص حج نیز سیاسی است پس دیدگاهی که سیاست را از دین اسلام جدا می‌داند نشانه ناآگاهی از اسلام است. حج تعطیل پذیر نیست به سبب نقش حیاتی و اهمیت حج است که در روایات منقول از معصومان (ع) به هیچ وجه تعطیلی آن روا دانسته نشده است و بر حکومت اسلامی در اقامه و برپاداشتن حج مسئولیتی ویژه مقرر شده که در هیچ یک از فرایض دینی بدین صورت نمی‌باشد و آن این که اگر مردم در رفتن به حج تساهل کنند، بر حاکم اسلامی واجب است که الزاماً آنان را به ج بفرستد و هر گاه توان مالی نداشتند از بیت المال هزینه سفر آنان را تامین کند تا با اجتماع مسلمانان در حج عظمت و وحدت و عزت مسلمانان نمایش داده شود. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «لو عطل الناس الحج لوجب علی الامام ان یجبرهم علی الحج ان شاوا و ان ابوا، فان هذا للیت وضع للحج؛ اگر مردم حج را تعطیل کنند بر امام واجب است که آن‌ها را به حج اجبار کند چه بخواهند یا نه، زیرا این خانه برای حج قرار داده شده است.» لذا در احادیث و متون دینی به آنان که حضور در مراسم حج و انجام فریضه الهی حج را ترک کنند هشدار داده شده که مستوجب هلاکت و عقوبت الهی خواهند شد مسلماً تارکان حج قبل از گرفتاری و عقاب آخرت، عذاب و بدبختی در دنیا را خواهند چشید و ذلت پراکنده‌گی را تحمل خواهند نمود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «یا علی! من سوف الحج حتی یموت بعثه الله یوم القیامه یهودیا او نصرانیا؛ هر فردی که حج را تاخیر اندازد تا بمیرد خداوند وی را در روز قیامت یهودی یا نصرانی برمی‌انگیزد.» گویا این تعبیر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای آن است که حج نگهدارنده و موجب یگانگی و اتحاد امت اسلامی است و هنگامی که حج از اسلام گرفته شود، اسلامی نمی‌ماند پس باید در قیامت به صورت یهودی یا نصرانی برانگیخته شود. حال که حج پرچم اسلام و نشانه عزت است پس حضور در آن، هرچه بیش تر باشد عظمت اسلام بیش تر خواهد بود، لذا در روایات به تکرار حج تاکید و توصیه‌های بسیار شده است و خود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و

ائمه (علیهم السلام) مکرراً آن را به جا می آورند. نقل شده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیست بار حج گذارد که هفت بار آن، قبل از بعثت بوده است و در برخی روایات آمده است که امام (علیه السلام) از شخصی پرسید: «چه مانعی تو را از حج گذاری در هر سال باز می دارد؟ عرض کرد: فرزند و عیال. امام (علیه السلام) فرمود: با اهل و عیال حج به جا آور گر چه با قناعت در خوراکی باشد.» تاکید بر عدم ترک حج و ادای آن در هر سال به قدری مهم است که برخی از علمای قدیم شیعه به وجوب حج فتوا داده اند، زیرا در روایات آمده است که حج را، هر چند با قرض گرفتن یا اجاره دادن خود (نایب شدن) ترک نکن. هیچ عملی هر چند صالح جایگزین حج نمی شود اهمیت زیاد حج و نقش عظیم آن باعث شده است که هیچ عمل عبادی نتواند با آن برابری کند و یا جایگزین آن شود. از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که فرمود: «... اما انه لیس شیء افضل من الحج الا الصلوه و فی الحج هیئنا صلوه». چیزی برتر از حج نیست جز نماز و در حج، نماز هم هست.» در حدیث دیگر نقل شده است که شخص ثروتمندی که حج (مستحبی) از او فوت شده بود خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد از آن حضرت خواست عملی را به وی معرفی کند تا بدین وسیله به ثواب حج از دست رفته نایل گردد، ایشان فرمودند: «اگر به وزن کوه ابوقبیس طلای سرخ داشته باشی و در راه خدا انفاق کنی برابر با ثواب حج نمی شود.» بلی باید هم چنین باشد، زیرا حج در مقایسه با اعمال عبادی دیگر تنها عبادتی است که اگر با روح و تحرک انجام بگیرد و به خصوص اگر با برائت از مشرکین همراه باشد امت اسلامی اسیر یهود زمان نخواهد بود و هیچ عملی نمی تواند چنین اثری داشته باشد. کعبه مظهر آزادگی کعبه بنای عتیق و آزاد خانه ای است که تحت تملک و سلطه کسی نبوده و در گستره تاریخ از تطاول و دست اندازی جباران مصون مانده و از اختصاص به غیر خدا چه شخصی یا گروه، قوم و نژاد، دولت و حکومت آزاد بوده است و موحدان و خداجویان و آنان که تنها طوق بندگی خدا را در گردن دارند، همواره رو به سوی آن دارند و با طواف به دور آن، از قصرهای شاهان و کاخ های جباران روی گردان و از سلطه ستمگران و زرق و برق دنیا داران آزادند و این خود، در تشکیل و سازندگی جامعه مستقل اسلامی نقشی به سزادارد؛ یعنی مسلمانان باید به دور خانه آزاد طواف کنند تا درس آزادگی و استقلال بیاموزند و سلطه هیچ کس و هیچ چیز جز خدا را نپذیرند. در قرآن کریم می فرماید: «ولیطوفوا بالبیت العتیق؛ باید به دور خانه عتیق طواف کنید.» عتیق یعنی آزاد، زیرا این خانه آزاد بوده و هرگز مالکی جز خدا نداشته است؛ آزاد از تملک انسان ها و سلطه جباران. از امام باقر (علیه السلام) سوال شد که «چرا این خانه بیت عتیق نامیده شده است؟» فرمودند: «کعبه تنها خانه ای است که از تملک و تصرف انسان ها آزاد است و هیچ فرد مالک آن نمی شود.» بنابر این کعبه مظهر آزادگی است و به انسان های موحد درس آزادگی می دهد که سلطه هیچ کس و چیزی را جز بندگی خدا نپذیرند تا به حقیقت آزاد باشند. امام خمینی (ره) با توجه به آیات و روایات فوق، در پیام خودشان در سال ۵۸ به زائران خانه خدا فرمودند: «فلسفه حج باید جوابگوی این فریادهای مظلومانه باشد (منظور فریاد مظلومانه آفریقایی مسلمان... است) گردش به دور خانه خدانشان دهنده این است که به غیر از خدا، گرد دیگری نگردد و رجم عقبات رجم شیاطین انس و جن است، شما با رجم، با خدای خود عهد کنید تا شیاطین انس و ابر قدرت ها را از کشورهای اسلامی عزیز برانید. امروز جهان اسلام به دست امریکا گرفتار است، شما برای مسلمانان قاره های مختلف جهان پیامی از خداوند ببرید؛ پیامی که به غیر از خدا بردگی و بندگی هیچ کس را نداشته باشید.» حج و برائت از مشرکان و کافران شخص مومن به حکم انگیزه ایمانی و با پیروی از خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) باید از هر چه سد راه خداست و از هر کس که در مقام خصومت با خلق او است تبری جوید و ارتباط روحی و عملی خود را با آنان قطع کند. قرآن کریم می فرماید: «لا- تجدد قوما یومنون بالله و الیوم الا-خر یوادون من حادالله ورسوله و لو کانوا ابائهم او ابنائهم او اخوانهم او عشیرتهم اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه و یدخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها رضی الله عنهم و رضوا عنه اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون؛ هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان آن ها باشند. آنان کسانی هستند که خدا ایمان را

برصفحه دلپایشان نوشته و با روحی از ناحیه خود آنها را تقویت فرموده و آنان را در باغ‌هایی از بهشت وارد می‌کند که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن می‌مانند، خدا از آن‌ها خوشنود است و آنان نیز از خدا خوشنودند آن‌ها حزب خدایند، بدانید که حزب الله پیروزان و رستگارانند.» بنابراین، برائت از دشمنان خدا و آن‌چه مانع رشد و تکامل انسان و سد راه خوشبختی او است، قبل از آن که مسئله‌ای اجتماعی باشد جنبه اعتقادی و تربیتی دارد و می‌توان گفت برائت، سیاست اصولی مکتب اسلام، به خصوص در عمل حج است. بر این اساس، بر حج گزاران و مومنان است که از دشمنان خدا و بت‌های زمان و قطب‌های شرک و الحاد، که مصمم بر نابود کردن اسلام و به ذلت و بدبختی کشاندن مسلمانان اند، برائت جویند. برائت مقطعی نیست بلکه برگرفته از سرچشمه الهی است و آغازگر برائت، خدا و پیامبر او است. پس همواره برای مومنان باید به عنوان حقیقتی ایمانی سرمشق باشد. اعلام برائت اقدام عملی و دفاع تبلیغی روانی در مقابل کفر و شرک و مقابله با استکبار و فساد است و این، سیاست خارجی اسلام را با جهان کفر در صحنه روابط بین‌الملل و تبلیغ و جهاد مشخص می‌کند. از این رو بر مسلمانان است که به خود اجازه ندهند بالحاد و شرک و آنانی که علیه مصالح اسلام توطئه می‌کنند رابطه دوستانه داشته باشند. و از این جا معلوم می‌شود که چرا با برائت مخالفت می‌شود و یا دشمنان می‌کوشند مردم را نسبت به مسائل دین بی‌توجه کنند و از حساسیت مردم نسبت به مسائل دین بکاهند. چون برائت حساسیت مسلمانان را نسبت به مسائل دین بالا می‌برد و برای دشمن و توطئه‌گران فرصت عملی کردن دشمنی و توطئه را نمی‌دهد، بنابراین برائت و راندن دشمنان و توطئه‌گران و ایجاد حساسیت دینی درجایی باید انجام بگیرد که فایده بیش‌تر بدهد، لذا در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برائت، در روز حج اکبر (قربان یا عرفه) با بانگ بلند اذان اعلام شد تا به گوش همه مردم برسد و قطع نامه برائت، که در خصوص روابط آینده مسلمانان و مشرکان بود، به دستور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) توسط حضرت علی (علیه السلام) خوانده شد. خداوند متعال در آیات برائت، با تحریض و تشجیع مسلمانان به آنان توصیه می‌کند که از دشمن نهراسند و تنها از خدا پروا کنند، چه خدا به دست مومنان عذاب و گرفتاری را بر دشمن می‌فرستد، پس برائت تشجیع مومنان است و تقویت جبهه توحید و از این جا است که برائت آزمایشی است برای مومنان و مجاهدان صادق، که جز خدا و رسول را پناه و همراز برنگزینند. با توجه به مطالب یاد شده، نظام مقدس اسلامی جز با برائت قوام نخواهد گرفت، زیرا برائت جنبه دافعه توحید و ولایت است که این دو از یکدیگر جدا نیستند و از روز اعلان برائت، اساس دولت اسلامی استقرار یافت. نویسنده کتاب «حیاه محمد (صلی الله علیه و آله)» در مورد برائت گوید: هر گاه با دقت به این آیات نگاه کنید، به حق آن را بنیاد معنوی در قوی‌ترین شکل آن برای دولت نوپای اسلام خواهی یافت. اگر توجه شود که نزول آیات برائت هنگامی بود که جنگ‌های پیامبر پایان یافته بود و طائف و حجاز، تهامه، نجد و بسیاری از قبایل جنوب شبه جزیره به اسلام گرویده بودند حکمت تاریخی نزول این آیات که شالوده معنوی دولت را سامان می‌دهد روشن خواهد شد. یک دولت نیرومند باید دارای ایده و اعتقادی باشد که همه بدان ایمان آورده و با تمام توان از آن دفاع کنند و کدام عقیده برتر از ایمان به خدای یگانه‌ای که شریک ندارد... امام خمینی (ره) در پیام تاریخی خود در مورد برائت با الهام از آیات مذکور می‌فرماید: «حاشا که خلوص عشق موحدین جز به ظهور کامل نفرت از مشرکین و منافقین میسر شود و کدام خانه‌ای سزاوارتر از کعبه و خانه امن و طهارت و «الناس» که در آن به هر چه تجاوز و ستم و استثمار و بردگی و یا دون‌صفتی و نامردمی است عملاً و قولاً پشت شود و در تجدید میثاق «الست بر بکم» بت‌الهی‌ها و اربابان متفرق شکسته شود و خاطره مهم‌ترین و بزرگ‌ترین حرکت سیاسی پیامبر در «و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر» زنده بماند، چرا که سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اعلان برائت کهنه‌شدنی نیست و نه تنها اعلان برائت به ایام و مراسم حج منحصر نشود که باید مسلمانان فضای سراسر عالم را از محبت و عشق نسبت به ذات حق و نفرت و بغض عملی نسبت به دشمنان خدا لبریز کنند و به وسوسه خناسان و شبهات تردید آفرینان و متحجرین و منحرفین گوش فرا ندهند و لحظه‌ای از این آهنگ مقدس توحیدی و جهان‌شمول اسلام غفلت نکنند.» و در ادامه می‌فرماید: «فریاد برائت ما فریاد برائت امتی است که

کفر و استکبار به مرگ او در کمین نشسته اند و همه تیرها و کمان‌ها و نیزه‌ها به طرف قرآن و عترت عظیم‌الشان رفته اند و هیئات که امت محمد (صلی الله علیه و آله) سیراب شدگان کوثر عاشورا و منتظران وراثت صالحان به مرگ ذلت بار و به اسارت غرب و شرق تن دهند و هیئات که خمینی در برابر تجاوز دیو سیرتان و مشرکان و کافران به حریم قرآن و عترت رسول خدا و امت محمد (صلی الله علیه و آله) و پیروان ابراهیم حنیف ساکت و آرام بماند و یا نظاره گر صحنه های ذلت بار و حقارت مسلمانان باشد. «اوج برائت در رمی جمرات یکی از مناسک حج رمی جمرات و سنگ زدن به تندیس شیاطین است. این حکم نیز همانند سایر مناسک حج، برگرفته از سنت ابراهیم خلیل است که موقع رفتن به منا برای قربانی کردن اسماعیل، باوسوسه های ابلیس روبه رو شد و به او سنگ انداخت، او را دور کرد و زیباترین جلوه ایمان و عشق را نشان داد، زیرا برائت و دور کردن شیطان خالص کردن توحید و ایمان است و ابراز تنفر از شیطان، همزمان با تعبد برای خدای یگانه همواره در متن اعمال حج بوده و از آن جدا ناشدنی است. بدیهی است مفهوم واقعی «رمی»، همان سنگ زدن به ابلیس و مجسمه سنگی آن نمی باشد بلکه مفهومی وسیع تر و با ژرفای بیش ترورای این عمل نمادین نهفته است و حکمت خدا بالاتر از آن است که رمی جمرات را به رمی ستون های سنگی محدود کند بلکه بی تردید صف آرای و نبرد مومنان را در برابر شیطان و صفات و مظاهر شیطانی و ابلیس صفتان در این مصاف لحاظ کرده است و با بررسی آیات، این مطلب کاملاً واضح می شود. بنابر این پیدا است که چرا ایادی ابلیس دست به دست هم داده و به بهانه های واهی سعی در جلوگیری از برائت از مشرکین در مراسم حج دارند و از طرفی، عوامل داخلی آنان در روزنامه و مجلات از حساسیت مسئله دشمن ستیزی کاسته، دشمنی استکبار را انکار می کنند و با سرگرم کردن مردم مسلمان به مسائل انحرافی و با غوغا سالاری، آنان را از توجه به سرنوشت واقعی خود باز می دارند. مسلم اینان کاری می کنند که مسیحیان و عوامل ستون پنجم آن‌ها در اندلس مسلمان (اسپانیا) انجام دادند یعنی می کوشند حساسیت مسلمانان و به خصوص نسل جدید را با عناوین فریبنده و مجمل، مثل تساهل و تسامح و صلح طلبی و... نسبت به مسائل دینی از بین ببرند و در نهایت بتوانند با تغییر فرهنگی و ایجاد وابستگی فکری هر کاری را انجام بدهند. بنابر این بر مسلمین لازم است نسبت به مسائل دینی از خود حساسیت نشان دهند و به خصوص برائت از مشرکان و توطئه گران را جدی گرفته، در هر جایی به خصوص در کنگره عظیم حج انجام بدهند. حج و وحدت امت اسلامی حضرت امام (ره) فرمودند: «عموم برادران و خواهران اسلامی باید توجه داشته باشند که یکی از مهمات فلسفه حج ایجاد تفاهم و تحکیم برادری بین مسلمین است.» اجتماع حج یکی از عوامل موثر در خنثی کردن توطئه هایی است که برای تفرقه افکنی میان مسلمانان چیده می شود و به طرق مختلف حتی گاهی تحت عنوان مذهب، برای برهم زدن وحدت جامعه اسلامی و ایجاد تفرقه، کوشش هایی به کار می رود. اگر این کنگره عظیم سالانه نبود، بی تردید توطئه ها موثر افتاده، همبستگی ضعیفی که امروز در میان میلیون ها مسلمان با مذاهب متعدد وجود دارد، دیگر وجود نداشت. این اجتماع، با عظمتی که دارد جلو حرکت های تند انحرافی است که گاه به نام طرف داری از توحید انجام می گیرد. حج ادامه فلسفه جماعت و جمعه و عید است و فراگیرترین عامل بازدارنده از پراکندگی مسلمانان از هر ملت و کشور است. بدین سان حج به عنوان یکی از ارکان عملی اسلام در بنیان وحدت جامعه اسلامی جایگاه اساسی دارد. عقیده به توحید و یگانگی خداوند متعال تنها رشته پیوندی است که می تواند آحاد بشر را در برگیرد. در هر یک از مناسک حج، توحید مبدا و معبود، مقصد و مقصود به وضوح تجلی دارد آن گاه که حج گزار تلبیه می گوید، تنها به خدای یگانه پاسخ می دهد و شرک را طرد می کند: «لبيك اللهم لبيك، لبيك لا شريك لك لبيك» و چون بر محور کعبه طواف می کند نقطه مرکزی توحید را قبله قلب خویش می سازد و بر کعبه به عنوان سنگ نشانی برای راه یافتن به کوی دوست نظر می کند و آن گاه که به نماز می ایستد، سر به آستان محبوب می ساید و چون به قربانگاه می رود تعلقات مادی را به مسلخ می کشد و محبت های غیر خدایی را ذبح می کند و در جمرات مظاهر شیاطین و چهره های نمادین آن‌ها را سنگ می زند.... رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ضمن خطبه ای در مسجد «خیف» به این وحدت اشاره فرموده اند: «المؤمنون اخوه تتكافا

دماوهم و هم ید علی من سواهم... مومنان برادرند، خون هایشان با یک دیگر برابر می باشد و آن ها در برابر دیگران یک دست و متحدند.» امام خمینی (ره) با الهام از فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این که حج عامل وحدت است می فرماید: «حج تجلی و تکرار همه صحنه های عشق آفرین زندگی یک انسان و یک جامعه متکامل در دنیا است و مناسک حج مناسک زندگی است، و از آن جا که امت اسلامی از هر نژاد و ملتی باید ابراهیمی شود تا به خیل امت محمد (صلی الله علیه و آله) پیوند بخورد و یکی گردد و یواحد شد، حج تنظیم و تمرین و تشکیل این زندگانی توحیدی است.» آری اساس کعبه بر توحید نهاده شده و حج کانون پرستش موحدان و تبری از مشرکان است و طهارت کعبه و حرم به مفهوم پاک سازی آن از شرک و مشرکان و مظاهر استکبار است، چنان که در روایت آمده است که خانه خدا را از آن هت حرام نامیدند که وارد شدن مشرکین در آن حرام گردیده است: «سمی البیت الله الحرام لانه حرم علی المشرکین ان یدخلوه» نکته شایان ذکر این که، بنا بر مطالب فوق، توحید شکل دیگری از برائت است؛ یعنی توحید واقعی در سایه طرد غیر خدا است امامت و رهبری در حج در روایات، زیارت و دیدار امام مکمل حج و تمام کننده آن نامیده شده است، چه گویا زائر خانه خدا هنگامی که با اعمال حج با بنیان گذار مکتب توحید آشنا شد و عملاً درس توحید را یاد گرفت و هدف توحیدی ابراهیم بت شکن را عملی کرد، باید با دیدار امام و ملاقات وی و با اعلام آمادگی بر نصرت وی، درس حج را پی گیرد و با پیوستن به امام و رهبری، درس توحیدی ابراهیم را عملاً پیاده کند و به پایان برساند و با قرار گرفتن در حزب الهی در تحت رهبری امام حج خود را معنا بدهد، زیرا پیروی امامت و داشتن ولایت کلید همه اعمال است و بدون رهبری امت معنا پیدا نمی کند و مردم جز سرگردانی چیزی به دست نمی آورند. امام زین العابدین (علیه السلام) می فرماید: «افضل بقاع الارض ما بین الرکن و المقام لو ان رجلا عمر عمرنوح فی قومه، الف سنه الا خمسين عاما يصوم النهار و يقوم الليل فی ذلک المكان ثم لقی الله عز و جل بغير ولايتنا لم ينفعه ذلک شيئاً؛ بهترین نقطه روی زمین بین رکن و مقام است حال اگر کسی آن قدر عمر کند که نوح در میان قوم خود درنگ کرد (نهمصد و پنجاه سال) و روزها را به روزه داری و شب ها را زنده داری کند در آن جاسپس خدای عز و جل را بدون ولایت ما ملاقات کند این عبادت ها به حال وی سودی نمی رساند.» پس عبادت و حج تنها با معرفت منزلت معنوی اهل بیت و پذیرش رهبری آنان، منشا سعادت دنیا و آخرت است و بدون معرفت امام و حق حرمت مقام ولایت اعمال ناقص و بی حاصل خواهد بود. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «انما امر الناس ان یاتوا هذه الاحجار فیطوفوا بها ثم یاتونا فیخبرونا بولایتهم و یعرضوا علينا نصرتهم؛ به مردم دستور داده شده است به سوی این سنگ ها بیایند و پیرامون آن بگردند و طواف کنند آن گاه نزد ما بیایند و به ما خبر بدهند که ولایت ما را دارند و از ما فرمانبردارند و به ما عرضه کنند که آماده کمک به ما هستند.» پس مردم باید در پایان مناسک نزد امام بیایند و بر یاری او اعلان آمادگی کنند تا حجتشان کامل شود و مفهوم و معنا یابد. بنابراین، میان امامت حق و رهبری امت از طرفی و کعبه از طرف دیگر، پیوندی است ناگسستنی و گو این که بنابراین پیوند معنوی است که اراده خالق حکیم بر این تعلق گرفت که قطب دایره امامت و ولایت، علی بن ابی طالب (علیه السلام) در خانه کعبه چشم به جهان بگشاید پس ولایت متمم و مکمل حج و بلکه روح و حقیقت آن است. امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «تمام الحج لقاء الامام؛ کمال و تمامیت حج دیدار امام است.» دیدار و زیارت امام (ع) عملی است دو بعدی که از طرفی اعلان وفاداری بر امام و طرفداری حق است و از سوی دیگر، تبری جستن از دشمنان حق و حقیقت می باشد. پس حول محور امامت و ولایت قرار گرفتن، روی دیگر سکه برائت از مشرکین است؛ خواه در زمان حضور ائمه (ع) یا در زمان غیبت آن ها که در این هنگام نمایان ائمه (ع) محور حق می باشند و مسلمین با اعلان یاری ولی امر مسلمین در نظام امامت و در جمع امت قرار گرفته، بدین وسیله حج خود را تمام می کنند. بنابراین حج، تنها اخروی نیست که اثر آن پس از مرگ هویدا شود بلکه عملی است که اثرش را فرد و جامعه باید پیش از مرگ و در زندگی ببیند پس اگر فردی وابسته به این جامعه و فرهنگ ابراهیمی و ولایی است هر چه زودتر باید حج برود و ببیند و بیاندیشد و در پایان با زیارت امام و ارتباط با ولایت امر به امت پیوندد و به حج خود معنا بخشیده و کامل کند. علاوه بر وظایف

ذکر شده حج گزار باید به نکات زیر توجه بکند: تقوا روح عمل است چون محور پذیرش هر عملی تقوا و وارستگی است، خداوند متعال اساس کعبه و مناسک حج را با تقوا پی ریزی کرد. مردم قبل از اسلام به حج و زیارت کعبه می پرداختند و در اطراف کعبه طواف می کردند و برخی مناسک نظیر قربانی و مانند آن را به جامی آوردند؛ اما آمیخته با شرک. اسلام وقتی وارد عربستان شد فرمود: «لن ینال الله لحومها ولا دمائها و لکن یناله التقوی منکم؛ خداوند این قربانی را با گوشت و خون نمی پذیرد». گوشت و خون قربانی به خدا نمی رسد بلکه روح عمل که تقوا و پرهیزکاری است به خدا می رسد پس قربانی که بخشی از مناسک حج است وقتی مقبول است که با تقوا انجام بگیرد. در دوران جاهلیت مردم اطراف کعبه طواف می کردند اما عبادت آن ها سوت کشیدن و کف زدن بود. قرآن می فرماید: «ما کان صلاتهم عنداللیت الا مکاء و تصدیه» مشرک اگر در کنار کعبه به زمزمه و نماز بایستد سوت می کشد اگر تکبیر بگوید، کف می زند، زیرا تکبیر و زمزمه شرک آلود بیان انسانی نیست بلکه صفیر و سوت است. کعبه خانه پاک برای پاکان خدای متعال با ابراهیم و اسماعیل پیمان می بندد که خانه او را پاکیزه کنند، چه اگر از یک طرف خانه از آن خدا است و از یک طرف دیگر، میهمانانی را فرا خوانده: «و عهدنا الی ابراهیم و اسماعیل ان طهرا بیتی للطائفین و العاکفین و الرکع السجود» پس این خانه خانه طهارت است و طواف آن، طواف حریم طهارت. نتیجه طواف کعبه طاهر شدن است همان طور که قرآن کتاب طاهر مطهر و تنزیه رب العالمین است و فهم آن جز با طهارت دل میسر نیست (لا یمسه الا المطهرون). کعبه نیز خانه پاک خدا است و کسی در حریم و اطراف کعبه طواف می کند که پاک باشد قد است حریم ایجاب کرده که که تخطی از دستورهای شرع و آلودگی به رذایل اخلاقی در آن حریم کبریایی به مثابه الحاد تلقی گردد. قرآن می فرماید: «و من یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم». در تفسیر آیه فوق، در میزان از امام صادق نقل شده است که: «و کل ظلم یظلم الرجل نفسه بمکه من سرقه او ظلم احد او شیء من الظلم فانی اراه الحادا؛ هر کار ظالمانه که شخص در مکه بر خودش روا می دارد مثل سرقت، ستمگری بر کسی یا هر ظلمی، من آن را الحاد می دانم». حرم، حریم کبریایی است که علاوه بر انسان ها همه جانداران و درختان و گیاهان و حتی جمادات و خاک و سنگ های مسجد الحرام در آن امنیت دارند و نباید مورد تعرض قرار گیرند. فضای حج، فضای امنیت اخلاقی است. امام سجاد (علیه السلام) چهل بار با شتری حج گزارد اما حتی یک تازیانه بر آن حیوان نزد. امنیت ناموسی در مکه نیز مهم است. پوشیدن دیده از نامحرم از آن رو که زنان در حال احرام نباید روی خود را پوشانند، برای مردان تمرین و آزمایشی است که بر نفس اماره تسلط یابند. امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «انما سمیت مکه بکه لانه ینبک بها الرجال و النساء و المراه تصلی بین یدیک و عن یمینک و عن شمالک و معک و لابس بذلک انما یرکفه فی سایر البلدان؛ مکه را از آن رو بکه گویند که مردان و زنان در آن جا اصطکاک و برخورد دارند، زن پیش روی تو و در چپ و راست تو، با تو نماز می خواند و مانعی ندارد، در حالی که این امر در سایر شهرها ناپسند است.» تواضع و خودداری از غرور و تکبر یکی از حکمت های مهم حج پرورش روح عبودیت و بندگی و تواضع و تذلل در پیشگاه خدا و مبارزه با خودبینی است لباس ساده و ترک زینت و زیور، خاک ساری در تمام اعمال و در مطاف و مواقف و سعی همپای خلق حرکت کردن، همه برای پرورش روح تواضع و تذلل و خضوع و خشوع و نفی کبر و غرور و فرو ریختن مرزهای طبقاتی است. از امیر مومنان (علیه السلام) پرسیدند چرا مکه را «بکه» گویند؟ فرمود: بدان جهت که گردنکشان و تبهکاران را در هم کوبیده است: «لانها بکت رقاب الجبارین و المذنبین» بلی در این میعادگاه توحید، قدرت مداران روزگار باید به ذلت افتند تا عزت بندگی خدا را بچشند. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «سعی محبوب ترین مکان است، چون جباران در آن جا به ذلت می افتند به ویژه هنگام هروله که همه ساز و برگ ها از بدن فرو می ریزد.» خدمت در سفر حج: خدمت به مومنان در سفر به ویژه در حج پاداش بسیار دارد و به آن سفارش شده است. پاداش آنان که برای رفاه حال زائران خالصانه خدمت می کنند از سایر زائران کم تر نیست بلکه طبق روایتی بیش تر است. شخصی به امام صادق (علیه السلام) گفت: «هنگامی که به مکه رسیدیم یاران به طواف رفتند و مرا برای حفاظت و وسایل خود گماشتند، حضرت فرمود: اجر تو بیشتر است.» ملازم بن

حکیم گوید: من و محمد بن مصادف همسفر شدیم. چون به مدینه رسیدیم بیمار شدم، او مرا تنها رها می کرد و به مسجد می رفت. از این موضوع به مصادف گله کردم. او این مطلب را به عرض امام صادق (علیه السلام) رساند. امام برای وی پیام فرستاد که «اگر نزد او بنشینی فضیلت آن بیش از نماز خواندن در مسجد است.» این سفر دارای مشکلات خاص خود است؛ حتی با وجود امکانات رفاهی گسترده و شاید این که در قرآن می فرماید: «فمن فرض فیهن الحج فلا رفث و لا فسوق و لا جدال فی الحج؛ کسی که حج عمره به جامی آورد در حج درشت گویی و فجور و جدال جایگاهی ندارد» ناظر به این موضوع می باشد. پس حج گزار نباید همت خود را رفاه قرار دهد، زیرا در مواردی به خصوص در منا و عرفات سختی هایی هست که آمادگی خاص لازم دارد. جز نیکی سخن نگوید این سفر روحانی که پس از انتظار بسیار به دست می آید، فرصتی است برای زائر که به تهذیب نفس بپردازد و با ذکر و دعا و خواندن قرآن، در تزکیه روح و غنی سازی آن تلاش کند. امام صادق (علیه السلام) در این باره می فرماید: «از خدا پروا داشته و زبان هایتان را جز از خیر و نیکی نگه دارید و سکوت را اختیار کنید مگر از آن چه خداوند به وسیله آن در امر آخرت به شما سودی رساند و اجری بدهد. بسیار لاله الا الله بگوئید و تقدیس و تزیه حق کنید و ثنای او گوئید و به او تضرع نمایید و به آن چه نزد او است از خیر و نیکی که کسی نتواند قدر آن را تعیین کند و به کینه آن برسد راغب باشید و بدین وسیله زبان هایتان را از آن چه خداوند منع کرده از سخنان باطل که اگر کسی از آن توبه نکند و دست برندارد موجب خلود در آتش می شود، بر حذر باشید.» در روایت دیگر می فرماید: «چون محرم شدی تقوای خدا کن و ذکر بسیار و سخن کم کن؛ مگر سخن خیر، زیرا کمال حج و عمره به این است که انسان زبان خود را جز از نیکی باز دارد.» امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه: «ثم لیقضوا تفثهم» فرمودند: «و من التفث ان تتکلم فی احرامک بکلام قبیح؛... خداوند می فرماید: آن گاه آلودگی را از خود بزداید و از جمله آلودگی ها این است که در احرام خود سخن زشت بگویی.» نشانه قبولی حج ائمه (ع) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند که فرمود: «اگر کسی به زیارت خانه خدا و حج موفق شد و پس از بازگشت انسان صالحی شد و دست و پای خود را به گناه نگشود، این نشانه قبولی حج اوست، اما اگر چنین نشد حج او مردود است.» این نکته می تواند در نوبه خود بیانگر سر حج باشد، زیرا اسرار عبادات در قیامت ظهور می کند که روز ظهور باطن است و در آن روز هر کس می فهمد که عمل او مقبول است یا مردود. اما در حج انسان نه تنها در قیامت نتیجه و سر رد یا قبول شدن حج اش را درمی یابد، در دنیا نیز معلوم می شود که آیا عملش قبول است یا مردود. پس حج عمل واجب اخروی صرف نیست که اثرش بعد از مرگ آشکار شود بلکه عملی است که اثرش را باید فرد و جامعه پیش از مرگ در زندگی ببیند.

نگرش سیستمی و جهانشمول در پیامهای حج امام خمینی قدس سره

نگرش سیستمی و جهانشمول در پیامهای حج امام خمینی قدس سره اشاره: درباره مراسم آیینی حج، گفته ها و نوشته های بسیاری از سوی عالمان و اندیشه مندان ارائه شده است. بی تردید آنچه از کلام و سیره پیشوایان معصوم علیهم السلام در اختیار جویندگان معارف ناب قرار گرفته، تابندگی و گره گشایی خاصی دارد. حج همواره در نگاه ژرف اندیشان، عبادتی پر رمز و راز و حیرت افزا بوده؛ به گونه ای که هر کاوشگری برای دریافت حقیقت آن، ناگزیر از اکتفا به وجهی از وجوه و بُعدی از ابعاد گردیده است. به گواهی پاره ای پژوهش ها در زمینه کتابشناسی حج، تاکنون صدها اثر مکتوب و مدون در زمینه های گوناگون موضوعی و به زبان های مختلف، در قلمرو این عبادت شگفت انگیز انتشار یافته است. انکار نمی توان کرد که در بخش عمده ای از آثار محققان و مؤلفان درباره حج، تنها به حوزه فقهی و آداب شکلی آن پرداخته شده و از جنبه های دیگر غفلت گردیده است. با این وصف در گستره میراث مکتوب حج، نمونه هایی بس ارزشمند و آموزنده و اعجاب آور از تلاش فکری و ذوقی و علمی مؤلفان و مصنفان می توان دید که به عرصه های تربیتی، عرفانی، سیاسی و جامعه شناسی این مراسم آیینی پرداخته اند. هنوز تا واگشایی تمامی رمز و

رازهای حج راهی بس دراز پیش روی کاوشگران است و البته چنین چشم اندازی اختصاص به حج ندارد بلکه تمامی احکام و آداب و عبادات اسلام چنین اند. در عصر ما، یکی از شایسته ترین عرصه گشایی ها در زمینه معارف اسلامی از سوی حضرت امام خمینی قدس سره صورت گرفته است. مهمترین ویژگی نگرش امام راحل قدس سره به مباحث اسلامی، آزمودگی آن در عرصه تجربه عملی است، آنهم نه تنها در محدوده رفتار فردی بلکه در مقیاس اجتماعی و حتی در ابعاد حکومتی است. دیدگاه های امام خمینی رحمه الله در زمینه مسائل و موضوعات اسلامی، اگر در بدایت امر جنبه نظریه پردازانه داشته اما سر انجام در فرایند تحقق تجربی مهر تأیید و صحت و توثیق خورده است. در این نوشته که به مناسبت یکصدمین سال تولد امام خمینی قدس سره سامان یافته، کوشش شده تا با بهره گیری از شیوه تحلیل محتوای پیام ها و سخنان امام راحل قدس سره درباره حج، دو ویژگی اساسی و مهم نگرش ایشان در مورد یکی از فروع اسلام، از چشم اندازی جامعه شناسانه مورد توجه قرار گیرد. دو ویژگی مورد نظر عبارتند از: «نگرش سیستمی» و «نگرش جهانشمولی». نگارنده بر این باور است که رویکرد نظری حضرت امام قدس سره نسبت به کلیت اسلام، به مثابه کاملترین آیین آسمانی برای رستگاری بشر، از همین دو ویژگی برخوردار است. امیدوارم آنچه در پی می آید، گامی هر چند کوچک در مسیر بازشناسی اندیشه های بلند آن حکیم بزرگ تلقی شود. در آغاز ناگزیرم به پاره ای مفاهیم مقدماتی پردازم: نگرش سیستمی یا مجموعه معنادار، پیکره ای متشکل از اجزای متکثر است که با یکدیگر ارتباطی هدفمند و متضمن مقصود دارند. اجزای سیستم، جداگانه و مستقل از روابط سیستمی، فاقد هویت و کارآمدی اند و بنابراین ماهیتشان به نقش وجودی آنها در مجموعه وابسته است. سیستمها انواع گوناگون دارند: برخی منطقی یا ذهنی اند، برخی مکانیکی؛ مانند انواع ماشین ها و پاره ای ارگانیک اند؛ مانند موجودات زنده. شاید به گمان برخی، کاملترین سیستم ها، مجموعه های زنده و مشخصا ارگانسیم انسانی باشد. اما به نظر می رسد وجوه فوق مادی ارگانسیم انسان در چارچوب چنین برداشتی از سیستم وجودی انسان قابل تفسیر نیست؛ به بیان دیگر، انسان به عنوان یک سیستم یا مجموعه مادی - معنوی، مختصاتی فراتر و پیچیده تر از یک سیستم زنده جانوری دارد که با ساز و کارهای بیوشیمیایی تفسیر پذیر است. پاره ای جامعه شناسان که برای «جامعه» و «تاریخ» نیز هویتی مستقل قائل شده اند، گاهی دچار چنین خطای تطبیقی میان انسان و دیگر ارگانسیم های زنده گردیده اند. درست است که کنش جامعه و حرکت تاریخ، از منظر خاصی پیروی می کند که بی شباهت به منطق سیستمی در ارگانسیم زنده نیست اما عنصر فرامادی وجود انسان، جنبه های والاتری را در رفتار جامعه و تاریخ به ما نشان می دهد. مهمترین و شاخص ترین ویژگی نظریه سیستمی این است که فلسفه وجودی اجزای یک مجموعه را موقوف به فلسفه غایی کل آن مجموعه می داند و کارآمدی و نقش آفرینی مجموعه یا سیستم را حاصل هماهنگی و همبستگی متقابل کنش اجزای آن می انگارد. به طور خلاصه ویژگی های نگرش سیستمی بدین شرح است: ۱ - هدفمندی کل مجموعه ۲ - هدف پذیری اجزای مجموعه ۳ - ارتباط متقابل اجزا با یکدیگر و با کل مجموعه ۴ - بازخورد یا فیدبک؛ یعنی سازوکار تعادل بخش در رفتار اجزای مجموعه. نگرش سیستمی در قلمرو راهبری و مدیریت اجتماعی، یکی از کامل ترین الگوهای سامان دهی و اصلاح و توسعه جامعه بشری به شمار می رود. با آنکه ادیان توحیدی و به ویژه کامل ترین آنها؛ یعنی اسلام، از قرن ها پیش با چنین رویکردی در میدان رستگاری و کمال انسان پا نهاده اند اما دانش بشری تنها در سده های اخیر توانسته است چنین منطقی را در مواجهه با واقعیات پیرامونی خویش و به ویژه در قلمرو حیات اجتماعی دریابد و به مثابه کشفی بزرگ و کارگشا به کار بندد. نگرش جهانشمول تلقی واحد از هویت تاریخی انسان، فارغ از زمان تاریخی (تقویمی)، مکان تاریخی، تحولات تاریخی و به طور کلی آنچه به دگرگونی ها و گونه گونی های ظاهری و عرضی هویت انسان مربوط می شود، اساس و پایه نگرش جهانشمول است. در جهان بینی توحیدی اسلام، اعتقاد بر این است که تمامی انسانها، بی هیچ استثنا، بر فطرت آفریده شده اند. فطرت، مقوله ای بی زمان و غیرتقویمی است. در عین حال فطرت همزاد وجود نوعی انسان است. پس فطرت، یک مقوله تاریخی به مفهوم ذاتی و پایدار و لایتجزای وجود انسان است. تاریخ بشر در عرض و طول زمانی و جغرافیایی،

جلوه گاه پاسخ او به «عهد الست» است. آغاز جهانشمولی فطرت را، همان لحظه بی زمان «عهد الست» باید دانست. در نگرش جهانشمول، تمامی مظاهر و تطورات و تکثرات فرهنگی، اجتماعی، آیینی و حتی سنت های اخلاقی، جان مایه ای از آن فطرت نخستین دارند. پس سرانجام می توانند زبان مفاهمه ای با یکدیگر بیابند و به آن نقطه مشترک؛ یعنی هویت تاریخی عهد الست برسند. جهانشمولی نیازمند یک «مثال آرمانی» یا یک «نمونه مطلوب» از انسان و جهان و مناسبات این دو عالم صغیر و کبیر است. مفهوم حقیقی جهانشمولی چیزی جز «جهانی تلقی کردن انسان» و «انسانی تلقی کردن جهان» نیست. گرچه طرح نگرش جهانشمول در دهه های اخیر به شدت مورد تعرض و نقد فلسفه «پست مدرن» قرار گرفته اما همگان می دانند که «پست مدرنیسم» واکنشی تفریط کارانه و قابل پیش بینی نسبت به افراط کاری های فلسفه مدرنیسم است. «نفی تمامی احکام عام و جهانشمول فلسفی و اخلاقی و علمی» از سوی جریان فلسفی پست مدرن در واقع نفی غرب سالاری فرهنگی و فلسفی و اخلاقی و علمی است. از آنجا که اساس نگرش جهانشمول، وحدت و یکسانی فطرت هاست، پس آیین مبتنی بر فطرت، آیینی جهانشمول و منطبق بر هویت تاریخی انسان است. به طور خلاصه ویژگی های نگرش جهانشمول بدین شرح است: ۱- اعتقاد به هویت تاریخی انسان ۲- وحدت فطری انسان ها ۳- یگانگی نظام معنایی در جهان بشری ۴- کثرت فرهنگی ۵- اصل مسؤولیت مشترک مبتنی بر تقدیر مشترک نگرش جهانشمول در قلمرو گسترش اندیشه نظام واحد جهانی، نقش مهمی خواهد داشت. لازم به توضیح و تأکید نیست که اندیشه جهانشمول نمی تواند مبنایی برای توجیه نظام جهان تک قطبی باشد؛ زیرا از اساس با آن منافات دارد. اولی بر پذیرش تکثر فرهنگی استوار است و دومی بر یکسان سازی فرهنگی مبتنا دارد. چشم انداز اسلام در نگرش سیستمی و جهانشمول اینک می بایست به این پرسش پردازیم که نگرش سیستمی و جهانشمول در نظر گاه اسلامی چه نقش و تأثیری خواهد داشت. به طور کلی دو گزاره ذیل می تواند چشم انداز اسلام را در نگرش سیستمی و جهانشمول بیان کند: ۱- برای تحقق اسلام به عنوان یک آیین آسمانی، هیچ راهی جز تحقق جامع آن به عنوان یک مجموعه (سیستم) نیست. تحقق یک یا چند بخش یا یک یا چند وجه از مجموعه اسلام، از نیل به فلسفه غایی اسلام ناتوان است و بنابراین تمامی همّت متدینان به اسلام باید مصروف تحقق مجموعه ای (سیستمی) اسلام گردد. لازمه عقلی و عقلایی چنین غایتی، فراهم ساختن امکان مدیریت یا اداره جامع جامعه است. فلسفه حکومت در اسلام جز با تبیین نگرش سیستمی امکان پذیر نیست؛ زیرا در غیر این صورت، نیازمند تمسک به براهین عرفی و عقلانی صرف، به عنوان ضرورت اداره امور جامعه خواهیم شد. ۲- اسلام در اُس و اساس خویش یک آیین تاریخی، به مفهوم زمانی آن نیست. پس تعلقات زمانی، چه در طول و چه در عرض، چه در پیشینه تاریخی و چه در گستره جغرافیایی و بالطبع در قلمرو قومی، نژادی، تمدنی و مانند اینها ندارد. پس اسلام آیین تاریخی به مفهوم مقدس و ذاتی انسان است. همزاد و همراه انسان است. مقوم ذات انسان است. از این رو آیینی جهانشمول است و از همین رو دین حنیف خوانده شده که با فطرت انسان سرشته و عجین است. در چنین چشم اندازی از اسلام، تمامی کوشش هایی که برای تحقق این آیین پاک صورت می گیرد، در واقع برای بازگرداندن جهان انسانی به تاریخیت معنوی و فطری خویش است. حج، نماد جامع اسلام سیستمی و جهانشمول آنچه تاکنون بیان شد، در واقع می بایست مدخلی برای ورود به موضوع اصلی این نوشته تلقی شود. به گمان نگارنده، حضرت امام خمینی قدس سره در پیام های حج خویش، کوشیده اند جلوه هایی مهم از اسلام سیستمی و جهانشمول را ارائه دهند. در این فصل به نمونه هایی از این رویکرد امام راحل قدس سره اشاره خواهیم کرد: ۱- «اسلام دارای فرهنگ غنی انسان ساز است که ملتها را بی گرایش به راست و چپ و بدون در نظر گرفتن رنگ و زبان و منطقه به پیش می برد و انسانها را در بُعد اعتقادی و اخلاقی و عملی هدایت می کند و از گهواره تا گور به تحصیل و جستجوی دانش سوق می دهد. اسلام در بُعد سیاسی، کشورها را در همه زمینه ها، بدون تشبث به دروغ و خدعه و توطئه های فریبنده، به اداره و تمشیت حکومت سالم هدایت می کند و روابط را با کشورهای دیگری که به زیست مسالمت آمیز و خارج از ظلم و ستمکاری متعهد هستند محکم و برادرانه می کند، اقتصاد را به صورتی سالم و بدون وابستگی به نفع همگان در

رفاه همه مردم، با اهمیت به مستمندان و ضعیفان بارور می‌کند و برای رشد بیشتر کشاورزی و صنعت و تجارت کوشش می‌نماید و در بعد نظامی به همه کسانی که صلاحیت دفاع از کشور را دارند برای مواقع اضطراری تعلیم نظامی می‌دهد و در این مواقع بسیج عمومی اختیاری و احیاناً اجباری می‌کند. و در حال عادی برای دفاع از مرزها و تنظیم شهرها و ایمنی جاده‌ها و حفظ نظم و انتظام، نیروی مؤمن ورزیده تربیت می‌کند. (۱) ۲- «در لیبک، لیبک، نه بر همه بتها بگویند و فریاد «لا» بر همه طاغوت‌ها و طاغوتچه‌ها کشید و در طواف حرم خدا که نشانه عشق به حق است دل را از دیگران تهی کنید و جان را از خوف غیر حق پاک سازید و به موازات عشق به حق از بت‌های بزرگ و کوچک طاغوت‌ها و وابستگان‌شان براثت جویند که خدای تعالی و دوستان او از آنان براثت جُستند و همه آزادگان جهان از آنان بریء هستند. و در لمس حجرالأسود بیعت با خدا بندید که با دشمنان او و رسولانش و صالحان و آزادگان، دشمن باشید و به اطاعت و بندگی آنان، هر که باشد و هر جا باشد، سر نهید و خوف و زبونی را از دل بزدايید، که دشمنان خدا و در رأس آنان شیطان بزرگ، زبوند هر چند در ابزار آدم کشی و سرکوبی و جنایتشان برتری داشته باشند. و در سعی بین صفا و مروه با صدق و صفا سعی در یافتن محبوب کنید که با یافتن او همه بافت‌های دنیایی گسسته شود و همه شک و تردیدها فرو ریزد و همه خوف و رجاهای حیوانی زایل شود و همه دلبستگی‌های مادی گسسته شود و از آزادی‌ها شکفته گردد و قید و بند شیطان و طاغوت که بندگان خدا را به اسارت و اطاعت کشند درهم ریزد. و با حال شعور و عرفان به مشعرالحرام و عرفات روید و در هر موقف به اطمینان قلب بر وعده‌های حق و حکومت مستضعفان بیفزایید و با سکوت و سکون، تفکر در آیات حق کنید و به فکر نجات محرومان و مستضعفان از چنگال استکبار جهانی باشید و راه‌های نجات را از «حق» در آن مواقف کریمه طلب کنید. پس به «منا» روید و آرزوهای حقانی را در آنجا دریابید که آن، قربانی نمودن محبوب‌ترین چیز خویش در راه محبوب مطلق است و بدانید تا از این محبوب‌ها که بالاترینش «حُب نفس» است و «حُب دنیا» تابع آن است نگذردید به محبوب مطلق نرسید و در این حال است که شیطان را رجم کنید و شیطان از شما بگریزد. و رجم شیطان را در موارد مختلف با دستورهای الهی تکرار کنید که شیطان و شیطان‌زادگان همه گریزان شوند. و شرط همه مناسک و مواقف برای رسیدن به آرزوهای فطری و آمال انسانی، اجتماع همه مسلمانان در این مراحل و مواقف و وحدت کلمه تمامی طوایف مسلمین است بدون اعتنا به زبان و رنگ و قبیله و طایفه و مرز و بوم و عصیبت‌های جاهلی.» (۲) ۳- «حج کانون معارف الهی است که از آن محتوای سیاست اسلام را در تمامی زوایای زندگی باید جستجو نمود. حج پیام آور ایجاد و بنای جامعه‌ای به دور از رذایل مادی و معنوی است. حج تجلی و تکرار همه صحنه‌های عشق آفرین زندگی یک انسان و یک جامعه متکامل در دنیاست و مناسک حج مناسک زندگی است و از آنجا که جامعه امت اسلامی از هر نژاد و ملتی باید ابراهیمی شود تا به خیل امت محمد صلی الله علیه و آله پیوند خورد و یکی گردد و یَد واحد شود، حج تنظیم و تمرین و تشکل این زندگی توحیدی است. حج عرصه نمایش و آینه سنجش استعدادها و توان مادی و معنوی مسلمانان است.» (۳) آنچه ارائه شد فرازهایی از پیام‌های حج امام خمینی قدس سره در سه سال پایانی عمر پربرکت ایشان بود. گرچه به اقتضای شرایط زمانی و حوادث و تحولات سیاسی در سال‌های مختلف و نیز به اعتبار جنبه‌های عبادی و رفتاری، بخش‌هایی از هر یک از پیام‌های آن حکیم عارف، به نکات آموزنده دیگر اختصاص داشته اما یک مضمون مشترک و روح اصلی همواره در پیام‌های حج امام که از سال‌ها پیش از پیروزی انقلاب اسلامی صادر می‌کردند به چشم می‌خورد که حاوی همان نگرش سیستمی و جهانشمولی به اسلام است. به نظر می‌رسد وجهه نظری آنچه را که امام خمینی در عمل برای رسیدن به آن تلاش می‌کردند و آن چیزی جز تحقق اسلام حکومتی در مقیاس جهانی نبود، می‌توان در مضمون مشترک پیام‌های حج ایشان پیدا کرد. اگر ادعا کنیم که یکی از مهمترین رموز درک و فهم سریع و انتقال شتابان کلام امام خمینی قدس سره نه تنها در میان مسلمانان بلکه در گستره جهانی، همین رویکرد نگرش سیستمی و جهانشمول به اسلام بوده سخن به گزافه نگفته‌ایم. از همین منظر می‌توان گفت که نگرش امام خمینی به اسلام حکومتی دقیقاً ماهیتی انسانی و جهانی داشته و فارغ

از مرزبندی های اعتباری بوده است. پی نوشتها: ۱ - پیام امام خمینی به زائران بیت الله الحرام، ۱۳۶۴/۵/۲۵ - ۲. از پیام امام خمینی به زائران بیت الله الحرام، ۱۳۶۵/۵/۱۶ - ۳. از پیام امام خمینی به زائران بیت الله الحرام، ۱۳۶۷/۴/۲۹

حج در کلام رهبر و بنیانگذار جمهوری اسلامی

حج در کلام رهبر و بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت آیه الله العظمی امام خمینی - قدس سره الشریف - ... به زائرین محترم تذکر می دهد که در این مواقع معظمه و در طول سفر به «مکه مکرمه» و «مدینه منوره» از انس با قرآن کریم، این صحیفه الهی و کتاب هدایت، غفلت نورزند که مسلمانان هرچه دارند و خواهند داشت در طول تاریخ گذشته و آینده، از برکات سرشار این کتاب مقدس است. و از همین فرصت از تمامی علمای اعلام و فرزندان قرآن و دانشمندان ارجمند تقاضا داریم که از کتاب مقدسی که «تبیان کل شیء» (۱) است و صادر از مقام جمع الهی به قلب نور اول و ظهور جمع الجمع تاییده است، غفلت نفرمایند. این کتاب آسمانی الهی که صورت عینی و کتبی جمیع اسماء و صفات و آیات و بینات است و از مقامات غیبی آن، دست ما کوتاه است. و جز وجود اقدس جامع «... من خوطب به» (۲) از اسرار آن، کسی آگاه نیست. و به برکت آن ذات مقدس و به تعلیم او خلص اولیای عظام دریافت آن نموده اند و به برکت مجاهدات و ریاضت های قلبیه، خلص اهل معرفت به پرتوی از آن بقدر استعداد و مراتب سیر، بهره مند شده اند و اکنون صورت کتبی آن که به لسان وحی، بعد از نزول از مراحل و مراتب، بی کم و کاست و بدون یک حرف کم و زیاد به دست ما افتاده است. خدای نخواست مبادا که مهجور شود. و گرچه ابعاد مختلفه آن و در هر بُعد، مراحل و مراتب آن از دسترس بشر عادی دور است، لیکن به اندازه علم و معرفت و استعداد های اهل معرفت و تحقیق در رشته های مختلف به بیانها و زبانهای متفاوت نزدیک به فهم، از این خزینه لا یتناهی عرفان الهی و بحر مواج کشف محمدی - صلی الله علیه و آله و سلم - بهره ها بردارند و به دیگران بدهند. و اهل فلسفه و برهان! با بررسی رموزی که خاص این کتاب الهی است و با اشارات از آن مسائل عمیق، گذشته براهین فلسفه الهی را کشف و حل کرده و در دسترس اهلش قرار دهند. و وارستگان صاحب آداب قلب و عقبات باطنی، رشحه و جرعه ای از آنچه قلب عوالم از «آذنبی ربی» (۳) دریافت فرموده، برای تشنگان این کوثر، به هدیه آورید و آنان را مؤدب به آداب الله تا حد میسور نمایند. و متقیان تشنه هدایت بارقه ای از آنچه به نور تقوا از این سرچشمه جوشان «هدی للمتقین» هدایت یافته اند، برای عاشقان سوخته، هدایت الله به ارمغان می آورند. و بالاخره هر طایفه ای از علمای اعلام و دانشمندان معظم به بُعدی از ابعاد الهی این کتاب مقدس دامن به کمر زده و قلم به دست گرفته و آرزوی عاشقان قرآن را برآورند و در ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و جنگ و صلح قرآن، وقت صرف فرمایند تا معلوم شود این کتاب، سرچشمه همه چیز است؛ از عرفان و فلسفه تا ادب و سیاست، تا بی خبران نگویند عرفان و فلسفه، بافته ها و تخیلاتی بیش نیست و ریاضت و سیر و سلوک کار درویشان قلندر است یا اسلام به سیاست و حکومت و اداره کشور چه کار دارد که این کار سلاطین و رؤسای جمهور و اهل دنیا است، یا اسلام، دین صلح و سازش است و حتی از جنگ و جدال با سیاستمداران بری است، و بر قرآن، آن آوردند که کلیسای جاهل و سیاستمداران بازیگر، به سر دین مسیح عظیم الشأن آوردند. (۴) پی نوشتها: ۱ - نحل: ۲۸۹ - مقصود پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - و جانشینان معصوم نبی اکرم - صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین - است. ۳ - الجامع الصغیر سیوطی، ج ۱، ص ۵۱، ح ۳۱۰ چاپ دارالفکر. ۴ - بخشی از پیام امام خمینی - ره - به زائران بیت الله الحرام مورخ ۱۶/۵/۶۵.

حج در کلام امام راحل (قدس سره)

حج در کلام امام راحل (قدس سره) از جای برخیزید و قرآن کریم را به دست گرفته و به فرمان خدای تعالی گردن نهید تا مجد

خود و عظمت اسلام عزیز را اعاده کنید. بیایید به یک موعظه خداوند گوش فرا دهید، آنجا که میفرماید: قل إِنَّمَا أَعُظُّكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَن تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفِرَادَى... (۱) همه قیام کنید و برای خدا قیام کنید. قیام فرادی در مقابل جنود شیطانی باطن خودتان و قیام همگانی در مقابل قدرتهای شیطانی. اگر قیام و نهضت، الهی و برای خدا باشد، پیروز است. ای مسلمانان و ای مستضعفان عالم! دست به دست هم دهید و به خدای بزرگ رو آورید و به اسلام پناهنده شوید و علیه مستکبران و متجاوزان به حقوق ملت‌ها، پرخاش کنید. ای زائران خانه خدا! در مواقف و مشاعر الهی به هم پیوندید و از خداوند تعالی نصرت اسلام و مسلمین و مستضعفان جهان را بخواهید. ای گویندگان! ای نویسندگان! در اجتماعات بزرگ عرفات و مشعر و منا و مکه معظمه و مدینه منوره، مسائل اجتماعی و سیاسی مناطق خود را به گوش برادران ایمانی برسانید و از هم طلب نصرت کنید. ای زائران خانه خدا! توطئه‌های راست و چپ به خصوص آمریکای چپاولگر و متجاوز و اسرائیل جنایتکار را به گوش عالمیان برسانید و از آنان استمداد کنید و جنایات این جنایتکاران را بشمارید. و به خداوند متعال برای اصلاح حال مسلمین و قطع ایادی جنایتکاران التجا پیدا کنید. و من به خواست خدای قادر مژده نصرت و پیروزی به شماها میدهم. إِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكِ قَادِرٌ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ رَسُولِ اللَّهِ وَعَلَىٰ أُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. (۲) پینوشتها: ۱ - سبأ: ۲۴۶ - روز عرفه، ذی‌الحجّة الحرام ۱۳۹۹-۱۳۵۸/۸/۳۰ هـ.ش.

حجّ در کلام و پیام امام راحل

حجّ در کلام و پیام امام راحل حضرت آیه الله العظمی امام خمینی - قدس سره الشریف ... یکی از مهمات فلسفه حج، ایجاد تفاهم و تحکیم برادری بین مسلمین است. و بر دانشمندان و معممین لازم است مسائل اساسی سیاسی و اجتماعی خود را با دیگر برادران در میان گذارند و در رفع آن طرح‌هایی تهیه کنند تا آنان در برگشت به کشورهای خود، آنها را تحت نظر علما و ارباب نظر قرار دهند. (۱) حج بهترین میعادگاه معارفه ملت‌های اسلامی است که مسلمانان با برادران و خواهران دینی و اسلامی خود از سراسر جهان آشنا می‌شوند و در آن خانه‌ای که متعلق به تمام جوامع اسلامی و پیروان ابراهیم حنیف است، گرد هم می‌آیند و با کنارگذاردن تشخص‌ها و رنگ‌ها و ملیت‌ها و نژادها، به سرزمین و خانه اولین خود رجعت می‌کنند و با مراعات اخلاق کریمه اسلامی و اجتناب از مجادلات و تجملات، صفای اخوت اسلامی و دورنمای تشکل امت محمدی - صلی الله علیه و آله و سلم - را در سراسر جهان به نمایش می‌گذارند. (۲) باید بدانیم که یکی از فلسفه‌های مهم اجتماعی عظیم، از سراسر جهان در این مقام مقدس و مهبط وحی، به هم پیوستن مسلمانان جهان و تحکیم وحدت بین پیروان پیامبر اسلام و پیروان قرآن کریم در مقابل طاغوت‌های جهان است. و اگر خدای نخواست از اعمال بعضی زائران در این وحدت خللی واقع شود و تفرقه ایجاد گردد، موجب سخط رسول الله - صلی الله علیه و آله - و عذاب خداوند قادر خواهد شد. (۳) لازم است زائرین محترم بیت الله الحرام از هر ملت و مذهبی که هستند به فرامین قرآن کریم گردن نهند و در مقابل سیل شیطانی بنیان‌کن اسلام زدایی شرق و غرب و وابستگان بی‌اراده آنان، دست اخوت اسلامی به هم دهند و به آیات شریف الهی که آنان را به اعتصام به حبل الله فراخوانده و از تفرقه و اختلاف، تحذیر و نهی فرموده است، توجه کنند. از این فریضه عبادی - سیاسی اسلام، در آن امکان شریفه که بحق برای مصالح موحدین و مسلمین جهان بنا شده است، بیشترین استفاده معنوی و سیاسی را نموده و به سرّ قربانگاه ابراهیمی - اسماعیلی توجه کنند که برای خدای تبارک و تعالی و هدف مقدس اسلام تا سرحد فدا‌ی عزیزترین ثمره وجود خود باید ایستاد و از هدف الهی دفاع نمود. باید شیطان بزرگ و میانه و کوچک (اولی، وسطی و عقبه) را از حریم مقدس اسلام و کعبه و حرم راند و باید دست شیاطین را از کعبه و حرم و کشورهای اسلامی که حریم آن است، قطع کرد و باید دعوت خداوند متعال را لبیک گفت. (۴) با اتکال به خدای بزرگ در این مواقف عظیمه پیمان اتحاد و اتفاق در مقابل جنود شرک و شیطنت ببندید و از تفرق و تنازع بپرهیزید «... و لا تنازعوا ففتشوا و تذهب ریحکم...» (۵) رنگ و بوی ایمان و اسلام که اساس پیروزی و قدرت است، با تنازع و دسته‌بندی‌های موافق با هواهای

نفسانیه و مخالف با دستور حق تعالی زدوده می شود و اجتماع در حق و توحید کلمه و کلمه توحید که سرچشمه عظمت امت اسلامی است، به پیروزی می رسد. (۶) پی نوشتها: ۱- از پیام امام خمینی - ره - مورخ ۲۹/۶/۵۸؛ صحیفه نور، ج ۹، ص ۱۷۶. ۲- از پیام برائت امام خمینی - ره - مورخ ۶/۵/۶۶؛ صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۳۱. ۳- از پیام امام خمینی - ره - به مناسبت عید قربان مورخ ۲۵/۵/۶۴؛ صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۰۲. ۴- از پیام امام خمینی - ره - به مناسبت عید قربان مورخ ۲۵/۵/۶۴؛ صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۹. ۵- أنفال: ۴۶. ۶- از پیام امام خمینی - ره - به مناسبت روز عرفه ۳۰/۸/۵۸؛ صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۲۲۱.

حج در کلام رهبر و بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی - قدس سره -

حج در کلام رهبر و بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی - قدس سره - مسلمین باید به قدرت اسلام توجه داشته باشند. این قدرت اسلام بود که بادیست خالی یک ملت را بر یک دولت غاصب بزرگ و ابرقدرت های بزرگ عالم غلبه داد. چرا مسلمین از این قدرت غافلند؟ چرا دولت های اسلامی از این قدرت اسلام غافل هستند؟ چرا باید دولت های عربی در طول سالهای متمادی از صهیونیسم سیلی بخورند؟ چرا باید در تحت سلطه قدرتهای خارجی باشند؟ چرا خودشان با هم مجتمع نمی شوند؟ چرا به آیات شریفه قرآن عمل نمی کنند؟ چرا باهم مجتمع نیستند؟ چرا به احادیث نبی اکرم اعتنا نمی کنند که فرموده است مسلمین «... و هم ید علی من سواهم...» (۱)؟ مع الاسف بین خودشان اختلافات است. مشکل مسلمین همین است که بین شان اختلاف انداخته اند و اینتقشه بعد از جنگ عمومی کشیده شد. قدرت اسلام را دیدند و دولتهای اسلامی را از هم جدا کردند و مسلمین را با هم مخالف کردند و دولتهای اسلامی با هم دشمن شدند. این مشکلی است که در روز عید و در روز عرفه در پناه خانه خدا باید حل بشود. سران قوم در مکه معظمه مجتمع بشوند و امر خدای تبارک و تعالی را اطاعت کنند و در آنجا اجتماع کنند و مشکلات خودشان را باهم در میان بگذارند و بر آنها غلبه کنند. اگر یک چنین امری واقع بشود، احدی از قدرتها نمی تواند با شما مقابله کند. شما مسلمین همه چیز دارید، شما مسلمین قدرت اسلام دارید که بالاترین چیزها و بالاترین سلاح هاست. و شما مسلمین صحراها و دریاها و وسیع و کشورهای بسیار وسیع دارید و غنی هستید. در عین حالی که شما از حیث همه چیز غنی هستید معذکک بیشتر مستمندان شما به حال فقر دارند زندگی می کنند. این برای این است که شما به اسلام عمل نمی کنید. شما اموال مسلمین را، آن چیزهایی که باید به نفع مسلمین باشد به غیر مسلمین می دهید آن هم به ثمن بخس...؟ پی نوشتها: ۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۴، دنباله ح ۲ و سایل الشیعه، ج ۱۹، ص ۵۵، ح ۱ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۳۸، ح ۳۳

حج در کلام امام (قدس سره)

حج در کلام امام (قدس سره) یکی از فلسفه های بزرگ حج، بعد سیاسی اوست که دستهای جنایتکار از همه اطراف برای کوبیدن این بعد در کار هستند و تبلیغات دامنهدار آنها معالاسف در مسلمین هم تأثیر کرده است که بسیاری از مسلمین، سفر حج را یک عبادت خشک خالی بدون توجه به مصالح مسلمین میدانند. حج از آن روزی که تولد پیدا کرده است، اهمیت بعد سیاسیش کمتر از بعد عبادیاش نیست. بعد سیاسی، علاوه بر سیاستش، خودش عبادت است. مشکلات مردم و مشکلات تمامی بلادی که مردم مستطیعش یا روحانیون محترمش وارد حج میشوند، باید بررسی شود. اوضاع مسلمین در هر سال بررسی شود که در چه حال هستند، بین خودشان با حکومتها چه وضعی است. بین حکومتها با قدرتهای شیطانی دیگر چه وضعی است. بین خود ملتها با خود ملتها چه وضعی است. بین روحانیونی که در بلاد متفرقه مسلمین هستند با وضع حج چه وضعی دارند. اینها اموری است که باید رسیدگی به آن بشود و حج برای همین امور است. حج برای این است که مشکلات یک سال مسلمین را بررسی کنند و درصدد رفع مشکلات برآیند. آن طور که آخوندهای درباری منطقه و غیر منطقه میگویند که حج باید از جهات سیاسی خارج باشد، اینها

رسول الله را محکوم میکنند. اینها خلفای اسلام را محکوم میکنند، زائمه هدی را محکوم میکنند. اینها نمیدانند که حج برای این مسائل، و برای قیام ناس بوده است. (۱) برای این بوده است که مسلمین، مشکلات را درک کنند و در رفعش کوشش کنند. برای این بوده است که بین مسلمین اخوت و مودت پیدا بشود و معالاسف به قدری تبلیغات دشمنان اسلام در همه مسائل اسلامی زیاد و دامنه‌دار بوده است که به خود مسلمین هم باوراندانند که نباید در سیاست دخالت بکنند. بسیاری از روحانیون هم باورشان آمده است که روحانی نباید در سیاست دخالت بکند، روحانی باید مسأله بگوید، آن هم مسائل غیرسیاسی. مسائل سیاسی اسلام چندین برابر مسائل عبادی آن است، برای اینکه مسائل سیاسی هم عبادت است معالافه. کتب اسلام، کتب فقهی اسلام، مشحون از مسائل سیاسی است، مشحون از مسائل اجتماعی است و آن وقت یک دسته نادان گمان میکنند که اسلام مثل سایر ادیان منحرفه امروز است، که آن هم در اول اینطور نبوده است، بعداً با دست همین استعمارگران به اینجا رسیده است. وضع، این شده است که باید روحانی عقب بنشیند و دو رکعت نماز بخواند و برود منزلش و همان جا چرت بزند تا دوباره وقت نماز دیگر بیاید. اینها همه تبلیغاتی بوده است که در طول مدت از آن وقتی که اسلام تولد پیدا کرد و قدرت پیدا کرد، به دست خلفای اموی و عباسی و بعد هم به دست حکومت‌های مرتجع و بعد هم به دست قدرتهای بزرگ، شده است تا اسلام را منزوی کنند و منزوی کردند. (۲) پینوشتها: ۱ - مائده: ۹۷: جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاماً للناس... ۲ - از بیانات امام خمینی در دیدار با روحانیان کاروانهای حج (۱۳۶۲/۵/۲۶ هـ ش).

حج در کلام پیشوای فقید انقلاب: حضرت آیه الله العظمی امام خمینی - قدس سره -

حج در کلام پیشوای فقید انقلاب: حضرت آیه الله العظمی امام خمینی - قدس سره - فریاد برائت ما فریاد مردم مسلمان آفریقاست، فریاد برادران و خواهران دینی ما که به جرم سیاه بودن، تازیانه ستم سیه روزان بی فرهنگ تژادپرست را می خورند. فریاد برائت ما، فریاد برائت مردم لبنان و فلسطین و همه ملت ها و کشورهای دیگری است که بر قدرت های شرق و غرب، خصوصاً آمریکا و اسرائیل به آنان چشم طمع دوخته اند و سرمایه آنان را به غارت برده اند و نوکران و سرسپردگان خود را به آنان تحمیل نموده اند و از فواصل هزاران کیلومتر راه به سرزمین های آنان چنگ انداخته و مرزهای آبی و خاکی کشورشان را اشغال کرده اند. فریاد برائت ما، فریاد برائت همه مردمانی است که دیگر تحمل تفرعن آمریکا و حضور سلطه طلبانه آن را از دست داده اند و نمی خواهند صدای خشم و نفرتشان برای ابد در گلوهای شان خاموش و افسرده بماند و اراده کرده اند که آزاد زندگی کنند و آزاد بمیرند و فریادگر نسل ها باشند. فریاد برائت ما، فریاد دفاع از مکتب و حیثیات و نوامیس، فریاد دفاع از منابع و ثروت ها و سرمایه ها، فریاد دردمندان ملت هایی است که خنجر کفر و نفاق قلب آنان را دریده است. فریاد برائت ما، فریاد فقر و تهیدستی گرسنگان و محرومان و پابرنه هایی است که حاصل عرق جبین و زحمات شبانه روزی آنان را، زراندوزان و دزدان بین المللی به یغما برده اند و حریصانه از خون دل ملت های فقیر و کشاورزان و کارگران و زحمتکشان، به اسم سرمایه داری و سوسیالیزم و کمونیزم مکیده و شریان حیات اقتصاد جهان را به خود پیوند داده اند و مردم جهان را از رسیدن به کمترین حقوق حقه خود محروم نموده اند. ۱۰ و اما زائران محترم ایرانی که انصافاً شخصیت و شعور و رشد سیاسی و اجتماعی خود را در مراسم حج سال های گذشته به نمایش گذارده اند و باعث حفظ آبرو و اعتبار جمهوری اسلامی ایران شده اند، امسال نیز علاوه بر دقت و توجه به اعمال و واجبات حج و استفاده از این نعمت بزرگ تشریف به مکه مکرمه و مدینه منوره و زیارت خانه خدا و مرقد پاک نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - و بقیع و تشریف به جوار تربت مطهر حضرت زهرا - سلام الله علیها - و ائمه معصومین - علیهم السلام - در راهپیمایی کوبنده برائت با هماهنگی و انسجام کامل در صفوف و شعارها و برنامه ها شرکت نمایند و از برکات این اجتماع مقدس عبادی - سیاسی که نشان دهنده اقتدار مسلمین و کشور عزیز و اسلامی ایران است بهره مند شوند. پاورقی ها: ۱. صحیفه نور، ج ۱۹، ص

۲۰۱، ۶/۵/۶۴. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۳۰، ۶/۵/۶۶ * . اخبار مکه فی قدیم الدَّهر و حدیثه.

فلسفه برائت از مشرکین

فلسفه برائت از مشرکین بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين واصحابه الميامين. السلام عليك يا بقیة الله فی ارضه. اعوذ بالله من الشيطان الرجيم، «براءة من الله ورسوله الى الذين عاهدتم من المشركين». قرار بر این بود که امشب* (۱) جلسه یاد بود امام را برگزار کنیم، ولی با توجه به اینکه مراسم برائت از مشرکین، به دلیل ممانعت مقامات عربستان انجام نشد، تصمیم گرفتیم که این گردهمایی عظیم را تبدیل به مراسم برائت کنیم که اجرای این مراسم بهترین شکل یاد امام در این سرزمین است. اصولاً - مراسم برائت، از بزرگترین یادگارهای امام برای زائرین خانه خدا، ملت ایران و کلیه مسلمانان جهان است (هر چند آنچه که شد، نه تنها اثرش از مراسم برائت کمتر نبود، بلکه بمراتب بیشتر نیز بود). بعد از حرم امن خدا، هیچ مکانی برای اجرای مراسم برائت مناسبتر از منی نیست. منی از سوی سرزمین عشق و از سوی دیگر سرزمین برائت است، سرزمین تولی و تبری است. این سرزمین از یک سو یادآور عشق یک انسان الهی (ابراهیم - ع -) به خداوند متعال است؛ عشقی که او را وادار می کند فرزند جوان، زیبا و پیامبری چون اسماعیل - که در سنین پیری خداوند به او عنایت کرده - را به دست خود قربانی کند و از سوی دیگر به پیروان ابراهیم و محمد درس مبارزه و رجم و طرد شیاطین جن و انس می دهد. امام: در تبیین فلسفه برائت می فرماید: باید شیاطین بزرگ، میانه و کوچک (اولی، وسطی و عقبه) را از حریم مقدس اسلام راند. «ما باید با فریادها و دعوتها و تظلم ها و افشاگری ها و اجتماعات زنده و کوبنده در مجمع مسلمین در مکه مکرمه، بتها را بشکنیم و شیاطین را که در رأس آنها شیطان بزرگ است رمی کنیم و طرد نماییم تا حجّ خلیل الله و حبیب الله و ولی الله - مهدی عزیز - را بجا آورده باشیم والا در حق ما گفته می شود: «ما أَكْثَرَ الضَّجِيجِ وَأَقَلَّ الْحَجِيجِ!». ۱. بنابراین منی مکان مناسبی برای اظهار عشق و محبت به خدا و ابراز نفرت و برائت از دشمنان خدا از کلیه مشرکین و متکبرین و در رأس آن متکبر بزرگ آمریکاست. موضوع سخنم در این مراسم با عظمت «فلسفه برائت از مشرکین» است. شرک چیست؟ شرک، ضد توحید است؛ توحید یعنی اعتقاد به خدای یگانه و اینکه هیچ چیز و هیچ کس در جهان منشأ اثر نیست جز خدای یکتا. شرک، یعنی اعتقاد به قدرتهای موهوم و پنداری. قدرت موهوم ممکن است بت نفس اماره باشد، همانطور که در قرآن کریم آمده: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»، ۲. ممکن است بت جماد باشد، همانند؛ لائت و هبیل که پیش از بعثت پیامبر اسلام در حجاز مورد پرستش قرار می گرفتند، و ممکن است بت حاکمیت های طاغوتی و قدرتهای نامشروع حاکم بر جوامع انسانی باشد که امام امت این قدرتها را «بتهای نوین» نامیده است. موحد کیست؟ موحد نه خود پرست است نه جماد پرست و نه قدرت پرست؛ موحد فقط خدا را منشأ اثر و قدرت می داند و لذا فقط او را می پرستد و از او اطاعت می کند. موحد فقط خدا را مالک سود و زیان می داند و لذا فقط از او استمداد می کند و از او بیم دارد. بر هیچ قدرتی جز خدا تکیه نمی کند و از هیچ قدرتی جز خدا نمی هراسد. مثل اعلائی توحید، در قرن ما امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - بود که با تکیه بر قدرت خداوند یکتا از طاغوت ها نهرا سید و در برابر همه بت های نوین جهان شرک و در رأس آنها آمریکا ایستاد و انقلاب اسلامی را در ایران به ثمر رسانید و صریحاً اعلام کرد که: «آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند...!» و نمونه بارز امت توحید، مردم مسلمان ایران است که به برکت انقلاب اسلامی و رهبری های امام و خلف صالح او حضرت آیه الله خامنه ای با تکیه بر قدرت خدای یکتا در برابر توطئه های پیچیده و تهاجم سنگین سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی قدرتهای شیطانی همچنان ثابت و استوار ایستاده اند. و شما زائرین خانه خدا، نمونه و نماینده آن امت هستید که در روز برائت با سکوتی رساتر از فریاد، فریادهای توفنده مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل را در کنار خانه خدا سردادید و اعتقاد خود و مردم مسلمان ایران به توحید ناب و برائت از شرک و مشرکین جهان را به نمایش گذاشتید. و اینک نیز در سرزمین منی سرزمین برائت، برای اقامه برائت از مشرکین گردهم

آمده ایم. مشرک کیست؟ مشرک در برابر موحد، گاه «خود»، گاه «جماد»، گاه «زورمداران جهان» را می پرستد و گاه «هرسه» را. خطر بزرگی که جهان اسلام را تهدید می کند شرک به مفهوم سوم است که منشأ آن شرک به مفهوم اول - خودپرستی - می باشد. امام صادق علیه السلام درباره این نوع از شرک در تفسیر آیه: «وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ انْ يَعْبُدُوهَا» می فرماید: مَنْ اطاع جَبَّاراً فَقَدْ عَبَدَهُ. همچنین درباره نقش اساسی شناخت این نوع از شرک و توطئه دشمنان اسلام می فرماید: «در حکومت بنی امیه آموزش ایمان آزاد، ولی آموزش شرک ممنوع بود و انگیزه آنها از این ممنوعیت آن بود که وقتی مردم را به شرک و می دارند، آنان متوجه نشوند.» نقش برائت از مشرکین در جهان اسلام چرا این همه پافشاری می کنیم که برائت از مشرکین اقامه شود، چرا رهبر عزیز ما حضرت آیه الله خامنه ای در پیامی که در پاسخ اینجانب داده اند تأکید فرموده اند که «مراسم اقامه برائت، حق مردم ایران است و هیچ کس حق جلوگیری از آن را ندارد.» نقش برائت از مشرکین در جهان اسلام در صورت فراگیر شدن آن، نفی قدرتهای استکباری و سلطه جویی آنها است. منشأ همه مصائبی که جهان اسلام امروز گرفتار آن است سلطه طلبی قدرتهای استکباری و در رأس آنها آمریکای تبهکار است. ریشه اصلی مصائب مردم مسلمان، مظلوم و مقاوم بوسنی هرزگوین، سلطه طلبی استکبار است، صربهای جنایتکار با فرصتی که قدرتهای استکباری و در رأس آن آمریکا به آنان می دهند مرتکب جنایاتی می شوند که زبان از ذکر آن شرم دارد. ریشه اصلی مصائب مردم فلسطین سلطه طلبی استکبار است. ریشه اصلی مصائب مسلمانان جنوب لبنان، عراق، مصر، الجزایر، کشمیر، تاجیکستان و هر نقطه ای از جهان که مسلمانان در آن هشیار شده اند و می خواهند اسلام را بر سرنوشت خود حاکم کنند، چیزی جز سلطه طلبی استکبار نیست. برای خاتمه دادن به سلطه طلبی مستکبرین تنها راه، وحدت صفوف مسلمین است، وحدت هم با شعار حاصل نمی شود، تا ریشه های شرک از جوامع اسلامی زدوده نشود، تا بت نفس اماره که ریشه همه فسادها و جدایی هاست شکسته نگردد و بالأخره تا برائت از مشرکین به مفهوم مطلق و کامل آن در جوامع اسلامی تحقق نیابد، وحدت حاصل نمی شود و مشکلات جهان اسلام حل نمی گردد. با وحدت کلمه است که مسلمانان جهان و دولتهای اسلامی می توانند به جنایات صربها پایان دهند، تنها دعا کافی نیست، تنها کمک مالی به مسلمانان بوسنی کافی نیست. باید دولتهای اسلامی به آنها سلاح برسانند، مسلمانان مظلوم بوسنی احتیاج به کمک نظامی دارند، اگر دولتهای کشورهای اسلامی با هم یکدل و یکزبان باشند می توانند کمک نظامی به مظلومین برسانند. دولتهای اسلامی با وحدت کلمه می توانند به حیات ننگین رژیم اشغالگر قدس خاتمه دهند. «مذاکرات صلح» و به تعبیر درست رهبر معظم انقلاب «مذاکرات ظلم!» دردی را دوا نمی کند و از نظر ما محکوم است. استکبار جهانی و در رأس آنها آمریکا خوب می داند که تنها سدی که در برابر سلطه طلبی آنها قرار دارد اسلام انقلابی و به تعبیر زیبای امام راحل «اسلام ناب» است. به همین دلیل از همه امکانات خود برای ضربه زدن به اسلام و طرفداران واقعی آن، از انواع توطئه های فرهنگی، اخلاقی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی، تبلیغاتی و نظامی با تمام توان استفاده می نمایند. ماجرای کتاب سلمان رشدی مرتد نمونه ای از توطئه های فرهنگی استکبار علیه اسلام بود که با حکم قطعی امام امت مبنی بر ارتداد و وجوب اعدام او که مورد تأیید علمای بزرگ جهان اسلام و توده مردم مسلمان جهان قرار گرفت، این توطئه بحمدالله خنثی شد. از آنجا که جمهوری اسلامی ایران کانون اصلی اسلام گرایی در تاریخ معاصر است، بیش از همه مورد انواع تهاجم ها و مورد بغض و کینه آمریکا است و این سند افتخار ما است. ولی به خواست خدا علیرغم همه تلاشهای آمریکای و اذناش روز بروز اسلام گرایی در جهان بیشتر رشد می کند و همه تلاشهای مستکبرین برای ضربه زدن به اسلام نه تنها نتیجه ای ندارد، بلکه عکس نتیجه می دهد (و مکروا و مکرالله والله خیرالماکرین). ۴. همانطور که امام راحل ما پیش بینی کرده، اسلام همه سنگرهای کلیدی جهان را فتح خواهد کرد و این قرن، قرن پیروزی مستضعفین بر مستکبرین خواهد بود. امیدواریم در آینده ای نزدیک شاهد جهانی شدن اسلام به رهبری مهدی آل محمد باشیم. خدایا فرج او را نزدیک گردان. خدایا مظلومین بوسنی، مظلومین فلسطین و مظلومین جهان را در لبنان، عراق، مصر، الجزایر، میانمار، کشمیر، آذربایجان، تاجیکستان و... نصرت فرما. پاورقی ها: ۱ - بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۲۴،

حدیث ۲۰۱ - جائیه : ۲۳ . ۳ - بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۳۶۲، حدیث ۴۰۲۰ - آل عمران: ۵۴. * این سخنرانی در تاریخ ۱۱/۳/۱۳۷۲ مطابق با یازدهم ذی الحجه الحرام (به افق حجاز) در منی ایراد گردیده است.

دیدگاه فقهی امام خمینی (ره)

دیدگاه فقهی امام خمینی (ره) تردیدی نیست که فقه سنتی، در پرتو دیدگاه فقهی امام راحل - سلام الله علیه - پویایی خود را در جزر و مد، تحولات و نیازمندیهای زمان، به نحو آشکار، نمودار ساخته است که ذیلا به عنوان تبلوری از تجلی دیدگاه فقهی امام به ذکر برخی از آنها می پردازیم: ۱- غالبا در دسته بندی فقهی و ابواب مربوط، بویژه مسأله ولایت فقیه (حکومت اسلامی) و اساسا فقه سیاسی، در ابواب بیع (بیع صغار) از مسائل درجه پنجم به شمار می رفت ولی در دیدگاه فقهی حضرت امام - سلام الله علیه - و تحولی که او در این باره به وجود آورد، فقه سیاسی و حکومت اسلامی (ولایت فقیه در شمار عبادات بلکه در صدر برترین مسائل عبادی - فقهی اسلام قرار گرفت. حتی بر تمام مسائل اولیه، پرتو افکن می باشد. در میان فقهای سلف و دیدگاه فقهی آنان، مسائل حکومتی و اساسا حکومت، نظام، سیاست تحت نام (حفظ بیضه اسلام) به عنوان ثانویه مورد ارزیابی قرار می گرفت، لیکن در دیدگاه فقهی امام خمینی - سلام الله علیه - از اهم واجبات و از عناوین اولیه، حتی مقدم بر سایر عناوین اولیه و مقدم بر تمام احکام اسلامی حتی نماز، روزه بوده و اصل و مبنای همه استنباطهای احکام فقهی، منظور گشته است لذا فرمودند: (حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز روزه و حج است. (۱) امام - سلام الله علیه - به مسأله حکومت و حفظ نظام امامت، اصالت ویژه ای بخشید و در همین راستا شورایی ویژه در نهاد قانونگذاری کشور به عنوان (مجمع تشخیص مصلحت نظام) در قانون اساسی پیش بینی کرد. (۲) امام راحل - سلام الله علیه - به فقه سنتی (۳) اهتمام داشت و درباره آن فرمودند: (این جانب معتقد به فقه سنتی و اجتهاد جواهری هستم). (۴) امام، دو عنصر (زمان و مکان) را در جهت نقش و اهمیت آن دو در استدلالهای فقهی وارد ساخت: و از این خاطر فرمودند (این جانب معتقدم که زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند). (۵) بر این اساس، تحولی شگرف در فهم و استنباط احکام الهی پدیدار گشت فی المثل مسائل سیاسی که در زمان صاحب جواهر، (۶) در حدود دویست مسأله بود: در پرتو این تحول به چهل هزار مسأله خواهد رسید (۷) و دخالت عناصر زمان و مکان بدین معنی است که در استنباط احکام الهی از راه اربعه معروف شرایط اجتماعی و تحولات و نیازمندیهای جامعه و نیز شرایط محیطی و موقعیتهای حساس را باید منظور داشت. (۱). صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۳. (۲). صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۶. و ج ۲۱، ص ۱۰۲. (۳). وصیتنامه امام، بند (ط). (۴). صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۸ و ج ۱۷، ص ۲۰۵. (۵). صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۸. و ج ۱۷، ص ۲۰۵. (۶). (جواهر) یکی از کتب معتبر و مشهور فقهی شیعه است. (۷). مجله حوزه، شماره ۳۷، ص ۱۱۷. سید محمد شفیعی مازندرانی - مبانی تربیتی عرفانی امام خمینی، فصل سوم

عشق به کمال مبدأ سعادت

عشق به کمال مبدأ سعادت یکی از فطرت‌هایی که جمیع سلسله ی بنی الانسان مخمر بر آن هستند و یک نفر در تمام عایله ی بشر پیدا نشود که برخلاف آن باشد، و هیچک از عادات و اخلاق و مذاهب و مسالک و غیر آن، آن را تغییر ندهد و در آن خلل وارد نیاورد، فطرت عشق به کمال است؛ که اگر در تمام دوره های زندگانی بشر قدم زنی و هر یک از افراد هر یک از طوایف و ملل را استنطاق کنی، این عشق و محبت را در خمیره ی او می یابی و قلب او را متوجه کمال می بینی. بلکه در تمام حرکات و سکانات و زحمات و جدیتهای طاقت فرسا، که هر یک از افراد این نوع در هر رشته ای واردند مغشول اند، عشق به کمال آنها را به آن واداشته؛ اگر چه در تشخیص کمال و آنکه کمال در چیست و محبوب و معشوق در کجاست، مردم کمال اختلاف را دارند. هر

یک معشوق خود را در چیزی یافته و گمان کرده و کعبه‌ی آمال خود را در چیزی توهم کرده و متوجه به آن شده، از دل و جان آن را خواهان است. اهل دنیا و زخارف آن، کمال را در دارایی آن گمان کردند و معشوق خود را در آن یافتند، از جان و دل در راه تحصیل آن خدمت عاشقانه کنند، و هر یک در هر رشته هستند و حب به هر چه دارند، چون آن را کمال دانند بدان متوجه اند. همین طور اهل علوم و صنایع هر یک... چیزی را کمال دانند و معشوق خود را آن پندارند. و اهل آخرت و ذکر و فکر، غیر آن را. بالجمله، تمام آنها متوجه به کمال اند، و چون آنرا در موجودی یا موهومی تشخیص دادند، با آن عشق‌بازی و محبتشان راجع به آنچه گمان کردند نیست؛ و معشوق آنها و کعبه‌ی آمال آنها آنچه را توهم کردند نمی باشد؛ زیرا هر کس به فطرت خود رجوع کند، می یابد که قلبش به هر چه متوجه است، اگر مرتبه‌ی بالاتری از آن بیابد فوراً قلب از اولی منصرف شود و به دیگری که کاملتر است متوجه گردد؛ و وقتی که به آن کاملتر رسید، به اکمل از آن متوجه گردد؛ بلکه آتش عشق و سوز و اشتیاق روز افزون گردد... مثلاً- اگر شما مایل به جمال زیبا و رخسار دلفریب هستید و چون آن را پیش دلبری سراغ دارید دل را به سوی کوی او روان کردید، اگر جملتر از آن را ببینید و بیابید که جملتر است، قهراً متوجه به آن شوید، و لاقبل هر دو را خواهان شوید؛ و باز آتش اشتیاق فرو نشیند و زبان حال و لسان فطرت شما آن است که «چیزیم نیست و ورنه خریدار هر ششم». (۱) بلکه خریدار هر جمیلی هستید. بلکه با احتمال هم اشتیاق پیدا کنید: اگر احتمال دهید که جمیلی دلفریبتر از اینها که دیدید و دارید در جای دیگر است، قلب شما سفر به آن بلد کند... وصف بهشت را اگر بشنوید و آن رخسارهای دلکش را- گرچه خدای نخواستہ معتقد به آن هم نباشید- با این وصف، فطرت شما گوید: ای کاش چنین بهشتی بود و چنین محبوب دلربایی نصیب ما می شد. و همین طور کسانی که کمال را در سلطنت و نفوذ قدرت و بسط ملک دانسته اند و اشتیاق به آن پیدا کرده اند، اگر چنانچه سلطنت یک مملکت را دارا شوند متوجه مملکت دیگر شوند؛ و اگر آن مملکت را در تحت نفوذ و سلطه در آورند، به بالاتر از آن متوجه شوند؛ و اگر یک قطری را بگیرند، به اقطار دیگر مایل گردند؛ بلکه آتش اشتیاق آنها روز افزون گردد؛ و اگر تمام روی زمین را در تحت سلطنت بیاورند و احتمال دهند در کرات دیگر بساط سلطنتی هست، قلب آنها متوجه شود که ای کاش مکن بود پرواز به سوی آن عوالم کنیم و آنها را در تحت سلطنت در آوریم. و بر این قیاس است حال اهل صناعات و علوم. و بالجمله، حال تمام سلسله‌ی بشر، در هر طریقه و رشته‌ی که داخل اند به هر مرتبه‌ی ای از آن که رسند، اشتیاق آنها به کاملتر از آن متعلق گردد و آتش شوق آنها فرونشیند و روز افزون گردد. پس این نور فطرت ما را هدایت کرد به اینکه تمام قلوب سلسله‌ی بشر، از قاره نشینان اقصی بلاد افریقا تا اهل ممالک متمدنه‌ی عالم، و از طبیعین و مادیین گرفته تا اهل ملل و نحل، بالفطره شطر قلوبشان متوجه به کمالی است که نقصی ندارد و عاشق جمال و کمالی هستند که عیب ندارد و علمی که جهل در او نباشد و قدرت و سلطنتی که هجرت همراه آن نباشد، حیاتی که موت نداشته باشد؛ و بالاخره کمال مطلق معشوق همه است. تمام موجودات و عایله‌ی بشری با زبان فصیح یکدل و یک جهت گویند ما عاشق کمال مطلق هستیم، ما حب به جمال و جلال مطلق داریم، ما طالب قدرت مطلقه و علم مطلق هستیم. آیا در جمیع سلسله‌ی موجودات در عالم... موجودی که کمال مطلق و جمال مطلق داشته باشد جز ذات مقدس، مبدأ عالم جلت عظمته سراغ دارید؟ و آیا جمیل علی الاطلاق که بی نقص باشد جز آن محبوب مطلق هست؟ ای سرگشتگان وادی حیرت و ای گمشدگان بیابان ضلالت، نه، بلکه ای پروانه‌های شمع جمال جمیل مطلق، و ای عاشقان محبوب بی عیب بی زوال، قدری به کتاب فطرت رجوع کنید و صحیفه‌ی کتاب ذات خود را ورق زنید، ببینید با قلم قدرت فطرت الهی در آن مرقوم است: و جهت وجهی للذی فطر السموات و الارض. (۲) آیا فطرت الله التي فطر الناس علیها، فطرت توجه به محبوب مطلق است؟ یا آن فطرت غیر متبدله - لا تبدیل لخلق الله- فطرت معرفت است؟ تا کی به خیالات باطله این عشق خداداد فطری و این ودیعه‌ی الهیه را صرف این و آن می کنید؟ اگر محبوب شما این جمالهای ناقص و این دکمالهای محدود بود، چرا به وصول به آنها آتش اشتیاق شما فرو نشست و شعله‌ی شوق شما افزون گردید؟ هان، از خواب غفلت برخیزید و مژده دهید و سرور کنید که محبوبی دارید که

زوال ندارد، معشوقی داردی که نقصی ندارد، مطلوبی دارید بی عیب، منظوری دارید که نور طعتش الله نور السموات والارض (۳) است؛ محبوبی دارید که سعه‌ی احاطه‌اش لو دلیم بحبل الی الارضین السفلی لهبطم علی الله (۴) است. شرح چهل حدیث؛ ص ۱۸۲ *** انسان به حسب فطرت... عاشق کمال تام مطلق است... ولی هر کسی به حسب حال و مقام خود تشخیص کمال را در چیزی دهد و قلب او متوجه آن گردد: اهل آخرت تشخیص کمال را در مقامات و درجات آخرت داده‌اند؛ دل‌بانشان متوجه آنهاست. و اهل الله در جمال حق کمال و در کمال او جمال را یافته... و اهل دنیا چون تشخیص داده‌اند که کمال در لذایذ دنیاست و جمال دنیا در چشم آنها زینت یافته، فطرتا متوجه آن شدند؛ ولیکن با همه وصف، چون توجه فطری و عشق ذاتی به کمال مطلق متعلق است... هرچه انسان از ملک و ملکوت دارا شود و هرچه کمالات نفسانی یا کنوز دنیایی یا سلطنت و ریاست پیدا کند، اشتیاقش روز افزون گردد و آتش عشقش افروخته گردد... منظور این است که انسان چون قلبا متوجه به کمال مطلق است، هرچه از زخارف دنیا را جمع آوری کند تعلق قلبش بیشتر می‌شود. و چون تشخیص داده که دنیا و زخارف آن کمال است، حرصش رو به ازدیاد گذارد و عشقش افزونتر شود و احتیاجش به دنیا بیشتر گردد و فقر و نیازمندی نصب عین او گردد. به عکس اهل آخرت، که توجه آنها از دنیا سلب شود؛ و هرچه توجه به عالم آخرت بیشتر شود، میل آنها و توجه قلبی آنها به این عالم کمتر گردد، تا از تمام دنیا بی نیاز شوند و غنی در قلب آنها ظاهر گردد و عالم دنیا و زخارف آن را ناچیز شمارند... معلوم است کسی که توجه قلبش به آخرت باشد، امور دنیا و کارهای صعب او در نظرش حقیر و سهل شود... و به هیچیک از سختی و خوشی آن اعتنا نکند، و احتیاجات او کم گردد و افتقارش به امور دنیا و به مردم آن کم شود؛ بلکه به جایی رسد که بی احتیاج شود. پس از عزیز، اکنون که مفاسد این علقه و محبت را متذکر شدی و دانستی که انسان را این محبت به هلاکت دچار می‌کند و ایمان انسان را از دست او می‌گیرد و دنیا و آخرت انسان را درهم و آشفته می‌کند، دامن همت به کمر زن و هر قدر توانی بستگی دل را از این دنیا کم کن و ریشه‌ی محبت را سست کن، و این زندگی چند روزه را ناچیز شمار و این نعمتهای مشوب و نقیمت و رنج و الم را حقیر دان، و از خدای تعالی توفیق بخواه که تو را کمک کند و از این رنج و محنت خلاصی دهد و دل تو را مأنوس به دار کرامت خود کند. شرح چهل حدیث؛ ص ۱۲۷ *** کمال مطلق آرزوی انسان است. فطرت انسان فطرت الله الی فطر الناس علیها. (۵) این فطرت توحید است. فطرت کمال مطلق است. تا آنجا نرسید، هی می‌خواهید. دنبال یک گمشده‌ای شما هستید. عوضی می‌گیرید آن گمشده را. ماها همه عوضی می‌گیریم. هر کس خیال می‌کند اینکه آن چیزی که دیگری دارد کاش مال من بود، وقتی پیش دیگری می‌روی، می‌گویند آن چیزی که آن دارد کاش پیش من بود، وقتی پیش دیگری می‌روی، می‌گویند آن چیزی که آن دارد کاش پیش من بود. هر دوشان هم برسند به آن مطلب، می‌بینند نه این آن نبود. دنبال چیزی شما هستید که آن کمال مطلق است؛ یعنی در فطرتشان خداست. و این اثبات می‌کند که یک همچو کمال مطلق تحقق دارد. عشق فعلی محال است بی عاشق فعلی، بی معشوق فعلی. این از ادله‌ی محکم ثبوت کمال مطلق است. پس، این قدر دنبال این ورق و آن ورق و این جبهه و آن جبهه و این طف و آن طرف نگردید. زحمت ندهید خودتان را، شما سیر نخواهید شد. دنبال چیزی بروید که شمارا شاداب کند؛ مطمئن کند نفس شما را. هرچه زیادتر دستتان بیاید تزلزل زیادتر می‌شود. انسان فطرتش این طوری است. چون کمال مطلق را می‌خواهد، عوضی گرفته است. وقتی که اینجا را گرفت، می‌بینند این نیست؛ یک چیز زیادتری من می‌خواهم. رئیس جمهور آمریکا دیگر قانع نیست به اینکه یک کشور، دو تا کشور، ده کشور، مال او باشد. شما قانعید که یک اداره‌ی دیگری را دستتان بدهند، چون حالا نمی‌دانید. اما اگر هر یک از شما را به جای رئیس جمهور آمریکا بگذارند، یا شوروی بگذارند، همان آشوبی که زیادتر الان در دل آنها هست و در دل شما شعله‌اش کمتر است همان آشوب در قلب شما زیادتر می‌شود. و اگر همه‌ی دنیا را به شما بدهند، آشوب زیادتر خواهد شد؛ تزلزل زیاد می‌شود. صحیفه‌ی امام؛ ج ۱۴، ص ۳۴. *** در فطرت و خلقت، انسان امکان ندارد به غیر کمال مطلق توجه کند و دل ببندد، همه‌ی جانها و دلها به سوی اویند و جز او نجویند و نخواهند جست و ثناخوان اویند و ثنای دیگری

نتوانند کرد، ثنای هر چیز ثنای اوست، گرچه ثناگو تا در حجاب است گمان کند ثنای دیگری می گوید، در تحلیل عقلی که خود حجابی است نیز چنین باشد. آنکه کمال - هرچه باشد - می طلبد عشق به کمال مطلق دارد نه کمال ناقص. هر کمال ناقص محدود به عدم است و فطرت از عدم تنفر دارد. طالب علم، طلب علم مطلق می کند و عشق به علم مطلق دارد و همچنین طالب قدرت و طالب هر کمال. به فطرت، انسان عاشق کمال مطلق است و در کمالهای ناقص آنچه می خواهد کمال آن است نه نقص، که فطرت از آن منزجر است، و حجابهای ظلمانی و نورانی است که انسان را به اشتباه می اندازد. شاعران و مدیحه سرایان گمان می کنند مدح فلان امیر قدرتمند یا فلان فقیه دانشمند را می کنند، آنان مدح و ثنای قدرت و علم را می کنند نه به طور محدود، گرچه گمان کنند محدود است. و این فطرت امکان تبدیل و تغییر ندارد لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم. (۶) صحیفه ی امام؛ ج ۱۸، ص ۴۴۴. *** فطرت توحید که تمام انسانها بلکه تمام موجودات بر آن مفطورند و آنچه توجه به آن شود و دنبال آن هر کس رود چه در علوم و فضائل و فواضل و چه در معارف و امثال آنها و چه در شهوات و هواهای نفسانی و چه در توجه به هر چیز و هر کس از قبیل بتهای معابد و محبوبهای دنیوی و اخروی ظاهری و خیال و معنوی و صوری، چون حب به زن و فرزند و قبیله و سران دنیوی چون شاهان و امیران و سپهبدان یا اخروی چون علما و دانشمندان و عارفان و اولیا و انبیا - علیهم السلام - همه و همه عین توجه به واحد کامل مطلق است؛ حرکتی واقع نشود جز برای او و وصول به او؛ و قدمی برداشته نشود جز به سوی آن کمال مطلق. صحیفه ی امام؛ ج ۲۰، ص ۴۳۹. *** اگر این حجابها (ی) ظلمانی، بلکه نورانی از رخسار شریف فطرت برداشته شود، و فطرت الله به همان طور که به ید قدرت الهی تخمیر شده مخلی به روحانیت خود باشد، آن وقت عشق به کمال مطلق بی حجاب و اشتباه در او هویدا شود، و محبوبهای مجازی و بتهای خانه ی دل را در هم شکند، و خودی و خودخواهی و هرچه هست زیر پا نهد، و دستاویز دلبری شود که تمام دلها - خواهی نخواهی - به آن متوجه است و تمام فطرتها - دانسته یا ندانسته - طلبکار اویند. و صاحب چنین فطرت، هرچه از او صادر شود، در راه حق و حقیقت است، و همه راه وصول به خیر مطلق و جمال جمیل مطلق است، و خود ای فطرت مبدأ و منشأ خیرات و سعادت است. شرح حدیث جنود عقل و جهل؛ ص ۸۲ پی نوشت: ۱ - مصرع دوم از این بیت حافظ است: شهرست پر کرشمه و خوبان ز شش جهت چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم ۲ - «روی خود را به سوی آنکه آسمانها و زمین را افرید گردانیدم.» (انعام، ۷۹) ۳ - «خداوند نور آسمانها و زمین است.» (نور، ۳۶) ۴ - «اگر با ریسمانی به ژرفنای زمین فرو فرستاده شوید، بر خداوند فرود آید.» علم الیقین؛ ج ۱، ص ۵۴، مقصد اول، باب ۳، فصل ۵. ۵ - «فطرت الهی که خداوند بر اساس آن مردم را خلق کرده است.» (روم، ۳۰) ۶ - «در آفرینش خدا تغییری نیست و این است آیین استوار حق.» (روم، ۳۰) /س

امر ونهی زبانی از منظر امام راحل

امر ونهی زبانی از منظر امام راحل مخالفان جمهوری اسلامی و ما و شما در داخل و خارج، دو قطب ابر قدرت جهانخوار و جوانان به صید کشیده شده ی آنان، است دشمنهای بزرگ اسلام و مسلمانان با صید های خودشان و بازیخوردگان مکتبشان شما را در خارج، و کشور شما را در داخل مورد هجوم تبلیغاتی وسیع و تسحیلاتی قرار داده و می دهند. ما در ایجا و شما در خارج باید کوشش کنیم و جوانان گول خوره ی خود را از دام صیادان شیاد رهایی بخشیم. این نوجوانان بی خبر از دامهای گسترده ی بازیگران و سیاستبازان، آنچنان چشم و گوش بسته تسلیم آنها شده اند که تمام دروغها و تهمتهای آنان را به مقامات جمهوری اسلامی و به پاسداران انقلاب و به مسلمانان جانباز در راه اسلام و کشور، بی چون و چرا پذیرفته و خود را در راه سران دغلكار خود که با تباهی آنان برای خود و مطامع غیر انسانی خود بهره می گیرند، فدا می کنند و چشم و گوش بسته، خود ملت دلاور و شجاع را در راه سران از خدا بی خبر و در نتیجه برای آمریکای جنایتکار نثار می کنند. شما جوانان عزیز و هوشیار با دوستان داخل کشور خود دست به دست هم می دهید و این نوباوران بی خبر را ارشاد و از دام صیادان شیاد برهانید. و از وظایف دینی و ملی ما و

شماست که تبلیغات بوقهای آمریکایی و صهیونیستی را که با پخش دروغ و افترا می خواهند جمهوری اسلامی را لکه دار کرده و به انزوا بکشند خنثی کنیم و از جنایات شایعه سازان تا حد ممکن پرده برداریم و به ملت محروم خود که جرمی جز گرایش به اسلام و اراده ی استقلال و آزادی ندارند، با تمام توان کمک کنیم. صحیفه امام؛ ج ۱۵، ص ۳۴۷ لازم است متعهدان و بیداران و دلسوزان برای غربت اسلام و مهجوریت این بعد در اسلام، بویژه حج که این بعد در آن ظاهرتر و مؤثرتر است، با قلم و بیان و گفتار و نوشتار به کوشش بر خیزید؛ خصوصاً در ایام و مراسم حج، که از پس مراسم عظیم انسانها می توانند در شهر و دیار خود با توجه به این بُعد عظیم مسلمانان و مظلومان جهان از تحت فشارهای روز افزون ستمگران مدعی حمایت از صلح به حرکت وا دارند. صحیفه امام؛ ج ۱۹، ص ۲۳ امروز که نسیم بیداری در سراسر جهان وزیدن گرفته و توطئه های فریباگر ستمگران تا حدودی فاش شده است، وقت آن است که دلسوخته گان واقعی مظلومان از هر قوم قبیله و در هر مرز و بوم با قلم و بیان اندیشه و فکر از جنایات ستمگران در طول تاریخ آنان پرده بردارند و پرده های تجاوز آنان به ساکنین این سیاره ارائه دهند. و علما و دانشمندان سراسر جهان بویژه علما و متفکران اسلام بزرگ یکدل و یک جهت در راه نجات بشریت از تحت سلطه ظالمانه ی این اقلیت حيله باز و توطئه گر که با دسیسه ها و جنجالها سلطه ی ظالمانه ی خود را بر جهانیان گسترده اند، بپا خیزند و با بیان قلم و عمل خود خوف و هراس کاذب را که بر مظلومان سایه افکنده است بزایند؛... و بر سر چشمه ی تروریزم که از کاخ سفید می جوشد بشورند. صحیفه امام؛ ج ۱۹، ص ۱۴۸ /س

حضرت علی (ع) در بیانات امام خمینی (ره)

حضرت علی (ع) در بیانات امام خمینی (ره) جلوه ای از مبارزه امام علی (علیه السلام) با طاغوت ها احتیاج دارد اسلام به اینکه فدا بدهیم برای این اسلام. از صدر اسلام تا حالا چه نفوس طیبه ای فدایی شدند. حضرت امیر که جنگ کرد و در صفین هجده ماه با معاویه جنگ کرد و چه قدرها بیشتر از ده هزار نفر کشته دادند و کشتند خیلی بیشتر. معاویه یک مردی بود که می گفت که من مسلمانم و من خلیفه پیغمبر باید باشم و نماز جماعت می خواند و امام جمعه بود و همه این کارها را او انجام می داد همه این ظواهر را انجام می داد؛ معاویه ظواهر را خوب حفظ می کرد مثل یزید نبود که ظواهرش هم ناجور بود ظواهر را حفظ می کرد و اظهار اسلام هم می کرد. خوب چه شد که حضرت امیر به جنگ او پا شد برای اینکه یک ظالم بود که مردم را استثمار کرده بود؛ رفته بود شام را گرفته بود مقابل حکومت اسلام و مردم را داشت به ظلم و به تعدی و ادار می کرد؛ چپاول می کرد مال مردم را بیت المال را. حضرت امیر تکلیف داشت به اینکه با او جنگ بکند چه شکست بخورد چه شکست بدهد. حضرت امیر دیگر مبالغت این را نداشت که حالا من که می روم لعل شکست بخورم. وقتی دید که می تواند حالا مقابل او بایستد لشکر کشید و جنگ شد و بالاخره هم حضرت امیر - در اینجا باید گفت - شکست خورد. سیدالشهدا - سلام الله علیه - وقتی می بیند که یک حاکم ظالمی جائری در بین مردم دارد حکومت می کند تصریح می کند حضرت که اگر کسی ببیند که یک حاکم جائری در بین مردم حکومت می کند ظلم دارد به مردم می کند باید مقابلش بایستد و جلوگیری کند هر قدر که می تواند؛ با چند نفر با چندین نفر که در مقابل آن لشکر و بساط هیچ نبود. لکن تکلیف اینطور می دانست که باید قیام بکند و خودش را بدهد تا اینکه این ملت را اصلاح کند تا اینکه این علم یزید را بخواباند و همین طور هم کرد و تمام شد. خودش را داد و خون پسرهایش را داد و اولادش را داد و همه چیزهای خودش را داد در راه برای اسلام. مگر خون ما رنگین تر از خون سیدالشهداست ما چرا بترسیم از اینکه خون بدهیم یا از اینکه جان می دهیم آنها هم در... سلطان جائری که می گفت: مسلمانم مسلمانی یزید هم مثل مسلمانی شاه بود؛ اگر بهتر نبود بدتر نبود لکن چون با ملت آنطور می کرد و مردی بود متعدی و ظالم و ملت رامی خواست زیر بار اطاعت خودش بی جهت ببرد سیدالشهدا لازم می بیند که سلطان جائر را سراغش برود ولو اینکه جان بدهد. همین است سیره انبیا؛ همین بوده است که

اگر چنانچه یک سلطانی جائز بر مردم حکومت می‌خواهد بکند بایستید در مقابلش و به هر چه به هر جا می‌خواهد منتهی بشود باید برویم سراغش و نهی از منکرش و امر به معروفش کنیم و بکشیم او را پایین از این تخت باطل. پس ما مبالا-تی نداریم در اینکه کشته می‌دهیم کشته بدهیم؛ البته باید هم بدهیم. آزادی و استقلال فداکاری لازم دارد. ما می‌خواهیم یک ملت را آزاد کنیم ما می‌خواهیم یک امت را آزاد کنیم ما می‌خواهیم یک امت را مستقل کنیم ما می‌خواهیم از زیر بار آمریکا و انگلستان و روسیه بیرون برویم البته فداکاری می‌خواهد جوان دادن می‌خواهد حبس می‌خواهد ده سال حبس می‌خواهد. لازم است این امور. همه چیز لازم دارد و ما اصلاً در این معنی ناراحت نیستیم که داریم حبس می‌رویم جوانهای ما دارند از بین می‌روند؛ برای اینکه در مقابل (نا) حق است برای خداست. وقتی یک امری برای خدا شد و مقابل ظلم شد ما چه غمی داریم. اصلاً این غمی ندارد که ما برای خدا داریم کار می‌کنیم و جوانهای ما برای خدا دارند فداکاری می‌کنند؛ هیچ ابداً از این هراسی به دلان راه ندهید. وسوسه‌های شیاطین که خوب ما چه کنیم چه می‌شود یا از این حرفهایی که شیاطین القا می‌کنند و بعضی شیاطین هم می‌گویند به ماها و به شما؛ هیچ ابداً. خودتان محکم بایستید و هیچ هراس به دلان راه ندهید که شما پیروزید ان شاءالله. چه کشته بشویم و چه بکشیم حق با ماست. ما اگر کشته هم بشویم در راه حق کشته شدیم و پیروزی است و اگر بکشیم هم در راه حق است و پیروزی است. (۱) شمه‌ای از حکومت عدل علی (علیه السلام) یک قصه هم مال حضرت امیر - سلام الله علیه - است. قاضی‌ای که خود حضرت امیر نصب کرده بود به قضاوت؛ قاضی دادگستری اش بود یک شخصی رفت یک شخص یهودی رفت ادعا کرد به حضرت امیر سر یک زرهی؛ و قاضی طلب کرد حضرت امیر را. حضرت امیر رفتند با یهودی نشستند دوتایی آنجا. حتی (درباره) آدابش هم حضرت به او می‌گفت که تو به من زیاد احترام نکن فرق نداریم ما با هم. نشستند با هم محاکمه کردند؛ قاضی حضرت امیر را محکوم کرد که باید بدهی این را؛ شما در تمام حکومت‌های دنیا (حضرت امام بوده آن وقت آن وقت خلیفه بود سلطان بود قاضی‌ای که خودش نصب کرده بود خواست او را که بیا به محکمه قضا؛ رفتند. یهودی بود آن شخص غ طرفش؛ با هم نشستند در محضر قاضی. قاضی بر خلاف حضرت امیر رای داد؛ محکوم کرد حضرت امیر را) شما در تمام این حکومت‌های دیپلماسی حکومت‌های عرض می‌کنم دموکراسی پیدا بکنید یک حکومت اینطوری؛ آن وقت بگویید که دیکتاتوری است. بله شما خیال کردید که حکومت اسلام این حکومتی است که در حجاز هست! حکومت حجاز به اسلام مربوط نیست. اینها هم یک دیکتاتورهای هستند که با صورت می‌خواهند بگویند اسلام. یا آنی که حالا در پاکستان - این نظامی - آمده سرش نمی‌شود اسلام چیست (۲). گوشه‌هایی از زندگی علی (علیه السلام) آن هم حضرت امیر با سلطنت - جسارت است که من سلطنت به ایشان بگویم - با خلافت چندین مملکتی که ایران یکی از آنها این یک همچو دامنه‌ای آن وقت داشته سلطنت (حجاز یکی از آنها نمی‌دانم عراق یکی از آنها اردن یکی از آنها مصر یکی از آنها (بوده ایشان با این دامنه سلطنت زندگی خودش را ببینیم که آیا این غمخوار ملت است یا اینهایی که اینها می‌گویند مقایسه بکنید و زندگی شان را در تاریخ ببینید. آنی که نقل می‌کنند یک پوستی ایشان داشته است یک پوست گوسفندی داشته شبها خودش و عیالش رویش می‌خوابیده‌اند؛ روز هم این را می‌گذاشتند آنجا برای شترشان علف می‌ریختند. این زندگی حضرت امیر! در عمرش شاید یک را - به حسب نقل - مهر می‌کرده آنجایی که توی (صندوقچه) دفعه یک نان سیری نخورده باشد. آن وضع خوراک حضرت امیر که در آن جو بوده است مهر می‌کرده است که مبادا اینها باز کنند و یک چیز دیگر توی آن بریزند یک چربی یک چیزی که این مثلاً - به) نان (آن داخل این بکند مهر می‌کرده) خورشتی (واسطه ترحمی که فرزندانش می‌خواستند به پدر بکنند و زینب مثلاً می‌خواست به پدر بکند که دست نخورده باشد؛ این خوراک حضرت امیر - سلام الله علیه - بود. آن شبی که شب فوت ایشان ضربت خوردن ایشان هست آن شب مهمان ام کلثوم می‌گویند (۲) بوده است؛ وقتی که برایش غذا می‌آوردند ایشان غذا برای افطارش می‌آورد می‌بیند که نمک آورده و شیر؛ می‌گوید تو چه وقت دیدی من دو تا خورش داشته باشم یکی اش را بردار. می‌گویند که رفته است نمک را بردارد؛ گفته است:

به جان من شیر را بردار. با نمک دو لقمه دست برد و خورد. این حکومت ماست حکومت اسلام است حاکم اسلام است؛ آن هم حاکم کمونیست و مارکسیسم و اینها (۳) در آرزوی ایجاد حکومت عدل علی (علیه السلام) شما خبرنگارها در این مدتها ملاحظه کردید که ملت ما از مرکز تا هر جا که چشم انداز باشد شهرستانهای بزرگ و کوچک دهکده ها قرا قصبات همه با هم یک فکر و یک نظر و با اراده مصمم از ما می خواهند که رژیم سلطنتی که یک رژیم پوسیده غیر عقلایی است غیر عقلی است و رژیم سلطنت محمدرضاخان همه مردم گفتند که اینها باید سراغ کارشان بروند؛ و همه مردم یکدل و یک جهت جمهوری اسلامی را می خواهند. ملت ما مسلم است علاقه مند به اسلام است عدل اسلامی را دیده است؛ تاریخ ما از حکومتهایی که در صدر اسلام بوده است خبر به ما داده است که وضع حکومتها چه بوده است وضع حاکم چه بوده است. حضرت امیرالمومنین علی ابن ابیطالب که حاکم بر یک یک ممالک بزرگ از عربستان سعودی گرفته تا مصر ایران عراق و سوریه و سایر جاها را داشته است همین بوده است (صحنه بزرگ آن) (او دعوی کرده است و ادعا کرده است چیزی را قاضی) علیه (قاضی ای که خودش قرار داده برای قضا وقتی که یک نفر یهودی را خواسته و او هم آمده است در محضر قاضی و با یهودی در عرض هم نشسته اند و دادخواهی شده است و قاضی حکم) حضرت تسلیم بوده است. یک همچو وضع حکومتی) آن حضرت (برخلاف حضرت امیر - سلام الله علیه - یعنی حکومت وقت کرده است و در بشر معلوم نیست تحقق پیدا کرده باشد. و ما آرزوی یک همچو حکومتی داریم. یک حکومت عادل که نسبت به افراد رعیت علاقه مند باشد؛ عقیده اش این باشد که باید من نان خشک بخورم که مبادا یک نفر در مملکت من زندگی اش پست باشد گرسنگی بخورد. ما می خواهیم یک همچو حکومت عدلی ایجاد کنیم... (۴) سیره حکومتی امام علی (علیه السلام) اگر فرض کنید یک نفر مثل حضرت امیر - سلام الله علیه - حکومت داشته باشد در یک مملکتی سیره او را وقتی که اهل این مملکت ببینند که زندگی خودش چی هست چه جور اعاشه می کند با دار و دسته خودش چه جور رفتار می کند اولاد خودش چه جور هستند زندگی اولاد خودش چه جور هستند اصحاب خودش چطور هستند قوم و خویشهای خودش چطور هستند بستگان نزدیکان خودش چطور هستند وقتی توده مردم نگاه کردند که رئیس مملکتشان وضع خوراک و پوشاکش از خود آنها کمتر است وقتی که می آید نماز جمعه می خواهد بخواند چون یک پیراهن دارد شسته و تر پوشیده است به حسب تاریخ بالای منبر وقتی خطبه می خواند دامنش را اینطور می کند که خشک بشود یک پیراهن دارد وقتی که دو تا پیراهن کرباس می خرد خوبش را می دهد به قبر به حسب تاریخ و بدش را خودش تنش می کند وقتی آستینش بلند است آستینش را از اینجا پاره می کند دیگر لب آستین باید چه بشود و چه بشود ندارد وقتی مردم دیدند یک همچو موجودی... بر سرتاسر کشورهای زیاد در مقابل کشور ایران حکومت دارد یعنی ایران جز حکومت او مصر جز حکومت او حجاز جز حکومت او عراق جز حکومت او یمن و امثال ذلک همه جز حکومت اوست ولی وقتی که زندگی اش را می بینند می گویند ببینید یک همچو زندگی می کند یک همچو موجودی که آن سعه مملکتش هست خودش وقتی یک قاضی را تعیین کرده است به حسب تاریخ وقتی که دعوا مابین خودش و یک نفر یهودی واقع می شود قاضی احضار می کند نمی گوید من حاکم ام حاکم یک همچو جایی تو هم نوکر منی قاضی من هستی منصوب از قبل من هستی این را نمی گوید می آید می نشیند مقابل قاضی وقتی قاضی می گوید که یا ابالحسن می گوید این حرف را زن نسبت به من با او فرق نگذار تو قاضی هستی نباید فرق بکند وقتی هم حکم بر ضدش می دهد قبول می کند. اسلام این را می خواهد ما که فریاد می زنیم که حکومت اسلامی و (اصلاح می شود) وقتی مملکت یک همچو موجودی راسش باشد جمهوری اسلامی البته ما نمی توانیم یک همچو موجودی پیدا کنیم خودش هم فرمود که شما قدرت بر این ندارید لکن اعانت کنید مرا به تقوی اعانت کنید مرا به سداد و درستکاری... (۵) پی نوشتها: ۱ - صحیفه امام - ج ۴ - صفحه ۱۵۱ و ۱۵۲ - صحیفه امام - ج ۴ - صفحه ۱۹۸ - صحیفه امام - ج ۴ - صفحه ۲۲۱ - صحیفه امام - ج ۶ - صفحه ۵۷ - صحیفه امام - ج ۷ - صفحه ۲۵۸ - منبع: روزنامه جمهوری اسلامی / خ

علماء در کلام امام خمینی (ره)

علماء در کلام امام خمینی (ره) نویسنده: مهدی رحیمی فلسفه وجودی تشکیل نهاد روحانیت، پیروی از حرکت انبیاء و نجات انسانها از گرداب ضلالت و گمراهی بوده است، از این رو؛ روحانیت تشیع در طی قرون متمادی، با مجاهدت و تلاش خستگی‌ناپذیر سعی در ترویج معارف دین و پاسداری از حریم آن نمودهاوند. عالمان دین در عصر غیبت، پرچم هدایت به دست گرفته و سکاندار کشتی نجات و رستگاری شده‌اند. این طلایهداران عرصه علم و دانش، با ترویج حقایق اسلام ناب محمدی و ژرفنگری در فقه آل محمد - صلی الله علیه و آله - و معارف دین از مرزهای ایدئولوژیکی و جغرافیایی دنیای اسلام پاسداری نموده و فریادرسی دلسوز برای مظلومان و مستضعفان در سراسر گیتی بودهاوند. در این گفتار کوتاه روحانیت را در آئینه رهنمودهای حضرت امام خمینی (ره) احیاء کننده اسلام ناب محمدی - صلی الله علیه و آله - در عصر حاضر، باز میشناسیم. اینها (روحانیون) مظهر اسلامند، اینها مبین قرآند، اینها مظهر نبی اکرمند، مردم اینها را اینجور شناختهاوند، مردم علاقه دارند به دین خودشان. علاقه دارند به اسلام خودشان، آن علاقهای که به اسلام دارند، علاقهای که به علمای اسلامی دارند. (۱) (۳/۱۰/۵۷). - شما نشانه خدا هستید، نشانه اسلام ان شاء الله خواهید بود کسی که نشانه خدا و نشانه اسلام است باید همه حرکاتش، همه سکنااتش، همه اعمالش، همه گفتار و کردارش الهی باشد، روی موازین الهی باشد. مردم به روحانیون نظر دارند، توجه دارند، توجه به پیغمبر اکرم که اینها نمایندگان پیغمبر اکرم و امام زمان (عج) هستند. (۲) (۲/۴/۵۸). - اسلام بدون روحانیت مثل کشور بدون طیب است. (۳) (۱۴/۱۲/۵۹). - آخوند یعنی اسلام، روحانین با اسلام در هم مدغمند. (۴) (۳/۳/۵۸). - اگر فقهای اسلام از صدر اسلام تا حالا نبودند الآن ما از اسلام هیچ نمیدانستیم. این فقهاء بودند که اسلام را به ما شناساندند و فقه اسلام را تدریس کردند و نوشتند و زحمت کشیدند و به ما تحویل دادند و ما باید این جهت را حفظ کنیم. (۵) (۱۸/۶/۶۰). - اسلام با این سد بزرگ روحانیت تا حالا محفوظ مانده و اگر خدای نخواست این سد شکسته بشود، اسلام شکسته میشود، از این جهت وظیفه بسیار بزرگ است، وظیفه بسیار بزرگی به عهده ماست. (۶) (۱۶/۶/۵۸). - روحانیون در طول تاریخ مقدم بر دیگران در فعالیت بودند و قلمهای فاسد این فعالیت روحانیون را سرپوش کرده است که هیچ، شاید گاهی هم برخلاف جلوه داده است. از بعد از هجرت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - و در طول زمان غیبت امام (زمان) (عج) تا حالا - آن که حفظ کرده است اسلام را و حفظ کرده است ملت اسلامی را، این طبقه روحانیون بودهاوند. (۷) (۱۶/۶/۵۸). - در هر نهضت و انقلاب الهی و مردمی علمای اسلام اولین کسانی بودهاوند که بر تارک جبینشان خون و شهادت نقش بسته است. کدام انقلاب مردمی - اسلامی را سراغ کنیم که در آن حوزه و روحانیت پیش کسوت شهادت نبودهاوند و بر بالای دار نرفتهاوند و اجساد مطهرشان بر سنگفرشهای حوادث خونین به شهادت نایستاده است؟ (۸) (۳/۱۲/۶۷). - سلام بر حماسه‌سازان همیشه جاوید روحانیت که رساله علمیه و عملیه خود را به دم شهادت و مرکب خون نوشتهاوند و بر منبر هدایت و عظ و خطابه ناس از شمع حیاتشان گوهر شب چراغ ساختهاوند. افتخار و آفرین بر شهدای حوزه و روحانیت که در هنگامه نبرد رشته تعلقات درس و بحث و مدرسه را بریدند و عقال تمینات دنیا را از پای حقیقت علم برگرفتند و سبکبالان به میهمانی عرشیان رفتند و در مجمع ملکوتیان شعر حضور سرودهاوند. سلام بر آنان که تا کشف حقیقت تفقه به پیش تاختند و برای قوم و ملت خود منذران صادقی شدند که بند بند حدیث صداقتشان را قطرات خون و قطعات پاره پاره پیکرشان گواهی کرده است و حقا از روحانیت راستین اسلام و تشیع جز این انتظاری نمی‌رود که در دعوت به حق و راه خونین مبارزه مردم، خود اولین قربانیها را بدهد و مهر ختام دفترش شهادت باشد. (۹) (۳/۱۲/۶۷). - روحانیون مبارز و متعهد به اسلام در طول تاریخ و در سختترین شرایط همواره با دلی پر از امید و قلبی سرشار از عشق و محبت به تعلیم و تربیت و هدایت نسلها همت گماشتهاوند. (۱۰) (۲۹/۴/۶۷). - کسی که تاریخ را دیده است، میبیند که روحانیون هم همیشه در هر عصری، آنکه قیام کرده بر ضد طاغوت روحانیون بودند. در زمان مشروطه

روحانیون قیام کردند. زمان تحریم تنباکو روحانیون قیام کردند، در این زمان هم که شما مشاهده میکنید که قشر روحانی قیام کرد و هم خون داد، هم حبس رفت هم زجر کشید هم تبعید کشید هم این کارها را کشید هم قیام کرد. (۱۱) (۲۷/۱۱/۵۷). - من از آقایان علماء و افاضل باید تشکر کنم، پیروزی ملت اولاً مرهون اقدامات علما و سایر طبقات ثانیاً بوده است. (۱۲) (۱۴/۱۱/۵۷). - صدها سال است که روحانیت اسلام تکیه‌گاه محرومان بوده است همیشه مستضعفان از کوثر زلال معرفت فقهای بزرگوار سیراب شده‌اند. از مجاهدات علمی و فرهنگی آنان که به حق از جهاتی افضل از دماء شهیدان است که بگذریم، آنان در هر عصری از اعصار برای دفاع از مقدسات دینی و میهنی خود مرارتها و تلخیها متحمل شده‌اند... (۱۳) (۳/۱۲/۶۷). - من از همه اقشار ملت متواضعانه تشکر میکنم. من در خدمت شما هستم. روحانیت در خدمت اسلام و در خدمت ملت است. (۱۴) (۱/۲/۵۸). - جای بسی سپاس و امتنان است که ملت رشید و دلاور ایران قدر خادمان واقعی خود را میشناسد و فلسفه عشق و ارادت خود را به این نهاد مقدس در یک کلمه خلاصه میکند. علماء و روحانیون متعهد اسلام هرگز به آرمان و اصالت و عقیده و هدف اسلامی ملت خیانت نکرده و نمیکند. (۱۵) (۲۹/۴/۶۷). - روحانیت متعهد به خون سرمایه‌داران زالو صفت تشنه است و هرگز با آنان سر آشتی نداشته و نخواهد داشت. آنها با زهد و تقوا و ریاضت درس خوانده‌اند و پس از کسب مقامات علمی و معنوی نیز به همان شیوه زاهدانه و با فقر و تهیدستی و عدم تعلق به تجملات دنیا زندگی کرده‌اند و هرگز زیر بار منت و ذلت نرفته‌اند. (۱۶) (۳/۱۲/۶۷). - در ترویج روحانیت و فقاقت نه زور سرنیزه بوده است، نه سرمایه پول پرستان و ثروتمندان بلکه هنر و صداقت و تعهد خود آنان بوده است که مردم آنان را برگزیده‌اند... به هر حال خصوصیات بزرگی چون قناعت و شجاعت و صبر و زهد و طلب علم و عدم وابستگی به قدرتها و مهمتر از همه احساس مسئولیت در برابر توده‌ها، روحانیت را زنده و پایدار و محبوب ساخته است و چه عزتی بالاتر از این که روحانیت با کمی امکانات، تفکر اسلام ناب را بر سرزمین افکار و اندیشه مسلمانان جاری ساخته است و نهال مقدس فقاقت در گلستان حیات و معنویت هزاران محقق به شکوفه نشسته است. (۱۷) (۳/۱۲/۶۷). - آقایان علمای اعلام مسئولیتشان زیاد است چنانچه شغلشان از همه شغلها شریفتر است. شغل، شغل انبیا است و مسئولیت، مسئولیت انبیا، و همه و همه مسئول هستیم. (۱۸) (۱۲/۴/۵۸). - حفظ این حوزه‌ها، حوزه‌های فقاقت، حفظ این حوزه‌های علمی به همان معنایی که سابق بود باید بماند. جدیت بکنید در اینکه تحصیل کنید و محصل زیاد بکنید، ملا زیاد کنید، خیال نکنید که حالا ما دیگر احتیاجی نداریم، ما تا آخر احتیاج به علماء داریم. اسلام تا آخر احتیاج دارد به این علماء، اگر نباشند اسلام از بین میرود. (۱۹) (۴/۱۱/۶۰). - لازم است درس بخوانید فقیه شوید، جدیت در فقاقت کنید نگذارید این حوزه‌ها از فقاقت بیفتد، تا فقیه نشوید نمیتوانید به اسلام خدمت کنید. (۲۰). - بر اهل علم خیلی لازم است که این مقامات را حفظ کنند و خود را کاملاً از این مفاسد پاک کنند، تا هم اصلاح آنها شود و هم اصلاح جامعه را کرده، و عظم آنها مؤثر گردد و پند آنها در قلوب موقعیت پیدا کند. فساد عالم موجب فساد امت میشود. (۲۱). - در طبقه روحانیون که آنها پاسدار اسلام و احکام اسلام هستند اگر خدای نکرده یک ملبوس به لباس روحانیون یک کار خلاف بکنند این فرق دارد با اشخاص عادی، برای اینکه اینها پاسدار اسلام هستند، ملبوس به لباس روحانیت هستند. (۲۲) (۵۸/۴/۴). - من به همه روحانیین سراسر کشور اعلام خطر میکنم، من به همه ملت اعلام خطر میکنم، به روحانیون اعلام خطر میکنم که اگر چنانچه خدای نخواسته در بین شما کسی است که برخلاف موازین اسلام عمل میکند او را نهی کنید و اگر نپذیرفت از جرگه روحانیت اخراج کنید اگر نکنید این کار را، خدای نخواسته صورت روحانیت که عزت اسلام است این را مشوه میکنند و با مشوه کردن صورت روحانیت اسلام به انزوا خواهد کشید. (۲۳) (۱۴/۱۲/۵۹). - بزرگترین فرق روحانیت و علمای متعهد اسلام با روحانی نماها در همین است که علمای مبارز اسلام همیشه هدف تیرهای زهر آگین جهانخواران بوده‌اند و اولین تیرهای حادثه، قلب آنان را نشانه رفته است. ولی روحانی نماها در کنف حمایت زرپرستان دنیا طلب، مروج باطل یا ثناگوی ظلمه و مؤید آنان بوده‌اند. (۲۴) (۱۴/۶/۶۷). - روحانیت اصیل در تنهایی و اسارت خون میگریست که چگونه امریکا و نوکرش پهلوی میخوانند ریشه دیانت و اسلام را برکنند و عدهای روحانی

مقدس نمای ناآگاه یا بازی خورده که چهره‌شان بعد از پیروزی روشن گشت مسیر این خیانت بزرگ را هموار مینمودند. آنقدر که اسلام از این مقدسین روحانی نما ضربه خورده است از هیچ قشر دیگر نخورده است... طلاب جوان باید بدانند که پرونده تفکر این گروه همچنان باز است و شیوه مقدس مآبی و دین فروشی عوض شده است. (۲۵) (۳/۱۲/۶۷). - به زعم بعضی افراد، روحانیت زمانی قابل احترام و تکریم بود که حماقت از سراپای وجودش بیارد والا عالم سیاست و روحانی کاردان و زیرک، کاسهای زیر نیم کاسه داشت و این از مسائل رائج حوزهها بود که هر کس کج راه میرفت متدینتر بود. (۲۶) (۳/۱۲/۶۷). - آشنایی به روش برخورد با حیلها و تزویرهای فرهنگ حاکم بر جهان، داشتن بصیرت و دید اقتصادی، اطلاع از کیفیت برخورد با اقتصاد حاکم بر جهان، شناخت سیاستها و حتی سیاسیون و فرمولهای دیکته شده آنان و درک موقعیت و نقاط قوت و ضعف دو قطب سرمایه‌داری و کمونیزم که در حقیقت استراتژی حکومت بر جهان را ترسیم میکنند، از ویژگیهای یک مجتهد جامع است. (۲۷) (۳/۱۲/۶۷). - اگر طلبهای منصب امامت جمعه و ارشاد مردم یا قضاوت در امور مسلمین را خالی ببیند و قدرت اداره هم در او باشد و فقط به بهانه درس و بحث مسئولیت نپذیرد و یا دلش را فقط به هوای اجتهاد و درس خوش کند، در پیشگاه خداوند بزرگ یقیناً مؤاخذه میشود و هرگز عذر او موجه نیست. (۲۸) (۳/۱۲/۶۷). - حوزهها و روحانیت باید نبض تفکر و نیاز آینده جامعه را همیشه در دست خود داشته باشند و همواره چند قدم جلوتر از حوادث، مهبای عکس العمل مناسب باشند چه بسا شیوههای رایج اداره امور مردم در سالهای آینده تغییر کند و جوامع بشری برای حل مشکلات خود به مسائل جدید اسلام نیاز پیدا کند. (۲۹) (۳/۱۲/۶۷). - خداوندا توان علما و روحانیت را در خدمت به دین خود افزونما. خداوندا، حوزههای علمیه این سنگرهای پاسداری از فقاقت و اسلام ناب را تا ابد پابرجا بدار. خداوندا، شهدای روحانیت و حوزهها را از نعم بیکران و رزق حضور خویش بهره‌مند فرما... (۳۰) (۳/۱۲/۶۷).

پی نوشت: (۱). صحیفه نور، ج ۴، ص ۹۳، (مجموعه رهنمودهای امام خمینی (ره))، انتشارات سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، انتشارات سروش، ۱۳۶۹ چاپ اول. (۲). صحیفه نور ج ۷، ص ۱۸۶، تبیان، دفتر دهم ص ۶۷. (۳). صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۲۳، تبیان، دفتر دهم، ص ۷۵. (۴). صحیفه نور، ج ۶، ص ۲۵۹، تبیان، دفتر دهم، ص ۶۶. (۵). صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۵۰، تبیان، دفتر دهم، ص ۷۶. (۶). صحیفه نور، ج ۹، ص ۵، تبیان دفتر دهم، ص ۹۴. (۷). صحیفه نور، ج ۹، ص ۴۹، تبیان دفتر دهم، ص ۷۴. (۸). صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۸۹. (۹). صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۸۸. (۱۰). صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۲۴۲، تبیان دفتر دهم، ص ۱۳۲. (۱۱). صحیفه نور، ج ۵، ص ۸۴، تبیان دفتر دهم، ص ۹۲. (۱۲). صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۹، تبیان دفتر دهم، ص ۹۲. (۱۳). صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۸۹. (۱۴). صحیفه نور، ج ۶، ص ۵۳، تبیان دفتر دهم، ص ۸۶. (۱۵). صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۴۲، تبیان دفتر دهم، ص ۸۷. (۱۶). صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۰. (۱۷). صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۰. (۱۸). صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۸۲، تبیان دفتر دهم، ص ۶۷. (۱۹). صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۲۷، تبیان دفتر دهم، ص ۵۴۰. (۲۰). ولایت فقیه، ص ۱۳۷، تبیان دفتر دهم، ص ۵۳۸. (۲۱). چهل حدیث، ص ۱۵۱، تبیان دفتر دهم، ص ۱۳۳. (۲۲). صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۰۰، تبیان دفتر دهم، ص ۳۹۶. (۲۳). صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۲۳، تبیان دفتر دهم، ص ۳۸۰. (۲۴). صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۷. (۲۵). صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۲. تبیان دفتر دهم، ص ۴۴۷. (۲۶). صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۱. (۲۷). همان، ص ۹۸. (۲۸). همان، ص ۱۰۰. (۲۹). همان، ص ۱۰۰. (۳۰). همان، ص ۱۰۰. /س

انتظار در اندیشه امام خمینی (ره)

انتظار در اندیشه امام خمینی (ره) انقلاب رهایی بخش حضرت امام خمینی قدس سره نه تنها باعث دگرگونی در صحنه حیات اجتماعی - سیاسی مردم مسلمان ایران شد، بلکه منشا تحولی بزرگ در فرهنگ و آوازه‌ها و مفاهیم اسلامی گردید. به برکت این انقلاب بسیاری از واژگان معنایی نو یافتند و بسیاری از مفاهیم فراموش شده، حیات دوباره پیدا کردند. امام راحل امت قدس سره به

مدد پشتوانه غنی فکری و مبانی نظری خود، که مبتنی بر منابع و متون اصیل اسلامی و به دور از هر گونه شائبه التقاط و خودباختگی بود، در طول حیات پر برکت خود دست به تدوین قاموسی عظیم از مفاهیم اسلامی زد که در سراسر تاریخ حیات فکری - فرهنگی مردم مسلمان ایران بی سابقه بود. زیرا در این قاموس، واژه‌ها نه در صفحات محدود کتاب بلکه در صفحه‌ای به گستردگی زندگی اجتماعی - فرهنگی مردم معنا می‌شد. در قاموس مفاهیمی که بنیانگذار فقید جمهوری اسلامی ایران تدوین آن را آغاز کرد، واژه‌هایی چون جهاد، شهادت، امر به معروف و نهی از منکر و ... که سالها به فراموشی سپرده شده بودند حیات دوباره یافتند، همچنانکه واژه «انتظار» که سالها با سکون و سکوت، تحمل ظلم و دم فرو بستن و در یک کلمه، ماندن و در جا زدن به امید برآمدن دستی از غیب، مرادف شمرده می‌شد مفهومی دیگر یافت و این بار «انتظار» نه به عنوان عاملی برای خاموش ساختن روح سرکش اجتماع بلکه به عنوان ابزاری برای دگرگون کردن وضع موجود و حرکت به سوی آینده موعود به کار گرفته شد. برای آشنایی هر چه بیشتر با مفهوم «انتظار» در فرهنگ واژگان امام راحل قدس سره و درک نقش عظیمی که آن فرزانه دوران در احیای اندیشه انتظار داشتند، در این مقاله بخشی از بیانات ایشان را که در زمینه موضوع مذکور ایراد شده است، مورد بررسی قرار می‌دهیم. باشد که این مختصر ادای دینی باشد به ساحت مقدس بزرگ احیاگر اندیشه اسلامی در قرن حاضر. احیای هویت اسلامی حضرت امام با توجه به شناخت عمیقی که از وضعیت اجتماعی - سیاسی مسلمانان در عصر حاضر داشتند احیای هویت اسلامی و بازگشت به خویشتن را تنها راه تجدید عظمت و قدرت اسلام و مسلمانان در جهان دانسته و این موضوع را سرلوحه دعوت خویش قرار دادند: «من بصراحت اعلام می‌کنم که جمهوری اسلامی با تمام وجود، برای احیای هویت اسلامی مسلمانان در سراسر جهان سرمایه‌گذاری می‌کند و دلیلی هم ندارد که مسلمانان جهان را به پیروی از اصول تصاحب قدرت در جهان دعوت نکند و جلوی جاه‌طلبی و فزون‌طلبی صاحبان قدرت، پول و فریب را نگیرد.» (۱) از آنجا که انتظار موعود یا به عبارتی انتظار تحقق وعده الهی در حاکمیت جهانی دین اسلام می‌تواند در احیای هویت اسلامی مسلمانان و مقابله با روحیه خودباختگی و احساس حقارت در مقابل فرهنگ و تمدن مغرب زمین بسیار مؤثر باشد، حضرت امام با ژرف‌اندیشی تمام احیای فرهنگ انتظار را به عنوان یکی از ارکان مهم احیای هویت اسلامی و وسیله‌ای برای تحقق دوباره قدرت و شوکت گذشته مسلمانان در جهان مد نظر قرار داده و در یکی از بیانات خود که در اولین سال استقرار نظام اسلامی ایراد کردند، ضمن بیان مفهوم «انتظار فرج وظیفه منتظران قدم حضرت صاحب‌الامر (علیه السلام) را چنین برشمردند: «ما همه انتظار فرج داریم و باید در این انتظار، خدمت کنیم. انتظار فرج، انتظار قدرت اسلام است و ما باید کوشش کنیم تا قدرت اسلام در عالم تحقق پیدا بکند و مقدمات ظهور ان شاء الله تهیه بشود.» (۲) چنانکه ملاحظه می‌شود در مفهومی که حضرت امام قدس سره از «انتظار» ارائه می‌دهند نه تنها از سکون و سکوت و تن دادن به وضع موجود خبری نیست، بلکه صحبت از تلاش و کوشش برای تحقق قدرت اسلام و آماده شدن زمینه ظهور است، که این با مفهومی که سالها سعی می‌شد از «انتظار» در اذهان مردم جا داده شود بسیار فاصله دارد. انتظار رمز پایداری حضرت امام قدس سره در برهه‌های مختلف انقلاب اسلامی به منظور آماده ساختن مردم برای مقابله با مشکلات و خطراتی که انقلاب و نظام نوپای اسلامی را تهدید می‌کرد، بر مفهومی که خود از انتظار داشتند تاکید می‌فرمودند و مردم را به پایداری و تلاش بیشتر فرا می‌خواندند: «من امیدوارم که ان شاء الله برسد روزی که آن وعده مسلم خدا تحقق پیدا کند و مستضعفان مالک ارض بشوند. این مطلب وعده خداست و تخلف ندارد، منتها آیا ما درک کنیم یا نکنیم، آن به دست خداست. ممکن است در یک برهه کمی وسایل فراهم شود و چشم ما روشن بشود به جمال ایشان. این چیزی که ما در این وقت، در این عصر وظیفه داریم، این مهم است. همه انتظار داریم وجود مبارک ایشان را، لکن با انتظار تنها نمی‌شود، بلکه با وضعی که بسیاری دارند، انتظار نیست. ما باید ملاحظه وظیفه فعلی شرعی - الهی خودمان بکنیم و باکی از هیچ امری از امور نداشته باشیم. کسی که برای رضای خدا ان شاء الله مشغول انجام وظیفه است، توقع این را نداشته باشد که مورد قبول همه است، هیچ امری مورد قبول همه نیست. کار انبیاء هم مورد قبول همه نبوده است،

لکن انبیا به وظایفشان عمل کردند و قصور در آن کاری که به آنها محول شده بود نکردند، گر چه مردم اکثرا گوش ندادند به حرف انبیا، ما هم آن چیزی که وظیفه‌مان هست عمل می‌کنیم و باید بکنیم گر چه بسیاری از این عمل ناراضی باشند یا بسیاری هم کارشکنی بکنند.» (۳) جانمایه تفکر امام راحل قدس سره و موضوعی که همواره، چه در نظر و چه در عمل، مد نظر ایشان بود، عمل به وظیفه و ادای تکلیف الهی است و همین موضوع است که دیدگاه ایشان در باب انتظار فرج را از سایر دیدگاهها متمایز می‌سازد. برای درک بیشتر برداشتی که حضرت امام قدس سره از موضوع انتظار داشتند لازم است که سایر برداشتها نیز در کنار این برداشت مورد مطالعه قرار گیرند، از این رو در اینجا دیدگاههای متفاوتی را که در موضوع انتظار فرج ابراز شده است، از زبان امام راحل نقل می‌کنیم تا تفاوت دیدگاه حضرت امام از سایر دیدگاهها بخوبی روشن شود: برداشتهای متفاوت از موضوع انتظار فرج رهبر فقید انقلاب اسلامی در یکی از بیانات خود برداشتهای متفاوتی را که از موضوع «انتظار فرج شده است دسته‌بندی کرده و به شرح زیر مورد نقد و بررسی قرار می‌دهند: ۱. اولین دیدگاه در باب موضوع «انتظار فرج»، که حضرت امام به طرح آن می‌پردازند، دیدگاه کسانی است که تکلیف مردم در زمان غیبت را تنها دعا برای تعجیل فرج حضرت حجت (علیه السلام) می‌دانند: «بعضی‌ها انتظار فرج را به این می‌دانند که در مسجد، در حسینیه و در منزل بنشینند و دعا کنند و فرج امام زمان (علیه السلام) را از خدا بخواهند. اینها مردم صالحی هستند که یک همچو اعتقادی دارند. بلکه بعضی از آنها را که من سابقا می‌شناختم بسیار مرد صالحی بود، یک اسبی هم خریده بود، یک شمشیری هم داشت و منتظر حضرت صاحب ۷ بود. اینها به تکالیف شرعی خودشان هم عمل می‌کردند و نهی از منکر هم می‌کردند و امر به معروف هم می‌کردند، لکن همین، دیگر غیر از این کاری ازشان نمی‌آمد و فکر این مهم که یک کاری بکنند نبودند.» (۴) ۲. دیدگاه دومی که حضرت امام بدان اشاره می‌کنند بسیار شبیه به دیدگاه اول است با این تفاوت که در دیدگاه دوم به طور کلی وظیفه‌ای که هر فرد مسلمان نسبت به جامعه خود دارد به فراموشی سپرده شده و حتی از امر به معروف و نهی از منکر هم غفلت شده است: «یک دسته دیگری بودند که انتظار فرج را می‌گفتند اینست که ما کار نداشته باشیم به این که در جهان چه می‌گذرد، بر ملتها چه می‌گذرد، بر ملت ما چه می‌گذرد، به این چیزها ما کار نداشته باشیم، ما تکلیفهای خودمان را عمل می‌کنیم، برای جلوگیری از این امور هم خود حضرت بیایند ان شاء الله درست می‌کنند. دیگر ما تکلیفی نداریم، تکلیف ما همین است که دعا کنیم ایشان بیایند و کاری به کار آنچه در دنیا می‌گذرد یا در مملکت خودمان می‌گذرد نداشته باشیم. اینها هم یک دسته‌ای، مردمی بودند که صالح بودند.» (۵) امام راحل قدس سره در ادامه بیاناتشان به نقد و بررسی دو دیدگاه یادشده پرداخته و می‌فرمایند: «ما اگر دستمان می‌رسید قدرت داشتیم باید برویم تمام ظلمها و جورها را از عالم برداریم، تکلیف شرعی ماست منتها ما نمی‌توانیم، این که هست این است که حضرت عالم را پر می‌کند از عدالت، نه شما دست بردارید از این تکلیفتان، نه این که شما دیگر تکلیف ندارید.» (۶) ۳. سومین برداشت از مفهوم انتظار فرج، که در بیانات حضرت امام بدان اشاره شده است، برداشت کسانی است که به استناد روایاتی که در آنها آمده است حضرت قائم، ارواحنا له الفداء، زمانی ظهور می‌کنند که دنیا پر از فساد و تباهی شده باشد، می‌گویند ما نباید در زمان غیبت با انحرافها و مفاسدی که در جامعه وجود دارد کاری داشته باشیم، بلکه باید جامعه را به حال خود بگذاریم تا به خودی خود زمینه ظهور حضرت فراهم شود: «یک دسته‌ای می‌گفتند که خوب! باید عالم پر معصیت بشود تا حضرت بیاید. ما باید نهی از منکر نکنیم، امر به معروف هم نکنیم تا مردم هر کاری می‌خواهند بکنند، گناهها زیاد بشود که فرج نزدیک بشود.» (۷) ۴. دیدگاه چهارم به شکلی افراطی تر همان برداشت گروه سوم را مطرح ساخته و قائل به این است که ما نه تنها نباید جلوی معاصی و گناهانی که در جامعه وجود دارد بگیریم بلکه باید به آنها دامن هم بزنیم تا زمینه ظهور حضرت حجت (علیه السلام) هر چه بیشتر فراهم شود: «یک دسته‌ای از این بالاتر بودند می‌گفتند باید دامن زد به گناهها، دعوت کرد مردم را به گناه تا دنیا پر از جور و ظلم بشود و حضرت (علیه السلام) تشریف بیاورند. این هم یک دسته‌ای بودند که البته در بین این دسته منحرفهایی هم بودند، اشخاص ساده لوح هم بودند، منحرفهایی هم بودند که برای

مقاصدی به این دامن می‌زند.» (۸) حضرت امام قدس سره دو دیدگاه اخیر را بشدت مورد انتقاد قرار داده و در ادامه سخنان می‌فرماید: «یعنی خلاف ضرورت اسلام، خلاف قرآن نیست این معنا که ما دیگر معصیت بکنیم تا حضرت صاحب بیاید! حضرت صاحب که تشریف می‌آورند برای چه می‌آیند؟ برای این که گسترش بدهند عدالت را، برای این که حکومت را تقویت کنند، برای این که فساد را از بین ببرند. ما بر خلاف آیات شریفه قرآن دست از نهی از منکر برداریم، دست از امر به معروف برداریم و توسعه بدهیم گناهان را برای این که حضرت بیایند. حضرت بیایند چه می‌کنند؟ حضرت می‌آیند می‌خواهند همین کارها را بکنند. الان دیگر ما هیچ تکلیفی نداریم؟ دیگر بشر تکلیفی ندارد بلکه تکلیفش این است که دعوت کند مردم را به فساد! به حسب رای این جمعیت که بعضی‌شان بازیگرند و بعضی‌شان نادان، این است که ما باید بنشینیم دعا کنیم به صدام، هر کسی نفرین به صدام کند خلاف امر کرده است، برای این که حضرت دیر می‌آیند... ما باید دعاگوی آمریکا باشیم و دعاگوی شوروی باشیم و دعاگوی اذنباشان از قبیل صدام باشیم و امثال اینها تا این که اینها عالم را پر کنند از جور و ظلم و حضرت تشریف بیاورند! بعد حضرت تشریف بیاورند چه کنند؟ حضرت بیایند که ظلم و جور را بردارند، همان کاری که ما می‌کنیم و ما دعا می‌کنیم که ظلم و جور باشد، حضرت می‌خواهند همین را برش دارند.» (۹) ۵. آخرین دیدگاهی که حضرت امام قدس سره در بیانات خود بدان می‌پردازند دیدگاه کسانی است که هر اقدامی برای تشکیل حکومت در زمان غیبت را خلاف شرع دانسته و عقیده دارند که این عمل با نصوص روایات مغایر است: «یک دسته دیگری بودند که می‌گفتند که هر حکومتی اگر در زمان غیبت محقق بشود، این حکومت باطل است و بر خلاف اسلام است. آنها مغرور بودند، آنهايي که بازیگر نبودند مغرور بودند به بعضی روایاتی که وارد شده است بر این امر که هر علمی بلند بشود قبل از ظهور حضرت، آن علم، علم باطل است، آنها خیال کرده بودند که نه، هر حکومتی باشد، در صورتی که آن روایات که هر کس علم بلند کند، علم مهدی به عنوان مهدویت بلند کند. حالا ما فرض می‌کنیم که یک همچو روایاتی باشد، آیا معنایش این است که ما تکلیفمان دیگر ساقط است؟!» (۱۰) ایشان در ادامه کلامشان نتایج چنین دیدگاهی را بررسی کرده و می‌فرمایند: «اینی که می‌گوید حکومت لازم نیست معنایش اینست که هرج و مرج باشد. اگر یک سال حکومت در یک مملکتی نباشد، نظام در یک مملکتی نباشد، آن طور فساد پر می‌کند مملکت را که آن طرفش پیدانست. آنی که می‌گوید حکومت نباشد معنایش این است که هرج و مرج بشود، همه هم را بکشند، همه به هم ظلم بکنند برای این که حضرت بیاید، حضرت بیاید چه کند؟ برای اینکه رفع کند این را. این یک آدم اگر سفیه نباشد، اگر مغرض نباشد، اگر دست‌سیاستی این کار را نکرده باشد که بازی بدهد ماها را که ما کار به آنها نداشته باشیم، آنها بیایند هر کاری بخواهند انجام بدهند، این باید خیلی آدم نفهمی باشد.» (۱۱) و در ادامه نیز اضافه می‌کنند که: «اینهایی که می‌گویند که هر علمی بلند بشود... خیال کردند که هر حکومتی باشد این برخلاف انتظار فرج است، اینها نمی‌فهمند چی دارند می‌گویند. اینها تزریق کردند بهشان که این حرفها را بزنند، نمی‌دانند دارند چی چی می‌گویند، حکومت نبودن یعنی اینکه همه مردم به جان هم بریزند، بکشند هم را، بزنند هم را، از بین ببرند، بر خلاف نص آیات الهی رفتار بکنند. ما اگر فرض می‌کردیم دویست تا روایت هم در این باب داشتند، همه را به دیوار می‌زدیم برای اینکه خلاف آیات قرآن است. اگر هر روایتی بیاید که نهی از منکر را بگوید نباید کرد، این را باید به دیوار زد. این گونه روایت قابل عمل نیست، و این نفهم‌ها نمی‌دانند دارند چی می‌گویند.» (۱۲) حضرت امام قدس سره، در پایان بررسی دیدگاههای یادشده، دیدگاه خود در باب مفهوم انتظار فرج را بصراحت مطرح کرده و می‌فرماید: «البته این پر کردن دنیا را از عدالت، این را ما نمی‌توانیم بکنیم، اگر می‌توانستیم می‌کردیم اما چون نمی‌توانیم بکنیم ایشان باید بیایند. الان عالم پر از ظلم است، شما یک نقطه هستید در عالم، عالم پر از ظلم است، ما بتوانیم جلوی ظلم را بگیریم، تکلیفمان است. ضرورت اسلام و قرآن تکلیف ما کرده است که باید برویم همه کار را بکنیم. اما نمی‌توانیم بکنیم، چون نمی‌توانیم بکنیم باید او بیاید تا بکند، اما ما باید فراهم کنیم کار را، فراهم کردن اسباب اینست که کار را نزدیک بکنیم، کار را همچو بکنیم که مهیا بشود عالم برای آمدن

حضرت (علیه السلام) «(۱۳) فرمایش امام راحل یادآور این حدیث نبوی ۶ است که: «یخرج ناس من المشرق فیوطئون للمهدی یعنی سلطانه (۱۴) مردمی از مشرق زمین به پا می‌خیزند و زمینه را برای برپایی حکومت مهدی آماده می‌سازند آری انتظار در قاموس امام خمینی قدس سره، مفهومی جز آمادگی فردی و اجتماعی برای برپایی دولت کریمه حضرت ولی عصر، ارواحنا له الفداء، ندارد و این همان است که در فرهنگ شیعی بدان اشاره شده و در روایات معصومین (ع) از آن سخن به میان آمده است. اینجاست که هر پژوهشگر منصفی بر نقش عظیم حضرت امام در احیای اندیشه انتظار اذعان نموده و اقرار خواهد کرد که هیچ حرکتی در طول قرون گذشته به اندازه حرکت رهایی بخش امام راحل در زمینه‌سازی ظهور حضرت حجت «تأثیر نداشته است. به امید روزی که فجر انقلاب اسلامی به صبح روشن انقلاب جهانی حضرت مهدی (علیه السلام) متصل شود و چشمهای ناقابل مابه جمال بی‌مثال آن بیک خجسته پی روشن گردد، ان شاءالله. والسلام پی نوشتها: ۱. صحیفه نور (مجموع رهنمودهای امام خمینی ...)، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۲۰. همان، ج ۷، ص ۲۵۵. ۳. همان، ج ۱۹، ص ۱۵۴. ۴. همان، ج ۲۰، ص ۱۹۶. ۵. همان، ج ۶. همان، ص ۱۹۷. ۷. همان، ص ۱۹۶. ۸. همان، صص ۱۹۷-۱۹۶. ۹. همان، ص ۱۹۷. ۱۰. همان، ج ۱۱. همان، ج ۱۲. همان، ص ۱۹۸. ۱۳. همان، ج ۱۴. الصافی الکلایگانی، لطف الله، منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر ۷ تهران، مرکز نشر الکتاب، ص ۳۰۴ /خ.

نماز در کلام امام راحل

نماز در کلام امام راحل نماز خوب، فحشا و منکر را از یک امتی بیرون می‌کند. بروید سراغ نماز، احیا کنید این سنت سیاسی اسلام را. نگویید که ما انقلاب کردیم حالا- باید هی فریاد بزنیم! خیر نماز بخوانید، از همه فریادها بالاتر است. نماز جمعه در رأس همه امور است. نماز جمعه که نمایی از قدرت سیاسی و اجتماعی اسلام است، باید هر چه شکوهمند تر و پر محتوا تر اقامه شود. اجتماعات خود را، خصوصاً در روز جمعه، هر چه بیشتر فشرده کنید، و به مراسم و شعائر مذهبی اهمیت دهید. یکی از برکات این نهضت و انقلاب همین اقامه نماز جمعه هاست. نمازهای جمعه را با شکوه بجا بیاورید، و نمازهای غیر جمعه را هم؛ که شیطان‌ها از نماز می‌ترسند، از مسجد می‌ترسند. از نماز جمعه و جماعت، که بیانگر سیاسی نماز است، هرگز غفلت نکنند. این نماز جمعه از بزرگترین عنایات حق تعالی بر جمهوری اسلامی ایران است. خدای تعالی دوست دارد که در وقت ذکر او، بنده منقطع به سوی او باشد، و متضرع و خالص باشد. منبع: www.imam-khomeini-isf.com /س

ایمان و ارزش های معنوی در کلام امام راحل

ایمان و ارزش های معنوی در کلام امام راحل اگر ایمان وارد قلب شود کارها اصلاح می‌شود. ایمان به خدا نور است، ایمان به خدا باعث می‌شود که تمام تاریکیها از پیش پای مؤمنین برداشته بشود. ایمان عبارت از این است که آن مسائلی را که شما با عقولتان ادراک کرده اید، آن مسائل را قلبتان هم به آن آگاه بشود، باورش بیاید. کسانی که با خدا باشند، توجه به خدا و ایمان به خدا داشته باشند، خداوند آنها را از تمام ظلمتها، از تمام تاریکیها خارج می‌کند؛ و به حقیقت نور می‌رسند. بدان که حقیقت علم و ایمان- که متقوم به علم است- نور است. بدان که ایمان نیز از کمالات روحانیه ای است که به حقیقت نوریه آن کمتر کسی آگاه گردد. حتی خود مؤمنین تا در عالم دنیا و ظلمت طبیعت هستند، از نورانیت ایمان خود و کراماتی که در پیشگاه مقدس حق برای آنها است مطلع نیستند. مبدأ همه خیرات و مبدأ همه ترقیاتی که برای یک مملکت است، چه در جهت مادی، چه در جهت معنوی، این است که ایمان در کار باشد. تهدید و تطمیع در کسانی اثر می‌کند که ایمان ندارند. مدعیان ایمان زیادند، لکن مؤمنین اندکند. اگر جنبه ایمان مردم تقویت شد، همه امور به راحتی انجام می‌شود. " عدد کم " بودن اشکال ندارد، ایمان قوی

"بودن مهم است. آنچه میزان سعادت است این است که انسان مؤمن باشد، و صبر داشته باشد و دیگران را به صبر وادار کند، و حق بگوید و دیگران را به حق گفتن وادار بکند. من نمی توانم باور کنم که کسی مبادی معنوی نداشته باشد و برای مردم کوشش کند. کوشش کنید معنویت را تقویت کنید در بین این ملت، با معنویت است که شما می توانید استقلال خودتان را حفظ کنید و به مراتب کمال برسانید. ارزشهای معنوی ارزشهای همیشگی هستند. همه بد بختی ها از ضعف ایمان و سستی یقین است. شرافت به تقواست. خرابی های مادی جبرانش آسانتر از خرابی های معنوی است. کسانی که برای خدا کار می کنند، هیچ وقت باخت در آن نیست. آنهایی که برای دنیا کار می کنند باخت دارند، که اگر نرسیدند، خوب باختند و عمرشان (را) هم هدر دادند. ما امیدمان به خداست و مایوس از خدا نیستیم؛ و بر مشکلات به امید خدا غلبه می کنیم. من اطمینان دارم که تا این ملت توجه به خدا دارد، هیچ قدرتی نمی تواند به این آسیب برساند. اگر ملت ما برای خدا و برای رضای پیغمبر اکرم به پیش برود، تمام مقاصدش حاصل خواهد شد. گمان نکنید که کاخ سفید و کرملین الآن آرام نشسته اند و با وضع آرام زندگی می کنند؛ آنها با اضطراب زندگی می کنند، و این اضطراب برای این است که آنها تبع شیطان هستند، و شیطان نمی گذارد که طمأنینه پیدا بشود در قلب انسان. اگر ایمان به خدا و عمل برای خدا در فعالیت های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و سایر شؤون زندگی بشر وارد شود، پیچیده ترین مشکلات امروزی جهان به آسانی حل می شود. منبع: www.imam-khomeini-isf.com /س

حج در کلام امام راحل

حج در کلام امام راحل حج از آن روزی که تولد پیدا کرده است، اهمیت بعد سیاسی اش کمتر از بعد عبادی اش نیست. حج تنظیم و تمرین و تشکل این زندگی توحیدی است. حج عرصه نمایش، و آینه سنجش استعدادها و توان مادی و معنوی مسلمانان است. یکی از مهمات فلسفه حج، ایجاد تفاهم و تحکیم برادری بین مسلمین است. بیتی که برای قیام تأسیس شده است آن هم قیام «ناس» و «لناس»، پس باید برای همین مقصد بزرگ در آن اجتماع نمود. این بیت معظم برای «ناس» بنا شده و برای «قیام ناس». همه مسلمانان باید در تجدید حیات حج و قرآن کریم، و بازگرداندن این دو، به صحنه های زندگی شان کوشش کنند. حج بی روح و تحرک و قیام، حج بی برائت، حج بی وحدت، و حجی که از آن هدم کفر و شرک بر نیاید حج نیست. ان شاء الله ما نخواهیم گذاشت از کعبه و حج، این منبر بزرگی که بر بلندای بام انسانیت باید صدای مظلومان را به همه عالم منعکس سازد، و آوای توحید را طنین اندازد، صدای سازش با آمریکا و شوروی و کفر و شرک نواخته شود. در مکه مکرمه بتها را بشکنیم، و شیاطین را که در رأس آنها شیطان بزرگ است، در عقبات رمی کنیم و طرد نماییم، تا حج خلیل الله و حبیب الله و ولی الله (مهدی عزیز) را بجا آورده باشیم. این پدر توحید و بت شکن جهان به ما و همه انسانها آموخت که قربانی در راه خدا، پیش از آن که جنبه توحیدی و عبادی داشته باشد، جنبه های سیاسی و ارزش های اجتماعی دارد. ای گویندگان! نویسندگان! در اجتماعات بزرگ: عرفات و مشعر و منا و مکه؟ معظمه و مدین؟ منوره، مسائل اجتماعی و سیاسی مناطق خود را به گوش برادران ایمانی برسانید، و از هم طلب نصرت کنید. مسلمین اگر حج را پیدا کنند، آن سیاستی که در حج به کار رفته است از طرف اسلام، همان را پیدا کنند کافی است برای اینکه استقلال خودشان را پیدا کنند. اعلان برائت از مشرکان، که از ارکان توحیدی و واجبات سیاسی حج است، باید در ایام حج به صورت تظاهرات و راهپیمایی، با صلابت و شکوه هر چه بیشتر و بهتر برگزار شود. فریاد برائت از مشرکان مخصوص به زمان خاص نیست، این دستور است و جاوید. به منا روید و آرزوهای حقانی را در آنجا در یابید، که آن، قربانی نمودن محبوبترین چیز خویش در راه محبوب مطلق است. و بدانید تا از این محبوبها، که بالاترینش حب نفس است و حب دنیا تابع آن است _ نگذیرید به محبوب مطلق نرسید. در سعی بین صفا و مروه، با صدق و صفا سعی در یافتن محبوب کنید: که با یافتن او همه بافته های دنیایی گسسته شود، و همه شکها و تردیدها فرو ریزد، و همه خوف و رجاها حیوانی زایل شود.

در طواف حرم خدا که نشانه عشق به حق است، دل را از دیگران تهی کنید و جان را از خوف غیر حق پاک سازید، و به موازات عشق به حق، از بتهای بزرگ و کوچک، و طاغوت‌ها و وابستگانشان برائت جوید؛ که خدای تعالی و دوستان او از آنان برائت جستند، و همه آزادگان جهان از آنان بری هستند. لیبیک گویان برای حق، نفی شریک به همه مراتب کنید و از خود که منشأ بزرگ شرک است، به سوی او - جل و اعلیٰ - هجرت نمایید. در لیبیک - لیبیک، «نه» بر همه بتهای گوید، و فریاد «لا» بر همه طاغوت‌ها و طاغوتچه‌ها کشید. در لمس حجرالاسود، بیعت با خدا بندید که با دشمنان او و رسولانش و صالحان و آزادگان دشمن باشید، و به اطاعت و بندگی آنان - هر که باشد و هر جا باشد - سر ننهید. و خوف و زبونی را از دل بزدانید که دشمنان خدا، و در رأس آنان شیطان بزرگ زبوند، هر چند در ابزار آدمکشی و سرکوبی و جنایتشان برتری داشته باشد. با حال شعور و عرفان به مشعرالحرام و عرفات روید، و در هر موقف، به اطمینان قلب بر وعده‌های حق و حکومت مستضعفان بیفزایید، و با سکوت و سکون، تفکر در آیات حق کنید. توجه داشته باشید که سفر حج سفر کسب نیست، سفر تحصیل دنیا نیست، سفر الی الله است. منبع: www.imam-khomeini-isf.com /س

قرآن در کلام امام راحل

قرآن در کلام امام راحل اگر قرآن نبود، باب معرفت الله بسته بود الی الاید. قرآن کتاب انسان سازی است، مکتب اسلام مکتب انسان سازی است، انسان به همه ابعاد. این قرآن است که هدایت می‌کند ما را به مقاصد عالی‌ای که در باطن ذاتمان توجه به او هست، و خودمان نمی‌دانیم. از انس با قرآن کریم، این صحیفه الهی و کتاب هدایت، غفلت نوزند؛ که مسلمانان هر چه دارند و خواهند داشت در طول تاریخ (گذشته و آینده)، از برکات سرشار این کتاب مقدس است. تدریس قرآن - در هر رشته‌ای از آن - را محط نظر به مقصد اعلای خود قرار دهید. هر مقداری که شما عمل کردید به قرآن، زیر پرچمش رفتید. پرچم قرآن این نیست که پرچم‌های دیگران هستند، پرچم قرآن عمل به قرآن است. مبادا قرآن مقدس و آیین نجات بخش اسلام را، با مکتب‌های غلط و منحرف کننده‌ای که از فکر بشر تراوش کرده است، خلط نمایید. هیچ مکتبی بالاتر از قرآن نیست. آنچه مهم است این است که مسلمین به اسلام و قرآن عمل کنند. اسلام همه مسائلی را که مربوط به زندگی بشر در دنیا و آخرت است، و آنچه را مربوط به رشد و تربیت انسان و ارزش انسان است، داراست. قرآن باید در تمام شئون زندگی ما حاضر باشد. این کتاب و این سفره گسترده در شرق و غرب، و از زمان وحی تا قیامت، کتابی است که تمام بشر: عامی، عالم، فیلسوف، عارف، فقیه، همه از او استفاده می‌کنند. قرآن کتاب انسان سازی است، کتاب انسان متحرک است، کتاب آدم است، و کتابی است که آدمی که باید از اینجا تا آخر دنیا و تا آخر مراتب حرکت بکند (راه می‌برد). جوانان عزیزم که چشم امید من به شماست: با یک دست قرآن را و با دست دیگر سلاح را بگیرید، و چنان از حیثیت و شرافت خود دفاع کنید، که قدرت تفکر توطئه علیه خود را، از آنان سلب نمایید. قرآن کریم که به همه ما و به همه بشر حق دارد، سزاوار است که ما در راه او فداکاری کنیم. مشکل بزرگ مسلمین این است که قرآن کریم را کنار گذاشته‌اند، و تحت لوای دیگران درآمده‌اند. هر چه در راه خدا بدهیم، و هر چه در راه قرآن بدهیم فخر ماست، افتخار ماست، راه حق است. قرآن کریم پناه همه ماست. منبع: www.imam-khomeini-isf.com /خ

محرم و عاشورا در کلام امام راحل

محرم و عاشورا در کلام امام راحل محرم ماهی است که عدالت در مقابل ظلم و حق در مقابل باطل قیام کرده، و به اثبات رسانده است که در طول تاریخ، همیشه حق بر باطل پیروز شده است. محرم ماهی است که به وسیله سید مجاهدان و مظلومان اسلام زنده شده، و از توطئه عناصر فاسد و رژیم بنی امیه، که اسلام را تالاب پرتگاه برده بودند، رهایی بخشید. این خون سید الشهداء است که

خونهای همه ملت های اسلامی را به جوش می آورد. ماه محرم برای مذهب تشیع ماهی است که پیروزی، در متن فداکاری و خون به دست آمده است. محرم ماه نهضت بزرگ سید شهیدان و سرور اولیای خداست، که با قیام خود در مقابل طاغوت، تعلیم سازندگی و کوبندگی به بشر داد، و راه فنای ظالم و شکستن ستمکار را به فدایی دادن و فدایی شدن دانست. و این خود سرلوح؟ تعلیمات اسلام است برای ملتها تا آخر دهر. با حلول ماه محرم، ماه حماسه و شجاعت و فداکاری آغاز شد. ماهی که خون بر شمشیر پیروز شد. ماهی که قدرت حق، باطل را تا ابد محکوم «و داغ باطله» بر جبهه ستمکاران و حکومت های شیطانی زد. ماهی که به نسل ها در طول تاریخ، راه پیروزی بر سر نیزه را آموخت. ماهی که شکست ابر قدرتها را در مقابل کلمه حق، به ثبت رساند. ماهی که امام مسلمین، راه مبارزه با ستمکاران تاریخ را به ما آموخت. سید الشهدا را کشتند، اسلام ترقی اش بیشتر شد. سیدالشهدا - سلام الله علیه - با همه اصحاب و عشیره اش قتل عام شدند، لکن مکتبشان را جلو بردند. شهادت حضرت سیدالشهدا مکتب را زنده کرد. زنده نگه داشتن عاشورا، یک مسأله بسیار مهم سیاسی - عبادی است. انقلاب اسلامی ایران، پرتویی از عاشورا و انقلاب عظیم الهی آن است. کربلا کاخ ستمگری را با خون در هم کوبید، و کربلای ما کاخ سلطنت شیطانی را فرو ریخت. کربلا را زنده نگه دارید و نام مبارک حضرت سید الشهدا را زنده نگه دارید، که با زنده بودن او اسلام زنده نگه داشته می شود. مسأله کربلا، که خودش در رأس مسائل سیاسی هست، باید زنده بماند. ملت بزرگ ما باید خاطره عاشورا را، با موازین اسلامی، هر چه شکوهمندتر حفظ نماید. این محرم را زنده نگه دارید؛ ما هر چه داریم از این محرم است. محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است. تمام این وحدت کلمه ای که مبدأ پیروزی ما شد، برای خاطر این مجالس عزا و این مجالس سوگواری و این مجالس تبلیغ و ترویج اسلام شد. مجالس بزرگداشت سید مظلومان و سرور آزادگان، که مجالس غلبه سپاه عقل بر جهل، و عدل بر ظلم، و امانت بر خیانت، و حکومت اسلامی بر حکومت طاغوت است، هر چه با شکوه تر و فشرده تر بر پا شود، و بیرق های خونین عاشورا به علامت حلول روز انتقام مظلوم و ظالم، هر چه بیشتر افراشته شود. ماه محرم ماهی است که مردم آماده اند برای شنیدن مطالب حق. گریه کردن بر عزای امام حسین، زنده نگه داشتن نهضت، و زنده نگه داشتن همین معنا که یک جمعیت کمی در مقابل یک امپراطوری بزرگ ایستاد، دستور است. باید سینه زدن هم محتوا داشته باشد. عاشورا روز عزای عمومی ملت مظلوم است، روز حماسه و تولد جدید اسلام و مسلمانان است. منبع: www.imam-khomeini-isf.com /س

حکومتی - سیاسی

مفهوم حکومت اسلامی در اندیشه امام خمینی (ره)

مفهوم حکومت اسلامی در اندیشه امام خمینی «حکومت اسلامی»، «حکومت عادلانه اسلامی»، «حکومت عدل اسلامی» سر واژه مترادفی است که حضرت امام آنها را در آثار خود به کار برده اند. سؤالی که در این جا مطرح می شود این است که آیا «حکومت اسلامی» ناظر به شکل حکومت است یا محتوای آن؟ به طور مسلم، «حکومت اسلامی» در اندیشه سیاسی حضرت امام یک لفظ مجمل عام و کلی است که می تواند قالب های گوناگونی به خود بگیرد. این لفظ به محتوای حکومت دینی در اندیشه حضرت امام اشاره دارد. مراد ایشان از این لفظ، دولت دینی است زیرا در اندیشه سیاسی ایشان، عدالت از چنان اهمیتی برخوردار است که دولت را برای برپایی آن تاسیس می کنند. به همین دلیل، این غایت گاهی به عنوان صفت حکومت به کار برده می شود و به «حکومت عدل اسلامی» تعبیر می گردد. دلیل این که حضرت امام «عدل» را بر اسلام مقدم می دارند این است که به عقیده ایشان، تا وقتی عدالت اجرا نشود، اصلا شریعت توان پیاده شدن ندارد. از این رو، وقتی از «حکومت عدل اسلامی» تعبیر می کنند، به غایت یا وظیفه دولت دینی اشاره دارند. اما این که حکومت اسلامی چه قالبی دارد و - به اصطلاح امروزی - رژیم سیاسی و

ساختار قدرت در آن چگونه است؛ آیا به سبک خلافت اسلامی است یا سلطنت مشروطه یا جمهوری اسلامی یا حکومتی پارلمانی و یا غیر آن، از این واژه هیچ یک از این قالبها و ساختارها استفاده نمی شود. اما حضرت امام، خود به دو قالب یا دو نوع حکومت اسلامی اشاره کرده اند: یکی «ولایت فقیه» و دیگری «جمهوری اسلامی». «ولایت فقیه» به لحاظ زمانی، بر جمهوری اسلامی تقدم دارد. این مساله در سال ۱۳۴۸ توسط ایشان، در زمانی که در نجف تبعید بودند مطرح شده است، اما «جمهوری اسلامی» را برای اولین بار، در تاریخ ۲۲ مهر ۱۳۵۷ در پاریس مطرح کردند. ولی به لحاظ وجود شناسی، «جمهوری اسلامی» بر «ولایت فقیه» مقدم است زیرا پس از پیروزی انقلاب اسلامی، «جمهوری اسلامی» به همه پرسى گذاشته شد و همین نوع نظام تاسیس گردید و پس از مدت یک سال بعد، ایشان حتی یک بار هم «ولایت فقیه» را مطرح نکردند. در این باره که حضرت امام «جمهوری اسلامی» را از کجا گرفتند، بحثهای زیادی مطرح است. اما در هر صورت، در ۲۲ مهر ۱۳۵۷، ایشان به همه خبرگزاریهای جهان اعلام کردند که «جمهوری اسلامی» جانشین سلطنت پهلوی می شود. اکنون این سؤال که چالش اساسی در مباحث امروزین در باب قدرت می باشد، مطرح است که آیا «ولایت فقیه» در اندیشه سیاسی حضرت امام اصالت دارد و «جمهوری اسلامی» فرع بر آن است یا به عکس؟ به عبارت دیگر، آیا می توانیم در اندیشه سیاسی حضرت امام در باب قدرت سیاسی، یک اصل تاسیس کنیم و بگوییم - مثلاً - «ولایت فقیه» جزو ثبات و محکومات اندیشه سیاسی ایشان است و «جمهوری اسلامی» جزو متغیرات و متشابهاست؟ آیا هر یک از اجزای اندیشه سیاسی امام راحل در باب آزادی، مردم سالاری (دموکراسی)، جمهوری، جامعه مدنی، احزاب سیاسی و دیگر موارد مرتبط با حیات سیاسی مسلمانان را باید به عنوان متشابها بر این محکم (ولایت فقیه) عرضه کنیم؛ اگر با این محکم منطبق بود، اخذ نماییم، وگرنه آن را طرد کنیم؟ یا این که باید بگوییم «ولایت فقیه» متغیر است و «جمهوری اسلامی» ثابت؛ ولایت فقیه همانند قطب مغناطیسی هر چیز هم جنس خود را جذب می کند و غیر آن را دفع می نماید؟ کدام یک از این دو فرض در اندیشه سیاسی حضرت امام صادق است؟ این موضوع نیاز به یک بحث روش شناسانه عمیق دارد که بتوانیم بگوییم: اساساً در اندیشه سیاسی حضرت امام، چیزی به عنوان ثبات و محکومات وجود دارد یا ندارد. به عنوان مثال، مارکس می گوید: دیالکتیک جزو ثابت اندیشه من است؛ هر جا اندیشه من با آن منطبق بود، بدانید متعلق به من است و هر جا بر اندیشه من منطبق نگردید، بدانید از من نیست. آیا حضرت امام هم در اندیشه خودش، محکمی را به این صورت بیان کرده اند؟ مسلم است که چنین نیست و چیزی به عنوان محکم و ثابت در اندیشه ایشان مطرح نشده، وگرنه این گونه چالشها وجود نداشت و قرائت های مختلف از اندیشه سیاسی ایشان به معرکه آراء مبدل نمی شد. پس نه حضرت امام، خود محکومات اندیشه شان را ذکر کرده اند و نه کسی از ایشان چنین چیزی پرسیده است تا ما بتوانیم به راحتی ثبات را از متغیرات جدا کنیم. در هر حال، اگر بپذیریم که «ولایت فقیه» ثابت و محکم در اندیشه سیاسی حضرت امام مطرح است، یک سؤال اساسی مطرح می شود و آن این که اگر به واقع، منظور حضرت امام از جمهوری اسلامی، «ولایت فقیه» بوده، پس چرا «جمهوری اسلامی» را به رای گذاشتند؟ چرا در طول مدتی که از جمهوری اسلامی بحث می کردند، از ولایت فقیه سخنی به میان نیاوردند؟ کسانی که معتقدند ولایت فقیه محکم و جزئی ثابت در اندیشه سیاسی امام راحل است، مجبورند در اینجا دست به توجیه بزنند؛ مثلاً، بگویند: اگر در آن موقع، حضرت امام ولایت فقیه را مطرح می کردند و آن را به همه پرسى می گذاشتند، ممکن بود کسی به آن رای ندهد؛ برای آن که مردم از اقرار به حکومت اسلامی رنجیده نشوند، ایشان تقیه مداراتی خوفیه کردند. اما پس از این که دولتشان مستقر شد، به تدریج، اندیشه ولایت فقیه یا قالبی از حکومت اسلامی را که در سال ۱۳۴۸ گفته بودند، مطرح کردند. انتقادی که بر این توجیه وارد است آن که در دستگاه اخلاقی حضرت امام، چنین برخوردی با مردم، حتی اگر تقیه مداراتی خوفیه هم باشد، دروغ به حساب می آید و نمی توان چنین ادعایی کرد که منظور حضرت امام چیزی بود و آنچه را به همه پرسى گذاشتند چیزی دیگر. باید روشن شود که ما طبق چه معیاری، ولایت فقیه را «محکم» فرض می کنیم و جمهوری اسلامی را «متشابه». ممکن است بعضی بگویند: «محکم» در اندیشه سیاسی

حضرت امام، همان چیزی است که در آثار علمی و مکتوب ایشان مستدل شده، مثلاً این که ولایت فقیه قالبی از حکومت اسلامی است یا آن که ولایت فقیه در کرسی درس ایشان مستدل گردیده و ادله عقلی و نقلی اش منجز شده، پس «ثابت» است، ولی جمهوری اسلامی در بحث های شفاهی ایشان آمده و چندان مستدل نیست و از این رو، «متغیر» به حساب می آید. بنابراین، آثار مکتوب و مستدل مبین نوعی ثبات در اندیشه ایشان است و آثار شفاهی و غیر مستدل مبین نوعی تغیر. انتقادی که بر این نظر وارد است آن که طبق این معیار نمی توان ثابتات و متغیرات را از هم جدا کرد زیرا یک اندیشمند سیاسی ممکن است در مصاحبه ها و آثار شفاهی، فرصت مستدل کردن نظرات خود را نیابد، ولی ما از طریق انی می توانیم آنها را تحت یک برهان کلی قرار دهیم و بگوییم: ایشان طبق این برهان نامکتوب کلی، نظرانی داشته اند که فرصت مستدل کردن آنها را نیافته اند. بنابراین، نمی توان بر اساس مکتوب و غیر مکتوب بودن، ثابت و متغیر را از اندیشه ایشان استخراج کرد. چگونه می توان بین دو قالب مذکور - ولایت فقیه و جمهوری اسلامی یا ثابتات و متغیرات - را جمع کرد؟ اشتباهی که رخ داده آن است که این بحث از دو منظر مورد دقت قرار نگرفته. حضرت امام در سال ۱۳۴۸ از یک منظر، به بحث ولایت فقیه پرداختند و در سال ۱۳۵۷ از منظر دیگری به جمهوری اسلامی. توضیح آن که در فلسفه سیاسی عصر نوین، با دو سؤال مهم مواجهیم: اول این که چه کسی باید به قدرت برسد و دوم این که چگونه باید حکومت کند. وقتی افلاطون سؤال اول را در حوزه فلسفه سیاسی مطرح کرد، پاسخش «فلسوف - شاه» بود. از نهضت مشروطه تا انقلاب اسلامی، ما در گفتمان مشروطیت بودیم و محور اصلاح طلبان و مبارزان سیاسی مورد تهدید شاه بود. در این دوره، همواره این سؤال مطرح بود که آیا مشروطه می تواند شاه را محدود کند و از قدرتش بکاهد؟ عده ای مانند نهضت آزادی یا برخی از افراد جبهه ملی معتقد بودند که مشروطه موجب بیرون رفتن سلطنت از بحران مشروعیت می شود، قدرت شاه را باید با قانون اساسی و مجلس محدود کرد. این ها در واقع، می خواستند حکومت شاه را با اصلاحات درباری درست کنند و از برخی تخلفات او جلوگیری نمایند. حضرت امام لازم دیدند به کسانی که در این گفتمان شرکت داشتند و در این تصور بودند، ثابت کنند که محمدرضا شاه یا هر که می خواهد در راس حکومت قرار گیرد، اگر بخواهد به این صورت بر اریکه قدرت تکیه زند، نمی تواند به مشروطه عمل کند و در این صورت، مشروطه صرف لفظ خواهد بود، نه واقع عمل. به همین دلیل، در چالش بین خودشان و نیروهای مشروطه طلب، که خواستار ماندن شاه بودند، لازم دیدند که بگویند: شاه باید برود و فردی امین، عادل و فقیه در راس حکومت قرار گیرد تا لایه های قدرت، همه سالم بماند و ساختار سیاسی اصلاح شود. به همین دلیل، می گفتند: مشکل ما بر سر عوض کردن شخص است، اگر شاه برود و فقیهی عادل در راس قدرت قرار گیرد، عدالتش به طبقات پایین حکومت نیز سرایت می کند و به عکس، اگر فرد فاسدی قدرت را به چنگ آورد، هر قدر هم مجلس کوشش کند یا قانون اساسی بازنگری شود، نمی توان حکومت و جامعه را اصلاح کرد. به همین دلیل، دغدغه اصلی ایشان در آن شرایط، ولایت فقیه بود که آن را در کتاب خود مطرح کردند. اما وقتی ایشان وارد پاریس شدند و به دنیای پیشرفته وارد گردیدند، با حکومت های جدیدی - انواع دموکراسی ها - مواجه شدند. چنین نبود که حضور حضرت امام در پاریس به منزله یک جزیره شرقی در میان دریاها ی غربی باشد، جزیره ای که استفاده ای از آبهای اطراف خود نمی کند، بلکه وقتی ایشان وارد فرانسه شدند، با دنیای جدید آشنا شدند و دغدغه شان این بود که چگونه حکومت کنیم، بحث از حکومت شخص به نحوه حکومت تبدیل شد. اکنون در فلسفه سیاسی غرب، بحث اول به این موضوع تبدیل شده است که با چه شیوه ای، بهتر می توان به زندگی سامان داد. «جمهوری اسلامی» در واقع، پاسخ به نحوه حکومت دینی است و «ولایت فقیه» پاسخ به این که چه کسی باید حکومت کند. اینها دو منظر متفاوت به بحث حکومت است. بنابراین، وقتی می خواهیم در آثار حضرت امام محکم و متشابه سازی کنیم باید جهت بحث و منظر آن مشخص باشد. بر این اساس، نظریه ایشان در باب قدرت سیاسی و چگونگی آن، «جمهوری اسلامی» است. در این باره، قصد تحمیل هم نداشتند، آن را به همه پرسى گذاشتند و مردم به آن رای دادند. اما این که چرا حضرت امام پس از استقرار جمهوری

اسلامی، مجدداً ولایت فقیه را در قالب نظارت، دوباره مطرح کردند، نگرانی ایشان از این بود که درست است که جمهوری اسلامی از استبدادی که در ساختار سلطنت پهلوی بود جلوگیری می‌کند، اما ممکن است در زد و بندهای سیاسی، این حکومت به نوعی دیگر از استبداد تبدیل شود. حال برای آن که این جمهوری اولاً، مردم را نگه دارد؛ ثانیاً، اسلامیتش از بین نرود و ثالثاً، به روایت جدیدتری از استبداد کشیده نشود، ایشان احساس کردند که به یک محافظ نیاز دارد. وجود ولایت فقیه پس از استقرار جمهوری اسلامی در واقع، نقش همان محافظ را ایفا می‌کند زیرا ولی فقیه فردی قدرتمند با ویژگی درونی و بیرونی منحصر به فردی است که خود نیز خارج از نهاد دولت قرار دارد، هم سعی می‌کند جمهوریت نظام حفظ شود و هم اسلامیت آن. ولی فقیه در جمهوری اسلامی، مجری است یا ناظر؟ در این باره، حضرت امام به جای بحث اجرا، «ولایت» را مطرح کردند؛ در ابتدا، ایشان به ولی فقیه نقش نظارت دادند، ولی چون می‌دانستند که در روایات، ولی فقیه دارای اختیارات منصوصی است، برای او اختیاراتی قایل شدند و «ولایت» را ذکر نمودند و بدین روی، او را خارج از نهاد دولت قرار دادند تا ناظر باشد. بر این مبنا، ولایت فقیه که پس از استقرار جمهوری اسلامی مطرح می‌شود، برای محافظت نظام از کشیده شدن به انحرافات است؛ یعنی همان دغدغه‌ای که در سال ۱۳۴۸ داشتند، پس از انقلاب نیر نمود پیدا کرد. ممکن است کسی پرسد همین ناظر یا والی، که وظیفه اش مراقبت از ترکیب و اجزای جمهوری اسلامی می‌باشد، ممکن نیست به استبداد کشیده شود؟ حضرت امام معتقدند: والی یا ناظر با دو دسته عوامل مهار می‌شود: عوامل درونی همچون عدالت و تقوا و عوامل بیرونی که متشکل از نهادهای مدنی جامعه است؛ مثل احزاب سیاسی، روحانیت و خبرنگاران - به طور مستقیم - و مردم - به طور غیر مستقیم. اینها بر کار او نظارت دارند و هر دو مکمل یکدیگرند. حضرت امام در سخنی می‌فرمایند: شما تصور می‌کنید ولایت فقیه نوعی استبداد است؟ خیر، ولایت فقیه برای جلوگیری از مستبد شدن دولت است، نه این که خودش دولت مستبد ایجاد کند. بنابراین، ولی فقیه دولت مستبد ایجاد نمی‌کند و اگر چنین کند، از ولایت ساقط می‌شود. با توجه به این که فرمودید از منظر حضرت امام غایت وجودی ولایت فقیه اجرای عدالت است، چه ضرورتی وجود دارد که این کار به دست فقیه صورت بگیرد، در صورتی که غیر فقیه بتواند به این کار اقدام کند؟ برداشت ما از اندیشه حضرت امام این است که اگر چه ایشان غایت دولت را اجرای عدالت می‌داند، ولی وظیفه اش اجرای شریعت است؛ یعنی باید وظیفه دولت و غایت آن را از همدیگر تفکیک کرد. نکته دیگر این که بر حسب اندیشه حضرت امام اگر احکام شریعت اجرا شود، دولت را به غایت خود می‌رساند. این به آن معناست که ما نمی‌خواهیم صرفاً با قواعد عرفی و عقلی به عدالت برسیم، بلکه اجرای شریعت هدف اصلی است؛ آنچه متضمن عدالت در جامعه نیز هست. بر این اساس، طبق نظر حضرت امام، کسی باید در راس قدرت قرار گیرد که اولاً، عالم به شریعت باشد و ثانیاً، بتواند قوای درونی خود را تعدیل کند؛ چون کسی که خودش عادل نباشد و نتوانسته باشد قوای درونی خود را به نقطه تعادل برساند، با ورود به عرصه سیاست نوین، نمی‌تواند به اجرای عدالت پردازد. بدین دلیل، فقیه باید پیش از ورود به عرصه سیاست، عدالت داشته و تمام صفات او تعدیل شده باشد. چنین کسی با صفت عدالتش، از یک سو، موجب اجرای عدالت می‌شود و از سوی دیگر، با اجرای شریعت توسط او، حکومت را به غایت می‌رساند. این نوعی در هم آمیختگی شریعت با قواعد عقلانی است. در صورتی که امر دایر شود بین عادل غیر فقیه و فقیه غیر عادل، کدام یک مقدمند؟ در اندیشه حضرت امام، عادل غیر فقیه مقدم می‌گردد؛ باید عدالت و علم به شریعت - هر دو با هم - در یک نفر اجتماع پیدا کند. والی باید واجد هر دو رکن باشد تا طبق نظریه ولایت فقیه به این عنوان منصوب گردد.

مفهوم حکومت و جمهوری اسلامی از دیدگاه امام خمینی (ره)

مفهوم حکومت و جمهوری اسلامی از دیدگاه امام خمینی (ره) ۱- حکومت اسلامی با شعله ور شدن زبانه های نهضت اسلامی، «بر چیده شدن نظام شاهنشاهی»، «انقراض دودمان پهلوی، در کنار «کوتاه کردن دست ایادی چپ و راست از کشور»، (۱) به عنوان

اهداف اولیه و سلبی انقلاب مطرح شدند. اگرچه در آستانه پیروزی نهضت، زمزمه «شاه سلطنت کند نه حکومت» بارها و بارها به رهبر نهضت و سایر دست اندرکاران آن توصیه می‌شد، و پاره‌ای از رجال ملی و سیاسی نیز به منظور قبولاندن چنین پیشنهادی در مسیر تهران - پاریس رفت و آمد می‌کردند، اما حرکت توفنده مردم و نیز ایستادگی امام خمینی، تردیدی در حقانیت اهداف سلبی انقلاب به جای نگذاشت و نهضت تا سرنگونی سلطنت، ادامه یافت. مهمترین موضوعی که از این پس برای همگان سؤال برانگیز شد، این بود که هدف ایجابی انقلاب در باب ساختار قدرت چیست؟ و امام خمینی چه نوع حکومتی بر ویرانه‌های سلطنت ایرانی، بنا خواهد کرد؟ آنچه مسلم به نظر می‌رسید، این بود که بنا به گفته امام، «رژیمی بر قرار خواهیم کرد که به هیچ وجه، یک رژیم سلطنتی، نیست.» (۲) و از خصلتها و معایب ذاتی و عرضی آن نیز به دور است. اما اینکه رژیم بدیل، چه نام دارد؟ از چه ویژگی‌هایی برخوردار است؟ قدرت در آن چگونه توزیع می‌شود؟ نقش مردم در آن چه خواهد شد؟ غایات آن چیست؟ چه تفاوتها و تمایزاتی با انواع و اشکال حکومت دارد؟ آیا مشابهی در بین نظامهای موجود دارد؟ و بالاخره اینکه آیا خلافت اسلامی دوباره احیا می‌گردد یا نه؟ اینها سؤالاتی بودند که به کرات از امام در دوران اقامتشان در پاریس، پرسیده می‌شد و ایشان نیز مواضع خود را در این موارد توضیح و تبیین می‌نمود. هدف ایجابی انقلاب اسلامی تا ۲۲ مهر ماه ۱۳۵۷ بر پایی «حکومت اسلامی» و یا در تعبیری دیگر از امام، «حکومت عادلانه اسلامی» (۳) بود. و مراد کلی ایشان از آن، اجرای احکام شریعت و بر پایی عدالت با الگوی پیامبر(ص) و امام علی(ع) در مدینه و کوفه است. حکومت اسلامی، لفظی کلی، عام و مجمل است و تاب معانی مختلف و قالبهای متفاوت سیاسی را دارد. با این همه به نظر می‌رسد که این واژه، بیش از آنکه به قالب قدرت، مشعر باشد، به غایت و وظیفه دولت اشاره دارد. در واقع، عدالت، مهمترین غایتی است که امام خمینی برای دولت دینی ترسیم می‌کند و بدون آن، نام «دولت دینی» بر آن نمی‌نهد. علاوه بر این، عدالت، مقدمه اجرای شریعت است و تا آن هدف تامین نگردد دولت دینی از وظیفه اجرای شریعت باز می‌ماند. اما اینکه آیا جمهوری اسلامی، حکومت مشروطه، ولایت فقیه و یا حتی خلافت اسلامی، حکومت گذار و واسطه نیل به حکومت عادلانه اسلامی است؟ واژه مذکور چنین ساختارهایی از خود بر نمی‌تاباند. به همین دلیل است که امام خمینی در یک جا حکومت اسلامی را نه مشروطه سلطنتی و نه جمهوری بلکه همان ولایت فقیه می‌داند. (۴) و در جایی دیگر، با توجه به آثار امام خمینی، «حکومت اسلامی» در دو قالب: (۱) ولایت فقیه و (۲) جمهوری اسلامی تبلور می‌یافت. آنچه «رس ث» (حج) ۵ مسلم است، آن است که طرح اندیشه ولایت فقیه نزد ایشان، تقدم زمانی دارد و یک دهه قبل از جمهوری اسلامی، تبیین شده است. «جمهوری اسلامی» برای نخستین بار در ۲۲ مهر ماه ۱۳۵۷ در مصاحبه امام با خبرنگار فیگارو مطرح گردید و تا این زمان، در کلمات ایشان مسبوق به بیان نبود. با این همه، جمهوری اسلامی تقدم وجودی بر ولایت فقیه دارد و ولایت فقیه - نه نظارت او - پس از استقرار جمهوری اسلامی رسمیت یافته است. اما اینکه چرا امام در آستانه سرنگونی رژیم سلطنتی، در بیانات خود به فلسفه تغییر حکومت اسلامی از ولایت فقیه (مطرح شده در سال ۴۸) به جمهوری اسلامی اشاره نکرده است؟ سؤالی است که در مباحث آینده به آن خواهیم پرداخت. با عنایت به این مطلب که این نوشتار، اندیشه سیاسی امام را در بستر رخداد انقلاب اسلامی دنبال می‌کند، به ناچار از دولتی سخن گفته، می‌شود که جایگزین رژیم سلطنت پهلوی شده است. البته این، به مفهوم حذف تقدم تاریخی ولایت فقیه نیست و رابطه و چالش اش با جمهوری اسلامی باید در بحثی دیگر مورد مطالعه قرار گیرد. ۲- جمهوری اسلامی امام خمینی در بدو ورود به فرانسه، در پاسخ به این که «عمل شما دارای چه جهتی است و چه رژیمی را می‌خواهید»، برای اولین بار نوع حکومت اسلامی را جمهوری اسلامی معرفی نمود و بدین ترتیب، منشا سؤالات متعددی درباره جانشین رژیم شاه کنید؟» (۶) معنای جمهوری اسلامی، نقش مردم در آن، مقایسه آن با حکومت‌های اسلامی از قبیل عربستان و لیبی، مقایسه آن با دیگر جمهوریهای دنیا از قبیل جمهوریهای سوسیالیستی و جمهوری دموکراتیک، نحوه فعالیت احزاب سیاسی چپ، نقش روحانیون و علمای مذهبی در جمهوری اسلامی، نقش امام خمینی و جایگاه ایشان در کادر رهبری، مقایسه قانون آن با قانون اسلامی مشروطه،

میزان آزادیهای مردم و رابطه آن با دیگر کشورهای جهان، گردید. این مطلب که چگونه امام خمینی به «جمهوری اسلامی» رسیده است، چندان معلوم نیست. به نظر می‌رسد مراد ایشان از این ترکیب نسبتاً نامانوس، رژیمی است که از تمام صفات سلطنت به دور باشد. در واقع، اگر عیوب ذاتی و عرضی سلطنت (پهلوی) را در بی‌اعتنایی به حقوق مردم و بی‌تعهدی اش به شریعت اسلام خلاصه کنیم، نفعی آنها و تاسیس دولتی که به طور ایجابی واجد آن صفات باشد، قطعاً به جمهوری اسلامی، ترجمان و فرجام می‌یابد. به دیگر سخن جمهوری اسلامی، در اندیشه سیاسی امام، آلترناتیو منطقی و بلافصل ایرادات ایشان به سلطنت است. (۷) هر چند بنا به گفته امام، «جمهوری اسلامی» نظیری در جهان سیاست ندارد (۸) اما ترکیبی است که به قالب حکومت اسلامی و محتوای آن اشاره دارد. ایشان در پاسخ به سؤال خبرنگار فاینشال تایم انگلیس که پرسید، «دنیای غرب شناخت صحیحی از حکومت اسلامی» شما ندارد، می‌فرماید: «ما خواستار جمهوری اسلامی می‌باشیم. جمهوری، فرم و شکل حکومت را تشکیل می‌دهد و اسلامی یعنی محتوای آن فرم، که قوانین الهی است.» (۹) از این رو، جمهوری اسلامی به دو جزء، تجزیه می‌شود که در ذیل به بررسی جداگانه آنها می‌پردازیم: الف - جمهوریت (۱) در اندیشه سیاسی امام «شکل حقوقی رژیم» (۱۰) مقصود بالعرض است و محتوای آن اصالت دارد. اینکه چه قالبی برای رسیدن به محتوا لازم است و چگونه قدرت باید توزیع گردد، وابسته به «شرایط و مقتضیات جامعه» (۱۱) می‌باشد که توسط خود مردم تعیین می‌شود. با این همه، به نظر امام خمینی، «جمهوری» بهترین قالبی است که ما را به «محتوای اجتماعی رژیم سیاسی آینده و ترقی جامعه» (۱۲) می‌رساند و نسبت به تشکیل حکومت اسلامی، امیدوار می‌نماید. در درجه بعد، جمهوری تنها یک پیشنهاد است و امام خمینی قصدی بر تحمیل آن بر ملت ایران ندارد و آن را به رفراندوم می‌گذارد؛ در عین حال که معتقد است مردم به پیشنهادش رای منفی نخواهند داد. «هدف شما فقط سرنگونی شاه نیست؛ بلکه از بین بردن رژیم شاهنشاهی است. اما به عقیده شما چه چیزی باید به جای آن بنشیند؟ یک دموکراسی پارلمانی؟ یک دموکراسی خلقی از نوع مارکسیستی آن؟ یا یک حکومت خدایی آنطور که حضرت محمد (ص) فرموده است؟»: ما نظام جمهوری را به آرای عمومی می‌گذاریم... (۱۴) چون ملت، ملت مسلم است و ما را هم خدمتگذار خود می‌داند، از این جهت حدس می‌زنم به پیشنهاد ما رای دهد. (۱۵) (۲) علاوه بر اینکه تعیین نوع حکومت جزء حقوق ملت است، جمهوری اسلامی نیز که با آرای عمومی آنان ایجاد شده است، باید در کلیه اموراتش متکی بر مردم باشد. از این رو، مراد از جمهوریت در اندیشه امام خمینی، تکیه بر اکثریت مردم است: «در این جمهوری یک مجلس ملی مرکب از منتخبین واقعی مردم، امور مملکت را اداره خواهند کرد.» و بدین طریق بر تمامی امور جامعه نظارت خواهند کرد. (۳) مداخله مردم در سرنوشت خویش، در نظام جمهوری، با انتخاب رئیس جمهور و نمایندگان مجلس ملی پایان نمی‌یابد و نظارت بر عملکرد آنان - و در شرایطی - عزل آنها ادامه می‌یابد: «در جمهوری، حق است و مردم می‌توانند بگویند نه، تو غلط کردی برو دنبال کارت» (۱۶) البته اگر پسوند این جمهوری، اسلامی باشد، نه دموکراتیک یا سوسیالیست، عزل اصحاب قدرت راحت تر است؛ چرا که زمامداران در اسلام دارای شرایط ویژه‌ای هستند که اگر آنها را در ادامه کار از دست دهند، خود به خود منزل می‌گردند و نیازی به اجتماع مردم جهت برکناری آنها نیست: «اگر جمهوری، اسلامی باشد که دیگر واضح است. برای اینکه اسلام برای آن کسی که سرپرستی برای مردم می‌خواهد بکند، ولایت بر مردم دارد؛ یک شرایطی قرار داده است که وقتی یک شرطش نباشد، خود به خود ساقط است، تمام است، دیگر لازم نیست که مردم جمع بشوند... رئیس جمهور اسلام اگر یک سیلی بیجا به یک نفر بزند، ساقط است، تمام شد ریاست جمهوری.» (۱۷) (۴) با توجه به سه بند مذکور، جمهوری در اندیشه امام خمینی، به همان معنایی است که در همه جا وجود دارد. ایشان در پاسخ به سؤال خبرنگار لوموند که پرسیده بود «حضرت تعالی می‌فرمائید که بایستی در ایران جمهوری اسلامی استقرار پیدا کند و این برای ما فرانسویها چندان مفهوم نیست؛ زیرا که جمهوری می‌تواند بدون پایه مذهبی باشد، نظر شما بر پایه سوسیالیسم است؟ مشروطیت است؟ بر انتخاباتی استوار است؟ دموکراتیک است؟ چگونه است؟» فرموده بودند: «اما جمهوری، به همان معنایی که همه جا جمهوری است، اینکه ما جمهوری

اسلامی می‌گوئیم، برای این است که هم شرایط منتخب و هم احکامی که در ایران جاری شده، اینها بر اسلام متکی است؛ لکن انتخاب با ملت است. طرز جمهوری هم همان جمهوری است که همه جا هست.» (۱۸) اما اینکه چگونه اسلامی بودن در کنار مفهوم جمهوری که در همه جا هست، ترکیب می‌یابد و حق با تکلیف تعامل می‌کند؛ در جای خود باید مورد مطالعه قرار گیرد. در عین حال، امام خمینی معتقد بود که جمهوری اسلامی مدلی از حکومت است که مشابه خارجی ندارد (۱۹) و پس از استقرار و موفقیت واقعی، مفهومش هویدا می‌گردد. (۵) آزادی از حقوق مردم است و نظام جمهوری نیز باید مبتنی بر آن باشد. از این رو، اظهار عقیده آزاد است. (۲۰) احزاب آزادند که با ما یا هر چیزی مخالفت کنند به شرط اینکه مضر به حال مملکت نباشد. (۲۱) دموکراسی اسلام کاملتر از دموکراسی غرب است. (۲۲) در جمهوری اسلامی، استبداد و دیکتاتوری وجود ندارد، (۲۳) هر فردی حق دارد که مستقیماً در برابر مسؤولین جمهوری بایستد و از آنها انتقاد کند: «نظرتان درباره فعالیت احزاب سیاسی چپ، بدون اتکا به هیچ قدرت خارجی در چارچوب حکومت جمهوری اسلامی چیست؟ در جمهوری اسلامی هر فردی از حق آزادی عقیده و بیان بر خوردار خواهد بود و لکن هیچ فرد یا گروه وابسته به قدرتهای خارجی را اجازه خیانت نمی‌دهیم... آیا با تشکیل اتحادیه‌های کاریگری در چارچوب حکومت جمهوری اسلامی موافقت می‌کنید؟... در جمهوری اسلامی به آنها حق داده می‌شود که به هر شکل ممکن به دور هم جمع شوند و مسایل و مشکلات خود را بررسی کنند و در نتیجه دولت را در جریان مسایل خود قرار دهند و نیز از حقوق صنفی خود دفاع کنند.» (۲۴) (۶) جمهوری اسلامی، حکومتی مستقل است، وابسته به شرق و غرب نیست، سیاستهای آن را اجانب تعیین نمی‌کنند. (۲۵) (ب) اسلامی بودن حکومت: (۱) به گفته امام خمینی: «اساس این نهضت از دو جا سرچشمه گرفته است؛ یکی از شدت فشارهای خارجی و داخلی... و یکی دیگر، آرزوی ما برای یک حکومت اسلامی و یک حکومت عدل که یک رژیم در مقابل رژیمهای طاغوتی دیگر باشد و ما مسائل اسلامی را مثل صدر اسلام در ایران پیاده کنیم.» (۲۶) اما اینکه آرزوی تشکیل حکومت اسلامی در چه ترکیبی با «جمهوری» دست‌یافتنی است؛ پاسخ امام با دیگران متفاوت است. به عقیده ایشان، «جمهوری مطلق باشد یا جمهوری دموکراتیک یا جمهوری اسلامی دموکراتیک، همه اینها غلط است (۲۷)» (۲۷) «آنچه مورد قبول ما و مردم است، تنها جمهوری اسلامی است نه یک کلمه زیاد و نه یک کلمه کم» (۲۸) «هیچ یک از مدل‌های مذکور نمی‌توانند جانشین کار آمدی برای رژیم سلطنت (پهلوی) به حساب آیند. حتی اگر «اسلام» نه «اسلامی» را کنار جمهوری گذاشتند، بدانید که می‌خواهند شما را بازی دهند.» اصرار امام خمینی بر حفظ ترکیب «جمهوری اسلامی» و ایستادگی ایشان در قبال پیشنهادات بدیل، معلول دغدغه‌ها و واژه‌هایی است که در ذیل به آنها اشاره خواهیم کرد: اول اینکه، امام معتقد بود که مخالفین «جمهوری اسلامی» بیش از آنکه دلشان برای دستیابی به شرایط دموکراتیک بتپد؛ از اسلام می‌ترسند و در لوای چنین الفاظی، حذف ضمنی محتوای اسلامی، نظام جدید التاسیس را پی می‌جویند. «از آن اولی که صحبت جمهوری اسلامی شد، اینها شروع کردند به کار شکنی... به اینکه ما هم بگوئیم جمهوری، اسلامی اش چیست؟ و عجب این بود که (می‌گفتند) ملت ما (هم) جمهوری می‌خواهد. جمهوری اسلامی یعنی چه؟! تا اینکه نگذارند اسلام پایش تو کار بیاید. اگر جمهوری اسلام باشد، جمهوری، همه کاری می‌شود با آن کرد. اما اگر جمهوری اسلامی باشد، اسلام نمی‌گذارد کسی کاری بکند. یک دسته دیگر تراشیدند، بگویند: جمهوری دموکراتیک، باز از اسلامش فرار می‌کردند، یک دسته سومی هم که یک خرده می‌خواستند نزدیکتر بشوند و بازی بدهند ما را، گفتند جمهوری اسلامی دموکراتیک. این هم غلط بود. ما همه اینها را گفتیم ما قبول نداریم.» (۲۹) دوم اینکه، در قبال روشنی مفهوم اسلامی بودن جمهوری، دموکراتیک یا دموکراسی معنای واضحی ندارد: «دموکراتیکی که در طول تاریخ، پیراهنش» (۳۰) را مرتب عوض کرده و معانی مختلفی به خود گرفته است، نمی‌تواند محتوای نظام ما قرار گیرد. «ما دموکراتیک سرمان نمی‌شود؛ برای اینکه دموکراتیک در عالم، معانی مختلفی دارد (۳۱)» (۳۱) «در امریکا یک مفهوم دارد و در شوروی مفهومی دیگر، افلاطون یک چیز می‌گفت و ارسطو چیز دیگر.» (۳۲) سوم اینکه، در کجای دنیا واقعا به دموکراسی عمل شده است که این چنین، اینها از

آن حمایت می‌کنند: «اینها نمی‌فهمند که این همه دموکراسی که در عالم معروف است، کجاست؟ کدام مملکت را شما دارید؟ این ابر قدرتها کدام یکی شان به موازین دموکراسی عمل کرده‌اند.» (۳۳) «من از اول فریاد زدم که ما همین دو کلمه را می‌خواهیم: جمهوری اسلامی. اگر دیدید یک کلمه‌ای اضافه شد، بدانید مسیرشان با شما مختلف است... ما این همه فداکاری کردیم... برای این بود که اسلام را می‌خواستند، آنی که این نهضت را پیش برد، آنی که می‌گفت من شهادت را فوژ می‌دانم، شهادت را برای دموکراتیک فوژ می‌دانند؟!» (۳۴) ۲- حال که معلوم شد الفاظی از قبیل دموکراتیک و دموکراسی، مفهوم روشنی ندارند. «قبولش نمی‌کنیم، ما آنکه پیش مان مطرح است، اسلام را می‌شناسیم؛ یعنی می‌دانیم که احکامش چیست و چه وضعی دارد و جمهوری هم اسمش را می‌دانیم، می‌دانیم چیست.» (۳۵) از این رو، جمهوری اسلامی، حکومتی است متکی بر ضوابط اسلامی. قانون اساسی آن اسلام است، مجری احکام اسلام است. متصدیان آن، حائز شرایط معین شده‌ای در اسلام هستند. (۳۶) خطوط کلی این حکومت، اصول مسلم اسلامی است که در قرآن و سنت و سیره معتبر پیامبر گرامی اسلام و اهل بیت علیهم السلام بیان شده‌اند: «جمهوری اسلامی، یک لفظی نیست که محتوا نداشته باشد. یک لفظی است که باید محتوا داشته باشد و محتوایش هم این است که تمام دستگاههای دولتی و ملی و تمام قشرهای کشور، اسلامی بشود. اگر نباشد مثلاً دادگستری اسلامی نباشد، مالیه اسلامی نباشد، هر جا دست بگذارید اسلامی نباشد؛ این شکست نهضت است و بدتر از اول است. برای اینکه با رژیم شاهنشاهی و طاغوتی، خلاف اسلام بود، حالا- با جمهوری اسلامی خلاف اسلام است و این دو تا خیلی فرق دارد.» (۳۷) و در جایی دیگر می‌افزاید: «مملکت، وقتی مملکت اسلامی است که تعلیم اسلام در آن باشد. اگر تعالیم اسلامی در آن نباشد، اسلامی نیست. هر چه ما بگوئیم جمهوری اسلامی، جمهوری اسلامی، لفظ نیست. با رای ما جمهوری اسلامی تحقق پیدا نمی‌کند. بله رژیم رسمی جمهوریت می‌شود؛ لکن اسلامی نمی‌شود، مگر آنکه احکام اسلامی در او جاری بشود. با جریان قانون اساسی هم اسلام نمی‌شود. با مجلس شورا هم اسلام نمی‌شود. اینها همه مقدمه است. وقتی می‌توانید بگوئید که مملکت اسلامی است، که بازار اسلامی بشود، تهذیب نفس باشد...» (۳۸) ۳- با این حساب، وجه تمایز حکومت اسلامی با سایر اشکال حکومت، تنها عادل بودن این حکومت نیست. اگر چه عدالت مهمترین غایت دولت است؛ لکن این آغاز راه است. حکومت اسلامی باید در پناه اجرای شریعت، زمینه‌های تهذیب جامعه را فراهم سازد: «اسلام مثل حکومت‌های دیگر نیست. اینطور نیست که اسلام فرقی با حکومت‌های دیگر این است که این عادل است و آنها غیر عادل... یکی اش همین است... (لکن این) فرق نازلی است و بالاتر از این، چیزهایی است که انسان را رو به معنویات می‌برد. اسلام آمده است که این طبیعیات را بکشد طرف روحانیت، مهار کند طبیعت را به همان معنایی که همه می‌گویند.» (۳۹) ۴- این محتوا زمانی به دست می‌آید که قید «اسلامی» در کنار «جمهوری» قرار گیرد و بدان عمل شود. در واقع، حکومت اسلامی در قالب «جمهوری اسلامی» نسبت به اجرای شریعت اسلام، به شرطی می‌شود و تخطی از آن، شکست نهضت اسلامی به حساب می‌آید. این، در حالی است که جمهوری دموکراتیک یا جمهوری دموکراتیک اسلامی، نسبت به اجرای احکام دینی لایشرط بوده و نمی‌توانند ما را به جامعه آرمانی اسلامی رهنمون کنند: «اگر جمهوری، جمهوری دموکراتیک بود، آن آزادیها به حسب قاعده اش هست. هر کس دلش می‌خواهد که دکان شراب فروشی باز کند، باز کند... مراکز فحشاء هیچ مانعی با جمهوری دموکراتیک ندارد. اینها که جمهوری دموکراتیک می‌خواهند، این را خواهند، یک همچو آزادی. ما که عرض می‌کنیم جمهوری اسلامی، (به) این (دلیل) که روی قواعد اسلامی باید باشد.» (۴۰) ۵- وظیفه علمای اسلام، نظارت بر قوانین است. (۴۱) شورایی از علماء و دانشمندان اسلامی بر جمهوری اسلامی نظارت می‌کنند. (۴۲) روحانیت نقش ارشاد و هدایت دولت را بر عهده خواهد داشت. (۴۳) در مجالس آینده ایران، روحانیون به عنوان عضو کامل یا ناظر، حضور خواهند داشت؛ اما مجالس در انحصار روحانیون نخواهد بود. من در آینده همین نقشی را دارم که الآن دارم، یعنی هدایت، نظارت بر اوضاع و ارشاد و راهنمایی. بنای دخالت در امور را ندارم. (۴۴) اختیارات شاه را مقامی را نخواهم پذیرفت. (۴۶) آنچه صلاح است با مردم در میان خواهم گذاشت

و جمهوری اسلامی را به رای مردم می‌گذارم. «من و سایر روحانیون در حکومت پستی را اشغال نمی‌کنیم. وظیفه روحانیون ارشاد دولتهاست. من در حکومت آینده، نقش هدایت را دارم.» البته امام خمینی در جایی دیگر نسبت به تغییر ایده اش درباره مشاغل دولتی روحانیون، در پاسخ به سؤال خبرنگار فرانس پرس که پرسیده بود: «شما اظهار کردید که مقامات روحانی شیعه قصد ندارند خود حکومت کنند، آیا فکر می‌کنید که مخالفانی سیاسی قادر به کار هستند، بدون اینکه خطر وخیمتر شدن جدی وضع در بین باشد؟» فرموده بود: «در صورتی که شرط فوق را به دست بیاورند، با حمایت مردم و روحانیت، مخالفی که وضعشان در سؤال بالا گذشت، به این کار قادر می‌شوند.» آنچه گذشت، مجموعه ویژگیهایی بود که حضرت امام برای ترسیم نوعی از حکومت اسلامی، یعنی جمهوری اسلامی بیان فرمودند. این دوره از حیات نهضت اسلامی که به «عصر جمهوریت» شهرت یافته، دوره ای است که از ورود امام به پاریس، آغاز و در ۲۸/۶/۱۳۵۸ فرجام می‌یابد. امام خمینی حتی یک بار هم از «ولایت فقیه» سخن به میان نیاورده و به «نظارت فقیه» اکتفا نموده اند. ایشان در دو ویژگی از جمهوری اسلامی، صریحا نکاتی را بیان کرده اند که علی الظاهر با «ولایت فقیه» سازگار نیست. یکی در ویژگی چهارم جمهوری: «جمهوری به همان معنا که در همه جا جمهوری است. جمهوری اسلامی، جمهوری است مثل سایر جمهوریه‌ها» واضح است که ولایت انتصابی فقیه، الگویی غیر از الگوی رایج جمهوریت در سراسر جهان است. با این همه، اشاره دیگری از امام خمینی که این جمهوری مشابه خارجی ندارد و بعدها مفهومش روشن می‌شود، ممکن است با ولایت فقیه از خود سازگاری نشان دهد. دیگر اینکه، در ویژگی پنجم اسلامیت که حضرت امام وظیفه خود و سایر متولیان امر دین را نظارت و ارشاد معرفی می‌کند، روشن است که نظارت و ارشاد غیر از ولایت شرعی فقیه است. اما اینکه چرا حضرت امام خمینی در این دوره (۵۸-۵۶) حتی یک بار از ولایت فقیه، سخن به میان نمی‌آورد؛ احتمالات متعددی گفته شده است که در ذیل به توصیف و نقد آنها خواهیم پرداخت. ۱- امام خمینی در آن شرایط حساس نهضت اسلامی، مردم را مهیای پذیرش ولایت فقیه نمی‌دیدند. طرح بی‌موقع آن، چه بسا باعث گریز مردم از حکومت اسلامی و نهضت اسلامی می‌شد. پیشنهاد به رای گذاردن جمهوری اسلامی، مبتنی بر همین دیدگاه است. در حکومت اسلامی از نوع ولایتی، فقیه ولایت دارد؛ حال آنکه در جمهوری اسلامی، فقیه نظارت دارد. بنابراین، نظر واقعی امام در آن مقطع، جمهوری اسلامی با نظارت فقیه بوده است و در آن مرحله، ولایت فقیه را عملی نمی‌دانسته اند. لذا کلیه تعبیر ایشان از جمهوری اسلامی، نظر واقعی و به دور از تقيه، مجامله، مجاز و توریه است. (۴۷) ۲- امام خمینی از آغاز تا فرجام، قایل به ولایت فقیه بوده است، منتهی در شرایط مختلف زمانی - مکانی بخشهایی از نظریه خود را به مردم اعلام می‌کرده اند. بر این اساس، نظریه واقعی امام در پاریس (عصر جمهوریت) نیز ولایت فقیه بود، نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد. مواردی که در بیانات ایشان به ظاهر خلاف ولایت فقیه به نظر می‌رسد، می‌باید حمل بر تقيه و یا توریه نمود که شرعا جایز و در شرایطی واجب است. تقيه امام را می‌توان به تقيه مداراتی یا تقيه خوفی تعبیر کرد. خوف از ادبار مردم از اعانت دین خدا و مدارا با مردم، تا در آغوش اسلام تربیت شوند. (۴۸) این نظریه که طرفداران زیادی در بین شاگردان امام خمینی دارد، مبتنی بر یکی از دو تبیین ذیل است: الف) کلیه آثار امام به دو دسته محکومات و متشابهات تقسیم می‌شوند، آثار مکتوب فقهی ایشان مثل البیع، محکومات و مصاحبه‌ها و گفتارهای عمومی و شفاهی، متشابهات ایشان است که البته باید متشابهات را به محکومات بر گرداند و آنها را معیار فهم اندیشه سیاسی امام قرار داد. در واقع، «ولایت فقیه» کلیدی ترین محکم در میان محکومات امام است که در سال ۱۳۴۸ به تفصیل درباره آن سخن گفته است. از این رو، تمام گفته‌ها و مصاحبه‌های امام در پاریس و تهران در باب جمهوری اسلامی، آزادی، احزاب، حاکمیت ملی و نقش مردم، از حوزه محکومات ایشان خارج اند و باید با عرضه آنها بر ولایت فقیه، مفهومی مجدد و تفسیری دوباره پیدا کنند. ب) اندیشه سیاسی امام خمینی دارای مفاهیم ثابت و متغیری است که باید از هم بازکاوی شوند. آن بخش از اندیشه سیاسی که در آثار علمی و مکتوب آن حضرت، مستدل و مبرهن است، ثابت و بخشهای دیگر، متغیر به حساب می‌آیند. در چنین وضعیتی، ثابتات، بر خلاف جریان مغناطیسی، اجزای همنام و همجنس را

به خود جذب و ناهمنامان را دفع می‌کنند. این، همان وظیفه‌ای است که ولایت فقیه نسبت به اجرای ناهمخوان اندیشه امام، مثل جمهوری اسلامی، به انجام می‌رساند. ایراد عمده‌ای که بر این دو تبیین وجود دارد، آن است که «اولاً همه گفتارهای عمومی و شفاهی امام چنین نیستند و نمی‌توان همه را یکجا متغیر یا متشابه قلمداد نمود. با اندکی تأمل در مجلدات صحیفه نور، خواننده در می‌یابد که بسیاری از سخنان ایشان، مستدل و مبرهن بوده و با کشف انی تحت «کبرای کلی نامکتوبی» قرار می‌گیرند. مسلماً خصیصه گفتار و مصاحبه، مانع از آن می‌شود که امام پاره‌ای از ایده‌های خود را مستدل ساخته و یا پیرامون براهین عقلی و نقلی خود به تفصیل سخن بگوید. از این رو، ممکن است اندیشه متاخری، ثابت و محکم و متقدمی، متغیر و متشابه گردد و نتیجه را معکوس سازد. ثانیاً در صورتی می‌توان اندیشه یک متفکر سیاسی را ثابت و متغیر یا محکم و متشابه تقسیم کرد که کلیت آن در شرایط زمانی واحد و به هم پیوسته‌ای صادر شده باشد. از هم گسیختگی زمانی و تاثیر زمانه بر اندیشه متفکر، مانع از چنین تقسیم و آرایشی می‌گردد. همانطوری که حضرت امام خمینی معتقد به تاثیر زمان و مکان در اجتهادند، مسلماً تغییر شرایط مبارزه، معضلات و مشکلات جدید و نیز استقرار در جغرافیای تفکر مدرن - پاریس - مانع از جذب همنامان و دفع ناهمجنسان می‌شود. ثالثاً تقیه مداراتی یا تقیه خوفیه، در دستگاه اخلاقی امام خمینی نمی‌گنجد و از سیره سیاسی ایشان نزد به دور است. مبارزه با تقیه و صریح با مردم سخن گفتن، از ویژگیهای مبارزاتی ایشان است که در نزد پاره‌ای از معاصرینش به ندرت یافت می‌شود. در واقع، این همه سخن از جمهوری اسلامی گفتن و اراده غیر واقعی از آن کردن، نامی غیر از تقیه و توریه دارد که نسبت دادنش به امام بسی دشوار است. ۳- هر چند طرح حکومت اسلامی در قالب ولایت فقیه، بر جمهوری اسلامی تقدم زمانی دارد؛ لکن تاخر جمهوری اسلامی در اندیشه سیاسی امام خمینی، نه به مفهوم عملی نبودن ولایت فقیه است و نه محملی تقیه آلود برای آن به حساب می‌آید؛ بلکه هر دو در حوزه متمایز از هم ارائه شده‌اند. عمده مباحث امام خمینی در باب ولایت فقیه که در فاصله ۱/۱۱/۱۳۴۸ تا ۲۰/۱۱/۱۳۴۸ در نجف اشرف ایراد شده است، بیش از آنکه ناظر به «حکومت اسلامی» باشند، ناظر به «حاکم اسلامی» اند. این، در حالی است، که غالب گفتارهای عمومی و شفاهی آن حضرت در عصر جمهوریت، به پروسه حکومت داری در جامعه دینی نظر دارند. در واقع، شرایط طرح ولایت فقیه و جمهوری اسلامی از یک سو، و نوع مشکله سیاسی در هر دو عصر از سوی دیگر، کاملاً متفاوت است. در دوره اول، امام خمینی در صدد پاسخگویی به این سؤال است که چه کسی باید به قدرت برسد؟ و در عصر غیبت، مشروعیت سیاسی و شرعی از آن کیست؟ در حالی که مشکله جدید امام خمینی، بویژه پس از عزیمت به پاریس و آشنایی با مدل‌های دیگر حکومت، آن است که چگونه باید حکومت بشود؟ «فقیه جامع الشرایط»، پاسخ به پرسش اول امام است و جمهوری اسلامی، پاسخی به سؤال دوم ایشان. از این رو، مباحث امام خمینی در سال ۴۸ بر ادله نقلی و عقلی ولایت «فقیه» و ویژگیهای بایسته آن متمرکز است و گفت و گوهای ایشان در عصر جمهوریت، بر شیوه‌ای مستقر است که بتواند در سایه آن بین اسلامیت، جمهوریت و نقش سایر نهادهای جامعه مدنی در نظام جدید التاسیس، رابطه و انسجام برقرار نماید. اینکه چرا امام خمینی به فلسفه تغییر ولایت فقیه به جمهوری اسلامی اشاره‌ای ننموده است؛ با هیچ کدام از آن دو بیان، توجیه نمی‌شود و اساساً امام در مقام بیان معضلی جدید است که ماهیتاً با معضل نخستین تفاوت دارد، هر چند پس از استقرار جمهوری اسلامی و مشاهده پاره‌ای از کاستی‌های آن، مجدداً ولایت فقیه را به منظور حفظ سلامت چنین نظامی، قانونمند می‌سازد. همچنانکه قبلاً اشاره شد، امام خمینی «ولایت فقیه» را یک بار به صورت شفاهی در طی سیزده جلسه در نجف اشرف تدریس نموده و بار دیگر، همین مساله را در جلد دوم از مجموعه پنج جلدی کتاب «البیع» به همان سبک نوشته‌اند. ایشان در این کتاب ابتدا به نقشه‌های دشمنان که برای نابودی اسلام به معرض اجرا گذارده شده، اشاره می‌کند و با بیانی مستدل به شبهاتی از قبیل اینکه اسلام در عصر تمدن و صنعت قادر نیست جامعه را اداره کند و یا اینکه موازین حقوقی آن برای حل مشکلات جامعه ناتوان است، پاسخ می‌دهند و در همین رابطه، اشاره می‌نمایند که القائنات دشمنان در ایجاد زمینه لازم برای جدایی دین از سیاست، حتی در حوزه‌های علمیه نیز

اثر کرده است. به طوری که اگر کسی بخواهد درباره حکومت اسلامی سخن بگوید، باید تقیه کند. امام خمینی در ادامه، با بیان این واقعیت مسلم تاریخی که پیامبر اسلام (ص) خلیفه تعیین کرده است، این سؤال را مطرح می‌کند که آیا تعیین خلیفه برای بیان احکام است، بیان احکام که خلیفه نمی‌خواهد، خلیفه برای حکومت است، برای اجرای مقررات و قوانین است. در اینجا، مهم این است که ما به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی معتقد شویم و در این صورت است که جایگاه خلیفه روشن می‌شود. امام خمینی در این اثر، مواردی را به عنوان دلایل ضرورت تشکیل حکومت اسلامی ذکر می‌کند که عبارتند از: ۱- عمل پیامبر در تشکیل حکومت؛ ۲- ضرورت استمرار اجرای احکام الهی که فقط در زمان پیامبر ضرورت ندارد؛ بلکه برای همیشه است؛ ۳- ماهیت و کیفیت قوانین اسلام که بدون حکومت قابل اجرا نیست؛ مثل: احکام مالی، دفاع ملی و احکام حقوقی و جزایی. امام خمینی پس از بیان ضرورت حکومت اسلامی، به سابقه تاریخی انحراف از این اصل که به عصر بنی امیه باز می‌گردد و در دوران بنی عباس ادامه می‌یابد، اشاره می‌کند. با این بیان که روش آنها در حکومت، شیوه ای ضد اسلامی و به صورت نظام شاهنشاهی ایران و امپراتوری روم و فراعنه مصر بود و در دورانهای بعد نیز به همان اشکال غیر اسلامی ادامه یافت. حضرت امام تاکید می‌کند که عقل و شرع بر قیام برای تغییر این وضع حکم می‌کند، پس یک انقلاب سیاسی اسلامی ضرورت می‌یابد. علاوه بر این، لزوم وحدت امت اسلامی که بر اثر عوامل گوناگون داخلی و خارجی دچار تفرقه شده و نیز لزوم نجات مردم مظلوم و محروم که از تکالیف الهی مسلمین و بخصوص علماء می‌باشد، انجام یک انقلاب سیاسی را ضروری می‌سازد. ایشان در ادامه سپس با ذکر روایتی از فضل ابن شاذان در فلسفه تشریح حکومت، به لزوم تشکیل حکومت از نظر اخبار و روایات می‌پردازد. بخش مهمی از کتاب ولایت فقیه، به بیان فرق حکومت اسلامی با سایر حکومتها اختصاص یافته است و به این نکته اشاره شده است که حکومت اسلامی، نوعی خاص از حکومت مشروطه است؛ یعنی مشروط به قوانین اسلام. بدین جهت از نظر امام خمینی، وظیفه قوه مقننه و مجلس قانونگذاری در واقع برنامه ریزی برای وزارتخانه‌های مختلف و تشکیلات حکومت در محدوده احکام اسلامی است، نه قانونگذاری مصطلح در سایر حکومتها. ایشان در ادامه به شرایط زمامداران که مستقیماً ناشی از طبیعت طرز حکومت اسلامی است اشاره می‌کند و می‌فرماید پس از شرایط عامه مثل عقل و تدبیر برای زمامداری دو شرط اساسی وجود دارد که عبارتند از: علم به قانون و عدالت. در واقع مهمترین محور این کتاب، پاسخ به این سؤال است که «اکنون که شخص معینی از طرف خداوند برای احراز امر حکومت در دوره غیبت تعیین نشده است، تکلیف چیست؟» به دیده امام خمینی، اگر چه خداوند فرد معینی را بر حکومت در عصر غیبت تعیین نکرده است؛ لکن آن خاصیت حکومتی که از صدر اسلام تا زمان صاحب العصر علیه السلام موجود بود، برای بعد از غیبت هم قرار داده شده است. این خاصیت که عبارت از علم به قانون (اسلام) و عدالت باشد، در عده بی شماری از فقهای عصر ما موجود است که اگر با هم اجتماع کنند، می‌توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند. امام خمینی در ادامه به این مطلب اشاره می‌کند که ولایت فقیه یک امر اعتباری عقلایی است و تمام اختیاراتی که پیامبر (ص) و ائمه علیهم السلام برای اداره جامعه داشته است، برای فقیه جامع شرایط نیز ثابت است و این ولایت واقعی جز جعل ندارد و فی حد ذاته شان و مقامی نیست؛ بلکه وسیله انجام وظیفه اجرای احکام است. بخش پایانی کتاب نیز به ضرورت برنامه ریزی طولانی برای رسیدن به هدف الهی اختصاص یافته است. (۴۹) هدف از ارائه گزارشی از کتاب ولایت فقیه که شالوده اش در سال ۱۳۴۸ پی ریزی شده است، این بود که نشان دهیم دغدغه اصلی امام خمینی در سالهای میانی نهضت اسلامی، اثبات ضرورت اصل تشکیل حکومت اسلامی و در درجه بعد ویژگیهای حاکم اسلامی (فقیه جامع شرایط) بوده است. در اوضاع و احوالی که سلطنت پهلوی - حداقل در نوع مشروطه اش - ساختاری ضد اسلامی قلمداد نمی‌گردید و سکوت بسیاری از علمای دین، موجب بلا تکلیفی احکام اجتماعی اسلام می‌شد، امام خمینی دغدغه ای جز این نداشت که اولاً به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در عصر بیت پردازد و ثانیاً، با تعیین عنوانی حاکم اسلامی در «فقیه»، به مشروطه خواهان بفهماند که ما «حاکم امین می‌خواهیم تا امانتداری کند و ملتها در پناه او و پناه قانون،

آسوده خاطر به کارها و زندگی خود ادامه دهند.» (۵۰) به سخنی دیگر: در گفتمانی که هنوز مشروطه خواهی، امیدی برای حل بحران مشروعیّت سلطنت قلمداد می‌شد، امام خمینی معتقد بود که در درجه اول، سلطنت، انحرافی از خلافت یا حکومت یا حکومت اسلامی است و در درجه بعد، ماهیتا کسی را در راس هرم قدرت نگه می‌دارد که معمولاً در شخصی غیر معصوم (ع) به استبداد کشیده می‌شود. از این رو، در این کتاب کوشیده است که هم ضرورت سرنگونی سلطنت و برپایی حکومت اسلامی را ثابت کند و هم ویژگی‌های اختصاصی حاکم اسلامی در عصر غیبت را از دل آیات و روایات استخراج نماید. اما اینکه «فقیه» چگونه می‌خواهد ولایت داشته باشد؟ و به چه نحو قدرت سیاسی را متمرکز یا توزیع کند؟ آیا او جزء نهاد دولت است و یا اینکه نظارت عالی بر دولت دارد؟ اختیارات غیر منصوص او چیست؟ چه نهادهای مدنی در ولایت او می‌تواند شکل بگیرد؟ مکانیسم جلوگیری از تخلفات احتمالی او چیست؟ چگونه بر اجزای دولت نظارت می‌کند؟ و بالاخره چگونه انتخاب و به قدرت می‌رسد؟ اینها مهمترین سؤالاتی است که در این دوره به آنها پرداخته نشده و امام خمینی در عصر جمهوریّت به آنها پاسخ داده است. (۵۱)

در واقع، جمهوری اسلامی، قالب جدید و نهایی حکومت اسلامی از دیدگاه امام است که هم به دغدغه‌های قدیم ایشان پاسخ می‌دهد و هم به مشغله‌های جدیدش، چرا که اولاً- جمهوری اسلامی، ماهیتاً با سلطنت تفاوت دارد و موظف است در عین اجرای احکام اسلامی، به حقوق از دست رفته مردم توجه کند و ثانیاً، نظارت و هدایت عالی فقیه عادل را بر خود پذیرا می‌شود تا هیچ‌گاه از اهداف عالی حکومت اسلامی باز نمانده و منحرف نگردد: «آنقدر به ولایت فقیه اثر متری بار است که در سایر این موارد (قانون اساسی) که ملاحظه می‌کنید، معلوم نیست مثل آنجا باشد. یک نفر آدمی است که همه جهات اخلاقی اش و دینتیش و ملی بودنش و علم و عملش ثابت است پیش ملت و خود ملت این را تعیین می‌کند ان شاءالله. بر اینکه مبدا خیانت بشود، همان رئیس جمهوری که ملت خودشان تعیین می‌کند ان شاءالله، دیگر از این به بعد امین تعیین می‌کند. لکن معذک برای محکم کاری یک فقیهی که عمرش را صرف در اسلام کرده است... که نگذارد این (رئیس جمهور) خلاف بکند.» (۵۲) با توجه به مطالبی که گفته شد، بدین نتیجه رسیدیم که اولاً، نظریه متاخر و نهایی امام خمینی در باب حکومت اسلامی، همان جمهوری اسلامی است و ثانیاً، در سایه چنین تلفیقی است که می‌توان به آرمانهایمان در باب حقوق مردم و اجرای شریعت دست یافت. در عین حال، استقرار جمهوری اسلامی نمی‌تواند به همه دل‌نگرانیها و مشغله‌های فکری امام خمینی پایان دهد. در واقع، نگرانی مستمر ایشان بر خاسته از رهیافتی است که در باب «قدرت» دارد. هر چند در نگرش عرفانی - اخلاقی امام خمینی، قدرت ذاتاً خیر و کمال است: لکن عامل دیگری به نام «نفس اماره» می‌تواند آن را به فساد کشاند، و هر ساختاری از قدرت سیاسی را به استبداد منتهی نماید. از این رو، تبدیل صرف سلطنت به جمهوری اسلامی، مانع از استبداد نمی‌شود و ممکن است جمهوری اسلامی، خود به روایتی دیگر از دیکتاتوری مبدل گردد. نظارت و ولایت «فقیه»، راهکاری که امام خمینی از طریق آن به این دل‌نگرانی پایان می‌دهد. ترکیبی که از این پس، چهره جمهوری اسلامی را متغیر می‌سازد، از سه مؤلفه زیر فراهم می‌آید: (۵۳) الف - در این ترکیب، فقیه نه رئیس دولت است و نه جزئی از آن، بلکه با فرض وجود فاصله‌ای میان او و نهاد دولت، بر عملکرد دولت نظارت عالی دارد و از اختیارات منصوص خود، جهت هدایت و کنترل آن بهره می‌جوید. در این روایت، فقیه یک پا در نظارت دارد و یک پا در ولایت، و به سخنی دیگر، در حد فاصل ناظر و حاکم به سر می‌برد. ب - نظارت تنها وظیفه فقیه نیست، بلکه علاوه بر او، سایر نهادهای مدنی نیز بر دولت نظارت می‌کنند. ج - فقیه نیز خود از طرق مختلفی که شامل عدالت، نصیحه ائمه المسلمین، لزوم مشورت و خبرگان رهبری می‌شود، مورد نظارت قرار می‌گیرد و با از دست دادن شرایطش، خود به خود منعزل می‌گردد. در این قرائت، ولایت فقیه، خارج از نهاد دولت است و علاوه بر اینکه خود، عوامل کنترل‌کننده بسیاری در درون و بیرون دارد، به هدایت و کنترل دولت می‌پردازد و در یک پروسه کاملاً خطیر از ماهیت مردمی و اسلامی جمهوری اسلامی حفاظت می‌نماید. از این رو، ولایت فقیه نه خود، روایتی از استبداد دینی به حساب می‌آید و نه اسباب به استبداد کشیدن نهاد دولت را فراهم می‌آورد:

«دولت اسلامی اگر با نظارت فقیه و ولایت فقیه باشد، آسیبی بر این مملکت وارد نخواهد شد... ولایت فقیه که آنطور اسلام مقرر فرموده است و ائمه ما نصب فرموده اند، به کسی صدمه وارد نمی‌کند، دیکتاتوری به وجود نمی‌آورد. کاری که بر خلاف مصالح مملکت است، انجام نمی‌دهد. کارهایی که دولت بر خلاف مسیر ملت و بر خلاف مصالح کشور انجام دهد، فقیه کنترل می‌کند، جلوگیری می‌کند (۵۴) (فقیه) اگر یک گناه صغیره هم بکند، از ولایت ساقط است، مگر ولایت یک چیز آسانی است که بدهند دست هر کس... ما می‌خواهیم که فقیه باشد که جلوی دیکتاتورهای را بگیرد، نگذارد رئیس جمهور، دیکتاتوری کند، نخست وزیر دیکتاتوری کند... نه اینکه بخواهیم دیکتاتوری درست کنیم.» (۵۵) در جایی دیگر، در قبال کسانی که مخالف حضور ولایت فقیه در قانون اساسی هستند می‌افزاید: «مع الاسف اشخاصی که اطلاع ندارند بر وضعیت برنامه‌های اسلام، گمان می‌کنند که اگر چنانچه ولایت فقیه در قانون اساسی بگذرد، این اسباب دیکتاتوری می‌شود. در صورتی که ولایت فقیه است که جلو دیکتاتوری را می‌گیرد. اگر ولایت فقیه نباشد، دیکتاتوری می‌شود... آن فقیهی که برای امت تعیین شده است و امام امت قرار داده شده است، آن است که می‌خواهد این دیکتاتورهای را بشکند و همه را زیر بیرق اسلام و حکومت قانون بیاورد، اسلام حکومتش حکومت قانون است.» (۵۶) و در نهایت، امام خمینی ضمن تاکید بر این نکته که ولایت فقیه ریشه در عقاید شیعه دارد و مخترع آن، مجلس خبرگان اول نیست می‌فرماید: «اگر امیر المؤمنین سلام الله علیه یک آدم دیکتاتوری بود، آن وقت فقیه هم می‌تواند دیکتاتور باشد. دیکتاتوری در کار نیست، می‌خواهیم جلوی دیکتاتوری را بگیریم. ولایت فقیه، ولایت بر امور است که نگذارد این امور از مجاری خودش بیرون برود، نظارت کند بر مجلس رُبر رئیس جمهور که مبادا یک پای خطایی بر دارد... ولایت فقیه ضد دیکتاتوری است نه دیکتاتوری.» (۵۷) پی نوشتها: ۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۱۳، مورخ ۱۶/۷/۵۷. همان، ص ۴۷، مورخ ۱۶/۲/۵۷. همان، ج ۸، ص ۸۶. ۴. امام خمینی، ولایت فقیه، چاپ اول، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، بهار ۱۳۷۳، ص ۳۳. ۵. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۸، ص ۶۳. ۶. همان، ج ۲، ص ۳۶، مورخ ۲۲/۷/۵۷. ۷. همان، ج ۵، ص ۳۶۷، مورخ ۲۱/۱/۵۸. امام خمینی پس از بیان ویژگیهای جمهوری اسلامی، تصریح می‌کند که آن چیزهایی که در طاغوت بود، در جمهوری اسلامی نیست. ۸. همان، ج ۴، ص ۲۱۳، مورخ ۲۳/۱۰/۵۷. ۹. همان، ص ۱۵۷، مورخ ۱۸/۱۰/۵۷. ۱۰. همان، ج ۲، ص ۱۵۹، مورخ ۲۲/۷/۵۷. ۱۱. همان، ص ۲۶۰، مورخ ۱۰/۸/۵۷. ۱۲. همان، ص ۱۵۹، مورخ ۲۲/۷/۵۷. ۱۳. همان، ج ۳، ص ۵۲، مورخ ۱۶/۸/۵۷. ۱۴. همان، صص ۲۵۸-۲۵۹، مورخ ۸/۹/۵۷. ۱۵. همان، ص ۳۳، مورخ ۱۵/۸/۵۷. ۱۶. همان، ج ۲، صص ۱۵۵-۱۵۶، مورخ ۱۰/۸/۵۷. ۱۷. همان، ج ۳، صص ۱۴۱-۱۴۲، مورخ ۲۲/۸/۵۷. ۱۸. همان، ج ۲، ص ۳۵۱، مورخ ۲۲/۸/۵۷. ۱۹. در جایی دیگر امام خمینی اذعان می‌نماید که چنین حکومتی را از «رویه پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع)» الهام گرفته است. (همان، ج ۳، ص ۲۷، مورخ ۱۵/۸/۵۷، مصاحبه با المستقبل) ۲۰. همان، ج ۲، ص ۲۵۹، صص ۳۰۲-۳۰۴ و ۴۵۷. ۲۱. همان، ج ۳، ص ۱۴۰، مورخ ۲۶/۱۰/۵۷. ۲۲. همان، ج ۲، ص ۲۱۶. ۲۳. همان، ص ۱۳۰، امام خمینی در جای دیگر می‌افزاید: «اگر جمهوری به استبداد کشیده شود با رژیم سلطنتی هیچ تفاوتی ندارد و تنها در لفظ مغایرت دارند.» (ج ۲، ص ۲۰۵) ۲۴. همان، ج ۳، ص ۱۷۸، مورخ ۲۶/۸/۵۷. ۲۵. همان، ج ۲، ص ۱۶۸ و ۲۵۹. ۲۶. همان، ج ۷، ص ۷۲، مورخ ۲۱/۳/۵۸، پیام امام در جواب وزیر خارجه ترکیه. ۲۷. همان، ج ۵، ص ۱۸۶، مورخ ۱۸/۱۲/۵۷. ۲۸. همان، ص ۱۲۲، مورخ ۹/۱۲/۵۷. ۲۹. همان، ج ۱۱، ص ۲۲، مورخ ۲۵/۹/۵۷. ۳۰. همان، ص ۱۲۹. ۳۱. همان، ص ۲۲. ۳۲. همان، ج ۱۰، ص ۱۵۵، مورخ ۱۶/۸/۵۷. ۳۳. همان. ۳۴. همان، ج ۶، صص ۲۵۶-۲۵۷، مورخ ۳/۳/۵۸. ۳۵. همان، ج ۱۱، ص ۲۲، مورخ ۲۵/۹/۵۸. ۳۶. همان، ج ۳، ص ۱۴۵، مورخ ۲۲/۸/۵۷. ۳۷. همان، ج ۹، ص ۲۶۱، مورخ ۱۴/۷/۵۸. ۳۸. همان، ج ۷، صص ۱۶-۱۷، مورخ ۸/۳/۵۸. ۳۹. همان، ص ۲۵۸، مورخ ۱۳/۴/۵۸. ۴۰. همان، ص ۹۳، مورخ ۲۳/۳/۵۸. ۴۱. همان، ج ۲، ص ۲۵۰، مورخ ۱۶/۸/۵۷. ۴۲. همان، ج ۳، صص ۱۱۰-۱۱۱، مورخ ۲۳/۱۰/۵۷. ۴۳. همان، ص ۷۵، مورخ ۱۸/۱۰/۵۷. ۴۴. همان، صص ۸۱-۸۲، مورخ ۱۹/۱۰/۵۷. ۴۵. همان، ج ۲، ص ۲۵۷، مورخ ۱۶/۸/۵۷. ۴۶. همان، ج ۳، ص ۱۱۵، مورخ ۲۴/۱۰/۵۷. ۴۷. همان، صص

۷۵- ۷۸، مورخ ۱۸/۱۰/۵۷. ۴۸. محسن کدیور، حکومت ولایتی، نشر نی، تهران ۱۳۷۷، ص ۱۷۶. ۴۹. همان، ص ۱۷۷. ۵۰. امام خمینی، ولایت فقیه، چاپ اول، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، بهار ۱۳۷۳. ۵۱. همان، ص ۱۲۸. ۵۲. یکی از قرینه‌هایی که روشن می‌کند که دغدغه امام خمینی در مبحث ولایت فقیه بیشتر اصل ولایت برای «فقیه» است نه چگونگی ولایت او، آن است که در قانون اساسی اول (۵۸) پیش از آنکه به اختیارات ولی فقیه اشاره شود (برعکس قانون اساسی دوم در سال ۶۸)، به صفات و ویژگیهای او توجه شده است. ۵۳. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۵۵، مورخ ۱۶/۸/۵۸. ۵۴. بنابراین قرائت، راه جمع ولایت و جمهوریت، آن است که اولاً شارع تنها شرایط زمامداران را معین کرده است، ثانیاً ولایت به معنای حکومت است نه به مفهوم ولایت شرعی بر محجورین، ثالثاً نوع حکومت در اندیشه سیاسی امام، جمهوری اسلامی است که انتخاب یا رد آن بسته به رای مردم است و بالاخره اینکه «فقیه» به منظور پاسداری از چنین حکومتی، نظارت عالی دارد. ۵۵. همان، ج ۹، ص ۱۷۰ مورخ ۲۸/۶/۵۸. ۵۶. همان، ج ۱۱، ص ۳۸، مورخ ۲۶/۹/۵۸. ۵۷. همان، ج ۱۰، ص ۱۷۴، مورخ ۱۸/۸/۵۸. ۵۸. همان، ج ۱۰ صص ۲۷ و ۲۹، مورخ ۳۰/۷/۵۸. منابع مقاله: فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۵، فراتی، عبدالوهاب؛

جایگاه حکومت در اندیشه امام خمینی (ره)

جایگاه حکومت در اندیشه امام خمینی (س) گفتگو با آیت الله سید حسین موسوی تبریزی متین: نخست به خاطر شرکت در این گفتگو از شما تشکر می‌کنیم. سؤالاتی که در این نشست خدمت شما مطرح خواهیم کرد، عمدتاً درباره مبانی «حکومت اسلامی» و «ولایت فقیه»، نزد حضرت امام خمینی (س) است. شاید اگر سخن را از جایگاه سیاست و حکومت در اسلام آغاز کنیم. مناسب تر باشد. موسوی تبریزی: من هم از شما تشکر می‌کنم که تشریف آورده اید و موضوعی به این اهمیت را وجه همت خود قرار داده اید. مبانی حضرت امام (س) درباره حکومت دینی، آن طوری که از نوشته‌ها و درسهای آن بزرگوار بر می‌آید، بسیار روشن و گویا است. می‌دانیم که بعضیها، اسلام را در اخلاق و احکام فرعی و پاره‌ای اعتقادات، خلاصه می‌کنند. بعضی حتی از این هم محدودتر می‌بینند، به عقیده این گروه، اسلام کاری به سیاست و حکومت ندارد. اینها اساساً منکر وجود نظام سیاسی و حکومتی، در مجموعه معارف دینی هستند. در این نوع تفکر، سیاست و حکومت از امور بشری است و انسانها خود باید بدان بپردازند. من فکر می‌کنم اگر کسی منصف باشد، و تا حدودی هم با تاریخ و منابع نخستین اسلام آشنا باشد، در خواهد یافت که اسلام اساساً یک دین سیاسی است. کافی است که شما به نحوه گسترش اسلام در سالهای نخستین توجه کنید. پیامبر اسلام (ص) همین که به مدینه تشریف آوردند و تشکیل حکومت اسلامی را در همان منطقه کوچک، ممکن دیدند، پرچم حکومت اسلامی را برافراشتند. توجه اسلام به مسائل حکومتی و توابع آن - مثل اقتصاد، نظام سیاسی و روابط بین الملل - کمتر از اهتمام آن به عبادات و احکام فرعی نیست بلکه بیشتر است. از دید اسلام نه روابط خانوادگی پوشیده مانده است، و نه روابط بین الملل و گرنه ما نمی‌توانستیم سخن از کمال و کفایت اسلام بگوییم، و اسلام هم نمی‌توانست برای همیشه، دین انسانها باشد. جامعیت یک دین است که آن را برای همیشه زنده و مفید نگه می‌دارد. قرآن کریم به عنوان اصیلترین منبع دینی و نخستین قانون اساسی اسلام، به موضوعاتی توجه کرده است که نیاز یک حکومت فراگیر را هم برآورده می‌کند. فقرزدایی، ظلم ستیزی، صلح بین الملل، مالیاتهای معمول و غیر معمول و ... برخی از موضوعاتی است که در قرآن به آنها توجه شده است. حتی وقتی داستان اقوام پیشین را بازگو می‌کند، علل انحطاط و یا عوامل پیشرفت آنان را هم یادآور می‌شود یعنی به مسلمانان می‌آموزد که اگر می‌خواهید، عزیز و توانمند باشید، باید چنین و چنان باشید مثلاً به اجرای سیاستهای صحیح روی آورید و از نحوه حکومت حاکمان ظالم قبلی عبرت بگیرید و مانند آنان حکم نرانید. اگر قرآن از این دیدگاه بررسی شود، هر مسلمانی در خواهد یافت که کمک به تشکیل حکومت دینی از وظایف شرعی اوست و اصلاً معنای مسلمان بودن، همین است. در این باره، عقل هم ساکت نیست. به حکم عقل و خرد، مردمی که سعادت

خود را می‌جویند، گزیری از تشکیل یک حکومت سالم و الهی ندارند. در سایه چنین حکومتی است که می‌توان جامعه را تصفیه کرد و آحاد آن را به کمال و سعادت رساند. متین: به نظر شما، حضرت امام(س) غیر از فقه، از حوزه‌های معرفتی دیگر - مانند کلام و فلسفه - متاثر بودند؟ یعنی ایشان، ریشه‌های حکومت اسلامی و ولایت فقیه را فقط در فقه می‌جستند؟ یا از دیگر علوم دینی نیز، چنین نظریه‌ای را استفاده می‌کردند؟ موسوی تبریزی: برای ما که نضج علوم رایج را در پرتو قرآن می‌دانیم، پاسخ این سؤال روشن است. فلسفه و کلام شیعه، برگرفته یا برخاسته از مفاهیم قرآنی است، و اگر ریشه حکومت دینی در قرآن است، علوم دیگر هم قهرا بر آن صحنه می‌گذارند. در فرهنگ قرآنی، خداوند بیرون آورنده مؤمنان از تاریکی به سوی روشنایی است: (یخرجهم من الظلمات الی النور). همه هدف انبیا و فلسفه بعثت همین است. و این بدون حکومت سالم و دینی ممکن نیست. بنابراین، همه علوم که از قرآن سرازیر شده‌اند، همین سمت و سو را خواهند داشت. امام - رحمه الله علیه - به این سمت حرکت می‌کردند که احکام و گرایشهای دینی را تبیین عقلایی کنند. این یک تلاش کلامی - فلسفی است. هدف دیگری که امام وجهه مت خود قرار داده بودند، بیان و اثبات جامعیت اسلام و ضرورت چنین اعتقادی بود. در این مرحله، بی‌شک امام یک متکلم هستند. این غیر از جنبه فقه‌ای حضرت امام(س) است. متین: حضرت امام(س) وقتی نظریه ولایت فقیه را مطرح کردند که اکثر طرحهای ارائه شده برای حکومت، غربی و لائیک بود؟ چون بسیاری این طور فکر می‌کردند که برای بازگرداندن ممالک اسلامی به تمدن و شکوه از دست رفته، باید به شکلهای سیاسی و نحوه حکومتها در جهان صنعتی نگاه کرد. قطعاً حضرت امام(س) از این نظریه‌ها آگاه بودند. ایشان در زمانی طرح حکومت اسلامی بر پایه ولایت فقیه را عنوان فرمودند که نویسندگان زیادی، همه عقب ماندگی مسلمانان را در کارنامه اسلام می‌نوشتند. با توجه به زمان طرح این ایده - یعنی ایده ولایت فقیه - شاید بتوان این طور نتیجه گرفت که حضرت امام(س) خواسته‌اند، ولایت فقیه را به عنوان عاملی مؤثر و توانمند برای بازگرداندن ممالک اسلامی به تمدن اسلامی مطرح کنند. عقیده شما در این باره چیست؟ موسوی تبریزی: قطعاً همین طور بوده است. این را از سخنرانیهای امام هم می‌توان فهمید. نسبت به گذشته ایران، مسلم است که مردم ایران، مردمی ترقی خواه و انقلابی بودند. یعنی می‌خواستند که پیشرفت کنند و به ضرورت ترقی و تجدد پی برده بودند. روشن بینی و پیشرفت خواهی در تاریخ ما یک واقعیت انکارناپذیر است. این سیر طبیعی و هماهنگ با روحیه مردم ما بود. اما یک دستهایی بود که نمی‌گذاشتند این منویات تحقق پیدا کند. همیشه عوامل بازدارنده بیش از عوامل پیش برنده بود. شما ببینید در مشروطه چه اتفاقی افتاد. در این نهضت فراگیر، خیلی‌ها شرکت کردند. از روشنفکران و ملی‌گراها گرفته تا مردم عامی و زولی همه این حرکت در پناه علما و مراجع بود. یعنی حتی وطن پرستان غیرمذهبی نیز در لوای اسلام فعالیت می‌کردند. به هر حال مشروطه، استبداد محض را به حکومتی تبدیل کرد که در آن صحبت از قانون و انتخابات و عدلیه و مجلس و توجه به مردم بود. نمی‌گویم به نتیجه خوبی رسید و اوضاع خیلی خوب شد. من چنین اعتقادی ندارم. زولی به هر حال ایران یک گام به پیش برداشت. همان وقتها، بسیاری از کشورهای پیشرفته امروزی، در انحطاط بودند. در ایران، ما خیلی زودتر از بعضی کشورها، شاهد انقلاب و خیزشهای مردمی هستیم. چه شد که آنها به پیشرفت خود ادامه دادند، ولی ایران نتوانست گامهای بعدی را بردارد؟ امام خیلی به این مسائل فکر می‌کردند. خودشان هم بعضی از این مراحل تاریخی را از نزدیک دیده بودند و شاید حضور هم داشته‌اند. ایشان در افکار خودشان به این نتیجه رسیده بودند که اسلام نباید در حاشیه حوادث قرار بگیرد. یعنی این طور نباشد که تا یک جایی دخالت کند و بعد که نهضت به مرحله پیروزی رسید، خودش را کنار بکشد. برای همین امام - رضوان الله تعالی علیه - اندیشه حکومت اسلامی را در سر پروراندند. ایشان، خیلی به کارهای مقطعی اهمیت نمی‌دادند. مثلاً هم و غم آن بزرگوار این نبود که مدرسه‌ای، یا بیمارستانی یا کتابخانه‌ای را تاسیس کنند. اینها همه خوب است. اما نیاز مسلمانان و اسلام بیش از آن بود. مخالفت ایشان با حرکتهایی مانند انجمن حجیه هم با این نگرش، توجیه می‌شود. چون امام خوب دریافته بودند که جوانان پرشور و خوش فکر مسلمان باید به مبارزه فکر کنند. مبارزه با دشمنان اصلی امام عصر(عج)، یعنی همه باید بسیج می‌شدند

که امکانات را از دست شاه در می آوردند، و این ممکن نبود، مگر با تشکیل حکومت. در نظر ایشان، هیچ چیز به اندازه تغییر ساختار سیاسی - حکومتی - کشور مهم نبود. بنابراین، باید جوانها هم به همین سمت حرکت می کردند. مع الاسف، بعضی فعالیتهای متدینین به تشمت و چند سویی در جبهه مسلمانان می انجامید، و امام از این قضیه بسیار ناراحت بودند. نقص عمده و اساسی نهضتهای مشروطه و ملی شدن نفت، همین بود که به تشکیل حکومت دینی نینجامید. والا مشروطیت و ملی شدن نفت، حرکتهای خوب و مردمی بودند. نتیجه مشروطیت و نهضت ملی شدن نفت، تغییرات ساختاری و گاه اقتصادی در نظام حکومتی بود. ولی امام می خواست ریشه ها را بسوزاند و حکومتی را جایگزین حکومتی دیگر بکنند. چون می دیدند که تا حکومت و نظام سیاسی مملکت به نفع اسلام تغییر نکند و زمام کشور به دست فقیه جامع الشرایط قرار نگیرد، هیچ تغییر و تحولی، در نهایت سودمند نخواهد بود. شاید آن روزی که امام به حکومت اسلامی و تغییر و شکست رژیم مقتدر پهلوی فکر می کردند، کسی جرات اندیشیدن در این باره را به خود نمی داد. امام به یک نکته مهم دیگر هم توجه داشتند، اینکه این تغییر اساسی و تحول بنیادی باید به دست مردم صورت گیرد یعنی با کودتا و یا شگردهایی شبیه به کودتا، حکومت قوام نمی گیرد و در واقع اتفاق مهمی، صورت نگرفته است. مردم باید خودشان به این اندیشه می رسیدند و از جان و دل برای تشکیل حکومت دینی، فداکاری می کردند. سیاست کلی امام این نبود که حکومت، منهای مردم و در واقع ایشان، حکومت را برای اصلاح و سعادت مردم می خواست، نه مردم را برای ایجاد حکومت. در چنین سیاستی جایی برای کودتا و یا جابجایی حکومت بدون خواست مردم، نیست. متین: اشاره فرمودید که امام در موضوع حکومت و در بحث ولایت فقیه، جامع نگر بودند یعنی اسلام را در همه ابعاد و جوانب آن می نگرستند. اگر ممکن است بفرمایید که آیا چنین نگرشی در فقهای پیش از ایشان هم بوده است؟ در ضمن امام چگونه به این نتیجه رسیدند که جامعیت اسلام، حکومت را هم پوشش می دهد؟ موسوی تبریزی: جامعیت اسلام، نکته ای نبود که فقهای بزرگوار پیش از ایشان و یا همزمان با ایشان از آن غافل باشند. تفاوت عمده امام با دیگران، بینش سیاسی آن بزرگمرد بود. حضرت امام (س) تشکیل و اداره حکومت را از وظایف مهم و اصلی علمای اسلام می دانستند. بعضی ممکن است، کمک به حکومت دینی را وظیفه بدانند، اما اصل تاسیس حکومت را در شرح وظایف فقیه نیاورند. امام این طور فکر نمی کردند، بلکه فقیه را موظف به بنیانگذاری حکومت و نظام می دانستند. در این تفکر، مبارزه با ظلم نه برای تعدیل حاکمان است، بلکه برای براندازی ظلم است. امام مبارزه با شرک و کفر و ظلم را از رهگذر حکومت می جستند و موفق می دانستند. ایشان دو وظیفه برای خود و هر فقیه دیگری در نظر داشتند: اداره صحیح امور مردم، و محو ظلم. همین طور که هر کس می فهمد، این دو برنامه، تنها در سایه حکومت جامه عمل می پوشد. بنده قبل از انقلاب در صحبت با بعضی از مراجع معاصر، فهمیدم که این بزرگواران تشکیل حکومت دینی را از وظایف مردم می دانند یعنی فقیه، تنها باید مردم را ارشاد کند و به آنها بگوید که بعد از تشکیل حکومت، رفتار اسلامی چیست، و یا چه باید کرد؟ خصوصا اگر براندازی حکومتی موجود، با ضرر و خطر همراه باشد، لزومی نمی دیدند که اقدام کنند، یعنی برخورد واجب شرعی و لازم عقلی نمی دانستند. در این بینش، مردم باید حکومت دینی را برپا کنند، و برای اجرای حدود به علما مراجعه کنند. حتی گاهی برای این طرز تفکر، به آیات و روایات هم، استناد می کردند. خدمت یکی از همین بزرگواران عرض کردم که حضرت امیر(ع) فرموده اند: «قیام من برای آن بود که حدود الهی را اجرا کنم». ایشان فرمودند: چون مردم، گرد حضرت جمع شدند و حکومت را به آن گرامی سپردند، امام خود را موظف دید که اجرای حد کند. پس تفاوت امام با بسیاری از فقها در اعتقاد به جامعیت اسلام نبود. جامعیت را همه می پذیرفتند. امتیاز امام این بود که جامعیت اسلام را در تشکیل حکومت می جست و آن را از وظایف هر مسلمانی، بویژه دانشمندان اسلامی قلمداد می کردند. امام مساله حکومت اسلامی را از دهه چهل به بعد مطرح کردند و خیلی هم بر آن پای فشردند. تا آنجا که پهلوی، تنها رقیب جدی و رسخت خود را امام می دانست. اینکه عرض می کنم تفاوت امام خمینی (س) با فقهای دیگر، در بینش سیاسی بود، از اینجا روشن تر می شود که امام مبارزه با ظلم را به

هر قیمتی واجب می دانستند زولی اکثر فقها می گفتند: مبارزه با ستم، نوعی نهی از منکر است، و نهی از منکر شرایطی دارد که اگر آن شرایط فراهم نبود، لازم نیست. یکی از آن شرایط هم این است که خطر جانی در پی نداشته باشد. سخن امام این بود که منکر اگر ظلم کلی و فراگیر باشد، نهی و مبارزه با آن واجب است؛ اگرچه به کشتار و شهادت بینجامد. مساله حکومت را دقیقاً امام از سال چهل و هفت یا هشت، مطرح کردند زولی اصل مبارزه با ظلم، مخالفت با اسرائیل، استقلال از امریکا، مبارزه با فحشا و... از سال چهل و دو شروع شد. این نشان می دهد که مساله حکومت و نظام سیاسی، صورت کامل و هماهنگ مبارزات اسلامی است. متین: به نظر می آید، امام - رضوان الله تعالی علیه - در اصل ولایت فقیه به یک توسعه مفهومی اعتقاد داشتند؛ یعنی معنا و مفهوم ولایت فقیه را بیش از آنچه نزد پیشینیان بود، توسعه دادند. این گسترش مفهومی را امام به سایر عناصر مطرح در حوزه نیز سرایت دادند؛ مثلاً همین مساله تبلیغ را اگر در نظر بگیریم، اگر حوزه براساس اندیشه های امام هدایت و برنامه ریزی شود، بسیار گسترده تر، ژرفتر و متنوعتر از وضعیت سنتی خود را خواهد داشت. حتی اگر مبانی فکری فقهای دیگر را اساس قرار بدهیم و بگوییم تشکیل حکومت از وظایف مردم است، این وظیفه را می توان از طریق تبلیغ به آنان گوشزد کرد. نظر حضرت عالی در این باره چیست؟ موسوی تبریزی: همین طور است که می فرمایید. اضافه می کنم که امام برای رسیدن به اهداف بلندی که داشت، مقدمات آنها را هم فراهم کرد. رویه امام این نبود که مثلاً یک مسیحی را به اسلام تشرف بدهد، و یا آنقدر در گوش شراب خوار و زناکار بخواند که توبه کنند. اینها برد کمی دارند. خیلی از فعالتهای پر سر و صدای بعضی از دلسوزان اسلام، با همه قداست و معنویتی که داشتند، محدوده اندکی را پوشش می داد. مبارزه با فقر، ستم، تبعیض، فحشا و بی اعتقادی در برنامه همه بود؛ اما توسعه مفهومی در عناصر حوزوی - که شما گفتید - فقط در کار امام و پیروان ایشان مشاهده می شد. امام دنبال این نبودند که چند گرسنه را سیر کنند؛ چند تا جوان را به راه بیاورند؛ بیمارستانی بسازند و گناهکارها را توبه بدهد. امام به ریشه ها می اندیشید و از همه استعداد های حوزه، از جمله تبلیغ، برای ریشه کن کردن آنها سود می جست. در دستگاه فکری امام همه نیروهای فکری، انسانی، مالی و اعتباری بسیج شده بودند که ریشه ها را بسوزانند. اگر ریشه قطع می شد، آن وقت: (یدخلون فی دین الله افواجا). انگشت اعتراض امام به سمت کانونهای فرهنگ ساز، مثل رادیو و تلویزیون، دانشگاه، مدارس، ادارات و در راس همه حکومت بود. امام مثل هر آدم تیزبین و مآل اندیشی می دانست که افراد جامعه از هم تاثیر می پذیرند. با اصلاح یکی دو نفر، مداوا کردن مردم یک محله و با توبه دادن چند جوان، کار درست نمی شود؛ چون شما دو سال زحمت می کشید، چند نفر را به راه می آورید زولی همینها در عرض چند ساعت، دوباره به فساد کشیده می شوند. چون، کشور از مراکز فساد پر بود. رادیو، فاسد بود، تلویزیون مفسده انگیز بود؛ دانشگاهها، جوانها را منحرف می کردند؛ و خلاصه همه جا لانه فساد شده بود. امام شاخ و برگ نمی زد. حتی شاه را هم شاخ و برگ می دانست. حمله امام به ریشه ها بود؛ زولو اینکه ریشه ها در خارج از مرزهای کشور باشند. این بود که امام همیشه، امریکا و انگلستان و استکبار جهانی را هدف قرار می داد. ایشان شاه را هم عمده و وسیله آنها می دانستند. از اوجی به مسائل نگاه می کردند، که مشکلات جزئی را برای خود حل کرده بودند. هدف امام - رضوان الله تعالی علیه - الهی کردن فرهنگ جامعه بود. با جو عمومی اجتماع، رعایت حقوق الهی و مردم می شد. انفاق، عدالت، از خود گذشتگی، حق مداری، خیلی خوب است؛ اما اگر فضای کلی جامعه اینگونه نباشد، کسی نمی تواند این ارزشها را پایدار و فراگیر نگه دارد. انقلاب اسلامی به رهبری امام این خاصیت را داشت؛ یعنی جو و فضای جامعه، الهی شده بود. مردم در دوران انقلاب، همه فداکاری می کردند. اگر کوچکترین مشکلی برای کسی پیش می آمد، مشکل همه بود. مستمندان، تحقیر نمی شدند، سرمایه داران به سرمایه های خود نمی بالیدند. سادگی یک ارزش شده بود. مردم به حقوق شرعی و عرفی خود قانع بودند. این همان چیزی بود که امام می خواست؛ یعنی یک جامعه سراپا دینی و الهی. یادم هست در مدرسه علوی، کیسه های پول، یکی پس از دیگری می آمد. این پولها را کسانی به انقلاب هدیه می کردند، که ممکن بود تا چند ماه پیش، از یک ریالش نمی گذشتند. به تعبیر خود امام مردم، الهی شده بودند.

همان وقتها، بعضی از فضایی حوزه حتی روشنفکران حوزه، حرفهایی می زدند، مقالاتی می نوشتند و عقیده هایی را رواج می دادند، که در نهایت اگر خیلی موفق می شدند، شاخه ای از فساد را قطع می کرد. مجله مکتب اسلام، با چه طول و تفصیلی، راجع به زیانهای مشروبات الکلی، مقاله چاپ می کرد، و یا اینکه نگاه کردن به تلویزیون برای چشم ضرر دارد. همان موقع ایران پر شده بود از میکده ها و مراکز فساد. تلویزیون با برنامه های مفسده انگیزش بیشترین وقت مردم را گرفته بود. اگر کسی این مقالات را می خواند، فکر می کرد که تلویزیون برای این حرام است که به چشم انسان صدمه می زند! امام زمامداران را هدف گرفت. چون می دانستند که همه این مفاسد یک سرچشمه دارد، و آن حکومت فاسد پهلوی است، و آن هم خودش از یک چشمه دیگری که بیرون از مرزهای کشور است آب می خورد. حالا شما ببینید چقدر بین این دو رویه اختلاف بود. متین: نظریه ولایت فقیه که از سوی امام ساماندهی و عینیت یافت، گرچه برخاسته از فقه مترقی شیعه بود، توانست بر روند کلی فقاقت مصطلح نیز تاثیر بگذارد. به عبارت دیگر، ولایت فقیه به عنوان یک اصل اساسی در فقه، موجب فعالتر شدن فقاقت و دستگاه اجتهاد شد. آیا شما با این تحلیل موافقید، و آیا می پذیرید که ولایت فقیه، ابعاد گسترده تری را پیش روی فقیهان و جامعه فقهی ما نهاد؟ موسوی تبریزی: خیلی بیشتر از این انتظار می رفت ولی باید پذیرفت که بی تاثیر نبود. خصوصاً حوزه قم و نجف وضعیت ویژه ای دارد. آنجا بسیاری از این دست مسائل را بر نمی تافت. فشاری که بر حوزه نجف هست، بر حوزه قم نیست. بعد از انقلاب اساتید مبرزی به تدریس درس خارج قضا و شهادت و حدود روی آوردند. از آیت الله العظمی گلپایگانی بگیرد تا بسیاری دیگر از درس خارج گوها. بسیاری از ابواب فقه که جنبه حکومتی دارد، الان بیشتر مطمح نظر است. کتابهای خمس و زکات و حقوق مالی که می توانند اساس فقهی حکومت را مستحکمتر کنند، الان بیشتر موضوع درسهای خارج است. و این پدیده مبارکی است. علاوه بر تغییر محسوسی که در موضوع درسهای خارج گفتم، در حال حاضر کتابهای محققانه ای هم درباره آن دسته از موضوعات فقهی که مربوط به حکومتند، نگاشته می شود. بحثهایی مانند مضاربه و مساقات و غیره که می توانند اساس سیستم بانکی کشور و صنعت بیمه را اسلامی کنند، الان بیش از پیش مورد توجه و اهتمام آقایان است. پیش از این، هر بایی از فقه که یک سر آن به حکومت می رسید، خیلی محل توجه نبود. ولی در حال حاضر، هر چه مباحث سیاسی تر و کاربردیتر باشد، بیشتر استقبال می شوند. از کتابهای مهمی که در این فضا نوشته شد، کتاب ولایت فقیه آیت الله منتظری است. یک جلد این مجموعه به اثبات ولایت فقیه اختصاص دارد، سه جلد دیگر آن به مسائل حکومتی می پردازد. مسائلی از قبیل بیت المال، زندانها، قضاوت، امر به معروف و نهی از منکر، و هر چیزی که برای حکومت لازم و ضروری است. اصل طرح این مباحث، مبارک و مفید است. خواه بنده و شما با آن موافق باشیم یا نباشیم، آن بحث دیگری است. این فضا را در حوزه، انقلاب اسلامی به وجود آورد، و انصافاً فضای مبارکی است. یکی از ابواب فقه که خیلی در حوزه ها مظلوم بود، مساله امر به معروف و نهی از منکر بود. برای بعضیها تدریس این باب، سنگین بود. یعنی احساس می کردند اگر وارد این مقوله بشوند، در حد یک سخنران مذهبی، خودشان را تنزل داده اند. ولی به هر حال امر به معروف و نهی از منکر از ابواب فقه ماست و باید حداقل به اندازه بابهای دیگر تدریس و تحصیل شود. من یادم هست، یکی دو سال به پیروزی انقلاب مانده بود، به حضرت آیت الله نوری همدانی، پیشنهاد کردم که شما یک بار این موضوع مظلوم فقهی را تدریس کنید. ایشان اول خیلی استقبال نکردند ولی بعد که به تدریس آن همت گماردند، خیلی موفقیت آمیز بود. همان وقت قرار شد که این بحث در یک مجموعه چاپ بشود. به خاطر مسائلی که در آن روز بود، امکان چاپ آن در ایران فراهم نشد. پیش از انقلاب در پاکستان چاپ شد و بعد هم در ایران تجدید چاپ کردند. در کتابهای مهم فقهی ما، مثل شرایع به اختصار از امر به معروف و نهی از منکر بحث شده است. اما امام به دلیل همان بینش بلند و حکومتی که داشت، در تحریر الوسیله به تفصیل وارد بحث شده اند. اگر قرار است فقه پاسخگوی معضلات اجتماعی و سیاسی باشد، باید به اینگونه بابها در فقه، اهمیت بیشتری داده شود. غیر از اهمیت دادن به ابواب مهجور، ولی مهم فقه، انقلاب اسلامی در کیفیت مباحث و نوع بررسی مسائل و بینش فقها هم تاثیر داشته است. یعنی به همان

کتابهای رایج و موضوعات معمول حوزه، مثل ابواب صلوٰه، خمس، زکات و ... بعد از طرح نظریه ولایت فقیه، طور دیگری توجه شد. حالا دیگر کمتر فقهی هست که هنگام طرح مباحث فقیه‌ی، نیم نگاهی به شرایط روز و عنصر زمان و مکان نداشته باشد. مع الاسف، آن مقداری که توقع می رفت، تحقق نیافت. فقه باید جوابگوی مسائل ریز و درشت اجتماع باشد. بسیاری از معضلات کنونی دولت از اینجا ناشی می شود که فقه ما درباره آنها ساکت است. اگر فقها همت کنند و توجه نشان دهند، می توانند برای همه مسائل کوچک و بزرگ حکومتی راهی در فقه بگشایند. این کمبود، علل زیادی دارد؛ چون به هر حال همه فقهای حوزه، توجه به این مسائل را در اولویت قرار نداده اند. عده ای هم که با امام همسو بودند، امام و انقلاب را قبول داشتند؛ اما فکر حکومتی نداشتند. برای امام اینقدر فرصت نبود که به همه این مسائل پردازند. باید فقهای بزرگ و مبرز حوزه این راه را ادامه می دادند و توانایی فقه شیعه را در حل مسائل روز فرهنگی، اقتصادی و سیاسی به ظهور می رساندند. هنوز حوزه در زمینه فقه و اصول نتوانسته است از نظریات شیخ انصاری و امثال او فراتر رود. البته کسانی شروع کردند؛ ولی کافی نبود. آقای منتظری هم از کسانی بودند که این درس را در حوزه شروع کردند. البته این غلط است که بخواهیم همه پاسخها را از فقه استخراج کنیم. چون به هر حال، اسلام غیر از فقهت، کلام و اعتقادات و تفسیر هم دارد. بعضی موضوعات را باید در حوزه های معرفتی دیگر، جستجو کرد. شبهات، همه فقهی نیستند که برای پاسخ آنها سراغ فقه برویم. بعضی شبهات، کلامی اند، بعضی از مقوله فرهنگ و هنرند. اسلام، می تواند در مقابل همه این جبهه، ایستادگی کند، اگر به همه ابعاد آن توجه شایسته بشود. اگر کسی در مبنای علمی حکومت اسلامی، شبهه داشت، با او نمی توان به زبان فتوا سخن گفت. چنین شبهه ای را باید به حوزه اعتقادات کشید؛ جواب آنجاست. به هر حال حوزه های علمیه راه درازی در پیش دارند. استعداد و آمادگی حل و فصل مسائل روز در حوزه هست؛ حوزویان باید یک قدری، بینش خود را به نگرش امام نزدیکتر کنند. والا همه این شبهه ها بی پاسخ می مانند. متین: شما این احتمال را می دهید که امام تشکیل حکومت اسلامی را کاملاً مساوی با اسلامی شدن جامعه نمی دانستند؟ چون ممکن است همین حکومت فردا دست کسانی بیفتد که التزامی به احکام عملی اسلام ندارند. فقه و احکام شرعی باید در متن جامعه، ظهور پیدا کنند. اگر حکومت، اسلامی باشد؛ اما مردم چندان به شریعت پایبند نباشند، بتدریج حکومت هم از محتوای اسلامی بودن خالی می شود، و آن تغییرات اساسی که امام در نظر داشتند، تحقق نمی یابد. حضرت امام (س) اگر چنین احتمالی را جدی گرفته بودند، چه راهبردها و راهکارهایی را پیش بینی کرده بودند؟ موسوی تبریزی: توجه امام بیشتر به اساس و ریشه ها بود. آن بزرگوار، خیلی به جزئیات اهمیت نمی دادند. امام تاثیرات حکومت اسلامی را بر مردم و حتی حوزه ها، خیلی عمیق و گسترده می دانست؛ یعنی اگر کار از آنجا درست بشود، کانون و مرکز اصلاح شده است. این حتماً به اصلاح جامعه و تصحیح حوزه هم می انجامد. یک وقتی حضرت امام (س) به من فرمودند که به فلانی (یکی از فضلاء حوزه) بگو که برود فلان شهر، امام جمعه آنجا بشود. من پیام امام را خدمت آن آقا گفتم. وقتی پیام امام را شنید به من گفت: من حاضرم که بروم و امام جمعه فلان شهر بشوم. ولی شما ببینید، الان حوزه دست کسانی است که یا امام را درک نکرده اند، و یا اساساً با ایشان مخالفند. اگر چند نفری هم که در حوزه هستیم و اندیشه های امام را تبلیغ می کنیم، اگر به این سو و آن سو برویم، اینجا مشکل پیدا می کند. شاید ما بتوانیم در حوزه، به فکر و اندیشه امام کمک کنیم. به ایشان بگویید اگر اجازه می فرمایند، من در حوزه بمانم. من صحبت های آن آقا را به امام - رضوان الله تعالی علیه - عرض کردم. امام فرمودند: از قول من به ایشان بگویید: اگر حکومت، اصلاح شود، حوزه هم به تبع تغییراتی خواهد کرد. این بینش را فقط امام داشتند. ایشان بودند که به ریشه ها کار داشتند. همان وقتها که پهلوی، حکومت می کرد، امام به شاخ و برگها کاری نداشت بی حجابی و شرابخواری و فساد را هدف خودشان قرار نداده بودند. چون خوب می دانستند که این آتشها همه از سوی حکومت است. همه دیدیم که وقتی انقلاب پیروز شد، مردم با کمال رغبت و آگاهی، به سمت رعایت شئون اسلامی حرکت کردند. حتی اول انقلاب بعضی از خانمها که کاملاً بی حجاب بودند. در همان کوچه جماران که امام و بنده ساکن بودیم، رفت و آمد می کردند.

امام هیچ وقت در سخنرانی های خود، نمی گفت جلوی اینها را بگیرید. چون اولاً ممکن نبود، ثانیاً کار باید از بن وریشه درست می شد. امام همیشه به ما می فرمود: فکر نکنید این قضاوت که الآن شما می کنید. کاملاً اسلامی است - خطاب امام به پنج شش نفری بود که در شورای عالی قضایی بودند - ما اگر بیست سال دیگر هم به این مرحله برسیم که قضای اسلامی را عملی و اجرا کنیم، خیلی خوب است. عجله نکنید. شما کار را از بالا- بتدریج درست کنید، کم کم همه چیز درست می شود. گاهی بین ما صحبت این بود که فلاّن قاضی انگشتر طلا- می اندازد، یا آن یکی ریش می تراشد. امام می فرمودند: به این چیزها کار نداشته باشید. اگر برنامه ها از بالا، عادلانه باشد و مطابق موازین شرع و عقل عمل کنید، همان قاضی ریش تراش هم به عدالت عمل می کند یعنی چاره ای جز این ندارد. چون قانون عادلانه است و ولی اگر کار از بالا خراب باشد، هر کس دیگری را که بر مسند قضا بنشانید، هرچند آدم متدین و ظاهر الصلاحی هم که باشد، ظلم خواهد کرد. چون فرهنگ حکومت او را به ظلم می کشاند. بلی اینکه شما گفتید امام می خواست، جزئیات شریعت را هم در جامعه به اجرا درآورد، درست است اما نه با دخالت مستقیم. امام اولاً می خواست همه چیز را از اساس اصلاح کند، ثانیاً شیوه امام محبت و مهربانی بود یعنی ایشان تا آنجا که ممکن بود، زبان محبت را به کار می گرفتند نه عامل فشار و ارباب، سیاست کلی امام (س) این بود. و این رویه را ایشان در همه جا داشتند از مسائل نظامی و ارتشی بگیرید تا پیچیده ترین معضلات فرهنگی، به خاطر همین هیچ وقت، اتفاقات جزئی، امام را چندان متاثر نمی کرد. چون ایشان می دانستند که ریشه آن چیست و باید کجا را هدف گرفت. متین: ولی به هر حال، حکومت برای خود روحی دارد که اگر آن روح سالم و اسلامی باشد، حکومت هم می تواند به رویه اسلامی خود ادامه دهد. اگر قوانین همه اسلامی باشند و ولی مردم به راه دیگری بروند. در نهایت حکومت به سمت مردم گرایش پیدا می کند و نمی تواند خیلی جدای از مردم حرکت کند. بدنه حکومت و دولت، از این جهت آسیب پذیرند. ما این احتمال را می دهیم که حضرت امام (س) خصوصاً در اواخر عمر مبارکشان، شدیداً از این مساله نگران بودند. شاید طرح ولایت مطلقه فقیه برای جلوگیری از این آسیب اساسی بود. برای اینکه اگر دولت و یا بخشهایی از حکومت، نغمه های دیگر نواختند، اساسش محفوظ باشد و به بنیانهای حکومت اسلامی، صدمات مهلک وارد نشود. موسوی تبریزی: منظور من از توجه امام - رضوان الله تعالی علیه - به کلیات، مفاهیم کلی نبود و کلیات اجرایی و کاربردی. راجع به حفظ سلامت بدنه حکومت، سفارشیهای امام اتفاقاً خیلی هم جزئی بود. ایشان به اینکه چه کسی شایستگی ریاست جمهوری را دارد، کار داشت، تا مساله ماشینهایی که سران می نشستند. مرتب راجع به معضل گرانی و حل آن سفارش می فرمودند. از همه می خواستند که گرفتار تجمل گرایی نشوند، با مردم صادق و مهربان باشند، و آنان را ولی نعمت خود بدانند. یادم هست که در مجلس سوم، حدود بیست و سه نفر از نمایندگان نامه ای را امضا کردیم و به خدمت امام فرستادیم. مضمون نامه این بود که بعضی از وزارتخانه ها، گاهی خودشان قانونهایی را به تصویب می رسانند و به اجرا می گذارند. دلیل آنها این بود که مملکت نیاز به قوانین تازه و مترقی دارد. و چون فکر می کردند مجلس تصویب نمی کند، قوانین را می بردند در شورای مصلحتی که امام تعیین فرموده بودند. آنجا جوسازی می کردند و حرفشان را پیش می بردند. عکس العمل امام به نامه ما این بود که نامه ای برای شورای مصلحت نوشتند و از آنها خواستند که دیگر قانونگذاری نکنند. در همان نامه به شورای نگهبان هم تذکر دادند که مصالح نظام و جامعه را در نظر گیرند. یک علت اینکه مجلس قادر نبود به سرعت قانونگذاری کند و نیاز سازمانها و وزارتخانه ها را برآورده کند، و علت دیگر اشکال تراشیهای شورای نگهبان بود. همین باعث شده بود که وزرا و رؤسا، خودشان را معطل تصویب قانون در مجلس شورای اسلامی نکنند. امام به شورای نگهبان تذکر دادند که اگر به نیاز نظام و مردم توجه شود، احتیاجی به جعل قوانین غیررسمی نیست. من باز می گردم به همان حرف اولم. امام بعد از تشکیل حکومت هم مثل سابق، سعی داشتند وضعیت را از بالا درست کنند. اگر وزیر خوب باشد، معاون خوب هم انتخاب می کند. آن وقت دیگر همه راههای خلاف بسته می شود. پس باید کسی را در راس نظام نشانند که به او اطمینان صددرصد است. بعد دیگر انسان خیالش راحت است. می داند که او خیانت نمی کند،

حماقت نمی‌کند، و با مردم درست رفتار می‌کند و ... در این صورت دولت مورد اطمینان مردم خواهد بود و ... متین: یکی از شبهاتی که از همان ابتدا درباره ولایت فقیه مطرح بود، تعارض این نوع ولایت با حاکمیت مردم است. با توجه به اینکه امام عمیقاً به حاکمیت مردم اعتقاد داشتند، و با همین باور، ولایت مطلقه فقیه را هم عنوان فرمودند، قطعاً به این نتیجه می‌رسیم که حاکمیت مردم در نظر امام، غیر از حاکمیت مردم در غرب است، لطفاً نظرتان را در این باره بفرمایید. موسوی تبریزی: ماجرای اهمیت دادن امام به مردم، نیازی به توضیح ندارد. این روحیه را امام هم پیش از پیروزی انقلاب داشتند، و هم تا آخرین روزهای عمر شریفشان، شما حتماً یادتان هست: وقتی روز دوازدهم بهمن سال پنجاه و هفت در بهشت زهرا سخنرانی می‌کردند، اول فرمودند: «من دولت تشکیل می‌دهم». بعد بلافاصله افزودند: «من به پشتیبانی این مردم، دولت تشکیل می‌دهم» یعنی ایشان همه چیز را از مردم می‌دانستند. از همان روز اول هم می‌فرمودند این دولت موقت است. باید مردم خودشان رای بدهند و رئیس جمهور را انتخاب کنند. با وجود اینکه اسم دولت را موقت گذاشته بودند، باز از مردم خواستند که با راهپیمایی، نظر موافقشان را اعلام کنند. نخستین برنامه‌هایی هم که به دولت موقت دادند این بود که ساختار حکومت را براساس رای مردم، سامان بدهند. در اولین فرصت یعنی کمتر از دو ماه، انتخابات برگزار شد و مردم روز دوازدهم فروردین به اصل نظام رای مثبت دادند. بعد هم انتخابات یکی پس از دیگری آغاز شد. قاعدتاً وقتی خبرگان قانون اساسی، منتخب مردم بودند، نباید برای آنچه آنها تصویب کرده بودند - یعنی قانون اساسی - دوباره انتخابات برگزار شود. ولی امام گفتند: «شاید مردم، همین قانونی را که خبرگان تدوین کرده اند، نپسندند». لذا از مردم رای‌گیری به عمل آوردند و امام از این جهت هم خیالشان راحت شد. آن موقع کسی به فکرش نمی‌رسید که لازم است برای تعیین نوع حکومت، باید نظر مردم را دوباره جویا شد. چون مردم با دهها هزار شهید نظرشان را گفته بودند. امام فرمودند: «من به جمهوری اسلامی رای می‌دهم، ولی باید رای مردم را هم در یک فضای آرام دید». از نظر امام مشروعیت همه ارکان نظام، بسته به رای و خواست مردم است. امروزه در اروپا، مردم نوع حکومت را تعیین می‌کنند و امام همین کار را انجام دادند حتی بالاتر از این، مردم باید در تعیین رهبری نیز نقش اساسی داشته باشند از رهبر بگیرند و بیایند تا جزئی‌ترین مراکز قدرت و قانونگذاری، حضرت امام (س) در نامه‌ای که به آیت الله مشکینی - رئیس مجلس خبرگان - مرقوم فرمودند، به ایشان یادآور شدند که حتی بعد از تعیین رهبر از سوی مجلس خبرگان، تنفیذ این انتخاب، باید از سوی مردم صورت گیرد. منتها مردم گاهی مستقیم و رسماً رای موافق خودشان را اعلام می‌کنند و گاهی غیرمستقیم و از راههای معمول عرف. طبیعی است که در یک کشور مسیحی، مردم به کسی رای می‌دهند که با عقاید و باورهای آنان، همسو باشد. در کشور بودایی هم همین طور و ... مردم کشور ما مسلمان هستند. طبعاً می‌خواهند رهبران آنان هم از عارفان و عاملان به اسلام باشند. هیچ وقت یک مسلمان، راضی نمی‌شود که کافر یا بی‌دین یا اجنبی بر او حکومت کند، ولی حکومت هم باید مردم را آگاه کند، فریب ندهد، رشد و شکوفایی فکری آنها بکوشد و نامزدهایی که می‌خواهند رای بگیرند، به مردم دروغ نگویند. برای همین در قانون پیش‌بینی شده است که کاندیداها باید شرایطی داشته باشند. همه کشورها برای کاندیداها شرایطی دارند. کسی که می‌خواهد در یک کشور اسلامی، وزیر یا وکیل بشود، باید مسلمان باشد، آگاه و متعهد باشد، سوء پیشینه نداشته باشد. البته بعضی از این شرایط در انتخابات مختلف فرق می‌کند. مسلماً شرایط رئیس جمهور، فرق می‌کند با شرایطی که نامزد مجلس دارد. اما به هر حال، حکومت موظف است از آرمانهای مردم پاسداری کند و آنچه را که مردم با تحمل سختیها و ایثار جان و مال به دست آورده‌اند، حکومت آن را به باد فنا ندهد. رهبری که به رای خبرگان ملت انتخاب می‌شود، هر قدر هم که اقتدار و مرکزیت داشته باشد، نقض دموکراسی و قانون نیست. مردم خبرگان را انتخاب می‌کنند، خبرگان رهبر را و باز باید مردم بر انتخاب خبرگان، صحنه بگذارند و به وسیله همین خبرگان به تمامی فعالیتهای رهبر نظارت می‌کنند. این چه تعارضی با آزادیهای مردم و یا قانونمداری دارد؟ متین: اگر مایل هستید، سؤال بعدی را به موضوع ولایت مطلقه فقیه، اختصاص دهیم؟ موسوی تبریزی: خیلی راهگشاست اگر ببینیم، امام - رحمه الله علیه - این موضوع را

در چه شرایطی مطرح کردند؟ به اصطلاح شان نزول آن را بدانیم. مساله «ولایت مطلقه فقیه» وقتی پیش آمد که شورای نگهبان، قوانینی را که مجلس براساس مصالح کشور تصویب می کرد، خلاف شرع تشخیص می داد؛ مثلاً در مورد اراضی شهری، کسانی بودند که زمینهای وسیعی در اختیار داشتند و از فروش آنها به مردم بی خانمان، خودداری می کردند. مجلس می گفت که اینها باید زمینهایشان را به قیمت دولتی و با قیمت روز به مردم بفروشند. شورای نگهبان این قانون را رد کرد؛ چون می گفت: «الناس مسلطون علی اموالهم». یعنی مردم بر مالهایشان سلطه دارند، خواستند می فروشند، نخواستند نمی فروشند. مجلس، وضعیت عمومی کشور را می دید، و شورای نگهبان به این قاعده فقهی نظر داشت. در رابطه با معادن هم شبیه همین مشکل پیش آمد. اگر در خانه کسی چاه نفت پیدا می شد، تشخیص امام این بود که آن چاه از اموال عمومی است؛ و لو در خانه شخصی من و شما کشف شده باشد. ولی شورای نگهبان معتقد بود که مال شخصی صاحب خانه است در مورد مالیاتها، شورای نگهبان، پیش از آنکه مجلس رای نهایی خودش را بگوید، اظهار نظر کرد؛ یعنی هنوز قانون مالیات در مجلس موضوع بحث بود که یادم هست آیت الله امامی کاشانی در یک سخنرانی گفتند: «این قانون، خلاف شرع است و اگر تصویب بشود، ما نمی پذیریم». منظورشان این بود مملکت را باید با زکات و خمس و سهم امام گرداند و هر دریافت دیگری از مردم، خلاف شرع است. قانون کار را هم که آن روزها، به حمایت از کارگران و برای جلوگیری از اجحاف کارخانه دارها تصویب شده بود، شورای نگهبان با استناد به همان قاعده الناس مسلطون... رد کرد. امام از ولایت خودشان استفاده می کردند و این گره ها را می گشودند. گاهی هم به شورای نگهبان تذکر می دادند. تذکرات امام باعث شد که بعضیها با ایشان برخورد کنند. حتی آیت الله خامنه ای هم در نماز جمعه گفتند: «احکام اسلام را نمی شود تغییر داد». امام اینجا بود که مساله ولایت مطلقه را عنوان فرمودند. طرح این مساله در آن زمان به این معنا بود که حاکمیت اسلامی و ولایت فقیه - یا غیر فقیه - از این جهت فرقی نمی کند - می تواند مصالح عامه مسلمین را بر مصالح و احکام فردی، مقدم بدارد. مگر بسیاری از احکام فردی مثل وجوب وضو، روزه، جهاد اصغر، حج و... در بعضی شرایط از هر مسلمانی ساقط نمی شود؟ اگر آب برای کسی ضرر داشت، یا او را به حرج می انداخت، حکم او تیمم است. یعنی احکام شخصی فدای مصلحت فرد می شود. حالا - شما در نظر بگیرید وقتی پای مصلحت نظام و معاش مسلمین در کار است، نمی توانیم از چند قاعده فقهی که حافظ منافع شخصی افراد است، چشم پوشیم! شریعت اسلام همه جا نشان داده است که مصلحت عمومی انسانها را فدای مصلحت شخص یا اشخاصی نمی کند. فرض کنید دشمن کافر حمله کرده است و می خواهد کیان اسلامی را تسخیر کند. اگر این دشمن گروهی از انسانهای متدین، حتی علما را سپر خود قرار دهد و ما را به کشتن آنها تهدید کند، وظیفه ما چیست؟ ما اینجا بین دو راه قرار داریم. یا جان آنها را در نظر بگیریم و سلاح را زمین بگذاریم، و اجازه بدهیم دشمن کشور اسلامی را تصرف کند و یا اینکه برای نجات کشور و نظام اسلامی به دشمن حمله کنیم؛ هرچند مجبور شویم همان متدینان را که سپر شده اند، بکشیم. ولایت مطلقه را امام در این فضا و شرایط مطرح کردند. بدین ترتیب باید به تشخیص ولی فقیه، مصالح عمومی کشور بر مصلحتهای فردی مقدم باشد. جملات امام که در صحیفه نور جمع آوری شده است، این مطلب را خیلی روشن بیان می کند. در نامه ای هم که خطاب به علما و حوزه ها مرقوم فرمودند و یا به مجمع تشخیص مصلحت نوشته اند یادآور شدند که ما باید مصالح جامعه را بیش از پیش در نظر داشته باشیم. پس منظور امام این بود که اگر مصلحت جامعه اقتضا کرد، حکمی از احکام اسلام تعطیل بشود، باید این کار بشود. متین: با تاکید می گویم که امام روی مساله مصالح عمومی داشتند، این توهم ایجاد می شود که حکومت اسلامی بیشتر به سوی مردمی و دموکراتیک شدن پیش می رود. آن وقت فرق جمهوری اسلامی با حکومتهای دموکراسی در غرب چیست؟ موسوی تبریزی: ما که نباید خودمان را به الفاظ مشغول کنیم. امام از اول فرمودند در جمهوری اسلامی دموکراسی هم هست. اگر دموکراسی، یعنی اینکه اساس رای مردم باشد و مردم به همه مراحل اجرای قانون نظارت داشته باشند، جمهوری اسلامی، نباید چیزی از دموکراسی کم داشته باشد. اولویت دادن به مصالح عمومی، به معنای دور شدن از اسلام نیست. در همه کتابهایی که در گذشته نوشته شده است و

مباحث فقهی را مطمح نظر دارند، این مساله مورد اتفاق است که اختلال در نظام معیشتی مسلمین، از بزرگترین گناهان است. این نکته با اهمیت را بارها آخوند خراسانی، در کفایة الاصول یادآور شده اند. اختلال و برهم زدن نظام اسلامی، به هیچ بهانه ای پذیرفته نیست؛ هر چند به بهانه اعمال عبادی. اصلاً یکی از دلایل اینکه گفته اند در فقدان نص، با در نظر گرفتن شرایطی، می توان به اصول عملی رجوع کرد، این است که نمی شود همه جا احتیاط کرد؛ چون احتیاط افراطی، به اختلال نظام می انجامد. اگر یک مسلمان بخواهد حتی یک نمازش را با در نظر گرفتن همه احتیاطها و اقوال بخواند. با مشکل رو به روست؛ چه رسد به اداره حکومت و مردم. ما در فقه، مساله تقیه را داریم، مساله تزاحم، اهم و مهم و مساله دفع افسد به فاسد و نظایر آن. اینها برای این است که فرد و جامعه از حرج و بن بست خارج بشوند. همه فقها اتفاق نظر دارند که هرگاه امری موجب اختلال نظام جامعه و هرج و مرج بشود، یا معاش مردم را با مشکل مواجه کند، باید تعطیل و یا به زمان خودش حواله شود؛ یعنی موقتاً از آن چشم پوشیم. این دیگر ربطی به امام یا حکومت اسلامی ندارد؛ همیشه بوده و مورد اتفاق نظر همگان است. خاصه نمی تواند مصالح خود را بر مصالح عامه مقدم بدانند. مثلاً کسی با تمسک به «الناس مسلطون علی اموالهم» بگوید این زمین مال من است و هر طور که بخواهم می سازم، و هر کار که دلم خواست در آن انجام می دهم. سلطنت مردم بر اموالشان تا آنجایی است که به فرهنگ جامعه، به دین و ایمان مردم لطمه نزند. وقتی به قول امام رعایت مصالح مادی و معنوی مردم، حکم اولیه است، دیگر نمی شود مطلب مهمی مانند آن را با قاعده «لاضرر» مثلاً توقیف کرد. مالیات، هر چند به زور گرفته شود، اشکال شرعی ندارد و مغلوب حکم «لاضرر» و «الناس مسلطون علی اموالهم» هم نیست؛ چون از همین مالیاتهاست که جاده و فرودگاه و پارک و خیابان و مراکز بهداشتی ساخته می شود، و اینها از ضروریات یک زندگی سالم و امروزی است. چه خوب بود که این مسائل در حوزه ها، به صورت شایسته و شفاف، بحث می شد؛ فقها می نشستند و محدوده رعایت مصالح فرد و جامعه را تعیین می کردند. همان موقع که این حرفها مطرح بود. کسانی مانند آقای آذری قمی، با مالیات مخالفت کردند. یک چیزهایی هم نوشتند؛ از جمله اینکه مالیات، خلاف شریعت اسلام است. من همان وقت مطلبی نوشتم و دادم به مجلس. آنجا هفت، هشت موردی را که حکومت اسلامی می تواند جعل قانون کند نوشته بودم. و حتی تعیین کردم که کدام از این موارد بنا به حکم اولیه اسلام است، و کدامها حکم ثانوی. چون آن وقتها، هنوز قضیه ولایت مطلقه، بر سر زبانها نیفتاده بود، من از طریق اهم و مهم مسائل را حل می کردم. البته با دخالت امام و تاییدهایی که فقهای روشن کردند، مساله مالیات حل و فصل شد. مخالفت از سوی عده معدودی بود. ولی همان طور که عرض کردم، همه فقهای گذشته و حاضر، مصالح جامعه را بر مصلحتهای فردی و شخصی، مقدم می دانند. این تقدم، عین اسلام است. نه با جمهوری اسلامی که با فقه مصطلح هم تنافی ندارد. اصلاً در سایه همین احکام مترقی است که اسلام برای همیشه، فعال و زنده می ماند. ما وقتی می گویم اسلام جامعیت دارد، منظورمان همین انعطافهایی است که به موقع در احکام می بینیم. اسلام، برای اینکه به پیشرفت خود ادامه بدهد و جهانیان را متقاعد کند که می تواند پیچیده ترین رژیمهای سیاسی را اداره کند، نیاز به این تقدم و تاخرها در مواقع تزاحم دارد. والا- در اداره جامعه گره های بسیاری به وجود می آید که توان گشودن آن را نخواهیم داشت. متین: یک بار دیگر از مطالب عالمانه شما در این گفتگو تشکر می کنیم. منابع مقاله: فصلنامه فصلنامه متین، شماره ۱، ؛

شرایط حکومت دینی به قرائت امام خمینی (ره)

شرایط حکومت دینی به قرائت امام خمینی (ره) با گذشت دو دهه از استقرار و تثبیت نظام جمهوری اسلامی و تجربه بیست ساله این گونه از حکومت، اینک پرسشهای نظری بنیادینی را در عرصه اندیشه سیاسی برانگیخته است. شرایط کنونی جامعه ما، جدای از جنجالهای سیاسی و جناحی، فرصت مناسبی را برای کاوشهای نظری در عرصه سیاست و حکومت فراهم آورده است. نوشته حاضر می کوشد، براساس فضای فکری - سیاسی کنونی، به بررسی علمی گوشه ای از پرسشهای مطرح شده بپردازد. هدف این مقاله،

شناساندن و روشن کردن «شرایط حکومت دینی» در پرتوی رهنمودهای بنیانگذار جمهوری اسلامی است. اما ابتدا می باید مقصود از دو مفهوم «شرایط» و «حکومت دینی» تبیین شود. مفهوم «شرایط» را می توان در دو کاربرد، در نظر گرفت. این مفهوم، در کاربرد نخست آن، به خصوصیات سازمانهای حکومت و شیوه کار آنها اشاره می کند که البته این معنا مقصود از مفهوم «شرایط» در این نوشته، نمی باشد زیرا در پشت این نهادها، سازمانها و شیوه کار آنها، اصولی کلی و نظری قرار دارند که موفقیت نهادها و کار آنها را به وسیله این اصول ارزیابی می کنند. این عناصر نظری، آن چیزی هستند که در اینجا تحت عنوان «شرایط حکومت» مورد توجه قرار می گیرند. در کاربرد اخیر، شرایط حکومت، دربرگیرنده عناصری نظری هستند که وجودشان موفقیت عینی حکومت را بالقوه ممکن می سازد، در صورتی که نبودشان به طور یقین حکومت را بالفعل با ناکامی روبرو می کند. شرایط حکومت، متعدد و گوناگون هستند؛ ولی هیچ هماهنگی لازمی میان آنها وجود ندارد. بعضی از این شرایط متقابلاً یکدیگر را می توانند تقویت کنند؛ همانگونه که گاهی ممکن است به حد اعلا رسیدن شرطی، مغایر یا متمایل به محدود ساختن شرط دیگر باشد. همچنین ناسازگای لازمی نیز میان شرایط حکومت وجود ندارد. بیان دقیق روابط منطقی میان خود حکومت و شرایط گوناگون آن نیز کاری دشوار است؛ زیرا شرایط حکومت، منطفاً ضروری آن به شمار نمی روند. در بسیاری از حکومتها وجود تنها یک یا چند شرط بالفعل وجود دارد؛ همان طور که ناممکن، یا به ندرت ممکن است که در اجتماعی، هیچ یک از شرایط حکومت حضور نداشته باشد یا همگی بالفعل موجود گردند. مشتقات مفهوم شرایط را که در اینجا به بررسی خواهیم گذاشت، از حیثه گسترده ای از زندگی اجتماعی برگزیده ایم. ابزار و دستگاههایی چون: صندوقهای رای، قفسه های بایگانی، محلها و دفترهای قانونگذاری و... نمونه هایی از بعد مکانیکی شرایط حکومت تلقی می شوند. در بعد محیطی، می توان از مشتقاتی همانند: عوارض جغرافیایی، شرایط آب و هوایی و موقعیت سرزمینی نام برد. رفاه شهروندان، نظام اقتصادی و برابری اقتصادی در بعد اقتصادی شرایط حکومت، مطرح می شوند. مشتقات بعد قانونی این مفهوم عبارتند از: حق رای دادن، حق تشکیل احزاب سیاسی و انجمنهای غیرسیاسی و آزادی بیان. در بعد فکری مفهوم شرایط، می توان از رسانه های گروهی، آموزش و پرورش سیاسی شهروندان و سازو کار چانه زنی به عنوان مشتقات این بعد نام برد. خلق و خویهای معین در باب حکومت شدن و حکومت کردن، مشتقات بعد روانشناختی شرایط حکومت هستند. در نهایت، حفاظت در برابر تهدیدات داخلی و خارجی را می توان به عنوان مشتقات بعد حفاظتی شرایط حکومت بیان کرد. مشتقات بالا همگی در عرصه اندیشه سیاسی و در سطح جناح بندیهای کنونی جامعه، به شدت مورد توجه و نقض و ابرام می باشند. دومین مفهومی که نیازمند بازشناسی است، مفهوم «حکومت دینی» می باشد. در عرصه اندیشه سیاسی کنونی جامعه ما، سه درک و معنا (به طور کلی) در رابطه با این مفهوم وجود دارد. برخی از منتقدان این نوع از حکومت، مفهوم حکومت دینی را به معنای حکومت نهاد دین تلقی می کنند؛ در حالی که مدافعان غالباً، حکومت دینی را حکومت آموزه های دینی و بویژه احکام فقهی معرفی می کنند. برخی روشنفکران مذهبی جامعه ما نیز حکومت دینی را مترادف با حکومت دین داران می انگارند. در این میان، آنچه برای نوشته حاضر با اهمیت تلقی می شود، تفسیر حضرت امام (ره) از مفهوم حکومت دینی است. ایشان حکومت دینی را حکومت قانون الهی یعنی فقه می دانند. حاکمیت فقه در این کاربرد، به معنای آن است که گزینش رهبران سیاسی، ساز و کار تصمیم سازی و اجرای آنها، بر پایه احکامی است که از منابع فقهی در احکام اولیه و ثانویه و مصلحت بینی در احکام حکومتی، صورت می پذیرد. (۱) همانگونه که در جای دیگر بیان شده است، تفسیر حکومت دینی به حکومت قانونی، یکی از تفاسیر متعددی است که بر اساس آن، حکومت دینی را از دیدگاه فقهی می نگرند. (۲) به این ترتیب، حکومت قانونی، الگوی حکومت دینی تلقی می شود؛ اما همین الگو در عصر کنونی به شکل جمهوری اسلامی تحقق یافته است. از این رو، جمهوری اسلامی مصداقی از حکومت قانونی در نظر گرفته می شود. «ماهیت حکومت جمهوری اسلامی این است که با شرایطی که اسلام برای حکومت قرار داده است، با اتکا به آرای عمومی ملت، حکومت تشکیل شده و مجری احکام اسلام می

باشد. (۳) بررسی شرایط موفقیت عینی جمهوری اسلامی از نظر بینانگذار آن، محور اصلی نوشته حاضر است. بررسی علمی این مساله، خود نیازمند تحویل آن به موضوعاتی خردتر بر اساس مشتقات مفهوم «شرایط حکومت» می باشد. از این رو، می توان موضوع اساسی این مقاله را به صورت پرسش اصلی و مسایل خرد شده پیرامون موضوع اصلی را به شکل پرسشهای فرعی مطرح کرد. بررسی مشتقات مفهوم شرایط به عنوان عناصر نظری موفقیت بالفعل جمهوری اسلامی از نظر حضرت امام (ره) بدنه اصلی این نوشته است که به صورت جداگانه به بررسی گذارده خواهد شد. زولی قبل از مطالعه آنها، می باید به دو نکته به عنوان پیش فرضهای بحث خود توجه کنیم. نکته اول اینکه، حق حاکمیت ذاتی به لحاظ نظری، از آن خداوند است، ولی تحقق عینی حکومت دینی بنا به نظر حضرت امام (ره) نیازمند اقبال عمومی است. (۴) بنا بر این، پس از استقرار و تثبیت جمهوری اسلامی، توجه به مردم و نقش اساسی آنها در حکومت، برای توفیق عملی آن، دارای اهمیت بسیار است. (۵) نکته دوم، توجه به این نکته است که جمهوری اسلامی پدیده ای تاریخ مند و متعلق به قرن حاضر است. آن بخش از آموزه های سیاسی این قرن - در قلمرو اندیشه سیاسی - که بر خلاف خاستگاهشان جهانی شده اند، وارد عرصه اندیشه سیاسی ایران نیز گشته اند و به این وسیله، بر نظریه و عمل جمهوری اسلامی اثر گذاشته اند. بنابراین، ما خود را بر حق می دانیم که جمهوری اسلامی را با پرسشهای نظری عصر حاضر روبرو کنیم و به آزمون آن پردازیم. به نظر می رسد در پرتو فرمایشات حضرت امام (ره) هم اکنون بتوان انگاره ای برای جهت دهی به مطالعه خود فراهم آورد. ایشان مقصود از واژه جمهوری در ترکیب جمهوری اسلامی را، جمهوری به همان معنای متداول در دیگر حکومتها بیان می کنند. (۶) البته باید این سخن را با توجه به الگوی حکومت قانونی (فقهی) حضرت امام (ره)، چنین بیان کرد که گاه میان اصول و قواعد فقهی با مشخصات اصلی جمهوریهای معاصر، چالشهایی جدی وجود دارد که در این موارد، صفت دینی - اسلامی ترکیب جمهوری اسلامی بر جمهوریت آن می چربد. (۷) حضرت امام فرموده اند که «حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما از رویه پیامبر اکرم (ص) و امام علی علیه السلام الهام خواهد گرفت و متکی به آرای عمومی ملت می باشد و نیز شکل حکومت با مراجعه به آرای ملت تعیین خواهد گردید.» (۸) بررسی همخوانی یا ناهمخوانی و نیز تفاوت قرائت ایشان از هر یک از عناصر شرایط حکومت با تفاسیر عمده جمهوریهای عصر حاضر، در طول مقاله نشان داده خواهد شد. ۱ - شرایط مکانیکی حکومت دینی: شرایط مکانیکی حکومت از جمله شرایط مادی یا غیرانسانی حکومتها به شمار می روند. این شرایط دربرگیرنده دستگاهها و وسایل مورد نیاز به منظور حکومت کردن می باشند. آشکارترین دستگاههایی از این دست عبارتند از: صندوقهای آرا، قفسه های بایگانی، محلها و دفترهای قانون گذاری و... حکومت دینی در این شرایط، همانند دیگر حکومتها به وجود چنین وسایلی نیازمند است. از این رو، ضرورت بود یا نبود آنها، خود در گروی هدفهایی است که یک اجتماع دارد. در جمهوریهای معاصر، ضرورت وجود مشارکت عمومی تا بدانجاست که هزینه های فراهم آوردن آنها، مراقبتشان پس از تهیه، تعمیر مرتب ساختمانها، جایگزینی شیوه های جدیدتر با روشهای قدیمی تر، سازمان دهی انتخابات، اجرا و بازرسی چگونگی انجام آن، به رغم صرف وقت، نیرو و پول، پرداخت می شود. در اجتماعات بزرگ، ابزارهای مادی مشارکت بسیار گران خواهند بود. از این رو تحمل این هزینه ها، نیاز به خواست و توان یک اجتماع برای مشارکت دارد. به همین ترتیب، اراده کاربرد آنها نیز نیازمند روحیه ای مناسب خواهد بود. به عنوان نمونه، هیچ صندوق رای به خودی خود موفقیت یک حکومت را تضمین نمی کند بلکه میزان اراده مشارکت و نوع دستگاههای مورد استفاده به صورت توأمان، سرشت مشارکت را تعیین می کنند. پیشرفت ناکافی شرایط مکانیکی، نشانه آن است که چرخ حکومت در جایی می لنگد و نتایج به سرعت آن را نشان خواهد داد. نقصان شرایط مکانیکی در کاهش میزان و درجه مشارکت به صورت مستقیم اثر خواهد گذاشت. زمینه سوءاستفاده از آنها را فراهم خواهد کرد و نتیجه نهایی همه اینها، حمایت از ظاهر حکومت به هزینه پشتیبانی از واقعیت آن خواهد بود. ۲ - شرایط محیطی حکومت دینی: شرایط محیطی حکومت نیز همانند شرایط مکانیکی آن، در زمره شرایط مادی حکومت جای می گیرند. این شرایط بیانگر محیطی هستند که مدیریت حکومت در آن

پیاده می‌شود. در نظامهای جمهوری که مشارکت عمومی شهروندان، بالاترین هدف حکومت تلقی می‌شود، شرایط محیطی به شکل مستقیم تاثیرگذار خواهند بود، اوضاع و احوال محیطی خاصی، مشارکت همگانی را عملی می‌سازد. عوارض جغرافیایی از قبیل پستی و بلندیها و محیط طبیعی، وضعیت آب و هوایی، موقعیت سرزمینی چون نزدیکی به آب راههای جهانی و... به صورت متعارضی، هم از میزان مشارکت می‌کاهد و هم می‌تواند درجه و شدت آن را افزایش دهد. شرایط نامناسب محیطی، بر نظامهای حمل و نقل و ارتباطات تاثیر منفی خواهد گذاشت و به صورت موانع طبیعی مشارکت، جلوه خواهند کرد. به همین ترتیب، فن آوری نوین متفاوت ترین خواص جغرافیایی را به هم پیوند داده است و مشارکت را آسانتر. دو دسته شرایط مادی بالا، همانگونه که برمی‌آید، خود به شرایط انسانی حکومت بستگی می‌یابند که از میان همه آنها، شرایط اقتصادی خود را آشکارتر جلوه گر می‌کند. ۳- شرایط اقتصادی حکومت دینی: دانش اقتصاد به پژوهش در باب تولید، توزیع و مصرف ثروت در تمام صورتهای آن می‌پردازد. تا جایی که برآورده شدن نیازهای مادی و نظام اقتصادی تامین کننده آن برای گردش کار حکومت ضروری باشد، زیر نام «شرایط اقتصادی» قرار می‌گیرد. در اینجا آنچه از شرایط اقتصادی به بحث گذاشته خواهد شد، در چارچوب سه پرسش قابل طرح شدن است: ۱- آیا وجود درجه ای از رفاه اقتصادی شهروندان می‌تواند به عنوان شرط موفقیت حکومت دینی تلقی شود؟ ۲- آیا وجود «نظام اقتصادی» معین، شرط توفیق حکومت دینی می‌تواند باشد؟ ۳- میان «برابری اقتصادی» و «توفیق حکومت دینی» چه رابطه ای برقرار است؟ این ادعا مورد موافقت همگانی است که هیچ اجتماعی نمی‌تواند برای مدتی طولانی به حکومت مستقل امید داشته باشد، مگر آنکه اعضایش از حداقلی از رفاه مادی بهره مند باشند. جایی که نصیب توده ها غالباً گرسنگی شدید باشد، یا جایی که بیماری بیداد کند، انتظار حکومت راستین داشتن بیهوده است. اوضاعی اقتصادی که موجب تباهی رفاه مادی شهروندان شود و شهروندان را وادار سازد تا به مقدار زیاد یا منحصر، به مساله بقای خود و خانواده شان بیندیشند، تکیه گاهی برای حکومت نیرومند نخواهد بود. میزان رفاه مادی به تناسب زمان و مکان و کیفیت اجتماع تفاوت می‌کند. به عنوان نمونه، حضرت امام در نامه ای که به سران سه قوه نسبت به بازسازی کشور در تاریخ ۱۱/۷/۶۷ ارسال می‌دارند، شرایط رفاه شهروندان را چنین بیان می‌دارند: «برنامه ریزی در جهت رفاه متناسب با وضع عامه مردم توأم با حفظ شعایر و ارزشهای کامل اسلامی و پرهیز از تنگ نظریها و افراط گرایها و نیز مبارزه با فرهنگ مصرفی که بزرگترین آفت یک جامعه انقلابی است.» (۹) به این ترتیب، ضروری است که شهروندان جامعه از حد قابل قبولی از رفاه اقتصادی در یک حکومت برخوردار باشند. رفاه اقتصادی در دو سطح مطرح می‌شود: در سطح وضع انفرادی. هرگاه شهروند جداگانه در نظر گرفته شود، ممکن است رفاه اقتصادی او کم و بیش به طور کامل فراهم باشد. سطح دوم، در سطح اوضاع اجتماع. تامین بودن رفاه فرد، به عنوان واحد اختیار شده است. از این رو، نسبت برآورده بودن معیارهایی که برای کل در نظر گرفته می‌شود، ممکن است به مقدار وسیع تغییر کند. هرگاه کسر کوچکی از اجتماع در فقر به سر برند، امکان وجود جمهوری، گرچه به طور ناقص، فراهم است؛ هر چه این کسر بزرگتر می‌شود، احتمال موفقیت آن در اجتماع کاهش می‌یابد. حضرت امام (ره)، رفاه در سطح فردی را مورد نکوهش قرار می‌دهند. حتی در جایی، رفاه و تجمل در این سطح را یکی از ویژگیهای اسلام دروغین معرفی می‌کنند. (۱۰) اما در سطح دوم، هم در نامه ای که به سران سه قوه نسبت به بازسازی کشور نوشتند، برنامه ریزی در جهت رفاه متناسب با وضع عامه مردم را گوشزد کردند (۱۱) و هم در وصیتنامه خود به مسئولان نظام جمهوری اسلامی می‌نویسند: «به همه، در کوشش برای رفاه طبقات محروم وصیت می‌کنم که خیر دنیا و آخرت شماها رسیدگی به حال محرومان جامعه است.» (۱۲) هر جا که بهره مندی از نعمات فقط به مشتی اندک اختصاص داشته باشد و توده ها در محنت و فقر به سر برند، جمهوریت نمی‌تواند تحقق پیدا کند، و به کار بردن آن جز نیرنگی لفظی نیست. فقر ممکن است بر ابعاد مختلف حکومت، اثرات گوناگون بگذارد. مردمی که بر اثر ناامنی مجبور باشند به هر قیمتی که شده وضع زندگانی خود را بهبود بخشند، احتمالاً وقت و حوصله لازم برای مشارکت را نخواهند داشت. توده های فقیر نمی‌توانند در باره امور اجتماع آگاهی کافی به دست

آورند، درباره مسایل اجتماعی گفتگو کنند، سازمان کارآمدی به وجود آورده و تماس خود را با نمایندگان حفظ کنند. به این ترتیب، مشارکت حالت بی‌خبرانه و تبعی و سطحی به خود می‌گیرد. نتیجه اینکه، بهره‌گیری موفقیت‌آمیز از روشهای سیاسی به منظور توسعه، خود، مستلزم وجود حدی از کامیابی اجتماعی است. در مورد پرسش دوم؛ یعنی وجود نظام اقتصادی معینی چون سرمایه‌داری، سوسیالیسم یا اقتصاد اسلامی به عنوان شرط موفقیت جمهوری اسلامی باید گفت که نخستین مساله‌ای که پیش می‌آید، روشن شدن این موضوع است که خود جمهوری در قلمرو علم اقتصاد مستلزم یک نظام اقتصادی خاص، چه مالکیت عمومی یا مالکیت خصوصی هست یا نه؟ در نظامهای جمهوری معاصر؛ چه جمهوریهای سوسیالیستی و چه جمهوریهای لیبرالی، چنین استلزامی وجود ندارد؛ یعنی طرح خاصی از آرایش اقتصادی نیست که به وجود آورنده زمینه‌های بالقوه موفقیت جمهوریها باشد؛ بلکه این امر به توانایی اجتماع به‌گزینش طرح خاص خویش بستگی دارد. حضرت امام (ره) ظاهراً با این ایده مخالفند. ایشان، هم در بیاناتشان به شورای نگهبان در سال ۱۳۶۰ و هم در وصیتنامه خویش، اشاره می‌کنند که اسلام در بعد اقتصادی خود نه با سرمایه‌داری و نه با سوسیالیسم موافق نیست. (۱۳) ایشان در وصیتنامه خود می‌نویسند: «... اسلام نه با سرمایه‌داری ظالمانه و بی‌حساب و محروم‌کننده توده‌های تحت‌ستم و مظلوم موافق است؛ بلکه آن را به طور جدی در کتاب و سنت محکوم می‌کند و مخالف عدالت اجتماعی می‌داند... و نه رژیمی مانند رژیم کمونیسم و مارکسیسم لنینیسم است که با مالکیت فردی مخالف و قائل به اشتراک می‌باشند... بلکه اسلام یک رژیم معتدل با شناخت مالکیت و احترام به آن به نحو محدود در پیدا شدن مالکیت و مصرف که اگر به حق به آن عمل شود، چرخهای اقتصاد سالم به راه می‌افتد و عدالت اجتماعی که لازمه یک رژیم سالم است، تحقق می‌یابد.» (۱۴) دیدگاه اسلام در باب اقتصاد سیاسی، خود موضوعی است که خارج از چارچوب مورد نظر این مقاله است و آرایه آن به صورت یک نظریه (Theory) در معنای خاص خود نیازمند صرف وقت و انرژی دیگری است که تا به حال صورت‌پذیرفته است. عناصری از این مهم را می‌توان در کتابهای فقهی استدلالی امام خمینی (ره) و اشاراتشان در صحیفه نور، از جمله اشاره به حیطه ولایت فقیه در امور اقتصادی یافت. با وجود همه اینها، به نظر می‌رسد با توجه به منابع مالی جامعه اسلامی در مباحث فقهی و تقسیم‌بندی کلاسیک این منابع به «انفال» (یا دارایی‌های متعلق به حکومت اسلامی) و «مباحات عامه» (دارایی‌های متعلق به جامعه اسلامی) بتوان این ادعا را داشت که لازم نیست در حکومت دینی همه تصمیمهای مربوط به امور اقتصادی، به وسیله نمایندگان منتخب یا اکثریت شهروندان گرفته شود؛ بلکه لازمه حکومت دینی در قالب جمهوری، آن است که نظام اقتصادی هر اجتماعی در چارچوب اصول عمومی مطرح شده در فقه، به وسیله خود آن اجتماع فراهم آید. اکنون نوبت به بررسی سومین پرسش؛ یعنی شرط بودن عدالت اقتصادی برای توفیق جمهوری اسلامی می‌رسد. مناسبات میان حکومت و برابری اقتصادی بسیار پیچیده است. تجربه طولانی حکومتهای جمهوری نشان داده است که برابری مطلق اقتصادی به طور یقین، شرط لازم اجرای حکومت جمهوری نیست. به همین صورت، برابر اقتصادی، شرط کافی اینگونه حکومتها نمی‌باشد؛ زیرا کاملترین حد برابری اقتصادی در سطح پایین، به شکل مؤثری امکان وجود یک حکومت سالم را از بین می‌برد. برابری اقتصادی، شرط لازم و کافی جمهوریت نیست؛ ولی ممکن است به دلایل دیگر، یا فی‌نفسه پسندیده باشد. وقتی که نابرابریهای اجتماعی بسیار فاحش باشند، اوضاع برای حکومت، مساعد نخواهد بود؛ زیرا از طرفی همانگونه که در بخش رفاه شهروندان گفته شد، نابرابری اقتصادی به خودی خود، جلوی مشارکت عمومی را می‌گیرد و از طرف دیگر نابرابریهای زیاد، مشارکت عده بسیار را بدنما جلوه می‌دهد. ثروت‌هنگفتی که در اختیار عده‌قلیلی قرار دارد، یا فقری نسبی که گلوی عده‌کثیری را می‌فشارد، موجباتی را فراهم می‌آورد که مشارکت عده‌ای، تحت‌تأثیر و حتی زیر سلطه مشارکت عده‌ای دیگر واقع شود. نتیجه آنکه، شرایط اقتصادی حکومت در وضع و حال مطلق و نسبی زندگی شهروندان دخیل است. همانگونه که به درستی حضرت امام در جای‌جای فرمایشات خود در باب عدالت اجتماعی اشاره کرده‌اند؛ حکومت اسلامی برای موفقیت خود الغای نابرابریهای فاحش اقتصادی را ایجاب می‌کند؛ در

حالی که برابری اقتصادی، مطلقاً شرط حکومت نمی باشد. در جمهوریهای لیبرالی متداول عصر ما، حتی نابرابریهای فاحش، در فرایند حکومت مانع قطعی تلقی نمی شود. در این نوع از حکومتها، اگر اکثریت عظیمی از شهروندان از نعمات معقولی برخوردار شوند، قدرت تک تک ثروت‌مندان برای اعمال نفوذ در مشارکت دیگران به شکلی محسوس کاهش می یابد. در برخی از چنین حکومتهای نسبتاً سالمی که از ثروت معتدل عمومی بهره مندند، در اختلافات شدید اقتصادی میان شهروندان، با دیده اغماض می نگرند. حتی چنین استدلال می شود که ثروت زیاد لزوماً امکان نفوذ نامناسب را ندارد و می توان از آن در خدمت به حکومت یاری جست. ولی در دیدگاه امام، از همان آغاز با جمع آوری ثروت در سطح افراد به صورت نامحدود می باید برخورد کرد. این امر در سخنانی که در بالا از حضرت امام آورده شد، به طور آشکار بیان شده است، ولی در سطح اجتماع، نابرابری اقتصادی از دو جهت می تواند سودمند باشد. نخست آنکه هر جا پیشرفت اقتصادی ضرورت یابد، به سرمایه گذارهای بزرگ نیاز پیدا می کند. در صورتی که درآمدها و ثروتهای انباشته کاملاً برابر باشند، اینگونه سرمایه گذارها، حداقل از جانب بخش اقتصاد خصوصی، کنار گذاشته می شود. چنین برابریهایی، هر چند عادلانه باشند - با توجه به دانش موجود از توسعه - با کند کردن آهنگ رشد، بیشتر به عقب رفتن شرایط مادی حکومت منتهی می شوند. ارایه یک الگو توسعه برگرفته از آموزه های دینی مبتنی بر دو پایه برابری اقتصادی و توسعه، خارج از حوصله مقاله حاضر و در عین حال، موضوعی بس اساسی است. جهت دوم سودمند بودن نابرابری اقتصادی آن است که شرایط دیگر حکومت بویژه شرایط روانشناختی و شرایط فکری، گاه با برابری اقتصادی همخوانی ندارند. به نظر می رسد، تنوع مهارتها و فعالیتها با تنوع موقعیتهای اقتصادی همبستگی دارد. به همین ترتیب گونه گونی های فراوان دیدگاهها و گرایشهای مورد نیاز در یک حکومت جمهوری را نمی توان در یک اجتماع متشکل از افراد برابر حفظ کرد. نتیجه آنکه، هر چند کاستن از دامنه نابرابریهای فاحش اقتصادی برای بهبود حکومت جمهوری ضرورت دارد، اما احتمال می رود که الغای همه نابرابریهای اقتصادی حتی آرمان مناسب جمهوری نباشد. در مقایسه بین دو مقوله «رفاه» و «برابری اقتصادی» باید گفت که رفاه اقتصادی، مقوله ای است و برابری اقتصادی مقوله دیگر. این هر دو با حکومت پیوند دارند، اما از راههای مختلف. بهبود وضع زندگانی تهیدستان که همواره مورد تاکید حضرت امام بود، هدفی است که با هدف افزایش برابری اقتصادی آمیختگی دارد، ولی از آن، متمایز است. برابری کامل اقتصادی تنها از آن جهت که برخی اصول عدالت توزیعی پشتوانه آن است، آرمانی قابل دفاع می نماید. ۴ - شرایط حقوقی (فقهی) حکومت دینی: یکی از عمیق ترین جلوه های تناقض نمای ترکیب «جمهوری اسلامی» در این قسمت جلوه گر می شود. واژه جمهوریت به عنوان دستاورد عصر تجدد، میراث خوار ارزشها و سلسله مراتبی از آنها است که مهمترین و مرکزی ترین آنها، ارزش «آزادی» است. این مفهوم، در آغاز عصر جدید بود که جای سعادت را به عنوان بنیادی ترین مفهوم و ارزش اندیشه کلاسیک گرفت. از دیدگاه فلسفه قدیم، حکومتهای مطلوب پیرامون هدف فضیلت طراحی می شدند و براساس آن، سازماندهی می گردیدند. به عنوان نمونه، معیار طبقه بندی فارابی از حکومتها و قضاوتهای او در باب فاصله و غیر فاصله بودن حکومتها و ارزشهایی که تبلیغ می کنند و در نهایت داوری خود او در باره هر یک از آن ارزشها که بویژه در قالب مدینه های حریه (جمهوریهای باستانی) می چرخد بیانگر ماهیت متفاوت نگرش به مسایل حکومت در دو دوره تاریخی است. این تناقض حتی با این تفسیر که «جمهوریت» بیانگر سازمانها، نهادها و ساختارهای نوین جمهوریها و «اسلامیت» نشانه سرنوشت، روح و محتوایی باشد که در سازمان و ساختار جمهوریت جریان می یابد، قابل حل شدن نیست، چرا که هر قالبی تاب تحمل هر محتوایی را ندارد و نیز هر محتوایی با هر شکلی همخوانی نخواهد داشت. در اینجا برای رعایت اختصار و انسجام مقاله، به تشریح این تناقض در دو دسته از آزادیهای سیاسی و آزادی بیان خواهیم پرداخت. اما قبل از پرداختن به دو گونه از آزادی، برای درک بهتر شرایط قانونی، ابتدا می باید رابطه حکومت و آزادی را بیان کرد. تبیین این رابطه، خود مستلزم شناخت دو طرف رابطه، بین حکومت و آزادی است. همانگونه که در دیباچه این مقاله نیز آمد، حضرت امام (ره) الگوی حکومت دینی را حکومت قانونی (فقهی) می

داند. حکومت قانونی به روایت ایشان را می‌توان براساس اصل توجیه‌کننده خصوصیات عمده و زمینه آن به شرح ذیل شناساند. از نظر حضرت امام (ره)، اصل توجیه‌گر قانونی، و معیار دینی بودن حکومت، اجرای احکام دین به وسیله حکومت؛ پس حکومت دینی، حکومتی قانونی (فقهی) است. مهمترین خصوصیات چنین حکومتی عبارتند از: الف - حکومت از احکام وضعی است. ب - ولایت فقها به لحاظ قلمرو حاکمیت عام و به لحاظ رعایت احکام دین، مصلحت جامعه و عدم مزاحمت با ولایت دیگر فقها، ملاحظه می‌شود. پ - رهبری سیاسی حکومت دینی به شیوه نصب عام از سوی شارع (معصوم) گزینش می‌شود. ت - هر چند تمامی فقیهان دارای شرایط، به ولایت نصب می‌شوند؛ ولی در عمل به منظور جلوگیری از هرج و مرج، یکی از آنها ولایت را اعمال می‌کند. ث - رهبری سیاسی باید فقیه و عادل باشد. زمینه و پیش فرض چنین حکومتی دو امر است؛ جامعیت و پاسخگو بودن دین به تمامی نیازهای بشری و درهم آمیختگی دین و سیاست. به این ترتیب «جمهوری اسلامی» به عنوان مصداق حکومت قانونی، میراث دار مبانی بالا می‌باشد و اسلامیت آن - به عنوان صفت - بیانگر همین مطلب است. از سوی دیگر، جمهوریت در ترکیب «جمهوری اسلامی»، بیان‌کننده اساسی‌ترین ارزش اندیشه سیاسی معاصر؛ یعنی آزادی است. غالباً در جمهوریهای معاصر، اصولی جای داده شده‌اند که مجاز بودن شهروندان را به پرداختن به انواع فعالیتهای مستلزم مشارکت تضمین می‌کند و از کوششهای آنان در این باب پشتیبانی می‌نماید. اصول مزبور تحت نام شرایط قانونی دربرگیرنده انواع آزادیهای مدنی می‌باشد. آزادی، خود اما، در اندیشه سیاسی معاصر دو معنا می‌یابد. در یک کاربرد، این واژه بر رهایی از نیروهای بیرونی (قوانین، عادات و رسوم، جغرافیا، زنجیر) دلالت دارد. آزادی در این کاربرد یعنی نبود قیود خارجی، آزادی منفی یا «آزادی از» خوانده می‌شود. کاربرد دیگر واژه آزادی، در بردارنده مفهوم داشتن ورزیدگی و استعداد برای برخی از فعالیتها است. فرد با استفاده از فرصتهایی که به دست می‌آید، باید بتواند استعداد بهره‌برداری از آنها را نیز در خود فراهم آورد. آزادی در کاربرد اخیر، آزادی مثبت یا «آزادی بر» خوانده می‌شود. آنچه که تحت عنوان شرایط قانونی مورد بررسی قرار می‌گیرند، کاربرد اول آزادی را نشان می‌دهند. مسایل مربوط به کاربرد دوم آن را زیر نام شرایط روانشناختی به بحث خواهیم گذاشت. آزادیهای مدنی برای گردش کار حکومتها ضروری هستند و اغلب با نام حقوق، شناخته می‌شوند، چون ضروری هستند. اما بحث از رابطه بین حکومت و آزادی برای ما ضرورتی اساسی دارد. اساساً دو گونه رابطه میان حکومتها و آزادی می‌توان برشمرد. در گروهی از حکومتهای جمهوری که زیر نام مردم‌سالاری (Democracy) قرار می‌گیرند، آزادیهای سیاسی وسیعی وجود دارند؛ زیرا طبیعت آنها، چنان است که شهروندان باید از حق مشارکت در تصمیم‌گیریهای اجتماع برخوردار باشند و آنچه را که لازمه مشارکت همگانی است، انجام دهند. در این گونه حکومتها، برخی از آزادیها گرچه در ذات خود با ارزش هستند؛ اما به صورت مستقیم با فرایند مشارکت مربوط نمی‌شوند و از اصول مردم‌سالاری شمرده نمی‌شوند. آزادی اعمال دینی و آزادی پرداختن به کارهای اقتصادی خصوصی از این جمله‌اند. در گروه دیگر حکومتهای جمهوری که تمامیت خواه (Totaliter) خوانده می‌شوند، ممکن است که شهروندان از آزادیهای دامنه‌داری برخوردار باشند و تمامی قدرت در دست یک نفر یا یک گروه قرار گیرد. برخی از این حکومتهای خیراندیش، در بعضی قلمروها، وسیعتر از آنچه بتوان در بسیاری از مردم‌سالاریها یافت، طرفدار آزادیها هستند، ولی اینگونه آزادیها که برای دلخوشی یا مصلحت بین حکمرانان فراهم می‌شود، به دلخواه آنها نیز محدود می‌گردد یا باز پس گرفته می‌شود. حکمرانان در اینگونه حکومتها، عموماً به صلاح خود می‌بینند که آزادیهای بی‌دردسری را به زیردستان اعطا کنند؛ اما این حقیقت را نیز دریافته‌اند که این آزادیها در برخی قلمروها به امنیت خاطر یا ثبات نظام حکومتی کشیده نمی‌شود. این رهبران هرگز نخواهند توانست آزادی پرداختن به فعالیتهای خاصی را اجازه دهند چرا که آزادیهایی از این دست با حکومتهای تمامیت خواه همخوانی ندارد؛ در حالی که در دست همین آزادیها، اساسی‌ترین آنها برای حکومتهای مردم‌سالار هستند. آزادی برای اداره اجتماع، رهبری خط مشی و تصمیم‌گیری برای اجتماع از این قبیل آزادیها می‌باشند. ما برای تفاوت‌گذاری بین این دو نوع رابطه

میان حکومت و مقوله آزادی، آنها را زیر دو نام می‌توانیم قرار دهیم؛ حکومت‌های مردم‌دار و حکومت‌های مردم‌سالار. رهبران حکومت‌های مردم‌دار ممکن است به تقاضاها یا درد دل‌های زیردستان گوش فرا دهند؛ ولی در نهایت مطابق قدرت خود عمل می‌کنند. همانگونه که قبلاً هم گفته شد، به دلیل وسعت و تنوع آزادی‌های مدنی، در اینجا تنها به بررسی دو گونه از آن خواهیم پرداخت: آزادی‌های سیاسی و آزادی بیان. آزادی‌های سیاسی: آزادی‌های سیاسی در جمهوری‌های معاصر عبارت از آزادی انجام دادن انواع کارهای مختلفی است که حکومت مردمی اقتضا می‌کند. این کارها، اصولاً شامل آزادی استفاده از ابزارهایی است که از طریق آنها شهروندان بتوانند صدای خود را به گوش دیگران برسانند و در حکومت تاثیر عملی داشته باشند. ما در اینجا تنها به سه حق رای دادن مردم، حق تشکیل احزاب سیاسی و حق ایجاد انجمن‌های غیرسیاسی می‌پردازیم. پرسشهایی که در این قسمت مورد بررسی قرار خواهیم داد عبارتند: ۱- حق رای دادن مردم در جمهوری اسلامی چه نقشی دارد و چگونه تضمین می‌شود؟ ۲- حق تشکیل احزاب سیاسی و فعالیتهای آنها چگونه است؟ ۳- انجمن‌های غیرسیاسی چگونه به وجود می‌آیند و به فعالیت خود ادامه می‌دهند؟ در مورد پرسش نخست باید گفت که مهمترین آزادی سیاسی در جمهوری‌های معاصر، حق رای دادن برای شهروندان است. به هر عضو اجتماع باید به منزله یک فرد اهمیت داد و حق او از این بابت، باید مورد حمایت قرار گیرد. حضرت امام (ره) این حق را برای مردم به رسمیت شناخته و در وصیتنامه خویش می‌نویسند: «... وصیت من به ملت شریف آن است که در تمام انتخابات چه انتخاب رییس جمهور و چه نمایندگان مجلس شورای اسلامی و چه انتخاب خبرگان برای تعیین شورای رهبری یا رهبر، در صحنه باشند... از این قرار، عدم دخالت ملت؛ از مراجع و علمای بزرگ تا طبقه بازاری و کشاورز و کارگر و کارمند، همه و همه مسؤول سرنوشت کشور و اسلام می‌باشند؛ چه در نسل حاضر و چه در نسل‌های آینده. و چه بسا که در بعضی تقاطع عدم حضور و مسامحه، گناهی باشد که در راس گناهان کبیره است.» (۱۵) البته برای این امر، لازم است نظام‌های نمایندگی عادلانه به وجود آید و استفاده اکثریت از قدرت محدود گردد و ابزارهای فنی گوناگونی تعبیه شوند تا افراد به وسیله آنها بتوانند در حکومت خود تاثیر بگذارند. این ابزارها و نظامها باید عادلانه و مطابق با روح حکومت قانونی (در روایت امام) به کار افتند؛ حکومتی که این ابزارها برای خدمت به آن در نظر گرفته شده‌اند. حضرت امام (ره) در طول ده ساله اول جمهوری اسلامی رهنمودهای باارزشی را در موارد بالا- بیان می‌نمودند. به عنوان نمونه، ایشان ضمن فرمایشات خود در جمع استانداران و مسؤولان به ویژگی‌های نمایندگان توجه کرده‌اند. ایشان در این دیدار به ویژگی‌هایی چون تخصصهایی در حوزه دانش سیاست، دانش اقتصاد و داشتن تعهد اشاره کرده‌اند. (۱۶) ایشان همچنین در پیامشان به مناسبت انتخابات مجلس سوم از مردم ایران خواسته‌اند به نمایندگان متعهد، مسؤولیت پذیر و مدافع طبقات پایین جامعه رای دهند. (۱۷) پس از فراهم شدن اسباب مشارکت - با همه پیچیدگیهای آن - باید حق یکایک شهروندان در استفاده آزادانه از آن را به شدت پاسداری کرد. حضرت امام به این امر هم در وصیتنامه خویش اشاره کرده و فرموده‌اند که «... علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد و الا کار از دست همه خارج خواهد شد و این، حقیقتی است که بعد از مشروطه لمس نموده‌اید و نموده‌ایم.» (۱۸) ولی پاسداری از این حق مستلزم دقتی وسواس گونه است و به انبوهی از جزییات و حمایتی دقیق از بسیاری از آزادی‌های خاص و قابل لمس نیاز دارد. شهروندان باید برای شرکت در تعیین نامزدها، از سطوح محلی گرفته تا عالی‌ترین مقام سیاسی کشور آزاد باشند. آنها باید آزاد باشند خود را برای مقامی سیاسی نامزد کنند، آزاد باشند که برگه رایشان را بدون بیم از کیفر به صندوق بیندازند و... این آزادیها بر روی هم، برای گردش چرخ حکومت‌های مردم‌سالار ضرورت مطلق دارند. این آزادیها بسیار ضروری بوده و از این رو به وسیله قانون اساسی تضمین می‌شوند. در مورد دومین پرسش، یعنی مساله حق تشکیل احزاب و سازمانهای سیاسی، باید گفت که پیکار سیاسی در یک اجتماع به دو صورت انجام می‌پذیرد؛ مبارزه بر رژیم و مبارزه در رژیم. نوع اول پیکار سیاسی، در هیچ اجتماعی مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد و از این گونه پیکار می‌باید در زیر شرایط حفاظتی حکومت سخن گفت. ما قسمتی از مباحث این گونه از مبارزه را در مساله آزادی بیان طرح کرده و سپس نظر حضرت امام

را در این خصوص بیان خواهیم کرد. اما گونه دوم از پیکار سیاسی، مبارزه در رژیم است. شرکت کنندگان در این گونه از مبارزه، بر اساس قبول قواعد بازی و اطلاع از آنها، زیر اهداف اصولی معین (یعنی قانون اساسی) به رقابت سیاسی می پردازند. اولین و تنها نمونه از چنین پیکاری در زمان حضرت امام (ره)، جدایی دو گروه روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز بود. واکنش حضرت امام (ره) نسبت به این مساله چنین بود: «کتابهای فقه‌های بزرگوار اسلام پر است از اختلاف نظرها و سلیقه‌ها و برداشتها در زمینه‌های مختلف نظامی، فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و عبادی، تا آنجا که در مسائلی که ادعای اجماع شده است، قول و یا اقوال مخالف وجود دارد... از آنجا که در گذشته این اختلافات در محیط درس و بحث و مدرسه محصور بود و فقط در کتابهای علمی آن هم عربی ضبط می گردید، قهرا توده‌های مردم از آن بی‌خبر بودند... اما امروز با کمال خوشحالی به مناسبت انقلاب اسلامی حرفهای فقه‌ها و صاحب نظران به رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها کشیده شده است؛ چرا که نیاز عملی به این بحثها و مسائل است... در حکومت اسلامی همیشه باید باب اجتهاد باز باشد و طبیعت انقلاب و نظام همواره اقتضا می‌کند که نظرات اجتهادی - فقهی در زمینه‌های مختلف، ولو مخالف با یکدیگر، آزادانه عرضه شود و کسی توان و حق جلوگیری از آن را ندارد؛ ولی مهم شناخت درست حکومت و جامعه است که بر اساس آن، نظام اسلامی بتواند به نفع مسلمانان برنامه ریزی کند که وحدت رویه و عمل ضروری است و همینجا است که اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها کافی نمی‌باشد... شما باید توجه داشته باشید تا زمانی که اختلاف و موضعگیریها در مسائل مذکور است، تردیدی متوجه انقلاب نیست. اختلاف اگر زیر بنایی و اصولی شد، موجب سستی نظام می‌شود و این مساله روشن است که بین افراد و جناحهای موجود وابسته به انقلاب اگر اختلاف هم باشد، صرفا سیاسی است ولو اینکه شکل عقیدتی به آن داده شود؛ چرا که همه در اصول با هم مشترکند و به همین خاطر است که من آنان را تایید می‌نمایم. آنها نسبت به اسلام و قرآن و انقلاب وفادارند و دلشان برای کشور و مردم می‌سوزد و هر کدام، برای رشد اسلام و خدمت به مسلمین طرح و نظری دارند که به عقیده خود موجب رستگاری است... ولی هر دو باید کاملا متوجه باشند که موضعگیریها، باید به گونه‌ای باشد که در عین حفظ اصول اسلام، برای همیشه تاریخ حافظ خشم و کینه انقلابی خود و مردم علیه سرمایه داری غرب... و سوسیالیزم بین‌المللی... باشند...» (۱۹) نکته مهمی که در اینجا تذکر آن ضروری به نظر می‌رسد، تمایز گذاشتن میان واژه «اتحاد» با کلمه «وحدت» است. در مباحث مربوط به جامعه‌شناسی سیاسی، «اتحاد» به معنای وفاداری عملی به اصول قانون اساسی و ارزشهای جامعه است؛ از این رو، معنای مثبتی را نشان می‌دهد. آنچه را که حضرت امام تحت نام مقوله وحدت می‌آورند، در واقع همین اتحاد است؛ ولی «وحدت» به معنای بستن راههای نظری و عملی، مغایر با شیوه مسلط است و به لحاظ کارکردهای منفی‌ای که دارد، مورد ارزیابی منفی قرار می‌گیرد. اکنون می‌باید به سومین پرسش؛ یعنی پرسش از جواز تشکیل نهادها و سازمانهای اجتماعی - فرهنگی پاسخ دهیم. اهمیت سیاسی اینگونه اجتماعات، در آن است که علاوه بر تاثیر غیرمستقیم در امر سیاست اجتماع، گه‌گاه به عنوان گروههای فشار، به صورت مستقیم در عرصه سیاسی جامعه اهمیت می‌یابند. مهمترین اینگونه سازمانها، انجمنهای اسلامی بودند که ضرورت وجود آنها مورد تاکید حضرت امام بود. در این زمینه ایشان می‌فرمایند: «وجود انجمنهای اسلامی در همه کشور و خصوصا در ارگانهای انقلابی، از اموری است که لازم است.» (۲۰) همان طور که در بررسی سه پرسش بالا - آشکار می‌شود، در دوره ده ساله اول جمهوری اسلامی، به دلیل شرایط جنگ از سویی و اقتدار معنوی - اجتماعی حضرت امام (ره) از سوی دیگر، مسایل دهه دوم، آن را به وجود نیاورد. از این رو نمی‌توان با یافتن موقعیتهای مشابه، به تجزیه و تحلیل نظرات ایشان پرداخت؛ چرا که بیشتر مطالب در سطحی کلی ارایه می‌شوند. اما در مجموع می‌توان این نتیجه‌گیری را کرد که نقش آزادیهای سیاسی در جمهوریهای معاصر و نظرات حضرت امام آن قدر مهم هستند که سخن گفتن در باب جمهوری اسلامی، بدون ذکر این آزادیها خطا است. به همین ترتیب، نمی‌توان میان «جمهوری اسلامی» که بر مبنای مشارکت همگانی پی ریزی شده است و آزادیهای اساسی برای انجام کارهایی که لازمه حکومتی جمهوری است، فرق گذاشت. هرچند با بررسی جزئی

تر مسایل مربوط به جمهوری اسلامی، پرسشهایی جدی تری نیز خود را می نمایانند که البته نزاعهای جناحی کنونی اجتماع ما، پوسته ظاهری اینگونه چالشهای عمیق را نشان می دهند. آزادیهای بیان: آزادیهای مربوط به بیان را می توان به آزادیهای خردتری تقسیم کرد که از آن میان، دو آزادی در جمهوریهای معاصر از همه مهمتر هستند؛ آزادی پیشنهاد کردن و آزادی مخالفت کردن. در یک جمهوری، لازم است که شهروندان آزاد باشند که بتوانند شقوق مختلف راههای عمل را پیشنهاد کنند. در صورت فقدان این گونه از آزادی بیان، شهروندان ممکن است از فرصت ابراز ترجیح یک راه حل از میان راه حل‌های ارایه شده به آنها برخوردار باشند، ولی فرصت سازنده ترین شکل مشارکت را نخواهند داشت. محرومیت از این آزادی، هم در برگیرنده فرد پیشنهاد دهنده خواهد شد و هم سایر شهروندان را از مطالعه آن پیشنهاد محروم خواهد کرد. این نگرش تا به اینجا مورد تصدیق حضرت امام (ره) می باشد و باتوجه به سخنانی که از ایشان بویژه در مساله جناحهای سیاسی آورده شد تایید می گردد. اما مساله مهم آن است که برای استفاده از آزادی پیشنهاد باید شیوه های منطقی ابداع شود و فرصت و امکان به اجرا در آمدن آنها را به نمایندگان مردم داد. به همین صورت، در یک جمهوری شهروندان می باید آزاد باشند تا با نامزدها، خط مشیها و احزاب مخالفت ورزند. آزادی مخالفت کردن؛ یعنی آزادی قرارداد خود یا برنامه خود در برابر هر برنامه یا نامزد نمایندگی دیگر و دلایل مخالفت خود را بر ضد آنها به طور آشکار بیان کردن. جدا کردن میان این دو دسته از آزادی، عملاً ممکن نیست. باید شقوق مختلف را در مقایسه با هم سبک و سنگین کرد و آنها را در معرض منفی ترین و شدیدترین حملات قرار داد؛ یعنی اینکه مخالفت غیر مستقیم کافی نیست. به همین ترتیب، پیشنهادهایی نیز که به اجتماع عرضه می شوند باید قابلیت نقد شدن و بازبینی را داشته باشند. اجازه ابراز مخالفت ندادن، ساکت کردن افراد یا تخطئه عقاید و ایجاد محدودیت، مانع از مشارکت همگانی خواهد بود. حق مخالفت کردن و پیشنهاد کردن نه به دلیل خوش آیند منتقد یا پیشنهاد دهنده؛ بلکه به دلیل ضرورتی که برای رفاه همه اعضای اجتماع دارد، مورد حمایت خواهد بود؛ زیرا اعضای اجتماع در مورد مساله ای که به خود منتقد و پیشنهاد دهنده مربوط می شود، حکم صادر می کنند. کسی که مجاز به ارایه پیشنهاد یا شنیدن دلایل مخالف نباشد، نمی تواند عاقلانه تصمیم بگیرد. ولی بر خلاف آزادی پیشنهاد کردن شقوق مختلف، آزادی مخالفت کردن را مشکل بتوان به حد افراط رساند. پیشنهادهای نامحدود به آشفتگی ذهن می انجامد؛ ولی مخالفت نامحدود، مسایل پیشنهاد شده را در معرض رسیدگی دقیقتر قرار می دهد و نقایص احتمالی آن را در معرض دید عام قرار می دهد. انتقاد شدید مستمر، جلو عمل شتابزده را می گیرد و احتمالاً موجب پیدایش پیشنهادهای تازه می گردد. مخالفت شدید، دفاع شدید را پیش می آورد و آن داوطلبی نمایندگی شایستگی تایید اجتماع را می یابد که بهتر متحمل سختیهای این میدان باشد. این نکته نیز گفتنی است که منظور از قید «بیان» در این گونه از آزادیها محدود به فعالیت صوتی نمی شود؛ بلکه در برگیرنده تمام شکل‌های اظهار نظر شفاهی، کتبی و القای اندیشه از هر راه به وسیله یکی از انواع وسایل ارتباطی می گردد. بنابراین، آزادی بیان شامل آزادی انتشارات؛ یعنی آزادی علنی ساختن واقعیات و اندیشه های مورد علاقه اجتماع، بدون ترس از مجازات نیز می شود. دفاع از آزادی بیان، تنها به دلیل خوب یا پسندیده یا عاقلانه بودن آن نیست؛ بلکه گاه ممکن است خوب به نظر نیاید یا حتی در عاقلانه یا پسندیده بودن آن تردید شود؛ با این حال، آزادی بیان یک ضرورت است و باید آن را در قانون اساسی هر اجتماع مبتنی بر مشارکت، جای داد. اما در باره آزادی بیان چند پرسش اساسی وجود دارد: ۱- آیا آزادی بیان محدودیت بردار است؟ و اگر چنین است چه صورتهایی از محدودیت را می پذیرد؟ ۲- آیا حتی زمانی که آزادی بیان، ثبات و نظم اجتماع را تهدید می کند، باز باید مورد حمایت قانون قرار گیرد؟ ۳- وقتی آزادی بیان مورد استفاده کسانی واقع شود که در نهایت می خواهند آن را نابود کنند، چه باید کرد؟ ۴- آیا باید از آزادی کسانی که قصد از بین بردن همان آزادی را دارند، دفاع کرد؟ در مورد پرسش نخست باید گفت که دفاع از آزادی بیان به دو صورت انجام می پذیرد: اول، دفاع مطلق گرایانه (Absolutism) که در آن آزادی بیان عمدتاً به عنوان یک عضو جدایی ناپذیر بشری تلقی می شود. از این نظر، ادعا می شود

که همه انسانها برخوردار از «احساس اخلاقی» یا «شهود اخلاقی» یا «بینش عقلی» یا «روشن بینی طبیعی» هستند که بر اساس آن، از حق آزادی بیان برخوردارند. غالباً کسانی که دارای کشش و جهت گیری دینی هستند، اینگونه استدلال می کنند. در چنین دفاع هایی، از آزادی بیان به صورت مطلق و بی قید و شرط دفاع می شود و به شکلهای حکومتی که این آزادی ممکن است به کارش بیاید یا نیاید، بی توجه است. از این دیدگاه، آزادی بیان محدودیت پذیر نیست. دومین نوع از دفاع از آزادی بیان، استدلالهای مبتنی بر سودگرایی (Utilitarian) است. چنین استدلالی، از سه بخش عمده تشکیل می شود. بخش اول اینکه، سرکوب عقیده خدمتی به حقیقت نمی کند زیرا نفس تعیین آن که چه چیزی حقیقی است، کاملاً بستگی به تجلی آزادانه زد و خورد عقاید دارد. بخش دوم استدلال در این دیدگاه، آن است که بر فرض آنکه عقاید اقلیت، بدون امکان اشتباه، نادرست شناخته شوند، سرکوب کردن آنها یا ساکت کردن طرفدارانشان مصیبت بار است؛ زیرا درک ما از حقیقت و همین طور زمینه اعتقاد از میان می رود، محتوای حقایق مورد اعتماد نابود می شود و در نتیجه، اعتقادات به تدریج به آیینهای جزمی تبدیل می شود. سومین بخش استدلال سودگرایانه، بیان می کند که برای برخورداری از آن بخش از حقیقت که با نظر اقلیت آمیخته است، وجود معترض صریح، ضروری است. براساس چنین دیدگاهی، در مواردی که آزادی نامحدود بیان به زیانهای بزرگ؛ یعنی خطر یا بی نظمی جبران ناپذیر بینجامد، محدود ساختن آن روا می باشد. با اندک استقرائی در فرمایشات حضرت امام (ره) در باب آزادی بیان، می توان به وضوح جانبداری ایشان را از دیدگاه اول یعنی دفاع مطلق گرایانه از آزادی بیان، مشاهده کرد. در اینجا نکته مهم آن است که هر چند به لحاظ نظری یکی از دو دیدگاه در جمهوریهای معاصر ما مورد پذیرش قرار می گیرد؛ ولی در عمل، ترکیبی از استدلالهای مطلق گرایانه و سودگرایانه به کار می رود. در مورد پرسش دوم؛ یعنی پرسش از حمایت قانون از آزادی بیان، در صورتی که ثبات و نظم اجتماع را تهدید کند، باید گفت که قانونی آزادی بیان از کسانی که به یاری سخن، عمداً و مستقیماً اعمال تبهکارانه را برمی انگیزند، حمایت نمی کند. این کار نه محدود کردن بیان؛ بلکه ایجاد محدودیت در کردار است که مانند بسیاری از کارهای معقول دیگر پسندیده است. برای روشن شدن امر، ابتدا باید معنای دو واژه «تحریک» و «طرفداری» روشن شود. منظور از تحریک در اینجا، تحریک لفظی است. اما تحریک لفظی خود نیز دو معنا دارد. این واژه در معنای عام آن، به معنای بیدار کردن احساسات است. تحریک لفظی در این کاربرد به وضوح زیر چتر حمایتی قانونی آزادی بیان قرار می گیرد؛ چرا که لازمه مشارکت جدی و عمیق، آن است که شهروندان در برانگیختن و برانگیزاندن میل و علاقه دیگران آزادی کامل داشته باشند. تحریک لفظی در معنای خاص آن، به معنای واداشتن است؛ به این ترتیب که کسی را به طور مستقیم و عمدی، به انجام دادن عمل معینی برمی انگیزند. در تحریک خاص، تا زمانی که اجرای آن عمل تشویق شده واقعاً به اجرا درنیاید، نمی توان پیگیری قانونی کرد. اما طرفداری، گونه ای از تحریک عام است. طرفداری تا زمانی که به صورت حمایت یا جانبداری از جریان عملی درنیاید، تحریک تلقی نمی شود. تفاوت میان طرفداری و تحریک خاص، در آن است که طرفداری مستلزم اجرای عمل مورد حمایت نیست؛ در حالی که تحریک خاص، به طور منطقی، ارتکاب عمل مورد تحریک را دربردارد. اما تعیین این امر که عمل خارجی انجام شده آیا طرفداری است یا تحریک خاص، در مواردی مشکل است. در این موارد، این قانون اساسی و مفسران آن و قضاتند که مرجع نهایی خواهند بود. حضرت امام (ره) نیز طرفداری کردن را موجب محدود کردن آزادیهای بیان نمی دانند و می فرمایند: «در اسلام دموکراسی مندرج است و مردم آزادند در اسلام، هم در بیان عقاید و هم در اعمال، مادامی که توطئه در کار نباشد...» (۲۱) در مورد سومین پرسش؛ یعنی چگونگی برخورد با کسانی که می خواهند از آزادی بیان برای نابودی آن استفاده کنند، می گوئیم که باید حق سخن گفتن آزادانه یک اقلیت مخالف آزادی بیان، محفوظ باشد؛ زیرا در دراز مدت و کوتاه مدت، هیچ چیز بهتر از شنیدن و ارزیابی استدلالهای کسانی که مخالف آزادی بیان هستند، نمی تواند در تقویت بنیه حکومت جمهوری مؤثر باشد. اعتماد و اعتقاد به آزادی بیان باید به قدری عمیق باشد که تزلزل آن را با شنیدن دلایل طرفداری از اصول حکومت جمهوری انتظار داشت

در این خصوص، حضرت امام (ره) در اوان انقلاب اسلامی فرمودند: «در جامعه ای که ما به فکر استقرار آن هستیم، مارکسیستها در بیان مطلب خود آزاد خواهند بود زیرا ما اطمینان داریم که اسلام در بردارنده پاسخ به نیازهای مردم است. ایمان و اعتقاد ما قادر است که با ایدئولوژی آنها مقابله کند.» (۲۲) در پرتو آنچه که در بالا آمد، پاسخ پرسش چهارم؛ یعنی پرسش از دفاع از آزادی بیان مخالف آزادی بیان هم روشن می شود. اینکه حکومت جمهوری باید بتواند از خود دفاع کند، اصلی متین است؛ اما از این اصل بر نمی خیزد که طرفداری علنی از خشونت چنان جامعه را به خطر می اندازد که جلوگیری از آن ضروری است. ۵ - شرایط فکری حکومت دینی: شرایط فکری حکومت، شرایطی هستند که اطلاق استعدادهای عقلی شهروندان را بر مسایل عمومی آنان، امکان پذیر می سازند. پیروی از عقل، شالوده شرایط فکری تلقی می شود. تحقق این شرایط برای هدایت امور جامعه از راه مشارکت مستقیم و غیرمستقیم ضروری است. شرایط فکری حکومت در سایه سه پرسش اساسی قابل بررسی هستند: ۱- ساز و کار تدارک اطلاعات که شهروندان اجتماع بتوانند بر بنیاد آنها هوشیارانه عمل کنند، چیست؟ ۲- آموزش و پرورش شهروندان برای امکان پذیر ساختن استفاده هوشیارانه از اطلاعاتی که تدارک شده است، کدام است؟ ۳- پرورش هنرهای مشاوره برای امکان پذیر ساختن کاربرد تعاونی بینش یا عقل در مسایل اجتماع، چگونه است؟ در مورد پرسش نخست، باید گفت که در یک جمهوری موفق، اعضای اجتماع باید به گزارشهای در حد معقول دقیق و در حد معقول کامل درباره واقعیاتی که برای گرفتن تصمیمهای عاقلانه در مورد مسایل مبتلابه لازم است، دسترسی آسان داشته باشند. وقتی که از واقعیات، روایات ناسازگار به وجود می آید، باید همه را در اختیار جامعه قرار داد. تدارک وسیع چنین مواد و مطالبی، شرط فکری هر جمهوری موفق است. همانگونه که هر فرد باید مسئولیت کسب اطلاعات لازم برای اجرای موفقیت آمیز کارهای خود را برعهده گیرد، هر جامعه که امید به موافق ساختن جمهوری دارد نیز باید خود را مسؤول تدارک و انتشار تمام اطلاعات مورد نیاز برای حکومت کردن از طریق مشارکت عمومی بشناسد. تدارک اطلاعات در اینجا، آن سوی آزادی نشر وقایع و عقاید است. یعنی آن سوی آزادی نشر و چاپ باید نشریات واقعی وجود داشته باشد. از این رو در حکومت جمهوری، مطبوعات نیرومند باید مورد حمایت و تقویت واقع شوند. مطبوعات در اینجا دربرگیرنده روزنامه ها، نشریه های ادواری، رادیو و تلویزیون و مؤسسات دولتی و خصوصی انتقال خبر می شود. از این رو، از سویی باید از استقلال روزنامه ها و بنگاههای خبر پراکنی دفاع و حمایت کرد. مردم نیازمند آنند که هر انتقادی از طرز اداره امور خود را بشنوند و باید همواره مراقب باشند که رهبرانشان متعرض مطبوعاتی نشوند که به خط مشیها و حتی رفتار شخصی آن رهبران حمله می کنند. مردم هرگز نباید فقط به شنیدن اخباری که مسؤولان جایز می دانند، یا به شنیدن چیزهایی که نحوه و زمان شنیدن آنها را همان مسؤولان امور، مناسب تشخیص می دهند، محدود گردند. بنابراین، اخبار باید به درستی و به نحو کامل به مردم عرضه شود و این کمال، مستلزم داشتن مطبوعاتی دلیر و نیرومند است. حضرت امام (ره) در این زمینه می فرمایند: «به طور کلی در هر کشوری مطبوعات آن کشور و تلویزیون و رادیو آن کشور باید در مسیر آن ملت و در خدمت ملت باشند. مطبوعات باید ببینند که ملت چه می خواهد، مسیر ملت چیست، روشنگری از این جهت داشته باشد و مردم را هدایت کند.» (۲۳) از سوی دیگر، باید از موقعیتهایی برحذر بود که مؤسسه های مطبوعاتی دولتی و خصوصی به صورتی نامسئول درآیند و از هر گونه قید و حدی رها باشند زیرا ممکن است فقدان مقررات به پیدایش مطبوعات به اصطلاح آزاد بینجامد؛ ولی شرط تدارک اطلاعات کامل و صادقانه در باره مسایل عمومی برآورده نشود. اما هیچ راه حل ساده ای برای ایجاد تعادل بین آزادی مطبوعات و کنترل آنها وجود ندارد. از طرفی نباید گزارش و تحلیل اخبار از طرف کسانی صورت گیرد که نه در حیطه قدرت اداری باشند و نه از آن نیرو بگیرند؛ در حالی که آزادی مخالفت و انتقاد از سیاست دولت باید از طرف دستگاه اداری حمایت گردد. از سوی دیگر، اجتماع برای اطمینان یافتن از انتشار صحیح و تمام عیار همه نظرهای مهم و متعارض در باره مسایل مربوط به اجتماع، باید بر کار مؤسسه های خبری نظارت کند. به نظر می رسد راه سلامت مطبوعات آن است که در مسایل مورد علاقه جامعه، نشر وقایع بیشتر و

گزارشهای دقیقتر درباره آنها را، با گزارش اخبار و ویراستن آنها به وسیله مؤسسه های جدید و قدیم، هموار کرد. از آنچه تاکنون گفته شد، آشکار می گردد که پنهان کاری، دشمن جمهوری است. ممکن است موقعیتهایی پیش آیند که بنا به مقتضیات دفاع از کشور، مقوله هایی خاص فقط در اختیار کسانی قرار داده شود که باید از آن استفاده بکنند. اما این موقعیتها باید بیشتر جنبه استثنا داشته باشند تا قاعده. دومین پرسش در باب چگونگی آموزش و پرورش شهروندان به منظور امکان پذیر ساختن استفاده هوشیارانه از... اطلاعات تدارک شده بود. در این قسمت، این پرسش اساسی عنوان می گردد که حکومت دینی آیا به شهروندان فرهیخته نیاز دارد؟ و اگر دارد چنین حکومتی برای گردش کار خود به چه میزان از فرهیختگی نیاز دارد؟ پاسخ این پرسش به نوع و درجه دشواری مسایلی که اجتماع با آنها روبرو است، بستگی دارد. مادام که سرشت مسایل اجتماعی تا حد زیاد در حیطه درک شهروندان باشد و با فرض مهیا بودن دیگر شرایط، مشارکت هوشیارانه برای آنان امکان پذیر خواهد بود. با وجود این، سطح اقتضاهای آموزش و پرورش در یک جمهوری در عصر حاضر بسیار بالا است. اما از آنجا که اکثر مسایل فنی تری که برای اجتماعات کنونی پیش می آید، نه به وسیله تماس اعضا بلکه به وسیله نمایندگان آنها، مورد بحث و رسیدگی قرار می گیرد، پس ضرورت آموزش و پرورش برای اعضا تا آن حد است که برای انتخاب عاقلانه نمایندگان ضرورت دارد. روند آموزش و پرورش زمانی شرط فکری حکومت جمهوری تلقی می گردد که در جهت همکاری موفقیت آمیز با جهان اجتماعی مشترک باشد. مهارتهای فکری در این زمینه چهارگونه متفاوت و مرتبط با هم هستند: ۱- آموزش عملی که عبارت است از پیدا کردن آمادگی برای برخورد با مسایل روزمره مربوط به روابط متقابل انسانها. برای کسانی که به دلیل دور ماندن از مسایل زندگی، بهره ای از تربیت عملی نیافته اند، جمهوری امکان پذیر نخواهد بود. وقتی اینگونه مسایل اجتماعی تا حد زیادی با مسایل زندگی شخصی شباهت نزدیک داشته باشد، آموزش و پرورش که از طریق کار یا زندگی خانوادگی تحصیل می شود، ممکن است کافی باشد اما مسایل سیاسی پیچیده تر و دشوارتر چون رشد اقتصادی، مسایل مربوط به جنگ و صلح و... از تعلیم و تربیتی بیش از این برخوردار هستند. ۲- آموزش پایه که عبارت از ورزیده شدن برای استفاده از ابزارهای پایه فکری یعنی حروف و اعداد است. ساده ترین معیار آن، میزان با سواد بودن شهروندان است. شهروندان بی سواد، توان خواندن روزنامه را ندارند، نمی توانند از شقوق مختلف مسایل و راه حلهای پیشنهادی آگاهی یابند، نمی توانند به طور مؤثر انتقاد کنند یا پیشنهادهایی از خود طرح کنند. ۳- آموزش فنی که به سالها تحصیل و کسب تخصص احتیاج دارد. این آموزش برای کسانی ضروری است که می خواهند با موضوعهایی سر و کار داشته باشند که نتوان همه را برای انجام آنها تربیت کرد. بنابر این، حکومت جمهوری برای آنکه موفق شود، باید در میان شهروندان، به پرورش استعدادهای خاصی بپردازد که لازمه اداره هوشیارانه آن است. ۴- آموزش انسانی که کمتر از همه عمومیت دارد و کمتر اهمیت آن شناخته شده است. یک اجتماع باید هدفها و وسیله هایی را برگزیند و برای انجام خردمندانه این کار اعضای آن باید میزان قابل ملاحظه ای روشنی فکری از خود بروز دهند. کارشناسان فنی مهم اند، اما مهمتر از آنان، خود کسانی هستند که ایشان را به خدمت می گیرند؛ کسانی که استخدام کنندگان را برمی گزینند و بر آنان نفوذ دارند. آموزش گسترده علوم انسانی برای هر جمهوری واجب است. شاید گاهی از ترس دست رفتن حیثیت ملی یا برتری نظامی، به تحصیلات علمی یا فنی اولویت داده شود؛ ولی خطر بزرگتر آنجاست که شهروندان در انتخاب هدفها و داوریهها به درستی تربیت نشوند. حضرت امام (ره) در وصیتنامه خویش به اهمیت مراکز تعلیم و تربیت از کودکان تا دانشگاهها تاکید کرده اند. (۲۴) اینک وقت آن رسیده است که در باب پرسش سوم یعنی پرسش از هنرهای مشاوره سخن گوئیم. اگر بنا به فرموده حضرت امام (ره) این احساس پیدا شود که مملکت عاقله همه است، صاحبخانه هم یکی نیست، بلکه همه ملت صاحب خانه اند و همه کشور مال همه ملت است (۲۵) در این صورت مشارکت اثربخش، در کنار استقلال اندیشه شهروندان، نیازمند همکاری میان انسانها و اندیشه ها است. چنین هم کنشی، به نوبه خود مستلزم مهارتهای فکری خاصی است که «هنرهای مشاوره» خوانده می شوند. برای برآورده شدن بسیاری از نیازها و مصالح -

گونگون، متداخل و متعارض - در درون اجتماع، اعضای آن باید پیوسته با یکدیگر در تبادل اندیشه باشند. مسایل اختلافی میان احزاب باید مورد بحث و استدلال قرار گیرد تا کاملاً فهمیده شود. تاثیر قوانین پیشنهادی بر منافع متعارض باید به گفتگو گذاشته شود و پیش بینی گردد. نیازهای بزرگتر کل جامعه باید به صورت مشترک بررسی شوند و راه حلها نیز به صورت مشترک ارزیابی شوند. بحث، انتقاد، استدلال و تبادل فکری، بر روی هم هنر مشاوره را به وجود می آورند؛ هر چند بدون این امور، مشارکت همچنان امکان پذیر است؛ ولی نه مشارکتی فعال و پخته. در اینجا است که پرورش مهارتهای ارتباطی به عنوان هدف اصلی آموزش و پرورش مطرح می شود. شهروندان باید سخن گفتن روشن و بجا را بیاموزند، از روی دقت و با نیروی ادراک به سخن دیگران گوش فرا دهند و بتوانند به طور صریح و اثربخش مطلب بنویسند. شهروندان نباید تنها دستگاههای شنونده باشند؛ بلکه باید بتوانند عقاید خود و دیگران را منتقل کنند و بتوانند علایق و چشم اندازهای خود را متجلی سازند. اینها مهارتهای فکری پیچیده ای هستند که به ممارست و تمرین احتیاج دارد. با توجه به این مطالب، باید میان سه گونه مشارکت فعال، تبعی و منفعل تفاوت گذاشت؛ جمهوری واقعی، نهادهای مشارکت واقعی را دارد تا روند مشارکت واقعی در آن جریان یابد. ۱- شرایط روانشناختی حکومت دینی: شرایط روانشناختی حکومت، خصوصیات منش و عاداتهای ذهنی ای هستند که اعضای یک اجتماع باید واجد آنها باشند تا بتوانند حکومت جمهوری را عینیت بخشند. جای این شرایط در درون افراد؛ یعنی روان آنان است. البته به عنوان یک امر عملی، بر روی جلوه های بیرونی و رفتاری ویژگیهای منش نیز تاکید می شود. در این معنا، شرایط روانشناختی عبارت خواهند بود از: عاداتها و نگرشهایی که اعضای مختلف اجتماع را آماده خود گردانی می کند. این معنا در واقع همان معنای آزادی مثبت است. به طور تجربی می توان این شرایط را در نه شرط روان شناسانه طبقه بندی کرد؛ هر چند که تعداد و شیوه طبقه بندی آنها به روشهای دیگر نیز ممکن خواهد بود: ۱- اعتراف به استعداد خطا: اصولاً- ایجاد حکومت جمهوری بنا به این دلیل بوده است که آدمی همواره در معرض ارتکاب خطا قرار دارد. از این رو، حکومت جمهوری به شهروندانی نیازمند است که نسبت به لغزش پذیری خود آگاه باشند، و گریزناپذیری آدمی از خطا را تشخیص دهند. معترف بودن به استعداد خطا (falsifibilis) هنگامی یک صفت خلقی است که در رفتار اشخاص در رابطه با پذیرش یا رد عقاید و افکار بروز می کند. لازمه قبول امکان خطا، انکار لغزش ناپذیری ادعای حقیقت است، حال ادعا کننده هر کس که باشد. پیامد مهم چنین نگرشی آن است که اگر تمام عقاید در معرض خطا باشند، پس در باره هیچ موضوعی دست کم بی آنکه اجازه شنیده شدن به افکار متضاد داده شده باشد، نباید هیچ تصمیمی گرفت. ۲- خلق تجربه اندیشی: لازم است که وقتی شهروندان با موقعیت های مساله انگیز مواجه می شوند، آمادگی داشته باشند که انواع مختلف راه حلهای پیشنهاد شده را بیازمایند. این شرط دوشادوش شرط اول حرکت می کند. اعتراف به خطا، آگاهی داشتن به حضور خطا است و تجربه گرایی، آمادگی داشتن برای استفاده از روشهایی است که خطاها را آشکار می سازد. در یک اجتماع مبتنی بر جمهوری، اصول و خط مشیهای رقابت کننده ای وجود دارند که قراین سودمند یا مضر، هر کدام باید بی غرضانه و با دقت سنجیده شده و شایستگی های راه حلهای مختلف ارزیابی گردد. از این رو، چارچوب ذهنی تجربه اندیش، هم به آموزش و هم به پرورش نیازمند است و هم از آن پشتیبانی می کند. جایی که تمایل به بررسی مسایل به شیوه آزمایشی وجود نداشته باشد، نمی توان از نهادهای آموزش به طور کامل و عمیق بهره گرفت، پرورش همین حالت فکری تجربه اندیش، خود نیازمند به حمایت عینی از جانب مدارس، کتابخانه ها و همه فنون ارتباطی است. ۳- خوی خرده گیری: کمال مطلوب آن است که روابط میان اعضای اجتماع و ماموران منتخب آنان، نمایشگر اعتماد و حسن اعتقاد متقابل باشد؛ اما حکومت جمهوری ایجاب می کند که اطمینان شهروندان با مقداری روح انتقادی، یعنی با حد معقولی از بی اعتمادی به تمام اولیای امور همراه گردد. هیچ درجه ای از هوشمندی، یا حسن اعتقاد آنها را از خطا مصون نمی دارد. پیچیدگی وظایف، تعداد مسایل، مقتضیات انتخاب به یک مقام، فشارهایی که از جانب منافع متعارض وارد می شود و... همگی خطا کردن اولیای امور را محتمل می کند. از سویی نیز اشتباهات

قدرتمندان، به دلیل قدرتشان جدی تر است. از این رو، برای کاستن از تعداد خطاها و درمان هرچه سریعتر پیامدهای زیانبخش آنها، کارها و داوریهای مقامهای حکومت جمهوری باید پیوسته در معرض انتقاد مداوم عموم قرار گیرد. طبیعی است که خرده گیریهای مداوم به مذاق اولیای امور خوشایند نباشد. بر همین اساس، پشتیبانی کردن سنجیده از اشخاصی که کار رسمی شان انتقاد از رهبران می باشد، عملی عاقلانه است. «قید سنجیده» از آن جهت در اینجا آمده است که تداوم انتقاد موجب کاهش تعداد داوطلبان مناصب دولتی می گردد. ۴- منش نرمش پذیری: شهروندان در یک حکومت جمهوری می بایست خود را با تغییرات همیشگی بزرگ و کوچک شرایط زندگی خود هماهنگ کنند، آنها همین طور باید آمادگی تایید جامعه ای تغییرپذیر را داشته باشند. نرمش پذیری به معنای طرد آن گونه محافظه کاری است که سرسختانه در مقابل دلایل موجه برای تغییر، می کوشد الگوهای ثابت رفتار را حفظ کند. البته ضروری است به این نکته نیز اشاره شود که در هر تغییر قابل درکی، جنبه هایی از موقعیت تغییر ناکرده باقی می ماند. به همین دلیل، تشخیص این امر که چه عناصری از اجتماع شایسته نگه داشتن هستند و چه عناصری را باید بهبود بخشید یا جایگزین کرد، اساسی است. ۵- خوی واقع گرایی: واقع گرایی به معنای آمادگی عمل و قضاوت در پرتو نهادهای بشری ناقص است. به عنوان نمونه، در گزینش رهبران و نمایندگان، همواره باید از میان تلفیقه‌های متعدد میان هنرها و عیبهای مختلف، یکی را انتخاب کرد. در مورد کارهای آدمیان نیز به همین صورت رفتار شود. برای مسایل اجتماعی راه‌حلهای نهایی وجود ندارد و فرایند تنظیم و بهبود نهادهای بشری، پایان ناپذیر است. از این رو، واقع گرایی به صورت طرز فکری متوازن میان کمال گرایی و ناامیدی جلوه می کند. حکومت جمهوری به صورت بادوام، تنها زمانی میسر است که ارزیابی کارها، در سایه انتظارات واقع گرایانه باشد. ۶- خصلت سازش جویی: سازش جویی خصلتی است که شهروندان را آماده می کند تا اختلافهایشان را به سازش برگزار کنند. در هر اجتماعی وجود منافع و گرایشهای متضاد انسانی، اجتناب ناپذیر است و به ندرت می توان آنها را به گونه ای حل کرد که برای همه کاملاً رضایت بخش باشد. از این رو، فرایند تشکیل خط مشیها و تدوین قوانین، از راه متوازن ساختن کشمکشهای منافع متضادی که در اجتماع وجود دارد، انجام می پذیرد که فرایند مصالحه نامیده می شود. هر گروهی که چنین راه و رسمی را در اصل مناسب نیابد، نمی تواند خواهان داشتن حکومتی جمهوری باشد. نکته مهم در اینجا، آن است که مساله سازش جویی به معنای فدا کردن اصول نیست؛ بلکه سازش تنها در مورد راه‌حلها و برنامه‌های خاص عملی است. از این رو، اصول را باید حفظ کرد؛ ولی میان عزم جزم در اعتقاد به اصول و رعایت احتیاط در عمل منافاتی نیست. به همین دلیل، در گرایش به سازش، چیزی نیست که با دفاع اصولی از طرز فکر خود یا انتقاد از طرز فکر دیگری، مغایرت وجود داشته باشد. ۷- منش بردباری: منش بردباری در سه سطح مورد بررسی قرار می گیرد؛ اول، تحمل ناهمنوایی است. هر پیشرفت مهمی در جامعه بشری نتیجه نوعی ناهمنوایی دلیرانه بوده است. نیروی تخیل، فردیت و تنوع دیدگاه، مشتقات ناهمنوایی به شمار می آیند. فشار قانونی یا خارج از قلمرو قانون، برای همنا شدن با عرف موجب محدودیت مشارکت در حکومت جمهوری می شود. بالا بودن آمادگی شهروندان برای تحمل ناهمنوایی، به وسیع بودن مشارکت در جمهوریها می انجامد. در دومین سطح، آمادگی برای اجازه دادن به دیگران است تا زندگی خود را بدون مزاحمت بگذرانند؛ بلکه بالاتر از آن مخالفت مستقیم دیگران با اعتقادات و اصول مورد قبول خود را تحمل کنند. در این زمینه نه تنها برخی نهادهای غیر شخصی؛ بلکه یکایک افراد نیز می باید از روحیه اغماض و بردباری برخوردار باشند. در سطح سوم، شهروندان باید مخالفت راحتی از جانب افراد عینناک مغرض و سفیه نیز بپذیرند. اغلب به نظر می آید که در پشت مخالفت سرسختانه و کور دلانه، فقط ممکن است خشک مغزی محض نهفته باشد. اگر مخالفان شخص، ظاهراً سفیه یا نادان نباشند، پس بی شک مردمان شروری هستند که بر اثر خودخواهی، جاه طلبی یا دیگر انگیزه‌های پست، تحریک شده‌اند. اما در یک جمهوری، انگیزه‌ها یا باورداشتهای طرفهای ستیزه جو هر چه باشد، تصمیمهای گرفته شده پیش از عمل باید در فرایندی مشارکت آمیز اتخاذ شوند. آمادگی تحمل نه تنها از راه اظهار نظر خویشتن داری؛ بلکه از راه عمل به آن نمایان می شود. در اینجا، نکته اصلی آن

است که این خود داری در استفاده از زور باید به وسیله خود آدمی بر خود تحمیل شود. وجود قوانین یا پیش بینی های مبتنی بر قانون اساسی کافی نیست. ۸- خصلت برون گرایی: برون گرایی به معنای این است که عقاید و رویدادها را همان گونه که هستند، بدون پیشداوری ذهنی بپذیریم. تصمیمها باید با توجه دقیق به واقعیات گرفته شوند. تصمیم گیرندگان نیز با در نظر گرفتن گرایشهای خود، با اوضاع برخوردی واقع گرایانه داشته باشند. برون گرایی مورد نیاز در حکومت جمهوری، مستلزم اذعان اعضای آن است به واقعیات خاصی که در باره انواع مختلف علائق موجود در اجتماع وجود دارد. به دلیل تعارض میان منافع در سطوح مختلفی، چون: منافع شخصی و خانوادگی، همبستگیهای قومی، دلبستگیهای اقتصادی و... می باید منافع خصوصی در برابر منافع عمومی یا نیمه عمومی ارزیابی شود. آمادگی برای ارزیابی منافع متضاد در سطوح مختلف و به صورتی بی غرضانه و بخصوص تلقی منافع جامعه بزرگتر به عنوان امری به خودی خود مهم، برون گرایی مدنی نامیده می شود. چنین برون گرایی خصلتی بسیار ظریف است که به آسانی پرورده نمی شود و آسان حفظ نمی گردد. ۹- منش اعتماد به خویش: شهروندان در یک حکومت جمهوری باید به استعداد جمعی خود در اداره کردن امور عمومی اعتماد داشته باشند. زمانی که اعتماد در کار نباشد، شهروندان بویژه در دورانهای بحرانی دست به دامن قدرتهای بیرونی خواهند زد تا به جای آنان تصمیم گیری کنند. اطمینان مورد نیاز در حکومت جمهوری دربرگیرنده ایمان مطلق به خردمندی توده ها نیست. به این معنا هر آنچه که مردم به آن باور دارند، حقیقی نیست و نیز هر آنچه تعیین می کنند، همواره صحیح نمی باشد. ولی باید به مردم اعتماد داشت که در دراز مدت بتوانند به خوبی حکومت کنند، برای تصحیح خطاهای خود به صلاحیت خویش تکیه کنند، و برای مسایلشان راه حلهایی بیابند. اعتماد به نفس فردی به معنای تکیه کردن بر داوریهای شخصی خود، زمینه ساز اعتماد به جامعه خواهد بود. اعضای یک اجتماع باید، هم به عنوان فرد و هم به عنوان یک اجتماع به خود اعتماد داشته باشند و آمادگی آن را داشته باشند که مطابق با این اعتماد عمل کنند. شرایط روان شناسانه حکومت جمهوری، در واقع در فرهنگ سیاسی یک جامعه باید تحقق یابد. از این رو، تحقق آنها از سویی مشکل و از سوی دیگر برای حکومت جمهوری دارای اهمیت اساسی خواهد بود. ۷- شرایط حفاظتی حکومت دینی: حکومتها همواره باید آماده باشند تا از خود دفاع کنند. مجموعه اموری که چنین امکانی را برای حکومت به وجود می آورد، شرایط حفاظتی نامیده می شود. جمهوری اسلامی با توجه به مرحله استقرار و تثبیت خود در ابتدا و سپس درگیری در یک جنگ طولانی، اوضاع و احوالی را پشت سر نهاد که بیشترین فرمایشات و توجه حضرت امام (ره) در میان شرایط حکومت دینی به شرایط حفاظتی آن جلب شد. از این رو، در شرایط دیگر حکومت رهنمودی از آن حضرت وجود نداشت، در این مورد سخنان ایشان فراوان است. شرایط حفاظتی حکومت بر دو گونه هستند: الف - شرایط حفاظت در برابر تهدید داخلی: این گونه از تهدیدها برای حکومت گاه خطرناکتر و جدی تر از تهدیدهای خارجی هستند. از میان انواع گوناگون حملات داخلی، در اینجا به دو گونه آن توجه می شود. حملات داخلی بر شرایط حکومتهای جمهوری؛ چون: شرایط قانونی، شرایط فکری و... و حملات مربوط به فرایند مشارکت در حکومت جمهوری. در مورد اول، باید گفت که حملات بر شرایط حکومت جمهوری از طرف شهروندان فراوان است و غالباً به صورت پیشنهادهایی بیان می شوند که خود پیشنهاد دهندگان آنها پیامدهای آنها را برای جمهوریت به طور کامل درک نمی کنند. به عنوان نمونه، محدود ساختن نسبی آزادی انتقاد، انتشار، یا اختلاف عقیده از متداولترین این نوع پیشنهادهاست. دومین مورد، مربوط به خطر محدود شدن و ترک شدن اقدامهایی است که در شرایط بحران؛ یعنی شرایط نیاز به سرعت و قاطعیت در تصمیم گیری، شرایط مشارکت همگانی را دشوار می گرداند. نقصان علاقه شهروندان به انتقاد کردن و اعمال نفوذ فعالانه در امور عمومی، ایجاد این احساس که تصمیمهای بسیار مهم حتی بدون مشارکت آنها هم گرفته می شود و در نهایت از میان رفتن احساس نیاز به مشارکت، مهمترین مشتقات این مورد می باشند. ب - شرایط حفاظت در برابر تهدید خارجی: برخاستن در برابر دشمنان یک اجتماع و مبارزه کردن با آنان، یک اصل مشروع و قابل قبول همگان است. تهدید خارجی اگر بی پاسخ گذاشته شود، اجتماعی را

که شرایط مورد بحث در این مقاله، برای پیاده شدن به آن نیاز دارد، از میان می برد. فرمایشات حضرت امام (ره) در طول جنگ هشت ساله به درستی بیانگر همین مطلب بود. در مقایسه میان تهدیدات داخلی و خارجی، باید گفت تهدیدهای داخلی با هر دو گونه اش خطرناکتر از تهدیدهای خارجی می باشند زیرا از سویی این گونه از تهدیدها، همه انواع اجتماعات را، چه بزرگ و چه کوچک، به مخاطره می اندازند و از سوی دیگر، تهدیدهای داخلی ممکن است از اشخاص یا گروههایی سرزند که هدفشان حتی حمایت از حکومت جمهوری باشد. نتیجه گیری موضوعی: هدف این مقاله، نشان دادن عناصر اساسی مورد نیاز برای برپایی حکومت جمهوری از سویی و نشان دادن موضعگیری های حضرت امام (ره) در باره آنها از سوی دیگر بود. همان طور که در طول مقاله بیان شد، تمامی عناصر اساسی شرایط حکومت دینی به وسیله حضرت امام (ره) بیان نشده اند و از این جهت نمی توان به یک نظریه (Theory) کامل از ایشان رسید. اما مکتب فقهی - سیاسی ایشان بویژه باارایه مقولاتی چون: تعریف عمومی تر از اجتهاد، احکام حکومتی، نقش زمان و مکان و عنصر مصلحت، می تواند الگوی عمومی و حکومت قانونی ایشان را گسترش داده و نسبت آن را با شرایط حکومت جمهوری ارزیابی کند. اینک بر رهروان آن مکتب است که کمر مت بر بندند و به گسترش اندیشه سیاسی ایشان پردازند. پی نوشت ها: ۱. ولایت فقیه، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۰، ص ۵۳. کتاب البیع، الجزء الثانی، مؤسسه اسماعیلیان، قم، الطبعة الرابعة، ۱۳۶۸، ص ۴۶۱. صحیفه نور، ج ۲۰، انتشارات سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۹، ص ۱۷۰. ۲. پایان نامه کارشناسی ارشد نویسنده در مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم (ع) با عنوان «شیوه حکومت دینی در نظریه های معاصر ایران». نویسنده علاوه بر الگوی حکومت قانونی، دو الگوی مشروطه طلبی دینی و نخبه گرایی دینی را نیز مورد بررسی قرار داده است. ۳. صحیفه نور، ج ۳، انتشارات سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۱، ص ۱۰۵. ۴. کتاب البیع، الجزء الثانی، ۴۶۵ و ۴۶۶. ۵. صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۴۵. ۶. مشخصات اساسی جمهوریهای قرن بیستم عبارتند از: همگانی بودن مشارکت، وجود آزادیها، چندگانگی سیاسی، حکومت اکثریت و احترام به اقلیت، برابری مردم و توزیع خردمندانه قدرت. ۷. صحیفه نور، ج ۳، ص ۲۷. ۸. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۳۸. ۹. همان، ص ۳۰. ۱۰. همان، ص ۳۸. ۱۱. همان، ص ۲۰۱. ۱۲. صحیفه نور، ج ۲۲، ص ۲۹۲ و صحیفه نور، ج ۲۱، صص ۲۰۰ و ۲۰۱. ۱۳. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۲۰۰. ۱۴. همان، ص ۱۸۷. ۱۵. صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۲۰۴. ۱۶. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۹۴. ۱۷. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۸۷. ۱۸. همان، صص ۴۶-۴۸. ۱۹. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۶۷. ۲۰. صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۳۴. ۲۱. صحیفه نور، ج ۲، صص ۴۵ و ۴۶. ۲۲. صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۸. ۲۳. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۹۲. ۲۴. صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۳. منابع مقاله: فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۵، پزشکی، محمد؛

ویژگی های حکومت مطلوب از منظر امام خمینی (ره)

ویژگی های حکومت مطلوب از منظر امام خمینی (س) نهاد حکومت آن قدر اهمیت دارد که نه تنها در اسلام حکومت وجود دارد بلکه اسلام چیزی جز حکومت نیست و احکام شرعی قوانینی است که یکی از شئون حکومت است... امام خمینی (س) مقدمه اول یکی از بنیانی ترین پرسشهایی که در فلسفه سیاسی از آغاز پیدایش تا کنون مطرح شده است و هر یک از فلاسفه و اندیشمندان بزرگ سعی کرده اند به نوبی از انحاء به پاسخگویی آن پردازند این پرسش است که (حکومت مطلوب) برای اداره و رهبری جوامع انسانی چه نوع حکومتی است. در این میان برخی از اندیشمندان به بررسی نوع و محتوای حکومت پرداخته اند برای نمونه افلاطون در کتاب (جمهور) ۲، حکومت مطلوب خود را (حکومت حکمت) یا (حکومت فلاسفه) می داند و بر این اعتقاد است که: ...مفاسدی که شهرها را تباه می کند، بلکه بعقیده من بطور کلی مفاسد نوع بشر، هرگز نقصان نخواهد یافت مگر آنکه در شهرها فلاسفه پادشاه شوند یا آنان که هم اکنون عنوان پادشاهی و سلطنت دارند بدرستی و جداً در سلک فلاسفه در آیند و نیروی سیاسی با حکمت توأم در فرد واحد جمع شود... ۳ و این موضوع را در نامه هفتم خود نیز با همان شدت و حدت مورد توجه قرار داده

است: فاش می‌گویم که تنها فلسفه می‌تواند زندگی خصوصی و اجتماعی آدمیان را سامان بخشد، از این رو آدمیان هنگامی از بدبینی رهایی خواهند یافت که یا فیلسوفان راستین زمامدار جامعه شوند، یا کسانی که زمام امور جامعه را بدست دارند (به لطف الهی) به فلسفه روی آورند و در آن به اندازه کافی تعمق کنند. ۴. بنابراین از دید افلاطون حکومت مطلوب حکومتی است که از آن فلسفه و حکمت باشد و در رأس آن حکیمان و فیلسوفان قرار گیرند. ارسطو نیز در بیان بهترین نوع حکومت یا حکومت مطلوب بعد از بررسی انواع حکومتها و تقسیم بندی آنها به شش نوع حکومت بر اساس معیارهای هدف و تعدد زمامداران و گزینش سه نوع مطلوب، بهترین و مطلوبترین نوع حکومت را (حکومت پلیتی) ۵ می‌داند و آن (حکومت مبتنی بر قانون اساسی) ۶ است. این نوع حکومت به زعم ارسطو: پروای خیر و صلاح همگان را دارد و به دست اکثریت اداره می‌شود. ۷. فلاسفه بزرگ ما چون ابو نصر فارابی، ابن سینا، ابوالحسن عامری، ابن مسکویه و ... نیز در بیان بهترین حکومت به محتوا و نوع حکومت توجه داشته اند، در مکتب تشیع نیز اساس بر ماهیت، محتوا و نوع حکومت است. در میان اندیشمندان جهان سیاست برخی نیز به شکل حکومت توجه داشته اند و به عنوان مثال حکومت فردی را برترین نوع حکومت دانسته اند. مانند هاگز و هیوم. برخی دیگر نیز به صفات حاکم توجه نموده اند و مطلوبترین حکومت را حکومتی دانسته اند که در رأس آن مطلوبترین زمامدار باشد. برای مثال امام محمد غزالی در کتاب فضائح الباطنیه، در مجموع ۱۰ شرط برای امامت قائل است ۸ ولی ماوردی هفت شرط را مطرح ساخته است. ۹. شرایط مورد نظر غزالی عبارتند از: بلوغ، عقل، حرّ بودن (بنده و برده نباشد)، دارا بودن نسبت قریشی، ذکوریت، سلامت شنوایی و بینایی، شوکت، کفایت، ورع و علم. بطور کلی در بحث از مطلوبیت حکومت، گاه نفس حکومت به مثابه یک نهاد مورد توجه قرار گرفته است و گاه زمامداران و حاکمان و لذا برای هر یک از آنها شرایط خاصی منظور شده است. مقدمه دوم امام خمینی از اندیشمندان بزرگ جهان اسلام در عصر ما و رهبر یکی از بزرگترین انقلابهای جهانی است. او را نامی است ماندنی در تاریخ ایران و جهان؛ عارف و فقیهی بی‌بدیل که نه تنها به ارائه طرح خاص حکومتی مورد نظر خویش به لحاظ نظری پرداخت بلکه توفیق تأسیس حکومت اسلامی بر اساس نظریه خود را نیز به دست آورده و شخصاً در رأس چنین حکومتی قرار گرفت. بنابراین اهمیت مسأله مطلوبیت حکومت و بهترین و مطلوبترین نوع حکومت از جهات متعددی در مورد ایشان مطرح است. اولاً، خود او یک نظریه پرداز حکومت است. او با توجه به (فلسفه سیاسی)، (فقه اسلامی) و جایگاه بسیار مهم و حساس حکومت در اداره اجتماع و پیشبرد و حفظ دین و نیز با عنایت به (مقتضیات زمانی و مکانی) و بویژه عنصر (مصلحت) به ارائه و تکمیل نظریه حکومتی خود پرداخت. بنابراین طرح و نظریه حکومت در اندیشه او، جایگاهی والا و مهم را داراست. او خود نگرش خویش را به مسأله حکومت اینگونه مطرح می‌سازد: اسلام حکومت است در جمیع شؤون آن و احکام شرعی (فرعی) قوانین اسلام هستند، احکام جلوه ای از جلوه های حکومت هستند، بلکه احکام مطلوب بالعرض و وسایلی هستند که در جهت اجرای حکومت و بسط عدالت به کار گرفته می‌شوند. پس اینکه فقیه حصن اسلام است معنایی ندارد مگر اینکه او سرپرست اسلام است، همچنان که پیامبر (ص) و ائمه (ع) سرپرست اسلام بوده اند در جمیع امور حکومتی. ۱۰. ثانیاً، امام خمینی (س)، توفیق تأسیس حکومت مورد نظر خویش را با توجه به مقتضیات زمان و عمر محدود خویش به دست آورد. او توانست بعد از سالها مبارزه با یاری خداوند بزرگ و تلاش و کوشش بی دریغ ملت ایران حکومتی در قالب (جمهوری اسلامی) بوجود آورد، حکومتی که (عدل علوی) را سرلوحه برنامه های خود می‌دانست و به عادلانه بودن حکومت توجهی تام و تمام داشت. حکومتی که با رژیمهای موجود در جهان شباهت آن چنانی نداشت. چه وقتی از او در واپسین روزهای حکومت شاه پرسش شد که شما می‌خواهید چه نوع رژیمی را جانشین رژیم شاه کنید، در جواب فرمود: رژیمی که جای رژیم ظالمانه شاه خواهد نشست رژیم عادلانه ای است که شبیه آن رژیم در دموکراسی غرب نیست. ۱۱. حرکت امام خمینی (س) در جهت تأسیس حکومت مسأله ای است که توجه او را از توجه یک نظریه پرداز به مسأله مطلوبیت حکومت فراتر می‌برد. در واقع در اینجا امام خمینی (س) به عنوان مؤسس و بانی یک حکومت مطلوب دیده می‌شود.

بنابراین در شرایط تأسیس این حکومت به مطلوبیت آن توجهی عمیق و شایان دارد. برای مثال در خصوص ضرورت ایجاد حکومتی مطلوب و شایسته در چارچوب قوانین و مقررات اسلام در عصر غیبت، یعنی همان چیزی که برای ایجاد آن کوشید و به آن نیز رسید چنین می‌فرماید: حال چون اجرای احکام تا ابد ضرورت دارد تشکیل حکومت و دستگاه اجراء و اداره ضرورت می‌یابد. بدون تشکیل حکومت که همه جریانات و فعالیت‌های افراد را از طریق اجرای احکام تحت نظام عادلانه‌ای درآورد هرج و مرج و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می‌آید. ۱۲. ثالثاً، بعد دیگر اهمیت مسأله به این نکته بر می‌گردد که امام خمینی (س) نه تنها نظریه پرداز و مؤسس حکومت که ایدئولوگ و رهبر آن نیز می‌باشد. قرار گرفتن ایشان در موضع رهبری حکومت در طول ده سال این فرصت را در اختیار ایشان قرار داد که با سنجش شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی گوناگون و متنوع نظریه خود را در مورد آزمون مکرر قرار داده و بر استحکام، قدرت و صحت آن بیفزاید. این است که در معرفی نظام حکومتی مطلوب مورد نظر خویش از مفهوم واحدی در تعبیر مرکب ۱۳ (جمهوری اسلامی) استفاده می‌نماید. و در جواب خبرنگاری چنین می‌فرماید: ما جمهوری اسلامی را اعلام کردیم و ملت با راهپیمایی‌های مکرر به آن رأی داده‌اند، حکومتی است متکی به آراء ملت و مبتنی بر قواعد و موازین اسلامی. ۱۴. در اینجا در مقام رهبر حکومتی ایجاد شده به دو ویژگی اساسی حکومت مطلوب و مورد نظر خود یعنی (اتکای به رأی مردم)، و (ابتنای بر قواعد و موازین اسلامی) اکتفا می‌نماید. قرار گرفتن امام خمینی (س) به مدت ده سال در رأس حکومت این مزیت را داشت که ایشان هم نظراً و هم عملاً نظریه حکومتی مورد نظر خود را به کمال رساند. رابعاً، امام خمینی (س) از همان اوان رشد و بلوغ فکری خود مبارزه با ظلم و ستم و تلاش و پیکار عملی برای ایجاد حکومتی مطلوب را آغاز کرد. دیدار امام خمینی (س) از مرحوم بافقی که به دستور رضا خان تبعید شده بود ۱۵ نمونه‌ای از آغاز مبارزات او علیه حکومت جبار رضاخان و در نتیجه تلاش برای رسیدن به حکومتی مطلوب بود. در سال‌های ۲۲۱۳۲۱ نیز با نگارش کتاب کشف الاسرار حرکت جدی‌تری را در این راستا آغاز نمود. برای مثال در این کتاب می‌نویسد: خدای عادل هرگز تن (دادن) به حکومت ظالمان را نمی‌پذیرد. تنها حکومتی که خرد و شرع آن را حق می‌داند، حکومت خدا یعنی حکومت قانون الهی است... ۱۶. بطور کلی مبارزات، قیامها و تلاش‌های امام خمینی (س) در مقابله با رژیم پهلوی بیانگر این مطلب است که از آغاز با این رژیم و حکومت موجود مخالفت دارد و لذا در پی ارائه حکومتی مطلوب است. حکومتی که بتدریج و ابتدا در نظر و بعد از آن در عمل، آن را تحقق بخشید. بنابراین مسأله حکومت مطلوب از دیدگاه امام خمینی (س) حداقل از چهار زاویه یعنی امام خمینی (س) به مثابه یک مبارز و مخالف وضع موجود و طالب وضع مطلوب، یک نظریه پرداز اندیشمند و فقیه و مرجع تقلید مردم، یک مؤسس و بنیانگذار حکومت و یک ایدئولوگ و رهبر حکومت حائز اهمیت است. بنابراین ما در این نوشتار مختصر سعی داریم بصورتی کوتاه و گذرا به حکومت مطلوب مورد نظر ایشان اشاره ای بنماییم. برای انجام این هدف ابتدا اشاره ای به اشکال حکومت اعم از مطرود یا مطلوب از دیدگاه ایشان می‌نماییم. آنگاه با توجه به نوع و محتوای حکومت که در نزد ایشان شکل آن نسبت به مسأله‌ای اساسی است، صرفاً به چند شاخص و ویژگی حکومت مطلوب مورد نظر او خواهیم پرداخت. شکل حکومت از منظر امام خمینی (س) یکی از مسائلی که در نزد اکثر فلاسفه، فقها و اندیشمندان مسلمان حائز اهمیت است این است که آنچه پذیرفتنی است نوع و محتوا و کیفیت حکومت است نه شکل آن. در قرآن کریم و روایات نیز شکل خاصی از حکومت مورد توجه قرار نگرفته است زیرا فرض بر این است که شکل حکومت تابع مقتضیات زمانی و مکانی و پیشرفت جوامع انسانی است. پس صحیح نیست که شکل خاصی از حکومت برای همیشه مطرح شود. بنابراین آنچه قابل طرح و بحث است همانا محتوا و ماهیت حکومت می‌باشد که در قالب یک سری مشخصه‌ها و صفات مشخص و معین می‌گردد. علامه طباطبایی (ره) در این مورد می‌نویسد: در شریعت اسلام دستوری مربوط به تعیین یکی از (انواع شکل حکومت) وارد نشده است و حقاً هم نباید وارد شود، زیرا شریعت تنها متضمن مواد ثابت دین است و طرز حکومت با تغییر و تبدل جامعه‌ها به حسب پیشرفت تمدن قابل تغییر است. ۱ این موضوع مورد تأکید حضرت امام خمینی (س) نیز هست. بنابراین از دیدگاه

امام خمینی (س) مسأله اصلی در مطلوبیت یک حکومت، ماهیت و محتوای آن است که گاه از آن به نوع حکومت تعبیر می‌گردد ولی شکل حکومت تابع مقتضیات زمانی و مکانی است و لذا موضوعی و ثانوی تلقی می‌گردد و تابع منبع مشروعیت، امکانات و توانایی‌ها و خواست مردمی و مصالح جامعه و دین است. به تعبیر دیگر بعضی از شکل‌های رایج حکومتی با برخی از مبانی مشروعیت یا وضعیت جمعیتی خاص یا مصالح مردم و مکتب آنها در یک جامعه سازگار است. شکل حکومت بیانگر (ساختار کلی حکومت) است. برخی از اشکال رایج حکومت عبارتند از: فردی، آریستوکراسی، دموکراسی، پارلمانی، پادشاهی، سوسیالیستی، فاشیستی، استبدادی و... البته حکومت را سه شکل کلی فردی، گروهی و جمعی یا اکثریت است که این سه شکل را بر اساس اهداف ساختار عملکرد و... به اشکال متنوعی می‌توان تقسیم بندی کرد. در دین اسلام بعد از بحث نوع و محتوای حکومت که عمدتاً از آن تحت عنوان (اسلامی بودن حکومت) یاد می‌شود براساس مقتضیات به شکل حکومت می‌رسیم. به عنوان مثال، شکل حکومت در زمان خلفای راشدین (نظام حکومتی خلافت) یا به اختصار (خلافت) است. این است که می‌بینیم امام خمینی (س) نیز در تعبیر خود و بیان دیدگاه خود در باب حکومت ابتدا از تعبیر (حکومت اسلامی) استفاده می‌کند ولی بعدها و در زمان تأسیس یا در آستانه تأسیس و یا بعد از تأسیس حکومت نوع خاصی از آن یعنی (جمهوری اسلامی) را مورد توجه قرار می‌دهد. پس در اندیشه امام خمینی (س) حکومت اسلامی بیانگر نوع و محتوای حکومت و جمهوری اسلامی نیز نوع خاصی از حکومت اسلامی تلقی می‌گردد و تا حدودی به شکل حکومت نزدیک می‌گردد؛ بعلاوه بر اساس تعبیر امام خمینی (س) باز جمهوری اسلامی شکل حکومت نیست. بلکه شکل حکومت را تابع شرایط و مقتضیات و خواست مردم می‌داند: ما خواهان استقرار یک جمهوری اسلامی هستیم و آن حکومتی است متکی به آراء عمومی. شکل نهایی حکومت با توجه به شرایط و مقتضیات کنونی جامعه ما توسط خود مردم تعیین خواهد شد. ۱۸. بنابراین این بیان نشان می‌دهد که در نظر امام اولاً، آنچه اهمیت دارد نوع و محتوا و ماهیت حکومت اسلامی نه شکل آن. ثانیاً، (جمهوری اسلامی) نه یک شکل خاص حکومتی که بیانگر (نوعی خاص) از حکومت اسلامی است. نوعی که متکی به آرای عمومی مردم مسلمان (ایران) است. ثالثاً، شکل نهایی حکومت یا شکل حکومت توسط مردم تعیین می‌شود و این یک موضوع کلی است و منحصر به زمان ما نیست. رابعاً، شکل نهایی حکومت یا شکل حکومت تابع شرایط و مقتضیات جوامع است. امام خمینی (س) این موضوع را در جواب خبرنگار سنی مذهب مجله المستقبل اینگونه فرمود: حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما از رویه پیغمبر اکرم (ص) و امام علی (ع) الهام خواهد گرفت و متکی به آراء عمومی ملت می‌باشد و نیز شکل حکومت با مراجعه به آراء ملت تعیین می‌گردد. ۱۹. بنابراین این بیانات نشان دهنده این است که امام خمینی (س) به شکل واحد حکومتی در اسلام برای زمانهای مختلف اعتقاد ندارد. لذا شکل حکومت را موقوف به مقتضیات، شرایط و نظر مردم می‌نماید. همچنین این عبارات امام با نظر کسانی که (اسلامی) بودن را بیانگر نوع حکومت و جمهوری را بیانگر شکل آن می‌دانند جور در نمی‌آید. زیرا از نظر امام جمهوری اسلامی یک مفهوم واحد تلقی می‌گردد و یک چیز است نه دو چیز یعنی (حکومت متکی به آرای عمومی انسانهای مسلمان) و جمهوری در این نگاه نمی‌تواند شکل حکومت را نشان دهد بلکه ماهیت آن را نشان می‌دهد و این موضوع درست در مقابل دیدگاه کسانی قرار می‌گیرد که جمهوری را شکل خاصی از حکومت می‌دانند. البته این موضوع که جمهوری شکل خاصی از حکومت است موضوعی است که ابتدا در غرب مطرح شده و بعد در جوامع ما راه یافته است. شکل‌های حکومتی مطرود از منظر امام خمینی (س) امام خمینی (س) در اشکال فردی حکومت، حکومت‌های سلطنتی و ولایت عهدی را مطرود می‌داند. زیرا رژیم سلطنتی و ولایت عهدی مبتنی بر وراثت و سلطه کامل است. لذا با خواست اکثریت مردم تعارض دارد بعلاوه به استبداد و فساد می‌انجامد و بنیان آن را معمولاً زور و غلبه تشکیل می‌دهد. زیرا بعد از طرح مشروعیت اولین سلطان و حاکم، مشروعیت فرزندانش نسل اندر نسل مطرح می‌گردد و این موضوع نمی‌تواند یک دلیل منطقی باشد. این است که به صراحت می‌فرماید: اصل رژیم سلطنتی بی‌ربط است، رژیم سلطنتی رژیم کهنه ارتجاعی است، در وقت خودش هم بی‌ربط

بوده است. ۲۰ و در جایی دیگر می‌فرماید...: سلطنت، ولایت عهدی همان طرز حکومت شوم و باطلی است که حضرت سیدالشهداء (ع) برای جلوگیری از برقراری آن قیام فرمود و شهید شد. اسلام سلطنت و ولایت عهدی ندارد. ۲۱ همچنین از منظر امام خمینی (س) اگر حکومت‌های امپراتوری، پادشاهی و شاهنشاهی نیز دارای شکل سلطنت موروثی باشند و براساس زور (تغلب) یا وراثت شکل گیرند و استقرار یابند مطرود خواهند بود. دموکراسی‌های لیبرالیستی غربی یا لیبرال دموکراسی و نیز دموکراسی‌های سوسیالیستی و کمونیستی (نمونه اول حکومت ایالات متحده آمریکا، و نمونه دوم حکومت اتحاد جماهیر شوروی بوده‌اند) نیز از دیدگاه امام مطرود بوده‌اند. همچنین مشروطه پارلمانی به مفهومی که در ایران زمان رژیم پهلوی رایج بود نیز از نظر ایشان مورد قبول نبوده‌اند. بطور کلی در تمامی اشکال حکومت اعم از فردی، گروهی یا جمعی و اکثریت، حکومت‌های استبدادی، مطلقه، فاشیستی، از دیدگاه امام مطرود و غیر قابل قبول می‌باشند. حکومت اسلامی نه استبدادی است، نه مطلقه و نه مشروطه به معنای فعلی آن که تصویب قوانین تابع آراء اشخاص و اکثریت باشند. ۲۲ شکل‌های حکومتی نسبتاً مطلوب از منظر امام خمینی (س) همانطور که گذشت حکومت‌ها عموماً دارای سه شکل کلی فردی، گروهی یا جمعی معمولاً (اکثریت) هستند. هر یک از این سه شکل حکومت در شرایط و مقتضیات خاص و با توجه به ماهیت و محتوایی که بر اساس آن ابتناء می‌یابند می‌توانند از منظر امام خمینی (س) مقبول و مطلوب واقع شوند. بعنوان مثال در شکل فردی حکومت، مطلوبترین نوع حکومت از منظر امام خمینی (س) حکومت شخص معصوم (ع) است که برتر از آن نمی‌توان حکومت مطلوبی را تصور نمود. بعد از آن حکومت‌ها فقها و دانشمندان با شرایطی که امام خمینی (س) برای آنها ذکر می‌کند، قابل قبول و مطلوب خواهند بود. ۲۳ همچنین حکومت فرد عادل یا عدول مؤمنین نیز نمونه‌ای از شکل فردی حکومت است که مورد تأیید حضرت امام بعد از دو نوع حکومت مذکور در بالا قرار گرفته است. امام خمینی (س) در کتاب البیع، بحث ولایت، بخشی را به ولایت عدول مؤمنین اختصاص داده است. ۲۴ همچنین در کتاب کشف اسرار در این مورد می‌فرماید: اگر یک همچو مجلسی از مجتهدین دینداری که هم احکام خدا را بدانند و هم عادل باشند و از هواهای نفسانیه عاری باشند و آلوده به دنیا و ریاست آن نباشند و جز نفع مردم و اجراء حکم خدا غرضی نداشته باشند تشکیل شود و انتخاب یک نفر سلطان عادل کنند که قانونهای خدایی تخلف نکند و از ظلم و جور احتراز داشته باشد، به کجای عالم برخورد می‌کند. ۲۵ از سوی دیگر همانطور که گذشت شکل حکومت از یک ناحیه تابع نوع و ماهیت و محتوای آن است و از ناحیه دیگر تابع شرایط و مقتضیات و خواست مردم و جامعه‌ای که حکومت در مورد آنها تحقق می‌یابد. بنابراین آنچه بیشتر مورد توجه حضرت امام قرار گرفته محتوای حکومت هاست نه شکل آنها. البته امام در مورد شکل گروهی مثلاً- اریستوکراسی یا الیگارش نظر قاطعی تا جایی که نویسنده اطلاع دارد ابراز ننموده‌اند. ولی در مورد حکومت‌های دموکراسی، مشروطه یا جمهوری که به معنای مورد نظر ما بیانگر مفهوم، ماهیت و محتوا و بطور کلی نوع حکومت هستند صریحاً اظهار نظر کرده‌اند و حکومت مورد نظر خود را گاه دموکراسی به معنای خاص غیر دموکراسی غربی گاه مشروطه به معنای خاص (مقید و مشروطه به یک مجموعه شرط) و گاه جمهوری به معنای حکومتی که مبتنی رأی نظر مستقیم یا غیر مستقیم مردم است و یا حکومت ملی مستند به آراء ملت و یا قانونی مستند به قانون الهی و... دانسته‌اند و هیچ یک از این موارد بیان شکل مطلوب حکومت نیست زیرا هر یک از اینها همه این می‌توانند شکل فردی، گروهی یا جمعی و... را به خود بگیرند. به عنوان نمونه در اینجا به چند مورد از دیدگاههای حضرت امام اشاره می‌شود: ۱ حکومت اسلامی... حکومت ملی است، حکومت مستند به قانون الهی و به آراء ملت است، این طور نیست که با قلدری آمده باشد که خواهد حفظ کند خودش را با آراء ملت می‌آید و ملت او را حفظ می‌کند و هر روز هم که برخلاف آراء ملت عمل بکند قهراً ساقط است... ۲۶ رژیم که به جای رژیم ظالمانه شاه خواهد نشست رژیم عادلانه‌ای است که شبیه آن رژیم در دموکراسی غرب نیست و پیدا نخواهد شد. ممکن است دموکراسی مطلوب را با دموکراسی‌هایی که در غرب است مشابه باشد، اما آن دموکراسی که ما می‌خواهیم به وجود آوریم در غرب وجود ندارد، دموکراسی اسلام کاملتر از

دموکراسی غرب است. ۲۷ ۳ حکومت اسلامی مشروطه است از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که باید رعایت و اجرا شود... ۲۸ ۴ فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت های مشروطه سلطنتی و جمهوری در همین است که نمایندگان مردم (در جمهوری) و یا شاه (در حکومت های مشروطه) به قانونگذاری می پردازند ولی در اسلام شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است... ۲۹ بنابراین در اینگونه بیانات امام به نوع و محتوای حکومت توجه دارد که حکومت اسلامی است ولی می تواند به لحاظ محتوایی زمینه ها و ابعاد و خصوصیات مشترکی با حکومت های مشروطه، جمهوری به مفهوم رایج ملی، دموکراسی و ... داشته باشد. هر چند به لحاظ ماهیت و محتوا تفاوت های اساسی نیز با آنها دارد. بنابراین شکل یک حکومت نمی تواند از منظر امام خمینی (س) بیانگر مطلوبیت آن حکومت باشد. بلکه آنچه بیان کننده مطلوبیت در یک حکومت است ماهیت و محتوای آن است که ما از آن به (نوع حکومت) تعبیر می کنیم. حال باید دید چه نوع حکومتی مورد نظر امام خمینی (س) است و او آن را به عنوان نوع مطلوب یاد می کند. شاید جواب این سؤال این باشد که (ولایت مطلقه فقیه) حکومت مطلوب از منظر امام خمینی (س) است ولی این نوع حکومت در جامعه ای مطلوبترین نوع حکومت تلقی می گردد که مردمی دیندار و همچنین فقهایی واجد شرایط موجود باشند، بعلاوه امکان تشکیل حکومت برای آنها نیز مقدور باشد ولی اگر چنین شرایطی فراهم نشد آنگاه چه؟! لذا ما در اینجا به جای بررسی مطلوبیت در شکل یا نوع حکومت، مطلوبیت را در ویژگی ها و خاصیت و شاخص های یک حکومت می بینیم و به دنبال این مطلب هستیم که امام خمینی (س) چه شاخص ها و ویژگی هایی را برای یک حکومت مطلوب مورد توجه قرار داده است. شاخص ها و ویژگی های حکومت مطلوب در بیان ویژگی ها و شاخص های حکومت مطلوب امام خمینی (س)، به دو سری از شاخص ها و ویژگی ها عنایت دارند که یک سری از آنها را که می توان ارکان و بنیان های اساسی یک حکومت مطلوب یا (شرط لازم) آن تلقی کرد. اینها عبارتند از: (عدالت)، (مردمی بودن) و (ابتناء بر آرای عمومی) و (اسلامی بودن) یا (ابتناء بر ضوابط و قوانین اسلام). دسته دیگر از شاخص ها نسبت به دسته اول دارای اهمیت ثانوی هستند و لذا شاید بتوان آنها را (شرط کمال) حکومت دانست نظیر: علم و آگاهی، اجتهادی بودن، تقوا و ورع، حسن تدبیر و مدیریت، انتقادپذیری، خدمت گزاری، امانت داری، ثبات سیاسی و ... البته این بدان معنا نیست که حکومت مطلوب می تواند فاقد این ویژگی ها و امثال آنها باشد بلکه بدین معناست که نسبت به سه تای اولی که از ارکان اساسی حکومت مطلوب می باشند، دارای اهمیت کمتری هستند. در این نوشتار ما به سه شاخص اصلی که از اهمیت بالاتری برخوردار هستند می پردازیم و در انتها تنها اشاره ای کوتاه و گذرا نیز به برخی از مهمترین شاخص های دسته دوم خواهیم داشت. همچنین لازم به یادآوری است که امام خمینی (س) گاه این شاخص ها را به زمامداران حکومت نسبت می دهد ولی این موضوع مانع از این نیست که نهاد حکومت فارغ از چنین ویژگی هایی باشد زیرا همانگونه که خصلتی می تواند حالت فردی داشته باشد، می تواند حالت نهادی (حکومت به مثابه یک نهاد جمعی یا تجمعی از افراد) نیز به خود بگیرد. ۱ حکومت عادل (عدل)، عادلانه یکی از مهمترین شاخصه و معیارهای یک حکومت مطلوب از دیدگاه حضرت امام خمینی (س) این است که آن حکومت بر مبنای عدل و قسط استقرار یابد. بگونه ای که عدالت در تمامی تار و پود آن ریشه دوانیده و در سرتاسر وجود و ابعاد متعدد آن چون عملکرد، اهداف، مسئولیت ها، وظایف و کنش های حکومت و زمامداران متجلی گردد. از دید ایشان تحقق عدالت نه تنها وظیفه حکومت و بزرگترین مقصد اسلام که بنیان و اساس یک حکومت مطلوب است. مطلوبیت حکومت با دارا بودن خصلت عدالت شناخته می شود. این است که آن بزرگوار این مهم را بارها مورد تأیید قرار داده است. می فرماید: ما که می گوئیم حکومت اسلامی، می گوئیم حکومت عدالت، ما می گوئیم یک حاکمی باید باشد که به بیت المال مسلمین خیانت نکند، دستش را دراز نکند. بیت المال مسلمین را بر ندارد، ما این مطلب را می گوئیم این یک مطلب مطبوعی است که در هر جامعه بشری که گفته می شود برای هر کس که گفته بشود از ما می پذیرد. ۳۰ در این بیان حضرت امام اولاً، حکومت اسلامی را که مطلوبترین خواست شان در تحقق انقلاب اسلامی بوده است مترادف با

حکومت عدالت قرار می دهد و لذا اسلامی بودن در این نگرش با عادل بودن به معنای مترادف دارد. چون محال است حکومت اسلامی باشد ولی عدالت در آن نباشد. اگر عدالت نبود اسلامی نیست. البته می تواند حکومتی کافر یا کافر باشد ولی ظالم یا ظالمه نباشد اما این بدان معنا نیست که حتماً عادل است. هر چند برخی معرفی مطرح می سازند که اسلامی بودن غیر از عادل بودن است ولی اگر دیدگاه امام خمینی (س) را بپذیریم که اسلام براساس عدالت است و بنیان این عدل الهی را تشکیل می دهد آیا می توان گفت که اسلامی بودن غیر از عادل بودن است شاید معنای عدالت گسترده تر باشد ولی اسلامیت نمی تواند از عدالت جدا باشد. (اسلامی که اساسش بر عدل است). ۳۱ ثانیاً: اینکه حکومت مطلوب مورد نظر ما حکومت عدالت است یک مطلب مطبوعی است. بدین معنا که مطلبی این چنینی مطابق طبع و فطرت بشر است و لذا مخالفی ندارد، چون امری که مطابق فطرت و طبع افراد بشر باشد، امری است انسانی و عمومی بنابراین برای همگان قابلیت پذیرش دارد. این است که امام بعد از بیان مطبوعیت آن مطرح می سازد که در هر جامعه ای پذیرفته می شود و کسی با آن مخالفت و معارضه نمی کند. در عبارتی دیگر می فرماید: ما یک حکومت عدل می خواهیم، یک حکومتی می خواهیم که منافع مملکت ما خرج خود مملکت بشود. ۳۲ از این عبارت استنباط می شود که آنچه امام در عطف به عبارت اولی در هر یک از این دو بیان و نیز در سایر بیانات می آورد عبارتی است توضیحی که عبارت اول را روشن می سازد. ولی این توضیحات هر کدام بخشی از عبارت اولیه را بیان می کنند. این است که در بیان دوم توضیحی غیر از توضیح مندرج در بیان اول آمده است. همچنین در بیانی دیگر می فرماید: ما یک حکومت عدل می خواهیم، حکومت عدل اسلامی می خواهیم. این مهم آرزوی هر آدمی است که یک حاکمی باشد برای آن حکومت بکند که بعد از چند وقتی جیبهایش را پر نکند و از این مرز برود. ۳۳ همچنین می فرماید: کارگران کارخانه ها و دیگر کارگران و کارمندان طبقات هر صنف باید بدانند که اسلام از بدو ظهور طرفدار آنان بوده و در حکومت عدل اسلامی به آنان اجحاف نمی شود و نخواهد شد. ۳۴ و نیز: اگر شما یک حکومت عدل بخواهید، یک حکومت انصافی بخواهید، بخواهید که در رفاه باشید، بخواهید که فقرای شما در رفاه باشند، بخواهید که اغنیا به شما ظلم نکنند، بخواهید که دولت با شما ظلم نکند... ۳۵ و همچنین تأکید می کند: عدل اسلامی را مستقر کنید. با عدل اسلامی همه و همه در آزادی و استقلال و رفاه خواهند بود. ۳۶ بنابراین تعاریف و توضیحاتی که حضرت امام در ادامه عبارات مربوط به عدل، حکومت عدل یا حکومت عدل اسلامی می آورند، بیان شاخص ها و یا مصادیق عدل و حکومت عدل است. برخی از مهمترین شاخص ها و مصادیق از دیدگاه آن حضرت عبارتند از: ۱ فقدان ظلم، ما نه ظلم می کنیم و نه مظلوم می شویم. ۲ تحقق آزادی ۳ تحقق استقلال ۴ تحقق رفاه ۵ اسلامی بودن ۶ رسیدن تمام اقشار جامعه به حقوق حقه خود. ۷ فقدان فرق بین زن و مرد و اقلیت های مذهبی و دیگران ۸ وجود انصاف ۹ فقدان اجحاف ۱۰ علاقه مندی به افراد رعیت و برابری مسئولین با آنان در شیوه زندگی: ما آرزوی یک همچون حکومتی داریم (حکومت امیرالمؤمنین (ع))، یک حکومت عادل که نسبت به افراد رعیت علاقه مند باشد، عقیده اش این باشد که باید من نان خشک بخورم که مبادا یک نفر در مملکت من زندگی اش پست باشد، گرسنگی بخورد. ما می خواهیم یک همچو حکومت عدل ایجاد کنیم. ۱۱ ۳۹ منافع مملکت خرج مملکت شود ۱۲ به بیت المال خیانت نشود ۱۳ به جای نظام استثماری، عدالت اقتصادی را برقرار سازد. ۱۴ موافق میل مردم باشد، رأی مردم و موافق حکم خدا، آن چیزی که موافق با اراده خداست موافق میل مردم هم هست مردم مسلمانند، الهی هستند... ۴۰ همچنین از دیدگاه امام خمینی (س) تمام احکام شرعی ابزار و وسایلی هستند برای تحقق عدالت و حکومت عدل در جامعه. بنابراین بدون تحقق عدالت و حکومت مبتنی بر عدل معنا و مفهومی ندارند. امام در این باره می فرماید: احکام شرعی قوانین اسلام هستند و این احکام شأنی از شئون حکومت می باشند، بلکه احکام مطلوب بالعرض و اموری ابزاری هستند برای اجرای حکومت و گسترش عدالت. ۴۱ اگر برترین نمونه حکومت مطلوب و عملی که در زمین تحقق یافته است حکومت رسول الله (ص) می باشد. این حکومت نیز با انگیزه بسط عدالت تشکیل یافته و حکومتی عادلانه می باشد و این وظیفه ای است که تمامی پیامبران و اولیای الهی

نیز آن را در حد توان و مقدورات خودش و براساس مقتضیات متحقق می ساخته اند: پیغمبر اسلام(ص) تشکیل حکومت داد مثل سایر حکومت های جهان، لکن با انگیزه بسط عدالت اجتماعی. ۴۲ عدالت در حکومت از دید امام خمینی(س) هم به مثابه خصلت و ملکه ای فردی و امری باطنی است مفهوم فقهی عدالت ۴۳ و لذا می تواند صفت و خصلت زمامداران باشد و نه تنها خصلت و صفت زمامداران که از آن تمامی کسانی که با بشر و اداره زندگی او سروکار دارند: اسلام خدایش عادل است، پیغمبرش هم عادل است و معصوم، امامش هم عادل است و معصوم، قاضی اش هم بهتر است که عادل باشد، فقیهش هم بهتر است عادل باشد، مشاور طلاق هم بهتر است عادل باشد...، زمامدار باید عادل باشد، ولاتشان باید عادل باشد. ۴۴ همچنین همین عدالت می تواند صفت و خصلت نهاد حکومت باشد. این است که در بیانات و آثار امام خمینی(س) تعابیری چون (حکومت عدل)، (حکومت عادل)، (حکومت عادل)، و... به کار رفته است. ۲ حکومت اسلامی(قانونی) عنوان کلی و اولیه ای که حضرت امام در مورد حکومت مطلوب خویش به کار می رود حکومت اسلامی است و منظورشان از اسلامی بودن حکومت نیز این است که بر موازین و قوانین الهی و دینی اسلام بنا شده باشد. قوانین و ضوابط آن از شرع مقدس اخذ گردد و بر جهان نگری و ایدئولوژی اسلامی ابتناء یافته باشد. حکومت اسلامی در منظر امام خمینی(س) حکومتی است که هدف آن تحقق اسلام است، قوانین آن قوانین اسلام است و بنیاد و اساس آن را نیز جهان بینی اسلامی تشکیل می دهد. همچنین از دیدگاه ایشان، حکومت اسلامی به معنای این است که حکومت از درون اسلام به وجود می آید زیرا اسلام دارای سیستم و نظام خاص اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است: لذا اسلام بدون حکومت معنا ندارد: اسلام... خود دارای سیستم و نظام خاص اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی است که برای تمامی ابعاد و شئون زندگی فردی و اجتماعی قوانین خاصی دارد و جز آن را برای سعادت جامعه نمی پذیرد. ۴۵ این بیان امام خمینی(س) نشان از این است که اسلام را سیستم حکومتی هست چه اگر مکتبی دارای نظام خاص اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی باشد طبعاً دارای نظام حکومتی نیز می باشد. زیرا نظام اجتماعی بدون وجود یک نظام حکومتی و سیاسی معنا نخواهد داشت. حضرت امام تعبیری گسترده تر را در بیان مفهوم سیاست دارند. در یکی از جلسات درس خویش در نجف اشرف در مورد سیاست می فرماید: مگر سیاست چیست؟ روابط بین حاکم و ملت، روابط بین حاکم و سایر حکومت ها، جلوگیری از مفاسدی که هست، همه اینها سیاست است. ۴۶ و اگر سیاست این است دین بطور کلی و دین اسلام بطور ویژه نیز جز این نیست و لذا اسلام سیاست است و مبنای سیاست مدن و اداره امور جامعه. زیرا سیاست در کل راهبردن و هدایت انسان به سوی صلاح خود و صلاح جامعه است و این همان خواست و هدف اسلام نیز هست. این است که می فرماید: واللّٰه اسلام تماش سیاست است. اسلام را بد معرفی کردند، سیاست مدن از اسلام سرچشمه می گیرد. ۴۷ بنابراین از دیدگاه حضرت امام هیچ گونه تفکیکی بین سیاست و دین و لذا بین سیاست و اسلام وجود ندارد و بر همین اساس دین اسلام دارای نظام حکومتی است نظام حکومتی که امام از آن تحت عنوان (حکومت اسلامی) یاد می کند. تعبیر حکومت اسلامی هم در آثار کتبی حضرت امام چون کتاب البیع و هم در بیانات آن بزرگوار چون ولایت فقیه و صحیفه نور به کرات آمده است برای نمونه می فرماید...: تمام چیزهایی که در حکومت طاغوت بود و به نفع اجانب در این مملکت ضعیف، در این مملکت زیر دست پیاده شده بود، با استقرار حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی تمامی اینها باید زیر و رو بشود... ۴۸ همچنین امام خمینی(س) گاه تعابیری چون حکومت الهی، حکومت حق، حکومت دین، حکومت امین، حکومت عدل اسلامی، حکومت قانون و... را در بیانات و آثار خود به کار برده است که همگی بیانگر یکی از مهمترین شاخصه هایی است که ارزش، مفهوم و محتوای حکومت و نوع آن از سایر انواع شناخته می شود. این است که می بینیم در برابر حکومت اسلامی و حکومت الهی، حکومت های شیطانی و طاغوتی، حکومت استبدادی و... به کار می برد. امام خمینی(س) در بیان معرفی حکومت اسلامی می فرماید: حکومت اسلامی هیچ یک از انواع طرز حکومت های موجود نیست. مثلاً استبدادی نیست که رئیس دولت مستبد و خود رأی باشد... حکومت اسلامی نه استبدادی است، نه مطلقه، بلکه مشروطه است. البته نه مشروط به معنی

متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آراء اشخاص و اکثریت باشد. مشروط از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است. مجموعه شرط همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت حکومت اسلامی حکومت قانون الهی بر مردم است. ۴۹. بنابراین از دیدگاه امام خمینی (س) حکومت اسلامی حکومت قانون است و منظور از قانون نیز نه قانونهای موضوعه بشری که قوانین الهی قوانین شرع و اسلام است که در قرآن کریم و سنت رسول الله (ص) مندرج است. در عبارتی دیگر این موضوع را به این صورت شرح می دهد: حکومت اسلام حکومت قانون است در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خدا است و قانون فرمان و حکم خدا است قانون اسلام یا فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد از رسول اکرم (ص) گرفته تا خلفای آن حضرت و یسایر افراد تا ابد تابع قانون هستند، همان قانونی که از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده و در لسان قرآن و نبی اکرم (ص) بیان شده است. ۵۰. اسلامی بودن حکومت از منظر حضرت امام دارای دو بعد اساسی است که عبارتند از: ۱. مطابق رأی، نظر و خواست مردم بودن ۲. مطابق خواست و رضای خدا و قانون الهی بودن و به عبارت دیگر حکومت الهی مردمی. این بیان در عبارت زیبایی از حضرت امام خمینی (س) به این صورت آمده است: ما هم که حکومت اسلامی می گوئیم، می خواهیم یک حکومتی باشد که هم دلخواه ملت باشد و هم حکومتی باشد که خدای تبارک و تعالی نسبت به او گاهی بگوید که اینهایی که با تو بیعت کردند با خدا بیعت کردند (انما یبایعون الله) ۵۱... ظل الله باشد، یدالله باشد حکومت، حکومت الهی باشد. آرزوی ما این است که یک همچو حکومتی سرکار بیاید که تخلف از قانون الهی نکند... ۵۲. آری مهمترین معادلی که حضرت امام برای اسلامی بودن حکومت مطرح کرده است، (قانونی بودن) است و این موضوع به کرات در بیانات حضرت و آثار حضرت امام با دقت و توجهی خاص مطرح شده است. برای نمونه امام خمینی (س) حکومت پیامبر اسلام (ص) را حکومتی قانونی می داند و حکومت مورد نظر خود را نیز حکومتی می داند که همانند حکومت پیامبر (ص) باشد: (پیامبر (ص)) هر چه داشت تابع قانون بود، پیغمبر قرآن مجسم بود، پیغمبر قانون مجسم بود. ما یک حکومتی می خواهیم که قانون باشد، تابع قانون باشد، نه یک حکومتی که تابع شیطان باشد. ۵۳. اسلامی بودن حکومت مفهومی است بسیار کلی. لذا حضرت امام شاخص ها و معیارهای متعددی را به عنوان معیارها و ویژگی هایی که بودن آنها نشان از اسلامی بودن حکومت است مطرح ساخته اند که در اینجا به صورت فهرست وار به برخی از آنها اشاره می شود. ۱. قانونی بودن حکومت (قانون در اینجا به مفهوم قانون الهی یا فرمان و حکم خداست). ۲. الهی بودن حکومت ۳. غیر استبدادی بودن حکومت ۴. مطلقه نبودن حکومت ۵. مشروطه بودن به مفهوم اینکه حکومت کنندگان مقید به مجموعه ای از شرط ها باشند. ۶. حاکمیت در حکومت اسلامی منحصر به خداست. ۷. عادل بودن حکومت. ۸. هدف حکومت اسلامی تأمین سعادت بشر است. ۹. ۵۴. حکومت وسیله و ابزار است برای تحقق عدالت و سعادت بشر. پس نفس حاکم شدن و فرمانروایی، وسیله ای بیش نیست، و برای مردان خدا اگر این وسیله به کار خیر و تحقق هدفهای عالی نیاید هیچ ارزشی ندارد... ۵۵. ۱۰. اتکاء به آرای عمومی داشتن. ۱۱. مجری احکام اسلام بودن. ۱۲. ملهم بودن از رویه پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع). ۱۳. غیر تحمیلی بودن حکومت. ۱۴. مساوی بودن همه طبقات، اقشار و افراد در برابر قانون. در حکومت اسلامی همه طبقات در برابر قانون مساوی اند. هیچ یک از اقشار جایگاه ویژه ای در حاکمیت ندارند. ۱۵. ۵۶. تحقق آزادی، استقلال، رفاه، توسعه سیاسی و رشد اقتصادی و... ۳. مردمی بودن حکومت مردمی بودن در اصل به معنای این است که حکومت به لحاظ شکل گیری و ایجاد بر آراء و نظر و خواست مردم ابتناء یافته باشد و لذا دارای مشروعیت و مقبولیت مردمی باشد. همچنین از لحاظ ادامه و استمرار باید بر اعتماد مردم استوار گردد. حکومت مردمی به لحاظ اهداف و کارویژه ها نیز باید در خدمت مردم باشد و تأمین مصلحت عمومی را در سرلوحه برنامه ها، کارها، اقدامات و عملکرد خود قرار دهد. بنابراین مردمی بودن حکومت هم در بقاء و استمرار است، هم در اهداف و مقاصد و هم در کارکرد و مسئولیتها. (مردم) جایگاه والایی در منظر و اندیشه امام خمینی (س) دارند. همچنین امام کلیه اقدامات

خود را در حوزه رهبری بویژه در مواردی که در طول مدت رهبری خود تصمیمات فراقانونی گرفته است این تصمیمات را براساس میثاق خود با مردم که نشأت گرفته از اعتماد دو جانبه بین ایشان و مردم بوده است، اخذ کرده است و این میثاق مبتنی بر اعتماد دو جانبه، در روابط متقابل امام و مردم در طول ده سال رهبری آن بزرگوار به خوبی مشاهده شده است و مورد تأیید اکثر کسانی که با امام آشنایی داشتند نیز می باشد. بدین گونه که مردم می دانستند امام بر علیه آنان تصمیم نمی گیرد زیرا باور داشتند که امام در اسلام ذوب شده است و تمام وجود خویش را فدای آنان کرده است و به اصطلاح در مورد این مسأله امتحان خود را داده است و از سوی دیگر امام خمینی (س) نیز باور داشت که مردم او را دوست دارند، به او عشق می ورزند و به او اعتماد دارند لذا براساس سلوک عرفانی و اخلاقی و ایمانی خود به این اعتماد ارج می گذاشت و لذا میثاقی بین او و مردم به وجود آمده بود که حاصل این اعتماد دو جانبه بود. برای شناخت سیره سیاسی حضرت امام و تصمیمات و اقدامات آن بزرگوار این موضوع جنبه محوری و اساسی دارد. تأکید امام خمینی (س) بر مردم به گونه ای که حتی در مورد برنامه های رادیو و تلویزیون چنین می فرماید: من مدتها است که وقتی می بینم رادیو و تلویزیون را هر وقتی باز می کنم از من اسم می برد خوشم نمی آید. ما باید به مردم ارزش دهیم، استقلال دهیم و خودمان کنار بایستیم و روی خیر و شر کارها نظارت کنیم. ولی این که تمام کارها دست ما باشد، رادیو و تلویزیون دست ماها باشد، اما آن بیچاره ها که کار می کنند هیچ چیز دستشان نباشد، ولی ما (که) هیچ کاره هستیم دست ما باشد، به نظر من این صحیح نیست. ۵۷. یکی از مهمترین ویژگی های یک حکومت مطلوب از منظر امام خمینی (س) (پذیرش عمومی مردم) در ایجاد و بقا است که در جریان انتخاب طبیعی مستقیم و یا غیر مستقیم (از طریق خبرگان منتخب مردم) جلوه گر می شود. همچنین پذیرش و مقبولیت مردمی در حوزه اهداف و عملکرد و مسئولیت های حکومت است که از طریق نظارت عمومی، امر به معروف و نهی از منکر و... تحقق می یابد. بنابراین پیوند رهبری در این حکومت با مردم، به طور طبیعی پیوندی عمیق، عاطفی و اعتقادی است و همین راز و رمز بود که باعث شد امام خمینی (س) بتواند یکی از نظام های سیاسی مردمی را پایه ریزی و رهبری نماید. بعلاوه در این نوع حکومت برخلاف همه نظام های سیاسی موجود جهان، مردم پس از تعیین رهبری و برگزاری انتخابات از خود سلب مسئولیت نکرده و به خود وانهاده نمی شوند بلکه حضور آنان در صحنه اداره جامعه اسلامی و مشارکت در سرنوشت نظام اسلامی خود به مثابه یک تکلیف تضمین می گردد. از منظر امام خمینی (س) حکومت اسلامی براساس عشق و اعتقاد متقابل و دو جانبه مردم و رهبری صالح ایجاد می گردد. این است که می فرماید: رهبر و رهبری در ادیان آسمانی و اسلامی بزرگ چیزی نیست که خود به خود ارزش داشته باشد و انسان را خدای ناخواسته به غرور و بزرگ اندیشی وادارد. ۵۸. امام خمینی (س) رابطه خود را با مردم رابطه ای برادرانه می داند: من با مردم ایران برادر هستم. ۵۹. امام خمینی (س) همچنین بر ضرورت آگاهی مردم و مشارکت آنان در حکومت و نظارت آنان بر حکومت و همگامی آنها با حکومت تأکید می کند و این شیوه رفتار با حکومت را بزرگترین ضمانت حفظ امنیت در جامعه می داند. آگاهی مردم و مشارکت و نظارت و همگامی آنها با حکومت منتخب خودشان خود بزرگترین ضمانت حفظ امنیت در جامعه می باشد. ۶۰. براساس این گفتار امام خمینی (س) نقش مردم را در یک حکومت مطلوب شامل موارد زیر می داند: ۱ آگاهی ۲ مشارکت ۳ نظارت ۴ همگامی ۵ انتخاب امام خمینی (س) در مورد اهمیت قرار گرفتن عدم میزان یک پایگاه برای حکومت می فرماید: بیک قدرت بزرگ وقتی پایگاهی ندارد این قدرت نمی تواند بایستد. ۶۱. همچنین امام در رهبری حکومت جامعه اسلامی پیش از آنکه به هدایت و نمایندگی اعتقاد داشته و به آن پردازد قائل به ارشاد، تعلیم و دادن آگاهی به مردم بود تا خود بتواند حرکت کنند، مشارکت سیاسی داشته باشند، نظارت نمایند و با حکومت همگامی داشته باشند و این است که در بیان بالا- ابتدا از آگاهی مردم شروع می کند، چه اگر آگاهی برای مردم به دست آمد بقیه راهها را خود با دارا بودن قوه عقل و اختیار طی می کنند ولی اگر به آگاهی نویسنده طی راه برای آنها مشکل و یا شاید غیر ممکن می گردد زیرا حرکت در درون تاریکی برای آنها مقدور نیست بلکه باید نوری بتابد تا جلوی پای خود را ببینند و بتوانند به پیش حرکت کنند.

بنابراین امام خمینی (س) نقشهای چهارگانه دیگر را در ذیل آگاهی مطرح می نماید. مردمی بودن حکومت از منظر امام خمینی (س) در سه بعد مطرح شده یعنی ابعاد: سه گانه (ایجاد و بقا)، (ابتناء بر آرای مردمی و مشارکت عمومی)، (کارکرد و وظایف): (خدمت و خدمتگزاری عمومی) و نیز (اهداف)، (مصلحت عمومی) موضوعیت تام دارد. بر همین اساس ما در اینجا بحث مردمی بودن حکومت را در هر یک از این سه محور به اختصار مورد توجه قرار می دهیم: الف) ایجاد، استمرار و بقا: بنای حکومت بر آرای مردم و مشارکت عمومی از دیدگاه حضرت امام حکومت براساس منظرها، خواست ها و آرای مردم بنا می شود و اگر حکومتی بر مردم تحمیل گردد، آن، حکومت اسلامی نخواهد بود و از نظر ایشان مطلوبیت نخواهد داشت: ما بنای بر این نداریم که یک تحمیلی بر ملتمان بکنیم. اسلام به ما اجازه نداده است که دیکتاتوری بکنیم ما تابع آراء ملت هستیم. ملت ما هر طوری رأی داد ما هم از آنها تبعیت می کنیم. ما حق نداریم، خدای تعالی به ما حق نداده است، پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که به ملتمان چیزی را تحمیل کنیم. ۶۲ حضرت امام همچنین در بیان ضوابط حکومت مطلوب و مورد نظر خود و در بیان مهمترین آن معیارها و ضوابط می فرماید: اولاً- متکی به آراء ملت باشد به گونه ای که تمامی آحاد ملت در انتخاب فرد یا افرادی که باید مسئولیت و زمام امور را به دست گیرند شریک باشند. ۶۳ نکته دوم در بقا و استمرار حکومت است که باز براساس نظر حضرت امام حکومت باید مبتنی بر مشارکت عمومی باشد و مردم از طریق نمایندگان خود در اداره امور جامعه نقش داشته باشند. بر کارکرد زمامداران نظارت نماید. به عنوان مثال تعیین شورای انقلاب را امام نه تنها به موجب حق شرعی که براساس رأی اعتماد اکثریت مردم ایران می دانست: به موجب حق شرعی و براساس رأی اعتماد اکثریت قاطع مردم ایران، شورایی به نام شورای انقلاب تعیین شده است. همین در مورد ضرورت ادامه و استمرار مشارکت سیاسی و مشورت مردمی و ... می فرماید: در این حکومت به طور قطع باید زمامداران امور دائماً با نمایندگان ملت در تصمیم گیری ها مشورت کنند و اگر نمایندگان موافقت نکنند نمی توانند به تنهایی تصمیم بگیرند. ۶۴ از دیدگاه حضرت امام رجال سیاسی و حکومتی جامعه باید مردم را در نظر داشته باشند و توده مردم را در تصمیم گیری ها و توزیع و تقسیم منابع و امکانات در نظر بگیرند و در مقابل مردم نیز باید ضمن حضور در صحنه های سیاسی جامعه و مشارکت در سرنوشت خود بر رفتار و عملکرد دولتمردان و مسئولان امر نظارت داشته باشند: اگر مردم بخواهند جمهوری اسلامی را حفظ کنند باید مواظب باشند که رئیس جمهور و وزراء و نمایندگان مجلس انحراف پیدا نکنند از حیث قدرت طلبی و مال طلبی اگر رئیس جمهوری بخواهد قدرتمندی نشان دهد آن روز بدانند علامت این است که شکست بخوریم. لذا خود مردم باید جلوشان را بگیرند. ۶۵ ب) کارکرد و وظایف: خدمت و خدمتگزاری عمومی از دیدگاه حضرت امام خمینی (س) مهمترین وظیفه یک حکومت مطلوب این است که خود را خادم جامعه بدانند و در راه تأمین نیازهای اجتماعی مردم بکوشد. نه اینکه به فکر تأمین منافع خود باشد. از منظر آن بزرگوار حکومت وسیله و ابزار است، برای تأمین نیازهای مردم و خدمت به آنان، تربیت و هدایت آنان و تحقق عدالت و رساندن آدمیان به سعادت باقی و پایدار. بنابراین افراد زمامدار نیز خود وسیله و ابزاری هستند در خدمت جامعه و مردم. این موضوع را امام بارها و بارها در آثار و بیانات خود مورد توجه قرار داده است: ائمه و فقهای عادل موظفند که از نظام و تشکیلات حکومتی برای اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام و خدمت به مردم استفاده کنند. صرف حکومت برای آنان جز رنج و زحمت چیزی ندارد. منتهی چه بکنند؟ مأمورند انجام وظیفه کنند. موضوع ولایت فقیه مأموریت و انجام وظیفه است. ۶۶ و نیز می فرماید: اگر به من بگوئید خدمتگزار بهتر از این است که بگوئید رهبر، رهبری مطرح نیست، خدمتگزاری مطرح است، اسلام ما را موظف کرده است که خدمت کنیم. ۶۷ این است که از منظر امام خمینی (س) خدمت نمودن برای رهبران در حکومت مطلوب ایشان یک وظیفه و تکلیف است، وظیفه ای که اسلام به عنوان یک دین آسمانی و مکتب الهی که مطابق با فطرت و سرشت بشر و لذا عقلی و انسانی است، برای او تعیین نموده است. بنابراین در اسلام اساس حکومت را خدمت و خدمتگزاری به مردم تشکیل می دهد. و امام خمینی (س) در آنگاه که در رأس چنین حکومتی قرار می گیرد در راستای

چنین برداشتی است که می‌فرماید: من با مردم ایران برادر هستم و خود را خادم و سرباز آنان می‌دانم. ۶۸ همچنین خطاب به دولت‌ها به مفهوم هیأت حاکمه و قوای حکومتی در جامعه اسلامی می‌فرماید: دولت در حکومت اسلامی در خدمت ملت است، باید خدمتگزار ملت باشد. ۶۹ همچنین احترام به رأی نظر و خواسته‌های مردم در نظام مطلوب مورد نظر امام خمینی جایگاه فوق‌العاده والایی دارد. خود او آنچنان به این مسأله اهمیت می‌داد که در بسیاری از موارد حاضر به اعمال نظر شخصی خود نبود و سعی می‌کرد بدانند رأی و نظر مردم در این خصوص چیست؟ همچنین امام خمینی (س) سعی نمی‌کرد مطابق تشخیص و نظر خود مردم را بدون آن که آمادگی پذیرش داشته باشند به سمت و سوی معینی سوق دهد یا چیزی را بر آنها تحمیل نماید بلکه به نظر و خواسته آنها تا جایی که خطری جدی و اساسی برای انقلاب یا ارزشهای دینی و اسلامی بوجود نمی‌آمد احترام قائل می‌شد و در عین حال در بعضی شرایط نیز سعی می‌کرد با بیانات و پیامهای خود آگاهی لازم را در عامه مردم بوجود آورد تا آمادگی پذیرش حقیقت و واقعیت را داشته باشند. شاید بتوان گفت تنها خط قرمز امام خمینی (س) نسبت به مردم تخطی نسبت به اسلام و ارزش‌های اسلامی بود که برای او اهمیت والایی داشت و در این گونه موارد بدون تأمل و تحمل برخورد می‌کرد. (ج) اهداف: مصالح عمومی یکی از مهمترین ویژگی‌های یک حکومت مطلوب از منظر امام خمینی (س) این است که حکومت بر اساس مصالح عمومی شکل گیرد، مصالح را به خوبی تشخیص دهد، بر اساس مصالح عمومی رفتار و اجرا نماید و بر اساس مصالح بقا و استمرار یابد. تعبیری از برخی از فقهای بزرگ ما وارد شده است بدین مضمون: (الحاکم منصوبٌ للمصالح) یعنی حکومت و حاکم در هر جا برای مصالح عموم افراد جامعه نصب شده است. و در بیانی آمده است: (الحاکم منصوبٌ للمصالح) این کلام شیخ مفید است، کلام صاحب شرایع است. کلام... حاکم یا رهبر وظیفه اش تشخیص مصالح و اجرای آن است. ۷۰ بنابراین تشخیص مصالح سیاسی، مصالح اقتصادی، مصالح فرهنگی و مصالح نظامی جامعه یعنی آنچه به مصلحت امت و جامعه اسلامی است برعهده حاکمان و رهبران است و حکم آنها در این موارد نافذ است. حضرت امام همواره مصلحت مردم و مصلحت نظام سیاسی جامعه را در رأس مصالح دیگر و حفظ نظام را از اوجب واجبات می‌دانست او با هر گروه، شخص، جریان و تفکری که با مصلحت نظام معارضه می‌نمود برخورد می‌کرد تا نظام اسلامی محفوظ باقی بماند. بدیهی است که حفظ عزت و اقتدار نظام اسلامی که براساس موازین شرع اسلام و قانون و مبتنی بر آرای مردم است بر آحاد ملت یک فریضه و واجب شرعی تلقی می‌گردد و حکومت در راه تحقق مصلحت از احکام اولیه اسلام است و مقدم تمامی احکام فرعی: حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابانی است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند، حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند... حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالفت مصالح کشور و اسلام باشد یک جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را چه عبادی و یا غیر عبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج که از فرایض مهم الهی است در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند. ۷۱ و در ادامه این بیان تأکید می‌فرماید: آنچه که گفته شده است تاکنون و یا گفته می‌شود ناشی از عدم شناخت ولایت مطلقه الهی است. آنچه گفته شده است که شایع است مزارعه و مضاربه و امثال آنها را با آن اختیارات از بین فواید رفت صریحاً عرض می‌کنم که فرضاً چنین باشد. این از اختیارات حکومت است و بالاتر از آن هم مسائلی است که مزاحمت نمی‌کند. ۷۲ امام خمینی (س) این سخنان را در جواب نامه رئیس جمهور وقت پیرامون اختیارات حکومت اسلامی مطرح ساخته‌اند. بطور کلی از منظر امام خمینی (س) موضوع مصلحت اسلام و مصلحت مردم (مصالح عامه) مهمترین رکن در تعیین اختیارات و اهداف حکومت است. حکومت می‌تواند همه چیز را فدای مصالح عمومی و مصالح اسلام بنماید. ناگفته نماند که بین این دو نیز از نظر ما تعارض وجود ندارد. بنابراین حکومت اختیار دارد تا آنچه را که مصلحت جامعه اسلامی بدان متوقف است انجام دهد و منافع فردی را در صورت

ضرورت فدای مصالح عمومی نماید و تنها حکومت مطلوب حکومتی است که مطابق با مصلحت مردم باشد. جز سلطنت خدایی همه سلطنتها برخلاف مصلحت مردم و (جور) است. ۷۳ شاخص های دسته دوم در پایان این نوشتار به برخی دیگر از شاخص های یک حکومت مطلوب از دیدگاه امام خمینی (س) شاخص های دسته دوم به صورت فهرست وار اشاره می گردد: این شاخص ها عبارتند از: ۱ علم و آگاهی یکی از مهمترین خصایص و شاخص های حکومت و زمامداران حکومتی آگاهی، دانش، علم به قانون و کتاب الهی است. اگر حکومت مورد نظر ما حکومت قانون است لذا باید براساس علم به قانون و نیز علم و معرفت نسبت به مقتضیات زمانی و شرایط سیاسی روز بنا گردد. به بیان آن بزرگوار: چون حکومت اسلام حکومت قانون است برای زمامدار علم به قوانین الزامی می باشد... ۷۴ در تعیین حدود علم دانش زمامداران نیز می فرماید: اگر زمامدار مطالب قانونی را نداند لایق حکومت نیست... البته لازم نیست که صاحب منصبان و مرزبانان و کارمندان اداری همه قوانین اسلام را بدانند و فقیه باشند بلکه کافی است قوانین مربوط به شغل و وظیفه خویش را بدانند. ۲۷۵ اجتهادی بودن حکومت یا باز بودن باب اجتهاد اجتهاد در اصل به معنای نهایت سعی و کوشش در تحقق امر می باشد و در اصطلاح فقهی به معنی داشتن ملکه و قدرت استنباط احکام شرعی از منابع و ادله شرعی (کتاب، سنت، اجماع و عقل) است و لذا مجتهد است که با کتب علوم و دانش های لازم و ممارست در فهم دین به این جایگاه نایل آمده است. در بحث اجتهاد باید دانست که شرایط زمان و مکان موجود در اجتهاد تأثیر می گذارد. از سوی دیگر دانش اجتهاد با توجه به جامعیت و کامل بودن اسلام و لذا توسعه و گسترده‌گی زمانی و مکانی فقه اسلامی، مسائل روز به ویژه در حوزه سیاست و حکومت، اقتصاد، اجتماع و... باید عمق و گسترش یابد. بگونه ای که اجتهاد بتواند پاسخگوی مسائل مستحدثه سیاسی و اجتماعی باشد. لذا برای درک مقتضیات و تغییرات و تطبیق شرعیات و تطبیق شرعیات یا شرایط و مقتضیات باید باب اجتهاد باز بوده تا نظرات اجتهادی دانشمندان در ادوار مختلف زمانی حکومت را در اداره بهتر امور راهنمایی نماید و حکومت و وظایف آن در چهارچوب مقتضیات زمانی شناخته گردد. امام خمینی (س) در این مورد می فرماید: در حکومت اسلامی همیشه باید باب اجتهاد، باز باشد و طبیعت انقلاب و نظام همواره اقتضا می کند که نظرات اجتهادی فقهی در زمینه های مختلف ولو مخالف با یکدیگر آزادانه عرضه شود و کسی توان و حق جلوگیری از آن را ندارد ولی مهم شناخت درست حکومت و جامعه است که براساس نظام اسلامی بتوان به نفع مسلمانان برنامه ریزی کند... ۳۷۶ عقل و حکمت از دیدگاه حضرت امام خمینی (س) (عقل) و (حکمت) یکی از برجسته ترین شاخص ها و معیارهای یک حکومت مطلوب تلقی می گردد و فقدان آن باعث می شود که حکومت از مطلوبیت ساقط گردد. زیرا عقل و حکمت اساس و بنیان بسیاری از شاخص ها و معیارهای دیگر چون (حسن سیاست)، (حسن تدبیر)، (دانش و آگاهی)، (زمان شناسی)، (عزم و تصمیم محکم)، (ثبات رأی)، (کمال اعتقادی)، (صلاحیت اخلاقی) و... است. ۴ کمال اعتقادی، صلاحیت اخلاقی و تقوا نهاد حکومت بطور کلی و همچنین زمامداران و مسئولان امر باید دارای اعتقادات سالم و تقوا بویژه تقوای سیاسی باشند تا توانایی تحقق اهداف و انجام مسئولیت های حکومتی را داشته باشند. از دیدگاه اسلام حکومت عهد و پیمان پروردگار جهانیان است و شامل حال ظالمین و گنهکاران و افراد آلوده نمی گردد. زمامدار بایستی از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار و عادل باشد و دامنش به معاصی آلوده نباشد. کسی که می خواهد حدود جاری کند یعنی قانون جزای اسلام را به مورد اجرا گذارد، متصدی بیت المال و خرج و دخل مملکت شود و خداوند اختیار اداره بندگانش را به او بدهد باید معصیت کار نباشد (ولاینال عهدی الظالمین) ۷۷ خداوند تبارک و تعالی به جائر چنین اختیاری نمی دهد. ۵۷۸ حسن تدبیر و مدیریت همچنین یکی از شرایط و شاخص های مهم یک حکومت شایسته حسن تدبیر و مدیریت صحیح و مطلوب است که گاه از آن تحت عنوان (حسن التدبیر)، (حسن السیاسة) و یا (حسن مدیریت) یاد شده است و امام خمینی (س) نیز بر این ویژگی تأکید دارند. همچنین گاه آن را ذیل عقل یا علم مطرح ساخته اند. ۶ انتقادپذیری و مشورت با مردم انتقادپذیری و مشورت با مردم یکی دیگر از شاخص ها و ویژگی های یک حکومت مطلوب از منظر امام خمینی (س) است و حکومتی که از مشورت با

مردم یا نمایندگان آنها و پذیرش انتقاد و نظارت مردمی رویگردان است حکومتی است که بنای خود را بر استبداد قرار داده است. پی نوشت ها: ۱. امام خمینی، کتاب البیع، قم: انتشارات اسماعیلیان، بی تا، جلد ۵، ص ۴۷۲. ۲. عنوان این اثر به زبان یونانی پولیتی Politeia است که به معنای سیاست، نظام سیاسی، حقوق شهروندان و... می باشد و عنوان فرعی آن درباره عدالت است. ۳. افلاطون، جمهور، ترجمه فؤاد روحانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، ۱۳۶۸، ص ۳۱۵۳۱۶. ۴. افلاطون، دوره کامل آثار افلاطون، ترجمه حسن لطفی، تهران: انتشارات خوارزمی، ص ۱۹۷۰، نامه ش ۷. ۵. Polity ۶. عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست، تهران، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۷۲ق، ص ۲۶۹. ۷. ارسطو، سیاست، ترجمه مید عنایت، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ چهارم، ۱۳۶۴، ص ۱۱۹. ۸. الغزالی، فضائح الباطنیه، قاهره: الدار الغرمیه للطباعة والنشر، ۱۲۸۳ق، ص ۱۸۰. ۹. الماوردی، الاحکام السلطانیة والولايات الدینیة، قاهره: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۶ق، ص ۶. ۱۰. امام خمینی، کتاب البیع، همان، ج ۲، ص ۴۳۷. ۱۱. صحیفه نور، چاپ اول، ج ۳، ص ۱۳ و نیز ر.ک: سایر مصاحبه های ایشان در پاییز و زمستان ۱۳۵۷. ش. بویژه در پاریس. ۱۲. امام خمینی، ولایت فقیه، چاپ های متعدد، ص ۲۹. ۱۳. منظور این است که از منظر امام خمینی نیز (جمهوری اسلامی) امری است واحد و مفهومی است واحد ولی به لحاظ لفظ مرکب است. مانند آب گرم در اینجا آب گرم موجود واحدی است ولی از لحاظ لفظ مرکب محسوب می گردد. البته این نگرش غیر از نگرش غربیان است که جمهوری را شکل خاصی از حکومت می بینند و اسلامی را نوعی دیگر و گاه آنها را در تقابل با هم می دانند. ۱۴. صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۶۹. ۱۵. ر.ک: محمدحسن رجبی، زندگینامه سیاسی امام خمینی، تهران: انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۹. ۱۶. امام خمینی، کشف اسرار، قم: انتشارات آزادی، بی تا، ص ۲۸۱. ۱۷. سید محمدحسین طباطبایی، بررسیهای اسلامی، جلد اول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، بی تا، ص ۱۹۳. ۱۸. صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۶۰. ۱۹. همان، ج ۳، ص ۲۷. ۲۰. همان، ج ۳۷، ص ۱۳۸. ۲۱. ولایت فقیه، ص ۱۲. ۲۲. همان، ص ۵۲. ۲۳. ر.ک: همان کتاب. ۲۴. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، بحث ولایت. ۲۵. امام خمینی، کشف اسرار، ص ۱۸۵. ۲۶. صحیفه نور، ج ۴، ص ۵۸. ۲۷. همان، ج ۳، ص ۱۳۰. ۲۸. ولایت فقیه، ص ۵۲. ۲۹. همان. ۳۰. صحیفه نور، ج ۲، ص ۳۰ و اندیشه های اقتصادی امام خمینی، جمع آوری و تدوین محسن آژینی، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تابستان ۷۴، چاپ اول، ص ۲۳۲. ۳۱. صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۹۶۹۷. ۳۲. همان، ج ۴، ص ۱۳، اندیشه های اقتصادی امام خمینی، ص ۲۳۳. ۳۳. همان، ج ۵، ص ۴۹، اندیشه های اقتصادی امام خمینی، ص ۲۳۳۲۳۴. ۳۴. همان، ص ۱۲۰، اندیشه های اقتصادی امام خمینی، ص ۲۳۴. ۳۵. همان، ص ۱۴۹، اندیشه های اقتصادی امام خمینی، ص ۲۳۴. ۳۶. همان، ج ۶، ص ۷۷، اندیشه های اقتصادی امام خمینی، ص ۲۳۶. ۳۷. همان، ص ۱۶۶، اندیشه های اقتصادی امام خمینی، ص ۲۳۶ و نیز صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۴۹. ۳۸. ر.ک: صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۳۴۲۲۳. ۳۹. صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۹، اندیشه های اقتصادی امام خمینی، ص ۲۲۳. ۴۰. همان، ج ۳، ص ۱۱۱۱۱۲، و اندیشه های اقتصادی امام خمینی، ص ۲۳۲. ۴۱. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۷۲. ۴۲. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۷۸. ۴۳. ر.ک: امام خمینی، تحریرالوسیله، ج ۱، مسأله ۲۸. ۴۴. صحیفه نور (چاپ جدید همراه با تجدید نظر و اضافات)، ج ۱، ص ۴۴۴. ۴۵. همان، ج ۴، ص ۱۶۷. ۴۶. همان، ج ۱، ص ۲۲۹. ۴۷. همان، ص ۶۵. ۴۸. همان، ج ۵، ص ۲۲۷ و اندیشه های اقتصادی امام خمینی، ص ۲۳۵. ۴۹. ولایت فقیه، ص ۵۳۵۲. ۵۰. همان، ص ۵۳۵۴. ۵۱. قرآن کریم، سوره فتح، آیه ۱۰. ۵۲. صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۱۱. ۵۳. همان. ۵۴. ر.ک: صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۹۰ و... ۵۵. ولایت فقیه، ص ۷۰۶۹. ۵۶. صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۸. ۵۷. همان، ج ۱۹، ص ۲۰۶. ۵۸. همان، ج ۱۸، ص ۴۳. ۵۹. همان، ج ۴، ص ۱۴۵. ۶۰. همان، ج ۲، ص ۲۵۸۲۵۷. ۶۱. ر.ک: صحیفه نور، ج ۷، ص ۷۴. ۶۲. همان، ج ۱۰، ص ۱۸۱. ۶۳. همان، ج ۴، ص ۲۱۲. ۶۴. همان، ج ۲، ص ۲۱۲. ۶۵. همان، ج ۱۶، ص ۳۲. ۶۶. ولایت فقیه، ص ۷۱۷۰. ۶۷. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۲۶. ۶۸. همان، ج ۴، ص ۱۴۵. ۶۹. همان، ج ۵، ص ۲۳۸. ۷۰. آذری قمی، (حکومت اسلامی)، دموکراسی و مقتضیات زمان، گفتگو، ویژه نامه رسالت، ۱

اردیبهشت ۱۳۷۰، ص ۲. ۷۱. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۸۰. ۷۲. همان، ج ۲، ص ۱۷۱۱۷۰. ۷۳. کشف اسرار، ص ۱۸۶. ۷۴. ولایت فقیه، ص ۵۹. ۷۵. همان، ص ۶۱۶۰. ۷۶. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۴۷. ۷۷. قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۴۴. ۷۸. ولایت فقیه، ص ۶۱. منابع مقاله: فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱۴، جمشیدی، محمد حسین؛

ویژگیهای حکومت مطلوب از منظر امام خمینی (ره)

ویژگیهای حکومت مطلوب از منظر امام خمینی قدس سره چکیده: مطلوبیت حکومت در اداره جامعه یکی از مسائل بنیانی فلسفه سیاسی است که با موضوع، نوع و ماهیت آن تعیین می گردد نه با شکل آن. چه شکل به ساختار و صورت توجه دارد در حالی که نوع به محتوا و کیفیت و حقیقت. در بیان ماهیت یک حکومت مطلوب از سوی اندیشه مندان عمدتاً بر یکسری از شاخصها و ویژگیهایی چون عدالت، رعایت مصالح عام و... توجه شده است. امام خمینی قدس سره که بنیان اندیشه سیاسی اش را توحید و خداباوری تشکیل می دهد، در خصوص مطلوبیت حکومت نه تنها به نوع و ماهیت آن توجه نموده است بلکه ماهیت حکومت مطلوب مورد نظر را بر اساس سه رکن اساسی عدل الهی حاکم بر جهان هستی، مساله خلافت و جانشینی انسان در زمین و وحی (دین الهی) ترسیم نموده است. بر همین مبنا شاخصهای برتر حکومت مطلوب از دید ایشان عبارتند از: عدالت، مردمی بودن و اسلامی بودن. بعلاوه ایشان به شاخصهایی چون علم و آگاهی، اجتهادی بودن احکام حکومتی، ورع و تقوا، حسن تدبیر، انتقادپذیری، امانتداری و... نیز توجه نمود که می توان آنها را دارای رتبه ثانوی دانست. بنابراین امام خمینی قدس سره به نوعی به حکومت مطلوب توجه دارد که بر سه عنصر عدل، دین (وحی) و مردم (عقل) مبتنا یافته است و لذا می توان آن را حکومت عدل، مردمی و قانونی (اسلامی) دانست. نهاد حکومت آنقدر اهمیت دارد که نه تنها در اسلام حکومت وجود دارد بلکه اسلام چیزی جز حکومت نیست و احکام شرعی قوانینی است که یکی از شئون حکومت است... (امام خمینی ۱ ج ۵: ۴۷۲). مقدمه اول یکی از بنیانی ترین پرسشهایی که در فلسفه سیاسی - از آغاز پیدایش تاکنون - مطرح شده است و هر یک از فلاسفه و اندیشه مندان بزرگ سعی کرده اند به نحوی از انحاء به پاسخگویی آن پردازند این پرسش است که حکومت مطلوب برای اداره و رهبری جوامع انسانی چه نوع حکومتی است. (۲) در این میان برخی از اندیشه مندان به بررسی نوع و محتوای حکومت پرداخته اند. برای نمونه افلاطون در کتاب جمهور (۳)، حکومت مطلوب خود را حکومت حکمت یا حکومت فلاسفه می داند و بر این اعتقاد است: ... مفاسدی که شهرها را تباه می کند، بلکه به عقیده من به طور کلی مفاسد نوع بشر، هرگز نقصان نخواهد یافت مگر آنکه در شهرها فلاسفه پادشاه شوند یا آنان که هم اکنون عنوان پادشاهی و سلطنت دارند به درستی و جدا در سلک فلاسفه در آیند و نیروی سیاسی با حکمت تواما در فرد واحد جمع شود... (افلاطون ۱: ۳۱۵ - ۳۱۶). او این موضوع را در نامه هفتم خود نیز با همان شدت و حدت مورد توجه قرار داده است: فاش می گویم که تنها فلسفه می تواند زندگی خصوصی و اجتماعی آدمیان را سامان بخشد از این رو آدمیان هنگامی که از بدینی رهایی خواهند یافت که یا فیلسوفان راستین زمامدار جامعه شوند یا کسانی که زمام امور جامعه را به دست دارند (به لطف الهی) به فلسفه روی آورند و در آن به اندازه کافی تعمق کنند (افلاطون ۲: ۱۹۷۰). بنابراین از دید افلاطون حکومت مطلوب حکومتی است که مختص فلسفه و حکمت باشد و در راس آن حکیمان و فیلسوفان قرار گیرند. ارسطو نیز در بیان بهترین نوع حکومت یا حکومت مطلوب بعد از بررسی انواع حکومتها و تقسیم بندی آنها به شش نوع حکومت بر اساس معیارهای هدف و تعدد زمامداران و گزینش سه نوع مطلوب، بهترین نوع حکومت را حکومت پلیتی (۴) می داند و آن به تعبیری حکومت مبتنی بر قانون اساسی (عالم ۱۳۷۲: ۲۶۹) است. این نوع حکومت به زعم ارسطو: «پروای خیر و صلاح همگان را دارد و به دست اکثریت اداره می شود» (ارسطو: ۱۱۹). فلاسفه بزرگ ما چون ابونصر فارابی، ابن سینا، ابوالحسن عامری، ابن مسکویه و... نیز در بیان بهترین حکومت به محتوا و نوع حکومت توجه داشته اند، در مکتب تشیع نیز اساس مطلوبیت در حکومت بر ماهیت، محتوا

و نوع حکومت است. در میان اندیشه مندان جهان سیاست، برخی نیز به شکل حکومت توجه داشته اند و به عنوان مثال حکومت فردی را برترین نوع حکومت دانسته اند مانند توماس هابز و دیوید هیوم. برخی دیگر نیز به ویژگیها و صفات حاکم و زمامدار جامعه توجه نموده اند و مطلوبترین حکومت را حکومتی دانسته اند که در راس آن مطلوبترین زمامدار باشد. برای مثال امام محمد غزالی در کتاب فضائح الباطنیه، در مجموع ده شرط برای امامت و رهبری جامعه قایل است (الغزالی: ۱۸۰) در حالی که ماوردی هفت شرط را مطرح ساخته است (الماوردی ۱۴۰۶: ۶). شرایط مورد نظر غزالی عبارتند از: بلوغ، عقل، حر بودن (بنده و برده نباشد)، دارا بودن نسبت قریشی، ذکوریت، سلامت شنوایی و بینایی، شوکت، کفایت، ورع و علم. به طور کلی در بحث مطلوبیت حکومت، گاه نفس و ماهیت حکومت به مثابه یک نهاد مورد توجه قرار گرفته است، گاه زمامداران و حاکمان و گاه شکل حکومت (۵) و بر همین اساس برای هر یک از آنها شرایط خاصی منظور شده است. مقدمه دوم امام خمینی قدس سره اندیشه مند بزرگ جهان اسلام در عصر ما و رهبر یکی از بزرگترین انقلابهای جهانی، نامی است ماندنی در تاریخ ایران و جهان، عارف و فقیهی است بی بدیل که نه تنها به ارائه طرح خاص حکومت مورد نظر خویش به لحاظ نظری پرداخت بلکه توفیق تاسیس حکومت اسلامی را نیز به دست آورد و شخصا در راس چنین حکومتی به رهبری پرداخت. بنابراین اهمیت مساله مطلوبیت حکومت و بهترین نوع حکومت از جهات متعددی در مورد ایشان مطرح است. اولاً، خود او یک نظریه پرداز در باب حکومت است. او با توجه به فلسفه سیاسی، فقه اسلامی و جایگاه بسیار مهم و حساس حکومت در اداره اجتماع و پیشبرد و حفظ دین و نیز با عنایت به مقتضیات زمانی و مکانی و بویژه عنصر مصلحت به ارائه و تکمیل نظریه حکومتی خود پرداخت. بنابراین طرح و نظریه حکومت در اندیشه او، جایگاهی والا- و مهم را داراست. او خود نگرشش را به مساله حکومت اینگونه مطرح می سازد: اسلام حکومت است در جمیع شئون آن و احکام شرعی (فرعی) قوانین اسلام هستند احکام جلوه ای از جلوه های حکومت هستند، بلکه احکام مطلوب بالعرض و وسایلی هستند که در جهت اجرای حکومت و بسط عدالت به کار گرفته می شوند. پس اینکه فقیه حصن اسلام است معنایی ندارد مگر اینکه او سرپرست اسلام است، همچنان که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیهم السلام سرپرست اسلام بوده اند در جمیع امور حکومتی (امام خمینی ۱ ج ۲: ۴۳۷). ثانیاً، همان گونه که بیان شد، امام خمینی قدس سره، توفیق تاسیس حکومت مورد نظر خویش را با توجه به مقتضیات زمان و عمر محدود خویش به دست آورد. او توانست بعد از سالها مبارزه با یاری خداوند بزرگ و تلاش و کوشش بی دریغ ملت ایران حکومتی در قالب جمهوری اسلامی به وجود آورد، حکومتی که به تعبیر او عدل علوی سرلوحه برنامه هایش قرار داشت و به عدالت و مردمی بودن حکومت توجهی تام و تمام داشت. حکومتی که با رژیمهای موجود در جهان شباهت چندانی نداشت. وقتی که از او در واپسین روزهای حکومت شاه پرسش شد که شما می خواهید چه نوع رژیمی را جانشین رژیم شاه کنید، در جواب فرمود: رژیمی که جای رژیم ظالمانه شاه خواهد نشست رژیم عادلانه ای است که شبیه آن رژیم در دموکراسی غرب نیست (امام خمینی ۲ ج ۳: ۱۳). حرکت و اقدام امام خمینی قدس سره در جهت تاسیس حکومت مساله ای است که عنایت او را به مساله مطلوبیت حکومت از توجه یک نظریه پرداز فراتر می برد. در واقع در اینجا امام خمینی قدس سره به عنوان مؤسس و بانی یک حکومت مطلوب دیده می شود. بنابراین در شرایط تاسیس این حکومت به مطلوبیت آن توجهی عمیق و شایان دارد. برای مثال در خصوص ضرورت ایجاد حکومتی مطلوب و شایسته در چهارچوب قوانین و مقررات اسلام در عصر غیبت، همان چیزی که برای ایجاد آن کوشید و به آن نیز رسید، چنین می فرماید: حال چون اجرای احکام تا ابد ضرورت دارد تشکیل حکومت و دستگاه اجرا و اداره ضرورت می یابد. بدون تشکیل حکومت که همه جریانات و فعالیتهای افراد را از طریق اجرای احکام تحت نظام عادلانه ای در آورد هرج و مرج و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می آید (امام خمینی ۳: ۲۸ - ۲۹). ثالثاً، بعد دیگر اهمیت مساله به این نکته بر می گردد که امام خمینی قدس سره نه تنها نظریه پرداز و مؤسس حکومت که ایدئولوگ، رهبر و مدیر آن نیز می باشد. قرار گرفتن ایشان در موضع رهبری و اداره حکومت در طول ده سال این

فرصت را در اختیار ایشان قرار داد که با سنجش شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی گوناگون و متنوع نظریه خود را مورد آزمون مکرر قرار دهد و بر استحکام، قدرت و صحت آن بیفزاید. این است که در معرفی نظام حکومتی مطلوب مورد نظر خویش از مفهوم واحدی در تعبیر مرکب (۶) جمهوری اسلامی استفاده می نماید و در جواب خبرنگاری چنین می فرماید: ما جمهوری اسلامی را اعلام کردیم و ملت با راهپیماییهای مکرر به آن رای داده اند، حکومتی است متکی به آرای ملت و مبتنی بر قواعد و موازین اسلامی (امام خمینی ۲ ج ۴: ۱۶۹). در اینجا در مقام رهبر یک حکومت ایجاد شده به دو ویژگی اساسی حکومت مطلوب و مورد نظر خود یعنی اتکای به رای مردم و ابتنای بر قواعد و موازین اسلامی اکتفا می کند. قرار گرفتن امام خمینی قدس سره به مدت ده سال در راس حکومت این مزیت را داشت که بتواند به لحاظ نظری و عملی نظریه حکومتی مورد نظر خود را تا حدودی به کمال برساند. رابعاً، امام خمینی قدس سره از همان اوان رشد و بلوغ فکری خود مبارزه با ظلم و ستم و تلاش و پیکار عملی برای ایجاد حکومتی مطلوب را آغاز کرد. دیدار امام خمینی قدس سره از مرحوم بافقی - که به دستور رضاخان تبعید شده بود (رجبی ۱۳۶۹: ۹) - نمونه ای از آغاز مبارزات او علیه حکومت ظالمانه رضاخان و در نتیجه تلاش برای رسیدن به حکومتی مطلوب بود. در سالهای ۱۳۲۱-۱۳۲۲ نیز با نگارش کتاب کشف اسرار حرکت جدی تری را در این راستا آغاز نمود. برای مثال در این کتاب می نویسد: خدای عادل هرگز تن (دادن) به حکومت ظالمان را نمی پذیرد. تنها حکومتی که خرد و شرع آن را حق می داند، حکومت خدا یعنی حکومت قانون الهی است... (۲۸۱). به طور کلی مبارزات، قیامها و تلاشهای امام خمینی قدس سره در مقابله با رژیم پهلوی بیانگر این مطلب است که از آغاز مخالف رژیم و حکومت موجود است لذا در پی ارائه حکومتی مطلوب است. حکومتی که به تدریج و ابتدا در نظر و بعد از آن در عمل، آن را تحقق بخشید. بنابراین مساله حکومت مطلوب از دیدگاه امام خمینی قدس سره حداقل از چهار زاویه یعنی از زاویه یک مبارز و مخالف وضع موجود و طالب وضع مطلوب، یک نظریه پرداز اندیشه مند و فقیه، یک مؤسس و بنیانگذار حکومت و یک ایدئولوگ و رهبر حکومت حائز اهمیت است. بنابراین ما در این نوشتار مختصر سعی داریم به صورتی کوتاه و گذرا به حکومت مطلوب مورد نظر ایشان اشاره ای بنماییم. برای این منظور ابتدا اشاره ای به اشکال حکومت - اعم از مطرود یا مطلوب - از دیدگاه ایشان می کنیم. آنگاه با توجه به نوع و محتوای حکومت که در نزد ایشان شکل آن نسبت به مساله ای اساسی است، صرفاً به چند شاخص و ویژگی حکومت مطلوب مورد نظر او خواهیم پرداخت. شکل حکومت از منظر امام خمینی قدس سره یکی از مسائل مهم نزد اکثر فلاسفه، فقها و اندیشه مندان مسلمان این است که آنچه پذیرفتنی تر است نوع و محتوا و کیفیت حکومت است نه شکل و ساختار صوری آن. در قرآن کریم و روایات نیز شکل خاصی از حکومت مورد توجه قرار نگرفته است زیرا فرض بر این است که شکل حکومت تابع مقتضیات زمانی و مکانی و پیشرفت جوامع انسانی است. پس صحیح نیست که شکل خاصی از حکومت برای همیشه مطرح شود. بنابراین آنچه قابل طرح و بحث است همانا محتوا و ماهیت حکومت می باشد که در قالب یکسری مشخصه ها و صفات مشخص و معین می گردد. علامه طباطبایی رحمه الله در این مورد می نویسد: در شریعت اسلام دستوری مربوط به تعیین یکی از «انواع شکل حکومت» وارد نشده است و حقا هم نباید وارد شود، زیرا شریعت تنها متضمن مواد ثابت دین است و طرز حکومت با تغییر و تبدل جامعه ها به حسب پیشرفت تمدن قابل تغییر است (طباطبایی ج ۱: ۱۹۳). این موضوع مورد تاکید حضرت امام خمینی قدس سره نیز هست. بنابراین از دیدگاه امام خمینی قدس سره مساله اصلی در مطلوبیت یک حکومت، ماهیت و محتوای آن است که گاه از آن به نوع حکومت تعبیر می گردد ولی شکل حکومت تابع مقتضیات زمانی و مکانی است و لذا موضوعی فرعی و ثانوی تلقی می گردد و تابع منبع مشروعیت، امکانات، تواناییها، خواست مردمی، مصالح جامعه و دین است. به تعبیر دیگر، بعضی از شکل‌های رایج حکومتی با برخی از مبانی مشروعیت یا وضعیت جمعیتی خاص یا مصالح مردم و مکتب آنها در یک جامعه سازگار است. شکل حکومت بیانگر ساختار کلی حکومت است. برخی از اشکال ایج حکومت عبارتند از: فردی، آریستوکراسی، دموکراسی پارلمانی، پادشاهی، سوسیالیستی، فاشیستی،

استبدادی و... البته حکومت را سه شکل کلی فردی، گروهی و جمعی یا اکثریت است که این سه شکل را بر اساس نوع حکومت، اهداف، ساختار، عملکرد و... می توان به اشکال متنوعی تقسیم بندی کرد. در دین اسلام بعد از بحث نوع و محتوای حکومت که عمدتاً از آن تحت عنوان اسلامی بودن حکومت یاد می شود بر اساس مقتضیات به شکل حکومت می رسیم. به عنوان مثال شکل حکومت در زمان خلفای راشدین نظام حکومتی خلافت یا به اختصار خلافت است. این است که می بینیم امام خمینی قدس سره نیز در تعابیر و بیان دیدگاه خود در باب حکومت ابتدا از تعبیر حکومت اسلامی استفاده می کند ولی در زمان تاسیس یا در آستانه تاسیس و یا بعد از تاسیس حکومت نوع خاصی از آن یعنی جمهوری اسلامی را مورد توجه قرار می دهد. پس در اندیشه امام خمینی قدس سره حکومت اسلامی بیانگر نوع و محتوای حکومت و جمهوری اسلامی نیز هرچند به معنایی روشن کننده نوع خاصی از حکومت اسلامی تلقی می گردد ولی تا حدودی به شکل حکومت نزدیک می گردد؛ چه شاید بتوان گفت که حکومت اسلامی در قالب و شکل جمهوری اسلامی می تواند تجلی یابد. هرچند که بر اساس تعابیر امام خمینی قدس سره باز می توان گفت که جمهوری اسلامی شکل خاصی از حکومت نیست. بلکه شکل این نوع حکومت را نیز تابع شرایط و مقتضیات و خواست مردم می داند: ما خواهان استقرار یک جمهوری اسلامی هستیم و آن حکومتی است متکی به آرای عمومی. شکل نهایی حکومت با توجه به شرایط و مقتضیات کنونی جامعه ما توسط خود مردم تعیین خواهد شد (امام خمینی ۲ ج ۲: ۲۶۰). بنابراین این بیان نشان می دهد که در نظر امام: اولاً، آنچه اهمیت دارد نوع و محتوا و ماهیت حکومت اسلامی است نه شکل آن. ثانیاً، جمهوری اسلامی نه یک شکل خاص حکومتی که بیانگر نوعی خاص از حکومت اسلامی است. نوعی که متکی به آرای عمومی مردم مسلمان (ایران) می باشد. ثالثاً، شکل نهایی حکومت یا شکل حکومت توسط مردم تعیین می شود و این یک موضوع کلی است و منحصر به زمان ما نیست. رابعاً، شکل نهایی حکومت یا شکل حکومت تابع شرایط و مقتضیات جوامع است. امام خمینی قدس سره این موضوع را در جواب خبرنگار سنی مذهب مجله المستقبل اینگونه فرمود: حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما از رویه پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و امام علی علیه السلام الهام خواهد گرفت و متکی به آرای عمومی ملت می باشد و نیز شکل حکومت با مراجعه به آرای ملت تعیین می گردد. (امام خمینی ۲ ج ۳: ۲۷). اینگونه بیانات نشان دهنده این مساله است که امام خمینی قدس سره به شکل واحد حکومتی در اسلام برای زمانهای مختلف اعتقاد ندارد. لذا شکل حکومت را به مقتضیات، شرایط و نظر مردم موقوف می کند. همچنین این عبارات امام با نظر کسانی که اسلامی بودن را نوع حکومت و جمهوری را شکل آن می دانند، جور در نمی آید. زیرا از نظر امام جمهوری اسلامی یک مفهوم واحد تلقی می گردد و یک چیز است نه دو چیز یعنی حکومت متکی به آرای عمومی انسانهای مسلمان و جمهوری در این نگاه نمی تواند شکل حکومت را نشان دهد بلکه ماهیت آن را نشان می دهد و این موضوع درست در مقابل دیدگاه کسانی قرار می گیرد که جمهوری را شکل خاصی از حکومت می دانند. البته این موضوع که جمهوری شکل خاصی از حکومت است موضوعی است که ابتدا در غرب مطرح شده و بعد در جوامع ما راه یافته است. اشکال حکومتی مطرود از منظر امام خمینی قدس سره امام خمینی قدس سره در اشکال فردی حکومت، حکومتهای سلطنتی و ولایتعهدی را مطرود می داند. زیرا حکومت سلطنتی و ولایتعهدی مبتنی بر وراثت و سلطه کامل است و بنیان آن را اغلب زور و غلبه تشکیل می دهد و به استبداد و فساد می انجامد لذا با خواست اکثر مردم تعارض دارد. بعد از طرح مشروعیت اولین سلطان و حاکم، مشروعیت فرزندان نسل در نسل مطرح شد و این موضوع یک دلیل منطقی نداشت. این است که به صراحت می فرماید: اصل رژیم سلطنتی بی ربط است رژیم سلطنتی رژیم کهنه ارتجاعی است، در وقت خودش هم بی ربط بوده است (امام خمینی ۲ ج ۳۷: ۱۳۸). و در جایی دیگر می فرماید: ... سلطنت و ولایتعهدی همان طرز حکومت شوم و باطلی است که حضرت سیدالشهداء علیه السلام برای جلوگیری از برقراری آن قیام فرمود و شهید شد. اسلام سلطنت و ولایتعهدی ندارد (امام خمینی ۳: ۱۲). همچنین از منظر امام خمینی قدس سره اگر حکومتهای امپراتوری، پادشاهی و شاهنشاهی نیز دارای شکل سلطنت موروثی

باشند و بر اساس زور (تغلب) یا وراثت شکل گیرند و استقرار یابند، مطرود خواهند بود. دموکراسیهای لیبرالیستی غربی یا لیبرال دموکراسی و نیز دموکراسیهای سوسیالیستی و کمونیستی (نمونه اول حکومت ایالات متحده آمریکا و نمونه دوم حکومت اتحاد جماهیر شوروی بوده اند) نیز از دیدگاه امام مطرود بوده اند. همچنین مشروطه پارلمانی زمان رژیم پهلوی نیز از نظر ایشان مورد قبول نبوده است. به طور کلی در تمامی اشکال حکومت اعم از فردی، گروهی یا جمعی و اکثریت، حکومتهای استبدادی، مطلقه، فاشیستی از دیدگاه امام مطرود و غیرقابل قبول می باشند. حکومت اسلامی نه استبدادی است، نه مطلقه و نه مشروطه به معنای فعلی آنکه تصویب قوانین تابع آرای اشخاص و اکثریت باشند (امام خمینی ۳: ۵۲). علت این امر نیز روشن است و آن اینکه تمامی این حکومتها در نوعیت خود مبتنی بر زور و سلطه بوده و لذا غیرمشروع می باشند. اشکال حکومتی نسبتا مطلوب از منظر امام خمینی قدس سره همان طور که گذشت حکومتها عموما دارای سه شکل کلی فردی، گروهی یا جمعی - معمولا اکثریت - هستند. هر یک از این سه شکل حکومت در شرایط و مقتضیات خاص و با توجه به ماهیت و محتوایی که بر اساس آن ابتدا می یابند، می توانند از منظر امام خمینی قدس سره مقبول و مطلوب واقع شوند. به عنوان مثال در شکل فردی حکومت، مطلوبترین نوع حکومت از منظر امام خمینی قدس سره حکومت شخص معصوم علیه السلام است که برتر از آن نمی توان حکومت مطلوبی را تصور نمود. بعد از آن حکومت فقها و دانشمندان است با شرایطی که امام خمینی قدس سره برای آن ذکر می کند (امام خمینی ۳: ۵۲). همچنین حکومت فرد عادل یا عدول مؤمنین نیز نمونه ای از شکل فردی حکومت است که مورد تایید حضرت امام بعد از دو نوع حکومت مذکور در بالا قرار گرفته است. امام خمینی قدس سره در کتاب البیع، در بحث ولایت، بخشی را به ولایت عدول مؤمنین اختصاص داده است (ج ۲). همچنین در کتاب کشف اسرار در این مورد می فرماید: اگر یک همچو مجلسی از مجتهدین دینداری که هم احکام خدا را بدانند و هم عادل باشند و از هواهای نفسانیه عاری باشند و آلوده به دنیا و ریاست آن نباشند و جز نفع مردم و اجرای حکم خدا غرضی نداشته باشند تشکیل شود و انتخاب یک نفر سلطان عادل کنند که از قانونهای خدایی تخلف نکند و از ظلم و جور احتراز داشته باشد، به کجای عالم برخورد می کند (۱۸۵). از سوی دیگر همان طور که گذشت شکل حکومت از یک ناحیه تابع نوع و ماهیت و محتوای آن است و از ناحیه دیگر تابع شرایط و مقتضیات و خواست مردم و جامعه ای که حکومت در مورد آنها تحقق می یابد، می باشد. بنابراین آنچه بیشتر مورد توجه حضرت امام قرار گرفته محتوای حکومتهاست نه شکل آنها. البته امام در مورد شکل گروهی - مثلا- اریستوکراسی یا الیگارشی - نظر قاطعی تا جایی که نویسنده اطلاع دارد، ابراز ننموده است. ولی در مورد حکومتهای دموکراسی، مشروطه یا جمهوری که به معنای مورد نظر ما بیانگر مفهوم، ماهیت و محتوا و به طور کلی نوع حکومت هستند صریحا اظهار نظر کرده و حکومت مورد نظر خود را گاه دموکراسی به معنای خاص - معنایی غیر از دموکراسی مطرح در نظام لیبرالیسم - گاه مشروطه به معنای خاص - مقید و مشروط به یک مجموعه شرط - و گاه جمهوری - به معنای حکومتی که مبتنی بر رای و نظر مستقیم یا غیرمستقیم مردم است - حکومت ملی - مستند به آرای ملت - یا قانونی - مستند به قانون الهی - و... دانسته اند و هیچ یک از این موارد بیان شکل مطلوب حکومت نیست زیرا هر یک از اینها می تواند شکل فردی، گروهی یا جمعی و... را به خود بگیرد. به عنوان نمونه در اینجا به چند مورد از دیدگاههای حضرت امام اشاره می شود: ۱- حکومت اسلامی... حکومت ملی است، حکومت مستند به قانون الهی و به آرای ملت است، اینطور نیست که با قلدری آمده باشد که بخواهد حفظ کند خودش را. با آرای ملت می آید و ملت او را حفظ می کند و هر روز هم که برخلاف آرای ملت عمل بکند قهرا ساقط است... (امام خمینی ۲ ج ۴: ۵۸). ۲- رژیمی که به جای رژیم ظالمانه شاه خواهد نشست رژیم عادلانه ای است که شبیه آن رژیم در دموکراسی غرب نیست و پیدا نخواهد شد. ممکن است دموکراسی مطلوب ما با دموکراسیهایی که در غرب است مشابه باشد، اما آن دموکراسی که ما می خواهیم به وجود آوریم در غرب وجود ندارد، دموکراسی اسلام کاملتر از دموکراسی غرب است (امام خمینی ۲ ج ۳: ۱۳۰). ۳- حکومت اسلامی مشروطه است از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید

به یک مجموعه شرط هستند که باید رعایت و اجرا شود... (امام خمینی ۳: ۵۲). ۴- فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های مشروطه سلطنتی و جمهوری در همین است که نمایندگان مردم (در جمهوری) و یا شاه (در حکومت‌های مشروطه) به قانونگذاری می‌پردازند ولی در اسلام شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است... (امام خمینی ۳: ۵۲). در اینگونه بیانات امام به نوع و محتوای حکومت توجه دارد که حکومت اسلامی و به عبارتی دیگر حکومت توحیدی است ولی می‌تواند زمینه‌ها و ابعاد و خصوصیات مشترکی با حکومت‌های مشروطه، جمهوری - به مفهوم رایج -، ملی، دموکراسی و... داشته باشد. هرچند به لحاظ ماهیت و محتوا تفاوت‌های اساسی نیز با آنها دارد. بنابراین شکل یک حکومت نمی‌تواند - از منظر امام خمینی قدس سره - بیانگر مطلوبیت آن حکومت باشد. بلکه آنچه بیان‌کننده مطلوبیت در یک حکومت است ماهیت و محتوای آن است که ما از آن به نوع حکومت تعبیر می‌کنیم. حال باید دید چه نوع حکومتی مورد نظر امام خمینی قدس سره است و او آن را به عنوان نوع مطلوب یاد می‌کند. شاید جواب این باشد که حکومت مطلوب از منظر امام خمینی قدس سره ولایت مطلقه فقیه است ولی این نوع حکومت در جامعه‌ای مطلوب‌ترین نوع حکومت تلقی می‌گردد که فقیهی واجد شرایط و مردمی دیندار در آن باشند، علاوه بر این امکان تشکیل حکومت برای فقیه واجد شرایط نیز مقدور باشد. لذا ما در اینجا به جای بررسی مطلوبیت در شکل یا نوع حکومت، مطلوبیت را در ویژگی‌ها و خصایص و شاخص‌های یک حکومت می‌بینیم و به دنبال این مطلب هستیم که امام خمینی قدس سره چه شاخص‌ها و ویژگی‌هایی را برای یک حکومت مطلوب مورد توجه قرار داده است. شاخص‌ها و ویژگی‌های حکومت مطلوب محور و بنیان اندیشه و جهان‌نگری امام را توحید و خداباوری تشکیل می‌دهد و از آنجایی که مطلوبیت حکومت موضوعی است که در فلسفه سیاسی مورد توجه و بررسی قرار می‌گیرد و فلسفه سیاسی چونان فلسفه اخلاق مبتنی بر جهان‌نگری و طرز تلقی فرد از جهان و انسان می‌باشد، بنابراین مطلوبیت حکومت در دیدگاه امام خمینی قدس سره مبتنی بر جهان‌نگری توحیدی و خداباوری است. بر همین اساس رکن اساسی این مطلوبیت را عدل الهی حاکم بر جهان هستی، مقام خلیفه الهی انسان و اسلامی بودن - منطبق بر شریعت حق تعالی - تشکیل می‌دهند. در اینجا بر اساس چنین ارکانی به بررسی شاخص‌های حکومت مطلوب از دیدگاه امام خمینی قدس سره می‌پردازیم چه این شاخص‌ها نشأت گرفته از سه رکن فوق می‌باشند. در بیان ویژگی‌ها و شاخص‌های حکومت مطلوب از دید امام خمینی قدس سره، می‌توان به دو دسته از ویژگی‌ها عنایت داشت. شاخص‌های دسته اول دسته اول را می‌توان عناصر، بنیان‌های اساسی یک حکومت مطلوب یا شرط لازم آن تلقی کرد. اینها عبارتند از: (۱) عدالت (۲) اسلامی بودن یا ابتنا بر ضوابط و قوانین اسلام (۳) مردمی بودن یا ابتنا بر آرای عمومی. دسته دیگر از شاخص‌ها نسبت به دسته اول دارای اهمیت ثانوی هستند و لذا شاید بتوان آنها را شرط کمال حکومت دانست نظیر: (۱) علم و آگاهی (۲) اجتهادی بودن احکام و مقررات حکومتی یا بازبودن باب اجتهاد (۳) تقوا و ورع (۴) حسن تدبیر و مدیریت (۵) انتقادپذیری (۶) خدمتگزاری (۷) امانتداری (۸) ثبات سیاسی و... البته این بدان معنا نیست که حکومت مطلوب می‌تواند فاقد این ویژگی‌ها باشد بلکه بدین معناست که نسبت به سه رکن اول که از ارکان اساسی یک حکومت مطلوب می‌باشند، دارای اهمیت کمتری هستند. در این نوشتار ما به سه شاخص اصلی که از اهمیت بالاتری برخوردار هستند، می‌پردازیم و در انتها به برخی از مهمترین شاخص‌های دسته دوم اشاره‌ای کوتاه و گذرا خواهیم داشت. همچنین لازم به یادآوری است که امام خمینی قدس سره گاه این شاخص‌ها را به زمامداران و حاکمان نسبت می‌دهد ولی این موضوع مانع از این نیست که نهاد حکومت فارغ از چنین ویژگی‌هایی باشد زیرا همان‌گونه که خصلتی می‌تواند حالت فردی داشته باشد، حالت نهادی (حکومت به مثابه یک نهاد جمعی یا تجمعی از افراد در نظر گرفته می‌شود) نیز می‌تواند به خود بگیرد. ۱- حکومت عادل (عدل)، عادلانه یکی از مهمترین شاخص‌ها و معیارهای یک حکومت مطلوب از دیدگاه حضرت امام خمینی قدس سره این است که آن حکومت بر مبنای عدل و قسط استقرار یابد به گونه‌ای که عدالت در تمامی تار و پود آن ریشه دوانیده و در سرتاسر وجود و ابعاد متعدد آن چون ساختار عملکرد، اهداف، مسئولیتها، وظایف و کنش‌های حکومت و زمامداران متجلی گردد. از دید ایشان

تحقق عدالت نه تنها وظیفه حکومت و بزرگترین مقصد اسلام که بنیان و اساس یک حکومت مطلوب است. مطلوبیت حکومت با برخورداری از عدالت، عدالتخواهی و عدالت گسترتری شناخته می‌شود. این است که آن بزرگوار این مهم را بارها مورد تایید قرار داده است. برای نمونه می‌فرماید: ما که می‌گوییم حکومت اسلامی، می‌گوییم حکومت عدالت، ما می‌گوییم یک حاکمی باید باشد که به بیت المال مسلمین خیانت نکند، دستش را دراز نکند. بیت المال مسلمین را بر ندارد، ما این مطلب را می‌گوییم این یک مطلب مطبوعی است که در هر جامعه بشری که گفته می‌شود برای هر کس که گفته بشود از ما می‌پذیرد (امام خمینی ۲ ج ۲: ۳۰؛ آذینی: ۲۳۲). در این بیان حضرت امام اولاً، حکومت اسلامی را - که مطلوبترین خواستشان در تحقق انقلاب اسلامی بوده است - مترادف با حکومت عدالت قرار می‌دهد و لذا اسلامی بودن در این نگرش می‌تواند به معنایی با عادل بودن مترادف داشته باشد؛ چون محال است حکومت اسلامی باشد ولی عدالت در آن نباشد. اگر عدالت نبود، اسلامی نیست. البته می‌تواند حکومتی کافر یا کافر باشد ولی ظالم یا ظالمه نباشد اما این بدان معنا نیست که حتماً عادلانه است. هرچند برخی مطرح می‌سازند که اسلامی بودن غیر از عادل بودن است ولی اگر بپذیریم که اسلام بر اساس عدالت است و بنیان و اساس دین الهی را عدل تشکیل می‌دهد بدین معنا که بر اساس عدالت تشریح شده است آیا می‌توان گفت که اسلامی بودن غیر از عادل بودن است. شاید معنای عدالت گسترده تر باشد ولی اسلامی بودن نمی‌تواند از عدالت جدا باشد. امام خمینی قدس سره خود به صراحت مطرح می‌سازد که اسلام بر عدل بنا شده است: «اسلامی که اساسش بر عدل است.» (امام خمینی ۲ ج ۱۵: ۹۶ - ۹۷). ثانیاً، اینکه حکومت مطلوب مورد نظر ما حکومت عدالت است این مطلب مطبوعی است زیرا مطابق طبع و فطرت بشر است و لذا مخالفی ندارد. از طرفی چون مطابق فطرت آدمی است امری است انسانی و عمومی بنابراین برای همگان قابل پذیرش است. این است که امام بعد از بیان مطبوع بودن عدل می‌فرماید که در هر جامعه‌ای پذیرفته می‌شود و کسی با آن مخالفت و معارضه نمی‌کند. او همچنین در مورد عادلانه بودن حکومت در عبارتی دیگر می‌فرماید: ما یک حکومت عدل می‌خواهیم، یک حکومتی می‌خواهیم که منافع مملکت ما خرج خود مملکت بشود (امام خمینی ۲ ج ۴: ۱۳؛ آذینی: ۲۳۲). از این عبارت استنباط می‌شود که آنچه امام در عطف به عبارت اولی در هر یک از این دو بیان و نیز در بسیاری از بیانات دیگر خود می‌آورد عبارتی است توضیحی که عبارت اول را روشن می‌سازد. ولی این توضیحات هر کدام بخشی از مقاصد یا معانی عبارت اولیه را بیان می‌کنند. این است که در بیان دوم توضیحی غیر از توضیح مندرج در بیان اول آمده است. سخنان او در توضیح حکومت عدل بسیار است. برای مثال در بیانی دیگر می‌فرماید: ما یک حکومت عدل می‌خواهیم، حکومت عدل اسلامی می‌خواهیم. این مهم آرزوی هر آدمی است که یک حاکمی باشد برای آن حکومت بکند که بعد از چند وقتی جیبهایش را پر نکند و از این مرز برود (امام خمینی ۲ ج ۵: ۴۹؛ آذینی: ۲۳۳ - ۲۳۴). در این عبارت، حکومت عدل، آرمان و آرزوی هر انسانی تلقی می‌گردد. همچنین می‌فرماید: کارگران کارخانه‌ها و دیگر کارگران و کارمندان طبقات هر صنف باید بدانند که اسلام از بدو ظهور طرفدار آنان بوده و در حکومت عدل اسلامی به آنان اجحاف نمی‌شود و نخواهد شد (امام خمینی ۲ ج ۵: ۱۲۰؛ آذینی: ۲۳۴). در بیان فوق به دو ویژگی از ویژگیهای مهم حکومت عدل توجه داده است: (۱) فقدان اجحاف (۲) حمایت از اقشار ضعیف جامعه. در بیانات زیر نیز به نتایج عدالت و حکومت عدل اشاره دارد: اگر شما یک حکومت عدل بخواهید یک حکومت انصافی بخواهید، بخواهید که در رفاه باشید، بخواهید که فقرای شما در رفاه باشند، بخواهید که اغنیا به شما ظلم نکنند، بخواهید که دولت با شما ظلم نکند... (امام خمینی ۲ ج ۵: ۱۴۹؛ آذینی: ۲۳۴). و همچنین تاکید می‌کند: عدل اسلامی را مستقر کنید. با عدل اسلامی همه و همه در آزادی و استقلال و رفاه خواهند بود (امام خمینی ۲ ج ۶: ۷۷؛ آذینی: ۲۳۶). به طور کلی می‌توان استنباط کرد که تعاریف و توضیحاتی که حضرت امام در ادامه عبارات مربوط به عدل، حکومت عدل یا حکومت عدل اسلامی می‌آورند، بیان اهداف، نتایج، شاخصها یا مصادیق عدل و حکومت عدل است. برخی از مهمترین شاخصها و مصادیق از دیدگاه آن حضرت عبارتند از: ۱- فقدان ظلم و ستم، «ما نه ظلم می‌کنیم و نه مظلوم می‌شویم»

(امام خمینی ۲ ج ۶: ۱۶۶ ج ۵: ۱۴۹؛ آژینی: ۲۳۶؛) ۲- تحقق آزادی در جامعه؛ ۳- تحقق استقلال و فقدان وابستگی به بیگانگان؛ ۴- تحقق رفاه و وسعت در معیشت؛ ۵- انطباق بر قوانین و مقررات دین اسلام؛ ۶- رسیدن تمام اقشار جامعه به حقوق حقه خود؛ ۷- فقدان فرق بین زن و مرد و اقلیتهای مذهبی (امام خمینی ۲ ج ۵: ۲۲۳ - ۲۳۴) و دیگران و سایر موارد تبعیض آمیز؛ ۸- وجود انصاف؛ ۹- فقدان اجحاف؛ ۱۰- علاقه مندی به افراد رعیت و برابری مسئولین با آنان در شیوه زندگی: ما آرزوی یک همچون حکومتی داریم (حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام)، یک حکومت عادل که نسبت به افراد رعیت علاقه مند باشد، عقیده اش این باشد که باید من نان خشک بخورم که مبادا یک نفر در مملکت من زندگی اش پست باشد، گرسنگی بخورد. ما می خواهیم یک همچو حکومت عدل ایجاد کنیم (امام خمینی ۲ ج ۵: ۲۹؛ آژینی: ۲۲۳؛) ۱۱- منافع مملکت خرج مملکت شود؛ ۱۲- به بیت المال خیانت نشود؛ ۱۳- به جای نظام استثماری، عدالت اقتصادی را برقرار سازد؛ ۱۴- ابتنا بر رای و نظر مردم: موافق میل مردم باشد، رای مردم و موافق حکم خدا، آن چیزی که موافق با اراده خداست موافق میل مردم هم هست مردم مسلمانند، الهی هستند (امام خمینی ۲ ج ۳: ۱۱۱ - ۱۱۲؛ آژینی: ۲۳۲؛) ۱۵- رشد اقتصادی و... همچنین از دیدگاه امام خمینی قدس سره تمامی احکام شرعی ابزار و وسایلی هستند برای تحقق عدالت و حکومت عدل در جامعه؛ بنابراین بدون تحقق عدالت و حکومت مبتنی بر عدل معنا و مفهومی ندارند. امام در این باره می فرماید: احکام شرعی قوانین اسلام هستند و این احکام شانی از شئون حکومت می باشند، بلکه احکام مطلوب بالعرض و اموری ایزاری هستند برای اجرای حکومت و گسترش عدالت (امام خمینی ۱ ج ۲: ۴۷۲). اگر برترین نمونه حکومت مطلوب و عملی که در زمین تحقق یافته است حکومت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم می باشد؛ به این علت است که این حکومت با انگیزه بسط عدالت تشکیل یافته و حکومتی عادلانه می باشد یعنی بر عدل الهی و صراط مستقیم ابتنا یافته است و این وظیفه ای است که تمامی پیامبران و اولیای الهی نیز آن را در حد توان و مقدرات خود و بر اساس مقتضیات متحقق می ساخته اند: پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم تشکیل حکومت داد مثل سایر حکومتهای جهان، لکن با انگیزه بسط عدالت اجتماعی (امام خمینی ۲ ج ۲۱: ۱۷۸). عدالت در حکومت از دید امام خمینی قدس سره هم به مثابه خصلت و ملکه ای فردی و امری باطنی دیده می شود (امام خمینی ۵ ج ۱: مساله ۲۸). لذا می تواند صفت و خصلت زمامداران باشد و نه تنها خصلت و صفت زمامداران که از آن تمامی کسانی که با بشر و اداره زندگی او سر و کار دارند: اسلام خدایش عادل است، پیغمبرش هم عادل است و معصوم، امامش هم عادل است و معصوم، قاضی اش هم بهتر است که عادل باشد، فقیهش هم بهتر است عادل باشد، مشاور طلاق هم بهتر است عادل باشد... زمامدار باید عادل باشد، ولاتشان باید عادل باشد (امام خمینی ۲ ج ۱: ۴۴۴). و هم به مثابه خصلت بنیادین و ساختاری وجود و بالتبع خصلت نهادهای بشری و بر همین اساس عدالت می تواند صفت و خصلت نهاد حکومت باشد. این است که در بیانات و آثار امام خمینی قدس سره تعبیری چون حکومت عدل، حکومت عادل، حکومت عادله و... به کار رفته است. ۲- حکومت اسلامی (قانونی) عنوان کلی و اولیه ای که حضرت امام در مورد حکومت مطلوب مورد نظر به کار می برد حکومت اسلامی است و منظورشان از اسلامی بودن حکومت نیز این است که بر موازین و قوانین الهی و دینی اسلام بنا شده باشد. قوانین و ضوابط آن از شرع مقدس اخذ گردد و بر جهان نگری و ایدئولوژی اسلامی ابتنا یافته باشد. حکومت اسلامی در منظر امام خمینی قدس سره حکومتی است که هدف آن تحقق اسلام است، قوانین آن قوانین اسلام است و بنیاد و اساس آن را نیز جهان بینی اسلامی تشکیل می دهد. همچنین از دیدگاه ایشان، حکومت اسلامی به معنای این است که حکومت از درون اسلام به وجود می آید زیرا اسلام دارای سیستم و نظام خاص اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است؛ لذا اسلام بدون حکومت معنا ندارد. اسلام... خود دارای سیستم و نظام خاص اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی است که برای تمامی ابعاد و شئون زندگی فردی و اجتماعی قوانین خاصی دارد و جز آن را برای سعادت جامعه نمی پذیرد (امام خمینی ۲ ج ۴: ۱۶۷). این بیان امام خمینی قدس سره نشان از این است که در اسلام سیستم حکومتی نیز هست چه اگر مکتبی دارای نظام خاص اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی باشد طبعا دارای نظام

حکومتی نیز می‌باشد و نظام اجتماعی بدون وجود یک نظام حکومتی و سیاسی معنا نخواهد داشت. حضرت امام تعبیری گسترده تر را در بیان مفهوم سیاست دارند. در یکی از جلسات درس در نجف اشرف در مورد سیاست می‌فرماید: مگر سیاست چیست؟ روابط بین حاکم و ملت، روابط بین حاکم و سایر حکومتها، جلوگیری از مفاسدی که هست، همه اینها سیاست است (امام خمینی ۲ ج ۱: ۲۲۹). و اگر سیاست این است دین به طور عام و دین اسلام به طور خاص نیز جز این نیست و لذا اسلام سیاست است و مبنای سیاست مدن و اداره امور جامعه. زیرا سیاست در کل راه بردن و هدایت انسان به سوی سعادت خود و صلاح جامعه است و این همان خواست و هدف اسلام نیز هست. این است که می‌فرماید: والله اسلام تمامش سیاست است. اسلام را بد معرفی کردند، سیاست مدن از اسلام سرچشمه می‌گیرد (امام خمینی ۲ ج ۱: ۶۵). بنابراین از دیدگاه حضرت امام هیچ گونه تفکیکی بین سیاست و دین و لذا بین سیاست و اسلام وجود ندارد و بر همین اساس دین اسلام دارای نظام حکومتی است نظام حکومتی که امام از آن تحت عنوان حکومت اسلامی یاد می‌کند. تعبیر حکومت اسلامی هم در آثار کتبی حضرت امام چون کتاب البیع و هم در بیانات آن بزرگوار چون ولایت فقیه و صحیفه نور به کرات آمده است. برای نمونه می‌فرماید: ... تمام چیزهایی که در حکومت طاغوت بود و به نفع اجانب در این مملکت ضعیف، در این مملکت زبردست پیاده شده بود، با استقرار حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی تمامی اینها باید زیر و رو بشود... (امام خمینی ۲ ج ۵: ۲۲۷؛ آذینی: ۲۳۵). همچنین امام خمینی قدس سره گاه تعبیری چون حکومت الهی، حکومت حق، حکومت دین، حکومت امین، حکومت عدل اسلامی، حکومت قانون و ... را در بیانات و آثار خود استفاده کرده است که همگی بیانگر یکی از مهمترین شاخصه‌هایی است که ارزش، مفهوم و محتوای حکومت و نوع آن از سایر انواع شناخته می‌شود. این است که می‌بینیم در برابر حکومت اسلامی و حکومت الهی، حکومت‌های شیطانی و طاغوتی، حکومت استبدادی و ... به کار می‌برد. امام خمینی قدس سره در بیان و معرفی حکومت اسلامی می‌فرماید: حکومت اسلامی هیچ یک از انواع طرز حکومت‌های موجود نیست. مثلا استبدادی نیست که رئیس دولت مستبد و خودرای باشد... حکومت اسلامی نه استبدادی است، نه مطلقه، بلکه مشروطه است. البته نه مشروط به معنی متعارف فعلی آنکه تصویب قوانین تابع آرای اشخاص و اکثریت باشد. مشروط از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم معین گشته است. مجموعه شرط همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت حکومت اسلامی حکومت قانون الهی بر مردم است (امام خمینی ۳: ۵۲ - ۵۳). بنابراین از دیدگاه امام خمینی قدس سره حکومت اسلامی حکومت قانون است و منظور از قانون نیز نه قانونهای موضوعه بشری که قوانین الهی یا قوانین شرع و اسلام است که در قرآن کریم و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مندرج است. در عبارتی دیگر این موضوع را به این صورت شرح می‌دهد: حکومت اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خدا است و قانون فرمان و حکم خدا است قانون اسلام یا فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند، همان قانونی که از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده و در لسان قرآن و نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بیان شده است (امام خمینی ۳: ۵۳ - ۵۴). اسلامی بودن حکومت از منظر حضرت امام دارای دو بعد اساسی است که عبارتند از: ۱- مطابق رای، نظر و خواست مردم بودن ۲- مطابق خواست و رضای خدا و قانون الهی بودن. و به عبارت دیگر حکومت الهی - مردمی. این بیان در عبارت زیبایی از حضرت امام خمینی قدس سره به این صورت آمده است: ما هم که حکومت اسلامی می‌گوییم، می‌خواهیم یک حکومتی باشد که هم دلخواه ملت باشد و هم حکومتی باشد که خدای تبارک و تعالی نسبت به او گاهی بگوید که اینهایی که با تو بیعت کردند با خدا بیعت کردند «انما یبایعون الله» (۷)... ظل الله باشد، یدالله باشد حکومت، حکومت الهی باشد. آرزوی ما این است که یک همچو حکومتی سرکار بیاید که تخلف از قانون الهی نکند... (امام خمینی ۲ ج ۳: ۱۱۱). شاید بتوان گفت که امام بر اساس قاعده تلازم عقل و شرع، تعارضی بین رای و

نظر مردم و خواست و رضای خدا یا به عبارت دقیقتر بین عقل و شرع نمی بیند. بعلاوه او اعتقاد دارد که انسان دارای فطرتی الهی است و دین خدا با فطرت و نهاد او سازگاری کامل دارد. آری مهمترین معادلی که حضرت امام برای اسلامی بودن حکومت مطرح کرده است، قانونی بودن است و این موضوع به کرات در بیانات و آثار حضرت امام با دقت و توجهی خاص مطرح شده است. برای نمونه امام خمینی قدس سره حکومت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم را حکومتی قانونی می داند و حکومت مورد نظر خود را نیز حکومتی می داند که همانند حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم باشد: (پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم) هر چه داشت تبع قانون بود، پیغمبر قرآن مجسم بود، پیغمبر قانون مجسم بود. ما یک حکومتی می خواهیم که قانون باشد، تبع قانون باشد، نه یک حکومتی که تبع شیطان باشد (امام خمینی ۲ ج ۳: ۱۱۱). اسلامی بودن حکومت مفهومی است بسیار کلی. لذا حضرت امام شاخصهای متعددی را به عنوان معیارها و ویژگیهایی که بودن آنها نشان از اسلامی بودن حکومت است مطرح ساخته اند که در اینجا فهرست وار به برخی از آنها اشاره می شود. ۱- قانونی بودن حکومت (قانون در اینجا به مفهوم قانون الهی یا فرمان و حکم خداست)؛ ۲- الهی بودن حکومت؛ ۳- غیر استبدادی بودن حکومت؛ ۴- مطلقه نبودن حکومت؛ ۵- مشروطه بودن به مفهوم اینکه حکومت کنندگان مقید به مجموعه ای از شرطها باشند؛ ۶- حاکمیت در حکومت اسلامی منحصر به خداست؛ ۷- عادل بودن زمامداران و حاکمان؛ ۸- هدف حکومت اسلامی تامین سعادت بشر است (امام خمینی ۲ ج ۴: ۱۹۰)؛ ۹- حکومت وسیله و ابزار است برای تحقق عدالت و سعادت بشر: پس نفس حاکم شدن و فرمانروایی، وسیله ای بیش نیست و برای مردان خدا اگر این وسیله به کار خیر و تحقق هدفهای عالی نیاید هیچ ارزشی ندارد... (امام خمینی ۳: ۶۹ - ۷۰)؛ ۱۰- اتکا به آرای عمومی داشتن؛ ۱۱- مجری احکام اسلام بودن؛ ۱۲- ملهم بودن از رویه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه اطهار علیهم السلام؛ ۱۳- غیر تحمیلی بودن حکومت؛ ۱۴- مساوی بودن همه طبقات، اقشار و افراد در برابر قانون؛ در حکومت اسلامی همه طبقات در برابر قانون مساوی اند. هیچ یک از اقشار جایگاه ویژه ای در حاکمیت ندارند (امام خمینی ۲ ج ۲: ۲۸)؛ ۱۵- تحقق آزادی، استقلال، رفاه، توسعه سیاسی و رشد اقتصادی و... ۳- مردمی بودن حکومت مردمی بودن در اصل به معنای این است که حکومت به لحاظ شکل گیری و ایجاد بر آرا و نظر و خواست مردم مبتنا یافته باشد و لذا دارای مشروعیت و مقبولیت مردمی باشد. همچنین از لحاظ ادامه و استمرار باید بر اعتماد مردم استوار گردد. حکومت مردمی به لحاظ اهداف و کارویژه ها نیز باید در خدمت مردم باشد و تامین مصلحت عمومی را در سرلوحه برنامه ها، اقدامات و عملکرد خود قرار دهد. بنابراین مردمی بودن حکومت هم در بقا و استمرار است، هم در اهداف و مقاصد و هم در کارکرد و مسئولیتها. مردم جایگاه والایی در منظر و اندیشه امام خمینی قدس سره دارد. همچنین امام کلیه اقدامات خود را در حوزه رهبری بویژه در مواردی که در طول مدت رهبری خود تصمیمات فراقانونی گرفته، اخذ کرده است این تصمیمات را بر اساس میثاق خود با مردم که نشأت گرفته از اعتماد دو جانبه در روابط متقابل امام و مردم در طول ده سال رهبری آن بزرگوار به خوبی مشاهده شده است و مورد تایید اکثر کسانی که با امام آشنایی داشتند، نیز می باشد. بدین گونه که مردم می دانستند امام علیه آنان تصمیم نمی گیرد زیرا باور داشتند که امام در اسلام ذوب شده و تمام وجود خویش را فدای اسلام کرده و به اصطلاح در مورد این مساله امتحان خود را داده است. از سوی دیگر امام خمینی قدس سره نیز باور داشت که مردم او را دوست دارند، به او عشق می ورزند و به او اعتماد دارند لذا بر اساس سلوک عرفانی و اخلاقی و ایمانی خود به این اعتماد ارج می گذاشت و به طور کلی میثاقی بین او و مردم به وجود آمده بود که حاصل این اعتماد دو جانبه بود. برای شناخت سیره سیاسی حضرت امام و تصمیمات و اقدامات آن بزرگوار این موضوع جنبه محوری و اساسی دارد. تاکید امام خمینی قدس سره بر مردم به گونه ای است که حتی در مورد برنامه های رادیو و تلویزیون چنین می فرماید: من مدتهاست که وقتی می بینم رادیو تلویزیون را هر وقتی باز می کنم از من اسم می برد خوشم نمی آید. ما باید به مردم ارزش دهیم، استقلال دهیم و خودمان کنار بایستیم و روی خیر و شر کارها نظارت کنیم. ولی اینکه تمام کارها دست ما باشد، رادیو تلویزیون دست ماها باشد، اما آن بیچاره ها که کار می کنند هیچ

چیز دستشان نباشد، ولی ما (که) هیچ کاره هستیم دست ما باشد، به نظر من این صحیح نیست (امام خمینی ۲ ج ۱۹: ۲۰۶). یکی از مهمترین ویژگیهای یک حکومت مطلوب از منظر امام خمینی قدس سره پذیرش عمومی مردم در ایجاد و بقاست که در جریان انتخاب طبیعی مستقیم و یا غیرمستقیم (از طریق خبرگان منتخب مردم) جلوه گر می شود. همچنین پذیرش و مقبولیت مردمی در حوزه اهداف و عملکرد و مسئولیتهای حکومت است که از طریق نظارت عمومی، امر به معروف و نهی از منکر و... تحقق می یابد. بنابراین پیوند رهبری در این حکومت با مردم، به طور طبیعی پیوندی عمیق، عاطفی و اعتقادی است و همین راز و رمز بود که باعث شد امام خمینی قدس سره بتواند یکی از نظامهای سیاسی مردمی را پایه ریزی و رهبری نماید. بعلاوه در این نوع حکومت برخلاف همه نظامهای سیاسی موجود جهان، مردم پس از تعیین رهبری و برگزاری انتخابات از خود سلب مسئولیت نکرده و به خود وانهاده نمی شوند بلکه حضور آنان در صحنه اداره جامعه اسلامی و مشارکت در سرنوشت نظام اسلامی خود به مثابه یک تکلیف تضمین می گردد. از منظر امام خمینی قدس سره حکومت اسلامی بر اساس عشق و اعتماد متقابل و دو جانبه مردم و رهبری صالح ایجاد می گردد. این است که می فرماید: رهبر و رهبری در ادیان آسمانی و اسلامی بزرگ چیزی نیست که خود به خود ارزش داشته باشد و انسان را خدای ناخواسته به غرور و بزرگ اندیشی وادارد (امام خمینی ۲ ج ۱۸: ۴۳). اهمیت این مساله به گونه ای است که امام خمینی قدس سره رابطه خود را با مردم رابطه ای برادرانه می داند: «من با مردم ایران برادر هستم.» (امام خمینی ۲ ج ۴: ۱۴۵). امام خمینی قدس سره همچنین بر ضرورت آگاهی مردم و مشارکت آنان در حکومت و نظارت آنان بر حکومت و همگامی آنها با حکومت تاکید می کند و این شیوه رفتار با حکومت را بزرگترین ضمانت حفظ امنیت در جامعه می داند. آگاهی مردم و مشارکت و نظارت و همگامی آنها با حکومت منتخب خودشان خود بزرگترین ضمانت حفظ امنیت در جامعه می باشد (امام خمینی ۲ ج ۲: ۲۵۷ - ۲۵۸). بر اساس این گفتار امام خمینی قدس سره نقش مردم را در یک حکومت مطلوب شامل موارد زیر می داند: ۱- آگاهی؛ ۲- مشارکت؛ ۳- نظارت؛ ۴- همگامی؛ ۵- انتخاب. بر همین اساس مردم مهمترین پایگاه و تکیه گاه حکومت تلقی می شوند. پایگاهی که اگر نباشد یا فروریزد حکومت از بین خواهد رفت. به تعبیری: یک قدرت بزرگ وقتی پایگاهی ندارد این قدرت نمی تواند بایستد (امام خمینی ۲ ج ۷: ۴ - ۷). همچنین امام در رهبری حکومت جامعه اسلامی پیش از آنکه به هدایت و نمایندگی اعتقاد داشته و به آن پردازد قایل به ارشاد، تعلیم و دادن آگاهی به مردم بود تا خود بتوانند حرکت کنند، مشارکت سیاسی داشته باشند، نظارت نمایند و با حکومت همگامی داشته باشند. چه اگر مردم آگاه به امور باشند، بقیه راهها را خود با دارا بودن قوه عقل و اختیار طی می کنند ولی اگر به آگاهی نرسند طی طریق برای آنها مشکل و یا شاید غیرممکن گردد. زیرا راه رفتن در تاریکی برای آنها مقدور نیست بلکه باید نوری بتابد تا مقابل خود را ببینند و بتوانند به پیش حرکت کنند. بنابراین امام خمینی قدس سره نقشهای چهارگانه دیگری را در ذیل آگاهی مطرح می نماید. به طور کلی با توجه به آثار امام می توان دریافت که مردمی بودن حکومت از منظر او در سه بعد مطرح شده یعنی ابعاد سه گانه ایجاد، استمرار و بقا در قالب ابتنا بر آرای مردمی و مشارکت عمومی؛ کارکرد و وظایف در شکل خدمت و خدمتگزاری عمومی و اهداف در قالب مصلحت عمومی موضوعیت تام دارد. بر همین اساس ما در اینجا بحث مردمی بودن حکومت را در هر یک از این سه محور به اختصار مورد توجه قرار می دهیم.

الف. ایجاد، استمرار و بقا؛ بنای حکومت بر آرای مردم و مشارکت عمومی: از دیدگاه حضرت امام حکومت بر اساس دیدگاهها، خواستها و آرای مردم بنا می شود و اگر حکومتی بر مردم تحمیل گردد، آن حکومت اسلامی نخواهد بود و لذا مطلوب نخواهد بود: ما بنای این را نداریم که یک تحمیلی بر ملتیمان بکنیم. اسلام به ما اجازه نداده است که دیکتاتوری بکنیم ما تابع آرای ملت هستیم. ملت ما هر طور رای داد ما هم از آنها تبعیت می کنیم. ما حق نداریم. خدای تعالی به ما حق نداده است. پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که به ملتیمان چیزی را تحمیل کنیم (امام خمینی ۲ ج ۱۰: ۱۸۱). حضرت امام همچنین در بیان مهمترین معیارها و ضوابط حکومت مطلوب و مورد نظر خود می فرماید: اولاً متکی به آرای ملت باشد به گونه ای که تمامی آحاد ملت در انتخاب فرد

یا افرادی که باید مسئولیت و زمام امور را به دست گیرند، شریک باشند (امام خمینی ۲ ج ۴: ۲۱۲). حکومت در بقا و استمرار نیز بر اساس نظر حضرت امام باید مبتنی بر مشارکت عمومی باشد و مردم از طریق نمایندگان خود در اداره امور جامعه نقش داشته باشند. آنها باید بر کارکرد زمامداران نظارت نمایند و انتقادات سازنده و پیشنهادات لازم را در هت بهبود وضعیت حکومت و جامعه ارائه نمایند. به عنوان مثال تعیین شورای انقلاب را امام نه تنها به موجب حق شرعی که بر اساس رای اعتماد اکثر مردم ایران نیز می دانست: به موجب حق شرعی و بر اساس رای اعتماد اکثر قاطع مردم ایران، شورایی به نام شورای انقلاب تعیین شده است. همین در مورد ضرورت ادامه و استمرار مشارکت سیاسی و مشورت مردمی و.. می فرماید: در این حکومت به طور قطع باید زمامداران امور دایما با نمایندگان ملت در تصمیم گیریها مشورت کنند و اگر نمایندگان موافقت نکنند نمی توانند به تنهایی تصمیم بگیرند (امام خمینی ۲ ج ۲: ۲۱۲). از دیدگاه حضرت امام رجال سیاسی و حکومتی جامعه باید مردم را در نظر داشته باشند و توده مردم را در تصمیم گیریها و توزیع و تقسیم منابع و امکانات در نظر بگیرند و در مقابل مردم نیز باید ضمن حضور در صحنه های سیاسی جامعه و مشارکت در سرنوشت خود بر رفتار و عملکرد دولتمردان و مسئولان امر نظارت داشته باشند: اگر مردم بخواهند جمهوری اسلامی را حفظ کنند باید مواظب باشند که رئیس جمهور و وزرا و نمایندگان مجلس انحراف پیدا نکنند از حیث قدرت طلبی و مال طلبی اگر رئیس جمهوری بخواهد قدرتمندی نشان دهد آن روز بدانند علامت این است که شکست بخوریم. لذا خود مردم باید جلوشان را بگیرند (امام خمینی ۲ ج ۱۶: ۳۲). ب. کارکرد و وظایف خدمت و خدمتگزاری عمومی: از دیدگاه حضرت امام خمینی قدس سره مهمترین وظیفه یک حکومت مطلوب این است که خود را خادم جامعه بدانند و در راه تامین نیازهای فردی و اجتماعی مردم بکوشد، نه اینکه به فکر تامین منافع خود باشد. از منظر آن بزرگوار حکومت وسیله و ابزاری است برای تامین نیازهای مردم. تربیت و هدایت و خدمت به آنان و تحقق عدالت و رساندن آدمیان به سعادت باقی و پایدار. بنابراین افراد زمامدار نیز خود صرفا وسیله و ابزاری هستند در خدمت جامعه و مردم و حکومت امانتی است در دستان آنها. این موضوع را امام بارها و بارها در آثار و بیانات خود مورد توجه قرار داده است، به عنوان مثال: ائمه و فقهای عادل موظفند که از نظام و تشکیلات حکومتی برای اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام و خدمت به مردم استفاده کنند. صرف حکومت برای آنان جز رنج و زحمت چیزی ندارد. منتهی چه بکنند؟ مامورند انجام وظیفه کنند، موضوع ولایت فقیه ماموریت و انجام وظیفه است (امام خمینی ۳: ۷۰ - ۷۱). و نیز می فرماید: اگر به من بگویند خدمتگزار بهتر از این است که بگویند رهبر، رهبری مطرح نیست، خدمتگزاری مطرح است، اسلام ما را موظف کرده است که خدمت کنیم (امام خمینی ۲ ج ۱۰: ۱۲۶). این است که از منظر امام خمینی قدس سره خدمت کردن رهبران در حکومت مطلوب ایشان یک وظیفه و تکلیف است، وظیفه ای که اسلام به عنوان دین آسمانی و مکتب الهی که مطابق با فطرت و سرشت بشر و لذا عقلی و انسانی است، برای او تعیین نموده است. بنابراین در اسلام اساس حکومت را خدمت و خدمتگزاری به مردم تشکیل می دهد. امام خمینی قدس سره آنگاه که در راس چنین حکومتی قرار می گیرد در راستای چنین برداشتی است که می فرماید: «من با مردم ایران برادر هستم و خود را خادم و سرباز آنان می دانم.» (امام خمینی ۲ ج ۴: ۱۴۵). همچنین خطاب به دولتها - به مفهوم هیات حاکمه و قوای حکومتی در جامعه اسلامی می فرماید: دولت در حکومت اسلامی در خدمت ملت است، باید خدمتگزار ملت باشد (امام خمینی ۲ ج ۵: ۲۳۸). بعلاوه احترام به رای، نظر و خواسته های مردم در نظام مطلوب مورد نظر امام خمینی قدس سره جایگاه فوق العاده والایی دارد. خود او آن چنان به این مساله اهمیت می داد که در بسیاری از موارد حاضر به اعمال نظر شخصی خود نبود و سعی می کرد بداند رای و نظر مردم در این خصوص چیست؟ همچنین سیره سیاسی امام خمینی قدس سره بیانگر این است که او سعی نمی کرد مطابق تشخیص و نظر خود، مردم را بدون آنکه آمادگی پذیرش داشته باشند به سمت و سوی معینی سوق دهد یا چیزی را بر آنها تحمیل نماید بلکه به نظر و خواست آنها تا جایی که خطری جدی و اساسی برای انقلاب یا ارزشهای دینی و اسلامی به وجود نمی آمد احترام قایل می شد و در عین حال در بعضی شرایط نیز سعی می کرد با

بیانات و پیامهای خود آگاهی لازم را در عامه مردم به وجود آورد تا آمادگی پذیرش حقیقت و واقعیت را داشته باشند. شاید بتوان گفت تنها خط قرمز امام خمینی قدس سره نسبت به مردم تخطی نسبت به اسلام و ارزشهای اسلامی بود که برای او اهمیت والایی داشت و در اینگونه موارد بدون تامل و تحمل برخورد می کرد. ج. اهداف / مصالح عمومی: یکی از مهمترین ویژگیهای یک حکومت مطلوب از منظر امام خمینی قدس سره این است که کومت بر اساس مصالح عمومی شکل گیرد، مصالح را به خوبی تشخیص دهد، بر اساس مصالح عمومی رفتار و عمل نماید و بر اساس مصالح بقا و استمرار یابد. برخی از فقهای بزرگ ما تعبیری دارند، بدین مضمون: «الحاکم منصوب للمصالح» یعنی حکومت و حاکم در هر جا برای مصالح عموم افراد جامعه نصب شده است و در بیانی آمده است: «الحاکم منصوب للمصالح» این کلام شیخ مفید است، کلام صاحب شرایع است. کلام... حاکم یا رهبر وظیفه اش تشخیص مصالح و اجرای آن است (آذری ۱۳۷۰/۱/۲: ۲). بنابراین تشخیص مصالح سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی جامعه یعنی آنچه به مصلحت امت و جامعه اسلامی است بر عهده حاکمان و رهبران است و حکم آنها در این موارد نافذ می باشد. حضرت امام همواره مصلحت مردم و مصلحت نظام سیاسی جامعه را در راس مصالح دیگر و حفظ نظام را از اوجب واجبات می دانست او با هر گروه، شخص، جریان و تفکری که با مصلحت مردم و نظام معارضه می نمود برخورد می کرد تا نظام و جامعه اسلامی محفوظ باقی بماند. بدیهی است که حفظ عزت و اقتدار نظام اسلامی که بر اساس موازین شرع اسلام و قانون و مبتنی بر آرای مردم است بر آحاد ملت یک فریضه و واجب شرعی تلقی می گردد و حکومت در راه تحقق مصلحت از احکام اولیه اسلام است و مقدم تمامی احکام فرعی: حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابانی است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند، حاکم می تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند... حکومت می تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد یک جانبه لغو کند و می تواند هر امری را چه عبادی و یا غیرعبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می تواند از حج که از فرایض مهم الهی است در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتا جلوگیری کند (امام خمینی ۲ ج ۲۰: ۱۸۰). و در ادامه این بیان تاکید می فرماید: آنچه که گفته شده است تاکنون و یا گفته می شود ناشی از عدم شناخت ولایت مطلقه الهی است. آنچه گفته شده است که شایع است مزارعه و مضاربه و امثال آنها را با آن اختیارات از بین خواهد رفت صریحا عرض می کنم که فرضا چنین باشد. این از اختیارات حکومت است و بالاتر از آن هم مسائلی است که مزاحمت نمی کنم (امام خمینی ۲ ج ۲: ۱۷۰ - ۱۷۱). امام خمینی قدس سره این سخنان را در جواب نامه رئیس جمهور وقت پیرامون اختیارات حکومت اسلامی مطرح ساخته اند. به طور کلی از منظر امام خمینی قدس سره موضوع مصلحت اسلام و مصلحت مردم (مصالح عامه) مهمترین رکن در تعیین اختیارات و اهداف حکومت است. حکومت می تواند همه چیز را فدای مصالح عمومی و مصالح اسلام بنماید. ناگفته نماند که بین این دو نیز از نظر ما تعارض وجود ندارد. بنابراین حکومت اختیار دارد تا آنچه را که مصلحت جامعه اسلامی بدان متوقف است انجام دهد و منافع فردی را در صورت ضرورت فدای مصالح عمومی نماید و تنها حکومت مطلوب حکومتی است که مطابق با مصلحت مردم باشد. «جز سلطنت خدایی همه سلطنتها برخلاف مصلحت مردم و جور است» (امام خمینی ۴: ۱۸۶). شاخصهای دسته دوم در پایان این نوشتار به برخی دیگر از شاخصهای یک حکومت مطلوب از دیدگاه امام خمینی قدس سره - شاخصهای دسته دوم - به صورت فهرست وار اشاره می گردد. ۱- علم و آگاهی یکی از مهمترین خصایص و شاخصهای حکومت و زمامداران حکومتی آگاهی، دانش، علم به قانون و کتاب الهی است. اگر حکومت مورد نظر ما حکومت قانون است پس باید بر اساس علم به قانون و نیز علم و معرفت نسبت به مقتضیات زمانی و شرایط سیاسی روز بنا گردد. به بیان آن بزرگوار: چون حکومت اسلام حکومت قانون است برای زمامدار علم به قوانین الزامی می باشد... (امام خمینی

۳: ۵۸ - ۵۹). در تعیین حدود علم و دانش زمامداران نیز می‌فرماید: اگر زمامدار مطالب قانونی را نداند لایق حکومت نیست.... البته لازم نیست که صاحب منصبان و مرزبانان و کارمندان اداری همه قوانین اسلام را بدانند و فقیه باشند بلکه کافی است قوانین مربوط به شغل و وظیفه خویش را بدانند (امام خمینی ۳: ۶۰ - ۶۱). از علم و آگاهی مورد نیاز زمامداران جامعه اسلامی گاه تحت عنوان فقه (علم به شرایع دینی) یا اجتهاد (دانش یا قوه استنباط احکام شرعی از ادله اربعه) یاد شده است. اجتهاد در اصل به معنای نهایت سعی و کوشش در تحقق امر می‌باشد و در اصطلاح فقهی به معنی داشتن ملکه و قدرت استنباط احکام شرعی از منابع و ادله شرعی (کتاب، سنت، اجماع و عقل) است و لذا مجتهد است که با کتب علوم و دانشهای لازم و ممارست در فهم دین به این جایگاه نایل آمده است. ۲- افتتاح باب اجتهاد در مقررات و احکام حکومتی در این نگاه حکومت بعد از علم و آگاهی به کتاب و سنت (قوانین شریعت) باید احکام و مقررات حکومتی را بر اساس شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی و قوانین کلی شریعت تشخیص داده و مورد عمل قرار دهد. یعنی باب اجتهاد در احکام برای حکومت در جامعه اسلامی باز است. البته چنین اجتهادی از یکسو مبتنی بر علم و آگاهی و از سوی دیگر مبتنی بر عدالت و از دیگر سوی مبتنی بر مقتضیات است. در بحث افتتاح باب اجتهاد باید دانست که شرایط زمان و مکان موجود بر احکام اجتهادی تاثیر می‌گذارد. از سوی دیگر اجتهاد و احکام اجتهادی با توجه به جامعیت و کامل بودن اسلام و لذا توسعه و گسترده‌گی زمانی و مکانی فقه اسلامی، مسائل روز به ویژه در حوزه سیاست و حکومت، اقتصاد، اجتماع و... باید عمق و گسترش یابد. به گونه‌ای که اجتهاد بتواند پاسخگوی مسائل مستحدثه سیاسی و اجتماعی باشد. لذا برای درک مقتضیات و تحولات اجتماعی و تطبیق شریعت با این مقتضیات و تحولات باید باب اجتهاد باز بوده تا نظریات اجتهادی دانشمندان مسلمان در ادوار مختلف زمانی حکومت را در اداره بهتر امور راهنمایی نماید و حکومت و وظایف آن در چهارچوب مقتضیات زمانی شناخته گردد. امام خمینی قدس سره در این مورد می‌فرماید: در حکومت اسلامی همیشه باید باب اجتهاد باز باشد و طبیعت انقلاب و نظام همواره اقتضا می‌کند که نظریات اجتهادی - فقهی در زمینه‌های مختلف ولو مخالف با یکدیگر آزادانه عرضه شود و کسی توان و حق جلوگیری از آن را ندارد ولی مهم شناخت رست حکومت و جامعه است که بر اساس نظام اسلامی بتواند به نفع مسلمانان برنامه ریزی کند... (امام خمینی ۲ ج ۲۱: ۴۷). ۳- عقل و حکمت از دیدگاه حضرت امام خمینی قدس سره عقل و حکمت یکی از برجسته‌ترین شاخصها و معیارهای یک حکومت مطلوب تلقی می‌گردد و فقدان آن باعث می‌شود که حکومت از مطلوبیت ساقط گردد. زیرا عقل و حکمت اساس و بنیان بسیاری از شاخصها و معیارهای دیگر چون حسن سیاست، حسن تدبیر، دانش و آگاهی، زمان شناسی، عزم و تصمیم راسخ، ثبات رای، کمال اعتقادی، صلاحیت اخلاقی و... است. ۴- کمال اعتقادی، صلاحیت اخلاقی و تقوا نهاد حکومت به طور کلی و همچنین زمامداران و مسئولان امر باید دارای اعتقادات سالم و تقوا بویژه تقوای سیاسی باشند تا توانایی تحقق اهداف و انجام مسئولیتهای حکومتی را داشته باشند. از دیدگاه اسلام حکومت عهد و پیمان پروردگار جهانیان است و شامل حال ظالمین و گنهکاران و افراد آلوده نمی‌گردد. به تعبیر امام خمینی قدس سره: زمامدار بایستی از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار و عادل باشد و دامنش به معاصی آلوده نباشد. کسی که می‌خواهد حدود جاری کند یعنی قانون جزای اسلام را به مورد اجرا گذارد، متصدی بیت المال و خرج و دخل مملکت شود و خداوند اختیار اداره بندگانش را به او بدهد باید معصیت کار نباشد «و لاینال عهدی الظالمین» (۸) خداوند تبارک و تعالی به جابر چنین اختیاری نمی‌دهد. (امام خمینی ۳: ۶۱). ۵- حسن تدبیر و مدیریت همچنین یکی از شرایط و شاخصهای مهم یک حکومت شایسته، تدبیر نیک و مدیریت صحیح و مطلوب است که گاه از آن تحت عنوان حسن التدبیر، حسن السیاسة و یا حسن مدیریت یاد شده است و امام خمینی قدس سره نیز بر این ویژگی تاکید دارند. گاه نیز این خصلت آن را ذیل عقل یا علم مطرح ساخته اند. ۶- انتقاد پذیری و مشورت با مردم انتقادپذیری و مشورت با مردم یکی دیگر از شاخصها و ویژگیهای یک حکومت مطلوب از منظر امام خمینی قدس سره است و حکومتی که از مشورت با مردم یا نمایندگان آنها و پذیرش انتقاد و نظارت مردمی روی گردان

باشد حکومتی است که بنای خود را بر استبداد قرار داده است. منابع فارسی: ۱- آذری قمی. (۱۳۷۰/۲/۱). «حکومت اسلامی».

دموکراسی و مقتضیات زمان. ویژه نامه رسالت. ۲- ارسطو. (۱۳۶۴). سیاست. ترجمه حمید عنایت. تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی. چاپ چهارم. ۳- آذینی، محسن. (جمع آوری و تدوین). اندیشه های اقتصادی امام خمینی. سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی. چاپ اول. ۴- افلاطون ۱. جمهور. (۱۳۶۸). ترجمه فواد روحانی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ پنجم. ۵- افلاطون ۲. (۱۹۷۰). دوره کامل آثار افلاطون. ترجمه حسن لطفی. تهران: انتشارات خوارزمی. ۶- امام خمینی ۱. کتاب البیع. قم: انتشارات اسماعیلیان. ۷- امام خمینی ۲. صحیفه نور. (مجموعه رهنمودهای امام خمینی). تهران: انتشارات وزارت ارشاد اسلامی. چاپ اول. ۸- امام خمینی ۳. ولایت فقیه. ۹- امام خمینی ۴. کشف اسرار. قم: انتشارات آزادی. ۱۰- امام خمینی ۵. تحریر الوسیله. ۱۱- رجبی، محمد حسن. (۱۳۶۹). زندگینامه سیاسی امام خمینی. تهران: انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی. چاپ اول. ۱۲- طباطبایی، محمد حسین. بررسیهای اسلامی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی. ۱۳- عالم، عبدالرحمان. (۱۳۷۲). بنیادهای علم سیاست. تهران: نشر نی. چاپ اول. ۱۴- الغزالی. (۱۲۸۳ ق.). فضائح الباطنیة. قاهره: الدار الغرمیه للطباعة و النشر. ۱۵- الماوردی. (۱۴۰۶) الاحکام السلطانیة و الولايات الدینیة. قاهره: مکتب الاعلام الاسلامی. پی نوشتها: ۱) عضو هیات علمی گروه اندیشه سیاسی در اسلام پژوهشکده امام خمینی (س) و انقلاب اسلامی. ۲) در نگاه برخی از اندیشه مندان و فلاسفه این موضوع در قالب «حاکم مطلوب» و شرایط و ویژگیهای یک فرمانروای شایسته مطرح شده است. ۳) عنوان این اثر به زبان یونانی پولیتی Politeia است که به معنای سیاست، نظام سیاسی، حقوق شهروندان و... می باشد و عنوان فرعی آن درباره عدالت است. ۴) Polity برخی میان شکل و نوع حکومت تمایز قایل نشده اند و هر دو را یکی دانسته اند. در حالی که اینگونه نیست. نوع حکومت بیانگر ماهیت، محتوا و درونمایه حکومت است در حالی که شکل حکومت به ساختار صوری و ظاهری حکومت توجه دارد. به عنوان مثال حکومت فردی شکل خاصی از حکومت است که در راس آن فرد قرار دارد. در حالی که مثلا حکومت اسلامی یا حکومت دموکراسی و... بیانگر نوع حکومت است. ۶) منظور این است که از منظر امام خمینی نیز جمهوری اسلامی امری است واحد و مفهومی است واحد ولی به لحاظ لفظ، مرکب می باشد. مانند آب گرم، در اینجا آب گرم موجود واحدی است ولی از لحاظ لفظ مرکب محسوب می گردد. البته این نگرش غیر از نگرش غربیان است که جمهوری را شکل خاصی از حکومت می بینند و اسلامی را نوعی دیگر و گاه آنها را در تقابل با هم می دانند. ۷) فتح (۴۸): ۱۰. ۸) بقره (۲): ۱۲۴. منابع مقاله: فصلنامه متین، شماره ۹، جمشیدی، محمد حسین؛

حکومت اسلامی و رهبری آن از نظر امام خمینی (ره)

حکومت اسلامی و رهبری آن از نظر امام خمینی (ره) در این مقاله تلاش بر این است تا با بررسی کتاب های فقهی و فتاوی امام خمینی (س) مفهوم حکومت اسلامی، تمایز آن با سایر نظام های سیاسی، شرایط حاکم اسلامی و حوزه اختیارات و صلاحیت ولایت فقیه در سرپرستی حکومت اسلامی را مطالعه و بررسی کنیم. به اعتقاد اندیشمندان، دولت مجموعه ای است متشکل از سه رکن اقتدار سیاسی، قلمرو و جمعیت. بنابراین دولت همان حاکمیتی است که ارکان سه گانه فوق را به هم مرتبط می سازد. ۱ در ابتدا باید خاطر نشان ساخت که در این مقاله هر جا سخن از حکومت اسلامی به میان می آید مقصود دولت اسلامی و یا حاکمیت سیاسی اسلام است. ۱ مفهوم حکومت اسلامی امام خمینی (س) در نظریات فقهی خود درباره اداره نظام اسلامی و اجرای احکام شرع از استقرار و ایجاد (حکومت اسلامی) و یا (دولت اسلامی) نام برده اند و در خصوص تمایز حکومت اسلامی از سایر حکومت ها، از منظر فقهی امام (س)، (حکومت اسلامی) با (سلطنت) متفاوت است. (حکومت اسلامی از بدو تأسیس بر (سلطنت و ولایتعهدی) خط بطلان کشیده و بساط آن را در صدر اسلام در ایران و روم شرقی و مصر و یمن بر انداخته است). ۲ حکومت اسلامی از نوع (استبدادی) و یا (مشروطه سلطنتی) نیست، بلکه (حکومت اسلامی حکومت قانون الهی بر مردم است). ۳ (در حکومت اسلامی،

حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین شده است. (مجموعه شرط) همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. ۴ بنا بر این نقطه تمایز نظام اسلامی با سایر دولت هایی که دارای حکومت های استبدادی، مشروطه سلطنتی و یا سایر حکومت ها است از دیدگاه ایشان در (رعایت و اجرای قوانین و مقررات اسلامی) است. ۲. ضرورت عقلی ایجاد حکومت اسلامی در مورد دلایلی که تشکیل حکومت اسلامی را خصوصاً در عصر غیبت امام معصوم ضروری و مقتضی می نماید، امام خمینی (س) به سیره نبوی استناد نموده اند. دلایل ایشان عبارت اند از: (سنت و رویه پیغمبر اکرم (ص) دلیل بر تشکیل حکومت است، زیرا اولاً: خود تشکیل حکومت داد. و تاریخ گواهی می دهد که تشکیل حکومت داده، و به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام پرداخته و به اداره جامعه برخاسته است: والی به اطراف می فرستاده، به قضاوت می نشست، و قاضی نصب می فرمود، یا سفرایی به خارج و نزد... سای قبایل و پادشاهان روانه می کرده، معاهده و پیمان می بسته، جنگ را فرماندهی می کرده و خلاصه، احکام حکومتی را به جریان می انداخته است. ثانیاً: برای پس از خود به فرمان خدا تعیین (حاکم) کرده است. وقتی خداوند متعال برای جامعه پس از پیامبر اکرم (ص) تعیین حاکم می کند، به این معناست که حکومت پس از رحلت رسول اکرم (ص) نیز لازم است. و چون رسول اکرم (ص) با وصیت خویش فرمان الهی را ابلاغ می نماید، ضرورت تشکیل حکومت را نیز می رساند. ۵ از دیدگاه فقهی امام خمینی (س) (ضرورت اجرای احکام شرع) همان طور که تشکیل حکومت اسلامی را در زمان رسول اکرم (ص) ایجاب می نموده، دلیلی است بر لزوم ایجاد حکومت اسلامی و تشکیل آن در عصر حاضر. (بدیهی است ضرورت اجرای احکام، که تشکیل حکومت رسول اکرم (ص) را لازم آورده، منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست و پس از رحلت رسول اکرم (ص) نیز ادامه دارد. ۶ هم چنین (لزوم وحدت اسلامی) دلیل عقلی دیگری است بر ضرورت ایجاد حکومت اسلامی که توسط امام خمینی (س) ارائه شده است: (ما برای این که وحدت اسلام را تأمین کنیم، برای این که وطن اسلام را از تصرف و نفوذ استعمارگران و دولت های دست نشانده آن ها خارج و آزاد کنیم، راهی نداریم جز این که تشکیل حکومت بدهیم. ۷ مضافاً، ضرورت نجات محرومان و مبارزه با ظالمان، (وظیفه مسلمین و علمای اسلامی) را در ایجاد دولت اسلامی مشخص و محرز می کند: (ما وظیفه داریم مردم مظلوم و محروم را نجات دهیم. ما وظیفه داریم پشتیبان مظلومین و دشمن ظالمین باشیم. همین وظیفه است که امیرالمومنین (ع) در وصیت معروف به دو فرزند بزرگوارش تذکر می دهد و می فرماید: وَ كُنَّا لِلظَّالِمِ حَصِماً، وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا. ۸. (علمای اسلام موظف اند با انحصارطلبی و استفاده های نامشروع ستمگران مبارزه کنند و نگذارند عده کثیری گرسنه و محروم باشند، و در کنار آن ها ستمگران غارتگر و حرام خوار در ناز و نعمت به سر ببرند. ۹ از سوی دیگر، پیرامون ضرورت ایجاد ارکان حکومتی برای حکومت اسلامی، امام خمینی (س) ایجاد قوه مجریه و تصدی حاکم اسلامی برای اجرای احکام و مجموعه مقررات و قوانین شریعت الهی را ضروری و الزامی دانسته اند: (مجموعه قانون برای اصلاح جامعه کافی نیست. برای این که قانون مایه اصلاح و سعادت بشر شود، به قوه مجریه احتیاج دارد. به همین جهت، خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون، یعنی احکام شرع، یک حکومت و دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است. رسول اکرم (ص) در رانس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت. علاوه بر ابلاغ وحی و بیان و تفسیر عقاید و احکام نظامات اسلام، به اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام همت گماشته بود تا دولت اسلام را به وجود آورد. ۱۰ از دیدگاه فقهی امام خمینی (س)، تشکیل حکومت اسلامی یکی از احکام اولیه اسلام است به طوری که ایجاد آن مقدم بر تمامی احکام فرعی حتی نماز، روزه و حج است. چه این که حکومت اسلامی (شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص)) است. ۱۱ هدف از ایجاد حکومت اسلامی امام خمینی (س) حفظ نظام جامعه اسلامی، جلوگیری از بی نظمی و هرج و مرج در میان امت اسلامی، حفظ حدود و ثغور کشور اسلامی از هجوم بیگانگان و اجرای احکام الهی را از جمله اهداف اصلی در استقرار حکومت اسلامی می دانند: (با توجه به این که حفظ نظام جامعه از واجبات مورد تأکید شرایع الهی است و بی نظمی و پریشانی امور مسلمانان نزد خدا و

خلق امری نکوهیده و ناپسند است، و پر واضح است که حفظ نظام و سدّ طریق اختلال، جز به استقرار حکومت اسلامی در جامعه تحقق نمی پذیرد، لذا هیچ تردیدی در لزوم اقامه حکومت باقی نمی ماند. علاوه بر آن چه گفتیم، حفظ مرزهای کشور اسلامی از هجوم بیگانگان و جلوگیری از تسلط تجاوزگران بر آن، عقلاً و شرعاً واجب است. تحقق این امر نیز جز به تشکیل حکومت اسلامی میسر نیست. ۱۲ هم چنین با استناد به بخشی از خطبه امیر الم... منین (ع) در نهج البلاغه که در آن امام علی (ع) می فرماید: (أما و الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُّوا عَلَى كِبَالِهِمْ وَ لَا سَيْبِ مَظْلُومٍ، لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا) ۱۳. هان! سوگند به آن که بذر را بشکافت و جان را بیافرید، اگر حضور یافتن بیعت کنندگان نبود و حجت بر لزوم تصدی من با وجود یافتن نیروی مددکار تمام نمی شد، و اگر نبود که خدا از علمای اسلام پیمان گرفته که بر پرخوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی جانکاه و محرومیت ستمدیدگان خاموش نمانند، زمام حکومت را رها می ساختم. امام خمینی (س) با استناد به کلام امیر الم... منین (ع) نجات مردم محروم، و مبارزه با سلطه گری و سلطه جویی را از اهداف تشکیل دولت اسلامی می دانند. ۱۴ و ۴ ویژگی های حکومت اسلامی الف) از دیدگاه امام خمینی (س) یکی از ویژگی های اساسی حکومت اسلامی این است که در آن حاکمیت مطلق و انحصاری از آن خداوند است. در حکومت اسلامی حاکمیت مطلقه از آن خداوند به مثابه (سلطان حقیقی) است. ۱۵ ب) علاوه بر آن، قانون حاکم بر حکومت اسلامی منحصرأ قانون الهی است: (حاکمیت منحصر به خداست و قانون، فرمان و حکم خداست. قانون اسلام، یا فرمان خدا، بر همه افراد در دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد، از رسول اکرم (ص) گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد، تا ابد تابع قانون هستند: همان قانونی که از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده و در لسان قرآن و نبی اکرم (ص) بیان شده است. ۱۶ ج) با عنایت به این که: (احکام اسلامی، اعم از قوانین اقتصادی و سیاسی و حقوقی، تا روز قیامت باقی و لازم الاجراست. ۱۷ و نظر به این که: (اجرای احکام الهی جز از رهگذر برپایی حکومت اسلامی امکان پذیر نیست. ۱۸ خداوند برای ابلاغ و اجرای احکام اسلام، رسول خود پیامبر اکرم (ص) را به عنوان جانشین خود بر زمین منصوب و عهده دار سرپرستی و ولایت حکومت اسلامی کرده است. و پیامبر اکرم (ص) نیز امام علی (ع) و فرزندان معصوم او را تا زمان غیبت به امامت و زمامداری امت اسلامی منصوب نموده است. ۱۹ د) در زمان غیبت امام معصوم (عج): (بنا به تشخیص عقل و راهنمایی نقل، تداوم حکومت و ولایت اسلامی امری ضروری است. ۲۰ بنابراین در زمان غیبت امام دوازدهم (عج) احکام الهی نمی بایست معطل بماند و اجرا نشود، بلکه: (امروز و همیشه وجود (ولی امر) (زمامدار اسلامی)، یعنی حاکمی که قیم و برپا نگهدارنده نظم و قانون اسلام باشد، ضرورت دارد، وجود حاکمی که مانع تجاوزها و ستمگری ها و تعدی به حقوق دیگران باشد، امانت دار و پاسدار خلق خدا باشد، هادی مردم به تعالیم و عقاید و احکام و نظامات اسلام باشد، و از بدعت هایی که دشمنان و ملحدان در دین و در قوانین و نظامات می گذارند جلوگیری کند. ۲۱ ۵ شرایط زمامدار حکومت اسلامی در عصر غیبت امام خمینی (س) برای زمامدار و سرپرست حکومت اسلامی شرایطی خاص تحت عنوان: علم به شریعت الهی و عادل بودن و شرایطی عمومی همچون عقل و تدبیر را مشخص نموده اند: (شرایطی که برای زمامدار ضروری است، مستقیماً ناشی از طبیعت طرز حکومت اسلامی است. پس از شرایط عامه، مثل عقل و تدبیر، دو شرط اساسی وجود دارد که عبارت اند از: ۱ علم به قانون ۲ عدالت. ۲۲ هم چنین، امام خمینی (س) در مبحث ولایت فقیه در کتاب البیع خود تدبیر و کفایت را به عنوان شرط اساسی در کنار علم به قانون و عدالت در احراز زمامداری حکومت اسلامی مطرح می کنند و می فرمایند: (البته ویژگی کفایت و صلاحیت، که برای زمامدار، امری ضروری است، در همان شرط نخست، یعنی علم به معنای وسیع آن مندرج است و شک نیست که حاکم جامعه اسلامی باید این ویژگی را نیز داشته باشد. البته اگر کسی کفایت را به عنوان شرط سوم زمامدار مطرح کند نیز بسزا است. ۲۳ الف) بنابراین زمامدار حکومت اسلامی می بایست نسبت به قوانین و مقررات اسلامی و مجموعه احکام شرعی متخصص باشد. در اصطلاح فقهی عالم و متخصص بر احکام شرع و قوانین الهی (فقیه) نامیده می شود. بدین ترتیب (ولایت فقیه)

در اداره و زمامداری حکومت اسلامی مطرح می شود: (چون حکومت اسلام حکومت قانون است، برای زمامدار علم به قوانین لازم می باشد.) ۲۴ ب) زمامدار حکومت اسلامی تنها (فقیه) و (متخصص) بر قوانین، حقوق و مقررات اسلامی نیست، بلکه می بایست علاوه بر (فقیه) بودن (عادل) نیز باشد: (زمامدار بایستی از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار و عادل باشد و دامنش به معاصی آلوده نباشد.) ۲۵ ج) استنباط شرایط فوق برای زمامدار حکومت اسلامی در نظریات فقهی امام خمینی (س) با لحاظ شواهد نقلی از جمله با توجه به کلام امیر المومنین (ع) در نهج البلاغه بوده است. امام علی (ع) می فرماید: (لَا يَبْتَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِيَّ عَلَى الْفُرُوجِ وَالْدَّمَائِ وَالْمَغَانِمِ وَالْأَحْكَامِ وَأَمَامَةَ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلُ فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ، وَلَا الْجَاهِلُ فَيُضِلُّهُمْ بِجَهْلِهِ، وَلَا الْجَافِي فَيَقْطَعُهُمْ بِجَفَائِهِ وَلَا الْخَائِفُ لِلدُّوَلِ فَيَتَّخِذُ قَوْمًا دُونَ قَوْمِهِ، وَلَا الْمُرْتَبِئِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ وَيَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ، وَلَا الْمُعْطَلُّ لِلسُّنَّةِ فَيَهْلِكُ الْأُمَّةُ)؛ ۲۶ زمامداری که بر جان و مال و ناموس مسلمانان مسلط می شود و اجرای احکام الهی و رهبری مسلمانان را به عهده می گیرد، سزاوار نیست که بخیل، نادان، ستم کار، بزدل، رشوه خوار و وادارنده سنت پیامبر (ص) باشد، زیرا بخیل نسبت به اموال مردم طمع می ورزد و آن ها را غارت می کند. نادان به سبب جهل خویش مردمان را به گمراهی می کشاند. ستم کار با ستمگری خود موجب کشتار مردم می شود. بزدل (به جهت ضعف نفس) گروهی را بر گروهی دیگر، بی جهت، ترجیح می دهد. رشوه خوار، حقوق مردم را پایمال کرده، از بین می برد. و بالاخره آن کس که سنت پیامبر (ص) را معطل می گذارد، سبب هلاک امت می شود.) با استناد به این حدیث، امام خمینی (س) چنین استنباط می کنند که: (با کمی دقت، به خوبی در می یابیم که فرمایش امیر الم... منین (ع) به دو ویژگی اساسی باز می گردد: ۱) علم به احکام الهی (۲) عدالت.) ۲۷ ۶ منابع حقوق اسلامی و ضرورت (ولایت فقیه) در زمامداری حکومت اسلامی در این مبحث شایسته است ابتدا با توجه به این که سنت یکی از منابع اصلی فقه و حقوق اسلامی است به بررسی شواهد و دلایل نقلی در خصوص صلاحیت فقهای عادل در زمامداری حکومت اسلامی با تکیه بر دلایل ارائه شده از سوی امام خمینی (س) پردازیم. امام خمینی (س) درباره استناد به دلایل عقلی مبنی بر اثبات (ولایت فقیه)، آن را از موضوعاتی دانسته اند که چندان به برهان و دلیل عقلی نیاز ندارد: (ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آن ها موجب تصدیق می شود و چندان به برهان احتیاج ندارد. به این معنا که هر کس عقاید و احکام اسلام را، حتی اجمالاً دریافته باشد چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت.) ۲۸ دلایل نقلی در اثبات ولایت فقیه امام خمینی (س) در ارائه براهین نقلی پیرامون صلاحیت ولایت فقیه در اداره و سرپرستی حکومت اسلامی به روایاتی به شرح ذیل استناد کرده اند: روایت اول: شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه حدیث مرسلی به شرح ذیل روایت می کند: (قال امیر المومنین (ع)، قال رسول الله (ص): اللهم ارحم خلفائي. قيل: يا رسول الله و من خلفائك؟ قال: الذين يأتون من بعدى يروون عني حديثي و سنتي) امیر المومنین (ع) فرمود که رسول الله (ص) فرمودند: بار خدایا، جانشینان مرا مورد لطف و رحمت قرار ده. سوال شد: ای فرستاده خدا، جانشینان شما چه کسانی هستند؟ حضرت در پاسخ فرمودند: کسانی که بعد از من می آیند و سنت مرا روایت می کنند.) ۲۹ روایت دوم: علی بن ابی حمزه روایت می کند که: (سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ بَقَاعُ الْأَرْضِ الَّتِي كَانَ يَعْبُدُ اللَّهُ عَلَيْهَا وَ أَبْوَابُ السَّمَاءِ الَّتِي كَانَ يَصْعَدُ فِيهَا بِأَعْمَالِهِ وَ تَلَّمَ فِي الْإِسْلَامِ تَلْمِيَةً لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ، لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سُوْرِ الْمَدِينَةِ لَهَا) هنگامی که مومن از دنیا می رود، فرشتگان الهی و معابدی که در آن ها پرستش خدای را می کرد و درهای آسمان، که وی به سبب اعمال نیکش در آن ها بالا می رفت، همگی بر او می گریند و نیز آن چنان شکافی در (پیکره) اسلام ایجاد می شود که هیچ چیز آن را پُر نمی کند، زیرا م... منان فقیه، دژهای استوار اسلام اند، همان گونه که دژهای اطراف شهر حافظ آن (و ساکنان آن) است.) ۳۰ روایت سوم: شیخ صدوق از محمد بن عصام و او از کلینی و وی از اسحاق بن یعقوب نقل کرده است: (سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُمَانَ الْعَمْرِيَّ أَنْ يُوصِلَ لِي كِتَابًا قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلَتْ عَلَيَّ فَأَوْرَدَ التَّوْقِيْعَ بِحَظِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ: وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ أَرَشَدَكَ

اللَّهُ وَ تَبَّيَكُ (إِلَى أَنْ قَالَ): وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا، فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ). از جناب محمد بن عثمان عمری خواستم که نامه مرا که حاوی س...ال هایبی دشوار بود به عرض امام برساند. پس، توقعی به خط شریف مولایمان حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه به دستم رسید که در آن مرقوم فرموده بودند: اما راجع به سوال هایبی که پرسیدی، خدایت ارشاد کرده، ثابت قدم بدارد (تا آن جا که فرمودند) و اما حوادث و مشکلاتی که برایتان رخ می دهد، در آن ها به راویان احادیث ما مراجعه کنید، زیرا آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خداوندم... (۳۱) روایت چهارم: حدیث مقبوله از عمر بن حنظله روایت شده است: (سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دِينٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ أَوْ إِلَى الْقَضَاءِ، أَيَحِلُّ ذَلِكَ قَالَ: مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ، وَ مَا يُحْكَمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سِحْتًا وَ إِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لَهُ، لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ، وَ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرَ بِهِ، قَالَ تَعَالَى (يُرِيدُونَ أَن يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ) قُلْتُ: فَكَيْفَ يَصْنَعَانِ؟ قَالَ: يَنْظُرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضُوا بِهِ حُكْمًا، فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا. فَإِذَا حُكِمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتُخِفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدٌّ، وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ، وَ هُوَ عَلَى حَيْدِ الشَّرْكِ بِاللَّهِ). از ابا عبد الله (امام صادق) علیه السلام س...ال کردم که هرگاه دو نفر از شیعیان در مورد مسئله ای چون قرض یا ارث با یکدیگر نزاع کنند و برای رفع نزاع و داوری میان خود نزد پادشاه وقت و یا قضات رسمی حکومت بروند، آیا این کار درست است؟ حضرت فرمودند: هر کس از آنان داوری بخواهد در امری که حق باشد یا باطل، یقیناً به طاغوت متوسل شده است و هر آن چه چنان حاکمی به نفع او حکم کند، اگرچه حق مسلم او باشد، اما حرام است، زیرا او حق خود را به حکم طاغوت گرفته است؛ حال آن که خداوند فرمان داده است که به طاغوت کفر ورزند، آن جا که می فرماید: (آنان می خواهند از طاغوت داوری طلبند، در حالی که به ایشان امر شده است که به آن کفر ورزند، (النساء، آیه ۶۰) عرض کردم: پس می فرماید این دو نفر چه کنند؟ فرمودند: بنگرند که کدام یک از شما راوی حدیث ماست و در حلال و حرام ما صاحب نظر است و احکام ما را به خوبی می شناسد، پس حکم خود را به او واگذار کنند و به نتیجه داوری او خشنود باشند، زیرا من چنین شخصی را بر شما حاکم قرار داده ام. هرگاه چنان حاکمی میان شما حکم کرد و سخن او پذیرفته نشد، به یقین، حکم خدا کوچک شمرده شده، فرمان ما رد شده است؛ و کسی که ما را رد کند، گویی که خدا را رد کرده است و چنین کسی در حد شرک به خداست... (۳۲) روایت پنجم: در حدیث صحیح قداح از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمودند: (قال رسول الله (ص): مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ (إِلَى أَنْ قَالَ): وَ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَارًا وَ لَادِرْهُمَا، وَلَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِظِّ وَافِرٍ). پیامبر (ص) فرموده است: هر کس در طلب دانشی راهی را طی کند، خداوند او را به راهی می برد که به بهشت ختم می شود (تا آن جا که فرمود): و به درستی که علما و ارثان انبیا هستند، و انبیای الهی، جز علم، دینار و درهمی به ارث نگذاشتند. پس هر کس از این میراث بهره ای بگیرد از حظی وافر برخوردار شده است. (۳۳) امام خمینی (س) در کنار روایات اصلی یاد شده در اثبات ولایت فقیه به روایات دیگری نیز اشاره نموده اند. ۷۳۴ تشکیل حکومت اسلامی توسط فقها در عصر غیبت دیدگاه فقهی امام خمینی (س) مبتنی بر ولایت فقیه عادل جامع شرایط (از آن جمله عاقل و مدبر) بر حکومت اسلامی است. این ولایتی است که ریشه در تکلیف الهی دارد. یعنی این که با احراز شرایط در هر یک از فقههای زمان در عصر غیبت قیام برای ایجاد حکومت اسلامی و اجرای احکام شرع تکلیف شرعی و واجب کفایی است. بر طبق این دیدگاه ولایت فقیه بر اساس دلایل عقلی و نقلی مشروعیت خود را از شریعت حقه الهی و دین مبین اسلام می گیرد. امام خمینی (س) در (کتاب البیع) خود تصریح می نماید که: (امر ولایت و سرپرستی امت به (فقیه عادل) راجع است و اوست که شایسته رهبری مسلمانان است، چه حاکم اسلامی باید مُتَّصِفٌ به (فقه) و (عدالت) باشد. پس اقامه حکومت و تشکیل دولت اسلامی بر فقیهان عادل، واجب کفایی است. (۳۵) هم چنین در این باره امام خمینی (س) در تحریر الوسیله تأکید می کنند که: مسائله ۳: يَجِبُ كِفَايَةُ عَلَى النَّوَابِ الْعَامَّةِ الْقِيَامِ بِالْأُمُورِ الْمُتَّفَدِّمَةِ مَعَ

بَسَطَ يَدِهِمْ وَعَدَمَ الْخَوْفِ مِنْ حُكَامِ الْجَوْرِ، بِقَدْرِ الْمَيْسُورِ مَعَ الْإِمْكَانِ . بر نَوَابِ عام (آن حضرت (ع)) به طور کفایی واجب است در صورتی که دستشان باز باشد و ترسی از حکام ظالم نباشد بقدر المیسور در صورت امکان، به امور سابق (آن چه برای امام (ع) می باشد) قیام نمایند. ۶۳ بنابر این فتوا می توان نکاتی به شرح ذیل را استنباط کرد: الف) نَوَابِ عامه، کلیه فقهای جامع الشرائطی هستند که در امر فتوا و قضاوت صلاحیت داشته باشند. منظور از جامع الشرائط بودن نیز با استناد به شرایط زمامدار اسلامی که در مباحث پیشین آمد این است که فقهای عادل متّصف به شراطی عمومی از آن جمله عقل و تدبیر و کفایت نیز باشند. ب) تکلیف اداره کردن و زمامداری حکومت اسلامی و قیام در جهت ایجاد حکومت اسلامی بر فقهای جامع الشرائط یک واجب کفایی است؛ یعنی بر همه فقهای عادل با احراز سایر شرایط عمومی فوق الاشاره واجب است تا در جهت اجرای احکام الهی و سیاست ها و اقامه عدالت اسلامی و نهایتاً ایجاد حکومت اسلامی قیام کنند و در این جهت بکوشند؛ و این تکلیف، تا زمانی که یکی از آن ها حکومت اسلامی را در زمان غیبت امام عصر (عج) برپا نکرده است بر همگان باقی است. البته این واجب کفایی با در نظر گرفتن نکاتی از قبیل عدم نترسیدن از حکام ظالم و ستم گر و ممکن بودن اجرای احکام الهی و تلاش برای برپایی حکومت اسلامی بر فقهای جامع الشرائط باقی است. ج) اگر یکی از فقهای جامع الشرائط حکومت اسلامی را برپا نمود و زمامداری آن را برعهده گرفت. این تکلیف به دلیل واجب کفایی بودن آن بر سایر فقها ساقط می شود. و مضافاً: (بر سایر فقها لازم است که از او پیروی کنند). ۷۳ د) در صورت عدم امکان قیام برای ایجاد حکومت اسلامی از سوی یکی از فقها: (چنان چه تشکیل دولت اسلامی جز با هماهنگی و اجتماع همه آنان میسر نباشد، بر همگی واجب است که مجتمعاً بر این امر اهتمام ورزند و درصدد تحقق آن برآیند). ۸۳ و در صورت عدم امکان عملی بر قیام در ایجاد حکومت اسلامی از سوی همه فقهای جامع الشرائط: (منصب ولایت از آنان ساقط نمی شود و هم چنان بر جایگاه خود باقی هستند؛ اگرچه از تشکیل حکومت معذورند. در صورت اخیر، هر چند توفیق تصدی امر حکومت را نیافته اند، لکن آن دسته از امور مسلمانان را که مقدور است، حق دارند زیر پوشش ولایت و نظارت خود بگیرند از بیت المال و امور اقتصادی گرفته تا اجرای حدود الهی؛ بلکه از این هم بالاتر و آن، این که اگر مقتضی بود بر جان های مسلمانان نیز حق تصرف دارند). ۹۳ ۸ حدود اختیارات زمامدار حکومت اسلامی (ولّی فقیه) درباره حدود اختیارات و حوزه صلاحیت ولی فقیه در اداره و سرپرستی دولت اسلامی امام خمینی (س) در کتاب تحریر الوسیله خود تصریح کرده اند که آن چه در حوزه اختیارات و صلاحیت امام معصوم (ع) است به جز صدور فرمان در انجام جهاد ابتدایی برای ولی فقیه به عنوان زمامدار حکومت اسلامی نیز وجود دارد: مسائله ۲ فی عَصْرِ غَیْبَةِ وَلِیِّ الْأَمْرِ وَسُلْطَانِ الْعَصْرِ عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ الشَّرِيفَ يَقُومُ نُؤَابُهُ الْعَامَّةُ وَهُمْ الْفُقَهَاءُ الْجَامِعُونَ لِشَرَايِطِ الْفَتْوَى وَالْقَضَاءِ مَقَامَهُ فِي إِجْرَاءِ السِّيَاسَاتِ وَسَائِرِ مَا لِلْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا الْبِدَاءُ بِالْجِهَادِ. در زمان غیبت ولی امر و سلطان عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف قائم مقام آن حضرت در اجرای سیاست (حدود و تعزیرات) و تمام آن چه برای امام (ع) است، مگر جهاد ابتدایی، نَوَابِ عام حضرتش می باشند و آن ها فقهای هستند که جامع الشرائط فتوا و قضاوت باشند). ۴۰ در بیان اختیارات ولی فقیه امام خمینی (س) چنین مطرح کرده اند که: (اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت به عهده فقهاست: از گرفتن خمس و زکات و صدقات و جزیه و خراج، و صرف آن در مصالح مسلمین، تا اجرای حدود و قصاص، که باید تحت نظر مستقیم حاکم باشد و ولی مقتول هم بدون نظارت او نمی تواند عمل کند (تا) حفظ مرزها و نظم شهرها همه و همه. همان طور که پیغمبر اکرم (ص) مأمور اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود و خداوند او را رئیس و حاکم مسلمین قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده است، فقهای عادل هم بایستی رئیس و حاکم باشند، و اجرای احکام کنند و نظام اجتماعی اسلام را مستقر گردانند). ۴۱ با توجه به دیدگاه فقهی امام خمینی (س) می توان ولایت و سرپرستی فقیه بر حکومت اسلامی را به صورت مطلق همانند امام معصوم (ع) قلمداد نمود و در مواردی به شرح ذیل آن را بسط داد: الف) صلاحیت فقیه عادل در قضاوت: امام خمینی (س) با استناد به شواهد نقلی از جمله حدیث امام صادق (ع) ۴۲ روایت شده توسط (اسحاق بن عمّار) بر صلاحیت فقهای

عادل در تصدی امر قضاوت تأکید کرده اند و آن را از جمله دیدگاه مشترک فقهی میان تمام فقها دانسته اند: (از روایات بر می آید که تصدی منصب قضا با پیغمبر (ص) یا وصی اوست. در این که فقهای عادل به حسب تعیین ائمه (ع) منصب قضا (دادرسی) را دارا هستند و منصب قضا از مناصب فقهای عادل است اختلافی نیست). (۴۳ ب) صلاحیت فقیه عادل در تصرف خمس: امام خمینی (س) در کتاب (کشف اسرار) خود بابی را تحت عنوان (بودجه حکومت و دولت اسلامی) مورد بررسی قرار داده و در آن حکومت اسلامی و در رانس آن رهبری مسلمین را متصدی اداره آن اموال دانسته اند. بدین ترتیب زمامدار حکومت اسلامی موظف است پنج نوع مالیات اسلامی شامل خمس، زکات، مالیات مربوط به اراضی خراجیه، جزیه و مالیات بر ارث فرد بدون وارث را دریافت و در جهت امور مسلمین آن را مصرف نماید. (۴۴ در تصرف مطلق خمس اعم از سهم امام سهم سادات، حکم فقهی امام خمینی (س) بر این اساس مبتنی است که با استناد به حدیث امام علی (ع) (۴۵ و حدیث مُرسَلِ حَمَادِ بْنِ عِيسَى از امام موسی کاظم (ع) (۴۶ می توان این نظریه فقهی را ارائه نمود که: (قرار دادن خمس در جمیع غنائیم جنگی و فواید کسب، خود دلیل آن است که اسلام دارای دولت و حکومت است و از این رو، به منظور رفع گرفتاری ها و مشکلات حکومت، پرداخت خمس را مقرر کرده است). (۴۷ و هم چنین در تعلق خمس به حکومت اسلامی تصریح می کنند که: (تمام سهام خمس متعلق به بیت المال است و حاکم حق تصرف در آن را دارد، و نظر حاکم، که مبتنی بر مصلحت تمام مسلمانان است، لازم الاجراست). (۴۸ و در مورد تصرف ولی فقیه بر انفال نیز امام خمینی (س) بر این عقیده اند که: (ظاهر آیات و روایات نشان دهنده آن است که انفال نیز ملک شخصی حضرت رسول (ص) و امامان بزرگوار (ع) نیست، بلکه آنان در این اموال عمومی، مالکیت به نحو تصرف دارند). (۴۹ بنابراین در زمان غیبت، در تمام اموری که امام معصوم در آن ها حق ولایت دارد، فقیه دارای ولایت است. از جمله آنهاست: خمس (چه سهم امام باشد و چه سهم سادات)، انفال و آن چه بدون لشکرکشی به دست مسلمانان رسیده و به (فیء ۲) موسوم است). (۵۰ ج) صلاحیت فقیه عادل در امور حسبیه و تصدی امر حکومت: در مفهوم فقهی امور حسبیه می توان اظهار داشت که: امور حسبیه کارهای پسندیده ای است که شرع خواهان تحقق آن ها در جامعه است و با انجام دادن یک یا چند نفر، از عهده دیگران برداشته می شود. از جمله مصادیق امور حسبیه می توان امر به معروف و نهی از منکر و دفاع و قضاوت را نام برد. تصدی این امور در عصر غیبت به اعتقاد امام خمینی (س) بر عهده فقیه عادل است و او می تواند به شخص شایسته ای اجازه تصدی بدهد. از جمله مصادیق امور حسبیه می توان اموری نظیر (حفظ نظام اسلامی)، (پاسداری از مرزهای میهن اسلامی)، (حفظ جوانان مسلمان از گمراهی و انحراف) و (جلوگیری از تبلیغات ضد اسلامی) (۵۱) را نام برد که بر اساس دیدگاه فقهی امام خمینی (س): (این امور نیز در دوران غیبت امام (ع) از جمله اختیارات فقیه خواهد بود). (۵۲ از آن جایی که انجام امور یاد شده امکان پذیر نیست مگر با ایجاد حکومت اسلامی، امام خمینی (س) تشکیل حکومت اسلامی و تصدی امر حکومت را در حوزه صلاحیت ولی فقیه دانسته اند و تصریح کرده اند که: (قدر مسلم آن است که فقهای عادل بهترین کسانی هستند که می توانند عهده دار تصدی این امور شوند. پس ناگزیر باید آنان در این امور دخالت کنند و تشکیل حکومت اسلامی به اذن و نظارت آنان باشد). (۵۳ ایشان در کتاب تحریر الوسیله جهاد ابتدایی را از جمله اختیارات انحصاری برای امام معصوم (ع) دانسته اند و اما در کتاب البیع خود تعلق انحصاری آن به امام معصوم را هم مورد تشکیک قرار می دهند و چنین مطرح می کنند که: (نتیجه ای که از تمام آن چه ذکر کردیم گرفته می شود آن است که کلیه اختیاراتی که امام (ع) دارد، فقیه نیز داراست، مگر دلیلی شرعی اقامه شود مبنی بر آن که فلان اختیار و حق ولایت امام (ع) به جهت حکومت ظاهری او نیست، بلکه به شخص امام مربوط می شود که به سبب مقام معنوی او به وی اختصاص یافته است و یا دلیلی اقامه شود که فلان موضوع، گرچه مربوط به مسائل حکومت و ولایت ظاهری بر جامعه اسلامی است، لکن مخصوص شخص امام معصوم (ع) است و شامل دیگران نمی شود، همچون دستور به جهاد غیر دفاعی، که بین فقها مشهور است و هر چند این مسئله نیز خود جای بحث و تأمل بسیار دارد). (۵۴ در خصوص این مطلب که آیا اختیارات ولی فقیه در چهارچوب احکام فرعی الهی

است یا آن که حکم وی بر جمیع احکام فرعی مقدم است، امام خمینی (س) بر این اعتقادند که اگر مصلحت امت اسلامی ایجاب کند ولی فقیه می تواند در احکام فرعی تصرف کند و اختیارات و حوزه صلاحیت ولی فقیه تا آن جا است که اوامر وی بر آن ها مقدم است. دیدگاه فقهی امام خمینی (س) درباره برتری حکم ولی فقیه بر احکام فرعی اسلام بر این پایه استوار است که اصولاً حکومت، شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است. و اگر حکومت در چهارچوب احکام فرعی الهیه باشد، حکومت و ولایت مطلقه موقوفه به نبی اسلام یک پدیده بی معنا و بی محتوا می گردد. ۵۵. حال آن که حکومت می تواند هر امری، چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن جلوگیری کند. حکومت می تواند از حج که از فرایض مهم الهی است در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی است موقتاً جلوگیری کند. ۵۶. در مجموع با توجه به مطالب مشروحه فوق، امام خمینی (س) (ولایت مطلقه فقیه) در زمامداری حکومت اسلامی را مطرح کرده و دیدگاه فقهی خود را با عنایت به آیات و روایات و دلایل عقلی اثبات و تشریح و تبیین نموده اند و به طور خلاصه، در این رابطه امام خمینی (س) نتیجه گیری نموده اند که: (فقاها از طرف امام (ع) حجت بر مردم هستند. همه امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است.) ۵۷. نهایتاً با استناد به مجموعه نظریات فقهی امام خمینی (س) می توان نتیجه گیری کرد که: امام خمینی (س) اولاً: ضرورت ایجاد حکومت اسلامی توسط فقها در زمان غیبت امام معصوم (ع) را مطرح کرده اند. ثانیاً: نظریه (ولایت فقیه) در تصدی زمامداری حکومت اسلامی با صلاحیت و اختیاراتی مشابه با امام معصوم (ع) را ارائه و از آن دفاع کرده اند. ثالثاً: اختیارات ولی فقیه را فراتر از چهارچوب احکام فرعی الهی بر شمرده و حکم زمامدار حکومت اسلامی را مقدم بر جمیع آن احکام دانسته اند. پی نوشت ها: ۱. در این تحقیق دولت به معنای State و یا Etat در نظر گرفته شده است و نه حکومت به معنای Gouvernement رجوع شود به: سید خلیل خلیلیان، حقوق بین الملل اسلامی (چاپ چهارم: تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲) ص ۱۲۷. ۲. امام خمینی، ولایت فقیه (چاپ سوم: تهران، م... سسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۷۴) ص ۷. ۳. همان، ص ۳۳. ۴. همان، ص ۳۳. ۵. همان، ص ۱۸. ۶. همان، ص ۷. همان، ص ۲۷. ۸. همان، ص ۲۸. ۹. همان، ص ۱۰. همان، ص ۱۷. ۱۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۷۰. ۱۲. شئون و اختیارات ولی فقیه، ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع امام خمینی (س) (چاپ چهارم: تهران وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴) ص ۲۳. ۳. نهج البلاغه، خطبه ۳ (معروف به ششقیه). ۴. ر. ک: ولایت فقیه، همان، ص ۸۰۷. ۵. همان، ص ۸. ۶. همان، ص ۴۳. ۷. ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع امام خمینی (س)، همان، ص ۳۰. ۸. همان، ص ۳۰. ۹. همان، ص ۹۰. ۱۰. همان، ص ۰. ولایت فقیه، همان، ص ۳. ۱۱. همان، ص ۷۳. ۱۲. ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع امام خمینی (س)، همان، ص ۲۳. ۱۳. همان، ص ۷۳. ۱۴. همان، ص ۸۳. ۱۵. نهج البلاغه، خطبه ۳. ۱۶. ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع، همان، ص ۳. ۱۷. ولایت فقیه، ص ۳. ۱۸. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۸، باب ۸، حدیث ۲۵. به نقل از ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع، ص ۷۳. ۱۹. اصول کافی، ج ۱، ص ۸۳، باب (فقد العلماء). به نقل از ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع، ص ۴. ۲۰. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲. حدیث ۹، به نقل از ترجمه ولایت فقیه از کتاب البیع، ص ۵۴. ۲۱. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۸۹، به نقل از کتاب البیع، ص ۸۴. ۲۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳. به نقل از کتاب البیع، ص ۷۵۶۵. ۲۳. ر. ک: ولایت فقیه، ص ۸۵، و ص ۳۹؛ ۴. شئون و اختیارات ولی فقیه، ترجمه کتاب البیع، ص ۴۴۳۴، ص ۵، و ص ۶۶۶. ۲۴. ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع، همان، ص ۳۳. ۲۵. تحریر الوسیله، ج ۱ (چاپ اول: قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۸) ص ۰۳. ۲۶. ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع، همان، ص ۳۳. ۲۷. همان، ص ۳۳. ۲۸. همان، ص ۲۴. تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۳۰۳۰۳. ۲۹. ولایت فقیه (چاپ سوم، ۱۳۷۴) ص ۶. ۳۰. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۷ و ۶. (کتاب القضاء)، باب ۳، حدیث: ۰. عن اسحاق بن عمار، عن ابی عبدالله (ع) قال: قال امیرالمؤمنین، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، لِشَرِيحٍ يَأْتِيهِ قَدْ جَلَسَتْ مَجْلِسًا لَا يَجْلِسُهُ (مَا جَلَسَهُ) إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ أَوْ شَقِيٌّ. ۳۱. ولایت فقیه، همان، ص ۴۶. ۳۲. امام خمینی، کشف اسرار (تهران، انتشارات محمد) ص ۵۵۰. ۳۳. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۳، حدیث ۰. ۳۴. همان، ص ۶۴. ۳۵. ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب

البیع، همان، ص ۸۶. ۸۴. همان، ص ۵۷. ۹۴. همان، ص ۶۷. ۲۵. همان، ص ۷۷. ۵. همان، ص ۹۷. ۰۵. همان. ۳۵. همان، ص ۲۸. ۹۷. ۴۵. ترجمه کتاب البیع، همان، ص ۷۷. ۵۵. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۷. ۶۵. همان. ۷۵. ولایت فقیه، همان، ص ۷. منابع مقاله: فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱۲، شیخ الاسلامی، سید محسن؛

ابعاد سیاسی و اجتماعی اسلام از منظر امام خمینی (ره)

ابعاد سیاسی و اجتماعی اسلام از منظر امام خمینی قدس سره در آغاز و پیش از تبیین دیدگاه‌های حضرت امام قدس سره درباره احکام و دستورات سیاسی و اجتماعی اسلام به بررسی عوامل و سیر تطور دیدگاه «جدایی دین از سیاست» می‌پردازیم. عوامل بروز دیدگاه جدایی دین از سیاست این دیدگاه در عربی علمانیت و در غرب سکولاریسم نام گرفته است و نتیجه درگیری و تنازع فرهنگی اروپا با کلیسا و مسیحیت و دستاورد فکری است که پس از نهضت فکری در اروپا ایجاد شده است. به اعتقاد مورخان این دیدگاه از سال ۴۷۶ میلادی شروع شده و خواستگاه آن غرب است و دارای شاخصه‌های زیر است: (۱) جدایی دین از دولت (۲) طرد قوم‌گرایی و طایفه‌گری سیاسی (۳) آزادی دین از سیطره دولت و دولت از سیطره دین و... طرد هر نوع مظهر تقدس. مرحوم شهید مطهری در کتاب ارزشمند علل گرایش به مادگرایی، عوامل ایجاد آن را از نظر کلامی و سیاسی چنین برشمرده اند: الف) کلیسا به دلیل مفاهیم نارسایی که در الهیات عرضه داشت و علاوه بر آن رفتار غیر انسانی اش با توده مردم به ویژه طبقه دانشمندان و آزادفکران، از علل عمده گرایش به مادگرایی است. در قرون وسطی که مساله خدا به دست کشیش‌ها افتاد، آنان مفاهیم کودکانه و نارسایی درباره خدا به وجود آوردند که با حقیقت وفق نمی‌داد و افراد باهوش و روشنفکر را نه تنها قانع نمی‌کرد، بلکه متنفرد می‌ساخت و بر ضد مکتب الهی بر می‌انگیخت. ب) کلیسا علاوه بر عقاید خاص مذهبی، یک سلسله اصول علمی که دارای ریشه‌های فلسفی یونانی و غیر یونانی بود، در ردیف اصول عقاید مذهب مسیح قرار داد و مخالفت با آن علوم را جایز نمی‌شمرد که باعث جدایی و تنفر دانشمندان با مکتب آنان شد. ج) مبارزه سخت و بی‌امان برای حفظ عقاید سخیف روحانیان کلیسا و کشتار وسیع مردم و دانشمندان مخالف، نیز باعث مبارزه با دین و مذهب شد. این مبارزه گرچه در غرب با موفقیت همراه شد، ولی در شرق با توجه به گستره خاص اسلام و مفاهیم ارزشی و پر محتوای آن توفیق چندانی به دست نیاورد. استعمار، مروج جدایی دین از سیاست در کشورهای اسلامی، دین در همه شؤون زندگی مردم نفوذ دارد. هر فردی طبق دستور اسلام خود را در سرنوشت جامعه مسؤول می‌داند، این احساس مسؤولیت عمومی مانع مهمی برای مداخلات بیگانگان و نقشه‌های استعماری است. از این رو استعمارگران در صدد برآمدن دین را محدود کنند و زمزمه انفکاک سیاست از دیانت را سردادند و در جوامع اسلامی این فکر را پدید آوردند که سیاست یعنی شیطنت، دغل کاری و حقه بازی و چنین کاری برای یک مسلمان، شایسته و سزاوار نیست، همچنین القا می‌کردند که اسلام برای تلطیف روح جامعه و اصلاح امور اعتقادی و عبادی و روحی مردم آمده است و کاری به اعمال روزمره آنان ندارد. القای این طرز تفکر باعث شد تا اسلام به یک سلسله امور اعتقادی و عبادی و اخلاقی منحصر شده و همه ابواب جهاد و قضا و شهادت و امر به معروف و نهی از منکر از زندگی مردم کنار گذاشته شود. این نقشه آنچنان ماهرانه اجرا شد که عدم مداخله در امور اجتماعی و سیاسی نوعی قداست و دخالت در آن بزرگترین عیوب شمرده شد. متأسفانه این تفکر در میان مسلمین طرفداران بسیاری یافت و مشهور است که نخستین بار اندیشه علمانیت در دنیای اهل سنت توسط علی عبدالرزاق بیان شد، او معتقد بود: (۱) دین و سیاست جدا و مستقل از یکدیگرند (۲) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فقط مبعوث به رسالت و ابلاغ وحی و دین بود، نه منصوب به سیاست و حکومت (۳) هیچ یک از منابع اسلامی دلالت روشنی بر خلافت ندارد (۴) سیاست و حکومت چون امری بشری است نیازمند علوم بشری است. نفوذ و رواج دیدگاه پرهیز از سیاست در بین دینداران متأسفانه با رواج تفکر ناصحیح در ناپسند شمردن سیاست، کم‌کم گروهی از دینداران از بستر امور اجتماعی و سیاسی فاصله گرفتند و حضور در این

صحنه را ناروا شمردند. حضرت امام قدس سره در این باره خطاب به روحانیت فرمودند: وقتی شعار جدایی دین از سیاست جا افتاد و فقاقت در منطق ناآگاهان غرق شدن در احکام فردی و عبادی شد... به زعم بعضی افراد، روحانیت زمانی قابل احترام و تکریم بود که حماقت از سر و پای وجودش بیارد والا عالم سیاسی و روحانی کاردان، کاسه ای زیر نیم کاسه داشت و این از مسایل رایج حوزه ها بود که هر کس کج راه می رفت، متدین تر بود، یاد گرفتن زبان خارجی کفر و فلسفه و عرفان گناه و شرک به شمار می رفت. از نشانه های دیگر رواج تفکر دوری از سیاست و اجتماع آن است که در دو قرن اخیر در تدوین و تنظیم رساله ها و احکام فقهی مسایل مربوط به سیاست دینی و حکومت حذف شد. شهید مطهری در کتاب ارزشمند پیرامون انقلاب اسلامی می فرماید: در اوایی که جلسات انجمن اسلامی مهندسین تشکیل شده بود، در آن جا بحثی داشتم راجع به امر به معروف و نهی از منکر. به این مناسبت در تاریخچه این بحث مطالعه ای کردم و در دنبال این مطالعه به نکته شگفت انگیزی برخورد کردم که اسباب تعجبم شد. مساله این بود که متوجه شدم در دویست سال اخیر مسایل مربوط به امر به معروف و نهی از منکر از رساله های ما برداشته شده است. در صورتی که قبلا در کنار مسایل مربوط به نماز و روزه و خمس قرار داشت و گویا خود به خود در اذهان، این یک بحث زاید تلقی شده بود. براین ویلسون در مقاله «سکولاریزاسیون» عکس العمل کشورها و ادیان مختلف را در برابر پدیده جدا انگاری دین و دنیا بررسی کرده و می نویسد: بعضی از کشورهای مسلمان مانند مصر و ترکیه در جهت آن پیش رفته اند، ولی در برخی از آن ها همچون ایران احیای نهضت های اصول گرایانه از فشارهای سختی که با این فرایند همراه است و نیز میزان بسیج پذیری علایق و گرایش های دینی دست کم در بخش های پیچیده تر جامعه بر ضد تجدد حکایت دارد. برخورد غیر عقلانی و ناصحیح کلیسا و اهداف استعماری دشمنان دین و بشریت باعث شد در غرب به طور کلی مذهب و حکومت دو مساله جدا از یکدیگر شوند و مرکز حکومت و مذهب از هم جدا گردند. اما در میان جوامع شرقی و کشورهای اسلامی تز جدایی دین از سیاست به رغم توفیقات کمی که به دست آورد، هرگز فراگیر نشد. در کنار آن نهضت امام خمینی قدس سره این تفکر را با شکست روبرو کرد. انقلاب اسلامی به مردم جهان و دینداران فهمنانید که اسلام هم دنیا دارد و هم آخرت، هم متکفل دنیای انسان ها و هم آخرت آنها است. جمع دنیا و آخرت سیاست است و سیاست یعنی اداره یک مجموعه با تدبیر و فراست. سیاست به معنای مکر و حيله نیست. به فرمایش امیر بیان حضرت علی علیه السلام آنچه آن ها دارند مکر و حيله و فجور است، نه سیاست. امام قدس سره در این باره می فرمایند: اسلام برای شما و برای همه بشر و همه توده های عالم تحفه آورده است. تحفه همگانی و برای همه. در راس برنامه های اسلامی هدایت است که شما را هدایت کند به راهی که هم دنیای شما تعمیر بشود و معمور باشد و هم آخرت شما. دلایل حضور دین در سیاست از منظر امام خمینی قدس سره امام خمینی قدس سره با درایت و روشن بینی ویژه ای که از برکت تقوا و عرفان و احکام نورانی اسلام کسب کرده بودند، به خوبی اسلام را می شناختند و دریافته بودند که دین اسلام تمام شئون زندگی بشر را در بر گرفته است. قوانین همه جانبه اسلام گواه روشنی بر حضور دین در اجتماع و اداره جامعه بشری است. امام قدس سره در این باره می فرماید: احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام اجتماعی را می سازد... در این نظام حقوقی هر چه بشر نیاز دارد فراهم آمده است... از طرز معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری... و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح. ایشان همچنین با اشاره به سیره نبوی می فرمایند: رسول اکرم صلی الله علیه و آله در راس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت علاوه بر ابلاغ وحی و بیان و تفسیر عقاید به اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام همت گماشته بود. حضرت امام خمینی قدس سره با اشاره به لزوم ایجاد نظام اجرایی برای انجام قوانین عمومی و با توجه به عمومیت قوانین اسلام می فرمایند: اصولا قانون و نظامات اجتماعی مجری لازم دارد. در همه کشورهای عالم همیشه این طور بوده است که قانون گذاری به تنهایی فایده ندارد... پس از تشریح قانون بایستی قوه مجریه به وجود آید... امام قدس سره با تاکید بر این نکته مهم که اگر قوانین اجرا نشود کاملاً بی فایده خواهد بود، بر ضرورت تشکیل حکومت و دخالت دین

در امور اصرار ورزیده و می‌فرمایند: هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده است و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است. امام راحل قدس سره با تکیه بر دو عنصر «جامعیت» و «کاملیت» دین اسلام و قوانین شامل آن که تمامی شؤون فردی و اجتماعی انسان را دربر می‌گیرد و در بردارنده قوانین و چارچوب‌ها و نظامات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی است بر حضور دین در صحنه اجتماع و اجرای آن توسط حاکمان و زمامداران با کفایت تاکید نموده و می‌فرمایند: اسلام مثل مذاهب دیگر یعنی مذاهبی که حالا ظاهرش به ما رسیده است نیست. (این دین) همه چیزهای انسان را می‌سازد. هم انسان را از حیث عقل می‌سازد، هم انسان را از حیث اخلاق و تهذیب اخلاق می‌سازد، هم انسان را از حیث ظاهر و آداب ظاهری می‌سازد، هم در اموری که انسان به آن احتیاج دارد. مثل (دیگر) حکومت‌ها نیست که فقط در امور اجتماعی شان و سیاسی شان دخالت داشته باشند اما کاری به این نداشته باشند که خودش توی خانه چه می‌کند... عالم همه تحت نظرش است. مکتب اسلام و قوانین آن محدود و محکوم به زمان و مکان خاصی نیست بلکه دینی جهانی و جاودانی برای همه نسل‌ها و در همه عصرها است و هرگز قوانین آن تعطیل پذیر نیست. اجرای حدود نیز به حاکم و حکومت نیاز دارد. حضرت امام قدس سره در این باره می‌فرماید: مذهب اسلام از هنگام ظهورش متعرض نظام‌های حاکم در جامعه بوده است و خود دارای سیستم و نظام خاص اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی است که برای تمامی ابعاد و شؤون زندگی فردی و اجتماعی قوانین خاص دارد. بنیانگذار جمهوری اسلامی با اشاره به جهانی بودن اسلام و مبانی سلیم سیاسی آن که راه هدایت همه ملت‌ها و کشورها است می‌فرماید: اسلام در بعد سیاسی، کشورها را در همه زمینه‌ها بدون تشبث به دروغ و خدعه و توطئه فریبنده به اداره و مشیت حکومت سالم هدایت می‌کند و روابط با کشورهای دیگر را که به زیست مسالمت آمیز و خارج از ظلم و ستمکاری متعهد هستند، محکم و برادرانه می‌کند... و نیز می‌فرماید: اسلام (مربوط به) طایفه خاصی نیست. اسلام برای بشر آمده است نه برای مسلمین و نه برای ایران. انبیاء مبعوثند بر انسان‌ها... حضرت امام قدس سره با اشاره به این نکته ظریف که تمام احکام و دستورات اسلام دارای روح و معنای اجتماعی و سیاسی است می‌فرمایند: می‌شود گفت که بی‌استثنا دعوت‌های خدا حتی در آن چیزهایی که وظایف شخصی افراد است، روابط شخصی افراد است بین خود و خدا، از معنای اجتماعی و سیاسی برخوردار بوده است. و باز در همین باره می‌فرمایند: اسلام احکام اخلاقی هم سیاسی است، همین حکمی که در قرآن هست که مؤمنین برادر هستند. این یک حکم اخلاقی است، یک حکم اجتماعی است، یک حکم سیاسی است. امام راحل قدس سره با تاکید بر توجه اسلام به امور مردم و جوامع آنان، به دستورات دینی که بر مسایل اجتماعی مسلمانان اهتمام دارد اشاره کرده و می‌فرماید: اسلام دین سیاست است. دینی است که در احکام آن، در مواقف آن سیاست به وضوح دیده می‌شود. در هر روز اجتماعات تمام مساجد کشورهای اسلامی از شهرستان‌ها گرفته تا... روزی چند مرتبه اجتماع... احتیاجات منطقه و جهات سیاسی و اجتماعی، جهات اقتصادی طرح بشود تا مردم مطلع بشوند... نماز جماعت و مواقف حج و عزاداری عاشورای امام حسین علیه السلام و... همه اش سیاست است. و بی‌توجهی به این نکته مهم باعث انحطاط جوامع مسلمان شده است، ایشان در این باره می‌فرماید: بزرگترین درد جوامع اسلامی این است که هنوز فلسفه واقعی بسیاری از احکام الهی را درک نکرده‌اند و حج با آن همه راز و عظمتی که دارد هنوز به صورت یک عبادت خشک و یک حرکت بی‌حاصل و بی‌ثمر باقی مانده است. یکی از وظایف بزرگ مسلمانان پی‌بردن به این واقعیت است که حج چیست؟ و چرا... در جای دیگر با اصرار بر اهمیت سیاست در دین می‌فرمایند: دیانت اسلام یک دیانت عبادی تنها نیست... همین طور که یک مذهب و دیانت سیاسی تنها نیست، عبادی است و سیاسی، سیاستش در عبادت مدغم است و عبادتش در سیاست مدغم است، یعنی همان جنبه عبادی یک جنبه سیاسی دارد. از دلایل دیگر دخالت دین در امور اجتماعی و سیاسی ضرورت اجرای احکام و قوانین است. امام راحل قدس سره در این باره می‌فرماید: اسلام مکتبی است که برخلاف مکتب‌های غیر توحیدی در تمام شؤون فردی و اجتماعی و مادی و معنوی و فرهنگی و نظامی دخالت و نظارت دارد. از

هیچ نکته ولو بسیار ناچیز که در تربیت انسان و جامعه و پیشرفت مادی و معنوی نقش دارد فروگذاری نکرده است. فراگیری و شمول احکام دین در تمامی زمینه های مادی و معنوی و دنیا و آخرت نشانگر حضور و دخالت دین در تمامی شؤون بشریت است امام قدس سره در این باره می فرمایند: اسلام یک چیزی نیست که برای یک طرف قضیه فکر کرده باشد. اسلام در همه اطراف قضایا حکم دارد. تمام قضایای مربوط به دنیا، مربوط به سیاست، مربوط به اجتماع، مربوط به اقتصاد، تمام قضایای مربوط به آن طرف قضیه که اهل دنیا از آن بی اطلاعند. احکام و مقررات عبادی، معنوی و الهی و اخلاقیات و حلال و حرام تنها برای گفت و گو و بحث علمی نیست مسلماً اجرای آن لازم است. ضرورت اجرای آن در همه زمان ها نشان دهنده حضور دین در امور اجتماعی است. حضرت امام قدس سره می فرمایند: بدیهی است ضرورت اجرای احکام که تشکیل حکومت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را لازم آورده منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست و پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز ادامه دارد... بنابراین چون اجرای احکام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و تا ابد ضرورت دارد، تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره ضرورت دارد. آن عزیز از دست رفته در وصیت نامه اش به مهم ترین مزیت و ویژگی حکومت اسلامی اشاره فرموده و برتری حکومت دینی بر سایر حکومت ها را چنین بر می شمارند: پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله تشکیل حکومت داد مثل سایر حکومت های جهان لکن با انگیزه بسط عدالت اجتماعی.

بحثی درباره مدل حکومتی امام خمینی (ره)

بحثی درباره مدل حکومتی امام خمینی به مناسبت ایام فرخنده پیروزی انقلاب اسلامی با آقای دکتر نجفقلی حبیبی (رئیس دانشگاه علامه طباطبایی) که از دوران انقلاب اسلامی تاکنون دارای فعالیتها و مسئولیتهای مهم و حساسی بوده‌اند و از متفکران آشنا با اندیشه‌های امام خمینی هستند درباره مدل حکومتی امام خمینی و چگونگی آن - که این روزها از موضوعات مورد بحث و توجه بسیاری از دانشجویان و اندیشه‌مندان است - مصاحبه‌ای انجام داده‌ایم که در پی به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد. ضمناً از آقای دکتر حبیبی که مثل همیشه با گشاده‌رویی و محبت دعوت ما را برای مصاحبه پذیرفتند، سپاسگزاریم. * * * حضور: یکی از مباحث مطرح جامعه ما که این روزها شاید بیشتر مورد توجه باشد موضوع مدل حکومتی امام خمینی و چند و چون آن است که به نظر می‌رسد در ارتباط با مقتضیات زمان، نیاز به تبیین و بازخوانی مجدد، بخصوص درباره محورهای آن دارد. به طور فشرده نظر خودتان را نسبت به موضوع بیان فرمایید. دکتر نجفقلی حبیبی: بسم الله الرحمن الرحیم. بنده ایام شکوهمند پیروزی انقلاب اسلامی را بر همه شیفتگان و مشتاقان اندیشه امام راحل تبریک عرض می‌کنم و امیدوارم که این ایام فرصتی باشد برای بازخوانی اندیشه‌های امام و بازگشت به آنچه امام مطرح کرده بودند؛ البته با حفظ E امام به ولایت فقیه انتصابی اعتقاد داشتند اما تشکیل حکومت فقط به خواست مردم برمی‌گردد موقعیتهای زمانی و مکانی. حضرت امام، هم یک فقیه شاخص بودند هم یک سیاستمدار برجسته و هم مدیر و رهبر انقلاب که همه این ابعاد شخصیتی ایشان از اهمیت بالایی برخوردار است؛ اما مهمتر از همه این است که ایشان انقلابی را رهبری کردند و نظامی را تأسیس کردند و اصول و مبانی جدیدی را تبیین کردند که در دنیا بی‌سابقه بوده است. ایشان در عصری این کار را کردند که دنیا دو قطبی بود، در یک طرف شرق قرار داشت و در طرف دیگر غرب و هر کدام آرمانها و ایدئولوژی خاص خود را داشتند و اجازه نمی‌دادند هیچ فکری در کنارشان شکل بگیرد. اما خداوند به امام و امت ایشان این قدرت را داد که ایدئولوژی خود را تبیین کنند. این رهبری رنگ و بوی دینی داشت و آرمان آن نیز تشکیل حکومت اسلامی بود با ابتدا بر نظریه ولایت فقیه. وقتی حضرت امام در نجف اشرف این نظریه را مطرح کردند به زبانهای مختلف ترجمه شد و تأثیر خود را به عنوان یک نظریه فقهی گذاشت. در جریان انقلاب اسلامی بود که این نظریه جنبه عملی پیدا کرد. آنچه امام در آنجا می‌فرمایند این است که ما باید در عصر غیبت، حکومت اسلامی تشکیل بدهیم و بشدت ایده جدایی دین از سیاست را رد می‌کنند. از نظر

ایشان اسلام یک دین جاودانه برای همه نسلها و عصرهاست و بنابراین نباید احکام آن متوقف شود لذا باید حکومت اسلامی تشکیل داد. از نظر ایشان در تار و پود دین اسلام، سیاست دخیل است و زائده‌ای نیست که به اسلام چسبیده باشد بلکه ذات اسلام مجموعه‌ای از سیاست، عبادت اخلاق و... است. به عبارت دیگر یکپارچه دیدن این شبکه منسجم در هم تنیده اهمیت داشت. امام در فرمایشات خود مکرر می‌فرمودند که اسلام دین جامع و تواناست. تواناست به این معنا که در تمام اعصار و برای رفع نیاز همه جوامع مناسب است و نمی‌توان گفت اسلام تنها در عصر پیامبر اکرم (ص) کارآمد بوده اما در عصر اتم و اینترنت که فاصله زیادی با عصر پیامبر دارد اسلام دیگر نمی‌تواند کارآمد باشد. دیگر اینکه اسلام جامع است و به همه امور زندگی انسان می‌پردازد. اسلام هم به فرد در داخل حریم خانه‌اش می‌پردازد و وظایف و تکالیفش را معین می‌کند و هم به جامعه می‌پردازد و حتی به آخرت و بعد از مرگ انسان نیز کار دارد و از آن غافل نیست. بنابراین برای امام که دین را از سیاست جدا نمی‌داند مسأله حکومت و کیفیت آن مهم است. از نظر امام شکل حکومت در اسلام تعیین نشده است، بلکه اصول آن تعیین شده است. از نظر اسلام، حاکم اسلامی باید در فقه مجتهد باشد به آن اندازه که بتواند استنباط احکام کند. همچنین باید عادل باشد و از سلامت جسمانی کافی برخوردار باشد. در ابتدا امام نظر داشتند که فقها باید بر اداره امور جامعه نظارت کنند اما به طور مستقیم در اداره جامعه دخالت نداشته باشند. به همین دلیل پس از آنکه ایشان به ایران تشریف آوردند بعد از مدتی به قم رفتند. اما چندی بعد دریافتند که این حکومت نوپا بدون حضور مستقیم خود ایشان نمی‌تواند اداره بشود. لذا با وجود اینکه با توجه به سن حضرت امام این کار برای ایشان سخت بود خود ایشان این کار را به عهده گرفتند و باید انصاف داد که این کار را بسیار خوب انجام دادند. امام از نظر مبانی فقهی اثبات می‌کنند که اداره امور جامعه در تمامی شئون آن در آن حدی که در اختیار پیامبر و ائمه معصومین (ع) بوده است، در اختیار فقیه جامع‌الشرایطی که منصب \bar{E} اگر مردم روزی جمهوری اسلامی را نخواستند، دیگر تکلیفی بر فقیه نیست ولایت را به عهده می‌گیرد قرار دارد. البته نباید اشتباه کرد و نتیجه گرفت که ولی فقیه با پیامبر و ائمه معصومین (ع) مساوی است. از نظر حضرت امام، پیامبر و امامان معصوم یک امر معنایی دارند و یک وظیفه اجتماعی خارجی هم دارند. در امر معنایی هیچ کس به آنها نمی‌رسد. آنها اولیا الله هستند و برگزیده خداوند، اما در امر اداره امور جامعه تمام آنچه اسلام برای پیامبر وضع کرد در اختیار ولی فقیه است. لذا از نظر حضرت امام، ولی فقیه مسئولیت اداره جامعه را دارد. یکی از ابزارهای کار ولی فقیه در این امر نیز اجتهاد است. از نظر ایشان زمان و مکان در امر اجتهاد دخالت دارد. امام به عنوان فقیه جامع‌الشرایطی که متولی امور مسلمین شده است، خواستند شکل حکومت را با تجربه‌های بشری عقلایی عالم به صورت مطلوب تنظیم کنند. در روزگار ما اداره امور جامعه با جمهوری متناسب است به این معنا که اداره امور جامعه با رأی ملت صورت می‌پذیرد. لذا پیشنهاد کسانی را که گفتند شما خلیفه شوید و ما با شما بیعت کنیم نپذیرفتند و حکومت را به صورت جمهوری طراحی کردند و اداره جامعه را به روش جمهوری در منافات با ولایت فقیه نمی‌دانستند. لذا اجرای ولایت فقیه را در قالب جمهوریت نظام اسلامی قرار دادند و به مردم اختیار دادند نمایندگان خود را انتخاب کنند تا قانون اساسی بنویسند. و حتی شکل حکومت را هم به رأی مردم گذاشتند. ایشان پذیرفته بودند که حکومت بر اساس رأی عمومی باید شکل بگیرد و اداره شود و نباید به صورت خودکامه باشد، ولو خودکامه صالح. لذا ایشان این مبنا را به عنوان جمهوری اسلامی پذیرفت. اما این بدان معنا نیست که ایشان ولایت ندارند. ایشان ولایت دارند و بر اساس ولایت خود پذیرفتند که به صورت جمهوری باشد، کما اینکه بر اساس ولایت خود ممکن بود نمی‌پذیرفتند که بر اساس جمهوری باشد. جمهوری هم لوازم خود را دارد. وقتی در پاریس از ایشان پرسیدند جمهوری اسلامی به چه معناست، فرمودند جمهوری مورد نظر ما همان است که همه دنیا از جمهوری می‌فهمند. اینکه اداره امور جامعه مبتنی بر رأی مردم باشد. اکثریت قاطع ملت ما نیز مسلمانند، لذا بر اساس اعتقاد به مبانی اسلام، جمهوری خود را اداره خواهند کرد. پشت هر حکومتی یک ایدئولوژی وجود دارد. جمهوری آنها بر اساس ایدئولوژی‌شان اداره می‌شود، جمهوری ما هم بر اساس ایدئولوژی خودمان که اسلام است اداره می‌شود. این ملت مسلمانند و

می‌خواهند که جمهوری‌شان بر اساس قوانین اسلام تشکیل و اداره شود. از نظر امام در هیچ جای معنای جمهوری منافات با دین وجود ندارد. در جمهوری گفته‌اند اداره امور جامعه بر مبنای رأی مردم و آن مردم هر اعتقادی داشته باشند آن اعتقادشان در روح قوانینشان نفوذ می‌کند. بنابراین تا زمانی که قانون اساسی ما پابرجاست با مفهومی که امام از ولایت فقیه داشته‌اند - که فقیه جامع‌الشرایط متولی اداره امور جامعه است - جامعه اداره می‌شود. ولی فقیه نیز گفته‌اند که من بر اساس اجتهاد خود می‌خواهم که جامعه به روش جمهوری اداره شود. این ولی فقیه است که تصویب کرده است که جامعه در تمام امور خود بر اساس رأی مردم اداره شود. حضور: آیا ممکن است اساس جمهوریت با نظام اسلامی مابینت داشته باشد؟ و اگر مردم مسلمان کشوری خواهان نظام اسلامی نباشند یا خود مردم ما بر فرض، روزی نظام اسلامی را نخواهند، تکلیف چیست؟ حبیبی: حضرت امام، جمهوری را به عنوان یک روش حکومتی متداول عصر امروز پذیرفتند و این روش حکومتی را با اصول اندیشه‌های اسلامی ناسازگار نیافتند. روح جمهوری که همان مشارکت مردم در اداره امور جامعه است از نظر امام با اصل اندیشه‌های اسلامی ناسازگار نیست. امیرالمؤمنین در اولین خطبه‌ای که پس از قبول خلافت فرمودند، می‌فرمایند اگر یاوران نبودند و حجت بر من تمام نمی‌شد که مردم می‌خواهند چنین کنند، خلافت را نمی‌پذیرفتم. از نظر امام جایگاه مردم در اداره امور، در روح اندیشه اسلامی نهفته است و به مفهوم جمهوری که یک وقتی انتخابات پیش می‌آید و اکثریت قاطع مردم در آن شرکت می‌کنند، نشانگر آن است که آنها هنوز می‌خواهند جمهوری‌شان بر اساس احکام اسلام اداره شود مفهوم جدید است نیز محدود نمی‌شود. منتها در مفهوم جمهوری به مشارکت مردم در اداره امور جامعه سازمان داده شده است و امام این سازمان را پذیرفته است. در اسلام مفهوم بیعت وجود داشته است. در بیعت، مردم می‌پذیرفتند که این حکام اداره امور را در اختیار داشته باشند. کسی هم که بیعت را نمی‌پذیرفت آزاد بود و کسی به او کاری نداشت. وقتی امام علی (ع) به خلافت رسید، کسانی با ایشان بیعت نکردند و امام هم هرگز با آنها کاری نداشت که چرا با وی بیعت نکردند. لذا اصل تأثیر نظر مردم در حکومت از نظر امام در روح اسلام وجود دارد. جمهوری شکلی است که جوامع امروزی آن را طراحی کرده است اما اینکه مردم باید در اداره امور دخالت داشته باشند، در اسلام سابقه دارد، لذا جمهوری به عنوان شکل حکومت با اسلام معارض نیست. برای روشن شدن قضیه توضیح می‌دهم. عده‌ای از دفتر استفتائات حضرت امام از ایشان راجع به جایگاه ولی فقیه و حد اختیارات ولایت او سؤال کردند. از نظر امام نصب فقیه نصب شرعی است. امام به ولایت فقیه انتصابی اعتقاد داشتند. اما تشکیل حکومت فقط به خواست مردم برمی‌گردد. مثلاً به اعتقاد شیعیان، حضرت امیر (ع) امام بود اما تا ۲۵ سال که مردم نخواستند ایشان حاکم باشند، ایشان حاکم نبودند. اگر مردم خواستند، امام موظف می‌شود در رأس حکومت قرار گیرد. بنابراین اگر مردم روزی جمهوری اسلامی را نخواستند، دیگر تکلیفی بر فقیه نیست. از نظر امام در چنان روزی تکلیف از فقیه جامع‌الشرایط ساقط می‌شود همان‌طور که از حضرت امیر نیز ساقط شد. مردم مدینه که پیامبر و رابطه ایشان را با حضرت دیده بودند، پس از رحلت پیامبر از حضرت امیر نخواستند که حکومت آنها را بر عهده بگیرد. همین مردم بعد از ۲۵ سال از امیرالمؤمنین خواستند که اداره امور آنها را بر عهده بگیرد و ایشان پس از خواست و مراجعه مردم این امر را به عهده گرفت. امام علی (ع) در نهج‌البلاغه شرح می‌دهد که مردم مانند موهای گردن اسب بر سر من و بچه‌های من ریخته بودند، به صورتی که لباس من پاره شد و حسن (ع) و حسین (ع) زیر دست و پای مردم له شدند. اگر روزی مردم نخواهند جمهوری‌شان بر اساس موازین اسلامی اداره شود، دیگر ولی فقیه مسئول نیست. اما ما می‌بینیم که در راهپیمائی ۲۲ بهمن میلیون‌ها انسان شرکت می‌کنند. پس معلوم می‌شود که هنوز این جمهوری را می‌خواهند. وقتی انتخابات پیش می‌آید و اکثریت قاطع مردم در آن شرکت می‌کنند، نشانگر آن است که آنها هنوز می‌خواهند جمهوری‌شان بر اساس احکام اسلام اداره شود. حضور: در این میان ظاهراً بعضی از فقها نیز نظر به جدایی دین از سیاست دارند. حبیبی: جدایی دین از سیاست در میان فقهای شیعه مطرح نیست. ممکن است در باب اینکه آیا فقیه رئیس حکومت اسلامی بشود، بین فقها اختلاف وجود داشته باشد اما اینکه فقها نوعی از ولایت را دارند مورد قبول همه فقهای ماست. البته ممکن است

تعدادی از فقها برخلاف حضرت امام معتقد نباشند که فقیه باید در تمام شئون حکومت و حتی خود تشکیل حکومت دخالت کند. از نظر بعضی از فقها، اسلامی بودن یک حکومت به این نیست که فقهی در رأس جامعه اسلامی قرار گیرد، بلکه به این است که احکام اسلام در آن حکومت اجرا شود. حال هر کس می‌تواند این احکام را اجرا کند و فقیه تنها نظارت می‌کند که این احکام اجرا می‌شود یا نه. اما بحث ما مبنایی و فقهی نیست، بلکه در باب جمهوری اسلامی ایران است. ما قانون اساسی داریم و بر اساس آن باید فقیه جامع‌الشرایط در رأس حکومت باشد. حال ببینیم جمهوری از نظر امام دارای چه لوازم و مؤلفه‌هایی است: از نظر حضرت امام مردم باید احساس مسئولیت کنند که در اداره امور نقش اساسی دارند. لذا همه باید در انتخابات شرکت کنند. و شرکت در انتخابات یک تکلیف شرعی می‌شود. از سوی دیگر باید آزادانه رأی بدهند. انتخابات باید در نهایت آزادی باشد. از آنجا که اکثریت قاطع مردم مسلمانند به صالح‌ترین E هر کاری حکومت بکند که مایه دلسردی مردم شود، نشانگر آن است که حکومت به وظیفه خود عمل نکرده است و باتقواترین افراد رأی می‌دهند. ممکن است در یک یا دو مورد مردم خطا کنند، اما در یک جمع چند میلیونی، مردم خطا نمی‌کنند. لذا آزادی در انتخابات شرط اصلی بقای جمهوری است. از نظر اندیشه امام هرگونه قید و شرطی که در قوانین، آزادی انتخاب مردم را از بین ببرد، مردود است. امام به مردم مسلمان می‌فرماید که شما مکلف هستید آگاهانه منتخبین خود را بشناسید و صلاحیت آنها را شخصاً قبول کنید و به آنها رأی بدهید. لذا مردم در انتخاب خود قیم لازم ندارند. بنابراین از نظر امام، مردم مسئولند در انتخابات شرکت کنند. از سوی دیگر کسی حق ندارد چیزی را بر آنها تحمیل کند. امام صریحاً می‌فرماید که خداوند این اجازه را به ما نداده است که چیزی را بر مردم تحمیل کنیم. سوم اینکه مردم مکلفند با شناخت کافی رأی بدهند. اگر این امور رعایت شود، هویت جمهوری اسلامی باقی می‌ماند. اما اگر ما بر این امور قید و بند قرار دهیم، اندیشه امام را تحریف کرده‌ایم. آنچه اتفاق می‌افتد این است که اگر ما بر آزادی مردم در انتخابات قید و بند بگذاریم، احساس مسئولیت آنها از بین می‌رود و دیگر در انتخابات شرکت نمی‌کنند و آهسته آهسته جمهوری اسلامی سقوط می‌کند. از نظر امام بین حکومت و مردم نباید فاصله‌ای وجود داشته باشد. وقتی مردم پشتیبان حکومت باشند و حکومت از مردم باشد این مجموعه هیچ‌گاه ضعیف نخواهد شد. پشتیبانی مردم از حکومت وقتی ایجاد خواهد شد که مردم در انتخاب حکام خود آزاد باشند در غیر این صورت، بین حکومت و مردم شکاف ایجاد می‌شود. وقتی حکومت پشتیبانی مردمی خود را از دست بدهد، مجبور می‌شود با قدرتهای خارجی بسازد. امام دائماً به مسئولین تذکر می‌دهد که در بین مردم باشند و سادگی را حفظ کنند، بیت‌المال را درست خرج کنند و آن را در جهت منافع شخصی خود به کار نبرند. در جمع مردم مانند یک دوست حضور یابند تا مردم آنها را مثل خودشان بدانند و آنها هم مردم را با خود بدانند. از این روست که بعضی از فقها معتقدند که حکومت شرعاً حق ندارد کاری کند که مردم از آنها بدشان بیاید. مردم مکلفند که امام را دوست داشته باشند، بنابراین امام هم نباید کاری کند که مردم از او بدشان بیاید. این یک مسئولیت متقابل است. از نظر حضرت امام یک مسلمان موظف است از حکومت اسلامی حفاظت کند. از سوی دیگر حکومت هم خود برای حفظ جمهوری اسلامی وظیفه دارد که مردم را در صحنه فعال جمهوری اسلامی شاداب نگه دارد. لذا هر کاری که حکومت بکند که مایه دلسردی مردم از خود شود، نشانگر آن است که حکومت به وظیفه خود عمل نکرده است. حضور: حکومت اسلامی موظف به پیاده کردن احکام اسلام و تبلیغ و ترویج دین است لکن به نظر می‌رسد در انجام این وظیفه مهم خود با کندی روبرو بوده و حتی در بعضی موارد تبلیغ و ترویج دین - خصوصاً در میان نسل به اصطلاح سوم انقلاب اسلامی - نتیجه معکوس داشته است. حییبی: ابتدا باید ببینیم که دین چیست که ما می‌خواهیم تبلیغات دینی بکنیم و مردم را دیندار بار بیاوریم. اگر بنده در اداره‌ای کار بکنم اینکه امکانات آن اداره را بیهوده تلف نکنم، این خود دین است. دین که فقط این نیست که به مردم بگوییم غیبت نکنید و مال مردم را نخورید. اگر این فرمایش امام را بپذیریم که دین جامع است و برای تمام شئون زندگی از فردی تا اجتماعی و سیاسی و ... برنامه دارد. دین برای همه امور دستور دارد، اما وقتی دین را سلیقه‌ای بکنید و بعضی از امور آن

را خیلی مهم جلوه بدهید و اموری را که خیلی مهم است ندیده بگیرید، معلوم است که اثر منفی دارد. وقتی ما به صورت سلیقه‌ای دین را تبلیغ می‌کنیم، باعث پس زدن مردم می‌شود. همه اجزای حکومت و جامعه باید با دین آمیخته شود. آنجایی که کم‌کاری است، آنجایی که استفاده از بیت‌المال است، آنجایی که سپردن مسئولیت به این و آن است و... را ندیده بگیرید و تنها بخشی از احکام دین را به طور سلیقه‌ای عرضه کنید، روح دین را کشته‌اید. لذا اینکه می‌گویید این تبلیغات تأثیر منفی داشته باید دقت بفرمایید که به چه علت بوده است. از نظر من از وظایف قطعی دستگاه حکومت است که با تمام ظرفیت خود دین مبین اسلام را ترویج کند. اما کدام دین و با چه تفسیر و قرائتی و با چه اجزایی. گاه چیزی را که اصلاً معلوم نیست که در دین است یا نه به عنوان دین عرضه می‌کنیم. ابتدا باید ثابت کنیم این اصلاً جزو دین است یا نه. یکی از وظایف دستگاه حکومت اقناع مردم است. همین‌طور نمی‌توان چیزی را بیان کرد. دیگر اینکه امور را سلیقه‌ای انتخاب می‌کنیم. بعضی از اجزای آن را مطرح می‌کنیم و بعضی از آنها را مطرح نمی‌کنیم. بعضی از امور جزو دین است اما بعضی از اموری که به عنوان امور دینی مطرح می‌شوند اصلاً جزو دین نیستند، بلکه عرفیات جامعه ما هستند. شما می‌توانید بگویید که به عنوان یک ایرانی و رسم و رسوم ایرانی این کار را بکنید و فلان کار را نکنید، اما نباید بگویید دین این را گفته است. وقتی می‌گویید دین، باید دلیل بیاورید. اگر نتوانید این کار را بکنید، می‌گویند این دین غیرعقلانی است و مبانی آن مشخص نیست. بنابراین یکی از خطاهای ما این است که بسیاری از اموری را که دینی نیستند به عنوان امور دینی و شرعی مردم را مکلف به اجرای آنها دانسته‌ایم. اگر بتوانیم مردم را اقناع کنیم بر اساس فطرت خود به دین گرایش پیدا می‌کنند اما اگر نتوانیم این کار را بکنیم و استدلال نداشته باشیم، از دین می‌گریزند.

حکومت اسلامی

حکومت اسلامی مجموعه قانون، برای اصلاح جامعه کافی نیست. برای این که قانون مایه اصلاح و سعادت بشر شود به قوه اجرائیه و مجری احتیاج دارد. بهمین جهت، خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون یعنی احکام شرع یک حکومت و دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است. رسول اکرم (ص) در رأس تشکیلات اجرائی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت. علاوه بر ابلاغ وحی و بیان و تفسیر عقاید و احکام و نظامات اسلام به اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام همت گماشته بود تا دولت اسلام را بوجود آورد. در آن زمان مثلاً به بیان قانون جزا اکتفا نمی‌کرد بلکه در ضمن به اجرای آن می‌پرداخت، دست می‌برید، حد می‌زد، و رجم می‌کرد. پس از رسول اکرم (ص) خلیفه همین وظیفه و مقام را دارد. رسول اکرم (ص) که خلیفه تعیین کرد فقط برای بیان عقاید و احکام نبود بلکه همچنین برای اجرای احکام و تنفیذ قوانین بود. وظیفه اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود که تعیین خلیفه را تا حدی مهم گردانیده بود که بدون آن پیغمبر اکرم (ص) «ما بلغ رسالت» رسالت خویش را به اتمام نمی‌رسانید. زیرا مسلمانان پس از رسول اکرم (ص) نیز به کسی احتیاج داشتند که اجرای قوانین کند، نظامات اسلام را در جامعه برقرار گرداند تا سعادت دنیا و آخرتشان تأمین شود. اصولاً قانون و نظامات اجتماعی، مجری لازم دارد. در همه کشورهای عالم و همیشه این‌طور است که قانون‌گذاری بتنهائی فایده ندارد. قانون‌گذاری بتنهائی سعادت بشر را تأمین نمی‌کند. پس از تشریح قانون بایستی قوه مجریه ای بوجود آید. قوه مجریه است که قوانین و احکام دادگاهها را اجرا می‌کند و ثمره قوانین و احکام عادلانه دادگاهها را عاید مردم می‌سازد. بهمین جهت، اسلام همان‌طور که قانون‌گذاری کرده قوه مجریه هم قرار داده است. «ولی امر» متصدی قوه مجریه هم هست. (۱) سنت و رویه پیغمبر اکرم (ص) دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است. زیرا اولاً خود تشکیل حکومت داد و تاریخ گواهی میدهد که تشکیل حکومت داده و به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام پرداخته و به اداره جامعه برخاسته است، والی به اطراف می‌فرستاده، به قضاوت می‌نشسته و قاضی نصب می‌فرموده، سفرائی به خارج و نزد رؤسای قبائل و پادشاهان روانه می‌کرده، معاهده و پیمان می‌بسته، جنگ را فرماندهی می‌کرده و خلاصه احکام حکومتی را به جریان می‌انداخته است. ثانیاً برای پس از

خود بفرمان خدا تعیین حاکم کرده است وقتی خداوند متعال برای جامعه پس از پیامبر اکرم (ص) تعیین حاکم میکند باین معنی است که حکومت پس از رحلت رسول اکرم (ص) نیز لازم است و چون رسول اکرم (ص) با وصیت خویش فرمان الهی را ابلاغ می نماید ضرورت تشکیل حکومت را نیز می رساند. بدیهی است ضرورت اجرای احکام که تشکیل حکومت رسول اکرم (ص) را لازم آورده منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست و پس از رحلت رسول اکرم (ص) نیز ادامه دارد. طبق آیه شریفه، احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست، و تا ابد باقی و لازم الاجرا است. تنها برای زمان رسول اکرم (ص) نیامده تا پس از آن متروک شود و دیگر حدود و قصاص یعنی قانون جزای اسلام اجرا نشود یا انواع مالیاتهای مقرر گرفته نشود یا دفاع از سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد. این حرف که قوانین اسلام تعطیل پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است بر خلاف ضروریات اعتقادی اسلام است. بنابراین، چون اجرای احکام پس از رسول اکرم (ص) و تا ابد ضرورت دارد تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره ضرورت می یابد. بدون تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجرا و اداره که همه جریانات و فعالیت های افراد را از طریق اجرای احکام تحت نظام عادلانه در آورد هرج و مرج بوجود می آید و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می آید. پس برای اینکه هرج و مرج و عنان گسیختگی پیش نیاید و جامعه دچار فساد نشود چاره ای نیست جز تشکیل حکومت و انتظام بخشیدن به همه اموری که در کشور جریان می یابد. بنابراین، ضرورت شرع و عقل آنچه در دوره حیات رسول اکرم (ص) و زمان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) لازم بوده یعنی حکومت و دستگاه اجرا و اداره پس از ایشان و در زمان ما لازم است. (۲) دلیل دیگر بر لزوم تشکیل حکومت، ماهیت و کیفیت قوانین اسلام احکام شرع است. ماهیت و کیفیت این قوانین می رساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح گشته است. اولاً احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می سازد. در این نظام حقوقی، هر چه بشر نیاز دارد فراهم آمده است، از طرق معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و مراد به سایر ملل، از قوانین جزائی تا حقوق تجارت و صنعت و کشاورزی. برای قبل از انجام نکاح و انعقاد نطفه قانون دارد و دستور می دهد که نکاح چگونه صورت بگیرد و خوراک انسان در آن هنگام یا موقع انعقاد نطفه چه باشد، در دوره شیر خوارگی چه وظائفی بر عهده پدر و مادر است و بچه چگونه باید تربیت شود، و سلوک مرد و زن با همدیگر و با فرزندان چگونه باشد. برای همه این مراحل دستور و قانون دارد تا انسان تربیت کند، انسان کامل و فاضل، انسانی که قانون متحرک و مجسم است و مجری داوطلب و خودکار قانون است. معلوم است که اسلام تا چه حد به حکومت و روابط سیاسی و اقتصادی جامعه اهتمام می ورزد تا همه شرایط به خدمت تربیت انسان مهذب و با فضیلت در آید. قرآن مجید و سنت شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد. در «کافی» فصلی است بعنوان «تمام احتیاجات مردم در کتاب و سنت بیان شده است»، (۳) و کتاب یعنی قرآن «تبیان کل شیء» (۴) است روشنگر همه چیز و همه امور است. امام سوگند یاد می کند طبق روایات که تمام آنچه ملت احتیاج دارد در کتاب و سنت هست، و در این شکی نیست. (۵) ثانیاً با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع در می یابیم که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت است و بدون تأسیس یک دستگاه عظیم و پهناور اجرا و اداره نمی توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد. ما اکنون بعضی موارد را ذکر می کنیم. آقایان بموارد دیگر هم مراجعه کنند. مالیاتهایی که اسلام مقرر داشته و طرح بودجه ای که ریخته نشان میدهد تنها برای سد رمق فقرا و سادات فقیر نیست، بلکه برای تشکیل حکومت و تأمین مخارج ضروری یک دولت بزرگ است. مثلاً خمس یکی از درآمدهای هنگفتی است که به بیت المال می ریزد و یکی از اقلام بودجه را تشکیل می دهد. طبق مذهب ما از تمام منافع کشاورزی، تجارت، منابع زیرزمینی و روی زمینی و بطور کلی از کلیه منافع و عواید بطرز عادلانه ای گرفته می شود، بطوریکه از سبزی فروش درب این مسجد تا کسی که به کشتیرانی اشتغال دارد یا معدن استخراج می کند همه را شامل می شود. این اشخاص باید خمس اضافه بر درآمد را پس از صرف مخارج متعارف خود به

حاکم اسلام پردازند تا به بیت المال وارد شود. بدیهی است درآمد به این عظمت برای اداره کشور اسلامی و رفع همه احتیاجات مالی آن است. هرگاه خمس درآمد کشورهای اسلام یا تمام دنیا را اگر تحت نظام اسلام درآمد حساب کنیم معلوم میشود منظور از وضع چنین مالیاتی فقط رفع احتیاج سید و روحانی نیست، بلکه قضیه مهم تر از اینهاست. منظور رفع نیاز مالی تشکیلات بزرگ حکومتی است. «جزیه» (۶) که بر «اهل ذمه» (۷) مقرر شده، و خراج که از اراضی کشاورزی وسیعی گرفته می شود درآمد فوق العاده ای را بوجود می آورد. مقرر شدن چنین مالیاتهایی دلالت دارد بر این که حاکمی و حکومتی لازم است. وظیفه حاکم و والی است که بر «اهل ذمه» بر حسب استطاعت مالی و درآمدهای مالیات سرانه ببندد یا از مزارع و مواشی آنها مالیات متناسب بگیرد، همچنین خراج یعنی مالیات بر اراضی وسیعی را که «مال الله» و در تصرف دولت اسلامی است جمع آوری کند. این کار، مستلزم تشکیلات منظم و حساب و کتاب و تدبیر و مصلحت اندیشی است و با هرج و مرج انجام شدنی نیست. این بعهد متصدیان حکومت اسلامی است که چنین مالیاتهایی را باندازه و متناسب و طبق مصلحت تعیین کرده سپس جمع آوری کنند و بمصرف مصالح مسلمین برسانند. ملاحظه می کنید که احکام مالی اسلام بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد، و اجرای آن جز از طریق استقرار تشکیلات اسلامی میسر نیست. (۸) بسیاری از احکام از قبیل دیات که باید گرفته و به صاحبانش داده شود، یا حدود (۹) و قصاصی (۱۰) که باید با نظر حاکم اسلامی اجرا شود و بدون برقراری یک تشکیلات حکومتی تحقق نمی یابد. همه این قوانین مربوط به سازمان دولت است و جز قدرت حکومتی از عهده انجام این امور مهم بر نمی آید. (۱۱) از طرف دیگر احکامی که راجع به حفظ نظام اسلام و دفاع از تمامیت ارضی و استقلال امت اسلام است بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد. مثلاً این حکم: «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل» (۱۲) که امر به تهیه و تدارک هر چه بیشتر نیروی مسلح و دفاعی بطور کلی است، و امر به آماده باش و مراقبت همیشگی در دوره صلح و آرامش. هرگاه مسلمانان باین حکم عمل کرده و با تشکیل حکومت اسلامی به تدارکات وسیع پرداخته بحال آماده باش کامل جنگی می بودند مشتی یهودی جرأت نمی کردند سرزمینهای ما را اشغال کرده مسجد اقصای ما را خراب کنند و آتش بزنند، و مردم نتوانند به اقدام فوری برخیزند. تمام اینها نتیجه این است که مسلمانان به اجرای حکم خدا برنخاسته و تشکیل حکومت صالح و لایق نداده اند. اگر حکومت کنندگان کشورهای اسلامی نماینده مردم با ایمان و مجری احکام اسلام می بودند اختلافات جزئی را کنار می گذاشتند دست از خرابکاری و تفرقه اندازی بر می داشتند و متحد می شدند و «ید واحده» می بودند. در آنصورت مشتی یهودی بدبخت که عمال آمریکا و انگلیس و اجانبند نمی توانستند اینکارها را بکنند هر چند آمریکا و انگلیس پشتیبان آنها باشند. این از بی عرضگی کسانی است که بر مردم مسلمان حکومت می کنند. آیه و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه... دستور می دهد که تا حد امکان نیرومند و آماده باشید تا دشمنان نتوانند به شما ظلم و تجاوز کنند. ما متحد و نیرومند و آماده نبودیم که دستخوش تجاوزات بیگانه شده و می شویم و ظلم می بینیم. (۱۳) ما برای این که وحدت امت اسلام را تأمین کنیم، برای این که وطن اسلام را از تصرف و نفوذ استعمارگران و دولتهای دست نشانده آنها خارج و آزاد کنیم راهی نداریم جز این که تشکیل حکومت بدهیم. چون بمنظور تحقق وحدت و آزادی ملت‌های مسلمان بایستی حکومت‌های ظالم و دست نشانده را سرنگون کنیم و پس از آن حکومت عادلانه اسلامی را که در خدمت مردم است بوجود آوریم. تشکیل حکومت برای حفظ نظام و وحدت مسلمین است، چنانکه حضرت زهرا سلام الله علیها در خطبه خود می فرماید که «امامت برای حفظ نظام و تبدیل افتراق مسلمین به اتحاد است». (۱۴) استعمارگران بدست عمال سیاسی خود که بر مردم مسلط شده اند نظامات اقتصادی ظالمانه ای را تحمیل کرده اند و بر اثر آن مردم بدو دسته تقسیم شده اند: ظالم و مظلوم. در یک طرف صدها میلیون مسلمان گرسنه و محروم از بهداشت و فرهنگ قرار گرفته است و در طرف دیگر اقلیتهایی از افراد ثروتمند و صاحب قدرت سیاسی که عیاش و هرزه گرد و فاسدند. مردم گرسنه و محروم کوشش می کنند که خود را از ظلم حکام غارتگر نجات بدهند تا زندگی بهتری پیدا کنند و این کوشش ادامه دارد، لکن اقلیتهای حاکم و دستگاههای حکومتی جائر مانع آنهاست. ما وظیفه داریم مردم مظلوم و محروم

را نجات دهیم. ما وظیفه داریم پشتیبان مظلومین و دشمن ظالمین باشیم. همین وظیفه است که امیر المؤمنین (ع) در وصیت معروف به دو فرزند بزرگوارش تذکر می دهد و می فرماید: «و کونا للظالم خصما و للمظلوم عوناً» دشمن ستمگر و یاور و پشتیبان ستمدیده باشید. علمای اسلام موظفند با انحصار طلبی و استفاده های نامشروع ستمگران مبارزه کنند و نگذارند عده کثیری گرسنه و محروم باشند و در کنار آنها ستمگران غارتگر و حرامخوار در ناز و نعمت بسر ببرند. امیر المؤمنین (ع) می فرماید من حکومت را باین علت قبول کردم که خداوند تبارک و تعالی از علمای اسلام تعهد گرفته و آنها را ملزم کرده که در مقابل پرخوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی و محرومیت ستمدیدگان ساکت ننشینند و بیکار نایستند: «اما و الذی فلق الحبه و برأ النسمة لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کظة ظالم و لا سغب مظلوم لا لقیتم حبلها علی غاربها و سقیتم آخرها بکأس اولها و لا لقیتم دنیا کم هذه ازهد عندی من عطفة عتر...» (۱۵) سوگند بآنکه بذر را بشکافت و جان را بیافرید اگر حضور یافتن بیعت کنندگان نبود و حجت بر لزوم تصدی من با وجود یافتن نیروی مددکار تمام نمی شد و اگر نبود که خدا از علمای اسلام پیمان گرفته که بر پرخوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی جانکاه و محرومیت ستمدیدگان خاموش نمانند زمام حکومت را رها می ساختم و از پی آن نمی گشتم و می دیدید که این دنیاتان و مقام دنیایی تان در نظرم از نمی که از عطسه بزی بیرون می پرد ناچیزتر است! امروز چطور می توانیم ساکت و بیکار بنشینیم و ببینیم عده ای خائن و حرامخوار و عامل بیگانه بکمک اجانب و بزور سرنیزه ثروت و دسترنج صدها میلیون مسلمان را تصاحب کرده اند و نمی گذارند از حداقل نعمتها استفاده کنند؟ وظیفه علمای اسلام و همه مسلمانان است که باین وضع ظالمانه خاتمه بدهند و در این راه که راه سعادت صدها میلیون انسان است حکومتهای ظالم را سرنگون کنند و حکومت اسلامی تشکیل دهند. (۱۶) چون در گذشته برای تشکیل حکومت و برانداختن تسلط حکام خائن و فاسد بطور دسته جمعی و بالاتفاق قیام نکردیم و بعضی سستی بخرج دادند و حتی از بحث و تبلیغ نظریات و نظامات اسلامی مضایقه نمودند بلکه بعکس به دعا گوئی حکام ستمکار پرداختند این اوضاع بوجود آمد، نفوذ و حاکمیت اسلام در جامعه کم شد، ملت اسلام دچار تجزیه و ناتوانی گشت، احکام اسلام بی اجرا ماند و در آن تغییر و تبدیل واقع شد، استعمارگران برای اغراض شوم خود بدست عمال سیاسی خود قوانین خارجی و فرهنگ اجنبی را در بین مسلمانان رواج دادند و مردم را غرب زده کردند. اینها همه برای این بود که ما قیم و رئیس و تشکیلات رهبری نداشتیم. ما تشکیلات حکومتی صالح می خواهیم. این مطلب از واضحات است. (۱۷) و آقایان ائمه جمعه و جماعات و همه خطبای کشورهای اسلامی باید این مطلب را به مردم برسانند که بنابر منطق این طایفه که می گویند «باید مسلمان در سیاست دخالت نکنند» و او را طرد می کنند و شاید لعن بکنند باید (العیاذ بالله) رسول الله را طرد کنند. رسول الله پایه سیاست را در دیانت گذاشته است. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تشکیل حکومت داده است، تشکیل مراکز سیاست داده است و سایر خلفای اسلام تا آنجائی که به انحراف کشیده نشده بود در صدر اسلام. باید همه آنها را نفی کنند، باید آنها را این آخوندهای درباری و این سلاطین نوکر مآب باید پیغمبر اکرم و خلفای اسلام را طرد کنند و بگویند که آنها مسلم نبودند، برای اینکه آنها دخالت در سیاست می کردند. سیاستی که در صدر اسلام بود یک سیاست جهانی بود. پیغمبر اسلام دستش را دراز کرده بود در اطراف عالم و عالم را دعوت می کرد به اسلام و دعوت می کرد به سیاست اسلامی و حکومت تشکیل داد و خلفای بعد حکومت تشکیل دادند. در صدر اسلام از زمان رسول خدا تا آنوقتی که انحراف در کار نبود، سیاست و دیانت توأم بودند، این آخوندهای درباری و این به اصطلاح سلاطین آمریکائی یا شوروی یا باید پیغمبر و پیغمبران را و خلفای پیغمبر و پیغمبران را تخطئه کنند یا باید خود و حکومتهای خود را تخطئه کنند. امر دایر بین این دو است و از این خارج نیست. نمی شود منطقی که در مکه از (دخالت در) سیاست ما را تخطئه می کند و مسلمین را که می خواهند بر ضد ستمگران شعار بدهند جلوگیری می کند و در سایر بلاد که بعضی از ائمه درباری، ائمه جمعه درباری و ائمه جماعت درباری در یک دو راهی واقع هستند، هر کدام را می خواهند اختیار کنند. یا اختیار کنند که اسلام را نه رسول الله و نه بعد از او خلفا و نه آنهایی که متصدیان

امور اسلام بوده اند از اصحاب و از وابستگان به آنها در صدر اسلام آنها مسلم نیستند یا اقرار کنند که خودشان و حکومت‌هایی که در بلاد خودشان هست مسلم نیستند. جمع ما بین این دو نخواهد شد. گرفتاری مسلمین هم در همین است که به آنها تزریق کرده اند، تبلیغ کرده اند که روحانیون باید بروند در کنج مدرسه‌ها و مسجدها بعضی مسائل اسلام را بگویند، نه همه را، اساس مطلب اینجاست که اسلام آیا دین سیاست است و با سیاست به همه ابعاد، با مسائل اجتماعی ملت‌ها به همه ابعاد، با مسائل اقتصادی و فرهنگی و... توأم است یا اینکه اسلام باید منزوی باشد و در صدر اسلام آنهائی که حکومت دادند همه در اشتباه بودند! (۱۸)

مسلمین باید بیدار بشوند، مسلمین از سیره انبیا و خصوصا از سیره پیغمبر اکرم باید مطالعه کنند، ببینند چه کرده است و ما باید تأسی کنیم. اگر پیغمبر آمده بود و فقط تو مسجد مدینه نشسته بود و قرآن را ذکر کرده بود و دیگر کاری هم نداشت، ما هم می رفتیم همین کار را می کردیم. ما تأسی می کردیم. اما کسی که آمده است، از همان اولی که آمده است در مکه مشغول مبارزه بوده است تا وقتی آمد مدینه، در مدینه که آمد حکومت تشکیل داد، مبلغ فرستاد، حکومت فرستاد در همه جا، آن جایی که دستش می رسید، ایشان مژده داد به مردم که ما می گیریم دنیا را، همه (ظالمین) را از بین می بریم، روم را از بین می بریم، ایران را از بین می بریم، یعنی از آن وضعی که آنها دارند که بت پرستی می کنند یا آتش پرستی می کنند، این را از بین می برند. همین مدت کوتاهی که پیغمبر اکرم زندگی کرد احیا کرد بشر را. مسلمین باید تأسی کنند به او که چه کرد، ما هم باید آن کار را بکنیم، او حکومت تشکیل داد ما هم باید حکومت تشکیل بدهیم، او جنگ کرد ما هم باید جنگ بکنیم، او دفاع کرد ما هم باید دفاع کنیم. (۱۹)

ماهیت، اصول و اهداف حکومت اسلامی حکومت اسلامی هیچیک از انواع طرز حکومت‌های موجود نیست. مثلا استبدادی نیست که رئیس دولت مستبد و خود رأی باشد، مال و جان مردم را بیازی بگیرد و در آن بدلخواه دخل و تصرف کند، هر کس را اراده اش تعلق گرفت بکشد و هر کس را خواست انعام کند و بهر که خواست تیول بدهد و املاک و اموال ملت را به این و آن ببخشد. رسول اکرم (ص) و حضرت امیر المؤمنین (ع) و سایر خلفا هم چنین اختیاراتی نداشتند. حکومت اسلامی نه استبدادی است، نه مطلقه، بلکه مشروطه است. البته نه مشروطه بمعنی متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آراء اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از اینجهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است. مجموعه شرط همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از اینجهت حکومت اسلامی حکومت قانون الهی بر مردم است. فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های مشروطه سلطنتی و جمهوری در همین است که نمایندگان مردم یا شاه در این گونه رژیم‌ها به قانونگزاری می پردازند در صورتیکه قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچکس حق قانونگزاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی توان بمورد اجرا گذاشت. بهمین سبب در حکومت اسلامی بجای مجلس قانونگزاری که یکی از سه دسته حکومت کنندگان را تشکیل می دهد مجلس برنامه ریزی وجود دارد که برای وزارتخانه‌های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می دهد و با این برنامه‌ها کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین می کند. (۲۰) مجموعه قوانین اسلام که در قرآن و سنت گرد آمده توسط مسلمانان پذیرفته و مطاع شناخته شده است. این توافق و پذیرفتن، کار حکومت را آسان نموده و به خود مردم متعلق کرده است. در صورتیکه در حکومت‌های جمهوری و مشروطه سلطنتی، اکثریت کسانی که خود را نماینده اکثریت مردم معرفی می نمایند هر چه خواستند بنام قانون تصویب کرده سپس بر همه مردم تحمیل می کنند. حکومت اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خدا است و قانون فرمان و حکم خدا است. قانون اسلام یا فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد از رسول اکرم (ص) گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند، همان قانونی که از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده و در لسان قرآن و نبی اکرم (ص) بیان شده است. اگر رسول اکرم (ص) خلافت را عهده دار شد به امر خدا بود. خدای تبارک و تعالی آن حضرت را خلیفه قرار داده است: «خليفة الله في الأرض» نه این که

به رأی خود حکومتی تشکیل دهد و بخواهد رئیس مسلمین شود. (۲۱) اسلام مثل حکومت های دیگر نیست. اینطور نیست که اسلام (تنها) فرقی با حکومت های دیگر این است که این عادل است و آنها غیر عادل، فرقی زیاد بین حکومت اسلام و اسلام هست با رژیم های دیگر، یکی از فرقی هایش هم این است که حکومت اسلام یک حکومت عادل است. آن اوصافی که در حاکم است چیست، آن اوصافی که در پلیس است چیست، آن اوصافی که در لشگری است چیست، آن اوصافی که در مثلا- سایر کارمندان دولتی است باید چه باشد، این یکی از فرقی هاست، یک فرقی نازلی است و بالاتر از این، آن چیزهایی است که انسان را رو به معنویات می برد. اسلام آمده است که این طبیعت را بکشد طرف روحانیت، مهار کند. طبیعت را به همان معنایی که همه می گویند، اسلام هم می گوید، اینجور نیست که به طبیعت کار نداشته باشد، اسلام تمدن را به درجه اعلا-یش قبول دارد و برای تحقیقش کوشش می کند و لهذا حکومت هائی که در اسلام بوده اند یک حکومت هائی بوده اند که همه جور تمدنی در آنها بوده است اما نظر به این نبوده است که در عین حالی که همان چیزهایی که در ممالک متمدن باشد، اسلام هم آنها را قبول دارد و کوشش هم برایش می کند، در عین حال آنها به این نگاه می کنند و همین است، او به این نگاه می کند که بکشدش طرف روحانیت، بکشدش طرف توحید. از این جهت فرقی است ما بین اسلام و غیر اسلام، بین حکومت اسلامی و حکومت های غیر اسلامی، بین آن چیزی که مکتب اسلام آورده با مکتب های دیگر، مکتب های دیگر یک مکتب های ناقص هست که خودشان خیال می کنند خیلی کامل است لکن حدودش تا همین دیدی است که دارند، بیشتر از این نیست. مکتب اسلام دیدش تا آخر است طبیعت را به آن دنیا می گویند، در لسان انبیا دنیا یعنی خیلی پست، پس کلمه دنیا یعنی خیلی پست، اسفل سافلین هم که در قرآن هست همین طبیعت است و آثار طبیعت، بالاتر است اعلی علیین است خدا می خواهد مردم را به اعلی علین برساند از اسفل سافلین بکشاندشان تا اعلی علین و این در غیر رژیم های انبیا جاهای دیگر اصلا مطرح نیست. چکار دارند به اینکه مردم بشوند یک مردم الهی، به ما چه ربط دارد، اینجا خلاف نظم نکنند، اینجا کاری نکنند به حکومت ما ضرر بزنند، هر چه می خواهد باشد. انبیا اینطور نیستند، انبیا به شما کار دارند، توی صندوقخانه هم که هستی به تو کار دارند، هیچ کس نیست، لکن حکم خدا هست دنبال شما. آنها می خواهند یک انسانی تربیت کنند که خلوتش و جلوتش فرقی نداشته باشد، همانطوری که خیانت نمی کند در جلوت و در پیش مردم برای اینکه از مردم ملاحظه می کند، انبیا می خواهند که انسانی درست کنند که پیش مردمش و غیاب مردمش دیگر فرقی نباشد، هر دویش آدم باشد، وقتی که آدم شد، چه در خلوت آدم است، چه در بین مردم هم آدم است. نظرشان به این معنا هست و ما میلیمان این است، آرزومان این است که یک همچو مکتبی در خارج بشود. تحقق پیدا کند، میل انبیا هم همین بوده است، میل همه ما این است که ما یک حکومتی داشته باشیم، همانجور حکومت هائی که در صدر اسلام بود که عدالت بود، همه اش عدالت بود و زائد بر او آن مسائلی که در قرآن کریم و در اسلام هست آنها هم باشد، همه چیز و حالا- راجع به جمهوری اسلامی که اول قدم است و تا حالا، الان، اسلام، جمهوری اسلامی الآن رژیم ماست. برای اینکه رای دادند، تمام شد، رژیم رفت، دفن شد تا ابد. دفن شد و حالا رژیم شما رژیم اسلامی است، در این رژیم اسلامی الان ما خیلی مسؤولیت داریم. مسؤولیت بزرگ داریم و آن حفظ آبروی اسلام است. (۲۲) در دنیای امروز که گفته می شود دنیای صنعت است، رهبران فکری می خواهند جامعه بشری را نظیر یک کارخانه بزرگ صنعتی اداره کنند. در حالی که جامعه ها از انسان ها تشکیل شده است که دارای بعد معنوی و روح عرفانی است و اسلام در کنار مقررات اجتماعی، اقتصادی و غیره، به تربیت انسان بر اساس ایمان به خدا تکیه می کند و در هدایت جامعه از این بعد بیشتر برای هدایت انسان به طرف تعالی و سعادت عمل می کند. اگر ایمان به خدا و عمل برای خدا در فعالیت های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و سایر شؤون زندگی بشر وارد شود، پیچیده ترین مشکلات امروزی جهان به آسانی حل می شود، امروز دنیا، هم در این بن بست گرفتار شده است و هم نمی خواهد به نوع هدایت انبیا تسلیم شود ولی سرانجام چاره ای جز تسلیم ندارد. (۲۳) ما هم که حکومت اسلامی می گوئیم، می خواهیم یک حکومتی باشد که هم دلخواه ملت باشد و هم

حکومتی باشد که خدای تبارک و تعالی نسبت به او گاهی بگوید که اینهایی که با تو بیعت کردند. با خدا بیعت کردند «انما یبایعون الله» (۲۴) یک همچو دستی حاکم باشد که بیعت با او بیعت با خدا باشد، در جنگ هم وقتی که تیری انداخته است و رمی کرده است باز خدا بفرماید که «و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی» (۲۵) تو تیر نینداختی، خدا تیر انداخت، دست او را دست خدا بدان. ظل الله باشد، یدالله باشد حکومت، حکومت الهی باشد. ما حکومتی را که می خواهیم یک همچو حکومتی می خواهیم. آرزوی ما این است که یک همچو حکومتی سر کار بیاید که تخلف از قانون الهی نکند. پیغمبر اکرم از باب اینکه دستش دستی بود که در تمام عمرش از کارهایی که خدا فرموده بود تخلف نکرده بود، این دست دست خدا می شود، بیعت، بیعت با خداست. از آنجائی که کارهایی را که کرده بود اراده اش تابع اراده خدا، کارش تابع کارهای خدا، حکومتش حکومت الهی است به او گفته می شود که تو تیر نینداختی، وقتی که تیر انداختی تو نبودی، خدا تیر انداخت. با اینکه پیغمبر تیر انداخته بود اما ظل خدا بود. هیچ حرکتی از خود نداشت، هر چه داشت تبع قانون بود، پیغمبر قرآن مجسم بود، پیغمبر قانون مجسم بود. ما یک حکومتی می خواهیم که قانون باشد، تبع قانون باشد، نه یک حکومتی که تبع شیطان باشد. (۲۶) از جمله تحولاتی که باید بشود و شما آقایان باید کوشش کنید، این است که به این کلمه فرماندار مغرور نشوید که شما فرماندار هستید. این کلمه فرماندار مال وقتی است که فرمان باشد و فرمانبر باشد و برادری نباشد و طبقه ای طاغوتی باشد و مردم دیگر فرمانبردار آنها. در صورتی که در اسلام مطرح نیست. آنهایی که سرتاسر کشور اسلامی را اداره می کردند، آن هم آن کشوری که از حجاز تا مصر و آفریقا و عراق و ایران و همه این ممالک اسلامی که می بینید، اروپا هم یک مقدارش، تحت فرمان بود، معذکک اینطور نبود که معاملاتشان با رعیت، معامله فرمانفرما و فرمانبر باشد. خود رسول اکرم (ص) وضعشان با مردم مثل یکی از سایرین بود، یکی از اشخاص بود، نه یک منزل فرمانفرمایی داشتند و نه در محافلی که بودند، یک امتیازی بود که مردم بینند که این بالا نشستند و پائین نشستند. این مسائل مطرح نبود. بعضی از این عرب ها که از خارج می آمدند و وارد مسجد می شدند و پیغمبر را با سایرین نشسته بودند، وضع جوری بود که نمی شناختند کدام یکی پیغمبر است و کدام یکی اصحاب... حضرت امیر سلام الله علیه همان روزی که با وی بیعت کردند، بیعت به خلافت رسول الله، همان روز بیل و کلنگش را برداشته و رفت سراغ یک جائی که کار می کرد، خودش کار می کرد، دستش پینه داشت. وضع این سردارهایی که حکومت های بلاد بودند با مردم وضع فرمانفرمایی و فرمانبرداری نبوده است، وضع خدمت بوده است که فرمانفرماها خدمتگزار مردم بودند. (۲۷) عهده دار شدن حکومت فی حد ذاته، شأن و مقامی نیست، بلکه وسیله انجام وظیفه اجرای احکام و برقراری نظام عادلانه اسلام است. حضرت امیر المؤمنین (ع) درباره نفس حکومت و فرماندهی به ابن عباس فرمود: این کفش چقدر می ارزد؟ گفت: هیچ. فرمود: فرماندهی بر شما نزد من از این هم کم ارزش تر است، مگر این که به وسیله فرماندهی و حکومت بر شما بتوانم حق (یعنی قانون و نظام اسلام) را برقرار سازم و باطل (یعنی قانون و نظامات ناروا و ظالمانه) را از میان بردارم. (۲۸) پس، نفس حاکم شدن و فرمانروائی، وسیله ای بیش نیست، و برای مردان خدا اگر این وسیله بکار خیر و تحقق هدفهای عالی نیاید هیچ ارزشی ندارد. لذا در خطبه نهج البلاغه می فرماید: «اگر حجت بر من تمام نشده و ملزم باین کار نشده بودم آن را (یعنی فرماندهی و حکومت) را رها می کردم. (۲۹)» بدیهی است تصدی حکومت، بدست آوردن یک وسیله است نه این که یک مقام معنوی باشد، زیرا اگر مقام معنوی بود کسی نمی توانست آنرا غصب کند یا رها سازد. هرگاه حکومت و فرماندهی وسیله اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام شود قدر و ارزش پیدا می کند و متصدی آن صاحب ارجمندی و معنویت بیشتر می شود. بعضی از مردم چون دنیا چشمشان را پر کرده خیال می کنند که ریاست و حکومت فی نفسه برای ائمه (ع) شأن و مقامی است که اگر برای دیگری ثابت شد دنیا بهم می خورد. حال آنکه نخست وزیر شوروی یا انگلیس و رئیس جمهور آمریکا حکومت دارند منتهی کافرند. کافرند اما حکومت و نفوذ سیاسی دارند و این حکومت و نفوذ و اقتدار سیاسی را وسیله کامروائی خود از طریق اجرای قوانین و سیاستهای ضد انسانی می کنند. ائمه و فقهای عادل موظفند که از نظام و تشکیلات حکومتی برای

اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام و خدمت به مردم استفاده کنند. صرف حکومت برای آنان جز رنج و زحمت چیزی ندارد، منتهی چه بکنند؟ مأمورند انجام وظیفه کنند، موضوع ولایت فقیه مأموریت و انجام وظیفه است. حضرت (علی «ع»)) درباره این که چرا حاکم و فرمانده و عهده دار کار حکومت شده تصریح می کند که برای هدفهای عالی، برای این که حق را برقرار کند و باطل را از میان ببرد. فرمایش امام این است که خدایا تو می دانی ما برای بدست آوردن منصب و حکومت قیام نکرده ایم بلکه مقصود ما نجات مظلومین از دست ستمکاران است. آنچه مرا وادار کرد که فرماندهی و حکومت بر مردم را قبول کنم این بود که «خدای تبارک و تعالی از علما تعهد گرفته و آنان را موظف کرده که بر پرخوری و بهره مندی ظالمانه ستمگران و گرسنگی جانکاه ستمدیدگان سکوت ننمایند» (۳۰) یا می فرماید: «اللهم انک قد تعلم انه لم یکن الذی کان منا منافسه فی سلطان و لا التماس شیء من فضول الحطام» (۳۱) خدایا! تو خوب می دانی که آنچه از ما سرزده و انجام شده رقابت برای بدست گرفتن قدرت سیاسی یا جستجوی چیزی از تمتعات و درآمدهای زائد نبوده است. و بلافاصله درباره این که پس او و یارانش به چه منظور کوشش و تلاش می کرده اند می فرماید: «و لکن لئرد المعالم من دینک، نظهر الاصلاح فی بلادک فیأمن المظلومون من عبادک، و تقام المعطله من حدودک...» بلکه برای این بود که اصول روشن دینت را باز گردانیم و به تحقق رسانیم و اصلاح را در کشورت پدید آوریم تا در نتیجه آن بندگان ستمدیده ات ایمنی یابند و قوانین (یا قانون جزای) تعطیل شده و بی اجرا مانده ات به اجرا در آید و برقرار گردد. (۳۲) ماهیت حکومت جمهوری اسلامی این است که با شرائطی که اسلام برای حکومت قرار داده است، با اتکاء به آراء عمومی ملت، حکومت تشکیل شده و مجری احکام اسلام می باشد. (۳۳) حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما از رویه پیامبر اکرم (ص) و امام علی علیه السلام الهام خواهد گرفت و متکی به آراء عمومی ملت می باشد و نیز شکل حکومت با مراجعه به آراء ملت تعیین خواهد گردید. (۳۴) ما تابع آراء ملت هستیم. ملت ما هر طوری رای داد ما هم از آنها تبعیت می کنیم. ما حق نداریم، خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است. پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که ما به ملتیمان یک چیزی را تحمیل بکنیم. (۳۵) رهبری در حکومت اسلامی (ولایت فقیه) شرایط رهبری شرایطی که برای زمامدار ضروری است مستقیماً ناشی از طبیعت طرز حکومت اسلامی است. پس از شرایط عامه مثل عقل و تدبیر دو شرط اساسی وجود دارد که عبارتند از: ۱ علم به قانون ۲ عدالت. چنانکه پس از رسول اکرم (ص) وقتی در آن کس که باید عهده دار خلافت شود اختلاف پیدا شد باز در این که مسؤول امر خلافت باید فاضل باشد هیچگونه اختلاف نظری میان مسلمانان بروز نکرد. اختلاف فقط در موضوع بود. ۱ چون حکومت اسلام حکومت قانون است برای زمامدار علم به قوانین لازم می باشد چنانکه در روایت آمده است. نه فقط برای زمامدار بلکه برای همه افراد هر شغل یا وظیفه و مقامی داشته باشند چنین علمی ضرورت دارد. منتهی حاکم باید افضلیت علمی داشته باشد. ائمه ما برای امامت خودشان بهمین مطلب استدلال کردند که امام باید فضل بر دیگران داشته باشد. اشکالاتی هم که علماء شیعه بر دیگران نموده اند در همین بوده که فلان حکم را از خلیفه پرسیدند نتوانست جواب بگوید، پس لایق خلافت و امامت نیست. فلان کار را بر خلاف احکام اسلام انجام داد پس لایق امامت نیست... (۳۶) قانوندانی و عدالت از نظر مسلمانان شرط و رکن اساسی است. چیزهای دیگر در آن دخالت و ضرورت ندارد، مثلاً علم به چگونگی ملائکه، علم به اینکه صانع تبارک و تعالی دارای چه اوصافی است، هیچیک در موضوع امامت دخالت ندارد. چنانکه اگر کسی همه علوم طبیعی را بداند و تمام قوای طبیعت را کشف کند یا موسیقی را خوب بلد باشد شایستگی خلافت را پیدا نمی کند و نه باینوسیله بر کسانی که قانون اسلام را می دانند و عادلند نسبت به تصدی حکومت اولویت پیدا می کند. آنچه مربوط به خلافت است و در زمان رسول اکرم (ص) و ائمه ما (ع) درباره آن صحبت و بحث شده و بین مسلمانان هم مسلم بوده این است که حاکم و خلیفه اولاً باید احکام اسلام را بداند یعنی قانوندان باشد و ثانیاً عدالت داشته از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار باشد. عقل همین اقتضا را دارد، زیرا حکومت اسلامی حکومت قانون است نه خود سری و نه حکومت اشخاص بر مردم. اگر زمامدار مطالب قانونی را نداند لایق حکومت نیست. چون اگر تقلید کند قدرت

حکومت شکسته می شود و اگر نکند نمی تواند حاکم و مجری قانون اسلام باشد. و این مسلم است که «الفقهاء حکام علی السلاطین». (۳۷) سلاطین اگر تابع اسلام باشند باید به تبعیت فقها در آیند و قوانین و احکام را از فقها بپرسند و اجرا کنند. در اینصورت حکام حقیقی همان فقها هستند، پس بایستی حاکمیت رسماً به فقها تعلق بگیرد نه به کسانی که بعلت جهل بقانون مجبورند از فقها تبعیت کنند. البته لازم نیست که صاحب منصبان و مرزبانان و کارمندان اداری همه قوانین اسلام را بدانند و فقیه باشند بلکه کافی است قوانین مربوط به شغل و وظیفه خویش را بدانند. چنانکه در زمان پیغمبر (ص) و امیر المؤمنین (ع) اینطور بوده است. مصدر امور باید دارای این دو امتیاز باشد لکن معاونین و صاحب منصبان و مأمورانی که به شهرستانها فرستاده می شوند باید قوانین مربوط بکار خود را دانسته و در موارد دیگر از مصدر امر بپرسند. ۲. زمامدار بایستی از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار و عادل باشد و دامنش به معاصی آلوده نباشد. کسی که می خواهد حدود جاری کند یعنی قانون جزای اسلام را بمورد اجرا گذارد، متصدی بیت المال و خرج و دخل مملکت شود، و خداوند اختیار اداره بندگانش را به او بدهد باید معصیت کار نباشد: «و لا ینال عهدی الظالمین» (۳۸)، خداوند تبارک و تعالی به جائر چنین اختیاری نمی دهد. زمامدار اگر عادل نباشد در دادن حقوق مسلمین، اخذ مالیاتها و صرف صحیح آن، و اجرای قانون جزا، عادلانه رفتار نخواهد کرد، و ممکن است اعوان و انصار و نزدیکان خود را بر جامعه تحمیل نماید و بیت المال مسلمین را صرف اغراض شخصی و هوسرانی خویش کند. (۳۹) در حکومت اسلامی همیشه باید باب اجتهاد باز باشد و طبیعت انقلاب و نظام همواره اقتضا می کند که نظرات اجتهادی فقهی در زمینه های مختلف و لو مخالف با یکدیگر آزادانه عرضه شود و کسی توان و حق جلوگیری از آن را ندارد ولی مهم شناخت درست حکومت و جامعه است که بر اساس آن نظام اسلامی بتواند به نفع مسلمانان برنامه ریزی کند که وحدت رویه و عمل ضروری است و همین جا است که اجتهاد مصطلح در حوزه ها کافی نمی باشد بلکه یک فرد اگر اعلی در علوم معهود حوزه ها هم باشد ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم گیری باشد، این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی تواند زمام جامعه را به دست گیرد. (۴۰) حضرت حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای حاج شیخ علی مشکینی دامت افاضاته پس از عرض سلام خواسته بودید نظرم را در مورد متمم قانون اساسی بیان کنم. هر گونه آقایان صلاح دانستند عمل کنند، من دخالتی نمی کنم. فقط در مورد رهبری. ما که نمی توانیم نظام اسلامی مان را بدون سرپرست رها کنیم. باید فردی را انتخاب کنیم که از حیثیت اسلامی مان در جهان سیاست و نیرنگ دفاع کند. من از ابتدا معتقد بودم و اصرار داشتم که شرط مرجعیت لازم نیست. مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان محترم سراسر کشور کفایت می کند. اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند، وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را به عهده بگیرد، قهری او مورد قبول مردم است. در این صورت او ولی منتخب مردم می شود و حکمش نافذ است. در اصل قانون اساسی من این را می گفتم ولی دوستان در شرط مرجعیت پافشاری کردند، من هم قبول کردم. من در آن هنگام می دانستم که این در آینده نه چندان دور قابل پیاده شدن نیست، (۴۱) الگوی رهبری در صدر اسلام در دو زمان، دو بار حکومت اصیل اسلام محقق شد، یک زمان رسول الله «ص» و دیگر وقتی که در کوفه علی بن ابیطالب سلام الله علیه حکومت می کرد. در این دو مورد بود که ارزش های معنوی حکومت می کرد. یعنی یک حکومت عدل برقرار و حاکم ذره ای از قانون تخلف نمی کرد. حکومت در این دو زمان حکومت قانون بوده است و شاید دیگر هیچ وقت حاکمیت قانون را بدانگونه سراغ نداشته باشیم، حکومتی که ولی امرش که حالا به سلطان یا رئیس جمهور تعبیر می کنند در مقابل قانون با پائین ترین فردی که در آنجا زندگی می کنند علی السواء باشد. در حکومت صدر اسلام این معنی بوده است. حتی قضیه ای از حضرت امیر در تاریخ است: در وقتی که حضرت امیر سلام الله علیه حاکم وقت و حکومتش از حجاز تا مصر و تا ایران و جاهای بسیاری دیگر بسط داشت، قضات هم از طرف خودش تعیین می شد، در یک قضیه ای که ادعائی بود بین حضرت امیر و

یک نفر یمنی که آن هم از اتباع همان مملکت بود قاضی حضرت امیر را خواست. در صورتی که قاضی دست نشانده خود او بود، و حضرت امیر بر قاضی وارد شد و قاضی خواست به او احترام بگذارد، امام فرمود که در قضا به یک فرد احترام نکنید، باید من و او علی السواء باشیم. و بعد هم که قاضی بر ضد حضرت امیر حکم کرد، با روی گشاده قبول کرد. این حکومتی است که در مقابل قانون همگی علی السواء حاضرند، برای اینکه قانون اسلام قانون الهی است و همه در مقابل خدای تبارک و تعالی حاضرند، چه حاکم، چه محکوم، چه پیغمبر و چه امام و چه سایر مردم. (۴۲) حاکم اسلام مثل حاکم های دیگر از قبیل سلاطین یا رؤسای جمهوری نیست. حاکم اسلام، حاکمی است که در بین مردم، در همان مسجد کوچک مدینه می آمد و به حرف های مردم گوش می کرد و آنهایی که مقدرات مملکت دستشان بود، مثل سایر طبقات مردم در مسجد اجتماع می کردند و اجتماعشان به صورتی بود که کسی که از خارج می آمد نمی فهمید که کی رئیس مملکت است و کی صاحب منصب است و چه کسانی مردم عادی هستند. لباس، همان لباس مردم، معاشرت، همان معاشرت مردم و برای اجرای عدالت طوری بود که اگر چنانچه یک نفر از پائین ترین افراد ملت، بر شخص اول مملکت ادعائی داشت و پیش قاضی می رفت، قاضی شخص اول مملکت را احضار می کرد و او هم حاضر می شد. (۴۳) شما از ولایت فقیه نترسید، فقیه نمی خواهد به مردم زور گوئی کند. اگر یک فقیهی بخواهد زور گوئی کند، این فقیه دیگر ولایت ندارد. اسلام است، در اسلام قانون حکومت می کند. پیغمبر اکرم هم تابع قانون بود، تابع قانون الهی، نمی توانست تخلف بکند. خدای تبارک و تعالی می فرماید که اگر چنانچه یک چیزی بر خلاف آن چیزی که من می گویم تو بگوئی من ترا اخذ می کنم و «وتینت» را قطع می کنم. (۴۴) اگر پیغمبر یک شخص دیکتاتور بود و یک شخصی بود که از او می ترسیدند که مبادا یک وقت همه قدرتها که دست او آمد دیکتاتوری بکند، اگر او شخص دیکتاتور بود، آنوقت فقیه هم می تواند باشد. اگر امیر المؤمنین سلام الله علیه یک آدم دیکتاتوری بود، آنوقت فقیه هم می تواند دیکتاتور باشد. دیکتاتوری در کار نیست، می خواهیم جلوی دیکتاتور را بگیریم. ولایت فقیه ولایت بر امور است که نگذارد این امور از مجاری خودش بیرون برود، نظارت کند بر مجلس، بر رئیس جمهور که مبادا یک پای خطائی بردارد، نظارت کند بر نخست وزیر که مبادا یک کار خطائی بکند، نظارت کند بر همه دستگاه ها، بر ارتش که مبادا یک کار خلافی بکند. جلو دیکتاتوری را ما می خواهیم بگیریم، نمی خواهیم دیکتاتوری باشد، می خواهیم ضد دیکتاتوری باشد، ولایت فقیه ضد دیکتاتوری است، نه دیکتاتوری. (۴۵) فقیه مستبد نمی شود، فقیهی که این اوصاف را دارد عادل است، عدالتی که غیر از عدالت اجتماعی (مصطلح)، عدالتی که یک کلمه دروغ او را از عدالت می اندازد، یک نگاه به نامحرم او را از عدالت می اندازد، یک می تواند خلاف بکند، خلاف نمی کند. (۴۶) اختیارات رهبری و حکومت اگر فرد لایقی که دارای ایندو خصلت (شرایط رهبری) باشد بپاخواست و تشکیل حکومت داد همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم (ص) در امر اداره جامعه داشت دارا می باشد، و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند. این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم (ص) بیشتر از حضرت امیر (ع) بود یا اختیارات حکومتی حضرت امیر (ع) بیش از فقیه است باطل و غلط است البته فضائل حضرت رسول اکرم (ص) بیش از همه عالم است. و بعد از ایشان فضائل حضرت امیر (ع) از همه بیشتر است. لکن زیادی فضائل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه صلوات الله علیهم در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولات و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است، منتهی شخص معینی نیست، روی عنوان «عالم عادل» است. وقتی می گوئیم ولایتی را که رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) داشتند بعد از غیبت، فقیه عادل دارد برای هیچکس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه (ع) و رسول اکرم (ص) است. زیرا اینجا صحبت از مقام نیست بلکه صحبت از وظیفه است. ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، یک وظیفه سنگین و مهم است. نه این که برای کسی شأن و مقام غیرعادی بوجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر برد. بعبارت دیگر ولایت مورد بحث یعنی حکومت و اجرا و اداره بر خلاف تصویری

که خیلی افراد دارند امتیاز نیست بلکه وظیفه ای خطیر است. ولایت فقیه از امور اعتباری عقلانی است و واقعیتی جز جعل ندارد، مانند جعل (قرار دادن و تعیین) قیم برای صغار. قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد. مثل این است که امام (ع) کسی را برای حضانت، حکومت یا منصبی از مناصب تعیین کند. در این موارد معقول نیست که رسول اکرم (ص) و امام با فقیه فرق داشته باشد. مثلاً یکی از اموری که فقیه متصدی ولایت آن است اجرای حدود (یعنی قانون جزای اسلام) است. آیا در اجرای حدود بین رسول اکرم (ص) و امام و فقیه امتیازی است؟ یا چون رتبه فقیه پائین تر است باید کمتر بزند؟ حد ذاتی که صد تازیانه است اگر رسول اکرم (ص) جاری کند ۱۵۰ تازیانه می زند و حضرت امیر المؤمنین (ع) ۱۰۰ تازیانه و فقیه ۵۰ تازیانه؟ یا این که حاکم، متصدی قوه اجرائیه است و باید حد خدا را جاری کند، چه رسول الله باشد و چه حضرت امیر المؤمنین (ع) یا نماینده و قاضی آن حضرت در بصره و کوفه، یا فقیه عصر. دیگر از شؤون رسول اکرم (ص) و حضرت امیر (ع) اخذ مالیات، خمس، زکات، جزیه، و خراج اراضی خراجیه است. آیا رسول اکرم (ص) اگر زکات بگیرد چقدر می گیرد؟ از یک جاده یک و از یک جا بیست یک؟ حضرت امیر المؤمنین (ع) خلیفه شدند چه می کنند؟ جنابعالی فقیه عصر و نافذ الکلمه شدید چطور؟ آیا در این امور، ولایت رسول اکرم (ص) با حضرت امیر المؤمنین (ع) و فقیه فرق دارد؟ خداوند متعال رسول اکرم (ص) را «ولی» همه مسلمانان قرار داده و تا وقتی آن حضرت باشند حتی بر حضرت امیر (ع) ولایت دارند. پس از آن حضرت، امام بر همه مسلمانان حتی بر امام بعد از خود ولایت دارد، یعنی اوامر حکومتی او درباره همه نافذ و جاری است و می توانند والی نصب و عزل کنند. همانطور که پیغمبر اکرم (ص) مأمور اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود و خداوند او را رئیس و حاکم مسلمین قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده است فقهای عادل هم بایستی رئیس و حاکم باشند و اجرای احکام کنند و نظام اجتماعی اسلام را مستقر گردانند. (۴۷) لازم است که فقها اجتماعاً یا انفراداً برای اجرای حدود و حفظ ثغور و نظام، حکومت شرعی تشکیل دهند. این امر اگر برای کسی امکان داشته باشد واجب عینی (۴۸) است و گرنه واجب کفائی (۴۹) است، در صورتی هم که ممکن نباشد ولایت ساقط نمی شود، زیرا از جانب خدا منصوبند. اگر توانستند باید مالیات، زکات، خمس، و خراج را بگیرند و در مصالح مسلمین صرف کنند، و اجرای حدود کنند. اینطور نیست که حالا که نمی توانیم حکومت عمومی و سراسری تشکیل بدهیم کنار بنشینیم، بلکه تمام امور که مسلمین محتاجند و از وظائفی است که حکومت اسلامی باید عهده دار شود هر مقدار که می توانیم باید انجام دهیم. (۵۰) اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعی الهیه است، باید عرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم یک پدیده بی معنی و محتوا باشد. اشاره می کنم به پیامدهای آن که هیچ کس نمی تواند ملتزم به آنها باشد، مثلاً خیابان کشی ها که مستلزم تصرف در منزلی است یا حریم آن است در چارچوب احکام فرعی نیست، نظام وظیفه و اعزام الزامی به جبهه ها و جلوگیری از ورود و خروج ارز و جلوگیری از ورود یا خروج هر نحو کالا. و منع احتکار در غیر دو سه مورد و گمرکات و مالیات و جلوگیری از گران فروشی، قیمت گذاری و جلوگیری از پخش مواد مخدر و منع اعتیاد به هر نحو غیر از مشروبات الکلی، حمل اسلحه به هر نوع که باشد و صدها امثال آن که از اختیارات دولت است بنابر (این) تفسیر خارج است و صدها امثال اینها. حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند، حاکم می تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرار داد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد یک جانبه لغو کند و می تواند هر امری را چه عبادی و یا غیر عبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن، مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می تواند از حج که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند. (۵۱) در اسلام اموال مشروع و محدود به حدودی است. یکی از چیزهایی که

مترتب بر ولایت فقیه است و مع الاسف این روشنفکرهای ما نمی فهمند که ولایت فقیه یعنی چه، یکی اش هم تحدید این امور است مالکیت را در عین حال که شارع مقدس محترم شمرده است، لکن ولی امر می تواند همین مالکیت محدودی که بیند خلاف صلاح مسلمین و اسلام است، همین مالکیت مشروع را محدودش کند به یک حد معینی و با حکم فقیه از او مصادره بشود. (۵۲) از شئون فقیه هست که اگر چنانچه یک مردی با زن خودش رفتارش بد باشد او را اولاً نصیحت کند و ثانیاً تأدیب کند و اگر دید نمی شود اجراء طلاق کند. شما موافقت کنید با این ولایت فقیه. ولایت فقیه برای مسلمین یک هدیه ای است که خدای تبارک و تعالی داده است. منجمله همین معنائی که شما سؤال کردید و طرح کردید که زن هائی که الان شوهر دارند اگر چنانچه گرفتاری هائی داشته باشند چه باید بکنند؟ آنها رجوع می کنند به آنجائی که فقیه است، به مجلسی که در آن فقیه است به دادگاهی که در آن فقیه است و فقیه رسیدگی می کند و اگر چنانچه صحیح باشد، شوهر را تأدیب می کند، شوهر را وادار می کند به اینکه درست عمل کند و اگر چنانچه نکرد طلاق می دهد. ولایت دارد برای این امر که اگر چنانچه به فساد می کشد، یک زندگی به فساد کشیده می شود طلاق می دهد و طلاق اگر چه در دست مرد است لکن فقیه در جائی که مصلحت اسلام را دید، مصلحت مسلمین را دید و در جائی که دید نمی شود به غیر این، طلاق بدهد. این ولایت فقیه هست. (۵۳) پی نوشت ها: ۱ ولایت فقیه ص ۲۶. ۳۴ ولایت فقیه ص ۳۲۶. ۳۴ «الکافی فی الحدیث» گرانقدرترین کتابهای چهارگانه شیعه است توسط ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی (متوفی ۳۲۸ ه ق) نوشته شده است. این تصنیف شامل ۳۴ کتاب و ۳۲۶ باب است و احادیث آن را تا ۱۶۰۰۰ شمار کرده اند، که در مجموع ۱۹۹ حدیث بیش از کتابهای شش گانه اهل سنت حدیث دارد. ۴ اصول کافی، ج ۱، ص ۷۶، ۸۰ «کتاب فضل العلم» باب الرد الی الکتاب و السنه... و جمیع ما یحتاج الناس الیه...» ۵ اصول کافی، ج ۱، ص ۷۶، ۷۷ «کتاب فضل العلم» «باب الرد الی الکتاب و السنه...»، حدیث ۱۰. ۶ جزیه مالیاتی است که از اهل کتاب (یهودیان، مسیحیان، زردشتیان) در مقابل زندگی در کشور اسلامی گرفته می شود. جزیه یا بر افراد یا بر زمین های آنان سالانه قرار داده می شود، و تعیین مقدار آن به عهده حاکم اسلامی است که با توجه به شرایط وضع می کند. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۲۲۷. تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۴۸، ۴۵۰ اهل ذمه، پیروان کتابهای آسمانی هستند که با بستن پیمان با مسلمین در جامعه اسلامی زندگی می کنند. ۸ ولایت فقیه ص ۳۴. ۹ حد در شرع اسلام بر آن دسته از مجازاتهای بدنی اطلاق می شود که به سبب ارتکاب معاصی خاصی مقرر می گردند، اندازه این مجازاتها در تمام موارد از سوی شارع تعیین شده است. ۱۰ قصاص در فقه اسلام، عبارتست از آنکه به حکم قانون، عین جنایت خواه قتل باشد یا قطع عضو و یا ضرب و جرح، در مورد جانی اعمال شود، در صورتی که مجنی علیه یا اولیای او تقاضای قصاص نمایند و از اخذ «دیه» امتناع ورزند. شرح لمعه، ج ۲، ص ۳۷۲ ریاض المسائل، ج ۲، کتاب القصاص. ۱۱ ولایت فقیه ص ۱۲۳۹ «در برابر دشمنان، هر آنچه از سلاح و اسبان آماده می توانید فراهم سازید.» (انفال/۶۰). ۱۳ ولایت فقیه ص ۳۸. ۱۴ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۹. ۱۵ ولایت فقیه ص ۴۵. ۱۶ نهج البلاغه، ص ۹۷۷، نامه ۱۷۴۷. نهج البلاغه. ص ۵۲، خطبه ۳. (ص ۴۸، ۵۰ صبحی صالح). ۱۸ ولایت فقیه ص ۴۵. ۱۹ ولایت فقیه ص ۵۱. ۲۰ بیانات امام خمینی در دیدار با مسئولین مملکتی صحیفه نور جلد ۱۷ ص ۱۳۹. ۱۳۸ تاریخ: ۱۲/۱۰/۶۱ بیانات امام خمینی در جمع رؤسای سه قوه و مسئولین مملکتی صحیفه نور جلد ۲۰ ص ۱۵۹، ۱۵۸ تاریخ: ۱۹/۸/۲۲ لازم است توضیح داده شود که تخصیص اختیار وضع قانون به حق تعالی مغایرتی با برنامه ریزیها و وضع ضوابط برای دستیابی به آن موازین توسط مجالسی از نوع مجلس شورای اسلامی در ایران ندارد هر چند اصطلاحاً به این ضوابط نیز لفظ قانون اطلاق شود. زیرا در این نوع مجالس بر خلاف مجالس قانونگذاری معمول، اصول و قوانین شریعت مقدس، به عنوان مبنا و پایه هر مصوبه و قانون تلقی می گردد و نمایندگان نمی توانند بر خلاف آن موازین به وضع قانون پردازند. برای تحقق این هدف در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران وجود شورای نگهبان پیش بینی شده است که به تشخیص آن شورا مصوبات مغایر با موازین شرع مقدس اسلام یا قانون اساسی جهت اصلاح به مجلس عودت داده می شود. ۲۳ ولایت فقیه، ص ۵۴، ۵۲، ۲۴ بیانات امام خمینی در

جمع پاسداران آباده صحیفه نور جلد ۷ ص ۲۸۵ تا ۲۸۴ تاریخ: ۱۳/۴/۵۸ مصاحبه امام خمینی با خبرنگار روزنامه ایتالیایی لوتاکونتنیوا صحیفه نور جلد ۴ ص ۱۹۰ تاریخ: ۱۹/۱۰/۵۷ (پاریس نوفل لوشاتو) ۲۶ «همانا با خدا بیعت کرده اند». (فتح/۱۰). ۲۷ ص ۵۹، پاورقی ۲۸۶. بیانات امام خمینی در جمع ایرانیان (پاریس نوفل لوشاتو) صحیفه نور جلد ۳ ص ۱۱۱ تاریخ: ۲۹/۸/۵۷ نهج البلاغه، ص ۱۱۱، خطبه ۳۳ ص ۳۰، پاورقی ۹۶، ۳۱. بیانات امام خمینی در جمع گروهی از فرمانداران کشور و... صحیفه نور جلد ۸ ص ۱۴۵ تاریخ: ۲۶/۴/۵۸ ص ۳۲، پاورقی ۱۰، ۳۳ نهج البلاغه، ص ۴۰۶، ۴۰۷، خطبه ۱۳۱ ص ۱۸۸، ۱۸۹ صبحی صالح. ۳۴ ولایت فقیه، ص ۷۱ تا ۶۹ مصاحبه امام خمینی با روزنامه لبنانی النهار صحیفه نور جلد ۳ ص ۱۰۵ تاریخ: ۲۰/۸/۵۸ (پاریس نوفل لوشاتو) ۳۶ مصاحبه امام خمینی با مجله عربی المستقبل صحیفه نور جلد ۳ ص ۲۷ تاریخ: ۱۵/۸/۵۷ (نوفل لوشاتو) ۳۷ بیانات امام خمینی در دیدار با نماینده پاپ پل ششم صحیفه نور جلد ۱۰ ص ۱۸۱ تاریخ: ۱۹/۸/۵۸ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۱۶، نهج البلاغه، ص ۵۵۸، خطبه ۱۷۲، الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۲۹، مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۲۱، «کتاب القضاء»، «ابواب صفات قاضی»، باب ۱۱، حدیث ۳۳، ۴۰ بقره. / ۱۲۴، ۴۱ ولایت فقیه، ص ۶۱ تا ۵۸ پاسخ حضرت امام به نامه حجة الاسلام حاج شیخ محمد علی انصاری صحیفه نور جلد ۲۱ ص ۴۷ تاریخ: ۱۰/۸/۶۷ پاسخ حضرت امام به نامه آقای مشکینی در مورد متمم قانون اساسی صحیفه نور جلد ۲۱ ص ۱۲۹ تاریخ: ۲/۹/۶۸ مصاحبه حضرت امام با خبرنگار شبکه رادیو تلویزیون آلمان صحیفه نور جلد ۱۰ ص ۱۶۹ تا ۱۶۸ تاریخ: ۱۷/۸/۵۸ بیانات امام خمینی در دیدار با جوانان دختر و پسر فرانسوی صحیفه نور جلد ۳ ص ۸۴ تاریخ: ۱۸/۸/۵۷ اشاره به آیات مبارکه ۴۴، ۴۶ الحاقه است که می فرماید: و لو تقول علينا بعض الأقوال لأخذنا منه باليمين، ثم لقطعنا منه الوتين. «و اگر (محمد) به ما به دروغ سخنانی را می بست، قطعاً ما او را به قهر می گرفتیم و شاهرگش را قطع می کردیم.» ۴۷ بیانات امام خمینی در دیدار با علمای غرب تهران صحیفه نور جلد ۱۰ ص ۲۹ تاریخ: ۷/۳۰/۵۸ مصاحبه حضرت امام خمینی با پروفیسور حامد الگار صحیفه نور جلد ۱۱ ص ۱۳۳ تاریخ: ۱۰/۷/۴۹ ولایت فقیه، ص ۶۵ تا ۶۳، ۵۰ ولایت فقیه، ص ۹۳ تا ۹۲، ۵۱ واجب عینی، واجبی است که بر یکایک مکلفین لازم است و با انجام دیگر افراد، تکلیف از عهده مکلف ساقط نمی شود، مثل نماز، روزه و... ۵۲ واجب کفایی، واجبی است که مطلوب در آن خود عمل است از هر کسی که صادر شود. بنابراین با انجام آن توسط بعضی افراد از عهده دیگران ساقط می شود. مثل امر به معروف و نهی از منکر، غسل و کفن و نماز میت و... ۵۳ ولایت فقیه، ص ۶۷ تا ۵۴ پاسخ حضرت امام به نامه رئیس جمهور صحیفه نور جلد ۲۰ ص ۱۷۰ تاریخ: ۱۰/۱۶/۵۵ بیانات امام خمینی در دیدار با دانشجویان اصفهان صحیفه نور جلد ۱۰ ص ۱۳۸ تاریخ: ۸/۱۴/۵۸ بیانات امام خمینی در دیدار با خانواده شهدای پانزده خرداد سال ۴۲ صحیفه نور جلد ۱۰ ص ۸۸ تا ۸۷ تاریخ: ۸/۹/۵۸ منابع مقاله: آیین انقلاب اسلامی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)؛

مراحل شکل گیری حکومت اسلامی در بیان و بنان امام خمینی (ره)

مراحل شکل گیری حکومت اسلامی در بیان و بنان امام خمینی پیش از امام خمینی درباره حکومت اسلامی بحثهای نظری صورت گرفته و برخی از جنبشهای شیعی برای تحقق آن انجام یافته بود، ولی در عمل از آن خبری نبود. امام خمینی با تلاش بی مانند خود، ضمن روشننگری مشروعیت حکومت اسلامی و ثابت کردن این که حقیقت دین، جز با اجرای حکومت دینی غیر قابل نمود و ظهور است، حکومت دینی را از جهان آرمانی به عینیت جامعه آورد و بار دیگر، مدینه آرمانی اسلام، در برگیرنده شهر عقل و شهر عدل و شهر عشق، امکان ظهور و نمود یافت. و توجه مسلمانان از الگوهای مهلک غرب و شرق و زندگیهای ماشینی و مصرفی به سمت اسلام و نظام اسلامی مصروف شد. اینک همت بلند همتمان باید، دیگر ما وجهاتی از صورتهای ذهنی و اندیشه ها صرف نیستیم، انقلاب اسلامی همه را دگرگون کرده است. اکنون در پهنه های بی کرانه عمل

قرار داریم و فاصله علم و عین در ما از میان رفته است و این نخستین گام گاه شمار واقع بینی و واقع نگری است. ما در واقع، در حکومت اسلامی، خود را به تماشا نشسته ایم. دیگران هم این طور بهتر می توانند ما را ببینند. کاستی و کمال ما برای همه ملتها درخور فهم شده است و همگان متوجه کنش اجتماعی ما هستند و این از آثار حیات و حضور ما در صحنه های سیاسی است. خیلی از متفکران در سراسر جهان، چشم به این نظام دوخته اند و آن را به عنوان یک تجربه بزرگ و بی مانند انسان شیعی و ایرانی تلقی می کنند. حرکتی هوشمندانه و همراه حسابگریهای خیره کننده و حیرت آور در آمیختگی دیانت و سیاست و ملیت و اسلامیت. آنها به خوبی متوجه این نکته هستند که حکومت اسلامی، در شمار حکومتهایی نیست که رنگ و بوی ایدئولوژی اسلامی را به خود گرفته اند. این حکومت در اساس و بنیاد، اسلامی است و می خواهد همه رابطه های موجود در آن، برآیند تعالیم دینی باشد و در کل، جامعه مورد نظر اسلام را به نمایش بگذارد. پیشینه های تاریخی حکومت اسلامی حکومت اسلامی، امر نوظهوری نیست و در زمان پیامبر اسلام (ص) و علی (ع) تجربه شده است. شیعه که خاطره نظام عدل را هرگز از یاد نبرده بود، با اعتقاد راسخ به غیبت ولی الله الاعظم، در طول بیش از ده قرن، این خاطره را دنبال کرد و برای تبیین مبانی آن در عصر غیبت، سختیها کشید و در قالب گزاره ها و مقوله های کلامی چون: مساله ولایت، خلافت و غیبت امام و مقوله های فقهی، چون: دولت ستم، پذیرش ولایت از سوی ستمکار، دولت عدل و ولایت فقیه، به بحث و مذاقه در آن زمینه نشست، فقیهان برجسته ای از جمله مقدس اردبیلی و شیخ جعفر کاشف الغطاء و ملا احمد نراقی در سده های اخیر آن را در آثار خود مطرح کردند و امام خمینی آن را به کمال رساند. اهمیت بحث حکومت اسلامی برای اهل سنت، نیز کم تر از شیعه نبود. در طلیعه قرن حاضر، هر چند اندیشه ورزانی چون: رفاعة رافع الطهطاوی، یعقوب صنوع، شبلی شلیل و طه حسین، لب به ستایش تمدن غرب و دموکراسی حاکم بر آن گشودند، ولی سخت تاثیر اندیشه ها و آموزه های سید جمال الدین اسدآبادی، فکر دینی در جهان عرب و میان روشنفکران اهل سنت، احیا شد و شیخ محمد عبده، شاگرد نامدار سید، فکر دینی را در چارچوب گرایش به اصلاح اجتماعی، مجسم ساخت و به دنبال او، عبدالرحمن کواکبی، دو کتاب: طبایع الاستبداد و ام القری را نوشت. او با کتاب اولی، استبداد عثمانی را رسوا کرد، مساله ای که برای روشنفکران و نویسندگان قرن ۱۹، فوری ترین مساله سیاسی بود و با نوشتن ام القری، به ریشه یابی ناتوانی و درماندگی مسلمانان و راههای از بین بردن آن پرداخت. برآیند این حرکتهای فکری، شخصیتی چون محمد رشید رضا بود که در جهان اسلام سنی، آرای خود را درباره حکومت اسلامی، با نظم، روشن و با شجاعت بیان کرد، محمد رشید رضا، با نوشتن کتاب: الخلافة والامه العظمی، تفسیر بی طرفانه ای از فروپاشی خلافت عثمانی و تاسیس آرای نوین حکومت اسلامی ارائه داد و بعد از او نهضت اخوان المسلمین که در سال ۱۹۲۸ میلادی در مصر به دست حسن البناء، تاسیس شد، جهان اسلام را به صورت گسترده ای به حکومت اسلامی دعوت کرد، ولی سرکوبی آنها به دست رژیمهای عرب و خط مشی محافظه کارانه رهبران آن در قبال قدرت سیاسی حاکم، از کشش و جاذبه آن کاست. پیدایش انقلاب مشروطیت در ایران، بار دیگر توجه اندیشه ورزان ایرانی، بویژه علمای برجسته را به مساله حکومت و نظام حکومتی اسلام، جلب کرد. از آن میان، میرزا محمد حسین نائینی، شاگرد میرزای شیرازی، کتاب ارزشمند: تنبیه الامه و تنزیه المله را به منظور توجیه شرعی حکومت مشروطه، به رشته تحریر درآورد. حکومت اسلامی از دیدگاه میرزای نائینی کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله را نه برای بیان چگونگی حکومت اسلامی، بلکه به منظور توجیه شرعی حکومت مشروطه، نوشت. وی، این رساله را در ربیع الاول سال ۱۳۲۷ ه.ق. به پایان رساند و همان سال در بغداد منتشر کرد. نوشته نائینی، هر چند به طور مستقیم، به حکومت اسلامی مربوط نمی شود، ولی در توجیه مشروطه، وجوهی از حکومت اسلامی که خود از آن به (سلطنت اسلامی) تعبیر می کند، بیان شده است. از فحوای کلام نائینی به خوبی

روشن می شود که نائینی شرایط را برای طرح تمام نمای حکومت اسلامی، مناسب نمی دیده است. او، تنها برخی از اصول و قواعد حکومت اسلامی را مطرح کرده است. براساس نوشته نائینی، حکومت در اسلام، عبادت است: از امانت داری نوع و ولایت بر نظم و حفظ و اقامه سایر وظیفه ها و سیاستها و به منزله شبانی گله است. ۲. بنابراین، حکومت اسلامی (شورایی) و (عمومی) است، نه استبدادی و نیز ماهیت حکومت اسلامی، نه تنها (ولایت بر سیاست امور امت) است، بلکه بنیاد آن به مشارکت تمام ملت در نوعیات مملکت و بر مشورت با عقلایی است ۳ که عبارت از شورای عمومی ۴ ملی است و آزادی ۵ و مساوات همه آحاد امت ۶ از اصول دیگر آن شمرده می شوند. میرزای نائینی، حکومت مشروطه را صددرصد اسلامی نمی داند؛ اما آن را در مقایسه با حکومت استبدادی، به حکومت اسلامی نزدیک تر می داند و به همین دلیل، انتقال از حکومت استبدادی به مشروطه را مورد حمایت قرار می دهد. ۷ به نظر او، حکومت استبدادی، هم به معنی غصب (ردای کبریایی) خداوند و هم غصب (مقام ولایت)، همراه با (ظلم به عباد) است، ولی مشروطه فقط ظلم به مقام امامت و ولایت است و بس که با اجازه کسی که دارای (ولایت اذن) است، می تواند لباس مشروعیت به تن کند. ۸ نائینی در تایید این نکته آورده است: (پس البته لازم است نحوه سلطنت اسلامیه را اگر چه متصدی مغتصب باشد، به قدر قوه تحفظ کنیم و اگر محض تعلیم امت و از برای سرمشق ولات و قضات و عمال و به غرض التزام آنان به رفتار بر این نهج و عدم تخلف از این دستورالعمل بوده، پس لازم است تعلیم کنیم). ۹ علامه نائینی، تاسف می خورد از این که با توجه به نیازهای زمان، از سیاست اسلامی بهره نجستیم و به اسیری و بندگی طاغوتها در آمدیم و گرفتار شدیم و گرفتاریها و دشواریها را به کلی بی علاج پنداشتیم و در این وادی داخل نشدیم و دیگران برای پی بردن به نیازها، خود را از این اسارت پلید، رهانند و گوی پیشتازی از ما ربودند. ۱۰ کژی که در اندک زمانی به مشروطه راه یافت و گامهای غیر مسوولانه ای که روشنفکران غرب زده برای از هم گسستن و فروپاشاندن این انقلاب بزرگ مردمی و آثار دستاوردهای آن برداشتند، نسل نائینی و بلکه نسل بعد از او را از اعتماد به این قبیل حرکتها نا امید کرد و در نهاد جامعه شیعی ایران، انتظار فرصت دیگری را بارور ساخت. این انتظار، پس از سقوط رضاخان، طی چندین مرحله ارزیابی و توانا شد. ظهور فدائیان اسلام، به رهبری شهید همیشه جاوید، نواب صفوی، از این مراحل شمرده می شود، تا این بزرگ ترین گام را امام خمینی پس از نهضت ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ برداشت. امام خمینی و حکومت اسلامی پس از میرزای نائینی، امام خمینی، بحث از حکومت اسلامی را دنبال کرد، با این تفاوت که امام ولایت فقیه را از مباحث فقهی بیرون آورد و آن را در جایگاه اصلی خود یعنی علم کلام قرار داد. امام روشن کرد که ولایت فقیه در تفکر کلامی شیعه، دنباله امامت است و بحث امامت و ولایت، از اصول عقاید امامیه شمرده می شود؛ از این روی نمی تواند داخل مباحث فرعی فقهی باشد، هر چند تکلیفی بودن پذیرش ولایت فقیه، برای همه مومنان، آن را از احکام تکلیفی و داخل مباحث فقهی نیز قرار می دهد و می تواند در فقه نیز، به این اعتبار مورد گفت و گو قرار گیرد. به دیگر سخن، ولایت فقیه به لحاظ جنبه فعل الهی بودن، یک بحث کلامی است و به لحاظ جنبه فعل تکلیفی بودن، یک بحث فقهی شمرده می شود. امام، مستقیم، به سراغ دیدگاه کلامی و فقهی شیعه در زمینه حکومت رفت و از توجیه شرعی نظامهای موجود پرهیز کرد. امام خمینی در تاریخ پرفراز و نشیب اسلام، تنها کسی است که با واقع گرایی حیرت انگیز و حلم و حکمت بی مانندش، توانست هزاران بازدارنده را با استمداد از امدادهای غیبی، از جلوی راه حرکت بردارد و پایه های حرکت و حکومت و حکم اسلامی را براساس آنچه در کتاب و سنت تبیین شده است و نیازهای تاریخی و اجتماعی، ایجاد می کند، بریزد. امام، تنها عالم دینی بود که توانست حق بودن اصول پایه نظام را اثبات کرده و در عرصه ظهور مدینه ها آرمان شهر اسلام را با بنیانگذاران دولت اسلامی، عینیت بخشد و حکمت عملی اسلام را در عمل مجسم کند. امام خمینی، در سه مرحله آرمان حاکمیت دین را از ذهنیت به عینیت دگر کرد. او در مرحله نخست، با

نوشتن کتاب ولایت فقیه و بخشهایی از کتابهای: البیع و المکاسب المحرمه، مبانی استدلالی یکی از اساسی ترین مباحث کلام و فقه سیاسی شیعه؛ یعنی ولایت فقیه در عصر غیبت و چگونگی ستیز و در افتادن با ولایت ستم و قلمرو اختیار ولی فقیه در نظام سیاسی اسلام را پیش کشید و با این عمل خود مشروعیت حکومت اسلامی را ثابت کرد. در مرحله دوم که از سال ۱۳۵۷ تا آخر حیات ایشان ادامه یافت، معماری این بنای سترگ و بی مانند را در عینیت جامعه به عهده گرفت و امکان عینی و عملی آن را در گستره حیات اجتماعی به نمایش گذاشت و به پاسخ شبهه ها و نکته های پیچیده اهتمام ورزید که در طول مسیر پر پیچ و خم انقلاب، تک تک مردم جامعه با آن رو در رو می شوند. در مرحله سوم، با نوشتن وصیت نامه سیاسی - الهی، به عنوان آخرین پیام ماندگار چگونگی ادامه راه و به پیش بردن حکومت اسلامی و چگونگی نگهداری و پاسداری از آن را روشن کرد. الف. دور نمای حکومت اسلامی در اندیشه امام: ما پس از نهضت ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ با مفهوم حکومت اسلامی به گونه روشن (که البته امام پیش از آن در کتابها و آثار دیگرشان به طور فشرده به این مساله پرداخته بوده) و چگونگی آن در بنان و بیان امام آشنا می شویم. امام پس از آزادی از زندان در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۴۳، در سخنانی، از قدرت شگفت آور اسلام، سخن به میان آورد و حکومت های اسلامی روی کار آمده در تاریخ، به جز، یکی - دو تای آنها را غیر عامل به احکام اسلام دانست ۱۱ و یادآور شد: اسلام می خواهد مسلمانان بر همه مقدرات عالم حکومت کنند. ۱۲ امام، اسلام را برای هدایت جامعه های بشری و به دست گرفتن زمام امور توانا خواند و در ۱۸ شهریور همان سال، گفت: (اگر بنا شد حکومت، اسلامی باشد، اگر بنام دینت اسلام حکومت کند، تمام ثغور حفظ می شود). ۱۳ از این اشارات که بگذریم، گسترده ترین بحث امام درباره حکومت اسلامی، به سال ۱۳۴۸ بر می گردد که در سیزده جلسه، از تاریخ ۱/۱۱/۱۳۴۸ تا ۲۰/۱۱/۲۰ همان سال، در ایام اقامت در نجف اشرف، درباره مبانی کلامی و فقهی حکومت اسلامی، سخن گفت و مجموعه ویرایش یافته این گفتارها، در پائیز ۱۳۴۹، با عنوان: ولایت فقیه، در بیروت چاپ و به کشورهای گوناگون، از جمله ایران فرستاده شد. امام در این کتاب، توجه همه مبارزان مسلمان را به کج اندیشی و تبلیغات خائنانه استعمارگران که می گفتند: (اسلام حکومتی ندارد، تشکیلات حکومتی ندارد) ۱۴ فراخواند و گفت: (از بزرگ ترین تاسیسه های سیاسی و حقوقی اسلام، حکومت است و باید ضرورت تشکیل آن را باور داشته باشیم و کوشش کنیم که دستگاه اجرای احکام و اداره امور برقرار شود). ۱۵ امام مبارزه در راه تشکیل حکومت اسلامی را لازمه اعتقاد به ولایت دانست، بویژه ولایت در امر حکومت و جنبه های سیاسی آن را مورد بررسی قرار داد و به علمای آن عصر یادآور شد: (شما وظیفه دارید حکومت اسلامی تاسیس کنید. اعتماد به نفس داشته باشید و بدانید که از عهده این کار بر می آید). ۱۶ به یاران خود سفارش کرد: تا از صفر شروع کنند و از جنجال چند نفر غرب زده و سرسپرده نوکرهای استعمار، هراس به خود راه ندهند. ۱۷ امام جدایی دینت از سیاست را ساخته و پرداخته استعمارگران شمرد و هشیارانه می گفت: (آنها این تفکر را ترویج می کنند تا دین را از تصرف امور دنیا و از تنظیم جامعه مسلمانان برکنار سازند و در ضمن، علمای اسلام را از مردم و مبارزان راه آزادی و استقلال جدا کنند). ۱۸ به نظر امام، این القاء ها تلقینها و به ذهن خواندنها، در ایجاد زمینه لازم برای جدایی دین از سیاست، حتی در حوزه های علمیه نیز اثر کرده بود، به گونه ای که اگر کسی می خواست درباره حکومت اسلامی سخن بگوید، باید تقیه می کرد. منظور اصلی استعمارگران از جدایی دین و سیاست، چیرگی بر منابع اقتصادی و به دست گرفتن امور مالی آنها بود. مشروعیت حکومت اسلامی: امام خمینی در کتاب ولایت فقیه، دلایلی را برای ثابت کردن مشروعیت و بایستگی عقلانی حکومت اسلامی آورده و به این منظور از شواهد تاریخی و نشانه های عقلی زیادی کمک گرفته که مهم ترین آنها عبارتند از این سه دلیل: ۱. عمل پیامبر در تشکیل حکومت. ۲. بایستگی استمرار اجرای احکام الهی و ویژه نبودن آن به عصر پیامبر اکرم. ۳. بررسی ماهیت و کیفیت قانونهای اسلام به خوبی نشان می دهد که

این قانونها برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح شده اند. ۱۹ امام از احکام مالی، احکام دفاع ملی و احکام احقاق حقوق و احکام جزایی اسلام سخن به میان می آورد و نمونه هایی ارائه می دهد که همگی از جامع بودن و حکومت گرایی اسلام حکایت می کنند و خاطر نشان می سازد: وجود مجموعه قانونها برای اصلاح جامعه کافی نیست و به قوه اجرائی احتیاج دارد. به همین دلیل. (خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون، یعنی احکام شرع، یک حکومت و دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است). ۲۰ غیر از دلیلهای یاد شده در کتاب البیع، به دو دلیل دیگر بر می خوریم که برای بیان ضرورت و مشروعیت حکومت اسلامی عرضه شده اند: ۴. هیچ یک از مجموعه احکام اسلامی: سیاسی، مالی و حقوقی نسخ نشده اند و تا روز قیامت پایدار و پابرجا خواهند بود. همین ماندگاری احکام، ناگزیر خواهان و خواستار حکومت و ولایتی است که اجرا و نگهداری و پاسداری از آنها را به عهده بگیرد. اجرای احکام، بدون حکومت امکان ندارد؛ چرا که سبب هرج و مرج می شود. جدای از این دلیل، حفظ نظام اسلامی و حفظ مرزها از تهاجم و تجاوز تجاوزگران نیز، از امور لازمی است که بدون تشکیل حکومت امکان ندارد. ۲۱. ۵. امام از روایاتی که پاره ای از آنها را دلیل بر نفوذ فتوا یا قضاوت فقها می داند، مشروعیت حکومت اسلامی را استنباط می کند و بر این باور است: مفاهیم بیش تر این روایات، بیانگر نیابت ولایتی، در قلمرو گسترده اند. امام، با بهره گیری از تعبیراتی چون: (الفقهاء امناء الرسل) ۲۲، (اللهم ارحم خلفائی) ۲۳، (الفقهاء حصون الاسلام) ۲۴ (انی قد جعلته علیکم حکما) ۲۵ و (ان العلماء ورثة الانبیاء) ۲۶ که در روایات آمده اند، بایستگی ولایت فقیه در سطح اداره جامعه و سرپرستی حکومت را روا می شمارد و این در حالی است که از فقهای پیشین کم تر کسی به چنین استنباطهایی دست یافته است. امام در کتاب البیع می نویسد: (اسلام، همان حکومت است در همه شوون آن و احکام شرعی قوانین اسلام هستند و احکام جلوه ای از جلوه های حکومت و حتی مطلوبهای بالفرض هستند و از وسائل هستند که در جهت اجرای حکومت و بسط عدالت به کار گرفته می شوند. پس این که فقیه دژ اسلام است، معنایی ندارد جز این که او سرپرست اسلام است، همچنان که پیامبر و ائمه (ع) سرپرست اسلام بوده اند در همه امور حکومتی). ۲۷ امام در ولایت فقیه، پس از بیان مستدل درباره بایستگی حکومت اسلامی، به پیشینه تاریخی انحراف از این اصل که به عصر بنی امیه باز می گردد و در دوران بنی عباس ادامه می یابد، اشاره می کند و یادآور می شود: روش آنها در حکومت، روشی ضد اسلامی و به صورت نظامهای حاکم بر ایران، روم و مصر بود و در دورانهای بعد نیز، همان اشکال غیر اسلامی ادامه یافت. امام تاکید می کند: عقل و شرع بر قیام برای دگرگون کردن چنین حکومتی حکم می کنند. در انقلاب سیاسی می باید، تا افزون بر پیش گیری از حکومت طاغوت، زمینه را برای حکومت اسلامی پدید آورد. امام در بخشی از کتاب ولایت فقیه، فرق بین حکومت اسلامی با دیگر حکومتها را برشمرده است و حکومت اسلامی را مشروط به قانونهای اسلام می داند و وظیفه قوه مقننه و مجالس قانونگذاری برنامه ریزی برای وزارتخانه های گوناگون و تشکیلات حکومت در چهارچوب احکام اسلامی است و در ویژگیهای زمامدار و رهبری، افزون بر ویژگیهای عامه: عدل و تدبیر، علم به قانون و عدالت را نیز از ویژگیهای بایسته می شمارد. قلمرو کاری و حوزه اختیار ولی فقیه: مهم ترین بخش دیدگاه امام خمینی در موضوع حکومت، آن بخشی است که به روشنگری حوزه اختیار ولی فقیه می پردازد و احکام حکومتی بر اساس مصلحت را بر احکام اولیه و ثانویه، در هنگام برخوردها و ناسازگاریها پیش می دارد. امام، حوزه اختیار ولی فقیه را بسان حوزه اختیار پیامبر (ص) و ائمه، گسترده می داند و می نویسد: (برای فقیه همه آنچه برای معصوم ثابت بوده، ثابت است، مگر آن که دلیل قائم شود که اختیارات آنها از جهت ولایت و سلطنت آنها نیست، بلکه مربوط به جهات شخصی آنان و به جهت شرافت آنان بوده است و یا آن که اگر چه دلیل دلالت می کند که فلان اختیار از جهت شوون حکومتی برای معصوم ثابت است، اما با این حال اختصاص به امام معصوم دارد و از آن، نقدی

نمی‌شود همان‌طور که این مطلب در جهاد غیر دفاعی مشهور است، گرچه در آن نیز، بحث و تامل راه دارد و امکان تسری آن به غیر معصوم هست. ۲۸ باری امام فرق نهادن بین حکومتی رسول الله و ولی فقیه را، ناخردمندانه می‌داند؛ ۲۹ زیرا ولایت فقیه، بی‌گمان شعبه‌ای از ولایت رسول خداست. الگویابی از مسائل مهمی که در این مرحله وجود داشت، یافتن و ارائه نمونه تاریخی حکومت اسلامی بود. مطالعه آثار نوشتاری و گفتارهای امام خمینی، نشان می‌دهد که از نظر ایشان حکومت اسلامی در طول تاریخ تمدن اسلامی از عمر کوتاهی برخوردار بوده است. ۳۰ به جز چند سالی در زمان پیغمبر اسلام (ص) و در حکومت بسیار کوتاه امیرالمومنین (ع)، جریان نداشته است. ۳۱ این بود که استناد حکومت اسلامی را مشی حکومتی رسول اکرم (ص) و حکومت امام علی معرفی می‌کرد. ۳۲ امام خمینی، عامل بیگانگی مسلمانان را از حکومت اسلامی و مهجوری این نظام مقدس، ناآگاهی مسلمانان از مصالح خود و در سده‌های واپسین، دسیسه‌های استعمارگران می‌دانست. ایشان در پژوهشهای ژرف و طولانی خود به این نتیجه رسیده بود: این پدیده شوم از آن روزهایی در جهان اسلام آغاز شد که به گوناگونی زوایای اسلام، توجه نشد. ۳۳ این بود که در ۲۲ مهرماه ۱۳۵۷، همزمان با اوج گیری انقلاب الهی ایران، در سخنرانی خود به این نکته اشاره کرد: (در قرنهای سابق یک دسته متکلمین بوده‌اند که اینها روی فهم تکلم خودشان، روی فهم ادراک خودشان، اسلام را آن‌طور توجیه می‌کردند که خودشان فهمیده بودند. یک دسته فلاسفه بودند که روی فلسفه‌ای که آنها می‌دانستند، اسلام را به صورت یک فلسفه ادراک می‌کردند، خیال می‌کردند که مکتب فلسفی است. یک دسته عرفا و این طایفه بودند که اسلام را به فهم عرفانی توجیه می‌کردند و اسلام را کانه یک مکتب عرفانی می‌دانستند، تا این زمانهای آخر... که اسلام را یک مکتب مادی تصور کردند). ۳۴ زنده کردن همه زوایای اسلام، وقتی ممکن می‌شود که در عرصه جامعه حضور یابد و در همه زوایای زندگی فردی و اجتماعی به کار بیفتد و احکام آن، یک به یک اجرا شود. امام با توجه به این حقیقت بود که در طول چندین دهه مبارزه به کم‌تر از پویایی حکومت اسلامی بسنده نکرد. با تلاش بسیار و شبان و روزان حقایق را روشن ساخت که دور نمای حکومت الهی اسلام، در عروق ملت ریشه دواند و زنگار دلها پاک‌شد و خردها توانایی درنگ یافتند و این نظام مقدس برای مبارزین و خردورزان درخور فهم و عامل فخر شد. حکومت اسلامی برای امام حکومت قانون ۳۵، مظهر عدالت حقیقی و برخوردار از نعمتهای الهی ۳۶، مانعی برای خیانت، غارتگری و هرج و مرج ۳۷ بود و دولتهای استبدادی در باور امام، در ناسازگاری آشکار، با حکومت اسلامی بودند. ۳۸. ب. حکومت اسلامی در عینیت جامعه: پس از پیروزی انقلاب اسلامی در پرتو آموزه‌های اسلام، توجهات حضرت حق و پشتیبانی بی‌دریغ مردم و رهبری خردمندانه امام خمینی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، زمان آن رسیده بود که اندیشه حکومت اسلامی جامه عمل بپوشد و باورها و اندیشه‌های مربوط به حکومت اسلامی و ولایت فقیه که در طول قرنهای گذشته، مورد گفت و گو قرار گرفته بود، در قالب یک نظام سیاسی تبلور یابد. امام خمینی، بر اساس خواست عمومی ملت ایران و برابر اصول قانون اساسی نظام اسلامی، در نقش رهبر انقلاب، ولایت و هدایت جامعه را بر عهده گرفت. او مشی سیاسی را دنبال کرد، تا چشم از جهان فرو بست. در طول این مدت، زوایای ناپیدایی از سیستم حکومت اسلامی روشن شد که خود به پژوهش مستقلی نیاز دارد. بی‌گمان یکی از مواردی که در طول انقلاب، امام به گونه روشن نظر خود را درباره مشروعیت و حوزه اختیار حکومت اسلامی اظهار داشت، مربوط می‌شود به پاسخ نامه رئیس جمهور، در ۱۶ دی ماه سال ۱۳۶۴. امام در این نامه، درباره حوزه اختیار و قلمرو کاری حکومت اسلامی اظهار داشت: (حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله، صلی الله و علیه و آله وسلم، است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمامی احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است، خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرر باشد، در

صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، هر موقع آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را چه عبادی و یا غیر عبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است، جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج، که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتا جلوگیری کند. (۳۹) بیان و بنام امام و سیره عملی ایشان در برخورد با قدرتهای شرق و غرب و اهتمام به استقلال و آزادی و احیای ارزشهای اسلامی، مسیر حکومت را نشان می‌داد و راههای نارفته آینده را پرتو افشانی می‌کرد. امام در عمل نشان داد که جهت گیری اقتصاد اسلامی در راستای حفظ منابع محرومان و گسترش مشارکت عمومی آنان است و مبارزه اسلام با زراندوزان، بزرگ ترین هدیه و بشارت آزادی انسان از اسارت فقر و تهیدستی به شمار می‌رود: (صاحبان مال و منال در حکومت اسلام، هیچ امتیاز و برتری از این جهت بر فقرا ندارند و ابدا اولویتی به آنان تعلق نمی‌گیرد.) (۴۰) یادآور شد: (ثروتمندان هرگز به خاطر تمکن مالی خود نباید در حکومت و حکمرانان و اداره کنندگان کشور اسلامی، نفوذ کنند و مال و ثروت خود را بهانه فخر فروشی و مباحثات قرار دهند و به فقرا و مستمندان و زحمتکشان، افکار و خواسته های خود را تحمیل کنند.) (۴۱) امام بهای بیش تر را در حکومت اسلامی از آن کسانی دانست که از تقوای فزون تری برخوردار باشند. (۴۲) اجرا و برنامه ریزی این مهم را از وظیفه ها و کارهای مهم همه مدیران و کارگزاران و رهبران و روحانیان به شماری آورد: (با فقرا و مستمندان و پابرهنه ها بیش تر حشر و نشر و جلسه و مراوده، و معارفه و رفاقت داشته باشند، تا متمکین و مرفهین.) در کنار مستمندان و پابرهنه ها بودن و خود را در عرض آنان دانستن را، افتخار بزرگی می‌دانست که بهره دوستان خدا شده است. (۴۳) امام در آمیختگی، رفت و آمد و حشر و نشر با اغنیاء و ثروتمندان را ناسازگار با سیره و روش انبیا و امیرالمومنین و معصومان (ع) می‌دانست (۴۴) و ساده زیستی را به همگان، بخصوص روحانیت، سفارش می‌کرد. (۴۵) امام، کم کم همه انگیزه های وحشت جامعه اسلامی را از میان برد و نشستهای طاغوتی را سرکوب کرد و حکومتها را خدمتگزاران ملت خواند (۴۶) و سلامت یک کشور را در این دید که میان دستگاه حاکمه با ملت تفاهم وجود داشته باشد. (۴۷) سرانجام فلاکت بار حکام جور و غیر مردمی را درس عبرت خواند. (۴۸) او، به همه هشدار داد: (در حکومت اسلامی، همه مردم از این به بعد، از خودشان بترسند، نه از حکومت، از خودشان بترسند که مبدا خلاف بکنند. حکومت عدل از خلفها جلوگیری می‌کند، جزا می‌دهد. ما از خودمان باید بترسیم که خلاف بکنیم و الا حکومت اسلام خلاف نخواهد کرد.) (۴۹) امام احکام قضایی، حکومتی و سیاسی اسلام را احیا کرد. شناخت درست حکومت و جامعه را مهم دانست، تا نظام بتواند براساس آن به سود مسلمانان برنامه ریزی کند و اجتهاد مصطلح در حوزه ها را کافی ندانست و اظهار داشت: (یک فرد اگر اعلم در علوم معهود حوزه ها باشد، ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم گیری باشد، این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام جامعه را به دست گیرد.) (۵۰) و یادآور شد: (در حکومت اسلامی، همیشه باید باب اجتهاد باز باشد و طبیعت انقلاب و نظام همواره اقتضا می‌کند که نظرات اجتماعی - فقهی در زمینه های مختلف ولو مخالف با یکدیگر، آزادانه عرضه شود و کسی توان و حق جلوگیری از آن را ندارد.) (۵۱) ج. حکومت اسلامی در وصیت سیاسی الهی امام: وصیت در مفهوم حقوقی، از حق دست یازی حکایت می‌کند که شخص به طور مستقیم یا با واسطه، پس از مرگ در میراث مادی خود می‌تواند داشته باشد و موصی از این راه دست یازها و حق استفاده زمان حیات خود را به حق استفاده و دست یازی بعد از مرگ می‌پیوندد و دامنه آن به داراییهایی که فرد از خود به جای گذارده، محدود می‌شود. ولی در مفهوم الهی و سیاسی آن، موضوع وصیت فراتر از پیوندهای اشخاص است و از قلمرو گسترده و

اجتماعی تری برخوردار است و سرمایه های معنوی موصی را در بر می گیرد و از درنگ و درایت بیش تری حکایت می کند. به همین دلیل بیش تر این گونه وصیتها، از سوی چهره های برجسته معنوی و زمامداران برجسته صورت گرفته است. در اسلام، وصیت الهی - سیاسی، از زمان پیامبر رواج داشته است و منابع خبری و روایی، سرشار از این گونه وصیتها هستند. بخش مهم عهدنامه ها نیز در ردیف وصایای سیاسی قرار دارند. عهدنامه های حضرت علی (ع) به مالک اشتر نخعی و محمد بن ابی بکر، از بخشهای عمده وصایای سیاسی امام (ع) شمرده می شوند. این سنت، بعدها در میان متفکران و زمامداران مسلمان، ادامه یافت و تا عصر حاضر دوام آورد. وصیت نامه عطار نیشابوری ۵۲، وصیت نامه ملاعلی بن ملامحمد طالقانی، وصیت نامه علاء الدوله سمنانی و علامه مجلسی ۵۳، همه از این مقوله اند. وصیت در هر دو معنی خود، از صبغه دینی برخوردار است و در هزاره های گذشته، جزو احکام شناخته شده ادیان ابراهیمی شمرده می شده است. جایگاه ویژه وصیت در نظام ارزشی اسلام، سبب شد، در فقه و کلام و عرفان، مورد توجه و تامل قرار گیرد و امام خمینی، بدون تردید، در میان فقها، متکلمان و عرفا از انگشت شمارترین افرادی است که وصیت نامه سیاسی از خود به یادگار گذاشت و با این عمل خود، چنین سنت دیرین و سازنده را میان متفکران و چهره های سیاسی، زنده ساخت. امام خمینی با وصیت نامه سیاسی الهی خود، به حضور میان امت ادامه می دهد و اجرای آن در همه حوزه های انقلاب، به دوران امام خمینی، دوام می بخشد، دورانی که دشمنان، با ارتحال امام، آن را خاتمه یافته می پنداشتند. امام، در وصیت الهی خود، چنانکه رسم رهبران سیاسی است، به آرزوهای انجام نشدنی نپرداخته است. او به عنوان یک رهبر فرهیخته و فرزانه، روی نکته هایی انگشت گذاشته و از مقوله هایی سخن رانده که امکان پیاده شدن آنها می رود. آن عزیز، سخنی فراتر از حدود مرز تواناییهای یک ملت به میان نیاورده است. برای او، وضع خوشایند، رفع ناهنجاریهای معنوی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی جامعه، به اندازه تواناییها و کششهای مردم است و همین، رمز مهر و علاقه باطنی مردم به اوست. او از باطن مردم و از تواناییهای آنان سخن می راند. وصیت امام در یک کلمه، زبان معنوی و فرهنگ برومند توده هاست و با منظومه فکری مردم همنوایی دارد. وصیت سیاسی الهی امام، آخرین نگارش و یکی از پرتیراژترین کتابهای تاریخ مطبوعات ایران است که نزدیک به دو میلیون نسخه از آن چاپ و به زبانهای بین المللی ترجمه و نشر یافته است. اگر حجم این وصیت و وصیت نامه شرعی امام را باهم مقایسه کنیم، خواهیم دید که امام چقدر به وصیت شرعی خود، در برابر وصیت سیاسی، که به مصالح امت اسلامی مربوط می شود، کم اهمیت داده است. وصیت سیاسی الهی امام، در واقع بخش پایانی کتاب (ولایت فقیه) و کامل کننده نظریه با ارزش حکومت اسلامی است که قرنها مورد توجه ارباب نظر بوده است. وصیت نامه سیاسی الهی امام، در حقیقت، آخرین سفارشهای ایشان برای کامل کردن و پاسداری از حکومت اسلامی، به عنوان یک امانت الهی است که آثار حیات بخش و معنوی آن به مرزهای ایران محدود نمی شود. اندیشه جهانی امام خمینی همه ملت‌های محروم جهان را در بر می گیرد. او اسطوره مبارزانی چون: گاندی، نهر، لنین، مائو و هوشی مین را شکست و الگوی مبارزی را به تصویر کشید که در جهان مقاومت ملتها، هرگز سابقه نداشته است. امام خمینی در وصیت سیاسی - الهی خود، در دو مقام بحث می کند: الف. انقلاب اسلامی ایران یک رویداد الهی و غیرقابل قیاس با انقلابهای دیگر است. این انقلاب بزرگ و شکوهمند، در (پیدایش)، (چگونگی مبارزه) و (انگیزه) از نهضت‌های برجسته دیگر جهان، متمایز است و به این دید برای مطالعه آن نباید از همان عینکی استفاده کرد که در مطالعه انقلابهای دیگر به کار گرفته می شود. خود به خود، انقلاب اسلامی ایران، در جست و جوی تاسیس نظامی است که از نظر ماهوی با نظامهای دیگر، به طور کامل و بنیادی فرق دارد. ب. آسیب شناسی حکومت اسلامی. فرقه‌های ماهوی انقلاب اسلامی با انقلابهای دیگر: حکومت اسلامی بسان هیچ یک از حکومت‌های موجود نیست، در مثل (استبدادی) نیست، تا رئیس دولت مستبد و خودرای باشد، مال و

جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه دخل و تصرف کند و هر کس را اراده اش تعلق گرفت بکشد و هر کس را خواست انعام کند. ۵۴. فرقی با حکومت‌های مشروطه سلطنتی و جمهوری در این است که: در حکومت اسلامی، اختیار قانونگذاری از آن خداوند متعال است. ۵۵. خدا مقام حکومت و ولایت بر مردم را به امام معصوم اعطا کرده و امام هم فقیه واجد شرایط را گمارده است و پیروی از او در واقع پیروی از امام معصوم است و مخالفت با او مخالفت با امام و به منزله انکار ولایت تشریحی الهی است. پس حکومت اسلام، چیزی جز حکومت قانون نیست. ۵۶. زمامدار باید علم به قوانین داشته باشد. ۵۷. در اندیشه امام خمینی، ماهیت انقلاب اسلامی ایران با همه انقلاب‌ها، در پیدایش، چگونگی مبارزه و انگیزه فرق دارد. ۵۸. پیدایش انقلاب اسلامی را باید (در تأییدات غیبی الهی) ۵۹. جست. اگر دست توانای خداوند نبود، امکان نداشت بر خلاف کمی جمعیت، تفرقه افکنیهای قلم و زبان بمزدان در مطبوعات و سخنرانیها و مجالس ضد اسلامی و ضد ملی، مراکز عیاشی، فحشا، قمار و مسکرات و مواد مخدر، وضع دانشگاهها و مراکز آموزشی، انزوای روحانیت، ملت به صورت یکپارچه قیام کنند. ۶۰. (... رمز بقای انقلاب اسلامی، همان رمز پیروزی آن است و رمز پیروزی را ملت می‌داند و نسلهای آینده در تاریخ خواهند خواند که دو رکن اصلی آن عبارتند از: داشتن انگیزه الهی و مقصد عالی حکومت اسلامی و اجتماع ملت در سراسر کشور، با وحدت کلمه ۶۱ و با همان انگیزه و مقصد.) به این گونه است که امام پیدایش انقلاب را با دو عنصر یعنی کیفیت مبارزه و انگیزه آن، مرتبط می‌داند: کیفیت مبارزه را ملت از مکتب اسلام آموخته‌اند و به همین دلیل، دشمنان، اسلام را هدف قرار داده‌اند و می‌کوشند ملتها، بخصوص ملت ایران را از اسلام مایوس کنند. ۶۲. چون دشمنان به خوبی می‌دانند که توحید کلمه امت اسلامی، از کلمه توحید سربرمی‌آورد، بنابراین، کسی نمی‌تواند مقرب به شعار لا اله الا الله یعنی کلمه توحید باشد و نسبت به مسلمانان دیگر، بی تفاوت و با آنان توحید کلمه نداشته باشد. اساس تشکل امت و وحدت است و اساس وحدت یک انگیزه الهی یعنی بدون داشتن انگیزه الهی نمی‌توان به وحدت دست یافت و زیر سایه درخت تناور توحید نشست و از ثمرات حیات بخش آن برخوردار شد. با یاد خدا به سوی خودشناسی و خودکفایی در همه ابعادش باید پیش رفت. ۶۳. عناصر مهم حکومت اسلامی: عناصر مهمی که استخوان بندی حکومت اسلامی را به وجود می‌آورند و مورد توجه امام بویژه در وصیت سیاسی - الهی ایشان قرار گرفته‌اند، عبارتند از: ملت، رهبر و شورای رهبری، و قوای سه گانه. با این حال امام سفارشهای مهم و سازنده‌ای به همه مسلمانان و مستضعفان جهان و حتی گروهها و اشخاص مخالف نظام، دارد و این خود از سعه صدر و چشم انداز گسترده ایشان حکایت می‌کند. ۱. ملت: امام سعادت واقعی جامعه را در تکامل روحی و تواناساز معنوی ملت می‌بیند و در این راستا اراده مردم را بیش تر از هر عامل دیگر دخیل می‌داند. او نفی نمی‌کند که با رهبری درست می‌توان مردم را هوشیار و خردمند کرد، ولی تنها اراده رهبری را کافی نمی‌داند، امام با این که همه تلاش خود را برای رشد و ترقی مادی و معنوی ملت ایران به کار بست، ولی هرگز اثرگذاری تلاش و اراده مردم را در پیدایش و تکامل انقلاب، نادیده نماند. او پیروزی انقلاب اسلامی و استواری و پابرجایی حکومت الهی اسلام را نتیجه جهاد عظیم مردم می‌داند. ۶۴. بها و ارزشی که امام به ملت می‌داد، سبب شد، مردم در سایه رهبری ایشان، استعدادهای نهان خود را بروز دهند، اعتماد به نفس پیدا کنند و با دیدن خلوص عمل و شجاعت و حکمت رهبر خود، به کنش اجتماعی روی آورند، ارزش مکتب اسلام را در جریان عمل پی ببرند و با آن پیوندی ناگسستنی داشته باشند و در پرتو تعالیم الهی این مکتب و رهبری امام امت، در همه عرصه‌های داد و ستد اجتماعی، به ایثار و فداکاری بپردازند، تا جایی که امام به شاگردان مکتب خود و تربیت شدگان مدرسه انقلاب، فخر می‌فروخت و به وجود آنان مباهات می‌ورزید. این است که در بخشی از وصیت خود می‌نویسد: (اسلام باید افتخار کند که چنین فرزندان تربیت نموده و ما همه مفتخریم که در چنین عصری و در پیشگاه چنین

ملتی می باشیم). ۶۵ امام خمینی، معتقد بود اسلام در میان ضعیفان پیدا شده است: (از میان گدایان مدینه و مکه) انبیا هم اشراف نبودند، آنان نیز از میان ضعفا و طرفدار همانها نیز بودند. ۶۶ این است که امام در میان اقشار مختلف ملت، بیش از همه، به محرومان و توده های زحمت کش ارزش قایل بود و آنان را (نور چشم) و (ولی نعمت) همه می خواند ۶۷ و جمهوری اسلامی را ره آورد فداکارهای آنان می دانست. ۶۸ دوست داشت همه افراد ملت را در رفاه و آسایش ببیند. ۶۹ سفارش می کرد: هیچ گاه سلاح مبارزه با ظلم و استکبار و استضعاف را بر زمین نگذارید. ۷۰ به مجلس و دولت و دست اندرکاران سفارش می کند: (قدر ملت را بدانند و در خدمتگراری به آنان، بویژه مستضعفان و محرومان و ستمدیدگان، فروگذاری نکنند... ما برای احقاق حقوق فقرا در جوامع بشری، تا آخرین قطره خون دفاع خواهیم کرد). ۷۱ او، به خوبی دریافته بود: مرفهین بی درد، نه تنها به دنبال دگرگونی در جامعه نیستند، بلکه با تمام وجود با هر حرکت حق گرایانه و عدالت طلبانه ای که بخواهد بنیانهای تفکر طاغوتی را سست و پایه های حکومت عدل اسلامی را استوار سازد، مخالفت می کنند. امام واژه مستکبرین را بر حکومتها، پادشاهان و قدرتهایی اطلاق می کند که برای اعمال سلطه بر مردم ضعیف و محروم تلاش می کنند و از نظر ایشان، مستکبران قطب مخالف مستضعفان هستند و مکتبهای الهی در طول تاریخ به حمایت از مستضعفان و برای سرکوبی مستکبران برخاسته اند. مستکبران برخلاف دارا بودن قدرت و ابهت ظاهری، از درون به شدت پوسیده و پوشالی اند و مستضعفان باید با ادامه جهاد و مبارزه، زمین را از لوٹ وجود این دشمنان خدا و انسان پاک کنند. نقش اثرگذار و انسان ساز اسلام، در تعالی ملت، برای امام بیش از هر کس دیگر شناخته شده بود. از این روی، از مردم می خواهد نعمت حکومت اسلامی را همچون عزیزترین امور، قدر بدانند و از آن پاسداری کنند و در راه آن که امانت بزرگ خداوندی است کوشش کنند و از مشکلاتی که در این صراط مستقیم پیش می آید، نهراسند. ۷۲ به آنان توصیه می کند نسبت به مسوولیتهای خود حساس باشند و کارهایی که بر عهده دارند، برابر قاعده ها و ترازهای اسلامی و قانون اساسی انجام دهند: (در تعیین رئیس جمهوری اسلامی مشورت کرده و با علما و روحانیون با تقوا و متعهد جمهوری اسلامی نیز، مشورت نموده و توجه داشته باشند، رئیس جمهور و وکلای مجلس از طبقه ای باشند که محرومیت و مظلومیت مستضعفان و محرومان جامعه را لمس نموده و در فکر آنان باشند، نه از سرمایه داران و زمین خواران و صدرنشینان مرفه و غرق در لذات و شهوات که تلخی محرومیت و رنج گرسنگان و پابرهنگان را نمی توانند بفهمند). ۷۳ و از همه ملت می خواهد که هر کس به مقدار توان و حیطة نفوذش در خدمت اسلام و میهن باشد. ۷۴ او در همان حال که در طول وصیت خود، روزگار سیاه و پرآدابار پیش از انقلاب را در اذهان مجسم می کند، دورنمایی از آینده مطمئن و نوید بخش را در پیش روی ملت می نمایاند. ۲. رهبر و شورای رهبری: ولایت فقیه، به عنوان تنها وجه مشروعیت حکومت در عصر غیبت، از اصول بنیادین حکومت اسلامی است. در سیستم حکومت اسلامی، رهبر نسبت به دیگران، هیچ امتیاز شخصی ندارد (رهبر و شورای رهبری، باید) خود را وقف خدمت به اسلام و جمهوری اسلامی و محرومان و مستضعفان بنمایند و گمان نمایند که رهبری فی نفسه برای آنان تحفه است و مقام والائی، بلکه وظیفه سنگین و خطرناکی است که لغزش در آن اگر خدای نخواست با هوای نفس باشد، ننگ ابدی در این دنیا و آتش غضب خدای قهار را در جهان دیگر در پی دارد). ۳۷۵. قوای سه گانه: در حکومت اسلامی تقسیم کار نهادها و جدا بودن قوا در حکومت اسلامی: به مقننه، قضائیه و اجرائیه، یک اصل پذیرفته شده است و امام درباره هر یک از این قوا، سفارشیایی دارد: الف. قوه مقننه: در اندیشه امام، قوه مقننه که قانونهایی کلی و بایسته اجرای نظام اسلامی را وضع می کند، از جایگاه ویژه ای برخوردار است و با ر اصلی بر دوش نمایندگانی است که با توجه به میزان تعهدشان باید برگزیده شوند، امام ضمن اشاره به آسیبهای غم انگیزی که اسلام و ایران، از مجلس شورای غیرصالح پس از مشروطه تا عصر رژیم ننگین پهلوی و نیز نمایندگان ناشایسته و نوکرما ب، دیده

است، یکی از برجستگیها و امتیازهای این قوه را در نظام اسلامی، انتخابی بودن نمایندگان مجلس شورای اسلامی می‌داند که بدون دخالت دولت، و خانهای ولایات به مجلس شورای اسلامی راه می‌یابند. امام از همه مردم می‌خواهد تا با اراده قوی و خلل ناپذیر، در هر دوره انتخابات شرکت کنند و به کاندیدهای متعهد به اسلام و جمهوری اسلامی رای دهند. ۷۶ از نمایندگان می‌خواهد با کمال حسن نیت و برادری، با هم مجلسان خود رفتار کنند و همه کوشا باشند که قانونها: اسلامی و از مسیر اسلام منحرف نباشد و از (قوانین مخالف با شرع مطهر) و (قانون اساسی) بدون هیچ ملاحظه‌ای جلوگیری کنند. ۷۷ (به ضروریات کشور که گاهی با احکام ثانوی و گاهی به ولایت فقیه باید اجرا شود توجه نمایند). ۷۸ و از نفوذ (عناصر منحرف) که با (دسیسه و بازی سیاسی و کالت خود را به مردم تحمیل) ۷۹ می‌کنند، جلو بگیرند. ب. قوه قضائیه: امام در بند (ح) وصیت نامه سیاسی - الهی خود به امر قضاوت پرداخته و آن را از (مهمات امور) شمرده است که (با جان و مال و ناموس مردم) سروکار دارد. سفارش می‌کند: عالی‌ترین مقام قضایی از میان اشخاص متعهد سابقه دار و صاحب نظر در امور شرعی و اسلامی و در سیاست، انتخاب شود. از شورای عالی قضایی می‌خواهد: (امر قضاوت را که در رژیم سابق به وضع اسفناک و غم‌انگیزی درآمده بود، با جدیت سروسامان دهند و دست کسانی که با جان و مال مردم بازی می‌کنند و آنچه نزد آنان مطرح نیست، عدالت اسلامی است از این کرسی پراهمیت کوتاه کنند و با پشت کار و جدیت، به تدریج دادگستری را متحول نمایند و قضات دارای شرایطی... به جای قضاتی که شرایط مقرر اسلامی را ندارند، نصب گردند... و قضات محترم در عصر حاضر و اعصار آینده، وصیت می‌کنم... این امر خطیر را تصدی نمایند و نگذارند این مقام به غیر اهلش سپرده شود). ۸۰ ج. قوه اجرائیه: اهمیت این قوه نیز در وصیت امام در ردیف دو قوه دیگر است. این قوه هم می‌تواند مصوبات دو قوه دیگر را به اجرا درآورد و هم می‌تواند در اجرای آنها خدشه وارد سازد. امام در این زمینه یادآور می‌شود: (گاهی ممکن است که قوانین مترقی و مفید به حال جامعه از مجلس بگذرد و شورای نگهبان آن را تنفیذ کند و وزیر مسوول هم ابلاغ نماید، لکن به دست مجریان غیرصالح که افتاد آن را مسخ کنند و برخلاف مقررات یا با کاغذ بازیها یا پیچ و خمها که به آن عادت کرده اند، یا عمدا برای نگران نمودن مردم عمل نکنند که به تدریج و مسامحه غائله ایجاد می‌کنند). امام توجه مسوولان قوه اجرایی، اعم از وزرا و کارمندان وزارت خانه‌ها و نیروهای نظامی و انتظامی را به این نکته جلب می‌کند: (ایجاد زحمت برای مردم و مخالف وظیفه عمل کردن، حرام و خدای نخواستگه گاهی موجب غضب الهی می‌شود). نیز یادآور می‌شود: (همه شما به پشتیبانی ملت احتیاج دارید... ۸۱ اگر روزی از پشتیبانی آنان محروم شوید، شماها کنار گذاشته می‌شوید... بنابراین حقیقت ملموس، باید کوشش در جلب نظر ملت بنمائید و از رفتار غیر اسلامی انسانی احتراز نمائید. ۸۲... قوه اجرایی باید همه خدمتگزار ملت و خصوصا مستضعفان باشند). ۸۳ امام (احتراز از هر امری که شائبه وابستگی داشته باشد) و (اهتمام به تبلیغ حق در مقابل باطل) ۸۴ را از وظایف این قوه می‌داند. یکی از بخشهای حساس قوه اجرایی، نیروهای مسلح است. در حکومت اسلامی به نیروهای کارآموده و مومنی نیازمند است که ضمن داشتن تخصص‌های نظامی، از روحیه مردم‌خواهی، ایمان و سلحشوری، برخوردار باشند. به این منظور آنها باید آموزشهای ویژه‌ای را ببینند. آموزش و تربیت نیروی نظامی به تعالی جامعه می‌انجامد و جامعه را از بیماری می‌رهاند. در اندیشه امام، نیروهای مسلح بازوان قوی و قدرتمند جمهوری اسلامی بشمارند و نگهبان سرحدات و راهها و شهرها و روستاها و بالاخره نگهداران امنیت و آرامش بخشان به ملت هستند و باید مورد توجه خاص ملت و دولت و مجلس باشند. ۸۵ (هیچ یک از نیروهای نظام، اعم از نظامی، انتظامی، سپاه و بسیج و غیره نباید در هیچ حزب و گروهی وارد شوند. آنها باید خود را از بازیهای سیاسی دور نگهدارند) ۸۶ و نسبت به اسلام وفادار باشند و در این وفاداری استقامت کنند ۸۷ و هوشمندانه عمل کنند که: (بازیگران سیاسی و سیاستمداران حرفه‌ای غرب و

شرق زده و دستهای مرموز جنایتکاران پشت پرده لبه تیز سلاح جنایت و خیانت کارشان از هر سو و بیشتر از هر گروه (متوجه آنهاست). به نیروهای مسلح توصیه می‌کند: فداکاریهایشان را با حيله های سیاسی و ظاهرهایی به صورت اسلامی و ملی دشمنان، خط بطلان نکشند. ۸۸ آسیب شناسی حکومت اسلامی یک جامعه آرمانی، به وسیله انبوهی از عوامل ویران گر تهدید می‌شود و آسیبهای مذهبی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی می‌تواند به آن راه یابد و پاکی و تمامیت آن را به خطر اندازد. الف. آسیبهای اعتقادی و مذهبی: بدون تردید یکی از مهم ترین عوامل ویران گر یک جامعه، رویش باورهای ناسالم و نادرست دینی در میان مردم است. بزرگ ترین صدمه را اسلام از همین عقاید نامبارک دیده است. از انحرافهای جبران ناپذیر و ویران گر جامعه اسلامی، خارج کردن قرآن از صحنه زندگی و در نتیجه کشیدن خط بطلان بر حکومت عدل الهی (۸۹) است. این کژ روی در گذشته تا به آن جا ادامه یافت که: (نقش قرآن به دست حکومتهای جائز و آخوندهای خبیث بدتر از طاغوتیان وسیله ای برای اقامه جور و فساد و توجیه ستمگران و معاندان حق تعالی شد). ۹۰ آنها برای قرآن (نقشی جز در گورستانها و مجالس مردگان) ۹۱ باقی نگذاشتند و کتابی که برای اتحاد مسلمین و بشریت آمده بود و کتاب زندگیشان بود، (وسیله تفرقه و اختلاف گردید). ۹۲ با توجه به این کینه پایان ناپذیر و شناخته شده قدرتهای ابلیسی و ایادی آنها از اسلام است که امام، حفظ اسلام را در جامعه اسلامی، در راس تمام واجبات می‌داند. ۹۳ ابرقدرتها می‌خواهند ملتها از اسلام مایوس شوند، به این منظور گاهی آن را دینی ارتجاعی قلمداد می‌کنند و گاهی ضمن قدسی خواندن اسلام و قرآن، تنها تهذیب نفوس و تخدیر را وظیفه ادیان معرفی کرده و از توجه به دنیا و امور سیاسی، افراد متدین را باز می‌دارند و توجه به امور مادی و دنیوی را خلاف مسلک انبیا قلمداد می‌کنند. به دیگر سخن، امام در وصیت سیاسی - الهی خود، مخالفان اسلام را دو دسته می‌داند: ۱. کسانی که مدعی هستند: (احکام اسلام که هزار و چهارصد سال قبل وضع شده است، نمی‌تواند در عصر حاضر کشورها را اداره کند... دین ارتجاعی است و با هر نوآوری و مظاهر تمدن، مخالف است و در عصر حاضر نمی‌شود کشورها از تمدن جهان و مظاهر آن کناره گیرند). ۲. کسانی که مودیان و شیطنت آمیز، در لفافه طرفداری از قداست اسلام، می‌گویند: (اسلام و دیگر ادیان الهی، سروکار دارند با معنویات و تهذیب نفوس و تحذیر از مقامات دنیایی و دعوت به ترک دنیا و اشتغال به عبادات و اذکار و ادعیه که انسان را به خدای تعالی نزدیک و از دنیا دور می‌کند و حکومت و سیاست و سررشته داری برخلاف آن مقصد و مقصود بزرگ و معنوی است). امام تفکر دوم را خطرناک و فاجعه می‌داند. به نظر ایشان عده ای از روحانیان و متدینان بی‌خبر از اسلام، تحت تاثیر این شیوه تفکر قرار گرفته اند. ۹۵ در یکی از سخنرانیهای خود پیشینه این تفکر شیطانی را به زمان بنی امیه و بنی عباس می‌رساند. ۹۶ امام در مقام استدلال در برابر گروه نخست می‌گوید: (اجرای قوانین بر معیار قسط و عدل و جلوگیری از ستمگری و حکومت جائزانه و بسط عدالت فردی و اجتماعی و منع از فساد و فحشاء و انواع کجرویها و آزادی بر معیار عقل و عدل و استقلال و خودکفایی و جلوگیری از استعمار و استثمار و استبعاد و حدود و قصاص و تعزیرات بر میزان عدل، برای جلوگیری از فساد و تباهی یک جامعه و سیاست و راه بردن جامعه به موازین عقل و عدل و انصاف و صدها از این قبیل، چیزهایی نیست که با مرور زمان در طول تاریخ بشر و زندگی اجتماعی، کهنه شود. این دعوی به مشابه آن است که گفته شود: قواعد عقلی و ریاضی در قرن حاضر، باید عوض شود و به جای آن قواعد دیگر نشانده شود). ۹۷ در اندیشه امام خمینی، اسلام و هیچ مذهب توحیدی، با مظاهر تمدن، از قبیل (اختراعات و ابتکارات و صنعتهای پیشرفته) مخالف نیست و اگر مراد از تجدد و تمدن (آزادی در تمام منکرات و فحشاء، حتی هم جنس بازی و از این قبیل) است (تمام ادیان آسمانی و دانشمندان و عقلا با آن مخالف هستند). ۹۸ امام در نقد نظریه دوم که اسلام را جدای از حکومت می‌داند، می‌نویسد: (باید به این نادانان گفت که: قرآن کریم و سنت رسول الله، صلی الله و آله، آن قدر که در حکومت و سیاست، احکام

دارند، در سایر چیزها ندارند، بلکه بسیاری از احکام عبادی اسلام، عبادی سیاسی است. ادامه می‌دهد: (و آنچه گفته شده و می‌شود: انبیا، علیهم السلام، به معنویات کار دارند و حکومت و سر رشته داری دنیایی مطرود است و انبیا و اولیا و بزرگان از آن احتراز می‌کردند و ما نیز باید چنین کنیم، اشتباه تاسف آوری است که نتایج آن به تباهی کشیدن ملت‌های اسلامی و باز کردن راه برای استعمار گران خونخوار است.) دلیلی که امام به آن استناد می‌کند، این است: (آنچه مردود است، حکومت‌های شیطنی و دیکتاتوری و ستمگری است که برای سلطه جویی و انگیزه‌های منحرف و دنیایی که از آن تحذیر نموده‌اند. جمع آوری ثروت و مال و قدرت طلبی و طاغوت گرایی است و بالاخره دنیایی است که انسان را از حق تعالی غافل کند و اما حکومت حق برای نفع مستضعفان و جلوگیری از ظلم و جور واقعه عدالت اجتماعی همان است که مثل سلیمان بن داود و پیامبر عظیم الشان اسلام، صلی الله علیه و اله، و اوصیای بزرگوارش برای آن کوشش می‌کردند. از بزرگ‌ترین واجبات و اقامه آن از والاترین عبادات است.) ۹۹ از ملت بیدار و هشیار ایران می‌خواهد این توطئه را خنثی نمایند ۱۰۰ و انگیزه الهی خود را از دست ندهند زیرا وقتی انگیزه نباشد هدف فراموش می‌شود و تفرقه پیش خواهد آمده و پدیده‌ای که دشمنان اسلام و انسان، سخت می‌کوشند به آن دست یابند. برای حفظ انگیزه‌های دینی وجود و کوشش روحانیت ضروری است و دشمنان با توجه به نقش بزرگ علماست که همیشه می‌کوشند تا آنها را به انزوا کشانند و از صحنه سیاسی ایران خارج سازند امام خمینی با علم به این دسیسه‌ها و توطئه‌هاست که به انزوا کشاندن روحانیت را یکی مهم‌ترین نقشه‌های سیاسی قدرتهای بزرگ می‌داند ۱۰۱ و هشدار می‌دهد: (آنها می‌کوشند بین دانشگاهیان و روحانیان عداوت به وجود آورند.) ۱۰۲ در برابر این ترفند، توصیه می‌کنند: (نسل حاضر و آینده غفلت نکنند و دانشگاهیان و جوانان برومند عزیز، هرچه بیش‌تر با روحانیان و طلاب علوم اسلامی پیوند دوستی و تفاهم را محکم‌تر و استوارتر سازند.) ۱۰۳ جایگاه ویژه روحانیت در حکومت اسلامی، ایجاب می‌کند: روحانیان با توجه به نیازهای زمان عمل کنند و خود را به کارهای بیهوده و تکراری سرگرم نسازند و از تحجر به دور باشند و فقاقت را در احکام فردی و عبادی خلاصه نکنند و از نفوذ افراد کثر رفتار و تبه‌کار در میان خود، جلوگیری کنند ۱۰۴، تا بتوانند فرزند زمان خود باشند و چونان روح بیدار از حریم معنویت تشیع و حکومت الهی اسلام پاسداری کنند. ب. آسیب‌های سیاسی و اجتماعی: دنبال آسیب‌های دینی و اعتقادی، نوبت آسیب‌های سیاسی و اجتماعی است. دشمنان جامعه اسلامی، به منظور پدید آمدن و گستراندن نومیدی در بین مردم و در هم شکستن روحیه مردم، در همه جا تبلیغ می‌کنند (جمهوری اسلامی هم، کاری برای مردم انجام نداد) ۱۰۵ و از این راه، بذر ناامیدی و حرمان را در جامعه می‌افشانند و مردم را از پیمودن راه تعالی باز می‌دارند و روح تلاش و حرکت را از جامعه می‌گیرند و دلمردگی و بی‌هدفی را در میان گروه‌های گوناگون مردم، رسوخ می‌دهند. امام، به منظور چاره‌اندیشی در برابر این آسیب، از مردم می‌خواهد تا انقلاب اسلامی ایران را با انقلاب‌های دیگر و نظام موجود را با نظام طاغوت مقایسه کنند، وابستگی‌های عظیم خانمان سوز رژیم پهلوی، اوضاع وزارتخانه‌ها، مراکز عیاشی، مراکز علمی، حوزه‌ها و سیستم اقتصادی متعفن آن زمان را به یاد بیاورند و با نظام اسلامی تطبیق کنند. ۱۰۶ البته امام وضعیت موجود را ایده آل نمی‌داند، اما حرکت نظام را به سوی اسلامی شدن و حاکمیت عدالت اجتماعی، تلاشی خوشایند می‌داند. ۱۰۷ امام خمینی، به اشخاص و گروه‌هایی که به مخالفت و ناسازگاری با ملت و جمهوری اسلامی برخاسته‌اند، هشدار می‌دهد: (مسیر یک ملت فداکار را نمی‌شود با دست زدن به دروغ‌پردازی‌های بی‌سروپا و غیر حساب شده منحرف کرد.) به آنان یادآور می‌شود: (هرگز هیچ حکومت و دولتی را نمی‌توان با این شیوه‌های غیرانسانی و غیرمنطقی ساقط نمود.) ۱۰۸ از آنان می‌خواهد از راه اشتباه خود برگشته و با محرومان جامعه متحد شوند و برای استقلال و آزادی کشور خود، به تلاش پردازند. ۱۰۹ از احزاب و گروه‌هایی که راه خود را از راه مردم جدا می‌کنند،

می خواهد: به ملت پیوندند و با دولت تشریک مساعی نمایند. ۱۱۰ آنها را متوجه می سازد به گفته شهید مدرس: اگر قرار است ما از میان برویم، چرا به دست خود از میان برویم؟ ۱۱۱ به همگان قدر و منزلت نعمت انقلاب را خاطر نشان می سازد و این که این نعمت بزرگ به مانند عزیزترین امور باید تلقی شده و در راه آن کوشش کرد و از مشکلات آن نهراسید. ۱۱۲ ج. آسیبهای اقتصادی: در جامعه طاغوتی و طاغوت زده، فاصله طبقاتی بیداد می کند. در این گونه جامعه ها انسانها از دستاورد تلاش خود بهره ای نمی برند و این رقابت سالم و سازنده نیست که بنیه مالی آنها را توانا می سازد، بلکه جداییهای ظالمانه طبقاتی و ثروتهای کلان و بادآورده، که از راه چپاول ثروتهای ملی و استثمار مردمان ضعیف جامعه فراهم می گردد، امکان بهره وری بی حد و حصر از مواهب اجتماعی و طبیعی را برای شماری معلوم الحال فراهم ساخته و عده زیادتری را دچار بحرانهای مالی و سردرگم نابرابری و ناسازگاری درآمد و هزینه می سازد. امام که در دوره حاکمیت طاغوت شاهد این فاجعه بود و آثار ویرانگر این تضادها را از نزدیک دیده و احساس کرده بود، از آن روزگار سیاه و پرآبردار پیش از انقلاب اسلامی، در کتاب ولایت فقیه، چنین گزارش می دهد: (استعمارگران به دست عمال سیاسی خود که بر مردم مسلط شده اند، نکات اقتصادی ظالمانه ای را تحمیل کرده اند و بر اثر آن مردم به دو دسته تقسیم شده اند: ظالم و مظلوم، در یک طرف صدها میلیون مسلمان گرسنه و محروم از بهداشت و فرهنگ قرار گرفته است و در طرف دیگر، اقلیتهایی از افراد ثروتمند و صاحب قدرت سیاسی که عیاش و هرزه گردند. مردم گرسنه و محروم کوشش می کنند که خود را از ظلم حکام غارتگر نجات دهند، تا زندگی بهتری پیدا کنند و این کوشش ادامه دارد، لکن اقلیتهای حاکم و دستگاههای حکومتی جا بر مانع آنهاست. ما وظیفه داریم مردم مظلوم و محروم را نجات دهیم. پشتیبان مظلومین و دشمن ظالم باشیم.) ۱۱۳ مطالعه آخرین پیام ماندگار امام به ملت غیور و مبارز ایران، به خوبی نشان می دهد که ایشان در آخرین لحظات حیات خود، نگران آسیبهای اقتصادی جامعه بوده است، از این روی، یادآور می شود: (اسلام، نه با سرمایه داری ظالمانه و بی حساب و محروم کننده توده های تحت ستم و مظلوم موافق است و نه با کمونیسیم و مارکسیسم، اسلام سرمایه داری را به طور جدی در کتاب و سنت محکوم می کند و مخالف عدالت اجتماعی می داند.) ۱۱۴ برداشت کج فهمان بی اطلاع از رژیم اسلامی و از مسائل سیاسی حاکم بر اسلام، که اسلام را طرفدار بی مرز و حد سرمایه داری و مالکیت معرفی می کنند و با این شیوه، چهره نورانی اسلام را پوشانده و راه را بر کینه توزان و دشمنان اسلام باز می کنند، تا آن را چون رژیم آمریکا و انگلستان و دیگر چپاولگران غرب به حساب آورند، برداشتی نادرست می داند. در اندیشه امام، اسلام یک رژیم معتدلی است که مالکیت را به گونه محدود می پذیرد و در سایه عمل به آن چرخهای اقتصاد سالم به راه می افتد و عدالت اجتماعی، که لازمه یک رژیم سالم است، تحقق می یابد. ۱۱۵ امام خمینی، منشا عقب ماندگیهای اقتصادی جامعه اسلامی را وابستگی به قدرتهای بزرگ می داند که جز بردگی برای ملت ها، چیزی به ارمغان نمی آورند و با عقب نگهداشتن جامعه، آن را به بازار مصرف تبدیل و مردم را ستم پذیر بار می آورند. امام، برای مبارزه با این آسیب سفارش می کند: (باید به زندگی انسانی و شرافتمندانه روی آورد و با مشکلات مبارزه کرد و دست خود را پیش دیگران نباید دراز کرد و قدرت ابتکار را به دست گرفت.) به مردم امیدی دهد و آینده را برای آنان، روشن ترسیم می کند: (در این مدت کوتاه، پس از تحریم اقتصادی، همانها که از ساختن هر چیز خود را عاجز می دیدند و از راه انداختن کارخانه ها آنان را مایوس می نمودند، افکار خود را به کار بستند و بسیاری از احتیاجات ارتش و کارخانه ها را خود رفع نمودند و این جنگ در تحریم اقتصادی و اخراج کارشناسان خارجی، تحفه ای الهی بود که ما از آن غافل بودیم.) ۱۱۶ البته امام نیازمندی جامعه اسلامی را به صنایع بزرگ کشورهای خارجی، یک امر انکارناپذیر می داند. با این حال، آن را به این معنی نمی داند که ما باید در دانشهای پیشرفته به یکی از دو قطب وابسته شویم و راه حل را در این

می بیند که تا جای ممکن، نیازهای علمی در داخل کشور برآورده شود ۱۱۷ و در صورت ضرورت، دانشجویان باید به دول بی طرف اعزام شوند. ۱۱۸. د. آسیبهای فرهنگی و اخلاقی: فرهنگ یک جامعه را می توان لب آن جامعه دانست و توان و ضعف جامعه را از ضعف و قوت فرهنگ حاکم بر آن می توان بازشناخت. پیوند فرهنگها، یک امر پرهیزناپذیر است و گستردگی پیوند فرهنگی با فرهنگهای دیگر، بنیه آن را می تواند نیرومند کند، ولی هرگونه پیوندی این نتیجه را به دنبال ندارد. اگر در داد و ستد فرهنگی گزینش آگاهانه صورت نگیرد، ممکن است یک جامعه عناصر بسیار مفید، اصیل و سازنده خود را از دست داده و به ازای آن امور بسیار پوچ، مبتذل و ناسازگار را وارد سیستم فرهنگی خود بکند. مهم ترین چیز در دادوستد فرهنگی، حفظ همگونی و کمال طلبی آن است. اسلام (تعارف فرهنگی) را به عنوان فلسفه آفرینش نوع انسان می داند که در سایه آن، مردم می توانند از تجربه های ملل دیگر بهره جسته و در برابر انعطاف پذیری معقول، شکنندگی جاهل مآبانه خود را از دست بدهند، ولی این پیوند باید از روی تعارف باشد و عناصر مثبت آگاهانه گزینش شده و در سیستم شاداب و زنده نظام اسلامی به کار گرفته شود. از زمان فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار، که کم و بیش پای محصلان ایرانی به اروپا باز شد، فکر اعزام محصل به خارج نیرو گرفت و مرفهان که از این توانایی برخوردار بودند، به جهان غرب رفتند و در نخستین جرقه هایی که از این برخورد حاصل شد، به دلیل ناآگاهی به گذشته های اسلام و ایران و گرایش به هوسرانی و بهره مندی از مواهب و لذتهای مادی، زبان به ستایش غرب گشودند و شیوه زندگی اروپائیان را در پیش گرفتند. روحانیان و متفکران متعهد چون: شهید سید حسن مدرس که متوجه پیامدهای این پیوند نابرابر فرهنگ ایران و جهان غرب بودند، به مخالفت برخاستند: وی در جلسه ۲۱۷ دومین دوره مجلس شورای ملی در صفر ۱۳۲۹ هـ.ق. درباره رفتن محصلان ایرانی به خارج از کشور، هشدار داد: (در این مدت عمری که داشته ایم خیلی از شاگردها به اروپا رفتند و خیلی از پولهای این مملکت را در آن جا خرج کردند، ولی نقص مملکت ما کم نشده است). ۱۱۹. به این ترتیب روشنفکرانی از قماش: آخوند زاده، میرزا ملکم خان ناظم الدوله و تقی زاده دستاورد تولید فلسفه ها و سیاستهای فرهنگی غرب، هرگز نتوانستند در قلب مردم ما جای داشته باشند، چون بیش تر آموخته هایشان با فرهنگ بومی این سرزمین، ناسازگار بود. آنان خود را در آینه بیگانگان می دیدند و هویت خود را در فرهنگ غرب لمس می کردند و این بالاترین حد غرب زدگی فکری است. این بود که تجددخواهی، کم کم در ایران رونق گرفت و روش و منش اروپائیان به صورت یک قانون اجتماعی فراگیر شناخته شد. نوگرایان، با باری از دلباختگی به شرق و غرب، در این اندیشه بودند که آیینها، سنتها و مذهب و ارزشهای مذهبی و اسلامی، به عنوان عوامل عقب ماندگی ملی کنار گذاشته شوند و در عوض فرهنگ و تمدن ایران باستان زنده شود. شماری از آنان با یاد گذشته های بس دور ایران، پستیها و کمبودهای خود را جبران می کردند و شماری دیگر، با تمسک صددرصد به دامن غرب، هویت خود را از یاد برده، به سایه فرهنگ مبتذل و عفن غرب پناه می جستند. چشم شماری از آنان نسبت به فریبکاریهای استعمار غرب و شرق بسته بود و شماری دیگر به دلیل از هم گسستگی فکری، خود را در برابر آن لاعلاج می یافتند. با ظهور رضاخان، تجددخواهان ملی گرا، ارکان رژیم رضاخان را تشکیل دادند. آنان وانمود می کردند: در برابر افکار جهانگیر و فراگیر غرب، راهی جز پناه گرفتن در دامن آن نیست. این بود که مصرف زدگی، میل به زرق و برق و زیب و زیور و تجمل، اوج گرفت و ابتکار عمل به دست جهان غرب افتاد. آنان، با برانگیزاندن خواسته های حیوانی، خودباختگان و غرب زدگان را به دنبال خود می بردند و زیان آن دامن توده ها را می گرفت. امام شناخت دقیقی از هویت روشنفکران غرب زده داشت و آنان را افرادی غیرکارآمد در امور جامعه می دانست و در یکی از سخنرانیهای خود، آنان را مخاطب قرار داد و گفت: (شما که مسیرتان غیراسلام است، برای بشر هیچ کاری نمی کنید). ۱۲۰ امام آسیبهای فرهنگی را در سه نکته کلی بیان کرده است: انحراف مراکز علمی و آموزشی،

بیگانگی از هویت تاریخی و فرهنگی و رواج فساد و کم رنگ شدن ارزشهای اخلاقی. ۱. انحراف مراکز علمی و آموزشی: موضع امام درباره نهادهای علمی و آموزشی نوین، به عنوان دستاورد وارداتی و غیربومی، موضعی هوشمندانه و حکیمانه است. امام به خوبی توجه دارد که: استقلال و ناوابستگی آن، به خاطر استقلال جامعه علمی و اندیشه ورزان آن است. با این دید است که امام (دانشگاه را در راس امور می داند) که مقدرات یک کشور بسته به آن است. ۱۲۱ درجایی دانشگاه را کشوری می داند که اگر اصلاح شود، کشور اصلاح می شود و با انحراف آن، کشور به انحراف کشیده می شود. ۱۲۲ فساد جامعه، در دوره ستمشاهی را نیز، ناشی از تباهی دانشگاهها و مدارس می داند. ۱۲۳ به باور ایشان، زمانی میسر است دانشگاه اسلامی شود که خوی و خلق حاکم بر این مراکز علمی و محتویات علمی آن، با مقاصد عالی اسلام همسو باشد. علم ماعدای ایمان فساد می آورد. ۱۲۴ امام، معلمان و استادان را رکن اصلی نهادهای آموزشی می داند و از همه آنان می خواهد تا خود را تهذیب کنند، تا حرفشان بتواند در دیگران اثر بگذارد. بر این باور است: از مدرسه باید آغاز کرد و دانشگاه دیر است و معلمان باید احساس کنند که پیش خدا مسولند. ۱۲۵ نگرانی امام تنها ناشی از آثار مستقیم نهادهای آموزشی نیست، بیش تر توجه ایشان به آثاری است که کم کم و آهسته آهسته و ناپیدا بر روی انسان و جامعه می گذارند؛ از این روی تأکیدی که امام خمینی در زمینه پاسداری از حریم دانشگاهها و مراکز تعلیم و تربیت در برابر تهاجم جهان غرب دارد، از همه زمینه ها بیش تر است. ایشان در بخشی از وصیت خود می نویسد: (به همه نسلهای ملل توصیه می کنم که: برای نجات خود و کشور عزیز اسلام، آدم سازی دانشگاهها را از انحراف و غرب و شرق زدگی حفظ و پاسداری کنید و با این عمل انسانی اسلامی خود، دست قدرتهای بزرگ را از کشور قطع و آنان را ناامید نمایید). ۱۲۶ امام، بخش مهمی از ضربه های بنیان برافکن و تباهی آفرین را که بر ایران و اسلام وارد شده، ناشی از دانشگاهها دانسته و می نویسد: (اگر دانشگاهها و مراکز تعلیم و تربیت دیگر، با برنامه های اسلامی و ملی در راه منافع کشور به تعلیم و تهذیب و تربیت کودکان و نوجوانان و جوانان جریان داشتند، هرگز میهن ما در حلقوم انگلستان و پس از آن آمریکا و شوروی فرو نمی رفت و هرگز قراردادهای خانه خراب کن بر ملت محروم غارت زده تحمیل نمی شد و هرگز پای مستشاران خارجی به ایران باز نمی شد و هرگز ذخایر ایران و طلای سیاه این ملت رنج دیده در جیب قدرتهای شیطانی ریخته نمی شد و هرگز دودمان پهلوی و وابسته های به آن، اموال ملت را نمی توانستند به غارت ببرند و در خارج و داخل، پارکها و ویلاها بر روی اجساد مظلومان بنا کنند و بانکهای خارج را از دسترنج این مظلومان پر کنند و صرف عیاشی و هرزگی خود و بستگان خود نمایند). ۱۲۷ به منظور آسیب زدایی از این مراکز علمی، سفارش می کند: (نگذارند عناصر فاسد دارای مکتبهای انحرافی با گرایش به غرب و شرق، در دانشسراها و دانشگاهها و سایر مراکز تعلیم و تربیت نفوذ کنند). ۱۲۸. بیگانگی از هویت تاریخی و فرهنگی: از دیگر نقشه های شوم قدرتهای بزرگ، بیگانه ساختن کشورهای اسلامی از خویشن تاریخی و هویت اصیل فرهنگی خود است. و نتیجه آن این بوده است که ملت‌های مسلمان: (خود را و فرهنگ خود را به هیچ گرفتند و غرب و شرق، دو قطب قدرتمند را نژاد برتر و فرهنگ آنان را والا تر و آن قدرت را قبله گاه عالم دانستند و وابستگی به یکی از دو قطب را از فرایض غیر قابل اجتناب معرفی نمودند). ۱۲۹ امام خاطر نشان می سازد: (آنها باید بدانند نژاد آریا و عرب از نژاد اروپا و آمریکا و شوروی (کم ندارد). ۱۳۰ بزرگ ترین ابزار تبلیغاتی غرب در زمینه بیگانه سازی فرهنگی، برخورداری از رسانه های عمومی: رادیو و تلویزیون، مطبوعات، سینما و تئاتر است که مهم ترین ابزار انتقال فرهنگ در عصر حاضر به شمار می روند. امام در وصیت سیاسی - الهی خود از نقش تلویزیون، در رژیم گذشته یاد می کند و می نویسد: هدف گردانندگان آن، بی هویت ساختن، ملت ایران بود: (فیلمهای تلویزیونی، از فرآورده های غرب یا شرق بود که طبقه جوان، زن و مرد را از مسیر عادی زندگی و کار و صنعت و تولید و دانش منحرف و به سوی بی خبری از خویش و شخصیت

خود، یا بدبینی و بدگمانی به همه چیز خود و کشور خود، حتی فرهنگ و ادب و مآثر پرارزش که بسیاری از آن با دست خیاوتکار سوجدویان به کتابخانه‌ها و موزه‌های غرب و شرق منتقل گردیده است. (۱۳۱ امام خمینی، نخستین فقهی است که در باره آثار باستانی، در آثار فقهی خود از جمله در تحریر الوسيله بحث کرده و نگهداری آنها را ضروری و این آثار را از انفال عمومی برشمرده و نگهداری از آنها را وظیفه حکومت اسلامی دانسته است. ۱۳۲ فتوای امام، برخلاف منافع غرب بود. غربی که با غارت آثار تاریخی و فرهنگی جهان اسلام، می‌کوشد هرچه بیش تر آنها را از خود بیگانه نگاهدارد و مانع از شکل‌گیری اعتماد به نفس ملتها شود. روندی که از زمان قاجار آغاز شد و با ورود باستان‌شناسان فرانسوی، چون ژان دیولافوا، هزاران تن از اشیای عتیقه و میراث باستانی این سرزمین به تاراج رفت. ۱۳۳. ۳. ترویج فساد و به انحراف کشیدن جوانان: از بزرگ‌ترین شگردهای جهان غرب برای درهم‌کوبیدن انقلاب اسلامی ایران، گسترش فساد در جامعه است: (تروج مراکز فساد و عشرتکده‌ها و مراکز قمار و لاتار، فروش کالاهای تجملاتی، اسباب آرایش، بازیها، مشروبات الکلی، از نقشه‌های شیطان‌ی غرب و شرق و غرب زده و شرق زده، در میهن اسلامی است.) ۱۳۴ امام از همه گروهها، بویژه جوانان می‌خواهد که خودشان شجاعانه در برابر کژرویهها به پاخیزند ۱۳۵ از آنان می‌خواهد: استقلال، آزادی و شرافتهای انسانی را، گرچه با تحمل زحمت و رنج، فدای تجملات و عشرتها و بی‌بند و باریها نکنند، چون منظور غرب، چیزی جز تباهی و اغفال جوانان از سرنوشت کشور و چاپیدن ذخایر ملتها نیست. ثمره بحث ۱. حکومت اسلامی، از تاریخی معادل تاریخ اسلام برخوردار است، ولی نمونه‌های عینی را به جز نظام اسلامی موجود، در زمان حیات پیامبر اکرم (ص) و دوران امامت علی بن ابیطالب (ع) می‌توان جست. ۲. پیش از امام خمینی، بحث حکومت اسلامی و ولایت فقیه، از مباحث عمده فقه سیاسی و مورد توجه همه فقهای برجسته شیعه بوده است. ۳. حکومت اسلامی در سه مرحله، در بیان و بنان امام خمینی سامان یافت: الف. مرحله (ذهنیت) که از سال ۱۳۴۲ آغاز و با تدوین کتاب (ولایت فقیه) در سال ۱۳۴۸ به کمال رسید. ب. مرحله (عینیت) از سال ۱۳۵۷ آغاز و با ارتحال امام خمینی در سال ۱۳۶۸ به اوج خود رسید. ج. مرحله (وصایت) که در برگیرنده آخرین و صیای سیاسی - الهی امام خمینی است و پس از ارتحال وی آغاز می‌شود. ۴. بیش‌ترین توجه امام در همه مراحل شکل‌گیری حکومت اسلامی، روی روشنگری مشروعیت حکومت اسلامی، حدود و اختیارات ولی فقیه و آسیب‌شناسی آن بوده است. پی‌نوشتها: ۱. تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله، یا حکومت از نظر اسلام، با مقدمه و پاورقی و توضیحات سید محمود طالقانی، ۱۷، شرکت سهامی انتشار، تهران. ۲. همان/۴۳. ۳. همان/۵۱ - ۵۲. ۴. همان/۵۳. ۵. همان/۴۹. ۶. همان/۳۲. ۷. همان/۴۷. ۸. همان. ۹. همان/۵۵. ۱۰. همان/۵۹ - ۶۰. ۱۱. (صحیفه نور)، رهنمودهای امام خمینی، ج ۱/۷۳، وزارت ارشاد. ۱۲. همان. ۱۳. همان، ج ۱/۹۰. ۱۴. (ولایت فقیه)، امام خمینی، ۱۴، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. ۱۵. همان/۱۵. ۱۶. همان. ۱۷. همان/۱۶. ۱۸. همان. ۱۹. همان/۲۰. ۲۰. همان/۱۷. ۲۱. (کتاب البیع)، امام خمینی، ج ۲/۴۶۱، اسماعیلیان. ۲۲. (اصول کافی)، کلینی، ج ۱/۴۶، دارالتعارف، بیروت. ۲۳. (وسائل الشیعه)، شیخ حر عاملی، ج ۱۸/۶۵، دار احیاء التراث العربی، بیروت. ۲۴. (اصول کافی)، ج ۱/۳۸. ۲۵. (وسائل الشیعه)، ج ۱۸/۹۹. ۲۶. (اصول کافی)، ج ۱/۳۴. ۲۷. (کتاب البیع)، ج ۲/۴۷۳. ۲۸. همان/۴۹۶. ۲۹. همان/۴۶۷. ۳۰. پاسخ امام خمینی به نامه اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان گروه فارسی زبان در اروپا، ۱۰/۳/۱۳۴۹. ۳۱. پاسخ امام خمینی به نامه دانشجویان مسلمان مقیم اروپا، ۶/۲/۱۳۵۰. ۳۲. (صحیفه نور)، ج ۲/۴۷. سخنان امام خمینی به مناسبت جشنهای ۲۵۰۰ ساله ۶/۳/۱۳۵۰. ۳۳. همان، ج ۲/۱۵۳. ۳۴. همان. ۳۵. همان، ج ۳/۶۹. سخنان امام خمینی در مورد توبه و تعهدات دروغین شاه ۱۷/۸/۱۳۵۷. ۳۶. پیام امام خمینی به طلاب علوم دینی، دانش‌آموزان و دانشجویان سراسر کشور ۱۶/۷/۱۳۵۷. ۳۷. همان، ج ۲/۲۳۱ - ۲۳۵. سخنان امام خمینی در مورد ابعاد سیاسی - عبادی احکام اسلام و کیفیت حکومت اسلامی ۱۶/۷/۱۳۵۷. ۳۸. همان/۲۰۳. مصاحبه امام خمینی با خبرنگار فرانس پرس

۱۳۵۷/۳/۸. ۳۹. همان، ج ۲۰/۱۷۰. ۴۰. همان ۱۲۸/۱. پیام براءت به زائران بیت الله الحرام ۱۳۶۶/۵/۶. ۴۱. همان. ۴۲. همان/۱۲۹. ۴۳. همان. ۴۴. همان. ۴۵. همان/۱۳۰. ۴۶. همان، ج ۷/۷۳. سخنان امام خمینی به وزیر امور خارجه ترکیه ۱۳۵۸/۳/۲۱. ۴۷. همان/۱۶۹. سخنان امام خمینی، خطاب به وزیر اقتصاد و دارایی و معاونین این وزارتخانه ۱۳۵۸/۳/۳۱. ۴۸. همان/۲۴. سخنان امام خمینی در جمع هیات شرکت کننده در سمینار محاسبات وزارت دارایی، ۱۳۵۸/۴/۱۰. ۴۹. همان، ج ۵/۲۳. پیام رادیو تلویزیونی امام خمینی، پس از فرماندم جمهوری اسلامی ۱۳۵۸/۱/۱۲. ۵۰. همان، ج ۲۱/۴۷. ۵۱. همان. ۵۲. (الذریعه)، آقا بزرگ تهرانی، ج ۲۵/۱۰۷، اسلامیه، تهران. ۵۳. همان، ج ۲۵/۱۰۶. ۵۴. (ولایت فقیه) ۳۳. ۵۵. همان. ۵۶. همان/۳۴. ۵۷. همان/۳۷. ۵۸. (صحیفه انقلاب اسلامی)، وصیت نامه امام خمینی/۱۰ - ۱۱ موسسه فرهنگی قدر ولایت. ۵۱. همان/۱۰. ۶۰. همان. ۶۱. همان/۱۲. ۶۲. همان/۱۳. ۶۳. همان/۵۹. ۶۰. ۶۴. همان/۲۱. ۶۵. همان/۱۹. ۶۶. (صحیفه نور)، ج ۴/۵۹. ۶۷. (صحیفه انقلاب اسلامی)/۲۱. ۶۸. همان. ۶۹. (صحیفه نور)، ج ۵/۲۵۹. ۷۰. همان، ج ۱۹/۲۹۶. ۷۱. همان، ج ۲۰/۲۳۵. ۷۲. (صحیفه انقلاب)/۲۱. ۷۳. همان/۳۱. ۷۴. همان/۲۹. ۷۵. همان. ۷۶. همان ۲۸ - ۲۹. ۷۷. همان/۳۰. ۷۸. همان. ۷۹. همان. ۸۰. همان. ۸۱. همان/۳۵. ۸۲. همان/۳۶. ۸۳. همان/۳۵. ۸۴. همان/۳۶. ۳۷ - ۸۵. همان/۴۰. ۸۶. همان/۴۲. ۸۷. همان. ۸۸. همان/۴۱ - ۴۲. ۸۹. همان/۲. ۹۰. همان. ۹۱. همان. ۹۲. همان. ۹۳. همان/۷. ۹۴. همان/۱۳. ۹۵. (صحیفه نور)، ج ۲۳۲/۹۷. (صحیفه انقلاب)/۱۴. ۹۸. (همان)/۱۵. ۹۹. همان. ۱۰۰. همان. ۱۰۱. همان/۲۲. ۱۰۲. همان. ۱۰۳. همان/۲۳. ۱۰۴. همان/۳۴. ۱۰۵. همان/۱۶. ۱۰۷. همان/۱۸. ۱۰۸. همان/۴۶. ۱۰۹. همان/۴۷. ۱۱۰. همان/۴۹. ۱۱۱. همان/۵۰. ۱۱۲. همان/۲۱. ۱۱۳. (ولایت فقیه)، ۴۲/۴۳، امیرکبیر. ۱۱۴. (صحیفه انقلاب)/۵۴. ۱۱۵. همان. ۱۱۶. همان/۴۲ - ۴۳. ۱۱۷. پیام امام به مناسبت پنجمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ۱۳۶۲/۱۱/۲۲. ۱۱۸. همان. ۱۱۹. (مدرس در پنج دوره تقنینه مجلس شورای ملی) به کوشش محمد ترکمان، ج ۱/۱۶، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران. ۱۲۰. (صحیفه نور)، ج ۷/۵۵. ۱۲۱. سخنان امام خمینی، در جمع کارکنان صنایع دفاع ملی، ۱۳۶۱/۱۰/۲۶. ۱۲۲. سخنان امام خمینی، در جمع هیئت امنای روسای دانشکده های دانشگاه ملی، ۱۳۶۰/۹/۲۲. ۱۲۳. (دیدگاهها و رهنمودهای امام خمینی درباره مسائل فرهنگی)/۱۵۵ - ۱۵۶. ۱۲۴. (صحیفه نور)، ج ۱۷/۱۰۸. ۱۲۵. سخنان امام خمینی در دیدار با فرماندهان، سرپرست مریان و... ۱۳۶۱/۹/۲۸. ۱۲۶. (صحیفه انقلاب)/۲۸. ۱۲۷. همان/۳۹. ۱۲۸. همان/۴۰. ۱۲۹. همان/۲۳. ۱۳۰. همان/۲۶. ۱۳۱. همان/۴۴. ۱۳۲. (تحریر الوسیله)، امام خمینی، ج ۱/۳۱۵، کتاب خمس (القول فی الانفال). ۱۳۳. (سفرنامه خاطرات کاوشهای باستان شناسی شوش) اثر مادام ژان دو یلا فوا، ترجمه ایرج فرهوشی، دانشگاه تهران. ۱۳۴. (صحیفه انقلاب)/۴۴ - ۴۵. ۱۳۵. همان/۴۰.

دین و دولت از نگاه امام خمینی (ره)

دین و دولت از نگاه امام خمینی چکیده مطالبی که در این نوشتار پی گرفته می شود حاوی چند نکته است: ۱- پیشینه های بحث دین و دولت از نگاه فیلسوفان و مصلحان غرب، بویژه پس از پروتستانیسیم و نهضت اصلاح دینی. ۲- پیشینه های بحث دین و دولت از نگاه فقیهان شیعی بویژه پس از عصر غیبت که مورد بحث و اهتمام بوده است. از آنجا که برخی عالمان شیعی حکومت را از اختیارات امامان معصوم می دانسته اند، لهذا هر حکومتی را غاصب و یا دولت مستعجل پنداشته و در پی تدوین تئوری سیاسی برای حکومت اسلامی برنیامدند. ۳- پس از عصر صفویه تئوری ولایت فقیه به عنوان مشروعیت بخشیدن به حکومت شاهان صفوی از سوی برخی فقهای شیعه، چون محقق کرکی، مطرح شد ولی این تئوری ناپایدار و بی سرانجام ماند. ۴- امام خمینی بانی و معمار اندیشه نوین سیاسی و حاکمیت ولایت فقیه، با اختیاراتی که برای فقیه والی قایل گشت، شریعت اسلام را با عناصر مصلحت، ضرورت، زمان و مکان به نحوی انعطاف پذیر ساخت که دولت بتواند در چارچوب دیانت و فقاقت جای گیرد و احکام فقهی را،

متناسب با مقتضیات زمان و مکان، به دنبال تغییر موضوع دگرگونی دهد. انسان به مدد خرد توانسته است از تجربه های تاریخی، اندرزه های فراوانی بیاموزد و بیاندوزد و راهکارهای روز بروز بهتر را برای ادامه حیات جمعی بجوید. از روزیکه انسان، به عنوان مدنی بالطبع، به حیات جمعی پا گذاشته و جامعه «جامعه مدنی» را بر اندام خود پوشانده به دنبال یک فلسفه سیاسی برآمده تا با انتخاب بهترین مدل برای حکومت رابطه ملت و دولت و از سویی رابطه دین و دولت را تفسیر نماید. مدلهایی که فیلسوفان سیاسی برای نوع حکومت عرضه داشته و در طول تاریخ، بعضا، به تجربه درآمده، کم نیستند و این مقال در مقام فحص و کنکاش و نقد و ابرام در نوع این حکومتها نیست. موضوع این نوشتار پیرامون دین و دولت از نگاه امام خمینی به عنوان معمار حکومت دینی و بانی یکی از فلسفه های سیاسی در پایانه قرن بیستم است و این که آیا اندیشه ولایت فقیه به عنوان یک فلسفه سیاسی می تواند دولتی را دینی سازد و جامعه دین را بر پیکره جامعه مدنی بیاراید؟ و دین را با حکومت و سنت را با تجدد و سیاست آشتی دهد؟ نگاهی به پیشینه بحث ضرورت می نماید پیش از ورود به بحث، نگاهی اجمالی به پیشینه های این بحث داشته باشیم. می دانیم یکی از مباحث مهم و دامنه دار که پس از نهضت اصلاح دین «پروتستانیسم» صورت گرفته و در حلقه های مسایل فلسفه سیاسی وارد گشته است، رابطه «دین و دولت» است، حساسیت این بحث از آنجا بالا گرفت که در طی قرون متوالی کلیساها به عنوان نهادهای دینی سرنوشت جوامع را «در دست داشتند و فرجامهای نامطلوبی را نصیب مردمان ساختند» لهنذا پس از پروتستانیسم و نهضت اصلاح دین همواره این سؤال بر سر زبانها بوده است که آیا حکومت به عنوان یک فئومولوژیک و یا پدیده اجتماعی، رسما، می تواند به عنوان یک مرجع دینی قلمداد شود؟ و مراجع دینی به عنوان حاکمان سیاسی جامعه به حساب آیند؟ عمده فیلسوفانی که در دوسوی این بحث قرار داشتند، یکی توماس هابز (۱۶۷۵-۱۵۸۸) و دیگری جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴) می باشند. هابز بر این باور بود که مذهب و دین باید در راس هرم جامعه قرار گیرد تا بتواند جلوی حرمت شکنیها و تجاوزات را بگیرد زیرا «انسانها گرگ همدیگرند» و رجال دینی مانع گرگ ستیزی در جامعه خواهند بود. «اگر دین در اختیار دولت باشد، دولت فرمان می دهد که افراد چه اصولی را بپذیرند و در نتیجه از این لحاظ نظمی برقرار می شود و به اغتشاشی که در اثر تفسیرهای مختلف و مخالف از اصول دین ناشی می شود، پایان می دهد. اما اشخاص می توانند در دل خود به هر چه بخواهند اعتقاد داشته باشند یا اصلا اعتقادی به دین نداشته باشند ولی حفظ اصول ظاهر برای حفظ نظم اجتماع ضروری است.» (۱) هابز در کتاب معروف خود «لویاتان» که در سال ۱۶۵۱ منتشر کرد، مبانی فکری فلسفه سیاسی خود را با تحلیلی از طبیعت بشر آغاز کرد. او، که به شدت تحت تاثیر بدبختی های برخاسته از جنگهای داخلی انگلستان قرار داشت، بر این باور نشست که غرایز و قوای سبعی در انسان همیشه حالت فاعلی دارد و عقل حالت انفعالی و عقل به تنهایی برای کنترل غرایز کافی نیست بلکه باید پادشاهی مقتدر، از بیرون، انسان را مهار کند و آتش این زندگی جنگی که بالقوه در انسان است، خاموش نماید. «لاک» بر خلاف «هابز» انسان را در وضع طبیعی خود جنگ طلب و گرگ صفت نمی بیند، بلکه انسان موجودی است که با طبیعت هماهنگ است و عقل نیرویی است که همواره انسان را دعوت به قانون می کند. «وضع طبیعی قانونی دارد که بر آن حکومت می کند و همه افراد را موظف می سازد و عقل که همان قانون طبیعت است به همه ابنای بشر که با آن به مصلحت می نشینند، می آموزد که همه برابر و مستقل هستند، و هیچ کس نباید به زندگی تندرستی، آزادی و اموال کس دیگر، صدمه ای وارد کند.» (۲) لاک از آنجا که می کوشد دست حاکمیت را بر سر شهروندان کوتاه و کمرنگ کند، تلاش می کند تا دین را نیز از سیطره اقتدارگران بیرون کشد و به حوزه اعتقادی افراد واگذار کند. در رساله ای که راجع به مدارا (Tolerance) نگاشت تاکید کرد که دولت نباید مرجعیتی نسبت به عقاید دینی مردم پیدا کند و در مسایل دینی شهروندان دخالت نماید. «از اینرو اگر شهروندان، مردم را به بهانه آموزش روحشان وادار سازند که در کلیسای مورد نظر حضور یابند، کار عبثی انجام داده اند (زیرا) چنانچه مردم به کلیسایی اعتقاد داشته باشند، به طیب خاطر در آن حاضر نمی شوند و اگر اعتقاد نداشته باشند، حضور آنان بر ایشان هیچ ثمری نخواهد داشت و تا هر میزانی هم که نیت خیر، نوع پرستی و

آمزش ارواح، بهانه مطلوبی برای عمل فرمانروا باشد، تاثیری در آرمزیدگی و رستگاری آنها نخواهد داشت و بنابراین بعد از همه اینها، باید مردم را آزادانه به وجدان خود واگذار کرد». (۳) بنابراین از نگاه ایشان تفکیک دین از دولت، تفکیک یک نهاد قدسی از امر عرفی است. و این که باید امور سیاسی و اجتماعی را به عرف عقلای جامعه و نهاد و قوانین اداره جهان ناسوت را از یک منشاء لاهوتی جدا ساخت. سابقه تاریخی این تفکیک به دوران شروع مدرنیته - **Modernity**؛ - یعنی پس از زایش تمدن جدید و عصر خرد گرایی با سنت (tradition) تفکیک امور عرفی (دولت) از امور لاهوتی (دین) است. البته با این نگاه که سنت یک ایدئولوژی جزمی و ثابت است و تجدد یک ایدئولوژی تغییرپذیر و ناستوار و جمع بین این دو ناممکن است. این تجدد و نوگرایی بر خیلی از کشورها، از جمله کشورهای اسلامی، سایه افکند و جلادی بود که خیلی از سنتها را به مسلخ برد و در مراکز قانونگذاری تاثیر سزآمدی را داشت بطوری که پس از مشروطیت در ایران، وقتی صحبت از قانونگذاری به میان آمد سنت گرایان در برابر تجدد، فریاد برآوردند که: «ما اهل شریعت آسمانی، دارای قوانینی هستیم که نسخ بردار نیست و در هر موضوعی حکمی و برای هر موقع تکلیفی مقرر گردیده است...». (۴) «قانون مشروطه با دین اسلام در تعارض است و مملکت ایران نمی تواند تابع قانون مشروطه قرار گیرد مگر آنکه از اسلام رفع ید شود». (۵) مرحوم شیخ فضل الله نوری در رساله «تذکره العاقل و ارشاد الجاهل» در برابر مشروطه خواهان و تجدد گرایان چنین نوشت: «جعل قانون کلا و بعضا منافات با اسلام دارد و این کار، کار پیغمبر است لذا هر رسولی که مبعوث شد از برای همین کار بود بعض احکام پیغمبر سابق را امضاء می فرمود و بعضی را تغییر می داد تا آنکه خاتم انبیاء (ص) مبعوث شد و دین خدا را کاملا بیان فرمود و قانون الهی که او آورد دیگر نقض نخواهد شد. وظیفه حجج اسلام به آن است که احکام کلیه که مواد قانون الهی است از چهار دلیل شرعی استنباط فرمایند که در مقام استنباط، قیاس و استحسان را دخالت ندهند. پس این دارالشوری که مردم خواستند منعقد سازند و با موافقت اکثریت آراء تعیین قانون کنند اگر مقصودشان جعل قانون جدید بود، چنانکه این هیئت مقننه می خواهند، بی اشکال تصدیق به صحت آن، منافات با اقرار به نبوت و خاتمیت و کمال دین دارد و اگر مقصود جعل ترتیب قانون موافق شرع بود اولاً آنکه ابدا ربطی به آن جماعت نداشت و بالکلیه از وظیفه آن هیات خارج بوده و ثانیاً آنکه عمل به استحسان عقلی است و حرام و اگر مقصود آن تعیین قانون بود مخصوص صغرویات اعمال مامورین دولت که ابدا ربطی به امور عامه که تکلم در آن از مخصوصات شرع است، نداشت. اگر مقصودشان... حفظ احکام اولیه اسلامی بود چرا خواستند اساس او را بر مساوات و حریت قرار دهند که هر یک از این دو اصل مودی خراب نماینده رکن قویم قانون الهی است. زیرا قوام اسلام به عبودیت است نه به آزادی و بنای احکام آن به تفریق و جمع مختلفات است نه به مساوات». (۶) استیحا و نگرانی امثال شیخ فضل الله نوری که از مجلس قانونگذاری وحشت داشتند، و مشروطه را مخالف با مشروعه می دانستند این بود که در جامعه ایران چون جامعه غرب یک نوع دین پیرایی به وجود آید و روحانیان را تابع فرمانروایان کند و شهاریاران را ناظر بر نهادهای دینی نماید، همچنانکه لوتر درباره کلیساها و کشیشان می گفت. لهذا برای فرار از این هراس و به خاطر اصرار و پای فشاری نوری، دین در قانون اساسی ایران از دولت جدا گشت و اصل پیشنهادی شیخ شهید، پس از اصلاحات توسط صنایع الدوله و آیت الله بهبهانی و طباطبایی تقدیم مجلس شد و به عنوان اصل دوم متمم قانون اساسی تصویب گشت. (۷) «مجلس مقدس شورای ملی که با توجه و تایید حضرت امام عصر «عجل الله فرجه» و بذل رحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام «خلد الله سلطانه» و مراقبت حجج اسلام «کثر الله امثالهم» و عامه ملت ایران تاسیس شده است باید در هیچ عصری از اعصار موارد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الانام (ص) نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلام بر عهده علمای اعلام «ادام الله برکات وجودهم» بوده و هست لهذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند به این طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مراجع تقلید شیعه، اسامی بیست نفر از علما که دارای صفات مذکوره باشند معرفی به مجلس شورای ملی

بنمایند...» ولی این اصل چیزی نبود که بخواهد جلوی تشریح و تدوین قانون را بگیرد زیرا بر اساس اصل پانزدهم قانون اساسی، مجلس شورای ملی می‌تواند به وضع قوانین مبادرت ورزد و این رهگذری است که می‌تواند دین را از سیاست جدا سازد. بنابراین آنچه که مشروعه خواهان به دنبال آن بودند محقق نگشت و در عمل سیستم نظام حکومتی ایران، پس از مشروطیت یک سیستم لائیزم و غیر دینی به حساب آمد. امام خمینی و تاسیس دولت دینی اساسی‌ترین ویژگی امام خمینی در برقراری دولت دینی، طرح اندیشه ولایت فقیه به شکل مطلقه آن می‌باشد. اندیشه‌ای که ریشه‌های تاریخی آن به عصر پس از غیبت باز می‌گردد با این بیان که فقیهان شیعه، حاکمان پس از عصر غیبت را غاصب دانسته زیرا زعامت و ولایت را در انحصار امام معصوم می‌دانستند و از دیگر سو چون در انتظار ظهور قائم آل محمد به سر می‌بردند، لهذا حکومتها را دولتی مستعجل می‌پنداشتند بنابراین منطقی، هم از حیث نظری و هم از حیث عملی، دخالت در حکومت را نوعی تعیین تکلیف برای امام معصوم می‌دانستند و در نتیجه فقیهان شیعه کتابی در باب «احکام السلطانیه» و «فقه الدوله» و یا «کتاب الاماره» نگاشتند و غالباً از ساحت سیاست دوری گزیدند. و بل خدمت در دربار سلاطین و همکاری با آنان را از «مکاسب محرمه» دانستند. «جز اینکه مرحوم سید مرتضی رساله‌ای در جواز همکاری با سلاطین با عنوان «رساله فی العمل مع السلطان» تدوین کرد. (۸) با این وصف دولتی مبتنی بر دین و یا حاکمیت دینی تشکیل نیافت، البته حکومتهایی که داعیه دینی بر اساس مذهب اثنی عشری داشتند، و پس از صفویه، به وجود آمدند به نحو معدودی چون آل بویه و سربداران، وجود داشته است. ولی حاکمیتی دینی به گونه‌ای فراگیر تا دوران صفویه به وجود نیامد و فقهای شیعه در تاریخ پیش از صفویه تجربه‌ای در تشکیل دولت دینی نداشتند. اندیشه ولایت فقیه به شکل یک اندیشه سیاسی و حکومتی پس از حکومت شیعی صفویه رونق یافت. بر این اساس که حکومت صفوی می‌بایست از حیث وجه دینی توجیه می‌شد و مشروعیت خود را باز می‌یافت چرا که از نظر اصولی و مبنایی حاکمیت در انحصار امامان معصوم است ولی در زمان غیبت، فقهاء به عنوان نایبان عام امامان تلقی می‌شوند و رابطه فقیه با امام یک رابطه نیابت است و با مردم رابطه ولایت. به تدریج حل این غامض از راه ولایت فقیهان به عنوان نائب امام زمان (عج) در ادبیات فقهی شیعه راه یافت. محقق کرکی که شیخ الاسلام شاه طهماسب می‌نامندش، شان فقیهان را در زمان غیبت چنین بیان می‌کند: «اتفق اصحابنا علی ان الفقیه العادل الامین الجامع لشرائط الفتوی، المعبر عنه بالمجتهد فی الاحکام الشرعیه نائب من قبل ائمه الهدی فی حال الغیبه فی جمیع ما للنیابه فیه مدخل» فقهاء امامیه، همگی، بر آنند که فقیه عادل، امین و جامع شرایط فتوی، که از او به مجتهد در احکام شریعت تعبیر می‌شود، در زمان غیبت در جمیع مسایل نائب ائمه: می‌باشند زبانه روایت روضات الجنات، شاه طهماسب در جواب کرکی چنین نگاشت: «انت احق بالملک انک النائب عن الامام (ع) و انما اکون من عمالک اقوم باوامرک و نواهیک» تو برای سلطنت از من سزاوارتری زیرا تو نائب امام (ع) می‌باشی و من از کار گزارانت بوده و در اجرای اوامر و نواهی فرمانبردار خواهم بود. (۹) ولی با این وجود ولایت فقهاء به عنوان یک فرع فقهی مطرح گشت آنهم در مواردی از مکاسب و یا در باب وقف و ولایت بر ایتم و هیچگاه بحث ولایت فقیه به عنوان یک نظام سیاسی و دولت دینی مطرح نبوده است. حتی ولایتی که در ابواب فقه مورد بحث قرار گرفته، تنها از آن فقیهان نیست بلکه غیر فقهاء نیز می‌توانند و یا بر آنان واجب است که ولایت را بپذیرند. محقق حلی در شرایع می‌گوید: «الولاية من قبل السلطان العادل جائزة و ربما وجبت كما اذا عينه امام الاصل او لم يمكن دفع المنكر او الامر بالمعروف الا بها» پادشاه عادل می‌تواند دارای ولایت باشد و چه بسا پذیرش ولایت، در زمانی که دفع منکر و تحقق معروف در سایه او محقق می‌شود، واجب است. مرحوم صاحب جواهر که این ادعا را بسط داده است می‌گوید: «چنین ولایتی تعمیم دارد و شامل امور فقهاء، نظام سیاسی، جمع آوری مالیاتها و ولایت بر قاصرین و اطفال می‌شود». سپس اضافه می‌کند که اگر فقیهی که از طرف امام (ع) منصوب به اذن عام است سلطانی و یا حاکمی را برای ملت اسلام نصب کند چنین حاکمی از حکام جور نخواهد بود چنانکه در بنی اسرائیل چنین بوده است و حکام شرع و عرف هر دو از طرف شرع منصوب می‌گشتند. (۱۰) از سیره غالب فقهاء سلف چنین بر می‌آید که فقهاء برای اداره جامعه

و تنظیم سیاسیات، سلاطین و یا حکامی را نصب می کرده اند و شاهان مشروعیت خود را از فقیهان می گرفته اند و رابطه دین و دولت را چنین برقرار ساخته اند. مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء علاوه بر اینکه در مقدمه «کشف الغطاء» شاه وقت یعنی فتحعلیشاه را تمجید و تجلیل می نماید، بر اساس ولایت فقهی خود، به این شاه قاجار اجازه می دهد که به نمایندگی از او به جبهه جهاد رفته و با روسها بجنگند. ولی چنین باوری در بین فقهاء یکدست و یک داستان نبوده است و یا دامنه آن را چنین گسترده نمی یافتند فی المثل مرحوم صاحب جواهر خیلی از اختیارات ولایی را قابل تفویض نمی داند و یا بین فقهای عصر قاجار، شیخ مرتضی انصاری و میرزای شیرازی که از لحاظ علمی صاحب نام بودند و هر یک در زمان خود مرجع فراگیر گشتند، ولی قایل به توسعه قدرت فقهاء نبودند. مرحوم شیخ انصاری در طرح مباحث ولایت فقیه دست فقهاء را در اداره شئون جامعه چندان باز نمی داند و به همین مقدار بسنده می کند که ولایت فقهاء در عرصه افتاء و یا فصل خصومات است و اما ولایت فقیه بر اموال و انفس، که برای پیامبر (ص) و ائمه صادق است، بر فقیهان صادق نیست و فقیهان شایستگی چنین اطاعتی را ندارند و هیچ شخصی جز پیامبر و امامان چنین ولایتی را ندارد. (۱۱) مرحوم سید جمال اسدآبادی، پس از فتوای حرمت استعمال تنباکو از جانب میرزای شیرازی، از این عالم نامدار خواست تا در عزل ناصرالدین شاه فتوایی صادر کند. مرحوم میرزا سخت بر آشفت و گفت: «مداخله علما در این امور، خارج از حوزه فقه و فقهت است. در مقابل ملا احمد نراقی در «عواید» و میر فتحاح حسین مراغی در کتاب «عناوین» عنوان فقهی نیابت امام و ولایت فقیه را توسعه دادند و از ولایت فقیه و حکومت شرعی فقهاء به طور جامعی بحث کردند. در عصر مشروطیت، آخوند خراسانی و پیروان او از جمله مرحوم نائینی علاوه بر جانبداری از مشروطیت و طرح اندیشه حکومت دینی، دخالت مستقیم فقهاء را در متن حکومت تشویق نکردند بلکه در حقیقت نظارت بر حکومت و قوه مقننه را طالب بودند.» (۱۲) ولی با این همه در بین تعالیم فقها یک سیستم فکری سیاسی که بتواند جامعه را بر اساس ارزشهای دینی اداره کند، نمایان نمی شد جز این که مرحوم نائینی در کتاب «تنبیه الامه و تنزیه المله» همگونی شریعت را با مشروطیت روشن ساخت به تعبیر حمید الگار «در وضع جدید (یعنی پس از تاسیس حکومت قاجار) یک نظریه سیاسی که دولت را با نظام ایمان مانوس سازد، هنوز به وجود نیامده بود. چنین نظریه ای شاید غیر ممکن بود؛ علما که موقعیت خود را به عنوان نایبان بالفعل امام تثبیت کرده بودند، در آن زمان نتوانستند به سلطنت چنین موقعیتی را تخصیص دهند. بدون چنین موقعیتی، سلطنت ناگزیر غیر مشروع به شمار می آمد.» (۱۳) ویژگی ای که در میان فقهای شیعه در ایران وجود داشت حمایت غالب آنان از مشروطیت و ایجاد یک مرکز قانونگذاری بود، که این ویژگی در میان عالمان اهل سنت در مصر و ترکیه عثمانی، وجود نداشت. (۱۴) نظریه امام خمینی در ارتباط دین و دولت شک نیست که امام خمینی (قدس سره) به عنوان معمار اندیشه حکومت دینی، مبنا را ولایت فقیه قرار می دهد و بر این اساس، دولت دینی را بنا می نهد و منهای ولایت فقیه حکومت دینی را مشروع یا ممکن نمی داند و دکتترین ولایت فقیه حاکی از این عقیده است که حکومت دینی بهترین شکل حکومت است چرا که فقه به معنای واقعی کلمه در بر گیرنده تمام قوانین است که یک جامعه مطلوب به آن نیازمند است. «احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می سازد. در این نظام حقوقی هر چه بشر نیاز دارد فراهم آمده است: از طرز معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و مرادده با سایر ملل از قوانین جزایی تا حقوق تجارت و صنعت و کشاورزی؛ برای قبل از انجام نکاح و انعقاد نطفه قانون دارد و دستور می دهد که نکاح چگونه صورت بگیرد و خوراک انسان در آن هنگام یا موقع انعقاد نطفه چه باشد، در دوره شیرخوارگی چه وظایفی بر عهده پدر و مادر است و بچه، چگونه باید تربیت شود، و سلوک مرد و زن با همدیگر و با فرزندان چگونه باشد. برای همه این مراحل دستور و قانون دارد تا انسان تربیت کند... معلوم است که اسلام تا چه حد به حکومت و روابط سیاسی و اقتصادی جامعه اهتمام می ورزد... قرآن مجید و سنت شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد...» (۱۵) می توان گفت غالب فقها در این ادعای یاد شده همداستانند

و بر این باورند که احکام فردی و اجتماعی که بشر در راه سعادت به آن نیازمند است در کتاب و سنت یافت می شود بنابراین ثبوت اختلافی نیست آنچه که مساله را مهم می نماید این است که چگونه باید احکام شریعت را در ظرف زمان جای داد و به اصطلاح، دولت و قوانینی که برای نظم و اداره جامعه است، دینی ساخت؟ مرحوم امام خمینی (ره) در سالهای پیش از انقلاب به پرسش فوق چنین پاسخ می دهد: «چون حکومت اسلام، حکومت قانون است، برای زمامدار علم به قوانین لازم می باشد. چنانکه در روایت آمده است نه فقط برای زمامدار، بلکه برای همه افراد، هر شغل یا وظیفه و مقامی داشته باشند، چنین علمی ضرورت دارد. منتها حاکم باید افضلیت علمی داشته باشد... قانون دانی و عدالت از نظر مسلمانان شرط و رکن اساسی است. چیزهای دیگر در آن دخالت و ضرورت ندارد». (۱۶) در این فراز از گفتار امام برای دینی کردن دولت تنها باید حکمرانان به قوانین اسلام عالم و آشنا باشند، چرا که فقه به معنای واقعی آن، جوابگوی تمامی نیازها خواهد بود. البته این رویکردی است که امام پیش از انقلاب و تجربه های زمامداری و مدیریتی ارایه می دهد؛ حتی آنجا که امام وجود یک جمهوری اسلامی فراگیر را در کشورهای مسلمان نشین در سر داشته است؛ راجع به مالیات و بودجه اداره جامعه می گوید: «خمس در آمد بازار بغداد، برای سادات و تمام حوزه های علمیه و تمام فقرای مسلمین کافی است تا چه رسد به بازار تهران و بازار اسلامبول و بازار قاهره و دیگر بازارها. تعیین بودجه ای به این هنگفتی دلالت دارد بر این که منظور تشکیل حکومت و اداره کشور است». (۱۷) و در جای دیگر می فرماید: «حکومت اسلامی بوسیله خمس اداره می شود». (۱۸) باور امام خمینی بر این ناظر است که می توان حکومتی را با احکام اولیه اسلام، دینی کرد و حتی بودجه یک کشور، که از عمده ترین مسایل آن کشور است، می توان با عمل به احکام خمس و زکوه و سایر حقوق واجبه، تامین کرد؛ تنها کافی است که حاکم اسلامی به مسایل اسلامی عالم و آگاه باشد و سپس آنها را در جامعه بکار بندد. و این باوری بود که خیلی از علما و فقهاء را فرا گرفته بود به نحوی که قانون مالیات را، که جدای از خمس و زکوه بود، به عنوان یک حکم شرعی، یعنی مشروع، نمی پذیرفتند. امام خمینی پس از اینکه در راس جامعه قرار گرفت و به عنوان ولی فقیه و حاکم منتخب مردم جامعه را هدایت می کرد بر این اذعان قرار گرفت که با اجرای احکام اولیه، بویژه در حوزه مالی، نمی توان جامعه ای را دینی ساخت لهذا قانون مالیات را نه تنها منافی با دین ندانست بلکه آن را مقدم بر احکام اولیه اسلام دانست و در پاسخ آنان که می گفتند مالیات در کنار خمس و زکوه امر مشروعی نیست، برآشفت و فرمود: «آقا می نویسد مالیات نباید داد. آخر شما ببینید بی اطلاعی چقدر. آقا، ما امروز روزی نمی دانم چند صد میلیون ما الان خرج این جنگمان است، روزی چند صد میلیون خرج جنگ با سهم امام می شود درستش کرد حالا؟ حالا ما می توانیم مردم را همه را بنشانیم اینجا و به زور از (آنها) سهم امام بگیریم؟ سهم امام حالا به اندازه ای است که همین حوزه ها را بگردانیم. بیشتر از این هم نیست. یک کمی اگر بیشتر باشد می دهند به دولت. یکدفعه آدم بگوید که نخیر، سهم امام اینقدر؟ ما از کجا سهم امام و سهم سادات پیدا کنیم که دولت را اداره کنیم. مملکت را اداره بکنیم، اینهمه اشخاصی که ریخته اند به جان دولت و خرج دارند و چی دارند اداره بکنیم؟» (۱۹) ولایت فقیه و دینی کردن دولت چنین به نظر می رسد که اگر امام خمینی در سالهای پیش از پیروزی انقلاب اسلامی بر این باور بودند که با فقه رایج به اصطلاح فقه جواهری می توان دولتی را دینی ساخت و جامعه ای را بر اساس احکام اولیه اسلام، اداره کرد ولی پس از پیروزی انقلاب، بویژه سالهای جنگ، بر این باور نشستند که با پیشی انداختن احکام اولیه بر احکام حکومتی، جامعه و دولت دینی نخواهد شد. ایشان بر اساس بینش ولایت فقیه و نگاه وسیعی که به اسلام داشتند احکام حکومتی و مصلحت اندیشیهای دولت و ضرورت را بر احکام اولیه اسلام مقدم دانستند و با چنین فرضی دینی کردن دولت را دنبال می کردند. بعبارت دیگر در هنگام تعارض بین مصلحت جامعه و دولت و احکام اولیه شریعت باید مصلحت جامعه را مقدم داشت. و این چیزی بود که مورد پذیرش و تحمل پاره ای از فقهاء و نیز فقهای شورای نگهبان نبود. لذا دبیر شورای نگهبان طی نامه ای در تاریخ ۲۶/۹/۱۳۶۶ به امام خمینی نوشت: «از فتوای صادره از ناحیه حضرت تعالی که، دولت می تواند در ازای استفاده از خدمات و امکانات دولتی و عمومی شروط الزامی مقرر نماید،

بطور وسیع، بعضی اشخاص استظهار نموده اند که دولت می تواند هر گونه نظام اجتماعی، اقتصادی، کار، عائله، بازرگانی، امور شهری، کشاورزی و غیره را با استفاده از این اختیار جایگزین نظامات اصیله و مستقیم اسلام قرار دهد و خدمات و امکاناتی را که منحصر به او شده است و مردم در استفاده از آنها مضطر یا شبه مضطر می باشند، وسیله اعمال سیاستهای عام و کلی بنماید و افعال و تروک مباحه شرعیه را تحریم یا الزام نماید... موجب نگرانی شده است که نظامات اسلام از مزارعه، اجاره، تجارت، عائله و سایر روابط، به تدریج عملاً منع و در خطر تعویض و تفسیر قرار بگیرد و خلاصه استظهار این اشخاص که می خواهند در برقرار کردن هر گونه نظام اجتماعی و اقتصادی این فتوا را مستمسک قرار دهند به نظر آنها باب عرضه هر نظام را مفتوح نموده اند...» (دبیر شورای نگهبان، لطف اله صافی). آنطور که از این نامه که باور و اعتقاد فقهای شورای نگهبان است برمی آید دولت مکلف است خود را با قوانین اولیه اسلام تطبیق داده و دینی کردن خود را از راه اجرای احکام اولیه بجوید ولی امام به عنوان ولی فقیه جامعه و مدیر نظام اسلامی که چنین چیزی را ممکن نمی داند در پاسخ می نویسد: «دولت می تواند در تمام مواردی که مردم استفاده از امکانات و خدمات دولتی می کنند با شروط اسلامی و حتی بدون شرط، مورد استفاده را از آنان بگیرد و این جاری است در جمیع مواردی که تحت سلطه حکومت است و اختصاص به مواردی که در نامه و زیر کار ذکر شده است، ندارد بلکه در انفال که در زمان حکومت اسلامی، امرش با حکومت است، می تواند بدون شرط یا با شرط الزامی، این امر را اجرا کند». (۲۰) طبیعی می نمود که با تشکیل دولت دینی و تعارض آن با برخی احکام اولیه یک نگرانی در بین فقهای سنتی به وجود آید که ممکن است برخی از احکام فقهی تعطیل بماند ولی امام برای بقاء دولت دینی و نظام اسلامی تعطیلی برخی احکام را بطور موقت محل به مبانی دین نمی دید. «آنچه گفته شده است که شایع است مزارعه و مضاربه و امثال آنها را با اختیارات از بین خواهد رفت صریحاً عرض می کنم که فرضاً چنین باشد این از اختیارات حکومت است و بالاتر از آن مسایلی است که مزاحمت نمی کنم». (۲۱) اندیشه سیاسی ولایت مطلقه فقیه یعنی اندیشه ای که قادر است بر اساس ضرورت و مصلحت، احکامی که در تعارض با دنیای مدرن است، تعطیل کرده و احکامی که احکام ثانویه در تلاطم با موضوعات مدرن است، تدوین و تشریح نماید و این اجازه ای است که شارع مقدس به او داده است زیرا بر اساس بیئش امام، ولایت فقیه در امتداد ولایت رسول الله و ائمه علیهم السلام است. «ولایت مطلقه فقیه همان ولایت مطلقه رسول الله است.» یعنی کار ولی فقیه نظارت بر اجرای احکام فقهی نیست، چنانکه مرحوم نائینی می گفت، بلکه شان او اعمال ولایت بر احکام دین است و اختیار او در اداره جامعه همان اختیار رسول الله است «حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است». (۲۲) دخالت عناصر زمان، مکان و مصلحت در فقه سیاسی اسلام با توجه به بیانات و فتاوی حضرت امام، پس از تشکیل نظام جمهوری اسلامی، این سؤال مطرح است که آیا تعطیلی احکام اولیه به خاطر «مصلح» و «ضرورتها» است و یا این از اقتضات گذر از سنت به تجدد است و به اصطلاح فنی و فقهی نیازهای زمان و مکان باعث فرو گذاشتن و دست شستن از برخی احکام می شود و ما نمونه های زیادی از تغییر و تعطیل را در تاریخ فقه شاهدیم. فی المثل نوع مبادی و مبانی و گونه استدلال بین صدوق و علامه، به خاطر دو زمان بودن، شاهد خوبی بر این مدعاست. و نیز طرز استدلال شیخ انصاری با فقهای پیش از او تفاوت فاحش دارد. «توجه دادن به این مساله که در زمانها و مکانهای مختلف، روابط اجتماعی تغییر می یابد و این تغییر را باید در اجتهاد و استنباط در نظر داشت و پیاده کرد، در نوشته های بعضی از فقهای صدساله اخیر، این مطلب دیده می شود. شاید در کلمات مرحوم میرزای نائینی باشد یعنی در بحثهایی که در کتاب «تنبيه الامه و تنزيه المله» در مورد مشروعیت دادن به نظام دستوری و پارلمانی مشروطه دارند، مرحوم شیخ عبدالحسین کاشف الغطاء نیز در «تحریر الوسيله» نکاتی را متذکر شدند. از کسانی که خیلی روی این نکته تکیه کرده، مرحوم صدر است. ایشان دو سه مقاله در مورد زمان و مکان و تاثیر آن در اجتهاد دارند. حضرت امام به شکل قوی تر و جامع تر این مساله را بعد از انقلاب مطرح کرده و به آن توجه دادند و خودشان هم در رهبریشان و فتوایشان آن را به کار گرفتند. از بعضی از

فتاوی خودشان دست کشیدند...» (۲۳) ما در این جا به دنبال تاثیر زمان و مکان در اجتهاد و بالتبع در فقه نیستیم، هر چند این باب از بابهای مهم و رنوش سازی است که امام در فقه گشودند برخی فقیهان پیشین نیز به مناسبت هایی اشارت هایی داشته اند ولی سخن بر سر دولتی کردن فقه و یا فقهی کردن دولت است و می توان گفت تنها فقهی که به اشکالات و مشکلات این داستان پی برد حضرت امام (ره) بود. لہذا باب زمان و مکان را در فقه به شیوه متدیك و روشمند باز کرد. اگر امام این راه بس دشوار را هموار نمی ساخت، چنین جراتی بر دیگر فقیهان مشکل می نمود. و با وجود امام، فقه شیعه از دورانی، وارد دوران دیگر و از مدار، وارد مدار دیگر می شود. اگر بخواهیم اصطلاحی بر آن بیافزاییم باید گفت: پس از استقرار نظام اسلامی فقه شیعی از مدار بسته سنتی وارد مدار باز تجدد و دنیای مدرن شد. هر چند در روزگاران پیشین، بویژه دوران مشروطیت، برای چنین تحولی مقاومت هایی انجام گرفت. نمونه آن مقاومت های مرحوم شیخ شهید نوری و نیز پس از مدتی برچیده شدن کتاب «تنبیه الامه و تنزیه المله»، نایینی است. ولی این بار شخصیتی بزرگ گام در راه چنین تحولی بزرگ نهاده که علاوه بر وجه فقاهت، عرفان، فلسفه و شخصیت کاریزمایی، رهبر انقلاب و مدیر یک نظام سیاسی است. عناصری که مرحوم امام در این تحول به کار می گیرد، عبارتند از: زمان، مکان و مصلحت یعنی اگر جامعه ای بخواهد بر اساس شریعت اسلامی اداره شود باید آن شریعت از حالت بسته و جزمیت خارج شود و در قالب یک اجتهاد پویا، که در آن عناصر زمان، مکان و مصلحت به کار رفته است، قرار گیرد. امام خمینی در راه این تحول بزرگ علاوه بر این که قایل به حفظ چارچوب فقه سنتی بود و به اصطلاح طریقه فقه جواهری را برای حوزه ها لازم می شمرد، مصلحت نظام و تاثیر زمان و مکان را بر احکام شریعت، ضروری می دانست: «آن چیزی که تا به حال اسلام را نگه داشته است، همان فقه سنتی بوده است و همه همت ها باید مصروف این بشود که فقه به همان وضعی که بوده است، محفوظ باشد. ممکن است اشخاصی بگویند که باید فقه تازه ای درست کرد، که این آغاز هلاکت حوزه است و روی آن باید دقت شود.» (۲۴) و در پیامشان به اعضای شورای تشخیص مصلحت چنین است: «تذکری پدران به اعضای عزیز شورای نگهبان می دهم که خودشان قبل از این در گیریها، مصلحت نظام را در نظر بگیرند، چرا که یکی از مسایل بسیار مهم در دنیای پر آشوب کنونی، نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم گیری است. حکومت، فلسفه عملی بر خورد با شرک و کفر و معضلات داخلی و خارجی را تعیین می کند. و این بحثهای طلبگی مدارس که در چارچوب تئوری هاست نه تنها قابل حل نیست که ما را به بن بستهایی می کشاند که منجر به نقض ظاهری قانون اساسی می گردد.» (۲۵) شگفت این که هنگامی امام بر عناصر مصلحت، زمان و مکان در اجتهاد و اداره جامعه پای فشرده که مجلس شورای اسلامی به عنوان یک نهاد عرفی و قانونگذاری با شورای نگهبان به عنوان یک نهاد شرعی، در برخی موارد، در تقابل قرار گرفتند که یکی از موارد عمده و حیاتی قانون کار بود که در سال ۱۳۶۶ در مجلس به تصویب رسید و عده ای از سنت گراها با آن به تقابل برخاستند که این قانون با روح شرع تطابق ندارد. پیش از آن که شورای محترم نگهبان نظر نهایی خود را اعلام نماید. وزیر محترم کار در خصوص اختیارات دولت سؤالاتی را به محضر امام تقدیم کرد: «آیا می توان برای واحدهایی که از امکانات و خدمات دولتی و عمومی مانند: آب، برق، تلفن، سوخت، ارز، مواد اولیه، تپه، جاده، اسکله، سیستم اداری، سیستم بانکی و غیره به نحوی از انحاء استفاده می نمایند اعم از این که این استفاده از گذشته بوده و استمرار داشته باشد یا به تازگی به عمل آید در ازای این استفاده شروط الزامی را مقرر نمود؟» امام در پاسخ فرمودند: «در هر صورت چه گذشته و چه حال، دولت می تواند شروط الزامی را مقرر نماید.» (۲۶) چنین پاسخی برای برخی از افراد محترم شورای نگهبان، شاید، تازگی داشت و یا برای آنان قابل تحمل و توجیه نبود لذا دبیر محترم شورای نگهبان در نامه ای خطاب به امام خمینی نوشت: «از فتوای صادره از ناحیه حضرت تعالی، که دولت می تواند در ازای استفاده از خدمات و امکانات دولتی و عمومی شروط الزامی مقرر نماید، به طور وسیع بعض اشخاص استظهار نموده اند که دولت می تواند، هر گونه نظام اجتماعی، اقتصادی، کار، عائله، بازرگانی، امور شهری، کشاورزی و غیره را با استفاده از این اختیار جایگزین نظامات اصیل و مستقیم اسلام قرار دهد... موجب این

نگرانی شده است که نظامات اسلام از مزارعه، اجاره، تجارت، عائله و سایر روابط بتدریج عملاً منع و در خطر تعویض و تغییر قرار بگیرد...» امام در پاسخ دبیر شورای نگهبان چنین مرقوم داشتند: «دولت می تواند در تمام مواردی که مردم استفاده از امکانات و خدمات دولتی می کند با شروط اسلامی و حتی بدون شرط قیمت مورد استفاده را از آنان بگیرد و این جاری است در جمیع مواردی که تحت سلطه حکومت است و اختصاص به مواردی که در نامه وزیر کار ذکر شده است، ندارد بلکه در انفال که در زمان حکومت اسلامی، امرش با حکومت است، می تواند بدون شرط یا با شرط الزامی این امر را اجرا کند و حضرات آقایان محترم به شایعاتی که از طرف استفاده جویان بی بندوبار یا مخالفان با نظام جمهوری اسلامی پخش می شود، اعتنایی نکنند که شایعات در هر امری ممکن است». (۲۷) در این دو نوع نگاه به فقه یکی نگاه سنت مابانه است که نگران تعطیلی احکام اولیه شریعت را دارد و دیگری امام مدرن گونه است که نگرانی تعطیلی حکومت اسلامی را دارد و در نگاه دوم اصل حکومت و دولت بر هر حکمی از احکام فرعی در صورت تراحم تقدم دارد. امام در نامه ای خطاب به آیت ا... خامنه ای به عنوان رئیس جمهور و خطیب تهران نوشتند: «... باید عرض کنم که حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است، خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند... حکومت می تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد، مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یکجانبه لغو کند و می تواند هر امری را چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن، مادامی که چنین است جلوگیری کند؛ حکومت می تواند از حج که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند». (۲۸) امام خمینی در برابر تحولات جدید سه راه در پیش رو داشت؛ یا اینکه باید نسبت به رویدادهای روزگار و موضوعات جدید پشت می کرد و می گفت موضوعات باید به نفع احکام دگرگونی یابد و عالم خارج طوری ساخته شود که احکام فقهی تعطیل نگردد به گونه ای که یکی از حوزویان گفته بود: «باید تمدن را طوری بنا کرد که حتی احکام عید و اماء نیز تعطیل نگردد». راه دوم این بود که امام احکام فقهی و دستگاه شریعت را، چون پاره ای از فقیهان، از ساحات سیاسی و اجتماعی خارج می ساخت و منحصر در احکام فردی می دانست. ولی امام خمینی هیچکدام از این دو راه را در شان اسلام نمی دانست و چنین قرائتهایی از دین را قبول نداشت بلکه راه سوم را، مبنای فقه و فکر خود قرار داد یعنی تطبیق دادن احکام دین و شریعت اسلام بر دنیای مدرن، بر مبنای دخالت عناصر مصلحت، ضرورت و دخالت زمان و مکان در فقه سیاسی اسلام. پی نوشتها: ۱- (برگزیده) توماس هابز، محمود صناعی، ص ۲۰. ۲- خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه علی رامین، ج ۲، ص ۲۱۴. ۳- خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۲، ص ۲۷۳. ۴- محمد ترکان، شیخ فضل الله نوری، ج اول ص ۱۱۳. ۵- محمد ترکان، شیخ فضل الله نوری، ج اول ص ۱۱۳. ۶- محمد ترکان: شیخ فضل الله نوری، جلد اول، ص ۵۶-۷۵. ۷- کسروی تاریخ مشروطه، ص ۳۱۶. ۸- سید حسن امین، کیان، شماره ۲۴، ص ۲۴. ۹- روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۶۱. ۱۰- جواهر، ج ۲۲، صص ۱۵۵-۱۵۶. ۱۱- شیخ مرتضی انصاری، کتاب المکاسب، ص ۱۵۶. ۱۲- ر.ک: هادی نخعی، توافق و تراحم منافع ملی و مصالح اسلامی، ص ۱۳۳. ۱۳- حمید عنایت، تفکر نوین سیاسی اسلام، ص ۲۲۶. ۱۴- ر.ک: همان، ص ۲۲۰. ۱۵- امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۲۱. ۱۶- همان، ص ۳۷. ۱۷- همان، ص ۲۲. ۱۸- صحیفه نور، ج ۲۲، ص ۲۹۲. ۱۹- همان، ج ۱۸، ص ۱۸۶. ۲۰- صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۶۵. ۲۱- همان، ج ۲۰، ص ۱۷۱. ۱۷۱. خطاب به رئیس جمهور وقت (آیت ا... خامنه ای). ۲۲- صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰. ۲۳- مصاحبه آیت ا... سید محمود هاشمی در کنگره زمان و مکان، کتاب ۱۴، ص ۱۵. ۲۴- صحیفه نور، ج ۳۰، ص ۱۷۰. ۲۵- همان، ج ۲۱، ص ۶۱. ۲۶- صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۶۳. ۲۷- صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۶۵. ۲۸- صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰. منابع مقاله: فصلنامه نامه مفید، شماره ۲۰، فاضل میبدی، محمد تقی؛

دین و دولت از نگاه امام خمینی (ره) حیات نو، ۱۵/۳/۱۳۸۰ چکیده: نویسنده پس از ذکر تاریخچه ای ناقص از رابطه دین و دولت در نگاه فقهای شیعه، دیدگاه امام خمینی را در تاسیس حکومت دینی مطرح می کند. از نظر وی امام خمینی در تاسیس حکومت دینی بر عنصر مصحلت و زمان و مکان تاکید بلیغ داشتند و مصالح حکومت را بر همه چیز مقدم می دانستند. نویسنده تفسیری از این مطلب دارد که به تقدم بخشیدن اقتضائات دنیای مدرن بر احکام شرع می انجامد. فقیهان شیعه، حاکمان پس از عصر غیبت را غاصب دانسته زیرا زعامت و ولایت را در انحصار امام معصوم می دانستند و از دیگر سو چون در انتظار ظهور قائم آل محمد (عج) به سر می بردند، لهذا حکومت ها را دولتی مستعجل می پنداشتند. بنابراین منطقی هم از حیث نظری و هم از حیث عملی، دخالت در حکومت را نوعی تعیین تکلیف برای امام معصوم می دانستند و در نتیجه فقیهان شیعه کتابی در باب «احکام السلطانیه» و «فقه الدوله» و «کتاب الاماره» نگاشتند و غالباً از ساحت سیاست دوری گزیدند و بلکه خدمت در دربار سلاطین و همکاری با آنان را از «مکاسب محرمه» دانستند. جز اینکه مرحوم سید مرتضی رساله ای در جواز همکاری با سلاطین با عنوان رساله فی العمل مع السلاطین تدوین کرد. با این وصف، دولتی مبتنی بر دین و یا حاکمیت دینی تشکیل نیافت، البته حکومت هایی که داعیه دینی بر اساس مذهب اثنی عشری داشتند و پس (ظاهراً پیش) از صفویه به وجود آمدند به نحو معدودی چون آل بویه و سربداران وجود داشته است. ولی حاکمیتی دینی، به گونه ای فراگیر، تا دوران صفویه به وجود نیامد و فقهای شیعه در تاریخ پیش از صفویه تجربه ای در تشکیل دولت دینی نداشتند. اندیشه ولایت فقیه به شکل یک اندیشه سیاسی و حکومتی پس از حکومت شیعی صفویه رونق یافت. بر این اساس که حکومت صفوی می بایست از حیث وجه دینی توجیه می شد و مشروعیت خود را باز می یافت، چرا که از نظر اصولی و مبنایی حاکمیت در انحصار امامان معصوم است، ولی در زمان غیبت، فقها به عنوان نمایان عام امامان تلقی می شوند و رابطه فقیه با امام یک رابطه نیابت است و با مردم رابطه ولایت. به تدریج حل این غامض از راه ولایت فقیهان به عنوان نایب امام زمان (عج) در ادبیات فقهی شیعه راه یافت. محقق کرکی که شیخ الاسلام شاه طهماسب می نامندش، شان فقیهان را در زمان غیبت چنین بیان می کند: فقهای امامیه، همگی بر آنند که فقیه عادل، امین و جامع شرایط فتوا، که از او به مجتهد در احکام شریعت تعبیر می شود، در زمان غیبت در جمیع مسائل نایب ائمه می باشند. بنا به روایت روضات الجنات، شاه طهماسب در جواب کرکی چنین نگاشت: تو برای سلطنت از من سزاوارتری زیرا تو نایب امام علیه السلام می باشی و من از کار گزارانت بوده و در اجرای اوامر و نواهی فرمانبردار خواهم بود. ولی با این وجود ولایت فقها به عنوان یک فرع فقهی مطرح گشت آن هم در مواردی از مکاسب و یا در باب وقف و ولایت بر ایتام و هیچ گاه بحث ولایت فقیه به عنوان یک نظام سیاسی و دولت دینی مطرح نبوده است. از سیره غالب فقهای سلف چنین برمی آید که آنان برای اداره جامعه و تنظیم سیاسیات، سلاطین یا حکامی را نصب می کرده اند و شاهان مشروعیت خود را از فقیهان می گرفته اند. ولی چنین باوری در بین فقها یکدست و یک داستان نبوده است و یا دامنه آن را چنین گسترده نمی یافتند. فی المثل مرحوم صاحب جواهر خیلی از اختیارات ولایی را قابل تفویض نمی داند و یا بین فقهای عصر قاجار، شیخ مرتضی انصاری و میرزای شیرازی که از لحاظ علمی صاحب نام بودند و هر یک در زمان خود مرجع فراگیر گشتند، ولی قائل به توسعه قدرت فقها نبودند. شک نیست که امام خمینی قدس سره به عنوان معمار اندیشه حکومت دینی، مبنا را ولایت فقیه قرار می دهد و بر این اساس، دولت دینی را بنا می نهد و منهای ولایت فقیه حکومت دینی را مشروع یا ممکن نمی داند. دکتربین ولایت فقیه حاکی از این عقیده است که حکومت دینی بهترین شکل حکومت است، چرا که فقه به معنای واقعی کلمه دربرگیرنده تمام قوانین است که یک جامعه مطلوب به آن نیازمند است. چنین به نظر می رسد که اگر امام خمینی در سال های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی بر این باور بودند که با فقه رایج - به اصطلاح فقه جواهری - می توان دولتی را دینی ساخت و جامعه ای را بر اساس احکام اولیه اسلام اداره کرد، ولی پس از پیروزی انقلاب، به ویژه سال های جنگ، بر این باور نشستند که با پیش انداختن

احکام اولیه بر احکام حکومتی، جامعه و دولت دینی نخواهد شد. طبیعی می نمود که با تشکیل دولت دینی و تعارض آن با برخی احکام اولیه یک نگرانی در بین فقهای سنتی به وجود آید که ممکن است برخی از احکام فقهی تعطیل بماند. ولی امام برای بقای دولت دینی و نظام اسلامی تعطیلی برخی احکام را به طور موقت مخل به مبانی دینی نمی دید. اندیشه سیاسی ولایت مطلقه فقیه یعنی اندیشه ای که قادر است بر اساس ضرورت و مصلحت، احکامی که در تعارض با دنیای مدرن است، تعطیل کرده و احکامی که احکام ثانویه در تلائم با موضوعات مدرن است، تدوین و تشریح نماید و این اجازه ای است که شارع مقدس به او داده است؛ زیرا بر اساس بینش امام، ولایت فقیه در امتداد ولایت رسول الله و ائمه علیهم السلام است. ولایت مطلقه فقیه همان ولایت مطلقه رسول الله است. یعنی کار ولایت فقیه نظارت بر اجرای احکام فقهی نیست؛ چنان که مرحوم نائینی می گفت، بلکه شان او اعمال ولایت بر احکام دین است و اختیار او در اداره جامعه همان اختیار رسول الله است. توجه دادن به این مساله که در زمان ها و مکان های مختلف، روابط اجتماعی تغییر می یابد و این تغییر را باید در اجتهاد و استنباط در نظر داشت و پیاده کرد، در نوشته های بعضی از فقهای صدساله اخیر دیده می شود. حضرت امام به شکل قوی تر و جامع تر این مساله را بعد از انقلاب مطرح کرده و به آن توجه دادند و خودشان هم در رهبری شان و فتوهایشان آن را به کار گرفتند. از بعضی از فتاوی خودشان دست کشیدند. با وجود امام، فقه شیعه از دورانی وارد دوران دیگر و از مداری وارد مدار دیگر می شود. اگر بخواهیم اصطلاحی بر آن بیفزاییم باید گفت: پس از استقرار نظام اسلامی فقه شیعی از مدار بسته سنتی وارد مدار باز تجدد و دنیای مدرن شد. عناصری که مرحوم امام در این تحول به کار می گیرد، عبارتند از: زمان، مکان و مصلحت؛ یعنی اگر جامعه ای بخواهد بر اساس شریعت اسلامی اداره شود باید آن شریعت از حالت بسته و جزمیت خارج شود و در قالب یک اجتهاد پویا، که در آن عناصر زمان، مکان و مصلحت به کار رفته است، قرار گیرد. امام خمینی در راه این تحول بزرگ علاوه بر این که قائل به حفظ چارچوب فقه سنتی بود و به اصطلاح طریقه فقه جواهری را برای حوزه ها لازم می شمرد، مصلحت نظام و تاثیر زمان و مکان را بر احکام شریعت، ضروری می دانست. این دو نوع نگاه به فقه، یکی نگاه سنت مآبانه است که نگران تعطیلی احکام اولیه شریعت است و دیگری امام، که نگاه مدرن گونه است و نگرانی تعطیلی حکومت اسلامی را دارد. در نگاه دوم اصل حکومت و دولت بر هر حکمی از احکام فرعی در صورت تراحم تقدم دارد. امام خمینی در برابر تحولات جدید سه راه در پیش رو داشت: یا اینکه باید نسبت به رویدادهای روزگار و موضوعات جدید پشت می کرد و می گفت موضوعات باید به نفع احکام دگرگونی یابد و عالم خارج طوری ساخته شود که احکام فقهی تعطیل نگردد، به گونه ای که یکی از حوزویان گفته بود: «باید تمدن را طوری بنا کرد که حتی احکام عبید و اماء نیز تعطیل نگردد؛» راه دوم این بود که امام احکام فقهی و دستگاه شریعت را چون پاره ای از فقیهان، از ساحت سیاسی و اجتماعی خارج می ساخت و منحصر در احکام فردی می دانست؛ ولی امام خمینی هیچ کدام از این دو راه را در شان اسلام نمی دانست و چنین قرائت هایی از دین را قبول نداشت بلکه راه سوم را مبنای فقه و فکر خود قرار داد، یعنی تطبیق احکام دین و شریعت اسلام بر دنیای مدرن، بر مبنای دخالت عناصر مصلحت، ضرورت و دخالت زمان و مکان در فقه سیاسی اسلام. اشاره نکات بسیاری در این مقاله جای تامل و بحث فراوان دارد که به دلیل رعایت اختصار در اینجا تنها به برخی از آنها اشاره می شود: ۱. نویسندگان محترم به پاره ای از تغییر نظرها در اندیشه سیاسی امام خمینی در پیش و پس از انقلاب اشاره کرده و معتقد است که از نظر امام نمی توان در دنیای مدرن احکام اولیه اسلامی را اجرا کرد و باید احکام ثانویه را بر مبنای مصلحت پیش کشید. آنگاه این رویکرد را منطبق بر فقه جواهری نیز می داند، غافل از اینکه مساله حکومت و احکام حکومتی چیزی است غیر از فتوای فقیه. فتوا همواره کلیت دارد و ناظر به مصداق خاصی نیست، ولی حکم حکومتی ناظر به مصادیق است. تقدم احکام حکومتی بر احکام اولیه شرع ربطی به نوع نگرش فقهی ندارد، بلکه مربوط به بینش سطح بالاتری می شود که هم بر فقه ناظر است و هم بر مساله حکومت و آن بینش را در مبانی کلامی می توان جست و جو کرد. به بیان واضح تر از منظر کلامی است که می توان حکمی درباره تقدم احکام حکومتی بر جمیع

احکام اولیه شرعی صادر کرد، هرچند در خود فقه نیز از زبان فقها این مطلب شنیده می شود، این نشان دهنده حضور کلام در فقه است. همچنین مساله تحول فقه و پیشرفت آن، ربطی به تقدم یا عدم تقدم احکام حکومتی بر احکام اولیه ندارد. حکومت باشد یا نباشد، فقیه ملزم است فقه خود را دائما تحول بخشد و در استنباط دقیق تر و صحیح تر احکام شرعی رو به پیشرفت باشد. به بیان دیگر فقیه باید دائما در تصحیح شیوه استنباط خود از کتاب و سنت تلاش کند تا بتواند حکم موضوعات متغیر و متحول را متناسب با شرایط زمان و مکان به گونه ای که به اهداف شریعت نزدیک گردد استنباط نماید. برای این کار علاوه بر به کارگیری روش های پیشرفته استنباط، باید در بعد موضوع شناسی نیز تلاش کند و اینجاست که نقش زمان و مکان اهمیت پیدا می کند. نویسنده محترم بدون تفکیک این دو مقوله از یکدیگر، به بررسی مساله پرداخته و احکام کلی برای تغییر صادر کرده است. همچنین مسائل حکومتی را با مساله تغییر موضوع احکام نیز خلط کرده است. ۲. نویسنده محترم بدون توجه به اینکه «مصلحت» یاد شده در کلام امام، بر چه مبنایی تعریف می شود، آن را بر مبنای مصالح دنیای مدرن تعریف کرده است و این تفسیری است که از دیدگاه امام فرسنگ ها فاصله دارد. اندک آشنایی با دیدگاه های امام خمینی در رابطه با جهان مدرن، که پایگاه اصلی آن مغرب زمین است، مانع از این می شود که بگوییم امام خمینی «راه سوم را مبنای فقه و فکر خود قرار داد» یعنی تطبیق دادن احکام دین و شریعت اسلام بر دنیای مدرن. تمام حرکت امام در راستای احیای احکام نورانی اسلام و حرکت در راستای تحقق بخشیدن اهداف دین و سنت نبوی بود. این اهداف در تعارض آشکار با اهداف دنیای مدرن است. یکی دانستن اینها یا از نشناختن دین ناشی می شود یا از نشناختن دنیای مدرن. اگر نویسنده محترم توجه می داشت که مدرنیته و تجدد مساوی است با نفی حاکمیت ماورای طبیعت بر بشر که به معنای نفی دین، دست کم در زندگی جمعی، است، مساوی با خوداتکایی عقل بشر و نفی اتکا به هر منبع غیربشری مانند کتاب های مقدس است، مساوی با ... آنگاه چنین بی باک به امام نسبت نمی داد که فقه شیعه را با دنیای مدرن و تجدد سازگار کردند. ۳. اینکه می گویند امام خمینی فقه شیعه را از دورانی وارد دورانی دیگر کرد و «پس از استقرار نظام اسلامی فقه شیعه از مدار بسته سنتی وارد مدار باز تجدد و دنیای مدرن شد»، علاوه بر اشکالات یادشده در بالا، از نشناختن مرز میان فقه، حکومت، حقوق و چگونگی تحقق بخشیدن به فقه در عینیت جامعه می شود. اگر موضوعات مبتلابه در جامعه دست حکومت گران را در اجرای پاره ای احکام شرع می بندد و برای استمرار حکومت اسلامی لازم می آید که موقتا حکم به تعطیل برخی احکام اولیه اسلام بشود، هیچ ارتباطی با وارد شدن فقه در عصری دیگر و مدرنیزاسیون فقه ندارد. امام به شدت با چنین رویکردی مخالف بودند و همواره بر فقه جواهری و سنت سلف صالح تاکید می نمودند و در عین حال تحول دائمی و پیشرفت بی وقفه فقه را در همان سنت سلف صالح جست وجو می کردند و با رویکردهایی که به سنت پشت می کنند و خواهان قرائتی تجددآبانه از فقه هستند، به شدت مخالفت می ورزیدند. نمونه های سخنان امام را در این باره می توان در منشور روحانیت (پیام تاریخی امام به حوزه ها و روحانیت در تاریخ ۳/۱۲/۶۷) مطالعه کرد. ۴. این حکم نویسنده که: «فقیهان شیعه، حاکمان پس از عصر غیبت را غاصب دانسته ... بنابراین منطقی هم از حیث نظری و هم از حیث عملی، دخالت در حکومت را نوعی تعیین تکلیف برای امام معصوم می دانستند ...» سخنی است که یا از روی عدم تحقیق بیان شده یا اغراض دیگری غیر از پژوهش علمی در کار آمده است. چگونه می توان احکامی را که فقهای بزرگ شیعه در طول تاریخ، چه در زمان حضور امام معصوم علیه السلام چه در زمان غیبت آن بزرگواران، صادر کرده اند و به نوعی در مسائل سیاسی و حکومتی دخالت کرده اند، نادیده گرفت. عملکرد نواب ائمه در سراسر بلاد اسلامی، بویژه از زمان امام هفتم به بعد، همچنین نوشته های دانشمندان بزرگی همچون شیخ مفید، گواهی صادق بر این است که فقیهان بزرگ شیعه در اندیشه حکومت بوده اند، منتهی ابزار و امکان تشکیل حکومت صالح را نیافته اند. شیخ مفید در المقنعه می نویسد که اقامه حدود در اختیار سلطان اسلام است که از طرف خداوند نصب شده باشد و این سلطان امامان معصوم علیه السلام هستند یا هر کس که از طرف آنها نصب شده باشد و این کار به فقیهان شیعه سپرده شده است ... (۱) پی نوشت: (۱) سلسله مؤلفات

الشیخ المفید، ج ۱۴، المقنعه، ص ۸۱۰. در اینجا شیخ مفید می نویسد: «فاما اقامه الحدود فهو الى سلطان الاسلام المنصوب من قبل الله و هم ائمه الهدی من آل محمد علیهم السلام، و من نصبوه لذلک من الامراء والحکام، و قد فوضوا النظر فيه الى فقهاء شیعتهم مع الامکان ... و من لم يصلح للولایه علی الناس لجهل بالاحکام او عجز عن القيام بما يستند اليه من امور الناس، فلا يحل له التعرض لذلک او التکلف له، فان تکلفه فهو عاص غیر ماذون له فيه من جهه صاحب الامر الذي اليه الولایات .» منابع مقاله: بازتاب اندیشه، شماره ۱۵، فاضل مبینی، محمد تقی؛

امام خمینی قدس سره / طرح حکومت اسلامی و بازتاب ها

امام خمینی قدس سره / طرح حکومت اسلامی و بازتاب ها حضرت امام خمینی - قدس سره - در سال ۱۳۴۸ خورشیدی، برای نخستین بار طرح حکومتی خود برای اداره جامعه اسلامی را در نجف اشرف بیان کردند. مباحث حکومتی اسلام، در قالب «ولایت فقیه» اگر چه در آثار بیشتر فقهای شیعه، به تناسب وضعیت زمان، کم و بیش مطرح بوده، لیکن به صورت طرح حکومتی برای اداره جامعه، در فقه شیعه سابقه نداشته است. اکنون در این مختصر بر آنیم با اشاره به پیشینه مباحث حکومت در دیدگاه اندیشمندان شیعی، طرح حکومتی حضرت امام را بازخوانی نموده، بازتاب های آن در میان طیف های مختلف دخیل در این امر را مورد بررسی قرار دهیم. پیشینه بحث با نگاه به سیر تکوین اندیشه حکومت در میان متفکران و عالمان شیعی، جایگاه دولت در اندیشه آنان حداقل در سه حوزه مجزا قابل پی گیری است: الف) فلسفه سیاسی ب) کلام سیاسی ج) فقه سیاسی. فیلسوفان سیاسی، معمولاً دولت را به «فاضله» و «غیر فاضله» تقسیم کرده، بر اساس آن، دولت غیر فاضله را غیر مشروع شمرده اند. برای نمونه، در نگاه فارابی دولت فاضله در شکل دولت «رئیس اول»، «رئیس مماثل» و «رئیس سنت» تحقق یافته یا قابل تحقق است. رئیس اول همان پیامبر خدا (ص)، رئیس مماثل ائمه اطهار - علیهم السلام - و رئیس سنت کسی است که سیره رئیس اول و مماثل را می شناسد، بر قرآن و اصول دینی تسلط دارد و بر اساس اصول داده شده از سوی رئیس اول و مماثل، احکام لازم را استنباط می کند و این شخص کسی جز فقیه نیست. دولت غیر فاضله نیز به فاسقه، ضاله و جاهله تقسیم می شود. (۱) اینگونه تقسیمات، در آراء سیاسی خواجه نصیر نیز وجود دارد. (۲) در این دیدگاه نظام های غیر شیعی کج راه و فاسق اند. نظامهایی که از سوی حاکمان شیعی اما غیر مشروع تاسیس می شوند / ضاله و حاکمان کافر، دولت جاهله را تشکیل می دهند. (۳) فیلسوفان اسلامی پس از شناساندن حکومت مشروع با رئیس سنت (فقیه) در زمان غیبت به تبیین بهترین حکومت در میان حکومت های بد و غیر مشروع رو آورده اند و در این راستا هر یک از اقسام سه گانه دولت غیر فاضله را، بر حسب وضعیت حاکم بر چنین دولتهایی، به شش مدینه تقسیم کرده اند و در میان آنها مدینه «جماعیه» یا «احرار» (دموکراسی) را - که افراد خوب هم می توانند در آن آزادانه به زندگی دل خواه خود بپردازند - بر دیگر جوامع ترجیح داده اند. (۴) بنابراین، در اندیشه فیلسوفان سیاسی، جای تئوری حکومت اسلامی و مشروع در دوره غیبت خالی مانده است. (۵) در دیدگاه متکلمان شیعی، امامت عهده دار منصب زعامت و رهبری است (۶) و پس از دوره نبوت، رهبری مردم بر عهده امامان است و در دوره غیبت نیز الگوی امامت، در قالب «نیابت خاص» و «نیابت عام» تداوم یافته است / حکومتی که از این طریق شکل نگیرد نا مشروع است و قابل تبعیت نیست و طاغوت محسوب می شود. در این نگاه نیز با این که شالوده حکومت اسلامی، پی ریزی شده و تلاش های خوبی صورت گرفته است، اما ابعاد حکومت مشروع در دوره غیبت و یا شکل مطلوب آن تبیین نشده است. بیشترین تلاش در این عرصه، از آن فقهای شیعه است. برای فقها همواره این بحث مطرح بوده است که حکومت مشروع، کدام است. از نگاه آنان حکومتی مشروع است که از حاکمیت الهی ناشی شده و به اذن خداوند متعال باشد. از این رو، پیامبر گرامی اسلام بر اساس دستورات الهی، حکومت تشکیل داده و موقعیت بعد از خود را نیز مهمل نگذاشته است. آن حضرت، امیرالمؤمنان، علی (ع) را به امر خدا به جانشینی خود و رهبری امت برگزید و تا امام دوازدهم، حق

حکومت با آن پیشوایان معصوم است و در عصر غیبت، بر اساس نیابت عامه، حق حکومت از آن فقیه جامع الشرایط است. از این رو، حکومت را به عاقله و غیر عاقله تقسیم کرده، حکومت عاقله را از آن امام معصوم یا نایبان خاص یا عام آنان دانسته اند. این خط سیر، در آثار بیشتر فقهای شیعه - با اختلاف نظریه در محدوده ولایت - به چشم می خورد؛ زدر آثار شیخ مفید که نخستین فقیه سال های آغازین غیبت کبرا است (۷) و ابی الصلاح حلبی (۳۷۴ - ۴۴۷) که برای نخستین بار فصلی مجزا و مستقل را به بررسی زوایای مختلف ولایت فقیه اختصاص داده است. (۸) و در فرجام حضرت امام خمینی است که در این زمینه نظریه پردازی کرده و تشکیل حکومت داده است و این تنها حکومت مشروع در دوره غیبت، حکومت فقیه می باشد. اکنون پرسش اساسی این است که با این حال، چرا تاکنون زوایای گوناگون و قابل عمل حکومت اسلامی در لسان فقها تبیین نگردیده است و یا حداقل در سیره سیاسی آنان نمود پیدا نکرده است؟ عمل سیاسی فقها را می توان در سه گفتمان مورد بررسی قرار داد: ۱. گفتمان تقیه و وضعیت تاریخی دشواری که برای شیعیان پدید آمد، زندگی دائمی در حکومت های غیر شیعی و سخت گیر را برای آنان رقم زد. در چنین وضعی پنهان کردن مبارزه و یا انجام مبارزه سری، به ویژه کار فکری سیاسی و نظریه پردازی در زمینه حکومت و نظام سیاسی که می توانست آثار مخربی برای نظام حاکم بیار آورد، امری طبیعی و عقلانی محسوب می شود؛ از این رو بیشتر فقهای شیعه به جهت تقیه و طبعاً عدم رویارویی با مسائل و مشکلات نظام سیاسی و حکومت، فرصت تبیین این امر را نیافته اند. ۲. گفتمان اصلاح در مقطعی از تاریخ تشیع، شکل گیری دولت های شیعی؛ مانند دولت های صفوی و قاجاری، امکان نسبی فعالیت سیاسی برای فقهای شیعه را فراهم آورد. این زمینه بعضی از آنان را در عمل به پذیرش حاکمیت دو گانه و موازی سوق داده و بر آن داشت تا با عدم تعرض نسبت به حکومت های غیر مشروع؛ زدر حد مقدور به اصلاح حکومت و بهره برداری از موقعیت به دست آمده، پردازند. اصل این رویکرد نیز به اعتقاد عدم امکان تشکیل حکومت مشروع در آن وضعیت بر می گردد. بنابراین، تبیین ابعاد حکومت مطلوب جایگاه واقعی خود را پیدا نکرده است. ۳. گفتمان انقلاب همان اقدام برای براندازی حکومت غیر مشروع و جایگزینی حکومت مطلوب دینی بر اساس نیابت عامه است که در تاریخ شیعه به دست با کفایت امام خمینی - قدس سره -، صورت تحقق یافت. با عنایت به وضعیت پیشگفته، بیشتر مقاطع تاریخ عمل سیاسی فقها را، گفتمان تقیه و در مرتبه بعد، گفتمان اصلاح پوشش می دهد. بنابراین، می توان گفت پیش از حضرت امام راحل، گفتمان انقلاب یا جایی برای طرح نداشت و یا مورد غفلت واقع شد. از این رو، ابعاد گوناگون حکومت اسلامی مبهم باقی ماند. محقق نراقی با اینکه نخستین فقیهی است که مفصل در باب ولایت فقیه بحث کرده و زوایای ناشکافته ای از آن را تبیین می کند، با این حال هیچ طرح حکومتی برای اداره جامعه ارائه نمی دهد و خود عملاً - در گفتمان اصلاح جای می گیرد. نخستین فقیه شیعی که از حکومت اسلامی سخن گفته، میرزای نائینی است. ایشان نیز همچون سایر فقها، حکومت را به اعتبار مشروعیت، به عاقله و جائره تقسیم می کند اما مسیری که برای تشکیل حکومت می پیماید با طریق مورد اتفاق فقها؛ یعنی ولایت فقیه و نیابت عامه، متفاوت است. او معتقد است اگر هیچ دلیلی بر تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت وجود نداشته باشد، از باب مقدمه واجب، واجب است. و همچنین وجوب دفاع از دارالاسلام، حفظ مرزهای اسلامی، حرمت سلطه کفار بر مسلمانان، احکام اجتماعی و قضایی اسلام و لزوم تامین معیشت مسلمانان؛ اقتضا می کند که حکومت اسلامی شکل بگیرد. (۹) بنابراین، اسلام در دوره غیبت، دارای حکومت بوده و نظریه «تعطیل حکومت مشروع» باطل است، اما با این حال، حکومت اسلامی مشروع در زمان خود را دست یافتنی نمی داند؛ لذا برای دفع افسد به فاسد، حکومت سلطنتی مشروطه را پیشنهاد می کند. (۱۰) از اینجا است که تلاش محقق نائینی برای تحقق حکومت در گفتمان اصلاح جای می گیرد؛ چرا که وی با حفظ سلطنت غیر مشروع - که به اعتقاد ایشان ظلم به امام زمان (ع) است - در صدد اصلاح حاکمان و کنترل قوانین جاری، بر اساس شریعت و کاهش ظلم است و طرحی اصیل، منطبق بر دیدگاه های فقهی خود بیان نمی کند. امام خمینی قدس سره قبل از سال ۴۸ عمده ترین منبع اندیشه سیاسی امام خمینی - قدس سره - در این مقطع، کتاب «کشف

الاسرار» است که در سال ۱۳۲۲، در رد کتاب موهن «اسرار هزار ساله» حکمی زاده نگاشت. امام خمینی رحمه الله در این کتاب برای نخستین بار از حکومت اسلامی سخن به میان آورده اند. ایشان با اشاره به آیه ۶۲، سوره نساء می فرماید: «خدای تعالی به تمام مؤمنین واجب نموده اطاعت خود و اطاعت پیغمبر خود و اطاعت صاحبان امر را. خدای تعالی در این آیه تشکیل حکومت اسلام را داده است تا روز قیامت. و پر روشن است که فرمان برداری کسی دیگر جز این سه (خدا، رسول و اولوالامر) را واجب نکرده بر تمام امت. و چون بر تمام امت واجب کرده اطاعت از اولوالامر را، ناچار باید حکومت اسلامی یک حکومت بیشتر نباشد و بیش از یک تشکیلات در کار نباشد و گرنه هرج و مرج لازم می آید.» (۱۱) و برای تسری آن به دوران بعد از رسول الله و طبعاً دوره غیبت می فرماید: «از احکام روشن عقل است که هر قانون گذاری در عالم، قانون را برای جریان و عملی کردن می گذارد، نه برای نوشتن و گفتن و ناچار جریان قانون ها و احکام خدایی فقط منحصر به زمان خود پیغمبر نبوده، پس از او هم بایستی آن قانون ها جریان داشته باشد؛ چنان که واضح است و ما پس از این ثابت می کنیم. ناچار در این صورت باید کسی را خدای عالم تعیین کند که گفته او و پیغمبر او را یگان یگان، بی کم و کاست، بداند و در جریان انداختن قانون های خدایی، نه خطا کار و غلط انداز باشد و نه خیانتکار و دروغ پرداز و ستمکار و نفع طلب و طماع و نه ریاست خواه و جاه پرست، و نه خود از قانون تخلف کند و مردم را به تخلف وا دارد و نه در راه دین و خدا از خود و منافع خود دریغ کند.» (۱۲) در همان دوره، امام معتقد بودند: «قانون اسلام در طرز تشکیل حکومت و وضع قانون مالیات و وضع قوانین حقوقی و جزایی و آنچه مربوط به نظام مملکت است، از تشکیل قشون گرفته تا تشکیل ادارات، هیچ چیز را فرو گذار نکرده است.» (۱۳) بنابراین، این کلمات روشن نشان می دهد که اصل وجود حکومت در اسلام و لزوم تشکیل آن در دوره غیبت، آن هم توسط فقیه جامع الشرایط، دو دهه قبل از آغاز نهضت، برای حضرت امام قدس سره مسلم بوده است اما او نیز همچون مرحوم نائینی شرایط آن زمان را برای تحقق چنین آرمانی مناسب نمی بیند و اعتقاد دارد چنین حکومتی را از فقها نمی پذیرند. بنابراین باید به حد مقدور اکتفا کرد: «هیچ فقهی تاکنون نگفته و در کتابی هم نوشته که ما شاه هستیم یا سلطنت حق ما است. آری، آن طور که ما بیان کردیم اگر سلطنتی و حکومتی تشکیل شود، هر خردمندی تصدیق می کند که آن خوب است و مطابق مصالح کشور و مردم است. البته تشکیلاتی که بر اساس احکام خدا و عدل الهی تاسیس شود بهترین تشکیلات است، لیکن اکنون که آن را از آنها نمی پذیرند، اینها هم با این نیمه تشکیلات هیچ گاه مخالفت نکرده و اساس حکومت را نخواستند بهم بزنند.» (۱۴) تا اینجا باید حضرت امام را چون نائینی در گفتمان اصلاح جای داد؛ چنان که خود ایشان تصریح کردند که: «نمی گوئیم حکومت باید با فقیه باشد بلکه می گوئیم حکومت باید با قانون خدایی، که صلاح کشور و مردم است، اداره شود و این بی نظارت روحانی صورت نمی گیرد.» (۱۵) یعنی حضرت امام با پذیرش وجود حکومت سلطنتی که قطعاً نزد ایشان جائز است؛ به نظارت فقیه، برای تامین حداقل، رضایت داده اند. اما فرق اساسی میان امام و امثال نائینی این است که اولاً: امام خمینی قدس سره برای رسیدن به وضعیت آرمانی طرح مشخص دارد. ثانیاً: هرگز از امکان تغییر وضع موجود مایوس نشده و سعی بلیغ داشته اند در اولین فرصت ممکن، حکومت مطلوب خود را به اجرا گذارند. امام خمینی - قدس سره - در آثار بعدی خود نیز به جد مساله حکومت اسلامی را تعقیب می کند؛ مثلاً در رساله «اجتهاد و تقلید» (چاپ شده در ۱۳۳۲) مجدداً به طرح این موضوع می پردازد. ایشان در فصل اول این کتاب در مقام ذکر شؤون فقیه می گوید: «... و من تکنون له الولاية و الزعامة في الامور السياسية الشرعية فقیه کسی است که در امور سیاست شرعی دارای ولایت و عامت سیاسی باشد. سپس در امر ثالث این فصل، با نقل آیات و روایات عدیده و بررسی اجتهادی آنها، منصب قضاوت و حکومت را برای فقیه در عصر غیبت اثبات می کنند اما حدود و متفرعات آن را به محلی دیگر موکول می نمایند.» (۱۶) هم چنین در هنگام تبعید به ترکیه و نگارش تحریر الوسیله، مساله را به صراحت مطرح می کند. حضرت امام در اینجا برای نخستین بار در یک رساله عملیه فقهی، در باب امر به معروف و نهی از منکر، به مسائل سیاسی روز پرداخته، فقیه جامع الشرایط را جانشین امام عصر (عج) می شناساند: «فی عصر غیبه»

ولی الامر و سلطان العصر - عج الله فرجه الشریف - يقوم نوابه العامه، و هم الفقهاء الجامعون لشرائط الفتوى و القضاء، مقامه فى اجراء السياسات و سائر ما للامام (ع) الا البداهة بالجهاد» (۱۷). «در عصر غیبت ولی امر و سلطان عصر (عج) نایبان عام آن حضرت که فقهای جامع شرائط فتوی و قضاوت باشند، جانشین او خواهند شد در اجرای امور سیاسی و سایر اموری که از شؤون امام (ع) است مگر در جهاد ابتدایی». ایشان در این بخش با بیان وظایف علما، مردم و حکام اسلامی روابط بین الملل اسلامی، روابط تجاری، استعمار سیاسی و اقتصادی، نفوذ اجانب بر کارگزاران حکومت‌های اسلامی را مورد توجه قرار داده، دفاع در مقابل هرگونه نفوذ خارجی که موجب استیلای آنان بر ممالک اسلامی یا وهن اسلام و مسلمین باشد را بر همگان واجب می‌شمارند. امام خمینی قدس سره در سال ۴۸ یکی از اهداف رژیم شاه برای تبعید حضرت امام در سال ۴۴ به عراق، این بود که ایشان را در جو نجف هضم نماید و صدای حق طلبانه او را از سوی هم کیشان او تحت الشعاع قرار دهد. امام نیز با آگاهی از این توطئه، با درایت تمام سعی کرد طی چهار سال با مراعات موقعیت نجف، شرایط را برای برداشتن گامی اساسی در نهضت، مهیا نماید. بالاخره اول بهمن ۱۳۴۸، بحث بیع مکاسب حضرت امام جای خود را به مبحث «ولایت حاکم شرع» داد و امام بر خلاف رویه معمول خود، به برخی نزدیکان پیغام دادند که از اول بهمن درسها را ضبط کنند. ایشان طی ۱۳ جلسه ولایت فقیه را به بحث گذاشت و در یک حرکت بی سابقه در فقه شیعه، حکومت اسلامی را تدریس کرد. (۱۸) طرح حکومت اسلامی هنر حضرت امام در این طرح این بود که با موازین شناخته شده فقهی و با استفاده از متون دینی، که به گمان بعضی با پیشرفت فوق العاده زمانه، کارآیی خود را از دست داده است، نظریه حکومتی اسلام را مطرح کرد و راههای عملی تحقق آن را به خوبی نشان داد. حضرت امام معتقدند ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آن موجب تصدیق می‌شود و چندان به برهان نیاز ندارد اما نقش استعمار خارجی در معرفی ناقص و نادرست اسلام و خود باختگی نیروهای داخلی در مقابل پیشرفتهای مادی دنیای غرب، اعث شده است که وجود طرح حکومتی در اسلام نیاز به اثبات داشته باشد. از چند صد سال پیش تاکنون، استعمار چنین تبلیغ کرده است که اسلام سیاست و حکومت ندارد. استعمار با این توطئه می‌خواهد مسلمانان و روشنفکران مسلمان و نسل جوان را از اسلام منحرف کرده، با آوردن قوانین غربی، احکام اسلام را از میدان عمل و اجرا خارج کند و از این طریق به مطامع خود دست یابد. دامنه این نقشه، علاوه بر این که تمامی مسلمانان عادی را تحت تاثیر قرار داده است، به حوزه های دینی و علمی که باید منادیان آموزه های دینی باشند نیز سرایت کرده است «به طوری که اگر کسی بخواهد راجع به حکومت اسلامی صحبتی بکند، باید با تقيه صحبت کند و با مخالفت استعمار زدگان روبه رو می‌شود». (۱۹) امام در این طرح برای شبهه زدایی از ساحت دین، ابتدا جامعیت آن را مورد توجه قرار داده است. ایشان با اشاره به تبلیغ دشمنان به این که: «اسلام دین جمعی نیست، دین زندگی نیست» برای جامعه نظامات و قوانین ندارد، طرز حکومت و قوانین حکومتی نیآورده است» خاطر نشان می‌کنند: «آن روزی که در غرب هیچ خبری نبوده و ساکنانش در توحش به سر می‌بردند و آمریکا سرزمین سرخ بوستان نیمه وحشی بود، دو مملکت پهناور ایران و روم محکوم استبداد و اشرافیت و تبعیض و تسلط قدرتمندان بودند و اثری از حکومت مردم و قانون در آنها نبود، خدای تبارک و تعالی به وسیله پیامبر گرامی (ص) قوانینی فرستاد که انسان از عظمت آنها به شگفت می‌آید. برای همه امور، قانون و آداب آورده است. برای انسان پیش از آن که نطفه اش منعقد شود تا لحظه ای که به گور می‌رود، قانون وضع کرده است. همان طور که برای وظایف عبادی قانون دارد، برای امور اجتماعی و حکومتی نیز قانون و راه و رسم دارد. حقوق اسلام یک حقوق مترقی و متکامل و جامع است.» (۲۰) سپس با عنایت به رابطه دین و سیاست در راستای جامعیت دین می‌گویند: «مگر زمان پیغمبر اکرم (ص) سیاست از دیانت جدا بود؟ مگر در آن دوره عده ای روحانی بودند، وعده دیگر سیاست مدار و زمامدار؟ مگر زمان خلفای حق، یا ناحق، زمان خلافت حضرت امیر (ع) سیاست از دیانت جدا بود؟ دو دستگاه بود! این حرفها را استعمارگران و عمال سیاسی آنها درست کرده اند تا دین را از تصرف امور دنیا و از تنظیم جامعه مسلمانان بر کنار سازند و ضمنا علمای اسلام را از مردم و مبارزان راه آزادی و استقلال جدا کنند. در این صورت

می‌توانند بر مردم مسلط شده و ثروتهای ما را غارت کنند. منظور آنها همین است. « لزوم تشکیل حکومت حضرت امام پس از اثبات جامعیت دین و تبیین رابطه تنگاتنگ دین و سیاست، با سه به اعتقاد حضرت امام هر کس ادعا کند تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، در واقع منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است. دلیل لزوم تشکیل حکومت اسلامی را ثابت می‌کند: ۱. سنت و رویه رسول الله (ص) و امیرمؤمنان (ع): اولاً پیامبر خدا (ص) خود تشکیل حکومت داد و به اجرای قوانین اسلام و اداره جامعه بر خاست، بدون اینکه هیچ مسلمانی در رابطه با لزوم حکومت تردید کرده باشد. ثانیاً: برای پس از خود، به فرمان خداوند حاکم تعیین کرد. لذا پس از رسول الله متصدیان خلافت و حضرت امیر (ع) حکومت تشکیل دادند و کسی هم در اصل تشکیل حکومت پس از رسول الله تردید نداشت. ۲. ضرورت استمرار اجرای احکام: بدیهی است ضرورت اجرای احکام، که تشکیل حکومت رسول الله (ص) را لازم آورده است، منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست؛ چون اجرای احکام پس از رسول الله (ص) و تا ابد ضرورت دارد. لذا تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرای قوانین نیز ضرورت می‌یابد. بدون تشکیل حکومت که همه جریانات و فعالیت‌های افراد را از طریق اجرای احکام تحت نظام عادلانه در آورد، هرج و مرج به وجود می‌آید. بنابراین، هر کس ادعا کند تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، در واقع منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است. ۳. ماهیت و کیفیت قوانین اسلام: ماهیت و کیفیت قوانین اسلام می‌رساند که این دین برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح گشته است؛ چرا که اولاً: احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می‌سازد و در این نظام حقوقی هر چه بشر نیاز داشته، فراهم آمده است. ثانیاً: ماهیت و کیفیت آنها بگونه‌ای است که بدون تاسیس یک دستگاه عظیم و پهناور اجرایی، نمی‌توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد؛ به عنوان مثال احکام مالی و مالیاتهای مقرر در اسلام، احکام دفاع ملی و احکام راجع به حفظ نظام اسلام و دفاع از تمامیت ارضی و استقلال امت و احکام احقاق حقوق و احکام جزایی از قبیل دیات، حدود و قصاص، به گونه‌ای تنظیم شده است که بدون حکومت قابلیت اجرا ندارد. اندیشه ورزی در عرصه حکومت پس از اثبات ضرورت تشکیل حکومت و وجوب رفع موانع از طریق انقلاب سیاسی، امام خمینی قدس سره به چند پرسش اساسی در اندیشه سیاسی پاسخ می‌دهد: ۱. منبع مشروعیت سیاسی چیست؟ از آنجا که در دیدگاه امام اصل لزوم حکومت، برای اجرای قوانین اسلام است، وی مشروعیت الهی حکومت را نیز از این طریق تبیین می‌کند؛ به این بیان که حکومت اسلام، حکومت قانون است. در چنین طرز حکومتی، حاکمیت منحصر به خدا است و قانون، فرمان و حکم خداست. تبعیت از رسول خدا و اولوالامر و متصدیان حکومت، به حکم خداست. لذا رای اشخاص حتی رای رسول الله (ص) در حکومت و قانون الهی هیچ گونه دخالتی ندارد و همه تابع اراده الهی هستند. بنابراین، حکومت اسلامی با دو شیوه عمده و رایج حکومت، در دنیای معاصر تفاوت اساسی دارد: × حکومت اسلامی حکومت دموکراسی به معنای متعارف آن نیست؛ چرا که در این نوع حکومت‌ها، مردم یا نمایندگان آنان، خود به قانون گذاری می‌پردازند، در حالی که در حکومت اسلامی قانون گذاری از آن خداوند است و نمایندگان مردم در پرتو احکام اسلام، برای امور اجرایی برنامه ریزی می‌کنند. در عین حال وجهه مردمی آن نیز محفوظ است؛ زیرا مجموعه قوانین اسلام که در قرآن و سنت گرد آمده است، از پیش توسط مسلمانان پذیرفته و مطاع شناخته شده است. این توافق و پذیرش مبنای حکومت، کار نظام را آسان نموده، آن را متعلق مردم می‌کند. × همچنین حکومت اسلامی، حکومت سلطنتی و استبدادی هم نیست؛ زیرا در این نوع از حکومت‌ها، رئیس دولت مستبد و خود رای است، مال و جان مردم را به بازی گرفته، به دل خواه در آن تصرف می‌کند. اما در حکومت اسلامی همه افراد از پیغمبر گرفته تا جانشینان آن حضرت و سایر افراد اجتماع، تابع قانون الهی هستند و فقط در این چارچوب می‌توانند حکمرانی کنند. بنابراین، در حکومت اسلامی خود رای و استبداد معنا پیدا نمی‌کند. ۲. شرایط حاکم اسلامی کدام است؟ از نگاه امام قدس سره شرایط زمامدار در اسلام مستقیماً ناشی از

طبیعت حکومت اسلامی است یعنی پس از شرایط عام، مانند عقل و تدبیر، دو شرط اساسی برای او لازم است که عبارتند از: الف: علم به قانون ب: عدالت چون حکومت اسلامی، حکومت قانون است. برای حاکم، علم به آن قوانین لازم می‌باشد. بنابراین، حاکم حقیقی در زمان غیبت، فقها خواهند بود چرا که فقط اینان هستند که بدون تقلید، به قوانین الهی دست رسی دارند، اما دیگران اگر بخواهند قانون اسلام را اجرا نمایند، باید از آنان تبعیت کنند. از طرف دیگر حاکم باید دارای کمال اعتقادی و اخلاقی بوده و عادل باشد تا در اجرای قوانین اسلام و تسلط بر جان، مال و عرض مردم به آنها خیانت نکند. ۳. محدوده اختیارات دولت اسلامی کجا است؟ به اعتقاد امام قدس سره فردی که دارای شرایط پیشگفته باشد و تشکیل حکومت دهد، همان ولایتی را دارد که حضرت رسول (ص) در امر اداره جامعه داشت که در تمام عرصه‌ها ساری بود و این توهّم که اختیارات حکومتی رسول الله (ص) بیش از حضرت امیر (ع) یا اختیارات حکومتی علی (ع) بیشتر از فقیه باشد، باطل است. در منطق اسلام حاکم موظف است احکام و حدود الهی را اجرا کند و در این جهت هیچ فرقی میان رسول الله و غیر او نیست. آری، معصومان - علیهم السلام - در اعتقاد شیعه دارای مقامات تکوینی هستند که برای فقیه وجود ندارد اما این مقام با شان ریاست و رهبری اجتماع، متفاوت است. ۴. اهداف عالی حکومت اسلامی چیست؟ در نگاه حضرت امام، عهده دار شدن حکومت به خودی خود شان و مقام نیست بلکه وسیله‌ای است برای انجام وظایف الهی. عالی‌ترین هدف حکومت آن است که احکام اسلام اجرا شود و از طریق آن، نظام عادلانه اسلام برقرار گردد. هدف حکومت همان است که امیرمؤمنان (ع) فرمود: «خدایا! تو خوب می‌دانی که آنچه از ما سرزد و انجام شد، رقابت برای به دست گرفتن قدرت سیاسی یا جستجوی چیزی از اموال ناچیز دنیا نبود بلکه برای این بود که اصول روشن دینت را باز گردانیم و به تحقق رسانیم و اصلاح را در کشورت پدید آوریم تا در نتیجه آن، بندگان ستمدیده ات ایمنی یابند و قوانین تعطیل شده و بی‌اجرا مانده ات به اجرا در آید و برقرار گردد.» (۲۱) ولایت فقیه با این که در نگاه امام خمینی - قدس سره - ولایت فقیه به ادله عقلی ثابت است، با این حال در فصل بعد با استناد به اخبار و روایات متعدد، جانشینی فقهای عادل برای رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار را اثبات می‌کند. ایشان با نقل روایاتی چون: «اللهم ارحم خلفائی»، «الفقهاء حصون الاسلام»، «الفقهاء امناء الرسل»، «توقيع شریف از ناحیه مقدس امام زمان (عج)»، «مقبوله عمر بن حنظله»، «روایت ابو خدیجه»، «صحیح قداح»، «روایت ابو البختری»، «ان العلماء ورثة الانبیاء» و مؤیدات دیگر از آیات و روایات، آنها را به شیوه فقهی متقن، بررسی نموده، می‌فرمایند: «ما اصول موضوع ولایت فقیه و حکومت اسلامی را در اینجا مورد بحث قرار دادیم و جزئیات این مساله باید بعداً پی‌گیری شود... لازم است نسل حاضر و نسل آینده در اطراف آن بحث و فکر نمایند و راه به دست آوردن آن را پیدا کنند، سستی، سردی و یاس را از خود دور نمایند.» (۲۲) راهکارهای تشکیل حکومت اسلامی حضرت امام را باید از دو جهت فقیه یگانه محسوب داشت: الف: در عرصه نظریه و اندیشه دینی جسارت به خرج داد. اندیشه سیاسی شیعه را به معنای واقعی تجدید بنا کرد و نظریه «حکومت اسلامی» را در عصری که نظریه‌های رنگارنگ و ایسم‌های مختلف قدرت‌نمایی می‌کردند، در دنیای اسلام زنده و پویا نمود. ب: این عرصه را با عمل سیاسی و دنیای خارج پیوند زد. در حالی که شرایط سیاسی حاکم بر جوامع اسلامی، هر دو عرصه را از علمای اسلام ربوده بود، امام، با هنر و شاهکار، این دو عرصه را به هم پیوند داد و پس از قرن‌ها، آرزوی پیروان راستین اسلام و مکتب سرخ تشیع را جامه عمل پوشاند و مجاهدان راه خدا را سر بلند نمود. به تصور کسی نمی‌آمد در چنین وضعیتی که دامن گیر دنیای معاصر شده است و دین و دین‌داری عقب‌ماندگی محسوب می‌شود، کسی بتواند حکومت اسلامی بر پا کند، اما امام خمینی - قدس سره - استوار و امیدوار به آینده‌ای روشن، پس از اتمام مباحث نظری حکومت، در مسجد شیخ انصاری نجف، برنامه مبارزه را نیز ترسیم می‌کند. حضرت امام در این مرحله چند اصل مهم مبارزاتی را برای تحقق حکومت اسلامی در ایران پیشنهاد می‌کند: ۱. تبلیغ و تعلیم ایشان معتقد است برای پایه‌ریزی یک دولت حق اسلامی، ابتدا باید تبلیغ، تعلیم و همفکر سازی صورت بگیرد و باید موجی تبلیغاتی و فکری به وجود آید تا یک جریان اجتماعی پدیدار شود و کم‌کم توده‌های

آگاه، وظیفه شناس و دیندار، در نهضت اسلامی، متشکل شوند و با قیام خود حکومت اسلامی را تشکیل دهند و این «وظیفه فقها است که عقاید و احکام و نظامات اسلام را تبلیغ کنند و به مردم تعلیم دهند تا زمینه برای اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام در جامعه فراهم شود.» (۲۳) ۲. بسیج نهاد و اجتماعات در جهت مبارزه اسلام و مسلمانان اجتماعاتی دارند که کشورها و ملت‌های دیگر اگر بخواهند چنان اجتماعاتی فراهم آورند، باید میلیون‌ها تومان از ثروت و بودجه مملکت را صرف کنند، نمازهای جماعت و جمعه، حج، مجالس روضه و هیئت‌های عزاداری برای امام حسین (ع) از این دست اجتماعات هستند که اسلام آنها را فراهم آورد تا از آن‌ها استفاده دینی و سیاسی شود. عواطف برادری و همکاری افراد تقویت شده، رشد فکری بیشتری پیدا کنند تا برای مشکلات سیاسی و اجتماعی خود راه‌حلی بیابند. بنابراین، باید این اجتماعات را در جهت مبارزه قرار داد و به منظور تبلیغات و تعلیمات دینی و توسعه نهضت اعتقادی و سیاسی از آنها استفاده کرد. ۳. ایستادگی و مقاومت برای مبارزه‌ای طولانی: مبارزان نباید انتظار داشته باشند که فعالیت آنان برای تشکیل حکومت اسلامی به زودی محقق شود. باید در راه رسیدن به اهداف، پایداری کرد «عقلای عالم یک سنگ در جایی می‌گذارند تا بعد از دوستان سال، دیگری پایه‌ای بر آن بنا کند و نتیجه‌ای از آن به دست آید» (۲۴) بنابراین، فعالیت‌های سیاسی اگر هم برای نسل آینده نتیجه دهد، باید دنبال شود. همان‌گونه که امامان ما در شرایط دشوار، تمام جهات مادی خود را در معرض خطر قرار می‌دادند، ما نیز باید از آنان تاسی کنیم. ۴. اصلاح حوزه‌های علمیه و روحانیت از دیدگاه امام - قدس سره - حوزه‌های روحانیت محل تدریس و تعلیم و تبلیغ و رهبری مسلمانان است. جای فقهای عادل و مدرسان فاضل و طلاب است؛ جای آنهایی است که امانت دار و جانشین پیغمبران هستند. حوزه‌ها، محل امانت‌داری است. بدیهی است امانت الهی را نمی‌توان به دست هر کس داد، بنابراین اولاً: باید ترتیبی اتخاذ گردد که حوزه‌های علمیه اصلاح شوند. برنامه درسی و روش تبلیغات و تعلیمات در حوزه، متناسب با اهداف مورد نظر تکمیل گردد. ثانیاً: افکار روحانیت نیز در این جهت اصلاح شود. بر اساس تلقینات بیگانگان و سیاست دولت‌های خائن و فاسد، این باور برای بعضی از روحانیان ایجاد شد که کارهای سیاسی از ما ساخته نیست، در نتیجه یاس و سستی و تبلی بر آنان عارض شد. برای برپایی حکومت دینی ابتدا باید این آثار فکری و اخلاقی از روحانیت، زدوده شود. مقدس‌نماها اصلاح و آخوندهای در باری طرد شوند. ۵. قطع همکاری با دولت‌جائری یکی از مقدمات برقراری حکومت اسلامی این است که مردم مسلمان، روابط خود را با مؤسسات دولت‌جائر قطع کنند و از هرگونه کاری که کمک به آنان محسوب می‌شود پرهیز نمایند. - ائمه اطهار - علیهم السلام - و پیروانشان؛ یعنی شیعه، همیشه با حکومت‌های جائر و قدرت‌های سیاسی باطل مبارزه داشته‌اند و از هرگونه همکاری با آنان خودداری می‌کرده‌اند. ما هم برای براندازی حکومت طاغوت و جایگزینی حکومت اسلامی باید این شیوه را در پیش گیریم. بالاخره حضرت امام خمینی بعد از ۱۳ جلسه معرفی نظام سیاسی اسلام و نشان دادن راهکارهای تحقق آن، نتیجه می‌گیرند: مسلمانان هنگامی می‌توانند در امنیت و آسایش به سر برده، ایمان و اخلاق فاضله خود را حفظ کنند که در پناه حکومت عدل و قانون قرار گیرند - حکومتی که اسلام نظام و طرز اداره و قوانینش را طراحی کرده است - اکنون وظیفه ماست که طرح حکومتی اسلامی را به اجرا درآوریم و پیاده کنیم. امیدواریم که معرفی طرز حکومت و اصول سیاسی و اجتماعی اسلام به گروه‌های عظیم بشری، موجی در افکار به وجود آورد و قدرتی که از نهضت مردم پدید می‌آید، عامل استقرار نظام اسلام شود. باز تاب‌های طرح حکومتی اسلامی طرح اندیشه حکومت از یک سو، به خاطر تلقی رایجی که از آموزه‌های اسلام در اذهان جایگزین شده بود و از سوی دیگر به جهت وضعیتی که بر امور سیاسی - اجتماعی جهان اسلام عموماً و ایران و گروه‌های فعال سیاسی خصوصاً، حاکم بود واکنش‌های گسترده‌ای را در میان موافقان و مخالفان ایجاد کرد. این عکس‌العمل‌ها را در میان چند طیف می‌توان مورد بررسی قرار داد: یاران حضرت امام قدس سره تبعید حضرت امام به ترکیه و سپس به عراق، جو جدیدی را در اردوگاه مبارزان، در داخل و خارج کشور ایجاد کرده بود. دوری حضرت امام از ایران از یک طرف و جو خفقان و خشونت بار ایجاد شده از سوی رژیم حاکم از طرف دیگر، نوعی یاس و

سرخوردگی را بر مبارزان حاکم نمود. عده‌ای از مبارزان، سرخورده شدند و دست از مبارزه کشیدند. گروهی برای ساختن آینده‌ای بهتر و تجهیز علمی خود، به مباحث علمی و فکری روی آوردند و جمع اندکی که در صحنه مبارزه باقی مانده بودند، یا گرفتار زندان، شکنجه و تبعید شدند و یا چاره‌ای جز مبارزه پنهان و زندگی در خفا نیافتند. اختلافات درونی نیز مزید بر علت شده بود. وضع مبارزان در خارج از کشور نیز بهتر از این نبود. تنهایی حضرت امام در ترکیه و جو نامناسب نجف، خود حضرت امام را نیز در یک حرکت مصلحت‌اندیشانه، به سکوتی دراز مدت واداشت. در چنین وضعیتی به یک باره فریاد بلند «احیای حکومت اسلامی» نشان از وجود امید پیروزی در رهبری مبارزه می‌دهد و سکوت آزار دهنده در میان یاران امام را شکست. آنان که آینده را مبهم می‌پنداشتند، امیدوار شدند و جنب و جوش فوق‌العاده‌ای به وجود آمد. پس از دو روز، از شروع درس حکومت اسلامی، عده‌ای مامور پیاده کردن نوار درس، گروهی مامور تنظیم و جمع‌آوری امور چاپ آن شدند و در کمتر از یک هفته، چند درس از ولایت فقیه از چاپ خارج و در سطح وسیعی منتشر شد. بلافاصله چند درس از آن به همراه اصل نوار سخنرانی امام به موسم حج ارسال و از آن طریق به ایران فرستاده شد. «کتاب ولایت فقیه امام در ایران چاپ و توزیع گردید (به طور عمده کار نشر رساله امام و کتاب حکومت اسلامی در قم، توسط صاحب‌انتشارات دارالفکر مرحوم مولانا و دارالعلم از مرحوم آذری قمی بود، گرچه کسان دیگری نیز به آنان کمک می‌کردند) به دست گروه‌های مبارز معتقد به مرجعیت رسید و آنان به کار نشر و تکثیر آن می‌پرداختند. برای مثال، نخستین دستگیری مرتضی‌الویری در سال ۱۳۵۰ خورشیدی، به دلیل شرکت او در تکثیر کتاب ولایت فقیه صورت گرفت» (۲۵) همزمان با چاپ و نشر جزوه‌های فارسی، متن درس‌ها به عربی ترجمه شد و در کشورهای عربی از جمله سوریه، لبنان و میان‌فلسطینیان توزیع گردید. (۲۶) مباحث امام در نجف، حوزه علمیه قم را بیدار کرد حتی عده‌ای از علمای قم که به این نوع مباحث بی‌اعتنا بودند، بحث ولایت فقیه را شروع کردند. (۲۷) محافلی برای تحقیق و بررسی در باره این اندیشه با محوریت شاگردان میرزا امام شکل گرفته بود که راه‌های عملی و اجرایی طرح حکومت اسلامی را بررسی و فهرست‌بندی می‌کردند و برخی از مطالعات خود را در جزوه‌ای برای نجف می‌فرستادند. (۲۸) مرحوم ربانی شیرازی در گزارشی که در همان ایام به نجف ارسال کرد، وضعیت قم را اینچنین تشریح می‌کند: «در مورد ولایت فقیه شش درس به خوبی منتشر و در شرف انتشار است و نوارها زیاد و جزوات به صورت پلی‌کپی به حد وافر بوده و افرادی که نمی‌شناسم به خوبی به پخش مشغولند، از این حیث نگرانی نیست. عمده ایجاد موج است که باید سخنگویان تعقیب کنند که متأسفانه جز یکی دونفر، کسی متعرض نشده چون که فشار شدید است. ولی مایوس نیستم. ان شاءالله در ماه صفر تا حدودی عمل می‌شود اما جمع‌آوری مباحث به صورت کتاب، کتب مختلفی برای مراجعه ارسال گردید، رفقا در آنجا باید جلسه تحقیقی درست کنند و با فراهم کردن کتب دیگری که در عراق موجود است... تحقیقاتی در این باره نموده و به نظر حاج آقا برسانید و چاپ کنید. البته قم هم به نوبه خود، در این امر جدیت کامل مبذول می‌دارد». سپس خود ایشان، نتیجه تحقیقات خود در این زمینه را در هشت بند بیان می‌کند که جالب توجه است و قابل تامل. (۲۹) و بالاخره بر اساس گزارش نویسنده نهضت امام خمینی: «آگاهان امت و جوانان روشن‌ضمیر ایران هر یک به نحوی آنچه را که در توان داشتند، برای تشکیل حکومت اسلامی به کار گرفتند. گویندگان متعهد در منابر به تشریح و تفسیر حکومت اسلامی پرداختند. جمعی به توزیع و تکثیر نوارها و جزوه‌های حکومت اسلامی، همت گماردند و با وجود کنترل شدید و همه‌جانبه ساواک، توانستند آن را در سطح گسترده‌ای پخش کنند و در دسترس عموم قرار دهند، جوانان دلیر و فداکار پیرو فرمان امام در طرح حکومت اسلامی، مبنی بر برداشتن عمامه از سر روحانی‌نماهایی که در خدمت رژیم شاه بودند، عمامه شماری از آنان را برداشتند. محققان و پژوهشگران ژرف‌اندیش حوزه‌های علمیه با وجود آن که از طرف ساواک شدیداً زیر نظر قرار گرفته بودند و بارها نوشتجات آنان در مورد مسائل و موضوعات اسلامی، از طرف ساواک به یغما رفته بود، با پشتکار و کوشش فراوان به تحقیق و بررسی پیرامون حکومت اسلامی نشستند و تلاش گسترده و همه‌جانبه‌ای را برای روشن ساختن سیستم حکومتی و

کشورداری اسلام آغاز کردند. لیکن دستگیری های پی در پی و زندان و تبعید درازمدت، هیچگاه به آنان فرصت نداد تا بتوانند تحقیقات و بررسی های خود را در این باره به انجام برسانند و سیستم حکومتی اسلام را همراه باتبیین خطوط آن ارائه دهند. (۳۰)

حوزه نجف بر خلاف حوزه علمیه قم، در حوزه نجف تب و تاب دیگری بود. بعضی از آقایان نجف، بیوت و گروه های سیاسی نسبت به باحث حکومت اسلامی نگران بودند و از خود حساسیت نشان می دادند. این حساسیت ها عمدتاً به دو دلیل صورت می گرفت: الف: جمعی بدون اینکه سوء نیتی داشته باشند یا انگیزه های سیاسی در کار باشد، فقط به خاطر برداشت نادرست خود از باحث حضرت امام، واکنش نشان دادند، مرحوم آیت الله خاتم یزدی در این باره می گوید: «این مساله با تمام دلایل قوی و مستحکمش به خاطر برداشت های ناصواب جمعی از علمای نجف، با واکنش شدید آنها روبه رو گشت. این عده می پنداشتند که حضرت امام برای ولی فقیه نیز همانند امام معصوم قائل به ولایت تکوینی واموری از قبیل معجزه و کرامت ویژه است. به همین جهت با جار و جنجال فراوان به تخطئه ایشان پرداختند و امام نیز متقابلاً به آنها جواب داد و بار در این برداشت غلط، مانع گسترش تبلیغات منفی آنها شد، ولی اینها دست بردار نبودند و دو باره با تشکیک در اطلاق ولایت فقیه گفتند: ولی فقیه نمی تواند مثل امام معصوم (ع) در اموال مردم تصرف کند و به فرض، خانه کسی را از او بگیرد و یا همسر کسی را بدون اذن شوهرش طلاق بدهد، این اشکال که نسبتاً قوی به نظر می رسید سر و صدای زیادی را برانگیخت، منتهی حضرت امام جواب این اشکال را هم داد. ایشان فرمود: اگر شما چنین ولایتی را برای معصومین قائلید، قطعاً می پذیرید که امام معصوم (ع) بر طبق مصالح و حقایقی که خود تشخیص می دهد اعمال ولایت می کند نه بر طبق میل و - العیاذ بالله - هوی و هوس. بنابراین، چه مانعی دارد که یک فقیه جامع الشرایط نیز مطابق مصالح و شرایط، چنین تصرفاتی بنماید». (۳۱) ب: گروه دیگر که دچار تحجر شدید دینی بوده و یا فریب تبلیغات دشمنان را خورده بودند و یا احیاناً وابستگی به عوامل رژیم شاه داشتند، به انگیزه های سیاسی، شدیدترین واکنش ها را در مقابل طرح امام به خرج دادند، حضرت امام نیز در مقابل آنان واکنش نشان داده، فرمودند: «من نمی دانم این حرف های من بر بعضی نفوس چقدر گران آمد که اعتراض کردند... خدا می داند که این صحبت ها از مسائل واجب تر است. این صحبت ها شما را زنده می کند. این وضع نکبت بار شما را تغییر می دهد. این تبلیغات سوء اجانب است که شما را این طوری کرده و این وضع را برای شما پیش آورده است و شما را در بین ملل دنیا، گروهی کهنه پرست معرفی کرده اند.» (۳۲) این گروه که موقعیت خود را در خطر می دیدند و خواب آرام خود را آشفته می پنداشتند، با شیوه های مختلف سعی کردند این مباحث را تعطیل و یا از نفوذ کلام امام بکاهند: ۱. شایعه آنان کوشیدند با شایعه سازی هایی بحث حکومت اسلامی امام را مرموز، نادرست و غیر اصولی جلوه دهند؛ مثلاً شایعه کردند که: «بحث حکومت اسلامی طبق نقشه تیمور بختیار است که می خواهد ایران را جمهوری کند!» (۳۳) و یا «این مطالب حرفهای کمونیست ها است و محمود پناهیان آنها را از سفات شوروی در بغداد می گیرد و هر شب در نجف به آقای خمینی - قدس سره - می رساند و ایشان روز بعد به عنوان درس تحویل شاگردانش می دهد!» (۳۴) و پس از این که ترجمه عربی این مباحث منتشر شد، شایعه کردند که این جزوه را حزب بعث حاکم بر عراق ترجمه کرده و بر آن مقدمه زده است. چنانکه به اسم دل سوزی سر و صدا راه انداختند که این ترجمه غلطهای ادبی دارد و اصلاً به عربی نمی ماند. ! (۳۵) از این بی شرمانه تر آن که چند عنصر مرموز را وا داشتند که جار و جنجال راه بیندازند و شایع کنند که از «طرف هواداران (امام) خمینی حزب حکومت اسلامی تشکیل شده است!» و دیگران در صدد رد و تکذیب آن برآمدند و جریان تا آنجا دنبال شد که نشستی تشکیل دادند تا به اصطلاح تحقیق و بررسی کنند که آیا چنین حزبی تشکیل گردیده است یا نه! و این نقشه ای بود حساب شده جهت بد نام کردن حکومت اسلامی تا کسی را جرئت دم زدن از آن نباشد و جانبداری از حکومت اسلامی بسان طرفداری از یک مکتب الحادی و انحرافی وانمود شود! (۳۶) حضرت امام با شنیدن این شایعات فرمودند: «از آنجا که ما از حوزه های علمیه خواستیم که روی حکومت اسلامی بحث و بررسی کنند و برای پیاده کردن آن فکرها را به کار اندازند، دشمن به وحشت افتاده است و با این گونه

شایعه پراکنی‌ها می‌خواهد جوی بسازد تا کسی جرات نکند اسم حکومت اسلامی را بر زبان آورد. (۳۷) ۲. اقدامات عملی این عده، از سویی تلاش گسترده و همه‌جانبه‌ای را برای بازداشتن افراد از شرکت در درس امام آغاز کردند و از سوی دیگر جمع‌قابل توجهی از مخالفان برای ابراز مخالفت و ایراد و اشکال در جلسات درس حاضر می‌شدند و با طرح مسائلی در کلاس سمپاشی می‌کردند. از جمله اقدامات عملی آنان این بود که افراد را از هرگونه همکاری برای پخش و نشر این بحث باز دارند و حتی از برگرداندن حث به عربی جلوگیری کنند. بر اساس گزارش آقای سید حمید روحانی، یکی از عناصر رده بالای یک حزب سیاسی گفته بود: «چون در این بحث موضع‌گیری‌ها به گونه‌ای است که در حقیقت به نفع شوروی است، از ترجمه آن معذورم!» فراتر از آن، بعضی از گروه‌ها، به عنوان طرفداری از امام و اندیشه حکومت اسلامی، جزوه‌های عربی را به اسم پخش و نشر در میان جوانان تحصیل کرده، می‌گرفتند و آنها را روانه دجله، فرات و چاه‌های خانه‌ها می‌ریختند. (۳۸) رژیم شاه رژیم شاه با طرح حکومت اسلامی از سوی حضرت امام قدس سره به شدت مخالفت ورزید؛ چرا که می‌دانست امام اولین پایگاهی که برای تحقق آن در نظر دارد، ایران است. از این رو در مرحله اول سعی کرد از توزیع جزوات این درس در داخل کشور جلوگیری نماید، به همین خاطر از مرکز به کلیه ساواک‌های کشور ابلاغ کرد: «اخیرا خمینی در نجف سخنرانی نموده و گفتار وی به صورت جزوه و نوار به ایران آورده شده، از توزیع آن جلوگیری و عاملین شناسایی و نتیجه را اعلام نمایند. ضمناً برخی از حجاج حامل جزوه مزبور می‌باشند.» مقدم ۷/۱۲/۴۸ (۳۹) و در مرحله دوم، برای جلوگیری از تکثیر و نشر آن در داخل، تمامی چاپخانه‌ها، کتاب‌فروشی‌ها و مراکز نشر را تحت مراقبت شدید مأموران ساواک قرار داد، سپس با یورش‌های شبانه به منازل علما و روحانیون و یاران امام، تلاش کردند، نوارها و جزوات حکومت اسلامی را جمع‌آوری نمایند. ضمن این که با تحت فشار قرار دادن گویندگان و سخنرانان سعی کردند در آستانه محرم و صفر آن سال، از پخش این مسائل از طریق منابر و مساجد جلوگیری نمایند. بدین منظور تعداد ۱۹ تن از مبارزان روحانی را برای ماههای محرم و صفر ممنوع‌المنبر کردند. (۴۰) روشنفکران و گروه‌های سیاسی با توجه به سیطره فرهنگ غرب بر تعدادی از شخصیت‌ها و گروه‌های سیاسی و دوری آنان از اسلام اصیل، طرح حکومت اسلامی برای آنان ثقیل آمد و موجب حیرت و وحشت شد. گروه‌های غرب زده، سخت تلاش کردند این طرح را در انزوا قرار دهند و با سکوت خود حداقل از رونق آن بکاهند. جبهه ملی، نهضت آزادی، اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا و طیف بنی‌صدر، قطب زاده از این دسته بودند. حتی بعضی از آنان، آنچه را که از روحانیان مجاهد نجف از کتاب، نشریه و ماهنامه به دستشان در اروپا می‌رسید، کنترل می‌کردند تا اگر در آنها موضوعی بود که با اندیشه لیبرالیستی و فرنگ مآبی نمی‌خواند سانسور نمایند و از پخش آن در میان جوانان دانشجوی در اروپا، جلوگیری به عمل آورند. برای بعضی از مدعیان مبارزه، طرح حکومت اسلامی، مایه شرم‌ساری! بود. صادق قطب زاده در یک اظهار نظر می‌گوید: «بعضی نظریات امام در بحث حکومت اسلامی از نظر جهان امروز درخور پذیرش نیست و نمی‌توان آن را عرضه داشت و باید روی آن بیشتر تامل و بررسی کرد!» (۴۱) برای بعضی دیگر از این نوع شخصیت‌ها نیز، تا سالها بعد، حکومت اسلامی قابل درک نبود. شهید محلاتی در این باره می‌گوید: «یک شب یادم هست که جبهه ملی درخواست کرد که چند نفر از طرف جامعه روحانیت بیایند و جلسه مشترکی داشته باشیم تا بتوانیم مبارزه را هماهنگ کنیم... من در آنجا یک مقداری تند شدم، به آنها گفتم که این کیفیت مبارزه شما با ما هماهنگ نیست. با امام هم نمی‌خواند. شما اگر راست می‌گویید باید بیایید دنبال امام، این امت امروز دنبال شما نیستند. دنبال امام هستند. دکتر سنجابی گفت: آخر امام می‌گوید حکومت اسلامی، من دو دفعه کتاب ولایت فقیه ایشان را خواندم و هیچ نفهمیدم من اصلاً معنای حکومت اسلامی را درک نمی‌کنم! شما برای من توجیه کنید. یک مقداری هم که توضیح می‌دادیم، می‌دیدیم که اصلاً خیلی دور است از مسائل.» (۴۲) گروه‌های دیگری که در این زمینه موضع داشتند، گروه‌های مارکسیستی بودند. آنان با مغفول گذاشتن روح طرح امام، فقط آن بخش از سخنان امام که علیه رژیم شاه و استعمار بود را برجسته می‌کردند. احزاب و گروه‌های

اسلامی در کشورهای عربی نیز با این طرح به مخالفت برخاسته، در مقابل آن کارشکنی می کردند. برای اینکه حضرت امام در این طرح لبه تیز حمله اش را روی غرب و آمریکا قرار داده بود و این احزاب فقط جهت گیری ضد کمونیستی داشتند. به هر حال امام با همه این کارشکنی ها، ثابت و استوار در مسیری که انتخاب کرده بود، پایداری کرد و با الطاف الهی به نتیجه مطلوب خود رسید و در زمانی که اسلام به دست فراموشی بود، حکومت اسلامی تشکیل داد و اسلام را احیا کرد. در منطق مردان الهی شکست معنا ندارد تا در مقابل دشواری ها زانو خم نکنند؛ چرا که خود در شروع نهضت اعلام کرده بود: «شکست برای کسی است که آمال و آرمانش دنیا باشد و ذخایر دنیوی قلب او را فرا گرفته است. شکست برای کسانی است که معتمد به شیطانند و به عالم دیگر ارتباط ندارند ولی کسی که رابطه با خدا دارد، کسی که به ماوراء الطبیعه مرتبط است، شکست ندارد. انسان موحد، انسان مسلم، انسان متصل به خدا شکست ندارد.» (۴۳) پی نوشت: (۱) متن عربی کتاب المله، تحقیق محسن مهدی، چاپ شده در مجله علوم اسلامی، ش ۱۲، ص ۲۳۰۰ (اخلاق ناصری، ص ۲۸۰) اندیشه سیاسی خواجه نصیرالدین طوسی، بوستان کتاب، ص ۱۸۸ به بعد. (۴) همان، ص ۲۰۸، نقل از اساس الاقتباس، ص ۵۴۹ (۵) برای تفصیل بیشتر در این زمینه، نک: تاملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی، به اهتمام موسی نجفی، ج اول، بخش دوم، اندیشه سیاسی متفکران بزرگ اسلام. (۶) آیت الله جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری، ص ۱۴۱ (۷) المقنعه، صص ۶۷۵ و ۸۱۰ (۸) الکافی فی الفقه، صص ۱۷۴ - ۱۷۲. (۹) در این زمینه، نک: به تنبیه الامه و تنزیه المله، تصحیح و تحقیق سید جواد ورعی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم، چاپ اول ۱۳۸۲، صص ۳۹، ۶۳ و ۱۰۷۵ (همان، صص ۴۶، ۴۷، ۱۱۳ و ۱۱۴) (کشف الاسرار، ص ۱۰۹) (همان، ص ۱۳۴) (همان، ص ۱۸۴) (همان، ص ۱۸۶) (همان، ص ۲۲۲) (۱۶) الاجتهاد و التقليد، صص ۵ و ۱۷ (تحریر الوسیله، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۱، ص ۴۵۹) این مباحث بعداً بنام «ولایت فقیه» یا «حکومت اسلامی» چاپ شد و در اینجا از این کتاب استفاده شده است، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دهم، ۱۳۷۹ (۱۹) ولایت فقیه، ص ۱۸ (۲۰) همان، ص ۱۲ (۲۱) نهج البلاغه، خطبه ۳ (ششقیه) (۲۲) ولایت فقیه، ص ۱۲۵ (۲۳) همان، ص ۱۲۸ (۲۴) همان، ص ۱۳۴ (۲۵) رسول جعفریان، جریانه‌ها و جنبشهای مذهبی - سیاسی ایران، سالهای ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۵ (۲۶) آقای علی جنتی در خاطرات خود می گوید: مرحوم محمد منتظری هر وقت از نجف می آمد (به لبنان) یک گونی از کتابهای حکومت اسلامی امام را با خود می آورد و در سوریه و لبنان و جاهای دیگر توزیع می کرد. گاهی نیز آن ها را به دست افراد مؤمن و انقلابی می داد. «سخنرانی های امام در باره ولایت فقیه و حکومت اسلامی و مانند آن را، که به عربی ترجمه شده بود، در اختیار آن ها (فلسطینی ها) قرار می دادیم؛» خاطرات علی جنتی - مرکز اسناد انقلاب اسلامی، زمستان ۸۱، ص ۱۳۴ (۲۷) مرحوم آیت الله احمدی میانجی در این رابطه می فرماید: مباحث امام در نجف راجع به ولایت فقیه، در ایران نیز مؤثر واقع شد. آقای شریعتمداری و آقای گلپایگانی هم ولایت فقیه تدریس می کردند؛ خاطرات فقیه اخلاقی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۰، ص ۲۴۰ (۲۸) خاطرات سیاسی محتشمی، خانه اندیشه جوان، ج ۲، چاپ اول زمستان ۷۸، ص ۵۴ (۲۹) سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۲، ص ۵۲۲ (۳۰) همان، ص ۵۲۱ (۳۱) خاطرات آیت الله خاتم یزدی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، بهار ۸۱، صص ۹۶ - ۹۵ (۳۲) مبانی نهضت امام خمینی، ج ۲، ص ۴۹۶ (۳۳) همان، ص ۵۰۹ (۳۴) خاطرات سیاسی محتشمی، همان، ص ۵۶ (۳۵) نهضت امام خمینی، همان ۳۶) همان مدرک (۳۷) همان مدرک (۳۸) همان مدرک، ص ۵۱۰، خاطرات سیاسی محتشمی، ص ۵۶ (۳۹) مبانی نهضت امام خمینی، همان، ص ۵۱۸ (۴۰) پرونده امام، ج ۲۴ سند شماره ۴۰۵۹) همان مدرک، ص ۵۱۸ و ۵۱۹ (۴۱) همان مدرک، ص ۵۱۴ (۴۲) شهید فضل الله محلاتی، خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۶، ص ۱۰۰ و ۱۰۱ (۴۳). منابع مقاله: فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۲۹، مهدی پور، حسین؛

اسلامیت و جمهوریت از دیدگاه امام خمینی مفهوم جمهوری کلمه جمهوری به معنای توده مردم است و بالتبع حکومت جمهوری نیز ترجمان حکومت توده مردم می باشد. لغتنامه دهخدا و فرهنگ معین حکومت جمهوری را این چنین تعریف کرده اند: حکومتی که زمام آن در دست نمایندگان است باشد. واژه جمهوری مأخوذ از لغت Republic و برگرفته از ریشه لاتینی Respublica به معنی چیز یا امر (Res) مربوط به همگان (Publicus) می باشد. پس از مصطلح شدن واژه جمهوری در ادبیات فارسی، مراد از آن نوعی نظام سیاسی بود که به جای پادشاه و سلطان، که اقتدار موروثی داشت یک نفر از طرف مردم برای مدت معینی برای اداره امور کشور انتخاب می شد. جمهوریت نوعی سامان سیاسی است برای قید زدن به قدرت از یک سو و اعتلای مقام اخلاقی افراد جامعه از سوی دیگر. جمهوریت گفتمانی است که در نهایت معطوف به نفی سلطه است به همین دلیل تاکید بر آزادی مدنی (مثبت)، هم نافی آزادی لیبرالی (طبیعی و منفی) است و هم ضد جباریت فردی و ساختار توتالیتر. در گفتمان جمهوریت حاکمیت سیاسی از یک سو با قید زدن به قدرت نقش سامان دهی سیاسی پیدا می کند و از سوی دیگر به محقق شدن اداره اخلاقی - انسانی شهروند می انجامند. ۱. جمهوری بهترین صورت حکومت دموکراسی است منتهی جمهوری بیان کننده صورت و قالب حکومت است و دموکراسی بیان کننده محتوای آن، در واقع حکومت جمهوری به حکومت فردی، استبدادی، موروثی و خاندانی خاتمه می دهد و قدرت را به مردم می سپارد. از منظر منطق حقوقی و سیاسی، هنگامی که واژه جمهور و جمهوری برای شکل نظام سیاسی و ساختارهای حکومتی آن به کار می رود، مقصود همان نظام نمایندگی مستقیم و یا غیر مستقیم یا به نوعی تفکیک قواست که در سده های اخیر به اتکای حمایت اکثریت شهروندان یک کشور، فرد و یا گروهی با گرایش حزبی خاص برای مدت معینی قدرت مشروع را به دست می گیرد و با اختیارات و تکالیف معینی که به وسیله نوعی قانون مادر (یا قانون اساسی) مدون گردیده مبادرت به اداره امور کشور می کند. از جهات نظری، این فرد یا حزب مادامی که پاسخگوی خواسته های مردم است از حمایت آنان برخوردار می باشد و در پناه مشروعیت کسب شده به اعمال اراده حاکمه مردم ادامه می دهد، در غیر این صورت حزب یا گروه دیگری جای آن را می گیرد. ۲. در حکومت جمهوری، اکثریت مردم کنترل سیاسی را اعمال می کنند، قدرت نهایی را در دست دارند و در موضوعات مهم سیاست ملی تصمیم می گیرند. لازمه چنین حکومتی آن است که هیچ کس صاحب مقام رسمی نباشد مگر آنکه مردم آزادانه او را قدرت داده باشند و قدرت او نیز در اختیار و تحت نظارت مردم باشد در جامعه جمهوری همه افراد مردم برابر و آزادند. برابری بدان معناست که هیچکس حق ندارد بیش از دیگری حق مالکیت را به خود اختصاص دهد، مگر اینکه نمایندگی داشته باشد. بنابراین در حکومت جمهوری، حکومت متعلق به عموم مردم است که به نسبت مساوی در این حق شریکند. اما چون در وضع کنونی تمدن بشری عملاً ممکن نیست که تمام مردم حکومت کنند، از طرف آنان عده ای برگزیده می شوند و حکومت را در دست می گیرند، اما این عده که وکیل مردمند، همیشه باید تحت نظارت مردم باشند زیرا در غیر این صورت ممکن است که از قدرت به ضرر دیگران بهره برداری کنند. ۴. دیگر مشخصه جمهوری، آزادی است که مانند برابری از حکومت جمهوری جدا شدنی نیست زیرا جایی که آزادی نباشد مردم توانایی اظهار نظر درباره حکومت ندارند و هنگامی که توانایی اظهار نظر نداشتند، حکومت متعلق به آنها نیست و جایی که حکومت متعلق به مردم نباشد، جمهوری نیست در واقع آزادی تضمینی است برای محدود کردن قدرت حکومت. ۵. نظام جمهوریت در مکتب اسلام اسلام با تاسیس نهاد حکومت (به هر شکل یا بدون توجه به شکل خاصی) آن را مأمور تحقق و جامه عمل پوشاندن مصالح یا مقاصد عامه شریعت کرده است. ضرورت تاسیس نظام سیاسی، جهت اعتلای دین و اقامه ارزشهای بشری می باشد. در قرآن کریم ضمن نفی نظامهای استکباری، سخنی از نوع بخصوصی از اشکال حکومتی (سلطنتی، اریستوکراسی، جمهوری و غیره) به میان نیامده اما ابواب متعددی در بیان نظامات حکومتی و چگونگی اداره جامعه آمده است. در نظام جمهوریت اسلامی کسی حق

قانونگذاری نداشته و قانونی جز حکم شارع قابلیت اجرا ندارد. در نظام مجلس، برنامه ریزی به جای نهاد قانونگذاری قرار گرفته که در پرتو احکام اسلام، کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور ترسیم می نماید. مصوبات مورد اجرا که بر پایه قوانین ثابت و لایتغیر الهی و بر مبنای مقتضیات زمان طرح و وضع می گردند، از قرآن و سنت نشأت می گیرد و توافق قاطبه مردم را در بر دارد. بنابراین در این طرز حکومت، حاکمیت در انحصار خداوند است. در قرآن مجید آیات بسیاری حکومت را به خدا نسبت می دهد. (انعام/۵۷، ۶۲. یوسف/۴۰، ۶۷. نسا/۶۰. کهف/۲۶) و اصول و مقررات اسلام بر همه افراد و نیز بر دولت اسلامی حکومت تام دارد. حکومت اسلامی به مفهوم تبعیت از چنین قانونی است. همه آحاد جامعه اسلامی از رسول اکرم (ص) تا جانشینان آن حضرت و سایرین تا ابد بدون استثنا تابع قانون الهی اند و فقط عقیده خداوند به عنوان منبع و سرچشمه عدالت و نگهدار قانون همیشه ثابت و پایدار خواهد بود. با این توصیف، کتاب و سنت از بالاترین میزان مشروعیت برخوردار است و تمامی نهادهای دولت (قوای مقننه، اجرایی، قضاییه) و کلیه سیاستها باید متعهد به اجرای احکام اسلام و اهداف آن باشند. چنین سیستمی تساوی افراد را در مقابل قانون که از حیث تاریخی ریشه در ادیان الهی دارد، به رغم تفاوت‌های نژادی، جنسی، اجتماعی و غیره به سبب منشا مشترکشان با شرایطی برابر می بیند. در جمهوری متکی بر فرهنگ سیاسی اسلام، مدیریت سیاسی جامعه یا رهبری، به آن سیاستی می پردازد که بر اساس ایدئولوژی الهی و ارزشهای اسلامی مبادرت به تنظیم روابط قوای حاکمه و هماهنگی میان آنها نماید. در این سیاست کلیه روابط انسانی باید در چارچوب مفاهیمی چون تربیت و هدایت برقرار گردد تا زمینه شکل گیری یک جمعیت سازمان یافته هدف دار میسر شود. این نوع رهبری سعادت به مفهوم مادی و رفاه به معنای دنیایی آن را به دنبال خواهد داشت، اما نه به عنوان یک هدف. بلکه حرکت هدف دار برخورداری ملت از یک سازمان سیاسی و نظام اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی منطبق با موازین مکتب اسلام است. ۶ سازگاری یا عدم سازگاری اسلام با جمهوریت ساختار ذاتی دین اسلام با جمهوریت کاملاً سازگاری دارد. ساختار ذاتی اسلام یک ساختار باز است. سیستم تفکر دینی اسلام از آغاز یک سیستم تفکر باز بود، نه یک سیستم تفکر بسته. در اسلام سیستم تعامل و ارتباط میان خدا و انسان و فهم پیام خداوند به وسیله انسان یک سیستم کاملاً باز است. دین اسلام آن طور که در تاریخ گسترش پیدا کرده، چون یک گوی است که از هر طرفش نوری ساطع است: یک طرف تصوف است، طرف دیگر فلسفه است، طرف دیگر فقه و کلام است، یک طرف دیگر علوم قرآن و حدیث است و همین طور... همه اینها چه در پیدایش و چه در گسترش کاملاً باز هستند، چون در درون سیستم اسلامی هیچ عاملی پیش بینی نشده است که به فقیه بگوید الزاماً باید چنان فکر کنی و چنان فتوا بدهی، یا گونه ای خاص از تفکر را برای فیلسوف یا متکلم یا مفسر معین و الزام کند. این سیستم همواره در طول تاریخ باز بوده است. توجه به باز بودن سیستم تفکر و عقلانیت دینی در اسلام، این نتیجه را می دهد که چون در ساختار ذاتی اسلام، متولیان رسمی تفسیر دین پیش بینی نشده و خود مخاطبان پیام خداوند، مفسران آن پیام هستند، هیچ گاه محتوای پیام به صورت یک مرجع اقتدار فرعی بیرونی به محدود کردن الزامی تفکر و عمل مخاطبان (یعنی مردم مسلمان) نمی پردازند. محتوای پیام حقیقتی است که خود مردم آن را می فهمند و می پذیرند. این فهم در واقعیت خارجی حق خود مردم است و نه حق یک طبقه و یا شخص خاص. اختلاف فهمها و تفسیرها نیز به وسیله خود مردم اتفاق می افتد. مردم هستند و پیام، چون دو نقطه معلق در فضا که هیچ سیستم بسته ای را تشکیل نمی دهد. در یک ساختار ذاتی - از این نوع که گفته شد - پیام فقط مردم را می شناسد و هیچ چیز دیگر را به رسمیت نمی شناسد. درست در همین نقطه است که اگر از بعد سیاسی به این واقعیت دینی نگاه کنیم، درمی یابیم که برای پیروان چنین دینی، "جمهوریت" به معنای تصمیم گیری خود مردم برای تعیین اهداف و اعمال راه کار سیاسی خودشان، طبیعی ترین وضعیت سیاسی است ممکن است پاره ای از مخاطبان این پیام آن را چنین تفسیر کنند که در درون آن دستورها و ارزشهای معینی ناظر بر امور سیاسی وجود دارد، این کار ممکن است، ولی مهم این است که چون تفسیر پیام متولی رسمی ندارد، قبول چنان تفسیری و یا مناقشه و نقد آن نیز حق خود مردم است و قبول آن

جز این نخواهد بود که جماعتی با اراده و میل خود تفسیر معینی را بپذیرند و در مشارکتهای سیاسی خود را منطبق با آن سازند و این عین تصمیم‌گیری برای سرنوشت سیاسی خویش است و کاری است که در انتخاب جمهوریت اتفاق می‌افتد. ۷ جمهوری اسلامی آن چیزی که در شعار و خواسته مردم مسلمان ایران در سال ۱۳۷۵ از برجستگی و درخشندگی خاصی برخوردار بود و می‌توان آن را جز سوم این شعار محسوب کرد، "جمهوری اسلامی بود". استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی "یعنی مردم استقلال و آزادی خویش و مملکت را در سایه حکومت جمهوری اسلامی جستجو می‌کردند و با این بیان استقرار هر نوع حکومتی با هر پیشوند و پسوندی را نفی کرده و تنها حکومتی را طلب می‌کنند که هم استقلال و آزادی آنان را تامین کند و هم به هویت اسلامی و دینی آنان ارزش و اقتدار بدهد و لذا حکومت جمهوری اسلامی را بعنوان جز سوم شعار اصلی و اساسی و محوری خود انتخاب کردند. حضرت در قبل و بعد از انقلاب اسلامی در باب حکومت مطلوب خود و ملت ایران در قالب پیامها و مصاحبه‌ها و پاسخ به سوالات، نوع حکومت آینده ایران را توضیح داده‌اند که در ذیل برخی بیانات ایشان نقل می‌گردد. - سوال: شما تصریح فرموده‌اید که راغب به ایجاد حکومت اسلامی هستید، همانند حکومتی که در ایام (امام) علی (ع) وجود داشت آیا معنی آن این است که به هنگام سقوط خاندان پهلوی، حکومت خلافت اسلامی را برپا خواهید داشت؟ جواب: "حکومت جمهوری اسلامی" مورد نظر ما از رویه پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع) الهام خواهد گرفت و متکی به آرای عمومی ملت خواهد بود و شکل حکومت با مراجعه به آرای ملت تعیین خواهد گردید. - سوال: دولت پیشنهادی شما چگونه خواهد بود و چه کسی آن را اداره خواهد کرد؟ جواب: "راجع به چگونگی دولت و رژیم، پیشنهاد ما جمهوری اسلامی است و چون ملت مسلم است و ما را هم خدمتگزار خود می‌داند، از این جهت حدس می‌زنیم به پیشنهاد ما رای دهد. ما از طریق رفراندوم، با ملت، یک جمهوری اسلامی تشکیل می‌دهیم و اما شخص، این تابع آرای مردم است و الان شخص معینی در نظر نیست". ۸ "با قیام انقلابی ملت، شاه خواهد رفت و حکومت دموکراسی و جمهوری اسلامی برقرار می‌شود. در این جمهوری یک مجلس ملی مرکب از منتخبین واقعی مردم، امور مملکت را اداره خواهند کرد". ۹ سوال: آیا ممکن است توضیح بفرمایید که مقصود از حکومت اسلامی، جمهوری اسلامی چیست؟ جواب: "... تمام ملت از سرتاسر کشور فریاد می‌زنند که ما حکومت اسلامی می‌خواهیم و اما رژیم اسلامی و جمهوری اسلامی، یک رژیم است متکی بر آرای عمومی و رفراندوم عمومی و قانون اساسی اش قانون اسلام و باید منطبق با قانون اسلام باشد". ۱۰ "ملت ایران خواسته‌های خود را که عبارت از سرنگونی سلطنت پهلوی و برچیده شدن نظام شاهنشاهی و برقراری حکومت اسلامی است، اعلام کرده است و من جمهوری اسلامی را به ملت ایران پیشنهاد کرده‌ام که بعد از سقوط شاه به آرای عمومی می‌گذاریم و هیچ گروه و شخصی نمی‌تواند با خواست ملت ایران مخالفت کند و الا محکوم به نابودی است". ۱۱ "ما خواهان استقرار یک جمهوری اسلامی هستیم و آن حکومتی است متکی به آرای عمومی، شکل نهایی حکومت با توجه به شرایط و مقتضیات کنونی جامعه ما، توسط خود مردم تعیین خواهد شد". ۱۲ "مبارزات کنونی ایران یک حرکت کاملاً اسلامی است و در جهت تغییر کامل نظام شاهنشاهی و استقرار حکومت جمهوری اسلامی است". ۱۳ "هدف ما برقراری جمهوری اسلامی است و برنامه ما تحصیل آزادی و استقلال است". ۱۴ "نظام حکومتی ایران جمهوری اسلامی است که حافظ استقلال و دموکراسی است و براساس موازین و قوانین اسلامی اعلام می‌شود". ۱۵ "هدف همان است که در سخنرانیها و اعلامیه‌های خود ذکر نموده‌ام: الف) سرنگونی سلطنت پهلوی ... ب) به پا داشتن حکومت جمهوری اسلامی مبتنی بر ضوابط اسلام، متکی به آرای ملت". ۱۶ جالب آنکه امام خمینی در ۲۱ آبان ۱۳۵۷ ضمن اشاره به ویژگیهای حکومت جمهوری اسلامی به کسانی که مدعی اند حکومت اسلامی برنامه ندارد و یا کسانی که بی اطلاع از اسلامند و می‌گویند اصولاً جمهوری اسلامی بی اساس است، شدید انتقاد می‌کند. و در مصاحبه‌ای دیگر می‌فرمایند: "ما خواستار جمهوری اسلامی هستیم". جمهوری "فرم و شکل حکومت را تشکیل می‌دهد و اسلامی یعنی محتوای آن فرم قوانین الهی است". ۱۷ امام خمینی یک ماه قبل از پیروزی انقلاب در پاسخ به سوال خبرنگاری که

می پرسد، شکل این جمهوری چطور خواهد بود؟ می فرماید: "آنچه مهم است ضوابطی است که در این حکومت باید حاکم باشد که مهم ترین آنها عبارت است از این که اولاً متکی به آرای ملت باشد به گونه ای که تمامی آحاد ملت در انتخاب فرد و یا افرادی که باید مسوولیت و زمام امور را در دست بگیرند شرکت داشته باشند و دیگر اینکه در مورد این افراد نیز خط مشی سیاسی و اقتصادی و سایر شئون اجتماعی و کلیه قواعد و موازین اسلامی مراعات می شود. در این حکومت به طور قطع باید زمامداران امور دائماً با نمایندگان ملت در تصمیم گیریها مشورت کنند و اگر نمایندگان موافقت نکنند، نمی توانند به تنهایی تصمیم گیرنده باشند".

"۲۳/۱۰/۱۸۵۷ در زمینه نوع حکومت، اصل اول قانون اساسی می گوید: "حکومت ایران، جمهوری اسلامی که ملت ایران براساس اعتقاد دیرینه اش به حکومت حق و عدل قرآن، در پی انقلاب اسلامی پیروزمند خود به رهبری مرجع عالیقدر تقلید آیت الله العظمی امام خمینی، در همه پرسى دهم و یازدهم فروردین ماه یکهزار و سیصد و پنجاه و هشت هجری شمسی برابر با اول و دوم جمادی الاول سال سال یکهزار و سیصد و نود و نه هجری قمری با اکثریت ۲/۹۸ درصد کلیه کسانی که حق رای داشتند به آن رای مثبت داد". حکومت جمهوری اسلامی در مقدمه قانون اساسی تعریف شده و راجع به آن آمده است ...: "حکومت از دیدگاه اسلام برخاسته از موضع طبقاتی و سلطه گری فردی یا گروهی نیست، بلکه تبلور آرمان سیاسی ملتی هم کیش و هم فکر است که به خود سازمان می دهد، تا در روند تحول فکری و عقیدتی راه خود را به سوی هدف نهایی (حرکت به سوی الله) بگشاید".

"... پس مسئله جمهوری مربوط می شود به شکل حکومت که مستلزم نوعی دموکراسی است، یعنی این که مردم حق دارند رنوش خود را خودشان در دست بگیرند و این ملازم با این نیست که مردم خود را از گرایش به یک مکتب و یک ایدئولوژی و از التزام و تعهد به یک مکتب معاف بشمارند". ۱۹ و اسلامی بودن این جمهوری به هیچ وجه با حاکمیت ملی و یا به طور کلی دموکراسی منافات ندارد و هیچ گاه اصول دموکراسی ایجاب نمی کند که بر یک جامعه ایدئولوژی و مکتبی حاکم نباشد و ما می بینیم که احزاب معمولاً خود را وابسته به یک ایدئولوژی معین می دانند و این امر را نه تنها بر ضد اصول دموکراسی نمی شمارند، که به آن افتخار هم می کنند، اما منشا اشتباه آنان که اسلامی بودن جمهوری را منافی با روح دموکراسی می دانند ناشی از این است که دموکراسی مورد قبول آنان هنوز همان دموکراسی قرن هیجدهم است که در آن حقوق انسان در مسائل مربوط به معیشت، خوراک، مسکن، پوشاک و آزادی در انتخاب راه معیشت مادی خلاصه می شود. ۲۰ عده ای بر این عقیده بودند که پیش کشیدن مسئله جمهوری اسلامی به جای جمهوری مطلق که حق حاکمیت متعلق به عموم افراد ملت است را زیر پا گذاشته است و به عنوان مختلف سعی در تغییر این مفهوم داشتند که به جای "جمهوری اسلامی" از عبارات دیگری که در جهان مطرح و رایج است استفاده شود و برخی جمهوری دموکراتیک، برخی جمهوری اسلامی دموکراتیک و ... پیشنهاد می کردند و شاید این اعتقاد افرادی بود که اسلامی بودن آن را مغایر با دموکراسی و حاکمیت مردم و حق تعیین سرنوشت خویش می دانستند و چون برخی دموکراسی را مترادف با آزادی می پنداشتند حال آنکه آزادی یک اصل و دموکراسی به معنای مشارکت مردم در اداره امر خویش، یک روش و حاصل تجربه بشر است - معتقد بودند که قید اسلامی در حکومت اسلامی با این نوع آزادی منافات دارد و حاکمیت مطلق مردم را از بین می برد، اما غافل از این که مکتبی که در منشور و تعالیم خود اصل آزادی را پذیرفته است می تواند از دموکراسی به عنوان یک روش بهره مند شود، از این رو است که می توان به این باور رسید که اندیشه اسلامی با دموکراسی به مثابه موفق ترین روش در اداره امور جامعه تعارض و تضادی ندارد. و این که شکل و محتوای آینده حکومت باید فقط جمهوری اسلامی باشد و لاغیر حضرت امام در یکی از سخنرانیهایشان فرمودند که من به جمهوری اسلامی رای می دهم نه یک کلمه بیش و نه یک کلمه کم. یعنی امام هم برخلاف اسلامی بودن جمهوری و هم با اضافه کردن عبارات و اصطلاحات دیگری مثل "دموکراسی"، "دموکراتیک" بر جمهوری اسلامی مخالفت می نمودند زیرا آن را خلاف خواست و اراده ملت می دانستند و اهانتی به اسلام. "دشمنان تا توانستند راجع به "جمهوری اسلامی" مخالفت کردند، مثلاً جمهوری باشد. اسلام را می خواهیم چه کنیم؟ جمهوری

دموکراتیک باشد، اسلامش نباشد، آخرش که آن حزب حزبیهایشان صحبت می کرد، "جمهوری اسلامی دموکراتیک". ملت ما این را قبول کرده گفتند، آنچه ما می فهمیم. اسلام را می فهمیم و جمهوری را می فهمیم چی است. اما دموکراتیکی که در طول تاریخ پیرانش را عوض کرده است، هر وقت به یک معنی، الان هم این دموکراتیک در غرب یک معنی دارد و در شرق معنی دیگر دارد. افلاطون یک چیزی می گفت، ارسطو یک چیزی می گفت، این را ما نمی فهمیم، ما چیزی را که نمی فهمیم چه ادعایی داریم که ذکرش کنیم و بر آن رای بدهیم، آنچه که می فهمیم اسلام را می دانیم چی هست. یعنی می دانیم که رژیم عدل است. که در آن عدالت است. از حکامی که در صدر اسلام بودند مثل علی بن ابیطالب فهمیدیم چه کاره است، چه می کند و جمهوری را هم معنایش را می فهمیم که باید ملت رای بدهند، اینها را قبول داریم، اما آن دموکراتیک را حتی پهلوی اسلام هم بگذارید ما قبول نداریم، علاوه بر این معنی این اهانت به اسلام است، شما این را پهلوی می گذارید، معنایش این است که اسلام دموکراتیک نیست و حال آن که از همه دموکراسی ها بالاتر است، از این جهت ما اصلاً آن را قبول نمی کنیم، پهلوی آن بگذارید مثل دینی است که بگویید "جمهوری اسلامی عدالتی" این توهین به اسلام است، زیرا عدالت متن اسلام است. از این جهت این را هم ملت قبول نکردند و بعضی از اصحاب قلم و روشنفکران جدیت داشتند که این کلمه اسلام نباشد و ما این طور فهمیدیم که چون از اسلام ضربه دیدند می خواهند این نباشد. خوب همه قدرتها دیدند که نفت اینجا از دستشان گرفته شده است و این را چه کسی گرفته است؟ ملتی که اسلام را فریاد می زنند " ... ۲۱ پس امام آن چیزی را که موجب از بین رفتن اسلام و اسلام خواهی ملت ایران می دانستند تغییر محتوای انقلاب یعنی، اسلامی بودن آن بود و از اضافه نمودن واژه هایی چون دموکراسی و دموکراتیک و ... بر جمهوری اسلامی ممانعت می ورزیدند. شهید مطهری مقصود و نظر امام از این کار را این طور بیان می نماید:

"در اسلام آزادی فردی و دموکراسی وجود دارد، منتها با تفاوت هایی که میان بینش اسلامی و بینش غربی وجود دارد، با توجه به این نکته روشن می شود که در عبارت جمهوری دموکراتیک اسلام، کلمه دموکراتیک حشو و زاید است، به علاوه در آینده وقتی که مردم در دولت جمهوری اسلامی یک سلسله آزادیها و دموکراسیها را دیدند خواهند گفت که اینها نه به دلیل اسلامی بودن این جمهوری، که به دلیل دموکراتیک بودن آن حاصل شده است. یعنی جمهوری اسلامی دو جنبه پیدا خواهد کرد، بنیادهای دموکراتیک و بنیادهای اسلامی و آنچه که به آزادی و حقوق فردی و دموکراسی ارتباط پیدا می کند مربوط است به بنیادهای دموکراتی. این جمهوری نه به بنیادهای اسلامی و در مقابل یک سلسله قواعد، عبادات و معاملات وجود دارد که به جنبه اسلامی حکومت مربوط می شود. ما می خواهیم تاکید کنیم که چنین نیست. در اسلام هم دموکراسی و آزادی هست و دموکراسی در اسلام یعنی انسانیت رها شده و حال آنکه این واژه در قاموس غرب به معنای حیوانیت رها شده را متضمن است". دلیل دیگر که در تاکید برخلاف کلمه دموکراتیک مورد نظر امام بوده، رد تقلید از غرب و تقلید کورکورانه از معیارهای آنان است، استدلال امام این است که نمی خواهد چشم ملتش به غرب دوخته شده باشد، این دنباله روی نه تنها کمکی به ملت ایران نمی کند، بلکه در نهایت به تضعیف روحیه و شکست او منجر می شود. از نظر امام به کار بردن این کلمه نوعی خیانت به روحیه مستقل این ملت است. زیرا ما گوهر آزادی را در فرهنگ خودمان داریم و بی نیازیم از این که دست طلب به سوی دیگران دراز کنیم". ۲۲ ولایت فقیه در جمهوری اسلامی ایجاد حکومت اسلامی آرمان ملت مسلمان ایران در طول تاریخ بوده است و در قرن اخیر اقدامات موثری از سوی مردم جهت دستیابی به این آرمان دیرینه صورت گرفت. سقوط رژیم دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی در ایران توسط مردم مسلمان، که به انگیزه برپایی حکومت اسلامی صورت گرفت خود بهترین دلیل بر آگاهی و پذیرش مردم و استقبال آنان از نظام ولایت فقیه بود. با پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل نظام اسلامی بر مبنای ولایت فقیه، تئوری حکومت اسلامی آنگونه که امام خمینی ارائه نموده بود عینیت یافت. در جمهوری اسلامی و به میمنت انقلاب اسلامی که بر پایه سه رکن رهبری فقیه عادل زمان و حضور گسترده ملت مسلمان و با تکیه بر مکتب اسلام به پیروزی رسید، نظریه ولایت فقیه در چارچوب نظام جمهوری

اسلامی و با تصویب قانون اساسی شکل گرفت و واقعیت پیدا کرد. حکومت ولایت فقیه حکومت قوانین الهی بر همه مردم است. در اینجا به چگونگی شکل گیری نظریه ولایت فقیه در قالب قانون اساسی می بردازیم. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و در مراحل اولیه شکل گیری نظام اسلامی و همزمان با تدوین قانون اساسی در مجلس خبرگان، تلاش وسیعی جهت ممانعت از تصویب اصل ولایت فقیه از سوی عناصر بی اعتقاد به مبانی حکومت اسلامی آغاز گردید، این جریان در تبلیغات انسجام یافته ای سعی در القای شبهاتی در ارتباط با شکل و کارآمدی نظام مبتنی بر ولایت فقیه را داشتند که بارزترین آنها سعی در دیکتاتوری جلوه دادن این نظام بود. امام خمینی که خود بزرگترین مبارز ضد استبدادی و استعماری در تاریخ معاصر محسوب می گردد، در ارتباط با مساله نفی دیکتاتوری ولایت فقیه می فرمایند: "خیال می کنند که اگر چنانچه ولایت فقیه پیش بیاید قضیه قلدری پیش می آید، در صورتی که در اسلام این حرفها نیست. اینها فقط حرف می زنند. اینکه می گویند دیکتاتوری پیش می آید نه این است که ندانند این طور نیست، لیکن اینها از اسلام متنفرند. قضیه ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد، ولایت فقیه چیزی است که خداوند تبارک و تعالی درست کرده است. همان ولایت رسول الله است و اینها از ولایت رسول الله هم می ترسند. شما از ولایت فقیه نترسید. فقیه نمی خواهد به مردم زورگویی کند. اگر یک فقیهی بخواهد زورگویی کند، این فقیه دیگر ولایت ندارد. در اسلام قانون حکومت می کند. پیغمبر اکرم (ص) هم تابع قانون بود، تابع قانون الهی. اگر پیغمبر یک شخص دیکتاتور بود و یک شخصی بود که می ترسیدند که مبادا یک وقت همه قدرتها که دستش آمد دیکتاتوری بکند، اگر آن شخص دیکتاتور بود، فقیه هم می تواند دیکتاتور باشد. جلوی دیکتاتوری را می خواهیم بگیریم. نمی خواهیم دیکتاتوری باشد، می خواهیم ضد دیکتاتوری باشد. ولایت فقیه ضد دیکتاتوری است، نه دیکتاتوری" و یا در موضعی دیگر تاکید می نمایند: "آن اوصافی که در ولی است، در فقیه است که به آن اوصاف، خدا او را ولی امر قرار داده است، با آن اوصاف نمی شود که پایش را یک قدر غلط بگذارد". و یا در نوشتاری منشا تولی فقیه در امور شرعی، سیاسی و اجتماعی را اینگونه تبیین می نمایند: "فقه‌های جامع الشرایط از طرف معصومین نیابت در تمام امور شرعی و سیاسی اجتماعی دارند و تولی امور در غیبت کبری موكول به آنان است". بدین ترتیب با تاکید بلیغ امام راحل و تصریح بر اینکه حکومت مبتنی بر ولایت فقیه لزوما مساوی با حکومت اسلامی در عصر غیبت است این اصل اساسی اسلام قانونیت یافت و پس از گذشت قرن‌ها از غیبت کبری حضرت ولی عصر (عج) اولین حکومت اسلامی مبتنی بر نصب آن حضرت به مفهوم کامل و همه جانبه آن استقرار یافت و تلاش معاندان آگاه و ناآگاه ره به بیراهه برد. در این مقطع زمانی اگر قاطعیت، صلابت، مدیریت و دوراندیشی بی نظیر رهبر کبیر انقلاب اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و فقیه زمان حضرت امام خمینی نبود، چه بسا که دشمنان اسلام توسط وابستگان مغرض خود می توانستند مسیر انقلاب را به انحراف بکشند. نظریه های مشروعیت ولایت فقیه ۱ - نظریه انتصابی مطلقه فقه (ارجحیت اسلامیت بر جمهوریت) بر طبق این نظریه که به "نظریه ولایت استقلال فقیه" نیز معروف می باشد، منبع مشروعیت ولایت فقیه، خداوند است و هیچ کس بدون او حق ولایت ندارد. در این چارچوب، فقیه عادل و واجد شرایط از سوی ائمه معصومین (ع) به شکل عام منصوب می شود و نقش مردم همانند نقشی است که در زمینه ولایت امامان معصوم (ع) مطرح است یعنی پذیرش مردم و اظهار اطاعت از فقیهی که نبض امر را به دست گرفته است. بنابراین بر طبق این نظریه فقیه عادل از جانب شارع مقدس منصوب شده و مشروعیت خود را از آن ناحیه کسب می کند و حکم وی بر جمعیت احکام اول و ثانوی مقدم است. چنین فقیهی چون نایب امام زمان (عج) است، همه اختیارات پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) را در امر حکومت داراست و اینگونه نیست که اختیارات فقیه در دایره محدودی باشد بلکه او صاحب ولایت مطلقه است. براساس این نظریه، نظریه "چون ولایت فقیه امانتی است الهی، رای و انتخاب مردم در ثبوت آن نقشی ندارد و چنان نیست که اگر مردمی رای ندادند، او امام و ولی امر نباشد و دخالتش در امور غاصبانه باشد". ۲۳ همچنین این نظریه بر این اعتقاد است که "تاثیر حضور مردم در صحنه عمل و اظهار رای آنان در قلمرو فکر نه تنها ضامن اجرای ولایت فقیه است بلکه مایه موفقیت اصل

دین و حاکمیت قرآن و زمامداری پیامبر اکرم (ص) و رهبری امامان معصوم (علیهم السلام) می باشد و هرگز نباید بین تاثیر خارجی حضور مردم و بین تاثیر آن در ایجاد حق حاکمیت و علیت نسبت به اصل ولایت فقیه خلط نمود. به بهانه تکریم آرای عمومی، حق حاکمیت را مجعول خلق دانست و جنبه ربوبی او را رها کرد.^{۲۴} حضرت امام خمینی نیز قائل به این نظریه بود. بطوریکه در کتاب کشف الاسرار که در سال ۱۳۲۲ شمسی تالیف شده چنین می نویسد: "کسی جز خدا حق حکومت بر کسی را ندارد، حق قانونگذاری ندارد. به حکم عقل، خدا باید برای مردم حکومت تشکیل دهد و قانون وضع کند. اما قانون همان قوانین اسلام است که وضع کرده و پس از این اثبات می کنیم که این قانون برای همه و همیشه است."^{۲۵} مباحث استدلال ولایت فقیه ایشان که در سال ۱۳۴۷ نیز نگاشته شد به منشا الهی بودن حاکمیت تصریح دارد: "تبیعت از رسول اکرم به حکم خداست ... پیروی از متصدیان حکومت یا ولی الامر نیز به حکم الهی است، آنجا که می فرماید: "اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم".^{۲۶} حاکمیت اسلامی حکومت قانون است. حاکمیت منحصر به خداست و قانون، فرمان و حکم خداست. قانون اسلام یا فرمان خدا و بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد از رسول اکرم گرفته تا خلفای آن حضرت و همه افراد تا ابد، باد تابع قانون باشند. اگر رسول اکرم خلافت را عهده دار شد به امر خدا بود، خدای تبارک و تعالی آن حضرت را خلیفه قرار داده است. بعد از آن هم خدای متعال از راه وحی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را الزام کرد که فوراً وسط بیابان امر خلافت را ابلاغ کند.^{۲۷} البته حضرت امام در طول سالهای پس از پیروزی انقلاب علیرغم احترام فراوان به رای و نظر مردم، بر مشروعیت الهی حکومت تاکید دارند: "ولایت فقیه در کار نباشد طاغوت است. اگر به امر خدا نباشد، رئیس جمهور با نصب فقیه نباشد غیر مشروع است! وقتی غیر مشروع شد طاغوت است ... طاغوت وقتی از بین می رود که به امر خدای تبارک و تعالی کسی نصب شود".^{۲۸} امام در روش عملی خویش نیز در مواردی که نصب مهم ملازم با تصرف در امور کشور انجام داده اند، به مبدا نصب اشاره کرده اند. به عنوان نمونه، به مواردی اشاره می شود: "به موجب حق شرعی و براساس رای اعتماد اکثریت قاطع مردم ایران، شورایی به نام شورای انقلاب تعیین شده است".^{۲۹} در مورد حکم نخست وزیری مهندس بازرگان نیز در تحریض مردم به اطاعت از ایشان چنین فرمودند: "من که ایشان را حاکم قرار دادم یک نفر آدمی هستم که به واسطه ولایتی که از طرف شرع مقدس دارم ایشان را قرار دادم. ایشان واجب الاتباع است. یک حکومت عادی نیست، یک حکومت شرعی است. مخالفت با این حکومت مخالفت با شرع است".^{۳۰} - نظریه ولایت انتخابی فقیه (ارجحیت جمهوریت بر اسلامیت) براساس این نظریه منشا مشروعیت ولایت فقیه، مردم هستند و نقش اصلی را در تحقق زعامت ولی فقیه ایفا می کنند. در واقع آرای مردمی شرط صلاحیت ولی فقیه است. بعبارت دیگر، فقیه عادل جامع تمامی شرایط لازم برای رهبری باید واجد شرایط دیگری هم باشد تا صلاحیت ولایت ایشان احراز شده و حکومت وی مشروعیت یابد و آن شرط، همان انتخاب از سوی مردم می باشد. طرفداران این عقیده با استناد به بعضی از روایات و یا اصل شورا و مساله بیعت، به توجیه نظر خود پرداخته اند. این دسته، فقیه را در تصرف و دخالت مستقل نمی دانند. بلکه علاوه بر نظر فقیه، رای ملت را هم در حل و فصل امور شرط می دانند. ۳۱ آیت الله آذری قمی، شیخ انصاری را معتقد به این نظریه دانسته و اذعان می نماید که بنابر نظر شیخ، ولایت فقیه و حکومت اسلامی برخاسته از رای جمهور مردم می باشد و مقتضای نظریه، نظریه شیخ (فده)، لزوم انتخاب فقیه جامع الشرایط برای رهبری است. ۳۲ اگرچه امام خمینی در ذیل طرفداران این نظریه قرار نمی گیرد ولی ایشان در موارد متعددی به لزوم پیروی از آرای مردم و عدم جواز تحمیل بر مردم اشاره می کنند و حتی در برخی از موارد به صراحت مشروعیت نظام را ناشی از آرای مردم می دانند: "ما بنای بر این نداریم که یک تحمیلی بر ملتمان بکنیم. اسلام به ما اجازه نداده است که دیکتاتوری بکنیم. ما تابع آرای ملت هستیم. ملت ما هر طور رای داد، ما هم از آنها تبعیت می کنیم. ما حق نداریم، خدای تعالی به ما حق نداده است، پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که به ملتمان چیزی را تحمیل کنیم".^{۳۳} افزون بر این سیره عملی و نظری حضرت امام مملو از عبارت "مردم" و "ملت" است و شاید به جرات بتوان گفت که هیچ فقیهی در طول حیات

خود به اندازه وی، مردم را واجد نقش ندانسته و آنها را مورد خطاب و تکریم قرار نداده است". اینجا آرای ملت حکومت می کند. اینجا ملت است که حکومت را در دست دارد و این ارگانها را ملت تعیین کرده است و تخلف از حکم ملت برای هیچ یک از ما جایز نیست و امکان ندارد". ۳۴ " ما تابع آرای ملت هستیم". ۳۵ " انتخاب با ملت است". ۳۶ " ملت باید الان همه شان ناظر امور باشند". ۳۷ " هیچ گروه و شخصی نمی تواند با خواست ملت ایران مخالفت کند والا محکوم (رو) به نابودی است. ملت ایران خواستار حکومت اسلامی است". ۳۸ " به هر حال مجموعه بیانات فوق و دیگر سخنرانیهای ایشان بیانگر این است که ایشان ارزش و اهمیت زیادی برای رای مردم قائل می شدند و هرگز مشروعیت الهی را دستاویزی برای سرکوبی خواسته های مردمی و ایجاد دیکتاتوری قرار نمی دهند. ۳ - نظریه ولایت الهی - مردمی فقیه (مشروعیت دوگانه) بر طبق این نظریه، نظام ولایت فقیه دارای مشروعیتی دوگانه است یعنی آنکه منبع مشروعیت ولی فقیه علاوه بر شارع مقدس، مردم نیز هستند عبارت دیگر مشروعیت ولایت فقیه، نه صرفا از ناحیه شارع مقدس است و نه صرفا از ناحیه مردم، بلکه نوعی مشروعیت الهی - مردمی و یا مشروعیت مضاعفی است که ضامن هر دو پایه اسلامیت و جمهوریت نظام دینی می شود. در چنین نظامی حق خدا رای مردم برای تعیین حاکم اسلامی و رضایت آنان برای اعمال حاکمیت فقیه، شرط اساسی و مهم در انتصاب الهی فقیه عادل از ناحیه شارع مقدس است. به عبارت دیگر فقط فقیه منتخب و مورد رضایت مردم، منصوب شارع مقدس بوده و حق ولایت سیاسی دارد. در مشروعیت دوگانه "مشروعیت مردمی" نهایتا به "مشروعیت الهی" مستند می شود زیرا حق مردم در طول حق انحصاری حاکمیت الهی بوده و هرگز در عرض آن نیست. تفاوت نظریه "مشروعیت مردمی" و "مشروعیت دوگانه" در این است که طرفداران نظریه "مشروعیت مردمی" معتقدند خداوند انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم کرده است و حق ولایت سیاسی و حاکمیت از سوی خداوند به تمام مردم تفویض شده است، مردم نیز حق خداداد خویش را با رعایت ضوابط الهی به فقیهان عادل واجد شرایط واگذار می کنند. به عبارت دیگر، در نظریه "مشروعیت مردمی" فقیه واجد شرایط، صلاحیت اعمال ولایت و مشروعیت خویش را صرفا از جانب مردم می گیرد، اما در نظریه "مشروعیت دوگانه"، فقیهان عادل و واجد شرایط علاوه بر اینکه مشروعیت خویش را (یعنی همان حق انحصاری ولایت و حاکمیت الهی) با واسطه از مردم می گیرند، مستقیما نیز این ولایت الهی، از جانب خداوند به آنان تفویض می گردد. تفاوت نظریه کسانی که معتقدند منبع مشروعیت ولایت فقیه صرفا خداوند سبحان است (مشروعیت الهی) با معتقدان مشروعیت دوگانه نیز کاملا روشن است. زیرا در "مشروعیت دوگانه" شارع مقدس حق حاکمیت و ولایت را به هر فقیه واجد شرایطی واگذار نمی کند بلکه صرفا این حق به فقیهان منتخب مردم تفویض می گردد. در نظریه "مشروعیت الهی" فقیه برای کسب صلاحیت اعمال ولایت خویش، لازم نیست که حتما منتخب مردم باشد. کما اینکه در نظریه "مشروعیت مردمی"، فقیه منتخب مردم برای کسب صلاحیت اعمال ولایت خویش غیر از همان انتخاب مردم به مشروعیت دیگری نیازمند نیست، اما در "مشروعیت دوگانه"، فقیه واجد شرایط باید علاوه بر اینکه منتخب مردم است حتما از سوی شارع نیز منصوب باشد و چنین فقیهی صرفا حق اعمال ولایت دارد. حضرت امام در سیره نظری و عملی خود تا حد زیادی نظریه مشروعیت الهی - مردمی را پذیرفته اند بطوریکه همواره در کنار مشروعیت الهی از اعتماد اکثریت مردم یا آرای اکثریت قاطع ملت نام برده اند و تخطی از نظر آنان را صحیح نمی دانستند. مدعای تاکید حضرت امام بر مشروعیت مردمی حکومت در کنار مشروعیت الهی تفسیری است که خودشان نسبت به حکومت آینده ایران (پس از سقوط شاه) ابراز کرده اند ایشان در پاسخ خبرنگار فرانسوی چنین اظهار می کنند: "اما جمهوری به همان معنایی که همه جا جمهوری است، لکن این جمهوری بر یک قانون اساسی ای متکی است که قانون اسلام می باشد. اینکه ما جمهوری اسلامی می گوئیم برای این است که هم شرایط منتخب و هم احکامی که در ایران جاری می شود، اینها بر اسلام متکی است، لکن انتخاب با ملت است و طرز جمهوری هم همان جمهوری است که در همه جا هست". ۳۹ در نحوه گزینش ولی امر جامعه اسلامی، حضرت امام فرموده اند: "اگر مردم به خبرگان رای دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری

حکومتشان تعیین کنند، وقتی آنها هم فردی تعیین کردند تا رهبری را به عهده بگیرد، قهرا او مورد قبول مردم است، در این صورت او ولی منتخب مردم می شود و حکمش نافذ است". ۴۰ این کلام تا حدودی به مشروعیت الهی - مردمی حاکم اشاره دارد. براساس مبانی فقهی امام که در کتب استدلالی ایشان آمده، مشروعیت حکومت الهی است گرچه اعمال ولایت بدون رضایت مردم مشروع و ممکن نیست و براساس جمله اخیر هم اعمال ولایت و هم انعقاد ولایت مبتنی بر حفظ شرایط الهی در حاکم و رضایت قطعی و انتخاب مردمی است. این مشروعیت را می توانیم الهی - مردمی بنامیم. ۴۱ جمهوریت و اسلامیت در رویه عملی امام خمینی با گذشت بیش از دو دهه از انقلاب اسلامی و طراحی نظام جمهوری اسلامی توسط معمار و ایدئولوگ انقلاب و همچنین تأیید آن توسط مردم در ۱۲ فروردین ۵۸ و تصویب آن در چارچوب اصول قانون اساسی، هنوز هم عده ای در تلاش هستند تا جمهوریت نظام را به نفع اسلامیت فدا کنند بطوریکه ایجاد تعارض مصنوعی بین این دو مفهوم اساسی یکی از چالشهای سیاسی جامعه ما می باشد طرح حذف جمهوریت از پایه و شاکله نظام سیاسی و تبدیل آن به حکومت اسلامی، بعنوان یک برنامه مشخص از سوی برخی از محافل قدرتمند سیاسی در جامعه دنبال شده که عالی ترین نمونه این تلاش، طرح شعار "حکومت عدل اسلامی" در سال ۱۳۷۶ بود که با حجم گسترده ای از کارهای نظری و تولیدات گفتاری و نوشتاری در دفاع از اسلامیت نظام و تضعیف جمهوریت آن صورت گرفت اینها حکومت عدل اسلامی را نقیض جمهوری اسلامی گرفتند و از نظامی که در قانون اساسی تحت عنوان جمهوری اسلامی فرمول بندی حقوقی شده بود به عنوان دوره گذر یاد کردند. نظامی که باید پس از سپری شدن دوره انتقال به حکومت عدل اسلامی تکامل یابد. البته در مقابل، عده ای تلاش می نمایند که با کم رنگ کردن محتوای اسلامی، مفهوم جمهوریت نظام را پر رنگ جلوه دهند که هر دو تلاش بعنوان یک چالش و زمینه تعارض در جامعه تبدیل شده است لذا رجوع به حوادث اول انقلاب و دیدگاه حضرت امام در خصوص جمهوریت و اسلامیت نظام می تواند راهگشا باشد. امام خمینی که به حق، ایده جمهوریت با نام او در تاریخ ما گره خورده است و باید او را طراح اصلی جمهوریت در ایران دانست، هنگامی که در مهرماه سال پنجاه و هفت در پاسخ به پرسش خبرنگاری اعلام کرد. ۴۲ نظام مورد نظر انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی است، افق تازه ای را در چشم انداز حیات سیاسی ایران گشود. امام خمینی، از ابتدا بگونه ی پیگیر هدف از انقلاب و سرنگونی رژیم سلطنتی شاه را تاسیس جمهوری اسلامی ذکر می کردند و ملت نیز شعار "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی" را به شعار اصلی انقلاب خود تبدیل کرد. امام خمینی در این خصوص می فرماید: "با قیام انقلابی ملت شاه خواهد رفت و حکومت دموکراسی جمهوری اسلامی برقرار می شود. در این جمهوری یک مجلس ملی مرکب از منتخبین واقعی مردم امور مملکت را اداره خواهند کرد". ۴۳ ایشان در پاسخ به خبرنگار دیگری مبنی بر اینکه چه نوع جمهوری را در نظر دارید پاسخ دادند: "ما خواهان استقرار یک جمهوری اسلامی هستیم و آن حکومتی است متکی به آرا عمومی، شکل نهایی حکومت با توجه به شرایط و مقتضیات کنونی جامعه ما توسط خود مردم تعیین خواهد شد". ۴۴ نظامی که بدینوسیله، به مردم انقلابی ایران و افکار عمومی جهان معرفی می شد نظامی بود که: "دقیقا باید به آرا عمومی در همه جا احترام بگذارد. مطبوعات در نشر همه حقایق و واقعیات آزادند. هرگونه اجتماعات و احزاب از طرف مردم در صورتی که مصالح مردم را به خطر نیندازند آزادند". ۴۵ رهبری انقلاب اصل تاسیس چنین نظامی را هم که "حافظ استقلال و دموکراسی است" موکول به رای ملت در فراندوم می دانستند و اعلام می کردند که ملت ایران با هر طرحی که لازمه اش بقا نظام شاهنشاهی و حفظ سلسله پهلوی است مخالف است و هیچ ابهامی در این پیشنهاد که ملت ایران با فراندوم خود در سراسر کشور اعلام نموده، نیست. نظام حکومتی ایران جمهوری اسلامی ایران است که حافظ استقلال و دموکراسی است و براساس موازین و قوانین اسلامی اعلام می شود ما این پیشنهاد را در آتیه نزدیک به آرا عمومی رسماً مراجعه می کنیم. ۴۶ اصل اتکا حکومت به آرا مردم پذیرش فراندوم بعنوان مبنای تاسیس نظام سیاسی جدید به طور مستمر و مکرر تا پیروزی انقلاب از سوی امام خمینی اعلام شد. ۴۷ علاوه بر این، برای جلوگیری از هرگونه سوء تفاهم و انسداد باب تعبیر و تفسیرهای نادرست از

"جمهوری اسلامی" مورد نظر، امام خمینی مکرر توضیح داده اند که مراد از "جمهوری" همان معنایی است که در همه جا هست. اما از آنجا که جمهور مردم مسلمان هستند، محتوای قوانین متخذ و منبعث از اسلام است. امام در پاسخ به سوال خبرنگاری فرانسوی که پرسیده بود جمهوری اسلامی برای ما فرانسوی ها چندان مفهوم نیست، زیرا که جمهوری می تواند بدون پایه مذهبی باشد. آیا جمهوری شما بر پایه سوسیالیسم است؟ مشروطیت است؟ دمکراتیک است؟ چگونه است؟ فرموده اند: "ما جمهوری به همان معنایی است که همه جا جمهوری اسلامی لیکن این جمهوری بر یک قانون اساسی ای متکی است که قانون اسلام باشد، لکن انتخاب با ملت است". ۴۸ از نظر ایشان چون "اکثریت قاطع ملت ایران مسلمان است" این اکثریت می توانند یک جمهوری اسلامی تشکیل دهند. ۴۹ بدین ترتیب اسلامیت نظام نه تنها نافی جمهوریت نیست بلکه اساسا متکی بدان است و حق حاکمیت ملی و جمهوریت حافظ و ضامن اسلامیت می باشد. علاوه بر اینکه در چنین جمهوریتی، حقوق اقلیتها هم تضمین شده است. بنام اسلام نه تنها نمی توان حق حاکمیت اکثریت ملت را سلب کرد بلکه به عنوان دفاع از اسلام، حقوق اقلیت را هم نمی توان نادیده گرفت. در دیدگاه رهبر کبیر انقلاب "احکام اسلام احکام مترقی و مبتنی بر دمکراسی و پیشرفته است". ۵۰ دو هفته پس از پیروزی انقلاب نیز ضمن اشاره به رفراندوم گذاشتن جمهوری اسلامی اعلام کردند که "کسانی هم که مخالف هستند آزاد و مختارند که اظهار مخالفت نمایند" و آزادند هر کس رای خود را در ارتباط با اصل جمهوری اسلامی بدهد. ۵۱ امام خمینی در دوازدهم فروردین سال پنجاه و هشت نیز طی پیامی رادیو - تلویزیونی بمناسبت انجام رفراندوم خطاب به ملت فرمودند: "من اعلام می کنم جمهوری اسلامی را و این روز را روز عید می دانم. امیدوارم که هر سال روز دوازدهم فروردین روز عید ملت ما باشد که رسیدند به قدرت ملی و خودشان سرنوشت خودشان را بدست خواهند گرفت" و در ادامه تاکید کردند که "در اسلام اختناق نیست، در اسلام آزادی است برای همه طبقات ... دیگر قضیه سازمان امنیت در کار نیست ... دیگر دولت نمی تواند به ملت زور بگوید. دولت در حکومت اسلامی در خدمت ملت است. باید خدمتگزار ملت باشد". ۵۲ بدین ترتیب با رفراندوم ملت رشید ایران، نظام جمهوریت برای نخستین بار در ایران تولد یافت و عصر تازه ای در حیات مردم ما آغاز شد. سرنوشتی سلطنت و تاسیس جمهوریت بدین معنا بود که انسان نوینی در ایران پا به عرصه وجود گذاشته است. انسانی که دیگر صغیر و مهجور نیست و شایستگی آن را یافته تا خود سرنوشت و تقدیر خویش را در دست گیرد. از آنجا که مردم به جمهور شهروندان ارتقا یافته بودند با رای مثبت به نظام جمهوری در رفراندوم دوازدهم فروردین به طیف نظامهای غیرجمهوری اعم از سلطنتی مطلقه، سلطنتی مشروطه و اشکال گوناگون حکومتهای یکه سالار و اتوکراتیک یا گروه سالار و اریستوکراتیک رای منفی داده بودند و به دلیل آن که مسلمان بودند و خواهان زیست اجتماعی منطبق با روح اسلام و در جهت سمت گیریها و آرمانهای اسلامی، با رای و اراده خویش ضامن و حافظ اسلامیت نظام شدند و به انواع جمهوریهای سکولار، لائیک و غیردینی نه گفتند، همان که در تعبیر امام خمینی مکرر شد که "جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد" ۵۳ نظامی که بدینوسیله رسمیت یافت. در میثاقی ملی و سندی قانونی و مشروعیت بخش بنام قانون اساسی، در دوازدهم آذرماه سال پنجاه و هشت با رفراندوم مجدد ملت اصول تفصیلی خود را تقرر بخشید. بر پایه این نیز نظام جمهوری اسلامی، جمهوری است زیرا که مشارکت ملت در تعیین سرنوشت خود را به رسمیت شناخته و اسلامی است چراکه تجلی اراده مردم مسلمانی است که خواسته اند ارزشها، آرمانها و قواعد اسلامی را در روابط میان خویش حاکم سازند. فصل پنجم آن یک سره به "حق حاکمیت ملت و قوای ناشی از آنها" اختصاص یافته و به موجب اصل پنجاه و ششم آن "خداوند انسان را به سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است و هیچکس نمی تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروه خاص قرار دهد". برپایه همین اصل ملت حق خداداد حاکمیت را از طریق اصول قانون اساسی اعمال می کند. بدین ترتیب اسلامیت نظام نیز متکی و منبعث از جمهوری آن است و به همین دلیل است که حفظ اسلامیت حکومت در گرو حفظ جمهوریت آن می باشد. این همان مبنایی است که با تمسک بدان، امام خمینی نظام نوین را

تاسیس کرد. با چنین منطقی است که تناقض ادعایی میان اسلامیت و جمهوریت رفع می شود و اصل یکصد و هفتاد و هفت قانون اساسی که دو عنصر اسلامیت و جمهوریت را عناصر بلا تغییر نظام سیاسی موجود معرفی کرده است معنا و مفهوم منطقی پیدا می کند. اراده جمهور ملت، در جریان انقلاب نظم کهن را فرو ریخت و نظم نو جایگزین آن ساخت. اراده ای که در نظم نوین و برپایه قانون اساسی، سامان حیات سیاسی را رقم زد و جمهوریت خود را معطوف به اسلامیت نمود. تا زمانی که چنین اراده چنان جمهوری قوام و دوام داشته باشد قانون اساسی و اصول و محتوای اسلامیت آن تضمین حیات و بقا به خود می گیرد. طبق اصول قانون اساسی هم ابتدا نظام سیاسی جدید و هم جریان امور و ساز و کارهای آن منبعث از منطق و روح جمهوریت است. اصول ۵۶، ۵۷، ۶، ۷ بند ۸ اصل ۳، ۱۷۷ و ... مبین همین منطق جمهوریت و مردم سالاری است. در صورت بندی "جمهوری اسلامی" اگر اصل جمهوریت را اصلی ما تقدم و بنیادین هم ندانیم و برای آن قائل به موضوعیت نباشیم، حداقل آن است که جمهوریت برای اسلامیت، طریقت دارد و در این حالت نیز قوام و بقا اسلامیت نظام وابسته به جمهوریت آن است. همچنان که برای تبیین رابطه دو رکن نظام، جمهوریت و اسلامیت اگر به نسبت فرم و محتوا نیز قائل باشیم آنچنانکه در برخی اشارات امام خمینی هم بدان تفوه رفته است. ۵۴ باز هم حفظ محتوا جز با رعایت روشمندی و ساز و کارهای جمهوریت گرایانه امکان پذیر نیست. اما همانگونه که گذشت امام خمینی کرارا و آشکارا وجه جمهوریت نظام را به همان معنا گرفته اند که در تمام جهان معروف و معمول است. در واقع نگاهی گذرا بر عملکرد حکومتی حضرت امام در طول ده سال نشان می دهد که علیرغم تمامی توطئه ها و وجود جنگ تحمیلی، شاخصهای جمهوریت و مردم سالاری مرتبا ارتقا یافت. نقش تاسیس جمهوری اسلامی و پذیرش جمهوریت، یعنی اینکه آحاد مردم حق تعیین سرنوشت دارند و می توانند در انتخابات شرکت کنند و هر فردی یک رای دارد بسیار مهم است. یعنی پذیرش حق رای یکسان بین مردم. نکته دیگر مردم گرایی شدید حضرت امام بود و بواقع اعتقاد خاصی به مشارکت مردمی داشتند. در همه فرمایشات ایشان از جمله وصیت نامه امام، شاید بعد از کلمه اسلام، کلمه مردم پر کاربردترین کلمه باشد اینکه ما همه چیز را از مردم داریم. اینکه مردم ولی نعمت ما هستند اینکه میزان رای ملت است، اینکه باید عصاره فضائل ملت در مجالس محقق شود. در واقع می توان ادعا کرد که تنها کسی که به جمهوریت به معنای واقعی اعتقاد داشت و آن را در کشور جا انداخت حضرت امام بود، جمهوری خواهی و ویژگی منحصر بفرد امام بود و این ظلم بزرگی به حضرت امام می باشد که عده ای می گویند امام تحت شرایط اضطرار جمهوریت را پذیرفته بود. به هر حال علیرغم وجود تضاد نظری موجود بر سر اسلامیت و جمهوریت در جامعه، در صورتیکه به رویه عملی حضرت امام و همچنین به اصول قانون اساسی عمل شود نه تنها هیچ تضادی بین این دو مفهوم بوجود نمی آید بلکه اینها بعنوان مکمل هم عمل می کنند و به تعبیر استاد شهید مرتضی مطهری "جمهوریت" شکل حکومت ما را تعیین می کند و "اسلامیت" محتوای آن را. بنابراین بهترین راه حل برای حل اختلاف ریشه ای بین طرفداران ولایت مطلقه فقیه و اسلامیت از یک طرف و حامیان ولایت انتخابی فقیه و جمهوریت، از طرف دیگر پذیرش نظریه ولایت الهی - مردمی است. در واقع پذیرش این نظریه علاوه بر اینکه جمهوری ستیزان مدعی دین سالاری و وفادار به ولایت مطلقه فقیه را خلع سلاح می کند حربه مدعیان مردم سالاری غیر معتقد به مشروعیت الهی ولایت فقیه را کند می کند و در عمل نیز موجب می شود همه نیروها بدون اختلاف در مبانی و اصول، مصروف کار آمدتر نمودن اساس نظام شود. پاورقیها: ۱. دکتر عباس منوچهری، گفتمان جمهوری و جمهور گفتمانی، جمهوریت و انقلاب اسلامی (مجموعه مقالات (۶) تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷)، ص ۳۱. ۲. دکتر سید علی اصغر کاظمی، مبانی نظری و اخلاقی جمهوریت، جمهوریت و انقلاب اسلامی (مجموعه مقالات)، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۷۱. ۳. دکتر محمد معین، فرهنگ فارسی، آ - خ، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۰)، ص ۱۲۴۲. ۴. مصطفی رحیمی، اصول حکومت جمهوری، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸)، ص ۵۸. همان، ص ۱۱. ۶. عمید زنجانی، عباسعلی: فقه سیاسی، جلد دوم، چاپ دوم، (تهران: چاپخانه سپهر، ۱۳۶۷)، صص ۳۰۳ - ۳۰۵. ۷. مجموعه مقالات جمهوریت و

انقلاب اسلامی، مقاله "جمهوریت و ساختار ذاتی اسلام"، از حجت الاسلام مجتهد شبستری ص ۲۸۲ - ۲۸۰. صحیفه نور، جلد ۴، ص ۳۳۲. صحیفه نور، جلد ۴، ص ۲۴۴. صحیفه نور، جلد ۳، ص ۵۱۴. صحیفه نور، جلد ۴، ص ۴۴۰. صحیفه نور، جلد ۴، ص ۲۴۸. صحیفه نور، جلد ۴، ص ۳۳۲. صحیفه نور، جلد ۴، ص ۲۶۳. صحیفه نور، جلد ۴، ص ۳۰۹. صحیفه نور، جلد ۴، ص ۳۴۹. صحیفه نور، جلد ۴، ص ۳۵۴. صحیفه نور، جلد ۵، ص ۴۳۶. مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، انتشارات صدرا، (تهران: ۱۳۶۸)، ص ۸۱. همان، ص ۸۴ - ۸۳. سخنرانی حضرت امام در جمع فرماندهان سپاه پاسداران، روزنامه جمهوری اسلامی، اردیبهشت ۵۹. مرتضی مطهری، همان، ص ۱۰۳ - ۹۹. آیت الله حسن طاهری خرم آبادی، ولایت فقیه و حاکمیت ملت، (بی جا)، انتشارات ۲۲ بهمن، (بی تا)، ص ۹۴. آیت الله جوادی آملی، ولایت فقیه، رهبری د راسلام، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجا، ۱۳۶۸، ص ۲۱. امام خمینی، کشف الاسرار، (بی جا)، نشر ظفر، ۱۳۲۳، ص ۱۸۴. امام خمینی، حکومت اسلامی، ص ۲۷۵۵. امام خمینی، حکومت اسلامی، ص ۵۴. صحیفه نور، جلد ۹، ص ۲۹۱. صحیفه نور، جلد ۴، ص ۲۰۷. صحیفه نور، جلد ۵، ص ۳۱. بهرام اخوان کاظمی، تداوم ولایت فقیه از دیدگاه امام خمینی، (تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷)، ص ۱۲۹. ر. ک به: آیت الله آذری قمی، ولایت فقیه از دیدگاه فقهای اسلام، قم: موسسه مطبوعاتی دارالعلم چاپ اول، بهار ۱۳۷۱، ص ۱۲۶. صحیفه نور، جلد ۱۰، ص ۱۸۱. در جستجوی راه از کلام امام (دفتر نهم) ملت، امت، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۳۴۳. صحیفه نور، جلد ۱۰، ۱۹/۸/۵۸، ص ۱۸۱. صحیفه نور، جلد ۳، ۲۲/۸/۵۷، ص ۱۴۵. صحیفه نور، جلد ۱۳، ۱۹/۶/۵۹، ص ۷۰. در جستجوی راه از کلام امام (دفتر نهم) ملت، امت، صص ۱۳ - ۱۴. صحیفه نور، جلد ۳، ص ۱۴۵. صحیفه نور، جلد ۲۱، ص ۱۲۹. کاظم قاضی زاده، ولایت فقیه و حکومت اسلامی در منظر امام خمینی، (تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸)، ص ۳ - ۱۰۲. مصاحبه با خبرنگار فیگارو، صحیفه نور، جلد ۲، ص ۱۵۹. مصاحبه با رادیو - تلویزیون اتریش (۱۰/۹/۵۷)، صحیفه نور، جلد ۲، ص ۲۵۵. مصاحبه با خبرنگار گاردین (۱۰/۸/۵۸)، صحیفه نور، جلد ۲، ص ۲۸۰. مصاحبه، (۱۱/۸/۵۸)، صحیفه نور، جلد ۲، ص ۲۸۰. صحیفه نور، جلد ۳، ص ۱۶. جلد ۴، ص ۲۰۵ و ۱۷۹. بنگرید به صحیفه نور، جلد ۳، ص ۲۷، ۳۳، ۴۳، ۴۷، ۵۲، ۵۸، ۷۲، ۱۰۵، ۱۴۲، ۱۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹. جلد ۴، ص ۲۱، ۳۷، ۱۱۳، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۹. صحیفه نور، جلد ۴، ص ۱۴۵ و نیز جلد ۴، ص ۱۳۸ - ۱۷۲. صحیفه نور، جلد ۳، ص ۱۴۶. صحیفه نور، جلد ۴، ص ۲۰۹. صحیفه نور، جلد ۵، ص ۱۲۲. صحیفه نور، جلد ۵، ص ۲۳۸. بعنوان مثال: صحیفه نور، جلد ۵، ص ۱۸۱. بنگرید به صحیفه نور، جلد ۴، ص ۱۵۷ و ۲۷۳.

جمهوریت در اندیشه امام خمینی قدس سره

جمهوریت در اندیشه امام خمینی قدس سره همشهری، ۷/۳/۸۲ امام خمینی قدس سره واژه ترکیبی «جمهوری اسلامی» را برای نخستین بار در ۲۲ مهرماه ۱۳۵۷ در مصاحبه با خبرنگار فیگارو مطرح کردند. به نظر می رسد منظور امام قدس سره از این ترکیب، رژیم است که از تمام صفات سلطنت به دور باشد. در واقع، اگر عیوب ذاتی و عرضی سلطنت (پهلوی) را در بی اعتنایی به حقوق مردم و بی تعهدی نسبت به شریعت اسلامی خلاصه کنیم، نفی آنها و تاسیس دولتی که به طور ایجابی واجد آن صفات باشد، ترجمان قرائتی نوین تحت نام «جمهوری اسلامی» است. به دیگر سخن، جمهوری اسلامی در اندیشه امام خمینی، آلت راتیب منقطی و بلافضل ایرادات ایشان به سلطنت است. امام قدس سره درباره ماهیت جمهوری اسلامی می فرماید: «ما خواستار جمهوری اسلامی می باشیم. جمهوری، فرم و شکل حکومت را تشکیل می دهد و اسلامی محتوای آن فرم، که قوانین الهی است». بر این اساس، جمهوری اسلامی مورد نظر امام قدس سره دارای دو بخش و مفهوم است که «و» منطقی میان آنها ارتباط برقرار می کند.

اینکه چه قالبی برای رسیدن به محتوا لازم است و قدرت چگونه باید توزیع گردد، وابسته به «شرایط و مقتضیات جامعه» است. البته به نظر امام قدس سره، جمهوری بهترین قالبی است که ما را به «محتوای اجتماعی رژیم سیاسی آینده و ترقی جامعه» می‌رساند و نسبت به تشکیل حکومت اسلامی امیدوار می‌سازد. علاوه بر آنکه تعیین نوع حکومت جزء حقوق ملت است، جمهوری اسلامی ایجاد شده با آرای عمومی باید در کلیه امورات، متکی بر مردم و رای آنان باشد. از این رو، مراد از جمهوریت در اندیشه امام، تکیه بر اکثریت مردم است. مداخله مردم در سرنوشت خویش با انتخاب رئیس جمهور و نمایندگان مجلس پایان نمی‌یابد و با نظارت بر عملکرد آنان و در شرایطی، عزل آنها ادامه می‌یابد. با توجه به نکات یاد شده در می‌یابیم که جمهوری در اندیشه امام قدس سره، به همان معنایی است که در همه جا وجود دارد. نویسنده مقاله در ادامه، به دیدگاه امام قدس سره درباره مبانی جمهوریت می‌پردازد. مبانی جمهوریت پیرامون چهار پرسش اصلی که در فلسفه سیاست مطرح است، دور می‌زند: مبانی حکومت چیست؟ زمامداران چگونه به قدرت می‌رسند؟ زمامداران چگونه باید حکومت کنند؟ چگونه قدرت زمامداران باید محدود شود؟ دیدگاه امام با نخستین مبانی جمهوریت، که مردم را مبنا می‌داند، تعارضی ندارد: «این ملت است که حکومت را در دست دارد و ... تخلف از حکم ملت برای هیچ یک از ما جایز نیست». در حکومت جمهوری، انتخابات آزاد، سازوکار اصلی به قدرت رسیدن دولت مردان و مقام‌های ارشد کشور است و برای هدایت افکار عمومی نیز تشکل‌ها و نهادهای واسطه شکل می‌گیرند. در مورد این مبنا نیز نظر امام قدس سره روشن است: «در نظام جمهوری اسلامی، یک مجلس ملی مرکب از منتخبین واقعی مردم، امور مملکت را اداره خواهند کرد». از جهت شکل‌گیری نهادها و تشکل‌ها نیز، هرچند امام عمدتاً درگیر مسئله دفاع مقدس بودند و خطر امنیت ملی، مجال فعالیت‌های حزبی و گروهی و ... را نمی‌داد، اما همین که بر اصل ۲۶ قانون اساسی، مربوط به فعالیت احزاب و جمعیت‌ها، صحنه گذارند و در رویداد انشعاب مجمع روحانیون مبارز، با سیره خود، گروه‌بندی‌ها و جناح‌های سیاسی را امضا کردند، نشان می‌دهد که با فعالیت احزاب و تشکل‌های سیاسی و غیرسیاسی موافق بودند. در نظام جمهوری، چگونگی زمامداری با تعدد و تنوع نمایندگان مردم و تفکیک قوا تضمین می‌شود. امام قدس سره، از یک سو، بر قانون‌گرایی در نظام اسلامی پای می‌فشردند و از سوی دیگر، اصلی از قانون اساسی را امضا نمودند که «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است». پذیرش قانون محوری و تفکیک قوا از سوی امام قدس سره، در واقع پذیرش مبانی سوم جمهوریت است. در نظام جمهوری، محدود نمودن قدرت زمامداران از طریق به رسمیت شناختن حقوق و آزادی‌های مردم تحقق می‌یابد. بر اساس این حقوق و آزادی‌ها، عملاً مردم و گروه‌ها و تشکل‌های سیاسی و اجتماعی هستند که بر دولت‌ها نظارت می‌کنند. امام قدس سره درباره حق مردم در نظارت بر زمامداران می‌فرماید: «هر فردی از افراد ملت حق دارد که مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند و ... او باید جواب قانع‌کننده بدهد و در غیر این صورت، اگر بر خلاف وظیفه اسلامی خود عمل کرده باشد، خودبه‌خود از مقام زمامداری معزول است». منابع مقاله: مجله بازتاب اندیشه، شماره ۳۹، شبکلابی عنایتی، علی؛

قدرت و مصلحت - در آمدی بر فلسفه دولت در اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)

قدرت و مصلحت - در آمدی بر فلسفه دولت در اندیشه سیاسی امام خمینی (س) منابع مقاله: فصلنامه متین، شماره ۴، ۳، افتخاری، اصغر؛ چکیده: مؤلف در این مقاله ضمن طرح نسبت قدرت سیاسی با «مصلحت» به دو الگوی مهم فلسفی در حوزه فلسفه سیاسی اشاره می‌کند. الگوی اول که «مصلحت دولتی» نام دارد، مبین تحصیل منافع دولتی در پوشش مصالح ملی می‌باشد، به این معنا که مصلحت‌انزاری می‌شود برای نفع طلبی فرد یا گروه حاکم. الگوی دوم، «دولت مصلحتی» نام دارد که دلالت بر تاسیس دولت بر مقتضای خواست مردم و گروه‌های سیاسی موجود در جامعه دارد. با توجه به نوع رابطه موجود، مشخص می‌شود که مصلحت در و در الگوی دوم به شکل بیرونی، (external) تعریف شده و خادم یا مخدوم قدرت واقع می‌شود. حال این سؤال اصلی مطرح می‌

گردد که امام با طرح مفهوم مصلحت در حکومت اسلامی کدام یک از دو الگوی فوق را مد نظر داشته اند. مؤلف برای پاسخ به این سؤال ضمن تحلیل دو مفهوم قدرت و مصلحت در اندیشه سیاسی امام به این نتیجه می‌رسد که: اساسا امام - به خاطر مبانی نظری و عملی سیاست اسلامی - با مفهوم مصلحت به شکل تاسیسی آن (که دو الگوی فوق را شامل می‌شود) مخالف بوده اند، به عبارت دیگر غرض اصلی امام از مصلحت در حکومت، نه ابتدای دولت بر مصلحت بلکه استفاده روش دولت از مصلحت است. خلاصه کلام آنکه مصلحت نزد امام به عنوان یک روش و نه به عنوان فلسفه تاسیس دولت مطرح بوده است. شما آقایان که نسل جوان هستید... لازم است در تعقیب مطالب مختصری که بنده عرض می‌کنم، در طول حیات خود، در معرفی نظامات و قوانین اسلام جدیت کنید. (۲) امام خمینی (س) مقدمه: دولت واژه فریبنده‌ای است که شاید در گستره مباحث سیاسی کمتر بتوان معادلی برای آن یافت که از حیث اهمیت بتواند با آن برابری کند. جهت تبیین میزان اهمیت این واژه ذکر این نکته کفایت می‌کند که اندیشه گران سیاسی در مقام تعریف علم یاست به دو گروه عمده تقسیم شده اند؛ گروهی که علم سیاست را علم قدرت می‌دانند و دسته دومی که آن را به علم دولت تعریف کرده اند. هم ارزی قدرت و دولت، نشان دهنده اهمیت و محوریت واژه دولت می‌باشد. بلونشکی، (Bluntschki) در کتاب «نظریه دولت» این دیدگاه را صراحتا آورده و «علم سیاست را به معنای درست کلمه علمی می‌داند که موضوع آن دولت است». (۳) همین دیدگاه متعاقبا مورد توجه دیگر اندیشه گران غربی قرار گرفته و به پیدایش مکتب «هواداران دولت» منجر می‌شود. رافائل، (Raphael) در تاسی به همین سنت به طور قطع امر سیاسی را پدیده‌ای معرفی می‌کند که به نحوی با دولت در ارتباط است (۴) و یا اینکه باری، (Barry) تاریخ نظریات سیاسی را به تاریخ نظریه های دولت تقلیل می‌دهد. (۵) از جمله آثار مهمی که به نحوی بر اهمیت و احیاء نگرش «دولت محور» در عصر حاضر دلالت دارند می‌توان به دو کتاب «نظریه های دولت» تالیف اندرو وینسنت، (Andrew Vincent) و «تکوین دولت مدرن» اثر جانفرانکو پوجی، (۶) (Gianfranco Poggi) اشاره کرد که در مجموع از اولویت موضوع «دولت» بر مقوله «قدرت» در سیاست، حکایت دارند. (۷) با عنایت به مدعای فوق، تحلیل گران سیاسی جامعه ما نیز بالاجبار باید پدیده «دولت» را با دقت و تأمل بیشتری مورد بررسی قرار دهند. پردازش و طرح الگوی اسلامی از سیاست در عصر حاضر بدون ارائه تئوری ای مستقل و منسجم از دولت میسر نیست و به همین خاطر در نوشتار حاضر به کنکاش در این مفهوم مطابق اندیشه سیاسی حضرت امام پرداخته ایم. بدیهی است که طرح و پردازش یک تئوری اسلامی از دولت، کار ساده ای نیست و محتاج تلاش گسترده تمامی اندیشه گران سیاسی - اعم از متخصصان حوزه فلسفه سیاسی، اندیشه سیاسی، تاریخ، جامعه شناسی و روانشناسی - می‌باشد. بنابراین در نوشتار حاضر به خاطر محدودیتهای موجود، صرفا به بعدی از ابعاد فلسفه سیاسی دولت پرداخته ایم که به نظر می‌رسد، از اهمیت و حساسیت بیشتری برخوردار است. در ارتباط با موضوع حاضر ذکر نکات زیر از باب مقدمه ضروری می‌نماید: اولاً - حوزه مطالعاتی خود را اندیشه سیاسی حضرت امام برگزیده ام که به نظر می‌رسد بهترین و معتبرترین منبع تحلیلی برای عصر حاضر است. این واقعیت که حضرت امام توانستند مبانی حکومتی اسلام را در چهارچوب مقتضیات زمانی و مکانی قرن بیستم احیا و سپس یک حکومت دینی موفق را بنیان نهند، ما را در این گزینش تایید می‌کند. بدیهی است که سیره عملی و نظری امام از آنجا که مبتنی بر اصول تفکر سیاسی شیعه است، در صورت تحلیل صحیح و سالم می‌تواند چهارچوب کلی تئوری دولت اسلامی را به ما بشناساند. (۸) ثانیاً - به خاطر گستردگی حوزه بحث، در این نوشتار صرفا به بررسی دو مقوله «قدرت سیاسی» و «اصل مصلحت» پرداخته ایم. لازم به ذکر است که نوع رابطه ای که ما بین این دو مفهوم برقرار می‌کنیم. در شکل دهی به فلسفه دولت اسلامی کاملا تاثیر گذار است. قبول «مصلحت» به عنوان معیار «اعطاء حق اعمال قدرت» به تولید تئوری «دولت مصلحتی» و نفی این رابطه به تئوری «دولت ایدئولوژیک» می‌انجامد. از ترکیب دو عنصر فوق می‌توان به تئوری «مصلحت نظام» دست یافت که با مبانی فکری اندیشه سیاسی حضرت امام سازگارتر است. خلاصه آنکه، دو مقوله فوق نقطه آغازین بحث از فلسفه دولت را به ما نشان می‌دهند و از این حیث در گام

نخست از طراحی تئوری دولت در اندیشه امام آن دو را برگزیده و به بحث گذارده ایم. (۹) ثالثاً - برای درک کلیت تئوری دولت از دیدگاه امام لازم است تا مباحث مهم دیگری از قبیل مشروعیت و مقبولیت، کارآمدی و کارکرد دولت، جایگاه ولی فقیه، حقوق شهروندان و... نیز مورد بررسی قرار گیرند و از ترکیب نهایی آنها به نتیجه مورد نظر دست یافت. بنابراین آنچه در این نوشتار می آید صرفاً «درآمدی بر تئوری دولت امام» است که پیش بینی می شود به نقد ناقدان ناصح و جهد عالمان علاقه مند به مبانی سیاسی اندیشه امام تکمیل و ثمر بخشد. الف) قدرت و مصلحت: گونه شناسی انواع دولتها مسلماً تاریخ بسیار پیچیده تر و درهم ریخته تر از تصویری است که اندیشه ها و نظریات فلسفی از آن به دست می دهند، تئوریهای دولت نیز خصلتی (گزینشی) گسیخته دارند و غنای واقعیت تاریخی را منعکس نمی کنند. (۱۰) شاید مهمترین علت برای وجود نگرشهای مختلف و متعدد در باب طبقه بندی گونه های دولت، همان باشد که «اندرو وینست» در عبارت فوق به آن اشاره نموده است. با این حال باید پذیرفت که این گسیختگی و پراکندگی تاریخی به هیچ وجه مانع از تقسیم بندی دولتها و تلاش برای تفکیک آنها از یکدیگر نمی شود. بالعکس، می توان چنین ادعا کرد که خصلت فوق می طلبد تا در راه فهم دولت، تلاشی مضاعف به عمل آورده به پژوهشهای خود عمق و گسترش بیشتری بدیم. ۱- الگوهای «دولت - مصلحت» «دانکن»، (G. Duncan) در تئوری سیاسی و طبیعت بشر روش کشف ارتباط بین متغیرهای مختلف را برای درک ماهیت پدیده های اجتماعی پیشنهاد می کند. به زعم «دانکن» فهم هرچه بهتر دولت در گرو فهم رابطه آن با «طبیعت انسان» است. بنابراین مشاهده می شود که با کاوش در ابعاد وجودی انسان سعی می کند، ماهیت دولت را دریابد. (۱۱) این روش امروز نیز می تواند مفید باشد و بر همین اساس به شناسایی انواع دولتها با عنایت به عامل مهم «مصلحت» می پردازیم. از این منظر سه گونه مهم دولت را می توان از یکدیگر تفکیک کرد که هر الگو بر رابطه ای خاص بین «قدرت سیاسی و مصلحت» استوار است. این الگوها عبارتند از: اول - مصلحت دولتی در این الگو «قدرت» شارح و مفسر مصلحت و مجری تحقق آن قلمداد می شود. این معنا برای اولین بار توسط نظریه پردازانی که قائل به ارجحیت و جایگاه رفیع دولت به شکل مطلق در جامعه بودند. - افرادی از قبیل گیساردینی، (Giacciardini)، دلا کاسا، (Della Cassa) و مهمتر از همه ماکیاولی - اظهار شد. بر این اساس دولت دارای یک ماهیت و وجود مستقل از جامعه می باشد که مصالح ویژه ای هم دارد، بنابراین قدرت سیاسی باید به سان ابزاری کارآمد در راستای تحقق آن مصالح به کار آید. به گفته «گیلبرت رایل» مصلحت دولتی مبتنی بر یک تلقی گمراه کننده از دولت است و آن هم اینکه: ما از دولت به گونه ای سخن می گوئیم که گویی واقعا مستقل از ما عمل می کند و چونان شخصی تلقی می شود که حرف می زند، می جنگد و می کشد. (۱۲) این نوع از مصلحت دارای پیشینه ای طولانی در تاریخ سیاسی بشر می باشد و در قالب نظریات مختلف دولت، آمده است. از جمله این تئوریا می توان به موارد زیر اشاره کرد. یک) تئوری دولت فارغ از اخلاق در این تلقی از دولت، اخلاق و ارزشهای معنوی به کلی مردود شمرده شده و صرفاً «قدرت» مد نظر است. چنان که مانیکه، (Meinecke) نیز اظهار داشته، مصالح در این مقام عبارتند از «منافع مادی» بنابراین، دولت هر کاری را که از نظر مادی منفعت داشته باشد، می تواند در ذیل عنوان مصلحت به انجام رساند. (۱۳) دولتهای استبدادی و تمامیت خواه مصداق بارز این تئوری هستند که در آنها شخص یا گروه و حزب حاکم، با تعریف کردن منافع شخصی / گروهی خود به مثابه مصالح ملی، سعی در تحصیل آنها و بهبود وضعیت شان دارند. (۱۴) دو) تئوری دولت خدمتگزار غیر مسئول در این تئوری از عنصر بدبینی مطابق آنچه که در تئوری نخست آمد، خبری نیست و به جای آن یک نگرش واقع بینانه حاکم می شود. داشتن اصل «خدمتگزاری» باعث می شود تا حاکمان «اعمال خویش» را با انگیزه خدمت به مردم انجام دهند و به مثابه «مصالح عمومی» تلقی و دنبال کنند. نمونه بارز این نگرش را می توان در زمان حکومت «ریشلیو» در فرانسه، مشاهده کرد. با توجه به اصول نظری و مطالب مندرج در وصیتنامه ریشلیو، (Richelieu) مشخص می شود که وی فردی علاقه مند به مردم و خواهان خدمت به ایشان بوده و به همین خاطر سیاستهای خود را عین مصلحت عمومی تلقی می کرده و با جدیت در پی اعمالشان بوده است. در نتیجه،

استبداد و سخت‌گیری او را صرفاً با نفع طلبی شخصی - که در تئوری نخست آمد - نمی‌توان فهمید و تفسیر کرد. (۱۵) سه تئوری دولت اخلاقی تصویر شهریار به مثابه خدای روی زمین، خود به خود نوعی از دولت را به وجود آورد که در آن خواست حاکم عین مصلحت مردم تفسیر می‌شد. مسیحیت در قرون وسطی از این تئوری بهره زیادی برد و با افزودن عنصر دینی به تئوری حکومت‌های استبدادی و تمامیت خواه، شکل تازه‌ای از «مصلحت دولتی» را به نمایش گذاشت. (۱۶) دو بوا، (Du boys) و دوشن، (Duchesne) از جمله کسانی بودند که در فرانسه قرن ۱۷ شهریار را به عنوان «خدای روی زمین» یاد می‌کردند، خدایی میرا که بر مصالح عموم آگاهی داشت و در نتیجه سیاست‌های متخذه اش، برآورنده نیاز مردم تلقی می‌شد. (۱۷) اگر چه «مصلحت دولتی» و گونه‌های مختلف دولت پدید آمده در ذیل آن - یعنی دولت‌های استبدادی، تمامیت خواه و جبارانه - شدیداً مورد نقد واقع شده‌اند، با این همه باید پذیرفت که اندیشه مصلحت دولتی همچنان در سیاست جهان مطرح بوده و به گفته «اندرو وینست» به نظر هم نمی‌رسد که در شرف زوال باشد. (۱۸) طرح اندیشه عینیت دولت - در قالب مفاهیمی چون دولت بیرونی، (External State)، دولت سیاسی، و دولت کامل، (State preper) از سوی متفکر بزرگی همچون هگل و یا اندیشه «استبداد روشنفکرانه»، (Enlighteneddespotism) از فلاسفه و فیزیوکرات‌های قرن هجدهمی، تماماً دلالت بر این مهم دارند که جریان تفکر مبتنی بر «مصلحت دولتی» با همه ایراداتش همچنان ادامه خواهد داشت. دوم - دولت مصلحتی این الگو محصول نقد الگوی «مصلحت دولتی» است که در آن «مصلحت در درون دولت» تعریف و تحدید می‌شد. به واسطه آثار منفی الگوی نخست، شارحان و نظریه پردازان «دولت مصلحتی»، انحصار دولت در تعیین مصلحت را نفی کرده، آن را «امری همگانی» قلمداد کردند. نتیجه آنکه اصول مهمی همچون ضرورت تحدید قدرت سیاسی (از جهت حقوقی، نهادی، اخلاقی و فلسفی)، حاکمیت مردمی و التزام به دموکراسی مطرح می‌کردند. (۱۹) از این منظر مصلحت ماهیتاً در خارج از دولت معنا و تحدید می‌شود و صبغه بیرونی دارد تا درونی. دولت‌های مشروطه و دموکراتیک و حتی طبقاتی از آن حیث که قائل به «دولت مصلحتی» هستند، در این گروه قرار می‌گیرند. لازم به ذکر است که دولت از این دیدگاه ملزم به اطلاع از خواست و اراده واقعی جامعه و سپس تلاش در راستای تحقق آنها می‌باشد. از این منظر تحدیدهای خارجی - اعم از دین، آیین و ایدئولوژی - نمی‌تواند جالب توجه باشد و صرفاً خواست واقعی جامعه - که به زعم ایشان در اکثریت تجلی می‌یابد - ملاک است. سوم - تئوری مصلحت استراتژیک این تئوری ریشه در اندیشه سیاسی حضرت امام دارد و از جمله میراث‌های گرانبار حکومت اسلامی در ایران می‌باشد. مطابق این تئوری رابطه مصلحت و دولت نه در سطح تاسیسی بلکه در حد روش برقرار می‌باشد. تئوری «مصلحت دولتی» و «دولت مصلحتی» از آن حیث که سعی در طرح مصلحت به عنوان مبنای تاسیس دولت دارند، با یکدیگر مشترک هستند. اما «مصلحت استراتژیک» داعیه ورود به فلسفه سیاسی دولت را ندارد و صرفاً در حد یک روش (راهکار عملی) برای اداره جامعه مطرح می‌باشد. همین تمایز دقیق و ظریف است که راه را برای ورود عنصر «مصلحت» به حکومت اسلامی مبتنی بر اندیشه سیاسی تشیع، به وسیله حضرت امام، می‌گشاید. نظر به اهمیت این نکته در ادامه به تحلیل بستر تاریخی، مفهوم مصلحت و رابطه آن با فلسفه دولت در تاریخ سیاسی اسلام پرداخته و از این طریق به تازه بودن دیدگاه امام - درباره طرح معنایی کاربردی از مصلحت و ارتباط آن با دولت اسلامی - پی خواهیم برد. ۲ - دولت و مصلحت در تاریخ سیاسی اسلام متعاقب رحلت حضرت رسول اکرم (ص) سیاست عملی در جامعه اسلامی دچار گسست شده و ما شاهد شکل‌گیری سه جریان سیاسی عمده بودیم: اول) جریان سیاسی «امامیه» به رهبری حضرت علی (ع) (دوم) جریان سیاسی «مهاجران» به رهبری عمر و ابوبکر سوم) جریان سیاسی «انصار» به رهبری سعد بن عباد. نکته مهم آنکه محور اختلاف و گسست فوق را نوع رابطه «دولت - مصلحت» تشکیل می‌دهد؛ یعنی اینکه درباره جانشین پیامبر (ص) دو رویکرد مطرح می‌شود: رویکرد اول با اعتقاد به اینکه امر حکومت از طرف خداوند متعال مورد توجه قرار گرفته و جانشینان حضرت به طور مشخص در قالب دوازده امام منصوب گشته‌اند و هرگونه مصلحت اندیشی سیاسی را نفی کرده با این حال دیدگاه

امامت را طرح می‌کند. (۲۰) حضرت علی(ع) در همین باره چون عده ای او را در مقابل معاویه به سیاست ورزی (به معنای نیرنگ و مصلحت اندیشی متعارف) دعوت می‌کردند چنین می‌فرماید: به خدا سوگند معاویه زیرکتر از من نیست، لیکن شیوه او پیمان شکنی و گنهکاری است. اگر پیمان شکنی خوشایند می‌نمود زیرکتر از من کسی نبود... به خدا مرا با فریب، غافلگیر نتوانند و با سختگیری ناتوانم نتوانند شمرد. (۲۱) اما رویکرد دوم، معتقد بود که صلاح اندیشی اهل حل و عقد، تکلیف حکومت را مشخص خواهد کرد. بنابراین دولت اسلامی باید به شور و مشورت جمعی گذارده شود. مهاجران و انصار با همه اختلافهایی که داشتند، درون این رویکرد قرار می‌گیرند و به همین خاطر است که می‌بینیم، در «سقیفه بنی ساعده» هیچ یک از بنی هاشم یا نزدیکان پیامبر(ص) - قائل به تئوری امامت - حاضر نشده، فقط بزرگان مهاجر و انصار در خصوص متولی قدرت به بحث می‌نشینند. (۲۲) با رجوع به استدلالهای طرفین و شیوه کسب قدرت، می‌توان به الگوهای ضمنی مختلفی از رابطه «دولت - مصلحت» در کلام قایلان به مصلحت پی برد. به عنوان مثال در پاسخ «حباب بن مقدر» به «عمر» صراحتاً «تئوری دولت فارغ از اخلاق» تجلی می‌کند که از گونه های متعارف و رایج «مصلحت دولتی» است. آنجا که می‌گوید: (ای انصار) دستهای خود را از بیعت با ایشان (مهاجران) نگه دارید و به سخن این شخص (عمر) و همراهانش گوش ندهید که بهره شما از این کار می‌خواهند و اگر از پذیرفتن خواست شما خودداری کردند، ایشان را از این سرزمین برانید. (۲۳) از عبارت فوق معلوم می‌شود که «انصار» با انگیزه قدرت طلبی وارد میدان شده بودند و مصلحت را عین تصدی قدرت سیاسی از جانب خود و تاسیس دولت اسلامی می‌دانستند. مهاجران نیز به گفته مؤلف کتاب «سیره المصطفی» دقیقاً با همین برداشت از دولت، پا به عرصه سیاست می‌گذارند: اگر آگاهی انصار بر همداستانی بیشتر مهاجران بر دور کردن علی از خلافت نبود، با خلافت اینگونه برخورد نمی‌کردند... برخورد انصار در سقیفه بنی ساعده عکس العمل رفتار مهاجران و همدستی آنان در دور کردن علی از خلافت بوده است. (۲۴) به عبارت دیگر انصار و مهاجر با طرح ایده خلافت در مقابل امامت، در حقیقت «مصلحت» را به سان یک عامل مؤثر در فلسفه سیاسی اسلام وارد می‌کند که بر مبنای آن می‌توان تشکیل دولت داد. در این بازی البته مهاجران موفق بودند، چرا که با ایجاد تفرقه در جبهه انصار و قراردادن آنها در گروه خود، از حیث جمعیت بر تفکر امامت پیشی گرفته و بدین ترتیب دولت را بر مقتضای فلسفه تازه، بنیان نهادند. این جریان در سالهای بعد تعمیق و گسترش یافته و مشاهده می‌شود که معاویه و سپس یزید و... با عاری کردن عنصر مصلحت از ملاحظات دینی، آن را در شکل آشکارش به کار می‌گیرند. (۲۵) نتیجه آنکه فلسفه سیاسی شیعه برای حکومت، مبنایی ورای مصلحت اندیشی های روزمره قائل است که در دو لفظ امامت و ولایت از زمان رحلت پیامبر اکرم(ص) تا به امروز جریان دارد. حضرت امام به عنوان یک فقیه شیعی که قائل به «ولایت فقیه» بودند و این تئوری را در گفتار و عمل گردن دادند، البته با طرح مصلحت در حد معیار تاسیس دولت موافق نبوده اند. اما آنچه از ایشان در مورخه ۱۷/۱۱/۶۶ ملاحظه شد محتاج تفسیری تازه است که در عین التزام به مبانی فلسفی دیدگاه شیعه، مجال را برای طرح مصلحت نیز باز می‌گذارد. ما از این تفسیر تحت عنوان «مصلحت استراتژیک» یاد کرده ایم که مبنایی و نوع رابطه آن با قدرت سیاسی در قسمت بعدی به شکل مبسوطی می‌آید. ب) قدرت سیاسی و انسداد باب مصلحت اگر چه قدرت به مثابه پارادایم سنتی علم سیاست، در کانون توجه عالمان سیاسی قرار داشته و تاکنون مورد ارزیابی های دقیق بسیاری قرار گرفته است که به زعم «فرانتس نویمان» راه را بر عرضه اندیشه جدیدی در این زمینه، سد می‌کند (۲۶) ولیکن این واقعیت که: اولاً قدرت مفهومی کاملاً ارزشی است، به گونه ای که «استیون لوکس» صراحتاً می‌نویسد: در واقع بحث من این است که قدرت جزء آن دسته از مفاهیمی است که به طور ریشه دار به ارزشها وابسته است. منظور من این است که هم تعریف و هم گونه استفاده از آن، همین که تعیین یافت، به صورت غیر قابل تفکیکی با مجموعه ای از (و احتمالاً ناآگاهانه) پیش فرضهای ارزشی گره خورده است که دامنه کاربرد تجربی آن را از پیش تعیین می‌کند. (۲۷) ثانیاً نظام ارزشی مورد نظر امام با دیدگاه مسلط بر جریان مطالعات سیاسی که متأثر از نگرش ماده انگارانه غربی است، متفاوت است و به ما امکان آن را می‌دهد تا

از تصویر مستقل قدرت در اندیشه سیاسی امام سخن بگوییم. برای درک چستی این تصویر تازه از قدرت، لازم است تا دیدگاه نظری و سیره عملی امام را مورد تحلیل قرار دهیم. از رهگذر تامل در قول و فعل امام می‌توان چنین نتیجه گرفت که وجود بنیان معرفتی مبتنی بر نظریه امامت، ایشان را به قبول چهار بعد اصلی برای قدرت سیاسی رهنمون کرده بود که در مجموع «تئوری قدرت» امام را شکل می‌دهند. از این منظر «قدرت» پدیده ساده‌ای که صرفاً بر اعمال زور استوار باشد، معنا نمی‌شود بلکه هر چهار رکن (بعد) اصلی به شرح زیر مبتنی است: ۱- بعد اثباتی امام در مقام اثبات قدرت سیاسی، از قدرت به مثابه پدیده‌ای یاد می‌کند که ریشه در کانون اصلی هستی یعنی الله دارد. قدرت از این منظر، جریانی واحد را شامل می‌شود که از الله آغاز شده، به رسول اکرم (ص)، ائمه اطهار و اولوالامر می‌رسد. این بعد از قدرت سیاسی که در کتاب «ولایت فقیه» شرح و بسط داده شده است و در سیره عملی امام نیز به خوبی تجلی یافته، بر سه گزاره دلالت دارد: گزاره اول: قدرت سیاسی با ارزش و مهم است امام اگر چه آرمان‌گرایی مصلح بودند، این آرمان‌گرایی ایشان را از توجه به واقعیات حیات سیاسی غافل نساخته بود. به همین خاطر است که می‌بینیم برای تحقق آرمانهای اسلامی، به شدت نسبت به قدرت سیاسی حساس بودند و جهت کسب آن فعالانه وارد میدان می‌شوند. عدم مصالحه بر سر قدرت با رژیم شاهنشاهی، تأکید بر ضرورت تاسیس دولت اسلامی و تأکید بر وجوب حفظ دولت از جمله مصادیق مهمی هستند که همگی بر جایگاه ارزشمند قدرت سیاسی در اندیشه امام دلالت دارند. (۲۸) گزاره دوم: قدرت سیاسی باید اسلامی باشد علی‌رغم تلاش گسترده مخالفان انقلاب برای ارائه تصویر ناشایستی از حکومت اسلامی و تبلیغ این نکته که، مذهب‌یون در پی تاسیس یک دیکتاتوری دینی در ایران هستند، امام از همان ابتدا ضمن رد الگوی استبدادی، صراحتاً اظهار داشتند که نفی استبداد دینی به هیچ وجه به معنای رهایی قدرت از قید اسلامیت نمی‌باشد. به عبارت دیگر امام به خاطر تبلیغات مسموم ضد انقلاب، راضی به کم‌رنگ کردن اصل «اسلامیت» نشدند. بنابراین، مشاهده می‌شود که در پاسخ به یکی از خبرنگاران خارجی که می‌پرسد: «آیا قدرت مذهبی قویتر است از قدرت سیاسی و نظامی در ایران؟» به طور شفاف و صریح می‌فرمایند: هیچ قدرتی به اندازه مذهب نخواهد بود و نظامیها و سیاسیها اکثراً تحت نفوذ مذهب هستند. (۲۹) گزاره سوم: قدرت سیاسی متمرکز است اینکه ذات قدرت دلالت بر «سلطه طلبی» و «انحصار» این سلطه در کانون واحدی دارد، در تحلیلهای به عمل آمده از قدرت در حوزه‌های مختلف سیاسی - اجتماعی و اقتصادی کرارا مورد تأکید قرار گرفته است. (۳۰) بنابراین، مشاهده می‌شود که در بستر تفکر غربی نیز این مهم در قالب الگوهای مختلف حکومتی طراحی و عرضه شده است. (۳۱) البته این تمرکز به معنای استبداد و تمامیت خواهی نیست، چرا که مطابق تئوریهای دموکراتیک از دولت، مشاهده می‌شود که همراه با اعطای حق اعمال قدرت سیاسی به دولت، روشهایی پیش‌بینی شده که خطر استبداد را منتفی و یا به حداقل می‌رساند. در نتیجه، ادعای «جان‌دی. استمبل» در «درون انقلاب ایران» مبنی بر متمرکز بودن قدرت از دیدگاه امام صحیح است. (۳۲) ولیکن این تمرکز را نباید با استبداد معادل گرفت. حضرت امام (س) این معنا را به بهترین وجهی در کتاب «ولایت فقیه» آورده‌اند، آنجا که می‌نویسند: ولایت ولی فقیه همچون ولایت پیامبر و ائمه اطهار است. از اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام الهی تقدم دارد و اختیارات حکومت منحصر در احکام ثانوی و فرعی نیست. (۳۳) ۲- بعد تحدیدی به کارگیری وصف «مطلقه» برای قدرت سیاسی در مقام اثبات نباید ما را از حدودی که برای قدرت در مقام عمل پیش‌بینی شده، غافل سازد. امام خمینی (س) با عنایت به جهان بینی و فلسفه سیاسی اسلام چهار اصل زیر را به مثابه حدود چهارگانه قدرت سیاسی، قبول داشتند: اصل اول: قدرت سیاسی محدود به احکام الهی است از دیدگاه امام تمام مسئولان و صاحب منصبان موظفند که به قوانین و احکام شرعی گردن نهند. بنابراین، قدرت سیاسی نیز نمی‌تواند در خارج از حدود شرعیه اعمال شود. به عنوان مثال در مقام پاسخ به شبهه ایراد شده مبنی بر اینکه، بعضاً مشاهده شده که رهبری در قالب اصول مصوب قانون اساسی که مبتنی بر احکام شرعی است، عمل نکرده است چنین اظهار می‌دارند: مطلبی که نوشته‌اید کاملاً درست است. ان شاء الله تصمیم دارم در تمام زمینه‌ها، موضع به صورتی درآید که همه طبق قانون اساسی حرکت

کنیم. آنچه در این سالها انجام گرفته است، در ارتباط با جنگ بوده است... از تذکرات همه شما سپاسگزام و به همه شما دعا می‌کنم. (۳۴) اصل دوم: قدرت سیاسی محدود به حقوق شرعیه مردم است حقوقی که مردم در یک جامعه سالم دینی دارند، به هیچ وجه نباید مورد تعرض قرار گیرد. به عبارت دیگر حقوق شهروندی از جمله مرزهایی هستند که قدرت سیاسی مکلف به رعایت آنهاست و چنانچه ورود به این حریمها ضروری باشد، لازم است تا نظر مساعد صاحب حق از سوی صاحب قدرت جلب گردد. تاکید امام بر اینکه، صرف داشتن قدرت، دلالت بر تایید شرعی آن نیست (۳۵) و اینکه دولت خدمتگزار ملت است، مویذ این مدعا می‌باشد. خدمتگزار باشید به این ملتی که دستهای خیانتکار را قطع کرد و این امانت را به شما سپرد... روزی که احساس کردید می‌خواهید فشار به مردم بیاورید، بدانید که دیکتاتور دارید می‌شوید. (۳۶) مطابق بینش امام قدرت سیاسی نه به معنای اعطاء حق نقض حقوق شهروندی به دولت، بلکه بالعکس توانمندی دولت در اعطای فرصت لازم به افراد و گروهها جهت استفاده از حقوقشان است. به عبارت دیگر، دولتمردانی که بتوانند به خواستههای فردی و جناحیشان فایق آیند و حقوق مردم را محترم شمارند، قدرتمند واقعی هستند، نه آنهایی که با اتکاء به مناصب رسمیشان سعی در تحدید و تضییع حقوق شهروندان دارند. به همین خاطر است که در یک جمله کوتاه و پرمعنا رژیم شاهنشاهی را چنین مورد انتقاد قرار می‌دهند که: شما قدرت آزادی دادن (۳۷) ندارید، (الخائن خائف). (۳۸) اصل سوم: قدرت سیاسی ملزم به رعایت عدالت است اهمیت قدرت سیاسی در اندیشه امام محرز است ولیکن مفهومی که نقش محوری را دارا می‌باشد، عدالت است. بنابراین، قدرت به عنوان تابعی از عدالت مطرح می‌باشد و در منظومه فکری امام عدالت راهبر قدرت است و نه بالعکس. عمل به عدل اسلامی مخصوص به قوه قضائیه و متعلقات آن نیست. (بلکه) در سایر ارگانهای نظام جمهوری اسلامی از مجلس و دولت و متعلقات آن (گرفته تا) قوای نظامی و انتظامی و سپاه پاسداران و کمیته‌ها و بسیج و دیگر متصدیان امور نیز به طور جدی مطرح است و احدی حق ندارد با مردم رفتار غیر اسلامی داشته باشد. (۳۹) اصل چهارم: قدرت سیاسی باید منصفانه اعمال شود انصاف دلالت بر ضابطه‌ای بیش از سه اصل سابق دارد که مطابق آن؛ صاحبان قدرت به نفع ملت، از پاره‌ای از حقوق قانونی خود نیز می‌گذرند. بر این اساس، قدرت سیاسی نه تنها صبغه تجاوزکارانه و استیلاءجویانه به خود نمی‌گیرد، بلکه در مقابل مردم «خاضع» و آرام می‌باشد. امام در ابتدای انقلاب در پاسخ به یکی از خبرنگاران خارجی بر این اصل تاکید کرده، می‌فرماید: ... تمام چهارچوبهای پوسیده و بی‌محتوایی را که در طول این پنجاه سال مردم را به غرزدگی کشانده است خراب می‌کنیم و حکومتی مبتنی بر عدل و انصاف نسبت به همه اقشار وطن می‌سازیم. (۴۰) ۳- بعد تربیتی امام در این بعد به مسائل معنوی مربوط به قدرت سیاسی پرداخته و از جایگاه خطیر اخلاق در امر هدایت قدرت سیاسی سخن می‌گویند. توصیه‌های اخلاقی و عملکرد مرشدان امام در این زمینه، مبین و مویذ یک اصل مهم است و آن هم اینکه: صاحبان قدرت سیاسی باید مهذب و فرهیخته باشد. در همین ارتباط امام ضمن اشاره به بلایایی که از سوی عرفای منزوی از جامعه و یا فریب خوردگان دنیا دوست، دامن گیر جامعه اسلامی شده، (۴۱) بر اصل تربیت قدرت سیاسی اشاره کرده، می‌فرماید: شیطان و سوسه می‌کند در انسان، و سوسه می‌کند که تو حالا صاحب قدرت هستی، تو حالا صاحب کذا هستی، دیگران چکاره اند؟ شما حالا وزیر هستید، دیگران باید اطاعت کنند. چشم بسته باید اطاعت کنند... این همه برای این است که انسان خودش را نساخته. اگر انسان خودش را ساخته بود، هیچ بدش نمی‌آمد که یک رعیتی هم به او انتقاد کند. (۴۲) ۴- بعد تنظیمی از دیگر مظاهر واقع‌گرایی امام توجه ایشان به بعد تنظیمی قدرت سیاسی است. به این معنا که امام علاوه بر تاکید به توصیه‌های اخلاقی، معتقد بودند که قدرت سیاسی باید به گونه‌ای تعریف و اعمال شود که به هیچ وجه «آزاد از نظارت» یا «فارغ از پاسخ‌گویی» نباشد. تعریف قدرت سیاسی به یک نوع «مسئولیت» (۴۳) حکایت از اهمیت و عمق بینش فوق‌دار که امام بارها بر آن تاکید ورزیده‌اند. از این منظر امام قائل به وجود یک نظارت سیستمی بودند که دو رکن عمده را شامل می‌شود: رکن اول: قدرت سیاسی باید تحت نظارت عامه مردم باشد با عنایت به زیانهای جبران‌ناپذیر ناشی از وجود حکومت‌های مستبد و تمامیت‌خواه، امام به اصل اندراج دموکراسی

در نظام حکومتی اسلام تاکید کرده بود (۴۴) و شکل «جمهوری» را برای حکومت پیشنهاد می‌کند. ما خواستار جمهوری اسلامی می‌باشیم، جمهوری فرم و شکل حکومت را تشکیل می‌دهد و اسلامی یعنی محتوای آن فرم که قوانین الهی است. (۴۵) پذیرش جمهوریت از سوی امام و ملت، البته دارای بار سیاسی است که عبارت از «تایید نظارت مردمی» بر کارهای حکومت و نفی «تحمیل عقاید به شهروندان» از سوی حکومت می‌باشد: ما بنایی بر این نداریم که یک تحمیلی بر ملت مان بکنیم. اسلام به ما اجازه نداده است که دیکتاتوری بکنیم. ما تابع آراء ملت هستیم. ملت ما هر طوری رای داد ما هم از آن تبعیت می‌کنیم. ما حق نداریم، خدای تعالی به ما حق نداده است، پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که به ملتمان چیزی را تحمیل کنیم. (۴۶) در نتیجه امام برای تحقق این نظارت، بر راهکارهای عملی ای همچون انتخابات (۴۷)، نصیحت (۴۸)، امر به معروف و نهی از منکر (۴۹)، بیان اشکالات از طرف مردم (۵۰)، «تظلم خواهی» (۵۲)، توجه به افکار عمومی (۵۳)، اعتراض (۵۴)، اعتصاب (۵۵) و قیام (۵۶) صحه گذارده و تاییدشان می‌کند. این یک سفارش عمومی است که پیش من اهمیت دارد و باید عرض بکنم به همه، به همه قشرهای ملت باید عرض بکنم. با کمال دقت توجه کنید که یک قدم خلاف اسلام نباشد... به کمال دقت ملاحظه کنید که کسانی به عنوان اسلام، به عنوان مسلمین به عنوان معممین یک قدم خلاف برندارند... این در نظر من از همه چیز اهمیتش بیشتر است و مسئولیتش هم بیشتر. همه ما مسئولیم که این کار را انجام بدهیم. (۵۷) رکن دوم: قدرت سیاسی باید تحت کنترل نهادهای نظارتی باشد از آنجا که انقلابها منجر به فروپاشی نهادهای حاکم می‌شوند، خطر آنکه قدرت سیاسی بتواند از این فضا بهره برده و فارغ از کنترل نهادهای نظارتی عمل کند بسیار وجود دارد. به همین خاطر است که می‌بینیم امام بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اقدام به تاسیس نهادهایی می‌کند که حکم ناظر بر قدرت سیاسی را دارند و از این حیث جلو فساد احتمالی را می‌گیرند. تایید اصل تفکیک قوا، تهیه قانون اساسی، تاسیس مجلس خبرگان و نظارت عالی رهبری از جمله موارد مهم این حوزه است. از مجموع مطالب پیشین چنین برمی‌آید که «قدرت سیاسی» در اندیشه امام دارای چهار بعد اثباتی، تحدیدی، تربیتی و تنظیمی است. بر این اساس امام را باید قائل به تئوری «قدرت در چهارچوب»، (Power in Framework) معرفی کرد که بر اساس آن، ضمن پذیرش وصف مطلقه برای قدرت سیاسی، حدود و ثغور شرعی و عقلی قدرت نیز پذیرفته شده است. این معنا از قدرت سیاسی قابل تطبیق با دو الگوی سابق از «دولت و مصلحت» نیست و به همین خاطر است که باید امام را قائل به انسداد باب مصلحت در حوزه فلسفه دولت دانست. نتیجه گیری با توجه به جایگاه «قدرت سیاسی» در اندیشه امام حال می‌توان از انسداد باب مصلحت در مقام تاسیس دولت اسلامی سخن گفت. بنا به آنچه گفته شد، دو الگوی «دولت مصلحتی» و «مصلحت دولتی» از نظر امام مردود شمرده می‌شد. اول - الگوی «دولت مصلحتی» از آن حیث که با شان اثباتی قدرت سیاسی همخوانی ندارد، مورد تایید نیست. دو گزاره «اسلامیت» و «تمرکز» قدرت سیاسی از آن حیث که منع الهی دارد و در چهارچوب مصلحت اندیشی متعارف نمی‌گنجد، نافی این الگو هستند. دوم - الگوی «مصلحت دولتی» از آن حیث که با شئون تحدیدی و تنظیمی قدرت سیاسی در تضاد است، مورد تایید امام نبود. نتیجه آنکه، دو الگوی فوق که به طرح مصلحت در مقام تاسیس دولت می‌پردازند، نمی‌توانند مفسر دیدگاه امام باشند. اما اینکه معنای مورد نظر امام از مصلحت چه بوده و چه فلسفه ای برای آن قائل بوده اند، نیازمند بررسی تفصیلی جایگاه مفهوم مصلحت در منظومه فکری امام می‌باشد. ج) مصلحت در اندیشه سیاسی امام خمینی (س) واژه مصلحت غالباً به معنای منفعت معنا می‌شود (۵۸) و بعضاً دیده شده که معادل «خیر»، «بهبودی»، «لذت»، «علاقه»، «سعادت»، «حکمت» و «علت» آمده است. (۵۹) معادلهای فوق دارای مرزهای تفکیکی ظریفی هستند که قبول ترادف، آنها را نفی می‌کند (۶۰) ولیکن در حد نوشتار حاضر چنین به نظر می‌رسد که معانی لغوی فوق صحیح است. از حیث اصطلاحی نیز، معمولاً مصلحت را «تامین هدف شارع» تعریف می‌کنند، که متناسب با معنای لغوی هم می‌باشد. در مجموع می‌توان تعریف اصطلاحی زیر را مورد اتفاق بسیاری از اندیشه گران اسلامی در باب مصلحت معرفی کرد: مصلحت، منفعتی است که شارع حکیم برای بندگانش قرار داده از حفظ دین، جان، عقل، نسل و اموالشان

(و...) بر طریق معینی که ذکر گردیده (است). (۶۱) بر اساس تعریف فوق، سه گونه مصلحت را می‌توان از هم تمییز داد: ۱- مصلحت کلامی مصلحت کلامی به این سؤال پاسخ می‌دهد که: «آیا صدور احکام شارع مبتنی بر مصلحت پیشینی ای بوده است یا خیر؟» در این خصوص گروهی قائل به وجود مصالح پیشینی و گروهی قائل به اصل تعبد شده‌اند. (۶۲) گذشته از نوع پاسخی که به این سؤال داده می‌شود، باید پذیرفت که مصلحت کلامی جنبه توصیفی داشته و به تجویز نمی‌پردازد. به همین خاطر است که در مباحث سیاسی - بویژه در سیاستگذاری - چندان به آن توجه نمی‌شود. ۲- مصلحت فقهی مصلحت فقهی به این سؤال پاسخ می‌دهد که: «آیا در مقام استنباط قوانین شرع می‌توان مصلحت را به مثابه مرجعی مستقل در نظر گرفت یا خیر؟» در این خصوص بعضی از فقها از عدم حجیت، عده‌ای از حجیت و گروهی از حجیت مشروط مصلحت سخن گفته‌اند. (۶۳) شیعه برخلاف اهل سنت که قائل به حجیت مصالح مرسله است در این زمینه معتقد است که: ما امامیه به طور اجماع مصلحت را در تخصیص عام و یا تقید مطلق معتبر نمی‌دانیم. مگر آنکه نص خاصی موید آن مصلحت باشد که در این صورت اعتبار موجود در اینجا چه ایجابی و چه سلبی متعلق به آن نص است و نماز آن مصلحت... (۶۴) بدین ترتیب حضرت امام نیز به عنوان یک فقیه شیعی باب مصلحت فقهی را به معنای فوق مسدود می‌دانسته‌اند و آنچه تحت عنوان «مصلحت» بیان فرموده‌اند، ناظر بر معنای خاصی از این مفهوم است. ۳- مصلحت فلسفی بحث از مصلحت فلسفی غالباً با عنوان حسن و قبح عقلی در فلسفه اسلامی شناخته می‌شود و چنان که می‌دانیم فلاسفه اسلامی در این مقام به دو نحله اصلی اشعری و اعتزالی تقسیم شده‌اند. (۶۵) معتزله با قبول حجیت عقل در مقام تعیین حسن و قبح ذاتی افعال، مصالح را موضوع تشخیص عقل آدمی قرار داده و اشاعره با گرایش به حجیت وحی، حسن و قبح را تا حد اعراض تنزل داده‌اند. خلاصه کلام آنکه در یک تقسیم بندی کلان قایلان به اصل مصلحت یا معتقد به مصلحت پیشینی هستند - به این معنا که مصلحتی از قبل متصور است و فعل الهی مطابق با آن صورت می‌پذیرد و این مصالح به عقل کشف و درک می‌شوند - یا معتقد به مصالح پسینی - به این معنا که مصلحتی از قبل وجود ندارد و تنها پس از صدور فعل الهی است که مصلحت بر ما آشکار می‌شود. در حقیقت همین «مصلحت پیشینی» است که بعداً وارد حوزه مباحث فلسفه سیاسی شده، در قالب مفهوم نوین «مصلحت عمومی» رخ می‌نماید. مصلحت عمومی در این معنا منتج از تجربه تاریخی غرب است و ریشه در زمان تاسیس «شهرها»، (Polis) و شکل‌گیری «فضای عمومی» و «مشترک»، (Agorei) دارد. (۶۶) با تأمل در اندیشه سیاسی امام معلوم می‌شود که ایشان معنای خاص و تازه‌ای از مصلحت را مد نظر داشته‌اند. اهمیت این دیدگاه از آنجا ناشی می‌شود که امام موفق شدند در درون گفتمان سیاسی شیعه تقریری از مفهوم مصلحت حکومتی ارائه دهند که با عقاید فلسفی، کلامی و فقهی شیعه هیچ گونه تضاربی نداشت. به عبارت دیگر مفهومی که متعلق به فقه سیاسی اهل تسنن به شمار می‌رفت به شکل تازه‌ای در تفکر سیاسی شیعه مطرح می‌شود. سد باب مصلحت فقهی از دیدگاه شیعی این گمان را در میان متفکران سیاسی شیعه دامن زده بود که گویا باب مصلحت در حکومت مسدود است. حال آنکه امام از مصلحت به عنوان یک روش در امر خطیر حکومت هرگز غافل نبوده‌اند و حتی در کتاب «البیع» به آن اشاره کرده‌اند: باری حکومت می‌تواند در امور مطابق مصلحت مسلمانان... عمل نماید. (۶۷) در «تحریر» نیز همین وجه مورد نظر قرار گرفته (۶۸) و نتیجه آن می‌شود که در نهایت مصلحت را به عنوان یک نهاد که دارای کارکرد حکومتی است، مطرح می‌کنند. امیدوارم این مجلس (سوم) با هماهنگی و همدلی نمایندگان... بتواند گامهای بلندی در حل معضلات محرومین و پابرنه‌ها بردارد و در تنگناها و موانع از قدرت و قاطعیت و سرعت عمل مجمع تشخیص مصلحت که پشتوانه عظیم و پربرکت و پرثمری برای کشور است، بهره‌مند شود. (۶۹) با رجوع به دیدگاههای امام در ارتباط با «مجمع تشخیص مصلحت» می‌توان به شان «استراتژیک بودن» مصلحت پی برد. بدین معنا که برای امام نفس وجود نهادی به این نام موضوعیت نداشته و غرض حل تراحمهای کلان - میان مجلس و شورای نگهبان - بوده است. بنابراین، ابتدائاً از شورای نگهبان می‌خواهند که خودشان این مصلحت‌سنجی را انجام داده، تراحمها را رفع کنند. ولیکن چون این کار میسر نمی‌شود، مجمع را

مستقلاً بنیان نهادند: تذکر پدران به اعضای عزیز شورای نگهبان می‌دهم که خودشان قبل از این گیرها مصلحت نظام را در نظر بگیرند... (۷۰) گرچه به نظر این جانب پس از طی مراحل، زیر نظر کارشناسان که در تشخیص این امور مرجع هستند، احتیاج به این مرحله (تشخیص مصلحت جداگانه) نیست ولیکن برای غایت احتیاط... جمعی... برای تشخیص مصلحت نظام اسلامی تشکیل گردد. (۷۱) بدین ترتیب معلوم می‌شود که امام مصلحت را نه در معانی فقهی، کلامی یا فلسفی پیشین بلکه به عنوان یک روش حکومتی مد نظر داشته‌اند. در زمانی که بین مجلس و شورای نگهبان اختلاف نظر رخ داده بود این موضوع طرح شد و متن پیام مورخه ۱۸/۱۰/۶۷ امام به اعضای مجمع موید این مدعا است. در بند سوم از تذکرات، امام در پیام مزبور چنین آمده است: پس از (این) تنها در مواقعی که بین مجلس و شورای نگهبان اختلاف است - به همان صورتی که در آیین نامه مصوب آن مجمع طرح شده بود - عمل گردد. خلاصه کلام آنکه شیعه به دو دلیل با حضور عنصر مصلحت در امر حکومت موافق نبوده است: اولاً: جریان تاریخی صدر اسلام و انحراف امر حکومت از صبغه ولایی به شکل انتخابی با شعار مصلحت. ثانیاً: پیدایش روحیه انزوا و گوشه‌گیری تحت عنوان شعار مصلحت اندیشی و عدم اقبال به قیام علیه حاکمان ظلم و جور. بدیهی است که در چنین فضایی حضرت امام می‌توانستند برای جلوگیری از بروز تشنج احتمالی هم که شده از واژه‌ای غیر از «مصلحت» بهره ببرند، اما چنین نکرده و باز تعریف اصل مصلحت و طرح آن در قالب یک روش حکومتی، به غنی‌سازی اندیشه سیاسی شیعه همت گماردند. بر این اساس مصلحت نه به معنای تاسیس دولت بر مبنای مصلحت اندیشی جمعی - که مورد تأیید تشیع و امام نیست - بلکه به معنای روشی مناسب برای رفع تراحم در سطح کلان حکومتی مطرح است. این روش دولت را قادر می‌سازد تا در مقام رفع تراحم بین دو سیاست، یا چند گزینه مختلف برآید که نسبت بین آنها نسبت اصل به فرع است، علی‌رغم جواز شرعی هر دو و فقدان اجبار متعارف، بنا به ملاحظاتی فرع را بر اصل مقدم دارد و از این طریق گره بسیاری از مشکلات حکومتی را در کشور بگشاید. یادداشتها (۱) عضو هیات علمی دانشگاه امام صادق (ع). (۲) روح الله الموسوی الخمینی، ولایت فقیه و جهاد اکبر، تهران: دفتر نشر السنت فقیه، بی تا، ص ۸. (۳) J. K. See Bluntschki, The Theory of the State, oxford: oxford university press, ۱۹۷۰. (۴) D.D. See Raphael, Problems of Political Philosophy, London: Mac Millan, ۱۹۸۵. (۵) N. P. See Barry, An Introduction to Modern Political Theory, London: Mac Millan ۱۹۸۱. ۶

آدرس کتابشناختی آثار مورد نظر عبارتند از: × اندرو وینست، نظریه‌های دولت، حسین بشیریه، تهران: نی، ۱۳۷۱. × جانفرانکو پوجی، تکوین دولت مدرن، بهزاد باشی، تهران: آگاه، ۱۳۷۷. (۷) جهت مطالعه کلیات این مدعا نگاه کنید به: - F. L. Gheyette, the invention of State, in Bede Karl Lackner & K. R. philip (eds), Essay on Medieval Citization, University of Texas: ۱۹۷۲. - R. Bultmann, Primitive Christianity, London: Collins, ۱۹۵۶. - A. Bentley, the Precess of Govement, Harvard: ۱۹۶۷. - D. Heid, London: Collins, ۱۹۵۶. ۸

Political Theory & The Modern State, Londen: Polity Press, ۱۹۸۹. ۸

Mahmood Alinezhad, Imagination, Meaming and Revolution: - تاثیرات عملی آن را در اثر زیر ببینید: -

The imaginary Sources of TheRevoluntary Power of Islam in Iran, esp, Seven

W. Montgomery Watt, Islamic Political - نگاه کنید به: -

Thought, Edinbargh: ۱۹۶۲, esp. parts ۱۸۲. ۹

احمد عوض جعفر، الابعاد السیاسیه لمفهوم الحاکمیه: رؤیه معرفیه، امریکا: المعهد العالمی للفکر الاسلامی، ۱۹۹۵. × هشام احمد عوض جعفر، «حاکمیت سیاسی و مصلحت شرعی»، مترجم اصغر افتخاری، در حکومت اسلامی، شماره ۹. ۱۰ نظریه‌های دولت، همان، ص ۳۱۴. (۱۱) See, G. Duncan, Political Theory and Human Nature, in I. Forbes and S.

۱۲. Smith (eds), Politics and Human Nature, London: Franeis Pinter, ۱۹۸۳. همان،
 F. Meinecke, Machiavellianism: The Doctrine of Rasion D|Etat and its Place in (ص ۲۵. ۱۳)
 ModernHistory, trans. Douglas Sectt, London: Routtedge and Kegan Paul, ۱۹۵۷. ۱۴
 W. F, Church, (ed), Richelieu – همچین: ۱۱۴ – ۱۱۰. همان، صص ۸۴ – ۸۷. ۱۵)
 and Reason of State, Princeton, N J: Preinceton UniversityPress, ۱۹۷۲. ۱۶) Ibid, p. ۳۰. ۱۷)
 Q. Skinner, The Foundation of – نظریه های دولت، همان، ص ۱۱۷. ۱۹)
 Modern Political Thought, ۲ vels, cambridge Cambridgeuniversity press, ۱۹۷۸.– Mc Ilwarn,
 C, Constitutionalism and the changing world, Cambridge, Mass, Harvarduniversity Press,
 ۱۹۳۹.

عدالت حاکم اسلامی از دیدگاه امام خمینی (ره)

عدالت حاکم اسلامی از دیدگاه امام خمینی مقدمه: از مهمترین پرسشهای اندیشه سیاسی این است که چگونه می توان جلو سؤ استفاده از قدرت را گرفت، بدون آنکه در انجام کارویژه های اصلی آن اخلال کرد. به طور کلی، مهار قدرت سیاسی از دو راه متصور است: درونی و بیرونی. ساز و کار درونی مهار قدرت، به معنای وجود ویژگی های خاصی در شخص حاکم است که جلو سؤ استفاده او را از قدرت می گیرد. اما ساز و کار بیرونی مهار قدرت، به معنای ایجاد راه هایی برای نظارت بر عملکرد قدرت سیاسی و کنترل آن به وسیله نهادهای بشری است. این دو گونه ساز و کار با یکدیگر جمع پذیرند، اما غلبه آنها در اندیشه سیاسی این امکان را فراهم می آورد که اندیشه های سیاسی را از نظر چگونگی مهار قدرت بررسی و طبقه بندی کنیم. پاسخ اندیشه وران سیاسی از چگونگی مهار قدرت مبتنی بر فهم هر یک از آنان از قدرت و ارزش اخلاقی آن است. نگرشی که قدرت را ذاتا خیر می داند، بر این باور است که ساز و کار اصلی مهار قدرت درونی است. در مقابل، نگرشی که قدرت را شر و فساد آور می داند، به استفاده از ساز و کارهای بیرونی مهار قدرت می گراید. پرسش اصلی این مقاله این است که در اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) ساز و کار اصلی مهار قدرت چیست؟ در جایی دیگر به تفصیل گفته شده که قدرت از دیدگاه حضرت امام ذاتا خیر است (۱) و حق اعمال آن از سوی خداوند متعال در وهله نخست به انبیاء عظام و ائمه معصومین علیهم السلام واگذار شده است. آنان مصادیق تام و تمام "انسان کامل" هستند که در سفری روحانی به بارگاه حضرت حق بار یافته اند، اما "اعتزال از خلق و انزوا اختیار" نکرده اند. آنان "مامور به آشنا نمودن و آشتی دادن گمراهان با این جلوه ها هستند". رسیدن به این مرحله "کمال مطلوب" آن سفر روحانی است. (۲) آنچه که در انبیاء علیهم السلام مانع از اشتباه و گناه می گردد، "عصمت" است. حضرت امام در تعریف عصمت می فرماید: "حالتی است نفسانیه و نوری است باطنیه که از نور کامل یقین و اطمینان تام حاصل شود" (۳) رهاورد این "مشاهده حضوری" یقینی است که نمونه عالی آن را در حضرت علی (ع) می بینیم که می فرماید: "اگر همه عالم را به من دهند که یک مورچه ای را در حبه ای که برداشته ظلم کنم، نخواهم کرد" (۴). در نتیجه، در سایه حکومت امام معصوم (ع)، نه تنها هیچ دغدغه ای درباره احتمال سؤ استفاده از قدرت به ذهن راه نمی یابد بلکه با حضور امام معصوم در راس حکومت از سؤ استفاده دیگر کارگزاران حکومت از قدرت و تعدی اعضای جامعه به یکدیگر جلوگیری می شود و در نتیجه جامعه آرمانی اسلامی و "مدینه فاضله" تحقق می یابد. متأسفانه، در طول تاریخ، دوران برقراری چنین حکومتی بسیار کوتاه بوده که آخرین نمونه آن، حکومت حضرت علی (ع) است و "بالاترین مصیبتی که بر اسلام وارد شد، همین سلب حکومت از حضرت امیر، سلام الله علیه، بود" (۵). در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام، فقهای جامع الشرایط عهده دار امر حکومت بر جامعه اسلامی هستند و شرط "عدالت" در

آنان جایگزین شرط "عصمت" در امام معصوم است. تعریف عدالت را با سه رویکرد متفاوت می توان مورد بررسی قرارداد: اخلاقی، عرفانی و فقهی. در آثار حضرت امام می توان درباره این هر سه رویکرد اشارتی مجمل یا توضیحاتی مفصل یافت. ۱. تعریف اخلاقی در کتاب شرح چهل حدیث به نظریه علمای اخلاق درباره عدالت اشاره شده است. بر طبق این نظریه، قوای نفس انسان عبارت است از: قوه نفس ناطقه، قوه غضبیه و قوه شهویه. مجموعه فضایل نیز در چهار فضیلت خلاصه می شود: "حکمت، و عفت، و شجاعت، و عدالت. و "حکمت" را فضیلت نفس ناطقه ممیزه دانسته اند و "شجاعت" را از فضایل نفس غضبیه و "عفت" را از فضایل نفس شهویه و "عدالت" را تعدیل فضایل ثلاث شمرده اند ("۶). البته در جایی دیگر عدالت همان "حد وسط" دانسته شده که به معنای "خروج از حد افراط و تفریط" و ملاک فضیلت یا "خلق حسن" است. مثلاً شجاعت که حد وسط بین افراط تهور و تفریط جبن در قوه غضبیه است؛ بنابراین با وجود "شجاعت" می توان گفت که قوه غضبیه دارای "عدالت" است. (۷) برای بیان چنین مقصودی از "عدالت"، علمای اخلاق غالباً کلمه "اعتدال" را به کار می برند و از عدالت همان معنای نخست را اراده می کنند؛ حضرت امام نیز "عدالت" را غالباً در همان معنای نخست به کار می برد. انسان در صورتی که از نعمت دو مربی عقل و شرع بهره مند نگردد، زمام اختیارش به دست قوای سرکش غضب و شهوت می افتد و رو به حیوانیت می گذارد. اما "اگر به واسطه تعلیم انبیاء و تربیت علما و مریدان، مملکت انسانیت این انسان کذایی، (...). در تحت تاثیر تربیت واقع شد، و کم کم تسلیم قوه مربیه انبیا و اولیا علیهم السلام، گردید، ممکن است چیزی بر او نگذرد جز آنکه قوه کامله انسانی، که در او به طریق استعداد و قابلیت به ودیعه گذاشته شده بود، فعلیت پیدا کند و ظهور نماید و تمام شئون و قوای مملکت برگردد به شان انسانیت شیطان ایمان آورده به دستش؛ چنانچه در دست رسول اکرم، ایمان آورد، فرمود: ان شیطانی آمن بیدی. ("۸) شیطان من به دست من ایمان آورد." و مقام حیوانیت او تسلیم مقام انسانیتش شود، به طوری که مرکب مرتاض راهوار عالم کمال و ترقی و براق آسمان پیمای راه آخرت شود و ابداً سرخودی نکند و چموشی ننماید. و بعد از تسلیم شدن شهوت و غضب به مقام عدل و شرع، عدالت در مملکت بروز کند و حکومت عادلانه حقه تشکیل شود که کار کن در آن و حکمفرمای در آن حق و قوانین حقه باشد و قدمی برخلاف حق در آن برگذاشته نشود و بکلی از باطل و جور عاری و بری گردد ("۹). (تاکید از نگارنده است.) سیری که انسان با گذراندن آن در سایه تبعیت از عقل و شرع، به تحصیل ملکه عدالت توفیق می یابد "تهذیب نفس" نام دارد و غایت نهایی علم اخلاق است. حضرت امام، در تعریف تهذیب نفس می فرماید: "غلبه کردن انسان بر قوای ظاهره خود، و آنها را در تحت فرمان خالق قرار دادن، و مملکت را از لوٹ وجود قوای شیطان و جنود آن خالی نمودن ("۱۰). ۲. تعریف عرفانی برای دریافت درک عرفانی حضرت امام از مفهوم عدالت، علی رغم آنکه به عبارات صریحی در این باره دسترسی حاصل نشد، می توان به نامه عرفانی ایشان به فرزندشان اشاره کرد که در آن آیه هجدهم از سوره حشر تفسیر شده است: یا ایها الذین امنوا اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد واتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون (ای مومنان از خداوند پروا کنید و هر کس بنگرد که برای فردا چه پیش اندیشی کرده است؛ و از خداوند پروا کنید، چرا که خداوند به آنچه می کنید آگاه است.) ایمان دارای مراتب متعددی است که در آخرین مرتبه آن مقام "عصمت" برای "انسان کامل" تحقق می یابد. اما تا پیش از این مرتبه، مراتب دیگری وجود دارد که در هر یک از آنها "تقوی" معنای متفاوتی می یابد و در نتیجه، مفهوم "عدالت" نیز از مرتبه ای به مرتبه ای دیگر و از مرحله ای به مرحله ای بالاتر متحول می گردد. نخستین مرتبه ایمان "ایمان عامه" است و آن پرهیز از مخالفت احکام الهی است و مربوط به اعمال قالبی است. (۱۱) مرتبه دوم ایمان، ایمانی است که به قلب رسیده باشد و همین مرتبت است که انسان را از معاصی برکنار می دارد. (۱۲) در این صورت، تقوای اینان، تقوای از اعمال ناشایسته نیست تقوای از توجه به غیر است، تقوای از استمداد و عبودیت غیر حق است، تقوای از راه دادن غیر او جل و علا- به قلب است، تقوای از اتکال و اعتماد به غیر خداست. (۱۳) سومین مرتبه ایمان، ایمان کسی است که در شمار "خواص اهل معرفت" قرار دارند و "با چشم قلب و معرفت باطن همه موجودات را جلوه حق می بیند و نور

الله را در همه مرائی مشاهده می کنند ("۱۴). در این صورت، تقوای اینان "تقوای از رویت کثرت" است. هر چند به صورت "توجه به حق از خلق" باشد. دیگر مرتبه ایمان، ایمان "خلص اولیاء" است. که از مرحله رویت حق در خلق و جمال حضرت در وحدت فعلی گذاشته اند (...). در این احتمال امر به تقوی، اتقاء از رویت کثرات اسمائی و جلوات رحمانی و رحیمی و دیگر اسماء الله است. ("۱۵) جامع ترین احتمالات آن است که ایمان و تقوی در آیه "به معنی مطلقشان حمل شود و همه، مراتب آن حقایقی هستند که الفاظ، عناوین موضوعند برای معنای بی قید و مطلق از حد و حدود ("۱۶). در هر یک از مراتب ایمان، "معصیت" مفهوم تازه ای می یابد. این است که گفته شده "حسنات الابرار سیئات المقربین". به این ترتیب مفهوم عدالت نیز دارای مراتبی، منطبق با هر یک از مراتب ایمان می گردد. البته حضرت امام در این نامه، به مفهوم "عدالت" اشاره ای ندارد. اما تصریح می کند که هیچ گناهی را نباید کوچک شمرد "انظروا لی من عصیت" و با این نظر، همه گناهان، بزرگ و کبیره است ("۱۷) و هر یک از آنها منافی عدالت در مفهوم عرفانی آن است. ۳. تعریف فقهی حضرت امام در کتاب تحریر الوسیله، عدالت را چنین تعریف کرده است: "عدالت عبارت از ملکه راسخه ای است که باعث ملازمت تقوی در ترک محرمات و انجام واجبات می گردد ("۱۸). در مبحث شرایط امام جماعت، حضرت امام تعریف دیگری از عدالت ارائه می کند که از تعریف یاد شده روشن تر و گویاتر است: عدالت "حالتی نفسانی است که باعث ملازمت تقوی می گردد و از ارتکاب کبائر باز می دارد و اقوی آن است که از ارتکاب صغائر نیز باز می دارد تا چه رسد به اصرار بر آنها که خود از کبائر به شمار می آید و نیز ارتکاب اعمالی که عرفا بر بی مبالاتی فاعل آنها نسبت به دین دلالت دارد و احوط آن است که اجتناب از آنچه که منافی مروت است نیز در عدلت معتبر است، اگر چه اقوی عدم اعتبار آن است ("۱۹). گناهان کبیره را از راه های متعددی می توان شناخت: ۱. نصی وارد شده باشد که جزای گناهی را "آتش یا عقاب" دانسته یا "تشدیدی عظیم" درباره آن به کار برده است. ۲. دلیل، دال بر آن باشد که گناهی از کبیره ای دیگر بزرگتر یا همانند آن است. ۳. داوری عقل این باشد که گناهی کبیره است. ۴. متشرعان گناهی را کبیره دانسته باشند. ۵. نصی وارد شده باشد که گناهی را در شمار "کبائر" دانسته باشد. (۲۰) گناهان کبیره بسیارند که از آن جمله است: یاس از رحمت الهی، ایمن پنداشتن خود از مکر خداوند، دروغ بستن به خداوند یا پیامبر یا اوصیائش علیهم السلام، قتل نفسی که خداوند تحریم فرموده مگر آنکه به حق باشد، عقوق والدین، مال یتیم را به ستم خوردن، تهمت زنا بر زنان شوهر دار بستن، فرار از جنگ، قطع رحم، سحر، زنا، لواط، سرقت، سوگند دروغ، کتمان شهادت، شهادت زور، پیمان شکنی، دست بردن در وصیت، شراب خواری، رباخواری، خوردن مال حرام، قمار، خوردن مردار و خون و گوشت خوک و آنچه جز برای خدا قربانی شده بدون ضرورت، کم فروشی، تعرب پس از هجرت، یاری ستمگران و گرایش به آنان، حقوقی را بدون عذر حبس کردن، دروغ، کبر، اسراف، تبتدیر، خیانت، غیبت، سخن چینی، اشتغال به ملامی، سبک شمردن حج، ترک نماز، منع زکات و اصرار بر گناهان صغیره. (۲۱) اصرار بر صغیره به معنای "مداومت و ملازمت بر گناه (صغیره) بدون قصد توبه" است که موجب می گردد گناهان صغیره نیز در شمار کبایر قرار گیرند. البته "بعید نیست که عزم بر بازگشت به گناه بعد از ارتکاب آن به معنای اصرار باشد اگر چه به گناه باز نگردد به ویژه اگر عزم او در بازگشت به گناه در همان حال ارتکاب گناه نخست باشد". گر چه "ظاهر آن است که به صرف توبه کردن پس از گناه بدون عزم بازگشت به آن، اصرار محقق نمی گردد ("۲۲). عدالت فقهی در شش شخص معتبر است: مرجع تقلید (مفتی)، قاضی، امام جماعت، امام جمعه، شاهد و حاکم اسلامی. عدالت شرط ضروری حاکم اسلامی در عصر غیبت، که دسترسی به امام معصوم وجود ندارد، به استناد آیات و روایات متعدد، حق اعمال قدرت از آن "فقیه جامع الشرایط" است. حضرت امام پیش از آنکه در ضمن مباحث خارج فقه خویش در نجف اشرف "ولایت فقیه" را در حکومت بر جامعه اسلامی، اثبات کند، در برخی آثار دیگر، نیز به ضرورت حکومت "فقیه جامع الشرایط" اشاره کرده بود. (۲۳) تنها جایی که گمان می رود حضرت امام موضعی غیر از این داشته، کتاب کشف اسرار است که در سال ۱۳۲۳ ه. ش به نگارش درآمده است. حضرت امام در این کتاب، ضمن

اثبات ضرورت عقلی و شرعی وجود حکومت، تصریح می‌کند که ما "نمی‌گوییم حکومت باید با فقیه باشد بلکه می‌گوییم حکومت باید با قانون‌خدایی که صلاح کشور و مردم است اداره شود و این بی‌نظارت روحانی صورت نمی‌گیرد" (۲۴). بدین منظور، باید "مجلس از مجتهدین دین دار که هم احکام خدا را بدانند و هم عادل باشند و از هواهای نفسانیه عاری باشند و آلوده به دنیا و ریاست آن نباشند و جز نفع مردم و اجراء حکم خدا غرضی نداشته باشند تشکیل شود و انتخاب یک نفر سلطان عادل کنند که از قانونهای خدائی تخلف نکند و از ظلم و جور احتراز داشته باشند و مال و جان و ناموس آنها تجاوز نکنند." (۲۵) اگر هم تشکیل چنین مجلسی امکان‌پذیر نباشد، حداقل آن است که به قانون اساسی مشروطه عمل شود و "مجلس شورا" با نظارت مجتهدین تشکیل شود. (۲۶) خواه، همچنانکه در ظاهر می‌نماید، نظریه حضرت امام را در کشف اسرار، "نظارت فقیه" به جای "ولایت فقیه" بنامیم (۲۷) و خواه آن را صورتی دیگر از "ولایت فقیه" بدانیم، آنچه که اهمیت دارد این است که حضرت امام حتی در هنگامی که قدرت را به "سلطان" می‌سپارد و مجتهدان را در مقام انتخاب کنندگان "سلطان" و ناظران بر کار او می‌نشانند، "عدالت" را شرط لازم در فرمانروا می‌داند. "سلطان عادل" منتخب مجتهدان، اگر چه از قانون اسلام آگاه نیست و در این مورد باید به مجتهدان رجوع کند، اما در هر حال "عادل" است. حضرت امام، عدالت را در ولی فقیه نیز شرطی ضروری می‌داند؛ زیرا کسی که می‌خواهد "حدود" جاری کند، یعنی قانون جزای اسلام را به مورد اجرا گذارد، متصدی بیت المال و خرج و دخل مملکت شود، و خداوند اختیار اداره بندگانش را به او بدهد، باید معصیتکار نباشد: "ولایت عهدی الظالمین" تنها در این صورت است که "عدالت واقعی" از مجرای عمل به قوانین اسلام در جامعه تحقق می‌یابد. (۲۸) اما اگر حاکم اسلامی، فقیه باشد، اما عادل نباشد، در دادن حقوق مسلمین، اخذ مالیاتها و صرف صحیح آن و اجرای قانون جزا، عادلانه رفتار نخواهد کرد و ممکن است اعوان و انصار و نزدیکان خود را بر جامعه تحمیل نماید، و بیت المال مسلمین را صرف اغراض شخصی و هوسرانی خویش کند. (۲۹) فقیهی که "به منجلا ب دنیا طلبی" درآمده باشد "نمی‌تواند امین رسول اکرم و مجری احکام باشد" (۳۰) و چه بسا برای رسیدن به امیال دنیوی خویش دست خیانت در دین بگشاید و همانند راویانی گردد که "روایت بر ضد اسلام جعل کردند" (۳۱) نتیجه آنکه "عدالت" در عصر غیبت که امکان دسترسی به امام معصوم وجود ندارد، شرط ضروری حاکم اسلامی است تا از قدرت سوء استفاده نکند؛ خواه این حاکم، "سلطان عادل باشد یا" فقیه "عادل. ۴. عدالت و غایت حقیقی قدرت سیاسی هدایت انسانها و تهذیب نفوس غایت حقیقی و نهائی قدرت سیاسی است. همچنانکه فساد حکومت، جامعه را به فساد می‌کشاند، حکومت صالح، جامعه را اصلاح می‌کند و این امر منوط به آن است که در راس حکومت شخصی صالح قرار بگیرد: "اگر یک انسان، یک شاه، یک رئیس مملکت مهذب و صحیح باشد، آنهایی که اطرافش هستند همه صحیح خواهند شد، آنها هم سرایت می‌کند صحت عملشان به پایین ترها، یک وقت می‌بینید که اگر بیست سال یک حاکم عادل در بین مردم باشد، یک مملکت عادل پیدا می‌شود. اینکه ما فریاد می‌زنیم جمهوری اسلامی، برای این است که اسلام فرد مهذب درست می‌کند. (. . .) اگر یک حکومت صحیح در یک جایی باشد، مردم چون توجه به او دارند، آنها هم صحیح می‌شوند" (۳۲) اگرچه از لحاظ فقهی شرط عدالت، در موارد مشخصی معتبر است، ولی فقیه در راس حکومت اسلامی تلاش می‌کند که در تداوم حرکت انبیاء، "مکارم اخلاق" در کل جامعه گسترش یابد و به عبارت روشنتر ولی فقیه، از دیدگاه حضرت امام، یک معلم اخلاق در مسند حکمرانی است. نتیجه حاکمیت فقیه عادل این است که انسانهای عادل افزوده شوند و همه جامعه به تدریج، به صلاح و سداد دست یابد. جامعه ای که از انسانهای عادل تشکیل یافته، جامعه ای عادل است. بر اساس همین نگرش است که حضرت امام اعتقاد دارند در جامعه ای که تحت هدایت یک حکومت اسلامی است، همه باید عادل شوند و هر کس در هر مقامی که قرار دارد باید پیشاپیش خود را تزکیه کرده و عادل شده باشد. (۳۳) لازمه این امر این است که حاکمان و مریبان آینده جامعه، پیشاپیش خود را "مهذب" کرده باشند و رسیدن به چنین مرتبتی ثمره اخلاق است، نه فقه. از این رو حضرت امام - به ویژه - در بیانات خود خطاب به روحانیون حوزه های علمیه

همواره آنان را به تهذیب نفس دعوت می‌کند. اوج این دعوت را می‌توان در کتاب جهاد اکبر دید. حضرت امام در این کتاب، حوزه‌های علمیه را نسبت به خطرهای و مسوولیهایی که رویاروی روحانیون قرار دارد، آگاه می‌سازد و هشدار می‌دهد: "ایادی استعمار می‌خواهند تمام حیثیات اسلام را از بین ببرند و شما باید در مقابل ایستادگی کنید. و با حب نفس و حب جاه و کبر و غرور نمی‌توان مقاومت کرد، عالم سؤ، عالم متوجه به دنیا، عالمی که در فکر حفظ مسند ریاست باشد، نمی‌تواند با دشمنان اسلام مبارزه نماید و ضررش از دیگران بیشتر است" (۳۴). حضرت امام به روحانیون توصیه می‌فرماید "مهدب شوید. و یادآوری می‌گردد: شما می‌خواهید جامعه‌ای را تهذیب و ارشاد کنید، کسی که نتواند خود را اصلاح و اداره کند چگونه می‌خواهد و می‌تواند دیگران را راهنمایی و اداره نماید" (۳۵؟). حضرت امام به آفات عدم تهذیب نفس در روحانیت اشاره می‌کند و می‌گوید: "تا مورد توجه مردم قرار نگرفته اید فکری به حال خود نمایید. خدا نکند انسان پیش از آنکه خود را بسازد جامعه به او روی آورد و در میان مردم نفوذ و شخصیتی پیدا کند که خود را می‌بازد. خود را گم می‌کند. قبل از آنکه عنان اختیار از کف شما رفته شود خود را بسازید و اصلاح کنید" (۳۶). راه تشخیص عدالت ۱. مرجع و امام جماعت در فقه راه‌هایی برای اثبات عدالت شخص، مشخص شده است. راه اثبات عدالت در مرجع تقلید و قاضی نخست "شهادت دو نفر عادل" است. دوم "معاشرتی که مفید علم و اطمینان باشد" سوم "شیاعی که مفید علم باشد" چهارم "حسن ظاهر و مواظبت شخص بر امور شرعی و طاعات و حضور در جماعت‌ها و از این قبیل". (۳۷). در امام جماعت نیز راه اثبات عدالت "بینه و شیاعی است که موجب اطمینان گردد" (۳۸) اما به طور کلی "ظاهر آن است که حسن ظاهر کاشفی تعبیدی است، اگرچه بر اثر آن ظن یا علم به دست نیاید". حسن ظاهر در شناخت عدالت به طور کلی - اعم از مرجع و امام جماعت - معتبر است. (۳۹) همچنین "اقوی آنست که امامت (جماعت) برای کسی که خود را عادل نمی‌داند، در صورتی که مامومین به عدالتش اعتقاد داشته باشند، جایز است، اگر چه احوط ترک (امامت) است، و چنین جماعتی صحیح است و احکامش بر آن مترتب است" (۴۰). اگر هم "پس از نماز آشکار گردید که امام فاسق (.) بوده، نمازی که به جماعت با او برگزار شده صحیح است" (۴۱). در اینجا این توضیح لازم است که عدالت فقهی در مقام تعریف با عدالت اخلاقی انطباق دارد. عدالت نفس که از طریق مجاهده و تهذیب نفس تحقق می‌یابد مانع از ارتکاب گناه می‌گردد و هر قدر که مرتبت ایمان بالاتر باشد، شدت پرهیز از گناه بیشتر است. بنابراین، عدالت فقهی نتیجه مجاهده با نفس و تحقق عدالت اخلاقی در نفس انسان است. اما آنجا که سخن از راه‌های اثبات عدالت به میان می‌آید، عدالت فقهی و اخلاقی از یکدیگر جدا می‌گردند. اخلاق در صدد تحقق عدالت نفس از طریق تجویز دستورات اخلاقی است. بنابراین می‌توان گفت که عدالت در اخلاق، عدالت حقیقی و در مقام "بود" است. اما عدالت فقهی از طریق حسن ظاهر یا شهادت یا راه‌های دیگری که یاد شد، اثبات می‌گردد. و البته "اثبات عدالت در نگرش فقهی، لزوماً بدین معنی نیست که عدالت حقیقتاً و آنگونه که هدف اخلاق است، تحقق یافته است. ۲. ولی فقیه آیا راه‌های اثبات عدالت در ولی فقیه نیز همان است که در مرجع و امام جماعت، نقل گردید؟ به طور کلی، از نظر حضرت امام رهبر عادل، چگونه شناخته می‌شود و به قدرت می‌رسد؟ حضرت امام تلاش برای کسب قدرت سیاسی را بر فقیه جامع الشرایط "واجب عینی" می‌داند. در عین حال، این کار باید از هرگونه شائبه قدرت طلبی که با عدالت منافات دارد، برکنار باشد. حضرت امام در ضمن بیان مسائل نماز جماعت، می‌فرماید: "اگر امامان (جماعت) رویاروی یکدیگر قرار گرفتند (و بر سر امامت به رقابت با یکدیگر برخاستند) احوط آن است که به هیچ یک از آنان اقتداء نشود" (۴۲). در حوزه مرجعیت و رهبری جامعه نیز تا زمانی که "من به الکفایه" وجود دارد، باید از خودنمایی و تظاهر و قدرت طلبی پرهیز داشت. رفتار حضرت امام در قبال مسأله مرجعیت، نمونه‌ای از باورمندی ایشان به این اصل است. بر طبق اظهارات بسیاری از شاگردان حضرت امام، ایشان شخصاً قدمی برای کسب مقام مرجعیت بر نداشت و "از همان ابتدا از هر کاری که شائبه شهرت و مقام خواهی داشت،" پرهیز می‌کرد. (۴۳) اما در حوزه سیاست، در میان فقیهان و مراجع عصر کسی را نمی‌یافت، که انگیزه‌های او را داشته باشد و

چون او بیاندیشید از این رو، بر خود واجب دید که گام در این راه بگذارد. (۴۴) به دشواری می توان از تحلیل فرآیند پیچیده ای که طی آن حضرت امام در مقام رهبری بلامنازع انقلاب اسلامی قرار گرفت، بهره ای نظری برای پاسخگویی به پرسش از روش شناخت فقیه عادل به دست آورد. در اندیشه حضرت امام هم نمی توان تفسیری از این فرآیند یافت تا به عنوان جزئی از اندیشه سیاسی ایشان ارائه شود. همین پیچیدگی موجب گردید در شورای بازنگری قانون اساسی (۱۳۶۸) رسیدن حضرت امام را به رهبری جامعه، واقعه ای منحصر به فرد، بدانند و شیوه انتخاب رهبری را در قانون اساسی، به انتخاب دو مرحله ای از طریق مجلس خبرگان منحصر کنند. ۳. رای آزاد مردم حضرت امام، تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و تصویب قانون اساسی که در آن انتخاب "دو مرحله ای" رهبر به تصویب رسد، شناخت "حاکم صالح" (۴۵) را در گرو رای آزادانه مردم می دانست. حضرت امام آزادی را اولین حق بشری می داند که "همه عالم" برای او قائل است. (۴۶) آزادی همچنین یکی از سه شعار اصلی انقلاب اسلامی بود. بر همین اساس، آزادی در انتخاب حاکم به عنوان امری "که راجع به مقدرات مملکت" است، حق اولی افراد است. (۴۷) حضرت امام، برخی از مهمترین انتقادات خود را از حکومت شاه، از همین زاویه متوجه آن می کند. به طور کلی، رژیم سلطنتی، رژیمی "بی ربط"، "کهنه" و "ارتجاعی" است چون "هیچوقت نبوده است که مردم اراده داشته باشند در تعیین یک سلطان. (۴۸) محمدرضا پهلوی نیز از آنجا که منتخب مردم نیست، فاقد مشروعیت - حتی بر اساس قانون اساسی مشروطیت - (۴۹) است. شاه، علاوه بر اینکه، منتخب مردم نیست، آزادی را نیز از مردم سلب کرده است "کسی که سلب آزادی ملت را کرده، صالح نیست از برای سلطنت و بر فرض اینکه سلطنت این قانونی بوده، الا این دیگر سلطان نیست" (۵۰). حضرت امام در گفتگو با خبرنگاران خارجی نیز تاکید می کنند "من مخالف اصل سلطنت و رژیم شاهنشاهی ایران هستم، به دلیل اینکه اساسا سلطنت نوع حکومتی است که متکی به آراء ملت نیست" (۵۱). ۴. فقیه عادل و انتخاب مردم حضرت امام صرفا از این جهت که آزادی انتخاب حاکم "حق" مردم است، بر آن تاکید نمی کند، بلکه بر این باور است که اگر انتخاب حاکم به مردم واگذار شود، آنان قطعاً "حاکمی صالح" انتخاب خواهند کرد: "قهر مردم وقتی آزاد هستند یک نفر صالح را انتخاب می کنند و آراء عمومی نمی شود خطا بکند. (. . قهرا وقتی که یک ملتی می خواهد یک کسی را برای سرنوشت مملکت خودش تعیین کند، این یک آدم صحیح را تعیین می کند، نه یک آدم فاسدی را؛ و قهرا اشتباه در سی میلیون جمعیت نخواهد بود" (۵۲) (تاکید از نگارنده است.) در اینجا این پرسش مطرح می شود که مبنای اعتقاد حضرت امام به صحت رای مردم چیست؟ حضرت امام به "نوع انسان" نگرشی بدبینانه دارد و او را در "بدو امر حیوان بالفعل" می داند، مگر آنکه به مدد نیروی عقل و شروع هدایت شود. غایت حقیقی قدرت سیاسی نیز تهذیب اخلاق و منشا اصلاح جامعه، حکومت صالح و منشا فساد آن، حکومت فاسد است. با توجه به این مفروضات و اعتقاد حضرت امام به فساد پیشگی حکومت شاه و به فساد کشانده شدن جامعه بوسیله آن، چگونه می توان اطمینان داشت که مردم قطعاً فرد صالح را انتخاب می کنند و آراء عمومی خطا نمی کند؟ برای پاسخ گفتن به این پرسش، باید در این سخنان تاملی دوباره کرد. نخست آنکه به درستی آشکار نیست که آیا "افراد صالح" در این سخنرانی "فقیه جامع الشرایط" را که در راس جامعه قرار می گیرد، شامل می شود یا نه؟ حضرت امام در اشاره ای به نظریه افلاطون درباره ضرورت حکومت فیلسوفان، می گوید: "فیلسوف هم البته لابد صالح است، ما می گوئیم اشخاص صالح همان است، ما می گوئیم کسی که می خواهد یک مملکتی را اداره بکند، کسی که ما می خواهیم مقدراتمان را دستش بدهیم باید آدمی باشد که مردم انتخاب کنند و با انتخاب مردم پیش بیاید" (۵۳). از این عبارت و تناظری که میان فیلسوف افلاطون و "شخص صالح" امام برقرار شده، شاید چنین به نظر برسد که فقیه جامع الشرایط به همین وسیله و بر همین مبنای شناخته می شود. اما با توجه به بخشی دیگر از این سخنرانی آشکار می گردد که حضرت امام تأمین شرایط آزادانه را برای رای دادن مردم، در گرو برقراری یک حکومت صالح می داند؛ چرا که زمانی که حکومت فاسد و سلب کننده آزادیهای مردم حاکم باشد، مردم نمی توانند آزادانه اظهار نظر کنند. (۵۴) بنابراین هرگاه حاکم صالح جایگزین حاکم فاسد

شد، مردم می‌توانند در انتخابات آزاد شرکت کنند و نظر خود را درباره نوع رژیم سیاسی و اشخاصی که باید متصدی امور مردم گردند، اعلام کنند. (درست همانگونه که تجربه یک سال اول انقلاب نشان داد.) حضرت امام در این سخنرانی منتخبان ملت را "رئیس جمهور" یا "نمایندگان ملت در مجلس ملی" می‌داند (۵۵) و هیچ تصریحی دال بر اینکه حق انتخاب فقیه عادل از آن مردم است، در آن یافت نمی‌شود. البته، حضرت امام، در سخنان خود، پشتوانه عملکرد خویش را "رای اعتماد مردم" و "قبول عام آنان" معرفی می‌کند. اما هیچگاه خود را منتخب مردم ندانسته است. قبول عام مردم، موجب "بسط ید" فقیه عادل، می‌گردد و او را در انجام تکلیف الهی اش توانا می‌سازد. چرا که همراهی و پذیرش مردم، شرط اولی و ضروری موفقیت فقیه عادل در انجام وظایف اوست. با این همه، با توجه به مبانی حضرت امام، مبنای باورمندی ایشان به خطا ناپذیری رای مردم، حتی در سایه حکومت فقیه عادل، همچنان در پرده ابهام باقی می‌ماند مگر آنکه حق انتخاب مردم به نظر فقیه جامع الشرایط محدود گردد. بنابراین حضرت امام در سخنان خود طی این دوران، به روشنی درباره روش شناخت "فقیه عادل" و رسیدن او به حکومت بیش از آنچه در آثار فقهی خود درباره مرجع و امام جماعت آورده، سخن نگفته است. اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی، حضرت امام بر شیوه مصوب در قانون اساسی که تعیین رهبر را بر عهده مجلس خبرگان نهاد، صحنه گذاشت. حضرت امام در نامه ای که به تاریخ ۹/۲/۱۳۶۸ به رئیس شورای بازنگری قانون اساسی نوشت، تصریح کرد: "اگر مردم به خبرگان رای دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند، وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را بر عهده بگیرد، قهری او مورد قبول مردم است. در این صورت او ولی منتخب مردم می‌شود و حکمش نافذ است" (۵۶). راه تشخیص فقدان عدالت همچنانکه گفته شد، عدالت یک ملکه است و ممکن است تغییر کند و به ضد خود بدل گردد. حال در صورتی که ولی فقیه بر اثر انجام کبیره ای از عدالت ساقط گردد، چگونه می‌توان او را از مقام ولایت برکنار کرد؟ حضرت امام در دفاع از نظریه ولایت فقیه و بیان مبایت آن با دیکتاتوری، تاکید داشت که اگر فقیه گناهی مرتکب گردد از عدالت ساقط است و نمی‌تواند رهبر باشد و "خود به خود" از مقام خود معزول است. در کتاب ولایت فقیه در این باره می‌خوانیم: "اگر فقیهی بر خلاف موازین اسلام کاری انجام دهد" نعوذ بالله "فسقی مرتکب شد خود به خود از حکومت معزل است" (۵۷). همچنین در سخنانی که پیش از پیروزی انقلاب و در تشریح ویژگیهای حکومت اسلامی ایراد شده، آمده: "اسلام برای آن کسی که سرپرستی برای مردم می‌خواهد بکند، ولایت بر مردم دارد یک شرایطی قرار داده که وقتی یک شرطش نباشد، خود به خود ساقط است، تمام است؛ دیگر لازم نیست که مردم جمع بشوند" (۵۸) (تاکید از نگارنده است) همچنین در واکنش به مخالفان ولایت فقیه که آن را به معنای دیکتاتوری دانسته اند، می‌فرماید: "اسلام دیکتاتوری را محکوم می‌کند، اسلام یک نفر فقیه اگر دیکتاتوری بکند از ولایت ساقطش می‌کند" (۵۹). به طور کلی، حضرت امام "فقیه جامع الشرایط" را به استناد ادله نصب فقها به عنوان جانشین امام معصوم علیه السلام "ثبوتاً" دارای مقام ولایت می‌داند و چنانچه زمینه تصدی این منصب و اعمال ولایت فراهم گردد - و دانستیم که بر فقیه جامع الشرایط واجب است که این زمینه را خود فراهم آورد - فقیه جامع الشرایط "اثباتاً" حاکم خواهد شد. به همین ترتیب، در صورتی که ولی فقیه، مرتکب گناهی گردد، ثبوتاً "از ولایت فقیه ساقط است" حتی اگر کسی پی به گناه او نبرد؛ تنها بدین معنا می‌توان گفت اگر ولی گناه کند، خود به خود از ولایت ساقط می‌گردد. پرسشی که در اینجا همچنان باقی می‌ماند، این است که چه کسی و چگونه فقدان عدالت را تشخیص می‌دهد و به عبارت دیگر ولی فقیه اثباتاً چگونه از حکومت برکنار می‌گردد؟ حضرت امام در یک مورد، پس از آنکه تاکید می‌کند فقیهی که فاقد عدالت شده باشد "خودش از حکومت می‌افتد؛ بدون (استعفا) و بدون عزل (...)" خودبخود معزول می‌شود، "می‌گوید": "و ملت هم باید او را کنار بگذارند" (۶۰). اما در این باره که ملت چگونه این کار را انجام می‌دهد، توضیحی نمی‌فرماید. می‌توان گفت روشی که بدین منظور پس از تصویب قانون اساسی در ۱۳۵۸ رسمیت یافت و اعلام ناتوانی رهبر از انجام وظایف رهبری یا فقدان شرایط رهبری را بر عهده مجلس خبرگان رهبری گذاشت، مورد تایید و پذیرش حضرت امام نیز قرار گرفت. البته

در اینجا مجدداً باید تأکید کرد که نقش مجلس خبرگان تنها تشخیص و "کشف" است و خود مستقلاً "حق" عزل و نصب رهبر را ندارد. چگونگی حفظ و تقویت ملکه عدالت فقیه عادل، چگونگی باید عدالت خویش را پاس دارد و آن را در درون خویش تقویت کند؟ "مراقبه" و "محاسبه" (۶۱) که دو شرط اساسی تهذیب نفس به شمار می‌روند، ضامن بقاء ملکه عدالت و تقویت آن نیز هستند. بنابراین حاکم اسلامی نیز باید با توجه به عبادت و مناجات و مراقبت و توجه به نفس خویش از پا گرفتن ریشه‌های گناه در دل ممانعت کند. به ویژه باید آفاتی را که راه بر صاحبان جاه و مقام می‌بندند، بشناسد و با آنها مقابله کند. مهمترین این آفات تملق و چاپلوسی زیردستان نسبت به اوست. ۱. تملق ستیزی تملق آفتی است که به یکسان رئیس و مروس را تهدید می‌کند: "کسانی که طالب ریاست و احترامات صوریه هستند از مریدان تملقها گویند و فروتنیها نمایند، قلوب آنها را با هر ترتیبی هست جلب کنند. و همین طور این چرخ به طریق دور و تسلسل می‌چرخد. زیردستان از ارباب ریاسات، و طالبان ریاست از زیردستان فرومایه تملق گویند" (۶۲). اساساً منشا خوشامد انسان از تملق گوئیهای دیگران، همان "حب نفس است که بزرگترین دام ابلیس لعین است" (۶۳). لذا، حاکم اسلامی موظف است در برابر تملق گوئی دیگران بایستد و آنان را از این کار باز دارد. حضرت امام در سیره عملی خود همواره بر این مشی استوار بوده که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم. ایشان درباره اشعاری که در مدح ایشان سروده شده بود، می‌فرمود: "این شعرها که خواندید، شعرش خوب بود اما برای من اینها صحیح نیست و (...) شما ثناء خدا را بکنید که یک همچو توفیقی نصیب ما شد" (۶۴). در جائی دیگر که نسبت به ایشان، در حضورشان سخنان ستایش آمیزی ایراد شده بود، چنین واکنش نشان داد: "این مبالغات را که راجع به من فرموده اند، من نمی‌پذیرم (...). ایشان خوب بیان می‌کنند لکن راجع به من را یک قدری باید عرض کنم تندروی فرمودند و خصوصاً در حضور کس از او اینطور تمجید کنند، ممکن است که باور کند، غفلت کند و فاجعه به بار بیاورد" (۶۵). حضرت امام به نوع انتشار اخبار مربوط به خود، در رادیو و تلویزیون و مطبوعات نیز اعتراض داشتند و در این باره می‌فرمودند: "من نظری به دیگران ندارم، راجع به خودم می‌گویم از این وضع رادیو تلویزیون خوشم نمی‌آید. واقع آن است که آن قدر که پا برهنه به رادیو تلویزیون حق دارند ما نداریم (...). من مدت هاست که وقتی می‌بینم رادیو تلویزیون را هر وقت باز می‌کنم از من اسم می‌برد، خوشم نمی‌آید" (۶۶). ۲. نصیحت مسوولیت پاسداری از عدالت نفس حاکم اسلامی تنها بر عهده او نیست؛ بلکه هر کس می‌تواند با نصیحت و موعظه مسوولیت‌های حاکم اسلامی را به او یادآور گردد و او را در برابر طغیان نفس تقویت کند و یاری دهد: "انسان باید هم خودش را موعظه کند و هم در معرض موعظه واقع بشود. هیچ انسانی نیست که محتاج به موعظه نباشد. تنها انسان‌های بالا و اعظشان خداست و انسان‌های بعد و اعظشان آنها هستند تا برسد به آخر برسد به ما، ما خودمان احتیاج به موعظه داریم" (... ۶۷) عدالت و اشتباه ۱. عصمت و عدالت در اینجا باید به تفاوت مهمی که میان عصمت و عدالت وجود دارد، اشاره کرد. عصمت به معنای دوری از هرگونه گناه و اشتباهی است؛ اما عدالت تنها به معنای اجتناب از گناه است و با خطا و اشتباه منافاتی ندارد. حضرت امام به احتمال اشتباه کردن ولی فقیه در عین عدالت داشتن بارها تصریح کرده است. حضرت امام در پاسخ به این پرسش خبرنگار مجله تایم که پرسیده بود "آیا هرگز در مورد چیزی اشتباه کرده اید؟" گفت: "فقط محمد رسول الله و دیگر پیامبران اشتباه نمی‌کردند، هر کس دیگری اشتباه می‌کند" (۶۸). حضرت امام همچنین در واکنش به منازعات طولانی احزاب در نخستین سال پیروزی انقلاب که موجب هرج و مرج گردیده بود، تصریح کرد: "اشتباهی که ما کردیم این بود که به طور انقلابی عمل نکردیم و مهلت دادیم به این قشرهای فاسد" حضرت امام در ادامه "از پیشگاه خدای متعال و از پیشگاه ملت عزیز عذر" (۶۹) می‌خواهد. حضرت امام در سخنانی دیگر با اشاره به وقایع کردستان و عدم برخورد قاطعانه دولت موقت، می‌فرماید: "از اول هم که ما به حسب الزامی که من تصور می‌کردم، دولت موقت را قرار دادیم، خطا کردیم" (۷۰). ایشان همچنین در پایان وصیت نامه خویش با تأکید بر اینکه "میزان در هرکسی حال فعلی اوست" (۷۱) به بعضی افراد اشاره می‌کنند که در طول نهضت به واسطه سالوسی و اسلام‌نمایی شان مورد تمجید ایشان قرار

گرفتند. آنچه که ناپسند و منافای عدالت است و باید از آن پرهیز شود، اصرار بر خطاست و گرنه خطا و اشتباه به خودی خود عیب نیست". و عدول در بین فقها از فتوایی به فتوای دیگر درست همین معنا را دارد وقتی فقیهی از فتوای خود بر می‌گردد یعنی من در این مساله اشتباه نموده‌ام به اشتباهم اقرار می‌کنم ("۷۲). بر همین اساس، حضرت امام درباره خود می‌گوید: "ما این طور نیست که هر جا یک کلمه‌ای گفتیم و دیدیم مصالح اسلام، حالا ما آمدیم دیدیم اینجوری نیست، اشتباه کرده بودیم، بگوئیم ما بر سر اشتباه خودمان باقی هستیم. ما هر روزی فهمیدیم که این کلمه‌ای که امروز گفتیم اشتباه بوده و ما قاعده‌اش این است که یک جور دیگر عمل بکنیم، اعلام می‌کنیم که آقا این را ما اشتباه کردیم، باید این جور بکنیم، ما دنبال مصالح هستیم، نه دنبال یسرفت حرف خودمان ("۷۳). اصرار ولی فقیه بر خطا، لااقل از دو جهت با عدالت او منافات دارد. نخست آنکه، در چنین صورتی، "ملاحظه حال اسلام و مسلمین" (۷۴) و رعایت مصلحت آنان نشده است و این، خلاف عدالت است. دوم آنکه، اصرار بر خطا ناشی از ضعف نفس در عین قدرت طلبی است که به دیکتاتوری می‌انجامد و با عدالت منافات دارد. حضرت امام در این مورد به رهبران آینده چنین توصیه می‌کند: "می‌دانید که انسان از اشتباه و خطا مامون نیست. به مجرد احراز اشتباه و خطا از آن بر گردید و اقرار به خطا کنید، که آن کمال انسانی است، و توجیه و پافشاری در امر خطا نقص و از شیطان است" ("۷۵). ۲. چگونگی بازشناسی گناه و اشتباه از یکدیگر اینک این پرسش مطرح است که چگونه می‌توان میان اشتباه و گناه تمایز نهاد و یکی را از دیگری بازشناخت. روشن است که حضرت امام "اصرار بر خطا" را گناه و موجب سقوط از عدالت می‌داند (۷۶) و دیکتاتوری یکی از نمودهای آن است. دیکتاتوری از دیدگاه حضرت امام، پیش از آنکه مشخصه نوع خاصی از ساختار سیاسی باشد، یک "صفت نفسانی" است و مهمترین ویژگی فرد دیکتاتور، اصرار به تحمیل رای خود بر دیگران است، حتی اگر آن رای خطا باشد. از دیدگاه امام منشا دیکتاتورمنشی، قدرت طلبی است که خود ریشه در حب نفس دارد. بنابراین، در صورتی که ولی فقیه بر خطای آشکار خود صراحتاً اصرار ورزد، از عدالت ساقط است. این تنها ضابطه روشنی است که حضرت امام برای بیان تمایز گناه و اشتباه از یکدیگر، بیان می‌دارد و در بسیاری از موارد مرز میان این دو نامشخص می‌ماند؛ چندانکه نمی‌توان با اطمینان گفت خطایی که ممکن است عواقب ناگوار یا صدمات بیشمار به بار آورد، به خودی خود، موجب ساقط شدن ولی فقیه از عدالت می‌گردد یا نه؛ چرا که فرض بر این است که انسان عادل، "عمداً" خطا نمی‌کند (۷۷) و لغزش او از سر تبعیت از هوای نفس نیست. (۷۸) بنابراین، در نتیجه حسن ظنی که به ولی فقیه وجود دارد - که خود مبتنی بر نگرش خیراندیشانه به قدرت است - و این که ملاک عدالت فقهی "حسن ظاهر" است و حقیقت امور را جز خدا نمی‌داند، در مقام عمل به درستی نمی‌توان گناه و اشتباه را از یکدیگر باز شناخت. ساز و کارهای جلوگیری از اشتباه حال که ولی فقیه نیز در معرض اشتباه است، چگونه می‌توان احتمال وقوع آن را به کمترین حد رساند؟ بدین منظور می‌توان از دو ساز و کار مشورت و انتقاد یاد کرد. ۱. شورا مهمترین ساز و کاری که حضرت امام برای جلوگیری از اشتباه ولی فقیه در تصمیم‌گیری توصیه می‌کند، "مشورت" است که "از دستورات اسلامی است." ("۷۹) حضرت امام به رهبران پس از خود توصیه می‌کند "در امور مهم با کارشناسان مشورت کنید و جانب احتیاط را مراعات نمایید". (۸۰) حضرت امام خود نیز در مقام تصمیم‌گیری به نظر کارشناسان اهمیت می‌داد و با آنان مشورت می‌کرد. البته حضرت امام بر این باور بود که شورا برای رهبر جنبه "طریقت" دارد؛ بنابراین، رجوع به شورا برای ولی فقیه جایز است اما واجب نیست. در مواردی که رهبر خود به تصمیم صریح و قاطعی درباره یک مساله دست یافته رجوع به شورا بر او لزومی ندارد. مثلاً حضرت امام درباره اصل یکصد و شصت و دوم قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ که رهبر را موظف کرده بود رئیس دیوانعالی کشور و دادستان کل کشور را "با مشورت قضات دیوانعالی کشور" منصوب نماید، می‌فرماید: "در قضیه‌ای که قانون اساسی می‌گوید که این دو مقام که مقام دادستان کل و رئیس دیوانعالی کشور باشد باید رهبر با مشورت قضات این کار را انجام دهد، از دو جهت موضوع دارد: یک جهت اینکه مشورت در وقتی است که شبهه باشد. در اموری که شبهه نیست مشورت هم نیست؛ رهبری که مورد شبهه باشد

بین چند نفری که مثلا بخواهند دادستان کل باشند و این چند نفر مورد اشتباه، که هر کدام چطورند، در مورد این اشتباه باید قضات مشورت کنند ولی اینجا موضوع ندارد، از باب اینکه مورد اشتباه من نبود ("۸۱). با توجه به اینکه حضرت امام رجوع به شورا را جایز می‌داند، روشن است که تبعیت ولی فقیه را از رای اکثریت الزامی نمی‌داند. ایشان، خود نیز در مواردی که مشورت می‌کرد، تصمیم نهایی را خود می‌گرفت و ضرورتا نظر اکثریت اعضای شورا را نمی‌پذیرفت و مطابق تفسیری از آیه ۱۵۹ سوره آل عمران که اتخاذ تصمیم نهایی را به رسول اکرم و واگذاشته، عمل می‌کرد. (۸۲) مثلا حضرت امام، نتیجه جلسات مشورتی را که با حضور سران سه قوه اتخاذ می‌شد، بررسی می‌کرد و آنگاه خود تصمیم می‌گرفت. البته نوعا حضرت امام نظر شورا را قبول می‌فرمودند. (...). مسائل پولی و مالی را عمدتا قبول می‌کردند. در مورد مسائل مربوط به جنگ، نوعا دخالت می‌کردند و بعضا نظرات شورا را رد می‌فرمودند ("۸۳). گاه در مسائلی بسیار با اهمیت، حضرت امام نظر شورا را مبنای تصمیم قرار می‌داد که شاید مهمترین نمونه آن پذیرش قطعنامه ۵۹۸ باشد: "به واسطه حوادث و عواملی از ذکر آن فعلا خودداری می‌کنم و به امید خداوند در آینده روشن خواهد شد و با توجه به نظر تمامی کارشناسان سیاسی و نظامی سطح بالای کشور - که من به تعهد و دلسوزی و صداقت آنان اعتماد دارم - با قبول قطعنامه و آتش بس موافقت نمودم و در مقطع کنونی آن را به مصلحت انقلاب و نظام می‌دانم. ("۸۴) گاه نیز نظر شورا را به رغم مخالفت با نظر خویش می‌پذیرفت. مهمترین نمونه ای را که می‌توان به آن استناد جست حجه الاسلام سید احمد خمینی بیان کرده است: در مقابل مسائل خرمشهر امام معتقد بودند که بهتر است جنگ تمام شود، اما بالاخره مسئولین جنگ گفتند که ما باید تا کنار شط العرب (اروند رود) برویم تا بتوانیم غرامت خودمان را از عراق بگیریم، امام اصلا با این کار موافق نبودند و می‌گفتند اگر بناست که شما جنگ را ادامه بدهید بدانید که اگر این جنگ با این وضعی که شما دارید ادامه یابد و شما موفق نشوید دیگر این جنگ تمام شدنی نیست و ما باید این جنگ را تا نقطه ای خاص ادامه بدهیم و الان هم که قضیه فتح خرمشهر پیش آمده بهترین موقعیت برای پایان جنگ است. (۸۵) با این همه حضرت امام، با رواج این تصور که ایشان در تصمیم گیری خود تابع شخص یا جمعی دیگر است، شدیداً برخورد می‌کرد و بر استقلال خود در تصمیم گیری تاکید داشت: "این را عرض بکنم که من از اولی که داخل در این باب شدم، (اجازه) دخالت به کسی نمی‌دادم، به نزدیکان خودم هم اجازه دخالت هیچ وقت نمی‌دادم. خودم مستقل بودم در کارهایم ("۸۶). ۲. انتقاد انتقاد و ارشاد و دعوت به خیر به استناد روایت "کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیت" فریضه ای است همگانی و برپاداشتن آن در انحصار قشر خاصی نیست: "امر به معروف و نهی از منکر دو اصلی است در اسلام که همه چیز را می‌خواهد اصلاح کند، یعنی با این دو اصل می‌خواهد تمام قشرهای مسلمین را اصلاح بکند، به همه ماموریت داده، به همه، (...). هیچ فرقی هم بین قشرها در این امر نیست که همه باید اطاعت خدا بکنند". (۸۷) لازمه همگانی بودن این مسوولیت آن است که هیچ کس - حتی ولی فقیه - از شمول آن برکنار نماند. بنابراین، حتی "اگر یک فرد خیلی به نظر مردم مثلا- پایین، یک فردی که به نظر مردم خیلی اعلا- رتبه هم هست، اگر از او یک انحرافی دید، بیاید (اسلام گفته برو به او بگو، نهی کن) بایستد در مقابلش بگوید این کارت انحراف بود، نکن. ("۸۸) بنابراین در جامعه اسلامی هیچ کس از انتقاد بری نیست، چرا که عدم انتقاد از کسی به این معناست که او از هر عیب و نقصی مبرا است در حالی که "هیچ کس و هیچ دستگاهی و هیچ فردی نمی‌تواند ادعا کند که من هیچ نقص هیچ ندارم. اگر کسی ادعا کرد این را، این بزرگترین نقصش همین ادعاست ("۸۹) اساسا از نظر حضرت امام "انتقاد گریزی" ریشه در "حب نفس" دارد، رتبه همین دلیل "میل داریم که دیگران ثناگوی ما باشند گرچه برای ما افعال شایسته و خوبیهای خیالی را صد چندان جلوه دهند و درهای انتقاد - گرچه به حق - برای ما بسته باشد یا به صورت ثناگویی درآید ("۹۰). بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت، انتقاد گریزی ناشی از عدم اعتدال نفس است و چنین شخصی عادل نیست. (۹۱) اما باید میان "انتقاد" و "توطئه" تمایز قایل شد. آنچه که آزاد است "انتقاد" است. اما "توطئه" به هیچ وجه مجاز نیست. حضرت امام درباره تفاوت انتقاد و توطئه می‌فرماید: "لحن توطئه با لحن انتقاد فرق دارد. انتقاد

از اموری است که سازنده است. مباحثه علمی همانطور که علوم اسلامی بی مباحثه نمی رسد به مقصود، امور سیاسی هم بی مباحثه نمی رسد به مقصد. (...). این را هیچ کس جلویش را نمی گیرد لکن، یک وقت لحن، لحن انتقاد نیست، لحن، لحن تضعیف جمهوری اسلامی است (...). ما با این لحن مخالفیم. این لحن آزاد نیست. توطئه آزاد نیست، انتقاد آزاد است ("۹۲). بر همین اساس بود که حضرت امام در سال ۱۳۵۸، علیه برخی از جریانهای سیاسی و نشریات وابسته به آنها اقدام کرد و ناگزیر از محدود ساختن آزادیهای آغاز انقلاب گردید: "ما آزادی دادیم و سؤ استفاده شد و آزادی نخواهیم دیگر داد. آزادی به آن معنا که اینها بخواهند خرابکاری بکنند، این آزادی نخواهد داده شد. آزادی در حدودی که قوانین اقتضا می کرد، در حدودی که اسلام به ما اجازه می دهد، اسلام اجازه نمی دهد که ما آزاد بگذاریم که هر کس (...). هر توطئه ای می خواهد بکند ("۹۳). حضرت امام در پی این سخنان برخی احزاب را غیر قانونی اعلام کرد و دادستان انقلاب را موظف ساخت "مجلات" که بر ضد مسیر ملت است و توطئه گر است تمام را توقیف کند و نویسندگان آنها را دعوت به دادگاه و حاکمه کند ("۹۴). بنابراین می توان چنین استنباط کرد که مرز میان انتقاد و توطئه در مخالفت عملی است. بنابراین در جامعه اسلامی هیچ کس حق طغیان و مخالفت عملی با ولی فقیه و حکومتی که از سوی او به کار مشغول است، ندارد. حضرت امام درباره دولت موقت مهندس بازرگان می فرماید: "ایشان را حاکم کردم، یک نفر آدمی هستم که به واسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم ایشان را قرار دادم. ایشان را که من قرار دادم واجب الاتباع است، ملت باید از او اتباع کند. یک حکومت عادی نیست، یک حکومت شرعی است (...). مخالفت با این حکومت مخالفت با شرع است ("۹۵). همچنین خطاب به کسانی که مخالفت خود را با اعتصاب نشان می دهند، می فرماید: "امروز اعتصاب حرام است شرعا. اینهایی که اعتصاب می کنند خائن به اسلامند. ("۹۶) و در جایی دیگر قیام علیه حکومت اسلامی را مطلقا حرام می داند: "قیام بر ضد حکومت اسلامی، خلاف ضروری اسلام است، خلاف اسلام است بالضروره حکومت الان حکومت اسلامی است (...). قیام بر ضد حکومت اسلامی در حکم کفر است، بالاتر از همه معاصی است ("۹۷). جمع بندی از مجموع آنچه در این گفتار آمد می توان چنین نتیجه گرفت که حضرت امام بر اساس نگرش خیراندیشانه و شخصی به قدرت، سلامت و صلاح حکومت را مشروط به آن می داند که فقهی عادل در راس آن قرار گیرد. "عدالت" فقیه مانعی بر سر راه سؤ استفاده او از قدرت است. اما از آنجایی که عدالت، منافاتی با اشتباه ندارد و شیطان و نفس اماره همواره در کمین انسانند، ولی فقیه مکلف است همواره با بهره گیری از نصایح، مواعظ، مشورتها، و انتقادهای دیگران خود را از در غلطیدن به ورطه گناه و اشتباه بر کنار دارد و حکومت و جامعه را به غایت حقیقی آن راهبری کند. پی نوشت ها: ۱. رک: محمد باوی. "قدرت از دیدگاه امام خمینی (ره)،" فصلنامه علوم سیاسی (پاییز ۱۳۷۷، ش ۲) ۲. روح الله خمینی. وعده دیدار، نامه های حضرت امام خمینی به حجت الاسلام والمسلمین حاج سیداحمد خمینی (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴)، ص ۸۳. ۳. روح الله خمینی. شرح چهل حدیث (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴)، ص ۵۵۲. ۴. همان، نیز رک: روح الله خمینی. جهاد اکبر یا مبارزه با نفس (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۲)، ص ۴۹. ۵. روح الله خمینی. کوثر، مجموعه سخنرانیهای حضرت امام همراه با شرح وقایع انقلاب اسلامی (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۱)، ج ۱، ص ۲۳۷. ۶. شرح چهل حدیث، صص ۵۱۰ - ۵۱۱. ۷. همان، ص ۳۹۱. ۸. مرآة العقول، ج ۱۰ ص ۳۱۲، کتاب نور ایمان "باب اتباع الهوی،" حدیث ۱. "۹. شرح چهل حدیث، ص ۱۶۹. ۱۰. همان، ص ۶. ۱۱. وعده دیدار، ص ۱۰۷. ۱۲. همان، صص ۱۰۸ - ۱۰۹. ۱۳. همان، ص ۱۱۰. ۱۴. همان، ص ۱۱۲. ۱۵. همان، ص ۱۱۳. ۱۶. همان. ۱۷. همان، ص ۱۱۴. ۱۸. روح الله خمینی. تحریر الوسیلة (طهران: مکتبه اعتماد الکاظمی، ۱۳۶۶)، ج ۱، ص ۱۱. ۱۹. همان، ج ۱، ص ۲۳۲. ۲۰. همان، ص ۲۳۳. ۲۱. همان. ۲۲. همان. ۲۳. رک: روح الله خمینی. الرسائل (قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۶۸)، ج ۲، ص ۱۰۱ - ۱۰۲ و ۱۰۸، تحریر الوسیلة، ج ۱، ص ۴۱۵. ۲۴. روح الله خمینی. کشف اسرار (بی بی، بی ن، بی ت)، ص ۲۸۱. ۲۵. همان، ص ۲۳۴. ۲۶. محسن کدیور. نظریه های دولت در فقه شیعه (تهران: نشر

نی، ۱۳۷۶)، ص ۱۴۰. ۲۷. روح الله خمینی. ولایت فقیه (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳)، ص ۴۷. ۲۸. همان، ص ۳۸. ۲۹. همان، صص ۳۸-۳۹. ۳۰. همان، صص ۶۰-۶۱. ۳۱. همان، ص ۵۲. ۳۲. روح الله خمینی، صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی (قدس سره). ۳۳. همان، ج ۵، ص ۱۰۷، ج ۸، صص ۴۳۹-۴۴۰. ۳۴. جهاد اکبر، ص ۶۱-۶۲. ۳۵. همان. ۳۶. همان، ص ۲۲، حضرت امام در موارد متعدد روحانیون را به تهذیب نفس فراخوانده است؛ برای نمونه های دیگر رک: صحیفه نور، (تهران: مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸)، ج ۱۸، ص ۴۷، ج ۳، ص ۳۹۴-۳۹۶، کوثر، ج ۱، ص ۱۹۶-۲۱۴. ۳۷. تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۱۱. ۳۸. همان، ص ۲۳۳. ۳۹. همان، ص ۱۱ و ۲۳۴. ۴۰. همان، ص ۲۳۳. ۴۱. همان، ص ۲۳۵. ۴۲. همان. ۴۳. محمد رضا توسلی در: امیر رضا ستوده (گردآوری و تدوین). پابه پای آفتاب: گفته ها و ناگفته ها از زندگی امام خمینی (تهران: نشر پنجره، ۱۳۷۴)، ج ۱، ص ۲۸۳. ۴۴. برای نمونه رک: کوثر، ج ۱، ص ۱۹۴؛ گفتگوی حضرت امام و آیت الله العظمی حکیم در این کتاب نمایانگر برداشت مراجع آن عصر از مساله سیاست و نقش خود و مردم در آن است. ۴۵. پس از طرح مباحث ولایت فقیه در سال ۱۳۴۸، حضرت امام دیگر هیچگاه به صراحت، از "ولایت فقیه" نامی به میان نیاورد تا زمانی که در مجلس بررسی نهایی، این نظریه مطرح و از سوی امام مورد حمایت قرار گرفت. البته در همان دوران که حضرت امام از ولایت فقیه نامی به میان نمی آورد، ضمن تاکید بر رای اعتماد مردم ایران به خود، مشروعیت اقداماتش را به "حق ولایت شرعی" مستند می کرد؛ در این موارد می توان به فرمان تشکیل شورای انقلاب و سخنان حضرت امام در پی انتخاب مهندس بازرگان به نخست وزیری مراجعه کرد. (رک: صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۰۵؛ کوثر، ج ۳، ص ۱۷۰ و ۱۷۸-۱۸۰) ۴۶. کوثر، ج ۲، ص ۲۶۵. ۴۷. همان، ص ۲۸۵. ۴۸. همان، ص ۲۸۴. ۴۹. همان، ص ۲۹۷. ۵۰. همان، ص ۳۵-۳۶. ۵۱. روح الله خمینی. طلوع انقلاب اسلامی (مصاحبه های امام خمینی در نجف، پاریس و قم)، (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲)، ص ۱۷۲. ۵۲. کوثر، ج ۲، ص ۵۵۰. ۵۳. همان، ص ۵۵۱. ۵۴. همان، ص ۵۴۸. ۵۵. همان، ص ۵۵۰. ۵۶. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۲۹. ۵۷. ولایت فقیه، ص ۶۱. ۵۸. کوثر، ج ۲، ص ۲۸۷-۲۸۸. ۵۹. صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۶۵. ۶۰. کوثر، ج ۱، ص ۵۰۷. ۶۱. شرح چهل حدیث، ص ۹، نیز رک: صحیفه نور، ج ۸، ص ۱۱۳. ۶۲. همان، ص ۵۶۰-۵۶۱. ۶۳. وعده دیدار، ص ۱۱۱. ۶۴. صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۲۶. ۶۵. همان، ج ۳، ص ۳۹۲؛ حضرت امام در واکنش به سخنان آقای فخرالدین حجازی و آیت الله مشکینی نیز واکنش مشابهی نشان دادند؛ رک: همان، ج ۷، ص ۲۵۶؛ ج ۲۰، ص ۱۵۳. ۶۶. همان، ج ۱۹، ص ۲۰۶؛ نیز رک: همان، ص ۲۱۵. ۶۷. همان، ج ۸، ص ۴۴۲. ۶۸. همان، ج ۷، ص ۱۶؛ نیز رک: همان، ج ۶، ص ۳۳۹. ۶۹. همان، ج ۵، ص ۳۰۵. ۷۰. همان، ج ۶، ص ۴۰۴؛ نیز رک: همان، ص ۴۰۷. ۷۱. همان، ج ۱۸. ۷۲. همان، ج ۱۸، ص ۱۷۸. ۷۳. همان، ج ۹، ص ۴۴۷. ۷۴. ولایت فقیه، ص ۷۴. ۷۵. صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۴۳؛ نیز رک: همان، ج ۸، ص ۲۳۶. ۷۶. مثلا- رک: همان، ج ۵، ص ۴۳۶. ۷۷. کوثر، ج ۲، ص ۵۵۳. ۷۸. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۸۸. ۷۹. همان، ج ۲۰، ص ۱۹۴. ۸۰. همان، ج ۱۸، ص ۴۳. ۸۱. صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۵۳. ۸۲. سید علی خامنه ای، گفتاری درباره حکومت علوی (ابی م/ حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۶۰)، ص ۹۴. ۸۳. سید عبدالکریم موسوی اردبیلی در: ستوده، پیشین، ج ۴، ص ۲۰۱-۲۰۲. ۸۴. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۳۹. ۸۵. سید احمد خمینی. مجموعه آثار یادگار امام (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴)، ج ۱، ص ۷۱۶؛ همچنین درباره چگونگی انتصاب بنی صدر به فرماندهی کل قوا پس از مشورت با آقایان دکتر بهشتی، آیت الله خامنه ای و هاشمی رفسنجانی رک: همان، ج ۱، ص ۱۱۲. ۸۶. کوثر، ج ۱، ص ۴۳۱؛ نیز رک: سید احمد خمینی، پیشین، ج ۱، ص ۹۹؛ خامنه ای، پیشین، ص ۹۴. ۸۷. صحیفه نور، ج ۵، صص ۵۵۰-۵۵۱؛ نیز رک: همان، ج ۴، ص ۲۸۸ و ۲۹۷؛ ج ۶، ص ۱۴۴ و ۱۴۷. ۸۸. همان، ج ۵، ص ۵۹۴. ۸۹. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۱۶۱. ۹۰. وعده دیدار، ص ۱۱۱. ۹۱. مرحوم حجة الاسلام سید احمد خمینی، که در مواردی مفسر آراء و نظریات امام بوده، صراحتاً "ولی فقیه" را از دسترس انتقاد دور می داند: "من بارها گفته ام که رهبری معظم انقلاب را باید از گزند انتقاد دور داشت، رهبری مقام بزرگی است و ما به رهبر در مواقع حساس شدیداً نیازمندیم. ولی از رهبر که

گذشت باید هر کسی در هر مقامی و اگر خواهد مؤثر باشد مقام هر چه بالاتر است باید انتقاد شدیدتر باشد تا طرف احساس قدرت نکند و قدمی بر خلاف مصالح انقلاب و اسلام بردارد." سیداحمد خمینی، پیشین، ج ۱، ص ۶۴۹. اما با توجه به تفسیری که از دیدگاه حضرت امام در متن آمده، این نظریه فرزند امام را باید، براساس شرایط خاص زمانی آن، فهمید. ۹۲. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۶۷-۲۶۸. ۹۳. همان، ج ۵، ص ۲۹۶. ۹۴. همان، ج ۵، ص ۳۰۶. ۹۵. کوثر، ج ۳، ص ۱۴۷. ۹۶. صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۱. ۹۷. همان، ج ۵، ص ۳۵۷.

گستره حکم حکومتی از دیدگاه امام خمینی (ره)

گستره حکم حکومتی از دیدگاه امام خمینی (ره) اشاره حکم حکومتی از جمله موضوعاتی است که تاکنون بحثهای زیادی برای تعیین ماهیت، ملاک حدود و شرایط و دیگر مسائل وابسته به آن صورت گرفته است. مقاله حاضر به یکی از جنبه های مهم این موضوع، یعنی «گستره یا قلمرو موضوعی حکم حکومتی» می پردازد. باید خاطر نشان ساخت که برای «حکم حکومتی» سه قلمرو می توان در نظر گرفت: قلمرو موضوعی، قلمرو زمانی و قلمرو مکانی. مقصود از قلمرو موضوعی این است که چه موضوعاتی می تواند مورد حکم حاکم اسلامی و ولی فقیه قرار گیرد؟ آیا موضوع حکم وی منحصر احکام شرعی است یا می تواند خارج از آنها نیز باشد؟ آیا حاکم اسلامی حق دارد در غیر موارد منصوص حکمی صادر کند یا خیر؟ آیا حاکم اسلام در تمام امور مربوط به حکومت و اداره کشور - اعم از قانونگذاری، اجرایی و قضایی - می تواند احکامی صادر کند یا تنها در بخشی از آنها از چنین اختیاری برخوردار است؟ هدف مقاله حاضر، بررسی قلمرو اول یعنی قلمرو موضوعی حکم حکومتی از دیدگاه امام خمینی (ره) است اما از آنجا که بررسی این مسئله، متفرع بر شناسایی خود حکم حکومتی، ولایتها و شئون مختلف فقیه و تعیین جایگاه حکم حکومتی در رابطه با ولایتهای گوناگون فقیه است، طرح این مباحث ضرورت می یابد. بدین ترتیب مقاله حاضر از چهار بخش تشکیل می شود. بخش اول: تعریف حکم حکومتی بخش دوم: ولایتها و شئون فقیه با توجه به اصل تفکیک قوا بخش سوم: جایگاه حکم حکومتی با توجه به ولایتها و شئون فقیه بخش چهارم: قلمرو موضوعی حکم حکومتی برای سهولت طرح بحث، از مفاهیم حقوقی کمک گرفته شده است، به گونه ای که صورت کنونی این مقاله، مقایسه ای بین برخی از مفاهیم حقوق اساسی و اداری اسلام با نظایر آن در علم حقوق امروزی است. البته باید توجه داشت بود که این بحث جنبه نظری دارد و ممکن است با آنچه در نظام کنونی کشورمان در جریان است، کاملاً هماهنگ نباشد. بخش اول: تعریف حکم حکومتی قبل از تعریف حکم حکومتی، ذکر تعاریف دیگری که برخی از عالمان و محققان به دست داده اند و نقد و بررسی آنها از حیث قلمرو، مفید به نظر می رسد: ۱ - یکی از اولین تعاریفی که می توان درباره احکام حکومتی یافت، تعریفی است که علامه طباطبایی بیان داشته است. ایشان قوانین اسلام را به دو قسم ثابت و متغیر تقسیم کرده و وظیفه وضع قوانین و مقررات دسته دوم را - که «بر حسب مصالح مختلف زمانها و مکانها اختلاف پیدامی کند» - بر عهده حاکم یا «ولی امر مسلمین» دانسته است. (۱) این احکام و مقررات قابل تغییر یا «اختیارات والی» (۲) و به تعبیر دیگر، احکام حکومتی، چنین توصیف شده اند: «در سایه قوانین شریعت و رعایت موافقت آنها، ولی امری تواند یک سلسله تصمیمات مقتضی به حسب مصلحت وقت گرفته، طبق آنها مقرراتی وضع نموده و به موقع اجرا بیاورد. مقررات نامبرده لازم الاجرا و مانند شریعت دارای اعتبار می باشد». (۳) بنابراین طبق این توصیف و تعریف، احکام حکومتی، مقررات لازم الاجرا و معتبری است که «ولی امر» مسلمین طبق مصلحت وقت وضع کرده و به اجرا می گذارد. در این تعریف، هم به «وضع» و تصویب مقررات اشاره شده است و هم به «اجرای» آنها، و هر دو در قلمرو حکم حکومتی قرار گرفته اند. نتیجه این که قانونگذاری و اجرای قوانین از جمله موضوعات حکم حکومتی است. ۲ - یکی از صاحب نظران در حقوق اسلامی در این رابطه گفته اند: «حکم حکومتی، حکمی است که ولی جامعه بر مبنای ضوابط پیش بینی شده، طبق مصالح عمومی، برای حفظ سلامت جامعه، تنظیم امور

آن، برقراری روابط صحیح بین سازمانهای دولتی و غیردولتی با مردم، سازمانها با یکدیگر، افراد با یکدیگر، در مورد مسائل فرهنگی، تعلیماتی، مالیاتی، نظامی، جنگ و صلح، بهداشت، عمران و آبادی، طرق و شوارع، اوزان و مقادیر، ضرب سکه، تجارت داخلی و خارجی، امور ارزی، حقوقی، اقتصادی، سیاسی، نظافت و زیبایی شهرها و سرزمینها و سایر مسائل مقرر داشته است. (۴) در این تعریف، قلمرو حکم حکومتی در اداره امور کشور بسیار گسترده فرض شده است، به گونه ای که آنچه امروزه در قلمرو برخی از شاخه های حقوق عمومی داخلی یعنی حقوق اساسی، حقوق اداری و مالیه عمومی، و نیز بر بسیاری از شاخه های حقوق خصوصی، یعنی حقوق مدنی و حقوق تجارت، قرار می گیرد، در قلمرو حکم حکومتی داخل شده است. علاوه بر این، تعریف فوق، بسیاری از مصادیق مربوط به اداره امور جامعه را در بردارد و از این جنبه قابل توجه و نیازمند دقت است. ۳ - یکی از فقهای معاصر به هنگام فرق گذاری بین احکام اولی و ثانوی با احکام حکومتی، حکم حکومتی را به طور ضمنی چنین تعریف می کند: «حکم حکومتی (ولایی)، حکمی جزئی از ناحیه حاکم است که از راه تطبیق قوانین کلی الهی بر مصادیق جزئی آنها به دست می آید». (۵) ۴ - در بین تعاریف موجود، تعریف حاضر نیز مزایای تعریف فوق را داراست: «احکام حکومتی عبارتند از مجموعه دستورات و مقرراتی که بر اساس ضوابط شرعی و عقلی، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، از سوی حاکم اسلامی برای اجرای احکام حدود الهی و به منظور اداره جامعه در ابعاد گوناگون آن و تنظیم روابط داخلی و خارجی آن صادر می گردد». (۶) نکته مهمی که در این تعریف به آن تصریح شده، این است که حاکم می تواند صدور حکم حکومتی را به اشخاص حقیقی یا حقوقی دیگری واگذار می کند. اگر به جای «واو» در عبارت «و به منظور اداره جامعه»، «یا» گذارده شود، این تعریف، در عین اختصار، جامع ترین تعریف از حیث قلمرو خواهد شد. به هر حال، تعریف مذکور با تغییر اندکی که گفته شد، مقبول و مورد پسند است اما حکم حکومتی را از حیث قلمرو، می توان به طور خلاصه تر چنین تعریف کرد: «حکم حکومتی عبارت است از دستورات و مقرراتی که از حاکم جامعه اسلامی به لحاظ تصدی منصب اجرا و اداره، صادر می شود». «اجرای احکام شرع» و «اداره امور جامعه» دو وظیفه اصلی حاکم و ولی جامعه اسلامی است که دیگر دانشمندان اسلامی از جمله علامه طباطبایی، (۷) ماوردی (۸) و ابن خلدون (۹) نیز صریحا یا به تلویح از آنها یاد کرده اند. حکم حکومتی شرایط و اوصافی دارد که برخی از آنها در بحثهای بعد خواهد آمد. عبارت «دستورات و مقررات» برخی از این شرایط و اوصاف را بیان می کند و برخی نیازمند تصریح است. برخی از شرایط و اوصاف نیازمند تصریح، عبارتند از: ۱ - حکم حکومتی ممکن است در راستای اجرای احکام شرع باشد یا در مقام اداره کشور و اجرای مقررات غیرمنصوص. ۲ - حکم حکومتی ممکن است به منظور وضع مقررات و قوانین عرفی صادر شود یا به منظور اجرای آنها. به تعبیر دیگر، حکم حکومتی ممکن است جنبه قانونگذاری داشته باشد یا جنبه اجرایی. ۳ - حکم حکومتی، همواره حکمی مولوی است. ۴ - حکم حکومتی ممکن است حکم تکلیفی باشد یا حکم وضعی. ۵ - حکم حکومتی ممکن است به طور مستقیم و توسط خود حاکم صادر شود یا به طور غیرمستقیم و توسط اشخاص (حقیقی یا حقوقی) دیگر. بخش دوم: ولایت ها و شئون فقیه با توجه به اصل تفکیک قوا در حقوق اساسی و براساس اصل تفکیک قوا، «برای حسن جریان امور دولتی، قدرت عمومی را به سه دسته تقسیم کرده اند: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه». (۱۰) «مشروعیت این اصل نزد قریب به اتفاق کشورها، دستکم به طور شکلی، پذیرفته شده است». (۱۱) چنانکه خواهیم دید، در این که فقیه به طور کلی از ولایت هایی برخوردار است، بحث و خدشه نیست. فقها به طور اجمال، فقیه را دارای ولایت می دانند. آنچه میان ایشان مورد بحث و مناقشه قرار گرفته، انواع ولایت های وی و قلمرو آنها است. به نظر بسیاری از دانشمندان اسلامی (۱۲) فقیه از سه نوع ولایت برخوردار است: الف - ولایت در افتاء، ب - ولایت در اجرا و اداره، ج - ولایت در قضاء. ولایت نوع دوم و سوم با قدرت اجرایی و قضایی قوه مجریه و قضائیه - بنابر اصل قوا - شباهت دارد. ولایت در افتاء نیز تا حدودی با قدرت قانونگذاری قوه مقننه قابل مقایسه است. در مباحث بعدی، ولایت فقیه در هر یک از سه امر قانونگذاری، حکومت و اجراء و قضاوت را بررسی می کنیم. اما قبل از آن، ذکر معنای اصطلاحی «ولایت» مفید به نظر می

رسد. صاحب «بلغة الفقیه» می‌فرماید: ولایت در اصطلاح «سلطنت عقلی یا شرعی بر نفس دیگری یا مال وی یا هر دوی آنها است، خواه آن سلطنت اصلی باشد یا عارضی.» (۱۳) یکی از حقوق‌دانان اهل سنت نیز می‌گوید: «همان طور که فقها گفته‌اند، ولایت، سلطه بر غیر است که به موجب آن، شخص اخیر - بدون نیاز به موافقت وی - به دستورات شخص نخست ملزم می‌شود.» (۱۴)

الف - ولایت در افتاء بدون شک، یکی از مناصب و ولایت‌های فقیه، منصب «افتاء» یا صدور فتوا است. (۱۵) اما سؤال این است که افتاء به چه معنا است و آیا افتاء را می‌توان به معنای «قانونگذاری» گرفت؟ در سطور بعد پس از بیان معانی افتاء و قانونگذاری به مقایسه آن دو می‌پردازیم: افتاء - افتاء را می‌توان این گونه تعریف کرد: اخبار فقیه از امور فرعی دین، چه تکلیفی یا وضعی باشد و چه موضوع، محمول، یا متعلق آن دو. (۱۶) طبق تعریفی دیگر، افتاء عبارت است از «اظهار نظر در مسائل شرعی به وسیله کسی که در آنها صاحب نظر است.» (۱۷) ثمره افتاء، فتواست. قانونگذاری - قانونگذاری (یا تشریح) را می‌توان به وضع قانون توسط مرجع صلاحیتدار تعریف کرد. (۱۸) ثمره قانونگذاری، قانون است. قانون معانی مختلفی دارد: ۱) معنای قانون در حقوق عرفی: در حقوق عرفی قانون در دو معنای عام و خاص استعمال می‌شود: در معنای عام، مقصود از قانون «تمامی مقرراتی است که از طرف یکی از سازمانهای صالح دولت وضع شده است، خواه این سازمان قوه مقننه یا رئیس دولت یا یکی از اعضای قوه مجریه باشد. در این معنای عام، قانون شامل تمام مصوبات مجلس و تصویبنامه‌ها و بخشنامه‌های اداری نیز می‌شود.» (۱۹) در این معنا، قانون در برابر عرف به کار می‌رود. در اصطلاح حقوق اساسی، قانون عبارت است از: «قاعده حقوقی عام یا خاص که توسط قوه مقننه وضع شده باشد... به این معنا، شامل تصویبنامه و نظامنامه وزارتی که توسط قوه مجریه مقرر می‌شود، نمی‌باشد.» (۲۰) ۲) معنای قانون در فقه: در فقه «به چیزی قانون (یا قانون شرع) گفته می‌شود که دارای خصوصیات زیر باشد: الف - کلی باشد، خواه الزامی (مانند اوامر و نواهی) باشد خواه، نه مانند مستحبات و مکروهات. ب - از طریق وحی رسیده باشد، خواه به صورت قرآن و خواه به صورت احادیث... ج - جنبه دوام داشته باشد ولو این که به عنوان اضطرار، مقتدر بعضی از اماکن یا اعصار، بدل پیدا کند.» (۲۱) فرق افتاء و قانونگذاری: گفته شد که ثمره قانونگذاری، قانون و نتیجه افتاء فتوا است. بنابراین با مقایسه فتوا و قانون به معنای حقوقی و فقهی، می‌توان به فرق افتاء با قانونگذاری عرفی و شرعی پی برد. فرق فتوا با قانون به معنای حقوقی: ۱- فتوا به خودی خود اعتباری ندارد و اعتبار آن به این دلیل است که کاشف از احکام الهی است اما اعتبار قانون به لحاظ قدرت و صلاحیتی است که خود قانونگذار دارد. ۲- بین مفاد فتوا و قانون، رابطه عموم و خصوص من وجه است: برخی از موضوعات هم در قلمرو قانون قرار دارند و هم در قلمرو فتوا، مانند ابواب معاملات. برخی از موضوعات تنها در قلمرو فتوا هستند، مانند عبادات و برخی تنها در قلمرو قانون، مانند قوانین و مقررات مربوطه راهنمایی و رانندگی، گمرک، حمل و نقل هوایی. ۳- قانون ضمانت اجرایی دنیوی (۲۲) دارد اما فتوا - دست کم در برخی موارد - ضمانت اجرای دنیوی ندارد. ۴- در مورد فتوا، اصل شخصی بودن حاکم است (۲۳) اما در مورد قانون، اصل سرزمینی یا محلی بودن قوانین حاکم است، هرچند اصل اخیر استثنایایی هم دارد. (۲۴) بنابراین، نمی‌توان افتاء را با قانونگذاری عرفی به یک معنا دانست. فرق فتوا با قانون به معنای فقهی: فتوای فقیه یکی از راههای کشف قانون الهی به شمار می‌آید. در واقع همان طور که یکی از فقهای معاصر گفته است، (۲۵) قوانین و احکام شرعی سه مرحله دارند: ۱- مرحله جعل که مختص خداوند متعال است (قانونگذاری شرعی). ۲- مرحله استنباط آنها از منابع و فتوا دادن به آنها، که وظیفه فقها است (افتاء). ۳- ترسیم برنامه‌ها و خطوط کلی برای اداره امور کشور طبق فتاوی فقیه (قانونگذاری عرفی). بنابراین افتاء (مرحله دوم)، بنیابین قانونگذاری شرعی (مرحله اول) و قانونگذاری عرفی (مرحله سوم) قرار دارد و با هر دوی آنها متفاوت است. مسئله‌ای که اکنون مطرح می‌شود این است که آیا فقیه حق قانونگذاری عرفی دارد یا خیر؟ پاسخ این سؤال مثبت است. تفصیل مطلب را در بحث جایگاه حکم حکومتی خواهیم دید. ب - ولایت در حکومت (اجرا و اداره) حکومت یا «اجرا و اداره» را می‌توان در دو معنا مورد توجه قرار داد: ۱- اجرای احکام شرعی ۲- اجرای احکام شرعی و اداره امور کشور. بنابراین، معنای دوم، عام است و معنای اول

را هم در بر دارد. ۱- ولایت بر اجرای احکام شرع: در این که فقیه شرعاً حق دارد احکام و مقررات شرع را بر مصادیق خود تطبیق کند و به تعبیر دیگر، حق دارد قوانین شرعی را اجرا نماید، اختلاف نظر است. در مورد ولایت فقیه بر اجرای برخی از احکام و مقررات، اختلاف چندانی وجود ندارد، از جمله: ولایت بر اموال یتیمان، (۲۶) ولایت بر اموال دیوانه ها و سفیهان، (۲۷) ولایت بر ازدواج برخی از محجورین، (۲۸) ولایت بر برخی از امور مردم که تصرف در آنها حق بلاواسطه امام است. (۲۹) اما در مورد ولایت فقیه، بر اجرای برخی از احکام و مقررات دیگر، از جمله حدود و تعزیرات (۳۰)، اختلاف زیادی دیده می شود. تفصیل بیشتر این مطلب و ذکر اقوال و نظرات مختلف، از مقصود اصلی ما خارج است. ۲- ولایت بر اجرای احکام شرعی و اداره امور کشور: برخی از فقها مانند مولی احمد نراقی، معتقدند که فقیه بر جمیع مسائل اجرایی و اداره حکومت، ولایت دارد. ایشان به صراحت اعلام می کند که فقیه در تمام اموری که پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) در آنها ولایت داشتند، جز آنچه دلیل قطعی ثابت شود که ولایت در آنها مخصوص ایشان بوده، و نیز در تمام امور دینی و دنیوی مردم که انجام آنها اجتناب ناپذیر است، ولایت دارد. (۳۱) برخی از فقهای دیگر، از جمله مرحوم کاشف الغطاء (۳۲) و مرحوم نائینی (۳۳) نیز بر همین عقیده اند. امام خمینی نیز از زمره همین فقهاست. ایشان در کتاب بیع چنین می فرماید: «فقیه عادل از تمام اختیاراتی که حضرت رسول و ائمه در مورد حکومت و سیاست داشتند، برخوردار است و فرق گذاشتن بین آن دو (اختیارات فقیه و اختیارات حضرت رسول و ائمه) نامعقول است زیرا والی هر کس که باشد احکام شرع را اجرا می کند، حدود الهی را اقامه می کند، خراج و سایر مالیاتها را می گیرد و در آنها طبق مصلحت مسلمانان تصرف می کند.» (۳۴) در این عبارت، ایشان تمام اختیارات حضرت رسول (ص) و ائمه اطهار (ع) در مورد حکومت و سیاست و نیز حق اجرای احکام شرع را برای فقیه عادل ثابت می داند. در کتاب ولایت فقیه نیز پس از باطل دانستن این توهم که «اختیارات حکومتی» حضرت رسول (ص) و حضرت امیر (ع) بیش از فقیه است، فرموده اند: «همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول (ص) و دیگر ائمه (ع) در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولایت و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آنها در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی (۳۵) قرار داده است.» (۳۶) و در ادامه، ولایت را چنین تفسیر فرموده اند: «ولایت، یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، یک وظیفه سنگین و مهم است... به عبارت دیگر، ولایت مورد بحث یعنی حکومت و اجرا و اداره... امتیاز نیست بلکه وظیفه ای خطیر است.» (۳۷) چنانکه ملاحظه می شود، ایشان در عبارت اول، از «اختیارات حکومتی» و «ولایت» حضرت رسول (ص) و حضرت امیر (ع) نام برده و آنها را برای فقیه ثابت می دانند و در عبارت دوم، ولایت را صریحاً به «حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس» و نیز «حکومت و اجرا و اداره» تفسیر می کنند، از جمله: در ابتدای کتاب ولایت فقیه، پس از بیان مقدماتی می فرمایند: «اینجاست که تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره لازم می آید. اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره، جزئی از ولایت است.» (۳۸) «باید به ضرورت تشکیل حکومت معتقد باشیم و باید کوشش کنیم که دستگاه اجرای احکام و اداره امور برقرار شود.» (۳۹) «خداوند در کنار فرستادن یک مجموعه قانون، یعنی احکام شرع، یک حکومت و دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است.» (۴۰) «چون اجرای احکام پس از رسول اکرم و تا ابد ضرورت دارد، تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره ضرورت می یابد. بدون تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجرا و اداره... هرج و مرج لازم می آید بنابراین، به ضرورت شرع و عقل، آنچه در دوره حیات رسول اکرم (ص) و در زمان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) لازم بود، یعنی حکومت و دستگاه اجرا و اداره، پس از ایشان و در زمان ما نیز لازم است.» (۴۱) «اداره» در عبارت «دستگاه اجرا و اداره» که در عبارات مذکور چندین بار تکرار شده است، با معنای «اداره» در حقوق اداری قابل مقایسه است. طبق یک تعریف، مراد از «اداره» مجموعه دستگاه اداری کشور است، یعنی «مجموعه سازمانها و مقامات و اشخاصی که قوانین کشور و سیاستها و برنامه های و خط مشی عمومی حکومت را به موقع اجرایی گذارند... نظام اداری منحصر به امور قوه مجریه نیست بلکه اموراداری قوای مقننه و قضاییه را نیز شامل می شود.» (۴۲) ج - ولایت در قضا ظاهراً در این

که فقیه بر قضا ولایت دارد، بین فقها اختلافی نیست. مرحوم نراقی ادعا می‌کند که اجماع قطعی، بلکه ضرورت، بر ثبوت ولایت قضا برای فقیه دلالت می‌کند. (۴۳) شیخ انصاری نیز فرموده است که یکی از مناصب سه‌گانه فقیه، حکومت است و این منصب بدون اختلاف فتوایی و نصی، برای فقیه جامع شرایط ثابت است. (۴۴) مقصود ایشان از حکومت در اینجا، قضاوت در دعاوی است. امام امت نیز فرموده اند: «برخلاف مسئله ولایت... این که منصب قضاوت متعلق به فقهای عادل است، محل اشکال نیست و تقریباً از واضحات است.» (۴۵) بخش سوم: جایگاه حکم حکومتی با توجه به ولایت‌ها و شئون فقیه اکنون جایگاه حکم حکومتی را با توجه به ولایت‌ها و شئون سه‌گانه فقیه، بررسی می‌کنیم. بحث از «جایگاه حکم حکومتی با توجه به ولایت فقیه در قضا» تفصیل کمی دارد. به همین لحاظ آن را قبل از بحث «جایگاه حکم حکومتی با توجه به ولایت فقیه در حکومت (اجرا و اداره)» ذکر می‌کنیم. الف - حکم حکومتی و ولایت فقیه در افتاء همان‌طور که گفته شد، افتاء به معنای خبر دادن فقیه از احکام و قوانین الهی است. بنابراین، ماهیت افتاء، اخبار و خبر دادن از حکم شارع است. اما حکم، از ماهیت انشاء و جعل برخوردار است، هر چند به ظاهر در جملات خبری بیان شود. بدین ترتیب، صدور حکم از فقیه در مقام افتاء، قابل تصور نیست و آنچه به صورت حکم بیان شود، در واقع خبر دادن از حکم الهی است و حکم خود وی نیست. به تعبیر دیگر، چنین حکمی ارشادی است نه مولوی. حال آن که همانگونه که خواهیم دید یکی از شرایط حکم حکومتی این است که مولوی باشد. به همین لحاظ، امام خمینی ذیل آیه شریفه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» می‌فرماید: «همه کارهای عبادی و غیرعبادی که مربوط به احکام است اطاعت خدا می‌باشد. متابعت از رسول اکرم عمل کردن به احکام شرعی نیست، مطلب دیگری است...» در جای (۴۶) دیگر نیز ذیل همین آیه شریفه فرموده است: «اطاعت از رسول اکرم غیر از «طاعة الله» می‌باشد. اوامر رسول اکرم آن است که از خود آن حضرت صادر می‌شود و امر حکومتی می‌باشد... اطاعت از «اولوالامر» که در اوامر حکومتی می‌باشد نیز غیر اطاعت خداست.» (۴۷) ب - حکم حکومتی و ولایت فقیه در قضا حکمی که فقیه در مقام قضاوت صادر می‌کند، اصطلاحاً «حکم قضایی» نامیده می‌شود. در این معنا، حکم در مقابل فتوا به کار می‌رود. (۴۸) به همین جهت صاحب جواهر در مقام فرق گذاری بین فتوا و حکم، تعریفی از حکم به دست می‌دهد که در واقع تعریف حکم قضایی است هر چند ایشان در شمول آن نسبت به غیرمقام قضاوت اظهار تردید کرده است. (۴۹) ایشان فرموده است: «حکم عبارت است از این که حاکم - نه خداوند متعال - اجرای حکم شرعی یا وضعی یا موضوع این دو را در مورد چیز خاصی انشاء کند.» (۵۰) امام امت نیز حکم قضایی را در برابر حکم حکومتی به کار برده است. (۵۱) ج - حکم حکومتی و ولایت فقیه در حکومت (اجرا و اداره) حکم حکومتی تنها در رابطه با این نوع از ولایت و شان فقیه معنا پیدا می‌کند و قلمرو حکم حکومتی به گستردگی قلمرو ولایت فقیه در حکومت و اداره جامعه است: تا هر جا فقیه در حکومت ولایت داشته باشد، حکم حکومتی گسترش می‌یابد. به اجمال می‌توان گفت حکم حکومتی حکمی است که فقیه در مقام اعمال «وظایف اجرایی اش» صادر می‌کند. در این صورت، حکم حکومتی در مقابل فتوا (که حاصل ولایت فقیه در افتاء است) و حکم قضایی (که حاصل ولایت فقیه در قضاوت است) به کار می‌رود. ویژگیهای حکم حکومتی را در مباحث بعدی خواهیم دید. مقصود از «وظایف اجرایی» فقیه، اعمالی است که امروزه طبق حقوق اساسی و براساس اصل تفکیک قوا در زمره اعمال قوه مقننه و قوه مجریه قرار می‌گیرد. برای توضیح نکات یاد شده، ناچاریم مطالبی را به عنوان مقدمه یادآور شویم: قوای موجود در حقوق اساسی اسلام طبق نظریه امام خمینی - ابتدا باید متذکر شویم که امام (ره) به تقسیم بندی مرسوم در حقوق اساسی یعنی تقسیم قوای حاکم بر کشور به قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه توجه داشته و در برخی موارد به این امر تصریح کرده اند. پس از ذک (۵۲) ر این نکته، وارد بحث می‌شویم. از کلمات امام استفاده می‌شود که در حقوق اداری اسلام دو قوه وجود دارد: ۱ - قانونگذار یا قوه مقننه، ۲ - قوه مجریه (۱) قوه قانونگذاری: قانونگذار به معنای وضع کننده قوانین ثابت و همیشگی، خداوند متعال است و غیر از او هیچ کس حق وضع قوانین ثابت و ابدی را ندارد. امام (ره) می‌فرماید: «.. حکومت اسلامی، حکومت قانون الهی بر مردم است.

فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت مشروطه سلطنتی و جمهوری در همین است؛ در این که نمایندگان مردم یا شاه، در این گونه رژیمها به قانونگذاری می پردازند، در صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام، یگانه قدرت مقننه است (بجز او) هیچ کس حق قانونگذاری ندارد. (۵۳) (۲) قوه مجریه: امام خمینی پس از بیان این مطلب که اسلام برای همه امور، اعم از عبادی، اجتماعی و حکومتی، قانون دارد، وجود قوه مجریه را برای اجرای این قوانین و مقررات، ضروری می شمارد. در زیر جملاتی از ایشان که در آنها به این امر تصریح شده است، ذکر می شود: «قانون مجری لازم دارد. در همه کشورهای دنیا این طور است که جعل قانون به تنهایی فایده ندارد و سعادت بشر را تامین نمی کند. پس از تشریح قانون باید قوه مجریه ای به وجود آید. در یک تشریح یا در یک حکومت، اگر قوه مجریه نباشد، نقص وارد است. به همین جهت، اسلام همان طور که جعل قوانین کرده، قوه مجریه هم قرار داده است، «ولی امر» متصدی قوه مجریه قوانین هم هست.» (۵۴) برای این که مقصود از قوه مجریه در کلام امام خمینی و قلمرو اختیارات آن روشن شود، مقایسه آن با قوه مجریه در تقسیم بندی امروزی مفید به نظر می رسد. مقایسه قوه مجریه اسلامی با قوه مجریه در تقسیم بندی مرسوم - قوه مجریه ای که در بیانات امام تصویر شده است، با قوه مجریه در تقسیم بندی مرسوم قدرت عمومی به قوه مقننه، مجریه و قضاییه، شباهتها و اختلافاتی دارد. الف - شباهتها ۱- یکی از شباهت های آن دو در این است که وظیفه اصلی هر دوی آنها اجرای قوانین مصوب قوه مقننه است. در نظامهایی که اصل تفکیک قوا را پذیرفته اند، وظیفه قانونگذاری بر عهده مجلس است و بنابراین، یکی از وظایف قوه مجریه در تقسیم بندی امروزی، اجرای قوانینی است که مجلس تصویب می کند. وظیفه قوه مجریه اسلامی هم اجرای احکام و قوانینی است که قانونگذار یعنی خداوند متعال وضع کرده است. طبیعتاً وظیفه اصلی قوه مجریه اسلامی، اجرای شریعت است. امام امت در برخی موارد، چند مصداق از احکام الهی را که حاکم و ولی فقیه باید آنها را اجرا کند، یاد آور شده اند، از جمله «اجرای حدود»، (۵۵) «اخذ مالیات و حفظ مرزها»، (۵۶) «گرفتن خمس و زکات و صدقات و جزیه و خراج و صرف آن در مصالح مسلمین.» (۵۷) ۲- شباهت دیگری که بیشتر مورد توجه ما قرار دارد، اختیاراتی است که هر دوی آنها در وضع مقررات در راستای اجرای قوانین مصوب قوه مجریه، از آنها برخوردارند: ۱) اختیارات قوه مجریه در تقسیم بندی مرسوم: ۱-۱- همان طور که یکی از حقوقدانان گفته است، «قوه مجریه در مقام اجرای قوانین و اداره امور» حق دارد مقرراتی تصویب کند که «به تناسب موارد» تصویبنامه و آییننامه و نظامنامه و بخشنامه خوانده می شود. (۵۸) ۱-۲- در مورد مبنای صلاحیت قوه اجرایی در وضع مقررات گفته شده است: «با این که صلاحیت مجلس عام است، تعیین تمام جزئیات مربوط به اجرای قوانین و تنظیم امور اداری، مجلس را از انجام وظایف مهمتر خود باز می دارد. به همین جهت در غالب قوانین، تنظیم آییننامه اجرایی بر عهده وزیران یا یکی از وزرا گذارده می شود.» (۵۹) بنابراین، قانونگذاری اساساً در صلاحیت مجلس است، اما مجلس به دو دلیل تنظیم مقررات اجرایی قوانین را به دولت واگذار می کند، اولاً: تنظیم مقررات اجرایی، مجلس را از وظایف مهمتر خود باز می دارد؛ ثانیاً: تنظیم مقررات اجرایی، اغلب مستلزم داشتن تخصص و تجربه کافی در زمینه های خاصی است که ممکن است نمایندگان مجلس از آنها برخوردار نباشند. ۱-۳- نکته مهم دیگری که در رابطه با تنظیم مقررات اجرایی توسط قوه مجریه قابل ذکر است، این که: «صلاحیت قوه مجریه در وضع آییننامه ها محدود به مواردی نیست که در قوانین مقرر شده است، زیرا اختیاراتها و تکلیفهای این قوه در اجرای قوانین و تنظیم امور اداری ایجاب می کند که بتواند برای حسن انجام تکالیف خود، مقرراتی را که لازم می داند وضع کند.» (۶۰) در واقع «صلاحیت قوه اجرایی در وضع قواعد، از لوازم وظایف اجرایی است.» (۶۱) ۱-۴- قوه مجریه حق ندارد از قوانین اساسی و عادی (قوانین مصوب مجلس) تخطی کند و «احکام و نظامنامه های دولتی هیچ گاه نباید مخالف قوانین باشد.» (۶۲) این امر بدین دلیل است که «صلاحیت قوه اجرایی در وضع قواعد، از لوازم وظایف اجرایی است، تابع و محدود به قوانین است و اصالت ندارد. پس این قوه نه حق وضع قاعده جدید دارد و نه می تواند قواعدی را که مجلس وضع کرده است تغییر دهد.» (۶۳) ۲) اختیارات قوه مجریه در نظر امام خمینی: ۲-۱- طبق نظر امام خمینی قوه

مجریه اسلامی نیز حق دارد در راستای وظایف اجرایی خود، مقرراتی وضع کند. چنانکه قبلاً گفتیم، به نظر ایشان، در اسلام مجلس قانونگذاری وجود ندارد، چون وضع قوانین ثابت و دائمی تنها از آن خداوند متعال است و آنچه در اسلام وجود دارد، «مجلس برنامه ریزی» است. این «مجلس برنامه ریزی» همان نقشی را ایفا می‌کند که قوه مجریه در تقسیمات امروزی در وضع آیین نامه‌ها و تصویبنامه‌ها برعهده دارد. امام امت می‌فرماید: «شارع مقدس اسلام، یگانه قدرت مقننه است، هیچ کس حق قانونگذاری ندارد... به همین جهت در حکومت اسلامی به جای مجلس قانونگذاری که یکی از سه دسته حکومت کنندگان راتشکیل می‌دهد، مجلس برنامه ریزی وجود دارد که برای وزارتخانه‌های مختلف در پرتو احکام اسلام، برنامه ترتیب می‌دهد و با این برنامه‌ها، کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین می‌کند.» (۶۴) نتیجه این که، حاکم اسلامی نیز حق دارد در راستای وظایف اجرایی خود، مقرراتی وضع کند که هر چند قوانین شرعی محسوب نمی‌شوند و جنبه ثبوت و دوام ندارند، قواعدی الزام آور هستند. به گفته یکی از متفکران مسلمان، چنین مقرراتی، در اصطلاح فقهی، «حکومت» نامیده می‌شود. ایشان پس از ذکر این مطلب که در فقه به مقررات کلی و دائمی که از ناحیه وحی رسیده است، قانون یا قانون شرع گفته می‌شود، چنین می‌نویسد: «مقرراتی که در زمینه اجرای قانون (به معنی فوق) (مقصود معنای قانون در فقه است) از طرف امام وضع می‌شود و تابع مصالح مختلف و متغیر است، اسم آنها در اصطلاح فقهی حکومت است نه قانون.» (۶۵) ۲-۲- قوه مجریه اسلامی نیز حق دارد در مقام اجرای قوانین شرع و اداره کشور، مقرراتی وضع کرده و دستوراتی صادر کند که الزاما در چارچوب قوانین و احکام مصرح نیست. ۲-۳- در مورد مبنای صلاحیت قوه مجریه و حاکم اسلامی در وضع چنین مقرراتی می‌توان گفت: اولاً برخورداری از حق وضع مقرراتی برای اجرای قوانین و اداره امور کشور، از لوازم وظایف اجرایی فقیه است. یکی از دانشمندان حقوق اسلامی به این مطلب تصریح کرده است. ایشان ابتدا ولایت تشریعی را دارای چند مرحله دانسته که از جمله آنها «۱- تشریح، یعنی جعل احکام و قوانین کلی برای موضوعات مختلف... ۲- قضاء و دادرسی میان مترافعین... ۳- حکومت و فرمانروایی...» (۶۶) و آن گاه چنین گوید: «فقیه جعل حکم هم می‌تواند بکند لیکن نه جعل حکم خصوصی بلکه جعل حکم حکومتی... و در هر حال، جعل حکم حکومتی از لوازم مرحله سوم از مراحل ولایت تشریعی است و مربوط به مرحله تشریح نیست.» (۶۷) ثانیاً با پیشرفت فرهنگ و فن آوری و پیدایش نیازمندیهای جدید، مواردی پیش می‌آید که قانون درباره آنها ساکت است. «در هر کشوری (یا در هر سیستم قانونگذاری) موارد سکوتی وجود دارد.» (۶۸) نظام حقوقی اسلام هم از این امر مستثنی نیست. در این نظام نیز موارد سکوت قانون و به تعبیر فقهی، «مالا- نص فیه» وجود دارد. «طبع شرع اسلام که جاودانه بودن آن، مورد توجه بود از یک طرف، و پیش بینی دگرگونیهای حیات و زندگی اقوام و ملل از طرف دیگر، اقتضاء دارد که موارد سکوت قانون، چشمگیر و فراوان باشد، زیرا به فراخور این دگرگونیها و تحول فرهنگهای ملتها، الزاماً باید مقررات جدیدی را پیش کشید. مسئله مقررات مربوط به صادرات و واردات در یک کشور یا مقررات گمرکی... یا مقررات مربوط به معاهدات بین المللی... و هر گونه مقررات دیگر از این قبیل، همه و همه از موارد سکوت قانون در حقوق اسلامی است... در این موارد، میدان آزادی حقوقی، مورد توجه شرع بوده و عالما عمدا دست انسانها را گشاده نهاده است.» (۶۹) برخی از روایات بر وجود چنین مواردی دلالت دارند. (۷۰) بعضی از دانشمندان اسلامی نیز این نظر را صریحاً یا تلویحاً تصدیق کرده اند. (۷۱) حال، از آنجا که طبق عقیده خاتمیت، ارتباط با خداوند متعال و شارع از طریق وحی، برای همیشه پایان یافته است و با گذشت عصر پیامبر (ص) و معصومین (ع) و غیبت آخرین امام (عج)، نیازمندیهای جدیدی پیدا شده است که نمی‌توان در مورد آنها به معصومین (ع) توسل جست، اختیار وضع قوانین و مقرراتی برای این نیازمندیها و رفع احتیاجات جامعه اسلامی به دست چه کسی است؟ به عقیده برخی از دانشمندان اسلامی، از جمله علامه طباطبایی (۷۲) و علامه نائینی (۷۳) این امر برعهده حاکم اسلامی است و احکام حکومتی وی، احتیاجات جامعه اسلامی را در این زمینه برطرف می‌کند. ۲-۴- نکته دیگر این که قوه مجریه و حاکم اسلامی نیز اولاً حق تغییر احکام شرع را ندارد و ثانیاً نباید احکام و مقرراتی وضع

کند که با احکام شرع مقدس اسلام مخالف باشد. البته طبق نظریه حکومتی امام خمینی فقیه حاکم جامعه اسلامی می تواند در مواردی که مصلحت اقتضا کند، از اجرای برخی احکام و قوانین شرع به طور موقت جلوگیری کند. (۷۴) اما این امر نه به معنای تغییر حکم شرع و نه خلاف شرع است. به معنای تغییر حکم شرع نیست چون در این فرض، حکم شرع به قوت و اعتبار خود باقی است و حاکم شرع آن را تغییر نداده، بلکه به طور موقت و به دلیل مصلحتی مهمتر، از اجرای آن جلوگیری کرده است. خلاف شرع هم نیست زیرا چنین کاری طبق «ولایت مطلقه ای» است که خداوند به رسول الله و «اولوالامر» داده است. ب - اختلافات بین دو قوه مجریه مذکور، اختلافات زیادی می توان یافت که به سه مورد از آنها اشاره می کنیم: ۱- قوه مجریه در تقسیم بندی امری، بخشی از قدرت عمومی و حکومت به معنای عام است و از این جهت، در عرض قوه مقننه قرار دارد. در واقع، هر یک از سه قوه مقننه، مجریه و قضاییه، بخشی از حاکمیت قدرت عمومی را اعمال می کنند. رابطه این سه قوه با یکدیگر، از جهت قوت و اعتبار، رابطه عرضی است، هر چند از لحاظ عملکرد، وظایف قوه مجریه و قضاییه در طول وظیفه قوه مقننه است. به این معنا که دو قوه یاد شده، هر یک به نوعی، قوانین مصوب قوه مقننه را اجرا می کنند. اما قوه مجریه اسلامی به هیچ وجه در عرض قدرت مقننه یعنی شارع متعال قرار ندارد. حاکمیت مطلق در همه زمینه ها از جمله قانونگذاری از آن خداوند متعال است. تنها خداوند حق تشریح دارد و قوه مجریه باید احکام و قوانین شرعی را اجرا کند. ۲- قوه مجریه در تقسیم بندی مرسوم، از لحاظ عملکرد یک قوه بسیط است. به این معنا که تنها وظیفه آن اجرای قوانین مصوب قوه مقننه و انجام تمهیداتی در راستای این وظیفه است. اما قوه مجریه اسلامی در درون خود از سه قوه مجزا تشکیل می شود: ۱- قوه مقننه یا به تعبیر امام خمینی مجلس برنامه ریزی، ۲- قوه مجریه به معنای اخص کلمه و مرادف با قوه مجریه در تقسیم بندی مرسوم، ۳- قوه قضاییه این مطلب را می توان از سخنان امام استنباط کرد. ایشان در بحثی راجع به آیه شریفه «و اذا حکمتم بین الناس ان تحکمو بالعدل»، (نساء / ۵۹) فرموده اند که در این آیه شریفه مقصود از حکومت در واژه «حکمتم» قضاوت، که یکی از سه دسته حکومت کنندگان است، نمی باشد بلکه مقصود معنای عام حکومت است و تصریح می کنند: «پس باید قائل شویم که آیه شریفه «و اذا حکمتم» در مسائل حکومت ظهور دارد و قاضی و همه حکومت کنندگان را شامل می شود... به موجب آیه شریفه باید هر امری از امور حکومت بر موازین عدالت، یعنی بر مبنای قانون اسلام و حکم شرع باشد» و در تفسیر «امور حکومت» فرموده اند: «(۱) قاضی حکم به باطل نکند، یعنی بر مبنای قانون ناروای غیر اسلامی حکم صادر نکند، و نه آیین دادرسی او و نه قانونی که حکم خود را به آن مستند می کند، هیچیک غیر اسلامی (باطل) نباشد، (۲) برنامه ریزان که در مجلس، برنامه مثلا مالی کشور راطرح می کنند، بر کشاورزان املاک عمومی خراج به مقدار عادلانه تعیین کنند... (۳) اگر مجریان خواستند احکام قضایی را اجرا کنند و مثلا حدود را جاری نمایند، از مرز قانون باید تجاوز نکنند...» (۷۵) چنانکه ملاحظه می شود، در این عبارت، «حکومت» در آیه شریفه «و اذا حکمتم» به گونه ای تفسیر و بر «امور حکومت» تطبیق شده است که هر سه قوه مقننه و مجریه و قضاییه در تقسیم بندی امری را شامل می شود. در جای دیگر نیز، اولاً- «حدود» به «قانون جزای اسلام» تفسیر شده است، و ثانياً به اجراکننده آن «متصدی قوه مجریه» اطلاق شده است. (۷۶) ۳- بر اساس اصل تفکیک قوا، در اداره امور کشور، سه قوه مقننه، مجریه و قضاییه باید مستقل باشند اما بنا به حقوق اداری اسلام، انجام هر سه نوع وظیفه مذکور ابتدائاً در صلاحیت حاکم اسلامی است هر چند وی می تواند هر یک از آنها را به اشخاص (حقیقی یا حقوقی) دیگری تفویض کند و خود بر کارهای ایشان نظارت نماید. امروزه که اداره کشور مستلزم وجود سازمانها و تشکیلات گسترده ای است، این امر اجتناب ناپذیر می نماید. (۷۷) نتیجه: طبق نظریه امام خمینی، در حقوق اساسی اسلام دو قوه وجود دارد: قوه قانونگذاری و قوه اجرایی. قانونگذاری مختص به خداوند است و اجرای قوانین شرعی و نیز اداره امور کشور به حاکم اسلامی واگذار شده است. حاکم اسلامی در راستای وظایف اجرایی خود حق دارد که قواعد و مقرراتی وضع کند و به قانونگذاری عرفی پردازد. حاکم ممکن است این کار را مستقیماً انجام دهد یا ایفای آن را به افراد یا سازمانی واگذار کند. همچنین حاکم واجد شرایط، حق دارد به قضاوت

بپردازد. بنابراین، حاکم جامعه اسلامی از سه نوع قدرت برخوردار است: قانونگذاری عرفی، اجرای قوانین شرعی و عرفی، و قضاوت. حاکم می‌تواند هر سه این قدرتها را خودمستقیماً اعمال کند یا اعمال آنها را به اشخاص یا سازمانهایی واگذار کند و خود بر آنها نظارت داشته باشد. از همین جاست که برخی از فقها گفته‌اند: «در حکومت اسلامی، مسئول و مکلف امام و حاکم است و قدرتهای سه‌گانه (قانونگذاری، اجرایی و قضایی) دستان و بازوهای او هستند، و امام حاکم به منزله راس مخروط است و بر همه آنها کاملاً اشراف دارد.» (۷۸) بخش چهارم: قلمرو موضوعی حکم حکومتی با توجه به آنچه در بخشهای دوم و سوم گفته شد، قلمرو موضوعی حکم حکومتی را می‌توان در دو زمینه مورد بحث قرار داد: ۱- قلمرو حکم حکومتی با توجه به اصل تفکیک قوا. ۲- قلمرو حکم حکومتی با توجه به احکام شرع. در زیر این دو زمینه را مورد بررسی قرار می‌دهیم: ۱- قلمرو حکم حکومتی با توجه به اصل تفکیک قوا هر نوع حکمی که از حاکم جامعه اسلامی در راستای اجرای قوانین شرعی و اداره امور کشور صادر می‌شود، حکم حکومتی است. بنابراین، حکم حکومتی ممکن است به دو منظور صادر شود: ۱- اجرای قوانین شرعی، ۲- اداره امور کشور. حکمی که در مقام اول صادر می‌شود، در صورتی حکم حکومتی است که مفاد آن، عیناً مفاد احکام شرع نباشد، در غیر این صورت، حکم، ارشادی خواهد بود نه مولوی، و اصطلاحاً حکم حکومتی نامیده نمی‌شود. حکمی که در مقام دوم صادر می‌شود ممکن است جنبه قانونگذاری یا جنبه اجرایی داشته باشد. کلیه قوانین و مقرراتی که حاکم اسلامی به طور مستقیم یا غیرمستقیم وضع می‌کند (قانونگذاری عرفی) و نیز کلیه احکام و قوانین و دستوراتی که از وی در مقام اجرای قوانین شرعی و عرفی صادر می‌شود، حکم حکومتی است. به تعبیر دیگر، آنچه امروزه طبق اصل تفکیک قوا در زمره وظایف قوه قانونگذاری و اجرایی قرار می‌گیرد، در قلمرو حکم حکومتی است. علاوه بر آن، کلیه امور اجرایی قوه قضاییه، مانند نصب و عزل قضات (۷۹) نیز در قلمرو حکم حکومتی قرار می‌گیرند. البته چنانکه گفتیم، حکمی که قاضی صادر می‌کند، حکم قضایی است اما دستور اجرای آن، حکم حکومتی است. احکام حکومتی اصل یا استثناء؟ صدور حکم حکومتی از حکم اسلامی اصل است یا استثناء؟ مقصود این است که آیا امور جامعه اسلامی اصولاً از مجرای غیر از احکام حکومتی جریان می‌یابد و تنها هنگامی که در این مسیر مانعی پیش آمد، برای رفع آن به حکم حکومتی توسل جسته می‌شود، یا بالعکس، اصل این است که همه امور بر اساس احکام مستقیم یا غیرمستقیم حاکم جریان پیدا کرده و مشروعیت یابد؟ از نامه ای که چند تن از سران کشور در تاریخ ۶/۱۱/۶۶ به امام (ره) نوشتند و به فرمان امام (ره) در مورد تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام منتهی شد، چنین برمی‌آید که طبق برداشت نویسندگان آن نامه، حکم حکومتی در مواقع استثنایی و برای رفع مشکلات نظام صادر می‌شود. برخی از قسمت‌های این نامه چنین است: «در سایه اظهارات اخیر آن وجود مبارک، از لحاظ نظری مشکلاتی که در راه قانونگذاری و اداره جامعه اسلامی به چشم می‌خورد، بر طرف شده و همان گونه که انتظار می‌رفت، این راهنماییها مورد اتفاق نظر صاحب نظران قرار گرفت. مسئله ای که باقی مانده، شیوه اعمال حق حاکم در موارد احکام حکومتی است...» در ادامه، پس از توضیح چگونگی و سیر مطرح شدن لوایح دولتی و طرحها در مجلس و تصویب آنها، آمده است: «پس از تصویب نهایی، شورای نگهبان هم نظارت خود را در قالب احکام شرعی یا قانون اساسی اعلام می‌دارد و در مواردی که از نظر مجلس، قابل تأمین نیست، در این صورت، مجلس و شورای نگهبان نمی‌توانند توافق کنند و همین جا است که نیاز به دخالت ولایت فقیه و تشخیص موضوع حکم حکومتی پیش می‌آید... اطلاع یافتیم جنابعالی در صدد تعیین مرجعی هستید که در صورت حل نشدن اختلاف مجلس و شورای نگهبان از نظر شرع مقدس با قانون اساسی یا تشخیص مصلحت نظام و جامعه، حکم حکومتی را بیان نماید...» (۸۰) از این فقره برمی‌آید که «نیاز به دخالت ولایت فقیه و تشخیص موضوع حکم حکومتی» در جایی است که «مجلس و شورای نگهبان نمی‌توانند توافق حاصل کنند» حال آنکه بنا به نظریه حکومتی امام خمینی (ره) تمام امور کشور، از جمله قانونگذاری، باید طبق نظر مستقیم یا غیرمستقیم ولی فقیه اداره شود و مجلس شورا و قانونگذاری، قوانین و مقرراتی که وضع می‌کند تنها با اذن ولی فقیه مشروعیت می‌یابد و وجود چنین مجلسی، بخشی از

اعمال غیرمستقیم ولایت فقیه است. اظهار نظر یکی از فقهای شورای نگهبان در این رابطه، در سخنرانی پیش از خطبه های نماز جمعه (۲۵/۱۱/۶۶)، یعنی چند روز پس از فرمان امام (ره) در مورد تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام، مؤید همین نظر است. (۸۱) در مورد فرمان امام خمینی (ره) دو نکته قابل توجه است: اول این که، هم خود این فرمان، حکم حکومتی است و هم طبق آن، اجازه تشخیص و صدور حکم در مواردی خاص به افرادی معین داده شده است. دوم این که: طبق نامه سران کشور، مشکلاتی که در راه قانونگذاری پیش می آید، گاه به دلیل عدم توافق مجلس و شورای نگهبان در مورد اصول قانون اساسی است و نه صرفاً ناشی از عدم توافق در مورد احکام شرع. در نامه امام (ره) نیز به این امر توجه شده است: «در صورتی که بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان شرعاً و قانوناً توافق حاصل نشد...» برداشت آقای میرحسین موسوی، نخست وزیر وقت، هم مؤید همین مطلب است. (۸۲) نتیجه ای که از دو نکته مزبور حاصل می شود این است که در نظام جمهوری اسلامی ایران، حکم حکومتی ولی فقیه می تواند در اجرای اصول قانون اساسی هم مداخله کند و در صورت وجود مصلحت، از اجرای برخی از اصول قانون اساسی جلوگیری کند. هم سران کشور چنین حقی را برای ولی فقیه قائل بودند، و هم ولی فقیه خود را محق می دانست و با صدور این فرمان، بر برداشت آنها صحه گذاشت. ۲- قلمرو حکم حکومتی با توجه به احکام شرع احکام شرع از جوانب مختلف به احکام اولی و ثانوی، وضعی و تکلیفی، مولوی و ارشادی تقسیم می شوند. در زیر، حکم حکومتی را با توجه به هر یک از این تقسیمات بررسی می کنیم: ۱) حکم حکومتی و احکام اولی و ثانوی: در مورد این که حکم حکومتی از احکام اولی است یا ثانوی، مباحث فراوانی مطرح گردیده و نظریات مختلفی (۸۳) ارائه شده است: برخی معتقدند احکام حکومتی از احکام اولی است. برخی دیگر حکم حکومتی را از احکام ثانوی می دانند. دسته سوم بر این عقیده اند که بین حکم حکومتی و احکام اولی و ثانوی، رابطه عموم و خصوص من وجه است و سرانجام، نظر چهارم این است که حکم حکومتی نه از احکام اولی است و نه از احکام ثانوی. به نظر می رسد بررسی دقیق این موضوع، مستلزم بحث در دو مقام جداگانه است: یکی این که حکم حکومتی از سنخ احکام اولی یا ثانوی است و دوم این که قلمرو حکم حکومتی همان قلمرو احکام اولی یا ثانوی است، یا قلمرویی متفاوت دارد؟ الف- سنخ حکومتی: در این مورد، با نظر چهارمی که در ابتدای بحث گفته شد، موافق هستیم: حکم حکومتی نه از سنخ احکام اولی است و نه از سنخ احکام ثانوی. دلیل این مدعا روشن است زیرا در مورد هر حکمی چهار رکن وجود دارد: ۱- خود حکم، ۲- حاکم، ۳- محکوم علیه (مکلف)، ۴- محکوم فیه (فعل). (۸۴) بنابراین یکی از ارکان هر حکمی، صادرکننده آن یا حاکم است و حاکم ممکن است شارع متعال باشد یا «پیامبر، سلطان (ولی امر)، سید، پدر و شوهر. (۸۵) حاکم در احکام شرعی اولی و ثانوی، خداوند متعال است اما حاکم و صادرکننده حکم حکومتی، «ولی امر» مسلمین یا حاکم جامعه اسلامی است. بدین ترتیب، حکم حکومتی نه از سنخ احکام اولی است و نه از سنخ احکام ثانوی. از همین جا است که یکی از فقهای معاصر، احکام را به دو دسته احکام الهی و احکام سلطانی (حکومتی) تقسیم کرده و احکام حکومتی را در برابر احکام الهی قرار داده است. (۸۶) از این تقسیم بندی معلوم می شود که احکام حکومتی، به اصطلاح، قسیم احکام الهی (اولی و ثانوی) است نه قسم آنها. آنچه در این میان شبهه برانگیز است، جمله ای از امام امت است که فرموده: «ولایت فقیه و حکم حکومتی از احکام اولیه است.» (۸۷) با توجه به آنچه گفتیم، ظاهر این جمله را نمی توان پذیرفت و باید آن را توجیه کرد. در توجیه این جمله دو وجه را می توان ذکر کرد: ۱- در این جمله، حکم حکومتی همراه با عبارت «ولایت فقیه» ذکر شده و هر دوی آنها از احکام اولیه به حساب آمده اند. احتمال می رود که مقصود اصلی ایشان این بوده است که «ولایت فقیه» از احکام اولیه است و در نتیجه، اعتبار احکامی که وی در مقام ولایت و حکومت صادر می کند، نیز ناشی از حکم اولی شارع است. همان طور که یکی از فقها گفته است: «خود مقام ولایت از احکام اولیه است و همان طور که «النبی اولی بالمؤمنین»، «اقیموا الصلوة» و «آتوا الزکوة» از عناوین اولیه هستند، جعل ولایت مطلقه برای رسول الله (ص) و بعد از ایشان برای ائمه معصومین (ع) و بعد از آنان به نص خبر احتجاج، (۸۸) برای علما نیز، از احکام اولیه است.» (۸۹) بنابراین جعل ولایت و حکومت

برای فقیه، از احکام اولی است و اعتبار احکام حکومتی وی نیز ناشی از این حکم اولی است، اما احکام وی از سنخ احکام شرعی اولی یا ثانوی نیست، بلکه با آن دو مغایر است. البته باید خاطر نشان ساخت که هر چند حکم حکومتی، حکم اولی یا ثانوی نیست اما چون خداوند به اطاعت از حضرت رسول (ص) و «اولوالامر» فرمان داده است، اطاعت از اوامر و احکام ایشان واجب است و اولی یا ثانوی نبودن حکم حکومتی، با وجوب اطاعت از آن منافاتی ندارد. امام امت (ره) فرموده است: «اطاعت از رسول اکرم (ص) به یک معنا، اطاعت خداست، چون خدا دستور داده از پیغمبرش اطاعت کنیم.» (۹۰) همین مطلب در مورد فقیه حاکم هم صادق است. علامه طباطبایی نیز احکام و مقرراتی را که از مقام ولایت ناشی می شود، لازم الاجرا و مانند شریعت، معتبر دانسته است. (۹۱)

۲- توجیه مناسب تر این است که مقصود از «حکم حکومتی» در عبارت، خود این عنوان است نه مفاد حکم حکومتی و آنچه فقیه در مقام حکومت صادر می کند. توضیح این که به عقیده امام امت (ره)، برخی از آیات و روایات، خصوصا آیه شریفه (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) بر وجوب اطاعت از «احکام حکومتی» پیامبر (ص) و «اولی الامر» دلالت دارد و تنها در مورد این دسته از احکام و اوامر ایشان است که وجوب اطاعت از ایشان معنا پیدا کند. (۹۲) بنابراین عنوان «حکم حکومتی» از احکام اولیه است اما حکمی که فقیه صادر می کند، حکم اولی نیست. توضیح بیشتر این مطلب را در بحث بعد خواهیم دید. ب- قلمرو حکم حکومتی با توجه به احکام اولی و ثانوی: در این مقام مقصود این است که آیا حکم حکومتی باید در چارچوب احکام اولی یا ثانوی صادر شود و به تعبیر دیگر، آیا قلمرو حکم حکومتی همان قلمرو احکام اولی یا ثانوی است؟ برخی به این سؤال پاسخ مثبت داده اند و برای فقیه در خارج از قلمرو احکام اولی و ثانوی، حکمی قائل نیستند: «اطاعت از حاکم مصداق اطاعت از احکام شرعی اولیه یا ثانویه است و چنان نیست که فقیه خارج از احکام شرعی و وظیفه ای که در انفاذ این احکام و نظامات شرعی دارد، بتواند حکمی صادر نماید و مردم را بر امری الزام کند. مجتهد در محدوده حکومت شرعی در مواردی احکام ولایی و حکومتی صادر می کند که اگر مکلف خود هم در مورد آن علم به جهت حکم او حاصل کند بر او فعل یا ترک مورد ابتلا واجب می شود... خلاصه کلام این است که احکام ولایی و حکومتی در رابطه با حفظ نظام و امنیت و جهات و مصالح عالیه اسلامی و مدیریت جامعه در محدوده احکام شرع است که همگان به طور وجوب کفایی و در موارد عینی، نسبت به آن مسئولیت دارند.» (۹۳) این نظر با نظریه حکومتی امام خمینی (ره) سازگار نیست. در پاسخ به چنین نظری بود که امام (ره) فرمود: «اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعی الهیه است، باید عرض کنم حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفضوه به نبی اسلام (ص) یک پدیده بی معنا و محتوا باشد. اشاره می کنم به پیامدهای آن که هیچکس نمی تواند ملتزم به آنها باشد، مثلا خیابان کشی ها که مستلزم تصرف در منزلی یا حریم آن است، در چارچوب احکام فرعی نیست. نظام وظیفه و اعزام الزامی به جبهه ها و جلوگیری از ورود و خروج ارز... و صدها امثال آن که از اختیارات دولت است...» (۹۴) یکی از فقهای معاصر، در کلامی که ظاهرا ناظر به کلمات امام امت (ره) است، فرموده است: «در کلمات برخی از بزرگان آمده است که ولایت فقیه، مطلق است و در آن تقیدی نیست. مراد از این سخن آن است که ولایت فقیه به ضرورت واضطرار مقید نمی شود و دیگر عناوین ثانویه را هم شامل می شود. مثالهایی که در سخن ایشان آمده است از قبیل حکم فقیه بر ترک حج در برخی از سالها و در کشوری خاص، در صورتی که مصلحتی مهمتر اقتضا کند، یا خیابان کشی و وضع مقررات راهنمایی و رانندگی یکی از شواهد این برداشت است. (۹۵) شاهد دیگر این است که احکام ولایی (حکومتی) احکام تنفیذی و اجرایی هستند و بازگشت همه آنها همواره به تشخیص صغریات و موضوعات، و تطبیق احکام شرع بر آنها و تطبیق آنها بر احکام شرع است.» (۹۶) به نظر می رسد مقصود امام امت (ره) از این که اختیارات حاکم اسلامی در چارچوب احکام فرعی نیست و به همین لحاظ لازم نیست موضوع حکم وی دقیقا همان موضوع احکام فرعی اولی یا ثانوی باشد، بلکه می تواند به اموری حکم کند که اثری از آنها در کتاب و سنت نیست. حکم حاکم جامعه اسلامی در مقایسه با احکام اولی و ثانوی ممکن است یکی از چند حالت زیر را داشته باشد: (۹۷) ۱- موضوع حکم حاکم عینا یکی از احکام شرعی باشد، مانند اینکه به نماز

یا روزه امر کند. چنین حکمی، حکم حکومتی نامیده نمی شود. وجوب اطاعت از آن هم در واقع ناشی از وجوب اطاعت حکم شرعی است و نه ناشی از حکم حاکم. امام امت (ره) ذیل آیه اطیعواالله...» فرموده است: «اطاعت اوامر الهی اطاعت خداوند است نه اطاعت رسول و اولی الامر. به همین جهت اگر کسی به قصد اطاعت از رسول یا امام نماز بخواند، نمازش باطل است» (۹۸) ۲- حکم حاکم در راستای اجرای احکام شرع باشد، اما موضوع آن عینا موضوع احکام شرع نباشد، مثل دستور جمع آوری زکوة و خمس. ۳- حکم حاکم در مقام اجرای قوانین عرفی- که خود یا نمایندگان وی وضع کرده- یا اداره امور کشور صادر شود و موضوع آن، از قبیل قسم پیشین نباشد. ۴- حکم حاکم به تعطیلی موقت یکی از احکام شرع تعلق بگیرد، مثل این که به تعطیلی موقت حج حکم کند. (۹۹) هر سه قسم اخیر از مصادیق حکم حکومتی است. ۲) حکم حکومتی و احکام مولوی و ارشادی: احکام شرعی به دو قسم ارشادی و مولوی تقسیم می شوند. در حکم مولوی طلب و بعث، حقیقی و به دلیل مصلحتی است که در متعلق آن وجود دارد و بر اطاعت و معصیت آن، استحقاق ثواب و عقاب مترتب می شود. اما در حکم ارشادی، طلب و بعث، صوری است و در واقع، طلبی صورت نمی گیرد بلکه خبر دادن از مصلحت فعل و ارشاد و هدایت مکلف به آن عمل است. به همین جهت، مصلحت و مفسده آن تنها در رسیدن یا نرسیدن به آن مصلحت واقعی است و بر اطاعت و معصیت آن، ثواب و عقاب مستقلا مترتب نمی شود. (۱۰۰) با توجه به این مطلب، حکم حکومتی از احکام مولوی است یا از احکام ارشادی؟ در پاسخ به این سؤال می توان به کلماتی از امام امت (ره) استناد کرد. ایشان در کتاب رسائل خود، (۱۰۱) حضرت رسول (ص) را دارای سه شان دانسته اند: ۱- نبوت و رسالت یعنی تبلیغ احکام الهی، ۲- سلطنت و ریاست ۳- قضاوت. به تبع این سه مقام، احکامی از آن حضرت صادر می شود. حکمی که به اعتبار مقام اول صادر می شود، حکم ارشادی است، مثل این که به نماز یا روزه امر کند و حکمی که به اعتبار مقام دوم صادر می شود، حکم مولوی است. به اعتبار مقام اول، آن حضرت امر و نهی ندارد و اگر امر و نهی کند، حکم آن حضرت ارشاد به اوامر و نواهی الهی است. اما به اعتبار مقام دوم، آن حضرت اوامر و نواهی مستقلا دارد که اطاعت از آنها واجب است و آیه شریفه (اطیعواالله و اطیعواالرسول و اولی الامر منکم) ناظر به این دسته از احکام است. به اعتبار مقام سوم هم آن حضرت احکامی دارد که اطاعت از آنها واجب است اما نه به این عنوان که ایشان سلطان و حاکم است بلکه به این دلیل که قاضی و حاکم شرع است. بدین ترتیب، احکام حضرت رسول را به اعتبار این سه مقام می توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱- حکم ارشادی، ۲- حکم مولوی، ۳- حکم قضایی. از آنجا که این سه مقام یعنی تبلیغ احکام الهی، حکومت و قضاوت برای فقیه هم ثابت است، طبیعتا احکام وی نیز به سه قسم ارشادی، مولوی و قضایی تقسیم می شوند. البته باید توجه داشت که از لحاظ فنی، قسم اخیر در ردیف دو قسم اول محسوب نمی شود. مورد بحث ما قسم دوم است یعنی احکامی که از حاکم و ولی امر جامعه اسلامی به لحاظ منصب حکومت و ریاست صادر می شود. تمام احکامی که از جامعه اسلامی و در مقام اجرای احکام شرع یا حکومت و اداره کشور صادر می شود، اوامر مولوی است و آثار احکام مولوی شرعی را دربردارد، از جمله، بر اطاعت و معصیت آن ثواب و عقاب مترتب می شود اما اگر متعلق امر حاکم و ولی فقیه، احکام شرعی باشد مثل این که به نماز یا روزه امر کند، چنین احکامی در واقع به لحاظ منصب اول یعنی تبلیغ احکام الهی صادر می شود و احکام ارشادی تلقی می گردد و اطاعت و معصیت آنها ثواب و عقاب مستقلا- غیر از آنچه بر اطاعت و معصیت احکام الهی مترتب می شود- ندارد. امام امت (ره) در کتاب ولایت فقیه نیز این مطلب را متذکر شده اند: «این که خداوند رسول اکرم (ص) را رئیس قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده است: (اطیعواالله و اطیعواالرسول و اولی الامر منکم)، مراد این نبوده که اگر پیغمبر اکرم (ص) مسئله گفت قبول کنیم و عمل نماییم، عمل کردن به احکام، اطاعت خداست. همه کارهای عبادی و غیر عبادی که مربوط به احکام است، اطاعت خدا می باشد. متابعت از رسول اکرم (ص) عمل کردن به احکام نیست، مطلب دیگری است». (۱۰۲) در جای دیگر نیز در همین رابطه فرموده است: «اطاعت از اوامر خدای متعال غیر از اطاعت از رسول اکرم (ص) می باشد. کلیه عبادیات و غیر عبادیات (احکام شرعی الهی) اوامر خداوند است. رسول اکرم در باب نماز

هیچ امری ندارد و اگر مردم را به نمازوامی دارد، تایید و اجرای حکم خداست... اطاعت از رسول اکرم (ص) غیر از «طاعة الله» می باشد. اوامر رسول اکرم (ص) آن است که از خود آن حضرت صادر می شود و امر حکومتی می باشد مثلاً از سپاه اسامه پیروی کنید، سرحدات را چطور نگه دارید... اطاعت از «اولی الامر» که در اوامر حکومتی می باشد نیز غیر اطاعت خداست». (۱۰۳) (۳) حکم حکومتی و احکام وضعی و تکلیفی: بین حکم حکومتی با احکام وضعی و تکلیفی چه رابطه ای وجود دارد؟ آیا حکم حکومتی از احکام وضعی است یا از احکام تکلیفی؟ قبل از پاسخ دادن به این سؤال، به تعریف احکام وضعی و تکلیفی اشاره می کنیم. در تعریف احکام وضعی و تکلیفی چنین گفته اند: حکم وضعی، انشایی است که به انگیزه بعث یا زجر یا ترخیص صادر می شود و به پنج قسم یعنی وجوب، استحباب، حرمت، کرامت و اباحه تقسیم می گردد. (۱۰۴) حکم وضعی، هر حکمی است که وضع و انشاء شده باشد و حکم تکلیفی نباشد مثل ملکیت و زوجیت. (۱۰۵) طبق تعریفی دیگر: «هر قانونی که مشتمل بر امر یا نهی باشد حکم تکلیفی نامیده می شود. احکام تکلیفی در فقه عبارتند از: وجوب، حرمت، استحباب یا مذب، کرامت، اباحه... احکام تکلیفی در حقوق عرفی منحصر به امر و نهی قانونی می باشد و بیش از دو صورت حکم تکلیفی وجود ندارد.» (۱۰۶) «هر قانونی که شامل امر و نهی باشد، حکم وضعی است.» (۱۰۷) پس از یادآوری این تعریف باید گفت: حکم حکومتی ممکن است حکم وضعی یا حکم تکلیفی باشد. به عنوان مثال، برخی از احکام که امام امت (ره) برای حکم حکومتی بر شمرده اند، حکم تکلیفی هستند: «اوامر رسول اکرم آن است که از خود آن حضرت صادر می شود و امر حکومتی می باشد، مثلاً از سپاه اسامه پیروی کنید، سرحدات را چه طور نگهدارید، مالیات‌ها را از کجا جمع کنید، با مردم چگونه معاشرت نمایید...» (۱۰۸) سایر احکام و مقرراتی که تکلیفی نیستند، حکم وضعی به شمار می آیند بنابراین کلیه قوانینی که مجلس قانونگذاری به نیابت از حاکم جامعه اسلامی یا به اذن وی وضع می کند و مشتمل بر امر و نهی نیست، حکم یا قانون وضعی هستند. پی نوشتها: ۱- سید محمد حسین طباطبایی، فراهایی از اسلام، تهران، انتشارات جهان آراء، ص ۶۹. ۲- همان، ص ۷۶. ۳- سید محمد حسین طباطبایی، بررسی های اسلامی، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات، صص ۱۸۰-۱۷۹. ۴- دکتر ابوالقاسم گرجی، مقالات حقوقی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۲۸۷. ۵- آیت الله ناصر مکارم شیرازی، انوار الفقاهه، قم، مدرسه امام امیرالمؤمنین (ع)، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ق، ج اول، صص ۵۳۷-۵۳۶. ۶- علی اکبر کلانتری، حکم ثانوی در تشریح اسلامی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۱۰۹. ۷- سید محمد حسین طباطبایی، بررسی های اسلامی، ص ۱۷۸. ایشان ذیل آیه شریفه (و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل...)، (آل عمران / ۱۴۴)، چنین فرموده است: «آیه شریفه به دلالت التزام (به) مسلمین ولایت می دهد که شئون اجتماعی اسلام را چنانکه در زمان رسول اکرم زنده بود به همان نحو زنده نگاه دارند. یعنی مقام ولایت، احکام (و) قوانین ثابت دین را که شریعت اسلام نامیده می شود و هرگز تغییر بردار نیست، اجرا نموده... و برای اداره امور کلیه شئون اجتماعی جامعه اسلامی به نحوی که مصلحت اسلام و مسلمین مقتضی است احکام و فرامینی که به حسب تغییر مصالح اوقات قابل تغییر است، صادر نماید.» ۸- علی بن محمد حبيب ماوردی، الاحکام السلطانیة، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۶ ق، ص ۵. ۹- عبدالرحمن بن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم، ۱۳۵۲، ج ۱، صص ۳۶۵-۳۶۶. ۱۰- دکتر محمد تقی جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، تهران، گنج دانش، چاپ ششم، ۱۳۷۲، ص ۴۹، ش ۳۶۲. ۱۱- دکتر ابوالفضل قاضی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۲۶. ۱۲- علاوه بر منابعی که در هر یک از بحث های راجع به ولایت فقیه در افتاء، حکومت و قضاوت خواهد آمد، نک: آیت الله ناصر مکارم شیرازی، پیشین، ص ۴۳۸ به بعد؛ سید محمد حسین تهرانی، ولایت فقیه در حکومت اسلام، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، ۱۴۱۵ ق، چاپ اول، ج ۱، ص ۲۳۶، ج ۱، ص ۹؛ همچنین، نک: آیت الله جعفر سبحانی، مبانی حکومت اسلامی، ترجمه داوود الهامی، قم، انتشارات توحید، ۱۳۷۰، صص ۱۹۹-۱۹۶. ۱۳- سید محمد آل بحر العلوم، بلغة الفقیه، تهران، مکتبه الصادق، چاپ چهارم، ۱۳۶۲ ج ۳، ص ۲۱۰. ۱۴-

دکتر عبدالرزاق احمد السنهوری، فقه الخلافه و تطورها، ترجمه دکتر نادیه عبدالرزاق السنهوری، مصر، هیئة المصریه العامه للکتاب، ۱۹۸۹، ص ۱۸۷. ۱۵- نک: مولی احمد نراقی، عوائد الایلام، قم، انتشارات دفتر تبلیغات، چاپ اول، ۱۳۷۵، ص ۵۳۹؛ شیخ مرتضی انصاری، مکاسب، قم، انتشارات علامه، ص ۱۵۳، س ۷ و ۸. ۱۶- نک: مولی احمد نراقی، پیشین، ص ۵۴۵. ۱۷- نک: دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی، پیشین، ص ۶۶، ش ۴۹۹. ۱۸- نک: همان، ص ۵۲۴، ش ۴۱۵۴. ۱۹- دکتر ناصر کاتوزیان، مقدمه علم حقوق، تهران، شرکت انتشار، چاپ هجدهم، ۱۳۷۳، ص ۲۲، ش ۹۴. همچنین نک: دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی، پیشین، ص ۵۱۷، ش ۴۰۹۱. ۲۰- دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی، پیشین، ص ۵۱۸، ش ۴۰۹۱. ۲۲- مقصود از ضمانت اجرا، «عکس العمل قانونی تخلف از یک دستور قانونی» است. نک: دکتر محمدجعفر لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ص ۹-۱۰، ش ۷۱، بند ب. برای اجرای قواعد حقوقی، ابزارهای متفاوتی، متناسب با هر مورد، وجود دارد که یکی از آنها کیفر است. بنابراین، مقصود ما از ضمانت اجرا، صرفا ضمانت اجرای کیفری نیست. نک: دکتر ناصر کاتوزیان، مقدمه علم حقوق، ص ۵۲، ش ۲۳. ۲۳- مقصود از اصل شخصی بودن فتوا این است که رعایت فتوای مجتهد بر مقلد واجب است، چه مقلد در مرزهای سیاسی کشوری باشد که مجتهد هم در آنجا است و چه خارج از آن باشد. ۲۴- نک: دکتر ناصر کاتوزیان، پیشین، صص ۲۳۶-۲۳۷. ۲۵- آیت الله حسینعلی منتظری، دراسات، فی ولایة الفقیه، قم، انتشارات دفتر تبلیغات، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، صص ۶۱-۶۰. ۲۶- نک: مولی احمد نراقی، پیشین، ص ۵۵۵. ۲۷- نک: همان، ص ۵۶۲. همچنین، نک: سیدمحمد آل بحرالعلوم، پیشین، صص ۲۳۴-۲۳۵. ۲۸- نک: همان، صص ۵۷۹-۵۶۶؛ سیدمحمد آل بحرالعلوم، پیشین، ص ۲۴۲. ۲۹- نک: همان، ص ۵۸۱. ۳۰- نک: همان، ص ۵۵۳. ۳۱- نک: همان، ص ۵۳۶. ۳۲- نک: امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۱۱۴. ۳۳- نک: همان، ص ۶۴. ۳۴- همان، ص ۴۶۷. ۳۵- مقصود حکومت فقیه در دوران غیبت است. ۳۶- امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۴۰. ۳۷- همان. ۳۸- همان، ص ۱۵ (س ۱۵-۱۳). ۳۹- همان (س ۲۱-۱۹). ۴۰- همان، ص ۱۷. ۴۱- همان، ص ۱۹. ۴۲- دکتر ولی الله انصاری، کلیات حقوق اداری، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۴۰. ۴۳- مولی احمد نراقی، پیشین، ص ۵۵۲؛ همچنین، نک: شیخ محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ هفتم، ج ۴۰، ص ۱۱؛ سیدمحمدجواد حسینی عاملی، مفتاح الکرامه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج ۱۰، ص ۲. ۴۴- شیخ مرتضی انصاری، پیشین، ص ۱۵۳، س ۹. ۴۵- امام خمینی، پیشین، صص ۶۴-۶۵. ۴۶- همان، ص ۶۰. ۴۷- همان، ص ۷۵. ۴۸- نک: دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ص ۲۴۳، بند ج. ۴۹- شیخ محمدحسن نجفی، پیشین، ص ۱۰۰. ۵۰- همان: «واما الحكم فهو انشاء انفاذ من الحاكم، لامنه تعالی، لحکم شرعی او وضعی او موضوعهما فی شیء مخصوص». ۵۱- امام خمینی، پیشین، ص ۱۱۳: «حکم میرزای شیرازی در حرمت تنباکو چون حکم حکومتی بود، برای فقیه دیگر هم واجب الاتباع بود... حکم قضاوتی نبود که بین چند نفر سر موضوعی اختلاف شده باشد و ایشان روی تشخیص خود قضاوت کرده باشند». ۵۲- همان، ص ۳. ۵۳- همان، ص ۳۳، نیز، نک: ص ۶، ۳۴ و ۳۵. ۵۴- همان، ص ۱۵-۱۴. ۵۵- همان، ص ۴۱: «یکی از اموری که فقیه متصدی ولایت آن است، اجرای حدود (یعنی قانون جزای اسلام) است... ۵۶- همان، ص ۶۱: «فقها در اجرای احکام الهی امین هستند، در اخذ مالیات، حفظ مرزها، اجرای حدود امین اند». ۵۷- همان. ۵۸- دکتر ناصر کاتوزیان، مقدمه علم حقوق، ص ۱۲۶، ش ۹۸. ۵۹- همان، ص ۱۳۲، ش ۱۰۳. ۶۰- همان. ۶۱- همان، ص ۱۳۳، ش ۱۰۳. ۶۲- دکتر ناصر کاتوزیان، پیشین، ص ۱۲۴. ۶۳- همان، ص ۱۳۳، ش ۱۰۳. ۶۴- امام خمینی، پیشین، صص ۳۳-۳۴. ۶۵- دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی، پیشین، ص ۵۱۸، ش ۴۰۹۱. ۶۶- دکتر ابوالقاسم گرجی، پیشین، ص ۲۹۱. ۶۷- همان، ص ۲۹۶. ۶۸- دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی، دانشنامه حقوقی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۳۷۵، ج ۲، ص ۳، ش ۳. ۶۹- دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی، حقوق اسلام، تهران، گنج دانش، ۱۳۵۸، صص ۱۱-۱۰، ش ۱۵. ۷۰- نک: دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی، دانشنامه حقوقی، ج ۲، ص ۳۴؛ مقدمه عمومی علم حقوق، تهران، گنج دانش، چاپ

سوم، ۱۳۷۱، صص ۲۸-۲۷، پاورقی ۱۸؛ حقوق اسلام، ص ۱۱. ۷۱- نک: میرزا محمدحسین نائینی، تنبیه الامه و تنزیه المله (یا حکومت از نظر اسلام)، با ترجمه و توضیح آیت الله سید محمود طالقانی، تهران شرکت سهامی انتشار، چاپ هشتم، ۱۳۶۱، ص ۹۸؛ سید محمدباقر صدر (ره)، اقتصادنا، دارالتعاریف، چاپ بیست، ۱۴۰۸ق، ص ۳۷۸؛ علامه سید محمد حسین طباطبایی، بررسیهای اسلامی، صص ۱۸۱-۱۷۸؛ آیت الله جوادی آملی، ولایت فقیه، مرکز نشر فرهنگی رجاء، چاپ اول، ۱۳۶۷، صص ۹۳-۹۱. ۷۲- سید محمد حسین طباطبایی، فرازهایی از اسلام، صص ۷۸-۷۷. ۷۳- علامه میرزا محمد حسین نائینی، پیشین، ص ۹۸. ۷۴- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰. ۷۵- امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۷۳. ۷۶- همان، ص ۴۱. ۷۷- نک: آیت الله حسینعلی منتظری، پیشین، صص ۲۵، ۵۵-۵۱. ۷۸- آیت الله حسینعلی منتظری، پیشین، ص ۵۱؛ همچنین نک: صص ۵۸-۵۷؛ ۷۹- نک: امام خمینی، پیشین، ص ۶۰. ۸۰- روزنامه جمهوری اسلامی، یکشنبه، ۱۸/۱۱/۶۶، ص ۱۲. ۸۱- روزنامه اطلاعات، شنبه ۲۶/۱۱/۶۶ ص ۱۵. ۸۲- روزنامه جمهوری اسلامی، دوشنبه ۱۹/۱۱/۶۶، ص ۱۲. ۸۳- برای اطلاع از این نظریات، نک: علی اکبر کلاتری، پیشین، صص ۱۱۲-۱۱۱. ۸۴- نک: دکتر ابوالقاسم گرگی، پیشین، ج ۲، ص ۱۹۳-۱۹۲. ۸۵- همان، ص ۱۹۲. ۸۶- آیت الله حسینعلی منتظری، پیشین، ص ۶۰. ۸۷- صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۴. ۸۸- مقصود این روایت است: «و اما الحوادث الواقعة، فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا فانهم حتی علیکم و انا حجة الله علیهم». شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۸۴، باب توقیعات، ۲ حدیث ۴. ۸۹- آیت الله محمدی گیلانی، مقایسه بین احکام حکومتی و احکام ثانویه، فصلنامه رهنمون، شماره دوم و سوم، ۱۳۷۱، ص ۶۳. ۹۰- امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۶۰، نیز نک: کتاب بیع ج ۲، ص ۴۷۷. ۹۱- سید محمد حسین طباطبایی، بررسی های اسلامی، ص ۱۸۰. ۹۲- نک: امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۷۵، و نیز ص ۶۰. ۹۳- احکام ثانویه، مجله قضایی و حقوقی دادگستری، سال اول، ش اول پاییز ۷۰ (نویسنده نامعلوم است)، به نقل از: فقه در آینه مطبوعات، کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی (ره)، ج ۵۹، صص ۶۸۴-۶۸۳. ۹۴- صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰. ۹۵- آیت الله ناصر مکارم شیرازی، پیشین، ص ۵۵۰. ۹۶- همان، ص ۵۵۱. ۹۷- مقایسه کنید با: محمد منصورنژاد، بررسی تطبیقی مفهوم مصلحت از دیدگاه امام خمینی و اندیشمندان غربی، مجله حکومت اسلامی، ش ۱۲، ۱۳۷۸، صص ۱۹۹-۱۶۷. ۹۸- امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۷۷. ۹۹- نک: صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰. ۱۰۰- نک: آیت الله علی مشکینی، پیشین، صص ۷۵-۷۴؛ نیز نک: ص ۱۲۵. ۱۰۱- امام خمینی، رسائل، قم، مطبعة العلمیه، ۱۳۸۵ ق، ص ۵۱-۵۰. ۱۰۲- امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۶۰. ۱۰۳- همان، ص ۷۵. ۱۰۴- نک: آیت الله علی مشکینی، پیشین، ص ۱۲۰. ۱۰۵- نک: همان، ص ۱۲۱. ۱۰۶- دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ش ۱۹۳۵، صص ۲۴۵-۲۴۴. ۱۰۷- همان، ش ۱۹۴۷، ص ۲۴۶. ۱۰۸- امام خمینی، پیشین، ص ۷۵. منابع مقاله: فصلنامه قیسات، شماره ۱۶ و ۱۵، نعمت الهی، اسماعیل؛

امام خمینی قدس سره و حفظ مصالح نظام

امام خمینی قدس سره و حفظ مصالح نظام طلاب عزیز، ائمه محترم جمعه و جماعات، روزنامه ها و رادیو و تلویزیون باید برای مردم این قضیه ساده را روشن کنند که در اسلام مصلحت نظام از مسایلی است که مقدم بر همه چیز است و همه باید تابع آن باشیم. امام خمینی قدس سره پیش گفتار: مصلحت نظام از اموری است که امام خمینی قدس سره بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران، هم در دوره تبیین و طراحی تفکر انقلاب و هم در دوره معماری و پیروزی آن بارها و بارها آن را یاد کرده و با اهمیت دانسته، بلکه آن را مقدم بر همه چیز معرفی کرده است. امام راحل قدس سره به بیان اهمیت مصلحت نظام اکتفا نکرد بلکه آن را نهادینه کرد و با ایجاد «مجمع تشخیص مصلحت نظام» در جمهوری اسلامی ایران این مهم را تحقق عینی بخشید. اقدام حضرت امام قدس سره در جهت نهادینه کردن عنصر مصلحت حفظ نظام، تضارب و تعامل اندیشه های سیاسی-دینی را در پی داشت. گروهی به دفاع از آن

برخاستند و گروهی به مخالفت، برخی به کارگیری عنصر مصلحت را به معنای جدایی دین از سیاست و تغییر و تحول محتوایی دین و عدول از آرمان‌های آن دانسته‌اند و برخی مایه پیاده شدن آن، برخی این حرکت را تقویت دین و برخی تضعیف آن پنداشته‌اند. از این رو در این نوشتار به بیان و بررسی جوانب مختلف این موضوع مهم در محورهای زیر خواهیم پرداخت: (۱) مفهوم مصلحت و حفظ نظام؛ (۲) نقش مصلحت در جعل احکام الهی؛ (۳) نقش مصلحت در استنباط احکام شرعی؛ (۴) مصلحت در احکام حکومتی؛ (۵) مجمع تشخیص مصلحت نظام و مصالح مرسله؛ (۶) بیان چند شبهه در باره به کارگیری عامل مصلحت در حکومت اسلامی و نقد آن. مفهوم مصلحت و حفظ نظام مصلحت در لغت واژه مصلحت در لغت عرب مقابل با مضرت و مفسدت است، همان گونه که واژه صلاح مقابل فساد و اصلاح مقابل افساد است. جوهری در صحاح اللغه می‌نویسد: *الصلاح ضد الفساد، واژه صلاح با واژه فساد مقابل است. ابن منظور مصری در لسان العرب می‌گوید: الاصلاح نقيض الافساد و المصلحة الصلاح: اصلاح نقيض تباهی و مصلحت به معنای شایستگی است. در المنجد فی اللغه آمده است: المصلحة: ما يبعث على الصلاح، ما يتعاطاه الانسان من الاعمال الباعثة على نفعه او نفع قومه، مصلحت چیزی است که سبب صلاح شود، یعنی: آن کارهایی که مایه نفع برای خود انسان و دودمانش می‌شود. در زبان فارسی نیز مصلحت به همین معنا است در لغت نامه دهخدا آمده است: مصلحت در مقابل مفسده است و به معنای سازگاری و مناسب و آن چه که صلاح و نفع تشخیص شود، صلاح اندیشی و رعایت اقتضای حال. در قرآن صلاح گاهی در برابر فساد آمده است، مانند (ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها) و گاهی در برابر گناه، مانند (قال خلطوا عملا- صالحا و آخر سیئا). فخرالدین طریحی که کتاب مجمع البحرین خویش را به فهم واژه‌های قرآنی و روایی اختصاص داده در این باره می‌نویسد: صلاح با فساد متضاد است. صلح یصلح و صلح یصلح در برابر تباهی است. مصلحت در عرف فقیهان چون که از عنصر مصلحت و نقش آن در استنباط احکام شرعی بحث می‌کنند، به ناچار به تعریف واژه «مصلحت» می‌پردازند. لیکن آنان مصلحت را با پسوند شرعی در نظر دارند. امام ابو حامد محمد غزالی شافعی م ۵۰۵ هـ - در تعریف مصلحت می‌نویسد: *المصلحة عبارة فی الاصل فی جلب منفعة او دفع مضرة، مصلحت به معنای جلب منفعت و زدودن زیان است. سپس می‌افزاید: مقصود ما از جلب منفعت و دفع ضرر، جلب منفعت و دفع ضرر دنیایی و مقاصد آدمی نیست بلکه مقصود حفظ مقاصد شرع است که مهم ترین آن پنج چیز است: حفظ دین، حفظ نفس، حفظ نسل، حفظ عقل، و حفظ مال انسان‌ها است. پس هر چیزی که متضمن این اصول پنجگانه باشد، جلب آن مصلحت دارد. و هر چیزی که مانع این امور باشد، دفع آن مصلحت دارد. فقیه حنبلی ابو ربیع سلیمان بن عبد القوی معروف به طوفی - م ۷۱۶ هـ - درباره مصلحت شرعی می‌نویسد: مصلحت عبارت است از سببی که ما را به اهداف شرع برساند، خواه از امور عبادی باشد، یعنی، شارع برای خود قصد کرده باشد و خواه از امور عادی باشد، یعنی برای منفعت و نظام زندگی بشر در نظر گرفته شده باشد. واژه‌های همسو با مصلحت برای شفاف تر شدن معنای «مصلحت شرعی» می‌توان از برخی واژگان نزدیک و مربوط کمک گرفت، مانند «حکمت» و «حفظ نظام» و «حفظ دین» و «عنصر زمان و مکان» در استنباط احکام شرعی. حکمت: حکمت به معنای «پرهیز برای اصلاح» و نیز به معنای علم به حقایق اشیا و آگاهی و... به کار رفته است. حکمت به معنای «پرهیز برای اصلاح»، راهکاری برای مصلحت است. بلکه در عرف خاص، حکمت شرعی همان صلحت شرعی است و به بیان برخی از فقیهان: *الحكمة هي المصلحة المقصودة للشارع من تشريع الحكم، ای: ما قصد اليه الشارع من جلب نفع او دفع ضرر. حکمت همان مصلحتی است که شارع از تشريع حکم آن را می‌طلبد، که آن عبارت است از جلب نفع و یا دفع زیان. حال اگر «حکمت» با مضاف الیه حکم شرعی به کار رود، نوعی علت ناقصه و یا علت معده در تشريع حکم شرعی است. امام خمینی قدس سره در این باره بیان می‌دارند. حکمت چیزی است که سبب جعل حکم می‌شود، اما حکم دایر مدار آن نیست مثلاً- حکمت عده نگهداشتن زنان و لزوم این حکم آن است که اختلاط میاه پیش نیاید و در انتساب فرزند به پدر مشکلی پیش نیاید و مردم در احکام ارث و مانند آن با مشکل بر خورد نکنند، در حالی که برای زنان مطلقه ای هم که احتمال فرزنددار شدن***

آنان منتفی است مانند زنان یائسه نگهداشتن عده ضرورت دارد. پس اختلاط میاه حکمت جعل وجوب عده است نه علت (حقیقی و تامه) آن. با این بیان می توان نتیجه گرفت که حکمت -یا مصلحت شرعی ظاهری- علل واقعی برای جعل احکام شرعی نیست و به بیان امام خمینی قدس سره فالاسباب و التعليلات الشرعیه معرفات للموضوعات او حکم و نکات للجعل. حفظ نظام در کنار عنوان «مصلحت نظام»، عنوان «حفظ نظام» مطرح است. حفظ نظام دو معنادارد و به هر دو معنا از واجبات مهم کفایی و گاهی هم عینی است. الف) پاسداری حاکمیت اسلامی و جلوگیری از رخنه دشمن به «دارالاسلام» که از این گاهی به «حفظ وطن اسلامی»، «حفظ بیضه اسلامی» و «حفظ دارالاسلام» تعبیر می کنند. وجوب جهاد در اسلام برای حفظ نظام است. محقق نایینی می نویسد: حفظ بیضه اسلام از مهم ترین واجبات است. «حب الوطن من الایمان» نیز به همین معنا مربوط است. ب) پاسداری حاکمیت اسلامی و جلوگیری از فروپاشی درونی آن و تلاش در جهت پایداری و برقراری دولت اسلامی، در برابر از هم گسیختگی و هرج و مرج درونی. برخی از واجبات کفایی اسلامی مانند مشاغل و حرفه هایی که جامعه اسلامی به آن نیازمند است مربوط به همین معنای دوم است. امام خمینی قدس سره می نویسد: فلسفه تشکیل حکومت جلوگیری از هرج و مرج و حفظ نظام است. حفظ دین حفظ دین بالاترین مصلحت است. در تعریف مصلحت نیز اشاره ای به حفظ دین شده بود. حفظ دین در فرهنگ سیاسی اسلام این است که حاکم اسلامی راهکارهای معقول و منطقی که در موقعیت های خاص اجتماعی قابل پیاده شدن باشد، ارایه کند و قوانین و مقررات لازم را وضع نماید تا در پناه آن، اهداف و احکام اسلامی پیاده بشود و به فرموده امام علی علیه السلام جامعه اسلامی در جهت اعتلای کلمه الله و نابودی کلمه الظالمین گام بردارد. آن حضرت در اهمیت حفظ دین فرمود: پاسداری از دین میوه معرفت و اساس حکمت است. زمان و مکان توجه و درک زمان و مکان به فرموده امام راحل قدس سره در امر استنباط احکام دین لازم است. حال سخن در این است که زمان و مکان به چه معنا است؟ قطعاً مراد خود زمان و مکان نیست. زمان و مکان به معنای ظاهری و لغوی آن هیچ تاثیری در حکم شرعی ندارد بلکه مراد اوضاع و احوالی است که در ظرف زمان و مکان خاصی قرار دارد، که در ک این موقعیت، فقیه را در پی بردن به مصالح دین یاری می رساند. مجتهد برای استنباط احکام شرع باید با اوضاع و احوالی که بستر پیاده شدن احکام است آشنا باشد این آشنایی زمینه ساز درک مصلحت است. بنابراین بین «زمان و مکان» و مصلحت، نوعی تلازم و رابطه منطقی برقرار است. انواع مصلحت: همان گونه که در معنای مصلحت بیان شد، مصلحت بر محور منفعت و به معنای کار پرفایده و سودمند است. مصلحت و یا فایده از چند جهت تقسیم می شود. الف) مصلحت ایجابی و مصلحت سلبی (ب) مصلحت فردی و مصلحت اجتماعی (ج) مصلحت ضروری، روزمره و رفاهی (د) مصلحت عرفی، ملی و شرعی (ه) مصلحت شرعی (مصلحت شرعی کاری است که در نظر شرع مصلحت داشته باشد و شامل اموری است که نتیجه اش حفظ دین، حفظ جان، حفظ عقل، حفظ نسل و حفظ مال باشد. مصلحت شرعی بر چند قسم است: ۱) مصلحت های معتبر: مصالحی که شرع بر اعتبار آن تصریح کرده باشد. مانند: حفظ دین و حفظ نفوس مسلمانان. ۲) مصلحت های ملغی: مصلحت هایی که شارع بر بی اعتباری آن تصریح کرده باشد. مانند مصلحت فرضی در ربا، مصلحت فرضی در شراب. ح) مصلحت های مسکوت عنها: مصلحت هایی که شرع در اعتبار و یا عدم اعتبار آن سکوت کرده است. مانند: عقد بیمه (قسم سوم مصلحت محل تضارب آرای فقهای مذاهب پنج گانه است و برخی وجود آن را قبول کرده و برخی قبول نکرده اند. و) مصلحت دنیایی و آخرتی (ز) مصلحت پایدار و ناپایدار. مصلحت های پایدار اموری است که خیر و منفعت آن ها ثابت و بادوام باشد مانند: عدل، عدالت که همیشه خوب و دارای مصلحت است و مصلحت های ناپایدار اموری است که منفعت در آن ها مقطعی و موقتی باشد. مانند: احکام حکومتی. تفاوت مصالح شرعی و غیر شرعی مصالحی را که در این نوشتار از آن بحث می کنیم، مصالح اسلامی است. مصالح در مکاتب مادی با مصالح اسلامی تفاوت هایی دارد که اینک چند تفاوت را بیان می کنیم: مصالح در دید ناسیونالیسم به یک نقطه جغرافیایی محدود است مصلحت های ملی وابسته به همان عرف و ملت خاص است و توجهی به سود و زیان دیگر ملل ندارد، ولی مصلحت های شرعی فرا ملیتی

است. مصلحت‌ها در دیدگاه «سکولاریسم»، «بوزیتویسم»، «یوتی لیتاریسم»، و دیگر مکاتب مادی محدود به منفعت‌های مادی است. این مکاتب اهتمامشان به خواسته‌ها و تمایلات جسمانی، منحصر است و توجهی به مصالح روان آدمی ندارند. قلمرو مصلحت در مکاتب مادی به امور دنیایی محدود است، ولی قلمرو مصلحت شرعی افزون بر آن به مصلحت‌های آخرتی نیز توجه دارد. در مکتب کاپیتالیسم جهت‌گیری‌های مصلحتی فردی است و مصالح اجتماعی فدای مصالح افراد می‌شود. در مکتب سوسیالیسم عکس آن است ولی در مکتب اسلام مصلحت هم فردی است و هم اجتماعی در عین حال در صورت تعارض شدید، مصالح اجتماعی مقدم است. مصلحت در جعل احکام الهی امام خمینی قدس سره به عنصر مصلحت در فقه توجه ویژه‌ای داشتند و در این باره فرموده‌اند: مجتهد باید مصلحت جامعه را تشخیص بدهد. حال سؤال این است که آیا نقش داری عنصر مصلحت در احکام شرعی از ابتکارات حضرت امام خمینی قدس سره است یا قبل از ایشان هم مطرح بوده است؟ برخی نوشته‌اند: پاسخ این است که احکام الله بر پایه مصالح و مفاسد واقعی جعل شده است. نقش داری عنصر مصلحت در جعل احکام خداوندی جوشیده از متن دین است و آنچه حضرت امام قدس سره مطرح فرموده‌اند در واقع بیان چهره شفاف دین است. نه ابداع و ابتکار و دوختن جامه‌ای و پوشاندن آن بر پیکره دین. دلیل این سخن افزون بر حکم استقلالی عقل، آیات قرآن و روایات: معصومان و گفتار اسلام پژوهان است. آیات زیر دلیلی بر لحاظ مصلحت در جعل احکام است: (یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما). (ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی). از این گونه آیات فهمیده می‌شود که امر خداوندی متعلق به خوبی‌ها و نهی متعلق به بدی‌ها است. آن چه مصلحت دارد حلال و یا واجب است و آن چه مفسدت دارد حرام است. روایات‌های متعددی نیز به مصلحت و مفسده در جعل احکام اشاره کرده‌اند که نمونه‌هایی در زیر می‌آید: از امام ابی جعفر محمد باقر علیه السلام پرسیده شد: خداوند چرا مردار، خون، گوشت خوک و شراب را حرام کرده است؟ حضرت در پاسخ فرمودند: ان الله تبارک و تعالی لم یحرم ذلک علی عباده و احل لهم ما سوی ذلک من رغبه فیها احل لهم و لا زهدا فیما حرم علیهم و لکنه عز و جل خلق الخلق و علم ما تقوم به ابدانهم و ما یصلحها فاحله لهم و اباحه و علم ما یضرهم فنهاهم و حرمه علیهم ثم احله للمضطر فی الوقت الذی لا یقوم بدنه الا به. شخصی به امام هشتم علیه السلام نامه‌ای نوشت و در آن بر تعبدی بودن احکام تاکید کرد. حضرت در پاسخ نوشت: جائتی کتابک تذکر ان بعض اهل القبلة یزعم ان الله تبارک و تعالی لم یحل شیئا و لم یحرمه لعله اکثر من التعبد لعباده بذلک قد ضل من قال ذلک ضلالا بعیدا و خسر خسرانا مبینا لانه لوکان کذلک لکان جایزا ان یتعبد هم بتحلل ما حرم و تحریم ما احل حتی یتعبد هم بترك الصلاة و الصیام و اعمال البر کلها اذ العلة فی التحلیل و التحریم التعبد لا غیره اعلم رحمک الله ان الله تبارک و تعالی لم ییح اکلا و لا شربا الا ما فیہ المنفعة و الصلاح و لم یحرم الا ما فیہ الضرر و التلف و الفساد. فقها درباره فلسفه احکام کتاب‌های زیادی نوشته و مطالبی را بیان داشته‌اند. شیخ صدوق کتاب علل الشرایع را نوشته است. سید مرتضی نیز می‌نویسد: در هر وجوبی مصلحتی است. خواجه نصیر الدین طوسی می‌گوید: احکام بر پایه مصالح و مفاسد است. تکلیف چون مشتمل بر مصلحت است، عقل آن را می‌پذیرد و حسن است. ابن قیم جوزی در این باره می‌آورد: مبنا و اساس احکام شرعی، مصالح بندگان در قلمرو دین و دنیا است و برای همین است که شرع، عدل و رحمت و مصلحت افراد مطابق حکمت قلمداد می‌شود. به همین جهت هر موضوعی که از عدل تهی شود و شکل جور به خود گیرد و یا این که مایه رحمت نباشد و به ضد آن بدل شود و یا این که تبدیل به مفسده شده و از مصلحت در آن خبری نباشد، و حکمت خود را از دست داده به صورت کار عبثی درآید، چنین عملی دیگر جزء شریعت نیست. با توجه به آیات و روایات و گفتار دین پژوهان روشن می‌شود که عنصر مصلحت در متن شریعت است. همه پیشوایان شیعه و بسیاری از پیشوایان اهل سنت و جماعت نقش عنصر مصلحت در احکام شرع را گوشزد کرده‌اند. مصلحت در تمامی ابواب فقه مانند خون در رگ‌ها جریان دارد. یکی از شرایط صحت عقود و معاملات، عقلانی بودن و منفعت داشتن آن‌ها است. بسیاری از قواعد فقهی مانند قاعده «لا ضرر»، «لا حرج»

و امثال این‌ها بر مدار مصلحت است. مصلحت در استنباط احکام حال که دانستیم مصلحت‌ها و مفسدت‌ها علل احکامند، آیا مجتهد می‌تواند در استنباط احکام الهی، عنصر مصلحت را در کنار دیگر دلایل‌های اجتهادی قرار بدهد و حکم الهی را استنباط و استخراج کند؟ به عبارت دیگر: آیا در مقام اثبات هم می‌توان به مصلحت تمسک کرد؟ پاسخ به سؤال را در عنوان ذیل پی می‌گیریم. برای روشن شدن مطلب منابع استنباط را مورد توجه قرار می‌دهیم. منابع استنباط در مکتب اهل سنت عالمان مکتب اهل سنت و جماعت برای اجتهاد و استنباط احکام الهی دلایل و منابع متعددی را بیان کرده‌اند. با نادیده گرفتن اختلافاتی که در بین مذاهب اهل سنت وجود دارد، می‌توان امور زیر را به عنوان منابع اجتهاد ذکر کرد: «قرآن»، «سنت»، «اجماع»، «عقل»، «قیاس»، «استحسان»، «مصلح مرسله»، «استصلاح»، «استصحاب»، «برائت»، «عرف و عادت»، «فتح ذرایع»، «سد ذرایع»، «سیره عملی اهل مدینه»، «شریعت سلف»، «مذهب صحابی»، و... منابع استنباط در مکتب اهل بیت: پیروان مکتب اهل بیت: به دلیل استفاده از محضر اهل بیت: غنای روایی دارند و چندان احتیاجی به منابع کثیر و متعدد مذکور که ظنی هستند، ندارند. عمده دلایل اجتهادی شیعه عبارت است از: «قرآن»، «سنت» - که مجموعه سنت پیامبر و اهل بیت: را شامل می‌شود- «عقل» و «اجماع». این چهار دلیل را دلایل اجتهادی و اموری دیگر همانند: «برائت»، «استصحاب» و مانند این‌ها را دلایل فقاهتی محسوب می‌دارند. امام خمینی قدس سره عنصر زمان و مکان را نیز در زمره منابع اجتهاد آورده‌اند: زمان و مکان دو عنصر تعیین‌کننده در اجتهادند مساله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است به ظاهر همان مساله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند. بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعا موضوع جدیدی شده است که قهرا حکم جدیدی می‌طلبد. به دلیل تلازم زمان و مکان و مصلحت عنصر اخیر نیز به تبع عنصر قبلی وارد صحنه اجتهاد می‌شود. متفکر نامدار شیعه شهید مرتضی مطهری در این باره می‌فرماید: مبتنی بودن احکام اسلامی بر یک سلسله مصالح و مفاسد به اصطلاح زمینی (یعنی: مربوط به انسان که در دسترس کشف عقل و علم بشر است) از یک طرف و سیستم قانونگذاری اسلام که به نحوه قضایای حقیقیه است (یعنی: حکم را روی عناوین کلیه برده است نه روی افراد) از طرف دیگر، این دو، امکان‌زایی به مجتهد می‌دهد که به حکم اسلام در شرایط مختلف زمانی و مکانی فتوای مختلف بدهد و در واقع کشف کند که چیزی در یک زمان حلال است، در یک زمان حرام، در یک زمان واجب است، در زمان دیگر مستحب. جایگاه مصلحت در فقه اهل سنت مصلحت در فقه مالکی و حنبلی در دو عنوان و دلیل اجتهادی به نام: «مصلح مرسله» و «استصلاح» مطرح است. مصالح مرسله به معنی استخراج احکام حوادث واقعه از راه عقل، بدون تکیه بر نصوص دینی است. ربه بیان دیگر بسنده نکردن در استخراج احکام حوادث واقعه بر نصوص خاص. مصالح مرسله به معنای عام، تشریح حکم برای فروع تازه و مسایل جدید براساس رای و مصلحت اندیشی است، اگر چه بر خلاف نص کتاب و یا سنت باشد. اما به معنای خاص، تشریح حکم براساس رای و مصلحت اندیشی در اموری که خلاف نص کتاب و یا سنت نباشد را شامل می‌شود. استصلاح حکمی است که مبتنی بر مصلحت باشد، در جایی که بر اثر نبودن مشابه‌ای در شرع، قیاس در آن جریان نداشته باشد و نصی نیز موجود نباشد بلکه حکم مبتنی بر قواعد عامه شریعت باشد. جایگاه مصلحت در فقه شیعه مصلحت در فقه شیعه گرچه به عنوان علت حکم پذیرفته شده است، لیکن «مصلحت» به عنوان یک دلیل و منبع استنباط پذیرفته نشده است. چون ممکن است منجر به «قیاس» و «رای» شود. مصلحت بر دو نوع است: «پایدار» و «ناپایدار». اگر مصلحت پایدار باشد حکم هم پایدار و اگر موقتی باشد، حکم هم موقتی است. احکام پایدار به موقعیت خاص و زمان و مکان بستگی ندارد اما احکام متغیر وابسته به زمان، مکان و موقعیت خاص است. دستورهای اسلامی که رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله آن را بیان فرموده‌اند، گاهی احکام اولی و گاهی احکام ثانوی و گاهی نیز احکام حکومتی و غیر حکومتی است اگر چیزی مصلحت پایدار داشته باشد، حکم آن در زمره احکام ثابت و اولی است. و اگر چیزی مصلحت نا پایدار داشته باشد، حکم آن در زمره احکام متغیر و ثانوی و یا از احکام حکومتی است. چیزی که از

مصلحت ثابت و پایدار برخوردار است حکمش هم ثابت است مگر در صورت تراحم با حکمی مهم تر و با مصلحتی بیشتر. امام صادق علیه السلام در این باره فرموده اند: حلال محمد حلال ابد الی یوم القیامه و حرامه حرام ابد الی یوم القیامه. این روایت ناظر به احکام ثابت است. اما احکام متغیر به زمان و مکان و موقعیت ها وابسته و دایر مدار مصلحت است. حال آیا مجتهد و فقیه می تواند به دلیل این که خودش وجود مصلحت در چیزی را تشخیص داده است، حکمی را بیان کند؟ شیعه می گوید: دانش مصالح و مفاسد واقعی نزد خداست، عقل بشر نمی تواند به تمامی مصالح و مفاسد احکام پی ببرد. عقل قادر به کشف علت تامه حکم نیست. تنها تا حدودی می تواند به حکمت و فلسفه احکام پی ببرد. برای روشن شدن نظریه شیعه در باب این که مصلحت نمی تواند منبع و دلیل استنباط حکم شرعی باشد به نقش عقل در استنباط احکام، نظری می افکنیم. آیا در احکام شرعی فرعی می توان حکم عقلی را مستند حکم فقهی قرار داد؟ در پاسخ به این پرسش دین پژوهان اسلامی سه دیدگاه ارائه کرده اند: الف) برخی گفته اند: مدرکات عقلی مطلقا خواه ظنی باشد و خواه قطعی منبع استنباط حکم شرعی است. به مقتضای این دیدگاه برخی از دلایل ظنی عقلی مانند «استحسان»، «استصلاح»، «مصالح مرسله» و «قیاس» در زمره دلایل اجتهادی قرار می گیرد. این نظریه را ربیع‌الرای و سپس ابوحنیفه مطرح کرد و پیروان مکتب اعتزال هم از آن پیروی کردند. ب) برخی گفته اند: مدرکات عقلی مطلقا قابل استناد برای احکام فقهی نیست. در حریم شرع نباید پای عقل را به میان آورد. شرع با وحی در ارتباط است و عقل در این حوزه بیگانه است. معارف شرعی و وحیانی فوق عقل است. این نظریه از سوی اخباری ها از شیعه و اصحاب حدیث و پیروان داوود بن ظاهر از اهل سنت حمایت می شود. ج) برخی می گویند: مدرکات عقلی بر دو گونه است قطعی و غیر قطعی، مدرکات قطعی یکی از منابع و دلایل اجتهادی است ولی مدرکات غیر قطعی یا ظنی جزء منابع اجتهادی نیست، بنابراین «قیاس»، «استحسان»، «استصلاح»، «مصالح مرسله» و مانند این اموری که ظنی هستند نمی توانند مستند استنباط حکم شرعی فقیه قرار گیرند. این نظریه از سوی معظم علمای شیعه حمایت می شود بلکه می توان گفت که این نظریه، نظریه شیعه است. مصلحت در احکام حکومتی احکام حکومتی چیست و چه تفاوتی با فتاوی فقیهان دارد؟ احکام حکومتی عبارت است از فرمان ها و قانون ها و مقررات کلی و دستور اجرای احکام و قانون های شرعی که از سوی رهبری مشروع جامعه اسلامی، در حوزه مسایل اجتماعی، با توجه به حق رهبری و با لحاظ مصلحت جامعه صادر می شود. در تعریف «فتوا» گفته اند: فتوا یعنی خبر از حکم کلی الهی در موضوع کلی و با استناد به ادله مقرر در فقه یعنی: قرآن، سنت، عقل، اجماع و... بین «حکم» و «فتوا» دو تفاوت وجود دارد: الف) در «فتوا» خبر از حکم الله است ولی در «حکم» انشا است. در فتوا مجتهد و فقیه حکم الله را استنباط می کند ولی در حکم حکومتی حاکم اسلامی به صدور حکم و یا تنفیذ احکام شرعی تکلیفی و یا وضعی می پردازد. ب) در مقام عمل دایره مکلفین به حکم فراگیرتر از فتوا است. عمل به فتوا تنها وظیفه مقلدین است ولی عمل به احکام حکومتی فراتر از مقلدین است. حتی فقیهان هم باید به احکام حاکم اسلامی گردن نهند. امام خمینی قدس سره در دروس خارج فقه در بحث حکومت اسلامی در این باره بیان داشتند: حکم مرحوم میرزای شیرازی در حرمت تنباکو چون حکم حکومتی بود، برای فقیه دیگر هم واجب الاتباع بود. و همه علمای بزرگ ایران - جز چند نفر- از این حکم متابعت کردند. حکم قضاوتی نبود که بین چند نفر سر موضوعی اختلاف شده باشد، و ایشان روی تشخیص خود قضاوت کرده باشند. روی مصالح مسلمین و به عنوان «ثانوی» این حکم حکومتی را صادر فرمودند. و تا عنوان وجود داشت این حکم نیز بود و با رفتن عنوان، حکم هم برداشته شد. مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی که حکم جهاد دادند -البته اسم آن دفاع بود- و همه علما تبعیت کردند، برای این است که حکم حکومتی بود. اهتمام شرع به مصالح نظام در کلام امام راحل قدس سره برای تبیین نقش مصلحت در حکومت اسلامی از سخنان امام راحل قدس سره بهره می گیریم: حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می تواند مسجد و یا منزلی را که در مسیر خیابان است، خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند، حاکم می تواند مساجد را در

موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. تقدم احکام حکومتی به دلیل مصلحت حفظ نظام مصلحت نظام از امور مهمه ای است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می گردد. درک مصالح مسلمانان شرط اساسی برای رهبری یک فرد اگر اعلم در علوم معهود حوزه ها هم باشد ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم گیری باشد، این فرد در مسایل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی تواند زمام جامعه را به دست گیرد. سیرتاریخی تشکیل مجمع تشخیص مصلحت امام خمینی قدس سره از نادر فقیهان نامداری است که به نقش مصلحت در احکام اولی اسلامی و نیز در احکام حکومتی تاکید بسیار داشته است. آن بزرگ مرد چه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و چه بعد از آن به مناسبت های مختلف به نقش عنصر «مصلحت» در احکام حکومتی اشاره فرموده اند، تا این که این مصلحت اندیشی حکومتی، در نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، امروزه نهادینه شده است و به صورت بازوی مشورتی رهبری و راهکاری در رفع تنگناها در قالب مجمع تشخیص مصلحت نظام تجلی کرده است. اینک نگاهی به سخنان امام قدس سره درباره مصلحت حکومتی و سرانجام تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام می افکنیم. دوره قبل از پیروزی انقلاب حضرت امام قدس سره قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در مباحث گوناگون فقهی در نوشته ها و درس های اجتهادی، هرگاه سخن از حکومت و حکم حاکم و ولایت می شد، به موضوع مصلحت اشاره می کرد. مثلا در «کتاب البیع» و «مکاسب محرمة» در مباحثی مانند: «تصرف در وقف»، «ضمان»، «مصرف خراج و صدقات»، «مالیات»، «اراضی مفتوحة العنوة»، «انفال»، «مصرف خمس»، «جواز تسعیر حاکم»، «موارد جواز غیبت»، «موارد جواز کذب» و... از مصلحت سخن به میان آورده است و بیان داشته است که اصل اولی در هر ولایتی مقید به مصلحت است. ایشان در کتاب البیع می فرماید: اسلام حکومتی را تاسیس کرده است که نه بر شیوه حکومت استبدادی است که رای فرد و تمایلات نفسانی وی حاکم بر جامعه باشد و نه به روش حکومت مشروطه یا جمهوری است که بر اساس قوانین بشری آرای جمعی از بشر بر جامعه حکومت کند، بلکه حکومتی است که در تمام امور از قانون الهی مایه می گیرد و هیچ یک از رهبران، حق استبداد رای ندارند، بلکه تمامی آنچه در حکومت و اداره مملکت به اجرا در می آید، باید بر طبق قانون الهی باشد... والی و رهبر حق دارد که در موضوعات طبق آنچه به صلاح مسلمانان یا کسانی است که در پهنه حکومتش به سر می برند، عمل کند و این استبداد به رای نیست، بلکه رایش تابع صلاح است، هم چنان که عملش نیز تابع مصلحت جامعه است... دوره بعد از پیروزی انقلاب برقراری حکومت اسلامی در ایران، ضرورت ها و مصلحت ها و موضوعیت یافتن احکام ثانوی و حکومتی، نقش «مصلحت در نظام حکومتی» را عینی ساخت به همین جهت رهنمودهای امام خمینی قدس سره در زمینه دخالت «مصلحت در احکام حکومتی» که در دوره بنیانگذاری سازمان های نظام بیان داشته اند از اهمیت ویژه ای بهره مند است. اینک نمونه هایی از سخنان و رهنمودهای امام خمینی قدس سره در باره مصلحت های حکومتی و حفظ نظام اسلامی و سرانجام تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام را پی می گیریم. ایشان در مورخه بیست و هشتم تیرماه ۱۳۵۹ در دیدار با فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی فرمود: ما مکلفیم از طرف خدای تبارک و تعالی که این امانتی که به ما داده شده است و آن کشور اسلامی ایران است و اسلام است و جمهوری اسلامی است، حفظش بکنیم. در این امر هیچ سستی به خودمان راه ندهیم، هیچ مسایل شخصی در کار نباشد، هیچ اغراض نفسانی در کار نباشد، همه ما با هم برادر و با هم برای حفظ امانتی که خدا به دست ما داده است و سپرده است و... بعد از گذشت حدود سه سال از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، مجلس شورای اسلامی که مسؤلیت تهیه قوانین را بر عهده دارد، برای رفع تنگناها، قوانینی را لازم می داند که در چار چوب مصلحت ها و ضرورت ها و احکام ثانوی است. حال چه کسی ضرورت ها و مصلحت ها را تشخیص دهد؟ برای رفع این تنگنا در مورخه بیستم مهرماه ۱۳۶۰، رییس مجلس شورای اسلامی نامه ای بدین شرح برای امام خمینی قدس سره می نویسد: ... چنانکه خاطر مبارک مستحضر است قسمتی از قوانینی که در مجلس شورای

اسلامی به تصویب می‌رسد، به لحاظ تنظیمات کل امور و ضرورت حفظ مصالح یا دفع مفسدتی است که بر حسب احکام ثانویه به طور موقت باید اجرا شود و در متن واقع مربوط به اجرای احکام و سیاست‌های اسلام و جهاتی است که شارع مقدس راضی به ترک آن‌ها نمی‌باشد و در رابطه با این گونه قوانین به اعمال ولایت و تنفیذ مقام رهبری که طبق قانون اساسی قوای سه‌گانه را تحت نظر دارند، احتیاج پیدا می‌شود، علی‌هذا تقاضا دارد مجلس شورای اسلامی را در این موضوع مساعدت و ارشاد فرماید. امام خمینی قدس سره در پاسخ به این نامه بیان می‌دارند: بسم الله الرحمن الرحیم آنچه در حفظ نظام جمهوری اسلامی دخالت دارد که فعل یا ترک آن موجب اختلال نظام می‌شود و آنچه ضرورت دارد که ترک آن یا فعل آن مستلزم فساد است و آن چه فعل یا ترک آن مستلزم حرج است، پس از تشخیص موضوع، به وسیله اکثریت و کلای مجلس شورای اسلامی با تصریح به موقت بودن آن مادام که موضوع محقق است و پس از رفع موضوع، خود به خود لغو می‌شود، مجازند در تصویب و اجرای آن و باید تصریح شود که چنانچه هر یک از متصدیان اجرا از حدود مقرر تجاوز نمود، مجرم شناخته می‌شود و تعقیب قانونی و تخریب شرعی می‌شود. بنیانگذار نظام اسلامی در مورخه سی خرداد ۱۳۶۱ در دیدار با ائمه جماعات و وعاظ قم و تهران فرمودند: ما دنبال مصالح هستیم، نه دنبال پیشرفت حرف خودمان. در بیست و دوم بهمن ۱۳۶۱ ش. به مناسبت چهارمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی در پیامی فرمودند: مجلس محترم شورای اسلامی که در راس همه نهادها است، در عین حال که از اشخاص عالم و متفکر و تحصیل کرده برخوردار است، خوب است در موارد لزوم از دوستان متعهد و صاحب نظر خود در کمیسیون‌ها دعوت کنند. که با برخورد نظرها و افکار، کارها سریع‌تر و محکم‌تر انجام گیرد و از کارشناسان متعهد و متدین در تشخیص موضوعات برای احکام ثانویه اسلام نظرخواهی شود که کارها به نحو شایسته انجام گیرد و این نکته نیز لازم است که تذکر داده شود که رد احکام ثانویه پس از تشخیص موضوع به وسیله عرف کارشناس، با رد احکام اولیه فرقی ندارد، چون هر دو احکام الله می‌باشند و نیز احکام ثانویه ربطی به اعمال ولایت فقیه ندارد و پس از رای مجلس و انفاذ شورای نگهبان، هیچ مقامی حق رد آن را ندارد. و دولت در اجرای آن باید بدون هیچ ملاحظه‌ای اقدام کند و با تشخیص دو سوم مجلس شورای اسلامی که مجمعی از علمای اعلام و مجتهدان و متفکران و متعهدان به اسلام هستند، در موضوعات عرفیه که تشخیص آن با عرف است، با مشورت از کارشناسان، حجت شرعی است که مخالفت با آن بدون حجت شرعی قوی‌تر خلاف طریقه عقلا است و چنانچه تغییر احکام اولیه، با شک در موضوع و عدم احراز آن با طریقه عقلا مخالف است. اعضای محترم شورای نگهبان در تیر ماه ۱۳۶۴ ش طی نامه‌ای به محضر امام خمینی قدس سره نگرانی خود را در باره سهل‌انگاری و یا اشتباه در تشخیص مصلحت عرضه می‌دارند: ... اگر بنا باشد شورای نگهبان در مورد ضرورت‌ها حق اظهار نظر نداشته باشد، خطر تصویب ضرورت‌ها بر اساس جوسازی‌ها و اعمال نفوذ افرادی ذی نفوذ در مجلس و مکتب‌گرایی‌ها که بسیاری پیاده کردن آن مکتب‌ها را ضرورت و بلکه واقعیت می‌دانند، چگونه دفع می‌شود؟ و اگر خطر این که مجلس در زمانی بتواند مثل دوره گذشته، قوانین خلاف شرع تصویب کند، با در نظر گرفتن شورای نگهبان دفع شده است؛ اینک که همان خطر به این صورت بازگشته است و این امکان حاصل شده که با عنوان ضرورت، هر حلالی حرام و هر حرامی حلال و قانونی اعلام شود، دافع این خطر چیست و از چه راهی خطر تصویب ضرورت‌های غیر واقعی دفع خواهد شد؟ حضرت امام قدس سره در جهت نهادینه کردن موضوع «مصلحت» در آستانه تدارک انتخابات سومین دوره مجلس شورای اسلامی، هسته اولیه مجمع تشخیص مصلحت نظام در نظام جمهوری اسلامی ایران را پی‌ریزی کرد. ایشان در پاسخ به نامه مسؤولان مملکتی برای کسب تکلیف در باره تشخیص موضوع حکم حکومتی در تاریخ هفدهم بهمن ۱۳۶۶ طی فرمانی مجمع تشخیص مصلحت نظام را بنا نهاد: بسم الله الرحمن الرحیم گرچه به نظر این جانب پس از طی این مراحل، زیر نظر کارشناسان که در تشخیص این امور مرجع هستند، احتیاج به این مرحله نیست، لکن برای غایت احتیاط در صورتی که بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان شرعا و قانونا توافق حاصل نشد مجمعی مرکب از فقهای محترم شورای نگهبان و حضرات حجج اسلام خامنه‌ای، هاشمی، اردبیلی، توسلی، موسوی

خوئینی‌ها و جناب میر حسین موسوی و وزیرمربوط برای تشخیص مصلحت نظام اسلامی تشکیل گردد. در صورت لزوم از کارشناسان دیگری هم دعوت به عمل آید و پس از مشورت‌های لازم رای اکثریت اعضای حاضر این مجمع مورد عمل قرار گیرد. احمد در این مجمع شرکت می‌نماید تا گزارش جلسات به این جانب سریع‌تر برسد. حضرات آقایان توجه داشته باشند که مصلحت نظام از امور مهمه‌ای است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می‌گردد. امروز جهان اسلام، نظام جمهوری اسلامی ایران را تابلوی تمام نمای حل معضلات خویش می‌دانند. مصلحت نظام و مردم از امور مهمه‌ای است که مقاومت در مقابل آن ممکن است اسلام پابرهنگان زمین را در زمان‌های دور و نزدیک زیر سؤال برد و اسلام آمریکایی مستکبرین و متکبرین را با پشتوانه میلیاردها دلار توسط ابادی داخل و خارج آنان پیروز گرداند. و کفر و معضلات داخلی و خارجی را تعیین می‌کند و این بحث‌های طلبگی مدارس که در چارچوب تئوری‌ها است، نه تنها قابل حل نیست که ما را به بن بست‌هایی می‌کشاند که منجر به نقض ظاهری قانون اساسی می‌گردد. شما در عین این که باید تمام توان خودتان را بگذارید که خلاف شرعی صورت نگیرد - و خدا آن روز را نیارد - باید تمام سعی خودتان را بنمایید که خدای نکرده اسلام در پیچ و خم‌های اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی متهم به عدم قدرت اداره جهان نگردد. بعد از گذشت سه ماه، در هشتم فروردین ۱۳۶۸ حضرت امام قدس سره از خواص و فعالان فرهنگی می‌خواهد که اهمیت مساله مصلحت نظام را خوب برای مردم روشن کنند و می‌فرمایند: طلاب عزیز ائمه محترم جمعه و جماعات، روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون باید برای مردم این قضیه ساده را روشن کنند که در اسلام مصلحت نظام از مسایلی است که مقدم بر همه چیز است و همه باید تابع آن باشیم. و سرانجام در چهارم اردیبهشت ۱۳۶۸ امام راحل طی حکمی به ریاست جمهوری وقت در باره تدوین متمم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در محدوده مسایل مورد بحث، مجمع تشخیص مصلحت نظام را گنجانید و فرمود: مجمع تشخیص مصلحت برای حل معضلات نظام و مشورت رهبری به صورتی که قدرتی در عرض قوای دیگر نباشد. به دنبال این فرمان منتخبان امام قدس سره در شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۶۸، مجمع تشخیص مصلحت نظام را در قانون اساسی آوردند. و در اصل ۱۱۲ بدین شرح ذکر کردند: مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام، نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و مشاوره در امور که رهبری به آنان ارجاع می‌دهد و سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده است، به دستور رهبری تشکیل می‌شود... منابع و مرجع تشخیص مصلحت حکومتی: از آنچه که گذشت به این نتیجه رسیدیم که حاکم اسلامی در اعمال و لایتش همواره باید مصلحت‌های جامعه اسلامی را در نظر داشته باشد. یعنی مصلحت‌اندیشی از وظایف حاکم اسلامی است نه مفتی. حال سخن در این است که حاکم مصلحت‌های جامعه از چه منبعی باید دریافت کند. او مسؤولیت دارد تا در اعمال ولایت مصلحت‌ها را در نظر بگیرد. به جهت پیچیدگی و پیشرفت جوامع بشری و گستردگی روابط و پیدایش امور مستحدثه، حاکم اسلامی نمی‌تواند مستقیماً همه مصالح مهم جامعه اسلامی را دریابد؛ قطعاً باید عده‌ای بازوی مشورتی حاکم اسلامی باشند. مشاورها نیز باید توان علمی و درک کامل و قوای بالایی داشته باشند که تا بتوان به گفتار آنان اعتماد کرد و نظر آنان را صائب دانست. در فقه از «عرف» و یا «بنای عقلا» بسیار نام برده شده است، در مسایل بسیار مهم همین عرف و بنای عقلا به صورت ویژه تر ظاهر می‌شود که از آنان به «اهل حل و عقد» یاد می‌کنند. در پیاده شدن احکام شرعی اولی، ثانوی و یا حکومتی، تشخیص موضوع اولین گام است. زمامدار اسلامی باید موضوع را به خوبی بشناسد، در جایی که موضوع روشن است و پیچیده نیست، احتیاجی به مراجعه به عرف نیست ولی در موارد مبهم باید به کارشناس مراجعه شود؛ این کارشناس بر گزیده‌ای از عرف عام است. باید هم از زمان و مکان و مقتضیات جامعه و پیشرفت دانش و فن آوری آگاه باشد و ضرورت‌ها را درک کند و هم اسلام پژوه باشد. بنا بر این معقول‌ترین راه انتخاب شورایی است که از گروهی از اسلام پژوهان و فقیهان و نیز کارشناسان متعهد تشکیل شده باشد. ضوابط و قواعد تشخیص

مصلحت: ۱) تقدم مصلحت حفظ دین بر دیگر مصالح . ۲) تقدم اهم بر مهم: برای حفظ دین ممکن است تاوان داده شود، حال در این تاوان باید اهم و مهم را در نظر گرفت. برای جلب منفعت، منفعت مهم تر و برای دفع مفسده بدتر باید مفسده مدنظر باشد . ۳) تقدم مصالح عمومی بر مصالح فردی : امام راحل قدس سره در این باره بیان داشتند: حکومت اصولاً قائم به تصرفاتی است که در امور نوعی مردم به عمل می آید و در موارد تعارض و برخورد با حقوق فردی و حیانا جمعی، حفظ نظام و مقررات حاکم به مصلحت عمومی مقدم است. ۴) راه حل ها و رهنمودها باید هماهنگ با موقعیت ها باشد، مشاوران باید از زمان و مکان درک درستی داشته باشند. حضرت امام قدس سره در نامه ای به یکی از اعضای دفترش درباره اعتراض او به حکمی که امام خمینی قدس سره درباره بازی شطرنج داشتند، فرمودند: بنا بر نوشته جناب عالی زکات تنها برای مصارف فقرا و سایر اموری که ذکرش رفته است و اکنون که مصارف به صدها مقابل آن رسیده است راهی نیست. «رهان» در سبق و «رمایه» مختص است به تیر و کمان و اسب دوانی و امثال آن که در جنگ های سابق به کار گرفته می شده است و امروز هم تنها در همان موارد است و... و بالجمله آن گونه که جناب عالی از اخبار و روایات برداشت دارید، تمدن جدید به کلی باید از بین برود و مردم کوخ نشین بوده و یا برای همیشه در صحراها زندگی نمایند. ۵) ضرورت توجه به اختلاف عرف ها و عادات اجتماعی و موقعیت جغرافیایی. ۶) در صورت بروز مضیقه ها و تنگناها باید در جهت رفع آن چاره اندیشی شود و راهکاری ارایه شود که در مواردی ممکن است با احکام اولیه هماهنگ نباشد. در این صورت حتما باید مقید به ضرورت باشد. ۷) همخوانی مصلحت اندیشی ها با ساختار و دستورهای شریعت. نباید در مسیر وصول به هدف های عالی دین از ابزار و وسایل ناروا و حرام استفاده شود. مقایسه ای بین تشخیص مصلحت در نظام اسلامی و مصالح مرسله بین مصلحت اندیشی ای که در نظام جمهوری اسلامی ایران در قالب مجمع تشخیص مصلحت نظام تبلور یافته است و بین مصالح مرسله که در فقه مالکی جایگاه خاصی دارد نقاط مشترک و تفاوت هایی وجود دارد: نقاط اشتراک ۱) ریشه هر دو، پذیرش مصالح و مفاسد واقعی احکام است ۲) در هر دو، مصلحت به معنای حفظ دین و اهداف دین است ۳) پیدایش هر دو، مسبوق به تجربه حکومتی است. در حکومت عباسیان که از سال ۱۳۲ آغاز شد، مالک بن انس مصالح مرسله را به عنوان یکی از منابع اجتهادی مطرح کرد. مالک فقیه بزرگی بود که با خلیفه مقتدر عباسی، «منصور دوانیقی» ارتباط خوبی داشت، منصور مالک را ترغیب کرد کتابی فقهی بنویسد تا مردم از آن تبعیت کنند، مالک در سال ۱۴۸ هـ، ق، کتاب «الموطا» را نوشت. او که بانی مصالح مرسله به معنای خاص آن است، بر این عقیده بود که استنباط همه احکام حوادث واقعه و موضوعات مستحدثه از نصوص خاصه ای که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و جانشینان او در دسترس قرار دارند، امکان ندارد، به همین جهت بسنده کردن بر آن ها باعث می شود، بسیاری از پرسش هایی که در باره موضوعات مستحدثه مطرح می شود، بی پاسخ بماند. زیرا عناصر خاصه استنباط احکام یعنی احادیث، محدودند، ولی رویدادهای زمان نامحدود و روز افزون است. از این رو باید از راه پی بردن به علل و درک مصلحت ها، تشریح و قانونگذاری کرد تا حوادث واقعه و امور مستحدثه بی پاسخ نماند. از آنچه بیان شد بهره می گیریم که در زمان منصور دوانیقی، فقاوت و مرجعیت از سوی خلافت عباسی به مالک بن انس و اگذار شد. حکومت از او خواست تا با توجه به شرایط و موقعیت، پاسخگوی احکام شرعی باشد. مالک در این امر از جهت مدرکیت و دلیل احساس کمبود کرد و به ناچار پای مصالح مرسله را به میان کشید. مجمع تشخیص مصلحت نظام هم با درک تنگناها و مشکلاتی که با تجربه حکومتی یافت شد، تبیین و قانونی شد. بنا بر این هم مصالح مرسله و هم مجمع تشخیص مصلحت نظام در پیدایش، مسبوق به تجربه حکومتی است . ۴) در هردور، «مصلحت اندیشی» در امور غیر عبادی است نقاط افتراق : ۱) مصالح مرسله در نزد فقیهان مالکی در ردیف دیگر منابع اجتهاد است. ۲) مصالح مرسله ناظر به ارسال احکام است. ولی دیدگاه فقهای شیعه قایل به مصلحت مرسله نیست و معتقد است شارع مقدس همه احکام را بیان کرده است امام راحل در این باره فرمودند: احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می سازد. در این نظام حقوقی هر چه بشر نیاز دارد فراهم آمده است... قرآن مجید و سنت شامل همه

دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد. ۳) محدوده فعالیت و میدان عمل مجمع تشخیص مصلحت نظام تنها در احکام حکومتی است اما بهره برداری فقیهان مالکی از مصالح مرسله، فراتر از احکام حکومتی است. ۴) مجمع تشخیص مصلحت نظام که حضرت امام قدس سره بنا نهادند و در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است، برای تشخیص موضوع است. احکام با دگرگونی موضوع دگرگون می شود، کارشناسان و اهل حل و عقد در مجمع تشخیص مصلحت نظام، موضوعات احکام را بررسی می کنند. اما در مصالح مرسله جعل حکم است نه تشخیص موضوع. ۵) حکم براساس مصلحت در فقه شیعه، ولایی و غیر دایمی است. اما حکم براساس مصالح مرسله حکم اولی و دایمی است. ۶) حکم بر اساس مصالح مرسله در نزد فقهای مالکی و حنبلی حق همه فقیهان است. ولی در مصلحت نظام و ویژه حاکم اسلامی است.

مصلحت نظام از دیدگاه امام خمینی (ره)

مصلحت نظام از دیدگاه امام خمینی (ره) مصلحت، از گزاره های کلیدی و مهمی است که پس از انقلاب اسلامی، از آن بسیار سخن رفته، امّا افسوس، با این که دو دهه از انقلاب اسلامی را پشت سر گذاشته ایم، آن گونه که شاید و باید، صاحب نظران و دانشوران ژرف اندیش و نکته بین، به زوایای آن نپرداخته اند. از این روی، هر از چندگاه، شاهد اظهار نظرهای نادرست و ابهام انگیز از سوی ناآشنایان به گستره، مفهوم و محتوا و کارگشایی این گزاره هستیم: گروهی به کارگیری عنصر (مصلحت) را از سوی حکومت اسلامی، امری ناپسند و (دین را فدای حاکمیت نمودن) دانسته اند. ۱. دسته ای دیگر، پذیرش این اندیشه را در اندیشه سیاسی ولایت فقیه، امری پسندیده، ولی بر این پندارند که به جدایی ساختاری نهاد دین از دولت و سکولاریزم و عرفی شدن حکومت اسلامی و فقه شیعی می انجامد. اینان وانمود کرده اند به هر میزان از عنصر مصلحت، بهره ببریم به همان اندازه از دین و شریعت جدا شده ایم، چرا که آنان مصلحت را عنصری برون دینی، بلکه ضدّ دین می شمرند. ۲. از سوی دیگر، اگر عنصر مصلحت را به یک سو نهمیم و بهای لازم را به آن ندهیم، از حکومت اسلامی، جز پوسته و لایه روین چیزی باقی نمی ماند، چرا که کارآیی و گره گشایی در نظام سیاسی اسلام، بستگی ژرف به این عنصر دارد. با حذف این عنصر و یا به کار نگرفتن درست آن، اداره جامعه و به پیش بردن آن، بویژه در گره گاهها و راههای دشوار گذر، ناممکن خواهد بود. پویایی، شادابی و نقش آفرینی اسلام، در صحنه های داخلی و جهانی به این عنصر بستگی دارد. امام راحل، با اشاره به همین نکته مهم، به کارگزاران حکومت هشدار می دهد: (مصلحت نظام، از امور مهمه ای است که گاهی غفلت از آن، موجب شکست اسلام عزیز می گردد. ... مصلحت نظام و مردم، از امور مهمه ای است که مقاومت در مقابل آن، ممکن است اسلام پابرهنگان زمین را در زمانهای دور و نزدیک، زیر سؤال برد و اسلام آمریکایی مستکبرین و متکبرین را با پشتوانه میلیاردها دلار توسط ایادی داخل و خارج آنان پیروز گرداند.) ۳ (در اسلام مصلحت نظام، از مسائلی است که مقدم بر هر چیز است و همه باید تابع آن باشیم.) ۴ از این روی، باید روشن شود: ماهیت و مفهوم مصلحت چیست؟ آیا مصلحت در مکتب اسلام با دیگر مکتبها به یک معناست؟ آیا برای خرد و خردمندان راهی به مصلحتها و قانونگذاری بر اساس آن وجود دارد، یا خیر؟ فرق بین مصلحت نظام و مصلحتهایی که در احکام شرعی وجود دارند، در چیست؟ آیا با دگرگونی مصلحت، می توان حکم و یا قانون را دگرگون کرد و قانونهای دیگری را جایگزین ساخت؟ آیا در این مسأله، بین احکام شرعی و احکام حکومتی ناسانی است؟ گیریم روا باشد دگرگونی حکم، چه کسی باید این وظیفه را بر عهده گیرد؟ به دیگر سخن، مرجع تشخیص چیست؟ جایگاه مجمع تشخیص مصلحت کجاست؟ و... حوزه مصلحت شناسی حاکم اسلامی تا کجاست؟ آیا فراگیر و گسترده است یا مرز ویژه ای دارد؟ آیا سرپیچی از مصلحت اندیشیهای حاکم، گناه به شمار می رود، یا خیر؟ آیا می توان تشخیص مصلحت را در چارچوب معیارها و ترازها و آیینهای روشنی قرار داد؟ پاسخ مشروح پرسشهای یاد شده و همچنین بسیاری از پرسشهایی که یاد نشده، در این مقال، نمی گنجد. در این گفتار تلاش خواهیم کرد به محورهای اصلی بحث

اشاره کنیم و در آینده اگر مجال بود، به شرح آنها بپردازیم: مفهوم مصلحت در لغت، به معنای سود است و در برابر مفسده به کار برده می‌شود. ابن منظور می‌نویسد: (الاصلاح نقیض الفساد، والمصلحة: الصِّلاح). ۵. بهبود بخشیدن، مخالف تباه کردن و مصلحت به معنای شایستگی است. صاحب اقرب الموارد، می‌نویسد: (المصلحه: ما یرتب علی الفعل و یبعث علی الصلاح، و یقال: (رأى الامام المصلحة فی ذلك) ای هو ما یحمل علی الصلاح، ومنه سُمی ما یتعاطاه الانسان من الاعمال الباعثه علی نفعه). ۶. مصلحت، یعنی آنچه که بر عمل بار است و سبب صلاح و شایستگی می‌گردد. از همین باب است این سخن که: (امام مصلحت را در این دید) یعنی این، چیزی است که سبب صلاح می‌شود. از این روی، کارهایی که انسان انجام می‌دهد و سبب سودبری وی می‌شود، به این نام نامیده می‌شوند. دیگر کتابهای لغت نیز، همانند دو کتاب یاد شده، مفهوم مصلحت را شرح داده‌اند. مصلحت در کتاب و سنت و کتابهای فقهی به همین معنی، با گستراندن معنای سود که سود دنیوی و اخروی را در بر بگیرد، به کار برده شده است. صاحب جواهر می‌نویسد: (یفهم من الاخبار و کلام الاصحاب، بل ظاهر الکتاب ۷ من انّ جمیع المعاملات و غیرها انما سرعت لمصالح الناس و فوائدهم الدنیویه و الاخرویة مما تسمی مصلحة و فائدة عرفاً). ۸. از اخبار و سخنان فقیهان، بلکه ظاهر قرآن استفاده می‌شود: همه دادوستدها و غیر آنها، برای مصالح و سودهای دنیوی و اخروی مردم، یعنی آنچه از دید عرف، مصلحت و سود نامیده می‌شود، تشریح شده‌اند. بر این اساس، مصلحت از دید اسلام، یعنی هر کاری که به سود و صلاح مادی و یا معنوی جامعه باشد. البته جهت گیری اصلی اسلام، بر آوردن سعادت اخروی و کمال انسانی است، از این روی، در گاه برخورد و انبوه شدن مصلحتها، مصلحتهای معنوی بر مادی پیش داشته می‌شوند. با این بیان، مفهوم مصلحت در اسلام، با دیگر مکتبهای مادی، ناسانی جوهری دارد. آنان، چون باوری به خدا و قیامت و معنویت ندارند، مصلحت و مفسده را تنها در چارچوب سود و زیانهای مادی تفسیر می‌کنند، ولی از دیدگاه اسلام، مصلحت، ویژه سودهای مادی نیست. شماری از نویسندگان، با تأثیرپذیری از مکتبهای مادی، مصلحت را تنها به سود مادی تفسیر کرده و پنداشته‌اند: مصلحت، عنصری است غیردینی که تنها در عرصه عقل عرفی، مطرح می‌شود. از این روی، طرح مصلحت نظام را از سوی امام راحل، سبب جداسازی نهاد دین از دولت و عرفی شدن حکومت اسلامی قلمداد کرده‌اند. ۹. جایگاه مصلحت در فقه مصلحت، از متن دین سرچشمه گرفته است. فقیهان، به مناسبتهای گوناگون در بسیاری از بابهای فقه، از آن سخن گفته‌اند. فقهای اهل سنت، در کتابهای فقهی خود، بابتی به نام (مصلح مرسله) گشوده‌اند. بسیاری از آنان، به هنگام نبود دلیل شرعی معین، آن را منبعی برای دستیابی به احکام پایدار و ناپایدار قرار داده‌اند. عالمان شیعه نیز، در فقه، از دو گونه حکم و مصلحت سخن گفته‌اند: احکام پایدار و ناپایدار و مصلحت پایدار و ناپایدار. ۱۰. احکام ثابت، مصلحتی پایدار دارند که زمان و مکان و جامعه‌ای ویژه را در بر نمی‌گیرند. احکام دگرگون شونده، مصلحتی ناپایدار دارند که در هر زمان و هر مکانی به گونه‌ای هستند. به این دسته از احکام، احکام حکومتی، نیز می‌گویند. دستورهایی که از سوی پیامبر اسلام (ص) به عنوان وحی به مردم ابلاغ شده است، همه، مصلحتی پایدار دارند و دگرگونی در این گونه احکام راه ندارد، مگر موضوع آن دگرگون شود و یا در تراحم با حکم اهم قرار گیرد. ۱۱. حدیث شریف: (حلال محمد حلال ابد الی یوم القیامة و حرامه حرام ابد الی یوم القیامة). ۱۲. ناظر به این بخش از احکام است. ولی دستورهایی که آن بزرگوار و یا دیگر امامان معصوم (ع) با توجه به پیشامدها و رویدادها داده‌اند، مصلحتی ناپایدار و برهه‌ای دارند و تا هنگامی عمل به آن دستورها بایسته است که مصلحت باقی باشد. امام خمینی، برای بازشناسی احکام شرعی از حکومتی تراز ویژه‌ای ارائه می‌دهد. ۱۳ و آن گاه پاره‌ای از روایات را که بیانگر حکم حکومتی هستند، یادآور می‌شود. ۱۴. نقش عنصر مصلحت در جعل احکام الهی عالمان شیعه، در بخش نخست: (احکام پایدار و دگرگونی ناپذیر الهی) بر این باورند که این احکام، بر مدار مصلحت می‌چرخند. هیچ حکمی را نمی‌توان یافت که در تشریح آن، به مصلحت یا مفسده‌ای توجه نشده باشد. پیش از آن که به نقل پاره‌ای از سخنان عالمان شیعه، در این باره بپردازیم، اشاره‌ای به روایات باب، مفید و مناسب می‌نماید: امام رضا (ع) پس از آن که قول به (تعبد) را در احکام شرعی رد می‌کند می‌فرماید: (اَنَا وَجَدْنَا كَلِمًا احلَّ

اللّٰه تبارک و تعالیٰ ففیه صلاح العباد و بقاؤهم ولهم الیه الحاجه الّتی لا یستغنون بها، ووجدنا المحرّم من الاشیاء لاجه بالعباد الیه ووجدناه مفسداً داعياً (الی) الفناء والهلاک، ثم رأیناه تبارک و تعالیٰ قد احلّ بعض ما حرّم فی وقت الحاجه لما فیہ من الصّلاح فی ذلك الوقت، نظیر ما احلّ من المیتة والدّم ولحم الخنزیر اذا اضطر الیها المضطر لما فی ذلك الوقت من الصّلاح). ۱۵... در همه آنچه خداوند حلال فرموده، صلاح و بقای بندگان را می‌بایم و بشر بدانها نیاز دارد و بدون آنها زندگی درستی نخواهد داشت. و در همه آنچه خداوند حرام فرموده، فساد و نابودی بندگان و بی‌نیازی آنها را بدان می‌یابیم. خداوند پاره‌ای از چیزهایی را که حرام کرده است، به هنگام نیاز حلال کرده زیرا در آن هنگام، در استفاده از آنها مصلحت وجود دارد، مانند حلال بودن استفاده از مردار، خون و گوشت خوک، به هنگام نیاز شدید زیرا درگاه نیاز، در استفاده از آنها، مصلحت است. در این بیان، امام (ع) همه احکام شرعی و همچنین احکام ثانوی را بسته به مصلحت می‌داند. روایتی به همین مضمون از امام باقر (ع) ۱۶ و امام صادق (ع) ۱۷ نیز نقل شده است. در روایتی دیگر امام رضا (ع) می‌فرماید: (خداوند، هیچ خوردنی و آشامیدنی را حلال نکرد، مگر به این جهت که در آنها سود و مصلحت بندگان است. و چیزی را حرام قرار نداد، مگر به سبب زیانبار بودن، یا سبب مرگ شدن و فسادانگیزی آن). ۱۸ در این زمینه روایات بسیاری وجود دارد. این سخنان، گویای این نکته اند که مصلحت عنصری اصیل و ریشه دار و جوشیده از متن دین و شریعت است، نه چیزی که امام راحل، آن را پدید آورده باشد. فقهای بزرگوار شیعه، بر این سخن اتفاق دارند. سید مرتضی می‌نویسد: (کل شیء اوجب علینا فی الشرع، فلا بدّ فیہ من وجه وجوب و کلّ شیء حرّم، فلا بدّ فیها من وجه قبح وان کنا لانعلم جهات الوجوب والقبح علی سبیل التفصیل). ۱۹ هر آنچه در شریعت بر ما واجب شده است، باید انگیزه واجب بودن را در خود داشته باشد و هر چیزی که حرام شده، باید انگیزه زشت بودن را دارا باشد، اگرچه ما انگیزه‌های واجب و زشت بودن را به شرح، ندانیم. خواجه نصیرالدین طوسی، در (تجرید الاعتقاد) ۲۰ و علامه حلی، در شرح آن ۲۱، همه احکام را بسته به مصلحت دانسته اند. اصولی محقق، علامه میرزا حسین نائینی نیز می‌نویسد: (انّه لاسبیل الی انکار تبعیة الاحکام للمصالح والمفاسد فی المتعلقات وانّ فی الافعال فی حدّ ذاتها مصالح و مفاسد کامنه مع قطع النّظر عن امر الشارع و نهیها وانها تکون عللاً للاحکام و مناطاتها). ۲۲ پیروی احکام الهی از مصالح و مفاسد قطعی است و انکار آن دلیلی ندارد زیرا همه کارها با قطع نظر از امر و نهی شارع، دارای مصالح و مفاسدند و همین مصالح و مفاسد، انگیزه‌ها و علت‌هایی برای حکمها و ترازهایی برای آنها هستند. بنابراین، جعل احکام شرعی، بر اساس مصلحتها و مفاسدهایی است که در موضوع آنها وجود دارد. خوراکیها، آشامیدنیها، روابط حقوقی و ... دارای گونه‌ای مصلحت و مفاسدند، خواه برای آنها قانونی بر نهاده شده باشد یا خیر. دستور خداوند بر اساس این صلاح و فساد ذاتی است، مانند: نوشیدنیهای الکلی، مواد مخدر، ربا و ... به خاطر زیانی که به انسان و اقتصاد جامعه داشته اند، حرام شده اند و قرآن و روایات، به بخشی از زیانها و فساد انگیزیه‌های آنها اشاره کرده اند. نقش عنصر مصلحت در احکام حکومتی احکام حکومتی و ناپایدار نیز دارای مصلحت و مفاسدند، ولی مصالح و مفاسد احکام اولی و احکام حکومتی یکسان نیستند زیرا در احکام اولیه، مصلحت و مفاسد در متعلق آن است که فلسفه احکام نامیده می‌شود و دانش به آن نیز ویژه خداوند است و عقل امکان دارد، به بخشی از مصلحت‌ها راه یابد، نه به همه آنها ولی در احکام حکومتی، مصالح و مفاسد را حاکم اسلامی تشخیص می‌دهد یعنی هرگاه حاکم اسلامی، به تنهایی و یا با کمک کارشناسان، تشخیص دهد انجام و یا ترک کاری به مصلحت اسلام و یا جامعه اسلامی است، مردم را به آن دستور می‌دهد و یا از آن باز می‌دارد. فقهای بزرگوار شیعه، با این که حکومت در اختیار آنان نبوده است، در بسیاری از فتاوا و استنباطهای خود، به عنصر مصلحت، توجه داشته اند: شیخ مفید، در بحث (بیع) با اشاره به حوزه کاری و دامنه اختیار حاکم می‌نویسد: (وللسلطان ان یکره المحتکر علی اخراج غلته و بیعها فی اسواق المسلمین ... وله ان یسرها علی ما یراه من المصلحه). ۲۳ سلطان می‌تواند احتکار کننده را وادارد که غله خود را بیرون آورد و در بازار مسلمانان بفروشد ... و می‌تواند باصلاح اندیشی خود، بر آن قیمت نهد. برابر احکام اولی، اگر کسی از احکام الهی سرپیچد نمی‌توان او را بر کاری

و اداشت که به میل و مصلحت شخصی او نیست. اما گاه بین مصلحت اجتماعی و مصلحت شخصی، تزامم پیش می آید، حاکم اسلامی در این گونه جاها، باید مصالح اجتماعی را بر مصالح شخصی پیش بدارد و براساس آن حکم دهد، همان گونه که شیخ مفید، فتوا داد. صاحب جواهر در فلسفه این حکم می نویسد: (الخروج عن قاعدة عدم جبر المسلم باقتضاء المصلحة العامة والسياسة، ذلك في كثير من الازمانه والامكنه). ۲۴ این کار (و اداشتن احتکار کننده بر فروش جنس خود) خارج شدن از قاعده و انداشتن مسلمان است بر کاری که برابر مصلحت عمومی و سیاست است، چنین کاری در بسیاری از زمانها و مکانها شایسته است. شیخ طوسی ۲۵، و بسیاری از فقهای دیگر ۲۵، از جمله امام خمینی، جلوگیری از احتکار و قیمت گذاری را برای حاکم اسلامی، روا دانسته اند. امام خمینی، با اشاره به دامنه اختیار حاکم اسلامی می نویسد: (للامام عليه السلام و والي المسلمین ان يعمل ما هو صلاح المسلمین من تثبيت سعر او حصر تجارة او غيرها مما هو دخيل في النظام وصلاح للجمعه). ۲۷ امام و سرپرست مسلمانان، می تواند کاری را که به صلاح مسلمانان است، انجام دهد، مانند ثابت نگهداشتن قیمتها، محدود کردن تجارت، یا غیر آن از آنچه در حفظ نظام و صلاح جامعه نقش دارد. بسیاری از فقیهان شیعه، در باب آباد کردن زمینها می گویند: اگر شخصی برای آبادانی زمین موات، سنگ چینی کرد، ولی به آبادانی آن پرداخت، امام او را به یکی از دو کار و می دارد: آبادانی زمین یا دست برداشتن از آن و اگر نپذیرد، حکم به خارج شدن وی می دهد تا زمین رها نماند. صاحب جواهر، حکم یاد شده را مورد پذیرش بزرگانگی چون: شیخ طوسی، ابن حمزه، علامه حلّی، فخرالمحققین، شهید اول، شهید ثانی و گروهی دیگر می داند. وی در بیان علت آن از دیدگاه فقهای یاد شده می نویسد: (معلّین له بقبح تعطيل العمارة التي هي منفعة الاسلام). ۲۸ این فقها، علت و دلیل حکم یاد شده را ناشایست بودن موات گذاردن و آباد نکردن زمینی دانسته اند که آبادانی آن به سود اسلام است. شیخ طوسی، به هنگام بحث از زمینهایی که با جنگ به دست آمده اند، می نویسد: (له التصرف فيه بحسب ما يراه من مصلحة المسلمین). ۲۹ حاکم اسلامی، در این گونه زمینها، آن گونه که مصلحت مسلمانان می داند، می تواند دست یازد. امام خمینی می گوید: (در اموال مشروع، اگر ولی امر، تشخیص داد که: این قدر که هست نباید باشد، برای مصالح مسلمین می تواند تصرف کند. ... این روشنفکرهای ما نمی فهمند که ولایت فقیه یعنی چه، یکی اش تحدید این امور است. مالکیت را در عین حال که شارع مقدس محترم شمرده است، لکن ولی امر، می تواند همین مالکیت محدودی که ببیند خلاف صلاح مسلمین و اسلام است، همین مالکیت مشروع را محدودش کند، به یک حدّ معینی و با حکم فقیه، از او مصادره بشود). ۳۰ استاد شهید مرتضی مطهری، بر این باور است: اگر نیازهای عمومی جامعه و یا ضرورت تعدیل ثروت ایجاد کند که مالیات تصاعدی وضع شود، باید این کار انجام شود و یا اگر مصلحت جامعه اسلامی باشد می توان از یک مالک و یا گروهی سلب مالکیت کرد. حاکم اسلامی، برای مصلحتی بزرگ تر می تواند چنین کارهایی را انجام دهد. ۳۱ ولایت و مصلحت در باب (ولایات)، این مسأله روشن تر است. در فقه شیعه، هر جا از ولایت سخن به میان آمده، از مصلحت نیز سخن رفته است، تا جایی که امام خمینی می نویسد: (اصل اولی در هر ولایتی این است که مقید به مصلحت باشد). ۳۲ از باب نمونه آن بزرگوار درباره (قیم) که پدر یا جد پدری، برای پس از مرگ خود تعیین می کنند می نویسد: (والظاهر اعتبار المصلحة في تصرفه ولايكفي عدم المفسده). ۳۳ در کارها و دست یازیهایی (قیم) مصلحت شرط است و نبود مفسده کافی نیست. محقق حلّی نیز می نویسد: (يجوز لولي الطفل رهن ماله... مع مراعاة المصلحة). ۳۴ بر سرپرست کودک رواست که مال او را با نگهداشت مصلحت، به رهن بگذارد. صاحب جواهر، (مع مراعاة المصلحة) را تفسیر: (التي هي احسن) در آیه شریفه: (ولاتقربوا مال الیتیم الا- بالتی هی احسن). ۳۵ می داند. ۳۶ وی، در جای جای جواهر، مصلحت اندیشی را مورد توجه قرار داده است، از جمله در کتاب قضا، می نویسد: (اذا اقتضت المصلحة تولیة القضاء مثلاً من لم يستكمل الشرائط بان كان قاصراً في العلم والعدالة انعقدت ولایته في احد الوجهين او القولین مراعاةً للمصلحة). ۳۷ اگر مصلحت باشد، کسی که شرایط قضاوت در او نیست به کار قضاوت پردازد، بر اساس یکی از دو احتمال، یا دو دیدگاه، سرپرستی او درست است. در مثل، اگر کسی دانش و عدالت لازم را برای این

کار نداشت، از باب مصلحت می‌تواند به کار قضاوت بپردازد. همو، در جای دیگر می‌نویسد: (لو بذله الامام من بیت المال جاز بلاخلاف واشکال لانّ فيه مصلحة للاسلام والمسلمين). ۳۸ اگر امام، جایزه را از بیت المال بپردازد، این کار بدون خلاف و بدون هیچ اشکالی رواست زیرا در آن، مصلحت اسلام و مسلمانان است. امام خمینی، آن‌گاه که درباره سرپرست وقف و کارهایی که وی به عهده دارد سخن به میان می‌آورد، درباره چگونگی انجام وظیفه می‌نویسد: (کل ذلك علی وجه الاحتیاط و مراعاة الصّلاح). ۳۹ همه اینها (کارهایی که سرپرست وقف بر عهده دارد) باید با احتیاط و نگهداشت مصلحت، انجام گیرد. درباره ولایت پدر و جدّ پدری بر فرزند و تصرف در اموال آنها و همچنین ازدواج آنها، نبود مفسده، بلکه بالاتر، احتیاط را در نگهداشت مصلحت می‌داند. ۴۰ آن بزرگوار، در بحث (ولایت فقیه) به نگهداشت مصلحت تأکید بیش تری دارد. در مثل، به هنگام روشنگری ماهیت حکومت اسلامی و فرق آن با دیگر حکومتها می‌نویسد: (نعم للوالی ان يعمل فی الموضوعات علی طبق الصّلاح للمسلمین او لاهل حوزته ولیس ذلك استبداداً بالرأی، بل هو علی طبق الصّلاح، فرأیه تبع للصّلاح كعمله). ۴۱ حاکم اسلامی، می‌تواند در گزاره‌ها، برابر صلاح مسلمانان و یا صلاح حوزه حکومتی خود عمل کند. چنین اختیاری، استبداد به رأی نیست، بلکه عمل براساس صلاح و شایستگی است. نظر حاکم، همانند عمل او، باید پیرو مصلحت باشد. همو، در جای دیگر، پس از آن که اختیارات حکومتی فقیه را همسان پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) دانسته است می‌نویسد: (در این زمینه فرقی بین فقیه عادل و معصومان نیست، زیرا حاکم هر که باشد مجری احکام شریعت و برپا دارنده حدود الهی و گیرنده خراج و مالیاتهاست. و در آن به گونه‌ای که صلاح مسلمانان است تصرف می‌کند). ۴۲ همو، در بسیاری از جاهای دیگر، نیز، به پیوند آن دو اشاره کرده است. ۴۳ نمونه‌ها، بیش از آن است که در این مقاله، بتوان آنها را گزارش دادو یا حتی به آنها اشاره داشت. ما، پیش از این، به پاره‌ای از نمونه‌ها اشاره کردیم. ۴۴ نمونه‌های یاد شده، گویای این است که عنصر مصلحت، امری بی‌پیشینه نیست. چیزی نیست که حضرت امام خمینی، آن را بنابر نیاز و کاستیهای موجود در فقه، وارد اندیشه سیاسی اسلام کرده باشد، بلکه جایگاهی در متن دین دارد که فقهای شیعه، به مناسبتهای گوناگون، از آن سخن گفته‌اند. البته، آن بزرگواران، به دلیل این که هیچ‌گاه تصمیم‌گیری سیاسی اداری جامعه، در اختیار آنان نبوده است، بحثهای گسترده و ره‌گشایی، بویژه در بخش مصلحت نظام نداشته‌اند. ویژگی امام راحل، در این بود که این بحث را از صورت تئوریک در آورد و به آن بُعد عملی داد و به پژوهشگران عرضه کرد. مصلحت در دیدگاه شیعه و اهل سنت گروهی پنداشته‌اند: (مصلحت نظام) که از سوی امام راحل، طرح شده، همان (مصلح مرسله) اهل سنت است. از این روی، اشاره گذرا به فرقه‌ها و ناسانیهایی که این دو دیدگاه با هم دارند مفید و مناسب می‌نماید: هر چند عالمان شیعه و اهل سنت، هر دو به عنصر مصلحت، توجه ویژه‌ای دارند و مسائل بسیاری را در بابهای گوناگون فقه با آن پیوند زده‌اند، ولی با یک نگرش کلی به سخنان عالمان اهل سنت درباره (مصلح مرسله) و بررسی فتوایی که براساس آن داده‌اند از یک سوی، و سخنان فقهای شیعه، بویژه امام خمینی، که در آنها سخن از مصلحت به میان آمده است، از دیگر سوی، می‌توان گفت: چند فرق اساسی بین این دو دیدگاه وجود دارد: ۱. همان‌گونه که اشاره شد، بسیاری از اهل سنت، از (مصلحت) به عنوان یکی از منابع احکام شریعت در نبود نصّ معین یاد کرده‌اند: (اگر اعتبار یا بطلان مصلحتها را شریعت به نصّ و یا اجماع و یا قیاس اعلام دارد، واجب الاتباع است، ولی اگر شریعت در این امر سکوت کند، یعنی ادله شرعی مصلحت امری را بیان نکنند، جای این سؤال پیش می‌آید که آیا حقّ تحقیق در علت آن را داریم یا نه؟ امام مالک، آن را جائز دانسته و پی بردن به علل و درک مصلحتها را سرچشمه‌ای برای قانونگذاری شمرده و آن را (مصلح مرسله) نامگذاری کرده است، مصلحتهایی که درباره آن نصّ نرسیده است). ۴۵ براساس این دیدگاه، فقیه، حقّ دارد در نبود نصّ در امری، به مصلحت یابی، بپردازد و برابر با دیدگاه خود، حکم آن را تشریح کند. اما عالمان شیعه، هر چند بر پیروی احکام شریعت از مصالح و مفاسد، در مقام ثبوت پای می‌فشرند، ولی در مقام اثبات آنچه را که از دید انسان مصلحت است، تا آن هنگام که مفید علم نباشد، پشتوانه حکم کلی الهی قرار نمی‌دهند. به دیگر سخن، به مصلحت، به عنوان منبع اجتهاد نمی‌نگرند. محقق

نائینی در این باره می نویسد: (أنه لاسبیل الی انکار ادراک العقل تلك المناطات موجبةً جزئیه وانّ العقل ربّما یستقل بقبح شیء وحسن آخر ولا یمكن عزل العقل عن ادراک الحسن والقبح - كما علیه بعض الاشاعره) ۴۶. بی گمان، عقل پاره ای از ملاکها را می شناسد زیرا عقل در پاره ای از جاها به گونه ای مستقل، خوبی و بدی چیزها را درک می کند. بر کناری عقل از مقام شناخت خوبی و بدی، ممکن نیست، آن گونه که اشاعره می گویند (اشاعره به شناخت خوبی و بدی از سوی عقل، باور ندارند). ایشان این سخن را بسیار روشن و انکار آن را سبب از بین رفتن اساس شریعت می شمرد. ۴۷. بنابراین، از دیدگاه شیعه، آن مصلحتی حجت است که دلیل قطعی شرعی بر ارزش آن داشته باشیم و یا این که عقل به گونه ای قطعی بدان حکم کند. به هر حال، هیچ یک از عالمان اصول و فقیهان شیعه، مصلحت را به عنوان منبع استنباط در کنار دیگر منابع، قبول ندارند. بیادآوری: گونه نگاه فقیهان شیعه به مصلحت، به معنای بی اهمیت و یا کم اهمیت بودن این عنصر در بین آنان نیست زیرا که فقهای شیعه، در احکام حکومتی و مسائل اجتماعی برای آن جایگاه ویژه ای باور دارند و در این باره احکام فراوانی را در کتابهای فقهی خود آورده اند. ۲. اهل سنت، هنگامی به (مصلح مرسله) استناد می جویند که (قیاس) ممکن نباشد. ۴۸. آنان بر این باورند که با وجود (قیاس) نوبت به مصلحت اندیشی فقیه نمی رسد، ولی شیعه اعتباری برای قیاس قائل نیست زیرا آن را علم آور نمی داند، تا مصلحت اندیشی را پس از آن قرار دهد. ۳. عالمان شیعه، حکم بر اساس مصلحت را از سوی حاکم اسلامی، حکم ولایی و گذرا و غیر دایمی می دانند که از باب واجب بودن پیروی از حاکم اسلامی، باید بدان گردن نهاده شود، نه از باب حکم شرعی اولی، که برای همه زمانها قابل عمل باشد. ولی اهل سنت، چون (مصلح مرسله) را از منابع اجتهاد می دانند، بر این باورند که فقیه یا حاکم، در این جاها حکم شرعی را جعل می کند. در حقیقت آنان، نوعی تشریح برای فقیه در دین باور دارند. ۴. از دیدگاه شیعه، حکم بر اساس مصلحت در مسائل سیاسی و اجتماعی، ویژه حاکم است، ولی از دیدگاه اهل سنت (هر چند بسیاری از آنان مصلحت سنجی را در عبادات روا نمی دانند) همه فقها حق چنین کاری را دارند. افزون بر این، بر اساس اصل تصویب، حکم هر یک از فقها را در این مسائل، حکم الهی می دانند، هر چند با هم فرق داشته و یا ناسازگار باشند. ۵. از دیدگاه فقهای شیعه، مصلحتی که سرچشمه حکم حکومتی می گردد، مصلحت حفظ نظام و جامعه اسلامی است؛ اما نزد اهل سنت، مصلحتی که منبع اجتهاد و حکم قرار می گیرند، فراگیرتر از آن هستند. بسیاری از کسانی که به حجت بودن مصلح مرسله، باور دارند، آن را ویژه (مصلح ضروریه) نمی دانند، بلکه (مصلح حاجیه) را نیز جزو آن می دانند. مرجع تشخیص مصلحت بازشناخت مصلحتهای اجتماعی، بر عهده حکومت اسلامی است. مصلحت اندیشی و بازشناسی مصلحت، ویژه نظام ولایت فقیه نیست. امروزه همه حکومتها، مصلحت اندیشی و مصلحت شناسی حاکم را پذیرفته اند. در دوره حضور، پیامبر اسلام (ص) و علی (ع) و دیگر امامان (ع)، افزون بر ابلاغ احکام الهی، بر اساس مصلحت، برابر نیازهای زمان خود، احکامی را بیان داشته اند که در این جا به چند نمونه از مصلحت اندیشیهای رسول اکرم (ص) اشاره می کنیم: دستور پیامبر (ص) بر بریدن درخت خرماي سمره بن جندب ۴۹، ویران کردن مسجد ضراب ۵۰، بازداشتن مردم از کشتن و خوردن حیوانات اهلی، ۵۱ از ازدواج موقت در جنگ خیبر ۵۲، حکم به بریدن درختان ۵۳، خراب کردن ساختمانهای غیرمجاز ۵۴، بازداشتن از شکار حیوانات و... ۵۵. آزادی و اختیار انسان در گزینش شغل، کار، مسکن، ازدواج و... از حقوق مسلم اجتماعی و اسلامی اوست؛ اما در زمان علی (ع) به مواردی بر می خورد که برای مصلح اجتماعی، حق اختیار را از کسانی ستانده اند: بازداشتن اهل ذمه از صرافی ۵۶، بازداشتن مردم از پاره ای کسبهای به ظاهر حلال ۵۷، واجب کردن زکات بر اسب ۵۸، ازدواج اجباری ۵۹، طلاق اجباری ۶۰، خراب کردن خانه مجرمان ۶۱، بخشش و یا واپس انداختن اجرای حدود ۶۲، کشتن زن مرتد ۶۳، حکم به مصادره اموال ۶۴، واداشتن احتکارگران بر فروش ۶۵، سنگسار غیرمحصن ۶۶ و... در دوره غیبت، ولی فقیه، چون گمارده شده از سوی پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) است باید به این کار پردازد ۶۷. فقیهان شیعه در کتابهای فقهی خود، بسیاری از این مصلحت اندیشیها را آورده اند که با نمونه هایی از آن آشنا شدیم و اکنون چند نمونه دیگر را یاد آور می شویم: مرحوم سید محمد کاظم

یزدی در کتاب (وقف) می نویسد: (اگر وقف کننده سرپرست ویژه ای را برای وقف بر نگمارد، چه وقف همگانی باشد و چه وقف برای گروهی ویژه، پس از تمام شدن صیغه وقف، حقّ او و حق کسانی که وقف برای آنان انجام گرفته، از بین می رود و سرپرستی وقف، بر عهده حاکم شرع قرار می گیرد و نظر حاکم در این گونه وقفها اعتبار دارد زیرا وقف از مصالح عمومی است و مرجع در مصالحتهای عمومی حاکم اسلامی است.) ۶۸ صاحب (بلغۃ الفقیه) نیز، ولایت بر وقفهای همگانی را از آن حاکم اسلامی دانسته و در علت آن می نویسد: (ولأنه من المصالح العامه التي يرجع بها الى الامام (ع) والی نائبه بالعموم.) ۶۹ چون وقف از مصالح عمومی جامعه به شمار می رود، مرجع این گونه مصالح، امام (ع) در زمان حضور و نایب عامّ او در دوره غیبت است. محقق حلی، درباره جهاد می نویسد: (فرضه علی الکفایه ولایتین الا ان یعینه الامام علیه السلام، لاقتضاء المصلحه.) ۷۰ جهاد واجب کفایی است، نه عینی، مگر آن که امام برابر مصلحت، آن را بر عهده شخص، یا اشخاصی قرار دهد. گروهی از فقیهان، بر این باورند که اگر ولیّ فقیه، تشخیص دهد که جهاد مصلحت دارد، می تواند به آن حکم دهد. ۷۱ واداشتن بر طلاق همسر ۷۲، استفاده از زور در پاره ای از مراحل امر به معروف و نهی از منکر ۷۲، تعزیرهای مالی و بدنی ۷۴ و ... از مواردی بی شمارند که فقیهان، مصلحت سنجی آن را بر عهده حاکم شرع دانسته اند. با توجه به این که حوزه حکم حاکم و مصلحت شناسی او گسترده و فراگیر است و همه مسائل: اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، قضایی، نظامی و ... را در بر می گیرد، روشن است که ولیّ فقیه، خود به تنهایی نمی تواند همه این مصالح را تشخیص دهد، از این روی، با واگذاری این صلاحیت به اشخاص و یا نهادهایی که تخصص و تواناییهای لازم را دارند، مصلحت اندیشی از سوی این افراد و یا نهادها مشروعیت می یابد و کارها نیز، سامان درستی به خود می گیرد. امام خمینی خود در این باره می نویسد: (ثم انّ ما ذکرنا من انّ الحکومه للفقهاء العدول قد ینقدح فی الاذهان الاشکال فیه بانهم عاجزون عن تمشیة الامور السیاسیه والعسکریه وغیرها، لکن لاوقع لذلك، بعد ما نری انّ التّدبیر والاداره فی کلّ دوله بتشریک مساعی عدد کبیر من المتخصص وارباب البصیره، والسلطین ورؤسا الجمهور من العهود البعیده الی زماننا الا ماشدّ منهم لم یکنوا عالمین بفنون السیاسه والقیاده للجیش، بل الامور جرت علی ایدی المتخصصین فی کلّ فنّ.) ۷۵ شاید در این که گفتیم حکومت حقّ فقیهان عادل است، اشکال شود که فقیهان توانایی اداره سیاسی و نظامی کشور و مانند آن را ندارند، ولی این اشکال درست نیست زیرا اداره کشور، در هر حکومتی با همیاری و شرکت شمار زیادی از خبرگان و کارشناسان انجام می گیرد. همه حاکمان و رؤسای جمهور از گذشته تا حال، مگر گروهی اندک از آنان، آشنا به فنّ سیاست، رهبری و امور نظامی نبوده اند، بلکه امور حکومتی به دست متخصصان هر فنّ اداره می شده است. مجمع تشخیص مصلحت نظام مجمع تشخیص مصلحت نظام، بر اساس این دیدگاه: (تشخیص مصلحت حقّ ولیّ فقیه، است ولی او در این کار از دیگران کمک می گیرد.) شکل گرفت. امام خمینی، نخست فکر می کرد که مصالح نظام از راه مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان بر آورده می شود، اما چنین نشد و در پاره ای از موارد، بویژه جاهایی که قانون بر اساس مصلحت نظام وضع می شد، بین شورای نگهبان و مجلس اختلاف پیش می آمد. کارگزاران نظام، چاره کار را از امام خواستند و در نامه ای به امام نوشتند: ... (برای تصویب یک قانون ریزنی و کارشناسیهای گوناگون انجام می گیرد، ولی پس از تصویب، شورای نگهبان حاضر به تأیید آن نیست، چه باید کرد؟) ۷۶ اما خمینی در پاسخ به این درخواست، دستور به تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام داد: گرچه به نظر این جانب، پس از طیّ این مراحل، زیر نظر کارشناسان که در تشخیص این امور مرجع هستند، احتیاج به این مرحله نیست، لکن برای غایت احتیاط در صورتی که بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان، شرعاً و قانوناً توافق حاصل نشد، مجمعی مرکب از فقهای محترم شورای نگهبان و حضرات حجج آقایان ... برای تشخیص مصلحت نظام اسلامی تشکیل گردد و در صورت لزوم، از کارشناسان دیگری هم دعوت به عمل آید و پس از مشورتهای لازم، رأی اکثریت اعضای این مجمع مورد عمل قرار گیرد.) ۷۷ با این پیام، مجمع تشخیص مصلحت نظام در بهمن ۱۳۶۶ تشکیل شد و پس از آن که آیین نامه کاری خود را تنظیم و به تأیید حضرت امام رساند، کار خود را شروع کرد. این مجمع، بر اساس اختیاری که

از سوی امام به آنان داده شده بود، دو کار انجام می داد: ۱. به عنوان مرجع تشخیص مصلحت نظام در جاهایی که شورای نگهبان مصوبه ای را ناسازگار با شرع یا قانون اساسی اعلام می کرد، وارد عمل می شد و تشخیص خود را اعلام می کرد. ۲. درباره ای از موارد نیز، به قانونگذاری می پرداخت. از جمله در آبان سال ۱۳۶۷، قانون مبارزه با مواد مخدر را تصویب کرد. ۷۸ در همان سال، امام اختیار قانونگذاری را از مجمع گرفت. ۷۹ به هنگام بازنگری قانون اساسی، از جمله مسائلی که در دستور کار شورای بازنگری قانون اساسی قرار گرفت، مجمع تشخیص مصلحت نظام بود که امام خمینی در نامه مورخه ۱۳۶۸/۲/۴، به رئیس جمهور وقت، محدوده بحث در شورای بازنگری را روشن کرد: (مجمع تشخیص مصلحت برای حلّ معضلات نظام و مشورت رهبر، به صورتی که قدرتی در عرض قوای دیگر نباشد). ۸۰ شورای بازنگری قانون اساسی نیز، پس از بحثهای فراوان، اصل زیرا تصویب کرد: (مجمع تشخیص مصلحت نظام، برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام، نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و مشاوره در اموری که رهبری به آنان ارجاع می دهد و سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده است، به دستور رهبری تشکیل می شود. اعضای ثابت و متغیر این مجمع را مقام رهبری تعیین می نماید). ۸۱... هدف از تأسیس شورای نگهبان این بود که اگر قانونی از مجلس بگذرد و خلاف شرع و یا قانون اساسی باشد، جلو آن گرفته شود. اما تشکیل مجمع تشخیص مصلحت، بدان خاطر بود که مبدا حساسیتهای دقتها و دغدغه های شورای نگهبان در برابرسازیهای قانونهایی که از تصویب مجلس می گذارد، با قانون اساسی و معیارهای شرع، سبب بی توجهی آنان به مصالح نظام اسلامی گردد. البته این بدان معنی نیست که مجمع تشخیص مصلحت، چنین دقتها و حساسیتهایی را ندارد و خلاف قانون اساسی و شرع می تواند قانونی را تأیید کند، بلکه بنابراین بود که این مجمع، با دید بازتری به مسائل بنگرد و ضرورتهای جامعه و مصلحتهای عمومی را در اظهار نظرها رعایت کند و تشخیص خود را اعلام بدارد و از این تشخیص، مجلس و شورای نگهبان پیروی کنند. ۸۲ حوزه مصلحت شناسی حاکم اسلامی بیان حوزه دخالت حاکم اسلامی در شناخت مصالح، از مسائلی است که در حوزه شریعت پیامدهای مهمی را در پی دارد. این بحث می تواند ترسیم کننده انعطاف دینی در برابر مصلحتهای اجتماعی باشد، از این روی، اشاره ای به دیدگاهها در این زمینه، لازم و سودمند می نماید. گروهی بر این باورند که حوزه مصلحت شناسی حاکم، گسترده و فراگیر است و همه مسائل اقتصادی، سیاسی، قضایی، نظامی، فرهنگی و... را در بر می گیرد. حاکم اسلامی، در همه این زمینه ها می تواند به مصلحت سنجی پردازد و احکام حکومتی را بر اساس آن صادر کند. گروهی دیگر، حوزه مصلحت اندیشی حاکم را به مباحها و رواها (به معنی اعمّ آن یعنی احکام غیرالزامی) محدود کرده و گفته اند: حاکم اسلامی می تواند در حوزه مباحها و رواها به سنجش مصلحتها و پیش داشتن مصلحت اهمّ پردازد و در نتیجه، به کاری دستور دهد و یا از کاری باز دارد. علامه محمد حسین نائینی ۸۳ و شهید آیت الله صدر، این دیدگاه را پذیرفته اند. شهید صدر، پس از استدلال بر این که ولیّ فقیه در دوره غیبت، حقّ تشخیص مصلحتها و قانونگذاری براساس آن را دارد، می نویسد: (هر کاری که نصّ شرعی بر حرام یا واجب بودن آن دلالت نکند، برای ولیّ امر، رواست که صفت و حکم ثانوی به آن بدهد. پس اگر او از کاری که رواست، باز دارد، آن کار حرام می گردد و اگر به آن دستور دهد، واجب می شود). ۸۴ گروهی از فقیهان، از جمله امام خمینی، دیدگاه نخست را پذیرفته است و محدودیتی برای تصمیم گیری حاکم اسلامی در حوزه مصلحتهای اجتماعی باور ندارد. براساس این دیدگاه، حوزه مصلحت شناسی حاکم اسلامی، بسی گسترده تر از حوزه مباحهاست. امام راحل، در بیانیه مهمّ و تاریخی خود، به نمونه هایی اشاره دارد که فراتر از چارچوب احکام فرعی و حوزه مباحها و رواهاست: خیابان کشیها، نظام وظیفه و اعزام اجباری به جبهه، جلوگیری از ورود و خروج هر نوع کالا، بازداشتن از احتکار در غیر دو سه مورد، گمرکات، مالیاتی و... ۸۵ بسیاری از عالمان اهل سنت، نیز، حوزه مصلحت سنجی حاکم اسلامی را فراگیر و حکم حاکم اسلامی را، همانند امام خمینی گسترده می دانند. ۸۶ با این حال، بین این دو دیدگاه ناسانی اساسی وجود دارد که در همین مقاله، بدان اشاره کردیم. ضرورت یا

مصلحت در این مقوله، گاه میان ضرورت و اضطرار و مصلحت، جداسازی بایسته صورت نمی‌گیرد. از این روی، گروهی پنداشته‌اند که احکام حکومتی و دست‌یازیهای حاکم اسلامی، بویژه درجایی که احکام حکومتی بر احکام اولیه پیش‌داشته می‌شوند (مقام تراحم) بسته به ضرورت و اضطرار است و وجود مصلحت، به تنهایی نمی‌تواند دلیلی برای این کارها باشد. از بحثهایی که تاکنون در این زمینه داشته‌ایم، به خوبی بر می‌آید که این سخن، بسیار سست و بی‌پایه است. نمونه‌هایی که در روایات از احکام حکومتی پیامبر اسلام (ص) و علی (ع) و دیگر امامان (ع) آمده است و همچنین فتاوی‌های فقیهان شیعه، در بابهای گوناگون فقه، شاهد گویایی بر این مدعاست؛ چرا که همه و یا بیش‌تر آنها از مصادیق بایستگی و ناگزیری نبوده‌اند، تنها مصلحت جامعه اسلامی، سبب شده که چنان دستورهایی را داشته باشند. شاید حضرت امام خمینی برای زدودن این پندار از ذهنها بود که به روشنی اظهار داشت: (ولایت فقیه و حکم حکومتی از احکام اولیه است). ۸۷ بی‌گمان، مقصود امام آن نیست که حکم حکومتی از همه زوایا، با حکم اولی‌الهی یکسان است؛ زیرا که خود آن بزرگوار در جاهای دیگر به گذرا و برهه‌ای بودن حکم حکومتی، اشاره روشن دارد. مقصود ایشان این بود که تنها ضرورتها نیستند که سبب حکم حکومتی می‌گردند، بلکه در بیش‌تر جاها بدون این که ناگزیری و بایستگی باشد، براساس مصالح، حاکم اسلامی، می‌تواند حکم حکومتی صادر کند. البته این بدان معنی نیست که حاکم اسلامی حق ندارد براساس عناوین ثانوی، حکم کند که در مسائل اجتماعی، تشخیص عناوین ثانوی و حکم براساس آنها نیز، بر عهده حاکم اسلامی و یا نمایندگان اوست. حاکم اسلامی، با اشرافی که بر مسائل و مشکلات دارد، یا خود به تنهایی عنوان ثانوی را تشخیص می‌دهد و یا با رایزنی با کارشناسان به آن دست می‌یابد و یا به گروهی نمایندگی می‌دهد که این کار را سامان دهند، آن گونه که امام خمینی، به مجلس شورای اسلامی با شرایطی این اجازه را داد: (آنچه در حفظ نظام جمهوری اسلامی دخالت دارد که فعل یا ترک آن، مستلزم حرج است، پس از تشخیص موضوع به وسیله اکثریت و کلای مجلس شورای اسلامی، با تصریح به موقت بودن آن، مادام که موضوع محقق است و پس از رفع موضوع، خود به خود لغو می‌شود، مجازند در تصویب و اجرای آن. ۸۸ بر این اساس، گرفتن مالیات، خدمت سربازی، جلوگیری از ورود و خروج ارز و یا هر نوع کالا، قیمت‌گذاری و... از سوی حکومت، حمل بر ضرورت کردن، درهم آمیختن مبحث و نگرشی است فردی و ناشی از نشناختن حکومت و نیازها و پیامدهای آن. حاکم اسلامی، حتی در زمانی که ضرورت و یا حرج و... در کار نیست، می‌تواند براساس مصالح اسلام و مسلمانان مردم را به کاری وادارد و یا به مالی الزام کند. فرق و پیامدهای این دو دیدگاه بر کسی پوشیده نیست. بایستگی پیروی از مصلحت اندیشیهای حاکم اسلامی مشروع بودن سنجش مصلحتها با یکدیگر و حکم به پیش‌داختن هم، از سوی حاکم اسلامی، از جعل ولایت برای او سرچشمه می‌گیرد. براین اساس، همگان باید به حکمی که او براساس مصلحت صادر می‌کند، گردن نهند. همه مردم، حتی مراجع، باید از آن پیروی کنند؛ زیرا دلیلهای حجت بودن حکم حاکم، آنان را نیز در بر می‌گیرد. سخن ما در این است که: آیا سرپیچی از مصلحت اندیشیهای حاکم، گناه است یا خیر؟ در این باره دو دیدگاه وجود دارد: ۱. بسیاری از فقیهان ۸۹، پیروی از مصلحت اندیشیهای حاکم را واجب و سرپیچی از آن را گناه می‌دانند. شهید سید محمد باقر صدر می‌نویسد: (إذا امر الحاكم الشرعی بشیء تقدیراً منه للمصلحة و جب اتباعه علی جمیع المسلمین ولا یعذر فی مخالفته حتی من یری ان تلک المصلحة لا اهیة لها). ۹۰ اگر حاکم اسلامی، براساس مصلحت، به چیزی دستور دهد، پیروی از آن بر همه مسلمانان واجب است، حتی کسانی که بر این باورند، مصلحتی را که حاکم تشخیص داده اهمیتی ندارد، نمی‌توانند از انجام آن سربرتابند. امام خمینی، بارهای بار، به روشنی بیان داشته که در عهد حکومت اسلامی، سرپیچی از هرگونه قانون، گناه و خلاف شرع است. از جمله آن بزرگوار، درباره اهمیت حکم تاریخی میرزای شیرازی بزرگ و واجب بودن عمل به آن می‌گوید: (حکم میرزای شیرازی، در حرمت تنباکو، چون حکم حکومتی بود، برای فقیه دیگر هم واجب الاتباع بود). ۹۱ دلیلهای ولایت فقیه، بویژه مقبوله عمر بن حنظله، این دیدگاه را تأیید می‌کنند. ۹۲. گروهی از صاحب‌نظران، با این که عمل به دستورهای مصلحتی حاکم را لازم و بایسته دانسته‌اند. سر بر تافتن از

آن را گناه ندانسته اند. در باور آنان این گونه دستورها در چهارچوب قرار دادهای اجتماعی می‌گنجد که برای سرپیچی از آنها کیفر سازوار با آن بر نهاده شده است، مانند: جریمه، زندان و... و کیفرهای اخروی، این گونه گناهان را در بر نمی‌گیرند. بررسی دقیق این مسأله، بیش از این فرصت می‌طلبد و به مسائل بسیاری بستگی دارد از جمله: آیا حکومت واجب شرعی است یا واجب عقلی محض؟ در فرض نخست، آیا احکام حکومتی مثل خود حکومت از حکم شرعی بهره‌مندند؟ آیا می‌توان میان احکام حکومتی و اصل حکومت، جدایی افکند؟ و... معیار تشخیص مصلحت پاره‌ای مصلحتها، بر پاره‌ای دیگر، به هنگام سنجش مصلحتها، پیش‌داشته می‌شوند. این اصلی است عقلی و مورد تأیید اسلام. همه فقهای اسلام، در باب (تراحم) گفته‌اند که باید به اهمّ عمل و از مهمّ چشم پوشیده شود. آنچه در این مقوله، جای بحث دارد، این‌که: پیش‌داشتن مصلحتی بر مصلحت دیگر، بر چه اساس و معیاری انجام می‌گیرد؟ آیا در چارچوب ویژه‌ای باید انجام پذیرد؟ یا چارچوب ویژه‌ای برای آن ضرورت ندارد؟ فقیهان شیعه، چون مصلحت را پایه احکام شرعی نمی‌دانسته‌اند، نیازی به بحث و بررسی مراتب مصلحت و چگونگی پیش‌داشتن آن نمی‌دیده‌اند. به دیگر سخن، چگونگی تشخیص مصلحتها و معیارهای آن در فقه شیعه، به عرف و خردمندان واگذار شده، از این روی، این مقوله، از دیدگاه شرعی (کتاب و سنت) در آثار فقهی شیعه به بحث گذاشته نشده است. یعنی معیارهای تشخیص مصلحت، پیش از آن که شرعی باشند، عقلی‌اند و نمونه‌هایی که در روایات و فقه آمده، تأییدکننده همان قاعده عقلی هستند، از جمله: حفظ مصلحت نظام و پیش‌داشتن مصلحت حفظ دین بر دیگر مصالح و همچنین مصلحت جمعی بر فردی، پیش از آن که مفاد حدیث: (لاضرر) و احکامی همانند: (تترس) باشند، قاعده‌ای عقلی‌اند؛ زیرا اگر امر دائر شد بین این که دین و نظام اسلامی بماند، تا احکام اسلام را اجرا کند و یا این که دین و نظام قربانی یکی از هزارها حکم شرعی فرعی گردد، روشن است که اجرای نهصدونود و نه حکم بر اجرای یک حکم پیش‌داشته می‌شود و یا اگر امر دائر شد که چند نفر کشته شوند و یا کشوری در خطر افتد، بی‌گمان باید کیان کشور را پاس داشت و چند نفر را فدای هزاران انسان دیگر کرد. با این حال، آنچه از سخنان، پیامها و سیره عملی امام خمینی به دست می‌آید، معیارها و ترازهای بازساخت مصلحت، از این قرارند: ۱. نگهداشت حوزه: مصلحت اندیشیهای حاکم اسلامی، اجتماع است؛ از این روی، حکم حکومتی حاکم، در همین قلمرو ارزش دارد و در حوزه مسائل عبادی، مصلحت اندیشی راه ندارد، مگر این که یک حکم عبادی در تراحم، با حکمی مهم تر قرار گیرد. فقیهان شیعه، از جمله امام خمینی، در امور تعبدی، برای کشف ملاکها سهمی قائل نیستند: (ضروره عدم طریق للعقول الی فهم مناطات الاحکام التعبدیه و الا فای فارق عند العقول بین الدّم و غیره و بین مقدار الدرهم و اقل منه و بین دم القروح و الجروح و غیره الی ذلک من التعبدیات، فالفقیه کلّ الفقیه من یقف علی التعبدیات ولا یستبعد شیاً منها بعد مارأی روایه ابان فی الدیة). ۹۳ عقل راهی برای شناخت ملاکهای احکام تعبدی ندارد و گرنه، چه فرقی بین خون و چیزهای دیگر و یا بین یک درهم و کم تر از آن و میان خون دمل و جراحت و دیگر خونها از دید عقل وجود دارد. فقیه، کسی است که در امور تعبدی درنگ کند، بویژه پس از آن که روایتی مانند روایت ابان را در دیه دیده است، هیچ حکم تعبدی را دور نشمارد. امام در چندین جای دیگر به این مسأله اشاره دارد. ۹۴ بسیاری از عالمان اهل سنت نیز، برای تشخیص مصلحت در این محدوده اعتباری قائل نیستند. ۹۵. ۲. سازواری مصلحت اندیشیها و دستورهای شریعت: بین مصلحت اندیشیهای حاکم و دستورهای شریعت، نباید ناسازگاری باشد. امام خمینی، در جای جای کتاب (ولایت فقیه) و (کتاب البیع) بر این معیار تأکید می‌کند: (حکومت در اسلام، به معنای تبعیت از قانون است و فقط قانون است که بر جامعه حکم فرمایی دارد، آن جا هم که اختیارات محدودی از سوی خداوند به رسول اکرم (ص) و ولات داده شده، از طرف خداوند است). ۹۶ بنابراین، مخالفت با احکام شریعت، به هیچ روی روانیست. یادآوری خواهیم کرد که پیش‌داشتن احکام حکومتی بر احکام اولیه نیز، در چارچوب شریعت انجام می‌گیرد و مخالفت با احکام شریعت به شمار نمی‌آید. ۳. در نظر گرفتن هدفها و برنامه‌های شریعت: حاکم اسلامی، باید هدفها و برنامه‌های دین و شریعت را در نظر بگیرد و با توجه به آن مصلحت اندیشی کند.

اسلام در احکام ثابت خود، هدفهایی را می‌نماید. حاکم اسلامی، با توجه به آنها می‌تواند قانونهایی را برای دستیابی به آن هدفها برنهد. شهید صدر در این باره می‌نویسد: (کتاب و سنت، وقتی از تشریح قانونی خبر داد و در متن قانون هدف آن را تصریح کرد، ذکر هدف صریحاً نشانه آن است که بخش خالی از قانون را که بر حسب مصلحت زمان در اقتصاد اسلامی متغیر و متحول است، چگونه می‌توان با قانونهایی برگرفته از هدف پُر کرد.) ۹۷ خداوند که می‌فرماید: (ما افاء الله علی رسوله من اهل القرى فله و للرسول ولذی القربى والیتامى والمساکین وابن السبیل کی لایکون دولة بین الاغنیاء.) ۹۸ آنچه را خداوند از مالهای مردم دهکده‌ها، بهره‌پیامبرش کرده است از آن خدا و از آن پیامبر خویشاوندان پیامبر و یتیمان و مسکینان و مسافران در راه مانده است، تا میان توانگران شما دست به دست نگردد. به تعادل ثروت و پخش اموال در میان مردم نظر دارد، به گونه‌ای که اموال پراکنده بتواند همه نیازهای مشروع جامعه را برآورد و اموال در دست گروهی اندک، دست به دست نگردد. این یکی از هدفهای ثابت قانونگذاری اسلامی است. براساس این هدف، ولی فقیه و یا نمایندگان او، می‌توانند برای حفظ تعادل اجتماعی در توزیع ثروت، قانونهایی را بگذارند و در برابر انباشته شدن ثروت در دست گروهی اندک، بایستند. ۹۹ امام خمینی، گاه برای ثابت کردن پاره‌ای از فتاوی‌های خویش و ردّ پاره‌ای از فتاوی‌های دیگر، به عدل اسلامی از اصول و هدفهای اسلام، بلکه روح اسلام به شمار می‌آید استناد جسته است. ۱۰۰ پیش داشتن اهم بر مهم: شاید مهم‌ترین و اساسی‌ترین مرحله در سنجش مصلحتها، شناخت و رعایت این اصل باشد، عالمان اصولی، در باب (تراحم) از این معیار بحث کرده‌اند. ۱۰۱ امام خمینی، در صدور احکام حکومتی به این قاعده اهمیت ویژه‌ای می‌دهد. گاه با آن که عمل به مصلحت اهم، برای او همانند (نوشیدن جام زهر آلود) ۱۰۲ بود، با این حال، چشم‌پوشی از آن را روا نمی‌دانست. تاکید امام بر پیش داشتن (حفظ نظام) و (مصلحت نظام) بر همه مصلحتها در همین راستا قرار دارد: (طلاب عزیز، ائمه محترم جمعه و جماعات، روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون، باید برای مردم، این قضیه ساده را روشن کنند که در اسلام، مصلحت نظام از مسائلی است که مقدم بر هر چیز است و همه باید تابع آن باشیم.) ۱۰۳ گروهی چون این قاعده و معیار عقلی و شرعی را نشناخته‌اند، پنداشته‌اند که پیش داشتن مصلحت نظام بر پاره‌ای از احکام شرعی به هنگام (تراحم)، قربانی کردن شریعت به پای مصلحت و یا سکولاریزه کردن دین است. چون ما در همین شماره مجله، در مقاله‌ای دیگر به این شبهه‌ها پاسخ گفته‌ایم، در این جا به اشاره‌ای بسنده می‌کنیم: پیش داشتن حکم حکومتی بر احکام اولیه به هنگام تراحم، به معنای تعطیلی کلی و یا نسخ آن حکم شرعی نیست و یا به معنی جعل حکم در عرض شرع و یا بالاتر از آن نیست، بلکه دستور به اجرا در نیاوردن کوتاه مدت آن است. ۱۰۴ و این حق را، هم عقل و هم شرع به حاکم اسلامی داده است. پیامبر اسلام (ص) و علی (ع) بارهای بار از این حق استفاده کرده‌اند. بنابراین، پیش داشتن حکم حکومتی بر حکم اولیه، در پاره‌ای از موارد نه تشریح است و نه فوق فقه و شریعت عمل کردن و نه قربانی کردن شرع به پای مصلحت، بلکه رعایت منطقی سنجش مصلحتهاست که در خود شریعت پیش بینی شده است. امام خمینی در بخشی از پیام خود به (مجمع تشخیص مصلحت نظام) یادآور می‌شود: (تذکری پدران به اعضای عزیز شورای نگهبان می‌دهم که خودشان قبل از این گیرها، مصلحت نظام را در نظر بگیرند، چرا که یکی از مسائل بسیار مهم در دنیای پر آشوب کنونی، نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم‌گیری‌هاست. حکومت، فلسفه عملی برخورد با شرک و کفر و معضلات داخلی و خارجی را تعیین می‌کند. و این بحثهای طلبگی مدارس که در چارچوب تئوریه‌هاست، نه تنها قابل حل نیست که ما را به بن‌بستهایی می‌کشاند که منجر به نقض ظاهری قانون اساسی می‌گردد. شما در عین این که باید تمام توان خودتان را بگذارید که خلاف شرعی صورت نگیرد (و خدا آن روز را نیاورد) تمام سعی خودتان را بنمایید که خدای ناکرده اسلام در پیچ و خمهای اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی متهم به عدم قدرت اداره جهان نگردد.) ۱۰۵ امام در این پیام، با توجه به قاعده و معیار نخست (نگهداشت مخالف نبودن قانونها با شریعت) به قاعده و معیار دوم نیز، اشاره کرده و پیش داشتن مصلحت نظام را بر دیگر مصلحتها از نمونه‌های روشن این اصل به شمار آورده است. ۵. استفاده از کارشناسان و متخصصان: از جمله معیارها و ترازها در تشخیص

مصلحتها، نگهداشت زوایای کارشناسی و تخصصی مصلحتها در هر زمینه ای است. در سیره عملی آن بزرگوار و همچنین نوشته های ایشان، بین تشخیص مصلحت و کارشناسی آن پیوند ژرفی برقرار است. در بحث (مرجعیت تشخیص مصالح) نمونه ای از (کتاب البیع) آوردیم که در آن از ضرورت سپردن کارها به کارشناسان و متخصصان فن سخن گفته شده بود. ۱۰۶ در جای دیگر، آن بزرگوار، به مجلس شورای اسلامی ۱۰۷ و مجمع تشخیص مصلحت نظام ۱۰۸ سفارش می کند که از کارشناسان و متخصصان متعهد و زبردست بهره ببرند. با توجه به این اصل بود که امام مجمع تشخیص مصلحت را تشکیل داد و در هنگام بازنگری قانون اساسی، سفارش کرد این اصل در قانون اساسی گنجانده شود. از آنچه آوردیم سستی و بی پایگی سخنان زیر روشن شد: (پذیرش معنای مصلحت، به عنوان مهم ترین ابزاری که می تواند دستگاه فقه قدسی را به سرعت، عرفی کند، عنصر مهم دیگری است که به ابتکار حضرت امام وارد اندیشه تشیع شد. دولت مدرن، دایرمدار مصالح و منافع ملی است و اساساً تأسیس دولتی مبتنی بر اندیشه ولایت فقیه، بدون پذیرش عنصر (مصلحت) امکان نداشت (چنانکه در عمل نیز جمهوری اسلامی به این نقطه رسید و بر فراز شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت را بنا کرد) به همین لحاظ بود که امام می فرمودند: حفظ نظام اوجب واجبات است، یعنی برای رعایت مصالح آن می توان هر تحولی را در دستگاه شریعت پذیرا شد. مجمع تشخیص مصلحت، که در آن مصالح ملی بدون هیچ قیدوبندی توسط عقلای قوم تعیین می شود، شکل عملی و نهادینه دخالت عنصر عرف در ساز و کار دولت است که دارای تأثیرات بنیادینی است و فصل ممیز اندیشه سیاسی قدیم و جدید محسوب می شود.) ۱۰۹ زیرا ما ثابت کردیم: ۱. عنصر (مصلحت) چیزی نیست که به ابتکار امام خمینی وارد اندیشه سیاسی تشیع شده باشد، بلکه (مصلحت) عنصری اصیل، ریشه دار و جوشیده از متن دین است. ۲. هر چند از دیدگاه امام راحل، حفظ نظام، واجب ترین واجبهاست، ولی این، به معنای پذیرش هر گونه دگرگونی در دستگاه شریعت برای حفظ مصالح نظام نیست؛ چرا که دگرگونی در دستگاه شریعت به معنای گذاردن و برداشتن احکام شرعی الهی، تنها از شؤون شارع مقدس است. احکام حکومتی حاکم اسلامی، به معنی تشریح و دگرگون در دستگاه شریعت نیست. پیش داشته شدن پاره ای از احکام حکومتی بر احکام شرعی، براساس دلیل عقلی و شرعی: اهم و مهم است که پیشینه آن به روزگار صدر اسلام می رسد. ۳. هر چند از هدفهای (مجمع تشخیص مصلحت نظام)، مصالح و منافع ملی است، ولی چنین نیست که در این کار، هیچ قاعده و معیاری در کار نباشد. در همین مقاله آوردیم که مصلحت اندیشی حاکم، باید با توجه به شریعت صورت پذیرد. بنابراین، حاکم اسلامی، نمی تواند برای برآوردن مصالح ملی، اصول و ارزشهای اسلامی را نادیده بینگارد و حرامی را حلال و حلالی را حرام کند. ۴. براین اساس، از دیرباز، عنصر (مصلحت) در فقه شیعی مطرح بوده است و طرح آن به عنوان: (فصل ممیز اندیشه سیاسی قدیم و جدید) درست نیست. هنر امام خمینی، در نهادینه کردن این اندیشه و گذراندن آن از مرحله تئوری به ساحت عمل و عینیت بخشیدن به جنبه های اجتماعی و حکومتی آن بود. به امید آن که محققان و پژوهشگران با نقد و بررسی این گفتار، ما را یاری رسانند و با طرح این گونه گزاره ها اندیشه های سیاسی امام راحل را بگسترانند. پاورقیها: ۱. مجله (کیان)، شماره ۵۸/۲۸، مقاله: (آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا)، از آقای مهدی بازرگان. بازرگان، در واپسین سالهای زندگانی، در یک سخنرانی، پس از آن که هدف دین را آخرت و خدا می داند، بر جدایی رسالت انبیا از سیاست و اداره جامعه، تاکید می ورزد و شعارهای (دین برای دنیا) و (یا دین و دنیا با هم) را پدید آورنده یک سری زیانها و انحرافها، از جمله: (تبدیل توحید به شرک، انحراف از دین و از بین بردن امید و ایمان مردم به دین و ... دانسته و گفته است: (در جمهوری اسلامی خودمان نیز، دیدیم که شعار: (دین و دنیا، به صورت ادغام دین و سیاست) و (سیاست تابع روحانیت) کار را به جایی رساند که گفتند: حکومت و بقای نظام (یا به بیان دیگر بقای قدرت و حاکمیت) از اصالت و اولویت برخوردار بوده، اگر مصالح دولت و حفظ امت اقتضا نماید، می توان اصول و قوانین شریعت را فدای حاکمیت نمود و تا تعطیل توحید پیش رفتند.) بازرگان، پنداشته که مصلحت نظام و امت، از مقوله هایی است که جمهوری اسلامی، آن را پدید آورده است. ما در این مقاله ثابت خواهیم کرد که این عنصر، ریشه در روایات و فقه شیعی

دارد. ۲. همان مدرک، شماره ۲۴، مقاله (فرایند عرفی شدن فقه شیعی) نوشته جهانگیر صالح پور. ۳. (صحیفه نور)، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، ج ۱۷۶/۲۰، ارشاد اسلامی. ۴. همان مدرک، ج ۱۱۲/۲۱. ۵. (لسان العرب)، ابن منظور، ماده صلح. ۶. (اقرب الموارد)، السعید الخوری الشرتوتی، ماده صلح. ۷. سوره (نساء)، آیه ۲۹. ۸. (جواهر الکلام)، شیخ محمد حسن نجفی، ج ۳۴۴/۲۲، داراحیاء التراث العربی، بیروت. ۹. مجله (کیان)، شماره ۲۴، مقاله (فرایند عرفی شدن فقه شیعی). ۱۰. بخش کردن حکم به پایدار و ناپایدار در آثار فقهای گذشته پیشینه زیادی ندارد، بلکه در قرن اخیر مطرح شده است. ولی محتوای آن در آثار گذشتگان دیده می‌شود. چون آنان اختیاری به حاکم اسلامی در تصمیم‌گیریها در بابهای گوناگون فقه داده‌اند و این همان احکام ناپایدار و دگرگون‌شونده است. ۱۱. تراجم حکم اولی با حکم حکومتی و پیشی گرفتن حکم حکومتی بر حکم اولی، به این معنی نیست که وجوب و حرمت از حکم اولی برداشته شود، بلکه آن حکم باقی خواهد بود و برای مصلحتی مهم تر، در مقام اجرا، حکم حاکم در کوتاه مدت پیش‌داشته شده است. ۱۲. (اصول کافی)، کلینی، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، ج ۵۸/۱. دار التعارف بیروت. ۱۳. (الرسائل)، امام خمینی ۵۰/۵۲ - ۵۲. اسماعیلیان، قم. ۱۴. همان مدرک ۵۲/۵۴ - ۵۴. (علل الشرایع)، شیخ صدوق، ج ۵۹۲/۲، مکتبه‌الداوری، قم. ۱۶. همان مدرک ۴۸۳/۴۸۴ - ۴۸۴. (مستدرک الوسائل)، میرزا حسین نوری، ج ۱۶/۱۶۳، مؤسسه آل البیت، چاپ قدیم. ۱۸. (الفقه المنسوب للامام الرضا(ع))، تحقیق مؤسسه آل البیت (ع) لایه‌التراث، المؤتمر العالمی للامام الرضا(ع) مشهد (مستدرک الوسائل)، ج ۱۶/۱۶۵، چاپ قدیم. ۱۹. (الذریعه الی اصول الشریعه)، سید مرتضی، ج ۴۳۵/۱، دانشگاه تهران. ۲۰. (تجرید الاعتقاد)، محقق طوسی، تحقیق محمد جواد حسینی جلالی ۲۰۲، مکتب الاعلام الاسلامی. ۲۱. (کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد)، علامه حلّی، تصحیح و تعلیق استاد حسن زاده آملی ۳۱۹، انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین، قم. ۲۲. (فوائد الاصول)، میرزا محمد حسین نائینی، تقریر، شیخ محمد علی کاظمی خراسانی، ج ۵۹/۳، انتشارات اسلامی، قم. ۲۳. (المقنعه)، شیخ مفید، ۶۱۶/۶، انتشارات اسلامی، قم. ۲۴. (جواهر الکلام)، ج ۲۲/۴۵۸، (التهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی)، شیخ طوسی ۳۷۴، دارالکتب العربیه، بیروت. ۲۶. (جواهر الکلام)، ج ۲۲/۴۸۶، (المسالک)، شهید ثانی، ج ۱/۱۴۱، دارالهدی. ۲۷. (تحریر الوسیله)، امام خمینی، ج ۲/۶۲۶، دارالتعارف. ۲۸. (جواهر الکلام)، ج ۳۸/۵۹. ۲۹. (المبسوط)، شیخ طوسی، ج ۱/۲۳۵، المکتبه المرتضویه، ج ۲/۲۷. ۳۰. (صحیفه نور)، ج ۱۰/۱۳۸. ۳۱. (اسلام و متضیبات زمان)، استاد شهید مرتضی مطهری، ج ۲/۸۵ - ۸۶، صدرا. ۳۲. (کتاب البیع)، ج ۲/۵۲۶، اسماعیلیان. ۳۳. (تحریر الوسیله)، امام خمینی، ج ۱/۵۱۴، دارالتعارف. ۳۴. (شرایع الاسلام)، محقق حلّی، ج ۲/۷۸، دارالاضواء، بیروت. ۳۵. سوره (انعام)، آیه ۱۵۲. ۳۶. (جواهر الکلام)، ج ۲۵/۱۶۰. ۳۷. همان مدرک، ج ۴۰/۶۸. ۳۸. همان مدرک، ج ۲۸/۲۲۵. ۳۹. (تحریر الوسیله)، امام خمینی، ج ۲/۸۳. ۴۰. همان مدرک، ج ۱/۵۱۴، ج ۲/۲۵۵. ۴۱. (کتاب البیع)، ج ۲/۴۶۱. ۴۲. همان مدرک ۴۶۷/۴۳. همان مدرک ۴۷۲/۴۸۹، ۴۹۵. ۴۴. مجله (حوزه)، شماره ۵۷ - ۵۶، مقاله: (جایگاه و قلمرو حکم و فتوا) مجله (فقه) کتاب اول، مقاله: (حکم حاکم و احکام اولیه). ۴۵. (فلسفه قانونگذاری در اسلام)، دکتر صبحی محمصانی، ترجمه: اسماعیل گلستانی ۱۶۰، امیرکبیر. ۴۶. (فوائد الاصول)، ج ۳/۵۹ - ۶۰. ۴۷. همان مدرک. ۴۸. (فلسفه قانونگذاری در اسلام) ۱۶۰/۴۹. (وسائل الشیعه)، شیخ حرّ عاملی، ج ۱۷/۳۷۶، دار احیاء التراث العربی (زفروع کافی)، کلینی، ج ۵/۲۹۲، دارالتعارف. ۵۰. (نور الثقلین)، شیخ عبد علی بن جمعه عروسی حویزی، تصحیح و تعلیق: سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۲/۲۶۹، ح ۳۵۴ و ۳۵۵، اسماعیلیان، قم. ۵۱. (وسائل الشیعه)، ج ۱۶/۳۲۵. ۵۲. همان مدرک، ج ۱۴/۴۴۱. ۵۳. (سنن)، بیهقی، ج ۹/۸۳. ۵۴. همان مدرک ج ۶/۱۵۱، باب احیاء الموات. ۵۵. (الاصابه)، ابن حجر عسقلانی، ج ۲/۲۰۸. ۵۶. (مستدرک الوسائل)، محدث نوری، ج ۱۳/۳۵۴، مؤسسه آل البیت (ع) دعائم الاسلام، قاضی نعمان مغربی، ج ۲/۳۸، ح ۸۶، دارالمعارف، قاهره. ۵۷. (وسائل الشیعه)، ج ۱۲/۱۱۱. ۵۸. همان مدرک، ج ۶/۵۱. ۵۹. (تهذیب الاحکام)، شیخ طوسی، ج ۱۰/۱۵۴، (وسائل الشیعه)، ج ۱۸/۵۷۴، ج ۱۴/۲۶۷. ۶۰. (وسائل الشیعه)، ج ۱۵/۳۸۹ - ۳۹۰، باب ۲۳ از ابواب طلاق ۵۴۵ - ۵۴۶. ۶۱. (تهذیب الاحکام)، ج ۱۰/۱۴۰، دارالکتب

الاسلامیه (شرح نهج البلاغه)، ابن ابن الحديد، ج ۷۴/۴، ج ۱۱۸/۳، ۱۴۶، ۱۷۷، دارالکتب العلمیه، قم. ۶۲. (تهذیب الاحکام)، ج ۴۰/۱۰ (الاستبصار)، شیخ طوسی، ج ۴۱۲/۴، ۲۵۲ (دعائم الاسلام)، ج ۴۵۶/۲، ۶۳. (تهذیب الاحکام)، ج ۱۴۱/۱۰ (المبسوط)، سرخسی، ج ۱۱۰/۱۰، ۶۴. (دعائم الاسلام)، ج ۳۹۶/۱، ۶۵. (نهج البلاغه)، نامه ۵۳، ۶۶. (دعائم الاسلام)، ج ۴۵۶/۲، ۶۷. (تنبيه الامه و تزیه المله)، علامه محمد حسین نائینی، با مقدمه سید محمود طالقانی ۹۸، شرکت سهامی انتشار، تهران. ۶۸. (عروة الوثقی)، سید محمد کاظم یزدی، ج ۲۳۷/۲، ۶۹. (بلغة الفقیه)، سید محمد بحر العلوم، ج ۲۵۹/۳، مکتبه الصادق، تهران. ۷۰. (شرايع الاسلام)، محقق حلّی، ج ۲۷۸/۱، ۷۱. (جواهر الکلام)، ج ۱۴/۲۱ (زولایة الفقیه)، حسینعلی منتظری، ج ۱۱۸/۱، مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه. ۷۲. (جواهر الکلام)، ج ۲۹۰/۳۲ - ۲۹۱، ج ۳۱۶/۳۳ (زالهیة)، شیخ طوسی ۴۷۵/، ۵۰۹، دارالکتاب العربی، بیروت (شرايع الاسلام)، ج ۱۲/۳، ۶۶ (عروة الوثقی)، سید محمد کاظم یزدی، ملحقات عروة، ج ۷۵/۲، مسأله ۳۳، مکتبه الداوری. ۷۳. (المقنعه)، شیخ مفید ۸۰۹ (زالهیة) ۳۰۰ (زجواهر الکلام)، ج ۳۸۳/۲۱، ۳۸۵، ۷۴. (جواهر الکلام)، ج ۳۸۶/۲۱ و ج ۲۲۵/۳، ۷۵. (کتاب البیع)، ج ۴۹۸/۲، ۷۶. (مجموعه قوانین و مقررات مربوط به مجمع تشخیص مصلحت نظام)، ۳/۱ - ۱. ۷۷. (صحیفه نور)، ج ۱۷۶/۲، ۷۸. قانون تعزیرات حکومتی، قانون تعزیرات، بهداشتی، درمانی و ... نیز از مصوبات همین مجمع است. ۷۹. (صحیفه نور)، ج ۶۱/۲۱، ۸۰. همان مدرک ۱۲۲/۱. ۸۱. (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران)، همراه با اصلاحات شورای بازنگری قانون اساسی مصوب ۱۳۶۸، اصل ۱۱۲ اصلاحی. ۸۲. (صحیفه نور)، ج ۱۷۶/۲، اصل ۱۱۲ قانون اساسی نیز بر این مطلب دلالت دارد. ۸۳. (تنبيه الامه و تزیه المله)، علامه شیخ محمد حسین نائینی، با مقدمه و پاورقی، سید محمود طالقانی ۷۴. ۸۴. (اقتصادنا)، شهید سید محمد باقر صدر ۷۲۶، دارالتعارف، بیروت. ۸۵. (صحیفه نور)، ج ۱۷۰/۲۰، ۸۶. (المنار فی تفسیر القرآن)، رشید رضا، ج ۱۸۲/۵ (فلسفه قانونگذاری در اسلام) ۲۲۰ (زشرح المجله) سلیم رستم باز، ماده ۱۸۰۱. ۸۷. (صحیفه نور)، ج ۱۷۴/۲۰، ۸۸. همان مدرک، ج ۱۸۸/۱۵، ۸۹. (تحریم تنباکو)، ابراهیم تیموری، ۱۱۷، شرکت سهامی کتابهای جیبی (قرارداد رژی)، کربلایی ۸۷، ۸۴، ۸۹، ۱۰۹، ۱۲۳. ۹۰. (الفتاوی الواضحه)، شهید صدر ۱۱۶، دارالتعارف، بیروت. ۹۱. (ولایت فقیه)، امام خمینی ۱۲۱، انتشارات آزادی (کتاب البیع) ج ۴۶۵/۲، ۹۲. (جواهر الکلام)، ج ۴۲۱/۱۵، ۹۳. (کتاب الطهاره)، ج ۸۴/۳، ۹۴. همان مدرک ۴۳۶/، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۸۷، ۱۳۶، ۸۴. و... ۹۵. (فلسفه قانونگذاری در اسلام) ۱۶۱. ۹۶. (ولایت فقیه) ۳۴. ۹۷. (صوره عن اقتصاد المجتمع الاسلامی)، شهید صدر ۴۷، چاپ شده در (الاسلام یقود الحیاة)، و ترجمه فارسی آن، با عنوان: (تصویری از اقتصاد جامعه اسلامی)، دکتر جمال موسوی ۲۷. ۹۸. سوره (حشر)، آیه ۷. ۹۹. (صوره عن اقتصاد المجتمع الاسلامی) ۴۸. ۱۰۰. (کتاب البیع)، ج ۳۶۹/۱، ۴۰۹، ج ۳۷۵/۵، ۱۰۱. (اصول الفقه)، شیخ محمد رضا مظفر، جزء ۲۱۴/۳، ۱۰۲. (صحیفه نور)، ج ۲۳۹/۲۰، ۱۰۳. همان مدرک، ج ۱۱۲/۲۱، ۱۰۴. حضرت امام بر این باور است که در تراحم اهم و مهم، هر دو حکم فعلیت دارند، ولی مکلف در انجام ندادن مهم، عذر دارد. ر.ک. (مکاسب محرمة)، ج ۷۷/۲، ۱۰۵. (صحیفه نور)، ج ۶۱/۲۱، ۱۰۶. (کتاب البیع)، ج ۴۹۸/۲، ۱۰۷. (صحیفه نور)، ج ۵/۱۹، ۱۰۸. همان مدرک، ج ۱۷۶/۲۰، ۱۰۹. مجله (کیان)، شماره ۲۱/۲۴.

بررسی تطبیقی مفهوم مصلحت از دیدگاه امام خمینی (ره) و اندیشمندان غربی

بررسی تطبیقی مفهوم مصلحت از دیدگاه امام خمینی (ره) و اندیشمندان غربی پیش از ورود در بحث ذکر نکاتی لازم است: (۱) اگر همه مباحث حکومتی در دو سطح (منشأ) حکومت و حاکمیت و (اعمال) حکومت و حاکمیت قابل تقسیم باشد، بحث در مفهوم مصلحت ۱ مربوط به سطح اعمال حاکمیت می باشد یعنی اگر در منشأ حکومت، مشروعیت حاکمیت به هر گونه توجیه شود (الهی غیر الهی، مردمی غیر مردمی و...) در بحث (مصلحت عمومی) سخن بر سر آن است که این حکومت صلاح عموم را لحاظ می کند و در (مصلحت دولت) خیر و صلاح نظام را محور قرار می دهد. مبحث مصلحت عمومی چنان می تواند موضوعیت داشته باشد

که در مسئله (اعمال حاکمیت) هم، چه از نوع (فردی)، (گروهی) و یا (جمهور) حکومت کنند، باز مصلحت عمومی می تواند میزان داوری حکومت حسن و قبیح باشد، چنان چه در مباحث ارسطو خواهد آمد. ۲) در بررسی تطبیقی مقاله حاضر از سویی مفهوم مصلحت از دیدگاه اندیشمندان (غربی) در مقایسه با اندیشمندان (اسلامی) می آید. به اعتبار دیگر مفهوم مورد بحث از نگاه (دینی و غیر دینی) مورد مذاقه قرار می گیرد. و از حیث دیگر در یک مقایسه (درون دینی) نگرش (اهل سنت) و (تشیع) ملاحظه و تطبیق می گردند. همین جا قابل ذکر است در حالی که مفهوم مصلحت هم در غرب سابقه دار است (حدود ۵۲ قرن) و هم در اهل سنت قرن هاست که مورد ملاحظه و مطالعه بوده است، اما این مفهوم در نگرش سیاسی و حکومتی شیعی، پدیده ای کم سابقه و نوظهور است و به صورت کاملاً مشخص و محوری در جمهوری اسلامی ایران و از سوی حضرت امام خمینی، آن هم در سال های آخر عمرشان مورد بحث و تأکید قرار گرفته است. ۳) مفهوم (مصلحت)، اگر در لغت به آسانی قابلیت تعریف داشته باشد، در اصطلاح با توجه به دیدگاه اندیشمندان یاد شده کار آسانی نیست؛ مثلاً در حالی که مفهوم مصلحت را مرحوم (دهخدا) به نحو زیر معرفی کرده است: مأخوذ از تازی مصلحه، مقابل مفسده، خلاف مفسدت، صواب، شایستگی، صلاح، آن چه که صلاح و نفع تشخیص شود. و مصلحت آمیز، یعنی مطابق صلاح کار، بر وفق مصلحت و مقتضا. ۲) اما مفهوم اصطلاحی، با مراجعه به متون قابل حصول، تعریفی از آن نیامده است که کار مطابقه را دشوار می کند و یا با توجه به خصلت مفاهیم علوم انسانی تعریف به (حد تام) و (جامع و مانع) اصلاً ممکن نیست. به عنوان شاهد می توان به مقاله ای از (بریان باری) در باب (مصلحت عمومی) اشاره نمود که پس از طرح و نقد و بررسی تعاریف متعدّد، نهایتاً این گونه اظهار نظر می کند که (به نظر من تمام تعاریف دیگری که از مصلحت ارائه شوند یا نامربوط اند، و یا آن که به جملاتی از سنخ تعریفی که من کردم قابل تحویل اند. به این ترتیب، تنها تعبیری که می شود از این سؤال کرد این است که مصالح شما چیستند یا کدامند؟... این تعریف با ایجاز کمتر این گونه می شود، یک سیاست یا قانون و یا رسم و عادت در صورتی می تواند به مصلحت کسی باشد که شرایط ذیل را تأمین کند. یک سیاست یا قانون و یا رسم و عادت در صورتی به مصلحت کسی هست که بر امکانات او برای تحصیل هر آن چه که بخواهد تحصیل کند، بیفزاید. توجه داشته باشید که این تعریف در واقع تعریفی از (به مصلحت فلانی) است نه تعریف از (مصلحت علی الاطلاق). ۴۳) شیوه تنظیم مطالب این نوشتار بر این مدار است که با مراجعه به نوشته هایی از مؤلفان و اندیشمندان مورد بحث یا درباره آن ها، به صورت (استقرایی)، هر جا سخن از (مصلحت) به نحوی مطرح شده است، استقصا و استخراج شده و در تحت عناوین گزینشی در متن به صورت مستقل از یکدیگر مطرح شده اند. به عبارت دیگر در ذیل بحث هر یک از اندیشمندان، وجهه اصلی توصیف، سازماندهی و ارائه مباحث است و تحلیل و تبیین و تطبیق و نتیجه گیری به بخش آخر این نوشتار وانهاده شده است. ۵) آن چه که دغدغه اصلی نوشتار حاضر است آن که آیا مفهوم (مصلحت عمومی) در یک نگاه دینی و با فرهنگ دینی می تواند شکل بگیرد؟ چنان چه می بینیم، حتی اندیشمندان اسلامی که به فیلسوفان یونانی اقتدا کرده اند، مثلاً فارابی نیز، براساس سنت دینی نتوانسته اند مفهوم مصلحت عمومی را در جامعه اسلامی و در آرمان شهر خود جای دهند. چنان چه به حق گفته شده (با توجه به تفسیری که فارابی از فضیلت و سعادت ارائه می دهد، معلم ثانی نه می تواند در تمیز میان مدینه های فاضله و مدینه های تغلب به اندیشه یونانی اقتدا کند و نه می تواند ضابطه یونانیان (مصلحت عمومی) را در تمیز میان نظام های سیاسی مطلوب و منحرف در فلسفه مدنی خود وارد سازد... ضابطه مصلحت عمومی که مفهومی بنیادین در فلسفه سیاسی یونانی است، در نزد فارابی جای خود را به تعاون در جهت وصول سعادت می دهد که البته بخشی از آن اختیاری و ارادی است و بخشی دیگر از سویی به فطرت هر یک از افراد و تأثیرات اجرام سماوی در سرشت آنان مربوط بوده و) ۴... (غزالی) نیز به عنوان یک متکلم دینی با طرح مفهوم (مصلحت) در ارتباط با کسب سود یا دفع ضرر برای مردم بلافاصله از آن بدین نحو فاصله می گیرد که (ولسنا نعنی به ذلک فان جلب المنفعه و دفع المضره مقاصد الخلق و صلاح الخلق فی تحصیل مقاصدهم، لکننا نعنی بالمصلحه المحافظه علی مقصود الشرع). ۵) و ما آن را (مصلحت را) به آن معنا نمی

کنیم، چون کسب سود و دفع ضرر از خواسته های مردم است و صلاح مردم در به دست آوردن غایاتشان. ولی ما مصلحت را معنا می کنیم بر محافظه بر مقصود شرع. به عبارت واضح تر، در نگاه دینی با توجه به محوریت خدا و دین، آیا اصلاً مصلحت مردم و جامعه می تواند جایگاه اساسی و اصيل يابد؟ یا آن که خواسته های مردم جنبه تبعی و طفیلی و حاشیه ای دارد و از این رو مفهوم مصلحت عمومی نمی تواند در فرهنگ دینی و در جوامع خدامحور شکل بگیرد؟ پاسخ به این پرسش ها فرضیه نوشتار حاضر را بدین نحو می سازد که عل رغم قرائت های مختلف از اسلام و مذاهب متفاوت اسلامی در باب مصلحت، (در نگاه شیعی و بر اساس مبانی حضرت امام خمینی (ره) مفهوم مصلحت عمومی به صورت اساسی و ریشه ای قابلیت طرح و شرح و بسط را دارد.) یعنی در عین خدامحوری، به نحوی مردم و حقوق و خواسته های آن ها نیز موضوعیت یافته و مدار فعالیت های حکومت بر مبنای ولایت فقیه می گردد. اینک پس از ذکر این مقدمات، مباحث در دو بخش ارائه می شود: بخش نخست به بررسی دیدگاه دانشمندان غربی اختصاص دارد و بخش دوم به طرح نظریه امام خمینی (ره). الف) مصلحت از دیدگاه اندیشمندان غربی (ارسطو، آکوئیناس، هابز و آدام اسمیت) در این قسمت دیدگاه هر یک از اندیشمندان فوق، جداگانه مورد تأمل قرار می گیرد. ۱) مصلحت در اندیشه ارسطو با توجه به متون مربوط به اندیشه های سیاسی ارسطو مفهوم مصلحت را در موارد زیر می توان استخراج و دسته بندی نمود: ۱۱) مصلحت و حکومت: در ارتباط و نقش مصلحت در حکومت، می توان نقش این مفهوم را در انواع حکومت و اقسام اقتدار و هدف حکومت و ... دید. در انواع حکومت که در یک تقسیم بندی کلی به (درست و منحرف) منقسم می شوند، مدار تقسیم، مصلحت عمومی است، چنان چه از ارسطو می خوانیم، (تا حدودی که مملکت به همان معنای دولت باشد و دولت نیز برترین قدرت را در کشور اعمال کند، خواه به دست یک تن و خواه به دست گروهی از مردم یا اکثر مردم، هرگاه آن یک تن یا گروه یا اکثریت در پی صلاح همه مردم باشند، حکومت از انواع (درست) است، ولی اگر نفع خویش را برتر از صلاح مردم نهند، حکومت ایشان در شمار انواع (منحرف) در می آید... حکومتی که صلاح عموم را در نظر داشته است، اگر به دست یک تن اعمال شود، حکومت پادشاهی نام دارد و اگر به دست گروهی از مردم اعمال شود، اریستوکراسی خوانده می شود... اما حکومتی که پروای خیر و صلاح همگان را دارد و به دست اکثریت اداره می شود، دارای همان عنوان مشترک همه انواع حکومت است، یعنی پولیتی (جمهوری ...). این هر سه نوع حکومت گاه از راه راست بیرون می افتند و انحراف می پذیرند. سپس حکومت پادشاهی به حکومت ستمگر (تیرانی)، اریستوکراسی به الیگارشی و جمهوری به دموکراسی بدل می شود. حکومت ستمگر آن است که فقط به راه تأمین منافع فرمانروا کشیده شود. الیگارشی آن است که فقط به راه تأمین فرمانروا کشیده شود، الیگارشی آن است که فقط به صلاح توانگران و دموکراسی حکومتی است که فقط به صلاح تهیدستان نظر دارد. در هیچ یک از این انواع، حکومت در تأمین صلاح عموم نمی کوشد. ۶) ارسطو با طرح سه نوع اقتدار: یک نوع اقتدار سروری خدایگان بر بنده، (که اقتدار بیشتر به سود خدایگان اعمال می شود) اقتدار ولایت بر زن و فرزندان (که اصولاً غرض از آن تأمین صلاح و صرفه فرمانبرداران است) و نوع سوم اقتدار یعنی حکومت سیاسی و کارگزاران، ادامه می دهد که (پس روشن است که آن حکومت هایی که خیر و صلاح عمومی را در نظر دارند، بر طبق موازین عدل مطلق، بنیاد درست یافته اند و حال آن که حکومت هایی که فقط نفع فرمانروایان را می جویند، نادرست و منحرفند، زیرا عنصری از خودکامگی در خویش دارند). ۷) غیر از آن که مصلحت عمومی ملاک و میزان حکومت صالح از طالح است و ملاک (رابطه سیاسی) از (رابطه خدایگانی و بنده) نیز ناظر بودن فرمان، به سود فرمانبران است و الا رابطه تغلب است، مصلحت عمومی را به عنوان غایت حکومت نیز منظور می کند. (غایت دولت) آن نیست که عده ای از مردم را در یک سرزمین مشترک منزل داده یا رفع مزاحمت افراد را نسبت به یکدیگر بنماید، یا روابط و مناسبات عادی را بین آنان برقرار سازد. بلکه هدف دولت حل کلیه این مسائل و مقاصد دیگری است. اما چنین اجتماعی بر پایه و اساس دوستی و محبت و و داد (فیلیا) قرار گرفته و هدف افراد آن زندگی کردن با یکدیگر باشد. از طرف دیگر غایت دولت در نظر گرفتن خیر و

صلاح و تأمین سعادت و نفع افراد و خوشبختی و بهتر زیستن آنان است و بنابراین چنین اجتماعی نه فقط برای ادامه حیات افراد، بلکه به منظور انجام اعمال نیک و اجرای مقاصد عالیّه بشری می باشد. (۸، ۱۲) مصلحت و قانون: همه فیلسوفان یونانی، به رغم اختلاف نظرهای آنان درباره نظم حکومتی مطلوب، این اصل کلی را می پذیرند که نظام حکومتی مطلوب بایستی، حکومت قانون به عنوان تنها امکان رعایت مصلحت عمومی همه شهروندان باشد و در بحث از نظام های حکومتی و شیوه های فرمانروایی گرچه ارسطو میان صورت نظام ها تمایز مطرح می کند، اما معیار سنجش، به اعتبار مضمون نظام های حکومتی، یعنی به اعتبار رعایت مصلحت عامه شهروندان و رعایت یا عدم رعایت قانون وارد می شود. ۹. ارسطو معتقد است که از مهم ترین شاخصه های حکومت خوب، حاکمیت و تفوق قانون بر جامعه و شهر است. به نظر او مهم نیست که حکومت چه شکلی دارد، بلکه مهم آن است که قدرت تفویض شده را طبق قانون به کار ببرد. از نظر او قانون هر چند که مهم است، اما به خودی خود از هیچ قدرتی برخوردار نیست، مگر این که متکی به خواست و عادت مردم باشد و نباید عادت را که پشتوانه قانون و باعث نیرومندی جامعه است کوچک شمرد و بدین نحو باز قانون محوری به خواست و صلاح مردم نزدیک می گردد. در نظر او پیروی از حکومت قانون، پیروی از فرمان خدا و خرد است، اما پیروی از حکومت آدمیزادگان فرمان بردن از ددان است، زیرا هوس و آرزو جانوری درنده خوست و شهوت، حتی برگزیدگان را کور دل می کند. ۱۰. ارسطو در حالی که قانون مداری را تأکید می کند، اما به این نکته مهم در قانون پذیری نیز توجه دارد که باید جهت گیری قانون مصلحت عمومی باشد و تنها در صورتی ایمان عمیق به اطاعت از قانون در جامعه شکل می گیرد که (شهروند به چشم خود ببیند که هر نوع اطاعتی که از قوانین کشورش می کند، سرانجام به نفع و مصلحت خودش تمام می شود. ارسطو کاملاً بر این عقیده است که برای یک انسان معقول هیچ گونه تعهد اخلاقی برای قبول احکام دیگران، جز در موردی که آن احکام متضمن خیر و صلاح خودش باشد وجود ندارد). ۱۱. البته تبعیت پذیری از قانون چنان چه از مطالب مطروحه نیز قابل استنتاج است، فقط شامل شهروندان نمی شود و قدرت و حاکمیت قانون فوق هر نوع حاکمیتی است. البته هم رعایت صلاح جامعه و هم احیاناً تهدید به مصالح عمومی عمدتاً توسط زورمندان و حاکمان انجام می گیرد و این تقید همگانی به رعایت قانون گامی در جهت تضمین مصلحت عمومی در جامعه است. از عناصر مهمی که در تأکید حاکمیت قانون قابل استنتاج است آن است که (حاکمیت قانون حکومت در منافع کلی یا عمومی است به عنوان فارق از حکومت تیرانی و فساد آمیز که در منفعت فرد یا طبقه خاص می باشد). ۱۲، ۱۳) مصلحت و عدالت: ارسطو در تأمین مصلحت، به (عدالت) توجه ویژه دارد و مفاهیم دیگری نیز به مصلحت و عدالت پیوند می خورند. به تعبیر دکتر طباطبایی، مصلحت عمومی (همان خیر سیاسی یا خیر در قلمرو شهر است که در نظر ارسطو با عدالت مطلق یکی است و حال آن که عدالت نسبی، به نفع خصوصی توجه دارد. نظام های سیاسی منحرف نیز، مانند افراد که نفع خصوصی خویش را در نظر دارند، نفع فرمانروایان را تأمین می کنند و بنابراین به عدالت از دیدگاه خصوصی توجه دارد و نه به عدالت مطلق. قانون گذاران، این مصلحت عمومی را در نظر دارند و امر عادلانه را امری می دانند که نفع همگان در آن لحاظ شده باشد). ۱۳. ارسطو در کتاب (اخلاق نیکوماخسی) قانون را به عدالت و این هر دو را به نفع عمومی به نحو زیر گره می زند: (کسی که قانون را نقض می کند ظالم و آن کسی که رعایت قانون را می کند، عادل است. پس واضح می شود تمام اعمالی که قانون آن ها را مجاز می داند به اعتباری عدالت آمیز است. در واقع اعمالی که به وسیله قانون معتبر شناخته شوند مشروع هستند و گفتیم که چنین اعمالی عادلانه است. اما قوانین درباره امور، مختلف حکم می کند و منظور قوانین، نفع عمومی است، خواه نفع همه شهروندان، خواه طبقه فاضله، خواه فقط پیشوایانی که به سبب لیاقت و یا معیارهای مشابه دیگری انتخاب شده اند). ۱۴. در پایان برای نشان دادن اهمیت مفهوم عدالت طرح این نکته ضروری به نظر می رسد که از ملاک های حکومت های خوب و بد از نظر ارسطو، توجه یا عدم توجه به مفهوم عدالت است (حکومت هایی که توجهشان به مصالح همگان معطوف است، بر وفق عدالت تأسیس شده اند و بنابراین آشکال صحیح حکومت را نشان می دهند. اما حکومت هایی که تنها

مصالح فرمانرویان را در نظر دارند، اشکال منحرف حکومت هستند، زیرا خصلت استبدادی دارند. در حالی که یک دولت صحیح، جامعه ای است مرکب از آزادگان. (۱۴ ۱۵) تحلیل مفهوم مصلحت عمومی از نظر ارسطو: با توجه به مفهوم مصلحت عمومی در اندیشه های سیاسی جدید، یعنی رعایت مصالح و منافع همه آحاد جامعه اعم از طبقات و اقشار گوناگون و جدا از این که به کدام قوم، دین، نژاد، رنگ و ... بستگی دارند، شاید در مرحله اول مفهوم مصلحت عمومی ارسطو نیز چنین برداشتی را به اذهان متبادر کند اما نکته اساسی و وجه ممیزه اندیشه های سیاسی سنتی از جدید، یکی در تعریف و تحدید حدود برای شهروندان و آحاد جامعه است، زیرا از نظر ارسطو آن ها که باید مصلحتشان تأمین شود، همه آحاد جامعه نیستند، بلکه گروه های خاص هستند. مثلاً ارسطو معتقد است که (شرط انصاف آن است که قانون درست به معنای قانون درست به نحو یکسان گرفته شود، یعنی به سود همه کشور و خیر مشترک همه شهروندان باشد. وانگهی شهروند به معنای کلی کسی است که به تناوب فرمانروایی و فرمانبرداری می کند. (۱۶ در فقره فوق می بینیم در حالی که قانون درست را متوجه سود همه شهروندان بر می شمارد اما همه آحاد جامعه را شهروند نمی شناسد، مثلاً در مورد برده ها ارسطو می گوید: (همه کسانی که وظیفه ای جز کار بدنی ندارند و از کار بدنی، سودی بهتر به مردمان نرسانند، این گونه کسان طبعاً بنده اند و صلاح ایشان هم چون دیگر چیزهای فرمان پذیری که بر شمردیم، در فرمان بردن است. (۱۷ و طبعاً از شهروند بودن خارجند. از نظر ارسطو حتی صنعت گران و کشاورزان نیز شهروند نیستند و لذا در طرح مصلحت عمومی این اقشار نیز مورد نظر نیستند، (زیرا اولین صفت برای همشهری گری اهلیت فرمان دادن و فرمان بردن، حاکم بودن و محکوم بودن است و تمرین و تقویت این دو مزیت لازم و ضروری می باشد. اما کسانی که مثلاً برای ادامه حیات مجبور به کشت نمودن اراضی هستند، محکوم به اطاعت صرف در مقابل فرامین و احکام سایرین بوده و نمی توانند قوه فرمان دادن را در خود تقویت نمایند. (۱۸ حق شهروندی علاوه بر اقشار یاد شده فوق، شامل (زنان) و (کسانی که ریشه بیگانه داشتند)، نمی شد. و (نمی توانستند در امور سیاسی شرکت کنند. بنابراین شهروندی امتیاز ویژه ای برای اقلیت بود. (۱۹ نتیجه ای که از مطالب مختصر فوق گرفته می شود، دیده می شود با همه تأکیدی که ارسطو بر مصلحت عمومی دارد، حساسیتی که بر قانون گرایی دارد، تأکیدی که بر عدالت می نماید و اهمیتی که برای خیر عمومی قایل می گردد، اما عموم و شهروند از نظر او تعریفی دارد که به صورت بنیادین با قانون گرایی، مردم محوری و منفعت و مصلحت مداری در عصر تجدد تفاوت دارد و این نکته دقیق از آن رو دارای اهمیت ویژه ای است که در مقایسه و مطابقت دیدگاه های متفاوت (دینی و غیر دینی، سنتی و مدرن و) ... نباید به ظاهر الفاظ و اشتراک در لفظ بسنده نموده و بدون توجه به مبادی و مبانی و ریشه ها، صرفاً با ملاحظه میوه های یکسان نسبت به آن ها داوری همگونی نمود. در عین حال توجه به این نکته حائز اهمیت است که اندیشمندی که در حدود ۲۵ قرن قبل در اندیشه اش رعایت مصلحت می جوشد تفوق قانون بر افراد شکل می گیرد، عدالت به نحوی موضوعیت می یابد و ... بیانگر توانایی فوق العاده بالای یک اندیشمند است که قابلیت احترام و توجه را دارد و به حق، امثال ارسطو از پیشگامان اندیشه و فلسفه به صورت عام و فلسفه و اندیشه سیاسی به صورت خاص لقب گرفته اند. (۲) مصلحت در اندیشه آکوئیناس دیدگاه آکوئیناس در خصوص (مصلحت عمومی) در ذیل عناوین چندی تنظیم و ارائه می گردد: (۱۲) حاکم و مصلحت: از نظر آکوئیناس (آزادی و فرمانروایی به هم باز بسته اند و فرمانبرداری فرد در جامعه سیاسی با فرمانبرداری بنده از خدایگان فرق دارد. آزادی و فرمانروایی، هنگامی که به شیوه درست و بر حق با هم می آمیزند که فرمانروا پیروان خود را در راه خیر و صلاح فردی و جمعی سوق دهد، زیرا در آن حال ایشان را به کاری فرمان می دهد که خود میل به اجرای آن دارند. (۲۰ آکوئیناس نیز مانند ارسطو (چنین ابراز عقیده کرد که با قبول این امر که هدف دولت خیر و صلاح عمومی است، پس هر یک از انواع اصلی حکومت (حکومت فرد، دسته و اکثریت) مشروع است ... او از منطق معمول زمانه که می گفت بهترین نظام عبارت است از امتزاجی از سه شکل خوب حکومت، پیروی می کرد ... مناسب تر این است که همگی سهمی در حاکمیت داشته باشند، زیرا همگی به نظام عشق می ورزند و در حفظ آن می کوشند و ملت در آرامش به سر خواهد

برد). ۲۱ آکوئیناس وجود بخش مسلط و حاکم بر جامعه را نیز بر مبنای خیر و مصلحت عمومی تبیین می‌کند: (خیر عمومی (common good) نیاز دارد که مثل هر سیستمی یک بخش مسلط وجود داشته باشد، درست مثل حکومت روح بر بدن یا حاکمیت هر امر طبیعی بالاتر بر پایین تر... از این رو حکمرانی یک مقام یا مسئولیت برای کل جامعه است. مشابه متبوع ترینش، حاکم در کل مشروع است که صرفاً او در (خیر عمومی) مشارکت می‌کند. قدرتش به دلیل آن که از خدا برای نظم شاداب بخشیدن زندگی بشری مشتق شده یک وزارت یا خدمت کار بده کار به جامعه است از آن چه که او در رأس است. او نمی‌تواند به صورت کامل حق اعمال قدرت یا به دست آوردن ثروت را با وضع مالیات فوق آن چه که نیاز دارد، داشته باشد بنابراین هدف اخلاقی حکومت متعالی است). (۲۲ ۲۲) قانون و مصلحت: آکوئیناس قانون را به طور کلی بدین نحو تعریف می‌کند: (قانون عبارت است از مقررات معمولی درباره کردار افراد که از طریق ملت یا نمایندگان آن‌ها به منظور نیل به سعادت بشری، به تصویب نهایی رسیده باشد). ۲۳ اما با تقسیم بندی که سپس از قانون برمی‌شمارد، واضح است که تعریف فوق فقط یک نوع از قانون مطروحه او را شامل می‌شود. او از چهار نوع قانون سخن به میان می‌آورد: (۱) قانون ازلی (همان عقل خداوندی که بر سراسر کاینات فرمان می‌راند)؛ (۲) قانون طبیعی (قانون ابدی به اندازه ای که در تصور و فهم خردمندان آید)؛ (۳) قانون الهی (که فرمان اراده خداوندی است)؛ و (۴) قانون بشری (که عقل آدمی بر طبق قانون طبیعی برای زندگی وضع می‌کند). او دو نوع اول قانون را (غیر موضوعه) و دو نوع دیگر را (موضوعه) می‌داند. ۲۴ آکوئیناس قوانین بشری را بدین نحو در راستای خیر و مصلحت عمومی و همگانی مطرح می‌کند. (قوانین بشری، برای این که اصولاً قانون اطلاق شوند بایستی در همخوانی با منطق طبیعی و با نیت خیر همگانی، به طور عادلانه انشا شوند. این همان چیزی است که به قانون اعتبار می‌بخشد و افراد را اخلاقاً متعهد به پیروی از خود می‌کند. یک فرمان غیر عادلانه تنها یک قانون بد نیست، بلکه اصولاً قانون به حساب نمی‌آید... آکوئیناس در عین حال تفاوت بین قانون و موازین اخلاقی و جرم و گناه را نیز می‌پذیرد، زیرا قانون تمام اعمال پرهیزگاران را در بر نمی‌گیرد، بلکه صرفاً متوجه خیر و صلاح عمومی است. کلیه خطاها را کیفر نمی‌دهد، بلکه فقط خطاهای مهم را که بخش عمده ای از جامعه ممکن است از آن‌ها پرهیز کند و به خصوص خطاهایی که ارتکاب آن به دیگران لطمه می‌زند، مورد بازخواست قرار می‌دهد). ۲۵ آکوئیناس از آن جهت که از جایگاه یک متکلم مسیحی سخن می‌گوید، در طرح مباحث و از جمله قانون به خدا و قوانین منبعث از او نیز توجه دارد. هم چنین برخلاف ارسطو او پذیرفت که شهریان از اطاعت قانون معافند، (ایجاد آرامش نخستین وظیفه حکومت است... نص صریح مذهب مسیح که امر به اطاعت از اولیای امور می‌کند، صرفاً تا آن جا پیش می‌رود که اینان عادل باشند. اگر قدرت از طریق اعمال فشار و فساد به دست آمده باشد، منشأ الهی ندارد). (۲۶ ۳۲) تحلیل مفهوم مصلحت عمومی از نظر آکوئیناس: چنان چه ملاحظه شد، در حالی که آکوئیناس در بعضی ابعاد متأثر از ارسطو نسبت به حکومت و قانون و مصلحت می‌اندیشد، اما از آن جهت که به عنوان فردی که دغدغه دفاع از دین دارد، از سوی دیگر مباحثش به نحوی به خدا و آسمان پیوند می‌خورد و صبغه قدسی و عرشی می‌گیرد، (مثلاً فوق قانون بودن حاکم) و لذا از تفکر ارسطویی و یونانی فاصله می‌گیرد. اگر ارسطو قانون را عمدتاً بشری فرض گرفته و ارتباطش با مصلحت عمومی سنجیده می‌شده است، در نظریه آکوئیناس، این تنها (قانون بشری) (یکی از چهار نوع قوانین او) است که در راستای مصلحت عمومی مورد ملاحظه قرار می‌گیرد. در باب مصلحت عمومی (برایان ردهد) معتقد است که از نظر آکوئیناس (خیر و صلاح عمومی عبارت بود از تأمین آسایش کل جامعه تا آن جا که با امتیازات جداگانه حاکم یا طبقه حاکمه تلاقی می‌کند. به نظر می‌رسد آکوئیناس احتمالاً این اصل را پذیرفته بود که در محاسبات مربوط به منافع عمومی، هر فردی باید به تنهایی در شمار آید. خیر و صلاح عمومی مورد حمایت واقع شده و رفاه مادی را در بر می‌گیرد و سرانجام این امر به معنای ارتقای جنبه پرهیزگاران حیات است. در هر دو حال، یعنی در زمینه جنبه های مادی و معنوی زندگی، ذهن حاکم باید معطوف به بهبود بخشیدن وضع باشد... آکوئیناس از خیر و صلاح عمومی برای توجیه قوانین مربوط به اخذ مالیات های فوق العاده استفاده

کرد. ۲۷ البته همه کسانی که می‌خواهند میان دنیا و آخرت، خدا و انسان، مصالح مادی و معنوی و کلیسا و دولت و سعادت مادی و معنوی جمع کنند و گریزگاهی بیابند و حق هر دو را به درستی تعریف کنند، کار دشواری در پیش دارند و تلاش آکوئیناس نیز در عقلانی کردن دیانت مسیح در همین راستا قابل ارزیابی است. و همین که جهان مسیحیت بعدها راهی غیر از نسخه‌های امثال آکوئیناس را برگزیده و بین مصلحت دنیا و آخرت جدایی افکنده و عمده تمرکز را بر مصلحت و منفعت دنیوی نهاده است، می‌رساند که نسخه‌ها و راه حل‌های این اندیشمندان را مکفی و پاسخ‌گو و مقنع نیافت. این دیدگاه‌ها را در صفحات بعدی تا حدی ملاحظه خواهیم نمود. ۳) مصلحت در اندیشه‌های هابز مجموعه دیدگاه‌های هابز پیرامون مفهوم مصلحت در عناوین زیر سازماندهی و ارائه می‌شوند: ۱) مصلحت و حاکم: هابز با توجه به مبانی انسان‌شناسی اش که یک نگاه بدبینانه داشته و گرگ صفتی را طبع اولیه بشر می‌شناسد و از آن جا که مطلوب‌های انسان‌ها را متفاوت می‌بیند در نتیجه جامعه را با توجه به این خواسته‌ها در ستیز می‌بیند و سه انگیزه ستیزه‌جویی انسان‌ها را نخست (رقابت)، دوم (بی‌اعتمادی) و سوم (جاه‌طلبی) برمی‌شمارد. از سوی دیگر برخی خواهش‌های آدمی را که او را به سازگاری می‌کشاند (مثل علاقه به آسایش یا لذایذ حسی و دانش و هنر و نیز عشق به زندگی و ترس از مرگ) مطرح می‌کند. با این حساب وجود چیزی به نام (مصلحت عمومی) که افراد طالب آن از درون بوده و تعقیب کنند را نمی‌پذیرد. در تحلیل او افراد طبعاً خودپرست اند و در زندگی فقط مصلحت خویش، به ویژه صلح و ایمنی از خطر را می‌جویند و برای تأمین این مصلحت سعی دارند، هر چه می‌توانند قدرت بیشتر به دست آورند. ولی رقابتشان بر سر قدرت، میانشان کینه و ستیزه برمی‌انگیزد و در این جا پی می‌برند که نقض غرض کرده اند و متوجه می‌شوند که انسان هیچ‌گاه با قدرت طلبی به مقصود خویش نمی‌رسد و شرط عقل آن است که همه افراد از حقوق و آزادی‌های خود به امید نفع و مصلحتی بالاتر که همان ایمنی باشد چشم‌پوشند. هابز از این جا نتیجه می‌گیرد که مردم باید حقوق خود را به حاکمی مقتدر و مستبد بسپارند تا آنان را از هراس و ناامنی برهانند و به آنان امکان دهد که با خاطر آسوده نیازها و آرزوهای گوناگون خود را برآورند. ۲۸ و ۲۹ با این توجیه ضرورت حاکم و حکومت نه اجرای مشیت خداوندی و نه پرورش فضیلت در افراد، بلکه تأمین مصالح فردی (نه مصلحت عمومی) است و با این مقدمه خلاف نظریات قبلی (ارسطو و آکوئیناس) در این جا مصلحت اگر محور هم باشد، مصلحت فردی است و نه جمعی. از نظر هابز علت پیدایش حکومت قراردادهایی است که افراد با یکدیگر می‌بندند و هم‌اینان پس از تأسیس حکومت به اتباع حاکم مبدل می‌گردند. این نکته‌ای مهم است زیرا چنین برمی‌آید که خود حاکم طرف قرارداد نیست و هابز این معنا را به عبارتی صریح می‌گوید: از آن جا که واگذاری حق نمایندگی شخصی همگان به کسی که حاکمش گردانده اند، تنها از راه عقد و قرارداد میان خود افراد انجام گرفته است و نه میان او و هر کدام از آنان، نقض قرارداد از طرف حاکم پیش‌نماید. با عقد قرارداد حاکم و جامعه با هم به وجود می‌آیند. بنابراین از دیدگاه تجربیدی و نظری می‌توان گفت که میان عقد قرارداد و به پاداشتن حاکمیت هیچ زمانی سپری نمی‌شود. لذا قرارداد را نمی‌توان بست بی آن که بی‌درنگ قادر به اجرای قرارداد به وجود آید. ۳۰ و ۳۱ حاصل این بخش از سخن (مصلحت و حاکم) آن که، آشکارا به (مصلحت) انسان است که از این وضع طبیعی جنگ بیرون آید و امکان چنین کار را خود طبیعت فراهم کرده است، زیرا انسان‌ها در نهاد خویش انفعالات و عقل هر دو را دارند. اگر بعضی انفعالات به ستیز دعوت می‌کنند، بعضی دیگر انسان را متمایل به صلح می‌کنند و کار عقل نمودن این است که خواهش بنیادین صیانت نفس چگونه مؤثر تواند بود. عقل نخست شروط مناسب صلح را پیش می‌نهد که آدمیان بتوانند بر سر آن به توافق برسند. این شروط همان هاست که به لفظ دیگر قوانین طبیعی (Laws of nature) نام دارد. ۳۲ از داخل این قراردادهاست که حکومت حاکمی با اختیارات بالا شکل می‌گیرد. پس مصلحت انسان او را به تن دادن به حاکمیت حاکم می‌کشاند. به زعم هابز (مصلحت شخصی) شالوده جامعه سازمان یافته را می‌ریزد و (مصلحت شخصی) به معنای خویشتن خواهانه، همان اندازه بر جامعه سازمان یافته فرمان می‌راند که بر وضع جنگ فرضی حکمروا بود. اما در جامعه سازمان یافته، گرایش‌های جدایی‌جویانه در افراد

و تمایلشان به دشمنی و جنگ با همدیگر که فنایشان را در پی دارد، از هیبت قدرت حاکم مهار می شود. ۳۳ از آن جهت که مصلحت فردی در دیدگاه هابز نقش محوری دارد، از این رو با این که هابز اختیارات قابل توجه به حاکم می دهد که به (دولت مطلقه) (Absolutism) منجر می شود. ولی همین مصلحت فردی سبب می شود که آدمی بعضی حقوقش مثل نجات خود از مرگ و زخم و حبس را منتقل یا واگذار نمی کند و نمی تواند چنین کند و از این بر می آید که اگر حاکم به کسی فرمان دهد که خودش را بکشد یا زخم زند یا از هوا یا غذا پرهیز جوید یا با کسانی که به او حمله می کنند مقاومت نرزد، آن کس آزاد است که سر از اطاعت بپسندد. افزون بر این، آدمی مجبور نیست که به بزه هایش اعتراف کند. هم چنین تابع ناگزیر نیست که به فرمان حاکم، انسان دیگری را بکشد یا سلاح بردارد، مگر آن که نافرمانی او غرضی را که از برای حاکمیت برپا گردید نقض کند... مهم تر آن است که اگر حاکم ترک حاکمیت کند و نیز هنگامی که بخواهد قدرتش را نگاه دارد، ولی در واقع دیگر نتواند اتباعش را پاس دارد، تکلیف اطاعت از حاکم از اتباع ساقط می شود. الزام اتباع در برابر حاکم تا هنگامی می یابد که توانایی پاس داشتن آنان در او بیاید. (۲۱ ۳۴) تحلیل مصلحت و حکومت از نظر هابز: دو نکته عمده را در تحلیل دیدگاه هابز در مصلحت می توان برشمرد: یکی آن که خیر عمومی یا کلی (general or public good) شبیه خواست عمومی یک خیال در تصور است آنچه وجود دارد میل فردی برای زندگی و بهره وری کردن حمایت برای ابزارهای زندگی است. ۳۵ پس گرچه مفهوم مصلحت محور است، اما نه مصلحت جمعی بلکه مصلحت و خواست و خیر فردی محور است. نکته دوم آن که با توجه به ویژگی های برشمرده شده برای حاکم از نظر هابز که بر مدار مصلحت و حقوق افراد محدودیت هایی را می پذیرد، از یک نظریه (توتالیتری) (totalitarian)، به سوی نظریه بر مبنای (اوتالیتری) (authoritarianism) منتقل می گردد. ۳۶ زیرا در دولت توتالیتر و کل گرا، کل امور فردی و جمعی آحاد جامعه را حاکم معین می کند، اما در دولت اوتالیتر امور شخصی افراد به خودشان واگذار شده است. و شاید دلیل این امر آن است که هابز پروای مصالح افراد را داشت و چون راه دیگری برای حفظ آن نمی دید از دولت مقتدر هواداری می کرد. (۴) مصلحت در اندیشه آدام اسمیت دیدگاه آدام اسمیت در ذیل مفهوم مصلحت در عناوین زیر تنظیم گردیده اند: (۱) منفعت و مصلحت شخصی دلیل نفع عمومی: آدام اسمیت به عنوان یک صاحب نظر اقتصادی با یک نگاه بر مبنای کار و تقسیم کار مسئله مصلحت را به نحو دیگری طرح و پی می گیرد. از نظر او (مهم ترین اصلاح و پیشرفتی که در نیروی مولد کارگر پدید آمده و قسمت اعظم مهارت، چابکی و بصیرتی که این نیروی مولد با آن در همه جا هدایت شده، یا به کار رفته است، ظاهراً نتیجه و اثر تقسیم کار بوده است. (۳۷) تقسیم کار در اصل، معلول هیچ نوع تعقل آدمی که موجب پیش بینی و قصد لازم در جهت توانگری و وفور است، نمی باشد. تقسیم کار یک ضرورت است... گرایش آدمیان به مبادله یک چیز در برابر چیز دیگر یا به عبارت دیگر گرایش به معامله پایاپای و یا تاخت زدن که در مردم وجود دارد، تقسیم کار را به وجود می آورد. (۳۸) سپس اسمیت به منشأ تلاش ها و کار می پردازد و انگیزه ها را بدین نحو می کاود. (بشر تقریباً همیشه نیاز به کمک برادران خود دارد و بیهوده است که فکر کند می تواند این کمک را از حس خیرخواهی آن ها به دست آورد. احتمالاً اگر بتواند حس خودخواهی آنان را به نفع خود تغییر دهد و به آن ها بفهماند که انجام چیزی که وی از آن ها می خواهد به نفع خود آنان می باشد، در این راه پیروز می گردد. هر کس که با دیگری مبادله می کند، منظورش همین است.) از نظر اسمیت (حس خیرخواهی و بشر دوستی گوشت فروش، و نانوا نیست که غذای ما را تأمین می کند، بلکه توجه آن ها به نفع خودشان است که موجب این کار می شود. ما از صفات انسانی آنان سخن نمی گوئیم، بلکه سخن از خودخواهی آنان است و از نیازهای خود با آنان سخن به میان نمی آوریم، بلکه از مزایایی که از این مبادله نصیبشان خواهد شد، برایشان برمی شمیریم، هیچ کس به طور کلی متکی به حس خیرخواهی همشهریان خود نیست مگر گدایان. (۳۹) اسمیت مسئله اشتغال و شغل یابی و انتخاب حرفه را نیز به نحو زیر به نفع و صلاح فردی پیوند می زند، (در جامعه شبانی و یا شکارچیان مثلاً، یک شخص معین تیر و کمان را سریع تر و چابک تر از دیگری می سازد و اغلب آن را با گاو و

گوسفند و یا گوشت معاوضه می‌کند و می‌داند که بدین طریق بیشتر می‌تواند گوشت و یا دام به دست آورد، تا این که شخصاً به دشت برود و دام‌ها را بگیرد. از این رو با توجه به نفع خودش، ساختن تیر و کمان حرفه اصلی او می‌شود و تبدیل به اسلحه ساز می‌گردد... بدین سان اطمینان به این که می‌تواند همه مازاد فرآورده تولید شده کار خودش را که خیلی بیشتر از مصرف و نیازمندی‌های اوست با قسمتی از فرآورده‌های کار دیگران که مورد نیاز اوست مبادله کند، هر فرد را تشویق می‌کند که در حرفه معینی وارد شود و هر نوع استعداد و یا نبوغی که دارد در آن پیشه معین وارد کند. ۴۰ آدم اسمیت برای تقسیم کار حد دیگری را نیز برمی‌شمارد: (همان طور که قدرت مبادله موجب تقسیم کار می‌شود، همان طور هم وسعت و دامنه این تقسیم کار باید محدود به میزان قدرت مبادله شود و یا به سخن دیگر محدود به وسعت بازار گردد... تقسیم کار محدود است به وسعت بازار). ۴۱ او ارتباط و تجارت بین شهر و روستا را نیز بر مبنای همان منفعت طلبی هر یک ارزیابی می‌کند. (بزرگ‌ترین تجارت هر جامعه متمردن تجارتی است که بین ساکنان شهرها و روستا انجام می‌شود و این امر شامل مبادله مواد اولیه در قبال محصول ساخته شده است... نفع هر دوی آن‌ها در این معامله، مشترک و متقابل است و تقسیم کار در این مورد، مثل سایر موارد، به سود تمام افراد مختلفی است که در مشاغل گوناگون و متنوعی در این رشته‌ها کار می‌کنند. ساکنان روستاها از شهر مقدار بیشتری کالاها را ساخته شده در برابر محصول بسیار کمتری از کار خود دریافت می‌کنند، چه اگر می‌خواستند خودشان آن‌ها را تولید کنند باید مقدار بیشتری کار و کوشش اعمال می‌کردند. شهر، بازاری برای مازاد محصول روستاست... در این بازار است که ساکنان روستاها کالاها را با کالاهایی که در بین آن‌ها بیشتر طالب دارد، مبادله می‌کنند. هر چه تعداد ساکنان شهرها بیشتر و درآمد آنان زیادتر باشد، بازاری که در اختیار روستائیان قرار می‌گیرد بزرگ‌تر و وسیع‌تر است و هر چه بازار بزرگ‌تر باشد، مزایای بیشتری برای تعداد زیادی از مردم دارد). ۴۲ مسئله مهمی که از ابتکارات (اسمیت) نیز می‌باشد آن است که روند تبدیل نفع و مصلحت شخصی به عمومی را یک روند بدون برنامه ریزی و به تعبیر خودش حاکمیت (دستی نامرئی) تبیین می‌کند. چنانچه (رافائل) از او نقل می‌کند که (آن‌گاه که هر فرد چندان که می‌تواند می‌کوشد تا سرمایه خود را در حمایت از صنعت داخلی به کار اندازد و آن صنعت را چنان اداره کند که تولید آن بیشترین ارزش را داشته باشد، هر فرد الزاماً تلاش می‌کند تا درآمد سالانه جامعه را چندان که می‌تواند بیشتر کند. در واقع این فرد اغلب نه قصد پیشبرد منافع عمومی را دارد، و نه خود با خبر است که آن را تا چه حد پیش برده است... او فقط در پی سود خویش است و در این کار هم چون بسیار موارد دیگر، دست نامرئی هدایتش می‌کند تا در خدمت هدفی باشد که به هیچ روی به آن نیندیشیده است). ۴۳ او حتی توان گران را نیز با هدایت دست نامرئی در خدمت منافع و مصالح جامعه می‌بیند. گنجایش شکم مالک (هیچ نسبتی با دامنه خواست هایش ندارد و چیزی بیش از سهم فقیرترین دهقانان نصیب نمی‌برد. باقی مانده را ناچار است میان کسانی تقسیم کند که با آب و تاب فراوان اندک چیزی را که او خود به مصرف می‌رساند، تهیه می‌کنند... این سهمی است که اگر چشم به انسانیت و عدالت از او می‌بستند، هرگز نصیبشان نمی‌شد... توان گران اندکی بیش از مستمندان مصرف می‌کنند... اینان حاصل همه اصلاحات خود را با مستمندان تقسیم می‌کنند. دست نامرئی اینان را به آن سوی می‌کشد که ضروریات زندگی را چنان توزیع کنند که اگر زمین به نسبت مساوی میان همه ساکنان آن تقسیم می‌شد، باز همان توزیع تحقق می‌یافت و بدین سان بی‌هیچ قصد پیشین و بی‌آن که خود بدانند منافع جامعه را پیش می‌برند و وسایل تکثیر انواع را فراهم می‌آورند). ۴۴ آدم اسمیت حتی نقش نفع و صلاح شخصی را از حوزه مسائل فردی به حوزه اجتماعی و حکومتی می‌کشاند. از نظر او (دلبستگی همگان به نفع شخصی سبب می‌شود که اساسی‌ترین این اصول با تدوین قوانین جنایی به اجرا نهاده شود. همین نفع شخصی در میان دولت‌ها آنان را و می‌دارد که بر سر اصول محدود قانون بین المللی با هم توافق کنند. به همین ترتیب شیوه عمل در زندگی اقتصادی که از نفع شخصی سرچشمه می‌گیرد، دقیقاً از آن روی به شیوه‌هایی تثبیت شده بدل شده است که به طور کلی سودبخش است، هر چند هیچ کس آگاهانه پی‌آمدهای آن‌ها را طرح نریخته

است. این شیوه‌ها را به سبب سودبخشی شان، باید اصولی تجویزی به شمار آورد و این همان شیوه بایسته کردار ماست. (۲۴۴۵)

تحلیل منفعت از نظر آدام اسمیت: آدام اسمیت برخلاف تحلیل متداول، ریشه صلاح و نفع عمومی و همکاری و ارائه خدمات به دیگران را نفع و مصلحت شخصی می‌داند. نکته مهم آن است که در بحث مصلحت بلافاصله مسئله خیرخواهی طرح می‌گردد. ارسطو مصلحت را معادل خیر می‌شمارد و مصلحت عمومی با خیر عمومی مقایسه می‌شد. اما در بحث آدام اسمیت مصلحت و منفعت عمومی با خودخواهی (نه خیرخواهی) گره خورده است. علی القاعده مصلحت خواهی، مسبوق بر نوع خاصی اخلاق‌گرایی و با روحیه خدمات با دیگران گره خورده تلقی می‌شود، اما هنر آدام اسمیت در آن است که این مفهوم را در راستای سودطلبی و خودخواهی که علی القاعده غیر اخلاقی (اگر نگوئیم ضد اخلاقی) است تحلیل می‌کند. ۴۶ مسئله مهم دیگر در پیوند بین مصالح فردی و منافع اجتماعی مکانیسم خودکار، و به تعبیر او نقش دست نامرئی است که در اصل در پاسخ این سؤال مقدر که آیا اصلاً می‌توان از منفعت طلبی، سودخواهی و خودخواهی به مصلحت عمومی و منافع جمعی و همگانی رسید؟ و اگر پاسخ مثبت است از چه طریقی؟ پاسخ اسمیت به این سؤال مثبت است و راهکار آن را نه در برنامه ریزی و تدبیر اشخاص و نهادها، بلکه مکانیسمی خودجوش، ناخواسته و طبیعی ارزیابی می‌کند، که تلاش منفعت طلبانه افراد به سود جامعه و در جهت مصلحت عمومی قرار می‌گیرد و به جای عوامل مرئی، مسبب آن دستان نامرئی است. امام خمینی و مصلحت مجموعه اظهار نظرهای امام خمینی (ره) در باب مصلحت، تحت عناوین زیر قابل دسته بندی است: مصلحت، مصلحت کشور، مصلحت مسلمین، مصلحت نظام، مصلحت اسلام، مصلحت مردم، و نهایتاً مصلحت زجر کشیده‌ها، جبهه رفته‌ها و پابرنه‌ها و گودنشین‌ها. گفتنی است که در این بیانات گاه مصلحت در یکی از موارد یاد شده و گاه بیش از یک مورد آمده است. جملاتی که در زیر می‌آیند با توجه به کلید واژه‌های صحیفه نور (۲۲ج) استخراج شده‌اند. ابتدا بحث مصلحت در یک مورد و سپس مشترک می‌آید: (۱) مصالح کشور: (نقل عین عبارات امام) (اکنون که با عنایت پروردگار و همت ملت عظیم الشان، سرنوشت کشور به دست مردم افتاد و وکلا از خود مردم و با انتخاب خودشان بدون دخالت دولت و خان‌های ولایات به مجلس شورای اسلامی راه یافته‌اند و امید است که با تعهد آنان به اسلام و (مصالح کشور) جلوگیری از هر انحراف بشود. وصیت این جانب به ملت در حال و آتیه آن است که با اراده مصمم خود و تعهد خود به احکام اسلام و (مصالح کشور) در هر دوره از انتخابات و کلای دارای تعهد به اسلام و جمهوری اسلامی که غالباً بین متوسطین جامعه و محرومین می‌باشند و غیر منحرف از صراط مستقیم به سوی غرب یا شرق و بدون گرایش به مکتب‌های انحرافی و اشخاص تحصیل کرده و مطلع بر مسائل روز و سیاست‌های اسلامی به مجلس بفرستند. ۴۷) (با کمال تأسف نویسنده‌گان به اصطلاح روشنفکر... به آنان مجال نمی‌دهند که لحظه‌ای تفکر نمایند و مصالح کشور و ملت خود را در نظر بگیرند و...) ۴۸... (اکنون وصیت من به مجلس شورای اسلامی در حال و آینده و رئیس جمهور و رؤسای جمهور مابعد و به شورای نگهبان و شورای قضایی و دولت در هر زمان آن است که نگذارند این دستگاه‌های خبری و مطبوعات و مجله‌ها از اسلام و مصالح کشور منحرف شوند و باید همه بدانیم که آزادی به شکل غربی آن که موجب تباهی جوانان و دختران و پسران می‌شود، از نظر اسلام و عقل محکوم است و تبلیغات و مقالات و سخنرانی‌ها و کتب و مجلات برخلاف اسلام و عفت عمومی و (مصالح کشور) حرام است. (۲۴۹)

مصالح مسلمین: (در پاسخ به طلاب) (امید است آقایان محترم و طبقه جوان از محصلین ایدهم الله تعالی با توجه به وظایف سنگینی که ان شاء الله در آتیه به عهده آن‌ها خواهد آمد و حفظ و صیانت اسلام و (مصالح مسلمین) به دست آن‌ها سپرده خواهد شد، هم از حال، خود را برای این سنگر عظیم مجهز و مهیا فرمایند.) ۵۰) (تبعید این جانب به ترکیه و از آن جا به عراق موجب نگرانی نیست، چون در راه ایفای وظیفه و برای دفاع از احکام اسلام و (مصالح مسلمین) و جلوگیری از نفوذ اجانب به ممالک اسلامی و دفع ظلم و ستم کاری صورت گرفت.) (۳۵۱) در رابطه با مجمع تشخیص مصلحت: فرمان تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام: (۱۷/۱۱/۶۶)

(گرچه به نظر این جانب پس از طی این مراحل زیر نظر کارشناسان که در تشخیص این امور مرجع هستند، احتیاج به این مرحله

نیست، لکن برای غایت احتیاط در صورتی که بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان شرعاً و قانوناً توافق حاصل نشد، مجمعی مرکب از فقهای محترم شورای نگهبان و حضرات حجج اسلام خامنه‌ای، هاشمی، اردبیلی، توسلی، موسوی خوئینی‌ها و جناب آقای میرحسین موسوی و وزیر مربوط برای تشخیص مصلحت نظام اسلامی تشکیل گردد. در صورت لزوم از کارشناسان دیگری هم دعوت به عمل آید و پس از مشورت‌های لازم رأی اکثریت اعضای حاضر در این مجمع مورد عمل قرار گیرد. احمد در این مجمع شرکت می‌نماید تا گزارش جلسات به این جانب سریع‌تر برسد. حضرات آقایان توجه داشته باشند که مصلحت نظام از امور مهمه‌ای است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می‌گردد. امروز جهان اسلام، نظام جمهوری اسلامی ایران را تابلوی تمام نمای حل معضلات خویش می‌دانند. مصلحت نظام و مردم از امور مهمه‌ای است که مقاومت در مقابل آن ممکن است اسلام پابرهنگان زمین را در زمان‌های دور و نزدیک زیر سؤال ببرد و اسلام امریکایی مستکبرین و متکبرین را با پشتوانه میلیاردها دلار توسط ایادی داخل و خارج آنان پیروز گرداند. از خداوند متعال می‌خواهم تا در این مرحله حساس آقایان را کمک فرماید. روح الله الموسوی الخمینی ۵۲ در پاسخ به نامه عده‌ای از نمایندگان مجلس در باب مجمع تشخیص مصلحت نظام: (با سلام مطلبی که نوشته‌اید، ۵۳ کاملاً درست است. ان شاء الله تصمیم دارم در تمام زمینه‌ها وضع به صورتی در آید که همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم. آن چه در این سال‌ها انجام گرفته است، در ارتباط با جنگ بوده است. مصلحت نظام و اسلام اقتضا می‌کرد تا گره‌های کور قانونی سریعاً به نفع مردم و اسلام باز گردد. از تذکرات همه شما سپاس گزارم و به همه شما دعا می‌کنم. ۵۴ فرمان به رئیس مجمع تشخیص مصلحت: (۱۳/۶/۶۷) (بسم الله الرحمن الرحيم. جناب حجه الاسلام آقای حاج سید علی خامنه‌ای دامت افاضاته: با اهدای سلام و دعای خیر برای اعضای محترم مجمع تشخیص مصلحت، در این زمان که بحمد الله تعالی کار جنگ بدین جا رسیده است، این جانب حق تعزیرات حکومتی را لغو نمودم. حدود تعزیرات چه شرعی و چه حکومتی حق فقهای جامع الشرایط است. ولی برای جلوگیری از فساد، لازم است مجمع تشخیص مصلحت، تشخیص مصالح را در اجرا و عدم اجرا داده و به نحوی که مصلحت را تشخیص می‌دهند، عمل کنند. ان شاء الله موفق باشید. ۵۵ نامه امام در پی استعفای مهندس موسوی: (۱۵/۶/۶۷) (تعزیرات از این پس در اختیار مجمع تشخیص مصلحت است که اگر صلاح بداند به هر میزان که مایل باشد در اختیار دولت قرار خواهد داد. همه باید به خدا پناه ببریم و در مواقع عصبانیت دست به کارهایی نزنیم که دشمنان اسلام از آن سوء استفاده کنند. ۵۶ پیام به مناسبت آغاز سومین دوره مجلس: (۷/۳/۶۷) (امروز کشور و نظام مدیریت آن هم چون گذشته نیاز به شجاعت در حل مسائل... و در تنگناها و موانع از قدرت و قاطعیت و سرعت عمل مجمع تشخیص مصلحت که پشتوانه عظیم و با برکت و پرثمری برای کشور ماست، بهره‌مند شود. ۵۷ پیام به اعضای مجمع تشخیص مصلحت: (بسم الله الرحمن الرحيم، خدمت حضرات آقایان اعضای محترم مجمع تشخیص مصلحت دامت افاضاتهم با سلام و دعا و آرزوی موفقیت برای آن مجمع محترم: از آن جا که وضعیت جنگ به صورتی در آمده است که هیچ مسئله‌ای آن چنان فوریتی ندارد که بدون طرح در مجلس و نظارت شورای محترم نگهبان، مستقیماً در آن مجمع طرح گردد، لازم دیدم نکاتی را متذکر شوم: ۱) آن چه تاکنون در مجمع تصویب شده است، مادام المصلحه به قوت خود باقی است ۲) آن چه در دست تصویب است، اختیار آن با خود مجمع است که در صورت صلاحدید تصویب نماید ۳) پس از آن، تنها در مواقعی که بین مجلس و شورای نگهبان اختلاف است، به همان صورتی که در آیین نامه مصوب آن مجمع طرح شده بود عمل گردد، البته ماده ۵ به همان صورتی که اصلاح کرده بودم جلسه با ۷ نفر رسمیت پیدا می‌کند باقی باشد و ماده ۱۰ بدین صورت اصلاح گردد: کلمه (مجدداً) حذف گردد و به جای آن (تنها یک بار) گذارده شود. تذکری پدران به اعضای عزیز شورای نگهبان می‌دهم که خودشان قبل از این گیرها مصلحت نظام را در نظر بگیرند، چرا که یکی از مسائل بسیار مهم در دنیای پر آشوب کنونی نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم‌گیری‌ها است. حکومت فلسفه عملی برخورد با شرک و معضلات داخلی و خارجی را تعیین می‌کند. و این بحث‌های طلبگی مدارس که در چهارچوب تئوری است، نه

تنها قابل حل نیست که ما را به بن بست هایی می کشاند که منجر به نقض ظاهری قانون اساسی می گردد. شما در عین این که باید تمام توان خودتان را بگذارید که خلاف شرعی صورت نگیرد و خدا آن روز را نیابد باید تمام سعی خودتان را بنمایید که خدای ناکرده اسلام در پیچ و خم های اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی متهم به عدم قدرت به اداره جهان نگردد. خداوند به همه اعضای محترم مجمع تشخیص مصلحت توفیق دهد تا هرچه بیشتر، هرچه بهتر به اسلام خدمت کنند. (۵۸ نامه ای در مورد تدوین متمم قانون اساسی: (۴/۲/۶۸...)) (که افراد برگزیده ۲۰ نفراند. آقایان محترم از مجلس خبرگان و قوای مقننه و اجراییه و قضاییه و مجمع تشخیص مصلحت و افراد دیگر و نیز پنج نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی به انتخاب مجلس انتخاب شده اند)؛ محدوده مسائل مورد بحث (۸ مورد) مجمع تشخیص مصلحت برای حل معضلات نظام و مشورت رهبری به صورتی که قدرتی در عرض قوای دیگر نباشد. (۴۵۹) مصلحت اسلام: (۲/۱/۶۸) (مردم عزیز ایران که حقاً چهره منور تاریخ اسلام در زمان معاصرند، باید سعی کنند تا سختی ها و فشارها را برای خدا پذیرا گردند، تا مسئولان بالای کشور به وظیفه اساسی شان که نشر اسلام در جهان است برسند و از آنان بخواهند که تنها برادری و صمیمیت را در چهارچوب (مصلحت اسلام و مسلمین) در نظر بگیرند. (۵۶۰) مصلحت نظام: (پاسخ به استعفای قائم مقام رهبری) (من صلاح شما و انقلاب را در این می بینم که شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند... طلاب عزیز، ائمه جمعه محترم و جماعات، روزنامه ها و رادیو و تلویزیون باید برای مردم این قضیه ساده را روشن کنند که در اسلام (مصلحت نظام) از مسائلی است که مقدم بر هر چیز است و همه باید تابع آن باشیم. (۶۱) نامه به نمایندگان مجلس و وزرا در مورد کناره گیری قائم مقام رهبری: (همین قدر بدانید که پدر پیرتان بیش از دو سال است در اعلامیه ها و پیغام ها تمام تلاش خود را نموده است تا قضیه بدین جا ختم نگردد، ولی متأسفانه موفق نشد. از طرف دیگر وظیفه شرعی اقتضا می کرد تا تصمیم لازم را برای حفظ نظام و اسلام بگیرد، لذا با دلی پر خون حاصل عمرم را برای (مصلحت نظام و اسلام) کنار گذاشتم. (۶۲) البته بحث طرح مصلحت نظام، خصوصاً در متن فرمان تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام (که در ذیل بحث مجمع تشخیص مصلحت آمد) سه بار تکرار شده است و یا در مورد شکواییه نمایندگان مجلس به امام در مورد مجمع تشخیص مصلحت، یک بار آمده است. و برای جلوگیری از تکرار مکررات، در این بخش حذف شده است. (۶) مصلحت زجر کشیده ها: (مصلحت زجر کشیده ها و جبهه رفته ها و شهید و اسیر و مفقود و مجروح داده ها و در یک کلام مصلحت پابرهنه ها و گودنشین ها، بر مصلحت قاعدین در منازل و مناسک و متمکنین و مرفهین گریزان از جبهه و جهاد و تقوا و نظام اسلامی مقدم باشد. (۶۳) (۷) مفهوم صلاح: پاسخ به آیه الله مشکینی در مورد متمم قانون اساسی: (در مورد متمم قانون اساسی، هر گونه آقایان (صلاح) دانستند عمل کنند، من دخالتی نمی کنم. فقط در مورد رهبری، ما که نمی توانیم نظام اسلامی مان را بدون سرپرست رها کنیم، باید فردی را انتخاب کنیم که از حیثیت اسلامی مان در جهان سیاست و نیرنگ دفاع کند. من از ابتدا معتقد بودم و اصرار داشتم که شرط مرجعیت لازم نیست، مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان محترم سراسر کشور کفایت می کند. اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند، وقتی آن ها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را به عهده بگیرد، قهری او مورد قبول مردم است. در این صورت او ولی منتخب مردم می شود و حکمش نافذ است. (۶۴) (۸) تحلیل مصلحت از دیدگاه امام خمینی: نکات چندی را در خصوص مصلحت از دیدگاه حضرت امام خمینی (ره) می توان برشمرد: اول: در بین مضاف الیه های مصلحت که در قسمت قبلی دسته بندی شد، یک مورد (اسلام) و مورد دیگر (نظام) است که (مصلحت نظام) با تلقی ای که از نظام سیاسی می توان نمود می تواند به مصلحت دین یا مردم تحویل شود و یا جمع هر دو که علی القاعده مبنای امام (ره) همین است که حاکم و مردم را به هم پیوند می زند و تأکید بر ولایت به نفی مردم و یا تأکید بر مردم به نفی ولایت نمی انجامد. در موارد دیگر مصلحت کشور، مسلمین، زجر کشیده ها و... است و در اظهار نظرهایشان پیرامون مجمع تشخیص مصلحت نیز گاهی تأکید بر (صلاح) به صورت کلی است و گاهی با پسوند نظام، مردم و اسلام آمده و حاصل آن که در تفکر امام،

مصلحت مردم در کنار مصلحت اسلام، بلکه بیش از آن مطرح و مورد تأکید واقع شده است. دوم: امام با طرح مجمع تشخیص مصلحت نظام، در کنار (شورای نگهبان)، بلکه فراتر از شورای نگهبان نشان دادند که تشخیص مصلحت لزوماً از نصوص و احکام اولیه و چهارچوب احکام فرعیه شرعیه قابل استنتاج نیست و بلکه گاه ممکن است مصلحت، گذار از احکام فرعیه شرعیه باشد و به عبارت دیگر برای (عقل) در کنار (نقل) و برای متخصصین به معنای عام در کنار متخصصین دینی، جایگاه ویژه‌ای قابل شده و آن‌ها را منبع و مرجع تشخیص مصلحت قرار دادند. سوم: حضرت امام خمینی (ره) از آن رو توانستند بیشتر، به مصلحت پردازند که اولاً: قبل از آن تکلیف نظام سیاسی را با اندیشه ولایت مطلقه فقیه حل نمودند و سابقاً اشاره شد که بحث مصلحت مسبوق به نظام سیاسی است و ثانیاً: مدیریت نظام سیاسی را نیز حدود یک دهه به عهده داشته و به صورت ملموس با خلاءها، مشکلات، پرسش‌ها و تنگناها آشنا شدند، این جا بود که راه‌های پر نمودن خلاءها را اهمیت دادن به مصلحت و تشکیل مجمعی در این راستا تشخیص دادند. چهارم: با توجه به تأکید امام بر مصالح کشور، مسلمین و زجر کشیده‌ها از سویی و تعیین مرجعی که بتواند مصالح را حتی اگر لازم باشد با تعطیل موقت احکام فرعیه شرعیه تأمین کنند، می‌توان نتیجه گرفت که گرچه مفهوم مصلحت از نگاه دینی عام‌تر از مفهوم مصلحت عمومی است، ولی در اندیشه حضرت امام (ره) و در ذیل آن می‌توان مؤکداً از مفهوم مصلحت عمومی سخن گفته و بر اساس آن برای نظام اسلامی احکامی را وضع و جعل نمود. پنجم: با طرح مصلحت عمومی، این خط مشی که (یا خدا یا مردم)، (یا دین یا خلق)، (یا شرع یا ناس) نیز بی‌اساس می‌شود، زیرا امام به عنوان کارشناس دینی و کسی که تمام تلاش او برای پیاده نمودن احکام الهی است، با شدت و حدت از حقوق و خواسته‌های جامعه دفاع می‌کند و این مطلب می‌رساند که لزوماً تأکید بر خدامحوری به نفعی مردم و خواسته‌های آن‌ها و یا بالعکس تأکید بر حقوق مردم به نفعی خدا محوری کشانده نمی‌شود و می‌توان از هر دو ولی در طول هم (نه در عرض هم) سخن گفت. این نکته از آن رو تأکید شد که در تاریخچه غرب، زمانی گفتند حاکمیت دین (قرون وسطی)، و به مصلحت عمومی بی‌توجهی شد و زمانی گفتند مصلحت عمومی و دین مورد بی‌مهری قرار گرفت و تأکید فوق‌توانایی‌های اسلام را برای هم‌آهنگ کردن این دو حوزه می‌رساند. ششم: نکته مهم تری که می‌توان با استناد به اندیشه‌های دیگر امام برشمرد آن است، که حضرتشان ولایت مطلقه را یعنی ولایت صدور حکم حکومتی آن‌ها بر مدار مصالح عمومی می‌دانند؛ یعنی مرز ولایت مطلقه مفهوم مصلحت است. مثلاً از امام می‌خوانیم که: (اگر بگویم امام معصوم راجع به طلاق همسر یک مرد یا فروختن و گرفتن مال او گرچه مصلحت عمومی هم اقتضا نکند ولایت دارد، این دیگر در مورد فقیه صادق نیست و او در این مورد ولایت ندارد). ۶۵ و یا در قسمت دیگر آمده است: (حاکم جامعه اسلامی می‌تواند در موضوعات، بنابر مصالح کلی مسلمانان یا بر طبق مصالح افراد حوزه حکومت خود عمل کند. این اختیار هرگز استبداد به رأی نیست، بلکه در این امر مصلحت اسلام و مسلمین منظور شده است. پس اندیشه حاکم جامعه اسلامی نیز، هم چون عمل او تابع مصالح اسلام و مسلمین است). ۶۶ اگر مصلحت عمومی مدار حکم حکومتی است، از آن جا که مصلحت عمومی در جامعه اسلامی با دین پیوند وثیقی دارد، ممکن است این مصلحت با نصوص دینی کاملاً سازگار افتد که در این صورت نوع خاصی از حکم حکومتی را می‌طلبد و ممکن است مصلحت عمومی حکمی را ایجاب کند که شرع نسبت به آن ساکت است و در این صورت حکم حکومتی تأسیس می‌شود و در صورت سوم حتی اگر بین مصلحت عمومی و نصی در شرع تعارض افتد، ممکن است اگر مصلحت جدی در پیش باشد به تعطیلی موقت نصی منجر شود و حکم حکومتی بر مبنای مصلحت بر حکم اولیه حاکم است و این نکته و این توانایی برای حاکم اسلامی و احکام حکومتی، دقیقاً آن چیزی است که از آن به ولایت مطلقه فقیه در برابر ولایت مقیده تعبیر می‌گردد. هفتم: نکته آخر در این بخش طرح پرسش‌های آغازین و مقدمه نوشتار و فرضیه پژوهش است که آیا در نگاه دینی مصلحت مردم و مصالح عمومی می‌تواند جایگاه اساسی داشته و موضوعیت یابد یا خیر؟ و فرضیه آن بود که (در نگاه شیعی و بر اساس مبانی حضرت امام خمینی (ره) مفهوم مصلحت عمومی به صورت اساسی و ریشه‌ای قابلیت طرح و شرح و بسط را دارد). و با توضیحات

متکی بر دیدگاه‌های حضرت امام بر مبنای مصلحت، حال پاسخ‌گویی به آن سؤال و آزمون فرضیه کار چندان دشواری نمی‌نماید و می‌توان به سؤال پاسخ مثبت داد که آری بر مبنای دیدگاه حضرت امام بحث از مصلحت عمومی به صورت اساسی جای طرح دارد، در عین این که تأکید بر خدا، دین و غایات اسلامی است. نتیجه‌گیری در پایان نوشتار به عنوان محصول بحث به ویژگی هر کدام از اندیشه‌های مطروحه و نقطه قوت یا ضعف دیدگاه‌ها اشاره می‌گردد. از نتایج کلی بحث آن است که مفهوم (مصلحت عمومی) واژه‌ای ریشه دار در فلسفه سیاسی و به قدمت اندیشه سیاسی است و همین موضوع در طول تاریخ از زوایای متعدد (فلسفی، کلامی، اقتصادی و...) به صورت گوناگون مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. - از ویژگی‌های اندیشه ارسطو آن است که با یک نگرش فلسفی و بر اساس مبادی فلسفی، این مفهوم سیاسی را مورد تأمل قرار داده است. در فلسفه سیاسی ارسطو (مصلحت عمومی) از آن رو که مدار و میزان حکومت صالح و طالح (علی‌رغم نوع و تعداد حکومت‌کنندگان) است، اهمیت موضوع را در نزد این اندیشمند رسانده و این که حدود ۲۵ قرن قبل اندیشمندی توانسته است رابطه قانون و مصلحت، عدل و مصلحت، حاکم و مصلحت، خیر و مصلحت، غایت حکومت و مصلحت و... را مورد مذاقه قرار دهد، نقطه قوت جدی برای این فیلسوف تلقی می‌گردد. ضعف عمده ارسطو (البته در داور، باید فرهنگ سیاسی و اجتماعی عصر او را نیز در نظر داشت) تعریفی است که از (شهروند) می‌دهد که با تلقی او بسیاری از گروه‌ها و اقشار و طبقات اجتماعی (بردگان، زنان، کشاورزان و...) از حقوق جدی در مسائل اجتماعی و تعیین سرنوشت محروم می‌گردند و از همین جاست که مفهوم مصلحت عمومی نزد این صاحب اندیشه گسست بر می‌دارد و جایگاه واقعی‌اش را نمی‌یابد. - از ویژگی‌های اندیشه آکوئیناس آن است که در صدد برآمده تا عقل را با نقل آشتی دهد و آسمان را با زمین مرتبط کند و صبغه بحث او عمدتاً کلامی است. از نقاط قوت آکوئیناس فرض انواع چهارگانه قانون و تقریر خوب از کلام آن‌هاست. تمیز بین حوزه اخلاق و قانون نیز دقت نظر اندیشمند را می‌رساند. اما نقطه ضعف این اندیشمند آن است که در دفاع عقلانی از همه مفاهیم دینی و مثلاً مصلحت کاملاً موفق نیست و گاهی درک سعادت معنوی را کاملاً به کلیسا احاله می‌کند که خود به خود به این بهانه می‌تواند از ناحیه متولیان کلیسا مصلحت عمومی مخدوش شود. خصوصاً وقتی برای شهروندان گریز از قانون را تجویز می‌کند (گرچه توجیه او عدالت آن‌ها و... است) خود به خود به حریم عموم و مصالح آن‌ها وارد شده و لطمه می‌زند. - از ویژگی‌های اندیشه هابز آن است که برای تبیین حکومت، قانون و مصلحت، از خصوصیات ذاتی انسان‌ها شروع می‌کند و با یک نگاه بدبینانه به سرشت انسانی، نهایتاً به توجیه حتی استبداد می‌رسد. یعنی با یک نگاه انسان‌شناسانه و فلسفی، فلسفه سیاسی‌اش را تأسیس می‌کند. هنرش در آن است که از اختیارات بالای حاکم و از دولت مطلقه، استدلال محکمی ارائه می‌کند که بر اساس آن در غرب ده‌ها سال حکومت‌هایی تأسیس شدند. ولی ضعفش در جنبه مفهوم مصلحت عمومی آن است که روی هم رفته پروای مصالح افراد را داشت و غایتش ایمنی فردی و نه مصلحت جمعی بود. و از ضعف‌های دیگرش دادن اختیارات مطلقه (البته نه توتالیتری، بلکه اوتالیتری) به حاکم است بدون این که او مسئول و مورد مؤاخذه باشد، به دلیل این که او طرف قرارداد نبوده است و از همین ناحیه نیز مصالح عموم آحاد جامعه می‌تواند تهدید شود. - از ویژگی‌های اندیشه آدام اسمیت آن است که به مصلحت عمومی اولاً از نگاه و زاویه اقتصادی نگریسته و ثانیاً با تأکید بر مصلحت فردی، به مصلحت جمعی رسیده است. نقطه قوتش آن است که به قول (ماندویل) بین (سینات فردی) و (حسنات جمعی) پیوند و ارتباط ایجاد نموده است و رعایت حدود و حقوق دیگران و خدمت به هم‌نوع را به حس خودخواهی بشر باز می‌گرداند. از نوآوری‌های آن است که این‌گذار از فرد به جمع را خودکار و با هدایت دست نامرئی می‌داند. نقطه ضعف همین نکته اخیر است که یک نظریه علمی باید در زمان و مکان و شرایط خاص حداقل قابلیت ابطال داشته باشد (ابطال‌پذیری) و طرح عنصری که توجیه واضح و مشخص ندارد (دست نامرئی) به نظریه علمی خلل وارد می‌کند. هم‌چنین مجموعاً نگرش او به انسان نیز خوش‌بینانه نیست و با مبنای او اگر خودخواهی محور اصلی است، اگر کسی بتواند از این‌غریزه غیر از خدمت به خلق (مثلاً در خیانت، زور

و... به دست آورد، اصل مصالح همگانی زیر سؤال می رود. به عبارت دیگر، پایه های توجیه توجه به مصالح دیگران لرزان است. - ویژگی تفکر امام خمینی در آن است که به عنوان اولین متفکر شیعی در حال حاضر بر روی مفهوم مصلحت کماً و کیفاً متمرکز شد. گرچه حضرتشان در بحث های کلامی، اصولی و فقهی بر روی این موضوع کمتر متوقف شدند، اما در مقام حاکم اسلامی و از موضع سیاست مدار شیعی، نیاز به طرح مصلحت را خصوصاً در سال های اخیر عمرشان نمودند. ۶۷ هنر حضرت امام در آن است که (مصلحت اسلام) را کنار (مصلحت مسلمین) آورده و (مصلحت نظام) را با (مصلحت کشور) دیده و (مصلحت مردم، زجر کشیده ها، پابرنه ها و جبهه رفته ها) برایشان موضوعیت یافته است. از سویی هنرشان در آن است که شکاف پر ناشدنی بین خلق و خالق را پر کرده و حرفشان (یا خدا یا انسان) نیست، بلکه سخنشان (هم خدا و هم مردم) است و این ها را در طول هم می بیند، بلکه با مبانی عرفانی امام، انسان به عنوان مظهر الهی و خلیفه خدا می تواند تلقی شود. از سوی دیگر حضرت امام خمینی به آن سؤال اساسی که معمولاً در جوامع دینی راه را برای مصلحت عمومی می بندد پاسخ داده است و آن در جایی است که مصلحت مردم که عقلاً و متخصصین جامعه اسلامی تشخیص می دهند، با شرع سازگار نباشد، در منظر امام، با طرح ولایت مطلقه فقیه که حاکم دارای اختیارات حکومتی مطلقه بر مبنای مصالح عامه است، این احکام حکومتی می توانند مصلحت بحق مردمی را حتی به قیمت تعطیلی موقتی شرع (که البته این تعطیلی نیز مادام المصلحه است و ممکن است قرن ها طول بکشد) ساری و جاری نمایند. با این شیوه ایشان بین آسمان و زمین، خلق و خالق، شرع و عقل، نقل و عقل و بین مصلحت عمومی و تفکر دینی آشتی برقرار نموده اند. و ضمن اخذ نقاط قوت دیگران، از نقطه ضعف آن ها نیز احتراز شده است. مصلحت عامه مردم شامل قشر خاصی نیست که مثلاً گروهی مستثنا شوند و یا فرد خاصی بر مصلحت عمومی ترجیح داده شود. ضمن این که به انسان نگاه بدبینانه و تنها از منظر غرایز و شرور ننگریسته و صفات زشت را محور تلاش اجتماعی و خدمات اجتماعی ندانسته است. به مردم با نگاه احترام و با حسن ظن و با اعتماد نگریسته است. و از این رو فرضیه پژوهش، متکا و منبع و مرجع درستی می یابد و قابل توجیه می شود که (در نگاه شیعی و بر اساس مبانی حضرت امام خمینی (ره) مفهوم مصلحت عمومی به صورت اساسی و ریشه ای قابلیت طرح و شرح و بسط را دارد.)

نوشت ها: ۱. معادل های انگلیسی مفهوم مصلحت، مفاهیم زیر آمده است: expediency, interest, policy, good
 ۲. intetion, maslahat. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، ج ۴۴، (چاپ سوم: تهران انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۴) ص ۵۷۸. ۳. (ویرات) آنتونی کوئین، فلسفه سیاسی، ترجمه مرتضی اسعدی (انتشارات بین المللی هدی، ۱۳۷۱) ص ۲۲۶۷. ۴. جواد طباطبائی، زوال اندیشه سیاسی (انتشارات کویر، ۱۳۷۴) ص ۱۳۷۸. ۵. ابو حامد غزالی، المستصفی (الطبعه الاولى، مصر، بالمطبعه الامیریه بیولاق) ص ۲۸۶. ۶. ارسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت (انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱) ص ۱۱۹. ۷. همان، ص ۱۱۷۸. ۸. محسن عزیزی، تاریخ عقاید سیاسی، ج اول (چاپ دوم، چاپ خانه دانشگاه تهران، ۱۳۴۵) ص ۱۱۸. ۹. جواد طباطبائی، همان، ص ۴۶. ۱۰. محمد خاتمی، از دنیای شهر تا شهر دنیا (نشر نی، ۱۳۷۳) ص ۷۲. ۱۱. فاستر مایکل، خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۱، قسمت اول، ترجمه جواد شیخ الاسلامی (مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۸) ص ۲۱۳. ۱۲. H. sabine;
 history of political theoty; revised edition; henry holt and company new york,
 august ۱۹۵۵georg, p۹۵۰. جواد طباطبائی، همان، ص ۷۲. ۱۴. ارسطاطالیس، اخلاق نیکوماخسی، ج اول، ترجمه ابوالقاسم پورحسینی (انتشارات دانشگاه تهران، ۲۵۳۶) ص ۱۳۱. ۱۵. خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۱، قسمت اول. ص ۲۶۲. ۱۶. سیاست، ص ۱۳۷. ۱۷. همان، ص ۱۱. ۱۸. تاریخ عقاید سیاسی، ج اول، ص ۱۱۰. ۱۹. ردهد بریان، اندیشه سیاسی از افلاطون تا ناتو، ترجمه مرتضی کاخی، اکبر افسری (مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۷۳) ص ۵۲. ۲۰. حمید عنایت، بنیاد فلسفه سیاسی در غرب (انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۴) ص ۱۳۴. ۲۱. اندیشه سیاسی از افلاطون تا ناتو، ص ۱۱۶. ۲۲. History of political

theory, p. ۲۳. اندیشه سیاسی از افلاطون تا ناتو، ص ۱۰۸۹. ۲۴. ر.ک: کتاب بنیاد فلسفه سیاسی غرب و منبع ذکر شده قبلی و هم چنین ذیل اندیشه آکوئیناس: ۲۵. *itical theory History of pol.* اندیشه سیاسی از افلاطون تا ناتو، ص ۱۱۲. ۲۶. همان، ص ۱۱۷. ۲۷. همان، ص ۱۱۳. ۲۸. بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، ص ۱۰. ۲۰۹. ۲۹. نظریاتی که منشأ جامعه سیاسی و حکومت را صرفاً تأمین نفع و مصلحت انسان وانمود کند، به مشرب اصالت فایده (smutilitariani) منسوب می شود، که با این توجیه هابز از پیشگامان این مکتب و این نگرش می تواند محسوب شود. ۳۰. کاپلستون فردریک، تاریخ فلسفه، ج ۵، ترجمه امیر جلال الدین اعلم (چاپ دوم: انتشارات سروش، ۱۳۷۰) ص ۵۴. ۳۱. این که وضع ستیزه قبل از قرارداد از نظر هابز واقعیت تاریخی است یا پیش فرض منطقی، البته مراد هابز، بیشتر شق دوم است، گرچه جنگ در وضع طبیعی در بعضی جاها (مثلاً آمریکا) واقعیت تاریخی نیز دارد. (تاریخ فلسفه، ج ۵، ص ۴۸). ۳۲. همان، ص ۹. ۴۸. ۳۳. همان، ص ۵۵. ۳۴. تاریخ فلسفه، ج ۵، ص ۶۰. ۳۵. ۳۶. *History of Political Theory*. ۳۷. تاریخ فلسفه، ج ۵، ص ۶۲. ۳۷. آدام اسمیت، ثروت ملل، ترجمه سیروس ابراهیم زاده (انتشارات پیام، ۱۳۵۷) ص ۷. ۳۸. همان، ص ۱۴. ۳۹. همان، ص ۱۵. ۴۰. همان، ص ۱۶. ۴۱. همان، ص ۱۸. ۴۲. همان، ص ۳۱۱. ۴۳. رافائل. د. د. آدام اسمیت، ترجمه عبدالله کوثری (چاپ اول، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۵) ص ۸۱. ۴۴. همان، ص ۸۱. ۴۵. همان، ص ۸۶. ۴۶. آدام اسمیت در اثر دیگرش (احساسات اخلاقی) (همدردی) را مهم ترین انگیزه عمل می داند و حال آن که در کتاب ثروت ملل (منفعت طلبی) را سر منشأ عمل می داند. (رافائل) در جمع این تضاد ظاهری بر این باور است که، (در هر دو کتاب اسمیت، تأثیر همدردی به عنوان انگیزه، بسیار محدود است... اسمیت خود بر آن است که نفع شخصی عقلانی (مصلحت اندیشی) هم از دیدگاه اخلاقی و هم از دیدگاه اقتصادی فضیلتی است، اما از والاترین فضایل اخلاقی نیست، مگر آن گاه که با خویشتن داری و فدا کردن لذت آنی در پای سعادت پایا درآمیزد. او بی گمان نیکوکاری یا همدردی را فضیلت اخلاقی ستوده تری می داند. اما معتقد است، تحقق مؤثر آن محدود است. اسمیت بر سایر انگیزه های ستوده مثل خویشتن داری، وظیفه شناسی و احترام به عدالت تأکید بیشتری می نهد. (ص ۱۰۳) همچنین او معتقد است که گرچه اسمیت بر انگیزه نفع شخصی تأکید می ورزد، مقصود او نشان دادن ماهیت و نیز دامنه وابستگی متقابل در جامعه است. همین گفته درباره تمثیل دست نامرئی نیز راست می آید. طرز عمل بازار چنان است که کنش های منفعت طلبانه افراد به نفع همگان، یا دست کم به نفع بیشتر افراد، تمام می شود. آن چه مهم است پیامد اجتماعی است نه علت فردی. (آدام اسمیت، ص ۱۰۷). ۴۷. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲۱ (انتشارات سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی) ص ۱۸۶. ۴۸. همان، ص ۱۹۱. ۴۹. همان، ص ۱۹۵. ۵۰. همان، ج ۲۲، ص ۶۰. ۵۱. همان، ص ۶۵. ۵۲. همان، ج ۲۰، ص ۱۷۶. ۵۳. گوشه ای از نامه نمایندگان: (مجمع تشخیص مصلحت نظام مسئولیت داوری و اصلاح نهایی مصوبات مورد اختلاف مجلس و شورای نگهبان را به عهده داشت و هم اکنون بعضاً این شورا قانون گذاری نیز می کند و مهم تر این که تقدیم لوایح قانونی به این شورا خالی از جمیع مقررات و مقدماتی است که یک لایحه قانونی از طریق متعارف دارد.) مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام خمینی و احیای تفکر دینی (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۷۶) ص ۴۰۴. ۵۴. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۵۷. ۵۵. همان، ص ۶. ۵۶. همان، ص ۱۱. ۵۷. همان، ج ۲۰، ص ۲۱۴. ۵۸. همان، ج ۲۱، ص ۶۱. ۵۹. همان، ص ۱۲۲. ۶۰. همان، ص ۱۰۸. ۶۱. همان، ص ۱۱۲. ۶۲. همان، ص ۱۱۶. ۶۳. فریاد برائت، ذیحجه ۱۴۰۷ (مرداد ۶۶). ۶۴. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۲۹. ۶۵. امام خمینی (ره)، شئون و اختیارات ولی فقیه (ترجمه و انتشار وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۵) ص ۶۶. ۶۶. همان، ص ۲۱. ۶۷. مثلاً مفهوم مصلحت در کلید واژه های ۱۹ جلد اول صحیفه نور حتی یک بار نیز نیامده است و تنها در سه جلد آخر اثر یاد شده است که به کرات مفهوم مصلحت با پسوندهای متفاوت تکرار شده است. منابع مقاله: فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱۲، منصورنژاد، محمد؛

حکم ثانوی از دیدگاه امام خمینی بحث از نمونه‌های عناوین ثانوی، مانند ضرورت، اکراه، ضرر، تقیه، شرطیت، مصلحت نظام و... عمری به درازای عمر فقه اسلامی دارد. چرا که دلیلهای احکام این عناوین، در کتاب و سنت فراوان و به گونه روشن آمده و این احکام، بسان احکام اولی، از دیرباز مورد توجه فقهای مکاتب گوناگون اسلامی بوده است و در مجموعه‌های فقهی خود، به مناسبت‌های گوناگون از آنها بحث کرده‌اند. ولی بحث در امور کلی مربوط به عناوین و احکام ثانوی، مثل این که چه نسبتی میان دلیلهای احکام اولی و دلیلهای احکام ثانوی، وجود دارد، اثرگذاری عناوین ثانوی معیارها و ملاکهای احکام اولی، تعریف حکم اولی و ثانوی، نقش احکام ثانوی در پویایی فقه و حل دشواریهای جدید فقهی و... عمر درازی ندارد. کندوکاو در کتابهای اصولی و منابع فقهی، نشان می‌دهد راه یابی این بحث در کتابهای اصول و فقه، از نوآوریها و کارهای ابتکاری دانشمند بزرگ شیعه، شیخ مرتضی انصاری (م: ۱۲۱۸ هـ.ق.) است. این اصولی و فقیه نامدار، (فرائد الاصول) هنگام بحث از قاعده لاضرر، همچنین در (مکاسب) قسمت اختیارات، مبحث شروط صحت شرط ۲ و در رساله (المواسعه والمضایقه) که در انتهای مکاسب، به چاپ رسیده ۳، بحثهای ابتکاری و رقیقی درباره حکم ثانوی، طرح کرده است. اصولیان و فقیهان پس از شیخ انصاری، این بحث را پی گرفتند و در لایه لایه مباحث خود و به مناسبت‌های گوناگون، تحقیقاتی در این باره انجام دادند، از جمله امام خمینی که در آثار علمی خود، بحثها و نکته‌های مهمی در این باره ارائه داده است که بسیاری از آنها ابتکاری و برگرفته از مبانی ویژه ایشان است. هدف این مقاله، گردآوری دیدگاههای امام خمینی درباره حکم ثانوی از آثار نوشتاری ایشان و ارائه پاره‌ای تحلیلها و شرطها درباره آنهاست. پیش از هر چیز، خوب است بدانیم در تبیین و تحلیل حکم ثانوی و فرق آن با حکم اولی، تعبیرات بسیاری در نوشته‌های صاحبان قلم دیده می‌شود، ولی بیش تر این تعبیرها، بی‌اشکال و مناقشه به نظر نمی‌رسد. آنچه در این میان خالی از اشکال به نظر می‌آید، تعریفی است که می‌توان از کلمات و مباحث شمار زیادی از فقیهان و اصولیان برداشت کرد و آن را به مشهور نسبت داد. برابر این تعریف، حکم ثانوی، حکمی است که بر موضوعی، با توجه به عناوین عارضی آن: اضطرار، اکراه، مقدمیت و... بار می‌شود، مانند جایز بودن خوردن مردار برای کسی که ناگزیر از خوردن است. و جایز بودن افطار در ماه رمضان برای شخصی که روزه برایش زیان آور یا سبب حرج است، در مقابل حکم اولی که بر کارها، به لحاظ عناوین اولی آنها، بار می‌شود، مانند واجب بودن نماز صبح و حرام بودن خوردن مردار. ۴ آنچه، توجه به آن مهم به نظر می‌رسد، این است که گرچه احکام ثانوی، ناظر به حالت‌های غیر عادی و پیشامدهای استثنایی است، ولی نمی‌توان از نقش مهم این احکام در گره‌گشایی دشواریها و راه‌گشایی مسائل نوپیدای فقهی، چشم پوشید. احکام ثانویه، بخشی از فقه اسلامی است و باید آنها را در متن فقه، جوید و هرگز نباید این بخش را تافته‌ای جدا بافته از فقه و مقوله‌ای بار شده بر آن، انگاشت. امام خمینی، در وصیت نامه سیاسی - الهی خود می‌نویسد: ... (با کمال جدّ و عجز از ملت‌های مسلمان می‌خواهم که از ائمه اطهار و فرهنگ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی این بزرگ راهنمایان عالم بشریت، به طور شایسته و به جان و دل و جان فشانی و نثار عزیزان پیروی کنند. از آن جمله دست از فقه سنتی که بیانگر مکتب رسالت و امامت است و ضامن رشد و عظمت ملت‌هاست، چه احکام اولیه و چه ثانویه که هر دو مکتب فقه اسلامی است، ذره‌ای منحرف نشوند.) صحیفه نور ۱۷۳/۲۱ احکام ثانوی، بیش از آن که جنبه فردی داشته باشند، نمود و بعد اجتماعی و حکومتی دارند. چرا که این احکام، ابزار کارآمدی است که حاکم اسلامی می‌تواند به کمک آنها، بسیاری از دشواریهای جامعه اسلامی را برسد و در امور مهمی مانند تعیین و کنترل قیمت‌ها، مسائل پولی و ارزی، بانکداری، مالیات، تجارت داخلی و خارجی، مهار تورم، کنترل و تنظیم جمعیت، ایجاد توازن اقتصادی و... از آنها، کمک گیرد. اهمیت احکام ثانوی در اداره امور جامعه و مسائل کشوری را می‌توان از نامه‌ای که رئیس وقت مجلس شورای اسلامی، در مهرماه سال ۶۰، به امام خمینی نوشته است دریافت: (چنانکه خاطر مبارک مستحضر است، قسمتی از قوانین که در مجلس شورای اسلامی، به تصویب می‌رسد، به لحاظ

تنظیمات کل امور و ضرورت حفظ مصالح، یا دفع مفاسدی است که بر حسب احکام ثانویه، به طور موقت باید اجرا شود و در متن واقع مربوط به اجرای احکام و سیاستهای اسلام و جهاتی است که شارع مقدس، راضی به ترک آنها نمی باشد و در رابطه با این گونه قوانین، با اعمال ولایت و تنفیذ مقام رهبری، که طبق قانون اساسی قوای سه گانه را تحت نظر دارند، احتیاج پیدا می شود. علیهذا، تقاضا دارد مجلس شورای اسلامی را در این موضوع، مساعدت و ارشاد فرماید.) پاسخ امام خمینی به نامه یاد شده، چنین است: (آنچه در حفظ نظام جمهوری اسلامی دخالت دارد که فعل یا ترک آن، موجب اختلال نظام می شود و آنچه ضرورت دارد که ترک یا فعل آن مستلزم فساد است و آنچه فعل یا ترک آن مستلزم حرج است، پس از تشخیص موضوع، به وسیله اکثریت وکلای مجلس شورای اسلامی با تصریح به موقت بودن آن مادام که موضوع، محقق است، و پس از رفع موضوع خودبه خود لغو می شود. مجازند در تصویب و اجرای آن، و باید تصریح شود که هر یک از متصدیان اجرا از حدود مقرر تجاوز نمود. مجرم شناخته می شود و تعقیب قانونی و تعزیر شرعی می شود.) صحیفه نور، ۱۸۸/۱۵ حکومت اسلامی، می تواند به گاه نیاز و مصلحت نظام اسلامی، در برابر جبهه کفر و استکبار، تقیه کند و براساس مصالح جامعه اسلامی، در برخی زمینه ها، با آنان مدارا و همراهی و ابراز هماهنگی کند، چنان که دست اندرکاران تجارت خارجی در دولت اسلامی، می توانند در روابط تجاری و دادوستدهای اقتصادی خود، با کشورهای غیراسلامی از قاعده ثانوی الزام بهره بگیرند، از این روی، باید وجود احکام ثانوی در فقه اسلامی را، سبب کمال و بالندگی آن دانست، نه نشانه سستی و کاستی آن؛ چرا که وجود این احکام، لازمه حتمی و غیر در خور گریز دگرگونی در زندگی انسانها و پیدایش حالتها و موقعیتهای غیر عادی در زندگی بشری است. از این روی، امام خمینی می گوید: (گاهی یک مسائلی در جامعه پیش می آید که باید یک احکام ثانویه ای در کار باشد، آن هم احکام الهی است منتهی احکام ثانویه الهی.) ۵ یا می گوید: (رد احکام ثانویه، پس از تشخیص موضوع به وسیله عرف کارشناسی، با رد احکام اولیه، فرقی ندارند؛ چون هر دو احکام الله، می باشند.) ۶ مصلحت نظام از جمله عنوانهای ثانوی که جایگاه ویژه ای در اندیشه فقهی و سیاسی امام داد، عنوان مصلحت نظام است. معظم له، در بسیاری از سخنان و نوشته های خویش، اهمیت این عنصر و نقش حیاتی آن را در اداره امور جامعه، در جنبه های گوناگون اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... گوشزد کرده است. از جمله در یکی از پیامها می نویسد: طلاب عزیز، ائمه محترم جمعه و جماعات، روزنامه ها و رادیو تلویزیون، باید برای مردم این قضیه ساده را روشن کنند که در اسلام، مصلحت نظام از مسائلی است که مقدم بر هر چیز است و همه باید تابع آن باشیم.) صحیفه نور ۱۱۲/۲۱ در سالهای نخستین انقلاب اسلامی، در نظام حکومتی ما، سخنی از مجمع تشخیص مصلحت نظام نبود، ولی در سالهای بعد و به دلیل برخورد با دشواریها و گره های گوناگون در زمینه های داخلی و در پیوند با مسائل اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، قضایی و... بایستگی تشکیل آن، از سوی امام، احساس شد و حتی در متمم قانون اساسی، مورد بررسی و تصویب قرار گرفت. در فرازی از زمان امام برای تشکیل مجمع تشخیص مصلحت آمده است: (حضرت آقایان، توجه داشته باشند که مصلحت نظام از امور مهمه ای است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می گردد. امروز جهان اسلام، نظام جمهوری اسلامی ایران را تابلوی تمام نمای حل معضلات خویش می دانند. مصلحت نظام و مردم از امور مهمه ای است که مقاومت در مقابل آن، ممکن است اسلام پابرهنگان زمین را در زمانهای دور و نزدیک، زیر سؤال برد و اسلام آمریکایی مستکبرین و متکبرین را با پشتوانه میلیاردها دلار، توسط ایادی داخلی و خارجی آنان پیروز گرداند.) صحیفه نور ۱۷۶/۲۰ قاعده نفی ضرر: فقیهان و اصولیان، در مورد مفاد این قاعده، نظریه های بسیاری ابراز داشته اند، ولی امام در این باره، دیدگاهی ویژه دادند. از دیدگاه ایشان، نفی در حدیث (لاضرر و لاضرار) به معنی نهی است، ولی این نهی، حکم شرعی الهی مانند نهی از غضب و کذب نیست، بلکه نهی در این جا، حکم مولوی سلطانی است و وجه صدور آن از پیامبر (ص) این است که ایشان، حاکم و سلطان بر امت اسلامی، بوده است. امام، این نظریه را بسته به چند مقدمه می داند که فشرده آنها چنین است: مقدمه نخست: نبی اکرم (ص) افزودن بر مقام نبوت و رسالت، دارای مقام حکم و قضا نیز است. از این

جهت که آن حضرت، پیامبر و رسول است، همه احکام خداوند، چه بزرگ و چه کوچک آنها را تبلیغ می کند و از این جهت که حاکم است، عهده دار امور سیاسی مردم و اداره کننده شئون حکومتی، مانند حفظ مرزها، بسیج سپاهیان، جمع آوری صدقات، عقد قرار داد با سران قبایل و بلاد و ... است و از این حیث که دارای مقام قضاست، برابر معیاری شرع، به فصل خصومت و حکم میان طرفهای دعوا، می پردازد. آیه: (الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه ولا یخشون احدا الا الله) ۷ اشاره به مقام نخست و آیه: (ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیره من امرهم و من یعص الله ورسوله فقد ضلّ ضلالاً مبیناً). ۸، اشاره به مقام دوم، و آیه: (فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکوک فیما شجر بینهم ثم لایجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت ویسلموا تسلیماً) ۹، اشاره به مقام سوم آن حضرت است. بیان این نکته لازم است که وظیفه پیامبر در مقام نخست، تنها یادآوری و ابلاغ احکام الهی است و در این مقام، هیچ امر و نهی ندارد. مقدمه دوم: بر اساس نکته اخیر، آنچه در منابع معتبر وارد شده است مبتنی بر این که پیامبر (ص) به چیزی امر کرد یا در موردی حکم صادر فرمود، یا به قضاوت پرداخت: (امر بشیء او حکم او قضی به) ظاهر آنها این است که آن احکام از آن حضرت، صادر شده است به عنوان این که دارای مقام حکم و قضاست، نه به عنوان این که حضرت رسول و مبلغ احکام الهی است. به همین دلیل است که این گونه سخنان را تنها در زمان حیات پیامبر و وصی آن حضرت می بینیم، نه در زمان دیگران. چرا که برای آنان زمینه و مجال حکومت و قضاوت پیدا نشد و در نتیجه، وظیفه آنان نیز، ویژه تبلیغ و بیان احکام الهی بود. مقدمه سوم: با جست و جو در روایات، به نمونه های بسیاری از احکام سلطانی پیامبر بر می خوریم، مانند فرمانهایی که آن حضرت به سپاهیان و مجاهدان، هنگام حرکت و رهسپاری آنان به سوی جبهه های نبرد، می دادند: ... (و لا تقتلوا شیخا فاینا، ولا صبیبا، ولا امرأه، ولا تقطعوا شجرا الا ان تضطروا الیها) ۱۰... پیر سالخورده و کودک و زن را مکشید و درختی را نبرید، مگر این که به این امور، اضطراب یابید. امام، پس از بیان مقدمات بالا، می نویسد: (جمله (لاضرر ولاضرار)، به عنوان حکم سلطانی و بر این اساس که پیامبر، مدیر و حاکم امت اسلام است و به منظور قطع ریشه های فساد از سوی آن حضرت، صادر شده است، نه به عنوان حکم الهی شرعی، و مفاد این حکم سلطانی، این است که رعیت و مردمان حوزه حکومت اسلامی، حق زیان رسانیدن به یک دیگر را ندارند). ۱۱ می توان بر اساس سخن اخیر امام گفت: دولت اسلامی می تواند با استناد به قاعده نفی ضرر، از وارد کردن برخی از کالاهای خارجی به کشور که سبب زیان اقتصادی گروههایی از مردم می شوند، جلو بگیرد و کالاهای مورد نیاز مردم را وارد کند و از پاره ای کتابها، مجله ها و نمایش فیلم ها و تئاترهایی که سلامت روحی و فرهنگی جامعه را تهدید می کنند، باز بدارد و از کشت محصولات زیان آور مانند خشخاش، ساختن بناها و برجهای بلند که آسایش ساکنان منزلهای همجوار را از بین می برند، تولید کالاها یا ارائه خدماتی که با ارزشهای دینی و ملی مردم، سازگاری ندارند و ... منع کند. همان گونه که مسیر خیابانها قرار گرفته اند و سبب کندی رفت و آمد و در نتیجه وارد آمدن زیان به جان و مال مردم می شوند، بپردازد. اضطراب از عناوین ثانوی مهم در فقه اسلامی، عنوان اضطراب است. امین الاسلام طبرسی، در ذیل آیه ۱۷۳ بقره، اضطراب را چنین تعریف می کند: (الاضطرار کل فعل لایمکن المفعول به الامتناع منه، وذلك کالجوع الذی یحدث للانسان فلا تمکینه الامتناع منه). ۱۲ ناگزیری و ناچاری، عبارت است از هر کاری که شخص نتواند از آن خودداری بورزد، مانند گرسنگی که انسان گرسنه نمی تواند از آن خودداری ورزد). واژه همانند اضطراب، واژه ضرورت است. تنها تفاوتی که در سخنان لغت دانانان میان این دو کلمه دیده می شود این است که: اولی مصدر و دومی اسم مصدر است، آن گونه که ابن منظور، می نویسد: (الضرورة اسم لمصدر الاضطراب) ۱۳ شماری از فقیهان، این دو را به یک مضمون دانسته اند، ولی به نظر می رسد، آن گونه که امام یادآور شده، ضرورت از جهت مورد، اعم از اضطراب است زیرا در پاره ای موارد، تنها کلمه ضرورت به کار می رود. امام خمینی می نویسد: (ان الضرورة اعم من الاضطراب من حیث المورد فریما لایضطر الانسان علی شیء لکن الضرورة تقتضی الاتیان به کما اذا کان فی ترکه ضرر علی حوزة المسلمین او رئیس الاسلام او کان مورثا له تک حرمة مقام محترم). ۱۴ ضرورت از جهت مورد، گسترده تر از اضطراب است. چه بسا

انسان بر انجام کاری، اضطراب ندارد، ولی ضرورت ایجاب می‌کند آن را انجام دهد، مانند این که در انجام ندادن آن کار، برحوزه مسلمانان، یا حاکم مسلمانان، زیانی وارد شود، یا سبب هتک حرمت مقام محترمی گردد. به هر حال، در مورد اضطراب، این پرسش پیش می‌آید که محدوده قاعده اضطراب تا کجاست؟ در پاسخ باید گفت: اگر چه مورد برخی از دلیلهای این قاعده، تنها اضطراب به برخی حرامهاست، ولی لسان بسیاری دیگر از دلیلهای آن مطلق یا عام است و به حسب ظاهر، تمامی احکام الزامی را در بر می‌گیرد. با این وجود، از عبارت گروهی از فقها، مانند شیخ طوسی در نهاییه استفاده می‌شود، انجام پاره‌ای از حرامها، مانند خوردن مردار، از روی ناگزیری تنها در جایی است که خطر جانی در میان باشد. ۱۵. بنابه گفته شهید ثانی در مسالک، شاگرد شیخ طوسی، قاضی ابن بزّاج، ابن ادریس و علامه نیز با شیخ در این دیدگاه هماهنگی دارند. ۱۶. ولی امام خمینی، همانند محقق صاحب شرایع و صاحب جواهر و گروهی دیگر از فقها، دایره عمل به این قاعده را گسترده می‌داند و با دیدی باز و گسترده می‌نویسد: (همه چیزهای حرامی که یاد شد، در هنگام ناگزیری و ناچاری، رواست، یا به سبب این که حفظ جان و باقی ماندن رمقش، بر خوردن آنها بستگی دارد، یا به خاطر پدیدار شدن بیماری شدیدی که در صورت نخوردن چیز حرام، به طور عادی، تحمل نمی‌شود، یا به این سبب که با ترک چنین کاری، به سستی بیش از اندازه که به بیماری می‌انجامد، گرفتار می‌شود، یا به جدا افتادن از کاروان می‌انجامد. ... و از جمله موارد اضطراب، موردی است که نخوردن چیزهای حرام به چنان گرسنگی و تشنگی می‌انجامد که به طور عادی، تحمل آن ممکن نباشد. از دیگر موارد آن، موردی است که در صورت نخوردن چیز حرام، بترسد نفس محترمه‌ای از بین برود، مانند زن بارداری که بترسد با نخوردن چیز حرام چنین از بین برود و مانند شیر دهنده‌ای که می‌ترسد نوزادش از بین برود، بلکه از جمله موارد اضطراب، ترس از به درازا کشیدن بیماری است، به گونه‌ای که برابر عادت، محتمل نمی‌شود، یا در صورت نخوردن حرام، درمانش، دشوار می‌شود. و معیار در همه جا، ترسی است که از علم یا ظن به پیدایش این پیامدها حاصل می‌شود، بلکه ترسی از احتمال عقلایی پیدا شود نیز، چنین است. ۱۷. در پیوند با مسائل نظام و اداره کشور نیز عنوان ضرورت و اضطراب، جایگاه ویژه‌ای دارد، از باب مثال، حاکم اسلامی می‌تواند با استناد به این عنوان، به گاه نیاز کسانی که خدمت نظامی خود را تمام کرده‌اند، برای بار دیگر به حکومت اعزام کند و یا افزون بر مالیاتهای ثابت و شناخته شده، مالیات بگیرد، جمعیت را کنترل، یا اقدام به تعیین فاصله میان موالید کند. در پاره‌ای از آثار امام، به نمونه‌هایی از آن چه گفتید، اشاره شده است. حکم اکراه: چنان که در کتابهای فقهی و اصولی، معروف است، اگر از عنوانهای ثانوی است و سبب برداشته شدن احکام اولی می‌گردد، ولی بی‌گمان پیدایش این عنوان، سبب برداشته شدن همه احکام اولی نمی‌شود زیرا پاره‌ای از این احکام، به دلیل اهمیتی که دارند، با هیچ یک از عنوانهای ثانوی، درخور برداشتن نیستند. امام در اشاره به این نکته می‌نویسد: ربّ مورد یتحقق الاکراه باول وجوده بحیث لو أوجد معه طلاقاً او عتاقاً یحکم بالبطان، ولکن لا یمنک رفع الید معه عن الأدلّة الاولیة فیما اذا احرز المقتضی فیه مع اهمیة، کما لو اکره علی هدم الکعبه وقبر النبی (ص) والائمة (ع) او علی احراق المصحف او علی رد القرآن، او تأویله بما یقع الناس به فی الضلاله او علی ابطال حجج الله او علی بعض القبائح العقلیة والموبقات الشرعیة. چه بسا موردی که در نخستین وهله وجودش، اکراه تحقق می‌یابد، به گونه‌ای که در آن حالت، همسر خود را طلاق دهد، یا بنده خود را آزاد سازد، کار او باطل است، ولی هرگاه وجود مقتضی در احکام اولی و اهمیت آنها احراز شود، نمی‌توان به خاطر اکراه، از آن احکام، چشم پوشید و دست برداشت، مثل این که اکراه شود بر از بین بردن کعبه و قبر پیامبر (ص) و امامان، علیهم السلام، یا سوزاندن قرآن، یا رد آن، یا تأویل کردن آن به گونه‌ای که مردم را به گمراهی اندازد، یا این که اکراه شود بر باطل کردن دلیلهای حجتهای الهی، یا بر پاره‌ای از کارها که از نگاه عقل زشت است و در شرع، سبب کیفر است. تقیه، محدوده و هدف از آن تا آن جا که بررسیها و کندوکاوها نشان می‌دهد، در میان تمام محققان پیشین و پسین که درباره تقیه به بحث پرداخته‌اند، کسی به دقت و باریک اندیشی امام خمینی، به قسم بندی تقیه، توجه نکرده است. ایشان، برای تقیه، تقسیمهای گوناگونی چند در نظر گرفته است. ۱۹. آن چه در زیر

می آید، ترسیمی از آنهاست: ۱. تقیه، به حسب ذات آن: تقیه از روی ترس تقیه مدارایی ترس از زیان بر جان یا آبرو مال خود ترس از زیان بر دیگر مؤمنان ترس از زیان بر حوزه اسلام. ۲. تقیه به حسب تقیه کننده: تقیه انسانهای معمولی تقیه سران دینی و غیردینی جامعه. ۳. تقیه به حسب کسانی که از آن ها تقیه می شود: تقیه از کافران و نامسلمانان تقیه از پادشاهان و حاکمان اهل سنت تقیه از فقها و قضات اهل سنت تقیه از عوام اهل سنت تقیه از پادشاهان یا عوام شیعه. ۴. تقیه به حسب چیزهایی که در آنها تقیه می شود: تقیه در انجام حرام تقیه در ترک واجب تقیه در ترک شرط و جزا یا انجام مانع و قاطع تقیه در عمل، برابر موضوع خارجی همان گونه که از بخش بندیها و قسم بندیهای تقیه نیز، روشن می شود، هدف از تقیه، همیشه حفظ جان و مال و دوری از خطر و ضرر نیست، بلکه می توان هدف مهم تر را از آن حفظ مذهب و بازداري از فروپاشی آن دانست. امام راحل، این قسم تقیه را، در برابر افشا می گیرد و در بیان اهمیت آن می نویسد: (یظهر من کثیر من الروایات ان التقیة التي بالغ الاثمه عليهم السلام فی شأنها هی هذه التقیة، فنفس اخفاء الحق فی دولة الباطل واجبة وتكون المصلحة فيه جهات سیاسیة دنیة، ولولا التقیة لصار المذهب فی معرض الزوال والانقراض) ۲۱ از بسیاری روایات روشن می شود، تقیه ای که امامان، علیهم السلام، در مورد آن اهتمام ویژه داشته اند، این قسم تقیه است. (در این تقیه) خود پنهان داشتن حق در دولت باطل، واجب است و مصلحتی که سبب این کار می شود، جهات سیاسی دینی است. اگر تقیه نبود، مذهب دچار نابودی می گردید. از جمله روایاتی که در این سخن، مورد نظر امام است، جمله ای است از امام صادق (ع) که در روایت سلیمان بن خالد، آمده است: (یا سلیمان انکم علی دین من کتمه أعزه الله ومن أذاعه أذلّه الله) ۲۲. ای سلیمان! شما دینی دارید که اگر انسان آن را پنهان بدارد، خدا او را عزیز می دارد و اگر آن را افشا کند، خداوند او را خوار گرداند. همچنین آن حضرت، بنابر روایت صحیحه هشام بن سالم در تفسیر آیه (ویدرون بالحسنه السیئة) ۲۳ فرموده است: (الحسنه التقیة، والسیئة الاذاعة) ۲۴. حسنه عبارت از تقیه و سیئه، عبارت است از افشا. گاهی نیز ممکن است هدف از تقیه، حفظ وحدت مسلمانان و به دست آوردن دوستی آنان و از بین بردن کینه ها و کدورتها و برطرف کردن جوّ تشنج و حساسیت باشد. البته این در موردی است که اظهار عقیده و دفاع از آن، انگیزه مهم تر نباشد. برابر روایتی که آن را هشام کنندی نقل می کند، امام صادق (ع) خطاب به گروهی از شیعیان فرمود: (مبادا کاری که سبب سرزنش و عیب گیری بر شما شود، انجام دهید. همانا فرزندان نایاب با کار خود، سبب بدنام شدن پدر خود می شود. برای کسی که نسبت به او گرایش دارید، (یعنی ائمه علیهم السلام) زینت باشید، نه مایه زشتی و انزجار. با عشیره ها و قبیله های ایشان (اهل سنت) پیوند و رفت و آمد داشته باشید، بیماران آنان را عیادت کنید و بر جنازه های آنان حاضر شوید، آنان در هیچ کار خیری بر شما پیشی نگیرند که شما در انجام کار خیر بر آنان سزاوارترید. حضرت پس از این سفارشهای مهم اجتماعی و وحدت آفرین، می فرماید: (والله ما عبّد الله أحبّ الیه من الخبأ). ۲۵ به خدا سوگند، خداوند به چیزی دوست داشتنی تر از (خبأ) پرستش نشده است. راوی می پرسد: (خبأ) چیست؟ حضرت می فرماید: تقیه. البته ممکن است در این جا روایاتی را به عنوان روایات ناسازگار با روایت بالا برشمرد و ارائه داد از جمله روایت زیر از علی بن راشد: (قلت لابی جعفر (ع): ان موالیك قد اختلفوا فرصلی خلفهم جميعا. فقال: لاتصل الا خلف من تثق بدینه). ۲۶ به امام باقر (ع) عرض کردم: دوست داران شما با یکدیگر اختلاف نظر دارند، آیا من پشت سر همه آنان نماز بگذارم؟ حضرت فرمود: نماز نگزار، مگر پشت سر کسی که به دین او، اطمینان داری. امام خمینی، در پاسخ این شبهه، نوشته است: (این گونه روایات، ناظر به حکم اولی است و در نتیجه، ناسازگاری با روایات باب تقیه که ناظر به حکم ثانوی است، ندارند). ۲۷ پاره ای از روایات نیز، سخن معظم له را به خوبی تایید می کنند، مانند روایت زیر از اسماعیل جعفری: (قلت لابی جعفر (ع): رجل یحبّ امیر المؤمنین (ع) ولا یتبرأ من عدوه ویقول: هو احبّ الیّ ممّن خالفه، فقال: مخلط وهو عدوّ فلا تصلّ خلفه ولا کرامه الا ان تتقیه). ۲۸ به امام باقر (ع) عرض کردم: مردی، امیر المؤمنین (ع) را دوست می دارد، ولی از دشمن او بی زاری نمی جوید و می گوید: امیر المؤمنین پیش من از کسی که با او مخالفت می کند، دوست داشتنی است. حضرت فرمود: چنین شخصی، خلط کننده و دشمن است، بنابراین، پست سر وی نماز

مگزار و در او کرامتی نیست، مگر این که از او تقیه کنی... نکته دیگر در باب تقیه این که مورد بیش تر روایات این قاعده ثانوی، تقیه از مسلمانان غیرشیعه است. ولی همان گونه که از اطلاق و عمومهای بسیاری از روایات بر می آید و بسیاری از محققان نیز یادآور شده اند، از کافران نیز می توان تقیه کرد. امام خمینی نیز، در اشاره به اطلاق روایات یاد شده می نویسد: (اشکال فی شمولها بالنسبة الی المتقی منه کافرا کان او مسلما، مخالفا او غیرهما، و کون کثیر من اخبارها نظرا الی المخالفین لایوجب اختصاصها بهم لعدم اشعار فیها علی کثرتها لذلك، وان کان بعض اقسامها مختصا بهم). ۲۹ اشکالی نیست در این که این روایات، نسبت به کسی که از او تقیه می شود، گسترش دارد، چه کافر باشد، یا مسلمان، مخالف باشد یا نباشد. و این که بسیاری از این روایات، به مخالفان مذهبی نظر دارد، سبب اختصاص آنها، به آنان نمی شود زیرا این روایات، با وجودی که بسیارند، اشاره ای در آنها به این اختصاص نیست، گرچه پاره ای از آنها، به تقیه از آنان، اختصاص دارد. نتیجه ای که از رهگذر همین اطلاقها و عمومها به دست می آید این است که دولت اسلامی نیز، می تواند در صورت نیاز و برآوردن مصالح مهم تر اسلام و مسلمانان، در برابر کافران و جبهه استکبار، تقیه کند. و با آنان ابراز هماهنگی کند. البته پیداست چنین تقیه ای، در مواردی، رواست که به سبب آن، زیان و خدشه ای به کیان دینی و اسلامی وارد نشود، چنان که امام خمینی، در قضیه سلمان رشدی مرتد، بی پروا از همه تبلیغات استکباری و تمامی شعارهای آزادی و حقوق بشر و ترندهای سیاسی و دیپلماسی، فتوای تاریخی خود را صادر کرد: (بر هر مسلمان واجب است، با جان و مال، تمامی هم خود را به کار گیرد، تا او را به درک واصل گرداند). ۳۰ ییا در پیام خود خطاب به مراجع اسلام، روحانیون سراسر کشور و... در مورد استراتژی آینده انقلاب و حکومت اسلامی، ابراز داشت: (استکبار غرب، شاید تصور کرده است از این که اسم بازار مشترک و حصر اقتصادی را به میان بیاورد، ما در جا می زنیم و از اجرای حکم خداوند بزرگ صرف نظر می نمایم... اگر غفلت کنید، این اول ماجراست و استعمار از این مارهای خطرناک و قلم به داستان اجیر شده در آستین فراوان دارد). ۳۱ تأثیر عناوین ثانویه در ملاک های احکام اولیه آن چنان که از عبارتهای بسیاری از اصولیان و فقیهان استفاده می شود، از دیدگاه آنان پیدایش عنوانهای ثانویه، سبب دگرگونی در معیارهای احکام اولیه و در نتیجه سبب دگرگونی آن احکام می شود. از باب مثال، نوشیدن شراب و خوردن مردار و قیمت گذاری اجناس و کالاها، که از بسته ها و آویخته های احکام اولیه هستند، با پدید آمدن عناوین ثانویه ای، مانند: اضطرار و مقدمیت (برای حفظ نظام) مفسده خود را از دست می دهند و بدین ترتیب، انجام آنها دارای مصلحت و جایز می شود. در میان محققان و فقیهان بزرگ، کسی که بیش از همه بر این دیدگاه پای فشرده، میرزای نائینی است که در بحثهای فراوان از علم اصولی، این نظریه را ابراز داشته است، از جمله هنگام بحث از مفاد اخبار من بلغ، می نویسد: (لایبعد ان تکون اخبار من بلغ مسوقه لیبان ان البلوغ یحدث مصلحه فی العمل بها یكون مستحبا فیکون البلوغ کسائر العناوین الطاریه علی الافعال الموجبه لحسنها و قبحها والمقتضیه لتغیر احکامها، كالضرر والعصر والنذر والاکراه وغیر ذلک من العناوین الثانویه). دور نیست اخبار من بلغ برای بیان این نکته باشد: (بلوغ خیر) (که دلالت بر ثواب داشتن انجام کاری می کند) سبب پیدایش مصلحت در آن کار و در نتیجه مستحب بودن آن می شود و بدین ترتیب، بلوغ مانند دیگر عنوانهایی است که بر کارها، عارض و سبب حسن و قبح و دگرگونی در احکام آنها می شوند، مانند ضرر و عسر و نذر و اکراه و دیگر عنوانهای ثانوی. در برابر این دیدگاه، به نظریه کسانی بر می خوریم که عارض شدن عناوین ثانوی را سبب دگرگونی در معیارهای احکام اولی نمی دانند. کسی که بیش از همه محققان، این نظریه را تقویت و استوار کرده، امام خمینی است. در کتاب بیع ایشان، در شروط ضمن عقد می خوانیم: (لا تتغیر احکام الموضوعات الثابته لها بالادله الاولیه بعروض الطواری المتعلقة بها الاحکام الثانویه علیها كالشرط والنذر وغیرهما). ۳۳ احکامی که برای موضوعات، به دلیلهای اولی ثابتند، به سبب عارض شدن عوارض مربوط به احکام ثانوی، مانند شرط و نذر و مانند آن دو، دگرگون نمی شوند. در جای دیگری، با شرح بیش تری می نویسد: (ان العناوین الثانویه كالشرط والنذر والعهد اذا تعلقت بشئ لا تتغیر حکمه، فاذا نذر صلاة اللیل او شرط فعلها علی غیره لاتصیر الصلاة واجبه بل هی مستحبه کما کانت قبل التعلق،

وانما الواجب هو الوفاء بالشرط، و معنی وجوبه لزوم الاتیان بها بعنوان الاستحباب، فالوجوب متعلق بعنوان والاستحباب بعنوان آخر، ولا یعقل سرایه الحكم من احد العنوانین الی الآخر، والمصدق المتحقق فی الخارج ای مجمع العنوانین هو مصداق ذاتی للصلاة و عرضی للنذر ولا یجعلها النذر متعلقه لحکم آخر، وكذا الحال فی الشرط. ۳۴ هرگاه، عناوین ثانوی، مانند شرط و نذر و عهد، به چیزی تعلق بگیرند، حکم آن را تغییر نمی دهند، از این روی، اگر کسی نذر کند نماز شب بخواند یا خواندن آن را بر کسی شرط کند، این نماز، واجب نمی شود، بلکه بر مستحب بودن پیشین خود باقی است. آن چه در این زمینه، واجب است، تنها وفای به شرط است و معنی این واجب بودن، بایستگی گزاردن نماز شب، به عنوان استحباب است. بنابراین، متعلق وجود، عنوانی است و متعلق استحباب، عنوانی دیگر. و سرایت کردن حکم عنوانی به عنوان دیگر، امری است نامعقول. و مصداق خارجی که مورد اجتماع هر دو عنوان است (یعنی نماز شبی که به منظور وفای به نذر یا شرط خوانده می شود) مصداق ذاتی نماز شب و مصداق عرضی نذر است و نذر آن را مطلق حکم دیگری قرار نمی دهد. در شرط نیز چنین است. حکم ثانوی و موضوع شناسی موضوع شناسی و بازشناسی نمونه های خارجی برای عنوانهای ثانوی، از آن جهت اهمیت دارند که اگر این مرحله، با دقت و ظرافت، و کارشناسی لازم، همراه نباشد، چه بسا کار بر فقیه، مشتبه شود و از باب مثال، به جای توجه به امر مهم و صدور حکم برابر آن، توجه مهم کند و بر آن تاکید ورزد. یا به دلیل نداشتن آگاهی ژرف از شرایط حاکم بر جامعه، نتواند بهنگام، اموری را که حفظ نظام بر آنها بستگی دارد، بازشناسد. اهمیت این کار در مورد حاکم اسلامی که مقام امامت و هدایت سیاسی و اجتماعی جامعه را بر دوش دارد، بیش تر احساس می شود؛ چرا که برابر این مسؤولیت، شناسایی گزاره های آن دسته از احکام ثانوی که به اداره جامعه و وظایف حکومتی مربوط می شوند، در حیطه کار اوست. البته، ناگفته پیدا است که بازشناسی همه گزاره های مسائل حکومتی و تعیین اهم و مهم آنها و بررسی مصالح و مفاسد همه امور کشوری، در توان حاکم اسلامی نیست، از این روی، چه بسا وی لازم بداند در زمینه های یاد شده، از کارشناسان کمک بگیرد. امام خمینی در اشاره به این نکته، می نویسد: (ممکن است نسبت به این سخن ما که حکومت از آن فقهای عادل است، اشکال در ذهن بیاید و آن این که: فقها توانایی اداره امور سیاسی و نظامی و... را ندارند، ولی این اشکالی است بی اساس؛ زیرا می بینیم در هر دولتی، تدبیر و اداره امور، با تشریک مساعی شمار بزرگی از متخصصان و آگاهان امور، انجام می گیرد. و پادشاهان و رؤسای جمهوری، از زمانهای دور تا دوران ما، به جز شمار ناچیزی از آنها، آگاه به فنون سیاست و رهبری سپاه نبوده اند، بلکه کارها به دست متخصصان هر فنی انجام می گرفته است. ولی اگر شخصی که در رأس حکومت قرار می گیرد، فردی عادل باشد، وزرا و کارگزاران عادل یا درستکار بر می گزینند و بدین ترتیب، ستم و فساد و تجاوز به بیت المال مسلمانان و آبرو و جان آنها، تقلیل می یابد. همان گونه که در دوران زمامداری امیرالمؤمنین (ع) نیز همه کارهای حکومتی به دست آن حضرت انجام نمی گرفت، بلکه آن حضرت دارای والیان، قاضیان، سران سپاه و... بود. امروز هم می بینیم اداره و تمشیه امور سیاسی یا نظامی و تنظیم امور بلاد و حراست از مرزها، هر یک به شخص یا اشخاصی صلاحیت دار واگذار می شود.) ۳۵ این عبارت، پیش از پیروزی انقلاب و تشکیل حکومت اسلامی، از خامه امام تراوش کرده است. وی، پس از تشکیل دولت اسلامی و وارد شدن در متن امور اجرایی و حکومتی و تجربه این مهم که پاره ای از دشواریهای نظام و جامعه، از راه احکام ثانویه، گشوده می شود، بر آن چه در عبارت بالا آمده است، بیش تر پای فشرد. از جمله در پیام خود به مناسبت چهارمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، می نویسد: (مجلس محترم شورای اسلامی که در رأس همه نهادهاست، در عین حال که از اشخاص عالم و متفکر و تحصیل کرده برخوردار است، خوب است در موارد لزوم از دوستان متعهد و صاحب نظر خود در کمیسیونها دعوت کنند که با برخورد نظرها و افکار، کارها سریع تر و محکم تر انجام گیرد و از کارشناسان متعهد و متدین در تشخیص موضوعات، برای احکام ثانویه اسلام نظرخواهی شود که کارها به نحو شایسته انجام گیرد. و این نکته نیز لازم است که تذکر داده شود که رد احکام ثانویه، پس از تشخیص موضوع به وسیله عرف کارشناس، با رد احکام اولیه، فرق ندارد، چون هر دو احکام الله می باشند.) صحیفه

نور، ج ۲۰۱/۷ نسبت میان دلیلهای احکام ثانویه و دلیلهای احکام اولیه در پاسخ این پرسش که نسبت میان دلیلهای احکام اولیه، مانند: حرام بودن استفاده از گوشت خوک و دلیلهای احکام ثانویه، مانند: روابودن استفاده از آن در صورت ناگزیری نسبت دو دلیل ناسازگار است، یا نسبت حاکم و محکوم و یا؟... دیدگاههای گوناگونی ابراز شده است: دسته ای از فقها، این دو سنخ دلیل را ناسازگار با یکدیگر دانسته اند و هنگام بروز چنین حالتی، قواعد این باب را جاری کرده اند. از جمله محققانی را که می توان دارای این دیدگاه دانست، مرحوم احمد نراقی در کتاب عوائد است. ۳۶ گروهی دیگر از علمای فقه و اصول، دلیلهای احکام ثانوی را، حاکم بر دلیلهای احکام اولی، دانسته اند که باید در رأس آنها از شیخ انصاری نام برد و در حقیقت، بحث مهم حکومت، از نوآوریهای این محقق نواندیش است. ۳۷ گروهی نیز، نسبت میان این دو سنخ دلیل را، نسبت خاص و عام دانسته اند و به منظور جمع میان آنها از راه تخصیص وارد شده اند؛ یعنی دلیلهای احکام ثانویه را مخصص دلیلهای احکام اولی، دانسته اند. ۳۸ چنان که برخی، وجه تقدیم دلیلهای احکام ثانوی بر دلیل های احکام اولی را، (توفیق عرفی) دانسته اند، از جمله محقق خراسانی که ضمن مردود دانستن نظریه حکومت، به این نظریه گرایش پیدا کرده است. توفیق عرفی، چنان که از عبارت صاحب کفایه استفاده می شود این است که دو دلیل به گونه ای باشند که هرگاه بر عرف عرضه شوند، عرف میان آنها جمع کند، به این ترتیب که یکی از آنها را حمل بر اقتضا و دیگری را حمل بر علیت تامه می کند. ۲۹ در این میان، امام خمینی، برابر آنچه از پاره ای سخنان وی ظاهر می شود، با هیچ یک از نظریه های یاد شده، موافق نیست و می توان ایشان را طرفدار نوعی تفصیل در این بحث دانست. در مبحث خیار مجلس، از کتاب بیع ایشان، گفتاری است که فشرده آن چنین است: (القول بان قضیه الجمع بین ادله الاحکام الاولیه والثانویه حمل الاولی علی الحکم الاقتضایی فی مورد التنافی، فیه اشکال لان المیزان فی باب الحکومه والجمع العقلانی هو مساعده فهم العرف لذلك، والا- فبمجرد کون الدلیل متکفلا للاحکام الثانویه لایوجب الحکومه ولا الحمل المذكور. نعم بعض ادله الاحکام الثانویه حاکم علی ادله الاحکام الاولیه لخصوصیه فیها نحو دلیل نفی الحرج و دلیل نفی الضرر علی مسلک المشهور، و دلیل الشرط علی فرض کونه من ادله الاحکام الثانویه لیس بهذه المثابه لان وزان مثل قوله: (من شرط شرطاً فلیف بشرطه) وزان قوله تعالی: اوفوا بالعقود.) ۴۱ این سخن که مقتضای جمع میان دلیلهای احکام اولیه و ثانویه این است که: حکم اولی را در مورد ناسازگاری، حمل بر حکم اقتضایی کنیم، مورد اشکال است؛ زیرا معیار در باب حکومت و جمع عقلایی این است که: عرف با آن سازگار و همراه باشد و گرنه، صرف این که دلیلی، عهده دار بیان حکم ثانوی باشد، سبب حکومت و حمل یاد شد نمی شود. بله، پاره ای از دلیلهای احکام ثانوی، مانند دلیل نفی حرج و نفی ضرر، بنابر مسلک مشهور، ۴۰ به خاطر ویژگی که دارند، بر دلیلهای احکام اولی، حاکم هستند و دلیل شرط، بر فرض این که از جمله دلیلهای احکام ثانوی باشد، از این گونه نیست؛ زیرا دلیلی مانند حدیث (من شرط شرطاً فلیف بشرطه) بر فرض این که (اوفوا بالعقود) است (که بر دلیل های احکام اولی، حکومت ندارد). تحلیل سخن ایشان این است که: تنها لسان پاره ای از دلیلهای احکام ثانوی، نسبت به دلیلهای احکام اولی، لسان تفسیر و شرح (به گونه تنگ کردن دایره آنها و یا به گونه گسترده کردن دایره آنها) و حکومت است، مانند آیه: (ما جعل علیکم فی الدین من حرج) و دیگر دلیلهای قاعده نفی حرج که دلیلهای وجوب وضو و روزه و مانند آن را، تفسیر می کند و به زبان تزیین می گوید: این گونه تکلیفها، مربوط به موارد غیر حرجی است. همچنین دلیلهای قاعده اضطرار که دلیلهای حرام بودن خوردن مردار و گوشت خوک و دیگر چیزها را شرح می دهد و حرام بودن استفاده از آنها را ویژه هنگامی می داند که ناگزیری و ناچاری نباشد. ولی دلیلهای واجب بودن وفای به نذر و عهد و قسم و شرط و پیروی از پدر و مانند آنها، نسبت به دلیلهای احکام اولی، حالت شرح و تفسیر ندارند. چیزی که می توان در این گونه جاها گفت، این است که: دلیل حکم ثانوی، حالت مقتضی و دلیل حکم اولی، حالت نبود مقتضی دارد، از باب مثال، دلیل مستحب بودن نماز شب (حکم اولی) اقتضای وجود ندارد، ولی اگر پدر به این کار فرمان داد، انجام آن، مقتضی وجوب پیدا می کند. بنابر این، نمی توان نسبت میان احکام ثانوی و احکام اولی را در همه موارد، نسبت حاکم و محکوم یا نسبت مقتضی و نبود مقتضی و یا...

دانست، بلکه لازم است دلیل هر حکم ثانوی را جداگانه وارسی و نسبت آن را با دلیل حکم اولی، به دست آورد. جلوگیری از یک شبهه بسیاری از فتواها و دیدگاههای امام خمینی در مسائل نوپیدا، بیانگر احکام اولیه اند، ولی ممکن است شماری این فتواها را با احکام ثانوی اشتباه کنند، یا آنها را احکام حکومتی بپندارند، از باب مثال: امام در پاسخ به استفتاء شورای نگهبان درباره مالکیت معادن، نوشته است: نفت و گاز و معادنی که خارج از حدود عرفی املاک شخصی است (که فرضی بی واقعیت است) این معادن چون ملی است و تعلق به ملت‌های حال و آینده است که در طول زمان موجود می‌گردند، از تبعیت املاک شخصی، خارج است و دلت اسلامی می‌تواند آنها را استخراج کند، ولی باید قیمت املاک اشخاص و یا اجازه زمین تصرف شده را مانند سایر زمینها بدون محاسبه معادن در قیمت و یا اجاره پردازد و مالک نمی‌تواند از این امر جلوگیری نماید. ۴۲. ولی باید دانست این فتوا، یکی از نمونه‌های احکام اولی است زیرا در صدور آن هیچ یک از عنوانهای ثانوی، مانند اظطرار، اکراه، ضرر، مصلحت نظام و... نگرسته نشده است، بلکه بر این است که معادن از سرمایه‌های ملی و عمومی و یکی از نمونه‌های انفال است که زمام اختیار آن در دست دولت و حاکم اسلامی است، چنان که در روایتی موثقه از اسحاق بن عمار آمده است: (سألت ابا عبد الله (ع) عن الأنفال، فقال: هي القري التي قد خربت وانجلى اهلها... والمعادن منها). ۴۳. از امام صادق (ع) درباره انفال پرسیدم. حضرت فرمود: انفال عبارت است از قریه‌هایی که خراب شده و ساکنان آنها رفته اند... و معادن از انفال است. پاورقیها: ۱. (فرائد الاصول)، شیخ انصاری ۵۳ / ۵۳۶ - چاپ رحمت الله. ۲. (مکاسب)، شیخ انصاری ۲۷۷ / ۲۷۸ - چاپ سنگی. ۳. همان مدرک ۳۵۴ / ۴. (اصطلاحات الاصول)، علی مشکینی اردبیلی ۱۲۱ / ۵. (صحیفه نور)، رهنمودهای امام خمینی، ج ۱۷ / ۱۶۲. ۶. همان مدرک ۲۰۲ / ۷. سوره (احزاب)، آیه ۳۹. ۸. سوره (احزاب)، آیه ۳۶. ۹. سوره (نساء)، آیه ۶۵. ۱۰. (وسائل الشیعه)، شیخ حر عاملی، ج ۱۱، ابواب جهاد العدو، باب ۱۵ ح ۲. ۱۱. (تهذیب الاصول، ج ۱۱۲ / ۱۱۷ - (قواعدتان فقهیتان) جعفر سبحانی ۵۱ / ۵۶. ۱۲. (مجمع البیان)، امین الاسلام طبرسی، ج ۱ / ۲۵۷. ۱۳. (لسان العرب)، ابن منظور، ماده ضرر. ۱۴. (الرسائل) ۱۹۱ / ۱۹۱، قاعده التقیه. ۱۵. (النهاية) ۵۸۶ / ۱۶. (مسالك الافهام)، ج ۲ / ۲۴۹. ۱۷. (تحریر الوسيله)، ج ۲ / ۱۶۹ - ۱۷۰. ۱۸. (الرسائل) ۶۵ / ۶۵، قاعده لاضرر. ۱۹. همان مدرک ۱۷۵ / ۱۷۵، قاعده التقیه. ۲۰. مانند: افطار کردن در روزی که اهل سنت عید فطر می‌دانند، ولی شیعه نمی‌دانند. ۲۱. (الوسائل) ۱۸۵ / ۱۸۵، التقیه. ۲۲. (وسائل الشیعه)، ج ۱۱، ابواب الامر والنهی، باب ۳۲، ح ۱. ۲۳. سوره (رعد)، آیه ۲۲ (قصص) آیه ۲۴. ۲۴. (وسائل الشیعه) ج ۱۱، ابواب الامر والنهی، باب ۲۴، ح ۱. ۲۵. همان مدرک، ابواب الامر بالمعروف باب ۲۶، ح ۲. ۲۶. همان مدرک، ج ۵، ابواب صلاة الجماعة، باب ۱۰، ح ۱. ۲۷. (الوسائل) ۲۰۰ / ۲۰۰، قاعده التقیه. ۲۸. (وسائل الشیعه)، ج ۵، ابواب صلاة الجماعة، باب ۱۰، ح ۳. ۲۹. (الوسائل) ۱۷۷ / ۱۷۷، قاعده التقیه. ۳۰. (صحیفه نور)، ج ۲ / ۸۷. ۳۱. همان مدرک ۹۹ / ۳۲. (فوائد الاصول)، ج ۳ / ۴۱۴. ۳۳. (البيع)، ج ۵ / ۱۷۳. ۳۴. همان مدرک ۶۸ / ۳۵. همان مدرک ج ۲ / ۴۹۸. ۳۶. (عوائد الايام) ۲۱ / ۲۲. ۳۷. (کتاب الصلاة) شیخ انصاری ۴۱۸ / (فرائد الاصول) ۳۱۵ / ۳۸. آیت الله حکیم هنگام بحث از قاعده لاضرر، پس از این عبارت کفایه (حیث انه یوفق بینهما عرفا بان الثابت للعناوين الاولیه اقتضائی یمنع عنه فعلا) می‌نویسد: (وربما یوفق بوجه اخر وهو انه لو بنی علی تقدیم ادله الاحکام الاولیه لم یبق لادله الاحکام الثانویه مورد فیلزم الطرح، ولو بنی علی تخصیص ادله الاحکام الاولیه لم یلزم الا التخصیص، و اذا دار الامر بین التخصیص والطرح کان الاول اولی). حقائق الاصول، ج ۲ / ۳۸۵. ۳۹. کفایة الاصول، آخوند خراسانی، ج ۲ / ۲۶۹. ۴۰. قید (علی مسلک المشهور) اشاره به دیدگاه ویژه ای است که وی در مورد قاعده لاضرر داشته است که بیان آن گذشت. ۴۱. (کتاب البيع)، ج ۴ / ۱۱۱. ۴۲. (صحیفه نور)، ج ۲ / ۱۵۵. ۴۳. (وسائل الشیعه)، ج ۶، ابواب الأنفال، باب ۱، ح ۲۰.

سیمای رضاخان در کلام امام

سیمای رضاخان در کلام امام تاریخ‌نویسی درباره دهها سال زندگی بزرگمردی که انقلابی به عظمت و عمق تأثیرگذاری و

ثمردهی انقلاب اسلامی ایران را رهبری کرد و در پی آن، نظام بی‌بدیل جمهوری اسلامی را در این سرزمین که قرن‌ها گرفتار استبداد بی‌حساب شاهان و سایه سیاه استثمارگران بود، استوار ساخت کاری است بسیار دشوار. مرور بر نقاط عطف و سرفصل‌های زندگی آن بزرگوار نیز کاری نیست که در یک مقاله بگنجد. در این مقال به بررسی مختصری از «انتقادهای حضرت امام نسبت به سیاست‌های رضاخانی» می‌پردازیم. * * * امام خمینی چهار سال پیش از مشروطه چشم به جهان گشودند (اول مهر ۱۲۸۱ / ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۳۲۰) در هنگام کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ هجده سال از عمر مبارکشان گذشته بود و در عنفوان جوانی به سر می‌بردند. امام، این دوران آشفتگی، ناامنی را از نزدیک شاهد و ناظر و در همین ایام با اسلحه و تفنگ و سنگر آشنا شد، چنانکه خود می‌فرمایند: در برابر خانهایی که منطقه را ناامن کرده بودند ایستادگی کرده است. ۱ سال ۱۳۳۹ قمری سال مهاجرت امام به اراک (سلطان آباد) جهت ادامه تحصیل همزمان، با فشارهای رضاخان بر حوزه بوده است که باعث شد حضرت امام در آن سالها تجربیات مهمی کسب کند. در نیمه دوم حکومت رضاخان که همزمان با کشف حجاب و برداشتن لباس روحانیت بود امام در دوران جوانی به سر می‌برد و تجربه بسیار تلخی را گذراند. با توجه به سخنرانیهای حضرت امام می‌توان این دوران را دوران تکوین اندیشه‌های سیاسی ایشان عنوان کرد. در فضای سیاسی حاکم بر جامعه، تجربیات بسیاری اندوختند که در شکل‌گیری مؤلفه‌های اساسی تفکر تاریخی سیاسی و سپس مواضع ایشان در مقابل رژیم پهلوی تأثیر عمیق گذاشته است. نخستین واکنش امام به دولت رضاخان، سه سال پس از سقوط این دولت یعنی در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۳ بوده است که در این زمینه اطلاعیه‌ای انقلابی صادر نمودند و مردم و روحانیون را دعوت به قیام برای خدا و مبارزه با بدعتها و ظلمهای رضاخانی کردند. از جمله مبارزه با فحشا و فساد و اعتراض به از بین بردن مدارس دینی و موقوفات، ترویج کتابهای ضدشیعی کسروی و... ۲ نگاه امام نسبت به شخص رضاخان اینگونه بوده است که ایشان از ابتدا رضاخان را مزدور انگلیسیها می‌دانست و معتقد بود که با ریاکاری مردم را فریفته است و پس از استحکام قدرت به مبارزه با دین و مذهب و حتی مظاهر آن خواهد پرداخت. «ابتدا با ظاهری مقدس و علاقه به اسلام، علاقه به روضه‌خوانی حضرت سیدالشهدا، این‌طور علاقه را به او نشان دادند و او هم خوب عمل کرد... ابتدا با این سلاح وارد شد در کشور ما، یعنی آوردنش در کشور با قلدری، آنها را که مراکز قدرت بودند کنار گذاشت و عشایر را و کسانی که قدرتی در ایران داشتند. آنها را با قلدری و نقشه شکست داد... نقشه دوم این بود که اسلام را هرچه می‌تواند از آن قیچی کند... روحانیون را منزوی کردند و از هر جا هم که یک صدایی از آنها بلند می‌شد و یک قیامی می‌کردند آن را خفه می‌کردند.» ۳ کلاً موضعگیری حضرت امام در مورد حکومت رضاخان ذیل سه محور قابل بررسی است: ۱- وابستگی رضاخان به بیگانگان از جمله در این خصوص می‌فرمایند: «از آن روزی که رضاشاه به امر انگلستان حمله کرد به ایران و کودتا کرد، اولش اشخاص به اطلاع می‌فهمیدند و بعد هم شروع کرد به اراذل و اوباشی...» ۴ و یا در جای دیگری می‌فرمایند: «در این عصر که من درک کردم و گمان دارم هیچ یک از آقایان درک نکرده‌اید، ابتلای رضاخان است که انگلیسیها آن وقت رضا خان را آوردند و کودتا درست کردند و مسلط کردند» رضاخان پس از کودتا، خود را بسیار مذهبی نشان می‌داد و در جلسات روضه‌خوانی شرکت می‌کرد اما پس از رسیدن به قدرت به مبارزه با مذهب پرداخت رضاخان را بر ملت. مأمور اجرای مقاصد اجانب بود... و خدا می‌داند چه مصیبتها در زمان آن پدر کشیدیم...» ۵ ۲- عدم مشروعیت پهلوی به دلیل برقراری نظام کودتایی و سرنیزه امام کودتای رضاخان را که به دلیل برخورد با مردم بر اساس قلدری و تکیه بر سرنیزه بنا شده بود نمی‌پذیرفت و به همین دلیل با حکومت پهلوی به مبارزه پرداخت. در این باره می‌فرمایند: یک مجلسی را درست کرد یک مجلس غیرقانونی، غیرملی، برخلاف قانون اساسی بود. آن مجلس برخلاف قانون اساسی آمد و رضاشاه را نصب کرد به سلطنت و (قاجاریه را) خلع کرد. یعنی مجلس مؤسسان درست کردند آن هم با سرنیزه، سلسله پهلوی را به سلطنت نصب کرد و خلع کرد سلطنت سابق را، این طرز آمدن سلسله پهلوی روی کار و اصل اساس سلطنت پهلوی.» ۶ و در جای دیگر می‌فرمایند: «ما شاهد قضیه بودیم که این موادی که (قانون اساسی) درست شد و اینها را به این سلطنت

منحوسه رساند با سرنیزه بود، با سر نیزه رضاخان بود. نه اینکه مردم مجلسی درست کردند... مردم اختیاری نداشتند، (با) سرنیزه این کارها را درست کردند.» ۳۷- انتقاد سخت از دین‌ستیزی رضاخان برای استحکام حکومت خود پس از کودتا برای فریب مردم خود را بسیار مذهبی و متدین نشان می‌داد. با شرکت در جلسات روضه‌خوانی آن هم به صورت پابرنه، تلاش می‌کرد تا حمایت توده‌های مردم را به دست آورد اما پس از رسیدن به قدرت به مبارزه با فرهنگ و مذهب پرداخت که حضرت امام این حرکات ریاکارانه رضاخان را نوعی نفاق سیاسی عنوان کردند و در این باره می‌فرمایند: «در محرم روضه داشت، در یک جا بود که روضه‌خوانی داشت، و خودش هم حاضر می‌شد. دستجات از ارتش‌ها راه می‌انداخت که من او را خودم دیدم و دستجات مختلفی از ارتش‌ها راه می‌انداخت و آن وقت معروف بود که خود او در ماه محرم تکیه‌هایی که در تهران بود، می‌گفتند که می‌رود. بعضیها می‌گفتند که پیاده می‌رود. همه تکیه‌ها را در این شبهای محرم... تا آن وقتی که قدرتش محکم شد، مأموریتش را شروع کرد و مهم مأموریتش یکی این بود که روحانیون را بکوبد.» ۸ حضرت امام با مقایسه دوران قاجاریه با رضاخان معتقد بودند که دوره پهلوی به مراتب از دوره قاجاریه بدتر بوده است. در این دوره فحشا و منکر آزاد بود اما مردم آزادی واقعی نداشتند. می‌فرمایند: «... دوره سابق هم دوره قجر بود و آنها هم فاسد بودند اما نه به فساد اینها، این قدر اینها، این پدر و پسر، رکورد فساد را شکستند.» ۹ ایشان ضمن مقایسه رضاخان با شاهان قجری معتقد بودند که شاهان قجر در این مملکت جنایت کرده‌اند ولیکن رضاخان به این مملکت خیانت‌های زیادی کرد. ایشان می‌فرمایند: «... ایران در این مدتی که خودمان یادمان هست... این است که از آن اولی که رضاخان آمد در ایران کودتا کرد تا حالایی که بحمدالله غلبه حاصل شده در طول این پنجاه سال که شاید سخت‌ترین ایام بود بر ملت ایران، اینها اگر جنایتکارتر از همه سلاطین سابق نبودند، خیانتکارتر بودند. ممکن است کسی بگوید آغامحمد قاجار هم مثل آنها جنایتکار بوده، اما آغامحمد قجر مثل اینها خیانتکار نبود، در تاریخ نیست که محمدخان قجر برای مملکت منابع مملکت خودش را داده باشد. جنایتکار بود اما خیانتکار نبود...» ۱۰ اقدامات رضاخان در مبارزه با روحانیت و دین اسلام از جمله اقدامات رضاخان در مبارزه با روحانیت، اعزام آنان به خدمت سربازی بود و برداشتن عمامه‌ها. کلاً علت مقابله رضاخان با روحانیت به قرار ذیل می‌باشد: ۱. مقاومت روحانیت در برابر مطامع رضاخان و افکار تجددخواهانه رضاخان. ۲. توصیه و فشار خارجیها و قدرتهای بزرگ آن زمان در برخورد با روحانیت. حضرت امام در این خصوص می‌فرمایند: «... اجانب، قدرتهای بزرگ که مطالعات زیادی در این کشور دارند ملاحظه کردند که یکی از گروههایی که می‌تواند مردم را بسیج کند در مقابل قدرتهای خارجی، روحانیت است. ابتدا شروع کردند با اینها دست و پنجه نرم کردن، یعنی اینها را کوبیدن. اگر شما مطبوعات آن وقت را و رسانه‌های گروهی آن وقت را و نویسندگان و گویندگان آن وقت را در نظر بگیرید یا آن مقداری که از آنها باقی مانده است مطالعه کنید می‌بینید که تمام رسانه‌های گروهی و تمام مطبوعات کشور و رادیو و سینما و تئاتر و تمام اینهایی که در یک کشوری می‌تواند کار صحیحی بکند، همه آنها در خدمت اجانب در خدمت این رژیم فاسد، به ضدیت با روحانیت برخاستند...» ۱۱ رضاخان با ترفندهای مختلف به قلع و قمع روحانیت پرداخت و در نتیجه روحانیت در موضع بسیار ضعیفی قرار گرفت. در جنگ جهانی و حضور نیروهای خارجی در کشور روحانیت به قدری ضعیف شده بود که حتی یک فتوا هم بر ضد حضور نیروهای خارجی در کشور صادر نشد. ۳. امام یکی دیگر از دلایل برخورد رضاخان با روحانیت را مقابله روحانیت با استقرار تجدد می‌دانست. پایگاه اندیشه‌های روحانیت ریشه معنوی و سنتی داشته که جهت حفظ و نگهداری آن مانع غلبه متحدان غربگرا می‌شد. روحانیت در مقابل افراط و تفریط‌هایی که در آن زمان صورت می‌گرفت به مقابله برمی‌خاستند از جمله مقابل کشف حجاب. حضرت امام در این خصوص می‌فرمایند: «... اول هدفی که رضاخان در نظر گرفت کوبیدن روحانیت بود به اسم اینکه می‌خواهم اصلاح بکنم تمام کارهایشان از اول تا آخر به اسم اصلاح و به اسم ترقی دادن کشور بود...» ۱۲ چنانکه می‌دانیم اندیش «تجدد» رضاخان با فشار خارجیها بود، حرکتی که سالها قبل در عثمانی آغاز شده بود. لذا امام اعتقاد داشتند از رضاخان که سواد آنچنانی

نداشت بعید بود چنین تفکری داشته باشد. امام معتقد بودند که این ایده از سوی اجانب به رضاخان تحمیل شد. «... نمی‌توانیم باور کنیم که این اساس از مغز خشک خود رضاخان بود زیرا که این یک شالوده‌متفکرانه بود که بی‌دستور مدبرانه دیگران انجام نمی‌گرفت و اکنون هم پیروی از آن نقشه کمک به خرابی مملکت است...» ۱۳ حضرت امام خود از رهبران اندیشه اصلاحات بودند و با جدا کردن روحانیت از بدنهٔ تجدد به شدت مخالفت می‌کردند. ایشان معتقد بودند که جدایی روحانیت از تجدد، ضربه اساسی به جامعه وارد می‌کند. رضاخان اندیشه «تجددخواهی» را از برخی میراث‌خواران مشروطه به عاریت گرفت که پس از تحولات بوجود آمده در ترکیه سعی کرد تا الگویی از فعالیت‌های کمال آتاتورک را انتخاب و در ایران پیاده کند چنانکه حضرت امام در این خصوص می‌فرماید: «... این مرد بی‌صلاحیت وقتی که به ترکیه رفت، آنجا دید که آتاتورک یک همچو کارها و همچو غلط‌هایی کرده است، از همانجا از قراری که آن وقت می‌گفتند تلگراف کرده است به عمال خودش که مردم را متحدالشکل کنید... بهانه دوم او به تقلید از آتاتورک قضیه «کشف حجاب» بود با آن فصاحت. خدا می‌داند که به این ملت چه گذشت.» ۱۴ امام خمینی معتقد بودند که جدایی روحانیت از تجدد، ضربه اساسی به جامعه وارد می‌کند. امام خمینی، کشف حجاب را ظلمی نابخشودنی به جامعه دانسته‌اند امام قبلاً نیز در کتاب کشف‌الاسرار که در ایام جوانی نگاشته‌اند نسبت به سیاست‌های رضاخان و استعمارگران مطالبی نوشتند. ایشان می‌فرمایند: «مردم را با تبلیغات و کاریکاتورهای روزنامه‌ها و از طرفی با فشار سخت به روحانیین و خفه کردن آنها در تمام کشور و از طرفی با شایع کردن اسباب‌عشرت و ساز و نواز و سرگرم کردن مردم به کشف حجاب و کلاه لگنی و مجالس سینما و تأثر و بال و آن چیزها که می‌دانید و گول زدن آنها را به اینکه این گونه بازیها تمدن و تعالی کشور است و دینداران مانع از آن هستند. پس آنها (مانع) ترقیات کشور و اساس زندگی هستند. با این حیلها و صدها مانند مانند آن، آن توده را از روحانی دلسرد... کردند و علاقه به دین دنبال آن از بین رفت. کارمندان دولت هم که عضو مؤثر کشورند، یک دسته کمی از آنها که تا اندازه‌ای ملتفت قضایا بودند و به واسطهٔ گرفتن پُست‌های حساس، دست پیمان به اجانب داده، بر علیه مصالح کشور قیام و اقدام کردند و یک دسته زیاد گول آنها را خورده و با ساده‌لوحی ترقیات کشور را به این بازیچه‌ها پنداشتند و هرچه اسم تجدد روی آن آمد، بدون سنجش پذیرفتند و از کلمهٔ ارتجاع به طوری آنان را ترسانیدند که هر قدر مفاسد یک موضوعی را دیدند، برای آنکه به آنها نگویند کهنه‌پرست یا فئاتیک، چشم از مصالح کشور پوشیدند و ننگ خیالی و این کلمهٔ موهوم را به خود نخریدند.» ۱۵ امام بارها در سخنرانیها و خاطرات خود برخوردهای توهین‌آمیز عاملین رضاخان با روحانیت را با شیوه‌های مختلف به تفصیل بیان نمودند. ۱۶ به اعتقاد ایشان تبلیغات رضاخان طوری بود که بر ملت نیز تأثیرگذار بود (البته نه همه مردم) و در تحلیلهای افراد فریب‌خورده ریشه عقب‌ماندگی ایران از آمدن و نفوذ اسلام به ایران دانسته می‌شد و روحانیت به عنوان ابزار نشر اسلام مورد تحقیر عده‌ای متجددینما از هر نوع قشری قرار می‌گرفت. شعرای عصر پهلوی سروده‌های بسیاری را در قالب شعر، طنز، داستان و لطیفه... در این خصوص سروده یا نگاشته‌اند که اگر جمع‌آوری گردد کتاب پرجمعی خواهد شد. حضرت امام می‌فرماید: «(رضاخان) روحانیون را آنطور کوبید. تبلیغات راه انداختند، شعرا بر ضد روحانیون، دستگاه تجهیز شدند بر ضد روحانیون، به طوری که قشرهای ناآگاه هم برگشتند از روحانی.» ۱۷ یکی از اساسی‌ترین اقدامات رضاخان در ممنوعیت برگزاری مجالس روضه‌خوانی بوده است که حضرت امام بارها آن را نکوهش کرده است. ایشان در این خصوص می‌فرماید: «یک رشته هم جلوگیری از منابر و جلوگیری از روضه‌خوانی و خطابه، به هر عنوان در تمام ایران (بوده) شاید گاهی اتفاق می‌افتاد که عاشورا یک مجلس نداشت. بعضی از اشخاصی که یک قدری مثلاً جرأت داشتند نصف شب، آخر شب، سحر، مجلس داشتند که اول اذان مثلاً تمام بشود.» ۱۸ در کنار تعطیلی مجالس روضه‌خوانی، تعطیلی مدارس دینی و تبدیل شدن آن به کاروانسرا و انبار از دیگر اقدامات رضاخان بوده است. «تبلیغات روحانی در آن بیست سال که ممکن بود انجام بگیرد، مجالس تبلیغ آنها، حکم تریاک قاچاق یا بدتر از آن پیدا کرده بود. مدارس علمی را که سرچشمه این منظور بود در تمام کشور از آنها گرفته یا

بستند و یا مرکز فحشای مشتی جوان تازه‌رس قرار دادند، مدرسه‌ی مروی را که از آن هزاران عالم روحانی بیرون آمده بود، جایگاه مشتی آرامنه کردند، مدرسه‌ی سپهسالار را به مشتی جوانها که با نام مدرسه، موقوفات آن برای پشت میز نشستن تربیت می‌شد واگذار کردند و امروز یعنی پس از رضاخان هم به همان حال باقی است. گویند گانی به نام وعظ و خطابه، از پیش خود انتخاب نمودند که بعضی از آنها به جای دعوت به دین، دعوت به مقاصد رضاخان که مقاصد اجانب بود می‌کردند. ۱۹ از دیگر اقدامات اقدامات رضاخان در تخریب چهره دینی و روحانیون، آزادی عمل دادن به کمونیست‌ها بود. دین در مرام کمونیست‌ها افیون توده‌ها محسوب می‌شود و روحانیون از هر جهت عامل تخدیر و عنوان «گروه ارتجاع» معرفی می‌شوند و روحانیون را مانع انقلاب توده‌ها معرفی می‌کردند. امام در مقابل این گروه و سیاست‌های تبلیغی آنها می‌فرمایند: یکی از اقدامات پهلوی اول (رضاشاه) کشف حجاب و متحدالشکل کردن لباسهای عموم مردم بود («کمونیست معتقد بودند) روحانیت با وعده بهشت و با وعده این طور چیزها مردم را آرام می‌کنند لایبی می‌گویند برای مردم، مردم را بیهوش می‌کنند و قدرتمندها مردم را می‌چابند، در صورتی که اگر هر منصفی به تاریخ مراجعه کند، می‌بیند که انبیاء بودند که توده‌ها را بیدار می‌کردند بر ضد دولت‌ها. ۲۰ از دیگر اقدامات رضاخان، بدنام کردن روحانیت بود با برچسب «انگلیسی» بودن که در میان مردم ننگی محسوب می‌شد. رضاخان سعی کرد روحانیت را ساخته و پرداخته انگلیسیها معرفی کند لذا ذهنیت مردم (عامی) نسبت به روحانیت کاملاً عوض شد. در این خصوص امام می‌فرمایند: «... اینها می‌گفتند: «اینها عمال انگلیسیها هستند» این را من خودم با گوشم، در یک اتومبیلی که در تهران یک وقت نشسته بودم، دیدم که یکی به آن یکی می‌گوید. ما سه نفر بودیم که معتم بودیم. گفت من مدتهاست این، این هیکلها را ندیده‌ام. اینها را انگلیسیها درست کردند در نجف و قم برای اینکه ملت ما را چه بکنند. ۲۱ کشف حجاب و عکس‌العمل امام یکی از اقدامات پهلوی اول (رضاشاه) کشف حجاب و متحدالشکل کردن لباسهای عموم مردم بود. نخستین موردی که حضرت امام روی آن حساسیت نشان دادند تقلید رضاخان از آتاتورک بود که کوشید لباسهای سنتی و محلی را برچیند و با فرض بر اینکه لباسهای سنتی مانع تجدد است و باید از بین برود، طرح متحدالشکل کردن لباسها را داد و به زور سعی در انجام این طرح داشت. کشف حجاب در ذهنیت تاریخی امام بسیار منفی است و آن را به عنوان یک اقدام ضددینی مورد سرزنش قرار داده و ظلمی نابخشودنی به جامعه دانسته‌اند: «در طول این مدت هم گرفتاریهای همه جانب ملت ما را چه مردها و چه زنها همه می‌دانید. شاید بسیاری را یادتان نباشد که من یادم است که اینها در زمان رضاخان به اسم اتحاد شکل، به اسم کشف حجاب، چه کارها کرده‌اند، چه پرده‌ها دریدند از این مملکت، چه زور گویوها کردند و چه بچه‌ها سقط شد در اثر حمله‌هایی که اینها می‌کردند به زنها که چادر را از سرشان بکشند. ۲۲ ترویج «اصلاح گری دینی» از دیگر سیاست‌های رضاخان و پسرش محمدرضا بود که از سوی تعدادی از غریب‌زبانان و آخوندهای روشنفکر مآب تبلیغ و ترویج می‌شد. حضرت امام در کشف‌الاسرار می‌فرمایند: «در این میان چند تن آخوند... که از علم و تقوا دست کم تقوا عاری بودند به نام روحانیت ترویج کردند و با نام اصلاحات، برخلاف دین، آنها را به نوشتن و گفتن وادار کردند و کتابهای آنها را با اجازه اداره مطبوعات با خرج خود یا کسانی که گول خورده‌اند به طبع می‌رساندند و اگر کتابی بر ضد آن نوشته می‌شد طبع آن را اجازه نمی‌دادند چنانکه کتاب «اسلام و رجعت» که نوشته شد، یکی از روحانیون قم کتاب «ایمان و رجعت» را نوشت و دروغ‌پردازی و خیانتکاری شریعت سنگلجی، ۲۳ را آفتابی کرد و نگذاشتند چاپ بشود. ۲۴ حضرت امام بارها در کتاب کشف‌الاسرار در مقابل سیاست‌های به اصطلاح «اصلاح دینی» حساسیت‌های تندی نشان دادند. از دیگر سیاست‌های دوران رضاخان گسترش «ملی‌گرایی و باستان‌گرایی» بوده است که یکی از اهداف این سیاست ضربه زدن به دین مبین اسلام بود. حضرت امام در مقابل این سیاست می‌فرمایند: «یک مجلسی درست کردند در همان زمان آن شخص، شاید حالا اواخر زمان که در آن مجلس، نمایش غلبه اسلام بر ایران بود، که لشکر عرب آمد و غلبه کرد و... ایران را گرفت؛ آن وقت عربستان هم جزو اینجا بود، آنجا دستمالها را در آوردند و به گریه، گریه (برای) اینکه اسلام آمد و ایران را اسلامیش کرد، گریه

کردند در یک مجلس عمومی... برای این بود که مردم را از اسلام همچو بترسانند که اسلام آمد و اوضاع کلی را به هم زد.» ۲۵ و در جای دیگر می‌فرمایند: «اساس این بود که اسلام را از بین ببرد. تاریخ اسلام را به اسم اینکه ما خودمان یک کزایی هستیم، تاریخ اسلام را می‌خواست از بین ببرد. موفق نشد. همه چیز را اینها می‌خواستند از بین ببرند. اسلام را ضعیفش کنند و مردم را از آنهایی که کار برای اسلام می‌کردند، یا کارشناس اسلام بودند جدا کنند، به اسم اینکه اینها مرتجع هستند.» ۲۶ رضاخان، پشتوانه مردمی را کلاً از دست داد و در دوران بحران نه تنها کسی از او حمایتی نکرد بلکه مردم از رفتن او شادیا کردند به دلیل سیاست‌های ضد دینی و ضد روحانیت رضاخان بود که علما را به مخالفت با خود واداشت. و در قیامهای مختلف از جمله قیام تبریز، قیام اصفهان، قیام خراسان رهبری را بر عهده داشتند که حضرت امام نیز همواره در این خصوص اشاراتی داشتند. امام همچنانکه در قیام مشروطه بر تأثیر شیخ فضل‌الله نوری تأکید می‌کرد، در دوره رضاخان نیز از اهمیت و تأثیر سیدحسن مدرس سخن می‌گفت چنانکه بارها در فرمایشات ایشان جملات فراوانی در تکریم مدرس نقل شده است. در جایی می‌فرمایند: «رضا شاه از مدرس می‌ترسید، آن قدری که از مدرس می‌ترسید از دزدهای سرگردنه نمی‌ترسید، از تفنگدارها نمی‌ترسید، از مدرس می‌ترسید که مدرس مانع بود از اینکه یک کارهای زشتی را انجام دهد.» ۲۷ علاقه امام به مدرس چنان بود که در چاپ اولین اسکناس جمهوری اسلامی، طی حکمی در ۷ آذرماه ۱۳۶۴ دستور فرمودند: «سزاوار است که اولین اسکناس که در ایران به طبع می‌رسد عکس اولین مرد مجاهد در رژیم منحوس پهلوی (روی آن) چاپ شود.» ۲۸ با این سیاست‌های غلط که رضاخان در مبارزه با مظاهر دینی و پیش گرفتن روشهای استبدادی و از بین بردن قدرت ملت داشت، پشتوانه مردمی را کلاً از دست داد و در دوران بحران نه تنها کسی از او حمایتی نکرد بلکه مردم از رفتن او شادیا کردند. پی‌نوشتها: ۱. صحیفه امام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ج ۱۰، ص ۴۳۰ و ج ۱۱، ص ۱۲. ۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۳-۲۱ و همان، ص ۲۹۸-۲۹۳. ۳. همان، ج ۵، ص ۲۰۸. ۴. همان، ج ۳، ص ۳۸۴. ۵. همان، ج ۳، ص ۴۰۹، جهت اطلاع بیشتر در این خصوص رجوع کنید به صحیفه امام، ج ۴، ص ۴۸۲، ج ۳، ص ۲۹۸، ج ۳، ص ۳۳۲، ج ۱۵، ص ۲۰۸. ۶. صحیفه امام، ج ۵، ص ۶۳. ۷. همان، ج ۳، ص ۴۱۸-۴۱۷، برای آگاهی بیشتر رجوع شود همان، ج ۴، ص ۱۳۹، ج ۵، ص ۷. ۸. همان، ج ۱۱، ص ۳۹۵. ۹. همان، ج ۱۰، ص ۱۸۷. ۱۰. همان، ج ۷، ص ۳۹۰. ۱۱. همان، ج ۱۶، ص ۱۷۷. ۱۲. همان، جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به همان منبع، ج ۱۲، ص ۳۲۶-۳۲۹. ۱۳. کشف‌الاسرار، ص ۱۸۹. ۱۴. صحیفه امام، ج ۳، ص ۲۹۹. ۱۵. کشف‌الاسرار، ص ۳۳۰-۳۳۱. ۱۶. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۱۲۰ و ج ۹، ص ۵۰۹ و ج ۴، ص ۲۲ و ج ۵، ص ۳۸ و ج ۷، ص ۳۳ و ج ۹، ص ۳۹۵. ۱۷. صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۳۹۵. ۱۸. صحیفه امام، ج ۳، ص ۳۰۰. ۱۹. کشف‌الاسرار، ص ۳۳۲. ۲۰. صحیفه امام، ج ۷، ص ۴۴. ۲۱. همان، ج ۱۲، ص ۴۶۷، برای اطلاع بیشتر رجوع شود به ج ۷، ص ۴۴. ۲۲. صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۴۹۰-۴۸۹، جهت اطلاع بیشتر رجوع شود همان منبع، ج ۳، ص ۲۹۹. ۲۳. از آخوندهای روشنفکر مآب و البته و مبلغ اصلاحات دینی (۱۲۶۹-۱۳۲۲). ۲۴. کشف‌الاسرار، ص ۳۳۳. ۲۵. صحیفه امام، ج ۹، ص ۳۹۵. ۲۶. همان، ج ۱۲، ص ۲۴. ۲۷. همان. ۲۸. همان، ج ۱۹، ص ۴۳۱.

امام خمینی ثابت و استوار از آغاز تا پایان توطئه کشف حجاب

امام خمینی ثابت و استوار از آغاز تا پایان توطئه کشف حجاب (من تلخی این کشف حجابی که اینها کردند و اسمشان را بعداً آزاد زنان و آزادمردان، پسر رضاخان گذاشت من تلخی اش باز در ذائقه ام هست. شما نمی‌دانید چه کردند با این زن‌های محترمه و چه کردند با همه قشرها. الزام می‌کردند هم تجار را، هم کسبه جزء را، هم روحانیت را، هر جا زورشان می‌رسید به این که مجلس بگیرد و زن‌هاتان را بیاورید در مجلس، بیاورید در مجلس عمومی، آن وقت اگر اینها تخلف می‌کردند، کتک دنبالش بود، حرف دنبالش بود، همه چیزها و حرف‌ها بود و اینها می‌خواستند زن را وسیله قرار بدهند از برای این که سرگرمی حاصل

شود برای جوان ها و در کارهای اساسی اصلا وارد نشود. طریق های مختلفی اینها داشتند برای اینکه این جوان های ما را، این دانشگاهی های ما را، همه این قشرها را نگذارند به فکر خودشان بیفتند و به فکر مملکتشان بیفتند. از آن طرف همین مساله کشف حجاب با آن فضاحتی که اینها کردند و با آن رفتاری که با زن های محترمه کردند و با آن رفتاری که با روحانیون کردند در این مسائل که حتی به مرحوم آقای کاشانی آمدند تکلیف کردند که شما باید وارد بشوید در این مجلس). (۱۹/۶/۵۹) (نقشه این بود که این قشر مؤثر که از دامن آنها زنان و مردان مؤثر تربیت می شود، طوری کنند که اطفال خودشان را از دامن های خودشان برانند و در جاهای دیگری که اطفال در آن جا جمع می شوند انباشته کنند، و شما را از مهر مادری و آن ها را از سرپرستی مادرانشان جدا کنند که نتوانند این افرادی که باید در دامن های شما تربیت بشوند، از شما جدا بشوند و نتوانند برای کشور خودشان و برای اسلام عزیز عمل کنند، نقشه این بود که با توطئه کشف حجاب مفتضح در زمان قلدر ناهم رضاخان این قشر عزیز را که جامعه را باید بسازند تبدیل کنند به یک قشری که فاسد کنند جامعه را، و این نقشه نه اختصاص به شما بانوان داشت، بلکه جوانان مرد را هم همین طور بکشانند به مراکز فساد و آن طور که می خواهند آن ها را تربیت کنند، که اگر چنانچه کشورشان به دست هر کس بیفتد بی تفاوت باشند یا مؤید. اگر این نهضت و انقلاب اسلامی هیچ نداشت، جز این تحولی که در بانوان و جوانان ما پیدا شد، این یک امری بود که کافی بود، برای کشور ما. اینهایی که در گوشه و کنار به گوش اشخاص می خوانند، که این انقلاب کاری انجام نداد، این ها اشخاصی هستند که این تحولی که در شما پیدا شده است چون مضر به حال آنها و قدرت های چپاول گر است، این را چیزی حساب نکنند و با تبلیغات سوئشان بخواهند به شما بیاورند، باور بیاورند که چیزی نشده است. . . نقش زن در جامعه بالاتر از نقش مرد است، برای این که زنان، بانوان علاوه بر این که خودشان یک قشر فعال در همه ابعاد هستند، قشرهای فعال را در دامن خودشان تربیت می کنند، خدمت مادر به جامعه از خدمت معلم بالاتر است، و از خدمت همه کس بالاتر است و این امری است که انبیاء می خواستند و می خواستند که بانوان قشری باشند که همه آنها تربیت کنند جامعه را، و شیر زنان و شیر مردانی به جامعه تقدیم کنند. . . امروز ارزش، ارزش انسانی است، ارزش اخلاقی است، ارزش انسانی است، که به واسطه همین تحول در قشر بانوان، دیگر آن هایی که با آرایش های فاسد و لباس های فاخر می خواستند فخرفروشی کنند، در بین جامعه نسوان ما محکوم اند و خجالت زده اند. . . این تحول، یک تحولی است که بالاترین تحول است در جامعه، جامعه ما از بانوان زمان یعنی بعضی بانوان زمان محمد رضا و رضا برگشتند به یک بانوانی که زینب گونه شدند و تابع فاطمه. آن روز تابع آرایش اروپایی بودند، و باید از اروپا طرح لباس بیاید، امروز تابع مکتب هستند و آن چه اسلام پیسنندند مقبول است و این یک تحولی است که بالاترین تحولات است در جامعه ما، نگه دارید این تحول را، توجه کنید به این که دست های فاسد و قلم های فاسد و گفتارهای فاسد، شما را به اغفال نکشانند و شما را برنگردانند به حال سابق. این راه را شما ادامه بدهید و توده های میلیونی مردان ما هم، ادامه بدهند و می دهند و توده های میلیونی بانوان ما هم ادامه بدهند و می دهند، و هیچ توجه به صحبت ها و قلم ها و سخنرانی هایی که می شود نکنید، و خودتان مستقل فکر کنید و تابع افکار دیگران نباشید و خودتان برای کشور خودتان کوشش کنید که مفید باشید و شما هدایت کنید مردان را، و هدایت کنید و نصیحت کنید دولتمردان را، شما مادران خوبی برای اطفال باشید و ناصحان خوبی برای جامعه). (۲۵/۱۲/۵۹)

رهبران مذهبی و مدرنیزاسیون در دوره پهلوی دوم - بررسی مواضع امام خمینی (ره) (قسمت دوم) ۱

رهبران مذهبی و مدرنیزاسیون در دوره پهلوی دوم - بررسی مواضع امام خمینی (س) (قسمت دوم) ۱ چکیده: این مقاله که در دو قسمت ارائه گردیده است به بررسی مواضع مراجع بزرگ تقلید شیعه در خصوص الگو و روند نوسازی (مدرنیزاسیون) در کشور در دوران پهلوی دوم (در سالهای ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷) پرداخته است که مقاله حاضر به مواضع امام خمینی اختصاص دارد. در این مقاله

مواضع امام خمینی در سه مقطع سالهای ۱۳۲۰ - ۱۳۴۰ و همچنین ۱۳۴۰ - ۱۳۴۳ و ۱۳۴۳ - ۱۳۵۷ به تفکیک مورد بحث و بررسی قرار گرفته است که در ضمن تحلیل دلایل برخورد انتقادآمیز امام خمینی با الگوی نوسازی اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی پهلوی دوم، به صورت خاص مواضع امام در قبال انقلاب سفید، اصلاحات ارضی، مشارکت سیاسی زنان و اقلیتها و همچنین اصلاحات فرهنگی و اجتماعی و عمرانی مورد مطالعه قرار گرفته است. بر اساس نتایج این پژوهش، امام خمینی ضمن اینکه بر اساس مبانی نظری و عقل گرایانه خود حامی هر نوع اصلاحات واقعی است اما الگوی خاص نوسازی در دوران پهلوی دوم را الگویی منحرفانه، استعماری و تقلیدی از نوسازی دانسته و مجریان و طراحان آن را رهروان عوامل نوسازی دوران رضاشاه و عوامل استعمار می داند که عملکرد آنها نتیجه ای به جز تخریب و وابستگی کشور نداشته است. در حقیقت انتقادات امام، واکنشی در مقابل عدم نوسازی کشور محسوب می شد و ایشان معتقد بود که الگوی مذکور نه تنها اصلاحات واقعی را به دنبال نخواهد داشت بلکه به عدم پیشرفت و وابستگی کشور و تخریب اقتصاد، سیاست و فرهنگ کشور منجر خواهد شد. در دوران پهلوی دوم ما شاهد برخورد نقادانه و حتی منفی امام خمینی (س) با الگوی ارائه شده برای مدرنیزاسیون کشور از سوی شاه هستیم. در این مقاله تلاش می گردد تا به این سؤال پاسخ داده شود که چرا امام خمینی (س) به عنوان یک فقیه اصولی شیعی که طبیعتاً می باید از روند پیشرفت و ترقی در کشور حمایت نماید، مواضع حمایت آمیزی در قبال اقدامات شاه اتخاذ نمی کند؟ آیا قرائت خاص رژیم شاه را از مدرنیزاسیون نمی پذیرفت و یا اینکه نگرانیهای دیگری موجب این امر می شد؟ فرضیه ما این است: امام خمینی (س) ضمن اینکه بر اساس مبانی نظری عقل گرایانه و واقع بینانه خود حامی هر نوع تحول عقلانی و دگرگونیهای اجتماعی بود اما الگوی خاص نوسازی در دوران پهلوی دوم را الگویی استعماری، تقلیدی و ناقص می دانست که دارای پیامدهای تخریب کننده ای برای اقتصاد، سیاست و فرهنگ کشور بود و در حقیقت ایشان این الگو را ضد نوسازی و توسعه کشور قلمداد می کرد. اصولاً دلایل مخالفت امام را با الگوی نوسازی در این دوره باید به عواملی همچون تجربه تاریخی عملکرد فرهنگ و مذهب ستیزانه مدرنیستها در دوره رضاخان، ماهیت وابسته الگوی مذکور و عوامل نوساز و تصمیم گیران سیاسی در دوران پهلوی و همچنین عدم توجه به نوسازی سیاسی و تلاش برای تحکیم استبداد در الگوی مذکور و قرائت منحرفانه ای از نوسازی در این دوران نسبت داد. در حقیقت امام خمینی (س) الگوی مذکور را در جهت پیشرفت و ترقی و حرکت تکاملی جامعه نمی دانست و واکنش وی اقدامی در مقابل «عدم نوسازی» و نه «نوسازی» بود. به منظور بررسی و اثبات این فرضیه ضمن یک مرور تاریخی به برخوردهای امام با اقدامات پهلوی دوم در سه مقطع ۱۳۲۰ - ۱۳۴۰ و ۱۳۴۰ - ۱۳۴۳ و ۱۳۴۳ - ۱۳۵۷، تلاش می گردد تا به کاوش در دلایل واقعی موضع گیریهای امام درباره مسائلی همچون: اصلاحات ارضی، مشارکت سیاسی زنان و اقلیتها، انقلاب سفید، برنامه های عمرانی و اقدامات فرهنگی و سیاسی دولت در این دوره ها پرداخته، در خاتمه جمع بندی مناسبی از دلایل واقعی چالش مذکور را ارائه دهیم. الف. برخورد امام در مقطع ۱۳۲۰ - ۱۳۴۰ از همان ابتدا، امام خمینی (س) شاه را حکومتی تحمیلی و غیر قانونی می دانست (در جستجوی راه از کلام امام ۱۳۶۳: ۱۸۰ - ۱۹۴) که از سوی متفقین به کشور تحمیل شده بود و مشروعیت آن نه بر اساس شرع و نه بر اساس قانون اساسی بود و به دلیل اینکه احساس می کرد ساختار سیاسی اداری کشور هیچگونه تغییری با دوران رضاخان نکرده است، همواره از تداوم استبداد رضاخانی و تداوم خط فکری غرب گرایان در کشور نگران بود که به نظر وی جاده صاف کن ورود استعمار به کشور و عامل اصلی انهدام هویت ملی و مذهبی کشور به شمار می رفت. به طوری که در سال ۱۳۲۳ یعنی سه سال بعد از به قدرت رسیدن شاه از طریق کودتا، در کتاب کشف اسرار نسبت به تداوم حکومت عمال دیکتاتوری رضاخانی هشدار داد و خواستار تغییر اساسی در ساختار و مناسبات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی گذشته شد (خمینی کشف اسرار: ۲۲۵). وی تصفیه وسیع همه عوامل رژیم گذشته، تغییر قوانین ظالمانه آنها، اصلاح و پاکسازی ابزارها و مجاری فرهنگی دولت و اصلاح ارتش را خواستار شد و اعلام کرد که «باید این کشور همه چیزش عوض شود تا روی اصلاح به خودش ببیند و گرنه فاتحه آن را باید خواند» (خمینی کشف

اسرار: ۲۷۶ - ۲۸۷). او همچنین در اولین اعلامیه مبارزاتی خود به تاریخ ۱۵/۲/۱۳۲۳، ضمن فراخواندن مسلمانان به «قیام برای خدا» به جای «قیام برای شخص» شده است و ضمن انتقاد از «ترک قیام لله» می نویسد: قیام برای شخص است که یک نفر مازندران بیسواد را بر یک گروه چندین میلیونی چیره می کند که حرث و نسل آنها را دستخوش شهوات خود کند، قیام برای نفع شخصی است که الان هم چند نفر کودک خیابانگرد را در تمام کشور بر اموال و نفوس و اعراض مسلمانان حکومت داده. قیام برای نفس است که چادر عفت را از سرزنهای عفیف مسلمان برداشت و الان هم این امر خلاف دین و قانون در مملکت جاری است و کسی بر علیه آن سخن نمی گوید. قیام برای نفعهای شخصی است که روزنامه ها که کالای پخش فساد اخلاق است، امروز هم همان نقشه ها را که از مغز خشک رضاخان پیشرف تراوش کرده تعقیب می کنند و در میان توده پخش می کنند. قیام برای خود است که مجال به بعضی از این وکلای قاچاق داده که در پارلمان بر علیه دین و روحانیت هرچه می خواهند بگویند و کسی نفس نکشد. وی در ادامه خطاب به علما، روحانیون، دانشمندان، گویندگان و دینداران و خداخواهان و حق پرستان و وطن خواهان می افزاید: امروز روزی است که نسیم روحانی الهی وزیدن گرفته و برای قیام اصلاحی بهترین روز است. اگر مجال را از دست بدهید و قیام برای خدا نکنید و مراسم دینی را عودت ندهید، فرداست که مثنی هرزه گرد شهوتران بر شما چیره شوند و تمامی آئین و شرف شما را دستخوش اغراض باطله خود کنند (خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۲۴ - ۲۶). وی در خاتمه پیش بینی می کند که در صورت ترک قیام و تداوم تفرقه بین مسلمانان، روزگار آنها از روزگار رضاخان سخت تر خواهد شد. این مطالب و سخنان نشان می دهد که از همان ابتدا امام به دنبال فرصتهایی برای برخورد با رژیم بود که آن را ادامه رژیم نامشروع، غیرقانونی و وابسته می دانست. امام در آن زمان بر این باور بود که رهبری نهضت‌های سیاسی تنها از طریق مرجعیت دینی ممکن است لذا با شناختی که از مراتب علمی و شهادت سیاسی آیت الله بروجردی داشت وی را فرد مناسبی برای این کار یافت. از این رو هنگامی که آیت الله در تهران بستری بود ضمن دیدار، از ایشان دعوت نمود تا در قم سکونت کند و تلاشهای فراوانی در این راه کرد (رجبی ۱۳۶۹: ۲۴۵) و بر این اساس در اقامت آیت الله بروجردی در قم و تثبیت مرجعیت ایشان سهم بسیاری داشت (حوزه ۱۳۷۰: ش ۴۳ - ۴۴ (۳)). امام تقویت حوزه علمیه قم را یکی از عوامل مهم تاثیرگذار بر تداوم مبارزه می دانست و شاید یکی از دلایل مهم ناکامی مشروطیت و استقرار دیکتاتوری رضاخان را در دوری مراجع تقلید عراق از ایران می دید (رجبی: ۲۲۶). علاوه بر این آیت الله بروجردی در زمان رضاشاه و محمدرضاشاه نیز دوبار در مقابل برنامه های ضد اسلامی رژیم ایستادگی کرده بود که از نقاط درخشان سوابق سیاسی وی به شمار می رفت (حوزه ۱۳۷۰: ش ۴۳ - ۴۴). امام که خود در آن زمان یکی از اساتید حوزه به شمار می رفت به منظور تثبیت مرجعیت آیت الله بروجردی در درسهای ایشان شرکت می کرد و آیت الله بروجردی نیز ایشان را جزء مشاوران نزدیک خود قرار داد و در جلسات بحث مسائل مهم سیاسی از ایشان نظرخواهی کرد (حوزه ۱۳۷۰: ش ۴۳ - ۴۴، فصلنامه یاد ۱۳۶۴ س ۱: ۱۲۸ (۴)). ایشان همچنین تحت عنوان «هیئت مصلحین» از سوی آیت الله بروجردی مامور سروسامان دادن به حوزه ها شد (حوزه ۱۳۷۰: ش ۴۳ - ۴۴: ۴۴ (۵)). امام در این سالها همچنین با آیت الله کاشانی مراد داشت و به طوری که نزدیکان آیت الله کاشانی اظهار می دارند امام بارها فرزندش مرحوم حاج آقا مصطفی را به نزد ایشان می فرستاد و پیامهای شفاهی و کتبی ایشان را مبادله می کرد (رجبی: ۲۱۷). پس از بهمن ماه ۱۳۲۷ که شاه از ترور جان سالم به در برد، درصدد تشکیل مجلس مؤسسان برآمد که بر اساس آن قرار بود تغییراتی در مواد قانون اساسی به وجود آید و قدرت و اختیارات شاه افزایش یابد. شاه که با دستگیری و تبعید آیت الله کاشانی و نیز انحلال حزب توده موانع را از سر راه خود برداشته بود، برای اطلاع از نظر آیت الله بروجردی از تشکیل مجلس مؤسسان و جلب موافقت و یا مطمئن شدن از عدم مخالفت ایشان، وزیر کشور (دکتر اقبال) را از سوی خود به دیدار و گفتگو با آیت الله بروجردی فرستاد. به نوشته یکی از مورخان، امام از طرف آیت الله بروجردی در این گفتگو شرکت کرد و به وزیر کشور چنین اظهار داشت: ما به شما هرگز اجازه چنین تغییر و تبدیلی در قانون اساسی را نمی دهیم زیرا اینگونه تغییر، افتتاحیه ای جهت

دستبرد اساسی به قوانین موضوعه این کشور خواهد شد و به دولت فرصت خواهد داد که هر وقت هر طور که سیاست و منافع او اقتضا می کند در قانون اساسی دست ببرد، طبق اغراض و امیال خود، قانونی را ملغی و قانون دیگری را جعل نماید (روحانی ۱۳۵۶: ۱۰۲). هر چند در نهایت آیت الله بروجردی عدم مخالفت خود را با مجلس مؤسسان به شرط آنکه در امور مربوط به دیانت تعرضی نکند، اعلام داشت (انور خامه ای ۱۳۶۳: ۱۵۷)، اما این موضع به خوبی حساسیت آیت الله خمینی را در مقابل شکل گیری دولت مطلقه ای از نوع رضاخان نشان می دهد. تشدید فعالیت صهیونیستها و بهایان در کشور، که به دلیل نفوذ آنها در سطوح مختلف بالای حکومتی و دستگاههای اداری انجام می گرفت، بار دیگر حساسیت علما و مخصوصا آیت الله بروجردی را به این مساله جلب کرد و مردم را به واکنش در مقابل آنان واداشت که اسناد نشان می دهد امام خمینی (س) نیز در این ارتباط به شدت از خود واکنش نشان داد و طی تلگرافهایی خواهان جلوگیری مقامات دولتی از فعالیت آنان شد (رجبی: پیوست شماره ۱۱). امام خمینی در خلال سالهای نهضت ملی نفت ضمن مکاتبه با کاشانی، از وی می خواهد که برای جنبه دینی نهضت اهمیت بیشتر قائل شود و از اینکه به جای تقویت جنبه مذهبی بر جنبه سیاسی تاکید دارد از وی انتقاد می کند و می خواهد که برای دین کار کند نه اینکه سیاستمدار شود (در جستجوی راه از کلام امام دفتر ۵: ۲۳). امام علی رغم این انتقادات معتقد بود که آقای کاشانی برای اسلام کار می کرد و هدفش پیاده کردن اسلام در ایران بود (خمینی ۱۳۶۹ ج ۱۸: ۲۱). اما در مجموع امام به دنبال آیت الله بروجردی در خصوص جریان ملی شدن نفت سکوت انتخاب کرد (رجبی: ۲۱۹). ایشان همچنین بعدها از مصدق انتقاد می کند و می گوید: او (دکتر مصدق) برای مملکت می خواست خدمت بکند لکن اشتباه هم داشت. یکی از اشتباهات این بود که آن وقتی که قدرت دستش آمد این (محمدرضا شاه) را خفه اش نکرد که تمام کند قضیه را. این کاری برای او نداشت. آن وقت هیچ کاری برای او داشت بلکه ارتش دست او بود، همه قدرتها دست او بود و این (شاه) هم، این ارزش (را) نداشت. آن وقت این طور نبود که این یک آدم قدرتمندی باشد. آن وقت ضعیف بود و زیر چنگال او بود، لکن غفلت شد. اشتباه دیگر اینکه مجلس را ایشان منحل کرد و یکی یکی و کلاء را وادار کرد که بروید استعفاء بدهید. وقتی استعفاء دادند یک طریق قانونی برای شاه پیدا شد و آنکه بعد از اینکه مجلس نیست، تعیین نخست وزیر با شاه است، شاه تعیین کرد نخست وزیر را، این اشتباهی بود که از دکتر واقع شد و دنبال او، این امر را دوباره برگرداندند به ایران، به قول بعضی «محمدرضا شاه» رفت و «رضا شاه» آمد (خمینی ۱۳۶۹ ج ۳: ۳۶). توجه به این انتقادات نشان می دهد که علی رغم اینکه موضع صریحی از امام در این مقطع در خصوص نهضت ملی نفت وجود ندارد اما موضوع اصلی که تمایل به حذف سلطنت محمدرضا شاه در کشور بود، دیده می شود. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، امام برای جلوگیری از اعدام فداییان اسلام، شخصا به دیدار آیت الله بروجردی می رود و از ایشان می خواهد مانع این اعدام گردد. اما هنگامی که آیت الله بروجردی اظهار داشت در آن باره دخالتی نخواهد کرد، امام خود شخصا به سه نفر از رجال کشور (قائم مقام رفیع، بهبهانی و صدرالاشرف) نامه نوشت و از آنها خواست که مانع این امر شوند (کیهان فرهنگی ۱۳۶۸ سال ۶ (۶)). به نظر برخی تحلیلگران، امام احساس می کرد که اعدام نواب صفوی به معنای انتقام از روحانیت سیاسی و مبارز است و ممکن است این اعدام سرآغاز اقدامهای دیگر گردد (رجبی: ۲۳۷). امام در سال ۱۳۳۲ ضمن درس خارج فقه و رسیدن به بحث تقیه رساله ای مستقل و کم حجم در این باره تالیف کرد که در آن ضمن اشاره به معنی اصلی تقیه که تا حدودی مغایر معنای رایج و مصطلح آن در میان خواص و عوام بود، تاکید کرد که تقیه برای حفظ دین است نه محو آن (رجبی: ۲۳۹) و بر این اساس خواستار اجتناب از تقیه در مقابل اقدامات اسلام ستیزی نظریه پردازان مکتب مدرنیزاسیون شد. در آذرماه ۱۳۳۸ «لایحه تحدید مالکیت» (به منظور فراهم آوردن مقدمات اصلاحات ارضی) به مجلس برده شد. این امر در گرماگرم مبارزات انتخاباتی آمریکای آمریکا به منظور کاهش فشارهای سیاسی آمریکا بر ایران مبنی بر لزوم اصلاحات سیاسی اقتصادی در ایران بود. آیت الله بروجردی طی نامه ای این لایحه را خلاف اسلام و شریعت دانست. شاه در سال ۱۳۳۹ طی نامه تنیدی خطاب به آیت الله بروجردی یادآور شد که: «ما دستور داده ایم

قانون اصلاحات ارضی، مثل سایر ممالک اسلامی اجرا شود». به دنبال این نامه آیت الله بروجردی به منظور ارائه پاسخ مناسب به نامه شاه، از چند نفر از بزرگان حوزه از جمله امام خمینی (س) دعوت کرد تا در جلسه مشورتی شرکت کنند. امام در این جلسه ضمن اعتراض به جمله «ما دستور داده ایم» پیشنهاد کرد که شما نیز قاطعانه بنویسید: «این خلاف قانون اساسی است شاه چه حقی دارد بگوید ما دستور داده ایم. کشور مشروطه است و مجلس دارد» (حوزه ۱۳۷۰ ش ۴۲ - ۴۳: ۱۱۰ (۷)). حدود یک سال بعد آیت الله بروجردی در گذشت و فصل جدیدی در مبارزات امام خمینی (س) آغاز شد. یک جمع بندی از مواضع امام در این مقطع (۱۳۲۰-۱۳۴۰) نشان می دهد که امام از همان ابتدا با پیش فرض اینکه رژیم پهلوی دوم فاقد مشروعیت قانونی و اسلامی می باشد و تداوم رژیم مستبد رضاخانی است همواره نسبت به آن با دیده تردید می نگریست و از تثبیت مجدد دیکتاتوری بیمناک بود که می توانست زمینه فعالیت نظریه پردازان مکتب مدرنیزاسیون را - که حذف ارزشهای بومی و مذهبی جامعه را پیش شرط برپایی جامعه مدرن در ایران می دانستند - در کشور فراهم آورد و بار دیگر فرهنگ و ارزشهای اسلامی و استقلال کشور را مورد هجوم قرار دهند. به همین دلیل ضمن تلاش برای آگاهی روحانیون، روشنفکران دینی و مردم و استفاده از فرصتها برای جلوگیری از پای گرفتن مجدد «استبداد شبه مدرن» به شدت در مقابل اقدامات شاه که به این منظور انجام می شد موضع گیری می کرد و نمونه آن را می توان موضع گیری امام در قبال اقدامات شاه برای تشکیل مجلس مؤسسان و تغییر قانون اساسی، برخورد شاه با مخالفین، تلاشهای شاه برای پیاده کردن اصلاحات دیکته شده از سوی آمریکا و حمایتهای شاه از صهیونیستها و بهایان در کشور دانست. همچنین حمایت غیرمستقیم از مخالفین و نهضت ملی نفت را نیز می توان در این راستا ارزیابی کرد. امام احساس می کرد با افزایش قدرت سیاسی شاه و سرکوب آزادیهای سیاسی، زمینه اصلی برای جولان تفکر شبه مدرنیستی در کشور فراهم خواهد آمد و بنابراین به شدت در مقابل سقوط اولین سنگر ایستادگی می کرد. این تلاش در سالهای بعد از فوت آیت الله بروجردی به شکل منسجم تری خود را نشان داد که به آن می پردازیم. ب. امام و اصلاحات شاه در اوایل دهه ۴۰ شاه که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با کمک آمریکاییان، مدرنیزاسیون را در حوزه اقتصادی در قالب برنامه های عمرانی پنج ساله کشور آغاز کرده بود، در اواخر دهه ۳۰ و با فشار کندی (که به عنوان کاندیدای حزب دمکرات در انتخابات ریاست جمهوری به پیروزی رسید) و با کمک عناصر داخلی هوادار اصلاحات، اقداماتی را به منظور گسترش این اصلاحات در صحنه های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی آغاز کرد. فشارهای آمریکا بر ایران به دنبال گزارشات سازمان سیا مبنی بر لزوم اصلاحات در ایران انجام شد. این سازمان در نوامبر ۱۹۵۸ طی گزارشی اعلام کرد که اگر شاه یک برنامه اصلاحات را آغاز نکند سرنگون خواهد شد. در این گزارش تاکید شده بود که باید به شاه فشار آورد تا به منظور جلوگیری از پیروزی کمونیستها در ایران این اقدامات را انجام دهد (گازبوریوسکی ۱۳۷۳: ۲۲۰). با روی کار آمدن کندی در ۱۹۶۱ در آمریکا وی برنامه سیاست خارجی خود را در خصوص کشورهای جهان سومی که در معرض تهدید کمونیستها قرار دارند، بر اساس تشویق اصلاحات مسالمت آمیز از بالا به منظور متوقف کردن انقلاب خشونت بار از پایین تدوین کرد. محور اصلی این برنامه «اتحاد برای پیشرفت» بود که در مارس ۱۹۶۱ در مورد آمریکای لاتین به اجرا گذاشته شد. این برنامه درصدد بود رژیمهای ناتوان و غیرمحبوب آمریکای لاتین را تحت فشار قرار دهد تا با اعلام اصلاحات از انقلاب مصون بمانند (بیل ۱۳۷۱: ۲۱۶). سیاست جان کندی در قبال ایران، اجرای روشن و جامع این برنامه عمومی یعنی انجام اصلاحات از بالا در سایه حمایت قدرت نظامی رژیم بود. کندی کمتر از یک ماه بعد از اعلام ایده «اتحاد برای پیشرفت» نگرانی خود را از ثبات سیاسی ایران تحت حکومت پهلوی، که می توانست آن کشور را به دامان شوروی سوق دهد اعلام کرد (بیل: ۲۱۷) و سپس تصمیم به وارد آوردن فشار بر ایران جهت انجام اصلاحات اجتماعی سیاسی گرفت. به طوری که شاه بعدها این فشارها را کودتا علیه خود عنوان کرد و گفت: «از نظر او پیام کندی کم و بیش یک کودتای آمریکایی علیه وی بوده است» (بیل: ۲۲۵ (۸)). وی هدف این اقدام را تحمیل دمکراسی آمریکایی بر دیگر کشورها ذکر کرد (بیل: ۴۹ (۹)). سیاستهای جدید آمریکا، زمینه تحرک مخالفین را

در داخل کشور در اواخر دهه ۳۰ افزایش داد. مهمترین جریانی که توانست با جلب نظر سردمداران آمریکا، پرچمداری اصلاحات را مطرح کند «گروه منفرد» دکتر علی امینی بود که عاقد قرارداد کنسرسیوم بعد از کودتای ۲۸ مرداد بود و مدتی به عنوان سفیر در آمریکا زندگی کرده بود. وی و گروهش با انتقادات تند و تیز از دولت اقبال و سپس شریف امامی در سال ۳۹ شعار لزوم اصلاحات اجتماعی و سیاسی را مطرح کرده بودند (بهنود: ۱۳۷۴: ۴۳۶). در دیدارهایی که سفیر ایران در آمریکا با کندی داشت شاه آمادگی خود را برای طرح‌های واشنگتن اعلام کرد. نخستین دستوری که پس از ملاقاتهای زاهدی (سفیر ایران در واشنگتن) با کندی و جانسون (معاون ریاست جمهوری آمریکا) و دین راسک به شاه رسید، انحلال مجلس قلبی بیستم و ایجاد فضای باز سیاسی و انتخاب یک نخست وزیر لیبرال بود که همه می دانستند تنها علی امینی از نظر آمریکاییها واجد چنین شرایطی است (بهنود: ۴۵۳). به دنبال این تحولات، شاه با ابلاغ حکم نخست وزیری امینی و فرمان انحلال مجلس بیستم و دادن وعده انتخابات آزاد، قدمهای اولیه را در راستای همگامی با سیاستهای جدید آمریکا برداشت. امینی با دستور برپایی محاکمات بزرگ به افشاء فساد گسترده در کشور پرداخت و ضمن تماس با مخالفین دولت (مانند جبهه ملی و روحانیون) سعی در تحیب قلوب آنها و دادن وعده آزادی بیشتری به آنان نمود. وی مجددا اصلاحات ارضی را مطرح و آن را با جدیت دنبال کرده، شاه را برای برکناری تیمور بختیار، ریاست ساواک، تحت فشار قرار داد و در نهایت وی را وادار به فرار کرد (بهنود: ۴۵۶ - ۴۶۶). وی یک «معاون نخست وزیر در امور مذهبی» برای خود تعیین کرد و در فرصتهای مختلف به ملاقات مراجع قم می رفت. در یکی از سفرها او به دیدار امام خمینی (س) رفت و امام از وی خواست تا با عمل به قوانین اسلام به سمت خود مشروعیت بدهد (بهنود: ۴۵۶) امام همچنین در این دیدار در پاسخ به انتقاد امینی از اینکه چرا روحانیون در مراکز فرهنگی و آموزشی وارد نشده اند تا جلو مفساد فرهنگ غربی را بگیرند گفت: به دلیل اینکه حکومت رضاخان وابسته و دست نشانده بیگانه بود و ما حکومت مستقل ملی نداشته ایم، روحانیون با این حکومتها همکاری نمی کرده اند (عقیقی ۱۳۵۸ ج ۲: ۷۷ - ۷۹). اما در عین حال در این دوره امام مخالفت مشهودی با برنامه های امینی از خود نشان نداد و حتی در مقابل اجرای برنامه اصلاحات ارضی در این دوره سکوت کرد (هوشنگ مهدوی ۱۳۷۲: ۱۱۲ (۱۰)). به نظر یکی از محققین، امام در این مقطع به دلیل اینکه هنوز ابعاد و نتایج عملی اصلاحات ارضی روشن نشده بود سیاست سکوت را پیشه کرد (رجبی: ۲۵۰). شاه که به شدت از اقدامات امنیتی و گسترش شعارهای اصلاح طلبانه او به وحشت افتاده بود طی سفری به آمریکا موفق شد اعتماد مسئولین کاخ سفید را به خود جلب کرده، شخصا زمام حرکتهای اصلاحی پیشنهادی آمریکا را به عهده گیرد. وی در پایان این سفر به دولت آمریکا اطمینان داد که در تلاش است با توسعه یک حکومت مردم بر مردم به فعالیتهای اصلاحاتی خود اساس و پایه محکمی ببخشد (بیل: ۲۲۸ (۱۱)). در این باره روزنامه اطلاعات نوشت: شاهنشاه اطمینان یافتند که آمریکا پشتیبانی سیاسی و نظامی خود را از ایران ادامه خواهند داد و پرزیدنت کندی نیز اطمینان یافت که شاهنشاه متحد استوار است که تصمیم قاطع به اصلاحات اقتصادی - اجتماعی دارد (بهنود: ۴۶۷). به دنبال این سفر شاه علی امینی را بعد از چهارده ماه زمامداری برکنار و اسدالله علم را به جای وی گمارد که خود را «نوکر خانه زاد دربار» می دانست. وی بر اساس برخی اسناد یکی از عوامل مهم جاسوسی آمریکا در ایران بود (فردوست ۱۳۷۱ ج ۲). شاه رؤوس نظرات کندی را بعدها تحت عنوان «اصول شش گانه انقلاب سفید» اعلام کرد (بهنود: ۴۶۷) که مقدمه اصلاحاتی بود که نظریه پردازان مکتب مدرنیسم در آمریکا برای تحول جوامع سنتی به سمت جامعه سرمایه داری غرب پیشنهاد می کردند و کندی امیدوار بود با این سلسله اصلاحات، یک رژیم سرمایه داری و اقماری غرب را در ایران به فعلیت درآورند (بهنود: ۴۷۲). گامهای مقدماتی در جهت این اصطلاحات با برنامه اصلاحات ارضی و انجام اصلاحات در لایحه انتخابات انجمنهای ایالتی و ولایتی و اعلام اصول انقلاب سفید (که ابتدا در قالب شش اصل مطرح شد) (۱۲) برداشته شد و در کنار آن تحول در فرهنگ جامعه سنتی مهمترین هدف هواداران مکتب مدرنیسم بود که اسلام ستیزی و جایگزینی عناصر فرهنگی ایران باستانی و غربی را دنبال می کرد. در این

قسمت به بررسی مواضع امام با برنامه های مقدماتی مذکور می پردازیم: ۱- امام و برنامه اصلاحات ارضی هرچند حل مساله زمینداری و تحدید مالکیت بزرگ مالکان از دوره قبل از پهلوی همواره مطرح بوده است (لمبتون ۱۳۶۲: ۳۲۸ - ۳۲۳) اما به صورت خاص طرح برنامه اصلاحات ارضی در کشور از سالهای بعد از جنگ جهانی دوم در ایران مطرح شد. هیئتهای کارشناسی آمریکا در اواخر دهه ۲۰ طی گزارشی انجام این اصلاحات را یکی از مهمترین قدمها به منظور تحول در اقتصاد سنتی ایران دانستند (عظیمی ایران فردا ۱۳۷۱ سال ۱ ش ۲: ۴۸؛ کدی ۱۳۷۵: ۲۲۷). اما در آن سالها به دلیل شرایط سیاسی اجتماعی خاص به اجرا درنیامد. در سالهای بعد، دولت اقدامات ناقصی را برای فروش و یا واگذاری زمینهای دولتی انجام داد و تصویب نامه های دیگری نیز به منظور تغییر مناسبات زمینداری در سالهای ۱۳۳۱ مطرح کرد که بر اساس آنها مالکان وادار می شدند که ده درصد از سهم مالکانه خود را به رعایا واگذار کنند و ده درصد دیگر را به صندوقی واریز نمایند که به منظور توسعه روستایی به وجود آمده بود. اما این تصویب نامه ها در سال ۱۳۳۴ به نفع مالکان اصلاح شد که بر اساس آن سهم مالکان به صندوق توسعه روستایی به پنج درصد تقلیل یافت و در همین سال قانونی نیز جهت فروش بیشتر زمینهای خالصه وضع گردید، ولی چون زمینهای مرغوب به زمینداران با نفوذ و افراد دولتی فروخته شد عملاً آنچه که به زارعان رسید ارزش چندانی نداشت (لهسایی زاده ۱۳۶۹: ۱۴۹ - ۱۵۰). در اواخر دهه ۳۰ تاکید مجدد بر این مساله از تحولات بین المللی (تشدید جنگ سرد، رشد جنبشهای انقلابی در جهان سوم و گسترش کمونیسم) و ضرورتهای داخلی کشور (ضرورت تحول در بافت سنتی اقتصاد کشور، ضرورت تقویت سرمایه داری در ایران، برخی اعتراضات اقشار مختلف، سیستم ناعادلانه ارباب و رعیتی در روستاها و ضرورت کاهش قدرت مالکان بزرگ) ناشی بود (شاهوردی فصلنامه ۱۵ خرداد ۱۳۷۵ ش ۲۲: ۳۸). به این منظور در آبان ۱۳۳۸، دولت لایحه ای به مجلس عرضه نمود که علی رغم مخالفت گروههای متنفذ و مالکان، این لایحه از تصویب مجلس گذشت. این قانون، که به نام «قانون تحدید مالکیت» بود، وسعت ارضی مالکان را محدود ساخت، اما چنان از استثنائات و تبصره های گوناگون مملو بود که عملاً آن را بی معنا می ساخت. اعلامیه ای هم که آیت الله بروجردی بر ضد این قانون داد، عملاً آن را به یک کاغذ پاره تبدیل کرد (شاهوردی: ۲۶۳). در سال ۱۳۴۰ دو عامل مهم خارجی و داخلی (یعنی روی کار آمدن کندی در آمریکا و فوت آیت الله بروجردی در داخل کشور) باعث شد که اصلاحات ارضی مجدداً مطرح گردد. به این منظور دولت امینی که با حمایت دمکراتها در آمریکا در ایران روی کار آمد قانونی را تحت عنوان الحاقیه به قانون اصلاحات ارضی در بهمن ۴۰ به مجلس ارائه داد که در واقع قانون کاملاً جدیدی بود (کدی ۱۳۷۵: ۲۷۱) و از تصویب مجلس شورای ملی گذشت. این قانون در سال ۱۳۴۲ (که شاه موفق شد حمایت آمریکاییان را در عزل امینی و حمایت از خود جلب کند و خود ابتکار عمل را در اصلاحات به دست گیرد) به عنوان مهمترین و اولین اصل برنامه اصلاحاتی شاه تحت عنوان انقلاب سفید مطرح شد و طی سه مرحله بین سالهای ۱۳۴۱ - ۱۳۴۸ به اجرا درآمد و در نهایت باعث تحولات سیاسی در ساختار جوامع روستایی کشور شد. در بررسی نحوه برخورد امام خمینی (س) با برنامه اصلاحات ارضی دو نظر اصلی وجود دارد: برخی در اثبات این ادعا که امام با اصلاحات ارضی مخالف بوده است، به نقش وی در زمان حیات آیت الله بروجردی، در مخالفت آیت الله بروجردی با قانون تحدید مالکیت در ۱۳۳۹ اشاره دارند. آیت الله صافی گلپایگانی (داماد آیت الله گلپایگانی) در خاطراتش در این باره می نویسد: در جریان اصلاحات ارضی، شاه و حضرت آیت الله بروجردی جلسه ای تشکیل دادند که در آن امام خمینی (س) و آیت الله گلپایگانی و عده ای دیگر نیز حضور داشتند. در این جلسه مطالبی مطرح شد. در نتیجه ایشان (آیت الله بروجردی) نامه نوشتند و خالفت خود را اعلان کردند و مساله متوقف شد (حوزه ۱۳۷۰ ش ۴۳ - ۴۴: ۱۱۶). همچنین در تایید این ادعا، حجت الاسلام حسین بدلا (یکی از روحانیون نزدیک به امام) در خاطرات خود از جلسه ای صحبت می کند که آیت الله بروجردی برای تصمیم گیری درباره اصلاحات، از علما و بزرگان حوزه تشکیل داده بود. به گفته بدلا، در این جلسه امام در مقابل جملاتی از شاه که در آن تاکید شده بود «ما دستور داده ایم که این اصلاحات انجام گیرد» به شدت واکنش

نشان داد و به آیت الله بروجردی پیشنهاد کردند که شما بنویسید: «این خلاف قانون اساسی است شاه چه حقی دارد بگوید ما دستور داده ایم کشور مشروطه است مجلس دارد» و در نهایت آیت الله بروجردی در پایان این جلسه طی نامه ای خطاب به شاه مخالفت خود را با برنامه اصلاحات ارضی اعلام کرد. (۱۳) حسین بدلا می افزاید: در این نامه آیت الله بروجردی در پاسخ شاه که گفته بود این اصلاحات مشابه اصلاحاتی است که در دیگر کشورها انجام شده است، نوشت: «شما می گوئید در ممالک دیگر اسلامی قانون اصلاحات اجرا شده است، آن ممالک اول جمهوری شدند بعد اصلاحات ارضی اجرا شد» (حوزه ۱۳۷۰ ش ۴۳ - ۴۴: ۱۰۲). این گروه از نویسندگان عمدتاً معتقدند مراجع و علما موضعی واحد در قبال اصلاحات ارضی اتخاذ کردند و امام نیز از آنها مستثنا نبود. به نظر این گروه، علما عمدتاً با رویکردی فقهی با مسأله اصلاحات ارضی برخورد می کردند و آن را رد می کردند و بر اساس اصل «الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم» و یا اصل «شبهه محصوره» (که بر اساس آن به دلیل اینکه معلوم نیست کدامیک از زمینها غصبی و کدامیک غیرغصبی است باید توقف کرد و از تصرف در زمینها اجتناب کرد) از تایید اصلاحات خودداری می کردند (اسناد ۱۳۷۶ (۱۴)). برخی از تحلیل گران غربی و سیاستمداران دوره پهلوی و همچنین خود شاه نیز از موضعی متفاوت این نظر را مورد تاکید قرار می دهند و معتقدند که امام خمینی (س) یکی از مخالفین اصلی اصلاحات ارضی بوده است. شاه وقایع ۱۵ خرداد را ناشی از اتحاد ارتجاع سرخ و سیاه می دانست و معتقد بود در این واقعه بیگانگان با پول، دسته ای از مالکین مشمول قانون اصلاحات ارضی را خریده و به اعتراض واداشته اند (پهلوی ۱۳۴۶: ۴۶). وی معتقد است از همان ابتدا ارتجاع سیاه (که عمدتاً وی برای نامیدن روحانیت از آن استفاده می کرد) مانع اصلی اصلاحات ارضی بود. به گفته وی، در سال ۱۳۳۸ هنگامی که دولت لایحه ای قانونی به مجلس تقدیم کرد که به موجب آن میزان اراضی مزروعی افراد محدود می شد، این قانون با مداخله افراد غیرمسئول که از ترقیات دنیا بی اطلاع بودند به کلی بی معنی و بی اثر شد (پهلوی ۱۳۴۶: ۱۹). وی بعدها امام خمینی (س) را عامل اصلی مخالفت با اصلاحات ارضی معرفی می کرد (پهلوی ۱۳۴۶: ۴۶). بسیاری از نویسندگان خارجی نیز عمدتاً امام را مخالف اصلاحات ارضی دانسته و اقدامات اصلاحی شاه را عامل اصلی برانگیزاننده امام دانسته اند. در همین حال عده دیگری از مورخین و صاحب نظران معتقدند امام اصولاً مخالف اصلاحات ارضی نبود بلکه مخالفت وی دلایل سیاسی داشت و از موضعی متفاوت با سایر علما، با اصلاحات ارضی شاه برخورد می کرد. از جمله این تحلیلگران مهدی عراقی و هاشمی رفسنجانی می باشند. در این باره مهدی عراقی، به بررسی دیدگاه امام خمینی (س) پیرامون اصلاحات ارضی پرداخته است. وی در خاطراتش به ملاقات پاکروان، رئیس ساواک، با امام در رابطه با اصلاحات ارضی اشاره کرده است و می نویسد: «امام از حسن نیت شاه در انجام اصلاحات برای افزایش تولید و درآمد مردم شک و تردید داشت و خطاب به پاکروان گفته بود: «نمی دانیم از این تقسیم اراضی که شما می خواهید صحبت بکنید منظورتان این است که در جامعه اصلاحاتی به وجود بیاید یا افساداتی می خواهد به وجود بیاید» (عراقی: ۱۰۳) وی اضافه می کند: «این کاری که شما می خواهید بکنید نتیجه اش این است که دو سال دیگر ما دست گذاری پیش آمریکا دراز کنیم». امام می افزاید: «اگر ماموریت این شکلی است خوب این را بگوئید. اگر که نه، واقعا دلتان می خواهد خدمتی به طبقه زحمتکش و دهقان کرده باشید من به عنوان حاکم شرع اکثر این مالکین دهات را مالک نمی دانم» یعنی امام در عمل به عنوان «حاکم شرع» با خود اصلاحات ارضی و سلب مالکیت زمینداران بزرگ و تقسیم آنها بین «رعیت» مخالفتی نداشت و حتی راهکارهای درست عملی شدن اصلاحات را به پاکروان ارائه داد و معتقد بود بدون اینکه پولی از رعیت گرفته شود زمینها بین آنها تقسیم شود». امام مالکیت زمینداران بزرگ بر دهات را از نظر شرعی تایید نمی کند و حتی صدور حکم مصادره اراضی آنها را نیز از نظر فقهی و شرعی درست می داند و در تشریح راهکار اول می گوید: «من به عنوان حاکم شرع اکثر این مالکین دهات را مالک نمی دانم. اموالشان را مصادره می کنیم، می دهیم دست خود رعیت، بدون آنکه از آنها پولی گرفته باشیم. چون اینها دینشان را پرداخت نکرده اند و من هم به عنوان حاکم شرع به عنوان اینکه تمام (اینها) دین به امام دارند اموالشان را مصادره می کنیم و به

دست رعیت می دهیم» وی می افزاید: تا الان رعیت کار می کرده و ارباب از سود آن استفاده می کرده و به خارج از کشور برای تفریح رفته اما حالا خود رعیت می آید از سود آن استفاده می کند (عراقی: ۱۵۳). راهکار دوم امام برای حل مساله اصلاحات ارضی، در خاطرات مهدی عراقی، این است که دولت اگر نخواهد پیشنهاد اول را بپذیرد، باید به آبادساختن زمینهای بایر و موات و اعطای آنها با اقساط طویل‌المدت به رعیت مبادرت نماید و این امر سبب ظهور رقابت سالم بین «مالک قدیم» و «مالک جدید» خواهد شد و کشاورزی ایران را به کشاورزی «کشورهای صادرکننده مواد غذایی» تبدیل خواهد کرد و در ضمن هشدارهای لازم را در مورد عملی نشدن این راهکار که موجب بروز «اختلاف بین رعیت و مالک» می شود، ارائه می دهد و نابودی کشاورزی ایران را نیز پیامد قطعی چنین اختلافی می داند (عراقی: ۱۵۲ - ۱۵۳). در این باره امام می گوید: اگر که این را قبول ندارید شما الحمدالله از جهت زمین غنی هستید. کشور ایران مثل اروپا نیست که خاک نداشته باشد، شما آب، بذر، تراکتور به خود رعیت به اقساط پانزده ساله بدهید و زمینهای موات را در اختیارش بگذارید (به این ترتیب) این رعیت خودش به صورت مالک درمی آید. در آن صورت مالک امروز به این فکر می افتد که یا باید زندگی رعیتش را تامین بکند یا اینکه مجبور است دست از ملکش بردارد و یا کشاورزی خود را مکانیزه کند که در آن صورت بین مالک قدیم و مالک جدید (یعنی رعیت قدیم) رقابت می افتد (و کشاورزی رشد می کند) ... که در نتیجه ما یک کشور صادرکننده مواد غذایی خواهیم شد ولی اگر شما این کار را نکنید به دلیل اینکه شما الان نمی توانید موارد مورد نیاز رعیت مانند بذر، گاو و ... را تامین کنید و مالکی هم وجود ندارد (که این کار را انجام دهد) و از طرف دیگر شما او را بدهکارش هم کرده اید و باید قسط بپردازد این مشکلات به تدریج او را وادار می کند که زمین خود را بفروشد چون نمی تواند روی آن کار کند و به شهر برود. وقتی او زمین را فروخت و به شهر رفت از گردونه خارج می شود و بعد از دو سال حتی این محصولی هم که داریم از بین می رود (عراقی: ۱۵۳ - ۱۵۴). آقای هاشمی رفسنجانی نیز در قسمتی از خاطرات خود دیدگاه حضرت امام خمینی (س) را نسبت به مالکین عمده و موضوع اصلاحات ارضی را چنین بیان کرده اند: در همان روزها کسانی با ساده اندیشی خواستند در مورد اصلاحات ارضی از ایشان سؤال بکنند. امام فرمودند: من هر دو بعد این مساله را باید بگویم نه مالکیت بزرگ شرعی است و نه اقدامات رژیم، مالکین بزرگ که به مردم ظلم کرده اند اما مبارزه با این ظلم راههای درستی دارد. رژیم نه حسن نیت دارد و نه راه درستی انتخاب کرده است. در این موارد می توان از راه حل‌های اسلامی استفاده کرد (۱۳۷۶: ۱۳۲). یکی از نویسندگان نیز نقل قولی را از امام خطاب به آیت الله خوانساری ذکر می کند که بر اساس آن امام سعی داشت از موضع گیری علما که ممکن بود آنها را به حمایت از مالکین متهم کنند، ممانعت به عمل آورد، به طوری که به آیت الله خوانساری گفتند «آنها دنبال بهانه اند که ما را متهم به حمایت از مالکین کنند (بادامچیان ۱۳۷۶: ۱۳). به هر حال موضع گیریهای بعدی امام (مخصوصاً بعد از انقلاب) امام نیز نشان می دهد که در بررسی، دیدگاه دوم از قوت بیشتری برخوردار است. زیرا اصولاً موضع گیری مشخصی از امام که بتواند اصل اصلاحات ارضی را زیر سؤال ببرد دیده نمی شود بلکه تنها مورد در زمان آیت الله بروجردی است که موضع امام به خوبی نشان دهنده آن است که وی با اقدام خودسرانه شاه برای اصلاحات مخالف بوده، معتقد است که هر نوع برنامه اصلاحات باید روند قانونی خود یعنی تایید توسط نمایندگان مردم را با خود داشته باشد و مغایر قانون اساسی نباشد و به همین دلیل در جلسه مشاوره آیت الله بروجردی می گوید انجام اصلاحات بر اساس دستور شاه خلاف قانون اساسی است، زیرا کشور مشروطه است و مجلس دارد (حوزه ۱۳۷۰: ۱۰۲ (۱۵)). اما امام به دنبال فوت آیت الله بروجردی، و اجرای اولین مرحله اصلاحات ارضی توسط شاه تقریباً سکوت کرد و به انتظار نتیجه برنامه ها نشست. در این مرحله که با تبلیغات فراوان تصویب شد و به اجرا درآمد و تلاش می شد تا در صورت مخالفت احتمالی مراجع و علما، آنها را مخالف اصلاحات ارضی و رعایا و طرفدار فئودالها و زمینداران معرفی کنند و بدین وسیله حیثیت اجتماعیشان را خدشه دار کنند، امام در این دوره با سیاست سکوت و انتظار را پیش گرفته و منتظر نتایج عملی اصلاحات است (رجبی: ۲۵۰). در دی ماه سال

۱۳۴۱ که شاه تصمیم به برگزاری رفراندوم برای اصول ششگانه از جمله اصلاحات ارضی داشت، امام به مخالفت با رفراندوم برخاست و آن را غیرقانونی دانست. او معتقد بود که شاه با رفراندوم (که در قانون پیش بینی نشده بود) قصد توجیه و مشروعیت بخشیدن به برنامه ای را دارد که معلوم نیست به مصلحت ملت باشد، زیرا برنامه ای تحمیلی است. وی می گوید: «او (شاه) مأمور است که این برنامه را به هر قیمتی است به اجرا بگذارد» (روحانی: ۲۲۵ - ۲۲۷). بنابراین امام خمینی (س) علاوه بر اینکه اقدام شاه را فاقد مؤلفه های اصلی مشروعیت بخش یعنی قانونی می دانست نسبت به نتایج آن و نیت اجراکنندگان آن تردید داشت. شاید سخنان آیت الله بروجردی (که گرایش سنتی تر و غیرسیاسی تری دارد) به خوبی این تحلیل را تاکید کند. وی در دیدار با جمعی که هنگام قضیه اصلاحات ارضی به دیدارش رفته بودند، گفت: خیلی اصلاحات هست که توی این مملکت باید صورت بگیرد. اول از آنجا باید شروع کنید. فقط اصلاحات ارضی نیست خیلی مسائل هست. باید از قانون اساسی مملکت شروع کنید. . . این آدم (شاه) خودش پایه هایش سست است. مردم او را نیاورده اند و او را تحمیل کرده اند و کسی که حکومتش تحمیلی باشد نمی تواند برای این مملکت کار مثبت انجام بدهد (باقی فصلنامه یادش ۹: ۵۰ - ۵۱). امام نیز علاوه بر اینکه دولت محمدرضا شاه را نامشروع و غیرقانونی می داند، آنرا آلت دست بیگانه و اقدامات او را دیکته شده از سوی بیگانگان توصیف می کند. بنابراین معتقد است تنها اقداماتی که او در قالب قانون اساسی انجام دهد قابل تحمل است و اقدامات دیگر وی را باید با تردید و به عنوان اقدامی در راستای تسهیل نفوذ اجانب در کشور نگریست. امام از این منظر به اصلاحات ارضی نیز می نگریست و آن را به عنوان پدیده ای وارداتی و «تز آمریکا» و «برنامه ای برای از بین بردن کشاورزی ایران و تحمیل اقتصاد تک محصولی بر جامعه ها» می دانست (خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۲۱). و آن را به معنای «بازار درست کردن برای آمریکا و شعب آمریکا و اذنباب آن» توصیف می کرد (خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۶۸) که به وابستگی ایران منجر شده است (خمینی ۱۳۶۹ ج ۲: ۱۳۴ ر.ج ۳: ۲۱۵). بر این اساس در سالهای بعد از اجرای برنامه اصلاحات ارضی، امام به انتقاد از پیامدهای آن مانند به هم ریختن سامان روستاها، نابودی کشاورزی، تشدید مهاجرتها، وابستگی به خارج و . . . اشاره دارد. اما اصل اصلاحات ارضی را نه تنها مورد تعرض قرار نداد بلکه با حضور دولتی مشروع از آن نیز حمایت کرد که بهترین مصداق آن حمایت از اصلاحات ارضی بعد از انقلاب است. بعد از انقلاب اسلامی، هنگامی که سه تن از فقها (آیت الله بهشتی، آیت الله مشکینی و آیت الله منتظری) طرحی را مبتنی بر مالکیت مشروع و محدود اراضی، به شورای انقلاب ارائه کردند، از حمایت امام خمینی (س) برخوردار شد. البته بعد از تصویب آن در مجلس در سال ۱۳۶۵ به دلیل مخالفت شورای نگهبان تا سال ۶۷ قوت قانونی نیافت تا اینکه بعد از تشکیل مجمع تشخیص مصلحت توسط امام، این قانون به آن مجمع محول گردید و در نهایت در ۱۵ شهریور ۱۳۶۷ به تصویب رسید. ۲- امام و گسترش مشارکت سیاسی زنان و اقلیتها در ۱۶ مهر ۱۳۴۱ لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی در هیات دولت مطرح و تصویب شد. تشکیل این انجمنها در اصول ۹۱ و ۹۲ متمم قانون اساسی ذکر شده بود اما در مواد ۹ و ۷ نظامنامه این انجمنها که مصوب دوره اول مجلس بود شرایطی را برای انتخاب کننده و انتخاب شونده در نظر گرفته بود که بر اساس آن اعتقاد به دین اسلام، عدم فساد عقیده، سوگند به قرآن و مذکر بودن از جمله شرایط آنها بود (مدنی ۱۳۶۱ ج ۱: ۳۷۵). دولت علم سعی کرد با پیشنهاد این لایحه اصلاحی جدید، اقداماتی را به منظور ورود زنان در این انجمنها (با حذف قید مذکر بودن) و ورود غیرمسلمانها (با حذف قید اسلام و قسم به قرآن) انجام دهد. امام خمینی (س) در مقابل طرح این موضوع از خود واکنش شدیدی نشان داد و آن را مقدمه ای برای تشدید برنامه های ضد اسلامی شاه دانست. بلافاصله علمای طراز اول قم را به مشورت و تصمیم گیری در این مورد دعوت کرد. و در نهایت مقرر شد که اولاً علما و مراجع طی تلگرامهایی به شاه خواستار لغو فوری لایحه شوند ثانیاً علما تهران و شهرستانها را از طریق نامه و پیغام در جریان امر قرار داده، از ایشان برای آگاه نمودن مردم و مقابله با دولت دعوت شود ثالثاً هفته ای یکبار به منظور پیگیری موضوع جلسه ای مشورتی بین علما تشکیل گردد. ضمناً امام پیشنهاد کرد که تلگرامهایی که برای شاه ارسال می شود تکثیر گردد و در اختیار مردم قرار گیرد

(رجبی: ۲۵۱). وی خود در تلگرامی به شاه ضمن اظهار نگرانی از حذف اسلام به عنوان شرط رای دهندگان و انتخاب شوندگان و اعطای حق رای به زنان، خواستار حذف مطالب مخالف دیانت مقدسه و مذهب رسمی مملکت از برنامه های دولتی و حزبی شد (خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۷). علمای دیگر نیز پیامهای مشابهی به شاه ارسال کردند (اسناد ج ۱). اما شاه شش روز بعد در پاسخ به علما طی تلگرامهایی به آنان، این تغییرات را غیرمهم دانست و تلویحا آنها را نتیجه وضعیت زمانه شمرد و آن را به دولت محول کرد (رجبی: ۲۵۲). به دنبال این امر علما در تلگرامهای دیگری خطاب به علم (نخست وزیر وقت)، این لایحه را مخالف شرع مقدس و مباین قانون اساسی دانسته، اعلام داشتند که علما ایران و اعتبار مقدسه و سایر مسلمین در امور مخالف با شرع، ساکت نخواهند بود (خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۸ - ۳۹). اما علم با بی اعتنایی به این تلگرامها به اقدامات خود ادامه داد که این امر موجب شد علما در تلگرامهای مجددی به شاه، ضمن خاطر نشان ساختن بی اعتنایی علم به «قانون اساسی»، «قانون مجلس» و «نصیحت علما»، شاه را نسبت به «عناصری که با چالپوسی و چاکری و خانه زادی می خواند تمام کارهای خلاف دین و قانون را کرده» و به وی منسب نمایند بر حذر داشتند و در پایان خاطر نشان ساختند که «انتظار ملت مسلمان آنست که با امر اکید، آقای علم را ملزم فرمایید از قانون اساسی و قانون اسلام تبعیت کند و از جسارتی که به ساحت مقدس قرآن کریم نموده استغفار نماید (خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۵ - ۳۶)». در همین حال وعاظ و سخنرانان در شهرستانها با طرح موضوع در منابر و مساجد به بسیج مردم علیه این لایحه پرداختند و امام در تلگرام مجددی به علم شدیداً وی را مورد انتقاد قرار داد و با لحن سرزنش آمیزی یادآور شد «معلوم می شود شما بنا ندارید به نصیحت علمای اسلام توجه کنید و گمان می کنید می توانید در مقابل قرآن کریم و قانون اساسی و احساسات عمومی قیام کنید» وی همچنین یادآور شد که «اگر به خیال از رسمیت انداختن قرآن کریم افتاده اید و کهنه پرستی را می خواهید تجدید کنید بسیار در اشتباهید». وی سپس علم را تهدید کرد که از عواقب تخلف از قرآن و احکام علمای ملت و زعمای مسلمین و تخلف از قانون «بترسد والا علمای اسلام درباره شما از اظهار عقیده خودداری نخواهند کرد». اما علم در پاسخ ضمن انتقاد از علما، حرکت آنان را ارتجاعی دانست و اعلام کرد که چرخ زمان به عقب بر نمی گردد و دولت از برنامه اصلاحی که در دست اجرا دارد عقب نشینی نمی کند (رجبی: ۲۵۵). اعتراض امام و علما تداوم نیافت و آنان با تهدید دولت نسبت به اعتراضات گسترده مردمی (کوثر ۱۳۷۳: ۶۲) در نهایت دولت علم را واداشتند که در ۲۲ آبان ۱۳۴۱ طی تلگرامی به سه تن از مراجع، موافقت خود را با خواست آنان اعلام کند و به دنبال آن بعد از درخواست علما برای لغو رسمی مصوبه در ۱۰ آذر همان سال مصوبه را رسماً ملغی اعلام کند (خاطرات شهید محلاتی ۱۳۷۶: ۴۳). بررسی این حرکت عمومی علیه لایحه که عمده‌تاً توسط امام سازمان داده شد این سؤال را مطرح می کند که چرا امام چنین موضع تندی را علیه این لایحه اتخاذ کرد؟ آیا امام خمینی (س) با گسترش مشارکت سیاسی و شرکت زنان در انتخابات و یا مداخله همه شهروندان در این امر مخالف بود؟ و اصولاً دلایل مخالفت امام با این قضایا چه بود؟ بررسی اولیه اسناد، مکاتبات و سخنرانیهای امام خمینی (س) در این مقطع نشان می دهد که امام این لایحه را مخالف قانون اساسی و شریعت می داند و بر اساس مبانی فکری خود تلاش می کند تا از اقدامات خودسرانه و خلاف قانون حاکم نامشروع جلوگیری نماید. در این مورد تاکید بر مخالفت مصوبه با قانون اساسی که به نظر امام در اصل دوم متمم آن، قانون خلاف قرآن را از قانونیت انداخته است (خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۴۵ (۱۶))، در تمامی پیامها و مکاتبات امام به خوبی دیده می شود. در پیامهای به شاه و در پیامهای متعدد به علم، تاکید بر لزوم تبعیت از قانون اساسی و قانون اسلام همواره دیده می شود و دهها بار این کلمه مورد استفاده قرار گرفته است (خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۵ - ۵۸). اصولاً لایحه به عنوان اقدامی برای بی اعتبار کردن قانون اساسی قلمداد شده (خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۶) و همواره از شاه و علم خواسته شده است تا به قانون اساسی عمل کنند و آن را محافظت نمایند. ایشان در استدلال بر اینکه این مصوبه خلاف قانون اساسی است بر اصل دوم متمم قانون اساسی تاکید دارد که در آن بر ضرورت عدم مغایرت قوانین با قانون اسلام تاکید کرده و تشخیص این عدم مغایرت را به عهده مراجع قرار داده است. امام بر این اساس معتقد

است که «ورود زنها به مجلسین و انجمنهای ایالتی و ولایتی و شهرداری مخالف قوانین محکم اسلام است که تشخیص آن به نص قانون اساسی محول به علمای اعلام و مراجع فتواست و برای دیگران حق دخالت نیست و فقهای اسلام و مراجع مسلمین به حرمت آن فتوا داده و می دهند. در این صورت حق رای دادن به زنها و انتخاب آنها در . همچنین به نظر امام ورود زنها به مجلس مخالف قانون مجلس شورا مصوب ربیع الثانی ۱۳۲۵ قمری است که در آن زنها از این حق منع شده اند. امام همچنین الغای شرط اسلام را در انتخاب کننده و انتخاب شونده که در قانون مذکور قید شده است و تبدیل قسم به قرآن مجید را به کتاب آسمانی، تخلف از قانون، مذکور دانسته است (خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۸). اما بررسی عمیقتر تحلیل محتوا و متن در اسناد و مکاتبات امام نشان می دهد که تاکید بر مخالفت لایحه با قانون اساسی در واقع پوششی برای اعلام نگرانیهای مهمتر وی در این رابطه بوده است. ایشان بعد از پایان وقایع به طور صریح در یک سخنرانی بر این نکته تاکید دارد: ما از طریق «الزموهم بمالزموا علیه انفسهم» با ایشان بحث می کنیم. نه اینکه قانون اساسی در نظر ما تمام باشد بلکه اگر علما از طریق قانون صحبت می کنند برای این است که اصل دوم متمم قانون اساسی قانون خلاف قرآن را از قانونیت انداخته است و الامالنا والقانون، ماییم و قانون اسلام، علمای اسلامند و قرآن کریم، علمای اسلامند و احادیث نبوی... هر چه مخالف دین و قرآن باشد ولو قانون اساسی باشد ولو الزامات بین المللی باشد ما با آن مخالفیم (خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۴۵). بنابراین آنچه که در تفکر ایشان مهم است احکام اسلام است و قوانین اساسی نیز به این دلیل مورد استناد قرار می گیرد که در این راستاست. بررسی دقیقتر کلمات نشان می دهد که امام به دلیل اینکه حاکمیت را در دوران پهلوی دوم، تداوم جریان فکری شبه مدرنیستی اسلام ستیز و وابسته در دوره پهلوی اول می داند معتقد است که این اقدامات تلاشهایی به منظور تداوم همان خط فکری و گسترش نفوذ عوامل استعمار (صهیونیستها، بهائیان) در ارکان تصمیم گیری کشور و گسترش فساد و فحشا در کشور است. مساله نفوذ بهائیان در دستگاههای سیاسی کشور در دهه ۲۰ و ۳۰ به شکل ویژه ای در کشور مطرح بود. حضور پزشکی بهایی به نام «ایادی» در دربار به عنوان طبیب مخصوص شاه و تلاشهای وی برای گسترش نفوذ بهائیان در دستگاههای سیاسی و تصمیم گیری کشور (فردوست ۱۳۷۱: ۲۰۳) و حمایت دربار از این امر همواره با واکنشهای منفی در بین علما روبه رو بود. به رسمیت شناختن اسرائیل توسط دولت ایران (۱۳۲۸) و حمایت از نفوذ صهیونیستها در ایران نیز این مساله را تشدید می کرد به طوری که به نظر بسیاری از علما، صهیونیستها و بهائیان به عنوان عوامل اصلی آمریکا و انگلیس تلاش می کنند تا دستگاههای سیاسی را در قبضه خود گیرند و به حذف اسلام و روحانیت پردازند (فلسفی ۱۳۷۶: ۱۸۷). این قضیه در زمان آیت الله بروجردی باعث گردید تا ایشان، که کمتر در مسایل سیاسی دخالت می کرد، به واکنش پردازد و نگرانی خود را از گسترش نفوذ آنان به شاه اعلام دارد (فلسفی: ۱۸۹). و در نهایت نیز سخنرانیهای مذهبی علیه این گروهها به حملات مردم مسلمان به مراکز تبلیغاتی بهائیان ۱۳۳۴ در تهران (حظیره القدس) منجر شد که شاه را بر آن داشت تا دستور بستن این مرکز را صادر نماید (فلسفی: ۱۹۳). اما همواره حمایتهای دربار از این گروه مایه نگرانی آیت الله بروجردی تا پایان عمر بود (فلسفی: ۲۰۰). بر این اساس به نظر علما هدف دولت در لایحه انجمنها بعد از فوت آیت الله بروجردی که با فشارهای آمریکا انجام می شد این بود که در ایران نیز مانند فلسطین، یهودیان و بهائیان را به حکومت برساند و فرقه ضاله بهایی به طور قانونی سرکار آید و بعد از آن به تدریج فعالیت رسمی خود را برای تصرف تمامی اهرمهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آغاز کند (فلسفی: ۲۳۶). امام با توجه به ذهنیت خاص خود که رژیم را وابسته و اسلام ستیز می داند در این باره معتقد است که الزامات بین المللی دولت را وادار به چنین امری کرده است و به همین دلیل در پیام به شاه می گوید: «تثبث به الزامات بین المللی برای سرکوبی قرآن کریم و اسلام و قانون اساسی و ملت جرم بزرگ و ذنب لایغفر است» (خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۶). وی در پاسخ نامه جمعی از مردم قم در این باره معتقد است که «تصویب نامه احتمالاً به دست جاسوسان یهود و صهیونیست برای نابودی استقلال کشور تهیه شده است» وی سپس از اینکه «استقلال مملکت و اقتصاد آن در معرض قبضه صهیونیستهاست که در ایران به (صورت) حزب بهایی ظاهر شدند اعلام خطر می

کند» و می‌افزاید «مدتی نخواهد گذشت که (این گروه) با این سکوت مرگبار مسلمین تمام اقتصاد این مملکت را با تایید عمال خود قبضه می‌کنند و ملت مسلمان را از هستی در تمام شئون ساقط می‌کنند» وی می‌افزاید «تلویزیون ایران پایگاه جاسوسی یهود است و دولتها ناظر آن هستند و آن را تایید می‌کنند» (خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۴۱) امام در نامه دیگری به علم، تصویب نامه را «بازکردن راه برای دشمنان خاص به ایران و اسلام» (خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۴۳) می‌داند و به همین دلیل به شدت با آن به مبارزه برخاسته است. امام همچنین ورود زنها به صحنه را زمینه ساز گسترش فساد می‌داند و اهداف دولت از این امر را نه گسترش مشارکت سیاسی زنها بلکه گسترش بی بندوباری و فحشا در جامعه می‌داند و خواستار عدم توسعه استفاده از زنان در امور می‌شود. وی با اشاره به تجربه کشف حجاب در دوران رضاخان در این باره می‌گوید: شما ببینید بیست و چند سال است از این کشف حجاب مفتضح گذشته است، حساب کنید چه کرده اید؟ زنها را وارد کردید در ادارات، ببینید در هر اداره ای که وارد شدند آن اداره فلج شد فعلا محدود است، علما می‌گویند توسعه ندهید، به استانها نفرستید (خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۴۷). ضمنا امام تلاش می‌کند از این فرصت برای ضربه زدن به حاکم نامشروعی استفاده کند که وی بر اساس مبانی نظری خود خواهان حذف آن است و قدمی در راه سرنگونی آن بردارد. ایشان طی نامه ای به حجت الاسلام فلسفی ضمن انتقاد از ناکافی بودن اعتراض برخی علما و نامناسب دانستن انتخاب مسجد برای نمایش تظاهر سیاسی، پیشنهاد می‌کند که این اجتماعات در خارج تهران و در فضایی باز تشکیل شود تا بتوان با فشار مردمی دولت را از پای درآورد. وی در این باره می‌نویسد: «در این صورت از دو حال خارج نیست یا آنکه با سرنیزه جلوگیری می‌کنند و آن خیلی بعید است، آن وقت تکلیف یکسره می‌شود و ما غالب می‌شویم و سقوط دولت حتمی است و یا جلوگیری نمی‌کنند که در این صورت تمام ناراضیها به شما ملحق می‌شوند و غوغا می‌کنند و عظمت مطلب، آنها را از پادرمی آورد و طرفین مطلب به نفع مسلمین است.» وی می‌افزاید «قضیه از صلح و آشتی گذشته و پای نابودی احکام اسلام و فتح در کار است هیئات منا الذله» (خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۴۷) این تعبیرات نشان می‌دهد که امام با اصل اصلاحات مخالف نیست بلکه شرایط اصلاحات را مناسب ندانسته، به مجریان آن نیز سوءظن دارد و به عنوان جریان فکری رقیب در تلاش است تا از فرصت استفاده کند و رقیب سیاسی و فکری خود را که نامشروع و وابسته می‌داند از صحنه کنار زند. ۳- امام و انقلاب سفید شاه در ۱۹ دی ماه ۴۱ (سالروز اصلاحات ارضی) رسماً اعلام کرد که قصد دارد اصول ششگانه ای را به رفراندم بگذارد که از آن بعدها به عنوان انقلاب سفید یاد کرد. تصمیم به اعلام این اصول بعد از بازگشت شاه از آمریکا و به دنبال توافق کندی و شاه آغاز شد که در پی آن شاه با کنارگذاشتن امینی، خود ابتکار عمل را در دست گرفت و برنامه انقلاب شاه و ملت را که شامل ۶ اصل زیر بود اعلام کرد: اصلاحات ارضی (که مرحله اول آن در دوره امینی آغاز شده بود)، ملی کردن جنگلها، اصلاح قانون انتخابات شامل اعطای حق رای و وکالت مجلس به زنان، عرضه سهام انحصارات دولتی به مردم برای تاسیس منابع ملی اصلاحات ارضی، سهم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها، ایجاد سپاه دانش از طریق فرستادن دیپلمه‌های وظیفه به روستاها برای مبارزه با بی سوادی (روزنامه اطلاعات ۲۰/۱۰/۱۳۴۰). شاه در ششم بهمن همان سال به دلیل تعطیلی مجلس، اصول زیر را به رفراندم گذارد که به گفته مقامات دولتی با اکثریت آراء به تصویب ملت رسید، هرچند مخالفین تعداد شرکت کنندگان را دو هزار تن ذکر کردند (روحانی: ۲۸۹ (۱۷)). بعدها چند اصل دیگر از جمله تشکیل سپاه بهداشت، سپاه ترویج، ملی شدن جنگلها و مراتع، سپاه دین و... نیز به آن افزوده شد (کاتوزیان: ۲۷۱). و در نهایت تعداد آنها به چهارده اصل رسید. در واکنش به اعلام این اصول، امام برای تبادل نظر با مراجع و علمای قم آنها را به جلسه ای دعوت کرد. در این جلسه آیات عظام گلپایگانی، نجفی، شریعتمداری، حاج شیخ مرتضی حائری و داماد شرکت داشتند. امام به تشریح ابعاد مساله پرداخت و اهداف شاه و آمریکا را از انقلاب سفید مطرح کرد و خواستار موضع گیری مناسب از سوی علما شد. اما در جلسات اولیه نتیجه ای حاصل نشد و جلسات ادامه یافت تا بالاخره قرار شد که از دولت خواسته شود تا نماینده ای را به قم اعزام و اهداف و انگیزه های شاه را از طرح این اصول تشریح کند و نظرات علمای

قم را نیز به شاه ابلاغ نماید (روحانی: ۲۲۳). به دنبال اعلام این تصمیم، یکی از مقامات دولتی به نام بهبودی و بنا به درخواست علما، روانه قم شد و با علما به گفتگو نشست. اما این جلسه نتوانست ابهامات را رفع کند و علی‌رغم اینکه وی چندین بار بین قم و تهران رفت و آمد کرد و نظریات و پیشنهادات مقامات روحانی قم و دربار را به یکدیگر منتقل کردند، اما نتیجه مشخصی به دست نیامد و ابهام در خصوص لوایح ششگانه هنوز وجود داشت و جوابهای غیردقیق درباره این ابهامات را نزد علما افزایش داد. این ابهامات با سفر رئیس تشریفات دربار و رئیس کل ساواک به قم و گفتگو با مراجع نیز برطرف نشد (رجبی: ۲۶۳، عراقی: ۱۵۳).

مهدی عراقی یکی از نزدیکان امام خمینی (س) درباره گفتگوهای بین پاکروان (رئیس ساواک) با امام درباره اصول انقلاب سفید مطالبی را ذکر کرده است که در آن تلویحا اشاره شده است که امام با عنوان رفیرم شاه مانند اصلاحات ارضی، ملی کردن جنگلها، سهام کردن کارگران در سود کارخانجات مخالفی نداشت اما در مورد نحوه اجرای آن ایراداتی را مطرح کرده است. مثلا به گفته عراقی، امام خمینی (س) درباره اصل اول یعنی اصلاحات ارضی به پاکروان گفته است که من به عنوان حاکم شرع اکثر این مالکین دهات را مالک نمی دانم. اموالشان را مصادره می کنیم و به خود رعیت می دهیم. اما به نظر امام نحوه اجرای کنونی این امر کشور را به واردکننده موادغذایی تبدیل خواهد کرد و کشاورزی را از بین خواهد برد. زیرا به دلیل عدم حمایت دولت از رعیتی که اکنون خود مالک شده است او (رعیت) نمی تواند اقساط زمین را بردارد و به کشاورزی ادامه دهد، بنابراین زمین را می فروشد و به شهر می رود و کشاورزی ضعیف می گردد. عراقی همچنین می گوید که امام در مورد اصل دوم یعنی ملی کردن جنگلها، جنگلها را جزء انفال و مربوط به عموم مردم می دانست و معتقد بود که تا الان هم اگر دولت جنگلها را در اختیار دیگران گذاشته است، خلاف شرع رفتار کرده است. جنگل جزء انفال است، انفال هم ملی است مال همه مردم است و حاکم اسلامی باید از آن استفاده کند. در مورد سهام کردن کارگران (اصل سوم) نیز معتقد بود که قبل از این امر، تامین اجتماعی کارگران و بهبود وضعیت بهداشت و فرهنگ آنها تحقق یابد. همچنین امام اصل اصلاح قانون انتخابات را مبهم دانسته، خواستار توضیح بیشتر دولت شد.

عراقی می افزاید که پاکروان بعد از گفتگو قرار شد که پاسخ ابهامات طرح را بعدا به امام ارائه دهد اما قبل از رفع ابهام، مساله رفراندم را مطرح می کند که این امر با مخالفت امام مواجه می شود (عراقی: ۱۵۳ - ۱۵۵). در این میان یکی از علمای بزرگ خرم آباد به نام آیت الله کمالوند که از نفوذ بالایی در منطقه خود برخوردار بود، به منظور آگاهی از نظر علما در خصوص رفرمهای جدید شاه وارد قم شد و بعد از گفتگو با علمای قم بر آن شد تا به دربار رفته، با شاه گفتگو نماید و نظر او را از دست زدن به این انقلاب دریابد. وی بی سروصدا به دربار رفت، با شاه ملاقات کرد، نظر علما را مطرح ساخت و از شاه خواستار توضیح بیشتر گردید و وی را از عواقب تصمیمات شخصی، قانون شکنی و مخالفت با اسلام برحذر داشت. اما شاه در پاسخ با غرور اعلام کرد که: «اگر آسمان زمین بیاید و زمین به آسمان برود من باید این برنامه را اجرا کنم زیرا اگر نکنم من از بین می روم و کسانی روی کار می آیند و به این کارها دست می زنند که نه تنها هیچ اعتقادی به شما و مرام و مسلک شما ندارند بلکه این مساجد را به سر شما خراب خواهند کرد و شما را نیز از بین خواهند برد.» وی در ادامه خواستار حمایت روحانیون از برنامه اصلاحی خود شد. در این ملاقات کمالوند روی این نکته تاکید کرد که «رفراندم» در قانون اساسی ایران پیش بینی نشده است و شما دولت مصدق را به جرم انجام رفراندم تحت تعقیب قرار دادید. اکنون چگونه خود به آن دست می زنید؟ شاه در پاسخ اعلام کرد که ما رفراندم نمی کنیم بلکه می خواهیم تصویب ملی انجام دهیم (روحانی: ۲۲۵). پس از مراجعت آیت الله کمالوند مراجع و علمای قم جلسه ای دیگر تشکیل دادند تا نتیجه ملاقات وی را با شاه بشنوند و پس از شنیدن سخنان ایشان، امام ضمن تشریح اهداف دولت طی سخنانی انقلاب سفید را انقلابی دستوری دانست و گفت: «توطئه حساب شده ای علیه اسلام و ملت اسلام و استقلال ایران تنظیم شده است. در اینجا آنکه روبه روی ما قرار دارد شخص شاه است که در مرز مرگ و زندگی قرار گرفته و چنانکه خود اظهار داشته است، عقب نشینی او در این مورد به قیمت سقوط و نابودی او تمام خواهد شد. بنابراین او مامور است که این برنامه را به هر قیمتی که هست به مرحله

اجرا در آورد و نه تنها عقب نشینی نمی کند و دست از کار نمی کشد بلکه با تمام قدرت و با کمال درندگی با هر گونه مخالفتی مقابله خواهد کرد. بنابراین نباید مثل غائله گذشته (انجمنهای ایالتی و ولایتی) عقب نشینی دستگاه را انتظار داشت. در عین حال مخالفت و مبارزه با آن از وظایف حتمیه و ضروریه ماست زیرا خطری که اکنون عموم مردم را تهدید می کند بزرگتر از آن است که بتوان از آن چشم پوشید و در قبال آن بی تفاوت ماند. «سپس امام در ادامه، اهداف این اقدامات فریبنده را گرفتار کردن کشور در دام استعمار دانست و افزود: «دستگاه حاکم برای اغوا و اغفال ملت دام وسیعی گسترده و به یک سلسله اعمال ظاهر فریب و گمراه کننده دست زده است و ما اگر در مقابل به بیدار کردن و متوجه ساختن توده مردم اقدام نکنیم و از افتادن آنها به دام استعماری که برای آنها گسترده اند، جلوگیری ننماییم ملت اسلام در معرض فنا و نیستی قرار خواهد گرفت. فریب خواهد خورد و منحرف خواهد شد.» وی در خاتمه خواستار آگاه سازی مردم به منظور جلوگیری از اغفال مردم توسط برنامه های فریبنده شاه شد (روحانی: ۲۲۵ - ۲۲۷). بامداد روز ۲ بهمن ۱۳۴۱ امام خمینی (س) طی اعلامیه ای برگزاری فراندم را برای تصویب اصول انقلاب سفید بی اعتبار دانست. وی در این اعلامیه ضمن اشاره به اشکالات قانونی فراندم می نویسد که اولاً در قوانین ایران فراندم پیش بینی نشده و مرجع صلاحیت دار برای برگزاری فراندم را باید قانون معین کند. ثانیاً در ممالکی که فراندم برگزار می گردد آنقدر به ملت مهلت داده می شود تا درخصوص یک یک مواد آن بحث و بررسی کنند و مطبوعات و وسایل تبلیغات عمومی آزادانه نظرات مخالفین و موافقین را منعکس می کنند و مردم آگاهانه بر آنها رای می دهند. به علاوه رای دهندگان از معلومات لازم برای اظهار نظر برخوردارند، در حالی که در ایران این امور وجود ندارد و نیروهای آگاه جامعه نیز مخالف می باشند. سپس با تاکید بر وجود جو اختناق، فشار و ارباب در جامعه معتقد است اگر تهدید و تطمیع در کار نباشد و ملت بفهمد که چه می کند این فراندم به خوبی می تواند رای مردم و روحانیت را منعکس نماید. ثالثاً امام استفاده از ابزار فراندم را که در هنگام تعطیلی مجلس و در جو عدم آزادی و ارباب انجام می گیرد، مقدمه ای برای از بین بردن مواد مربوط به مذهب می داند و نسبت به آن احساس خطر می کند و می گوید: مقامات روحانی برای قرآن و مذهب احساس خطر می کنند. به نظر می رسد این فراندم اجباری مقدمه ای برای از بین بردن مواد مربوط به مذهب است. علماً از عمل سابق دولت راجع به انتخابات انجمنهای ایالتی و ولایتی برای اسلام و قرآن و مملکت احساس خطر کرده اند و به نظر می رسد که همان معانی را دشمنان اسلام می خواهند به دست جمعی مردم ساده دل اغفال شده اجرا کنند (روحانی: ۲۳۰ - ۲۳۱). به نظر می رسد که امام جدای از ماهیت اقدامات شاه، مهمترین حمله را متوجه استفاده از ابزار فراندم توسط شاه به منظور توجیه و پیشبرد اقدامات خود کرد و معتقد بود که استفاده از این ابزار ظاهر فریب در جامعه فاقد آزادی ایران می توانست زمینه ای برای پیشبرد دیگر اقدامات ضد اسلامی و ضد ملی شاه باشد. به همین منظور مبارزه با فراندم مهمترین هدف امام خمینی (س) در این مقطع محسوب می شود. وی در عین حال تاکید دارد که اگر از این ابزار به خوبی و درست استفاده گردد حتماً رای مردم را که همان مخالفت با اصلاحات تحمیل شده آمریکایی از سوی شاه است، نشان خواهد داد. حجت الاسلام فلسفی در این باره در خاطرات خود می نویسد: موضوع به آرای عمومی گذاردن لوایح ششگانه از نظر آقایان مراجع مبهم بود. حتی پیغامها و توضیحاتی که مقامات دولتی برای توجیه فراندم ارائه نمودند نتوانست از ابهام موضوع بکاهد. وی می افزاید از آنجا که استنباط می گردید که این فراندم پوششی برای انجام یک سلسله کارهای خلاف شرع توسط رژیم است، لذا امام و سایر آقایان مراجع طی اعلامیه ای به برگزاری فراندم اعتراض کردند. بر این نکته تاکید نمودند که مراجعه به آراء عمومی در قبال احکام شرعی فاقد اعتبار است (فلسفی: ۲۴۶). به هر حال به دنبال این اعلامیه مردم و دانشجویان در تهران و طلاب در قم با شعار «فراندم قلبی مخالف اسلام است» و «اصلاحات آری، دیکتاتوری هرگز» به خیابانها ریختند و با مامورین درگیر شدند و دیگر علما نیز به حمایت از امام خمینی (س) و مخالفت با فراندم پرداختند (رجبی: ۲۶۵). آیات عظام گلپایگانی، خویی، خوانساری، محمد بهبهانی و شریعتمداری در همان روز طی اعلامیه های مشابهی فراندم را تحریم کردند. در این اطلاعیه ها آیت

الله گلپایگانی مراجعه به آرای عمومی در قبال احکام شرعیه را بی مورد و موجب نگرانی علما و مردم و مضر به استقلال و مصالح مملکت دانست و آن را غیرقانونی ذکر کرد (اسناد ۱۳۷۴: ۵۷). آیت الله خوانساری نیز اعلام کرد که محرمات الهیه به تصویب نامه و آرای عمومی حلال نمی شود (اسناد ۱۳۷۴: ۵۹). آیت الله خویی فراندم را حرکتی علیه قانون اسلام و مواد قانون اساسی و مصلحت ملت و نوعی عوام فریبی دانست و خواستار مبارزه با قوانین ضد اسلامی شد که راه را برای دشمنان دین و مملکت هموار می سازد (اسناد ۱۳۷۴: ۶۰). شاه در ۴ بهمن وارد شهر قم شد. امام از مراجع خواستند به دلیل حمله نیروهای انتظامی به مردم (در بازار تهران، دانشگاه تهران و مدارس علمیه در قم که به مجروح شدن جمع زیادی انجامید) تا زمانی که شاه نخست وزیر را برکنار نکرده است، از ملاقات با وی خودداری کنند (کوثر ۱۳۷۳: ۴۱ - ۴۳، روحانی: ۲۳۸ - ۲۵۹). به همین دلیل شاه در قم با استقبال مناسبی مواجه نگردید و همین امر موجب شد تا در سخنرانی خود روحانیون را به عنوان «ارتجاع سیاه قشری» و مخالف اصلاحات و «خائن تر از حزب توده» بنامد و آنها را شدیداً مورد توهین قرار دهد (روزنامه های عصر ۴/۱۱/۱۳۴۱). و در چنین شرایطی در روز ۶ بهمن، فراندم در جوی از ارباب و فشار پلیسی و سرکوب برگزار گردید. کندی رئیس جمهور آمریکا پیروزی شاه را تبریک گفت (روزنامه های عصر ۷/۱۱/۱۳۴۱) و شاه در پاسخ اظهار امیدواری کرد که حمایت آمریکا در اجرای طرحهای اقتصادی اجتماعی ایران تداوم یابد. رسانه های شوروی نیز انقلاب سفید را حرکتی ضدفئودالی دانسته و مخالفان آن را فئودالهای سابق ذکر کردند که به دلیل از دست دادن منافع خود به مبارزه با شاه برخاسته اند (روحانی: ۲۷۲). اما روحانیون به پیشنهاد امام خمینی (س) در ماه رمضان آن سال با تعطیل مساجد دست به اعتراض منفی علیه اقدام شاه زدند. به دنبال فراندم، علمای قم با محوریت امام خمینی (س) جلسات خود را ادامه دادند و در آن جلسات به بحث و بررسی مسائل سیاسی روز می پرداختند. در این جلسات آیت الله گلپایگانی، آیت الله خمینی، آیت الله شریعتمداری، آیت الله حائری، علامه طباطبایی، سید محمد موسوی (معروف به داماد)، سید احمد زنجانی، سید مرتضی لنگرودی و میرزا هاشم آملی شرکت می کردند. یکی از مباحث مهم در این جلسات موضوع مشارکت سیاسی زنان و پذیرش شرکت آنان در انتخابات (بر اساس اصل سوم انقلاب سفید) بود. یکی از عواملی که این بحث را تشدید کرد ارائه طرحی از سوی وزیر کشور به دولت بود به منظور اخذ مجوز قانونی مشارکت زنان در انتخابات و همچنین سخنان شاه در هشتم اسفند ۱۳۴۱ که در کنفرانس اقتصادی تهران طی سخنرانی این اصل را مطابق قانون اساسی و تکمیل کننده آن دانست و اعلام داشت که هدف وی از این اصل تامین حق نیمی از جمعیت ایران و عمل به قانون اساسی بوده است. این سخنان موجب شد که مراجع مذکور طی اعلامیه ای با ۹ امضاء، اقدام به پاسخ به سخنان شاه نمودند. در این اعلامیه آمده است: اگر سهم بودن زنها در انتخابات موافق قانون اساسی است تصویب هیات ولت بی مورد است و این مانند این است که شرکت مردان در انتخابات مورد تصویب دولت قرار گیرد. بنابراین به نظر می رسد هیات دولت شرکت نسوان را مخالف قانون اساسی می داند و درصدد آن است تا از طریق تصویب هیات دولت آن را مشروع کند که این امری بی اساس می باشد. همچنین تاکید شده است: استدلال به اصل دوم از قانون اساسی که در آن آمده قاطبه اهالی مملکت در انتخابات شرکت خواهند کرد به معنای مشارکت زنان نیست زیرا علاوه بر زنان، بیش از ده طبقه از جمله نظامیان نیز قادر به شرکت در انتخابات نیستند در حالی که جزء اهالی کشور محسوب می شوند. در این اعلامیه آمده است: در صورتی که در تفسیر کلمات قانون اساسی اختلافی باشد مجلس باید به تفسیر آن بپردازد. (بر اساس اصل بیست و هفتم) و نه هیات دولت. به علاوه اگر طایفه نسوان به موجب قانون حق شرکت در انتخابات را داشته اند بنابراین کلیه مجالس مشروطه تاکنون برخلاف قانون اساسی بوده و قانونیت ندارد. در این صورت کلیه قوانین جاریه از مشروطه تاکنون باطل و غیرقانونی است و مجلس مؤسسان و جمیع دولتهای ایران غیرقانونی می باشد و کلیه قراردادها با دول خارجه لغو و باطل است. همچنین در اعلامیه آمده است: چون ورود زنها در مجلس مستلزم محرمات کثیره است که مخالف شرع مطاع است بنابراین، این تصویب نامه با اصل دوم و اصل بیست و هفتم قانون اساسی مخالف است و مفاستدی که از ورود زنها

در جامعه و اختلاط بین زن و مرد رخ می دهد واضح است. در این اعلامیه همچنین ضمن انتقاد از «اختناق جانفرسای مطبوعات» و «سخت گیری دستگاه انتظامی و سرکوب آزادیها» که مانع ارائه نظرات و نصایح روحانیون می شود آمده است: روحانیت ملاحظه می کند که دولت، مذهب رسمی کشور را ملعبه خود قرار داده و در کنفرانسها اجازه می دهد که گفته شود قدمهایی برای تساوی حقوق زن و مرد برداشته شده، در صورتیکه هر کس به تساوی حقوق زن در ارث و طلاق و مثل اینها که جزء احکام ضروری اسلام است معتقد باشد و لغو نماید اسلام تکلیفش را تعیین کرده است. در ادامه با ذکر مشکلات اقتصادی و کاهش شدید محصولات زارعی در کشور آمده است: با این وضع رقتبار به جای آنکه دولت درصدد چاره برآید سر خود و مردم را گرم می کند با مثال دخالت زنان در انتخابات یا اعطای حق به زنها یا وارد نمودن نیمی از جمعیت ایران را در جامعه و نظایر این تعبیرات فریبنده که جز بدبختی و فساد و فحشا چیز دیگری همراه ندارد. در خاتمه ضمن تاکید بر اینکه «دولت بدون قوانین اسلام و قانون اساسی و قانون انتخابات دست به کارهای خطرناک زده»، مخالفت علما و مردم را مورد تاکید قرار داده، می گویند: تصویب نامه اخیر دولت راجع به شرکت نسوان در انتخابات از نظر شرع بی اعتبار و از نظر قانون اساسی لغو است و مردم طی تلگرامها و نامه های مختلف مخالفت خود را با آن اعلام کرده اند. در این اطلاعیه مهمترین دلیل ضدشرعی بودن مصوبه «استلزام ورود زنها با محرمات کثیره و اختلاط مخالف با عفت و تقوای زن» ذکر شده و آمده است: آقایان نمی دانند که اسلام مراعات بانوان را در تمام جهت بیش از هر کس نموده و احترام به حیثیت اجتماعی و اخلاقی آنها موجب شده که از این نحو اختلاط مخالف با عفت و تقوای زن جلوگیری کند نه آنکه خدای نخواستہ آنان را مانند محجورین و محکومین قرار داده و مگر فقط عدم محجوریت آن است که در این مجلسها شرکت کنند و اگر این است صاحب منصبان و اجزاء امنیه و نظمیہ و شاهزادگان بلافضل و اشخاصی که کمتر از بیست سال دارند از محجورین و محکومین می باشند (اسناد ۱۳۷۴ ج ۱: ۶۳ - ۶۹). به دنبال این اعلامیه صریح و مهم، بقیه مراجع نیز ضمن پاسخ به پرسشهایی که از آنان می شد، به اظهار نظر درخصوص این مساله پرداختند که عمدتاً همان مطلب را تکرار کرده، بر «غیرقانونی بودن و غیراسلامی بودن مصوبه» تاکید داشتند. مثلاً آیت الله نجفی مرعشی در ۲۱/۱۲/۱۳۴۱ نیز همان مضامین اعلامیه را تاکید کرد و اعلام داشت: «قضیه مداخله نسوان در امر انتخابات مستلزم محرمات و مفساد کثیره و برخلاف شرع مقدس اسلام است» (اسناد ۱۳۷۴ ج ۱: ۷۱). دلیل اصلی علما هرچند عمدتاً گرد غیرقانونی بودن و غیراسلامی بودن مصوبه دور می زند اما عملاً یک دلیل بیشتر نداشتند و آن غیراسلامی بودن مصوبه بود. زیرا آنان به دلیل اینکه قانون اساسی نباید مغایر قوانین اسلام باشد آن را مخالف قانون اساسی نیز می دانستند. عامل اصلی غیراسلامی دانستن مشارکت سیاسی زنان نیز مساله «استلزام مفساد کثیره و محرمات از جمله اختلاط خلاف عفت زنان» بود. بنابراین عامل تحریم مشارکت، عوامل زمان و مکان بود که اصولاً از نگرش خاص علما به وضعیت موجود جامعه و نگرانی از جریان فکری سیاسی غالبی ناشی بود که با اسم مشارکت به دنبال اهداف شبه مدرنیستی خود بود. درحقیقت مبارزه علما از بی اعتمادی به حکومت و نگرانی از قدرت یابی خط فکری خاصی ناشی می شد که می توانست روند اسلام زدایی را مانند دوره رضاخانی تداوم بخشد. به همین دلیل تلاش برای جلوگیری از فرارفتن دولت از قانون اساسی (به عنوان حداقل موجود) و جلوگیری از استفاده دولت از ابزارهای غیرقانونی برای مشروعیت دادن به اعمال خود مانند فراندنم، از اولویت مبارزه علما بود که به خوبی در اعلامیه های آنها مندرج است. مبارزه نیروهای مذهبی بعد از این تحولات ادامه یافت و این امر به تشدید عدم اعتماد نیروهای مذهبی نسبت به اقدامات دولت انجامید. در دوم فروردین سال ۱۳۴۲ بار دیگر در حالی که نوروز آن سال را علما عزای عمومی اعلام کرده بودند، نیروهای نظامی با حمله به مدرسه فیضیه در قم به ضرب و شتم طلاب پرداختند و جمع زیادی از آنان را مجروح کردند. این وقایع با ضرب و شتم طلاب در تبریز و حمله سبعانه به دانشجویان در دانشگاه تهران ابعاد جدیدی یافت. رئیس شهربانی قم به نمایندگی از سوی دولت، مراجع را به قتل، هتک ناموس و خرابی خانه هایشان تهدید نمود (روحانی ج ۱: ۳۳۹). و دستور داد که طلاب را روانه سربازی نمایند. این اقدامات بر تشنج اوضاع افزود و علما

را به طور کاملتری در مقابل دولت قرار داد به طوری که طی اطلاعیه‌ها و اعلامیه‌هایی به محکوم کردن اقدامات دولت پرداخته، موضع صریحتری در مقابل اقدامات وی اتخاذ کردند. (۱۸) چنان که آیت الله خویی «شاه را آلت و وسیله انجام مقاصد شوم دشمنان اسلام که خواستار اضمحلال دین می باشند» دانست (اسناد ۱۳۷۴ ج ۱: ۸۰) و شاه را تهدید کرد که اگر «قوانین شوم ضد اسلامی» حمایت خود را ادامه دهد و «از توهین به مقدسات دین» دست برندارد آخرین وظیفه خود را انجام خواهد داد (اسناد ۱۳۷۴ ج ۱: ۸۶). آیت الله مرعشی نجفی دولت و دربار را به «یک عده مردم شهوت پرست» توصیف کرد که «هرچند صباحی یکبار بر طبق هوای نفسانی قوانینی برخلاف قانون اسلام به صورت تصویب نامه» ارائه می دهند (اسناد ۱۳۷۴ ج ۱: ۹۴). وی خواستار کنارگذاشتن افکار دین ستیزی از سوی دولت شد (اسناد ۱۳۷۴ ج ۱: ۱۰۰). و سید عبدالله شیرازی شاه ایران را متهم کرد که «قوانین خلاف قرآن مانند برگزیدن غیرمسلمانان و تغییر عنوان قرآن به کتب آسمانی و شرکت دادن زنان در امر قضاوت، وضع کرده و یهودیان را بر اقتصاد و بایبها را بر پستهای دولتی مسلط ساخته است و اعتراض علما را با گلوله پاسخ می دهد» (اسناد ۱۳۷۴ ج ۱: ۹۶). آیت الله حکیم از علمای قم خواست تا به عنوان اعتراض به نجف مهاجرت کنند و آیت الله گلپایگانی در پاسخ اعلام داشت که «مهاجرت، علمای دولت را در اهداف خود یعنی محو آثار دینان و معارف عالیه اسلام و حقوق و آزادی مسلمین آزادتر می سازد» (اسناد ۱۳۷۴ ج ۱: ۹۰). آیت الله خویی در اطلاعیه بسیار شدیدالحن دیگری ضمن اشاره به «تاریک بودن سابقه دولت»، سرکوب طلاب دانشجویان را در مدرسه فیضیه، مدرسه طالبیه تبریز و دانشگاه تهران محکوم کرد و اعلام داشت «آیا برنامه چنین دولتی را برنامه مترقی می توان نام نهاد؟» وی افزود: ملت ایران می داند اشخاصی که خود سراپا فسادند و در عالم شهوترانی و وطن فروشی قدم می زنند به هیچ وجه صلاحیت آن را ندارند که موضوع اصلاحات را بهانه قرار داده و وسایل تازه ای برای بیچاره ساختن مردم فراهم آورند. کسانی که خود معنی صلاح را ندانسته اند چگونه ممکن است متصدی اصلاح باشند (اسناد ۱۳۷۴ ج ۱: ۱۰۲). وی سپس با حمله به حاکمان سیاسی گفت: یک کشور مسلمان آیا ممکن است مقدرات خود را به دست چند تن از دشمنان دین و ملکت بسپارد؟ آیا ممکن است عده ای با تلبس به لباس انحراف با عقیده به مبدا و معاد بازی کنند؟ آیا صلاح است که یکی از عمال آن کشور که سابقاً فرزند یک کلیمی دوره گرد بوده است هم اکنون در ردیف رجال مملکت درآید... و میلیونها ثروت کشور را به خارج تحویل دهد (اسناد ۱۳۷۴ ج ۱: ۱۰۳). آیت الله خویی در ادامه این اعلامیه بسیار صریح می افزاید: «زنده بودن و ملاحظه تسلط دشمنان دیرینه اسلام بر مقدرات مسلمانان در حکم مرگ و تلختر از مرگ است». (اسناد ۱۳۷۴ ج ۱: ۱۰۳). آیت الله میلانی نیز در اطلاعیه ای هیات حاکمه را فاسد و غیرمسئول می خواند که مصالح دینی و ملی را تهدید می کنند و آنها را عناصر وابسته ای می داند که پایگاه اسرائیل و صهیونیست را در کشور اسلامی به وجود آوردند. وی می افزاید: «دولت به دستوری که دارد مشغول است خود را با سیاست حکومت پوشالی اسرائیل منطبق سازد و احیاناً در مغز خود طرح قرارداد نظامی و غیرنظامی با او را می پروراند». وی افزود: باید مردم را از لویح دولت فاسد در دادگستری مطلع ساخت. باید گفت هیات حاکمه شرط اسلام و شرایط اسلامی را از قاضی برمی دارد و به هر فرد فاسد و کمونیست اجازه اشتغال به مقام قضا را می دهند. باید به مردم بگویند که چگونه راه را برای عمال و جاسوسان اسرائیل در ایران باز کرده اند و با پول ملت بیش از هزار نفر آنها را برای مقاصد ناپاک و خیانت آمیز به خارج فرستاده اند. باید به ملت اطلاع داد که چگونه ایادی جاسوسان را در فرهنگ ملت دخالت داده اند (اسناد ۱۳۷۴ ج ۱: ۱۰۹ - ۱۱۰). آیت الله گلپایگانی نیز در اطلاعیه ای بر تفاوت افق فکری حاکمان سیاسی با علما تاکید دارد و آنان را به دلیل اهانت به سنن دینی و ملی و همچنین گسترش فساد و فحشا و منکرات و مبارزه با آزادیهای مشروع مورد حمله قرار می دهد و می گوید «این کارها با اصلاحات و بهتر کردن وضع زندگی مردم و پیشرفتهای اقتصادی و صنعتی و فلاحتی چه ارتباط دارد؟ کدام مملکت با شیوع فحشا و منکر ترقی کرده است؟» وی می افزاید: «اگر راستی اصلاحات مقصود است هرگونه اصلاح در محیط با رعایت احکام شرعیه امکان پذیر است. بهتر کردن زندگی دهقانان و کارگران و زنان و مردان و ترقی سطحی زندگی مادی و

معنوی مردم و تامین وسایل رفاه و جامعه، از هدفهای اسلام است لکن چرا به عنوان اصلاحات و مبارزه با کمونیسم و آزادی زن، مبارزه با اسلام شروع شده است؟ . . . بسیار متأسفیم که نمی گذارند نظرات اسلام نسبت به مسایل روز که یقیناً مورد قبول مردم آزاد دنیا است به طور صریح تشریح شود». وی در خاتمه با لحن بسیار شدیدی اخطار می کند که اجانب متعرض دین و استقلال و شرف مسلمانان شده اند و می گوید: «این دفعه مثل اینکه می خواهند حساب اسلام را در این مملکت تصفیه نمایند». آیت الله گلپایگانی معتقد است «عناصر نفوذی در این مملکت و اقلیتهای کثیفی که خدمتگزاری اجانب را با جان و دل قبول کرده اند به تدریج در تجارت و سیاست و اقتصاد ایران دخالت می کنند و دخالت این افراد خیانت به اسلام و مملکت است و هدف آنها انحطاط معنوی و اقتصادی و سیاسی کشور است» و سپس به الگوهای تحمیلی توسعه سیاسی اشاره دارد و می گوید: «در مملکتی که هنوز به مردها عملاً حق شرکت در انتخابات داده نشده، دادن حق رای به زنان با زور و ارباب، یادگار اعصار توحش و حکومتهای فردی و توهین به جامعه زنان نیست؟ (اسناد ۱۳۷۴ ج ۱: ۱۱۴ - ۱۱۷). تلگرامها و اعتراضها و اعتصابات تا چهلم حادثه فیضیه ادامه داشت و به خوبی صف بندی دو جریان مهم فکری یعنی هواداران ایرانی مکتب مدرنیزاسیون و مذهبیبون را وارد مرحله جدیدی کرد. علما دولت را نامشروع، وابسته، عامل دست صهیونیستها و خائن به اسلام قلمداد می کردند که تلاش می کند فرهنگ ملی و اسلامی را نابود سازد و دولت نیز علما را مرتجع و ضد اصلاحات می دانست و معتقد بود که این جریان باید به شدت سرکوب شود تا راه اصلاحات هموار گردد. آیت الله خمینی به دنبال این تحولات که به شفافیت مواضع طرفین کمک کرد ضمن اشاره به اقدامات سرکوب گرانه رژیم گفت «ما از خدا می خواستیم که این دستگاه ماهیت خود را بروز دهد و خود را رسوا کند» وی افزود «ما پیروز شدیم» (روحانی: ۳۵۸). منابع مقاله: فصلنامه متین، شماره ۱۰، فوزی، یحیی؛

اندیشه انقلابی امام خمینی (ره)

اندیشه انقلابی امام خمینی انقلاب ایران به سال ۱۹۷۹-۱۹۷۸، در نوع خود و در تاریخ جهان بی نظیر است. در یکسوی این مبارزه تمام آحاد مردم (همگی بی سلاح و با دست خالی) و در سوی دیگر آن مقتدرترین پادشاه خاورمیانه، ژاندارم غربگرای خلیج (فارس)، خاندان و اطرافیان او قرار داشتند که از سوی ارتشی مدرن حمایت می شدند. در ژانویه ۱۹۷۸ بحران، نظام شاهنشاهی را فراگرفت. بعد از سیزده ماه تظاهرات و راهپیماییهای اعتراض آمیز و دسته جمعی که به کشته شدن بیش از بیست هزار تن و زخمی و مجروح شدن بیش از صد هزار تن انجامید، بالاخره استبداد مطلقه خاندان پهلوی از هم فروپاشید. فشار و شکنجه های طاقت فرسا از یکسو و گسترش و رواج فساد همچون غده سرطانی در قلب نظام سیاسی ایران و به خصوص فساد و آلودگی خاندان حکومتی، دو عامل عمده انقلاب محسوب می شوند. هر چند اقشار مختلف مردم در این مبارزه و اعتراض هم صدا و هم پیمان بودند ولی عنصر اساسی این نهضت، قیام اعتراض آمیز روحانیون شیعه و مسلمانی بودند که توسط مراجع تقلید بزرگ رهبری می شدند. جهش، عمق و قاطعیت مخالفت و اعتراض، شور و شوق آزادیخواهانه انقلاب مردم ایران وسعت فوق العاده به خود گرفت برای مثال سه بار شاهد بودیم که چیزی در حدود سه میلیون تن در شهرهای بزرگ به خیابانها ریختند و علیه رژیم به تظاهرات و راهپیمایی پرداختند. بی شک این تظاهرات در میان مهمترین و عظیم ترین راهپیماییهای مردمی قرار داشته و در طول تاریخ بی نظیر بوده اند. (۱) مجتهدان و مراجع بزرگ تقلید در این قیام و شورش نقش کاتالیزور را ایفا کردند بدین معنی که حرکتهای عظیم مردمی از این نقطه هماهنگ و سازماندهی می شدند و البته بدیهی است که چهره برجسته این گروه از مراجع، شخص آیت الله روح الله خمینی (ره) بود. از قرن نوزدهم به این سو علما و روحانیون ایرانی بی وقفه در امور سیاسی دخالت کرده اند. (۲) فتوای آیت الله شیرازی به سال ۱۸۹۱ مبنی بر تحریم تنباکو که به لغو انحصار شرکت بریتانیایی انجامید به عنوان اولین واکنش سیاسی روحانیون مذهبی محسوب می شود. در سال ۱۹۰۶ اکثریت قریب به اتفاق روحانیون بلندپایه از نهضت مشروطه مردم ایران حمایت

کردند و از آن پس نیز روحانیون مدام به عنوان قطبی مخالف و معترض مطرح بوده، به خصوص در جریان بحران قدرتهای حاکم (در سالهای ۱۸۹۰، ۱۹۲۱، ۱۹۵۰، ۱۹۵۳ و ۱۹۷۸) نقش خود را ایفا کرده اند. مخالفت و اعتراض سیاسی علما در تاریخ معاصر ایران امری ثابت و مستمر است. (۳) روحانیون به عنوان تنها تشکل غیروابسته به حکومت، ریشه های مستحکم عمیقی در میان مردم داشته و به زبانی ساده و قابل فهم برای تمام مردم حرف می زنند. با این حال نظریه حکومت روحانیت را برای اولین بار امام خمینی (ره) مطرح ساخت و بدین ترتیب دخالت علما و روحانیون مذهبی در امور سیاسی شکلی کامل به خود گرفت. در سال ۱۹۶۳ آیت الله خمینی در راس حرکتی مخالف با "انقلاب سفید" قرار گرفته، علنا در مقابل نظام سیاسی شاه اعتراض و ایستادگی کرد. وی همچنین رهبری اعتراضات مردمی را نیز بر عهده گرفت. دستگیری ایشان در ایام سوگواری ماه محرم ۱۹۶۳ زمینه قیام و شورش همگانی را فراهم آورد، شورش که با خشونت تمام در هم کوبیده شد. آیت الله خمینی امتیازات قضایی و تجاری را که قدرتهای استعماری غرب در سرزمین ایران بر خود هموار کرده بودند، از آن جمله مصونیت قضایی نظامیان آمریکا در ایران، نوعی بازگشت به کاپیتولاسیون تلقی کرده و آنرا شدیداً رد کرد. لغو این امتیازات و انحصارات، انحلال پارلمان ایران در اکتبر ۱۹۶۴ را نیز به دنبال داشت. اعتراض و موضعگیری آیت الله خمینی در مقابل کاپیتولاسیون موجبات تبعید وی را به ترکیه، عراق و بالاخره به فرانسه فراهم آورد. شکست ظاهری حرکت امام به تدریج موفقیت شایان ذکری را برایشان رقم زد. چرا که در سایه این حرکت همگان و به خصوص روشنفکران از نقش و اهمیت روحانیت در حرکتهای سیاسی آگاهی پیدا کردند. به طور قطع با در نظر گرفتن محتوای مباحث و فعالیتهای سیاسی آیت الله خمینی، می توان اذعان نمود که ایشان راهی بسیار متفاوت و متمایز از روحانیت سنتی پیمودند. آیت الله خمینی در دهه شصت و در کلاسهای درس خود در نجف اشرف ایده ولایت فقیه را پروراند. بر اساس این طرز تفکر جامعه اسلامی بدون حکومت اسلامی میسر نیست، تصویب لوایح و قوانین منطبق با شریعت به تنهایی کافی نیست بلکه جوهر حکومت نیز باید اسلامی باشند. همچنین احترام به "شریعت" صرفاً در اتخاذ و تصویب یکسری قوانین قضائی تشریفاتی خلاصه نشده، مستلزم اجرا و به کارگیری عملی و دقیق آنها در کردار و رفتار است. "بیداری اذهان" مفهوم اصلی آن است زیرا تغییر و تحول اجتماع بدون تحول انسانها مقدور نیست. فعالیتهای انقلابی امام خمینی تمام محافل و مجامع شیعه را صرفنظر از معیارهای ملیتی و دستگاههای قدرتی بسیج کرد. "مبارزه در راه تشکیل حکومت اسلامی بر اعتقاد به ولایت فقیه متکی است" (۴). امام خمینی بعد از ۱۵ سال تبعید و جلای وطن با پیروزی و سرفرازی تمام به ایران بازگشت. اکثر محققین معاصر استقرار نظام انقلابی و اسلامی را احیاء اسلام تلقی می کنند. احیاء اسلام در اوایل قرن پانزدهم هجری قمری نشانگر روح مبارزه طلبانه آیین تشیع است. سخنرانیهای رهبر مذهبی و عالیقدر با تکیه بر موضوعات عشق و محبت که از همان ابتدا مذهب شیعه با آن آشناست، مردم ایران را به وجد می آورد. طرفداران اسلام نوین بر این باورند که جوامع مسلمان کنونی در کام "جاهلیت" نوینی غلطیده اند و عبارت طاغوتی که در انقلاب ایران به گوش می رسید خود گویای همین امر است. در جامعه، طرز فکر یا فرد طاغوتی بر هر آنچه دستورات خداوندی را انکار می کند، اطلاق می شود (طاغوت اسم بتی است که در قرآن آمده است). در همچون شرایطی "جهاد" در برابر تمام حکومتهایی که فقط اسما اسلامی هستند، امری مجاز و پسندیده است. برای استقرار جامعه ای اسلامی داشتن قدرت و نفوذ سیاسی امری ناگزیر است. جامعه اسلامی عاری از سیاست و سیاستی عاری از "اخلاق اجتماعی" هرگز وجود ندارند. اسلام تنها در مجموعه ای از اعتقادات و باورها خلاصه نمی شود، اسلام نظامی جامع و کامل است. او می خواهد اصلاحاتی در زندگی بشری اعمال کند و برای نیل به این مهم و جامه عمل پوشیدن به خواسته های خود، نفوذ و قدرت سیاسی لازم است. (۵) هدف عمده اسلام تاسیس جامعه ای منطبق با اخلاقیات مذهبی است. امام خمینی (ره) می فرماید: "طرز تفکر مبتنی بر حکومت اسلامی و یا به عبارت دیگر اعتقاد بر حاکمیت مطلق اسلام امری تازه و مختص به زمان ما نیست و اسلام از همان اوان در صدد استقرار حکومتی خدایی در سراسر جهان بود. اهمال کاریهای مسلمانان از یکسو و ظلم و تجاوز استعمار در طول قرنهای متمادی از

سوی دیگر موجب شده اند که چنین کمال مطلوب تاکنون حتی مطرح هم نشود ("۶). در تصور شیعه مفاهیمی هست که به سادگی می توان اندیشه انقلاب را از آنها استنباط کرد: مفهوم تاریخ، هزاره گری. طرز تفکر مبتنی بر عدالت اجتماعی، بی اعتباری قدرتهای گذرا و موقت، شهادت... اینها همه مفاهیمی هستند که بنیانگزاران مکتب شیعه، خود الگوی عملی آنها بوده اند: شهادت حسین (ع) و یارانش در کربلا بدست مستکبری نامشروع، چهره سیاسی زینب (ع)، خواهر حسین (ع) به عنوان یک زن مسلمان و... نمونه هایی از آنهاست. برخلاف اهل تسنن، شیعیان واجد ساختارها و تشکلهایی هستند که انتخاب اصلح، عالم، رهبر و مسلمان بهتر بر عهده آنهاست. چرا که بنا بر اعتقاد شیعه، مقام مذهبی ذیصلاح و عالیقدری باید بر مسند حکومت تکیه زند. بنابراین مساله حکومت مختص محافل مذهبی بلندپایه می باشد و مطابق با همین اندیشه تنها امامان و فقها (ی جامع الشرایط) می توانند با تشکیل و سازماندهی حکومتی، دستورات الهی را به کار بندند، نظامی شایسته اسلام اصیل تاسیس کرده، به مردم خدمت کنند. حکومت در نظر آنها چیزی جز دردسر و دغدغه خاطر بیش نیست. اما آنان ناگزیر باید این وظیفه را تقبل کنند. آنان موظفند این وظیفه "الهی" را به جای آورند زیرا "ولایت فقیه" در اصل یک وظیفه است و عمل به یک دستور. (۷) آیت الله خمینی پویایی اسلام و لزوم توجه به مقتضیات عصر جدید در به کار بستن قوانین و تعلیمات اسلامی را مورد تاکید قرار می داد. "اسلام مکتبی پویاست. پویایی اسلام از پویایی دستورات قرآنی ناشی می شود ("۸") ما متعصب نیستیم. دستورات قرآن ابدی و تغییرناپذیر هستند. علما موظفند دستورات قرآن را تفسیر کرده، چهره ای نوین و منطبق با زمان معاصر به آنها بدهند ("۹). دفاع از مستضعفان و محرومان در سرلوحه سیاست امام خمینی (ره) قرار داشت و بحثهای سیاسی ایشان بر این اصل مهم استوار بودند و همین امر با موعظه های صرفا اخلاقی اکثر رهبران مذهبی مغایرت داشت. بدینسان تمام افرادی که قربانی نظام امپریالیستی بودند و در فقر و فلاکت زندگی می کردند، در اشتغالات فکری و بحثهای نظری حاکمان و دیگر مسئولان حکومتی دوباره عزت نخستین را به دست آوردند و این یک تغییر اساسی در فلسفه حکومت محسوب می شود. سیاست مبتنی بر عدالت اجتماعی ایشان هرگز اهداف ضدامپریالیستی و به خصوص ضدآمریکایی را نیز فراموش نکرده بود. "باید سرنوشت ایران در تهران تعیین شود نه در واشنگتن، لندن یا مسکو. ("۱۰) بدین طریق ایران به صف کشورهای غیرمتحد می پیوست و همین امر موجب می شد تا ایران چهره جدیدی در میان کشورهای توسعه نیافته پیدا کند. کشورهایی که نخست ایران را به عنوان کشوری ثروتمند و متحد با کشورهای صنعتی به حساب می آوردند. آیت الله خمینی (ره) مدام بر این اصل تاکید داشت که اسلام اصالتا مخالف استبداد مطلقه است. در همان حال "انقلاب ایران تنها به سرنگونی نظام استبدادی نمی اندیشید بلکه استقرار پایه های جمهوری الهی و یا به عبارت دیگر استقرار جمهوری اسلامی هدف اصلی آن بود ("۱۱). جامعه باید آئینه تمام نمای یکتاپرستی و توحید باشد. اگر "یگانگی" اساسی ترین فرض وجود باری تعالی است، باید در جوامع بشری نیز چنین فرضی به تحقق پیوندد. یک جامعه توحیدی نه به تقسیمات درونی (اجتماعی، نژادی، قومی یا ملیتی) پایبند است و نه بر وجود سیاستی مستقل از دستورات الهی ولو بصورت احتمالی. در چنین جامعه ای حکمیت مطلق خداوند بر تمام جوانب زندگی فردی و اجتماعی انسان حکمفرما می شود. به نظر امام خمینی "در آنچه ما (جمهوری اسلامی) می نامیم، شرایط انتخابی و قواعد حاکم بر پایه قوانین اسلامی متکی هستند ولی چنین بیانی هرگز به مفهوم سلب انتخاب و اختیار ملی نیست ("۱۲). بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز ایران خط مشی دیپلماتیکی معتبری یعنی بیطرفی و عدم وابستگی محض را برگزید: "حکومت اسلامی آزاد و مستقل خواهد بود... ما نه به سوی غرب و نه به سوی شرق تمایل و گرایش نخواهیم داشت. آرزومندیم جمهوری اسلامی بیطرف و غیروابسته باقی بماند. ما با تمام کشورها تا زمانیکه در امور داخلی ما مداخله نکنند، روابط دوستانه خواهیم داشت ("۱۳). پی نوشتها: ۱. James BILL، انقلاب ایران: گذشته، حال، آینده. سیاست بین المللی شماره ۶، ۸۰-۱۹۷۹. ۲. Yanne RICHARAD، اسلام شیعه، اعتقادات و ایدئولوژیها. سال انتشار ۱۹۹۱، ص ۱۲۲. ۳. Bernard HOURCADE، ایران: انقلاب اسلامی یا جهان سومی "؟ انتشاراتی ۱۹۸۵، ۳۶، Herodote، ص ۱۴۰. ۴.

آیت الله خمینی، حکومت اسلامی (نامه ای از امام موسوی)، تهران ۱۳۵۶، ص ۱۹. ۵. خورشید احمد، مقدمه ای بر A. MAUDLIDI، قانون اسلامی، ۱۹۶۶، ص ۵. ۶. آیت الله خمینی... مجموعه گفتار موسوی، شماره ۱، ص ۱۹. x. Millenerisme ۷. آیت الله خمینی " ... حکومت اسلامی، " ص ۶۰. ۸. آیت الله خمینی... موضوع مبحثی در روزنامه اطلاعات، ۲۷/۶/۱۹۷۹. ۹. آیت الله خمینی... مصاحبه ای با روزنامه ۱۰ Le Monde، ۲۰/۱/۱۹۷۹، آیت الله خمینی... در P. BALTA و C. RULLEU "ایران شورشی" ۱۹۷۹، ص ۷۹. ۱۱. آیت الله خمینی... سخنرانی در شهر قم، ۲۳/۵/۱۹۷۹، چاپ در روزنامه Le Monde ۲۶/۵/۱۹۷۹. آیت الله خمینی " ... مجموعه گفتار موسوی " شماره ۱، ص ۲۴. ۱۳. آیت الله خمینی... در " کیهان هوایی، ۳۰۳، ۲۴/۱/۱۹۷۹، ص ۱۲.

امام خمینی قدس سره و حفظ مصالح نظام

امام خمینی قدس سره و حفظ مصالح نظام طلاب عزیز، ائمه محترم جمعه و جماعات، روزنامه ها و رادیو و تلویزیون باید برای مردم این قضیه ساده را روشن کنند که در اسلام مصلحت نظام از مسایلی است که مقدم بر همه چیز است و همه باید تابع آن باشیم. امام خمینی قدس سره پیش گفتار: مصلحت نظام از اموری است که امام خمینی قدس سره بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران، هم در دوره تبیین و طراحی تفکر انقلاب و هم در دوره معماری و پیروزی آن بارها و بارها آن را یاد کرده و با اهمیت دانسته، بلکه آن را مقدم بر همه چیز معرفی کرده است. امام راحل قدس سره به بیان اهمیت مصلحت نظام اکتفا نکرد بلکه آن را نهادینه کرد و با ایجاد «مجمع تشخیص مصلحت نظام» در جمهوری اسلامی ایران این مهم را تحقق عینی بخشید. اقدام حضرت امام قدس سره در جهت نهادینه کردن عنصر مصلحت حفظ نظام، تضارب و تعامل اندیشه های سیاسی - دینی را در پی داشت. گروهی به دفاع از آن برخاستند و گروهی به مخالفت / برخی به کارگیری عنصر مصلحت را به معنای جدایی دین از سیاست و تغییر و تحول محتوایی دین و عدول از آرمان های آن دانسته اند و برخی مایه پیاده شدن آن / برخی این حرکت را تقویت دین و برخی تضعیف آن پنداشته اند. از این رو در این نوشتار به بیان و بررسی جوانب مختلف این موضوع مهم در محورهای زیر خواهیم پرداخت: (۱) مفهوم مصلحت و حفظ نظام (۲) نقش مصلحت در جعل احکام الهی (۳) نقش مصلحت در استنباط احکام شرعی (۴) مصلحت در احکام حکومتی (۵) مجمع تشخیص مصلحت نظام و مصالح مرسله (۶) بیان چند شبهه در باره به کارگیری عامل مصلحت در حکومت اسلامی و نقد آن. مفهوم مصلحت و حفظ نظام مصلحت در لغت واژه مصلحت در لغت عرب مقابل با مضرت و مفسدت است، همان گونه که واژه صلاح مقابل فساد و اصلاح مقابل افساد است. جوهری در صحاح اللغه می نویسد: الصلاح ضد الفساد، واژه صلاح با واژه فساد مقابل است. ابن منظور مصری در لسان العرب می گوید: الاصلاح نقیض الافساد و المصلحة الصلاح: اصلاح نقیض تباهی و مصلحت به معنای شایستگی است. در المنجد فی اللغه آمده است: المصلحة: ما یبعث علی الصلاح، ما یتعاطاه الانسان من الاعمال الباعثة علی نفعه او نفع قومه / مصلحت چیزی است که سبب صلاح شود / یعنی: آن کارهایی که مایه نفع برای خود انسان و دودمانش می شود. در زبان فارسی نیز مصلحت به همین معنا است در لغت نامه دهخدا آمده است: مصلحت در مقابل مفسده است و به معنای سازگاری و مناسب و آن چه که صلاح و نفع تشخیص شود، صلاح اندیشی و رعایت اقتضای حال. در قرآن صلاح گاهی در برابر فساد آمده است، مانند (ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها) و گاهی در برابر گناه، مانند (قال خلطوا عملا - صالحا و آخر سینا). فخرالدین طریحی که کتاب مجمع البحرین خویش را به فهم واژه های قرآنی و روایی اختصاص داده در این باره می نویسد: صلاح با فساد متضاد است. صلح یصلح و صلح یصلح در برابر تباهی است. مصلحت در عرف فقیهان فقیهان چون که از عنصر مصلحت و نقش آن در استنباط احکام شرعی بحث می کنند، به ناچار به تعریف واژه «مصلحت» می پردازند. لیکن آنان مصلحت را با پسوند شرعی در نظر دارند. امام ابو حامد محمد غزالی شافعی م ۵۰۵ هـ - در تعریف مصلحت می نویسد:

المصلحة عبارة في الاصل في جلب منفعة او دفع مضرة، مصلحت به معنای جلب منفعت و زدودن زیان است. سپس می افزاید: مقصود ما از جلب منفعت و دفع ضرر، جلب منفعت و دفع ضرر دنیایی و مقاصد آدمی نیست بلکه مقصود حفظ مقاصد شرع است که مهم ترین آن پنج چیز است: حفظ دین، حفظ نفس، حفظ نسل، حفظ عقل، و حفظ مال انسان ها است. پس هر چیزی که متضمن این اصول پنجگانه باشد، جلب آن مصلحت دارد. و هر چیزی که مانع این امور باشد، دفع آن مصلحت دارد. فقیه حنبلی ابو ربیع سلیمان بن عبد القوی معروف به طوفی -م ۷۱۶هـ- درباره مصلحت شرعی می نویسد: مصلحت عبارت است از سببی که ما را به اهداف شرع برساند خواه از امور عبادی باشد، یعنی شارع برای خود قصد کرده باشد و خواه از امور عادی باشد، یعنی برای منفعت و نظام زندگی بشر در نظر گرفته شده باشد. واژه های همسو با مصلحت برای شفاف تر شدن معنای «مصلحت شرعی» می توان از برخی واژگان نزدیک و مربوط کمک گرفت؛ مانند «حکمت» و «حفظ نظام» و «حفظ دین» و «عنصر زمان و مکان» در استنباط احکام شرعی. حکمت: حکمت به معنای «پرهیز برای اصلاح» و نیز به معنای علم به حقایق اشیا و آگاهی و... به کار رفته است. حکمت به معنای «پرهیز برای اصلاح»، راهکاری برای مصلحت است. بلکه در عرف خاص، حکمت شرعی همان صلحت شرعی است و به بیان برخی از فقیهان: الحکمة هی المصلحة المقصودة للشارع من تشریح الحکم، ای: ما قصد الیه الشارع من جلب نفع او دفع ضرر. حکمت همان مصلحتی است که شارع از تشریح حکم آن را می طلبد؛ که آن عبارت است از جلب نفع و یا دفع زیان. حال اگر «حکمت» با مضاف الیه حکم شرعی به کار رود، نوعی علت ناقصه و یا علت معده در تشریح حکم شرعی است. امام خمینی قدس سره در این باره بیان می دارند. حکمت چیزی است که سبب جعل حکم می شود؛ اما حکم دایر مدار آن نیست مثلاً- حکمت عده نگهداشتن زنان و لزوم این حکم آن است که اختلاط میاه پیش نیاید و در انتساب فرزند به پدر مشکلی پیش نیاید و مردم در احکام ارث و مانند آن با مشکل بر خورد نکنند؛ در حالی که برای زنان مطلقه ای هم که احتمال فرزنددار شدن آنان منتفی است مانند زنان یائسه نگهداشتن عده ضرورت دارد. پس اختلاط میاه حکمت جعل وجوب عده است نه علت (حقیقی و تامه) آن. با این بیان می توان نتیجه گرفت که حکمت -یا مصلحت شرعی ظاهری- علل واقعی برای جعل احکام شرعی نیست و به بیان امام خمینی قدس سره فالاسباب و التعليلات الشرعية معارف للموضوعات او حکم و نکات للجعل. حفظ نظام در کنار عنوان «مصلحت نظام»، عنوان «حفظ نظام» مطرح است. حفظ نظام دو معنادارد و به هر دو معنا از واجبات مهم کفایی و گاهی هم عینی است. الف) پاسداری حاکمیت اسلامی و جلوگیری از رخنه دشمن به «دارالاسلام» که از این گاهی به «حفظ وطن اسلامی»، «حفظ بیضه اسلامی» و «حفظ دارالاسلام» تعبیر می کنند. وجوب جهاد در اسلام برای حفظ نظام است. محقق نایینی می نویسد: حفظ بیضه اسلام از مهم ترین واجبات است. «حب الوطن من الایمان» نیز به همین معنا مربوط است. ب) پاسداری حاکمیت اسلامی و جلوگیری از فروپاشی درونی آن و تلاش در جهت پایداری و برقراری دولت اسلامی، در برابر از هم گسیختگی و هرج و مرج درونی. برخی از واجبات کفایی اسلامی مانند مشاغل و حرفه هایی که جامعه اسلامی به آن نیازمند است مربوط به همین معنای دوم است. امام خمینی قدس سره می نویسد: فلسفه تشکیل حکومت جلوگیری از هرج و مرج و حفظ نظام است. حفظ دین حفظ دین بالاترین مصلحت است. در تعریف مصلحت نیز اشاره ای به حفظ دین شده بود. حفظ دین در فرهنگ سیاسی اسلام این است که حاکم اسلامی راهکارهای معقول و منطقی که در موقعیت های خاص اجتماعی قابل پیاده شدن باشد، ارایه کند و قوانین و مقررات لازم را وضع نماید تا در پناه آن، اهداف و احکام اسلامی پیاده بشود و به فرموده امام علی علیه السلام جامعه اسلامی در جهت اعتلای کلمه الله و نابودی کلمه الظالمین گام بردارد. آن حضرت در اهمیت حفظ دین فرمود: پاسداری از دین میوه معرفت و اساس حکمت است. زمان و مکان توجه و درک زمان و مکان به فرموده امام راحل قدس سره در امر استنباط احکام دین لازم است. حال سخن در این است که زمان و مکان به چه معنا است؟ قطعاً مراد خود زمان و مکان نیست. زمان و مکان به معنای ظاهری و لغوی آن هیچ تاثیری در حکم شرعی ندارد بلکه مراد اوضاع و احوالی است که در ظرف زمان و مکان خاصی قرار دارد، که در

ک این موقعیت، فقیه را در پی بردن به مصالح دین یاری می‌رساند. مجتهد برای استنباط احکام شرع باید با اوضاع و احوالی که بستر پیاده شدن احکام است آشنا باشد این آشنایی زمینه ساز درک مصلحت است. بنابراین بین «زمان و مکان» و مصلحت، نوعی تلازم و رابطه منطقی برقرار است. انواع مصلحت: همان گونه که در معنای مصلحت بیان شد، مصلحت بر محور منفعت و به معنای کار پرفایده و سودمند است. مصلحت و یا فایده از چند جهت تقسیم می‌شود. الف) مصلحت ایجابی و مصلحت سلبی (ب) مصلحت فردی و مصلحت اجتماعی (ج) مصلحت ضروری، روزمره و رفاهی (د) مصلحت عرفی، ملی و شرعی (ه) مصلحت شرعی مصلحت شرعی کاری است که در نظر شرع مصلحت داشته باشد و شامل اموری است که نتیجه اش حفظ دین، حفظ جان، حفظ عقل، حفظ نسل و حفظ مال باشد. مصلحت شرعی بر چند قسم است: ۱) مصلحت های معتبر: مصالحی که شرع بر اعتبار آن تصریح کرده باشد. مانند: حفظ دین و حفظ نفوس مسلمانان. ۲) مصلحت های ملغی: مصلحت هایی که شارع بر بی اعتباری آن تصریح کرده باشد. مانند مصلحت فرضی در ربا، مصلحت فرضی در شراب. ح) مصلحت های مسکوت عنها: مصلحت هایی که شرع در اعتبار و یا عدم اعتبار آن سکوت کرده است. مانند: عقد بیمه، قسم سوم مصلحت محل تضارب آرای فقهای مذاهب پنج گانه است و برخی وجود آن را قبول کرده و برخی قبول نکرده اند. و) مصلحت دنیایی و آخرتی (ز) مصلحت پایدار و ناپایدار. مصلحت های پایدار اموری است که خیر و منفعت آن ها ثابت و بادوام باشد مانند: عدل، عدالت که همیشه خوب و دارای مصلحت است و مصلحت های ناپایدار اموری است که منفعت در آن ها مقطعی و موقتی باشد. مانند: احکام حکومتی. تفاوت مصالح شرعی و غیر شرعی مصالحی را که در این نوشتار از آن بحث می‌کنیم، مصالح اسلامی است. مصالح در مکاتب مادی با مصالح اسلامی تفاوت هایی دارد که اینک چند تفاوت را بیان می‌کنیم: مصالح در دید ناسیونالیسم به یک نقطه جغرافیایی محدود است مصلحت های ملی وابسته به همان عرف و ملت خاص است و توجهی به سود و زیان دیگر ملل ندارد، ولی مصلحت های شرعی فرا ملیتی است. مصلحت ها در دیدگاه «سکولاریسم»، «پوزیتیویسم»، «یوتی لیتاریسم»، و دیگر مکاتب مادی محدود به منفعت های مادی است. این مکاتب اهتمامشان به خواسته ها و تمایلات جسمانی، منحصر است و توجهی به مصالح روان آدمی ندارند. قلمرو مصلحت در مکاتب مادی به امور دنیایی محدود است، ولی قلمرو مصلحت شرعی افزون بر آن به مصلحت های آخرتی نیز توجه دارد. در مکتب کاپیتالیسم جهت گیری های مصلحتی فردی است و مصالح اجتماعی فدای مصالح افراد می‌شود. در مکتب سوسیالیسم عکس آن است ولی در مکتب اسلام مصلحت هم فردی است و هم اجتماعی در عین حال در صورت تعارض شدید، مصالح اجتماعی مقدم است. مصلحت در جعل احکام الهی امام خمینی قدس سره به عنصر مصلحت در فقه توجه ویژه ای داشتند و در این باره فرموده اند: مجتهد باید مصلحت جامعه را تشخیص بدهد. حال سؤال این است که آیا نقش داری عنصر مصلحت در احکام شرعی از ابتکارات حضرت امام خمینی قدس سره است یا قبل از ایشان هم مطرح بوده است؟ برخی نوشته اند: پاسخ این است که احکام الله بر پایه مصالح و مفاسد واقعی جعل شده است. نقش داری عنصر مصلحت در جعل احکام خداوندی جوشیده از متن دین است و آنچه حضرت امام قدس سره مطرح فرموده اند در واقع بیان چهره شفاف دین است. نه ابداع و ابتکار و دوختن جامه ای و پوشاندن آن بر پیکره دین. دلیل این سخن افزون بر حکم استقلالی عقل، آیات قرآن و روایات: معصومان و گفتار اسلام پژوهان است. آیات زیر دلیلی بر لحاظ مصلحت در جعل احکام است: (یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما). (ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی). از این گونه آیات فهمیده می‌شود که امر خداوندی متعلق به خوبی ها و نهی متعلق به بدی ها است. آن چه مصلحت دارد حلال و یا واجب است و آن چه مفسدت دارد حرام است. روایات های متعددی نیز به مصلحت و مفسده در جعل احکام اشاره کرده اند که نمونه هایی در زیر می‌آید: از امام ابی جعفر محمد باقر علیه السلام پرسیده شد: خداوند چرا مردار، خون، گوشت خوک و شراب را حرام کرده است؟ حضرت در پاسخ فرمودند: ان الله تبارک و تعالی لم یحرم ذلک علی عباده و احل لهم ما سوی ذلک من رغبه

فیها احل لهم و لا زهدا فیما حرم علیهم و لکنه عز و جل خلق الخلق و علم ما تقوم به ابدانهم و ما یصلحها فاحله لهم و اباحه و علم ما یضرهم فنهاهم و حرمه علیهم ثم احله للمضطر فی الوقت الذی لا یقوم بدنه الا به. شخصی به امام هشتم علیه السلام نامه ای نوشت و در آن بر تعبدی بودن احکام تاکید کرد. حضرت در پاسخ نوشت: جائتی کتابک تذکر ان بعض اهل القبلة یزعم ان الله تبارک و تعالی لم یحل شیئا و لم یحرمه لعله اکثر من التبعد لعباده بذلک قد ضل من قال ذلک ضلالا بعیدا و خسر خسرا مینا لانه لو کان کذلک لکان جایزا ان یتعبد هم بتحلیل ما حرم و تحریم ما احل حتی یتعبد هم بترك الصلاة والصیام و اعمال البر کلهما اذ العلة فی التحلیل و التحریم التبعد لا غیره اعلم رحمک الله ان الله تبارک و تعالی لم ییح اکلا و لا شربا الا ما فیہ المنفعة و الصلاح و لم یحرم الا ما فیہ الضرر و التلف و الفساد. فقها درباره فلسفه احکام کتاب های زیادی نوشته و مطالبی را بیان داشته اند. شیخ صدوق کتاب علل الشرایع را نوشته است. سید مرتضی نیز می نویسد: در هر وجوبی مصلحتی است. خواجه نصیر الدین طوسی می گوید: احکام بر پایه مصالح و مفاسد است. تکلیف چون مشتمل بر مصلحت است، عقل آن را می پذیرد و حسن است. ابن قیم جوزی در این باره می آورد: مبنا و اساس احکام شرعی، مصالح بندگان در قلمرو دین و دنیا است و برای همین است که شرع، عدل و رحمت و مصلحت افراد مطابق حکمت قلمداد می شود. به همین جهت هر موضوعی که از عدل تهی شود و شکل جور به خود گیرد و یا این که مایه رحمت نباشد و به ضد آن بدل شود و یا این که تبدیل به مفسده شده و از مصلحت در آن خبری نباشد، و حکمت خود را از دست داده به صورت کار عبثی درآید، چنین عملی دیگر جزء شریعت نیست. با توجه به آیات و روایات و گفتار دین پژوهان روشن می شود که عنصر مصلحت در متن شریعت است. همه پیشوایان شیعه و بسیاری از پیشوایان اهل سنت و جماعت نقش عنصر مصلحت در احکام شرع را گوشزد کرده اند. مصلحت در تمامی ابواب فقه مانند خون در رگ ها جریان دارد. یکی از شرایط صحت عقود و معاملات، عقلانی بودن و منفعت داشتن آن ها است. بسیاری از قواعد فقهی مانند قاعده «لا ضرر»، «لا حرج» و امثال این ها بر مدار مصلحت است. مصلحت در استنباط احکام حال که دانستیم مصلحت ها و مفسدت ها علل احکامند، آیا مجتهد می تواند در استنباط احکام الهی، عنصر مصلحت را در کنار دیگر دلیل های اجتهادی قرار بدهد و حکم الهی را استنباط و استخراج کند؟ به عبارت دیگر: آیا در مقام اثبات هم می توان به مصلحت تمسک کرد؟ پاسخ به سؤال را در عنوان ذیل پی می گیریم. برای روشن شدن مطلب منابع استنباط را مورد توجه قرار می دهیم. منابع استنباط در مکتب اهل سنت عالمان مکتب اهل سنت و جماعت برای اجتهاد و استنباط احکام الهی دلایل و منابع متعددی را بیان کرده اند. با نادیده گرفتن اختلافاتی که در بین مذاهب اهل سنت وجود دارد، می توان امور زیر را به عنوان منابع اجتهاد ذکر کرد: «قرآن»، «سنت»، «اجماع»، «عقل»، «قیاس»، «استحسان»، «مصالح مرسله»، «استصلاح»، «استصحاب»، «برائت»، «عرف و عادت»، «فتح ذرایع»، «سد ذرایع»، «سیره عملی اهل مدینه»، «شریعت سلف»، «مذهب صحابی»، و... منابع استنباط در مکتب اهل بیت: پیروان مکتب اهل بیت: به دلیل استفاده از محضر اهل بیت: غنای روایی دارند و چندان احتیاجی به منابع کثیر و متعدد مذکوری که ظنی هستند، ندارند. عمده دلایل اجتهادی شیعه عبارت است از: «قرآن»، «سنت» - که مجموعه سنت پیامبر و اهل بیت: را شامل می شود- «عقل» و «اجماع». این چهار دلیل را دلایل اجتهادی و اموری دیگر همانند: «برائت»، «استصحاب» و مانند این ها را دلایل فقاهتی محسوب می دارند. امام خمینی قدس سره عنصر زمان و مکان را نیز در زمره منابع اجتهاد آورده اند: زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند مساله ای که در قدیم دارای حکمی بوده است به ظاهر همان مساله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند. بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعا موضوع جدیدی شده است که قهرا حکم جدیدی می طلبد. به دلیل تلازم زمان و مکان و مصلحت عنصر اخیر نیز به تبع عنصر قبلی وارد صحنه اجتهاد می شود. متفکر نامدار شیعه شهید مرتضی مطهری در این باره می فرماید: مبتنی بودن احکام اسلامی بر یک سلسله مصالح و مفاسد به اصطلاح زمینی (یعنی: مربوط به انسان که در دسترس کشف عقل و علم بشر

است) از یک طرف و سیستم قانونگذاری اسلام که به نحوه قضایای حقیقه است (یعنی: حکم را روی عناوین کلیه برده است نه روی افراد) از طرف دیگر، این دو، امکان زیادی به مجتهد می دهد که به حکم اسلام در شرایط مختلف زمانی و مکانی فتواهای مختلف بدهد و در واقع کشف کند که چیزی در یک زمان حلال است، در یک زمان حرام، در یک زمان واجب است، در زمان دیگر مستحب. جایگاه مصلحت در فقه اهل سنت مصلحت در فقه مالکی و حنبلی در دو عنوان و دلیل اجتهادی به نام: «مصلح مرسله» و «استصلاح» مطرح است. مصلح مرسله به معنی استخراج احکام حوادث واقعه از راه عقل، بدون تکیه بر نصوص دینی است؛ به بیان دیگر بسنده نکردن در استخراج احکام حوادث واقعه بر نصوص خاص. مصلح مرسله به معنای عام، تشریح حکم برای فروع تازه و مسایل جدید براساس رای و مصلحت اندیشی است، اگر چه بر خلاف نص کتاب و یا سنت باشد. اما به معنای خاص، تشریح حکم براساس رای و مصلحت اندیشی در اموری که خلاف نص کتاب و یا سنت نباشد را شامل می شود. استصلاح حکمی است که مبتنی بر مصلحت باشد، در جایی که بر اثر نبودن مشابه ای در شرع، قیاس در آن جریان نداشته باشد و نصی نیز موجود نباشد بلکه حکم مبتنی بر قواعد عامه شریعت باشد. جایگاه مصلحت در فقه شیعه مصلحت در فقه شیعه گرچه به عنوان علت حکم پذیرفته شده است، لیکن «مصلحت» به عنوان یک دلیل و منبع استنباط پذیرفته نشده است؛ چون ممکن است منجر به «قیاس» و «رای» شود. مصلحت بر دو نوع است: «پایدار» و «ناپایدار». اگر مصلحت پایدار باشد حکم هم پایدار و اگر موقتی باشد، حکم هم موقتی است. احکام پایدار به موقعیت خاص و زمان و مکان بستگی ندارد اما احکام متغیر وابسته به زمان، مکان و موقعیت خاص است. دستورهای اسلامی که رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله آن را بیان فرموده اند، گاهی احکام اولی و گاهی احکام ثانوی و گاهی نیز احکام حکومتی و غیر حکومتی است اگر چیزی مصلحت پایدار داشته باشد، حکم آن در زمره احکام ثابت و اولی است. و اگر چیزی مصلحت نا پایدار داشته باشد، حکم آن در زمره احکام متغیر و ثانوی و یا از احکام حکومتی است. چیزی که از مصلحت ثابت و پایدار برخوردار است حکمش هم ثابت است مگر در صورت تراحم با حکمی مهم تر و با مصلحتی بیشتر. امام صادق علیه السلام در این باره فرموده اند: حلال محمد حلال ابد الی یوم القیامه و حرام ابد الی یوم القیامه. این روایت ناظر به احکام ثابت است. اما احکام متغیر به زمان و مکان و موقعیت ها وابسته و دایر مدار مصلحت است. حال آیا مجتهد و فقیه می تواند به دلیل این که خودش وجود مصلحت در چیزی را تشخیص داده است، حکمی را بیان کند؟ شیعه می گوید: دانش مصلح و مفاسد واقعی نزد خداست، عقل بشر نمی تواند به تمامی مصلح و مفاسد احکام پی ببرد. عقل قادر به کشف علت تامه حکم نیست. تنها تا حدودی می تواند به حکمت و فلسفه احکام پی ببرد. برای روشن شدن نظریه شیعه در باب این که مصلحت نمی تواند منبع و دلیل استنباط حکم شرعی باشد به نقش عقل در استنباط احکام، نظری می افکنیم. آیا در احکام شرعی فرعی می توان حکم عقلی را مستند حکم فقهی قرار داد؟ در پاسخ به این پرسش دین پژوهان اسلامی سه دیدگاه ارائه کرده اند: الف) برخی گفته اند: مدرکات عقلی مطلقا خواه ظنی باشد و خواه قطعی منبع استنباط حکم شرعی است. به مقتضای این دیدگاه برخی از دلایل ظنی عقلی مانند «استحسان»، «استصلاح»، «مصلح مرسله» و «قیاس» در زمره دلایل اجتهادی قرار می گیرد. این نظریه را رابعه الرای و سپس ابوحنیفه مطرح کرد و پیروان مکتب اعتزال هم از آن پیروی کردند. ب) برخی گفته اند: مدرکات عقلی مطلقا قابل استناد برای احکام فقهی نیست. در حریم شرع نباید پای عقل را به میان آورد. شرع با وحی در ارتباط است و عقل در این حوزه بیگانه است. معارف شرعی و وحیانی فوق عقل است. این نظریه از سوی اخباری ها از شیعه و اصحاب حدیث و پیروان داوود بن ظاهر از اهل سنت حمایت می شود. ج) برخی می گویند: مدرکات عقلی بر دو گونه است قطعی و غیر قطعی، مدرکات قطعی یکی از منابع و دلایل اجتهادی است ولی مدرکات غیر قطعی یا ظنی جزء منابع اجتهادی نیست، بنابراین «قیاس»، «استحسان»، «استصلاح»، «مصلح مرسله» و مانند این اموری که ظنی هستند نمی توانند مستند استنباط حکم شرعی فقیه قرار گیرند. این نظریه از سوی معظم علمای شیعه حمایت می شود بلکه می توان گفت که این نظریه، نظریه شیعه است. مصلحت در احکام حکومتی احکام حکومتی

چیست و چه تفاوتی با فتاوی‌ای فقیهان دارد؟ احکام حکومتی عبارت است از فرمان‌ها و قانون‌ها و مقررات کلی و دستور اجرای احکام و قانون‌های شرعی که از سوی رهبری مشروع جامعه اسلامی، در حوزه مسایل اجتماعی، با توجه به حق رهبری و با لحاظ مصلحت جامعه صادر می‌شود. در تعریف «فتوا» گفته‌اند: فتوا یعنی خبر از حکم کلی الهی در موضوع کلی و با استناد به ادله مقرر در فقه یعنی: قرآن، سنت، عقل، اجماع و... بین «حکم» و «فتوا» دو تفاوت وجود دارد: الف) در «فتوا» خبر از حکم الله است ولی در «حکم» انشا است. در فتوا مجتهد و فقیه حکم الله را استنباط می‌کند ولی در حکم حکومتی حاکم اسلامی به صدور حکم و یا تنفیذ احکام شرعی تکلیفی و یا وضعی می‌پردازد. ب) در مقام عمل دایره مکلفین به حکم فراگیرتر از فتوا است. عمل به فتوا تنها وظیفه مقلدین است ولی عمل به احکام حکومتی فراتر از مقلدین است. حتی فقیهان هم باید به احکام حاکم اسلامی گردن نهند. امام خمینی قدس سره در دروس خارج فقه در بحث حکومت اسلامی در این باره بیان داشتند: حکم مرحوم میرزای شیرازی در حرمت تنباکو چون حکم حکومتی بود، برای فقیه دیگر هم واجب الاتباع بود. و همه علمای بزرگ ایران - جز چند نفر - از این حکم متابعت کردند. حکم قضاوتی نبود که بین چند نفر سر موضوعی اختلاف شده باشد، و ایشان روی تشخیص خود قضاوت کرده باشند. روی مصالح مسلمین و به عنوان «ثانوی» این حکم حکومتی را صادر فرمودند. و تا عنوان وجود داشت این حکم نیز بود و با رفتن عنوان، حکم هم برداشته شد. مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی که حکم جهاد دادند - البته اسم آن دفاع بود - و همه علما تبعیت کردند، برای این است که حکم حکومتی بود. اهتمام شرع به مصالح نظام در کلام امام راحل قدس سره برای تبیین نقش مصلحت در حکومت اسلامی از سخنان امام راحل قدس سره بهره می‌گیریم: حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد و یا منزلی را که در مسیر خیابان است، خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند، حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. تقدم احکام حکومتی به دلیل مصلحت حفظ نظام مصلحت نظام از امور مهمه‌ای است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می‌گردد. درک مصالح مسلمانان شرط اساسی برای رهبری یک فرد اگر اعلم در علوم معهود حوزه‌ها هم باشد ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم‌گیری باشد، این فرد در مسایل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام جامعه را به دست گیرد. سیرتاریخی تشکیل مجمع تشخیص مصلحت امام خمینی قدس سره از نادر فقیهان نامداری است که به نقش مصلحت در احکام اولی اسلامی و نیز در احکام حکومتی تاکید بسیار داشته است. آن بزرگ مرد چه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و چه بعد از آن به مناسبت‌های مختلف به نقش عنصر «مصلحت» در احکام حکومتی اشاره فرموده‌اند، تا این که این مصلحت‌اندیشی حکومتی، در نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، امروزه نهادینه شده است و به صورت بازوی مشورتی رهبری و راهکاری در رفع تنگناها در قالب مجمع تشخیص مصلحت نظام تجلی کرده است. اینک نگاهی به سخنان امام قدس سره درباره مصلحت حکومتی و سرانجام تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌افکنیم. دوره قبل از پیروزی انقلاب حضرت امام قدس سره قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در مباحث گوناگون فقهی در نوشته‌ها و درس‌های اجتهادی، هر گاه سخن از حکومت و حکم حاکم و ولایت می‌شد، به موضوع مصلحت اشاره می‌کرد. مثلاً در «کتاب البیع» و «مکاسب محرمة» در مباحثی مانند: «تصرف در وقف»، «ضمان»، «مصرف خراج و صدقات»، «مالیات»، «اراضی مفتوحة العنوة»، «انفال»، «مصرف خمس»، «جواز تسعیر حاکم»، «موارد جواز غیبت»، «موارد جواز کذب» و... از مصلحت سخن به میان آورده است و بیان داشته است که اصل اولی در هر ولایتی مقید به مصلحت است. ایشان در کتاب البیع می‌فرماید: اسلام حکومتی را تاسیس کرده است که نه بر شیوه حکومت استبدادی است که رای فرد و تمایلات نفسانی وی حاکم بر جامعه باشد و نه به روش حکومت مشروطه یا جمهوری است که بر اساس قوانین بشری

آرای جمعی از بشر بر جامعه حکومت کند، بلکه حکومتی است که در تمام امور از قانون الهی مایه می‌گیرد و هیچ یک از رهبران، حق استبداد رای ندارند، بلکه تمامی آنچه در حکومت و اداره مملکت به اجرا در می‌آید، باید بر طبق قانون الهی باشد... والی و رهبر حق دارد که در موضوعات طبق آنچه به صلاح مسلمانان یا کسانی است که در پهنه حکومتش به سر می‌برند، عمل کند و این استبداد به رای نیست، بلکه رایش تابع صلاح است، هم چنان که عملش نیز تابع مصلحت جامعه است... دوره بعد از پیروزی انقلاب برقراری حکومت اسلامی در ایران، ضرورت‌ها و مصلحت‌ها و موضوعیت یافتن احکام ثانوی و حکومتی، نقش «مصلحت در نظام حکومتی» را عینی ساخت به همین جهت رهنمودهای امام خمینی قدس سره در زمینه دخالت «مصلحت در احکام حکومتی» که در دوره بنیانگذاری سازمان‌های نظام بیان داشته‌اند از اهمیت ویژه‌ای بهره‌مند است. اینک نمونه‌هایی از سخنان و رهنمودهای امام خمینی قدس سره در باره مصلحت‌های حکومتی و حفظ نظام اسلامی و سرانجام تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام را پی‌می‌گیریم. ایشان در مورخه بیست و هشتم تیرماه ۱۳۵۹ در دیدار با فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی فرمود: ما مکلفیم از طرف خدای تبارک و تعالی که این امانتی که به ما داده شده است و آن کشور اسلامی ایران است و اسلام است و جمهوری اسلامی است، حفظش بکنیم. در این امر هیچ سستی به خودمان راه ندهیم، هیچ مسایل شخصی در کار نباشد، هیچ اغراض نفسانی در کار نباشد، همه ما با هم برادر و با هم برای حفظ امانتی که خدا به دست ما داده است و سپرده است و... بعد از گذشت حدود سه سال از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، مجلس شورای اسلامی که مسئولیت تهیه قوانین را بر عهده دارد، برای رفع تنگناها، قوانینی را لازم می‌داند که درچار چوب مصلحت‌ها و ضرورت‌ها و احکام ثانوی است. حال چه کسی ضرورت‌ها و مصلحت‌ها را تشخیص دهد؟ برای رفع این تنگنا در مورخه بیستم مهرماه ۱۳۶۰، رئیس مجلس شورای اسلامی نامه‌ای بدین شرح برای امام خمینی قدس سره می‌نویسد: ... چنانکه خاطر مبارک مستحضر است قسمتی از قوانینی که در مجلس شورای اسلامی به تصویب می‌رسد، به لحاظ تنظیمات کل امور و ضرورت حفظ مصالح یا دفع مفاسدی است که بر حسب احکام ثانویه به طور موقت باید اجرا شود و در متن واقع مربوط به اجرای احکام و سیاست‌های اسلام و جهاتی است که شارع مقدس راضی به ترک آن‌ها نمی‌باشد و در رابطه با این گونه قوانین به اعمال ولایت و تنفیذ مقام رهبری که طبق قانون اساسی قوای سه‌گانه را تحت نظر دارند، احتیاج پیدا می‌شود، علی‌هذا تقاضا دارد مجلس شورای اسلامی را در این موضوع مساعدت و ارشاد فرمایید. امام خمینی قدس سره در پاسخ به این نامه بیان می‌دارند: بسم الله الرحمن الرحیم آنچه در حفظ نظام جمهوری اسلامی دخالت دارد که فعل یا ترک آن موجب اختلال نظام می‌شود و آنچه ضرورت دارد که ترک آن یا فعل آن مستلزم فساد است و آن چه فعل یا ترک آن مستلزم حرج است، پس از تشخیص موضوع، به وسیله اکثریت و کلای مجلس شورای اسلامی با تصریح به موقت بودن آن مادام که موضوع محقق است و پس از رفع موضوع، خود به خود لغو می‌شود، مجازند در تصویب و اجرای آن و باید تصریح شود که چنانچه هر یک از متصدیان اجرا از حدود مقرر تجاوز نمود، مجرم شناخته می‌شود و تعقیب قانونی و تعزیر شرعی می‌شود. بنیانگذار نظام اسلامی در مورخه سی خرداد ۱۳۶۱ در دیدار با ائمه جماعات و وعاظ قم و تهران فرمودند: ما دنبال مصالح هستیم، نه دنبال پیشرفت حرف خودمان. در بیست و دوم بهمن ۱۳۶۱ ش. به مناسبت چهارمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی در پیامی فرمودند: مجلس محترم شورای اسلامی که در رأس همه نهادها است، در عین حال که از اشخاص عالم و متفکر و تحصیل کرده برخوردار است، خوب است در موارد لزوم از دوستان متعهد و صاحب نظر خود در کمیسیون‌ها دعوت کنند. که با برخورد نظرها و افکار، کارها سریع‌تر و محکم‌تر انجام گیرد و از کارشناسان متعهد و متدین در تشخیص موضوعات برای احکام ثانویه اسلام نظرخواهی شود که کارها به نحو شایسته انجام گیرد و این نکته نیز لازم است که تذکر داده شود که رد احکام ثانویه پس از تشخیص موضوع به وسیله عرف کارشناس، با رد احکام اولیه فرقی ندارد، چون هر دو احکام الله می‌باشند و نیز احکام ثانویه ربطی به اعمال ولایت فقیه ندارد و پس از رای مجلس و انفاذ شورای نگهبان، هیچ مقامی حق رد آن را ندارد. و دولت در اجرای آن باید

بدون هیچ ملاحظه ای اقدام کند و با تشخیص دو سوم مجلس شورای اسلامی که مجمعی از علمای اعلام و مجتهدان و متفکران و متعهدان به اسلام هستند، در موضوعات عرفیه که تشخیص آن با عرف است، با مشورت از کارشناسان، حجت شرعی است که مخالفت با آن بدون حجت شرعی قوی تر خلاف طریقه عقلا است و چنانچه تغییر احکام اولیه، با شک در موضوع و عدم احراز آن با طریقه عقلا مخالف است. اعضای محترم شورای نگهبان در تیر ماه ۱۳۶۴ ش طی نامه ای به محضر امام خمینی قدس سره نگرانی خود را در باره سهل انگاری و یا اشتباه در تشخیص مصلحت عرضه می دارند: ... اگر بنا باشد شورای نگهبان در مورد ضرورت ها حق اظهار نظر نداشته باشد، خطر تصویب ضرورت ها بر اساس جوسازی ها و اعمال نفوذ افرادی ذی نفوذ در مجلس و مکتب گرایی ها که بسیاری پیاده کردن آن مکتب ها را ضرورت و بلکه واقعیت می دانند، چگونه دفع می شود؟ و اگر خطر این که مجلس در زمانی بتواند مثل دوره گذشته، قوانین خلاف شرع تصویب کند، با در نظر گرفتن شورای نگهبان دفع شده است؛ اینک که همان خطر به این صورت باز گشته است و این امکان حاصل شده که با عنوان ضرورت، هر حلالی حرام و هر حرامی حلال و قانونی اعلام شود، دافع این خطر چیست و از چه راهی خطر تصویب ضرورت های غیر واقعی دفع خواهد شد؟ حضرت امام قدس سره در جهت نهادینه کردن موضوع «مصلحت» در آستانه تدارک انتخابات سومین دوره مجلس شورای اسلامی، هسته اولیه مجمع تشخیص مصلحت نظام در نظام جمهوری اسلامی ایران را پی ریزی کرد. ایشان در پاسخ به نامه مسؤولان مملکتی برای کسب تکلیف در باره تشخیص موضوع حکم حکومتی در تاریخ هفدهم بهمن ۱۳۶۶ طی فرمانی مجمع تشخیص مصلحت نظام را بنا نهاد: بسم الله الرحمن الرحیم گر چه به نظر این جانب پس از طی این مراحل، زیر نظر کارشناسان که در تشخیص این امور مرجع هستند، احتیاج به این مرحله نیست، لکن برای غایت احتیاط در صورتی که بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان شرعا و قانونا توافق حاصل نشد مجمعی مرکب از فقهای محترم شورای نگهبان و حضرات حجج اسلام خامنه ای، هاشمی، اردبیلی، توسلی، موسوی خوئینی ها و جناب میر حسین موسوی و وزیرمربوط برای تشخیص مصلحت نظام اسلامی تشکیل گردد. در صورت لزوم از کارشناسان دیگری هم دعوت به عمل آید و پس از مشورت های لازم رای اکثریت اعضای حاضر این مجمع مورد عمل قرار گیرد. احمد در این مجمع شرکت می نماید تا گزارش جلسات به این جانب سریع تر برسد. حضرات آقایان توجه داشته باشند که مصلحت نظام از امور مهمه ای است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می گردد. امروز جهان اسلام، نظام جمهوری اسلامی ایران را تابلوی تمام نمای حل معضلات خویش می دانند. مصلحت نظام و مردم از امور مهمه ای است که مقاومت در مقابل آن ممکن است اسلام پابرهنگان زمین را در زمان های دور و نزدیک زیر سؤال برد و اسلام آمریکایی مستکبرین و متکبرین را با پشتوانه میلیاردها دلار توسط ایادی داخل و خارج آنان پیروز گرداند. و کفر و معضلات داخلی و خارجی را تعیین می کند و این بحث های طلبگی مدارس که در چارچوب تئوری ها است، نه تنها قابل حل نیست که ما را به بن بست هایی می کشاند که منجر به نقض ظاهری قانون اساسی می گردد. شما در عین این که باید تمام توان خودتان را بگذارید که خلاف شرعی صورت نگیرد - و خدا آن روز را نیاورد - باید تمام سعی خودتان را بنمایید که خدای نکرده اسلام در پیچ و خم های اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی متهم به عدم قدرت اداره جهان نگردد. بعد از گذشت سه ماه، در هشتم فروردین ۱۳۶۸ حضرت امام قدس سره از خواص و فعالان فرهنگی می خواهد که اهمیت مساله مصالح نظام را خوب برای مردم روشن کنند و می فرمایند: طلاب عزیز ائمه محترم جمعه و جماعات، روزنامه ها و رادیو و تلویزیون باید برای مردم این قضیه ساده را روشن کنند که در اسلام مصلحت نظام از مسایلی است که مقدم بر همه چیز است و همه باید تابع آن باشیم. و سرانجام در چهارم اردیبهشت ۱۳۶۸ امام راحل طی حکمی به ریاست جمهوری وقت در باره تدوین متمم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در محدوده مسایل مورد بحث، مجمع تشخیص مصلحت نظام را گنجانید و فرمود: مجمع تشخیص مصلحت برای حل معضلات نظام و مشورت رهبری به صورتی که قدرتی در عرض قوای دیگر نباشد. به دنبال این فرمان منتخبان امام قدس سره در شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری

اسلامی ایران در سال ۱۳۶۸، مجمع تشخیص مصلحت نظام را در قانون اساسی آوردند. و در اصل ۱۱۲ بدین شرح ذکر کردند: مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام، نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و مشاوره در اموری که رهبری به آنان ارجاع می‌دهد و سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده است، به دستور رهبری تشکیل می‌شود... منابع و مرجع تشخیص مصلحت حکومتی: از آنچه که گذشت به این نتیجه رسیدیم که حاکم اسلامی در اعمال و لایتش همواره باید مصلحت‌های جامعه اسلامی را در نظر داشته باشد. یعنی مصلحت‌اندیشی از وظایف حاکم اسلامی است نه مفتی. حال سخن در این است که حاکم مصلحت‌های جامعه از چه منبعی باید دریافت کند. او مسؤولیت دارد تا در اعمال ولایت مصلحت‌ها را در نظر بگیرد. به جهت پیچیدگی و پیشرفت جوامع بشری و گسترده‌گی روابط و پیدایش امور مستحدثه، حاکم اسلامی نمی‌تواند مستقیماً همه مصالح مهم جامعه اسلامی را دریابد؛ قطعاً باید عده‌ای بازوی مشورتی حاکم اسلامی باشند. مشاورها نیز باید توان علمی و درک کامل و قوای بالایی داشته باشند که تا بتوان به گفتار آنان اعتماد کرد و نظر آنان را صائب دانست. در فقه از «عرف» و یا «بنای عقلا» بسیار نام برده شده است، در مسایل بسیار مهم همین عرف و بنای عقلا به صورت ویژه تر ظاهر می‌شود که از آنان به «اهل حل و عقد» یاد می‌کنند. در پیاده شدن احکام شرعی اولی، ثانوی و یا حکومتی، تشخیص موضوع اولین گام است. زمامدار اسلامی باید موضوع را به خوبی بشناسد، در جایی که موضوع روشن است و پیچیده نیست، احتیاجی به مراجعه به عرف نیست ولی در موارد مبهم باید به کارشناس مراجعه شود؛ این کارشناس بر گزیده‌ای از عرف عام است. باید هم از زمان و مکان و مقتضیات جامعه و پیشرفت دانش و فن آوری آگاه باشد و ضرورت‌ها را درک کند و هم اسلام پژوه باشد. بنا بر این معقول‌ترین راه انتخاب شورایی است که از گروهی از اسلام پژوهان و فقیهان و نیز کارشناسان متعهد تشکیل شده باشد. ضوابط و قواعد تشخیص مصلحت: (۱) تقدم مصلحت حفظ دین بر دیگر مصالح. (۲) تقدم اهم بر مهم: برای حفظ دین ممکن است تاوان داده شود، حال در این تاوان باید اهم و مهم را در نظر گرفت. برای جلب منفعت، منفعت مهم تر و برای دفع مفسده بدتر باید مفسده مدنظر باشد. (۳) تقدم مصالح عمومی بر مصالح فردی: امام راحل قدس سره در این باره بیان داشتند: حکومت اصولاً قائم به تصرفاتی است که در امور نوعی مردم به عمل می‌آید و در موارد تعارض و برخورد با حقوق فردی و حیانا جمعی، حفظ نظام و مقررات حاکم به مصلحت عمومی مقدم است. (۴) راه حل‌ها و رهنمودها باید هماهنگ با موقعیت‌ها باشد، مشاوران باید از زمان و مکان درک درستی داشته باشند. حضرت امام قدس سره در نامه‌ای به یکی از اعضای دفترش درباره اعتراض او به حکمی که امام خمینی قدس سره درباره بازی شطرنج داشتند، فرمودند: بنا بر نوشته جناب عالی زکات تنها برای مصارف فقرا و سایر اموری که ذکرش رفته است و اکنون که مصارف به صدها مقابل آن رسیده است راهی نیست. «رهان» در سبق و «رمایه» مختص است به تیر و کمان و اسب دوانی و امثال آن که در جنگ‌های سابق به کار گرفته می‌شده است و امروز هم تنها در همان موارد است و... و بالجمله آن گونه که جناب عالی از اخبار و روایات برداشت دارید، تمدن جدید به کلی باید از بین برود و مردم کوخ نشین بوده و یا برای همیشه در صحراها زندگی نمایند. (۵) ضرورت توجه به اختلاف عرف‌ها و عادات اجتماعی و موقعیت جغرافیایی. (۶) در صورت بروز مزیقه‌ها و تنگناها باید در جهت رفع آن چاره‌اندیشی شود و راهکاری ارائه شود که در مواردی ممکن است با احکام اولیه هماهنگ نباشد. در این صورت حتماً باید مقید به ضرورت باشد. (۷) همخوانی مصلحت‌اندیشی‌ها با ساختار و دستورهای شریعت. نباید در مسیر وصول به هدف‌های عالی دین از ابزار و وسایل ناروا و حرام استفاده شود. مقایسه‌ای بین تشخیص مصلحت در نظام اسلامی و مصالح مرسله بین مصلحت‌اندیشی‌ای که در نظام جمهوری اسلامی ایران در قالب مجمع تشخیص مصلحت نظام تبلور یافته است و بین مصالح مرسله که در فقه مالکی جایگاه خاصی دارد نقاط مشترک و تفاوت‌هایی وجود دارد: نقاط اشتراک (۱) ریشه هر دو، پذیرش مصالح و مفاسد واقعی احکام است؛ (۲) در هر دو، مصلحت به معنای حفظ دین و اهداف دین است؛ (۳) پیدایش هر دو،

مسبوق به تجربه حکومتی است. در حکومت عباسیان که از سال ۱۳۲ آغاز شد، مالک بن انس مصالح مرسله را به عنوان یکی از منابع اجتهادی مطرح کرد. مالک فقیه بزرگی بود که با خلیفه مقتدر عباسی، «منصور دوانیقی» ارتباط خوبی داشت، منصور مالک را ترغیب کرد کتابی فقهی بنویسد تا مردم از آن تبعیت کنند، مالک در سال ۱۴۸ ه. ق، کتاب «الموطا» را نوشت. او که بانی مصالح مرسله به معنای خاص آن است، بر این عقیده بود که استنباط همه احکام حوادث واقعه و موضوعات مستحدثه از نصوص خاصه ای که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و جانشینان او در دسترس قرار دارند، امکان ندارد، به همین جهت بسنده کردن بر آن ها باعث می شود، بسیاری از پرسش هایی که در باره موضوعات مستحدثه مطرح می شود، بی پاسخ بماند. زیرا عناصر خاصه استنباط احکام یعنی احادیث، محدودند، ولی رویدادهای زمان نامحدود و روز افزون است. از این رو باید از راه پی بردن به علل و درک مصلحت ها، تشریح و قانونگذاری کرد تا حوادث واقعه و امور مستحدثه بی پاسخ نماند. از آنچه بیان شد بهره می گیریم که در زمان منصور دوانیقی، فقاہت و مرجعیت از سوی خلافت عباسی به مالک بن انس و اگذار شد. حکومت از او خواست تا با توجه به شرایط و موقعیت، پاسخگوی احکام شرعی باشد. مالک در این امر از جهت مدرکیت و دلیل احساس کمبود کرد و به ناچار پای مصالح مرسله را به میان کشید. مجمع تشخیص مصلحت نظام هم با درک تنگناها و مشکلاتی که با تجربه حکومتی یافت شد، تبیین و قانونی شد. بنا بر این هم مصالح مرسله و هم مجمع تشخیص مصلحت نظام در پیدایش، مسبوق به تجربه حکومتی است. (۴) در هردور، «مصلحت اندیشی» در امور غیر عبادی است نقاط افتراق: (۱) مصالح مرسله در نزد فقیهان مالکی در ردیف دیگر منابع اجتهاد است. (۲) مصالح مرسله ناظر به ارسال احکام است. ولی دیدگاه فقهای شیعه قایل به مصلحت مرسله نیست و معتقد است شارع مقدس همه احکام را بیان کرده است، امام راحل در این باره فرمودند: احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می سازد. در این نظام حقوقی هرچه بشر نیاز دارد فراهم آمده است... قرآن مجید و سنت شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد. (۳) محدوده فعالیت و میدان عمل مجمع تشخیص مصلحت نظام تنها در احکام حکومتی است اما بهره برداری فقیهان مالکی از مصالح مرسله، فراتر از احکام حکومتی است. (۴) مجمع تشخیص مصلحت نظام که حضرت امام قدس سره بنا نهادند و در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است، برای تشخیص موضوع است. احکام با دگرگونی موضوعی دگرگون می شود، کارشناسان و اهل حل و عقد در مجمع تشخیص مصلحت نظام، موضوعات احکام را بررسی می کنند. اما در مصالح مرسله جعل حکم است نه تشخیص موضوع. (۵) حکم بر اساس مصلحت در فقه شیعه، ولایی و غیر دایمی است. اما حکم بر اساس مصالح مرسله حکم اولی و دایمی است. (۶) حکم بر اساس مصالح مرسله در نزد فقهای مالکی و حنبلی حق همه فقیهان است. ولی در مصلحت نظام و ویژه حاکم اسلامی است.

حکم ثانوی از دیدگاه امام خمینی

حکم ثانوی از دیدگاه امام خمینی بحث از نمونه های عناوین ثانوی، مانند ضرورت، اکراه، ضرر، تقیه، شرطیت، مصلحت نظام و... عمری به درازای عمر فقه اسلامی دارد، چرا که دلیلهای احکام این عناوین، در کتاب و سنت فراوان و به گونه روشن آمده و این احکام، بسان احکام اولی، از دیرباز مورد توجه فقهای مکاتب گوناگون اسلامی بوده است و در مجموعه های فقهی خود، به مناسبتهای گوناگون از آنها بحث کرده اند. ولی بحث در امور کلی مربوط به عناوین و احکام ثانوی، مثل این که چه نسبتی میان دلیلهای احکام اولی و دلیلهای احکام ثانوی، وجود دارد، اثرگذاری عناوین ثانوی معیارها و ملاکهای احکام اولی، تعریف حکم اولی و ثانوی، نقش احکام ثانوی در پویایی فقه و حل دشواریهای جدید فقهی و... عمردرازی ندارد. کندوکاو در کتابهای اصولی و منابع فقهی، نشان می دهد راه یابی این بحث در کتابهای اصول و فقه، از نوآوریها و کارهای ابتکاری دانشمند بزرگ شیعه، شیخ مرتضی انصاری (م: ۱۲۱۸ ه. ق.) است. این اصولی و فقیه نامدار، (فرائد الاصول) هنگام بحث از قاعده لاضرر، همچنین در

(مکاسب) قسمت خیرات، مبحث شروط صحت شرط ۲ و در رساله (المواسعه والمضایقه) که در انتهای مکاسب، به چاپ رسیده ۳، بحثهای ابتکاری و رقیقی درباره حکم ثانوی، طرح کرده است. اصولیان و فقیهان پس از شیخ انصاری، این بحث را پی گرفتند و در لایه لایه مباحث خود و به مناسبتهای گوناگون، تحقیقاتی در این باره انجام دادند، از جمله امام خمینی که در آثار علمی خود، بحثها و نکته های مهمی در این باره ارائه داده است که بسیاری از آنها ابتکاری و برگرفته از مبانی ویژه ایشان است. هدف این مقاله، گردآوری دیدگاههای امام خمینی درباره حکم ثانوی از آثار نوشتاری ایشان و ارائه پاره ای تحلیلها و شرطها درباره آنهاست. پیش از هر چیز، خوب است بدانیم در تبیین و تحلیل حکم ثانوی و فرق آن با حکم اولی، تعبیرات بسیاری در نوشته های صاحبان قلم دیده می شود، ولی بیش تر این تعبیرها، بی اشکال و مناقشه به نظر نمی رسد. آنچه در این میان خالی از اشکال به نظر می آید، تعریفی است که می توان از کلمات و مباحث شمار زیادی از فقیهان و اصولیان برداشت کرد و آن را به مشهور نسبت داد. برابر این تعریف، حکم ثانوی، حکمی است که بر موضوعی، با توجه به عناوین عارضی آن: اضطرار، اکراه، مقدمیت و... بار می شود، مانند جایز بودن خوردن مردار برای کسی که ناگزیر از خوردن است. و جایز بودن افطار در ماه رمضان برای شخصی که روزه برایش زیان آور یا سبب حرج است، در مقابل حکم اولی که بر کارها، به لحاظ عناوین اولی آنها، بار می شود، مانند واجب بودن نماز صبح و حرام بودن خوردن مردار. ۴ آنچه، توجه به آن مهم به نظر می رسد، این است که گرچه احکام ثانوی، ناظر به حالتی غیر عادی و پیشامدهای استثنایی است، ولی نمی توان از نقش مهم این احکام در گره گشایی دشواریها و راه گشایی مسائل نوپیدای فقهی، چشم پوشید. احکام ثانویه، بخشی از فقه اسلامی است و باید آنها را در متن فقه، جوید و هرگز نباید این بخش را تافته ای جدا بافته از فقه و مقوله ای بار شده بر آن، انگاشت. امام خمینی، در وصیت نامه سیاسی - الهی خود می نویسد: ... (با کمال جدّ و عجز از ملت‌های مسلمان می خواهم که از ائمه اطهار و فرهنگ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی این بزرگ راهنمایان عالم بشریت، به طور شایسته و به جان و دل و جان فشانی و نثار عزیزان پیروی کنند. از آن جمله دست از فقه سنتی که بیانگر مکتب رسالت و امامت است و ضامن رشد و عظمت ملت‌هاست، چه احکام اولیه و چه ثانویه که هر دو مکتب فقه اسلامی است، ذره ای منحرف نشوند.) صحیفه نور ۱۷۳/۲۱ احکام ثانوی، بیش از آن که جنبه فردی داشته باشند، نمود و بعد اجتماعی و حکومتی دارند؛ چرا که این احکام، ابزار کارآمدی است که حاکم اسلامی می تواند به کمک آنها، بسیاری از دشواریهای جامعه اسلامی را برسد و در امور مهمی مانند تعیین و کنترل قیمت‌ها، مسائل پولی و ارزی، بانکداری، مالیات، تجارت داخلی و خارجی، مهار تورم، کنترل و تنظیم جمعیت، ایجاد توازن اقتصادی و... از آنها، کمک گیرد. اهمیت احکام ثانوی در اداره امور جامعه و مسائل کشوری را می توان از نامه ای که رئیس وقت مجلس شورای اسلامی، در مهرماه سال ۶۰، به امام خمینی نوشته است دریافت: (چنانکه خاطر مبارک مستحضر است، قسمتی از قوانین که در مجلس شورای اسلامی، به تصویب می رسد، به لحاظ تنظیمات کل امور و ضرورت حفظ مصالح، یا دفع مفاسدی است که بر حسب احکام ثانویه، به طور موقت باید اجرا شود و در متن واقع مربوط به اجرای احکام و سیاستهای اسلام و جهاتی است که شارع مقدس، راضی به ترک آنها نمی باشد و در رابطه با این گونه قوانین، با اعمال ولایت و تنفیذ مقام رهبری، که طبق قانون اساسی قوای سه گانه را تحت نظر دارند، احتیاج پیدا می شود. علیهذا، تقاضا دارد مجلس شورای اسلامی را در این موضوع، مساعدت و ارشاد فرماید.) پاسخ امام خمینی به نامه یاد شده، چنین است: (آنچه در حفظ نظام جمهوری اسلامی دخالت دارد که فعل یا ترک آن، موجب اختلال نظام می شود و آنچه ضرورت دارد که ترک یا فعل آن مستلزم فساد است و آنچه فعل یا ترک آن مستلزم حرج است، پس از تشخیص موضوع، به وسیله اکثریت و کلای مجلس شورای اسلامی با تصریح به موقت بودن آن مادام که موضوع، محقق است، و پس از رفع موضوع خودبه خود لغو می شود. مجازند در تصویب و اجرای آن، و باید تصریح شود که هر یک از متصدیان اجرا از حدود مقرر تجاوز نمود. مجرم شناخته می شود و تعقیب قانونی و تعزیر شرعی می شود.) صحیفه نور، ۱۸۸/۱۵ حکومت اسلامی، می تواند به گاه نیاز و مصلحت

نظام اسلامی، در برابر جبهه کفر و استکبار، تقیه کند و براساس مصالح جامعه اسلامی، در برخی زمینه‌ها، با آنان مدارا و همراهی و ابراز هماهنگی کند، چنان که دست اندرکاران تجارت خارجی در دولت اسلامی، می‌توانند در روابط تجاری و دادوستدهای اقتصادی خود، با کشورهای غیراسلامی از قاعده ثانوی الزام بهره بگیرند. از این روی، باید وجود احکام ثانوی در فقه اسلامی را، سبب کمال و بالندگی آن دانست، نه نشانه سستی و کاستی آن؛ چرا که وجود این احکام، لازمه حتمی و غیر در خور گریز دگرگونی در زندگی انسانها و پیدایش حالتها و موقعیتهای غیر عادی در زندگی بشری است. از این روی، امام خمینی می‌گوید: (گاهی یک مسأله در جامعه پیش می‌آید که باید یک احکام ثانویه ای در کار باشد، آن هم احکام الهی است منتهی احکام ثانویه الهی). ۵ یا می‌گوید: (رد احکام ثانویه، پس از تشخیص موضوع به وسیله عرف کارشناسی، با رد احکام اولیه، فرقی ندارند؛ چون هر دو احکام الله، می‌باشند). ۶ مصلحت نظام از جمله عنوانهای ثانوی که جایگاه ویژه ای در اندیشه فقهی و سیاسی امام داد، عنوان مصلحت نظام است. معظم له، در بسیاری از سخنان و نوشته‌های خویش، اهمیت این عنصر و نقش حیاتی آن را در اداره امور جامعه، در جنبه‌های گوناگون اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ... گوشزد کرده است. از جمله در یکی از پیامها می‌نویسد: طلاب عزیز، ائمه محترم جمعه و جماعات، روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون، باید برای مردم این قضیه ساده را روشن کنند که در اسلام، مصلحت نظام از مسأله‌ای است که مقدم بر هر چیز است و همه باید تابع آن باشیم). صحیفه نور ۱۱۲/۲۱ در سالهای نخستین انقلاب اسلامی، در نظام حکومتی ما، سخنی از مجمع تشخیص مصلحت نظام نبود، ولی در سالهای بعد و به دلیل برخورد با دشواریها و گره‌های گوناگون در زمینه‌های داخلی و در پیوند با مسائل اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، قضایی و ... بایستگی تشکیل آن، از سوی امام، احساس شد و حتی در متمم قانون اساسی، مورد بررسی و تصویب قرار گرفت. در فرازی از زمان امام برای تشکیل مجمع تشخیص مصلحت آمده است: (حضرت آقایان، توجه داشته باشند که مصلحت نظام از امور مهمه‌ای است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می‌گردد. امروز جهان اسلام، نظام جمهوری اسلامی ایران را تابلوی تمام نمای حل معضلات خویش می‌داند. مصلحت نظام و مردم از امور مهمه‌ای است که مقاومت در مقابل آن، ممکن است اسلام پابرهنگان زمین را در زمانهای دور و نزدیک، زیر سؤال ببرد و اسلام آمریکایی مستکبرین و متکبرین را با پشتوانه میلیاردها دلار، توسط ایادی داخلی و خارجی آنان پیروز گرداند). صحیفه نور ۱۷۶/۲۰ قاعده نفی ضرر: فقیهان و اصولیان، در مورد مفاد این قاعده، نظریه‌های بسیاری ابراز داشته‌اند، ولی امام در این باره، دیدگاهی ویژه دادند. از دیدگاه ایشان، نفی در حدیث (لاضرر و لااضرار) به معنی نهی است، ولی این نهی، حکم شرعی الهی مانند نهی از غضب و کذب نیست، بلکه نهی در این جا، حکم مولوی سلطانی است و وجه صدور آن از پیامبر (ص) این است که ایشان، حاکم و سلطان بر امت اسلامی، بوده است. امام، این نظریه را بسته به چند مقدمه می‌داند که فشرده آنها چنین است: مقدمه نخست: نبی اکرم (ص) افزودن بر مقام نبوت و رسالت، دارای مقام حکم و قضا نیز است. از این جهت که آن حضرت، پیامبر و رسول است، همه احکام خداوند، چه بزرگ و چه کوچک آنها را تبلیغ می‌کند و از این جهت که حاکم است، عهده دار امور سیاسی مردم و اداره‌کننده شئون حکومتی، مانند حفظ مرزها، بسیج سپاهیان، جمع‌آوری صدقات، عقد قرار داد با سران قبایل و بلاد و ... است و از این حیث که دارای مقام قضاست، برابر معیاری شرع، به فصل خصومت و حکم میان طرفهای دعوا، می‌پردازد. آیه: (الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لایخشون احدا الا الله) ۷ اشاره به مقام نخست و آیه: (ما کان لمؤمن ولا مؤمنه اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیره من امرهم و من یعص الله ورسوله فقد ضلّ ضلالاً مبیناً). ۸، اشاره به مقام دوم، و آیه: (فلا وربک لایؤمنون حتی یحکوک فیما شجر بینهم ثم لایجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت ویسلموا تسلیماً) ۹، اشاره به مقام سوم آن حضرت است. بیان این نکته لازم است که وظیفه پیامبر در مقام نخست، تنها یادآوری و ابلاغ احکام الهی است و در این مقام، هیچ امر و نهی ندارد. مقدمه دوم: بر اساس نکته اخیر، آنچه در منابع معتبر وارد شده است مبتنی بر این که پیامبر (ص) به چیزی امر کرد یا در موردی حکم صادر فرمود، یا به قضاوت پرداخت: (امر بشیء او حکم او قضی به) ظاهر آنها این

است که آن احکام از آن حضرت، صادر شده است به عنوان این که دارای مقام حکم و قضاست، نه به عنوان این که حضرت رسول و مبلغ احکام الهی است. به همین دلیل است که این گونه سخنان را تنها در زمان حیات پیامبر و وصی آن حضرت می بینیم، نه در زمان دیگر ائمه؛ چرا که برای آنان زمینه و مجال حکومت و قضاوت پیدا نشد و در نتیجه، وظیفه آنان نیز، ویژه تبلیغ و بیان احکام الهی بود. مقدمه سوم: با جست و جو در روایات، به نمونه های بسیاری از احکام سلطانی پیامبر بر می خوریم، مانند فرمانهایی که آن حضرت به سپاهیان و مجاهدان، هنگام حرکت و رهسپاری آنان به سوی جبهه های نبرد، می دادند... (و لا تقتلوا شیخا فاینا، ولا صبیبا، ولا امرأه، ولا تقطعوا شجرا الا ان تضطروا الیها) ۱۰۰۰ پیر سالخورده و کودک و زن را مکشید و درختی را نبرید، مگر این که به این امور، اضطرار یابید. امام، پس از بیان مقدمات بالا، می نویسد: (جمله (لاضرر ولاضرار)، به عنوان حکم سلطانی و بر این اساس که پیامبر، مدیر و حاکم امت اسلام است و به منظور قطع ریشه های فساد از سوی آن حضرت، صادر شده است، نه به عنوان حکم الهی شرعی، و مفاد این حکم سلطانی، این است که رعیت و مردمان حوزه حکومت اسلامی، حق زیان رسانیدن به یک دیگر را ندارند.) ۱۱ می توان بر اساس سخن اخیر امام گفت: دولت اسلامی می تواند با استناد به قاعده نفی ضرر، از وارد کردن برخی از کالاهای خارجی به کشور که سبب زیان اقتصادی گروههایی از مردم می شوند، جلو بگیرد و کالاهای مورد نیاز مردم را وارد کند و از پاره ای کتابها، مجله ها و نمایش فیلم ها و تئاترهایی که سلامت روحی و فرهنگی جامعه را تهدید می کنند، باز بدارد و از کشت محصولات زیان آور مانند خشخاش، ساختن بناها و برجهای بلند که آسایش ساکنان منزلهای همجوار را از بین می برند، تولید کالاها یا ارائه خدماتی که با ارزشهای دینی و ملی مردم، سازگاری ندارند و... منع کند. همان گونه که مسیر خیابانها قرار گرفته اند و سبب کندی رفت و آمد و در نتیجه وارد آمدن زیان به جان و مال مردم می شوند، بپردازد. اضطرار از عنوان ثانی مهم در فقه اسلامی، عنوان اضطرار است. امین الاسلام طبرسی، در ذیل آیه ۱۷۳ بقره، اضطرار را چنین تعریف می کند: (الاضطرار کل فعل لا یمكن المفعول به الامتناع منه، وذلك كالجوع الذي يحدث للانسان فلا تمکینه الامتناع منه.) ۱۲ ناگزیری و ناچاری، عبارت است از هر کاری که شخص نتواند از آن خودداری بورزد، مانند گرسنگی که انسان گرسنه نمی تواند از آن خودداری ورزد.) واژه همانند اضطرار، واژه ضرورت است. تنها تفاوتی که در سخنان لغت دانانان میان این دو کلمه دیده می شود این است که: اولی مصدر و دومی اسم مصدر است، آن گونه که ابن منظور، می نویسد: (الضرورة اسم لمصدر الاضطرار) ۱۳ شماری از فقیهان، این دو را به یک مضمون دانسته اند، ولی به نظر می رسد، آن گونه که امام یادآور شده، ضرورت از جهت مورد، اعم از اضطرار است؛ زیرا در پاره ای موارد، تنها کلمه ضرورت به کار می رود. امام خمینی می نویسد: (ان الضرورة اعم من الاضطرار من حیث المورد فریما لا یضطر الانسان علی شیء لکن الضرورة تقتضی الاتیان به کما اذا کان فی ترکه ضرر علی حوزة المسلمین او رئیس الاسلام او کان مورثا له تک حرمة مقام محترم.) ۱۴ ضرورت از جهت مورد، گسترده تر از اضطرار است. چه بسا انسان بر انجام کاری، اضطرار ندارد، ولی ضرورت ایجاب می کند آن را انجام دهد، مانند این که در انجام ندادن آن کار، برحوزه مسلمانان، یا حاکم مسلمانان، زیانی وارد شود، یا سبب هتک حرمت مقام محترمی گردد.) به هر حال، در مورد اضطرار، این پرسش پیش می آید که محدوده قاعده اضطرار تا کجاست؟ در پاسخ باید گفت: اگر چه مورد برخی از دلیلهای این قاعده، تنها اضطرار به برخی حرامهاست، ولی لسان بسیاری دیگر از دلیلهای آن مطلق یا عام است و به حسب ظاهر، تمامی احکام الزامی را در بر می گیرد. با این وجود، از عبارت گروهی از فقها، مانند شیخ طوسی در نهاییه استفاده می شود، انجام پاره ای از حرامها، مانند خوردن مردار، از روی ناگزیری تنها در جایی است که خطر جانی در میان باشد. ۱۵ بنابه گفته شهید ثانی در مسالک، شاگرد شیخ طوسی، قاضی ابن براج، ابن ادریس و علامه نیز با شیخ در این دیدگاه هماهنگی دارند. ۱۶ ولی امام خمینی، همانند محقق صاحب شرایع و صاحب جواهر و گروهی دیگر از فقها، دایره عمل به این قاعده را گسترده می داند و با دیدی باز و گسترده می نویسد: (همه چیزهای حرامی که یاد شد، در هنگام ناگزیری و ناچاری، رواست، یا به سبب این که حفظ جان و باقی ماندن رمقش، بر خوردن

آنها بستگی دارد، یا به خاطر پدیدار شدن بیماری شدیدی که در صورت نخوردن چیز حرام، به طور عادی، تحمل نمی شود، یا به این سبب که با ترک چنین کاری، به سستی بیش از اندازه که به بیماری می انجامد، گرفتار می شود، یا به جدا افتادن از کاروان می انجامد... و از جمله موارد اضطرار، موردی است که نخوردن چیزهای حرام به چنان گرسنگی و تشنگی می انجامد که به طور عادی، تحمل آن ممکن نباشد. از دیگر موارد آن، موردی است که در صورت نخوردن چیز حرام، بترسد نفس محترمه ای از بین برود، مانند زن بارداری که بترسد با نخوردن چیز حرام چنین از بین برود و مانند شیر دهنده ای که می ترسد نوازدش از بین برود، بلکه از جمله موارد اضطرار، ترس از به درازا کشیدن بیماری است، به گونه ای که برابر عادت، محتمل نمی شود، یا در صورت نخوردن حرام، درمانش، دشوار می شود. و معیار در همه جا، ترسی است که از علم یا ظن به پیدایش این پیامدها حاصل می شود، بلکه ترسی از احتمال عقلایی پیدا شود نیز، چنین است. (۱۷) در پیوند با مسائل نظام و اداره کشور نیز عنوان ضرورت و اضطرار، جایگاه ویژه ای دارد، از باب مثال، حاکم اسلامی می تواند با استناد به این عنوان، به گاه نیاز کسانی که خدمت نظامی خود را تمام کرده اند، برای بار دیگر به حکومت اعزام کند و یا افزون بر مالیاتهای ثابت و شناخته شده، مالیات بگیرد، جمعیت را کنترل، یا اقدام به تعیین فاصله میان موالید کند. در پاره ای از آثار امام، به نمونه هایی از آن چه گفتید، اشاره شده است. حکم اکراه: چنان که در کتابهای فقهی و اصولی، معروف است، اگر از عنوانهای ثانوی است و سبب برداشته شدن احکام اولی می گردد، ولی بی گمان پیدایش این عنوان، سبب برداشته شدن همه احکام اولی نمی شود زیرا پاره ای از این احکام، به دلیل اهمیتی که دارند، با هیچ یک از عنوانهای ثانوی، درخور برداشتن نیستند. امام در اشاره به این نکته می نویسد: ربّ مورد یتحقق الاکراه بول وجوده بحیث لو أوجد معه طلاقاً او عتاقاً یحکم بالبطلان، ولكن لا یمكن رفع الید معه عن الأدلة الاولیة فیما اذا احرز المقتضی فیه مع اهمیت، كما لو اکره علی هدم الکعبه وقبر النبی (ص) والائمة (ع) او علی احراق المصحف او علی رد القرآن، او تأویل به بما یقع الناس به فی الضلالة او علی ابطال حجج الله او علی بعض القبائح العقلیة والموبقات الشرعیة. چه بسا موردی که در نخستین وهله وجودش، اکراه تحقق می یابد، به گونه ای که در آن حالت، همسر خود را طلاق دهد، یا بنده خود را آزاد سازد، کار او باطل است، ولی هرگاه وجود مقتضی در احکام اولی و اهمیت آنها احراز شود، نمی توان به خاطر اکراه، از آن احکام، چشم پوشید و دست برداشت، مثل این که اکراه شود بر از بین بردن کعبه و قبر پیامبر (ص) و امامان، علیهم السلام، یا سوزانیدن قرآن، یا رد آن، یا تأویل کردن آن به گونه ای که مردم را به گمراهی اندازد، یا این که اکراه شود بر باطل کردن دلیلها و حجتهای الهی، یا بر پاره ای از کارها که از نگاه عقل زشت است و در شرع، سبب کیفر است. تقیه، محدوده و هدف از آن تا آن جا که بررسیها و کندوکاوها نشان می دهد، در میان تمام محققان پیشین و پسین که درباره تقیه به بحث پرداخته اند، کسی به دقت و باریک اندیشی امام خمینی، به قسم بندی تقیه، توجه نکرده است. ایشان، برای تقیه، تقسیمهای گوناگونی چند در نظر گرفته است. ۱۹ آن چه در زیر می آید، ترسیمی از آنهاست: ۱. تقیه، به حسب ذات آن: تقیه از روی ترس تقیه مدارایی ترس از زیان بر جان یا آبرو مال خود ترس از زیان بر دیگر مؤمنان ترس از زیان بر حوزه اسلام ۲. تقیه به حسب تقیه کننده: تقیه انسانهای معمولی تقیه سران دینی و غیردینی جامعه ۳. تقیه به حسب کسانی که از آن ها تقیه می شود: تقیه از کافران و نامسلمانان تقیه از پادشاهان و حاکمان اهل سنت تقیه از فقها و قضات اهل سنت تقیه از عوام اهل سنت تقیه از پادشاهان یا عوام شیعه ۴. تقیه به حسب چیزهایی که در آنها تقیه می شود: تقیه در انجام حرام تقیه در ترک واجب تقیه در ترک شرط و جزا یا انجام مانع و قاطع تقیه در عمل، برابر موضوع خارجی همان گونه که از بخش بندیها و قسم بندیهای تقیه نیز، روشن می شود، هدف از تقیه، همیشه حفظ جان و مال و دوری از خطر و ضرر نیست، بلکه می توان هدف مهم تر را از آن حفظ مذهب و بازداري از فروپاشی آن دانست. امام راحل، این قسم تقیه را، در برابر افشا می گیرد و در بیان اهمیت آن می نویسد: (یظهر من کثیر من الروایات ان التقیة التي بالغ الاثمه علیهم السلام فی شأنها هی هذه التقیة، فنفس اخفاء الحق فی دولة الباطل واجبة وتكون المصلحة فیه جهات سیاسیة دنیة، ولولا التقیة لصار المذهب فی

معرض الزوال والانقراض) ۲۱ از بسیاری روایات روشن می‌شود، تقیه ای که امامان، علیهم السلام، در مورد آن اهتمام ویژه داشته‌اند، این قسم تقیه است. (در این تقیه) خود پنهان داشتن حق در دولت باطل، واجب است و مصلحتی که سبب این کار می‌شود، جهات سیاسی دینی است. اگر تقیه نبود، مذهب دچار نابودی می‌گردید. از جمله روایاتی که در این سخن، مورد نظر امام است، جمله ای است از امام صادق (ع) که در روایت سلیمان بن خالد، آمده است: (یا سلیمان انکم علی دین من کتمه أعرّه الله ومن أذاعه اذله الله) ۲۲. ای سلیمان! شما دینی دارید که اگر انسان آن را پنهان بدارد، خدا او را عزیز می‌دارد و اگر آن را افشا کند، خداوند او را خوار گرداند. همچنین آن حضرت، بنابر روایت صحیح هاشم بن سالم در تفسیر آیه (ویدروُن بالحسنه السیئه) ۲۳ فرموده است: (الحسنه التقیه، والسیئه الاذاعه) ۲۴. حسنه عبارت از تقیه و سیئه، عبارت است از افشا. گاهی نیز ممکن است هدف از تقیه، حفظ وحدت مسلمانان و به دست آوردن دوستی آنان و از بین بردن کینه‌ها و کدورتها و برطرف کردن جوّ تشنج و حساسیت باشد. البته این در موردی است که اظهار عقیده و دفاع از آن، انگیزه مهم تر نباشد. برابر روایتی که آن را هشام کندی نقل می‌کند، امام صادق (ع) خطاب به گروهی از شیعیان فرمود: (مبادا کاری که سبب سرزنش و عیب‌گیری بر شما شود، انجام دهید. همانا فرزندان نباب با کار خود، سبب بدنام شدن پدر خود می‌شود. برای کسی که نسبت به او گرایش دارید، (یعنی ائمه علیهم السلام) زینت باشید، نه مایه زشتی و انزجار. با عشیره‌ها و قبیله‌های ایشان (اهل سنت) پیوند و رفت و آمد داشته باشید، بیماران آنان را عیادت کنید و بر جنازه‌های آنان حاضر شوید، آنان در هیچ کار خیری بر شما پیشی نگیرند که شما در انجام کار خیر بر آنان سزاوارترید. حضرت پس از این سفارشهای مهم اجتماعی و وحدت‌آفرین، می‌فرماید: (والله ما عبد الله أحب الیه من الحَبّاء). ۲۵ به خدا سوگند، خداوند به چیزی دوست داشتنی‌تر از (حَبّاء) پرستش نشده است. راوی می‌پرسد: (حَبّاء) چیست؟ حضرت می‌فرماید: تقیه. البته ممکن است در این جا روایاتی را به عنوان روایات ناسازگار با روایت بالا برشمرد و ارائه داد از جمله روایت زیر از علی بن راشد: (قلت لابی جعفر (ع): ان موالیک قد اختلفوا فرصلی خلفهم جمیعا. فقال: لاتصل الا خلف من تثق بدینه). ۲۶ به امام باقر (ع) عرض کردم: دوست داران شما با یکدیگر اختلاف نظر دارند، آیا من پشت سر همه آنان نماز بگذارم؟ حضرت فرمود: نماز نگزار، مگر پشت سر کسی که به دین او، اطمینان داری. امام خمینی، در پاسخ این شبهه، نوشته است: (این گونه روایات، ناظر به حکم اولی است و در نتیجه، ناسازگاری با روایات باب تقیه که ناظر به حکم ثانوی است، ندارند). ۲۷ پاره ای از روایات نیز، سخن معظم له را به خوبی تایید می‌کنند، مانند روایت زیر از اسماعیل جعفری: (قلت لابی جعفر (ع): رجل یحب امیر المؤمنین (ع) ولایتبراً من عدوه ویقول: هو أحب الی من خالفه، فقال: مخلط وهو عدو فلا تصل خلفه ولا کرامه الا ان تتقیه). ۲۸ به امام باقر (ع) عرض کردم: مردی، امیر المؤمنین (ع) را دوست می‌دارد، ولی از دشمن او بی‌زاری نمی‌جوید و می‌گوید: امیر المؤمنین پیش من از کسی که با او مخالفت می‌کند، دوست داشتنی است. حضرت فرمود: چنین شخصی، خلط‌کننده و دشمن است، بنابراین، پست سر وی نماز مگذار و در او کرامتی نیست، مگر این که از او تقیه کنی. ... نکته دیگر در باب تقیه این که مورد بیش تر روایات این قاعده ثانوی، تقیه از مسلمانان غیر شیعه است. ولی همان گونه که از اطلاق و عمومهای بسیاری از روایات بر می‌آید و بسیاری از محققان نیز یادآور شده‌اند، از کافران نیز می‌توان تقیه کرد. امام خمینی نیز، در اشاره به اطلاق روایات یاد شده می‌نویسد: (اشکال فی شمولها بالنسبه الی المتقی من کافرا کان او مسلما، مخالفا او غیرهما، و کون کثیر من اخبارها ناظرا الی المخالفین لایوجب اختصاصها بهم لعدم اشعار فیها علی کثرتها لذلك، وان کان بعض اقسامها مختصا بهم). ۲۹ اشکالی نیست در این که این روایات، نسبت به کسی که از او تقیه می‌شود، گسترش دارد، چه کافر باشد، یا مسلمان، مخالف باشد یا نباشد. و این که بسیاری از این روایات، به مخالفان مذهبی نظر دارد، سبب اختصاص آنها، به آنان نمی‌شود زیرا این روایات، با وجودی که بسیارند، اشاره ای در آنها به این اختصاص نیست، گرچه پاره ای از آنها، به تقیه از آنان، اختصاص دارد. نتیجه ای که از رهگذر همین اطلاقات و عمومها به دست می‌آید این است که دولت اسلامی نیز، می‌تواند در صورت نیاز و برآوردن مصالح مهم تر اسلام و مسلمانان، در برابر کافران و جبهه استکبار،

تقیه کند. و با آنان ابراز هماهنگی کند. البته پیداست چنین تقیه ای، در مواردی، رواست که به سبب آن، زیان و خدشه ای به کیان دینی و اسلامی وارد نشود، چنان که امام خمینی، در قضیه سلمان رشدی مرتد، بی پروا از همه تبلیغات استکباری و تمامی شعارهای آزادی و حقوق بشر و ترفندهای سیاسی و دیپلماسی، فتوای تاریخی خود را صادر کرد: (بر هر مسلمان واجب است، با جان و مال، تمامی هم خود را به کار گیرد، تا او را به درک واصل گرداند).^{۳۰} یا در پیام خود خطاب به مراجع اسلام، روحانیون سراسر کشور و... در مورد استراتژی آینده انقلاب و حکومت اسلامی، ابراز داشت: (استکبار غرب، شاید تصور کرده است از این که اسم بازار مشترک و حصر اقتصادی را به میان بیاورد، ما در جا می‌زنیم و از اجرای حکم خداوند بزرگ صرف نظر می‌نماییم. ... اگر غفلت کنید، این اول ماجراست و استعمار از این مارهای خطرناک و قلم به دستان اجیر شده در آستین فراوان دارد).^{۳۱} تأثیر عناوین ثانویه در ملاک‌های احکام اولیه آن چنان که از عبارتهای بسیاری از اصولیان و فقیهان استفاده می‌شود، از دیدگاه آنان پیدایش عناوین ثانویه، سبب دگرگونی در معیارهای احکام اولیه و در نتیجه سبب دگرگونی آن احکام می‌شود. از باب مثال، نوشیدن شراب و خوردن مردار و قیمت گذاری اجناس و کالاها، که از بسته‌ها و آویخته‌های احکام اولیه هستند، با پدید آمدن عناوین ثانویه ای، مانند: اضطرار و مقدمیت (برای حفظ نظام) مفسده خود را از دست می‌دهند و بدین ترتیب، انجام آنها دارای مصلحت و جایز می‌شود. در میان محققان و فقیهان بزرگ، کسی که بیش از همه بر این دیدگاه پای فشرده، میرزای نائینی است که در بحثهای فراوان از علم اصولی، این نظریه را ابراز داشته است، از جمله هنگام بحث از مفاد اخبار من بلغ، می‌نویسد: (لا یبعد ان تکون اخبار من بلغ مسوقه لیبان ان البلوغ یحدث مصلحه فی العمل بها یكون مستحبا فیکون البلوغ کسائر العناوین الطاریه علی الافعال الموجبه لحسنها و قبحها و المقتضیه لتغیر احکامها، كالضرر والعصر والنذر والاكره و غیر ذلك من العناوین الثانویه). دور نیست اخبار من بلغ برای بیان این نکته باشد: (بلوغ خبر) (که دلالت بر ثواب داشتن انجام کاری می‌کند) سبب پیدایش مصلحت در آن کار و در نتیجه مستحب بودن آن می‌شود و بدین ترتیب، بلوغ مانند دیگر عنوانهایی است که بر کارها، عارض و سبب حسن و قبح و دگرگونی در احکام آنها می‌شوند، مانند ضرر و عسر و نذر و اکراه و دیگر عناوین ثانوی. در برابر این دیدگاه، به نظریه کسانی بر می‌خوریم که عارض شدن عناوین ثانوی را سبب دگرگونی در معیارهای احکام اولی نمی‌دانند. کسی که بیش از همه محققان، این نظریه را تقویت و استوار کرده، امام خمینی است. در کتاب بیع ایشان، در شروط ضمن عقد می‌خوانیم: (لا تتغیر احکام الموضوعات الثابتة لها بالادلة الاولیة بعروض الطواری المتعلقة بها الاحکام الثانویه علیها كالشرط والنذر و غیرهما).^{۳۳} احکامی که برای موضوعات، به دلیلهای اولی ثابتند، به سبب عارض شدن عوارض مربوط به احکام ثانوی، مانند شرط و نذر و مانند آن دو، دگرگون نمی‌شوند. در جای دیگری، با شرح بیش تری می‌نویسد: (ان العناوین الثانویه كالشرط والنذر والعهد اذا تعلقت بشئ لا تغیر حکمه، فاذا نذر صلاة اللیل او شرط فعلها علی غیره لا نصیر الصلاة واجبه بل هی مستحبه كما کانت قبل التعلق، وانما الواجب هو الوفاء بالشرط، و معنی وجوبه لزوم الاتیان بها بعنوان الاستحباب، فالوجوب متعلق بعنوان والاستحباب بعنوان اخر، ولا یعقل سرایه الحکم من احد العناوین الی الآخر، والمصداق المتحقق فی الخارج ای مجمع العناوین هو مصداق ذاتی للصلاة و عرضی للنذر ولا یجعلها النذر متعلقه لحکم آخر، و کذا الحال فی الشرط).^{۳۴} هرگاه، عناوین ثانوی، مانند شرط و نذر و عهد، به چیزی تعلق بگیرند، حکم آن را تغییر نمی‌دهند، از این روی، اگر کسی نذر کند نماز شب بخواند یا خواندن آن را بر کسی شرط کند، این نماز، واجب نمی‌شود، بلکه بر مستحب بودن پیشین خود باقی است. آن چه در این زمینه، واجب است، تنها وفای به شرط است و معنی این واجب بودن. بایستگی گزاردن نماز شب، به عنوان استحباب است. بنابراین، متعلق وجود، عنوانی است و متعلق استحباب، عنوانی دیگر. و سرایت کردن حکم عنوانی به عنوان دیگر، امری است نامعقول. و مصداق خارجی که مورد اجتماع هر دو عنوان است (یعنی نماز شبی که به منظور وفای به نذر یا شرط خوانده می‌شود) مصداق ذاتی نماز شب و مصداق عرضی نذر است و نذر آن را مطلق حکم دیگری قرار نمی‌دهد. در شرط نیز چنین است. حکم ثانوی و موضوع شناسی موضوع شناسی و

بازشناسی نمونه های خارجی برای عنوانهای ثانوی، از آن جهت اهمیت دارند که اگر این مرحله، با دقت و ظرافت، و کارشناسی لازم، همراه نباشد، چه بسا کار بر فقیه، مشتبه شود و از باب مثال، به جای توجه به امر مهم و صدور حکم برابر آن، توجه مهم کند و بر آن تاکید ورزد. یا به دلیل نداشتن آگاهی ژرف از شرایط حاکم بر جامعه، نتواند بهنگام، اموری را که حفظ نظام بر آنها بستگی دارد، بازشناسد. اهمیت این کار در مورد حاکم اسلامی که مقام امامت و هدایت سیاسی و اجتماعی جامعه را بر دوش دارد، بیش تر احساس می شود چرا که برابر این مسئولیت، شناسایی گزاره های آن دسته از احکام ثانوی که به اداره جامعه و وظایف حکومتی مربوط می شوند، در حیطه کار اوست. البته، ناگفته پیداست که بازشناسی همه گزاره های مسائل حکومتی و تعیین اهم و مهم آنها و بررسی مصالح و مفاسد همه امور کشوری، در توان حاکم اسلامی نیست، از این روی، چه بسا وی لازم بداند در زمینه های یاد شده، از کارشناسان کمک بگیرد. امام خمینی در اشاره به این نکته، می نویسد: (ممکن است نسبت به این سخن ما که حکومت از آن فقهای عادل است، اشکال در ذهن بیاید و آن این که: فقها توانایی اداره امور سیاسی و نظامی و... را ندارند، ولی این اشکالی است بی اساس زیرا می بینیم در هر دولتی، تدبیر و اداره امور، با تشریک مساعی شمار بزرگی از متخصصان و آگاهان امور، انجام می گیرد. و پادشاهان و رؤسای جمهوری، از زمانهای دور تا دوران ما، به جز شمار ناچیزی از آنها، آگاه به فنون سیاست و رهبری سپاه نبوده اند، بلکه کارها به دست متخصصان هر فنی انجام می گرفته است. ولی اگر شخصی که در رأس حکومت قرار می گیرد، فردی عادل باشد، وزرا و کارگزاران عادل یا درستکار بر می گزینند و بدین ترتیب، ستم و فساد و تجاوز به بیت المال مسلمانان و آبرو و جان آنها، تقلیل می یابد. همان گونه که در دوران زمامداری امیرالمؤمنین (ع) نیز همه کارهای حکومتی به دست آن حضرت انجام نمی گرفت، بلکه آن حضرت دارای والیان، قاضیان، سران سپاه و... بود. امروز هم می بینیم اداره و تمشیه امور سیاسی یا نظامی و تنظیم امور بلاد و حراست از مرزها، هر یک به شخص یا اشخاصی صلاحیت دار واگذار می شود.) ۳۵ این عبارت، پیش از پیروزی انقلاب و تشکیل حکومت اسلامی، از خامه امام تراوش کرده است. وی، پس از تشکیل دولت اسلامی و وارد شدن در متن امور اجرایی و حکومتی و تجربه این مهم که پاره ای از دشواریهای نظام و جامعه، از راه احکام ثانویه، گشوده می شود، بر آن چه در عبارت بالا آمده است، بیش تر پای فشرد. از جمله در پیام خود به مناسبت چهارمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، می نویسد: (مجلس محترم شورای اسلامی که در رأس همه نهادهاست، در عین حال که از اشخاص عالم و متفکر و تحصیل کرده برخوردار است، خوب است در موارد لزوم از دوستان متعهد و صاحب نظر خود در کمیسیونها دعوت کنند که با برخورد نظرها و افکار، کارها سریع تر و محکم تر انجام گیرد و از کارشناسان متعهد و متدین در تشخیص موضوعات، برای احکام ثانویه اسلام نظرخواهی شود که کارها به نحو شایسته انجام گیرد. و این نکته نیز لازم است که تذکر داده شود که رد احکام ثانویه، پس از تشخیص موضوع به وسیله عرف کارشناس، با رد احکام اولیه، فرق ندارد، چون هر دو احکام الله می باشند.) صحیفه نور، ج ۲۰/۷ نسبت میان دلیلهای احکام ثانویه و دلیلهای احکام اولیه در پاسخ این پرسش که نسبت میان دلیلهای احکام اولیه، مانند: حرام بودن استفاده از گوشت خوک و دلیلهای احکام ثانویه، مانند: روابودن استفاده از آن در صورت ناگزیری نسبت دو دلیل ناسازگار است، یا نسبت حاکم و محکوم و یا؟... دیدگاههای گوناگونی ابراز شده است: دسته ای از فقها، این دو سنخ دلیل را ناسازگار با یکدیگر دانسته اند و هنگام بروز چنین حالتی، قواعد این باب را جاری کرده اند. از جمله محققانی را که می توان دارای این دیدگاه دانست، مرحوم احمد نراقی در کتاب عوائد است. ۳۶ گروهی دیگر از علمای فقه و اصول، دلیلهای احکام ثانوی را، حاکم بر دلیلهای احکام اولی، دانسته اند که باید در رأس آنها از شیخ انصاری نام برد و در حقیقت، بحث مهم حکومت، از نوآوریهای این محقق نواندیش است. ۳۷ گروهی نیز، نسبت میان این دو سنخ دلیل را، نسبت خاص و عام دانسته اند و به منظور جمع میان آنها از راه تخصیص وارد شده اند، یعنی دلیلهای احکام ثانویه را مخصص دلیلهای احکام اولی، دانسته اند. ۳۸ چنان که برخی، وجه تقدیم دلیلهای احکام ثانوی بر دلیل های احکام اولی را، (توفیق عرفی) دانسته اند، از جمله محقق خراسانی که ضمن

مردود دستن نظریه حکومت، به این نظریه گرایش پیدا کرده است. توفیق عرفی، چنان که از عبارت صاحب کفایه استفاده می شود این است که دو دلیل به گونه ای باشند که هرگاه بر عرف عرضه شوند، عرف میان آنها جمع کند، به این ترتیب که یکی از آنها را حمل بر اقتضا و دیگری را حمل بر علیت تامه می کند. ۲۹ در این میان، امام خمینی، برابر آنچه از پاره ای سخنان وی ظاهر می شود، با هیچ یک از نظریه های یاد شده، موافق نیست و می توان ایشان را طرفدار نوعی تفصیل در این بحث دانست. در مبحث خیار مجلس، از کتاب بیع ایشان، گفتاری است که فشرده آن چنین است: (القول بان قضیة الجمع بین ادلة الاحکام الاولیة والثانویة حمل الاولی علی الحکم الاقتضایی فی مورد التنافی، فیه اشکال لان المیزان فی باب الحکومة والجمع العقلائی هو مساعدة فهم العرف لذلك، والا- فبمجرد کون الدلیل متکفلا للاحکام الثانویة لایوجب الحکومة ولا الحمل المذكور. نعم بعض ادلة الاحکام الثانویة حاکم علی ادلة الاحکام الاولیة لخصوصیة فیها نحو دلیل نفی الحرج ودلیل نفی الضرر علی مسلک المشهور، و دلیل الشرط علی فرض کونه من ادلة الاحکام الثانویة لیس بهذه المثابة لان وزان مثل قوله: (من شرط شرطا فلیف بشرطه) وزان قوله تعالی: اوفوا بالعقود. ۴۱ این سخن که مقتضای جمع میان دلیلهای احکام اولیه و ثانویه این است که: حکم اولی را در مورد ناسازگاری، حمل بر حکم اقتضایی کنیم، مورد اشکال است زیرا معیار در باب حکومت و جمع عقلایی این است که: عرف با آن سازگار و همراه باشد و گرنه، صرف این که دلیلی، عهده دار بیان حکم ثانوی باشد، سبب حکومت و حمل یاد شد نمی شود. بله، پاره ای از دلیلهای احکام ثانوی، مانند دلیل نفی حرج و نفی ضرر، بنابر مسلک مشهور، ۴۰ به خاطر ویژگی که دارند، بر دلیلهای احکام اولی، حاکم هستند و دلیل شرط، بر فرض این که از جمله دلیلهای احکام ثانوی باشد، از این گونه نیست زیرا دلیلی مانند حدیث (من شرط شرطا فلیف بشرطه) بسان ایه (اوفوا بالعقود) است (که بر دلیل های احکام اولی، حکومت ندارد). تحلیل سخن ایشان این است که: تنها لسان پاره ای از دلیلهای احکام ثانوی، نسبت به دلیلهای احکام اولی، لسان تفسیر و شرح (به گونه تنگ کردن دایره آنها و یا به گونه گسترده کردن دایره آنها) و حکومت است، مانند آیه: (ما جعل علیکم فی الدین من حرج) و دیگر دلیلهای قاعده نفی حرج که دلیلهای وجوب وضو و روزه و مانند آن را، تفسیر می کند و به زبان تزیین می گوید: این گونه تکلیفها، مربوط به موارد غیر حرجی است. همچنین دلیلهای قاعده اضطرار که دلیلهای حرام بودن خوردن مردار و گوشت خوک و دیگر چیزها را شرح می دهد و حرام بودن استفاده از آنها را ویژه هنگامی می داند که ناگزیری و ناچار نباشد. ولی دلیلهای واجب بودن وفای به نذر و عهد و قسم و شرط و پیروی از پدر و مانند آنها، نسبت به دلیلهای احکام اولی، حالت شرح و تفسیر ندارند. چیزی که می توان در این گونه جاها گفت، این است که: دلیل حکم ثانوی، حالت مقتضی و دلیل حکم اولی، حالت نبود مقتضی دارد، از باب مثال، دلیل مستحب بودن نماز شب (حکم اولی) اقتضای وجود ندارد، ولی اگر پدر به این کار فرمان داد، انجام آن، مقتضی وجوب پیدا می کند. بنابر این، نمی توان نسبت میان احکام ثانوی و احکام اولی را در همه موارد، نسبت حاکم و محکوم یا نسبت مقتضی و نبود مقتضی و یا... دانست، بلکه لازم است دلیل هر حکم ثانوی را جداگانه وارسید و نسبت آن را با دلیل حکم اولی، به دست آورد. جلوگیری از یک شبهه بسیاری از فتواها و دیدگاههای امام خمینی در مسائل نوپیدا، بیانگر احکام اولیه اند، ولی ممکن است شماری این فتواها را با احکام ثانوی اشتباه کنند، یا آنها را احکام حکومتی بپندارند، از باب مثال: امام در پاسخ به استفتاء شورای نگهبان درباره مالکیت معادن، نوشته است: نفت و گاز و معادنی که خارج از حدود عرفی املاک شخصی است (که فرضی بی واقعیت است) این معادن چون ملی است و تعلق به ملتهای حال و آینده است که در طول زمان موجود می گردند، از تبعیت املاک شخصی، خارج است و دلت اسلامی می تواند آنها را استخراج کند، ولی باید قیمت املاک اشخاص و یا اجازه زمین تصرف شده را مانند سایر زمینها بدون محاسبه معادن در قیمت و یا اجازه پردازد و مالک نمی تواند از این امر جلوگیری نماید. ۴۲ ولی باید دانست این فتوا، یکی از نمونه های احکام اولی است زیرا در صدور آن هیچ یک از عنوانهای ثانوی، مانند اضطرار، اکراه، ضرر، مصلحت نظام و... نگریسته نشده است، بلکه بر این است که معادن از سرمایه های ملی و عمومی و یکی از نمونه های انفال است که زمام اختیار آن

در دست دولت و حاکم اسلامی است، چنان که در روایتی موثقه از اسحاق بن عمار آمده است: (سألت ابا عبد الله (ع) عن الأنفال، فقال: هي القرى التي قد خربت وانجلى أهلها... والمعادن منها). ۴۳ از امام صادق (ع) درباره انفال پرسیدم. حضرت فرمود: انفال عبارت است از قریه هایی که خراب شده و ساکنان آنها رفته اند... و معادن از انفال است. پاورقیها: ۱. (فرائد الاصول)، شیخ انصاری ۵۳ / - ۵۳۶، چاپ رحمت الله. ۲. (مکاسب)، شیخ انصاری ۲۷۷ / - ۲۷۸، چاپ سنگی. ۳. همان مدرک ۳۵۴ / ۴. (اصطلاحات الاصول)، علی مشکینی اردبیلی ۱۲۱ / ۵. (صحیفه نور)، رهنمودهای امام خمینی، ج ۱۷ / ۱۶۲. ۶. همان مدرک ۲۰۲ / ۷. سوره (احزاب)، آیه ۳۹. ۸. سوره (احزاب)، آیه ۳۶. ۹. سوره (نساء)، آیه ۶۵. ۱۰. (وسائل الشیعه)، شیخ حر عاملی، ج ۱۱، ابواب جهاد العدو، باب ۱۵ ح ۲. ۱۱. (تهذیب الاصول، ج ۲ / ۱۱۲ - ۱۱۷) (قواعدتان فقهیتان) جعفر سبحانی ۵۱ / - ۵۶. ۱۲. (مجمع البیان)، امین الاسلام طبرسی، ج ۲۵۷ / ۱۳. (لسان العرب)، ابن منظور، ماده ضرر. ۱۴. (الرسائل) ۱۹۱ /، قاعده التقیه. ۱۵. (النهاية) ۵۸۶ / ۱۶. (مسالك الافهام)، ج ۲۴۹ / ۱۷. (تحریر الوسيله)، ج ۱۶۹ / ۱۸. (الرسائل) ۶۵ /، قاعده لاضرر. ۱۹. همان مدرک ۱۷۵ /، قاعده التقیه. ۲۰. مانند: افطار کردن در روزی که اهل سنت عید فطر می دانند، ولی شیعه نمی دانند. ۲۱. (الوسائل) ۱۸۵ /، التقیه. ۲۲. (وسائل الشیعه)، ج ۱۱، ابواب الامر والنهی، باب ۳۲، ح ۱. ۲۳. سوره (رعد)، آیه ۲۲ (مقصص) آیه ۲۴. ۲۴. (وسائل الشیعه) ج ۱۱، ابواب الامر والنهی، باب ۲۴، ح ۱. ۲۵. همان مدرک، ابواب الامر بالمعروف باب ۲۶، ح ۲. ۲۶. همان مدرک، ج ۵، ابواب صلاة الجماعة، باب ۱۰، ح ۱. ۲۷. (الوسائل) ۲۰۰ /، قاعده التقیه. ۲۸. (وسائل الشیعه)، ج ۵، ابواب صلاة الجماعة، باب ۱۰، ح ۳. ۲۹. (الوسائل) ۱۷۷ /، قاعده التقیه. ۳۰. (صحیفه نور)، ج ۸۷ / ۳۱. همان مدرک ۹۹ / ۳۲. (فوائد الاصول)، ج ۳ / ۴۱۴. ۳۳. (البيع)، ج ۵ / ۱۷۳. ۳۴. همان مدرک ۶۸ / ۳۵. همان مدرک ج ۴۹۸ / ۳۶. (عوائد الايام) ۲۱ / - ۲۲. ۳۷. (کتاب الصلاة) شیخ انصاری ۴۱۸ / (فرائد الاصول) ۳۱۵ / ۳۸. آیت الله حکیم هنگام بحث از قاعده لاضرر، پس از این عبارت کفایه (حیث انه یوفق بینهما عرفا بان الثابت للعناوين الاولیه اقتضائی یمنع عنه فعلا) می نویسد: (وربما یوفق بوجه اخر وهو انه لو بنی علی تقدیم ادله الاحکام الاولیه لم یبق لادله الاحکام الثانویه مورد فیلزم الطرح، ولو بنی علی تخصیص ادله الاحکام الاولیه لم یلزم الا التخصیص، واذا دار الامر بین التخصیص والطرح كان الاول اولی). حقائق الاصول، ج ۲ / ۳۸۵. ۳۹. کفایة الاصول، آخوند خراسانی، ج ۲ / ۲۶۹. ۴۰. قید (علی مسلک المشهور) اشاره به دیدگاه ویژه ای است که وی در مورد قاعده لاضرر داشته است که بیان آن گذشت. ۴۱. (کتاب البيع)، ج ۴ / ۱۱۱. ۴۲. (صحیفه نور)، ج ۲۰ / ۱۵۵. ۴۳. (وسائل الشیعه)، ج ۶، ابواب الأنفال، باب ۱، ح ۲۰.

دولت دینی و حریم خصوصی (بازخوانی فرمان هشت ماده ای امام خمینی (ره))

دولت دینی و حریم خصوصی (بازخوانی فرمان هشت ماده ای امام خمینی (ره)) انسان ها بنا بر فطرت خود، قلمروهایی را محدودده خصوصی خویش می دانند و در آن پناه می گیرند. در این پناه گاه امن خصوصی است که زندگی و حیات برای آنان میسر می شود و (انسانیت) معنا و مفهوم می یابد: شخصیت و آبرو، ناموس، خانه و محل کار و اموال از آن جمله اند. ورود خود سرانه و بی ضابطه به این قلعه مقدس در حکم کشتن افراد و فرو ریختن دیوار انسانیت آنان است. اسلام که زیر بنای هر نوع تربیت و سازندگی را (انسان) می داند به کرامت و حرمت آدمیان اهمیت فراوان داده و حریم خصوصی افراد را با وسواس و باریک بینی فراوان پاس داشته است. در آیات قرآنی و نیز احادیث معصومان (ع) و هم چنین در سخنان پیشوایان دینی توصیه های فراوانی است که آدمیان را از ورود به حریم خصوصی افراد اکیداً باز داشته است. از همین رو است که یکی از شاخصه های مهم (رهبر دینی) اصرار او بر امن بودن حریم خصوصی افراد است. با همین ملاک و شاخصه است که می توان میزان اسلامی بودن یک پیشوا را سنجید. امام خمینی (ره) که توانست در تمامی عرصه ها با معیارهای اسلامی مشی کند در این وادی نیز با قوت و در حساسیت مثال زدنی وارد شد و حریم خصوصی مردم را پیامبرانه پاس داری کرد و همه مسئولان را به رعایت آن فرمان داد. در این مقال برآنیم تا نگرگاه

ایشان را در این خصوص بررسی کنیم و با معیارهای اسلامی تطبیق دهیم. حضرت امام خمینی در تاریخ ۲۴/۹/۱۳۶۱ یعنی پس از گذشت نزدیک به چهار سال از پیروزی انقلاب اسلامی، فرمان هشت ماده‌ای خطاب به قوه قضائیه و تمام ارگان‌های اجرایی در مورد اسلامی شدن قوانین و عملکردها بدین شرح صادر کردند بسم الله الرحمن الرحیم در تعقیب تذکر به لزوم اسلامی نمودن تمام ارگان‌های دولتی بویژه دستگاه‌های قضائی و لزوم جانشین نمودن احکام الله در نظام جمهوری اسلامی به جای احکام طاغوتی رژیم جبار سابق لازم است تذکراتی به جمیع متصدیان امور داده شود. امید است ان شاء الله تعالی با تسریع در عمل، این تذکرات را مورد توجه قرار دهند. ۱. تهیه قوانین شرعیه و تصویب و ابلاغ آن‌ها با دقت لازم و سرعت انجام گیرد و قوانین مربوط به مسائل قضائی که مورد ابتلای عموم است و از اهمیت بیشتری برخوردار است در رأس سایر مصوبات قرار گیرد که کار قوه قضائیه به تأخیر یا تعطیل نکشد و حقوق مردم ضایع نشود، و ابلاغ و اجرای آن نیز در رأس مسائل دیگر قرار گیرد. ۲. رسیدگی به صلاحیت قضات و دادستان‌ها و دادگاه‌ها با سرعت و دقت عمل شود تا امور شرعی و الهی شده و حقوق مردم ضایع نگردد و به همین نحو رسیدگی به صلاحیت سایر کارمندان و متصدیان امور، با بی‌طرفی کامل بدون مسامحه و بدون اشکال تراشی‌های جاهلانه که گاهی از تندروها نقل می‌شود، صورت گیرد تا در حالی که اشخاص فاسد و مفسد تصفیه می‌شوند اشخاص مفید و مؤثر با اشکالات واهی کنار گذاشته نشوند. و میزان، حال فعلی اشخاص است با غمض عین از بعضی لغزش‌هایی که در رژیم سابق داشته‌اند مگر آن که با قرائن صحیح معلوم شود که فعلاً نیز کارشکن و مفسدند. ۳. آقایان قضات واجد شرایط اسلامی، چه در دادگستری و چه در دادگاه‌های انقلاب باید با استقلال و قدرت بدون ملاحظه از مقامی احکام اسلام را صادر کنند و در سراسر کشور بدون مسامحه و تعویق به کار پر اهمیت خود ادامه دهند و مأمورین ابلاغ و اجرا و دیگر مربوطین به این امر باید از احکام آنان تبعیت نمایند تا ملت از صحت قضا و ابلاغ و اجرا و احضار احساس آرامش قضائی نمایند و احساس کنند که در سایه احکام عدل اسلامی جان و مال و حیثیت آنان در امان است. و عمل به عدل اسلامی مخصوص به قوه قضائیه و متعلقات آن نیست، که در سایر ارگان‌های نظام جمهوری اسلامی از مجلس و دولت و متعلقات آن و قوای نظامی و انتظامی و سپاه پاسداران و کمیته‌ها و بسیج و دیگر متصدیان امور نیز به طور جدی مطرح است و احدی حق ندارد با مردم رفتار غیر اسلامی داشته باشد. ۴. هیچ کس حق ندارد کسی را بدون حکم قاضی که از روی موازین شرعیه باید باشد توقیف کند یا احضار نماید، هر چند مدت توقیف کم باشد. توقیف یا احضار به عنف جرم است و موجب تعزیر شرعی است. ۵. هیچ کس حق ندارد در مال کسی چه منقول و چه غیر منقول و در مورد حق کسی دخل و تصرف کند یا توقیف و مصادره نماید مگر به حکم حاکم شرع، آن هم پس از بررسی دقیق ثبوت حکم از نظر شرعی. ۶. هیچ کس حق ندارد به خانه یا مغازه و یا محل کار شخصی کسی بدون اذن صاحب آن‌ها وارد شود یا کسی را جلب کند یا به نام کشف جرم یا ارتکاب گناه تعقیب و مراقبت نماید و یا نسبت به فردی اهانت نموده و اعمال غیر انسانی اسلامی مرتکب شود، یا به تلفن یا نوار ضبط صوت دیگری به نام کشف جرم یا کشف مرکز گناه گوش کند و یا برای کشف گناه و جرم هر چند گناه بزرگ باشد، شنود بگذارد و یا دنبال اسرار مردم باشد و تجسس از گناهان غیر نماید یا اسراری که از غیر به او رسیده ولو برای یک نفر فاش کند. تمام این‌ها جرم و گناه است و بعضی از آن‌ها چون اشاعه فحشا و گناهان از کبائر بسیار بزرگ است و مرتکبین هر یک از امور فوق مجرم و مستحق تعزیر شرعی هستند و بعضی از آن‌ها موجب حد شرعی می‌باشد. ۷. آن چه ذکر شد و ممنوع اعلام شد، در غیر مواردی است که در رابطه با توطئه‌ها و گروهک‌های مخالف اسلام و نظام جمهوری اسلامی است که در خانه‌های امن و تیمی برای براندازی نظام جمهوری اسلامی و ترور شخصیت‌های مجاهد و مردم بی‌گناه کوچک و بزرگ و برای نقشه‌های خراب‌کاری و افساد فی الارض اجتماع می‌کنند و محارب خدا و رسول می‌باشند، که با آنان در هر نقطه که باشند و هم چنین در جمیع ارگان‌های دولتی و دستگاه‌های قضائی و دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها و دیگر مراکز با قاطعیت و شدت عمل ولی با احتیاط کامل باید عمل شود، لکن تحت ضوابط شرعیه و موافق دستور دادستان‌ها و دادگاه‌ها، چرا که تعدی از حدود

شرعیه حتی نسبت به آنان نیز جایز نیست، چنان چه مسامحه و سهل انگاری نیز نباید شود. و در عین حال مأمورین باید خارج از حدود مأموریت که آن هم منحصر است به محدوده سرکوبی آنان حسب ضوابط مقرر و جهات شرعیه، عملی انجام ندهند. و مؤکداً تذکر داده می شود که اگر برای کشف خانه های تیمی و مراکز جاسوسی و افساد علیه نظام جمهوری اسلامی از روی خطا و اشتباه به منزل شخصی یا محل کار کسی وارد شدند و در آن جا با آلت لهو یا آلات قمار و فحشا و س ایر جهات انحرافی مثل مواد مخدره برخورد کردند حق ندارند آن را پیش دیگران افشا کنند، چرا که اشاعه فحشا از بزرگ ترین گناهان کبیره است و هیچ کس حق ندارد هتک حرمت مسلمان و تعدی از ضوابط شرعیه نماید. فقط باید به وظیفه نهی از منکر به نحوی که در اسلام مقرر است عمل نمایند و حق جلب یا بازداشت یا ضرب و شتم صاحبان خانه و ساکنان آن را ندارند و تعدی از حدود الهی ظلم است و موجب تعزیر و گاهی تقاص می باشد. و اما کسانی که معلوم شود شغل آنان جمع مواد مخدره و پخش بین مردم است، در حکم مفسد فی الارض و مصداق ساعی در ارض برای فساد و هلاک حرث و نسل است و باید علاوه بر ضبط آن چه از این قبیل موجود است آنان را به مقامات قضائی معرفی کنند. و هم چنین هیچ یک از قضات حق ندارند ابتدائاً حکمی صادر نمایند که به وسیله آن مأموران اجرا اجازه داشته باشند به منازل یا محل های کار افراد وارد شوند که نه خانه امن و تیمی است و نه محل توطئه های دیگر علیه نظام جمهوری اسلامی، که صادر کننده و اجرا کننده چنین حکمی مورد تعقیب قانونی و شرعی است. ۸ جناب حجت الاسلام آقای موسوی اردبیلی رئیس دیوان عالی کشور و جناب آقای نخست وزیر موظفند شرعاً از امور مذکوره با سرعت و قاطعیت جلوگیری نمایند و لازم است در سراسر کشور، در مراکز استانداری ها و فرمانداری ها و بخشداری ها هیأت هایی را که مورد اعتماد و وثوق می باشند انتخاب نمایند و به ملت ابلاغ شود که شکایات خود را در مورد تجاوز و تعدی مأمورین اجرا، چه نسبت به حقوق و اموال آنان سر می زند بدین هیأت ها ارجاع نمایند و هیأت های مذکور نتیجه را به آقایان تسلیم و آنان با ارجاع شکایات به مقامات مسئول و پیگیری آن متجاوزین را موافق با حدود و تعزیرات شرعی مجازات کنند. باید همه بدانیم که پس از استقرار حاکمیت اسلام و ثبات و قدرت نظام جمهوری اسلامی با تأیید و عنایات خداوند قادر کریم و توجه حضرت خاتم الاوصیا و بقیه الله ارواحنا لمقدمه الفداء و پشتیبانی بی نظیر ملت متعهد ارجمند از نظام و حکومت، قابل قبول و تحمل نیست که به اسم انقلاب و انقلابی بودن خدای نخواستہ به کسی ظلم شود و کارهای خلاف مقررات الهی و اخلاق کریم اسلامی از اشخاص بی توجه به معنویات صادر شود. باید ملت از این پس که حال استقرار و سازندگی است احساس آرامش و امنیت نمایند و آسوده خاطر و مطمئن از همه جهات به کارهای خویش ادامه دهند و اسلام بزرگ و دولت اسلامی را پشتیبان خود بدانند و قوه قضائیه را در دادخواهی ها و اجرای عدل و حدود اسلامی در خدمت خود ببینند و قوای نظامی و انتظامی و سپاه پاسداران و کمیته ها را موجب آسایش و امنیت خود و کشور خود بدانند. و این امور بر عهده همگان است و کار بستن آن موجب رضای خداوند و سعادت دنیا و آخرت می باشد و تخلف از آن موجب غضب خداوند قهار و عذاب آخرت و تعقیب و جزای دنیوی است. از خداوند کریم خواهانم که همه ما را از لغزش ها و خطاها حفظ فرماید و جمهوری اسلامی را تأیید فرموده و آن را به حکومت عالمی قائم آل محمد (ص) متصل فرماید ۱. (انه قریب مجیب) والسلام علی عبادالله الصالحین روح الله الموسی الخمینی محتوای این فرمان هشت ماده ای را می توان به پنج حوزه تقسیم نمود: یک. تأکید بر تهیه قوانین شرعی، تصویب و ابلاغ آن ها (بند ۱). دو. بررسی صلاحیت قضات، دادستان ها، کارمندان و متصدیان امور به عنوان کارگزاران نظام اسلامی، با تأکید بر این که (میزان حال فعلی اشخاص است) (بند ۲). سه. تأکید بر استقلال و قاطعیت قضات واجد شرایط اسلامی در قضاوت و داوری به گونه ای که (ملت از صحت قضا و ابلاغ و اجرا و احضار، احساس آرامش قضایی نمایند و احساس کنند که در سایه احکام عدل اسلامی جان و مال و حیثیت آنان در امان است) (بند ۳). چهار. تعیین حوزه دخالت کارگزاران و دولت اسلامی در زندگی خصوصی افراد (بندهای ۴ تا ۷). پنج. تعیین رئیس دیوان عالی کشور و نخست وزیر جهت جلوگیری از تخلفات و تشکیل ستادهای استانی در این راستا (بند ۸). در این نوشتار،

محور بحث و بررسی حوزه چهار یعنی بندهای چهار تا هفت می باشد که به میزان دخالت دولت در زندگی خصوصی بر می گردد. در این چهار بند مطالب زیر مطرح شده است: ۱ احضار و توقیف افراد بدون حکم قاضی که براساس موازین شرعی است، جایز نمی باشد و تخلف از آن موجب تعزیر است. ۲ تصرف در اموال منقول و غیر منقول بدون حکم حاکم شرعی که براساس موازین صادر گردیده، جایز نیست. ۴ ورود به مغازه ها و محل کار و منازل افراد بدون اذن صاحب خانه برای جلب یا به نام کشف جرم و ارتکاب گناه، ممنوع است. ۵ شنود تلفن، گوش دادن به نوار ضبط صوت دیگران به نام کشف جرم جایز نیست. ۶ تجسس از گناهان غیر و دنبال اسرار مردم بودن جایز نمی باشد. ۷ فاش ساختن اسرار مردم جرم و گناه است. ۸ تجسس در صورتی جایز است که برای کشف توطئه ها و مقابله با گروهک های مخالف نظام جمهوری اسلامی که قصد براندازی نظام و ترور شخصیت ها را دارند، قرار گیرد که کار آنان مصداق افساد فی الارض است. ۹ در صورت جواز تجسس باید ضوابط شرعی رعایت گردد و یا دستور دادستان باشد چرا که تعدی از حدود شرعی نسبت به آنان نیز ناروا است. ۱۰ اگر مأموران قضایی از روی خطا و اشتباه وارد منزل شخصی یا محل کار خصوصی شدند و با آلات لهو و قمار و فحشا و مواد مخدر برخورد کردند حق ندارند آن را پیش دیگران افشا کنند و هیچ کس حق ندارد هتک حرمت مسلمان نماید و از ضوابط شرعی تعدی کند و حق جلب آنان را نیز نداشته و تنها باید نهی از منکر کنند. ۱۱ کسانی که شغل آنان گردآوری و توزیع مواد مخدر است، مصداق مفسد فی الارض قرار می گیرند و علاوه بر ضبط مواد باید آنان را به مقامات قضایی معرفی کرد. ۱۲ قضاوت حق ندارند ابتدا حکمی صادر کنند که مأموران اجازه ورود به منازل یا محل کار افراد را داشته باشند که نه خانه امن و تیمی است و نه محل توطئه علیه نظام. حضرت امام از این پس تا آغاز سال ۱۳۶۲ به جد، پیگیر این مهم بوده و در پیام ها و بیانیه ها و با معرفی اعضای ستاد، آن را دنبال کرده اند. در این جا گزارشی از سیر این پیگیری به اجمال بیان می شود: همان طور که عرض کردم، رفتن و جاسوسی کردن و تجسس نمودن خلاف اسلام است. از طرفی تجاهر به فسق و خلاف شرع هم خلاف شرع است. البته توده های مردم هیچ گاه عمل خلافی انجام نمی دهند، ولی ممکن است دسته ای پیدا شوند و بخواهند سوء استفاده کنند. نه، سوء استفاده هم نباید بشود. احکام اسلام در تمام ابعادش باید عمل بشود. یعنی نه جاسوسی شود و تفتیش عقاید و نه کسی متجاهر به فسق شود. ما نباید ظلم کنیم، یعنی تفتیش نمائیم که در داخل خانه های مردم چه می گذرد، کسی هم حق ندارد عشرتکده درست کند و یا قمارخانه. در حکومت اسلامی با این گونه امور مبارزه می شود. ما می خواهیم احکام خدا جاری شود. آن طرفش هست، این طرفش هم هست. آن طرف که نباید با مردم بد رفتاری کرد، نباید داخل منازل مردم ریخت، مردم باید در خانه هایشان مطمئن باشند، در زندگی شان، کسب و تجارتشان اطمینان داشته باشند. دولت اسلامی موظف است مردم را مطمئن نماید در همه چیز، در سرمایه هایشان، در کسب و کارشان. دولت حق ندارد به آن ها تعدی نماید و اگر کسی تعدی کرد تأدیب خواهد شد. و از آن طرف هم اگر کسانی که مخالف اسلام هستند بخواهند تجاهر به فسق نمایند، آن ها هم تأدیب خواهند شد. ۲ حضرت امام در تاریخ ۴/۱۰/۱۳۶۱ ستادی را جهت پیگیری فرمان هشت ماده تعیین می کنند: بسم الله الرحمن الرحيم حضرات آقایان حجج اسلام، آقایان موسوی اردبیلی رئیس دیوانعالی کشور، میرحسین موسوی نخست وزیر، امام کاشانی رئیس دیوان عدالت اداری، محقق رئیس بازرسی کل کشور، ناطق نوری وزیر کشور و آقازاده وزیر مشاور، با اکثریت آراء حق دارند متخلف یا متخلفین را پس از تشخیص عزل نمایند. توفیق آقایان را از خداوند متعال خواستارم. ۳ روح الله الموسوی الخمينی در تاریخ ۷/۴/۱۳۶۲ اعضای ستاد با امام ملاقات داشته و ایشان سخنانی در تأکید مفاد همان پیام بیان می دارند بسم الله الرحمن الرحيم رسیدگی به امر متخلفین باید با کمال جدیت و قاطعیت عمل شود. من باید به آقایان عرض کنم که شما در این کاری که دارید انجام می دهید که رسیدگی به امر متخلفین هست، چه در سطح دادستان ها و قضات و این ها و چه در سطح ادارات و وزارت خانه ها و این ها، یک امری است که الزام شرعی الآن دارد و با کمال جدیت و قاطعیت این باید عمل بشود. و ما نمی توانیم ببینیم که یک کشوری ادعای این بکند که ما جمهوری اسلامی هستیم و قاضی که آن

قدر در شرع به او اهتمام شده است آن وقت یک شهر را به آتش بکشد و سکوت بکنیم. یا فرض کنید یک دادستانی در یک جایی کارهای خلاف شرع بین می کرده است، باز هم باید ما بنشینیم و سکوت بکنیم. از حالا به بعد اصلاً سکوت معنا ندارد. باید آقایان به طور جدی محکمه‌ای تشکیل بدهند برای رسیدگی به امر متخلفین، قضات متخلف و کسان دیگری که در هر جا هستند و متخلفند و متخلفین را بعد از این که معلوم شد که این آدم تخلف کرده و خلاف کرده است، باید آن هائی که مسئول هستند فوراً و غایت الامر در ظرف سه روز به جای آن ها کسی را بگذارند و اگر آن ها مسامحه در این امر کردند بی عذر، بخواهند این کار را نکنند، خود شما، خود آقایانی که، این هیأتی که برای این رسیدگی است و چیز هستند، مجاز هستند که تعیین کنند، مستقلاً خودشان تعیین کنند و مسامحه در هیچ امری ابداً نباید بشود، چنان چه از آن طرف هم باید با کمال توجه به اطراف قضیه که کسی یک وقت خدای نخواستہ مظلوم واقع نشود. لکن ما باید این بار ظلم را که الآن در سرتاسر کشور گاهی می شود به اشخاص، این بار را دیگر باید سبک کنیم و از بین ببریم و اگر چنان چه من الآن اعلام می کنم اگر چنان چه اشخاص به واسطه اغراض فاسده بخواهند جوسازی کنند و بخواهند تلفن از این طرف و آن طرف بکنند و این مطلب معلوم بشود، خود آن ها برخلاف موازین شرعی و مقابل اسلام می خواهند کار بکنند و من به ملت اعلام می کنم که هر کس که این کار را کرد، با او معامله فسق بکنند و در هیچ جایی از جاهائی که یک آدم عادل باید باشد، او را نپذیرند و اطلاع بدهند تا تأدیب بشوند آن ها. یک کاری که اسلام می خواهد بکند، یک کاری که برای مردم، می خواهد ظلم را از مردم بردارند، آن وقت یک کسی بگوید ما جوسازی می کنیم، یک کسی بگوید که ما این کار را نمی کنیم، نباید بشود. این معنایش این است که کار اسلام نباید بشود و این اقلش این است که اعلا مرتبه فسق است و باید تعزیر بشود و بالاترش این است که ممکن است یک وقت چیزهای دیگر بشود. و کسی حق ندارد در سرتاسر کشور، هیچ قاضی شرعی حق ندارد که بدون جهت استعفا کند و بخواهد جوسازی کند. اگر جوسازی کند، معلوم می شود که خودش زیر سؤال است و باید خودش احضار بشود و اگر چنان چه واقعاً خودش را لایق نمی داند، باید اعتراف کند که من لایق نیستم و نمی خواهم بکنم و بعد از این که او را کنار گذاشتند، بلافاصله بعد از حداکثر سه روز، به جای او باید قاضی و دادستان و این طور چیزها تعیین بشود. در هر صورت، شما کاری را که دارید انجام می دهید و این هیأتی که برای این مسأله درست شده است و کاری می خواهند انجام بدهند، بر آن ها مسامحه جایز نیست و همان طوری که زیاده روی هم ان شاء الله نمی کنند و آن هم جایز نیست. هر دو طرف قضیه است و مسأله، مسأله مسامحه و شوخی نیست. اگر یک جایی مسامحه ما از کسی دیدیم، ما از او بازخواست خواهیم کرد و اگر یک مقامی، هر کس باشد، بخواهد جوسازی بکند، بخواهد تخلف از این مسائل بکند، این تخلف از احکام اسلام است و اگر مقامی است که باید حیثیت عدالت در او معتبر است، خودش منزع هست فی نفسه و اگر این در آن مقام هم حیثیت عدالت معتبر نیست باید دستگاه ها و دست اندرکارها او را کنار بگذارند و اگر نگذاشتند، این هیأت باز مجازند که آن ها را به جای آن ها قرار بدهند. در هر صورت مسأله، مسأله مهم است و مسأله، مسأله آبروی اسلام است، آبروی جمهوری اسلامی است و مسأله شوخی نیست که یک کسی در یک شهری آن همه جنایات می کند آن وقت یک کس دیگری برای خاطر او کمک کند به او، معین ظلمه باشد. نباید این کارها بشود. خودشان دست بردارند از این کارها، و الاً مورد تأدیب واقع خواهند شد. ان شاء الله من دعا می کنم که موفقیت برای شما حاصل بشود و کارها را با جدیت، هیأت های محل و ثوق قرار بدهید و دادگاهی که مورد توجه است و دادگاه صحیح است، تشکیل بدهید، یا دادگاه هایی در اطراف تشکیل بدهید که این مسائل را حل بکنند و رسیدگی بکنند و بعد از این که یک کسی شاکی دارد، او را بخواهند (هر کس می خواهد باشد) اگر شکایتی دارد و دیدند یک شکایتی است روی اساس صحیح، باید او را بخواهند و محاکمه کنند، اگر چنان چه بی گناه بودند، خوب، بروند سراغ کارشان و اگر بی گناه نبودند، آن وقت باید به مجازات خودشان به حسب موازین شرعی از تعزیر و از حد و از قصاص و از این ها، چون بعضی از این ها قصاص دارند باید مردم قصاص کنند از آن ها و بعضی از این ها تعزیر شرعی (اکثر این ها تعزیر شرعی دارد) و

باید تعزیر بشوند، این اشخاصی که مرتکب شدند و ابداً تخلف از این امر نخواهد شد. هر کس هر جوسازی بکند به ضرر خودش است و او را در بین مردم، ما اعلام می‌کنیم. اگر کسی بخواهد یک جوسازی بکند که اسلام کار خودش را عمل نکند، این بدتر از آن کاری است که منافقین دارند می‌کنند، برای این که آن‌ها جوسازی اسلامی نمی‌کنند، شما می‌خواهید جوسازی بر خلاف قوانین اسلام بکنید و شما هم جزء آن‌ها واقع می‌شوید. ۴. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته و در تاریخ ۱۳۶۱/۱۰/۱۵ خطاب به ستاد پیگیری تخلفات قضایی و اداری نامه‌ای پیرامون منع از تجسس و گزینش‌های غیر معقولانه بدین شرح صادر می‌کنند بسم الله الرحمن الرحیم < ستاد پیگیری تخلفات قضائی و اداری اخیراً چند کتاب به عنوان سؤالات دینی و ایدئولوژی اسلامی را ملاحظه نمودم و بسیار متأسف شدم از آن‌چه در این کتاب‌ها و جزواتی از این قبیل به اسم اسلام، این دین انسان‌ساز الهی، برای گزینش عمومی مطرح شده است و آن‌ها را میزان رد و قبولی افراد قرار داده‌اند. این نوشته‌ها که مشحون از سؤالات غیر مربوط به اسلام و دیانت و احیاناً مستهجن و اسف‌آور است، از آن‌جا که به اسم دیانت اسلام منتشر شده است، از کتب و جزوات انحرافی است که برای حیثیت اسلام و جمهوری اسلامی مضر است و به وزیر ارشاد توصیه نمودم که امثال این کتب را در اسرع وقت جمع‌آوری و فروش و خرید و نشر آن‌ها را ممنوع شرعی اعلام نمایند. شاید بسیاری از افرادی که در تدوین آن‌ها دخالت داشته‌اند دارای حسن نیت بوده‌اند، لکن احتمال نفوذ شیاطین در این نحو مسائل قوی است که برای مشوه نمودن چهره نورانی اسلام یا جمهوری اسلامی به این امر اقدام نموده‌اند. لهذا مراتب زیر را از ستاد محترم خواستارم: ۱. تمام هیأت‌هایی را که به نام گزینش در سراسر کشور تشکیل شده‌اند، منحل اعلام می‌نمایم، چه در قوای مسلح یا در وزارت خانه‌ها و ادارات و چه در مراکز آموزش و پرورش تا برسد به دانشگاه‌ها، تمام آن‌ها منحل است و ستاد انحلال را اعلام نماید. ۲. ستاد موظف است در اسرع وقت دستور دهد تا هیأت‌هایی به جای هیأت‌های منحل، از افراد صالح و متعهد و عاقل و صاحب اخلاق کریمه و فاضل و متوجه به مسائل روز تعیین تا در گزینش افراد صالح بدون ملاحظه روابط اقدام نمایند و گزینش زیر نظر آن‌ها انجام گیرد و دقت شود تا این افراد، تنگ نظر و تندخو، نیز مسامحه کار و سهل‌انگار نباشند. و چنان‌چه قبلاً تذکر داده‌ام میزان در گزینش، حال فعلی افراد است، مگر آن‌که از گروهک‌ها و مفسدین باشند یا حال فعلی آن‌ها مفسده‌جویی و اخلال‌گری باشد و اما کسانی که در رژیم سابق به واسطه جو حاکم یا الزام رژیم ستمگر مرتکب بعضی نارواها شده‌اند ولی فعلاً به حال عادی و اخلاق صحیح برگشته‌اند، تندرستی‌های جاهلانه در حق آن‌ها نشود که این ظلم است و مخالف دستور اسلام و باید ممنوع اعلام شود. ۳. از آن‌جا که بسیاری از سؤال‌های اسلام این کتابچه‌ها از مسائل غیر محل اطلاع می‌باشد که شاید فضلا و علمای زحمت‌کش نیز در جواب آن‌ها عاجز باشند و نیز بعضی آن‌ها غلط و بعضی از سؤال‌ها و جواب‌ها برخلاف است، این نحوه سؤالات به هیچ وجه معیار در گزینش افراد نیست و ندانستن آن‌ها برای آنان اشکال و عیبی ندارد. لازم است ستاد محترم اشخاصی را مأمور کنند که اگر افرادی، چه به واسطه سؤال‌های شرعی که دانستن آن‌ها برای این اشخاص لزوم ندارد و چه سؤال‌های ناروایی که به اسلام ارتباط ندارد، از ادارات و یا وزارت خانه‌ها یا دیگر مراکز اخراج شده‌اند و یا به واسطه آن استخدام نشده‌اند، تشخیص داده تا اگر اخراج یا عدم پذیرش به صرف این امور یا اشباه آن بوده است، آنان را به محل خود برای خدمت برگردانند که این نحوه عمل که با آن‌ها شده است ظلم فاحش است و محروم نمودن کشور از اشخاص مفید می‌باشد که از همه این‌ها باید جلوگیری شود و نیز از افراد صحیحی که در هیأت‌های گزینش بوده‌اند، قدردانی شود و به افراد دیگر آن‌ها نصیحت شود تا نظیر این افعال در کشور اسلامی واقع نشود. ۴. ستاد محترم دستور دهد کتابچه‌های مختصری شامل بعضی از مسائل شرعی که محل اطلاع عمومی است و مسائل اعتقادی که دانستن آن‌ها در اسلام لازم است به طور ساده، بدون معماها که در این کتب و نشریات انحرافی موجود است، و بعضی مسائل مناسب با شغل افراد، با نظارت اشخاص مطلع از احکام اسلام و متوجه به اطراف مسائل سیاسی و اجتماعی تهیه شود و آن‌ها را در دسترس افراد قرار داده و در صورت احتیاج اشخاص را آموزش دهند و بدون آموزش سؤال از آن‌ها نشود و میزان رد و قبول،

موازن اسلام و انسانی باشد که هدایت جاهلان، منظور نظر اصل است. ۵. تجسس از احوال اشخاص در غیر مفسدین و گروه های خرابکار مطلقاً ممنوع است و سؤال از افراد به این که چند معصیت نمودی، چنان چه بنا به بعضی گزارشات این نحوه سؤالات می شود، مخالف اسلام و تجسس کننده معصیت کار است. باید در گزینش افراد این نحوه امور خلاف اخلاق اسلامی و خلاف شرع مطهر ممنوع شود. ۶ بنا به گزارش رسیده، بعضی از کلاس های درسی که در ارتش و سپاه و سایر مراکز نظامی و انتظامی تأسیس شده است، بسیار مستهجن و مبتذل است. باید این کلاس ها به وسیله اشخاص عالم، عاقل و متعهد اداره شود و نمایندگان این جانب در نیروهای نظامی و انتظامی با کمال جدیت به اصلاح آنان پرداخته و به کار خود ادامه دهند. این ستاد موظف است برای هر وزرات خانه یا مراکز دیگر کتابچه هایی مناسب با کار آنان به صورت معقول و اسلامی تهیه نموده و از تعلیمات جاهلانه و احياناً ضد انقلابی جلوگیری نمایند. از خداوند تعالی توفیق آقایان را در امور محوله و حسن جریان آن را خواستارم. ۵. والسلام علیکم ورحمة الله روح الله الموسوی الخمینی در پاسخ به نامه رئیس دیوان عالی کشور و نخست وزیر در ۱۲/۱۱/۱۳۶۱ پیرامون توقیف غیر مجاز اموال، با تأکید بر دستورهایی قبل چنین نگاشته اند بسم الله الرحمن الرحیم محضر مبارک آیت الله العظمی امام خمینی رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران: به عرض عالی می رساند بررسی های انجام شده نشان می دهد که اموال منقول و غیر منقول بعضی افراد به عناوین مختلف که مستند به احکام کلی بعضی از حکام محترم شرع می باشد توقیف و گاهی ضبط می گردد، بنابر آن چه گفته می شود بعضی از احکام یاد شده را به حضرت عالی نسبت می دهند که به تشخیص این ستاد با فرمان اخیر مغایر است. نظر مبارک را بیان فرمایید. عبدالکریم موسوی اردبیلی میر حسین موسوی ۱۲/۱۱/۱۳۶۱ بسم الله الرحمن الرحیم درباره توقیف ها مطلب همان است که در بیانیه هشت ماده ای آمده است و پیش از تعیین تکلیف شرعی در محاکم، هرگونه دخل و تصرف، خلع ید، سرپرست گذاشتن و غیره، مشروع نیست و اگر حکمی و یا دستوری مخالف آن باشد، اعتبار ندارد و ستاد در جلوگیری آن، اقدام قاطع نماید و در صورت نسبت چیزی به این جانب، تا از شخص این جانب سؤال نشده است باید ترتیب اثر ندهند، زیرا بسیاری از امور که به این جانب نسبت داده می شود بر خلاف واقع است. روح الله الموسوی الخمینی ۱۳/۱۱/۱۳۶۱ و در آغاز سال ۱۳۶۲ در دیدار با اعضای هیئت دولت و مسئولان لشکری و کشوری فرمودند: قوه قضائیه باید توجه بکند که سروکارش با جان و مال مردم است، نوامیس مردم، سروکار این با آن ها است و باید افراد صالح در آن جا باشند، سالم باشند و توجه بکنند که خطاهای قاضی بزرگ است، عمدش مصیبت بار است، خطایش هم بزرگ است، باید خیلی در این معنا توجه کنند و آن چیزی که من عرض کردم در آن اعلامیه ای که دادم راجع به این اعلامیه ۸ ماده ای، البته دنبال کردند، تعقیب کردند لکن بیش تر لازم است، باید با قدرت و قوت دنبال این بروند که نابسامانی های این کشور رفع بشود. ۶ به جز این ها در مقاطع دیگر نیز با موضع گیری های قاطع حساسیت خود را در رعایت حریم شهروندان بیان می دارد. در بخشی از پیامی که در تاریخ ۷/۳/۱۳۶۳ به مناسبت گشایش دومین دوره مجلس شورای اسلامی صادر شده، این مسئله را چنین گوشزد کرده اند: این نکته نیز قابل ذکر است که اگر در مجلس به کسی که حاضر نیست و راه به مجلس ندارد که از خود دفاع نماید حمله ای شد، به او اجازه داده شود یا در مجلس از خود دفاع کند و اگر قانوناً اشکالی در این عمل می بینند، رادیو و تلویزیون و مطبوعات این وظیفه سنگین را به دوش کشند تا حق مظلومی ضایع نشود و شخصیتی بی دلیل خرد نگردد و راهگشای این امر خود نمایندگان و رئیس محترم مجلس هستند که با تعهدی که دارند و مسئولیتی که بر دوش آن هاست این حق را به اشخاص غایب بدهند تا به وسیله مجلس که نگهدار مصالح کشور و ملت است حقی ضایع نشود و انسانی مظلوم نگردد. ۷ این همه حاکی از تأکید و اصرار ایشان بر رعایت حریم خصوصی افراد است. اینک به ذکر اجمالی مستندات و مبانی فقهی این نظریه رو کرده و تفصیل آن را به وقتی دیگر وا می گذاریم. تردیدی نیست که در مکتب اسلام امور چهارگانه زیرحرام شده و همه مذاهب بر آن اتفاق نظر دارند: ۱ تصرف در ملک دیگری و حریم او، بدون رضایت مالک و صاحب حریم. خداوند در قرآن فرموده است: (یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا اموالکم

بینکم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض منكم ۸؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، اموال هم دیگر را به ناروا مخورید، مگر آن که داد و ستدی یا تراضی یکدیگر از شما انجام گرفته باشد.) و رسول خدا(ص) در حجة الوداع فرمود: (ان الله تبارك و تعالی قد حرم دمائکم و اموالکم و اعراضکم الا بحقها). ۹ فقیهان موضوع سلطنت بر اموال را از اصول مسلم فقهی قلمداد کرده و از آن به عنوان یک قاعده مسلم یاد می کنند. ۱۰ هم چنین قاعده ای دیگر در فقه مطرح است با عنوان (احترام مال مسلمان) که بر منع هر گونه تصرف در اموال دیگران دلالت دارد. ۱۱ هر آن چه درباره اموال صادق است، بر حریم نیز منطبق می باشد. در کتب قواعد فقهیه از قاعده ای یاد می شود با عنوان (الحریم له حکم ما هو حریم له) که دلالت دارد همان گونه که در اموال تصرف جایز نیست تصرف در حریم نیز چنین می باشد. ۱۲ ۲ سلب آزادی و حقوق از قبیل: احضار، توقیف، حبس و... روشن است که سلطنت آدمی بر خویشتن اولی و برتر از سلطنت او بر اموال می باشد. اگر تصرف در اموال بدون رضایت ناروا و حرام است، احضار، توقیف و حبس و... که تصرف در جسم و جان او محسوب می شود، به اولویت قطعی حرام و ناپسند خواهد بود. ۳ تجسس و جست و جو برای یافتن گناهان و لغزش های دیگران. خداوند در قرآن به روشنی از تجسس باز داشته و فرموده است: (ولا تجسسوا) ۱۳. مفسران تجسس را جست و جو و تتبع برای یافتن لغزش معنا کرده اند. ۱۴ در کتاب های روایی فصلی با عنوان (من طلب عثرات المؤمنین) ۱۵، (ما جاء فی النهی عن التجسس) ۱۶، (وجوب ستر الذنوب و تحریم النظاهر بها) ۱۷ و ۱۸... به گردآوری روایاتی که در مذمت تجسس وارد شده، اختصاص داده اند. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اصول ۳۲ و ۵۲ چنین آمده است: (اصل بیست و سوم: تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ کس را نمی توان به صرف داشتن عقید ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد.) (اصل بیست و پنجم: بازرسی و نرساندن نامه ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، افشای مخبرات تلگرافی و تلکس، سانسور، عدم مخابره و نرساندن آن ها، استراق سمع و هر گونه تجسس ممنوع است مگر به حکم قانون.) در نقلی آمده است: (شبی خلیفه دوم در کوچه های مدینه به گشت زنی مشغول بود، از خانه صدای غنا و موسیقی شنید، وارد خانه شد و بدو گفت: ای دشمن خدا، آیا گمان برده ای گناهت را خداوند می پوشاند؟ مرد گفت: ای پیشوای مسلمین شتاب مکن، اگر من یک گناه مرتکب شدم تو مرتکب سه گناه شدی: خداوند از جاسوسی نهی کرد و تو تجسس کردی، خداوند فرمود از در خانه وارد شوید و تو از دیوار آمدی، و خداوند فرمود هر گاه خواستید به خانه ای در آید اذن بگیرید و تو بدون اذن وارد شدی.) ۱۹ رسول خدا(ص) فرمود: (انی لم أؤمر ان انقب عن قلوب الناس ولا اشق بطونهم) ۲۰ من مأمور نیستم از نهان و پنهان مردم جست و جو کنم.) و نیز امام صادق(ع) فرمود: (لا تفتش الناس عن اديانهم فتبقي بلا صدیق) ۲۱ از مرام و باورهای مردم جست و جو مکن، تا تنها و بی همراه بمانی.) بلی آن چه در نصوص دینی در جواز تجسس و پیگیری به چشم می خورد عبارت است از: ۱ پیگیری و مراقبت نسبت به کارگزاران حکومتی برای انجام وظایف و مسئولیت ها. ۲ نسبت به دشمن و تحرکات نظامی آنان. ۳ مراقبت از جاسوسان خارجی داخلی و گروه های معاند نظام اسلامی. ۴ پیگیری و مراقبت از مشکلات و نیازمندی های شهروندان دولت اسلامی در جهت برطرف ساختن مشکلات. ۵ اشاعه فحشاء، پخش گناهان و اسرار و لغزش های دیگران. خداوند در قرآن فرموده است: (ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم). ۲۲ حرام کردن غیبت نیز خود مبارزه با پخش عیوب و بدی های دیگران است. امام صادق(ع) فرمود: (اگر آن چه را با چشم دیدی و با گوش شنیدی نسبت به مؤمنان بر زبان آری از کسانی خواهی بود که خداوند درباره آنان وعده عذاب داده است.) ۲۳ شیخ انصاری می گوید: (و کیف کان فلا اشکال من حیث النقل و العقل فی حرمة اذا عنه ما یوجب مهانة المؤمن، و سقوطه من اعین الناس) ۲۴ تردیدی از جانب نقل و عقل نیست که پخش و افشای آن چه سبب خواری مؤمنان و از دست دادن حیثیت اجتماعی آنان می شود، حرام است.) گفتنی است که محقق انصاری در توضیح آیه یاد شده می نویسد: (غرض از آیه صرف انجام کاری است که به افشا و پخش بدی ها بینجامد، گرچه انگیزه و قصد آن را نیز نداشته باشد.) ۲۵ شیوه بحث فقهی اقتضا دارد، قائلان به جواز این امور برای کارگزاران حکومتی و متصدیان حکومت دست به استدلال زنند و با

عدم اقامه دلیل، حرمت براساس ادله خود ثابت می‌باشد. چنان که اصل عقلی و عقلایی نیز همین اقتضا را دارد. حال بینیم دلیلی بر جواز یافت می‌شود یا نه؟ آن چه ممکن است مستند تجویز قرار گیرد دو امر است که در این جا مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم: الف آیه (النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم) ۲۶ در معنای این آیه احتمالات چهارگانه‌ای مطرح است: ۱ پیامبر اولویت دارد بر امور تکوینی و تشریحی مؤمنان و هرگونه فعل فردی و اجتماعی و امور باطنی نیز مشمول این ولایت است. ۲ این که پیامبر در امور تشریحی ولایت دارد خواه فردی و خواه عمومی. ۳ این که مراد اولویت در امور اجتماعی و عمومی است. ۴ مراد تقدم ولایت پیامبر بر سایر ولایات‌های اجتماعی است. هر جا که مؤمنان بر امری اجتماعی ولایت دارند ولایت پیامبر اقوی و اولی است. از این میان معنای سوم و چهارم به یکدیگر نزدیک است. و معنای اول بسیار عام و گسترده و معنای دوم پس از آن از گستردگی برخوردار است. مفسران به معنای اول تمایل دارند و عمومیت ولایت را از آیه استفاده می‌کنند و گفته‌اند: ((ولم يذكر فی الایة ما تکون فیہ الاولویة بل اطلقت اطلاقاً لیفید ذلک اولویته فی جمیع الامور)). ۲۷ اما آن چه به عنوان استشهاد بدین آیه از سوی پیامبر نقل شده دو امر است: ۱ پرداخت غرامت امواتی که مالی ندارند. ۲۸ در واقعه غدیر و معرفی حضرت امیر به امامت و ولایت. ۲۹ به جز این‌ها روایاتی نیز در تفسیر این آیه وارد شده که متفاوت است، در یک روایتی رسول خدا (ص) فرموده‌اند: (ما من مؤمن الا انا اولی الناس به فی الدنیا والاخرة) ۳۰ من بر هر مؤمنی در دنیا و آخرت سزاوارترم. و در یک روایتی امام باقر فرموده است: (انها نزلت فی الامرة) ۳۱ این آیه در باب حکومت داری نازل شده است. آن چه نسبت به این آیه جای بحث و تأمل دارد انتقال همه ولایت به غیر معصوم است. حضرت امام خمینی (ره) سخنی نغز و پر معنا در این باب دارند، وی در کتاب البیع فرموده است: ثم انا قد أشرنا سابقاً إلى أن ما ثبت للنبي (ص) والامام (ع) من جهة ولایته و سلطنته ثابت للفقیه، وأما اذا ثبت لهم (ع) ولایة من غیر هذه الناحية فلا، فلو قلنا بأن المعصوم (ع) له الولاية على طلاق زوجة الرجل أو بیع ماله أو أخذه منه ولو لم یقتض المصلحة العامة لم یثبت ذلک للفقیه، ولا دلالة للأدلة المتقدمة على ثبوتها له حتى یكون الخروج القطعی من قبیل التخصیص. ۳۲ نکته دیگر اینکه، ما قبلاً گفتیم همه اختیاراتی که در خصوص ولایت و حکومت برای پیامبر (ص) و ائمه (ع) معین شده است، عیناً، برای فقیه نیز معین و ثابت است. اما اگر ولایتی، از جهت دیگر، غیر از زمامداری و حکومت، برای ائمه (ع) معین و دانسته شود، در این صورت، فقها از چنین ولایتی برخوردار نخواهند بود. پس، اگر بگوییم امام معصوم راجع به طلاق دادن همسر یک مرد یا فروختن و گرفتن مال او گرچه مصلحت عمومی هم اقتضا نکند ولایت دارد، این ریگر در مورد فقیه صادق نیست و او در این امور ولایت ندارد، و در تمام دلایلی که پیشتر راجع به ولایت فقیه گفتیم، دلیلی بر ثبوت این مقام برای فقها وجود ندارد تا خروج آن از دایره اختیارات فقیه از قبیل تخصیص اصلی کلی باشد. ۳۳ و ریاست مجلس خبرگان در بازنگری قانون اساسی در تفسیر عموم اختیارات می‌گوید: (مراد از ولایت مطلقه همان ولایتی است که امام بر جامعه دارد و آن ولایتی که امام دارد، آن نحوه که در ذهن کسی شاید باشد که به تمام شئون خاصه مردم هم ولایت داشته باشد، این نیست. حدود آن ولایتی که امام نسبت به مردم دارد، مأخوذ از علت آن ولایت است. علت ولایت او عبارت از این است که او مأمور است جامعه را به نحو احسن تدبیر و اداره کند، جامعه را به نحو احسن باید ولی امر اداره بکند. اداره جامعه به نحو احسن موقوف است به این که او بر نفوس و اموال جامعه ولایت داشته باشد، برای آن که لایعقل شما فرزندان را خوب اداره بکنید اما نسبت به خود آن‌ها و اموال آن‌ها تسلطی نداشته باشید. ولایت مطلقه در این جا معنایش این است که امام یا ولی امر نایب امام در زمینه اداره جامعه، به چه نحو و چه مقدار تسلط و ولایت بر نفوس و اموال دارد، او را ولایت مطلقه می‌گویند و این را باید داشته باشد و این غیر از این است که برود در خانه کسی، نان کسی را بخورد و لباس کسی را بپوشد زیرا که آن جزو تدبیر نیست). ۳۴ ب. تمسک به افعال معصومین ممکن است به پاره‌ای افعال معصومین که دخالت در امور خصوصی است استدلال شود و از آن مستندی برای جواز این امر برای دولت‌ها ساخته شود. آن چه در این زمینه دیده شده عبارت است از: ۱ حکم رسول خدا به کندن درخت خرما (سمره بن جندب) است. او در خانه مردی انصاری نخلی داشت و

همیشه سر زده وارد خانه می شد. انصاری نزد رسول خدا شکایت آورد. پیامبر مراحلی چند را دنبال کردند تا شاید (سمره) از ایداء و تضييع حقوق ديگران دست بردارد ولی قانع نشد و پیامبر فرمان به کندن و قطع درخت او داد. ۲۳۵ نمونه دوم دستور رسول خدا به عرضه و فروش اموال محترکان است، که امام صادق (ع) فرموده است: (در زمان پیامبر (ص) خوراکی ها به پایان رسید، مسلمانان نزد رسول خدا آمده و عرضه داشتند خوراکی ها تمام شد و تنها فلان شخص، دارای اطعمه است آن گاه رسول خدا فرمان به عرضه و فروش آن داد). ۳۶ به نظر می رسد به نظایر این ها نمی توان برای بحث مورد نظر استناد کرد، زیرا در این موارد حریم خصوصی با حقوق عمومی معارضه روشن و آشکار داشته است و در چنین مواردی بی تردید دولت می تواند دخالت کند اما جایی که چنین نیست، چنین حقی برای دولت مردان نیست. در پایان می توان چنین گفت: حریم خصوصی شهروندان در دولت اسلامی مصون است، نه شهروندان و نه دولت مردان حق ورود به آن را ندارند. تنها دو مورد را می توان به عنوان استثنا برای کارگزاران حکومتی برشمرد: ۱. تراحم حریم خصوصی با حقوق دیگران؛ ۲. تراحم حریم خصوصی با مصالح عمومی. البته روشن است که جواز مداخله در صورت روشنی و وضوح موارد استثنا است آن هم برای مراجع صلاحیت دار قضایی. پی نوشت ها: ۱. صحیفه نور، ج ۷۱، ص ۵۰۱۷۰۱. ۲. همان، ص ۸۱۱. ۳. همان، ص ۲۲۱. ۴. همان، ص ۴۳۱۵۳۱. ۵. همان، ص ۲۲. ۶. همان، ص ۷. انتخابات مجلس از نگاه امام، ص ۵۳۲. ۸. نساء (۴) آیه ۹۲. ۹. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۷۱. ۱۰. سید محمد کاظم مصطفوی، القواعد (مأه قاعده فقهیه)، ص ۱۴۱۳۴۱. ۱۱. همان، ص ۳۲۵۲. ۱۲. جلال الدین سیوطی، الاشباه والنظائر، ج ۱، ص ۶۸۲۷۸۲. ۱۳. حجرات (۹۴) آیه ۲۱. ۱۴. مجمع البیان، ج ۵، ص ۷۳۱. ۱۵. الکافی، ج ۲، ص ۴۵۳. ۱۶. سنن البیهقی، ج ۸، ص ۳۳۳. ۱۷. وسائل الشیعہ، ج ۶۱، ص ۳۶ (آل البیت). ۱۸. ر.ک: میزان الحکمه، ج ۱، ص ۱۹۳۳۹۳. ۱۹. کنز العمال، ج ۳، ص ۸۰۸. ش ۷۲۸۸. ۲۰. همان، ش ۵۳۰۵۱. ۲۱. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۱۹۳. ۲۲. نور (۴۲) آیه ۹۱. ۲۳. اصول الکافی، ج ۲، ص ۷۵۳. ۲۴. المکاسب، ج ۳، ص ۵۴۳. ۲۵. همان، ص ۴۴۳. ۲۶. احزاب (۳۳) آیه ۶. ۲۷. محمد علی الساس، تفسیر آیات الاحکام، ج ۴، ص ۱۱ و احکام القرآن، ج ۳، ص ۵۶۴. ۲۸. وسائل الشیعہ، ج ۷۱، ص ۱۵۵؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۶۴ و احکام القرآن، ج ۳، ص ۴۶۴. ۲۹. الغدیر، ج ۱، ص ۱۱ و بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۸۰۱. ۳۰. تفسیر آیات الاحکام، ج ۴، ص ۱۱. ۳۱. مجمع البحرین، ماده ولا. ۳۲. کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۸۹. ۳۳. شئون و اختیارات ولی فقیه، ص ۶۶. ۳۴. صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۳، ص ۳۶۱. ۳۵. وسائل الشیعہ، ج ۷۱، ص ۱۴۳ و الکافی، ج ۵، ص ۴۹۲. ۳۶. همان، ج ۲، ص ۷۱۳. منابع مقاله: فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱۲، مهریزی، مهدی؛

ماهیت قانون اساسی از دیدگاه امام خمینی (ره)

ماهیت قانون اساسی از دیدگاه امام خمینی رحمه الله در گفت و گو با حجه الاسلام عباس کعبی معرفت: لطفا نظر خودتان را در خصوص معانی گوناگونی که برای قانون اساسی در نظر گرفته شده است بیان کنید. حجه الاسلام کعبی: «قانون اساسی» از مفاهیم سهل و ممتنع است. کاربرد روزنامه ای و غیر فنی این دانش واژه به وسیله طبقات و اقشار گوناگون موجب شده است که هر کسی به راحتی به خود اجازه دهد در زمینه قانون اساسی اظهار نظر کند و دیگران را دعوت به عمل بر طبق قانون اساسی نماید. اما یک پژوهش گر به دلیل خصلت دوگانه حقوقی - سیاسی این مفهوم و شیوه نگرش و مطالعه و بررسی آن در متون تخصصی، به راحتی نمی تواند منظور از این اصطلاحات را تبیین نماید. در نتیجه این ابهام و پیچیدگی، مفهوم دفاع و حمایت عالمانه از قانون اساسی در هاله ای از ابهام فرو می رود. معمولاً در متون حقوق اساسی، برای شناخت علمی قانون اساسی، معانی گوناگون، روش شکل گیری، انواع قانون اساسی، روش بازنگری، ماهیت مقررات آن، راه های حمایت و ضمانت اجرای عمل به قانون اساسی و در نهایت، روش پایان و یا ابطال قوانین اساسی بحث می شود. ما هم برای شناخت همه جانبه قانون اساسی جمهوری اسلامی ناگزیر از

طرح همین مسائل با روش معمول در رشته حقوق اساسی و ترسیم موقعیت قانون اساسی جمهوری اسلامی در هر یک هستیم. با این زاویه دید ما باید وارد سؤالات شویم و به آن‌ها پاسخ دهیم؛ از جمله آن‌ها معانی شناخته شده از قانون اساسی است که می‌خواهیم بینیم بر این اساس، قانون اساسی جمهوری اسلامی به چه معنایی به کار رفته است. قانون اساسی معمولاً از ماهیت دولت و حکومت، حقوق ملت، ساختار دولت و پیوند دولت با ملت بحث می‌کند. به این گونه مباحث «حقوق اساسی» گفته می‌شود. این دسته از قوانین که درباره حکومت یا حقوق ملت و یا رابطه دولت و ملت بحث می‌کند، این گونه نیست که حتماً در یک سند مدونی باشد تا «قانون اساسی» گفته شود، بلکه از دو منظر به قانون اساسی نگاه شده است که از این لحاظ، آن را به دو دسته تقسیم می‌کنند: ۱- قانون اساسی مادی (ماهوی)؛ ۲- قانون اساسی شکلی. «قانون اساسی مادی» به قانونی می‌گویند که ماهیتاً این گونه مباحث در آن باشد، حتی اگر از طریق مجالس عادی تصویب شده باشد. اما «قانون اساسی شکلی» سندی است که در مجلس یا نهاد برتری تنظیم شود که آن سند بر دولت یا ملت حاکم است. از این رو، برای شناخت ریشه‌ای قانون اساسی مادی و شکلی، ناچاریم نحوه تولد و شکل‌گیری قانون اساسی و نحوه پایان آن را در کشورها مورد ملاحظه قرار دهیم. ما بر اساس تاریخچه شکل‌گیری قانون اساسی در کشورها نمی‌توانیم به صورت قطعی بگوییم که قانون اساسی همه کشورهای جهان مدون است؛ مثلاً، کشور انگلستان با وجود آن که کتابچه‌ای به نام (Constitution Law) قانون اساسی دارند، اما بر خلاف تصور، به این معنا نیست که مجلسی به نام مجلس مؤسسان یا نمایندگان ملت شکل گرفته و با قیام و قعود، قانون اساسی را تصویب کرده باشند، بلکه قانون اساسی انگلستان بر گرفته از عرف‌های مربوط به قانون اساسی و آراء دادگاه‌ها در طول تاریخ و مجموعه عرف‌های مربوط به اداره حکومت است که آن را گردآوری کرده‌اند. به این دلیل، می‌بینیم مجلس اعیان (لوردها) و مجلس عوامشان پیشینه عرفی دارد. نظام پادشاهی آن‌ها همین‌طور است. اصلاً نحوه حکومتشان این چنین است. این قانون اساسی را «قانون اساسی مادی ماهوی» می‌گویند که در مقابل «قانون اساسی شکلی» قرار دارد که از طریق یک مجلس، آن هم مجلس منتخب به نام «مجلس مؤسسان» یا مانند آن شکل می‌گیرد و به عنوان میثاق ملی حرف آخر را می‌زند. در مورد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هم این سؤال مطرح است که قانون اساسی ما شکلی است یا ماهوی. برای این که بفهمیم قانون اساسی ما شکلی یا ماهوی است، به ناچار دو مساله را باید کالبد شکافی کنیم: یکی این که قانون اساسی ما چگونه شکل گرفت؛ آیا مجلس داشت؟ اگر پاسخ مثبت است. و مجلس بررسی نهایی قانون اساسی (مجلس خبرگان قانون اساسی) داشت در آن مجلس چه بحث‌هایی مطرح شد؟ و دیگر این که نگاه حاکمیت به قانون اساسی چگونه است؟ باید به همه این مسائل پاسخ بدهیم تا آن سؤال عمده به آن جواب داده شود که ماهیت قانون اساسی چیست؟ در جای خود، اثبات خواهد شد که قانون اساسی نیمه شکلی و نیمه ماهوی است؛ از لحاظ شکل، مانند بقیه قانون‌های اساسی جهان است، اما از لحاظ محتوا بیش‌تر به قانون‌های اساسی مادی و ماهوی جهان شباهت دارد. معرفت: بفرمایید ویژگی‌های قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران کدام است؟ حجه الاسلام کعبی: قانون اساسی را به اعتباری به سه دسته تقسیم می‌کنند: ۱- قانون اساسی اعطایی یا اهدایی؛ ۲- قانون اساسی نیمه اعطایی یا نیمه اقتداری؛ ۳- قانون اساسی مردم‌سالار. در «قانون اساسی اعطایی»، شخص پادشاه تصمیم می‌گیرد که برای در نظر گرفتن حقوق ملت، چیزی به نام «قانون اساسی» تدوین گردد. مشروعیت این قانون اساسی ناشی از اراده شخص پادشاه است. در حاکمیت‌های فردی این چنین است. به این قانون اساسی اعطایی یا اهدایی گفته می‌شود که می‌توان به عنوان نمونه از قانون اساسی مراکش یا مغرب نام برد. ملک حسن دوم وقتی پس از پدرش به تاج و تخت رسید، بر اساس الگویی که از غرب گرفته بود و با توجه به افت سنتی کشورش این قانون را تهیه کرد و گفت: این قانون اساسی را به پیشگاه ملت تقدیم می‌کنم. مشروعیت این قانون ناشی از شخص ملک حسن دوم است. «قانون اساسی نیمه اعطایی»، حاکمان و پادشاهان موقعی که بر سر دو راهی قرار بگیرند یا دست از قدرت بکشند و انقلاب مردم را بپذیرند - که هیچ حاکمی به این کار تن نمی‌دهد - و یا با ملت از در آشتی و صلح درآیند و با آن‌ها قراردادی

بیندند، که معمولاً شرط دوم را می‌پذیرند که یک قانون اساسی نوشته شود و پای آن دو امضا وجود داشته باشد: امضای پادشاه یا حاکمان و امضای نمایندگان ملت و با این دو امضا، قانون اساسی مشروعیت پیدا می‌کند. مثل قانون اساسی مشروطه که با فرمان مظفرالدین شاه یک مجلس ملی تشکیل شد. اما از سویی، فقط نمایندگان ملت حرف آخر را نمی‌زنند، بلکه تا وقتی شاه آن را امضا نکند این قانون مشروعیت پیدا نمی‌کند و از سوی دیگر، اگر ملت هم امضا نکند مشروعیت نمی‌یابد. پس این قانون دوطرفی است و به آن می‌گویند: نیمه اعطایی، نیمه اهدایی یا نیمه اقتداری که در آن حاکمیت بین ملت و پادشاه تقسیم شده است. این دو نوع قانون اساسی در واقع، در جرگه قانون‌های اساسی اقتدارگرا و استبدادی است و - به اصطلاح - از لحاظ عقلانی، دفاع‌پذیر نیست. «قانون اساسی مردم سالار» صددرصد ناشی از حاکمیت ملت است؛ یعنی: در آن، ملت حرف اول و آخر را می‌زند. چون حاکمیت از آن ملت است. درباره قانون اساسی مردم سالار، باید به این نکته توجه کرد که برای شکل‌گیری این قانون اساسی، معمولاً - نهادی به وجود می‌آید که آن را «قوه مؤسس» می‌گویند و این غیر از قوه مقننه یا قضایی یا اجرایی است. قوه مؤسس یعنی: قوه به وجود آورنده قانون اساسی مردم سالار. در تعریف آن می‌گویند: نهاد برتری است که هنگام تحولات بنیادین در جامعه یا کسب استقلال یا انقلاب و امثال آن شکل می‌گیرد تا قانون اساسی ناشی از رای ملت را تصویب کند. قوه مؤسس پس از این که قانون اساسی را به وجود آورد، خود به خود منحل می‌شود و جای خود را به نهادهای قانونی ناشی از قانون اساسی می‌دهد. برای شکل‌گیری قوه مؤسس، سه شیوه در جهان وجود دارد: ۱- پیش‌نویس + رفراندوم؛ ۲- پیش‌نویس + مجلس مؤسسان؛ ۳- پیش‌نویس + مجلس مؤسسان + همه‌پرسی ملت. در شیوه اول، ابتدا رهبران انقلاب یا استقلال یا کودتا - و آن تحول بنیادین اجتماعی به هر نام که باشد، - پیش‌نویسی به نام «پیش‌نویس قانون اساسی» ارائه می‌دهند و آن را به ملت پیشنهاد می‌کنند. وقتی در یک همه‌پرسی آراء عمومی آن را تصویب کرد، به قانون اساسی ناشی از اراده یک ملت تبدیل می‌شود. در شیوه دوم، رهبران استقلال یا انقلاب یا تحول بنیادین پیش‌نویس قانون اساسی را می‌نویسند، اما از سوی دیگر، ملت نمایندگان خودشان را برای مجلسی به نام «مجلس مؤسسان اصلی» انتخاب می‌کنند. این مجلس تصمیم‌گیرنده نهایی است و هر چه را تصویب کرد، قانون اساسی خواهد بود و به امضای رهبران انقلاب نیازی ندارد. چون مشروعیتش ناشی از نمایندگان مجلس مؤسسان است. در شیوه سوم، پیش‌نویس قانون اساسی را مجلس مؤسسان، که منتخبان مردم هستند، تصویب می‌کنند و علاوه بر آن برای محکم‌کاری، به همه‌پرسی عمومی گذاشته می‌شود. این سه شیوه شکل‌گیری قوای مؤسس ناشی از حاکمیت ملت یا قانون‌های اساسی مردم سالار بود. سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران صددرصد ناشی از حاکمیت ملت است و تنها ملت حرف اول و آخر را می‌زند، دیگر هیچ اراده‌ای غیر از اراده ملت نقش ندارد یا این که نمونه و شیوه دیگری است؟ به راستی، قانون اساسی ما چگونه شکل گرفت؟ برای پاسخ به این سؤال، باید به تاریخ شکل‌گیری قانون اساسی مراجعه کنیم تا ببینیم ماهیت آن چگونه است. با توجه به پیشینه تاریخی قانون اساسی، می‌توان گفت: قانون اساسی ما هیچ‌کدام از نمونه سه‌گانه مزبور نیست. نه اعطایی است، نه نیمه اعطایی و نه مردم سالار، بلکه نمونه چهارمی است که ناشی از شریعت اسلام می‌باشد. قانون اساسی ناشی از شریعت هم برای خود قوه مؤسسی دارد. این قوه دو رکنی است: رکن اول آن پذیرش ملت و رکن دومش اجتهاد مستمر فقهای جامع‌الشرایط بر اساس کتاب و سنت معصومان علیهم السلام است. با توجه به پیشینه تاریخی قانون اساسی و دیدگاه‌های حضرت امام رحمه الله، که هم در حکم دولت موقت آمده، هم در جمع نمایندگان خبرگان قانون اساسی فرموده‌اند، هم در پیام ایشان به مجلس خبرگان قانون اساسی آمده و هم در تقاضای همه‌پرسی برای دوازدهم فروردین بیان داشته‌اند، روشن است که حضرت امام رحمه الله قانون اساسی را ناشی از شریعت می‌دانند. بنابراین باید ببینیم قواعد این نوع قانون اساسی قابل‌تدوین نهائی، در یک کتابچه قانونی است؟ به اجمال عرض می‌کنم که قواعد شریعت مربوط به نظام اسلامی دو دسته است: ۱- قوانین ثابت و لا-یتغیر که این قوانین برای همه مسلمانان و حتی غیر مسلمانان روشن است و با قیام و قعود و رای دادن نمی‌توان، در این

زمینه رای مثبت یا منفی داد. ۲- قوانین متغیر که جنبه شناور دارد و براساس اجتهاد و نقش زمان و مکان قابل دگرگونی است. معرفت: خوب است شمه ای از تاریخچه شکل گیری قانون اساسی جمهوری اسلامی بیان گردد تا دیدگاه حضرت امام خمینی رحمه الله در مورد قانون اساسی ناشی از شریعت روشن گردد. حجه الاسلام کعبی: در ابتدای پیروزی انقلاب، دو دیدگاه در شکل گیری قانون اساسی وجود داشت: یک دیدگاه به جد، در پی شکل گیری قانون اساسی مردم سالار بود. دولت موقت و نهضت آزادی چنین دیدگاهی داشتند. دیدگاه دوم دیدگاه حضرت امام رحمه الله و طرف داران ایشان بود که خواهان شکل گیری قانون اساسی بر مبنای شریعت بودند. این دو دیدگاه در مواردی با هم چالش هایی داشتند. در تاریخ ۱۵/۱۱/۵۷، حضرت امام رحمه الله به دولت موقت ماموریت دادند که تعیین نوع نظام حکومتی را به همه پرسشی بگذارند. همه پرسشی تعیین نوع نظام سیاسی در هیچ جای جهان سابقه نداشت. بر خلاف نمونه هایی که عرض شد، حضرت امام رحمه الله پیش از هر چیزی، فرمودند که ابتدا باید نوع حکومت مشخص شود. این ماموریت اول دولت موقت بود. ماموریت دوم آن برگزاری مجلسی بود که در آن نمایندگان ملت جمع بشوند و قانون اساسی را تدوین کنند. ماموریت سوم برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی بود. در ماموریت اول، حضرت امام رحمه الله تاکید کردند که من به «جمهوری اسلامی» رای می دهم، نه یک کلمه بیش تر، نه یک کلمه کم تر. اما دولت موقت «جمهوری دمکراتیک اسلامی» یا «جمهوری» محض را مطرح می کرد. حضرت امام رحمه الله با تاکید برسختن خود، می فرمودند: رای آزاد است، هر کسی خواست می تواند رای بدهد، تحمیل نکنید، اما مردم را هدایت کنید به این که اسلام به صلاحشان است و به جمهوری اسلامی رای بدهند. در این انتخابات، که در دوازده فروردین برگزار شد، ۲/۹۸ درصد ملت به جمهوری اسلامی و خواسته حضرت امام رحمه الله رای دادند و ایشان دوازدهم فروردین ۵۸ را روز عید و روز «جمهوری اسلامی» اعلام کردند و همین ملاک و مبنایی برای حرکت های بعدی ایشان گردید. با برگزاری همه پرسشی، رکن اول قانونی اساسی ناشی از شریعت شکل گرفت و آن رکن پذیرش ملت بود که اعلام کردند که ما همان گونه که در احکام فردی تابع اسلام ایم، در احکام حکومتی و مسائل مربوط به قانون اساسی هم می خواهیم نظام مبتنی بر احکام شریعت داشته باشیم. حضرت امام رحمه الله می فرمودند: ما که می گوئیم «جمهوری»، جمهوری از لحاظ شکل. نهضت ما از لحاظ شکل، جمهوری است، اما از لحاظ محتوا اسلامی است. حضرت امام رحمه الله در ۱۱/۱۰/۵۸ فرمودند: «ملت رای به جمهوری اسلامی داد. این را ملت پذیرفته است و رای به آن داده است. باید وفادار باشد به این عهد، وفادار باشد به این تعهد. شما با اسلام یک تعهد الآن کردید، همه مان متعهدیم برای اسلام. اما تازه یک تعهد خاص برای اسلام بسته ایم و ما بیعت کرده ایم با اسلام. بیعت ما این است که جمهوری اسلامی و نظام اسلامی می خواهیم و رای به این داده ایم و بیعت کرده ایم با این. اگر بنا باشد بگوئیم که ما بیعت کرده ایم با اسلام و با جمهوری اسلامی، رای دادیم به جمهوری اسلامی، لکن به احکام اسلام عمل نمی کنید، این خلاف بیعت است، خلاف معاهده است. باید همه چیز، همه چیزها اسلامی باشد.» اما دولت موقت برای تحقق قانون اساسی مردم سالار برنامه هایی داشت. همه پرسشی شکل خود را گرفته بود، نوع حکومت هم مشخص شده بود (جمهوری اسلامی)، اما در منویات دولت موقت، تحقق قانون اساسی بر اساس الگوی سوم قانون اساسی مردم سالار - یعنی: پیش نویس + مجلس مؤسسان + همه پرسشی بود. بنابراین، دولت موقت، که آن موقع همه کاره شورای انقلاب بود، در کمیته ای که به نام «کمیته طرح های اصلی انقلاب» تشکیل داده بودند و زیر نظر یدالله سبحانی فعالیت می کرد ماموریت داشت کارهای عمده مربوط به شکل گیری نظام جمهوری اسلامی را انجام بدهد. از جمله این ماموریت ها، تهیه پیش نویس قانون اساسی بود که به تایید دولت موقت و شورای انقلاب هم رسید. در مرحله دوم، باید انتخاباتی را شکل می دادند و نام آن را «انتخابات تشکیل مجلس بررسی نهایی قانون اساسی» می گذاشتند تا در آن، دیگر نمایندگان ملت جمع شوند و قانون اساسی مطلوب را بنویسند و در یک همه پرسشی دیگر، آن را به مردم اعلام می کردند تا قضیه تمام شود. اما از یک سو، حضرت امام رحمه الله در حکمی که به دولت موقت دادند، فرمودند که این حکومت الهی است و

کسی نمی‌تواند با این برنامه مخالفت کند. و از سوی دیگر، ایشان دنبال قانون اساسی ناشی از شریعت بودند. بنابراین، در این کار، می‌توانستند به دو صورت با دولت موقت برخورد کنند: یکی این بود که دولت موقت را عزل نمایند و از موضع رهبری انقلاب عمل کنند و دیگر این که با دولت موقت، وارد مبارزه انتخاباتی و سیاسی بشوند. حضرت امام رحمه الله پذیرفتند که همین شکل ادامه پیدا کند؛ یعنی: انتخابات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی برگزار شود و در سخنرانی ۳۱/۳/۵۸ این شکل برگزاری انتخابات را تایید کردند و وارد یک مبارزه انتخاباتی شدند. حضرت امام رحمه الله برای تحقق رکن دوم قانون اساسی ناشی از شریعت - یعنی: اجتهاد مستمر - به علمای بزرگ کشور نامه‌ای نوشتند و از آنان خواستند که برای شکل‌گیری قانون اساسی مبتنی بر اسلام نامزد شرکت در «مجلس خبرگان قانون اساسی» شوند. مجلس مؤسسان یا مجلس بررسی نهایی قانون اساسی را حضرت امام رحمه الله در بیاناتی که می‌فرمودند، «مجلس خبرگان قانون اساسی» نام‌گذاری کردند و فرمودند کسانی باید وارد این مجلس بشوند که خیره و متخصص در احکام اسلام باشند و مردم به چنین کسانی از معتمدان خودشان رای بدهند. ایشان در نامه‌هایی که خطاب به علما و بزرگان بلاد نوشتند، مصرانه خواستند که آن‌ها نامزد شوند و این کار را واجب شمردند. بزرگانی نامزد شدند و مجلسی شکل گرفت که در آن، قریب ۴۱ مجتهد عضویت داشتند و ۱۲ نفر هم بحث خارج می‌خواندند. تعداد اندکی هم قریب به ۳ نفر سطح و ۲ نفر در حد مقدمات از علوم حوزوی اطلاع داشتند. مجموع نمایندگان مجلس خبرگان قانون اساسی ۷۶ نفر بودند و مصوبات هم با دو سوم تعداد نمایندگان (۴۸ نفر) اعتبار می‌یافت. البته بعضی از این آقایان تواضع داشتند و می‌گفتند ما طلبه یا خارج‌خوان هستیم، و گرنه مجتهد مسلم بودند، بعضی هم تحصیلات دوسویه داشتند؛ در سطح دکتری دانشگاه و اجتهاد حوزه؛ شهید بهشتی رحمه الله یا بعضی دیگر از بزرگان (۱) چنین مجلسی شکل گرفت؛ همان رکن دومی که حضرت امام رحمه الله به دنبال آن بودند؛ شکل‌گیری قانون اساسی بر اساس اجتهاد مستمر فقهای جامع‌الشرایط. معرفت: تاثیر نامه‌ها و پیام‌های حضرت امام رحمه الله را به علما و بزرگان بلاد تا چه حد می‌دانید و پیام حضرت امام راحل به نمایندگان مجلس خبرگان و قانون اساسی را در اجلاس افتتاحیه چگونه ارزیابی می‌کنید؟ حجه الاسلام کعبی: آن موقع، بسیاری از آقایان اصلاً در این فضا نبودند که نامزد شوند، اما احساس تکلیف کردند که باید قانون اساسی اسلامی ناشی از شریعت بنویسند. پس از تصویب قانون اساسی توسط خبرگان، حضرت امام رحمه الله آن را تایید کردند. ایشان در تاریخ ۷/۱۱/۵۹ در پاسخ به نامه شماره ۸۴ مورخ ۲۴/۸/۵۸ رئیس مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، می‌نویسند: «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، که وسیله نمایندگان محترم ملت ایران، که اکثر آنان از علمای اعلام و حجج اسلام و مطلعین به احکام مقدسه اسلام بودند، تهیه و به تصویب اکثریت ملت معظم رسیده. امید است - ان شاء الله - با اجرا و عمل به آن، آرمان‌های اسلامی برآورده شود و تا ظهور حضرت بقیه الله - ارواحنا فداه - باقی و مورد عمل باشد.» (۲) حضرت امام رحمه الله پس از آن امضا کردند و به این وسیله، با شرعی اعلام کردن «قانون اساسی» به آن جنبه رسمیت دادند. بنابراین، دو رکن شکل گرفت. حضرت امام رحمه الله در پیام خود به مناسبت افتتاح مجلس خبرگان قانون اساسی، چند نکته مهم به نمایندگان فرمودند. از جمله فرمودند که چون مردم به جمهوری اسلامی رای داده‌اند، و کالت شما آقایان محدود به این است که قانون اساسی اسلامی بنویسید و اگر خلاف اسلام ماده‌ای تصویب کنید بر خلاف و کالتان عمل کرده‌اید. همچنین به آقایان فقها تاکید کردند که حتماً بر اساس اسلام و قوانین اسلام عمل کنند، نه یک کلمه بیش تر و نه یک کلمه کم تر. به دیگر و کلا هم که تخصص‌های دیگری داشتند و می‌توانستند ساختار اداری قانون اساسی را بنویسند تاکید نمودند که باید از تخصص‌شان استفاده شود. به همه اکیداً توصیه کردند که مرعوب حقوق دانان غرب زده و شرق زده نشوند و اصل قانون اسلام را بنویسند، و کالتشان محدود به همین است. تا آن جا که ایشان در پیام خود به مناسبت افتتاح مجلس بررسی نهایی قانون اساسی در ۲۸/۵/۵۸ قریب شش نکته را به نمایندگان متذکر می‌شوند که این شش نکته در واقع، ماهیت قانون اساسی جمهوری اسلامی را مشخص می‌کند. ایشان می‌فرمایند: نکته اول: «مردم در فراندومی بی سابقه و اعجاب آور با اکثریت قریب به اتفاق به جمهوری اسلامی رای

دادند و دولت های اسلامی و غیر اسلامی، رژیم و دولت ایران را به عنوان جمهوری اسلامی به رسمیت شناختند. نکته دوم: با توجه به مراتب فوق، قانون اساسی و سایر قوانین در این جمهوری باید صددرصد بر اساس اسلام باشد و اگر یک ماده هم بر خلاف احکام اسلام باشد تخلف از جمهوری و آراء اکثریت قریب به اتفاق ملت است. بر این اساس، هر رای یا طرحی که از طرف یک یا چند نماینده به مجلس داده شود که مخالف اسلام باشد، مردود و مخالف مسیر ملت و جمهوری اسلامی است.» در قانون اساسی مردم سالار، نمایندگان مجلس مؤسسان همه کاره اند. اما امام به نمایندگان می فرماید: وکالت شما مقید است به این که احکام اسلام را بنویسید چون در همه پرسی اولیه مردم نوع حکومت را مشخص کرده اند و به آن ها تصریح می کنند که وکالت آنان محدود به حدود جمهوری اسلامی است و اظهار نظر و رسیدگی به پیشنهادهای مخالف اسلام یا مخالف جمهوری خروج از حدود از وکالت آن هاست. نکته سوم: تشخیص مخالف و موافقت با احکام اسلام منحصر در صلاحیت فقهای عظام است که - الحمدلله - گروهی از آنان در مجلس وجود دارند و چون این یک امر تخصصی است، دخالت وکلای محترم دیگر در این اجتهاد و تشخیص احکام شرعی از کتاب و سنت دخالت در تخصص دیگران بدون داشتن صلاحیت و تخصص لازم است. البته در میان نمایندگان، افراد فاضل و لایقی هستند که در رشته های حقوقی، اداری و سیاسی تخصص دارند و صاحب نظرند که از تخصصشان در همین جهات قوانین استفاده می شود و در صورت اختلاف متخصصان، نظر اکثریت متخصصان معتبر است. نکته چهارم: امام می فرماید: من با کمال تاکید، توصیه می کنم که اگر بعضی از وکلای مجلس تمایل با مکاتب غرب یا شرق داشته یا تحت تاثیر افکار انحرافی باشند، تمایل خودشان را در قانون اساسی جمهوری اسلامی دخالت ندهند و مسیر انحرافی خود را از این قانون جدا کنند زیرا صلاح و سعادت ملت ما در دست این مکتب ها نیست که در محیط خودشان هم عقب زده شده و رو به شکست و زوال است. از گفته ها و نوشته های بعضی از جناح ها به دست می آید که افرادی که صلاحیت تشخیص احکام و معارف اسلامی را ندارند، تحت تاثیر مکتب های انحرافی، آیات قرآن کریم و متون احادیث را به میل خود تفسیر کرده و به آن مکتب ها تطبیق می نمایند و توجه ندارند که مدارک فقه اسلامی بر اساسی مبتنی است که محتاج به درس و بحث و تحقیق طولانی است و با آن استدلال های مضحک و سطحی و بدون توجه به ادله معارض بررسی همه جانبه معارف بلند پایه و عمیق اسلامی را نمی توان به دست آورد. من انتظار دارم محیط مجلس خبرگان از چنین رویه ای به دور باشد.» اشاره حضرت امام رحمه الله در این فرمایش، به دولت موقت است که وقتی این موج را دید که بیش تر مجتهدان می آیند و مجلسی این چنین شکل گرفته، پیش نویس قانون اساسی تهیه شده هم به معرض افکار عمومی در روزنامه ها گذاشته شده است، بسیاری از افراد گفتند که این پیش نویس مناسب یک دولت و نظام اسلامی نیست. به این دلیل، حضرت امام رحمه الله به نمایندگان فرمودند: پیش نویس هیچ نیست، شما نظر خودتان را بگویید، کار خودتان را بکنید. مهندس بازرگان هم در همان افتتاحیه مجلس خبرگان، در پاسخ به موجی که ایجاد شده بوده، هنگام طرح تقدیمی خود - پیش نویس قانون اساسی - گفت: آنچه از اصول آزادی، حق انتقاد، حاکمیت ملی و رای اکثریت آمده است، نه ارمغان مغرب زمین و تقلید و تحمیل بیگانگان است و نه میراث نظام شاهنشاهی مخلوع، بلکه در تعبیرهای اختیار، امر به معروف و نهی از منکر و دستور مشورت محتوای اصولی است منطبق با قرآن و منبعث از مشیت الهی ازلی رحمان.» نکته پنجمی که در پیام حضرت امام رحمه الله به مناسبت افتتاح مجلس خبرگان قانون اساسی آمده بود این است که می فرماید: «علمای اسلام حاضر در مجلس اگر ماده ای از پیش نویس قانون اساسی و یا پیشنهادهای وارده را مخالف با اسلام دیدند، لازم است با صراحت اعلام دارند و از جنجال روزنامه ها و نویسندگان غرب زده نهراسند که اینان خود را شکست خورده می بینند و از مناقشات و خرده گیری ها دست بردار نیستند.» حضرت امام رحمه الله این جا قاطعیت به خرج می دهند و بسیار صریح از جایگاه علمای اسلام، که رکن دوم قانون اساسی ناشی از شریعت است، سخن می گویند. سپس در نکته ششم می فرماید: «نمایندگان مجلس خبرگان باید همه مساعی خویش را به کار ببرند تا قانون اساسی جامع و دارای خصوصیات زیر باشد:» خصوصیات که حضرت امام رحمه الله ذکر

می‌کنند، بسیار قابل توجه و برگرفته از کتاب و سنت است. ممکن است تصور شود که قانون اساسی ناشی از شریعت در نقطه مقابل قانون اساسی مردم سالار است و سؤال شود که بنابراین جایگاه مردم در این قانون اساسی چیست؟ در قانون اساسی ناشی از شریعت، از منظر امام رحمه الله مردم جایگاه درجه یک را دارند و اصلاً حکومت در این قانون اساسی، بدون پشتیبانی مردم یک قدم هم نمی‌تواند به پیش برود. قوه مؤسس اصلی در بازنگری قانون اساسی دو رکنی است: ۱- پذیرش ملت ۲- اجتهاد مستمر فقهای امت بر اساس کتاب و سنت معصومین علیهم السلام بر این اساس، حضرت امام رحمه الله ویژگی های قانون اساسی ناشی از شریعت را این گونه ذکر می‌کنند: «الف - حفظ و حمایت حقوق و مصالح تمام قشرهای ملت دور از تبعیض های ناروا» رئیس در قانون اساسی ناشی از شریعت، حقوق ملت، عدالت و رعایت مصالح نقش درجه یک را دارد که در بند یک پیام آمده است. «ب - پیش بینی نیازها، منافع نسل های آینده، آن گونه که مد نظر شارع مقدس در معارف ابدی اسلام است - ج - صراحت و روشنی مفاهیم قانون به نحوی که امکان تفسیر و تاویل غلط در مسیر هوس های دیکتاتورها و خودپرستان تاریخ در آن نباشد - د - صلاحیت نمونه و راهنما قرار گرفتن برای نهضت های اسلامی دیگر که با الهام از انقلاب اسلامی ایران در صدد ایجاد جامعه اسلامی برمی آیند.» برای این که قانون اساسی ناشی از شریعت، که در ایران اجرا می شود، یک الگو و نمونه برای تمام جهان باشد، ایشان بر آن تاکید کرده اند چون ایران جزئی از جهان اسلام است. معرفت: آیا به نظر حضرت عالی، قانون اساسی ناشی از شریعت منحصر به فرد است و در غیر ایران نمونه ای ندارد؟ حجة الاسلام کعبی: این نکته در سخنان حضرت امام رحمه الله پیش از شکل گیری نهضت بوده است. از ایشان سؤال می کنند که قانون اساسی مطلوب شما کجاست؟ مثل پاکستان است یا عربستان یا جایی دیگر؟ در جواب می فرمایند: قانون اساسی ما در جمهوری اسلامی، که تشکیل می دهیم، در هیچ جای جهان سابقه ندارد. نمونه آن همان است که در زمان امیرالمؤمنین و صدر اسلام بوده است. معرفت: آیا قانون اساسی جمهوری اسلامی از قانون های اساسی کشورهای دیگر هیچ تاثیری نپذیرفته است؟ حجة الاسلام کعبی: قانون اساسی کشور ما از لحاظ ماهیت احکام، منبعث از شریعت اسلام است. اما از لحاظ بحث های حقوقی و اداری و سیاسی، حضرت امام رحمه الله تصریح دارند که در بین نمایندگان، افراد فاضل و لایقی هستند که در رشته های حقوقی و اداری و سیاسی تخصص دارند و صاحب نظرند که از تخصصشان در همین جهات قوانین استفاده می شود. چنین افرادی در مجلس خبرگان قانون اساسی بودند. درست است که اکثریت آن را مجتهدان تشکیل می دادند، اما چنین متخصصانی هم وجود داشتند. شکل گیری نهادهایی که بعداً عنوان «شورای نگهبان»، «نخست وزیر» «ریاست جمهوری» و «مجلس شورا» به خود گرفت، نظیر نهادهای قانون های اساسی و ساختار حکومتی دیگر کشورهاست. البته در قانون اساسی ارکان ویژه و منحصر به فردی هم وجود دارد همچون ولایت فقیه. حضرت امام رحمه الله پس از ذکر این ویژگی ها فرمودند: «در خاتمه، از خداوند متعال توفیق همگان را خواستارم و امیدوارم به برکت تلاش آقایان، قانون اساسی واقعا اسلامی و مترقی به تصویب برسد.» پس معلوم می شود قانون اساسی مترقی هم هست و اسلام منافاتی با پیشرفت و ترقی ندارد. نکته ای که تفاوت جوهری بین قانون اساسی ناشی از شریعت و قانون اساسی مردم سالار را بیان می کند این است که قانون اساسی مردم سالار چون ناشی از حاکمیت مطلق ملت است، به مثابه یک میثاق ملی بین ملت و دولت است و حرف اول و آخر را می زند، به خصوص در قانون اساسی شکلی که انعطاف ناپذیر است. اما در قانون اساسی ناشی از شریعت، چون ناشی از شریعت است، به جای حاکمیت مطلق ملت، حاکمیت مطلق خدا بر جهان و انسان حرف اول و آخر را می زند. البته حاکمیت مطلق خدا بر جهان و اسلام منافعی حقوق ملت نیست، اما حقوقی که از دل شریعت برآید، نه از دل میثاق ها و قراردادهای اجتماعی. توضیح آن که ما اگر به قانون اساسی به مثابه یک سند که از نظریه «قرارداد اجتماعی» الهام گرفته باشد، نگاه کنیم، این قانون اساسی مردم سالار است، اما اگر به آن به عنوان سندی که از شریعت الهام گرفته بنگریم، شریعتی که البته منافاتی با حقوق ملت ندارد. در این صورت، رهبر به عنوان مرجع تقلید واجب الاطاعه و نایب عام امام زمان علیه السلام و فقیه جامع الشرایط است. رئیس دولت موقت هم با توجه به این

مطلب، وقتی از قانون اساسی تعبیر می‌کند، آن را «بیانگر نظام حکومتی اسلام» ذکر می‌کند؛ آن جا که می‌گوید: «با توجه به استقبال شایان و احساسات فراوان و مشارکت معنوی تمام مردم ستمدیده و عدالت طلب جهان، مخصوصا مسلمانان نسبت به انقلاب پیروزمند ایران و علاقه به میل به تاسی، که طبعا به جمهوری اسلامی دارند، قانون اساسی ما به تعبیری، قانون اساسی همه مسلمانان و معرفی نظام حکومتی اسلام خواهد بود. معرفت: با توجه به این که این سخن مهندس بازرگان پس از مشاهده علاقه مردم و حضرت امام رحمه الله به جمهوری اسلامی بیان گردیده است، آیا می‌توان گفت این نشانگر تغییر موضع آنان بوده است؟ حجه الاسلام کعبی: البته نمی‌توان گفت که دیدگاهشان عوض شد، آن‌ها می‌خواستند از پیش نویس قانون اساسی دفاع کنند. اما می‌گفتند پیش نویس قانون اساسی ما منبعث از قانون اساسی فرانسه و بلژیک و دیگر کشورها نیست، بیان گر نوع نظام حکومتی است که اسلام معرفی می‌کند. نکته دیگر این که بیانات و دیدگاه‌هایی که نمایندگان مجلس خبرگان قانون اساسی درباره ماهیت کار مجلس خبرگان قانون اساسی داشتند جالب توجه است. پس از پیام حضرت امام رحمه الله اولین چیزی که در دستور کار مجلس قرار گرفت این بود که ما بر اساس چه آیین نامه‌ای عمل کنیم. دولت موقت آیین نامه‌ای در نظر گرفته بود که این مجلس چگونه کار خود را انجام دهد. اما در جلسه اول و دوم، این بحث را مطرح کردند که هیچ کس خارج از این مجلس صلاحیت ندارد نوع کار آن را مشخص کند و شیوه کار را ما خودمان باید مشخص کنیم. اظهارنظرهای جالبی هم در این باره داشتند؛ مثلا، مرحوم آیه الله ربانی شیرازی، که از اعضای فقهای شورای نگهبان دوره اول هم بود، در جلسه دوم می‌گویند: «حضار در مجلس منتخبین ملت اند برای یک کار تخصصی؛ یعنی: بررسی پیش نویس قانون اساسی که آیا این قانون، این پیش نویس انطباق با قوانین اسلامی دارد یا ندارد که اگر ندارد آن را منطبق با اسلام بسازند. بنابراین، کار آقایان یک کار تخصصی است و برنامه کار تخصصی را متخصصان می‌توانند تعیین نمایند. کسانی که خارج از این عده هستند، نمی‌توانند برنامه کار این‌ها را تعیین کنند، مخصوصا این که تعیین این برنامه در کیفیت قانون، که بعدا مورد رسیدگی واقع می‌شود، دخالت دارد.» (۳) آیه الله آقای شیخ محمد کرمی، که نماینده خوزستان در مجلس خبرگان قانون اساسی، بودند، می‌گویند: «پیش نویس مزبور قانون اساسی باید صددرصد اسلامی درآید و مواد آن با قرآن و سنت تطبیق داده شود و مازاد آن را می‌توان در معرض آراء عمومی گذاشت. تطبیق مواد اسلامی اش با متخصصین آن است و سایر اقشار، که چنین تخصصی را ندارند، نمی‌توانند به امیال عادی خودشان اظهار نظر نمایند. الآن و بحمدالله، فقهای متبحر در مجلس خبرگان وجود دارند و از اقشار دیگر مردمان صالح به حد وفور هستند و امیدوارم با حسن تفاهم، چکیده نظرات حضرات به صورت یک گام اسلامی مطلوب و قابل به دست آید و اجرای آن هر چه صریح تر و صحیح تر به وقوع بپیوندد، ان شاءالله.» (۴) دیگران هم چنین اظهاراتی دارند. این مجلس بر اساس ساختاری ناشی از شریعت شکل گرفت. دولت موقت پیش بینی کرده بود که این مجلس همانند مجلس مؤسسان باشد، اما در میانه کار، احساس کرد که از لحاظ شکل، این طور است، ولی از لحاظ محتوا با آن اهدافی که در پی آن بود هم سویی ندارد. بنابراین، دست به کار شدند که طرح انحلال مجلس خبرگان قانون اساسی را بریزند، اما موفق نشدند. در نهایت برنامه اشغال لانه جاسوسی و سپس استعفای دولت پیش آمد. معرفت: اگر همان گونه که فرمودید، پیش نویس قانون اساسی را کمیته طرح‌های اصلی انقلاب تهیه کرده اند، پس مشخص است که آن‌ها نظرات خودشان را در قانون اساسی اعمال کرده اند. لطفا در این باره توضیح دهید. حجه الاسلام کعبی: آن پیش نویس صددرصد دگرگون شد. پس از آن سه پیش نویس دیگر هم مطرح شد: یک پیش نویس از سوی هیات رئیسه و مرحوم شهید بهشتی، یکی از سوی نمایندگان و پیش نویس سومی هم بود که تمام این‌ها در دستور کار قرار داشت. اما در مجموع، قانون اساسی ناشی از شریعت شکل گرفت که در سال ۱۳۵۸ در ۱۷۵ اصل و یک مقدمه و یک خاتمه به تصویب رسید. اگر در قانون اساسی موجود که بر اساس شریعت شکل گرفته است، نگاه کنیم، می‌بینیم فقها و مجتهدان سعی کرده اند در دل این قانون اساسی، ماهیت آن را مشخص کنند. قریب ۱۸۰ بار در آن به آیات و ۱۲۹ بار به احادیث گوناگون در ۶۷ جلسه استناد شده است. در خاتمه

هم ۷۹ آیه و روایت رسماً مورد استناد قرار گرفته است. قانون اساسی یک مقدمه و یک خاتمه دارد، اما متأسفانه یک ظلمی که به آن می‌شود این است که در رویه معمول قانون اساسی را بدون خاتمه منتشر می‌کنند و گویی خاتمه اصلاً جزو قانون اساسی نیست، در حالی که بر اساس اسناد مکتوب، خاتمه جزو قانون اساسی می‌باشد. مرحوم دکتر بهشتی در جلسه آخر این طور می‌فرماید: بخشی از آیات و روایاتی را، که زیربنای قانون اساسی است، ما ذکر می‌کنیم. این قسمت خاتمه مشتمل بر آیات و روایاتی است و به عنوان قسمتی از مبانی قانون اساسی در نصوص اسلامی است. (۵) این قسمت توسط نمایندگان به تصویب رسیده است. رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی هم در آغاز جلسه ۶۷، که جلسه نهایی است، می‌گوید: «قانون اساسی در دوازده فصل، مشتمل بر ۱۷۵ اصل تنظیم شده و در اختیار شما ملت قرار گرفته است، با یک مقدمه و یک خاتمه که مشتمل بر آیات و احادیث به عنوان نمونه از پایه‌های قانون اساسی است.» غیر از این، اگر ما به اصل چهارم قانون اساسی نگاه کنیم، ماهیت این قانون را بیان می‌کند. این اصل «اصل ۴» قانون اساسی را از حالت تدوین نهایی خارج می‌کند و حالت بازنگری و پیوستگی متون الحاقی شریعت را، که در قانون اساسی نیامده اما در بخش فقه حکومتی اسلام است، پیوسته قانون اساسی می‌داند. اصل چهارم می‌گوید: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیره باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم تمام اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.» در خود قانون اساسی این اصل به عنوان اصل حاکم پیش بینی شده است. حال اگر بالفرض، در همین قانون اساسی، اصلی را پیدا بکنیم که بر خلاف قوانین شریعت باشد - همان گونه که گفته شد فقهای شورای نگهبان بر اساس اصل استمرار اجتهاد و نظارت همه جانبه شرعی مطابق اصل چهارم قانون اساسی می‌توانند بخشی از اصول قانون اساسی را که بر خلاف قوانین شریعت باشد، تخصیص یا تقیید کنند و در نتیجه بعضی از اصول قوانین اساسی مقید گردد، مثلاً، اگر بحث نظارت بر انتخابات است که «آیا این نظارت استصوابی هست یا نه»، فقها می‌توانند نظر بدهند، یا مثلاً، این که «مجلس حق تحقیق و تفحص در تمام امور را دارد» شورای نگهبان بر اساس اصل چهارم می‌تواند بگوید: «مگر در فلان مورد» و آن را محدود کند یا مثلاً، اصل ۴۴ قانون اساسی می‌گوید: «بازرگانی خارجی دولتی است»، اما بر اساس اصل چهارم، شورای نگهبان می‌تواند بگوید: «بازرگانی خارجی الزاماً دولتی نیست، بخش خصوصی هم می‌تواند در امر بازرگانی مشارکت نماید. در حالی که در اصل ۴۴ بازرگانی خارجی در بخش اقتصاد دولتی پیش بینی شده است. در هر صورت، حرف اول و آخر را شریعت می‌زند. این قانون اساسی به مثابه رساله عملیه فقیه است. این چیزی نیست که بنده آن را از خودم بگویم، مرحوم آیه الله نائینی در کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله، که درباره ولایت فقیه است، این اصطلاح را به کار می‌برد که قانون اساسی به مثابه رساله عملیه تقلیدیه است. در صفحه ۱۴ این کتاب که به ضمیمه مقدمه و توضیحات مرحوم آیه الله طالقانی چاپ شده، آمده است: «چون دستور مذکور - دستور یعنی: قانون اساسی - در ابواب سیاسیه و نظامات نوعیه به منزله رسائل عملیه تقلیدیه در ابواب عبادات و معاملات و نحوهما و اساس حفظ محدودیت مبتنی بر عدم تخطی از آن است، لهذا نظام نامه و قانون اساسی اش خوانند.» یعنی: می‌توانیم آن را چیزی به مثابه رساله عملیه حکومتی بدانیم. بنابراین، با توجه به مباحث حاکمیت، قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی نه اعطایی است، نه نیمه اقتداری و نه مردم سالار، بلکه نمونه دیگری است به نام «قانون اساسی ناشی از شریعت». البته احکام شریعت به وسیله اجتهاد مستمر فقها تبیین می‌شود که بخشی از آن در اصل چهارم قانون اساسی ذکر شده است. در اصل دوم قانون اساسی اصلاً واژه «اجتهاد» آمده است. بند ششم این اصل می‌گوید: «کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسؤولیت او در برابر خدا، که از راه: الف - اجتهاد مستمر فقهای جامع الشرایط بر اساس کتاب و سنت معصومین علیهم السلام تأمین می‌شود...» با توجه به این اصل دوم، نوع نظام جمهوری اسلامی را باید بر پایه ایمان به خدا، وحی، معاد، عدل، امامت و کرامت و ارزش والای انسانی بدانیم که اجتهاد مستمر از راههای دستیابی به این نظام مطلوب است. بر این اساس، نوع قانون اساسی و ماهیت آن ناشی از شریعت است. ادامه دارد. پی نوشت ها ۱- راهنمای

مشروع مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ج ۴، ص ۲۴۰۹- همان، ج ۳ و ۴- همان ۵- همان ص ۱۸۷۷ منابع مقاله: فصلنامه معرفت، شماره ۳۱، ؛

بایستگی پدیداری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در دیدگاه امام خمینی (ره)

بایستگی پدیداری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در دیدگاه امام خمینی (س) در آمد پیروزی انقلاب اسلامی ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ نیاز جامعه انقلابی را به تجدید میثاقی نوین آشکار ساخت. این پیمان تازه که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نام گرفت، از پیشینه‌ای بهره می برد که بخش عمده‌ای از آن در شیوه عمل و اندیشه امام خمینی (س) نهفته است. به نظر می رسد انقلابها همواره مدعیان نظم نوینی هستند که جامعه را از سامان پیشین متمایز می گردانند. اما صرف ادعا بیانگر تفاوت نیست و آنچه که ظهور سامان یافته تری دارد عبارت است از متن مکتوب و مدونی که آن را قانون اساسی نام نهاده اند. انقلابها با تدوین یک متن مکتوب نوین می توانند ادعای نظم برتری را به ظهور برسانند و به آن وجه اثباتی ببخشند. انقلاب اسلامی ایران نیز بر نظم قبلی شورید و مدعی نظم برتر و نوین تری شد که شکل ملموس و مکتوب آن در قالب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نمایان گشت. در این مقاله دو روایت از نحوه تدوین قانون اساسی به همدیگر آمیخته شده است: (۱) روایتی تاریخی از چند و چون رویدادهای تدوین قانون اساسی کشورمان با تکیه بر گفتار و کردار امام خمینی (س) (۲) روایتی اندیشه‌ای از نحوه بروز فکر تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در دستگاه اندیشه امام خمینی (س). پرسش بنیادین نوشته حاضر چنین است: امام خمینی (س) چگونه روند تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را آغاز کردند و شتاب بخشیدند؟ در عین حال می توان سه پرسش فرعی نیز مطرح کرد: (۱) اندیشه امام خمینی (س) در مورد تدوین قانون اساسی برای جامعه پس از پیروزی انقلاب اسلامی از چه قرار بوده است؟ (۲) امام خمینی (س) در مورد جایگاه قانون اساسی در روند اداره امور کشور پس از پیروزی انقلاب اسلامی چه می اندیشیدند؟ (۳) شیوه عمل و سیره امام خمینی (س) در مورد تدوین قانون اساسی از چه قرار بوده است؟ فرضیه یا پاسخ موقت به پرسش بنیادین مقاله بدین قرار است: امام خمینی افزون بر آنکه جامعه ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی را نیازمند قانون اساسی می دانستند، چهار نکته نزد ایشان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است: (۱) شتاب در تدوین قانون اساسی (۲) استقرار سریع و همه جانبه نظام جمهوری اسلامی (۳) قانونمند شدن روال اداره امور جامعه (۴) دخیل کردن ملت در سرنوشت سیاسی و تاکید همه جانبه به حضور عمومی و آرای مردم. این مقاله بر پنج گفتار به قرار زیر استوار شده است: گفتار اول) گامهای آغازین در طرد سلطنت و قانون اساسی مشروطیت سخن یک) طرد سلطنت (سخن دو) طرد قانون اساسی مشروطیت (الف) نیم نگاهی به قانون اساسی مشروطیت به شرط اصلاح آن (ب) حذف قانون اساسی مشروطیت و تدوین یک قانون اساسی جدید (گفتار دوم) عنوان یابی برای مجلس تدوین کننده قانون اساسی جدید سخن یک) مجلس مؤسسان (سخن دو) مجلسی دیگر بدون نام مؤسسان. گفتار سوم) مجلس خبرگان بررسی قانون اساسی جدید به عنوان مجلس تدوینگر گفتار چهارم) گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران گفتار پنجم) همه پرسوی تصویب قانون اساسی و مساله متمم و اصلاح آن مقدمه هر انقلابی نوعی پیمان شکنی است نسبت به نظم استقرار یافته قبلی و خود یک قدرت مؤسس (x) است. کارل فریدریش ثمره انقلاب مشروطیت در ایران، نوعی قانون اساسی بود که سلطنت نامشروط و بدون قید را به سلطنت مشروط و مقید تبدیل کرد. قانون اساسی مشروطیت مصوب سال ۱۲۵۸ ش. تا سال ۱۳۵۷ ش. به لحاظ حقوقی، متن برتر قانونی و هنجار اساسی و حقوقی کشور شمرده می شد. با آغاز روند انقلاب اسلامی و پیاختن مردم در مقابل سلطنت پهلوی دوم، از همان آغاز معلوم شد که ابقای دو چیز ممکن نیست: سلطنت و قانون اساسی مشروطیت. در آغاز انقلاب، نه نوع نظامی که بر کشور حاکم خواهد شد مشخص بود و نه نحوه تغییر قانون اساسی؛ اما نظر نهایی این بود که مملکت باید واقعا به دست مردم اداره شود: با قیام انقلابی ملت، شاه خواهد رفت و حکومت

دموکراسی و جمهوری اسلامی برقرار می‌شود. در این جمهوری یک مجلس ملی مرکب از منتخبین واقعی مردم امور مملکت را اداره خواهند کرد. (۱) این نخستین باری بود که به صراحت از حذف سلطنت و برپایی نظام جمهوری اسلامی سخن به میان می‌آمد. اما هنوز معلوم نبود که با تغییر حکومت به جمهوری اسلامی، آیا باز هم به قانون اساسی مشروطیت عمل خواهد شد یا خیر؟ هدف ما برقراری جمهوری اسلامی است ... و حذف ماده‌هایی که رضا شاه و شاه فعلی با سرنیزه در قانون گنجانده‌اند و حذف مواد مربوط به سلطنت مشروطه. (۲) در این دوران فقط حذف سلطنت به طرز غیر قابل برگشت مسلم تلقی می‌شد: اصلا اساس سلطنت سلسله پهلوی مخالف قانون اساسی است ... اینها هم همه می‌دانند که اصل اساس سلطنت پهلوی بر خلاف قانون است، اصل مخالف قانون اساسی، اگر او مخالف قانون اساسی بود، سلطنت پهلوی مخالف قانون بود، سلطنت پسرش هم مخالف قانون اساسی است ... شاهی که خلاف قانون اساسی است شاه نیست ... این سلسله از سلاطین به اصطلاح برخلاف قانون اساسی روی کار آمدند و دنباله‌اش هر کاری که اینها انجام بدهند خلاف قانون اساسی است. (۳) در گامهای بعدی نیز به مرور و همزمان با پیشرفتهایی که در روند خیزش انقلابی و طرح براندازی سلطنت پیدا می‌شد، تصمیمهای مقتضی بعدی اتخاذ می‌گشت. در این مقاله با استفاده از بیانات و نوشته‌های حضرت امام (س) چگونگی شکل‌گیری این روند توضیح داده خواهد شد. مدعای اصلی چنین است: اگر دایره‌ای را فرض کنیم و نام آن را براندازی سلطنت، بی‌هنجارسازی قانون اساسی مشروطیت و درانداختن طرح قانون اساسی نوین جمهوری اسلامی بنامیم، خواهیم دید که در درون این دایره بزرگ دایره‌های کوچکتر و هم مرکزی وجود دارد که به طرز همپوشاننده یکدیگر را دربر گرفته‌اند. اسامی این دایره‌ها عبارت است از: (۱) دایره حذف و طرد سلطنت؛ (۲) دایره حذف و طرد قانون اساسی مشروطیت؛ (۳) دایره طرح و تدوین قانون اساسی جدید؛ (۴) دایره مجلس مؤسسان به عنوان تدوینگر قانون اساسی جدید؛ (۵) دایره مجلس خبرگان به عنوان تدوینگر قانون اساسی جدید؛ (۶) دایره طرح اصل ولایت فقیه به عنوان محور قانون اساسی جدید؛ (۷) دایره اذعان به ایراد و اشکال موجود در قانون اساسی جدید و قول به رفع آن در متمم. مقاله حاضر با توجه به موارد یاد شده شامل پنج گفتار و یک پی‌گفتار خواهد بود. گفتار اول) گامهای آغازین در طرد سلطنت و قانون اساسی مشروطیت سخن اول: طرد سلطنت امام خمینی (س) بنیاد انقلاب اسلامی و خیزش مردمی را بر حذف کامل سلطنت از کشور گذاشتند و شاید این برجسته‌ترین موردی بود که حضرت ایشان با پافشاری تمام و حتی بدون یک گام عقب‌نشینی بر آن پای فشرده و تا به آخر نیز دنبال کردند: رژیم سلطنتی که مستندش قانون اساسی است باید مطابق با آرا ملت باشد و ملت قاطبتا بر خلاف آن رای داده‌اند. بنابراین رژیم سلطنتی محکوم است و به کلی باید از بین برود. (۴) در نظر امام خمینی (س) حذف سلطنت مقدمه‌ای برای برپایی نظام جمهوری اسلامی بود: هدف اسلامی ما برچیده شدن رژیم سلطنتی و سرنگونی سلطنت سلسله پهلوی است ... نظام حکومتی ایران جمهوری اسلامی است ... ما این پیشنهاد را در آتیه نزدیک به آرا عمومی رسماً مراجعه می‌کنیم. (۵) نظر حضرت امام (س) در مورد حذف رژیم شاهنشاهی نه یک نظر فرعی و حاشیه‌ای که از اهداف اصلی ایشان بود که به طور کلی و عام با آن مخالف بودند و آن را طرد می‌کردند: هرگز سلطنت مشروطه مورد قبول ما و ملت نخواهد بود. (۶) ایشان حتی مخالفت خود را به نص صریح قانون اساسی مشروطیت نیز مستند می‌کردند و سلطنت پهلوی را از ابتدا غیرقانونی می‌دانستند. (۷) در عین حال ایشان سلطنت را از اساس و بنیان بی اعتبار تلقی کردند و وظیفه مردم دانستند که خود زمامداران خویش را انتخاب کنند: اصل رژیم سلطنتی از اول یک چیز غلطی بوده ... رژیم سلطنتی چی هست؟ باید مردم خودشان یک کسی را تعیین کنند. (۸) امام خمینی (س) با هوشیاری بسیار، ابقای بنیان سلطنت را در گرو دو اصل می‌دانستند: یکی اینکه مردم سلطنت را بخواهند، در حالی که: همان خود قانون اساسی می‌گوید که سلطنت یک موهبتی است الهی که به اعلیحضرت آن را مردم می‌دهند ... خوب حالا ما همین ماده را ما می‌خواهیم عمل بکنیم به آن. مردم باید سلطنت را بدهند به شاه، ما از سرتاسر این ملکت سؤال می‌کنیم که سلطنت ایشان را آیا شما دادید به ایشان؟ هیچ کس جواب آره ندارد. (۹) و همچنین در پاسخ به این پرسش که آیا در صدد حفظ

نظام سلطنتی در چهارچوب قانون اساسی هستید، می‌فرمایند: ملت ایران خواستار حکومت اسلامی است و من جمهوری متکی به آرا مردم را پیشنهاد کرده‌ام و سلطنت پهلوی یا نظام شاهنشاهی چیزی است که ملت ایران طی بیش از یک سال گذشته عموماً آن را نفی کرده‌اند. (۱۰) دیگر اینکه اسلاف یک ملت حق تصمیم‌گیری و تعیین سرنوشت برای اخلاف خود را داشته باشند که ندارند: ملت یک جمعیتی هستند که بالفعل و در حال حاضر این جمعیت در این مملکت ساکن هستند و از اهالی این مملکت هستند... همان طوری که نسبت به اشخاصی که بعدها می‌آیند معنا ندارد این مطلب،... اگر گفتند ملت ایران اعطا می‌کند یک چیزی را، سلطنت را اعطا می‌کند، عبارت از آن ملتی که بعدها وجود پیدا می‌کند نیست. هر ملت آن وقت ملت است که موجود است بالفعل. (۱۱) حضرت امام (س)، در تاکید بر چنین عقیده‌ای نیز فرموده‌اند: بسیار خوب به حسب قانون اساسی آنهایی که در آن وقت رای داده بودند به ایشان، به آن آدم، او شد سلطان، اما نسبت به آن اشخاصی که در آن وقت بودند، نسبت به این آدمی که حال است که رای ندادند. بر فرض اینکه رای داده بودند، حالا ملت ایران نیستند، رای داده بودند، خودشان پوسیدند و رای‌هایشان هم پوسید تمام شد رفت پی‌کارش، نه خودشان الان هستند نه رای آنها دارند. (۱۲) اصل دیگری که ایشان مطرح می‌کردند آن بود که خود سلطنت از پایه و اساس ملغی و باطل است، حتی اگر بخواهیم آن را به قانون اساسی مشروطیت مستند کنیم باز هم بطلان آن معلوم است: به حسب قانون اساسی این آدم یک آدم یاغی است. (۱۳) زیرا نمی‌توان چیزی را به زور در قانون اساسی وارد کرد: این موادی که از قانون اساسی برداشتند و جایش یک مواد دیگر گذاشتند یعنی سلطنت قاجاریه را گفتند نه و سلطنت اینها را گفتند آره، آن همه اش روی سرنیزه بود، قانونی نبود اینها. (۱۴) همچنین نمی‌توان حق قانونی مردم را به زور سرنیزه به آنان تحمیل کرد و آن را مبنای توارث قرارداد (۱۵)، بنابراین: شاه باید کنار برود برای اینکه به واسطه رای ملت شاه نشده است تا استعفا بدهد، او باید کنار برود. (۱۶) سخن دو) طرد قانون اساسی مشروطیت الف) نیم‌نگاهی به قانون اساسی مشروطیت به شرط اصلاح آن حذف سلطنت سخنی بنیادین بود که رهبر انقلاب اسلامی از ابتدا با قاطعیت در مورد آن سخن گفتند، اما نحوه برخورد ایشان با قانون اساسی مشروطیت متفاوت بود. در ابتدا سخن بر سر آن بود که می‌توان به بخشهایی از آن قانون اساسی استناد کرد و با حکم و اصلاح آن را اجرا نمود: قانون اساسی دو مرحله داشته است: ۱- مرحله پیش از کودتای رضاخان در آن وقت طوری بوده است که ایرانی‌ها و مسلمین نمی‌توانسته‌اند طرح حکومت اسلامی را بدهند از این جهت برای تقلیل ظلم استبدادهای قاجار و پیش از قاجار بر این شدند که قوانین وضع شود و سلطنت به صورت سلطنت مشروطه درآید. در عین حال در قوانین پیش‌بینی این مسائل شده است. تمام مسائلی را که الان ما مطرح می‌کنیم می‌توانیم به متمم قانون اساسی استناد کنیم. این یک مرحله است از قانون اساسی. ۲- مرحله‌ای که پس از کودتای رضا شاه انجام گرفت و به قانون اساسی اضافه شد. در آن وقت رضا شاه کودتا کرد و به دنبال او قضایایی واقع شد و بالاخره به این منتهی گردید که رضا شاه با قدرت سرنیزه و قلدری قانون اساسی را تغییر دهد و یک مجلس مؤسسان با زور و قلدری تاسیس کرد و ملت به هیچ وجه با او موافق نبود. در مجلسی که ملت هیچ‌گونه دخالتی در آن نداشت موادی از قانون اساسی را تغییر داد، سلطنت قاجار را منقرض و سلطنت پهلوی را تصویب نمود. بنابراین قانون اساسی در مرحله اول با حفظ متمم آن برای همین مسائلی که ما مطرح کرده‌ایم می‌تواند مستند ما باشد. در مرحله دوم مساله سلطنت رضا شاه و سلسله پهلوی اصلاً قانونیت نداشته و این سلسله برخلاف قانون اساسی بر این مملکت تحمیل شده است. (۱۷) بخشهایی از قانون اساسی که با اسلام مغایرت داشت اصلاً از نظر امام خمینی (س) اعتبار نداشت: قانون اساسی فعلی بدون اصلاحات از نظر من اعتباری ندارد. (۱۸) پس باید به گونه‌ای قانون اساسی مشروطیت را اصلاح کرد که با قوانین اسلام سازگار باشد: قانون اساسی قبلی را تصفیه می‌کنیم، یعنی نظر می‌کنیم هر مقدارش موافق با قانون اسلام است آن را حفظ می‌کنیم و هر مقدارش که مخالف با قانون اسلام است آن را حذف خواهیم کرد. (۱۹) ب) حذف قانون اساسی مشروطیت و تدوین قانون اساسی جدید پس از آنکه امام خمینی (س) اعلام کردند که حکومت پیشنهادی ایشان برای آینده کشور جمهوری اسلامی است که باید به آرا عمومی

گذاشته شود، (۲۰) آن را اینگونه تعریف کردند: حکومت جمهوری متکی به آرا عمومی، و اسلامی، متکی به قانون اسلام. (۲۱) ایشان تشکیل چنین نظام نوینی را نیز مشروط به تدوین قانون اساسی مناسب آن دانستند: لکن این جمهوری بر یک قانون اساسی ای متکی است که قانون اسلام می باشد. (۲۲) و این سخن را چند جای دیگر نیز تکرار فرمودند: ۱ - جمهوری است به واسطه اتکای به آرا اکثریت مردم و اسلامی است چون قانون اساسی آن عبارت از قانون اساسی اسلام است. (۲۳) ۲ - جمهوری اسلامی متکی به آرا عمومی و قوانین اسلامی برقرار خواهد شد. (۲۴) آشکار بود که در چنین شرایطی دیگر رژیم سلطنتی در ایران نمی توانست پابرجا بماند و به دنبال آن قانون اساسی مشروطیت نیز با اعلام به رای گذاشتن جمهوری اسلامی از حیز انتفاع ساقط می شد. در نتیجه این جمهوری جدید مجلسی نیاز داشت که بتواند امور اساسی حکومت آینده را مشخص کند اما هنوز نامی برای این مجلس انتخاب نشده بود: در حکومت جمهوری، مجلس تشکیل خواهد شد. بعد مجلس جزئیات نوع جمهوری و مسائل مربوط به آن را تعیین خواهد نمود. (۲۵) چنین مجلسی می بایست قوانینی طراحی می کرد که از قوانین اسلام نشات می گرفت: قانون چنین جمهوری بدیهی است که قوانین اسلام است. (۲۶) حضرت امام(س) برای نخستین بار در ۱۰ دی ماه ۱۳۵۷، به صراحت از تدوین قانون اساسی جدید سخن به میان آوردند: قانون اساسی که رژیم ایران را سلطنتی می شناسد، چون از نظر ملت رژیم سلطنتی مردود است، از اعتبار ساقط است و باید قانون اساسی جدیدی تدوین شود. (۲۷) اما نکته ای را نیز باید مد نظر داشت و آن اینکه حضرت امام(س) معتقد بودند که می توان از بسیاری از اصول قانون اساسی مشروطیت در قانون اساسی جدید استفاده کرد زیرا قانون اساسی مشروطیت اصول مغفول عهقی داشت که موافق اسلام بود و در رژیم پهلوی به آن عمل نمی شد، اما امکان به اجرا درآمدن آنها بود: در همین قانون اساسی فعلی هم که هستش متمم قانون اساسی می گوید هر قانونی که برخلاف قوانین شرعیه باشد قانون نیست. ما هم همین را می خواهیم درستش کنیم منتها عمل نشده، ما می خواهیم عمل کنیم. (۲۸) از این سخن امام خمینی(س) استفاده می شود که ایشان به طور مطلق با قانون اساسی مشروطیت مخالف نبودند چون این قانون به طور کامل با اصول اسلام مغایرت نداشت. انقلاب ایران انقلابی اسلامی بود. حضرت امام(س) صلاح نمی دیدند انقلابی با نام اسلام به پایان برسد، جمهوری اسلامی اعلام شود ولی اصلاً به قانون اساسی مشروطیت که برخی از مسلمات اسلامی جزئی از آن بود توجه نشود. از طرفی قانون اساسی مشروطیت پاسخگوی همه نیازهای یک حکومت جدید نبود، بنابراین تدوین قانون اساسی نوین یک امر حتمی و بایسته تلقی می شد. قانون اساسی جدیدی باید تدوین می شد که حقوق اساسی بشری و آزادیهای فردی بنیاد آن را تشکیل می داد، با عصر خویش سازگار می بود، از تجربه پیشینیان در امر قانون اساسی نویسی سود می برد و نهایتاً از جنبه های مثبت قانون اساسی قبلی استفاده می کرد: قانون اساسی باید مطالعه بشود، بعضی از چیزهایش که مخالف با اسلام است باید کنار گذاشته شود. البته این باید برای زندگی فعلی مناسب باشد. اصولاً قانون جدیدی را باید تدوین کنیم ... اکنون مشغول تهیه قانون اساسی جدیدی می باشیم. (۲۹) به طور کلی تا این زمان دو مورد قطعی تلقی شده بود: ۱ - حذف سلطنت و قانون اساسی مشروطه ۲ - تدوین قانون اساسی جدید. گفتار دوم) عنوان یابی برای مجلس تدوین کننده قانون اساسی جدید سخن یک) مجلس مؤسسان امام خمینی(س) برای نخستین بار از مجلسی به نام مجلس مؤسسان برای تدوین قانون اساسی جدید نام بردند: انتخابات برای مجلس مؤسسان بدون مهلت انجام خواهد گرفت. کسانی که خرابکار نباشند حق رای دارند. (۳۰) امام خمینی(س) در برخی مصاحبه های بعدی از ذکر عنوان مجلس مؤسسان خودداری و تنها به یادآوری واژه مجلس اکتفا کردند: نمایندگان ملت در مجلس مراحل قانونی آن را انجام خواهند داد و قانون اساسی این جمهوری را تدوین و تکمیل خواهند کرد. (۳۱) اما در پیامی که در مورد تشکیل شورای انقلاب اسلامی در تاریخ ۲۲ دی ماه ۱۳۵۷ یعنی دقیقاً یک ماه پیش از پیروزی انقلاب اسلامی دادند، به صراحت از مجلس مؤسسان و وظیفه آن نام بردند: دولت جدید موظف به انجام مراتب زیر است: ۱ - تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبین مردم به منظور تصویب قانون اساسی جدید جمهوری اسلامی ۲ - انجام انتخابات بر اساس مصوبات مجلس مؤسسان و قانون اساسی جدید. (۳۲) و بنیادی

ترین شرط تدوین این قانون اساسی را اسلامی بودن آن معرفی کردند. تشکیل مجلس مؤسسان از وظایف شورای انقلاب و دولت موقت دانسته شد: هدف این است که شورای انقلاب یک حکومت موقتی ایجاد کند که آن حکومت موقت، مجلس مؤسسان را تاسیس کند برای تصویب قانون اساسی و بعد بقیه کارها. (۳۳) پس از آنکه محمدرضا پهلوی از ایران خارج و متزلزل شدن پایه های رژیم بیش از پیش آشکار شد، پیامهای حضرت امام (س) صریحتر و امیدواریه افزون تر گشت: دولت موقت برای تهیه مقدمات انتخابات مجلس مؤسسان به زودی معرفی می شود. (۳۴) با ورود امام خمینی (س) به کشور و استقبال بسیار شکوهمند از ایشان، در سخنرانی مشهور خود در بهشت زهرا، امر تدوین قانون اساسی را به عهده مجلس مؤسسان گذاشتند. (۳۵) سه روز بعد در سخنانی که به مناسبت معرفی مهندس مهدی بازرگان به سمت نخست وزیری دولت موقت ایراد کردند باز هم بر تشکیل مجلس مؤسسان تاکید نمودند: رئیس دولتی را معرفی می کنیم، موقتا دولتی تشکیل بدهد که هم به این آشگفتیها خاتمه بدهد و هم یک مساله مهمی که مجلس مؤسسان است، انتخابات مجلس مؤسسان را درست کند و مقدمات آن را درست کند و مجلس مؤسسان تاسیس بشود. (۳۶) در متن حکم نخست وزیری ایشان وظایف دولت را مبنی بر تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبین مردم جهت تصویب قانون اساسی نظام جدید، (۳۷) گوشزد کردند. یک هفته قبل از پیروزی انقلاب اسلامی زمانی که افسار کلیه امور از دست متولیان رژیم سلطنتی خارج شده بود، امام خمینی (س) با علم به اینکه تدوین قانون اساسی جدید زمان خواهد برد، با هوشیاری رای به قوت قانون اساسی مشروطیت دادند و بی اعتبار شدن آن را فقط منوط به انتخابات عمومی اعلام کردند: این قانون غیر از بسیاری از موادش که به زور در او وارد شده است تا ملت رای بر خلاف نداده است به قوت خود باقی است. (۳۸) چهار روز قبل از پیروزی انقلاب اسلامی هم از مردم خواستند تا از دولت موقت حمایت کنند و مجلس موکلین ملت را هر چه زودتر سر و سامان دهند. (۳۹) واژه موکلین را می توان هم در مورد اعضای مجلس مؤسسان صادق دانست و هم در مورد اعضای مجلسی که بعدها به نام خبرگان مشهور شد. امام خمینی (س) به طور مکرر خواستار حمایت جدی مردم از دولت موقت برای تدوین قانون اساسی شدند: از دولت خود پشتیبانی کنید، من پشتیبان او و شما پشتیبان او ... تا قانون اساسی جدید را به رای ملت تثبیت کند. (۴۰) پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، ملت ایران در تاریخ ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ به اتفاق آرا به جمهوری اسلامی رای آری دادند. امام خمینی (س) در اعلامیه ۱۱ فروردین ۱۳۵۸ که به مناسبت همه پرسی صادر کردند با نام بردن از مجلس مؤسسان خواستار برداشتن گامهای بعدی از سوی ملت شدند: قدمهای بعدی را بردارید و با فرستادن طبقه فاضله و امنای خود در مجلس مؤسسان، قانون اساسی جمهوری اسلامی را به تصویب رسانیده و ... به امنای امت رای دهید تا مجالی برای بداندیشان نماند. (۴۱) تنها مساله ای که تا این زمان باعث به تاخیر افتادن تدوین قانون اساسی شده بود، استقرار نظام جدید، بود. پس از استقرار نظام، ساختار نوینی حاکمیت یافت و وقت آن بود که حکومت و دولت به معنای اکمل کلمه مستقر شوند و این مقصود حاصل نمی شد مگر با تدوین قانون اساسی جدید. در این مرحله امام با تمام توان به میدان آمدند تا مردم را تشویق کنند که این بار خود را برای تشکیل مجلس مؤسسائی که قانون اساسی جدید را پی ریزی کند، مهیا سازند: شما جوانها و شما مرد و زن ان شاءالله در انتخاباتی که در پیش داریم برای مجلس مؤسسان که قانون اساسی جمهوری اسلامی را آنها باید تصویب کنند ... با عشق و علاقه تعیین کنید اشخاص فاضل، اشخاص امین را، اشخاص متدین امین فاضل را برای اینکه بروند در مجلس مؤسسان و قانون اساسی جمهوری اسلامی را تصویب کنند. (۴۲) امام با تکیه و تاکید تشکیل این مجلس را به طور مکرر خاطر نشان می کردند و برای آگاهی هر چه بیشتر مردم صفات افرادی را که قرار بود انتخاب شوند متذکر می شدند. برخی از تاکیدات ایشان بدین قرار است: (۱) افاضل و امنای ملت، نه چپگرا و نه راستگرا؛ (۲) ارج گذاران به اسلام؛ (۳) کشور خواهان و کسانی که مصالح اسلام و مسلمین را فروگذار نمی کنند؛ (۴) صد درصد ملی، متدین، نه چپ رو نه راستگرا و از خودمان باشند؛ (۵) وکلای اسلامی و امین و فضیلائی ملت؛ (۶) دانشمند و وفادار به ایران و متعهد به اسلام و دارندگان صراط مستقیم. (۴۳) امام خمینی (س) ضمن تاکید بر ویژگیهای اعضای این مجلس به مردم

بشارت دادند که شاید افراد صالح را به آنان معرف کنند: برای مجلس مؤسسان باید اشخاصی که در مجلس مؤسسان می روند اشخاص امین باشند، اشخاص فاضل باشند، اشخاص مطلع باشند گرایش نداشته باشند به چپ و راست، ملی باشند، مستقل باشند، فکرشان مستقل باشد ... وقتی که مجلس مؤسسان بنا شد به پا شود و کیلی که صالح باشد بفرستید و شاید در آن وقت من به شما معرفی بکنم اشخاصی را که صالح هستند. (۴۴) افزون بر این، امام خمینی (س) از ملت خواستند با حضور جدی و گسترده خود در انتخابات مجلس به تشکیل آن کمک کنند (۴۵) و از بانوان نیز خواستند که صحنه را خالی نگذارند. (۴۶) این همه برای آن است که ساختار نظام هر چه سریعتر پابرجا گردد: ان شاء الله جمهوری اسلامی مستقر بشود. الان استقراری ندارد. ما قانونمان باز، چیز نشده است، تصویب نشده است. (۴۷) امام بویژه به وحدتی که در کشور وجود داشت اشاره می کنند، وحدتی که در سایه آن می توان به نحو احسن نظام را تثبیت کرد و تصریح می کنند که باید در کار تدوین قانون اساسی تسریع شود: لازم است ملت مبارز ایران هر چه زودتر سرنوشت آینده مملکت خویش را به دست گیرد. (۴۸) سخن دو) مجلسی دیگر بدون نام مؤسسان پس از تأکيدات حضرت امام (س) در مورد تشکیل مجلس مؤسسان، نظرهای گوناگونی در این زمینه ابراز شد نحوه تشکیل این مجلس، چگونگی انتخاب افراد واجد صلاحیت، تعداد آنان، مدت مورد نیاز برای تشکیل مجلس، مدتی که تدوین قانون اساسی در آن به طول می انجامد، از جمله مشکلات زمان گیری بود که تدوین قانون اساسی را به تعویق می انداخت و به نظر امام خمینی (س) طرح اینگونه مشکلات و مناقشات مخالف با هدف اصلی بود. بدین جهت نخستین تشکیک را در این مورد وارد ساختند: حالا اگر ما بخواهیم یک مجلسی، مجلس مؤسسانی درست کنیم ... باید چراغ برداریم و بگردیم این ور، آن ور ببینیم تازه یک آدمی که امین باشد، یک آدمی که ملی باشد، جهات شرقی نداشته باشد، جهات غربی نداشته باشد، خدمتگزار به اسلام باشد، خدمتگزار به کشور باشد، این را باید چراغ برداریم از این ور به آن ور بگردیم پیدا کنیم. (۴۹) و سپس اعلام کردند که حتی امکان دارد مجلس مؤسسانی هم در کار نباشد. (۵۰) ذهنیت ایشان در واژه هایی که در فرمان به مهندس بازرگان در مورد تصویب قانون اساسی به کار برده بودند، معلوم می شد: از این رو طرح قانون اساسی را که شورای طرحهای انقلاب مشغول تدوین و تکمیل آن هستند با سرعت تکمیل و به تصویب شورای انقلاب رسانده و هر چه زودتر در اختیار افکار عمومی بگذارید تا همه صاحب نظران و تمامی اقشار ملت در مدت محدودی که تعیین می نمایم پیشنهادها و نظرات خود را درباره آن ابراز نمایند. (۵۱) امام معتقد بودند در عین سرعت و مدت زمان محدود، از تشکیل مجلس مؤسسان عریض و طویل هم باید خودداری شود و در نهایت قانون اساسی بدون هم به رای مردم گذاشته شود ولی این مراحل همه مشروط به شرطی مهم بود که از نظر امام اهمیتی دو چندان داشت: سعی شود که تمام این مراحل در اسرع وقت انجام گیرد تا ارکان حکومت جمهوری اسلامی استقرار یابد. (۵۲) زمانی که حضرت امام (س) به این نتیجه رسیدند که معارضه جویی هایی در مقابل نظر ایشان به وجود آمده است، برای نخستین بار به طور صریح از نمایندگان به جای مؤسسان نام بردند. (۵۳) ایشان معتقد بودند تشکیل مجلس مؤسسانی با آن عرض و طول توطئه و خطر است: توطئه این است که تصویب قانون اساسی را به تعویق بیندازند یک سال، دو سال به بحث و شور قرار بدهند و ریشه های گندیده به هم متصل بشوند و اساس اسلام را از بین ببرند. (۵۴) زیرا تشکیل چنین مجلس مؤسسانی خود به خود به معنای تعویق تصویب قانون اساسی است و این تعویق: موجب این می شود که اشخاص توطئه گر در مرزهای ما در داخل، در خارج با هم متصل بشوند و با اتصال با هم اصل قانون اساسی و اصل اساس را پایمال کنند. (۵۵) در حالی که از حیث نمایندگی از جانب ملت، بین مجلس مؤسسان و مجلسی با نام دیگر تفاوتی وجود ندارد: مجلس مؤسسان برای این است که مردم منتخبین خودشان را تعیین کنند و این فرق ندارد: بین آن که طرح فعلی ولت باشد. (۵۶) شدیداللعن ترین سخن امام خمینی (س) درباره طرد مجلس مؤسسان چنین بیان می شود: لکن اگر آن مجلس مؤسسان با طول و عرض و عمق که دو سال سه سال باید طول بکشد تا قانون تصویب بشود اگر آن طرح را ما بخواهیم از این روشنفکران غربزده که بعضی از این قشرهای روشنفکر هستند، از این مزدوران با توجه، از آنهایی که می خواهند

رژیم سابق را برگردانند و یا شبیه آن را، از آنهایی که از آن طرف مرزها به آنها کمک می‌شود، از آنهایی که مزد می‌دهند به کارگرا که کار نکنند، از آنهایی که اسلام را کهنه می‌دانند، از آنهایی که از اسلام می‌ترسند، اگر ما خواهیم به تعویق بیندازیم و آن طوری که آنها با شیطنت طرح کردند مع الاسف باید برای اسلام فاتحه بخوانیم باید برای کشور خودمان فاتحه بخوانیم. (۵۷)

و طرح مجلس مؤسسان با چنین ویژگیهایی را الهام گرفته از شیاطین غرب دانستند و باز هم بر تسریع در تصویب قانون اساسی تاکید کردند. ایشان در عین حال چنین مجلسی را خطری برای اسلام و رسول الله (ص) و امام زمان (عج) دانستند. ۵۸ همچنین اذعان کردند مجلس دیگری که قرار است برای تصویب قانون اساسی تشکیل شود باز نمایندگان خود ملت هستند و از این جهت با مجلس مؤسسان تفاوت ندارد. امام اشکال دیگری را نیز بر مجلس مؤسسان وارد دانستند و آن اینکه چنین مجلسی غربی است و ما نیازمند حقوقدان غربی نیستیم: ما می‌خواهیم قانون اسلامی بنویسیم، از غرب بیایند نظر بدهند. (۵۹) هر چند که از حیث وکالت، بین نمایندگان مجلس مؤسسان و مجلسی با نام دیگر تفاوتی قائل نبودند: نگویند که ما مجلس مؤسسان کوچک را نمی‌خواهیم ... مگر مجلس مؤسسان چی است؟ جز این است که اشخاصی که مردم آنها را انتخاب می‌کنند باید بنشینند و قانون را ملاحظه کنند؟ باید حتما ششصد نفر، هفتصد نفر تا نوبت به شما هم برسد؟ اگر تمام ملت پنجاه نفر را تعیین کنند، اینها وکیل ملت نیستند؟ (۶۰) والا- به زعم امام خمینی (س) از اول هم قرار بر چیز دیگری بوده است: ما برای خاطر اینکه این نق نق‌ها کم بشود گفتیم یک مجلسی هم درست بشود، شما اسمش را مجلس مؤسسان بگذارید. اگر خیلی دلتان می‌خواهد غربی باشید ... قاعده این بود قانون را بنویسیم، منتشر کنیم، در همه بلاد و همه مردم ببینند. بعد به آنها بگوییم این را می‌خواهید یا نه؟ فرماندم کنیم. (۶۱) و باز هم به تسریع در امر تدوین قانون اساسی اشاره صریح کردند: یک چیزی که با دو ماه می‌شود اصلاحش کرد، به دو سه سال سه چهار سال طولش بدهند. (۶۲) سرانجام تشکیل مجلس مؤسسان به دلیل ائتلاف وقت و احتمال اتحاد نیروهای مخالف جمهوری اسلامی و امکان براندازی نظام کاملا مردود اعلام شد. یکی از دلایلی که در تغییر دیدگاه حضرت امام در مورد مجلس مؤسسان تاثیر داشت مخالفتها و موافقتهایی بود که در این خصوص اظهار می‌شد. هواداران تشکیل مجلس مؤسسان معتقد بودند که: اولاً تدوین قانون اساسی از عهده هر کسی بر نمی‌آید و مستلزم تخصص و مهارت بسیار است. ثانیاً اگر مجلس مؤسسان قانون اساسی را تدوین کند، مورد تایید سایر کشورهای جهان نیز قرار خواهد گرفت. مخالفان تشکیل مجلس مؤسسان معتقد بودند که: اولاً تشکیل مجلس مؤسسان نیازمند ضوابط و قوانینی است که در حال حاضر و در چنین شرایطی موجود نیست. ثانیاً کشور هم در این زمان دچار شرایط ویژه ای است: ضد انقلاب، جنگ روانی، خونریزی و جدال رُبنابراین نمی‌توان سرنوشت تدوین قانون اساسی را به دست رویدادهایی سپرد که همگی آشفته ساز هستند. ثالثاً در عین حال اگر مهلتی هم در نظر بگیریم و تدوین قانون اساسی را منوط و محدود به زمان خاص کنیم خود شرط محدود کننده ای است. ۶۳ بنابراین در چنین شرایطی: در جلسه مشترک اعضای دولت موقت و شورای انقلاب که در حضور امام در قم تشکیل شد، دو نظر مطرح گردید: نظر اول اینکه به علت کمی وقت، از تشکیل مجلس مؤسسان صرف نظر گردد و پیش نویس قانون اساسی به فرماندم گذاشته شود. نظر دیگر اینکه به ترتیب موعود به ملت مجلس مؤسسان به منظور بررسی و تصویب قانون اساسی تشکیل گردد. بالاخره با تصویب اکثریت و موافقت امام خمینی (س) مقرر گردید مجلس بررسی قانون اساسی معروف به خبرگان با تعداد کمتری تشکیل گردد و طرح پیشنهادی قانون اساسی بعد از بررسی، به همه بررسی گذاشته شود. (۶۴) گفتار سوم) مجلس خبرگان بررسی قانون اساسی جدید به عنوان مجلس تدوینگر امام خمینی (س) اول بار در سخنرانی شدیداللعن ۲۵ خرداد ۱۳۵۸، از خبرگان اسلامی یاد کردند و در آن ضمن مخالفت مجدد با تشکیل مجلس مؤسسان از نام دیگری استفاده کردند که همان خبرگان اسلامی، روحانی اسلامی و علمای متعهد بود. (۶۵) دلیل آن را هم در جایی دیگر چنین مطرح کردند: ما می‌خواهیم یک مملکت اسلامی درست بکنیم. ما نمی‌خواهیم یک مملکت غربی درست کنیم ... ما قانون اساسی مسکو را که نمی‌خواهیم درست بکنیم، ما قانون اساسی امریکا را که نمی‌خواهیم، ما می‌خواهیم قانون اساسی

اسلام را درست کنیم. (۶۶) سپس شرط محدود کننده دیگری هم گذاشتند: اسلام شناس باید در اینجا دخالت داشته باشد، اسلام شناس روحانیون هستند و بعضی از اشخاصی که در روحانیت داخل هستند ولو از صنف دیگر هستند لکن اطلاعات اسلامی - سیاسی دارند. (۶۷) و ضمن یادآوری به تسریع در تدوین قانون اساسی و تأیید طرح دولت مبنی بر تشکیل یک مجلس هفتاد و پنج نفره، خواهان معتتم شمردن فرصتها شدند: این طرح را قبول کنید و به مردم هم تریق کنید که همین طرح صحیح است. باقی اش برای اینکه می خواهیم این زود بگذرد... توطئه است. (۶۸) و باز هم به سرعت و تعجیل در استقرار و تدوین قانون اساسی اشاره کردند: ما حالا باید قانون اساسی را آن طوری که برای اسلام باشد تحکیم کنیم تصویب کنیم و این هم زود باید تصویب شود. (۶۹) و ضمن مردود شمردن مجدد مجلس مؤسسان، آن را محصول توطئه غریبها و امریکاییها تلقی کردند: طرحی است که یا از غرب ریخته شده است و یا از آنجایی که شاه در آن جاست. (۷۰) بار دیگر نیز اشاره کردند که هم کارها باید سریعتر انجام شود و هم طرح تشکیل مجلس مؤسسان فراموش شود چون اهداف انقلاب اسلامی را برآورده نمی کند: ما مجلس مؤسسائی که غریبها می گویند نمی خواهیم، ما همین معنایی که دولت گفته است و زود انجام می گیرد نه آنی که یک سال، دو سال سه سال طول بکشد که خدای نخواسته یک وقت این تزلزل اسباب این بشود که به هم بخورد اینها. (۷۱) بنابراین همه بایستی روی پیش نویس قانون اساسی مطالعه کنند و نظر بدهند و این کار را با عنایت به مهلت یک ماهه و همچنین با توجه به اینکه علما بیش از دیگران حق نظر دارند انجام دهند: همه نظر داریم و شما علمای اعلام بیشتر حق نظر دارید. (۷۲) و به ملت هم توصیه کردند که علما را انتخاب کنند زیرا: وقتی سرنوشت اسلام باید در یک مجلس تعیین شود، حق علما است که بروند. (۷۳) از نظر ایشان همه حق داشتند در مورد پیش نویس قانون اساسی رای و نظر دهند ولی روحانیون در موارد اسلامی آن بیشتر، سپس امام خمینی (س) روشی را که جمهوری اسلامی برای تصویب قانون اساسی جدید در پیش گرفته بود ستودند و آن را بهترین روش اعلام کردند: هیچ دموکراسی بالاتر از این نیست که یک مطلبی در اختیار مردم دو دفعه (باشد). (۷۴) همچنین صفاتی را نیز برای اعضای این مجلس برشمردند: مؤمن به نهضت، معتقد به جمهوری اسلامی، ملی، متدین، مطلع، متعهد و عقیده مند، حرکت کننده در صراط مستقیم انسانیت و اسلام، (۷۵) با اذعان به اینکه چنین افرادی کمیاب هستند: دیشب آقای بازرگان می گفت خوب ما هر چی می گردیم پیدا نمی کنیم، درست هم می گوید. برای پنجاه سال کوشش شد که نگذارند آدم پیدا بشود. (۷۶) این سخن هم متضمن مخالفت مضمرا با مجلس مؤسسان و هم موافقت ضمنی با مجلس خبرگان کم تعداد بود. بنابراین به نظر ایشان بایستی مجلسی از خبره های اسلامی تشکیل شود: فردا که بناست مجلس خبرگان درست بشود خبره اسلامی تهیه کنند. (۷۷) به نظر امام از دست دادن فرصتها برای تدوین قانون اساسی مقدمه ای برای پذیرفتن شکست بعد از کسب پیروزی بود: قانون اساسی نداریم اینها را باید درست کنیم. پس ما بین راهیم مثل یک لشکر فاتح می ماند که زده و رفته و یک جایی را گرفته است لکن معلوم نیست که بتواند حفظش کند. (۷۸) در حالی که برای حفظ پیروزی باید سرداران کارآمد را به میدان فرستاد، کسانی که نه تنها خود از انحراف بدورند بلکه اعوجاجها را زود تشخیص می دهند و تحت تاثیر دیگران قرار نمی گیرند: اگر امروز چهار نفر از این معوجها بروند در این مجلس خبرگان ممکن است این چهار نفر آدم توطئه چی مطلع از مسائل خارج، این دیگران را هم بسیاریشان را تحت تاثیر قرار بدهند. (۷۹) بنابراین همه کوشش و تلاش امام خمینی (س) بر آن قرار گرفته بود که هر چه زودتر مجلس خبرگان بررسی قانون اساسی تشکیل و اساس و مقدرات مملکت معلوم شود. بنابراین بایستی در عین تسریع، روی یک متن پیش نویس کار شود تا هر چه زودتر، نوع و محتوای حکومت استقرار یابد: من چون می بینم که حالا- که صحبت قانون اساسی است هی طرحهای زیادی می آید که بسیاریش انقلاب آمیز است و بسیاریش شلوغ بر هم کردن است، مخالف ایجاد کردن است. (۸۰) بنابراین تسریع در استقرار شرط اساسی است و این راهی است که باید به سرعت طی شود و تمام توجه ها به آن معطوف گردد: ما امروز باید تمام توجه مان را به طرح قانون اساسی و انتخاب خبرگان منعطف کنیم. (۸۱) امام هر از چند گاهی مجددا بر اسلامی بودن قانون اساسی تأکید می

کردند که در نظر ایشان اصلی اجتناب ناپذیر بود: قانون اساسی ما باید اسلامی باشد و اگر حرفی از اول اسلامی نباشد نه من رای خواهم به آن داد نه ملت. (۸۲) و از همه علاقه مندان به اسلام نیز دعوت کردند در انتخابات مجلس خبرگان به طور گسترده شرکت کنند، اما نکته مهمتری که در سخنان خود مطرح می کردند این بود که: این قانون پیش نویس است، پیش نویس هیچ چیز نیست. باید رای بدهید، باید نظر بدهید و مهم این است که خبرگان باید خبرگان اسلامی، امین، مسلمان ... باشند. (۸۳) حضرت امام (س) در پیامی که به مناسبت انتخابات مجلس خبرگان دادند مجدداً بر خبره بودن اعضای مجلس و خصوصیات خبرگان تأکید کردند. همین احاطه ایشان بر روند امور انقلاب اسلامی باعث شد که حتی در انتخابات مجلس خبرگان و بررسی نهایی قانون اساسی تحت الشعاع دستوره‌های ایشان قرار گیرد: من امیدوارم که ملت شریف از ارشاد علمای اعلام خود بهره مند شده و اسلام و مصالح کشور اسلامی را با این عمل انسانی - اسلامی حفظ نمایند. (۸۴) و قول دادند که راجع به قانون اساسی و خبرگان مطالبی را بیان کنند، مطالبی که نشان می داد ایشان و یاران و همفکرانشان جدا قصد دارند که نمایندگان مجلس بررسی قانون اساسی از سوی ملت به طرز انتخاب شوند که در اسلامی بودن نظام و قانون اساسی خلل و خدشه ای وارد نشود. بنابراین از مردم خواستند که: ملت عزیز مسلمان از اسلام و کشور اسلامی پاسداری کنید و به سوی صندوق آرا هجوم آورید. (۸۵) با انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان و با اطمینان از اینکه هم طرح مجلس مؤسسان دیگر محلی از اعراب ندارد و هم اکثریت بسیار قابل توجهی از خبرگان، روحانیان عالی مقام و فقها هستند، امام خمینی (س) توصیه هایی جدی به خبرگان نمودند که هم مسیر آینده قانون اساسی را مشخص می کرد و هم هشدار می داد برای کسانی که بخواهند از این خط مشی عدول کنند: باید این قانون اساسی ما مطابق با شرع، در چهارچوب شرع، اگر یکی از وکلا یا همه وکلا بخواهند از این چهارچوب خارج بشود، اصلاً وکیل نیستند برای ما. (۸۶) ایشان باز هم با تأکید قید کردند که قانون اساسی باید به صورت تام و تمام اسلامی باشد و هر چه غیر از آن باشد به معنای خروج از حدود وکالت است: وکالت آنان محدود به حدود جمهوری اسلامی است و اظهار نظر و رسیدگی به پیشنهادها مخالف اسلام یا مخالف نظام جمهوری خروج از حدود وکالت آنهاست. (۸۷) در عین حال باز هم قیدی دیگر بر کار مجلس خبرگان افزودند و تنها فقها را لایق دخالت در تشخیص موافقت یا مغایرت مواد قانون اساسی با احکام شرع دانستند. البته در پیامی که به مناسبت افتتاح مجلس خبرگان صادر شد، امام خمینی (س) توصیه کردند که از دانش سایر متخصصان در زمینه های غیر مربوط به شرع و فقه نیز استفاده شود: در میان نمایندگان افراد فاضل ولایقی هستند که در رشته های حقوقی و اداری و سیاسی تخصص دارند و صاحب نظرند که از تخصصشان در همین جهات قوانین استفاده می شود و در صورت اختلاف متخصصان نظر اکثریت متخصصان معتبر است. (۸۸) به نظر می رسد کلیه این اقدامات مقدمه ای بود برای طرح محوری ترین اصل نوبنیاد قانون اساسی یعنی ولایت فقیه. اما نکته مهم دیگری که امام پیش از این بر آن اصرار داشتند عبارت بود از تعجیل در کار و این توصیه را به نحوی مؤکد با اعضای مجلس هم در میان گذاشتند: من از مجلس خبرگان می خواهم که اینقدر معطل نکنند مردم را، البته باید بررسی شود لکن معطلی نشود. اشخاص بیخود معطل نکنند مجلس را، ما می خواهیم که زودتر این مسائل انجام بگیرد ... آقایان زودتر کار خودشان را انجام بدهند. (۸۹) در زمانی که مساله بسیار مهم ولایت فقیه در مذاکرات مجلس خبرگان مورد بحث و بررسی قرار گرفت، عده ای بر آن شدند که این مجلس هم از مدت زمان مقرر، هم از پیش نویس مقرر و هم از آیین نامه مصوب عدول کرده است پس باید منحل شود. در حالی که مقصود اصلی آنان این بود که بنا نبوده است و نیست که مساله ای به نام ولایت فقیه در قانون اساسی گنجانده شود. امام صراحتاً انحلال مجلس خبرگان را توطئه خواندند: ملت آن است که تعیین کرد سرنوشت خود را و قانون اساسی اش را داده دست یک عده ملا و مجتهد در مجلس، تو چه اشکال داری؟ می گوید که ما به زور باید این آقایان را کنار بگذاریم و یک دسته مثلاً دموکرات بیاوریم توی کار، زوری که نیست. (۹۰) و به اعضای مجلس خبرگان قانون اساسی توصیه مؤکد کردند که موظفند قانون اساسی را اسلامی بنویسند و تصویب کنند. چنین توصیه ای برای گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی

پشتوانه ای شد زیرا در پیش نویس قانون اساسی که به نظر می رسد امام خمینی (س) هم آن را تصویب کرده بودند، اصلی مبنی بر وجود رهبری و ولایت فقیه گنجانده نشده بود و بالاترین مقام کشور رئیس جمهور بود. اما سرانجام با حمایت‌های امام این اصل در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران گنجانده شد. گفتار چهارم) گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با توجه به اینکه از جمع ۷۲ نفره مجلس خبرگان ۴۱ نفر مجتهد، ۱۲ نفر دوره خارج خوانده، ۳ نفر آشنا به سطح و ۲ نفر آشنا به مقدمات بودند و جمعا ۵۸ نفر تحصیلات حوزوی داشتند (۹۱) و با توجه به اینکه رهبر انقلاب نیز فقهی عالقدر بودند که مرجع تقلید هم محسوب می شدند، معلوم بود که گنجاندن اصل ولایت فقیه و امامت امت توسط فقیه جامع الشرایط، امری کم و بیش سهل و آسان می نمود. دست کم آنکه از درون مجلس کمتر مخالفتی مشاهده می شد. شاهد مدعا آنکه، اصل پنجم قانون اساسی از میان ۶۵ رای مأخوذه با ۵۳ رای موافق هشت مخالف و چهار ممتنع به تصویب رسید. (۹۲) از مقایسه میان این اعداد و ارقام نتیجه ای جالب توجه به دست می آید و آن اینکه دو رقم ۵۵۵/۸۰ درصد و ۵۳۸/۸۱ درصد بسیار به یکدیگر نزدیکند. در هر حال زمزمه هایی مبنی بر مخالفت با طرح اصل ولایت فقیه در قانون اساسی شنیده می شد که باز هم امام خمینی (س) با جدیت در مقابل آن موضع گرفتند: می خواهند ولایت فقیه را قبول نکنند، گوش ندهید. اگر چنانچه فقیه در کار نباشد، ولایت فقیه در کار نباشد، طاغوت است. ولایت فقیه فاجعه نیست. ولایت فقیه تبع اسلام است. (۹۳) و از اصل ولایت فقیه به طور جدی حمایت کردند: قضیه ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد ولایت فقیه یک چیزی است که خدای تبارک و تعالی درست کرده است. (۹۴) از بیانات امام می توان چنین برداشت کرد که موافقان انحلال مجلس خبرگان عمدتا به دلیل طرح مساله ولایت فقیه پا به میدان گذاشتند چون ولایت فقیه را دیکتاتوری قلمداد می کردند. امام خمینی (س) در پاسخ به آنان فرمودند: ولایت فقیه ضد دیکتاتوری است نه دیکتاتوری. (۹۵) همچنین تاکید کردند: من نمی دانم که این آقایان باید منحل بشود چه کاره اند که می گویند باید منحل بشود. برای چه منحل بشود؟ ... برای اینکه آقایان به اسلام عقیده دارند و احکام اسلام را دارند جمع می کنند.» (۹۶) و به موافقان انحلال و مخالفان اصل ولایت فقیه گوشزد کردند که: ولایت فقیه می خواهد جلو دیکتاتوری را بگیرد نه اینکه می خواهد دیکتاتوری بکند ... ولایت فقیه از روز اول تا حالا بوده. زمان رسول الله (ص) تا حالا بوده. این حرفها چه است که می زنند اینها. (۹۷) ایشان مخالفان را به جهالت در مورد اصل ولایت فقیه متهم کردند: اینها اصلا اطلاعی ندارند که قضیه ولایت فقیه چی هست. اصلا از سر و ته ولایت فقیه سر در نمی آورند که اصلا چی چی هست. مگر امیرالمؤمنین (ع) که ولی امور مردم بود دیکتاتور بود. (۹۸) و اصل ولایت فقیه را مترقی و هدیه خداوند تبارک و تعالی دانستند: (۹۹) آنقدر به ولایت فقیه اثر مترقی بار است که در سایر این موادی که شما ملاحظه می کنید معلوم نیست مثل آنجا باشد. یک نفر آدم که همه جهات اخلاقی اش و دیانتی اش و ملی بودنش و علم و عملش ثابت است پیش ملت و خود ملت این را تعیین می کند. (۱۰۰) امام خمینی (س) ولایت فقیه را نه تنها عامل دیکتاتوری نمی دانستند بلکه مانع آن نیز تلقی می کردند: گمان می کنند که اگر چنانچه ولایت فقیه در قانون اساسی بگذرد این اسباب دیکتاتوری می شود، در صورتی که ولایت فقیه است که جلو دیکتاتوری را می گیرد. اگر ولایت فقیه نباشد دیکتاتوری می شود. (۱۰۱) پس از تصرف سفارت امریکا در ۱۳ آبان ماه ۱۳۵۸ و با توجه به استعفای دولت موقت مهندس بازرگان، امام خمینی (س) ضمن پذیرش استعفای آنان، طی فرمانی به شورای انقلاب اسلامی، وظیفه آنان را تهیه مقدمات همه پرسی قانون اساسی بدون مجال، تعیین فرمودند. بنابراین با تلاش و کوشش برخی از خبرگان قانون اساسی و حمایت همه جانبه ای که حضرت امام (س) از آنان به عمل آوردند و با توجه به کثرت فقهای مجلس خبرگان، اصل ولایت فقیه که پیش از آن در لابه لای کتب فقهی و بحثهای حوزوی، غنوده بود به یکباره در متن قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران متجلی شد و به تعبیری محوری ترین و اساسی ترین اصل قانون اساسی قلمداد گشت. حال برای به ثمر نشستن دستاورد مجلس خبرگان می بایست به آرا ملت رجوع می شد. در این مرحله هم امام خمینی (س) با حمیتی شگرف و با تمام توان وارد صحنه شدند، صحنه ای که اغلب قریب

به اتفاق ملت ایران در آن حضور داشت و امام خود را بخوبی یاری داد. گفتار پنجم) همه پرسى تصویب قانون اساسی و مساله متمم و اصلاح آن پس از تدوین قانون اساسی که با اصرار امام خمینی(س) در حداقل زمان ممکن تهیه شده بود تنها یک مورد باقی مانده بود تا نظام جمهوری اسلامی به طور کلی تثبیت گردد و استقرار یابد و آن هم رای آری به قانون اساسی بود. در چنین گام مهم و حساسی، امام خمینی(س) به مخالفان قانون اساسی هشدار دادند که در کار تصویب قانون اساسی سنگ اندازی نکنند و مردم را ترغیب کردند که در انتخابات شرکت کنند: نترسانند مردم را از این قانون اساسی که تصویب کردند عده کثیری، عده ای از علمای اسلام و دانشمندان ... بروید رای بدهید، بعد می خوانند برای شما، قانون را منتشر می کنند، مختارید در رای دادن می خواهید قبول می کنید، می خواهید رد می کنید. اگر رد کردید باز درست تر نوشته می شود و اگر قبول کردید رای بدهید به آن.

(۱۰۲) امام با توصیه مؤکد از مردم خواستند که در انتخابات شرکت کنند و نسبت به سرنوشت مملکت بی تفاوت نباشند و هر رایی که می خواهند بدهند (۱۰۳)، ایشان انتظار داشتند برای هر چه محکمتر کردن پایه های قانون اساسی تازه تدوین شده، مردم به گونه ای در همه پرسى شرکت کنند تا قانون اساسی با اکثریت قاطع تصویب شود: ان شاءالله قانون تصویب بشود نه همین که اکثریت داشته باشند این اکثریتی که رفرا ندیم ما آن اکثریت را طالبیم والا اکثریت که معلوم است. اکثر مردم مسلمند. (۱۰۴) از تشکیک کنندگان نیز با استدلال خواستند که از بهانه جویی دست بردارند و ملت را گمراه ن سازند و ضمن صحیح خواندن قانون اساسی، به مردم توصیه کردند که به آن رای مثبت بدهند: اینها وکیل مردم بودند و وکیل مردم یک قانونی را یک قوانینی را چیز کردند و من تا آن اندازه که نگاه کردم بلکه شاید همه اش را نگاه کرده باشم انحراف اسلامی هیچ ندارد، هیچ ابداء ... این قانون اساسی قانون اساسی صحیحی است. (۱۰۵) چون قانون اساسی ثمره بزرگ جمهوری اسلامی است که رای ندادن به آن باعث هدر رفتن خون شهدا می شود (۱۰۶) و در پیامشان به ملت درباره همه پرسى قانون اساسی نظر نهایی خود را اعلام کردند: اینجانب در روز اخذ آرا رای مثبت می دهم و از تمام برادران و خواهران عزیز خود از هر قشری و در هر مسلکی هستند تقاضا می کنم که به این قانون سرنوشت ساز رای مثبت بدهند ... از این تکلیف شرعی شما را باز ندارند. (۱۰۷) در ایامی که رای دادن به قانون اساسی و شرکت در همه پرسى، مساله روز شمرده می شد، عده ای اعتقاد داشتند که قانون اساسی ناقص است و باید اصلاح شود. ولی امام خمینی(س) که تلاش می کردند نظام جمهوری اسلامی هر چه سریعتر به طور همه جانبه استقرار یابد، معتقد بودند در آغاز، قانون اساسی و ساختارهای نظام نوین سیاسی کاملاً استقرار یابد و سپس به نواقص قانون اساسی در یک بررسی مجدد پردازند. از این رو قول دادند اشکالات احتمالی قانون اساسی با تنظیم متممی برطرف گردد: اسلام بزرگتر از آن است که به واسطه یک اشکالی قابل رفع از اساس آن صرف نظر نماید. اگر اشکالی باشد ممکن است در متمم که در نظر گرفته اند رفع شود. (۱۰۸) پس از آنکه قانون اساسی به همه پرسى گذاشته شد و ملت با حضور گسترده و همه جانبه خود به آن رای آری داد، امام خمینی(س) ضمن تایید دستاورد کار مجلس خبرگان: این قانون اساسی که تحت نظر علما و کار شناسان اسلام تهیه شده موجب نگرانی بعضی از اشخاص هست و من هیچ نگران نیستم. قانون اساسی صحیح است ... قانون اساسی همه دردها را ان شاءالله دوا می کند. (۱۰۹) قول دادند نقیصه های احتمالی رفع شود: امیدواریم که اگر فرض کنید که یک نقیصه ای باشد، بعدها در مجلس شورا این نقیصه رفع بشود... البته اگر چنانچه قانون اساسی یک اشتباهاتی فرض کنید در آن بشود با اینکه نشده است لکن اگر هم باشد بعدها که مستقر شد حکومت اسلامی، جمهوری اسلامی مستقر شد، رئیس جمهور تعیین شد، مجلس تحقق پیدا کرد، باز ممکن است که رسیدگی بشود، اگر نقیصی داشته باشد باز نمایندگان مردم این کار را بکنند. (۱۱۰) اما زمانه هنگامی برای بازنگری در قانون اساسی مساعد شد که ده سال از تدوین آن گذشته بود. پی گفتار با نگاهی تحلیلی به آنچه تا کنون آمد می توان به نتایجی دست یافت. عنوانهای فهرست وار نتایج از این قرار می باشد: حذف سلطنت، اصلاح قانون اساسی مشروطیت، تدوین یک قانون اساسی جدید، مجلس مؤسسان به عنوان تدوینگر قانون اساسی جدید، مجلس خبرگان به عنوان تدوینگر قانون اساسی جدید، ولایت فقیه و اصلاح قانون

اساسی به شکل متمم. در گام نخست هنوز به طور قطعی مشخص نبود که سرنوشت خیزش انقلابی مردم ایران چه سرانجامی خواهد داشت. بنابراین با راهبرد حذف سلطنت، نقطه محوری آغاز مبارزات ترسیم شد. در برخوردی دیگر با این مساله می توان دریافت که از سوی امام خمینی (س) پس از سالیانی مخالفت و مبارزه با رژیم پهلوی دوم پی برده بودند که نظام سلطنت به طور کلی اصلاح بردار نیست و باید حذف شود. از سوی دیگر می دانستند که استراتژی وحدت آفرین برای همه گروههای سیاسی در مبارزه علیه رژیم، همانا طرح شعارهای ضد استبدادی و ضد سلطنتی است و همین دیدگاه به امام اجازه می داد که رهبری نهضت انقلابی را به طرزی متمر ثمر به عهده گیرند. ایشان اعتقاد داشتند تنها با حذف سلطنت است که می توان طرحهای اساسی تری چون راهیابی به مقوله جمهوری اسلامی را پیاده کرد. در گام دوم امام خمینی (س) همانطوری که در آثار قبلی خود نشان داده بودند، ضعف و مشکل رژیم سلطنتی را نتیجه قانون اساسی مشروطیت نمی دانستند بلکه نتیجه عدم اجرا و پایمال کردن حقوق اساسی افراد ملت می دانستند که قانون اساسی مشروطیت را به شکل یک تابلوی نقاشی درآورده بود. بنابراین با حذف سلطنت، قانون اساسی مشروطیت، جایگاه از دست رفته خود را باز می یافت و با حذف اصولی که با اسلام مغایرت داشت و از سلطنت حمایت می کرد، می شد بقیه اصول آن را که ممتاز و پیشرو بود، به معرض اجرا گذاشت. استفاده از قانون اساسی مشروطیت به چند دلیل سودمند بود: قانون اساسی مشروطیت دستاورد یک نهضت بزرگ محسوب می شد بنابراین سزاوار بود از آن نگاهبانی شود و دست کم به گونه ای هوشمندانه مورد استفاده قرار گیرد. نیز می دانیم که پیش نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مورد تایید امام خمینی (س) بود. اگر شکل حکومت جمهوری را از این پیش نویس حذف کنیم با قانون اساسی مشروطیت شباهت بسیاری داشت. بنابراین دلیل اینکه امام خمینی (س) هر دو آنها را به طرزی نسبی پذیرفته بودند، آن است که مقومات هر دوی آنها بنیادهایی بودند که از نظر شرعی هیچ معارضه ای با اسلام نداشتند اگرچه به طور کامل و دقیق با هم منطبق نبوده اند. همچنین برای طرح یک قانون اساسی نوین، وجود پیشینه ای مناسب بسیار کارآمد بود زیرا طراحان مجبور نبودند همانند طرح و تدوین قانون اساسی مشروطیت، متن قوانین اساسی برخی کشورها را مورد استفاده قرار دهند. گرچه در این زمان هنوز به طور قطع و یقین معلوم نبود که سرنوشت رژیم شاهنشاهی به کجا ختم می شود و این خود اشارتی دیگر است. در گام سوم هنگامی که همه پرسشی غیر رسمی تاسوعا و عاشورای ۱۳۵۷ صورت پذیرفت، مردم به صورت انبوه و قریب به اتفاق، رای به زدودن آثار سلطنت دادند. فرار شاه، بازگشت امام خمینی (س) به وطن، تشکیل شورای انقلاب اسلامی و دولت موقت همگی نشان از آن داشتند که وضعیت برای در هم پیچاندن طومار رژیم شاهنشاهی بسیار مناسب است. بدین ترتیب فرصت بسیار مبارکی پیش آمده بود که طرحی نو دراندازند و حکومتی را بنیان گذارند که مورد تایید ملت نیز باشد. هنگامی که نظام جمهوری اسلامی به تایید ملت رسید بهتر بود که قانون اساسی جدیدی برای آن تدوین و تصویب شود. این مرحله نشان دهنده پیروزی حتمی انقلاب اسلامی بود. بنابراین عقل سلیم و منطق سیاسی می پذیرفت که به طرزی بنیادی هم سلطنت مشروطه به عنوان مظلوف و هم قانون اساسی مشروطیت به عنوان ظرف برانداخته و طرح نوینی درانداخته شود. در گام چهارم با پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷، طراحی قانون اساسی جدید حتمی شده بود. اما هنوز شیوه آن معلوم نبود. امام خمینی (س) در سخنرانیهای بسیاری از مجلس مؤسسان نام بردند. در آن دوران برخی از مشاوران سیاسی امام، حقوقدانانی بودند که در فرانسه تحصیل کرده بودند و بنیادافکنی یک قانون اساسی جدید را صرفاً در ید قدرت یک قوه مؤسس می دانستند که نمایندگی تمامی ملت را بر عهده داشته باشد. این گروه از یک سو خواهان حضور نمایندگان همه اقشار، گروهها و احزاب در مجلس مؤسسان بودند و از سوی دیگر فکر استقرار سریع و همه جانبه نظام جدید را در سر نداشتند بلکه آن را مفروض تلقی می کردند. اما امام خمینی (س) ظاهراً چنین تصویری از مجلس مؤسسان نداشتند و می توان با قاطعیت ادعا کرد که اگر ایشان از همان آغاز نسبت به تلقی آنان از نحوه تشکیل مجلس مؤسسان به عنوان مجلسی عریض و طویل که ششصد یا هفتصد نفر عضو دارد و مناقشات آن یکی دو سه سال طول می کشد، آگاه بودند از همان لحظه نخست با تشکیل آن

مخالفت می کردند. از سوی دیگر دو نکته برای ایشان بسیار حائز اهمیت بود: (۱) ایشان می خواستند در تمامی مراحل اسقاط رژیم قدیم و اثبات رژیم جدید، مردم و ملت حضور داشته باشند و نمایندگان خود را به مجلس بفرستند. بنابراین تاسیس مجلسی متشکل از نمایندگان ملت برای تصویب قانون اساسی ضرورت داشت. (۲) امام به هیچ وجه تمایل نداشتند که کار دراندازی قانون اساسی جدید به تعویق افتد. همه هم و غم ایشان در این بود که نظام جمهوری اسلامی هر چه سریعتر استقرار یابد و به همین لحاظ با طرح مجلس مؤسسان مخالفت کردند. مخالفت ایشان تنها به این دلیل بود که یک مجلس عریض و طویل و پر تعداد نمی توانست بیکره رژیم جدید سیاسی کشور را شکل دهد. در گام پنجم از مجلس خبرگان اسلامی نام به میان آوردند. این مورد هم دلایل و نکته هایی چند دارد: (۱) امام به عنوان رهبر انقلاب اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی در میان مردم از مقبولیتی عام برخوردار بود و اکنون فرصتی فراهم شده بود تا مقاصد اسلامی خود را به مردم عرضه کنند و مردم هم به دلیل علاقه فراوان به ایشان، آنها را با میل می پذیرفتند. رای شگفت آور جمهوری اسلامی پیشنهادی ایشان از این نمونه بود. (۲) استدلال اساسی ایشان آن بود که مردم به جمهوری اسلامی رای داده اند، پس ساختار قانون اساسی باید محدود و مقید به قوانین اسلام باشد و لازم نیست که یک قانون اساسی تقلیدی مکتوب شود. (۳) بهترین فرصت نیز برای روحانیان بود تا از مقبولیت و محبوبیت عمومی خود به نفع تدوین و تصویب قانون اساسی بهره ببرند و در روند آن دخیل شوند. (۴) دلیل دیگر آن بود که مجلس خبرگان می توانست با تعدادی محدودتر با سرعت بیشتر و مناقشات لفظی کمتر کار خود را به پایان رساند و این به نفع روحانیانی بود که می خواستند با تکیه بر حمایت امام خمینی (س) و پشتیبانی ملت، قانون اساسی اسلامی را تصویب کنند. بنابراین خبرگان اسلامی هم استقرار را تسریع کردند و هم مقاصد امام را بهتر به منصفه ظهور رساندند. (۵) امام خمینی (س) با استفاده گسترده از محبوبیت خودشان ملت را ترغیب کردند که به اسلام شناسان و فقهای رای دهند که تمامی تلاش و کوشش خود را در راه اسلامی کردن قانون اساسی مصروف کنند. امام از این طریق توانستند قصد دیرینه خود را مبنی بر تشکیل حکومت اسلامی به اجرا در آورند. در گام ششم امام خمینی (س) به حمایت از کسانی برخاستند که در مجلس خبرگان ضمن مقید نکردن خود به حدود پیش نویس قانون اساسی، از طرح اصل ولایت فقیه پشتیبانی می کردند. در این مورد هم نکته هایی چند وجود دارد: (۱) مقصود اصلی امام خمینی (س) از ابتدای مبارزه سال ۱۳۴۲، تشکیل حکومت اسلامی بود، ولی تا دوران انقلاب موقعیت مناسبی فراهم نیامده بود. سالهای اولیه انقلاب نیز چنین فرصت مناسبی را فراهم نکرد. ولی پیروزی انقلاب اسلامی و رای بالا به جمهوری اسلامی، این فرصت طلایی را ایجاد کرد که بتوانند عمق نظریه و خواسته خود را در قانون اساسی جمهوری اسلامی بگنجانند. (۲) طرح بی هنگام اصل ولایت فقیه احتمال این خطر را افزایش می داد که جبهه مبارزه از همدیگر شکافته و گسیخته شود چون تا آن زمان به طور جدی و به منظور اجرا در جامعه مطرح نشده بود و معلوم نبود افکار گوناگون چه برخوردی با آن داشته باشند. همین ابهام امکان داشت جو مبارزه علیه رژیم شاهنشاهی را از وحدت به کثرت و گسیختگی بکشاند. (۳) مقبولیت بسیار بالای امام خمینی (س) و نیز روحانیان به طور عام این فرصت را در اختیار امام گذاشت که نظریه قبلی خود را به عنوان یکی از اساسی ترین اصول اسلام در قانون اساسی مطرح کنند و تصویب آن را از ملت بخواهند. (۴) مجلس خبرگان قانون اساسی مشتمل بود بر اکثریتی بسیار قابل توجه از فقها که همگی نسبت به نظریه ولایت فقیه حداقل از نظر فقهی و شرعی تعبد داشتند و آن را پذیرفتنی می دانستند. امام خمینی (س) هم از چنین فضایی به بهترین وجه برای گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی استفاده کردند. (۵) احتمال دیگری هم بدین مضمون وجود دارد که شاید امام از ابتدا قصد به اجرا در آوردن ولایت فقیه و گنجاندن آن را در قانون اساسی نداشتند اما وقتی موقعیت را مناسب دیدند پس از طرح مساله ولایت فقیه در درون مجلس خبرگان قانون اساسی توسط سه نفر عضو مهم هیات رئیسه به حمایت از آنان برخاستند و بر آن تاکید کردند. نکته ای را که نباید فراموش کرد این است که این دایره های هفتگانه هم مرکز هستند و مرکز همه این دایره ها نظریه ولایت فقیه است که امام آن را به صورت تدریجی و همراه با آماده شدن اذهان مطرح کردند. بنابراین ظاهراً در

نظریه امام خمینی (س) تا پیروزی انقلاب اسلامی و تدوین قانون اساسی، نقطه محوری تغییر نکرده بلکه شکل بروز آن به مناسبت‌های زمانی گوناگون، رنگ‌های مختلف پذیرفته است. یادداشتها: ۱) صحیفه نور، تهران: وزارت ارشاد اسلامی، چاپ ۱۳، جلد ۲، ص ۱۶۰، (۱۰/۸/۱۳۵۷). ۲) همان، ص ۱۶۸، (۱۱/۸/۱۳۵۷). ۳) همان، صص ۱۹۰ و ۱۹۱، (۱۲/۸/۱۳۵۷). ۴) همان، صص ۲۱۶ و ۲۱۷، (۱۴/۸/۱۳۵۷). ۵) همان، ص ۲۱۹، (۱۴/۸/۱۳۵۷). ۶) همان، ص ۲۳۳، (۱۵/۸/۱۳۵۷). ۷) همان، ص ۳۱۴، (۲۰/۸/۱۳۵۷). ۸) همان، صص ۳۴۶ و ۳۴۷، (۲۲/۸/۱۳۵۷). ۹) همان، صص ۳۵۶ و ۳۵۷، (۲۴/۸/۱۳۵۷). ۱۰) همان، ص ۳۶۳، (۲۴/۸/۱۳۵۷). ۱۱) همان، ص ۳۷۵، (۲۶/۸/۱۳۵۷). ۱۲) همان، ص ۳۷۶، (۲۶/۸/۱۳۵۷). ۱۳) همان، ص ۳۸۹، (۲۷/۸/۱۳۵۷). ۱۴) همان، صص ۳۹۹ و ۴۰۰، (۲۷/۸/۱۳۵۷). ۱۵) همان، ص ۵۰۶، (۱۴/۹/۱۳۵۷). ۱۶) همان، ص ۵۲۹، (۲۰/۹/۱۳۵۷). ۱۷) همان، ص ۳۰۲، (۱۹/۸/۱۳۵۷). ۱۸) همان، ص ۳۷۶، (۲۶/۸/۱۳۵۷). ۱۹) همان، ص ۵۰۳، (۱۳/۹/۱۳۵۷). ۲۰) همان، ص ۴۷۸، (۸/۹/۱۳۵۷). ۲۱) همان، ص ۴۸۲، (۹/۹/۱۳۵۷). ۲۲) همان، ص ۳۵۱، (۲۲/۸/۱۳۵۷). ۲۳) همان، ص ۵۰۳، (۱۳/۹/۱۳۵۷). ۲۴) همان، ص ۵۲۹، (۲۰/۹/۱۳۵۷). ۲۵) همان، ص ۵۶۸، (۳۰/۹/۱۳۵۷). ۲۶) همان، ص ۵۸۴، (۵/۱۰/۱۳۵۷). ۲۷) همان، جلد ۳، ص ۱۲، (۱۰/۱۰/۱۳۵۷). ۲۸) همان، ص ۲۱، (۱۰/۱۰/۱۳۵۷). ۲۹) همان، ص ۶۲، (۱۸/۱۰/۱۳۵۷). ۳۰) همان، ص ۳۴، (۱۴/۱۰/۱۳۵۷). ۳۱) همان، ص ۷۷، (۱۸/۱۰/۱۳۵۷). ۳۲) همان، ص ۱۰۵، (۲۲/۱۰/۱۳۵۷). ۳۳) همان، ص ۱۲۹، (۲۵/۱۰/۱۳۵۷). ۳۴) همان، ص ۱۴۳، (۲۷/۱۰/۱۳۵۷). ۳۵) همان، ص ۲۰۴، (۱۲/۱۱/۱۳۵۷). ۳۶) همان، ص ۲۲۶، (۱۵/۱۱/۱۳۵۷). ۳۷) همان، ص ۲۲۸، (۱۵/۱۱/۱۳۵۷). ۳۸) همان، ص ۲۲۹، (۱۵/۱۱/۱۳۵۷). ۳۹) همان، ص ۴۱۹، (۱۸/۱۲/۱۳۵۷). ۴۰) همان، ص ۴۱، همان، ص ۴۸۲، (۱۱/۱/۱۳۵۸). ۴۱) همان، ص ۴۹۴، (۱۵/۱۱/۱۳۵۷). ۴۲) همان، صص ۴۹۶-۴۹۹-۵۰۳-۵۰۶-۵۱۴-۵۲۳، (۱۹/۱/۵۸ و ۱۶/۱/۵۸ و ۱۷/۱/۵۸ و ۱۹/۱/۵۸). ۴۳) همان، ص ۵۲۶، (۱۹/۱/۱۳۵۸). ۴۴) همان، ص ۴۸، (۲۷/۱/۱۳۵۸). ۴۵) همان، ص ۵۰۳، (۱۷/۱/۱۳۵۸). ۴۶) همان، ص ۵۳۸، (۲۱/۱/۱۳۵۸). ۴۷) همان، ص ۵۶۶، (۲۷/۱/۱۳۵۸). ۴۸) همان، جلد ۴، ص ۲۸۲، (۴/۳/۱۳۵۸). ۴۹) همان، جلد ۳، ص ۵۲۸، (۱۹/۱/۱۳۵۸). ۵۰) همان، جلد ۴، ص ۱۸۱، (۲۵/۲/۱۳۵۸). ۵۱) همان، ص ۲۸۲، (۴/۳/۱۳۵۸). ۵۲) همان، ص ۳۱۲، (۶/۳/۱۳۵۸). ۵۳) همان، صص ۴۲۳ و ۴۲۴، (۲۵/۳/۱۳۵۸). ۵۴) همان، ص ۴۲۴، (۲۵/۳/۱۳۵۸). ۵۵) همان، ص ۴۲۴، (۲۵/۳/۱۳۵۸). ۵۶) همان، ص ۴۲۴ و ۴۲۵، (۲۵/۳/۱۳۵۸). ۵۷) همان، ص ۴۲۵، (۲۵/۳/۱۳۵۸). ۵۸) همان، ص ۴۲۶، (۲۵/۳/۱۳۵۸). ۵۹) همان، ص ۴۳۱، (۲۵/۳/۱۳۵۸). ۶۰) همان، ص ۴۳۲، (۲۵/۳/۱۳۵۸). ۶۱) همان، ص ۴۳۳، (۲۵/۳/۱۳۵۸). ۶۲) همان، ص ۴۳۸، (۲۶/۳/۱۳۵۸). ۶۳) محسن خلیلی، بررسی تاثیر تحولات پس از پیروزی انقلاب اسلامی بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و چگونگی بازنگری آن، پایان نامه دوره کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی (تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۷۲) ص ۸۴. ۶۴) محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران جلد ۱، اصول و مبانی کلی نظام، (تهران: دانشگاه شهید بهشتی و نشر یلدا، ۱۳۷۴) صص ۲۷ و ۲۸. ۶۵) صحیفه نور، جلد ۴، ص ۴۳۲، (۲۵/۳/۱۳۵۸). ۶۶) همان، ص ۴۴۵، (۲۷/۳/۱۳۵۸). ۶۷) همان، ص ۴۴۶، (۲۷/۳/۱۳۵۸). ۶۸) همان، ص ۴۵۶، (۲۸/۳/۱۳۵۸). ۶۹) همان، ص ۴۶۰، (۲۸/۳/۱۳۵۸). ۷۰) همان، ص ۴۶۰، (۲۸/۳/۱۳۵۸). ۷۱) همان، صص ۴۶۳ و ۴۶۴، (۳۰/۳/۱۳۵۸). ۷۲) همان، ص ۴۶۴، (۳۰/۳/۱۳۵۸). ۷۳) همان، ص ۴۶۴، (۳۰/۳/۱۳۵۸). ۷۴) همان، ص ۴۸۵، (۳۱/۳/۱۳۵۸). ۷۵) همان، جلد ۵، ص ۸ و ۱۸، (۱۲/۴/۱۳۵۸). ۷۶) همان، ص ۵۶، (۱۴/۴/۱۳۵۸). ۷۷) همان، ص ۶۵، (۱۵/۴/۱۳۵۸). ۷۸) همان، ص ۸۵، (۱۶/۴/۱۳۵۸). ۷۹) همان، ص ۱۳۲، (۱۹/۴/۱۳۵۸). ۸۰) همان، ص ۱۴۵، (۲۱/۴/۱۳۵۸). ۸۱) همان، ص ۱۷۱، (۲۴/۴/۱۳۵۸). ۸۲) همان، ص ۲۱۸، (۲۹/۴/۱۳۵۸). ۸۳) همان، ص ۲۶۹، (۳/۵/۱۳۵۸). ۸۴) همان، ص ۲۷۰، (۹/۵/۱۳۵۸). ۸۵) همان، ص ۲۷۸، (۱۲/۵/۱۳۵۸). ۸۶) همان، صص ۲۹۸ و ۲۹۹، (۲۷/۵/۱۳۵۸). ۸۷) همان، ص ۳۱۰، (۲۸/۵/۱۳۵۸). ۸۸) همان، ص ۳۱۰ و ۳۱۱، (۲۸/۵/۱۳۵۸). ۸۹) همان، ص ۵۲۳، (۲۸/۶/۱۳۵۸). ۹۰) همان، ص ۵۷۰ و ۵۷۱، (۵/۷/۱۳۵۸). ۹۱) اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، راهنمای استفاده از صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران همراه با معرفی مجلس و اعضای خبرگان، (تهران: اداره تبلیغات و

انتشارات مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۸) ص ۴۰۸. ۹۲) همان، ص ۶۰. ۹۳) صحیفه نور، جلد ۶، ص ۳۴، (۱۲/۷/۱۳۵۸). ۹۴) همان، ص ۹۵، (۳۰/۷/۱۳۵۸). ۹۵) همان، صص ۹۶ و ۹۷، (۳۰/۷/۱۳۵۸). ۹۶) همان، ص ۱۰۶، (۲/۸/۱۳۵۸). ۹۷) همان، صص ۱۱۸ و ۱۱۹، (۳/۸/۱۳۵۸). ۹۸) همان، صص ۱۶۴ و ۱۶۵، (۹/۸/۱۳۵۸). ۹۹) همان، صص ۱۶۲ و ۱۶۳، (۹/۸/۱۳۵۸). ۱۰۰) همان، ص ۲۳۴، (۱۶/۸/۱۳۵۸). ۱۰۱) همان، ص ۲۵۳، (۱۸/۸/۱۳۵۸). ۱۰۲) همان، ص ۲۵۴، (۱۸/۸/۱۳۵۸). ۱۰۳) همان، ص ۲۵۵، (۱۸/۸/۱۳۵۸). ۱۰۴) همان، ص ۲۷۱، (۲۴/۸/۱۳۵۸). ۱۰۵) همان، صص ۳۰۲ و ۳۰۳، (۲۹/۸/۱۳۵۸). ۱۰۶) همان، ص ۳۲۳، (۷/۹/۱۳۵۸). ۱۰۷) همان، ص ۳۴۷، (۱۵/۹/۱۳۵۸). ۱۱۰) همان، صص ۳۴۷ و ۳۵۱، (۱۵/۹/۱۳۵۸ و ۱۶/۹/۱۳۵۸). (×) عضو هیات علمی گروه تاریخ انقلاب پژوهشکده امام خمینی (س) و انقلاب اسلامی. (**). Constituent ower. منابع مقاله: فصلنامه فصلنامه متین، شماره ۱، خلیلی، محسن؛

امام خمینی (ره) و قانون‌گرایی

امام خمینی (ره) و قانون‌گرایی نظم اجتماعی و روابط انسانی جامعه بشری، که بستر آسایش، امنیت، رشد و بالندگی است، بر تعیین وظایف و حقوق، و رعایت آن استوار است. قوانین، دولت، نهادهای اجتماعی، قوای قهریه، همه ابزاری برای تحقق چنین نظم اجتماعی و روابط انسانی اند. از همین رو بخش مهمی از رسالت پیامبران به مرزبندی وظایف و حقوق انسانی برمی‌گردد، و چنان که بخش دیگر آن روشن ساختن وظایف بندگی و حریم عبودیت است. ادیان الهی، به ویژه آیین اسلام، به دقت و روشنی از این وظایف و حقوق سخن گفته‌اند، خواه در حوزه زندگی خصوصی و یا زندگی اجتماعی. فروگذار نکردن تعیین خسارت خراش پوست (ارش الخدش) و نیز چگونگی ادای قراردادها و، از این دقت و شفافیت حکایت دارد. این دقت و روشنی در قوانین مربوط به عبادات و شعائر مذهبی نیز جای تمثیل ندارد. به جز پرداختن به تبیین قوانین، تاکید بر انجام وظایف و رعایت حقوق، و نیز برابری انسان‌ها و شهروندان در برابر قانون، در سیره پیامبران و پیشوایان دینی بسی آشکار است. امیر مؤمنان می‌فرمود: (اگر آن چه دخترم به امانت از بیت المال گرفته، شرط ضمان در آن نبود نخستین حد سرقت را در بنی هاشم بر او اجرامی کردم). ۱ و نیز می‌فرمود: (به خدا قسم، اگر اقلیم‌های هفت گانه یا آن چه در زیر آسمان‌ها است به من دهند که خداوند را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه ای نافرمانی کنم، هرگز نخواهم کرد). ۲ تشویق به انجام وظایف، بیان پاداش‌های اخروی و نیز تبیین کیفرهای دنیوی در تخلف از وظایف همه از اجرای مقررات و قوانین گواهی می‌دهد. اگر سه عنصر تبیین و شفافیت قوانین، اجرای قوانین و نیز تساوی انسان‌ها در برابر قانون را ارکان مقوله قانون‌گرایی بدانیم، سابقه دینی و تاریخی آن به قرن‌ها قبل برمی‌گردد. و فضل سبقت، از آن ادیان آسمانی و پیامبران الهی خواهد بود. امروزه پای فشردن بر آن، فراتر از مشاجره‌های سیاسی، احیای یک ارزش دینی انسانی است. امام خمینی (ره) که صدمین سال ولادتش را، مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای مد ظله، سال امام نام گذاری کردند، درس آموخته همین مکتب است، وی گوی سبقت را در عصر انقلاب اسلامی در احیا و تاکید بر قانون‌گرایی ربوده است، چرا که وی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و پس از آن، قانون‌گرایی را یکی از عناصر کلیدی در نظام اسلامی معرفی می‌کرد. او بر همه ارکان قانون‌مندی و قانون‌گرایی تاکید داشت؛ از این رو، همیشه تصویب قوانین، اجرای صحیح آن‌ها، برابری در قبال قوانین و احترام به نهادهایی قانون‌گذار را گوشزد می‌فرمود. در این جا به پاس گرامیداشت یاد و اندیشه‌های والای امام گزیده‌ای از سخنانش را در سه بخش می‌آوریم: یک. اهتمام به اجرای قانون امام در پیام‌ها و سخنان بسیاری از تاثیر تعهد به قانون در پیشرفت زندگی سخن‌رانند، و بی‌قانونی را سبب همه مفساد اجتماعی می‌دانستند: «در کشوری که قانون حکومت نکند خصوصاً قانونی که قانون اسلام است این کشور را نمی‌توانیم اسلامی حساب کنیم». ۳ «در اسلام، قانون حکومت می‌کند. پیغمبر اکرم هم تابع قانون بود؛ تابع قانون الهی، نمی‌توانست تخلف بکند». ۴ «باری حکومت در اسلام به مفهوم تبعیت از قانون

است و فقط قانون بر جامعه، حکم فرمایی دارد. آن جا هم که اختیارات محدودی به رسول اکرم (ص) و ولات داده شده از طرف خداوند است. حضرت رسول اکرم (ص) هر وقت مطلبی را بیان یا حکمی را ابلاغ کرده اند، به پیروی از قانون الهی بوده است.» ۵ «در اسلام آن چیزی که حکومت می کند یک چیز است و آن قانون الهی است، پیغمبر اکرم (ص) هم به همان عمل می کرده است، خلفای او هم به همان عمل می کردند، حالاهم ما موظفیم که به همان عمل کنیم، قانون حکومت می کند، شخص هیچ حکومتی ندارد، آن شخص ولو رسول خدا باشد، ولو خلیفه رسول خدا باشد، شخص مطرح نیست در اسلام، در اسلام قانون است، همه تابع قانون اند.» ۶ «ما می خواهیم یک حکومت داشته باشیم که این حکومت قانون را ملاحظه کند حکومت قانونی باشد.» ۷ «آن حکومتی که تمام قوانین بشری را، تمام قانون عالم را زیر پا بگذارد و هر جور دلش بخواهد با یک ملتی عمل بکند ما با او مخالفت داریم. ما می خواهیم یک حکومتی باشد مثل حکومت اسلام که غیر از قانون هیچ چیز حکومت نکند، هیچ، قانون فقط حکومت بکند.» ۸ «من امیدوارم، مملکت ما در سال آینده و در این سال در همین سالی که هستیم مملکتی باشد که قانون فقط حکم کند. هیچ کس غیر قانون حکم نکند و تمام مجری قانون باشند و کسی در حدود غیر قانونی عمل نکند و همه در حدود خودشان عمل کنند.» ۹ «ما اگر همه اشخاصی که در کشورمان هستند و همه گروه هایی که در کشور هستند و همه نهادهایی که در سرتاسر کشور هستند اگر به قانون خاضع بشویم و اگر قانون را محترم بشمریم، هیچ اختلافی پیش نخواهد آمد. اختلافات از راه قانون شکنی هاپیش می آید.» ۱۰ «کسانی که می خواهند قانون را بشکنند این ها دیکتاتورانی هستند که به صورت اسلامی پیش آمده اند یا به صورت آزادی و امثال این حرف ها.» ۱۱ «پذیرید قانون را، همه تان روی مرز قانون عمل بکنید و اگر همه روی مرز قانون عمل بکنند اختلاف دیگر پیش نمی آید.» ۱۲ «قانون در راس واقع شده است و همه افراد هر کشور باید خودشان را با آن قانون تطبیق بدهند. اگر قانون برخلاف خودشان حکمی کرد، باید خودشان را در مقابل قانون تسلیم کنند. آن وقت است که کشور، کشور قانون می شود.» ۱۳ باید توجه داشت که پاره ای اختیارات فراقانونی که برای رهبران در هر نظام سیاسی و رهبری فقیه عادل در جمهوری اسلامی ایران پیش بینی شده، امری عقلایی است، و برای خروج از بن بست ها و تنگناهای اجرایی و اداره جامعه می باشد، و این خود امری قانونی است، گرچه مدون و مکتوب نیست. بر این مطلب در سومین فرازی که از امام نقل شد نیز به صورت ضمنی اشاره شده است. دو. برابری در قبال قانون تاکید امام بر مساوات همه اقشار و اصناف در برابر قانون اعجاب برانگیز است: «... قانون که همه بدون استثنا بایستی از آن پیروی و تبعیت کنند. حکم الهی برای رئیس و مرئوس متبع است، یگانه حکم و قانونی که برای مردم متبع و لازم الاجراست، همان حکم و قانون خداست.» ۱۴ «فرقی ما بین اشخاص نیست در قانون اسلام، فرقی میان گروه ها نیست.» ۱۵ همه باید مقید به این باشید که قانون را بپذیرید ولو برخلاف رای شما باشد. باید بپذیرید برای این که میزان اکثریت است.» ۱۶ سه. احترام به نهادهای قانون گذار الف. مجلس شورای اسلامی امام، مجلس شورای اسلامی را بالاترین مقام و در راس تمام نهادها جای می داد و به هیچ کس حق نمی داد به این ارگان جسارت روا دارد: «من تکرار می کنم مجلس بالاترین مقامی است در این مملکت، مجلس اگر رای داد و شورای نگهبان هم آن رای را پذیرفت هیچ کس حق ندارد یک کلمه راجع به این بگوید، من نمی گویم رای خودش را نگوید، بگوید رای خودش را بگوید، اما اگر بخواهد فساد کند، به مردم بگوید که این شورای نگهبان کذا و این مجلس کذا، این فساد است و مفسد است و یک همچو آدمی، تحت تعقیب مفسد فی الارض، باید قرار بگیرد.» ۱۷ «مجلس شورای اسلامی که در راس تمام نهادهای نظام جمهوری اسلامی است از ویژگی های خاصی برخوردار است که مهم ترین آن ها اسلامی - ملی بودن آن است.» ۱۸ «من تایید می کنم مجلس را و همیشه سفارش می کنم به ملت که مجلس را باید تایید کنند و مجلس از ارگان هایی است که لازم است بر همه ما که او را تایید کنیم و هیچ کس حق ندارد که به مجلس جسارتی بکند.» ۱۹ البته همیشه در پیام ها و سخنرانی ها، توصیه ها و سفارش هایی داشت که به حفظ مقام بلند مجلس و جایگاه دینی آن برمی گشت، در این جا به برخی از این نکته ها که در پیام ایشان به مناسبت گشایش دومین دوره مجلس شورای

اسلامی می باشد، فهرست وار اشاره می شود: ۱. عالم را جلوه خداوند دانستن ۲. اجرای سیاست نه شرقی و نه غربی ۳. رسیدگی هرچه بیشتر به امور محرومان و قشرهای کم درآمد ۴. رعایت اخلاق اسلامی و ارزش های انسانی در: - برخورد با یکدیگر در محیط مجلس و مباحثات بین مخالف و موافق. - برخورد با دولت و وزرا و سایر کارمندان و فرق گذاردن بین نظارت و عیب جویی و استیضاح و انتقام گیری. - در نطق های قبل از دستور. و در همین جا می نویسد که: «این نکته نیز قابل ذکر است که اگر در مجلس به کسی که حاضر نیست و راه به مجلس ندارد که از خود دفاع نماید حمله ای شد، به او اجازه داده شود یا در مجلس از خود دفاع کند و اگر قانونا اشکالی در این عمل می بینید، رادیو تلویزیون و مطبوعات این وظیفه سنگین را به دوش کشند تا حق مظلومی ضایع نشود و شخصیتی بی دلیل خرد نگردد.» - رعایت ضوابط و جوانب حق در بررسی اعتبارنامه ها و ... - ساده زیستی و پرهیز از تعلق قلب به مال و منال و جاه و مقام. ۲۰ ب. شورای نگهبان امام با قاطعیت فراوان و در بحران ها از نهاد شورای نگهبان و اعضای آن دفاع می کند و بر قوت و کارآمدی آن تاکید می ورزد: «من با نهاد شورای نگهبان صد در صد موافقم و عقیده ام هست که باید قوی و همیشگی باشد.» ۲۱ «شورای محترم نگهبان که حافظ احکام مقدس اسلام و قانون اساسی هستند مورد تایید این جانب می باشند و وظیفه آنان بسیار مقدس و مهم است و باید با قاطعیت به وظایف خود عمل کند.» ۲۲ «من به این آقایان هشدار می دهم که تضعیف و توهین به فقهای شورای نگهبان امری خطرناک برای کشور و اسلام است. همیشه انحرافات به تدریج در یک رژیم وارد می شود و در آخر رژیمی را ساقط می نماید. لازم است همه به طور اکید به مصالح اسلام و مسلمین توجه کنیم و به قوانین هرچند مخالف نظر و سلیقه شخصی مان باشد احترام بگذاریم.» ۲۳ البته در کنار تاکید بر حفظ حریم و جایگاه قانون شورای نگهبان یادآوری های لازم را نیز گاهی بیان داشت: «من با نهاد شورای نگهبان صد در صد موافقم و عقیده ام هست که باید قوی و همیشگی باشد ولی حفظ شورا مقداری به دست خود شماست. برخورد شما باید به صورتی باشد که در آینده هم به این شورا صدمه نخورد... شما روی مواضع اسلام قاطع بایستید، ولی به صورتی نباشد که انتزاع شود (که شما در همه جا دخالت می کنید. صحبت های شما باید به صورتی باشد که همه فکر کنند در محدوده قانونی خودتان عمل می کنید نه یک قدم زیاد و نه یک قدم کم.» ۲۴ «تذکر پدرانه به اعضای عزیز شورای نگهبان می دهم که خودشان قبل از این گیرها، مصلحت نظام را در نظر بگیرند، چرا که یکی از مسائل بسیار مهم در دنیای پر آشوب کنونی، نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم گیری ها است.» ۲۵ پایان بخش مقال را این سخن امام قرار می دهم که: «اسلام به قانون نظر «آلی» دارد یعنی آن را آلت و وسیله تحقق عدالت در جامعه می داند، وسیله اصلاح اعتقادی و اخلاقی و تهذیب انسان می داند. قانون برای اجرا و برقرار شدن نظم اجتماعی عادلانه، به منظور پرورش انسان مذهب است.» ۲۶ سردبیر پی نوشت ها: ۱. بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۳۳۸. ۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴. ۳. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۶۸. ۴. همان، ج ۱۰، ص ۲۹. ۵. ولایت فقیه، ص ۳۴-۳۵. ۶. کوثر، ج ۲، ص ۲۱۵. ۷. صحیفه نور، ج ۹، ص ۴۲. ۸. کوثر، ج ۲، ص ۲۱۵. ۹. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۴۸. ۱۰. همان، ص ۲۶۸. ۱۱. همان. ۱۲. همان، ص ۲۴۴. ۱۳. همان، ص ۲۶۸. ۱۴. ولایت فقیه، ص ۳۴-۳۵. ۱۵. صحیفه نور، ج ۹، ص ۴۲. ۱۶. همان، ج ۱۴، ص ۲۴۴. ۱۷. همان، ص ۲۹۳. ۱۸. همان، ج ۱۸، ص ۲۷۳. ۱۹. همان، ج ۱۹، ص ۲۳۲. ۲۰. همان، ص ۷. ۲۱. همان، ص ۵۱. ۲۲. همان، ص ۱۰۶. ۲۳. همان، ج ۱۸، ص ۲۸۰. ۲۴. همان، ج ۱۹، ص ۵۱. ۲۵. همان، ج ۲۱، ص ۶۱. ۲۶. ولایت فقیه، ص ۶۲. منابع مقاله: فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱۱؛

امام خمینی و احیای حاکمیت قانون

امام خمینی و احیای حاکمیت قانون اساسی یک مملکتی بر قانونش هست (۱) مقدمه بر اساس تعلیمات قرآن کریم موجودات عالم بر پایه حساب و میزان و اندازه آفریده شده و بر اساس قانون الهی حاکم بر آنها در حرکت هستند. در آیات ۵، ۶ و ۷ در سوره الرحمن می فرماید: الشمس و القمر بحسبان، و النجم و الشجر یسجدان و السماء رفعها و وضع المیزان. یعنی خورشید و ماه با حسابی

(از جانب خدای تعالی) در حرکتند و در مسیری و بنحوی حرکت می کنند که خدای سبحان برای آن دو تقدیر فرموده، گیاه و درخت برای خدا سجده می کنند، آسمان را برافراشته و میزان نهاده است. علامه طباطبائی منظور از رفع میزان را در تفسیر خود این طور بیان می نماید: "منظور از آن هر چیزی است که وسیله آن حق از باطل، راست از دروغ، عدل از ظلم و فضیلت از رذیلت تمیز داده می شود ("۲). سید قطب می نویسد: "میزان قرارداد، میزان حق، میزان ثابت و راست و راستی و مستقر برای اندازه گیری ارزشها، ارزشها و قدر اشخاص و حادثه ها و چیزها تا اندازه گیری آنها مختل نشود و وزن آنها پیریشان نگردد ("۳). در سوره یس می خوانیم: و الشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم و القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم، لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار و کل فی فلک یشبحون (آیات ۳۸ و ۳۹ و ۴۰) یعنی و خورشید به قرارگاه خود روان است. این نظم خدای عزیز دانا است و برای ماه منزلها معین کردیم تا دوباره به صورت هلال مانند چوب خوشه خرما می کهنه در آید. نه خورشید را سزد که به ماه برسد و نه شب از روز پیشی گیرد و هر یک در فلکی سیر می کنند. خلاصه تفسیر آیات این است که: شمس و قمر همواره ملازم آن مسیری هستند که برایشان ترسیم شده، نه خورشید به ماه می رسد تا به این وسیله تدبیری که خدا به وسیله آن دو جاری ساخته مختل گردد و نه شب از روز جلو می افتد، بلکه این دو مخلوق خدا در تدبیر پشت سر هم قرار دارند و ممکن نیست از یکدیگر جدا بیفتند. . . و هر یک از خورشید و ماه و نجوم و کواکب دیگر در مسیر خاص به خود حرکت می کنند و در فضا شناورند. پس، موجودات هر یک حد و حدود و مسیر و اجلی دارند و نمی توانند پا را از حد خود فراتر گذارند و قانونی بر آنها حاکم است که تابع آن هستند. در حدیث هم می خوانیم: العدل اساس به قوام العالم (۴) یعنی عدل پایه ای است که سر پا بودن عالم به آن است. اما در جامعه انسانی و لزوم قانون در آن یادآوری این آیه شریفه از سوره بقره لازم است: کان الناس امه واحده فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و انزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه و ما اختلف فیه الا الذین اوتوه من بعد ما جائتهم البینات بغیا بینهم، فهدی الله الذین امنوا لما اختلفوا فیه من الحق باذنه و الله یمهدی من یشاء الی صراط مستقیم (آیه ۲۱۳) یعنی مردم (در آغاز) یک دسته بیشتر نبودند (و تضادی در میان آنها وجود نداشت) سپس در میان آنها اختلافات (و تضادهایی) به وجود آمد. پس خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت دهند و بر حذر بدارند و کتاب آسمانی که به سوی حق دعوت می کرد بر آنها نازل نمود تا در میان مردم در آنچه اختلاف داشتند حکومت کند (افراد با ایمان در آن اختلاف نکردند) فقط (گروهی از) کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند و نشانه های روشن به آنها رسیده بود بخاطر انحراف از حق و ستمگری در آن اختلاف کردند. خداوند آنهایی را که ایمان آورده بودند به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود بفرمان خود رهبری کرد و خداوند هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند. ملاحظه می شود که قرآن کریم در این آیه از یک مرحله زندگی ساده نخستین سخن به میان می آورد که مردم بر طبق فرمان فطرت خدای را پرستیده و وظایف ساده ای در برابر او انجام می دادند. در مرحله دوم بر اثر عوامل درونی افراد و به واسطه تضادهایی که در منافع داشتند اختلافهایی بین آنها به وجود آمده است. در این مرحله که خود از حل اختلاف ناتوان و آماده پذیرش قوانینی برای رفع اختلاف بوده اند انبیا از جانب حضرت حق جل و علا مامور نجات انسان می شوند. انبیا در آغاز بشارت می دهند و بر حذر می دارند و همراه این دو عمل تربیتی کتاب نازل می شود تا بین مردم در موارد اختلاف به حق حکم کند. البته متأسفانه اختلاف دیگری بعداً وسیله کسانی که کتاب به آنها داده شده بود و بنیات و دلایل را دریافته بودند بر اساس بغی (ظلم و حسد و لجاجت) به وجود آمد که مجدداً خداوند منان مومنان را هدایت فرمود. پس علاوه بر قانون حاکم بر موجودات هستی، خدای تبارک و تعالی جهت هدایت انسان و رفع اختلافات او نیز کتاب دربردارنده قانون و حکم به حق را توسط انبیا بر او نازل کرده است. پس از این مقدمه نسبتاً کوتاه، اکنون لازم است به نظر حضرت امام خمینی (س) در باب قانون و احیاء آن پردازیم. نظر امام خمینی (ره) نسبت به قانون پیش از انقلاب اسلامی برای استفاده از نظرات حضرت امام (ره) در مورد قانون قبل از انقلاب اسلامی بهتر است اول سری به قدیمی ترین نوشته ایشان یعنی

کتاب کشف الاسرار بزینم. در خلال این کتاب و در صفحات گوناگون آن امام در مورد قانون اسلام و این مطلب که تنها قانونی که خدای آگاه از جهان و انسان و مصالح و سعادت آدمی وضع کرده است قابل پیروی است بحث نموده اند. به عبارتی می توان گفت در آغاز کار امام به احیاء قوانین اسلامی و توجه دادن مردم به اینکه باید در زندگی به قوانین الهی عمل کرد پرداخته اند. در صفحه ۳۶۸ آن کتاب می فرماید: "بدانید که قانون گذار باید کسی باشد که از نفع بردن و شهوت رانی و هواهای نفسانی و ستمکاری برکنار باشد و درباره او احتمال این گونه چیزها ندهیم و آن غیر خدای عادل نیست". بعد اضافه می نماید: "ما خدایی را مدبر این جهان پهناور می دانیم که میلیون میلیون منظومه های شمسی را در تحت تربیت خود اداره می کند و از ذره ذره جهانهای پهناور پیدا و پنهان که علم بشری تا آخر هم بقطره از آن دریای بی پایان نخواهد رسید غافل نبوده و نخواهد بود و جمیع احتیاجات هر موجودی پیش او آشکار و روشن است و به رفع آنها قادر و تواناست." در باب مسایل و مشکلات قانونی زمان ما می فرماید: "و دیگر از قوانینی که با مرور زمان کشور نیازمند به آنها می شود آشنائی است که با قانون شرع مخالف نیست و امروز در نظم مملکت و ترقیات کشور دخالت دارد. این گونه قوانین را دولت اسلامی می تواند به توسط کارشناسان دینی تشخیص دهد که با قانون اسلامی تطبیق کنند و وضع نمایند. . . مثلاً در صدر اسلام بواسطه محدود بودن کشور اسلامی نیازمند به بانک و ثبت املاک و سرشماری و مانند اینها نبودند و ساز و برگ ارتش در آن زمان با این زمان مخالف بود و وزارت پست و تلگراف نبوده یا با این تشریفات نبوده لکن قانون اسلام از تشکیل آنها اساساً جلوگیری نکرده ("۵ . . .") هر نوع قانونی از بی قانونی بهتر است در مسیر مبارزه ای که حضرت امام (ره) در دوران ستمشاهی داشتند یکی از اشکالاتی که به آن رژیم وارد می کردند این بود که آنها به هیچ قانونی پای بند نبودند به همین جهت فرمودند: "به چه قانونی اینها عمل می کنند؟ بیایند به قانون چنگیزی با ما عمل کنند. یک عنوانی توی کار باشد. یک قانونی توی کار باشد ("۶") در تاریخ هست که چنگیز با آن طبع وحشیگری و صحرایی که داشته است با آن خونریزی ها که کرده است تابع یک قانون بوده است که به آن قانون می گفتند "یاسانامه بزرگ، و مغول، چنگیز و سایر مغول تخلف از آن قانون نمی کردند. حتی تعبیر این بوده است که احترام آن قانون پیش مغول مثل احترام قرآن در صدر اسلام پیش مسلمین بوده است. تخلف از آن قانون مطابق با مرگ بوده است ("۷") آیا اینها به قانون اساسی عمل می کنند؟ چنگیز به یاسا عمل می کرد. این مغلوه‌ها به قانون اساسی احترام قائل هستند ("۸") آیا تنها قانون کافی است؟ نکته ای که در بیانات حضرت امام (ره) به چشم می خورد و قابل توجه است این است که ایشان قانون را به تنهایی کافی نمی دانند و اگر بپرسیم آیا سعادت بشر در داشتن قانون است پاسخ منفی می دهند و می فرماید: "اصولاً قانون و نظامات اجتماعی مجری لازم دارد. در همه کشورهای عالم و همیشه این طور است که قانون گزاری به تنهایی فایده ندارد. قانون گذاری به تنهایی سعادت بشر را تامین نمی کند. پس از تشریح قانون بایستی قوه مجریه ای بوجود آید. قوه مجریه است که قوانین و احکام دادگاهها را اجرا می کند و ثمره قوانین و احکام عادلانه دادگاهها را عاید مردم می سازد. بهمین جهت اسلام همانطور که قانونگزاری کرده قوه مجریه هم قرار داده است". ولی امر، متصدی قوه مجریه هم هست ("۹") فراگیری و استثنانپذیری قانون یکی از بیانات حضرت امام (ره) در مورد قانون اسلامی فراگیری این قانون است چنانکه می فرمایند: "در اسلام قانون حکومت می کند. پیغمبر اکرم هم تابع قانون بود. تابع قانون الهی، نمی توانست تخلف کند. خدای تبارک و تعالی می فرماید که اگر چنانچه یک چیزی برخلاف آن چیزی که من گویم تو بگویی من ترا اخذ می کنم ("۱۰") این برداشت از آیه شریفه قرآن کریم و این تابعیت و استثنانپذیری در قانون الهی انسان مسلمان را به اندیشه وامی دارد که چگونه در فرهنگ الهی همه و همه باید مطیع دستورات حضرت حق بوده و ذره ای تخلف نکنند. امام (ره) در جای دیگر می فرمایند: "حکومت اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خدا است و قانون فرمان و حکم خدا است. قانون اسلام یا فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت دارد. . . حکم الهی برای رئیس و مرئوس متبع است ("۱۱") از جهت واقعیت تاریخی حکومتهای غیر الهی به صور مختلف گرفتار استبداد فردی و جمعی شده و

حاکمان اغلب خود را از جهت قانون استثنا نموده و فوق قانون شمرده اند. حضرت امام (ره) در عمل نشان دادند که چگونه یک مرد الهی که در راس حکومت قرار گیرد از هر نوع خودخواهی و خودکامگی به دور بوده و در هر موقعیتی خود را از هر نوع عنوان و حرکت تشریفاتی کنار کشیده و خویشان را خادم مردم دانسته و بالاترین افتخار را اجرای حکم الهی و خدمت به مردم دانسته و کوچکترین استفاده نامناسب از امکانات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی برای خود و منسوبان خود ننماید. وقتی دیدگاه امام (ره) این شد که: "حکومت اسلام حکومت قانون است اگر شخص اول مملکت ما در حکومت اسلامی یک خلاف بکند، اسلام او را عزلش کرده است یک ظلم بکند یک سیلی به یک کسی بزند ظلم است، اسلام او را عزلش کرده او دیگر قابلیت از برای حکومت ندارد این دیکتاتوری است. حکومت قانون است. قانون خدا است یعنی حاکم یعنی شخص اول مملکت اگر یک کسی یک چیزی داشته باشد شکایتی داشته باشد از او پیش قاضی می رود و او را حاضرش می کند و او هم حاضر می شود، وظیفه است. حضرت امیر اینکار را کرد، یک همچنین حکومتی می خواهیم، حکومت قانون، قانون یعنی آن قانون آنهم قانون مرفعی اسلام".

(۱۲) چنین نتایجی از آن حاصل می شود که در ده سال بچشم خود آن را دیدیم ما به علت این قانون گرایی، ملاحظه کردیم که به قول حجت الاسلام والمسلمین آقای فلسفی اگر حدود ۵ میلیون نفر به استقبال امام (ره) رفتند حدود ۱۰ میلیون نفر جنازه مطهر آن بزرگوار را مشایعت کردند. (۱۳) ذکر این جمله هم در احیاء توجه به قانون لازم است که آن عزیز سفر کرده به دیار دوست فرمود: "قانون در راس واقع شده است و همه افراد هر کشوری باید خودشان را با آن قانون تطبیق بدهند. اگر قانون برخلاف خودشان هم حکمی کرد باید خودشان را در مقابل قانون تسلیم کنند آن وقت است که کشور کشور قانون می شود ("۱۴). هدف قانون حضرت امام خمینی که انسانی عارف و پرورشکاری بزرگ بود و معنویت و مذهب بودن را از اهداف عالی فردی و اجتماعی و سیاسی تربیت می دانست قانون زمینه ساز و وسیله تربیت است. بیان خود ایشان در این مورد این است که می فرماید: "اسلام به قانون نظر آلی دارد، یعنی آن را آلت و وسیله تحقق عدالت در جامعه می داند، وسیله اصلاح اعتقادی و اخلاقی و تهذیب انسان می داند. قانون برای اجرا و برقرار شدن نظم اجتماعی عادلانه به منظور پرورش انسان مذهب است ("۱۵). برای بسیاری از سیاستمداران درستکار و مردم گرا اجرای قانون و برقراری نظم و عدالت هدف است اما برای امام (ره) که نظر به ماوراء طبیعت و ساختن انسان الهی دارد، ایجاد نظم و عدل مقدمه پرورش انسان مذهب است. پاسخ به یک پرسش شاید خواننده هوشیار سؤال کند چرا امام (ره) با این همه تاکید بر قانون گرایی، با قوانین و نظام مستقر در ایران قبل از انقلاب و نظم و امنیت و چارچوبهای قانونی بین المللی درافتاد؟ آیا امام قبل از انقلاب مخالف قانون و نظم و امنیت اجتماعی و رادیکال است و پس از انقلاب مدافع نظم و امنیت است و محافظه کار می شود؟ (۱۶) پاسخ این است که امام در دیگر گونی قوانین و نظم و امنیت قبل از انقلاب و حفظ و حراست قوانین و نظم و امنیت پس از انقلاب مبنا دارد. آن مبنا مشروعیت و الهی بودن قانون است. امام (ره) قوانین و نظمی را که الهی نیست و فقط مدافع منافع و مطامع جهانخواهان و از بین برنده حقوق اکثریت مردم مستضعف می بیند، بر نمی تابد و در برابر آنها در محدوده ایران و چه در سطح جهان برمی آشوبد و موضعی انقلابی اتخاذ می کند. امام بزرگوار رحمه الله تعالی علیه بر اساس مبانی قرآنی و حرکت همه انبیاء اساس نظم و امنیت اجتماعی را وحی و دستورات الهی می داند و هر چه غیر آنرا که از انسانیت آدمیزادگان برمی خیزد نفی می نماید، کار خود را قبل از انقلاب و بعد از آن انجام دادند. البته تذکر یک نکته در پایان گفتار لازم است و آن نکته این است که امام به صرف عدم مشروعیت نظام یا حکومتی، هر نوع بی نظمی یا شکستن قوانین و مقررات درون آن را جایز نمی شمارد. بهمین جهت حضرت امام (س) به مقلدین خود که پرچم مبارزه را در دوران طاغوت به دوش می کشیدند تصرف خارج از ضوابط و مقررات را در مورد اموال و دارائی های دولت ها در رژیم طاغوتی شاه نمی دادند. به عناصر انقلابی خارج از کشور هم که استدلال می کردند اروپاییها و امریکاییها با غارت و استعمار ملت ما این همه امکانات فراهم کرده اند اجازه تقلب در پرداخت هزینه های تلفن عمومی و نپرداختن بلیط وسایل نقلیه را نمی دادند در پاریس وقتی ملاحظه

فرمودند برخلاف قوانین و مقررات شهرداری گوسفندی ذبح کرده اند، از گوشت آن گوسفند استفاده نمودند. (۱۷) نتیجه ای که از نظرات و عمل حضرت امام (ره) می گیریم، (بوئیه که امروز رئیس جمهوری محبوب هم اصرار دارند)، عمل به قانون و دوری از هر نوع کم توجهی به رعایت قوانین است. باشد که به این طریق ثابت کنیم طرفدار راه و خط امام خمینی رحمه الله تعالی علیه هستیم. پی نوشت ها: ۱. صحیفه نور جلد ۸ صفحه ۲۷۹. ۲. میزان جلد ۱۹ صفحه ۱۰۹. ۳. فی ضلال القرآن جلد ۷ صفحه ۶۷۷. ۴. میزان الحکمه جلد ۶ صفحه ۷۸. ۵. کشف اسرار صفحه ۲۹۱ تا ۲۹۵. ۶. صحیفه نور جلد ۲ صفحه ۶۶. ۷. همان م آخذ ۸. همان م آخذ ۹. ولایت فقیه صفحه ۱۷. ۱۰. صحیفه نور جلد ۱۰ صفحه ۲۹. ۱۱. ولایت فقیه صفحه ۳۴. ۱۲. صحیفه نور جلد ۳ صفحه ۶۹. ۱۳. سخنرانی آقای فلسفی در دانشگاه تهران در رحلت حضرت امام ۱۴. صحیفه نور جلد ۴ صفحه ۲۶۹. ۱۵. ولایت فقیه صفحه ۶۲. ۱۶. مجله حضور شماره ۱۹ صفحه ۱۰۶. ۱۷. پا به پای آفتاب جلد ۲

رهنمودهای امام در جهت خودکفایی

رهنمودهای امام در جهت خودکفایی سپیده آزادی، آنگاه طلوع خورشید ملتی را نوید می دهد که آن ملت به خودکفایی برسد و متکی به خویش باشد: نان از عمل خویش خورد و منت از دیگران نبرد. چه انسانهایی که فقر و ناداری، آنان را به دامن فساد سوق داده، شخصیت و هویت نان را در پیشگاه ثروت و قدرت، قربانی نموده است، و چه بسیار دولتهای فقیری که دست نیاز به سوی قدرتهای اقتصادی دراز کرده و راه تسلط همه جانبه آنان را بر خود گشوده اند. از آنجا که ثروت، قدرت می آفریند و فقر، ضعف و سستی، قدرت اقتصادی توانگران، از دیرباز، حربه ای بوده است برای نفوذ در ممالک زیر سلطه و وسیله ای برای ترویج فرهنگی و مکتب دولت حاکم و قدرتمند بر ملل فقیر و ضعیف و در مواردی برای به زانو درآوردن آنان و وضعیت کشورهای مختلف جهان معاصر، شاهدی است بر این مدعا. تحلیل گران سیاسی، تنگناهای اقتصادی به وجود آمده از جانب دولت مستکبر آمریکا راز مهمترین علل سقوط دولت ساندنسیست، قلمداد کرده اند. روزنامه (وال استریت)، با درج مقاله ای در رابطه با انتخابات نیکاراگوئه نوشت: (در انتخابات ریاست جمهوری... دموکراسی پیروز نشد بلکه تروریستهای مورد حمایت کاخ سید به پیروزی دست یافتند... جورج بوش، رئیس جمهوری آمریکا، در ماه نوابر گذشته، با خانم جامورو، در کاخ سفید دیدار کرد و قول داد که در صورت پیروزی او، در انتخابات ریاست جمهوری، تحریم اقتصادی علیه نیکاراگوئه را لغو خواهد کرد. مخالفان، باین شعار تبلیغاتی برای پیروزی در انتخابات، وارد میدان شدند: (علیه ساندنسیستها رای دهید) یا (شاهد مرگ کودکانان باشید) تحریم اقتصادی نیکاراگوئه، به منظور فشار به ساندنسیستها و ساقط کردن رژیم ماناگوا وضع شده بود) ۱. بنابراین، وابستگی اقتصادی، از عوامل مهم و اساسی نفوذ استعمارگران، در ممالک جهان سوم است. هر ملتی که بخواهد خود راز سلطه اجانب نجات بخشد، می بایست بر توان خویش تکیه کند و دست حاجت، به سوی دیگران دراز نکند. تجربه ثابت کرده است که: ملتها اگر بخواهند مستقل باشند، خواهند توانست. بهبود وضع نابسامان اقتصادی، آبادانی شهرهای ویران، ترمیم خسارتهای عظیم جنگی و تلاش در راه زندگی عزتمند، راهی است که بسیاری از کشورها و ملت‌های بااراده طی کرده اند. اسلام و خودکفایی در مکتب اسلام، به مسئله حفظ هویت و استقلال اقتصادی، ارزش بسیار داده شده است. مسلمانان، از هر گونه رکون و وابستگی به ظالمین، که قطبهای اقتصادی امروز، مصداق بارز آنند، به شدت نهی شده اند: (ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار) ۲. بدون تردید وابستگی اقتصادی، می تواند راهی باشد برای رکون و تکیه مالی به دشمنان اسلام، که فرجامی جز شکست و آتش در بر نخواهد داشت. در روایات اسلامی، به کار و فعالیت، در جهت بی نیازی از دیگران، ارزش بسیار داده شده تحمل و زحمت و رنج برای رسیدن به غنا و بی نیازی عبادت به شمار آمده است. امام باقر(ع) در هوای بسیار گرم نامناسب در مزرعه خویش به کار مشغول بود. و در پاسخ معترض که کار کردن در سن پیری را بر آن حضرت، خرده می گیرد و قصد موعظه آن حضرت را دارد، می فرماید: (من، به

قصد بی‌نیازی از تو و مردم، کار می‌کنم و این عبادت است و اگر در این حالت بمیرم در حال طاعت خداوند از دنیا رفته‌ام) ۳. و یا امام صادق (ع) در حال کشاورزی و کار، در جواب کسی که می‌گوید: این بیل را به من بدهید تا من کار را انجام دهم. می‌فرماید: (نه، من اساساً دوست دارم که مرد برای تحصیل روزی رنج بکشد و آفتاب بخورد) ۴. علاوه بر روایاتی که کار را عبادت دانسته‌اند، روایاتی داریم که از تنبلی و سستی، به شدت نکوهش کرده‌اند. امام امت، از دیرباز، به مسأله خودکفایی توجه داشته است و وابستگی اقتصادی کشورهای اسلامی و ایران زمین، به دشمنان اسلام، رنج می‌برده و همواره خواستار قطع وابستگی و سلطه اقتصادی اجانب و رسیدن به خودکفایی ملت اسلام بوده است: (...من اعتقاد این است، که انسان اگر با هر زحمت و مرارتی زندگی کند و زندگیش مال خودش باشد، مستقل باشد... و نان جو خودش را بخورد... ارزشش صدها مقابل این است که انسان در آپارتمانهای عظیم بنشیند و دستش، پیش دیگران دراز باشد) ۶. (آیا برای مسلمانان جهان ننگ نیست که باین همه سرمایه‌های انسانی و مادی و معنوی، با داشتن مکتب مرقی و پشتوانه الهی، تن به سلطه قدرتمندانه مستکبر و دزدان دریایی و زمینی قرن می‌دهند) ۷. مسلمین، نباید تحت سلطه کفار باشند خدای تبارک و تعالی، برای هیچ یک از کفار سلطه بر مسلمین قرار نداده است و نباید مسلمین، این سلطه کفار را قبول کنند. ۸ پس از ذکر این مقدمه، اینک، به اجمال رهنمودهای امام خمینی را در راستای رسیدن به خودکفایی، مورد مطالعه قرار می‌دهیم. محورهایی که ما، در این نوشته بحث می‌کنیم، عبارتند از: ۱. شرایط خودکفایی. ۲. موانع. ۳. موجبات. شرایط خودکفایی امام راحل، برای رسیدن به خودکفایی، شرایطی را برشمرده‌اند که اهم آنها به قرار ذیل است: ۱. تبیین نظری اقتصاد اسلامی. ۲. حفظ اصول و ارزشها. ۱. تبیین نظری اقتصاد اسلامی برای رسیدن به خودکفایی، شرط اول، ترسیم تئوری نظام اقتصادی اسلام است و تنها در سایه یک فقه مدون و محکم ناظر بر زمان است که می‌توانیم به خودکفایی برسیم. فقه اسلام، در بردارنده همه مسائل اخروی و دنیوی انسان بوده و هست و توانایی گشودن گره از همه مشکلات اقتصادی جامعه را دارد، اما به خاطر دور شدن فقها از صحنه زندگی و عمل، فقه، از متن جامعه، کنار رفت و از حل مسائل گوناگون اجتماعی، از جمله: اقتصادی، بازمانداین سرنوشت تلخ، موجب گردید که در صدهای اخیر، این اندیشه بر ذهنها راه یابد که اسلام برای اداره جامعه برنامه‌ای ندارد و این سبب گردید که جوانان، به التقاط و مکتب مادی روی آوردند. حضرت امام، در برابرین تفکر می‌ایستد و می‌فرماید: (تمام چیزهایی که در اداره یک کشور احتیاج به آن هست، در اسلام هست. اسلام را اگر کسی تعهد به آن داشته باشد، امکان ندارد که... زیر بار وابستگی برود، زیر بار وابستگی به کفار برود) ۹. حضرت امام، در راه تحقق و تبیین صحیح سیستم اقتصادی اسلام، به دو مطلب بسیار تاکید می‌کنند و آن را شرط اساسی طرح دوباره اسلام در صحنه اقتصادی، می‌شمارد: پویایی اجتهاد. استفاده از کارشناسان. پویایی اجتهاد نیازمندیهای اقتصادی و مادی انسانها، در بستر زمان، در حال تنوع و گسترش است و هر چند گاه، موضوعات جدیدی پدید می‌آید از این روی، اسلام، اجتهاد مداوم را برای همه زمانها و جوامع گوناگون ضروری می‌داند. امام امت، بر این نکته تاکید کرده و از علماء و فقها و متخصصین این فن می‌خواهد که در مجامع قانون گذاری حضور یافته و با در نظر داشتن نقش زمان و مکان، به استنباط و تبیین احکام شریعت و مسائل اقتصادی آن پردازند: (به عهده علماء اسلام و محققین و کارشناسان اسلامی است که برای جایگزین کردن سیستم ناصحیح اقتصاد حاکم بر جهان اسلام، طرحها و برنامه‌های سازنده و در برگیرنده منافع محرومین پابره‌نه‌های را ارائه دهند و جهان مستضعفین و مسلمین را از تنگناها و فقر معیشت، در آورند) ۱۰. و برای تبیین درست نظام مستقل اقتصادی اسلام، دخالت دادن عناصری، مانند: (مصلحت نظام)، (زمان و مکان)، (حکومت) و... را در اجتهاد و استنباط نظریات فقهی ضروری دانسته و می‌فرماید: (تذکری پدرانه به اعضاء عزیز شورای نگهبان می‌دهم که خودشان، قبل از این گیرها، مصلحت نظام را در نظر بگیرند چرا که یکی از مسائل بسیار مهم در دنیای پر آشوب کنونی، نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم گیرهاست. حکومت، فلسفه عملی برخورد با شرک و کفر و معضلات داخلی و خارجی را تعیین می‌کند و باین بحثهای طلبگی مدارس که در چهارچوب

تئوریهاست، نه تنها قابل حل نیست که ما را به بن بستها می کشاند که منجر به نقض ظاهری قانون اساسی می گردد. شما در عین این که باید تمام توان خودتان را بگذارید که خلاف شرعی صورت نگیرد (و خدا آنروز را نیاورد) باید تمام سعی خودتان را بنمایید که خدای ناکرده، اسلام در پیچ و خم های اقتصادی نظامی، اجتماعی و سیاسی متهم به عدم قدرت اداره جامعه نگردد) ۱۱. افزون بر این، مجتهدی را شایسته اظهار نظر در مسائل اقتصادی و احکام مالی اسلام معرفی می کند که بر مسائل پیچیده اقتصادی و رمز و رموز آن آشنایی داشته و آگاه به زمان خویش باشد: (... آشنایی به روش برخورد با حيله ها و تزویرها، فرهنگ حاکم بر جهان، داشتن بصیرت و دید اقتصادی، اطلاع از کیفیت برخورد با اقتصاد حاکم بر جهان، شناخت سیاستها و حتی سیاسیون و فرمولهای دیکته شده آنان و درک موقعیت و نقاط قوت و ضعف دو قطب سرمایه داری و کمونیزم که در حقیقت، استراتژی حکومت بر جهان را ترسیم می کند از ویژگیهای یک مجتهد جامع است) ۱۲. استفاده از کارشناس امام، در تبیین خط قانون گذاری، خصوصاً قوانین اقتصادی، به مؤولان توصیه می کند که -از به کارگیری کارشناسان فن و متخصص متعهد غافل نباشند. ایشان مشورت با کارشناس را، در فهم موضوعات عرفیه، حجت شرعی می دانند: (مجلس محترم شورای اسلامی، که در راس همه نهادهاست، در عین حالی که از اشخاص عال، متفکر و تحصیل کرده برخوردار است. خوب است در موارد لزوم، از دوستان متعهد و صاحب نظر خود، در کمیسیونها دعوت کنند که با برخوردها نظرها و افکار، کارها سریعتر و محکم تر انجام گیرد و از کارشناسان متعهد و متدین در تشخیص موضوعات، برای احکام ثانویه اسلام نظرخواهی شود.... و این نکته لازم است که: رد احکام ثانویه، پس از تشخیص موضوع به وسیله عرف کارشناس، با رد احکام اولیه فرقی ندارد چون هر دو حکم الله می باشد و نیز احکام ثانویه، ربطی به اعمال ولایت فقیه ندارد... در موضوعات عرفیه، که تشخیص آن با عرف است، با مشورت کارشناسان، حجت شرعی است که مخالفت با آن، بدون حجت قوی تر، خلاف طریقه عقلاء است) ۱۳. ۲. حفظ اصول و ارزشها یابن پرشش، باید پاسخ گفته شود که آیا از دیدگاه حضرت امام، رسیدن به خود کفایی ارزش ذاتی دارد و می بایست آن را به هر قیمت بدست آورد؟ گرچه با قربانی کردن اهداف و اصول باشد؟ آیا می توان عدالت اقتصادی و اجتماعی را فدای خود کفایی مالی نمود؟ آیا می توان از تکاثر ثروت و سلطه مترفین و یا دو قطبی شدن جامعه، در راه رسیدن به این مقصود، چشم پوشید و آیا می توان در راه غنای معیشتی، از آزادی مطلقه مالکیت و... صرف نظر نمود و یا بایدهداف انقلاب اسلامی را کنار گذاشت؟ با نگاهی کوتاه به گفته ها و سیره حضرت امام، می بینیم که پاسخ همه سوالات منفی است و حضرت امام، در عین تکیه بر خود کفایی، همواره بر حفظ اصول و ارزشهای اسلامی و انقلابی تکیه کرده و حفظ آنها را در راس همه برنامه های خود قرار داده است. در اینجا برخی از اصول کلی را، که حراست و حفاظت از آنها در راه رسیدن به خود کفایی لازم است بدین شرح ذکر می کنیم: معنویت حفظ ارزشهای انقلاب. عدالت اقتصادی. دفاع از محرومان و مستضعفان. معنویت از مسائل اساسی در دیدگاه حضرت امام، توجه به معنویت و نقش زیربنایی آن در رابطه با همه مسائل اقتصادی و دنیوی است. در دیدگاه حضرتش، آنچه که هدف اصلی بعثت پیامبران را تشکیل می دهد، توجه دادن انسان به مساله آخرت و خدا و معنویات است و فقط در سایه آن است که انسان را به آرامش رسیده و کمال مطلوب را درمی یابد. اگر اسلام، به مساله مادیات توجه فرموده، از جهت مقدمیت و ابزار بودن آن، در راه رسیدن به کمالات معنوی است. در این راستا حضرت امام مرتب هشدار داده اند که پرداختن به مساله اقتصاد و مادیات، بدون توجه به معنویات جامعه، انحراف بوده و ما را به همان گردابی دجای خواهد کرد که امروز غیر مسلمانان با آن دست به گریبانند و در جستجوی راه چاره برای فرار و گریز! و در نهایت، سرنوشت و بقای نهضت اسلام، به حفظ معنویات و گسترش آن بستگی دارد. امام، قدس سره، در این راستا، با کسانی که به تحریف اسلام پرداخته و با تاثیر از مکاتب مادی شرق و غرب، گرفتار التقاط گردیده و با تفسیر احکام اسلام به مادیات، در واقع، به اقتصاد، بیش از ارزش واقعی آن، بها داده و آن را زیر بنا فرض کرده اند، به مبارزه برخاسته و به افشای خطر و پیامدهای این تفکر می پردازد: (اخیرا ما مبتلا شدیم به یک عده ای که ... تمام معنویات را به

مادیات برمی گردانند. می گویند: مسلمین لکن نه توحیدشان توحیداسلامی است و نه بعثت شان اسلامی است و نه نبوت شان نبوت اسلامی است و نه امامت شان و نه معادشان همه اش بر خلاف اسلام است... اینها هم به اسم اسلام می خواهند به کلی اسلام را کنار بگذارند و یک چیز مادی جای او بگذارند که همه چیزش مادی باشد. به اسم ترویج اسلام مادیت می کنند. (۱۴) و امام، با طرح درست اسلام و ترسیم جایگاه معنویت و مادیت در مسائل اقتصادی اسلام به تشویق منحرفین، برای بازگشت درست به اسلام می پردازند. ایشان سر شکست طرحهای اقتصادی دنیا و به بن بست رسیدن قدرتهای بزرگ مالی را، دورماندن آنان از معنویات معرفی کرده و احتیاج به معنویات را از علل اساسی وجود جنبشهای مردمی در جوامع صنعتی و پیشرفته معرفی می کند. امام جواب سؤال خبرنگار شبکه تلویزیون آلمان غربی که می پرسد: در اروپا تحریک جدید به چشم می خورد و آن یک تحریک مذهبی است... این تحول را چگونه ارزیابی می کنید، می فرماید: (ان تحریک مذهبی از این است که: مردم از این پیشروی مادی سرخورده اند و دیدند که تمام این پیشرفتهایی که شد است، چیزهایی نیست که برای بشر ضرر بشر بوده تا به نفع بشر. و آن چیزی که بشر طالب است) این است که به روحش آرامش بدهد و آن چیزی که آرامش می دهد مذهب است. ۱۵ همین روی کرد به مذهب و معویت را به گورباچف هم توصیه می کند ۱۶. حضرت امام، معنویات را رمز بقای اسلام و نهضت معرفی می کند و هشدار می دهد که در غیراین صورت، حتی در فرض استقلال، اقتصادی، راه انحطاط و شکست باز خواهد بود: (آن روزی که مجلسیان خوی کاخ نشینی پیدا کنند... و از این خوی ارزنده کوخ نشینی بیرون بروند، آن روز است که ما برای کشور، باید فاتح بخوانیم... مادامی که این ملت... این جوانهای ما توجه به معنویات دارند... جمهوری محفوظ است و هیچ کس نمی تواند به او تعدی کند. آن روزی که زرق و برق دنیا پیدا بشود و شیطان در بین ما، راه پیدا کند و راهنمای ما شیطان باشد، آن روز است که ابرقدرتها می توانند در ما تاثیر کنند) ۱۷. حفظ ارزشهای انقلاب توجه به ارزشهای اسلامی و انقلابی در برنامه ریزیهای اقتصادی، از مسائلی است که آگاه حضرت امام به آن اهمیت فراوان داده است و همواره بر لزوم حفظ و تدوم آنها به مسئولان و مردم هشدار داده اند. در دیدگاه حضرتش، ارزشهای اسلامی و انقلابی، تنها چیزهایی هستند که ملت، به خاطر دست یابی به آنها انقلاب کرده و در راه آن تا مرز شهادت به پیش رفته اند و هیچ توسعه، پیشرفت نمی بایست ما را به عقب نشینی از اصول اساسی باز دارد. در همه برنامه ریزیهای سیاسی و اقتصادی باید عزت، شرف مومنین و ذلت منافقین و دنیاطلبان، شعار حمایت او مظلومین عالم، مبارزه با ستم، دفاع از اسلام و در یک کلمه دیانت ما محفوظ بماند. تکیه یک جانبه بر برنامه های اقتصادی می تواند به نفعی آرمانهای انقلاب، بی توجهی به اسلام و نهضت های اسلامی، رو آمدن سرمایه داران بی درد و پیامدهای تلخ ناشی از آن، بیانجامد. تنها باقی ماندن بر اصول اساسی است که می تواند عزت و کرامت مومنین را تضمین کرده، و ما را بر تداوم انقلاب یاور باشد، چه بسیاری از دولت‌های انقلابی و اسلامی که با شعار، آزادی و کرامت انسانها قیام کردند، ولی سرانجام مشکلات اقتصادی و رسیدن به رفاه بیشتر، موجب گردید که آنان از شعارهای انقلابی خود دست بردارند و برای رسیدن به زندگی بهتر و حل مسائل اقتصادی خود، هویت و شرافت اسلامی و ملی خود را در پیشگاه ثروت و رفاه قربانی کنند. بدین جهت امام همواره بر حفظ شعار و آرمانهای انقلاب تکیه کرده و آن را در راس همه امور می شمارد. مسائل اقتصادی و مادی، اگر لحظه ای مسوولین را از وظیفه ای که بر عهده دارند منصرف کنند، خطری بزرگ و خیانتی سهمگین است. باید دولت جمهوری اسلامی، تمامی سعی و توان خود را در اداره هر چه بهتر مردم بنماید، ولی این بدان معنی نیست که آنها را از اهداف عظیم انقلاب که ایجاد حکومت جهانی اسلام است منصرف کنند. مردم عزیز ایران، که حقاچهره منور تاریخ بزرگ اسلام در زمان معاصرند، باید سعی کنند که سختی ها و فشارها را برای خدا پذیرا گردند تا مسئولان بالای کشور، به وظیفه اساسیشان، که نشر اسلام در جهان است، برسند ۱۸. حفظ آرمانها و اصول، در راس همه فعالیت‌های حضرت امام، قرار داشت. در قضیه سلمان رشدی، شاهد بودیم که: استکبار جهانی، پنداشت، با محاصره اقتصادی خواهد توانست، امام را از نظرش برگرداند و او را واردار به عقب نشینی کند، ولی امام، با شجاعت و استقامت، در مقابل

همه توطئه‌هایستاد و ثابت کرد که آرمانها و ارزشهای اسلامی، بسیار والاست و ایران اسلامی، به هیچ وجه از آن عدول نخواهد کرد. بدین جهت، امام، در بیانیه‌ای، به کسانی که ممکن است در آینده، صدور فتوای ارتداد سلمان رشدی را موقتی بدانند و سوسه‌های پیشرفت اقتصادی، آنان را به سوی پیوند با غرب و فراموش کردن ارزشهای اسلامی و انقلابی بکشاند، هشدار می‌دهد.

۱۹. همچنین آن بزرگوار، نظیر این حساسیت و غیرت دینی را (پیش از این) در رابطه با ملی‌گرایان و متخصصان بی‌تعهد داشتند.

۲۱. عدالت اقتصادی واژه عدالت، که عدالت اقتصادی از بارزترین شاخه‌های آن است، ریشه در فطرت انسانها داشته و بشر، همواره به عنوان یک آرمان و کمال مطلوب به جستجوی آن پرداخته و در رسیدن به آن از بذل جان و مال دریغ نداشته است. اگر بگوئیم که بیشتر جنگها و منازعات برخاسته از مسائل اقتصادی، پیش از آن که ناشی از فقر و تنگدستی باشد، از بی‌عدالتی و تبعیض اجتماعی سرچشمه گرفته است، سخنی به گراف نگفته ایم. بدین جهت، شعار عدالت اجتماعی و اقتصادی، همواره در سرلوحه همه مکاتب و مذاهب و نهضتها قرار داشته است و از پرشورترین شعارهای انقلابها بوده است. در شریعت اسلام، عدالت، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. عدالت اجتماعی و اقتصادی در اسلام، در جهان بینی توحیدی، اسلام و طرز نگرش اسلام به انسان و کرامت او دارد. از میان صفات بی‌شمار خداوند، عدل و عدالت، جزء اصول و شعائر قرار گرفته است. این، نمایانگر عدالت خداوند در جهان هستی و لزوم و ضرورت استفاده عادلانه بشراز مواهب خدادادی می‌باشد. انسانها، در راه تقرب به او، می‌بایست، عدالت را پیشه خود سازند. در بعد نبوت و رسالت: عدالت، از اهداف اصلی انبیا اعلام گردیده است. برای تحقق آن، به پیامبران رؤف خود، دستور داده است که دست به سلاح ببرند (ع). علی (ع) در شیوه حکومت، برای اجرای عدالت تاکید کرده و از آغاز حکومت خویش، واژگونی جامعه غیراسلامی و دو قطبی را اعلام می‌کند و در عمل نیز، با به زیر کشیدن مستکبران و زالوهای اقتصادی و غارتگران بیت المال، به نفع محرومان و مظلومان، عدالت اقتصادی و اجتماعی را جلوه گر می‌کند. با اشاره به اوضاع نابسامان اجتماعی و اقتصادی و رشد سرمایه‌های بادآورده می‌فرماید: الا وان بلیتکم قد عادت کهیئتھا آگاہ باشید! تیره روزیها، درست همانند زمان بعث پیامبر (ص)، را دیگر، به شما روی آورده است. سوگند به کسی که پیامبر را به حق مبعوث کرد، به سختی مورد آزمایش قرار می‌گیرید و غربال می‌شوید و همانند محتویات دیگر، هنگام جوشش، زیر و رو خواهید شد، آنچنان که بالا، پایین و پایین، بالا قرار خواهد گرفت. در مورد برگرداندن اموالی که به دست حکام پیشین، از بیت المال غارت شده بود، می‌فرماید: والله لو وجدته قد تزوج له النساء و ملک به الاماء، لردوته ۲۳. به خدا سوگند، آنچه از عطایای عثمان اگر بیابم، به صاحبش بر می‌گردانم گر چه زانی را بر آن کابین بسته و یا کنیزانی را با آن خریده باشند. پس از پیروزی انقلاب، حضرت امام قدم به قدم، با در نظر گرفتن شرایط لازم، به شعارها و اصول عدالت خواهانه انقلاب، جامعه عمل پوشاند. با مصادره اموال طاغوتیان غارتگر به نفع مستضعفان و توزیع عادلانه امکانات در بین مردم و اجرای برنامه‌های اقتصادی عادلانه، در راستای عدالت اقتصادی حرکت کردند. حضرت امام، مکرر، بر این اصل تاکید داشتند که: عدالت، زیربنای همه مصالح و اصلاحات و ظلم و بی‌عدالتی، سرمنشا همه تباهی‌ها به شما می‌رود که در همه برنامه‌های اقتصادی و تنظیم نظام اقتصادی باید رعایت گردد.

استقلال اقتصادی کشور و رفاه بدون اجرای عدالت، بی‌ثمر خواهد بود زیرا، جامعه به دو قطب، تقسیم خواهد شد: اقلیت ثروتمند و ممتاز و اکثریت فقیر. در این صورت، واضح است که: اقلیت ثروتمند است که زمام امور را در دست خواهد گرفت. دفاع از محرومان و مستضعفان از امور مهمی که امام امت در سرلوحه برنامه‌های اقتصادی و سیاسی کشور بدان تکیه کرده است، دفاع همه جانبه از محرومان مستضعفان جامعه اسلامی، بلکه همه محرومان، جهان می‌باشد. این مساله روشن است که محرومان و مستضعفان در جوامع مختلف، کمتر مورد توجه قرار گرفته و می‌گیرند و عقبه اقتصادی جوامع بشری و حکومتها، همیشه، به سود حاکمان و سرمایه داران، در حرکت بوده است. مستکبرین همواره با شیوه‌های مختلف، و با استفاده از زور و زر و تزویر، قدرت سیاسی جوامع را به نفع خود رقم زده‌اند. چه بسیار از نهضتهایی که در جهان، با عنوان دفاع از حقوق محرومان و مستضعفان قیام

کردند و با دست و بازوی محرومان به پیروزی رسید. ولی به تدریج به انحراف، دچار آمده و دوباره مستکبرین، از راهی دیگر، خود را بر مردم تحمیل کردند. تنها حرکت‌های الهی است که محروم زدایی، همیشه سرلوحه کارشان است از این روی بیشتر، پیروان پیامبران الهی و مصلحان از طبقه محروم و زجر کشیده است. برنامه اساسی اسلام، ایجاد جامعه‌ای آباد و سالم و بدور از نکبت فقر و تهی دستی می‌باشد. پیامبران و ائمه هدی (ع) عملاً - برای این راه رفته‌اند. و این نمایانگر حمایت همه جانبه آنان، از مستضعفان و محرومان جامعه می‌باشد. و در حکومت علی بن ابیطالب (ع)، توجه به فقر و طبقات مستضعف جامعه، در راس برنامه‌های حکومتی آن حضرت قرار داشت. در نامه حکومتی به مالک می‌نویسد: *ثم الله الله فی الطبقة السفلی من پیروزی و تدام نهضت اسلامی ما نیز، بیش از همه گروه‌ها، مدیون فداکاری و ایثار طبقه محروم جامعه بوده و هست یعنی کسانی که در رژیم ستمشاهی به استضعاف کشانیده شده بودند و همه عرصه‌های پیشرفت و ترقی و رسیدن به حقوق شرعی و انسانی بر آنان بسته شده بود.* این طبقه، همیشه مورد عنایت خاص حضرت امام بودند و همیشه آن بزرگوار، از حقوق این گروه دفاع کردند. پر واضح است که حمایت و دلسوزی حضرت امام، نه برخاسته از اضطرار و ناچاری و نه از نوع کمک‌های دولتهای دیگر برای جلوگیری از خطر طغیان فقرا علیه حکومت، که نشأت گرفته از دین و فطرت انسان دوستی آن عزیز بود: (خدا می‌داند که من معلم و رنج می‌برم. من معلم از این دهات و شهرستانهای دورافتاده ... من معلم از گرسنگی مردم و از وضع نابسامان زراعت و فلاح است. خدا می‌داند که من گاهی به فکر می‌افتم که این زمستان آینده، چه خواهد شد؟ خیلی ناراحت می‌شوم. این بیچارها، آیا نان دارند یا ندارند؟ چه خواهد گذشت در این زمستان سیاه، به این ملت فقیر بدبخت) ۲۴. این دلسوزی برای فقرا، در طول عمر پر برکت امام، مشاهده می‌شود: قبل از انقلاب، در فریاد علیه نابسامانیها و ظلم به طبقه ضعیف به و به استضعاف کشاندن آنان، جلوه کرد و پس از انقلاب، با برنامه‌های جدی در صدد رفع محرومیتها بودند و گامهای بسیار مثبتی هم در این راه برداشتند. اساساً، در اندیشه حضرت امام، توده مردم و طبقات زجر کشیده، جایگاه بلندی داشتند. ایشان جنگهای پیامبران، بویژه پیامبر اسلام را، جنگ بین فقر و غنی، جنگ بین زورمند و ضعیف و ... می‌دانستند ۲۵. در اندیشه امام، صاحبان اصلی انقلاب، که در تمام جبهه‌ها حضور فعال و ایثارگرانه دارند، محرومان و طبقات پایین جامعه اند ۲۶. در این راستا، توصیه و تاکید ایشان، همیشه، این بود که: *مسئولان به گونه‌ای برنامه ریزی کنند که طبقات محروم بتوانند رشد کنند و به مراکز فرهنگی و سایر مدیریتهای راه یابند.* برای تحقق این امر مهم، از علما، برنامه ریزان و نمایندگان مجلس شورای اسلامی می‌خواهند که طرجهایی ارائه بدهند که محرومان از این وضع، نجات پیدا کنند. ۲۷ موانع خودکفایی حضرت امام، قدس سره، استعمار راز موانع اساسی استقلال و خودکفایی به شما آوردند: (از جمله نقشه‌ها، که مع الاسف، تاثیر بزرگی در کشورها و کشور عزیزمان گذاشت و آثار آن باز تا حد زیادی به جا مانده، بیگانه نمودن کشورهای استعمار زده از خویش و غریزه و شرق زده نمودن آنان است ... غم انگیزترین که: آنان، ملت‌های ستم دیده زیر سلطه را در همه چیز، عقب نگهداشته و کشورهای مصرفی بار آوردند و به قدری ما راز پیشرفتهای خود و قدرتهای شیطانیشان ترسانده اند که جرات دست زدن به هیچ ابتکاری نداریم و همه چیز خود را تسلیم آنان کرده و سرنوشت خود و کشورهای خود را به دست آنان سپرده و چشم و گوش بسته مطیع فرمان هستیم) ۲۸. در اینجا، به نمونه‌ای از تاثیر این فرهنگ غلط اشاره می‌کنیم. (آقای شیخ موفق ... روزی بر سر منبر می‌فرمودند که: مردم، قدر زندگیتان را بدانید و شکر این همه نعمت و راحتی که خدا به شما ارزانی کرده و شما را به برکت دین و ایمانتان، در میان همه ملت‌ها، عزیز داشته ... به جا آورید که اروپایی‌ها به مکافات کفر و نکبت شرکشان گرفتار شده‌اند که خداوند، مجبورشان کرده که در اعماق هولناک چاههای نفت و معدنهای زغال و مس و آهن و سرب و غیره کار کنند و با مرگ سیاه و آوار و گرد و خاک قرین باشند و یا در کارخانه‌ها، در روغن و دود و بدبختی کار کنند و رنج ببرند و ماشین بسازند و در کاغذ بپیچند و به اینجا بفرستند و ما به برکت این دین و ائمه، دست کنیم و قیمتش را بپردازیم و بدون هیچ دردسری پشتش لم بدهیم و از دست رنج آنها به راحتی استفاده کنیم) ۲۹. و این طرز تفکر غلط هم اکنون در میان سران برخی

ممالک اسلامی و عربی، که صاحب منابع عظیم نفت و مواد خام می‌باشند، بوضوح دیده می‌شود. بنابراین، برای رسیدن به خودکفایی مبارزه با استعمار و القائنات شوم آنان و مکاتب الحادی، در راس برنامه‌ها می‌باشد. موجبات خودکفایی عوامل و موجبات رسیدن به خودکفایی در کلمات امام بسیار بوده که در این مجال فرصت بررسی همه آنها نیست و فقط به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. خودباوری انسان، موجودی است که خداوند استعدادها و مایه‌هایی که برای یک زندگانی شرافتمندانه به کار می‌آید، در او به ودیعت نهاده است. در برخورداری از این تواناییها، بین انسان شرقی و غربی، سیاه و سفید فرقی نیست، بلکه آنچه هست در کشف و بهره‌برداری است که هر ملتی وقتی به تواناییها، دست خواهد یازید و بر طبیعت سیطره خواهد یافت که به نیکی تواناییهای خویش را کشف کند و ایمن بیاورد که تواناست. حضرت امام، قدس، در راستای رسیدن به بی‌نیازی اقتصادی، گام نخست و سنگ‌زین راه خودباوری و کشف استعدادهای خدادادی دانسته و خواستار بهره‌برداری درست از آنها شده است: شما اگر چنانچه باورتان باشد که نمی‌توانید صنعت بکنید و نمی‌توانید صنایع بزرگ و کوچک راه و چیزهایی که احتیاج به غرب بوده است، خودتان آنها را درست کنید، تا این باور هست، نمی‌توانید که انجام بدهید. اول باید باورتان بیاید که ما هم انسانیم، ما هم قدرت تفکر داریم، ما هم قدرت صنعت داریم. این قدرت، در همه افراد بشر، به قوه هست. اگر این باوری برای شما پیدا شد... و یک ملت، وقتی که یک مطلب را باور کرد که می‌تواند انجام بدهد، انجام خواهد داد. اساس باور، این دو مطلب است: باور ضعف و سستی و ناتوانی و باور قدرت و قوه و توانایی اگر ملت، این باور را داشته باشید که می‌توانیم در مقابل قدرتهای بزرگ بایستیم، این باور، اسباب این می‌شود که توانایی پیدا کند و در مقابل قدرتهای بزرگ ایستادگی کند. این پیروزی که شما به دست آورید، برای این که باورتان آمده بود که می‌توانید ۳۰. حصر اقتصادی از اموری که می‌تواند ملتی را به خود آورد و او را به نیازمندیهای خود متوجه سازد، محاصره اقتصادی است. حصر اقتصادی، انسان را به بهره‌گیری از توان و استعدادهای خود تشویق می‌کند و چه بسیار ملت‌های که در سایه اتکای به خود در هنگامه جنگ و محاصره اقتصادی، به اقتصاد شکوفایی دست یافته‌اند. کشور عزیز ما نیز، از این موهبت الهی بی‌بهره نماند و توانست در سالهای جنگ و محاصره اقتصادی، به موفقیت‌های چشمگیری دست یابد بدین جهت، امام امت، حصر اقتصادی را عامل پیشرفت و پیدا کردن شخصیت گم‌کرده و از دست داده می‌دانستند: (شما دیدید که در این جنگ تحمیلی که پیش آمد و محاصره اقتصادی ما شدیم، خودار تشیها، این قطعات را درست کردند. اگر قبل از این بود، یکی از آن قطعات را نمی‌توانستند درست کنند. از باب این که شخصیت خود را گم کرده بودند، می‌گفتند: باید متخصص بیاید. من اعتقادم است که: اگر ما در محاصره اقتصادی یک ده سال پانزده سال، واقع شویم، شخصیت خودمان را پیدا می‌کنیم) ۳۱.

قناعت و دوری از رفاه کنترل مصرف و یا قناعت می‌تواند در بهبود زندگی فرد و جامعه نقشی حساس، داشته باشد. در روایات اسلامی از قناعت، به عنوان وسیله عزت و بی‌نیازی و گنج فنا ناشدنی ۳۲، یاد شده است و در نقطه مقابل، اسراف و تبذیر و مصرف‌گرایی وسیله شکست و ذلت معرفی شده است. و این مطلبی است که عقلانی که محتاج به استدلال و برهان نمی‌باشد. با نگاهی به تاریخ ملت‌ها، می‌بینیم که: ملتی توانسته است به خودکفایی اقتصادی و پیروزی در برنامه‌های خویش نائل آید که بر خود سخن گرفته و احتیاجات زاید بر زندگی و رفاه بیشتر را از خود دور کند و لذت زودگذر را فدای عزت و سوکت ملی خویش بنماید. به عنوان نمونه، از ژاپن نام می‌بریم که امام امت، بارها از نحوه زندگی سازنده آنان یاد کرده‌اند ۳۳. (اصطلاح (موتای نای) یک روح قناعت و صرف‌جویی به ژاپن‌ها داده است و آنان را بر آن داشته است که حداکثر استفاده را از امکانات موجود خود بنماید... از موارد خاص صرفه‌جویی ژاپن‌ها، در مصرف کاغذ است. در ژاپن، هیچ وقت کتابها و روزنامه‌های خواننده شده به همراه زباله دور ریخته نمی‌شود... این در حالی است که ژاپن، دومین کشور دنیا، از نظر تولید کاغذ است و بیشتر کاغذهای تولیدش از طریق تولید مجدد به دست می‌آید... در ژاپن، زباله‌های فلزی پس از جمع‌آوری استفاده مجدد به عمل می‌آید... نکته دیگر که در زندگی آنان حایز اهمیت است، صرفه‌جویی در مصرف انرژی است. آنان، سعی می‌کنند به جای گرم کردن

محوطه خانه، فقط اعضای بدن افراد داخل خانه را گرم بنمایند تا انرژی حرارتی کمتری مصرف شود. از این روی، از سیستم‌های بزرگ و پرخرج تهویه مرکزی در خانه‌های مسکونی، کمتر دیده می‌شود و در همین زمینه، می‌توان از کیسه‌های شنی کوچک انفرادی، که در جهت گرم نگهداشتن اعضای بدن در زمستان مورد استفاده قرار می‌گیرد نام برد... ژاپنیها، رای صرفه جویی در مصرف انرژی، هیچ وقت پس از خوابیدن بخاری و یا وسیله گرم کننده داخل خانه خود را روشن نگه نمی‌دارند بلکه در شبهای سرد برای گرم شدن از لحاف و روانداز بیشتر استفاده می‌کنند ۳۴. در سایه اینگونه اقدامات در سایه اینگونه اقدامات و سخت گیریهای اقتصادی بود که ژاپن، توانست به مرز خودکفایی برسد و دیگران را محتاج کمکهای صنعتی و اقتصادی خویش بگرداند. براساس گفته صاحب نظران، عاملی که ژاپنیها را به تلاش واداشته است، روح ملی آنان است. کشور ما که اهداف بلندتری را دنبال می‌کند، می‌بایست رفاه بیشتر و مصرف افزون را فدای کرامت انسانی و عزم اسلامی خویش کند نه این که در عین احتیاج و وابستگی، شاهد شاخص بالای اسراف و تبذیر و مصرف گرایی و تجمل باشیم و مواد غذایی ما از رقم‌های بالای حجم زباله تشکیل بدهد. امام امت، نسبت به این مساله، حساسیت بسیار داشتند و مکررا ارزش قناعت و ضررهای اسراف و رفاه زدگی را گوشزد کرده اند: (مردم در سر دو راهی عزت و ذلت قرار داشته و باید تصمیم بگیرند یا رفاه مصرف گرایی و یا تحمل و سختی و استقلال) ۳۵. حضرت، با اشاره به نزدیکی سال نو و نوروز می‌فرماید: چون، نزدیک سال نو است، می‌خواهم به همه ملت، این نصیحت را بکنم: ... ما در حالی که جنگ زده هستیم... این قدر آواره داریم، این همه بیمار داریم، این همه معلول در بیمارستانها داریم... باید یک قدری راجع به مراسم عید کوتاه بیاید شما، همه این قشرهایی که برای اسلام، الان دارند زحمت می‌کشند... عائله خودتان حساب کنید. مقداری که می‌خواهید تشریفات زاید را عمل کنید، نکنید و بروید از اینها، دلجویی کنید... اگر بخواهید یک ملت قوی و آزاد باشید، از تشریفات یک قدری بکاهید ۳۶. در وصیت نامه، مردم را به خطرهای رفاه زدگی واقف، کرده و خواستار ممنوعیت ورود کالاهای لوکس و تجملاتی شده اند. از ورود کالاهای مصرف ساز و خانه برانداز، جلوگیری نمایند. و مردم به آنچه دارند بسازند، تا خود همه چیز بسازند. از جوانان: دختران، پسران، می‌خواهم که استقلال و آزادی و ارزشهای انسانی را، ولو با تحمل زحمت و رنج، فدای تجملات و عشرتها و بی بند و باریها و حضور در مراکز فحشا... که از طرف غرب و عمال بی وطن به شما عرضه می‌شود، نکنند، که آنان، چنانچه تجربه نشان داده، جز تباهی شما و اغفلتان از سرنوشت کشورتان و چاپیدن ذخایر شما... و مصرفی نمودن ملت و کشور شما به چیز دیگری فکر نمی‌کنند ۳۷. سیره و روش زندگی حضرت امام نیز، نمونه‌های زهد و قناعت و جلوگیری از اسراف و تبذیر بوده است که باید برای همه مردم، خصوصا، مسوولان و دست اندرکاران نظام اسلامی و... الگو باشد. ۳۸. تکیه بر عوامل تولید بدون تردید، در میان همه کارهای مفید و سودآور، عوامل مولد و برطرف کننده نیازهای اساسی انسان یعنی کشاورزی، دامداری و صنعت، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است زیرا، در حقیقت، کشاورزی، موجبات حیات بشری را فراهم ساخته و براساس آن، جوامع، استوار می‌گردد. صنعت نیز در دنیای کنونی، از اهمیت فراوانی برخوردار است، به طوری که زندگی بشر امروز، به گونه‌ای گسترده با آن پیوند خورده و زندگی به صورت مجموعه به هم پیوسته صنعتی در آمده است. بدینسان، کشاورزان و کارگران از آن جهت که زندگی را برای انسانها ممکن و سهل ساخته اند، حقوق بسیاری بر عهده انسانها دارند. افزون بر این، دست یابی به کشاورزی و صنعت و صحیح پایه‌های استقلال کشور را تشکیل داده و می‌تواند سرنوشت سیاسی و اجتماعی ملتها را دگرگون سازد. چه بسیار از ملت‌های که امروز، در عین گسترش و عظمت، بر اثر کمبود مواد غذایی محتاج دولتهای استعمارگر گردیده و اصلی‌ترین شریان حیات و زندگی خود را به دست مستکبران سپرده اند. گره خوردگی این مساله، با سیاست‌های مریض ضد اخلاقی ابرقدرتها، بر اهمیت خودکفایی در کشاورزی و صنعت می‌افزاید. در اسلام، به این دو قشر، (کشاورز و کارگر) اهمیت بسیار داده شده است و انسانهایی که در راه تهیه معاش خود و انسانهای دیگر در تلاش اند، همانند مجاهدان در راه خدا به حساب آمده اند. (الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله) و زارعین گنجهای خداوند و بهره

رسان به همه خلاق خداوند و موجودات دیگر معرفی گردیده اند. در ارزش کار و کارگر همین بس که: پیامبر اسلام، دست کارگر را می بوسد و بدین وسیله ارزش کار و کارگر را به نمایش می گذارد. کشور عزیز ما که برخوردار از سرزمینهای بسیار وسیع کشاورزی می باشد، در رژیم ستمشاهی، بر اثر نفوذ استعمارگران و سیاستهای غلط حاکمان، کشاورزی از صحنه خارج گردیده بود و سرزمینهای وسیعی از بهترین زمینهای حاصل خیز، با تبدیل به ساختمان، ویلا، تاجایی که کشور ما با توان بهره دهی نان چندین کشور، خود، محتاج بیگانگان گردید. امام امت، سالهای پیش از پیروزی، خطر نابودی کشاورزی را به ملت تذکر داده و خواستار قطع وابستگی از خارجیان گردید. بعد از پیروزی نهضت نیز، مرتب به ارزش نیروی مولد کارگر و کشاورز تکیه کرد و خواستار حمایت همه جانبه از کشاورز و کشاورزی و کارگر، در راستای خودکفائی اقتصادی کشور گردید: دو قشر از ملت ستون کشور و انقلابند: یک قشر، کارگر که با مجاهدات پی گیر خود قبل از انقلاب و با اعتصابات دامنه دار خود، انقلاب را به پیروزی رساند و بعد از انقلاب هم آنها هستند که با کوشش خود، و جهاد خود، در راه اسلام، این انقلاب را به پیش می برند و قشر دوم کشاورزان اند. کشاورزان و کارگران اساس استقلال کشورند ۳۹. (کارگران از ارزشمندترین طبقه و سودمندترین گروه، در جامعه ها هستند. چرخ عظیم جوامع بشری، با دست توانای کارگران در حرکت و چرخش است. حیات یک ملت مرهون کار و کارگراست) ۴۰. (... در هر کشور، کارگر و کشاورز اساس آن کشور هستند. اساس اقتصاد کشور بسته به کار و کارگر و کشاورز است) ۴۱. استفاده از تجربیات اقوام دیگر از مسائلی که امام امت، قدس سره، در راستای تشویق امت اسلامی به خودکفائی اقتصادی یاد می کنند، مطالعه اوضاع ملت‌های جهان و استفاده از تجربیات اقوام دیگر است. مساله مطالعه سرنوشت دیگران از موضوعاتی است که قرآن کریم آن را به عنوان منبع تفکر، مورد تاکید قرار داده و ما را به سیر و سیاحت و نظر در آفاق و انفس فرا خوانده است. کراراً، سرنوشت اقوام مختلف را به تصویر کشیده و در پایان مردم را به درس گرفتن از آنان فرا خوانده است. مسلمان، سنت خداوند، حاکم بر همه سرنوشتها و سقوطها و صعودهاست. و در گشت و گذار در ممالک مختلف، شناخت و تجربیات ملتها است که سنت خداوند را می تواند کشف کرد و مورد استفاده قرار داد (ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم) ۴۲. بیانگر یک سنت الهی در مورد اراده و تصمیم یک ملت در سرنوشت خویش است. و یا آیه شریفه: اذا اردنا ان نهلك قریه امرنا مترفوها ففسقوا فيها فحق علیها القول قدمرناها تدمیرا ۴۳ نقش مستقیم اسراف و رفاه گرایی و لذت طلبی را در سقوط تمدنها و ملتها به تصویر می کشد. که مسلمانان قانون، اختصاص به ملتی خاص نداشته و همگان می توانند از این سنت خداوند استفاده کنند. امام امت، در راستای خودکفائی در جهت تشویق ملت، برای دست یابی به استقلال اقتصادی از ملتهایی نام می برد که سرنوشتی مشابه وضعیت ما را داشته و توانسته اند در سایه تکیه بر خود از نیستی اقتصادی به هستی برسند، از جمله: کشورهای: ژاپن، هند و چین کشورهایی هستند که امام، کراراً، از آنها نام برده اند. امام امت، در وظائف نویسندگان و گویندگان می فرماید: (نویسنده های ما، بهترین خدمتشان امروز این است که: این ملتی که ایستاده در مقابل شرق و غرب و نمی خواهد تحت نظام شرق و یا نظام غرب باشد، امید هب آنها بدهند که می توانید تا آخر وابسته به شرق و غرب نباشید... بفهمید این معنا را، که نژاد ژرمن از نژاد آریا بالاتر نیست و غریبها از ما بالاتر نیستند، زودتر کار راه انداختند. مشغول بشوید و کار را انجام بدهید) ۴۴. (ژاپن، همین معنا را مبتلا بود و بعد بیدار شد و اراده کرد و شد یک مملکت صنعتی که الان صنعت او مقابله می کند با آمریکا. هندوستان بیدار شد باینکه از همین نژادهایی بود که غیر غربی بودند) ۴۵. و در مورد دیگر، امام، از کشوری نام می برد که در محاصره اقتصادی، برای تهیه نان خویش و رسیدن به خودکفائی، در پشت بام هایشان گندم می کاشتند ۴۶. نکته مهم این که: این کشورها، از نظر اقلیمی و جغرافیای، اقتصادی و سیاسی سرنوشتی مشابه ما را دارا بوده اند. جنگ همه چیز آنان را نابود کرده بود، ولی سرانجام، توانستند بر همه مشکلات غلبه کرده و اقتصاد زنده و نوی را در مملکت خود پی افکنند. ما در اینجا، در مقام بررسی همه نکات قوت و ضعف این ملتها نیستیم و فقط برخی از نکاتی که می تواند برای مردم ما، درس و موجب تلاش بیشتر شود، یادآوری می کنیم کار و تلاش

، عدم اسراف و تبذیر، اعتماد به نفس، هویت ملی و روح جمعیت... در گزارش مجله نیوزویک، نهم مارس، ۱۹۷۰ دربارۀ ژاپن آمده است: چگونه ژاپن به معجزه اقتصادی خود موفق شد؟ پاسخ به این سوال این است که بخش عمده این موفقیت، به سبب ظرافتها و پیچیدگیهای منش ژاپنیان است که مردمانی پرافضباط و علاقمند به کار و... می‌توانند در تعقیب مصالح مشترک خود به وضع خارق العاده بکوشند. یکی از صاحب‌منصبان ژاپنی در لندن گفت: موسسه همچون پدری است که در تمام طول عمر، حامی و مراقب فرزندان خود است و فرزندان هم عاشقانه در راه آن فداکاری می‌کنند. براسستی ژاپنیان، خود را اجتماعی از افراد منفرد نمی‌دانند بلکه خانواده‌های بزرگند ۴۷. رفتار ژاپنیان، بسیار باخوش بینی همراه و برکار خانواده‌ها استوار است مثلاً به آسانی از تعطیلات آخر هفته یا مرخصی، در راه مصالح عمومی، صرف نظر می‌کنند. آنان احساس می‌کنند که با کوشش بسیار، در راه پیشبرد کار موسسه، در موفقیت کشورشان سهیم اند ۴۸. (...از نکات متعددی که توجه خاص ناظران خارجی را به خود جلب می‌کند، پنج نکته، مهم تراز همه بنظر می‌رسد، که عبارتند از: عادت به پس انداز، آمیختن شیوه تولید فردی و خصوص قدیمی، با تولید جدید به مقدار زیاد، علاقه و اصرار به کار و زحمت، که مورد تشویق و تجلیل جامعه است، و سرانجام اعتقادی محض و کورکورانه به آینده. صاحب نظران، متفقاً معتقدند که ژاپنیان بسیار سخت کوشند و ساعتهای متمادی کار می‌کنند و بسیار باانضباط و وظیفه شناس اند... نکته بسیار جالب توجه این است که مصرف کنندگان ژاپنی از ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۶، هیچ‌ده درصد درآمد خالص خود را پس انداز کرده اند و این درصد بسیار قابل ملاحظه‌ای است) ۴۹. همین روحیه کار و فعالیت و صرفه جویی و قناعت را در مردمان هند هم مشاهده می‌کنیم: مصرف آنان، کرباسی‌های دست ساز خودی را بر پارچه‌های زربفت بریتانیا ترجیح دادند. نهرو و از پیدایش روحیه رفاه‌گرایی و مصرف، در جامعه هند، احساس وحشت می‌کند. نهرو پس از استقلال هند، وحشت خویش را از این که دست‌های در خریده‌ها بیشتر باز شود اینگونه ابراز کرد که: من آرزو نمی‌کنم که هر فرد هندی دارای یخچال و تلویزیون و اتومبیل و غیره و غیره شود. ۵۰ و نیز سائر کشورهای که بانبوه مشکلات روبرو بودند، ولی سرانجام توانستند در سایه کار و فعالیت روی پای خود بایستند و خود را از دیگران بی‌نیاز سازند، می‌تواند درس خوبی برای ما باشد در همین زمینه به گزارشی از چین دقت کنید: (با وجود شدت نقصان محصول صنعتی پیشرفت کلی تکنولوژیکی در سراسر زندگی چین منعکس است. گرچه، خیلی مانده است تا چین بتواند حجم مصنوعات خود را به آن پایه که تکافوی احتیاجات کشور را بدهد برساند، معهذاً تقریباً چیزی نیست که چین لازم داشته باشد و خود نتواند آن را بسازد. از لکوموتیوها دیزل الکتریک برای راه آهن گرفته تا جنگنده‌های جت برای نیروی هوایی، تانکهای سنگین برای ارتش، کشتی با حجم ۱۶۰۰۰ تن و کامپیوترهای الکتریکی پیشرفته... همه این تلاشهای غول‌آسا به وسیله مغز، پی و عضله بزرگترین جمعیت زمین تقویت می‌شود. موفقیت و یا شکست کشور به آمادگی مردم چین در پشتیبانی دراز مدت از این نقشه عظیم بستگی دارد... رشد صنعت، تغییر سطح زندگی، مدرنیزه کردن هر چیز و همه چیز، شاهکارهای تلاش انسانی ثمره عظیم کار انسانی آنچنان است که وصف آن در حیطه قدرت ما نیست) ۵۱. تا اینجا، برگگی از دفتر زندگی چند ملت را ذکر کردیم و عوامل موفقیت آنان را دریافتیم. اینک مناسب است، شمه‌ای از عوامل شکست پیشینیان خود را نیز ذکر کنیم: به گزارش همه مورخان، عامل شکست سلطان حسین صفوی را در برابر سلطان محمود افغان، رفاه و لذت طلبی و عیاشی سلطان حسین ذکر کرده‌اند: شاردن درباره تجمل و عاقبت این تجمل می‌گوید: تجملی که بر سپاه ایران حکومت می‌کند، آن را تباه خواهد ساخت درباره همین سپاه نقل کرده‌اند. سه روز و سه شب، افغانه به جمع اسباب و اثاثیه سپاهیان گریخته مشغول بودند و معادل یکصد هزار تومان عاید محمود شد و محمود در حیرت بود که این اسباب را چرا به همراه آورده‌اند. بالش نرم و دواج گرم و سامان بزم را به میدان رزم چه مناسبت ۵۳. وضعیت سپاه قزلباش را در برابر سپاه افغان چنین نوشته‌اند: تمام سپاه، با لباسهای فاخر و اسبان فربه و زین لگام زرین در برابر ادوی افغان، سراپرده‌ها و چادرهای پوش رنگین بر پا کردند. ۵۳ در برابر این سپاه مرفه و تجمل، سپاه افغان را اینگونه وصف کرده‌اند: (اکثر با گندم برشته غذای خود را تکافو می

کردند... کرباسهای رنگین به تن داشتند و در گل و باران، کفشهای خود را در می آوردند که ضایع نشود (۵۴). در پایان این بخش چند نکته را تذکر می دهیم: بیشتر گزارشها مربوط به تجربیات کشورهای دیگر، مربوط به سالهای آغازین پیروزی و تلاش آنها می باشد. شاید امروز، رفاه و لذت طلبی و... در برخی از آن کشورها راه یافته باشد. از کشورهای دیگر سخن گفتن و نوشتن به معنای بی توجهی از کار عظیم و بارز کارگران، کشاورزان، مدیران و... حزب الله کشور خودمان نیست که عظمت کار آنان به وصف نیاید. بلکه هدف ما، از نقل اخبار دیگران، به منظور استفاده از تجربیات دیگران است. نقل پیشرفت دیگران به معنای الگو قرار دادن آنان، در همه زمینه های زندگی نیست که فرهنگ ما ویژگیهای خاص خود را دارد که باید پاس داشته شود. آنچه ذکر شد، شمه ای بود از بیانات حضرت امام، درباره رسیدن به قله خود کفایی و به هیچ وجه، قصد بررسی کامل ابعاد اندیشه حضرت امام را نداشته ایم پاورقیها ۱. روزنامه کیهان، ۶۸/۱۲/۱۳. ۲. سوره هود، آیه ۱۱۳. ۳. بحار الانوار، ج ۴۶، ۲۸۷ طبع بیروت. ۴. بحار الانوار، ج ۱۱، ۱۳۰. ۵. وسائل الشیعه، ج ۲، ۵۲۹. ۶. صحیفه نور، ج ۱۴، ۲۸۵. ۷. همان مدرک، ج ۱۵، ۱۲۵. ۸. همان مدرک، ج ۱۶، ۳۷. ۹. همان مدرک، ج ۱۴، ۱۵۲. ۱۰. مجله پاسدار اسلام، شماره ۶۹. ۱۱. همان مدرک، شماره ۸۶. ۱۲. پیام امام به حوزویان مورخه: ۶۷/۱۲/۳. ۱۳. صحیفه نور، ج ۱۷، ۲۰۲. ۱۴. همان مدرک، ج ۱۲۰، ۱۲۴. ۱۵. همان مدرک، ج ۱۰، ۱۷۰. ۱۶. مجله پاسدار اسلام، شماره ۸۶. ۱۷. صحیفه نور، ج ۱۷، ۲۱۶. ۱۸. مجله پاسدار اسلام، شماره ۸۹. ۱۹. پیام حضرت امام به حوزویان. ۲۰. همان مدرک. ۲۱. سوره حدید، آیه ۲۵. ۲۲. نهج البلاغه، فیض، خطبه ۱۶. ۲۳. همان مدرک، خطبه ۱۵. ۲۴. مکرر: همان مدرک نامه ۵۳. ۲۴. در جستجوی راه، از کلام امام دفتر اول. ۲۵. ۲۵. همان مدرک، ۱۴. ۲۶. همان مدرک، ۴۴، ۴۵، ۶۴. ۲۷. مجله پاسدار اسلام، شماره ۶۹. در جستجوی راه از کلام امام، دفتر اول. ۸۱. ۲۸. از وصیت نامه حضرت امام. ۲۹. بازگشت به خویشتن، دکتر شریعتی، ۱۳۵. ۳۰. صحیفه نور ج ۱۴، ۱۹۴. ۳۱. همان مدرک، ج ۱۴، ۷۷. ۳۲. میزان الحکمه، ج ۸، ۲۸۰. ۳۳. صحیفه نور، ج ۱۴، ۱۷. ۳۴. مجله صف، شماره ۳۲. ۳۵. صحیفه نور، ج ۱۷، ۹۸. ۳۶. همان مدرک، ج ۱۶، ۷۵۸۰. ۳۷. از وصیت نامه امام. ۳۸. مجله پاسدار اسلام، شماره ۹۶، ۹۲. ۳۹. صحیفه نور، ج ۱۴، ۲۱۱. ۴۰. همان مدرک، ج ۱۲، ۲۱۱. ۴۱. همان مدرک، ج ۷، ۲۰۹. ۴۲. سوره رعد، آیه ۱۱/۴۳. سوره اسراء، آیه ۱۶. ۴۴. صحیفه نور، ج ۱۴/۵/۴۵. همان مدرک، ج ۱۴، ۷۹. ۴۶. همان مدرک، ج ۱۴، ۷۸. ۴۷. ژاپن، ۶۶، نوشته هرمان کان، ترجمه سروش حبیبی. ۴۸. همان مدرک، ۷۹. ۴۹. همان مدرک، ۳۰۲. ۵۰. سیاست و اقتصاد در عصر صفوی، ۴۸۴. ۵۱. دیوار دو طرف دارد، نوشته فلیکس کرین، ترجمه اختر شریعت زاده، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱. ۵۲، ۵۳، ۵۴. سیاست و اقتصاد در عصر صفوی، ۴۷۳، ۴۷۷.

نگاهی به اصول توسعه از دیدگاه امام خمینی (ره)

نگاهی به اصول توسعه از دیدگاه امام خمینی پیشگفتار الف - درباره کلمه توسعه (development) بعد از جنگ دوم جهانی کلمه توسعه ابتدا در میان پژوهشگران آمریکایی و سپس علیرغم مفهوم نارسا و گنگ آن در اروپا و سپس در تمام دنیا بکار رفت. وجود سازمان ملل و مؤسسات وابسته به آن که در مدارک و اسناد خود به نحو وسیعی از این واژه استفاده کردند در تثبیت آن به عنوان مفهومی جهانی مؤثر بوده است. تاکنون تعریف دقیقی از این واژه به عمل نیامده است. (۱) اصطلاح توسعه امر تجزیه و تحلیل را برای همه کسانی که در صدد ترسیم مرزهای آن هستند دشوار و وهم انگیز کرده است. معمای توسعه در تناقضات و ماهیت متضاد آن نهفته است. همه قلمرو توسعه گرفتار پاره ای از مشکلات معرفت شناختی و عملی است... این موضوع که چگونه می توان مفهوم توسعه را به عوامل تکنولوژیک اقتصادی - سیاسی و فرهنگی ربط داد کماکان از هنگام بروز و شکل گرفتن مجزای این مفهوم به صورت یک معما باقی مانده است (۲). به هر حال این کلمه با مفاهیمی نظیر پیشرفت، رشد اقتصادی، نوگرایی، دموکراسی، غربی شدن و خلاصه طیف وسیعی از تغییرات و فعالیتهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بکار رفته است. (۳)

ب- مفهوم تاریخی توسعه: ۱- (قدیم) پروفیسور حمید مولانا در کتاب گذر از نوگرایی واضح کلمه توسعه را ابن خلدون معرفی می کند که برای اولین بار اصطلاح "علم العمران" را بکار برده است. البته خود پروفیسور اشاره می کند که از نظر ابن خلدون "علم العمران" همان جامعه شناسی است که مفهومی تاریخی دارد. هر چند به نظر می رسد که این مفهوم یعنی جامعه شناسی - در واقع بررسی تطور تاریخی جوامع - با مفهوم توسعه - که در هر حال با برنامه ریزی عالمانه عامرانه مدیران جامعه برای وصول به مقاصدی از قبل پیش بینی شده لازم است - چندان تطبیق نمی کند و جامعه شناسی اعم از آن است، معهدا از نظر استناد توسعه به مفهوم عمران، یعنی آباد کردن، سابقه تاریخی و قدیمی این مفهوم را می رساند. باید گفت مفهوم عمران از لحظه هبوط بشر بر زمین بوجود آمده است. قرآن کریم در آیه ۶۱ سوره هود می فرماید: "هو انشاکم من الارض واستعمرکم فیها" یعنی "اوست خدایی که شما را از خاک بیافرید و برای عمارت و آباد کردن زمین برگماشت". در فرمان حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام به مالک اشتر نیز بر این مفهوم، یعنی عمارت و آبادانی زمین تاکید شده است. پیامبران الهی و ائمه معصومین علیهم السلام علاوه بر تاکید به آبادی و عمران خود نیز عملا دست بکار آبادانی زمین بوده اند که مورد رضای پرورگار است. ۲- (جدید) مفهوم شیوا و رسای عمران در قرون جدید و با شکل گیری و تثبیت پدیده هولناک استعمار که سیاهترین دوران تاریخ بشری را شکل می دهد، دگرگون می شود. کلمه استعمار که هم خانواده کلمه عمران و به مفهوم "طلب عمران و آبادی" است معنای غارت و چپاول و کشتار و سلطه بیرحمانه و غیر انسانی به خود می گیرد. امروزه حتی استعمارگران نیز از این مفهوم و از این پدیده به زشتی یاد می کنند. "استعمار" در صورت اولیه خود تا پایان جنگ دوم جهانی نابود می شود و تمامی مستعمرات - به جز بعضی نواحی غیر مسکونی یا کوچک که اهمیت استراتژیک دارد - آزاد می شوند. استعمارگران که به بهانه تمدن بخشی و عمران و آبادی به کشورهای دیگر وارد شدند و "استعمار" آفریدند اینک در سایه میراثخوار بزرگ، آمریکا قرار گرفته اند که دیگر دم از استعمار نمی زند، لکن به صورتی نامرئی وارد کشورهای دیگر می شود و الگوهای فرهنگ و توسعه غربی را تبلیغ می کند، و اهداف او بی شک نتایجی بهتر از استعمار ندارد. ج- اهمیت توسعه در عصر حاضر: توسعه با همه تلقی ها و برداشت های آن، یکی از مباحث عمده جهانی و یکی از وسیعترین عرصه های تحقیق نظری و عملی مطرح در دنیاست. بدرستی معلوم نیست چقدر کتاب و مقاله درباره این موضوع نوشته شده است، لکن نگاهی به اسناد و مدارک سازمان ملل و سایر سازمانهای جهانی - مانند سازمان کنفرانس اسلامی، کشورهای غیر متعهد، اتحادیه کشورهای جنوب شرقی آسیا، کشورهای اروپایی و ... که اعم از اعلامیه و بیانیه و تصویب نامه و غیر از آن همچنین کتابها و نشریات مربوط، می تواند تا حدودی نشانگر اهمیت موضوع و ابعاد درگیری کشورها و مجامع علمی و کارشناسان عالم با این بحث باشد. در کشور ما نشریات متعددی مانند ماهنامه پژوهش و توسعه، مجموعه خبری عصر توسعه، پژوهش در علم صنعت، اطلاعات سیاسی و اقتصادی و ... عمدتا به مباحث مربوط به توسعه می پردازند و در نشریات دیگر نیز شاهد طرح آن هستیم. برنامه های اقتصادی کلان کشور نیز با عناوین برنامه اول و دوم توسعه معرفی می شود. علاوه بر اینها سمینارها و نشستهای متعددی برای بررسی مسایل توسعه تشکیل شده و یا می شود که خود بیانگر گوشه های دیگری از ابعاد اهمیت موضوع است. مانند سمینار تحقیق و توسعه در سال ۶۸ و نخستین سمینار اسلام و توسعه در ۱۳۷۵ در دانشگاه شهید بهشتی. اولین برنامه "عمرانی" هفت ساله ایران در سال ۱۳۲۷ تصویب شد و سازمان برنامه و بودجه اساسا برای نظارت بر آن بوجود آمد که بعدا در برنامه پنجم صورت قانونی گرفت و طبق ماده ۳۴ قانون برنامه و بودجه این سازمان مسئول ارزشیابی و نظارت بر برنامه ها شد. (۴) در ایران حدود یک درصد تولید ناخالص ملی صرف تحقیق در برنامه های توسعه می شود. این رقم در کشورهای در حال توسعه ۲ درصد است، لکن در کشورهای پیشرفته بیش از ۵/۲ تا ۳ درصد است. (۵) و با توجه به تفاوت سطوح درآمد ملی اهمیت تحقیق در امر توسعه که برای غرب امری استراتژیک است روشن می شود. نمونه های متعددی وجود دارد که نشان می دهد چگونه کشورهای صنعتی سلطه گر برای حفظ سلطه خود و عدم وابستگی حتی به مواد خام کشورهای در حال توسعه چه تلاشی

وسیع و چه سرمایه گذاری متمرکزی را بکار گرفته اند. وقتی مسئله کانال سوئز در زمان "عبدالناصر" پیش آمد. غرب از ترس بسته شدن کانال بلافاصله به ساختن تانکرهای نفتی غول آسا رو آورد که بعدا نقش عظیمی در انتقال مواد سوختی به غرب ایفا کرد و اثر سوق الجیشی کانال سوئز کاهش یافت. در مورد معادن مس شیلی که تحت سلطه غرب بود، در زمان "آلنده" مشکلاتی پیش آمد و بخاطر آن پیشرفت صنعتی غرب تهدید شد. لذا غرب به توسعه تکنولوژی عظیم مس در ایران رو آورد که آن زمان در شمار اقمار آمریکا محسوب می شد. نمونه عینی تر مسئله نفت ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی است که در پی آن مسئله کنترل سوخت در غرب مطرح و بلافاصله منابع جدید مورد اکتشاف واقع و تکنولوژی پیچیده ای برای استفاده از این منابع (مانند قعر دریاها) که تا آن زمان بصره نبود، پدیدار شد. (۶) در حالی که توسعه به مفهوم پیشرفت و حفظ سلطه برای غرب بویژه آمریکا امری حیاتی و استراتژیک محسوب می شود ظاهرا در بعضی از کشورهای در حال توسعه موضوعی عمدتا اقتصادی و روزمره به حساب می آید و مثلا- در مباحث بعضی سمینارها که بدان اشاره رفت به فوریت و حیاتی بودن آن کمتر توجه شده است. البته توسعه دارای ابعاد متعددی از قبیل بعد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و... است، اما اهمیت پاره ای از این ابعاد بخصوص بعد فرهنگی و نظامی که توان مقابله و دفاع را در عرصه اندیشه و عمل موجب می شود بر کسی پوشیده نیست. -د- بحث نظری: در ابتدا لازم به ذکر است که هر چند مبانی نظری مفاهیم توسعه در عالم را می توان به طبقات معدودی تقسیم بندی کرد، لکن باتوجه به گستردگی و تنوع مباحث در کشورهای مختلف آنچه در اینجا بیان می شود عمدتا در ارتباط با کشور عزیز خودمان ایران است. پس از تثبیت سلطه استعماری - استکباری غرب صنعتی بر جهان و تبعات سوم و زجر آلود ناشی از آن، متفکران کشورهای تحت سلطه و مغلوب در برابر این پرسش قرار گرفتند که چگونه می توان مانند سلطه گران شد. چگونه می تواند مانند آنان پیشرفته و قدرتمند شد؟ مطالعه تاریخ و ادبیات کشور ما بعد از جنگهای ایران و روس همواره این دغدغه و این اندیشه را نمایان می سازد. "اولین سخنان را در این زمینه از زبان عباس میرزا داریم (۷) و اینکه" در رابطه با جهان غرب و این مساله که با تجدد و توسعه چگونه عمل کنیم (۸) طبعاً از نظر قدرت مسلطی که بنابر شیوع فرهنگ و آداب خویش دارد و هدفش محو سایر اصالتهای فرهنگی است - به مردم کشورهای تحت سلطه امکان خودباوری و دفاع می بخشد - چنین پرسشی مطلوب خواهد بود. عباس میرزا اولین گروه دانشجویان ایرانی را برای فراگیری بعضی از علوم و متون لازم به اروپا گسیل داشت. از طرف دیگر در عصر سلطه استعمار انگلیس بر جهان - عصر ویکتوریا - یکی از نخست وزیران معروف انگلیس به نام گلاستون می گوید تا این کتاب (قرآن کریم) بر کشورهای اسلامی حکومت می کند ما نمی توانیم بر آنان حکومت کنیم. نتیجه چنین نظر و چنان پرسش اندیشه افرادی مانند میرزاملکم خان ارضی و تقی زاده را شکل می دهد که برای توسعه باید درها را بر روی خارج باز کرد و از فرق سر تا نوک پا فرنگی شد و تبعات آن را نیز پذیرفت. به موازات این پرسش، پرسش دیگری هم در کشور ما شکل گرفته است. چگونه می توان با حفظ هویت و اصالت خویش از سلطه غرب نجات یافت؟ چگونه می توان خود بود، مسلمان بود، ایرانی و شیعه بود و در عین حال وابسته و تحت سلطه نبود؟ می توان چهره های درخشانی همچون میرزای شیرازی، سیدجمال اسدآبادی، شیخ فضل الله نوری، مدرس و... را در قالب این پرسش دوم ملاحظه کرد. تاریخ جدید کشور ما و بسیاری از کشورهای در حال توسعه صحنه نزاع این دو پرسش بوده است. اگر در عالم کشوری موفق به تغییر روابط سلطه شده یا این روابط را سست کرده بدون توجه به اصالتها و فرهنگ بومی خویش نبوده است. طبعاً چنین اندیشه ای نفی الگوی جهانی توسعه را در پی دارد. نظر استکباری غرب البته این گونه نیست. متفکران غربی عمدتا بر این عقیده اند که کاروان تمدن و دانش از غرب حرکت کرده و نهایتاً در همانجا رحل اقامت افکنده و پیشرفت و ترقی بجز تاسی به آنان راه دیگری ندارد. از نوشته های منتسکیو و ماکس وبر گرفته تا نوشته های امثال ایلین سگال و تا برسد به لرنر و پوپر همه مشتمل بر تحقیر شرق بویژه مسلمانان و ارائه تاریخ و فرهنگ غربی به عنوان راه حل نجات از عقب ماندگی است. الگوی لرنر، الگوی توسعه بخشی ارتباطات، سیاست حقوق بشر و... همه حاکی از این اندیشه غربی است که

جهان چاره ای بجز غربی شدن و پذیرش الگوی توسعه غربی ندارد. اندیشه های عصر باصطلاح روشنگری، خودگرایی، لیبرالیسم غربی، تکثرگرایی پایه فلسفی تمامی الگوهای توسعه اند. راه نیل به خوشبختی و رفاه، تسلط هرچه بیشتر بر طبیعت طبق اسلوب غرب است. لذت جویی و دنیاپرستی در مرکز این اندیشه قرار می گیرد. دانیل لرنر در نظریات خود بر "تغییر رفتار فردی" تاکید می کند که مفهوم آن بیگانه شدن از هویت خویش و پذیرش فرهنگ بیگانه است. البته در بطن تمامی این نظریه ها رشد و سلطه سرمایه داری و تجارت غرب منظور شده است. در این میان الگوی دیگری هم برای توسعه مطرح شد که به حق دولت مستعجل بود، و آن الگوی مارکسیستی توسعه است. این نظریه که مبتنی بر جبر تاریخ و نهایتا وصول به جامعه ای با مالکیت اشتراکی و سایل تولید و حذف دولت است در عمل و از همان اوایل در کشور شوروی و اعمار آن با شکستهای پیاپی مواجه و نهایتا منجر به سقوط حکومت کشورهای مزبور شد. باید در نظر داشت که الگوی مارکسیستی نیز که برای حرکت تاریخ مسیری واحد قایل است برای کشورهای در حال توسعه چیزی جز سلطه شوروی، بیگانه شدن با فرهنگ خودی و دیدن عالم از چشم سلطه گر، مفهومی نداشت. در حال حاضر بخاطر اینکه فرهنگهای بومی عالم هیچکدام به عنوان یک مکتب جهانی کامل و دارای ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... معرفی نشده اند و چنین ادعایی نیز نکرده اند و حداکثر با حفظ پاره ای از اشکال و رسوم بومی خود کما بیش الگوی غربی توسعه را پذیرفته اند و فرهنگ غربی بر بسیاری از نقاط عالم سیطره دارد می توان تنها الگوی متفاوت با الگوی غربی را مکتب اسلام دانست که به عنوان یک مکتب جهانشمول، ابدی و کامل در برابر غرب ایستاده است. آراء و اندیشه های امام خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران به عنوان تبلور اسلام راستین نماینده نگرشی این مکتب و الگوهای آن است". برخورد امام در کلیت خود، کثرت گرایی غربی را که توسعه و مدرنیزاسیون تبلور آن بود به مبارزه فراخواند. درس امام در این محور این بود: لذت انگاری فلسفه زندگی نیست، حب و بغض در دنیا در ارتباط با خداوند متعال معنا دارد و این معنا یعنی شلیک تیر خلاص به دار و ندار اندیشه لذت انگارانه غرب ("۹) در اسلام تسلط بر طبیعت و عمران و آبادی و رفاه نفی نمی شود، لکن جهت آن تغییر می یابد و این تغییر جهت است که تفاوتهای اساسی توسعه اسلامی را با توسعه غربی نشان می دهد. توسعه شاهنشاهی: الف- زمینه های توسعه: همانطوری که اشاره شد اولین برنامه عمرانی کشور به نام برنامه هفت ساله در سال ۱۳۲۷ه. ش آغاز شد. آیا قبل از آن هیچ اقدام عمرانی برای کشور انجام نشده بود؟ می دانیم که چنین نیست و شاهان و سلاطین اقداماتی برای احیاء و آبادانی و ترقی کشور خود هرچند کم و محدود انجام داده اند. هنوز اقدامات بسیاری از سلاطین گذشته مانند آثار زمان شاه عباس یا کریم خان زند عملا- قابل استفاده است. در زمان رضاخان نیز اقدامات عمرانی صورت گرفته است از قبیل احداث راه آهن سراسری، نظام جدید ارتش، دادگستری و... اما باید دید این اقدامات در چه زمینه هایی و برای چه مقاصدی انجام گرفته است. آیا این فعالیتها که اسباب نظم و ترتیب در کارها، ایجاد مشاغل جدید، بالا بردن تولید و درآمد و... شده است در حوزه یک حکومت مشروطه و برای ترقی مملکت و مردم صورت گرفته یا در حوزه یک حکومت مطلقه تابع بیگانه؟ تفاوت اساسی در همین نکته است. رضاخان و پسرش اگر دیکتاتورهایی تابع سیاستهای خارجی باشند نمی توانند اقداماتی اصلاحی برای مملکت تدارک بینند که حتی کوچکترین برخوردی با منافع ارباب داشته باشد. البته امروز پاسخ برای ما روشن است و ما رضاخان را سرفصل استعمار نو در کشورمان می دانیم هرچند موقعیت ایران و سابقه فرهنگی - مذهبی آن هرگز به استعمار اجازه استعمار مستقیم و خشن را که در نقاط دیگر دنیا مرسوم بود، نداد لکن غارت کشور از طریق حکومت پهلوی طی دهها سال ادامه یافت که یکی از شواهد روشن آن قراردادهای نفتی است که در زمان رضاخان و پسرش منعقد شده است. راه آهن سراسری ایجاد می شود ولی به شهرهای آباد و مراکز تجاری ایران مانند شیراز و اصفهان کاری ندارد. شمال را به جنوب وصل می کند تا انگلیس به مرزهای روسیه و نیز پشت جبهه شرق در جنگ دسترسی سریع داشته باشد. نظام جدید آموزشی تنظیم و اجرا می شود تا مردم از نظام سنتی - مذهبی خود که مانع عمده ای بر سر راه غرب است دست بشویند. با این همه بهتر است قبل از استناد به قول دیگران مانند چرچیل و آبرون ساید

(۱۰) و اسناد لانه جاسوسی نگاهی به نوشته های آخرین شاه ایران بیاندازیم، ببینیم او که دم از اصلاحات و توسعه و تمدن بزرگ می زند چه می گوید. می دانیم که شاه در طول عمر خود چهار کتاب نوشته است. "ماموریت برای وطنم"، "انقلاب سفید" در این کتاب از روحانیت بزشتی نام می برد و مردم مسلمان و انقلابی را عوامل سرخ و سیاه یعنی وابسته به شوروی و مذهب به قول او ارتجاعی معرفی می کند، "تمدن بزرگ" در این کتاب ادعای او این است که او ایران را به دروازه های تمدن بزرگ رسانده است) و آخرین کتاب وی به نام "پاسخ به تاریخ" که بعد از سقوط در خارج از کشور نوشته شده است. البته بعضی ها نقل می کنند که این کتابها را دیگران برای او نوشته اند ولی به هر حال به دستور او و با تصویب او بوده و بنام اوست. هیچ اعتراضی هم از طرف خود یا وابستگانش نسبت به صحت استناد کتابها به شخص وی بعمل نیامده است. تمامی متن این چهار کتاب شاهد قطعی است که در زمان سلطه او و پدرش بر کشور هرگز حکومت مشروطه وجود نداشته است. هرچه بوده قدرت مطلقه منحصر او بوده که تحت الگوهای غربی و در محدوده منافع غرب و یه آمریکا و انگلیس عمل می کرده است. دو جمله از آخرین کتاب او که در واقع جمع بندی ماهیت تمامی حکومت اوست و نیاز به تفسیر دیگری ندارد در پی می آید. "اکنون که ایران در حال ویرانی است و رو به نابودی می رود اندک اندک جهان غرب به سهم و نقش ما در حفظ تعادل بین المللی و تعلق ما به دنیای آزاد هنگامی که من در راس امور بودم پی می برد ("۱۱") در حالی که کاخ سفید پشتیبانی جدی خود را از من تاکید می کرد، مشاوران نزدیک رئیس جمهور مرا ترغیب به شدت عمل در برابر مخالفان می کردند سفیر آمریکا در پاسخ سؤال من که تایید رسمی این مطلب را می خواستم می گفت دستوری در این زمینه به من نرسیده است ("۱۲") شاه در آخرین مصاحبه خود با کاترین گراهام در آخرین جمله می گوید: "شاید ما اشتباه می کردیم و سرعت پیشرفت ما برای جامعه قابل هضم نبود. ("۱۳") جالب اینجاست که داریوش همایون آخرین وزیر اطلاعات نظام شاهنشاهی که چاپ نامه منسوب به او در روزنامه اطلاعات انرژی مترکم انقلاب اسلامی را علیه نظام شاهنشاهی به انفجار کشانید، در کتاب "نگاه از بیرون" ضمن توضیح اینکه نامه مزبور از دربار رسیده بود و او نمی دانست کاری کند چون کسی حق اظهار نظر نداشت، درباره توسعه شاهنشاهی توضیحات مفصلی دارد و آن را به لحاظ اینکه ظاهری و غیر واقعی بود به باد انتقاد می گیرد. (۱۴) دوستان و حامیان خارجی شاه نیز علیرغم اینکه عمری از او (نه از او که به وسیله او از ثروت ملی کشور ما) منتفع می شدند. مانند بسیاری از دولتمردان آمریکایی همچون "هنری کیسینجر"، "سایروس ونس" و "برژینسکی" یا امثال "آتونی پارسونز... (آخرین سفیر انگلیس در زمان شاه) وقتی در دفاع شاه مطلب می نویسد و توسعه و ترقی زمان او را که تابع الگوی غرب بود می ستایند از ذکر دو نکته اساسی نمی توانند خودداری کنند: ۱- فساد فراگیر ۲- سرکوب خشن و مداوم. (۱۵) ب- مدارک، اسناد و آمار: برای تکمیل بحث در این بخش لازم است به بعضی از مدارک و اسناد و آمار که شاخصهایی از توسعه شاهنشاهی است نظری بیاندازیم: در آستانه انقلاب اسلامی تعداد نفرات ارتش به ۷۰۰ هزار و کارمندان دولت به ۸۰۰ هزار رسیده است. (۱۶) در سال ۱۹۷۷ واردات مواد غذایی به ۶/۲ میلیارد دلار افزایش یافته است. (۱۷) نیروی کار روستایی از ۷۷ درصد کل به ۳۲ درصد کاهش یافته است. (۱۸) (در دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلیونها نفر به شهر آمده اند تا نیروی کار ارزان در اختیار صنایع مونتاژ قرار گیرد). خانواده پهلوی سهام ۲۰۷ شرکت اعم از هتلداری، کشاورزی، اتومبیل سازی، و... را در اختیار دارند. (۱۹) نفت و گاز که در سال ۱۹۶۳، ۷۷ درصد کل صادرات است در سال ۱۹۷۸ به رقم باور نکردنی ۹۸ درصد رسیده است. (۲۰) بیسوادی ۶۵ تا ۷۰ درصد از هند بیشتر است. (۲۱) بودجه ارتش و ساواک در ۷۹ - ۱۹۷۸ حدود ۱۰ میلیارد دلار است. (۲۲) عفو بین المللی زندانیان سیاسی را در سال ۱۹۷۵ از ۲۵ هزار تا ۱۰۰ هزار نفر برآورد می کند. دادگاه معتبری وجود ندارد و شکنجه خارج از حد تصور است. (۲۳) از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۸ شاه - عمدتاً از آمریکا - ۳۶۰۰۰ میلیون دلار اسلحه خریده است در حالیکه از ۶۶۰۰۰ روستا قریب ۶۳۰۰۰ روستا فاقد راه ارتباطی و لوله کشی آب بوده و پایتخت فاضلاب ندارد. (۲۴) بیش از ۲۰۰ شرکت امریکایی در تهران دفتر دارند. (۲۵) تعداد آمریکائیان در ۱۹۷۶ اقلاً حدود ۲۴ هزار نفر

است که این تعداد تا اواخر کومت شاه تا ۵۰ هزار و بیشتر هم ذکر شده است. (۲۶) بسیاری از آنان مستشاران نظامی هستند و در مراکزی مانند بل هلی کوپتر فعالیت دارند. - در دیماه ۱۳۵۷ پس از فرار شاه نیویورک تایمز نوشت: ثروت شاه فقط با کسانی چون راکفلر، فهد و خانواده الصباح (امیر کویت) قابل قیاس است. و از قول بانکداران آمریکایی می افزاید: "۲ هزار تا ۴ هزار میلیون دلار پولی که در دو سال آخر انقلاب به آمریکا منتقل شده (فقط به آمریکا و در دو سال پایان عمر حکومت پهلوی) بیشتر مربوط به شاه و خانواده سلطنتی است ("۲۷). ارزش املاک شاه در استرالیا، ایتالیا، سوئیس، فرانسه و آمریکا بیش از ۲۰ میلیارد دلار است (۲۸) (در سال ۵۷) (اما در طول دوران مبارزه از سال ۴۲ به بعد مکرر به ویران شدن مملکت و خون دلی که برای نجات آن لازم است اشاره می کنند.) - از ولخرجیهای جشنهای شاهانه هرچه بگوییم کم گفته ایم، در سال ۱۹۷۱ جشنهای دو هزار و پانصد ساله، چادرهای زربفت مربوط به شاهان فرانسه، کیک ۳۳ کیلویی برای فرح، خوراکیهای طاووس سرخ شده، گل از فرانسه آشپز از فرانسه، مشروبات فراوان خارجی و هزاران فساد و تباهی در اطراف آن، همه و همه به خاطر جشن شاهنشاهی و بدون هیچ هدف معقول و لازمی. گزارشهای این جشن که در بعضی جراید مانند شماره ۵ و ۶ مجله حضور به آن اشاره شده سرسام آور است. در اواخر ماه مه ۱۹۷۸ ویلیام سولیوان سفیر آمریکا گزارش داده بود که ایران هنوز از ثبات برخوردار است و بعد از جمعه خونین کارتر تلفنی از شاه حمایت می کند. (۲۹) فحشا در کشور بیداد می کند. خاندان سلطنتی همه فاسد و زناکارند. شاه به هنرپیشه آمریکایی گریس کلی و همچنین یک دختر آمریکایی که ملکه زیبایی جهان شده است به هر یک مبلغ یک میلیون دلار جواهر هدیه می کند! کتاب دو جلدی خاطرات فردوست و مدارک ارائه شده در این کتابها عمق فساد خاندان سلطنتی و دستگاههای اجرایی کشور را بر ملا می سازد. - کاخ جوانان، دختر شایسته، جشن هنر و... صدها برنامه دیگر همه دست به دست هم داده اند تا ریشه اعتقادات مذهبی مردم را از بیخ نابود کنند، اعتیاد نیز عامل مخرب دیگری است که سرخ اصلی آن دست دربار است. در اسناد لانه جاسوسی آمده است که ایران مهمترین خریدار اسلحه، شاه دوست وفادار آمریکا و ایران بازار پر رونق کالاهای آمریکایی است و همچنین سویاپ اطمینان اجرای تهدید اعراب مبنی بر عدم ارسال نفت به غرب. در این اسناد بر اهمیت جغرافیایی و سوق الجیشی ایران از نظر امنیت ملی آمریکا تاکید شده است. (۳۰) در یکی از این اسناد در سال ۱۳۵۱ آمده است "روحانیت نفوذ سیاسی عمده ای نداشته و در ۱۰ سال گذشته مدام در حال عقب نشینی بوده است و در مقابل سیر در حال رشد یک کشور مادی که بیش از اندازه مجذوب غرب شده قدرت عمل خود را از دست داده است ("۳۱) و در سال ۱۳۵۲ می گوید "در ایران مخالف سازمان یافته ای - چه کمونیست و چه غیر کمونیست - وجود ندارد". سرکوب مداوم و رخنه مؤثر از عوامل این امر شناخته شده است. (۳۲) رهنورد کوچه های بی چراغ هیچکس جز گزیده بیدار نیست تا بگرید بنده آواره بخت دامنی جز نرده تبار نیست. (۳۳) - برژینسکی در کتاب "قدرت و اصول" می نویسد: "اگر سازمانهای اطلاعاتی ما روشن می ساختند که سیستم حکومت شاه چنان به شخص او متکی شده که تعیین سیستم جانشینی برای او نیازمند زمان است، ما بهتر می توانستیم خود را برای مقابله با این بحران آماده کنیم ("۳۴) - فردوست در انتهای کتابش می نویسد "ریاست جمهور در نماز جمعه، طاغوت را شرح دادند. همه را نوشتم که با وضع محمدرضا تطبیق داشت. محمدرضا یک طاغوت، یک فرد مستبد بود و آنچه کاشته بود درو کرد ("۳۵) شنیدم که در وقت نزع روان چنین گفت هر مز به نوشیروان که خاطر نگه دار و درویش باش نه در بند آسایش خویش باش نیاساید اندر دیار تو کس چو آسایش خویش خواهی و بس نیاید به نزدیک دانا پسند شبان خفته و گرگ در گوسفند مکن تاتوانی دل خلق ریش و گر می کنی می کنی بیخ خویش فراخی در آن شهر و کشور مخواه که دلتنگ بینی رعیت ز شاه دگر کشور آباد بیند بخواب که دارد دل اهل کشور خراب (۳۶) در واقع زیر رنگ و لعابی از تمدن غرب کشوری غارت شده و مردمی زجر کشیده و تحت ستم جان می باختند". و کتیم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها ("۳۷) گنج بی پایان آراء و اندیشه های امام خمینی کلید حل مشکلات جهان اسلام است. هر چند این موضوع برای بسیاری از مسلمانان و متفکران جهان اسلام کاملاً روشن است لکن ترفندهای مداوم

استکبار جهانی و دشمنان اسلام ناب محمدی که هدفی جز تضعیف و نهایتاً به فراموشی سپردن الگوهای عملی، رهایی بخش و انسان ساز اندیشه و راه و روش امام را ندارند بعضاً در اذهان مفروض یا جاهل و ساده لوح القاء گرایمی مطلب است که امام خمینی پدیده ای تاریخی بود و با رحلت ایشان دوران وی نیز به سر آمده و مسایل را بایستی به صورتی دیگر حل و فصل کرد. آنان از عظمت اندیشه و عمل امام غافلند. آنان از خود نمی پرسند که چگونه هنوز اندیشه ابن سینا و غزلهای حافظ مورد استفاده قرار می گیرند و سرمشق می شوند، چگونه راه و روش و آراء دانشمندان و متفکران عالم حتی تا قرنهای بعد الگوی کار و عمل است لکن امام خمینی که توانست اسلام ناب محمدی را در عصر حاضر معرفی کند و دین خدا را به مرحله اجرا درآورد و رژیم مستمرگ ریشه داری را که مورد حمایت قدرتهای مخرب عالم بود براندازد و در این عالم خاکی طرحی نو دراندازد نمی تواند مورد تقلید قرار گیرد؟ نه تنها دوران امام بسر نیامده بلکه در سحرگاه زندگی جاودان خویش است و کشور اسلامی ایران برای پای بندی به اسلام ناب محمدی و حفظ استقلال و ارزشهای معنوی خویش راهی جز پیمودن راه امام ندارد و هر انحراف کوچکی از این راه خدای ناکرده اسباب انحرافات بزرگتر و نهایتاً سقوط در آتش خشم الهی است که این انقلاب محصل خون شهداست و مورد عنایت پروردگار عالم. درباره لزوم پیمودن راه امام در تمام ابعاد و نه فقط در مسایل مربوط به توسعه، فراوان می توان استدلال کرد لکن در اینجا بهتر است برای شاهد مثال نمونه کوچکی از نظریات ابراز شده درباره ایشان را - چه از طرف دوست و چه از طرف دشمن - بیاوریم که در واقع نوعی بازنگری و امعان نظر نسبت به اندیشه و عمل آن حضرت است، و چه بهتر که به عنوان حسن آغاز، کلام مقام معظم رهبری - شاگرد ارجمند مکتب امام و جانشین او مورد توجه قرار گیرد که "امام خمینی گنج بی پایان است." در اکثر قریب به اتفاق سخنرانیها و پیامهای ایشان، یاد و نام امام خمینی علاوه بر تعظیم و تکریم به عنوان الگوی عملی و قاطع حل مشکلات مطرح شده است و با آنچنان جملاتی زیبا که جمع آوری این جملات کتاب بزرگی خواهد شد برای شناخت و معرفی هرچه بهتر بنیانگذار جمهوری اسلام ایران و تردیدی نیست که تمامی تلاش مقام معظم رهبری، حاکمیت راه امام است:" راه او راه ما، هدف او، هدف ما و رهنمود او مشعل فروزنده ماست. ("۳۸) بعد از بیان این جمله ژرف از کلام رهبر مسلمانان جهان بینیم رهبر مسیحیان جهان (پاپ) درباره امام چه می گوید:" در مورد آیت الله خمینی و آنچه او در کشورش و بخش و سعی از جهان انجام داد باید با احترامی عظیم و تفکری عمیق اظهار نظر کرد. ("۳۹) آیا می توان بدون ایمانی بیکران به حقانیت دین پروردگار و شناختی عمیق از جامعه و مقتضیات زمان، عالم و آدم را این گونه دگرگون ساخت. با چند جمله دیگر و بدون نیاز به شرح و تفسیر، این بخش را به پایان می رسانیم. واشنگتن پست:" آیت الله خمینی یکی از رهبران ریاضت کش و انعطاف ناپذیر اسلام بود که شاه ایران را برانداخت و آمریکا را تحقیر کرد. او محقق شگفت آور بود و سیاستمداری زیرک. ("۴۰) وزیر دفاع سوریه:" راه امام خمینی راه رستگاری ملت‌های محروم است ("۴۱) روسینس پاپا استانیس (نماینده سندیکای کارگران یونان. . .): " عقیده دارم که امام خمینی نمرده است. . . اگر تفکر انسانی وجود داشته باشد همه رهبران دنیا از یونان و سایر کشورها روش رهبر دانای ایران را درک نموده و آن را الگویی برای خود قرار دهند ("۴۲. نشریه الدیار (لبنان): " امام خمینی همه معادلات سلطه گری ریشه دار در دنیا را تغییر داد ("۴۳) رهبر مسلمانان غنا. . .:" امام خمینی تا ابد زنده است و انفاس قدسیه اش در سراسر جهان طنین انداز خواهد بود ("۴۴) هنری پرشت (کاردار آمریکا در ایران در رژیم شاه): " ما تجربیات سختی از انقلاب اسلامی داشته ایم. تردیدی نیست که آیت الله خمینی یکی از مردان بزرگ تاریخ در این قرن بود. . . او مردی بود که شخصیتش درک نشد. ("۴۵) نشریه السفیر (لبنان): " این پیرمرد با اراده سردمداران کاخ سفید را به پشت کیسه های شن و سنگ‌های بتونی کشاند و جنبش تغییر نظام را در شوروی سابق رعیت بخشید. ("۴۶) پدر آرنستو کاردینال (روحانی مسیحی و مبارز نیکارگوته. . .): " خداوند همه ما را موفق بدارد که راه و خط امام خمینی را ادامه دهیم ("۴۷) یاکوب بلازویچ (از کمیته مرکزی اتحادیه کمونیستی یوگسلاوی): " برخی از ما در ناپینایی سیاسی خود حقایقی مانند سرنگونی شاه و اخراج آمریکا را در این انقلاب نمی بینند. بیش از صد سال

است که این مارکسیسم کاذب ما، در راه‌های ضعیف انقلاب حرکت می‌کند ("۴۸). پروفیسور حامد الگار: "امام خمینی تجلی تمام ابعاد اسلام است. ("۴۹) مجله هفتگی پروفیل (چاپ وین "): هر رهبر انقلابی که عملکرد و گفته‌های آیت الله خمینی را نصب العین خودش قرار دهد قادر به تغییر سیستم غربی به یک جامعه اسلامی خواهد بود ("۵۰). بی نظیر بوتو: "پیامهای امام خمینی در آینده نیز چراغ هدایت مسلمانان است و ملت‌های مسلمان در آینده نیز از پرتو نورانی افکار و اندیشه‌های والای حضرت امام استفاده خواهند کرد ("۵۱). ویلیام لوئیس و مایکل لدین در کتاب "شکست رسوای آمریکا": "نگاهی به رویدادهای گذشته نشان می‌دهد تا بروشنی دریابیم که آیت الله خمینی اهمیت استراتژیکی ایران را در معامله خاورمیانه بهتر از پرزیدنت کارتر ارزیابی کرده است. از این پس مسلم است که ممالکی از مصر و اسرائیل گرفته تا عربستان سعودی و عراق و امارات خلیج فارس باید پی آمدهای انقلاب ایران را تحمل کنند ("۵۲). روزنامه لاسوئیس (چاپ ژنو "): میلیون‌ها مسلمان شیعه در مرگ آیت الله خمینی به سوگ نشستند اما غرب بیش از آنکه متاثر و متاسف باشد احساس آسودگی می‌کند ("۵۳). بی بی سی: "صرف نظر از اندوهی که ممکن است از مرگ هر انسانی پیدا شود و یا احترامی که ما در غرب برای مردمان قائلیم این را نباید ناگفته گذاشت که در مغرب زمین کسان بسیاری هستند که پس از درگذشت آیت الله نفس راحتی خواهند کشید و خوشحال خواهند شد که آیت الله دیگر زنده نیست ("۵۴). ژنرال هایزر (درباره تصمیم امام خمینی به بازگشت به ایران علیرغم تمام تمهیدات جهانی غرب برای جلوگیری از این امر "): خطر بالقوه اصلی که به فاجعه‌ای برای آمریکا منجر می‌شد بازگشت سریع خمینی به ایران بود ("۵۵). البته متفکران و دانشمندان و سیاستمداران و سایرین، چه در داخل و منطقه و چه خارج ایران و در سطح جهان درباره امام خمینی بسیار گفته و نوشته‌اند که حتی دسترسی به تمامی آنها کار بسیار دشواری است. تاکنون برابر آرشو مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی صدها کتاب (بیش از دو هزار جلد) در ایران و جهان و بیش از ۷۰۰ رساله کارشناسی ارشد و دکتری در داخل و خارج درباره امام خمینی و انقلاب اسلامی برشته تحریر درآمده است که این روند همچنان ادامه دارد. (۵۶) اندیشه‌های امام خمینی حتی از طرف دشمنان ایشان مورد تحقیق و تقلید قرار می‌گیرد چنانکه بعضی از متفکران اشاره کرده‌اند حتی برژینسکی معاونت امنیت ملی کارتر نظریه خود را از آراء امام خمینی اخذ کرده است. (۵۷) (نظریه او درباره جنگ دوم جهانی مبتنی است بر جمله معروف امام خمینی (خون بر شمشیر پیروز است) با این وجود بعضی از متفکران اعم از نویسندگان داخلی و خارجی اعتقاد دارند که امام نه تنها در میان دشمنان که در میان دوستان هم غریب است. نکته مهم دیگری که باید بدان توجه کرد این است که علیرغم بررسی مسایل گوناگون اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... از دیدگاه امام خمینی و برگزاری نشستهای مهمی چون سمینار بررسی سیره عملی و نظری امام، امام و عاشورا، سمینار بررسی نظریات اقتصادی امام، سمینار اندیشه‌های دفاعی امام و... که هر ساله برگزار می‌شود و در خارج از کشور نیز به مناسبت پیروزی انقلاب اسلامی، رحلت امام و... مجلای برپا می‌گردد، اگر بخواهیم حضرت امام را در مقوله‌هایی مانند اقتصاد، سیاست، توسعه و... هرچند که در آنها صاحب نظر بوده‌اند، محدود کنیم، در واقع از شناخت حقیقت دور افتاده‌ایم. اندیشه و سیره امام خمینی، یعنی راه امام خمینی، راه اسلام ناب محمدی است که همه علوم می‌توانند در قالب و مسیر آن شکل متفاوت دیگری با آنچه تاکنون بوده‌اند بخود گیرند و در واقع از مسیر کفر و ضلالت به مسیر حق تغییر جهت دهند. بنابراین وقتی جنبه‌های گوناگون زندگی اجتماعی مانند اقتصاد، سیاست، فرهنگ، هنر و... را از دیدگاه امام مورد تحقیق قرار می‌دهیم در واقع می‌خواهیم ببینیم این گونه معارف بشری چگونه و در چه جهتی با چه اهدافی، با چه شرایط و تناسب و میزانی می‌تواند در مسیر حق یعنی همان مسیر وصول به آن جامعه متعالی مکتب اسلام ناب محمدی قرار گیرد و به پیش رود، همان گونه که بدون نام امام این انقلاب در هیچ جای جهان شناخته نمی‌شود، بدون توجه به سیره و اندیشه‌های ایشان نیز که مورد تاکید مداوم مقام معظم رهبری است، در هیچ زمینه‌ای جمهوری اسلامی که میراث رنج و تلاش و استقامت طولانی اوست موفقیت مطلوب را بدست نخواهد آورد. لذا مطالعه دقیق و عمیق نظریات امام در هر برنامه ریزی اجتماعی - و حتی شخصی - در

جمهوری اسلامی پیش شرط موفقیت است. زیرا که امام خمینی تجسم اسلام ناب محمدی در عصر اکنون است. علاوه بر این توجه دقیق به این نکته ضروری است که نظریات حضرت امام چند بعدی است و کلیتی غیر قابل تفکیک را تشکیل می دهد. همچنان که قرآن چنین است، همچنان که سنت پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) چنین است. همچنان که نظریات انبیاء و ائمه معصومین علیهم السلام چنین بوده است و امام نیز شاگرد و وارث این مکتب است لذا وقتی مثلا درباره نظریات امام در زمینه اقتصاد یا توسعه بررسی و تحقیق می کنیم بایستی در نظر داشته باشیم که این نظریات از نظریات ایشان درباره سیاست هنر یا عرفان جدا نیست. نظریات وسیره امام در مجموع کلیت و تناسبی یکپارچه دارد که بدون در نظر داشتن آن تحقیق و بررسی در زمینه های خاص به اهداف کامل خود نخواهد رسید. اسلام یک مکتب یکپارچه و تمام و کمال است و برای اجرای هر بعدی تمام ابعاد آن بایستی لحاظ شود و گرنه حاصل همان "نومن ببعض و نکفر ببعض" در می آید. اصول توسعه از دیدگان امام خمینی: قبل از ورود به این مبحث یادآوری چند نکته علاوه بر آنچه درباره یکپارچگی نظریات امام و لزوم منظور داشتن آن به عنوان کلیتی غیر قابل تجزیه و انفکاک در پایان بخش قبل ذکر شد - ضروری است. اول - امام خمینی کلمه توسعه را در پیامها و بیانات خود بکار نبرده اند، اگر هم باشد بسیار نادر است. آن حضرت بیشتر از عباراتی نظیر "بازسازی"، "نوسازی"، "تعمیر"، "بناکردن"، "ساختن"، "آباد کردن" استفاده کرده اند. دوم - در نظر امام بازسازی و آباد کردن کشور بدون احیاء فرهنگ اصیل اسلامی، زدودن آثار طاغوت از جامعه و ترقی در سایر زمینه ها مانند عدالت اجتماعی، آموزش و پرورش، خودسازی، تقوا و... میسر نیست. همانطور که اشاره شد توسعه از نظر معظم له امری فراگیر و همه جانبه است و تمامی عرصه های حیات آدمی را در بر می گیرد که این معنی خیلی وسیعتر و عمیق تر از مفهوم توسعه در ادبیات کارشناسان فن است. آنان علیرغم اینکه در دهه های اخیر توسعه را علاوه بر مفهوم اقتصادی شامل سایر عرصه ها مانند سیاست، آموزش، و غیره می دانند، لکن هرگز هیچکدام به خودسازی و ارتباط با خداوند متعال و لحاظ کردن توسعه به عنوان یک تکلیف شرعی نمی پردازند. در آراء حضرت امام تمامی این مفاهیم منظور شده است. بنابراین در آراء ایشان امر توسعه دارای مقدماتی لازم و منظور داشتن شرایط و اقداماتی همگام و توأم با مدیریت توسعه ضروری و اجتناب ناپذیر است. سوم - تقسیم بندی اصول توسعه و لواحق آن که در این مقاله بیان می شود از پیامها و بیانات حضرت امام در زمانهای مختلف و بصورتی کلی استخراج شده است، طبعا می تواند به صورتهای گوناگونی طبقه بندی و بررسی شود. لکن در هر صورت این تقسیم بندی ها به منظور درک بهتر اندیشه معظم له بوده است و همواره امکان طبقه بندی و درک عمیق تر نظریات چنان شخصیتی وجود دارد. با توجه به نکات مزبور محورهای توسعه از دیدگاه حضرت امام در ۵ اصل معرفی می شود ۱. معنویت ۲. استقلال (فکری و عملی) ۳. مردمی بودن یا اتحاد همه مردم در امر توسعه ۴. عدالت ۵. تغییر وضع محرومین و مستضعفین. سعی می شود حتی الامکان نمونه هایی از کلام امام بدون توضیح زاید نقل شود. تا تصویری روشن از نظریات ایشان در موارد مذکور بدست داده باشیم: ۱- معنویت: از دیدگاه حضرت امام معنویت، اساس هر حرکت و تحرک بشری است و بدون اعتقاد و ایمان، اعمال بشر اساسا ناقص و ابتر خواهد بود. "اگر ایمان وارد قلب شود، کارها اصلاح می شود." ("۵۸") اگر جنبه ایمان مردم تقویت شد، همه امور براحتی انجام می شود ("۵۹") ارزشهای معنوی ارزشهای همیشگی است. ("۶۰") من نمی توانم باور کنم که کسی مبادی معنوی نداشته باشد و برای مردم کوشش کند. "همه بدبختی ها از ضعف ایمان و سستی یقین است ("۶۱") اگر ایمان به خدا و عمل برای خدا در فعالیتهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و سایر شوون زندگی بشر وارد شود، پیچیده ترین مشکلات امروزی جهان به آسانی حل می شود ("۶۲") جنبه های عمده این معنویت برای سازندگی و توسعه از قرار ذیل است: الف: اتکال به خداوند "با اتکال به خداوند عظیم است که می توانیم آشفتهگی های این مملکت را و خرابیهای این مملکت را بازسازی کنیم." ("۶۳) ب: حفظ ارزشها: "مسایل اقتصادی و مادی اگر لحظه ای مسئولین را از وظیفه ای که بر عهده دارند منصرف کند خطری بزرگ و خیانتی سهمگین است ("۶۴") آن روزی که مجلسیان، خوی کاخ نشینی پیدا کنند... و از این خوی ارزنده کوخ نشینی

بیرون بروند. آن روزی است که ما برای کشورمان باید فاتحه بخوانیم ("۶۵") باید دولت جمهوری اسلامی تمامی سعی و توان خود را در اداره هرچه بهتر مردم بنماید، ولی این بدان معنا نیست که آنها را از اهداف عظیم انقلاب که ایجاد حکومت جهانی اسلام است منصرف کند ("۶۶") ج: خودسازی: ما باید در هر قدمی که برای پیروزی پیش می‌رویم، هر قدمی که برای ساختن کشورمان پیش می‌رویم، چند قدمی برای ساختن خودمان، برای پیروزی بر نفس خودمان، برای پیروزی بر شیطان باطنی خودمان قدم برداریم ("۶۷") د: قیام برای خدا و رضای او "بدون هیچ اغراض شخصی قیام کنیم و این کشور را از سر، و از نو بسازیم".

(۶۸) ه: تکلیف شرعی: از نظر حضرت امام توسعه کشور یک تکلیف الهی، یک واجب الهی است و برای انجام آن با عزم و اراده تمام باید مشغول کار شد. مهم این است که انسان در آن وقتی که وقت کار است تکلیفش را بداند. شما می‌دانید که این مملکت احتیاج به کار دارد، احتیاج به بازسازی دارد ("۶۹") ۲- استقلال و آزادی: حضرت امام به استقلال و بخصوص استقلال فکری و فرهنگی بسیار بها می‌دهند. "بزرگترین فاجعه برای ملت ما این وابستگی فکری است که گمان می‌کنند همه چیز از غرب (است) و ما در همه ابعاد فقیر هستیم ("۷۰") این وابستگی فکری، وابستگی عقلی، وابستگی مغزی به خارج منشا اکثر بدبختی‌های ملت‌ها و ملت ماست ("۷۱") اگر ما از وابستگی فکری بیرون بیایم همه وابستگی‌ها تمام می‌شود ("۷۲") ما می‌خواهیم زندگی فقیرانه داشته باشیم ولی آزاد و مستقل باشیم ("۷۳") آزادی یک نعمت بزرگ الهی است. ("۷۴") ما مصائب را به خاطر رسیدن ملتمان به آزادی و استقلال تحمل خواهیم کرد ("۷۵") ما ارزش حیات را به آزادی و استقلال می‌دانیم ("۷۶") قانون اسلام مسبب آزادیها و دموکراسی حقیقی است، و استقلال کشورها را نیز تامین می‌کند ("۷۷") از نظر حضرت امام آزادی واقعی در اسلام است و آزادی غربی که موجب تباهی است، نه تنها آزادی نیست بلکه نوعی دیگر از وابستگی است. "آزادی به شکل غربی آن، که موجب تباهی جوانان و دختران و پسران می‌شود، از نظر اسلام و عقل محکوم است ("۷۸") انحطاط و سقوط بشر، به علت سلب آزادی او و تسلیم در برابر سایر انسانهاست. ("۷۹") محورهای اصلی استقلال و آزادی که در کلام حضرت امام بر آنها تاکید شده است از این قرار است: الف: خودباوری (هویت و فرهنگ) آن چیزی که ملت‌ها را می‌سازد فرهنگ صحیح است ("۸۰") اگر فرهنگ درست بشود یک مملکت اصلاح می‌شود ("۸۱") اساسا فرهنگ هر جامعه هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد، و با انحراف فرهنگ، هرچند جامعه در بعدهای اقتصادی، سیاسی، صنعتی و نظامی قدرتمند و قوی باشد ولی پوچ و پوک و میان تهی است ("۸۲") اتکال به نفس بعد از اعتماد به خداوند منشا خیرات است ("۸۳") عمده این است که ما باور کنیم که خودمان می‌توانیم. ("۸۴") ما باید این را بفهمیم که همه چیز هستیم و از هیچکس کم نداریم. ("۸۵") ژاپن همین معنا را مبتلا بود و بعد بیدار شد و اراده کرد و شد یک مملکت صنعتی که الان صنعت او مقابله می‌کند با آمریکا ("۸۶") هندوستان بیدار شد، با اینکه از همین نژادهایی بودند که غیر غربی بودند. ("۸۷") ما روی پای خود می‌ایستیم و مطمئنا پیروزیم. ("۸۸") ب: قناعت: مردم بر سر دوراهی عزت و ذلت قرار داشته و باید تصمیم بگیرد، یا رفاه و مصرف‌گرایی و یا تحمل سختی و استقلال. ("۸۹") از ورود کالاهای مصرف‌ساز و خانه برانداز جلوگیری نمایید و مردم به آنچه دارند بسازند تا خود همه چیز بسازند ("۹۰") خود را به ساده زیستن عادت دهید و از تعلق قلب به مال و منال و جاه و مقام پرهیزید ("۹۱") با زندگی اشرافی و مصرفی نمی‌توان ارزشهای انسانی - اسلامی را حفظ کرد. ("۹۲") یکی از ویژگیهای بسیار مهم و شاخص حضرت امام اعتقاد و التزام عملی به تمام مطالبی بود که می‌فرمودند. کما اینکه، درباره ساده زیستی و قناعت ایشان خانواده و نزدیکان معظم له خاطرات بسیاری نقل کرده اند از جمله اینکه حضرت امام هرگز باقی مانده آب لیوانی را که نوشیده بودند دور نمی‌ریختند بلکه کاغذ تمیزی روی آن قرار می‌دادند و در دفعات بعد از آن استفاده می‌کردند. بد نیست در اینجا با توجه به اشاره ای که حضرت امام در یکی از فرمایشات خود به ژاپن داشتند از روش ژاپنی "موتای نای" یا "روح قناعت ژاپنی" نام ببریم. دولتی که با اتحاد و قناعت آنچنان تلاش و کار کردند تا به پایه امروز رسیدند ژاپن در شمار مهمترین تولیدکنندگان کاغذ است حال آنکه مانند روسیه و کانادا منابع جنگلی وسیع ندارد.

عمده تولید کاغذ آنها از بازیافتی هاست. در ژاپن تکه کاغذی دور انداخته نمی شود. برای صرفه جویی در انرژی - با توجه به کمبود انرژی در ژاپن - بجای استفاده از وسایل گرم کننده لباس بیشتری می پوشند و شبها دستگاههای گرم کننده را خاموش می کنند و بحای آن از روانداز مناسب استفاده می نمایند. چندی قبل در ژاپن به دنبال اختراعی بودند که از کیسه های مخصوص کوچکی - بدون نیاز به حرارت مرکزی و نظایر آن - برای گرم کردن بدن استفاده کنند. (۹۳) اسراف از جمله مسائلی است که در اسلام، شدیداً نهی شده است. در عین اینکه استفاده از مواهب دنیوی حلال منعی ندارد لکن اسراف ضد ارزشی و شیطانی است: "ان المبذرين كانوا اخوان الشياطين." (۹۴) البته در کشور ما یکی از راههای مبارزه با اسراف - و در واقع ساده ترین آنها - گران کردن اجناس مورد مصرف است. کمتر شاهد بوده ایم که تفکیکی میان انواع کالا- و اجناس بعمل آید یا در کنار گران کردن آموزشهای لازم و تلاشهای تحقیقی برای رفع معضل کمبودها تدارک شود. آقای مهندس موسوی، آخرین نخست وزیر کشور ایران طی خاطراتی که از فوت امام نقل کرده اند - به توجه و دقت امام خمینی نسبت به این مسایل اشاره می کنند و اظهار می دارند آن حضرت با گران کردن اجناس بویژه کالاهایی که مورد مصرف افراد کم درآمد جامعه بود بشدت مخالفت می کردند. ایشان می گویند یکبار که خدمت امام رسیدیم و توضیح دادیم که به دلایل وضع کشور و مسایل اقتصادی باید نان را اندکی گران کنیم، ایشان مخالفت کردند و نظرشان این بود که نان مصرف اصلی فقراست و نباید گران شود. ما توضیح دادیم که درست است فقرا قدری مشکلتر می توانند نان بدست بیاورند ولی در عوض اغنیا نیز کمتر اسراف می کنند و لاقلاً بدون سوبسید پول نان خود را می پردازند. آنگاه حضرت امام جمله بسیار زیبایی فرمودند که عمق و لطافت آن شگفت انگیز است و جمله ایشان کار را تمام کرد. ایشان فرمودند: "اشکال ندارد، اغنیا نیز مهمان سفره فقرا باشند" (۹۵). ج: خود کفایی: "در روایات اسلامی به کار و فعالیت در جهت بی نیازی از دیگران ارزش بسیار داده شد تحمل و زحمت و رنج برای رسیدن به غنا و بی نیازی عبادت به شمار آمده است. امام باقر (ع) در هوای بسیار گرم نامناسب در مزرعه خویش به کار مشغول بود. و در پاسخ معترض که کار کردن در سن پیری را بر آن حضرت خرده می گیرد و قصد موعظه آن حضرت را دارد، می فرماید: من به قصد بی نیازی از تو و مردم کار می کنم و این عبادت است و اگر در این حالت بمیرم در حال طاعت خداوند از دنیا رفته ام." (۹۶) امام خمینی اعتقاد دارند: "اگر یک مملکت بخواهد مستقل باشد، اول شرط این است که احتیاج نداشته باشد به غیر." (۹۷) و "شما باید به فکر این باشید که همه چیزتان را خودتان درست کنید." (۹۸) امام خمینی برای خود کفایی بر کشت و زرع نیز تاکید بخصوص دارند: "الان می دانید که ما محتاج به خارجیم راجع به مواد غذایی، باید خودمان این را جبران بکنیم، و این به همت کشاورزان ماست." (۹۹) و "ایران مملکتی است که کشاورزی او باید کشاورزی غنی باشد." (۱۰۰) د: نیاز به تکنولوژی: با توجه به عقب ماندگی دیرپای کشور از لحاظ فن آوری و صنعت نسبت به جهان امروز نیاز به خارج امری بدیهی می نماید. در این شرایط چه باید کرد؟ چه چیزی و چگونه باید از خارج وارد شود یا مورد اقتباس قرار گیرد؟ حضرت امام در این باره می فرمایند: "احتیاج ما پس از این همه عقب ماندگی مصنوعی به صنعتهای بزرگ کشورهای خارجی حقیقتی است انکارناپذیر. ولی این به آن معنی نیست که ما باید در علوم پیشرفته به یکی از دو قطب وابسته شویم." (۱۰۱) در برنامه صنعتی کردن مملکت هرگز چون امروز سراغ مونتاژ نمی رویم. ما در ایران صنایع مادر ایجاد خواهیم کرد و نوسازی را به بهترین وجه انجام خواهیم داد." (۱۰۲) ملاحظه می شود که نظر ایشان "صنعتهای بزرگ" و "صنایع مادر" است، نه هر صنعتی و هر وارداتی. "ما نیازهای تکنولوژی خود را از هر منبعی که مفیدتر برای کشورمان باشد تامین خواهیم کرد" (۱۰۳) این "مفیدتر برای کشور" جای تامل دارد. البته می توان با توجه به مجموع نظریات امام به آسانی فهمید که "مفیدتر برای کشور" کدام منبع است و از کدام کشورها می توان یاری گرفت. ه: هوشیاری در اجرای برنامه ها: نوسازی کشور با توجه به الگوهای تحمیلی - تبلیغی غربی و اوضاع و شرایط کنونی جهان، کار ساده ای نیست. بسا که بعد از اجرای برنامه های طولانی تازه متوجه شویم که در تار و پود دام الگوهای توسعه غرب گیر افتاده ایم. آن مرد الهی این

روشن بینی های شگفت را داشت که انتهای مسیرهای بظاهر درست لاکن در باطن انحرافی را ببیند". باید دو چشم دیگر هم قرض کنیم و به اطراف خودمان و ملک خودمان نگاه کنیم تا با دست خود ما دوباره به ما تحمیل نکنند. ("۱۰۴") باید خودمان را نگه داریم. اگر این نشود و بعدا باز همان مسایل کم کم، با تدریج، حوصله آنها زیاد است - با تدریج همین مسایل سابق بر ما تحمیل می شود ("۱۰۵") دشمن بیدار و پر حوصله است. کاری جز سلطه گری در عالم ندارد. او دنبال منافع خویش است. تمامی تاریخ معاصر شاهد این مدعاست که غرب بویژه آمریکا در پی تسلط بر جهان است و باکی از نابودی هیچ کشور و هیچ مردمی ندارد. "می خواهند شما را مایوس کنند آنهایی که منافع خودشان را از دست دادند یا در خطر می بینند می خواهند شما را مایوس کنند. می خواهند شما را از قدرت خودتان مایوس کنند تا سست شوید و آنها به مقاصد خودشان برسند". ۱۰۶ بد نیست نگاهی به یکی از شاخصه های توسعه در برنامه اول بیاندازیم طبق برنامه اول توسعه می بایستی صنایع مصرفی ۲/۴ درصد رشد داشته باشد که معادل ۲۸ درصد رشد کرد و صنایع سرمایه ای می باید به رشد ۲۴ درصد مقرر شده و تصویب شده برسد، که رشد آن ۹/۵ درصد بود. معلوم است که صاحبان سرمایه به سودهای کلان حتی تا صددرصد هم راضی نیستند و دنبال صنایع مصرفی می روند که سودش گاه تا ۲۰۰ درصد هم می رسد. در حالی که عرصه تولید سرمایه ای سودی معادل ۵ تا ۱۰ درصد بیشتر ندارد. (۱۰۷) ۳- اتحاد همه نیروها برای سازندگی (ملت و دولت): یکی از رازهای پیروزی انقلاب اسلامی اتحاد همه نیروها علیه نظام وابسته پهلوی بود. در واقع یکی از رازهای رهبری امام خمینی ایجاد روحیه اتحاد بین همه نیروها بود. امام خمینی تنها رهبری است که در قرن معاصر موفق شده است همه مردم کشور - الا بعضی افراد وابسته به رژیم پهلوی - را زیر بالهای خدایی "واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا" ("۱۰۸") جمع آورد. بدون این اساس محکم موفقیت امکانی ندارد". بر همه اقشار ملت، در هر مقامی که هستیم واجب است - واجب الهی است - که با هم پیوسته باشیم و با هم یکدست و یکدل و یک جهت برای ساختن این ایران خراب. ("۱۰۹") "همه با همت والا برای خدا و برای رضای ولی امر سلام الله علیه، همه با هم ست برادری داده و این کشوری که خرابه شده و به دست ما دادند خودمان تعمیر کنیم ("۱۱۰") با اتکال به خدا و با وحدت کلمه و همت فرزندان این آب و خاک همه با هم به بازسازی کشور می پردازیم ("۱۱۱") ما باید از سر، یک مملکتی را از سر بسازیم و این، نه دولت همچو کاری می تواند بکند و نه بعض اقشار ملت، باید همه با هم دست به هم بدهند ("۱۱۲") برای ساختن ایران هم همه ملت باید شرکت کنند، کشاورز در حد کشاورزی، زارع در حد زارع بودن، اهل صنعت در حد صانع بودن و همه اقشار ملت از دوست و غیر دوست گرفته، اینها با هم همکاری بکنند و برادرانه دست به هم بدهند و این خرابه ای که برای ما گذاشتند، از سر بسازند و آبادش کنند ("۱۱۳") چگونه همه ملت می توانند متحد باشند، آیا می شود مردم با زمینخواران و ساختمان خواران و ثروت اندوزان و تجارت پیشه گان طماع که هر روز حریص تر و گنده تر می شوند متحد شوند؟ ۴: عدالت: عدالت از نظر امام خمینی یکی از پایه های اساسی بنای توسعه است". خروج از اعتدال و عدالت الهی و صراط مستقیم، انحراف است و اجتناب از آن وظیفه ای الهی. ("۱۱۴") عدالت را اجرا کنید، عدالت را برای دیگران نخواهید (برای) خودتان هم بخواهید ("۱۱۵") عدالت در اسلام آنچنان اهمیت دارد که قرآن کریم قسط و عدل را هدف ارسال رسل و کتابهای الهی معرفی می کند". لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط" ۱۱۶ لذا توسعه ای که عدالت اجتماعی را مختل کند از نظر امام مردود است. اهمیت عدالت از نظر امام چنین است "من امیدوارم به فوز احدی الحسینین نایل شوم. یا پیشرفت مقصود در اقامه عدل و حق یا شهادت در راه آن که راه حق است". (۱۱۷) ۵: محرومین و مستضعفین: از نظر حضرت امام هدف اصلی توسعه بعد از حفظ اسلام و کشور اسلامی محرومین و مستضعفین هستند و این یکی از بزرگترین تفاوتهای الگوی توسعه از نظر امام با الگوی توسعه ملی کشورهای دیگر است". طریق اسلامی این است که مستضعفین را حمایت کنند ("۱۱۸") گمان نمی کنم عبادتی بالاتر از خدمت به محرومین وجود داشته باشد. ("۱۱۹") به همه در کوشش برای رفاه طبقات محروم وصیت می کنم که خیر دنیا و آخرت شماها رسیدگی به حال محرومان

جامعه است. ("۱۲۰") ما آن روزی عید داریم که مستمندان ما، مستضعفان ما به زندگی صحیح رفاهی و به تربیت صحیح اسلامی - انسانی برسند ("۱۲۱") اسلام برای مستضعفین آمده و اول نظرش به آنهاست ("۱۲۲") خدا نیامد آن روزی که سیاست ما و سیاست مسئولین کشور ما، پشت کرن به دفاع از محرومین و رو آوردن به حمایت از سرمایه دارها گردد ("۱۲۳") حضرت امام مکررا با خوی کاخ نشین مخالفت کرده اند و هدف توسعه را وصول به رضای الهی از طریق خدمت به محرومین و مستضعفین می دانند. "بیاید به علم بیونید، بیاید تمام قلبها و تمام قدمها و تمام گفتار ما برای منافع این قشر مستضعف باشد. نگذارید خون شهیدان هدر برود. نگذارید این زاغه نشینان ما باز ادامه بدهند به زاغه نشینی. نگذارید ابر قدرتها باز به طمع بلعیدن ما بیفتند".

(۱۲۴) و کلام آخر جمعبندی: با عنایت به اهمیت توسعه و اینکه عقب ماندن مادی و معنوی در هر زمینه ای از کاروان پیشرفت بشری علاوه بر اینکه خلاف عقل و شرع است به همان نسبت اسباب تضعیف استقلال و عزت حاصل از ایمان و انقلاب اسلامی و خون شهدای گرانقدر است، و اینکه الگوهای غربی در کشور ما و در همه عالم جز شکست و وابستگی نتیجه ای بیار نیآورده، خصوصا اینکه - بر خلاف بسیاری از نقاط عالم که فاقد مکتب جامع و کامل داخلی برای پاسخگویی به نیازهای توسعه هستند و از این رو با وجود رو آوردن به ویژگیهای ملی و درونی همواره در پاره ای از جهات ناچار به پذیرش اصول غربی هستند - ایران اسلامی دارای مکتبی کامل و جهانی است که پاسخگوی تمامی نیازهای بشری می باشد و علاوه بر آن از گنج بی پایان اندیشه ها و افکار امام خمینی بهره مند است، راه اساسی و صحیح توسعه، سرمشق قراردادن سیره و اندیشه حضرت امام است. آراء و اندیشه های امام خمینی صرفا مبانی نظری توسعه را تامین نمی کند بلکه علاوه بر آن، با توجه به این موضوع که ایشان حدود ۱۰ سال کشور توفانزده ایران را در سختترین شرایط اداره کردند و همواره مشکل گشای دولت و مجلس و ارگانها و مردم بودند. رهنمودها و دستورات ایشان در شرایط گوناگون شکل اجرای این نظریات را نیز مشخص نموده است. بنابراین ضروری ترین اقدام تشکیل گروه های ویژه ای است که بتوانند با توجه به مبانی نظری و عملی امام خمینی و آراء و سیره آن حضرت الگوهای توسعه کشور را تنظیم و در واقع ادبیات انقلاب اسلامی را در عرصه توسعه و ارتباطات توسعه به رشته تحریر درآورند و این امر جز با کمک و همکاری مشترک حوزه و دانشگاه میسر نمی شود. همچنین به موازات آن برنامه های اجرایی کشور را ترکیب نموده و دائما چگونگی پیشرفت عملی برنامه ها را بر اساس این الگوها کنترل کنند و بخش ویژه ای در رسانه ها بدین امر اختصاص یابد تا مردم برای همیشه تصویری پویا از چگونگی پیشرفت و رشد کشور خود پیش رو داشته باشند. انشاءالله پی نوشتها: ۱. مولانا، حمید، گذر از نوگرایی، ترجمه یونس شکرخواه، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، پاییز ۱۳۷۱، ص ۲۷۹. همان منبع (نقل به مضمون) ۲. دکتر پناهی، محمد حسین، ضرورت ارزیابی علمی برنامه های توسعه و وضعیت آن در ایران، فصلنامه علوم اجتماعی، شماره های ۳ و ۴، ص ۸۴. مهندس موسوی، میرحسین، مجموعه مقالات سمینار تحقیق و توسعه، سازمان پژوهشهای علمی و صنعتی ایران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، تیرماه ۱۳۶۸، ص ۱۸. همان منبع، نقل به مضمون، ص ۱۷ و ۱۸. مهندس موسوی، میرحسین، سخنرانی در دانشگاه تربیت مدرس، به مناسبت هفته دفاع مقدس، ۱۷/۷/۷۶. شکرخواه، یونس، تمدن اسلامی از دیدگاه امام خمینی، فصلنامه حضور، زمستان ۷۶، شماره ۲۲، ۱۰. سرادموند آبرونساید فرمانده نیروهای انگلیسی در شمال ایران بود. مراجعه کنید به خاطرات فردوست تحت عنوان "ظهور و سقوط سلطنت پهلوی" جلد دوم، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰، ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴. سید زاده، حمید - بررسی کتاب پاسخ به تاریخ، قم، چاپ مهدیه، تابستان ۱۳۷۰. ۱۵. مراجعه کنید به مقالات خارجی انتهای کتاب "داستان انقلاب" نوشته محمود طلوعی تهران، انتشارات علمی، پاییز ۱۳۷۰، ص ۵۶۲ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳. فوران، جان - انقلاب ۷۹-۱۹۷۷: چالشی بر تئوری اجتماعی، فصلنامه حضور، شماره ۱۸، زمستان ۱۳۷۵ از ص ۱۸۴ به بعد ۲۴. طلوعی، محمود، داستان انقلاب، تهران، انتشارات علمی، پاییز ۱۳۷۰، ۲۵. مجموعه اسناد لانه جاسوسی، بخش اول (ایران در بند)، جلد ۶، تهران، مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی آمریکا، زمستان ۱۳۶۹، ۲۶. کوثر

(مجموعه سخنرانیهای حضرت امام خمینی) - جلد دوم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۱، ۲۷. همان منبع، ص ۲۸ ۵۰۴. همان منبع، ص ۲۹ ۵۰۴. فوران، جان - انقلاب ۷۹-۱۹۷۷ چالشی بر تئوری اجتماعی، فصلنامه حضور شماره ۱۸، زمستان ۱۳۷۵، ص ۲۰۵ و ۳۱ و ۳۲. مجموعه اسناد لانه جاسوسی، بخش اول (ایران در بند)، جلد ۶، تهران مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی امریکا، زمستان ۱۳۶۹، ۳۳. نعمتی زاده، محمدرضا، فصل خاکستر (مجموعه شعر)، بوشهر، نشر شروه، زمستان ۱۳۷۰، ۳۴. طلوعی، محمود - داستان انقلاب، تهران، انتشارات علمی، پاییز ۱۳۷۰، ۳۵. فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی - جلد دوم، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰، ۳۶. بوستان سعدی ۳۷. قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۱۰۳، فصلنامه حضور، خرداد ۱۳۷۲، ص ۱۱ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶. مجله حوزه، سال هفتم، فروردین تا تیرماه ۱۳۶۹، شماره ۳۸-۳۷ و ۴۷ و ۴۸. امام و انقلاب در آئینه اندیشه جهان، تدوین روابط عمومی سازمان بهزیستی استان مازندران، قم، نشر مرتضی، بهمن ماه ۱۳۶۹، ۴۹. فصلنامه حضور، شماره ۲۰، تابستان ۱۳۷۶، ص ۳۸ و ۵۰. امام و انقلاب در آئینه اندیشه جهان، تدوین روابط عمومی سازمان بهزیستی استان مازندران، قم، نشر مرتضی، بهمن ۱۳۶۹، ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴. فصلنامه حضور، شماره ۱، خرداد ۱۳۷۰، ۵۵. کوثر (مجموعه سخنرانیهای حضرت امام خمینی) جلد دوم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۱، ۵۶. آرشیو مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بهار ۱۳۷۶، ۵۷. دولت آبادی، فیروز، چهار انفجار در بستر تاریخ، فصلنامه حضور، شماره ۸، پاییز ۱۳۷۳، ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲. امام خمینی، کلمات قصار، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بهار ۱۳۷۲، ۶۳. واحد کامپیوتر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، کد ۱۳-۹۹-۶۶ و ۶۵ و ۶۴. رهنمودهای امام در جهت خودکفایی، مجله حوزه، سال هفتم، شماره ۳۸ و ۳۷، فروردین تا تیرماه ۱۳۶۹، ۶۷ و ۶۸ و ۶۹. واحد کامپیوتر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، کد ۱۳-۹۹-۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۸۷ و ۷۹. امام خمینی، کلمات قصار، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بهار ۱۳۷۲، ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵. همان منبع ۸۶ و ۸۷. صحیفه نور، جلد ۱۴، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، تهران، شرکت سهامی چاپخانه وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱، ۸۸. امام خمینی، کلمات قصار، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بهار ۱۳۷۲، ۸۹. رهنمودهای امام در جهت خودکفایی، مجله حوزه، سال هفتم، شماره ۳۸-۳۷، فرودین تا تیرماه ۱۳۶۹، ۹۰. همان منبع ۹۱ و ۹۲. امام خمینی، کلمات قصار، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بهار ۱۳۷۲، ۹۳. مجله حوزه، سال هفتم، شماره ۳۸-۳۷، فرودین تا تیرماه ۱۳۶۹، ۹۴. قرآن کریم، سوره اسراء، آیه ۲۷. ۹۵. نقل به مضمون از سخنرانی مهندس میر حسین موسوی در هفته دفاع مقدس در دانشگاه تربیت مدرس - ۱/۷/۷۶ - ۹۶. رهنمودهای امام در جهت خودکفایی، مجله حوزه، سال هفتم، شماره ۳۸-۳۷، فروردین تا تیرماه ۱۳۶۹، ۹۷. صحیفه نور، جلد ۱۰، تهیه و تنظیم از مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، تهران، شرکت سهامی چاپخانه وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱، ۹۸. ۹۸ و ۹۹. امام خمینی، کلمات قصار، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بهار ۱۳۷۲، ۱۰۱. همان منبع ۱۰۲. واحد کامپیوتر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، کد ۷۶-۱۹-۱۰۳. همان منبع ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶. صحیفه نور، جلد ۱۰، تهیه و تنظیم از مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱، ۱۰۷. کیهان سال ۱۳۷۳، ص ۱۸۶ و ۱۰۸. قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۱۰۳ و ۱۰۹. واحد کامپیوتر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، کد ۱۳-۹۹-۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳. همان منبع ۱۱۴ و ۱۱۵. امام خمینی، کلمات قصار، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بهار ۱۳۷۲، ۱۱۶. قرآن کریم، سوره حدید، آیه ۲۵ و ۱۱۷. امام خمینی، کلمات قصار، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بهار ۱۳۷۲، ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳. امام خمینی، کلمات قصار، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بهار ۱۳۷۲، ۱۲۴. صحیفه نور، جلد ۱۰، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، تهران، شرکت سهامی چاپخانه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱

مصلحت نظام از دیدگاه امام خمینی (ره) مصلحت، از گزاره های کلیدی و مهمی است که پس از انقلاب اسلامی، از آن بسیار سخن رفته، امّا افسوس، با این که دو دهه از انقلاب اسلامی را پشت سر گذاشته ایم، آن گونه که شاید و باید، صاحب نظران و دانشوران ژرف اندیش و نکته بین، به زوایای آن نپرداخته اند. از این روی، هر از چندگاه، شاهد اظهار نظرهای نادرست و ابهام انگیز از سوی ناآشنایان به گستره، مفهوم و محتوا و کارگشایی این گزاره هستیم: گروهی به کارگیری عنصر (مصلحت) را از سوی حکومت اسلامی، امری ناپسند و (دین را فدای حاکمیت نمودن) دانسته اند. ۱. دسته ای دیگر، پذیرش این اندیشه را در اندیشه سیاسی ولایت فقیه، امری پسندیده، ولی بر این پندارند که به جدایی ساختاری نهاد دین از دولت و سکولاریزم و عرفی شدن حکومت اسلامی و فقه شیعی می انجامد. اینان وانمود کرده اند به هر میزان از عنصر مصلحت، بهره ببریم به همان اندازه از دین و شریعت جدا شده ایم، چرا که آنان مصلحت را عنصری برون دینی، بلکه ضدّ دین می شمرند. ۲. از سوی دیگر، اگر عنصر مصلحت را به یک سو نهمیم و بهای لازم را به آن ندهیم، از حکومت اسلامی، جز پوسته و لایه روین چیزی باقی نمی ماند، چرا که کارآیی و گره گشایی در نظام سیاسی اسلام، بستگی ژرف به این عنصر دارد. با حذف این عنصر و یا به کار نرفتن درست آن، اداره جامعه و به پیش بردن آن، بویژه در گره گاهها و راههای دشوار گذر، ناممکن خواهد بود. پویایی، شادابی و نقش آفرینی اسلام، در صحنه های داخلی و جهانی به این عنصر بستگی دارد. امام راحل، با اشاره به همین نکته مهم، به کارگزاران حکومت هشدار می دهد: (مصلحت نظام، از امور مهمه ای است که گاهی غفلت از آن، موجب شکست اسلام عزیز می گردد. ... مصلحت نظام و مردم، از امور مهمه ای است که مقاومت در مقابل آن، ممکن است اسلام پابرهنگان زمین را در زمانهای دور و نزدیک، زیر سؤال ببرد و اسلام آمریکایی مستکبرین و متکبرین را با پشتوانه میلیاردها دلار توسط ایادی داخل و خارج آنان پیروز گرداند.) ۳ (در اسلام مصلحت نظام، از مسائلی است که مقدم بر هر چیز است و همه باید تابع آن باشیم.) ۴ از این روی، باید روشن شود: ماهیت و مفهوم مصلحت چیست؟ آیا مصلحت در مکتب اسلام با دیگر مکتبها به یک معناست؟ آیا برای خرد و خردمندان راهی به مصلحتها و قانونگذاری بر اساس آن وجود دارد، یا خیر؟ فرق بین مصلحت نظام و مصلحتهایی که در احکام شرعی وجود دارند، در چیست؟ آیا با دگرگونی مصلحت، می توان حکم و یا قانون را دگرگون کرد و قانونهای دیگری را جایگزین ساخت؟ آیا در این مسأله، بین احکام شرعی و احکام حکومتی ناسانی است؟ گیریم روا باشد دگرگونی حکم، چه کسی باید این وظیفه را بر عهده گیرد؟ به دیگر سخن، مرجع تشخیص کیست؟ جایگاه مجمع تشخیص مصلحت کجاست؟ و... حوزه مصلحت شناسی حاکم اسلامی تا کجاست؟ آیا فراگیر و گسترده است یا مرز ویژه ای دارد؟ آیا سرپیچی از مصلحت اندیشیهای حاکم، گناه به شمار می رود، یا خیر؟ آیا می توان تشخیص مصلحت را در چارچوب معیارها و ترازها و آیینهای روشنی قرار داد؟ پاسخ مشروح پرسشهای یاد شده و همچنین بسیاری از پرسشهایی که یاد نشده، در این مقال، نمی گنجد. در این گفتار تلاش خواهیم کرد به محورهای اصلی بحث اشاره کنیم و در آینده اگر مجال بود، به شرح آنها بپردازیم: مفهوم مصلحت در لغت، به معنای سود است و در برابر مفسده به کاربرده می شود. ابن منظور می نویسد: (الاصلاح نقیض الفساد، والمصلحة: الصّلاح.) ۵ بهبود بخشیدن، مخالف تباه کردن و مصلحت به معنای شایستگی است. صاحب اقرب الموارد، می نویسد: (المصلحة: ما یرتب علی الفعل و یبعث علی الصلاح، یرتب علی الصلاح.) ۶ (رأی الامام المصلحة فی ذلك) ای هو ما یحمل علی الصلاح، ومنه سمی ما یتعاطاه الانسان من الاعمال الباعثة علی نفعه.) ۶ مصلحت، یعنی آنچه که بر عمل بار است و سبب صلاح و شایستگی می گردد. از همین باب است این سخن که: (امام مصلحت را در این دید) یعنی این، چیزی است که سبب صلاح می شود. از این روی، کارهایی که انسان انجام می دهد و سبب سودبری وی می شود، به این نام نامیده می شوند. دیگر کتابهای لغت نیز، همانند دو کتاب یاد شده، مفهوم مصلحت را شرح داده اند. مصلحت در کتاب و سنت و کتابهای فقهی به همین معنی، با گستراندن معنای سود که سود دنیوی و اخروی را در بر بگیرد، به کار برده شده است. صاحب جواهر می نویسد: (یفهم من الاخبار و کلام الاصحاح، بل ظاهر الکتاب ۷ من انّ جمیع المعاملات و غیرها انما شرعت

لمصالح الناس وفوائدهم الدنیویه والاخرویة مما تسمى مصلحةً وفائدةً عرفاً. ۸) از اخبار و سخنان فقیهان، بلکه ظاهر قرآن استفاده می شود: همه دادوستدها و غیر آنها، برای مصالح و سودهای دنیوی و اخروی مردم، یعنی آنچه از دید عرف، مصلحت و سود نامیده می شود، تشریح شده اند. بر این اساس، مصلحت از دید اسلام، یعنی هر کاری که به سود و صلاح مادی و یا معنوی جامعه باشد. البته جهت گیری اصلی اسلام، بر آوردن سعادت اخروی و کمال انسانی است. از این روی، در گاه برخورد و انبوه شدن مصلحتها، مصلحتهای معنوی بر مادی پیش داشته می شوند. با این بیان، مفهوم مصلحت در اسلام، با دیگر مکتبهای مادی، ناسانی جوهری دارد. آنان، چون باوری به خدا و قیامت و معنویت ندارند، مصلحت و مفسده را تنها در چارچوب سود و زیانهای مادی تفسیر می کنند، ولی از دیدگاه اسلام، مصلحت، ویژه سودهای مادی نیست. شماری از نویسندگان، با تأثیرپذیری از مکتبهای مادی، مصلحت را تنها به سود مادی تفسیر کرده و پنداشته اند: مصلحت، عنصری است غیردینی که تنها در عرصه عقل عرفی، مطرح می شود. از این روی، طرح مصلحت نظام را از سوی امام راحل، سبب جداسازی نهاد دین از دولت و عرفی شدن حکومت اسلامی قلمداد کرده اند. ۹) جایگاه مصلحت در فقه مصلحت، از متن دین سرچشمه گرفته است. فقیهان، به مناسبتهای گوناگون در بسیاری از بابهای فقه، از آن سخن گفته اند. فقهای اهل سنت، در کتابهای فقهی خود، بابی به نام (مصلح مرسله) گشوده اند. بسیاری از آنان، به هنگام نبود دلیل شرعی معین، آن را منبعی برای دستیابی به احکام پایدار و ناپایدار قرار داده اند. عالمان شیعه نیز، در فقه، از دو گونه حکم و مصلحت سخن گفته اند: احکام پایدار و ناپایدار و مصلحت پایدار و ناپایدار. ۱۰) احکام ثابت، مصلحتی پایدار دارند که زمان و مکان و جامعه ای ویژه را در بر نمی گیرند. احکام دگرگون شونده، مصلحتی ناپایدار دارند که در هر زمان و هر مکانی به گونه ای هستند. به این دسته از احکام، احکام حکومتی، نیز می گویند. دستورهایی که از سوی پیامبر اسلام (ص) به عنوان وحی به مردم ابلاغ شده است، همه، مصلحتی پایدار دارند و دگرگونی در این گونه احکام راه ندارد، مگر موضوع آن دگرگون شود و یا در تراحم با حکم اهمّ قرار گیرد. ۱۱) حدیث شریف: (حلال محمّد حلال ابد الی یوم القیامة و حرام ابداً الی یوم القیامة). ۱۲) ناظر به این بخش از احکام است. ولی دستورهایی که آن بزرگوار و یا دیگر امامان معصوم (ع) با توجه به پیشامدها و رویدادها داده اند، مصلحتی ناپایدار و برهه ای دارند و تا هنگامی عمل به آن دستورها بایسته است که مصلحت باقی باشد. امام خمینی، برای بازشناسی احکام شرعی از حکومتی تراز ویژه ای ارائه می دهد. ۱۳) و آن گاه پاره ای از روایات را که بیانگر حکم حکومتی هستند، یاد آور می شود. ۱۴) نقش عنصر مصلحت در جعل احکام الهی عالمان شیعه، در بخش نخست: (احکام پایدار و دگرگونی ناپذیر الهی) بر این باورند که این احکام، بر مدار مصلحت می چرخند. هیچ حکمی را نمی توان یافت که در تشریح آن، به مصلحت یا مفسده ای توجه نشده باشد. پیش از آن که به نقل پاره ای از سخنان عالمان شیعه، در این باره بپردازیم، اشاره ای به روایات باب، مفید و مناسب می نماید: امام رضا (ع) پس از آن که قول به (تعبد) را در احکام شرعی ردّ می کند می فرماید: (أنا وجدنا کلماً احلّ الله تبارک و تعالی ففیه صلاح العباد و بقاؤهم ولهم الیه الحاجة الّتی لایستغنون بها، و وجدنا المحرّم من الاشیاء لاحاجة بالعباد الیه و وجدناه مفسداً داعياً (الی) الفناء والهلاک، ثم رأیناه تبارک و تعالی قد احلّ بعض ما حرّم فی وقت الحاجة لما فیه من الصلاح فی ذلک الوقت، نظیر ما احلّ من المیتة والدّم ولحم الخنزیر اذا اضطر الیها المضطر لما فی ذلک الوقت من الصّلاح). ۱۵... در همه آنچه خداوند حلال فرموده، صلاح و بقای بندگان را می بایم و بشر بدانها نیاز دارد و بدون آنها زندگی درستی نخواهد داشت. و در همه آنچه خداوند حرام فرموده، فساد و نابودی بندگان و بی نیازی آنها را بدان می یابیم. خداوند پاره ای از چیزهایی را که حرام کرده است، به هنگام نیاز حلال کرده زیرا در آن هنگام، در استفاده از آنها مصلحت وجود دارد، مانند حلال بودن استفاده از مردار، خون و گوشت خوک، به هنگام نیاز شدید زیرا درگاه نیاز، در استفاده از آنها، مصلحت است. در این بیان، امام (ع) همه احکام شرعی و همچنین احکام ثانوی را بسته به مصلحت می داند. روایتی به همین مضمون از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) ۱۷ نیز نقل شده است. در روایتی دیگر امام رضا (ع) می فرماید: (خداوند، هیچ خوردنی و آشامیدنی را حلال نکرد، مگر به این جهت که

در آنها سود و مصلحت بندگان است. و چیزی را حرام قرار نداد، مگر به سبب زیانبار بودن، یا سبب مرگ شدن و فسادانگیزی آن. در این زمینه روایات بسیاری وجود دارد. این سخنان، گویای این نکته اند که مصلحت عنصری اصیل و ریشه دار و جوشیده از متن دین و شریعت است، نه چیزی که امام راحل، آن را پدید آورده باشد. فقهای بزرگوار شیعه، بر این سخن اتفاق دارند. سید مرتضی می نویسد: (کل شیء اوجب علينا فی الشرع، فلا بدّ فیه من وجه وجوب و کلّ شیء حرّم، فلا بدّ فیها من وجه قبح وان کنا لانعلم جهات الوجوب والقبح علی سبیل التفصیل).^{۱۹} هر آنچه در شریعت بر ما واجب شده است، باید انگیزه واجب بودن را در خود داشته باشد و هر چیزی که حرام شده، باید انگیزه زشت بودن را دارا باشد، اگرچه ما انگیزه های واجب و زشت بودن را به شرح، ندانیم. خواجه نصیرالدین طوسی، در (تجرید الاعتقاد)^{۲۰} و علامه حلی، در شرح آن^{۲۱}، همه احکام را بسته به مصلحت دانسته اند. اصولی محقق، علامه میرزا حسین نائینی نیز می نویسد: (انّه لاسبیل الی انکار تبعیة الاحکام للمصالح والمفاسد فی المتعلقات وانّ فی الافعال فی حدّ ذاتها مصالح و مفاسد کامنه مع قطع النظر عن امر الشارع و نهیه وانها تكون عللاً للاحکام و مناطاتها).^{۲۲} پیروی احکام الهی از مصالح و مفاسد قطعی است و انکار آن دلیلی ندارد زیرا همه کارها با قطع نظر از امر و نهی شارع، دارای مصالح و مفاسدند و همین مصالح و مفاسد، انگیزه ها و علت‌هایی برای حکمها و ترازهایی برای آنها هستند. بنابراین، جعل احکام شرعی، براساس مصلحتها و مفاسدهایی است که در موضوع آنها وجود دارد. خوراکیها، آشامیدنیها، روابط حقوقی و... دارای گونه ای مصلحت و مفاسدند، خواه برای آنها قانونی بر نهاده شده باشد یا خیر. دستور خداوند بر اساس این صلاح و فساد ذاتی است، مانند: نوشیدنهای الکلی، مواد مخدر، ربا و... به خاطر زیانی که به انسان و اقتصاد جامعه داشته اند، حرام شده اند و قرآن و روایات، به بخشی از زیانها و فساد انگیزیهای آنها اشاره کرده اند. نقش عنصر مصلحت در احکام حکومتی احکام حکومتی و ناپایدار نیز دارای مصلحت و مفاسدند، ولی مصالح و مفاسد احکام اولی و احکام حکومتی یکسان نیستند زیرا در احکام اولیه، مصلحت و مفاسد در متعلق آن است که فلسفه احکام نامیده می شود و دانش به آن نیز ویژه خداوند است و عقل امکان دارد، به بخشی از مصلحتها راه یابد، نه به همه آنها ولی در احکام حکومتی، مصالح و مفاسد را حاکم اسلامی تشخیص می دهد، یعنی هرگاه حاکم اسلامی، به تنهایی و یا با کمک کارشناسان، تشخیص دهد انجام و یا ترک کاری به مصلحت اسلام و یا جامعه اسلامی است، مردم را به آن دستور می دهد و یا از آن باز می دارد. فقهای بزرگوار شیعه، با این که حکومت در اختیار آنان نبوده است، در بسیاری از فتاوا و استنباطهای خود، به عنصر مصلحت، توجه داشته اند: شیخ مفید، در بحث (بیع) با اشاره به حوزه کاری و دامنه اختیار حاکم می نویسد: (وللسلطان ان یکره المحتکر علی اخراج غلته و بیعها فی اسواق المسلمین...وله ان یسعرها علی ما یراه من المصلحه).^{۲۳} سلطان می تواند احتکار کننده را وادارد که غله خود را بیرون آورد و در بازار مسلمانان بفروشد... و می تواند باصلاح اندیشی خود، بر آن قیمت نهد. برابر احکام اولی، اگر کسی از احکام الهی سرنیچد نمی توان او را بر کاری واداشت که به میل و مصلحت شخصی او نیست. اما گاه بین مصلحت اجتماعی و مصلحت شخصی، تزامن پیش می آید، حاکم اسلامی در این گونه جاها، باید مصالح اجتماعی را بر مصالح شخصی پیش بدارد و براساس آن حکم دهد، همان گونه که شیخ مفید، فتوا داد. صاحب جواهر در فلسفه این حکم می نویسد: (الخروج عن قاعدة عدم جبر المسلم باقتضاء المصلحه العامه والسیاسه، ذلک فی کثیر من الازمنه والامکنه).^{۲۴} این کار (واداشتن احتکار کننده بر فروش جنس خود) خارج شدن از قاعده و انداشتن مسلمان است بر کاری که برابر مصلحت عمومی و سیاست است، چنین کاری در بسیاری از زمانها و مکانها شایسته است. شیخ طوسی^{۲۵}، و بسیاری از فقهای دیگر^{۲۵}، از جمله امام خمینی، جلوگیری از احتکار و قیمت گذاری را برای حاکم اسلامی، روا دانسته اند. امام خمینی، با اشاره به دامنه اختیار حاکم اسلامی می نویسد: (للامام علیه السلام و والی المسلمین ان یعمل ما هو صلاح المسلمین من تثبیت سعر او حصر تجارة او غیرها ممّا هو دخیل فی النظام وصلاح للجامعه).^{۲۷} امام و سرپرست مسلمانان، می تواند کاری را که به صلاح مسلمانان است، انجام دهد، مانند ثابت نگهداشتن قیمتها، محدود کردن تجارت، یا غیر آن از آنچه در حفظ

نظام و صلاح جامعه نقش دارد. بسیاری از فقیهان شیعه، در باب آباد کردن زمینها می گویند: اگر شخصی برای آبادانی زمین موات، سنگ چینی کرد، ولی به آبادانی آن نپرداخت، امام او را به یکی از دو کار و می دارد: آبادانی زمین یا دست برداشتن از آن و اگر نپذیرد، حکم به خارج شدن وی می دهد تا زمین رها نماند. صاحب جواهر، حکم یاد شده را مورد پذیرش بزرگانی چون: شیخ طوسی، ابن حمزه، علامه حلی، فخرالمحققین، شهید اول، شهید ثانی و گروهی دیگر می داند. وی در بیان علت آن از دیدگاه فقهای یاد شده می نویسد: (معلّین له بقبح تعطیل العماره التي هی منفعة الاسلام). ۲۸ این فقها، علت و دلیل حکم یاد شده را ناشایست بودن موات گذاردن و آباد نکردن زمینی دانسته اند که آبادانی آن به سود اسلام است. شیخ طوسی، به هنگام بحث از زمینهایی که با جنگ به دست آمده اند، می نویسد: (له التصرف فیہ بحسب ما یراه من مصلحه المسلمین). ۲۹ حاکم اسلامی، در این گونه زمینها، آن گونه که مصلحت مسلمانان می داند، می تواند دست یازد. امام خمینی می گوید: (در اموال مشروع، اگر ولی امر، تشخیص داد که: این قدر که هست نباید باشد، برای مصالح مسلمین می تواند تصرف کند. ... این روشنفکرهای ما نمی فهمند که ولایت فقیه یعنی چه، یکی اش تحدید این امور است. مالکیت را در عین حال که شارع مقدس محترم شمرده است، لکن ولی امر، می تواند همین مالکیت محدودی که ببیند خلاف صلاح مسلمین و اسلام است، همین مالکیت مشروع را محدودش کند، به یک حدّ معینی و با حکم فقیه، از او مصادره بشود). ۳۰ استاد شهید مرتضی مطهری، بر این باور است: اگر نیازهای عمومی جامعه و یا ضرورت تعدیل ثروت ایجاد کند که مالیات تصاعدی وضع شود، باید این کار انجام شود و یا اگر مصلحت جامعه اسلامی باشد می توان از یک مالک و یا گروهی سلب مالکیت کرد. حاکم اسلامی، برای مصلحتی بزرگ تر می تواند چنین کارهایی را انجام دهد. ۳۱ ولایت و مصلحت در باب (ولایات)، این مسأله روشن تر است. در فقه شیعه، هر جا از ولایت سخن به میان آمده، از مصلحت نیز سخن رفته است، تا جایی که امام خمینی می نویسد: (اصل اولی در هر ولایتی این است که مقید به مصلحت باشد). ۳۲ از باب نمونه آن بزرگوار درباره (قیم) که پدر یا جدّ پدری، برای پس از مرگ خود تعیین می کنند می نویسد: (والظاهر اعتبار المصلحه فی تصرفه ولایکفی عدم المفسده). ۳۳ در کارها و دست یازیهایی (قیم) مصلحت شرط است و نبود مفسده کافی نیست. محقق حلی نیز می نویسد: (يجوز لولی الطفل رهن ماله... مع مراعاة المصلحه). ۳۴ بر سرپرست کودک رواست که مال او را با نگهداشت مصلحت، به رهن بگذارد. صاحب جواهر، (مع مراعاة المصلحه) را تفسیر: (التي هی احسن) در آیه شریفه: (ولاتتقربوا مال الیتیم الا- بالتی هی احسن). ۳۵ می داند. ۳۶ وی، در جای جای جواهر، مصلحت اندیشی را مورد توجه قرار داده است، از جمله در کتاب قضاء، می نویسد: (اذا اقتضت المصلحه تولیة القضاء مثلاً من لم يستكمل الشرائط بان كان قاصراً فی العلم والعدالة انعقدت ولایته فی احد الوجهین او القولین مراعاةً للمصلحه). ۳۷ اگر مصلحت باشد، کسی که شرایط قضاوت در او نیست به کار قضاوت پردازد، بر اساس یکی ازدو احتمال، یا دو دیدگاه، سرپرستی او درست است. در مثل، اگر کسی دانش و عدالت لازم را برای این کار نداشت، از باب مصلحت می تواند به کار قضاوت پردازد. همو، در جای دیگر می نویسد: (لو بذله الامام من بیت المال جاز بلاخلاف واشکال لانّ فیہ مصلحه للاسلام والمسلمین). ۳۸ اگر امام، جایزه را از بیت المال پردازد، این کار بدون خلاف و بدون هیچ اشکالی رواست زیرا در آن، مصلحت اسلام و مسلمانان است. امام خمینی، آن گاه که درباره سرپرست وقف و کارهایی که وی به عهده دارد سخن به میان می آورد، درباره چگونگی انجام وظیفه می نویسد: (کل ذلک علی وجه الاحتیاط و مراعاة الصّلاح). ۳۹ همه اینها (کارهایی که سرپرست وقف بر عهده دارد) باید با احتیاط و نگهداشت مصلحت، انجام گیرد. درباره ولایت پدر و جدّ پدری بر فرزند و تصرف در اموال آنها و همچنین ازدواج آنها، نبود مفسده، بلکه بالاتر، احتیاط را در نگهداشت مصلحت می داند. ۴۰ آن بزرگوار، در بحث (ولایت فقیه) به نگهداشت مصلحت تاکید بیش تری دارد. در مثل، به هنگام روشنگری ماهیت حکومت اسلامی و فرق آن با دیگر حکومتها می نویسد: (نعم للوالی ان یعمل فی الموضوعات علی طبق الصّلاح للمسلمین او لاهل حوزته ولیس ذلک استنباداً بالرّای، بل هو علی طبق الصّلاح، فرأیه تبع للصّلاح کعمله). ۴۱ حاکم اسلامی، می تواند در گزاره ها،

برابر صلاح مسلمانان و یا صلاح حوزه حکومتی خود عمل کند. چنین اختیاری، استتداد به رأی نیست، بلکه عمل براساس صلاح و شایستگی است. نظر حاکم، همانند عمل او، باید پیرو مصلحت باشد. همو، در جای دیگر، پس از آن که اختیارهای حکومتی فقیه را همسان پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) دانسته است می نویسد: (در این زمینه فرقی بین فقیه عادل و معصومان نیست، زیرا حاکم هر که باشد مجری احکام شریعت و برپا دارنده حدود الهی و گیرنده خراج و مالیاتهاست. و در آن به گونه ای که صلاح مسلمانان است تصرف می کند). ۴۲ همو، در بسیاری از جاهای دیگر، نیز، به پیوند آن دو اشاره کرده است. ۴۳ نمونه ها، بیش از آن است که در این مقاله، بتوان آنها را گزارش دادو یا حتی به آنها اشاره داشت. ما، پیش از این، به پاره ای از نمونه ها اشاره کردیم. ۴۴ نمونه های یاد شده، گویای این است که عنصر مصلحت، امری بی پیشینه نیست. چیزی نیست که حضرت امام خمینی، آن را بنا بر نیاز و کاستیهای موجود در فقه، وارد اندیشه سیاسی اسلام کرده باشد، بلکه جایگاهی در متن دین دارد که فقهای شیعه، به مناسبتهای گوناگون، از آن سخن گفته اند. البته، آن بزرگواران، به دلیل این که هیچ گاه تصمیم گیری سیاسی اداری جامعه، در اختیار آنان نبوده است، بحثهای گسترده و ره گشایی، بویژه در بخش مصلحت نظام نداشته اند. ویژگی امام راحل، در این بود که این بحث را از صورت تئوریک در آورد و به آن بُعد عملی داد و به پژوهشگران عرضه کرد. مصلحت در دیدگاه شیعه و اهل سنت گروهی پنداشته اند: (مصلحت نظام) که از سوی امام راحل، طرح شده، همان (مصلح مرسله) اهل سنت است. از این روی، اشاره گذرا به فرقهها و ناسانیهایی که این دو دیدگاه با هم دارند مفید و مناسب می نماید: هر چند عالمان شیعه و اهل سنت، هر دو به عنصر مصلحت، توجه ویژه ای دارند و مسائل بسیاری را در بابهای گوناگون فقه با آن پیوند زده اند، ولی با یک نگرش کلی به سخنان عالمان اهل سنت درباره (مصلح مرسله) و بررسی فتوایی که براساس آن داده اند از یک سوی، و سخنان فقهای شیعه، بویژه امام خمینی، که در آنها سخن از مصلحت به میان آمده است، از دیگر سوی، می توان گفت: چند فرق اساسی بین این دو دیدگاه وجود دارد: ۱. همان گونه که اشاره شد، بسیاری از اهل سنت، از (مصلحت) به عنوان یکی از منابع احکام شریعت در نبود نصّ معین یاد کرده اند: (اگر اعتبار یا بطلان مصلحتها را شریعت به نصّ و یا اجماع و یا قیاس اعلام دارد، واجب الاتباع است، ولی اگر شریعت در این امر سکوت کند، یعنی ادله شرعی مصلحت امری را بیان نکنند، جای این سؤال پیش می آید که آیا حقّ تحقیق در علت آن را داریم یا نه؟ امام مالک، آن را جائز دانسته و پی بردن به علل و درک مصلحتها را سرچشمه ای برای قانونگذاری شمرده و آن را (مصلح مرسله) نامگذاری کرده است، مصلحتهایی که درباره آن نصّ نرسیده است). ۴۵ براساس این دیدگاه، فقیه، حقّ دارد در نبود نصّ در امری، به مصلحت یابی، پردازد و برابر با دیدگاه خود، حکم آن را تشریح کند. اما عالمان شیعه، هر چند بر پیروی احکام شریعت از مصالح و مفاسد، در مقام ثبوت پای می فشرند، ولی در مقام اثبات آنچه را که از دید انسان مصلحت است، تا آن هنگام که مفید علم نباشد، پشتوانه حکم کلی الهی قرار نمی دهند. به دیگر سخن، به مصلحت، به عنوان منبع اجتهاد نمی نگرند. محقق نائینی در این باره می نویسد: (أنه لاسبیل الی انکار ادراک العقل تلك المناطات موجبة جزئیة وانّ العقل ربّما یستقل بقبح شیء و حسن آخر ولا یمكن عزل العقل عن ادراک الحسن والقبح - كما علیه بعض الاشاعره). ۴۶ بی گمان، عقل پاره ای از ملاکها را می شناسد زیرا عقل در پاره ای از جاها به گونه ای مستقل، خوبی و بدی چیزها را درک می کند. بر کناری عقل از مقام شناخت خوبی و بدی، ممکن نیست، آن گونه که اشاعره می گویند (اشاعره به شناخت خوبی و بدی از سوی عقل، باور ندارند). ایشان این سخن را بسیار روشن و انکار آن را سبب از بین رفتن اساس شریعت می شمرد. ۴۷ بنابراین، از دیدگاه شیعه، آن مصلحتی حجت است که دلیل قطعی شرعی بر ارزش آن داشته باشیم و یا این که عقل به گونه ای قطعی بدان حکم کند. به هر حال، هیچ یک از عالمان اصول و فقیهان شیعه، مصلحت را به عنوان منبع استنباط در کنار دیگر منابع، قبول ندارند. بیادآوری: گونه نگاه فقیهان شیعه به مصلحت، به معنای بی اهمیت و یا کم اهمیت بودن این عنصر در بین آنان نیست زیرا که فقهای شیعه، در احکام حکومتی و مسائل اجتماعی برای آن جایگاه ویژه ای باور دارند و در این باره احکام فراوانی را در کتابهای فقهی خود آورده اند. ۲. اهل

سنت، هنگامی به (مصلح مرسله) استناد می‌جویند که (قیاس) ممکن نباشد. ۴۸ آنان بر این باورند که با وجود (قیاس) نوبت به مصلحت اندیشی فقیه نمی‌رسد، ولی شیعه اعتباری برای قیاس قائل نیست زیرا آن را علم آور نمی‌داند، تا مصلحت اندیشی را پس از آن قرار دهد. ۳. عالمان شیعه، حکم براساس مصلحت را از سوی حاکم اسلامی، حکم ولایی و گذرا و غیر دایمی می‌دانند که از باب واجب بودن پیروی از حاکم اسلامی، باید بدان گردن نهاده شود، نه از باب حکم شرعی اولی، که برای همه زمانها قابل عمل باشد. ولی اهل سنت، چون (مصلح مرسله) را از منابع اجتهاد می‌دانند، بر این باورند که فقیه یا حاکم، در این جاها حکم شرعی را جعل می‌کند. در حقیقت آنان، نوعی تشریح برای فقیه در دین باور دارند. ۴. از دیدگاه شیعه، حکم براساس مصلحت در مسائل سیاسی و اجتماعی، ویژه حاکم است، ولی از دیدگاه اهل سنت (هر چند بسیاری از آنان مصلحت سنجی را در عبادات روا نمی‌دانند) همه فقها حق چنین کاری را دارند. افزون بر این، براساس اصل تصویب، حکم هر یک از فقها را در این مسائل، حکم الهی می‌دانند، هر چند با هم فرق داشته و یا ناسازگار باشند. ۵. از دیدگاه فقهای شیعه، مصلحتی که سرچشمه حکم حکومتی می‌گردد، مصلحت حفظ نظام و جامعه اسلامی است، اما نزد اهل سنت، مصالحی که منبع اجتهاد و حکم قرار می‌گیرند، فراگیرتر از آن هستند. بسیاری از کسانی که به حجت بودن مصالح مرسله، باور دارند، آن را ویژه (مصلح ضروریه) نمی‌دانند، بلکه (مصلح حاجیه) را نیز جزو آن می‌دانند. مرجع تشخیص مصلحت بازشناخت مصلحتهای اجتماعی، بر عهده حکومت اسلامی است. مصلحت اندیشی و بازشناسی مصلحت، ویژه نظام ولایت فقیه نیست. امروزه همه حکومتها، مصلحت اندیشی و مصلحت شناسی حاکم را پذیرفته‌اند. در دوره حضور، پیامبر اسلام (ص) و علی (ع) و دیگر امامان (ع)، افزون بر ابلاغ احکام الهی، بر اساس مصلحت، برابر نیازهای زمان خود، احکامی را بیان داشته‌اند که در این جا به چند نمونه از مصلحت اندیشیهای رسول اکرم (ص) اشاره می‌کنیم: دستور پیامبر (ص) بر بریدن درخت خرماي سمره بن جندب ۴۹، ویران کردن مسجد ضرار ۵۰، بازداشتن مردم از کشتن و خوردن حیوانات اهلی، ۵۱ از ازدواج موقت در جنگ خیبر ۵۲، حکم به بریدن درختان ۵۳، خراب کردن ساختمانهای غیرمجاز ۵۴، بازداشتن از شکار حیوانات و... ۵۵ آزادی و اختیار انسان در گزینش شغل، کار، مسکن، ازدواج و... از حقوق مسلم اجتماعی و اسلامی اوست، اما در زمان علی (ع) به مواردی بر می‌خوریم که برای مصالح اجتماعی، حق اختیار را از کسانی ستانده‌اند: بازداشتن اهل ذمه از صرافی ۵۶، بازداشتن مردم از پاره‌ای کسبهای به ظاهر حلال ۵۷، واجب کردن زکات بر اسب ۵۸، ازدواج اجباری ۵۹، طلاق اجباری ۶۰، خراب کردن خانه مجرمان ۶۱، بخشش و یا واپس انداختن اجرای حدود ۶۲، کشتن زن مرتد ۶۳، حکم به مصادره اموال ۶۴، واداشتن احتکارگران بر فروش ۶۵، سنگسار غیرمحصن ۶۶ و... در دوره غیبت، ولی فقیه، چون گمارده شده از سوی پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) است باید به این کار پردازد. ۶۷. فقیهان شیعه در کتابهای فقهی خود، بسیاری از این مصلحت اندیشیها را آورده‌اند که با نمونه‌هایی از آن آشنا شدیم و اکنون چند نمونه دیگر را یادآور می‌شویم: مرحوم سید محمد کاظم یزدی در کتاب (وقف) می‌نویسد: (اگر وقف کننده سرپرست ویژه‌ای را برای وقف بر نگمارد، چه وقف همگانی باشد و چه وقف برای گروهی ویژه، پس از تمام شدن صیغه وقف، حق او و حق کسانی که وقف برای آنان انجام گرفته، از بین می‌رود و سرپرستی وقف، بر عهده حاکم شرع قرار می‌گیرد و نظر حاکم در این گونه وقفها اعتبار دارد زیرا وقف از مصالح عمومی است و مرجع در مصلحتهای عمومی حاکم اسلامی است). ۶۸ صاحب (بلغه الفقیه) نیز، ولایت بر وقفهای همگانی را از آن حاکم اسلامی دانسته و در علت آن می‌نویسد: (ولائه من المصالح العامه التي يرجع بها الی الامام (ع) والی نائبه بالعموم). ۶۹ چون وقف از مصالح عمومی جامعه به شمار می‌رود، مرجع این گونه مصالح، امام (ع) در زمان حضور و نایب عام او در دوره غیبت است. محقق حلی، درباره جهاد می‌نویسد: (فرضه علی الکفایه ولایتین الا ان یعینه الامام علیه السلام، لاقتضاء المصلحه). ۷۰ جهاد واجب کفایی است، نه عینی، مگر آن که امام برابر مصلحت، آن را بر عهده شخص، یا اشخاصی قرار دهد. گروهی از فقیهان، بر این باورند که اگر ولی فقیه، تشخیص دهد که جهاد مصلحت دارد، می‌تواند به آن حکم دهد. ۷۱ واداشتن بر طلاق همسر ۷۲، استفاده از زور در پاره‌ای از

مراحل امر به معروف و نهی از منکر ۷۲، تعزیرهای مالی و بدنی ۷۴ و ... از مواردی بی شمارند که فقیهان، مصلحت سنجی آن را بر عهده حاکم شرع دانسته اند. با توجه به این که حوزه حکم حاکم و مصلحت شناسی او گسترده و فراگیر است و همه مسائل: اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، قضایی، نظامی و ... را در بر می گیرد، روشن است که ولی فقیه، خود به تنهایی نمی تواند همه این مصالح را تشخیص دهد. از این روی، با واگذاری این صلاحیت به اشخاص و یا نهادهایی که تخصص و تواناییهای لازم را دارند، مصلحت اندیشی از سوی این افراد و یا نهادها مشروعیت می یابد و کارها نیز، سامان درستی به خود می گیرد. امام خمینی خود در این باره می نویسد: (ثم انّ ما ذکرنا من انّ الحکومه للفقهاء العدول قد ینقدح فی الاذهان الاشکال فیه بانهم عاجزون عن تمشیة الامور السیاسیه والعسکریه وغیرها، لکن لاوقع لذلك، بعد ما نری انّ التذییر والاداره فی کلّ دوله بتشریک مساعی عدد کبیر من المتخصص وارباب البصیره، والسلاطین ورؤسا الجمهور من العهود البعیده الی زماننا الا ماشدّ منهم لم یكونوا عالمین بفنون السیاسه والقیاده للجیش، بل الامور جرت علی ایدی المتخصصین فی کلّ فنّ). ۷۵ شاید در این که گفتیم حکومت حقّ فقیهان عادل است، اشکال شود که فقیهان توانایی اداره سیاسی و نظامی کشور و مانند آن را ندارند، ولی این اشکال درست نیست زیرا اداره کشور، در هر حکومتی با همیاری و شرکت شمار زیادی از خبرگان و کارشناسان انجام می گیرد. همه حاکمان و رؤسای جمهور از گذشته تا حال، مگر گروهی اندک از آنان، آشنا به فنّ سیاست، رهبری و امور نظامی نبوده اند، بلکه امور حکومتی به دست متخصصان هر فنّ اداره می شده است. مجمع تشخیص مصلحت نظام مجمع تشخیص مصلحت نظام، بر اساس این دیدگاه: (تشخیص مصلحت حقّ ولی فقیه، است ولی او در این کار از دیگران کمک می گیرد.) شکل گرفت. امام خمینی، نخست فکر می کرد که مصالح نظام از راه مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان بر آورده می شود، اما چنین نشد و در پاره ای از موارد، بویژه جاهایی که قانون بر اساس مصلحت نظام وضع می شد، بین شورای نگهبان و مجلس اختلاف پیش می آمد. کارگزاران نظام، چاره کار را از امام خواستند و در نامه ای به امام نوشتند ...: (برای تصویب یک قانون رایزنی و کارشناسیهای گوناگون انجام می گیرد، ولی پس از تصویب، شورای نگهبان حاضر به تأیید آن نیست، چه باید کرد؟) ۷۶ اما خمینی در پاسخ به این درخواست، دستور به تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام داد: گرچه به نظر این جانب، پس از طی این مراحل، زیر نظر کارشناسان که در تشخیص این امور مرجع هستند، احتیاج به این مرحله نیست، لکن برای غایت احتیاط در صورتی که بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان، شرعاً و قانوناً توافق حاصل نشد، مجمعی مرکب از فقهای محترم شورای نگهبان و حضرات حجج آقایان ... برای تشخیص مصلحت نظام اسلامی تشکیل گردد و در صورت لزوم، از کارشناسان دیگری هم دعوت به عمل آید و پس از مشورتیهای لازم، رأی اکثریت اعضای این مجمع مورد عمل قرار گیرد.) ۷۷ با این پیام، مجمع تشخیص مصلحت نظام در بهمن ۱۳۶۶ تشکیل شد و پس از آن که آیین نامه کاری خود را تنظیم و به تأیید حضرت امام رساند، کار خود را شروع کرد. این مجمع، بر اساس اختیاری که از سوی امام به آنان داده شده بود، دو کار انجام می داد: ۱. به عنوان مرجع تشخیص مصلحت نظام در جاهایی که شورای نگهبان مصوبه ای را ناسازگار با شرع یا قانون اساسی اعلام می کرد، وارد عمل می شد و تشخیص خود را اعلام می کرد. ۲. در پاره ای از موارد نیز، به قانونگذاری می پرداخت. از جمله در آبان سال ۱۳۶۷، قانون مبارزه با موادّ مخدر را تصویب کرد. ۷۸ در همان سال، امام اختیار قانونگذاری را از مجمع گرفت. ۷۹ به هنگام بازنگری قانون اساسی، از جمله مسائلی که در دستور کار شورای بازنگری قانون اساسی قرار گرفت، مجمع تشخیص مصلحت نظام بود که امام خمینی در نامه مورخه ۱۳۶۸/۲/۴، به رئیس جمهور وقت، محدوده بحث در شورای بازنگری را روشن کرد: (مجمع تشخیص مصلحت برای حلّ معضلات نظام و مشورت رهبر، به صورتی که قدرتی در عرض قوای دیگر نباشد.) ۸۰ شورای بازنگری قانون اساسی نیز، پس از بحثهای فراوان، اصل زیرا تصویب کرد: (مجمع تشخیص مصلحت نظام، برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام، نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و مشاوره در اموری

که رهبری به آنان ارجاع می‌دهد و سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده است، به دستور رهبری تشکیل می‌شود. اعضای ثابت و متغیر این مجمع را مقام رهبری تعیین می‌نماید. (۸۱... هدف از تأسیس شورای نگهبان این بود که اگر قانونی از مجلس بگذرد و خلاف شرع و یا قانون اساسی باشد، جلو آن گرفته شود. اما تشکیل مجمع تشخیص مصلحت، بدان خاطر بود که مبادا حساسیتها، دقتها و دغدغه‌های شورای نگهبان در برابر سازهایی قانونهایی که از تصویب مجلس می‌گذارد، با قانون اساسی و معیارهای شرع، سبب بی‌توجهی آنان به مصالح نظام اسلامی گردد. البته این بدان معنی نیست که مجمع تشخیص مصلحت، چنین دقتها و حساسیتهایی را ندارد و خلاف قانون اساسی و شرع می‌تواند قانونی را تأیید کند، بلکه بنابراین بود که این مجمع، با دید بازتری به مسائل بنگرد و ضرورتهای جامعه و مصلحتهای عمومی را در اظهار نظرها رعایت کند و تشخیص خود را اعلام بدارد و از این تشخیص، مجلس و شورای نگهبان پیروی نکنند. ۸۲ حوزه مصلحت شناسی حاکم اسلامی بیان حوزه دخالت حاکم اسلامی در شناخت مصالح، از مسائلی است که در حوزه شریعت پیامدهای مهمی را در پی دارد. این بحث می‌تواند ترسیم‌کننده انعطاف دینی در برابر مصلحتهای اجتماعی باشد. از این روی، اشاره‌ای به دیدگاهها در این زمینه، لازم و سودمند می‌نماید. گروهی بر این باورند که حوزه مصلحت شناسی حاکم، گسترده و فراگیر است و همه مسائل اقتصادی، سیاسی، قضایی، نظامی، فرهنگی و... را در بر می‌گیرد. حاکم اسلامی، در همه این زمینه‌ها می‌تواند به مصلحت سنجی بپردازد و احکام حکومتی را بر اساس آن صادر کند. گروهی دیگر، حوزه مصلحت اندیشی حاکم را به مباحها و رواها (به معنی اعم آن یعنی احکام غیرالزامی) محدود کرده و گفته‌اند: حاکم اسلامی می‌تواند در حوزه مباحها و رواها به سنجش مصلحتها و پیش داشتن مصلحت اهم بپردازد و در نتیجه، به کاری دستور دهد و یا از کاری باز دارد. علامه محمد حسین نائینی^{۸۳} و شهید آیت الله صدر، این دیدگاه را پذیرفته‌اند. شهید صدر، پس از استدلال بر این که ولی فقیه در دوره غیبت، حق تشخیص مصلحتها و قانونگذاری براساس آن را دارد، می‌نویسد: (هر کاری که نص شرعی بر حرام یا واجب بودن آن دلالت نکند، برای ولی امر، رواست که صفت و حکم ثانوی به آن بدهد. پس اگر او از کاری که رواست، باز دارد، آن کار حرام می‌گردد و اگر به آن دستور دهد، واجب می‌شود).^{۸۴} گروهی از فقیهان، از جمله امام خمینی، دیدگاه نخست را پذیرفته است و محدودیتی برای تصمیم‌گیری حاکم اسلامی در حوزه مصلحتهای اجتماعی باور ندارد. براساس این دیدگاه، حوزه مصلحت شناسی حاکم اسلامی، بسی گسترده تر از حوزه مباحهاست. امام راحل، در بیانیه مهم و تاریخی خود، به نمونه‌هایی اشاره دارد که فراتر از چارچوب احکام فرعی و حوزه مباحها و رواهاست: خیابان کشیها، نظام وظیفه و اعزام اجباری به جبهه، جلوگیری از ورود و خروج هر نوع کالا، بازداشتن از احتکار در غیر دو سه مورد، گمرکات، مالیاتی و...^{۸۵} بسیاری از عالمان اهل سنت، نیز، حوزه مصلحت سنجی حاکم اسلامی را فراگیر و حکم حاکم اسلامی را، همانند امام خمینی گسترده می‌دانند.^{۸۶} با این حال، بین این دو دیدگاه ناسانی اساسی وجود دارد که در همین مقاله، بدان اشاره کردیم. ضرورت یا مصلحت در این مقوله، گاه میان ضرورت و اضطرار و مصلحت، جداسازی بایسته صورت نمی‌گیرد. از این روی، گروهی پنداشته‌اند که احکام حکومتی و دست‌یازهای حاکم اسلامی، بویژه درجایی که احکام حکومتی بر احکام اولیه پیش‌داشته می‌شوند (مقام تراحم) بسته به ضرورت و اضطرار است و وجود مصلحت، به تنهایی نمی‌تواند دلیلی برای این کارها باشد. از بحثهایی که تاکنون در این زمینه داشته‌ایم، به خوبی بر می‌آید که این سخن، بسیار سست و بی‌پایه است. نمونه‌هایی که در روایات از احکام حکومتی پیامبر اسلام (ص) و علی (ع) و دیگر امامان (ع) آمده است و همچنین فتاوی فقیهان شیعه، در بابهای گوناگون فقه، شاهد گویایی بر این مدعاست. چرا که همه و یا بیش تر آنها از مصادیق بایستگی و ناگزیری نبوده‌اند، تنها مصلحت جامعه اسلامی، سبب شده که چنان دستورهایی را داشته باشند. شاید حضرت امام خمینی برای زدودن این پندار از ذهنها بود که به روشنی اظهار داشت: (ولایت فقیه و حکم حکومتی از احکام اولیه است).^{۸۷} بی‌گمان، مقصود امام آن نیست که حکم حکومتی از همه زوایا، با حکم اولی الهی یکسان است زیرا که خود آن بزرگوار در جاهای دیگر به گذرا و برهه‌ای بودن حکم حکومتی، اشاره روشن

دارد. مقصود ایشان این بود که تنها ضرورتها نیستند که سبب حکم حکومتی می گردند، بلکه در بیش تر جاها بدون این که ناگزیری و بایستگی باشد، براساس مصالح، حاکم اسلامی، می تواند حکم حکومتی صادر کند. البته این بدان معنی نیست که حاکم اسلامی حق ندارد براساس عناوین ثانوی، حکم کند که در مسائل اجتماعی، تشخیص عناوین ثانوی و حکم براساس آنها نیز، بر عهده حاکم اسلامی و یا نمایندگان اوست. حاکم اسلامی، با اشرافی که بر مسائل و مشکلات دارد، یا خود به تنهایی عنوان ثانوی را تشخیص می دهد و یا با رایزنی با کارشناسان به آن دست می یابد و یا به گروهی نمایندگی می دهد که این کار را سامان دهند، آن گونه که امام خمینی، به مجلس شورای اسلامی با شرایطی این اجازه را داد: (آنچه در حفظ نظام جمهوری اسلامی دخالت دارد که فعل یا ترک آن، مستلزم حرج است، پس از تشخیص موضوع به وسیله اکثریت و کلای مجلس شورای اسلامی، با تصریح به موقت بودن آن، مادام که موضوع محقق است و پس از رفع موضوع، خود به خود لغو می شود، مجازند در تصویب و اجرای آن، ۸۸ بر این اساس، گرفتن مالیات، خدمت سربازی، جلوگیری از ورود و خروج ارز و یا هر نوع کالا، قیمت گذاری و ... از سوی حکومت، حمل بر ضرورت کردن، درهم آمیختن مبحث و نگرشی است فردی و ناشی از نشناختن حکومت و نیازها و پیامدهای آن. حاکم اسلامی، حتی در زمانی که ضرورت و یا حرج و ... در کار نیست، می تواند بر اساس مصالح اسلام و مسلمانان مردم را به کاری وادارد و یا به مالی الزام کند. فرق و پیامدهای این دو دیدگاه بر کسی پوشیده نیست. بایستگی پیروی از مصلحت اندیشیهای حاکم اسلامی مشروع بودن سنجش مصلحتها با یکدیگر و حکم به پیش داشتن اھم، از سوی حاکم اسلامی، از جعل ولایت برای او سرچشمه می گیرد. براین اساس، همگان باید به حکمی که او بر اساس مصلحت صادر می کند، گردن نهند. همه مردم، حتی مراجع، باید از آن پیروی کنند زیرا دلیلهای حجت بودن حکم حاکم، آنان را نیز در بر می گیرد. سخن ما در این است که: آیا سرپیچی از مصلحت اندیشیهای حاکم، گناه است یا خیر؟ در این باره دو دیدگاه وجود دارد: ۱. بسیاری از فقیهان ۸۹، پیروی از مصلحت اندیشیهای حاکم را واجب و سرپیچی از آن را گناه می دانند. شهید سید محمد باقر صدر می نویسد: (اذا امر الحاکم الشرعی بشیء تقدیراً منه للمصلحة و جب اتباعه علی جمیع المسلمین ولا یعذر فی مخالفته حتی من یری ان تلک المصلحة لا اھمیة لها). ۹۰ اگر حاکم اسلامی، براساس مصلحت، به چیزی دستور دهد، پیروی از آن بر همه مسلمانان واجب است، حتی کسانی که بر این باورند، مصلحتی را که حاکم تشخیص داده اهمیتتی ندارد، نمی توانند از انجام آن سربرتابند. امام خمینی، بارهای باره، به روشنی بیان داشته که در عهد حکومت اسلامی، سرپیچی از هرگونه قانون، گناه و خلاف شرع است. از جمله آن بزرگوار، درباره اهمیت حکم تاریخی میرزای شیرازی بزرگ و واجب بودن عمل به آن می گوید: (حکم میرزای شیرازی، در حرمت تنباکو، چون حکم حکومتی بود، برای فقیه دیگر هم واجب الاتباع بود). ۹۱ دلیلهای ولایت فقیه، بویژه مقبوله عمر بن حنظله، این دیدگاه را تأیید می کنند. ۹۲. گروهی از صاحب نظران، با این که عمل به دستورهای مصلحتی حاکم را لازم و بایسته دانسته اند. سر بر تافتن از آن را گناه ندانسته اند. در باور آنان این گونه دستورها در چهارچوب قرار دادهای اجتماعی می گنجد که برای سرپیچی از آنها کیفر سازوار با آن بر نهاده شده است، مانند: جریمه، زندان و ... و کیفرهای اخروی، این گونه گناهان را در بر نمی گیرند. بررسی دقیق این مسأله، بیش از این فرصت می طلبد و به مسائل بسیاری بستگی دارد از جمله: آیا حکومت واجب شرعی است یا واجب عقلی محض؟ در فرض نخست، آیا احکام حکومتی مثل خود حکومت از حکم شرعی بهره مندند؟ آیا می توان میان احکام حکومتی و اصل حکومت، جدایی افکند؟ و ... معیار تشخیص مصلحت پاره ای مصلحتها، بر پاره ای دیگر، به هنگام سنجش مصلحتها، پیش داشته می شوند. این اصلی است عقلی و مورد تأیید اسلام. همه فقهای اسلام، در باب (تراحم) گفته اند که باید به اھم عمل و از مھم چشم پوشیده شود. آنچه در این مقوله، جای بحث دارد، این که: پیش داشتن مصلحتی بر مصلحت دیگر، بر چه اساس و معیاری انجام می گیرد؟ آیا در چارچوب ویژه ای باید انجام پذیرد؟ یا چارچوب ویژه ای برای آن ضرورت ندارد؟ فقیهان شیعه، چون مصلحت را پایه احکام شرعی نمی دانسته اند، نیازی به بحث و بررسی مراتب مصلحت و چگونگی پیش داشتن آن نمی

دیده اند. به دیگر سخن، چگونگی تشخیص مصلحتها و معیارهای آن در فقه شیعه، به عرف و خردمندان واگذار شده، از این روی، این مقوله، از دیدگاه شرعی (کتاب و سنت) در آثار فقهی شیعه به بحث گذاشته نشده است. یعنی معیارهای تشخیص مصلحت، پیش از آن که شرعی باشند، عقلی اند و نمونه هایی که در روایات و فقه آمده، تایید کننده همان قاعده عقلی هستند، از جمله: حفظ مصلحت نظام و پیش داشتن مصلحت حفظ دین بر دیگر مصالح و همچنین مصلحت جمعی بر فردی، پیش از آن که مفاد حدیث: (لا ضرر) و احکامی همانند: (تترس) باشند، قاعده ای عقلی اند زیرا اگر امر دائر شد بین این که دین و نظام اسلامی بماند، تا احکام اسلام را اجرا کند و یا این که دین و نظام قربانی یکی از هزارها حکم شرعی فرعی گردد، روشن است که اجرای نهصدونود و نه حکم بر اجرای یک حکم پیش داشته می شود و یا اگر امر دائر شد که چند نفر کشته شوند و یا کشوری در خطر افتد، بی گمان باید کسان کشور را پاس داشت و چند نفر را فدای هزاران انسان دیگر کرد. با این حال، آنچه از سخنان، پیامها و سیره عملی امام خمینی به دست می آید، معیارها و ترازهای بازساخت مصلحت، از این قرارند: ۱. نگهداشت حوزه: مصلحت اندیشیهای حاکم اسلامی، اجتماع است از این روی، حکم حکومتی حاکم، در همین قلمرو ارزش دارد و در حوزه مسائل عبادی، مصلحت اندیشی راه ندارد، مگر این که یک حکم عبادی در تراحم، با حکمی مهم تر قرار گیرد. فقیهان شیعه، از جمله امام خمینی، در امور تعبدی، برای کشف ملاکها سهمی قائل نیستند: (ضرورة عدم طریق للعقول الی فهم مناطات الاحکام التعبدیة و الا فای فارق عند العقول بین الدّم و غیره و بین مقدار الدرهم و اقل منه و بین دم القروح و الجروح و غیره الی ذلک من التعبدیات، فالفقیه کلّ الفقیه من یقف علی التعبدیات ولا یستبعد شیاً منها بعد مارأی روایه ابان فی الدیة). ۹۳ عقل راهی برای شناخت ملاکهای احکام تعبدی ندارد و گرنه، چه فرقی بین خون و چیزهای دیگر و یا بین یک درهم و کم تر از آن و میان خون دمل و جراحت و دیگر خونها از دید عقل وجود دارد. فقیه، کسی است که در امور تعبدی درنگ کند، بویژه پس از آن که روایتی مانند روایت ابان را در دیه دیده است، هیچ حکم تعبدی را دور نشمارد. امام در چندین جای دیگر به این مسأله اشاره دارد. ۹۴ بسیاری از عالمان اهل سنت نیز، برای تشخیص مصلحت در این محدوده اعتباری قائل نیستند. ۹۵. ۲. سازواری مصلحت اندیشیها و دستورهای شریعت: بین مصلحت اندیشیهای حاکم و دستورهای شریعت، نباید ناسازگاری باشد. امام خمینی، در جای جای کتاب (ولایت فقیه) و (کتاب البیع) بر این معیار تأکید می کند: (حکومت در اسلام، به معنای تبعیت از قانون است و فقط قانون است که بر جامعه حکم فرمایی دارد، آن جا هم که اختیارات محدودی از سوی خداوند به رسول اکرم (ص) و ولات داده شده، از طرف خداوند است). ۹۶ بنابراین، مخالفت با احکام شریعت، به هیچ روی روانیست. یادآوری خواهیم کرد که پیش داشتن احکام حکومتی بر احکام اولیه نیز، در چارچوب شریعت انجام می گیرد و مخالفت با احکام شریعت به شمار نمی آید. ۳. در نظر گرفتن هدفها و برنامه های شریعت: حاکم اسلامی، باید هدفها و برنامه های دین و شریعت را در نظر بگیرد و با توجه به آن مصلحت اندیشی کند. اسلام در احکام ثابت خود، هدفهایی را می نمایاند. حاکم اسلامی، با توجه به آنها می تواند قانونهایی را برای دستیابی به آن هدفها برنهد. شهید صدر در این باره می نویسد: (کتاب و سنت، وقتی از تشریح قانونی خبر داد و در متن قانون هدف آن را تصریح کرد، ذکر هدف صریحاً نشانه آن است که بخش خالی از قانون را که بر حسب مصلحت زمان در اقتصاد اسلامی متغیر و متحول است، چگونه می توان با قانونهایی برگرفته از هدف پُر کرد). ۹۷ خداوند که می فرماید: (ما افاء الله علی رسوله من اهل القرى فله و للرسول ولذی القربى والیتامى والمساکین وابن السبیل کی لایکون دولة بین الاغنیاء). ۹۸ آنچه را خداوند از مالهای مردم دهکده ها، بهره پیامبرش کرده است از آن خدا و از آن پیامبر خویشاوندان پیامبر و یتیمان و مسکینان و مسافران در راه مانده است، تا میان توانگران شما دست به دست نگردهد. به تعادل ثروت و پخش اموال در میان مردم نظر دارد، به گونه ای که اموال پراکنده بتواند همه نیازهای مشروع جامعه را برآورد و اموال در دست گروهی اندک، دست به دست نگردهد. این یکی از هدفهای ثابت قانونگذاری اسلامی است. براساس این هدف، ولی فقیه و یا نمایندگان او، می توانند برای حفظ تعادل اجتماعی در توزیع ثروت، قانونهایی را

بگذرانند و در برابر انباشته شدن ثروت در دست گروهی اندک، بایستند. ۹۹ امام خمینی، گاه برای ثابت کردن پاره ای از فتاوی‌ای خویش و ردّ پاره ای از فتاوی‌ای دیگر، به عدل اسلامی از اصول و هدفهای اسلام، بلکه روح اسلام به شمار می‌آید استناد جسته است. ۱۰۰۴. پیش داشتن اهم بر مهم: شاید مهم‌ترین و اساسی‌ترین مرحله در سنجش مصلحتها، شناخت و رعایت این اصل باشد، عالمان اصولی، در باب (تزام) از این معیار بحث کرده‌اند. ۱۰۱ امام خمینی، در صدور احکام حکومتی به این قاعده اهمیت ویژه ای می‌دهد. گاه با آن که عمل به مصلحت اهم، برای او همانند (نوشیدن جام زهر آلود) ۱۰۲ بود، با این حال، چشم پوشی از آن را روا نمی‌دانست. تاکید امام بر پیش داشتن (حفظ نظام) و (مصلحت نظام) بر همه مصلحتها در همین راستا قرار دارد: (طلاب عزیز، ائمه محترم جمعه و جماعات، روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون، باید برای مردم، این قضیه ساده را روشن کنند که در اسلام، مصلحت نظام از مسائلی است که مقدم بر هر چیز است و همه باید تابع آن باشیم). ۱۰۳ گروهی چون این قاعده و معیار عقلی و شرعی را نشناخته‌اند، پنداشته‌اند که پیش داشتن مصلحت نظام بر پاره ای از احکام شرعی به هنگام (تزام)، قربانی کردن شریعت به پای مصلحت و یا سکولاریزه کردن دین است. چون ما در همین شماره مجله، در مقاله ای دیگر به این شبهه‌ها پاسخ گفته‌ایم، در این جا به اشاره ای بسنده می‌کنیم: پیش داشتن حکم حکومتی بر احکام اولیه به هنگام التزام، به معنای تعطیلی کلی و یا نسخ آن حکم شرعی نیست و یا به معنی جعل حکم در عرض شرع و یا بالاتر از آن نیست، بلکه دستور به اجرا در نیاوردن کوتاه مدت آن است. ۱۰۴ و این حق را، هم عقل و هم شرع به حاکم اسلامی داده است. پیامبر اسلام (ص) و علی (ع) بارها از این حق استفاده کرده‌اند. بنابراین، پیش داشتن حکم حکومتی بر حکم اولیه، در پاره ای از موارد نه تشریح است و نه فوق فقه و شریعت عمل کردن و نه قربانی کردن شرع به پای مصلحت، بلکه رعایت منطقی سنجش مصلحتهاست که در خود شریعت پیش بینی شده است. امام خمینی در بخشی از پیام خود به (مجمع تشخیص مصلحت نظام) یادآور می‌شود: (تذکری پدران به اعضای عزیز شورای نگهبان می‌دهم که خودشان قبل از این گیرها، مصلحت نظام را در نظر بگیرند، چرا که یکی از مسائل بسیار مهم در دنیای پر آشوب کنونی، نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم‌گیری‌هاست. حکومت، فلسفه عملی برخورد با شرک و کفر و معضلات داخلی و خارجی را تعیین می‌کند. و این بحثهای طلبگی مدارس که در چارچوب تئوریه‌هاست، نه تنها قابل حل نیست که ما را به بن‌بستهای می‌کشاند که منجر به نقض ظاهری قانون اساسی می‌گردد. شما در عین این که باید تمام توان خودتان را بگذارید که خلاف شرعی صورت نگیرد (و خدا آن روز را نیاورد) تمام سعی خودتان را بنمایید که خدای ناکرده اسلام در پیچ و خمهای اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی متهم به عدم قدرت اداره جهان نگردد). ۱۰۵ امام در این پیام، با توجه به قاعده و معیار نخست (نگهداشت مخالف نبودن قانونها با شریعت) به قاعده و معیار دوم نیز، اشاره کرده و پیش داشتن مصلحت نظام را بر دیگر مصلحتها از نمونه‌های روشن این اصل به شمار آورده است. ۵. استفاده از کارشناسان و متخصصان: از جمله معیارها و ترازها در تشخیص مصلحتها، نگهداشت زوایای کارشناسی و تخصصی مصلحتها در هر زمینه ای است. در سیره عملی آن بزرگوار و همچنین نوشته‌های ایشان، بین تشخیص مصلحت و کارشناسی آن پیوند ژرفی برقرار است. در بحث (مرجعیت تشخیص مصالح) نمونه ای از (کتاب البیع) آوردیم که در آن از ضرورت سپردن کارها به کارشناسان و متخصصان فنّ سخن گفته شده بود. ۱۰۶ در جای دیگر، آن بزرگوار، به مجلس شورای اسلامی ۱۰۷ و مجمع تشخیص مصلحت نظام ۱۰۸ سفارش می‌کند که از کارشناسان و متخصصان متعهد و زبردست بهره ببرند. با توجه به این اصل بود که امام مجمع تشخیص مصلحت را تشکیل داد و در هنگام بازنگری قانون اساسی، سفارش کرد این اصل در قانون اساسی گنجانده شود. از آنچه آوردیم سستی و بی‌پایگی سخنان زیر روشن شد: (پذیرش معنای مصلحت، به عنوان مهم‌ترین ابزاری که می‌تواند دستگاه فقه قدسی را به سرعت، عرفی کند، عنصر مهم دیگری است که به ابتکار حضرت امام وارد اندیشه تشیع شد. دولت مدرن، دایرمدار مصالح و منافع ملی است و اساساً تأسیس دولتی مبتنی بر اندیشه ولایت فقیه، بدون پذیرش عنصر (مصلحت) امکان نداشت (چنانکه در عمل نیز جمهوری اسلامی به این نقطه رسید و بر فراز

شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت را بنا کرد) به همین لحاظ بود که امام می فرمودند: حفظ نظام اوجب واجبات است، یعنی برای رعایت مصالح آن می توان هر تحولی را در دستگاه شریعت پذیرا شد. مجمع تشخیص مصلحت، که در آن مصالح ملی بدون هیچ قیدوبندی توسط عقلای قوم تعیین می شود، شکل عملی و نهادینه دخالت عنصر عرف در ساز و کار دولت است که دارای تأثیرات بنیادینی است و فصل ممیز اندیشه سیاسی قدیم و جدید محسوب می شود. ۱۰۹ زیرا ما ثابت کردیم: ۱. عنصر (مصلحت) چیزی نیست که به ابتکار امام خمینی وارد اندیشه سیاسی تشیع شده باشد، بلکه (مصلحت) عنصری اصیل، ریشه دار و جوشیده از متن دین است. ۲. هر چند از دیدگاه امام راحل، حفظ نظام، واجب ترین واجبه است، ولی این، به معنای پذیرش هر گونه دگرگونی در دستگاه شریعت برای حفظ مصالح نظام نیست؛ چرا که دگرگونی در دستگاه شریعت به معنای گذاردن و برداشتن احکام شرعی الهی، تنها از شئون شارع مقدس است. احکام حکومتی حاکم اسلامی، به معنی تشریح و دگرگون در دستگاه شریعت نیست. پیش داشته شدن پاره ای از احکام حکومتی بر احکام شرعی، براساس دلیل عقلی و شرعی: اهم و مهم است که پیشینه آن به روزگار صدر اسلام می رسد. ۳. هر چند از هدفهای (مجمع تشخیص مصلحت نظام)، مصالح و منافع ملی است، ولی چنین نیست که در این کار، هیچ قاعده و معیاری در کار نباشد. در همین مقاله آوردیم که مصلحت اندیشی حاکم، باید با توجه به شریعت صورت پذیرد. بنابراین، حاکم اسلامی، نمی تواند برای برآوردن مصالح ملی، اصول و ارزشهای اسلامی را نادیده بینگارد و حرامی را حلال و حلالی را حرام کند. ۴. براین اساس، از دیرباز، عنصر (مصلحت) در فقه شیعی مطرح بوده است و طرح آن به عنوان: (فصل ممیز اندیشه سیاسی قدیم و جدید) درست نیست. هنر امام خمینی، در نهادینه کردن این اندیشه و گذراندن آن از مرحله تئوری به ساحت عمل و عیثیت بخشیدن به جنبه های اجتماعی و حکومتی آن بود. به امید آن که محققان و پژوهشگران با نقد و بررسی این گفتار، ما را یاری رسانند و با طرح این گونه گزاره ها اندیشه های سیاسی امام راحل را بگسترانند. پاورقیها: ۱. مجله (کیان)، شماره ۵۸/۲۸، مقاله: (آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا)، از آقای مهدی بازرگان. بازرگان، در واپسین سالهای زندگانی، در یک سخنرانی، پس از آن که هدف دین را آخرت و خدا می داند، بر جدایی رسالت انبیا از سیاست و اداره جامعه، تاکید می ورزد و شعارهای (دین برای دنیا) و (یا دین و دنیا با هم) را پدید آورنده یک سری زیانها و انحرافها، از جمله: (تبدیل توحید به شرک، انحراف از دین و از بین بردن امید و ایمان مردم به دین و... دانسته و گفته است: (در جمهوری اسلامی خودمان نیز، دیدیم که شعار: (دین و دنیا، به صورت ادغام دین و سیاست) و (سیاست تابع روحانیت) کار را به جایی رساند که گفتند: حکومت و بقای نظام (یا به بیان دیگر بقای قدرت و حاکمیت) از اصالت و اولویت برخوردار بوده، اگر مصالح دولت و حفظ امت اقتضا نماید، می توان اصول و قوانین شریعت را فدای حاکمیت نمود و تا تعطیل توحید پیش رفتند). بازرگان، پنداشته که مصلحت نظام و امت، از مقوله هایی است که جمهوری اسلامی، آن را پدید آورده است. ما در این مقاله ثابت خواهیم کرد که این عنصر، ریشه در روایات و فقه شیعی دارد. ۲. همان مدرک، شماره ۲۴، مقاله (فرایند عرفی شدن فقه شیعی) نوشته جهانگیر صالح پور. ۳. (صحیفه نور)، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، ج ۱۷۶/۲۰، ارشاد اسلامی. ۴. همان مدرک، ج ۱۱۲/۲۱. ۵. (لسان العرب)، ابن منظور، ماده صلح. ۶. (اقرب الموارد)، السعید الخوری الشرتوتی، ماده صلح. ۷. سوره (نساء)، آیه ۲۹. ۸. (جواهر الکلام)، شیخ محمد حسن نجفی، ج ۳۴۴/۲۲، داراحیاء التراث العربی، بیروت. ۹. مجله (کیان)، شماره ۲۴، مقاله (فرایند عرفی شدن فقه شیعی). ۱۰. بخش کردن حکم به پایدار و ناپایدار در آثار فقهای گذشته پیشینه زیادی ندارد، بلکه در قرن اخیر مطرح شده است. ولی محتوای آن در آثار گذشتگان دیده می شود. چون آنان اختیاریهایی به حاکم اسلامی در تصمیم گیریها در بابهای گوناگون فقه داده اند و این همان احکام ناپایدار و دگرگون شونده است. ۱۱. تراحم حکم اولی با حکم حکومتی و پیشی گرفتن حکم حکومتی بر حکم اولی، به این معنی نیست که وجوب و حرمت از حکم اولی برداشته شود، بلکه آن حکم باقی خواهد بود و برای مصلحتی مهم تر، در مقام اجرا، حکم حاکم در کوتاه مدت پیش داشته شده است. ۱۲. (اصول کافی)، کلینی، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، ج ۵۸/۱. دار

- التعارف بیروت. ۱۳. (الرسائل)، امام خمینی ۵۰/۵۲ - ۵۲، اسماعیلیان، قم. ۱۴. همان مدرک ۵۲/۵۴ - ۵۴. ۱۵. (علل الشرايع)، شیخ صدوق، ج ۵۹۲/۲، مکتبه الداوری، قم. ۱۶. همان مدرک ۴۸۳/۴۸۴ - ۱۷. (مستدرک الوسائل)، میرزا حسین نوری، ج ۱۶/۱۶۳، مؤسسه آل البيت، ج ۷۱/۳، چاپ قدیم. ۱۸. (الفقه المنسوب للامام الرضا(ع))، ۲۵۴، تحقیق مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث، المؤتمر العالمی للامام الرضا(ع) مشهد (مستدرک الوسائل)، ج ۱۶/۱۶۵، ج ۷۱/۳، چاپ قدیم. ۱۹. (الذریعه الى اصول الشریعه)، سید مرتضی، ج ۴۳۵/۱، دانشگاه تهران. ۲۰. (تجرید الاعتقاد)، محقق طوسی، تحقیق محمد جواد حسینی جلالی ۲۰۲، مکتب الاعلام الاسلامی. ۲۱. (کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد)، علامه حلی، تصحیح و تعلیق استاد حسن زاده آملی ۳۱۹، انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین، قم. ۲۲. (فوائد الاصول)، میرزا محمد حسین نائینی، تقریر، شیخ محمد علی کاظمی خراسانی، ج ۵۹/۳، انتشارات اسلامی، قم. ۲۳. (المقنعه)، شیخ مفید، ۶۱۶، انتشارات اسلامی، قم. ۲۴. (جواهر الکلام)، ج ۲۲/۴۵۸، ۲۵. (النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی)، شیخ طوسی ۳۷۴، دارالکتب العربیه، بیروت. ۲۶. (جواهر الکلام)، ج ۲۲/۴۸۶، (المسالک)، شهید ثانی، ج ۱/۱۴۱، دارالهدی. ۲۷. (تحریر الوسيله)، امام خمینی، ج ۲/۶۲۶، دارالتعارف. ۲۸. (جواهر الکلام)، ج ۳۸/۵۹، ۲۹. (المبسوط)، شیخ طوسی، ج ۱/۲۳۵، المکتبه المرتضویه، ج ۲/۲۷. ۳۰. (صحیفه نور)، ج ۱۰/۱۳۸. ۳۱. (اسلام و متضیات زمان)، استاد شهید مرتضی مطهری، ج ۲/۸۵ - ۸۶، صدرا. ۳۲. (کتاب البیع)، ج ۲/۵۲۶، اسماعیلیان. ۳۳. (تحریر الوسيله)، امام خمینی، ج ۱/۵۱۴، دارالتعارف. ۳۴. (شرايع الاسلام)، محقق حلی، ج ۲/۷۸، دارالاضواء، بیروت. ۳۵. (سوره انعام)، آیه ۱۵۲. ۳۶. (جواهر الکلام)، ج ۲۵/۱۶۰. ۳۷. همان مدرک، ج ۴۰/۶۸، همان مدرک، ج ۲۸/۲۲۵. ۳۹. (تحریر الوسيله)، امام خمینی، ج ۲/۸۳. ۴۰. همان مدرک، ج ۱/۵۱۴، ج ۲/۲۵۵. ۴۱. (کتاب البیع)، ج ۲/۴۶۱. ۴۲. همان مدرک ۴۶۷/۴۳. همان مدرک ۴۷۲/۴۸۹، ۴۹۵، ۴۴. مجله (حوزه)، شماره ۵۷ - ۵۶، مقاله: (جایگاه و قلمرو حکم و فتوا) مجله (فقه) کتاب اول، مقاله: (حکم حاکم و احکام اولیه). ۴۵. (فلسفه قانونگذاری در اسلام)، دکتر صبحی محمصانی، ترجمه: اسماعیل گلستانی ۱۶۰، امیرکبیر. ۴۶. (فوائد الاصول)، ج ۳/۵۹ - ۶۰. ۴۷. همان مدرک. ۴۸. (فلسفه قانونگذاری در اسلام) ۱۶۰. ۴۹. (وسائل الشیعه)، شیخ حرّ عاملی، ج ۱۷/۳۷۶، دار احیاء التراث العربی (زفروع کافی)، کلینی، ج ۵/۲۹۲، دارالتعارف. ۵۰. (نور الثقلین)، شیخ عبد علی بن جمعه عروسی حویزی، تصحیح و تعلیق: سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۲/۲۶۹، ح ۳۵۴ و ۳۵۵، اسماعیلیان، قم. ۵۱. (وسائل الشیعه)، ج ۱۶/۳۲۵. ۵۲. همان مدرک، ج ۱۴/۴۴۱. ۵۳. (سنن)، بیهقی، ج ۹/۸۳. ۵۴. همان مدرک ج ۱۶/۱۵۱، باب احیا الموات. ۵۵. (الاصابه)، ابن حجر عسقلانی، ج ۲/۲۰۸. ۵۶. (مستدرک الوسائل)، محدث نوری، ج ۱۳/۳۵۴، مؤسسه آل البيت (ع) (زدعائم الاسلام)، قاضی نعمان مغربی، ج ۲/۳۸، ح ۸۶، دارالمعارف، قاهره. ۵۷. (وسائل الشیعه)، ج ۱۲/۱۱۱. ۵۸. همان مدرک، ج ۶/۵۱. ۵۹. (تهذیب الاحکام)، شیخ طوسی، ج ۱۰/۱۵۴، (وسائل الشیعه)، ج ۱۸/۵۷۴، ج ۱۴/۲۶۷. ۶۰. (وسائل الشیعه)، ج ۱۵/۳۸۹ - ۳۹۰، باب ۲۳ از ابواب طلاق ۵۴۵ - ۵۴۶. ۶۱. (تهذیب الاحکام)، ج ۱۰/۱۴۰، دارالکتب الاسلامیه (زشرح نهج البلاغه)، ابن ابن الحدید، ج ۴/۷۴، ج ۳/۱۱۸، ۱۴۶، ۱۷۷، دارالکتب العلمیه، قم. ۶۲. (تهذیب الاحکام)، ج ۱۰/۴۰، (الاستبصار)، شیخ طوسی، ج ۴/۴۱۲، ۲۵۲، (زدعائم الاسلام)، ج ۲/۴۵۶. ۶۳. (تهذیب الاحکام)، ج ۱۰/۱۴۱، (المبسوط)، سرخسی، ج ۱۰/۱۱۰. ۶۴. (دعائم الاسلام)، ج ۱/۳۹۶. ۶۵. (نهج البلاغه)، نامه ۵۳. ۶۶. (دعائم الاسلام)، ج ۲/۴۵۶. ۶۷. (تنبيه الامه و تنزيه المله)، علامه محمد حسین نائینی، با مقدمه سید محمود طالقانی ۹۸، شرکت سهامی انتشار، تهران. ۶۸. (عروة الوثقی)، سید محمد کاظم یزدی، ج ۲/۲۳۷. ۶۹. (بلغه الفقیه)، سید محمد بحر العلوم، ج ۳/۲۵۹، مکتبه الصادق، تهران. ۷۰. (شرايع الاسلام)، محقق حلی، ج ۱/۲۷۸. ۷۱. (جواهر الکلام)، ج ۲۱/۱۴، (زولایة الفقیه)، حسینعلی منتظری، ج ۱/۱۱۸، مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه. ۷۲. (جواهر الکلام)، ج ۳۲/۲۹۰ - ۲۹۱، ج ۳۳/۳۱۶، (زالنهاية)، شیخ طوسی ۴۷۵/۵۰۹، دارالکتب العربی، بیروت (زشرایع الاسلام)، ج ۳/۱۲، ۶۶ (زعروة الوثقی)، سید محمد کاظم یزدی، زملحقات عروة، ج ۲/۷۵، مسأله ۳۳، مکتبه الداوری. ۷۳. (المقنعه)، شیخ مفید ۸۰۹، (زالنهاية) ۳۰۰، (زجواهر الکلام)، ج ۲۱/۳۸۳، ۳۸۵. ۷۴. (جواهر الکلام)، ج ۲۱/۳۸۶ و ج ۳/۲۲۵. ۷۵. (کتاب البیع)،

ج ۴۹۸/۲. ۷۶. (مجموعه قوانین و مقررات مربوط به مجمع تشخیص مصلحت نظام)، ۳/۱ - ۱. ۷۷. (صحیفه نور)، ج ۱۷۶/۲۰. ۷۸. قانون تعزیرات حکومتی، قانون تعزیرات، بهداشتی، درمانی و ... نیز از مصوبات همین مجمع است. ۷۹. (صحیفه نور)، ج ۶۱/۲۱. ۸۰. همان مدرک ۱۲۲. ۸۱. (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران)، همراه با اصلاحات شورای بازنگری قانون اساسی مصوب ۱۳۶۸، اصل ۱۱۲ اصلاحی. ۸۲. (صحیفه نور)، ج ۱۷۶/۲۰. اصل ۱۱۲ قانون اساسی نیز بر این مطلب دلالت دارد. ۸۳. (تنبیه الایمه و تنزیه المله)، علامه شیخ محمد حسین نائینی، با مقدمه و پاورقی، سید محمود طالقانی ۷۴. ۸۴. (اقتصادنا)، شهید سید محمد باقر صدر ۷۲۶، دارالتعارف، بیروت. ۸۵. (صحیفه نور)، ج ۱۷۰/۲۰. ۸۶. (المنار فی تفسیر القرآن)، رشید رضا، ج ۱۸۲/۵ (فلسفه قانونگذاری در اسلام) ۲۲۰ (شرح المجله) سلیم رستم باز، ماده ۱۸۰۱. ۸۷. (صحیفه نور)، ج ۱۷۴/۲۰. ۸۸. همان مدرک، ج ۱۸۸/۱۵. ۸۹. (تحریم تنباکو)، ابراهیم تیموری، ۱۱۷، شرکت سهامی کتابهای جیبی (قرارداد رژی)، کربلایی ۸۷، ۸۴، ۸۹، ۱۰۹، ۱۲۳. ۹۰. (الفتاوی الواضحه)، شهید صدر ۱۱۶، دارالتعارف، بیروت. ۹۱. (ولایت فقیه)، امام خمینی ۱۲۱، انتشارات آزادی (کتاب البیع) ج ۴۶۵/۲. ۹۲. (جواهر الکلام)، ج ۴۲۱/۱۵. ۹۳. (کتاب الطهاره)، ج ۸۴/۳. ۹۴. همان مدرک ۴۳۶، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۸۷، ۱۳۶، ۸۴ و ... ۹۵. (فلسفه قانونگذاری در اسلام) ۱۶۱. ۹۶. (ولایت فقیه) ۳۴. ۹۷. (صوره عن اقتصاد المجتمع الاسلامی)، شهید صدر ۴۷، چاپ شده در (الاسلام یقود الحیاء)، و ترجمه فارسی آن، با عنوان: (تصویری از اقتصاد جامعه اسلامی)، دکتر جمال موسوی ۲۷. ۹۸. سوره (حشر)، آیه ۷. ۹۹. (صوره عن اقتصاد المجتمع الاسلامی) ۴۸. ۱۰۰. (کتاب البیع)، ج ۳۶۹/۱، ۴۰۹، ج ۳۷۵/۵. ۱۰۱. (اصول الفقه)، شیخ محمد رضا مظفر، جزء ۲۱۴/۳. ۱۰۲. (صحیفه نور)، ج ۲۳۹/۲۰. ۱۰۳. همان مدرک، ج ۱۱۲/۲۱. ۱۰۴. حضرت امام بر این باور است که در تراحم اهم و مهم، هر دو حکم فعلیت دارند، ولی مکلف در انجام ندادن مهم، عذر دارد. ر.ک. (مکاسب محرمة)، ج ۷۷/۲. ۱۰۵. (صحیفه نور)، ج ۶۱/۲۱. ۱۰۶. (کتاب البیع)، ج ۴۹۸/۲. ۱۰۷. (صحیفه نور)، ج ۵/۱۹. ۱۰۸. همان مدرک، ج ۱۷۶/۲۰. ۱۰۹. مجله (کیان)، شماره ۲۱/۲۴.

منشأ مشروعیت حکومت در اندیشه سیاسی اسلام و امام خمینی (ره) «قسمت اول»

منشأ مشروعیت حکومت در اندیشه سیاسی اسلام و امام خمینی «قسمت اول» اشاره خاستگاه مشروعیت نظامهای سیاسی از دیرباز جزء اساسی ترین مباحث فلسفه سیاسی به شمار می رفته است و اینک نیز به فراخور گستردگی مباحث و نظریه پردازیها در حوزه سیاست، مورد اهتمام می باشد. انقلاب اسلامی ایران با رهبری و اندیشه حضرت امام خمینی نسخه ای منحصر به فرد از نظام سیاسی را در جهان معاصر ارائه کرد که طبعاً زمینه بحثها و نظریه پردازیهای بسیاری را بویژه در محافل داخلی فراهم ساخت. یکی از مهمترین و پردامنه ترین مباحث بویژه در سالهای اخیر، خاستگاه مشروعیت نظام جمهوری اسلامی و حکومت بر اساس ولایت فقیه می باشد. این مهم تاکنون محور بسیاری از مباحث روز و مسایل مطرح شده در محافل علمی بوده است. همچنان که این امکان را فراهم ساخته تا به بسیاری از مسایل پیرامونی آن پرداخته شود. پژوهشها و نوشته های بسیاری در قالب کتاب و مقاله ارائه شده و طبیعی است که همچون بسیاری از مباحث اجتماعی و سیاسی دیگر، تاب دیدگاههای مختلف و نقد و نظرهای متعدد را داشته است. آنچه با عنوان «منشأ مشروعیت حکومت در اندیشه سیاسی اسلام و امام خمینی» می خوانید تلاشی است بر تثبیت نظریه مشهور در تبیین خاستگاه مشروعیت حکومت اسلامی که فقیه هر چند مقبولیت خود در رهبری جامعه را به ناچار از مردم می گیرد، اما مشروعیت رهبری وی تماماً برخاسته از ولایت الهی و نصب است و از این رو ولایت فقیه، امری انتصابی است نه انتخابی. این تحلیل در تبیین نظریه ولایت فقیه، مواجهه با دیدگاه دیگری است که برای گزینش و رأی مردم، نقشی بیش از مقبولیت دادن به رهبری ولی فقیه، قائل است. البته هر دو دیدگاه محور تفسیرها و نظریه پردازیهای چندی نیز شده اند. سرزندگی و نشاط بحث در تقابل نزدیک دو دیدگاه، شایسته می نمود همزمان، نقد این دیدگاه را در قالب مقاله ای جداگانه بیاوریم. آنچه در همین شماره

مجله با عنوان «نقدی بر مقاله منشأ مشروعیت حکومت در اندیشه سیاسی اسلام و امام خمینی» می‌خوانید به همین انگیزه است. با این تأکید که نقد یاد شده بر اساس قرائتی خاص از نقش‌گزینش مردم در مشروعیت می‌باشد و از این رو آینه تمام‌نمای قائلان به نظریه انتخاب نمی‌باشد. هر دو مقاله در یک قسمت تنظیم شده بود اما ارائه همزمان آن چاره‌ای جز تقسیم آن به دو بخش باقی نمی‌گذارد. «فصلنامه حکومت اسلامی» مشروعیت یکی از کهن‌ترین و اساسی‌ترین مباحث نظام‌های سیاسی است که از یونان باستان توسط افلاطون و ارسطو و سپس از سوی متفکرانی چون سیسرو، آگوستین قدیس، توماس آکوئیناس و غیر آن از شخصیت‌های علمی مغرب زمین و نیز توسط متفکران بزرگی نظیر فارابی، ابن رشد، غزالی، ماوردی، ابن سینا و غیر آنها در حوزه تفکر اسلامی و مشرق زمین مورد توجه بوده و با تقسیم حکومت به آریستوکراسی، دموکراسی، جمهوری و مانند آن به بحث در باره مصادیق حکومت‌های مشروع و نامشروع پرداخته‌اند. هر حکومت، دولت و نظام سیاسی برای حدوث و بقای خویش ناچار به بازشناسی مبانی مشروعیت نظام سیاسی خویش است تا با پشتیبانی از مبانی بتواند در امور عمومی و اجتماعی مردم تصرف کند و حق فرمانروایی را از آن خود قرار دهد. سخن در باب مفهوم مشروعیت زیاد است و حاصل گفت‌وگو در باره مشروعیت، تهیه و تدوین مقالات و کتب زیادی در این خصوص است. (۱) اجمال سخن در این زمینه این است که مشروعیت با دو رکن مهم از نظام‌های حکومتی سر و کار دارد: نخست با رکن حاکم و این که چرا و به چه دلیل توده مردم باید از فرامین و دستورات حاکم اطاعت کنند و بر چه اساسی باید فلان حاکم، حکمرانی کند؟ دوم، رکن نظام حکومتی، و این که اساساً ملاک مشروعیت حکومتها چیست؟ آیا حکومت زورمدارانه و استبدادی مشروعیت دارد یا تنها مشروعیت نوع حکومت از طریق رضایت و اراده عموم مردم تحقق پذیر است و یا از راه انطباق آن با اراده و فرامین الهی؟ در تبیین مفهوم مشروعیت، تعاریف زیادی متناسب با رویکردهای به آن، ارائه شده است: از جمله گفته‌اند: ۱ مشروعیت، یعنی توجیه عقلی و یا عقلانی اعمال سلطه و اطاعت، به این معنا که اعمال قدرت و سلطه از سوی حاکم باید توجیه عقلی داشته و در چارچوب عقل و مدار عقلانی و منطقی باشد. (۲) ۲ مشروعیت، به معنای قانونی بودن یا طبق قانون بودن است. یعنی وقتی می‌گوییم کدام دولت یا حکومتی مشروع است، مقصود این است که چه دولت و حکومتی قانونی است و قانون حاکم بر جامعه چه نوع حکومتی را اقتضا می‌کند؟ آیا سیستم حکومتی حاکم بر جامعه برخاسته از قانون موجود در آن جامعه بوده و هماهنگ با آن است یا نه؟ (۳) ۳ مشروعیت، یعنی پذیرش همگانی و مقبولیت مردمی و یا مورد رضایت مردم بودن. (۴) ۴ مشروعیت، به معنای حق داشتن و مجاز بودن، به این معنا که دولت و حکومت یک جامعه با چه مجوزی حق حاکمیت و حکومت خواهد داشت؟ و این حق از کجا به او رسیده و چه کسی این حق را به او داده است؟ در واقع مشروعیت در این دیدگاه نظیر مشروعیت قانون و حقوق خواهد بود. چنان که می‌گوییم: قانون و حقوق بر چه اساس مشروع است و این مشروعیت ناشی از چه چیز است؟ (۵) ۵ مشروعیت در اندیشه سیاسی اسلام (فلسفه، کلام و فقه اسلامی)، به معنای مطابقت با موازین و آموزه‌های شریعت اسلام است، یعنی حکومت و حاکمی مشروع است که پایگاه دینی داشته باشد. بر این اساس، حکومتی که پایبند به موازین شرعی و الهی باشد، حقانیت دارد. مشروعیت سیاسی در اندیشه و تفکر اسلامی از نوع پدرسالاری، وراثت، شیخوخت، نژادی، ملیت پرستی، حکومت‌های اشراف‌گرایی، نخبه‌گرایی، کاریزمایی و مانند اینها نیست؛ گرچه به لحاظ توجه تام از سوی اسلام به ویژگیها و اوصاف رهبری، مدیران، کارگزاران نمونه دینی از فرهنگ دینی و وارستگی خاصی برخوردارند و همین امر سبب می‌شود تا بر اطاعت پذیری، علاقه و رضایت مردم تأثیر روانشناسانه‌ای داشته باشند. ولی این نکته از حقانیت حاکم و حکومت کاملاً جداست؛ در نتیجه اگر حکومتی یا حاکمی تمام اسباب و عوامل رضایت مردم را فراهم کند اما مطابق موازین شریعت عمل ننماید، مشروعیت دینی پیدا نمی‌کند، و در برابر، حکومت و حاکمی که آموزه‌های دینی را رعایت کند و به احکام الهی پایبند باشد، همچنان که مشروعیت دینی دارد باید اسباب و عوامل رضایت مشروع اکثریت مردم را نیز فراهم کند و حقوق طبیعی و شرعی ملت را تحقق بخشیده و تأمین کند. در این صورت است که متدینان به دلیل اعتقاد آنها به فرامین الهی و

پایبندی شان به شریعت، مشروعیت و مقبولیت جامعه شناسانه را نیز پدید می آورند. (۶) اما در باب منبع مشروعیت، باید توجه داشت که از منظر درون دینی، خداوند تنها منبع ذاتی و اصلی مشروعیت سیاسی است؛ زیرا مبانی اعتقادی اسلام، توحید در همه ابعاد آن، یعنی توحید ذاتی، صفاتی، افعالی، ربوبی، خالق و عبادی را از آن خداوند سبحان دانسته، و نیز حق حاکمیت، تشریح و قانونگذاری را به تمام و کمال مختص آن ذات پاک و یگانه می داند، و حق فرمانروایی و حاکمیت اجتماعی از سوی خداوند به افراد برگزیده اش یعنی پیامبر (ص) و امام (ع) و به توسط آنان به وارثان راستین رسالت و امامت، یعنی عالمان و فقیهان واجد شرایط رهبری واگذار شده است؛ حال چه به صورت نصب خاص و تعیین مصداق، که مخصوص زمان حضور معصوم (ع) است و چه به صورت نصب عام و بدون تعیین مصداق، که مربوط به عصر غیبت است. بنابراین، از میان منابع و مبانی متعدد مشروعیت، (۷) تنها منبع و سرچشمه مشروعیت حکومت در دیدگاه دینی اسلامی، الهی بوده و از ولایت تشریحی و یا اراده تشریحی الهی سرچشمه می گیرد؛ زیرا چنان که استاد آیه الله جوادی آملی فرمودند اساساً هیچ گونه ولایتی جز با انتساب به نصب و اذن الهی، مشروعیت نمی یابد هر چند همراه با مقبولیت باشد و هر گونه مشروع دانستن حکومتی جز از این طریق نوعی شرک در ربوبیت تشریحی الهی بشمار می رود. (۸) با آنچه گفته شد تفاوت میان مشروعیت و مقبولیت در دیدگاه اسلامی نیز تا حدودی روشن شد؛ زیرا مفهوم مشروعیت و مقبولیت در تعاریف حقوقی اسلام غیر از مفهوم این دو واژه در حقوق بین الملل است. مشروعیت در حقوق بین الملل غربی که شالوده حکومت و نظام سیاسی بر «قرارداد اجتماعی» است، چیزی غیر از مقبولیت نیست. چون در این گونه نظامهای سیاسی اجتماعی همه مشروعیتها و مقبولیتها اعم از مشروعیت قانون اساسی، انتخاب دولت مردان و غیر آن از رأی اکثریت (نصف به علاوه) سرچشمه می گیرد، یعنی هر آنچه را که اکثریت مردم بپسندند و به آن رأی بدهند، قانونی و مشروع می شود. در حالی که در فلسفه سیاسی اسلام، مشروعیت از غیر مقبولیت و مفهومی عمیق تر و جایگاهی بلندتر از مفهوم مقبولیت را دارا است. در نظام سیاسی اسلام مشروعیت علاوه بر مقبولیت، از بار اعتقادی نیز برخوردار بوده و به معنا و مفهوم گسترده تر و عمیق تری می باشد که آن انطباق با نظام تشریح الهی و هماهنگی عمل و نظر با قرآن و سنت است. لیکن این هرگز بدین معنا نیست که در اسلام مردم بر سرنوشت خویش مسلط نبوده و صاحب اختیار خود نیستند و حق انتخاب و آزادی عمل ندارند چنان که برخی به عمد یا غیر عمد چنین معنایی را القا می کنند بلکه به عکس، در اسلام انسان تمام آزادیهای فردی و اجتماعی را دارد، ولی آزادیها و اختیارات منطقی و معقول و در چارچوب ارزشهای دینی و الهی بر اساس خدامحوری نه انسان محوری یعنی باید گفت بر اساس دیدگاه اسلامی، انسان آزاد آفریده شده و بر سرنوشت خویش مسلط است. و در تعریف جامع تر: انسان از دیدگاه اسلام، موجودی عاقل، هوشمند، کمال خواه، آرمان گرا، دارای استعدادها و صفات نیک روحی و اخلاقی و نیز صاحب اختیار و مسؤول سرنوشت خویش است، و در یک جمله کوتاه اشرف مخلوقات و برتر از همه موجودات عالم ماده است. اما در عین حال از یک سو به دلیل این که دارای نفس سرکش حیوانی، هواها، شهوات و تمایلات بی شمار نفسانی است به تنهایی قادر به شکوفایی استعدادهای تعالی بخش خویش و در نتیجه نیل به کمال مطلوب و سعادت و رستگاری حقیقی، آن گونه که خداوند برایش مقرر کرده، نیست، و از سوی دیگر، به خاطر شدت علاقه، محبت و رحمت خداوندی به انسان و حساسیتی که آن ذات پاک بی همتا نسبت به سرنوشت انسان دارد، او را به حال خود رها نساخته و در معرض طوفانهای نفس سرکش قرار نداده است، بلکه لطف و رحمت ویژه اش را مشمول او ساخته و برای شکوفا ساختن آن استعدادها و رساندنش به کمالات مطلوب انسانی الهی، برنامه کامل زندگی سعادت‌مندانه را تحت عنوان «دین»، توسط انسانهای برگزیده و وارسته اش، یعنی پیامبران و جانشینان راستین آنها از فراسوی عالم ماده فرا راه او قرار داده است. بر این اساس، در عین اینکه گفته است هیچ اکراه و اجباری در پذیرش دین و عمل به دستورات دینی نیست (۹)، اما اعلام داشته است که تنها راه سعادت‌مندی و خوشبختی واقعی انسان، در گرویدن به دین حق و گردن نهادن به فرامین مترقی و انسان ساز و نیز بایدها و نبایدهای آن است. (۱۰) لیکن روشن است که چنین آیین مترقی و دارای برنامه کامل زندگی

سعادت‌مندان، برای اجرا، بستر مناسب سیاسی اجتماعی را که همان تشکیلات حکومتی و ساز و کارهای سیاسی باشد، نیاز دارد. اینجاست که تشکیل حکومت اسلامی ضروری به نظر می‌رسد و این مهم نیز در متن دین مرفقی اسلام پیش بینی شده است، زیرا که دین فطری و عقلی است و دین فطری و عقلی چنان که مرحوم علامه طباطبایی اظهار داشتند نمی‌تواند نسبت به یکی از مهمترین و ضروری‌ترین نیاز فطری و عقلی بشر یعنی حکومت و تشکیلات سیاسی حکومتی بی تفاوت باشد. (۱۱) با اینکه عقل و منطق اقتضا دارد که پس از پذیرفتن اصل دین و التزام عملی به دستورات دینی از سوی مردم، آنان باید به همه جنبه‌های عملی و اجرایی آن و از جمله حاکمیت دینی سیاسی هم‌گرددن نهند چون زیر مجموعه اصل دین است، ولی باز در تشکیل حکومت دینی با مشخصه اسلامی آن که «حکومت و ولایت فقیه» باشد، رضایت مندی و مقبولیت مردمی را لحاظ کرده و استقرار حکومت اسلامی و تحقق ولایت فقیه را به اقبال و آرای مردم واگذار کرده است. چنان که در اصل پنجاه و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز مطالب یاد شده فوق‌بدين صورت قانونمند شده است: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم‌او، انسان را بر سرنوشت خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع یا گروه خاصی قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرفی که در اصول بعد می‌آید، اعمال می‌کند.» یعنی بر اساس اصل اولی و عقلایی، هیچ شخصی حق حاکمیت بر دیگری را ندارد مگر آنکه از جانب حق تعالی به این منصب نائل آید. چون منافاتی نیست میان اینکه انسانها به حسب اصل اولی و عقلی بر یکدیگر هیچ گونه سلطه و حکومتی ندارند و اینکه دلیل خاصی این قاعده کلی عقلی و عقلایی را استثنا کرده باشد، چون این مستثنا نیز خود متکی و مبتنی بر یک اصل عقلی و فطری دیگری است و آن نیاز به حکومت برای برقراری نظم، امنیت و عدالت اجتماعی، تا در پرتو آن احکام و قوانین مرفقی و حیات بخش اسلام در جهت تعالی و سعادت‌مندی انسان به اجرا درآید. از آنچه گذشت نتیجه می‌گیریم که هویت و انسانیت انسان و به تعبیر رساتر، مشروعیت همه جانبه انسان و تطهیر و تزکیه او از همه پلیدیهای کفر، شرک و فساد در اندیشه و عمل و در نهایت سعادت‌مندی حقیقی او، همانا در گرویدن به دین و گردن نهادن به فرامین الهی و حاکمیت برخاسته از دین و اراده تشریعی الهی است، نه این که مشروعیت حاکمیت دینی و قوانین برخاسته از دین و دستورات آسمانی اسلام برخاسته از خواست، اراده و آرای مردم باشد؛ چنان که برخی چنین پنداشته‌اند. اما آیا آنچه گفته شد با مفاد ادله ولایت فقیه و دیدگاه حضرت امام خمینی نیز همخوانی دارد یا نه؟ دلایل ترجیح انتصاب و مشروعیت الهی پیش از ذکر دلایل، تصریح و تأکید بر چند نکته و اصل پذیرفته شده نیز ضروری است: ۱ مقصود طرفداران نظریه انتصاب از این واژه در زمان غیبت «نصب خاص» یعنی نصب شخصی معین نیست، نظیر نصب مالک اشتر برای استانداری مصر از سوی حضرت علی (ع) و یا نصب نواب اربعه از سوی حضرت ولی عصر (ع) در عصر غیبت صغرا؛ و نیز منظور آنها نصب عنوان فقیه جامع الشرایط نیست، زیرا نصب عنوان امکان ندارد. بلکه مراد آنها از این کلمه «نصب عام» می‌باشد، بدین معنا که همه فقهای واجد شرایط رهبری در زمان غیبت از سوی ائمه (ع) دارای صلاحیت برای تصدی امور، شناخته شده‌اند. که این سخن به معنای شأنت و صلاحیت داشتن همه آن فقهای واجد شرایط و نه فعلیت داشتن ولایت همه آنها است که در این صورت موجبات هرج و مرج و اختلال نظام را در بردارد. اما اینکه ولایت کدامین آنها به فعلیت می‌رسد و این امر چگونه تحقق می‌یابد؟ بحثی اثباتی است که لزوماً با انتخاب پیش‌بینی امت همراه نیست، زیرا ممکن است این فعلیت از راه اقدام عملی یکی از آنها و یا انتخاب خبرگان (اهل حل و عقد) و یا انتخاب مردم صورت گیرد. هر چند تحقق یافتن و فعلیت و کارآمدی بودن حاکمیت و ولایت فقیه مبتنی بر رضایت مندی و پذیرش مردمی است، ولی این رضایت مندی پسینی امت و یا انتخاب پیشینی آنها به خودی خود نمی‌تواند دلیل بر مشروعیت دینی اسلامی یک حاکم اسلامی اعم از فقیه یا غیر فقیه باشد؛ زیرا چنان که خواهیم گفت احتمال سوء استفاده از جهل و سادگی مردم و فریب دادن آنها بسیار قوی است اگر مانند اهل سنت نگوئیم که حتی تمکین مردم به زور سرنیزه و برق شمشیر هم موجب مشروعیت حکومت می‌شود و تصدی کرسی خلافت و منصب زعامت و رهبری به هر طریق

ممکن از سوی حتی فرد ظالم و فاسدی هم که باشد حکومتش مشروع و اطاعتش واجب است! چه این که در تاریخ اسلام خاطره تلخی از سوء استفاده از جهل و سادگی مردم مسلمان مبنی بر جلب رضایت و اخذ بیعت از آنها در جهت تثبیت حاکمیت حکام فاسد و ستمگر را پیش رو داریم. آنچه حکومت و ولایت حاکم اسلامی را مشروع و اطاعتش را ضروری می کند انطباق کامل او با موازین شرع از جهت شایستگی شخصی و اقدام عملی برای تشکیل حکومت است؛ زیرا گفتیم از دیدگاه شیعه تصدی کرسی زعامت سیاسی و تشکیل حکومت هر چند به ظاهر اسلامی، اگر با تمام اسباب رضایت مندی و پذیرش مردمی همراه باشد ولی با موازین شرعی و آموزه های دینی سازگار نباشد هرگز مشروعیت دینی پیدا نمی کند، مگر در صورتی که مردم در اثر هدایت و ارشاد و آگاهی لازم دینی گزینش منطبق با شرع بنمایند که شرحش در ذیل می آید. ۲ در تقریر محل نزاع میان طرفداران نظریه انتصاب و طرفداران نظریه انتخاب، باید گفت تأثیرگذاری رأی و انتخاب مردم در موضوع ولایت فقیه، بنا بر نظریه انتخاب به نحو قیدیت و شرطیت است ولی بنا بر نظریه انتصاب به گونه کاشفیت است. مراد از قیدیت و شرطیت این است که انتخاب مردم همدیف و همتای با سایر شرایط و ویژگیهای ولی فقیه نظیر فقاقت و عدالت قرار دارد و با نبود آن، مشروعیت ولایت فقیه از بین می رود؛ و منظور از کاشفیت این است که انتخاب فقیه عادل از سوی مردم کاشف از رضایت معصوم (ع) و در نهایت خداوند به زمامداری اوست، آن هم انتخابی آگاهانه و از روی موازین شرع، نه از روی هوای نفس و یا از روی جهل و ناآگاهی. یعنی انتخاب فقیه از روی آگاهی و سازگاری با شرع و مقبولیت مردمی حکومتش، کشف از مشروعیت دینی حکومتش می کند نه اینکه صرف این انتخاب عامل مشروعیت حکومت او شود. این در حالی است که: ۳ اصل لزوم تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت مورد پذیرش طرفین است. ۴ اصل ولایت فقیه یعنی لزوم زمامداری جامعه اسلامی به وسیله فقیه عادل را هم هر دو گروه قبول دارند. ۵ هر دو گروه می پذیرند که ولایت در مورد پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) حتی نواب خاص آنان به صورت انتصاب است. ۶ محل بحث، بُعد حکومتی ولایت فقیه یعنی تصمیم گیری در مسایل حکومتی به جای مردم است، و طرفین در منصبهای دیگر فقیه نظیر افتا، قضا و داوری بحثی ندارد. ۷ هر دو گروه بر این نکته اتفاق نظر دارند که منشاء مشروعیت ولایت، خداوند متعال است، لیکن در این مطلب بحث دارند که آیا خداوند این ولایت را به نحو انتصاب در اختیار فقها قرار داده است یا اینکه برای رأی مردم نیز نقشی کلی یا جزئی در مشروعیت ولایت فقیه قائل شده است؟ (۱۲) اما دلایل اثبات انتصاب فقیه و مشروعیت دینی حکومت و ولایت او، عبارتند از: الف دلایل عقلی بر انتصاب فقیه اعم از دلایل عقلی مستقل و یا دلایل عقلی ملقّ از عقل و نقل بسیار زیاد است که ذکر همه آنها نه میسر است و نه لازم. در اینجا به چند نمونه به اختصار اشاره می شود: ۱ اسلام دین فطرت است و از آن سوی، حکومت و ولایت بر مردم نیز یک نیاز فطری بشر است، زیرا نفی حکومت یعنی ترویج هرج و مرج و اختلال نظام اجتماعی، که این مخالف عقل و فطرت است. چگونه می توان گفت که دین فطری یکی از مهمترین و ضروری ترین نیاز فطری یعنی حکومت را نادیده گرفته باشد؟ از این رو، به حکم عقل و به اقتضای فطرت، اسلام نیز حکومت را تشریح کرده و در منابع خود مطرح ساخته است، نه در این امر مهم سکوت کرده و نه به مردم واگذار نموده است. (۱۳) ۲ این دلیل عقلی با مقدمات زیر تبیین می گردد: الف تشکیل حکومت برای تأمین نیازمندیهای اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج و فساد و اختلال نظام چنان که گفتیم از ضرورتها و بدیهیات عقل عملی است؛ زیرا برقراری نظم و عدالت از عهده افراد به تنهایی بر نمی آید. ب اسلام نیز دینی سیاسی اجتماعی بوده و در همه زمینه های عبادی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، حقوقی، جزایی، دفاعی، تربیتی، خانوادگی و سایر ابعاد حیات آدمی دارای احکام و قوانین مترقی و حیات بخش است. ج این احکام و قوانین گسترده و متنوع نیز پایدار و ابدی بوده و هرگز منسوخ نمی شود؛ زیرا دین خاتم، کامل، جاوید و جهانی باید جهت برآوردن نیازهای هر عصر و زمان مردم، احکام و قوانین فرا زمانی داشته باشد. د تحقق بخشیدن و پیاده کردن احکام و قوانین اسلام بدون تشکیل حکومت، میسر نیست؛ زیرا احکام مربوط به جهاد و دفاع و همچنین قوانین اقتصادی، مالی، بین المللی و سایر قوانین الهی اسلامی بدون برپا داشتن حکومت دینی و

داشتن تشکیلات اداری و اجرایی قابل اجرا نیست. ه... عقل حکم می کند که رئیس دستگاه حکومتی و مدیر اجرایی جامعه اسلامی فردی متخصص، کارشناس در مسایل دینی اسلامی، وارسته اخلاقی، مدیر شایسته و بویژه عادل و باتقوا باشد، و نیز در اجرای قوانین الهی و انطباق قوانین کلی بر جزئیات دارای شجاعت و عصمت و صیانت نفس باشد. و هنگامی که پیدا کردن چنین مدیر و رئیس دستگاه حکومتی در حد ایده آل و کامل تمام عیار (یعنی معصوم) میسر و ممکن نباشد، عقل حکم می کند که از باب ضرورت رجوع جاهل به عالم، باید به نزدیکترین فرد به معصوم (ع) رجوع کرد، و چنین فردی جز فقیه واجد شرایط نخواهد بود. زیرا اکنون که در عصر غیبت کبرا هستیم و دست ما از حکومت مستقیم معصوم (ع) کوتاه است، یا باید بگوییم خداوند از اجرا و پیاده شدن احکام و قوانین اسلام بویژه قوانین اجتماعی آن صرف نظر کرده است، که این با فلسفه ارسال پیامبران و تشریح قوانین الهی مباین و خلاف حکمت و لطف آن ذات یگانه حکیم است، و یا بپذیریم که اجرای آن را به فرد یا افراد غیر شایسته، غیر اصلح و غیر متخصص واگذار کرده است، که این نیز از باب این که ترجیح مرجوح بر راجح و غیر اصلح بر اصلح خلاف حکمت و نقض غرض است مردود می باشد. با توجه به باطل بودن دو فرض مزبور، این صورت قطعی می شود که شارع اسلام، نزدیکترین فرد به معصوم (ع) را برای تصدی منصب زعامت و حکومت دینی اسلامی جهت اجرا کردن قوانین اسلام منصوب به نصب عام نموده است. یعنی ما از راه عقل کشف می کنیم که چنین وظیفه و اذنی از طرف خدای متعال و به توسط اولیای خاص او به فقیه واجد شرایط داده شده است. (۱۴) خلاصه آن که مسأله ولایت فقیه چه مسأله ای کلامی باشد و مبانی کلامی داشته باشد که دارد و چه آن را مسأله ای فقهی بدانیم، در هر صورت، یک مسأله ای دینی اسلامی بوده و ضرورت حکومت و ولایت فقیه و مشروعیت دینی آن یک مسأله درون دینی نه فرا دینی است و ادله عقلی و نقلی فراوانی آن را اثبات می کند؛ زیرا از دیدگاه کلامی (۱۵) ولایت فقیه به عنوان امتداد ولایت معصومین و نیز امامت که ریاست عامه در امور دین و دنیا می باشد، مورد بحث قرار می گیرد. از این رو، بدون هیچ تردیدی همه دلایلی که ولایت (به معنای امامت و زعامت سیاسی) پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) را اثبات می کند، همان دلایل، ولایت فقیه را در عصر غیبت اثبات می کند؛ زیرا اسلام یک نظام است که برای تنظیم حیات سیاسی اجتماعی و مادی معنوی برنامه کاملی دارد، و آمده است تا راه سعادت مندی حقیقی و سلامت و رفاه در زندگی را برای انسان هموار سازد. بنابراین، همان دلیل حکمت و لطف الهی که اقتضای ارسال رسل و شرایع آسمانی بویژه شریعت کامل اسلام برای هدایت و نجات بشریت را نموده است و نیز ضرورت امامت و ولایت پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) را ایجاب کرده است، همان دلیل حکمت و لطف، تداوم آن رهبری الهی را برای ادامه هدایت و نجات بشر در این عصر نیز ضروری می کند. (۱۶) ب دلایل نقلی ۱ فقها و متفکران اسلامی برای اثبات ولایت انتصابی فقیه و مشروعیت دینی او به دلایل نقلی زیادی از آیات و روایات استناد کرده اند. اما آیات، که مجال ذکر و بررسی آنها نیست و کسانی که خواستار پیگیری این بحث و تفحص و تحقیق بیشتر هستند باید به کتابهای مربوط رجوع کنند. (۱۷) اما از جمله روایات: مقبوله عمر بن حنظله، مشهوره ابی خدیجه و احادیث «اللهم ارحم خلفائی»، «العلماء ورثة الانبیاء»، «الفقهاء حصون الاسلام»، «الفقهاء امناء الرسول»، «اما الحوادث الواقعة...»، «العلماء حکام علی الناس»، «مجارى الامور و الاحکام علی ایدی العلماء» و غیر آن می باشد. این احادیث و احادیث دیگر از سوی علما و فقهای فراوانی مورد استناد و استدلال قرار گرفته است. از جمله محقق نراقی در عوائد الایام (۱۸)، صاحب جواهر در جواهر الکلام (۱۹)، شیخ انصاری در کتاب القضاء و الشهادات (۲۰)، بحر العلوم در بلغة الفقیه (۲۱)، امام خمینی در کتاب البیع (۲۲)، آیت الله جوادی آملی در کتاب پیرامون وحی و رهبری (۲۳) و بسیاری از اندیشمندان اسلامی دیگر. خلاصه سخن در مفاد این روایات این است که با دقت و تأمل در مضامین آنها این معنا به روشنی ثابت می شود که ولایت فقیه یک منصب الهی است و او بر امت اسلامی از سوی شرع ولایت دارد نه به عنوان نیابت و وکالت از سوی مردم. چنان که در توفیق شریف «فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا»، امر به رجوع است و کاری به انتخاب مردم ندارد و همچنین از ذیل مقبوله عمر بن حنظله نیز این مطلب به وضوح استفاده می شود، چه آنکه صدر و

ذیل این حدیث گویای این معناست که روایت تنها در صدد نصب قاضی برای قضاوت نیست، بلکه متضمن معنای جامع تری است اعم از ولایت و قضاوت؛ زیرا روشن است قضاوت بدون ولایت و حکومت هرگز کارساز نیست و قدرت رفع مخاصمه را نخواهد داشت. از این رو، منصب قضا جزء زیر مجموعه مقام ولایت است، چه اینکه در حدیث عمر بن حنظله امام می فرماید: «فانی جعلته علیکم حاکماً». بنابراین، مقام ولایت نظیر سایر مناصب الهی چون رسالت، امامت، قضاوت و حق افتا، قابل جعل و انشا است، لیکن در اختیار کسی نیست بلکه فقط در اختیار خداست که بدون واسطه یا با واسطه، آنها را جعل می کند؛ زیرا این مناصب و سمتها نظیر ریاست، وزارت، مدیریت و مانند آن از مشاغل بشری نیستند تا ثبوت و سقوط آنها در حوزه اختیار و انتخاب انسانها باشد. بدین ترتیب در باره غیر معصومان (ع) از فقیهان واجد شرایط رهبری و زعامت، مناصب آنها اعم از افتا، قضا و ولایت تنها با نص و نصب عام الهی و توسط معصومان (ع) ثابت می شود. هر چند که کارآمدی و فعلیت آنها با رأی و انتخاب مردم است. ۲ یکی دیگر از ادله نقلی که عالمان و فقیهان برای اثبات ولایت انتصابی فقیه و مشروعیت دینی او استناد و ارائه می کنند، اجماع است. این اجماع از سوی بسیاری از آنان به طرق مختلف اعم از اجماع محصل یا منقول مطرح شده است. (۲۴) علامه حلی، متفکر و اندیشمند بزرگ و بلندآوازه شیعه در این زمینه می فرماید: «عقلا و اندیشمندان مسلمان بر وجوب و ضرورت امامت و حکومت فی الجمله اجماع دارند. برخلاف گروههای ازارقه، اصفریه و غیر آنان از خوارج (که منکر ضرورت حکومتند) (۲۵)». ۳ بسیاری از فقها و علمای اسلام ضرورت دینی و الهی حکومت فقیه و نیز مشروعیت دینی او را از راه «حسبه» (اموری که هرگز شارع به ترک آن راضی نبوده و حتماً باید اجرا شود) اثبات کرده اند. از جمله آنها شیخ اعظم انصاری است که در این باره به طور مکرر چنین فرمود است: «اقامه النظام من الواجبات المطلقة». (۲۶) بر پا داشتن نظام (سیاسی اجتماعی و حکومت اسلامی) و حفظ آن از نابسامانی، از واجبات ضروری و بدون قید و شرط است که هرگز تقییدبردار نیست. ایشان بر پا داشتن نظام حکومتی و حفظ و حراست از آن از زوال و اضمحلال جهت جلوگیری از هرج و مرج را از امور حسبه ای می داند که هرگز شارع مقدس راضی به ترک آن نیست. با این دید و نظر، ایشان نیز دایره امور حسبه را بسیار گسترده و وسیع می داند، و محدودیتی برای آن قائل نیست، زیرا هیچ گاه شارع مقدس اسلام حاضر نیست امری از امور جامعه اسلامی تعطیل شده و یا در آن اختلال ایجاد شود. لا محاله حکومت و ولایت فقیه نیز داخل در امور حسبه ای می شود که خداوند تحقق آن را ضروری دانسته و به هیچ وجه راضی به ترک آن نیست. با این بیان مشروعیت حکومت و ولایت فقیه امری کاملاً دینی و الهی می شود نه برخاسته از رأی مردم. ج دلایل تاریخی شواهد تاریخی گواهی می دهد که رأی اکثریت در مکتب انبیا و بویژه اسلام و تشیع مبنا و منشأ مشروعیت قرار نگرفته است؛ زیرا به گواهی قرآن کریم در طول نهضت انبیا با همه تلاش و مجاهدتهایی که از سوی آن رهبران راستین الهی صورت گرفته است، بنا به هر دلیلی، رهبری الهی و نهضت رهایی بخش آنان نه تنها از سوی اکثریت مردم مورد حمایت و پذیرش واقع نشده و به آنها ایمان نیاورده اند، بلکه به عکس، به خاطر مخالفتها و مانع تراشیهایی همین اکثریت توده های مردمی و حمایتها و کمکهای همه جانبه آنان از حکام و سلاطین جور، پیامبران موفقیت مورد نظر در نشر دین خدا و دعوت به حق و حقیقت را به دست نیاورده اند تا جایی که حضرت نوح (ع) با نهصد و پنجاه سال پیامبری و دعوت به دین حق و خداپرستی، هشتاد و اندی نفر را به خود مؤمن ساخته بود! که به همراه او بر کشتی نشسته و پس از طوفان به ساحل نجات رسیده اند. از این رو، پیوسته تاریخ، پیروان حق و حق پرستان در اقلیت بوده و از سوی اکثریت ناآگاه و گمراه مورد شکنجه و آزار قرار داشته و مطرود آنان و طاغوتهای زمان بوده اند. چنان که در اسلام نیز چنین بوده است؛ زیرا پیامبر (ص) و اصحاب و گرون دگان راستین به مکتبش در اقلیت بوده اند، و پس از آن حضرت نیز اسلام ناب با اقلیت ناچیزی به حیات سیاسی خود ادامه داد. بر این اساس با اینکه اکثریت مسلمانان از حکومت خلیفه اول «ابوبکر» حمایت و پیروی کرده و با او بیعت نموده اند، که بر مبنای نظام مردم سالاری و دموکراسی امروزی حکومت خلیفه نخستین را باید نمونه ای از یک حکومت دموکراسی و مردم سالاری دانست. اما متفکران سیاسی شیعه آن را مشروع نمی دانند. نیز اگر ملاک مشروعیت

رای اکثریت هر چند مسلمان باشد، در طول تاریخ پیوسته پیروان ائمه معصومین (ع) در اقلیت بوده اند. همچنین اگر رأی اکثریت مشروعیت آور باشد، پس تعداد اندک ۷۲ تن یاران امام حسین (ع) در نهضت عاشورا در برابر دهها و شاید صدها هزار پیروان یزید و ابن زیاد مشروعیتی نخواهند داشت، و با این حساب نباید قیام آن حضرت را نعوذ بالله به حق دانست! در حالی که حقیقت چنین نیست. نه همراهی نکردن اکثریت مردم از پیشوایان معصوم دینی اعم از پیامبران و امامان (ع) دلیل بر عدم مشروعیت راه و راهبری آنها و حقانیت مرامشان می باشد و نه پیروی و حمایت کردن اکثریت از حکام و سلاطین جور دلیل بر مشروعیت حکومت آنهاست. زیرا در اندیشه سیاسی اسلام حق با آرای افراد انسانی سنجیده نمی شود تا زیادی و کمی تعداد پیروان دلیل بر حق بودن و مشروعیت داشتن یا نداشتن یک مذهب و یا یک رهبری سیاسی مذهبی بوده باشد. چنان که حضرت علی (ع) فرمود: «لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله اهله فان الناس قد اجتمعوا علی مائده شبعها قصیر و جوعها طویل.» (۲۷) در پیمودن مسیر حق و حقیقت و صراط مستقیم هدایت هرگز از کمی تعداد پیروانش هراس نکنید. زیرا مردم در اطراف سفره ای اجتماع کرده اند که مدت سیری آن کوتاه و گرسنگی آن طولانی است. قرآن کریم نیز معیار گزینش را «انتخاب اکثر» معرفی نمی کند، زیرا می فرماید: «الذین یشیرتمعون القول فیتبعون احسنه.» (۲۸) (مؤمنان حقیقی) کسانی هستند که سخنان را می شنوند و بهترین آن را مورد عمل قرار می دهند. این آیه معیار «احسن» را برای گزینش مطرح می کند و می گوید آنچه را احسن و خوبتر است برگزینید و از آن پیروی کنید. روشن است که «اتباع احسن» نیکی و بدی نفس الامری اعمال است و کار به اشخاص گوینده ندارد که چه کسی با چند نفر آن را می گویند، که اگر تعداد بیشتری آن بگویند پس خوب بوده و باید مورد عمل قرار گیرد و اگر کسان کمتری بگویند اعتبار نداشته باشد. با توجه به عملکرد بد اکثریت در بسیاری از ادوار تاریخ بشر بویژه در نهضت انبیا و پیشینه ناپسند آن است که در بسیاری از آیات قرآن، از آرای اکثریت که به دور از هوشمندی و خردورزی بوده، به شدت نکوهش شده است و با تعبیری همچون: «اکثر الناس لا یعلمون» (۲۹)، «اکثر الناس لا یؤمنون» (۳۰)، «اکثرهم لا یعقلون» (۳۱)، «اکثرهم یجهلون» (۳۲)، «اکثرهم للحق کارهون» (۳۳) و مانند آن که به طور مکرر در قرآن آمده، بر این حقیقت تصریح و تأکید ورزیده است. تا جایی که خطاب به رسول گرامی اسلام (ص) چنین فرمود: «وَ اِنْ تُطِغْ اَکْثَرُ مَنْ فِی الْمَارِضِ یَضِلُّوکَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ اِنْ یَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ وَ اِنْ هُمْ اِلَّا یَخْرُصُونَ» (۳۴) اگر از اکثر مردم روی زمین پیروی کنی تو را از راه (درست) خدا گمراه می کنند زیرا آنها تنها از گمان پیروی می کنند و تخمین و حدس (واهی) می زنند. بنابراین، اکثریت از آن جهت که اکثریت است (یعنی از حیث تعداد)، در اندیشه سیاسی اسلام مشروعیتی نداشته و فاقد هر گونه ارزش و اعتبار است (۳۵)؛ اما اکثریت دارای فکر، اندیشه و خردورزی، ایمان و باورهای درست و آگاه به مسایل سیاسی اجتماعی اسلام و جامعه اسلامی و بلکه اقلیت اینچنینی در اسلام بسیار ارزش و اعتبار دارد (۳۶)، و رأی و نظر چنین مردمی و طرف مشورت قرار دادن آنان به لحاظ اینکه رأیشان با موازین شرع و احکام آن همسو و منطبق است، ملاک عمل افراد و بلکه حکومت اسلامی می باشد که در این عصر به لطف الهی ما از چنین مردمی برخورداریم و آرای آنها راهکارهای عملی و شیوه های اجرایی مسؤلان نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران است، یعنی آرای چنین مردمی با خصوصیتهای مزبور، مقبولیت مردمی نظام نه مشروعیت دینی آن را که شرط کارآمدی و تحقق پذیری حکومت و ولایت فقیه است، فراهم کرده و موجب می گردد. ادامه دارد. پی نوشت ها: ۱ برخی از کتب و مقالاتی که به طور مستقل و مستقیم علاوه بر کتب و مقالاتی که در ضمن مباحث دیگر مشروعیت را مطرح ساخته اند به آن پرداخته اند عبارتند از: مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین، علی رضا شجاعی زند، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان؛ نقد دینداری و مدرنیسم، محمد جواد لاریجانی، ص ۵۱، ۷۸، انتشارات اطلاعات؛ کتاب نقد (فصلنامه)، شماره های ۷ و ۸ در چندین مقاله؛ مجله نور علم، شماره های ۲، ۳، ۴ و ۶، مقاله مشروعیت حکومت و دولت؛ فصلنامه حکومت اسلامی، سال اول، شماره دوم، مقاله مشروعیت ولایت فقیه؛ فصلنامه راهبرد، شماره ۳ بهار ۷۳، مقاله نگاهی به مسأله مشروعیت، سعید حجاریان. ۲ نقد دینداری و مدرنیسم، محمد جواد لاریجانی، ص ۵۱؛ کتاب نقد، شماره ۷،

ص ۱۱۲. ۳. بنیادهای علم سیاست، عبدالرحمن عالم، ص ۱۰۵، نشرنی؛ مجله نور علم، شماره ۲، ص ۴. ۵۵. بنیادهای علم سیاست، ص ۱۰۶؛ کتاب نقد، شماره ۷، ص ۱۱۲. ۱۱۳. ۵. کتاب نقد، شماره ۷، ص ۱۱۳؛ مجله نور علم، شماره ۲، ص ۵۶. ۶. ر.ک. کتاب نقد، شماره ۷، ص ۴۲. ۴۴ و ۱۱۶. ۱۲۴. ۷. ر.ک. همان، ص ۱۱۴. ۱۱۵؛ مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین، شجاعی زند، ص ۴۵. ۹۶. ۸. ر.ک. مجله حکومت اسلامی، سال اول، شماره اول، ص ۶۸. ۹. «لا-اکراه فی الدین قد تبیین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی...»، بقره، آیه ۲۵۶؛ انسان، آیات ۴۳؛ بلد، آیات ۸؛ شمس، آیات ۱۰. ۱۰. همان. ۱۱. ر.ک. معنویت تشیع، ص ۷۹. ۵۵. بویژه ص ۷۳. ۷۶. انتشارات تشیع، قم. ۱۲. نگویید با این مشترکات، پس نزاع لفظی بوده و در طرح این بحث ثمره ای مترتب نیست؛ زیرا ثمره و بلکه آثار مهمی بر هر یک از دو دیدگاه مترتب است. ثمره انتصاب آشکار است اما ثمره انتخاب که در گفتار زیر آمده است و به صراحت از ولایت فقیه قداست زدایی شده است، نیز آشکارتر، زیرا گفته است: «ولایت شرعی فقیه بر مردم فاقد مستند معتبر عقلی و نقلی است، لذا، مورد، تحت اصل عدم ولایت باقی می ماند، یعنی فقیهان ولایت شرعی بر مردم ندارند!» (حکومت ولایی، محسن کدیور، ص ۳۹۲، نشرنی). ۱۳. برگرفته از معنویت تشیع، علامه طباطبایی، ص ۷۳. ۷۶. انتشارات تشیع، قم. ۱۴. ر.ک. البدر الزاهر، آیه الله بروجردی، ص ۵۲. ۵۷، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم؛ کتاب البیع، امام خمینی، ج ۲، ص ۴۶۰، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم؛ وحی و رهبری، جوادی آملی، ص ۱۴۶. ۱۴۷؛ فصلنامه حکومت اسلامی، سال اول، شماره اول، ص ۸۹. ۹۱. ۱۵. ر.ک. حاکمیت دینی، نبی الله ابراهیم زاده آملی، ص ۹۵. ۹۹، نشر اداره آموزشهای عقیدتی سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه. ۱۶. برگرفته از ولایت فقیه، محمد هادی معرفت، ص ۱۱۳. ۱۱۶، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید، قم. ۱۷. از جمله ر.ک. ولایت فقیه، محمد هادی معرفت، ص ۱۱۹. ۱۲۲؛ حاکمیت دینی، ابراهیم زاده، ص ۴۷. ۵۰. ۱۸. ر.ک. عوائد الایام، ملا احمد نراقی، عائدۀ فی ولایة الحاکم، ص ۵۳۳، چاپ بصیرتی، قم. ۱۹. ر.ک. جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، محمد حسن نجفی، ج ۲۱، ص ۳۹۵، دار التراث العربی، بیروت. ۲۰. کتاب القضاء و الشهادات، لجنه تحقیق تراث الشیخ الاعظم، ج ۱۰، ص ۴۶. ۴۹، قم. ۲۱. ر.ک. بلغة الفقیه، سید محمد بحر العلوم، ج ۳، ص ۲۳۳، مکتبه الصادق (ع)، تهران. ۲۲. ر.ک. کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۷۶، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم. ۲۳. ر.ک. پیرامون وحی و رهبری، ص ۱۶۴. ۱۶۶، انتشارات الزهرا (س)، تهران. ۲۴. ر.ک. از جمله: العناوین، میر فتاح حسنی مراغی، ج ۲، ص ۵۶۳ از عنوان ۷۴، مؤسسه نشر اسلامی، مدرسین قم، جواهر الکلام، ج ۱۶، ص ۱۷۸ و ج ۲۱، ص ۳۹۷؛ رسائل، محقق کرکی، ج ۱، ص ۱۴۲، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی. ۲۵. الفین، ص ۱۱، چاپ نجف اشرف. ۲۶. ر.ک. مکاسب محرمه، ص ۶۴، چاپ سنگی. ۲۷. نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۲۰۱، ص ۳۱۹، چاپ بیروت. ۲۸. زمر، آیه ۱۸. ۲۹. یوسف، آیات ۲۱، ۴۰ و ۶۸؛ نحل، آیه ۳۸ و دهها آیه دیگر. ۳۰. روم، آیه ۳۰ و آیات دیگر. ۳۱. مائده، آیه ۱۰۳ و غیر آن. ۳۲. انعام، آیه ۱۱۱. ۳۳. زخرف، آیه ۷۸. ۳۴. انعام، آیه ۱۱۶. ۳۵. مرحوم علامه طباطبایی نیز ضمن بحث مفصل در این زمینه، می فرماید: «در نتیجه پیروی اکثریت روا نباشد و سنت طبیعی بر وفق خواسته اکثریت بنا نهاده نشده است. ر.ک. تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۹۸. ۱۰۴. ۳۶. حتی از برخی روایات به دست می آید که اکثریت عددی در اسلام، ملاک نیست بلکه اکثریت نمود حق و ارزش است. چنان که پیامبر (ص) فرمود: «جماعة امتی اهل الحق و ان قلوبا»؛ جماعت امت من کسانی اند که بر حق باشند هر چند اندک باشند. حضرت علی (ع) نیز می فرماید: «ان القلیل من المؤمنین کثیر». ر.ک: محاسن برقی، ج ۱، ص ۳۴۵. منابع مقاله: فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱۵، ابراهیم زاده آملی، نبی الله؛

منشأ مشروعیت حکومت در اندیشه سیاسی اسلام و امام خمینی (ره) «قسمت دوم»

منشأ مشروعیت حکومت در اندیشه سیاسی اسلام و امام خمینی «قسمت دوم» در مقدمه بخش نخست مقاله اشاره کردیم که خاستگاه مشروعیت حکومت، موضوعی است که همانند بسیاری از دیگر مباحث حکومت، نگاههای متفاوتی را متوجه خود کرده

است. مبنای نصب و مبنای انتخاب دو شاخه کلی در تقریر خاستگاه مشروعیت حکومت اسلامی در دوره غیبت می باشد اما از همین دو مبنا نیز تفسیرهای چندی ارائه شده است. مقاله ای که بخش دوم آن را پیش روی دارید از منظر انتصابی بودن حکومت و ولایت فقیه که مشهور میان فقیهان است به موضوع پرداخته است. در مقاله دیگری که در پی می آید و در نقد این دیدگاه نگاشته شده، از منظر نصب ولی با تفسیری خاص و به عبارتی از منظر انتخابی بودن به موضوع پرداخته شده است. نویسنده محترم در بخش پیش به دلیلهای مبنای نصب پرداخت و اینکه به نقد ادله موافقان انتخاب می پردازد و آنگاه به تحلیل دیدگاه حضرت امام خمینی می نشیند. د مخدوش بودن دلایل انتخابی یکی دیگر از مرجحات و مؤیدات ولایت انتصابی فقیه و مشروعیت دینی آن، مخدوش بودن دلایل ولایت انتخابی و تنگناهایی است که دچار آن است. در اینجا به برخی از آن اشاره می شود. دیدگاه انتخابی که به گزینش ولی فقیه از سوی مردم نظر دارد، بر خلاف دیدگاه انتصابی، گمارده شدن ولی فقیه از سوی امامان (ع) را باور ندارد و می گوید هیچ یک از فقیهان از سوی امامان (ع) به ولایت گمارده نشده اند، زیرا آنچه از روایات در این باره آمده، ناظر به بیان شرایط و ویژگیهای رهبر اسلامی است، که مردم باید در گزینش حاکم، در روزگار غیبت این ویژگیها را در نظر بگیرند و فقیهی را برگزینند که آن شرایط را دارا باشد. همین که مردم یکی از فقهای واجد شرایط را برمی گزینند، این گزینش در مشروع بودن حکومت و نفوذ کلمه اش کفایت می کند. اما دلایل عمده این دیدگاه و نقدهای وارد بر آن: ۱ تشکیل حکومت، به حکم عقل برای گریز از هرج و مرج و نابسامانی اوضاع جامعه بایسته و ناگزیر است. در این صورت یا مردم باید حاکمی شایسته و مورد دلخواه خود را برگزینند یا باید به ناچار تن به حکومت ناخواسته و ستم پیشه ای بدهند. تنها صورت نخست مطلوب عقل و شرع است. نقد: این دلیل عقلی با فرض صحت که صحیح هم هست نه تنها اثبات کننده مبنای انتخاب فقیه و رد انتصاب نیست، بلکه مؤید و گواه بر انتصاب فقیه است؛ زیرا این دلیل عقلی، مقتید و مخصّص آن اصل عقلی اولی «عدم ولایت و حکومت کسی بر کس دیگر» است. یا اینکه نقض کننده آن اصل عقلی اولی بوده و با آن تکافو دارد. اما این نظریه انتصاب است که با یک دلیل عقلی محکم دیگر یعنی «بایستگی استمرار ولایت امامان (ع)» به تقویت و تحکیم ادله نقلی انتصاب می پردازد، و نیز دلایل عقلی دیگر در جهت اثبات انتصاب فقیه. حتی در صورتی که دلیل عقلی مزبور مخصّص اصل اولی یاد شده باشد نیز نمی تواند دلیلی بر مبنای انتخاب فقیه باشد؛ زیرا گزینش مردمی ولی فقیه در چارچوب شرایط و ویژگیهای تعیین شده در شرع را دیدگاه انتصاب هم قبول دارد، ولی سخن در نوع و مقدار تأثیرگذاری گزینش مردم است که به نحو مقبولیت است یا به نحو مشروعیت. ۲ دلیل دیگر نظریه انتخاب، «بیعت» است. به باور این دیدگاه بیعت در روزگار پیشین به منزله انتخاب روزگار ماست. و بیعت، پیشینه دینی و مقبولیت شرعی دارد. نقد: با اینکه در اصل درستی بیعت و اینکه مواردی از بیعت در زمان پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) وجود داشته و روایاتی هم در تأیید آن است، بحثی نیست. لیکن به هیچ وجه بیعت نمی تواند دلیل انتخابی بودن مسأله مهم ولایت فقیه باشد؛ زیرا: الف بی گمان، بیعتی که در روزگار پیامبر (ص) و علی (ع) انجام می گرفت به معنای انشای ولایت و یا انتخاب آن بزرگواران نبوده است بلکه همان گونه که از معنای خود بیعت هم استفاده می شود پافشاری بر بایستگی پیروی از آنان و وفاداری و پایبندی به این پیمان و بیعت است. ب انتخابات به شکل امروزی آن نمی تواند همان بیعت باشد و در اصل و ریشه با هم فرق دارند؛ زیرا بیعت به معنای پیروی، پایبندی و وفاداری است. بیعت کننده پیمان می بندد که برابر رأی بیعت شونده عمل کند و وفادار باقی بماند، و حال آنکه ماهیت انتخاب عکس بیعت است. مردم با انتخاب خویش، در حقیقت فرد منتخب را وکیل می کنند و او باید بر اساس وکالت و در چارچوب خواست و اراده موکلین خویش عمل کند. ج بیعت فرع بر وجود حاکم است. باید ولی فقیهی باشد تا مردم به وی دست بیعت بدهند و اعلام وفاداری کنند، نه اینکه با بیعت، ولی فقیه را برگمارند و ولایتش را ایجاد و تثبیت کنند. بنابراین، با بیعت، جعل ولایت نمی شود و اصل بیعت نمی تواند دلیل بر انتخابی بودن ولایت فقیهان باشد. ۳ از دیگر دلیلهایی که برای انتخابی بودن ولایت فقیهان به آن استناد شده است اصل رضامندی و آزادی در گزینش است. اسلام، دین عدالت و آزادی است و هیچ

گاه نخواستہ با زور و اجبار امری را بر مردم تحمیل کند. بر این اساس، انسانها در چارچوب قوانین اسلام در گزینش راه خود و تعیین سرنوشت خویش آزادند. لازمه این امر، انتخاب ولی فقیه، توسط مردم است. نقد: درست است که اکراه و اجبار در اسلام مردود است و مردم بر سرنوشت خویش مسلط بوده و در گزینش و انتخاب ولی فقیه در چارچوب دین آزادند، ولی ولایت و حکومت فقیه بر اساس نصب نیز با رضامندی و اراده مردم سازگار است، چون باز این مردمنده که با رضامندی و آزادی عمل، فقیه گمارده شده از سوی امام معصوم (ع) را برمی‌گزینند و حکومت او را تحقق بخشیده و کارآمد می‌کنند. در این جهت فرقی میان دیدگاه انتخاب و انتصاب نیست. ۴ همچنین است استناد به شورا در اثبات انتخابی بودن ولایت فقیه، زیرا مسأله شورا هیچ ناسازگاری با گمارده شدن فقیهان به نصب عام از سوی امامان ندارد، چون فقیه گمارده شده از سوی معصوم، برای به فعلیت در آوردن و کارآمدی ولایت و حکومت خویش نیازمند هماهنگی، سازگاری، پذیرش و رضامندی مردم است. یکی از سخنان امام علی (ع) که مورد استناد طرفداران مبنای انتخاب قرار گرفته و یا می‌تواند قرار بگیرد، نامه آن حضرت به معاویه است که در آن، امام با تکیه بر اصل شورا و بیعتی که امت اسلامی با او برای استقرار حکومت ظاهری اش به عمل آوردند، بر مشروعیت مردمی حکومت خویش تأکید ورزیده است. امام علی (ع) در فرازی از آن نامه فرموده است: «انّه بايعني القوم الذين بايعوا ابابكر وعمر و عثمان علي ما بايعوهم عليه، فلم يكن للشاهد ان يختار ولا للغائب ان يرّد، و انما الشورى للمهاجرين و الانصار فان اجتمعوا علي رجل و سموه اماماً كان ذلك لله رضى». (۱) همان کسانی که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کردند. با همان شرایط و کیفیت با من هم بیعت کردند بنابراین، نه آنکه حاضر بود (اکنون) اختیار فسخ و بیعت شکنی دارد و نه آنکه غایب بود اجازه رد کردن. شورا فقط از آن مهاجران و انصار است، اگر آنها بالاتفاق کسی را امام نامیدند خداوند راضی و خشنود است. این کلام امام در باره بیعت و شورا نمی‌تواند دلیل بر مشروعیت سازی حکومت و ولایت توسط آنها چه در سطح کلان آن یعنی امامت امام معصوم باشد که محل ابتلای در این حدیث است و چه در سطح پایین تر آن یعنی حکومت و ولایت فقیه باشد؛ زیرا اولاً، در این صورت با مبنای اعتقادی شیعه در باره اصل امامت منافات دارد که بر خلاف اهل سنت به خلافت و جانشینی پیامبر (ص) به نصب الهی قایل است نه بیعت و شورا، که عمده دلیل و مستند اهل سنت بر خلافت خلیفه اول می‌باشد. گواه بر آن وجود دهها دلیل عقلی و نقلی در اثبات ولایت انتصابی ائمه (ع) است. ثانیاً، اینکه امام (ع) در مقام بحث و مناظره هر چند غیر مستقیم و از طریق نامه با خصم است که در برابر حکومتی که حتی طبق مبنای او نیز قانونی و مشروع است می‌ایستد و آن را از روی عناد و لجاج مورد انکار قرار می‌دهد. از این رو، از شیوه جدال احسن در مناظره و بحث استفاده کرده و از راه الزام خصم به چیزی که مورد قبول و باور خصم است یعنی بیعت و شورا، استناد کرده و او را ملزم به پذیرش نتایج آن نموده که راه تثبیت حکومت خلفای پیش از او نیز از همین طریق بوده است. بر اهل فن پوشیده نیست که استناد به چیزی در مقام مناظره و بحث جدالی، دلیل بر قبول مدعا از سوی جدال کننده نیست. ثالثاً، این سخن حضرت که امام مورد قبول مهاجران و انصار مورد رضای خداوند است، با دیدگاه انتصابی ولایت فقیه سازگار است، زیرا پیشتر گفتیم پذیرش مردمی حکومت و ولایت فقیه کشف از رضای الهی و مشروعیت دینی چنین حکومتی می‌کند. منشأ مشروعیت حکومت در اندیشه سیاسی امام خمینی از آغاز اندیشه سیاسی تا پایان عمر شریفشان که ظاهراً از سال ۱۳۲۲ هجری شمسی با نوشتن کتاب «کشف الاسرار» و طرح مباحث حکومت اسلامی در آن، آغاز شده و تا آخر عمر شریفشان در سال ۱۳۶۸ ادامه یافته است، دیدگاههای خود در باره مسایل سیاسی اجتماعی اسلام و خصوص مسأله حکومت و ولایت فقیه را به طور مشروح و مستدل مطرح ساخته و در مجموعه تألیفات ایشان موجود می‌باشد. جالب اینجاست که آن اندیشمند سترگ اسلامی از آغاز به ولایت مطلقه انتصابی و مشروعیت حکومت دینی معتقد بوده و برای اثبات آن دلایل متعدد عقلی و نقلی اقامه کرده است، و تا آخر حیات سراسر بابرکتش نیز به آن پایبند و معتقد باقی مانده است؛ و بر خلاف پندار کسانی که پنداشته اند امام بعداً از آن عقیده نخستین مربوط به ولایت مطلقه فقیه و مشروعیت دینی الهی آن عدول کرده، هرگز از این

عقیده عدول نکرده است، البته باید پذیرفت آن حضرت به تناسب نیاز روز در سالهای پس از انقلاب دیدگاه خود را به طور شفاف تر و روشن تر بیان نمود و نیز به جایگاه مردم در حکومت اسلامی و نقش سازنده و تعیین کننده آنها در حفظ و تداوم انقلاب اسلامی و کارآمدی نظام بسیار تأکید ورزیده اند. امام خمینی با پذیرش ولایت انتصابی فقیه و مشروعیت دینی و خاستگاه الهی آن، هیچ گاه از مشروعیت به معنای جامعه شناسی سیاسی آن یعنی «مقبولیت مردمی» و نیز رضایت، خواست، آرای عمومی و انتخاب مردم غافل نبوده و پیوسته آن را همراه با خاستگاه دینی الهی ولایت فقیه مطرح می ساخته است. در اینجا فرازهایی از سخنان امام خمینی را در این زمینه می آوریم. امام خمینی با رویکردی کلامی اعتقادی به مسأله «ولایت فقیه» پرداخته و همه ادله عقلی و نقلی اثبات امامت و ولایت ائمه (ع) را شامل اثبات ولایت فقیه نیز دانسته است، زیرا آن را استمرار امامت و شأن و شخصیت حقوقی آن شمرده و در این جهت تفاوتی میان امام معصوم (ع) و غیر معصوم «فقیه واجد شرایط حکومت و ولایت» قایل نمی باشد. از آنچه گذشت (دلایلهای عقلی و نقلی) به این نتیجه می رسیم: از سوی معصومان (ع) برای فقیهان ولایت ثابت است در هر آنچه که برای خود آنان ولایت ثابت بوده است، از آن جهت که آنان سلطان بر امت بوده اند. اگر مواردی را بخواهیم از این قاعده کلی خارج کنیم نیاز به دلیلی داریم که بر ویژگی آن امام معصوم (ع) دلالت می کند. اگر در اخبار آمده: فلان کار با امام است یا امام به فلان کار دستور می دهد و مانند اینها، بسان این اختیارات برای فقیهان عادل نیز به دلایلهای پیشین ثابت می شود... (۲) برای فقیه عادل همه آن اختیارات پیامبر و ائمه (ع) که به حکومت و سیاست برمی گردد، ثابت است؛ زیرا تفاوت (میان فقیه و آنان) معقول و منطقی نیست؛ چه اینکه والی و حاکم هر کسی که باشد مجری احکام شرعی، برپا دارنده حدود الهی، گیرنده خراج و سایر مالیاتها و حقوق مالی اسلامی و تصرف در آنها به آنچه صلاح مسلمانان است، می باشد... (۳) البته فضایل حضرت رسول اکرم (ص) بیش از همه عالم است و بعد از ایشان، فضایل حضرت امیر (ع) از همه بیشتر است، لکن زیادی فضایل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه، صلوات الله علیهم، در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولایت و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است. (۴) بر این اساس است که فرمود: اینکه در قانون اساسی هست بعضی شؤون ولایت فقیه هست نه همه شؤون آن؛ و از ولایت فقیه آن طور که اسلام قرار داده، هیچ کس ضرر نمی بیند. (۵) بر خلاف کسانی که در راستای اثبات ولایت انتخابی فقیه مدعی می شوند که در ادله اثبات ولایت فقیه، به صرف بیان صفات ویژه ولی فقیه اکتفا شده نه بیشتر، امام خمینی این برداشت را قبول ندارد؛ زیرا در زمینه مشروعیت دینی و در راستای اثبات ولایت انتصابی، تأکید می ورزد که در ادله ولایت فقیه علاوه بر بیان صفات و ویژگیها، به نصب عام فقیه نیز تصریح شده است: از نظرگاه مذهب تشیع، این از امور بدیهی است که مفهوم حجّت خدا بودن امام (ع) آن است که امام دارای منصبی الهی و صاحب ولایت مطلقه بر بندگان است و چنان نیست که او تنها مرجع بیان احکام الهی است. لذا از گفته آن حضرت که فرمود: «انا حجة الله و هم حجتي عليكم»، می توان دریافت که می فرماید هر آنچه از طرف خداوند به من واگذار شده است و من در مورد آنها حق ولایت دارم، فقها نیز از طرف من صاحب اختیارات هستند و روشن است که مرجع این حقوق جعل ولایت از جانب خداوند برای امام (ع) و جعل ولایت از جانب امام برای فقیهان است. (۶) امام در باره مشروعیت الهی حکومت و ولایت فقیه، در جای دیگر چنین می فرماید: واضح است که حکومت به جمیع شؤون آن و ارگانهایی که دارد، تا از قبل شرع مقدس و خداوند تبارک و تعالی شرعیت پیدا نکند، اکثر کارهای مربوط به قوه مقننه و قضائیه و اجرائیه بدون مجوز شرعی خواهد بود و دست ارگانها که باید به واسطه شرعیت آن باز باشد، بسته می شود و اگر بدون شرعیت الهی کارها را انجام دهند، دولت به جمیع شؤون، طاغوتی و محرم خواهد بود. (۷) در فرازی دیگر از سخنان خویش به منصوص بودن ولایت فقیه اشاره کرده و می گوید: پیامبر اکرم (ص) که می خواست از دنیا تشریف ببرند جانشین و جانشینها را تا زمان غیبت تعیین کرد و همان جانشینها امام امت را هم تعیین کردند. تا ائمه هدی (ع) بودند آنها بودند و بعد فقها. (۸) در بیانات دیگری ضمن

تصریح بر آمیختگی دیانت و سیاست در اسلام، بر این نکته هم تأکید ورزیده است که حکومت اسلامی بستر اجرای احکام دینی الهی است و برخاسته از متن دین: رسول الله (ص) پایه سیاست را در دیانت گذاشته است، رسول الله (ص) تشکیل حکومت داده است، تشکیل مرکز سیاست داده است. (۹) مجموعه قوانین، برای اصلاح جامعه کافی نیست ... به همین جهت خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قوانین، یعنی احکام شرع، یک حکومت و دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است. (۱۰) اسلام و حکومت اسلامی پدیده الهی است که با بکار بستن آن سعادت فرزندان خود را در دنیا و آخرت به بالاترین وجه تأمین کند. (۱۱) نیز از دیدگاه آن فقیه فرزانه تشکیل حکومت اسلامی و برقراری عدالت همه جانبه یک دستور دینی است؛ زیرا اسلام دین جامع و کاملی است و حکومت اسلامی نمودار جامعیت و کمال دین اسلام است که قدرت پاسخگویی به نیازمندیها را دارد. چنان که فرمود: هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت اجرای احکام شده و جامعیت و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است. (۱۲) همچنین در تبیین جایگاه حکومت و ولایت فقیه و حکم حکومتی فرمود: حکومت ... به معنای ولایت مطلقه ای که از جانب خدا به نبی اکرم (ص) واگذار شده ... از اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعی الهیه حتی نماز، روزه و حج تقدم دارد ... ولایت فقیه و حکم حکومتی از احکام اولیه است. (۱۳) امام در تبیین بیشتر جایگاه دینی و مشروعیت الهی حکومت و ولایت فقیه، در سخنان دیگری چنین فرمود: ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد، ولایت فقیه یک چیزی است که خدای تبارک و تعالی درست کرده است، همان ولایت رسول الله (ص) است. (۱۴) شما اطلاع ندارید، می گویند ولایت فقیه نداریم، ولایت فقیه از روز اول تا حالا بوده، زمان رسول الله (ص) بود هم. (۱۵) اسلام ولایت فقیه را واجب کرده است. اگر رئیس جمهور به نصب فقیه نباشد غیر مشروع است، وقتی غیر مشروع شد طاعت است، اطاعت از او طاعت از طاعت است. (۱۶) نگویید ما ولایت فقیه را قبول داریم لکن با ولایت فقیه، اسلام تباه می شود، این معنایش تکذیب ائمه و تکذیب اسلام است. (۱۷) مخالفت با ولایت فقیه، تکذیب ائمه و اسلام است. (۱۸) همچنین امام در رویکرد دیگر و با تکیه بر حاکمیت خدا و قوانین الهی، به مسأله پرداخته و فرموده است: در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون، فرمان و حکم خداست. قانون اسلام یا فرمان خدا بر همه افراد و دولت اسلامی حکومت تام دارد. (۱۹) در اسلام آن چیزی که حکومت می کند یک چیز است و آن قانون الهی است. پیغمبر اکرم (ص) هم به همان عمل می کرده است. خلفای او هم به همان عمل می کرده اند. حالا هم ما موظفیم به همان عمل کنیم. قانون حکومت می کند، شخصیت حکومت نمی کند، آن شخص و لو رسول خدا باشد. (۲۰) کسی جز خدا حق حکومت بر کسی ندارد و حق قانونگذاری نیز ندارد و خدا به حکم عقل باید خود برای مردم حکومت تشکیل دهد و قانون وضع کند ... و جز قانون خدایی همه قوانین باطل و بیهوده است. (۲۱) امام علاوه بر تصریح به انتصابی بودن ولایت فقیه و خاستگاه دینی الهی آن در عرصه نظر و مقام ثبوت، در میدان عمل و مقام اثبات و اجرا نیز به آن تصریح و تأکید ورزیده است. چنان که در زمان نصب نخست وزیر موقت فرمود: به واسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم، ایشان (مهندس بازرگان) را قرار دادم. ایشان را که من قرار دادم واجب الاتباع است. ملت باید از او اتباع کند. یک حکومت عادی نیست. یک حکومت شرعی است. باید از او اتباع کنند. مخالفت با این حکومت مخالفت با شرع است، قیام بر علیه شرع است ... قیام بر ضد حکومت خدایی قیام بر ضد خداست قیام بر ضد خدا کفر است. (۲۲) ملت ایران ... نظر خودشان را راجع به دولت ... که الان دولت شرعی اسلامی است اعلام کند. (۲۳) ما نخست وزیر تعیین کردیم به ولایت شرعی و ولایت عام. (۲۴) این دولتی که تعیین شده است و به ولایت شرعی تعیین شده است و یک حکومت شرعی است نه فقط حکومت قانونی باشد، یعنی حکومت شرعی لازم الاتباع، همه کس واجب است بر او که از این حکومت اتباع کند. نظر مالک اشتر را که حضرت امیر سلام الله علیه می فرستاد به یک جایی و منصوبش می کرد، حاکم واجب الاتباع بود، یعنی حاکم الهی بود، حاکم شرعی بود؛ ما ایشان را حکومت شرعی دادیم. (۲۵) امام خمینی، چنان که مکرر اشاره گردید، با اینکه از لحاظ تئوریک قایل به ولایت عامه و مطلقه انتصابی فقیه و

مشروعیت دینی الهی خاستگاه حکومت بود، ولی برای آرای مردم نیز در مرحله عمل و عینیت جامعه جهت کارآمدی نظام و تحکیم پایه های حکومت و ولایت فقیه، نقش بسزایی قایل بوده و احترام فوق العاده ای می گذاشت. در این خصوص نیز فرازهایی از سخنان آن رهبر فرزانه نقل می شود. لیکن قبل از نقل این سخنان بر این نکته تأکید می کنیم که امام مردم باوری و احترام به آرا و نظر اکثریت مردم را در مکتب اهل بیت (ع) و اسلام ناب محمدی (ص) آموخته است نه اینکه ضرورت زمانه و یا خدای ناخواسته سیاسی کاری او را به چنین موضع گیری در برابر مردم وا داشته باشد. چه اینکه پیشوای پرهیزکاران و امیر مؤمنان علی (ع) چنین فرمان داده است: «و الزموا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ وَ إِيَّاكُمْ وَ الْفِرْقَةُ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّبِّ»؛ (۲۶) با انبوه مردم همگام باشید زیرا دست عنایت الهی بر سر انبوه مردم است. زنها را! از کناره گیری و پراکندگی پرهیزید که آنکه کناره گرفت طعمه شیطان خواهد بود، همان گونه که گوسفند جدا از گله، طعمه گرگ است. اینک فرازهایی از سخنان امام راحل در زمینه ضرورت احترام به آرای مردم را بازگو می کنیم: بر حسب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آراء اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران که طی اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سراسر ایران که نسبت به جنبش ابراز شده ... جناب عالی (رییس دولت موقت) را مأمور تشکیل دولت موقت می نمایم. (۲۷) مردم در انتخابات آزادند و احتیاج به قیم ندارند و هیچ فرد یا گروه یا دسته ای حق تحمیل فرد یا افرادی را به مردم ندارند. جامعه اسلامی ایران که با درایت و رشد سیاسی خود «جمهوری اسلامی» و ارزشهای والای آن و حاکمیت قوانین خدا را پذیرفته و به این بیعت و این پیمان بزرگ وفادار مانده اند. (۲۸) حکومت اسلامی حکومتی است که اولاً صد در صد متکی به آراء ملت باشد به شیوه ای که هر فرد ایرانی احساس کند با رأی خود سرنوشت خود و کشور خود را می سازد و چون اکثریت قاطع این ملت مسلمانند بدیهی است که باید موازین و قواعد اسلامی در همه زمینه ها رعایت شود. (۲۹) اما شکل حکومت ما جمهوری اسلامی است. جمهوری به معنای اینکه متکی به آراء اکثریت و اسلامی برای اینکه متکی به قانون اسلام است. (۳۰) ماهیت جمهوری اسلامی این است که با شرایطی که اسلام برای حکومت قرار داده با اتکای به آراء عمومی ملت تشکیل شده و مجری احکام اسلام می باشد. (۳۱) اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را به عهده بگیرد قهری او مورد قبول مردم است و در این صورت او ولی منتخب مردم می شود و حکمش نافذ است. (۳۲) برای تبیین بیشتر دیدگاه امام در رابطه با مشروعیت دینی و الهی حکومت و ولایت و جایگاه مردم در آن و نیز جلوگیری از هر گونه برداشت خلاف واقع از سخنان امام، باید چند نکته زیر را به آگاهی برسانیم: ۱ چنانکه گذشت از مجموعه آثار و تألیفات امام و نیز سخنرانیهایی که در زمینه ولایت فقیه داشته اند برمی آید که ایشان به ولایت مطلقه انتصابی معتقد بوده و سرچشمه مشروعیت حکومت و ولایت را هم دینی و الهی می دانستند، زیرا ولایت فقیه را استمرار ولایت و زعامت ائمه معصوم (ع) و نیز برخوردار از جایگاه دینی اعتقادی می دانستند. ولی با این حال چنین نبود که از نقش فوق العاده حساس و تعیین کننده مردم در تحکیم پایه های حکومت و کارآمدی آن غافل باشند. از این رو، از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی همه نهادهای قانونی و قانونگذاری را در نظام مقدس جمهوری اسلامی بر اساس آرا و نظرات اعلام شده مردم در انتخاباتها و رأی گیریها شکل دادند. نیز با الهام از فرامین الهی و دستورات دینی موجود در کتاب و سنت، آزادی عقیده و انتخاب و تعیین سرنوشت را حق مسلم و انکارناپذیر مردم می شمردند، و هرگز تحمیل نظرات و دیدگاههای هرچند به حق و برخاسته از دین را به مردم به دور از راههای قانونی و شرعی جایز نمی دانستند. البته بر این باور هم بودند که باید مردم را ارشاد و هدایت کرد و به وظایف شرعی و قانونی شان آگاه ساخت تا آنها هم به وظایف و رسالتهای دینی و انسانی خود عمل کنند و هم در انتخاب و اظهار نظرها دچار اشتباه نشده و خارج از چارچوب دین و احکام دینی رأی و نظر نداده و به بیراهه نروند؛ و این کار را از رسالتهای علما و مریبان دینی جامعه می دانست. ۲ نیز بر پایه دیدگاه امام در باره ولایت فقیه، انتخاب مردم هرگز به معنای مشروعیت بخشی مشروعیت مصطلح در حوزه دین نه رایج در عرف سیاست بین المللی به حکومت و ولایت فقیه

نیست، زیرا همان طور که پذیرش اصل دین و دینداری، به معنای مشروعیت بخشی به دین توسط مردم نبوده و نیز انتخاب و رجوع به مجتهد مرجع تقلید و قاضی هیچ گاه به مفهوم مشروعیت بخشی به آنها نیست، همین طور انتخاب و پذیرش حکومت و ولایت فقیه از سوی مردم، به معنای مشروعیت بخشی به آن محسوب نمی شود. زیرا منبع تأمین مشروعیت حکومت، دین و ولایت تشریحی الهی است. بلکه پذیرش مردم و به اصطلاح «مقبولیت مردمی» موجب کارآمدی، فعلیت بخشی، دوام و استحکام حکومت است. ۳

اینکه امام خمینی در سخنانشان از حق شرعی و حق قانونی ناشی از آرای ملت به طور جداگانه یاد کرده اند، هرگز بدین معنا نیست که این دو حق از دو خاستگاه جداگانه و متغایر هم برخاسته باشند، و به تعبیر روشن تر، حق قانونی برخاسته از آرای مردم در عرض حق شرعی برخاسته از خواست و اراده تشریحی الهی نیست؛ زیرا چنان که خود امام در سخنانشان به طور مکرر تصریح و تأکید ورزیده اند و بر اساس داده های شریعت اسلام بویژه اندیشه سیاسی آن، حق قانونگذاری منحصر به شارع مقدس اسلام (خدا) می باشد و هیچ کس حتی رسول اکرم (ص) حق تقنین و تشریح بالاصاله را ندارد، با این حساب تعبیر به حق قانونی در کنار حق شرعی در حالی که این دو در نظام حقوقی اسلام یکی بیش نیستند نوعی مسامحه در تعبیر است و آن را باید به آن محکومات سخنان حضرت امام ارجاع داد و با توجه به آنها ارزیابی کرد؛ همچنان که تعبیر به «ولی منتخب مردم» از سوی ایشان نیز نوعی تعبیر مسامحی بوده و باید با ارجاع آن به دیگر سخنان ایشان تحلیل و ارزیابی گردد، که در این صورت احترام به انتخاب مردم هرگز به معنای اصالت بخشی مطلق به آن و مشروعیت ساز دانستن رأی و انتخاب مردم در برابر مشروعیت دینی و الهی نیست. بلکه کشف از رضای الهی و مشروعیت دینی حکومت و ولایت می کند. ۴ از سخنان امام و موضع گیری های سیاسی ایشان چنین برمی آید که آن بزرگوار به عنوان معمار انقلاب اسلامی و احیاگر اسلام ناب محمدی (ص) سعی و تلاش زیادی داشتند تا مدل جدیدی از حکومت مردم سالاری و دموکراسی را با رویکرد اسلامی و در چارچوب موازین شرعی پایه ریزی کنند. چنان که فرمودند:

حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه، بلکه مشروطه است. البته نه مشروطه به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آراء اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است. مجموعه شرط همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. (۳۳)

تنقیح دیدگاه با توجه به اینکه نظریه انتخاب با تنگناها و پیامدهای چندی روبه رو است، بدین خاطر پیش از بیان تنگناها و پیامدهای نظریه انتخاب، ضرورت ایجاب می کند که مقدمه کوتاهی جهت شفاف تر شدن دیدگاههای طرفین «انتصاب» و «انتخاب» در باب منشأ مشروعیت حکومت و ولایت فقیه بیان کنیم تا بتوان بر اساس آن به طور قاطع و صریح اظهار نظر کرد که در چه صورتی نظریه انتخاب دارای تنگناها و پیامدهای منفی می باشد و در چه صورت چنین نیست؛ زیرا چه بسا که نزاع لفظی باشد و در واقع هر دو گروه یک دیدگاه و نظر را با دو رویکرد و دو بیان عرضه می کنند. بر این اساس ناچاریم که بار دیگر بر آنچه در باره منشأ مشروعیت حکومت و ولایت در اندیشه سیاسی اسلام و امام خمینی آوردیم، مروری گذرا داشته باشیم. حکومت و ولایت فقیه، کاملاً خاستگاه دینی داشته و بخشی جدانشدنی از آن کلیت نظام سیاسی اسلام است؛ زیرا در حکومت اسلامی آنچه در واقع حکومت می کند و ملاک عمل است قوانین اسلامی است، و همه مسئولین نظام و شهروندان مسلمان باید خود را با احکام و قوانین اسلامی منطبق کرده و آن را به اجرا بگذارند، تا از این رهگذر سعادت زندگی دنیوی و اخروی را در آغوش بکشند. به بیان روشن تر، ولایت فقیه، استمرار ولایت پیامبر خدا (ص) و امام معصوم (ع) است که آن نیز استمرار و تداوم ولایت تشریحی الهی است. یعنی ولایت فقیه از حق حاکمیت الهی ناشی می شود که البته همان طور که استاد شهید مطهری فرمودند اینکه ما از حق حاکمیت فقیه سخن می گوئیم و یا امام از حق شرعی ولایت فقیه سخن به میان آورده است، در واقع حق ناشی از صلاحیت برای حکومت مراد است نه حق حاکمیت بالاصاله و به طور مطلق. یعنی حق الهی حکومت و ولایت به افرادی که نه به دلیل خاصیت طبیعی یا موروثی، بلکه به دلیل خاصیت تقرب به خدا، عدالت و تقوا، علم و آگاهی و بینش سیاسی، صلاحیت لازم

جهت تصدی منصب حکومت و ولایت را پیدا می‌کند، منتقل و واگذار می‌شود. بر این اساس، حکومت اسلامی از نوع حکومت بر مردم برای مردم است نه از نوع حکومت مردم بر مردم، چون ماهیت حکومت اسلامی، ولایت بر جامعه است نه نیابت از جامعه و نه وکالت از آن. آن گونه که در حکومت‌های بر پایه دموکراسی غربی مطرح است؛ زیرا ایدئولوژی اسلامی و وضع قوانین آن، چنین چیزی را هم در بعد عقیده و نظر و هم در مقام اجرا و عمل اقتضا می‌کند، در این صورت بنا به گفته استاد، ملاک، انتخاب مردم نیست بلکه انطباق با معیارها و موازین شرعی است، اعم از اینکه انتخاب گرها مستقیماً خود مردم باشند که نوع انتخابشان در اینجا نظیر انتخاب مرجع تقلید می‌شود که در واقع شناسایی فرد واجد شرایط و صاحب صلاحیت لازم است. (نوعی دموکراسی). یا انتخاب گرها سایر فقها و خبرگان در مسایل دینی و حکومت اسلامی هستند (نوعی حکومت اریستوکراسی)، که در هر صورت حق انتخاب با مردم است. (۳۴) بنا بر این دیدگاه، هم مبنای گزینش فقیه «انتصاب» است نه انتخاب، و هم منشأ قدرت سیاسی و مشروعیت حکومت، دینی و الهی می‌شود. ولی اقتدار حکومت و کارآمدی آن با پذیرش و انتخاب مردم تحقق می‌یابد. در حالی که در تفسیر غربی منشأ قدرت سیاسی و مشروعیت حکومت، مردم و انتخاب صرف و بدون قید و شرط آنان می‌گردد، که این خود مهمترین نقطه جدایی میان دو تفسیر اسلامی و غربی از حکومت مردمی (دموکراسی) است. (۳۵) این تفکیک و تفاوت در مبنا و منشأ مشروعیت میان دیدگاه اسلامی و تفکر غربی از آنجا ناشی می‌شود که منشأ مشروعیت در اندیشه سیاسی اسلام، مطلقاً دینی و الهی است و بر این پایه میان مشروعیت و مقبولیت تفاوت بوده و لزوماً باید این دو را از یکدیگر تفکیک کرد تا محذور شرعی و دینی لازم نیاید. ولی در اندیشه سیاسی غرب، مشروعیت مفهومی جدا از مقبولیت ندارد و یکی بیش نیستند، چون خاستگاه هر دو به طور صد در صد آرا و انتخاب مردمی است. ثمره این دو دیدگاه آنجا ظاهر می‌شود که انتخاب مردم پیوسته ملازم با مشروعیت دینی نیست، بلکه تنها در صورتی ملازم با مشروعیت دینی بوده و کاشف از رضای الهی است که انتخاب مردم کاملاً با ملاکها و موازین شرعی و دینی منطبق و سازگار باشد. توضیح آنکه، میان مشروعیت و مقبولیت از دیدگاه اسلام، از نسب چهارگانه منطقی، «عموم و خصوص من وجه» است، یعنی گاهی ممکن است حاکمی (به عللی) مقبولیت مردمی و اجتماعی داشته باشد ولی حکومت وی مشروع نباشد و گاهی بالعکس، ممکن است حاکم اسلامی دارای صلاحیتهای لازم برای حکومت و ولایت باشد ولی (بنا به عللی) به او اقبال نکرده و او را برنگزینند، و در نتیجه حکومت او استقرار نیابد و به فعلیت نرسد. نظیر آنچه که برای ائمه معصومین (ع) به جز مدت کوتاهی برای علی (ع) اتفاق افتاده است. گاهی هم هست که هم مشروعیت دینی فراهم است و هم مقبولیت مردمی، در چنین صورتی است که حکومت اسلامی پایه ریزی می‌شود و نیز در این صورت است که مقبولیت مردمی ملازم با مشروعیت دینی و کاشف از رضای الهی به چنین حکومتی است. مانند حکومت امام خمینی و رهبر معظم انقلاب اسلامی، حضرت آیت الله خامنه‌ای. بنابراین، اگر مراد طرفداران نظریه انتخاب، از این سخنشان که انتخاب مردم مشروعیت ساز بوده و مشروعیت مردمی می‌آورد، همان مقبولیت در دیدگاه انتصاب باشد که بیان گردید، نه مشروعیت دینی مصطلح در حوزه تفکر سیاسی اسلام، به نظر می‌رسد که هر دو گروه یک امر را به دو بیان ارائه می‌کنند و در نتیجه نزاع لفظی می‌شود. اما اگر روی این مسأله اصرار بورزند که مراد از مشروعیت مردمی در اینجا همان مشروعیت دینی مصطلح در لسان شرع و دین است، یا بالعکس، احياناً کسانی از این گروه بگویند مشروعیت دینی در مسأله حکومت و زعامت سیاسی، همان مشروعیت مردمی مصطلح در عرف بین الملل است که امروزه در نظامهای دموکراسی دنیا رایج است، در این صورت است که دیدگاههای طرفین تفاوت بنیادی خواهد داشت و نزاع هم جدی خواهد بود. بر اساس دیدگاه اخیر است که نظریه انتخاب با تنگناها و پیامدهای منفی و غیر قابل قبولی مواجه است که طرفداران این نظریه لزوماً یا باید در صدد رفع و پاسخگویی لازم برآیند و یا اینکه به آن گردن نهند. تنگناها و پیامدهای دیگر نظریه انتخاب مهمترین این تنگناها و پیامدها، عبارتند از: ۱ با توجه به اینکه از دیدگاه اسلام، منشأ همه حقوق، حقایق و ارزشهای والا ذات پاک خداوندی است و تنها آن معبود یگانه است که به انسان حق انتخاب و تعیین سرنوشت خویش را

داده و با تشریح قوانین مترقی و ارسال آن از طریق وحی آسمانی در قالب «دین»، در عین اینکه پذیرش دین حق را به انتخاب انسان واگذار کرده و اجبار و اکراهی را در آن روا نداشته، ولی اعلام داشته که تنها راه سعادت‌مندی و رسیدن به کمالات مطلوب انسانی، پذیرش دین و گرویدن به آن در عرصه عقیده و عمل و نیز گردن نهادن به حاکمیت دینی است؛ و این را جزو وظایف و تکالیف حتمی و لازم‌الاجرای دینداران اعلام داشته است البته تکالیف دینی نه به معنای تحمیل و تکلف که برخی دگراندیشان چنین برداشت ناروایی از آن داشته و آن را در مقابل حق و حقوق قرار داده اند! بلکه به معنای الزامات پس از تعهدات که کاملاً با عقل و منطق سازگار بوده و هماهنگ و همسو با خواست فطری انسان است که خود نوعی لطف الهی به بندگان می باشد. این گونه الزامات پس از تعهدات در عرف حقوق بین‌المللی نیز پذیرفته شده است اکنون پرسش این است که اگر انسان مسلمان در راستای پابندی به تعهدات پذیرفته شده و انجام تکالیف دینی، به این تکلیف دینی خود که پذیرش حاکمیت دینی و رأی مثبت دادن به آن می باشد، عمل کرده است، آیا به حکومت دینی و ولایت فقیه آن هم به عنوان شخصیت حقوقی نه شخصیت حقیقی مشروعیت دینی بخشیده یا بالعکس، با این عمل خود در راستای تحقق هویت ایمانی و مشروعیت انسانی الهی خویش گام برداشته و به بیان روشن تر، با این گزینش و پذیرش، اعلام وفاداری نموده و پابندی عملی به آن تعهدات دینی را ابراز داشته است؟ به نظر می رسد که اقتضای بینش توحیدی و «خدامحوری» نه «انسان محوری»، دومی باشد نه اولی. ۲ ولایت، از جمله مسایل دینی است که نیاز به جعل و اعتبار دارد. کسی می تواند جعل ولایت کند که خود دارای ولایت باشد. مردم که ولایت ندارند تا بخواهند جعل ولایت کنند، یعنی مردم چه به تنهایی و چه به طور دسته جمعی نمی توانند مقام و منصب ولایت را با انتخاب خود به کسی واگذار کنند. در نتیجه، برگزیده آنان، سمتی جز وکالت نخواهد داشت، و وقتی چنین شد فقیه برگزیده وکیل مردم می شود و فقیه وکیل تنها می تواند در محدوده ای که موکلان او اجازه وکالت داده اند دخالت کند و در اموری که به ولایت برمی گردد و اعمال ولایت شرعی در آنها منوط به داشتن ولایت است، نمی تواند اعمال ولایت کند، مانند اعمال ولایت در امور مربوط به فتوا و قضا و نیز اخذ وجوهات شرعی و مصرف آن و غیر آن از اموری که دخالت در آنها و یا تنفیذ ولایی آنها متوقف به داشتن ولایت است. بنابراین، کسانی که در صدد برآمدن تا به هر نحو ممکن از پذیرش دلایل ولایت مطلقه انتصابی سرباز زنند و پس از نادیده انگاری اینهمه ادله عقلی و نقلی در تأیید و اثبات ولایت مطلقه انتصابی، چنین نتیجه می گیرند که: «ولایت شرعی فقیه بر مردم فاقد مستند معتبر عقلی و نقلی است ... یعنی فقیهان ولایت شرعی بر مردم ندارند!» (۳۶) باید به این پیامدهای نظریه خویش نیز ملتزم شده و گردن نهند. ۳ ولایت انتخابی و مشروعیت مردمی که از پیامدهای نظریه انتخاب است، با اعتقاد شیعه در باب امامت و ولایت همسویی ندارد. زیرا شیعه در برابر اهل سنت که امامت و ولایت را امری انتخابی و نیز فرعی فقهی می داند، معتقد است که امامت، منصبی الهی و مجعول به جعل الهی است که توسط پیامبر (ص) اعلام می شود. و اصلی از اصول دینی مذهبی است؛ و ولایت فقیه هم چنانکه در بررسی اندیشه سیاسی اسلام و امام خمینی مشاهده کردیم، تداوم امامت ائمه (ع) و پیامبر (ص) می باشد و ادله اثبات امامت شامل ولایت فقیه نیز می شود. بر این اساس بود که امام خمینی تصریح کرده و تأکید ورزیدند که زیادی فضایل معنوی پیامبر (ص) و امام (ع) هیچ تأثیری در کم و یا زیاد شدن اختیارات نداشته و همان اختیارات و ولایت مطلقه معصومین در حوزه زعامت و ولایت سیاسی شان به ولایت فقیه هم منتقل می شود. ۴ با فرض اینکه حداقل مشروعیت سیاسی مردمی ولایت فقیه با رأی مردم تأمین شود، با توجه به اینکه همیشه در انتخاباتها و رأی گیریها درصد بالایی از مردم به علل مختلف از رأی دادن امتناع می کنند و مخالف انتخاب و گزینش فرد مورد انتخاب اکثریت هستند، این مستلزم این است که پیوسته ولایت فقیه منتخب اکثریت، با ضریبی از عدم مشروعیت همراه باشد و در نتیجه به همان نسبت از مشروعیت دینی ولایت او و نفوذ شرعی مردمی گفتارهایش کاسته می شود! ۵ با اینکه فقیهان بزرگی چون میرزای شیرازی اول و دوم و نیز سیدمحمد مجاهد و غیر آنان از سوی مردم زمان خویش به منصب حکومت و ولایت برگزیده نشده اند ولی احکام حکومتی مهم و سرنوشت سازی نظیر فتوای تحریم استعمال

تنباکو و اعلام جهاد علیه دشمنان دین را صادر کردند. در حالی که بر اساس نظریه انتخاب و مبتنی کردن مشروعیت حکومت به انتخاب و رأی مردم، آن فقیهان بزرگ از سوی مردم برای حکومت و اعمال ولایت برگزیده نشده بودند تا بتوانند چنین احکام حکومتی را صادر کنند. چگونه می توان این عمل آنان را با مبنای انتخاب توجیه کرد؟ ۶ از مباحث گذشته دانسته شد که ولایت و حکومت فقیه از ولایت و حکومت تشریحی خداوند سرچشمه می گیرد و نیز ولایت فقیه در واقع ولایت و حاکمیت قوانین دینی الهی است. با مبنای مشروعیت مردمی حکومت و ولایت، مستلزم این است که آرای مردم سلطه و سیطره بر ولایت تشریحی الهی و قوانین دینی داشته باشد. چون ولایت فقیه از سوی مردم به او تفویض شده است حداقل ولایت و مشروعیت سیاسی در حالی که برای هیچ موجودی حتی پیامبر(ص) چنین ولایتی نخواهد بود. ۷ بر اساس اینکه ولایت فقیه شخصیت حقوقی باشد و در واقع عنصر فقهت و عدالت او حکومت بکند نه شخصیت حقیقی او، در نتیجه مشروعیت مردمی ولایت و حکومت فقیه، یعنی مشروعیت مردمی عناصر فقهت و عدالت، چگونه قابل توجیه است که بگوییم مشروعیت فقهت و عدالت فقیه برخاسته از انتخاب مردم و آرای آنهاست؟! ۸ چنان که پیشتر آوردیم حضرت امام و بسیاری از فقیهان دیگر، حکومت و ولایت را از احکام اولیه و برتر از همه احکام فروع دینی حتی نماز، روزه و حج می دانند. آنگاه چگونه می توان به این تفکیک غیر قابل توجیه تن داد و گفت مشروعیت دینی ولایت فقیه از دین است ولی مشروعیت سیاسی آن برخاسته از انتخاب و آرای مردم، یعنی مشروعیت دینی غیر از مشروعیت سیاسی است. در حالی که این از ضروریات و مسلمات اسلام و اندیشه سیاسی آن است که تفکیکی میان دیانت و سیاست آن نیست و اساساً این دو جنبه اسلام مانند دیگر جنبه های معارف دینی درهم تنیده و به هم وابسته است. آیا این تفکیک، تن دادن به این شعار استعماری «جدایی دین از سیاست» نیست؟ و یا در نهایت به آنجا منتهی نخواهد شد؟ به بیان دیگر، آیا این دیدگاه، این پیامد تلخ را به دنبال نخواهد داشت که سیاست بخشی جدا شده از اسلام است و در اختیار مردم قرار دارد و آنها با رأی خود به حاکمیت دینی، این بخش بیرون دینی را به درون نظام سیاسی اسلام وارد خواهند کرد؟! ۹ آیا اینکه امام خمینی مردم را به شرکت در انتخابات دعوت می کرد، برای این بود که مشروعیت ولایت خویش را از این طریق به دست آورد؟ اگر چنین است پس اینکه امام در آغاز و در دورانی که مردم در صحنه نبودند دست به قیام زد، بدون داشتن حداقل مشروعیت سیاسی اقدام به انقلاب و قیام کرد! ۱۰ تفکیک دیانت از سیاست پیامد دیگری نیز دارد و آن عرفی دانستن امر حکومت است و در نتیجه تفکیک امور قدسی از امور عرفی است که بنیاد تفکر سکولاریستی می باشد، و این تفکیک نظریه پردازان ولایت انتخابی و مشروعیت مردمی، در واقع تن دادن به نوعی سکولاریسم و عرفی کردن مسایل دینی و اسلامی است که در نتیجه، موجب کم رنگ شدن قداست احکام دینی و ارزشهای اسلامی و یا به تعبیر برخی از روشنفکران «تفکیک دانش از ارزش است»، که بعید است آقایان به این تفکیک تن دهند!

پی نوشت ها ۱ نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه ۶، ص ۳۶۶ ۳۶۷. ۲ کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۸۸، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم. ۳ همان، ص ۴۱۷. ۴ ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، ص ۵۵، انتشارات آزادی، قم. ۵ صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۳۳. ۶ شؤن و اختیارات ولی فقیه، امام خمینی، ص ۴۷، نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۷ صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۱۰۳. ۸ همان، ج ۱۰، ص ۱۷۴. ۹ همان، ج ۱۷، ص ۱۳۸. ۱۰ ولایت فقیه، ص ۲۶. ۱۱ صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۷۶. ۱۲ ولایت فقیه، ص ۳۱. ۱۳ صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰ و ۱۴. ۱۴ ر.ک. همان، ج ۶، ص ۹۵ و ۹۸. ۱۵ همان، ص ۱۱۸ و ۳۴. ۱۶ همان. ۱۷ همان، ج ۵، ص ۵۲۲. ۱۸ همان، ج ۹، ص ۱۷. ۱۹ ولایت فقیه، ص ۵۴. ۲۰ صحیفه نور، ج ۹، ص ۴۲. ۲۱ کشف الاسرار، ص ۱۸۴ و ۱۸۶. ۲۲ صحیفه نور، ج ۳، ص ۲۲۴. ۲۳ همان، ص ۲۲۸. ۲۴ همان، ص ۲۳۶ و ۲۵۱. ۲۵ همان. ۲۶ نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۲۷، ص ۱۸۴. ۲۷ روزنامه اطلاعات، ۱۷ بهمن ۱۳۵۷. ۲۸ صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۹۴. ۲۹ ر.ک. همان، ج ۳، ص ۷۰، ۷۱، ۱۰۲ و ۱۱۵. ۳۰ ر.ک. همان، ص ۲۰. ۲۱ و ۳۶. ۳۷ ج ۲، ص ۵۴۵، ۵۶۸ و ۵۸۴. ۳۱ همان، ج ۳، ص ۱۰۵. ۳۲ همان، ج ۲۱، ص ۱۲۹ و ۱۴۹. ۳۳ ر.ک. ولایت فقیه، ص ۴۵. ۴۷؛ کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۱. ۳۴ ر.ک. پیرامون جمهوری اسلامی، شهید مطهری، ص ۱۵۳، ۱۵۵، انتشارات صدرا، پیرامون انقلاب

اسلامی، ص ۸۴، ۸۷، ۳۵ ر.ک. مجله اندیشه حوزه، سال پنجم، شماره دوم، مهر و آبان ۷۸، مقاله «دموکراسی در نظام ولایت فقیه» محمدهادی معرفت، بویژه ص ۱۰۲، انتشار دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد. ۳۶ ر.ک. حکومت ولایتی، محسن کدیور، ص ۳۹۲، نشر نی. منابع مقاله: فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱۶، ابراهیم زاده آملی، نبی الله؛

مشروعیت نظام اسلامی

مشروعیت نظام اسلامی مسئله تحولات زمان و ثابت بودن ضوابط و قوانین اسلامی مسئله ای است که همواره این شبهه را ایجاد میکند که چگونه میتوان این ثابت را با آن متغیر تلفیق کرد. مسئله زمان و تغییر و تحول مسئله درستی است اما ظرافتی در آنست که اغلب نسبت به آن بی توجه میمانند. فرد انسان و همچنین جامعه انسانی، حکم قافله ای را دارد که دائما در حرکت و طی منازل است. فرد و جامعه هیچکدام در حال سکون و ثبات و یکنواختی نیستند بنا بر- این اگر بخواهیم انگشت بر روی یکی از منازل بگذاریم و جامعه بشر را در یکی از منازلی که برای مدت کوتاهی توقف کرده، برای همیشه ثابت نگاهداریم بدون شک بر خلاف ناموس طبیعت عمل کرده ایم. اما باید توجه داشت که فرق است میان منزل و میان راه، منزل تغییر میکند اما آیا راه هم لزوما تغییر میکند؟ آیا مسیر جامعه انسانی که همه قبول دارند که یک مسیر تکاملی است آیا آنهم تغییر میکند؟ به بیان دیگر آیا راه هم در راه است؟ و آیا بشر و جامعه بشری هر روزی در یک جهت و در هر مرحله ای از مراحل در یک مسیر جدید و بسوی یک هدف تازه حرکت میکند؟ پاسخ اینست که نه، خط سیر تکاملی بشر خط ثابتی است شبیه مدار ستارگان. ستارگان دائما در حال حرکتند ولی آیا مدار آنها دائما در حال تغییر است آیا باید چنین استدلال کرد که چون ستارگان در یک مدار حرکت میکنند مدار آنها هم ضرورتا باید تغییر کند و اگر تغییر نکند آن ستاره در یک نقطه میخکوب میشود؟ واضحست که جواب منفی است. لازمه حرکت داشتن ستاره این نیست که مدار ستاره هم قطعاً و ضرورتاً و لزوماً تغییر نکند. نظیر همین مسئله برای انسان و برای انسانیت مطرح است. سؤال اساسی اینست: آیا انسانیت انسان، ارزشهای انسانی، کمال انسانی، واقعیهای متغیر و متبدلی هستند؟ یعنی همانطور که لوازم زندگی و مظاهر تمدن روز به روز فرق میکنند آیا معیارهای انسانیت هم روز به روز فرق میکنند؟ آیا چیزی که یک روز معیار انسانیت بود و قابل ستایش و تمجید، روز دیگر از ارزش می افتد و چیز دیگری که نقطه مقابل اولی بود، معیار انسانیت میشود؟ آیا فکر میکنید روزی در آینده خواهد آمد که چومبه بودن و معاویه بودن معیار انسانیت بشود و لومومبا بودن و ابو ذر بودن معیار ضد انسانیت؟ یا اینکه نه، معتقدید چنین نیست که ابو ذر بودن، از خط سیر انسانیت برای همیشه خارج بشود، بلکه انسانیت انسان دائما تکامل پیدا میکند، و معیارهای کاملتری برای آن پدید می آید. انسان بحکم اینکه خط سیر تکاملش ثابت است، نه خودش، یک سلسله معیارها دارد که بمنزله نشانه های راهنما هستند. درست همانگونه که در یک بیابان بر، که حتی کوه و درختی ندارد، نشانه هایی می گذارند که راه را مشخص کنند این نشانه ها و این معیارها، همیشه نشانه و معیار هستند و دلیل و ضرورتی ندارد که تغییر بکنند. من در یکی از کتابهایم، بحثی کرده ام راجع به اسلام و تجدد زندگی و در آنجا این مسئله را روشن کرده ام که اسلام با مقتضیات متفاوت زمانها و مکانها، چگونه برخورد میکند (۱) در آنجا ذکر کرده ام که اساسا این مسئله که آیا زندگی اصول ثابت و لا یتغیر دارد یا نه؟ بر اساس یک سؤال مهم فلسفی بنا شده و آن سؤال اینست: آیا انسان لا اقل در مراحل تاریخی نزدیک تر بما، یعنی از وقتی که بصورت یک موجود متمدن یا نیمه متمدن در آمده است، تبدیل انواع پیدا کرده یا نه؟ آیا انسان در هر دوره ای غیر از انسان دوره دیگر است؟ آیا نوع انسان تبدیل به نوع دیگر میشود؟ و قهرا اگر این تبدیل امکان پذیر باشد، آیا همه قوانین حاکم بر او، الا بعضی از قوانین که فی المثل با حیوان مشترک است، عوض میشود؟ درست شبیه آبی که تا آن هنگام که مایع است قوانین مایعات بر آن حکم فرماست و وقتی به بخار تبدیل میشود مشمول قوانین گازها میگردد. یا آنکه نه، در طول تاریخ، نوعیت انسان ثابت مانده است و تغییر نکرده؟ اینجا نمیخواهم چندان وارد مباحث فلسفی بشوم. اما اجمالا میگویم نظریه صحیح همین است که انسان با حفظ

نوعیتش در مسیر تکاملی گام برمیدارد. یعنی از روزی که انسان در روی زمین پدیدار شده است، نوعیت او از آن جهت که انسان است تغییر نکرده و او به نوع دیگری تبدیل نشده است. البته انسان درجا زده و نمی زند و از این جهت یک مسیر تکاملی را طی میکند، ولی گویی در قانون خلقت، تکامل از مرحله جسم و اندام و ارگانیزم بدنی به مرحله روانی و روحی و اجتماعی تغییر موضع داده است. از آنجا که نوعیت انسان تغییر نمیکند، بناچار یک سلسله اصول ثابت که مربوط به انسان و کمال اوست، خط سیر انسانیت را مشخص می سازد و بر زندگی او حاکم است، و از آنجا که انسان در چنین مسیری حرکت میکند و در آن، منازل مختلف را می پیماید - بواسطه اختلاف منازل، احکام مربوط به هر منزل با منازل دیگر متفاوت خواهد بود همین امر او را ناگزیر می سازد که در هر منزل بشیوه ای خاص - متفاوت با دیگر منازل - زندگی کند. قوانین اسلام آنگونه که در متن تشریحات دین منظور گردیده منزلی وضع نشده بلکه مسیری وضع شده است، اما در عین حال برای منازل هم فکر شده و مقدمات و تمهیدات لازم برای آنها در نظر گرفته شده است. اسلام برای نیازهای ثابت، قوانین ثابت، و برای نیازهای متغیر، وضع متغیری در نظر گرفته است. خصوصیات این قوانین را باجمال در همان کتابی که ذکرش رفت، تشریح کرده ام. اینجا برای روشن شدن موضوع به ذکر مثالی اکتفا میکنم. اسلام در رابطه جامعه اسلامی با جامعه های دیگر به قدرتمند شدن و قدرتمند بودن و تهیه لوازم دفاع از خود، در حدی که دشمن هرگز خیال حمله را هم نکند، توصیه کرده است. آیه: *و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوکم (۲)* در واقع بیانگر این اصل اجتماعی اسلامی است. از سوی دیگر میبینیم که در فقه اسلامی بر اساس سنت پیامبر (ص) به چیزی توصیه شده است که آنرا سبق و رمایه مینامند. یعنی شرکت در مسابقه اسب دوانی و تیراندازی به منظور مهارت یافتن در امور جنگی. خود پیامبر اکرم در این مسابقات شرکت میکرد. حالا اگر به اصل و اعدوا لهم... توجه کنیم میبینیم یک اصل همواره نو و زنده است، چه در آن زمان چه در زمان ما و چه آینده. اما در مورد حکم سبق و رمایه دیگر ضرورتی ندارد که چنین مسابقاتی به آن نیت سابق برگزار شود. یعنی به نظر میرسد که این حکم دیگر مصداق ندارد و زمانش گذشته است. دلیل این امر این است که سبق و رمایه «اصالت» ندارد و حکم مربوط به یکی از منازل است، اصالت مال و اعدوا لهم... است که مسیر را مشخص میکند. در همین زمان میتوان این حکم را با توجه به شرایط زمانه با صورت اجرایی تازه ای، بمرحله اجرا درآورد. از اینگونه مثالها الی ما شاء الله داریم و تازه آن پیچ و لولائی که به قوانین اسلام انعطاف میدهد تا بتواند خود را با شرایط نو تطبیق دهد، بدون آنکه از اصول تخلف بشود منحصر به این موارد نیست. من بعوض ورود به جزئیات که به زمان زیادی نیاز دارد مثال دیگری برایتان میزنم تا موضوع روشنتر بشود. اصلی در قرآن داریم راجع به مبادلات و کیفیت گردش ثروت در میان مردم که باین تعبیر در قرآن بیان شده است: *لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل (۳)* یعنی نقل و انتقال مملوکها نباید به صورت بیهوده انجام شود. یعنی اگر شما مال و ثروتی مشروع بدست آورده اید و خواستید آنرا بدیگری منتقل کنید، این نقل و انتقال باید بصورتی باشد که از نظر اجتماعی شکل مفیدی داشته باشد و یکی از نیازهای اصیل زندگی افراد جامعه را رفع کند. حالا فرض کنید کسی بخواهد با پولی که در اثر تلاش شرافتمندانه بدست آورده کالایی بی مصرف و بی فایده مثلا یک گونی مورچه مرده را بخرد، آنهم برای آنکه آنرا دور بریزد، این معامله از نظر قرآن از اساس باطل است. اما فرض کنید زمانی بیاید که علم بتواند از مورچه مرده استفاده بکند در آنصورت میبینیم که همین معامله که تا دیروز باطل و حرام بوده به معامله صحیحی تبدیل میشود. چرا؟ باین دلیل که مجتهد فقیه واقعی، مصداق حکم کلی آیه لا تاکلوا... را بطور صحیح در هر زمان تشخیص میدهد و بر اساس آن، حکم به وجوب شرعی معامله و یا عدم آن میدهد. نظیر همین مسئله در مورد خرید و فروش خون پیش آمده است. در گذشته که از خون استفاده ای نمیشد معامله خون باطل بود. زیرا اکل مال به باطل محسوب میشود. اما امروز که در اثر پیشرفت علم، خون بصورت یک مایه حیات در آمده، دیگر نمیتوان گفت معامله خون مصداق اکل مال به باطل است. بلکه در اینجا بدلیل عوض شدن مصداق، حکم جزئی تغییر میکند اما حکم کلی همچنان پا بر جا و بی تغییر باقی میماند و بر مصادیق تازه منطبق میگردد. در انطباق احکام کلی با مصادیق جدید، این اجتهاد است که نقش اصلی را بازی

میکند. وظیفه فقیه اینست که بدون انحراف از اصول کلی، مسائل جزئی و متغیر و تابع گذشت زمان را بررسی کند و بر اساس همان احکام و چهار چوبهای اصلی که توسط وحی عرضه شده است احکام مناسب را صادر کند. پی نوشت ها: ۱- نظام حقوق زن در اسلام- فصل اسلام و تجدد زندگی- نوشته- استاد مطهری، انتشارات صدرا. ۲- ای مؤمنان، در مقام مبارزه با آنان خود را مهیا کنید و هر چه میتوانید ابزار جنگی برای ترساندن دشمنان خدا و خودتان فراهم کنید. (سوره انفال- آیه ۶۰) ۳- مال یکدیگر را به ناحق صرف نکنید. (سوره بقره- آیه ۱۸۸). منابع مقاله: پیرامون انقلاب اسلامی، مطهری، مرتضی؛

امام خمینی، حکومت دینی و مشروعیت

امام خمینی، حکومت دینی و مشروعیت چکیده در این نوشتار ابتدا مشروعیت ولی فقیه که همان مشروعیت حکومت دینی محسوب می شود، از دیدگاه حضرت امام رحمه الله مورد بحث قرار گرفته و سپس به مشروعیت یا مقبولیت دادن رای مردم در اندیشه امام راحل پرداخته شده است و ضمناً به نقش مردم در حکومت و آزادیهای آنها اشاره گردیده و در پایان نیز دیدگاه آن حضرت در وضع قوانین و اختیارات و محدودیتهای نمایندگان مردم در این مورد بیان شده است. مشروعیت الهی از نگاه حضرت امام خمینی رحمه الله، مشروعیت حکومت دینی، الهی است. این سؤال به صورت جدی مطرح می شود که چرا امام اصالت را به خداوند می دهد و چرا از دیدگاه ایشان، مردم منبع مشروعیت حکومت دینی به شمار نمی روند؟ ابتدا باید گفت که مشروعیت ولی فقیه همان مشروعیت حکومت دینی محسوب می شود. به صورت کلی در اندیشه سیاسی امام، آنچه که محوریت دارد، خداست. امام همه عالم هستی، حکومت، قانون و ... را متعلق به خداوند می داند. از این رو، معتقد است اگر حکومت خدا نباشد، در مقابل، طاغوت و شیطان حکومت دارد. از این جهت امام می گوید: «واضح است که حکومت به جمیع شؤون آن و ارگانهایی که دارد، تا از قبل شرع مقدس و خداوند تبارک و تعالی شرعیت پیدا نکند، اکثر کارهای مربوط به قوه مقننه و قضائیه و اجرائیه، بدون مجوز شرعی خواهد بود ... و اگر بدون شرعیت الهی کارها را انجام دهند، دولت به جمیع شؤون طاغوتی خواهد بود.» (۲) حضرت امام با توجه به مشروعیت فقیه از طرف خداوند و مشروعیت دیگر ارکان حکومت به وسیله مشروعیت الهی فقیه، می گوید: «اگر چنانچه ولایت فقیه در کار نباشد، طاغوت است. یا خداست یا طاغوت. اگر به امر خدا نباشد، رئیس جمهور با نصب فقیه نباشد، غیر مشروع است، وقتی غیر مشروع شد، اطاعت او اطاعت طاغوت است. طاغوت وقتی از بین می رود که به امر خدای تبارک و تعالی یک کسی نصب بشود.» (۳) همان طور که امام تصریح می کند، اگر چه مردم به رئیس جمهور رای می دهند ولی مشروعیت دینی اختیارات رئیس جمهور بر اساس تنفیذ (و در حقیقت نصب) ولی فقیه می باشد. در جای دیگر امام با اشاره به حکومت شاهنشاهی می گوید: «اگر گذاشته بودند ... حکومت، حکومت اسلامی باشد، حاکم، حاکم منتخب منصوب من قبل الله تعالی باشد، آن وقت مردم می فهمیدند که اسلام چیست؟ و معنی حکومت اسلامی چیست.» (۴) به عبارت دیگر چون سعادت ابدی و همه جانبه بشر ملاک اصلی خلقت می باشد، بنابراین، خداوندی که تمامی برنامه های لازم برای انسان را از قبل برای او مهیا می کند، حکومت مورد نیاز او را نیز خود مشروعیت می دهد تا عوامل مختلف سبب تعالی دین و انسان شود، از این جهت امام می گوید: «اگر (خداوند) برای آنان، امام بر پا نگهدارنده نظم و قانون، خدمتگزار امین و نگهبان پاسدار و امانتداری تعیین نکند، دین به کهنگی و فرسودگی دچار خواهد شد، و آیین از میان خواهد رفت و سنن و احکام اسلامی دگرگون و وارونه خواهد گشت و بدعتگزاران چیزها در دین خواهند افزود و ملحدان و بی دینان چیزها از آن خواهند کاست، و آن را برای مسلمانان به گونه ای دیگر جلوه خواهند داد.» (۵) از این رو، چون از سوی مردم توانایی دفاع همه جانبه از دین را ندارند و از حکمت خدا هم به دور است که برای این مساله راه حلی نیآورده باشد، و از سوی دیگر ویژگی ابدی دین اسلام برای امام مسلم است، لذا یک مجری امانتدار و نگاهبان دین و قوانین آن لازم می باشد و بدون شک این حاکم، مشروعیتی الهی دارد. ممکن است این سؤال

مطرح شود که این دلایل و ویژگیها مربوط به امام معصوم است نه برای هر حاکمی. امام خمینی معتقدند چون دلایل لزوم «ولی امر» برای مسلمانان در همه زمانها، جاری است، این مشروعیت برای همه حاکمان دینی که واجد شرایط و صفات مورد نظر خداوند باشند، وجود دارد. لذا امام می گوید: «آن علل و ضرورت‌هایی که آن حضرت را (حضرت علی علیه السلام و دیگر امامان) امام کرده است، الان هم هست. با این تفاوت که شخص معینی نیست، بلکه موضوع را «عنوانی» قرار داده اند تا همیشه محفوظ باشد.» (۶) به عبارت دیگر، از دیدگاه ایشان حفظ دین و لزوم وجود حاکم جامعه در همه زمانها لازم است: «روند مشروعیت حکومت از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله تا به حال جاری می باشد: بعد از رسول اکرم کسی افضل از او در هیچ معنایی نیست و نخواهد بود. لکن در مراتب بعد هم که باید این امت هدایت بشود، پیغمبر اکرم که از دنیا می خواست تشریف ببرد، تعیین جانشین و جانشینها را تا زمان غیبت کرد، و همان جانشینها، تعیین امام امت را هم کردند. به طور کلی این امت را به خود وانگذاشتند که متحیر باشند، برای آنها امام تعیین کردند، رهبر تعیین کردند تا ائمه هدی علیهم السلام بودند، آنها بودند و بعد فقها ... آنها را تایید کردند برای پایداری این امت.» (۷) همان طور که از این عبارات معلوم است، چون امام لزوم هدایت و تربیت انسان را همیشگی می داند، لذا همانطور که پیامبر برای این هدف اصلی مبعوث شدند، امامان بعدی نیز آن روند را ادامه دادند و در دوره غیبت این وظیفه بر عهده فقهاست تا از آنها پاسداری کنند. البته لازم به ذکر است که امام، مشروعیت ولایت فقیه را در همین چارچوب تفسیر می کند با این تفاوت که او صالح ترین فرد برای هدایت جامعه اسلامی است. امام تشکیل مجلس خبرگان را نیز برای تصویب امر خداوند می داند و می گوید: «مجلس خبرگان می خواهند ولایت فقیه را اثبات کنند، ... می خواهند تصویب کنند آن چیزی را که خدای تبارک و تعالی فرموده است.» (۸) همچنین در موارد مختلفی در تشکیل نهادهای انقلاب و تعیین و نصب افراد در مراکز مختلف به حق شرعی خود اشاره کرده و آن را در جهت شرعی ولایت فقیه بر امور جامعه معرفی می کند. مثلاً در حکم تشکیل شورای انقلاب اعلام می کند: «به موجب حق شرعی و بر اساس رای اعتماد اکثریت قاطع مردم ایران که نسبت به اینجانب ابراز شده است، در جهت تحقق اهداف اسلامی ملت، شورایی به نام شورای انقلاب اسلامی مرکب از افراد با صلاحیت و مسلمان و متعهد و مورد وثوق موقتاً تعیین شده و شروع به کار خواهند کرد.» (۹) امام در این عبارت از حق شرعی برای خود صحبت می کند که این مساله همان مشروعیت مورد نظر ایشان برای ولی فقیه می باشد و از رای مردم نیز به عنوان مقبولیت و تایید این حق استفاده می کنند. در مورد مشروعیت دولت موقت نیز می گوید: «ما دولت را تعیین کردیم به حسب آن که هم به حسب قانون، ما حق داریم و هم به حسب شرع حق داریم. ما به حسب لایت شرعی که داریم و به حسب آرای ملت که ما را قبول کرده است. آقای مهندس بازرگان را مامور کردیم که دولت تشکیل بدهد. .. آقای مهندس بازرگان حکومت شرعیه دارد از قبیل من و بر همه واجب است که اطاعتش را بکنند.» (۱۰) از این رو، مشروعیت الهی ولایت فقیه، زمانی محقق می شود که توسط مردم این امر پذیرفته شده باشد. و برای همین است که امام از جهت دینی، به «حق شرعی و ولایت» اشاره نموده و از جهت سیاسی، به «قبول مردم» استناد می کند. مشروعیت مردمی به هر حال در اندیشه امام، مردم نمی توانند مشروعیت دهنده حکومت الهی باشند. علت این مساله را صرفاً باید در رابطه خدا و انسان جستجو کرد. چرا که خدا کمال مطلق است و انسان نیازمند هدایت می باشد و از این جهت انسان باید توسط خداوند مورد هدایت قرار گیرد. امام خمینی در جهت اثبات این مساله، حدیثی را از امام رضا علیه السلام نقل نموده و در توضیح آن می گوید: «اگر کسی بپرسد چرا خدای حکیم «اولی الامر» قرار داده و به اطاعت آنان امر کرده است، جواب داده خواهد شد که به علل و دلایل بسیار چنین کرده است. از آن جمله، این که چون مردم بر طریقه مشخص و معینی نگهداشته شده، و دستور یافته اند که از این طریق تجاوز نمایند و از حدود و قوانین مقرر در نگذرند، زیرا که با این تجاوز و تخطی دچار فساد خواهند شد، و از طرفی این امر به تحقق نمی پیوندد و مردم بر طریقه مردم نمی روند و نمی مانند و قوانین الهی را بر پا نمی دارند مگر در صورتی که فرد (یا قدرت) امین و پاسداری برایشان گماشته شود که عهده دار این امر باشد و نگذارد پا از دایره حقتشان

بیرون نهند، یا به حقوق دیگران تعدی کنند. زیرا اگر چنین نباشد و شخص یا قدرت بازدارنده‌ای گماشته نباشد، هیچ کس لذت و منفعت خویش را که با فساد دیگران ملازمه دارد، فرو نمی‌گذارد و در راه تامین لذت و نفع شخصی به ستم و تباهی دیگران می‌پردازد. «(۱۱) این عبارات را می‌توان در چارچوب مبانی کلامی نیز جستجو کرد. چرا که انسان در قرائت امام از دین شیعه، موجودی است که بالفعل دچار هوای نفس است و تمام پلیدیها از خواسته‌های نفس ناشی می‌شود. از این رو، باید تمامی امکانات، شرایط و تلاشها صورت بگیرد تا انسان از این پلیدی به خیر مطلق رهنمون گردد. حکومت دینی، یکی از شرایطی است که انسان مختار، خود را در این بستر قرار می‌دهد. این هدایت و حرکت انسان به سوی خدا، قسری نمی‌باشد بلکه کاملاً اختیاری است. کلام در آنجاست که انسان به نیاز مطلق خود به خدا و نقص خود، آگاهی کامل داشته باشد. و از این جهت می‌تواند خود را در بستر اعمال حکومت دینی قرار ندهد. در این صورت هیچ تضمینی برای وصول به سعادت ابدی و الهی وجود ندارد. اگر چه ممکن است افراد، رفاه مادی و نیازهای دنیوی خود را بخوبی تامین کنند. امام در جهت اثبات این مساله با استناد به حدیث مورد نظر می‌گوید: «زیرا می‌بینیم که مردم ناقص‌اند، و نیازمند کمال‌اند و ناکامل‌اند، علاوه بر این که با هم اختلاف دارند و تمایلات گوناگون و حالات متشتت دارند. بنابراین، هرگاه کسی را که برپا نگهدارنده نظم و قانون باشد و پاسدار آنچه پیامبر آورده بر مردم گماشته نبود، به چنان صورتی که شرح دادیم، فاسد می‌شدند و نظامات و قوانین و سنن و احکام اسلام دگرگون می‌شد و عهدها و سوگندها دگرگون می‌گشت. و این تعبیر سبب فساد همگی مردمان و بشریت به تمامی است.» (۱۲) بنابراین، خداوند باید حاکمی را برای چنین مردمی به حکومت برساند چرا که «در حکمت خداوند حکیم روا نیست که مردم، یعنی آفریدگان خویش را بی رهبر و بی سرپرست رها کند زیرا خدا می‌داند که به وجود چنین شخصی نیاز دارند، و موجودیتشان جز به وجود وی قوام و استحکام نمی‌یابد» (۱۳) نکته بسیار مهم آن است که وجود امام معصوم به هدایت تکوینی نیز می‌انجامد ولی در صورت غیبت امام معصوم مدیریت جامعه دینی نباید بدون سرپرست باقی بماند. علاوه بر این اگر دین و هدف از بعثت انبیا برای خداوند اهمیت اساسی داشته باشد، باید تدابیری را بیاندیشد که این دین از بین نرود و دچار انحطاط نگردد از این رو، حاکمی در هر زمان نیاز است که گوهر ذاتی دین را پاک نگاه دارد. مقبولیت مردمی بحث جایگاه مردم، در اندیشه سیاسی امام خمینی، از اهمیت خاصی برخوردار است. با ذکر مطالب گذشته، ممکن است، این تصور به وجود آید که مردم موجوداتی ناقص، غیرقابل هدایت و ... هستند که محکوم به اطاعت از یک حکومت، قانون و حاکم از پیش تعیین شده هستند. به صورت کلی باید گفت که رابطه مستقیمی میان مباحث کلامی امام و مباحث سیاسی ایشان، وجود دارد. از نگاه امام حتی در شناختن توحید و رسیدن به خداوند که مقصد اعلاخلقت می‌باشد، اجباری وجود ندارد. به عبارت دیگر داشتن اختیار برای انسان در رسیدن به سعادت و شقاوت، از ویژگیهای خاصی است که تمام نکات مثبت و منفی انسان را در بر می‌گیرد. همان طور که قبلاً گفته شد، حکومت دینی، بستر ساز سعادت انسان است و در این بستر، برنامه‌های لازم برای او اجرا می‌شود. و حکومت، حق ندارد که با سوء استفاده از «نفسانیت» مردم، آنها را اجباراً به خداوند برساند. دقیقاً به همین دلیل، مردم نه تنها مختار در انتخاب راه سعادت و شقاوت هستند، بلکه اختیار کامل در انتخاب نوع حکومت و زمامدار آن دارند. اگر چه در دید کلامی امام، انسان محتاج هدایت و تربیت است، قانون الهی، یگانه قانون شفافبخش هستی می‌باشد، و اسلام جامع‌ترین دین الهی برای سعادت بشر می‌باشد و حکومت دینی بستر این سعادت است، ولی استفاده از این قوانین و برنامه‌ها، منوط به اختیار و اراده انسان در پذیرش و عدم پذیرش آنها می‌باشد. نکته مهمی که در اندیشه سیاسی امام، همیشه وجود داشته است، نگاه مثبت به ملت جمهوری اسلامی می‌باشد. امام، جمهوری اسلامی را همان حکومت مطلوبی می‌داند که قدم اولیه رسیدن انسان به سعادت را برنامه ریزی می‌کند و مردم ایران را کسانی می‌داند که با انتخاب این نظام خود را در این بستر، قرار دادند و از این رو، در مسیر «انسان شدن و سعادت کامل» می‌باشند. امام در این باره می‌گوید: «من با جرات مدعی هستم که ملت ایران و توده میلیونی آن در عصر حاضر بهتر از ملت حجاز در عهد رسول الله

صلی الله علیه و آله و کوفه و عراق در عهد امیرالمؤمنین علیه السلام و حسین بن علی علیه السلام می باشند.» (۱۴) این برتری در جهت اعتقاد به خداوند و ایمان به هدف می باشد که «همه از عشق و علاقه و ایمان سرشار آنان است به خداوند متعال و اسلام و حیات جاویدان. با آن که نه در محضر مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله هستند و نه در محضر امام معصوم علیه السلام و انگیزه آنان ایمان و اطمینان به غیب است... و ما همه مفتخریم که در چنین عصری و در پیشگاه چنین ملتی می باشیم.» (۱۵) چرا امام با توجه به مبانی فکری خود درباره سرشت پلید انسان، اینچنین از مردم ایران تمجید می کند؟ چون شرط هدایت، آگاهی و انتخاب آزادانه سعادت می باشد. اگر انسان خود را در این مسیر قرار داد، همه شرایط و عوامل و مهمتر از همه، خداوند او را یاری می کند و حکومت دینی موظف است که از طرف خداوند، مشکلات فردی و اجتماعی چنین انسانی را برطرف کرده و او را به زندگی دلگرم و امیدوار کند تا نهایتاً انسان به لقاء الله برسد. از این جهت چون مردم ایران از این ویژگی برخوردارند، مورد رضایت الهی هستند. علاوه بر آن که مردم، از جهت سیاسی محور و صاحب حق در حکومت هستند به همین دلیل حقوقی دارند که بدان اشاره می کنیم. به عبارت دیگر بعد کلامی انسان امری فردی است که خود باید این مشکل را حل نماید ولی حقوق سیاسی او در جای خود محفوظ است. به همین دلیل است که امام علی علیه السلام در نهج البلاغه از حقوق متقابل مردم و حکومت صحبت می کند. حق تعیین سرنوشت از نگاه امام: «از حقوق اولیه هر ملتی است که باید سرنوشت و تعیین شکل و نوع حکومت خود را در دست داشته باشد.» (۱۶) حکومت بدون قبول مردم، اصلاً شکل نمی گیرد. همچنین در افکار امام از مهمترین ضوابطی که نباید از حکومت جدا باشد، این است که «متکی به آرای ملت باشد به گونه ای که تمامی آحاد ملت در انتخاب فرد و یا افرادی که باید مسئولیت و زمام امور را در دست بگیرند، شرکت داشته باشند.» (۱۷) از این رو، نظام جمهوری اسلامی به تاکید امام خمینی به آرای عمومی گذاشته شد تا خواسته مردم مورد ارزیابی قرار گیرد، اگر چه نتیجه این ارزیابی، به علت خصوصیت ویژه مردم، از قبل قابل پیش بینی بود چنان که امام می گوید: «ما نظام جمهوری را به آرای عمومی می گذاریم و ایران چون همه شان مسلمان هستند، رای بدین قضیه خواهند داد و بعد از رای آنها حکومت جمهوری اسلامی، تشکیل خواهد شد.» (۱۸) از این رو مردم، اولویت در انتخاب دارند و اسلام اولویت در حکومت. و در جای دیگری نیز با اشاره به حق مردم در انتخاب حاکم می گوید: «کسی که می خواهد یک مملکتی را اداره بکند... (و) مقدراتمان را دستش بدیم باید آدمی باشد که مردم انتخاب کنند و با انتخاب مردم پیش بیاید. قهراً وقتی با انتخاب مردم پیش آمد، صالح است.» (۱۹) شرط امام برای حاکم، شروط دینی (قانون و عدالت) می باشد و این، سبب نصب الهی می شود. از این رو، اگر مردم این نصب الهی را نپذیرند، مشروعیت الهی عینیتی پیدا نمی کند. از این رو، نقش مردم در حکومت دینی به کارآمدی آن مرتبط می باشد و حکومت در ارتباط کامل با مردم شکل می گیرد. به صورت کلی امام به رابطه مردم و حکومت از دو زاویه می نگرد، حق حکومت بر مردم و حق مردم بر حکومت. در هر دو صورت، مردم از لحاظ سیاسی تعیین کننده و رسمیت دهنده به حکومت می باشند. از این جهت اگر مردم، حکومت و اجزای آن را قبول نداشتند، کسی، حق اجبار و تحمیل بر آنان را ندارد: «ما تابع آرای ملت هستیم. ملت ما هر طوری رای داد ما هم از آنها تبعیت می کنیم. ما حق نداریم، خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است. پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که ما به ملتمان یک چیزی را تحمیل کنیم.» (۲۰) تمام هنر انسان و لذت سعادت ابدی، در گرو اختیار انسان است و حتی خداوند پذیرش ربوبیت خود را نیز بر انسان تحمیل نکرده است، چه برسد به تحمیل حکومت دینی. از نگاه امام، هرگونه تحمیل به استبداد منجر می شود و «رژیم اسلامی با استبداد جمع نمی شود.» (۲۱) مردم، محور حکومت در اندیشه امام، مردم محور حکومت می باشند و این حکومت است که باید برای مردم برنامه ریزی کند و در خدمت آنان باشد چرا که «باید اساس را مردم و فکر مردم قرار داد و باید به فکر مردم بود... باید مردم خودشان (امور) حکومت را به دست بگیرند.» (۲۲) امام در عبارت دیگری به وظیفه حکومت در مقابل مردم تصریح می کند و معتقد است در حکومت اسلامی که بر پایه عدالت پی ریزی شده است حکومت باید برای مردم باشد

نه مردم برای حکومت، «حکومت اسلامی حکومتی است که برای مردم خدمتگزار است، باید خدمتگزار باشد.» (۲۳) از این جهت حکومت اسلامی جنبه تحمیلی، استبدادی و زورگویی ندارد، بلکه باید به وظیفه خود برای خدمت به مردم عمل کند. در این صورت حکومت دینی، حکومتی عاطفی است که با دل‌های افراد ارتباط برقرار می‌کند و پس از آن، مردم پشتیبان این حکومت می‌شوند. «کاری بکنید که دل مردم را به دست بیاورید، پایگاه پیدا کنید در بین مردم (در این صورت) خدا... و ملت از شما راضی است، قدرت در دست شما می‌ماند و مردم هم پشتیبان شما هستند.» (۲۴) حکومت بر قلوب و دل‌های مردم آنقدر مهم است که «در بسیاری از حکومتها، حکومت بر ابدان است آن هم با فشار، و لذا موفق نیستند» (۲۵) و به سران کشورهای اسلامی توصیه می‌کند: «شما کوشش کنید که حکومت بر قلوب کشورهای خودتان بکنید، نه حکومت بر ابدان، و قلوب از شما کناره بگیرند... حکومت بر قلوب یک حکومت شیرین است به خلاف حکومت بر ابدان که قلوب با آنها نباشد... حکومت صدر اسلام، حکومت بر قلوب بود و لذا با جمعیت‌های کم بر امپراتوری‌های بزرگ غلبه کردند.» (۲۶) آزادی انتخاب همچنین آزادی حق انتخاب، برای مردم، در اجزاء و نهادهای حکومتی نیز به طریق اولی وجود دارد از این رو، امام می‌گوید: «هر کس آزاد است همیشه و به هر کسی که می‌خواهد، رای می‌دهد.» (۲۷) امام اگر چه این آزادی را برای مردم به رسمیت می‌شناسد و معتقد است که: «باید مردم را برای انتخابات آزاد گذاریم و نباید کاری بکنیم که فردی بر مردم تحمیل شود.» (۲۸) ولی در عین حال از نتیجه اختیار و آزادی مردم مطمئن هستند: «بحمدالله مردم ما دارای رشد دینی - سیاسی مطلوب می‌باشند و خود، افراد متدین و درد مستضعفان چشیده و آگاه به مسائل دینی - سیاسی و همگام با محرومین را انتخاب خواهند کرد.» (۲۹) در جای دیگری نیز با اشاره به تذکر مردم در انتخاب درست می‌گوید که این انتخابات باید برای رضای خدا و صلاح اسلام و مسلمین باشد. (۳۰) در چارچوب اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله مهمترین توصیه‌ها به مردم در استفاده درست از حق انتخاب خود شکل می‌گیرد. با این معیار بین دو گروه مهم، تفاوت قائل می‌شود: «مردم شجاع ایران با دقت تمام به نمایندگانی رای دهند که معتقد به اسلام و وفادار به مردم باشند و در خدمت به آنان احساس مسؤولیت کنند و طعم تلخ فقر را چشیده باشند و در قول و عمل مدافع اسلام پابرهنگان زمین، اسلام مستضعفین، اسلام رنج‌دیدگان تاریخ، اسلام عارفان مبارزه جو، اسلام پاک‌طینتان عارف و در یک کلمه، مدافع اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله باشند و افرادی را که طرفدار اسلام سرمایه داری، اسلام مستکبرین، اسلام مرفهین بی‌درد، اسلام منافقین، اسلام راحت طلبان، اسلام فرصت طلبان و در یک کلمه، اسلام آمریکایی هستند، طرد نموده و به مردم معرفی نمایند.» (۳۱) حق نظارت از دیگر حقوق مسلم مردم، نظارت آنها بر عملکرد حکومت و مسئولین آن می‌باشد، این مساله که به «امر به معروف و نهی از منکر» نیز تعبیر می‌گردد از حقوق جامعه انسانی در حکومت دینی می‌باشد. از این رو، امام می‌گوید: «همه ملت موظفند که نظارت کنند بر این امور... با کمال دقت توجه کنید که یک قدم خلاف اسلام نباشد به عنوان اسلام، به عنوان مسلمین... یک قدم خلاف برندارند.» (۳۲) این حق مردم در تمامی ارکان حکومت از حاکم اصلی جامعه گرفته تا مردم عادی، جاری است لذا امام هر گونه عدم نظارت را موجب خسارت به خود مردم و جامعه می‌داند و می‌گوید: «ملت اگر نظارت نکنند در امور دولت و مجلس... ممکن است یک وقت به تباهی بکشد.» (۳۳) حکومت دینی و قانون ۱ - حق وضع قوانین امام در کشف الاسرار، این سؤال را مطرح می‌کند که «آیا بشر حق دارد برای خود قانون وضع کند یا نه؟ اگر دارد آیا اطاعت چنین قانونی واجب است یا نه؟ در صورت وجوب (اطاعت از قانون) اگر کسی تخلف کند، سزایش چیست؟» (۳۴) در پاسخ ضمن اشاره به مباحث قبلی خودشان در تعریف مفهوم قانونی بشری می‌گوید: «مقصود از این که بشر قانون وضع کند این است که یک نفر یا چند نفر از پیش خود یک قانونی وضع کنند و آن گاه بر افراد یک کشور واجب می‌شود که به آن عمل کنند و اگر عمل نکنند عقل، آنها را نکوهش کند و برای آنها جزایی قائل شود. چنانچه قوانین کشورهای جهان از این قرار است.» (۳۵) امام قانونگذاری بشر را مخالف خرد می‌داند و این مطلب را به علل مختلف رد می‌کند. اولین دلیل امام آن است که بشر، نمی‌تواند برای دیگری تعیین

تکلیف نماید چرا که انسان توانایی فهم مصالح خود را ندارد چه رسد به توانایی فهم مصالح دیگران. از این رو، امام می گوید: «هیچ کس نمی تواند بگوید که قانون یک نفر یا چند نفر بی جهت برای یک کشور لازم الاطاعه باشد.» (۳۶) اولین علت این مساله به اختیار انسان مرتبط است از این رو، دلیل اصلی آن را باید در مبانی کلامی امام جستجو کرد: «به عقل ... رجوع کنید، ببینید حدود اختیار یک انسان چیست؟ آیا جز تصرف در حدود دارایی خود و آنچه به طور مشروع به دست آورده می تواند باشد؟ انسان چنین اختیاری در قانون عقل دارد که در مال و جان یک توده دخالت و بر خلاف آنها دست درازی کند.» (۳۷) و دومین علت آن به عدم احاطه بشر بر مصالح عامه انسانها برمی گردد: «انسانهایی که) قانونگذاری می کنند ... احاطه به همه جهات و خصوصیات ندارند و از خطاکاری و غلط اندازی و اشتباه مامون نیستند چه بسا حکمی کنند که بر ضرر مردم تمام شود و بر خلاف مصالح کشور باشد.» (۳۸) نکته بسیار مهم این است که امام، نمی خواهد قوانین بشری را کاملاً مردود بداند، آنچه که به هیچ وجه قابل قبول نمی باشد، جایگزینی انسان به جای خدا در امر قانونگذاری است. این جایگزینی به هیچ وجه از نگاه امام پذیرفته نیست. ولی این دلیل نمی شود که بشر به قوانین جدید نیاز نداشته باشد. در این صورت با شکل گیری امکانات و تمدن جدید و به خصوص نیازهای جدید، افراد بشر می تواند واضح این قوانین باشد ولی به شرطی که از چارچوب موافقت با موازین مسلم اسلامی، خارج نباشد. و به تعبیر دیگر مخالفتی با قوانین اسلامی نداشته باشد. از این رو، امام با توجه به این مساله می گوید: «مثلاً در صدر اسلام به واسطه محدود بودن، کشور اسلامی نیازمند به بانک، ثبت املاک، سرشماری و مانند اینها نبود و ساز و برگ ارتش در آن زمان با این زمان مخالف بوده و وزارت پست و تلگراف نبوده ... لکن قانون اسلام از تشکیل آنها اساساً جلوگیری نکرده است. اکنون باید کارشناسان دینی که علمای اسلامند نظر کنند، هر یک از این تشکیلات که مخالف قوانین اسلام نبود و کشور نیز به آن نیازمند بود، در تشکیل آن موافقت کند (و از این جهت) قانون اسلام ابتدا با این گونه ترقیات مخالفت نکرده و قوانین اسلام با هیچ یک از پیشرفتهای سیاسی و اجتماعی مخالف نیست.» (۳۹) از این رو، تشکیل مجلس شورا به شرط موافقت با احکام شرع امری لازم می باشد: «با تشکیل مجلس برای وفق دادن مصالح کشور با کلیات قانونهای آسمانی ... موافق هستیم.» (۴۰) فرضاً نیز انسان بتواند مصالح دنیوی خود را به صورت کامل تشخیص دهد، ولی مصالح اخروی خود را نمی تواند تشخیص دهد. لذا از نگاه امام «برای انسان دو زندگانی است، یک زندگانی مادی و دنیوی که در این جهان است و یکی زندگانی معنوی آخرتی که در جهان دیگر است.» (۴۱) بشر نهایتاً می تواند قوانین مادی و دنیوی را وضع کند و در همین مرحله نیز دچار نقصانهای عمده می باشد چرا که انسان را محصور در همین دنیا می کند. «قانونهای بشری، انسان را به همان زندگانی مادی دنیایی دعوت می کند و از زندگانی همیشگی ابدی غافل می کند و چنین قانونی برای انسان که دارای دو زندگانی است و ساز و برگ هر دو را نیازمند است، زیانهای ناگفتنی دارد.» (۴۲) علت این مساله نیز صرفاً آن است که قوانین بشری که در دنیا محقق می گردد، باید از خصوصیتی برخوردار باشد که بشر را برای سعادت در جهان دیگر مهیا کند و چون انسان، به مصالح واقعی خود آگاه نیست، از این رو قوانینی وضع می کند که او را در محدوده تنگ مادی، محصور می کند و هدف اصلی خلقت، اصلاً به وجود نمی آید. ۲- قانون الهی همانطور که گفته شد قانونگذار در قانون الهی کسی جز خداوند نمی تواند باشد. چرا که «قانونگذار باید کسی باشد که از نفع بردن و شهوت رانی و هواهای نفسانی و ستمکاری بر کنار باشد و درباره او احتمال این گونه چیزها ندهیم و آن غیر از خدای عادی نیست. پس قانونگذار غیرخدا نباید باشد.» (۴۳) لذا صالح ترین مرجع قانونگذاری خداوند است. چرا که تنها خیرخواه واقعی انسان می باشد، «خدای جهان است که عالم به همه مصالح است و هم مهربان به همه افراد است و هم دستخوش عوامل (گوناگون) نیست و تحت تاثیر کسی واقع نمی شود و منافع کشوری را فدای کشور دیگر نمی کند.» (۴۴) به صورت کلی وجود قانون الهی و انحصار این قانون به خداوند مفروض می باشد برای همین امام در صدد نتیجه گیری سیاسی از این مساله می باشد: «فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت های مشروطه سلطنتی و جمهوری در همین است، در این که نمایندگان مردم و پادشاه در این گونه رژیمها به

قانونگذاری می پردازند، در صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام، یگانه قدرت مقننه است، هیچ کس حق قانونگذاری ندارد، و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی توان به مورد اجرا گذاشت. «(۴۵) همان طور که گفته شد از نگاه امام، عالم بر پایه اراده خداوند و قوانین الهی شکل گرفته است. لذا اثبات این مساله با توجه به اصل اساسی «توحید» اینچنین می باشد: «از این اصل ما نیز معتقدیم که قانونگذاری بر این پیشرفتها در اختیار خدای تعالی است. همچنان که قوانین هستی و خلقت را نیز، خداوند مقرر فرموده است و جوامع، تنها در گرو اطاعت از قوانین الهی است که توسط انبیا به بشر ابلاغ شده است.» (۴۶) بنابر نظر امام، از تدبیر خداوند به دور است که برای سعادت ابدی انسان، قانونگذاری نکرده باشد چرا که در این صورت خداوند به ربوبیت تشریحی خود عمل نکرده است. «عقل حکم (می کند) که قانونگذاری، وظیفه خداست و هیچ کس چنین وظیفه ای ندارد (از اینرو) باید (بگوییم) به این که خدای عادل وظیفه خود را انجام داده است.» (۴۷) از خصوصیات بسیار مهم قانون الهی، جامعیت آن می باشد. چرا که همه اشیا عالم، تحت تدبیر الهی هستند. امام معتقد است: «این قانون که از جنبه های عمومی ممالک جهان گرفته تا خصوصیات عامه اشخاص و از زندگانی اجتماعی تمام بشر تا زندگانی شخصی انسان که تنها در یک غار زندگی می کند (جاری می باشد) و از قبل از قرار نطفه آدمی در رحم تا پس از رفتن در تنگنای قبر، هزارها قانون گذاشته است.» (۴۸) این امتیازات نمی تواند امری بشری باشد. چرا که بسیاری از این قوانین اصول ثابتی هستند که قبل از به دنیا آمدن وی نیز وجود دارند و برای همین «دین، قانون بزرگ خدایی است که برای اداره کشورهای جهان و چرخاندن چرخهای زندگی آمده است و هر کس به آن عمل کند، به سعادت دو جهان می رسد.» (۴۹) این دین همان قانون الهی اسلام می باشد که شامل «قرآن کریم و سنت رسول اکرم است.» (۵۰) ویژگی دیگر قانون الهی، استحکام این قانون است که به وسیله خرد و عدل ایجاد می شود به عبارت دیگر قانون الهی «قانونی است که از روی عدالت الهی پیدا شده است.» (۵۱) از ویژگیهای دیگر قانون الهی، ابدی بودن آن می باشد. چرا که خداوند وجودی ازلی دارد. لذا امام می گوید: «چون آن که قانون اسلام را آورده است، خداست (پس اوست که) محیط بر همه چیزهاست، بر همه اعصار است.» (۵۲) بنابر این، قوانین الهی ابدی و برای همه زمانهاست. ۳- قانون بشری (اساسی) قانون اساسی، مهمترین قانون بشری می باشد که در دوران معاصر به رسمیت شناخته شده است. امام، با پذیرفتن قانون اساسی در اول انقلاب و دعوت همه افراد به اطاعت از آن، نشان دادند که اطاعت از آن به عنوان میثاق نظام اجتماعی، امری لازم است. ولی نکته بسیار مهم این است که این قانون صرفا در چارچوب شرع، مورد قبول امام بود. به عبارت دیگر چون بشر برای حیات اجتماعی خود، احتیاج به قوانین الهی دارد، از این رو، هر قانونی را که خود بخواهد وضع کند، باید با مبانی شرعی مطابقت داشته باشد. در این جهت امام یکی از اهرم های مبارزه خود را در قبل از انقلاب اسلامی، به عدم مشروعیت قوانین آن دوران معطوف می کند چرا که در آن زمان به متمم قانون اساسی، مبنی بر لزوم نظارت مجتهدین بر قوانین عمل نمی شد. به همین دلیل، اطاعت از این قانون لازم نبود که در موارد بسیار متعددی این مساله مورد اشاره ایشان قرار گرفت. نکته بسیار مهم این است که از نگاه امام «تمام قوانینی که غیر از قانون اسلام است، قانون نیست.» (۵۳) علت این مساله نیز کاملا روشن است. چرا که در اندیشه کلامی امام یک قانون وجود دارد و آن هم قانون خداست و هر چه غیر از آن باشد، اگر چه عنوان «قانون» را داشته باشد ولی مفهوم واقعی و صحیح آن را ندارد و نباید بدان عمل شود چرا که بر اساس عقلانیت واقعی شکل نگرفته است. پس از انقلاب اسلامی نیز، امام خمینی، بر مطابقت قانون اساسی و قوانین مجلس (به عنوان مردمی ترین نهاد حکومت) با احکام شرع، تاکید داشتند. به عبارت دیگر قوانین مجلس بدون آن که مشروعیت دینی پیدا کند، رسمیت ندارد. اصولا- تمامی مبانی کلامی و سیاسی ایشان بر لزوم چنین مطابقتی دلالت دارد. و حکومت دینی، بدون قانون الهی هیچ مفهومی ندارد. از این رو، امام با اشاره به جایگاه مجلس، می گوید «مجلس شورای اسلامی که در راس تمام نهادهای نظام جمهوری اسلامی است، از ویژگیهای خاص برخوردار است که مهمترین آنها اسلامی - ملی بودن آن است. اسلامی است که تمام تلاشش

در راه تصویب قوانین غیرمخالف با احکام مقدس اسلام است. « (۵۴) اهمیت جایگاه و نقش مجلس به اندازه ای مهم است که هر گونه ابهام در کارکرد آن می تواند تمامی مشروعیت حکومت دینی را زیر سؤال ببرد. بدین جهت، امام در مباحث خود، ضمن تاکید بسیار در این زمینه خاطرنشان می کند: «باید هر مساله ای با دقت رسیدگی بشود و در کمیونها اولاً و بعد در مجلس ثانياً و بعد هم در شورای نگهبان ثالثاً رسیدگی بشود که وقتی یک قانون از مجلس بیرون آمد، یک قانون صد در صد شرعی باشد. چه موافق با احکام اولیه که مال اسلام است یا موافق با احکام ثانویه که آن هم مال اسلام است. « (۵۵) در اندیشه امام، جمهوریت و نقش آن نیز در راستای کارکرد صحیح دین، به رسمیت شناخته می شود. بدین جهت، چون نمایندگان مجلس بر اساس وکالت از طرف مردم انتخاب می شوند، باید کلیات رای مردم را نیز در نظر بگیرند. از این جهت امام با در نظر گرفتن رای مردم به جمهوری اسلامی و رسمیت این نظام در داخل و خارج کشور، می گوید: «با توجه به مراتب فوق، قانون اساسی و سایر قوانین در این جمهوری باید صد در صد بر اساس اسلام باشد و اگر یک ماده هم بر خلاف احکام اسلام باشد، تخلف از جمهوری و رای اکثریت قریب به اتفاق ملت است. بر این اساس هر رای یا طرحی که از طرف یک یا چند نماینده به مجلس داده شود که مخالف اسلام باشد، مردود و مخالف مسیر ملت و جمهوری اسلامی است و اصولاً نمایندگان که بر این اساس انتخاب شده باشند، وکالت آنان محدود به حدود جمهوری اسلامی است و اظهار نظر و رسیدگی به پیشنهادهاى مخالف اسلام یا مخالف نظام جمهوری، خروج از حدود وکالت آنهاست. « (۵۶) در این عبارات امام، نمایندگی نمایندگان مجلس را بر اساس وکالتی می دانند که از طرف مردم معتقد به جمهوری اسلامی انتخاب شدند. از این رو، چون عنوان نظام، «جمهوری اسلامی» است هر قانونی که مخالف این دو رکن (جمهوریت - اسلامیت) باشد، قانونی نمی باشد. به عبارت دیگر، اگر چه مردم در هر نظامی اولویت دارند ولی در جمهوری اسلامی با انتخاب آزادانه مردم، اسلام اولویت دارد. در عین حال، شورای نگهبان نیز به علت جایگاه حقوقی خود از اهمیت زیادی برخوردار است از این رو، امام می گوید: «و اما شورای نگهبان، که حافظ احکام مقدس اسلام و قانون اساسی هستند. مورد تایید اینجانب می باشند. و وظیفه آنان بسیار مقدس و مهم است و باید با قاطعیت به وظیفه خود عمل نمایند. « (۵۷) این وظیفه نیز، فقط از جهت برتری احکام الهی مطرح می شود. امام با اشاره به این مساله می گوید: «شما (شورای نگهبان) ناظر بر قوانین مجلس باید باشید و باید بدانید که به هیچ وجه ملاحظه نکنید. باید قوانین را بررسی نمایید که صد در صد اسلامی باشد. « (۵۸) امام به این مساله نیز توجه دارد که مجلس شورای اسلامی نیز در صدد مخالفت با شرع نیست ولی در عین حال شورای نگهبان ضامن رعایت دقیق احکام شرعی در وضع قوانین می باشد. امام می گوید: «بحمدالله مجلس ما مجلسی است اسلامی و قوانین خلاف اسلام تصویب نخواهد شد ولی شما وظیفه دارید ناظر باشید. « (۵۹) در همین توصیه ها امام به مساله بسیار مهمی اشاره می کند که دقت ویژه ای را می طلبد: «به هیچ وجه گوش به حرف عده ای که می خواهند یک دسته کوچک مردم ما خوششان بیاید و به اصطلاح مترقی هستند، ندهید. قاطعانه با این گونه افکار مبارزه کنید خدا را در نظر بگیرید. اصولاً آنچه که باید در نظر گرفته شود خداست نه مردم. اگر صد میلیون آدم، اگر تمام مردم دنیا یک طرف بودند و شما دیدید که همه آنان حرفی می زنند که بر خلاف اصول قرآن است بایستید و حرف خدا را بزنید و لو این که تمام بر شما بشورند. انبیا همین طور عمل می کردند. مثلاً- موسی در مقابل فرعون مگر غیر از این کرد؟ مگر موافقی داشت. « (۶۰) البته در ادامه همین مطلب، جملات مربوط به تایید مجلس و تصویب قوانین اسلامی توسط آن نهاد، آورده می شود. ولی به هر حال می تواند دلیل بسیار واضحی از حساسیت فوق العاده امام مبنی بر اهمیت رعایت احکام الهی باشد. در طی انقلاب اسلامی نظرات کارشناسی مجلس شورای اسلامی بعضاً با نظرات فقهی، شورای نگهبان سازگاری نداشت. امام با توجه به این مساله، نصیحتی را به مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان مبنی بر رعایت مصالح جامعه و حقوق مردم و همکاری با هم در این زمینه می کند. ضمن آن که باید به این نکته نیز اشاره کنیم که جایگاه مردم، به عنوان مصداق مفاهیم فقهی و محور بودن حل مشکلات آنان یکی از ابعاد اساسی فقه حکومتی

امام را تشکیل می دهد همچنین لازم به ذکر است امام این مساله را به عنوان تاکید بر رعایت حقوق الهی مطرح کردند، ضمن آن که به مردم بی اعتنا نمی باشند و تاکید بر ارزش و احترام مردم، در بسیاری از فرازهای سخنان و پیامهای ایشان نمود دارد. قانون اساسی مطلوب امام در نامه ای به نمایندگان خبرگان قانون اساسی، ویژگیهای قانون اساسی مطلوب را مطرح می کنند، به صورت کلی در اندیشه امام، شرط اسلامی بودن قوانین از ضروریات و بدیهیات قانون اساسی می باشد. بعد از آن، شروط دیگری نیز ذکر می شود. اولین شرطی را که امام برای قانون اساسی مطلوب مطرح می کند به رعایت مصالح مردم در قوانین مربوط می شود. از این رو، شرط اول، «حفظ و حمایت حقوق و مصالح تمام قشرهای ملت دور از تبعیض ناروا» (۶۱) می باشد. در این بند، امام به لزوم مساوات انسانها در برخورداری از حقوق قانونی و رعایت مصالح آنها تاکید می کند. دومین شرط به «پیش بینی نیازها، منافع نسلهای آینده آن گونه که مد نظر شارع مقدس در معارف ابدی اسلام است» (۶۲)، چرا که در اندیشه امام، اسلام به عنوان جامع ترین دین دارای برنامه های دائمی برای هدایت اخروی و تامین نیازهای مادی افراد مطرح می شود و هر نوع قانونگذاری جدید باید در چارچوب حقانیت ابدی این معارف جای بگیرد. خصوصیت دیگر قانون اساسی و یا قانون بشری از نگاه امام به «صراحت قانون بر می گردد یعنی «صراحت و روشنی مفاهیم قانون به نحوی که امکان تفسیر و تاویل غلط در مسیر هوسهای دیکتاتورها و خودپرستان تاریخ در آن نباشد.» (۶۳) به طور طبیعی استبداد و خودکامگی مورد مخالفت شدید اسلام است. از این رو، اگر این قانون به نفع منافع فردی و گروهی باشد، هیچ ارزشی ندارد، همچنین چون برداشت امام، ثبات و جاودانگی قانون اساسی بوده است، ویژگیهای آن به گونه ای اعلام می شود که برای همیشه راه سوء استفاده از آن بسته شود. در عین حال امام در سال ۶۸ به لزوم بازنگری در قانون اساسی اشاره کرده و علت آن را این گونه بیان می کند: «از آنجا که پس از کسب ده سال تجربه عینی و عملی از اداره کشور، اکثر مسؤولین و دست اندرکاران ... بر این عقیده اند که قانون اساسی با این که دارای نقاط قوت بسیار خوب و جاودانه است، دارای نقایص و اشکالاتی است که در تدوین و تصویب آن به علت جو ملتهب ابتدای پیروزی انقلاب و عدم شناخت دقیق معضلات اجرایی جامعه، کمتر به آن توجه شده است ... (لذا) رفع نقایص آن یک ضرورت اجتناب ناپذیر (است) ...».

و چه بسا تاخیر در آن موجب بروز آفات و عواقب تلخی برای کشور و انقلاب گردد.» (۶۴) در ادامه امام به مصادیق این مشکلات همچون مساله - رهبری - تمرکز در قوای مجریه و قضائیه، مجمع تشخیص مصلحت و ... اشاره می کنند ولی نکته قابل ذکر این می باشد که امام لزوم این بازنگری را در جهت حل معضلات جامعه و مردم، مطرح می کنند. از این رو، پرداختن قانون بشری به حل مشکلات جامعه و شکل گیری زندگی مساعد برای همه مردم، در جهت رسیدن به سعادت ابدی، از دغدغه های فکری امام خمینی می باشد. و در اصلاحات مورد نظر امام، پایبندی قاطع بر رعایت موازین شرع و محوریت قانون الهی اسلام، امری خدشه ناپذیر است. لذا در جای دیگری ویژگیهای قانون مطلوب را این گونه بیان می کند: «قانون برای نفع ملت است، برای نفع جامعه است، برای نفع بعضی اشخاص و بعضی گروهها نیست. قانون توجه به تمام جامعه کرده است. قانون برای تهذیب تمام جامعه است. البته دزدها از قانون بدشان می آید و دیکتاتورها هم از قانون بدشان می آید و کسانی که مخالفتها می خواهند بکنند، از قانون بدشان می آید. لکن قانونی که مال همه ملت است و برای آرامش خاطر همه ملت است و برای مصالح همه ملت است، باید محترم شمرده شود.» (۶۵) همانطور که از این عبارات نیز معلوم می گردد. در اندیشه امام، خصوصیت مهم قانون توجه به مصالح همه مردم می باشد که به آرامش خاطر آنها منجر می گردد. و زمینه برای رشد و تعالی انسان فراهم شود. همچنین از نگاه امام چون قوانین مجلس و نظارت شورای نگهبان، اسلامی بودن قوانین را می رساند. از این رو، همه باید از آن اطاعت کنند و مخالفت با آن جایز نیست: «کسانی که با مصوبات مجلس، بعد از این که شورای نگهبان نظر خودش را داد، باز مخالفت می کنند، اینها دانسته یا ندانسته با اسلام مخالفت می کنند.» (۶۶) در ادامه امام به حفظ نظم عمومی اشاره می کنند و معتقدند این نظم فقط در اطاعت از قوانین متجلی می شود: «اگر همه اشخاصی که در کشورمان هستند و همه گروههایی که در کشور هستند و همه نهادهایی که در

سرتاسر کشور هستند، به قانون خاضع بشویم و قانون را محترم بشماریم، هیچ اختلافی پیش نخواهد آمد. اختلافات از راه قانون شکنی‌ها پیش می‌آید.» (۶۷) لذا هر گونه نافرمانی از قانون، دیکتاتوری است (۶۸)، چرا که «همه باید مقید به این باشید که قانون را بپذیرید... برای این که میزان اکثریت است.» (۶۹) (پی نوشت: ۱) کارشناس ارشد علوم سیاسی و محقق (۲) امام خمینی، صحیفه نور، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۱، ج ۱۷، ص ۱۰۳-۳. همان، ج ۹، ص ۲۵۳-۴. امام خمینی صحیفه امام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۳۵۸-۵. امام خمینی، ولایت فقیه، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۳۱-۶. همان (۷) صحیفه امام، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۲-۸. صحیفه نور، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۷-۹. همان، ج ۴، ص ۲۰۷-۱۰. همان، ج ۵، صص ۳۵-۳۴-۱۱. ولایت فقیه، پیشین، ص ۳۰-۱۲. همان (۱۳) همان، ص ۳۰-۱۴. صحیفه نور، پیشین، (وصیت نامه)، ج ۲۱، صص ۱۸۱-۱۸۰-۱۵. همان (۱۶) همان، ج ۳، ص ۴۲-۱۷. همان، ج ۴، ص ۲۱۲-۱۸. همان، ج ۳، صص ۲۵۸-۲۹-۱۹. همان، ج ۴، ص ۱۲۲-۲۰. همان، ج ۱۰، ص ۱۸۱-۲۱. همان، ج ۲، ص ۲۰۵-۲۲. همان، ج ۱۵، ص ۱۹۰-۲۳. همان، ج ۵، ص ۲۴۱-۲۴. همان، ج ۷، ص ۶-۲۵. همان، ج ۱۴، صص ۱۱۸-۱۱۷. ۲۶-۱۱۷. همان (۲۷) همان، ج ۱۷، ص ۹۵-۲۸. همان، ج ۲۰، ص ۱۰۱-۲۹. همان (۳۰) همان، ج ۱۸، ص ۱۵۲ و ج ۱۷، ص ۹۵-۳۱. همان، ج ۲۰، ص ۱۹۷-۳۲. همان، ج ۷، صص ۳۵-۳۴-۳۳. همان، ج ۱۵، ص ۶۰-۳۴. امام خمینی، کشف الاسرار، دفتر نشر فلق، بی تا، ص ۲۸۸-۳۵. همان (۳۶) همان (۳۷) همان، ص ۲۸۹-۳۸. همان، ص ۱۸۲-۳۹. همان، ص ۲۹۵-۴۰. همان، ص ۹۱-۴۱. همان، ص ۳۱۲-۴۲. همان، ص ۳۱۲-۴۳. همان، ص ۲۹۱-۴۴. همان، ص ۱۹۱-۴۵. ولایت فقیه، پیشین، ص ۳۴-۴۶. صحیفه نور، پیشین، ج ۴، ص ۱۶۶-۴۷. کشف الاسرار، پیشین، ص ۲۹۱-۴۸. همان، ص ۱۸۹-۴۹. همان، ص ۲۹۱-۵۰. صحیفه نور، پیشین، ج ۹، ص ۴۲۵-۵۱. همان (۵۲) همان، ج ۹، ص ۱۷۱-۵۳. صحیفه امام، پیشین، ج ۸، ص ۲۰۱-۵۴. صحیفه نور، پیشین، ج ۱۸، ص ۲۷۳-۵۵. همان، ج ۱۷، ص ۴۷۲-۵۶. همان، ج ۹، صص ۲۵۶-۲۵۴-۵۷. همان، ج ۱۹، ص ۱۵۵-۵۸. همان، ج ۱۲، ص ۲۵۸-۵۹. همان (۶۰) همان، ج ۱۲، ص ۲۵۸-۶۱. همان، ج ۸، ص ۲۵۶-۶۲. همان (۶۳) همان (۶۴) صحیفه امام، پیشین، ج ۲۱، ص ۳۶۳-۶۵. همان، ج ۱۴، ص ۴۱۴-۶۶. همان (۶۷) همان، ج ۱۴، ص ۴۱۴-۶۸. همان، ج ۱۴، ص ۴۱۵-۶۹. همان، ج ۱۴، ص ۳۷۷. منابع مقاله: مجله رواق اندیشه، شماره ۱۹، قاسمی، مجید؛

اجتهاد و سیاست از دیدگاه امام خمینی (ره)

اجتهاد و سیاست از دیدگاه امام خمینی (ره) در گفتگو با: حجة الاسلام والمسلمین سید نورالدین شریعتمدار جزایری گفت و گوی این شماره به اندیشه‌های حضرت امام اختصاص دارد؛ اگر حضرتعالی مطلب خاصی در مورد خصیت حضرت امام دارید، لطفاً بیان بفرمایید؟ شریعتمدار جزایری: قبل از ورود به مطلب، لازم به یادآوری است که این برنامه‌ها و تحقیق‌ها و مصاحبه‌ها همه از برکت وجود امام است. این مجله نیز از یک بعد، از برکت وجود خود امام است و می‌توان گفت یک قطره از دریای نوآوری ایشان در فقه و اصول و دیگر اندیشه‌های امام است. امام همه چیز را برای ما تازه و نو کرده است؛ اصل حکومت، اصل سیاست و بعد سیاسی اسلام و این تولد تازه‌ای که برای زندگی مسلمانان نه تنها در ایران بلکه در تمام دنیا به وجود آمده، در اثر اندیشه‌های نو امام در فقه و اصول و فلسفه و... است. هنگامی که انسان آثار امام را مطالعه می‌کند، احساس می‌کند که آثار امام، ادامه جریان بزرگ فقه و فلسفه اسلامی است که ریشه در تفکرات شیخ مفید و سایر علمای شیعی دارد و از سوی دیگر، ابعاد تازه‌ای در اندیشه امام یافت می‌شود. آیا هنگام بررسی عقاید امام، باید آن را به گونه‌ای تحلیل کرد که ادامه مباحث گذشته باشد و یا اینکه از طرحی تازه باید صحبت کرد. و اگر از طرح نو صحبت می‌شود، چه نسبتی با گذشته دارد و به طور کلی ویژگی‌های این طرح نو چیست؟ شریعتمدار جزایری: از یک طرف، نوآوری در اندیشه‌های امام، در حرکت علمی ایشان، در مبانی فقهی و اصولی و دیگر

اندیشه‌های معظم له وجود دارد و از طرف دیگر، تقید ایشان به فقه سنتی و علوم سنتی را نمی‌توان انکار کرد و گفت که نوآوری‌های ایشان جدا از فقه و علوم سنتی است؛ بلکه می‌توان گفت این نوآوری‌ها از همان جا ریشه گرفته است. اصل نهال اندیشه امام در فقه و اصول گذشته بوده؛ لیکن امام این نهال را پرورش و رشد داده و بر شاخه‌های آن افزوده است. در حقیقت، میان اندیشه امام راحل و سایر فقها، عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی آنچه در اندیشه‌های امام هست، جزئی از آن - البته با کم و زیاد - در فقهای گذشته نیز وجود دارد؛ اما آنچه در اندیشه امام هست، در اندیشه گذشتگان نیست. به طور کلی اگر بخواهیم موضوع ویژگی‌های مبانی اندیشه‌ای امام را بررسی کنیم، باید آن را در دو بخش توضیح دهیم: اول، دیدگاه عمومی امام نسبت به فقه و اصول گذشته؛ دوم، ارائه برخی از مصادیق و نشان دادن بخشی از مبانی فقهی و اصولی امام که تحولاتی در نظریات فقهی ایجاد کرد؛ هم در اجرا و هم در عمل به فقه که نتیجه آن، همان انقلاب و جمهوری اسلامی است. اما در بخش اول، یعنی دیدگاه عمومی ایشان نسبت به فقه؛ موضوع غنی بودن فقه شیعه و جامع بودن و کامل بودن آن است که ایشان سفارشات مخصوصی نسبت به فقه و فقها در این موضوع دارند. البته این سفارشات در گفته‌های فقهای قبلی و آیات و روایات هم موجود است؛ اما از ویژگی‌ها و نوآوری‌های امام در این بخش، تاکید ایشان بر غنی بودن فقه شیعه است که بیان می‌کنند فقه شیعه می‌تواند در تمام ابعاد زندگی دارای اثر باشد و تمام نیازمندی‌های افراد بشر را در حالات فردی و برخورد‌های اجتماعی برآورده ساخته و سعادت و سرفرازی دنیا و آخرت را تضمین نماید. و بر این اساس، یک عالم باید دانا به تمام احوال زمان خود باشد و بتواند مشکلات اجتماع را بفهمد و برای علاج آنها راه و اندیشه داشته باشد. این ویژگی در بخش اول؛ یعنی دیدگاه عمومی ایشان نسبت به فقه است که فقهای دیگر ندارند و به این وسعت و گسترش به فقه نگاه نمی‌کنند. آنها به اهمیت فقه و جنبه عبادی فقه توجه داشته و بر جنبه‌های فردی آن و علاج و درمانی که فقه برای حالت فردی دارد و می‌تواند فرد مسلمان را به سعادت برساند و معنویات را در او تقویت نماید تاکید می‌نمودند؛ اما جنبه‌های اجتماعی فقه را در نظر نداشتند؛ بلکه به تعبیر شهید صدر که باز الهام از امام است، فقهای قبلی در دیدگاه خود به فقه فردگرا بودند تا جایی که در استنباط قضایای شرعی، فرد را در نظر می‌گرفتند و هیچ وقت نظر به جامعه و اجتماع نداشتند و برای حل مشکلات مردم و اجتماع آنها چاره‌جویی نمی‌کردند. آنهایی که به فکر حل مشکلات می‌افتادند، یک فرد مسلمان را در نظر می‌گرفتند، مشکل او را بررسی می‌نمودند و برای چاره‌جویی درمان آن را بیان می‌کردند. برای مثال، در مورد بانکداری قبل از انقلاب، آن دسته از علما که می‌خواستند مشکل معاملات بانکی را حل کنند، این مشکل را از جهت فردی آن در نظر می‌گرفتند و می‌گفتند که بانکهای فعلی برخلاف اسلام است. اگر مسلمانی بخواهد با بانک سر و کار داشته باشد و کار او حلال باشد، باید با رئیس بانک، عقد جدیدی ببندد و مصالحه کند. آنها راهکارهایی را در نظر می‌گرفتند که تنها فرد بتواند مشکل خود را حل کند. اما امام، قضیه فردنگری را از چهره فقه زدودند و گفتند؛ فقیه در مقام استنباط نباید حالت فردی را در نظر بگیرد. و برای آن علاج فردی بکند؛ بلکه باید جامعه و اجتماع را در نظر بگیرد برخورد‌های درونی افراد را با یکدیگر بررسی کند و برای آنها درمان گروهی و اجتماعی در نظر بگیرد. لذا برای همین قضیه بانک، بعد از انقلاب کارشناسان اسلامی نشستند و راه حل پیدا کردند. راه حل برای تمام افراد جامعه و یک درمان گروهی و اجتماعی؛ حالا یا از طریق مضاربه و یا وکالت در عقود شرعی. به هر حال خواستند مساله بانک را از طریق قانونی کلی، حل کنند. البته این یک نمونه از فردگرایی در فقه بود. نمونه دیگر در علم اصول، در مورد احکام شرعی است. حکم شرعی را فقهای دیگر، از باب خطاب شخصی تلقی می‌کردند. فلذا در خیلی از مسائل گیر می‌کردند و می‌گفتند که شخص غافل را نمی‌شود خطاب کرد همچنین در مورد جاهل به جهل مرکب فقهای قبلی احکام شرعی را شخصی قرار می‌دادند و به مشکل برخورد می‌کردند. اما امام در علم اصول، احکام شرعی را به شکل قانونی و کلی تلقی کردند و گفتند؛ حکم شخصی، خطاب شرعی نیست؛ بلکه قانون کلی الهی است که برای تمام افراد بشر به عنوان قانون کلی جعل شده است. در دنیای امروز همه احکام به طور کلی وضع می‌شود و هیچ کدام از قوانین به شکل شخصی

وضع نمی شود که تک تک افراد را مورد خطاب قرار دهد تا در مورد غافل و جاهل به مشکل برخورد کنیم و بگوییم غافل و جاهل را نمی شود مورد خطاب قرار داد قانونگذاران می نشینند و یک قانون کلی جعل می کنند که شامل همه افراد می شود. حال، آن کسی که جاهل و یا غافل است، مختص به خود آن شخص است که باید با او به صورت خاص برخورد کرد. امام نیز احکام شرعی را این چنین در باب اصول تلقی کردند. وقتی که احکام، کلی شدند، دیگر نمی توان گفت که غافل را نمی شود خطاب کرد بلکه قانون برای همه است و برای تمام افراد وضع شده است، عالم باشند یا غافل یا جاهل. از برکت این نگرش، این نتیجه حاصل می شود که فردگرایی از فقه جدا می شود. این قضیه خیلی از مسائل را حل می کند. خیلی از احکام و قواعدی که در فقه و اصول است، محورش بر این مساله است که آیا قضیه فردی است یا کلی. به عنوان مثال، آیا در مساله لاضرر، ضرر شخصی است و یا نوعی و همچنین در لاجرح، حرج شخصی برداشته شده است یا حرج نوعی و کلی. اگر در موردی ظن و یا علم حجت شد، ظن و علم شخصی است و یا کلی در هر صورت، اگر ما جنبه فردگرایی را در فقه و اصول در نظر بگیریم، دارای یک سری اشکالات می شویم، ولی اگر جنبه عمومی را در نظر بگیریم، بسیاری از مشکلات حل می شوند. یکی از موارد دیدگاه عمومی امام به اصول و فقه، قضیه نگرش اجتماعی به فقه است که نوآوری در فقه و اصول بود، دومین مورد از نگرش، امام غنی بودن فقه و توجه دادن فقها به این امر بود که سرمایه بزرگی از فقه را نزد خود دارند. فقه یک منبع سرشار از قانون و هدایت در زندگی این دنیا و سعادت در دنیای دیگر است. در اینجا از صحیفه نور نمونه ای را ذکر می کنم. امام فرموده اند: یکی از مسائل بسیار مهمی که بر عهده علما، فقها و روحانیت است، مقابله جدی با دو فرهنگ ظالمانه منحط شرق و غرب و مبارزه با سیاستهای اقتصاد سرمایه داری و اشتراکی در جامعه است. (۱) امام در این سخن، مبارزه با سیاستهای اقتصادی رایج و باطل را بر عهده فقه قرار داده اند یعنی ایشان گسترشی در فقه و اصول می دهند که از بطن این علوم، بتوانیم با اقتصاد سرمایه داری و کمونیستی مبارزه کنیم. باز ایشان در جای دیگر فرموده است که فقه شیعه، غنی ترین فقهی است که در دنیا موجود است. قانونی است که با زحمت علمای شیعه به اینجا رسیده است. غنی ترین قوانین است. در دنیا قوانینی به این غنا نیست. قوانین دیگر که آسمانی بود، غنی بوده اما به ما نرسیده است. آنهایی که زمینی است، اهل زمین درست کرده اند، به اندازه ادراکات زمینی است. که روایت شده است که اگر گنجشکی مغز انسان را بخورد، سیر نمی شود که با این مغزها درست شده آنهایی که مغزشان درست کار می کند و آنهایی که درست کار نمی کند اطلاع ندارند (۲) این دیدگاه عمومی امام، علما را به غنای فقه توجه می دهد. این یک دیدگاه تازه است که البته در فقهای دیگر هم بوده اما به این گسترش که فقه بتواند تمام مشکلات را حل کند و با اقتصاد دو بلوک شرق و غرب مبارزه کند، چنین دیدی نبوده است. دیدگاه ویژه امام نسبت به فقه است که می گوید هیچ مشکلی نیست، مگر این که فقه می تواند آن را حل کند. اما بخش دوم، نشان دادن نمونه هایی از مبانی فقهی و یا اصولی امام در مقایسه با آرای گذشتگان است تا هم نسبت آن با گذشته مشخص شود و هم نوآوری اندیشه های امام معین گردد. یکی از آنها نظریه ولایت فقیه است که ریشه تاریخی دارد و در آثار گذشتگان بوده است. اگر به طور مختصر بخواهیم سیر تاریخی آن را بررسی کنیم، می بینیم که در کتاب «مقنعه»، گستره ولایت فقیه را در زمان خودشان نسبت به بعدی ها گسترش بیشتری داده است. ایشان فرموده که فقهای اهل رای که صاحب عقل و فضل باشند، می توانند متولی آنچه سلطان عادل متولی آن است شوند. منظور از سلطان عادل، امام معصوم است که خودشان به آن تصریح می کنند. ایشان می فرماید، آنچه امام سرپرستی می کند، فقیه سرپرستی می کند. پس از شیخ مفید کسی که تصریح به نیابت عامه فقه کرده، محقق کرکی است. بعد ملامحسن فیض کاشانی است. بعد نراقی است تا می رسد به صاحب جواهر که نسبت به گستره ولایت فقیه، دیدگاه باز و وسیعی دارد که از یک نظر، از دیدگاه امام وسیعتر است. صاحب جواهر معتقد است که فقیه می تواند جهاد ابتدایی به راه بیندازد. برخلاف امام، صاحب جواهر عقیده دارد مانند امام معصوم است، مگر در ویژگیها و مختصات امامت و حالات شخصی. وی نیابت فقیه را در تمام ابعاد و زوایای سرپرستی قرار داده است و در کتاب زکات می فرماید:

فقیه می‌تواند زکات را طلب کند؛ چون نیابت او تمام است و هر جایی که امام حق تصرف دارد. فقیه هم حق تصرف دارد زیرا اطاعت از فقیه، اطاعت امام است. صاحب جواهر در این مورد سه دلیل می‌آورد؛ سنت، اجماع و دلیل عقل. در سنت، خصوصاً اطلاق ادله حکومت بخصوص روایت نصب که از صاحب امر (عج) صادر گردیده است، فقیه را جزو اولی الامر قرار داده که اطاعت از او بر ما واجب است: امام خمینی (ره) عقیده دارد در روایاتی که فقیه برای سرپرستی امت منصوب شده است اولی الامر است؛ آن اولی الامر که اطاعت از او، بر مردم واجب و لازم است. دلیل دوم اجماع... دلیل سوم دلیل عقل است... احتیاجی که به فقیه در موضوعات داریم، از نظر عقلی، بیشتر از احتیاج به فقیه در احکام شرعی است؛ زیرا اصولاً آنچه در بحث ولایت است، ولایت موضوع است و در افتا بحثی وجود ندارد. هیچ کس پیدا نمی‌شود که افتا را از فقیه بگیرد و بگوید فقیه حق افتا، ندارد. حق افتا، و بیان حکم شرعی، از واضح‌ترین حقوق فقیه است و هیچ کس آن را انکار نکرده است. آنچه مورد اختلاف است، اطاعت فقیه در موضوعات است و صاحب جواهر می‌گوید؛ نیاز ما به فقیه، در موضوعاتی است که در ارتباط با شرع هستند و این نیاز، بیشتر از نیاز ما به حکم شرعی است. نظر صاحب جواهر از ولایت فقهی بازتر و گسترده‌تر از دیدگاه امام است؛ ولی ویژگی خاص امام، در نگرش خاصی است که به این مسأله، جهت و معنای جدیدی می‌بخشد. به هر حال، اوج نظریه ولایت فقیه که از لحاظ تاریخی از زمان شیخ مفید طرح شده، در زمان صاحب جواهر است. اولین فقیه‌ای که برای اثبات ولایت فقیه، دلیل عقلی می‌آورد، علامه حلی است در کتاب «تذکره» و «منتهی». سپس فقهای پس از علامه بویژه محقق کرکی و نراقی بر گستره ادله ولایت فقیه افزودند و آن را توسعه دادند. اما امام وقتی در کتاب بیع به ولایت فقیه می‌رسد، به بحث ولایت فقیه، ویژگی خاص می‌دهد. اگرچه گسترش دید صاحب جواهر بیشتر از امام می‌باشد؛ لیکن ویژگی که در دیدگاه امام است، تشکیل حکومت است که صاحب جواهر از آن سخن نگفته است. امام وقتی به ولایت فقیه می‌رسد، بحث از حکومت می‌کند و می‌فرماید: اسلام که آمده، برای تاسیس حکومت عادلانه است. اسلام حکومتی را تاسیس می‌کند که نه استبدادی است که با هواهای نفسانی یک شخص اداره شود و برخاسته از تمایلات شخصی یک فرد باشد و نه مشروطه و نه جمهوری است که از قوانین بشری نشأت گرفته باشد؛ بلکه حکومتی است که در تمام ابعاد خود از قوانین الهی سرچشمه می‌گیرد. در اینجا نمی‌خواهم به بررسی ولایت فقیه از دید امام بپردازم و مطالبی را که امام در ارتباط با آن بیان کرده است، مطرح نمایم؛ بلکه منظور، ویژگی دیدگاه امام و تفاوت آن با گذشتگان است. اگر چه در زمان صاحب جواهر، گستره ولایت فقیه به اوج خود می‌رسد؛ اما صاحب جواهر معتقد به تشکیل حکومت نیست. برخلاف امام که می‌گوید این، فقیه است که باید تشکیل حکومت بدهد و صلاحیت دارد که ولایت مسلمین را در دست بگیرد و می‌گوید: اگر یکی از فقها بتواند تشکیل حکومت بدهد، بقیه باید از او پیروی بکنند و اگر یکی به تنهایی نمی‌تواند، همه باید دست به دست هم بدهند و حکومت را تشکیل بدهند. ایشان در ولایت فقیه، قضیه حکومت را پیش می‌کشد که ویژگی خاص امام است. مورد دیگر، بحث تقیه است. تقیه دو نوع است تقید خوفی و تقیه مداراتی. این دو قضیه در فقهای گذشته هم بوده است نوآوری امام در این قضیه، هم در تقیه خوفی است و هم در تقیه مداراتی. اما ویژگی امام قدس سره در تقیه خوفی، این است که فقهای دیگر می‌گویند؛ هنگامی که خوف بر جان و یا مال باشد، انسان می‌تواند عمل به وظیفه شرعی نکند و برای حفظ جان و آبروی خود، از عمل به وظیفه شرعی صرف نظر کند. آنها می‌گویند؛ انسان مؤمن از کعبه یا قرآن بالاتر است که در روایت هم داریم که احترام مؤمن از کعبه و یا قرآن بالاتر است. اما امام در تقیه خوفی فرموده اند احکام دو قسم است؛ قسم اول؛ احکام جزئی؛ مانند: کیفیت نماز، وضو و غسل و مانند اینها که در حال خوف بر جان و مال می‌تواند سر را مسح کند یا تمام سر را فرقی نمی‌کند این احکام را اگر خوف از جان باشد، می‌توان عوض کرد؛ قسم دوم؛ احکام مهم و اصلی اسلام؛ مانند: حفظ نظام اسلام و اصل مذهب و مانند اینها که امام می‌فرماید؛ اگر احکام ضروری و مهم و اصل نظام در خطر باشد، نباید تقیه و سکوت کرد. مثلاً در حمله رژیم طاغوت به مدرسه فیضیه، در سالروز شهادت امام صادق علیه السلام که قرآن پاره شد و طلاب زخمی و

مجروح شدند و به شهادت رسیدند، خیلی از علما عقب نشینی کردند زیرا فکر نمی کردند که به مهد علم و مرکز حوزه علمیه حمله شود و خون طلاب در مدرسه فیضیه به زمین ریخته شود. امام اعلامیه بسیار تندی صادر نموده و همگان را به مبارزه با رژیم طاغوت دعوت کردند و در آن اعلامیه بیان کردند که جای تقيه نیست و جمله ای را که از ایشان مشهور است بیان کردند: «تقيه حرام است ولو بلغ ما بلغ». عده ای گفتند در اینجا وظیفه ما تقيه است اما امام برخلاف این، نظر داد. امام گفت در جایی که به قرآن هانت شود و به مقدسات حمله شود، تقيه حرام است که از این لحاظ، آرا و نظریات امام در ارتباط با تقيه خوفی با دیگر علما متفاوت است. از اینجا می شود بابی را باز کرد در امر به معروف و نهی از منکر که باز در اینجا دیدگاه ایشان با دیگران متفاوت است. در امر بمعروف و نهی از منکر، علما شرایطی را ذکر کرده اند، مانند: تاثیر امر به معروف و اینکه خوفی در کار نباشد. فقهای دیگر، این موارد را از قبیل شرط وجوب قرار دادند؛ مثل: استطاعت در حج؛ یعنی اگر شرایط موجود بود، واجب است. اما امام اینها را از قبیل شرط واجب قرار داده اند که باید آنها را تحصیل کرد و به دست آورد؛ مانند: تحصیل طهارت در نماز. کسی که در اول وقت وضو ندارد، نمی تواند بگوید چون وضو ندارم، نماز نمی خوانم؛ بلکه باید به دنبال تحصیل وضو برود. ایشان می فرمایند: تحصیل شرایط امر به معروف و نهی از منکر واجب است؛ یعنی مسلمان باید شرایط را ایجاد کند ایشان در کتاب «تحریر الوسيله» می فرمایند: اگر در سکوت (۳) علمای دین، ترس این باشد که منکری معروف شود و بالعکس، مسلمانان باید اقدام کنند؛ اگر چه بدانند اثری ندارد. این است نوآوری امام - فقهای دیگر گفته اند که امر به معروف و نهی از منکر، وقتی واجب است که بدانند تاثیر داشته باشد، برخلاف امام. و باز امام می فرماید اگر در سکوت علما، تقویت ظالم و تایید او باشد، سکوت حرام است؛ حتی اگر با عدم سکوت، رفع ظلم نشود که این نیز یک نوآوری است، یعنی اگر چه مؤثر نباشد، باید اقدام کرد. در تقيه مداراتی علت تقيه، ترس از مخالفین نیست؛ بلکه برای ایجاد وحدت و جلب قلوب آنها انسان موظف است اعمالش را مطابق نظر آنها قرار می دهد. البته فقهای دیگر نیز همین را می گویند و در روایتی از امام صادق علیه السلام هم این دستور را داریم. اما برداشتی که امام دارند، با دیگر فقها متفاوت است. دیگران می گویند فقط یک شرکت خشک و خالی باید باشد. حتی بعضیها می گویند حمد و سوره در نماز جماعت باید خوانده شود؛ اما امام قائل به اقتدای حقیقی است و می فرماید که شرایط نماز جماعت تا جایی که ممکن است باید رعایت شود. ایشان می گویند در مسجد الحرام و مسجد النبی نیاز به مهر در نماز نیست و نمازشان صحیح است. عقیده امام در تقيه مداراتی، باعث یک وحدت عظیمی در بین مسلمین شده و دلهای مسلمانان را از مذاهب دیگر به سوی شیعیان و بویژه ایرانیان متمایل کرده است. در سفر حج، می دیدم که مسلمانان دیگر کشورها می گویند ما در گذشته فکر می کردیم که ایرانیها از نماز گریزان هستند و نماز نمی خوانند؛ اما حال ملاحظه می کنیم که آنها نماز می خوانند... این است نتیجه عقیده امام در موضوع تقيه مداراتی که باعث نزدیکی دلهای مسلمانان با یکدیگر شده است. مورد دیگر، فریضه حج است که امام با ویژگی خاصی در مکتوبات فقهی و سخنرانیها و اعلامیه های خود، آن را بیان کرده است. دیگران، حج را از دید عبادی اعتقادی و دیگر مزایایی که در آیات و روایات آمده است، نگاه می کنند. اما امام با در نظر گرفتن تمام این مزایا که در حج است، بالاترین امتیاز آن را بعد سیاسی و اجتماعی آن می داند و حتی در کتاب فقهی خود (که برای امور سیاسی هم نوشته نشده است)، بعد سیاسی حج را تذکر می دهند. در کتاب بیع می فرماید: در حج ابعاد اجتماعی و (۴) سیاسی در ارتباط با زندگی و معیشت دنیاست که مسلمانان از آن غافل مانده اند؛ بویژه اجتماعی بزرگ از مسلمانان در محیط وحی و مرکز ظهور اسلام پیدا می شود. متأسفانه مسلمانان از برکات این اجتماع غافل ماندند که هیچ دولت و ملتی هر چند کوشش زیاد نماید و پولهای زیاد خرج کند، نمی تواند این اجتماع عظیم را برگزار کند. اگر مسلمانان رشد سیاسی و اجتماعی داشتند، می توانستند در اجتماع حج، بسیاری از مسایل مبتلا به خود را با تبادل افکار و تفاهم و اندیشه در نیازهای سیاسی و اجتماعی خود، حل کنند. مورد بعدی، درباره احیای نماز جمعه است که تا قبل از انقلاب نیز بوده، اما یک عبادت خشک و خالی بود. امام به این قضیه نظر دیگری داشت و بعد سیاسی آن را زنده کرد. در روایتی

از امام هشتم علیه السلام درباره علت دو خطبه داشتن نماز جمعه آمده که یک خطبه برای این است که، حمد الهی و معنویات را در مردم ایجاد کند و دیگری هم برای حل مشکلات مسلمین و اطلاع مسلمانان از آنچه در بلاد مسلمین می گذرد، که اشاره به بعد سیاسی نماز جمعه است. مورد دیگر از ویژگیهای امام، نگرش امام بر قاعده لاضرر است. اندیشه امام در مورد این قاعده با اندیشه دیگر علما تفاوت بسیار دارد و ویژگی نظریه امام را در ارتباط با این قاعده به روشنی لمس می کنیم. اندیشه دیگر فقها - هر چند اندیشه های گوناگون دارند - در مورد این قاعده این است که می گویند این قاعده برگشت به حکم اولی شرعی مانند نفی حکم ضرری دارد، نهی از ضرر رساندن به دیگران، اما امام در بررسی این قاعده، نظریه تازه ای را ارائه دادند و گفتند که نفی ضرر، حکم سلطانی و حکومتی است. و پیغمبر از جهت اینکه حاکم بر مردم بوده و در راس حکومت قرار گرفته، این حکم را صادر نموده است. پیغمبر سه منصب دارد: ۱- منصب نبوت؛ ۲- منصب قضاوت؛ ۳- منصب حکومت. نبوت یعنی خبررسانی از خداوند که فقط پیامبر واسطه بین خدا و خلق است. قضاوت برای رفع خصومت و منازعات بین مردم و حکومت، برای اداره امور سیاسی مسلمانان است. که خداوند این سمت را نیز به پیامبر عنایت کرده است. زمانی که شخصی به نام «سمره» درخت خرمایی در خانه انصاری داشت و بدون اجازه وارد می شد، حاضر نشد اجازه بگیرد یا از درخت صرفنظر نماید و مقصودش ضرر رسانی به انصاری بود، پیغمبر از منصب حکومتی خود استفاده کرد و به مرد انصاری فرمود برو درخت «سمره» را از ریشه برکن و آن را جلوی او بینداز. حکم حکومتی که امام از قاعده نفی ضرر استفاده می کند، از ویژگیهای اندیشه های اوست که در حل امور اجتماعی و حکومتی می تواند گره گشا باشد. ویژگی که این نظریه دارد، یکی این است که فقیه می تواند حکم حکومتی بدهد. همان گونه که پیامبر حکم حکومتی می دهد، در نیابت از پیامبر، این حق به فقیه می رسد. دوم، در قضایای مشابه، فقیه می تواند احکام حکومتی صادر کند. الآن دو جریان بزرگ فکری در جامعه ما شکل گرفته است که هر دو به امام (ره) استناد می کنند. بعضیها نظریه امام را به طرف نظریه نصب و بعضیها به طرف انتخاب می برند. نظر شما در این مورد چیست؟ شریعتمدار جزایری: آنچه که در ادراک من از اندیشه های امام وجود دارد، این است که نصب و انتخاب ولی فقیه از طرف امام معصوم علیه السلام درست است و دادن اختیار به مردم نیز درست است. می توان گفت هر دو صحیح است. در مورد نصب که از طرف ائمه صورت گرفته و در کتاب «بیع» آمده است، در مورد مشروعیت ولایت فقیه است که قبل از انقلاب نوشته شده که با در نظر گرفتن آیات و روایات، به این نتیجه رسیده که فقیه از طرف امام منصوب است و درست است که نصب، صورت ثوری مساله با بررسی کردن ادله است؛ منتهی قضیه حکومت و سرپرستی مردم، و دخالت در سرنوشت مردم امری است که دست خود مردم است و خود مردم هستند که باید سرنوشت خود را تعیین کنند؛ اگرچه این سرنوشت، رجوع به فقیه است و اگر مردم به فقیه روی آوردند، فقیه ولی مردم می شود. و اگر روی نیاوردند، دیگر فقیه مغلول الید است و کاری نمی تواند انجام دهد. این دو دیدگاه، هر کدام در جای خودش صحیح است. نظریه نصب، مربوط به اصل مشروعیت ولایت فقیه است و روی آوردن مردم به فقیه، برای بسط ید و اجرای ولایت اوست. همچنین اصل مشروعیت احزاب که ظاهراً حرفی در آن نباشد، مادام که مخالفت با نظام، مذهب و قانون اساسی نداشته باشد. اصل عقیده یا اظهار عقیده، تا زمانی که عناوینی مانند: کفر، نفاق و غیره پیدا نشده، اشکال ندارد و اظهار عقیده، ممکن است باعث پرورش نظام و عقائد مذهبی گردد، نه اینکه مخالفت با اصل نظام و ضروریات دین شود. چگونه می توان از رفتار و گفتار امام برای رفع مشکلات و حل مسائل جدید، استفاده کرد. شریعتمدار جزایری: حالات امام همه می تواند الگو باشد؛ اما هر کدام در شرایط خاصی صادر شده است نه اینکه به زمان خودش اختصاص داشته باشد، زمانی می توان آن شرایط را الگو کنیم که شرایط مشابه آن، در زمان ما پیش آمده باشد. این مساله حتی در شخص خود پیامبر (ص) هم بوده است. پیامبر (ص) در صلح حدیبیه با اهل مکه صلح می کند، حتی او را مجبور می کنند که اسم رسول الله پاک کند و پیامبر می پذیرد. اما همین پیامبر با قهر و غلبه در زمان و شرایط دیگری به مکه وارد می شود و جنگ می کند. این دو حالات متضادی است که هر دو می تواند الگو باشد.

برای امام هم شرایط مشابهی پیش آمد. هم قبل انقلاب هم بعد انقلاب، مکتوبات و کتابها و سخنرانیهایی دارند ما نمی توانیم کتابهای ایشان را پذیرفته و سخنرانیهای بعد از انقلاب ایشان را رد کنیم، همان طور که نمی توانیم سخنرانیهای ایشان را بپذیریم و کتابهای ایشان را رد کنیم؛ بلکه باید بگوییم سخنرانیهای ایشان در شرایط خاصی صورت گرفته و باید شرایط را در نظر گرفت. صحبت‌های امام الگو هستند؛ اما باید شرایط خاص آنها را در نظر گرفت. اگر کسی بخواهد به مکتوبات یا سخنرانیهای ایشان استناد کند، باید شخصیت امام را بشناسد و شرایط خاص آن را درک کند. در آن صورت می تواند استناد کند. برخی با این استدلال که مکتوبات امام دارای استدلال فقهی هستند، در تفسیر نظریه های امام فقط به مکتوبات قبل از انقلاب ایشان مراجعه می کنند، نظر شما چیست؟ شریعتمدار جزایری: هیچ تفاوتی میان سخنرانیها و کتابهای امام نیست، زیرا سخنرانیهای امام نیز مستند به ادله فقهی است. حضرت تعالی امام را به سبب دیدگاه عمومی شان به فقه دارای نوآوریایی در فقه دانستید پس نقش عنصر زمان و مکان در این میان چیست؟ شریعتمدار جزایری: اولاً من نگفتم که منشا آن موارد خاصی که عرض کردم، دیدگاه عمومی ایشان به فقه است بلکه دیدگاه و مبانی امام را در دو بخش مطرح می کنیم ولو اینکه با هم ارتباط نداشته باشند. دیدگاه عمومی امام به فقه و اصول و ارائه نمونه هایی از نوآوری های امام از فقه و اصول سخن اینجانب بوده است؛ نگفتم که بخش اول، علت بخش دوم است و اما عناصر زمان و مکان - که در این مورد، سمیناری هم گرفته شد - امام در این مورد مطالبی فرموده اند که در صحیفه نور چنین آمده: من معتقد به فقه سنتی و اجتهاد جواهری هستم و تخلف از آن را جایز نمی دانم و اجتهاد در همان سبک صحیح است، ولی این بدان معنا نیست که فقه پویا نیست. زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهاد است. مساله ای که در قدیم دارای حکمی بوده است، به ظاهر همان مساله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد، حکم جدیدی پیدا می کند، به آن معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی؛ همان موضوع اول از لحاظ ظاهر یا قدیم تغییری نکرده است واقعا موضوع جدیدی شده است که قهرا حکم جدیدی می طلبد مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه کافی داشته باشد و برای مردم و جوانان و حتی برای عوام، قابل قبول نیست که مرجع بگوید در مسائل سیاسی نظر نمی دهم. عنصر زمان و مکان و حتی عرف هم در احکام تاثیر دارد، چون ما خیلی از احکام در شرع داریم که تابع عرف و عقلا هستند، مثلا موضوعاتی مانند: بیع که می گویند خرید و فروش باید با پیمانۀ متعارف باشد و بیع وقتی صحیح است که با پیمانۀ متعارف باشد؛ یعنی دید عرف ممکن است یک بیع را صحیح بداند و دید دیگری از عرف، همان بیع را باطل تلقی کند. تا آنجا عرف و عادت مؤثر است که احکام شرع را عوض می کند و آن قدر به سیره عقلا بها داده شده است که در عرض کتاب و سنت است و حکم می آورد. بنای عقلا هم حکم می آورد؛ البته بنای عقلا در مقابل سنت نیست؛ و بلکه جزئی از سنت است حتی امهات مسائل اصولی ما بر بنای عقلا است، مانند: حجیت خبر واحد با اینکه عمده دلیل ما در فقه خبر واحد است، بسیاری از اصولیون گفته اند نه روایات و نه آیات، بر حجیت خبر واحد دلالت نمی کنند؛ بلکه عمده دلیل در حجیت خبر واحد، بنای عقلا است حجیت ظاهر قرآن و سنت که دلالت ادله است، با استناد به بنای عقلا ثابت می شود. همچنین در مورد واجب شدن خمس، عرف است که می گوید یک سال که گذشت و انسان اگر در آمدی که داشت، مازاد بر سال بود، باید خمس آن را بدهد. آیه و روایت دلالت بر وجوب خمس دارد؛ اما اینکه بعد از گذشت سال باید خمس داد، از عرف به دست می آید. در روایت آمده است: «خمس در مازاد بر مؤونه است». عرف است که می گوید مقصود از مؤونه، مؤونه یک سال است. همین طور در باب احتکار، صاحب جواهر و امام فرموده اند که فقیه می تواند نرخ گذاری بکند با اینکه در حالت عادی تعیین نرخ جایز نیست. عرف عقلا با تخصص و کار متخصص متفاوت است. مانند: تخصص دکتر و مهندس که شرع هم با آن مخالف نیست. در هر رشته تخصصی باید به متخصص آن رجوع کرد؛ اما زمانی که می گوئیم عقلا؛ یعنی عرف عام، مانند عنوان مفسد و محارب که بستگی به عرف عام دارد و در زمانهای متفاوت، عرف تعریف خاصی برای آن دارد. در اینجا در حقیقت حکم عوض نمی شود، موضوع عوض می شود و با تعویض موضوع، حکم نیز عوض می شود. چگونه حکم ولی فقیه تابع مردم می

شود؟ شریعتمدار جزائری: به نظر امام(ره)، در تعیین حکم شرعی، ولی فقیه تابع موضوع است و موضوع بایستی مشخص شود تا ولی فقیه حکم کند. موضوع را مردم معین می کنند، یعنی عرف عام، آنگاه ولی فقیه حکم آن را مشخص می کند. در حقیقت، تفاوت متخصصین سیاسی با عرف عام در اینجا، این است که متخصصین سیاسی قضیه را تشخیص می دهند و عرف کارساز است. یعنی کار به دست مردم می باشد و کارشناس تشخیص می دهد که مردم چه کرده اند. کارشناس از وضع موجود گزارش می دهد و ولی فقیه بر طبق آن، حکم می دهد. و ممکن است با تغییر دید عرف، چیزهای گذشته با حال عوض شود، مثل اینکه چیزهایی بودند که در زمان پیامبر عنوان محارب و مفسد بر آنها صدق نمی کرد، لیکن در زمان ما عنوان محارب و مفسد بر آنها صدق می کند. مبنای حضرت امام نیز به شخصیت ایشان باز می گردد. آن وسعت نظری که ایشان داشته اند، در دیگران نبوده است و مخصوص امام بوده است. امام به عنوان یک الگو در فقه، بارها از صاحب جواهر نام می برند، به نظر شما علت آن چیست؟ شریعتمدار جزائری: در جواهر مطالعه بسیاری کرده ام. حداقل یک بار از اول کتاب تا آخر آن را قطعاً مطالعه کرده ام و چندین بار هم به طور پراکنده جاهای مختلف آن را دیده ام. وسعت نظر صاحب جواهر در حل مسائل مورد توجه امام بوده است. نظر امام راجع به فقه جواهری، به خاطر وسعت نظر صاحب جواهر است که گسترش فکری بسیاری داشته است. وقتی وارد یک موضوع می شود، آن را حل می کند و در آن توقف و تردید نمی کند، مثل مساله حج تقيه ای که اگر هلال به نظر حاکم سنی ثابت شد و با شیعه متفاوت بود، چه باید کرد؟ علمای قبل از صاحب جواهر با دید فردی که داشتند، می گفتند، حاجی باید تنها و جدای از جمع مسلمانان، اعمال خود را طبق مذهب شیعه انجام دهد، اما صاحب جواهر مساله را حل کرده و می گوید از آنجا که تقيه در احکام شرعی جایز است، تقيه در اینجا هم جایز است و حج تقيه ای درست است. فقهای بعدی نیز همین نظر را داده اند و منظور امام از فقه جواهری، استدلال قدیم و وسعت نظر و دید باز در بررسی مسایل است که ضامن پویایی فقه است، یعنی در نظر گرفتن شرایط زمان و مکان و وسعت نظر صاحب جواهر، مورد نظر خاص حضرت امام(ره) بوده است. تاکیداتی که امام راجع به فقه جواهری می فرماید و در وصیتنامه ایشان نیز آمده است، مربوط به همین است که علما و فقهای آینده را به همین سمت هدایت می کند، یعنی با وسعت نظر، مسائل جدید را بررسی کنند. بررسی نقش زمان و مکان در تاریخ فقه شیعه، نشان دهنده تکامل این بحث بوده است. سیر بحث از زمان شیخ مفید و صدوق شروع و وقتی که به زمان علامه حلی می رسد، دارای جهش خاصی می شود و رو به تکامل می رود. البته مبنای اندیشه های امام نیز ریشه در همان اندیشه های قدیم دارد. امام با وسعت نظری که در بررسی مسائل داشتند و با درک نقش زمان و مکان، فقه سیاسی را با ویژگی های خاصی که به آن دادند، متحول کرده اند. فردی با وسعت نظر و مانند امام، خدا می داند که در آینده به عرصه می آید یا نه، ممکن است کسی هم پیدا شود. با توجه به عظمتی که حضرت امام (ره) داشتند و در سخنانشان به آن اشاره کردید، چرا با گذشت سالها از طرح نظریات ایشان، مجامع علمی ما کمتر به تفسیر دیدگاه های ایشان پرداخته اند؟ شریعتمدار جزائری: در حوزه های علمیه آنچه که مربوط به دروس می شود، نظریات همه را نقل می کنند. و همه را بحث می کنند. در حوزه علمیه، از جهت اینکه بحث علمی است و باید همه عقاید و اندیشه ها بررسی شود، نظریه امام هم مانند یک نظریه قوی، در کنار نظریه سایر علما و فقها نقل می شود. متأسفانه در جامعه ما تحقیق کم است. در جوامع دیگر، هر پدیده جدیدی که رخ می دهد در مورد آن تحقیق می کنند، حتی در کشوری مثل سعودی پایان نامه های زیادی در مورد فقه و فقهای شیعه انجام می دهند، مانند تحقیقاتی که در نظریات شیخ طوسی و شیخ انصاری دارند. ولی جای این تحقیقات در کشور ما خصوصاً در مورد فقه سیاسی و سایر اندیشه های امام بسیار خالی است و شاید ناشی از کم کاری عمومی است که ما در تحقیقات و بررسیهای علمی در مورد سیاست اسلامی داریم که شامل بررسی اندیشه های امام نیز می شود. شخصیت امام، شخصیتی جهانی است و ملت‌های دیگر با اندیشه امام آشنا شده اند. یک مصری را در مکه دیدم که خیلی از امام و ایرانیها تعریف می کرد، اما می گفت چرا شیعه ها هنگامی که وارد مسجدالحرام می شوند، به کعبه سجده می کنند. این شخص به مذهب شیعه بدبین بود و شیعیان

را متهم به شرک می کرد، اما می گفت که اندیشه های امام را می پذیرم و به آنها احترام می گذارم و این اندیشه ها را ورای مذهب شیعه می دانم. البته من به او گفتم که سجده ایرانیها برای خداست به شکرانه تشریف به مسجدالحرام. در پایان ضمن تشکر از حضرت عالی که قبول زحمت کردید، اگر مطالب یا خاطره ای در مورد امام دارید، بیان بفرمائید: شریعتمدار جزایری: در نجف، ما همسایه دیوار به دیوار حضرت امام بودیم. ایشان از تواضع و فروتنی خاص در برخورد با مردم و همسایه برخوردار بودند. در اینجا به عنوان یادی از ایشان، این خاطره را نقل می کنم: هنگام رفت و آمد روزانه، هر روز در کوچه با ایشان برخورد می کردم و به عنوان وظیفه به استاد سلام می کردم. روزی که در اندیشه خود غرق بودم، به ناگاه با صدای امام به خود آمدم و متوجه شدم که ایشان با توجه، ابتدای به سلام کرده، همان گونه که ایشان قبل از شروع به درس، از دست راست شروع کرده و با سر به همه سلام می کردند، و توجه خاصی به حال شاگردان خود داشتند. خیلی متشکریم. پی نوشتها ۱ - صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۲۸. ۲ - صحیفه نور ج ۱، ص ۲۵۸. ۳ - تحریر الوسیله: ج ۱، ص ۴۳۷. ۴ - جز: دوم، صفحه ۴۶۰. منابع مقاله: فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۵،

امام خمینی در پنج حوزه معرفت سیاسی

امام خمینی در پنج حوزه معرفت سیاسی بسم الله الرحمن الرحيم " و ضرب الله مثلا قریه کانت آمنه مطمئنه یاتیه رزقها رغدا من کل مکان فکفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع والخوف بما كانوا یصنعون ("۱) معرفت سیاسی مجموعه ای از باورهای ذهنی است که پنج حوزه قابل تفکیک دارد. می خواهیم ببینیم حضرت امام (ره) در کدامیک از این حوزه ها تبلور بیشتری دارند. این پنج حوزه عبارتند از: ۱. حوزه علم سیاست ۲. حوزه علم به حوادث سیاسی ۳. حوزه تحلیل سیاسی ۴. حوزه آرای سیاسی ۵. حوزه اندیشه سیاسی اگر سوال شود: فرضیه ها و کشفیات علمی حضرت امام (ره) در موضوعات علم سیاست چیست؟ پاسخ روشن آن این است که در حال حاضر هیچ. چرا که معظم له به این معنا عالم علم سیاست نبودند. یعنی اگر از ایشان دعوت می شد که تئوریهای علم سیاست را برای دوره های دکترا و کارشناسی ارشد و کارشناسی تدریس کنند، حتی اگر فرصت داشتند نمی پذیرفتند و می فرمودند که در این رشته تخصصی ندارم، همچنان که اگر قرار بود فیزیک و شیمی یا اقتصاد تدریس کنند، باز هم همین را می فرمودند. اگر به کتابهایی که درباره تئوریهای روابط بین الملل نگاشته شده توجه کنیم، در آنها نظریه هایی ارائه شده که زبان تخصصی است و حتی اگر بسیاری از سیاستمداران موفق دنیا آنها را بخوانند، شاید بخوبی متوجه نشوند. البته این بدان معنا نیست که علم سیاست علم عجیب و غریبی است و استعداد فوق العاده می خواهد، زبی گمان چنین نیست. برعکس علم سیاست با وجود قدمتی به اندازه عمر علمی بشر، همچنان دانش لاغری است و تعداد تئوریها و فرضیه های اثبات شده آن، براحتی قابل شمارش است. آنچه کتابهای این دانش را حجیم و متنوع ساخته، تعدد و کثرت موضوعات مصداقی است و نه تعدد و کثرت تئوریها و نظریه های آن. در همین جا دو نکته قابل توجه است: اولین نکته اینکه حضرت امام (ره) به این معنا عالم علم سیاست نبودند، ولی نمی توان گفت که از تئوریهای این علم هم آگاهی نداشتند. چرا که اندیشمندان سیاسی به نحو کلی از شمای تئوریها مطلع اند. مثلا مورگانها، نظریه پرداز روابط بین الملل، قدرت سیاسی را در ظرف سیاست خارجی به شش عامل تقسیم کرده و در دانشگاهها، این شش عامل به نام او تدریس می شود. نظریه پردازان دقیقتر از او نیز عوامل متشکله قدرت را به سه، چهار و پنج عامل دیگر تقسیم بندی کرده اند که نظرات آنها نیز در نقد نظریه مورگانها مورد توجه قرار می گیرد و دانشجو باید اسامی این نظریه پردازان را به خاطر بسپارد تا نمره دریافت دارد. ولی یک اندیشمند سیاسی لازم نیست به طور دقیق اسامی نظریه پردازان و تاریخ دقیق این نظریه پردازی را به خاطر داشته باشد. کافی است که بداند چنین نظریاتی نیز موجود است. بنابراین اگر از یک اندیشمند پرسیم نظریات مورگانها در باب عوامل متشکله قدرت چیست؟ ممکن است بگوید، اول بار است که نام او را می شنوم، ولی اگر بگویم عوامل متشکله قدرت چیست؟ یک اندیشمند سیاسی، کلیاتی را به خاطر دارد و بدون استناد به اسامی تئوری

پردازان آنها، می‌تواند بسته‌گریخته، عواملی را ذکر کند که همین مقدار آگاهی از تئوریهای عرضه شده برای اندیشه‌سازی کفایت می‌کند. شواهد نشان می‌دهد که حضرت امام (ره) از سن نوزده سالگی، از وقتی به حوزه علمیه اراک رفتند و کودتای سوم اسفند رخ داد تا قبل از انقلاب، به مقالات و کتابهایی که به دانش خالص سیاست می‌پرداخت، عنایت خاصی داشتند و این توجه تا چندی قبل از انقلاب ادامه داشته است. مثلا (مرحوم) حاج احمد آقا گفتند: "حضرت امام (ره) کتاب شهریار ماکیاول را خوانده بودند و فرموده بودند مثل اینکه اروپاییها آن زمان وضعیتشان از وضع این زمان ما بدتر بوده که چنین آدمی قانون جنگل را به جامعه تعمیم داده است." بازسازی اندیشه‌های فلسفی نکته دیگر اینکه در تاریخ بشر گاه کسانی یافت می‌شوند که به اصول کلی قوانین و سنتهای خلقت دست می‌یابند و چنین کسانی لازم نیست همه چیز را بخوانند و به طور دقیق نسبت به ریزه کاری آن اصول آگاهی روشن و قابل بیان داشته باشند؛ چنانکه پیامبران چنین بودند؛ البته در بیان نیز توانمند بودند، حکمای بزرگ چنین اند. بوعلی سینا چنین بود. سقراط این چنین بود. شاید بتوان گفت، عارف کسی است که از طریق دیگر به چنین قواعدی نیز دست می‌یابد. نقل شده که علامه طباطبایی (ره) با مختصر آگاهی به فلسفه دکارت و کانت، براساس اصولی که در دست داشت تمام اندیشه‌های فلسفی آنان را بازسازی می‌کرد و می‌گفت مثلا کسی که در فلان مسئله اینگونه اندیشیده است، نمی‌تواند نسبت به فلان مسئله اینگونه نیندیشیده باشد. یک زیست‌شناس فرانسوی به نام "کویه" - "همعصر داروین" - چنان به اصول کلی زیست‌شناسی دست یافته بود که یک تکه از استخوان حیوانی را به او نشان می‌دادند و او می‌توانست از روی همان تکه استخوان شکل حیوان را به طور نسبتا دقیق رسم کند. بدشأنسی داروین این بود که چنین حریفی را در مقابل نظریه تطور انواع داشت. البته عالمان هر رشته از معرفت تا حدود زیادی نسبت به چنین افرادی هم‌مدیون اند و هم‌گله‌مند؛ از این حیث مدیون اند که معمولا چنین افرادی که در دانشی غیر حرفه‌ای اند، با دستیابی به اصول و قواعد کلی آن، موجب تحول در دانش می‌شوند. زیرا تخصص علمی، از سویی آگاهی می‌دهد و دانش را فربه و چاق می‌کند و از سوی دیگر حجاب تحول می‌شود. و از این جهت گله‌مندند که هر کس به کلیات یک دانش آگاهی می‌یابد، در اظهار نظر شجاع می‌شود ولی به این دلیل که از ریزه کاریهای آن دانش آگاهی ندارد، گاه واقعا و گاه ظاهرا، به آن دانش لطمه جدی می‌زند. به هر حال این که آیا حضرت امام (ره) به اصول کلی دانش سیاست آگاهی داشتند یا نه؟ معتقدم آری، و اگر کسی گفت نه، شواهدی قابل عرضه دارم، و اگر نپذیرفت مشاجره نمی‌کنم. زیرا ظاهرا حق با اوست؛ یعنی حضرت امام (ره) کتابی ندارند که بتواند به عنوان نظریه پرداز علم سیاست در دانشگاه تدریس شود، مگر آنکه کسی پیدا شود و تئوریهای علمی ایشان را شناسایی کند و در یک کتاب به جامعه دانشگاهی عرضه نماید و اگر چنین همتی صورت بگیرد، تازه اول کار و اول نقد و بررسی است. زیرا مفهوم اصطلاحی علم چنین اقتضا می‌کند که هر آنچه از سوی عالمی بیان شود، جدای از شخصیت و حیثیت و تقدس عالم، همواره قابل نقد و اثبات و ابطال باشد و در دایره علم، عالم هم بیرحم است و هم بی ملاحظه؛ یا باید با حفظ ادب چنین باشد. حوزه علم به حوادث سیاسی ۲. دومین حوزه در معرفت سیاسی، حوزه علم به حوادث سیاسی است. این حوزه چنان فراخ و وسیع است که کمتر کسی می‌تواند حتی اندکی نسبت به آنچه در جهان می‌گذرد اطلاع کامل داشته باشد. هر روزه هزاران روزنامه و مجله در دنیا منتشر می‌شود که حاوی اخبار سیاسی است. تلکسهای خبری اطلاعات آشکار و نهان را آن چنان گسترده در سطح جهان توزیع می‌کنند که مطبوعات ناگزیرند گزیده‌هایی از آنها را منتشر کنند. بسیار اتفاق می‌افتد که مدیر یک روزنامه فرصت کافی ندارد آنچه را در روزنامه اش به چاپ می‌رسد مطالعه کند. هر جمعیت، گروه و حزب سیاسی هر لحظه در حال حادثه‌آفرینی سیاسی است. تمام نیروهای اطلاعاتی کشورها، سفارتخانه‌ها، استناداریها و حتی بخش‌داریها اخبار سیاسی را پیگیری می‌کنند. کیلومترها از اسناد بجا مانده مربوط به حوادث سیاسی گذشته در قفسه‌های بایگانیها ساکت نشسته‌اند تا روزی کسی آنها را بررسی کند. اکثر وقایع تاریخی، آن مقداری که نوشته شده و آن مقداری که بعدها نگارش خواهد یافت، ذکر حوادث سیاسی گذشته است. حتی کسی نمی‌تواند ادعا کند که همه تاریخ را خوانده

است. سازمان ملل متحد یکی از سازمانهای سیاسی بین‌المللی است که هر ساله هزاران سند منتشر می‌کند که کمتر عضوی از اعضا قادر است همه سندها را مطالعه کند. ناتو نیز سازمان سیاسی - نظامی بزرگی است که اطلاعات خود را در سطح قابل دسترس منتشر نمی‌کند. اخبار آشکاری که به دست مردم می‌رسد، بسیار کمتر از اخبار سری سیاسی است که بخش اعظم آن در سازمانهای اطلاعاتی موجود می‌باشد. ادعای اشراف بر تمام حوادث سیاسی هیچ کس جز معصوم نمی‌تواند ادعا کند که بر کل اخبار و حوادث سیاسی اشراف دارد. بنابراین، علم به کل حوادث سیاسی برای هر کس، فقط یک علم اجمالی است که البته در یک یا چند حادثه می‌تواند علم تفصیلی باشد. طبیعی است که با چنین حجمی از اطلاعات موجود، هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که کل حوادث جاری جهان را می‌داند؛ مگر آنکه جهلش مرکب باشد. بدیهی است حضرت امام (ره) نیز نمی‌توانستند به شیوه‌های مرسوم در این بخش از معرفت سیاسی، اطلاعات جامعی داشته باشند. اما مسئله حائز اهمیت آن است که عالم بتواند گزینشهایی داشته باشد و پیرامون آن گزینشها، حوادث سیاسی را تعقیب کند. مردم نیز به طور غریزی چنین گزینشهایی را دارند و به تمام اخبار و حوادث سیاسی حساسیت نشان نمی‌دهند. کسانی که روشهای گزینشی مناسب دارند عمر را تباه نمی‌کنند، ولی کسانی که بی‌گزینش، بر حجم انبوهی از حوادث سیاسی آگاهی می‌یابند، معمولاً آدمهای خوش حافظه اما کم ثمری هستند. این که حضرت امام (ره) به چه نوع حوادثی توجه داشتند و آنها را چگونه تعقیب می‌کردند؛ تا آن جا که تحقیق کرده‌ام، ایشان از سنین حدود هفت سالگی، اخبار مشروطیت و پس از آن رویدادهای جنگ جهانی اول و سپس نهضت جنگل، کمیته مجازات، نهضت دلیران تنگستان، اخبار حکومت قاجار، شاهزادگان، شخصیتهای محلی خمین و اطراف را تعقیب می‌کردند. در همین سالها به مطالعه تاریخ صدر اسلام پرداختند و سپس کمی با تاریخ و رفتار حکام عثمانی آشنا شدند. در همین سالها تا حدودی تاریخچه بهائیت و وهابیت را نیز مورد مطالعه و بررسی قرار دادند. ابزار دستیابی امام به اخبار سیاسی در خلال این سالها، چند روزنامه بود که برای شخصیتهای مخالف و موافق مشروطه به خمین می‌رسید. همچنین تعداد محدودی کتاب تاریخ که در کتابخانه پدر شهیدشان، آیه الله سیدمصطفی، باقی مانده بود. روزگار نوجوانی امام برای دستیابی به حوادث جاری روزگار نوجوانی، مهمترین منبعی که در اختیار داشتند، وجود علمایی بود که به خانه ایشان رفت و آمد داشتند و اخبار جاری را به آن مقداری که علما مطلع بودند، به طور شفاهی از آنان دریافت می‌کردند. مهمترین مسئله این بود که اخبار، خام نبود و غالباً با تحلیلهایی درست یا سست ارائه می‌شد. در حدود نوزده سالگی در اراک بودند که اخبار کودتای سیدضیاء و رضاخان انتشار یافت و ایشان این اخبار را با دقت تعقیب می‌کردند، پس از ورود به قم در سال ۱۳۰۰ هجری شمسی چگونگی مباحث نمایندگان مجلس شورای ملی و اخبار رفت و آمدهای درباریان به خارج از کشور را پی می‌گرفتند. در همین سالها مطالعات اندکی نسبت به فراماسون و پس از آن تعقیب تاریخ عراق، ترکیه، مصر و لیبی مطمح نظرشان بود. راجع به انقلاب روسیه و نهضت رهایی هند هم مطالعاتی داشتند و از اخبار و رویدادهای جهانی از طریق رادیوهای کشورهای دیگر آگاه می‌شدند. در این سالها شهید مدرس منبع خبری موثقی بود. بدین سبب، حضرت امام که گاهی به تهران می‌آمدند با آن مرحوم که در تحلیل حوادث سیاسی اعجوبه‌ای بود، خلوت می‌کردند. در خلال جنگ دوم جهانی، تا حدودی با تاریخ اروپا بویژه آلمان، فرانسه و انگلیس آشنا شدند. در این روزها علاوه بر روزنامه‌ها و نشریات داخلی و نیز رادیو ایران، رادیوها و مطبوعات بعضی کشورهای عربی و مجلات اخوان المسلمین، منبع خبری ایشان بود. گویا در همین ایام، یک دوره تاریخ طبری، و ترجمه عربی تاریخ ویل دورانت را خوانده باشند. در سالهای بین ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، رفت و آمد امام با شخصیتهای مذهبی و سیاسی از جمله آیه الله کاشانی بسیار زیاد بود و اخبار نسبتاً دست‌اولی از اوضاع و شرایط ایران و جهان اسلام را، آنان دریافت می‌داشتند. در این سالها به تاریخ علم و فلسفه نیز علاقه نشان می‌دادند و گاهی از کتابخانه مجلس کتابی را به امانت می‌گرفتند. در بین سالهای ۱۳۴۰ تا شروع نهضت، منابع خبری زیادی داشتند. بسیاری از ارادتمندان بازاری، استادان دانشگاه، دانشجویان و قشرهای دیگر، خدمت ایشان می‌رسیدند و معظم له با طرح پرسشهای خاصی

درباره وضعیت اقتصاد، تجارت و شیوه توزیع کالا، با اوضاع سیاسی و اقتصادی کشور آشنا می شدند. مثلاً از یک تاجر پرسیده بودند، کاغذ از کجا می خرید؟ او گفته بود، از ایتالیا و انگلیس. با سوالات دیگری که پی در پی از آن فرد شده بود، در نهایت فرموده بودند: "پس معلوم می شود اروپاییها بیشتر دوست دارند برای نشر مجلات و ساختن جعبه های مقوایی کاغذ بفرشند تا برای چاپ کتاب." "سالهای تبعید از سال ۱۳۴۳ تا هجرت به پاریس، از جهتی منابع خبری ایشان به علت در تبعید بودن تا حدودی محدود شد و از جهت دیگر گسترش یافت. طبیعتاً در عراق، اخبار سیاسی با گرایشهای چپ گرایانه به مطبوعات و رسانه ها راه می یافت و اخبار سیاسی ایران با گزینشهای اروپایی و آمریکایی رویدادها و حوادث کشورهای عربی متمایل به شوروی، انگلیس و آمریکا نیز موجب می شد تا اخبار سیاسی جهان را از چند منبع خبری متفاوت و معارض دریافت دارند و این برای کشف حقیقت خیر، امکان خوبی بود. ضمناً دانشجویان و انجمنهای اسلامی خارج از کشور به طور دایم با ایشان مکاتبه می کردند و به طور محدودی ملاقات داشتند و منابع خوبی برای کسب اخبار بودند، مثلاً از چند استاد که در دانشگاههای خارج از کشور تدریس می کردند، خواسته بودند تحقیق کنند پایان نامه های دانشجویان ایرانی که در آمریکا و اروپا نوشته می شود، حول چه مسائلی است، دانشگاهها از این پایان نامه ها چگونه استفاده می کنند و آنها را به کجا ارسال می دارند؟ پس از هجرت به پاریس تا پیروزی انقلاب، اوج خبرگیری ایشان از اوضاع سیاسی ایران و جهان بود و در طول این مدت بجز زمانی که برای عبادات شخصی و استراحت صرف می کردند، تمام اوقات ایشان به ملاقات با گروههای مختلف مردم، شخصیتها، خواندن جراید و گوش دادن به رادیوها سپری شده است. پیروزی انقلاب اسلامی پس از پیروزی انقلاب هم به طور رسمی تلکسهای خبری، روزنامه ها، مجلات، اخبار صدا و سیما و گزارشهای مسئولان کشور را در اختیار داشتند، ولی گویا بیش از سه ساعت در روز وقت برای مجموع اطلاع گیری از اوضاع کشور و جهان صرف نمی کردند و بقیه اوقات را به اندیشیدن، عبادت های شخصی، ملاقاتها، سخنرانیها و استراحت می پرداختند. البته در همین دوران به طور بسیار هوشیارانه، افراد مختلفی از دوستان و ارادتمندان را به حضور می پذیرفتند و ضمن تجدید دیدار، از مسیرهای غیررسمی اطلاعات خود را از آنچه شنیده بودند، تصحیح و تکمیل می کردند. آنچه حایز اهمیت است این که علم سیاست و بخشهای دیگر معرفت سیاسی فقط یک آزمایشگاه دارد و آن تاریخ جامعه است. فرق این آزمایشگاه با آزمایشگاههای علوم تجربی در این است که آزمایشگاههای علوم تجربی در اختیار آزمایشگر است، ولی آزمایشگر و آزمایشگاه در علوم انسانی بالاخص در سیاست یک واحدند. بنابراین هر آزمایشی در جامعه اگر نتایج تخریبی داشته باشد. آزمایشگاه و آزمایشگر را نیز نابود خواهد کرد. چنین است که علم به حوادث سیاسی گذشته و حال، بهترین و کم هزینه ترین نوع آزمایش برای کشف رفتارهای اجتماعی و سیاسی است. امام فرق اساسی است بین کشف حوادث، آنگونه که بوده با کشف قواعد آنگونه که جاری است. اگر میل کسی به خواندن و کشف حادثه ها، منهای نتایج کلی آنها، زیاد شود، به مالخولیایی دچار می شود که هرچه بخواند و بداند، نه برای خود سودی دارد و نه برای دیگران، چرا که حادثه ها آنگاه که اتفاق می افتند و تازگی دارند، شاید در سرنوشت کسی تاثیر فوری داشته باشند ولی حوادثی که دهها سال از وقوع آن گذشته است، وقتی به کارهای غیر تفنی می آید که منتج به نتیجه ای شود و به تعبیر زیبا و عمیق قرآن کریم، موجب عبرت گردد. "لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب." (۲) با آن که می دانیم حضرت امام (ره) به قدر امکانات و فرصتهایی که در اختیار داشتند، از مطالعه تاریخ و خبرگیری از اوضاع و شرایط روزگار خود غافل نبودند، اما اگر دقت کرده باشیم در بیشتر فرمایشاتشان بالاخص در بعد از پیروزی انقلاب، گویا جریانهای کلی پی در پی تاریخی را به خاطر داشتند، ضمن اینکه جزئیات برخی از حوادث را فراموش کرده بودند. هرچند طبیعی است که کبر سن و آن همه مشغله ذهنی، عامل به فراموشی سپردن جزئیات حوادث شود، ولی علت اصلی آن، شاید این باشد که هنگام مطالعه تاریخ، به جزئیات هر حادثه می پرداختند و وقتی حوادث، نتایج عبرانگیز خود را نشان می دادند، آن عبرت را به عنوان نتیجه کار به ذهن می سپردند و برای به خاطر ماندن جزئیات حادثه، تلاشی نمی کردند و چنین می شد که حتی اسامی بعضی افراد مشهور نیز از

خاطرشان محو می شد. حال اگر علت اصلی این فراموشی فقط مشغله و کبر سن بود، باید قواعد فقه، اصول، فلسفه و عرفان را نیز فراموش می کردند، حال آنکه چنین نبود. تحلیل سیاسی ۳. سومین حوزه معرفت سیاسی، تحلیل سیاسی است. شاید تحلیل سیاسی، بیشتر یک فن یا هنر باشد تا یک علم. البته هر کس که عالمتر است، تحلیلش نسبت به حوادث، قاعدتا باید درست تر باشد، ولی بسیار دیده شده است با اینکه بسیاری از تحلیلگران سیاسی توانایی کافی برای تدریس دانش سیاست ندارند و یا از روشهای این دانش چندان آگاه نیستند، ولی در تحلیل قضایا حتی از دانشمندان علم سیاست تحلیلهای درست تری ارائه می دهند و جامعه نیز بر صحت تحلیل آنها پس از مدتی گواهی می دهد. بیشتر سیاستمداران موفق که موجب تحول در جامعه خود شده اند، کسانی هستند که عالم علم سیاست نیستند، اما در تحلیل حوادث سیاسی توانمندند و توانایی آنها بیشتر ناشی از روشهای درست اطلاع گیری و تمرکزهای مناسب بر روی قضایا و نیز ذوق و قریحه ذاتی است. البته این بدان معنا نیست که تحلیل سیاسی قاعده مند نیست، اما قواعد آن به فن معماری شبیه تر است تا به دانش مهندسی. در این حوزه از معرفت سیاسی، همگان برای خود حق اظهار نظر قایل اند. در این حوزه نمی توان کسی را منع کرد که دخالتی نکند. چرا که وقتی از مردم می خواهیم در تعیین سرنوشت سیاسی کشور خود مشارکت کنند، رای دهند، کاندیدای نمایندگی شوند، احیانا نامزد ریاست جمهوری گردند، این مشارکت ذاتا تحلیل طلب است. یعنی نمی توان از کسی خواست که در امری از امور اداره کشور مشارکت کند، برای خود آرا جمع نماید یا به کسی رای بدهد ولی از اوضاع، شرایط، شخصیتها، حوادث جاری و گذشته و سوابق افراد، تحلیل نداشته باشد. تحلیل سیاسی، ذاتی مشارکت سیاسی است. حتی از چند علت در مورد بی تفاوتی کسانی که حاضر نیستند برای تعیین سرنوشت خود در امور سیاسی دخالت کنند، یکی این است که اینگونه افراد ابتدا از قضایا، تحلیلهای مایوسانه ای در ذهن دارند و سپس به بی تفاوتی تن در می دهند. البته بخش عمده ای از جامعه، تحلیلهای خود را از فضاهای تبلیغاتی اخذ می کند، ولی به هر صورت، وجود تحلیل، چه از نوع علیل و تبلیغی آن و چه از انواع دیگرش، لازمه یک تصمیم سیاسی است. به عبارت دیگر، اتخاذ هر تصمیم سیاسی، بدون تحلیل سیاسی نه تنها مشکل بلکه غیر ممکن است. اقسام تحلیل سیاسی تحلیل سیاسی اقسامی دارد: گونه ای از آن، تحلیل علمی است. (منظور از علمی، درستیها و نادرستیهای تحلیل نیست، بلکه به این معناست که از روشهای علمی پیروی کند). طبیعی است اگر کسی عالم علم سیاست نباشد، تحلیل او از قضایا و جریانها علمی نخواهد بود، ولی این بدان معنا نیست که هر کس عالم نیست حق تحلیل ندارد. چرا که اگر این حق را از چنین کسانی سلب کنیم، به این معناست که حق مشارکت را که کمترین آن، حق رای دادن است، از او سلب کرده ایم. این تناقضی است که بیشتر دانشجویان علوم سیاسی در سالهای نخستین ورود به دانشگاه با آن برخورد دارند و بعضی فارغ التحصیلان این رشته نیز تا آخر عمر گرفتار آنند. برای قوام، دوام و سلامت جامعه و حکومت، مشارکت همگان امری ضروری است، ضمن آنکه مشارکت بدون تحلیل، امری تصنعی و تشریفاتی است و از دگر سو، فقط معدودی از افراد جامعه که علم سیاست را می دانند در تحلیل علمی توانمندند. حتی اکثر سیاستمداران جهان، به دانش سیاست مجهز نیستند ولی ناگزیرند در مقام اداره پستی که در اشغال دارند تحلیل ارائه کنند. حل چنین تناقضی به این است که دایره درستی و نادرستی تحلیل سیاسی را فراختر از علمی بودن آن بدانیم. کافی است رست بودن تحلیل را به منطقی بودن آن محدود کنیم و در عوض تحلیل را به فلسفی، علمی، کلامی، دریافتهای شخصی و غیره تقسیم کنیم. بدیهی است یک تحلیل فلسفی به طور حتم باید منطقی باشد و بر صحت و ابطال یک تحلیل علمی نیز منطبق باید داوری کند. بنابراین تحلیلهایی که براساس دریافتهای شخصی است، اگر منطقی باشد، قابل اعتناست. پس هر کس با هر درجه از معرفت، اگر در تحلیل حوادث و جریانهای سیاسی نوعی آگاهی منطقی داشته باشد، کافی است تا متناسب با حساسیت موضوعی که باید در قبال آن تصمیم سیاسی بگیرد، موضع داشته باشد. مثلا کسی که می خواهد به یکی از نامزدهای انتخاباتی برای ورود به مجلس رای دهد، ممکن است ارزشهای اخلاقی را به عنوان ملاک انتخاب قرار دهد و بین نامزدها از لحاظ ویژگیهای اخلاقی، یک یا چند کلیت ارزشی را به عنوان "کبری" در نظر بگیرد و با ردیف کردن "صغری و

کبری" های خود به نتایجی دست یابد که به قطعیت یا تشویش به کسی رای دهد و تصمیم او برای این رای کاملاً منطقی باشد. اصولاً یک خاصه تحلیل، بازشناسی یک جریان کلی سیاسی یا یک حادثه جزئی با روش مقایسه امکان‌پذیر است. منتها کبراهای قیاس، یا علمی است یا فلسفی و یا هیچ کدام؛ بلکه باورهای نقلی یا ارزشهای ایدئولوژیکی یا القائات فرهنگی است. چنانکه وطن دوستی غالباً در بسیاری از تحلیلهای سیاسی به عنوان یک کبری حضور دارد. حال آنکه این قضیه اگر ریشه در فطرت هم داشته باشد، یک قضیه علمی نیست. شاید علم بتواند ثابت کند که حس وطن دوستی غریزی یا القایی است، ولی با روش علم سیاست نمی توان به چنین حکمی رسید. برداشتهای متفاوت از تحلیلهای سیاسی نکته مهم دیگری که در این بخش از معرفت سیاسی باید بدان توجه داشت این است که هر کس به قدر سعه وجودی خود تحلیل ارائه می دهد. تحلیل علمای علم سیاست و کسانی که در دیگر حوزه های معرفت سیاسی دستی دارند، به جریانهای کلی میل می کند و تحلیلهای افراد عامی معمولاً در حیطه مسائل جزئی می چرخد. تفاوت دیگر اینکه، عامه مردم به نتایج تحلیل خود تعصب دارند؛ و اگر نداشته باشند جای تعجب است. چرا که مثلاً چه لزومی دارد یک نوجوان جنگزده مجروح و آواره بوسنیایی از مکانیسم تصمیمات شورای امنیت سازمان ملل تحلیل ارائه دهد؟ حال آنکه او می تواند به اندازه دریافتهای اجمالی خود، نسبت به رفتار دو گانه سازمان ملل در مقابل تجاوز صرب ها به بوسنی و تجاوز اسرائیلی ها به مناطق اشغالی، حساسیت نشان دهد و آن را با رفتار این شورا نسبت به نیروهای چند ملیتی در حمله به عراق بسنجد و سبب به این رفتار دو گانه برای خود تحلیلی ارائه دهد. طبیعی است نتایج چنین تحلیلی با تعصب همراه باشد؛ زیرا اصل گزینش موضوع، امری است که به حیات و ممات او بستگی داشته است. حال آنکه یک دانشجوی دوره دکترا که می خواهد راجع به موضوعی تحقیق کند، علاوه بر میل باطنی و گاه به رغم میل خود، به لحاظ وجود منابع یا دسترسی به آنها یا میل استاد، آن موضوع را برمی گزیند. بدیهی است گزینش چنین شخصی با حیات و ممات و گاه با معاشش رابطه مستقیم ندارد و نسبت به موضوعی که می خواهد تحلیل کند بی تعصب است؛ حال آنکه به خاطر زمانی که صرف کرده، نسبت به نتیجه تحلیل خود تعصب نشان خواهد داد. به عبارت دیگر، عامه مردم هم نسبت به موضوع و هم نسبت به نتایج تحلیل خود تعصب نشان خواهند داد، ولی حرفه ایها لزوماً به موضوع گزینشی تعصبی ندارند. تعصب یا غیرت؟ شاید درست تر باشد که به جای تعصب، واژه غیرت سیاسی را به کار بریم. زیرا در علم واژه تعصب، بار عاطفی منفی یافته، حال آنکه مفهوم غیرت سیاسی هنوز عقیم نشده است. مثلاً یک معلم شیمی یا فیزیک که دامادش را برای دفاع از کشور از دست داده است در نظر بگیرید که باید برای سوالات نوه های شیرین زبانش که می پرسند چرا پدر شهید شد؟ چرا عراق به ایران حمله کرد؟ و چرا باید پدر به جبهه می رفت؟ و پرسشهای بی شمار دیگری که احتمالاً به این زودیاها پایان نخواهد یافت پاسخ مناسب بیابد؛ پاسخی که ذهن بچه ها را مشوب نکند، پدر را تقدیس کند و همچنان قهرمانی را که باید به او مفتخر بود، در نگاه نسل فردا، قهرمان نگه دارد. به اعتبار آنکه تحلیل سیاسی باید به دور از تعصب باشد، اگر چنین شخصی بدون تعصب جوابهایی را دست و پا کند و یا بی پایه و افسانه وار سخن بگوید چه کرده است؟ بدیهی است انسان عاقل، تحلیلی که از حادثه جنگ تحمیلی برای اهل خانه ارائه می دهد باید از منطق پیروی کند، اما بی تعصب بودن نسبت به موضوعاتی که باید برای تحلیل آنها گزینش کند، بی غیرتی است و بی غیرتی سیاسی در این جا نه تنها ارزش اخلاقی نیست و ارزش معرفتی ندارد، بلکه حتی از نظر علمی یک ضد ارزش است. چرا که جامعه فرهیخته علم نگر دانش دوست، به موضوعاتی نمی پردازد که به کار جامعه نیاید. حضرت امام (ره) در ساحت تحلیل سیاسی یک غیرتمند به شمار می آیند. یعنی هرگز به تحلیل موضوعی که به کار جامعه بشری نیاید نزدیک نشده اند. این امر بدیهی و مسلمی است که نیاز به اثبات ندارد. همه سیاستمداران عاقل چنین بوده اند ولی بسیاری از بازیگران سیاسی جهان چنین نیستند. آنها دنبال تحلیل موضوعات خنثی می گردند که بتوانند ساعتها مصاحبه کنند و کسی را نیازارند و بر مسندی که تکیه زده اند باقی بمانند و حیثیت و شخصیت سیاسی شان به ظاهر محفوظ بماند. اما در این که مبانی تحلیل ایشان علمی، فلسفی و یا دریافتهای شخصی است یا غیر آن، کمی درنگ می طلبد. تحلیل آنان

در بعضی از موضوعات کاملاً شخصی است و نمی‌تواند برای کسی مبنا قرار گیرد. مثلاً وقتی قرار شد حضرت امام (ره) از پاریس به تهران تشریف بیاورند، بعضی شخصیت‌های سیاسی ایشان را از این اقدام برحذر می‌داشتند، با رد پیشنهادها قریب به این مضمون فرمودند: وقتی دیدم خیلی فشار می‌آورند متوجه شدم که حتماً باید بروم. این نوع تحلیل از قضایا، یک معرفت شخصی است و کسی نمی‌تواند براساس این نوع نگرش تصمیمی بگیرد. مگر آنکه مبانی چنین تحلیلی به روش یک معرفت عام قابل عرضه شود. برداشت از سخنان امام (ره) بعضی تحلیلهای امام فلسفی است. به این معنا که چندین نظریه را که ماهیت فلسفی دارد، مبنا قرار می‌دادند و حوادث را در قیاسهای اقترازی و قیاسهای مرکب جا داده و نتیجه‌ای را که منتزع می‌شد به عنوان تحلیل قضایا ارائه می‌دادند. توضیح این نوع تحلیل از ایشان کمی مشکل است و فرصتی دیگر می‌طلبد. چرا که باید تا حدودی در کشف نوع تحلیل فلسفی ایشان، هم به معرفت فلسفی به مفهوم عام آشنایی داشت و هم به مبانی فلسفی معظم له آگاه بود. مهمتر آنکه حضرت امام (ره) کتاب مستقلى در این زمینه ندارند و منابعی که از ایشان باقی مانده بیشتر سخنانی است که برای قشرهای مختلف ارائه شده است. در سخنان امام، هم مواظب اخلاقی و هم رهنمودهای سیاسی به چشم می‌خورد. هم از دنیا و وظایفی که به عهده آحاد ملت قرار گرفته سخن گفته‌اند و هم از زهد و تقوا و نتایج آن در آخرت. در حقیقت سخنان ایشان آمیزه‌ای است از حکمت، فقه، فلسفه، اخلاق و سیاست. گاه مبانی تحلیل ایشان در یک سخنرانی، فلسفه قرار گرفته و گاه مبانی فقهی یا اخلاقی. ولی مهمتر آنکه گاه یک کلام از این شخصیت بزرگ که در چند رشته از معرفت متخصص است، ترکیبی به وجود می‌آورد که آن ترکیب نه فلسفه است، نه علم، نه فقه و نه در معرفت دیگری جای می‌گیرد ولی احساس به درستی آن گواهی می‌دهد. به رغم آنکه در این بخش نمی‌توان براحتی سخن گفت، چند مسئله ساده قابل توجه است: یکی آنکه تحلیلهای فلسفی اکثر سیاستمداران، از قضایایی که در حال جریان است غالباً فقط از نیم کره چپ مغز به نیم کره راست منتقل می‌شود و غالباً به زبان نمی‌آید. زیرا لازمه تحلیلی که به یک تصمیم سیاسی مهم و به یک تحول عمده منجر شود، اکثراً ناگفتنی است و وقتی به زبان بچرخد دیگر بی‌خاصیت می‌شود. تحلیلی که ایشان از انتخاب نشدن مجدد دو رئیس جمهور آمریکا داشته‌اند، از این نوع است. دوم اینکه تحلیلهای فلسفی ایشان و غالب سیاستمداران بزرگ از قضایا غالباً بدون ذکر کبری‌ها به بیرون تراوش می‌کند و این به عهده محقق است که آن کبری‌ها را کشف کند. ای کاش ایشان کلاس درسی به عنوان تحلیل سیاسی داشتند تا شاگردانش بتوانند براحتی روش تحلیلهای فلسفی معظم له را شناسایی کنند ولی هم اکنون نیز می‌توان با شناخت مبانی فلسفی ایشان و هم با روشی که اینجانب برای کشف کبری‌های مکنون، به نام شماسازی منطقی پیشنهاد کرده‌ام تا حدود زیادی به روش تحلیلی فلسفی ایشان دست یافت. اگر بخواهیم بیابیم که چه تحلیلی منجر به این نتیجه شد که ایشان به طور جدی باور کردند که نظام کمونیستی در شوروی بسرعت فرو خواهد ریخت؟ و این باور آن قدر قوی بود که برای آینده آن کشور توصیه‌هایی داشتند که از چاله به در نیاید و به چاهی بیفتد، مبانی تحلیلی ایشان به روش کشف کبری‌های ذهنی محتمل می‌شود. البته بازهم حلقه‌های مفقوده‌ای هست که به تمامی نمی‌توان تحلیل ایشان را در ایشان خصوص یک تحلیل فلسفی تعبیر کرد. شاه رفتنی است... سوم اینکه در فلسفه سیاسی، بیشتر تحلیلگران به حوادثی که اتفاق افتاده نظر می‌دوزند و تحلیل ارائه می‌دهند. تحلیلی که کمتر می‌توان مبانی یک پیش‌بینی باشد. البته تعداد معدودی نیز که جسارت بیشتر دارند، تحلیل حوادث پی‌درپی گذشته را برای ترسیم حوادث آینده مفید می‌دانند و از مسیر رسیدن به یک پیش‌بینی علمی گذر می‌کنند. اما حضرت امام (ره) از گذرگاه‌های علمی نقدپذیر، برای پیش‌بینی آینده عبور نکرده‌اند. بنابراین براحتی نمی‌توان دریافت که با کدام روش و متد توانسته‌اند، در هم شکستن نظام سلطنت را در ایران آنگونه ببینند که بی‌تردید و با قاطعیتی که به الهام بیشتر شبیه است تا به تحلیل بگویند: شاه رفتنی است. شاه باید برود و یا با کدام تحلیل، مسئولیت سنگین کمرشکن روز ۲۱ بهمن را برای درهم شکستن حکومت نظامی به عهده گرفتند؟ درک این معنا برای کسانی که او را سیاستمداری مانند اغلب سیاستمداران دنیا می‌دانند، بسیار ساده است. ولی برای کسانی که او را مرجع دینی، فقیه زاهد، عارف

بلندمرتبه و ملجا مردمی می‌دانند و می‌دانند کسی که در گرمای تابستان نجف که آتش از آسمان می‌بارد، به این مختصر که خانه اش یک کولر آبی داشته باشد، تن در نمی‌دهد، چرا که اکثر طلبه‌ها توان خرید پنکه را هم ندارند، همان شخص مسئولیت خون میلیونها نفوس را به عهده بگیرد، حتی تصور آن سخت است. نقل کرده‌اند که روزی با مشتی گره کرده و به زحمت، پنجره اتاق را باز می‌کردند، پس از مدتی ناظران متوجه شدند که مگسی را در مشت دارند و می‌خواهند آن را در حیاط آزاد کنند. چنین شخصی که با یک جاندار ظاهراً بیمقدار چنین می‌کند، سخت است و باورنکردنی که مسئولیت جان یک ملت را به عهده بگیرد. بنابراین باید در این تصمیم سیاسی خطیر، خطرناک و سرنوشت ساز به چنان تحلیل عمیق و متقن رسیده باشند، تا چنین کنند که کردند. اما هیچ تحلیل سیاسی چه از نوع علمی آن و چه از نوع فلسفی و چه تحلیلهای معمول شخصی، هرگز نمی‌تواند چنین اتقانی را موجب شود. چنین است که ناگزیر باید گفت، مبانی تحلیلهای معظم له از بعضی حوادث بسیار مهم باید فراتر از تحلیلهای متداول باشد. چنانکه مرحوم آیه الله طالقانی (ره) طی مصاحبه‌ای با صدای جمهوری اسلامی ایران، قریب به این مضامین فرمودند: آن لحظه‌ای که حضرت امام (ره) حکم دادند که مردم به خیابانها بروند، با نگرانی به ایشان تلفن کردم و تحلیلهای دوستانی را که با سیاست آشنایی داشتند خدمتشان عرض کردم، ولی ایشان به گونه‌ای سخن گفتند که گویا از غیب الهام گرفته‌اند، دلم آرام گرفت، اما ذهنم همچنان مشوش بود. جهان، تشنه رهنمودهای امام در همین جا لازم است به نکته‌ای ظریف اشاره کنم و آن اینکه حضرت امام (ره) اسطوره بود، اما اسطوره‌ای قابل تقلید. اگر بنا باشد از معجزات او سخن بگوییم، دیگر قابل تقلید نخواهد بود. حال آنکه ما به او محتاجیم. جهان تشنه امروز، به او محتاج است. اکنون که کفر با تمام قامت کمر بسته تا مادیت را در باورهای قلبی و ذهنی به کرسی بنشانند، نسل سرگردان امروز به چنین شخصیتی بیشتر محتاج است. پس مراقبتی تام باید کرد که از او که می‌توان پا در جای پایش گذاشت، شخصیتی نسازیم که فقط به کار تقدیس بیاید و بس. بنابراین دوباره نگرانی در مبانی اندیشه‌هایی که باندیشه‌های او پیوند ندارد لازم است. این دوباره نگرانی شاید به دوباره نگرانی بعضی بنیانهای علمی، فقهی، فلسفی و کلامی نیز منجر شود. چیزی که استادان این رشته‌ها براحتی به آن تن در نمی‌دهند، مثلاً در علم اقتصاد امروز، امری به نام برکت، نه تنها فرموله نشده، نه تنها حضور ندارد بلکه حتی برای طرح آن در این دانش با پوزخند اقتصاددانان مواجه می‌شویم. حتی اقتصاددانان دین باور نیز برکت را به عنوان امری ناشناختنی و غیرقابل درک می‌دانند. زیرا مبانی دانش اقتصادی خود را از روشهای موجود گرفته‌اند. اگرچه هرچه علمی است وجهی از حقیقت است، اما بنیانهای علم امروز، تمام عیار حقیقت جو نیست، بیشتر کارآمد است و کارآمدی را نیز در دایره محدودی معنا می‌کند. انفاق نیز امری اخلاقی تلقی می‌شود و در اقتصاد همچنان به عنوان مصرف، در فهرست مصارف جای دارد و نه به عنوان فرمولی برای سلامت اقتصاد. زکات حداکثر به عنوان مالیات در اقتصاد معنا می‌یابد و نه به عنوان یک امر عبادی نمودهنده و شکوفاکننده وضعیت معاش. همچنین در امور نظامی ممکن است به این آیه که می‌فرماید: "و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة" (۳) از وجوهی توجه شود، اما به این آیه که: "کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله" (۴) آنگونه توجه نمی‌شود که بتواند به عنوان یک فرمول، در استراتژیها شرکت کند. البته در بیشتر جبهه‌های دفاعی ما این آیه حضور معنوی داشت، اما هنوز کسی نتوانسته است به گونه‌ای در سازماندهی گردانهای رزمی نیز آن را شرکت دهد یا از آن الهام گیرد. حال آنکه هر دین باوری که به جامعیت دین یقین دارد، باید به این حقیقت نیز عنایت داشته باشد که مبانی دانش را نیز می‌توان در دین جست. امیدوارم این معنا القا نشود که علم را نفی می‌کنیم، چرا که هر علمی اگر بواقع علم است، نور خداست. وقتی کتاب خدا را باز می‌کنیم، پس از حمد که نوعی دعاست، متن با رمز "الم" آغاز می‌شود و آیه پس از رمز چنین جلا دارد که "متقین را در این کتاب شکی نیست، کسانی که به غیب ایمان می‌آورند و نماز برپا می‌دارند و از آنچه روزیشان دادیم انفاق می‌کنند". بنابراین ایمان به غیب از اولین پیامهایی است که یک مسلمان می‌بیند و می‌شنود. حال باید بتواند این ایمان به غیب را در اقتصاد، سیاست، جامعه‌شناسی و حتی در علوم دقیقه به کار گیرد. اینگونه نیست که علم چیزی است و غیب چیز دیگر یا فلسفه

امری دنیایی است و غیب امری عقبایی. اگرچه به علت عدم بضاعت و کمی معرفت نمی توان چگونگی ورود ایمان به غیب را در معرفت سیاسی حضرت امام بازگفت، اما از آنجا که چند سالی است در آثار ایشان در حد بضاعت خویش غور می کنیم، به این یقین رسیده ام همانگونه که ایشان در فلسفه و عرفان به وحدت رسیده اند، مبانی همه معارف ایشان نیز به وحدت رسیده است. بنابراین تصمیم بر شکستن حکومت نظامی، اگر امری الهامی است می تواند تحلیل سیاسی نیز داشته باشد؛ شاید بدین معنا که بارها خود فرموده اند: ما مامور به تکلیف هستیم و نه مامور به نتیجه. عمق چنین اعتقادی را فقط کسانی می توانند دریابند که یا با فطرت زلال می نوشند، مانند عامه مردم و یا توانسته اند در مبانی چند دانش به وحدت برسند. امام و سیاست داخلی و خارجی چندی گمان می کردم که در کشف نظرات معظم له باید بین سیاست خارجی و داخلی تفکیک قایل شد، ولی اکنون به این باور رسیده ام که این تفکیک به همان میزان که برای القای سخن بسیار کارآست، مخرب نیز هست. چرا که سیاست داخلی و خارجی ایشان نیز به وحدت رسیده است؛ مثلاً معظم له به منافع ملی آنگونه نمی اندیشند که دیگران می اندیشند. برای امام خمینی (ره) هر کس که در آن سوی مرزهای جغرافیایی است اجنبی نیست، حال آنکه کمتر کسی می تواند چنین احساسی داشته باشد. البته شاید مثالی را که آوردم ساده نگرها بتوانند آن را با صدها شاهد مثال از دیگر سخنان حضرت امام (ره) نقض کنند، چنانکه ایشان از تسلط اجانب به قدر کفایت سخن گفته اند، اما حوزه بحث را در این امر به لحاظ یک عمل سیاسی تنگ گرفته اند تا جامعه بتواند همراهی کند. ۴. چهارمین حوزه معرفت سیاسی، دایره آرای سیاسی است. آرای سیاسی مجموعه ای از نظرات افراد نسبت به موضوعاتی است که به اداره امور اجتماعی ارتباط می یابد. مرز دقیقی تعریف آرای سیاسی را از تعریف اندیشه سیاسی جدا می کند که بخشی از خصوصیات این مرز را در این جا یادآوری می کنیم و برخی را در بحث اندیشه سیاسی بیان خواهیم کرد. اولاً قضایای آرای سیاسی از نوع قضایای شخصیه است و اگر به قضایای کلی هم میل کند تا آستانه قضایای طبیعیه پیش نمی رود و حداکثر در حد قضایای مسوره و مهمله باقی خواهد ماند. مثلاً اگر کسی معتقد باشد که برای توسعه معقول تجارت، پیوستن به سازمان بین المللی گات امری ضروری است، چنین نظری در دایره آرای سیاسی جای دارد و دیگری می تواند نظری دیگر داشته باشد، اما آنچه مهم است اینکه چنین نظری در قالب قضیه شخصیه بیان شده است. زیرا حکم به پذیرفتن یا نپذیرفتن عضویت در یک سازمان بین المللی حکمی کلی نیست و موضوع آن یک مصداق بیشتر ندارد؛ حتی اگر همه مردم در پیوستن یا نپیوستن به این سازمان نظری واحد داشته باشند، این قضیه همچنان جزئی خواهد ماند. اما اگر کسی چنین نظری داشته باشد که: "عضویت در تمام سازمانهای بین المللی مطلوب یا امری ضروری است،" آنگاه چنین نظری در حکم یک قضیه عام و طبیعیه بیان شده است؛ قضیه ای که ظاهری کلی دارد و با تاملی اندک، مسوره بودن آن ظاهر می شود؛ چرا که چنین قضیه ای تناقض ذاتی دارد. زیرا هیچ کشوری نمی تواند هم در سازمان ناتو عضو باشد و هم در پیمان ورشو (زمانی که این سازمان وجود داشت). همچنین نمی تواند هم در سازمان جهاد اسلامی - که از لحاظ تقسیمات سازمانهای بین المللی سازمانی خصوصی و غیرعلنی است، عضو بود و هم در سازمان جهانی صهیونیسم بین المللی که آن نیز سازمانی خصوصی و غیرعلنی است. بنابراین عضویت در بسیاری از سازمانهای بین المللی با عضویت در سازمانهایی دیگر معارض است. پس کسی که معتقد است عضویت در تمام سازمانهای بین المللی مطلوب است، یا بواقع ماهیت و تقسیمات سازمانهای بین المللی را نمی شناسد و یا معتقد است ورود در آن دسته از سازمانهایی که عضویت در آنها ممکن می شود، کار مطلوبی است. البته ظاهراً می توان آنقدر دایره کلیات را تنگ گرفت که آرای سیاسی همچنان به صورت قضایای طبیعیه قابل بیان باشد، ولی برای تنگ کردن چنین دایره ای باید تخصیصهای پی در پی وارد ساخت؛ که بهتر است از همان اول مسوره بودن قضایای آرای سیاسی را مورد اذعان قرار داد. مبانی فلسفی در حوزه اندیشه سیاسی دومین خصیصه آرای سیاسی، گم بودن مبانی آن است. در علم سیاست، مبانی رسیدن به یک توصیف یا حکم، روشن است. همچنین در حوزه اندیشه سیاسی می توان ردپای اندیشه را یافت و به مبانی فلسفی آن رسید. در حوزه علم به حوادث سیاسی نیز می توان حدود اطلاعات کسی را نسبت

به وقایعی که می‌داند، دانست. در حوزه تحلیل نیز می‌توان به استحکام یا سستی منطق تحلیلگر پی برد، اما در حوزه آرای سیاسی علاوه بر جهان بینها، دهها عامل دیگر نظیر امیال و منافع نیز دخالت‌های مستمر دارند و یافتن مبانی و علل رسیدن به یک نظر سیاسی، عوامل پیدا و پنهانی می‌یابد که شناسایی آنها یا بسیار مشکل است و یا در اظهار آن مشکل پیش می‌آید. مثلا کسی بگوید: نمایندگان مجلس شورای اسلامی باید از نخبگان انتخاب شوند و منظورش از نخبگان صاحبان تحصیلات عالی باشد. چنین شخصی دارای دیدگاه خاصی در مقابل فرد دیگری است که می‌گوید: مجلس تنها نهادی است که استعداد آن را دارد که به طور کامل مردمی باشد. بنابراین لزوم داشتن تحصیلات عالی شرطی است که به خصیصه مردمی بودن آن لطمه می‌زند. حال یافتن علل رسیدن به چنین نظراتی بسیار مشکل است. زیرا در حلاجی این نظرات، امکان نمایندگی شدن هر یک از این افراد را نمی‌توان نادیده گرفت. مزید بر آن، کسی که می‌خواهد این دو نظر را مورد بررسی قرار دهد، خود طرفدار یکی از این نظرها بوده و یا نظر سومی دارد که آن نیز در گم شدن مبانی شکل‌گیری چنین نظرهایی دخالت موثری دارد. از خصیصه‌های دیگر آرای سیاسی این است که همه در این حوزه دارای نظر هستند؛ چه آنها که با سیاست بیگانه‌اند و چه آنها که ذهن، رفتار و امیالشان را سیاست اشغال کرده است و چه آنها که با سیاست قهرند. فعلا به آنها که ظاهرا با سیاست بیگانه‌اند، کاری نداریم. اما هر کس حوادث سیاسی را پیگیری کند کم‌کم دارای آرای سیاسی می‌شود و هر کس تحلیل سیاسی ارائه می‌کند، بیگمان دارای آرای سیاسی است. دانش سیاست با آرای سیاسی متباین است؛ زیرا دانش سیاست در دانشگاهها ذهن دانشجوی را پروار می‌کند، ولی آرای سیاسی از جامعه، به کنه اعتقادات سیاسی فرد منتقل می‌شود. نمره‌ای که یک دانشجوی چپ‌گرای تندرو از استاد می‌گیرد. شاید با نمره‌ای که دانشجوی راست‌گرای افراطی می‌گیرد برابر باشد، اما نظرات و آرای سیاسی این دو دانشجوی در مقابل هم قرار دارد. شاید هر دو در نگاه استاد، دانشجویانی با ارزشهای علمی برابر قلمداد شوند، اما از آنجا که استاد به یکی بیش از دیگری از لحاظ سیاسی احساس قربت می‌کند بیشتر به او دل مشغول می‌دارد و این بدان لحاظ است که آرای سیاسی دانشجوی از استاد تاثیر می‌پذیرد، یا هر دو به یک سرچشمه می‌رسند ولی علم سیاست نسبت به آرای آنان همچنان بی‌اعتناست. حداکثر آنکه هر دو گروه، علم سیاست را در استخدام آرای خود درآوردند. البته اینکه می‌گوییم بین دانش سیاست و آرای سیاسی نسبت تباین برقرار است، بطور مطلق نیست و همانگونه که هر مطالعه‌ای در هر رشته از معرفت - حتی علوم تجربی - در شکل‌گیری آرای سیاسی دخالت می‌کند، دانش سیاست به طریق اولی در شکل‌گیری آرای و نظرات سیاسی دخیل خواهد بود؛ چنانکه در هر درسی که از استادی عرضه می‌شود، می‌توان ردپای آرای او را یافت، ولی این وقتی است که استاد به جای ارائه دانش و دانسته‌های خود به دانشجویان در درس، بحث و کلاس نیز کار سیاسی می‌کند. البته ظاهرا باید چنین باشد که دو استاد هم‌تراز از لحاظ علمی، اما دارای آرای سیاسی متفاوت در یک درس واحد مشابه تدریس کنند و آرای سیاسی آنان به درس و بحث راه نیابد، ولی در عمل به نحو غالب آرای سیاسی استاد نه تنها به حوزه علم راه دارد بلکه در انتخاب موضوع و روش نیز دخالت موثر می‌کند. چنانکه یک درس را دو استاد در یک دانشکده تدریس می‌کنند و مسئول گروه هر دو را استادانی زبردست می‌داند، اما از شر و خیر جنجالهای دایمی آنان بر سر مسائل سیاسی در گرده‌های رنج یا لذت می‌برد و گاه نیز به علت ورود بیش از حد آرای سیاسی استادان به مجموعه درس، گرفتاریهای عدیده‌ای پیش می‌آید. به هر حال اگرچه دخالت دادن آرای سیاسی در علم سیاست دور از شان و شئون علمی است اما در همه جای دنیا کم و بیش چنین امری رواج دارد و احتمالا تا دانش سیاست نتواند خود را تصفیه و تخلیص کند، در عمل امری اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. علم سیاست، معرفت عام این که آیا می‌توان آرای سیاسی را جزو معرفت سیاسی قلمداد کرد یا نه؛ جای بحث ندارد؛ چرا که به هر صورت آرای سیاسی نوعی آگاهی از اداره امور است. آنچه جای بحث باقی گذاشته، این است که آرای سیاسی ماهیتا چه نوع معرفتی است؟ بی‌گمان از نوع دانش سیاست نیست؛ زیرا علم سیاست، معرفت عام است؛ به این معنا که می‌توان براحتی آن را تدریس کرد، ولی آرای سیاسی قابل تدریس نیست مگر آنکه درسی به عنوان تاریخ آرای سیاسی عرضه شود و

علم به آرای سیاسی نخبگان، خود نوعی معرفت تلقی گردد. معرفتی از نوع معرفت فلسفی نیز نیست زیرا فلسفه نیز قابل تدریس است، منتها آرای سیاسی بسیاری از نخبگان می‌تواند از لحاظ فلسفی مورد بحث و بررسی قرار گیرد. در حقیقت آرای سیاسی معرفتی شخصی است یعنی ماهیت آن کثرت گراست و در مبانی وحدت ندارد، حتی اگر جمعیت انبوهی تا حدود زیادی دارای آرای نزدیک به هم می‌شوند در حقیقت مشترکاتی بین معرفت آنان دیده شده که آنها را گرد هم می‌آورد. البته گاه یک نظریه پرداز، آرای خود را بر جمعیت، گروه، حزب و تشکیلاتی تحمیل یا القا می‌کند، ولی اکثر تشکلهای سیاسی که بر محور آرای سیاسی فرد یا افرادی معدود قوام گیرد دوام ندارد، یا همراه با تحولات جاری تطور می‌یابد و یا تحلیل می‌رود و به فروپاشی آن تشکل می‌انجامد. اگر به ذهن رسد که آیا مشترکات آرای سیاسی افراد که آنها را در یک جمعیت و حزب سیاسی جمع می‌کند، می‌تواند معرفتی عام باشد؟ این سوال به حقی است که پاسخی ساده دارد و آن اینکه جنس هر معرفت عام، بازگشتی به کشف وجهی از واقعیت دارد، اما این مشترکات ماهیتاً یک میل ذهنی است نه یک کشف قاعده مند. عوامل شکل‌گیری آرای سیاسی عواملی مانند سن، نوع مطالعات، امکانات رفاهی و وضعیت اقتصادی، جهان بینی و ایدئولوژی، شغل، رفاقت، رقابت، مکان زیست و زمان، نزدیکی و دوری به قدرت و بسیاری از مقولات دیگر، عواملی هستند که به طور مستقیم در شکل‌گیری آرای سیاسی دخالت دارند. حال آنکه همه این عوامل در معرفتهای عام، فقط به طور غیرمستقیم حضور دارند. در علوم تجربی و علوم دقیقه تاثیر این عوامل غیرمستقیمتر و در علوم انسانی کمی مستقیمتر است، اما در شکل‌گیری آرای سیاسی، این عوامل کاملاً به طور مستقیم دخالت می‌کنند و بنیانهای آرای سیاسی را پی می‌ریزند. مثلاً نمی‌توان گفت به دلیل لجبازی گالیله با کلیسا، کروی بودن زمین اثبات شد، ولی می‌توان گفت به خاطر فشار فقر و بیعدالتی ناشی از استعمار انگلیس، آرای سیاسی گاندی شکل گرفت. البته عواملی که در شکل‌گیری آرای سیاسی کسی به طور مستقیم دخالت می‌کند، اینگونه نیست که تصویری شفاف بر آینه اذهان بیندازد، بلکه عوامل پیچیده غیرقابل دسترس دست به کار می‌شوند و آرای کسی را سامان می‌دهند. مثلاً نزدیکی به قدرت حاکم، گاه در شکل‌گیری آرای سیاسی دو فرد، دو گانه عمل می‌کند یکی را به رفاقت و همکاری با مرکز قدرت می‌کشاند و دیگری را به رقابت و تعارض وامی‌دارد. به همین دلیل گاه دو مشاور همکلاس و همشان، دو تجویز متفاوت دارند یکی تعدد احزاب را پیگیری می‌شود، دیگری تعدد احزاب را مخرب می‌داند. هرکس حادثه‌ای سیاسی را تحلیل کند، یا به هر مقدار در امور سیاست دخالت کند و یا با نوعی استدلال - حتی با سکوت - سبب به حادثه‌ای موضع بگیرد، دارای آرای سیاسی است. منتها بعضیها آرای سیاسی خود را از دیگران می‌گیرند و برخی توان و جسارت آن را دارند که خود بیندیشند، ولی هر دو گروه از عوامل محیطی تاثیر مستقیم می‌پذیرند. با این حال فقط آن دسته از سیاستمداران و متفکرانی که منشا تحولاتی در ساحت سیاست می‌شوند اصطلاحاً صاحب نظر و آرای سیاسی قلمداد می‌کنند و از ذکر اینکه همگان دارای آرای سیاسی هستند، اجتناب می‌شود. حضرت امام (ره) به عنوان سیاستمداری برجسته قهرا دارای آرای سیاسی است و آرای سیاسی ایشان به دلیل علاقه، عشق، توجه جدی جامعه به معظم له و حفظ، نگهداری و انتشار فرمایشاتشان، تا حدود زیادی قابل دسترسی و شناسایی است. آنچه در این بحث حائز اهمیت است اینکه آرا و نظرات سیاسی ایشان با اندیشه‌های سیاسی ایشان تفاوت اساسی دارد، و اگرچه بخوبی قابل تفکیک است، اما تاکنون کسی به این تفکیک توجه جدی نکرده است. و در صورتی که این تفکیک انجام نگیرد، در شناخت ابعاد عرفت سیاسی ایشان نه تنها دچار مشکل می‌شویم، بلکه گاه به علت یافتن نوعی تناقض ظاهری، گرفتار تزلزل، دودلی و تردید خواهیم شد. این بدان جهت است که اندیشه سیاسی آرام آرام قوام می‌گیرد و بنایی محکم می‌سازد که قرن‌ها پایدار می‌ماند. ولی آرای سیاسی در مسیر جریانات تطور می‌یابد و گاه تا ۱۸۰ درجه تغییر مسیر می‌دهد مثلاً- این که رئیس جمهور نباید روحانی باشد، یک نظر سیاسی است که تغییر خواهد کرد. اینکه جنگ را در چه مرحله‌ای باید به پایان برد، یک نظر سیاسی است. دولت باید یا نباید عنان اقتصاد کشور را به طور کامل در دست داشته باشد، از نوع نظرات سیاسی است. امام و تغییر نظرات سیاسی حضرت امام (ره) بارها

نظرات سیاسی خود را تغییر داده اند و این تغییر نه تنها از ارزشهای والای ایشان نمی‌کاهد بلکه برعکس، یکی از نکات مثبت و قوت معظم له به شمار می‌آید. چنانکه وقتی امروز می‌شنویم پیامبر اکرم (ص) در جنگ بدر بر سر چگونگی چادر زدن در کنار چاهها با پیشنهاد یک فرد عادی تصمیمشان را تغییر می‌دهند، به وجد می‌آییم. وقتی اندیشه‌های سیاسی حضرت امام قوام گرفت، کسی نمی‌توانست آن اندیشه‌ها را به طور مستقیم نشانه رود و در تغییر آن به طور مستقیم دخالت داشته باشد، ولی در آرا و نظرات سیاسی ایشان باب مذاکره باز بود. افراد شجاعی که با امام بحث می‌کردند تا نظرشان را درباره موضوع خاصی تغییر دهند، قابل اعتماد، مورد احترام، دوست و دلسوز تلقی می‌شدند. معظم له در این بخش از معرفت سیاسی، مشاور داشتند. نه به صورت رسمی بلکه مرحوم حاج احمد آقا، حضرت آیت الله خامنه‌ای، حجة الاسلام آقای هاشمی و بسیاری دیگر از نزدیکان و حتی مطبوعات و دوستان قدیمی، همگی نقش مشاور را برای معظم له ایفا می‌کردند. از مجریان سیاست مانند وزیر کشور، وزیر خارجه، وزیر اطلاعات، وزیر نفت و بیش از همه از نخست وزیران وقت نظر می‌خواستند و با دقتی شگفت‌انگیز به نظرات دیگران توجه می‌کردند و گاه تغییر نظر می‌دادند و اینکه چنین شیوه‌ای داشتند، موهبتی بود که از اندیشه‌های سیاسی ایشان نشأت می‌گرفت. اندیشه‌ای که برای نظرات مسئولان و آحاد ملت حرمت قایل است و مشورت و نظرخواهی و گاه ارجح داشتن نظرات دیگران را بر نظرات خود، جزو اصول سیاست می‌داند. تغییر نظر دادن را نه تنها زشت نمی‌شمارد، بلکه در آگاهی از نظر دیگران و دخالت دادن آن، حتی برای تغییر نظر خود اهمیت قایل است. البته تبحر ایشان در فقه، اصول، باز بودن باب اجتهاد و مهمتر از همه تقوای سیاسی نیز به کمک اندیشه‌های سیاسی ایشان می‌آمد و راه را برای تغییر نظر در حوزه آرا و نظرات سیاسی هموارتر می‌ساخت. بنابراین بعضی آرا و نظرات سیاسی ایشان در طول حیات سیاسی معظم له تغییر اساسی کرده است و اگرچه این تغییرات را به حساب آزادمنشی فکری ایشان باید گذاشت ولی تعداد آنها آنقدرها زیاد نیست که بتوان تعبیر متزلزل را در ساحت او وارد کرد. به همین لحاظ تعداد نظراتی که در مسیر زندگی سیاسی ایشان اعلام شده و سپس تغییر کرده است، یا تعداد نظراتی که سیاستمداران دیگر در طول عمر خود تغییر داده اند، قابل مقایسه نیست. ایشان تغییر نظر را ممدوح می‌شمردند و هر کجا به نظری بهتر یا درست‌تر می‌رسیدند نظر سابق را بی‌تعصب و بیدرنگ اصلاح می‌کردند. ولی ابتدا حول وحوش مسائل به دقت می‌اندیشیدند و تحلیل می‌کردند و سپس نظرات خود را اعلام می‌داشتند. دیدگاههای امام درباره جنگ تحمیلی نکته مهم دیگری که در حوزه آرای سیاسی حضرت امام قابل ذکر است اینکه: اغلب سیاستمداران و مدیران در بعضی مواقع نمی‌توانستند بخوبی نظرات سیاسی ایشان را درک کنند. نه اینکه این نظرات پیچیده باشد بلکه هر کس نظر ایشان را در خم آرای سیاسی خود فرو می‌برد و آن را به رنگ آرای خود درمی‌آورد. یا به تعبیر دیگر بدان جهت که هر کس برای خود نظراتی داشت، نظراتش حجابی برای درک نظرات آن حضرت می‌شد. چنانکه در جنگ تحمیلی گویا چنین بوده است. جو غالب و حماسه‌هایی که مخلصین در جبهه‌ها می‌آفریدند، مانع از آن می‌شد که بخوبی درک شود نظرات ایشان در پایان بردن جنگ چیست؟ مرحوم حاج احمد آقا طی مصاحبه‌ای گفتند که ایشان معتقد بودند خوب است در فتح خرمشهر جنگ پایان یابد. بعضی افراد نیز با شنیدن سخنانی دیگر، دلایلی غیر از این دارند. از جمله اینکه وقتی می‌فرمودند: "جنگ جنگ تا رفع فتنه در عالم" همین افراد می‌گویند منظورشان ادامه جنگ بوده است. همچنین وقتی قطعنامه هشت ماده‌ای را برای امنیت روانی - اجتماعی جامعه با وضوح تمام بیان فرمودند، باز هم تاویلات مختلفی از آن شد و حتی نهادهای انقلابی آن را یکسان تفسیر نکردند، حال آن که ظاهراً تفسیر بردار نبود و خود مفسر خود بود. در مورد سازمان مجاهدین قبل از انقلاب و منافقین فعلی، ملی‌گراها، مصدق، آیه الله کاشانی، موتلفه، انجمن حجتیه، مبارزه مسلحانه یا مبارزه پارلمانی نیز نظراتی داشتند که هر کس آن را برای خود واضح و بدون ابهام می‌داند، ولی برداشت از این نظرات یکسان نیست. چنانکه در مورد مرحوم دکتر شریعتی نیز نظرات متفاوتی از ایشان منقول است که مخالفان مرحوم شریعتی به آنها استناد می‌کنند و دوستان او دلایلی دارند که آن حضرت به مرحوم دکتر شریعتی علاقه خاصی داشته‌اند. در مورد

بسیاری از شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی جامعه نیز آرای ایشان هنوز جای بحث و بررسی دارد و به نظر نمی‌رسد که نتایج بررسیها مورد قبول همگان واقع شود. زیرا هرکس خود دارای آرای سیاسی است که ریشه در امیال شخصی، صنفی، حزبی، رفاقت، رقابت و نیز جهان بینی و اطلاعات و دهها عامل دیگر دارد. بزرگترها به خاطر دارند، کسانی که مشی مسلحانه را برای براندازی رژیم گذشته تنها راه مبارزه قلمداد می‌کردند، به گونه‌ای سخن می‌گفتند که گویا معظم له چنین جواز داده‌اند و پس از انقلاب که تئوری تسلط بر قوای مجریه در آرای سیاسی ایشان مطرح گردید، معلوم شد ایشان از همان دورانی که فداییان اسلام را به خاطر حمیت و غیرت دینی شان می‌ستودند، نسبت به مشی مسلحانه آنها نظر مساعدی نداشتند. راهیابی به آرای سیاسی امام اگر لیستی از آرای سیاسی آن حضرت تهیه شود، بالغ بر هزارها موضوع کلی و جزئی قابل شناسایی است که شاید بیش از دهها هزار تاویل داشته باشد. اما به رغم آن که تعدد موضوعات و تعدد برداشتها بسیار است، اینگونه نیست که هرگز نتوان به آرای سیاسی معظم له به طور متقن راه یافت زیرا برای بررسی آرای سیاسی شخصیت‌های سیاسی نیز روشهای منطقی وجود دارد. از جمله این روشها اینکه ابتدا فهرستی از موضوعاتی که به نحوی به آنها پرداخته‌اند تهیه گردد. درست تر آن است که این هرست براساس تاریخ حوادث سیاسی گردآوری شود. (۵) پس از تهیه لیست، موضوعات به کلی و جزئی و سپس هر کدام به داخلی و خارجی تقسیم گردد. به طور طبیعی بعضی مسائل، هم داخلی است و هم خارجی؛ مانند جنگ تحمیلی که شق سوم را می‌طلبد. با تهیه چنین لیستی، آن دسته از آرای سیاسی ایشان که با مسائل بین‌المللی ارتباط مستقیم دارد، از دسته دیگر که به موضوعات داخلی مربوط می‌شود، جدا خواهد شد و نیز آن دسته از نظرات معظم له که آرای سیاسی کلی است، از نظرات سیاسی جزئی قابل تفکیک خواهد بود. من خود با چنین روشی به طور ناقص، آرای سیاسی ایشان را در حد درک و توان خود استقرار کرده‌ام و اگر بخواهم نتایج آن را در چند جمله به طور اجمال عرض کنم، ناگزیر به ذکر چند مورد بیشتر نخواهم بود و موارد دیگر را دیگران باید برشمرند. چند موردی که نسبت به آنها حضور ذهن بیشتر دارم چنین است: در حوزه روابط بین‌الملل، به تئوری توطئه معتقد بودند؛ اما نه به گونه‌ای اغراق آمیز که بعضیها گمان می‌کنند ردپای هر رکت سیاسی را باید در سفارت انگلیس و سفارتخانه‌هایی که به جاسوسخانه تبدیل شده‌اند پی گرفت. همچنین به عکس تئوری توطئه به این اصل نیز معتقد بودند که نظام بین‌الملل فقط میدانگاه قدرتهای بزرگ نیست؛ هر ملتی به قدر توان و هوشیاری خود در نظام بین‌الملل میدان بازی دارد. بر همین اساس نسبت به کسانی که در مقابل تئوری توطئه به طور تمام عیار سر خم کرده‌اند، نظر مساعدی نداشتند و معتقد بودند که اینها نظام بین‌الملل را درست نمی‌شناسند و خودباختگی آنها نسبت به بیگانه بالاخص نسبت به غرب سیاسی، از این عدم شناخت ناشی می‌شود. من خود نظام بین‌الملل را سیال نامیده‌ام؛ بویژه در این دوره که با طرح نظام نوین بین‌الملل، بسیاری از اذهان مرغوب این مغالطه شده که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده آمریکا یکه تاز میدان سیاست بین‌الملل است. این سیال بودن را از معظم له الهام گرفته‌ام (نه آن که واژه بلکه مفهوم را) و گمان می‌کنم، در آرای سیاسی معظم له نظام بین‌الملل، هم سیال و هم در حال تغییر دایمی تصویرشدنی است. در این زمینه به نظرمی آید آنقدر آرای سیاسی ایشان قوام گرفته است که شاید بتوان آن را از حوزه آرای سیاسی بیرون کشید و در حوزه اندیشه سیاسی جای داد که دوباره به آن اشاره خواهیم کرد. تاکید بر ضرورت حضور در صحنه‌ها یکی دیگر از نظرات کلی ایشان در زمینه روابط بین‌الملل، مسئله حضور است. بدین معنا که تا حد امکان و مقدور باید در تمام زمینه‌های بین‌المللی حضور دایمی داشت و ایجاد و حفظ رابطه، اصالت ذاتی دارد. به تعبیر دیگر، اصل بر رابطه است و قطع رابطه، استثناست. منشا این نظر نیز ریشه در اندیشه سیاسی اصل دعوت و جهانشمولی اسلام دارد. اصل عدم دخالت در امور داخلی دیگران را به طور کامل قبول نداشتند، زیرا هیچ کس این اصل را به طور واقعی و درست نپذیرفته و اجرا نکرده است. این اصل که در حقوق بین‌الملل از اصل حاکمیت منشا می‌گیرد، بیشتر یک شعار دیپلماتیک شده است تا واقعیت عینی. اصل عدم دخالت با چاشنی حفظ حقوق، ظاهر عوام پسندی دارد، اما در واقع افکار عمومی نیز آن را با تحفظ و به شکل خاصی می‌پذیرد و شاید از

اموری است که پذیرش آن به طور یک جانبه مطلوبیت دارد؛ مثلاً- اینکه هر کشوری حق داشته باشد، هر گونه که مایل است، از جنگلهای خود بهره برداری کند و هیچ کشوری حق مداخله در این مورد را نداشته باشد، امروزه به طور کامل مردود است و سازمانهای بین المللی محیطزیست به عنوان جلوگیری از نابودی جنگلهای دخالت خواهند کرد و جار و جنجال به راه خواهند انداخت. همچنین برای مسئله حقوق بشر که امر جهانی شده و تا حدود زیادی در نظم سیال فعلی خلا ایدئولوژی را پر کرده است، دهها سازمان بین المللی خصوصی شکل گرفته و آنجا که بخواهند براحتهی اجازه نمی دهند در داخل یک کشور، هر قدر تمندی با اتباع خود هر گونه که میلش کشید رفتار کند. اینها از مصادیقی است که هر کس و هر کشور به خود اجازه می دهد، به طور موثر نسبت به آنها موضعگیری کند و در امور داخلی دیگر کشورها دخالت نماید. البته حقوقدانان برای جلوگیری از هرج و مرج و تهدید جنگ، با این تحفظ، این نوع دخالتها را می پذیرند که ابتدا موضوعات قابل دخالت در حقوق بین الملل نهادی شود تا نام دخالت نداشته باشد و سپس دخالتها به صورتهای مجاز عملی گردد. ولی وقتی به ماهیت دخالت توجه شود، همه یک ذات دارند و فقط موضوعات و شیوه عمل آنها متفاوت است. بنابر چنین نظری، دیگر نمی توان ساکت بود و مشاهده کرد که بوسنی در خون بغلتد، شوروی سابق مسلمانان را از رفتن به مساجد منع کند، عربستان هر گونه که مایل باشد حرمین شریفین را اداره کند و یا اسرائیل غاصب دست پسر بچه ای را که برای دفاع از وطن خویش سنگ پرتاب می کند، در برابر دوربین تلویزیون و چشمان میلیونها بیننده بشکند. کسانی که نمی توانند حکم سلمان رشدی را از وجه سیاست بین الملل بخوبی دریافت دارند و آن را از مصادیق دخالت تلقی می کنند، نمی دانند که دخالت یک امر همیشه جاری است. منتها بعضی از انواع آن از سوی کشوری دیگر موهبت است؛ مانند دخالت در جلوگیری از برادر کشی در افغانستان و برخی بسیار بد؛ مانند دخالتی که روس و انگلیس و پس از این دو، آمریکا در شئون داخلی ما داشتند، و همچنین دخالت فرانسه در انتخابات الجزایر. بعضی از انواع دخالتها در حقوق بین الملل مطرح شده و برخی بی آنکه طرح شده باشد به مرحله اجرا درمی آید. بحث دخالت از امور دشواری است که توضیح آن، زمان بیشتری می طلبد، بالاخص اگر ذهن و قلب کسی را این شعار دیپلماتیک پر کرده باشد که به طور واقعی نباید در امور داخلی دیگران دخالت داشت. شاید بتوان گفت اگر در همین حدی که دیپلماسی اقتضا می کند که گفته شود، دخالت در امور داخلی دیگران مذموم است، آنگاه یک شعار تاکتیکی پیش روست که شاید بتوان در نظرات سیاسی حضرت امام (ره) شواهدی یافت که نشان دهد، ایشان این اصل را به عنوان یک تعارف دیپلماتیک برای کارگزاران سیاسی جایز و بلکه واجب می دانستند. بحث دخالت وجه دیگری دارد که مفهوم استقلال سیاسی را خدشه دار می کند. در این بخش نظر قاطعی داشتند که شاید از دوران نوجوانی تا هنگام ارتحال بر آن وفادار ماندند و بیش از پانصد بار پس از انقلاب راجع به حفظ استقلال یعنی دخالت نکردن در اموری که یک ملت، خود باید برای خود تصمیم بگیرد سخن گفته اند. شاید بتوان گفت که وقتی مصداق دخالت برای حفظ ارزشهای عام است، ارزشهایی که ادیان، ارزشی بودنش را تقریر می کنند یا فطرت بر اصالت آن گواهی می دهد، دخالت در نظرگاه ایشان امری لازم و ضروری و بلکه واجب است و جان باختن بر سر حفظ چنین ارزشهایی شهادت خواهد بود. ولی وقتی دخالت در اموری است که به ارزشهای ملی و فرهنگی بازمی گردد، دخالت را مذموم و دخالت کننده را متعدی و متجاوز می دانستند و خودشان هرگز حتی یک مورد را ندارند که نسبت به امری که به ارزشهای فرهنگی دیگر ملل بازمی گردد و با ارزشهای عام بشری در تعارض نیست، سخنی گفته باشند. بخشهایی از مفهوم استقلال و کوتاه کردن دست اجانب از شئون داخلی در دیدگاه ایشان، خود را تا حد موضوعات اندیشه سیاسی بالا کشیده است. رابطه با آمریکا از نمونه آرای سیاسی ایشان در زمینه های بین المللی که از امور جزئی است، (جزئی به معنای منطقی آن و نه به معنای اهمیت بودن مسئله) می توان به رابطه با آمریکا اشاره کرد که در این زمینه تاکنون بحثهای زیادی مطرح شده و جنجالهای بسیاری را شاهد بوده ایم. بنابراین نباید توقع داشت به بحثی که دهها صاحب نظر راجع به آن سخن گفته اند بپردازیم و منتظر نتیجه قطعی آن باشیم. اما می خواهیم این یادآوری را داشته باشیم که جایگاه چنین

موضوعی در معرفت سیاسی حضرت امام، در حوزه آرای سیاسی است و نه در حوزه اندیشه های سیاسی ایشان. این تفکیک برای کسانی که می خواهند بواقع نظرهای ایشان را در این باب جويا شوند، اهمیت فوق العاده دارد. چرا که "انحراف از خط امام" که بعضیها بعضی دیگر را به آن متهم می سازند، در جایی است که ازاندیشه های سیاسی آن حضرت عدول شود؛ نه جایی که حوزه آن، آرای سیاسی است. بنابراین می بینیم افرادی که نشان داده اند در واقع به آن حضرت علاقه مند بوده و در مقابل اندیشه هایش به نوعی تسلیم همراه با رضا رسیده اند، گاه گفته اند رابطه با آمریکا جای بحث دارد و در مقابل، دسته ای دیگر که آنها نیز عشق و ارادت خود را به حضرتش اثبات کرده اند، به طور جدی در مقابل این نظر موضع گرفته اند. لازم است در همین جا بگویم که هر دو گروه مسامحه کرده اند. یک گروه آرای سیاسی آن حضرت را در این خصوص بااندیشه هایش اشتباه گرفته و گروه دیگر بی اعتنا به آرای کسی که حیات سیاسی و وجهه بین المللی ما مرهون اندیشه های اوست، نظری را ابراز داشته اند ولی با بیان این نکته که در حوزه آرای سیاسی، اظهارنظر محترم است اما گاه مخرب نیز هست. چه در بعضی حوزه های معرفت سیاسی ابراز نظر درحد ابراز نظر می ماند و یا به معتقد شدن معلومات عمومی منجر می شود، ولی در حوزه آرای سیاسی، هر نظری به طور مستقیم در امر سیاست دخالت می کند. همانگونه که آرای مردم در انتخاب نماینده یا رئیس جمهور دخالت مستقیم دارد، آرای سیاسی نخبگان در امور مختلف با درجاتی از حساسیتهای متفاوت به طور مستقیم دخیل خواهد بود. بحث بر سر نظرات جزئی بین المللی حضرت امام (ره) بود که به عنوان نمونه پراهمیت، رابطه و مذاکره با آمریکا مطرح شد. اظهارنظرهای ایشان در این خصوص پس از تحلیل و علم به حوادث گذشته، به صورت یک نظر پیچیده سیاسی مطرح است حال آن که رابطه با رژیم اشغالگر قدس از آرای ایشان بیرون نمی آید بلکه مبنای آن دراندیشه سیاسی و به سهولت قابل درک است؛ همچنانکه رابطه با آفریقای جنوبی چنین بود. زیرا این دو کشور در مشروعیت، دارای مشکل بودند که یکی آن را حل کرد و اسرائیل قادر به حل آن نیست. حال آنکه آمریکا در عملکرد سیاسی، دارای مشکل است. بنابراین همانطور که دیدیم، آفریقای جنوبی مشکل مشروعیت را حل کرد و سرعت رابطه سیاسی با آن برقرار شد، در صورتی که آمریکا مشکل مشروعیت ندارد. مشکل اساسی رابطه سیاسی با آن کشور، برخاسته از عملکرد آن کشور از کودتای ۲۸ مرداد تا کنون است حال اگر شرایط عوض شود، تحلیلها و به تبع آن نظرها در این خصوص عوض خواهد شد. چنانکه آن حضرت قریب به این مفهوم فرمودند: "اگر آمریکا آدم شود، رابطه برقرار می شود". اگرچه این نظری که اکنون ارائه شد شاید ساده ترین نظر در این خصوص باشد که به کار قانع کردن دیپلماتها می خورد و واندیشمند را قانع نمی سازد، اما در عین حال نظر نادرستی نیست. چرا که قضیه نداشتن رابطه دیپلماتیک با آمریکا در نگاه ایشان، یک امر بین المللی است؛ اگرچه به هیچ کشوری فشار نمی آورند که رابطه خود را با آمریکا قطع کنند. زیرا چنین توصیه ای از سر ضعف و ناتوانی است، چنانکه آمریکاییها چنین می کنند، اما قطع رابطه جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک انقلاب و یک نهضت پرخروش، نظام بین الملل را به نفع جهان سوم متوازن ساخته است. البته برای حفظ امانت باید عرض کنم که این یک برداشت شخصی است و مستندات ذهنی ام قابل عرضه و استناد عام نیست. با این حال نظرم را با این جمله تکمیل کنم که اگر بعضیها گمان می کنند، برقراری ارتباط با آمریکا، بسیاری از مشکلات جمهوری اسلامی ایران را حل خواهد کرد و به فرض آنکه در پس چنین نظر خوشبینانه ای، یک ساده نگری نهفته نباشد و بواقع چنین نظری مشکلات را یکشبه حل کند، با این حال جهان سوم در این میان بازنده اصلی است. چرا که تا رابطه برقرار نیست، جلالت، ابهت و اقتدار سیاست خارجی هجوم گرا و سلطه آمیز آمریکا همواره در معرض تهدیدی تحقیرآمیز قرار خواهد داشت؛ چیزی که اگر چندی دیگر ادامه یابد جهان سوم را در مقابل تصمیمات خود تشجیع می کند و ساختار سیاست خارجی آمریکا را تا حدودی که برای جهان سوم قابل تحمل باشد، اصلاح خواهد کرد. بنابراین گمان می کنم، یکی از دلایلی که آمریکا به طور مستقیم به جمهوری اسلامی حمله نمی کند، به این دلیل است که به برقراری ارتباط دیپلماتیک برای شکستن ابهت انقلاب، طمع بسته است و اگر این نیاز مرتفع گردد برای تضمین بازنگشتن به شعارهای قبلی،

سیاستمداران رادیکالتر آمریکا، گوشمالی جانانه‌ای را تجویز خواهند کرد. البته به رغم آنکه شدیدترین انواع موضع‌گیری در فرمایشات حضرت امام نسبت به آمریکا دیده شده است، ایشان به هیچ وجه معتقد به ایجاد تشنج نبوده‌اند و کارگزاران سیاست خارجی را به رفع تشنجهای، نه حتی در روابط دوجانبه بلکه در روابط چندجانبه تشویق می‌کردند و این از بلندنظری ایشان نشأت می‌گیرد، و می‌توان گفت که در مباحث کلی، آرای سیاسی ایشان در زمینه‌های بین‌المللی رفع تشنج، خود یک نظر تثبیت شده ایشان است و از اینکه حتی بین دو کره یا هند و پاکستان تشنج برقرار باشد رنج می‌بردند. تفکیک ناپذیری دین از سیاست حال چطور می‌توان آرای سیاسی ایشان را در موضوعات مختلفی که در آن موضوع موضع گرفته یا اظهار نظر کرده‌اند، از حوزه اندیشه سیاسی شان بازشناخت؟ این سوال بحقی است که وقتی به حوزه اندیشه سیاسی رسیدیم، پاسخ دقیقتر خواهیم یافت. ولی یک خصیصه دیگر را در همین جا ذکر کنیم که حوزه آرای سیاسی، حوزه‌ای است که نظرها در آن حوزه همچنان سیال‌اند و هر آن در معرض تحول. اگر جز این باشد تحجر و خشک‌نگری بر افکار حاکم خواهد بود و به هر مقدار، سیاستمداری سیطره اقتدارش بیشتر باشد، تحجر و یکدندگی او برای ملت خطرناکتر است. حال آنکه در اندیشه سیاسی، مبانی تفکر نسبتاً پایدار است و کسی که به طور دایم حرف تازه‌ای می‌زند و اندیشه نویی می‌آفریند، هرگز نخواهد توانست به جامعه و حکومتی امنیت و ثبات ببخشد. به عبارت دیگر، حوزه اندیشه سیاسی، روندهای ثابتی است و حوزه آرای سیاسی، روندهای متغیر. بنابراین هرگاه به سخنی برخوردیم که در فاصله زمانی کوتاه تغییر کرده بود، باید آن را در حوزه آرای سیاسی جای دهیم. همچنین هرگاه به نظری برخوردیم که می‌توانست بی‌آنکه چهره سیاسی کسی را دگرگونه کند، دگرگون شود، آن نظر در حوزه آرای وی جای دارد. مثلاً اعتقاد به اصل ولایت فقیه، در حوزه اندیشه سیاسی معظم له جای می‌گیرد. تفکیک ناپذیری دین از سیاست، در همین حوزه است. چرا که اگر در هریک از این دو اصل، تغییر رای می‌دادند، تغییر شخصیت سیاسی نیز داده بودند. ولی اینکه برای جلوگیری از خطر کودتا که همواره نظامهای مردمی جهان سوم را از سوی قدرتها تهدید می‌کند، باید نیروهای مسلح از تمامیت ارضی کشور حراست کنند، یک نظر سیاسی ایشان بود که بالفعل تغییر نکرد، ولی تصور تغییر آن از او دو شخصیت نمی‌ساخت. همچنین اظهار نظر در اینکه به جای خلیج فارس بگوئیم خلیج اسلام. ولی پس از مدتی معلوم شود که اسلام در قلوب شیوخ خلیج فارس آنقدرها نور نتابانده که این معنا را درک کنند که در جهان، خلیجی به نام خلیج اسلام تابلوی وحدت مسلمانان باشد و اختلافاتی که جمال عبدالناصر در لجزای با شاه ایجاد کرده بود و خلیج فارس را خلیج عربی نامید، در سایه یک عقب‌نشینی به نفع اسلام حل گردد، وقتی دیدند که چنین لیاقتی در شیوخ نیست، نظر خود را پس گرفتند و خلیج فارس را به روایت تاریخ، همچنان خلیج فارس می‌نامیدند. وجود مشکل در کشف نظرهای سیاسی امام اما در زمینه‌های داخلی، برشمردن بعضی آرای سیاسی حضرت امام (ره) دشواری مضاعف دارد. در حقیقت برای ما که او را به طور رسمی رهبر خود می‌دانیم و ایشان عهده دار رهبری جامعه‌ای بوده‌اند که در آن طیف‌های فکری و طبقاتی مختلفی جای داشته‌اند، اظهار نظر در کشف نظرهای سیاسی ایشان، ما را با مشکل تعدد نظر افراد مختلف و اصناف مواجه می‌سازد. چنانکه برای خارج از مرزها، آرای سیاسی ایشان در بعد بین‌المللی مشکلتر است. تا پرداختن به ابعاد داخلی. چنانکه یک انگلیسی‌مسلمان اگر بخواهد نظرهای ایشان را در مسائل داخلی ایران - مثلاً جنگ تحمیلی یا روحانیت و روحانیون - عنوان کند، بدون آنکه در این زمینه ذی‌نفع باشد اظهار نظر خواهد کرد. ولی وقتی به مسئله سلمان رشدی می‌رسد، دچار مشکل می‌شود. زیرا از سویی حکم ارتداد سلمان رشدی به او هویت نیرومند سیاسی داده و با چنین حکمی می‌تواند خود را در جامعه انگلیس به طور جدی مطرح سازد و از سوی دیگر، باید با تمام قوا و هوشیاری سیاسی، دهها حمله روزنامه‌نگار، نویسنده و طرفداران آزادی‌ناسزا را دفع کند. چنین است که اظهار نظر در مورد آرای سیاسی معظم له، در مقولات بین‌المللی برای ما چندان مشکل نیست، همچنان که اظهار نظر در مقولات داخلی برای افراد بیرون از مرز مشکل‌چندانی ندارد و بالعکس. با این حال اگر از آرای جزئی ایشان به سوی کلی‌ترها برویم، مسئله ساده‌تر است. مثلاً آرای سیاسی ایشان نسبت به فعالیت گروههای سیاسی.

اگرچه گروه‌های سیاسی یک بافت و یک هویت ندارند و باید در مورد هریک به طور جداگانه در جستجوی آرای ایشان بود. اما یک نظر کلی داشته‌اند و آن این که فعالیت گروه‌ها موجب سیاسی تر شدن جامعه می‌شود و سیاسی شدن قشرهای مختلف موجب مصونیت کشور از سلطه بیگانه می‌شود. البته در طول حیات پربار سیاسی شان بعد از پیروزی انقلاب، آرای ایشان در مورد بعضی تشکل‌های سیاسی تغییر کرده است؛ مثلاً از اینکه نیروهای مسلح بیش از آنکه در فکر دفاع از کشور باشند، در فکر تشکل‌های سیاسی برآیند، نظرات مختلفی ابراز کرده‌اند و یا با آنکه معتقد بودند میزان، حال فعلی افراد است و سوابق افراد را نباید در گزینشها دخالت داد، با تحلیلهایی از عملکردهای افرادی که گذشته انحرافی داشته‌اند، به این نتیجه رسیدند که رعایت احتیاط در مورد این افراد شرط عقل است؛ مثلاً در جایی می‌فرمایند: "فرض کنید یک نفر آدم قبلاً انحراف داشته، کمونیست بوده، حالا آمده است و می‌گوید که من دیگر برگشته‌ام و خیر حرفهای آنها درست نبوده من هم برگشته‌ام. بسیار خوب شما برگشته‌اید و حالا آمده‌اید، باشید. اما نمی‌توانیم ما این را در رادیو تلویزیون راهش بدهیم که برو مردم را تربیت بکن، ممکن است که کمونیست باز هم باشد لکن برای خاطر اینکه ما را بازی بدهد آمده آن را گفته ("۶). طبیعی است در این مثال بنیان نظر قبلی ایشان تغییر اساسی نکرده اما دچار نوعی تحول طولی شده است و اگر وزیر یا مدیری بواقع یقین حاصل کند که یک فرد کمونیست، تمام رسوبات تعلیمات کمونیستی را از ذهن خود شسته است و توبه او نه فقط زبانی بلکه قلبی و ذهنی است و با قابلیت‌هایی که داراست می‌تواند منشا خیر باشد و چنین شخصی را به همکاری با صداوسیما یا دانشگاه دعوت کند اگرچه بظاهر، نظر حضرت امام (ره) را عمل نکرده ولی بواقع از خط امام نیز منحرف نشده است. چرا که معظم له در این زمینه نظری داشتند که این نظر یک حکم کلی نیست. زیرا حوزه آرای سیاسی حتی در جایی که احکام کلی صادر می‌شود، باز قضایای کلی آن کلی طبیعی نیست؛ حداکثر یک قضیه مسوره است و بیشتر حکمای اسلامی قضایای مسوره را در حکم قضایای شخصی می‌دانند. آرای نقدپذیر ناگزیرم یک نکته باریک را در این جا عرض کنم و امیدوارم با دقت بیش از پیش نقص بیانم را جبران کنید و آن اینکه از لحاظ معرفت‌شناسی، آرای سیاسی معظم له مانند آرای هر متفکر سیاستمدار دیگری نقدپذیر است و اگر جز این باشد، جامعه به اخباریگری و حشتناکی دچار می‌شود که نورانی بودن انقلاب اسلامی را ظلمانی می‌کند و آن حضرت، در طول عمر خود برای رفع خطر اخباریگری، خطرهای بسیاری را به جان پذیرفتند و از تهمت‌ها نهراسیدند. حالا نباید وجود نورانی ایشان خود موجب نوع دیگری از اخباریگری شود. اما نکته این است که با دانستن اندکی از معارف سیاسی، نباید جسارت داشت که آرای سیاسی شخصیتی که توانسته است دین باوری را در جهان کفرآلود امروز احیا کند، براحتمی نقد شود؛ نه آنکه اصلاً و ابداً و نه آنکه یک عده پیدا شوند و متولی امر گردند و بگویند فقط ما به آن اندازه از رشد و بلوغ و تخصص رسیده‌ایم که در این زمینه ذی‌حقیق و دیگران نه. چه هر کس چنین ادعایی کند، معنای ادعایش این است که صاحب‌نظران بی‌نام، دانشجو و محقق را به حساب نمی‌آورد و خود را در ردیف حضرتش قرار می‌دهد و تحلیل را در جامعه‌ای که باید به طور دایم بجوید، بیابد و رشد کند، علیل می‌کند. اما سخن این است که ما گفتار معصومین - علیهم السلام - را نقد نمی‌کنیم، چرا؟ حال آنکه منطق حکم می‌کند که قضایای حملیه، قضایایی است که احتمال صدق و کذب در آن باشد و با چنین حکم درست منطقی که بخشی از حقیقت است، فرمایشات حضرت نبی اکرم (ص) که به صورت قضایای حملیه بیان شده، قابل نقد می‌شود ولی به رغم آنکه قواعد منطقی اجازه نقد می‌دهد، قواعد کلامی، ما را به فهم عمیق کلام معصوم دعوت می‌کند؛ نه به نقد آن. همچنین است وقتی منطق حکم کند، آرای سیاسی حضرت امام و دیگر سترگ مردان اندیشه ذاتاً نقدپذیر است. آیا نقدپذیر بودن آن در منطق کافی است که نقد را شروع کنیم؟ البته جایز هم نیست کسی را از نقد منع کنیم، شاید راه درست آن باشد که سعی کنیم آرای ایشان را بفهمیم. پس از فهم آرای سیاسی ایشان اگر به نظری دیگر رسیدیم خیر مضاعف است، اما قبل از درک مبانی آرای ایشان، نقد جایز منطقی است نه واجب عقلانی، و اگر برای دانشجو، استاد و محقق واجب، ضروری و لازم باشد - که بیگمان هست - تمرین باید کرد که نحوه نقد و بررسی از عمل سیاسی

فاصله بگیرد. چنانکه قبلا اشاره شد در حوزه آرای سیاسی غالبا اظهارنظر، خود یک عمل سیاسی است و مهمتر آنکه هر نقدی در این حوزه بدون پیشداوری ممکن نیست؛ آن حضرت خود چنین بودند؛ استادان خود را می ستودند و به احترام هر استادی که حق تعلیم بر او داشت، تمام قد می ایستادند. اما وقتی با نظر استاد موافق نبودند، تنها و تنها در جلسه مناظره و بحث، لب به نقد می گشودند. در حالی که در جامعه فقط نظر خود را می گفتند و این یعنی اخلاق علمی و اخلاق اسلامی و بالاتر از آن یعنی ادب علمی، ادبی که در سایه آن انوار حکمت بر جان انسان می ریزند و محقق قویدل می گردد. به تعبیر دیگر، نقدهای معمول منطقی، ذهن را قوی می کند اما دل را نه. وانگهی هر کس که در معرفت سیاسی دستی دارد این حق را دارد که آرای سیاسی معظم له را نقد کند، اما حق بالاتر آن است که ابتدا خوبتر بفهمیم. زیرا اگرچه حوزه آرای سیاسی ایشان مشحون است از سخنان نقدپذیر اما لبالب است از تئوریه‌ها، نظرها و آرای کشف نشده دلپذیر و چه بسا نظری نقدپذیر از ایشان پس از درک نظری دیگر، هیجان انگیز شود. به خاطر دارم در اوایل پیروزی انقلاب، بعضی نظر می دادند که ارتش منحل شود، بعضی نظر می دادند که ساختار آن تغییر یابد، آنها که با مسائل تئوریک ساختار دفاعی آشنایی داشتند، از اینکه می دیدند کشور دارای دو نیروی نظامی می شود، نگران هزینه ها و اختلافات آنها بودند. شهید چمران از آن حضرت سوال کرده بود، چه لزومی دارد که کشور دارای دو نیروی نظامی و چند نیروی انتظامی باشد؟ وقتی پاسخ را که فقط دلباختگان می فهمیدند، شنید، اشک شوق از گونه هایش چکیده بود. پاسخ چنین بود: کشوری که دشمنان قسم خورده اش دو ابرقدرت مخالف هم هستند، دو نیروی دفاعی مختلف می خواهد. در مورد تعدد نیروهای انتظامی نیز قریب به این مضمون فرموده بودند: در ممالک پیشرفته پلیس در خدمت مردم بوده، اگرچه گویی این طورها هم نیست و بیشتر در خدمت طبقات مرفه است اما در کشور ما پلیس را برای سرکوب مردم به وجود آوردند، حالا رقابت بین کمیته ها و شهرداری و ژاندارمری به نفع تمام طبقات مردم خواهد بود. (۷) حوزه اندیشه سیاسی ۵. مهمترین بخش معرفت سیاسی، حوزه اندیشه سیاسی است. اگر بخواهیم به اختصار ولی دقیق بیان کنیم که اندیشه سیاسی چیست؟ شاید تعریف جامع و مانع از آن، این باشد: اندیشه سیاسی مجموعه باورهای فلسفی است که به طور مستقیم به اداره امور جامعه مرتبط باشد. حضرت امام (ره) در حوزه اندیشه سیاسی، بیانی جدید دارند و طرحی نو درانداخته اند. البته اینکه می گوئیم جدید و نو، نه به معنای آن است که ایشان چیزی را اختراع کرده اند، بلکه آنچه را که موجود بود ولی از آن غفلت می شد، احیا کرده اند. اما به این اعتبار جدید است که در قرون اخیر در بحثهای دانشگاهی چنین مطالبی یا به چشم نمی آمد و یا در تاریخ اندیشه سیاسی خوانده می شد و پس از ظهور انقلاب اسلامی است که طرح چنین مباحثی در معرفت سیاسی حضور جدی دارد. البته به اعتبار آنکه احیای آن نیز خود هنری است که ذهن خلاق، فعال و نو می طلبد و همگان این هنر را ندارند که لطایف گذشته را برای حال احیا کنند و در میان منابع بگردند و بجویند و آنچه را که به کار امروز و فردا می آید بیابند، پس از این حیث نیز می توان گفت که اگرچه آن حضرت در حوزه اندیشه سیاسی، خمیرمایه ها و بنیانهای اندیشه شان همان منابع گذشته است ولی در نحوه ارائه، طرحی نو و جدید درانداخته اند؛ همچنانکه در فقه نیز چنین بودند. اگر ضرورت داشته باشد به تعریفی که از اندیشه سیاسی ارائه دادیم باز گردیم، توجه دقیق به ساختار آن تعریف اهمیت دارد. اول آنکه: جنس اندیشه سیاسی، مجموعه باورهای فلسفی ذکر شده است. به این معنا که اندیشه سیاسی ماهیتا فلسفی است. (فلسفی به معنای عام کلمه) و طبیعتا این معنا القا می شود که قوام گرفتن یک اندیشه سیاسی از روشهای علمی پیروی نمی کند؛ نه به این معنا که علمی نیست، به این مفهوم که در متدولوژی از روشهای فلسفی برمی خیزد و نه از روشهای علمی. مثلا وقتی سوال شود، یک نظام سیاسی با رای مردم مشروعیت می یابد یا به طریقه دیگری؟ هر کس به این سوال پاسخ دهد، کاری فلسفی کرده است نه علمی. ولی اگر سوال شود چه حکومتی مشروعیت خود را با رای مردم به دست آورده اند؟ پاسخ به چنین سوالی روش علمی می طلبد. به این معنا که با روش استقرار نظامهای سیاسی را طبقه بندی می کنیم و سپس هر نظام سیاسی که مشروعیت خود را از مردم کسب کرده بود، به عنوان پاسخ سوال برمی شماریم. سرنوشت مردم دوم آنکه: اندیشه

سیاسی مجموعه باورهای فلسفی است که در طول هم قرار می‌گیرد نه یک موضوع مجرد. اگر کسی جمله‌ای فیلسوفانه، زیبا و مردم‌پسند بگوید و در یک عبارت نحوه اداره جامعه را توضیح دهد، چنین شخصی اندیشمند سیاسی نیست و آنچه عرضه می‌کند، اندیشه سیاسی نیست. چرا که اندیشه سیاسی یک امر و یک عبارت نیست؛ مثلاً اگر کسی بگوید از بحث‌های بی نتیجه مقبولیت و مشروعیت هرگز سخن نخواهم گفت، آنچه مهم است، آن است که مردم خود باید سرنوشت خود را رقم زنند و از توضیح چگونگی مشروعیت یک نظام سیاسی طفره رود، شعاردهنده در دایره اندیشمندان سیاسی ورودی نخواهد داشت و حداکثر در حد یک شخصیت سیاسی موفق یا ناکام در تاریخ سیاسی جای خواهد گرفت. اندیشمند سیاسی کسی است که بتواند برای هر سوال فلسفی مرتبط با اداره جامعه پاسخی غیرمعارض با دیگر باورهای خود بیابد. از لحاظ منطقی، این مجموعه باورها باید در طول هم باشد و با هم معارضه نکنند. استحکام و سستی یک اندیشه سیاسی را از توالی باورهای غیرمعارض می‌توان باز شناخت؛ مثلاً اگر کسی باور داشته باشد که سلطنت یک موهبت خدایی است که میراث بر آن خاندان سلطنت‌اند، دیگر نمی‌تواند به اصالت رای برای تعیین حاکم نیز معتقد باشد، و اگر به هر دو باور معتقد است، تعارض در اندیشه دارد. البته همه کسانی را که به عنوان اندیشمندان سیاسی می‌شناسیم توانسته‌اند یک مجموعه منسجم از باورهای فلسفی را به عنوان اندیشه سیاسی خود مطرح سازند. آنچه جای بحث باقی گذاشته آن است که بعضی از این باورها بظاهر در طول هم اند و با دقت و تامل، تناقضات آنها آشکار می‌شود، و یا آنکه بنیانهای اولیه بعضی اندیشه‌ها مورد پذیرش نیست. مثلاً ماکیاوول تقریباً توانسته است مجموعه باورهای خود را از چگونگی نحوه اداره جامعه سامان دهد، اما اندیشه‌های سیاسی او به دلیل آنکه بر شالوده مشروعیت رفتار شهروندان قوام گرفته، بخشهایی از آن در بیشتر سرزمینها، بنیانی غیرمقبول دارد. به این اعتبار، مارکس نیز یک اندیشمند سیاسی است که توانسته مجموعه باورهای خود را از نحوه اداره جامعه در طول هم قرار دهد، ولی جدای از بنیانهای باطل زیربنای تفکرش، مرتکب تناقضاتی در ردیف کردن مجموعه باورهای خود شده که اندیشه‌هایش را سست کرده، اما سستی اندیشه‌های او، اندیشه‌اش را باطل ساخته است نه اندیشمند بودنش را. البته مارکس آنقدر با اقتصاد آمیزش فکری داشته که بیشتر، او را یک صاحب نظر اقتصادی می‌دانند تا یک اندیشمند سیاسی. ولی به دلیل آنکه وی برای نحوه اداره جامعه طرح دارد و کمونیسم را از اقتصاد فراتر برده و به نحوه اداره جامعه نیز تعمیم داده، در جرگه اندیشمندان سیاسی جای گرفته است. (۸) اندیشمند سیاسی کیست؟ سوم آنکه: اندیشه سیاسی به طور مستقیم به اداره امور مردم مرتبط است. بر این اساس بسیاری از باورهای فلسفی از جرگه اندیشه سیاسی خارج است؛ اگر چه اندیشه سیاسی در دایره باورهای فلسفی است. در حقیقت این قید، تعریف را مانع می‌کند. بنابراین فیلسوفانی که به نحوه اداره جامعه پرداخته‌اند، اندیشمند سیاسی نیستند؛ مثلاً ملاصدرا از نوادر فیلسوفان بزرگ تاریخ بشر است، اما به دلیل آنکه برای اداره امور جامعه طرحی مشخص ندارد، هر چند جسته و گریخته به مسائل اجتماعی نظر دوخته باشد، اندیشمند سیاسی تلقی نخواهد شد. اما همه اندیشمندان سیاسی فیلسوفی می‌کنند حتی اگر بنیان‌های فلسفی آنها سست باشد یا ادعا کنند که از فلسفه بیزارند. هر کس به ساختارهای کلان نحوه اداره امور جامعه پرداخته باشد، بدان جهت که نوع مباحثی که مطرح می‌کند ماهیتی فلسفی دارد، پس فیلسوفی کرده است و آنچه عرضه می‌کند نیز ماهیتاً در دایره فلسفه است و به روشهای فلسفی قابل نقد و بررسی قرار می‌گیرد؛ مثلاً مرحوم دکتر شریعتی در کتاب امت و امامت به نحوه اداره امور مردم براساس اندیشه ولایت و وصایت می‌پردازد. اگر چه ادعا می‌کند که آنچه در آن کتاب عرضه می‌دارد جامعه‌شناسی امت و امامت است، ولی بواقع در آن کتاب بیانی فلسفی دارد. آنچه مطرح می‌سازد مثالهای جامعه‌شناختی دارد، اما متدولوژی آن فلسفی است. علامه طباطبایی (ره) یک فیلسوف رآلیست است که از مسائل اجتماعی غفلت نکرده و در خلال اکثر مباحث پیرامون مسائل مختلف از انسان، جامعه و ارتباط وحی با قوانین طبیعی و اجتماعی سخن به میان آورده و با استدلالهای فلسفی اثبات کرده که دین فطری است که جامعیت آن تمام احکام اجتماعی را نیز شامل می‌شود، ولی به رغم آنکه معظم له یک فیلسوف است که به احکام اجتماعی نیز نظر انداخته، در جرگه اندیشمندان سیاسی

جای نمی‌گیرد. چرا که مباحث فلسفی ایشان در باب مسائل اجتماعی، به طور مستقیم به نحوه اداره امور جامعه مرتبط نیست. البته اندیشه‌های والای ایشان می‌تواند مصالح یک اندیشه سیاسی باشد ولی به طور مستقل اندیشه سیاسی نیست. حال آنکه استاد مطهری یک اندیشمند سیاسی است. چرا که وقتی کلیه آثار او مطالعه شود، خواننده می‌تواند مدینه فاضله او را در ذهن ترسیم سازد. البته استاد مطهری خود به اندیشه‌سازی نو مبادرت نکرده، بلکه در سامان دادن اندیشه‌های مطرح شده نسل خود، استادانه نوسازی کرده است. خواجه نظام الملک یک اندیشمند سیاسی است که در سیاست نامه به طور مستقیم، نحوه اداره جامعه را طراحی کرده است؛ اگرچه کتاب او مخلوطی است از اندیشه‌های سیاسی، علم سیاست، اخبار، روایت، حکایت، شعر و دیگر لطایف. ولی در نهایت برای ساختار حکومت و نحوه اداره امور مردم، طرح مشخصی دارد که البته آن طرح با اندیشه‌های سیاسی امروزی ما همخوانی ندارد و قابل نقد است. خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب اخلاق ناصری، یک اندیشمند سیاسی است و این کتاب اگرچه اخلاق نام گرفته، ولی بخشهایی دارد که به طور متوالی مباحث نظری چگونگی رفتار اجتماعی را در بخش اداره امور توضیح می‌دهد. مرحوم نایینی فقیه است و اگرچه با طرح مباحث فقهی، مسائل مشروطیت را توضیح می‌دهد، ولی همان مباحث به گونه‌ای طرح شده که در حیطه فلسفه سیاسی نیز جای دارد و به دلیل آنکه به اداره امور جامعه پرداخته و این پردازش هم ظاهر و باطنی فقهی دارد و هم بواقع باطن کلامی و فلسفی، بنابراین آرای ایشان آرای است که تا مرزاندیشه سیاسی بالا آمده و کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله می‌تواند به عنوان اندیشه سیاسی عصر مشروطیت مورد بررسی قرار گیرد. چینیان در طول تاریخ طویل خود، دارای اندیشه‌های سیاسی پیچیده‌ای بوده‌اند که پیوستگی تاریخی آنان موجبی شده که نتوان اندیشمندان سیاسی آنان را بخوبی شناسایی کرد، زیرا بنیانهای فلسفی اندیشه آنان که غالباً در قالب افسانه‌ها به فرهنگ سیاسی مردم راه می‌یافت، چنان استوار بود که این ملت را بی‌نیاز از دگرگونی و انقلاب در اندیشه می‌ساخت، ولی در عصر جدید "مانو" در آن کشور به عنوان یک رهبر سیاسی اندیشمند مطرح شد؛ اندیشمندی که نیمی از خمیرمایه‌های اندیشه خود را از مارکس وام گرفته و نیم دیگر را از فرهنگ باستانی چین. پس از رنسانس در غرب، دهه‌اندیشمند سیاسی ظاهر شدند و آنقدر به نقد یکدیگر پرداختند تا اندیشه سکولاریزم زاییده شد و اکنون غرب دارای یک اندیشه نسبتاً فراگیر است. با این تحفظ که این اندیشه نیز همواره در حال نوسازی خویش است و نوسازان آن در انبوه آنچه گفته شده و می‌شود، گم می‌شوند. چنانکه اگر سوال شود اندیشمندان سیاسی قرون جدید غرب چه کسانی هستند؟ فقط کسانی که در رنسانس تبلور بیشتری داشتند - مانند "ولتر" و "رسو" و کمی بعد از آن "نیچه"، "هگل" و "مارکس" - به ذهن می‌آیند و کسانی مانند "ژان پل سارتر"، "برشت"، "آلبر کامو" و دیگران در لابلای صدها نام دیگر گم می‌شوند. در هند نام "گاندی" به عنوان یک اندیشمند بزرگ در دلها حک شده است. اعراب، ناصر را به عنوان یک اندیشمند سیاسی می‌شناسند؛ اگرچه او، بیشتر دارای آرای سیاسی بود تا اندیشه سیاسی. ولی "کواکبی" یک اندیشمند بزرگ عرب است که اندیشه‌های سیاسی بنیانهای قوی فلسفی دارد و امام خمینی (ره) نه فقط به عنوان یک رهبر مذهبی و سیاسی قدرتمند بلکه به عنوان اندیشمندی که به طور مستقیم برای اداره امور جامعه طرح دارد، در عصر حاضر به عنوان اندیشه ساز و اندیشمندی سیاسی مطرح هستند که موضوع ماست و در صدد آنیم که گوشه‌ای از بنیانهای اندیشه سیاسی شان را بشناسیم. استفاده از روش استقرا چهارم اینک: بدون آنکه ایدئولوژی بظاهر در تعریف اندیشه سیاسی راه داشته باشد، ذاتی اندیشه سیاسی است. این معنا هم به روش استقرا قابل دریافت و هم در تحلیل معرفت‌شناسانه اندیشه سیاسی غیرقابل انکار است. اگر به روش استقرا، اندیشه‌های سیاسی مورد مذاقه قرار گیرد، دیده می‌شود که در تمامی آنها بحث از باید و نبایدهاست و تمام باید و نبایدها، مسائل ارزشی‌اند که جز با باوری ایدئولوژیکی عرصه عمل ندارند. کم‌رنگترین شکل ایدئولوژی را می‌توان در مدینه فاضله افلاطون مثال آورد. انواع پررنگتر آن را در نضج‌گیری رنسانس می‌توان سراغ گرفت. در این دوره، قبل از آنکه درسی به عنوان اندیشه سیاسی، قالب دانشگاهی به خود بگیرد، آنچه از فیلسوفان محبوب عامه عرضه می‌شد، الزامات عملی و رفتاری در فرهنگ مردم ایجاد می‌کرد، تا

جایی که گروهها بر سر به کرسی نشاندن یا مقاومت در مقابل آن اندیشه‌ها چنان به جان هم می افتادند و حادثه می آفریدند که گویی پیامبری حکم جهاد داده و معتقدانش عمل به تکلیف می کنند! سه شکل از فلسفه به حصر عقل نیز می توان به ماهیت ایدئولوژیکی بودن اندیشه سیاسی واقف شد. چرا که اندیشه سیاسی، داخل در معرفت فلسفی است. فلسفه یا دینی است یا غیردینی و یا در مقابله با دین. در هر سه شکل (۹) تعارض و نفی و جدال، لازمه آن می شود که البته نه از نوع علمی آن. چرا که تعارض و جدال در ساحت علم، فقط در همان ساحت، کسی را در مقابل دیگری قرار می دهد و نه در همه زمینه‌ها. مثلا دو پزشک که بر سر شیمی درمانی یا جراحی یک بیمار اختلاف جدی دارند، عالمی نخواهند کرد اگر جدال خود را به تفاوت جان و روح نیز تسری دهند. اما دو فیلسوف سیاسی، یکی موحد و دیگری مشرک، بجز مشترکات مبانی فلسفه (حتی گاه در همان مبانی)، در تمام زمینه‌ها با هم اختلاف جدی و اساسی خواهند داشت و حتی در موضوعات بظاهر بدیهی نیز جدالی پایان ناپذیر بین آنان برقرار است. مثلا اینکه هر شهروند بالغی مکلف است از تمامیت ارضی کشور خود دفاع کند امر مشترکی است که غالب اندیشمندان سیاسی آن را از تکالیف خدشه ناپذیر آحاد بالغ جامعه می شمارند. اما یک اندیشمند سیاسی که مبانی اندیشه هایش را از دین برگرفته است، اگر فداکاری برای حفظ تمامیت ارضی کشور را از اوجب واجبات بشمارد نمی تواند فقط به نتیجه بنگرد و از مبنا غفلت کند. بنابراین چنین حکم خواهد داد که جز برای ادای تکلیف در مقابل خداوند، هر نوع فداکاری و جانبازی خودکشی است، همچنانکه طفره رفتن از جهاد گناهی نابخشدنی خواهد بود. حال آنکه اندیشمند سیاسی غیرمذهبی به نتیجه عمل می اندیشد و فداکاری در راه میهن را تکلیف آحاد ملت می داند تا کشور محفوظ بماند، و در مقابل این سوال اساسی یک سرباز که اگر بمیرم و نبینم که بر سر کشور چه آمده، چه چیز عاید من شده است؟ پاسخی قانع کننده ندارد مگر آن که شاعری کند و هنرمندانه از پاسخهای قانع کننده عقل طفره رود، یا سائل را به حکم غریزه دفاع، دلالت دهد. به هر صورت، هر توجیهی بسازد یا بیابد، توجیهی است برای عرصه عمل که از سویی با اندیشه مذهبی تباین یا تعارض خواهد داشت، و از دگر سو پاسخی است که دفاع را ایدئولوژیک می کند، و اگر نتواند چنین کنداندیشه، نارسایی خود را در عمل و باور مردم آشکار خواهد ساخت. در همین جا لازم است این تذکار را هم بدهم که فلسفه و کلام دو معرفت مستقل هستند و تفاوت‌های زیادی دارند. با این حال مشترکاتی دارند که در بحث اندیشه سیاسی، کسی را که به روش کلامی طرحی برای اداره امور مردم ارائه می دهد نیز می توان در جرگه اندیشمندان سیاسی قلمداد کرد. چرا که بحثهای کلامی نیز در نهایت ماهیتی فلسفی دارد، اما جامعه شناسی، علم مدیریت و فقه چطور؟ آیا می توان اندیشه‌های سیاسی کسی را در این دانشها نیز جستجو کرد؟ معرفتی به نام فلسفه علم در معرفت شناسی، بحث بسیار مهمی وجود دارد. به این مضمون که چه چیز دانشی را از دانش دیگر جدا می کند؟ مثلا حدود دانش فیزیک را چگونه می توان از محدوده شیمی باز شناخت؟ در قرون اخیر، معرفتی به نام "فلسفه علم" عهده دار پاسخ به چنین پرسشی شده است، ولی غالب پاسخهایی که برای سوال فوق وجود دارد، کاربردی است تا هرکس به کار خود پردازد و محدوده موضوعات مرتبط با رشته خود را بشناسد. برای شناسایی محدوده‌های هر دانشی، تعریفی که از آن دانش می شود کفایت می کند و گاه بی آنکه تعریفی ارائه شود، موضوعاتی که در طول درس، یک دانش آموز یا دانشجو با آن آشنا می شود، ادراکی را در ذهن به وجود می آورد که همان ادراک کافی است تا جوینده یابنده شود. مثلا یک دانش آموز دبیرستانی به راحتی سوالهای تاریخی را از سوالهای ریاضی تشخیص می دهد بی آنکه حتی از این دو دانش، تعریف جامع و مانعی عرضه شده باشد. اما موضوعات سیاست، فقه، جامعه شناسی و مدیریت، موضوعاتی است که دایره‌ای بزرگ ترسیم می کند و در آن دایره، مسائلی طرح می شود که بی مرز است. مثلا گاه یک بازی فوتبال بین دو تیم از دو کشور، چنان در سیاست موضوعیت می یابد که حتی یک سفیر و اعضای سفارتخانه را که باید به کار سیاست پردازند بسیج می کند تا امکانات خود را برای برنده شدن تیم کشور خود به کار گیرند، و این بسیج یک کار سیاسی تلقی می شود. چنین است که در بحث معرفت شناسی، روشها مطرح می شوند و به این کفایت نمی شود که موضوعات

دانش، دانشی را از دانش دیگر جدا کند. در این جا روشها دخالت می یابند؛ به این نحو که اگر موضوعات واحد به روشهای مختلف مورد بحث قرار گیرند، مرز بین این دانشها را روشها تعیین خواهد کرد؛ مثلاً بازی شطرنج به عنوان یک موضوع، نوعی بازی فکری است که در ظاهر ربطی به پرورش جسم ندارد. ولی وقتی مسابقه ای بین دو فرد یا دو تیم برگزار می شود، در بسیاری از کشورها به عنوان موضوعی جدی برای مدیریت تربیت بدنی طرح می گردد و در مدیریت برگزاری در ردیف رشته های ورزشی دیگر جای می گیرد. وقتی بخواهند همین بازی را کامپیوتری کنند، دیگر موضوعی کاملاً فنی و ریاضی است و مدیریت تربیت بدنی در برنامه نویسی به زبان ماشین راهی ندارد. همچنین می تواند در رشته های علوم انسانی مطرح شود و دانشجویی به عنوان پایان نامه خود، اثرات اجتماعی و رفتاری آن را در میان جوانان پیگیری کند. همچنین همین موضوع می تواند در فقه موضوعیت یابد و حلال و حرام و مستحب و مکروه بودنش به عنوان یک حکم شرعی از روشهای فقهی بیرون آید. حکم ارتداد سلمان رشدی؛ حکم فقهی این اطاله کلام به این منظور بود که بگوییم، بسیاری از موضوعاتی که گمان می کنیم کاملاً فقهی است یا مختص رشته دیگری است، می تواند با روشی دیگر در رشته ای دیگر موضوعیت یابد؛ چنانکه بعضی احکام فقهی حضرت امام (ره) را می توان از وجوه مختلف معرفت سیاسی مورد توجه قرار داد، در صورتی که حکم ارتداد سلمان رشدی به طور کامل و خالص یک حکم فقهی است؛ یعنی این حکم، به لحاظ آن که یک کار سیاسی قوی انجام گردد، صادر نشده است که اگر چنین بود آنگاه باید از متدولوژی معرفتهای سیاسی پیروی می کرد. حال با چنین پیش زمینه ای، مرور کوتاهی به امهات اندیشه سیاسی حضرت امام (ره) خواهیم داشت. البته بی آنکه سیر تحول آن را پیگیر باشیم. بنابراین نقطه آخراندیشه های ایشان مبدا بحث ماست.

۱. در تقسیم بندی اندیشه ها به دینی و غیردینی، اندیشه های سیاسی ایشان کاملاً دینی است. ذکر این مسئله بظاهر بدیهی برای آن است که اشعار دهیم که اندیشه های سیاسی التقاطی نیز وجود دارد. مثلاً اندیشه سیاسی عصر مشروطه چنین بود: بعضی مبانی آن را از اسلام برگرفته بودند و بعضی دیگر را از فرهنگ غالب. (۱۰) ممکن است اندیشمند سیاسی دیگری، یک اندیشه سیاسی عرضه کند یا کرده باشد که با اندیشه های ایشان متفاوت باشد، ولی این تباین، دلیل بر غیردینی بودن یکی از آن دو نباشد. چنانکه اندیشه های سیاسی حکیم فردوسی یک اندیشه کاملاً اسلامی و شیعی است؛ اندیشه ای که بسیار هنرمندانه و زیرکانه توانسته اسلام را از ناسیونالیسم ضداسلامی عرب، ترک و حتی ناسیونالیسم افراطی ایرانی جدا کند. اما به هیچ وجه مشابهت ظاهری بین کتاب ولایت فقیه حضرت امام (ره) و سخنان بعدی ایشان در باب آنکه "شاهنشاهی پوسیده ترین نظام حکومتی است" با شاهنامه دیده نمی شود؛ مگر آنکه به طور عمیق مطالعه کنیم. البته شاید این مثالی که عرض کردم برای عده ای چنان غیر ملموس جلوه کند که بگویند قیاس مع الفارق است و اگر چنین تصور شد، اندیشه سیاسی مرحوم نائینی مثال خوبی است که به طور کامل با اندیشه های معظم له منطبق نیست؛ اما هیچ کس نمی گوید که آن التقاطی است یا دینی نیست. همچنانکه اندیشه های اقبال مسلمان دین باور عاشق، بر نظرات حضرت امام به طور کامل منطبق نمی شود ولی او به رغم آن که با فرهنگ غرب آشناست، اندیشه هایش از دین برمی خیزد. اگر به بحثهای کلامی در این زمینه نزدیکی نکنیم و بحث از درستی و نادرستی و عمق دریافتها و درجات مختلف عمق معرفت را نادیده انگاریم و به این توضیح تعریف گونه بسنده کنیم، منظور روشن می شود: هرگاه مبانی اندیشه ای از منابع دینی انتزاع شود، آن اندیشه دینی است و اگر از منابع دیگر انتزاع شود، آن اندیشه دینی نیست و اگر از هر دو انتزاع گردد، آن اندیشه التقاطی است. اهمیت تفکیک قوا نزد امام با توضیح فوق، باز هم شاید روشن نشود که چگونه حکیم فردوسی را جزو اندیشمندان دینی قلمداد می کنیم. برای روشن شدن چنین ابهامی می گوئیم: مبانی اندیشه با موضوعات آن فرق می کند؛ چنانکه در منابع دینی گذشته، پارلمان و ریاست جمهوری و تفکیک قوا به نحوی که امروزه در کشور ما وجود دارد و منابع دلالت می کند که اینها از غرب سیاسی آمده، وجود نداشته است، ولی در اندیشه حضرت امام (ره) تفکیک قوا و پارلمان جایگاه خاصی دارد، همچنانکه افسانه رستم و سهراب، موضوعات دینی نیست و در منابع دینی جایگاهی ندارد. بنابراین آنچه اندیشه ای را دینی می کند مبانی

است نه موضوعات. چنانکه اگر کسی حقوق بشر در اسلام را با مبانی انسان محوری که بظاهر مبانی غیردینی است توضیح دهد، آنچه حاصل می‌آورد اسلامی نخواهد بود، منتها موضوعش یکی از موضوعاتی است که در اسلام مطرح است. این نکته بسیار مهمی است که بعضی به غفلت از آن می‌گذرند. بر همین قیاس کسانی که با مبانی اقتصاد چپ یا سرمایه داری، اقتصاد اسلامی می‌نویسند و یا با همان مبانی، سیاست یا مدیریت و غیره را به اسلام نسبت می‌دهند، آنچه حاصل آورند هر چند مثالهای فراوان از قرآن کریم و روایات معصومین - علیهم السلام - نیز داشته باشد، بنیانش را دینی نمی‌کند. آنچه می‌توان به طور جزمیتر گفت اینکه مبانی اصیل اند و اندیشه های دینی و غیردینی را باید در مبانی جستجو کرد و نه در موضوعات آنها. چنانکه ممکن است از کامپیوتر یا معماری، موسیقی و هنر سخنی به میان آید و آن سخن کاملاً اسلامی باشد، اما مبانی سخنی در باب نماز و روزه را به جرئت گفت که اسلامی نیست. (۱۱) ۲. دراندیشه های سیاسی حضرت امام (ره) دین از سیاست جدا نیست. این موضوعی است که همگان می‌دانیم. توضیح بیشتری که عرض می‌کنیم برای ورود به عمق بیشتر این امر بظاهر بدیهی است که با مسئله فوق فرق دارد. قبلاً گفته شد که اندیشه سیاسی ایشان دینی است و در این جا این مسئله را توضیح می‌دهیم که سیاست و دیانت دراندیشه ایشان عین هم است و این درجه بالاتری است. درسی از مکتب مدرس و شاه آبادی گمان می‌کنیم دو شخصیت بزرگ، تفکیک ناپذیری دین از سیاست را به حضرت امام تمام و کمال آموخته باشند یکی مرحوم مدرس (ره) که توانست باور خود را در عبارتی کوتاه و گویا خلاصه کند: سیاست ما عین دیانت ماست و دیانت ما عین سیاست ماست و دیگری حضرت آیه الله شاه آبادی (ره) که دستهای این شیدای تشنه را گرفت و از کوچه باغهای شناخت تا سرچشمه، دوان دوان برد و در رود جاری عرفان، او را به عریان شدن واداشت تا غسل توحید کند. چنین شد که غبار از چشمهایش بر گرفته شد تا دین را عریانتر ببیند. پس از آشنایی و تلمذ در محضر این دو بزرگوار، دیگر چیزی به نام دین و سیاست، دین و اقتصاد، دین و جامعه، دین و تکنیک و دین و دنیا برای وی باقی نماند. هر چه ماند توحید بود و به وحدتی رسید که فقط خاصان می‌رسند. لذا از این پس در ذهن ایشان سیاست نبود که عین دیانت بود. اقتصاد، فرهنگ و هر چیز دیگر نیز مانند سیاست شد یعنی بواقع در نظر ایشان همانگونه که سیاست عین دیانت بود، اقتصاد نیز عین دیانت، فرهنگ نیز همین طور بود. حال آنکه بسیاری از دینداران، اقتصاد را چیزی می‌دانند و دین را چیز دیگر. دین را منحصر در موضوعات خاصی می‌پندارند و موضوعات فرهنگ را چیزهای دیگر می‌شمارند. وقتی از متفکران بخواهیم که کلیترین معارف بشری را طبقه بندی کنند، اکثراً می‌گویند: فرهنگ، دین (۱۲)، علوم، فنون، هنر، عرفان و فلسفه. حال آنکه این طبقه بندی در نگاه یک دین باور به این گونه نیست. هر معرفتی در نگاه اول یا حقیقی است یعنی دینی است، یا کفرآلود است که جلوه هایی از حق را دارد، و یا به طور کامل بنیانی نادرست دارد. اقتصاد و دین دو مقوله نیست اقتصاد یا دینی است یا نیست همچنانکه سیاست یا دینی است یا نیست. فلسفه نیز چنین است و شاید عرفان نیز. (۱۳) دین، سیاست را معنا می‌کند با چنین نگاهی، دیگر معنا ندارد که بگوییم: "دین و سیاست" حتی این دو، دو روی یک سکه هم نیستند، عین هم اند. واژه هایی که برای این دو ابداع شده بیانگر مباینت نیست و اگر مباینتی هست در حوزه معرفت شناسی است و نه در ماهیت آن دو. در حیطه معرفت شناسی، این سیاست نیست که از دین فاصله می‌گیرد یا بدان نزدیک می‌شود و یا با آن امتزاج می‌یابد، بلکه دین است که سیاست را معنا می‌کند، همچنانکه باورهای فلسفی یا خرافه آلود کفرآمیز نیز آن را معنا کرده است و می‌کند. این مغالطه ای که بسیاری مرتکب شده اند که "سیاست علم است و دین اعتقاد. سیاست را عالم تئوریزه می‌کند و دین را پیامبران به کرسی می‌نشانند"، اینها جملات درستی است، اما در سطح نازل و با غفلت از این نکته که علم سیاست یکی از معارف سیاسی است و نه همه سیاست. (۱۴) سیاست گاه از منظر علم سیاست دیده می‌شود و گاه از منظر فقه، کلام و فلسفه، همچنانکه دین نیز می‌تواند از منظر سیاست دیده شود. با این حال در حوزه اندیشه سیاسی که باورهای فلسفی مرتبط به اداره امور جامعه را شامل می‌شود، به نحوی دین و سیاست تفکیک شدنی است ولی نه به معنای تفکیک عینی در عمل، بلکه تفکیک ذهنی برای شناخت بیشتر. دلایلی که حضرت امام (ره)

برای تفکیک ناپذیری دین از سیاست عرضه کرده اند، آنقدر ساده و عینی است که هر بیسوادی نیز براحتی می تواند آن را دریابد؛ مثلا اینکه چگونه می توان تصور کرد که احکام اجتماعی اسلام مانند قصاص، حدود، دیات و جهاد بدون تدبیر سیاسی اجرا شود.

۳. در اندیشه سیاسی معظم له، وجود حکومت امری قهری است. در نگاه ایشان جامعه بدون حکومت، وجود عینی ندارد؛ نه در گذشته چنین بوده و نه در آینده چنین خواهد شد. تجمع افرادی حتی در یک کوره ده دورافتاده منجر به تاسیساتی هر چند ابتدایی برای اداره امور می گردد. بشر در آینده نیز به رغم هر پیشرفتی در تاسیسات اجتماعی که منجر به کمرنگ شدن اکمیت حزب، صنف، گروه و فرد شود، هرگز نخواهد توانست وجود حکومت را نفی کند. البته ایشان در زمینه اخیر سخنی نگفته اند یا اگر فرموده اند ندیده ام، اما به حصر عقل، در اندیشه سیاسی ایشان تصور جامعه ای بدون حکومت - حتی در آتیه ای دور - جایی ندارد. زیرا تمام مسلمانان جهان به جامعه امام زمانی معتقدند و شیعیان به طور بسیار دقیق و مشخص نام حاکم را نیز می دانند. بنابراین کسی که معتقد است، جامعه بشری در نهایت به سوی کمال خواهد رفت تا آن جا که حکومت حضرت مهدی (ع) را با تمام وجود پذیرا شود، دیگر تصور جامعه بی حکومت برای وی تصویری در خیال خواهد بود. اما این که آیا حکومت آن زمان، شباهتی به حکومت های گذشته و فعلی دارد یا نه؟ سوالی است که ایشان پاسخ نداده اند، مگر در شعر و غزل که به گمان من قابل استناد است، ولی به دلیل آنکه فعلا جامعه علمی نمی تواند آن را در حوزه معرفت سیاسی راه دهد از ذکر آن خودداری می شود.

با این وصف به این سروده بنگرید: کرده خلوت با جوانهای سحابی در گلستان رفته در یک پیرهن با یکدگر چون جان و جانان من گزارش را نمی دانم دگر آنجا چسان شد. (۱۵) اگر قائل باشیم که رد پای اندیشه را در ابیاتی که خلوت انسان است، می توان بخوبی پی جویی کرد؛ آنگاه این سروده بیانگر آن است که وی حکومت حضرت مهدی (ع) را از انواع حکومت هایی که بین حاکم و تابع رابطه برقرار می کند نمی داند، بلکه جامعه را در خلوت گلستان تا امتزاج و آمیختگی در یک جامه می پندارد. گویا در حکومت مهدی (ع) جانها یکی می شود، چیزی که در کومت خود او نیز در سطوح بسیار نازلتری وجود داشت. زیرا او در نگاه عاشقانش حاکم نبود و دیگران تابع او ارادتمندان را به خلوت خود می آورد، به سینه خود می چسباند و آنان را از گرمای اندیشه اش گرم می ساخت. تشکیل حکومت اسلامی ۴. اصل تاسیس حکومت اسلامی در اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) امری واجب است، اما نحوه تشکیل آن در حوزه آرای سیاسی ایشان بود نه در اندیشه سیاسی. به همین لحاظ نحوه تشکیل حکومت اسلامی در ایران را به رای گذاشتند نه اصل تشکیل را. این که فرمودند: جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیش و نه یک کلمه کم، اشعار به این معنا ندارد که حکومت اسلامی می خواهیم یا نه بلکه به این معنا دلالت دارد که آیا نحوه حکومت اگر جمهوری اسلامی باشد مورد رضایت مردم است یا نه؟ اما اینکه چرا فقط آری یا نه، حوزه اش حوزه اندیشه سیاسی نیست، بلکه از تحلیل شرایط سیاسی جهان و گروه های سیاسی ایران ناشی می شود و در حقیقت یک عمل سیاسی مبتنی بر تحلیل است نه یک اندیشه پایدار بی تحفظ و دایمی. چه بسا اگر متفکران سیاسی از جمهوری که یکی از اشکال کارآمد نحوه اداره جامعه است، نارسایی های را مشاهده کنند و به اشکال کارآمدتری بیندیشند و نتیجه ای حاصل آید و جمهوری به روشهای جاری منسوخ گردد و آن تازه وارد عرف شود، حکومت اسلامی نیز در قالب آن شکل جدید قابل عرضه می گردد. چنانکه در زمان حضرت امیر (ع) جمهوری به شکل امروزی چندان موضوعیتی نداشت، اما اکنون موضوعیت یافته و شاید روزی فرا رسد که قوه مجریه را کامپیوترها و رباتها عهده دار شوند و آرای مردم به طور مستقیم دریافت نگردد بلکه کامپیوترها مکنونات افراد را حتی در خواب دریافت دارند! آنگاه چیزی به نام جمهوری منسوخ خواهد شد، و اگر امروز شکلی از اشکال مترقی نحوه اداره امور جلوه می کند، شیئی موزه ای و تاریخی گردد.

(۱۶) ۵. حکومت اسلامی در اندیشه سیاسی امام بر اساس ولایت فقیه بنا می شود. اینکه ولایت فقیه چیست؟ خوشبختانه معظم له، کتاب مستقلی در این زمینه دارند و آن را به زبانی ساده توضیح داده اند. (۱۷) همچنین در کتاب البیع (۱۸) فصلی را به مسئله ولایت فقیه اختصاص داده اند و طی پیروزی انقلاب تا ارتحال، هم با بیان و هم با عمل آن را توضیح داده اند. معظم له با بیانی

ساده و در عین حال عمیق، کتاب ولایت فقیه را با این عبارات آغاز می‌کنند: "موضوع ولایت فقیه فرصتی است که راجع به بعضی امور و مسائل مربوط به آن صحبت شود. ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود و چندان به برهان احتیاج ندارد. به این معنا که هر کس عقاید و احکام اسلام را، حتی اجمالا دریافته باشد، چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت. اینکه امروز به ولایت فقیه چندان توجهی نمی‌شود و احتیاج به استدلال پیدا کرده، علتش اوضاع اجتماعی مسلمانان عموماً و حوزه‌های علمیه خصوصاً می‌باشد. اوضاع اجتماعی ما مسلمانان و وضع حوزه‌های علمیه ریشه تاریخی دارد که به آن اشاره می‌کنم. "ولایت فقیه در ذهن و قلب مردم حال اگر من بخواهم ولایت فقیه را توضیح بدهم نه زبانی به سادگی ایشان دارم و نه بیانی که به عمق کلامشان راه یابم. توضیح و شرح هر مسئله برای جانداختن آن در اذهان است. حال آنکه مسئله ولایت فقیه جای خود را در ذهن و قلب مردم باز کرده است، ضمن آنکه متأسفانه اکثر کسانی که آن را توضیح داده‌اند باعث سردرگمی نسل جدید شده‌اند و زیباترین نوع حکومت را به گونه نامطلوبی ترسیم کرده‌اند. براین اساس، آن بخشی را که معظم له خود تشریح کرده‌اند، توضیح نمی‌دهم، اما این دلیلی نیست تا متخصصان خوش قریحه در صدد توضیح آن برنمایند. زیرا آنطور که به خاطر دارم آن حضرت از متخصصان امر خواسته‌اند که ولایت فقیه را در جامعه تشریح کنند، ولی گمان می‌کنم بخشی که به مبانی فقهی این مسئله ارتباط دارد بحثی تخصصی است که مناسب است در حوزه مربوط به خود مورد بحث و بررسی قرار گیرد. آن بخشی که جامعه بدان محتاجتر است، حوزه اندیشه سیاسی است که سوالهای اساسی غیرفقهی و هجده‌های بیرونی بیشتر در این حوزه و از همین سوست (۱۹). در حوزه اندیشه سیاسی، مسئله مشروعیت از مباحث کلاسیک و قدیمی است که به صورت کاملاً فلسفی یا کلامی مورد بحث قرار می‌گیرد. حال اگر در فقه توضیح داده شود، باز هم برای ورود به اندیشه سیاسی باید صبغه فلسفی به خود بگیرد. حضرت امام (ره) نیز، در کتاب ولایت فقیه مشروعیت آن را هم به روش فقهی و هم به روش فلسفی توضیح داده‌اند. در بحث فلسفی مشروعیت، سه دیدگاه وجود داشته و دارد: الف. دیدگاه اصالت قدرت: چنین دیدگاهی ماهیت قدرت را تحلیل می‌کند و در تحلیل غایی، اصالت آن را اعلام می‌دارد. نتیجه‌ای که طرفداران این نظر می‌گیرند آن است که قدرت تمرکز یافته جلوه‌های واقعی حقیقت است و حاکم قدرتمند یا نظام مقتدر سامان دهنده اخلاق و سیاست می‌باشد. در میان طرفداران چنین نظریه‌ای، هم الهیون دیده می‌شوند و هم ماده‌نگرها. الهیون منشأ قدرت را خداوند قادر قدیر می‌دانند که از قدرتش به هر که بخواهد عطا می‌کند و مادیون منشأ قدرت را در ذات طبیعت می‌دانند و معتقدند طبیعت در رفتار پیچیده خود قدرت را به نحوی که قهری و طبیعی است در میان ملل توزیع می‌کند. در تاریخ سیاسی اسلام، اکثریت اندیشمندان اهل تسنن را طرفدار این نظر می‌یابیم. البته با این تحفظ اعجاب انگیز، مبانی چنین نظری را در تاریخ صدر اسلام در نوعی برداشت از اصالت رای باید جستجو کرد. وقتی حضرت نبی اکرم (ص) رحلت فرمودند دو گروه از لحاظ اندیشه سیاسی در مقابل هم ایستادند: یک گروه اقلیت، به وصایت و امامت معصوم تمسک جستند که وجه دیگر آن عدالت است و گروه دیگر به شورا دست آویختند که اصالت قدرت از دل آن بیرون آمد. (لطفاً به این نکته توجه بسیار جدی مبذول دارید) سرنوشت اصالت شورا که بواقع اصل اصیلی در نص صریح است، چه نتیجه می‌دهد و پیروی از امام معصوم چه نتیجه‌ای؟ تکرار آن خالی از فایده نیست. شیعه به ولایت و امامت تمسک جست و از آن به اصل عدالت به عنوان یکی از اصول مذهب رسید، و اهل تسنن به اصالت رای که اصلی منصوص است، متمسک شد و از خلافت مبتنی بر اصالت قدرت سربرآورد و این نقد جانانه‌ای است بر نظامهای مبتنی بر اصالت رای. چنانکه در تمام نظامهای مبتنی بر اصالت رای، اصالت قدرت نیز خودنمایی می‌کند و اگر عرصه را احزاب در سیاست داخلی بر آن تنگ کنند، در سیاست خارجی بروز خواهد کرد. آمریکا، انگلیس و فرانسه نمونه‌های خوبی برای شاهد مثال هستند. کسانی که با این فرهنگها بخوبی آشنایی دارند و در عین حال اهل تفکرند، به دوگانگی و تعارض عجیبی برمی‌خورند چرا که در این کشورها مشروعیت بر اساس رای اکثریت است و اگر

دستگاه‌های پیدا و پنهان تبلیغی دست اندرکار سیاست سازی هستند، باز به دلیل اصالت رای، سعی در دستکاری رای مردم دارند؛ نه آنکه آرای مردم را نادیده بگیرند. چرا که اصالت رای در این کشورها نهادی شده و تاسیسات حقوقی زیربنایی دارد. بنابراین احزاب در پی تعقیب منافع یا مطامع خود کودتا نمی کنند تا قدرت را به دست آورند؛ توان تبلیغی خود را در رای سازی به کار می گیرند. اما همین کشورها در طول تاریخ اقتدار خود، رای دیگر ملل را نادیده گرفته اند. انگلیس و فرانسه در مستعمرات خود بیداد کردند و آمریکا در چند دهه اخیر، در سیاست خارجی چنان رفتاری از خود نشان داد که اگر بخوبی بر ملا شود ملتش شرمنده می گردد. نقش آرای اکثریت ب. دیدگاه اصالت رای: در این دیدگاه مشروعیت نظام سیاسی از آرای اکثریت برمی خیزد. اگرچه چنین دیدگاهی ریشه فلسفی سه هزار ساله دارد اما در قرون اخیر بویژه پس از رنسانس، مبانی فلسفی اکثر کشورهای توسعه یافته از چنین سرچشمه ای سیراب می شود. چنین دیدگاهی نه لزوماً ضد دیدگاه‌های دینی است، چنانکه نظام شورایی در اسلام که خلافت از آن بیرون آمد براساس اصالت رای اکثریت قوام گرفت و نه لزوماً دینی؛ چرا که اکثر نظامهایی که سکولار هستند، به اصالت رای معتقدند. البته در نگاه اول، بنیادهای فلسفی چنین اندیشه ای یکنواخت جلوه می کند، حال آنکه چنین نیست. شاید بیش از پنجاه مکتب قوی فکری با بنیادهای فلسفی متعارض ماتریالیستی یا الهی با پیشفرضها و تفاسیر مختلفی از جهان و انسان و مدنیت، وارد این اقیانوس شده و هر مکتبی با تفاسیر فلسفی خاص خوداندیشیده است، ولی شگفت آنکه بسیاری از مکاتب فلسفی در چهارراه اصالت رای به هم رسیده اند. وقتی اندیشه سیاسی غرب پس از رنسانس مورد مطالعه سطحی قرار می گیرد، به نظر می رسد که اندیشه اصالت رای ریشه در اومانیزم دارد، حال آنکه اندیشه خلافت - که خدا محوری از مبانی خدشه ناپذیر آن است قبل از رنسانس با تمسک به اصالت رای، اندیشه امامت را مورد هجوم قرار داده است. ج. دیدگاه اصالت عمل: در دهه های اخیر در بسیاری از رمانهای فلسفی، نمایشنامه ها، فیلمها، در بعضی کتابهای خاطرات سیاسی و اکثراً در مصاحبه هایی که رسانه ها در زمینه های مختلف با مردم انجام می دهند، نکات باریکی دیده می شود که اگر بخواهیم آنها را تحلیل کنیم چنین نتیجه می دهد: بحث مشروعیت بحث بیفایده ای است و به جای آن باید به مطلوبیت توجه جدی کرد. یا به تعبیر دیگر، مبنای مشروعیت، مطلوبیت است، و باز به تعبیر دیگر مطلوبیت نسبت به مشروعیت هم اولویت و هم اولیت دارد. البته در گذشته نیز بحثی به نام مقبولیت گاه در کنار و گاه در تقابل با مشروعیت مطرح بوده که با مسئله مطلوبیت خویشاوندی دارد، ولی با آن یکی نیست. بسیاری مسئله مقبولیت را با مسئله رای اشتباه می گرفتند و در تحلیل خود به آن راهی می رفتند که به اصالت رای منجر می شد. ولی به گمانم این عادت ذهنی است که راه را برای استدلال اصالت رای هموار می کند. در دیدگاه مقبولیت به شکل و قواره نظام نیز توجهی می شد، ولی گویا در دیدگاه مقبولیت به این نکته توجه می شود که اهداف ملی اعم از اهداف رفاهی و مادی و اهداف آرمانی چگونه قابل تعقیب اند. هر نظامی که اهداف ملی را در عمل محقق سازد، در چنین دیدگاهی، مطلوب است. آنچه دیدگاه اصالت عمل را خدشه دار می سازد این است: "بنیادهای فلسفی چنین اندیشه ای بشدت ملی گراست و پایه های آن بر سنگفرش ناسیونالیسم افراطی قرار دارد." بنابراین در صحنه بین الملل که صحنه تعاطی و تعارض بین ملتهاست، چنین اندیشه ای جانب قدرت بی رقیب را می گیرد و در نهایت به اصالت قدرت رومی آورد. شاید اوج ظهور این اندیشه قوام نگرفته را هنگام فروپاشی شوروی سابق در میان سیاستمداران گيجی که ذهنشان را تعالیم مارکسیستی پر کرده بود و قلبشان در هوای آزادی می تپید، بتوان سراغ گرفت و زشت ترین نوع آن را در چرخش سخیف یاسر عرفات. تفاوت آنچه در شوروی اتفاق افتاد با آنچه یاسر عرفات مرتکب شد این بود که روسها به رغم تعالیم مارکسیستی تفوق طلب و بشدت ناسیونالیست اند، ولی یاسر عرفات یک رهبر فردگرای سرخورده از ناسیونالیسم عرب است. حکومت اسلامی از دیدگاه امام اندیشه های دیگری نیز وجود دارد که مشروعیت را مبنادار می کند، ولی به دلیل آنکه چندان فراگیر نیست از ذکر آن خودداری می کنیم. حال ببینیم حضرت امام (ره) مبانی مشروعیت ولایت فقیه را چگونه توضیح می دهند. ایشان در کتاب ولایت فقیه در این باب چنین گفته اند: "حکومت اسلامی، هیچیک از انواع طرز

حکومت‌های موجود نیست. مثلاً استبدادی نیست که رئیس دولت مستبد و خودرأی باشد، مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه دخل و تصرف کند، هرکس را اراده اش تعلق گرفت بکشد و هرکس را خواست انعام کند و به هرکه خواست تیول بدهد و املاک و اموال ملت را به این و آن ببخشد. رسول اکرم (ص) و حضرت امیرالمومنین (ع) و سایر خلفا هم چنین اختیاراتی نداشتند. حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه؛ بلکه "مشروطه" است. البته نه مشروطه به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آرای اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است. "مجموعه شرط" همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت حکومت اسلامی "حکومت قانون الهی بر مردم" است ("۲۰). اگر فرض کنیم که اندیشه‌های سیاسی حضرت امام (ره) به هنگام تدریس ولایت فقیه قوام گرفته بود و آنچه پس از آن فرموده اند، یا آرای سیاسی ایشان است و یا همان معنا را بیشتر توضیح داده اند، آنگاه اگر از ولایت مطلقه صحبت کرده و در مقابل کسانی که ولایت مطلقه را متوجه نشده اند موضع گرفته اند، باید دید آیا این موضعگیری تحولی تعارضی در اندیشه‌های سیاسی ایشان است یا چیز دیگری؟ البته بسیار باید تاسف خورد که اصولاً چنین سوالی در اذهان برخی مطرح می‌شود. زیرا اصل سوال از یک اشتراک لفظی منشا گرفته است؛ به این معنا که ولایت مطلقه در مقابل مطلقه ای نیست که در عبارات فوق فرموده اند؛ بلکه به این معناست که حدود اختیارات ولی فقیه را نداشتن عصمت محدود نمی‌کند. کسانی که در امر حکومتداری اختیارات حاکم را محدود می‌کنند، ماهیت حکومت را نمی‌شناسند، و گرنه این مطلقه یک دلالت عقلی است و آنقدر بدیهی که هیچیک از مسلمانان صدر اسلام نیز در مطلقه بودن آن تشکیک نکرده اند. شنیده ایم که خلیفه دوم گفت: اگر اشتباهی کردم به من تذکر دهید و یک عرب بینام پاسخ داد: اگر کج بروی با این شمشیر کجم راست می‌کنم و جانش در امان بود و سخنش مقبول عام. اما همین عرب در رکاب او می‌جنگید و به جهاد می‌رفت، زکات می‌داد و نمی‌گفت جهاد امری است که فقط پیامبر باید بدان امر کند و تو مجاز نیستی. آنچه مورد بحث بود و به دو دیدگاه شیعه و سنی منجر شد حدود اختیارات حاکم نبود؛ بلکه مبانی مشروعیت و مقبولیت حاکم بود. حاکم در نگاه شیعه به طور قهری صلاحیت‌دارترین مردم است که چه رای دهد و چه رای نیابد، فرمانش مطاع است. در نگاه اکثریت اهل تسنن، صلاحیت‌دارترین مردم مقبولتر است، ولی فرمان کسی مطاع است که قدرت را در اختیار دارد. در اندیشه اولیه صدر اسلام، مشروعیت حاکم از رای که از شورا بیرون آید به دست می‌آید، و در نظام فکری شیعه اصلح را اصلح انتخاب می‌کند و این انتخاب به دلیل آنکه انتخاب طبیعی است، انتصاب نام دارد. البته وقتی بحث از حکومت است "ولایت مطلقه" به معنای داشتن تمام اختیاراتی است که معصوم در امر حکومتداری، دارد. ولی اگر دامنه بحث فراتر از امر حکومت باشد به طور طبیعی، تفاوتی عمیق بین معصوم و اصلح غیرمعصوم وجود دارد. چنانکه در دعا‌های شیعه که خود دائرة المعارفی بزرگ است، خطاب به ائمه هدی می‌خوانیم: "یا امام الانس و الجان" حال آنکه برای ولی فقیه چنین شانی را قایل نیستیم. ولایت مطلقه به معنای مطلق العنان نیست برای آنکه ولایت مطلقه با مطلق العنان بودن خلط نشود، امام خمینی (ره) "مشروطه" را مطرح می‌کنند؛ به این معنا که ولی فقیه حافظ حدود و قوانین خداست نه قانونگذار، و درک این معنا به این است که جامعیت اسلام را به جان باور کرده باشیم و گرنه دچار تزلزل فکری خواهیم شد. به همین لحاظ حضرت امام نسبت به شخصیت و صداقت و توانایی فکری و عقلی هرکس که در جامعیت دین مردد بود، تردید داشت. سازمان مجاهدین آن روز را که اکثر گروه‌های مبارز تایید می‌کردند و ایشان حاضر نبودند که تایید کنند، بیشتر از آنجا ناشی می‌شد که این گروه در جامعیت دین تردید داشت و به دنبال بخش تکمیلی اسلام، مارکسیسم نیز در دیدگاه نقش موضوعیت می‌یافت. اما جایگاه شورا و اصالت رای مردم در اندیشه سیاسی ایشان چنان عمیق است که می‌فرمایند: "مجلس در راس امور است". همچنین وقتی بعضیها فشار می‌آورند که خبرگان رهبری را خبرگان تعیین کنند. زیربار نمی‌روند و می‌فرمایند: مردم در تشخیص خبرگان، خبره اند، و یا وقتی پیشنهاد می‌شود که رئیس جمهور با رای مجلس یا

به طریقه دیگری انتخاب شود، می فرمایند مردم باید در سرنوشت خود دخالت مستقیم داشته باشند. اهمیت رای مردم شاید اوج توجه ایشان به رای مردم در آنجایی بود که زمزمه می شد که روحانیت تهران به طور متمرکز برای کل شهرستانها کاندیدا معرفی کند و با مخالفت جدی ایشان مواجه شد و فرمودند: هر شهرستان کاندیداهای خود را خود، معرفی کند. همچنین از بیانات ایشان نسبت به شرکت در انتخابات چنین استنباط می شود که گویا واجب شرعی است، چنانکه رای را شرعی می دانند که با چشم و گوش باز به صندوق رفته باشد و شناخت کاندیداها و انتخاب اصلح را برای رای دهندگان لازم و ضروری اعلام کرده اند. البته دستگاههای مسول انتخابات موظف اند جلوی تقلب و تخلفات را بگیرند و تلاش کنند شرایطی فراهم شود تا تمام افراد واجد صلاحیت رای دادن، بتوانند بدون دغدغه خاطر و به دور از تفتیش عقاید، رای خود را به صندوق بیندازند و مردم را به پای صندوقها دلالت دهند، اما به هیچ وجه نباید مسولیت خطدهی به مردم را عهده دار شوند. چرا که مردم مکلف اند رای را به صندوق بیندازند که به آن باور دارند و این عنایت ایشان، ذهن را به این معنا دلالت می دهد که شرکت در سرنوشت سیاسی مانند انتخاب دین و باور به اصول آن - که تقلید بردار نیست - آنقدر اصالت دارد که غیرقابل تقلید است و باید با یقین به درستی رای انجام شود. از دگرسو در کتاب ولایت فقیه عباراتی دیده می شود که بظاهر این نظر را مورد تردید قرار می دهد. ایشان می فرمایند: "فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومتهای "مشروطه سلطنتی" و "جمهوری" در همین است؛ در اینکه نمایندگان مردم یا شاه در این گونه رژیمها به قانونگذاری می پردازند، در صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ کس حق قانونگذاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی توان به مورد اجرا گذاشت. به همین سبب، در حکومت اسلامی به جای "مجلس قانونگذاری" که یکی از سه دسته حکومت کنندگان را تشکیل می دهد، "مجلس برنامه ریزی" وجود دارد که برای وزارتخانه های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می دهد و با این برنامه ها کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین می کند. ("۲۱) اما گویا آن حضرت به یک سوال مقدر نیز می اندیشیدند و برای آنکه مسئله تضاد ظاهری اصالت رای و اصالت قانون الهی را حل کنند، بلافاصله ادامه می دهند: "مجموعه قوانین اسلام که در قرآن و سنت گرد آمده، توسط مسلمانان پذیرفته و مطاع شناخته شده است. این توافق و پذیرفتن کار حکومت را آسان نموده و به خود مردم متعلق کرده است. در صورتی که در حکومتهای جمهوری و مشروطه سلطنتی اکثریت کسانی که خود را نماینده اکثریت مردم معرفی می نمایند هرچه خواستند به نام "قانون" تصویب کرده، سپس بر همه تحمیل می کنند. حکومت اسلام، حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان و حکم خداست. قانون اسلام، یا فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد از رسول اکرم (ص) گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند. "حکومت یا قانون؟ این گفتار بسیار ساده و در عین حال عمیق، لطیفی دارد که شاید کمتر مورد توجه قرار گرفته است؛ از جمله به جای آنکه میدان بحث مشروعیت را از "حکومت آغاز کنند، از "قانون" آغاز کرده اند. در مباحث اندیشه سیاسی غالباً گفته می شود: "حکومتی مشروعیت دارد که قانونی است" و قانونی بودن یا از آرای مردم کسب می شود و یا از دین برمی خیزد. بنابراین وقتی از دین بر گرفته شود دیگر مبتنی بر آرای مردم نیست. حال آنکه در پس فرمایش ایشان در گفتار فوق این معنا نهفته است که ابتدا مشروعیت قانون مورد سوال است، نه مشروعیت حکومت. در حقیقت قانونی مشروعیت دارد که اصالت ذاتی دارد و مردم به درستی آن ایمان دارند. حال که جامعه مسلمانان قوانین اسلام را به جان و دل پذیرفته و چنین جامعه ای که اکثریت آن را مسلمانان تشکیل می دهند به طور طبیعی و قهری آرای مردم در پذیرش حکومتی که مبتنی بر قانون الهی است، تعیین کننده است. بنابراین هر حکومتی که با زور و ارباب و کودتا یا از سرناچاری بر جامعه تحمیل نشده باشد، مبنای مشروعیت خود را از همان سرچشمه ای گرفت که مردم قبل از آن بر گرفته اند. با چنین نگاهی، حکومت غیرتحمیلی، آرای مردم را در دل خود دارد. به تعبیر دیگر در جامعه مذهبی عینیت حکومت، در گرو آرای اکثریت است و این

یک مرحله جلوتر از این معناست که حکومت براساس آرای اکثریت مشروع گردد یا براساس دین. امیدوارم با این بیان ناقص توانسته باشم مقصود را بیان کنم. البته به این نکته نیز اشاره کنم که آنچه پس از رنسانس در غرب اتفاق افتاد و حکومت‌های سکولار در مقابل حکومت‌های دینی قرار گرفت و گمان می رفت که حکومت‌های دموکراتیک سکولار تجلی اراده و آرای مردم است و حکومت‌های دینی تحمیل مذهب بر سیاست، یک کج اندیشی مفرط دارد که از کثرت ظهور پنهان مانده است، و آن اینکه در حقیقت، غرب دین عوض کرده است، نه آنکه دین را از سیاست جدا کرده باشد. به این نحو که دینی فلسفی آفریده که معنویت را در مسیحیت جستجو می کند و مادیت را در علم و عقل. به بیان دیگر، دین هرگز از سیاست جدا نبوده و تصور جدایی آن نیز نمی رود. آنچه جدا شده، غیب و شهود در دین است که دو پاره شده، پاره ای را که پیشرفتهای علمی با آن سر ناسازگاری دارد دانشگاه توضیح می دهد و به پاره ای از نیازها که دانشگاه توان پاسخگویی ندارد کلیسا پاسخ می دهد. به تعبیر دیگر، آنچه در غرب اتفاق افتاد جدایی دین از سیاست نبود، بلکه زایش ادیان جدیدی بود که بخشهایی از آن را کلیساها عهده دار شدند و بخشهایی را دانشگاهها و آزمایشگاهها، و به آن جهت که دانشگاهها به طور مستقیم بر اعتقادات ماورایی فردی تسلطی ندارند، کلیساها هنوز نفس می کشند و چون کلیساها نیازهای اجتماعی را پاسخگو نیستند، سیاست از کلیساها فرمان نمی گیرد. ولی در برداشتهای غیرمسیحی از اسلام، اگر جامعه ای جامعیت دین را به طور جدی باور داشته باشد، دیگر این جدایی معنایی نخواهد داشت و حکومتی که در چنین جوامعی شکل می گیرد، به طور کامل عین آرای اکثریت است و بحث مشروعیت نظام فقط در چارچوب قانون معنا می دهد، قانونی که هم بر رفتار فردی جاری است و هم بر رفتار اجتماعی، هم حاکم را هرچند پیامبر باشد در برمی گیرد و هم تابع را هرچند غیرمسلمان باشد. عدالت اجتماعی اولین تکلیف حکومت اسلامی با چنین برداشتی، بحث از آرای اکثریت در مشروعیت حکومت بحثی منتفی است و فراتر از آن آرای اکثریت نیست که حکومت را مشروع می سازد، بلکه آرای مردم آن را بنا می کند. نکته مهمتر اینکه مردم در چنین اندیشه ای مصالحی بیش از آرای خود برای بنای حکومت می آورند و در حقیقت باندیشه سیاسی در بنای حکومت مشارکت می کنند، نه با آرای سیاسی. چرا که جایگاه باورهای جدی غیرقابل تغییر در امر سیاست در حوزه اندیشه سیاسی است نه در حوزه آرای سیاسی، و چنین می شود که رای مردم اصالت ذاتی می یابد. مسئله دیگر در باب اصالت رای در نگاه ایشان را باید در متن اسلام جستجو کرد. به این معنا که حکومت اسلامی ابتدا موضوع تکلیف است و به تبع تکالیف خود موضوع حق می گردد. اولین تکلیف حکومت اسلامی با دیدگاه شیعی برقراری عدالت اجتماعی است. چنانکه عدالت به عنوان یک زیربنای فکری جزو اصول مذهب قرار گرفته و اصولاً یکی از ملاکهای متقنی است که می توان مشروع بودن رفتار حکومت را با آن سنجید. یکی دیگر از تکالیف عمده حکومت، برقراری امنیت (به معنای عام کلمه) و دیگری اخذ آرای مردم در نحوه اداره امور است. دو آیه در قرآن کریم به اصالت شورا دلالت دارند. آیه ۱۵۹ سوره آل عمران می فرماید "فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم في الامر فاذا عزم فتوكل على الله ان الله يحب المتوكلين." "این آیه هم به روانشناسی مردم در بحث مشاورت پرداخته و هم به هر نتیجه ای که از مشاورت بیرون آید بها داده و فرموده است، وقتی به عزم رسیدی توکل کن. چنانکه در جنگ احد وقتی حضرت رسول اکرم (ص) اصحاب را به مشورت دعوت کرد و نتیجه ای که از مشورت بیرون آمد، مطابق نظر خود نبود و در اقلیت قرار گرفت، لباس رزم پوشید و به میدان رفت و شکست خورد ولی به رخ مردم نکشید که شما اطلاعات کمی دارید، تحلیل شما ضعیف است و از این جور حرفها. زیرا وقتی به عزم رسید یعنی به اراده ای که از آرای مردم بیرون می آید دیگر نتیجه عمل مهم نیست. آنچه مهم است آنکه این رای اصالت دارد و باید به خدا توکل کرد و به آن عمل نمود. البته عده ای آیه را به نحوی که اصالت را از مشورت بگیرد و به عزم تحویل دهد، معنا کرده اند که اندیشه سیاسی آنان در تفسیر آیه دخالت دارد. دیگری در آیه ۳۸ سوره "شوری" است که می فرماید: "والذين استجابوا لربهم و اقاموا الصلوة و امرهم شوري بينهم و مما رزقناهم ينفقون." "تاکید قرآن بر مشورت

در آیه اول به حاکم توصیه می‌کند با کسانی که پیرامون او هستند مشورت کند و در این آیه وظیفه مردم را برمی‌شمارد که باید در امور خود مشورت کنند و این مشورت را نه امری تشریفاتی بلکه مانند برپایی نماز اعلام می‌دارد. در حقیقت هم حاکم هم تابع که در غایت یکی هستند، موظف اند در امور خود مشورت کنند و این جایگاه اصالت رای را از متن دین نشان می‌دهد. نکته مهمتر اینکه در اکثر فلسفه‌های سیاسی به مردم حق داده می‌شود در سرنوشت سیاسی خود با رای و عمل خود مشارکت داشته باشند ولی از این آیات اینگونه برمی‌آید که بحث فراتر از حق داشتن نداشتن است، بلکه به شکل وظیفه بروز یافته است یعنی مردم وظیفه دارند در سرنوشت سیاسی با مشورت دایمی خود عهده دار امور شوند و حکومت نیز مکلف است امور حکومت را با نظر اکثریت آرا جاری سازد. با چنین برداشتی "ولایت مطلقه" با اصالت رای هیچگونه تضادی ندارد. چه ولایت مطلقه یعنی عهده دار تمام امور اصلی، فرعی، عبادی، سیاسی و اقتصادی جامعه شدن و از پرداختن به هیچ امری از امور اداره حکومتداری غفلت نکردن و از دگرسو، اصالت رای مردم یعنی قرار گرفتن در تمام اموری که در دایره ولایت قرار می‌گیرد و فاصله حاکم و تابع را برداشتن و در یک جامعه توحیدی در امر سیاست به وحدت رسیدن. در بعد روابط خارجی به نظر می‌رسد معظم له سه اصل دعوت، نفی سبیل و حفظ دارالاسلام را در ساختاراندیشه سیاسی خود دارند، اما اینکه ظرف سیاست خارجی را چه چیز گرفته‌اند، قبلاً به تفصیل در این زمینه سخن گفته ایم. (۲۲) پی‌نوشت‌ها: ۱. سوره نحل، آیه ۱۱۲. ۲. سوره یوسف، قسمتی از آیه ۱۱۱. ۳. انفال، قسمتی از آیه ۶۰. ۴. بقره، قسمتی از آیه ۲۴۹. ۵. خوشبختانه کتاب سه جلدی کوثر که توسط موسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام (ره) منتشر شده و ادامه دارد، همچنین کتابهایی که تحت نام در جستجوی راه از کلام امام، توسط انتشارات امیرکبیر انتشار یافته، کار را تسهیل می‌کند. ۶. در جستجوی راه از کلام امام، دفتر سیزدهم، ص ۲۶۴. ۷. این سخنان را از شهید چمران که با تواضع خاص عارفان از کمیته انقلاب اسلامی، ناحیه ۵، منطقه یک تهران دیداری داشتند، شنیدم و در یک گپ دوستانه که بیش از دو ساعت به طول انجامید، ادامه دادند که ببینید بچه‌های شما همگی حزب الهی هستند و با فرهنگ خانواده‌های بی‌بند و بار آشنایی ندارند. آن خانواده‌ها نیز که از عطوفت انقلاب بی‌خبرند، از فرهنگ حزب الهی غافل‌اند، اگر بین این خانواده‌ها و همسایگان‌شان نزاعی در بگیرد، بیچاره آنها حتی نزاع خود را از کمیته‌ها پنهان می‌کنند، حال آنکه حضرت امام با تأیید ادامه کار شهربانی مشکل روانی آنها را حل کرده‌اند. ۸. اگر قرار باشد اندیشه را خارج از مفهوم اصطلاحی آن معنا کنیم، آنگاه از بسیاری از اندیشمندان اصطلاحی را خواهیم یافت که اندیشمند نیستند. زیرا اندیشمند با تعریف دقیق "اندیشه" کسی است که مغالطه‌ها را نیز بخوبی کشف کند و نه آنکه چنان مغالطه‌ای مرتکب شود که بخشی از جامعه بشری را مدت زیادی به کجراهه ببرد. با این حال در بحث اندیشه سیاسی منظور از اندیشه، مفهوم منقول و اصطلاحی آن است نه معنای اولیه و حقیقت آن. ۹. در اسلام فقط دو ماهیت متمایز در دو سوی یک طیف وجود دارد. اشکال دیگر در میانه طیف جای خواهد گرفت. شق سومی به عنوان موضوعی متباین وجود ندارد. لکم دینکم ولی دین. ۱۰. فرهنگ چیره آن زمان، مخلوطی از نظرات دین باوران، دینداران، بیدینان و دین ستیزان بود و اگرچه اکثریت با دینداران سنتی بود و در میان اینان فرنگ رفته نیز دیده می‌شد اما دامنه اعمال نفوذ اقلیت فرنگ رفته‌های لائیک یا ضد دین در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی، کمتر از نفوذ اکثریت نبود. ولی در جمع جبری صبغه دینی قانون اساسی مشروطه بیش از صبغه غیردینی آن بود. ۱۱. به عنوان مثال اگر کسی گمان کند که اسلام روزه را بدین سبب واجب کرده که برای سلامتی مفید است و لاغیر، بعید است که مبنای تفکرش اسلامی باشد، حتی اگر به حدیث مستند و زیبا و کوتاهی از حضرت رسول اکرم (ص) که فرمود: "صوموا تصحوا" (روزه بگیرید تا سلامت باشید) استناد کند. این استناد مبنای تفکر نیست. شاهد مثالی است برای اثبات یک نظر از پیش تعیین شده و شاید از وجهی درست. دلایل ذهن پسند دیگری نیز از فقه برای اثبات این نظر می‌توان یافت، چنانکه اجماع است بین تمام فقهای اهل سنت و شیعه که اگر روزه برای سلامتی بدن روزه دار یا حتی بچه شیرخواره‌ای که به سینه مادر نیازمند است، مضر باشد، نه تنها آن روزه باطل است بلکه حرام نیز هست و قضا دارد. اما این دلایل

یکی از حکمت‌های روزه را بیان می‌کند نه علت و جواب آن را، و اگر تبعات امری را به عنوان مبنای آن امر بگیریم در اندیشه دچار التقاط خواهیم شد. ۱۲. بعضی مرزی بین فرهنگ و دین قایل نیستند و آن را به دین و فرهنگ یا فرهنگ و دین تعبیر می‌کنند که از وجهی درست است، اما درست تر آنکه فرهنگ نیز یا دینی است یا نیست یا امری مشکک است. ۱۳. این گونه گمان می‌کنم که عرفان فصل دیگری است و در نگاه یک دین باور به تقسیم بندی دینی و غیردینی تن در نمی‌دهد. عرفان، عرفان است و هرگز غیردینی نخواهد بود که اگر جز این باشد عرفان نیست. آنچه به عرفان مذهبی و غیرمذهبی تقسیم می‌شود، اشتراک لفظی دارد. شاید درست تر این است که بگوییم عرفان و تصوف. این تصوف است که می‌تواند دینی یا غیردینی باشد. مهمتر آنکه در نگاه عرفانی ایشان پله دیگری به ارتفاع زمین تا سهیل وجود دارد که دست اندیشه ما به آن نمی‌رسد و نظاره آن تنها از دور ممکن می‌شود. بنابراین من اینگونه نظاره کرده‌ام و بسیاری دیگر دقیق تر از آنکه: همه معارف، جلوه‌های حق‌اند و چیزی جز جلوه حق دیدنی نیست، هر چیز که نیست، نیست و نیستی محتمل نیست. پس هر آنچه که هست، تماما جلوه حق است و خدایی است. ۱۴. وانگهی هیچ کس در عمل نمی‌تواند علوم انسانی را به طور خالص از باورهای دینی یا مکتبی خود پاک سازد. به عبارت دیگر هر عالمی در موضوع گزینی ابتدا از اعتقادات خود رخصت می‌گیرد و سپس با متدولوژیهای متعارف وارد در تخصص خود می‌گردد. اگر نمی‌توانم که جامعه علمی مرا به گزافه‌گویی متهم سازد می‌گفتم: هیچ معرفتی حتی علوم دقیقه و تجربی نیز به طور خالص از باورهای مذهبی و مکتبی منفک نیست. بگذار فاحش بگویم که نگاه توحیدی حتی در متدولوژیها نیز دخالت می‌کنند و فراتر از آن در عالم خارج نیز اثرگذار است. حتی در طراحی هواپیما هم دخالت می‌کنند. یک سی سی خون در لوله آزمایش فردی که موحد است همان رفتار را ندارد که در لوله آزمایش یک غیر موحد. بالاتر از آن لوله آزمایشی را که موحد یا غیر موحد طراحی کنند نیز متفاوت است و این بحث عجیب و غریبی نیست. به اشاره گذر کردم که فتح بابی شود تا آنها که بیان رساتری دارند به توضیح بیشتر آن بپردازند. ۱۵. دیوان امام، در توصیف بهاران و مدیح ابا صالح امام زمان، "صفحه ۲۷۱. ۱۶. اگر این تصورات و خیالات به ذهن ما می‌رسد معلوم نیست که به ذهن ایشان نرسیده باشد، ولی در گفتارشان ردپایی نیست. آنچه در گفتارشان براحتی قابل دریافت است، و خوب تشکیل حکومت اسلامی است و این معنا آنقدر در گفتار ایشان جلا داشت که در شعارهای کلیدی انقلاب بر زبان غالب مردم می‌چرخید: "استقلال، آزادی، حکومت اسلامی." پس از پیروزی انقلاب بود که نحوه اداره حکومت به عنوان "جمهوری اسلامی" قوام گرفت. ۱۷. کتاب ولایت فقیه، درسهای ایشان در نجف اشرف است که عده‌ای از شاگردان، آن را نگارش کرده‌اند و توسط خود ایشان ویرایش شده است. ۱۸. بحث ولایت فقیه کتاب البیع، توسط آقای عبدالکریم بی‌آزار شیرازی ترجمه و شرح شده و انتشارات بعثت آن را منتشر ساخته است. ۱۹. البته بخوبی نمی‌دانم آیا فقهایی که اصل ولایت فقیه را قبول ندارند، بیشتر به آن آسیب می‌رسانند یا هجمه‌های تبلیغی بیگانگان در زشت جلوه دادن آن کارگرتر است. اما این را بخوبی دریافته‌ام که بسیاری از استادان دروس انقلاب اسلامی و بسیاری از نویسندگان و گویندگان، به طرفداری از ولایت فقیه مطالبی عرضه کرده‌اند که دانشجو و خواننده را به وادی تردید کشانده‌اند. ۲۰. امام خمینی (ره)، ولایت فقیه، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ اول، صص ۳۲ و ۳۳. ۲۱. ولایت فقیه، صص ۳۳ و ۳۴. ۲۲. در سمیناری که سال ۷۱ در دانشگاه علوم دریایی چالوس تحت عنوان اندیشه‌های سیاسی حضرت امام (ره) برگزار گردید، به تفصیل در این زمینه سخن گفته‌ام که در دست انتشار است و برای آشنایی با این مبانی رجوع شود به فصلنامه سیاست خارجی، از انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، سال اول، شماره دوم، طرح تحقیق در مبانی سیاست خارجی اسلام.

امام خمینی منادی حکومت مطلوب و سیاستمدار مطلوب

امام خمینی منادی حکومت مطلوب و سیاستمدار مطلوب ضرورت نیاز به دولت و نهاد تصمیم‌گیری و باور به این نکته که تاسیس

حکومت، نخستین نماد پیدایش جامعه مدنی است، از جمله حقایق انکارناپذیر به شمار می‌رود. این نیاز در گذر زمان و با توجه به روند توسعه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و در نهایت پیچیدگی‌های روابط بین الملل، بیش از پیش مورد تاکید قرار گرفته است. افزون بر این، همین روند توسعه و پیچیدگی‌های روابط بین الملل، وظایف دولت‌ها را که فی نفسه وظایفی خطیر و دشوارند، سنگینتر ساخته است. سنگینی این وظایف امروزه بر دوش دولت‌های جهان سوم در مقایسه با دیگر دولت‌های جهان به مراتب بیشتر احساس می‌شود، بدین معنی که این کشورها هم باید فاصله عظیم توسعه نیافتگی را بپیمایند و همچنین اگر در کشورهای پیشرفته، پاره‌ای مشکلات از طریق نهادهای اجتماعی قابل حل و فصل بوده و امید به اصلاحات از طریق اینگونه سازمانها محتمل است، در کشورهای جهان سوم اساساً چنین امیدی وجود ندارد و دولت یگانه نهاد اجتماعی قدرتمند و تنها عامل فلاح و رستگاری قلمداد می‌شود. تعمق در مسائل فوق و توجه به عدم انجام مطالعات گسترده در خصوص مقوله دولت، به ویژه در جهان سوم، به همراه مشاهده روند شتابان از رشد ماندگی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی اکثر این جوامع، کرارا این پرسش را در ذهن تداعی می‌کند که علیرغم وضوح این واقعیت که حکومت مهمترین سنگر قابل اتکا و قدرتمندترین عامل ارمغان آوردن رستگاری جامعه به شمار می‌رود، چگونه است که در جهان سوم تغییر شکل حکومتها چه به صورت صلح آمیز و چه قهرآمیز - به خصوص در قرن اخیر و مستقل از شعارهای دهان پرکن - تنها دو نتیجه یکسان ببار آورده است: اول، استمرار استبداد داخلی و نقض حاکمیت مردم و دوم، کاهش چشمگیر امید مردم از دستیابی به فلاح و رستگاری؟ علت چیست؟ آیا ماهیت قدرت به گونه‌ای است که انسان را به غفلت از تلاش برای بهروزی مردم و جامعه وا می‌دارد؟ یا چنین است که اکثر کسانی که به قدرت میل می‌کنند، ابتدا با نیت ارمغان آوردن بهروزی و کامیابی کار را آغاز می‌کنند ولی هنگامیکه در چنبره واقعیت‌های عینی و عملی قرار می‌گیرند، نیت را برآورده نشدنی و دست کشیدن از قدرت را دشوار می‌یابند و در این میان تلاش برای تحقق شعارها به دست فراموشی سپرده می‌شود و آنچه قوت می‌یابد و به اصل تبدیل می‌شود، همانا استمرار حاکمیت قدرتمندان جدید خواهد بود؟ یا اصلاً چنین است که این آرزومندان در ظلمت الگوهای رایج، جایی را نمی‌بینند و در تلاش برای استفاده از تجربیات ناموفق دیگران، ابتدا چنین می‌اندیشند که ایشان تافته‌ای جدا بافته هستند که می‌توانند از ارتکاب اشتباهات و تجارب تلخ دیگر کشورها خودداری نمایند؛ لیکن در عمل همه همچون سیزیف، (۱) همان راهی را می‌پویند که دیگران مکرر در مکرر پیموده‌اند؟ چاره چیست؟ برای جلوگیری از این تکرار مصیبت بار تاریخ چه چاره‌ای باید اندیشید؟ آیا باید تسلیم این واقعیتها شد و فجاج بزرگی را که به خاطر توسعه اقتدار حکمرانان به انسان می‌رود، به خداوند واگذار کرد؟ یا خیر باید در جستجوی راهی تازه بود و طرحی نو درانداخت. آیا نباید زمانی که غیر از حکومت هیچ نقطه امید دیگری در جهان سوم وجود ندارد، فقط به آن اندیشید؟ حقیقت آن است که جهان سوم، شکل و چگونگی روابط میان ارکان و اجزاء حکومت را از غرب می‌گیرد و در این انتقال توجه نمی‌کند که هم شکل و هم محتوای حکومت در غرب بر پایه تخاصم نهادهای سیاسی و داروینیسیم اجتماعی پی ریزی گردیده است، با این ویژگی که اومانیسیم در غرب توانسته است مبناء قرار گیرد و لذا نهادهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی متعددی برای کنترل افراد و دولت‌ها وجود دارد، ولی در جهان سوم اومانیسیم نمی‌تواند مبناء تفکر اجتماعی قرار گیرد و در نتیجه از آنگونه نهادها حقیقتاً خبری نیست که نیست، زیرا در کشورهای جهان سوم آن چیزی که اصل می‌باشد، منافع قدرتهای مسلط است. لذا دولتمردان به این دلیل و هم چنین فسادآوری قدرت نهایتاً همان مسیری را طی می‌کنند که دیگران رفته‌اند، و از یک سو راسخ بیش از دو قرن است که به تکرار گزیده می‌شوند. لذا چاره کار در آن است که موضوع مورد توجه نخبگان و مردم، طرح نظام حکومتی‌ای دیگرگون باشد، یعنی همان چیزی که در حجاب فراموشی قرار گرفته است، موضوعی که ما آن را "حکومت مطلوب" می‌نامیم و این نوشته در صدد طرح آن است. برای ورود به بحث یادآوری فروضی چند ضرورت دارد: نخست آنکه: فرض را بر این پایه قرار می‌دهیم که تمام کسانی که علم مبارزه را برپای می‌دارند و در پی تاسیس حکومتی بر می‌آیند، سرشار از اندیشه فلاح و رستگاری مردم و جامعه

خود هستند. دوم آنکه: این باور را مورد اتفاق قرار می‌دهیم که در شرایط کنونی که نظریه پردازان سیاسی به بن بست رسیدن دولت مشروطه را پذیرفته و موضوع سخن آنها دولت کثرت گرا، دولت رفاه و دولت مدرن است، نمی‌توان دولتی را که هدف خود را توسعه اقتدار داخلی از طریق نهادینه کردن زور قرار می‌دهد، مطلوب نامید. سوم آنکه: دولت مطلوب (۲) نمی‌تواند ادامه روند کنونی نهاد حکومت در غرب باشد. بلکه باید نتیجه و مولود ساختار فرهنگی، تاریخی، اجتماعی و عقیدتی جوامع در حال توسعه باشد. چهارم آنکه: دولت مطلوب بر یک ویژگی استوار است و بر یک هدف پای می‌فشارد. اول، "مشروعیت" که "از طریق رضایت فعال یا منفعل، اما صادقانه کسانی که باید اطاعت کنند به دست می‌آید" (۳) و دوم "تلاش برای نیل به خیر مطلق" (۴) چنانکه افلاطون می‌گوید. نخبگان حقیقی به این نکته وقوف دارند که فردی که به افتخار تاسیس دولتی نائل می‌شود یا در راس حکومتی قرار می‌گیرد، بالقوه صاحب نقشی تاریخ ساز است که برای بالفعل نمودن آن نمی‌تواند فیلسوف نباشد و متاسفانه همان نخبگان باور دارند که ما در شرایطی قرار نداریم که فیلسوف شدن به آسانی حاکم شدن باشد. این را ادبیات سیاسی جهان - به خصوص در دو قرن اخیر که بیشترین تولیدات را داشته است - و همچنین موقعیت ضعیفتر کشورهای در حال توسعه در معادلات بین المللی و داخلی به ما می‌آموزد. حاکم مطلوب، جامعه خود را به سمت حکومت مطلوب هدایت می‌کند که این کار مستلزم شناخت جامع از نظریه حکومت و نقد آن است. این کار را انجام داده است. کتاب "نظریه های دولت" (۶) او که خلاصه ای از آنرا در این بحث ذکر خواهیم کرد در رهیافت بهتر نظریه حکومت مطلوب ما را یاری می‌سازد. او در یک طبقه بندی کلی و تاریخی، ۵ نوع نظریه درباره دولت (حکومت) ارائه می‌کند که ما به شرح و نقد آنها از مباحث همان کتاب می‌پردازیم: (۷) ۱. نظریه دولت مطلقه که در آن قدرت عمومی، همان شخص حاکم مطلق (خواه واقعی یا مصنوعی) است که از حق الهی برخوردار است و مالک کشور به شمار می‌رود. مصالح شخص حاکم همان مصالح دولت اند. ۲. نظریه دولت مشروطه: در این نظریه قدرت عمومی عبارت از ساختار نهادی پیچیده ای است که به دلایل تاریخی، حقوقی، اخلاقی و فلسفی متضمن ابزارهای محدود ساختن و پراکندن قدرت و اقتدار و نیز سلسله مراتب پیچیده ای از قواعد و هنجارهایی است که قدرت را نهادینه ساخته و روابط میان شهروندان، قوانین و نهادهای سیاسی را تنظیم می‌کنند. ۳. نظریه اخلاقی دولت که در آن قدرت عمومی در شیوه تلقی و عمل شهروندان، گروهها و نهادهای دولت سلطنتی مشروطه نهفته است که معطوف به تامین حداکثر کمال و رشد اخلاقی و آزادی شهروندان است. قدرت عمومی در واقع در وحدت گرایشهای ادراکی فرد و غایت قواعد و نهادها نهفته است. ۴. نظریه طبقاتی: در این نظریه قدرت عمومی شکل نهادی تمرکز و منافع طبقه حاکم است که مآل - معطوف به انباشت سرمایه و دفاع از مالکیت خصوصی است. ۵- نظریه کثرت گرایان: این نظریه معتقد است قدرت عمومی به طور کلی برآیند گروههای نیمه مستقل است (که اشخاص حقوقی به شمار می‌روند). گروهها در دولت همبسته می‌شوند نه آنکه دولت آنها را فرو ببلعد. قدرت عمومی به معنای محدود کلمه در حکومتی ظاهر می‌شود که در تامین خیر عمومی گروهها بکوشد. اما همانطور که اشاره شد، این نظریات هر یک مورد انتقادات جدی قرار گرفته اند که به ترتیب به آنها اشاره می‌کنیم. ۱. در مورد نظریه دولت مطلقه آنچه عجیب بنظر می‌رسد این است که حتی در اوج پیشرفت خود، هم از لحاظ نظری و هم از لحاظ عملی با دشواریهایی رو به رو بوده است. از لحاظ نظری، نتیجه نهایی چنان تاکید و تمرکز شدیدی بر شخص حاکم این بود که وی هر چه بیشتر به صورت موجودی انتزاعی و غیر مشخص جلوه می‌کرد. در نتیجه معنای ولت بتدریج دگرگون شد. و در عمل هیچ دولت یا حاکمی دارای قدرت مطلقه نبوده و چنین امری عملاً امکان نداشته است. روشها، تواناییها و قدرت لازم حتی برای ست یازیدن به سلطه مطلق هیچگاه موجود نبوده است. حتی در این خصوص تردید است که آیا دولت مطلقه اصلاً تا کنون پدید آمده است یا خیر. در اینجا می‌توان به گفته دیوید پارکر اشاره کرد که "دولت مطلقه همواره در شرف تکوین بود ولی هیچگاه تکوین نیافت. ۲". انتقادی که به نظریه دولت مشروطه وارد است این است که اندیشه مشروطیت که زمانی در پی حل یکی از مسائل اساسی حاکمیت مطلقه یعنی مسئله انتقال حاکمیت از یکی به

دیگری و تداوم آن بود، امروزه با مشکلات چندی مواجه است بدین معنی که امروزه همه کشورها مشروطه اند لیکن اندیشه مشروطیت در بسیاری از موارد در قالب چهارچوبی خشک محصور مانده است. نظریه پردازان در نقد عمومی خود از لیبرالیزم به خرده گیری از اندیشه مشروطیت برخاسته و چنین استدلال کرده اند که اندیشه دولت محدود و مسئول از نظر تاریخ، مواجه با شکست شده و نمی تواند از عهده پاسخگویی به پیچیدگیهای سیاست در قرن بیستم برآید. ۳. از جمله انتقادات وارد بر نظریه اخلاقی دولت این است که کل اخلاق و آزادی را در درون محدوده دولت ملی یا کشور محقق می داند نتیجه این گفته آن است که هیچگونه قاعده اخلاقی بر روابط میان دولتها ناظر نیست. این نظر هگل که دولت "حرکت خداوند در جهان است" مبین برخورداری دولتهای ملی از مشروعیت الهی است. این اندیشه وقتی با جنگ در می آمیزد، طرف پیروز را به نوعی، از تاییدات الهی برخوردار می کند. بدینسان دولتی که پیروز می شود، بهترین و سالمترین دولت است و به تبع آن "حق در قدرت است". ۴. نظریه طبقاتی دولت دچار اشکالاتی است که بنظر حل نشدنی می رسند. این نظریه هنجاری مثبت درباره قدرت عمومی بدست نمی دهد. هیچگاه این نظر که دولت به سود طبقه حاکم عمل می کند و یا حتی عرصه مبارزه طبقاتی است اثبات نمی شود. ۵. در مورد کثرت گرایی نیز انتقاد بر این است که کثرت گرایی نه یک مکتب بلکه گرایشی عمومی است و این خود مهمترین مشکل آن است. کثرت گرایی به دلیل عدم وحدت نمی توانند بسیاری از دشواریهای دیدگاه خاص خود را دریابند و یا آنها را حل نمایند. آنها یک موضوع عمده را نادیده می گیرند و آن اینکه گروهها هم می توانند مانند دولت، سرکوبگر، تنگ نظر و ویرانگر آزادی باشند. حتی اگر نظر کثرت گرایی را به این صورت تعبیر کنیم که حاکمیت باید میان گروهها توزیع شود، مجددا این ایراد وارد می شود که حاکمیت پراکنده اصلا حاکمیت نیست. ملاحظه تلاشهای اندرو وینسنت چنانکه مشاهده می کنید ما را در جایگاه دشواری قرار می دهد زیرا هیچیک از نظریات مطروحه - چنانکه دیدیم - واجد کمال نیستند. ما در درون هر یک از تعاریف کلی و گسترده از ماهیت قدرت عمومی، اشاراتی به نوع جامعه سیاسی و دولت مورد نظر را شاهد بودیم. لیکن هیچیک از تعاریف فوق، نظامهای حکومتی مشخصی را تعیین نکردند. این همان بن بست فلسفی است که امام خمینی (ره) وقتی فتوای مرگ مارکسیسم را صادر می کرد به آقای گورباچف و جامعه نخبگان روسیه پیام داد تا از غلتیدن به دام آن بر حذر باشند و از کوچه ای بن بست به بن بست دیگری نروند. برای شناخت بهتر دلایل نظری شکست غرب در تاسیس دولت مطلوب، ضروری است که به نقطه آغازین تاریخ تفکر آن بازگردیم، یعنی اندیشه های افلاطون. چنانکه دیدیم افلاطون "هدف اساسی از نظام حکومت را نیل به خیر مطلق می دانست و بر اساس آن برای حاکم، حکمت را فضیلت اول، شجاعت اخلاقی را فضیلت دوم و اعتدال را فضیلت سوم می دانست" (۸). اما نظام سیاسی او که بر پایه کار کردن نخبگان و اشراف استوار بود، در درون خود تعارضی داشت که قابل حل نبود. افلاطون یا منبعث از شرایط اجتماعی عصری که در آن می زیست یا به دلیل برداشتهای نظری خاص خود، همگان را شایسته مشارکت در سرنوشت خویش نمی دانست و جمهوریت او گرچه روی به آسمان داشت و عدالت را ملکه خود می دانست اما واقعا عادل نبود و به همین دلیل نیز نتوانست از فروپاشی دولت - شهرهای عصر خود جلوگیری نماید و اندیشه هایش تا دوره جنگهای صلیبی در غربت غرب باقی ماند. فتح آندلس و شکست در جنگهای صلیبی دستاوردهای مهمی برای غرب به ارمغان آورد که یکی از مهمترین آنها توجه به متون افلاطونی بود. این توجه دلایلی چند داشت. اما مهمترین آن که تا آن زمان حاضر باقی است و حقیقتی غیر قابل کتمان است، ناتوانی متون فعلی تورات و انجیل در اقناع نخبگان غرب است. آنها نه از تورات و نه از انجیل علمی می آموزند و نه می توانند ماجرای گاليله را فراموش کنند. اروپا بعد از ظهور حضرت عیسی (ع) بیش از هزار سال عقیم بوده است و در بازخوانی تاریخ خویش در قبل و بعد از میلاد (۹) نیز جز همین متون افلاطونی سندی برای افتخار ندارد و به همین لحاظ است که آنها را منابع اصلی تحقیق و عرضه نظریه های سیاسی در اروپا و بعدا در امریکا قرار داده است. اما همانگونه که اندرو وینسنت نشان داد و به همان دلیل فروپاشی دولت - شهرها و غیر عادلانه بودن نظام سیاسی افلاطون که بیشتر بدان اشاره کردیم - میراث

افلاطونی نه توانسته و نه می تواند دولت مطلوب را بسازد. دولت در غرب معادله ای خطی و سطحی است، هرچند ممکن است نمای (توان) بسیاری از فاکتورهای آن از یک بیشتر و در تامین رفاه مادی کارکردی مثال زدنی داشته باشد، اما قادر نیست شهروندان خود را به سمت خیر مطلق هدایت کند. زیرا خیر مطلق را در عملکرد خطی و سطحی جامعه نمی توان یافت. چرا که جهان آفرینش ماهیتی از اویی و به سوی اویی دارد - (انالله و انالیه راجعون). لذا زمانی می شود جامعه را به سمت خیر مطلق هدایت کرد که به تعبیر امام خمینی (ره) آنرا در قوس وجود قرار دهیم. عبارت ایشان منبعث از آیه شریفه استرجاع بسیار دقیق و زیباست "، تمام قوس وجود من الله و الی الله است." لذا دولت مطلوب دولتی است که جامعه و شهروندانش را به سمت این قوس هدایت کند. و مشارکت آنها را از ترس حاکمیت مجدد وحشت، چنانکه در اروپا و غرب شاهد آن هستیم بلکه به دلیل اشتیاق به وحدت و رستگاری با خود سازمان دهد. علی ای حال ما در ادبیات سیاسی جهان که بیش از سه قرن است زرادخانه اش در غرب مستقر است درباره حکومت مطلوب بحث مهمی نداریم؛ نه به این دلیل که حکومت مطلوب وجود نداشته است بلکه به این دلیل که نخبگان غرب در گریز از کلیسای قرون وسطی اشتباه مجددی را مرتکب شده اند. آنها بجای فرار از مسیحیت تحریف شده و کلیسای تفتیش عقاید، از خدا و وحی گریخته اند و چشمان خود را به روی بخشی راهگشا از تاریخ فرو بسته اند. اما حکومت مطلوب وجود داشته است و همواره می توان آنرا به وجود آورد. و ما برای پرهیز از بحثهای طولانی، ابتداء ویژگیهای آنرا برشمرده و سپس به نمونه های تاریخی آن رجوع می کنیم. الف: ویژگیهای حکومت مطلوب: ۱. حکومت مطلوب به طور عمومی مورد اشتیاق و علاقه مردم است. ۲. حکومت مطلوب زور را نهادینه نمی سازد. ۳. حکومت مطلوب درد عدالت دارد نه برای شهروندانش بلکه برای نوع بشر. ۴. حکومت مطلوب امام و رهبر دارد. ۵. حکومت مطلوب شهروندانش را به قوس وجود هدایت می کند. ۶. حکومت مطلوب در گذر تاریخ نه از باب توجیه بلکه از باب حقیقت تبرئه می گردد. در اینجا ذکر چند نکته ضرورت دارد. اول آنکه اگر چه ویژگیهای مذکور قابل بحث اند، لیکن جمیع آنها باید در یک حکومت وجود داشته باشند تا بتوان آن را حکومت مطلوب نامید. و نبود هر یک از آنها حوزه مطلوبیت دولت را محدود، جامعیت آنرا مخدوش و آنرا خطی می کند ثانیاً، این ویژگیها معارضه ای با کارآمدها و محدودیتهای مفروضه برای حکومتها ندارد. بعبارت دیگر حکومت مطلوب نه این است که حکومت رفاه نیست، بلکه حکومت رفاه هم هست. اما رفاه هدف او نیست. نه این است که قدرت را نمی شناسد و به دنبال قدرتمند شدن نیست. اما کسب قدرت هدف او نیست. نه این است که قانون ندارد بلکه قانون دارد و قانون هم وضع می کند، اما هدف او از وضع قوانین چنانکه پل ریکور (۱۰) می گوید "تنظیم رابطه میان قدرتهای رقیب نیست". نه این است که اشتباه نمی کند و شکست نمی خورد و فرو نمی پاشد، خیر، هم اشتباه می کند، هم شکست می خورد و هم فرو می پاشد. اما وقتی شکست را پذیرا می شود به قله تاریخ می پیوندد نه به قعر چاه تاریخ. و نه اینکه مدینه فاضله فارابی است. نه، مدینه فاضله نیست. اما تلاشش خارج نشدن از قوس وجود است زیرا سعادت و خیر مطلق تنها از این طریق مقدور است. ب: چند نمونه تاریخی چنانکه می دانیم جامعه بشری تلاشهای بسیاری را برای شناسائی تمدنهای باستانی به عمل آورده و توانسته است اطلاعاتی هرچند اندک اما مفید در این خصوص بدست آورد. لیکن در این تلاشها ماهیت دولتهای مذکور چندان مورد توجه نبوده اند. همچنین این تلاشها در خصوص تمدن دینی بشریت که دولتهای مطلوب مهمی را در خود ذخیره دارد، تمرکز چندانی به عمل نیاورده است و حتی در بحث جامعه شناسی ادیان نیز متاسفانه این جنبه از کوششهای موحدان در حاشیه غفلت قرار گرفته است که بعنوان مثال می توان حکومت حضرت یوسف (ع) دولت مهاجر موسی کلیم (ع)، حکومت حضرت داوود (ع)، سلطنت حضرت سلیمان (ع) و تلاشهای شبانه روزی عیسی مسیح (ع) که نهایتاً حکومت رم در مقابل آن زانو زد و بالاخره دو نمونه روشنتر و ملموس تر جهان را یعنی کومت حضرت محمد (ص) در شبه جزیره عربستان و حضرت علی (ع) که بخش وسیعی از جهان آن روز را تحت پوشش حکومت اسلامی قرار داد و کارآمدی عجیبی را از خود نشان دادند، یادآور شد. آنها در کمتر از بیست سال دو امپراطوری با عظمت آن روزگار یعنی ایران و رم را

شکست دادند و در همین مدت جمع محدود و کوچک آنها که در شعب ابی طالب (۱۱) به روزی یکدانه خرما قناعت داشتند، به چنان رفاه و مکتبی رسیدند که دولت های رفاهی که امروزه مورد بحث هستند، سالهای متمادی باید در راه نیل به آن حد از رفاه تلاش کنند. اینها جملگی حکومتهای مطلوبی بوده اند که در حجاب غفلت قرار گرفته اند. و ما به دلیل محدودیتهای این مقاله نمی توانیم به جزئیات بیشتری از عملکرد آنان اشاره کنیم. لیکن تعمق در خصوص این حکومتها علی رغم گونه گونی اشکال و جایگاه رهبران که به عنوان مثال حضرت سلیمان در نظام حکومتی پادشاهی است، حضرت یوسف توسط عزیز مصر به نخست وزیری و ریاست دولت منصوب می شود، موسی و ولت سرگردانی چهل ساله است که از فرعون گریخته، حضرت محمد (ص) - دولت مدینه - متکی به وحی و عقل است که کفار و جاهلان عرب قدرت او را از طریق کرامت و بزرگواریش گردن نهادند و خلافت پنج ساله حضرت علی (ع) که متکی به انتخاب آزاد و مشتاقانه مردم است، نشان می دهد که در بررسی این حکومتهای جمله مطلوب، این شکل نیست که مهم است بلکه محتوا است که باید مورد عنایت قرار گیرد چرا که شکل آن بستگی به شرایط زمان و مکان دارد ولی اگر در محتوای آن نظر کنیم ویژگیهای حکومت مطلوب را که پیشتر ذکر کردیم در آنها می بینیم: نخست آنکه در تمام این حکومتها، اندیشه حاکم بر جامعه، اندیشه توحیدی است. و لذا جامعه در قوس وجود قرار دارد. دوم آنکه متکی بر رهبری و امامت و پیشوائی مومنان است. و سوم آنکه قائل به روابط نژادی و برتری گروهی نیست. بلکه توده مردم در نظام سیاسی مشارکت جدی و مشتاقانه دارند. چهارم آنکه تلاش این دولتها، بشری است و منافع یک توده و قبیله و شهر و کشور و یا یک منطقه در آن اصل نیست. پنجم آنکه زور و استبداد را نهادینه نکرده اند ششم آنکه، رفاه مادی جامعه سعودی است حتی در مورد قوم یهود، زیرا وضعیت ارتزاق آنها در دوره سرگردانی، قابل مقایسه با دوره اسارت در دست فرعون نبوده است و بالاخره آنکه محققین واقعی اگر به دیده عقل در آنها بنگرند همه آنها را نه از نظر آنکه انبیاء عظام الهی یا معصومین بنیانگذار آنها بوده اند، بلکه از لحاظ کاربردی آنها را حکومتهایی مطلوب خواهند یافت. اما حکومت مطلوب قابل تکرار است نه به آن دلیل که من می گویم. بلکه به این دلیل که شما آنرا دیده اید. شما استقبال مردم را در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ (۱۲) از حکومت مطلوب وقتی که وارد ایران شد دیده اید. و همچنین اندوه زائدالوصف همین مردم را وقتی در ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ (۱۳) بنیانگذارش در خاک خفت و نیز هیجان شورآفرین آنها را هنگامیکه در آذرماه ۷۴ رهبرش وارد قم شد، شاهد بوده اید. (۱۴) حکومت مطلوب، حکومت امامت است و امام در تعبیر امروزی همان سیاستمدار مدینه فاضله است که فارابی وظیفه او را چنین شرح می کند: "کار سیاستمدار مدینه فاضله این است که نظام آن را بدان سان تنظیم نماید که اجزاء و دسته ها با نظام خاصی به یکدیگر پیوسته گردند و آن چنان سازگاری و ترتیب بین آنها برقرار شود که همه جمعا جهت زدودن بدیها و حصول خوبیها به یکدیگر کمک و معاونت نمایند ("۱۵). تصدیق می کنم که اینگونه سیاستمدار یا امام قدری آرمانگرایانه بنظر می رسد ولی نمونه های واقعی بسیاری را به شما یادآوری می کنم نه از آن جهت که تمام آنها به تاسیس حکومت مطلوب توفیق یافتند بلکه از آن بابت که آنان حتی وقتی شکست هم خوردند به عنوان سیاستمداران مطلوب در حافظه تاریخی مردم باقی مانده اند. آنان سقراطند که شوکران می نوشند، ابراهیم اند که در آتش می روند، موسی اند که به نیل می زنند، عیسی اند که بر صلیب می روند. علی اند که در محراب سر می دهند، حسین اند که اسب بر کشته اش می رانند، حلاج اند که دار خویش بر دوش می کشند. ژاندارک اند که در آتش می سوزند، ابوذرند که در تبعید جان می سپارند و... ، اما فرعون نیستند که خدائی را درخواست کنند، اسکندر نیستند که قدرت را نشانه کنند، ماکیاولی نیستند که ستم را توجیه کنند، ایوان مخوف نیستند که جنایت را مشروعیت بخشند، و بالاخره هیتلر نیستند که برتری نژادی را صلا دهند. در ابتدای بحث گفتم که فیلسوف شدن کار دشواری است. حال می خواهم نظرم را تغییر دهم و با ویلیام تی. بلوم در کتاب "نظریه های نظام سیاسی" (۱۶) همراه شوم که "همه ما به نوعی فیلسوف یا نظریه پردازیم. بخصوص ما که زندگی سیاسی آگاهانه تری داریم. بخصوص ما که باید درباره سیاست فکر کنیم، زیرا باید از نظریه های سیاسی استفاده کنیم. چون نظریه سیاسی تبیین موضوع

سیاست است، درک عام جهان سیاسی است، چارچوب مرجع است و بدون آن نمی‌توانیم رویدادی را به عنوان رویداد سیاسی بشناسیم و بگوییم در آینده چه رویدادهایی محتمل اند. "لذا هر کس که در تلاش برای بهروزی مردم، حکومتی تاسیس می‌کند یا به ریاست حکومتی می‌رسد، قطعاً زندگی سیاسی آگاهانه‌ای داشته است و بدین لحاظ می‌توان او را به نوعی، فیلسوف نامید. مشروط بر آنکه نظریه سیاسی او از این حقیقت مسلم ریشه گرفته باشد که تنها اطمینان قطعی برای تمام انسانها این است که باید بمیرند و در برابر خداوند پاسخگو باشند. و نتیجه آنکه، ما نمی‌توانیم به تاسیس حکومت مطلوب قیام مگر آنکه نظریه سیاسی ما همچون امام خمینی در عصر جدید از همین باور ریشه گیرد که "انالله و انالیه راجعون" زیرا انالله... آیه مرگ نیست آیه زندگی است و شعار سیاستمداری است که می‌خواهد حکومت مطلوب را تاسیس کند. پی نوشت‌ها: ۱. سیزیف (Sisyeph) نام پادشاه افسانه‌ای و مکار کوانت است. وی پس از مرگ توسط خدایان محکوم شد تا برای همیشه سنگ بزرگی را از دامنه کوه به بالا بغلتاند ولی این سنگ همواره پیش از رسیدن به قله به پایین فرو غلتد. ۲. مراد از واژه "دولت" در نوشته حاضر، جنبه کارکردی حکومت است و نه قوه مجریه. ۳. حاکمیت فرشتگان محافظ مدینت، "جی. فررو، ترجمه عباس آگاهی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰. ۴. افلاطون می‌گوید: "هدف اساسی از نظام حکومت، تامین مصالح عامه و نیل به خیر مطلق است." ۵. اندرو وینسنت، استاد دانشگاه کاردیف در ویلز انگلستان است. ۶. نظریه دولت، "اندرو وینسنت، ترجمه دکتر حسین بشیریه، نشر نی ۱۳۷۱. ۷. منبع پیشین. ۸. مقدمه کتاب "سیاست مدینه" ابونصر محمد فارابی ص ۳۶. ۹. تا رنسانس و شروع انقلاب صنعتی. ۱۰. پل ریکور فیلسوف معاصر فرانسوی است. ۱۱. محلی در نزدیکی مکه که مسلمانان مدت سه سال در آنجا در محاصره مکیان قرار داشتند. ۱۲. اشاره به ورود امام خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران به کشور دارد. ۱۳. اشاره به مراسم خاکسپاری حضرت امام خمینی (ره) دارد. ۱۴. اشاره به ورود مقام معظم رهبری به شهر قم در آذرماه سال جاری (۱۳۷۴) دارد. ۱۵. مدینه فاضله ابونصر محمد فارابی ص ۱۶۳. ۱۶. نظریه نظامهای سیاسی، "ویلیام تی. بلوم، ترجمه احمد تدین، نشر آران، ۱۳۷۳.

ویژگی های مکتب سیاسی امام خمینی چیست؟

ویژگی های مکتب سیاسی امام خمینی چیست؟ بدون تردید نام امام خمینی با تاریخ معاصر جهان آمیخته است و به ویژه برای مسلمانان نامی آشنا و محبوب است. امام خمینی، مرد قرن و احیاگر میراث عظیم اسلامی در جهان امروز است. با وجود سیطره تمدن غربی بر جهان امروز و شیفتگی بسیاری به زرق و برق آن، امام خمینی کسی بود که راه جدیدی را برای انسان امروز ارائه نموده و به تعبیر اندیشمند پسامدرن فرانسوی، میشل فوکو، منادی معنویت و روحی جدید برای جهان بی روح در عصر حاضر گردید. پایداری، تلاش و مجاهدت خستگی ناپذیر او در طول بیش از سه دهه میراث گرانبهایی برای مسلمانان و شیفتگان وی بر جای گذارد و سنتی نو و مکتبی اصیل برای احیای ارزشها و اصول اسلامی در جهان امروز ارائه کرد. مکتب سیاسی وی، مبتنی بر اصول و ارکانی بنیادین است و آرا و اندیشه های وی راهنمای اندیشه و تفکر اصیل اسلامی است. با گذشت بیش از دو دهه از ارتحال امام خمینی اندیشه ها و آرای وی مورد تفسیرها و دیدگاه های گوناگون و گاه متعارض قرار گرفته است. در این نوشتار کوتاه سعی کنید تا اصول بنیادین مکتب امام خمینی را شناسایی کرده، شیوه صحیح کشف آن را توضیح دهید. راه های مختلفی برای شناسایی آرا و اندیشه های سیاسی یک اندیشمند وجود دارد. یک راه مناسب برای شناخت امام خمینی، شناسایی اصول مکتب سیاسی امام خمینی است. مکتب سیاسی، عبارتست از مجموعه دیدگاه ها و آرای یک اندیشمند یا مجموعه اندیشمندان که یک دیدگاه نظام مند در عرصه سیاسی را عرضه می نمایند. شاید بتوان راه دقیق تر دیگری را نیز در این باب، تحلیل گفتمان اندیشه و عمل امام خمینی بدانیم. هر چند نظریه گفتمان تحلیل های گفتمانی، به چرخش پسامدرن تعلق داشته، بر اصولی چون نسبیت گرایی، ضد مبنایگرایی و احتمال مبنی هستند، اما می توان فارغ از مبنای نظری تحلیل گفتمان، به گفتمان به مثابه یک روش

نگاه کرد و بدین جهت تلاش نمود دقایق و نشانگان مفصل بندی گفتمانی امام خمینی را توضیح داد. در این نوشتار سعی خواهد شد با روش تحلیل گفتمانی، مکتب سیاسی امام خمینی را بررسی نموده، در عمل به گونه ای بین دو روش مکتب شناسی و تحلیل گفتمان ترکیب نماییم. در یک تعریف اجمالی، گفتمان عبارتست از مجموعه ای از احکام، گزاره ها و نشانه هایی که سازنده یک نظام معنایی متمایز از دیگر گفتمان ها هستند. گفتمان ها در واقع منظومه هایی از معانی هستند که در آنها نشانه ها با توجه به تمایزی که با یکدیگر دارند، هویت و معنا می یابند. گفتمان ها تصور و فهم ما از واقعیت و جهان را شکل می دهند. در عمل، این چگونگی مفصل بندی نشانه ها در یک گفتمان است که نظام معنایی گفتمان را شکل می دهد. «هوارث» معتقد است که مفصل بندی، به گردآوری عناصر مختلف و ترکیب آنها در هویتی نو می پردازد. به بیان دیگر، هر عملی که میان عناصر پراکنده در درون یک گفتمان ارتباط برقرار کند، به نحوی که هویت این عناصر اصلاح و تعدیل شود، مفصل بندی نامیده می شود. طبیعی است که معانی واژگان و نشانه های به کار رفته در یک مفصل بندی گفتمانی، متناسب با نظام معنایی کلان یک گفتمان، از دیگر گفتمان ها متفاوت خواهد بود. عنصر اساسی در هر مفصل بندی گفتمانی نیز دال برتر است. دال برتر عبارتست از نشانگان مرکزی یک گفتمان که همانند یک میدان مغناطیسی، دیگر مفاهیم و نشانگان را تحت تأثیر خود قرار می دهد. بر این اساس، می توان مهم ترین مفاهیم و نشانگان به کار گرفته شده در مکتب سیاسی امام خمینی و دال مرکزی آن را شناسایی کرد و به اصول مکتب سیاسی امام خمینی پی برد. مهم ترین نوآوری و کانون مکتب سیاسی امام خمینی، ترکیب سنت دیرپای شیعی با یافته های عقلانی دنیای جدید است. بدون تردید، تفکر سیاسی امام خمینی ریشه در سنت عقل گرای شیعی دارد و نظریه سیاسی وی نیز مبتنی بر نظام سیاسی امامت شیعی می باشد. اگر ولایت فقیه را به عنوان جانشین امام معصوم علیه السلام در کانون مکتب سیاسی امام خمینی بدانیم، بدون تردید فقهای شیعی از همان آغاز عصر غیبت کبری، با تمسک به احادیث و کلام معصومین علیهم السلام ولایت فقیه را طرح نموده اند و دانشمندانی چون شیخ مفید، سید مرتضی، سلار، محقق کرکی و صاحب جواهر بر ولایت عامه فقیهان در عصر غیبت تأکید کرده بودند. نوآوری اساسی امام خمینی را علاوه بر احیای نظریه ولایت فقیه در برابر سیطره تفکر مدرنیسم غربی، باید در طرح و ترکیب برخی از عناصر فکری جدید، مانند جمهوریت خواهی و تأکید بر نقش مردم و قانون اساسی و انتخابات در نظریه ولایت فقیه بدانیم. تأکید امام خمینی بر جمهوری اسلامی - نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر - کانون نظریه سیاسی امام خمینی را شکل می دهد. از این جهت، دال برتر و مرکزی مفصل بندی گفتمان سیاسی امام خمینی را می توانیم همان «جمهوری اسلامی» بدانیم که اسلامیت محتوای آن و جمهوریت شکل آن است. طبق آن چه که در مجموعه آثار باقی مانده از امام خمینی درباره جمهوریت می توان یافت، طرح جمهوری اسلامی برای نخستین بار در مصاحبه با خبرنگار فیگارو می باشد. وی در پاسخ به این سوال خبرنگار که «عمل شما دارای چه جهتی است و چه رژیم را می خواهید جانشین رژیم شاه کنید؟»، برای اولین بار از جمهوری اسلامی سخن گفتند. ایشان در این مصاحبه با اشاره به اینکه شکل حقوقی رژیم نیست که اهمیت دارد، بلکه محتوای آن مهم است، جمهوری اسلامی را مطرح ساختند و اظهار داشتند «قبل از هر چیز ما به محتوای اجتماعی رژیم سیاسی آینده خود دل بسته ایم». وی در جای دیگر با توصیف اجمالی ویژگی های آن گفت: «ما خواستار جمهوری اسلامی می باشیم. جمهوری، فرم و شکل حکومت را تشکیل می دهد و اسلامی یعنی محتوای آن فرم که قوانین الهی است.» از نظر امام خمینی، «جمهوری» بهترین قالبی است که ما را به «محتوای اجتماعی رژیم سیاسی آینده و ترقی جامعه» می رساند و نسبت به تشکیل حکومت اسلامی امیدوار می نماید. او خود اذعان می کرد که «جمهوری اسلامی» نظیری در جهان سیاست ندارد. تجلی اسلامیت نظام، همان نظریه ولایت فقیه است که وی به صورت اجمالی آن را ابتدا در کشف الاسرار - در سال ۱۳۲۳ - و بعد در مباحث فقه استدلالی و فتوایی مطرح کرد و سرانجام در سخنرانی ها و مصاحبه های مختلف و نامه هایی که در پاسخ استفتائات یا اشکالات نوشته بود، آن را تبیین کرد. بدیهی است که نشانه جمهوریت در آموزه «جمهوری اسلامی» معنای خاصی در مفصل بندی گفتمانی

امام خمینی دارد که با گفتمان مدرنیسم متفاوت است. غرب مدرن بر اساس آموزه‌هایی چون اومانیزم، سکولاریسم، عقلانیت خود بنیاد و قرائت کلان پیشرفت، تفسیری از جمهوریت ارائه داده است که در آن تمامی مشروعیت نظام سیاسی از قرارداد اجتماعی و خواسته‌های بشری سرچشمه گرفته است و دین و آموزه‌های الهی در آن کاملاً از عرصه سیاسی کنار گذاشته شده‌اند. غرب با سیطره فکری و تمدنی خویش و تحمیل دیدگاه‌های خویش بر دیگران - به ویژه بر ملل جهان اسلام - چنین وانمود کرده است که معنا و مفهومی متفاوت برای جمهوریت وجود ندارد و تنها معنای صحیح آن همان قرائت غربی آن است. از این رو، برخی نیز در کشور ما هنگام طرح این نظریه توسط امام خمینی، تحت تأثیر نگرش غربی بر تناقض آمیز بودن آن اعتقاد داشته‌اند. اما چنین تفسیری از میراث سیاسی امام خمینی نادرست است و غرب مدرن را معیار داوری قرار می‌دهد. باید توجه داشت که هنر امام خمینی فرا رفتن از سیطره و هژمونی غرب است و به تعبیر سامی زبیده «امام خمینی چنان سخن می‌گوید که گویی غرب وجود ندارد». بابت سعید نیز به خوبی در اثر ارزشمند خود نشان داده است، نوآوری امام خمینی شکست سیطره و مرکزیت غربی است. وی می‌نویسد: «اسلام‌گرایی تلاشی است برای تبیین مدرنیته‌ای که حول اروپامداری ساخته نشده است. از این منظر، اسلام‌گرایی آن گونه که خود اسلام‌گرایان نیز ادعا می‌کنند، جنبشی آشکار برای انکار غرب به حساب می‌آید؛ البته رد غرب را نباید به معنای تلاش برای استقرار جوامع کشاورزی سنتی دانست. انجام این کار، به معنای گفت و گوی مجدد با هویت مدرنیته و هویت غرب است. این نوع نگرش، تلویحاً در پاره‌ای از بحث‌های اخیر راجع به رابطه بین مدرنیته و پست مدرنیته یافت می‌شود». از این منظر، تنها زمانی می‌توان اسلام‌گرایی معاصر را که امام خمینی مصداق بارز آن است، درک کرد که از غرب مرکزیت زدایی شده باشد و غرب نیز همانند مرکزی بین دیگر مراکز باشد. «منطق اسلام‌گرایی، مستلزم منطقه‌ای شدن غرب و جا دهی مجدد آن به عنوان مرکز در میان سایر مراکز است. دیگر تلقی یک شکل بندی فرهنگی که فرهنگ‌های دیگر لزوماً در صدد تقلید از آن باشند، وجود ندارد. ظهور اسلام‌گرایی تنها در فضایی قابل فهم است که در آن غرب مرکز زدا شده باشد». پس از شناسایی دال مرکزی گفتمان سیاسی امام خمینی، جامع‌ترین توصیف درباره مکتب سیاسی امام خمینی، در کلام مقام معظم رهبری است. آیه‌الله خامنه‌ای که شاگرد مبرز امام خمینی بود و در مراحل انقلاب نیز همواره از یاران نزدیک و ملازمان خاص ایشان بوده است، در مراسم بزرگداشت ارتحال امام خمینی در ۱۴ خرداد ۱۳۸۳ ش. در بهشت زهرا توصیف جامع و فراگیری از مکتب سیاسی امام خمینی ارائه کرد. وی با اشاره به جایگاه امام خمینی در جهان معاصر، خطوط اساسی و برجسته مکتب سیاسی امام خمینی را در پنج ویژگی اساسی اعلام کردند. آنچه در پی می‌آید گزیده‌ای از عبارات اوست که مستندات آن از کلام امام خمینی، پس از نقل دیدگاه‌های وی ذکر شده است. این ویژگی‌ها عبارتند از: ۱. پیوند معنویت و سیاست در مکتب سیاسی امام، معنویت با سیاست در هم تنیده شده است. در مکتب سیاسی امام، معنویت از سیاست جدا نیست؛ سیاست و عرفان، سیاست و اخلاق. امام که تجسم مکتب سیاسی خود بود، سیاست و معنویت را با هم داشت و همین را دنبال می‌کرد؛ حتی در مبارزات سیاسی، کانون اصلی در رفتار امام، معنویت او بود. همه رفتارها و همه مواضع امام، حول محور خدا و معنویت دور می‌زد. امام به اراده تشریحی پروردگار اعتقاد و به اراده تکوینی او اعتماد داشت و می‌دانست کسی که در راه تحقق شریعت الهی حرکت می‌کند، قوانین و سنت‌های آفرینش کمک کار اوست. امام خمینی در نخستین نوشته‌های خویش بر مسئله پیوند دین و سیاست تأکید نموده‌اند. جدایی دین از سیاست از نظر ایشان فکری است که ابتدا از سوی بنی امیه در صدر اسلام و سپس از سوی استعمارگران مطرح شده است. استعمارگران «تبلیغ کردند که اسلام دین جامعی نیست؛ دین زندگی نیست؛ برای جامعه نظامات و قوانین ندارد؛ طرز حکومت و قوانین حکومتی نیآورده است». چنین شعاری از نظر امام خمینی، شاخصه اسلام آمریکایی است. «... اسلام آمریکایی این بود که ملاها باید بروند درسشان را بخوانند چه کار دارند به سیاست؛ با صراحت لهجه می‌گفتند...». ۲. اعتقاد راسخ و صادقانه به نقش مردم شاخص دوم، اعتقاد راسخ و صادقانه به نقش مردم است؛ هم کرامت انسان، هم تعیین کننده بودن اراده انسان. در مکتب

سیاسی امام، هویت انسانی، هم ارزشمند و دارای کرامت است، هم قدرتمند و کارساز است. نتیجه ارزشمندی و کرامت داشتن این است که در اداره سرنوشت بشر و یک جامعه، آرای مردم باید نقش اساسی ایفا کند؛ لذا مردم سالاری در مکتب سیاسی امام بزرگوار ما - که از متن اسلام گرفته شده است - مردم سالاری حقیقی است؛ مثل مردم سالاری امریکایی و امثال آن، شعار و فریب و اغواگری ذهن های مردم نیست. مردم با رأی خود، با اراده خود، با خواست خود و با ایمان خود راه را انتخاب می کنند؛ مسئولان خود را هم انتخاب می کنند. از طرف دیگر، امام با اتکا به قدرت رأی مردم معتقد بود که با اراده پولادین مردم می شود در مقابل همه قدرت های متجاوز جهانی ایستاد. سامی زبیده تفکر سیاسی امام خمینی را بدان جهت به عصر جدید متعلق می داند که مردم در آن نقش مهمی دارند. بارزترین نمونه های سخنان امام خمینی را در باب نقش مردم، می توان در گزاره معروف زیر دانست: «میزان رأی ملت است». ایشان در جای دیگر ضمن تأکید بر ولایت فقیه اظهار داشته است «... تولى امور مسلمین و تشکیل حکومت، بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین که در قانون اساسی هم از آن یاد شده است و در صدر اسلام تعبیر می شده به بیعت با ولی مسلمین». ۳. رویکرد بین المللی و جهانی شاخص سوم از شاخص های مکتب سیاسی امام، نگاه بین المللی و جهانی این مکتب است. مخاطب امام در سخن و ایده سیاسی خود، بشریت است؛ نه فقط ملت ایران. ملت ایران، این پیام را به گوش جان شنید؛ پایش ایستاد؛ برایش مبارزه کرد و توانست عزت و استقلال خود را به دست آورد؛ اما مخاطب این پیام، همه بشریت است. مکتب سیاسی امام، این خیر و استقلال و عزت و ایمان را برای همه امت اسلامی و همه بشریت می خواهد. این رسالتی است بر دوش یک انسان مسلمان. امام خمینی در موارد مکرر بر پیام انقلاب اسلامی برای تمامی جهان و نیز الگو بودن آن برای تمامی مردم ستمدیده تأکید کرده اند. در کلامی می فرمایند: «امید است انقلاب اسلامی ملت بزرگ ما و پیروزی عظیم آنان بر دشمنان اسلام و مملکت، راهنمایی برای سایر ملل ستمدیده و تحت سلطه قرار گیرد و با اتحاد و همبستگی، شر همه سلطه گران و بخصوص آمریکا را از خود کوتاه نموده در تحت تعالیم مقدسه اسلام، عظمت از دست رفته خود را باز یابند.» در جای دیگری نیز بر الگو گیری دیگر مسلمانان از مردم ایران اشاره نموده است: «ملت های مسلمان از فداکاری مجاهدین ما در راه استقلال و آزادی و اهداف توسعه اسلام بزرگ الگو بگیرند و با پیوستن به هم سد استعمار و استثمار را بشکنند، به پیش به سوی آزادی و زندگی انسانی بروند.» ۴. پاسداری از ارزش ها و ولایت فقیه شاخص مهم دیگر مکتب سیاسی امام بزرگوار ما، پاسداری از ارزش هاست که مظهر آن را امام بزرگوار در تبیین مسئله ولایت فقیه روشن کردند. از اول انقلاب اسلامی و پیروزی انقلاب و تشکیل نظام اسلامی، بسیاری سعی کرده اند مسئله ولایت فقیه را نادرست، بد و برخلاف واقع معرفی کنند؛ برداشت های خلاف واقع و دروغ و خواسته ها و توقعات غیر منطبق با متن نظام سیاسی اسلام و فکر سیاسی امام بزرگوار. ولایت فقیه در کانون تفکر سیاسی امام خمینی قرار دارد. از نظر ایشان، «ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می شود و چندان به برهان احتیاج ندارد؛ به این معنا که هر کس عقاید و احکام اسلام را، حتی اجمالاً دریافته باشد، چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت»؛ اما شاید بتوان مهم ترین توصیه امام خمینی را در پاسداری از این ارزش در کلام معروف وی بدانیم که فرمودند: «پشتیبان ولایت فقیه باشید تا آسیبی به این مملکت نرسد». ۵. عدالت اجتماعی عدالت اجتماعی یکی از مهم ترین و اصلی ترین خطوط در مکتب سیاسی امام بزرگوار ماست. در همه برنامه های حکومت - در قانون گذاری، در اجرا، در قضا - باید عدالت اجتماعی و پُر کردن شکاف های طبقاتی، مورد نظر و هدف باشد. این که ما بگوییم کشور را ثروتمند می کنیم؛ یعنی تولید ناخالص ملی را بالا می بریم؛ اما ثروت ها در گوشه ای به نفع یک عده انبار شود و عده کثیری هم از مردم دستشان خالی باشد، با مکتب سیاسی امام نمی سازد. امام خمینی هدف اساسی خود را برقراری عدالت اسلامی معرفی کرده اند؛ «عدالت اسلامی را می خواهیم در این مملکت برقرار کنیم... یک همچو اسلامی که در آن عدالت باشد؛ اسلامی که در آن ظلم هیچ نباشد؛ اسلامی که در آن شخص اول با آن فرد آخر، همه علی السواء در مقابل قانون باشند». در جای دیگر

فرموده اند: «حکومت اسلامی، جمهوری اسلامی، عدل اسلامی را مستقر کنید. با عدل اسلامی، همه و همه در آزادی و استقلال و رفاه خواهند بود». نتیجه گیری مکتب سیاسی امام خمینی مبتنی بر اصولی است که امام خمینی در طول دوران مبارزاتی خویش از نخستین اثر خویش - در سال ۱۳۲۳ش. در کتاب کشف الاسرار - تا آخرین مکاتبات خویش در سال ۱۳۶۸ش. آنها را ارائه کرده است. هر چند پس از امام خمینی در تفسیر این اصول، اختلاف نظرهایی شکل گرفته است و دیدگاه های مختلفی در جزئیات تفکر سیاسی امام خمینی ظاهر شده است، اما به نظر می رسد که اصول مکتب سیاسی امام خمینی را می توان با مراجعه به آثار مکتوب و شفاهی وی تدوین کرد. یکی از روش های توضیح تفکر سیاسی امام خمینی نگرش گفتمانی است که طبق آن سعی می شود دال برتر و محوری یک اندیشه شناسایی شده و به دنبال آن چگونگی جایگزینی نشانه ها در آن و مفهوم آنها مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد. «حکومت اسلامی» در قالب نظام جمهوری اسلامی که خود متشکل از دو مؤلفه اسلامیت یا (ولایت فقیه) و جمهوریت (نقش مردم) است، کانون تفکر سیاسی امام خمینی است. بدیهی است که نشانه هایی چون مردم، آزادی، عدالت، مجلس، انتخابات و بسیاری دیگر، در این نظام مفصل بندی یا همان مجموعه نشانه ها، متفاوت از مفاهیم و نشانه های به کار گرفته شده در گفتمان غرب خواهد بود. عدم توجه به این نکته، موجب سوء فهم نسبت به گفتمان سیاسی امام خمینی گردیده است. در عصر حاضر، از نظر نوشتار حاضر، دقیق ترین توصیف از اصول تفکر سیاسی امام خمینی، توصیف موجز، اما دقیقی است که شاگرد برجسته و جانشین امام خمینی در سالگرد ارتحال وی ارائه داده است.

نگاهی به دیدگاههای سیاسی امام خمینی (ره) در...

نگاهی به دیدگاههای سیاسی امام خمینی (ره) در... (در دوره اقامت در فرانسه) اشاره: فلسفه سیاسی انقلاب اسلامی ایران، با فلسفه سیاسی امام (س) پیوندی ناگسستنی دارد چرا که اصول و آئین سیاسی اش بر آراء و اندیشه های امام مبتنی است. قوام این نظام سیاسی به دوام اندیشه های سیاسی امام بازمی گردد. اینکه گفته می شود این انقلاب، بی نام خمینی در هیچ کجای جهان شناخته شده نمی باشد (۱)، به این دلیل است که محتوای این انقلاب، اندیشه های اصیل و محکم امام است. بدین جهت، هرگاه محصول بنیادین این انقلاب (که به رهبری امام خمینی (س) به پیروزی رسیده است یعنی جمهوری اسلامی، از خصوصیات و ویژگیهای اصلی و ماهیتی اش جدا گردد، در آن صورت، انقلاب از محتوای ذاتی و اساسی اش تهی شده است. برای اینکه معیار درست و واقعی داشته باشیم و از طریق آن، به سنجش و تطبیق پردازیم، صحیح ترین راه و منطقی ترین روش، بازخوانی و تدوین دقیق اندیشه های امام از بدو تا ختم است. در یک نگاه کلی، اصول و آئین زیر، (۲) نماد اساسی فلسفه سیاسی امام است که به نحوی محتوای بنیادین انقلاب اسلامی و چارچوب عملی سیستم سیاسی - جمهوری اسلامی نیز به شمار می رود: ۱- حاکمیت قوانین الهی؛ ۲- حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش و نقش بنیادین آنان در تمام امور کشور (از رهبری تا دهداری)؛ ۳- رهبری فقیه عادل و عالم؛ ۴- اصل خدمت نه ریاست و سلطه؛ ۵- ابتناء و اتکای نظام سیاسی اسلامی به رای مردم؛ ۶- لغو هرگونه امتیاز، انحصار و اشراف؛ ۷- نفی هرگونه استبداد، زور و دیکتاتوری؛ ۸- آزادی به عالی ترین و طبیعی ترین شکل؛ ۹- منع هرگونه شخصیت محوری و بت سازی؛ ۱۰- رعایت حقوق همه مردم؛ ۱۱- نظارت مردم در تمام مراحل سیاسی و حضور واقعی مردم در تمام صحنه ها؛ ۱۲- تاکید بر اصل انتخاب و میزان بودن رای مردم؛ ۱۳- عدالت اجتماعی؛ ۱۴- نفی و مقابله هرگونه سلطه طلبی و سلطه پذیری در بعد خارجی و داخلی؛ ۱۵- مبارزه با ظلم و ستم و استکبار؛ ۱۶- تاکید بر شناختن و شناساندن اسلام ناب محمدی (ص) و رد هرگونه تحجر، مقدس مآبی و نفی اسلام آمریکایی؛ ۱۷- وحدت میان همه نسلها و قشرها و فرق خصوصاً دو مرکز مهم دانشگاه و حوزه. بدین لحاظ، فراموش نکردن و زیر پانگذاشتن اندیشه های مترقی، نجات بخش و معزانه امام خمینی (س) یکی از شرایط مهم حفظ نظام سیاسی مستقر و پاسبانی از محتوای واقعی و حقیقی آن است. بازخوانی و قرائت همراه با تانی اندیشه های

سیاسی امام، که در طول اقامتشان در فرانسه مطرح شده است، از اولویت بیشتری برخوردار است. به دلایل مختلف، تبیین نظریات ایشان در این دوره، مهم است؛ اول اینکه، اصلی ترین آرای سیاسی و غایت اصلی فلسفه سیاسی اش در این دوره مطرح و در دوره های بعد تکمیل شده است. دوم آنکه، این دوره از اندیشه های امام دو خصوصیت منحصر به فرد دارد؛ یکی، ارائه دلایل سیاسی برای نفی رژیم سلطنتی و دیکتاتوری؛ دوم، بیان آراء و نظریات سیاسی برای استقرار نظام سیاسی اسلامی و ترسیم سلوک و غایت آن. سوم اینکه، اندیشه های امام را قبل از استقرار حکومت جدید و کسب قدرت سیاسی می نمایاند و لذا به خوبی نشان می دهد که امام به عنوان رهبر مردم ایران، چه اهداف و غایاتی برای استقرار یک نظام سیاسی جدید و انحلال رژیم استبدادی شاه دارد. چهارم اینکه، امام در این دوره چهار ماهه (۱۴ مهر ۵۷ تا ۱۱ بهمن ۵۷) (۳) برخلاف دوره های قبل و بعد از آن، مورد پرسش خبرنگاران مختلف جهان واقع شدند و به مهمترین سؤالات سیاسی و حساس ترین مفاهیم سیاسی پاسخ دادند. (۱۱۳) مصاحبه مطبوعاتی، به جز پیامهای مکتوب و سخنرانیها (۴) نگارنده این مقاله، عزم آن دارد تا خلاصه و فشرده اندیشه های امام در این دوره پرنشاط و بحرانی را مورد بررسی قرار دهد. برای رعایت دقت و تأمل لازم و تدوین صحیح و عملی، تمام آراء و نظریات امام اعم از مصاحبه ها، اعلامیه ها، پیامها، سخنرانیها و نیز اغلب حوادث و تحلیلهای این ایام را مطالعه و فیش برداری نموده و در نهایت آن را در ۱۰ فصل تدوین کرده است و اینک خلاصه آن را به صورت زیر ارائه می نماید. (۵) مهمترین مفاهیم و مسائلی که امام در پاریس مطرح نمودند، شامل موارد زیر است: (۶) ۱- نقد و نفی نظام سلطنتی؛ ۲- قرائت و تفسیر امام از اسلام به عنوان دین دنیا و آخرت؛ ۳- ابعاد نهضت اسلامی ایران؛ ۴- غایات و خواسته های انقلاب اسلامی؛ ۵- ماهیت و خصوصیات حکومت اسلامی؛ ۶- حق حاکمیت مردم؛ ۷- آزادی؛ ۸- نقش امام و روحانیون در حکومت اسلامی. در اینجا به موارد مذکور می پردازیم. اول - نقد و نفی نظام سلطنتی هر چند امام، برچیده شدن «نظام شاهنشاهی» و «سلطنتی» را در دوران حضور خود در نجف و قبل از آن در ایران، مطرح نموده و بر آن تأکید می کردند؛ ولی در این ایام بیشتر و قاطعتر بر آن پای می فشارند. اگر در سال ۴۹ صلاح می دیدند تا جمله نفی سلطنت را از پیام خود به حجاج بیت الله الحرام حذف بکنند، (۷) اینک در اوج مبارزه، بر نظریه سیاسی اش به عنوان آئین مبارزه تأکید می کنند. نه تنها بر نفی رژیم سلطنتی تأکید می کنند؛ بلکه به نقد دیدگاهی می پردازند که به انحای مختلف فقهی یا سیاسی معتقد به حفظ سلطنت و رعایت قانون اساسی و اجرای مشروطیت هستند: «موافقت با نظام شاهنشاهی چه به صراحت و چه به وسیله طرحی که لازمه اش بقای آن است، خیانت به اسلام و قرآن کریم و مسلمین و ایران است و هر کس با هر اسم با آن موافقت نشان دهد مطرود و اجتناب از آن لازم است.» (۸) لذا در پاسخ به نامه آیت الله مرعشی با صراحت می نویسند: «ما همه موظف هستیم که از پاننشینیم تا سقوط سلسله بی حیثیت پهلوی.» (۹) استدلال امام این است که سلطنت، مساوی «استبداد و قلدری» است و لذا حکومتی عادلانه نیست: «اصل سلطنت هم از اول یک چیز سهل بود. از اول معنا نداشته است... سلطنت مساوی با استبداد و قلدری و دیکتاتوری است.» (۱۰) از نظر امام، رژیم سلطنت، هم در اساس با فلسفه سیاسی اسلام در تضاد است و هم از حیث عملکرد و رفتارها مخالف آئین انسانیت و سیاست است. لذا می گویند: «اگر کسی در این مطلب (۱۱) موافقت با ما نکند، این سوء نیت دارد. یا آدم نفهمی است، جاهلی است... کدام ملت می تواند این مطلب را قبول بکند؟ خیر، ایشان (۱۲) باید بروند، این سلسله باید منقرض بشود.» (۱۳) امام در پاسخ به سؤال روزنامه الهدف لبنان و رادیوی اتریش مبنی بر اینکه رژیم شاه تصمیم دارد قانون اساسی را با شریعت اسلام متناسب و تعدیل کند، بنیادی ترین نظریه اش را در مورد اصل سلطنت مطرح می سازد: «اینها دروغ است. اگر راست می گویند؛ اول چیزی که در قانون اساسی مخالف با اسلام است، سلطنت شاه و اصل رژیم سلطنتی است.» (۱۴) پس در نگاه امام، رژیم اصلاح و متناسب با شریعت نخواهد شد، مگر آنکه سلطنت و پادشاهی از سیستم سیاسی حذف گردد. یکی دیگر از دلایل اصلی مخالفت امام با اصل سلطنت و نظام سلطانی و شاهی، این است که این نوع نظام سیاسی به «آرای ملت» اتکا ندارد: «من مخالف اصل سلطنت و رژیم شاهنشاهی ایران هستم به دلیل اینکه اساسا سلطنت نوع حکومتی است که متکی به آرای

ملت نیست». (۱۵) در فلسفه سیاسی امام، حکومتی که رای مردم و حق انتخاب آنان را نادیده بگیرد، حکومت نامشروع است و حکومت محمدرضا پهلوی چنین حکومتی بود. امام خواستار حکومتی بود که در سایه آن، مؤلفه های اصلی و اساسی فلسفه سیاسی اش تجلی یابد: «خاندان پهلوی... که با دیکتاتوری بر ایران حکومت می کنند... هرگونه فریاد آزادی خواهی و اعتراض به دیکتاتوری را با سرنیزه خاموش کرده اند... آزادی به تمام معنا از مردم سلب شده است. هیچ گاه مردم حق انتخاب نداشته اند... گویندگان و نویسندگان یا کشته شده اند و یا زندانی هستند و یا ممنوع از گفتن و نوشتن. مطبوعات را از نوشتن حقایق محروم کرده اند و در یک کلمه تمامی مبانی بنیادی و دموکراسی را نابود کرده اند... ما که خواستار حکومت اسلامی هستیم، در سایه آن، به همه این جنایتها و خیانتها پایان داده می شود.» (۱۶) با این تلقی، امام با قاطعیت می گویند: «رژیم سلطنتی... خلاف حقوق بشر است... رژیم سلطنتی فاسد است همه اش». (۱۷) از نظر امام، سلطنت پدیده ای «مزخرف» است؛ چرا که در آن «یک آدم، سلطان بر یک مردم» است که هیچ اختیاری ندارند (۱۸)؛ به همین جهت «ملت ایران» با آن مخالف است «زیرا رژیمی است تحمیلی که هرگز متکی به آرای ملت نبوده... خود را موظف به تامین هدفها و خواسته های مردم نمی داند» (۱۹) و در نگاه امام، چنین حکومتی اولاً - طاعتی است و ثانیاً - اطاعت از آن، حرام است. (۲۰) اندیشه جایگزین امام این است که «باید اختیار دست مردم باشد (۲۱)»؛ لذا «هر اجتماعی، حق اولی اش این است که خودش انتخاب بکند یک چیزی را که راجع به مقدرات مملکت خودش است.» (۲۲) امام معتقد است با روی کار آمدن رضاخان رژیم پهلوی «سه اصل اسلامی در امر حکومت» را پایمال نمود: «اول - لزوم عدالت در حاکم اسلامی و دوم - اصل آزادی مسلمین در رای به حاکم و تعیین سرنوشت خود و سوم - اصل استقلال کشور اسلامی از دخالت اجانب و تسلط آنها به مقدرات مسلمین.» (۲۳) نکته اساسی این است که امام، اندیشه سیاسی اش را در فضایی مصلحتی مطرح نمی کردند تا از آن بهره برداری سیاسی بکنند. یکی از خصوصیات مهم امام، این بود که هرگز در چنگ رویدادها نبودند؛ بلکه رویدادها در مهار او بود. از این رو، وقتی به قدرت هم می رسند (یعنی مردم می خواهند تا ایشان محور نظام باشند)، باز هم با همان شدت و علاقه می گویند: «هرگز اجازه ندهید که عده ای معدود چون گذشته تلخ استبداد بر شما حکومت کنند، اصل دموکراسی اسلامی (را) فراموش نکنید (۲۴)»؛ چرا که از مؤلفه های بنیادین فلسفه سیاسی امام این است که حکومت با زور و سرنیزه ممکن نیست «فتح قلوب» مهم است. (۲۵) دوم - قرائت و تفسیر امام از اسلام: از اسلام (قرآن و سنت) قرائت ها و تفاسیر گوناگونی شده و می شود. قرائت امام از اسلام، قرائتی ویژه و مبتنی بر دو متغیر زمان و مکان است؛ به طوری که در میان علما و دانشمندان و فقها، همانند کمی دارد و اغلب نیز بی مانند است. در دوره مبارزه برای استقرار یک نظام اسلامی، تفسیر امام از اسلام، دو ویژگی منحصر به فرد دارد: یکی مقابله جدی با تحجر و کژاندیشی و عقل ستیزی؛ دوم، تبیین دین اسلام به عنوان مکتبی جامع و دارای مبانی حکومتی و سیاسی است که محصول مهم هر دو ویژگی، یک چیز باارزش و به شدت مورد نیاز جوامع مسلمین بود؛ یعنی تلفیق دین و سیاست، و این، کار کوچکی نبود. (۲۶) در عصری که تبلیغ این بود که «هدف اساس مذهب، جلوگیری از کشتار اغنیا به دست تهیدستان و فقر است» و «مردم جهان سوم برای مبارزه با امپریالیسم غرب، باید دین خود را کنار بگذارند.» (۲۷) و دین را «افیون اجتماع» تاویل کردند و نیز در دوره ای که غریبها به دلایل عملکرد خشن و غیرعقلانی اصحاب کلیسا، تن به لیبرالیسم و سکولاریسم داده بودند و در درون حوزه های علمیه و جامعه مسلمین، کسی برای احیا و استقرار حکومت اسلامی پیشقدم نمی شد و ترجیح می داد تا این درآموزه های فردی خلاصه شود؛ امام، یک تنه به میدان نظر و عمل آمدند و فهم و آموزه های مترقی و عزیزانه خود را از دین اسلام، ارائه کردند. آموزه هایی که بی آن، امکان تئوری پردازی سیاسی وجود نداشت. درک و فهم امام از دین، در عمیق ترین توصیف این است که اولاً «عزیزانه» (۲۸) است و ثانیاً «ذلت ستیز» است. به اوج سخن امام در رابطه با اسلام و نجات آن از دامن ذلتها و خواریها و انحطاطات توجه کنید: «این معنا را که کسی بگوید اسلام به زندگی چه کار دارد، این جنگ با اسلام است. این نشناختن اسلام است. اسلام به سیاست چه کار دارد؟! این جنگ با اسلام است.» (۲۹) در

حقیقت، امام با این بیان، جنگ دو گانه ای را آغاز کرده و آن را تا استقرار نظام اسلامی و حتی تا پایان عمرش (۱۴ خرداد ۶۸) ادامه دادند: یکی «جنگ با حکومت طاغوتی و غیرالهی و غیرمردمی. دوم «جنگ با کسانی که به قول امام با ادعای دین به سیاست کاری ندارند، جنگ با اسلام را شروع کرده بودند. امام اعتقاد داشتند که «اسلام تر دارد، برنامه دارد... برای حکومت اسلامی دستور دارد، برای تشکیلاتش دستور دارد... برای تحرک جامعه دستور دارد.» (۳۰) امام با صراحت می گویند: «این غفلت کردن از اسلام بود که اسلام را به یک ورق شناخته بودند... این دو طائفه (۳۱) اسلام را به تمام معنا نشناختند که اسلام چیست. اسلام، نه دعوتش به خصوص معنویات است و نه دعوتش، به خصوص مادیات است هر دو را دارد. یعنی اسلام و قرآن کریم آمده است که انسان را به همه ابعادی که انسان دارد، بسازند او را، تربیت کنند او را.» (۳۲) به همین دلیل نوید می دهد: «آن رژیم می خواهم یعنی: «اسلام، اسلامی است که در آن «دموکراسی مندرج است و مردم آزادند» (۳۴) و لذا «والله اسلام، تمامش سیاست است»، از شعارهای محوری امام می شود: «والله اسلام، تمامش سیاست است، اسلام را بد معرفی کرده اند، سیاست مدن از اسلام سرچشمه می گیرد. من از آن آخوندها نیستم که در اینجا بنشینم و تسبیح دست بگیرم، من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم و بقیه اوقات برای خودم سلطانی باشم و به امور دیگر، کاری نداشته باشم...» (۳۵) دعا و زیارت یک باب از ابواب اسلام است «لکن سیاست دارد اسلام، اداره مملکتی دارد اسلام...» (۳۶) مسجد مرکز سیاست اسلام بوده است... (۳۷) اسلام دین سیاست است قبل از این که این معنویات باشد.» (۳۸) یکی دیگر از مبانی اسلامی امام، این است که خاستگاه اسلام را «ضعفا» و پابرنه ها و محرومین می داند که هم بر تمام اغنیا برتری دارند و هم به لحاظ کیفی بر آنها امتیاز: «اسلام از توی ضعفا پیدا شده است. از اغنیا که پیدا نشده است. از این گداهای مدینه و مکه اسلام پیدا شده. از این بیچاره ها و ضعیفها اسلام، پیدا شده است.» (۳۹) جنگ فقر و غنا یکی از اصول سیاسی امام است که در اواخر عمرشان مطرح ساختند. امام همواره تاکید داشتند که حکومت برای محرومان است و لذا همواره از مسئولان نظام می خواستند که پیوند خود را با ملت و ضعفا و محرومان قوی تر کنند چرا که در نگاه ایشان هر گاه: «قوه علما از قوه ملت جدا شد، دیگر نمی توانند یک کاری انجام بدهند.» (۴۰) بدین لحاظ، اسلام امام، اسلام «آزادی و استقلال است.» (۴۱) اسلام او «دینی است که همه کس به حقوق خودش می رسد و مراعات همه حقوق را می کند.» (۴۲) لذا به صراحت اعلان می کند: «با اسلام می توانید آزاد باشید. قرآن شما را آزاد قرار داده است.» (۴۳) قرائت دینی امام، اثرات فراوانی داشت و باعث تحول عمیق در جهان اسلام و حوزه های علوم دینی شد به طوری که هم بنیاد یک رژیم غیرالهی و غیرمردمی را ویران ساخت و هم بنیان یک نظام سیاسی جدید را استوار نمود. و این، کم تحولی نبود. یعنی اندیشه سیاسی ای که، برای اولین بار در حوزه اسلامی تبدیل به آئین مبارزه و استقرار نظام حکومتی شد و دوام و بقای آن نیز منوط به حفظ هم نظام و هم آرای امام گردید. سوم - ابعاد نهضت اسلامی ایران: امام بر آن بودند که اولاً «این انقلاب مردمی است و به «همه ملت» مربوط است و ثانیاً «دست غیب الهی» آن را به پیروزی رسانید. مطابق این دیدگاه، امام هیچ گاه مصادره به مطلوب نمی کردند و انقلاب را به یک گروه خاص حتی روحانیان اختصاص نمی دادند و آن را نه در وجه مبارزه تا پیروزی و نه در وجه حکومت و مسئولیت، در انحصار هیچ صنف و گروه و قشری در نمی آوردند زیرا امام از اعماق درونش بر این باور بود که: «همه ابعاد این قیام، همه قشرها را گرفته است. اختصاص به یک دسته ای... ندارد... این یک دست غیب الهی است (که) مردم را با هم مجتمع (کرده است).» (۴۴) امام «همه اقشار» را مبدع این قیام می دانستند و لذا، می گفتند «هر کس مدعی شود این انقلاب مال من است، «غلط» می گوید: «این نهضت... از متن ملت جوشیده و بیرون آمده، نمی تواند کسی بگوید که مال من است. هیچ کس حق ندارد، غلط است که بگوید که مال این است. مال این. هیچ دستی نمی تواند این جور یک ملتی را تغییر دهد. خداست که این کار - کرده... هیچ نمی شود گفت روحانیون این کار را کرده اند، نمی شود گفت مردم بازار این کار(را) انجام داده اند(خیر، ست خداست و از متن ملت جوشیده است.» (۴۵) احتجاج امام این است که می گفتند: «الآن از علمای ما چقدر حبس اند. از علما، از

روشنفکرها، از دکترها، مهندسين، از محصلين، از بازاریها، همه طبقات الآن در حبس اند. یعنی اینکه این واقعیت، نشان می دهد که همه گروهها و طبقات در این انقلاب سهیم بودند و هستند. و لذا این تلقی امام با اندیشه کسانی که می خواهند ثابت کنند انقلاب را یک قشر، یک گروه یا یک نسل انجام داده است، در تضاد و تباین است. چهارم - غایات و خواسته های انقلاب اسلامی: امام دو روز پس از ورود به پاریس، خواسته های مقدماتی ملت را در پیامش به طلاب، دانشجویان و دانش آموزان سراسر کشور این گونه بر می شمارد: «رسیدن به سعادت»، «آزادی»، «استقلال»، «حکومت عدل اسلامی»، «عدالت حقیقی» و «برخورداری از نعمت های الهی». (۴۶) در پیامی دیگر، امام این گونه تاکید می کنند: «در این نهضت مقدس، تشکیل حکومت اسلامی سرلوحه اهداف آن است و ضمانت از آزادی و استقلال از ثمرات آن». (۴۷) در حقیقت، امام بر شعار عمومی و اساسی مردم صحه گذاشتند که فریاد بر می آوردند: استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی. زمانی که رژیم در سرایشی سقوط قرار می گیرد و دولت نظامی از هاری قدرت را در دست می گیرد، امام در پیامی به ملت ایران غایت اصلی انقلاب مردم را بیان نموده و بار دیگر، مؤلفه اصلی فلسفه سیاسی خود و انقلاب ایران را مشخص و آشکار می نمایند: «هدف همان است که در سخنرانیها و اعلامیه های خود ذکر نموده ام: الف - سرنگونی سلطنت پهلوی و رژیم منحوس شاهنشاهی. ب - به پاداشتن حکومت جمهوری اسلامی مبتنی بر ضوابط اسلام، متکی بر آرای ملت». (۴۸) همچنین در نگاه امام، «رهایی مردم از قید و بند استعمار و استبداد» (۴۹) نیز جزء اهداف مبارزه بوده است. «همه با هم حق خواستید، حق خودتان را خواستید، آزادی خواستید، استقلال خواستید، جمهوری اسلامی خواستید، به حمدالله آزادی برای شما حاصل است. الآن از هیچ کس نمی ترسید. ولی باید از خودمان بترسیم، باید از خدا بترسیم». (۵۰) پنجم - ماهیت و خصوصیات حکومت اسلامی: همان طور که گذشت، فلسفه حکومت در اسلام از نظر امام «خدمتگزاری» است نه ریاست و سلطه و استیلا. امام بارها و بارها بر این اصل تاکید نمودند. آن هنگام که عازم پاریس بودند نیز بر این نکته اشاره کردند که: «فعلا عازم پاریس شدم تا با تمام مشکلات به وظیفه دینی خود که خدمت به کشور اسلامی است و مردم محروم وطنی است، موفق گردم». (۵۱) زیرا از نظر امام، همه ما خدمتگزار این مردم و وطن خودمان هستیم. (۵۲) ماهیت حکومت اسلامی از نظر امام، «نفی زور و سرنیزه» و مبارزه با آن است: «با سرنیزه نمی شود یک ملتی را... خاموش کنند و بگویند که شما باید در حال اختناق تا آخر باشید. این موقتی می شود اما دائمی نمی شود». (۵۳) لذا از نظر امام، حکومت اسلامی نمی تواند با زور و سرنیزه توأم باشد. با این نگرش، امام پس از پیروزی انقلاب بلافاصله به مردم اعلام می کند: «هرگز اجازه ندهید که عده ای معدود چون گذشته تلخ استبداد بر شما حکومت کنند». (۵۴) و بلافاصله تاکید می کنند که: «اصل دموکراسی را فراموش نکنید». (۵۵) حکومت مطلوب امام، حکومتی است که مردم در آن حق و توان برکناری بالاترین مقام حکومت یعنی رهبر را دارند. در نگاه امام هر گاه حاکم، شرایط لازم اسلامی را برای رهبری نداشت، «معزول می شود» و «ملت هم باید او را کنار بگذارند». (۵۶) به قول امام، مثل دوره سلطنت و شاه نیست که همه مردم از او بترسند و او نیز خوف این را نداشته باشد که عزلش می کنند چون عزلی در کار نیست و او هر چه دلش خواست انجام می دهد (۵۷) بلکه مردم در این نوع حکومت بازیگر واقعی اند هم حاکم و تمام مسئولان را برمی گزینند و هم می توانند در موقع لازم آنان را عزل نمایند: «آنکه ما می خواهیم، یک حکومت عادل و یک رژیم عدلی و یک هیات حاکمه عادل که مورد اطمینان جامعه باشد و برای جامعه خدمت کند». (۵۸) و «در حکومت اسلامی... عدالت است». (۵۹) «مثل حکومت شاه نیست تا وقتی یک چیزی مردم علیه حکومت گفتند، عده ای را بکشند». (۶۰) «ما رژیمی می خواهیم که رژیم عدالت باشد». (۶۱) امام در تعریف و توصیف جمهوری اسلامی و حکومت دینی می گویند: «رژیم اسلامی با استبداد جمع نمی شود. آن رژیمهای جمهوری هم که استبدادی هستند در اسم جمهوری هستند، در محتوا سلطنتی هستند». (۶۲) یکی از وجوه تمیز حکومت اسلامی در اندیشه امام، «عدم استبداد» است. اصولا استبداد خصلتی است که هر گاه بروز کند، اسلامی بودن حکومت حتی حکومت مبتنی بر قواعد الهی را با حضور عالمان دین، از میان می برد. امام در مورد ماهیت حکومت آینده می

گویند: «با قیام انقلابی ملت، شاه خواهد رفت و حکومت و دموکراسی و جمهوری اسلامی برقرار می شود. و در این جمهوری، یک مجلس ملی مرکب از منتخبین واقعی مردم، امور مملکت را اداره خواهند کرد. حقوق مردم خصوصاً اقلیتهای مذهبی محترم بوده و رعایت خواهد شد... نه به کسی ظلم می کنیم و نه زیر بار ظلم می رویم.» (۶۳) همچنین امام در وصف جمهوری اسلامی می گویند: «در جمهوری اسلامی، زمامداران مردم نمی توانند با سوء استفاده از مقام، ثروت اندوزی کنند و یا در زندگی روزانه، امتیازی برای خود قایل شوند. باید ضوابط اسلامی را در جامعه و در همه سطوح به دقت رعایت کنند... دقیقاً باید به آرای عمومی در همه جا احترام بگذارند... مطبوعات در نشر همه حقایق و واقعیات آزادند. هر گونه اجتماعات و احزاب از طرف مردم در صورتی که مصالح مردم را به خطر نیندازند آزادند.» (۶۴) امام به نقش مردم در حکومت اسلامی اشاره می کنند و از آن، به عنوان یکی از اساسی ترین مؤلفه جمهوری اسلامی یاد می کنند: «ماخواهان استقرار یک جمهوری اسلامی هستیم و آن حکومتی است متکی به آرای عمومی. شکل نهایی حکومت با توجه به شرایط و مقتضیان کنونی جامعه ما توسط خود مردم تعیین خواهد شد.» (۶۵) امام گامی فراتر از غرب می نهند و می گویند: «آن دموکراسی که ما می خواهیم به وجود آوریم، در غرب وجود ندارد.» (۶۶) زیرا در نظر امام: «دموکراسی اسلام، کاملتر از دموکراسی غرب است.» (۶۷) از نظر امام، «جامعه آینده ایران» «جامعه آزادی» خواهد بود که «همه نهادهای فشار و اختناق» را از میان خواهد برد. «انسان که امروز در نظام پلیسی از فعالیتهای فکری و آزادی در کار مردم شده است، تمامی اسباب ترقی واقعی و ابتکار را به دست خواهد آورد. جامعه فردا جامعه ای ارزیاب و منتقد خواهد بود که در آن تمامی مردم در رهبری امور خویش شرکت خواهند جست.» (۶۸) اوج نقش مردم در فلسفه امام، این نکته است که در اواخر عمرشان در جواب نامه آیه الله مشکینی نوشتند: «اگر مردم به خبرگان رای دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند، وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را به عهده بگیرد، قهراً او مورد قبول مردم است. در این صورت او ولی منتخب مردم می شود و حکمش نافذ است.» (۶۹) زیرا در فلسفه سیاسی امام امت (س)، «حکومت اسلامی، حکومتی است که اولاً صددرصد متکی به آرای ملت است، به شیوه ای که هر فرد ایرانی احساس کند با رای خود، سرنوشت خود و کشور خود را می سازد (۷۰)» «حکومتی که کوچکترین فرد ایرانی بتواند آزادانه و بدون وجود کمترین خطر از بالاترین مقام حکومتی انتقاد کند و از او در مورد اعمالش توضیح بخواهد.» (۷۱) و لذا از نظر امام، «کسانی باید ایران را رهبری کنند که کاردان و امین و صددرصد مورد اعتماد ملت و متکی به آرای آنها باشند و شایستگی آنها را ملت بر حسب ضوابط اسلامی احراز کرده باشد.» (۷۲) رضایت و پذیرش و اعتماد مردم یکی از اصول اساسی فلسفه سیاسی امام است. «میزان رای ملت است»، یکی از غرور انگیزترین و کاربردی ترین آرای سیاسی و حکومتی امام است. رای مردم نه تنها از مبانی سیاسی امام برای نهادینه کردن و مشروعیت بخشیدن مؤسسات مدنی است بلکه نافذ در بسیاری از امور دیگر هم هست: «هر فردی از افراد ملت حق دارد که مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند و به او انتقاد کند و او باید جواب قانع کننده دهد و در غیر این صورت، اگر به خلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد، خود به خود از مقام زمامداری معزول است (۷۳)» چراکه از نظر امام، «حکومت باید مسؤول باشد پیش ملت.» (۷۴) به همین دلیل، امام به رخ جهانیان می کشد که وقتی پیروز شدند، «ان شاء... همه خواهند دید که انتخاب آزاد و مجلس سالم» و «حکومت اسلامی و دموکراسی حقیقی» یعنی چه؟ «ششم - حق حاکمیت مردم: در فلسفه سیاسی امام، حق حاکمیت مردم، حق آزادی بیان به کرات دیده می شود. امام پنج روز پس از ورود به پاریس تاکید کردند: «هر ملتی حق دارد خودش تعیین کند سرنوشت خود را. این از حقوق بشر است که در اعلامیه حقوق بشر هم هست.» (۷۵) و نیز تصریح نمودند: «حق اولیه بشر است که (بگوید) من می خواهم آزاد باشم، من می خواهم حرفم آزاد باشد.» (۷۶) بنیادی ترین اندیشه سیاسی امام در این جمله است که می فرمایند: «ما فریادمان این است که باید این ملت هر چه دارد مال خودش باشد و خودش اداره خودش بکند.» (۷۷) امام این حق را، حق مسلم می داند که هیچ کس نمی تواند آن را انکار کند. (۷۸) به همین دلیل امام صریحاً می گویند: «باید

این رژیم جای خود را به رژیمی بسپارد که مبعوث ملت مسلمان باشد.» (۷۹) و امام خود از اولین کسانی هستند که به آرای خود پایبندی نشان دادند: «من به واسطه اینکه ملت مرا قبول دارند، دولت تعیین می‌کنم.» (۸۰) و نیز فرمودند: «مردم چون خواست خود را در من می‌دیدند، به من روی آوردند.» (۸۱) از نظر امام: «هیچ گروه و شخصی نمی‌تواند با خواست ملت ایران مخالفت کند، چون تمام ایران گفته که ما شاه را نمی‌خواهیم (۸۲) لذا از نگاه امام، نظر و رای مردم ملاک و معیار عمل است. امام رای ملت را هم در نفی رژیم شاه نافذ و معتبر می‌دانستند و هم در تعیین حکومت جایگزین و هم در دوره استقرار و استمرار حکومت. برای هر کدام نمونه بین وجود دارد: اول «ملت او را نمی‌خواهد، او باید برود» (۸۳) (اشاره به شاه)، دوم «چون ملت، ملت مسلم است و ما را هم خدمتگزار خود می‌داند، از این جهت حدس می‌زنم به پیشنهاد ما رای می‌دهد (۸۴) زیرا «حکومت باید مبعوث ملت مسلمان باشد.» (۸۵) سوم «اگر مردم به خبرگان رای دادند و آنان رهبری را برگزیدند قهرا او مورد قبول مردم است و در این صورت او ولی منتخب مردم می‌شود و حکمش نافذ است.» (۸۶) امام به صراحت می‌فرمایند: «باید اختیار دست مردم باشد. این یک مساله عقلی (است) هر عاقلی این مطلب را قبول دارد که مقدرات هر کس باید دست خودش باشد.» (۸۷) و لذا خالصانه نوید می‌دهند که: «ان شاء الله اگر حکومت اسلامی به پا شود، همه امور بر طبق دلخواه ملت ان شاء الله حاصل می‌شود.» (۸۸) و بلافاصله اثرات و خاصیت حاکمیت مردم بر سرنوشت خود را گوشزد می‌نمایند: «اگر دولتها، دولتهای ناشی از اراده ملت باشد، اینها نمی‌گذارند که شما این طور در ایران تصرف کنید و این طور هرج و مرج به بار بیاورید.» (۸۹) با این منطقی، امام می‌گفت: «شاه برود تا مردم سرنوشت خویش را به دست بگیرد (۹۰) زیرا «ما به نیروی ملت اتکا داریم» (۹۱) و به همین جهت «شاه محکوم است به حسب حکم ملت.» (۹۲) و لذا در اندیشه امام: «ملت همیشه بر کارهای دولتی و حکومتی خود نظارت می‌کند.» (۹۳) و حکومت اسلامی «متکی به ملت است» و «به تعیین و تصویب ملت است» و «اختیار به دست خود مردم است (۹۴) چرا که در اندیشه سیاسی امام، حکومتها باید «تابع مردم باشند و برای مردم باشند، نه مردم برای حکومتها.» (۹۵) هفتم - آزادی: آزادی از مفاهیم بغرنج در فلسفه سیاسی خصوصا فلسفه سیاسی مسلمانان است. تفاسیر مختلف باعث شده است تا آزادی به عنوان «حق طبیعی» و «خدادادی» تا سر حد کفر و یا حتی «کفر در کفر» کشیده شود. (۹۶) اما امام آزادی را نه تنها مغایر با اسلام معرفی نکردند بلکه آن را جزء شعارهای اصلی و بنیادین انقلاب و جمهوری اسلامی قرار داده و اغلب از آن، به عنوان یک ارزش الهی یاد نمودند. امام از فقدان آزادی در رژیم پهلوی انتقاد می‌کنند و می‌گویند: «در کجای این مملکت ما آزادی هست؟ آزادی قلم دارند مردم؟ آزادی بیان دارند مردم؟ کجا آزادی دارند که ایشان دم از آزادی می‌زنند؟» (۹۷) امام از آزادی به عنوان یک «حق اولیه» و «شرعی» و «قانونی» یاد می‌کنند: «حق اولیه بشر است که (بگوید) من می‌خواهم آزاد باشم.» امام این سخن شاه را که گفته بود: «مردم به آن حد نرسیده‌اند که به آنها آزادی بدهم»، بشدت مورد نقد و حمله قرار می‌دهند و تاکید می‌کنند که آزادی را خدا به مردم داده است نه اینکه شاه بخواهد به مردم آزادی بدهد یا ندهد. آزادی یک امر «خدادادی» است. (۹۸) آزادی امام از نوع آزادی شاه نیست که به قول خودش به ملت اعطا کرده است: «ما می‌خواهیم آزاد باشیم نه مثل آزادی که شاه به ما می‌دهد. این آزادی که شاه به ما می‌دهد، این برای خودش خوب است. برای عائله خودش خوب است، این جور آزادی.» (۹۹) آزادی امام از مبانی اسلامی نشات می‌گیرد و کاملا فطری و الهی است. امام می‌گویند: «یکی از بنیادهای اسلام، آزادی است. انسان واقعی ملت مسلمان فطرتا یک انسان آزاد شده است.» (۱۰۰) مطابق این مبانی، امام اعلام می‌کنند: «سیاست ما همیشه بر مبنای آزادی، استقلال و حفظ منافع مردم» خواهد بود و با قاطعیت تمام تضمین می‌کنند که: «این اصل را هرگز فدای چیزی نمی‌کنیم (۱۰۱) چرا که نظر امام و ملت این بوده است که: «یک رژیم بر پایه عدالت و دموکراسی حقیقی که ضامن آزادی و استقلال مملکت باشد، به وجود بیاورند.» (۱۰۲) در اندیشه امام «ملت به حسب شرع آزاد است» (۱۰۳) و لذا هر کس که جلوی آزادی را بگیرد و آن را از مردم سلب کند، «مرتجع» است. (۱۰۴) امام در دوران حساس مبارزه، ملت را مطمئن می‌سازند که شما می‌توانید با این نهضت،

«آزادی برای خودتان تهیه کنید.» (۱۰۵) و خود پیشاپیش، آرمان مردم را آزادی واقعی معرفی می‌کند: «می‌خواهیم آزاد باشیم. می‌خواهیم مطبوعاتمان آزاد باشد. می‌خواهیم رادیو و آلات تبلیغمان آزاد باشد.» (۱۰۶) و نیز می‌فرماید: «یک ایران آزاد ما می‌خواهیم (۱۰۷)» «یک ایرانی می‌خواهیم که... خود ملت اداره کند مملکت را.» (۱۰۸) از نظر امام، هر کسی که آزادی را از مردم سلب کند، جزء «اراذل و پست» است (۱۰۹) زیرا «اول چیزی که برای انسان هست، آزادی در بیان است، آزادی در تعیین سرنوشت خودش» (۱۱۰) و «هر بشری نسبت به سرنوشت خویش آزاد است.» (۱۱۱) امام، آزادی را لازمه انسانیت می‌داند که مطابق اصل توحید باید با آزادی و حریت، عبودیت را فقط برای ذات اقدس حق تجربه کند. از نظر ایشان، هر گاه به اصل آزادی و حریت انسان خدشه ای وارد گردد، عبودیت غیرالهی ممکن و محقق خواهد شد. نظر مهم و بنیادی امام این است: «مطابق اصل توحید، انسان تنها در برابر ذات اقدس حق باید تسلیم باشد و از هیچ انسانی نباید اطاعت کند، مگر اینکه اطاعت او، اطاعت خدا باشد. بر این اساس، هیچ انسانی هم حق ندارد انسانهایی دیگر را به تسلیم در برابر خود مجبور کند و ما از این اصل اعتقادی، اصل آزادی بشر را می‌آموزیم که هیچ فردی حق ندارد انسانی و یا جامعه و ملتی را از آزادی محروم کند.» (۱۱۲) بر اساس اندیشه فوق، انقیاد نوعی ذلت و تباهی برای انسان محسوب می‌شود. امام در مورد آزادی در نظام سیاسی اسلام معتقدند: «در یک رژیم اسلامی، آزادی صریح و کامل خواهد بود. تنها آزادیهایی به ملت داده نخواهد شد که بر خلاف مصلحت مردم باشد.» (۱۱۳) و «ما می‌خواهیم مملکتمان را آزاد کنیم، اختناق در مملکت ما نباشد» و «می‌خواهیم شما آزاد باشید (۱۱۴)» زیرا از نظر امام، آزادی را قرآن «توصیه کرده است.» (۱۱۵) و در زمان ائمه و پیامبر نیز آزادی بوده و همه، حرفه‌ایشان را می‌زدند؛ لذا تاکید می‌کنند ما «حجت داریم» و نباید از آزادی بترسیم. (۱۱۶) با چنین رویکردی، امام از ملت می‌خواهند مواظب باشند تا آزادی مخدوش و محدود نشود تا حرف شیاطین که می‌گفتند، ایران قابلیت دموکراسی، عدالت، آزادی را ندارد، تحقق نیابد: «شیاطین می‌خواهند منعکس کنند که ایران قابل دموکراسی نیست. ایران قابل عدالت نیست، ایران قابل آزادی نیست. باید ای برادران من نگذارید که این مسائل پیش بیاید و این گفتارهای نامربوط گفته بشود.» (۱۱۷) زیرا: «ما برای حیات زیر سلطه غیر ارزش قائل نیستیم. ما ارزش حیات را به آزادی و استقلال می‌دانیم» (۱۱۸) برای اینکه: «من از روزگار سیاه و اختناق و اسارت بیمناکم.» (۱۱۹) لذا: «از ملت تقاضا دارم که نگذارند... آزادی که به دست آمده است، مبدل به اختناق بشود.» (۱۲۰) امام در حساسترین مرحله انقلاب یعنی برگزاری همه پرسش برای تایید یا رد جمهوری اسلامی ایران خطاب به ملت می‌گویند: «شما همه آزادید به هر چه می‌خواهید رای بدهید. من خود به جمهوری اسلامی رای می‌دهم (۱۲۱) ولی «در هر صورت شما مختارید که آری بگویید یا نه بگویید یا هر چه دلتان می‌خواهد در ورقه بنویسید (۱۲۲)» اما امام دو چیز را به مردم به صراحت می‌گویند: یکی اینکه، اگر جمهوری اسلامی رای بیاورد، «نویس آزادی و استقلال» خواهد داد و دوم اینکه به مردم قول می‌دهند که «در حکومت اسلامی، همه و همه آزادند، همه و همه به حقوق خودشان خواهند رسید.» دلیل امام این است که «در جمهوریت اسلام، تمام آزادیها» وجود دارد و تاکید می‌کنند «اسلام یک پایگاه آزادی و استقلال برای مردم خواهد بود. (۱۲۳) و «اسلام سرمنشا همه آزادیها» (۱۲۴) است. امام نه تنها به این مطالب می‌پردازند بلکه سالها قبل، از ایران به عنوان «میهن بزرگ» که «مهد بزرگان و آزادی خواهان» است یاد می‌کنند. (۱۲۵) هشتم - نقش روحانیون در جمهوری اسلامی: در این دوره، دو علت باعث شده بود تا امام نقش خود و روحانیان را در جمهوری اسلامی صرفا هدایت و راهنمایی و ارشاد و نظارت بدانند. یکی اینکه، مخالفان انقلاب دائم تبلیغ می‌کردند که وقتی حکومت اسلامی تاسیس شود فقط روحانیان «پستها» را اشغال می‌کنند و نظام دیکتاتوری «آخوندیسم» پدید خواهند آورد. دوم اینکه، قصد امام این بود حتی در دوره تاسیس حکومت اسلامی هم، روحانیان و حوزه های علمیه مستقل باقی بماند تا بهتر و آزادتر بتوانند «نظارت» و «هدایت» را انجام دهند. امام در مورد نقش خود کرا را گفته اند: «من در آینده همین نقشی که الان دارم خواهم داشت. نقش هدایت و راهنمایی و در صورتی که مصلحتی در کار باشد، اعلام می‌کنم و اگر چنانچه خیانتکاری در کار باشد، با

او مبارزه می‌کنم.» (۱۲۶) و در مورد سایر روحانیون نیز می‌گویند: «من و سایر روحانیون، در حکومت پستی را اشغال نمی‌کنیم؛ وظیفه روحانیون ارشاد دولتهاست (۱۲۷)» «من چنین چیزی نگفته‌ام که روحانیون متکفل حکومت خواهند شد. روحانیون شغلشان چیز دیگر است؛ نظارت بر قوانین. البته برعهده روحانیون و هم ملت است (۱۲۸)» اما «من سمت هدایت را دارم.» (۱۲۹) امام در عالیترین و رساترین بیان، هدف و نقش خود را در آینده مطرح می‌سازند و می‌گویند: «ما به خواست خدای تعالی در اولین زمان ممکن و لازم، برنامه‌های خود را اعلام خواهیم نمود؛ ولی این بدان معنا نیست که من زمام امور کشور را به دست بگیرم و هر روز نظیر دوران دیکتاتوری شاه، اصلی بسازم و علی‌رغم خواست ملت به آنها تحمیل کنم. به عهده دولت و نمایندگان ملت است که در این امور تصمیم بگیرند.» (۱۳۰) این نگرش و آموزه امام، به این مؤلفه فلسفه سیاسی امام برمی‌گردد که وی، اتکا به آرای مردم را اصلی‌ترین و محکم‌ترین اصول خود اعلام کرده‌اند؛ بطوری که با روشنی تمام و با بیانی خاص می‌گویند: «ما بنای بر این نداریم که یک تحمیل بر ملتیمان بکنیم. اسلام به ما اجازه نداده است، که دیکتاتوری بکنیم. ما تابع آرای ملت هستیم. ملت ما هر طور رای داد، ما هم از آنها تبعیت می‌کنیم. ما حق نداریم، خدای تعالی به ما حق نداده است، پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که به ملتیمان چیزی تحمیل کنیم.» (۱۳۱) و در مقام بیان ضوابط حکومت اسلامی می‌فرمایند: «اولاً متکی به آرای ملت باشد؛ بگونه‌ای که تمامی آرای ملت در انتخاب فرد یا افرادی که باید مسئولیت و زمام امور را به دست بگیرند، شریک باشند. در این حکومت به طور قطع باید زمامداران دائماً با نمایندگان ملت در تصمیم‌گیری‌ها مشورت کنند و اگر نمایندگان موافقت نکنند، نمی‌توانند به تنهایی تصمیم بگیرند.» (۱۳۲) یکی از مهمترین ویژگی‌های حکومت امام این بوده است که در بدترین شرایط و بحرانی‌ترین وضعیت (تحركات غیرانسانی و تروریستی گروه‌های برانداز و نیز جنگ ۸ساله عراق با ایران) تاکید بر نقش، رای و حضور حقیقی مردم داشتند و هیچ‌گاه خود را از مردم و قلوب آنان جدا نساختند و ذره‌ای در اغفال مردم تلاش نکردند. گواه ما تطبیق سمبلیک استقبال از امام در ۱۲ بهمن ۵۷ و بدرقه او در ۱۵ خرداد ۶۸ است که در هر دو واقعه تاریخی، میلیونها مردم حضور آگاهانه و عاشقانه داشتند. روحش شاد و راهش هموار و اندیشه‌اش مستدام باد. نهم - نتیجه‌گیری: در پایان این مقاله، نتیجه‌ای که از مباحث سیاسی امام در چهار ماه قبل از پیروزی گرفته می‌شود، ارائه می‌گردد. لازم به ذکر است هر چند این نوشته به اختصار و ایجاز، اندیشه‌های امام در این دوره حساس و پرحادثه را به تدوین و نظم‌کشاند؛ اما تصریح می‌شود که امهات آن را فروگذار نکرده است. لذا نتیجه‌ای که از آن ارائه می‌شود، محصول دقیق مباحث سیاسی امام خواهد بود. ۱- امام نه تنها با رژیم سلطنتی به عنوان یک نظام غیرمشروع، طاغوتی و ضد مردمی و غیرقابل قبول و تحمل، مبارزه می‌کنند؛ بلکه در طول این مدت اندیشه‌های کسانی را که به نحوی خواستار حفظ سلطنت منهای حکومت هستند نیز مورد نقد قرار می‌دهند. ۲- امام با نفی و نقد رژیم سلطنتی، بدیل محکم و همه‌پسندی تحت عنوان «جمهوری اسلامی» به عنوان نظامی الهی - مردمی ارائه می‌نمایند. سلوک و ضوابط بنیادین نظام سیاسی امام متصف به قوانین اسلام و متکی به آرای مردم، در تمام مراحل و مراکز است. ۳- امام در طول این مدت، به انحای مختلف و با روشهای گوناگون سعی می‌کنند تا تلقی و تفسیر دقیقی از اسلام ارائه نمایند. مهمترین اندیشه امام در این وادی، معرفی اسلام به عنوان یک مکتب سیاسی و عبادی است که هم به دنیای انسانها نظر دارد و هم به آخرتشان. این اندیشه امام، کارکردی دوگانه داشت؛ یکی، مبارزه با کسانی که هیچ بهره‌ای از اسلام نداشتند و با حکومت آن مخالف بودند، دوم مبارزه با جریان یا اشخاصی که دم از اسلام و دین می‌زدند، ولی ترجیح می‌دادند که دین از سیاست جدا باشد. ۴- نتیجه چهارمی که از مباحث سیاسی امام حاصل می‌شود، این است که این رهبر الهی و مردم‌گرا، انقلاب و قیام را در انحصار هیچ صنف و گروهی قرار نمی‌دادند. احتجاج ایشان این بود که همه ملت به پا خاسته و نهضت از متن تمامی ملت جوشیده است. ۵- امام غایات و خواسته‌های اساسی و بنیادین این نهضت را در واقعی‌ترین شکل و آرمانی‌ترین حالت، در این می‌دانستند که با این انقلاب و تاسیس نظام جمهوری اسلامی، «سعادت»، «عدالت»، «آزادی»، «استقلال»، «برخورداری از نعم الهی»، «رهایی از تمام قیود

استعماری و استبدادی» محقق خواهد شد. و امام این اهداف را در رعایت الگوی سیاسی «جمهوری اسلامی مبتنی بر ضوابط اسلام و متکی بر آرای ملت» متصور می‌دانستند. ۶- ماهیت این نظام سیاسی در نگاه امام عبارت بوده است از: خدمتگزاری، دموکراسی، عدالت حقیقی، سوولیت حکومت در برابر ملت، رضایت و پذیرش مردمی. همه اینها از نظر امام در صورتی حفظ می‌شود که قاعده سیاسی، ابتدای نظام به قوانین اسلام و اتکای حکومت به آرای مردم در جریان مستمر باشد. ۷- از نظر امام، در حکومت اسلامی حق حاکمیت و تعیین سرنوشت از آن مردم است و نهادهای مدنی و مسوولیت‌های سیاسی با نظر و رای مردم مشروعیت می‌گیرد. مطابق آرای امام، همه کس و همه چیز در نظام سیاسی اسلام و جمهوری اسلامی ایران، تابع مردم است و هیچ زور و تحمیلی نباید به وجود بیاید. امام بارها مطرح نمودند که حکومت مبعوث مردم است و حاکمان خدمتگزاران و تابعان مردم اند. ۸- در نگاه امام، آزادی حق خدادادی و طبیعی بشر است و به عنوان حق اولیه محسوب می‌شود. امام در این مباحث مکرر در مکرر اعلام می‌کنند که اسلام مرکز و پناهگاه آزادی است و آزادی از بنیادهای دین اسلام است و در حکومت اسلامی آینده، آزادی به نحو کامل و حقیقی وجود خواهد داشت و استدلال می‌کنند، مطابق اصل توحید، لازمه عبودیت الهی، آزادی است. بنابراین، هیچ کس حق سلطه بر دیگری را ندارد. ۹- در این مباحث، هرچند امام معتقد بودند کار ویژه اصلی روحانیون در حکومت اسلامی، «نظارت»، «هدایت»، و «اصلاح» است؛ اما به خاطر شرایط بعدی انقلاب مصلحتاً و ترجیحاً اعلام کردند روحانیون مسوولیت پستهای دولتی را برعهده بگیرند تا نظام سیاسی به عنوان اوجب واجبات حفظ شود. ۱۰- امام در اغلب نوشته‌ها، مصاحبه‌ها و سخنرانیها تاکید می‌کنند؛ «مشی دیکتاتوری، استبداد، ذلت‌پذیری، فساد، دخالت بیگانگان، ثروت اندوزی، امتیازات، فضای اختناق و خصصلت‌های ضد مردمی، به عنوان ویژگیها و خصوصیات رژیم پهلوی باید از میان برداشته شود و فضای عدالت، ثنوت، استقلال، آزادی، معنویت، اسلام‌گرایی، استکبار ستیزی و مردم‌گرایی ایجاد گردد. پی‌نوشتها: ۱. اشاره به سخن رهبر انقلاب حضرت آیت‌الله خامنه‌ای. ۲. هر کدام از موارد ۱۷ گانه، به سخنان و آرای صریح و روشن امام مستند است که برای رعایت اختصار، ذکر نگردید. ۳. امام ساعت ۱۸ روز جمعه ۱۴ مهر ۱۳۵۷ وارد پاریس شدند و چهار ماه بعد در ساعت ۳۰/۹ صبح روز جمعه ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ به ایران بازگشتند. ۴. مصاحبه‌های امام در پاریس - نوفل‌لوشاتو - در کتاب «طلیعه انقلاب اسلامی» جمع‌آوری شده و نیز در جلد‌های (۱ و ۲ و ۳ و ۴) صحیفه نور آمده است. ۵. البته باید اذعان نمود که فلسفه سیاسی امام کامل و شامل نخواهد بود، مگر اینکه تمام آثارش از سال ۴۱ تا ۶۸ مورد مطالعه و تدوین قرار گیرد. پیشاپیش باید گفت این نوشتار بخشی از فلسفه سیاسی امام است؛ هرچند اصول و اساس آن محفوظ است. ۶. امام به موارد دیگری هم پرداختند؛ ولی از حوزه بحث ما خارج است؛ از جمله، مبارزه با استکبار و استعمار و قدرتهای مداخله‌گر مانند: امریکا، شوروی سابق و انگلیس و اسرائیل. ۷. امام در بهمن ماه ۱۳۴۹ برای حجاج پیام صادر نمودند تا در ایام و مراسم حج میان زائران پخش گردد. امام برای این که مشکلی برای پخش کنندگان آن (مهمترین آنان آقای محتشمی و خانم ایشان بودند) ایجاد نشود، ترجیح دادند تا این عبارت حذف گردد: «اساساً اسلام با اساس شاهنشاهی مخالف است، هر کس سیره رسول خدا را در وضع حکومت ملاحظه کند، می‌فهمد اسلام آمده است این کاخهای ظلم شاهنشاهی را خراب کند. شاهنشاهی از کثیف‌ترین و ننگین‌ترین نمونه ارتجاع است.» ر.ک: سیدحمید روحانی، نهضت امام خمینی، جلد دوم، ص ۷۰۳ و نیز سند ۲۵۴ (متن دستخط امام) در ص ۹۹۴. ۸. ر.ک: صحیفه نور، ج ۱، ص ۵۹۰. امام در اینجا نظرات «آیت‌الله» شریعتمداری و نیز پیشنهاد مرحوم بازرگان و میناچی را نقد می‌کنند. ۹. ر.ک: همان، ص ۶۰۱ و نیز مراجعه کنید به خاطرات هاشمی رفسنجانی دوران مبارزه، زیر نظر محسن هاشمی، مرکز نشر معارف انقلاب، تهران، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۳۳-۱۳۴. ۱۰. ر.ک: کوثر (مجموعه سخنرانی‌های حضرت امام خمینی)، جلد اول، ص ۵۰۶. ۱۱. اشاره به تز «شاه سلطنت بکند نه حکومت» و نیز «سلطنت باقی بماند، فقط این شخص برود» است. ۱۲. اشاره به محمد رضا پهلوی. ۱۳. ر.ک: کوثر، جلد اول، صص ۶۰۸-۶۰۹. ۱۴. ر.ک: صحیفه نور، جلد دوم، ص ۴۸۳. ۱۵. ر.ک: همان، ص ۵۰۶. ۱۶. ر.ک: همان، صص ۵۴۹-۵۵۰. ۱۷. ر.ک: کوثر، جلد سوم، ص ۲۱۲. امام

این مطلب را یک روز پس از ورود به تهران در ۱۳ بهمن ۱۳۵۷ مطرح نمودند. ۱۸. ر. ک: کوثر، جلد ۲، ص ۲۸۴. به گفته ساموئل هانتینگتون «در این عصر مدرن، جایی برای پادشاهی وجود ندارد.» ۱۹. ر. ک: صحیفه نور، جلد ۳، ص ۵۵۳. ۲۰. کوثر، جلد ۲، صص ۲۸۵-۲۸۷. ۲۱. صحیفه نور، ج ۲، ص ۵۵۴. ۲۲. ر. ک: کوثر، جلد ۳، ص ۳۱۵. سخن امام به مناسبت بازگشایی مدارس در ۱/۱۲/۱۳۵۷ یعنی ده روز پس از پیروزی انقلاب. ۲۳. ر. ک: صحیفه نور، جلد ۱، ص ۹۹. سخنی از امام در دوم فروردین ۱۳۴۳. همچنین امام در سخنرانی ۱۱/۹/۱۳۴۱ پس از لغو تصویب نامه انجمنهای ایالتی و ولایتی فرمودند: «ای دولتها! ای بیچاره‌ها! فتح مملکت که چیزی نیست، فتح قلوب مهم است.» (ر. ک: صحیفه نور، ج اول، ص ۴۹). ۲۴. توصیه می شود پیام امام به روحانیت سراسر کشور در اسفندماه سال ۱۳۶۷ تحت عنوان «منشور روحانیت» حتما مطالعه شود تا عمق اندیشه امام در این رابطه مشخص گردد. در این پیام، امام از بسیاری از مسائل غم انگیز در داخل حوزه‌ها و جوامع آن روز پرده برداشتند و بخشی از تحمل سختیهای خود و مبارزه و ورود به سیاست را برملا ساختند. (ر. ک: صحیفه نور، ج ۲۱ و نیز کتاب تبیین، شماره ۱۰). ۲۵. سخنی از ناپلئون بناپارت. ۲۶. دیدگاه فرانتس فانون نویسنده انقلابی کتاب «دوزخیان روی زمین» که قبل از انقلاب توسط دکتر علی شریعتی ترجمه شده بود. ۲۷. جمله ای از کارل مارکس. ۲۸. برای این مطلب رجوع کنید به: مقاله «آفتاب دیروز، کیمیای امروز» از دکتر عبدالکریم سروش مندرج در کیهان فرهنگی. و نیز مقاله «درک عزیزانه دین سودای سربالا» از همین نویسنده در مجله کیهان شماره ۱۹ (خرداد۷۳). ۲۹. ر. ک: کوثر، جلد اول، ص ۴۸۴. (قسمتی از سخنرانی امام در ۲۳ مهر ۵۷ در جمع ایرانیان مقیم پاریس). ۳۰. کوثر، جلد ۱، صص ۲۷۱-۲۷۲. ۳۱. منظور امام متحجرین و متجددین افراطی است. ۳۲. کوثر، جلد ۲، ص ۷. ۳۳. کوثر، جلد ۳، ص ۳۲۳ (لازم به ذکر است این جمله را امام در ۵/۱۲/۵۷ بیان نمودند). ۳۴. صحیفه نور، ج ۳، ص ۴۳. ۳۵. همان، ص ۴۶. ۳۶. همان، ص ۱۳۲. ۳۷. صحیفه نور، جلد ۱، صص ۹۹-۱۰۰. (این جمله امام در تاریخ ۲۱/۱/۱۳۴۳ بیان شده است). ۳۸. همان، ص ۱۹۸. ۳۹. همان، ص ۱۹۹. ۴۰. کوثر، جلد ۳، ص ۴۹۱. (کلامی از امام در ۱۳/۱/۵۸). ۴۱. صحیفه نور، جلد ۲، ص ۵۳۹. ۴۲. کوثر، جلد ۲، ص ۲۵. ۴۳. کوثر، جلد ۳، ص ۵۳۵. ۴۴. همان، ص ۵۶۰. ۴۵. صحیفه نور، جلد ۲، صص ۵۵-۵۶. ۴۶. کوثر، ج ۲، صص ۸۵-۸۶. ۴۷. ر. ک: صحیفه نور، ج ۱، صص ۵۹۰-۵۹۲. ۴۸. صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۰۴، بخشی از پیام امام خطاب به مردم کردستان، (۱۴/۸/۵۷). ۴۹. همان، ص ۲۴۵. ۵۰. همان، ص ۴۹۰. ۵۱. کوثر، جلد ۳، ص ۵۵۶. (سخنان امام پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۴/۱/۵۸). ۵۲. صحیفه نور، ج ۱، ص ۵۹۲. ۵۳. همان، ص ۶۰۰. ۵۴. صحیفه نور، جلد ۱، ص ۵۹۲. ۵۵. کوثر، ج ۳، ص ۳۱۵. ۵۶. کوثر، جلد ۲، ص ۵۰۷. ۵۷. ر. ک: کوثر، ج ۲، ص ۲۸۷. ۵۸. ر. ک: کوثر، ج ۱، ص ۵۰۸. ۵۹. همان، ص ۶۶۰. ۶۰. همان، ص ۶۶۰. ۶۱. صحیفه نور، ج ۲، ص ۵۸. ۶۲. همان، ص ۱۰۳. ۶۳. همان، ص ۱۶۰. ۶۴. همان، ص ۱۸۶. ۶۵. همان، ص ۱۶۴. ۶۶. همان، ص ۲۱۶. ۶۷. همان، ص ۲۱۶. ۶۸. ر. ک: صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۵۴. ۶۹. ر. ک: صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۲۹، (۹/۲/۶۸). ۷۰. ر. ک: صحیفه نور، ج ۳، ص ۳۶. ۷۱. همان، ص ۳۷. ۷۲. همان، ص ۳۷. ۷۳. همان، صص ۸۵-۸۶. ۷۴. کوثر، ج ۳، ص ۲۳۸. ۷۵. ر. ک: صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۵۷ (با کمی تغییر در قسمت دوم جمله. البته چنین محتوایی در سخنرانی های امام موجود است). ۷۶. کوثر، ج ۱، ص ۴۴۳. ۷۷. همان، ص ۴۵۰. ۷۸. همان، ص ۴۹۱. ۷۹. همان، ص ۵۴۶. ۸۰. صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۰۲. ۸۱. از سخنرانی امام در بهشت زهرا، ۱۲ بهمن ۱۳۵۷. ۸۲. صحیفه نور، ج ۲، ص ۶. ۷۳. همان، صص ۳۱۰-۵۳۶. ۸۴. همان، ص ۴۷۴. از نظر امام «شاه باید به رای ملت شاه باشد.» (ر. ک: صحیفه نور، ج ۲، ص ۳۶-۴۵). ۸۵. همان، ص ۲۳۵. ۸۶. همان، ص ۱۰۲. (با کمی تغییر در کلمات امام). ۸۷. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۲۹ (اصل جمله را در بند پنجم این نوشتار با کد پانویس ۷۳ آورده ایم). ۸۸. کوثر، ج ۲، ص ۲۸۷. ۸۹. همان، ص ۳۴۷. ۹۰. همان، ص ۴۰۹. ۹۱. صحیفه نور، ج ۳، ص ۹۲. ۹۲. همان، ص ۸۰. ۹۳. همان، ص ۱۳۹. ۹۴. صحیفه نور، ج ۳، ص ۹۳. ۹۵. ر. ک: کوثر، ج ۳، صص ۲۵۲ و ۳۶۹ و ۴۱۳. ۹۶. همان، ص ۴۹۱. ۹۷. از آرای مرحوم شیخ فضل اله نوری است: «آزادی در اسلام کفر است بخصوص این آزادی که این مردم تصور کرده اند. این آزادی، کفر در کفر است. من

شخصاً از روی آیات قرآن بر شما اثبات و مدلل می‌دارم که در اسلام آزادی کفر است.» (ر. ک: محمد ترکمان، رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات... و روزنامه شیخ فضل اله نوری، ج ۲، (موسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۶۲، ص ۲۱۰) ۹۸. صحیفه نور، ج ۱، ص ۵۹۵. ۹۹. کوثر، ج ۱، ص ۴۴۹. «ملت آزاد است به حسب قانون اساسی، به حسب شرع ملت آزاد است (ر)» حالا شما آزادی دادید؟! (ر. ک: کوثر، ج ۲، ص ۳۵. ۱۰۰. صحیفه نور، ج ۲، ص ۵۶. ۱۰۱. همان، ص ۱۶۶. ۱۰۲. همان، ص ۲۵۰. ۱۰۳. همان، ص ۴۶۵. ۱۰۴. کوثر، جلد ۲، ص ۳۵. ۱۰۵. همان، ص ۴۰. ۱۰۶. همان، ص ۳۷۶. ۱۰۷. همان، ص ۳۹۸. ۱۰۸. همان، ص ۴۱۰. ۱۰۹. همان، ص ۴۱۲. ۱۱۰. همان، ص ۵۰۲. ۱۱۱. همان، ص ۵۰۳. ۱۱۲. صحیفه نور، ج ۳، ص ۶۸ (مصاحبه امام با تایمز لندن ۱۸/۱۰/۵۷). ۱۱۳. همان، ص ۱۱۴. ۱۱۴. کوثر، ج ۳، ص ۲۵۶ (سخنی از امام در تاریخ ۱۹/۱۱/۵۷). ۱۱۵. همان، ص ۲۵۶-۲۵۷ و ۲۸۹. ۱۱۶. صحیفه نور، ج ۳، ص ۳۶۹. - کوثر، ج ۳، ص ۲۸۹ (۲۶/۱۱/۵۷). ۱۱۷. همان، ص ۳۲۸. ۱۱۸. همان، ص ۳۵۹ (پیام امام به مناسبت ترک تهران و عزیمت به قم). ۱۱۹. همان، ص ۴۱۹ (۱۸/۱۲/۵۷). ۱۲۰. همان، ص ۴۵۲ (۳/۱/۵۸). ۱۲۱. همان، ص ۴۶۴. ۱۲۲. ر. ک: همان، ص ۴۶۹ و صص ۴۹۰ و ۴۹۱. ۱۲۳. صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۰۳ (۲۶/۱/۴۳). ۱۲۴. همان، ص ۴۱۶ (پیام به ملت ایران به مناسبت شهادت فرزندش مرحوم آقامصطفی) ۱۲۵. صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۰۳ (البته به خاطر شرایط بحرانی و سخت سالهای ۵۹ و ۶۰ که قضیه منافقین و بنی صدر به وجود آمد، امام مصلحت دیده و ترجیح دادند تا برخی از پستهای حساس به روحانیون و مذهبی های حزب الهی داده شود تا اوضاع بسامان و آرام گردد. البته منظور امام این نبوده است که این یک اصل شود و پستها برای اصناف «ویژه» و انحصاری شود. شرایط آن گونه اقتضا کرده بود. و الا این اندیشه امام که روحانیان تا جایی که ممکن است نظارت کنند، اندیشه ای برتر و مهمتر و لازمتر است. واقعیتها و حقایق، این اندیشه اصیل امام را ثابت کرده و خواهد کرد.) ۱۲۶. همان، ص ۱۳۴. ۱۲۷. همان، ص ۱۴۰. ۱۲۸. صحیفه نور، ج ۲، ص ۴۶۶. ۱۲۹. صحیفه نور، ج ۳، ص ۷۷. ۱۳۰. صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۸۱. ۱۳۱. همان، ص ۱۸۱. منابع مقاله: فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۵، طالبی دارابی، ابراهیم؛

"امام خمینی سیاستمداری بزرگ و بزرگ سیاستمدار"

"امام خمینی سیاستمداری بزرگ و بزرگ سیاستمدار" از بعد سیاسی امام خمینی یک شخصیت بی نظیری بود که دوست و دشمن بر آن اذعان داشتند. عنوانهایی نظیر تنویرسین بزرگ، صاحب نظر برجسته، تحلیل گر سیاسی فوق العاده، استراتژیست بلند پایه، آینده نگری قوی، جهان بین منحصر به فرد، دارای دکترین عالی و پیچیده، ژرف نگر، غیر قابل پیش بینی و دارای پیچیدگی بسیار دور بخشی از عنوانهایی بود که شخصیتهای جهانی به حضرت امام خمینی داده اند، واقعیت این است که حضرت امام امت همه عنوانها و القاب فوق را داشت ولی اینها همه صفات امام نبود، بلکه ناظران بین المللی هر کدام از دیدگاه خاصی امام عزیز را می دیدند. اینک با توجه به محدودیت کلام گوشه هایی از ویژگیهای سیاسی امام راحل را به شکلی کاملاً موجز و خلاصه ذکر می کنیم. ۱- خودباوری به جای خودباختگی: یکی از برجسته ترین اهداف امام عزیز تلقین روح خود باوری به عموم مسلمانان و بخصوص به مردم خود بود. بنیان گذار جمهوری اسلامی در این استراتژی الهی خود از دو تاکتیک معروف استفاده می نمود: الف - تحقیر قدرتها و ابرقدرتها رهبر کبیر انقلاب اسلامی که به خوبی به جنایتهای کشورهای امپریالیستی در تحقیر ملت‌های در بند آگاهی داشت و آثار ذلتبار سلطه ابرقدرتها را بر ملت‌ها مشاهده نموده بود، درصدد برآمد که اولاً آنها را کوچکتر از آنچه هستند و نشان می دهند معرفی کند، ثانیاً بر مبنای قاعده تایید باطل، باطل است، سعی وافر بر نفی تاثیر گذاری و موقعیت برتر آنها داشتند. تکرار جمله امریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند، از امریکا در ذهن و فکر مردم ما کشوری و قدرتی ترسیم نمود که قدرت هیچ کاری را ندارد. الحق همین جمله کاخ ابرقدرتی امریکا را فرو ریخت و حتی امکان واکنش مناسب در برابر طوفان سهمگین انقلاب اسلامی را از او گرفت. حال آنکه امریکا به عنوان یک واقعیت، ابرقدرتی بود که به خود حق می داد و می دهد که در امور داخلی

کشورها مداخله نماید. در ویتنام آنهمه جنایت مرتکب شود، گرانادا را به اشغال خود در آورد، لیبی را بمباران و در نیکاراگوئه دخالت نظامی نماید. نوریه گا را از اریکه قدرت در پاناما به زیر کشد و از اسرائیل حمایت بی قید و شرط نماید و به اعراب بی‌اعتنایی کند. این درست است که امریکا و چهار کشور دیگر عضو دائم شورای امنیت و دارای حق وتو هستند. ولی واقعیت چیزی دیگری است. به نظر بسیاری از صاحب‌نظران سیاسی امریکا حرف آخر را در شورای امنیت می‌زند. اگر سازمان ملل را به مدرسه‌ای تشبیه کنیم و شورای امنیت را به کلاس، امریکا رئیس این مدرسه، انگلیس معلم کلاس، فرانسه در حکم مبصر کلاس، شوروی چون شاگرد ساعی و درس‌خوان این کلاس و چین مانند دانش آموز مستمع آزاد کلاس است؟! با همین دید و تحلیل است که مشاهده می‌کنیم امریکا در بحران اشغال کویت در مدت کوتاهی تعداد زیادی قطعنامه را در شورای امنیت بر علیه عراق به تصویب رساند، حال آنکه کشورهای نظیر فرانسه و شوروی که هوادار سنتی عراق بودند از انجام هرگونه واکنشی ناتوان شدند و نتوانستند به نفع عراق کاری انجام دهند. همین امریکا در دیدگاه خدایین امام بزرگوار هیچ‌گونه محلی از اعراب را نداشت و به شدت تحقیر شد. دیگر قدرتها هم به فراخور حال و به مناسبتها گوناگون مورد طعن و عتاب و شماتت قائد عظیم‌الشان قرار گرفتند. این یکی از استراتژیهای امام بود. ب - القای روح بزرگمنشی و عزت اسلامی رهبر کبیر انقلاب اسلامی سعی بسیار زیادی داشتند که عزت از دست رفته را به مسلمانان برگردانند و این مهم جز با تفهیم جهان بینی عظیم اسلامی مقدور نبود. بنابراین توجه بنیانگذار جمهوری اسلامی بعد از شکستن ابهت و صولت قدرتها، تشریح و معرفی اسلام ناب بود. همان اسلامی که عزت را منحصر به مسلمانان می‌داند "ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین". امام عزیز معتقد بودند به میزانی که مسلمانان از اسلام فاصله بگیرند، به لحاظ سیاسی به همان میزان به قدرتهای جهانی وابسته می‌شوند. در این استراتژی همه مساعی حضرت امام مصروف تبلیغ اسلام و توجه به مسایل اسلامی بود. به گونه‌ای که مسلمانان هرگز احساس نیاز به دیگر ایدئولوژیهای وابستگی آور را نکنند. ۲- اعتراف جهان به صلابت سیاسی امام در سال ۱۳۶۵ در پایان سمینار منطقه‌ای سفرای کشورمان که دسته جمعی به محضر امام نایل شدیم. توفیق زیارت خصوصی معظم له نیز طبق معمول دست داد. در آن ملاقات خصوصی حضرات آقایان: مهدوی کنی و انواری و نیز جناب آقای دکتر ولایتی نیز حضور داشتند. چند لحظه‌ای به سکوت گذشت. بنده از محضر امام بزرگوار اجازه خواستم که مطلبی را به عرض برسانم. امام عزیز اجازه فرمودند. آنگاه گفتم: چندی پیش سفیر شوروی در تهران (آقای بویلدیروف سفیر وقت شوروی) به دیدن من آمد و طی گفتگویی گفت: ما و شما هیچ اختلافی با هم نداریم. من در پاسخ گفتم: اتفاقا ما با شما خیلی اختلاف داریم. اولین اختلاف ما ایدئولوژی ماست که هیچ فصل مشترکی با ایدئولوژی شما ندارد. دوم حضور نظامی شما در افغانستان است که ما کاملا مخالفیم. سوم حمایتهای شما از صدام است که مساله مهم ما و شماست و در این زمینه ما سیاست شما را رد می‌کنیم و اصلا این سیاست برای ما قابل درک نیست. سفیر شوروی گفت: ما و شما همسایه ایم و این را خدا خواسته است؟ با خنده گفتم: مگر شما هم خدا را قبول دارید؟ سفیر شوروی گفت: آن خدایی که امریکا را با آنهمه عظمت به دست انقلاب شما تا این اندازه زبون و ذلیل کرده است، ما هم این خدا را قبول داریم. چهره حضرت امام بسان گل باز شد و با لبخندی که حاکی از رضایت و خرسندی بود، فرمودند: همین طور است، آن دیگری هم (مقصود امریکا) درباره انقلاب اسلامی همین طور فکر می‌کند. آنگاه خود حضرت امام به موضوع بسیار مهمی اشاره کردند که در تایید همین مطلب بود. ایشان فرمودند: چند روز پیش من فلان رادیو را گوش می‌دادم (حضرت امام اسم رادیو را بردند ولی برای اینکه تبلیغی برای این رادیو نشود از ذکر نام آن خودداری می‌کنم) از قول سران کاخ سفید می‌گفت: تا زمانی که فلانی - حضرت امام خمینی (س) - زنده است شوروی جرات تعرض به ایران را ندارد. نگرانی ما زمانی است که فلانی نباشد و روسها بخواهند به تمامیت ارضی ایران تجاوز نمایند. مقصود حضرت امام این بود که اگر مثلا ابرقدرت شرق در مورد عظمت انقلاب اسلامی چنان خاضعانه اظهار نظر می‌کند دیگر قدرت غربی هم تصور مشابهی از انقلاب اسلامی دارد و هر دو به گونه‌ای از انقلاب واهمه دارند. عظمت انقلاب اسلامی حاصل خودباوری و طرد و رد قدرتهای مادی بود

و این خصیصه را امام عزیز در مردم ایجاد فرمودند. ۳- دیپلماسی ایجاد مشکل برای دشمنان انقلاب اسلامی یکی از استراتژیهای بارز رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایجاد مشکل و درد سر دائمی برای قدرتهایی بود که در صدد ایجاد مشکل برای انقلاب اسلامی بودند. اصولاً استراتژی ابرقدرتها مشغول کردن کشورهای جهان سوم با مسایل داخلی به شکل های گوناگون است تا این کشورها نتوانند به مسایل اساسی خود پردازند. اختلافهای داخلی، جنگ عقیدتی، درگیری منطقه ای، توطئه تجزیه طلبی و مسایلی از این قبیل موانعی است که کشورهای مستقل فرصت پرداختن به موضوعهای مهم را نداشته باشند. امام بیدار و بیدارگر، پیوسته می کوشیدند تا با ایجاد دردسر تازه برای دشمنان انقلاب اسلامی نه تنها ابتکار عمل را از دست آنها بگیرند، بلکه به عکس آنها را با مشکل جدید، روبه رو نمایند. اشغال لانه جاسوسی امریکا و افشای اسناد و مدارک و شخصیتها و عوامل امریکایی در کشور و کشف سناریوهاییکه واشنگتن جهت شکست انقلاب اسلامی تهیه دیده بود و بالاخره بازداشت ۴۴۴ روزه جاسوسان امریکایی، کاخ سفید را به جد با مشکلاتی عدیده ای مواجه کرد که هم و غم " کارتر، " رئیس جمهوری وقت آمریکا و دستیارانش، آزادی گروگانها بود و امام عزیز به کارتر اجازه نداد از پیمان کمپ دیوید که موجب ضعف و ذلت اعراب بخصوص مصر در برابر اسرائیل شد و خطر اعراب برای اسرائیل حداقل برای دو دهه منتفی گردید - استفاده لازم را بنماید و اشغال لانه جاسوسی از کارتر یک زمامدار بی کفایت ساخت که در مسایل مهم قدرت تصمیم گیری را نداشت و کارتر که با تحمیل پیمان " کمپ دیوید " به مصر خواب انتخاب مجدد در انتخابات را می دید به کلی از پیروزی مایوس شد و رقیب انتخاباتی اش حداکثر استفاده را از گروگانها نمود و این هم یکی دیگر از استراتژیهای امام امت بود. ۴- افشای استراتژی دشمنان اسلام بنیانگذار جمهوری اسلامی اهتمام خود را مصروف آگاه نمودن امت اسلامی از نقشه ها و طرحهای شیطانی دشمنان اسلام و مسلمانان می کردند و در این راه به اعتراف دوست و دشمن موفقیت بسیار زیادی کسب نمودند. یکی از این موارد موضع محکم و انعطاف ناپذیر امام، سیاست بر علیه نویسنده مزدور کتاب موهن " آیه های شیطانی " بود. دشمنان انقلاب اسلامی که از توطئه های گوناگون علیه انقلاب اسلامی سودی نبرده بودند، ایدئولوژی انقلاب را نشانه رفتند و تیرهای مسموم خود را به طرف آن شلیک کردند. این بار نیز امام پر صلابت انقلاب در مقابل تمامیت کفر جهانی را هدف قرار دادند و با اعلام ارتداد نویسنده سرسپرده آن کتاب و صدور فتوای تاریخساز واجب القتل بودن وی، بار دیگر حکم روشن اسلام را بیان فرمودند. دشمن زبون و سراسیمه و مایوس از هر کاری به تنها عملی که مقدورش بود دست زد و با اجلاسی عجولانه تصمیم به احضار سفرای خود از تهران کرد تا شاید رهبر انقلاب را به عدول از این حکم الهی وا دارد که صد البته بی اثر بود. از این پاتک امام بت شکن چند مساله روشن شد: الف - به طور کامل دشمن در موضع ضعف و انفعال قرار گرفت. ب - ماهیت دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی بیش از پیش مشخص گردید. ج - تشتت و تفرق آنها آشکار گردید که اصولاً وحدت جز در سایه ملاحظات اعتقادی میسر نیست. آنجا که قرآن کریم می فرماید: " تحسبهم جمیعا و قلوبهم شتا. " در همین مورد روشنتر از همیشه افتراق و تشتت دنیای کفر برملا گردید. به طوری که یکی از سفرای اروپایی که با اکراه تهران را موقتا ترک می کرد، طی تماس تلفنی گفت: من با بی میلی تهران را ترک می کنم ولی هفته آینده باز خواهم گشت. همین طور هم شد و سفیر مزبور پس از حدود دو هفته به تهران بازگشت. د - شجاعت یافتن مسلمانان در برابر کفار، بطوری که از اندونزی تا مراکش و تا پشت دفتر نخست وزیر انگلیس مسلمانان فریاد " مرگ بر رشدی " سر دادند و خواستار اجرای حکم حضرت امام شدند. ه - روشن شدن قدرت و صلابت وحدت مسلمانان - که به راستی اگر مسلمانان وحدت کنند عزت گذشته را باز می یابند - و صولت و ابهت یافتن انقلاب اسلامی. در این مورد به یک خاطره اشاره می کنم: دو سال پیش که پنج تن از برجسته ترین ائمه جمعه کشورهای تانزانیا، زامبیا، زیمباوه، موزامبیک و افریقای جنوبی به تهران آمده بودند و توفیق دیدار آنها در دفترم دست داد. یکی از آنها با اشاره با فتوای ارتداد سلمان رشدی که به ساحت مقدس رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - اسائه ادب کرده بود، گفت: حکم حضرت امام چونان ضربتی بود که مولی امیرالمومنین - علیه السلام - در جنگ خندق بر پیکر

کفر مجسم یعنی عمرو بن عبدود وارد آورد. ز - واکنش مساعد و مستعد کنفرانس اسلامی در برابر این حکم، وزیر خارجه کنفرانس اسلامی در اجلاس قاهره که به همین منظور تشکیل شده بود، با توجه به طوفان عظیمی که این حکم ایجاد کرده، به اتفاق آرا حکم حضرت امام خمینی رهبر ژرف اندیش جهان اسلام را تایید کردند و دیپلماسی انگلیس یک بار دیگر در برابر قدرت و جاعت بی مانند امام احیاگر اسلام عقیم ماند و ناکام گردید. ۵- امام خمینی انقلابی ترین سیاسی و سیاسی ترین انقلابی اندیشه های امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - مرزهای قراردادی را در نور دید و به اقصی نقاط عالم بسط و گسترش یافت. گستره پایگاه امام قلوب دردمندان و محرومان بود. همان تازیانه خورده ها که زنجیر اسارت قرون و اعصار بر پا و گردن و دستشان سنگینی کرده بود و امروز نام امام خمینی همواره با واژه های زیبایی آزادی، استقلال، خودباوری، ظلم ستیزی و مبارزه مستمر بر علیه بیداد، مترادف است. نام امام خمینی الهام بخش مبارزان و یاد امام خمینی امید آفرین دردمندان برای روزهای بهتر و آینده روشتر است. امروز آزادگان جهان از امامت خمینی به عظمت یاد می کنند و از اینکه در قرنی که به قرن امام خمینی شهره خواهد شد تعلق دارند، بر خود می بالند. فی المثل دریادار چیکاتا، عضو شورای انقلاب غنا و مرد شماره دو این کشور، با نهایت تواضع می گوید: امام خمینی متعلق به ما سیاهان زجر کشیده و شلاق خورده است. او به ما درس آزادی و آزادگی را بیاموخت و به ما آزاد زیستن در سایه مبارزه دائمی با دشمنان آزادی را تلقین کرد او در پایان این گفتگو گفت: ما برای تلفظ نام امام خمینی حرف (خ) را در زبان انگلیسی وارد کرده ایم.

ابعاد سیاسی و اجتماعی اسلام از منظر امام خمینی قدس سره

ابعاد سیاسی و اجتماعی اسلام از منظر امام خمینی قدس سره در آغاز و پیش از تبیین دیدگاه های حضرت امام قدس سره درباره احکام و دستورات سیاسی و اجتماعی اسلام به بررسی عوامل و سیر تطور دیدگاه «جدایی دین از سیاست» می پردازیم. عوامل بروز دیدگاه جدایی دین از سیاست این دیدگاه در عربی علمانیت و در غرب سکولاریسم نام گرفته است و نتیجه درگیری و تنازع فرهنگی اروپا با کلیسا و مسیحیت و دستاورد فکری است که پس از نهضت فکری در اروپا ایجاد شده است. به اعتقاد مورخان این دیدگاه از سال ۴۷۶ میلادی شروع شده و خواستگاه آن غرب است و دارای شاخصه های زیر است: (۱) جدایی دین از دولت (۲) طرد قوم گرایی و طایفه گری سیاسی (۳) آزادی دین از سیطره دولت و دولت از سیطره دین و... طرد هر نوع مظهر تقدس. مرحوم شهید مطهری در کتاب ارزشمند علل گرایش به مادینگری، عوامل ایجاد آن را از نظر کلامی و سیاسی چنین برشمرده اند: الف) کلیسا به دلیل مفاهیم نارسایی که در الهیات عرضه داشت و علاوه بر آن رفتار غیر انسانی اش با توده مردم به ویژه طبقه دانشمندان و آزادفکران، از علل عمده گرایش به مادینگری است. در قرون وسطی که مساله خدا به دست کشیش ها افتاد، آنان مفاهیم کودکانه و نارسایی درباره خدا به وجود آوردند که با حقیقت وفق نمی داد و افراد باهوش و روشنفکر را نه تنها قانع نمی کرد، بلکه متنفر می ساخت و بر ضد مکتب الهی بر می انگیزت. ب) کلیسا علاوه بر عقاید خاص مذهبی، یک سلسله اصول علمی که دارای ریشه های فلسفی یونانی و غیر یونانی بود، در ردیف اصول عقاید مذهب مسیح قرار داد و مخالفت با آن علوم را جایز نمی شمرد که باعث جدایی و تنفر دانشمندان با مکتب آنان شد. ج) مبارزه سخت و بی امان برای حفظ عقاید سخیف روحانیان کلیسا و کشتار وسیع مردم و دانشمندان مخالف، نیز باعث مبارزه با دین و مذهب شد. این مبارزه گرچه در غرب با موفقیت همراه شد، ولی در شرق با توجه به گستره خاص اسلام و مفاهیم ارزشی و پر محتوای آن توفیق چندانی به دست نیاورد. استعمار، مروج جدایی دین از سیاست در کشورهای اسلامی، دین در همه شؤون زندگی مردم نفوذ دارد. هر فردی طبق دستور اسلام خود را در سرنوشت جامعه مسؤول می داند، این احساس مسؤولیت عمومی مانع مهمی برای مداخلات بیگانگان و نقشه های استعماری است. از این رو استعمارگران در صدد برآمدن دین را محدود کنند و زمزمه انفکاک سیاست از دیانت را سردادند و در جوامع اسلامی این فکر را

پدید آورند که سیاست یعنی شیطنت، دغل کاری و حقه بازی و چنین کاری برای یک مسلمان، شایسته و سزاوار نیست، همچنین القا می کردند که اسلام برای تلطیف روح جامعه و اصلاح امور اعتقادی و عبادی و روحی مردم آمده است و کاری به اعمال روزمره آنان ندارد. القای این طرز تفکر باعث شد تا اسلام به یک سلسله امور اعتقادی و عبادی و اخلاقی منحصر شده و همه ابواب جهاد و قضا و شهادت و امر به معروف و نهی از منکر از زندگی مردم کنار گذاشته شود. این نقشه آنچنان ماهرانه اجرا شد که عدم مداخله در امور اجتماعی و سیاسی نوعی قداست و دخالت در آن بزرگترین عیوب شمرده شد. متأسفانه این تفکر در میان مسلمین طرفداران بسیاری یافت و مشهور است که نخستین بار اندیشه علمانیت در دنیای اهل سنت توسط علی عبدالرزاق بیان شد، او معتقد بود: (۱) دین و سیاست جدا و مستقل از یکدیگرند (۲) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فقط مبعوث به رسالت و ابلاغ وحی و دین بود، نه منصوب به سیاست و حکومت (۳) هیچ یک از منابع اسلامی دلالت روشنی بر خلافت ندارد (۴) سیاست و حکومت چون امری بشری است نیازمند علوم بشری است. نفوذ و رواج دیدگاه پرهیز از سیاست در بین دینداران متأسفانه با رواج تفکر ناصحیح در ناپسند شمردن سیاست، کم کم گروهی از دینداران از بستر امور اجتماعی و سیاسی فاصله گرفتند و حضور در این صحنه را ناروا شمردند. حضرت امام قدس سره در این باره خطاب به روحانیت فرمودند: وقتی شعار جدایی دین از سیاست جا افتاد و فقاقت در منطق ناآگاهان غرق شدن در احکام فردی و عبادی شد... به زعم بعضی افراد، روحانیت زمانی قابل احترام و تکریم بود که حماقت از سر و پای وجودش بیارد والا عالم سیاسی و روحانی کاردان، کاسه ای زیر نیم کاسه داشت و این از مسایل رایج حوزه ها بود که هر کس کج راه می رفت، متدین تر بود، یاد گرفتن زبان خارجی کفر و فلسفه و عرفان گناه و شرک به شمار می رفت. از نشانه های دیگر رواج تفکر دوری از سیاست و اجتماع آن است که در دو قرن اخیر در تدوین و تنظیم رساله ها و احکام فقهی مسایل مربوط به سیاست دینی و حکومت حذف شد. شهید مطهری در کتاب ارزشمند پیرامون انقلاب اسلامی می فرماید: در اوایی که جلسات انجمن اسلامی مهندسین تشکیل شده بود، در آن جا بحثی داشتم راجع به امر به معروف و نهی از منکر. به این مناسبت در تاریخچه این بحث مطالعه ای کردم و در دنبال این مطالعه به نکته شگفت انگیزی برخورد کردم که اسباب تعجب شد. مساله این بود که متوجه شدم در دویست سال اخیر مسایل مربوط به امر به معروف و نهی از منکر از رساله های ما برداشته شده است. در صورتی که قبلاً در کنار مسایل مربوط به نماز و روزه و خمس قرار داشت و گویا خود به خود در اذهان، این یک بحث زاید تلقی شده بود. براین ویلسون در مقاله «سکولاریزاسیون» عکس العمل کشورها و ادیان مختلف را در برابر پدیده جدا انگاری دین و دنیا بررسی کرده و می نویسد: بعضی از کشورهای مسلمان مانند مصر و ترکیه در جهت آن پیش رفته اند، ولی در برخی از آن ها همچون ایران احیای نهضت های اصول گرایانه از فشارهای سختی که با این فرایند همراه است و نیز میزان بسیج پذیری علایق و گرایش های دینی دست کم در بخش های پیچیده تر جامعه بر ضد تجدد حکایت دارد. برخورد غیر عقلانی و ناصحیح کلیسا و اهداف استعماری دشمنان دین و بشریت باعث شد در غرب به طور کلی مذهب و حکومت دو مساله جدا از یکدیگر شوند و مرکز حکومت و مذهب از هم جدا گردند. اما در میان جوامع شرقی و کشورهای اسلامی تز جدایی دین از سیاست به رغم توفیقات کمی که به دست آورد، هرگز فراگیر نشد. در کنار آن نهضت امام خمینی قدس سره این تفکر را با شکست روبرو کرد. انقلاب اسلامی به مردم جهان و دینداران فهمانید که اسلام هم دنیا دارد و هم آخرت، هم متکفل دنیای انسان ها و هم آخرت آنها است. جمع دنیا و آخرت سیاست است و سیاست یعنی اداره یک مجموعه با تدبیر و فراست. سیاست به معنای مکر و حيله نیست. به فرمایش امیر بیان حضرت علی علیه السلام آنچه آن ها دارند مکر و حيله و فجور است، نه سیاست. امام قدس سره در این باره می فرمایند: اسلام برای شما و برای همه بشر و همه توده های عالم تحفه آورده است. تحفه همگانی و برای همه. در راس برنامه های اسلامی هدایت است که شما را هدایت کند به راهی که هم دنیای شما تعمیر بشود و معمور باشد و هم آخرت شما. دلایل حضور دین در سیاست از منظر امام خمینی قدس سره امام خمینی قدس سره با درایت و روشن بینی ویژه ای که از برکت تقوا و عرفان و

احکام نورانی اسلام کسب کرده بودند، به خوبی اسلام را می شناختند و دریافته بودند که دین اسلام تمام شؤون زندگی بشر را در بر گرفته است. قوانین همه جانبه اسلام گواه روشنی بر حضور دین در اجتماع و اداره جامعه بشری است. امام قدس سره در این باره می فرماید: احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام اجتماعی را می سازد... در این نظام حقوقی هر چه بشر نیاز دارد فراهم آمده است... از طرز معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری... و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح. ایشان همچنین با اشاره به سیره نبوی می فرمایند: رسول اکرم صلی الله علیه و آله در راس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت علاوه بر ابلاغ وحی و بیان و تفسیر عقاید به اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام همت گماشته بود. حضرت امام خمینی قدس سره با اشاره به لزوم ایجاد نظام اجرایی برای انجام قوانین عمومی و با توجه به عمومیت قوانین اسلام می فرمایند: اصولاً قانون و نظامات اجتماعی مجری لازم دارد. در همه کشورهای عالم همیشه این طور بوده است که قانون گذاری به تنهایی فایده ندارد... پس از تشریح قانون بایستی قوه مجریه به وجود آید... امام قدس سره با تاکید بر این نکته مهم که اگر قوانین اجرا نشود کاملاً بی فایده خواهد بود، بر ضرورت تشکیل حکومت و دخالت دین در امور اصرار ورزیده و می فرمایند: هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده است و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است. امام راحل قدس سره با تکیه بر دو عنصر «جامعیت» و «کاملیت» دین اسلام و قوانین شامل آن که تمامی شؤون فردی و اجتماعی انسان را دربر می گیرد و در بردارنده قوانین و چارچوب ها و نظامات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی است بر حضور دین در صحنه اجتماع و اجرای آن توسط حاکمان و زمامداران با کفایت تاکید نموده و می فرمایند: اسلام مثل مذاهب دیگر یعنی مذاهبی که حالا ظاهرش به ما رسیده است نیست. (این دین) همه چیزهای انسان را می سازد. هم انسان را از حیث عقل می سازد، هم انسان را از حیث اخلاق و تهذیب اخلاق می سازد، هم انسان را از حیث ظاهر و آداب ظاهری می سازد، هم در اموری که انسان به آن احتیاج دارد. مثل (دیگر) حکومت ها نیست که فقط در امور اجتماعی شان و سیاسی شان دخالت داشته باشند اما کاری به این نداشته باشند که خودش توی خانه چه می کند... عالم همه تحت نظرش است. مکتب اسلام و قوانین آن محدود و محکوم به زمان و مکان خاصی نیست بلکه دینی جهانی و جاودانی برای همه نسل ها و در همه عصرها است و هرگز قوانین آن تعطیل پذیر نیست. اجرای حدود نیز به حاکم و حکومت نیاز دارد. حضرت امام قدس سره در این باره می فرماید: مذهب اسلام از هنگام ظهورش متعرض نظام های حاکم در جامعه بوده است و خود دارای سیستم و نظام خاص اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی است که برای تمامی ابعاد و شؤون زندگی فردی و اجتماعی قوانین خاص دارد. بنیانگذار جمهوری اسلامی با اشاره به جهانی بودن اسلام و مبانی سلیم سیاسی آن که راه هدایت همه ملت ها و کشورها است می فرمایند: اسلام در بعد سیاسی، کشورها را در همه زمینه ها بدون تشبث به دروغ و خدعه و توطئه فریبنده به اداره و مشیت حکومت سالم هدایت می کند و روابط با کشورهای دیگر را که به زیست مسالمت آمیز و خارج از ظلم و ستمکاری متعهد هستند، محکم و برادرانه می کند... و نیز می فرمایند: اسلام (مربوط به) طایفه خاصی نیست. اسلام برای بشر آمده است نه برای مسلمین و نه برای ایران. انبیاء مبعوثند بر انسان ها... حضرت امام قدس سره با اشاره به این نکته ظریف که تمام احکام و دستورات اسلام دارای روح و معنای اجتماعی و سیاسی است می فرمایند: می شود گفت که بی استثنا دعوت های خدا حتی در آن چیزهایی که وظایف شخصی افراد است، روابط شخصی افراد ست بین خود و خدا، از معنای اجتماعی و سیاسی برخوردار بوده است. و باز در همین باره می فرمایند: اسلام احکام اخلاقی هم سیاسی است، همین حکمی که در قرآن هست که مؤمنین برادر هستند. این یک حکم اخلاقی است، یک حکم اجتماعی است، یک حکم سیاسی است. امام راحل قدس سره با تاکید بر توجه اسلام به امور مردم و جوامع آنان، به دستورات دینی که بر مسایل اجتماعی مسلمانان اهتمام دارد اشاره کرده و می فرمایند: اسلام دین سیاست است. دینی است که در احکام آن، در مواقف آن سیاست به وضوح دیده می شود. در هر روز اجتماعات تمام مساجد

کشورهای اسلامی از شهرستان‌ها گرفته تا... روزی چند مرتبه اجتماع... احتیاجات منطقه و جهات سیاسی و اجتماعی، جهات اقتصادی طرح بشود تا مردم مطلع بشوند... نماز جماعت و مواقف حج و عزاداری عاشورای امام حسین علیه السلام و... همه اش سیاست است. و بی توجهی به این نکته مهم باعث انحطاط جوامع مسلمان شده است، ایشان در این باره می فرمایند: بزرگترین درد جوامع اسلامی این است که هنوز فلسفه واقعی بسیاری از احکام الهی را درک نکرده اند و حج با آن همه راز و عظمتی که دارد هنوز به صورت یک عبادت خشک و یک حرکت بی حاصل و بی ثمر باقی مانده است. یکی از وظایف بزرگ مسلمانان پی بردن به این واقعیت است که حج چیست؟ و چرا... در جای دیگر با اصرار بر اهمیت سیاست در دین می فرمایند: دیانت اسلام یک دیانت عبادی تنها نیست... همین طور که یک مذهب و دیانت سیاسی تنها نیست، عبادی است و سیاسی، سیاستش در عبادت مدغم است و عبادتش در سیاست مدغم است، یعنی همان جنبه عبادی یک جنبه سیاسی دارد. از دلایل دیگر دخالت دین در امور اجتماعی و سیاسی؛ ضرورت اجرای احکام و قوانین است. امام راحل قدس سره در این باره می فرمایند: اسلام مکتبی است که برخلاف مکتب های غیر توحیدی در تمام شئون فردی و اجتماعی و مادی و معنوی و فرهنگی و نظامی دخالت و نظارت دارد. از هیچ نکته ولو بسیار ناچیز که در تربیت انسان و جامعه و پیشرفت مادی و معنوی نقش دارد فروگذاری نکرده است. فراگیری و شمول احکام دین در تمامی زمینه های مادی و معنوی و دنیا و آخرت نشانگر حضور و دخالت دین در تمامی شئون بشریت است امام قدس سره در این باره می فرمایند: اسلام یک چیزی نیست که برای یک طرف قضیه فکر کرده باشد. اسلام در همه اطراف قضایا حکم دارد. تمام قضایای مربوط به دنیا، مربوط به سیاست، مربوط به اجتماع، مربوط به اقتصاد، تمام قضایای مربوط به آن طرف قضیه که اهل دنیا از آن بی اطلاعند. احکام و مقررات عبادی، معنوی و الهی و اخلاقیات و حلال و حرام تنها برای گفت و گو و بحث علمی نیست مسلما اجرای آن لازم است. ضرورت اجرای آن در همه زمان ها نشان دهنده حضور دین در امور اجتماعی است. حضرت امام قدس سره می فرمایند: بدیهی است ضرورت اجرای احکام که تشکیل حکومت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را لازم آورده منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست و پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز ادامه دارد... بنابراین چون اجرای احکام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و تا ابد ضرورت دارد، تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره ضرورت دارد. آن عزیز از دست رفته در وصیت نامه اش به مهم ترین مزیت و ویژگی حکومت اسلامی اشاره فرموده و برتری حکومت دینی بر سایر حکومت ها را چنین بر می شمارند: پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله تشکیل حکومت داد مثل سایر حکومت های جهان لکن با انگیزه بسط عدالت اجتماعی.

درآمدی بر آزادی های سیاسی از دیدگاه امام خمینی (ره)

درآمدی بر آزادی های سیاسی از دیدگاه امام خمینی (ره) مقدمه امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - گذشته از آنکه بنیان گذار و رهبر انقلاب اسلامی بود، به عنوان دانشمندی برجسته در علوم و معارف مختلف اسلامی از قبیل: فلسفه، عرفان، اصول، فقه، تفسیر و اخلاق شناخته می شد که این امر بیانگر چند بعدی بودن زندگی و شخصیت والای امام است. امام، از یک سو سیاستمداری برجسته، آشنا به زمان و شرایط خاص جهانی بود و از سوی دیگر، در علوم مختلف به تامل پرداخته و در برخی از علوم صاحب نظر قلمداد می گردید. امام، علاوه بر تأملات بسیار جدی در حوزه اندیشه سیاسی، به اجرا و پیاده نمودن باورها، افکار و اندیشه های خود نیز همت گماشت. یکی از مباحث بسیار مهم در حوزه اندیشه سیاسی امام خمینی «آزادیهای سیاسی» است که به رغم اهمیت بسیار زیادش، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. مقایسه این بعد از اندیشه سیاسی امام با سایر ابعاد اندیشه سیاسی وی، نمایانگر آن است که بحث آزادیهای سیاسی از دیدگاه امام همچنان در حاشیه قرار گرفته و بحث های جدی درباره آن انجام نشده است. از این رو، در این نوشتار به مفهوم، عناصر و مصادیق آزادیهای سیاسی از دیدگاه امام به اختصار اشاره می

کنیم. هر چند که امام خمینی (ره) به طور کلاسیک و مدون، به بحث آزادی سیاسی نپرداخته است؛ اما کلام و نقطه نظرات ایشان در این باره به اندازه ای است که به خوبی می‌توان بر اساس آنها، به استخراج دیدگاه وی دست یازید. از سوی دیگر، با توجه به اینکه پیش شرط تحقق آزادیهای سیاسی در جامعه، وجود «حکومت قانون» در آن جامعه و «تساوی افراد در برابر قانون» است و از آنجایی که امام بر اصل «حکومت قانون» و «تساوی افراد در برابر قانون» تاکید کرده و حکومت اسلامی را مشروط به رعایت قوانین اسلامی دانسته و افراد جامعه را در برابر این قانون یکسان می‌انگارد؛ لذا بستر مناسبی برای طرح آزادیهای سیاسی از دیدگاه امام وجود دارد. بر این اساس، با تکیه بر این دو نکته، تلاش می‌کنیم دیدگاه امام در باره آزادیهای سیاسی را تبیین نماییم. تعریف آزادی سیاسی تا کنون تعاریف متعددی از آزادی سیاسی ارائه شده است که در اینجا ضمن اشاره به برخی از آنها، به اختصار عناصر و مصادیق آزادی سیاسی را نیز بیان می‌کنیم: ۱- منظور از آزادی سیاسی، به طور ساده عبارت از آزادی انجام دادن انواع کارهای مختلفی است که حکومت مردمی اقتضا می‌کند. این کارها اصولاً شامل آزادی استفاده از ابزارهایی است که از طریق آنها، شهروند بتواند صدای خود را به گوش دیگران برساند و در حکومت تاثیر عملی داشته باشد. (۱) ۲- آزادی سیاسی، یعنی اینکه فرد بتواند در زندگی سیاسی و اجتماعی کشور خود، از راه انتخاب زمامداران و مقامات سیاسی شرکت جوید و به تصدی مشاغل عمومی و سیاسی و اجتماعی کشور نایل آمده و یا در مجامع، آزادانه، عقاید و افکار خود را به نحو مقتضی ابراز نماید. (۲) ۳- آزادیهای سیاسی، مجموعه امتیازاتی است که اهالی کشور برای مشارکت در حیات سیاسی جامعه بدان نیاز دارند. این امتیازات به صورت حقوق مدنی (حق رای، حق داوطلبی و حق عضویت در احزاب سیاسی) و حقوق سیاسی (آزادی رقابت اندیشه‌ها، آزادی انتخابات و آزادی تعیین زمامداران) متظاهر می‌شود. (۳) ۴- آزادی سیاسی، قسمتی از حقوق افراد است که به موجب آن، می‌توانند حق حاکمیت داشته باشند؛ خواه بطور مستقیم و خواه از طریق انتخاب نمایندگان. (۴) ۵- آزادیهای عمومی، آزادیهایی است که به عنوان وسیله ای برای مقاومت مردم در برابر تجاوزهای دولت تلقی می‌شود. با تضمین این آزادیها، دولت نمی‌تواند به حقوق افراد تجاوز کند و در صورت تجاوز، مردم با استفاده از این حقوق به قاومت بر می‌خیزند. (۵) ۶- آزادی سیاسی، آزادی فرد در صحنه سیاست و به بیان دیگر، فقدان، فشار سیاسی است. (۶) اگرچه تعاریف مذکور متفاوت است؛ اما می‌توان با دقت در این تعاریف، عناصر مشترک آزادی سیاسی را بیان کرد. مهمترین عناصر آزادی سیاسی عبارتند از: ۱) اعمال حق حاکمیت؛ ۲) زمینه سازی مشارکت فعال سیاسی در جامعه. آزادی سیاسی از سویی، اعمال حق حاکمیت مردمی بوده و از سوی دیگر، زمینه ساز مشارکت سیاسی مردم در جامعه و تاثیر گذاری آنان در حیات سیاسی جامعه است. مردم در جامعه با دارا بودن آزادی سیاسی می‌توانند به طور مستقیم یا غیر مستقیم حق حاکمیت خود را اعمال نمایند. از طرف دیگر، مردم از راه انتخاب زمامداران و از طریق شرکت در مجامع، می‌توانند در زندگی سیاسی خود شرکت جویند. آزادی سیاسی، وصف فرد در جامعه است که این حالت، در صورتی رخ می‌دهد که فرد بتواند در جامعه به ایفای نقش پرداخته و در مسایل سیاسی کشور خود تاثیر گذار باشد. علاوه بر این، شاید بتوان در مفهوم آزادی سیاسی، عنصر دیگری را نیز بیان کرد. این عنصر، عبارت است از فقدان فشار و اجبار سیاسی از سوی حکمرانان در جامعه. آزادی سیاسی در صورتی تحقق پیدا می‌کند که این امتیازات از سوی حکومت به افراد داده شده و زمینه حضور و مشارکت آنها فراهم شود. بدیهی است، در صورتی که حکومت این امتیازات را به رسمیت نشناسد، دیگر آزادی سیاسی تحقق پیدا نمی‌کند. بر این اساس، می‌توان گفت که آزادی سیاسی از دو عنصر محتوایی اعمال حق حاکمیت و مشارکت سیاسی مردم در جامعه و یک عنصر صوری و فعلی؛ یعنی فقدان فشار سیاسی بر خور دار است. به عبارت دیگر، مفهوم آزادی سیاسی متشکل از دو عنصر مذکور است و تحقق این مفهوم در جامعه، مشروط به فقدان فشار سیاسی در آن جامعه است. با توجه به آنچه که گذشت، می‌توان آزادی سیاسی را به اختصار اینگونه تعریف کرد: آزادی سیاسی عبارت است از آزادی فرد در جامعه سیاسی در اثر فقدان فشار سیاسی در جامعه، به منظور اعمال حق حاکمیت مردمی و مشارکت فعال سیاسی در جامعه. مصادیق آزادی

سیاسی منظور از مصادیق آزادی سیاسی، اقسامی از آزادی سیاسی است که بتواند حقوق اساسی مردم را تضمین نموده و در برابر تجاوزهای دولت، از آنها محافظت نماید: «مهمترین اقسام این آزادیها عبارت است از: آزادی مطبوعات و بیان، آزادی تشکیل حزب و جمعیت، آزادی تظاهرات، آزادی تشکیل سندیکاها و اتحادیه های صنفی، آزادی انتشار کتاب». (۷) درباره مصادیق آزادی سیاسی، تعابیر متفاوتی وجود دارد که به نظر می رسد، بتوان گفت که منظور از آنها، مواردی است که بتوان در ظرف فقدان فشار سیاسی، حق حاکمیت مردمی را تضمین کرده و زمینه مشارکت فعال سیاسی مردم را در جامعه فراهم نماید. بر این اساس مصادیق آزادی سیاسی، آزادیهایی است که هر چند ماهیتا ممکن است سیاسی نباشد، اما برآورده کننده حق حاکمیت مردمی و مشارکت سیاسی باشد. بنابر این، آزادیهای سیاسی هم شامل برخی حقوق مدنی وهم برخی حقوق سیاسی است. حقوقی که بتواند از سویی، زمینه اعمال حق حاکمیت مردمی و مشارکت سیاسی آنها را فراهم نموده و از سوی دیگر، از حقوق مردم در برابر حکومت محافظت نماید. بر این اساس، برخی از مهمترین مصادیق و اقسام آزادی سیاسی عبارتند از: ۱. آزادی تعیین سرنوشت و رای ۲. آزادی بیان ۳. آزادی مطبوعات ۴. آزادی عقیده و مذهب ۵. آزادی احزاب و اجتماعات. قلمرو آزادی سیاسی آزادی سیاسی نیز همچون سایر مقوله ها، قابل تضییق و توسعه است. سعه و ضیق این مفهوم به دو عامل اساسی بستگی دارد: قانون اساسی و میزان اعمال قدرت حاکمان. مهمترین عاملی که قلمرو دامنه آزادی سیاسی را معین می کند، قانون اساسی یک کشور است. قانون اساسی به عنوان مهمترین منبع تبیین کننده آزادی سیاسی، حقوق مدنی و اساسی انسانها را بیان کرده و دامنه آزادی سیاسی شهروندان را معین می کند. بر این اساس، مهمترین راه شناخت آزادیهای سیاسی و قلمرو آن در جامعه، قانون اساسی است. هر چند که قانون اساسی در تعیین قلمرو آزادی سیاسی نقش اساسی دارد، اما تنها عامل نیست. در کنار قانون اساسی عامل دیگری که به ویژه در عمل و رفتارهای سیاسی شهروندان نقش تعیین کننده ای در سعه و ضیق آزادی سیاسی دارد، میزان اعمال قدرت حاکمان است: «حکمرانان، تنها محدودکنندگان آزادی سیاسی مردمانند و سعه و ضیق دایره آن، بسته به میزان اعمال قدرت آنان می باشد، اگر قدرتمندان سیاسی، مردم را در مواجهه و مقابله با خود رها کنند، آزادی سیاسی به طور مطلق برقرار می شود و اگر به تضییق این دایره پردازند، آزادی سیاسی محدود می شود». (۸) بنابر این، قانون اساسی مهمترین عامل تبیین کننده محدود و قلمرو آزادی سیاسی در مقام نظر، و قدرت حاکمان و میزان اعمال آن در جامعه، مهمترین عامل تبیین کننده محدود و قلمرو آزادی سیاسی در مقام عمل است. حال با توجه به آنچه که به اختصار درباره مفهوم، مصادیق و قلمرو سیاسی گذشت، دیدگاه امام خمینی (ره) در باره آزادیهای سیاسی را بررسی می کنیم. با مراجعه به اندیشه ها و آثار مدون امام، درمی یابیم که امام به صورت مستقل، بحث مفهومی درباره مفهوم آزادی سیاسی نداشته و به جنبه های کاربردی این مفهوم توجه بیشتری نشان داده و از این رو، بیشتر به مصادیق آن پرداخته است. بر این اساس، ما نیز در این مجال به دیدگاه امام درباره مهمترین مصادیق آزادی سیاسی می پردازیم. نکته مهمی که در اینجا باید خاطر نشان ساخت، این است که در بررسی دیدگاه امام درباره آزادی سیاسی، این هدف را نیز دنبال خواهیم کرد که امام خمینی (ره) به عنوان بنیانگذار، ایدئولوگ و رهبر انقلاب، چه سیمایی از آزادی سیاسی در حکومت اسلامی ارائه کرده و قلمرو آن را چگونه تبیین نموده است. همانطوری که اشاره شد، مهمترین عوامل تبیین کننده قلمرو آزادی سیاسی، قانون اساسی و میزان اعمال قدرت حاکمان است. بحث آزادی سیاسی از دیدگاه قانون اساسی، بحث مفصل و مجزایی است که در جای خود باید به آن پرداخت؛ اما تلقی امام خمینی (ره) به عنوان اولین رهبر و حاکم اسلامی در جمهوری اسلامی ایران از آزادی سیاسی، چشم انداز بسیار مناسبی از سیمای آزادی سیاسی و قلمرو آن را در جمهوری اسلامی ایران ارائه می کند. بر این اساس، بررسی دیدگاه امام در باره مصادیق آزادی سیاسی، تبیین کننده قلمرو آن و ارائه کننده سیمای کلی آزادی سیاسی در جمهوری اسلامی ایران براساس دیدگاه ایشان خواهد بود. آزادیهای سیاسی از دیدگاه امام خمینی (ره) همانطوری که اشاره شد، می توان براساس کلام و نقطه نظرات امام درباره آزادی سیاسی و مصادیق آن، دیدگاه ایشان را در این باره بیان کرد. بدیهی است که

ذکر مصادیق آزادی سیاسی از دیدگاه امام، صرفاً بر اساس کلام و نوشته‌های ایشان است و هدف از ذکر موارد مذکور، انحصار آزادیهای سیاسی از دیدگاه امام در این موارد نیست. بنابراین هدف، تبیین دیدگاه امام در باره مهمترین مصادیق آزادی سیاسی است. ۱- آزادی و حق تعیین سرنوشت یکی از مهمترین حقوق اساسی مردم در جامعه، حق تعیین سرنوشت است. این حق، از جمله حقوقی است که قانون اساسی بسیاری از کشورها آن را برای مردم به رسمیت شناخته است و مردم براساس آن، می‌توانند در تصمیم‌گیری‌های کلان حکومتی دخالت کرده و در سرنوشت خود، تاثیر گذار باشند. از دیدگاه امام خمینی (ره)، حق تعیین سرنوشت از حقوق اساسی مردم می‌باشد که به موجب آن، هر ملتی باید سرنوشت خودش را خودش معین کند. (۹) یکی از نکات بسیار مهم در دیدگاه امام، رابطه الهی داشتن مشروعیت در نظریه ولایت فقیه و نقش مردم در حاکمیت است. امام، از سویی با باور به دیدگاه «انتصاب» درباره ولایت فقیه، معتقد است که مشروعیت ولایت فقیه الهی بوده و از سوی دیگر، در بسیاری از موارد، بر نقش مردم در حاکمیت تاکید نموده است. بنابر این، این سؤال اساسی مطرح می‌شود که از دیدگاه امام، نقش مردم در حاکمیت چیست؟ روشن است که نقش مردم در سطوح مختلفی قابل طرح و بررسی است که مهمترین آنها عبارتند از: نقش مردم در مشروعیت بخشی به حکومت و حاکمیت و نقش مردم در تصمیم‌گیریهای اساسی. براساس دیدگاه امام، مشروعیت حکومت و حاکم اسلامی، صرفاً الهی است و مردم تنها در کارآمد ساختن حکومت و کشف ولی منصوب نقش دارند: «از دیدگاه ولایت انتصابی، مشروعیت حکومت ولی فقیه ناشی از نصب امامان (ع) است و مردم در تفویض ولایت به او هیچ گونه اختیاری ندارند؛ اما در کارآمدی حکومت نقش اصلی (را) دارند. بیعت گرفتن پیامبر (ص) و امامان (ع) از مردم نیز برای کارآمد کردن ولایتشان است نه برای انتصاب آنان.» (۱۰) بنابراین، مفهوم آزادی انتخاب در این دیدگاه، به مفهوم فراهم ساختن شرط لازم کارآمدی حکومت است. به عبارت دیگر، در صورتی حکومت کارآمد می‌گردد که مردم آزادانه بتوانند حاکمان را در حکومت اسلامی انتخاب نمایند. از این رو: «شرط کارآمدی حکومت، انتخاب آزادانه حاکمان توسط مردم است.» (۱۱) به نظر می‌رسد که بتوان از زاویه دیگری نقش مردم در حکومت اسلامی را بر اساس دیدگاه امام با تفکیک «محتوا سازی» و «ساختار سازی» تبیین کرد. از دیدگاه امام، محتوا و ماهیت حکومت اسلامی توسط قانون الهی شکل می‌گیرد و مردم در این مساله نقشی ندارند؛ اما در ساختار مناسب حکومت، رای مردم نقش اصلی را ایفا می‌کند و بدین سان، مفهوم جمهوریت و اسلامیت نیز در دیدگاه امام آشکار می‌گردد. امام، جمهوریت حکومت را براساس رای مردم و اسلامیت آن را براساس قانون الهی می‌داند. از این رو، در پاسخ به سؤالی درباره نظام جایگزین شاهنشاهی در ایران، ضمن معرفی آن به عنوان «جمهوری اسلامی» در توضیح این اصطلاح می‌فرماید: «اما جمهوری است، برای اینکه به آرای اکثریت مردم متکی است و اما اسلام، برای اینکه قانون اساسی اش عبارت (است) از قانون اسلام، اسلام در همه ابعاد قانون دارد و به همین جهت، احتیاج به قوانین دیگری نداریم.» (۱۲) و یا در جایی دیگر، تاثیرپذیری ساختار حکومت از شرایط و مقتضیات جامعه را این گونه بیان می‌فرماید: «ما خواهان استقرار یک جمهوری اسلامی هستیم و آن، حکومتی است متکی به آرای عمومی. شکل نهایی حکومت با توجه به شرایط و مقتضیات کنونی جامعه ما توسط مردم تعیین خواهد شد.» (۱۳) با توجه به آنچه که گذشت، روشن می‌شود که علاوه بر کارآمدی، می‌توان از نقش مهم دیگری برای مردم از دیدگاه امام سخن گفت که عبارت است از: «ساختار سازی». امروزه اهمیت ساختارها و نقش تعیین‌کننده آنها در زندگی کاملاً آشکار است. مردم می‌توانند با تعیین ساختارها، در سرنوشت خود نقش اساسی ایفا نمایند. و با توجه به این مطلب است که آزادی به عنوان یکی از اهداف اساسی جمهوری اسلامی، قالب خودش را در جمهوریت پیدا می‌کند. به عبارت دیگر، هرچند که امام تصمیم‌گیری در باره ساختار حکومت را حق مردم می‌داند؛ اما خود نیز جمهوریت را ترجیح داده و براین باور است که این ساختار می‌تواند اهداف حکومت اسلامی را در شرایط کنونی به انجام رساند. به عبارت دیگر، جمهوریت می‌تواند زمینه ساز تحقق آزادی به مفهوم حق تعیین سرنوشت در جامعه باشد. در نتیجه، از دیدگاه امام، مردم با تعیین ساختار «جمهوری» نقش

اساسی در سرنوشت خود ایفا می‌کنند. نکته دیگر درباره حق تعیین سرنوشت از دیدگاه امام، بررسی دیدگاه وی درباره «حق رای» است. از آنجا که «رای دادن» و «رای گیری» از مهمترین جلوه‌های آزادی سیاسی به مفهوم حق تعیین سرنوشت است، در اینجا به دیدگاه امام درباره حق رای مردم می‌پردازیم. به طور کلی براساس کلام امام، می‌توان دیدگاه ایشان را درباره حق رای مردم با سه نکته اساسی توضیح داد: الف: همگانی بودن حق رای از دیدگاه امام، حق رای از آن همه مردم بوده و هیچ فرد، گروه و صنف خاصی بر دیگران ترجیح و برتری ندارد. از نظر ایشان، تمام اقشار جامعه دارای حق رای می‌باشند. امام، در این باره می‌فرماید: «همانطوری که مکرر من عرض کرده‌ام و سایرین هم گفته‌اند، انتخابات در انحصار هیچ کس نیست، نه در انحصار روحانیین است، نه در انحصار احزاب است، نه در انحصار گروهها است. انتخابات مال همه مردم است. مردم رنوشت خودشان، دست خودشان است و انتخابات برای تحصیل سرنوشت شما ملت است». (۱۴) همچنین در جایی دیگر، مساوات مردم را در رای دادن، اینگونه بیان می‌کند: «انتخابات دست مردم است، رئیس جمهور و نخست وزیر با آن رعیتی که در کشاورزی کار می‌کند و آن بازاری ای که در بازار کار می‌کند، راجع به انتخابات یک جور هستند، علی السواء هستند. یعنی رئیس جمهور یک رای دارد، نخست وزیر هم یک رای دارد و آن کشاورزی که در دور دست افتاده ترین این کشور است، آن هم یک رای دارد. رایشان فرقی باهم ندارد و همه مسؤول هستند». (۱۵) از دیدگاه امام، نه تنها همه مردم دارای حق رای هستند بلکه اساساً حق مشارکت و تعیین سرنوشت نیز برای همه مردم وجود دارد و تمامی اقشار مردم اعم از مرد و زن باید در سرنوشت خود مشارکت داشته باشند: «باید همه شما در این امر نظر داشته باشید، در امور سیاسی نظر داشته باشید. برای اینکه امور سیاسی مخصوص یک طبقه نیست، همانطوری که علم مخصوص یک طبقه نیست. همانطوری که مردها باید در امور سیاسی دخالت کنند و جامعه خودشان را حفظ کنند، زن‌ها هم باید دخالت کنند و جامعه را حفظ کنند. زن‌ها هم باید در فعالیتهای اجتماعی و سیاسی همدوش مردها باشند البته با حفظ آن چیزی که اسلام فرموده است». (۱۶) ب: برخورداری مردم از آزادی کامل در رای دادن از دیدگاه امام، هیچ گونه فشار و اجباری در رای دادن و رای گرفتن جایز نیست و باید آزادانه صورت گیرد. امام به کرات این مطلب را بیان کرده‌اند از جمله: «همان طور که قبلاً تذکر دادم، مردم در دادن رای به اشخاص واجد شرایط آزاد هستند و هیچ کس را حق الزام کسی نیست». (۱۷) در دیدگاه امام، تحمیل فرد یا افرادی در انتخابات به مردم انکار گردیده و ضرورت وجود آزادی برای مردم تأکید گردیده است. از سویی امام، هرگونه تحمیل را رد می‌کند و از سویی دیگر، لزوم مشورت برای انتخاب اصلح را گوشزد می‌کند. بنابراین، معرفی کاندیدا در انتخابات جایز است اما تحمیل کاندیدا ممنوع. امام در این باره می‌فرماید: «همان طور که بارها گفته‌ام، مردم در انتخابات آزادند و احتیاج به قیم ندارند و هیچ فرد و یا گروه یا دسته‌ای حق تحمیل فرد و یا افرادی را به مردم ندارند. جامعه اسلامی ایران که با درایت و رشد سیاسی خود، جمهوری اسلامی و ارزشهای والای آن و حاکمیت قوانین خدا را پذیرفته‌اند و به این بیعت و این پیمان بزرگ وفادار مانده‌اند، مسلم قدرت تشخیص و انتخاب کاندیدای اصلح را دارند. البته مشورت در کارها از دستورات اسلامی است و مردم با متعهدین و معتمدین خویش مشورت می‌نمایند و افراد و گروهها و روحانیون، در حد تذکرات قبلی در حوزه خود می‌توانند کاندیدا معرفی نمایند ولی هیچ کس نباید توقع داشته باشد که دیگران اظهار نظر و اظهار وجود نکنند». (۱۸) همان گونه که ملاحظه می‌شود، در این عبارت، امام هرگونه تحمیل و اجبار را در انتخابات انکار می‌کند. نکته بسیار مهمی که در این عبارت به چشم می‌خورد که شاید مهم ترین دلیل این باور باشد، اعتماد امام به مردم است. از دیدگاه امام مردم قدرت تشخیص و انتخاب کاندیدای اصلح را دارا هستند. از این رو باید به رای آنها اعتماد کرد و رای آنان را با اطمینان پذیرفت. البته ضرورت مشورت و معرفی کاندیداها توسط افراد و گروهها روشن بوده و با آنچه گفته شد، تنافی ندارد. مشورت و معرفی کاندیدا نیز از عوامل اطمینان بخشی به رای مردم بوده و منافاتی با آزادی انتخاب ندارد. ج: ضرورت رای دادن و انتخاب بر اساس بینش صحیح هر چند که امام به آزادی کامل در رای دادن باور دارد و ضرورت وجود آزادی مردم را در رای دادن تأکید

می‌کند؛ اما از سوی دیگر، معتقد است که رای دادن به عنوان یک تکلیف و وظیفه باید براساس بینش صحیح و توأم با شناخت کامل صورت پذیرد. از نظر امام، تنها مجوز رای دادن، تشخیص فرد است. یک شهروند از دیدگاه امام، تنها در صورتی می‌تواند رای دهد که به این بینش و شناخت رسیده باشد و رای دادن صرفاً به تبعیت فرد یا افراد در تعیین مصداق کافی نیست. در کلام امام در این باره می‌خوانیم: «فرض بکنید که اگر همه کسانی که در راس هستند بروند پیشنهاد بکنند که فلان آدم را شما وکیل کنید؛ لکن شما به نظرتان درست نباشد، جایز نیست بر شما (که) تبعیت کنید. باید خودتان تشخیص بدهید که آدم صحیحی است تا اینکه بتوانید رای بدهید». (۱۹) بنابراین از دیدگاه امام، رای دادن به عنوان یک حق اساسی، تنها در صورتی که همراه با شناخت و بصیرت لازم همراه گردد، ارزش داشته و از منزلت والا-یی برخوردار است. البته کسب شناخت و بصیرت، از راههای گوناگونی امکان پذیر است که در اینجا درصدد بیان آنها نیستیم. ۲- آزادی بیان یکی دیگر از آزادیهای سیاسی در جامعه، آزادی بیان است. آزادی بیان که فراتر از آزادی اندیشه و عقیده است، از حقوق اساسی است که در بسیاری از جوامع به رسمیت شناخته شده است. بر اساس این حق، مردم در بیان دیدگاهها و نظرات خود آزاد بوده و از حق انتشار دیدگاههای خود در کلام و نوشتار برخوردار می‌باشند. از این رو، از این حق به آزادی بیان و قلم تعبیر می‌شود. آزادی مطبوعات نیز به عنوان یکی از تعابیر بسیار رایج در زمینه آزادی بیان و قلم در این خصوص مطرح می‌شود. یکی از نکات بسیار مهم در زمینه آزادی بیان، بحث از حدود آزادی بیان است. اصل آزادی بیان مورد پذیرش بیشتر دانشمندان و صاحب نظران بوده و بیشتر از حدود آن، در جامعه سخن رفته است. در «حقوق اساسی» نیز امروزه بیشتر از حدود آن سخن می‌رود: «آنچه در آزادی بیان اهمیت بسیار دارد، تشخیص حدود آن است. توهین و افتراء، شکستن حریم خلوت و تنهایی افراد، تجاوز به حقوق دیگران، افشاء اسرار دولتی، انتشار نوشته‌ها و صور قبیح و کفر و ناسزاگویی به مقدسات و تجاوز به حقوق اقلیتها، نمونه‌هایی از تعدی به حقوق جامعه است». (۲۰) با عنایت به این نکته و با توجه به اینکه امروزه در جامعه ما نیز اصل آزادی بیان به عنوان یکی از حقوق اساسی مردم توسط حکومت و قانون اساسی به رسمیت شناخته شده است و اختلاف، تنها درباره حدود آن است، ما نیز در اینجا درباره اصل آزادی بیان از دیدگاه امام بحث نکرده؛ بلکه به تبیین حدود آزادی بیان از دیدگاه ایشان می‌پردازیم. در این راستا، به سه نکته اساسی در دیدگاه امام درباره آزادی بیان اشاره می‌کنیم که در واقع تبیین کننده حدود آن به شمار می‌روند: الف - آزادی بیان و لزوم مراعات منافع مردم؛ از نظر امام خمینی، یکی از مهمترین موانع آزادی بیان، «مضر بودن» آن به منافع و حال ملت است. اگر بیان یک مطلب و دیدگاه در راستای منافع ملت نبوده، بلکه مضر به حال مردم بوده و مفساسدی را به دنبال داشته باشد، بیان آن مطلب جایز نمی‌باشد. بنابراین، هر گاه بیان دیدگاهها و اظهار نظرها در راستای منافع مردم باشد، قهراً جایز بوده و مردم در این زمینه آزادی بیان دارند. امام در اوائل انقلاب در پاسخ به سؤالی در باره حدود آزادی بیان می‌فرماید: «اگر چنانچه مضر به حال ملت نباشد، بیان همه چیز آزاد است. چیزهایی آزاد نیست که مضر به حال ملت باشد». (۲۱) نکته‌ای که باید در اینجا یادآوری کرد، این است که اساساً صرف بیان دیدگاهها و نقطه نظرها در بسیاری از مواقع نه تنها مضر به حال مردم نمی‌باشد؛ بلکه در راستای منافع آنها خواهد بود. چرا که جامعه‌ای که در معرض آراء و دیدگاههای گوناگون قرار گیرد، بهتر می‌تواند از امکانات و توانمندی‌های بالقوه خود بهره‌گیرد. بدیهی است که تضارب آراء و اندیشه‌ها در یک جامعه، باعث پویایی آن جامعه و پیشرفت جامعه می‌گردد. از این رو، می‌توان گفت که اصل اولیه در آزادی بیان، بر فایده رسانی و منفعت رسانی استوار بوده تا ضرر زدن به منافع مردم. در نتیجه، حکومتها باید زمینه طرح دیدگاهها و بیان اندیشه‌ها را فراهم نمایند و تنها در صورتی که ضرر رساندن به منافع مردم محرز گردد، از طرح این دیدگاهها جلوگیری نمایند. ب - آزادی بیان و ضرورت مقابله با توطئه‌ها؛ یکی دیگر از نکاتی که امام بر آن تاکید می‌کند، نفی توطئه و پرهیز از به کارگیری آزادی بیان در راستای یک توطئه است. آزادی بیان اگر در چارچوب یک طرح توطئه آمیز باشد، قابل قبول نبوده و از آن جلوگیری می‌شود. از این رو، آزادی بیان مادامی که در جهت یک توطئه یا طرح براندازی و خرابکارانه

شکل نگیرد، نه تنها مانعی نداشته؛ بلکه از حقوق اساسی مردم محسوب می‌گردد. امام در این باره می‌فرماید: «آزادی آراء در اسلام از اول بوده است. در زمان ائمه ما علیهم السلام؛ بلکه در زمان خود پیغمبر (ص) آزاد بود، حرفهایشان را می‌زدند. حجت ما داریم... کسی که حجت دارد، از آزادی بیان نمی‌ترسد؛ لکن توطئه را اجازه نمی‌دهیم». (۲۲) دو نکته اساسی در این عبارت به چشم می‌خورد؛ اول آن که، امام آزادی بیان را از توطئه جدا می‌کند و توطئه را انکار کرده و بر آزادی بیان صحه می‌گذارد و دیگر آنکه، امام به یک نوع ثبات برآمده از قدرت استدلال برای حکومت اسلامی قائل است که آزادی بیان، نه تنها نمی‌تواند این ثبات را برهم زند؛ بلکه در تقویت آن مؤثر می‌افتد. این مطلب نیز رهنمودی است برای حکومت‌های اسلامی و مسؤولان آن که نه تنها از آزادی بیان واهمه نداشته باشند؛ بلکه با تلاش برای تقویت بنیادهای جامعه، ثباتی را پدید آورند که وجود آزادی بیان نه تنها آن بنیادها را متزلزل نسازد؛ بلکه بر تقویت آنها نیز بیفزاید. ج - آزادی بیان و ضرورت پرهیز از انتقام جویی نکته دیگر در باره آزادی بیان از دیدگاه امام، این است که باید از آزادی بیان برای انتقاد حکومت و مسؤولین استفاده شود نه برای انتقام جویی. امام با تفکیک انتقاد سالم و انتقام جویی، ضمن تاکید بر به کارگیری شیوه‌های صحیح در انتقاد از دیگران، انتقام جویی را انکار می‌کند. در نتیجه، از نظر امام این مطلب، معیاری است برای ارزیابی روزنامه‌ها و مطالبی که می‌نویسند. هدف نویسندگان اگر در راستای انتقاد سالم باشد، باید حمایت شود؛ ولی اگر در جهت انتقام جویی باشد، باید پرهیز گردد. امام در این باره می‌فرماید: «مساله دیگر راجع به انتقاد، (این است که) البته روزنامه‌ها باید مسائلی را که پیش می‌آید، نظر کنند. یک وقت انتقاد است؛ یعنی انتقاد سالم است، این مفید است. یک وقت انتقام است نه انتقاد، این نباید باشد. این با موازین جور در نمی‌آید. انسان چون با یکی خوب نیست، در مطبوعات او را بگوید، کار درستی نیست. اما اگر کسی خلاف کرده است، باید او را نصیحت کرد، پرده دری نباشد؛ ولی انتقاد خوب است. باید در این امور خیلی ملاحظه بفرمایید تا مطبوعات مرکزی باشد برای استفاده عموم و اینکه مردم بفهمند باید چه بکنند و باید چه بشود». (۲۳) با توجه به آنچه که گذشت، می‌توان گفت که از دیدگاه امام، آزادی بیان در جامعه ضرورت دارد و تنها در صورتی که در راستای ضرر زدن به منافع مردم یا توطئه یا انتقام جویی باشد، قابل قبول نمی‌باشد. از نظر امام، حکومت اسلامی دارای چنان توانی در استدلال کردن هست که وجود آزادی بیان در جامعه نه تنها نمی‌تواند به آن آسیبی برساند؛ بلکه در راستای تقویت حکومت، می‌تواند مفید تلقی گردد. ۳ - آزادی احزاب، انجمنها و تشکیلات اجتماعی یکی دیگر از مهمترین اقسام آزادی سیاسی، آزادی اجتماعات، تشکلهای و احزاب است. شرکت در گروهها، جناحها و احزاب سیاسی، از حقوق اساسی مردم محسوب می‌شود. براساس دیدگاه حقوق اساسی: «کلیه شهروندان حق دارند در گروه بندی‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، صنعتی و اقتصادی شرکت کنند. جلوگیری از این حق مابینت آشکاری با آزادی دارد، مگر آنکه تجمع و گروه بندی، خطراتی برای نظم عمومی مستقر داشته باشد». (۲۴) همانطوری که ملاحظه می‌شود، مهمترین مانع شرکت در گروهها و جناحها و احزاب سیاسی، برهم زدن نظم عمومی است. به همین دلیل، گفته می‌شود که: «تشکیل اجتماعاتی آرام و بی‌آشوب و اعتراض دسته جمعی در جامعه ای برخوردار از نظم و آرامش، حق هر انسانی است». (۲۵) «ولی از سوی دیگر، تشکیلات اجتماع به منظور آشوب، تعدی و نزاع، ممنوع است». (۲۶) امروزه دیدگاه‌های متعددی درباره آزادی احزاب، در جامعه سیاسی ایران وجود دارد. برخی، آزادی بی‌قید و بند برای احزاب را باور داشته و به دنبال شکل‌گیری آن هستند. برخی دیگر، با انکار اصل حزب در جامعه اسلامی، به مخالفت با شکل‌گیری احزاب پرداخته‌اند. گروه دیگری که به نظر می‌رسد دیدگاه معتدل و قابل‌اجرایی را پذیرفته‌اند، براین باور هستند که آزادی احزاب در چارچوب قانون است. این دیدگاه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پذیرفته شده و چارچوب فعالیت احزاب را مشخص می‌کند. براساس قانون اساسی، مادامی که احزاب، اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند، آزاد هستند. (۲۷) حال با توجه به آنچه که گذشت، به دیدگاه امام درباره آزادی احزاب، انجمنها و تشکیلات اجتماعات به اختصار اشاره می‌کنیم. بررسی دیدگاه امام درباره آزادی احزاب و تشکلهای

نیازمند بررسی مستقل و گسترده‌ای است که در این مختصر نمی‌توان به آن پرداخت. بدیهی است که تبیین دیدگاه امام در باره احزاب و تشکلهای مستلزم نگاهی مجموعی به تمامی آثار امام بوده که این امر از هدف نوشتار حاضر بدور از حوصله آن خارج است. از این رو، تنها به سه نکته اساسی در دیدگاه امام در این باره اشاره می‌کنیم: الف - از نظر امام، آزادی تشکیل اجتماعات و مشارکت در صحنه‌های سیاسی اجتماعی، از اهداف اساسی انقلاب است. امام در اوائل انقلاب، در این باره می‌فرماید: «از این چیز بهتر چه می‌خواستید از یک انقلاب؟ همان که ملت می‌خواست، آزادی را می‌خواست، حاصل است. همه الان آزاد نشسته‌اند و در همه جا آزاد مجتمع هستید و در پنج سال پیش هیچ نمی‌توانستید یک همچو اجتماعی را ایجاد کنید. آزادید، این چیز بود که ملت می‌خواست و شد.» (۲۸) مقایسه تاریخ دو دهه پس از انقلاب، با دوران قبل از آن به خوبی این واقعیت را آشکار می‌کند که انقلاب اسلامی، آزادی اجتماعات را برای مردم به ارمغان آورد. ب - از نظر امام، جمهوری اسلامی، آزادی فعالیت سیاسی اجتماعی را به گروهها و احزاب داده است. پس از انقلاب، اجازه فعالیت و مشارکت در امور به گروهها و احزاب داده شد و انقلاب به تمام معنا آزادیبخش بود. ج - مانع اصلی آزادی احزاب و گروهها و تشکلهای سیاسی از دیدگاه امام، اقدام به توطئه و طرحهای براندازی و انجام اقداماتی بر خلاف مصالح مردم است. امام معتقد است که باید به احزاب و گروهها اجازه فعالیت داده شود، مشروط بر اینکه به توطئه و انجام فعالیتهای مضر به مردم دست نزنند. امام درباره نکته دوم و سوم می‌فرماید: «جمهوری اسلامی از اول که پیروز شد، آزادی را به طور مطلق به همه طوایف داد. نه تنها هیچ روزنامه‌ای تعطیل نشد بلکه هر گروه و حزبی به کارهای خود مشغول بودند و بعضی از گروهها که ناشناخته بودند، از طرف دولت به کار گمارده شدند. لیکن به تدریج فهمیده شد که اینها یا توطئه‌گرند یا جاسوسی می‌کنند. از طرف دیگر نمی‌شد که انقلاب را رها کنیم. نه اسلام اجازه می‌داد و نه عقل که یک دسته از عنوان دولت یا غیر دولت برای سرنگونی جمهوری اسلامی سوءاستفاده نموده یا جاسوسی کنند و ما ساکت باشیم.» (۲۹) با توجه به آنچه که به اختصار گذشت، می‌توان گفت که از نظر امام، اصل آزادی گروه بندی سیاسی - اجتماعی و احزاب در چارچوب قانون رسمیت داشته و مادامی که به اقداماتی از قبیل توطئه یا جاسوسی دست نزنند، می‌توانند به عالیت سیاسی اجتماعی پردازند. امام، وجود آزادیهای مذکور را نه تنها مخالف نظام جمهوری اسلامی نمی‌داند بلکه بر این باور است که چنین آزادی را انقلاب اسلامی برای مردم به ارمغان آورده است. ۴ - آزادی دین - مذهب یکی دیگر از شاخه‌های آزادی سیاسی، آزادی مذهب است. این آزادی هم شامل آزادی داشتن یا پذیرفتن یک دین و مذهب می‌شود و هم آزادی ابراز مذهب یا معتقدات و انجام مراسم و فرایض دینی. نوع اول «یعنی اینکه شخص بتواند آزادانه و به طور آشکار و یا در خفا معتقدات مذهبی خود را از راه بیان یا نوشته ابراز نماید و هیچ کس مانع آزادی او نشود و آن در این حد یعنی در حد فکر و اندیشه، با آزادی عقیده و بیان فرق ندارد.» (۳۰) اما نوع دوم «یعنی اینکه شخص بتواند مراسم و فرائض مذهب خود را به گونه‌ای که در شریعت آمده است، اجرا نماید و نظم خواسته شده را در بین افراد و جامعه برقرار سازد.» (۳۱) از دیدگاه حقوق اساسی، فرد حق دارد در خویشتن خویش، هرگونه مذهبی را انتخاب نماید بی آنکه متحمل صدمات و ضررهایی در زندگی اجتماعی اش شود. به عبارت دیگر، هر شهروند به دلیل آنکه در یک جامعه زندگی می‌کند، از حقوق اساسی برخوردار است. این حقوق در جامعه براساس مذهب تقسیم و توزیع نمی‌گردد بلکه تابعیت یک کشور، این حقوق را برای وی به ارمغان می‌آورد. علاوه بر این، پذیرش مذهبی برخلاف مذهب رسمی جامعه نباید باعث محروم شدن او از حقوق اساسی اش گردد. و بدین سان، آزادی دینی - مذهبی که ماهیتا سیاسی نیست، با آزادیهای سیاسی ارتباط وثیقی پیدا می‌کند و از این جهت، در زمره آزادی‌های سیاسی قرار می‌گیرد. صرف نظر از بحث بسیار مهم نظری درباره آزادی مذهب براساس منابع دینی که باید در جای خود به آن پرداخت، در این جا سؤالات بسیار مهمی طرح می‌شود، از قبیل اینکه: آیا اقلیتهای مذهبی، آزادی انجام فرایض مذهبی را دارا هستند؟ وظیفه حکومت اسلامی در برابر آنها چیست؟ آیا تمامی شهروندان، قطع نظر از مذهب خود، از حقوق اجتماعی برخوردارند؟ آیا اقلیتهای

مذهبی در اظهار عقاید خود آزادند؟ آیا این آزادی محدودیتی دارد؟ هر چند که پاسخ به این سؤالات براساس قانون اساسی آسان و امکان پذیر است؛ اما در اینجا تلاش می‌کنیم براساس دیدگاه امام، به طور اختصار به این سؤالات پاسخ دهیم. در این راستا، نکات چهارگانه زیر را که پاسخ دهنده سؤالات مذکور هستند، از دیدگاه امام بیان می‌کنیم: ۱- از نظر امام اقلیتهای مذهبی در حکومت اسلامی آزادی انجام فرائض مذهبی را دارا هستند. اقلیتهای مذهبی می‌توانند به طور آزادانه به اعمال مذهبی خود بپردازند. امام در آستانه پیروزی انقلاب و تشکیل حکومت اسلامی در پاسخ به سؤالی در این باره می‌فرماید: «تمام اقلیتهای مذهبی در حکومت اسلامی می‌توانند به کلیه فرایض مذهب خود آزادانه عمل نمایند.» (۳۲) ۲- از دیدگاه امام، وظیفه حکومت اسلامی حمایت از حقوق اقلیتهای مذهبی است. حکومت اسلامی باید از حقوق آنان همچون سایر شهروندان دفاع کند. امام در پاسخ به سؤالی درباره روابط میان اقلیتهای مذهبی می‌فرماید: «اقلیتهای مذهبی نه تنها آزادند؛ بلکه دولت اسلامی موظف است از حقوق آنان دفاع کند.» (۳۴) و نیز در جایی دیگر می‌فرماید: «حکومت اسلامی موظف است از حقوق آنان (اقلیتهای مذهبی) به بهترین وجه حفاظت کند.» (۳۴) ۳- از نظر امام، برخورداری از حقوق اجتماعی در جامعه براساس تابعیت کشور است و تمام شهروندان ایرانی از حقوق اجتماعی برخوردارند و در این زمینه، اقلیتهای مذهبی نیز همچون مسلمانان، از این حقوق برخوردارند. به عبارت دیگر، حقوق اجتماعی بر اساس مذهب، در جامعه توزیع نمی‌شود: «هر ایرانی حق دارد که مانند همه افراد از حقوق اجتماعی برخوردار باشد. مسلمان یا مسیحی و یا یهودی و یا مذهب دیگر فرق ندارد.» (۳۵) و نیز در جایی دیگر می‌فرماید: «اسلام بیش از هر دینی و بیش از هر مسلکی به اقلیتهای مذهبی، آزادی داده است. آنان نیز باید از حقوق طبیعی خودشان که خداوند برای همه انسانها قرار داده است، بهره‌مند شوند. ما به بهترین وجه از آنان نگهداری می‌کنیم.» (۳۶) ۴- از نظر امام، اقلیتهای مذهبی می‌توانند آزادانه به مسائل خود بپردازند و حق اظهار عقیده خود را نیز دارند: «اسلام همیشه حافظ حقوق مشروع اقلیتهای مذهبی بوده و هست. آنان در جمهوری اسلامی آزادند و آزادانه به مسائل خود می‌پردازند و در پناه حکومت اسلامی چون بقیه افراد، در اظهار عقیده آزادند.» (۳۷) البته در لسان امام، اقلیتهای مذهبی آزادی اظهار عقیده خود را دارند، نه آزادی خرابکاری. امام در پاسخ به سؤالی در باره آزادی بیان عقیده برای اقلیتهای مذهبی می‌فرماید: «در حکومت اسلامی، همه افراد دارای آزادی در هر گونه عقیده‌ای هستند ولیکن آزادی خرابکاری را ندارند.» (۳۸) بنابراین در اینجا نیز امام، دغدغه حفظ نظام اسلامی را داشته و حفظ نظام اسلامی را بر همه مسائل مقدم می‌دارد. از نظر امام، حفظ نظام از مهمترین واجباتی است که بر سایر امور مقدم بوده و امور دیگر از جمله آزادی، در راستای حفظ نظام مفهوم پیدا می‌کنند. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری در این نوشتار مختصر، با اشاره به مفهوم، عناصر، مصادیق و قلمرو آزادی سیاسی؛ دیدگاه امام خمینی (ره) در باره برخی از مهمترین آزادیهای سیاسی؛ یعنی: آزادی و حق تعیین سرنوشت و رای، آزادی بیان، آزادی احزاب و تشکلهای و آزادی مذهب را مورد توجه و بررسی قرار دادیم. برخی از یافته‌ها و نتایج بدست آمده از پژوهش حاضر عبارتند از: ۱- مهمترین نقش مردم در حکومت اسلامی از دیدگاه امام را می‌توان «ساختار سازی» دانست. مردم در تعیین ساختار مناسب برای حکومت اسلامی نقش اساسی دارند. محتوای این حکومت را قانون الهی تامین کرده است. شروعیّت حکومت نیز الهی است. ۲- از دیدگاه امام، حق رای همگانی بوده و شامل تمامی اقشار و اصناف جامعه می‌شود؛ مردم از آزادی کامل در رای دادن برخوردار می‌باشند و هیچ گونه فشار و تحمیلی در رای دادن و رای گیری جایز نیست. مردم باید براساس بینش و شناخت صحیح، در رای گیری شرکت نمایند. هم چنین کسب آگاهیهای لازم در رای دادن ضرورت دارد. ۳- از دیدگاه امام، «ضرر زدن» به منافع مردم، «توطئه» و «انتقام جویی»، از مهمترین موانع «آزادی بیان» شناخته می‌شود و حکومت اسلامی دارای چنان پایه‌های مستحکمی است که وجود آزادی بیان در صورتی که همراه با موارد مذکور نباشد، نه تنها باعث آسیب زدن به آن نمی‌شود؛ بلکه در راستای تقویت آن خواهد بود. ۴- از نظر امام، آزادی تشکیل اجتماعات و مشارکت مردمی، از اهداف اساسی انقلاب می‌باشد. جمهوری اسلامی ایران، آزادی فعالیت سیاسی اجتماعی را برای گروهها و تشکلهای به ارمغان

آورده است. زولی مهمترین مانع فعالیت گروهها و تشکلهای سیاسی، مشارکت در طرح براندازی و توطئه علیه نظام است. ۵- از نظر امام، اقلیتهای مذهبی در حکومت اسلامی، از آزادی کامل در انجام فرائض مذهبی خود برخوردار بوده و وظیفه حکومت اسلامی حمایت از حقوق آنها است. اقلیتهای مذهبی آزادی اظهار عقیده خود را نیز دارا هستند؛ اما نه آزادی خرابکاری. از این رو، حفظ نظام در اینجا نیز از نظر امام، مهمترین معیار رعایت و احترام به اصل آزادی فعالیت‌های مذهبی آنهاست. پی نوشت‌ها: ۱. کارل کوهن، دموکراسی، ترجمه فریرز مجیدی، انتشارات خوارزمی، تهران، ص ۹۶. ۳. سید محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۶۹. ۴. محمد جعفر جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ابن سینا، بنیاد راستاد، تهران، ۱۳۶۳، ص ۳۱. ۵. مصطفی رحیمی، قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷، ص ۱۹۰. ۶. مهدی منتظر قائم، آزادی سیاسی، حکومت اسلامی، سال دوم، شماره اول، ص ۱۰۰. ۷. مصطفی رحیمی، پیشین. ۸. مهدی منتظر قائم، پیشین. ۹. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۳، ص ۲۰۴. ۱۰. مهدی منتظر قائم، پیشین. ۱۱. همان. ۱۲. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۱. ۱۳. همان، ج ۲، ص ۲۶۰. ۱۴. همان، ج ۱۸، ص ۲۴۵. ۱۵. همان، ص ۲۰۳. ۱۶. همان، ص ۲۶۴. ۱۷. همان، ج ۱۷، ص ۱۰۳. ۱۸. همان، ج ۲۰، ص ۱۹۴. ۱۹. همان، ج ۱۸، ص ۲۰۴. ۲۰. جعفر بوشهری، مسائل حقوقی اساسی، نشر دادگستر، تهران، ۱۳۷۶، ص ۳۳. ۲۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۵۹. ۲۲. همان، ج ۵، ص ۱۳۰. ۲۳. همان، ج ۱۹، ص ۲۱۶. ۲۴. ابوالفضل قاضی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۶۶۰. ۲۵. جعفر بوشهری، پیشین، ص ۳۵. ۲۶. همان، ص ۳۶. ۲۷. ر. ک: قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، فصل سوم، بویژه اصل ۲۶. ۲۸. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۲۸-۱۲۹. ۲۹. همان، ج ۱۸، ص ۷۳. ۳۰. منوچهر طباطبائی مؤتمنی، پیشین، ص ۹۵. ۳۱. همان. ۳۲. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۳، ص ۷۵. ۳۳. همان، ص ۱۵۹. ۳۴. همان، ص ۷۵. ۳۵. همان، ص ۱۵۹. ۳۶. همان، ص ۴۸. ۳۷. همان، ص ۳۳. ۳۸. همان، ص ۱۰۰. منابع مقاله: فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۵، میراحمدی، منصور؛

آزادی در اندیشه سیاسی حضرت امام خمینی (ره)

آزادی در اندیشه سیاسی حضرت امام خمینی (س) چکیده: در این مقاله آزادیهای مدنی از منظر اندیشه سیاسی امام خمینی (س) مورد بررسی قرار گرفته است. این مقاله نظریه امام خمینی (س) در این زمینه را «آزادی قانونی» می نامد و وجوه گوناگون آن را در آرا و عملکردهای امام جستجو می کند. در این مقاله حریم خصوصی در نظریه امام بسان حوزه ای دیده شده است که حکومت حق وضع قانون در آن و تحدید دامنه آن را ندارد. حضرت آیت الله العظمی امام خمینی (س) رهبر انقلاب شکوهمند اسلامی و بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی ایران، به عنوان عالمی برجسته در علوم مختلف اسلامی (چون: فلسفه، عرفان، فقه، اصول، تفسیر، اخلاق و رجال) شناخته شده و آثار گرانقدری در این علوم از خود بر جای گذاشته اند. از منظری دیگر، ایشان فردی سیاستمدار بودند که با سیاست جهان و قدرتهای استکباری آشنایی داشتند و صاحب قدرت، شجاعت و مهارت ستودنی در رهبری یک انقلاب عظیم و موفق بر علیه نظامی کهن و مورد حمایت قدرتهای بزرگ جهانی بودند. لکن در باب «اندیشه سیاسی» آنگونه که شایسته است شناخته نشده اند. آنچه معمولاً در این زمینه از ایشان معروف است عمدتاً «اصل ولایت فقیه» است. در حالی که ایشان نظریات قابل توجهی درباره موضوعاتی چون: سرشت انسان، تاسیس حکومت، اهداف دولت، مشروعیت، قرارداد اجتماعی، حکومت قانون، انواع حکومتها، مشروطیت، آزادی، عدالت، سعادت و ... ابراز نموده اند که حتی اصل ولایت فقیه نیز بدون فهم و تبیین صحیح این نظریات بدرستی درک نخواهد شد. در این مقاله سعی شده است که به طور فشرده یکی از این اصول یعنی «آزادی» تبیین شود. امید است که توفیق تشریح کافی این اصل و نیز سایر اصول مورد اشاره برای نگارنده حاصل شود. ۱- تعریف

آزادی الف. آزادی فلسفی یا توصیفی در فلسفه امام، آزادی به دو معنا به کار رفته است: آزادی فلسفی یا توصیفی، و به بیان دیگر، اختیار (Free - will) و آزادی حقوقی (Freedom) یا تجویزی. در مساله «جبر و اختیار» که از مهمترین موضوعات عقیدتی اسلام است، امام نظریه «جبر» را که از طرف اشاعره ابراز شده رد می کند و آن را ستم به خدای متعال و پایمال کننده حق آفریدگان معرفی می کند. (۱) جبریون معتقدند که خلق به طور کلی از تاثیر برکنارند و همه تاثیرات به گونه مباشرت و بدون واسطه به خدای تعالی استناد دارند. (۲) در نتیجه انسان «فاقد اراده و اختیار و آزادی» و مقهور اراده حق تعالی است. همچنین نظریه «تفویض» را که معتزله آن را ساخته و پرداخته اند، شرک به خدای متعال توصیف می کند. (۳) قائلان به تفویض معتقدند: هرگاه بنده ای کاری انجام می دهد و یا هر موجودی هر گونه اثر از او ظاهر می شود حضرت باری تعالی، العیاذبالله، بود و نبودش یکسان است ... (و) حق تعالی ... مکلف را آفریده و کارهایش را به او واگذار کرده است. (۴) نتیجه این نظریه این است که انسان «دارای آزادی و استقلال کامل در کارهایش» است و اراده خدای تعالی هیچ نقشی در زندگی او ندارد. امام پس از رد نظریه جبر و تفویض، نظریه «الامر بین الامرین» را که نظریه مذهب امامیه است نقل می کند و توضیح می دهد که: در تمام هستی و دار تحقق، فاعل مستقلی به جز خدای تعالی نیست و دیگر موجودات همان گونه که در اصل وجود مستقل نیستند بلکه ربط محضند و وجودشان عین فقر و تعلق است و ربط و احتیاج صرفند، صفات و آثار و افعالشان نیز استقلالی نیست. صفاتی دارند و دارای آثاری هستند و کارهایی انجام می دهند ولی در هیچ یک از اینها استقلال ندارند... آیه مبارکه: «و ما تشاؤون الا ان یشاء الله (۵)... می فرماید: شما نخواهید خواست مگر آنکه خدا بخواهد که در عین حالی که مشیت را برای خلق اثبات می فرماید وابستگی آن را به مشیت الهی بیان می کند، نه اینکه بخواهد بگوید که دو چیز دارای تاثیر باشند: مشیت خلق و مشیت خالق، و یا اینکه به طور اشتراک مؤثر باشند بلکه به گونه ای است که مشیت (انسان) ممکن ظهور مشیت خدا و عین ربط و تعلق به مشیت خدا است. (۶) امام انسان را مختار و آزاد می داند لکن نه مستقل از قدرت، اراده و خواست خدای متعال. در نتیجه، انسان مقهور اراده الهی نیست. از سوی دیگر، امام ضمن قبول اینکه سرشت انسانها در میل به نیکی و بدی تفاوت دارد و تفاوت انسانها در نطفه، در پاکی و ناپاکی رحم، رفتار مادر در ایام بارداری و شیر دادن به فرزند، محیط تربیتی و دیگر امور موجب تفاوت آنها در میزان میل به نیکی و بدی می شود ولی هیچ یک از اینها را مانع «اختیار و آزادی انسان در تصمیم گیری و کنش» نمی داند و انسان را مقهور طبیعت، وراثت و محیط تربیتی نمی داند. (۷) حاصل سخن اینکه، امام معتقد است انسان موجودی است دارای اراده، اختیار و آزادی در تصمیم گیری و کنش، نه اراده الهی نه وراثت، نه طبیعت و نه محیط رشد و نمو و زیست، اراده انسان را مقهور خویش نساخته اند و انسان را «مجبور» نکرده اند. این «آزادی فلسفی یا توصیفی» است، که پیش فرض بحث «آزادی حقوقی و تجویزی» است. اگر در بحث فلسفی انسان را مقهور و مجبور و فاقد اختیار بدانیم جایی برای بحث از اینکه آیا خوب است انسان را در کارهایش آزاد بگذاریم یا برخی انسانها مجازند اراده خود را بر انسانهای دیگر تحمیل کنند و آزادی آنها را محدود کنند باقی نخواهد ماند. ب. آزادی حقوقی یا تجویزی در حالی که آزادی فلسفی به بحث از وجود اراده برای انسان مربوط می شود، و بحث درباره «بود و نبود» است، آزادی حقوقی به تجویز آزاد گذاشتن انسان در تصمیم گیری و کنش مربوط می شود، و بحثی درباره «باید و نباید» است. در اینجا امام آزادی را به نبود الزام و اکراه از سوی سایرین تعریف می کند و آن را «به مثابه شرایطی که در آن شخص مجبور نیست، مقید نیست، در امورش مداخله نمی شود، و تحت فشار قرار نمی گیرد» (۸) تعریف می کند. امام در اینجا همچون آیزایا برلین که معتقد است «هر چه حوزه عدم مداخله وسیعتر باشد، آزادی من بیشتر است»، (۹) آزادی را به «حوزه ای از عدم مداخله» (۱۰) تعریف می کند. امام در پاسخ اورینافالاجی که از ایشان خواستار ارائه یک تعریف ساده از آزادی می شود می فرماید: آزادی یک مساله ای نیست که تعریف (پیچیده ای) داشته باشد. مردم عقیده شان آزاد است، کسی الزامشان نمی کند که شما باید حتما این عقیده را داشته باشید، کسی الزام به شما نمی کند که حتما باید این راه را بروید، کسی الزام به شما نمی کند که

باید این را انتخاب کنی، کسی الزامتان نمی‌کند که در کجا مسکن داشته باشی یا در آنجا چه شغلی را انتخاب کنی. آزادی یک چیز واضحی است. (۱۱) ۲- ارزش آزادی الف. آزادی حقی خدادادی در نظر امام آزادی دارای جایگاه والایی است. آزادی حقی اولیه، طبیعی و خدادادی است. این حکومتها نیستند که به مردم آزادی اعطا می‌کنند، بلکه آفریدگار انسان، او را آزاد آفریده و به او آزادی اعطا فرموده است. حکومتها نه به شهروندان آزادی داده‌اند و نه می‌توانند آن را نادیده بگیرند. آزادی حقی است خدادادی که حکومتها موظف به رعایت و پاسداری از آن هستند. امام در یک سخنرانی در پیش از انقلاب اسلامی در توصیف آرمان ملت از انقلاب بر علیه حکومت سلطنتی می‌فرماید: مملکت ما امروز قیام کرده است و این قیام قیامی است که همه موظفیم دنبالش برویم... هر کس که هست، اهل این مملکت است باید دنبال این اهالی مملکتش باشد تا این کار بشود، بلکه مساله‌ای است که، منطقی است که بشر باید دنبالش باشد. اینها دارند حقوق اولیه بشریت را مطالبه می‌کنند. حق اولیه بشر است که من می‌خواهم آزاد باشم، من می‌خواهم حرفم آزاد باشد. (۱۲) با این بیان، امام آزادی را حقی اولیه برای عموم بشریت قلمداد می‌کند و آنان را برای گرفتن این حق اولیه ترغیب می‌نماید. امام در توضیح وجود آزادی برای اقلیتهای دینی و مسلکی در حکومت اسلامی در یک مصاحبه مطبوعاتی می‌فرماید: اسلام بیش از هر دینی بیش از هر مسلکی به اقلیتهای مذهبی آزادی داده است، آنان نیز باید از حقوق طبیعی خودشان که خداوند برای همه انسانها قرار داده است بهره‌مند شوند. ما به بهترین وجه از آنها نگهداری می‌کنیم. در جمهوری اسلامی کمونیستها نیز در بیان عقاید خود آزادند. (۱۳) امام در رد سخن شاه سابق ایران که مدعی بود به مردم ایران آزادی اعطا کرده است برمی‌آشوبد و اعطای آزادی از سوی حکومت را به مسخره می‌گیرد و می‌فرماید: این چه وضعی است که در ایران هست؟ این چه آزادی است که اعطا فرموده‌اند آزادی را؟! مگر آزادی اعطا شدنی است؟! خود این کلمه جرم است، کلمه اینکه اعطا کردیم آزادی را، این جرم است. آزادی مال مردم است، قانون آزادی داده، خدا آزادی داده به مردم، اسلام آزادی داده، قانون اساسی آزادی داده به مردم... آزادی اعطایی که آزادی حقیقتاً نیست. (۱۴) در اینجا گرچه امام به نظریه جان لاک، فیلسوف انگلیسی، که معتقد است انسانها طبیعتاً آزاد، برابر و مستقل هستند و هیچ کس را نمی‌توان از این دارایی محروم کرد و او را مطیع قدرت سیاسی دیگری بدون رضایت خود او نمود، رضایتی که از راه توافق با دیگر حاصل شده باشد، (۱۵) نزدیک می‌شود، لکن به موجب آنکه امام یک فیلسوف الهی است هم آزادی را عطیه‌ای الهی می‌داند و هم برای خود خالق حق دخالت در آزادی بشر را محفوظ می‌داند. (۱۶) نتیجه این اصل که «آزادی حقی اولی، فطری، طبیعی و خدادادی برای بشر» است، این می‌شود که حکومت باید دغدغه رعایت آزادی شهروندان را داشته باشد و آن را تضمین کند. امام در این باره فرموده است: باید آزادیها در حدود قوانین مقدس اسلام و قانون اساسی به بهترین وجه تامین شود. (۱۷) در جای دیگر درباره رعایت حقوق اقلیتهای مذهبی می‌فرماید: تمام اقلیتهای مذهبی در حکومت اسلامی می‌توانند به کلیه فرایض مذهب خود آزادانه عمل نمایند و حکومت اسلامی موظف است از حقوق آنان به بهترین وجه حفاظت کند. (۱۸) به نظر امام نه آزادی قابل چشم‌پوشی و نادیده‌انگاشتن است، نه شایسته است مردم از آن صرف نظر کنند، نه چیزی است که حکومت به مردم داده باشد و نه چیزی است که حکومت مجاز باشد آن را پایمال کند. آزادی حقی است خدادادی که مردم باید آن را طلب و حکومتها باید آن را رعایت کنند. بدین دلیل حکومت اسلامی نمی‌تواند یک حکومت استبدادی باشد در اسلام دیکتاتوری اصلاً در کار نیست، هیچ، ابد، هیچ وقت نبوده و هیچ وقت نیست، هیچ وقت نخواهد بود. (۱۹) امام معتقد است که حکومت اسلامی شبیه هیچ یک از اقسام حکومتهای استبدادی (Despotism) نیست. اسلام حکومتی را بنیان نهاد که نه به شیوه استبدادی است که در آن نظر و تمایلات نفسانی یک نفر بر تمام جامعه حاکم است، و نه به شیوه مشروطه (لیبرال) یا جمهوری (خالص) که مبتنی بر قوانین بشری است که آن قوانین را گروهی از مردم بر تمام جامعه حاکم می‌کنند. بلکه حکومت اسلامی، نظامی است که از وحی الهی الهام می‌گیرد و در تمام زمینه‌ها از قانون الهی کمک می‌گیرد و هیچ یک از زمامداران امور جامعه حق استبداد به رای ندارند. (۲۰) به این ترتیب امام با رد حکومت

استبدادی خودکامه، موافقت خود را حکومت مشروطه (Constitutionalism) دینی و جمهوری اسلامی اعلام می‌دارد. حکومتی که در آن ضمن اجرای حقوق و احکام الهی، آزادی، اراده و واست شهروندان نیز به طور کامل مورد توجه قرار می‌گیرد. ب. آزادی و امنیت در اندیشه سیاسی امام حکومت و تشکیل جامعه مدنی از سوی بشر برای پایان دادن به وضعیت هرج و مرج، ظلم و ناامنی است. انسان به این دلیل در برابر اوامر حکومت تسلیم می‌شود که خود را در محیطی امن و آرام قرار دهد و در چنین محیطی به تحصیل حقوق خود (از جمله حق طبیعی آزادی، و رشد فضائل) بپردازد. در اینجا امام نظریه هابز یعنی «کسب امنیت» را در خصوص فلسفه تشکیل دولت با نظریه لاک یعنی «تضمین آزادی» (۲۱) ترکیب می‌کند و در ضمن آن را با آموزه «رشد فضائل» افلاطون که از وظایف دولت است (۲۲) پیوند می‌دهد. امام جامعه بدون حکومت را جامعه ای گرفتار «هرج و مرج و ناامنی» توصیف می‌کند (۲۳) و معتقد است که انسان برای فرار از ناامنی و به دست آوردن امنیت به تشکیل حکومت رو آورده است: ضرورت تشکیل حکومت برای گسترش عدالت و تعلیم و تربیت (شهروندان) و حفظ نظم (اجتماعی) و رفع ظلم و حفظ مرزها (ی کشور) و جلوگیری از تجاوز بیگانگان از واضحترین احکام عقلاست بدون آنکه تفاوتی میان کشورهای مختلف و یا زمانهای مختلف وجود داشته باشد. در عین حال دلیل شرعی نیز بر این مطلب دلالت دارد. (۲۴) امام وجود امنیت در جامعه را پیش شرط همه لذات و خوشیهای دنیوی قلمداد می‌کند و معتقد است سعادت دنیوی بدون وجود امنیت امکان پذیر نیست و به این دلیل دولت اسلامی را موظف به تامین سعادت دنیوی شهروندان و ضامن حفظ امنیت آنان می‌داند: اگر ... محتوای اسلام در همه جای این مملکت پیاده بشود یک حالت اطمینان برای ملت در کشور حاصل می‌شود که سرآمد همه خوبیهاست. انسان اگر چنانچه همه خوشیها را داشته باشد لکن حال اطمینان نداشته باشد و متزلزل باشد، تمام آن خوشیها تلخ می‌شود... این طمانینه روحی بهترین چیزی است که برای انسان هست. (۲۵) در محیط اسلام، مملکت اسلامی، رعب نیست و در محیط طاغوت رعب است. (۲۶) امام آزادی و امنیت را اینگونه به هم پیوند می‌دهد: آزادی آن است که فرد با احساس امنیت از آزادی اش بهره برداری کند و گرنه آزادی همراه با اضطراب و ترس ارزش ندارد: آزادی در حدود ضوابط است ... در حدود قواعد و قوانین آزادی هست، یعنی شما دیگر از کسی... نمی ترسید... به این معنی الحمدلله ما الان آزادیم. (۲۷) آنگاه سعادت را که هدف و آرمان حکومت اسلامی است به آزادی پیوند می‌دهد و آن را الزامی معرفی می‌کند: با جمهوری اسلامی سعادت، خیر (و) صلاح برای همه ملت است. اگر احکام اسلام پیاده بشود... تمام اقشار ملت به حقوق حقه خودشان می‌رسند، ظلم و جور و ستم ریشه کن می‌شود. در جمهوری اسلامی زورگویی نیست، در جمهوری اسلامی ستم نیست. در جمهوری اسلامی آزادی است، استقلال است، همه اقشار ملت در جمهوری اسلامی باید در رفاه باشند. (۲۸) بدین ترتیب، در اندیشه سیاسی امام، آزادی همراه با امنیت نه تنها یک اصل ارزشمند و قابل احترام است که باید پاس داشته شود، بلکه یکی از اهداف اصلی تاسیس حکومت و یکی از اصول جمهوری اسلامی است که الگوی مطلوب حکومت در نزد ایشان به شمار می‌رود. ج. آزادی، تمدن و توسعه ارزش آزادی برای امام آنقدر است که از آن به عنوان یکی از ارکان اساسی تمدن یاد می‌کند و آن را در مقابل توحش قرار می‌دهد: «جامعه متمدن جامعه ای است که وحشی نیست». با این تقابل امام در صدد ستودن «جامعه متمدن» و نکوهش «جامعه وحشی» است. تمدن آن چنان ارزشی است که در صورت نبود آن چیزی جز «توحش»، که همه انسانها به حکم فطرت از آن تنفر دارند، باقی نخواهد ماند. آنگاه «تمدن» را با «آزادی» و «توحش» را با «سلب آزادی» برابر دانسته و نتیجه می‌گیرد که جامعه غیر آزاد «جامعه وحشی» است و حکومتی که بر چنین جامعه ای حاکم است نیز وحشی و غیر متمدن است: اول مرتبه تمدن، آزادی ملت است ... یک مملکتی که آزادی ندارد تمدن ندارد. یک مملکتی که استقلال ندارد... این نمی‌شود گفت یک مملکت متمدن. مملکت متمدن آن است که آزاد باشد، مطبوعاتش آزاد باشد، مردم آزاد باشند در اظهار عقاید و رایانشان... (۲۹) این مردمی که آزادی و استقلال می‌خواهند، اینها وحشی نیستند. اینها متمدن هستند که آزادی و استقلال می‌خواهند، وحشی آنها هستند که استقلال و آزادی را از آنها گرفته

اند، نه اینها که آزادی و استقلال را می‌خواهند. استقلال و آزادی دو تا چیزی است که ... از حقوق اولیه بشر است و همه بشر این را مطلع هستند، آن که سلب می‌کند این را از مردم، او وحشی است، آن کسی که این حق را می‌خواهد، او متمدن است. (۳۰)

امام آنگقدر بر ارزش آزادی پا می‌فشارد و آن را برای یک جامعه متمدن، مرفه و سعادت‌مند ضروری می‌داند که با «استبداد مصلحت‌اندیشانه» (Enlighteneddespotism) نیز مخالفت می‌کند: حتی به خاطر توسعه و کسب پیشرفت نباید آزادی را نادیده انگاشت. ترقی و پیشرفت و توسعه خوب است ولی نباید برای کسب آن اختناق به کار برد به این ترتیب امام اعتقاد خود را مبنی بر «توسعه آزادیخواهانه» اعلام می‌نماید: ما وقتی از اسلام صحبت می‌کنیم به معنی پشت کردن به ترقی و پیشرفت نیست، بلکه بر عکس به عقیده ما اساساً اسلام یک مذهب ترقیخواه است ولی ما دشمنان رژیم‌هایی هستیم که تحت عنوان تجددخواهی، روش دیکتاتوری و ظلم را در پیش می‌گیرند... قبل از هر چیز معتقدیم که فشار و اختناق، وسیله‌ای برای دست یافتن به پیشرفت نیست. (۳۱) د. آزادی و توحید امام در اوج ارج نهادن بر آزادی، به اساسی‌ترین رکن دین و عالی‌ترین اصل اعتقادی یعنی «توحید» اشاره می‌کند و آزادی را نتیجه یگانه پرستی می‌داند؛ چرا که اعتقاد به خدای یگانه به آزادی می‌انجامد و سلب آزادی شرک را به ارمغان می‌آورد: ریشه و اصل همه ... عقاید که مهمترین و با ارزش‌ترین اعتقادات ماست، اصل توحید است. مطابق این اصل ما معتقدیم که خالق و آفریننده جهان و همه عوالم وجود و انسان، تنها ذات مقدس خدای تعالی است که از همه حقایق مطلع است و قادر بر همه چیز است و مالک همه چیز. این اصل به ما می‌آموزد که انسان، تنها در برابر ذات اقدس حق باید تسلیم باشد و از هیچ انسانی نباید اطاعت کند مگر اینکه اطاعت او اطاعت خدا باشد. بر این اساس هیچ انسانی هم حق ندارد انسانهای دیگر را به تسلیم در برابر خود مجبور کند و ما از این اصل اعتقادی اصل آزادی بشر را می‌آموزیم که هیچ فردی حق ندارد انسانی و یا جامعه و ملتی را از آزادی محروم کند، برای او قانون وضع کند، رفتار و روابط او بنا به درک و شناخت خود که بسیار ناقص است و یا بنا به خواسته‌ها و امیال خود تنظیم نماید. و از اصل ما نیز معتقدیم که قانونگذاری برای پیشرفت‌ها در اختیار خدای تعالی است. (۳۲) ۳- حدود آزادی الف. آزادی قانونی (Legal liberty) امام در بیانات خویش گاه در مواردی بر آزادی تأکید کرده و گاه برخی محدودیتها برای آزادی مصطلح در جهان قائل شدند که البته نمی‌توان با شمارش آنها به جمع بندی کاملی دست یافت. علاوه بر اینکه این کار به عهده علم حقوق و حقوق اساسی است در حالی که ما در صدد توضیح آزادی در «اندیشه سیاسی امام هستیم. لذا در اینجا تنها به اشاره‌ای در زمینه موارد ذکر شده بسنده می‌کنیم. به نظر امام آزادی عقیده و ابراز آن حتی برای مارکسیستها نیز وجود دارد. (۳۳) مطبوعات در نشر حقایق آزاداند (۳۴) ولی نوشته‌های گمراه‌کننده مجاز نیست. (۳۵) هر گونه اجتماع و تشکیل احزاب به شرط آنکه مصالح ملت را به خطر نیندازد آزاد است. (۳۶) انواع فساد و دایر کردن مراکز فساد ممنوع است. (۳۷) تجاهر به فسق (۳۸) بی‌حجابی، (۳۹) کارهایی که توطئه بر علیه نظام باشد، (۴۰) تجاوز به حقوق دیگران، (۴۱) اعمال خائنانه (۴۲) و خرابکارانه (۴۳) در حکومت اسلامی ممنوع است. در یک اظهار نظر کلی امام معتقد است که حکومت اسلامی دو وظیفه مهم دارد که در عرض هم باید آنها را تحقق بخشد: (۱) اجرای احکام اسلام و حدود الهی (۲) حفاظت از آزادیهای مردم. ما نباید ظلم کنیم، یعنی تفتیش‌نماییم که در داخل خانه‌های مردم چه می‌گذرد، کسی هم حق ندارد عشرتکده درست کند و یا قمارخانه. در حکومت اسلامی با اینگونه امور مبارزه می‌شود. ما می‌خواهیم احکام خدا جاری شود. آن طرفش هست، این طرفش هم هست ... دولت اسلامی موظف است مردم را مطمئن نماید در همه چیز... از آن طرف هم اگر کسانی که مخالف اسلام هستند بخواهند تجاهر به فسق نمایند، آنها هم تادیب خواهند شد. (۴۴) امام تعیین حد و مرز «احکام الهی» و «آزادیهای مدنی» را بر عهده قانون می‌داند و به «آزادی قانونی» معتقد است: تنها قانون است که موارد آزادی و وظایف شهروندان را تعیین می‌کند و دولت اسلامی موظف است به همان اندازه که دغدغه اجرای قوانین برای برقراری نظم و امنیت و اخلاق در جامعه را دارد، دغدغه پاسداری از حریم آزادیهای مردم را نیز داشته باشد. باید آزادیها در حدود قوانین مقدس اسلام و قانون اساسی به بهترین وجه تامین

شود. (۴۵) جالب اینجاست که امام به عنوان یک عالم اصولی (در مقابل اخباریون) معتقد است که آزادی «اصل اولی» است. در حالی که احکام الزام آور الهی که ناشی از خالقیت اوست در درجه دوم قرار دارد و بدین ترتیب محدودیت‌های شرعی و قانونی ثانوی است: تردیدی نیست که اصل اولیه مانند اصالت حل و اصالت اباحه و عمومیت اینکه همه آنچه در روی زمین است برای انسان خلق شده است، این است که از هر چیزی به نحوی جایز است استفاده کرد، مگر آنکه دلیلی قائم شود بر حرمت آن. (۴۶)

امام آنگاه به تقابل اخباریون و اصولیون در این مساله اشاره می نماید و نقل می کند که اخباریون برای رعایت «محرمات الهی» حدود آزادی مردم را محدود می کنند و در موارد نامعلوم بودن احکام، حکم به لزوم احتیاط می نمایند (۴۷)؛ از جمله استدلال می کنند: اصل در همه چیز ممنوعیت است، و اینکه جهان همه اش، از آسمان و زمین، مملوک خداست، همچنانکه خود مکلف، بنده خدای تعالی است. بنابراین باید همه کارهای انسان اعم از حرکت و سکون از روی رضایت خدا و دستوری که از سوی او صادر شده باشد انجام شود. و هیچ کس حق ندارد در جهان تصرف کند مگر به اجازه او؛ زیرا هم تصرف کننده و هم آنچه در او تصرف می شود، هر دو مملوک خدا هستند. (۴۸) امام این قبیل استدلالات را رد می کند، (۴۹) و به عنوان یک اصولی «اصل برائت عقلی و اباحه نقلی» را به اثبات می رساند. (۵۰) لکن ایرادی به نظریه «آزادی قانونی» وارد می شود و آن اینکه: حفظ و حراست و آزادی از طریق قوانین عام، روشی است که محتوای قوانین در آن به حساب نمی آید. قانون عام ممکن است، از لحاظ مضمون، سرکوبگرانه و اختناق آور باشد. دولت ممکن است قوانین جزایی را به حد وحشیگری برساند و برای کلیه جرایم کوچک نیز کیفر مرگ در نظر بگیرد. در نظریه قانونی هیچ چیزی برای جلوگیری از این کار نیست. (۵۱) ولی امام با اعتقاد به «حریم خصوصی» برای شهروندان حوزه ای از آزادی غیر قابل تجاوز را ترسیم می کند که قانون نیز نباید به آن نزدیک شود. در این باره اگرچه امام به مکتب آزادخواه نزدیک می شود که معتقد به وجود حریم خصوصی برای شهروندان است و با پیوند زدن آن با «فردگرایی» (Individualism) حوزه وسیع تری را مشمول این حوزه قرار می دهد، (۵۲) لکن امام با مبانی دیگر که از وحی الهی سرچشمه می گیرد دایره «حریم خصوصی» را تنگتر می کند و در این موضوع «اخلاق عمومی» را نیز ارج می نهد. دولت اسلامی دولتی است که هم اخلاق عمومی و سعادت اخروی مردم را در نظر دارد و هم سعادت دنیوی و رفاه و آزادی آنان را در نظر می گیرد. ب. حریم خصوصی از نظر امام شهروندان در حیطة زندگی خصوصی خود در محدوده قانون آزادند. حریم خصوصی (Individual space) زندگی افراد در حوزه های زیر مشخص می شود: ۱. عقیده امام معتقد است که نباید به حوزه عقاید افراد وارد شد و در این مورد تحقیق و تجسس و دخالت کرد: احکام اسلام در تمام ابعادش باید عمل بشود. یعنی نه جاسوسی شود و تفتیش عقاید و نه کسی متجاهر به فسق شود. (۵۳) ۲. بیان امام معتقد است که اسلام دارای منطقی نیرومند است و قدرت پاسخگویی به کلیه شبهات و استدلالات سایر مکاتب را دارد؛ لذا حکومت اسلامی آزادی بیان را به طور کامل اعطا می کند و البته عمل خیانت به کشور نخواهد بود. دولت اسلامی، یک دولت دموکراتیک به معنای واقعی است... و هر کس می تواند اظهار عقیده خودش را بکند و اسلام جواب همه عقاید را به عهده دارد و دولت اسلامی، تمام منطقها را با منطق جواب خواهد داد. (۵۴) امام در پاسخ پرسش خبرنگاری که نظر ایشان را درباره فعالیت احزاب سیاسی چپ بدون اتکا به قدرتهای خارجی در جمهوری اسلامی جویا می شود می فرماید: در جمهوری اسلامی هر فردی از حق آزادی عقیده و بیان برخوردار خواهد بود و لکن هیچ فرد یا گروه وابسته به قدرتهای خارجی را اجازه خیانت نمی دهیم. (۵۵) امام در جای دیگر درست در پاسخ به همان پرسش می فرماید: اگر مضر به حال ملت باشد جلوگیری می شود، اگر نباشد و فقط اظهار عقیده باشد مانعی ندارد. (۵۶) به این ترتیب صرف اظهار عقیده را غیر مضر توصیف می نماید و در نتیجه آزادی بیان را مطلق می کند. ۳. محل سکونت و کسب امام معتقد است که محل سکونت و محل کسب خصوصی افراد باید مصون از تعرض باشد و افراد در محدوده منزل و محل کارشان کاملاً آزادند و صرفاً به دلیل امنیتی می توان به آن محدوده، آن هم به قدری که امنیت کشور اقتضا می کند، تعرض نمود: هیچ کس حق

ندارند به خانه یا مغازه و یا محل کار شخصی کسی بدون اذن صاحب آن وارد شود یا کسی را جلب کند یا به نام کشف جرم یا ارتکاب گناه تعقیب و مراقبت نماید... و یا برای کشف گناه و جرم هر چند گناه بزرگ باشد، شنود بگذارد و یا دنبال اسرار مردم باشد و تجسس از گناهان غیر نماید... تمام اینها جرم و گناه است و بعضی از آنها... بسیار بزرگ است... آنچه که ذکر شد و ممنوع اعلام شد، در غیر مواردی است که در رابطه با توطئه‌ها و گروهکهای مخالف اسلام و نظام جمهوری اسلامی است که... برای نقشه‌های خرابکاری و افساد فی الارض اجتماع می‌کنند... (و) اگر برای کشف خانه‌های تیمی و مراکز جاسوسی و افساد علیه نظام جمهوری اسلامی از روی خطا و اشتباه به منزل شخصی یا محل کار کسی وارد شدند و در آنجا به آلت لهو یا آلات قمار و فحشا و سایر جهات انحرافی مثل مواد مخدره برخورد کردند حق ندارند آن را پیش دیگران افشا کنند، چرا که اشاعه فحشا از بزرگترین گناهان کبیره است... و حق جلب یا بازداشت یا ضرب و شتم صاحبان خانه و ساکنان آن را ندارند و تعدی از حدود الهی ظلم است... و اما کسانی که معلوم شود شغل آنان جمع مواد مخدره و پخش بین مردم است، در حکم مفسد فی الارض... است و باید... آنان را به مقامات قضایی معرفی کنند و همچنین هیچ یک از قضات حق ندارند ابتدائاً حکمی صادر نمایند که به وسیله آن ماموران اجرا اجازه داشته باشند به منازل یا محلهای کار افراد وارد شوند که نه خانه امن و تیمی است و نه محل توطئه‌های دیگر علیه نظام جمهوری اسلامی... چنین حکمی مورد تعقیب قانونی و شرعی است. (۵۷) امام در بحث ولایت فقیه نیز بین «مسائل اجتماعی» و «زندگی خصوصی» تمیز قائل می‌شود و اعلام می‌دارد که دایره ولایت فقیه شامل زندگی خصوصی افراد نمی‌شود: در جنبه‌های مربوط به حکومت تمامی آنچه در اختیار رسول الله و امامان پس از او، صلوات الله علیهم اجمعین، بوده، در اختیار فقیه عادل است... ولی اگر برای پیامبر و امامان معصوم (ع) ولایتی نه از جهت حکومت ثابت بشود پس (این ولایت برای فقیه ثابت) نیست. پس اگر معتقد شویم که معصوم (ع) ولایت بر طلاق همسر مرد یا فروش مال او یا گرفتن آن را دارد حتی اگر مصلحت عمومی هم چنین، اقتضا نکرده باشد، این ولایت برای فقیه ثابت نیست. (۵۸) ۴. رخص امام معتقد است که حوزه «مستحبات، مکروهات و مباحات» و در یک کلمه «رخص»، در «حریم خصوصی» قرار دارد و نباید به آن تجاوز کرد. آنچه موضوع اقامه یا امر به معروف و نهی از منکر است، همانا «محرمات و واجبات» الهی است. تحمیلی در محدوده رخص نباید صورت گیرد (۵۹) این مطلب روشن و بی‌نیاز از شرح است. ۵. احکام الزامی اختلافی در حکومت اسلامی تقلید از مراجع تقلید به عهده خود شهروندان است و انتخاب مرجع تقلید به تشخیص خود شهروندان واگذار شده است؛ این مطلب واضح است و قابل بحث و تردید نیست. (۶۰) بنابراین اگر شهروندان از مرجع یا مراجعی تقلید کنند که فتوا به جواز و اباحه برخی کارها می‌دهند، دیگران (از جمله دولت و دستگاههای دولتی) نمی‌توانند و حق ندارند به استناد برخی فتاوی دیگر، فتوای سختگیرانه را به مقلد فتوای سهلگیرانه تحمیل نمایند؛ امام در مساله دوم از فصل شرایط امر به معروف می‌فرماید: اگر مساله‌ای مورد اختلاف نظر باشد و (امر به معروف) احتمال دهد فتوای انجام دهنده یک کار معین و یا ترک کننده آن، (در صورتی که او مجتهد باشد) و یا فتوای مرجعش (در صورتی که مجتهد نباشد) مخالف با او است و احتمال دهد آنچه آن فرد انجام داده است به نظر خودش جایز است، واجب نیست بلکه جایز نیست او را از انجام آن کار نهی کند، تا چه برسد به اینکه به این مطلب یقین کند. (۶۱) در جای دیگر امام خاطر نشان می‌کند اینکه قوانین موضوعه نباید مخالف احکام اسلام باشد، به این معنا نیست که آن قانون نباید مخالف فتوای رهبر یا فتوای شورای نگهبان باشد؛ بلکه آن قانون نباید مخالف اسلام باشد. به نظر می‌رسد که مقصود از «اسلام» در اینجا «فتوای اجماعی و حکم مسلم و غیر اختلافی فقهی» باشد. شورای نگهبان نمی‌گوید که این (قانون مصوب مجلس) خلاف فتوای من است یا خلاف فتوای زید (یعنی رهبر) است، او می‌گوید خلاف اسلام است. (۶۲) پس اگر نمی‌توان و نباید فتوایی سختگیرانه را بر افرادی که از فتوای سهلگیرانه پیروی می‌کنند تحمیل کرد، و اگر شورای نگهبان نباید به صرف مخالفت قانون مصوب نمایندگان مردم با فتوای فقهای شورای نگهبان یا فتوای رهبر، (۶۳) آن قانون را رد کند، و اگر دولت موظف است آزادیهای مردم را پاس دارد و اگر اصل

اولی برائت، اباحه و آزادی است. سپس قوانین موضوعه که جنبه شرعی نیز پیدا می‌کند باید «حداقل ممنوعیت» را ایجاد کند و صرفاً حافظ احکام مسلم و اجماعی فقهی باشد. کلیه این موارد نتیجه منطقی اصولی است که امام به آن اعتقاد داشت. نتیجه آنکه «احکام فقهی اختلافی» در حوزه «حریم خصوصی» شهروندان قرار می‌گیرد. ۶. دخالت‌های موجب وهن اسلام امام معتقد است دخالت در اموری که موجب وهن اسلام شود جایز نیست، حتی اگر آن عمل حرام مسلم باشد و انجام دهنده آن در جهان دیگر در پیشگاه خدای تعالی گناهکار باشد. ایشان در مساله دهم از شرایط امر به معروف می‌فرماید: اگر امر (به معروف) و نهی (از منکر) در موردی نسبت به بعضی افراد موجب وهن دین مقدس (اسلام) شود، ولو در نزد دیگران، جایز نیست. به‌ویژه اگر احتمال تأثیر نیز نرود. مگر آنکه آن کار از موارد مهم باشد، و موارد متفاوتند. (۶۴) در جای دیگر امام می‌فرماید: چشم‌های دشمنان دوخته شده است که ... خرده گیری کنند. آنهایی که با جمهوری اسلامی مخالفند... در (میان) مسلمین هم زیادند. حکومت‌های طاغوتی... خارجیها... که به اسلام اعتقاد ندارند (و نیز) در داخل... اینهایی که با جمهوری اسلامی مخالفند... اینها همه چشم‌هایشان را دوخته اند که از ما یک خطایی بینند یکی را هزار تا کنند، در نوشته‌هایشان... در خارج، داخل یک مطلب جزئی را بزرگش کنند. این اشخاص دشمن با ما هستند که با قلم‌های زهر آلودشان می‌خواهند این نهضت را آلوده کنند، ننگین کنند، به عالم نمایش بدهند که اسلام هم همین است (در حالی که) اینها ادعا می‌کردند که حکومت اسلامی یک حکومت عدالت است... اگر خدای نخواستہ یک اشتباه و خطایی بکنید اینطور نیست که یک شخص اشتباه کرده... پای شخص اینها حساب نمی‌کنند... پای مکتب حساب می‌کنند یعنی بی انصافی می‌کنند... خدا نکند که یک وقت شهادت مکتب پیش بیاید... (و) بگویند این رژیم (جمهوری اسلامی) مثل همان رژیم (پادشاهی پیش از انقلاب اسلامی است)، برای اینکه... وقتی اطراف و افرادش را ملاحظه می‌کنیم می‌بینیم اینها از همان سنخ کارها می‌کنند، اینها همه منزل مردم می‌ریزند. به حق هم باشد نباید کرد، در صورتی که به حق هم باشد، نباید یک کاری که صورت، صورت باطل است ولو واقع حق است، بعضی به صورت باطل می‌دهند. (۶۵) ۴- روش‌های تضمین آزادی تامين آزادی و امنیت اجتماعی همچنین آزادی در حریم خصوصی زندگی آرمانی بزرگ و ضروری است که تحقق آن در گرو ضمانت‌های کارآمد و نهادینه است. حال سؤال است که چگونه می‌توان از این حقوق پاسداری نمود و نسبت به رعایت آنها از سوی حکومت اطمینان حاصل کرد؟ نظریه پردازان آزادیخواه روشهایی برای وصول به این منظور پیشنهاد کرده اند که در محورهای ذیل خلاصه می‌شود: مشروطیت و مهار قدرت به وسیله قانون اساسی، حکومت قانون و تفکیک قوا. (۶۶) حضرت امام علاوه بر محورهای مذکور به محور «نظارت رهبر منتخب و مسئول» نیز اشاره می‌کنند. الف. مشروطیت در حکومت مشروطه یا حکومت مبتنی بر قانون اساسی اداره کشور و عمل نهادهای دولتی بر اساس سلسله قوانینی اداره می‌شود که در راس آنها قانون اساسی قرار دارد. در دیدگاهی که معتقد است قوانین اساسی قواعدی پایه‌ای را تدوین می‌کنند که حکومت تحت آنها عمل نماید، منطقی خواهد بود که قانون اساسی دارای تفوق (The supremacy of constitution) باشد که باید گفت قانون اساسی بر کلیه قوانین نوشته و نانوشته برتری دارد. (۶۷) مشروطیت آموزه‌ای سیاسی است که مدعی است قدرت سیاسی باید مقید به نهادهایی باشد که اعمال قدرت را محدود و مهار می‌کنند. چنین نهادهایی قواعدی را مطرح می‌کنند که هم رؤسای حکومت و هم سازمانها و بدنه‌ها (ی حکومت) را که قدرت سیاسی را اعمال می‌کنند مقید می‌کنند. (۶۸) نظریه مشروطیت و مهار قدرت دولتی در دو قرن اخیر در قالب نهادهایی تجسم پیدا کرده که «قانون اساسی» در نقطه مرکزی نهادهایی که این محدودیت را اعمال می‌کنند قرار گرفته است. (۶۹) قانون اساسی علاوه بر اینکه «سازمان حکومت» (The organization of government) را ترتیب می‌دهد و نهادهای حکومتی را تعریف می‌کند، حاوی یک «لایحه یا بیانیه حقوقی» (Bill or declaration of rights) است که در این قسمت، حقوق اساسی، عمومی، مقدس، طبیعی و غیر قابل تفکیک مردم را بیان می‌کند که حکومت موظف به رعایت آنها می‌باشد. (۷۰) امام درباره مشروطیت و حکومت مبتنی بر قانون اساسی فرموده است: رژیم جمهوری اسلامی

متکی بر قانون اساسی ای (است) که از روی اسلام است، متکی بر اسلام، احکام اسلام (است)... (۷۱) مقصود این است که در حکومت اسلام، اسلام و قانون اسلام حکومت کند، اشخاص برای خودشان و به فکر خودشان حکومت نکنند... در اسلام حکومت، حکومت قانون، حتی حکومت رسول الله (ص) و حکومت امیرالمؤمنین (ع) حکومت قانون است. (۷۲) امام در خصوص نقش قانون اساسی در مهار قدرت دولتی و جلوگیری از استبداد و دیکتاتوری می فرماید: ما اگر همه اشخاصی که در کشورمان هستند و همه گروه‌هایی که در کشور هستند و همه نهادهایی که در سرتاسر کشور هستند اگر به قانون (اساسی) خاضع بشویم و اگر قانون را محترم بشمریم هیچ اختلافی پیش نخواهد آمد... البته دیکتاتورها... از قانون بدشان می آید... لکن قانونی که مال همه ملت است... و برای آرامش خاطر همه ملت است... این قانون باید محترم شمرده شود. (۷۳) آنگاه امام خطاب به نمایندگان مجلس خبرگان که در حال تدوین قانون اساسی درباره «لایحه حقوق» می فرماید: قانون اساسی (باید) جامع و دارای خصوصیات زیر باشد: الف - حفظ و حمایت حقوق و مصالح تمام قشرهای ملت دور از تبعیضهای ناروا... (۷۴) به این ترتیب امام رعایت حقوق و آزادیهای مردم را از طریق مقید کردن حکومت اسلامی به قانون اساسی تضمین می کند. ب. حکومت قانون حکومت قانون (rule of law) به وضعیت موجود در کشور گفته می شود که در آن، قوانین وضع شده از سوی قوه مقننه توسط پلیس و دستگاه قضایی به اجرا گذاشته می شود و این وضعیت به طور مساوی شامل همه شهروندان می شود. (۷۵) حکومت قانون در مقابل حکومتهای پلیسی بکار می رود که در آن، مقامهای حکومتی و اداری بنا به میل خود رفتار می کنند و گاه بدون توجه به قوانین و قواعد به مداخله در امور خصوصی و عمومی مردم می پردازند. (۷۶) در نظریه آزادی خواهی، در آزادیهای مدنی فرض بر وجود حقوق فردی و منع الزام و اجبار از ناحیه دولت است؛ مگر آنکه خلاف آن ثابت شود. دولت با استناد به «قانون» می تواند در آزادی افراد دخالت کند. مقصود از قانون هم قوانین موضوعه ای است که مطابق با قانون اساسی از تصویب گذشته باشد. (۷۷) قوانین موضوعه باید دارای ویژگیهایی باشد: اول اینکه قانون باید قاعده ای باشد که در آن ذکری از موارد جزئی یا افراد خاص نیامده باشد و از قبل برای تطبیق بر کلیه موارد و همه افراد به طور مطلق وضع شده باشد. به گفته روسو قانون باید اتباع را مجموعاً و اعمالشان را مطلقاً در نظر بگیرد. گرچه ممکن است برخی امتیازات را مقرر بدارد، ولی هیچ گاه نباید این امتیازات را به شخصی بدهد که از او نام برده شود. دوم اینکه قانون باید مشخص و روشن باشد. (۷۸) به گفته هگل قانون باید دارای شمولی مشخص و تعریف شده باشد. (۷۹) سوم اینکه قانون نباید عطف به ماسبق شود. اینها اصول مورد پذیرش جهان متمدن در خصوص حکومت قانون است. (۸۰) امام ضمن تاکید بر نفی خودسری در حکومت اسلامی (۸۱) و اینکه همه حتی رهبر نیز تحت قانون الهی باید عمل کنند، (۸۲) قوانین موضوعه مجلس شورای اسلامی را که به تایید شورای نگهبان رسیده باشد هم قانونی و هم شرعی توصیف سپس به حاکمیت مجلس می رسد و آنجا را مرکز همه قوانین معرفی می کند: (۸۴) قانون یعنی قوانین موضوعه مجلس. سپس همه مقامات و نهادها حتی رهبر را تابع قوانین موضوعه مجلس می نماید: همه باید مقید به این باشید که قانون را بپذیرید ولو خلاف رای شما باشد، باید بپذیرید برای اینکه میزان اکثریت است و تشخیص شورای نگهبان که این مخالف قانون (اساسی) نیست و مخالف اسلام هم نیست، میزان این است، همه باید بپذیریم. من هم ممکن است با بسیاری از چیزها، من که یک طلبه (رهبر) هستم مخالف باشم، لکن وقتی قانون شد و چیز (تصویب و تایید) شد، خوب ما هم می پذیریم. (۸۵) امام علاوه بر اینکه همه مقامات و نهادها و سازمانهای دولتی را تابع قانون موضوعه می نماید، اوصاف سه گانه مزبور را درباره قانون مقرر می دارد: قانون باید عام و روشن باشد و عطف به ماسبق نشود. امام ضمن آنکه معتقد است خدای متعال در «تکوین» (creation) بر اساس نظم کلی عمل نموده است، (۸۶) در «تشریح» (legislation) نیز بر اساس وضع قوانین کلی عمل شده است. امام در چند جای مباحث اصول از اصلی سخن به میان آورده اند که سایر اصولیین به آن اعتقاد نداشتند و آن اصل فقه ابتکاری است که تحت عنوان «خطابات قانونی» عرضه می شود. امام درباره کلیت قوانین الهی می فرماید: اصل رایج (و روش عمومی) در قوانین جهان (بشریت) این است که

فرمانروا پس از در نظر گرفتن صلاح و فساد چیزی و اعتقاد پیدا کردن به اینکه وضع حکم و فرمان برای آن، به صلاح حال پیروانش است، تصمیم و اراده وی به وضع حکم به صورت یک قانون کلی برای تمام بشر یا برای گروهی از انسانها تعلق می‌گیرد. پس یک حکم کلی وضع می‌نماید و آن را در جایی قرار می‌دهد که مراجعه کننده در آنجا آن را می‌جوید و مکلف در تشخیص وظیفه به آنجا رجوع می‌کند و در این مطلب تفاوتی نمی‌کند که فرمانروا یک نفر باشد یا چند نفر باشند؛ مگر آنکه در صورت دوم حکم تابع نظر اکثریت است... (۸۷) در جای دیگری نیز می‌فرماید: تکالیف و احکام شرعی دقیقا مانند قوانین عرفی (و بشری) است که برای حفظ جامعه و هماهنگی کارها وضع و مقرر می‌شود. پس همچنان که در مورد قوانین بشری خطابه‌ها و فراخوانهای متعدد (در هر کار و درباره هر شخص) وجود ندارد، بلکه هر قانون از آن جهت که یک خطاب است متعلق به یک عنوان کلی می‌شود، و حجت بر تمامی انسانهای مکلف خواهد بود، در مورد شرع هم خطابه‌های متعلق به مؤمنان یا مردم، همین طور است، پس در اینجا نیز تنها یک خطاب قانونی واحد است که شامل همه می‌شود. (۸۸) امام در جای دیگر در خصوص قوانین موضوعه نیز همین مطلب را بیان می‌دارد: قانون توجه به تمام جامعه کرده است... اگر قانون بنا باشد که خودش را تطبیق بدهد به یک گروه... تطبیق بدهد به یک شخص، این قانون نیست. قانون در راس واقع شده است و همه افراد هر کشوری باید خودشان را با آن قانون تطبیق بدهند... آن وقت است که کشور، کشور قانون می‌شود. (۸۹) امام در خصوص لزوم روشن بودن حکم و قانون ضمن آنکه در مباحث علم اصول به طور استدلالی بحث می‌کند، (۹۰) در پیامی خطاب به مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی می‌فرماید: قانون اساسی (باید) جامع و دارای خصوصیات زیر باشد: الف) ... ب) ... ج) صراحت و روشنی مفاهیم قانون به نحوی که امکان تفسیر و تاویل غلط در مسیر هوسهای دیکتاتوری و خودپرستان تاریخ در آن نباشد... (۹۱) تردیدی نیست که امام این نکته را در خصوص قانون اساسی بیان فرمودند لکن با توجه به استدلال ذیل آن یعنی العلة تعمم و تخصص می‌توان آن را به قوانین عادی نیز سرایت داد. (۹۲) سرانجام، امام در خصوص عطف به ماسبق نشدن قانون در مباحث اصول فقه می‌فرماید: استدلال شده است بر براءت به ادله چهارگانه قرآن، سنت، اجماع و عقل؛ اما آیات. یکی از آیات گفته خدای متعال است: و ما عذاب نمی‌کنیم (کسی را) مگر آنکه پیامبری را بفرستیم... (۹۳). (این آیه در صدد) منزه نموده خدای متعال است و با این جمله می‌خواهد بیان کند که عذاب کردن پیش از بیان (حکم) با مقام ربوبی منافات دارد... و به توضیح بهتر، این آیه یا در صدد فهماندن این است که عذاب کردن (بندگان بر مخالفت با حکم الهی) پیش از بیان (آن حکم) با عدل و قسط او منافات دارد با رحمت و احسان و لطف او نسبت به بندگان منافات دارد... و اما دلیل عقلی (بر اصل براءت): پس تردیدی نیست که عقل حکم می‌کند به زشت بودن عذاب (بندگان) بدون بیان (بر حکم شرعی) به مکلف از بین می‌رود... و این (اصل) از موارد مسلم است... (۹۴) و به این ترتیب امام با اعتقاد به حاکمیت قانون، آزادی و عدالت و امنیت را در حکومت اسلامی جستجو می‌نماید. ج. تفکیک قوا گرچه افرادی چون راپن دو توآرا (Rapin de Thoiras) و بالینگ بروک (Boling Broke) و جان لاک در مطالعه نظام سیاسی انگلستان به نظریه تفکیک قوا اشاره کرده بودند، لکن کسی که این نظریه را تدوین و تشریح کرد و به عنوان یک اصل مهم درآورد منتسکیو بود. (۹۵) منتسکیو پس از آنکه به سه شاخه حکومت یعنی قوه مقننه (Legislative)، قوه مجریه (Executive) و قوه قضائیه (Judiciary) به عنوان ارکان هر حکومت اشاره می‌کند، (۹۶) اظهار می‌دارد: همه (آزادیها و حقوق مردم) از بین خواهد رفت اگر فرد واحد یا گروه واحدی از افراد اصلی، خواه از نجیب زادگان و خواه از مردم عادی، هر سه قدرت را اعمال نماید. یعنی: (۱) قوه قانون گذاری، (۲) قوه ای که تصمیمات عمومی را به اجرا می‌گذارد، (۳) و قوه ای که درباره جرایم و اختلافات و مشاجرات اشخاص قضاوت می‌کند. (۹۷) ماوریس وایل در کتاب مشروطه گرایی و تفکیک قوا سه مؤلفه در خصوص عقیده ناب درباره تفکیک قوا برمی‌شمرد: ۱) او معتقد است که یک تمایز عملی بین کار قانونگذاری، اجرایی و قضایی وجود دارد. ۲) سپس او پیشنهاد می‌کند که حکومت به سه شاخه مزبور که از هم جدا نگه داشته شوند تقسیم می‌شود. ۳) او اصرار می‌کند که نباید

هیچ گونه تداخلی میان کارکنان این سه بخش وجود داشته باشد. (۹۸) چهار فایده برای تفکیک قوا برشمرده شده است: (۱) سوء استفاده هوسرانانه از قدرت عمومی در جهت نتایج خصوصی، یا عمل مبتنی بر هواهای زودگذر، جای خود را به قوانین روشن و باثباتی می دهند که با اجرای بیطرفانه، منافع عمومی را افزایش می دهد. (۲) آزادی فردی در نتیجه امکان ریزی در محیط قابل پیش بینی و امن افزایش پیدا می کند. (۳) تقسیم فعالیتها، کارآیی مربوط به توزیع کارهای پزرحمت را به ارمغان می آورد. (۴) چنین نظامی مسئولیت متقابل قوا در برابر یکدیگر را تضمین می کند. (۹۹) امام بدون اینکه به فلسفه و ثمرات تفکیک قوا به صورت مبسوط پردازد، اصل تفکیک قوا را بر طبق قانون اساسی ضروری و عدم دخالت قوا در یکدیگر را فرض می شمارد. این قانونی (قانون اساسی) که ملت برایش رای داده است... این قانون باید دست همه باشد و (باید) همه حدود را قانون معین بکند. قانون (اساسی) برای مجلس حدود معین کرده است، تخلف از این حدود نشود. برای رئیس جمهور تحدید کرده، حدود قرار داده، او هم تخلف نکند. برای نخست وزیر و امثال اینها و دولتها حدود معین کرده، آنها هم نباید خارج بشوند... (۱۰۰) این یک وظیفه شرعی الهی است... برای همه است این، برای پاسدارهاست، برای پاسبانهاست، برای ارتش است، برای ژاندارمری است، برای مجلس است، برای دولت است، برای رئیس جمهور است. این یک مساله شرعی است. همه مکلفند شرعا به اینکه... به وظایف قانونی خود... عمل کنند. قانون (اساسی) برای همه وظیفه معین کرده (است). اگر یکی دست از قانون بردارد و بخواهد دخالت به کار دیگری بکند، بر خلاف شرع عمل کرده (است). (۱۰۱) حال اگر جوهر ذاتی تفکیک قوا را تقسیم قدرت بدانیم می توان امام را معتقد به آن دانست، ولی اگر جزء اصلی این اصل را مسئولیت متقابل و مقابله به مثل بدانیم گرچه ممکن است از فتاوی امام در فصل امر به معروف کتاب تحریر الوسیله، این اصل را استنباط نماییم، ولی به نظر می رسد که نتوان جایگاه مهم و قابل توجهی برای آن، در اندیشه سیاسی امام در نظر گرفت. د. نظارت رهبر منتخب و مسئول یکی دیگر از عوامل تضمین حقوق و آزادیهای مردم در اندیشه سیاسی امام، این است که مردم مجتهدی عادل و سیاستمدار را انتخاب می کنند تا به عنوان رهبر با نظارت عالی خود بر نهادهای قانونی، جلوی استبداد و زورگویی آنان را بگیرد و رعایت حقوق ملت را توسط دستگاههای مختلف حکومتی تضمین نماید، از آنجا که رهبر، «عادل» یعنی مقید به انجام دستورهای الهی است، نه ستمگری می کند و نه به حریم آزادیهای مردم تجاوز می کند. لکن از آنجا که «ملکه عدالت» قابل زوال است و ممکن است رهبر صفت عدالت را از دست بدهد، و نیز چون امکان «خطا» و اشتباه در او وجود دارد، پس باید مردم با انتقادهای خود بر رهبر نظارت کنند و اگر انتقاد مؤثر نیفتاد و خود رهبر به یک «مستبد» تبدیل شد، «حق طغیان» بر علیه او برای مردم محفوظ است و ملت می تواند با قیام بر علیه او، وی را بر کنار نماید. البته در چنین حالتی فرمانروایی «او از بین رفته است، در نتیجه مردم در این صورت «عامل اجرای حکم الهی» خواهند بود. در خصوص وجود رکن رهبری در حکومت اسلامی امام می فرماید: بحثی نیست که بنابر مذهب حق، امامان و حاکمان پس از پیامبر(ص) سرور اوصیا، امیرمؤمنان، و فرزندان معصوم ایشان(ع) یکی پس از دیگری هستند تا زمان غیبت. پس آنان ولی امرند و آن ولایت عام و خلاف کلیه الهیه که پیامبر(ص) داشت آنان هم دارند. و اما در زمان غیبت، گرچه ولایت و حکومت برای فرد خاصی قرار داده نشده است، ولی به موجب عقل و نقل واجب است به شیوه دیگری باقی بماند... پس امر ولایت به فقیه عادل مربوط می شود، و اوست که لیاقت لایت بر مسلمانان را دارد. (۱۰۲) امام معتقد است که رهبری در زمان غیبت به فرد و شخص معینی واگذار نشده است، و خدای متعال صرفا شرایطی را برای رهبر مقرر فرموده که مسلمانان باید آن را رعایت کنند. این شرایط عبارت است از: (۱) علم دین در سطح اجتهاد (۲) تقوا و پاکی در حد عدالت (۳) قدرت اداره کشور. چون حکومت اسلامی حکومت قانونی است، بلکه تنها، حکومت قانون الهی است و تنها علت تشکیل آن برقراری قانون و گسترش عدالت اهلی در میان مردم است، پس بناچار فرمانروا باید دو صفت را دارا باشد که آن دو صفت اساس حکومت قانونی است و تحقق حکومت قانونی بدون آن قابل تصور نیست: اول علم به قانون الهی و دوم عدالت. و مساله توانایی و کارآمدی در همان صفت علم به معنای وسیع ترش داخل می شود و

تردیدی در لزوم آن نیز در حاکم نیست و اگر خواستی بگو: کارآمدی شرط سوم از شروط اساسی (فرمانروا) است... پس بنابراین، مساله ولایت به فقیه عادل مربوط می شود و اوست که لیاقت سرپرستی مسلمانان را دارد. (۱۰۳) از آنجا که فرد معینی از سوی خدای متعال برای رهبری در زمان غیبت تعیین نشده است، این مردم هستند که باید طبق احکام الهی، شخصی را برای تصدی مقام رهبری برگزینند: ولایت فقیه... یک نفر آدمی (است) که همه جهات اخلاقیش و دیانتی اش و ملی بودنش و علم و عملش ثابت است پیش ملت، و خود ملت این (فرد) را تعیین می کند. (۱۰۴) لکن ملت حق انتخاب رهبر را به طور غیرمستقیم و از طریق نمایندگان خود اعمال می کنند. امام در این باره می فرماید: مجلس خبرگان برای تعیین رهبر یا شورای رهبری... اهمیت ویژه ای... دارا می باشد... و همان طور که قبلاً تذکر دادم در دادن رای به اشخاص واجد شرایط آزاد هستند، و هیچ کس را حق الزام کسی نیست... (۱۰۵) (و) اگر مردم به خبرگان رای دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند، وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را به عهده بگیرد، قهری او مورد قبول مردم است. در این صورت او ولی منتخب مردم می شود و حکمش نافذ است. (۱۰۶) آنگاه امام برای رهبر منتخب مردم، وظایف و نقشهایی را مقرر می دارد که یکی از آنها عبارت است از: نظارت بر اجرای قانون الهی که از جمله حاوی «آزادیهای مردم» است. (۱۰۷) در این باره امام می فرماید: غیر از قانون الهی کسی حکومت ندارد، برای هیچ کس حکومت نیست، نه فقیه و نه غیر فقیه، همه تحت قانون عمل می کنند، مجری قانون هستند همه، هم فقیه و هم غیر فقیه همه مجری قانونند. فقیه ناظر بر این است که اینها (بی که قدرت دولتی را در دست دارند) اجرای قانون بکنند، خلاف نکنند، نه اینکه می خواهد خودش یک حکومتی بکند، می خواهد نگذارد این حکومتهایی که اگر چند روز بر آنها بگذرد بر می گردند به طاغوتی و دیکتاتوری، می خواهند نگذارد بشود... (۱۰۸) فقیه نمی خواهد به مردم زور گویی کند، اگر یک فقیهی بخواهد زور گویی کند، این فقیه دیگر ولایت ندارد (و منعزل است). اسلام است، در اسلام قانون حکومت می کند. پیغمبر اکرم هم تابع قانون بود، تابع قانون الهی، نمی توانست تخلف بکند... و دیکتاتوری در کار نیست، می خواهیم جلوی دیکتاتوری را بگیریم. ولایت فقیه ولایت بر امور است که نگذارد این امور از مجاری خودش بیرون برود، نظارت کند بر مجلس، بر رئیس جمهور... بر نخست وزیر... بر همه دستگاهها، بر ارتش که مبادا یک کار خلافی (بکنند)... ولایت فقیه ضد دیکتاتوری است، نه دیکتاتوری. (۱۰۹) آنگاه امام به دو دلیل لازم می داند که بر خود رهبر هم نظارت صورت گیرد: هم به دلیل احتمال خطا در او و هم به دلیل احتمال زوال ملکه عدالت. در خصوص احتمال خطا، امام در پاسخ به پرسش خبرنگار مجله تایم که می پرسد «آیا هرگز در مورد چیزی اشتباه کرده اید؟»، می فرماید: فقط محمد رسول (ص) و دیگر پیامبران و ائمه اشتباه نمی کردند، هر کس دیگری اشتباه می کند. (۱۱۰) ایشان در مورد امکان و نحوه زوال ملکه عدالت در مساله ۲۹ از مسائل تقلید می فرماید: صفت عدالت حکما با انجام گناهان بزرگ و یا (تکرار و) اصرار بر گناهان کوچک، از بین می رود، بلکه با انجام گناهان کوچک (حتی برای یک بار و بدون تکرار) هم بنابر احتیاط از بین می رود. (۱۱۱) در جای دیگر در همین خصوص می فرماید: همه اینهایی که می بینید فاسد شدند اینطور نبودند که اینها از اول به این درجه از فساد بودند... بعد هم وقتی که به مقامی رسیدند اینطور نبوده که از اول دیکتاتوری کرده باشند، لکن قدم به قدم، ذره به ذره به دیکتاتوری رفتند... شیطانی که در باطن انسان است با کمال استادی انسان را به تباهی می کشد... هیچ یک از ماها هم باید تصور نکنیم که مامون از این هستیم که فاسد بشویم. همه در معرض فساد هستیم، همه ما دست به گریبان شیطان هستیم... هیچ کس هم از ابتدا فاسد فاسد نبوده است و هیچ کس هم مامون نیست از اینکه... به فساد و به دام شیطان نیفتد. (۱۱۲) امام در یک بیان جامع تر و عمیق تر به تفاوت‌های میان خدای متعال و مخلوقات اشاره می کند نتیجه می گیرد که هر کس غیر از خدای تعالی چون موجودی «ناقص»، «نفع طلب» و «فاقد حکمت کامل» است باید از او درباره کارهایش «سؤال» کرد بنابراین رهبر مقامی مسئول (Accountable) است: از برای فعل مطلق حق غایت و غرضی جز ذات مقدس و تجلیات ذاتیه او نیست... زیرا هر فاعلی که به قصد و غایت غیر ذات ایجاد می کند، برای هر غایتی باشد ولو ایصال نفع

و رسیدن مثبت به غیر باشد و یا برای عبادت و معرفت یا ثنا و محمدمت باشد، متکمل به آن است و وجود آن برایش اولی از عدم آن است و این مستلزم نقص و انتفاع است و آن بر ذات مقدس کامل علی الاطلاق و غنی بالذات و واجب من جمیع الجهات محال است، پس در افعال اولمیت نیست و سؤال از لمیت نیست ... و ایضا چون ذات مقدسش کامل مطلق و جمیل علی الاطلاق است... پس غایت همه حرکات و افعال، ذات مقدس است و از برای خود ذات مقدس غایتی جز خود نیست «لا- یسال عما یفعل و هم یسالون» (۱۱۳) و ایضا حق تعالی به واسطه آنکه حکیم علی الاطلاق است هر فعل از او صادر شود در غایت اتقان است پس مورد سؤال نباید شود، به خلاف دیگران... پس چون فعل حق در کمال تمام و نظام اتم است سؤال نشود از آنچه کند و دیگران چون چنین نیستند سؤال شوند. (۱۱۴) بدین ترتیب امام نه تنها رهبر را مسئول می داند، بلکه طبق توضیحات استدلالی ایشان اعتقاد به عدم مسئولیت وی نوعی «شرک» محسوب می شود ایشان در جای دیگر اعتقاد به عدم مسئولیت را «تکبر» ناروا محسوب می نماید: در فقها و علمای فقه و حدیث و طلاب آن، نیز گاهی کسی پیدا شود که مردم دیگر را حقیر شمارد و بر آنها تکبر فروشی کند و خود را مستحق همه اکرام و اعظام داند و لازم داند که همه مردم اطاعت امر او کنند و هر چه گوید چون و چرا نکنند. خود را «لایسال عما یفعل و هم یسالون» (۱۱۵) انگارد... و جز علم خود را که از آن نیز بهره کافی ندارد، سایر علوم را ندیده و نسنجیده طرد کند، و اسباب هلاک داند، و علما و سایر علوم را از روی جهل و نادانی طرد کند و همچنین ارائه دهد که دیانتش موجب شده که اینها را تحقیر و توهین کند، با آنکه علم دیانت میرا از این اطوار و اخلاقند... (۱۱۶) در وصیت نامه حضرت صادق (ع) است به اصحاب خود... که بترسید از عظمت و کبر کردن، زیرا که کبر مختص به خدای عز و جل است، و کسی که منازعه کند خدا را در آن، خدای متعال او را در هم شکند، و ذلیلش کند روز قیامت. (۱۱۷) همچنین امام به طور مطلق لزوم «تسلیم قلبی» و «اعتقاد به صحت فرامین رهبر» را واجب نمی داند: هیچ دلیلی وجود ندارد که خضوع و پذیرش قلبی و اعتقادی را نسبت به آنچه رهبر به آن دستور می دهد، لازم و فرض نماید. به این دلیل صرف نظر از عواملی که انتقاد و رد برخی اعمال و گفته های رهبر را ایجاب می کند، هیچ دلیلی بر عدم جواز انتقاد و لزوم تسلیم قلبی در برابر او وجود ندارد. امام در مباحث «قطع» علم اصول در خصوص «وجوب موافقت التزامیه» یا عدم وجوب آن می فرماید: تسلیم قلبی و پذیرش با دل، و اعتقاد قطعی نسبت به یک چیز، از روی اراده و اختیار به وجود نمی آید، بدون آنکه مقدمات و اصول آن به وجود نیامده باشد. و اگر فرض کنیم که علل و زمینه های آن به وجود آمده باشد، محال است که اعتقاد و پذیرش از آن تخلف کند... این (نکته) حق محض در این موضوع است، بدون تفاوتی میان اصول اعتقادی و فروع عملی... پس صحیح نیست که تکلیف به چیزی که (یا) تحققش محال است و یا حتما بدون اراده و اختیار (مکلف) موجود می شود، تعلق گیرد... سپس اگر فرض کنیم که امکان دارد (که تکلیف به اعتقاد به احکام فرعی) تعلق گیرد، ظاهرا واجب نباشد زیرا دلیلی بر آن در فروع نه از نوع نقلی و نه از نوع عقلی وجود ندارد، و (نیز) این که تکلیف (متعلق به افعال) صرفا مقتضی اطاعت عملی است، و (دیگر) اینکه وجدان قضاوت می کند که... بنده اگر عملا (تکلیف را) اطاعت کند ولی اعتقاد به آن نداشته باشد، مستحق عذاب نیست. (۱۱۸) امام در این فراز این اصل را ابراز می دارد که اولاً اعتقاد قلبی به یک حقیقت در اختیار انسان نیست و آنچه اختیاری نباشد، متعلق تکالیف الهی واقع نمی شود. ثانیاً، اگر فرض کنیم که تعلق تکلیف به اعتقاد ممکن باشد، دلیلی وجود ندارد که بر مکلفین لازم کند که نسبت به احکام فرعی دین حتی آنهایی که به طور مسلم «حکم الهی» هستند، اعتقاد پیدا کنند آنچه واجب است نماز خواندن است نه اعتقاد قطعی نسبت به وجوب و لزوم نماز خواندن. پس اگر بندگان نماز بخوانند در حالی که در وجوب آن شک و تردید دارند و در دل نسبت به واجب شدن نماز از سوی خدای تعالی شبهه دارند و حتی این تردید را ابراز کنند، ایرادی ندارد و هیچ سرزنش و عقابی بر آنها روا نیست. بله، اگر حکم مسلم و ضروری الهی را «انکار» کند (نه اینکه تنها به آن اعتقاد نداشته باشد یا در آن تردید داشته باشد) و این انکار به انکار رسالت حضرت محمد (ص)، یا تکذیب ایشان منجر شود و یا به ناقص دانستن شریعت پاک آن حضرت بینجامد، در این صورت این انکار موجب کفر می شود

(۱۱۹) و طبعا اظهار چنین انکاری جایز نیست. حال اگر اعتقاد به احکام فرعی و تسلیم قلبی نسبت به احکام مسلم الهی واجب نباشد، عدم وجود تسلیم قلبی نسبت به فرامین رهبر حتما واجب نخواهد بود، و در اینجا حتی انکار هم اشکال نخواهد داشت زیرا هیچ یک از فرامین رهبر نمی تواند جزء ضروریات دین باشد (البته واضح است وقتی رهبر ضروریات دین را بیان می نماید یا به آنها امر می کند، اینجا فرمان خود او حساب نمی شود). (۱۲۰) حاصل آنکه لزوم اطاعت از فرامین رهبر ربطی به قبول و تسلیم قلبی در برابر آنها ندارد و هر گونه ابراز تردید، یا نقد و یا انکار آنها به طور مطلق مجاز است. امام علاوه بر آنکه اعتقاد به «عدم مسئولیت رهبر» را «نوعی شرک» و «تکبر» توصیف می کند، این اصل را اظهار می دارد که مسئولیت رهبر روش و ایزاری برای تضمین حقوق و آزادیهای مردم، و جلوگیری از پایمال شدن آن، توسط زمامدار است. در مصاحبه با روزنامه ایتالیایی آمده: سؤال: با در نظر گرفتن اینکه هر حکومتی در خود حداکثر تمرکز قدرت را جمع می کند، چگونه حکومت اسلامی می تواند وجود داشته باشد و قدرت در آن تمرکز نیابد و رابطه مسلط و زیر سلطه برقرار نشود؟ جواب (امام): اسلام در رابطه بین دولت و زمامدار و ملت ضوابطی و حدودی را معین کرده است و برای هر یک بر دیگری حقوقی تعیین نموده است که در صورت رعایت آن هرگز چنین رابطه مسلط و زیر سلطه به وجود نمی آید. اساسا حکومت کردن و زمامداری در اسلام یک تکلیف و وظیفه الهی است... (و) وسیله فخر و بزرگی بر دیگران نیست که از این مقام بخواهد به نفع خود حقوق ملتی را پایمال کند. هر فردی از افراد ملت حق دارد که مستقیما در برابر سایرین زمامدار مسلمین را استیضاح کند و به او انتقاد کند و او باید جواب قانع کننده دهد و در غیر این صورت اگر بر خلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد، خود به خود از مقام زمامداری معزول است و ضوابط دیگری وجود دارد که این مشکل را حل می کند (۱۲۱) نهایتا امام معتقد است که ملت «حق طغیان» (the right of rebellion) بر علیه زمامداری که از حق منحرف شده و حقوق مردم را پایمال می کند، دارد: ملت وظیفه دارد که در جمهوری اسلامی پشتیبانی از دولتها بکند که به خدمت ملت هستند. (ولی) اگر دولتی را دید که خلاف می کند، ملت باید به او تو دهنی بزند، اگر چنانچه دستگاه جابری را دید که می خواهد به آنها ظلم کند، باید از او شکایت کنند و دادگاهها باید دادخواهی بکنند و اگر نکردند، خود ملت باید دادخواهی بکند، برود توی دهن آنها بزند، در جمهوری اسلامی ظلم نیست... (۱۲۲) باید مسلمان اینطور باشد که اگر هر که می خواهد باشد، خلیفه مسلمین... (یا) هر (دولتمرد دیگری) که می خواهد باشد اگر دید پایش را کنار گذاشت، شمشیرش را بکشد که پایت را راست بگذارد. (۱۲۳) ولی امام برای مشروعیت «شورش» شرایطی را معتقدند و اینطور نیست که هر کس را مجاز به این کار بدانند و بی نظمی و اخلال به نظم را تجویز کنند. (۱۲۴) البته امام در وصیت نامه شان یادآوری می کند: بسیاری از مهمات و مشکلات به واسطه تعیین شایسته ترین و متعهدترین شخصیتها برای رهبری یا شورای رهبری پیش نخواهد آمد، یا با شایستگی رفع خواهد شد. (۱۲۵) بدین طریق امام، گرچه بر خلاف منتسکیو اصل تفکیک قوا را به طور اصولی مورد تاکید قرار نمی دهد، لکن همچون لاک بر حق طغیان مردم بر علیه حاکمی که از حدود قانونی خارج شده تاکید می کند (۱۲۶) و در این زمینه نظرشان به لاک نزدیک می شود. خلاصه و نتیجه گیری امام در اندیشه سیاسی خود «اصل آزادی» را ارج می نهد و به این ترتیب از انواع حکومتهای استبدادی سنتی و نوین فاصله می گیرد. امام آزادی را یک ارزش انسان و الهی توصیف می کند که باید مورد احترام واقع شود. دولت اسلامی موظف است از آزادیهای مشروع مردم پاسداری کند، ولی آزادی باید در حدود و چهارچوب قانون قرار گیرد. آن هم قوانین موضوعه ای که منطبق با قوانین الهی باشد. بدین طریق امام نظریه «آزادی قانونی» را عنوان می کند. آنگاه برای جلوگیری از وضع قوانین سختگیرانه ای که به حقوق و آزادی مردم تجاوز کند «اصل حریم خصوصی» را مطرح می نماید که حکومت حق وضع قانون در آن محدوده را ندارد. به این طریق علاوه بر کارکرد قانون در تامین نظم و امنیت، کارکرد تامین آزادی را نیز برای آن تصویر می کند و در مهمترین بخش به عنوان عوامل و راههای تامین و تضمین آزادی «حکومت مبتنی بر قانون اساسی» را که حاوی و حامی حقوق اساسی مردم است پیش می کشد و از این رهگذر کومت شخصی را

مردود اعلام می کند. امام با تاکید بر اصل «حکومت قانون» تصمیمات لحظه ای و برخاسته از تمایلات شخصی حکمرانان را نامشروع توصیف کرده، برقراری نظم کلی را ضامن حفظ حقوق مردم قلمداد می کند و نهایتاً با اصل ابتکاری «ولایت مطلقه فقیه»، فردی عالم و با فضیلت را در راس نهادها می نشاند و او را موظف به نظارت بر عملکرد کلیه دستگاهها به منظور کسب اطمینان نسبت به رعایت قانون و جلوگیری از استبداد و زورگویی به مردم می کند و برای مردم حق طغیان را بر علیه رهبر در صورت کوتاهی در ایفا این وظیفه محفوظ می شمارد. در اندیشه سیاسی امام استبداد و دیکتاتوری محکوم می شود و در نهایت خود مردمند که باید با استبداد مبارزه کرده حقوق خود را مطالبه کنند. پی نوشتها: × محقق و مدرس علوم سیاسی. ۱) روح الله موسوی خمینی، طلب و اراده، ترجمه احمد فهری، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، ص ۲.۷۷، همان، ص ۳.۶۱، همان، ص ۴.۷۵، همان، ص ۵.۵۹، انسان (۷۶): ۶.۳۰، روح الله موسوی خمینی، همان، ص ۷.۷۴، همان، صص ۱۴۲-۱۴۸. ۸) آنتونی آربلاستر، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۷، ص ۸۳. ۹) *Isaiah Berlin: our* (۱۰. ۱۲۴. ۱۹۶۹، Oxford University Press, *on Essay on Liberty*) برلین این نوع آزادی را آزادی منفی می نامد اما به نظر نگارنده بهتر است آن را آزادی عدمی (Non-existential freedom) نام نهاد. ۱۱) صحیفه نور، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، جلد ۹، ۱۳۶۱، ص ۸۸. ۱۲) همان، جلد ۲، ص ۱۳۰. ۱۳) همان، جلد ۳، ص ۴۸. ۱۴) همان، جلد ۲، ص ۶۷. ۱۵) *John Lock, two Treatises of Civil Government, London Everyman, s Library*, ۱۹۶۲، ص ۱۶. ۱۶) روح الله موسوی خمینی، الرسائل، قم: مؤسسه اسماعیلیان، جلد ۲، ۱۳۸۵ ق.، ص ۱۰۰. ۱۷) صحیفه نور، جلد ۱۲، ص ۸۰. ۱۸) همان، جلد ۳، ص ۷۵. ۱۹) همان جلد ۹، ص ۱۲۸. ۲۰) روح الله موسوی خمینی، کتاب البیع، النجف الاشرف: مطبعة الاداب. جلد ۱۳۹۷، ص ۲. ۲۱) *John Lock, o. cit.* ۲۲) ص ۴۶۱. ۲۳) همان، جلد ۲، ص ۱۵۸. ۲۴) همان، جلد ۲، ص ۴۵. ۲۵) همان، جلد ۳، ص ۳۰. ۲۶) همان، جلد ۲، ص ۲۲۵. ۲۷) همان، ص ۲۲۷. ۲۸) همان، ص ۲۷۹. ۲۹) همان، جلد ۳، ص ۲۸۰. ۳۰) همان، جلد ۴، ص ۲۶۰. ۳۱) همان، جلد ۲، ص ۲۸۰. ۳۲) همان، جلد ۷، صص ۹۲ و ۹۳. ۳۳) همان، جلد ۱۷، صص ۱۶۴-۱۶۵. ۳۴) همان، جلد ۵، صص ۱۴۹-۱۵۰. ۳۵) همان، جلد ۶، صص ۱۹۲-۱۹۳. ۳۶) همان، جلد ۷، ص ۱۹۶. ۳۷) همان، جلد ۳، ص ۱۷۸. ۳۸) همان، ص ۱۰۰. ۳۹) همان، جلد ۱۷، ص ۱۱۸. ۴۰) همان، جلد ۱۲، ص ۱۸۰. ۴۱) روح الله موسوی خمینی، المكاسب المحرمه، قم: المطبعة العلمیه، جلد ۱، ۱۳۸۱ ق.، ص ۳۲. ۴۲) جعفر سبحانی، تهذیب الاصول تقریرات درس الامام الخمينی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ۱۳۶۳، ص ۱۹۳. ۴۳) همان، ص ۲۱۲. ۴۴) همان، صص ۱۳۹ و ۲۱۳. ۴۵) فرانتس نویمان، آزادی و قدرت و قانون، گردآوری از هربرت مارکوزه، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: رکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۳، ص ۹۸. ۴۶) آنتونی آربلاستر، همان، صص ۱۰۴-۱۰۷. ۴۷) همان، جلد ۱۷، ص ۱۱۸. ۴۸) همان، جلد ۳، ص ۸۸. ۴۹) همان، جلد ۴، ص ۲۵۹. ۵۰) همان، جلد ۱۷، صص ۱۰۶ و ۱۰۷. ۵۱) روح الله موسوی خمینی، کتاب البیع، جلد ۲، صص ۴۶۶ و ۴۸۹. ۵۲) همان مؤلف، تحریر الوسيله، النجف الاشرف: مطبعة الاداب، الطبعة الثانية، جلد ۱، ۱۳۹۰ ق.، صص ۴۶۳ و ۴۸۲. ۵۳) همان، ص ۶۰. ۵۴) همان، ص ۶۲. ۵۵) صحیفه نور، جلد ۱۷، ص ۱۶۴. ۵۶) همان، جلد ۱۴، ص ۲۴۴. ۵۷) روح الله موسوی خمینی، تحریر الوسيله، جلد ۱، ص ۴۶۷. ۵۸) *Jean Bionel, Comarative* (۶۷. ۱۱۲ و ۱۰۷ صص همان، همان، صص ۲۶۴ و ۲۶۷. ۵۹) *Jan Erik, Constitutions an olitical Theory, Manchester University ress*, ۱۹۹۶، ص ۶۹. ۶۰) *overnment, Britain:hili Allan*, ۱۹۹۰، ص ۲۳۱. ۶۱) *Constitutionalism in Transformation, e, Richar*

Bellamy an Dario Castiglione, BritainBlackwell ublishers, ۱۹۹۶, .۵. ۷۰) ean Bionel, o. cit. ۲۱۶.

(۷۱ صحیفه نور، جلد ۱۱. ص ۶۹. ۷۲) همان، جلد ۷، ص ۲۰۱. ۷۳) همان، جلد ۱۴، صص ۲۶۸ و ۲۶۹. ۷۴) همان، جلد ۸، ص

P.H.Collin, Dictionary of overnment an olitics, Britain:eter Collin ublishing Lt,۲.eition,(۷۵. ۲۵۶

۷۶. ۱۶۰. ۱۹۹۷) احمد نقیب زاده، سیاست و حکومت در اروپا، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۳. ص ۲۷. ۷۷) فرانتس نویمان،

همان، ص ۷۱. ۷۸) همان، ص ۷۴. ۷۹) همان، ص ۱۳۴. ۸۰) همان، صص ۷۴ و ۷۵. ۸۱) صحیفه نور، جلد ۷، ص ۲۰۱. ۸۲)

همان، جلد ۱۰، ص ۵۳. ۸۳) همان، جلد ۱۷، ص ۱۸۷. ۸۴) همان، جلد ۱۲، صص ۱۷ و ۱۱۷. ۸۵) همان، جلد ۱۴، ص ۲۴۴. ۸۶)

روح الله موسوی خمینی، طلب و اراده، جلد ۲، صص ۴۵ و ۷۱ و ۷۲ و ۱۲۸. ۸۷) جعفر سبحانی، تهذیب الاصول، جلد ۱، ص

۳۰۵. ۸۸) همان، جلد ۲، ص ۲۸۰. ۸۹) صحیفه نور، جلد ۱۴، ص ۲۶۹. ۹۰) جعفر سبحانی، همان، جلد ۲، صص ۹۳ و ۹۴. ۹۱)

صحیفه نور، جلد ۸، ص ۲۵۶. ۹۲) ذکر علت یک حکم، موجب تعمیم آن حکم به سایر مواردی که آن علت در آن باشد و نیز

تخصیص حکم به همین شکل می شود. ۹۳) اسراء (۱۷): ۱۵، «و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا». ۹۴) جعفر سبحانی، همان،

صص ۱۳۹، ۱۴۰ و ۱۸۸. ۹۵) فرانتس نویمان، همان، صص ۲۸۰ و ۲۸۵. ۹۶) C.e S.Montesquieu, The Sirit of Laws,

New York:Cambrige University ress, ۱۹۸۹, ۱۵۶. ۹۷) Ibi, ۱۵۷. ۹۸) Maurice Vile, Constitutionism

an the Searation of owers, Oxfor, Clarenon, ۱۹۶۷, ۸-۱۳۰. ۹۹) Constitutionalism in

Transformation, ۲۶. ۱۰۰) صحیفه نور، جلد ۱۲، ص ۱۱۸. ۱۰۱) همان، جلد ۱۲، ص ۲۶۴. ۱۰۲) روح الله موسوی خمینی،

کتاب البیع، جلد ۲، صص ۴۶۴-۴۶۵. ۱۰۳) همان، صص ۲۶۴ و ۲۶۵. ۱۰۴) صحیفه نور، جلد ۱۰، ص ۱۵۵. ۱۰۵) همان، جلد ۱۷، ص

۱۰۳. ۱۰۶) همان، جلد ۲۱، ص ۱۲۹. ۱۰۷) واضح است که در اینجا بنا نداریم تمامی نقشها و وظایف رهبر را در حکومت اسلامی

بیان کنیم. ۱۰۸) صحیفه نور، همان، جلد ۱۰، ص ۵۳. ۱۰۹) همان، جلد ۱۰، ص ۲۹. ۱۱۰) همان، جلد ۱۱، ص ۲۰۱. ۱۱۱) روح الله

موسوی خمینی، تحریر الوسیله، جلد ۱، ص ۱۰. ۱۱۲) صحیفه نور، جلد ۱۴، ص ۲۳۸. ۱۱۳) انبیاء (۲۱): ۲۳، «خداوند درباره آنچه

انجام می دهد مورد سؤال واقع نمی شود و آنانند که مورد سؤال واقع می شوند». ۱۱۴) روح الله موسوی خمینی، شرح چهل

حدیث، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۸، صص ۵۰۵ و ۵۰۶. ۱۱۵) انبیاء (۲۱): ۲۳، «خداوند درباره آنچه انجام می دهد مورد

سؤال واقع نمی شود و آنانند که مورد سؤال واقع می شوند». ۱۱۶) روح الله موسوی خمینی، شرح چهل حدیث، ص ۷۱. ۱۱۷)

همان، ص ۷۴. ۱۱۸) جعفر سبحانی، تهذیب الاصول، جلد ۲، صص ۴۵-۴۹. ۱۱۹) روح الله موسوی خمینی، تحریر الوسیله، جلد ۱،

ص ۱۱۸. ۱۲۰) روح الله موسوی خمینی، کتاب البیع، جلد ۲، ص ۴۷۷. ۱۲۱) صحیفه نور، جلد ۴، صص ۱۸۹ و ۱۹۰. ۱۲۲) همان،

ج ۵، ص ۲۴۷. ۱۲۳) همان، جلد ۷، ص ۳۴. ۱۲۴) حمید حیدری، توسل به زور در روابط بین الملل، تهران: انتشارات اطلاعات،

۱۳۷۶، صص ۱۷۰ و ۱۷۱. ۱۲۵) صحیفه نور، جلد ۲۱، ص ۱۸۸. ۱۲۶) John Lock, Op.cit. p.۲۴۲(۱۲۶). ۱۸۸) منابع مقاله: فصلنامه متین،

شماره ۲، حیدری، حمید؛

جایگاه امنیت در اندیشه سیاسی اسلام و امام خمینی(ره)

جایگاه امنیت در اندیشه سیاسی اسلام و امام خمینی(ره) مقدمه جمهوری اسلامی ایران نخستین حکومتی است که در عصر جدید، داعیه پیروی و اعمال اصول اسلامی در سیاست را دارد. پایه های اعتقادی این حکومت، بر گرفته از تفسیری خاص از اسلام می باشد. به قول «فرد هالیدی»، انقلاب اسلامی ایران نخستین انقلاب در تاریخ جدید (پس از انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۸۹) می باشد که ایدئولوژی حاکم، شکل سازمان، اعضای رهبری کننده و هدفهای اعلام شده آن، هم در ظاهر و هم در باطن، مذهبی بوده است. (۱) نظام حاصل از این انقلاب نیز کاملاً بر پایه های ایدئولوژی اسلامی استوار گردیده است. بنابر این، طرح مقولات در

عرصه سیاست و حکومت ج. ا. ا. بدون یادآوری و تبیین جنبه اسلامی آن، نامفهوم خواهد بود. بدین منظور، در ابتدای این بحث تلاش می‌شود تا جایگاه بحث امنیت در اسلام مشخص گردد و پس از آن، دیدگاه‌های امام خمینی (ره) در خصوص این مساله مورد بررسی قرار گیرد. مباحث مربوط به دیدگاه امام خمینی (ره) از آنجایی در ادامه بحث امنیت در اسلام مورد توجه قرار می‌گیرد که در واقع، اندیشه‌های سیاسی و حکومتی امام، بازتاب تفسیر ایشان از سیاست و حکومت در اسلام می‌باشد. امام خمینی (ره) با توجه به دیدگاه ویژه‌ای که در خصوص حکومت اسلامی داشتند و تمامی تلاش خود را در دوران مبارزات و استقرار نظام، صرف پیاده نمودن آن نمودند، در زمینه مفاهیمی چون امنیت و منافع ملی نیز دارای تفسیر مذهبی ویژه خود بودند. این تفسیر به طور همه‌جانبه، مباحث سیاسی و حکومتی نظام را در دوران بیست‌ساله عمر آن مورد تأثیر خود قرار داده است. با توجه به این مساله طرح بحث امنیت در جمهوری اسلامی بدون فهم دیدگاه‌های امام ناقص خواهد ماند. لذا بررسی دیدگاه‌های کلی اسلام و اندیشه‌های سیاسی امام در این خصوص می‌تواند مقدمه‌ای برای ورود به بحث امنیت در جمهوری اسلامی ایران باشد. (۲) نکته دیگری که در این مقاله لازم به یادآوری است، مفهوم امنیت می‌باشد. آنچه که امروزه در مباحث سیاسی، خصوصاً در مباحث سیاست خارجی، بیشتر مد نظر می‌باشد، مفهوم «امنیت ملی» است نه فقط «امنیت» تنها. امنیت ملی از مفاهیمی است که عمر چندانی در مباحث سیاسی ندارد. ریشه آن به انقلاب کبیر فرانسه بر می‌گردد. زمانی که برای اولین بار واژه‌هایی چون «ملی» و «ملیت»، خلق شده و دارای تعاریف و محدوده‌های ویژه‌ای گشتند. تا امروز این مفهوم دچار تحولات مختلفی شده است که طرح آن در این بحث مقدور نیست. (۳) آنچه که می‌توان در اینجا به آن اشاره نمود، این است که امنیت ملی دارای دو بعد می‌باشد: ۱- بعد داخلی، ۲- بعد خارجی. به رغم اینکه نمی‌توان در اسلام تعریف خاصی از امنیت ملی را جست‌جو نمود، ولی با معیار قرار دادن «مساله امنیت»، می‌توان هم برای ابعاد داخلی آن و هم برای ابعاد خارجی آن، دیدگاه‌های مشخصی یافت. در بررسی آرای امام خمینی (ره) نیز در خواهیم یافت که ایشان به گونه‌ای به هر دو جنبه از ابعاد یاد شده امنیت ملی توجه داشتند. برای جلوگیری از اطاله کلام و بدون آنکه مبحثی مستقل در خصوص امنیت آورده شود، به اصل موضوع می‌پردازیم. الف - بررسی دیدگاه اسلام: ۱ - بررسی متون اسلامی بهترین راه شناخت دیدگاه اسلام راجع به مفهوم امنیت، رجوع به منابع اولیه اسلامی است. قرآن کریم اولین منبع احکام اسلامی است. قرآن، امنیت را یکی از اهداف استقرار حاکمیت الله و استخلاف صالحان و طرح امامت می‌شمارد. قرآن در این باره می‌فرماید: «خدا به کسانی که از شما بندگان (به خدا و حجت عصر «عج») ایمان آورد و نیکوکار گردد وعده فرمود که (در ظهور امام زمان) در زمین خلافت دهد، چنانکه امم صالح پیامبران سلف، جانشین پیشینیان خود شدند و علاوه بر خلافت، دین پسندیده آنان را (که اسلام واقعی است) بر همه ادیان تمکین و تسلط عطا کند و به همه مؤمنان پس از خوف و اندیشه از دشمنان ایمنی کامل دهد که مرا به یگانگی بی‌هیچ شائبه شرک و ریا پرستش کنند (نور ۵۵) و نیز احساس امنیت را از خصایص مؤمن معرفی می‌کند: «اوست خدایی که سکینت و وقار بر دل‌های مؤمنان آورد (فتح ۴). همچنین مداهنه با دشمن و روح سازش را منافی با امنیت می‌داند. «پس تو (و امت ای رسول) هرگز از مردم کافری که آیات خدا را تکذیب می‌کنند، پیروی مکن. کافران بسیار مایلند که تو با آنها مداهنه و مدارا کنی (و معترض بت‌هایشان نشوی) تا آنها هم به نفاق با تو مدارا کنند» (قلم ۸ و ۹) و تامین امنیت را از اهداف جهاد می‌شمارد: «و با کافران جهاد کنید تا فتنه و فساد از روی زمین بر طرف شود و همه را آیین دین خدا باشد.» (بقره ۱۹۳) و شهری که در آن امنیت باشد، از مثل‌های الگوهای قرآنی است: «و خدا بر شما حکایت کرد و مثل آورد (تا گوش کرده و عبرت گیرید) مثل شهری را (چون شهر مکه) که در آن امنیت کامل حکمفرما بود و اهلش در آسایش و اطمینان زندگی می‌کردند و از هر جانب، روزی فراوان به آنها می‌رسید.» (نحل ۱۱۲) (۴) علاوه بر قرآن کریم، احادیث ائمه اطهار (ع) نیز در باب امنیت راهگشا می‌باشند. حضرت علی (ع) تامین امنیت در جامعه را از انگیزه‌های قیام صالحین و اهداف عالی‌ه امام می‌داند: «خدایا تو می‌دانی آنچه از ما رفت نه به خاطر رغبت در قدرت بود و نه از دنیای ناچیز

خواستن زیادت، بلکه می‌خواستیم نشانه‌های دین را به جایی که بود، بنشانیم و اصلاح را در شهرهای ظاهر گردانیم، تا بندگان ستم‌دیده‌ات را ایمنی فراهم آید و حدود ضایع مانده‌ات اجرا گردد.» (۵) و نیز در عهدنامه مالک اشتر، ضمن تاکید بر انعقاد پیمانهای صلح برای تامین امنیت، پیشگیری از عوامل تهدید کننده امنیت را نشان می‌دهد: «و از صلحی که دشمن، تو را بدان خواند و رضای خدا در آن بود، روی متاب که آشتی، سربازان تو را آسایش رساند. و از اندوه هایت برهاند و شهرهای ایمن ماند. زنها را! زنها را! از دشمن خود پس از آشتی بپرهیز که بسا دشمن به نزدیکی گراید تا غفلتی یابد و کمین خود بگشاید... پس دوراندیش شو و به راه خوش گمانی مرو.» (۶) اصولاً اسلام هر نوع ایجاد وحشت و هراس را در درون انسانهایی که مرتکب خلافتی نشده‌اند، ظلم و تجاوزی بس بزرگ تلقی می‌کند. امنیت جان و مال و عمل و حقوق و آزادیهای مربوطه، شخصیت و شرف و حیثیت و مسکن، از تاکیدات اسلام است. ضمن اینکه امنیت در اسلام، اختصاص به صالحان و افرادی دارد که مرتکب خلافتی نشده و در مسیر انجام وظیفه‌اند و در مقام احترام به قانون هستند. و اما آنها که در مسیر خلافند و یا مرتکب بزه و جرم شده‌اند، به دلیل ماهیت عملکردشان، از حق امنیت محرومند: «آنانکه ایمان به خدا آورده و ایمان خود را به ظلم و ستم نیالودند، در دو عالم ایمنی آنها راست.» (انعام ۸۲) توجه به آیات و روایات یاد شده می‌رساند که اسلام از یک طرف وجود امنیت را در داخل بلاد اسلامی و حتی در درون فرد مسلمان ضروری می‌داند و از سوی دیگر، به جنبه خارجی امنیت در سرزمین‌های اسلامی توجه دارد و در همین راستاست که مسلمانان را از مداخله و سازش با دشمن بر حذر می‌دارد و در عین حال، به انعقاد پیمانهای صلح عادلانه با دشمن تاکید می‌نماید. از دیدگاه اسلام، حفظ و تامین امنیت از وظایف حکومت اسلامی است. به طوری کلی، حضرت علی (ع) وظیفه حکومت را سه چیز اعلام می‌دارد: ۱- اصلاح اهل ۲- عمران بلاد ۳- حفظ ثغور. اصلاح اهل یعنی ترقی و تعالی انسانها و نسلهای آدمی. تکامل استعدادهای نهفته در هر انسان، در زمره این وظیفه می‌باشد. عمران بلاد نیز توسعه و ترقی عمدتاً مادی سرزمین اسلامی را مورد توجه قرار می‌دهد. سومین وظیفه حکومت که در اینجا مورد نظر است، حفظ ثغور یعنی حفظ مرزهای کشور است. با توجه به مضمون روایت فوق، در حقیقت، روابط بین المللی وسیله‌ای در تحکیم و حفظ ثغور سرزمین است و مسؤولین بخشهای دیگر اجرایی در اصلاح اهل و عمران بلاد مسؤولیت خود را باید همگام با برنامه حفظ ثغور و ثغور بین المللی کشور اسلامی ایفاء نمایند. (۷) ۲- رابطه امنیت و سیاست خارجی مساله امنیت بدون توجه به مبانی سیاست خارجی در اسلام ناقص خواهد ماند. اعتقاد کلی بر این است که این آیین در همه زمینه‌ها از جمله نظام حکومتی، که خود سیاست خارجی را نیز شامل می‌شود، نظر و برنامه دارد. قبل از پرداختن به اصول سیاست خارجی اسلام، لازم است تا مفهوم «منافع ملی» یا «مصلح جامعه اسلامی» روشن گردد. همان طوری که گفته شد، واژه‌های ملی و ملیت، اصطلاحات نوینی هستند که در عرصه روابط بین الملل ظهور کردند. اسلام دینی است فراگیر، جهانی و همیشگی که برای مرزهای ملی ارزش ذاتی قائل نیست. به همین دلیل، «حفظ منافع ملی» نمی‌تواند به عنوان اصل اولیه سیاست خارجی اسلام ملحوظ گردد. به عبارت دیگر، در عرف بین المللی، مفاهیم مرز، حاکمیت ملی و جمعیت و تابعیت تعاریف خاص خود را دارد که در اسلام برای مفاهیم یاد شده، تعاریف دیگری در نظر است. همچنین شالوده سیاست خارجی در اسلام، بر قواعد الزام آور حقوقی در فقه استوار است و فقه برای بنیادهای ملیت، ارزش حقوقی قائل نیست. ضمن اینکه اصل حفظ منافع ملی، زیر بنایی ترین و کلی ترین اصل سیاست خارجی عرفی حاکم است. لذا، اصول دیگر تماماً رنگ حفظ منافع ملی را به چهره دارد. لکن در فقه سیاسی اسلام اصل دیگری به نام حفظ دارالاسلام حاکم است که اصول دیگر در پرتو آن رنگ می‌گیرد. (۸) با این تفسیر، امنیت ملی نیز در اسلام مفهوم خاصی پیدا کرده. و کلمه امت به جای واژه ملت می‌نشیند و امنیت یک کشور اسلامی به امنیت کل جهان اسلام وابسته می‌گردد. به عبارت دیگر، در برداشت اسلامی، امنیت امت اسلامی به جای امنیت ملی و مصلح جامعه اسلامی، به جای منافع ملی گسترش می‌یابد. به هر تقدیر، می‌توان مبانی سیاست خارجی در اسلام را در سه اصل کلی زیر خلاصه نمود: (۹) ۱- حفظ دارالاسلام در مقابل دارالحرب، دارالکفر و

دارالمعاهد: در اسلام تمامی ارتباطات امنیتی - اقتصادی خارجی باید در راستای این اصل تنظیم گردد. مسائلی از قبیل: حسن همجواری، خرید و فروش تسلیحات، تجهیز قوا، جهاد تدافعی، مناسبات سیاسی، تجاری و اقتصادی با دول و سازمانهای دیگر که موجب امنیت و جلب حمایت دیگران و کمک به بشریت در جهت رسیدن به آرامش و همزیستی مسالمت آمیز است، در زیر مجموعه حفظ دارالاسلام جای دارند. ۲- اصل دعوت: اصل دعوت در اسلام به خوبی مؤید طرح تکاملی انسان به سوی حرکت در جهت ایجاد امت واحده جهانی است و به این ترتیب، خواستار برقراری پیوند میان امنیت جامعه اسلامی با جوامع دیگر است. قرآن کریم می‌فرماید: «یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم». علاوه بر اسلام، تمامی مکاتب دینی و سیاسی دیگر نیز به اصل دعوت اهتمام خاصی دارند. فلسفه وجودی بسیاری از ارتباطات نوین امروزی (رادپوها،...) مبتنی بر اصل دعوت است. در دیدگاه اسلامی، اجتنات از این اصل نه تنها دارالاسلام را با خطر اضمحلال مواجه می‌سازد بلکه عقوبت اخروی نیز در انتظار خواهد بود. این اصل از چنان اهمیتی برخوردار بود که جزء اولین وظیفه اجتماعی هر پیامبری به شمار می‌رفت. ۳- اصل نفی سیل: این اصل مبتنی بر اقتدار اسلام و اعتلای آن بر دیگر مکاتب است. «الاسلام یعلوا و لایعلی علیه». به عبارت دیگر، ولایت کفار بر مسلمانان در اسلام جایز و پسندیده نیست. بر طبق این اصل، اگر در معاهده‌ای (اقتصادی - امنیتی) حیثیت دارالاسلام لحاظ نشده باشد، آن معاهده ملغی می‌باشد. با توجه به مبانی و اصول سیاست خارجی اسلام، مشخص می‌گردد که این مساله در چارچوب بنیانهای ملی، منطقه‌ای، نژادی یا جغرافیایی محصور نمی‌ماند بلکه رسالتی جهانی و پیام آن برای همه جهانیان است. از نظر اسلام، وضع موجود و حاکم بر سیاست جهانی از قبیل حاکمیت زور و محرومیت ملل مستضعف مردود است. در واقع، هدف نهایی اسلام استقرار کامل ارزشهای الهی در کل جهان است. بر این اساس است که نظام حکومت اسلامی از لحاظ آرمانی باید خود را نسبت به تمام مسلمانان و محرومان جهان متعهد بداند. علاوه بر این دیدگاه آرمانی، فلسفه جهاد در راه اسلام، راهگشای بسیاری از مسائل در سیاست خارجی حکومت اسلامی است. همان طوری که قبلا دیدیم، امر جهاد تدافعی در زیر مجموعه اصل حفظ دارالاسلام آورده شد. بنابراین، مهمترین فلسفه وجودی جهاد در چارچوب این اصل قرار می‌گیرد. ۳- رابطه قدرت و امنیت در مباحث سیاسی و همچنین در عمل، مفهوم امنیت از مفهوم قدرت جدایی ناپذیر است. در طول تاریخ، مساله قدرت ملل همیشه از طریق جنگها مورد آزمون قرار گرفته است. در مکتب اسلام توسل به جنگ و اعمال قدرت فقط برای دفاع از جان، مال، ناموس، مسکن، آزادی، استقلال و مرام سایر افراد ملت جایز است و اقدام به آن، چه در حالت تدافعی و یا در وضعیت آزادی بخش منوط به مفروض بودن تجاوز و هجوم و یا قصد به تهاجم و اقدام خصمانه از سوی دشمن است. ضمن اینکه مساله جهاد و آمادگی برای آن، یکی از وظایف و شؤون اصلی امامت است و انجام آن منوط به اجازه امام است. با ملاحظه این اصل است که اسلام غیر از جهاد، اقسام دیگر جنگها را منسوخ کرده و فقط جنگی را مشروع و صحیح دانسته که در راه خدا و به منظور رفع تعدی و تجاوز و تخطی باشد. پس می‌توان استنباط نمود که دکرترین نظامی در اسلام ذاتا تدافعی است و نه سلطه جویانه و تهاجمی. با این حال، این اصل بدین مفهوم نیست که در حکومت اسلامی به آمادگی قوای نظامی توجه نباید شود. (۱۰) در اینجا است که مساله اهمیت قدرت در اسلام مشخص تر می‌گردد. در اسلام منشا قدرت و حاکمیت، خداوند است و هیچ قدرتی نیز جز به خواست خدا و از جانب او وجود ندارد. به عبارت دیگر، هیچ صاحب قدرتی مستقلا در عالم وجود ندارد و همه قدرتها به موهبت الهی در سلسله مراتب ولایت و حاکمیت پدید می‌آید. بر طبق اعتقادات تشیع، قدرت در حوزه ولایت تشریحی به ولی یا حاکم تفویض می‌گردد و ولی می‌تواند در تمام ابعاد اجتماعی، اعم از سیاسی، نظامی، دینی اعمال قدرت کند. علاوه بر دارنده قدرت، در اسلام، کیفیت و کمیت آن نیز بسیار مهم می‌باشد. در اینجا است که بحث قدرتمندی دولت اسلامی مطرح می‌گردد. تاکیدات اصلی اسلام در زمینه قدرت، عمدتا شامل خصایص روحی و معنوی قدرت است. ایمان مؤمنین و عمل صالحین و علم مسلمین از مهمترین منابع قدرت در اسلام است. توجه به تاریخ صدر اسلام نیز گویای چنین امری است. در واقع جنگهای

پیامبر(ص) نشان می داد که قدرت لشکریان مسلمان در صدر اسلام نه در برتری اسلحه شان بود و نه در امتیازات سازمان بلکه به برتری اخلاق و روحیه شان وابسته بود. تضعیف این روحیه توکل در اواخر دوره حیات پیامبر(ص) بود که خداوند می فرماید در حالی که قبلا- هر سرباز اسلام می توانست در برابر ده سرباز کفر بجنگد، الآن فقط می تواند در برابر دو سرباز آنها استقامت نماید(انفال ۶۵-۶۶). به هر تقدیر، اسلام به آمادگی دفاعی و نظامی مسلمین نیز برای حفاظت از امنیت امت اسلامی، تاکید می کند. قرآن در آیه ای سوره نساء می فرماید: «ای اهل ایمان! سلاح جنگ بر گیرید و آنگاه دسته دسته یا همه به یکبار متفق برای جهاد بیرون روید.» اسلام با درک واقع بینانه اش از تزویر و تمهیدات سلطه گرانه حکومت‌های استعماری و خودکامه، بر ضرورت تحکیم و تقویت استعداد و قدرت نظامی مسلمانان تاکید بسیار دارد: «واعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوكم و اخرین من دونهم لا تعلمونهم الله يعلمهم». توجه به عامل قدرت برای حکومت اسلامی محصور به دیدگاه‌های قرآنی و ائمه اطهار نیست. متفکران اسلامی نیز در این مساله غور و بررسی نموده اند. از جمله کسانی که شاید بیشتر از همه متفکران مسلمان در باب مساله قدرت اندیشه کرده باشد، ابن خلدون است. وی تا حدی بر خلاف اکثر متفکرین قدیم اسلامی که بیشتر به دنبال تشریح آرمانهای اسلامی بوده اند، واقع بینانه تر و عینی تر با مسائل اسلامی بر خورد کرده است. شاید این بدلیل روش شناختی خاصی است. که ابن خلدون انتخاب کرده بود و آن، نظریه پردازی بر حسب عینیات علوم اجتماعی بود. به هر تقدیر، در نزد ابن خلدون، دولتی می تواند موجب تامین خود و جامعه خود باشد که اولاً خودکامه باشد و ثانياً هر نوع اختلالی را در درون نظام، به سادگی از بین ببرد. عصیبت بالای دولت، روحیه جوش و خروش و جهانگیری و غلبه، حمیت جمعی و دفاع مشترک، تعداد زیاد کارگزاران، جمعیت زیاد، وسعت قلمرو و خاک، رفاه و توانگری، رابطه متقابل بین دولت و مردم، کسب آداب و سنن، باج و خراج ستانی دولت و تمدن سازی، از ویژگیهای دولت قدرتمند در نظر ابن خلدون است. ضمن اینکه نداشتن عصیبت و روح یادگیری، کمی حد و ثغور، تعارض بین سلطان و دربار در اداره جامعه و نداشتن نیروی نظامی قوی برای مقابله با تهاجمات، از ویژگیهای دولت ضعیف می باشد. (۱۱) ب - بررسی دیدگاه امام خمینی (ره): دیدگاه‌های امام(ره) در رابطه با مسائل سیاسی از جمله در مورد مساله امنیت، در چارچوب اسلام و تفسیر فقهی آن می گنجد. بر این اساس چندان نمی توان تفاوت مشخصی را میان دیدگاه‌های اسلامی و امام(ره) جست و جو کرد. فقط مسائل جدیدی وجود دارند که به مقتضای زمانه در اندیشه سیاسی امام(ره) مطرح می باشند. ضمن اینکه این مسائل نیز حاصل برداشت از منابع سنتی اسلام است. همان طوری که گفته شد بررسی دیدگاه‌های امام(ره) از آنجایی لازم است که اصول حکومت ج.ا.ا بر گرفته از تفسیری است که ایشان از اسلام می نمایند. علاوه بر این تاریخ سیاسی انقلاب اسلامی و ج.ا.ا بدون در نظر گرفتن رهبری امام(ره) بی مفهوم خواهد بود. ۱ - معادله امنیت نظام یا امنیت امت بنا به برداشت امام(ره)، نه تنها امنیت مردم مسلمان و امنیت کشور و امنیت حکومت جمهوری اسلامی ایران از هم جدا نبوده بلکه مرتبط با امنیت و منافع دیگر مسلمانان جهان نیز هست. بنابر این دیدگاه، همانند تفسیر اسلام، مفهوم امت جایگزین مفهوم ملت می گردد و امنیت ایران به امنیت کل جهان اسلام وابسته می شود. البته این دیدگاه، بیانگر آرمانهای امام(ره) است که باید کم کم به سوی آن حرکت نمود. بر طبق همین آرمانها بود که ایشان معتقد بودند، هر قدرتی که خاستگاهش «دولت - کشور» باشد یعنی صرفاً به عنصر ملیت توجه نماید، الزاماً به تعقیب منافع ملی می پردازد و از نظر تاریخی، همین امر سبب شد تا بخش عمده ای از مسائل جهان اسلام در قالبهای ملی، نژادی و منطقه ای مطرح شود. ایشان بر این باور بودند که قدرت بر خاسته از این خاستگاه نمی تواند در مقابل قدرت ناشی از بلوک سیاسی و فرهنگی غرب دوام آورد. (۱۲) تمایز میان امت و ملت در دیدگاه امام(ره) از لحاظ آرمانی منجر به این نتیجه می شد که ایشان، امنیت مکتب را برتر از امنیت مملکت بدانند: «اگر آمریکا بریزد و ما را از بین ببرد، من به نظر خیلی چیزی نیست، البته عظیم است اما از او عظیم تر شکست در مکتب است.» (۱۳) این تفسیر آرمانی از امنیت، مانع از آن نمی شود که امام(ره) حفظ ج.ا.ا را از اهم واجبات بشناسند: «الآن جمهوری اسلامی یعنی اسلام و این، امانتی

است بزرگ که باید از آن حفاظت کنید.» (۱۴) و یا در موردی دیگر می‌گویند: «اگر ایران شکست بخورد، مستضعفین شکست خورده اند.» (۱۵) ایشان می‌گویند: «مسئله حفظ نظام جمهوری اسلامی در این عصر و با وضعی که در دنیا مشاهده می‌شود و با این نشانه‌گیری‌هایی که از چپ و راست و دور و نزدیک نسبت به این مولود شریف می‌شود، از اهم واجبات عقلی و شرعی است... حفظ جمهوری اسلامی، یک واجب عینی است... از نماز اهمیتش بیشتر است.» (۱۶) مسئله اهمیت حفظ نظام بود که نهایتاً در قبول قطعنامه ۵۹۸ توسط امام (ره) تاثیر بسزایی داشته است. ایشان در این مورد می‌گویند: «و اما در مورد قبول قطعنامه که حقیقتاً مسئله بسیار تلخ و ناگواری برای همه و خصوصاً برای من بود، این است که من تا چند روز قبل معتقد به همان شیوه دفاع و مواضع اعلام شده بودم و مصلحت نظام و کشور و انقلاب را در اجرای آن می‌دیدم، ولی به واسطه حوادث و عواملی که از ذکر آن فعلاً خودداری می‌کنم... با قبول قطعنامه و آتش بس موافقت نموده و در مقطع کنونی آن را به مصلحت انقلاب و نظام می‌دانم.» (۱۷)

۲- ابزارهای تامین امنیت حفظ نظام از دیدگاه امام (ره) منوط به رعایت بسیاری از مسائل از سوی حکومت اسلامی و مردم است. وحدت داخلی، حضور و پایداری ملت در صحنه، اتحاد در روش و حرکت در کلیت سیاست مورد قبول اسلام، احساس مسؤولیت روحانیون، متعادل و بهنگام بودن، تلاش مسلمانان و مستضعفان جهان برای حفظ ج.ا.ا، آمادگی برای دفاع همه جانبه، حفظ نظم و رعایت سلسله مراتب در نیروهای نظامی و انتظامی، وحدت ارتش و سپاه، عدم سوء استفاده از آزادی و جلوگیری از هرج و مرج، جلوگیری از اشاعه تفرقه میان اهل سنت و شیعه، از جمله سفارشات بود که امام (ره) برای حفظ امنیت نظام، مورد تاکید خود قرار می‌دادند. امام (ره) به نقش سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که پس از برپایی ج.ا.ا تاسیس شد، برای تامین امنیت کشور بسیار تاکید می‌کرد. ایشان در جمع اعضای سپاه شرق تهران می‌گویند: «... شما در این انقلاب اسلامی و در این نهضت اسلامی، سهم بسزایی دارید. شما حفظ امنیت منطقه را کردید...» (۱۸) و در سخنرانی دیگری می‌گویند: «حفظ استقلال و امنیت و بقای جنبه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی هر کشور، مستقیم یا غیر مستقیم وابسته به قوای انتظامی ارتش، ژاندارمری و شهربانی آن است و در کشور ما که در حال انقلاب به سر می‌برد، در کنار قوای انتظامی، پاسداران انقلاب نیز موجود و به حفاظت انقلابی اشتغال دارند و باید ملت محترم با تمام قوا کوشش در حفظ این قوای انتظامی و فعال نمایند...» (۱۹) علاوه بر موارد داخلی فوق، سیر نظام به طرف استقلال و خودکفایی نیز از جمله اهداف امام (ره) برای حفاظت از نظام ج.ا.ا می‌باشد. تجربه طولانی امام (ره) در تاریخ سیاسی کشور و ملاحظه نقض حاکمیت ایران توسط قدرتهای بزرگ از طرق مختلف، باعث شده بود تا همواره امام (ره) از نفوذ و سلطه بیگانگان به نظام و بلاد اسلامی واهمه داشته باشند. به همین دلیل، استقلال واقعی نظام از بیگانگان، سهم والایی در تفکرات حکومتی ایشان داشت. مفهوم استقلال در نزد ایشان، در مقابل مفهوم وابستگی قرار داشت و روی پای خود ایستادن از جمله تاکیدات امام (ره) برای حکومت اسلامی بود. ایشان می‌گویند: «اگر ما مسامحه نکنیم و وابسته به خارج باشیم، این وابستگی اقتصادی به خارج قهراً وابستگی سیاسی می‌آورد، قهراً وابستگی اجتماعی می‌آورد و ما همان اسیرها خواهیم بود که بودیم و بر ما همانان حکومت خواهند کرد که کردند.» (۲۰) و در جای دیگر می‌گویند: «... اگر شما بخواهید استقلال پیدا بکنید و آزادی حقیقی پیدا بکنید، باید کاری بکنید که در همه چیز خودکفا باشید، مستغنی باشید. کشاورز باید کاری بکند که دیگر ما احتیاج گندمی به خارج نداشته باشیم. دانشگاهی باید کاری بکند که...» (۲۱) رمز استقلال و رفع وابستگی کشور به خارج از دیدگاه امام (ره) در گرو اسلام است: «اسلام است که ما را مستقل می‌کند... اسلام برای ملت ما تمام آزادیها و استقلال را فراهم می‌کند...» (۲۲) از دیدگاه امام (ره)، اسلام مهمترین عامل قدرت برای مسلمین است. به این ترتیب، می‌توان گفت که در نزد امام (ره) رابطه میان مسئله قدرت و امنیت نیز یک رابطه مستقیم است. اما همانند برداشت اسلامی در نزد امام (ره) این قدرت بیشتر دارای جنبه‌های معنوی است. امام (ره) به رغم اینکه روی مسائل نظامی - دفاعی نظام، به عنوان عوامل تامین کننده نظم و امنیت تاکید دارند، ولی در کل همانند دیدگاه اسلامی، قدرت حقیقی در نزد ایشان از آن خدا و اسلام است. به همین خاطر است که رجوع به این منابع قدرت از

تاکیدات مکرر ایشان است: «رهایی مسلمانان در گرو بازگشت به قرآن است.» (۲۳) «شما ملت شجاع ثابت کرده اید که این تانکها و مسلسلها و سر نیزه ها زنگ زده است و با اراده آهنین ملت نمی تواند مقابله کند.» (۲۴) در جایی در خصوص بیگانگان شرق و غرب می گوید: «اشتباهشان در همین است که خیال می کنند زیادی جمعیت و زیادی اسلحه، کار انجام می دهد و نمی دانند که آن چیزی که کار انجام می دهد، بازوی قوی افراد است. افراد کم با بازوان قوی و قلب مطمئن و قلب متوجه به خدای تبارک و تعالی و عشق به شهادت و عشق به لقاءالله، اینهاست که پیروزی می آورد. پیروزی را شمشیر نمی آورد، پیروزی را خون می آورد.» (۲۵) در واقع تاکیدات امام (ره) روی مسائلی چون: آگاهی ملتها، وحدت کلمه، ارجحیت حیات روحانی و مذهبی بر حیات مادی و دنیوی، اصلاح و استقلال فرهنگی و روحیه ایمانی نشان از نقش برتر عوامل معنوی قدرت بر عوامل مادی آن در دیدگاههای ایشان دارد. ۳- بسط امنیت نظام به امنیت جهان اسلام تا اینجا مشخص شد که بر طبق نظر امام (ره) حفظ امنیت نظام ج.ا.ا بر مسائل دیگر ترجیح داشته و هیچ موضوعی برتر از آن قرار ندارد. در واقع به نظر ایشان، در حال حاضر نظام ج.ا.ا قلب جهان اسلام است و کار خون دهی و تغذیه امت مسلمان را بر عهده دارد و اگر این قلب از کار بیفتد، کل بدنه جهان اسلام در خطر مرگ قرار خواهد گرفت. با همه تاکیداتی که امام (ره) روی اصل حفظ نظام ج.ا.ا می کنند، اما این مساله مانع از طرح ارتباط میان امنیت ایران با امنیت جهان اسلام نمی شود. اگر اعتقاد به حفظ نظام ج.ا.ا را در قالب اصل اسلامی «حفظ دارالاسلام» قرار بدهیم، اصل دفاع از مسلمانان و مستضعفین جهان و دعوت آنها به اسلام حقیقی و قیام علیه حکومتها که در قالب کلی «صدور انقلاب» جای می گیرند و همچنین سیاست نه شرعی و نه غربی امام (ره) را باید به ترتیب در راستای پیروی و اجرای اصول «دعوت» و «نفی سیل» که به عنوان اصول سیاست خارجی اسلام مطرح می باشند، بدانیم. نگاه وسیع امام (ره) در همه زمینه ها از جمله در زمینه دفاع از محرومان و مستضعفان و فقر ستیزی و برقراری عدالت اجتماعی، به طور طبیعی ایجاب می کند که ایشان این مساله را بسیار فراتر از داخل مرزهای ایران و حتی فراتر از جهان اسلام مطرح کنند. ایشان معتقدند راهی که انتخاب کرده اند «آن روز به کمال می رسد که مستضعفین جهان از زیر بار مستکبرین خارج بشوند.» (۲۶) امام (ره) در این زمینه تا آنجا پیش می روند که تشکیل جبهه قدرتمند اسلامی - انسانی (وسیعتر از جهان اسلام) برای سروری با برهنگان جهان را توصیه نموده و ضمن معرفی ج.ا.ا به عنوان پناهگاه همیشگی مسلمانان جهان، آمادگی این نظام اسلامی را برای تامین نیازهای سربازان اسلام اعلام می نمایند. (۲۷) اعلام آشکار حمایت همه جانبه از نهضت‌های آزادی بخش به عنوان مصادیق بارز مستضعفین جهان تا ریشه کن شدن کفر و رسیدن آنها به حقوق حقه خود (۲۸)، هر چند بر اساس معیارهای رایج در سیاست خارجی کشور اقدامی غیر عادی است، ولی امام (ره) بارها به این نکته پافشاری کردند و آن را به عنوان سیاست اصولی نظام جمهوری اسلامی مطرح نمودند و مهتر آنکه، دعوت از مسلمانان برای پیروی از اصول تصاحب قدرت در جهان را اقدامی لازم می دانستند: «من به صراحت اعلام می کنم که جمهوری اسلامی با تمام وجود برای احیای هویت اسلامی مسلمانان در سراسر جهان سرمایه گذاری می کند و دلیلی هم ندارد که مسلمانان جهان را به پیروزی از اصول تصاحب قدرت در جهان دعوت نکنند و جلو جاه طلبی و فزون طلبی صاحبان قدرت و پول و فریب را نگیرد. ما باید برای پیشبرد اهداف و منافع ملت محروم ایران برنامه ریزی کنیم. ما باید در ارتباط با مردم جهان و رسیدگی به مشکلات و مسائل مسلمانان و حمایت از مبارزان و گرسنگان و محرومان با تمام وجود تلاش نماییم و این را باید از اصول سیاست خارجی خود بدانیم.» (۲۹) امام (ره) در رابطه با صدور انقلاب می گویند: «ما این واقعیت و حقیقت را در سیاست خارجی و بین المللی اسلامی مان بارها اعلام نموده ایم که در صدد گسترش نفوذ اسلام در جهان و کم کردن سلطه جهان خواران بوده و هستیم، حال اگر نوکران آمریکا نام این سیاست را توسعه طلبی و تفکر تشکیل امپراطوری بزرگ می گذارند از آن باکی نداریم و استقبال می کنیم... ما در صدد خشکانیدن ریشه های فاسد صهیونیسم، سرمایه داری و کمونیسم در جهان هستیم. ما تصمیم گرفته ایم به لطف و عنایت خداوند بزرگ نظامهایی را که بر این سه پایه استوار گردیده اند، نابود کنیم و نظام اسلام رسول الله (ص) را در جهان

استکبار ترویج نماییم و دیر یا زود ملت‌های آینده شاهد آن خواهند بود.» (۳۰) سیاست نه شرقی و نه غربی امام (ره) نیز کاملاً در جمله فوق نهفته است. در این رابطه امام (ره) همچنین می‌گویند: «ما مسلمانیم و شرق و غرب برایمان مطرح نیست. دولت اسلامی ما آزاد و مستقل خواهد بود. ما نه به سوی غرب و نه به طرف شرق گرایش نخواهیم داشت و می‌خواهیم یک جمهوری بی طرف و غیر متعهد باشیم.» (۳۱) به این ترتیب، روشن گردید که دیدگاه‌های امام (ره) در خصوص امنیت، دارای دو ویژگی کاملاً جدای از هم می‌باشد؛ از یک طرف، از جنبه آرمانی امنیت جهان اسلام و امت مسلمان برای امام (ره) بیش از هر چیز دیگر مهم می‌باشد و همانند دیدگاه‌های کلی اسلامی در جست و جوی درنوردیدن مرزهای ملی است و در این راه، مخالفت با جهان غیر مسلمان و زورگو کاملاً شبیه الگوهای انقلابی صدر اسلام است و کمتر با مرام‌های دیپلماتیک فعلی سازگاری دارد و از سوی دیگر، حفظ نظام ج.ا.ا از اهم واجبات تلقی می‌شود. البته حفاظت از این نظام نیز در راستای حفاظت کلی امت اسلامی است و بیشتر دارای ماهیت ایدئولوژیکی و مکتبی است تا ملی؛ چرا که بر طبق نظریات آرمانی امام (ره) مرزهای ملی ارزش خاصی ندارند و وحدت جهان اسلام، مقصد نهایی وی در ایده آل‌های سیاست خارجی است. به این ترتیب، مفهوم «امنیت ملی» به معنای خاص کلمه در نظریات امام (ره) چندان رنگی ندارد و به جای آن، امنیت نظام و جهان اسلام در ولایت خاصی قرار دارد. خلاصه و نتیجه‌گیری: برای فهم بیشتر و رسیدن به نتایج بهتر، در اینجا لازم می‌دانیم تا میان مباحث گذشته و برداشتهای مختلف از امنیت ملی، مقایسه مختصری انجام دهیم. در رابطه با مفهوم امنیت ملی، تا به حال بر داشتهای متفاوتی شده است. به طور کلی می‌توان سه برداشت مختلف از این مفهوم را در روابط بین الملل برشمرد: ۱- رئالیستی؛ ۲- ایده آلیستی؛ ۳- انترناسیونالیستی. (۳۲) در برداشت «رئالیستی»، واحد «دولت - ملت» به عنوان یک اصل در نظر گرفته می‌شود و صحنه روابط بین الملل چیزی جز رقابت میان واحدهای مختلف برای تامین امنیت و پیشبرد منافع ملی نمی‌باشد. در این مفهوم، دولتها چاره‌ای جز تلاش برای بر خورداری بیشتر از قدرت و توانایی ملی در برابر رقیبان ندارند؛ لذا رابطه میان «امنیت و قدرت» رابطه‌ای همیشگی و مستقیم است. در این معادله، امنیت یکی، ناامنی دیگری و بر عکس، ناامنی یکی، امنیت دیگری تلقی می‌شود. در برداشت «ایده آلیستی» که متأثر از اندیشه‌های کانت می‌باشد، امنیت ملی «نه توانایی یک ملت» بلکه «نبود تهدید و وجود تامين» تعریف می‌شود. به عبارت دیگر، در اینجا، امنیت ملی به فقدان ترس از به خطر افتادن ارزشهای حیاتی معنا می‌گردد. طرفداران این برداشت، خواهان ایجاد جامعه‌ای جهانی هستند که در آن، همکاری برای تحقیق آرمانهای مشترک بشری، جای رقابتهای را می‌گیرد. بر حسب این دیدگاه، افراد جامعه بشری به جای دولتهای ملی، به عنوان یک اصل در روابط بین الملل نقش بازی می‌کنند و مرزبندی‌های ملی، غیر واقعی و اعتباری می‌باشند. لذا نهایتاً در مورد برداشت «انترناسیونالیستی» از امنیت ملی، باید گفت که این برداشت، امنیت را تنها با وجود همکاری میان واحدهای ملی امکان پذیر می‌داند. طرفداران این نظریه، دولتها را به عنوان بازیگران عمده بین المللی می‌پذیرند؛ ولی به رقابت دائمی بین آنها قایل نیستند. دولتها به رغم آنکه منافع متعارض دارند، منافع مشترک نیز دارند که آنها را مجبور به همکاری با یکدیگر می‌کند. در این برداشت، گسترش همکاریها از طریق ایجاد نهادهای بین المللی سبب کاهش رقابتهای می‌شود و تهدیدهای امنیتی را از بین می‌برد. با توجه به توضیح مختصر فوق، بهتر می‌توان به نتایجی در خصوص مباحث این مقاله دست یافت. با نگاه به بحث امنیت در اسلام و اندیشه امام و مقایسه اجمالی آن با سه برداشت یاد شده، می‌توان گفت که مفهوم امنیت در اندیشه سیاسی اسلام و همچنین امام، به طور کامل، در هیچ کدام از برداشتهای یاد شده جای نمی‌گیرد، ولی در عین حال اشتراکاتی با برخی از آنها دارد. همان طوری که قبلاً ذکر شد، نمی‌توان معنای خاص امنیت ملی را در اندیشه سیاسی اسلام و امام جست و جو نمود. این معنای خاص؛ بخصوص در برداشت رئالیستی از امنیت ملی متبلور شده است؛ به این معنا که امنیت ملی کارکردی ویژه در رابطه با مفهوم واحد «دولت - ملت» دارد. البته در دهه‌های اخیر مباحثی چون حفظ زیست، مساله حقوق بشر و... تا حدی باعث شده که این مفهوم صرفاً به تنگ نظری‌های گذشته خود قانع نباشد و از این جهت تا حد ارتباط همه جانبه با

امنیت بین الملل بسط نماید. با این وصف، هنوز واحدهای ملی بیش از هر چیز در تامین انحصاری امنیت و منافع ملی خود می باشند و در تعقیب سیاست امنیت بین المللی خود نیز حتی الامکان منافع خاص خود را پی گیری می نمایند. برخلاف برداشت رئالیستی، در اندیشه سیاسی اسلام، مفهوم امت جایگزین مفهوم ملت می گردد. لذا مفاهیمی چون منافع ملی که در تضاد با وحدت طلبی امت می باشد، چندان اعتباری ندارند و به جای آن، مصالح جامعه اسلامی و امنیت امت اسلامی اهمیت پیدا می کنند. در اندیشه سیاسی امام نیز میان امنیت امت و امنیت نظام، معادله پیچیده ای وجود دارد. به نظر می آید حداقل در سالهای اول انقلاب، این امنیت امت بود که بر امنیت نظام اولویت داشت. بعدا با شروع جنگ تحمیلی و به خطر افتادن کیان نظام اسلامی، مساله امنیت نظام در نظر امام به عنوان اولویت اصلی مطرح می گردد. (۳۳) علاوه بر این، در تحلیل دیدگاه امام نمی توان به طور شفاف میان امنیت ملی و امنیت نظام ارتباط برقرار نمود. به این معنا که هنوز این سؤال باقی است که آیا در نظر امام، امنیت نظام همان است که در متون روابط بین الملل به امنیت ملی تعبیر می گردد؟ به نظر می آید، تعبیر امام از امنیت نظام، بیشتر دارای صبغه ایدئولوژیکی باشد و این باعث می شود تا نتوان آن را کاملا مترادف با مفهوم رایج امنیت ملی دانست. از جهت آرمان گرایی، می توان گفت برداشت اسلام از امنیت تا حدی شبیه به برداشت ایده آلیستی است. اسلام هم افراد بشری را دارای ریشه واحدی می داند که باید در مسیر واحدی نیز هدایت گردند. همچنین این آیین نیز مرزبندی های ملی را غیر واقعی و اعتباری می داند و برای آن اهمیت ذاتی قائل نیست. اصل دعوت در سیاست خارجی اسلام در مقایسه با این برداشت، می تواند قابل طرح باشد. با این وصف، نگاه اسلام به تحقق جامعه مشترک بشری، یک نگاه کاملا دینی است و مبنای آن، حرکت به سمت همه جایی شدن اسلام است. بر خلاف طرفداران برداشت ایده آلیستی که عموما خواهان ایجاد جامعه مشترک بشری بر مبنای اصول جهانی حقوق بشر می باشند. در اسلام همان طوری که قبلا ذکر شد، اهمیت اساسی در امنیت امت مسلمان می باشد و این امنیت می تواند حتی تا زمان رسیدن به جامعه مشترک جهانی نیز به عنوان هدف اساسی در سیاست خارجی دنبال گردد. در برداشت امام نیز دیده شد که حداقل در میان کشورهای مسلمان مرزبندی های ملی چندان اعتباری ندارند و آنچه که اصل است همان، مفهوم امت اسلامی می باشد. شاید بتوان بیشترین موارد تشابه را در جایگاه امنیت، میان اسلام و برداشت انترناسیونالیستی یافت. برداشتی که معتقد به همکاری در میان کشورها است. در اینجا دو اصل حفظ دارالاسلام و اصل نفی سبیل در سیاست خارجی اسلام می تواند مورد دقت قرار گیرد. تلاش برای حفاظت از مملکت اسلامی در ارتباطات مختلف خارجی و همچنین جلوگیری از تسلط بیگانگان بر بلاد اسلامی، می تواند مبنای همکاری با دول دیگر قرار گیرد. در دیدگاه امام نیز مسایلی چون وحدت جهان اسلام، ترغیب سران دولتهای بزرگ به توجه به اسلام (دعوت امام از گورباچف به شناخت بیشتر از اسلام) می تواند مبنای این همکاری قرار گیرد. با وجود این با توجه به اینکه امام در راستای استقرار نظام ج.ا.ا کاملا خودشان را رویاروی امپریالیسم می دیدند، کمتر در زمینه همکاری همه جانبه با دول دیگر اندیشه می کرد و بیشتر به چگونگی وحدت و ارتباط با امت اسلامی و ملل مستضعف جهان فکر می نمود. ۱- پی نوشتها: ۱- رضا نظر آهاری، «نقش و اهمیت سیاسی اسلام در روابط بین الملل»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، سال یازدهم، شماره ۱۱۳ - ۱۱۴، (بهمن و اسفند ۱۳۷۵)، صص ۴۸-۵۳. ۲- برای مطالعه در زمینه امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران رجوع شود به: پایان نامه کارشناسی ارشد نگارنده تحت عنوان: سید حسین ولی پور زرومی، سیر تحول در مقوله و ملاحظات امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، به راهنمایی دکتر محمود سریع القلم، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۶. ۳- برای مطالعه در زمینه تحول در مفهوم امنیت ملی می توان به این منابع رجوع کرد: ۴- ترجمه آیات قرآن کریم از ترجمه قرآن مرحوم الهی قمشه ای می باشد. اصل آیات اغلب از این منبع استخراج شده است: عباسعلی عمید زنجانی، مبانی اندیشه سیاسی اسلام، مؤسسه فرهنگی اندیشه، تهران، (بی تا). ۵- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱، ترجمه سید جعفر شهیدی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم، تهران، ۱۳۷۴، ص ۱۲۹. ۶- نهج البلاغه، نامه شماره ۵۳، همان، ص ۳۳۸. ۷- علی شمس اردکانی، ملاحظه ای درباره امنیت ملی، مجله سیاست خارجی، سال اول، شماره ۱،

(دی و اسفند ۱۳۶۵)، ص ۹۸. ۸- سید علی قادری، طرح تحقیق مبانی سیاست خارجی در اسلام، مجله سیاست خارجی، سال اول، شماره ۲، (فروردین و خرداد ۱۳۶۶)، صص ۲۲۵-۲۲۶. ۹- همان، صص ۲۰۹-۲۲۶. ۱۰- علی اصغر کاظمی، نقش قدرت در روابط بین الملل، نشر قومس، تهران، ۱۳۶۹، صص ۱۲۳-۱۲۴. ۱۱- تقی آزاد ارمکی، اندیشه اجتماعی متفکران مسلمان از فارابی تا ابن خلدون، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۴، صص ۳۱۷-۳۲۲. ۱۲- فیروز دولت آبادی، شکست یا پیروزی، بحثی پیرامون رابطه جمهوری اسلامی ایران با جهان اسلام، مجله یاست خارجی، سال دهم، شماره ۱، (بهار ۱۳۷۵)، صص ۲۴۷-۲۶۳. ۱۳- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۹۸. ۱۴- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۵۰. ۱۵- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۲۲۶. ۱۶- همان. ۱۷- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲۰، صص ۲۳۸-۲۳۹. ۱۸- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۶، ص ۵. ۱۹- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۸، ص ۹۲. ۲۰- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۴۰-۴۱. ۲۱- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۰۶. ۲۲- همان. ۲۳- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۵۳. ۲۴- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۳، ص ۴۴. ۲۵- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۶۹-۷۰. ۲۶- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۵۱. ۲۷- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۳۸. ۲۸- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۹۱. ۲۹- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۳۸. ۳۰- همان. ۳۱- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۰۲. (لازم به یادآوری است که مطالب صحیفه نور در موضوعات مختلف توسط مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام (ره) به صورت خام استخراج شده است. از این جهت از همکاری آن مؤسسه تشکر می‌نمایم.) ۳۲- برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: ح. قاسمی، برداشتهای متفاوت از امنیت ملی، مجله سیاست دفاعی، سال اول، ش ۲، (بهار ۱۳۷۲)، صص ۵۳-۶۸. ۳۳- برای مطالعه در زمینه ادوار مختلف امنیت ملی در ج.ا. رجوع شود به: مقاله نگارنده تحت عنوان، سید حسین ولی پور زرومی، گفتنهای امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال اول، پیش شماره دوم (تابستان ۱۳۷۷) صص ۶۱-۸۲. منابع مقاله: فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۵، ولی پور زرومی، سید حسین؛

تاملی در مبانی اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)

تاملی در مبانی اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) در گفتگو با: حضرات آیات عباسعلی عمید زنجانی محمد هادی معرفت سید نورالدین شریعتمدار جزایری اشاره: آنچه فراروی خوانندگان محترم قرار دارد، میزگردی است که درباره مبانی اندیشه های سیاسی حضرت امام خمینی (ره) به ابتکار شورای مدیریت و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به مناسبت یکصدمین سال میلاد امام خمینی در مهر ماه ۱۳۷۸ در مدرسه فیضیه برگزار گردیده است. به خاطر اهمیت بحث و مناسبتی که با مباحث این شماره فصلنامه علوم سیاسی دارد، تقدیم خوانندگان محترم می‌شود. بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و الصلاه و السلام علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد (ص). ضمن عرض تبریک به مناسبت میلاد حضرت زهرا سلام الله علیها و یکصدمین سال میلاد حضرت امام خمینی (ره) حضور حضار محترم، علما، استادان، فضلا و طلاب محترم حوزه علمیه قم، میزگرد بنیادهای فقهی کلامی اندیشه سیاسی حضرت امام را با حضور حضرات آیات، آیت الله عباسعلی عمید زنجانی، آیت الله محمد هادی معرفت و آیت الله سید نورالدین شریعتمدار جزایری شروع می‌کنیم. موضوع بحث این میزگرد، اندیشه سیاسی حضرت امام است. من سوءالات را با اجازه استادان محترم و حضار ارجمند مطرح می‌کنم. با توجه به اینکه استادان محترم شرکت کننده در این میزگرد، هر سه از بزرگان فقه سیاسی اسلام هستند و تحقیقات گسترده ای را در دایره فقه سیاسی و اندیشه های سیاسی دارند بنابراین، هیچ ترتیبی در طرح سوءالات وجود ندارد و من ترجیح می‌دهم که سوالات را به ترتیب از حضرت آیت الله عمید زنجانی طرح کنم و استادان محترم هم پاسخ خواهند داد. آیت الله عمید زنجانی اولین سوءالی را که طرح می‌کنم مربوط به مبانی اندیشه های سیاسی حضرت امام است: آیا اندیشه سیاسی حضرت امام صرفا بر بنیادهای فقهی استوار است، یا از مبانی فلسفی و کلامی حضرت امام نیز الهام گرفته است؟

آیت الله عمید زنجانی: بسم الله الرحمن الرحيم. من هم به نوبه خودم، سال امام، میلاد امام و میلاد مسعود حضرت صدیقه کبری را به همه حضار محترم تبریک عرض می‌کنم. امیدوارم که این بحث تخصصی به میزان وقتی که برای آن صرف می‌شود، مفید و موءثر باشد. البته جناب دکتر فیرحی سؤوال را که مطرح کردند، و شاید اشاره به این نکته را لازم ندیدند که خواه ناخواه این موضوع، یک بحث تخصصی است؛ یعنی ما به مقدمات مباحث نمی‌پردازیم. مساله ای به این اهمیت، نیاز به یک سلسله تمهیدات دارد و خواه ناخواه، فارغ از آن مباحث مقدماتی در یک سطح تخصصی به مساله پرداخته می‌شود. اندیشه سیاسی امام با تمام جامعیتی که دارد، متبلور در مساله فقهی ولایت فقیه است. ولایت فقیه تمام اندیشه سیاسی امام نبوده و تنها یکی از برجسته ترین مظاهراندیشه سیاسی امام است. به خاطر اهمیت و به لحاظ جایگاه فقهی اش در مجموعه اندیشه سیاسی امام، از یک ویژگی و برجستگی خاصی برخوردار است. البته اگر ما به مبانی فقهی امام، بخصوص در بحث ولایت در کتاب «البیع» توجه داشته باشیم، مساله ولایت فقیه صرفاً یک مساله فقهی است؛ یعنی امام در بحث ولایت فقیه، صرفاً مساله را بر اساس مبانی و بر اساس منطق فقه، بررسی کرده اند. به اصطلاح جدید، متدلوژی حاکم و منطق حاکم بر بحث امام، منطق فقهی است. امام با توجه به اصولی که در اصول فقه برای استنباط احکام فقهی تبیین می‌شود، مساله را مطرح کردند و نتیجه نهایی هم از آن گرفتند و در این بحث فقهی، مساله فلسفی و کلامی دیده نمی‌شود. اگر امام در تبیین مساله ولایت فقیه به مباحث عقلی پرداخته اند، این مباحث عقلی به معنای فلسفی نیست و منظور ایشان، عقل نظری نیست، بلکه عقل عملی است و همچنین به معنای عقل کلامی هم نیست. به معنای عقلی است که در اصول فقه مطرح می‌شود و در کنار کتاب و سنت و اجماع قرار می‌گیرد. می‌دانیم که امام در تبیین ولایت فقیه، به مسائل عقلی بها دادند و حتی بخشی از بحث را به عنوان یک ضرورت عقلی مطرح کردند؛ ولی این، به معنای آن نیست که بحث ولایت فقیه از حوزه فقهی خارج شده و به حوزه فلسفی یا کلامی کشانده شده است. بنابراین، اگر ما متن بحث و شیوه بحث امام و منطق حاکم بر بحث امام را در کتاب «البیع» ببینیم که خوشبختانه من در درس امام هم حضور داشتم و تقریرات این بحث را نوشتم، حالا- کتاب «البیع» به قلم شریف خود امام است امام شیوه بحثشان چه در درس و چه در کتاب «البیع» فقهی است؛ یعنی منطق حاکم، منطق فقهی است. این پاسخی که من عرض کردم به این بخش از سؤوال مربوط می‌شود که امام در بحثشان تاچه اندازه ای به مسائل فلسفی و کلامی بها داده اند؟ پاسخش این است که در این بحث، اصلاً مباحث فلسفی و کلامی دیده نمی‌شود. منطق امام، منطق فقهی خالص است. امام به عنوان یک فقیه و به عنوان یک استنباط فقهی و نتیجه گیری از ادله فقهی، بحث کرده اند. اما با توجه به جامعیت امام در بعد فلسفی زیرا که امام صرف نظر از اینکه یک فقیه عالی مقام بود، یک فیلسوف و صاحب نظر در فلسفه بود. امام سالها به عنوان یک صاحب نظر در فلسفه تدریس کردند می‌توان گفت؛ تا آنجا که امامت به مباحث کلامی می‌خورد، چون خود این مساله جای بحث دارد که آیا امامت یک بحث کلامی است و یا بحثی فلسفی است. در آثار فیلسوفانی مانند بوعلی و فارابی، مساله امامت مطرح شده و در سبک و سطح فلسفی، در سلسله مراتب تکوین و عقول قرار گرفته است و به عنوان یک بحث فلسفی قابل تلقی است. کما اینکه فارابی و بوعلی سینا همین مساله امامت را در دنباله مباحث فلسفی شان آورده اند. بنابراین، اگر ما بخواهیم امامت را تا آنجا که مربوط به مباحث کلامی است؛ یعنی اختلاف مذاهب که ریشه فلسفی دارد، بررسی کنیم؛ از آنجا که امام صاحب نظر در این مسائل است، سؤوال این است که امام به مسائل فلسفی و کلامی در مباحث اندیشه سیاسی خود تا چه اندازه بهاداده است؟ مسلماً اگر آثار امام دیده شود، امام مساله امامت را بایک دید دیگری می‌نگرد. امامت را همان طوری که امیرمؤمنان در خطبه شمشقیه، تعبیر به قطبیت می‌کند (وانه ان محلی منها، محل القطب من الریح) امامت نه تنها قطب جامعه انسانی؛ بلکه جهان تکوین، و واسطه در فیض است. اگر با این دید عرفانی نگریسته شود و با این دید فلسفی نگریسته شود، باید گفت که امام فرصت آن را نیافتند که مساله ولایت را باز کنند و یک صورت بازتری از آن را ارائه دهند. حتی احکام حکومتی هم فقهی است. احکام حکومتی که ولی فقیه می‌تواند بر اساس تشخیص مصالح جامعه و مصالح عباد، احکام اولیه را

تحت الشعاع قرار بدهد، باز این، بعد فقهی دارد. اما اینکه بعد عرفانی و فلسفی امامت در این زمینه تا چه حد می تواند گسترش پیدا بکند؟ شاید از همان مقوله های ناگفتنی است که امام یکی دو بار اشاره فرمودند که مسائل بسیاری هست که من هنوز فرصت و مناسبت لازم برای بیان آن را نمی بینم. بنابر این کلامشان چون ولایت فقیه نیابی است مخصوصا بر اساس نظریه نصب که امام، فقها را نایب عام در زمان غیبت قرار داده و نصب کرده است بنابر نظریه نصب امامت نیابی کاملا قابل استنباط است. یعنی همان امامتی که در بعد کلامی، بر اساس منطوق عقلی پیش بینی می شود، همان طوری که نبوت ضرورت دارد، ضرورت نبوت در بعد رهبری و امامتش بعد از پیامبر هم ادامه دارد که بعد کلامی ضرورت عقلی، بر این اساس می شود. می توان مساله را به این صورت تبیین کرد که امامت را به دو بخش امامت بالاصاله و امامت نیابی قرار داد و بحث ولایت فقیه به عنوان یک نتیجه فقهی در قسم امامت نیابی باشد. که در اینجا، تلاقی یک تفکر کلامی با یک تفکر فقهی خواهد بود. من خیلی به اجمال و فشرده سوال اول را جواب دادم. گر چه مطالب بسیاری هست که من ضروری نمی بینم در اینجا طرح کنم، برای اینکه وقت بیشتری گرفته نشود و آقایان هم مطالبی را خواهند فرمود. اگر مناسبتی پیدا شد، باز عرضم را تکمیل خواهم کرد. با تشکر از استاد محترم، حضرت آیت الله عمید زنجانی: خلاصه بحث ایشان این بود که منطوق و روش حاکم بر اندیشه حضرت امام، روش و منطوق فقهی بوده است و بحثهای کلامی، کمتر از آثار ایشان قابل استنباط می باشد. حضرت آیت الله معرفت، برداشت من این است که حضرت تعالی نظری متفاوت با نظر آیت الله عمید زنجانی دارید. مستدعی است نظر خودتان را بیان فرمایید. آیت الله معرفت: بسم الله الرحمن الرحیم. با سلام و تبریک این روز مبارک به حضار محترم. با حذف مقدمات عرض می کنم، آنچه که بنده از استدلالات و فرمایشات امام در این زمینه به دست آورده ام، این است که ایشان، این مساله را یک مساله کلامی می دانند و اساسا برداشت و استدلال ایشان از اینجا شروع می شود که می فرماید، تمام ادله ای که ما برای امامت، بعد از نبوت اقامه می کنیم، تمام آن ادله در عصر غیبت در مساله ولایت فقیه جاری است. از این برداشت به خوبی روشن می شود که این مساله، یک مساله کلامی است و اگر سوال شود که چرا فقها این مساله را در کتب فقهی خود مطرح کرده اند؟ اساسا چرافقه های شیعه حتی گنگ شیخ مفید، شیخ طوسی علامه و شهیدین این بحث را که یک بحث کلامی است در فقه مطرح کرده اند؟ جوابش این است که در فقه ابوابی هست که اساسا مربوط به سیاست است. باب جهاد، باب تقسیم غنائم، باب جزیه و بسیاری از ابواب فقهی مخصوص مسائل سیاسی است. به این دلیل که مساله ولایت فقیه در آن ابواب مطرح است و علت اینکه شیخ این مساله را در کتاب «البیع» مطرح کرده اند؟ این است که چون در این کتاب بحث از ولایت پیش می آید و به جهت اینکه فقها فرصتی نمی بینند، که این بحث ولایت فقیه را در جای متناسب خودش مطرح کنند و الا- حتی در فقه هم که مطرح است، به خاطر جنبه سیاسی مساله مطرح است. امام خمینی زمانی که راجع به توفیق شریف برای اثبات ولایت فقیه استناد می کنند می فرمایند: زیرا که در توفیق سوال می شود که ما در عصر غیبت به چه کسی مراجعه کنیم؟ آن وقت جواب این است که به فقها مراجعه کنید. امام خمینی (ره) می فرماید: اسحاق ابن یعقوب که این همه جلالت و قدر دارد و چون خود شیخ کلینی است و در مسائل شرعی در ابعاد مختلف کاملا وارد است، این از امام (ع) سوال نمی کند که در عصر غیبت در مسائل شرعی به چه کسی رجوع کنیم؟ یعنی حلال و حرام را از چه کسی پرسیم؟ این را همه کس می دانند حتی صغار شیعه هم می دانند که احکام حلال و حرام را باید از فقها پرسیم. امام خمینی (ره) می فرماید: پس این، نظرش روی مساله سیاسی است به عبارت دیگر، سوال این است، در مسائل اداری، در مسائل امور اجتماعی و در اموری که مربوط به جامعه تشیع است، به چه کسی باید مراجعه کرد. مرجع کیست؟ راجع به این مساله سوال می کند و همچنین فرمایش مولا امیرالمؤمنین (ع) که می فرماید: «احق الناس بهذا الامر، اقویهم علیه و اعلمهم بامر الله فیه» که حضرت می فرماید: شایسته مقام ولایت امر، کسی است که دارای دو شرط باشد: شرط اول، اینکه از بینش سیاسی بالایی برخوردار باشد. شرط دوم اینکه، اطلاع و آگاهی او از دیدگاههای اسلام راجع به مسائل سیاسی هم در حد بالا باشد. دو شرطی را که حضرت می فرماید، دو شرط کاملا عقلایی است و در مسائل سیاسی مطرح

است. شرط اول که در رهبر باید وجود داشته باشد یعنی بینش سیاسی او بالا باشد، آیا این شرط، یک شرط تبعیدی شرعی است. یعنی امیرالمؤمنین (ع) به عنوان اینکه روی کرسی تشریح نشسته است، می فرماید: در ولی امر مسلمین شرط است که از بینش سیاسی والا برخوردار باشد یا اینکه این، یک شرط عقلایی است و به عنوان یک شرط عقلایی مطرح است. همه عقلای جهان این شرط را در رهبران دارند که باید از لحاظ بینش سیاسی در حد بالا باشد و لذا ما گفتیم که این شرط، یک شرط عقلایی است و اصلا تبعیدی و شرعی نیست. شرط دوم «اعلمهم بامر الله فیه. خوب، این می شود طبیعی به جهت اینکه یک جامعه ای که مسلمان هستند، قطعاً کسی که می خواهد بر آنها حکومت کند، باید از دیدگاههای اسلام راجع به مسائل حکومتی آگاه باشد و اگر ما به دنیا عرضه بکنیم که ما یک جامعه مسلمانیم و کسی باید بر ما حاکم باشد که از دیدگاههای اسلام در مساله زعامت، آگاه باشد؛ آیا دنیا این شرط را از ما نمی پذیرد یا می گویند: این شرط کاملاً طبیعی است. یک جامعه یهودی اگر بگوید کسی باید بر ما حکومت بکند که از دیدگاههای مذهب یهود اطلاع کاملی داشته باشد، آیا مای توانیم بگوییم چرا این شرط را می کنید؟ هر امتی می تواند این شرط را برای رهبر خودش داشته باشد و لذا عرض کردم که این دو شرطی را که امیرالمؤمنین (ع) فرموده است، اولی، عقلایی است و دومی، کاملاً طبیعی است. اینها را وقتی روی هم بریزیم، مسائلی از آن در می آید که اصلاً مساله، یک صبغه کلامی دارد نه صبغه فقهی؛ چون راجع به عمل مکلف نیست و مساله راجع به مساله رهبری امت است. و اینکه فقها از جمله مرحوم نراقی که روایاتی در این زمینه آورده و بخصوص امام اصرار داشت روایات را در این زمینه خیلی دقیق حل و فصل کند، این برای تایید مطلب است؛ یعنی اینکه این مساله، کلامی است و به وضوح روشن است که، مکتب تشیعی که به دلائلی عقلی می گوید بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) باید شخص معصومی مثل امیرالمؤمنین (ع) بر منصفه حکومت بنشینند. به همان دلائل می گوید که در استمرار آن نیز باید چنین باشد. اصلاً مکتب تشیع این است. پس باید گفت که روایاتی که در این زمینه به آنها استدلال می شود، این روایات حکم تایید را دارد؛ یعنی به عنوان اینکه معصومین علیهم السلام، این مساله را تایید کرده اند نه اینکه این مساله صبغه فقهی پیدا بکند. اصلاً هیچ خاصیت فقهی ندارد و صرفاً خاصیت کلامی دارد؛ چون ویژگیهای فقه در آن اصلاً دیده نمی شود به هر حال، آن طوری که از درس امام و فرمایشات امام و نوشته های امام به دست می آید، این است که عرض کردم. از پاسخ فشرده حضرت آیت الله معرفت بسیار متشکریم. همان طور که حضار محترم استحضار دارند، ظاهراً تا حدودی در بحث اختلاف نظر وجود دارد. حضرت آیت الله عمید آن را یک مساله فقهی می دانند و آیت الله معرفت، مساله را کلامی می دانند. حالا- سؤال من از حضرت آیت الله جزایری این است که بفرومائید به این مساله چه پاسخی دارید. من این سوال را طرح می کنم که اگر ما این تصور را داریم که فقه، جزء علوم عملی است و سیاست هم از علوم عملی است، پس چگونه می شود که بحث سیاسی یا اندیشه سیاسی را در کلام که به هر حال از احکام علمی و نظری محض هستند، مطرح کرد؟ آیت الله جزایری: بسم الله الرحمن الرحیم. با عرض تشکر از شورای مدیریت و جامعه مدرسین حوزه علمیه که این جلسه را برگزار کردند و همچنین با تشکر از حضار محترم که حوصله می کنند و به سخنان ما گوش می دهند. به نظر می رسد که این سوال تنها اختصاص به ولایت فقیه ندارد. این سوال، تمام مبانی اندیشه سیاسی امام را چه در فقه و چه در اصول در بر می گیرد که آیا بالاخره این مبانی اندیشه سیاسی که امام دارند و برخاسته از فقه و اصول می باشند، اینها از دیدگاه فقهی ایشان سرچشمه گرفته یا اینکه مبانی فلسفی هم در اینجا تاثیر داشته است. ولایت فقیه، یکی از مسائلی است که مورد بحث و بررسی ایشان قرار گرفته است البته همان طوری که فرمودند از برجسته ترین مسائل مورد نظر امام است؛ اما در مجموع وقتی حساب کنیم، مبانی اندیشه سیاسی حضرت امام، تنها ولایت فقیه نیست؛ بلکه ولایت فقیه یکی از مسائلی است که امام آن را بررسی کرده اند. اصلاً مبنا شاید نباشد. ولایت فقیه تولید شده از مبانی سیاسی ایشان است؛ مبانی ای که در فقه و اصول دارند. و اما از نظر اینکه دیدگاه امام فقهی است یا فلسفی؟ همان طوری که فرمودند و حضار هم توجه دارند و می دانند؛ امام گذشته از آنکه یک فقیه بودند، یک فیلسوف، متکلم و حکیم هم بودند و طبعاً هر فیلسوف و حکیمی نمی تواند وقتی وارد علمی

دیگری هم شد، از آن اندیشه هایی که در فلسفه و حکمت و کلام دارد، دست بردارد. و لذا اگر شما علم اصول ایشان را ملاحظه بفرمایید. علم اصولی که امام فرمودند با علم اصولی که دیگران طرح کردند، خیلی متفاوت است. زولی علم اصول کسانی که در مباحث خود به اندیشه کلامی و فلسفی توجهی نداشتند با علم اصولی که امام مطرح می کند خیلی متفاوت است و در علم اصول بعضی از مسائل را می بینیم امام به صورت دیگری با آنها برخورد می کند. این مساله یکی از ویژگیهای حضرت امام است و باعث ویژگی در مبنای سیاسی ایشان شده است. مثلاً شما ببینید که برداشت امام از قاعده «نهی ضرر» با دیگران متفاوت است. قاعده «نهی ضرر» را اصولیون دیگر، به همان مباحث و اصولی می برند حکم به لحاظ نفی موضوع، نهی از ضرر و این گونه مباحث را تلقی و برداشت می کنند. حال آن که امام می فرماید که این، یک حکم سلطانی است و نشأت گرفته از مقام حکومت رسول خداست نه از مقام نبوتش، در حالی که تلقی و برداشت دیگران، این است که حدیث «لاضرر» مثل تمام احادیث دیگر از همان مقام نبوت پیامبر سرچشمه گرفته است. اما امام می فرماید که پیامبر سه منصب دارد. یکی، نبوت است؛ یکی قضاوت و یکی هم حکومت. و از جهت حکومت، امام «لاضرر» را فرموده است. این دیدگاه خاص، نمی تواند دیدگاه یک فقیه باشد؛ یعنی فقیه خالص یا حتی اصولی محض. اینجا آن مبانی فلسفی و کلامی که پیامبر (ص) دارند، بر قاعده «لاضرر» هم اثر می گذارد و برداشت امام را متفاوت می کند. مثلاً در برداشت از اینکه احکام چگونه هستند، اکثر علماء، احکام را، احکام شخصیه می دانند. فلذا گاهی در تکلیف غافل و یا در تکلیف جاهل گیر می کنند؛ چون نمی شود غافل را تکلیف کرد. نمی شود به او گفت (ایها الغافل) مثلاً یا (ایهاالجاهل) یا (ایهاالساهی) چون اینها را خطابات شخصیه می دانند؛ اما امام فرموده اند این خطابات قانونیه است. در بحث تکلیف به جایی رفتند که ما می توانیم بگوییم این همان استنباط از باب علم کلام است. بحث راقانونی کردند. ایشان می فرمایند: تکالیف کلی قانونی هستند؛ مثل همه قانونهایی که در دنیا وضع می شود کاری به اشخاص ندارد. قانون وضع می شود. برای کل مردم حال اگر کسی جاهل است، اگر کسی غافل است، اگر کسی ساهی یا ناسی است خوب این مربوط به خودش است؛ اما قانون برای همه است. این در اصول، که دو نمونه عرض کردیم. در فقه هم وقتی ما می آییم، می بینیم که امام باز خیلی از مسائل را با آن دیدگاه کلامی و فلسفی شان بررسی کرده اند. مثلاً در مساله امر به معروف و نهی از منکر، فقهای دیگر برای امر به معروف و نهی از منکر، شرایطی را قائلند. یکی از آن شرائط، احتمال تاثیر است، امام صریحاً می فرماید البته در بعضی مراتب که سکوت علماء باعث ترویج ظلم بشود. بعضی مسائل را در آنجا مطرح می کنند که حالا وقت نیست من عرض کنم که اگر چه احتمال تاثیر هم ندهد، باید امر به معروف و نهی از منکر بکنند تا می رسیم به بحث ولایت فقیه که در آنجا به عنوان برجسته ترین مسائلی است که امام در فقه آن را بررسی کردند. به نظر بنده، این مساله ولایت فقیه هم جنبه کلامی دارد و هم جنبه فقهی. نه این طور است که به طور خاص کلامی باشد و امام هیچ نظری به فقه نداشته باشد و نه این طور است که به طور کلی فقهی باشد و نظری به کلام نداشته باشد. امام در کتاب «البیع» می فرماید: فما هو دلیل الامامه بعینه، دلیل علی لزوم الحکومه بعد غیبه ولی الامر عجل الله فرجه الشریف سیما مع هذه السنین المتتمادیه. بعد امام می فرماید: نعوذ بالله شاید هزاران سال طول بکشد و امام زمان نیاید، پس ما باید چکار بکنیم؟ این خلاء، را چگونه پر کنیم؟ آن دلیلی که می گوید باید امام باشد، آن دلیل می گوید فقه باید ولایت داشته باشد و این خلاء نبود امام را باید جبران بکند، فقیه باید جبران بکند. ایشان می فرماید: که نظر هم به جهت فقهی مساله دارند (مع ذلک) یعنی پس از اینکه حکومت ضروری است و حکومت بدیهی است، عقل ضروری به آن دلالت می کند (و ما هو دلیل بعینه دلیل علی لزوم الحکومه) بعد می فرماید (مع ذلک) یعنی با اینکه عقل به آن حکومت می کند و آن قاعده لطف، اقتضای می کند که فقیه باید ولایت داشته باشد (فقد دل الدلیل الشرعی ایضاً) (و فی الوافی عقد بابا فی انه لیس شی مما یحتاج الیه الناس الاوقد جاء فیه کتاب و سنه و فیهِ روایات) و هشت روایت را امام نقل می کند. خوب این روایات می گویند (دل الدلیل الشرعی)، می خواهد دلیل شرعی اقامه کند، فقط از باب ارشاد یا تاکید نیست. دلالت شرعی را امام می خواهند تاثیر ببخشند. بعد باز می فرماید (فولایه الفقیه

بعد تصور اطراف قضیه لیست امرا نظریا يحتاج الی برهان و مع ذلك دلت علیها بهذا المعنی الوسیع، روایات نذکر بعضها، که اینجا بازهم اشاره می کنند به قضیه ضروری بودنش از جهت فلسفی و کلامی و قاعده لطف بعد امام (ره) می فرماید: روایت دلالت می کند، اینکه می گویند روایات دلالت می کند همان جهت فقهی مساله را بیان می کند. بعد می فرماید: (فالقیم بالحکومه و تشکیل اساس الدوله من قبیل الواجب الکفایی علی الفقهاء العدول) تشکیل حکومت بر فقهای عدول واجب کفایی است. این هم جهت جنبه فقهی که امام به آن اشاره کرده اند. من به همینجا اکتفا می کنم. خیلی متشکر از پاسخ آیت الله جزایری. همان طور که مشخص است، آیت الله جزایری هم، وزن بیشتری را به بحثهای کلامی می دهند. آیت الله عمید زنجانی اگر توضیحی دارید؟ در دفاع از دیدگاهی که مطرح فرمودید بیان بفرمایید. آیت الله عمید زنجانی: البته بحث در این است که آیا امام (ره)، ولایت فقیه را با منطقی کلامی اثبات می کنند یا با منطقی فقهی؟ سوال این است. ممکن است کسی برداشتش این باشد که چون امام به مبحث کلامی در یک جمله ای اشاره ای کردند، پس استنتاج امام، استنتاج کلامی است. عیبی ندارد ولی با توجه به صدر و ذیل مطلب، استنتاج امام صد در صد فقهی است. من این جمله را روایت می کنم و مکررا از امام شنیده ام. در درس، امام مکرر وقتی نظرات مرحوم کمپانی را مطرح می کردند، بر مرحوم کمپانی ایراد می گرفتند و می فرمودند: ایشان مباحث فلسفی را بامباحث فقهی خلط کرده است. امام از کسانی بود که در عین این که در اوج فلسفی بودند، اجازه نمی دادند که کوچکترین مبانی فلسفی را در فقه دخالت بدهند. من عن حس نقل می کنم و نه عن حدس شاید در این مسجد اعظم، این شبستان سمت حرم در و دیوار آن، شاهد باشد که بارها امام با صوت جلی این مطالب را تکرار می کردند که فقه، منطقی خودش را دارد و فیلسوف حق ندارد مبانی فلسفی یا کلامی را به فقه بکشاند. در مسجد شیخ انصاری نجف، بارها امام بر این مساله تاکید می کردند. هر وقت اسم مرحوم آقا شیخ محمد حسین کمپانی به میان می آمد، بحثشان را مطرح می کردند و می فرمودند: مع الاسف این مرد بزرگوار تحت تاثیر مسائل فلسفی، مباحث فلسفی و فقهی را با هم آمیخته اند. امام کسی نبود که در مباحث علمی، اختیارش در دست خودش نباشد و چون علم فلسفه و دانش کلامی دارد، خود به خود بدون توجه این علوم، در مسائل فقهی اش اثر بگذارد، اصلا امام اجازه نمی دادند. امام وقتی یک بحث فقهی را مطرح می کردند، یک فقیه خالص به تمام معنا بودند؛ کما اینکه در مباحث فلسفی و عرفانی هم یک فیلسوف و عارف خالص بودند؛ این همه در کتاب «البیع» که بحث ولایت فقیه شده، مثلا فرض کنید به عنوان مثال در چهل صفحه، یک جمله کلامی است، بقیه تمام استدلال فقهی یعنی استدلال روایی است، ورود و خروج فقهی است. اشاره ای به اینکه همه ادله ای که ما در مورد امامت داریم، در مورد غیبت نبوت در غیبت امام هم داریم این یک اشاره ای کوتاه به یک بحث یا فلسفی و یا کلامی (علی اختلاف فیه) است. این نمی تواند بحث و شیوه و روش و متد بحث را از فقهی بودن خارج کند. نکته ای را که می خواهم یادآوری کنم، این است که کسانی که می خواهند بحث ولایت فقیه را کلامی کنند، باید به این نکته توجه داشته باشند که به مشکل برخورد خواهند کرد. چون مشکل ترین مبحث ولایت فقیه، بحث اختیارات فقیه است. اختیارات فقیه را از دلیل عقلی نمی شود اثبات کرد. دلیل عقلی، لبی است و اطلاق ندارد. ما مسائلی را داریم که مسائل متطور و جدید است و روز بروز اضافه می شود. یک اطلاق لفظی می خواهیم تا تمام شئون ولایتی، فراگیر باشد و یک اطلاق لفظی می خواهیم که بتوانیم از نظر شرعی ولایت را اثبات بکنیم. همه آقایان استحضار دارند که قاعده کلیت (کل ما حکم به العقل، حکم به شرع) هزارو اندی اشکال داد و با عقلی کردن مساله ولایت فقیه، مشکلات تازه شروع می شود. در مورد اختیارات، در مورد تطابق عقل و شرع، ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع، ما ناگزیریم آن طوری که امام مشی کردند و از نظر عقلی مسلم است، حرکت کنیم. ما باید مساله را فقهی و شرعی کنیم. یک اطلاق شرعی داشته باشیم که با اطمینان خاطر بگوئیم که شرع این اجازه را داده است. اگر ولایت، مطلق است؛ ولایت مطلقه ای است که همان کسی که ولایت را تفویض کرده، اطلاقش را هم تفویض کرد. این نکته را توجه کنیم که عقلی، و کلامی کردن مساله، راه را نمی بندد؛ اما کار را دشوار می کند. شما باید بروید از بیراهه راه را طی کنید. بگوئید آقا! ملازمه حکم عقل و

شرع چنین است. بعد هم بیاید یک اطلاقی در حکم عقل پیدا بکنید؛ حالا بتوانید یا نتوانید. کافی است یک شبهه پیش آید؛ یک شبهه اندک در حکم عقلی، حکم عقلی را از کلیت می‌اندازد؛ در صورتی که ما اگر اطلاق لفظی روایی داشته باشیم، اصلا مشکلی نخواهیم داشت. نکته، دیگر اینکه، اصلا سیاسی بودن مساله مگر با فقهی بودن آن منافات دارد، کسی تردید ندارد که اصل ولایت، سیاسی است. برای نظام است، برای دولت است. سیاسی بودن و دولتی بودن، مساله را از فقهی بودن خارج نمی‌کند. تعجب است که ما سیاسی بودن ولایت فقیه را دلیلی بر کلامی بودن آن بدانیم! نه اگر فقهی هم باشد، سیاسی است. و کلام آخر اینکه، آیا مساله ولایت فقیه، تکلیف مکلف نیست؟ حکم شرعی مکلف است. تحریر الوسیله را نگاه کنید. بر فقها واجب است که برای اقامه دولت قیام کنند. وجوب، یک حکم شرعی است؛ یعنی تصدی ولایت یک حکم شرعی فقهی است. در عین سیاسی بودن، بر مردم واجب است که فقها را حمایت کنند. این که دیگر کتاب رساله است. تحریر الوسیله رساله است، رساله عملی است، بیان حکم تکلیفی است. سیاسی بودن با فقهی بودن سازگار است و هم بر فقها، اقامه نظام و حکومت واجب است و هم بر مؤمنین، تبعیت از قیام فقها واجب است. من نتیجه می‌گیرم که مساله این نیست که نمی‌شود مساله را کلامی کرد. آری می‌شود مساله را کاملا کلامی کرد. متن هم قرائت شد. هر چند اشاره ای به مبنای کلامی مساله را داشته باشند، فقهی کردن مساله تبعاتی به دنبال ندارد و یا اندک دارد. عقلی کردن مساله، تبعات بسیار دشواری را به دنبال دارد. همان طور که حضار محترم هم استحضار دارند، استاد آیت الله عمید زنجانی در دفاع از فقهی بودن مساله، دودلیل را ذکر کردند، یکی، استنادی بود که به حضرت امام داشتند که حضرت امام بحث را صرفا فقهی می‌بینند و دوم، به مشکلاتی اشاره داشتند که کلامی کردن مساله ایجاد خواهد کرد. اما بشنویم از استاد ارجمند جناب آیت الله معرفت. قبل از اینکه استاد صحبتشان را مطرح کنند، من دو سؤال را که راجع به بحث آیت الله معرفت است، مطرح می‌کنم. یکی اینکه، فقهی یا کلامی بودن ولایت فقیه چه تاثیری بر مساله دارد که تا حدودی استاد ارجمند آیت الله عمید زنجانی یک قسمتی از مساله را توضیح دادند. سؤال دوم، با فرض کلامی بودن مساله ولایت فقیه سؤالی این نیست که چرا در کتب فقهی مطرح شده؛ بلکه سؤال این است که چرا این مساله در کتب کلامی در ادامه بحث امامت تا کنون اصلا طرح نشده است؟ آیت الله معرفت: تکیه حضرت استاد بر اطلاق بود که اگر مساله ولایت فقیه باشد، ما اطلاق دلیل داریم و ولی فقیه وسعت پیدا می‌کند، چون لفظی است، اطلاق دارد؛ ولی اگر چنانچه ما از دلایل عقلیه که دلایل امامت است، استفاده می‌کنیم، دلیل لبی است و اطلاق ندارد. آن وقت در مواقع شک، دست فقیه بسته است. بنده عرض می‌کنم که خود مساله ولایت و دلالتش که عقلی باشد، این ارتباط با قلمرو حکومت و تصرفاتش ندارد؛ چون در قلمرو حکومت و تصرفاتش، به اطلاق خودادله و احکام تمسک می‌شود، نه اینکه به اطلاق ادله ولی فقیه، آن ادله ای که اطلاق دارد، دست فقیه باز باشد. ما به ادله عقلیه اثبات کردیم ولایت مولا- امیر المؤمنین (ع) را بعد از پیغمبر (ص)؛ اما خود حضرت امیر دستش باز است روی اطلاق خود ادله آنها، و اساسا ببینید مساله فقهی، یک رنگ خاصی دارد، و تعبد بر آن حاکم است، فقه تعبد است؛ یعنی یک مقدار مسائلی است که شرع اینها را فرمان داده باید تعبد آنها را بپذیریم و جزء وظیفه مکلفین است؛ اما آیا مساله ولایت فقیه تعبد است؟ همان طوری که من کلام مولا امیر المؤمنین (ع) را عرض کردم که فرمود: «ان احق الناس بهذا الامر اقولیهم علیه واعلمهم بامر الله فیه» آیا این تعبد است؟ تعبد؛ یعنی تحمیل. آیا این شرط یک شرط تحمیلی است یا اینکه شرطی عقلایی و طبیعی است؟ ببینید؛ زمانی که می‌سنجیم مساله ولایت فقیه را می‌بینیم که اصلا تعبدی در کار نیست. مساله ای است که موضوعا و محمولا همه چیز آن برای ما روشن است و آن را می‌پذیریم. دلالتش هم همین طور، روشن است. تعبدی در کار نیست، تحمیلی در کار نیست. و اما فرمایش ایشان که به کلمه واجب کفایی تمسک کردند؛ اصلا کلمه وجوب، خودش حکم عقلاست. وجوب، حکم شرع نیست. وجوب حکم عقل است. وقتی که پیامبر (ص) حضرت امیر (ع) را برای امامت نصب کرد، بر حضرت امیر (ع) واجب بود یا نبود. واجب بود؛ اما واجب عینی بود. حالا این می‌شود مساله فقهی در عصر غیبت که ولی امر بالتوصیف تعیین شده است نه بالتخصیص. آن وقت وقتی بالتوصیف است به واضع واجب

کفایی می‌شود. این واجب کفایی بودن یا واجب عینی بودن این مساله را فقهی نمی‌کند، با اینکه چون استدلال به روایات است، پس کار فقهی است. خوب، اگر در یک مساله تاریخی به یک روایت استناد کردیم، آن می‌شود مساله فقهی، صرف اینکه به روایات تمسک بشود. عرض کردم تمسک به روایات برای تاکید به همان حکم عقلی است که می‌فرمایید. و اما چرا این مسائل در کلام مطرح نشده است. عرض کردم چون فقها نیازشان به این مساله در ابواب مختلف فقهی که در رابطه با مسائل سیاسی است، زیاد است. ما نگفتیم فقه با سیاست دو تاست نه، خود فقه ابوابی دارد که مخصوص سیاست است زولی آن سیاست مربوط به کلام می‌شود، اگر چه در فقه هم هست. آن وقت در آنجا وقتی بحث می‌کنند، دیگر خوشان را بی‌نیاز می‌بینند که در کلام، به طور جداگانه برایش فصلی باز بکنند دلیل اینکه در کلام بحث نشده و در فقه بحث شده است، این است که عرض کردم. بنده که اصرار دارم در اینکه این مساله کلامی باشد، به جهت این است که بسیاری از افراد در بعضی موارد برای آنکه مساله ولایت فقیه رازیر سوءال ببرند، می‌روند سراغ روایات و در روایات خدشه کنند. بنده حرفم با اینها این است که این مساله، فقهی نیست که آنها از لحاظ سند، از لحاظ دلالت و از لحاظ معارضه، با این روایات بازی می‌کنند. در یکی از شهرستانها. یک آقای بسیار بزرگوار می‌یک ماه تمام، در این روایات خدشه کرد. همه را باطل کرد که بنده بعدا آنجا رفتم و به اینها اعتراض کردم که شما چرا مساله را به طرز فقهی مطرح کردید تا از این راه بخواهید مناقشه کنید. مساله کلامی است. شما می‌توانید در کلام حضرت امیر خدشه کنید؟ شما می‌توانید در ادله عقلیه که برای امامت است و به عینه برای ولایت فقیه دلالت دارد، خدشه کنید؟ اینها تالی فاسدش است. ما اگر این مساله فقط فقهی بدانیم، آن وقت همین حرفهای پیش می‌آید. این روایت سندش کذا، آن روایت دلالتش کذا و آن روایت کجارا می‌خواهد بگوید. یک سری مناقشاتی که برای مسائل کلامی سزاوار نیست. مسائل کلامی، مسائلی است که راهش باز و روشن است، چون با عقل سر و کار دارد. حالا- اگر تاییدی از روایات هم آمد، چه بهتر و لذا اگر این روایات اصلا نبود، ما مسوءولیت فقیه را نمی‌گفتیم؟ لذا اینکه من اصرار دارم که این مساله، کلامی است نه فقهی، برای جلوگیری از همین مناقشات بعضیها است. خیلی متشکر. آیت الله جزایری هم نظری دارند، بفرمایند آیت الله جزایری: اینکه فرمودند: اگر روایات نبود. تطور تاریخی ولایت فقیه را ملاحظه کنید. چون من در این موضوع از کتاب «مقنعه» تازمان حاضر سیری کردم، مساله ولایت فقیه در «مقنعه» مفصل بحث شده است که می‌توان ولایت فقیه را از آن استفاده کرد. تمام علما صحبت از روایت می‌کنند و هیچ صحبت از دلیل عقلی نیست. اولین کسی که اشاره به دلیل عقلی کرده، علامه در کتاب «تذکره» و در کتاب «منتهی» است که اگر ولی فقیه نباشد، فساد لازم می‌آید، «لو لا اقامه الحدود» که از آنجا هم وارد شد به بحث دلیل عقلی که آنچه نشات گرفته راجع به اقامه حدود است که اگر اقامه حدود نشود، فساد در جامعه لازم می‌آید. از اینجا دیگر دلیل عقلی رخنه پیدا کرد و در فقه مبنا شد تا به زمان امام راحل قدس سره رسید که ایشان بحث فلسفی و مباحث عقلی را بیشتر مطرح کرده اند. خیلی متشکرم: حضرت آیت الله عمید زنجانی اگر نظری دارید بفرمائید. آیت الله عمید زنجانی: ادله عقلی هم مخدوش است. این طور نیست که ایشان فرض کردند که چون می‌شود خدشه کرد. قاعده لطف را نیز از زمان مرحوم علامه به بعد خدشه کرده اند. قاعده لطف که یکی از مهمترین ادله عقلی امامت است، خود شیخ انصاری چند جا در مکاسب به این مطلب اشاره دارد. اگر ما انفعالی عمل کنیم و بگوییم چون یک کسی در یکی از دهات و روستاهای جمهوری اسلامی ایران، ده تا دلیل رایک جا و یک ضرب، در یک جمله رد کرده است زبله، یک ضرب هم می‌شود تمام ادله عقلی شما را هم رد کرد. الحمد لله شما با کلام آشنا هستید، شما شرح قوشجی را نگاه کنید. در تمام ادله عقلی امامت شبهه می‌کند. شما «جامع المقاصد» را دیده اید. در «جامع المقاصد» تمام ادله ما را رد می‌کنند. اصلا قوشجی پنبه اش را به تصور خودش می‌زند. اصلا این طور نیست که ادله عقلی متقنی داشته باشیم، دست نخورده که یک مقدار خود کم بینی هم داشته باشیم و بگوییم این روایات که ابزار دست فقیه است، سندش اشکال دارد، دلالتش اشکال دارد. یمین آمده حرفی زده، یسار آمده حرفی زده، همه مباحث کنکاش دارد، جواب دارد، شبهه دارد زولی شما ببینید راحت ترین و آسانترین راه

کدام است. ما می توانیم بحث را کلامی کنیم. ولایت فقیه را یعنی امامت نیایی رامی توانیم فقهی کنیم، ببینید کدامش آسانتر و سهل تر است. ببینید امام خمینی (ره) از چه راهی وارد شدند. ورود امام چگونه است؟ خروج امام چگونه است؟ ورود و خروج امام (ره)، منهای یک جمله که اشاره به ادله عقلی امامت دارند، بقیه تمام، فقهی است. اینکه جناب آقای معرفت فرمودند استناد به روایت فقهی نمی کنند، درست است زولی اگر روایت فقهی باشد، استناد به روایت فقهی می شود و الا اگر روایت تفسیری باشد، نتیجه تفسیری می دهد. روایت اگر تاریخی باشد، تاریخی نتیجه می دهد. همین طور در این روایت فرض این است که روایت راجع به یک حکم فقهی است. وقتی شما استدلال به روایت می کنید، از روش فقهی استفاده می کنید. استدلال به سنت در نبود قرآن یک استدلال فقهی است. دراستنتاج یک مسأله فقهی ما می گوئیم امام این همه زحمت کشیده در مورد سند روایات تمام خلل و فرج دلالات را امام حل کرده است. آن آقایی هم که رد کرده، به خودش زحمت نداده استدلال امام را مطالعه کند. خلفا عام است که هم ائمه معصومین را می گیرد. هم در زمان غیبت، تکلیف فقیه را تعیین می کند. تکلیف فقیه، یک حکم فقهی است. حالاشما یک کمی از تکلیف مردم بیرون بیاید. حالا مردم از فقها تبعیت کنند، فقیه تکلیفش چیست؟ امام اولین فرض ولایت فقیه را تکلیف خود مجتهدین و فقها می داند. این واجب شرعی است نه عقلی. تکلیف شرعی دارند. ببینید این جمله از پیام امام به ملت ایران روز خروج از عراق است زمانی که امام از عراق خارج شدند، یک پیام کوتاهی خطاب به ملت ایران دادند. فرمودند که «من برایم مکان مطرح نیست، آنچه که برای من مطرح است، عمل به تکلیف شرعی است.» اصلا حرکت امام با تکلیف شرعی شروع می شود. مبنای فقهی، نظر فقهی است. حرکت هم فقهی است. حتی حرکت امام یعنی متن انقلاب. انقلاب هم آن جنبه ولایت فقیه، حتی جنبه عملی آن و هم جنبه فقهی است. بنابراین من باز هم تاکید می کنم کلامی کردن مسأله، هیچ اشکالی ندارد. ممکن است فرض بفرمائید که ادله عقلی ولایت فقیه را شما طوری تبیین کنید که هیچ شبهه عقلی هم پیش نیاید. خوب، طبعاً یک اطلاق عقلی هم از آنها درمی آید، ولی احکام عقلی را استنباط کردن بسیار مشکل است. احکام عقلی را در کلیت اثبات کردن معیار ندارد. کافی است یک کسی شبهه کند، یک نفر، شبهه و شک کند. اما وقتی راه صحیح تری وجود دارد که امام (ره) همان راه را طی کرده و تا آخر هم طی کرده است. ورود، مسأله فقهی، خروج هم مسأله فقهی، راه و روش بحث هم روش فقهی. تازه به آن نتایجی که ما داریم، اگر اطلاق روایت را اثبات کنیم البته اثبات روایات راهمان طور که فرمودند، به این آسانی ها نیست دیگر جایی برای شبهه باقی نمی ماند. برای اینکه شبهه و شکی اگر پیش بیاید، با اطلاق روایات حل می شود. در صورتی که اطلاق احکام عقلی با یک شبهه ای که هر کس حالا در خود پایتخت، خود حوزه علمیه قم شبهه ای را مطرح کند کلیت، حکم عقلی مخدوش می شود. خیلی متشکریم از آیت الله عمید زنجانی. من یک سؤال از سوءالاتی را که حضار ارجمند مطرح کردند، طرح می کنم. تعبیر حضرت امام از ولایت فقیه، ولایت مطلقه است. اولاً، این بحث چه نسبتی یا چه تفاوتی با مفهوم نظارت و وکالت دارد، ثانیاً، در قانون اساسی بعضی از نهادها را مردم انتخاب می کنند، مثل ریاست جمهوری و نمایندگان مجلس زدر حالی که اگر ولی فقیه اختیارات خود را از ائمه می گیرد، باید همه نهادهای جمهوری اسلامی منصوب رهبری باشند. آیا این دیدگاه با قانون اساسی تفاوتی دارد یا ندارد و در صورت تفاوت، کدام یک مورد نظر شماست؟ آیت الله عمید زنجانی: این سوءالی که شما مطرح کردید با عرض معذرت یک کتاب چهارصد، پانصد صفحه ای جواب می طلبد چون هم بحث فقهی و هم بحث حقوقی است. بحثهای حقوقی و فقهی، دو روش جداگانه دارند. با دو روش باید بحث شوند. حالا همان طور که فرمودید، خیلی به اجمال عرض می کنم. مسأله اول را که مطرح کردید، نظارت یک بار در کلام امام، در مصاحبه پاریس ایشان آمده است. خبرنگار روزنامه گاردین که در حومه پاریس، محل اقامت امام، با امام مصاحبه کرده بود، مصاحبه تاریخی سال ۵۷ که در تمام نشریات و جراید مهم دنیا هم منعکس شد. آنجا سوءال شد که شما چطور می خواهید حکومت را ازدولت بگیرید و حکومت کنید؟ امام فرمودند که فقها نظارت می کنند و مردم حکومت می کنند. یک بار هم مرحوم شهید مطهری در مصاحبه ای که داشتند مجموعه این مصاحبه ها در کتاب

«پیرامون انقلاب اسلامی» چاپ شد گفتند که فقها نظارت می‌کنند. و در اصل ۵۷ قانون اساسی هم آمده که قوای سه‌گانه کشور یعنی قوه مقننه، مجریه و قضائیه، حاکمیت ملت را زیر نظر ولی فقیه اعمال می‌کند. این نظارت چند جا همین طور به چشم می‌خورد. این باعث شده که عده‌ای تصور کنند که احیاناً امام یا شهید مطهری گرایش به نظریه نظارتی در ولایت فقیه داشتند البته آثار شهید مطهری تجزیه و تحلیل نشده است. یک مصاحبه‌ای است که از مرحوم شهید مطهری سؤال کردند و شهید مطهری فرصت اینکه بحث را به صورتی فقهی کامل کنند، نداشتند. همچنین اینکه در قانون اساسی آمده، «زیر نظر امامت امت و ولایت مطلقه فقیه». این تصور را به وجود آورد ولی من استنباط شخصی خودم را عرض می‌کنم. اینکه امام در آن مصاحبه فرمودند، فقها نظارت می‌کنند و در قانون اساسی که مساله نظارت آمده، این به معنای نظارت استطلاعی نیست. به این معنا که فقیه مثلاً در قم و یک جایی بنشیند. دولت هم منتخب مردم باشد و گاهی از دور نظارتی بکند. و یک توصیه‌هایی بکند این طور نیست. نظارتی که اینجا آمده، به این معناست که فقیه مباشرتاً نهادها را در دست نمی‌گیرد چون سیاست‌نهادی دارد، نهادهای قانونگذاری و اجرایی، قضایی و... یک کشور پیش از بیست نهاد دارد. نهادهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی معنای نظارت در اینجا این است که فقیه بالمباشره نمی‌آید رئیس اداره بشود، که همه کارها را متمرکز در اختیار خودش بکند و یک تنه همه کارها را انجام بدهد چون شبهه‌ای که در ذهن این مصاحبه‌گر بود این بود که شما فردا که حکومت تشکیل دادید، می‌خواهید همه کارها را خودتان یک تنه انجام بدهید؟ امام فرمودند ارگانها و نهادها تشکیل می‌شود. به صورت مشارکت مردمی و مردم در نهادها مشارکت می‌کنند و نهادها هم یک جا زیر نظر استصوابی فقیه قرار می‌گیرد یعنی تا فقیه اجازه ندهد، نهادهای مردمی نمی‌توانند کاری انجام بدهند. اگر قانون اساسی نظارت بر قوه مقننه را اجازه می‌دهد، و قانون اساسی نظارت بر قوه مجریه را اجازه می‌دهد، برای قوه قضائیه اجازه می‌دهد برای این است که قانون اساسی بر اساس مساله ولایت فقیه است و نظارت ولی فقیه بر این سه قوه، نهادینه شده است. نظارت رهبری بر قوه مقننه، توسط شورای نگهبان نهادینه شده و نسبت به قوه مجریه بر اساس تنفیذ ریاست جمهوری نهادینه شده و با نصب رئیس قوه قضائیه، نظارتش بر این قوه، نهادینه شده است. بنابراین، اگر نهادهای مردمی به اصطلاح مشروعیت دارند، به خاطر این است که در قانون اساسی با امضای رهبری نهادینه می‌شود. بنابراین، سوءال بعدی جناب دکتر فیرحی هم که مطرح کردند، روشن می‌شود که معنای ولایت فقیه، تمرکز تمام کارهای اجرایی در دست فقیه نیست. در اینجا مشارکت مردمی است. مردم، نهادهای لازم را در حکومت مشخصاً یا به نیابت، یعنی به صورت انتخاب نمایندگانشان و یا خودشان مباشرتاً مثل فرماندم که مباشرتی است، ایجاد می‌کنند. با نظارت فقیه که این نظارت، همان ولایت است نه آن نظارتی که فتحعلی شاه به دنبال آن می‌گشت. یک دفعه نظارتی داریم که فتحعلی شاه دنبال آن می‌گشت که به نجف خدمت مرحوم کاشف الغطاء رفت و می‌خواست از مرحوم کاشف الغطاء اجازه سلطنت بگیرد. خدمت شیخ انصاری آدم می‌فرستاد که از شیخ اجازه سلطنت بگیرد و فتحعلی شاه خونخوار، بالای تخت بنشیند، تاج هم بر سرش بگذارد هر غلطی خواست، بکند بعد هم بگوید با اجازه فقها و نظارت آنها بوده است. آن نظارت با این نظارت که امام می‌فرماید و با این نظارتی که در قانون اساسی آمده، کاملاً متفاوت است. این نظارت، همان ولایت است منتها ولایتی با سلسله مراتبش است یعنی فقیه، همه کارها را با انگشتانش انجام نمی‌دهد، کارها به مردم تفویض می‌شود و نهادینه شده نهادها و تاسیسات مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و لکن همه اینها با نظارت و اشراف. به صورتی که این نظارت هم در قانون مشخص شده است. نظارت فقیه بر قوه مجریه چگونه است؟ نظارت بر قوه قضائیه چگونه است؟ یعنی نظارت مطلق نیست. یک نظارت نهادینه شده است که این یک جواب خیلی مختصری است. خود دکتر فیرحی می‌دانند که در دانشگاه، همینها را طی چهار پنج واحد می‌خوانند که ما در پنج، شش دقیقه خلاصه اش کردیم. آیت الله معرفت! نظر شما نسبت به این دو سوءال چیست؟ یکی، بحث تفاوت ولایت و نظارت در قانون اساسی و فقه اسلامی و فقه شیعی و یکی هم نسبت به ولایت فقیه در قانون اساسی بویژه نهادهای مردمی که در قانون اساسی هست مثل مجلس و ریاست جمهوری که از

طرف مردم انتخاب می شوند. خواهش می کنم با توجه به وقت کمی فشرده تر پاسخ بدهید. آیت الله معرفت: بسم الله الرحمن الرحیم؛ مساله نظارت که اخیراً مطرح شده، این یک نوع تدلیس است؛ به جهت اینکه ما سوال می کنیم نظارت تواءم با مسوولیت است یا فقط نظارت مطلق؟ نظارت یک وقت در این حد است که شاه بر خت سلطنت نشسته و در کنارش هم یک تختی گذاشته اند که آقای فقیه نشسته و آقای فقیه نظارت می کند به این کارهایی که شاه انجام می دهد که آیا طبق احکام اسلام است؟ آیا طبق قوانین شرعی است یا نیست. خوب، نظارت می کند بعد چه می کند؟ فقط او رانصیحت می کند؛ اما هیچ مسوولیتی غیر از این ندارد. خوب، این چیزی است که به هیچ دردی نمی خورد و بی خاصیت است به جهت این که مکرراً این مساله در همه دورانها اتفاق افتاده است. از زمان مامون هم این کار شد. اصلاً حرکت کاروان برای همین کار بود که مامون می خواست به سلطنت خودش مشروعیت بدهد؛ اما آیا گوشش بدهکار بود. بنده در همین کتاب «ولایت فقیه» نوشتم، همین پادشاه عراق، وقتی که آمد برای اینکه در بغداد او را به عنوان ملک نصب کنند، به نجف آمد. علما را جمع کرد و گفت شماها «فقط مرا انتخاب کنید، من خادم شما هستم. هر چه شما دستور بدهید، انجام می دهم». آن وقتها هنوز این مسائل زیاد پخته نشده بود. ایشان را انتخاب کردند به عنوان سید و شریف. از شرفا است و شیعه هم هست؛ اما شیعه زیدی مذهب و دیدند جامع است، انتخابش کردند. یک سال از این قضیه گذشت. به جهت کارهایی که می کرد، علمای نجف مرتب به او اخطار می دادند که این کار تو درست نیست. یک نامه نوشت. این نامه را مرحوم سید جعفر مرعشی خودش برای من تعریف کرد. وی از علمای نجف است و همه آقایان او را می شناسند. گفت: من آن نامه را خوانده ام. پادشاه نامه نوشت به علمای نجف که از این پس: «کفوا عن التدخل فی شئون السیاسه و الا- افعال بکم ما شئت» بعد از یک سال گفت: از سیاست دست بکشید و الا آنچه که بخواهم، با شما انجام می دهم. این نظارت است. نظارتی که اینها مطرح می کنند، این است که آقایان حرفشان را بزنند و کاری هم نداشته باشند؛ ولی اگر نظارت به این معنا باشد که اگر تخلف کرد، یک اردنگی بزند و بیندازدش به آن طرف؛ مثل اینکه بنی صدر را انداخت آن طرف. اگر این باشد نظارت، همان معنای ولایت است. پس این آقایانی که نظارت را مطرح می کنند، دارند تدلیس می کنند. اینها نظارت را می گیرند که فقیه مسوولیت نداشته باشد. شاه در کتاب سبزش نوشته که یک مقام غیر مسوول آقای بروجردی را می گوید یک مقام غیر مسوول مانع می شود از خیلی از کارهای ما، خوب، آقای بروجردی یک فقیه است، رئیس جامعه تشیع است؛ اما مقام غیر مسوول است. ناظری است که مسوولیت نداشته باشد. چنین نظارتی به هیچ دردی نمی خورد. این به معنای ناصح است نه ناظر؛ اما ناظری که بخواهد در امور مسوول دخالت بکند، که اگر تخلف کرد، او را بر کنار بکنند، این نظارت عیناً به معنای ولایت است. و این نظارتی که در قانون آمده، به همین معناست. زیر نظر فقیه ولی امر است. یعنی اگر تخلف کرد ولی امر می تواند او را بر کنار بکند، او را از کارش عزل بکند. اینکه مقام ریاست جمهوری از ناحیه مردم انتخاب می شود و همچنین خیلی از نهادها که از جانب مردم انتخاب می شوند و خوب در اینجا نقش ولی فقیه چیست؟ از همین بیان من روشن می شود چون وقتی که ریاست جمهوری را در معرض عموم قرار می دهند، انتخابات قرار می دهند، این واقعه را اگر بشکافی، مشاورت ولی فقیه است با مردم. ولی فقیه دارد با مردم مشورت می کند که به نظر شما از بین این سه نفر، کدامشان را صلاح می دانید. مردم وقتی انتخاب کردند، به ولی فقیه می گویند به نظر ما این صلاحیت دارد و ولی فقیه پای آن را امضا می کند. پس همه کار، مال ولی فقیه است. این را می خواهم عرض بکنم که نظارت به این معنا که در قانون اساسی آمده است، به معنای ولایت است و هیچ اشکالی هم ندارد. با تشکر از آیت الله معرفت. آیت الله جزایری نظر شما چیست؟ من یک سوال دارم که در همین رابطه مطرح می کنم. آیا تاسیس نهادهایی که در قانون اساسی پیش بینی نشده، از مصادیق مخالفت با قانون اساسی به شمار می آید یا خیر؟ مواردی نظیر: شورای عالی انقلاب فرهنگی، مجمع تشخیص مصلحت، دادگاه ویژه روحانیت. آیت الله جزایری: قضیه نظارت را آقایان توضیح دادند. شکر الله مساعیهم. خود امام در کتاب «البیع» می فرماید: «بعد ما نری ان التدبیر و الاداره فی کل دوله بتشریک مساعی عدد کبیر من

المتخصصین و ارباب البصیره؛ یعنی اینکه اداره مملکت احتیاج به تخصص دارد. احتیاج به کمک و تشریک مساعی بسیاری از مردم دارد و البته ولی فقیه خودش به تنهایی اداره امور را به دست نمی‌گیرد. تا آنکه می‌فرماید: «لما كانت من یتراس الحکومه شخصاعادلا فلا محاله ینتخب الوزراء العمال العدول او صحیح العمل فیقل الظلم و الفساد» و بعد می‌فرماید: «کما ان فی زمان ولایه امیرالمؤمنین علیه السلام لم یجر جمیع الامور بیده الشریفه بل کان له ولاءه و قضاة و روءساء الجیش و غیرهم». امام (ره) همین مطلب را هم در کتاب «البیع» فرموده‌اند. البته ولی فقیه خودش مباشرتانی تواند همه کارها را خود انجام دهد؛ بلکه متخصصین را برای اداره امور منصوب می‌کند. و اما قضیه مخالفت آن نهادهایی که هست با ولایت مطلقه فقیه. البته باز ولایت مطلقه نه به معنای یله بودن و بدون حد و مرز بودن است. ولایت مطلقه که می‌گوییم، البته مطلقه هم در مقابل آن، تضییق‌هایی است که بعضی از فقهای دیگر، ولایت فقیه را به بعضی از امور، اختصاص داده‌اند. ولایت مطلقه ای که امام می‌فرماید نسبت به آن تضییقات مطلقه است، اما نه به آن معنا که هر کاری که بخواهد بکند. فاعل مایشاء باشد و لو از حدود و مرزهای احکام اسلامی هم بیرون برود یا طبق هوای نفس خود عمل کند. ولایتی که امام (ره) آن را مطرح می‌کنند، معقول و مقبول شده است. البته نهادهایی که در قانون اساسی نیامده و ولایت فقیه طبق نظر خودش برای وضع آنها مصلحت ببیند، آنها را وضع می‌کند و البته وضع این نهادها مخالفتی با قانون اساسی هم ندارد و قطعا وقتی در قانون اساسی نباشد و امام وضع کند، قطعاً مخالفت، صدق نخواهد کرد. اگر اجازه بفرمایید همین سوال را از آیت الله آقای عمید زنجانی بپرسم که آیا تاسیس نهادهای جدید توسط مقام رهبری که در قانون اساسی پیش بینی نشده‌اند، مخالف قانون اساسی هست یا خیر؟ آیت الله عمید: این سئوالاتی را که شما مطرح می‌کنید، سئوالاتی است که در زمان حیات پر برکت حضرت امام هم مطرح بود. چون در زمان حضرت امام (ره)، مجمع تشخیص مصلحت در قانون اساسی پیش بینی نشده بود؛ ولی خود امام شخصا دستور به تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام را داده بودند. مصداق خیلی بارزی در زمان خود امام وجود دارد. پس یک جواب اجمالی و یک جواب خیلی مفصل دارد. جواب فقهی مساله مربوط می‌شود به مساله ولایت فقیه و وقتی اطلاق اختیارات ولی فقیه را پذیرفتیم، مشکلی نداریم. ولی مشکل، مشکل حقوقی است. من فکر می‌کنم دکتر فیرحی از بعد حقوقی مساله سوال می‌کند. حالا که ما آمدیم و تمام نظریات فقهی را در قانون اساسی گنجانیدیم؛ حالا دو مرتبه از نو چگونه می‌شود. دوباره تکرار می‌کنم. بحث فقهی مساله، خیلی مساله جامعه نیست؛ ولی بحث حقوقی مساله چرا. خوشبختانه چون در بازنگری حضور داشتم، در بازنگری تمام این مسائل پیش بینی شده است که ممکن است در آینده برخیها که حول وحوش رفتار سیاسی امام مناقشه می‌کردند که در قانون اساسی مجمع تشخیص مصلحت که پیش بینی نشده؛ امام چرا تاسیس کردند؟ و ممکن است در آینده هم پیش بیاید. آن وقت آن صولت امام هم ممکن است در آن زمان نباشد چون بازنگری قانون اساسی در زمان خود امام بود و معلوم نبود که بعد از امام جانشین امام کیست؟ آنوقت احتمالاتی داده می‌شد که ممکن است جانشینان امام، آن صولت امام را هم نداشته باشند؛ لذا خود قانون اساسی از نظر حقوقی به این مساله پاسخ داد. من یک واقعه تاریخی را برایتان نقل کنم. وقتی اصل یکصد و ده در شورای بازنگری قانون اساسی مطرح بود، اصل یکصد و ده که اختیارات رهبری در آن ذکر شده است. می‌دانید که قانون اساسی مصوب ۵۸ فقط شش بند خیلی مختصر در مورد اختیارات رهبری داشت؛ یعنی امام ده سال انقلاب را با حداقل اختیارات قانونی رهبری کرد. مدونین اصل قانون اساسی کمترین اختیارات را به رهبری داده بودند با وجود اینکه رهبری، شخصیتی مثل امام بود. ملت صرف نظر از رهبری انقلاب، مقلد شرعی امام هم بودند. لذا در بازنگری این مسائل پیش بینی شد. وقتی اصل یکصد و ده مطرح شد، اختیارات رهبری افزایش یافت. باز تاکید می‌کنم که این مساله در زمان خود امام بود و بعد از امام نبوده است، زمانی که اختیارات رهبری افزوده می‌شد، معلوم نبود بعد از امام چه کسی رهبری را به عهده خواهد گرفت. خود حضرت آیت الله خامنه‌ای هم عضو شورای بازنگری بودند و حضور داشتند و هیچ کس هم به این فکر نبود که اصلا امام فوت خواهند کرد و اگر فوت بکنند، جانشین ایشان کیست؟ اختیارات رهبری را شورای بازنگری، مصلحت

دید بالا ببرد. ۶ تا ۷ تا ۸ تا نه تا ده تا یازده تا...، اختیارات رهبری تا یازده بند اضافه شد. اختیارات خیلی محکمی، مثل همان اولین بند اصل یکصد و ده که تعیین خط مشی های کلی نظام بارهبری است. بالاسر مجلس، بالاسر دولت، یعنی مجلس باید در جایی که رهبری تعیین می کند، قانونگذاری کند. ولت باید در چار چوب خطوط کلی که رهبری تعیین می کند، برنامه ریزی بکند. وقتی یازده بند تمام شد، کمیسیون رهبری که ریاستش هم با جناب آیت الله موسوی اردبیلی بود، یک پیشنهاد دوازدهمی آورد که در اختیارات رهبری افزوده شود و ماهاسبه کردیم. حالا من تاریخ را چون نقل می کنم، از جمله مخالفین، شخص من بودم. با دلائلی گفتیم که مصلحت نیست که در قانون اساسی بیاید. گفتیم مصلحت نیست که بگوییم از اختیارات رهبری این مطلب است. این شایسته مقام رهبری نیست. این یک دلیل و دلیل دوم، گفتیم این را به یک جایی باید تمامش کنید، دوازده، سیزده دارد، سیزده، چهارده دارد، پانصد و یک دارد. پنجاه هزار هم، پنجاه هزار و یک دارد. بالاخره یک جا باید متوقف بشویم. همین جا متوقف می شویم و مطلقش می کنیم. برگشتیم به اصل ۵۷ و اصل ۵۷ که عبارتش این بود که «زیر نظر امامت امت و ولایت فقیه» ولایت فقیه را درزش را باز کردیم و یک مطلق گذاشتیم «زیر نظر امامت امت و ولایت مطلقه فقیه». گفتیم دیگر یازده بند نه، صد و ده بند نه، پنجاه هزار بند، نیازی نداریم بند بندیاوریم. بنابراین، خود قانون اساسی با این بازنگری که در آن شده، اجازه داده است اختیارات رهبری در آن یازده بند خلاصه نمی شود. اینجا از آن مواردی نیست که مطلق را حمل بر مقید بکنیم چون آن اطلاق بعد از مقید تصویب نشده، یعنی بعد از یازده بند، مطلق تصویب شده است. مطلق حاکم بر این مقید است. چون بعضیها این طور می گویند که اصل ۵۷ می گوید مطلق، اصل یکصد و ده می گوید یازده اختیار دارد. مطلق را حمل بر مقید می کنیم، اختیارات رهبری یازده بند می شود. نه، بعد از آنکه یازده بند تصویب شد، برای اینکه عدد، مفهوم مخالف نداشته باشد، یازده معنایش این نباشد که دوازده تا اختیار ندارد، برای اینکه مفهوم مخالف را نفی کرده باشیم، شورا کلمه مطلق را اضافه کرد. بنابراین همین قانون اساسی، به رهبری اجازه می دهد که دست به تاسیس نهادهایی که لازم می بیند، بزند. ولی، اینجا یک ولی بسیار جالبی هست که خود امام سعی می کرد که چارچوب قانون اساسی را نشکند و مسلما هم جانشینان حضرت امام رویه سیاسی امام را پیش خواهند گرفت. نه الآن، ان شاء الله صدها سال آینده هم آن رویه سیاسی امام هم حفظ می شود. اگر چه ولی از نظر قانونی و حقوقی منعی وجود ندارد. از حضور استادان محترم در این گفت و گو، تشکر می کنم، همین طور از طلاب، فضلا، و استادان ارجمند حوزه علمیه که در این جلسه حضور داشتند. ان شاء الله در جلسات آینده بتوانیم این گونه مباحث را پیش ببریم. با تشکر از حضور همه شما و صلی الله علی محمد و آله و سلم. منابع مقاله: فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۶، ۶؛

تاملی بر پویایی اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)

تاملی بر پویایی اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) سرنوشت سیاسی تشیع که پس از واقعه کربلا عمیقاً اندوهبار شده بود در هاله ای از تقیه و تامل فرو رفت و به ویژه در عصر غیبت با هول و هراس های بسیاری در آمیخت تا آنجا که کار فلسفه و فقه سیاسی شیعه به اجمال و اهمال و مهجوریت کشید و یکی از عمیق ترین و اساسی ترین عرصه های علمی و عملی اسلام در گرداب حوادث روزگار مورد غفلت و کوتاهی قرار گرفت. حتی ظهور حکومت های شیعه مذهبی چون صفویه نیز نتوانست فقه و فلسفه سیاسی شیعه را تمام قامت بر پا دارد و ملاحظات بسیاری بر سیره سیاسی زعمای شیعه سایه گسترد. اما به هر حال ایجاد تحولات بزرگ در اندیشه سیاسی شیعه معمولاً معطوف به تحقق و عمل بوده و تندی ها و کندی های شئون و مبناهای اندیشه سیاسی در بوته عمل بازشناسی و اصلاح گردیده است. گذار از اندیشه سیاسی حضرت امام (ره) از اصلاحات به انقلابات بزرگ و اساسی و برانداختن طرحی نو برای فلسفه سیاسی اسلام معطوف به همان زمینه های علمی و واقعیت های روزگار است. در مقایسه ای تطبیقی میان اندیشه و فعل سیاسی مرحوم محقق سبزواری (ره) در تعامل با دستگاه سلطنت شاه عباس صفوی و اندیشه و روش سیاسی حضرت

امام (ره) در قبال سلطنت پهلوی نکته و آموزه‌های فراوانی وجود دارد که محقق اندیشه سیاسی اسلام را مفید و رغبت انگیز خواهد بود. امید است با مطالعه مقاله ذیل این مقصود فراهم گردد. تاریخ اندیشه سیاسی اسلامی از سه منظر قابل بررسی است: الف) اندیشه سیاسی سلطه جویانه ب) اندیشه سیاسی اصلاحی ج) اندیشه سیاسی انقلابی الف) اندیشه سیاسی سلطه جویانه: این اندیشه ای در صدد حفظ وضع موجود است. محور اساسی این نظریه جمله مشهور «الحق لمن غلب» می باشد. این اندیشه هیچ گونه توجهی به آسیب شناسی نظام سیاسی ندارد، چرا که اندیشمندان، نظام سیاسی را در هر شکلی می پذیرد. کم نیستند اندیشمندانی که استبداد و سلطنت را، در عالم اسلام و جهان غیراسلام نهادینه کرده اند. برای مثال عالم بزرگ اهل سنت، فضل الله بن روزبهان خنجی، در کتاب مشهور خود به نام «سلوک الملوك»، در بحث حکومت های مشروع، حکومتی را که از طریق استیلا، قهر، شوکت و غلبه به وجود آمده باشد، حکومتی دینی می داند: «و طرق انعقاد امامت چهار است: اول، اجماع مسلمانان بر امامت او و بیعت اهل حلّ و عقد از علما، قضات و روسا (...). طریق دوم، استخلاف امام سابق، کسی را که شرایط امام در او جمع شده باشد (...). سوم از طرق انعقاد امامت، شوری است (...). طریق چهارم از اسباب انعقاد پادشاهی، امامت، استیلا و شوکت است. علما گفته اند که چون امام وفات کند و شخصی متصدی امامت گردد، بی بیعتی و بی آن که کسی او را خلیفه ساخته باشد و مردمان را قهر کند به شوکت و لشکر، امامت او منعقد می گردد، خواه قریشی باشد، خواه نه و خواه عرب باشد یا عجم یا ترک و خواه مستجمع شرایط باشد و خواه فاسق و جاهل و اگر چه آن مستولی بدین فعل عاصی می گردد و چون به واسطه سطوت و استیلا جای امام گرفته، او را سلطان گویند و امام و خلیفه بر او اطلاق توان کرد.»^(۱) از نظر نویسنده «سلوک الملوك» بر حاکم فاسق، جاهل، مستجمع شرایط، عاصی و... می توان «امام» و «خلیفه» اطلاق کرد؛ زیرا شوکت و لشکر باعث قدرت و مقبولیت حاکم می شود. روشن است که اگر متفکری چنین نظریه ای را بپذیرد، هیچ گاه به آسیب شناسی نظام سیاسی و ارائه نظریات مخالف رو نمی آورد، زیرا اعتقادی به آسیب ندارد که بخواهد او را بشناسد یا بشناساند. البته حکومت های استبدادی و سلطه جویانه نیز چیزی جز تعریف و تمجید نمی خواهند. ب) اندیشه سیاسی اصلاحی: اندیشه ای است که با توجه به شرایط زمان، مکان، امکانات و مقتضیات دیگری که از آنها به «واقعیت های موجود» تعبیر می شود، با پوششی تقیه گونه، پیشنهادهایی به منظور اصلاح و بهبود نسبی امور ارائه می دهد؛ در حالی که از اصول و ارزش های اساسی خود عقب نشینی نمی کند و اگر شرایط مساعد باشد پیشنهادهای بیشتری را مطرح می کند. در میان عالمان شیعی مفید، شیخ طوسی، علامه حلّی، محقق کرکی، محقق سبزواری، مرحوم نراقی و علامه نائینی اندیشه های سیاسی اصلاحی دارند؛ بنابراین اقدامات علمی و عملی این متفکران براساس شرایط زمان آنها بوده است. در شیوه این دسته از علما، تقاضاهایی مبنی بر اجرای احکام در قالب بیانی که نشانگر مصالحه با سلطنت و نه مشروعیت بخشیدن به آن باشد، وجود دارد؛ شبیه آنچه علامه نائینی در خصوص سلطنت مشروطه، به کمک اصولی چون عمل به «قدر مقرر» و «دفع افسد به فاسد» مطرح نمود. بدیهی است بر این نوع اندیشه اصولی مانند ضرورت حکومت، تقدیم اهم بر مهم، عدالت اجتماعی، تکلیف، رعایت مصلحت اسلام و مسلمین، نفی سبیل و... تاثیر گذار می باشند، به ویژه اصل «اجتهاد» که در حقیقت، جهت دهنده تمامی این اصول است. اندیشه سیاسی حضرت امام خمینی (ره) و به تبع آن اقدامات سیاسی ایشان، در مقطعی از تاریخ، اصلاحی است. فرازهایی از کتاب «کشف الاسرار»، بیانگر تحلیل ما از اندیشه سیاسی اصلاحی علمای شیعه می باشد: «ما ذکر کردیم که هیچ فقیهی تا کنون نگفته و در کتابی هم ننوشته که ما شاه هستیم یا سلطنت حقّ ما است. آری، همان طور که ما بیان کردیم، اگر سلطنتی و حکومتی تشکیل شود، هر خردمندی تصدیق می کند که خوب است و مطابق مصالح کشور و مردم است. البته تشکیلاتی که بر اساس احکام خدا و عدل الهی تاسیس شود، بهترین تشکیلات است، لکن اکنون که آن را از آنها نمی پذیرند، اینها هم با این نیمه تشکیلات هیچ گاه مخالفت نکرده و نخواهند اساس حکومت را بر هم بزنند و اگر گاهی هم با شخص سلطانی مخالفت کردند، مخالفت با همان شخص بوده، از باب آن که بودن او را مخالف صلاح کشور تشخیص دادند، و گرنه با اصل اساس سلطنت تا کنون از این

طبقه مخالفی ابراز نشده (است)... مجتهدین همیشه خیر و صلاح کشور را بیش از همه می خواهند.» (۲) نکته اساسی در تفکر و اندیشه سیاسی مجتهدین همین عبارت می باشد: «مجتهدین همیشه خیر و صلاح کشور را بیش از همه می خواهند» و طبیعی است که پیشنهاد امام (ره) باید در همین فضا درک شود و گر نه تفاسیر دیگر، در مقام «بما لایرضی صاحبه» خواهد بود. تفسیر حضرت امام (ره) درباره رفتار و عمل سیاسی ائمه (ع) نیز مشابه تفسیر ایشان از رفتار سیاسی علما و مجتهدین است. از نظر وی همکاری ائمه (ع) با حاکمان جور، غیر مشروع و غاصب، با هدف خیر و صلاح مسلمین بوده است و این به معنای تایید حکومت های جور و نفی قیام برای برپایی حکومت حق نمی باشد. در این خصوص مطالب زیر قابل تامل است: «اکنون اگر کسی تکذیب کند از وضع یک حکومتی که این حکومت ها، جائزانه است و کسی هم تا زمان دولت حق نمی تواند آنها را اصلاح کند، چه ربط دارد به این که حکومت عادلانه نباید تشکیل داد؟ بلکه اگر کسی جزئی اطلاع از اخبار ما داشته باشد، می بیند که همیشه امامان شیعه با آن که حکومت های زمان خود را حکومت ظالمانه می دانستند و با آنها آن طورها که می دانید سلوک می کردند، در راهنمایی برای حفظ کشور اسلامی و در کمک های فکری و عملی کوتاهی نمی کردند و در جنگ های اسلامی در زمان خلیفه جور، باز شیعیان علی (ع) پیش قدم بودند. جنگ های مهم و فتح های شایانی که نصیب لشکر اسلامی شده، مطلعین می گویند و تاریخ نشان می دهد که یا به دست شیعیان علی (ع) یا به کمک های شایان تقدیر آنها بوده. شما همه می دانید که سلطنت بنی امیه در اسلام، بدترین و ظالمانه ترین سلطنت ها بوده و دشمنی و رفتارشان را با آل پیغمبر (ص) و فرزندان علی بن ابی طالب (ع) همه می دانند و در میان همه بنی هاشم بدسلوکی و ظلمشان به علی بن الحسین زین العابدین (ع) بیشتر و بالاتر بود. به همین سلطنت وحشیانه جائزانه، ببینید علی بن الحسین (ع) چقدر اظهار علاقه می کند. در کتاب صحیفه سجاده می گوید: «اللهم صلّ علی محمد و آله و حصن ثغور المسلمین بعزّتک و ائید حماتها بقوّتک و اسبق عطایا هم من جدتک (...). تا آخر این دعا که قریب هشت صفحه است.» (۳) اصل مهم در رفتار سیاسی ائمه (ع) و مجتهدین، حفظ کشور اسلامی است. با این وصف حضرت امام (ره) تنها به گفتمان اصلاح نمی پردازد، بلکه دست از این همکاری مصلحت اندیشانه برمی دارد و حفظ کشور اسلامی را در گرو حرکتی جدید، با عنوان انقلاب، نفی رژیم سلطنتی و تاسیس حکومت اسلامی معنا می کند. از این رو نوشتار حاضر تاکید اساسی بر اندیشه انقلابی امام (ره) و آسیب شناسی انقلابی ایشان دارد. در واقع، تحول مهم تاریخ اندیشه سیاسی شیعه انتقال از «تفکر اصلاحی» به «تفکر انقلابی» است. که امام خمینی (ره) بانی و عامل آن در دوره معاصر بودند در ادامه به چگونگی «اندیشه انقلابی» امام (ره) نیز پرداخته می شود. ج) اندیشه سیاسی انقلابی: این نوع اندیشه در پی تغییر صددرصد اوضاع است. مبنا و هدف آن، عمل به تکلیف الهی در راستای حفظ کشور اسلامی می باشد که این ویژگی، شیعی و اسلامی است. اندیشه سیاسی انقلابی، در دوران معاصر و در صدر اسلام نیز به چشم می خورد. نخستین بار، پیامبر اسلام (ص) اندیشه سیاسی اسلام را مطرح فرمود. آن حضرت توانست با تکیه بر تعالیم اسلامی، جامعه جاهلی را به جامعه ای اسلامی تبدیل کند، در مدت زمانی کوتاه نابسامانی های مادی و معنوی را از بین برده و برکات مادی و فضایل معنوی به ارمغان بیاورد. حضرت علی (ع) در توصیف این وضعیت می فرمایند: «انّ الله بعث محمدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نذیرا للعالمین و امینا علی التزیل و انتم معشر العرب علی التزیل و انتم معشر العرب علی شرّ دین و فی شرّ دار منیخون بین حجاره خشن و حیّات صمّ تشریبون الکدر و تاکلون الجشب و تسفکون دماءکم و تقطعون ارحامکم، الاصلنام فیکم منصوبه و الاثام بکم معصوبه. خداوند متعال محمد (ص) را تبلیغ کننده بر عالمیان و امین برای فرستادن قرآن و رسالت مبعوث کرد و در آن حال شما گروه عرب، دارای بدترین دین بودید و در بدترین جامعه زندگی می کردید. در میان سنگ های سخت و مارهای کر زندگی می کردید، آب های تیره می آشامیدید و غذای خشن می خوردید و خون یکدیگر را می ریختید و از خویشاوندان خود قطع رابطه می کردید، بت ها در میان شما (برای پرستش) نصب شده (بود) و گناهان و انحراف ها سخت به شما بسته بود.» (۴) اندیشه سیاسی امام (ره) از مهمترین اندیشه های انقلابی اسلامی است که در دوره معاصر مطرح شده و به انجام رسیده

است. اندیشه سیاسی ایشان در راه گذر از «اندیشه اصلاحی» به «اندیشه انقلابی» به تحولی تدریجی دچار گردید و این، همان نقطه قوتی است که به کمک شناخت دقیق اوضاع، شرایط و امکانات و با استعانت از اصل پویای تفکر شیعی، یعنی «اجتهاد» شکل گرفته است. امام (ره) با همه درک عمیقی که از اندیشه اصلاحی داشت، آن را برای وضعیت معاصر مناسب ندید. وی با شناخت آسیب‌ها، آفت‌ها و بیماری‌های موجود در جامعه و سیاست ایران، جهان اسلام و حتی نظام بین‌الملل، به ارایه راه حل‌ها و درمان این مجموعه پرداخت و با تشکیل جمهوری اسلامی موفق شد راه را برای آفت زدایی از مجموعه کشورهای اسلامی و نظام بین‌الملل باز نماید. امام خمینی (ره) در بیشتر نوشته‌ها و سخنرانی‌های خویش، نظام‌های سیاسی گذشته و حال دنیا، به ویژه جهان اسلام را آسیب‌شناسی کرده‌اند. آسیب‌شناسی نظام سیاسی خلافت، اعم از خلفای نخستین، بنی‌امیه، بنی‌عباس و عثمانی‌ها، آسیب‌شناسی نظام سیاسی سلطنت، خاصه سلطنت صفوی، قاجار و پهلوی، آسیب‌شناسی نظام جمهوری اسلامی ایران، آسیب‌شناسی نظام‌های سیاسی حاکم بر دنیای امروز و آسیب‌شناسی نظام روابط بین‌الملل و اصول حاکم که بر آن قصد داریم تا در این مقاله به اندکی از مباحث مذکور پردازیم. به منظور فراهم شدن امکان فهم اندیشه امام (ره)، آسیب‌شناسی نظام سیاسی سلطنتی پهلوی را بررسی خواهیم کرد و بر این اساس آسیب‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، اخلاقی، دینی، اداری و نظامی نیز مورد تامل قرار خواهند گرفت. و در ادامه تحلیل آسیب‌شناسی نظام سیاسی سلطنتی صفویه از دیدگاه محقق سبزواری (۵) به عنوان یک عالم اصلاح طلب را خواهیم داشت که مقایسه آن با دیدگاه امام (ره)، براساس تعیین نقاط اشتراک و افتراق و همچنین تحلیل علت اختلاف این دو دیدگاه، کمک شایانی به فهم اندیشه انقلابی امام (ره) خواهد کرد. از این رو، به پرسش‌های زیر پاسخ می‌دهیم. آسیب‌های سیاسی، اقتصادی، دینی، اخلاقی و اداری‌ای که سبب سقوط سلسله صفویه شد، چه بود؟ محقق سبزواری این آسیب‌ها را چگونه تحلیل کرده و در تحلیل خود تا چه حد واقع بین بوده است؟ سبزواری برای جلوگیری از سقوط سلسله صفویه، چه راههایی به شاه عباس دوم پیشنهاد می‌کند؟ اندیشه سبزواری اصلاحی است یا انقلابی؟ آسیب‌های سیاسی، اقتصادی، دینی، فرهنگی، اخلاقی، نظامی و اداری‌ای که موجب سقوط سلسله پهلوی شد، چه بود؟ امام خمینی (ره) این آسیب‌ها را چگونه تحلیل کرده است؟ راه حل امام (ره) برای اصلاح آفت‌های رژیم پهلوی اصلاحی بود یا انقلابی؟ برای پاسخ دادن به پرسش‌های مذکور، فرضیات زیر را مطرح می‌کنیم: ۱. اندیشه سیاسی محقق سبزواری با توجه به نوع آسیب‌هایی که رژیم سلطنتی صفویه با آنها روبه‌رو بوده، اندیشه‌ای «اصلاحی» است. ۲. چون اندیشه سیاسی سبزواری اصلاحی می‌باشد بنابراین پیشنهادهای او نیز در جهت اصلاح رفتار شخص شاه، سیستم اداری مملکت، وضعیت دینی و در نتیجه اصلاح درونی سیستم است. ۳. اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)، با توجه به نوع آسیب‌هایی که رژیم پهلوی با آنها روبه‌رو بوده، انقلابی است. ۴. پیشنهادهای امام (ره) نیز انقلابی است؛ یعنی برای اصلاح سیستم سیاسی، پیشنهاد تخریب آن و پایه‌گذاری نظام سیاسی مورد نظر خود را می‌دهد. ۵. تفاوت اساسی شرایط عصر سبزواری و امام خمینی (ره)، در مستقل یا وابسته بودن نظام‌های سیاسی حاکم بر آن و دینی یا غیردینی بودن آنهاست. چون نظام سیاسی صفویه مستقل و به ظاهر طرفدار دین و علمای دین بوده، اندیشه محقق سبزواری اصلاحی می‌باشد و از آن جا که رژیم پهلوی وابسته به بیگانگان و غیردینی بوده، اندیشه امام (ره) انقلابی می‌نماید. به نظر نگارنده «گفتمان اصلاح» در دوره‌های مختلف به ویژه دوره صفویه، قاجاریه و نهضت مشروطه گفتمان اندیشه حاکم بر اندیشه علمای شیعه، است. اندیشه نائینی اندیشه‌ای اصلاح طلبانه بوده اما اندیشه‌های مطرح شده در دوره پهلوی، به خصوص از اواخر دهه چهل در قالب «گفتمان انقلاب» قابل تحلیل می‌باشد. منبع اصلی ما برای بررسی آرای سبزواری، «روضه الانوار عباسی» است. مشخصات نسخه‌های مورد استفاده عبارتند از: نسخه خطی کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی به شماره ۳۸۹۶، نسخه چاپ سنگی دارالخلافه تهران به سال ۱۳۵۸ قمری و نسخه‌ای که این جانب احیا و تصحیح کرده‌ام و در مرکز تحقیقات اسلامی، دفتر تبلیغات موجود می‌باشد. برای بررسی افکار امام خمینی (ره) به نوشته‌ها، سخنرانی‌ها و نامه‌های ایشان مراجعه شده است. در برخی موارد نیز به آثار دیگری رجوع کرده‌ایم که همه در پاورقی‌ها ذکر

گردیده اند. در پایان این مقدمه لازم به یادآوری است که این مباحث ما را به آسیب شناسی نظام جمهوری اسلامی رهنمون می کند. نخستین گام قدم انحطاط، آن است که گمان کنیم هیچ آفتی متوجه ما نیست. با این امید که طبق فرمایشات امام (ره) آسیب شناسی نظام جمهوری اسلامی مد نظر تحقیقات دیگری از این دست قرار گیرد و در خدمت بقای نظام قرار گیرد. آسیب شناسی نظام سلطنتی صفویه از نگاه محقق سبزواری اصلاح گری، دغدغه اصلی سبزواری به شمار می رود. هر انسان مصلحی بیش از هر چیز، به انحطاط و راههای خروج از آن می اندیشد. در این بخش به راهکارهای سبزواری برای حفظ دولت صفوی خواهیم پرداخت. برای این منظور دو راه پیش رو داریم: نخست: بررسی هدف اصلی از تدوین کتاب روضه الانوار عباسی و دیگری: بررسی محتوای آن راه اول: روضه الانوار عباسی از یک مقدمه و دو قسم تشکیل شده است. در توضیح مطالب مقدمه چنین آمده است: «مقدمه در بیان حکمت و تدبیر الهی در وجود پادشاهان و فوایدی که بر آن مترتب می شود و ذکر آن که دوام و ثبات ملک و پادشاهی چیست و تفصیل بعضی از اسباب زوال و اختلال ملک تا مباشر امور سلطنت، اسباب بقا و ثبات دولت را ملتزم باشد و از دواعی زوال، احتراز لازم داند.» در ابتدای قسم اول کتاب و در توضیح مطالب و محتوای آن چنین می خوانیم: «قسم اول در آنچه بر پادشاهان جهت رستگاری و نجات آخرت و ربط به جناب احدیت لازم است تا تحصیل آن موجب ثواب و رفع درجات و نجات از عذاب و انتقام الهی بوده باشد و امور مذکوره به حسب دنیا نیز، موجب انتظام امور ملک و دوام ایام سلطنت است و اهمال آن موجب اختلال امور ملک و دین.» و در آغاز قسم دوم چنین آمده است: «قسم دوم در مراعات قواعد و آدابی که پادشاه را در امور ملک و ضبط مراتب سلطنت و حفظ معاهد دولت و استحکام اساس پادشاهی و تاسیس مراسم جهاننداری لازم است، سوای آنچه در قسم اول مذکور شد.» همان گونه که ملاحظه می کنید، دغدغه اصلی سبزواری، تدوین اصولی است که در دوام و بقای پادشاهی به کار آید و از زوال آن جلوگیری کند. موارد فراوان دیگری نیز در فصل های مختلف کتاب وجود دارد که از ذکر آن صرف نظر می کنیم. راه دوم: با بررسی مطالب کتاب و با ارائه یک طبقه بندی از آنچه با عنوان اسباب زوال، بقا و اختلال مملکت آمده، می توان این مطالب را اثبات نمود. ۱ آسیب های اقتصادی اسباب زوال و اختلال مملکت از نظر اقتصادی عبارتند از: الف) «بخل و خست پادشاه: وقتی پادشاه بخل ورزد طبع ها از او رمیده شود و دوستی او از دل ها برود و لشکریان به طوع و رغبت جهت او کوشش و جان فشانی نکنند.» (۶) ب) «بخشش ها و خرج های بیجای پادشاه: اگر پادشاه طریقه اسراف و تبذیر پیش گیرد و درآمد به هزینه وفا نکند و این مساله سبب شود که حقوق لشکریان به موقع پرداخت نشود و... باعث شورش سپاه می گردد و بالاخره به زوال دولت منتهی می شود. و از این قبیل است هر گاه در خزانه مالی نباشد و دشمنی قوی به مملکت شاه حمله کند؛ پس بر پادشاه لازم است که خرج خود را کم کند و بذل بیجا، به جا نیآورد و در آبادانی مملکت بکوشد.» (۷) ۲ آسیب های سیاسی، اجتماعی و اخلاقی اسباب زوال و اختلال مملکت از نظر سیاسی، اجتماعی و اخلاقی مشتمل بر این موارد است: الف) «خرابی مملکت و بی سرانجامی و تفرق رعیت» (۸) ب) «اعظم اسباب زوال مملکت، خصومت و عداوت و منازعه میان امرا و خواص پادشاه است، که حکما گفته اند: اعظم اسباب بقای ملک توافق احبا و تنازع اعدا است، چرا که در این صورت توان کارگزاران پادشاه مصروف حذف یکدیگر خواهد شد و نه انجام کارهای مملکتی.» (۹) ج) «ظلم شاه» (۱۰) چون ظلم باعث خرابی مملکت می شود و خرابی مملکت باعث پراکندگی رعیت می گردد و چون ملک و رعیت خراب شود خزانه و لشکر نیز خراب می شود، در این صورت کشور در معرض تهاجم دشمنان قاهر و استیلای آنان قرار خواهد گرفت. د) «ظلم عمال دولت» (۱۱) ه) «تندخویی و درشت گویی پادشاه به ویژه با امرا و خواص» (۱۲) تندخویی پادشاه با خواص سبب تنفر خواص از پادشاه می شود و در نتیجه ممکن است تصمیم به قتل پادشاه بگیرند. و) «آن است که پادشاه اعمال خیر خویش را در جهت بدی تغییر دهد یا خیرات خود را قطع کند.» (۱۳) ز) «آن است که هر گاه معاملات کلی در میان باشد و هنوز فیصل تمام نیافته باشد و اصلاح ها و مرمت ها جهت انتظام امور در کار باشد، پادشاه تدارک و اصلاح آن مهمات و اتمام امر، چنانچه باید امور را در هم گذاشته، خود از پی شهوتی از شهوت ها و یا

فراغتی از فراغت‌ها رود... عاقل باید تا از جمیع مهمات ملکی فارغ نشود و سرانجام امور چنان که باید نکند، از پی فراغت و تحصیل شهوت و لذت نرود». (۱۴ ح) «بسیاری اشتغال پادشاه به شرب و لهو و لذات و غفلت از امور ملک» (۱۵) ۳ آسیب‌های دینی اسباب زوال و اختلال مملکت از لحاظ دینی به شرح زیر است: الف) «ترک شکر نعمت‌های الهی: شکر هر نعمت به تناسب آن نعمت است. هر چند نعمت و احسان خدای بر بنده زیاد باشد، شکر بیشتری باید کرد. چون خدای عزوجل را بر پادشاهان انواع نعمت‌های عظیم است، به ازای هر نعمتی از آنها شکری عظیم باید کرد». (۱۶) «شکر نعمت قدرت و استیلا آن است که ضعیفان را تقویت کند و دست تعدی و ظلم اقویا را از ضعف کوتاه گرداند و دادرسی مظلومان بکند و از ایشان غافل نباشد. تقویت دین حق کند. بدعت‌ها را نابود سازد و تواضع و فروتنی نماید. شکر نعمت اموال، رسیدگی به حال فقرا و مساکین است و...» (۱۷ ب) «غرور و خودبینی»: (۱۸) غرور و خودبینی بدین جهت از عوامل سقوط نظام سیاسی به شمار می‌رود که باعث فراموشی اصل قدرت، یعنی خدا می‌شود که در نهایت به ضعیف شمردن دشمن منتهی و شکست را در پی خواهد داشت. ج) «آن است که پادشاه در فسوق و معاصی جری باشد و متابعت احکام الهی ننماید و علم طغیان و عصیان برافزاند». (۱۹) ۴ آسیب‌های اداری «تفویض کارها به کسانی که اهل آن کار نباشند، اعم از این که ظالم باشند یا متخصص نباشند (بی وقوف باشند) یا امین نباشند و دنی باشند». (۲۰) سبزواری برای احراز مناصب اداری شرایطی را لازم می‌داند که در جای دیگر ذکر خواهد شد. ۵ آسیب‌های نظامی «از دیگر عوامل زوال دولت، بی سرانجامی و کمی لشکر است که از مقدار نیاز کمتر باشند، یا آنچه باشند، بی سرانجام باشند و مقرری ایشان به ایشان نرسد و یا هزینه‌های ایشان را حقوق ایشان کفایت نکند و یا پادشاه به امور لشکر بی اعتنا باشد و (... و یا سپاهیان از ورزش سپاهی گری بیفتند و به شغل‌های دیگر پردازند». (۲۱) ۶ اسباب دوام و ثبات مملکت در اینجا دو راه پیش رو داریم: نخست، اجتناب از اسباب زوال است که اسباب دوام را فراهم می‌آورد و دیگر این که به بیان برخی راهکارهای عملی مورد تاکید سبزواری پردازیم. سبزواری علاوه بر این که اجتناب از عوامل زوال را لازم می‌داند، به آرایه راهکارهای عملی نیز پرداخته است که به مهمترین آنها اشاره می‌کنیم: الف) «ضرورت وجود نیروی نظامی قوی: از آنجا که آرمیدگی و ثبات، طبیعی و مزاج این جهان نیست و بنای عالم بر تغییر و انقلاب است، شرط عقل نیست که اگر وقتی چند جهان ساکن باشد و از هیچ طرفی شورش و فتنه‌ای نباشد، ملک غافل گردد و در تنظیم امور سپاه و اعداد آن جهت وقت نیاز نکوشد... چه این خیال، وهمی است ضعیف و موافق قانون حکمت و عقل نیست». (۲۲ ب) توسعه تجارت در میان بلاد (اعم از داخل و خارج): سبزواری می‌گوید: «هرگاه سلوک پادشاه و اتباع او با مترددان بر وجه نیکو باشد، تردد مردم از اطراف و جوانب زیاد می‌شود و مردم بسیار در ملک آن پادشاه متوطن می‌شوند و باعث زیادتی معموری ملک می‌گردد (... و اخبار بیگانگان و دشمنان معلوم و مفهوم می‌گردد (... و پادشاهانی که دشمنند، دوست می‌شوند (... شرط تدبیر تجار آن است که پادشاه نسبت به ایشان طریقه معدلت و احسان و نیکوکاری معمول دارد و در اموال و مقرراتی که از ایشان گرفته می‌شود، نهایت تخفیف به جا آورد و آن چه بدعت و بد باشد، زایل گرداند و چنان کند که حسن سلوک پادشاه و عمال دیوان و حکام، نسبت به ایشان معروف و مشهور گردد. و در ضمن این، چندین فایده است (... از جمله دوام نعمت و بقای دولت. البته شرایطی برای تحقق این امر لازم است، از جمله: وفاداری شاه به تعهدات، تأمین امنیت برای تجار بیگانه هر چند غیرمسلمان باشند و انتصاب نیروهای کاردان و قوی در مناصب اداری و به ویژه در سرحدات». (۲۳ ج) کاستن پادشاه و هیات حاکمه از اوقات فراغت و التذاذ (د) وجود سیستم اطلاعات قوی و حفاظت از اسرار (ه) داشتن دیپلماسی قوی (و) ضرورت مشورت در امور (ز) وجود امر به معروف و نهی از منکر (ح) عدل (۲۴) «پادشاهانی که به صفت عدل آراسته بودند، ایام دولت ایشان ممتد بود». (۲۵) سبزواری نه فایده برای عدل پادشاه برشمرده که یکی از آنها معموری و آبادانی مملکت است. چنان که سبزواری خود نیز تاکید دارد که عوامل بقای دولت در سه گروه طبقه بندی می‌شوند: ۱. مواردی که به صورت باطنی در حفظ دولت و ملک دخالت دارد، از جمله این که پادشاه در سرّ و باطن رابطه خود را با خدای عزوجل

چنان ساخته باشد که خدای عزوجل از او راضی باشد. ۲. آنچه به ظاهر در حفظ ملک و دولت دخیل است، عبارتند از: الف) محافظت رعیت ب) محافظت خزانه ج) محافظت لشکر د) نصب مردم کاردان صاحب کفایت در مناصب اداری، نظامی و... ۳. آنچه هم در ظاهر و هم در باطن، برای حفظ دولت و ملک لازم است: الف) عدل و احسان کردن ب) دست تعدی ظالمان و ستمکاران را کوتاه کردن (۲۶) ۳. آسیب شناسی نظام سیاسی پهلوی از نگاه امام خمینی (ره) ۱ ۳. آسیب های اقتصادی مهمترین نکته های مطرح شده در این بخش عبارتند از: الف) تحمیل نظام ظالمانه اقتصادی بر مردم به وسیله رژیم پهلوی ب) جلوگیری از صنعتی شدن صحیح ج) نابودی زراعت و دامداری و تخریب اقتصادی د) تبدیل کشور به بازار فروش کالاهاى غرب ه) غارت منابع و اموال کشور و) عقب مانده نگهداشتن کشور و ملت به فرازهایی از فرمایشات امام توجه می کنیم: «تمام اقتصاد ما الان خراب است و از هم ریخته است که اگر چنانچه بخواهیم ما این اقتصاد را به حال اول برگردانیم، سال های طولانی با همت همه مردم، نه یک دولت این کار را می تواند بکند و نه یک قشر از اقشار مردم این کار را نمی توانند بکنند، تا تمام مردم دست به دست هم ندهند، نمی توانند این به هم ریختگی اقتصاد را از بین ببرند.» (۲۷) «اصلاً برنامه این بوده است که خرابی بکنند. کشاورزی را با اسم اصلاحات ارضی به کلی از بین ببرند و بازار درست کنند برای امریکایی.» (۲۸) ۲ ۳. آسیب های سیاسی و اجتماعی از نظر امام، مهمترین ضعف های سیاسی و اجتماعی رژیم پهلوی موارد زیر است: الف) وابسته بودن رژیم پهلوی به قدرت های بیگانه، به ویژه آمریکا ب) استبدادی بودن رژیم پهلوی ج) سلطنتی بودن رژیم پهلوی د) ضد دینی بودن رژیم پهلوی ه) ضد مردمی بودن رژیم پهلوی «اساس این نهضت (اسلامی) از دو جا سرچشمه گرفت: یکی از شدت فشار خارجی و داخلی و چپاولگری های خارجی و داخلی و اختناق های فوق العاده که در ظرف پنجاه و چند سال ایران، ملت ایران یک روز خوش ندید (...). و یکی دیگر، آرزوی ما برای یک حکومت اسلامی و یک حکومت عدل که یک رژیم در مقابل رژیم های طاغوتی باشد و ما مسایل اسلامی را مثل صدر اسلام در ایران پیاده کنیم.» (۲۹) ۳ ۳. آسیب های دینی، اخلاقی و فرهنگی در فرمایشات حضرت امام (ره) به این بخش، بیش از آفت ها و آسیب های دیگر توجه شده است. مهمترین نکات مطرح شده در این خصوص عبارتند از: الف) تبلیغ جدایی دین از سیاست ب) تبلیغ ضد اسلام ج) دعوت به غیراسلام و ارایه مکاتب پوشالی و فریبنده د) از خود باختگی و ناامیدی ه) دور کردن جامعه از معنویات و) تباهی نسل جوان ز) ترویج فساد از طریق رسانه ها ح) گسترش مراکز فساد ط) تخریب قوه تفکر ی) کشف حجاب ک) ایجاد سلطه فرهنگی و تقویت باور برتری غرب ل) ایجاد بدبینی بین روحانی و دانشگاهی به بخشی از سخنان امام در این باره توجه کنیم: «الان این مظاهر تمدنی که در جاهای دیگر، در ممالک پیشرفته از آنها استفاده های صحیح می شود، وقتی که آمده است در مملکت ما یا مملکت های شبیه به مملکت ما، استفاده هایی که از اینها می شود، استفاده های فاسد می شود. مثلاً سینما، ممکن است که کسی در سینما نمایش هایی که می دهد نمایش های اخلاقی باشد، نمایش های آموزنده باشد که آن را هیچ کس منع نکرده و اما سینمایی که برای فساد اخلاق جوان های ما است و اگر چند روز جوان های ما در این سینماهایی که در این عصر متعارف بود و در زمان شاه متعارف است، اگر چند وقت یک جوان برود در آنجا، فاسد بیرون می آید، دیگر به درد نمی خورد و اینها می خواهند همین بشود (...). تمام برنامه هایی که اینها درست کرده اند، برنامه های فرهنگی، برنامه های هنری، هر چه درست کرده اند استعماری است. می خواهند اینها جوان های ما را یک جوان هایی بار بیاورند که به درد آنها بخورند، (...). آنقدری که مراکز فساد در تهران هست، الان بیشتر از کتابخانه است، بیشتر از مراکزی است که برای تعلیم و تربیت است.» (۳۰) «خرابی های اخلاقی که در طول سلطنت این پدر و پسر (رضا خان و پسرش محمدرضا) در ایران تحقق پیدا کرد و آن فسادهایی که در این مملکت پیدا شد و به آن دامن زدند به عنوان ترقی، به عنوان تعالی، به عنوان تمدن بزرگ، اینها طولانی است تا این که ترمیم بشود. آن که از همه چیز به کشور ما صدمه اش بیشتر بود، این بود که نیروی انسانی ما را خراب کردند و نگذاشتند رشد بکنند.» (۳۱) «و در آن زمان به اسم این که می خواهیم نیمی از جمعیت ایران را فعال کنیم، آن شقی جنایتکار دست به یک جنایت

زد و آن کشف حجاب بود و به جای این که نیمی از جمعیت ایران را فعال کند، آن نیم دیگری هم که نیمه مردان بود، به طور بسیاری از فعالیت انداختند.» (۳۲) تلاش برای حذف اسلام و اسلام شناسان، رواج قوانین دولت های خارجی بین مسلمانان و نقض قوانین اسلام، هتک قرآن و... از دیگر اقدام های ضد دینی رژیم پهلوی بود. ۳۴. آسیب های نظامی خطاهای بزرگ رژیم پهلوی از نظر نظامی که مورد توجه امام (ره) قرار گرفت، عبارتند از: الف) تبدیل کشور ایران به پایگاه نظامی برای غرب ب) خرید اسلحه از غرب، بدون رعایت مصالح ملی به قسمتی از مستندات این بخش اشاره می کنیم: «ایران یکی از مراکزی است که آنها می خواهند اسلحه داشته باشند (...). پایگاه درست می کنند در ایران، برای این که اگر جنگی پیش آمد، داشته باشند این پایگاه را.» (۳۳) «نفت ما را می برند، اسلحه برای خودشان می آورند اینجا، می آورند ایران، پایگاه درست می کنند.» (۳۴) «من نمی دانم مقصود از خریدن این همه اسلحه برای بیرون راندن اربابان و استعمارگرانی است که خود رژیم دست نشانده آنها بود (...). یا در حقیقت در راه اجرای نقشه های غارتگرانه آمریکا است که بر اثر ضعف بودجه اقتصادی و تغییر سیاست مبنی بر نابودی ملل به وسیله نیرو و ثروت خود آنان، می خواهد پایگاه خود را در ایران مستحکم تر کرده (...).» (۳۵) ۳۵. اسباب دوام و ثبات مملکت تفاوت پیشنهاد های سبزواری با پیشنهاد های امام (ره) ناشی از تفاوتی است که بین نظام سیاسی صفوی و نظام سیاسی پهلوی وجود دارد. مهمترین این تفاوت ها به شرح زیر هستند: الف) نظام سیاسی صفوی ادعای دین مداری داشت، در حالی که نظام سیاسی پهلوی ضد دین بود. بنابراین، برخلاف حاکمان صفوی که با تظاهر به دینداری و حمایت از تشیع سعی بر تقویت پایه های مشروعیت خود داشتند، رژیم پهلوی با اقدام ها و اعمال ضد دینی بسیاری که به صورت علنی و آشکار انجام داد، نظیر کشف حجاب، تغییر تاریخ هجری به پادشاهی، برقراری رابطه با اسرائیل، وابسته کردن مملکت به آمریکا، دادن پست های کلیدی به افراد بهایی و ... بیش از پیش از مشروعیت خود می کاست. تبعید امام (ره) به ترکیه در ۱۳ آبان ۱۳۴۳ اوج مخالفت پهلوی با دین مداری بود. ب) پادشاهان صفوی با همه نقاط ضعف خویش به بیگانگان وابسته و حکومتی متکی بر نیروهای محلی و فرهنگ بومی داشتند. اما سلسله پهلوی به دست بیگانگان و با حمایت و پشتیبانی آنان روی کار آمد، نیروهای متفقین به ویژه انگلیس، رضاخان را بر کنار کرده و محمدرضا را به جای او بر تخت نشانده. در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز با همکاری سازمان های جاسوسی آمریکا و انگلیس، محمدرضا پهلوی دوباره بر اریکه قدرت تکیه زد و از سال ۱۳۴۰ به بعد، مجری منویات آمریکا در ایران بود. این نکته، از دیگر تفاوت های مهم این دو سلسله است. از آن جا که وابستگی سلسله پهلوی با اصل قرآنی «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً» منافات داشت، رژیم مشروعی به حساب نمی آمد و کسی آنها را نمی پذیرفت، بنابراین پیشنهاد های اصلاحی قابل طرح نبودند، هر چند حضرت امام (ره) در آغاز نهضت، پیشنهاد های اصلاحی خود مبنی بر مخالفت با کاپیتولاسیون و لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی را مطرح اما وقتی فضا، شرایط و امکانات را مساعد یافت، دست به اقدام های انقلابی و براندازانه زد. مهمترین پیشنهاد امام (ره) تشکیل حکومت اسلامی به جای نظام سلطنتی بود. «حکومت اسلامی» تنها حکومتی است که آسیب ها و آفت های گفته شده را ندارد. امام (ره) با توجه به تفاوت نظام سیاسی پهلوی با نظام های سلطنتی پیشین، در پی برپایی حکومت اسلامی بودند. ایشان در جایی می فرمایند: «فریاد ما که می گوئیم ما حکومت اسلامی می خواهیم و مرگ بر این سلطنت کثافت کاری، برای این است که ما می بینیم که (خودمان می دانیم و هم یک وقت تاریخ می خوانیم) سلاطین سابق هر چه بودند، جبار بودند، لکن خیانت در آنها کم بوده، جبار بودند، تبهکار بودند، تعدی می کردند به مردم، اما مملکتشان را به یک مملکت دیگری، منافع مملکتشان را به مملکت دیگری نمی دادند. من ندیدم که یکی از سلاطین سابق مملکتش را فروخته باشد به یک کسی، منافع مملکتش را تقدیم دیگری کرده باشد، این اخیراً شده و خصوصاً در زمان این آقا، در زمان این سلطان مفسد این مسائل پیدا شده است که هر چیزی که ما داریم اینها از بین برده اند. زندگی خودشان این زندگی است، زندگی شما این است که می بینید...» (۳۶) «ما می خواهیم حساب صدر اسلام را بکنیم که متن اسلام است، خود اسلام و متن اسلام است. ببینیم که آیا این حکومت

اسلام و این رژیم اسلام یک رژیم دمکراسی بوده است یا یک رژیم قلدری و استبدادی بوده؟» (۳۷) آرمان‌های امام خمینی (۳۸) به اختصار عبارتند از: الف) تشکیل حکومت اسلامی با عنوان «جمهوری اسلامی» ب) قطع وابستگی به اجانب ج) حمایت از مسلمانان و مستضعفان جهان د) کسب استقلال اقتصادی، فرهنگی و سیاسی ه) حاکمیت دین و ارزش‌های دینی در جامعه و) داشتن نیروی نظامی قوی و مستقل، متناسب با مصالح و منافع ملی و جهان اسلام و خطرهایی که کشور را تهدید می‌کند ز) گماردن افراد شایسته به مناصب کلیدی و غیرکلیدی ح) ساختن انسان مورد نظر اسلام ط) برقراری آزادی به نظر می‌رسد امام خمینی، «قیام‌لله» را یگانه راه اصلاح جهان و «قیام برای منافع شخصی» را علت نهایی بدبختی و تیره‌روزی انسان‌ها، به ویژه مسلمانان و جهان اسلام می‌داند. این مطلب در نخستین سند مبارزاتی ایشان آمده و بیانگر بینش ژرف امام (ره) است «صحیفه نور» نیز با همین مطلب آغاز می‌شود. تاریخ نگارش این سند به جمادی الاول سال ۱۳۶۳ ه. ق باز می‌گردد. به بخش‌هایی از این نوشته توجه فرمایید: «قال الله تعالی: قل انما اعظکم بواحدہ ان تقوموا الله مثنی و فرادا. خدای تعالی در این کلام شریف، از سر منزل تاریک طبیعت تا منتهای سیر انسانیت را بیان کرده و بهترین موعظه‌هایی است که خدای عالم از میان تمام مواعظ انتخاب فرموده و این یک کلمه را پیشنهاد بشر فرموده. این کلمه، تنها راه اصلاح در جهان است. قیام برای خدا است که ابراهیم خلیل الرحمان را به منزل خلت رسانده... (قیام‌لله است که موسی کلیم را با یک عصا به فرعونیان چیره کرد و تمام تخت و تاج آنها را به باد فنا داد (...)) قیام برای خدا است که خاتم النبیین (ص) را یک تنه بر تمام عادات و عقاید جاهلیت غلبه داد و بت‌ها را از خانه خدا بر انداخت و به جای آن توحید و تقوا را گذاشت (...)) (خودخواهی و ترک قیام برای خدا، ما را به این روزگار سیاه رسانده، و همه جهانیان را بر ما چیره کرده و کشورهای اسلامی را زیر نفوذ دیگران در آورده. قیام برای منافع شخصی است که روح وحدت و برادری را در ملت اسلامی خفه کرد، (...)) قیام برای شخص است که یک نفر مازندرانی بی سواد (یعنی رضاخان) را بر یک گروه چند میلیونی چیره می‌کند که حرث و نسل آنها را دست خوش شهوات خود کند. قیام برای نفع شخصی است که الان هم چند نفر کودک خیابان گرد را (اشاره به محمدرضای ۲۲ ساله و رفقاییش) در تمام کشور بر اموال و نفوس و اعراض مسلمانان حکومت داده. (۳۹) همان گونه که ملاحظه می‌کنید علت العلل مشکلات، از نظر امام، به خود مردم بازمی‌گردد. در واقع، ریشه مشکلات داخلی است. اگر استعمار بر ما مسلط شد و شاه مستبد ضد دین بر ایران مسلط شد، همه و همه برمی‌گردد به این که قیام‌ها برای خدا نیست. قیام صورت می‌گیرد، اما چون برای خدا نیست، شکست می‌خورد. ۴. مقایسه دو رویکرد اصلاحی و انقلاب با تامل در آن چه گذشت، به این نتیجه می‌رسیم که هر دو متفکر دغدغه ساماندهی و اصلاح وضعیت دینی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی عصر خویش را داشته‌اند. در واقع، تفکر سیاسی هر دو متفکر، پاسخی به مسائل، معضلات و نیازهای عصرشان بوده است و تفاوت شرایط سبب شده است تا دو نوع پاسخ ارائه شود. حکومت صفویه حکومتی مستقل و متکی به نیروی بومی و داخلی بوده است و از طرف دیگر مدعی دین‌داری، حمایت از دین و پیروی از علمای دینی بوده است. همین مساله سبب شده تا تفکر سیاسی سبزواری متوجه اصلاح وضعیت سلطنت و رفتار شخص شاه باشد. می‌دانیم که تفکر سیاسی، به ویژه در گذشته، به دنبال پاسخ‌گویی به این سوال بوده است که چه کسی حکومت کند؟ ویژگی‌های شخص حاکم چه باید باشد؟ البته سبزواری هیچ‌گاه به سلطنت پادشاه صفوی مشروعیت نداده، (۴۰) بلکه از موضع حکیمی مجتهد به شاه صفوی دستور انجام اصلاح‌های مورد نظر خویش را می‌دهد، چرا که ایشان معتقد است «خلیفه، مقتدا، امام و متبع باید اعلم باشد» و «بر همه کس واجب است که از مجتهد زنده تقلید نماید.» بنابراین، او خود را همان «مجتهد زنده و اعلمی» می‌داند که شاه عباس دوم باید به پیروی و تقلید از او امور مملکت را اداره کند. بعدها، همین تفکر در دوره قاجاریه و در اندیشه سیاسی آیت‌الله نائینی به صورت «دفع افسد به فاسد» تجلی یافت که شایسته است در جای خود مورد تامل قرار گیرد. حکومت پهلوی، حکومتی وابسته به انگلیس و امریکا بود که با بیشتر نیروهای بومی و داخلی (مردم مسلمان) مخالفت می‌کرد. وابستگی سلسله پهلوی باعث گردید که این حکومت دست به اقدام‌های ضد دینی نیز بزند، به عنوان مثال:

کشف حجاب، تبعید و زندانی کردن رهبران دینی مردم و تغییر تاریخ هجری به سلطنتی. از این رو امام خمینی (ره) وارد گفت‌وگو با انقلاب شده و طرح تغییر رژیم ایران را مطرح کردند. شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» به همین نکات اشاره دارد. «استقلال» به معنای نفی وابستگی به بیگانگان، «آزادی» به معنای نفی استبداد، دیکتاتوری و رژیم سلطنتی و «جمهوری اسلامی» بیانگر نوع نظامی بود که آرمان‌های ملت ایران را در خود داشت. آنچه گفته شد به نوعی مورد تایید نظریه نظام جهانی «والرستین» است که باید جداگانه مورد تامل قرار گیرد. به نظر والرستین، ایران عصر صفویه، در ردیف کشورهای مستقل و مرکزی جهان قرار داشت. اما از عصر قاجاریه به بعد به سمت حاشیه و پیرامون حرکت کرد، تا این که در عصر پهلوی در ردیف کشورهای حاشیه‌ای و وابسته به کشورهای مرکز و نیمه حاشیه قرار گرفت. محمدرضا سعی می‌کرد ایران را وارد عرصه نیمه حاشیه‌ای کند، ولی موفق نشد. (۴۱) پی نوشت‌ها: ۱ فضل‌الله بن روزبهان خنجی اصفهانی: سلوک الملوک، به تصحیح و مقدمه محمدعلی موحد، صص ۸۲ و ۷۹. ۲ روح‌الله موسوی خمینی: کشف الاسرار، صص ۱۸۷ و ۱۸۶. ۳ همان، صص ۲۲۶ و ۲۲۵. ۴ نهج البلاغه، سید رضی، ترجمه و تفسیر علامه محمدتقی جعفری، ج ۵، صص ۱۳۰ و ۱۲۹. ۵ وی از علمای معروف دوره صفویه است. کفایة الاحکام، ذخیره المعاد فی شرح الارشاد و روضه الانوار عباسی از آثار مهم او می‌باشند. ۶ محمدباقر سبزواری مشهور به محقق سبزواری: روضه الانوار عباسی، مقدمه، فصل دوم. ۷ همان. ۸ همان. ۹ همان. ۱۰ همان. ۱۱ همان. ۱۲ همان. ۱۳ همان. ۱۴ همان. ۱۵ همان. ۱۶ همان. ۱۷ همان. ۱۸ همان. ۱۹ همان. ۲۰ همان. ۲۱ همان. ۲۲ همان. ۲۳ همان، قسم اول، باب پنجم، فصل اول. ۲۴ همان، قسم دوم. ۲۵ همان، مقدمه، فصل دوم. ۲۶ همان. ۲۷ آیین انقلاب اسلامی (گزیده‌ای از اندیشه‌ی آرای امام خمینی)، صص ۱۶۰ و ۱۶۱. ۲۸ همان، صص ۱۶۰ و ۱۶۱. ۲۹ آیین انقلاب اسلامی (گزیده‌ای از اندیشه‌ی آرای امام خمینی)، صص ۱۶۰ و ۱۶۱. ۳۰ آیین انقلاب اسلامی (گزیده‌ای از اندیشه‌ی آرای امام خمینی)، صص ۱۶۰ و ۱۶۱. ۳۱ آیین انقلاب اسلامی (گزیده‌ای از اندیشه‌ی آرای امام خمینی)، صص ۱۵۹ و ۱۵۸. ۳۲ همان، صص ۱۵۹ و ۱۵۸. ۳۳ روح‌الله موسوی خمینی: صحیفه نور، ج ۲، صص ۱۳۳ و ۱۳۲. ۳۴ روح‌الله موسوی خمینی: صحیفه نور، ج ۲، صص ۱۳۲ و ۱۳۱. ۳۵ همان، ج ۱، صص ۲۰۲ و ۲۰۳. ۳۶ آیین انقلاب اسلامی (گزیده‌ای از اندیشه‌ی آرای امام خمینی (ره))، صص ۳۶۰ و ۳۵۹. ۳۷ همان، صص ۳۶۰ و ۳۵۹. ۳۸ برای مطالعه بیشتر ر.ک. به نحو: فرمایشات حضرت امام (ره) در منابع زیر: ۱. آیین انقلاب اسلامی (گزیده‌ای از اندیشه‌ی آرای امام خمینی (ره))؛ ۲. غلامرضا اورعی: اندیشه‌ی امام خمینی درباره تغییر جامعه؛ ۳. نجف لک‌زایی و منصور میراحمدی: زمینه‌های انقلاب اسلامی ایران. ۳۹ روح‌الله موسوی خمینی: صحیفه نور، ج ۱، صص ۴۰ و ۴۱. ر.ک. به: نجف لک‌زایی: اندیشه‌ی سیاسی محقق سبزواری، «بحث ساختار نظام سیاسی از نظر محقق سبزواری» (در دست انتشار). ۴۱ ر.ک. به: جان فوران: مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی)، ترجمه احمد تدین، صص ۳۶ و ۲۱. منابع مقاله: مجله زمانه، شماره ۹، لک‌زایی، نجف؛

هندس سیاسی در اندیشه امام خمینی (ره)

هندس سیاسی در اندیشه امام خمینی بررسی موردی: دروس «ولایت فقیه» در نجف اشاره: مقاله توضیح می‌دهد که اندیشه سیاسی که توسط امام خمینی، مهندسی و اجراء شد بدقت در ذهن ایشان، چیده و تنظیم شده بود و از کلیه ارکان نظری و راهبردی برای یک انقلاب و تشکیل حکومت جدید و نظام دینی، برخوردار بود. سپس جهت اثبات تحقق همه اجزاء یک هندسه دقیق سیاسی، به اظهارات و مکتوبات و نیز اقدام‌های امام راحل «رض» استناد شده است. توفیق عظیم امام خمینی در رهبری یک انقلاب بزرگ از سال ۱۳۴۱ تا پیروزی آن و براندازی یک نظام قدرت مند و سپس ریاست و هدایت یک نظام اجتماعی و سیاسی نوین طی ده سال می‌تواند سؤال اساسی زیر را برای اندیشمندان سیاسی مطرح نماید: «از اندیشه‌ی امام خمینی چه

نظریه و راهبردهائی قابل استنباط است و با چه چارچوب نظری و راهبردی می توان به تحلیل اندیشه های سیاسی امام پرداخت؟» امام خمینی، مرد علم و نظر بود. او در فقه و اصول و کلام و فلسفه و عرفان به مقام استادی رسید و در تاریخ و ادبیات نیز در حد بالائی بود. (۱) در عین حال او مرد عمل و اقدام بود زیرا در مقام اجتهاد و مرجعیت با صدور فتوا، تکالیف عملی مؤمنین را مشخص می کرد و به همین لحاظ با واقعیات زندگی مردم و مشکلات جامعه آشنا بود. از سال ۱۳۴۱ نیز در عین فقاقت و مرجعیت، آشکار و مستقیم وارد عرصه اقدام و مبارزه سیاسی گردیده و بزرگترین و مهمترین رهبر مخالفان شاه شد. در تبعید پانزده ساله نیز به تعلیمات و تبلیغات انقلابی دست زد و کادرسازی و سازماندهی نمود. با چنین دستمایه و سابقه ای از سال ۱۳۵۶ بعنوان رهبر بلامنازع انقلاب اسلامی با بسیج مردمی، نظام شاهنشاهی را براندازی کرد و از سال ۱۳۵۷ تا هنگام رحلت، رئیس نظام جمهوری اسلامی بود. در طول تاریخ ایران و جهان و در طی قرون اخیر شاید بی نظیر و یا لاقول کم نظیر است که مردی در اوج زهد و عرفان و علم، دست به یک انقلاب خونین مکتبی و مردمی زده باشد و یک قدرت بزرگ منطقه ای و مورد حمایت همه ابرقدرت ها را ساقط نموده و سپس دهسال نیز در عین مرجعیت، نقش رهبری سیاسی و ریاست دولت را نیز ایفا کرده باشد. چنین جریان تاریخی، انقلابی و سیاسی عظیمی به رهبری امام خمینی دارای چه پشتوانه نظری و راهبردی بوده و این اندیشه دارای چه سازمان و انسجامی بود که این چنین در تحقق اهداف خود قرین تحول و توفیق شد و چنانکه امام در براندازی نظام شاهنشاهی و استقرار نظام جمهوری اسلامی از این اندیشه منسجم استفاده کرد، اینک در حفظ و گسترش و اصلاح و تکمیل جامعه و دولت برخاسته از انقلاب او چگونه می توان از آن استفاده کرد؟ الف) مفروضات و ارکان یک چارچوب نظری و راهبردی نظریه و راهبردی را که می خواهیم از آرا و اندیشه سیاسی امام استنباط و استخراج کرده و یابمدد آن به اندیشه های امام وارد شویم، هندسه سیاسی امام خمینی و جامعه مطلوب یا مدینه فاضله او می نامیم. این هندسه و چارچوب شامل ۵ رکن و عنصر است: (۲) ۱- وضع موجود جامعه چیست؟ انسان در چارچوب روابط اجتماعی و زندگی جمعی اهداف و نیازهای خود را تعقیب و اشباع می نماید و جامعه واقعی و مفروض دارای سه رکن اساسی است: ۱- اقتصاد و معیشت ۲- فرهنگ و معنویت ۳- سیاست و حکومت جامعه، محیط زندگی انسان است و آدمی سعادت و شقاوت خود را در درون آن به خوبی حس می کند و هرکس در حد خود، از ساختار و کارکردش، استنباطی داشته و نسبت به آن دارای احساسات و موضع گیری های منفی و مثبتی است. (۳) ۲- وضع مطلوب جامعه کدام است؟ آدمی موجودی است با دو بعد مادی و معنوی و دارای عقل و اراده و با توان انتخابگری و هدفگذاری. بنابر این او همواره در افق دید و ذهن خود تصویری از یک وضع مطلوب و آرمانی جامعه را دارد. (۴) ۳- چه باید کرد؟ (راهبرد و خط مشی) وجود تصویری از یک جامعه مطلوب در ذهن افراد و ذهنیت اجتماع دارای این کاربرد است که شهروندان دانسته یا ندانسته، کم و یا زیاد وضع موجود جامعه را با آن می سنجند. نتیجه این مقایسه از لحاظ کلی به صورت های زیر است: الف- وضع موجود در راستای وضع مطلوب است. ب- وضع موجود با وضع مطلوب تطابق ندارد اما این اختلاف کم، سطحی و صوری است. ج- وضع موجود با وضع مطلوب تطابق ندارد ولی عدم تطابق زیاد، اساسی و عمیق است. (۵) عقل نظری و نخبگان و افکار عمومی و عقل جمعی، اگر تحقیقا به هریک از قضایای فوق برسند به تناسب خط مشی ها و راهبردهای زیر را توصیه و تجویز می کند: الف- وضع موجود و روش ها و راهبردهای قبلی باید حفظ شود. ب- در وضع موجود باید رفرم و اصلاح صورت بگیرد. ج- وضع موجود باید بصورت انقلابی و بنیادی برهم زده شود تا مدینه فاضله ایجاد شود. ۴- وضع تاریخی جامعه چه بوده است؟ مورخین و فلاسفه و عالمان تاریخ همواره تلاش داشته اند به این پرسش، پاسخ گویند. (۶) این سؤال در شرایطی که نخبگان و شهروندان به این نتیجه می رسند که وضع موجود بسیار بد و ناصواب است، بیشتر موضوعیت و اولویت می یابد و همه مایلند سرمنشاء و ریشه های کثری ها و انحرافات را بشناسند و بدانند وضع موجود چرا به بن بست کشانده شده است. ۵- جهان بینی و اصول اعتقادات آن چیست؟ مکتب های بزرگ سیاسی - اجتماعی اعم از الهی و انسانی، هر کدام برای انسان و جامعه مطلوب شاخص هائی متفاوت ارائه کرده اند در این رابطه می

توان مکاتب بزرگ معاصر یعنی مارکسیسم، لیبرالیسم و اسلام را با هم مقایسه کرد. (۷) دوران مارکسیزم سپری شده و قرن ۲۱، عصر تقابل و تعامل سرنوشت ساز اسلام و لیبرالیسم خواهد بود. (۸) سؤال این بود که چرا شاخص های جامعه مطلوب و راهبردهای مکاتب با یکدیگر تفاوت های اساسی دارند؟ مثلا در جامعه مطلوب اسلامی، چرا حکم و حاکم بنوعی باید از طرف خداوند باشند (۹) یا اقتصاد اسلامی بنیاد مبتنی بر کار و انفاق و ایثار و یا (۱۰) فرهنگ باید مبتنی بر توحید و باور به یگانگی خداوند و ضرورت بندگی انسان در مقابل او باشد؟ (۱۱) در حالی که در لیبرالیسم، حکم و حاکم اصالتا به نوعی منبعث از آدمیان و اساس اقتصادش، مبتنی بر سود و منفعت طلبی بوده و اساس فرهنگی باور به انسان محوری و دنیا گرایی است؟ (۱۲) با توجه به تفاوت در شاخص و ماهیت مدینه فاضله مکاتب، طبعاً خط مشی ها و راهبردها نیز با هم متفاوت است. این دستورات عملیها و راهبردها دقیقا با ویژگی های جامعه مطلوب اسلامی و جهان بینی و اصول اعتقادات اسلام تناسب داشته و منبعث از آنهاست (اصل تناسب وسیله و هدف) (۱۳). پس چون جهان بینی و اصول اعتقادات مکاتب تفاوت اساسی دارند بنابراین اصول مدینه فاضله آنها هم با هم تفاوت اساسی دارد. اگر در جامعه مطلوب اسلامی حکم و حکم باید به نوعی از سوی خدا باشند برای این است که جهان بینی و اصول اعتقادات مکتب اسلام بر توحید استوار بوده و به حاکمیت تکوینی و تشریحی خداوند باور دارد. اگر علم و عدالت از مهمترین شرایط حاکم اسلامی است برای آن است که خداوند به عنوان حاکم علی الاطلاق کل هستی، دارای علم و عدالت مطلق است. (۱۴) همانطور که گردش حسنه امور کل هستی مبتنی بر علم و عدالت مطلق خداوند است، حاکم اسلامی نیز برای گردش حسنه امور جامعه و انسانها باید دارای علم و عدالت باشد یعنی حاکمیت در جامعه انسانی که بخشی از هستی و کائنات است نمی تواند جدا از اصول حاکمیت در کل هستی یعنی حاکمیت خداوند باشد. (۱۵) اینک می توانیم به عرصه اندیشه سیاسی امام خمینی وارد شویم و در این میان به مجموعه درسهای ولایت فقیه که در سال ۱۳۴۸ در نجف افاده شده رجوع می کنیم: نگرش راهبردی و حکومتی در اولین جملات درس ولایت فقیه در نجف، امام گفتار خود را از رکن سوم هندسه سیاسی یعنی چه باید کرد و راهبردها آغاز می کند و این بیانگر عملیاتی بودن فقه او است و این مهمترین ممیزه امام نسبت به بسیاری از علما و مراجع می باشد و اینکه امام در نهایت اندیشه و علم را برای عمل و اقدام می خواهد. «... هر کس عقاید و احکام اسلامی را حتی اجمالا- دریافته باشد چون به ولایت فقیه برسد و آنرا به تصور آورد بی درنگ تصدیق خواهد کرد و آنرا ضروری و بدیهی خواهد شناخت.» (۱۶) امام دغدغه اجرا و عملی شدن احکام اسلامی را دارند و نگران تعطیل ماندن احکام سیاسی و اجتماعی اسلام است: «این که امروز به ولایت فقیه چندان توجهی نمی شود و احتیاج به استدلال پیدا کرده علتش اوضاع اجتماعی مسلمانان عموماً و حوزه های علمیه خصوصاً می باشد اوضاع اجتماعی ما مسلمانان و وضع حوزه های علمیه ریشه های تاریخی دارد که با آنها اشاره می کنم. نهضت اسلام در آغاز گرفتار یهود شد..... بعد از آنها نوبت به طوائفی رسید که به یک معنی شیطان تر از یهودند. اینها به صورت استعمارگر از سیصد سال پیش یا بیشتر به کشورهای اسلامی راه پیدا کردند و برای رسیدن به مطامع استعماری خود لازم دیدند که زمینه هائی فراهم سازند تا اسلام را نابود کنند.» (۱۷) «..... تبلیغات سوء آنها متأسفانه مؤثر واقع شده است. الان گذشته از عامه مردم طبقه تحصیل کرده چه دانشگاهی و چه بسیاری از محصلین روحانی، اسلام را درست نفهمیده اند و از آن تصور خطائی دارند همانطور که مردم افراد غریب را نمی شناسند اسلام را هم نمی شناسند..... چنانچه کسی بخواهد اسلام را آنطور که هست معرفی کند مردم باین زودی ها باورشان نمی یابد. بلکه عمال استعمار در حوزه ها هیاهو و جنجال بیامی کنند.» (۱۸) وضع موجود و وضع پیشین جامعه و حوزه امام سپس به رکن اول هندسه سیاسی و وضع موجود جامعه و حوزه ها نظر کرده و آنرا مطلقاً قابل قبول نمی داند. و ریشه های تاریخی سستی و فتور امروز مسلمانان را تا عمق تاریخ پی می گیرد و از توطئه یهود در صدر اسلام و از تهاجم استعمار از سه قرن قبل سخن می گوید و بخصوص از نفوذ و تاثیر آنها در حوزه ها شکوه دارد. در عین حال به تاریخ صدر اسلام اشاره می کند و از جامعه مطلوبی که پیامبر در صدر اسلام ساخته و قوانین الهی را حاکمیت بخشیده یاد می کند. و امید می

دهد که می توان با همان قوانین و با قرآن و سنت، امروز هم رکن دوم هندسه سیاسی یعنی جامعه مطلوب اسلامی را برپا کرده و وضع موجود و نظام فاسد شاهنشاهی را برهم زد. مهمترین شاخص جامعه مطلوب: حاکمیت قانون الهی امام می گویند: «آن روز که در غرب هیچ خبری نبود و ساکنانش در توحش بسر می بردند و آمریکاسرزمین سرخ پوستان نیمه وحشی بود، در مملکت پهنای ایران و رم محکوم استبداد و اشرافیت و تبعیض و تسلط قدرتمندان بودند و اثری از حکومت مردم و قانون در آنها نبود، خدای تبارک و تعالی بوسیله رسول اکرم (ص) قوانین فرستاد که انسان از عظمت آنها به شگفت میاید. برای همه امور قانون و آداب آورده است... هیچ موضوع حیاتی نیست که اسلام تکلیفی برای آن مقرر نداشته و حکمی درباره آن نداده باشد.» (۱۹) بنابراین از دید اندیشه امام مهمترین شاخص جامعه مطلوب و مدینه فاضله اسلامی (یعنی رکن دوم) رواج و حاکمیت قانون الهی و روشن بودن تکلیف مردم در همه زمینه هاست. امام در توضیح اینکه چرا و چگونه در وضع موجود جامعه شاهنشاهی حاکمیت قانون الهی و اسلامی از بین رفته، به وضع مسبوق و تاریخ یعنی رکن چهارم اشاره می کند: «توطئه ای که دولت استعماری انگلیس در آغاز مشروطه کرد به دو منظور بود یکی که در همان موقع ناشی شد این بود که نفوذ روسیه تزاری را در ایران از بین ببرد و دیگری همین که با آوردن قوانین غربی احکام اسلام را از میدان عمل و اجرا خارج کند.» (۲۰) در همین راستا امام به نقد و نفی وضع موجود نظام شاهنشاهی از بعد مسائل قضائی و قانونی می پردازد: «تحمیل قوانین بیگانه بر جامعه اسلامی مامنشاء گرفتاریها و مشکلات بسیار شده است. اشخاص مطیعی الآن در عدلیه هستند که از قوانین دادگستری و طرز کار آن شکایتها دارند. اگر کسی گرفتار دادگستری فعلی ایران یا سایر کشورهای مشابه آن شود یک عمر باید زحمت بکشد تا مطلبی را ثابت کند.» (۲۱) مهمترین راهبرد امام: تشکیل حکومت اسلامی امام انگیزه امام از ذکر این مقدمات در نهایت ارائه راهبرد عملی یعنی بیان ضرورت تشکیل حکومت اسلامی بر اساس ولایت فقیه است. «... اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجراء و اداره جزئی از ولایت است. چنانکه مبارزه و کوشش برای آن از اعتقاد به ولایت است.» (۲۲) «مبارزه در راه تشکیل حکومت اسلامی لازمه اعتقاد به ولایت است... توجه داشته باشید که شما وظیفه دارید حکومت اسلامی تاسیس کنید.» (۲۳) «دلیل دیگر به لزوم تشکیل حکومت، ماهیت و کیفیت قوانین اسلام - احکام شرع است ماهیت و کیفیت این قوانین می رساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح گشته است. اولاً احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی رامیسازد. در این نظام حقوقی، هرچه بشر نیاز دارد فراهم آمده است. از طرز معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و مرآوده با سایر ملل، از قوانین جزائی تا حقوق تجارت و صنعت و کشاورزی... معلوم است که اسلام تا چه حد به حکومت و روابط سیاسی و اقتصادی جامعه اهتمام می ورزد تا همه شرایط به خدمت را بیت انسان مهذب و بافضیلت درآید. قرآن مجید و سنت شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاجی دارد.» (۲۴) انقلاب: مهمترین راهبرد عملیاتی مهمترین فراز و راهبرد دروسی ولایت فقیه که در سال ۴۸ تبلیغ شد و در سال ۵۷ تحقق یافت، تجویز و ضرورت انقلاب است. امام این عمل رامقدمه لازم و ضروری تشکیل حکومت اسلامی، برهم زدن وضع موجود شاهنشاهی و استقرار وضع مطلوب اسلامی تلقی می کند. امام چون این تجویز را از متن آموزه های اسلامی استخراج و استنباط کرده بنابر این اطلاق «انقلاب اسلامی» براین واقعه صحیح و با مسمی است: «شرع و حق حکم می کند که باید نگذاریم وضع حکومتها به همین صورت ضد اسلامی یا غیر اسلامی ادامه پیدا کند. دلایل این کار واضح است. چون برقراری نظام سیاسی غیر اسلامی به معنی بی اجرا ماندن نظام سیاسی اسلام است. همچنین به این دلیل که هر نظام سیاسی غیر اسلامی، نظام شرک آمیز است چون حاکمش طاغوت است و ما موظفیم آثار شرک را از جامعه مسلمانان و از حیات آنان دور کنیم و از بین ببریم و باز به این دلیل که ماموظفیم شرایط اجتماعی مساعدی برای تربیت افراد مؤمن و با فضیلت فراهم سازیم و این شرائط درست ضد شرایط حاکمیت طاغوت و قدرتهای نارواست. شرایط اجتماعی که ناشی از حاکمیت طاغوت و نظام شرک آمیز است لازمه

اش همین فسادی است که می بینید این همان «فساد فی الارض» است که بیاد از بین برود و مسیین آن بسزای اعمال خود برسند. «..... ما چاره ای نداریم جزاین که دستگاه های حکومتی فاسد و فاسد کننده را از بین ببریم و هیئت های حاکمه خائن و فاسد و ظالم و جائرا سرنگون کنیم. این وظیفه ای است که همه مسلمانان در یک یک کشورهای اسلامی باید انجام بدهند و انقلاب سیاسی اسلامی را به پیروزی برسانند» (۲۵) در این جملات ارکان ۱ و ۲ و ۳ هندسه سیاسی در یک رابطه هماهنگ و نهادی با یکدیگر طرح شده اند در رکن ۱ یعنی بیان وضع موجود شاهنشاهی امام آنرا فاسد و فاسد کننده تشخیص می دهد و همانند یک طبیب پس از تشخیص مرض و فساد، مهمترین تجویز و راهبرد خود را برای درمان جامعه ارائه داده و خواستار انقلاب سیاسی اسلامی شده است. با این عمل راه برای برپائی جامعه مطلوب و مدینه فاضله اسلامی که قادر به تربیت انسانهای با تربیت با فضیلت و مؤمن است باز می شود. زیربنای هندسه سیاسی: توحید و اصول اعتقادات با چندین جلسه بحث پیرامون ولایت فقیه و طرح ۴ رکن از ارکان هندسه سیاسی و راهبردی، امام زمینه را برای طرح پنجمین رکن آماده می بیند و مسئله جهان بینی و اصول اعتقادات اسلامی را که اساس و زیربنای هندسه سیاسی اسلام است را مطرح می نماید. راز موفقیت امام در قیاس با برخی دیگر مراجع و علما در همینجاست یعنی با آنکه نفس الامر و ثبوت توحید و اصول اعتقادات اساس و نقطه آغاز دین اسلام است، لکن امام بحث خود را در این دروس بطور اثباتی و استوایی ابتدا از احکام و حکومت و اصلاح و عمل و تربیت آغاز می کند آنگاه به ریشه و اساس اسلامی یعنی توحید و اعتقادات می رسد. یعنی تحقیق و تبلیغ و تعلیم توحید زمانی به غایت می رسد و کمال می یابد که منبعث و مبتنی بر آن حکومت صالحه اسلامی در عمل و اجرا به وجود آمده باشد. در حالی که بطور سنتی ممکنست سیره بسیاری از علما در طول تاریخ آن بوده باشد که تبلیغ و تعلیم خود را از توحید و خداشناسی آغاز کرده و حداکثر به تجویز و توصیه برخی از احکام فردی و عبادی رسانیده باشند و در عمل و نظر هم با طاغوت های زمان خود وارد درگیری هم نشده اند. لکن امام، ایمان و عمل را در ارتباط با هم کامل می داند و به قول حافظ: «نه من زبی عملی در جهان ملولم و بس ملالت علما هم زعلم بی عمل است» «حکومت اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان و حکم خداست. قانون اسلام یافرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد از رسول اکرم (ص) گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند.» (۲۶) پس مهمترین شاخص مدینه فاضله اسلامی، حاکمیت قانون است اما منبع و منشاء این قانون، حاکمیت خداوند است. از منظر توحیدی، خداوند عالم و قادر مطلق است، پس خالق مطلق همه موجودات است پس مالک مطلق است، پس حاکم مطلق است. حاکمیت خدا دو شعبه مرتبط با هم دارد یعنی حاکمیت تکوینی و تشریحی. در بعد اول همه موجودات و مخلوقات وجودشان و سیر تحولی و تکاملی شان تحت امر خداوند است. اما چون خداوند به انسان عقل و اراده داده بشرمی تواند تا حدود زیادی سیر تحولی و تکاملیش را بطور آزاد طی کند. اما چون خط انحراف وجود دارد، خداوند از راه لطف و به تناسب نوع تکوینی و خلقت انسان، احکامی را برای هدایت او تشریح و ارسال داشته است. اگر آدمی آگاهانه و آزادانه از این احکام تشریحی، تبعیت کند و رفتار و روابط انسانی و اجتماعی خود را مطابق آنها انجام دهد مسلمان و مؤمن است یا آگاهانه و آزادانه و برای هدایت و سعادت خودش، اراده ش را تحت ولایت و حاکمیت خداوند قرار داده است. به این ترتیب می بینیم بین باور و اعتقاد به توحید و عمل به احکام و فرامین حکومت اسلامی یک رابطه طولی و منطقی وجود دارد و هر کدام از این حلقهات نادیده گرفته شود اسلام و مسلمانی ناقص می شود. نظم و عدالت در ادامه مباحث و دروس ولایت فقیه امام به تناسب و به ضرورت، راجع به ارکان مختلف هندسه سیاسی و راهبردی اشاراتی دارد. مثلاً فراز زیر در باره نظم به عنوان یک شاخص مهم وضع مطلوب اشاره دارد: «اسلام آمده تا به جامعه نظم بدهد. امامت اعتباری و حکومت برای تنظیم امور جامعه است.» (۲۷) امام برای حصول این آرمانها و برخورد با وضع موجود رهنمودها و راهبردهائی برای تبلیغ و تعلیم و اعتراض و مبارزه و انقلاب می دهند: «اینجا ننشینید فقط مباحثه کنید، بلکه در سایر احکام اسلام مطالعه کنید حقائق را نشر دهید، جزوه بنویسید و منتشر کنید. البته مؤثر خواهد بود من

تجربه کرده ام که تاثیر دارد.» (۲۸) عدالت یکی دیگر از شاخص مهم جامعه مطلوب است که امام به آن اشاره می کند: «... در حقیقت مهمترین وظیفه انبیاء برقرار کردن یک نظام عادلانه اجتماعی از طریق اجرای قوانین و احکام است که البته با بیان احکام و نشر تعالیم و عقاید الهی ملازمه دارد (۲۹) همچنین امام با استناد به آیات قرآن دو شاخص مذموم و فاسد وضع موجود را دروغپردازی (قول اثم) و طرمخواری (کل سخت) می داند و مصادیق آنرا در نظام شاهنشاهی بیان می کند و لذا برای برهم زدن وضع موجود و برقراری وضع مطلوب در جامعه، رهنمود و راهبرد انقلابی می دهد.» «اگر یک اعتراض دسته جمعی بظلمه که خلاف مرتکب می شوند با جنایتی می کنند بشود اگر چند هزار تلگراف از همه بلاد اسلامی به آنها بشود که این کار خلاف را انجام ندهید یقیناً دست برمی دارند.» (۳۰) «ما موظفیم برای تشکیل حکومت اسلامی جدیت کنیم. اولین فعالیت ما را در این راه تبلیغات تشکیل می دهد بایستی از راه تبلیغات پیش بیایم.» (۳۱) «تبلیغات و تعلیمات دو فعالیت مهم و اساسی ما است.» (۳۲) «ما موظفیم ابهامی را که نسبت به اسلام به وجود آورده اند برطرف سازیم تا این ابهام را اذدهان بزدا کنیم هیچکاری نمی توانیم انجام بدهیم.... این ابهامی را که بر اثر تبلیغات سوء چند صد ساله نسبت به اسلام در اذهان حتی بسیاری از تحصیل کرده های ما پیدا شده رفع کنند، جهان بینی و نظامات اجتماعی اسلام را معرفی کنند.» (۳۳) «اگر اسلام را موفق نمائید و جهان بینی (یعنی عقاید) و اصول و احکام و نظام اجتماعی اسلام را به مردم بشناسانید با اشتیاق کامل از آن استقبال می کنند. خدا می داند که خواستاران آن بسیارند. من تجربه کرده ام. وقتی کلمه ای استعادم می شد موجدی در مردم ایجاد می گردید. برای اینکه مردم همگی از این وضع ناراحت و ناراضی هستند. زیرسرنیزه و خفقان نمی توانند حرفی بزنند. کسی را می خواهند که بایستد و با شجاعت صحبت کند. اینک شما فرزندان دلیر اسلام مردانه بایستید و برای مردم نطق کنید، حقائق را به زبان ساده برای توده های مردم بیان کنید و آنان را به شور و حرکت در آورید از مردم کوچه و بازار از همین کارگران و دهقانان پاکدل و دانشجویان بیدار مجاهد بسازید. همه مردم مجاهد خواهند شد. از همه اصناف جامعه آماده اند که برای آزادی و استقلال و سعادت ملت مبارزه کنند. مبارزه برای آزادی و سعادت احتیاج به دین دارد اسلام را که مکتب جهاد و دین و مبارزه است در اختیار مردم قرار دهید تا عقاید و اخلاق خودشان را از روی آن تصحیح کنند و به صورت یک نیروی مجاهد دستگاه سیاسی جائر و استعماری را سرنگون کرده حکومت اسلام را برقرار سازند.» (۳۴) «شما این افسردگی را از خود دور کنید، برنامه و روش تبلیغات خودتان را تکمیل نمائید و در معرفی اسلام جدیت به خرج دهید و تصمیم به تشکیل حکومت اسلامی بگیرید.» (۳۵) «بله آن آدمهای بی عرضه ای که در حوزه هاء نشسته اند از عهده تشکیل و ادامه حکومت بر نمی آیند چون آنقدر بی عرضه اند که قلم هم نمی توانند بکار ببرند قدمی در هیچ کاری بر نمی دارند.» (۳۶) «شما به حوزه های علمیه نگاه کنید، آثار همین تبلیغات و تلقینات استعماری را مشاهده خواهید کرد افراد مهمل و بیکاره و تنبل و بی همتی را می بینید که فقط مساله می گویند و دعا می کنند و کاری جزایی از آنها ساخته نیست.» (۳۷) جمع بندی ملاحظه می شود که در فرازهای آخر درس ولایت فقیه که در سال ۱۳۴۸ در نجف از سوی امام تعلیم و تبلیغ شده، ارتباط و تمرکز و انسجام ارکان پنجگانه هندسه نظری و راهبردی محسوستر و بیشتر می شود و معلوم می شود که در ورای ظاهر ساده این جملات عامه فهم و این گفتار حوزوی که ظاهراً فاقد دسته بندی و متدولوژیست، چه هندسه دقیق و منظمی حضور دارد. ما در خلال این اندیشه و گفتار شاهد دیالک تیک و تعامل منطقی علم و عمل و عقل نظری و عقل عملی هستیم. نتیجه چنین حقیقت و هماهنگی، همانا وقوع پدیده عظیم انقلاب اسلامی، براندازی یک نظام بسیار قدرتمند و استقرار یک دولت و نظام نوین دینی است، اموری که همگی در قرن بیستم و رواج لیبرالیسم و لائیسزم غیر منتظره هستند. در واقع اساس این هندسه و جوهر این هماهنگی و تناسب بین علم و عمل، در متن و بطن قرآن و سنت قرار دارد که امام خمینی توانسته به خوبی آنرا تحقیق، تبلیغ تعلیم و تجویز نماید. در همین فرازهای اساسی از اندیشه و گفتار امام ملاحظه می شود که وی چگونه چند سؤال اساسی فلسفه و معرفت سیاسی را مطرح کرده و به آنها پاسخ داده است. پرسشهای اساسی معرفت سیاسی و پاسخهای امام ۱- وضع موجود جامعه و حکومت چیست؟ ۲- چرا چنین شده است؟ ۳-

اگر به همین منوال پیش برود چه خواهد شد؟ ۴ - وضع جامعه و حکومت چه باید باشد؟ ۵ - چرا وضع باید چنان باشد؟ ۶ - چه باید کرد تا از وضع موجود به وضع مطلوب رسید؟ در پاسخ به پرسش اول، امام همچون یک جامعه شناس واقع بین با اتکاء به اخبار و اطلاعات واقعی و عینی، وضع موجود جامعه شاهنشاهی را تشریح، نقد و ارزیابی کرده و آنرا فاسد و فاسدکننده تشخیص می دهد. در طرح سؤال دوم، امام وارد وضع مسبوق جامعه ایران و اسلام شده و همچون یک مورخ مطلع، عواملی چون توطئه یهود در صدر اسلام و ورود استعمار به جهان اسلام، سستی حکام واهمال حوزه های علمیه و جهل و بی خبری توده هارا علت و ریشه فساد و خرابی وضع موجود برمی شمارد. در پاسخ به سؤال سوم امام تلویحا در این دروس و صریحا در بسیاری از اعلامیه ها و سخنرانی ها هشدار می دهد که اگر وضع موجود به همین روال پیش برود، سقوط کیان ملت و اسلام و ذلت و زبونی امت حتمی است و این نکته بسیار مهمی در هندسه سیاسی و راهبردی امام است. اومی گوید اگر وضع موجود را هم کسی توجیه کند و از ترس جان و مال مسلمین هم تجویزی برای برخورد با مفاسد ندهد اما خرابتر شدن و سقوط واضحلال جامعه مسلمین در آینده ایجاب می کند که نگذاشت وضع بدتر شود و باید جهت اصلاح آن قیام کرد. در پاسخ به سؤال چهار امام شاخص هائی برای وضع مطلوب جامعه اسلامی با اتکاء به قرآن و سنت بیان می کند که مهمترین آنها عبارتند از: ۱ - حاکمیت قانون الهی؛ ۲ - وحدت؛ ۳ - نظم؛ ۴ - عدالت امام جامعه مطلوب را موجب تربیت و فضیلت و ایمان مردم و سبب حصول سعادت و کمال می داند. در اینجا نوبت به پاسخ این پرسش اساسی می رسد که ویژگیها و شاخص های وضع مطلوب مبتنی بر چه فلسفه و منطقی هستند و از کجانبعث شده اند و خلاصه اینکه چرا وضع مطلوب اسلامی چنین باشد؟ در پاسخ به این سؤال امام جهان بینی و اصول اعتقادات اسلامی و در راس آن مقوله توحید و حاکمیت خداوند را مطرح می نمایند. اما مهمترین فراز اندیشه سیاسی امام که ضمیمه او و راز براندازی نظام شاهنشاهی و استقرار نظام جمهوری اسلامی در آن نهفته است، راهبرد، توصیه و تجویزهای عملی و عملیاتی وی است. در اینجاست که او به آخرین و ششمین سؤال هندسه سیاسی و نظری پاسخ می دهد. در واقع پنج پرسش نخست عمدتا در عرصه عقل نظری هستند و به «چیستی ها و چه باید باشدها» پاسخ می گویند. امام سؤال ششم در عرصه عقل عملی است. این امر نشان می دهد که عقل عملی که مبین تکالیف و شارح اعمال مؤمنین و مسلمین است تا چه حد مهم است زیرا برای پاسخگوئی به آن لازم است به پنج سؤال بسیار مهم در عرصه عقل نظری پاسخ گفت. امام با توضیح معارف و قضایا و یافته های پنج محور نظری است که، پاسخ سؤال ششم را بیان کرده و تجویزها و راهبردهای عملی خود را برای برهم زدن وضع موجود شاهنشاهی و استقرار وضع مطلوب اسلامی و تاسیس دولت و حکومت اسلامی براساس ولایت فقیه، بشرح زیر صادر می کند: ۱- اعتراض خواص و نخبگان به حکومت؛ ۲- تبلیغات برای توده ها ۳- تعلیمات برای طلاب و عامه مردم؛ ۴- انقلاب عمومی؛ امام اعتراض را قدم اول می داند و علما و مبارزین و روشنفکران را به آن دعوت می کند تا به هر شکل آنرا متوجه رژیم شاه نمایند و به این وسیله آنرا دچار ضعف و سستی کرده و در دل مردم امید و انگیزش ایجاد نمایند. تبلیغات و تعلیمات نیز به عهده علما و خواص و روشنفکران است که به آن وسیله وضع مطلوب اسلامی و اسلام را تشریح و ابهام زدائی کرده و وضع موجود شاهنشاهی را شرح و نقد و طرد نمایند. پس از این مراحل و با روشن شدن افکار عمومی و شیوع نارضایتی عامه از وضع موجود، زمان انقلاب و براندازی فرا می رسد و باید با بسیج همگانی و سازماندهی توده های مسلمان ناراضی، انرژی لازم و ابزار مناسب را به میدان مبارزه آورده حکومت جابر را ساقط کرده، حکومت اسلامی تشکیل داده تا به آن وسیله وضع مطلوب اسلامی را ایجاد نمود. سخن آخر فرضیه ما این بود که طرح مزبور دارای ۵ رکن منسجم و مرتبط بود که می توان نام «هندسه سیاسی، نظری و راهبردی مدینه فاضله و وضع مطلوب برآن نهاد. در تشریح و اثبات و آزمون وسیع تر، عمیق تر و دقیق تر این فرضیه توصیه های زیر ارائه می شود: ۱ - بخش های وسیع تری از افکار و گفتار و نوشتارهای امام با چارچوب فوق تحلیل شود. ۲ - قانون اساسی جمهوری اسلامی با این چارچوب بررسی شود. مشخصا اصول دوم و سوم آن مبتنی بر این هندسه تفسیر شود. ۳ - از آنجا که قرآن مهمترین منبع و سنداسلامی است و اندیشه امام از آن

ملهم است، هندسه سیاسی مذکور را در آیات آن پی بگیریم. پی نوشتها: ۱- محمد حسن رجیبی، زندگینامه سیاسی امام خمینی، وزارت ارشاد، چ ۱، ۱۳۶۹، ص شش. ۲- محمد باقر، حشمت زاده، چارچوبی برای تحلیل و شناخت انقلاب اسلامی ایران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۸، ص ۳۹. ۳- مصطفی، ملکوتیان، سیری در نظریه های انقلاب، چ ۲، نشر قومس، ۱۳۷۶، ص ۹۶. ۴- کارل، ما نهیم، ایدئولوژی و اوتوپیا، ترجمه فریبرز محمدی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵، ص ۲۰۰. ۵- محمد باقر، حشمت زاده، ماخذ پیشین، ص ۳۸. ۶- ویل، دورانت، تاریخ تمدن، ج ۲، ترجمه آریان پور و دیگران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ج ۳، ۱۳۷۰، ص ۷- جان اسپوزیو، اسلام سیاسی و غرب، گفتگوی تمدن‌ها یا برخورد تمدن‌ها، مجله سیاست خارجی، تابستان ۷۷، ص ۲۹۹. ۸- عباسعلی، عمید زنجانی، مبانی اندیشه سیاسی اسلام، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۵، ص ۱۲۶. ۹- سید عباس موسویان، پس انداز و سرمایه گذاری در اقتصاد اسلامی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۵، ص ۹۲. ۱۰- محمد جواد، باهنر، معارف اسلامی، نشر فرهنگی اسلامی، ۱۳۶۱، ص ۸۲. ۱۱- سید جلال الدین، مدنی، مبانی و کلیات علوم سیاسی، ج ۱، ۱۳۷۲، ص ۱۷۷. ۱۲- سید محمد، خاتمی، از دنیای شهر تا شهر دنیا، نشر نی، چ ۲، ۱۳۷۶، ص ۱۷۶. ۱۳- ابوالفضل، قاضی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، انتشارات دانشگاه تهران، چ ۲، ۱۳۷۰، ص ۳۸۴. ۱۴- مطهری، مرتضی، عدل الهی، صدرا، چ ۱۰، ۱۳۵۷، ص ۴۷. ۱۵- محمد باقر، حشمت زاده، مسائل اساسی علم سیاست، کانون اندیشه جوان، ۱۳۷۷، ص ۳۸. ۱۶- امام خمینی، ولایت فقیه و جهاد اکبر، بی تا، انتشارات سعید، ص ۵. ۱۷- امام خمینی. ولایت فقیه: ص ۶-۱۸- همان: ص ۷-۱۹- همان: ص ۹-۲۰- همان: ص ۱۱-۲۱- همان: ص ۱۲-۲۲- همان: ص ۱۸-۲۳- همان: ص ۱۹-۲۴- همان: ص ۲۹-۲۵- همان: ص ۳۵-۲۶- همان: ص ۴۷-۲۷- همان: ص ۵-۲۸۷- همان: ص ۷۵-۲۹- همان: ص ۷۷-۳۰- همان: ص ۱۴۱-۳۱- همان: ص ۱۵۱-۳۲- همان: ص ۱۵۲-۳۳- همان: ص ۱۵۴-۳۴- همان: ص ۱۵۵-۳۵- همان: ص ۱۶۶-۳۶- همان: ص ۱۶۷-۳۷- همان: ص ۱۷۱ منابع مقاله: فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۳، حشمت زاده، محمد باقر؛

سیری در اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)

سیری در اندیشه سیاسی امام خمینی در باره اندیشه سیاسی نظریه‌ها و نظرهای فراوان مطرح شده است. «ریمون آرون» در تعریف اندیشه سیاسی گفته است: «اندیشه سیاسی عبارت است از کوشش برای تعیین اهدافی که به اندازه معقولی احتمال تحقق دارد و نیز تعیین ابزارهایی که در حد معقولی می‌توان انتظار داشت موجب دستیابی به آن اهداف بشود.» (۱) از نظر برخی دیگر «اندیشمند سیاسی کسی نیست که صرفاً دارای مجموعه‌ای از آرا و اهداف باشد و ابزارهای رسیدن به آن هدفها را به دست دهد، بلکه باید بتواند درباره آرا و عقاید خود به شیوه‌های عقلانی و منطقی استدلال کند تا حدی که اندیشه‌های او دیگر صرفاً آرا و ترجیحات شخصی بشمار نرود.» (۲) و بالاخره دکتر سید علی قادری که حوزه اندیشه سیاسی را مهمترین بخش معرفت سیاسی می‌داند در تعریف اندیشه سیاسی چنین بیان می‌دارند: «اندیشه سیاسی مجموعه باورهای فلسفی است که به طور مستقیم به اداره امور جامعه مرتبط باشد.» (۳) باز شناسی اندیشه سیاسی رهبران بزرگی همچون امام خمینی که به احیای اندیشه سیاسی اسلام و تئوری حکومتی اسلام پرداخته‌اند، دارای اهمیت ویژه‌ای است؛ تجربه عملی زندگی ایشان اگر درست به جامعه عرضه شود می‌تواند در ایجاد نظم سیاسی مطلوب راهگشا باشد و این مقاله نگاهی دارد به تبیین چنین اندیشه‌ای. با استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران و تلاش آن برای حاکمیت بخشیدن به اندیشه اسلامی در صحنه اجتماعی - سیاسی، موضوع اندیشه سیاسی در اسلام از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شد. مسائلی همچون «جمهوریت» و «اسلامیت» نظام و تئوریزه کردن نظام «مردم سالاری دینی» به عنوان الگوی نظام سیاسی در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیازمند رسیدن به اجماعی در حوزه اندیشه سیاسی است. تجربه عملی جمهوری اسلامی چالشهای جدید فکری مهی را فراهم آورد که نحوه درست برخورد با این چالشها می‌تواند به استقرار الگوی نظام سیاسی مبتنی بر

دیدگاه عقلگرایانه شیعی امام جامعه عمل ببوشاند. در تبیین اندیشه سیاسی امام خمینی آنچه مفروض به نظر می‌رسد این است که: ۱- اندیشه سیاسی ایشان در حد یک نظریه قابل بحث و بررسی است. ۲- امام آن را در مرحله عمل نیز پیاده کرده‌اند تا به نحو متقابل از عمل سیاسی برای اصلاح اندیشه سیاسی خویش بهره گیرد. ۳- امام نه یک سیاست پیشه بلکه یک متفکر اسلامی برخوردار از اندیشه سیاسی دینی است. (۴) و بالاخره بنیان اندیشه امام خمینی، توحید و خداباوری است و اسلامیت همراه با عدالت و مردم‌سالاری دینی از مهمترین شاخصهای حکومت مطلوب ایشان بشمار رفته است. احیای اندیشه سیاسی اسلام، بویژه تئوری حکومتی اسلام از آغاز مبارزات، مورد نظر حضرت امام بوده است. ایشان اجرای احکام اسلامی را از مهمترین دلایل لزوم برپایی حکومت اسلامی و بسط عدالت را یکی از اهداف مهم حکومت ذکر کرده‌اند. با بررسی مهمترین منابع اندیشه سیاسی امام (۵) به طور طبیعی نوعی تحول در اندیشه و عمل سیاسی ایشان مشاهده می‌شود که اگر این تحول به درستی درک نشود چه بسا معاندین تنها بخشی از اندیشه امام را به عنوان اندیشه اصلی ایشان تلقی کنند که در نتیجه مفاسدی را به دنبال خواهد داشت. پژوهشگران تفسیرها و تحلیل‌های مختلفی در خصوص چگونگی درک تحول & ۱۶۴۹؛ بازشناسی اندیشه‌های سیاسی رهبران بزرگی همچون امام خمینی که به احیای اندیشه سیاسی اسلام و تئوری حکومتی اسلام پرداخته‌اند، دارای اهمیت ویژه‌ای است & ۱۶۴۹؛ تجربه عملی جمهوری اسلامی چالشهای جدید فکری مهمی را فراهم آورد که نحوه درست برخورد با این چالشها می‌تواند به استقرار الگوی نظام سیاسی مبتنی بر دیدگاه عقلگرایانه شیعی امام جامعه عمل ببوشاند اندیشه سیاسی امام ارائه داده‌اند که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود: دکتر سیدعلی قادری (۶) در مقاله «امام خمینی (ره) در پنج حوزه معرفت سیاسی» با تفکیک اندیشه سیاسی امام از آرای سیاسی ایشان، آن را معیار تمیز ثابت از متغیر در اندیشه سیاسی امام معرفی می‌کند. از نظر ایشان اصل تأسیس حکومت اسلامی در اندیشه سیاسی امام، امری واجب است اما نحوه تشکیل آن در حوزه آرای سیاسی ایشان قرار دارد و نه در حوزه اندیشه سیاسی. سؤالی که در اینجا ممکن است مطرح شود این است که آیا تغییر و تحول صرفاً در حوزه آرای سیاسی رخ می‌دهد یا در خود اندیشه سیاسی نیز امکان تغییر و تحول هست؟ از آنجا که امام از سلطنت مشروطه به عنوان یکی از مدل‌های حکومت مورد تأیید یاد می‌کند، آیا این در حوزه آرای سیاسی جای دارد یا در حوزه اندیشه سیاسی؟ و اگر در حوزه اندیشه سیاسی است پس چگونه با حکومت مبتنی بر ولایت فقیه که از نوع حکومت غیرسلطنتی است قابل جمع می‌باشد؟ نامبرده، انحراف از خط امام را در عدول اندیشه‌های سیاسی آن حضرت دانسته است نه در حوزه آرای سیاسی و حال آنکه اندیشه سیاسی نیز به خودی خود ممکن است در هر شرایطی، شکل خاصی به خود گیرد. «حسین سیمایی» (۷) ساز و کار دیگری برای تمیز ثابت از متغیر در اندیشه سیاسی امام به کار برده است. به نظر ایشان ثابت‌های موجود در اندیشه امام را می‌توان به ثابت‌های دینی و نظری تقسیم نمود. ثابت‌های دینی اموری هستند که بر اساس نصوص و اصول درون دینی لایتغیرند؛ مثلاً اسلامیت نظام حکومتی از این دست است. و ثابت‌های نظری آن دسته اموری هستند که بر مبنای شناخت حاصل از زمان و نوع تحلیل و برداشت از واقعیات و مصالح اجتماعی ثابت انگاشته می‌شوند اما برای تشخیص میزان ثبات و احتمال تغییر این اندیشه‌ها می‌بایست به تفکیک «غایات» از «مقدمات» یا «ارزش‌ها» از «روش‌ها» روی آورد. مثلاً حاکمیت اسلام یا عدالت اجتماعی، ارزش و هدف است اما چگونگی تحقق آن یک روش محسوب می‌گردد. (۸) «نجف لک‌زایی» تحول اندیشه سیاسی امام را به دو روش: گفتمان‌سازی و فهم مکانیزم «اجتهاد» در مکتب شیعه و فضای حاکم بر استنباط احکام اسلامی قابل توضیح می‌داند. طبق روش اول اندیشه سیاسی امام مرکب از گفتمان اصلاح و انقلاب است. به عنوان مثال نظریه‌های اولیه‌ای که در کشف‌الاسرار آمده و مبتنی بر تقاضای اجرای احکام اسلامی و به نوعی مبین کنار آمدن با سلطنت می‌باشد، مشابه آنچه آیت‌الله نائینی در باب مشروطه پذیرفته بود، ذیل گفتمان اصلاح قرار می‌گیرد. چیزی که با اصل «دفع افسد به فاسد»، قابل توجیه و توضیح است. اما بخش دیگری از اندیشه سیاسی امام، که در همان کشف‌الاسرار اشاره شده و نیز آنچه بعداً با عنوان «ولایت فقیه» در کتاب البیع مطرح شد، در ردیف اندیشه‌های انقلابی است.

مطابق این دیدگاه طرح جدی نظریه ولایت فقیه در جهت پر کردن بحران مشروعیت و خلأ قدرت بود. روش دوم، توضیح فضایی است که فقها در آن فضا به ارائه نظریات و فتاوی خویش می‌پردازند. بر طبق این روش محتوای اسلام شامل دو دسته اصول ثابت و متغیر است. به همین جهت در یک طیف‌بندی، پذیرش سلطنت مشروطه، نظارت فقها و ولایت فقیه در اندیشه حضرت امام قابل توجه خواهد بود؛ چه اینکه سلطنت به عنوان حداقل ضرورت نظام سیاسی در یک سر طیف و در طرف دیگر آن، آرمان برقراری نظام سیاسی الهی قرار می‌گیرد. مطابق این دیدگاه در شرایطی که امکان ساقط کردن یک نظام سیاسی نیست، نباید برای سقوط آن وقت تلف کرد؛ بلکه در اصلاح باید کوشید. و اگر فضا و شرایط برای سقوط آن مناسب باشد، نباید در اصلاح آن وقت تلف کرد، بلکه در سرنگونی آن باید کوشش شود و این همان چیزی است که حضرت امام (س) در سیره عملی خویش نیز به کار بست. (۹)

بر اساس این نگرش، اندیشه اصلی امام در باب حکومت دینی، حکومت ولی فقیه عادل جامع شرایط است. این اندیشه، امام را در ردیف اندیشه‌پردازان انقلابی قرار داده است و با همین اندیشه بود که فلسفه سیاسی لازم برای جایگزینی نظام پوسیده شاهنشاهی شد و انقلاب اسلامی به بار نشست. البته اهمیت تفکرات اصلاحی امام کمتر از اندیشه انقلابی ایشان نیست. چه، در پرتو اندیشه‌های اصلاحی است که می‌توان به اندیشه‌های انقلابی دست پیدا کرد. انعطاف در اندیشه سیاسی امام را می‌توان مرهون «اجتهاد» شیعی دانست که در کنار اصل مصلحت مردم، اصل تکلیف و اصل حفظ اسلام از مبانی اندیشه سیاسی ایشان بشمار می‌روند. به اعتقاد لک‌زایی، امام اندیشه‌های اصلاحی و اندیشه‌های انقلابی خود را هم در عمل سیاسی و هم در اندیشه سیاسی خویش توأماً به کار بست و کتاب کشف‌الاسرار ایشان پارادایم خوبی برای چنین امری بوده است. (۱۰) مرحله‌بندی تکاملی اندیشه سیاسی حضرت امام یکی دیگر از روشهای درک تحول اندیشه‌های ایشان است. در این منظر، با توجه به سیر تاریخ و حوادث و آشنایی هر چه بیشتر حضرت امام با اوضاع و احوال زمانه، دیدگاه‌های ایشان روز به روز کاملتر شده است. طبق این دیدگاه، تشکیل حکومت اسلامی از ابتدای امر مورد تأکید حضرت امام نبوده بلکه ایشان پس از درخواست از حکومت برای اجرای احکام دینی و نصیحت به دولتمردان و فعالیت برای اصلاح چارچوب فکری حاکم و نفی مشروعیت رژیم سلطنتی شاه به ارائه نظریه ولایت فقیه به عنوان الگویی بدیل برای نظام سیاسی ایران پرداخته است. (۱۱) در زمینه اندیشه حکومتی امام، برخی معتقدند که ایشان از آغاز تا فرجام، قایل به ولایت فقیه بوده است و اگر مواردی به ظاهر برخلاف آن بوده است را باید حمل بر تقیه مداراتی یا خوفی نمود. طبق این نظریه، امام ولایت فقیه را در مقطعی که به عصر «جمهوریت» معروف است عملی نمی‌دانسته‌اند. (۱۲) تفسیر رئالیستی متأثر از دیدگاه‌های قدرت‌گرایانه، یکی دیگر از تحلیل‌هایی است که در تبیین تحولات اندیشه امام، ارائه گردیده است. در منظر برخی از طرفداران این طیف، اندیشه سیاسی امام در باب حکومت دینی تا قبل از انقلاب بر مبنای «دولت دینی» بوده است اما پس از انقلاب قرائت دیگری تحت عنوان «دین دولتی» ارائه شده است. با یک نگرش دقیق‌تر به منظومه فکری حضرت امام در باب اندیشه حکومتی و روش‌شناسی اندیشه سیاسی ایشان می‌توان به رهیافتهای معتدل‌تر و منطقی‌تری نیز دست یافت. اینکه ما، اندیشه سیاسی حضرت امام را از اول فقط حول محور «ولایت فقیه» قرار دهیم و عناصر دیگر طرح شده در افکار ایشان را نادیده انگاریم، کاری غیر علمی انجام داده‌ایم یا اگر برخی از پژوهشگران کتاب کشف‌الاسرار حضرت امام را مرجع خوبی برای توضیح حکومت و ولایت فقیه عادل در عصر غیبت ندانسته‌اند، این نیز قابل تأمل است اما این امر به هیچ وجه نمی‌تواند دلیل بر عدم ارائه هر گونه تحلیل در باب تحولات اندیشه سیاسی امام باشد. (۱۳) امام در این منظر گرچه نظام ولایت فقیه را به عنوان یک نظام ایده‌آل مطرح می‌کند اما در عین حال در وهله اول نظام‌های غیرولایتی را در برخی شرایط خاص پذیرفته بود. (۱۴) نگرانی امام از نقض اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه و گسترش استبداد یکی از دلایل این پذیرش بوده است. چه در این اصل تأکید شده بود که قوانین نباید مغایر شرع باشند. اما آنجا که امام دیدند این اصل به فعلیت در نیامد، سلطنت و سلسله پهلوی را نامشروع و غیرقانونی دانست. طرح حکومت اسلامی در دو قالب ولایت فقیه و جمهوری اسلامی و تعامل میان این دو، یکی دیگر از دیدگاه‌هایی است که در باب

اندیشه حکومتی امام مطرح گردیده است. از این منظر طرح حکومت اسلامی در قالب جمهوری اسلامی به مفهوم عملی نبودن ولایت فقیه و یا تقیه آمیخته بودن آن نیست. در واقع شرایط طرح ولایت فقیه و جمهوری اسلامی از یک سو، و نوع مسأله سیاسی در هر دوره از سوی دیگر، کاملاً متفاوت بوده است. عمده مباحث امام خمینی در سالهای میانی نهضت، ناظر به «حاکم اسلامی» است و امام در این دوره در صدد پاسخگویی به این است که چه کسی باید به قدرت برسد؟ و مشروعیت سیاسی و شرعی از آن کیست؟ در حالی که غالب گفتارهای عمومی و شفاهی آن حضرت در عصر جمهوریت، به پروسه حکومت‌داری در جامعه دینی نظر دارند. به عبارت دیگر مسأله جدید امام خمینی، بویژه پس از عزیمت به پاریس و آشنایی با مدل‌های دیگر حکومت، آن است که چگونه باید حکومت بشود؟ گفتگوهای ایشان در عصر جمهوریت، بر شیوه‌ای مستقر است که بتواند در سایه آن، بین اسلامیت، جمهوریت و نقش سایر نهادهای جامعه مدنی در نظام جدید التأسیس، رابطه و انسجام برقرار نماید. ایشان پس از استقرار جمهوری اسلامی، مجدداً ولایت فقیه را به منظور حفظ سلامت نظام، قانونمند ساخت. (۱۵) بر اساس این دیدگاه، اولاً جمهوری اسلامی، نظریه متأخر و نهایی امام خمینی در باب حکومت اسلامی است. ثانیاً در سایه چنین حکومتی و در سایه چنین تلفیقی می‌توان به آرمان‌های انقلاب در باب حقوق مردم و اجرای شریعت دست یافت. ثالثاً ولایت فقیه که خارج از نهاد دولت است در یک پروسه کاملاً خطیر از ماهیت مردمی و اسلامی جمهوری اسلامی حفاظت می‌نماید. در رهیافت نظری بسیار از پژوهشگران حکومت در ساختار اندیشه سیاسی امام، از دو جزء: نوع (محتوا و ماهیت) و شکل، تشکیل می‌یابد و در این میان، امام بیش از هر چیز به نوع و محتوا و ماهیت حکومت، اهمیت می‌دهند تا شکل آن. بر اساس این رویکرد یکی از مهمترین شاخصهای حکومت مطلوب مورد نظر امام، محتوا و ماهیت حکومت است. چرا که شکل حکومت تابع مقتضیات جامعه و تکامل اندیشه سیاسی بشر است. تقریباً میان اکثر اندیشمندانی که قائل به تمایز میان نوع و شکل حکومت هستند، این اتفاق نظر وجود دارد که شکل حکومت از مقوله‌های متغیر اندیشه سیاسی امام است اما برخی از آنها در مصادیق دچار اشتباه شده‌اند. جمهوری اسلامی از یک دیدگاه یک مفهوم واحد تلقی می‌گردد که خود نوعی از حکومت اسلامی است. در این نگاه، جمهوری شکل خاصی از حکومت تلقی نمی‌شود بلکه مربوط به ماهیت آن است. (۱۶) و از دیدگاهی دیگر، اسلامی بودن، نوع حکومت و جمهوری شکل آن تلقی می‌شود و گاه در نگرش غربی، آنها را در مقابل هم نیز قرار داده‌اند. طرح این مسأله که جمهوری اسلامی، حکومت‌گذار و واسطه نیل به حکومت عادلانه اسلامی است، شاید از همین جا نشأت گرفته باشد که قائلین به این موضوع، جمهوری اسلامی را شکل خاصی از حکومت اسلامی تلقی می‌کنند نه نوع خاصی از حکومت اسلامی؛ و حال آنکه امام خمینی در یک جا حکومت اسلامی را نه مشروطه سلطنتی و نه جمهوری، بلکه همان ولایت فقیه می‌داند. (۱۷) و در جایی دیگر، جمهوری اسلامی را به حکومت اسلامی تعبیر می‌کند. (۱۸) بنابراین از منظر امام خمینی (س) شکل حقوقی رژیم مهم نیست، آنچه مهم است، محتوای آن است. به همین دلیل می‌فرمایند: «شکل نهایی حکومت با توجه به شرایط و مقتضیات کنونی جامعه ما، توسط خود مردم تعیین خواهد شد.» (۱۹) و در جایی دیگر می‌فرمایند: «این شکل حقوقی رژیم نیست که اهمیت دارد، بلکه محتوای آن مهم است.» (۲۰) و همچنین اینکه «شکل دولت‌ها چندان اهمیت حیاتی در حفظ دموکراسی و تأمین هر چه بیشتر آرمانهای انسانی ملت ندارد. هر چند که بعضی از آنها نسبت به اشکال دیگر ترجیح دارد.» (۲۱) در اینجا باید این نکته را متذکر شویم که منظور از شکل حکومت، همان ساختار کلی حکومت است که می‌تواند در اشکال مختلفی همچون پارلمانی، ریاستی و ... مطرح گردند و ما این مسأله را در قانون اساسی خود شاهد بوده‌ایم. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران چه قبل از بازنگری و چه بعد از بازنگری به نوعی توانسته‌ایم تلفیقی از شکل حکومتی پارلمانی - ریاستی را تجربه کنیم. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران گر چه در شکل حکومت از هر دو شیوه متأثر شده است اما به لحاظ محتوایی با هیچکدام از آن دو قابل قیاس نیست. در واقع می‌توان گفت که حکومت جمهوری اسلامی حکومتی است منحصر به فرد. (۲۲) بر اساس این رویکرد که شکل حکومت، نقش عَرَضی در تحقق غایات حکومت دارد چه بسا

این شکل و قالبی که امروز برتر & ۱۶۴۹ عمده مباحث امام خمینی در سالهای میانی نهضت، ناظر به «حاکم اسلامی» است و امام در این دوره در صدد پاسخگویی به این است که چه کسی باید به قدرت برسد و مشروعیت سیاسی و شرعی از آن کیست می‌نماید ممکن است در آینده تغییر یابد و در مقابل به همان دلیل که قبلاً ذکر شد، محتوای اصول مربوط به اسلامیت نظام و جمهوریت حکومت، در بازنگری قانون اساسی تغییر ناپذیرند. (۲۳) بنابراین حکومت اسلامی در اندیشه امام خمینی بیانگر نوع و محتوای حکومت است که در قالب جمهوری اسلامی تجلی یافته است. شکل این نوع حکومت، متغیر و تابع محتوای حکومت و شرایط و مقتضیات و خواست مردم خواهد بود. امام خمینی در باب حکومت گرچه تمام جوانب یعنی نفس و ماهیت حکومت، زمامدار و حاکم و شکل حکومت را در نظر داشته‌اند اما در بیان مطلوبیت آن بیشتر به محتوای حکومتها توجه داشته‌اند تا شکل آنها. ایشان به عنوان یک نظریه پرداز در باب حکومت و به عنوان یک ایدئولوگ توانست بعد از سالها مبارزه و مخالفت با وضع موجود، حکومت مطلوب خود را در قالب جمهوری اسلامی بوجود آورد. حکومتی که با رژیم‌های موجود در جهان شباهت چندانی نداشت. «رژیم عادلانه‌ای که شبیه آن رژیم در دموکراسی غرب نیست» (۲۴) ایشان در معرفی نظام حکومتی مطلوب خود چنین می‌فرماید: (جمهوری اسلامی) حکومتی است متکی به آرای ملت و مبتنی بر قواعد و موازین اسلامی. (۲۵) از نظر امام تعبیر مرکب جمهوری اسلامی یک مفهوم واحد تلقی می‌شود، در این نگاه جمهوری نمی‌تواند شکل خاصی از حکومت باشد بلکه ماهیت آن را نشان می‌دهد. شکل حکومت متأثر از دو ناحیه است: یکی محتوای حکومت (اسلامیت) و دیگری رأی و نظر مردم (جمهوریت). آنجایی که امام جمهوری را به همان معنایی که در خارج است تلقی کرده‌اند بیشتر مفهوم شکلی آن مورد نظر است نه ماهیت و محتوای حکومت اما آنجای که بحث از نوع حکومت است جمهوری مطلوب امام تماماً همانند جمهوری‌های رایج نیست و مقومات و عناصر ویژه خود را دارد. امام با پیوند اسلامیت و جمهوریت سازگاری دین و مردم سالاری را در نهضت اسلامی خود متجلی ساختند. از دیدگاه امام هر حکومتی در هر شکلی که باشد اعم از فردی، گروهی و جمعی (اکثریت) اگر در نوعیت خود مبتنی بر زور و سلطه باشد غیر مشروع و مطرود خواهد بود. این امر که جمهوریت به اسلام قید خورده است نشان از آن دارد که وزنه اسلامیت به جمهوریت می‌چربد. امام در اهمیت حفظ اسلامیت نهضت چنین می‌فرماید: «متوجه باشید که امروز آن چیزی که اهمیتش بیشتر از چیزهای دیگر است، این است که ما حفظ اسلامیت این نهضت را بکنیم این نهضت از اولش اسلامی بود و تا اینجا هم اسلامی است و ان شاء الله تا آخر هم اسلامی باشد.» (۲۶) یکی از دلایل مخالفت دشمنان با اسلامیت این است که اسلام جلوی منافع شخصی، ظلم و فساد و دیکتاتوری را می‌گیرد. (۲۷) حضرت امام برای جلوگیری از هر گونه مفسده و افکار انحرافی بر هر دو اصل جمهوریت و اسلامیت تأکید ورزیده است اما تأکید ایشان بر جمهوریت، تأیید جمهوریت از نوع دموکراسی غربی نیست. امام به دنبال جمهوری اسلامی - که خواسته ملت نیز بود - تلاش کردند تا محتوای جمهوری اسلامی نیز تحقق پذیرد. تحقق محتوای جمهوری اسلامی از نظر ایشان پیاده شدن همه احکامی (است) که در اسلام هست و در جمهوری اسلامی باید باشد. (۲۸) در حقیقت جمهوری اسلامی با نظامهای دموکراتیک اختلاف مبنایی دارد. جمهوریت در نظام جمهوری اسلامی به عنوان یک روش پذیرفته شده است اما به تنهایی یک ایدئولوژی نیست. پذیرفتن این مدل از باب کارآمدی آن در اجرای مقاصد حکومت بوده است. (۱). حسین بشیریه، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، نشر نی، تهران: ۱۳۷۶، ص ۱۶. (۲). همان، ص ۱۶. (۳). سیدعلی قادری، «امام خمینی در پنج حوزه معرفت سیاسی» ارائه شده در مجموعه مقالات انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، ج ۱، ص ۱۹۳. (۴). جرعه جاری، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران: ۱۳۷۷، ص ۶۹. (۵). کشف الاسرار، کتاب‌البیع و مجموعه ۲۲ جلدی صحیفه امام. (۶). قادری، همان، صص ۱۹۳، ۲۰۲ تا ۲۰۸. (۷). حسین سیمایی، «ثابت و متغیر در اندیشه سیاسی امام خمینی» فصلنامه حکومت اسلامی، سال چهارم، شماره دوم، ص ۹۲. (۸). همان. (۹). نجف لک‌زایی، «ثبات و تحول در اندیشه سیاسی امام خمینی»، فصلنامه علوم سیاسی، سال دوم، شماره پنجم، قم: ۱۳۷۸، صص ۹۰ - ۹۳. (۱۰). نجف لک‌زایی، «منطق تحول

در اندیشه و عمل سیاسی امام خمینی، جرعه جاری، صص ۸۳، ۸۴. (۱۱). سید عبدالامیر نبوی، تطور اندیشه امام خمینی، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع)، شماره ۶ و ۷، صص ۱۳۰، ۱۳۱. (۱۲). محسن کدیور، حکومت ولایی، نشر نی، تهران: ۱۳۷۷، ص ۱۷۶. (۱۳). کاظم قاضی‌زاده، اندیشه‌های فقهی - سیاسی امام خمینی، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، تهران: ۱۳۷۷، ص ۱۵۹. (۱۴). کشف الاسرار، ص ۲۷۵. (۱۵). عبدالوهاب فراتی، «مفهوم حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی از دیدگاه امام خمینی»، فصلنامه علمی - پژوهشی علوم سیاسی، سال دوم، شماره پنجم، صص ۲۳۳، ۲۳۴. (۱۶). محمد حسین جمشیدی، «ویژگیهای حکومت مطلوب از منظر امام خمینی»، فصلنامه متین، سال دوم، شماره نهم، زمستان ۷۹، صص ۹۷، ۹۸. (۱۷). ولایت فقیه، ص ۳۳. (۱۸). صحیفه امام، ج ۴، صص ۳۳۴، ۴۴۴، ۵۱۲. (۱۹). همان، ج ۴، ص ۲۴۸. (۲۰). همان، ج ۴، ص ۳. (۲۱). همان، ج ۵، ص ۳۳۴. (۲۲). محمود دارینی «مقایسه رژیمهای پارلمانی با ریاستی و آثار آن در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه امام صادق (ع)، سال ۱۷۳۷۴، ص ۱۷۶. (۲۳). اصل ۱۷۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. (۲۴). صحیفه امام، ج ۴، ص ۳۱۴. (۲۵). همان، ج ۵، ص ۳۹۱. (۲۶). همان، ج ۱۲، ص ۴۵۴. (۲۷). همان، ج ۵، ص ۵۴۷. (۲۸). همان، ج ۱۰، ص ۵۳۵.

ادبیات سیاسی امام خمینی (ره)

ادبیات سیاسی امام خمینی (ره) چکیده این مقاله سعی دارد با روش تحلیل محتوا به تعیین مفاهیم تقابلی، واژه های تعاملی و عبارات و واژگان ابداعی و انضمامی در ادبیات سیاسی امام خمینی پردازد و اقدامات ایشان در فرهنگ سازی و جایگزین سازی ارزش های انقلاب و ایجاد همبستگی روحی و روانی در جامعه از رهگذر پیوند دال و مدلول و ابداع مفاهیمی روزآمد را به منصف ظهور رساند و نحوه ابلاغ پیام، ترسیخ معانی و نهایتاً درونی کردن ارزش ها را با نمادهای کلامی تشریح نماید. *** مقدمه انقلاب اسلامی ایران نفعه ای روحانی و امانتی الهی بود که با دمیده شدن نفس مسیحایی «روح الله» به پیکره جامعه و کالبد بشریت، گفتمانی انقلابی و فرهنگی استقلالی، مبتنی بر باورهای اجتماعی و ایستارهای ارزشی به ارمغان آورد. یکی از مؤلفه های این فضای گفتمانی، ادبیات انقلابی بود که حضرت امام خمینی (ره) به عنوان رهبر مذهبی و مردمی، برخوردار از مرجعیت دینی و ایدئولوژی، فرمانده و معمار انقلاب، توانست با توجه به زمینه ها و بافت موقعیتی و جایگاه مقتدرانه خود برای بیان گزاره ها، آن را از حاشیه به متن بکشاند و با اتکاء به عنایت خداوندی، به تبیین و ترویج پیام های الهی، معنوی و الهی در «ثوره الكاسیت» یا انقلاب نوار و سیراب سازی تشنگان اسلام ناب محمدی با پیام رسای خود از رهگذر دیوار نوشته ها به عنوان رسانه نوین مردمی اهتمام نماید. وی عرصه نوینی را در ادبیات سیاسی و بستری مناسب را برای شکوفایی ادبیات انقلابی فراهم آورد که مهمترین ویژگی آن زبان صریح و بیان شفاف بود. او با زبان مقایسه ای بین متن انقلاب و بستر سایر انقلابهای جهان و حرکتیهای پیشین مردمی در تاریخ سیاسی اجتماعی معاصر ایران توانست به تبیین و ترویج ادبیات گفتمانی نوین انقلاب از درون پردازد و در عین غرب شناسی، غرب را در این ادبیات سیاسی نادیده انگارد، تندیس های طاغوت و انگاره های مادی گرایانه را درهم شکند، خورشید آزادی را به نقطه اوج برساند و از ملتی آرام، مردمی توفانی بسازد. ایشان با عطف نظر اندیشه گران دینی و سیاسی جهان به کلام نوین خود، توانست به اندیشه ها تابندگی، به دل ها شهامت و به دیده ها بصیرت بخشد و با واژگان خود، رهروان انقلاب را به تمیز سره از ناسره رهنمون سازد و با بهره گیری از ایجاز معنایی عام و سخنان کوتاه و پر معنا که زبانزد خاص و عام می گردید، نمادهای کلامی را بر زبان ها جاری سازد. ایشان با علم به اینکه ساختار زبانی و جهت گیری و رویکرد مفاهیم در تبیین معانی جدید تعیین کننده است، به واژه ها معانی اعلای انسانی و روحی می بخشیدند تا از این رهگذر نوع نگاه جامعه انقلابی را تحوّل بخشند. در این رابطه می توان به جایگزین سازی آزاده به جای اسیر، تلقی نعمت از جنگ به جای نعمت و محسوب داشتن شهادت به عنوان پیروزی، اوج،

عروج روح ملکوتی و هنر مردان خدا اشاره کرد. امام نه تنها در عرصه سیاست های اعمالی، بلکه در حیطه سیاستهای اعلامی واژه هایی را در ادبیات سیاسی انقلاب وارد کرد که قبل از آن یا وجود نداشتند و یا معانی دیگری از آنها استنباط می شد. ایشان با ابداع واژه هایی نوین و مفاهیمی جدید و یا ارائه معانی متحول از واژه های متداول و مستعمل و یا افزودن متعلق انضمامی و توصیفی به آن، به زیر سؤال بردن مشروعیت نظم قدیم، تبلیغ ارزش های دینی و پایه ریزی بنیادهای فکری و ادبی انقلاب اسلامی همت گماشت و با این ادبیات گفتمانی جدید که مشعر بر اهداف، سیاستها و نهادها و نمادهای انقلاب و ناظر بر بسیج مردم برای مبارزه و تداوم قیام تا پیروزی بود، شور و شوقی وصف ناپذیر را در میان مبارزان مسلمان و مردم انقلابی ایران به وجود آورد. ابداع چنین مفاهیم نوینی که افکار عمومی را شکل می بخشید و دال و مدلول را درهم می آمیخت، از تجلیات پربار اندیشه آن ابرمرد و رهبر فرزانه به شمار می آید، چرا که از این رهگذر توانست، در شعارهای نهضت و گفتارهای انقلابی و دیدگاههای اعتراضی انسجام و نوعی همبستگی روحی و روانی را در جامعه پدید آورد. امام خمینی (ره) پارادیمی ادبی را ایجاد کرد که در نمایه های آن از ادبیات قرآنی، روایی و اصطلاحات حدیثی و فقهی الهام گرفته بود، امّا آن حضرت به معانی مزبور، مفاهیمی سیاسی و ابعادی اجتماعی بخشیده بود. ایشان با وضع واژه هایی ابداعی و انضمامی و مفاهیمی روزآمد و با معنا بخشی نوین به مفاهیمی مستعمل، واژگان سیاسی مذهبی را در ادبیات انقلابی جهان اسلام گسترش بخشیدند و با ایدئولوژیک کردن گزاره های مذهبی، ادبیاتی گفتمانی را به ارمغان آوردند که مظهر پیوند اهداف، آرمانها، خواسته ها و احساسات به شمار می آمد. ایشان از این رهگذر، ماهیت خواسته ها، اهداف و آرمان نهضت را شناساندند؛ به هنجارسازی، فرهنگ سازی و ارزشگذاری اجتماعی در خصوص تحولی عمیق و بنیادین در عرصه های سیاسی اجتماعی جامعه عمل پوشاندند؛ جهت دهی مردم به سمت و سوی مبارزه را به منصف ظهور رساندند؛ به تبلیغ و جایگزین سازی ارزش های انقلاب اهتمام ورزیدند و نمادها و نهادهای نظام مطلوب و مصلحانه را تحقق بخشیدند. ادبیات گفتمانی امام خمینی (ره) گاه ماهیتی ایجابی و گاه ماهیتی سلبی داشت که در مجموع بیانگر زیبایی ادبی جناس تضاد در پویش های سیاسی بود. اندراج اهداف و آرمانها در شعارهای انقلاب که با عبارات و واژه های مختلف، ولی با معانی واحد بیان می شد، مظهر نظریه «وحدت در عین کثرت» یا «عِبَارَاتُنَا شَتَّى وَ حُسْنُكَ وَاحِدٌ» در ادبیات گفتمانی انقلاب به شمار می آمد. آنچه در این نوشتار می آید تلاشی است که با روش تحلیل محتوا به تبیین مفاهیم تقابلی، واژه های تعاملی و عبارات و واژگان ابداعی در ادبیات سیاسی امام خمینی (ره) اهتمام می نماید تا مشخص کند که چگونه آن حضرت توانست از رهگذر کلام به ابلاغ پیام، ترسیخ معانی و نهایتاً درونی کردن ارزش ها پردازد. الف مفاهیم تقابلی امام خمینی (ره) با بهره گیری از واژه های دوگانه (۲) سعی داشتند از رهگذر تبیین تقابل و تباین، واژه های ادبی جدیدی را وارد حوزه مبارزه کنند و براساس «تُعْرَفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا» به برخی از واژگان مفهوم خاصی ببخشند. در واقع، ایشان با گذار استعلایی بخش و شفاف از برخی واژگان از رهگذر مقایسه با اضداد خود بر غنای معنایی آن می افزودند. قراردادن استکبار در مقابل استضعاف که هر دو از درونمایه های قرآنی نشأت گرفته بود، بیانگر اعطای ابعاد سیاسی اجتماعی به مفاهیمی بود که دارای ابعاد روان شناختی و فردی بود. با این وجود، تعبیر تقابلی مزبور توانست کاربرد جدیدی از مستکبرین و مستضعفین را در ادبیات سیاسی اجتماعی جهان اسلام به منصف ظهور برساند که تا آن زمان به این گستره و با این معنا مورد استفاده قرار نگرفته بود. (۳) همچنین قرار دادن «شیطان بزرگ» به عنوان مظهر باطل، کفر و سلطه گری در مقابل «نیروی ایمان» به عنوان مظهر حق، حقیقت، الوهیت، شکست ناپذیری و پیروزمندی نهایی، نشانگر اعطای روحیه امید به امت اسلامی و حزب الهی در مورد غلبه بر قوای شیطان و حزب شیطانی بود. (۴) «جنگ فقر و غنا» که مظهر تقابل کوخ نشینان، پابرهنگان، زاغه نشینان و طبقه محروم و گودنشین و ساده زیست با کاخ نشینان، رفاه طلبان، دنیاگرایان و مترفان داخلی و خارجی به شمار می آمد، بیانگر اهتمام امام به عدالت اجتماعی در سطوح ملی، منطقه ای و بین المللی بود. به گونه ای که، آحاد مسلمانان و مستضعفان، از امکانات و فرصت های یکسان و مزایای متعادل بنا به لیاقت و شایستگی خود بهره مند

شوند. (۵) همچنین برقراری تقابل بین «خودی» و «اجنبی»، نشانگر تلاش ایشان در گسترش دایره خودی و نفی انشقاق درونی، از رهگذر نامگذاری یکدیگر به تندر و کندرو، اهتمام به تجمع و وحدت نیروهای انقلابی داخلی، بسیج و وحدت مجموعه نیروهای طرفدار انقلاب علیه اجانب و ایادی بیگانگان بود. ایشان ضمن شفاف سازی مرز بین «خود» و «دیگران»، عنوان نیروهای خودی را برای کلیه ملل مسلمان و طرفداران انقلاب اسلامی اعم از شیعه و سنی و نیروهای اجنبی را برای کلیه نیروهای شرق گرا و غربگرا و قدرتهای استکباری مخالف اسلام و انقلاب اسلامی به کار می بردند و از این رو بر این باور بودند که «اسلام سدی است در برابر اجانب شرق و غرب». (۶) در واقع ایشان امت اسلامی با دیده «نه شرقی و نه غربی» را در مقابل شرق و غرب می دانستند و سیاست عدم تعهد بر مبنای استقلال تصمیم گیری را مهمترین راهبرد سیاست خارجی اسلامی تلقی می نمودند. از جمله واژگان تقابلی دیگر «اسلام ناب محمدی» و «اسلام امریکایی» بود که مفهوم اول بر بنیادهای فقه جواهری، اسلام فقهاتی و انقلابی، پیوند دین و سیاست این همانی دو مقوله مزبور با توجه به جامعیت دین مبین اسلام استوار بود و واژه دوم «اسلام متحجرین»، «اسلام سرمایه داری»، «اسلام مرفهین بی درد»، «اسلام راحت طلبان و مقدس نمایان» و جدایی دین از سیاست را افاده می کرد که این بیانگر اعتقاد امام به پویایی دین و نگرش اکثری ایشان به اسلام بود. (۷) از دیگر سو، قرارداد «فرهنگ استقلالی» در برابر «فرهنگ استعماری» بیانگر اهتمام آن حضرت به مقابله با افکار مسموم استعماری، نفی فرهنگ اجنبی به عنوان ام الامراض و مخالفت با تربیت و فرهنگ استعماری است که هدفی جز شیوع فحشاء و استثمار جوانان به عنوان «ذخایر فوق الارضی» جامعه اسلامی ندارد و ضروری است با عوض کردن مغز انگلی به تفکر استقلالی در عین بهره گیری از علوم، فنون و مظاهر تمدن دنیای صنعتی نسبت به تحقق استقلال فرهنگی با شکوفاسازی استعدادها و افزایش هنر آفرینی های داخلی اهتمام لازم مبذول گردد. (۸) از این رو ایشان همواره با قرارداد «آزادی اسلامی» در مقابل «آزادی غربی» اعلام می داشتند که «ملت ایران، آزادی منهای اسلام نمی خواهد». (۹)؛ چرا که آزادی غربی فحشاء و منکرات را در جامعه رواج می دهد و تفکر استقلالی را در معرض تهدید قرار می دهد. (۱۰) «اسلام منهای روحانیت» و «اسلام با روحانیت» واژگان دو گانه دیگری است که اولی موجب بروز تفرقه، اختلاف و جدایی بین دولت و ملت و حوزه و دانشگاه و دومی موجب وحدت جامعه و مصونیت نهضت اسلامی می شود. ایشان جامعه را نیازمند روحانیت به عنوان طبیب روحانی جامعه می دانستند که پیشتاز عرصه های نبرد برای مقابله با توطئه ها و دسیسه های اجانب به شمار می آید. در عین حال، ایشان روحانیت اصیل را از «روحانیون درباری» و نیز افرادی که از «زی طلبگی» خارج شده اند متمایز می دانستند. (۱۱) از دیگر سو، تقابل «وظیفه» و «نتیجه» در کلام امام، بیانگر اصالت وظیفه و تکلیف گرایی و ضرورت ادای تکلیف و فرع بودن نتیجه و نفی اصالت عمل یا هدف انگاری ابزارهاست. ایشان عمل به وظیفه را نوعی مسؤولیت و تکلیف شرعی در جهت خدمت به اسلام و قطع فتنه و دفع دسیسه سلطه جویان می دانستند که فارغ از نتیجه پیروزمند ظاهری یا شکست ظاهری در جهت «حفظ مکتب»، «نگهبانی آینده نظام»، «حفظ چهره اسلام» و «حیثیت کشور» ضروری به شمار می آید. (۱۲) با این منظر، ایشان مناصب حکومتی را نه به عنوان سیادت و مقام استعلایی، بلکه به عنوان نوعی خدمت و مسؤولیت «در جهت حفظ اسلام که امانت الهی است» (۱۳) تلقی می نمودند. (۱۴) نهایتاً واژگان «تمدن صادراتی» در مقابل «تمدن اسلامی»، نشانگر ضرورت حفظ ارزش ها و باورهای اجتماعی توسط مسلمانان به منظور جلوگیری از ورود ضد ارزش ها و ضد هنجارهای بیگانگان به جامعه اسلامی است. (۱۵) ب واژه های تعاملی امام خمینی (ره) پاره ای از واژه ها را به صورت انضمامی در کنار یکدیگر به کار می بردند تا ضمن تأکید بر همزمانی دو واژه و تلقی ایشان از آن دو به عنوان دو بال برای یک پیکر، نسبت به مکمل و متعامل بودن آن مفاهیم با یکدیگر اشاره نمایند. «استقلال و آزادی»، که از بهترین مفاهیم متعامل در کلام آن حضرت بود و نخستین شعار از شعارهای اصلی انقلاب اسلامی را تشکیل می داد، از نظر حضرت امام مستلزم حاکمیت ملت بر سرنوشت خود با رهایی از قیود وابستگی، اختناق و استبداد بود. از دیدگاه ایشان، آزادی اسلامی با استقلال فرهنگی ملازم دارد؛ چرا که استقلال فکری مستلزم خروج از غرزدگی و نفی تقلید

فرهنگ غربی و طرد آزادی غربی، یعنی بی بندوباری و فساد و فحشاء است. در عوض آزادی اسلامی در حدود قانون و مطابق فطرت انسانی وسیله ای برای دستیابی به اهداف کلان به ویژه استقلال فکری و فرهنگی به شمار می آید. در واقع، استقلال در تمامی ابعاد فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی آن و آزادی از جنبه های انسانی و فطری آن دو بال انقلاب اسلامی به شمار می آیند که حضرت امام آن دو را غالباً در کنار یکدیگر به کار می بردند ذکر نمونه هایی از کلام ایشان مؤید این سخن خواهد بود: «استقلال و آزادی در پیروی از قرآن کریم و رسول اکرم (ص) است.» (۱۶) «لازمه استقلال، زدودن غربزدگی و یافتن فرهنگ اصیل شرق است.» (۱۷) «ارزش حیات به آزادی و استقلال و پیروی از دستورات مذهبی است.» (۱۸) «تا این مملکت از این غربزدگی بیرون نیاید، استقلال پیدا نمی کند... اگر بخواهید مستقل باشید، اگر بخواهید شما را به این که یک ملت هستید بشناسند و بشوید یک ملت، از این تقلید غرب باید دست بردارید.» (۱۹) وحدت «حوزه» و «دانشگاه» به عنوان دو نهاد تعلیمی و تربیتی که همزمان به تعهد و تخصص و علوم معنوی و فنون جدید اهتمام دارند، از دیگر موضوعات مورد تأکید حضرت امام بود. ایشان ضمن تبیین ضرورت رفع اختلاف و شکاف بین دو قشر روحانی و دانشجو، بر اصلاح نظام آموزشی، سالم سازی فضای فعالیت دانشجویی و «اسلامی شدن دانشگاه» تأکید داشتند. (۲۰) همچنین نفی علم بدون تهذیب و تخصص بدون تعهد و علم بدون عمل از سوی ایشان و نیز تأکید بر توأم بودن آموزش و پرورش و حتی تقدم رتبی تربیت و تزکیه بر تعلیم و تربیت، بیانگر تلقی آن حضرت از «علم و تعهد» به منزله دو بال برای رسیدن به مراتب ترقی و تعالی است. (۲۱) از دیگر واژه های تعاملی آن حضرت «ذخایر فوق الارضی» و «ذخایر تحت الارضی» بود که منظور از اصطلاح اول جوانان است که استعمارگران سعی در وابسته سازی روحی و شست و شوی مغزی و خودباخته کردن آنان با رواج فساد و فحشاء دارند و اصطلاح دوم ناظر بر منابع و ثروتهای خدادادی است که استثمارگران خواهان چپاول آن جهت بهره کشی ملل مستضعف هستند. (۲۲) امام از این رهگذر توانستند نوعی خودباوری متکی بر منابع فکری و مادی را در جامعه اسلامی ایران تحکیم بخشند. از دیگر مفاهیم تعاملی «احکام اولیه» و «احکام ثانویه» بود. تمایز بین این دو نوع حکم با الهام از کلام امام آن است که منابع حکم اولی ادله اربعه است، ولی منابع حکم ثانوی قواعد فقهی است. احکام اولی همیشگی و دائمی، ولی احکام ثانوی موقتی است. احکام اولی به منزله عام و احکام ثانوی به منزله تخصیص آن است. تشخیص مصلحت در حکم اولی با شارع است، ولی در احکام ثانوی با مجری و ولی فقیه و یا مکلف است. احکام اولی، مقید به احکام و یا امتناع حکمی نیست، ولی اجرای احکام ثانویه منوط به عدم امکان حکم اولی است. (۲۳) اصطلاح «حکم حکومتی» و «حکم شرعی» نیز از دیگر واژگان تعاملی امام خمینی (ره) بود که مطابق آن تشخیص مصلحت در احکام شرعی را از آن شارع و در احکام حکومتی به عنوان احکام اولیه، از آن ولی منصوب از سوی شارع اعم از پیامبر، امام یا فقیه می دانستند. (۲۴) «دین و سیاست» به عنوان دیگر واژگان تعاملی مورد نظر امام، توانست دین را از عرصه ذهن و پندار و فردیت به همه زندگی سیاسی و عینیت اجتماعی بکشاند و به همگان بفهماند که دین هم سازنده دنیا و هم تأمین کننده آخرت است و نورانیت آن تمام جنبه های فردی، اجتماعی و سیاسی انسان ها را دربرمی گیرد. بالأخره از دیگر واژگان تعاملی مورد تأکید حضرت امام، «دولت و ملت» (۲۵)، «ملی و الهی» (۲۶)، «جسمی و روحی» (۲۷) بود که نشانگر عدم انفکاک معنایی این مفاهیم و ضرورت تلفیق، تکمیل و همزمانی مقولات مزبور برای پیشبرد اهداف و مقاصد نهضت اسلامی است. ج واژه ها و عبارات ابداعی امام خمینی (ره) با ابداع برخی واژه ها و یا افاده معانی نوین از واژه های مستعمل، تعبیری یگانه را به منظور جهت دهی به حرکت انقلابی مردم مسلمان و یا نفی جریانهای منحرف و حرکتهای ضد اسلامی و یا ادبیات انقلاب وارد کردند. واژه «امت» که توسط ایشان حدود ۱۳۸ بار تکرار شده بیانگر تأکید بر هویت اسلامی و استقلال سیاسی پیروان آیین اسلام است که براساس آگاهی از تعلق به جامعه بزرگ واحد مبتنی بر برادری اسلامی و ویژگی مذهبی انسانها شکل می گیرد و در دارالاسلام تحت قیادت رهبری فرهمند در جهت اعتلای مردم و مقصد خود می کوشند. (۲۸) واژه ابداعی دیگر ایشان «مصلحت» است که از نظر امام به معنای رعایت مصالح و مقتضیات عصر و

توجه به نقش زمان و مکان در اجتهاد است. با توجه به شأنیت و قابلیت ولایت فقیه برای صدور حکم حکومتی، مرز ولایت فقیه، مفهوم مصلحت عمومی است. (۲۹) «طاغوت» که از نظر امام مظهر نظم کهن، فاسد و منحط و نمایانگر رژیم‌های غیرعادلانه، غیرانسانی و غیرتوحیدی به شمار می‌آید، از دیگر مفاهیم موجود در ادبیات سیاسی حضرت امام است که به جای حکومت استبدادی، مطلقه و اقتدارگرا به کار می‌رود. از نظر ایشان، طاغوت به جای تکیه بر نیروی ایمان بر جنود شیطان اتکاء دارد. (۳۰)

همچنین تعبیر ایشان از «جبهه» براساس حدیث شریف «الإسلامُ يُجِبُّ ما قَبْلَهُ» و تعبیر ایشان از آن مبنی بر اینکه ملائک، حال افراد است و باید از برخی خطاهای افراد در گذشته چشم پوشی کرد، بیانگر توسعه بخشی به حیطة جبهه (پوشش) است که قبلاً در صورت مسلمان شدن فردی کافر مورد استناد قرار می‌گرفت؛ در حالی که از نظر امام دایره آن شامل افرادی نیز می‌گشت که در رژیم طاغوتی سابقه مبارزاتی نداشته‌اند، اما به انقلاب اسلامی پس از پیروزی آن رویکرد مثبت نشان دادند. امام خمینی (ره) علاوه بر مفهوم سازی، اقدام به نهادسازی نیز می‌نمودند. نامگذاری «مجلس خبرگان» به جای «مجلس مؤسسان» بیانگر تأکید ایشان بر حضور نخبگان اسلامی، فقهی و حقوقی در دو عرصه تدوین قانون اساسی و تعیین رهبری بود. (۳۱) نامگذاری «مجلس شورای اسلامی» به جای «مجلس شورای ملی» بیانگر تأکید ایشان بر اسلامگرایی و نفی ملی‌گرایی غیر متکی به اسلام بود. تأکید ایشان بر «شورای نگهبان» نشانگر آن بود که به جای «اصل طراز» در مشروطیت، باید واژگان جدیدی برای نظارت عده‌ای فقیه و حقوقدان بر رعایت قانون اساسی وضع شود. ایجاد نهادهای تأسیسی از قبیل «مجمع تشخیص مصلحت نظام» بیانگر تأکید ایشان بر مصلحت‌گرایی به منظور رعایت مصالح عالیة اسلام، کشور و ملت است. (۳۲) اقدام آن حضرت به تأسیس «ارتش بیست میلیونی» نیز بیانگر تأکید ایشان بر راهبرد «بازدارندگی مردمی» از طریق بسیج آحاد جامعه اسلامی و تجهیز و سازماندهی ملت مسلمان برای دفاع از میهن اسلامی و فداکاری در راه اسلام و کشور است که این امر شور و شغفی وصف‌ناپذیر را در مردم ایران و به ویژه جوانان ایجاد کرد. (۳۳) از همه مهمتر نهادسازی «حکومت اسلامی»، «جمهوری اسلامی» و «ولایت فقیه» نشانگر اهتمام امام به استقرار نظام اسلامی بر پایه رهبری مقتدر و آگاه و ملتی مشارکت‌جو و مطلع از جریانات اسلامی است. اصطلاح «حکومت اسلامی» که ۲۱۹ بار توسط ایشان به کار گرفته شده، بیانگر ضرورت استقرار حکومتی اسلامی براساس قانون الهی است. (۳۴) «جمهوری اسلامی» که ۷۱۴ بار توسط ایشان تکرار شده، بیانگر آن است که اسلام محتوای حکومت و جمهوریت شکل نظام «مردم‌سالاری دینی» است. لذا جمهوری اسلامی از نظر امام با اتکاء به آرای عمومی ملت و برای اجرای احکام اسلام و به عنوان «امانتی الهی به دست همه ملت» تأسیس گردیده است. (۳۵) امام خمینی از این رهگذر توانست الگویی حکومتی را ارائه دهد که جمهوریت با شرایط خاص بومی و هنجارهای اجتماعی جامعه اسلامی ایران سازگار گردید به ویژه آنکه اسلام کارکرد وحدت بخش و هویت‌ساز خود را در درون نظام مردم‌سالار دینی به منصفه بروز رساند. «ولایت فقیه» که از نظر امام «هدیه الهی» و «تداوم رسالت پیامبر اکرم (ص) و ائمه هدی (ع)» و ضامن حفظ مملکت و نظام به شمار می‌آید. (۳۶) همانا در جهت اجرا و حاکمیت قانون الهی و ادامه ولایت رسول الله (ص) وضع و تأسیس شده است. (۳۷) این نوع حکومت که آمیزه‌ای از مشروعیت، مقبولیت، حقانیت و کارآمدی است و سعی کرد هم به ویژگی شخص حاکم و هم به چگونگی حکومت اهتمام ورزد، بیانگر توان امام در انتقال موضوع ولایت از فرهنگ آرمانی به فرهنگ واقعی سیاسی اجتماعی است. امام خمینی (ره) علاوه بر نهادسازی، به عبارت پردازی به منظور جهت‌دهی به حرکت انقلابی مردم مسلمان ایران و جهان اسلام اهتمام نمودند. ایشان به واژگان رایج و مفاهیم موجود معنایی دیگر بخشیدند تا عباراتی را به عنوان راهبرد امت اسلامی در اذهان مسلمانان ترسیخ نمایند و معناسازی و مفهوم‌پردازی را از این رهگذر در ادبیات انقلاب رایج گردانند. تعبیر ایشان از ایران به عنوان «مرکز ثقل اسلامی» یا ام‌القرای جهان اسلام و کانون مبارزه و مخالفت با ابرقدرتهای جهان، از جمله عبارات متداول ایشان است. (۳۸) عبارت «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا»، بیانگر ایجاد روحیه حماسی و فرهنگ عاشورایی در متن ادبیات انقلاب توسط حضرت امام است. تعبیر «مساجد» به عنوان مرکز قیام، مرکز بسیج

عمومی، مرکز تجهیز نیرو، دژ محکم، محل تشکل جوانان و مردم و مهمتر از همه به «سنگرها» نیز رویکرد امام را به مسجد به عنوان کانونی برای بسیج و سازماندهی حرکت‌های مقاومت جویانه اسلامی علیه مستکبران و مستبدان و محلی برای افزایش ارتباطات، آگاهی بخشی و آموزش دهی به منصفه ظهور می‌رساند؛ (۳۹) آنجا که می‌فرمایند: «این مساجد سنگرهای اسلام است. محراب محل حرب است. اینها سنگرند برای اسلام، حفظ کنید اینها را.» (۴۰) همچنین عبارت «جنگ جنگ تا رفع فتنه» (۴۱) با الهام از آیه شریفه «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ» و جایگزین سازی آن به جای «جنگ، جنگ، تا پیروزی» نشانگر تأکید ایشان بر ادای تکلیف برای فتنه زدایی و نه صرفاً اهتمام به پیروزی ظاهری بود. یا عبارت «راه قدس از کربلا می‌گذرد» نشانگر تأکید ایشان بر ضرورت اهتمام به مقدمه، قبل از رفتن به سراغ ذی‌المقدمه و رعایت مصلحت حفظ کیان مملکت اسلامی قبل از پرداختن به حمایت از سایر کانون‌های مبارزات اسلامی است. تعبیر ایشان از صدا و سیما به عنوان «رساله تعلیمی تربیتی» که نهادی آموزشی، آگاهی بخش، هدایتگر، تعلیم و تربیت کننده مردم براساس اصول اسلامی و انتقال دهنده اهداف، آرمانها و منعکس کننده آمل و آرزوهای ملت مسلمان ایران به شمار می‌آید، نشانگر رویکرد تعلیمی تربیتی به رسانه‌های دیداری شنیداری و حتی مکتوب به عنوان «دانشگاهی عمومی» و «بنگاه تعلیمات اسلامی» است. (۴۲) تعبیر دیگر «ملت برای ملت» است که از سوی امام در مورد شهید بهشتی به کار برده شده و بیانگر الهام از ادبیات قرآنی است که گاه بر افرادی که از تأثیرگذاری عمده بر جریانات اجتماعی برخوردارند، واژه جمع اطلاق شده است که این مهم در آیه شریفه مباحله مشهود است. از دیگر سو تعابیر و عبارات امام در مورد دشمنان نیز قابل توجه است. تأکید ایشان بر گرگ صفتی ابرقدرتها که نشان از بی‌اعتمادی آنان به یکدیگر است. (۴۳) یا نامیدن امریکا به عنوان «شیطان بزرگ» و مظهر «استکبار» و یا تلقی آنان به «جمع عوض و معوض» که حضرت امام از آن به «چرخه اکل شیحت» یا «رباخواری در مقیاس بین‌المللی» تعبیر می‌کنند، تعابیری است که بر ماهیت و کارکرد امپریالیستها دلالت دارد، در عین آنکه مشعل عزت طلبی، حق جویی، عقلانیت گرایی، آزادی خواهی و عدالت محوری را فروزان نگه می‌دارد. در تبیین جمع عوض و معوض از سوی ابرقدرتها، امام خمینی (ره) معتقد است که امپریالیست‌ها در قبال اخذ معوض (مانند نفت) از کشورهای ضعیف به اعطای عوض (مانند سلاحهای مخرب، مستشاران نظامی و پایگاههای نظامی) به آنان مبادرت می‌کنند و یا در قبال خرید نفت از کشورهای ضعیف (متمن) به جای پرداخت بهای آن (ثمن)، کالاهای گران و غیرضروری به آن کشورها می‌فروشند که وجود این کالاها کالعدم است. بنابراین در واقع ثمن و متمن از آن‌ان می‌گردد. (۴۴) در واقع امام خمینی (ره) با این عبارت پردازی به گسترده کردن حیطه کاربرد قاعده فقهی به عرصه سیاسی بین‌المللی اهتمام نمودند. تعبیر دیگر امام، مربوط به اسرائیل است که از آن به «غده سرطانی» و «جرثومه فساد» یاد می‌کنند و همه مسلمانان را مکلف به قطع شر این موجود غاصب از سربلاد اسلامی می‌دانند. (۴۵) و حتی صهیونیسم بین‌الملل را در عداد امپریالیسم امریکا و سوسیال‌امپریالیسم شوروی می‌دانستند. نکته جالب توجه دیگر اینکه امام از آنچه که رژیم پهلوی آن را «سیاست مستقل ملی» نام می‌نهاد با لحنی انتقادآمیز این گونه تعبیر می‌کنند که «معنی سیاست مستقل ملی شاه، این بود که او سیاستی مستقل و جدا از ملت ایران داشته است.» (۴۶) از دیگر تعابیر ابداعی حضرت امام می‌توان به تعابیر وصفی یا اضافی در کلام ایشان اشاره کرد که با تنابع اضافات و یا با واژگان توصیفی مقاصدی نوین را عرضه می‌داشتند و یا با تعابیری یگانه، به مفاهیم موجود بار سیاسی جدیدی می‌بخشیدند و معنایی دیگر را به آن منضم می‌کردند. به عنوان مثال، امام خمینی (ره) از قاعده «نفی سبیل» معنای جدیدی را از آیه ۱۴۱ سوره نساء مراد کردند و آن را از عرصه تکوینی به حالت تشریحی کشاندند آنجا که فرمودند: «قرآن می‌گوید هرگز خدای تبارک و تعالی سلطه‌ای برای غیرمسلم بر مسلم قرار نداده است. هرگز نباید یک همچو چیزی واقع شود. یک تسلط، یک راهی، اصلاً یک راه نباید پیدا بکند. لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا اصلاً راه نباید داشته باشند مشرکین و این قدرتهای فاسد... بر مسلمین.» (۴۷) تعبیر ابداعی دیگر «دانشگاه اسلامی» بود که به معنای اصلاح نظام آموزشی و استقلال فکری دانشجویان و تدریس علوم معنوی است. (۴۸) ابداع واژه

«عقل سیاسی» از دیگر تعابیر آن حضرت بود که مقتضای آن را حفظ وحدت کلمه می دانستند. آنجا که فرمودند: «ما اگر عقل سیاسی هم داشته باشیم. باید همگی دست در دست یکدیگر گذاریم تا بتوانیم راه برویم.» (۴۹) تعبیر «صدور انقلاب» به معنای معنویت و ایصال پیام انقلاب اسلامی به جهانیان با بارور کردن تبلیغات اسلامی و نه به معنای صدور کالا با لشکرکشی یا سرنیزه، نیز از دیگر واژگان ابداعی حضرت امام است. (۵۰) امام با ترویج این واژه ضمن آنکه توانستند امیدی در شبستان تاریک مستضعفان جهان و ملل آزادیخواه و استقلال طلب و وحشتی در دل‌های قدرتهای استکباری ایجاد کنند، آن را مترادف با آگاهی و بیداری اسلامی بر ادبیات سیاسی جهان اسلام نمودند. ابداع واژه بسیج که بیانگر ایجاد هسته های مقاومت در مقابل شرق و غرب است و نیز «تفکر بسیجی» که ظنین نوای دلنشین آن چشم طمع دشمنان و جهانخواران را از کشور اسلامی دور خواهد کرد، بیانگر فرهنگ سازی کلمات امام خمینی (ره) از رهگذر واژگان حرکت آفرین بود. (۵۱) تعبیر دیگر حضرت امام «حفظ نظام» بود که آن را از اهم واجبات و وظیفه آحاد ملت مسلمان و انقلابی می دانستند. (۵۲) کاربرد واژه آزادگان به جای اسیران، نشانگر نگاه مثبت امام به نقش اسارت در آزاد اندیشی و آزادگی مردان خدا بود. ابداع واژه «روز قدس» بیانگر حرکت امام برای نهادینه سازی مقابله جهان اسلام و مستضعفین با استکبار و ایادی آن در منطقه به ویژه رژیم صهیونیستی بود که حضرت امام آن را «روز اسلام» و «یوم الله» می دانستند. (۵۳) همچنین ابداع واژه «یوم الله» و کاربرد آن در مناسبت های مختلف شادی آفرین و گاه غم انگیز (در زمانی که از آن استنباط شکست ظاهری و یا حذف جسمانی افراد می شد) بیانگر اهتمام آن حضرت به اعطای روحیه امید با تعمیم این واژه از بعد مذهبی به ابعاد سیاسی در عرصه های داخلی و بین المللی بود که آن را در مناسبت هایی چون روز قدس، ۱۵ خرداد، ۱۷ شهریور و ۲۲ بهمن به کار می بردند. ابداع واژه «شهید محراب» در مورد بزرگانی چون شهید مدنی، شهید دستغیب، شهید صدوقی و شهید اشرفی اصفهانی، بیانگر نگاه مثبت امام به شهادت به عنوان سعادت و هدیه الهی بود؛ چرا که موجب زنده شدن مکتب اسلام و پیشبرد اهداف و مقاصد آن می گردید. (۵۴) تعبیر «دولت خدمتگزار» واژه دیگری بود که بیانگر توجه اسلام به خدمتگزاری ملتها توسط دولتها در ادبیات سیاسی امام خمینی (ره) بود که آن را در عرصه داخلی و در تمامی کشورهای اسلامی مورد تأکید قرار می دادند. (۵۵) تعبیر «حج ابراهیمی» نیز از دیگر ابتکارات امام برای فرهنگ سازی «مراسم براثت از مشرکین» در موسم حج بود که قدرت مسلمانان، به عنوان نیروی بزرگ و قدرت سوم جهان را به منصفه ظهور می رساند. (۵۶) واژه «اجتهد جواهری» نشانگر اهتمام امام به انطباق فقه با تحولات زندگی و نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم گیریها، انفتاح باب اجتهاد از سوی فقهای عدول، پویایی دین مبین اسلام و تلقی فتاوی به عنوان مظهر پیوند تقنین و تنفیذ است که حضرت امام به صراحت اعلام می داشتند: «این جانب معتقد به فقه سنتی و اجتهاد جواهری هستم و تخلف از آن را جایز نمی دانم.» (۵۷) تعبیر دیگر امام، «سیاست اسلامی» بود که نشانگر آن است که از نظر ایشان اسلام هدف و سیاست وسیله به شمار می آید. (۵۸) فرجام سخن با عنایت به آنچه گذشت مشخص می گردد که امام خمینی (ره) گزاره های ادبی و ادبیاتی سیاسی را بنیاد نهاد که مظهر تحوّل در محیط ادراکی روان شناختی و محیط عینی عملیاتی به شمار می آید. کارکرد گفتمان ادبی امام خمینی (ره) را می توان در دو بعد پیوند «درون و برون» و «رفع شکاف بین ظاهر و باطن» دانست. ایشان با برقراری پیوند بین ملت مسلمان ایران و ملل مسلمان و مستضعف جهان، مقابله با استکبار و ایادی داخلی و منطقه ای آن چون صهیونیسم را زمینه رفع مشکلات جهان اسلام براساس راهبرد «نه شرقی نه غربی» می دانستند. همچنین ایشان با پیوند سیاستهای اعمالی و اعلامی، دوگانگی بین ظاهر و باطن را زدودند و از رهگذر تحریم تقیه بین موضعگیری آشکار و انزجار قلبی ملت مسلمان ایران از استبداد و استعمار ارتباطی ناگسستنی برقرار نمودند. این اقدام در عرصه ادبیات سیاسی ناشی از ایجاد بستر معرفتی و یک نظام دانایی خاص توسط فراگفتمان سیاسی امام خمینی بود که با ایجاد تشکل گفتمانی خاص، فراگیر و استعلایی و با ارزانی داشتن مدلولهای سیاسی معنوی به فضای روان شناختی، رفتاری، گفتاری و نوشتاری دلها، توانست مفاهیم را لبریز از استغنائی محتوایی نماید و با درهم آمیختن متن و زمینه هر دو

را دچار تحولی ژرف و گسترده کند. حضرت امام از رهگذر تلفیق سطوح تحلیل داخلی و خارجی و ابداع واژگان تعاملی و تقابلی و تعابیر و عبارات حرکت آفرین توانستند خط بطلانی بر نظریه های سایه و ماسک در جامعه اسلامی بکشند. براساس نظریه سایه، انسانها با پرهیز از برخورد جسمی با یکدیگر، سعی می کنند از رهگذر تلاقی سایه ها کمترین آسیب را متحمل شوند و نوعی نفاق و دوگانگی را در جامعه ترویج کنند، اما امام با درهم آمیختن جسم و سایه و تأکید بر ضرورت حضور گسترده مردم در صحنه و با شفاف سازی مفاهیم و تعابیر، به مدیریت بحران پرداختند و عرصه نبرد را از هرگونه شائبه ای زدودند. ایشان با گذار عقلانی و استعلایی از تصور به تصدیق و از آگاهی به گواهی، همگونی زیبایی بین تصویر روشن انقلاب و گفتار همبسته با آن تصویر برقرار نمودند که در واژه «جمهوری اسلامی» بازتابیده شد و در صحنه عمل در نظام مردم سالار دینی تجلی یافت. براساس نظریه ماسک نیز، انسانها سعی می کنند با ماسک های خود با یکدیگر سخن گویند تا دیگران از مکنونات قلبی، باطنی و فکری آنان آگاه نگردند و نظرات خود را از پشت پرده خیال به جامعه عرضه کنند، اما امام خمینی (ره) با برانداختن نقاب از چهره متظاهران، ریاکاران و مزدوران، هویت واقعی ایادی اختناق و استکبار را به مردم نمایانند و چهره واقعی آنان را برای مردم آشکار ساختند تا جامعه را از آفت فرمالیسم و ظاهرگرایی بازدارند و با ادبیات سیاسی صریح خود، شیوه ای شفاف را برای بیان واقعیات در جهت تحقق آمال و اهداف اصلاح طلبانه نهضت به منصفه ظهور رسانند. در واقع، امام خمینی (ره) با ادبیات سیاسی خود و با نهادینه سازی انقلاب فرهنگی و ارزشی از رهگذر کلام و پیام، ساختار فرهنگی، ادبی و هنری کشور را متحول کردند و تحولی را در اهداف و خواسته ها و نیز در ابزارها و روشها به وجود آوردند که بحق می توان از آن به «انقلاب ادبی» تعبیر کرد. پی نوشت ها: ۱. استادیار علوم سیاسی دانشکده روابط بین الملل ۳۲. dichotomy. صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۰۸؛ ج ۶، صص ۳۰ و ۱۰۸؛ ج ۸، ص ۱۱۷؛ ج ۱۱، ص ۲۶۲. ۴. همان، ج ۱۷، ص ۱۳۲. ۵. وصیت نامه سیاسی الهی امام خمینی (ره). ۶. صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۳۹. ۷. صحیفه نور، ج ۹، صص ۱۳۵-۱۳۶. ۸. همان، ج ۱، صص ۳۰۰-۳۰۱؛ ج ۵، ص ۱۳۲؛ ج ۹، ص ۱۵۸؛ ج ۱۰، صص ۲۷۳-۲۸۱. ۹. همان، ج ۷، ص ۲۰. ۱۰. همان، ج ۷، ص ۱۸. ۱۱. همان، ج ۲، صص ۱۶۱۱۷۰؛ ج ۶، ص ۲۶۹؛ ج ۹، ص ۱۱۸؛ ج ۱۴، ص ۱۶۹؛ ج ۱۵، ص ۲۰۰. ۱۲. همان، ج ۱۹، ص ۵۰؛ ج ۹، ص ۱۹۲؛ ج ۱۶، ص ۷. ۱۳. همان، ج ۱۳، ص ۲۱۹. ۱۴. همان، ج ۶، ص ۱۴۰؛ ج ۱۵، ص ۱۸. ۱۵. همان، ج ۱۱، ص ۱۹۶. ۱۶. همان، ج ۶، ص ۱۱۷. ۱۷. همان، ج ۱۱، ص ۱۸۶. ۱۸. همان، ج ۵، ص ۱۱۴. ۱۹. همان، ج ۵، صص ۴-۲۰. همان، ج ۷، ص ۶۱؛ ج ۹، ص ۱۲۰؛ ج ۱۲، ص ۵۴؛ ج ۱۴، ص ۲۷۸؛ ج ۱۵، ص ۲۵۰؛ ج ۱۹، صص ۱۴۱-۱۴۲. ۲۱. همان، ج ۶، ص ۱۱؛ ج ۷، ص ۲۱۵؛ ج ۱۳، صص ۲۰۶ و ۲۶۶؛ ج ۱۴، ص ۲۹؛ ج ۱۷، صص ۱۸ و ۲۴۱؛ ج ۱۹، ص ۱۹۳. ۲۲. در جستجوی راه از کلام امام، دفتر چهاردهم، استعمار و ابرقدرتها، صص ۶۰، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۹۶، ۲۱۱، ۲۸۵، ۳۸۷، ۴۲۴. ۲۳. صحیفه نور، ج ۱۷، صص ۱۶۰-۱۶۱. ۲۴. همان، ج ۲۰، ص ۱۷۴. ۲۵. سخنرانی های ۳/۵/۱۳۵۸ و ۱۰/۹/۱۳۶۰. ۲۶. صحیفه نور، ج ۶، ص ۸۴. ۲۷. همان، ج ۷، ص ۲۱۱؛ ج ۱۱، ص ۸۰. ۲۸. همان، ج ۸، ص ۴۷. ۲۹. همان، ج ۲۰، ص ۱۷۶. ۳۰. همان، ج ۷، صص ۲۵۵-۲۵۶؛ ج ۸، ص ۲۴. ۳۱. همان، ج ۱۷، ص ۷۹. ۳۲. همان، ج ۲۱، ص ۶. ۳۳. همان، ج ۱۵، صص ۲۳۱-۲۳۳؛ ج ۲۱، صص ۵۲-۵۳. ۳۴. همان، ج ۸، ص ۱۶۷. ۳۵. همان، ج ۱۲، ص ۱۴۲. ۳۶. همان، ج ۹، ص ۱۷۰ و ۲۵۱؛ ج ۱۰، صص ۸۷ و ۱۷۴. ۳۷. همان، ج ۱۰، صص ۲۶ و ۵۳ و ۱۷۴. ۳۸. همان، ج ۱۵، صص ۱۱۷ و ۱۱۹؛ ج ۱۷، ص ۲۹. ۳۹. همان، ج ۶، ص ۴۹ / ج ۱۵، صص ۶۲-۵۳. ۴۰. همان، ج ۱۵، ص ۵۶. ۴۱. همان، ج ۱۹، صص ۸۶-۸۲. ۴۲. همان، ج ۶، صص ۱۹۲-۱۹۳؛ ج ۱۲، صص ۱۰۳-۱۰۴، ج ۵، ص ۲۰۲؛ ج ۸، ص ۲۰۰. ۴۳. همان، ج ۱۰، صص ۵۵-۵۹؛ ج ۱۲، صص ۲۷۱-۲۷۷. ۴۴. امام خمینی (ره)، ولایت فقیه، ص ۱۶۰. ۴۵. صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۴۲؛ ج ۶، ص ۵۰؛ ج ۲۲، صص ۱۵۹-۱۶۲. ۴۶. همان، ج ۴، ص ۲۳/۱۰/۱۳۵۷. ۴۷. همان، ج ۳، ص ۴. ۴۸. همان، ج ۷، ص ۶۱؛ ج ۱۲، ص ۵۴؛ ج ۱۵، ص ۲۰۵؛ ج ۱۸، ص ۱۳۳. ۴۹. همان، ج ۱۴، صص ۱۱۶-۱۱۶. ۵۰. همان، ج ۱۱، ص ۱۶۶؛ ج ۱۲، صص ۲۷۸-۲۸۳؛ ج ۱۸، صص ۱۲۶-۱۳۲ و ۱۴۳

؛ ج ۱۹، صص ۲۴۱-۲۴۲. ۵۱. همان، ج ۱۰، صص ۱۷۸-۱۸۴؛ ج ۱۲، ص ۴۴؛ ج ۲۱، صص ۵۲-۵۳. ۵۲. همان، ج ۱۹، ص ۵۰. ۵۳. همان، ج ۸، ص ۲۳۳. ۵۴. همان، ج ۷، ص ۶۷-۷۰ و صص ۲۶۴-۲۶۸؛ ج ۸، صص ۴۰-۴۳. ۵۵. همان، ج ۶، ص ۷۶ / ج ۱۰، ص ۹۲. ۵۶. همان، ج ۲۰، صص ۲۲۷-۲۴۴. ۵۷. کلمات قصار، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ص ۱۹۷. ۵۸. صحیفه نور، ج ۱۷، صص ۱۳۷-۱۴۳. منابع مقاله: اندیشه انقلاب اسلامی، شماره ۳، دهشیری، محمد رضا؛

دین و دولت از نگاه امام خمینی (ره)

دین و دولت از نگاه امام خمینی چکیده مطالبی که در این نوشتار پی گرفته می شود حاوی چند نکته است: ۱- پیشینه های بحث دین و دولت از نگاه فیلسوفان و مصلحان غرب، بویژه پس از پروتستانیسم و نهضت اصلاح دینی. ۲- پیشینه های بحث دین و دولت از نگاه فقیهان شیعی بویژه پس از عصر غیبت که مورد بحث و اهتمام بوده است. از آنجا که برخی عالمان شیعی حکومت را از اختیارات امامان معصوم می دانسته اند، لهذا هر حکومتی را غاصب و یا دولت مستعجل پنداشته و در پی تدوین تئوری سیاسی برای حکومت اسلامی برنیامدند. ۳- پس از عصر صفویه تئوری ولایت فقیه به عنوان مشروعیت بخشیدن به حکومت شاهان صفوی از سوی برخی فقهای شیعه، چون محقق کرکی، مطرح شد ولی این تئوری ناپایدار و بی سرانجام ماند. ۴- امام خمینی بانی و معمار اندیشه نوین سیاسی و حاکمیت ولایت فقیه، با اختیاراتی که برای فقیه والی قایل گشت، شریعت اسلام را با عناصر مصلحت، ضرورت، زمان و مکان به نحوی انعطاف پذیر ساخت که دولت بتواند در چارچوب دیانت و فقاقت جای گیرد و احکام فقهی را، متناسب با مقتضیات زمان و مکان، به دنبال تغییر موضوع دگرگونی دهد. انسان به مدد خرد توانسته است از تجربه های تاریخی، اندرزه های فراوانی بیاموزد و بیاندوزد و راهکارهای روز بروز بهتر را برای ادامه حیات جمعی بجوید. از روزیکه انسان، به عنوان مدنی بالطبع، به حیات جمعی پا گذاشته و جامعه «جامعه مدنی» را بر اندام خود پوشانده به دنبال یک فلسفه سیاسی برآمده تا با انتخاب بهترین مدل برای حکومت رابطه ملت و دولت و از سویی رابطه دین و دولت را تفسیر نماید. مدلهایی که فیلسوفان سیاسی برای نوع حکومت عرضه داشته و در طول تاریخ، بعضا، به تجربه درآمده، کم نیستند و این مقال در مقام فحص و کنکاش و نقد و ابرام در نوع این حکومتها نیست. موضوع این نوشتار پیرامون دین و دولت از نگاه امام خمینی به عنوان معمار حکومت دینی و بانی یکی از فلسفه های سیاسی در پایانه قرن بیستم است و این که آیا اندیشه ولایت فقیه به عنوان یک فلسفه سیاسی می تواند دولتی را دینی سازد و جامعه دین را بر پیکره جامعه مدنی بیاراید؟ و دین را با حکومت و سنت را با تجدد و سیاست آشتی دهد؟ نگاهی به پیشینه بحث ضرورت می نماید پیش از ورود به بحث، نگاهی اجمالی به پیشینه های این بحث داشته باشیم. می دانیم یکی از مباحث مهم و دامنه دار که پس از نهضت اصلاح دین «پروتستانیسم» صورت گرفته و در حلقه های مسایل فلسفه سیاسی وارد گشته است، رابطه «دین و دولت» است، حساسیت این بحث از آنجا بالا گرفت که در طی قرون متوالی کلیساها به عنوان نهادهای دینی سرنوشت جوامع را «در دست داشتند و فرجامهای نامطلوبی را نصیب مردمان ساختند» لهذا پس از پروتستانیسم و نهضت اصلاح دین همواره این سؤال بر سر زبانها بوده است که آیا حکومت به عنوان یک فئومولوژیک و یا پدیده اجتماعی، رسماً می تواند به عنوان یک مرجع دینی قلمداد شود؟ و مراجع دینی به عنوان حاکمان سیاسی جامعه به حساب آیند؟ عمده فیلسوفانی که در دوسوی این بحث قرار داشتند، یکی توماس هابز (۱۶۷۵-۱۵۸۸) و دیگری جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴) می باشند. هابز بر این باور بود که مذهب و دین باید در راس هرم جامعه قرار گیرد تا بتواند جلوی حرمت شکنیها و تجاوزات را بگیرد زیرا «انسانها گرگ همدیگرند» و رجال دینی مانع گرگ ستیزی در جامعه خواهند بود. «اگر دین در اختیار دولت باشد، دولت فرمان می دهد که افراد چه اصولی را بپذیرند و در نتیجه از این لحاظ نظمی برقرار می شود و به اغتشاشی که در اثر تفسیرهای مختلف و مخالف از اصول دین ناشی می شود، پایان می دهد. اما اشخاص می توانند در دل خود به هر چه بخواهند اعتقاد داشته باشند یا اصلاً اعتقادی به دین

نداشته باشند ولی حفظ اصول ظاهر برای حفظ نظم اجتماع ضروری است». (۱) هابز در کتاب معروف خود «لویاتان» که در سال ۱۶۵۱ منتشر کرد، مبانی فکری فلسفه سیاسی خود را با تحلیلی از طبیعت بشر آغاز کرد. او، که به شدت تحت تاثیر بدبختی‌های برخاسته از جنگ‌های داخلی انگلستان قرار داشت، بر این باور نشست که غرایز و قوای سببی در انسان همیشه حالت فاعلی دارد و عقل حالت انفعالی و عقل به تنهایی برای کنترل غرایز کافی نیست بلکه باید پادشاهی مقتدر، از بیرون، انسان را مهار کند و آتش این زندگی جنگی که بالقوه در انسان است، خاموش نماید. «لاک» بر خلاف «هابز» انسان را در وضع طبیعی خود جنگ طلب و گرگ صفت نمی‌بیند، بلکه انسان موجودی است که با طبیعت هماهنگ است و عقل نیرویی است که همواره انسان را دعوت به قانون می‌کند. «وضع طبیعی قانونی دارد که بر آن حکومت می‌کند و همه افراد را موظف می‌سازد و عقل که همان قانون طبیعت است به همه انبای بشر که با آن به مصلحت می‌نشیند، می‌آموزد که همه برابر و مستقل هستند، و هیچ کس نباید به زندگی تندرستی، آزادی و اموال کس دیگر، صدمه ای وارد کند». (۲) لاک از آنجا که می‌کوشد دست حاکمیت را بر سر شهروندان کوتاه و کم‌رنگ کند، تلاش می‌کند تا دین را نیز از سیطره اقتدارگران بیرون کشد و به حوزه اعتقادی افراد واگذار کند. در رساله ای که راجع به مدارا (Tolerance) نگاشت تاکید کرد که دولت نباید مرجعیتی نسبت به عقاید دینی مردم پیدا کند و در مسایل دینی شهروندان دخالت نماید. «از اینرو اگر شهروندان، مردم را به بهانه آموزش روحشان وادار سازند که در کلیسای مورد نظر حضور یابند، کار عبثی انجام داده اند (زیرا) چنانچه مردم به کلیسایی اعتقاد داشته باشند، به طیب خاطر در آن حاضر نمی‌شوند و اگر اعتقاد نداشته باشند، حضور آنان بر ایشان هیچ ثمری نخواهد داشت و تا هر میزانی هم که نیت خیر، نوع پرستی و آموزش ارواح، بهانه مطلوبی برای عمل فرمانروا باشد، تاثیری در آمزیدگی و رستگاری آنها نخواهد داشت و بنابراین بعد از همه اینها، باید مردم را آزادانه به وجدان خود واگذار کرد». (۳) بنابراین از نگاه ایشان تفکیک دین از دولت، تفکیک یک نهاد قدسی از امر عرفی است. و این که باید امور سیاسی و اجتماعی را به عرف عقلای جامعه و نهاد و قوانین اداره جهان ناسوت را از یک منشاء لاهوتی جدا ساخت. سابقه تاریخی این تفکیک به دوران شروع مدرنیته - Modernity - یعنی پس از زایش تمدن جدید و عصر خرد گرایی با سنت (tradition) تفکیک امور عرفی (دولت) از امور لاهوتی (دین) است. البته با این نگاه که سنت یک ایدئولوژی جزمی و ثابت است و تجدد یک ایدئولوژی تغییرپذیر و ناستوار و جمع بین ایندو ناممکن است. این تجدد و نوگرایی بر خیلی از کشورها، از جمله کشورهای اسلامی، سایه افکند و جلادی بود که خیلی از سنتها را به مسلخ برد و در مراکز قانونگذاری تاثیر سازماندهی را داشت بطوری که پس از مشروطیت در ایران، وقتی صحبت از قانونگذاری به میان آمد سنت گرایان در برابر تجدد، فریاد برآوردند که: «ما اهل شریعت آسمانی، دارای قوانینی هستیم که نسخ بردار نیست و در هر موضوعی حکمی و برای هر موقع تکلیفی مقرر گردیده است...». (۴) «قانون مشروطه با دین اسلام در تعارض است و مملکت ایران نمی‌تواند تابع قانون مشروطه قرار گیرد مگر آنکه از اسلام رفع ید شود». (۵) مرحوم شیخ فضل الله نوری در رساله «تذکره العاقل و ارشاد الجاهل» در برابر مشروطه خواهان و تجدد گرایان چنین نوشت: «جعل قانون کلا و بعضا منافات با اسلام دارد و این کار، کار پیغمبر است لذا هر رسولی که مبعوث شد از برای همین کار بود بعض احکام پیغمبر سابق را امضاء می‌فرمود و بعضی را تغییر می‌داد تا آنکه خاتم انبیاء (ص) مبعوث شد و دین خدا را کاملاً بیان فرمود و قانون الهی که او آورد دیگر نقض نخواهد شد. وظیفه حجج اسلام به آن است که احکام کلیه که مواد قانون الهی است از چهار دلیل شرعی استنباط فرمایند که در مقام استنباط، قیاس و استحسان را دخالت ندهند. پس این دارالشوری که مردم خواستند منعقد سازند و با موافقت اکثریت آراء تعیین قانون کنند اگر مقصودشان جعل قانون جدید بود، چنانکه این هیئت مقننه می‌خواهند، بی اشکال تصدیق به صحت آن، منافات با اقرار به نبوت و خاتمیت و کمال دین دارد و اگر مقصود جعل ترتیب قانون موافق شرع بود اولاً آنکه ابداً ربطی به آن جماعت نداشت و بالکلیه از وظیفه آن هیات خارج بوده و ثانیاً آنکه عمل به استحسان عقلی است و حرام و اگر مقصود آن تعیین قانون بود مخصوص صغرویات اعمال

مامورین دولت که ابداً ربطی به امور عامه که تکلم در آن از مخصوصات شرع است، نداشت. اگر مقصودشان... حفظ احکام اولیه اسلامی بود چرا خواستند اساس او را بر مساوات و حریت قرار دهند که هر یک از این دو اصل مودی خراب نماینده رکن قویم قانون الهی است. زیرا قوام اسلام به عبودیت است نه به آزادی و بنای احکام آن به تفریق و جمع مختلفات است نه به مساوات.»

(۶) استیحا ش و نگرانی امثال شیخ فضل الله نوری که از مجلس قانونگذاری وحشت داشتند، و مشروطه را مخالف با مشروعه می دانستند این بود که در جامعه ایران چون جامعه غرب یک نوع دین پیرایی به وجود آید و روحانیان را تابع فرمانروایان کند و شهریاران را ناظر بر نهادهای دینی نماید، همچنانکه لوتر درباره کلیساها و کشیشان می گفت. لهذا برای فرار از این هراس و به خاطر اصرار و پای فشاری نوری، دین در قانون اساسی ایران از دولت جدا گشت و اصل پیشنهادی شیخ شهید، پس از اصلاحات توسط صنیع الدوله و آیت الله بهبهانی و طباطبایی تقدیم مجلس شد و به عنوان اصل دوم متمم قانون اساسی تصویب گشت. (۷)

«مجلس مقدس شورای ملی که با توجه و تایید حضرت امام عصر «عجل الله فرجه» و بذل رحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام «خلد الله سلطانه» و مراقبت حجج اسلام «کثر الله امثالهم» و عامه ملت ایران تاسیس شده است باید در هیچ عصری از اعصار موارد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الانام (ص) نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلام بر عهده علمای اعلام «ادام الله برکات وجودهم» بوده و هست لهذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند به این طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مراجع تقلید شیعه، اسامی بیست نفر از علما که دارای صفات مذکوره باشند معرفی به مجلس شورای ملی نمایند...» ولی این اصل چیزی نبود که بخواهد جلوی تشریح و تدوین قانون را بگیرد زیرا بر اساس اصل پانزدهم قانون اساسی، مجلس شورای ملی می تواند به وضع قوانین مبادرت ورزد و این رهگذری است که می تواند دین را از سیاست جدا سازد. بنابراین آنچه که مشروعه خواهان به دنبال آن بودند محقق نگشت و در عمل سیستم نظام حکومتی ایران، پس از مشروطیت یک سیستم لائیزم و غیر دینی به حساب آمد. امام خمینی و تاسیس دولت دینی اساسی ترین ویژگی امام خمینی در برقراری دولت دینی، طرح اندیشه ولایت فقیه به شکل مطلقه آن می باشد. اندیشه ای که ریشه های تاریخی آن به عصر پس از غیبت باز می گردد با این بیان که فقیهان شیعه، حاکمان پس از عصر غیبت را غاصب دانسته زیرا زعامت و ولایت را در انحصار امام معصوم می دانستند و از دیگر سو چون در انتظار ظهور قائم آل محمد به سر می بردند، لهذا حکومتها را دولتی مستعجل می پنداشتند بنابراین منطقی، هم از حیث نظری و هم از حیث عملی، دخالت در حکومت را نوعی تعیین تکلیف برای امام معصوم می دانستند و در نتیجه فقیهان شیعه کتابی در باب «احکام السلطانیه» و «فقه الدوله» و یا «کتاب الاماره» نگاشتند و غالباً از ساحت سیاست دوری گزیدند. و بل خدمت در دربار سلاطین و همکاری با آنان را از «مکاسب محرمه» دانستند. «جز اینکه مرحوم سید مرتضی رساله ای در جواز همکاری با سلاطین با عنوان «رساله فی العمل مع السلطان» تدوین کرد. (۸) با این وصف دولتی مبتنی بر دین و یا حاکمیت دینی تشکیل نیافت، البته حکومتهایی که داعیه دینی بر اساس مذهب اثنی عشری داشتند، و پس از صفویه، به وجود آمدند به نحو معدودی چون آل بویه و سربداران، وجود داشته است. ولی حاکمیتی دینی به گونه ای فراگیر تا دوران صفویه به وجود نیامد و فقهای شیعه در تاریخ پیش از صفویه تجربه ای در تشکیل دولت دینی نداشتند. اندیشه ولایت فقیه به شکل یک اندیشه سیاسی و حکومتی پس از حکومت شیعی صفویه رونق یافت. بر این اساس که حکومت صفوی می بایست از حیث وجه دینی توجیه می شد و مشروعیت خود را باز می یافت، چرا که از نظر اصولی و مبنایی حاکمیت در انحصار امامان معصوم است ولی در زمان غیبت، فقهاء به عنوان نائبان عام امامان تلقی می شوند و رابطه فقیه با امام یک رابطه نیابت است و با مردم رابطه ولایت. به تدریج حل این غامض از راه ولایت فقیهان به عنوان نایب امام زمان (عج) در ادبیات فقهی شیعه راه یافت. محقق کرکی که شیخ الاسلام شاه طهماسب می نامندش، شان فقیهان را در زمان غیبت چنین بیان می کند: «اتفق اصحابنا علی ان الفقیه العادل الامین الجامع لشرائط الفتوی، المعبر عنه

بالمجتهد فی الاحکام الشرعیه نائِب من قبل ائمه الهدی فی حال الغیبه فی جمیع ما للنیابه فیہ مدخل « فقهاء امامیه، همگی، بر آنند که فقیه عادل، امین و جامع شرایط فتوی، که از او به مجتهد در احکام شریعت تعبیر می شود، در زمان غیبت در جمیع مسایل نائِب ائمه: می باشند؛ زبانه روایت روضات الجنات، شاه طهماسب در جواب کرکی چنین نگاشت: «انت احق بالملک انک النائِب عن الامام (ع) و انما اکون من عمالک اقوم باوامرک و نواهیک»؛ تو برای سلطنت از من سزاوارتری زیرا تو نائِب امام (ع) می باشی و من از کار گزارانت بوده و در اجرای اوامر و نواهی فرمانبردار خواهم بود. (۹) ولی با این وجود ولایت فقهاء به عنوان یک فرع فقهی مطرح گشت آنهم در مواردی از مکاسب و یا درباب وقف و ولایت بر ایتم و هیچگاه بحث ولایت فقیه به عنوان یک نظام سیاسی و دولت دینی مطرح نبوده است. حتی ولایتی که در ابواب فقه مورد بحث قرار گرفته، تنها از آن فقیهان نیست بلکه غیر فقهاء نیز می توانند و یا بر آنان واجب است که ولایت را بپذیرند. محقق حلی در شرایع می گوید: «الولایه من قبل السلطان العادل جائزه و ربما وجبت کما اذا عينه امام الاصل او لم یمكن دفع المنکر او الامر بالمعروف الا بها»؛ پادشاه عادل می تواند دارای ولایت باشد و چه بسا پذیرش ولایت، در زمانی که دفع منکر و تحقق معروف در سایه او محقق می شود، واجب است. مرحوم صاحب جواهر که این ادعا را بسط داده است می گوید: «چنین ولایتی تعمیم دارد و شامل امور فقهاء، نظام سیاسی، جمع آوری مالیاتها و ولایت بر قاصرین و اطفال می شود». سپس اضافه می کند که اگر فقیهی که از طرف امام (ع) منصوب به اذن عام است سلطانی و یا حاکمی را برای ملت اسلام نصب کند چنین حاکمی از حکام جور نخواهد بود چنانکه در بنی اسرائیل چنین بوده است و حکام شرع و عرف هر دو از طرف شرع منصوب می گشتند. (۱۰) از سیره غالب فقهاء سلف چنین بر می آید که فقهاء برای اداره جامعه و تنظیم سیاسیات، سلاطین و یا حاکمی را نصب می کرده اند و شاهان مشروعیت خود را از فقیهان می گرفته اند و رابطه دین و دولت را چنین برقرار ساخته اند. مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء علاوه بر اینکه در مقدمه «کشف الغطاء» شاه وقت یعنی فتحعلیشاه را تمجید و تجلیل می نماید، بر اساس ولایت فقهی خود، به این شاه قاجار اجازه می دهد که به نمایندگی از او به جبهه جهاد رفته و با روسها بجنگد. ولی چنین باوری در بین فقهاء یکدست و یک داستان نبوده است و یا دامنه آن را چنین گسترده نمی یافتند فی المثل مرحوم صاحب جواهر خیلی از اختیارات ولایتی را قابل تفویض نمی داند و یا بین فقهای عصر قاجار، شیخ مرتضی انصاری و میرزای شیرازی که از لحاظ علمی صاحب نام بودند و هر یک در زمان خود مرجع فراگیر گشتند، ولی قایل به توسعه قدرت فقهاء نبودند. مرحوم شیخ انصاری در طرح مباحث ولایت فقیه دست فقهاء را در اداره شئون جامعه چندان باز نمی داند و به همین مقدار بسنده می کند که ولایت فقهاء در عرصه افتاء و یا فصل خصومات است و اما ولایت فقیه بر اموال و انفس، که برای پیامبر (ص) و ائمه صادق است، بر فقیهان صادق نیست و فقیهان شایستگی چنین اطاعتی را ندارند و هیچ شخصی جز پیامبر و امامان چنین ولایتی را ندارد. (۱۱) مرحوم سید جمال اسدآبادی، پس از فتوای حرمت استعمال تنباکو از جانب میرزای شیرازی، از این عالم نامدار خواست تا در عزل ناصرالدین شاه فتوایی صادر کند. مرحوم میرزا سخت برآشفته و گفت: «مداخله علما در این امور، خارج از حوزه فقه و فقاہت است. در مقابل ملا احمد نراقی در «عواید» و میر فتحاح حسین مراغی در کتاب «عناوین» عنوان فقهی نیابت امام و ولایت فقیه را توسعه دادند و از ولایت فقیه و حکومت شرعی فقهاء به طور جامعی بحث کردند. در عصر مشروطیت، آخوند خراسانی و پیروان او از جمله مرحوم نائینی علاوه بر جانبداری از مشروطیت و طرح اندیشه حکومت دینی، دخالت مستقیم فقهاء را در متن حکومت تشویق نکردند بلکه در حقیقت نظارت بر حکومت و قوه مقننه را طالب بودند. (۱۲) ولی با این همه در بین تعالیم فقها یک سیستم فکری سیاسی که بتواند جامعه را بر اساس ارزشهای دینی اداره کند، نمایان نمی شد جز این که مرحوم نائینی در کتاب «تنبيه الامه و تنزيه المله» همگونی شریعت را با مشروطیت روشن ساخت به تعبیر حمید الگار «در وضع جدید (یعنی پس از تاسیس حکومت قاجار) یک نظریه سیاسی که دولت را با نظام ایمان مانوس سازد، هنوز به وجود نیامده بود. چنین نظریه ای شاید غیر ممکن بود؛ علما که موقعیت خود را به عنوان نایبان بالفعل امام تثبیت کرده بودند، در آن زمان نتوانستند به سلطنت چنین

موقعیتی را تخصیص دهند. بدون چنین موقعیتی، سلطنت ناگزیر غیر مشروع به شمار می‌آید.» (۱۳) ویژگی ای که در میان فقهای شیعه در ایران وجود داشت حمایت غالب آنان از مشروطیت و ایجاد یک مرکز قانونگذاری بود، که این ویژگی در میان عالمان اهل سنت در مصر و ترکیه عثمانی، وجود نداشت. (۱۴) نظریه امام خمینی در ارتباط دین و دولت شک نیست که امام خمینی (قدس سره) به عنوان معمار اندیشه حکومت دینی، مبنا را ولایت فقیه قرار می‌دهد و بر این اساس، دولت دینی را بنا می‌نهد و منهای ولایت فقیه حکومت دینی را مشروع یا ممکن نمی‌داند و دکتترین ولایت فقیه حاکی از این عقیده است که حکومت دینی بهترین شکل حکومت است چرا که فقه به معنای واقعی کلمه در برگیرنده تمام قوانین است که یک جامعه مطلوب به آن نیازمند است. «احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می‌سازد. در این نظام حقوقی هر چه بشر نیاز دارد فراهم آمده است: از طرز معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و مراد با سایر ملل از قوانین جزایی تا حقوق تجارت و صنعت و کشاورزی؛ برای قبل از انجام نکاح و انعقاد نطفه قانون دارد و دستور می‌دهد که نکاح چگونه صورت بگیرد و خوراک انسان در آن هنگام یا موقع انعقاد نطفه چه باشد، در دوره شیرخوارگی چه وظایفی بر عهده پدر و مادر است و بچه، چگونه باید تربیت شود، و سلوک مرد و زن با همدیگر و با فرزندان چگونه باشد. برای همه این مراحل دستور و قانون دارد تا انسان تربیت کند... معلوم است که اسلام تا چه حد به حکومت و روابط سیاسی و اقتصادی جامعه اهتمام می‌ورزد... قرآن مجید و سنت شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد.» (۱۵) می‌توان گفت غالب فقها در این ادعای یاد شده همداستانند و بر این باورند که احکام فردی و اجتماعی که بشر در راه سعادت به آن نیازمند است در کتاب و سنت یافت می‌شود بنابراین ثبوت اختلافی نیست آنچه که مساله را مهم می‌نماید این است که چگونه باید احکام شریعت را در ظرف زمان جای داد و به اصطلاح، دولت و قوانینی که برای نظم و اداره جامعه است، دینی ساخت؟ مرحوم امام خمینی (ره) در سالهای پیش از انقلاب به پرسش فوق چنین پاسخ می‌دهد: «چون حکومت اسلام، حکومت قانون است، برای زمامدار علم به قوانین لازم می‌باشد. چنانکه در روایت آمده است نه فقط برای زمامدار، بلکه برای همه افراد، هر شغل یا وظیفه و مقامی داشته باشند، چنین علمی ضرورت دارد. منتها حاکم باید افضلیت علمی داشته باشد... قانون دانی و عدالت از نظر مسلمانان شرط و رکن اساسی است. چیزهای دیگر در آن دخالت و ضرورت ندارد.» (۱۶) در این فراز از گفتار امام برای دینی کردن دولت تنها باید حکمرانان به قوانین اسلام عالم و آشنا باشند، چرا که فقه به معنای واقعی آن، جوابگوی تمامی نیازها خواهد بود. البته این رویکردی است که امام پیش از انقلاب و تجربه های زمامداری و مدیریتی ارایه می‌دهد حتی آنجا که امام وجود یک جمهوری اسلامی فراگیر را در کشورهای مسلمان نشین در سر داشته است راجع به مالیات و بودجه اداره جامعه می‌گوید: «خمس در آمد بازار بغداد، برای سادات و تمام حوزه های علمیه و تمام فقرای مسلمین کافی است تا چه رسد به بازار تهران و بازار اسلامبول و بازار قاهره و دیگر بازارها. تعیین بودجه ای به این هنگفتی دلالت دارد بر این که منظور تشکیل حکومت و اداره کشور است.» (۱۷) و در جای دیگر می‌فرماید: «حکومت اسلامی بوسیله خمس اداره می‌شود.» (۱۸) باور امام خمینی بر این ناظر است که می‌توان حکومتی را با احکام اولیه اسلام، دینی کرد و حتی بودجه یک کشور، که از عمده ترین مسایل آن کشور است، می‌توان با عمل به احکام خمس و زکوه و سایر حقوق واجبه، تامین کرد تنها کافی است که حاکم اسلامی به مسایل اسلامی عالم و آگاه باشد و سپس آنها را در جامعه بکار بندد. و این باوری بود که خیلی از علما و فقهاء را فرا گرفته بود به نحوی که قانون مالیات را، که جدای از خمس و زکوه بود، به عنوان یک حکم شرعی، یعنی مشروع، نمی‌پذیرفتند. امام خمینی پس از اینکه در راس جامعه قرار گرفت و به عنوان ولی فقیه و حاکم منتخب مردم جامعه را هدایت می‌کرد بر این اذعان قرار گرفت که با اجرای احکام اولیه، بویژه در حوزه مالی، نمی‌توان جامعه ای را دینی ساخت لهذا قانون مالیات را نه تنها منافی با دین ندانست بلکه آن را مقدم بر احکام اولیه اسلام دانست و در پاسخ آنان که می

گفتند مالیات در کنار خمس و زکوه امر مشروعی نیست، بر آشفت و فرمود: «آقا می نویسد مالیات نباید داد. آخر شما ببینید بی اطلاعی چقدر. آقا، ما امروز روزی نمی دانم چند صد میلیون ما الان خرج این جنگمان است، روزی چند صد میلیون خرج جنگ با سهم امام می شود درستش کرد حالا؟ حالا ما می توانیم مردم را همه را بنشانیم اینجا و به زور از (آنها) سهم امام بگیریم؟ سهم امام حالا به اندازه ای است که همین حوزه ها را بگردانیم. بیشتر از این هم نیست. یک کمی اگر بیشتر باشد می دهند به دولت. یکدفعه آدم بگوید که نخیر، سهم امام اینقدر؟ ما از کجا سهم امام و سهم سادات پیدا کنیم که دولت را اداره کنیم. مملکت را اداره بکنیم، اینهمه اشخاصی که ریخته اند به جان دولت و خرج دارند و چپ دارند اداره بکنیم؟» (۱۹) ولایت فقیه و دینی کردن دولت چنین به نظر می رسد که اگر امام خمینی در سالهای پیش از پیروزی انقلاب اسلامی بر این باور بودند که با فقه رایج به اصطلاح فقه جواهری می توان دولتی را دینی ساخت و جامعه ای را بر اساس احکام اولیه اسلام، اداره کرد ولی پس از پیروزی انقلاب، بویژه سالهای جنگ، بر این باور نشستند که با پیشی انداختن احکام اولیه بر احکام حکومتی، جامعه و دولت دینی نخواهد شد. ایشان بر اساس بینش ولایت فقیه و نگاه وسیعی که به اسلام داشتند احکام حکومتی و مصلحت اندیشیهای دولت و ضرورت را بر احکام اولیه اسلام مقدم دانستند و با چنین فرضی دینی کردن دولت را دنبال می کردند. عبارت دیگر در هنگام تعارض بین مصلحت جامعه و دولت و احکام اولیه شریعت باید مصلحت جامعه را مقدم داشت. و این چیزی بود که مورد پذیرش و تحمل پاره ای از فقهاء و نیز فقهای شورای نگهبان نبود. لذا دبیر شورای نگهبان طی نامه ای در تاریخ ۲۶/۹/۱۳۶۶ به امام خمینی نوشت: «از فتوای صادره از ناحیه حضرتعالی که، دولت می تواند در ازای استفاده از خدمات و امکانات دولتی و عمومی شروط الزامی مقرر نماید، بطور وسیع، بعضی اشخاص استظهار نموده اند که دولت می تواند هر گونه نظام اجتماعی، اقتصادی، کار، عائله، بازرگانی، امور شهری، کشاورزی و غیره را با استفاده از این اختیار جایگزین نظامات اصیله و مستقیم اسلام قرار دهد و خدمات و امکاناتی را که منحصر به او شده است و مردم در استفاده از آنها مضطر یا شبه مضطر می باشند، وسیله اعمال سیاستهای عام و کلی بنماید و افعال و تروک مباحه شرعیه را تحریم یا الزام نماید ... موجب نگرانی شده است که نظامات اسلام از مزارعه، اجاره، تجارت، عائله و سایر روابط، به تدریج عملاً منع و در خطر تعویض و تفسیر قرار بگیرد و خلاصه استظهار این اشخاص که می خواهند در برقرار کردن هر گونه نظام اجتماعی و اقتصادی این فتوا را مستمسک قرار دهند به نظر آنها باب عرضه هر نظام را مفتوح نموده اند...» (دبیر شورای نگهبان، لطف اله صافی). آنطور که از این نامه که باور و اعتقاد فقهای شورای نگهبان است برمی آید دولت مکلف است خود را با قوانین اولیه اسلام تطبیق داده و دینی کردن خود را از راه اجرای احکام اولیه بجوید ولی امام به عنوان ولی فقیه جامعه و مدیر نظام اسلامی که چنین چیزی را ممکن نمی داند در پاسخ می نویسد: «دولت می تواند در تمام مواردی که مردم استفاده از امکانات و خدمات دولتی می کنند با شروط اسلامی و حتی بدون شرط، مورد استفاده را از آنان بگیرد و این جاری است در جمیع مواردی که تحت سلطه حکومت است و اختصاص به مواردی که در نامه و زیر کار ذکر شده است، ندارد؛ بلکه در انفال که در زمان حکومت اسلامی، امرش با حکومت است، می تواند بدون شرط یا با شرط الزامی، این امر را اجرا کند». (۲۰) طبیعی می نمود که با تشکیل دولت دینی و تعارض آن با برخی احکام اولیه یک نگرانی در بین فقهای سنتی به وجود آید که ممکن است برخی از احکام فقهی تعطیل بماند ولی امام برای بقاء دولت دینی و نظام اسلامی تعطیلی برخی احکام را بطور موقت مخل به مبانی دین نمی دید. «آنچه گفته شده است که شایع است مزارعه و مضاربه و امثال آنها را با اختیارات از بین خواهد رفت صریحاً عرض می کنم که فرضاً چنین باشد این از اختیارات حکومت است و بالاتر از آن مسایلی است که مزاحمت نمی کنم». (۲۱) اندیشه سیاسی ولایت مطلقه فقیه یعنی اندیشه ای که قادر است بر اساس ضرورت و مصلحت، احکامی که در تعارض با دنیای مدرن است، تعطیل کرده و احکامی که احکام ثانویه در تلاطم با موضوعات مدرن است، تدوین و تشریح نماید و این اجازه ای است که شارع مقدس به او داده است زیرا بر اساس بینش امام، ولایت فقیه در امتداد ولایت رسول الله و ائمه علیهم السلام است. «ولایت مطلقه فقیه همان ولایت

مطلقه رسول الله است.» یعنی کار ولی فقیه نظارت بر اجرای احکام فقهی نیست، چنانکه مرحوم نائینی می گفت، بلکه شان او اعمال ولایت بر احکام دین است و اختیار او در اداره جامعه همان اختیار رسول الله است «حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است.» (۲۲) دخالت عناصر زمان، مکان و مصلحت در فقه سیاسی اسلام با توجه به بیانات و فتاوی حضرت امام، پس از تشکیل نظام جمهوری اسلامی، این سؤال مطرح است که آیا تعطیلی احکام اولیه به خاطر «مصلح» و «ضرورتها» است و یا این از اقتضات گذر از سنت به تجدد است و به اصطلاح فنی و فقهی نیازهای زمان و مکان باعث فرو گذاشتن و دست شستن از برخی احکام می شود و ما نمونه های زیادی از تغییر و تعطیل را در تاریخ فقه شاهدیم. فی المثل نوع مبادی و مبانی و گونه استدلال بین صدوق و علامه، به خاطر دو زمان بودن، شاهد خوبی بر این مدعا است. و نیز طرز استدلال شیخ انصاری با فقه های پیش از او تفاوت فاحش دارد. «توجه دادن به این مساله که در زمانها و مکانهای مختلف، روابط اجتماعی تغییر می یابد و این تغییر را باید در اجتهاد و استنباط در نظر داشت و پیاده کرد، در نوشته های بعضی از فقهای صدساله اخیر، این مطلب دیده می شود. شاید در کلمات مرحوم میرزای نائینی باشد یعنی در بحثهایی که در کتاب «تنبيه الامه و تنزیه المله» در مورد مشروعیت دادن به نظام دستوری و پارلمانی مشروطه دارند، مرحوم شیخ عبدالحسین کاشف الغطاء نیز در «تحریر الوسيله» نکاتی را متذکر شدند. از کسانی که خیلی روی این نکته تکیه کرده، مرحوم صدر است. ایشان دو سه مقاله در مورد زمان و مکان و تاثیر آن در اجتهاد دارند. حضرت امام به شکل قوی تر و جامع تر این مساله را بعد از انقلاب مطرح کرده و به آن توجه دادند و خودشان هم در رهبریشان و فتوایشان آن را به کار گرفتند. از بعضی از فتاوی خودشان دست کشیدند...» (۲۳) ما در این جا به دنبال تاثیر زمان و مکان در اجتهاد و بالتبع در فقه نیستیم، هر چند این باب از بابهای مهم و نوشت سازی است که امام در فقه گشودند برخی فقیهان پیشین نیز به مناسبت هایی اشارت هایی داشته اند ولی سخن بر سر دولتی کردن فقه و یا فقهی کردن دولت است و می توان گفت تنها فقهی که به اشکالات و مشکلات این داستان پی برد، حضرت امام (ره) بود. لهذا باب زمان و مکان را در فقه به شیوه متدیك و روشمند باز کرد. اگر امام این راه بس دشوار را هموار نمی ساخت، چنین جراتی بر دیگر فقیهان مشکل می نمود. و با وجود امام، فقه شیعه از دورانی، وارد دوران دیگر و از مدار، وارد مدار دیگر می شود. اگر بخواهیم اصطلاحی بر آن بیافزاییم باید گفت: پس از استقرار نظام اسلامی فقه شیعی از مدار بسته سنتی وارد مدار باز تجدد و دنیای مدرن شد. هر چند در روزگاران پیشین، بویژه دوران مشروطیت، برای چنین تحولی مقاومت هایی انجام گرفت. نمونه آن مقاومت های مرحوم شیخ شهید نوری و نیز پس از مدتی برچیده شدن کتاب «تنبيه الامه و تنزیه المله»، نائینی است. ولی این بار شخصیتی بزرگ گام در راه چنین تحولی بزرگ نهاده که علاوه بر وجه فقاها، عرفان، فلسفه و شخصیت کاریزمایی، رهبر انقلاب و مدیر یک نظام سیاسی است. عناصری که مرحوم امام در این تحول به کار می گیرد، عبارتند از: زمان، مکان و مصلحت یعنی اگر جامعه ای بخواهد بر اساس شریعت اسلامی اداره شود باید آن شریعت از حالت بسته و جزمیت خارج شود و در قالب یک اجتهاد پویا، که در آن عناصر زمان، مکان و مصلحت به کار رفته است، قرار گیرد. امام خمینی در راه این تحول بزرگ علاوه بر این که قایل به حفظ چارچوب فقه سنتی بود و به اصطلاح طریقه فقه جواهری را برای حوزه ها لازم می شمرد، مصلحت نظام و تاثیر زمان و مکان را بر احکام شریعت، ضروری می دانست: «آن چیزی که تا به حال اسلام را نگه داشته است، همان فقه سنتی بوده است و همه همت ها باید مصروف این بشود که فقه به همان وضعی که بوده است، محفوظ باشد. ممکن است اشخاصی بگویند که باید فقه تازه ای درست کرد، که این آغاز هلاکت حوزه است و روی آن باید دقت شود.» (۲۴) و در پیامشان به اعضای شورای تشخیص مصلحت چنین است: «تذکری پدران به اعضای عزیز شورای نگهبان می دهم که خودشان قبل از این در گیریها، مصلحت نظام را در نظر بگیرند، چرا که یکی از مسایل بسیار مهم در دنیای پر آشوب کنونی، نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم گیری است. حکومت، فلسفه عملی بر خورد با شرک و کفر و معضلات داخلی و خارجی را تعیین

می‌کند. و این بحثهای طلبگی مدارس که در چارچوب تئوری هاست نه تنها قابل حل نیست که ما را به بن بستهایی می‌کشاند که منجر به نقض ظاهری قانون اساسی می‌گردد.» (۲۵) شگفت این که هنگامی امام بر عناصر مصلحت، زمان و مکان در اجتهاد و اداره جامعه پای فشرده که مجلس شورای اسلامی به عنوان یک نهاد عرفی و قانونگذاری با شورای نگهبان به عنوان یک نهاد شرعی، در برخی موارد، در تقابل قرار گرفتند که یکی از موارد عمده و حیاتی قانون کار بود که در سال ۱۳۶۶ در مجلس به تصویب رسید و عده‌ای از سنت گراها با آن به تقابل برخاستند که این قانون با روح شرع تطابق ندارد. پیش از آن که شورای محترم نگهبان نظر نهایی خود را اعلام نماید. وزیر محترم کار در خصوص اختیارات دولت سؤالاتی را به محضر امام تقدیم کرد: «آیا می‌توان برای واحدهایی که از امکانات و خدمات دولتی و عمومی مانند: آب، برق، تلفن، سوخت، ارز، مواد اولیه، تپه، جاده، اسکله، سیستم اداری، سیستم بانکی و غیره به نحوی از انحاء استفاده می‌نمایند اعم از این که این استفاده از گذشته بوده و استمرار داشته باشد یا به تازگی به عمل آید در ازای این استفاده شروط الزامی را مقرر نمود؟» امام در پاسخ فرمودند: «در هر صورت چه گذشته و چه حال، دولت می‌تواند شروط الزامی را مقرر نماید.» (۲۶) چنین پاسخی برای برخی از افراد محترم شورای نگهبان، شاید، تازگی داشت و یا برای آنان قابل تحمل و توجیه نبود لذا دبیر محترم شورای نگهبان در نامه‌ای خطاب به امام خمینی نوشت: «از فتوای صادره از ناحیه حضرت‌تعالی، که دولت می‌تواند در ازای استفاده از خدمات و امکانات دولتی و عمومی شروط الزامی مقرر نماید، به طور وسیع بعض اشخاص استظهار نموده اند که دولت می‌تواند، هر گونه نظام اجتماعی، اقتصادی، کار، عائله، بازرگانی، امور شهری، کشاورزی و غیره را با استفاده از این اختیار جایگزین نظامات اصیل و مستقیم اسلام قرار دهد... موجب این نگرانی شده است که نظامات اسلام از مزارعه، اجاره، تجارت، عائله و سایر روابط بتدریج عملاً منع و در خطر تعویض و تغییر قرار بگیرد...» امام در پاسخ دبیر شورای نگهبان چنین مرقوم داشتند: «دولت می‌تواند در تمام مواردی که مردم استفاده از امکانات و خدمات دولتی می‌کند با شروط اسلامی و حتی بدون شرط قیمت مورد استفاده را از آنان بگیرد و این جاری است در جمیع مواردی که تحت سلطه حکومت است و اختصاص به مواردی که در نامه وزیر کار ذکر شده است، ندارد بلکه در انفال که در زمان حکومت اسلامی، امرش با حکومت است، می‌تواند بدون شرط یا با شرط الزامی این امر را اجرا کند و حضرات آقایان محترم به شایعاتی که از طرف استفاده جویان بی بندوبار یا مخالفان با نظام جمهوری اسلامی پخش می‌شود، اعتنایی نکنند که شایعات در هر امری ممکن است.» (۲۷) در این دو نوع نگاه به فقه یکی نگاه سنت مابانه است که نگران تعطیلی احکام اولیه شریعت را دارد و دیگری امام نگاه مدرن گونه است که نگرانی تعطیلی حکومت اسلامی را دارد و در نگاه دوم اصل حکومت و دولت بر هر حکمی از احکام فرعی در صورت تراحم تقدم دارد. امام در نامه‌ای خطاب به آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان رئیس جمهور و خطیب تهران نوشتند: «... باید عرض کنم که حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است، خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند... حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد، مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یکجانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن، مادامی که چنین است جلوگیری کند / حکومت می‌تواند از حج که از فرایض مهم الهی است، در موقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند.» (۲۸) امام خمینی در برابر تحولات جدید سه راه در پیش رو داشت / یا اینکه باید نسبت به رویدادهای روزگار و موضوعات جدید پشت می‌کرد و می‌گفت موضوعات باید به نفع احکام دگرگونی یابد و عالم خارج طوری ساخته شود که احکام فقهی تعطیل نگردد به گونه‌ای که یکی از حوزویان گفته بود: «باید تمدن را طوری بنا کرد که حتی احکام عبید و اماء نیز تعطیل نگردد.» راه دوم این بود که امام احکام فقهی و دستگاه شریعت را، چون پاره‌ای از فقیهان، از ساحات سیاسی و اجتماعی خارج می‌ساخت و منحصر در احکام

فردی می دانست. ولی امام خمینی هیچکدام از این دو راه را در شان اسلام نمی دانست و چنین قرائتهایی از دین را قبول نداشت بلکه راه سوم را، مبنای فقه و فکر خود قرار داد یعنی تطبیق دادن احکام دین و شریعت اسلام بر دنیای مدرن، بر مبنای دخالت عناصر مصلحت، ضرورت و دخالت زمان و مکان در فقه سیاسی اسلام. پی نوشتها: ۱- (برگزیده) توماس هابز، محمود صناعی، ص ۲۰. ۲- خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه علی رامین، ج ۲، ص ۲۱۴. ۳- خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۲، ص ۲۷۳. ۴- محمد ترکان، شیخ فضل الله نوری، ج اول ص ۱۱۳. ۵- محمد ترکان، شیخ فضل الله نوری، ج اول ص ۱۱۳. ۶- محمد ترکان: شیخ فضل الله نوری، جلد اول، ص ۵۶-۷۵. ۷- کسروی تاریخ مشروطه، ص ۳۱۶. ۸- سید حسن امین، کیان، شماره ۲۴، ص ۲۴. ۹- روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۶۱. ۱۰- جواهر، ج ۲۲، صص ۱۵۵-۱۵۶. ۱۱- شیخ مرتضی انصاری، کتاب المکاسب، ص ۱۵۶. ۱۲- ر.ک: هادی نخعی، توافق و تزاخم منافع ملی و مصالح اسلامی، ص ۱۳۳. ۱۳- حمید عنایت، تفکر نوین سیاسی اسلام، ص ۲۲۶. ۱۴- ر.ک: همان، ص ۲۲۰. ۱۵- امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۲۱. ۱۶- همان، ص ۳۷. ۱۷- همان، ص ۲۲. ۱۸- صحیفه نور، ج ۲۲، ص ۲۹۲. ۱۹- همان، ج ۱۸، ص ۱۸۶. ۲۰- صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۶۵. ۲۱- همان، ج ۲۰، ص ۱۷۱. ۲۲- خطابه به رئیس جمهور وقت (آیت ... خامنه ای). ۲۳- صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰. ۲۴- مصاحبه آیت ... سید محمود هاشمی در کنگره زمان و مکان، کتاب ۱۴، ص ۱۵. ۲۵- صحیفه نور، ج ۳۰، ص ۱۷۰. ۲۶- همان، ج ۲۱، ص ۶۱. ۲۷- صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۶۳. ۲۸- صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۶۵. ۲۹- صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰. منابع مقاله: فصلنامه نامه مفید، شماره ۲۰، فاضل میدی، محمد تقی؛

پلورالیزم دینی از منظر امام خمینی (ره) (۱)

پلورالیزم دینی از منظر امام خمینی (ره) (۱) مقدمه «پلورالیزم» (Pluralism) در واژگان لاتین، به معنای تکثرگرایی است؛ وقتی به دین اضافه می شود، «پلورالیزم دینی» مقصود کثرت گرایی ادیان است. در اصطلاح، از آن حقانیت ادیان متکثر و متعدد اراده می شود؛ به این معنا که در هر زمانی، بشریت نه یک دین خاص حق، بلکه دین ها و صراط های حق و مستقیمی دارد که به هر کدام از آن ها متدین و ملترم باشد، تفاوتی نمی کند؛ مثلاً، آیین یهودیت، مسیحیت، زرتشتی و هندوئیسم در عرض هم، آیین های حق الهی به شمار می آیند. (۱) این نظریه کمابیش در سده های پیشین، در شاخه های عرفان به صورت کلی مطرح بوده است، اما در نیم قرن پیش، جان هیک در آیین مسیحیت آن را مطرح و زنده کرد (۲) و در دو دهه اخیر، در ایران اسلامی توسط بعضی روشن فکران مسلمان ترویج شد. به دلیل آنکه بحث پلورالیزم دینی در عصر امام خمینی قدس سره، پیش و پس از انقلاب، به صورت یک مسئله مطرح نبوده، ایشان نیز به صورت جدی و اصلی آن را مطرح نکرده و تنها به صورت ضمنی و اجمالی در بعض آثار ایشان، اعم از مکتوب و سخنرانی، آورده شده است که به آن ها اشاره می شود. منابع مقاله: مجله معرفت، شماره ۸۸، محمدحسن قدردان قراملکی؛

پلورالیزم دینی از منظر امام خمینی (ره) (۲)

پلورالیزم دینی از منظر امام خمینی (ره) (۲) هفته نامه پگاه، ش ۱۵۶، ۲۷/۱/۸۴ این مقاله با واژه شناسی پلورالیزم یا کثرت گرایی و نسبت آن با دین آغاز شده است و با تأکید بر اینکه به دلیل نو بودن مسئله، امام خمینی به طور جدی به آن نپرداخته اند، وارد بحث اصلی می شود. در گام اول، با نقل سخنانی از حضرت امام، پلورالیزم حقانیت منتفی دانسته شده است. زیرا امام تأکید و تصریح دارند که اسلام دین همه جهانیان است و اختصاص به قومی خاص ندارد. بیان فرازهایی دیگر از کلمات امام بیانگر حقانیت ادیان پیشین در زمان خود و سنخ آنها در زمان ماست. چنانکه به نقل یک روایت، آیه آخر سوره حمد بر یهودیان و مسیحیان تطبیق داده شده است. شیوه دیگری که امام برای اثبات حقانیت اسلام ذکر کرده است، راهی عرفانی است که سایر پیامبران را مظهر پیامبر

اسلام می‌داند. گام بعدی نیز مقایسه معارف بزرگ با یکدیگر است که برتری اسلام را نمایان می‌سازد. نویسنده در ادامه به هشت آیه از قرآن کریم اشاره شده که امام آنها را گواهی همیشگی و نیز همگانی بودن دین اسلام دانسته‌اند، از جمله آیات ۴۲ سوره فصلت، ۴۸ مائده و ۸۵ آل عمران. در این میان، اینکه پیامبر اسلام نذیراً للعالمین است، تأکید بیشتری بر بطلان پلورالیسم دارد. استدلال به خاتمیت پیامبر نیز در همین راستا قرار می‌گیرد. اما مهم‌ترین بحث مطرح شده در مقاله، بحث عذاب شدن یا نجات یافتن اکثریت مردم است که دینی به جز اسلام دارند. نویسنده ابتدا تأکید می‌کند که باید بین حقانیت ادیان و نجات یافتن پیروان آنها در آخرت تفکیک قائل شد و در نتیجه لازمه انحصارگرایی دینی، عذاب اکثریت نخواهد بود. بر اساس کلمات امام خمینی، انسان‌های خارج از صراط مستقیم به چهار دسته تقسیم می‌شوند، که عبارت‌اند از: ۱. انسان‌های ابتدایی که نامی از دین و خدا نشنیده‌اند و پیرو هیچ دینی نیستند. ولی فطرتاً نیکوکار و پیرو اخلاق حسنه‌اند؛ ۲. همان انسان‌های ابتدایی ولی با این فرض که خلاف فطرت خود رفتار کرده و منقاد احکام عقل خود نیستند؛ ۳. انسان‌هایی که پیرو یکی از ادیان پیشین هستند و به همان‌ها پای بند و عامل می‌باشند و ۴. انسان‌هایی که پیرو ادیان گذشته‌اند، ولی به احکام آن ملتزم نیستند و از فطرت خود نیز پیروی نمی‌کنند. از این میان، انسان‌های گروه اول و سوم در سعادت مادی به سر خواهند برد. گروه دوم و چهارم در جهنم ملکات خود خواهند بود، نه در جهنمی که از آتش باشد که همان جهنم موعود در قرآن است. نویسنده با نقل و بررسی مفصل بیانات امام در درس‌های اسفار، این نظریه را تبیین می‌کند و چگونگی سعادت و عدم سعادت انسان‌های پیش‌گفته را به تفصیل بیان می‌کند. تنها گروهی که به جهنم خواهند رفت آنهایی هستند که با داشتن علم کافی نسبت به دین حق، عناد می‌ورزند. در ادامه نیز دلایل نقلی امام بر نجات اکثریت مردم ذکر شده‌اند که با تکیه بر یک آیه و چند روایت و قاعده و فطرت به سامان می‌نشینند. دلایل عقلی امام نیز عبارت‌اند از عارضی بودن کفر و قبح عقاب بلائیان، خلاف عدل بودن عذاب جاهل و ظلم بودن آن. فراز پایانی این مقاله به پلورالیسم اجتماعی و آزادی زندگی پیروان ادیان مختلف در جامعه اسلامی اختصاص یافته است که با نقل چهار قول از امام به پایان می‌رسد و نتیجه گرفته می‌شود که ایشان بر اساس آموزه‌های اسلام، زندگی مسالمت‌آمیز و گفت‌وگوی پیروان ادیان را پذیرفته و به آن دعوت کرده‌اند. منابع مقاله: مجله بازتاب اندیشه در مطبوعات، شماره ۶۱، محمدحسن قدردان قراملکی؛

پلورالیسم دینی از منظر امام خمینی

پلورالیسم دینی از منظر امام خمینی پلورالیسم (۱) در واژگان لاتین، به معنی کثرت و تکثرگرایی است، و وقتی به دین اضافه می‌شود، مقصود از آن کثرت ادیان است و در اصطلاح از آن به حقانیت ادیان متکثر و متعدد اراده می‌شود؛ به این معنی که در هر زمانی بشریت نه یک دین خاص حق، بلکه دین‌ها و صراط‌های حق و مستقیمی دارد که بر هر کدام از آن‌ها متدین و ملتزم باشد، تفاوتی نمی‌کند؛ مثلاً آیین یهودیت، مسیحیت، زرتشتی، هندوئیسم در عرض هم آیین‌های حق الهی به شمار می‌آیند. (۲) این تئوری در سده‌های پیشین در شاخه‌های عرفان به صورت کلی مطرح بوده است، اما در نیم قرن پیش، جان هیکن در آیین مسیحیت آن را مطرح و زنده کرد (۳) و در دو دهه اخیر در ایران اسلامی توسط بعضی روشنفکران مسلمان ترویج شد. از آنجا که بحث پلورالیسم دینی در عصر امام خمینی (قده) پیش و پس از انقلاب، به صورت یک مسئله مطرح نبوده است، ایشان نیز به صورت جدی و اصلی آن را مطرح نکرده است و تنها به صورت ضمنی و اجمالی در بعض آثارش، اعم از مکتوب و سخنرانی، آورده است که بدان اشاره می‌شود. ۱. اسلام آیین همه انسان‌ها لازمه تئوری پلورالیسم دینی، حقانیت ادیان مختلف و توجه آن‌ها به همه انسان‌هاست، به این صورت که اسلام یا مسیحیت، اختصاصاً بر همه انسان‌ها شامل نمی‌شود، بلکه ادیان دیگر نیز متوجه بشریت است؛ چنانچه اسلام به همه انسان‌ها خطاب و تکلیف دارد، آیین مسیحیت نیز به همه انسان‌ها توجه کرده است. انسان‌ها در مقام پاسخ به دعوت ادیان مجاز و آزادند که هر دینی را انتخاب کنند. اما نظریه انحصار دین حق به آیین خاص، این لازمه را بر می‌تابد و

معتقد است که زمان خطاب ادیان دیگر به انسان‌ها منقضی شده است و تنها دین خاص این صلاحیت و حقانیت را داراست که از همه انسان‌ها دعوت کند که تنها به این آیین بگروند. امام خمینی در جاهای متعدد بر این مسئله تأکید داشته است؛ چنان که می‌گوید: «اسلام این طور نیست که یک مملکت داشته باشد به اسم ایران مثلاً، یا به اسم عراق یا به اسم کذا، این جورها نیست، تمام عالم تحت نظرش است، یعنی نظر اسلام به این بوده است که بشر بسازد، تمام بشر را، هیچ قوم و خویشی با یک قطری دون قطری ندارد. با شرق یا غرب، با شمال، جنوب، با جایی هیچ قوم و خویشی ندارد. یک دین الهی است. همان طوری که خدای تبارک و تعالی خدای همه است، نه خدای شرقی‌ها و مسلمان‌ها یا غربی‌ها یا مسیحی‌ها یا یهودی‌ها، این طور نیست، خدای همه است و مال همه؛ یعنی (اسلام) آمده است که همه بشر را به این صورتی که می‌خواهد درآورد، به یک صورت عادلانه درآورد». (۴) امام در جای دیگر تصریح می‌کند که عمومیت اسلام و رویکرد مردم به آن، یک حکم و وجوب عقلی است: «ما گواه از خرد داریم بر این که قانون اسلام امروز هم برای تمام بشر قانون است و باید همه بر آن به ناچار گردن نهند». (۵) ۲. درستی و حقانیت مسیحیت در عصر خود از منظر آیین مقدس اسلام و نظریه انحصار صراط مستقیم به اسلام، ادیان آسمانی پیشین در عصر و وقت خود یک آیین الهی و آسمانی محسوب می‌شدند و انسان‌های آن اعصار می‌باید به آیین و پیامبر وقت می‌گروید؛ مثلاً در عصر حضرت موسی (ع) تکلیف مردم اقبال به آیین آن حضرت بود. با ظهور حضرت عیسی (ع) تکلیف مردم به اقبال به شریعت آن حضرت تغییر یافت؛ به دیگر سخن، با ظهور پیامبر جدید مثل حضرت عیسی آیین حضرت موسی ظرف و زمان حقانیت خود را پایان یافته تلقی می‌کند و به تعبیر کلامی و تفسیری آیین موسی نسخ شده است. با ظهور پیامبر اسلام (ص) نیز شرایع پیشین از جمله شریعت حضرت عیسی و موسی نسخ شده و پیروان آن باید به آیین حضرت محمد (ص) روی آورند. به دیگر سخن، درستی و حقانیت شرایع پیشین در عصر خود درست و در زمان ظهور اسلام به سر آمده است. حضرت امام در این باره با اشاره به رسوخ تحریفات در مسیحیت می‌گوید: «آقایان خیال می‌کنند مذهب مسیح آنی است که حالا دست ماست، البته در زمان خودش درست بوده». (۶) ۳. مسیحیت منسوخ حضرت امام در عبارت دیگر با تصریح به منسوخیت مسیحیت و اکتفای آن به موعظه و ورد می‌گوید: «مسیحیت هم - این مسیحیت منسوخ - این جور است، مسیحیتی که نسخ شده است». (۷) ۴. یهودیت و نصاری منطبق بر مغضوبین و ضالین در سوره حمد پیامبر اسلام (ص) و مسلمانان از خداوند می‌خواهند که آنان را به «صراط مستقیم» هدایت نماید و در مقام تبیین و توضیح «صراط مستقیم»، آیه بعدی خاطر نشان می‌سازد که نه راه غضب شدگان و نه گمراهان. «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ». در تفاسیر روایی ذیل آیه فوق روایتی وارد شده است که مقصود از «المغضوب علیهم»، یهود و مقصود از «الضالین» مسیحیت است. لازمه این روایت و تفسیر این است که آیین مسیحیت و یهودیت خارج از صراط مستقیم قرار دارند، بر خلاف ادعای برخی که از همگامی یهود و مسیحیت در صراط مستقیم سخن می‌رانند. حضرت امام با اشاره به این آیه شریفه و روایت می‌گوید: «در یک روایتی هست - من نمی‌دانم وارد است یا نه - هست، می‌گویند، نقل می‌کنند که قضیه مغضوبین علیهم، بر حسب قول مفسرین، عبارت از یهود است و ضالین عبارت از نصارا». (۸) ۵. پیامبران و شرایع پیشین مظهر پیامبر و شریعت اسلام در فلسفه و عرفان مبرهن شده است که اولین صادر و وجود ممکن حقیقت محمدیه است و وجودات ممکن دیگر در عالم عقول و اعیان از وجود حقیقت محمدیه نشأت گرفته‌اند. شرایع و کتاب‌های آسمانی سایر پیامبران نیز از حقیقت محمدیه دریافت می‌شود، پس حضرت محمد (ص) اولین و کامل‌ترین جانشین و واسطه وجود و فیض الهی است و شریعت وی نیز مبدأ و کامل‌ترین شریعت و سایر شرایع مظهر و چکیده آن خواهد بود. حضرت امام در آثار عرفانی خویش به صورت متعدد به این نکته تأکید داشته است؛ چنان که در جایی می‌نویسد: «و فی الشرایع شریعتی اکمل و کمال شریعتی بالولایة و نسبة شریعتی الی سایر الشرایع کنسبته الی صاحب الشرایع فشریعتی واقعۀ تحت دولۀ اسم الله الذی کان حکمه ابدیاً و ازلیاً. فان سایر الشرایع ایضاً مظاهر شریعتی و شریعتی کمال سایر الشرایع». (۹) «فاعیانهم مظاهر عینه فی الحضرة العملية و اعیانهم

الخارجية مظاهر هویتة التي هي الفيض المقدس و النفس الرحمانی و كل الشرايع مظاهر شریعتة فهو خليفة الله ازلا و ابدا» (۱۰). ۶. اسلام آیین ناب و کامل یکی از راهکارهای تشخیص دین ناب و کامل تحلیل و بررسی آموزه های آن و مقایسه و تطبیق آن با ادیان دیگر است تا در پرتو مقایسه و تطبیق، میزان کاملیت و ناب بودن دین روشن شود. امام خمینی با توجه به این راهکار و تحلیل و مقایسه اسلام نسبت به یهود و مسیحیت ناب، کاملیت اسلام را اثبات می کند. وی ملاک کاملیت و برتری دین را در سه عرصه بیان می دارد. ۱. آموزه های اعتقادی و معرفتی ۲. اخلاق ۳. اعمال فردی و اجتماعی از آنجا که مسیحیت در اصل اعتقاد به آفریدگار متعال، به دلیل اعتقاد آنان به تثلیث (اقانیم ثلاثه: خدا، روح القدوس و عیسی) دچار مشکل هستند و کتاب اصلی انجیل، محرف بلکه مفقود شده است، از این منظر با اسلام قابل مقایسه نیستند. در عرصه اخلاق نیز مسیحیت اخلاق سازشکارانه را ترویج می دهد که مورد سوء استفاده حاکمان جور قرار گرفته است. در عرصه اعمال فردی و اجتماعی نیز نوعا فاقد اصول و راهکارهای خاصی است و عبادت را به ساعت خاص یکشنبه در کلیسا اختصاص داده است. برخلاف آیین مقدس اسلام که مشتمل بر اصول ارزشی و اخلاقی و عبادات های مستمر و احکام و دستورهای فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی است که از این حیث یک آیین متکامل و کامل به حساب می آید. با مقایسه اجمالی اسلام و مسیحیت برتری اسلام نمایان می شود. امام خمینی برتری و کاملیت اسلام را یک بدیهی می انگارد (۱۱) و در تقریر آن می نویسد: «پس از آن که می دانیم با علم ضروری که شریعتی از جانب حق تعالی در بین بشر باید باشد و رجوع نماییم به شرایع معموله در بین بشر که عمده آن ها سه شریعت است: یکی شریعت یهود و دیگر شریعت نصارا و دیگر شریعت اسلام، می بینیم بالضروره که شریعت اسلام در سه مقام - که اساس شرایع و مدار تشریح بر آن است، که یکی راجع به عقاید حقه و معارف الهیه و توصیف و تنزیه حق و معاد و کیفیت آن و علم به ملائکه و توصیف و تنزیه انبیا (ع) که عمده و اصل شرایع است، و دیگر راجع به خصال حمیده و اصلاح نفس و اخلاق فاضله؛ و سوم راجع به اعمال قالبیه فردیه و اجتماعیه، سیاسی و مدنی و غیر آن - کامل تر از دیگران است. بلکه هر منصف بی غرض نظر کند می یابد که طرف نسبت با آن ها نیست و در تمام دوره زندگانی بشر، قانون و شریعتی که به این اتقان باشد و در تمام مراحل دنیایی و آخرتی کامل و تام باشد وجود نداشته، و این خود بزرگ ترین دلیل بر حقانیت آن است. اثبات حقیقت دین اسلام احتیاج به هیچ مقدمه ندارد، جز نظر کردن به خود آن و مقایسه بین آن و سایر ادیان و شرایع در جمیع مراحل که تصور می شود احتیاج بنی الانسان از معارف حقه و ملکات نفسانیه، تا وظایف نوعیه و شخصیه و تکالیف فردیه و اجتماعیه (۱۲)». دلایل نقلی و عقلی امام خمینی در نقد پلورالیزم پیش تر گفته شد که مسئله پلورالیزم دینی به صورت مسئله و مستقل مورد اهتمام امام قرار نگرفته و به صورت ضمنی بدان پرداخته است. از مطالعه آثارشان می توان دلایل ذیل را در نقد پلورالیزم دینی استخراج کرد که اشاره می شود. امام برای اثبات جاودانگی اسلام و توجه آن به همه بشریت - که لازمه آن عدم جاودانگی و توجه سایر ادیان به همه بشریت است - به چند آیه شریفه استشهاد می کند و در صدر استدلال خود می گوید: «در قرآن کریم گواهی هایی است بر این که قرآن و احکام اسلام برای همیشه و همه توده بشر است که ما بعضی از آن ها را در اینجا می آوریم». ۱. «وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (۱۳)» این که قرآن کتابی است که از هر گونه بطلان و آفت از هر جهت مصون است، دلیل بر جاودانگی آن است. ۲. «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ (۱۴)» ۳. «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْأِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (۱۵) امام در تقریر آیه فوق می گوید: «اگر دین دیگری غیر از اسلام می آمد، این آیه درست نمی شد (۱۶)». از کلام امام بر می آید که اسلام در آیه شریفه برخلاف پندار بعضی طرفداران پلورالیزم، به معنای تسلیم در برابر خدا یا هر دینی نیست، بلکه مقصود دین اسلام است؛ علاوه بر آنکه غیر از اسلام دینی نخواهد آمد و اسلام یگانه دینی است که مورد قبول الهی است. ۴. «وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» (۱۷) امام در توضیح آیه و انطباق آن بر آیین مقدس اسلام می گوید: «هرگز نمی یابی از برای دستور خدا تبدیل و تغییری و این دلیل همیشگی سنت و دستور خدایی

است. ۵. «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (۱۸). ۶. «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْعَالَمِينَ» (۱۹). ۷. «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (۲۰). در سه آیه اخیر نبوت پیامبر اسلام (ص) برای همه جهانیان معرفی شده است که آن شامل اهل کتاب و پیروان ادیان دیگر نیز می‌شود و این با پیام پلورالیزم سازگار نیست. حضرت امام در توضیح آیات فوق می‌گوید: «در این آیات و بسیاری دیگر که به این مضمون وارد است، خدا پیغمبر اسلام را بیم دهنده و رحمت برای تمامی جهانیان خوانده و قرآن را تذکره و قانون همه جهانیان قرار داده و شک نیست تمام افراد بشر در هر دوره پیدا شوند و در هر کشوری زیست کنند از جهانیان هستند. پس به موجب این آیات پیغمبر برای همه قانون آورده و اسلام قانون همه جهانیان است، هر کس باشد و هر وقت باشد و هر جا باشد. اگر قانون برای یک زمان یا یک گروه باشد، تخلف از آن برای دیگر مردم بیمی ندارد و عمل کردن به آن از نیکی‌ها نیست تا پیغمبر بیم دهنده همه جهانیان و رحمت برای همه عالمیان باشد و قرآن تذکره برای همه عالم باشد.» (۲۱) با توجه به آخر استدلال امام می‌بینیم که وی با اشاره به آیه «نذیرا للعالمین» که پیامبر اسلام (ص) را بیم دهنده همه مردم توصیف می‌کند، درصدد بیان این نکته و استدلال ظریف است که صدق بیم و نذیر بودن حضرت محمد (ص) برای همه جهانیان با نظریه پلورالیزم دینی سازگار نیست، چرا که در این نظریه هر پیامبر تنها بیم دهنده پیروان و امت خویش است، اما چون قرآن حضرت محمد (ص) را نذیر برای همه جهانیان معرفی کرده است. این معنا با شمول آن به پیروان ادیان دیگر تحقق می‌یابد و این به معنای برتافتن حقانیت ادیان دیگر از منظر قرآن کریم است که حضرت امام به این نکته ظریف تفتن داشته است. ۸. «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ.» (۲۲) آیه فوق هشتمین آیه ای است که حضرت امام بر اثبات حقانیت اسلام و جاودانگی آن استدلال کرده است و در تفسیر آن می‌گوید: «در این آیه خدا ختم پیغمبری را پیغمبر اسلام اعلان کرده، سپس قانون آسمانی و دستور خدایی که باید به وسیله پیغمبران بیابد، دیگر برای بشر نخواهد آمد. پس معلوم شد که قانون اسلام که آخرین قوانین خدایی است، به حکم این آیه برای همیشه و همه توده بشر خواهد بود.» (۲۳) ۹. «الاسلام يعلو ولا يعلو عليه.» (۲۴) امام (قده) با اشاره به نقاط قوت و برتری اسلام در سه عرصه ۱. اعتقادات ۲. اخلاقیات ۳. اعمال فردی و اجتماعی - که تفصیل آن‌ها پیش‌تر گذشت - یکی از معانی حدیث فوق را همین معنا ذکر می‌کند که لازمه اش گرویدن پیروان ادیان دیگر به اسلام می‌باشد، چنان که می‌گوید: «این یکی از معانی حدیث شریف است که می‌فرماید: «الاسلام يعلو ولا يعلو عليه»؛ زیرا که هر چه عقول بشر ترقی کند و ادراکات آن‌ها زیاد گردد وقتی به حجج و براهین اسلام نظر کنند، پیش‌نور هدایت آن خاضع تر شوند و حجتی در عالم غلبه بر آن نکنند.» (۲۵)

۱۰. حدیث تفسیر مغضوبین و ضالین به یهود و مسیحیت در صفحات پیشین اشاره رفت که حدیثی در تفسیر و انطباق مغضوبین بر یهود و مسیحیت نقل شده است که لازمه آن انقضای حقانیت آن دو آیین است و گرنه، یعنی در صورت بقای حقانیت آن، حدیث فوق بی‌معنا خواهد بود. ۱۱. دلیل عقلی امام خمینی برای اثبات حقانیت منحصره اسلام، نخست به ضرورت دین و بعثت پیامبران و ناکارآمدی عقل اشاره می‌کند. از سوی دیگر تأکید می‌کند که خداوند در طول تاریخ شرایع و پیامبران متعددی فرو فرستاده است که آخرین آن، آیین مقدس اسلام است. عقل انسان به دلیل کرانمندی خود، به لزوم اقبال به پیام‌های آسمانی حکم می‌کند؛ از سوی دیگر در مقام تعیین و انتخاب یک دین از میان ادیان و شرایع مختلف آسمانی به عنوان دین کامل و برتر به دنبال ملاک و تحلیل و مقایسه شرایع مختلف با یکدیگر است. در این مقام یعنی مقام بررسی و مقایسه ادیان با یکدیگر عقل به قوت و برتری اسلام حکم می‌کند. توضیح آن در صفحات پیشین گذشت. لذا انتخاب آیین اسلام یک حکم عقلی است. کلام امام نیز پیش‌تر گزارش شد. عذاب یا نجات اکثریت مردم؟ یکی از دستاویزهای مهم طرفداران پلورالیزم دینی ادعای لزوم عذاب اکثریت مردم در جهنم بنا بر نظریه انحصارگرایی دینی است، چرا که لازمه حقانیت یک دین مثل اسلام، باطل و ناحق انگاری ادیان دیگر و به تبع آن حکم به ضلالت و گمراهی پیروان ادیان مختلف است که لازمه آن نیز عذاب آنان در جهنم خواهد بود. با توجه به این که از زمان آدم تا حال یک دین اکثریت مردم را به خود اختصاص نداده است، لازم می‌آید که اکثریت مردم جهان در دین باطل و به

تبع در عذاب و گمراهی باشند. اما اگر نظریه کثرت‌گرایی دینی را بپذیریم ادیان مختلف در عرض هم حق و پیروانشان نیز هر کدام در صراط مستقیم و هدایت گام بر می‌دارند که لازمه آن نجات اکثریت در پرتو پلورالیزم دینی است. این اشکال را جان هیک فیلسوف دین معاصر غرب طرح و تقویت کرده است. (۲۶) بعضی از معاصران نیز آن را پذیرفته و به تبلیغ آن پرداختند. (۲۷) در نقد این اشکال باید گفت طراحان اشکال فوق بین هدایت و صراط مستقیم و معذوریت و حجت نتوانستند فرق قایل شوند، چرا که نظریه انحصار‌گرایی دینی تنها هدایت، دین حق و صراط مستقیم را مدعی است که در یک آیین منحصر شده است، اما پیروان ادیان دیگر یا انسان‌هایی که اصلاً نام دین را نشنیده‌اند، دو فرض و تصویر وجود دارد، فرض اول، فرض معذوریت و دست یافتن آنان به حجت است که در پرتو آن از اهل نجات وره یافته‌گان خواهند بود. فرض دوم که به صورت عناد و علم اختصاص دارد، فرض عذاب خواهد بود. پس لازمه انحصار‌گرایی دینی عذاب اکثریت نخواهد بود. توضیح بیشتر این که با مطالعه احوالات انسان - چنان که امام نیز اشاره داشتند - انسان‌های خارج از دین و صراط حق را می‌توان به چهار طیف تقسیم کرد. انسان شماره اول، انسان‌های ابتدایی هستند که به دلیل زندگی در مناطق محروم و دور دست، اصلاً نام خدا و دین را نشنیده‌اند. لذا پیرو هیچ دینی نیز نیستند. این انسان می‌تواند انسان نیکوکار، با اخلاق حسنه و به تعبیری پیرو عقل و فطرت درونی باشد. وضعیت چنین انسانی در قیامت از منظر حکمت و فلسفه اسلامی سعادت و خوشبختی مادی و حیوانی خواهد بود، به این معنا که این انسان چون از معارف عقلی و کمالی اطلاع ندارد، نمی‌تواند به سعادت عقلی و مجرد در قیامت نایل آید، بلکه سعادت وی سعادت مادی خواهد بود که زندگانی دلخواه از حیث امکانات معیشتی مادی و درخور خود در قیامت خواهد داشت. این زندگانی نیز محصول بروز و ظهور ملکات اخلاق نیکوی وی است. انسان شماره دوم، همان انسان شماره اول است با این فرض که به جای اخلاق نیکو، دارای اخلاق ناروا، زشت است و منقاد احکام عقل و فطرت خویش نیست، در دنیا انسانی ضد اخلاق و ظالم و فردپستی بوده است. چنین انسانی در آخرت در پرتو ظهور ملکات اخلاقی خویش به عذاب مادی گرفتار خواهد شد. انسان شماره سوم، انسانی است که اسم دین و خدا را شنیده و به یکی از ادیان منسوخ مانند یهودیت یا مسیحیت ملتزم است. با این فرض که حداقل به حکم فطرت خویش و همچنین احکام دین خود پای بند و عامل باشد. این انسان نیز در پرتو تجلی ملکات اخلاقی خویش در آخرت از سعادت مادی متنعم خواهد بود. انسان شماره چهارم، انسان شماره سوم است با این تفاوت که تنها اسم دین و آیین را حفظ کرده، اما به حکم فطرت و احکام دین خود نیز ملتزم نیست. این انسان نیز به دلیل ظهور ملکات نفسانی خویش در شقاوت حسی و مادی گرفتار خواهد آمد. پس از چهار قسم از منکران دین حق، دو قسم از اول در سعادت مادی خواهند بود، دو قسم دیگر نیز به مرور زمان و زوال ملکات پست و عذابی، می‌توانند به تناسب ملکاتشان از عذاب نجات یابند. که این خود سهم بزرگی از نجات یافته‌گان را تشکیل می‌دهد. علاوه بر آن، اگر پیروان دین حق را بر آن ضمیمه کنیم، شمار نجات یافته‌گان بالا خواهد رفت. این اصل و مبنا یعنی کثرت نجات یافته‌گان از سده‌های پیش مورد توجه و اهتمام فلاسفه اسلامی مانند بوعلی سینا (۲۸) و صدر المتألهین (۲۹) و از معاصران شهید مطهری (۳۰) قرار گرفته است. حضرت امام نیز در درس اسفار خود، به صورت مفصل به این اصل و موضوع پرداخته است که به دلیل اهمیت آن به گزارش آرای وی می‌پردازیم. امام خمینی با نگرش عرفانی خود، معتقد به سعادت عقلی و حقیقی (قرب الهی) است که انسان‌های اندکی بدان نایل می‌آیند، انسان‌های کمی هم وارد جهنم می‌شوند، اکثریت مردم دور از جهنم و در سعادت مادی و حیوانی نه عقلی در آخرت ماندگار می‌شوند. «این طور نیست که در جهنم را باز کنند و مدام انسان را به جهنم بریزند، خیلی کم هستند که به جهنم بروند، چنان که خیلی کم هستند که به بهشت بروند، بلکه نوع مردم مثل بهایم‌اند که به دنیا آمدند و چریدند و رفتند و در آخرت هم به آنها یک مرتع وسیعی می‌دهند که آنجا هم بچرند، نوع مردم این طورند، یعنی ابله‌اند.» (۳۱) امام (قده) درباره انسان‌های شماره یک (جاهل به خدا اما نیکوکار) می‌گوید: «یک دسته از نوع بشر شبیه حیوانات هستند، مثل آمریکایی‌های اصلی قدیم یا وحشی‌های آفریقا، چون این‌ها از مبدأ و معاد خبری ندارند و از امور اعتقادی محروم

بوده و متوجه معانی نبوده اند، و آن چیزهایی که به قلوب ما خطور می کند، اصلاً به اذهان آن ها خطور نکرده است و در غفلت بحث مانده اند، لذا این ها هم از سعادت اعتقادی حق و هم از شقاوت اعتقادی باطل محروم هستند، این ها مثل حیوانات اند که فقط جهات حیوانیتشان مثل غضب و کینه و سبیت تکمیل می شود، پس این هایی که مثل حیوانات بوده و قوای حیوانیشان کامل شده و ملکات حیوانی تحصیل کرده اند، در آخرت فقط تجرد برزخی حیوانی دارند و ملکاتشان طبق نفوس برزخیه آنها فعالیت خواهد کرد. بالجمله این دسته مثل دسته ای از حیوانات هستند که جهنم موعود را ندارند و بهشت موعود هم ندارند، فقط ملکات این هاست، تا ملکاتشان چه باشد». (۳۲) ایشان در جای دیگر در تقریر آن می گوید: «آن هایی که نامی از خدا و رسول و حکمی از احکام دینی را ندانسته اند به چه نحو هستند؟ بلی چون این افراد اخلاقیاتی دارند، اگر اخلاق حسنه ای که مربوط به قوانین بوده و مکتسب از دستورات الهیه تشریعیه می باشد، نداشته باشند، ولی خُلق حسن و ملکه ای از قبیل رحم و سخاوت و انصاف و اطمینان قلب و غیره داشته باشند، سعادت حسی دارند». (۳۳) حضرت امام درباره انسان شماره دو (جاهل به خدا با اعمال زشت) معتقد است که چون وی فاقد هرگونه صورت اعتقادی توحیدی هرچند به صورت نهان است، به جنت و بهشت موعود نایل نخواهد آمد، از سوی دیگر به دلیل جهالت به جهنم موعود نیز وارد نخواهد شد. عذاب چنین انسانی تنها از سوی ملکات اعمال زشت خود خواهد بود. وی در این باره می گوید: «از این جهت در شقاوت خواهند بود که از درون نفس، طبق ملکات، موجبات الم تشکیل خواهند داد و از این جهات که انشاءات نفس، طبق ملکات خواهد بود، چنین کسانی معذب خواهند بود، چون هیچ صورت اعتقادی نداشتند و نور توحیدی در قلوبشان اکتساب نشده که بعد از چندی ظهور و بروز نماید. و خلاصه نور توحیدی به صورت کمون و اضممار حاصل شده و کسب نشده تا از این راه بعد از مدت متمادی نجاتی پیدا شود... گرچه آنان طبق ملکات خود، در نار و جهنم داخلی خود خواهند ماند، ولی برای این ها نار خارجی که در مقابل عصیان و خلاف و تمرد باشد، نیست». (۳۴) امام خمینی در مقام دیگر به نظریه عرفا نزدیک می شود که معتقدند که کفار به دلیل وجود فطرت توحیدی از عذاب جاودانه نجات خواهند یافت، نحوه نجات آنان از جهنم نه با خروج از آن بلکه با بی تأثیری آتش بر آنان خواهند بود و چه بسا در جهنم با آتش نیز بازی کنند. وی می گوید: «چون اصل توحید فطری یعنی همان عشق به کمال که در همه است، در این ها نیز هست و در این معنی بین متمدن و غیرمتمدن، آفریقایی و اروپایی و آسیایی و سیاه و سفید فرقی نیست، در نتیجه احتمال دارد که همین نور توحید فطری جلوه کند، گرچه آنان طبق ملکات خود در نار و جهنم داخلی خود خالد خواهند بود، ولی برای این ها نار خارجی که در مقابل عصیان و خلاف و تمرد باشد، نیست و محتمل است که آن نور توحید فطری ظهور کند و در اثر ظهور آن، نارهای داخلی اثری نداشته باشند و گرچه داخل نار ملکات خواهند بود، ولی نور توحید فطری غلبه کرده و آن ها را از تأثیر بیندازد و شاید آنچه که در بعضی اخبار است. «یتلعبون فیها بالنار» همین اشخاص باشند». (۳۵) اما انسان شماره سوم (جاهل قاصر به دین حق و پیرو دین منسوخ) امام به صراحت به عدم دخول آن به جهنم حکم می کند و در توضیح آن می گوید: «دسته دیگر که کثیری از نوع انسان را تشکیل می دهند، گرچه در مراکز تمدن علمی و عملی بوده اند ولیکن چون ابا عن جد بر دین منسوخ سابق بوده اند و به دین لاحق مشرف نشده اند، ولی نه از باب عناد و نفاق، بلکه از باب قطع به خلاف، یعنی آن ها اصلاً و ابداً حتی احتمال صحت اسلام را هم نمی دهند، همان طوری که ما اصلاً احتمال نمی دهیم که مسلک بهایی ها صحیح بوده و آن ها درست گفته باشند و چون آن را همین طور می دانند و یا این که در جایی هستند که اسمی از اسلام به گوششان نخورده است، مثل بودایی ها که در فلان ده فلان جزیره قرار گرفته اند، ولیکن این دسته به دین خودشان که از سابق بوده معتقدند و فرض این است که براساس آن دین شان مستقیماً راه یافته و در عقایدشان هم همان طور که آن پیغمبر فرموده، معتقدند. مثل راهبی که از اول عمر تا آخر در دیر خود زندگی کرده و حضرت عیسی را می شناخته و همین طور که ایشان فرموده است به قضایای مبدأ و معاد معتقد بوده و عملش و هم عمل صالح و بر میزان آن طریقه بوده است و چون از اول علم به خلاف داشته، به دین اسلام هم توجه نکرده است، البته نمی توان گفت این چنین

شخصی به جهنم خواهد رفت.» (۳۶) ایشان تصریح می‌کنند پیروان ادیان دیگر با این فرض مسلماً به جهنم، هم چنین بهشت موعود و جایگاه خاص مؤمنین نخواهند رفت، بلکه در مقامی پایین‌تر از بهشت موعود به دلیل ملکات اعمال نیکو خودشان در لذت و سعادت متناسب با خودشان خواهند بود: «ممکن است فریقی هم باشد لا فی الجنة و لا فی النار و جایی باشد که آنجا بمانند و یا در مرتبه پایین‌تر از جنت بروند، چون مغفور خواهند بود و هیچ عیبی هم ندارد... آن عمل صالح که برای خدا انجام شده از قبیل احسان و بزرگی به والدین و غیره صورت و ملکه ای دارد.» (۳۷) امام در جای دیگر نوع سعادت آنان در آخرت را چنین تبیین می‌کند: «این‌ها گرچه از پیغمبران تبعیت می‌کنند، ولی به همان جنبه حیوانی نظر دارند و می‌خواهند از آتش برهند و به لذات برسند، این دسته گرچه به واسطه عمل به دستور شریعت، به سعادت می‌رسند؛ ولی این موجب نمی‌شود که آن‌ها بالاتر از سعادت برزخی حیوانی داشته باشند.» (۳۹) اما گلابی، سیب، قصور و حور، می‌رسند؛ ولی این موجب نمی‌شود که آن‌ها بالاتر از سعادت برزخی حیوانی داشته باشند.» (۳۹) اما انسان شماره چهارم، یعنی انسان پیرو دین منسوخ که از روی علم و عناد به آیین حق، در شریعت پیشین خود باقی مانده است. امام چنین انسانی را به گرفتاری به شقاوت همیشگی و خسران دچار است: این چنین کسانی که اعتقاد کج و معوج داشته و به شاهره حقیقت بغض دارند، به تدریج شقاوت این‌ها زیادتر گردیده و باطن آن‌ها صورت جحود و نفاق بوده و روح و نفس، کج و معوج از حقیقت بارآمده و صورت واقعی‌اش صورت باطل و عقیده‌اش عقیده فاسد ظلمانی است، این چنین شخصی، گرفتار وبال دائمی بوده و شقاوت همیشگی عظمی و خسران به تمام معنی خواهد داشت.» (۴۰) حضرت امام در جای دیگر شقاوت و عذاب انسان‌های عالم و آگاه اما معاند را شدیدترین عذاب و از نوع عذاب و آتش عقلی غیرقابل نجات توصیف و تقریر می‌کند و می‌گوید: «اگر در قلب کسی اعتقادات به طور کج وارد شود و در این جهت به واسطه استکبار بر خدا مقصر باشد - نعوذ بالله - و پیوسته نظرش این باشد که از روی عناد بر ابطال مطالب حق دلیل درست کند و از روی معاندت برای قرآن و انبیاء، شبهات تأسیس کند، این چنین شخصی دارای کل الشقاوة می‌باشد که در مقابل سعادت عقلی است، نعوذ بالله که این چنین شقاوت در مرتبه عقلانیت حاصل باشد... این انتقاشات، مبدأ حیات و سموم و عقارب و منشأ نار عقلانی است که شاید مثل «نارالله الموقدة التي تطلع علی الافئدة» بوده باشد. و برای چنین کسی زمینه نجات نخواهد بود، چون بذر در حد بذریت مانده و صورت عقلانی اباطیل، تولید شده است. و البته این چنین فعلیت در مرتبه تجرد تام، مبدأ حیات و عقارب و نیران خواهد شد، ای بسا مبدأ نار عقلی هم باشد.» (۴۱) دلایل نجات اکثریت حاصل نظریه امام این است که اکثریت مردم انسان‌های متوسط هستند که از روی جهل و قصور یا جاهل به خدا یا دین حق هستند، چنین انسان‌هایی اکثریت مردم را تشکیل داده و نجات یافته‌گان از عذاب و چه بسا متنعم به نعمت‌های حسی در آخرت خواهند بود؛ به دیگر سخن، عذاب چنین انسان‌هایی برای خداوند قبیح و پذیرفتنی نیست. از لابلای مطالب امام (قده) می‌توان دلایل نظریه فوق را به شرح ذیل استنباط کرد. ۱. قرآن کریم امام در دو موضوع به آیات قرآنی استدلال کرده اند که اشاره می‌شود: ۱. «ما كنا معذبين حتى نبعث رسولاً» (۴۲)؛ آیه شریفه صراحت دارد که هرگونه عذاب و کیفر بر بعثت رسول یعنی ابلاغ پیام الهی متوقف است. لذا کسی که متوجه هیچ معرفتی از خدا و نبوت نبوده است، عذابی ندارد. به دیگر سخن عذاب قبل از دستیابی به روش رسول آسمانی به حکم عقل خلاف عدل است. امام در این باره با نقد دیدگاه بعضی اصولی‌ها می‌گوید: «اگر کسی مثل اصولیین قایل باشد که هر کس مُرد، باید او را آورده و میزانی بگذارند و حسابش را بسنجند، بنابراین قول، چون این دسته سعادت‌تی تحصیل نکرده‌اند، باید مثل ایشان گفت که آن را می‌برند و به جهنم می‌ریزند، ولی چنین چیزی ممکن نیست؛ چون آقایان گمان کرده‌اند که آیه شریفه «ما كنا معذبين...» یک امر متعارفی است و ممکن بود قبل از بعثت رسل به جهنم بریزد منتها این کار را نکرد و از روی تعارف قول داد که بعد از رسل این کار را خواهم کرد؛ این طور نیست، چون قضیه عقلی است که خداوند متعال عادل است و براساس عدل هم عمل می‌نماید.» (۴۳) ۲. انصراف؛ شاید این اشکال مطرح شود که آیات عذاب بر کفار، مطلق است و آن شامل همه کفار اعم از جاهل قاصر یا باقی مانده بر شرایع پیشین، می‌شود. امام در نقد این شبهه دو گونه

پاسخ می دهد. پاسخ اول ادعای انصراف کافر جاهل قاصر از آیات عذاب است، چنان که می گوید: «آن کفاری که خدا در قرآن به آن وعده عذاب و جهنم داده است، مسلماً این دسته از کفار نیستند». (۴۴) به دیگر سخن، خطاب آیات عذاب کفار به کفار معاند است و از اول اطلاق ندارد، این پاسخ دوم امام است: «اگر انسان به قرآن خوب نگاه کند، می فهمد قرآن با کفاری که حرف زده و به آن ها وعید می دهد، کفار قریش و معاندین پیغمبر (ص) بوده اند که در اصطلاح قرآن بر این ها فساق و فاسق اطلاق می شود، در اصطلاح قرآن به این معنی است». (۴۵) روایات رویکرد دوم امام در نظریه خود مبنی بر نجات اکثریت و تنعم حسی اکثریت مردم، رویکرد روایی است، به این معنا که امام با نگاه به روایات نظریه خویش را مستدل می کند. در جستجو در آثار وی دو روایت ذیل بدست آمد: ۱.۲. در بعض روایات گزارش شده است که از یک در بهشت غیرمسلمانان وارد خواهند شد. امام در توضیح آن می گوید: «در روایات ما آمده است که خداوند متعال برای بهشت، هفت در قرار داده است از شش در آن مسلمین و از یک در دیگر آن غیرمسلمین وارد خواهند شد». (۴۶) ۲. در روایات وارد شده است که اهل جهنم بعد از مدت های مدید در آتش به آن عادت کرده و چه بسا نیز به لعب نیز می پردازند: «یتلاعبون فیها بالنار». (۴۷) امام حدیث فوق را به زوال فطرت عارضی کفر و ظهور دوباره فطرت توحیدی معنا می کند. می گوید: «محتمل است که آن نور توحید فطری ظهور کند و در اثر آن، نارهای داخلی اثری نداشته باشند و گرچه داخل نار ملکات خواهند بود، ولی نور توحیدی غلبه کرده و آن ها را از تأثیر بیندازد، و شاید آنچه که در بعضی اخبار است، «یتلاعبون فیها بالنار»، همین اشخاص باشند». (۴۸) دلیل عقلی امام خمینی برای اثبات نجات اکثریت به دلیل عقل نیز استدلال نموده است و عذاب اکثریت و کفار جاهل قاصر را متعارض با حکم عقل توصیف می کند. ۱. عارضی بودن کفر دلیل عقلی بر زوال آتش و عذاب از کفار، عارضی بودن ملکات زشت کفر و به تبع آن امکان زوال ملکات است که رهاورد آن نیز انقطاع عذاب و نجات خواهد بود. امام در تبیین عذاب کفار جاهل به خدا و امکان زوال عذاب آنان می گوید: «گرچه در این ها صورت اعتقادی توحیدی نمی باشد، ولی چون اصل توحید فطری یعنی همان عشق به کمال که در همه است، در این ها نیز هست و در این معنی بین متمدن و غیرمتمدن، افریقایی و اروپایی و آسیایی و سیاه و سفید فرقی نیست، در نتیجه احتمال دارد که همین نور فطری جلوه کند... نور توحید فطری غلبه کرده و آن ها را از تأثیر بیندازد». (۴۹) ۲. قبح عقاب بلا بیان عقل و عقلاء شرط عقاب بر نافرمانی از تکلیف مولی را بیان و ابلاغ آن بر بنده می دانند و اگر بیانی از تکلیف نباشد یا بیان به هر عاملی که شده، به بنده به صورت متعارف نرسیده باشد، نمی توان عبد را به اتهام مخالفت با تکلیف و وظیفه مورد بازجویی و کیفر قرار داد. در مسئله مورد بحث نیز فرض بر این است که بیان خداوند بر انسان کافر جاهل نرسیده است، وی اصلاً خدا را نمی شناسد تا در مقابل وی کرنش نماید یا خدا را می شناسد، اما پیامبر و دین حق و مورد خواست الهی برای او بیان و روشن نشده است. در این صورت عقاب کافر جاهل به دلیل عدم پای بندی به دین خاص مشمول اصل عقاب بلا بیان می شود که برای خداوند قبیح و محال است. امام (قده) ملاک عقاب را بیان و ابلاغ حکم الهی بر انسان به صورت متعارف از طریق پیامبران و تدوین احکام الهی در کتب آسمانی و نشر آن توسط علما ذکر می کند. به گونه ای که انسان آن را شنیده و در مقام فحوص و جستجو بر آید. در این صورت اگر در دین حق تحقیق ننماید، عقاب وی بدون بیان نمی شود، اما اگر اصلاً به اصل پیام یا وجود دین حق دیگر جهل مطلق داشته باشد، عقاب وی عقاب بدون بیان خواهد بود: «فلو لم یصل البیان من قبل المولی او وصل الی الرسول و لم یبلغ او یبلغ دون المتعارف یکون العقاب علی المخالفه بلا بیان. اما مع ایصال الله تعالی و تبلیغ الرسول والأئمة و حفظ الاحکام فی الکتب والصحف و ترک العبد وظيفته من الفحص والتفتيش فلم یکن عقابه بلا بیان و لیس عندالعقلاء معذورا فالعقل یحکم بوجود الفحص لدی الشبهة». (۵۰) ۳. خلاف عدل کیفر کفار جاهل بر خلاف عدل الهی و ظلم محسوب می شود و لذا از خداوند چنین فعلی صادر نمی شود. پذیرفتن این اصل بر قبول اصل حسن و قبح عقلی استوار است. امام در این باره می گوید: «نمی توان گفت این چنین شخصی به جهنم خواهد رفت، زیرا محال است حضرت احدیت با بندگان خود خلاف عدل رفتار کند». (۵۱) ۴. ظلم بودن عذاب کافر

جاهل در تقریر دیگر امام عذاب کافر جاهل را ظلم و مبرا از مقام الهی می‌داند: «ممکن نیست چون اگر عبدی هیچ چیزی به گوشش نخورده و ابدا رسالت و نبوت و کتابی رانشنیده و در گوشه‌ای از زمین مثل حیوانات زندگی کرده، وقتی که روح از بدنش بیرون رفت او را بیاورند و به داخل آتش بیندازند و الی الابد بماند و بسوزد، البته چنین چیزی در هیچ عقلی نمی‌گنجد و از مصادیق روشن ظلم است». (۵۲) پلورالیزم اجتماعی در ابتدای مقاله گفته شد که پلورالیزم به معنای کثرت‌گرایی است، وقتی به دین مضاف شود، مقصود کثرت‌گرایی دینی و حق‌انگاری ادیان مختلف است این معنا از پلورالیزم با مبانی اسلام و امام خمینی ناسازگار است. معنای دیگر پلورالیزم، پذیرفتن تکثر و تنوع در عرصه اجتماع و زندگانی جمعی است، به این معنی که با قطع نظر از این که کدام دین و آیین حق است، پیروان ادیان متکثر در یک جامعه در کنار هم و با تفاهم همزیستی کنند. این قرائت از پلورالیزم با اسلام همخوانی دارد و خود قرآن چهارده سده پیش اهل کتاب را به گفتگو و زندگی مسالمت آمیز دعوت کرده است. امام خمینی نیز این شکل از پلورالیزم را پذیرفته و در جاهای متعدد به زندگی مسالمت آمیز با پیروان ادیان دیگر تأکید داشته است که اینجا به برخی اشاره می‌شود. وی با اشاره به وحدت مسلمانان و اهل کتاب در اصل مبدأ و معاد می‌گوید: «ما همه در تحت لوای توحید مجتمع هستیم، ایران مال همه است و توحید مذهب همه است. و مبدأ و معاد ایده همه است و ما این مشترکات را داریم و ملت واحده هستیم». (۵۳) و در جای دیگر: «دولت اسلامی اگر به وظیفه اسلامی عمل کند، برای همه قشرها، برای همه دین‌هایی که رسمی هستند در ایران، برای همه این‌ها احترام قایل است... و این نیست جز این که اسلام این طور است». (۵۴) وی به برابری حقوق اقشار مختلف در حکومت اسلامی تأکید می‌کند: «در اسلام مابین اقشار ملت‌ها هیچ فرقی نیست. در اسلام حقوق همه ملت‌ها مراعات شده است، حقوق مسیحیان مراعات شده است. حقوق یهود و زرتشتیان مراعات شده است. تمام افراد عالم را بشر می‌داند و حق بشری برای آن‌ها قایل است. تمام عالم را به نظر محبت نگاه می‌کند. می‌خواهد عالم مستضعفین نجات پیدا کنند». (۵۵) امام (قده) ضمن اعتراف به حقوق هر ایرانی دولت اسلامی را متعهد و ملزم به دفاع از آن می‌داند: «اقلیت‌های مذهبی نه تنها آزادند، بلکه دولت اسلامی موظف است از حقوق آنان دفاع کند و دیگر این که هر ایرانی حق دارد که مانند همه افراد از حقوق اجتماعی برخوردار باشد، مسلمان یا مسیحی و یا یهودی و یا مذهب دیگر، فرقی ندارد». (۵۶) امام (قده) در آثار بیانی و قلمی خود، به صورت متعدد به مسئله همزیستی مسالمت آمیز طرفداران ادیان و مکاتب مختلف با شهروندان مسلمان تأکید داشته است که به دلیل ضیق مقال، ما به همین مختصر بسنده کردیم. (۵۷) پی نوشت‌ها: ۱. Pluralism. ۲. برای توضیح بیشتر از تعاریف مختلف پلورالیزم، بنگرید: نگارنده، کندوکاوی در سویه‌های پلورالیزم، کانون اندیشه جوان، تهران، ۱۳۷۷. ۳. ر.ک: جان هیک، فلسفه دین، ترجمه بهرام راد، انتشارات بین‌المللی الهدی، فصل نهم. ۴. صحیفه امام، ج ۴، ص ۴۵۰، وزارت ارشاد، تهران، ۱۳۶۵. ۵. کشف الأسرار، ص ۳۰۸. ۶. صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۸۳. ۷. همان، ج ۶، ص ۴۰. ۸. صحیفه امام، ج ۳، ص ۲۶۶. ۹. شرح دعاء السحر، ص ۶۷، نشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، تهران، ۱۳۷۴. ۱۰. تعلیقات فصوص الحکم، فص عیسویه، ص ۲۲۲، دارالمحجّة البیضاء، بیروت، ۱۴۲۲ ق. ۱۱. چهل حدیث، ص ۲۰۰، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، تهران، ۱۳۷۱. ۱۲. همان، ص ۲۰۱. ۱۳. فصلت (۴۱): ۴۲. ۱۴. مائده (۵): ۴۸. ۱۵. آل عمران (۳): ۸۵. ۱۶. کشف الأسرار، ص ۳۰۷. ۱۷. فاطر: ۴۲. ۱۸. فرقان، ۱. ۱۹. انعام: ۹۰. ۲۰. انبیاء، ۱۰۷. ۲۱. همان، ص ۳۰۷. ۲۲. احزاب: ۴۰. ۲۳. همان، ص ۳۰۷. ۲۴. وسایل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۷۶، بیست جلدی. ۲۵. چهل حدیث، ص ۲۰۱. ۲۶. ر.ک: جان هیک، فلسفه و دین، فصل نهم. ۲۷. ر.ک: عبدالکریم سروش، صراط‌های مستقیم مؤسسه فرهنگی صراط، تهران. ۲۸. ر.ک: بوعلی سینا، اشارات، با شرح خواجه طوسی و حاشیه فخر رازی، ج ۲، ص ۸۳، نمط هفتم، انتشارات کتابخانه آیة الله مرعشی، قم. ۲۹. ر.ک: صدرالمآلهین، الحکمة المتعالیه، ج ۹، ص ۳۵۱، نشر مصطفوی، قم. ۳۰. ر.ک، مرتضی مطهری، عدل الهی، ص ۲۷۱، ۲۴۶، ۳۰۵، انتشارات اسلامی قم. ۳۱. تقریرات فلسفه، اشعار، ج ۳، ص ۴۷۸، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، تهران، ۱۳۸۲. ۳۲. همان، ص ۴۷۵. ۳۳. همان، ص ۵۰۴ و ۵۰۵. ۳۴. همان، ۴۷۵ و ۴۷۶. ۳۵. همان،

ص ۴۷۶. ۳۶. همان، ص ۴۷۷. ۳۷. همان، ص ۴۷۸. ۳۸. آل عمران: ۱۹۸. ۳۹. پیشین، ص ۴۸۵. ۴۰. همان، ص ۴۷۹. ۴۱. همان، ص ۴۸۱ و ۴۸۲ و نیز: ۴۸۷. ۴۲. اسراء: ۱۵. ۴۳. پیشین، ص ۴۸۴. ۴۴. همان، ص ۴۷۷. ۴۵. همان، ص ۴۷۸. ۴۶. پیشین، ص ۴۸۵ و ۴۸۶. ۴۷. صدرالمآلهین، تفسیرالقرآن کریم، ج ۱، ص ۳۷۴، انتشارات بیدار، قم. ۴۸. پیشین، ص ۴۷۶. ۴۹. همان، ص ۴۷۶. ۵۰. انوارالهدایه، ج ۲، ص ۴۱۲، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، قم، ۱۳۷۲. ۵۱. همان، ص ۴۷۷. ۵۲. همان، ص ۴۸۳. ۵۳. صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۹۸، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، تهران، ۱۳۷۸. ۵۴. همان، ص ۱۰۰. ۵۵. صحیفه نور، ج ۵، ص ۴۴۱. ۵۶. همان، ج ۳، ص ۱۵۹. ۵۷. برای آشنایی بیشتر ر.ک: گلچین شش، پیروان ادیان الهی، مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام، تهران، ۱۳۷۸.

اسلام، قرائت‌ها و امام خمینی قرائت‌های مختلف در مسائل مختلف بااستناد به فرمایشات امام

اسلام، قرائت‌ها و امام خمینی قرائت‌های مختلف در مسائل مختلف بااستناد به فرمایشات امام چکیده این مقاله به بررسی و گزارش قرائتهای مختلف عالمان دین و امام خمینی از بعضی آموزه‌های کلامی فقهی می‌پردازد. نویسنده می‌کوشد این نظر را که «تنها از اسلام یک قرائت وجود دارد» با ارایه قرائتهای مختلف و چه بسا متناقض برخی از بزرگان دین از آموزه‌های دینی و کلام معصومان مورد تحلیل قرار دهد. در متن مقاله خواهد آمد که عالمان در تفسیر مهم‌ترین آموزه‌های دینی (توحید، نبوت، امامت، معاد) قرائتهای مختلفی را عرضه داشته‌اند. و در حوزه فقه، مقاله تنها به تحلیل و مقایسه حدود ده قرائت متفاوت از «ولایت فقیه» می‌پردازد و نشان می‌دهد که فقها چگونه از روایات، قرائتهای متکثری عرضه داشته‌اند. آفریدگار حکیم برای هدایت و سعادت انسان، ادیان و پیامهای آسمانی را فرورستاده است. از آنجا که دین و اکثر آموزه‌های آن، متعلق به عالم الوهی و فراطبیعی است، شناخت و ادراک آن به صورت کمال و تمام، برای انسان، به دلیل تعلقش به عالم ماده و تاثر از آن، چندان سهل و میسر نیست. از این رو خداوند برای تعلیم تعالیم آسمانی و ترویج آن، پیامبرانی که واجد صفات لازم برای دریافت وحی و تبلیغ آن مانند عصمت و علم و آگاهی کامل بودند، برانگیخته است که مردم بتوانند با یاری جستن از آنان به عمق معارف دینی نایل آمده و با تخلق به آنها بر ساحل سعادت فرود آیند. در زمان حضور سفیران الهی که مفسر و مرجع شریعت و دین بشمار می‌آمدند بر مردم و خصوصا اندیشوران پرسش‌ها و شبهاتی در مقولات دینی مطرح می‌شد، که به آسانی می‌توانستند پاسخهای خودشان را از صاحبان شریعت به صورت شفاف، دریافت کنند. اما بعد از فقدان پیامبران و همچنین بعد از غیبت امام دوازدهم، پرسشها و شبهات جدیدی در خصوص آموزه‌های دینی برای عالمان پدیدار گشت، که پاسخ بعضی از آنها در متن دین یافت نمی‌شد، زمینه فوق، دین باوران و اندیشوران را بر آن داشت که در جهت حمایت از دین، به تفسیر و اعلام پاسخ دین دست بزنند. اما از آن جا که تفاسیر و قرائتهای عرضه شده، منقطع از وحی و آمیخته با کاستیهای معرفت بشری بودند، احتمال تطابق و عدم تطابق آن با اصل دین را محتمل ساخته است. زایش قرائتهای مختلف و بعضا متضاد از سوی نحله‌های مختلف دینی اعم از کلامی، فلسفی، تفسیری، حدیثی و عرفانی، امکان و احتمال مزبور را به جزم تبدیل کرد. ما در این نوشتار، در صدد تبیین و پردازش علل و ادله پروسه فوق نیستیم، بلکه در این مقال می‌کوشیم با اعتماد به واقعیتها، قرائتهای مختلف و متضاد عالمان اسلامی از یک گزاره دینی را نشان دهیم. اما این که کدام قرائت سره و کدامیک ناسره است، نمی‌توان آن را در این مقال بل در مقالهای دیگر، ترسیم و اثبات کرد، چرا که خود آن نیز، یک قرائت بیش نیست. به قول شاعر: «دست ما کوتاه خرما بر نخیل» برای تبیین مدعا به اصول و معارف کلی و مهم اشاره می‌شود و از گزارش معارضه خود عالمان با یکدیگر و وارد کردن اتهام‌هایی مانند تکفیر، تنجیس، بطلان اعمال عبادی حتی هم مذهبی خود، تاثر از فلاسفه روم و رویگردانی از دین و دهها مورد دیگر که خود مجال دیگر می‌طلبد، صرف نظر شد. الف: صفات خدا اصل وجود خداوند گوهر و لب ادیان را تشکیل می‌دهد، اما در صفات خداوند و تفسیر آن بین عالمان دین، اختلافات و تفاسیر مختلفی وجود دارد که به بعضی اشاره می‌شود. (۱) اراده: بیشتر متکلمان و محدثان مانند خواجه طوسی و

علامه حلی (۲) و علامه مجلسی (۳) صفت اراده خدا را بر حسب ظواهر روایات (۴) به عنوان صفت حادث، تفسیر کرده اند. امام خمینی (۵) همگام با فلاسفه (۶)، اراده را صفت ذاتی خداوند دانسته و انگاشتن آن از صفات فعل را بر خلاف برهان متین توصیف می‌کند. انگیزه اصرار و تاکید متکلمان و محدثان بر حدوثی انگاشتن صفت اراده، توجیه مبنای خودشان در قول به حدوث زمانی عالم امکان است، اما از آنجا که فلاسفه منکر حدوث زمانی و قایل به حدوث ذاتی عالم ممکن اند، نیازی به غیر ذاتی انگاشتن اراده ندارند. (۲) قدرت: درباره تعریف قدرت میان متکلم و حکیم اختلاف قرائت وجود دارد. حکیم آن را به «ان شاء فعل و ان لم یشاء لم یفعل» (۷) و متکلم به «صحہ الفعل و الترك» تفسیر می‌کند. امام (ره) نیز از تعریف حکیم جانبداری می‌کند و تعریف متکلم را تشبیه و تنقیص، وصف می‌کند. (۸) و در مقابل، متکلمان فلاسفه را تکفیر نموده اند. چرا که لازمه تعریف فلاسفه از اراده و قدرت، انکار حدوث زمانی و اختیار خداوند است. (۳) فاعلیت: چگونگی فاعلیت خداوند و تدبیر امور عالم از طریق اصل علیت یا نظام «عادت»، از مباحث جنجالی و حساس الهیات است. اشاعره طرفدار نظام عادت و جبر و معتزله سر از تفویض در آوردند. اما امامیه در پرتو رهنمودهای ائمه هدی، قایل به «امر بین الامرین» شدند. لکن نکته ظریف پیدایش قرائتهای مختلف از همین اصل است. فلاسفه و عرفا با پذیرش قاعده «الواحد لا یصدر منه الا الواحد» فاعلیت و مداخله خداوند در عالم را از طریق نظام سببیت ممکن می‌دانند و فاعلیت مباشر و مستقیم خدا را تنها در صادر اول می‌پذیرند. (۹) در سوی دیگر، اشاعره و امامیه (متکلمان، مفسران و محدثان) به شدت قاعده فوق را انکار می‌کنند و آن را موجب تقیید قدرت و فاعلیت خدا می‌دانند. و افعال مادی از آن جمله معجزات را جزء افعال مباشر الهی وصف می‌کنند. مرحوم امام نیز در همین نظریه، از مبنای فلاسفه جانبداری کرده و استناد مستقیم افعال مادی به خداوند را موجب ترکیب و تفسیر ذات الهی ذکر می‌کند. (۱۰) علم: تفسیر علم خداوند نیز از مسایل مناقشه برانگیز الهیات است، که در آن حدود ده قرائت عرضه شده است. نکته اوج مناقشات نسبت انکار علم خدا به امور مادی و جزئی به گروهی از فلاسفه است. فخر رازی، اکثر متقدمان و متاخران فلاسفه را منکران علم خدا به جزئیات گزارش می‌کند (۱۱) و در میان لیست مخالفان، هشام بن حکم شیعه را نیز جا می‌دهد. (۱۲) امام در این مقوله طرفدار علم خدا به جزئیات است اما در تفسیر آن با متکلمان اختلاف نظر دارد. (۱۳) ب: نبوت در مقوله نبوت اختلاف مهمی در میان عالمان اسلامی خصوصاً امامیه مطرح نیست. مهم ترین مساله بحث انگیز، مساله عصمت پیامبر است که اشاعره و معتزله در بعضی موارد آن تردید کردند. اما امامیه آن را به صورت مطلق می‌پذیرد، تنها شیخ صدوق و استادش ابن ولید قایل به سهو پیامبر در نماز هستند که معتقدند انکار آن از مصادیق غلو است، (۱۴) اما مورد هجومه بیشماری از بزرگان قرار گرفته است. (۱۵) این در حالی است که شیخ صدوق در مقام تالیف کتابی مستقل در اثبات سهو نبی برمی‌آید و برای این کار از خداوند طالب اجر و پاداش است. استناد معجزه به خود پیامبر یا خدا از مسایل اختلافی بین متکلمان و فلاسفه است. فلاسفه بنابر پذیرفتن اصل علیت و قاعده «الواحد» معجزات را فعل خود پیامبر می‌دانند، اما متکلمان معجزات را فعل مباشر خدا و انگاشتن آن فعل پیامبر را از مصادیق تفویض باطل توصیف می‌کنند. چنان که علامه مجلسی نظریه فلاسفه را کفر صریح یاد می‌کند که هیچ عاقلی در تکفیر آن تردیدی نمی‌کند. به زعم وی، ادله عقلی و نقلی بر استحاله دیدگاه فلاسفه دلالت می‌کند. (۱۶) مرحوم امام خمینی (ره) در نقد موضع علامه مجلسی، ضمن رد دلیل وی مبنی بر شمردن نظریه فلاسفه از مصادیق تفویض باطل، آن را برهانی توصیف می‌کند. (۱۷) ج: امامت بیان شد که اصل نبوت حضرت محمد (ص) و صفات او چالشهای عمیقی در میان علمای اسلام ایجاد نکرده است. اما مساله جانشینی آن حضرت، از مسایل بحث انگیز و اختلافی دینی شد که بستر پیدایش قرائتهای مختلف از کتاب و سنت و به دنبال آن پیدایش فرق و مذاهب مختلفی شد. به گونه ای که بعضی فرق و مذاهب یکدیگر را تکفیر و چه بسا قایل به نجاست آنها شده اند. مذهب تشیع که قرائت اهل بیت از اسلام است از بدو پیدایش نکته نظرات مختلفی درباره فرق دیگر «اهل سنت» اظهار داشته است که اینجا با اشاره می‌گذریم. (۱) امامت از اصول دین یا مذهب اکثر متکلمان امامیه امامت را از اصول دین اسلام بر می‌شمارند، به این معنا که با انکار یا فقدان

اصل امامت، حقیقت اسلام شخص، از بین خواهد رفت به گونه ای که اعمال عبادی وی باطل و در آخرت خسران و عذاب جهنم نصیب او خواهد شد. متکلمان نامی امامیه مانند شیخ صدوق (۱۸)، شیخ مفید (۱۹)، سید شریف رضی (۲۰)، ابن نوبخت، شیخ طوسی (۲۱)، علامه حلی (۲۲) و دیگران در تکفیر اهل سنت که تعبیر به مخالفان می شود اتفاق کلمه دارند. اختلاف امامیه تنها در پذیرفتن اسلام ظاهری مخالفان است به این صورت که آیا مخالفان که در کفر واقعی و باطنی آنان شبهه ای نیست، در ظاهر نیز محکوم به کفر و لوازم آن مانند نجاست هستند یا نه؟ صاحب حدائق مدعی است که اکثر قدماء فقهاء قایل به نجاست مخالفان شده اند (۲۳)، اما صاحب جواهر (۲۴) قول اقوی را حکم به طهارت و اسلام ظاهری آنان در عصر غیبت می داند، اما خاطر نشان می سازد که حضرت حجت در زمان حضور، با آنان مطابق کفار رفتار خواهد کرد. ادله قرائت فوق به شرح ذیل است: (۲۵) ۱- روایات دال بر کفر مخالفان ۲- روایات دال بر بناء اسلام بر امامت ۳- روایات دال بر ارتداد مخالفان بعد از وفات پیامبر ۴- ادعای ضرورت ۵- ادعای اجماع جداانگاران امامت از اصول دین به پاسخ ادله فوق پرداختند که ما به پاسخ های حضرت امام اشاره می کنیم: پاسخ اول: امام در پاسخ دلیل اول به مغالطه کاربرد لفظ مشترک در استدلال اشاره می کند و آن کاربرد لفظ کافر در معنای «مقابل اسلام» و «مقابل ایمان» است، مراد از کافر انگاشتن مخالفان معنای دوم آن است یعنی آنان واجد ایمان برتر نیستند، نه این که فاقد اسلامند. (۲۶) مرحوم امام، آن گاه فقهاء را مورد هجمه قرار می دهد که به دلیل خلط مباحث معرفتی و عرفانی با مباحث فقهی، از تفسیر حقیقی روایات درمانده و دست به تفسیر فقهی نابجا زده اند. (۲۷) پاسخ دوم: ایشان حقیقت و ماهیت اسلام را سه اصل: توحید، نبوت و معاد ذکر می کند و امامت را در اصول مذهب می گنجانند. «ماهیه الاسلام لیس الا الشهادة بالوحدانیه و الرساله و الاعتقاد بالمعاد و لایعتبر سوی ذلک، سواء فیه الاعتقاد بالولایه و غیرها، فالامامه من اصول المذهب لالدین» (۲۸) پاسخ سوم: ایشان ارتداد مخالفان و مردم بعد از وفات پیامبر را ارتداد و خروج نه از اصل دین بلکه مقصود، نقض پیمان ولایت حضرت علی (ع) تفسیر می کند که مردم آن را در غدیر خم و در سایر مواضع بسته بودند (۲۹)، و بنابر فرض ارتداد از اصل اسلام، اختصاص به عناد و قصد خواهد داشت. پاسخ چهارم: ایشان همچنین ادعای ضرورت را مختص به ولایت بمعنای محبت و مهرورزی به اهل بیت و عدم عداوت با آنان می داند، اما این که ولایت به معنای عام آن که شامل حکومت و خلافت نیز شود، یک اصل ضروری باشد، نه تنها ثابت نشده، بلکه عکس آن ثابت است. (۳۰) امام احتمال اختصاص ضرورت به صدر اول اسلام را به عنوان احتمال ذکر می کند. (۳۱) پاسخ پنجم: وی قدر متیقن اجماع را تنها کفر خوارج و نواصب می داند. (۳۲) اندیشوران دیگر مانند صاحب جواهر، شیخ انصاری، حکیم، کاشف الغطاء، خوئی، شاه آبادی و شهید مطهری در بعضی از پاسخ ها با امام هم عقیده هستند. (۲) علم امام علم غیب پیامبر و به تبع آن ائمه اطهار یکی دیگر از آموزه های دینی و مذهبی است که از سوی امامیه قرائتهای مختلفی مطرح شده است. ۱- علم فعلی به تمامی جزئیات از طریق لوح محو و اثبات و لوح محفوظ. ۲- علم فعلی به جزئیات از طریق علم به لوح محو و اثبات فقط. ۳- علم شانی با درخواست و افاضه خداوند. ۴- قول به توقف. آگاهی امامان از زمان موت و شهادتشان و عدم آن از ثمرات قرائتهای فوق است که موجب ارائه تفاسیر و توجیهاات مختلفی در مواردی می شود که ائمه با علم و آگاهی به سوی مرگ می شتافتند. مانند علم حضرت علی (ع) و امام حسین (ع) به زمان دقیق شهادت خود و حرکت آنان به سوی مسجد کوفه و کربلا- که در ظاهر القاء به تهلکه می شود. بعضی عالمان بزرگ امامیه در توجیه حرکت فوق منکر آگاهی امام علی (ع) و امام حسین (ع) به شهادت خودشان شدند که اینجا می توان به سید مرتضی (۳۳)، شیخ مفید (۳۴)، شیخ طوسی (۳۵)، ابن شهر آشوب (۳۶) و شیخ طبرسی (۳۷) اشاره کرد. برخی دیگر با پذیرفتن علم آن بزرگواران به تمامی جزئیات و امور گذشته و آینده و به تبع آن علم به شهادت خود، به ارائه توجیهاات مختلف پرداختند که از آنان می توان از شیخ صدوق (۳۸)، ابن طاووس (۳۹)، یوسف بحرانی (۴۰)، علامه مجلسی (۴۱)، علامه طباطبایی (۴۲)، شهید مطهری (۴۳) و آیات عظام بروجردی، گلپایگانی، اراکی و مرعشی، نام برد. اما عقیده امام خمینی با قرائت دوم همساز است و تصریح می کند که به حسب روایات، امام حسین (ع)

علم به شهادت خود داشت. (۴۴) د: معاد معاد و وجود عالم رستاخیز از مسلمات ادیان آسمانی خصوصا اسلام به شمار می آید، اما درباره چگونگی تصویر و تبیین بعضی آموزه های آن از قبیل روحانی یا جسمانی بودن، قبر، صراط، میزان، ارتباط نفس با بدن دنیوی و اعاده بدن دنیوی و به تبع آن شبهه معروف آکل و ماکول، نظرات مختلفی وجود دارد. ما در این مختصر به بررسی قرائتهای عرضه شده در خصوص نوع کیفر اخروی و انقطاع یا خلود آن می پردازیم. نوع عذاب (اعتباری یا تکوینی) هر چند ضرورت اصل کیفر مورد توافق عالمان دین قرار گرفته است اما درباره نوع آن سه قرائت وجود دارد: الف) تکوینی: به این معنا که عذابهایی قیامت از هنگام فوت تا پایان عذاب، رابطه تکوینی و حقیقی با شخص مجرم دارد، کیفر عمل و فعل تکوینی شخص گناهکار است که در قیامت، انسان توسط آن معذب می شود و رابطه آن دو، رابطه «علت و معلول» و به تعبیر دقیق تر «عینیت» است. درباره چگونگی عذاب توسط عمل معصیت دنیوی، طرفداران آن می کوشند، با قول به «تجسم اعمال» که ظاهر کتاب و سنت است با دو تفسیر مختلف یعنی وجود صورت باطنی برای اعمال دنیوی انسان و تجسم و تمثیل انواع عذاب و نعمت توسط نفس انسان، به تبیین آن پردازند. قرائت فوق متعلق به عالمان معرفت مانند صدرالمتهلین، شیخ بهائی، علامه طباطبایی و شهید مطهری است. (۴۵) ب) اعتباری و قراردادی: مدعای این قرائت آن است که انواع عذاب و نعمت های آخرت تنها مجازات و تفضل خداوند است که هیچ رابطه تکوینی با شخص گناهکار یا مطیع ندارند، بلکه خداوند در مقابل ثواب و عصیان بندگان خود، بهشت و جهنمی را با ماموران ویژه مهیا کرده است که هر گروهی به حسب اعمال خود وارد آن خواهند شد. بیشتر متکلمان، مفسران و محدثان از این تفسیر حمایت کرده و دست به تاویل آیات و روایات تجسم اعمال زده اند که شیخ مفید، شیخ طبرسی و طوسی، از آن جمله می باشند. (۴۶) علامه مجلسی نظریه تجسم اعمال را ناسازگار با معاد جسمانی وصف کرده است. (۴۷) ج) اعتباری و طبیعی: برخی از معاصران که مبانی هر دو قرائت را ملاحظه کرده و نمی توانستند به طرد یکی و اخذ دیگری دست بزنند، ناچار به جمع هر دو قرائت پرداختند و مدعی شدند ثواب و عقاب آخرت تلفیقی از تکوینی و اعتباری است. که اینجا می توان به محقق کمپانی، جوادی آملی، جعفر سبحانی، مصباح یزدی و سید جلال الدین آشتیانی اشاره کرد. (۴۸) اما قرائت حضرت امام (ره) با مبنای دوم مطابقت دارد و با قول به وجود صورت باطنی برای اعمال مادی انسان، سخن علامه مجلسی را «کلام غریب» می داند که ترکش اولی است. نظریه خلود بعضی فرق اسلامی قایل به عذاب جاودانه آخرت برای بعضی مسلمانان گناهکار می باشند، اما امامیه در خروج مؤمنان از جهنم بعد از تحمل کیفر خودشان، اتفاق نظر دارند. محل مناقشه درباره عذاب جاوید برای کفار است که ظاهر بعضی آیات و روایات بر آن دلالت می کند. اکثریت امامیه قایل به نظریه خلود هستند. اما دیدگاه دومی نیز وجود دارد که معتقد به انقطاع عذاب جهنم است که قائلان آن بیشتر از علماء کشف مانند محی الدین عربی، عبدالرزاق کاشانی، عبدالکریم جیلی، صدرالمتهلین، فیض کاشانی می باشند. (۴۹) اما قرائت امام در این مقوله با نظر عرفا که بیشتر موارد با آن منطبق است مغایرت دارد و از ظواهر عبارت ایشان، نظریه خلود استنتاج می شود. (۵۰) ه: ولایت فقیه اندیشوران امامیه مساله حکومت در عصر غیبت و بطور عموم فلسفه سیاسی اسلام و مکتب امامیه را به صورت مستقل و جامع مورد بررسی و تحلیل قرار نداده اند، بلکه فقهاء اکثرا در ضمن مساله تبیین ولایت پدر و یا قیم شرعی بر اموال صغار و یتامی و محجورین به تبیین برخی از زوایای آن پرداخته اند. امامیه در مشروعیت الوهی و آسمانی حکومت معصومان (پیامبر و ائمه) اتفاق کلمه دارند و بر این اعتقادند که پیامبر اسلام علاوه بر منصب نبوت و دریافت وحی، از سوی خداوند دارای سه منصب دیگر، به نامهای «مرجعیت دینی»، «قضاوت» و «حکومت» بود که آنها را به امر الهی به ائمه معصومین واگذار کرده است. قرائتهای مطرح در ولایت فقیه عالمان دین و فقها در باب حکومت دینی و شان فقها در عصر غیبت قرائتهای مختلفی را ابراز داشتند که می توان مجموع آنها را در فروض ذیل استقراء کرد: ۱- شان مرجعیت دینی: طرفداران این نظریه معتقدند که شان فقیه در عصر غیبت تنها تبلیغ دین و تفسیر آن با توجه به مبانی معتبر آن است. اما اجرای احکام اجزائی اسلام نیز از شؤون فقها به شمار نمی آید. ابن ادریس و ابن زهره از آن جانبداری کرده اند و صاحب شرایع و علامه

حلی در بعضی آثار خود قایل به توقف شدند. (۵۱) ۲- شان قضا به نحو امور حسبه و اجازه ۳- شان قضا به نحو ولایت طرفداران دو قرائت فوق شان فقها را به مقوله قضاوت و دادرسی نیز تسری داده اند، اما معتقدند که پرداختن فقهاء به امور اجتماعی و سیاسی و حکومتی خارج از شان و وظیفه فقهاست. و به دیگر سخن، ولایت فقیه منحصر در امر قضاست. این دیدگاه، مختار اکثر فقهای امامیه است، (۵۲) و مغایر با ولایت فقیه اصطلاحی امروزی است که شامل حکومت نیز می شود. ۴- نظارت بر امور: این دیدگاه ولایت فقیه را بدست گرفتن زمام کشور و امور حکومتی و اجرائی نمی داند. بلکه نظارت بر امور و حاکم تفسیر می کند. بنابراین قول، حاکم دینی لازم نیست که فقیه باشد، بلکه یک شخص مثل سلطان عادل نیز و شهید مطهری (۵۴) به قرائت فوق تصریح نموده اند، و می توان آن را از مواضع نظری و عملی فقهای متقدم نیز استظهار کرد. چنانکه حضرت امام در این باره می گوید: «ما می گوئیم حکومت باید با قانون خدایی که صلاح کشور و مردم است اداره شود و این بی نظارت روحانی، صورت نمی گیرد». (۵۵) ۵- شان قضا و حکومت به نحو اجازه و امور حسبه که مختار آیه الله خوئی و تبریزی است. (۵۶) ۶- شان قضا و حکومت به نحو ولایت مقیده با تنصیب محض. ۷- شان قضا و حکومت به نحو ولایت مطلقه با تنصیب محض. ۸- شان قضا و حکومت به نحو ولایت با انتخاب فقها (نوعی اریستوکراسی). ۹- شان قضا و حکومت به نحو ولایت با انتخاب مردم (نوعی دموکراسی). حضرت امام که خود یکی از فقهای نامور معاصر است به تکرر قرائتهای فقها آگاهی کامل دارد و در تایید اختلافی بودن آن می گوید: «در کتابهای فقهای بزرگوار اسلام پر است از اختلاف نظرها و سلیقه ها و برداشتها در زمینه های مختلف نظامی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی و عبادی. تا آن جا که در مسایلی که ادعای اجماع شده است، قول و یا اقوال مخالف وجود دارد و حتی در مسایل اجتماعی هم ممکن است قول خلاف پیدا شود... مهم تر از همه اینها، ترسیم و تعیین حاکمیت ولایت فقیه در حکومت و جامعه است، که همه اینها گوشه ای از هزاران مساله مورد ابتلای مردم و حکومت است که فقهای بزرگ در مورد آنها بحث کرده اند و نظراتشان با یکدیگر مختلف است» (۵۷) ایشان ضمن تایید وجود قرائت اختصاص شان فقها به امر قضا می گوید: «در این که فقهای عادل، به حسب تعیین ائمه، منصب قضا (دادرسی) را دارا هستند و منصب قضا از مناصب فقهای عادل است، اختلافی نیست. بر خلاف مساله ولایت که بعضی مانند مرحوم نراقی و از متاخران مرحوم نائینی تمام مناصب و شؤون اعتباری امام را برای فقیه ثابت می دانند. و بعضی نمی دانند». (۵۸) روایات (قرائتهای موافق و مخالف) اما نظر امام موافقت با ولایت فقیه به معنای عام آن، یعنی ولایت در امر قضا و حکومت به نحو مطلق است. مهم ترین مبنای این قول روایات متعددی است که امام و دیگران به آن استناد کرده اند در اینجا به مقایسه قرائتهای مختلف فقها از روایات معصومان اشاره می کنیم تا روشن شود که چگونه از کلام معصوم، قرائتهای مختلفی پدید آمده است. ۱- علما خلفاء پیامبر از پیامبر اسلام (ص) روایت شده است که سه بار فرمود: «اللهم ارحم خلفائی، قیل یا رسول الله و من خلفائك؟ قال: الذین یاتون من بعدی یروون حدیثی و سنتی فیعلمونها الناس من بعدی» (۵۹) حضرت امام (ره) دلالت روایت بر مدعا را بدون اشکال می داند و معتقد است که مقصود از خلیفه، جانشینی از مناصب سه گانه پیامبر (مرجعیت دینی، قضا، حکومت) است و فقها نیز از مصادیق «خلفاء» است. (۶۰) صاحب جواهر (۶۱)، نراقی (۶۲)، میرزا عبدالفتاح مراغی (۶۳)، شیخ عبدالله مامقانی (۶۴) و آیه الله گلپایگانی (۶۵)، مشابه تفسیر فوق عرضه داشتند. اما بعضی قرائت دیگری از «خلفاء» و تطبیق آن بر فقها ارائه کرده اند و بر این اعتقادند که مراد روایت از خلیفه، خلافت و جانشینی از پیامبر در مرجعیت دینی و ترویج و تبلیغ آن است. استفاده امر قضا و از آن بالاتر امر حکومت، نیاز به قرینه دارد. سید محمد بحر العلوم (۶۶)، آخوند خراسانی (۶۷)، محقق نائینی (۶۸)، ضیاء الدین عراقی (۶۹)، سید محمد هادی میلانی (۷۰)، خوئی (۷۱)، شیخ جواد تبریزی (۷۲) و مکارم شیرازی (۷۳) به چنین تفسیری معتقدند. ۲- رجوع به راویان در حوادث واقع حضرت حجت در پاسخ سؤال یکی از صحابه که از حکم حوادثی سؤال کرده بود، فرمود: «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله علیهم». روایت فوق راویان را ملجا و مرجع و حجت مردم در حوادث واقع می داند. امام خمینی در تقریر استدلال

می‌گوید: «منظور از «حوادث» که در این روایت آمده، مسایل و احکام شرعیه نیست... منظور از «حوادث واقعه» پیش آمده‌های اجتماعی و گرفتاریهایی بوده که برای مردم و مسلمین روی داده است. آنچه به نظر می‌آید، این است که (راوی) بطور کلی سؤال کرده) و حضرت طبق سؤال جواب فرموده اند». (۷۴) از سوی موافقان، روایت مزبور مهم ترین دلیل شرعی برای اثبات ولایت فقیه از حیث دلالت، توصیف شده است. و عالمانی مانند، آقارضا همدانی (۷۵)، صاحب جواهر (۷۶)، شیخ انصاری (۷۷)، میلانی (۷۸)، کاشف الغطا (۷۹) به آن استناد کرده اند. با این وجود، برخی فقهای دیگر دلالت روایت مزبور بر مدعا را مخدوش می‌دانند که عمده ترین دلیل آنان، تفسیر «حوادث» به حوادث معهود و جزئی سائل است و لااقل محتمل آن است و لذا نمی‌توان آن را بر حوادث کلی و اجتماعی تطبیق کرد. آخوند خراسانی (۸۰)، شیخ علی ایروانی (۸۱)، محقق نائینی (۸۲)، کمپانی (۸۳)، محسن حکیم (۸۴)، آقا ضیاء الدین عراقی (۸۵)، شیخ جواد تبریزی (۸۸) از منتقدان قرائت مزبور هستند. ۳- علما حاکمان مردم امام صادق (ع) در مقبوله عمر بن حنظله، راویان و عارفان به احکام دین را به منصب «حاکم» برگزیده است. «من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما» (۸۹). وجه استدلال بر تفسیر حاکم به معنای عام آن یعنی اعم از قضاوت و امور اجتماعی و حکومتی است. بنابر این عارفان به دین که همان فقهاء اند از سوی امام صادق (ع) به منصب حکومت مسلمین انتخاب شده اند. امام خمینی در تبیین آن می‌گوید: «این فرمان - که امام (ع) صادر فرموده - کلی و عمومی است. تعبیر به «حاکما» فرموده، تا خیال نشود که فقط امور قضایی مطرح است و به سایر امور حکومتی ارتباط ندارد» (۹۰) ایشان دلالت روایت بر مدعا را از واضحات ذکر می‌کند. (۹۱) فقهای دیگری مانند: محقق کرکی (۹۲)، نراقی (۹۳)، نائینی (۹۴)، صاحب جواهر (۹۵)، بحر العلوم (۹۶)، شیخ انصاری (۹۷)، گلپایگانی (۹۸) از تفسیر فوق جانبداری کرده اند. اما مخالفان تاکید می‌کنند که در عصر امام صادق (ع) واژگان «حاکم» به صورت متعدد در امر قضا و قضای استعمال می‌شد و شاهد آن کاربرد فوق در روایات متعدد است پس قدر متیقن رجوع به عالم دین در مساله فتوی و امر قضا و امور حسبه است. آخوند خراسانی (۹۹)، میرعبدالفتاح حسینی مراغی (۱۰۰)، فاضل دربندی (۱۰۱)، سید محسن حکیم (۱۰۲)، میلانی (۱۰۳)، سید احمد خوانساری (۱۰۴)، منتظری (۱۰۵)، خوئی (۱۰۶)، شیخ جواد تبریزی (۱۰۷) و مکارم شیرازی (۱۰۸) از مخالفان استدلال مزبور هستند. از امام علی (ع) نقل شده است که وی علماء را حکام و حاکمان مردم توصیف کرده است. «العلماء حکام علی الناس» موافقان «حکام» را به معنای حاکم و رهبر اجتماعی مردم تفسیر می‌کنند. (۱۰۹) دلالت روایت همانطور که امام ذکر کرده اند. (۱۱۰) واضح است و توجیه بعضی بر این که مقصود از «حکام» و حکومت، حاکمیت بر قلوب مردم است، خلاف ظاهر می‌باشد. (۱۱۱) لکن اشکال عمده روایت همانطوری که امام متذکر شدند اشکال سندی (مرسله بودن) آن است. ۴- مجاری امور در دست علماء امام حسین (ع) علما دین را متکفل مجاری امور و احکام ذکر می‌کنند. «مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء بالله، الامناء علی حلاله و حرامه» (۱۱۲) روایت تصریح می‌کند که مجاری امور که مقصود، امور اجتماعی و حکومتی است، باید در دست «علماء» و تحت اختیار و نظارت آنان قرار گیرد. و «علماء» نیز عام و شامل ائمه و فقهاء می‌شود. روایت از حیث دلالت بر اصل ولایت تقریبا تام و شفاف است اما منتقدان مانند خوانساری، شیخ جواد تبریزی، مکارم شیرازی (۱۱۳) آن را به دلیل ضعف سند (مرسله بودن) نمی‌پذیرند. و حضرت امام نیز به این اشکال توجه داشته و لذا آن را به عنوان موید ذکر می‌کند. نقد دیگر مخالفان متوجه تفسیر «علماء» به فقهاء است. آنان تاکید می‌کنند که واژه «العلماء» در اکثر روایات مانند روایت «مداد العلماء افضل من دماء الشهداء»، تنها بر ائمه معصومین، تطبیق می‌کند. نقد فوق از سوی آخوند خراسانی، میرزا فتاح شهیدی (۱۱۴)، شیخ موسی نجفی خوانساری، محقق نائینی، کمپانی و شیخ مرتضی حائری یزدی مطرح شده است. نقد سوم پس از پذیرفتن اصل دلالت مدعی، این است که روایت درباره انتخاب علماء برای زمامداری حکومت به صورت انتصاب یا انتخاب یا تلفیقی از آن دو، ساکت است. ۵- علماء ورثه انبیاء «ان العلماء ورثه الانبیاء» (۱۱۵). این که عالمان دین ورثه پیغمبر باشند معنای آن انتقال شئون و وظایف دینی

مورث یعنی شئون سه گانه پیغمبر به علماء است. و مراد از علماء، ائمه و عالمان دین هستند و دلیلی بر حصر نیست. جمعی از اندیشوران مانند: نراقی، مراغی، کاشف الغطاء، و امام خمینی بر این روایت استشهاد کرده اند. شبهات پیشین مانند اختصاص «العلماء» به ائمه و انتقال شان مرجعیت دینی و امر قضا فقط به علماء در این روایت نیز مطرح است. علاوه بر آن معنای متبادر از وارث بودن علماء از انبیاء، وراثت در امر تبلیغ و ترویج احکام مبین است. مشابه روایت فوق روایات دیگری نیز وارد شده است که در آنها از علماء و فقهاء به «امناء پیامبر»، «وصی پیامبر»، «مانند پیامبران بنی اسرائیل» و «حصون اسلام» تعبیر شده است که مشابه استدلالات و نقدهای یاد شده را در پی خود دارد که مجال اشاره نیست. قرائتهای نهایی از روایات حاصل آن که در تفسیر روایات و استنتاج ولایت فقیه از آن قرائتهای مختلف وجود دارد. ۱- عدم دلالت: برخی از فقهاء بر این باورند که نظریه ولایت فقیه از ادله شرعی و لفظی استنتاج نمی شود، چرا که مجموعه روایات خالی از اشکال سندی یا دلالتی نیستند. از این رو، اکثر فقهای متقدم، منکر ولایت فقیه در امر کومت شدند، و بعضی نیز تصریح به عدم دلالت روایات کرده اند، مانند: صاحب حدائق، سید احمد خوانساری، شیخ موسی نجفی خوانساری و از معاصران: آیه الله خوئی، شیخ جواد تبریزی، مکارم شیرازی و شهید مطهری (۱۱۶) و برخی دیگر که در صفحات پیشین گذشت. ۲- انتصاب صرف (مشروعیت یک سویه): برخی ضمن پذیرفتن دلالت روایات بر اصل ولایت فقیه، مدعی هستند که روایات فوق فقهای واجد شرایط را به منصب زعامت و رهبری مسلمین نصب کرده و مردم می بایست فرمانبردار آنان باشند و هیچگونه نقش و تاثیری در مشروعیت آنان ندارند، به بیانی مردم حق انتخاب رهبر و حاکم خود را ندارند. لازمه قرائت فوق تکثر حاکم و ولی فقیه است که به صرف داشتن شرایط لازم، از سوی شرع به منصب ولایت منصوب می شوند. قرائت فوق مختار بعضی معاصران مانند: جوادی آملی (۱۱۷) و مصباح یزدی (۱۱۸) است. ۳- انتصاب کلی (مشروعیت دو سویه): این قرائت مدعی است که روایات تنها شرایط و صفات لازم حاکم اسلامی را تعیین و ترسیم کرده است و فقیه به صرف دارا بودن شرایط لازم به منصب ولایت فعلی منتصب نمی شود، بلکه مکمل و شرط لازم فعلیت یافتن ولایت، انتخاب و پذیرش آن از سوی مردم است و به تعبیر بعضی فقهای معاصر (۱۱۹) خداوند فرمان حکومت و ولایت را به فقیه، زمانی اعطا می کند که نخست مردم او را برای رهبری برگزیده باشند. اندیشوران و مشروعیت مردمی ولایت فقیه بعضی از فقها و اندیشوران معاصر بر خلاف نظریه انتصاب محض بر این باورند که خداوند متعال در عصر غیبت، تنها چارچوب کلی حکومت را مشخص و ترسیم کرده است، اما اجرا و تشکیل حکومتی دینی و همچنین احکام اجتماعی دین را بر عهده خود مردم نهاده است. مردم نیز با توجه به معیارهای کلی دین در نوع حکومت و شخص رهبر و حاکم، دست به تشکیل حکومت دینی و تعیین شخص حاکم می زنند و در واقع مشروعیت حاکم مستند به دین و انتخاب مردم است. علامه طباطبایی «امر حکومت اسلامی بعد از پیامبر و غیبت امام زمان (عج) بدون اشکال به خود مردم واگذار شده است. نهایت این که آنچه از قرآن استفاده می شود، مردم می بایست در تعیین رهبر خود بر سیره پیامبر (امامت) و مقتضای احکام دین عمل نمایند. اما درباره غیر احکام و حوادث زمان و محیط، با اصل شوری به تدبیر کشور پردازند».

(۱۲۰) آیه الله خامنه ای «بعد از این دوران (عصر امام معصوم) آن جایی که یک شخص معینی به عنوان حاکم از طرف خدای متعال معین نشده است. در این جا حاکم دارای دو پایه و دو رکن است: رکن اول آمیخته بودن و آراسته بودن با ملاک ها و صفاتی که اسلام برای حاکم اسلامی معین کرده است. رکن دوم قبول مردم و پذیرش مردم است. اگر مردم آن حاکمی را، آن شخص را که دارای ملاکهای حکومت است، نشناختند و او را به حکومت نپذیرفتند، او حاکم نیست. اگر دو نفر که هر دو دارای این ملاک ها هستند، یکی از نظر مردم شناخته و پذیرفته شد، او حاکم است، پس قبول و پذیرش مردم شرط در حاکمیت است».

(۱۲۱) برخی از فقها و عالمان معاصر مانند: آیه الله منتظری (۱۲۲)، جعفر سبحانی (۱۲۳) و دیگران (۱۲۴) از این قرائت جانبداری کرده اند. موقتی بودن ولایت فقیه بنابر قرائت انتصاب صرف فقیه یا فقها دارای ولایت و حق حاکمیت از سوی دین به صورت دائمی هستند. البته مادامی که شرایط و صفات لازم را از دست ندهند. اما بنابر نظریه دو سویه بودن مشروعیت ولی فقیه که مردم

یکی از دو مصدر مشروعیت به شمار می‌آیند می‌توانند حاکم و فقیه را به صورت موقت (مثلاً ده ساله) به ولایت برگزینند. در پرتو همین اصل فقها و خبرگان حاضر در شورای بازنگری قانون اساسی (۱۳۶۸) به بررسی اصل توقیت مقام ولایت فقیه پرداختند. که با طرح و پیشنهاد آن ما شاهد ظهور دو قرائت مختلف می‌شویم. برخی مانند: هاشمی رفسنجانی، امامی کاشانی، ابراهیم امینی به شدت از اصل توقیت حمایت کرده و آن را موافق شرع و فقه توصیف کردند. (۱۲۵) نکته جالب این که بعد از ارسال نامه ای از جامعه مدرسین حوزه علمیه قم برای شورای بازنگری که خواهان حذف پیشنهاد توقیت بود، پیشنهاد مزبور، با کسب دوازده رای موافق در مقابل چهارده رای مخالف، تنها با دو رای اختلاف حذف شد. (۱۲۶) امام خمینی و مشروعیت مردمی امام خمینی بدون تردید قایل به مشروعیت الهی ولایت فقیه است و آن را مستفاد از ادله نقلی و عقلی می‌داند. «نظریه انتصاب». اما نکته اساسی در اکتفا به آن و عدم نیاز به ضمیمه کردن مشروعیت مردمی است. به این بیان که آیا امام مشروعیت ولایت فقیه را یک سویه می‌داند، یا این که آن را ترکیبی از دو مؤلفه (انتصاب کلی و پذیرش مردم) ترسیم می‌کند؟ در تفسیر مبنا و نظر امام، دو قرائت متفاوت مطرح شده است. برخی با استناد به بعضی سخنان و مکتوبات اواخر عمر شریفش قرائت دوم را ترجیح داده اند، که مهم ترین آن، نامه ایشان به رئیس مجلس خبرگان (آیه الله مشکینی) در نهم اردیبهشت ۶۸، یعنی، ۶۵ روز پیش از رحلتش است که می‌فرماید: «اگر مردم به خبرگان رای دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند، وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را بر عهده بگیرد، قهری او مورد قبول مردم است. در این صورت او ولی منتخب مردم می‌شود و حکمش نافذ است». (۱۲۷) در این مکتوب، معظم له، ولایت و نافذ بودن حکم را متفرع بر انتخاب رهبر از سوی مردم کرده است. حضرت امام در جای دیگر، مجلس خبرگان (نمایندگان مردم در تعیین رهبری) را علت و موجب شرعی بودن نظام اسلامی یاد می‌کند: «مجلسی که برای ادامه نظام جمهوری اسلامی و شرعیت بخشیدن به آن نقش اساسی دارد». (۱۲۸) و در آثار مختلف خود دولت‌ها را به شرعی و غیر شرعی تقسیم می‌کند و ملاک غیر شرعی بودن حکومت را غیر مردمی بودن آن می‌داند. اما انتصاف حکومت به شرعیت در دیدگاه ایشان با دو ملاک (توجه به قانون الهی و نقش مردم) تحقق می‌یابد: «واضح است که حکومت به جمیع شئونه، و ارگانهایی که دارد، تا از قبل شرع مقدس و خداوند تبارک و تعالی شرعیت پیدا نکند، اکثر کارهای مربوط به قوه مقننه و قضائیه و اجرائیه بدون مجوز شرعی خواهد بود، و دست ارگانها که باید به واسطه شرعیت باز باشد، بسته می‌شود و اگر بدون شرعیت الهی کارهایی انجام دهند، دولت به جمیع شئونه، طاغوتی و محرم خواهد بود». (۱۲۹) این فراز از پیام امام صریح در یک سویه انگاشتن مشروعیت ولایت فقیه و حکومت دینی است لکن این کلام ذیلی دارد که مقصود امام را بیشتر روشن می‌کند: «... و لهذا تعیین خبرگان و فقیه شناسان از تکالیف بزرگ الهی است». (۱۳۰) حضرت امام در فراز اول به صورت کلی به ضرورت شرعی بودن حکومت از طرف شرع مقدس اشاره کرده اما این که با انتصاب صرف یا با پذیرش و انتخاب مطلق مردم است، در ذیل آن اشاره کرده است، و تصریح می‌کند که چون نظام ما باید متصف به «شرعیت» شود. از این رو انتخاب مردم نمایندگان خود را - به عنوان خبرگان و فقیه رهبر شناسان - ضروری و از تکالیف شرعی و الهی است. واضح است که در این کلام، امام تحقق شرعیت نظام را منوط به تعیین خبرگان توسط مردم کرده است. و اگر شرعیت نظام با وجود یک فقیه جامع شرایط و بدون انتخاب مردم امکان پذیر بود (نظریه انتصاب صرف) ذیل کلام ایشان لغو و تناسب بین علت و معلول از بین می‌رفت. ره آورد اختلاف قرائتها از مطالب گذشته روشن شد که عالمان نامی و معتبر در تفسیر دین از اصول و ارکان مانند: خدا، نبوت، امامت و معاد گرفته تا مسایل جزئی و فرعی، قرائتهای مختلفی را عرضه داشتند. درباره خدا، لازمه قرائت بعضی از اراده، فقدان ذات الهی از اراده است و بعضی نیز خدا را فاعل مباشر در عالم طبیعت نمی‌دانند و علم او را به جزئیات انکار می‌کنند. در نبوت بعضی امکان سهو پیامبر در نماز را مطرح کردند. و بعضی دیگر منکر تاثیر تکوینی پیامبران در معجزات شدند و قایلان آن را تکفیر نمودند. در امامت، بعضی آن را از اصول دین انگاشتند و منکران آن یعنی اهل تسنن را تکفیر و چه بسا حکم به نجاست دادند و برای اثبات مدعای خود ادله ای را

اقامه کردند که مورد نقد قرائت دیگر قرار گرفت. در علم غیب امامان خصوصا آگاهی امام علی (ع) و امام حسین (ع) از زمان شهادتشان ما شاهد دو قرائت مخالف بودیم. در اصل معاد، برخی کيفرهای اخروی را منحصر به اعتباری و برخی منحصر به تکوینش کردند. قرائت سوم تلفیق آن دو بود. مساله تجسم اعمال که مورد تایید ظواهر آیات و روایات و بزرگانی بود. برخی آن را انکار کرده و لازمه آن را انکار معاد جسمانی دانستند. همچنین در خلود یا عدم خلود عذاب آخرت دو تفسیر مختلف وجود داشت. اما مساله ولایت فقیه در تبیین آن ما شاهد حدود ده قرائت مختلف از سوی فقها هستیم، که هر قرائت مدعای خود را به دین استناد می داد. موافقان بعد از استنتاج آن از روایات، در تبیین مشروعیت آن، دو قرائت متفاوت ارائه کردند. ملاک سره بودن قرائت کدام یک از قرائتها معتبر و منطبق بر دین است؟ و می توان آن را به ضرس قاطع به دین استناد داد؟ ملاک آن چیست؟ الف) اعتبار و شخصیت صاحب قرائت: اگر گفته شود که قرائت حق و معتبر را با توجه به مقام علمی و معنوی صاحب آن می توان تشخیص داد. باید گفت که چه بسا طرفداران دو قرائت از عالمان برجسته و نامی ترکیب یافته باشد مثلا در یک قرائت شیخ صدوق و در سوی دیگر شیخ مفید واقع شده یا در مساله ولایت فقیه، خود فقهای نامی مانند صاحب حدائق، محقق نائینی، آیه الله اراکی و محقق خوئی قرائت کاملا متفاوت با امثال امام خمینی عرضه داشتند. ب) تطابق با قرائت معصوم: اگر میزان و ملاک تطابق آن با قرائت معصومان است در این باره باید گفت همه قیل و قال ها در محور تشخیص آن برخاسته است. آنچه از معصومان رسیده است یا با اشکال سندی مواجه است یا در دلالت آن بر یک قرائت، قرائت موافق و مخالف وجود دارد. چنانکه متکلمان و محدثان از ظواهر آیات و روایات بسیاری مانند تجسم اعمال رو بر گردانده و دست به تاویل آن زدند، همانطوری که فلاسفه از ظواهر بعضی آیات و روایات دیگر مانند صفت فعل بودن اراده، دست کشیدن و در استنتاج ولایت فقیه از روایات دیدیم که فقهاء چگونه قرائتهای خاص و متفاوتی از آنها ابراز کرده اند. لذا این ادعا که «در اسلام یک قرائت حق و معتبر است، آن هم قرائت پیامبر و ائمه اطهار و بقیه قرائتها باطل و باید بر دیوار زد». (۱۳۱) ادعای غیر علمی است. چرا که سخن در اعتبار و حقانیت قرائت معصوم نیست، بلکه تمام حرف و حدیث بر تطبیق قرائت عالمان دین بر قرائت معصومان است و هر عالم دینی می تواند ادعای آن را داشته باشد. وانگهی بعد از پذیرفتن دلالت ظاهری آیات و روایات مناقشه در اعتبار و حجیت آن در آموزه های کلامی و غیر فقهی است که بستر دو قرائت مختلف است. (۱۳۲) ج) وجود ادله عقلی: اما اگر ملاک تمیز سره از ناسره، وجود ادله عقلی ضرورت، بداهت و ادعای اجماع باشد. در این باره نیز باید گفت که متاسفانه یا خوشبختانه چنان که در صفحات پیش گذشت قرائتهای متکثر هر کدام مدعای خود را بدیهی و مقتضای براهین عقلی وصف می کنند و چه بسا ادعای اجماع و ضرورت نیز کرده اند، روشن است که درباره یک نظریه براهین عقلی نمی تواند به سود دو قرائت مختلف باشد. بلکه ادله عقلی موافق یک قرائت است اما از آن بر نمی آید که مثلا مدعیان وجود ادله عقلی در هر دو جهت، یکی به کذب - نعوذ بالله - ادعا کرده باشد، بلکه وجه چنین ادعاهای متناقض به عدم فحص کامل، نگرش بسته و یک بعدی بر می گردد، مثلا محدث یا متکلم یا مفسر با تاجر از مسایل و واقعتهای حول و حوش خود و فهمهایی که با آن مواجه است، به تفسیر دین می نگرد و همانطور که فیلسوف و عارف امام خمینی (ره) در این باره می گوید: «هر طایفه ای روی ادراک خودش زروی علم خودش، اسلام را مطالعه می کرده است و آیات قرآن را و همه اخبار پیامبر و ائمه را روی آن ادراک خودش، برداشتی که خودش کرده بوده است از اسلام، روی آن برداشت حساب کرده. همه اوراق را بر گردانده به آن ورقی که خودش فهمیده است». (۱۳۳) علاوه بر این که نگرش از منظر فقه، کلام، حکمت و عرفان به آموزه های دینی، بستر قرائتهای متکثری می شود، بلکه در حوزه یک علم مثلا فقه، عوامل مختلفی مانند پیش فرضها و سوابق ذهنی، شرایط زمانی و مکانی فقیه، موجب اختلاف قرائت و فتوا می شود. توضیح آن محتاج شرح نیست امروزه در پرتو همین اختلاف فتوا یک عمل در یک زمان خاص مثلا شطرنج، سرود (موسیقی)، معامله ربوی با حيله خاص، برای عده ای حلال و جایز و برای جمعی دیگر حرام و موجب عذاب خواهد بود. مسلمانان قرنهای آب چاه را به مجرد تماس با شئی نجس، نجس می پنداشتند.

اما حالا- فقیهی حکم به نجاست آن نمی دهد. شهید مطهری درباره تاثیر زمان و مکان و پیش فرضهای ذهنی در فتوای فقیه می نویسد. «اگر کسی فتوای فقهی را با یکدیگر مقایسه کند و ضمنا به احوال شخصیه و طرز تفکر آنها در مسایل زندگی توجه کند، می بیند که چگونه سوابق ذهنی یک فقیه و اطلاعات خارجی او از دنیای خارج، در فتوایش تاثیر داشته بطوری که فتوای عرب بوی عرب می دهد و فتوای عجم بوی عجم، فتوای دهاتی بوی دهاتی می دهد و فتوای شهری بوی شهری». (۱۳۴) آری به تعبیر امام (ره) اسلام از اول غریب بوده و تا عصر معصوم هم غریب خواهد ماند: «اسلام بدا غریبا. و هنوز هم غریب است. از اول تا حال اسلام غریب بوده است و کسی اسلام را نشناخته است» (۱۳۵) بنظر می رسد ره آورد تکثر قرائتها در حوزه دین این است که ما نمی توانیم در آموزه های غیرضروری یکی از دو قرائت مختلف را اخذ کرده و آن را به دین استناد داده و قرائت دیگر را غیر دینی بنامیم. بلکه باید هر دو قرائت را البته با توجه به گذر از مبانی معتبر ارج نهیم و تکثر و اعتبار آن را بپذیریم (نظریه مخطئه). به دیگر سخن، فقیه، متکلم، مفسر، فیلسوف، و عارف، کاشف و مالک دین نیستند، بلکه طریق و طالب آنند. هر چند که یکی دینی و منطبق با حق خواهد بود اما چون دستمان از شجره طوبی یعنی معصومان کوتاه است، چاره ای جز این نداریم. بر این اساس است که باید برای همیشه شمع اجتهاد در شب طولانی «غیبت» در عرصه های معارف دینی اعم از نظری و فقهی، روشن نگه داشته شود، تا جامعه اسلامی بیش از این درد و اندوه فقدان آفتاب ولایت معصومان را تحمل نکند. حسن ختام مقاله را توصیه حکیمانه و فقهی امام راحل قرار می دهیم که فرمودند. «در حکومت اسلامی همیشه باید باب اجتهاد باز باشد و طبیعت انقلاب و نظام همواره اقتضا می کند که نظرات اجتهادی، فقهی در زمینه های مختلف ولو مخالف با یکدیگر آزادانه عرضه شود و کسی توان و حق جلوگیری از آن را ندارد». (۱۳۶) «ممکن است برداشتهای اشخاص با ما مخالف باشد و ما باب اجتهاد را نمی توانیم ببندیم، همیشه اجتهاد بوده، هست و خواهد بود. و حال آن که مسائلی که امروزه پیش آمده است با مسایل سابق خیلی فرق می کند و برداشت از احکام اسلام مختلف است». (۱۳۷) پی نوشتها: ۱- نویسنده و محقق حوزه. ۲- ر.ک: علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، انتشارات مصطفوی، قم، ص ۲۲۴؛ علامه حمصی رازی، المنقذ من التقليد، انتشارات اسلامی، قم، ج ۱، ص ۸۴. ۳- ر.ک: علامه مجلسی، مرآة العقول، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۳، ج ۲، صص ۱۵-۲۴. ۴- ر.ک: اصول کافی، ج ۱، ص ۱۰۹، کتاب التوحید، باب الاراده من صفات الفعل. ۵- ر.ک: طلب و اراده با ترجمه و شرح احمد فهري، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲، ص ۲۴ و نیز: شرح دعای سحر، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۷۴، ص ۱۰۶. ۶- ر.ک: بوعلی سینا، الهیات شفا، ص ۳۶۷؛ صدرالمآلهین، الحکمه المتعالیه، انتشارات مصطفوی قم، ج ۶، ص ۳۷۱. ۷- ر.ک: ابن سینا، التعليقات، صص ۵۴-۵۰ و ۶۰-۶۱ و ۷۱؛ القبسات، صص ۴۴۴-۴۴۷. ۸- ر.ک: شرح دعای سحر، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، تهران، ۱۳۷۴، صص ۵۴-۵۰ و ۶۰-۶۱. ۹- ر.ک: اشارات، نمط ۵؛ التحصیل، ص ۳۴۱؛ المطارحات، ص ۳۸۵؛ اسفار، ج ۲، ص ۲۰۴. ۱۰- ر.ک: طلب و اراده، ص ۶۹؛ مصباح الهدایه، ص ۶۴؛ چهل حدیث، ص ۵۵۱. ۱۱- ر.ک: المباحث المشرقیه، ج ۲، ص ۴۹۸ و نیز: کشف المراد، ص ۲۲۲. ۱۲- ر.ک: المطالب العالیه، ج ۳، ص ۳۲۱. لازم به ذکر است که استناد فوق قابل تردید جدی است، شیخ مفید در اوائل المقالات، ص ۵۶، آن را تکذیب می کند و بعضی دیگر آن را عقیده هشام پیش از انتخاب تشیع می دانند. ۱۳- ر.ک: چهل حدیث، ص ۵۹۹؛ کشف الاسرار، ص ۵۰. ۱۴- ر.ک: شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ج ۱، ص ۳۵۹-۳۶۰. ۱۵- ر.ک: سید شبر، حق یقین، ج ۱، ص ۹۳؛ سید نعمت الله جزایری، انوار النعمانیه، ج ۴، ص ۳۶؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، طبع کمپانی، ج ۶، ص ۲۹۹۲۹۷. ۱۶- ر.ک: مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۴۳. ۱۷- ر.ک: چهل حدیث، صص ۵۵۰-۵۵۱. ۱۸- ر.ک: شیخ صدوق، الهدایه، کتابفروشی اسلامی، تهران، ۱۳۷۷، ق، صص ۶-۷. ۱۹- ر.ک: شیخ مفید، المقنعه، مؤسسه النشر الاسلامی، قم ۱۴۱۰، ق، ص ۳۲؛ اوائل المقالات، دانشگاه تهران، ص ۷. ۲۰- ر.ک: سید شریف رضی، الرسائل، ج ۱، ص ۱۶۶. ۲۱- ر.ک: شیخ طوسی، تلخیص الشافی، ج ۴، ص ۱۳۱ و نیز تهذیب الاحکام. ۲۲- ر.ک: علامه حلی، شرح فص. ۲۳- ر.ک: شیخ

یوسف بحرانی، الحدائق الناظره، ج ۵، ص ۱۷۵. ۲۴- ر.ک: محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۷، ج ۶، ص ۵۶. ۲۵- برای توضیح بیشتر از ادله نظریه و همچنین بحث مبسوط از «نظریه جداانگاری امامت از اصول دین» رجوع شود به مقاله نگارنده به همین نام در فصلنامه نامه مفید شماره ۱۴، تابستان ۱۳۷۷. ۲۶- ر.ک: کتاب الطهاره، مطبعه الاداب فی النجف، ۱۳۸۲ ق، ج ۳، صص ۳۲۲-۳۲۳. ۲۷- ر.ک: همان، ص ۳۲۰. ۲۸- ر.ک: همان، ص ۳۲۲. ۲۹- ر.ک: همان، ص ۳۲۹. ۳۰- ر.ک: همان، ص ۳۲۵. ۳۱- ر.ک: همان، ص ۳۲۹. ۳۲- ر.ک: همان، ص ۳۶۹. ۳۳- ر.ک: سید مرتضی علم الهدی، تنزیه الانبیاء، منشورات المطبعه الحیدریه، نجف، ۱۳۷۹ ق، ص ۴۳۶. ۳۴- ر.ک: شیخ مفید، الفصول المختاره، مکتبه الداوری، قم، ۱۳۹۶ ق، صص ۷۹-۸۰؛ المسائل العکبریه، مساله ۲۰. ۳۵- شیخ طوسی، تلخیص الشافی، ج ۴، صص ۱۸۳-۱۸۸، شهید قاضی طباطبایی در مقدمه خود بر کتاب علامه طباطبایی در بحثی کوتاه درباره علم امام عبارات صریح علم الهدی و مفید را حمل بر علم ظاهر می کند. ۳۶- ر.ک: ابن شهر آشوب، متشابهات القرآن و مختلفه، شرکت سهامی طبع کتاب، تهران، ۱۳۲۸ ق، ص ۲۱۱. ۳۷- ر.ک: شیخ طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۸۹، ذیل آیه ۱۹۵ بقره. ۳۸- ر.ک: شیخ صدوق، اعتقادات الامامیه، ص ۹۹. ۳۹- ر.ک: ابن طاووس، اللهوف، منشورات المطبعه الحیدریه، نجف، ۱۳۶۹ ق، ص ۱۱. ۴۰- ر.ک: الدرر النجفیه، ص ۸۶. ۴۱- ر.ک: مراه العقول، ج ۳، ص ۱۲۴. ۴۲- ر.ک: بحثی کوتاه در علم امام، با مقدمه شهید قاضی طباطبایی، تبریز ۱۳۹۶ ق، ص ۳۴. ۴۳- ر.ک: حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۸۹، در موضوع علم امام حسین (ع) به زمان دقیق شهادت خویش دو کتاب متفاوت به نام «شهید آگاه» و «شهید جاوید» نگاشته شده است که به تبیین مدعای خود و نقد ادله قرائت دیگر پرداخته اند. ۴۴- ر.ک: صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۸۲ زج ۴، ص ۱۵ زج ۱۷، ص ۵۸ و ج ۱۸، ص ۱۴۰. ۴۵- برای توضیح بیشتر از اصل نظریه و آرای موافقان رجوع شود به کتاب جهنم چرا؟ فصل اول و دوم، از همین قلم. ۴۶- ر.ک: همان. ۴۷- ر.ک: مراه العقول، ج ۹، ص ۹۵. ۴۸- ر.ک: جهنم چرا؟ فصل اول و دوم. ۴۹- ر.ک: همان، فصل سوم. ۵۰- ر.ک: چهل حدیث، صص ۲۱، ۶۹، ۱۱۱ و ۳۱۲. ۵۱- نقل از آیه الله خوئی، مبانی تکمله المنهاج، ج ۱، ص ۲۲۵. ۵۲- همان؛ کتاب المسائل و ردود، ج ۱، از متاخران رجوع کنید به: شیخ انصاری (المکاسب، صص ۵-۱۵۳؛ آخوند خراسانی (حاشیه مکاسب، ص ۱۹۶)، آیه الله حکیم (نهج الفقاهه، ص ۳۰۰)، محقق نائینی (حاشیه کتاب مکاسب، ج ۱، صص ۴-۲۱۶)، آیه الله اراکی (المکاسب المحرمه، ص ۹۴)، شیخ محمد شمس الدین (نظام الحکم و الاداره فی الاسلام، صص ۴۱۹ و ۴۲۰). ۵۳- ر.ک: شهید صدر، الاسلام یقود الحیاه، ص ۱۷۰ تا ۱۷۲. ۵۴- «ولایت فقیه یه این معنا نیست که فقیه، خود در راس دولت قرار بگیرد و عملاً حکومت کند. نقش فقیه در یک کشور اسلامی، یعنی کشوری که در آن، مردم اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی پذیرفته و به آن ملتزم هستند، نقش یک ایدئولوگ است، نه نقش یک حاکم» (پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۶۷). ایشان در ادامه تصریح می کند که تصور ما از ولایت فقیه در قرون گذشته این نیست که فقها حکومت کنند. ۵۵- کشف الاسرار، ص ۲۲۲ و نیز ۱۸۵، ۲۳۲ و ۲۳۳. امام بر نقش هدایتی و نظارتی خود در اوایل انقلاب نیز تاکید داشتند. (ر.ک: صحیفه نور، ج ۳، صص ۸۸، ۹۶ و ج ۴، صص ۱۷۰، ۱۸۶، ۱۹۸) لکن بعد از پیروزی انقلاب و مشاهده کاستی ها در نقش مدیریت و رهبری انقلاب، به ناچار شخصاً زمام امور را به عهده می گیرند. چنان که خودش تصریح کرده است: «این کلمه را گفته ام که روحانیون شغلمان بالاتر از مسایل اجرایی است و اگر چنانچه اسلام پیروز شود، روحانیون می روند سراغ شغل های خودشان. لکن وقتی که ما آمدیم و وارد معرکه شدیم دیدیم که اگر روحانیون را بگوییم همه بروید سراغ مسجدها، این کشور به حلقوم آمریکا یا شوروی می رود. الان هم عرض می کنم که هر روزی که می فهمیدیم که این کشور را یک دسته از این افرادی که روحانی نیستند، به آن طوری که خدا تبارک و تعالی فرموده است، اداره می کنند، آقای خامنه ای تشریف می برند سراغ شغل روحانی بزرگ خودشان و نظارت بر امور» (صحیفه نور، ج ۱۶، صص ۲۱۱-۲۱۲ و ج ۱۸، ص ۱۷۸. ۵۶- ر.ک: آیه الله شیخ جواد تبریزی، ارشاد الطالب الی اسرار مکاسب، ج ۳، صص ۳۵ و ۳۶. ایشان در تازه ترین اظهار موضع خود در بررسی مبنای ولایت فقیه می

گوید: «مبنای نخست مبنای امام خمینی است که معتقدند به مقتضای ادله لفظی، ولایت برای فقیه ثابت است. مبنای دیگر، مبنای «حسبه» است که از جمله مورد قبول محقق خوئی است. طبق این مبنا ادله عقلی و نقلی «ولایت مطلقه فقیه» تمام نیست، اما در جامعه اموری هست که شارع رضایت به تعطیل ماندن آنها ندارد». (نقل از اندیشه حکومت، نشریه کنگره امام خمینی و اندیشه حکومت اسلامی، شماره ۲، مرداد ۱۳۷۸، ص ۴). ۵۷- صحیفه نور، ج ۲۱، صص ۴۶ و ۴۷. ۵۸- ولایت فقیه، انتشارات امیر، تهران، ۱۳۶۱، ص ۷۰. ۵۹- شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۲۰، با تصحیح علی اکبر غفاری. ۶۰- ر.ک: کتاب البیع، ج ۳، ص ۴۶۷، ولایت فقیه، صص ۵۲، ۵۶ و ۵۷. ۶۱- جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۹۵. ۶۲- عوائد الایام، ص ۵۳۱. ۶۳- العناوین، ص ۳۵۵، برای توضیح بیشتر از آراء و شبهات دیگر ر.ک: محسن کدیور، حکومت ولایتی از ص ۲۴۲ تا ۳۱۸. ۶۴- هدایه الانام فی حکم اموال الامام، ص ۱۴۲، چاپ سنگی. ۶۵- الهدایه الی من له الولایه، ص ۳۴. ۶۶- بلغه الفقیه، ج ۳، ص ۲۲۸. ۶۷- حاشیه المکاسب، ص ۹۴. ۶۸- المکاسب و البیع، ص ۳۵۵. ۶۹- شرح التبصره، ج ۵، ص ۴۱. ۷۰- محاضرات فی فقه الامامیه، کتاب الخمس، ص ۲۷۰. ۷۱- مصباح الفقاهه، ج ۵، ص ۴۴. ۷۲- ارشاد الطالب، ج ۳، ص ۲۷. ۷۳- انوار الفقاهه، ج ۱، ص ۵۰۸. ۷۴- ولایت فقیه، صص ۷۳ و ۷۵. ۷۵- مصباح الفقیه، کتاب الخمس، ج ۱۴، ص ۲۸۹. ۷۶- جواهر، ج ۱۵، ص ۴۲۲ و ج ۲۱، ص ۳۹۵. ۷۷- کتاب القضا و الشهادات، ص ۴۹. ۷۸- کتاب الخمس، ص ۲۷۵. ۷۹- الفردوس الاعلی، ص ۵۴. ۸۰- حاشیه المکاسب، ص ۹۴. ۸۱- حاشیه المکاسب، ص ۱۵۵. ۸۲- منیه الطالب، ج ۳، ص ۳۲۶. ۸۳- حاشیه المکاسب، ج ۲، ص ۲۱۴. ۸۴- ابتغاء الفضیله، ج ۲، ص ۲۲۵. ۸۵- شرح التبصره، ج ۵، ص ۴۱. ۸۶- منیه الطالب، ج ۱، ص ۳۲۶. ۸۷- دراسات فی ولایه الفقیه، ج ۱، ص ۴۷۸. ۸۸- ارشاد الطالب، ج ۳، ص ۳۰. ۸۹- اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷. ۹۰- ولایت فقیه، ص ۶۷. ۹۱- همان، ص ۸۷. ۹۲- رسایل المحقق الکرکی، المجموعه الاولی، رساله فی صلوه الجمعه، ص ۱۴۳. ۹۳- عوائد الایام، ص ۵۳۳. ۹۴- المکاسب و البیع، ج ۱، ص ۲۳۶. ۹۵- جواهر، ج ۲۱، ص ۳۹۵ و ج ۴۰، ص ۱۷. ۹۶- بلغه الفقیه، ج ۳، ص ۲۳۳. ۹۷- کتاب القضا و الشهادات، ص ۴۸ (چاپ کنگره بزرگداشت). ۹۸- الهدایه الی من له ولایه، ص ۳۷. ۹۹- حاشیه المکاسب، ص ۹۴. ۱۰۰- العناوین، ص ۳۵۶. ۱۰۱- خزائن الاحکام، بدون شماره صفحه. ۱۰۲- نهج الفقاهه، ص ۳۰۰. ۱۰۳- کتاب الخمس، ص ۲۷۵. ۱۰۴- جامع المدارک، ج ۳، ص ۹۹. ۱۰۵- دراسات فی ولایه الفقیه، ج ۱، ص ۴۲۷. ۱۰۶- مصباح الفقاهه، ج ۵، ص ۴۵، التنقیح، کتاب الاجتهاد، ص ۴۲۰. ۱۰۷- ارشاد الطالب، ج ۳، ص ۳۱. ۱۰۸- انوار الفقاهه، ج ۱، ص ۴۹۳. ۱۰۹- ر.ک: الهدایه الی من له الولایه، ص ۳۶، عوائد الایام، ص ۵۳۲. ۱۱۰- کتاب البیع، ج ۲، ص ۲۸۶، ولایت فقیه، ص ۱۰۲. ۱۱۱- ر.ک: محسن کدیور، حکومت ولایتی، ص ۲۸۰. ۱۱۲- تحف العقول، ج ۱، ص ۲۳۸. ۱۱۳- در این موضوع و منابعی که به دلیل تکرار ذکر نخواهد شد، به منابع پیشین با چند صفحه اختلاف رجوع شود. ۱۱۴- هدایه الطالب، الی اسرار المکاسب، ص ۳۲۹. ۱۱۵- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴. ۱۱۶- «ما همین الان در فقه خودمان مواردی داریم که فقها بطور جزم به لزوم و وجوب چیزی فتوی داده اند، فقط به دلیل اهمیت موضوع. یعنی با این که دلیل نقلی از آیه و حدیث بطور صریح و کافی نداریم و همچنین اجماع معتبری نیز در کار نیست... مثل آنچه در مساله ولایت حاکم و متفرعات آن فتوا داده اند» (نقل از مقاله اجتهاد در اسلام، مندرج در کتاب، در بحثی در باره مرجعیت و روحانیت، شرکت سهامی انتشار، ص ۶۰). ۱۱۷- «انتصاب الهی نه به یک نصب واحد است، و نه به نصب مجموع من حیث المجموع، بلکه به نصب جمیع (فقهاء) است. به این صورت که همه فقهاء جامع الشرایط منصوب به ولایت هستند و لذا عهده داری این منصب بر آنها واجب است، لیکن به نحو وجوب کفایی به این معنا که هر گاه یکی بر این مهم مبادرت ورزید، تکلیف از دیگران ساقط است». (ولایت فقیه رهبری در اسلام، ص ۱۸۶). ۱۱۸- ر.ک: حکومت اسلامی و ولایت فقیه، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ص ۱۶۵. ۱۱۹- آیه الله معرفت در تبیین آن می گوید: «تلازمی میان فقاهت و ولایت بالفعل وجود ندارد. و هر فقیهی به دلیل آن که فقیه است، فعلا دارای مقام ولایت نیست، بلکه صرفا شایستگی آن را دارد... پس از شناسایی و پذیرفتن (فقیه از سوی مردم)، مردم مورد امضای

شارع قرار می‌گیرد، حق پس گرفتن را ندارد. زیرا فرد انتخاب شده، فرمان ولایت را پس از شناسائی و پذیرش مردم، از جانب شارع دریافت می‌دارد (مجله حکومت اسلامی، ش ۵، ص ۱۲؛ ولایت فقیه، ص ۹۱). ۱۲۰- میزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۱۲۴؛ ظهور شیعه، ص ۵۹. ۱۲۱- در مکتب جمعه، خطبه‌های نماز جمعه، وزارت ارشاد، تهران، ج ۷، ص ۳ و ۴. ۱۲۲- دراسات فی ولایه الفقیه، ج ۱، ص ۴۰۵. ۱۲۳- مبانی حکومت اسلامی ۱۷۰-۱۷۶؛ مفاهیم القرآن، ج ۲ و ۱۹۱، معالم الحکومه الاسلامیه. ۱۲۴- اندیشورانی مانند: شهید بهشتی، محمدی گیلانی، سید محمد حسینی شیرازی، صدرالدین قبانچی، سید محمد موسوی بجنوردی، موافق قرائت فوق، که نویسنده آراء آنان را همراه با مبانی قرائت فوق در مقاله‌ای به نام «مبانی حاکمیت مردمی در اندیشه امام خمینی و اندیشوران» آورده است که بزودی در مجموعه مقالات، توسط کنگره امام خمینی و اندیشه حکومت اسلامی انتشار خواهد یافت. ۱۲۵- ر.ک: مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، ج ۲، ص ۶۷۸، ج ۳، ص ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۵۰، ۱۲۵۳. ۱۲۶- همان، ص ۱۲۸۴، جلسه ۳۲. ۱۲۷- صحیفه نور. ج ۲۱، ص ۱۲۹. ۱۲۸- همان. ج ۱۸، ص ۴۱. ۱۲۹- همان. ج ۱۷، ص ۱۰۳. ۱۳۰- همان. ۱۳۱- استاد مصباح یزدی. سخنرانی پیش از خطبه‌های نماز جمعه تهران. سیمای جمهوری اسلامی، ۲۰ مهر ۱۳۷۸. ۱۳۲- استاد مصباح یزدی در نقد نظریه حجیت ظواهر آیات و روایات در آموزه‌های غیر فقهی می‌گوید: «در مورد ظواهر آیات و روایات نیز به نظر می‌رسد که ظواهر در مورد اصول دین حجت نمی‌باشند و در واقع عدم اعتبار و حجیت ظواهر در حوزه اصول دین با تامل در معنای «ظاهر» روشن می‌شود. یعنی با وجود احتمال خلاف و عدم تطابق با واقع در ظواهر، اعتقاد به حجیت و مطابقت با واقع آن، قابل تمشی از انسان نیست» (فصلنامه قیاسات، تابستان ۱۳۷۸، شماره ۱۲، ص ۱۲). ۱۳۳- صحیفه نور. ج ۲، ص ۱۵۳. ۱۳۴- مقاله اجتهاد در اسلام. بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، ص ۵۹ و ۶۰. ۱۳۵- همان. ج ۱، ص ۲۳۸. ۱۳۶- همان. ج ۲۱، ص ۴۷. ۱۳۷- همان. ج ۱۹، ص ۱۸۱. منابع مقاله: فصلنامه نامه مفید، شماره ۲۰، محمد حسن قدردان قراملکی (۱)؛

نگاهی گذرا به پلورالیزم دینی از منظر سه حکیم الهی

نگاهی گذرا به پلورالیزم دینی از منظر سه حکیم الهی چکیده: در جهانی که امروزه حیات فردی و اجتماعی خویش را در آن سپری می‌کنیم، چنان پیوندها و ارتباطات شدت یافته که گویا همه انسانهای موجود در جوامع متعدد، دارای یک فرهنگ و عقیده اند. در حالی که ما با انواع مختلف فرهنگها و عقاید و مذاهب و ادیان، اعم از الهی و غیرالهی مواجه هستیم. تا زمانی که این گونه پیوند و ارتباط میان جوامع انسانی وجود نداشت و افراد با زندگی ساده بدوی، بدون آشنایی با عقاید دیگران به زندگی خود ادامه می‌دادند، با این فرهنگ خو گرفتند که حقیقت در عقیده و فرهنگ و مسلک آنها منحصر و محدود است و هیچ سخنی از کثرت حقایق در میان نبود. در آن روزگار، محور بحث، «انحصار گرایی ادیان» (exclusivism) و «شمول انگاری» (inclusivism) بوده است. اما تدریجا این دیوار مرتفع تخریب و برخی از وجوه اشتراک میان ادیان، موجب تحول این بحث شد و مدتی نگذشت که بحث مزبور جای خود را به موضوع «تکثر گرایی ادیان» داد. این نکته‌ای است که از بررسی پیشینه بحث به خوبی به دست می‌آید. نکته حایز اهمیت، این است که بحث مزبور در دین اسلام چه جایگاهی دارد و متفکران اسلامی چه موضعی در قبال آن گرفته‌اند. آنچه که در این نوشتار بدان پرداخته می‌شود، تبیین همین مساله است. البته چون سخن در این مقوله بسیار است، هدف نگارنده بر این است که پس از بیان معنی پلورالیزم و ذکر تاریخچه و مبانی آن به نحو اجمال، دیدگاه سه متفکر بزرگ معاصر را مورد بحث قرار داده و موضع آنان را تبیین نماید. بخش اول ۱- پیشینه بحث پلورالیزم و پلورالیزم به عنوان رویکرد دینی و کلامی، نخستین بار توسط جان هیک (۱۹۲۲ م). در جهان غرب و مسیحیت در دهه‌های اخیر مطرح گردید. در دائرة المعارف متفکران غربی اثری از این واژه وجود نداشت و اولین اثری که آن را ثبت نمود، دائرة المعارف میرچا الیاده (۱۹۸۶ - ۱۹۰۷ م). است. جان هیک، پس از اخذ مدرک دکترای فلسفه از دانشگاه آکسفورد به کسوت روحانیت درآمد و سه سال به عنوان کشیش

فرقه پرستیوری در کلیسا خدمت نمود. وی در اثر معاشرت با غیر مسیحیان (مسلمانان، یهودیان و هندوها) به این نکته پی برد که میان ادیان مختلف، وجوه اشتراک وجود دارد و این امر موجب شد که او در اعتقاد جزمی خود که حقیقت و راه نجات را منحصر به مسیحیت می دانست تردید نماید. او که قبلاً معتقد بود بهشت، سعادت، نجات و رستگاری تنها در غسل تعمید و عمل به تعالیم کلیساست و حتی حضرت موسی علیه السلام و حضرت ابراهیم علیه السلام اهل بهشت نبوده بلکه در مکانی بنام «لیمپو» که هیچ گونه سرور و تنعمی در آنجا نیست قرار دارند، از این عقاید اعراض کرده و در آثار خویش، مساله دعاوی متعارض ادیان، در باب وصول به حقیقت را مطرح نمود. جان هیک در رویگردانی از جزمگرایی و رویکرد به تنوع ادیان می گوید: «تا روزگاران اخیر، هر یک از ادیان مختلف عالم نسبت به ادیان دیگر در جهل مطلق به سر می برد. اگر چه جنبشهای بزرگ، موجب تماس دو آیین، مخصوصاً اسلام و مسیحیت می شده و لیکن این امر عمدتاً مبتنی بر تعارض بوده تا بحث و گفتگو و به همین خاطر هیچ نوع شناخت عمیق و یا تفاهم آمیزی از جانب طرفداران یک دین، نسبت به دین دیگر به وجود نیامد.» (۲) او و پیروانش عامل اصلی تفکر انحصارانگاری و شمول گرایی را، محدود نگرایی و عادت به سنت خاص قبیله ای و قومی دانسته و پلورالیزم را محصول عدول از جزمگرایی و پژوهش علمی در سایر ادیان می دانند. (۳) ۲ - معانی پلورالیزم: واژه پلورالیزم، برگرفته از واژه لاتین Pluralis به معنای «گرایش به کثرت» می باشد. ابتدا این واژه در عرصه سنتی کلیسا، برای شخصی که دارای چند منصب مختلف بود استعمال می شد. سپس در عرصه های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اخلاقی، معرفتی و دینی وارد شد. پس این نکته مسلم است که کاربرد معرفتی و دینی آن متاخر از سایر استعمالهای آن است. به همین جهت برای تبیین پلورالیزم دینی، فهم سایر معانی آن لازم و ضروری است، به حدی که اگر آن ابعاد شناخته نشود فهم درستی از بعد دینی آن ممکن نخواهد بود. عرصه های پلورالیزم الف) پلورالیزم اجتماعی، سیاسی پلورالیزم در قلمرو اجتماع و سیاست، به معنای پذیرش کثرت و تنوع احزاب و نهادهای سیاسی و اجتماعی است. عواملی مثل وحدت گرایی (monism)، تشدید قدرت مرکزی و استبداد دینی و دولتی، پذیرش فرد گرایی و حقوق طبیعی (naturalrights) و آشنایی با تکثر از طریق رسانه های ارتباطی، موجب پیدایش و رشد تفکر پلورالیزم اجتماعی گردید که گستره آن در جامعه مدنی، متجلی است. ب) پلورالیزم فرهنگی پلورالیزم در ساحت فرهنگ، به معنای پذیرش تعدد فرهنگها، رفتارها و آداب و رسوم اقوام مختلف، در اجتماع انسانی است. در چنین جامعه ای، ناهنجاری فرهنگی مفهوم نخواهد داشت؛ چون رفتار واحدی نهادینه نشده است. ج) پلورالیزم اخلاقی در عرصه اخلاق، کثرت گرایی به نسبت ارزشهای اخلاقی می اندیشید. آنان به این مقدار که باید سلوک رفتاری و اخلاقی دیگران را در جامعه تحمل نمود، اکتفا نکرده بلکه به عدم جرمیت و نسبی بودن اخلاق معتقدند. به همین جهت باورهای اخلاقی، در میان آنان جدی نبوده و اخلاق عمدتاً در قالب منافع مادی و سود انگاری، معنی پیدا می کند. د) پلورالیزم دینی مهمترین و شاید آخرین عرصه ای که مورد نفوذ پلورالیزم قرار گرفته، عرصه دین و اندیشه دینی است. جان هیک و پیروانش، دیدگاه دین واحد را به شدت مورد انتقاد قرار داده و معتقدند این یک انحراف جدید است که کسی ندارد دین واحدی، حق است. (۴) آنچه که مورد بحث در نوشتار حاضر است همین معنی از پلورالیزم می باشد. به نظر می رسد که پس از روشن شدن معانی و ابعاد مختلف پلورالیزم، پرداختن به مبانی و رویکردهای آن برای ارائه جایگاه بحث، مفید باشد. ۳ - مبانی و رویکردهای پلورالیزم دینی پلورالیزم دینی بر مبانی متعددی استوار می باشد که مهمترین آنها، مبانی معرفت شناختی و کلامی است. مبانی معرفت شناختی آن، مشتمل بر بحث از حقانیت ادیان و مبانی کلامی اش متکفل اثبات نجات و سعادت پیروان ادیان است. اولی را «پلورالیزم حقانیت» و دیگری را «پلورالیزم نجات» گفته اند. هر یک از این دو مبنا، رویکردهای مختلفی را به همراه داشته که به اهم آنها اشاره می کنیم: ۱ - رویکرد تفکیک گوهر و صدف دین: به این معنی که دین دارای هسته و پوسته است. هسته دین را گوهر و پوسته آن را صدف دین گویند. قائلین به این رویکرد، معتقدند که در میان همه ادیان وجوه مشترکی وجود دارد و این جهات اشتراک ادیان را گوهر دین می نامند. در این که آن گوهر چیست،

هیچ اتفاق نظری وجود ندارد. بعضی آن را «بهداشت روانی حاصل از دین»، «هاکینگ» «مشرکات ادیان» و جان هیک «متحول کردن شخصیت انسانها» می‌داند. همه ادیانی که دارای گوهر باشند هم حقد و هم نجاتبخش. ۲- رویکرد تجربه دینی: در این رویکرد، حق در تجربه دینی و عرفانی تفسیر می‌شود. تنوع ادیان، بازتابی از تجارت دینی و عرفانی افراد است. حقیقت و گوهر دین همان تجربه شخصی افراد است. جان هیک با طرح این مطلب، هیچ ملاک و معیاری برای صدق و کذب و حق و باطل ادیان باقی نگذاشته بلکه همه ادیان و آیینها حتی شرایع موهوم و خرافی را با ادیان الهی، در یک سطح قرار داده است. چون چه بسا پیروان آیین خرافی هم، چنین تجربه و احساس درونی داشته باشند. ۳- رویکرد انسان مدارانه: بدین معنا که ادیان باید به جای تاکید و توجه بر امور لاهوتی، به مشترکات دنیایی خود پرداخته و مشکلات زندگی انسان را وجه همت خود قرار دهند. رویکردهای دیگری چون تکافو ادله، رویکرد هرمنوتیکی و مفسر محوری نیز جزء رویکرد پلورالیسم می‌باشد که همه آنها با نوعی از مناقشه و چالشهای شدید همراه است. (۵) حاصل کلام اینکه پلورالیسم دینی جان هیک و صراطهای مستقیم آقای سروش که در حقیقت برگرفته از اندیشه رمانتیک «شلایر ماخر» (دین بدون بار معرفتی و احساس شخصی) و تفکیک نومن و فنومن «کانت» می‌باشد، این است که: اولاً: نباید بر دین حق و عقاید حقه تاکید کرد زیرا مستلزم ابطال عقاید دیگران است. بنابراین، همه عقاید باید به صورت مساوی رسمیت داشته باشند. ثانیاً: احکام فقهی صدف دین بوده و مانع تکثرگرایی می‌باشند. ثالثاً: مصادیق اخلاقی مطلق نبوده بلکه نسبی اند به این معنی که هیچ یک از گزاره های اخلاقی، ثابت و مطلق نمی‌باشند. بخش دوم با توجه به معنای پلورالیسم و مبانی و رویکردهای آن و دیدگاههای انتقادی ای که در آن وجود دارد، نمی‌توان اسلام را مشمول قلمرو آن دانست زیرا دین اسلام دارای مبانی و مؤلفه هایی است که مفهوم کثرت گرایی و پلورالیسم دینی آن را بر نمی‌تابد. مؤلفه هایی چون جامعیت تعالیم و دستورات، مساله خاتمیت، عدم تحریف کتاب الهی و معتبر بودن آن، عقلانیت و خردپذیری آموزه های دینی و برتری و جاودانگی آن هیچ زمینه ای برای توجیه پلورالیستی باقی نمی‌گذارد. این کلام، فقط سخن متفکران مسلمان نیست بلکه بسیاری از مسیحیان منصف نیز به آن اعتراف دارند و اگر مجال محدود نبود، به دیدگاه آنان پرداخته می‌شد ولی چون هدف این نوشتار، بیان دیدگاه سه حکیم الهی است، به تبیین نظریات این سه متفکر مسلمان اکتفا می‌کنیم. اما قبل از آن، تذکر این نکته ضروری است که هر چند در زمان حیات پر برکت آن سه بزرگوار، این بحث چندان مطرح نبوده تا آنان پاسخ مستقیم به این شبهات بدهند ولی در میراث مکتوبشان، عبارات بسیاری را می‌توان یافت که در راستای نقض و طرد اندیشه پلورالیستی است. ۱- دیدگاه امام خمینی قدس سره طرفداران تفکر تکثرگرایی دینی برای اثبات ادعای خود، به دلایلی استناد نموده اند که در محل خود قابل دقت و توجه است. از جمله ادله یا شواهد آنها این است که: «این نکته را باید به جان شنید و تصویر و منظر را باید عوض کرد و به جای آن که جهان را واجد یک خط راست و صدها خط ج بینیم، باید آن را مجموعه ای از خطوط راست دید و به جای صراط مستقیم باید از صراطهای مستقیم سخن گفت.» (۶) امام در نقض این تفکر می‌فرماید: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل است که خط مستقیمی در وسط کشیدند و خطهای دیگر در اطراف آن فرمودند: این خط وسط، خط من است و اعتدال حقیقی، جز برای انسان کامل که از اول سیر تا منتهی النهایه وصول هیچ منحرف و معوج نشده است، برای کسی دیگر مقدور و میسر نیست و آن به تمام معنی خط احمدی و خط محمدی است و دیگران از سایرین، سیر به تبع کنند نه به اصالت.» (۷) از نگاه امام، صراط مستقیم، همان راهی است که انبیا، مامور به تبلیغ آن بودند و آن همان طریق و مسیری است که انسان را به اوج سعادت و کمال انسانیت می‌رساند و هر صراطی غیر از این، صراط انحرافی است نه مستقیم. چگونه می‌توان هم مسیری را که انبیا تبلیغ می‌کردند، مسیر مستقیم دانست و هم راهی که دشمنان آنان ترویج می‌نمودند؟ قطعاً صراط انبیا غیر از صراط اشقیاء بوده و دو هدف در آن دو وجود داشته است. پس باید یکی مستقیم و دیگری غیر مستقیم بوده باشد. بنابراین، تردیدی نیست که باید صراط مستقیم داشته باشیم (نه صراطهای مستقیم) و آن صراط، جز صراط انبیا نیست. «این صراط مستقیمی را که انبیا جلو راه بشر

گذاشتند و نبی اکرم آخرین انبیا و اشرف همه آنها، آن راه را جلو مردم گذاشتند و مردم را دعوت به این صراط مستقیم کردند و هدایت کردند به راه انسانیت و خروج از همه انحای کفر و الحاد و خروج از همه ظلمات به نور مطلق، باید شما جوانان همان راه را ادامه دهید تا این که پیرو رسول اکرم صلی الله علیه و آله و در مکتب حضرت صادق علیه السلام پیروان شایسته باشید. (۸) اقسام صراط از نگاه امام از جمله ادعای تکثرگرایان این است که همه صراطها، صراط حقند و این که بگوییم کدام حق و کدام باطل است، درست نیست. هر کسی تجربه و احساس ویژه‌ای از امر مطلق دارد و همه آنها علی السویه دینی اند و باید به رسمیت شناخته شوند. پس همه صراطها در یک رتبه قرار داشته و آن هم حقانیت آنهاست. اما این اندیشه از نگاه امام مردود است. ایشان در بیان اقسام صراط، با نگاهی بسیار دقیق و عالمانه می‌فرماید: «صراط دارای سه قسم است که عبارتند از: صراط مستقیم، صراط مفرطین و صراط مفرطین، صراط مستقیم عبارت است از سلوک الی الله، بی احتجاب به حجب ملکی و ملکوتی یا بی احتجاب به حجب معاصی قالبیه و قلبیه یا بی احتجاب به حجب غلو و تقصیر و یا بی احتجاب به حجب نورانیه و ظلمانیه، صراط مفرطین موقوف به ظاهر و یا موقوف به باطن است. چنانچه بعضی اهل ظاهر، علوم قرآن را عبارت از همان معانی عرفیه عامیه و مفاهیم سوقیه وضعیه می‌دانند و به همین عقیده، تفکر و تدبر در قرآن نکنند و برخی دیگر، به گمان خود از ظاهر قرآن منصرف شوند و با تلبیسات ابلیس لعین و نفس اماره بالسوء از ظاهر قرآن، منحرف و به خیال خود به علوم باطنیه آن متشبث هستند. این دو طایفه، هر دو از جاده اعتدال خارج و از نور هدایت به صراط مستقیم قرآنی محروم و به افراط و تفریط منسوبند.» (۹) مفهوم صراطهای مستقیم صراط مستقیم دارای معنی و مفهومی است که اگر به خوبی مورد فهم قرار گیرد، سایر راهها از آن تفکیک خواهد شد. در بیان بنان امام بارها به این معنا اشاره و حتی تصریح شده است. ایشان صراط مستقیم را به معنای، «صراط اسلام، صراط انسانیت، صراط کمال، صراط عدالت» (۱۰) و ظاهر شریعت (۱۱) دانسته‌اند. پس هر طریقی که انسان را از مسیر اسلام و انسانیت و عدالت و شرع مقدس اسلام و در یک کلام از طریق کمال مطلق دور سازد، صراط انحرافی است نه مستقیم. «صراط مستقیم الهی از اسفل سافلین شروع و به اعلی‌علین ختم می‌شود و این صراطی است که حق تعالی به آنها انعام فرموده به نعمت مطلقه که آن، نعمت کمال جمع اسمایی است که بالاترین نعمت الهیه است.» (۱۲) از نگاه ایشان صراط مستقیم، تفسیر روشنی دارد و آن سنت و سیره رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت علیهم السلام است که نزدیکترین راه رسیدن به خدا می‌باشد. هر صراطی غیر از این، صراط حیرت و سرگردانی است. در احادیث و ادعیه، صراط مستقیم به همین معنا تفسیر شده است. از امام صادق علیه السلام درباره صراط مستقیم سؤال شد. امام علیه السلام فرمودند: «هو امیر المؤمنین علیه السلام» و از صراط معوج و انحرافی سؤال شد فرمودند: «هی طریق اهل الضلال» (۱۳) و در زیارت جامعه خطاب به اهل بیت علیهم السلام می‌خوانیم: «انتم السبیل الاعظم و الصراط الاقوم.» امام خمینی رحمه الله با توجه به این روایت می‌فرماید: «اگر در این عالم به راه راست نبوت و طریق مستقیم ولایت قدم زده باشی و از جاده ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام اعوجاج پیدا نکرده باشی و لغزشی پیدا نکنی، خوفی برای تو در گذشتن از صراط نیست زیرا که حقیقت صراط، صورت باطن ولایت است. چنانچه در احادیث وارد شده که صراط مستقیم ماییم.» (۱۴) پس این سخن مردود است که گفته شود نه تشیع، اسلام خالص است و نه تسنن، نه اشعریت حق مطلق است نه اعتزلیت، اصحاب هر فرقه مجازند که همچنان بر طریقه خود بمانند و پا بفشارند. (۱۵) اینکه گفته شود «تشیع اسلام خالص و حق نیست» شاید به علت تردید گوینده سخن، به حقانیت سیره و سنت اهل بیت علیهم السلام باشد و الا چه دلیلی دارد که مسیر تشیع را حق ندانیم در حالی که اصول و مبانی تشیع، همان اصولی است که ائمه علیهم السلام به پیروان خود تعلیم دادند. چنانچه هانری کرین مسیحی می‌گوید: «به عقیده من، مذهب تشیع تنها مذهبی است که رابطه هدایت الهی را از میان خدا و خلق همیشه زنده نگه داشته است.» (۱۶) حضرت امام رحمه الله می‌فرماید: «شیعه در جمیع امصار و اعصار از ائمه هدای معصومین منزهین موحدین، تبعیت نمودند و به برهانهای روشن آنها، حق را شناخته و تنزیه و توحید نمودند.» (۱۷) پس صراط مستقیم همان صراطی است که از فرش

به عرش کشیده شده و از هر انحراف و اعوجاجی مصون و محفوظ است؛ همان طریقی که خداوند، انبیا و اولیایش را برای هدایت خلق به آن صراط و دوری از صراطهای انحرافی دیگر، ارسال نموده است. صراطی که اخراج از ظلمات به سوی نور و هدایت است نه از نور به سمت ظلمات که آن صراط شیاطین است. ۲ - دیدگاه علامه طباطبایی قدس سره از جمله شواهد و ادله تکثر گرایان دینی، استناد و استشهاد به برخی از آیات قرآن کریم است. آنان ادعا دارند که در آیات قرآن، تعبیری وجود دارد که به روشنی، حقانیت ادیان را ثابت می کند؛ به عنوان مثال خداوند در قرآن می فرماید: «و ان من اهل الكتاب الا لیومنن به قبل موته و یوم القیامه یكون علیهم شهیدا» (۱۸) یعنی: و هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر این که پیش از مرگش به او (عیسی علیه السلام) ایمان می آورد و او روز قیامت بر آنها گواه خواهد بود. این که آیه مزبور شاهدی بر مدعای پلورالیستها باشد و حقانیت یهود و مسیح را ثابت کند، محل تامل است؛ چرا که نیاز به تفسیر دارد که در این مورد باید به اهلش رجوع کرد. علامه طباطبایی که یکی از بزرگترین مفسران شیعه در عصر حاضر به شمار می آید، در تفسیر این آیه می فرماید: «سه نوع تفسیر برای این آیه مطرح شده است: تفسیر اول این است که همه یهودیان و مسیحیان هنگام ظهور حضرت مسیح علیه السلام در زمان حضرت مهدی (عج) که برای کشتن دجال به زمین ارسال می شود به او ایمان می آورند. تفسیر دوم آن است که اهل کتاب، هنگام مرگشان که پرده ها کنار رود به حضرت، ایمان واقعی پیدا می کنند ولی این ایمان فایده ای برای آنان ندارد. تفسیر سوم که مرحوم طبرسی آوردند، این است که اهل کتاب، قبل از مرگ خود به حضرت محمد صلی الله علیه و آله ایمان خواهند آورد.» (۱۹) باید گفت قبول و پذیرش هر یک از تفاسیر سه گانه، مستلزم حقانیت مسیحیت و یهودیت امروزی نیست؛ زیرا متون اصلی آن دو دین الهی در دست نمی باشد. به علاوه، آیه نه تنها در مقام بیان مراد مدعیان پلورالیسم دینی نیست بلکه آنچه از ظاهر آیه به دست می آید خلاف ادعای آنها را ثابت می کند. آیه دیگر مورد استناد آنان، آیه ۶۲ از سوره بقره است که می فرماید: «ان الذین آمنوا و الذین هادوا و النصراری و الصابئین من آمن بالله و الیوم الاخر و عمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» یعنی: به درستی کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی هستند و مسیحیان و صابئین، هر که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد و کار شایسته انجام دهد، پس برای ایشان نزد خداوند اجر و پاداش است و ترس و حزنی برای آنان نیست. البته این آیه مربوط به مساله نجات است نه حقانیت ادیان و مساله نجات و حق بودن، دو مقوله جدا از یکدیگرند (به زودی توضیح آن خواهد آمد) و علامه همین مطلب را نیز توضیح داده اند. وی در رد این تلقی عامیانه از آیه می فرماید: «ممکن است بنا به مضمون آیه تصور شود؛ کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان آورده اند و دارای عمل صالح هستند، اگر چه همه پیغمبران یا بعضی از آنان را قبول نداشته باشند، رستگار خواهند بود ولی باید دانست که در سوره نساء آیات ۱۵۱ - ۱۵۰ خداوند عالم، کسانی را که به پیغمبران یا بعضی از آنان ایمان ندارند کافر دانسته است. آنجا که می فرماید: ان الذین یکفرون بالله و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نومن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یتخذوا بین ذلک سیلا- اولئک هم الکافرون حقا و اعتدنا للکافرین عذابا مهینا» کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می ورزند و می خواهند بین خدا و پیامبرانش جدایی بیندازند و می گویند به بعضی از پیامبران ایمان می آوریم و به بعضی دیگر کافر می شویم و می خواهند به این که میان آن کفر و ایمان، راهی را فرا گیرند آنان به حقیقت کافرانند (مانند یهود که عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله را منکر شدند و مانند مسیحیان که محمد صلی الله علیه و آله را انکار کرده اند). بنابراین کسی از ایمان خود بهره مند خواهد شد که به همین پیغمبران ایمان آورده و دارای عمل صالح باشد. (۲۰) منظور آیه از «ان الذین یکفرون بالله و رسله...» اهل کتاب؛ یعنی یهود و نصارا است که یهود به موسی ایمان می آورند ولی به عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله کفر می ورزند و نصارا به موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام ایمان دارند ولی به محمد صلی الله علیه و آله کفر می ورزند. (۲۱) از میان همه ادیان الهی، دینی که رابطه میان انبیا الهی را حفظ نموده، دین اسلام است. این حقیقتی است که پرفسور هانری کربن آن را چنین تبیین می نماید: «مذهب یهود، نبوت را که رابطه ای است

واقعی میان خدا و عالم انسانی در حضرت کلیم ختم کرده و پس از آن به نبوت حضرت مسیح و حضرت محمد صلی الله علیه و آله اذعان ننموده و رابطه مزبور را قطع می کند و همچنین نصاری در حضرت مسیح متوقف شده و اهل سنت از مسلمین نیز در حضرت محمد صلی الله علیه و آله توقف کرده و تنها مذهب تشیع است که نبوت را با حضرت محمد صلی الله علیه و آله ختم شده می داند ولی ولایت را که همان رابطه هدایت و تکمیل می باشد برای همیشه زنده می داند. « (۲۲) وحدت ادیان در همه زمانها از نگاه علامه، دین خدا در همه ازمنه و امکانه، واحد بوده و حقیقت در وصول به کمال و سعادت جز یکی نیست و اختلاف صراطها از هوی و هوس سرچشمه دارد. این سخن، پنداری بیش نیست که بگوییم: همه بشریت در مسیر حقتند چه آنان که توصیه های اسلام را بپذیرند و عمل کنند و چه آنان که نپذیرند و عمل نکنند و فقط به مدرکات عقل پایبند باشند چرا که از عقل، پیام و فرمان غیر عاقلانه صادر نمی شود. علامه در تفسیر آیه ۱۳۵ سوره مبارکه بقره «و قالوا کونوا هودا او نصاری تهتدوا قل بل مله ابراهیم حنیفا و ما کان من المشرکین» می فرماید: «دین حقی که اولاد ابراهیم از اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان او بر آن دین مشی می کردند، همانا اسلام بوده است که دین ابراهیم علیه السلام بود. بنابراین همه اختلافات که در فرقه های یهود و نصارا به وجود آمده از هوا و هوس آنان نشات گرفته و آنان بودند که احزاب و طوایف را در دین ایجاد نمودند و الا دین خدا واحد است. این اغراض و اهداف دنیوی بوده که آنان را به این راه کشانده است. « (۲۳) پس انبیای عظام الهی، ادیان مختلف نیاورده اند بلکه دین واحدی را فرا روی بشریت نهادند و هدف واحدی را ترسیم نمودند. هر کس در همان مسیر قرار گیرد و آن هدف را تعقیب نماید، در صراط مستقیم قرار دارد. ۳ - دیدگاه شهید مطهری قدس سره یکی دیگر از ادعاهای پلورالیستها این است که: «دم زدن از یک حقیقت اسلامی ایده آل و گوهری جاودانه در مدار تاریخ، اکنون یک پندار اسطوره ای بیش نیست. « (۲۴) به تعبیری صریحتر اسلام ناب و خالص نداریم همانگونه که مسیحیت و یهودیت ناب نداریم. این سخن بدان معنی است که دین اسلام با توجه به این که متن اصلی اش بدون تحریف باقی مانده، با شریعت یهود و مسیح که متن وحیانی شان مورد تحریف محرفان قرار گرفته، مساوی اند. شهید مطهری قدس سره در پاسخ چنین توهمی می فرماید: «دین حق در هر زمانی یکی بیش نیست. بر همه کس لازم است از آن پیروی کنند. این اندیشه که میان برخی از مدعیان روشنفکری اخیرا رایج شده است که می گویند همه ادیان آسمانی از لحاظ اعتبار در همه وقت یکسانند اندیشه نادرستی است، البته میان پیامبران خدا، اختلاف و نزاعی وجود ندارد و پیامبران خدا همگی به سوی یک هدف و یک خدا دعوت می کنند ولی این سخن به این معنی نیست که در هر زمانی چندین دین حق وجود دارد و طبعا انسان می تواند در هر زمانی، هر دینی را که می خواهد بپذیرد. بر عکس، معنای این سخن، این است که انسان باید همه پیامبران را قبول داشته باشد. « (۲۵) نسبت حق و عقیده یکی از اندیشه ها و تفکراتی که امروزه در جامعه ما از جانب برخی از روشنفکران تبلیغ می شود تفکر پیوند حقانیت با ایمان و عقیده است. این نکته کم و بیش برای انسان کافی است که خدا را بپرستد و به او ایمان داشته باشد. اصل، داشتن ایمان است مهم نیست که به چه دینی ایمان داشته باشیم زیرا همه ادیان حقتند. این فکر به وسیله جرج جرداق صاحب کتاب «الامام علی علیه السلام صوت العدالة الانسانیة» و جبران خلیل نویسنده معروف مسیحی لبنانی، در غرب، محمد آرکون در شمال افریقا، فضل الرحمان در شبه قاره هند و برخی از روشنفکران در ایران تبلیغ گردید که برخی از مسلمانان آگاهانه یا ناخود آگاه آن را پذیرفتند. شهید مطهری قدس سره (که امام خمینی مطالعه آثارش را بدون استثنا برای طبقه دانشجو و روشنفکر متعهد، مفید و آموزنده دانستند) در آثار خویش، در مقام رد این تفکر می فرماید: «برخی از مردم زمان ما طرفدار این فکر شده اند که برای انسان کافی است که خدا را بپرستد و به یکی از ادیان آسمانی که از طرف خدا آمده است، انتساب داشته باشد، دستورهای او را به کار بندد و شکل دستورها چندان اهمیتی ندارد. حضرت مسیح هم پیغمبر است حضرت محمد صلی الله علیه و آله هم پیغمبر است. مهم این است که به خدا ایمان داشته باشد. این تفکر را ما باطل می دانیم، درست است که در دین اجبار و اکراهی نیست ولی این سخن به این معنی نیست که دین خدا در هر زمانی متعدد است و ما حق داریم هر کدام

را که بخواهیم انتخاب کنیم. چنین نیست، در هر زمانی یک دین حق وجود دارد و بس. هر زمانی پیغمبر صاحب شریعتی از طرف خدا آمده، مردم موظف بوده اند که از راهنمایی او استفاده کنند و قوانین و احکام خود را از او فرا گیرند تا نوبت به حضرت خاتم الانبیا رسیده است. در این زمان اگر کسی بخواهد به سوی خدا راهی بجوید، باید از دستورات دین او راهنمایی بجوید. «(۲۶) قرآن در این زمینه تصریح دارد که: «و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین» (۲۷) یعنی: و هر کس غیر از اسلام دینی را بپذیرد هرگز از او پذیرفته نشود و او در جهان دیگر از زیانکاران خواهد بود. در خصوص استدلال بر این آیه چنین مناقشه شده است که مراد از اسلام، خصوص دین اسلام نیست بلکه اسلام در این آیه ژبه معنای عام آن است که همان تسلیم شدن در برابر خدا می باشد. شهید مطهری در پاسخ می فرماید: «این درست است که دین اسلام همان تسلیم است ولی حقیقت تسلیم در هر زمانی شکلی داشته و در این زمان، شکل آن، همان دین گرانبه ای است که به دست حضرت خاتم الانبیا ظهور یافته است و قهرا کلمه اسلام بر آن منطبق می گردد و بس. تسلیم خدا شدن ژپذیرفتن دستوره‌های اوست و روشن است که باید به آخرین دستور خدا عمل کرد و آخرین دستور خدا، همان چیزی است که آخرین رسول او آورده است.» (۲۸) تفکیک مسأله نجات از حقانیت برای هیچ اهل علمی این امر پوشیده نیست که میان حقانیت ادیان و مقوله نجات فرق است و این امری قریب به بداهت است ولی آنان که از پلورالیسم دینی سخن رانده اند، این دو را با هم خلط کرده اند. آنچه از تعالیم اسلام به ما رسیده و مفسران و حکیمان و متکلمان اسلامی در آثار خویش تبیین کرده اند، این است که نجات و رستگاری انسانها در قیامت، اعم از حقانیت است؛ چرا که مطابق تعالیم آسمانی اسلام، عدم نجات و رستگاری، برای آن دسته از افرادی است که عالمانه و عامدانه، از قبول حق، در هر زمانی که موظف به آن هستند استنکاف ورزیده و بدون استغفار و توبه از دنیا بروند. پس نجات و رستگاری محدود به افرادی نیست که به دین حق روی آورده و به آن عمل کنند بلکه برخی از کسانی که به دین حق دسترسی پیدا نکرده و یا از درک آن ناتوان بودند و نیز اطفال و دیوانگان و مستضعفان فکری، اهل نجات و رستگاری بوده و هرگز به جهت عدم اعتقاد به دین حق و یا ترک عمل به تعالیم دین حق عذاب نخواهند شد. در سوره نساء آیات ۹۹ - ۹۷ خداوند می فرماید: کسانی که بر خود ظلم کردند وقتی فرشتگان جانشان را می گیرند، می گویند: «در چه حال بودید؟» پاسخ دهند: «ما در زمین از مستضعفان بودیم.» می گویند: «مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟» پس آنان جایگاهشان دوزخ است و آن سرانجام بدی است مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند. پس آنان که عذری دارند باشد که خدا از ایشان درگذرد، که خدا همواره خطابخش و آمرزنده است. امام خمینی (۲۹)، علامه طباطبایی (۳۰)، شهید مطهری (۳۱) و اکثر اندیشمندان اسلامی معتقدند از این آیات استفاده می شود که قاصران و مستضعفان کسانی هستند که اندیشه آنان به حقیقت دست نیافته باشد و غالب افرادی که به حقیقت اعتراف ندارند، قاصر یا مستضعف فکری هستند و هر چند خداشناس نیستند اما عذاب نمی شوند. بنابراین، مفهوم نجات و رستگاری، از مسأله حقانیت، در اسلام از هم جدا بوده و اسلام بر خلاف تعالیم مسیحیت (که تنها راه نجات را ایمان به مرگ فدییه وار مسیح یا مشارکت در غسل تعمید می داند) قلمرو نجات را بسیار وسیع قرار داده است. شاید آنان که در غرب با آگاهی از تعالیم مسیحیت کلیسایی، سخن از پلورالیسم گفته اند، با تاثیرپذیری از تعالیم کلیسایی بوده نه تعالیم حضرت مسیح علیه السلام و با این توجیه، ممکن است سخنی منطقی گفته باشند؛ زیرا با آن آموزه های سنتی و فرهنگ غربی، که نجات را آن گونه محدود نموده اند، چاره ای جز طرح این بحث نداشتند. اما آنان که در کشورها و جوامع اسلامی تلاش کرده اند تا این بحث را برای مسلمانان بومی کنند به خطای فاحشی دچار شده اند چون میان مسیحیت تحریف شده با اسلام معتبر، فاصله زیادی وجود دارد و قیاس میان آن دو، مقایسه ای نادرست است. پی نوشت: (۱) محقق و نویسنده. (۲) جان هیک، فلسفه دین، ترجمه بهرام راد، انتشارات بین المللی هدی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۲۲۳. (۳) ر. ک: همان، ص ۲۲۴. ژمیرچا الیاده، دین پژوهی، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، دفتر دوم، ص ۳۴۰. (۴) ر. ک: همان، ص

۲۳۲؛ عبدالرسول بیات، فرهنگ واژه‌ها، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، قم، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۱۴۶. ۵. ر. ک: ایان باربور، علم و دین، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، ص ۲۷۳؛ میرچا الیاده، پیشین، ص ۳۰۸. ۶. عبدالکریم سروش، صراط‌های مستقیم، مجله کیان، ش ۳۶، ص ۹. ۷. امام خمینی، شرح حدیث جنود عقل و جهل، مؤسسه تنظیم و نشر آثار، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۷، ص ۱۵۳. ۸. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۱. ۹. امام خمینی، تفسیر سوره حمد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار، تهران، چاپ چهارم، صص ۷۶ - ۷۵. ۱۰. امام خمینی رحمه الله، صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۱۳۱. ۱۱. تفسیر سوره حمد، پیشین، ص ۷۲. ۱۲. همان، ص ۷۹. ۱۳. فیض کاشانی، علم الیقین فی معرفه اصول الدین، ج ۲، ص ۹۶۷. ۱۴. امام خمینی، اربعین حدیث، مؤسسه تنظیم و نشر آثار، تهران، ص ۳۶۰. ۱۵. عبدالکریم سروش، پیشین، ص ۱۲. ۱۶. ر. ک: سید محمدحسین طباطبایی، ظهور شیعه، نشر شریعت، ص ۷. ۱۷. تفسیر سوره حمد، پیشین، ص ۷۰. ۱۸. نساء/۱۵۹. ۱۹. سید محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۵، ص ۱۳۶. ۲۰. همان، ص ۱۲۸؛ سید محمدحسین طباطبایی، خلاصه تعالیم اسلام، ص ۱۲. ۲۱. سید محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، پیشین، ص ۱۲۷. ۲۲. سید محمدحسین طباطبایی، ظهور شیعه، پیشین، ص ۷. ۲۳. سید محمدحسین طباطبایی، المیزان، پیشین، ج ۱، صص ۳۰۶ - ۳۰۵. ۲۴. مجله کیان، ش ۱۴، ص ۴۰. ۲۵. شهید مرتضی مطهری، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، چاپ هفتم، ج ۱، ص ۲۷۵. ۲۶. همان، ص ۲۷۷. ۲۷. آل عمران/۸۵. ۲۸. شهید مطهری، پیشین، ص ۲۷۷. ۲۹. امام خمینی قدس سره، شرح حدیث جنود عقل و جهل، پیشین، صص ۱۵۹ - ۱۵۸. ۳۰. سید محمدحسین طباطبایی، پیشین، ج ۵، ص ۵۱. ۳۱. مرتضی مطهری، عدل الهی، ص ۳۵۳. منابع مقاله: مجله رواق اندیشه، شماره ۲۱، مصطفی خلیلی (۱)؛

اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) در آئینه مطبوعات

اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) در آئینه مطبوعات الف مقاله شناسی ذیل، حاصل جست و جو در بین مطبوعات از سال ۱۳۶۶ تا خرداد ۱۳۷۸ است. ب مقاله های حاضر به ترتیب تاریخ مندرج در مطبوعات می باشد. ۱ پاسخ امام خمینی (ره) به استفسار وزیر کار، رسالت، ۱۷ آذر ۱۳۶۶ ۲ پاسخ امام خمینی (ره) به سؤال شورای نگهبان، اطلاعات، ۳ دی ۱۳۶۶ ۳ اظهار نظر صریح حضرت امام درباره اختیارات مطلقه حکومت اسلامی، اطلاعات، ۱۷ دی ۱۳۶۶ ۴ فتاوی امام تئوری سیاسی اسلام (۳۱)، محسن آرمین، کیهان، ۲۴ و ۲۶ و ۲۷ دی ۱۳۶۶ ۵ تبیین ابعاد سیاسی و اجتماعی فتاوی (۱ و ۲)، سید محمد موسوی خوئینی ها، کیهان، ۲۷ و ۲۸ دی ۱۳۶۶ ۶ در حاشیه فتاوی جدید امام خمینی (۸۱)، علی حجتی کرمانی، کیهان، مهرماه و ۱ و ۴ و ۱۱ و ۱۷ و ۲۵ آبان و ۲ آذر ۱۳۶۷ ۷ پاسخ به اشکالات (۴۶۱)، احمد آذری قمی، رسالت، آبان و آذر و دی ۱۳۶۷ ۸ نقش امام خمینی در تجدید بنای نظام امامت، عبدالله جوادی آملی، کیهان اندیشه، ش ۲۴، خرداد و تیر ۱۳۶۸ ۹ بررسی بینشهای سیاسی امام خمینی، محمد واعظ زاده خراسانی، مشکوه، ش ۲۳، تیر ۱۳۶۸ ۱۰ بررسی تفکر امام خمینی در سیاست، احمد حامد مقدم، مشکوه، ش ۲۳، تیر ۱۳۶۸ ۱۱ رسانه ها و اندیشه های امام خمینی (ره)، بی نام، پاسدار اسلام، ش ۹۶، آذر ۱۳۶۸ ۱۲ قراءه فی النظریه السیاسیه للامام من خلال وصیته، بی نام، الحوار الفکری و السیاسی، ش ۴۰، زمستان ۱۳۶۸ (۱۹۹۰) ۱۳ مفهوم القدره السیاسیه فی قیاده الامام الخمینی، زین العابدین البکری، الحوار الفکری و السیاسی، ش ۴۰، زمستان ۱۳۶۸ (۱۹۹۰) ۱۴ نقش امام خمینی در تدوین و تنقیح فلسفه سیاسی، محمد جواد صاحبی، کیهان اندیشه، ش ۲۹، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۹ ۱۵ واقع نگری در بینش فقهی امام خمینی، محمد هادی معرفت، کیهان اندیشه، ش ۲۹، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۹ ۱۶ بینش فقهی امام در برخورد با رویدادهای نوین جهان، عبدالکریم بی آزار شیرازی، کیهان اندیشه، ش ۲۹، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۹ ۱۷ فقه اجتهادی و اصلاح حوزه ها از دیدگاه امام خمینی، محمد ابراهیم جنّاتی، کیهان اندیشه، ش ۲۹، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۹ ۱۸ امام خمینی و رهبری نهضت‌های اسلامی معاصر جهان، راشد الغنوشی، ترجمه سیدهادی خسروشاهی، کیهان اندیشه، ش ۲۹، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۹ ۱۹ حضرت امام خمینی و کارگزاران نظام اسلامی،

جهانبخش ثواب، کیهان، ۱۶ خرداد ۱۳۶۹، ۲۰ قضا و حکومت از منظر امام خمینی، ابوالقاسم گرچی، کیهان فرهنگی، سال هفتم، ش ۳، خرداد ۱۳۶۹، ۲۱ امام، اسلام ناب و اسلام امریکایی، بی نام، بیان، ش ۱، خرداد ۱۳۶۹، ۲۲ نقش امام در احیای دین، بی نام، حوزه، ش ۳۸۳۷، بهار ۱۳۶۹، ۲۳ امام و عزت مسلمین، عبدالکریم سروش، حوزه، ش ۳۸۳۷، بهار ۱۳۶۹، ۲۴ امام، حوزه و سیاست، سید احمد خمینی، حضور، ش ۱، خرداد ۱۳۷۰، ۲۵ امام خمینی مبارزی آگاه از آغاز، محمد دهقانی آرانی، حضور، ش ۱، خرداد ۱۳۷۰، ۲۶ امام خمینی سیاستمداری بزرگ و بزرگ سیاستمدار، علی محمد بشارتی، حضور، ش ۱، خرداد ۱۳۷۰، ۲۷ امام خمینی و ترسیم استراتژی هدم اسرائیل، بی نام، پاسدار اسلام، ش ۱۵، تیر ۱۳۷۰، ۲۸ امام خمینی و سیاست خارجی، بی نام، پاسدار اسلام، ش ۱۱۶، مرداد ۱۳۷۰، ۲۹ امام و شورای نگهبان، اسدالله بیات، پاسدار اسلام، ش ۱۱۶، مرداد ۱۳۷۰، ۳۰ فقه تئوری اداره جامعه، بی نام، حوزه، ش ۵۴، مرداد و شهریور ۱۳۷۰، ۳۱ امام خمینی و سیاست خارجی، بی نام، پاسدار اسلام، ش ۱۱۷، شهریور ۱۳۷۰، ۳۲ امامت و رهبری در کلام امام، اسدالله بیات، پاسدار اسلام، ش ۱۱۷، شهریور ۱۳۷۰، ۳۳ امام و سیاست خارجی، بی نام، پاسدار اسلام، ش ۱۱۸، مهر ۱۳۷۰، ۳۴ شرایط رهبری و نمایندگان مجلس در کلام امام، اسدالله بیات، پاسدار اسلام، ش ۱۱۸، مهر ۱۳۷۰، ۳۵ امام خمینی و سیاست خارجی، بی نام، پاسدار اسلام، ش ۱۱۹، آبان ۱۳۷۰، ۳۶ رهبران حرکت اسلامی معاصر بنا، مودودی و امام خمینی، راشد الغنوشی، حضور، ش ۲، آبان ۱۳۷۰، ۳۷ دشمن شناسی امام، علی محمد حاضری، حضور، ش ۲، آبان ۱۳۷۰، ۳۸ آراء سیاسی امام خمینی، میثال نوفل، حضور، ش ۳، بهمن ۱۳۷۰، ۳۹ امام خمینی و حکومت، محمود محمد، حضور، ش ۳، بهمن ۱۳۷۰، ۴۰ پرتویی از مدیریت امام، عبدالرضا ایزدپناه، حوزه، ش ۴۹۴، فروردین و اردیبهشت ۱۳۳۱، ۴۱ غیرت دینی امام خمینی، بی نام، حوزه، ش ۴۹، فروردین و اردیبهشت ۱۳۳۱، ۴۲ امام و مرجعیت، سید عباس صالحی، حوزه، ش ۵۷۵۶، خرداد شهریور ۱۳۷۲، ۴۳ آزادی و اهمیت آن از دیدگاه اسلام و امام، اسدالله بیات، پاسدار اسلام، ش ۱۴۱ و ۲۴۱، شهریور و مهر ۱۳۷۲، ۴۴ اخطار امام برای بقای انقلاب و نظام، محمد محمدی معین، پاسدار اسلام، ش ۱۴۲، مهر ۱۳۷۲، ۴۵ اخطار امام به مشتاقان رابطه با امریکا، محمد محمدی معین، پاسدار اسلام، ش ۱۴۲، آبان ۱۳۷۲، ۴۶ اخطار امام در مورد غفلت از بسیج، محمد محمدی معین، پاسدار اسلام، ش ۱۴۴، آذر ۱۳۷۲، ۴۷ پژوهشی در خطوط کلی اندیشه های سیاسی امام خمینی، کاظم قاضی زاده، راهبرد، ش ۳، بهار ۱۳۷۳، ۴۸ حکومت از دیدگاه امام خمینی، موحدی کرمانی، اندیشه دانشجو، ش ۱، ۴۹ امام خمینی و جهان اسلام، بی نام، پاسدار اسلام، ش ۱۵۰، خرداد ۱۳۷۳، ۵۰ وحدت از دیدگاه امام خمینی، سید احمد خمینی، حضور، ش ۸، پاییز ۱۳۷۳، ۵۱ دستاوردهای معنوی و سیاسی نهضت امام خمینی، مقام معظم رهبری، مسجد، ش ۱۸، بهمن و اسفند ۱۳۷۳، ۵۲ مرجعیت و رهبری تفکیک یا وحدت و نظر امام، حمید انصاری، حضور، ش ۹، زمستان ۱۳۷۳، ۵۳ امام خمینی احیاگر اندیشه حکومت اسلامی، نجف لک زایی، حضور، ش ۹، زمستان ۱۳۷۳، ۵۴ الامام الخمينی فی الدراسات الغربیة، عماد بزی، التوحید، ش ۷۶، ۵۵ فقه و فقیه از دیدگاه امام خمینی، محمد مهدی بهداروند، رسالت، ۲۸ خرداد ۱۳۷۴، ۵۶ مقابله با شیوه های نفوذ غرب از دیدگاه امام، مشاعی، حضور، ش ۱۱، خرداد ۱۳۷۴، ۵۷ تحلیلی تطبیقی از قیام امام حسین (ع) و قیام امام خمینی (ره)، ابراهیم پای غلامحیدر سلامی، حضور، ش ۱۲، تابستان ۱۳۷۴، ۵۸ دفاع از ملت ها در اندیشه دفاعی حضرت امام، مسیح بروجردی، جمهوری اسلامی، ۴ مهر ۱۳۷۴، ۵۹ سه اصل بنیادین انقلاب اسلامی، حمید انصاری، جمهوری اسلامی، ۲۰ آبان ۱۳۷۴، ۶۰ دین و دولت در اندیشه سیاسی امام خمینی، سعدالله زارعی، جمهوری اسلامی، ۲۱ آبان ۱۳۷۴، ۶۱ امام خمینی و نظریه اندیشه سیاسی اسلامی معاصر، یونس حسین، ترجمه سید ضیاء مرتضوی، جمهوری اسلامی، ۲۲ آبان ۱۳۷۴، ۶۲ تأملی در مفهوم جامعه از دیدگاه امام خمینی، سید جواد طاهایی، حضور، ش ۱۳، ۶۳ امام خمینی در هم کوبنده صهیونیزم و تبعیض نژادی، پتر کازانکو، حضور، ش ۱۳، پاییز ۱۳۷۴، ۶۴ امام خمینی و ماجرای فلسطین، فتحی شقاقی، ترجمه تابش، پاسدار اسلام، ش ۱۶۸، آذر ۱۳۷۴، ۶۵ امام خمینی و اندیشه دولت بزرگ اسلامی، زهرا رهنورد، مجموعه آثار کنگره مبانی فقهی حضرت امام، ش ۱۳، ۶۶ امام خمینی حکومت و خاستگاه ثبات و تغییر در احکام، سید ضیاء مرتضوی، مجموعه آثار

کنگره مبانی فقهی حضرت امام، ش ۶، ۱۳۷۴ ۶۷ امام خمینی در عرصه فقه و حکومت، ابوالقاسم گرگی، مجموعه آثار کنگره مبانی فقهی حضرت امام، ش ۵، ۱۳۷۴ ۶۸ امام خمینی و نقش زمان و مکان در احکام حکومتی، علی اصغر حقدار، مجموعه آثار کنگره مبانی فقهی حضرت امام، ش ۷، ۱۳۷۴ ۶۹ مبانی احکام حکومتی از دیدگاه امام خمینی، سیف‌الله صرامی، مجموعه آثار کنگره مبانی فقهی حضرت امام، ش ۷، ۱۳۷۴ ۷۰ ماهیت اهداف و اصول حکومت اسلامی (گزیده ای از سخنان حضرت امام)، جمهوری اسلامی، ۹ فروردین ۱۳۷۵ ۷۱ مبانی فقهی حکم تاریخی حضرت امام خمینی، آیة‌الله یوسف صانعی، جمهوری اسلامی، ۲۷ فروردین ۱۳۷۵ ۷۲ لزوم مشارکت مردمی در انتخابات از دیدگاه امام خمینی، فرزانه نیکو برش، کیهان، ۲۸ فروردین ۱۳۷۵ ۷۳ نظری به اندیشه اصلاحی امام خمینی، سید محمد ناصر تقوی، کلمه دانشجو، ش ۱۵، فروردین ۱۳۷۵ ۷۴ امام خمینی و فقه سنتی پویا، عباس ایزد پناه، رسالت، ۹ اردیبهشت ۱۳۷۵ ۷۵ دولت اسلامی و عدالت اجتماعی، سید جواد ورعی، ویژه نامه جمهوری اسلامی، خرداد ۱۳۷۵ ۷۶ عدالتخواهی امام خمینی، بی نام، ویژه نامه جمهوری اسلامی، خرداد ۱۳۷۵ ۷۷ اسلام و سرمایه داری، بی نام، ویژه نامه جمهوری اسلامی، خرداد ۱۳۷۵ ۷۸ عدالت اجتماعی در مصاف با اسلام آمریکایی، سید ضیاء مرتضوی، ویژه نامه جمهوری اسلامی، خرداد ۱۳۷۵ ۷۹ جلوه عدالت در سیره اسوه عدالت، کاظم قاضی زاده، ویژه نامه جمهوری اسلامی، خرداد ۱۳۷۵ ۸۰ عدالت اجتماعی و انقلاب اسلامی، مجتبی محدث، ویژه نامه جمهوری اسلامی، خرداد ۱۳۷۵ ۸۱ امام خمینی منادی حکومت مطلوب و سیاستمدار مطلوب، فیروز دولت آبادی، حضور، ش ۱۵، بهار ۱۳۷۵ ۸۲ فقه سنتی و پویا در نگرش امام خمینی (ره)، سید علی اشکوری، حضور، ش ۱۵، ۱۳۷۵ ۸۳ تئوری حکومت اسلامی، دیدگاه‌های حضرت امام و نقش روشنفکران، گفت و گو با محمدجواد لاریجانی، رسالت، ۱۳ خرداد ۱۳۷۵ ۸۴ امام خمینی و فقهت مبتنی بر عنصر زمان و مکان، کاظم قاضی زاده، نقد و نظر، ش ۵، ۱۳۷۵ ۸۵ بررسی شرائط و فرآیند تکوین نظریه ولایت فقیه حضرت امام خمینی، یوسف احمدی قاسم آبادی، بصائر، ش ۲۳، ۱۳۷۵ ۸۶ خلاصه ای از اندیشه سیاسی حضرت امام خمینی درباره دین و دولت، سعد‌الله زارعی، حضور، ش ۱۸، ۱۳۷۵ ۸۷ امام خمینی در پژوهش‌های غربی، عماد بزی، ترجمه مهدی اسدی، پاسدار اسلام، ش ۱۸۲، ۱۳۷۵ ۸۸ مفهوم نظریه ولایت فقیه از دیدگاه امام خمینی، حمید عنایت، کیان، ش ۳۴، ۱۳۷۵ ۸۹ گزارشی از گردهمایی دیدگاه‌های حضرت امام، بی نام، کلمه دانشجو، ش ۱۶، ۱۳۷۵ ۹۰ مقایسه نظریه ولایت فقیه آیه‌الله خمینی و شرح ابن رشد بر جمهوری افلاطون، مارتین ونسا، ترجمه سیما حاج حریری، حضور، ش ۷۱، ۱۳۷۵ ۹۱ امام و سیاست خارجی، قدرت‌الله رحمانی، حضور، ش ۱۷، ۱۳۷۵ ۹۲ ویژگیها و شیوه‌های رهبری امام خمینی، محمدی عراقی، مصباح، ش ۱۹، ۱۳۷۵ ۹۳ امام خمینی در پنج حوزه معرفت سیاسی، سید علی قادری، حضور، ش ۱۸، ۱۳۷۵ ۹۴ جایگاه مردم در اندیشه امام، منوچهر اکبری، حضور، ش ۱۸، ۱۳۷۵ ۹۵ امام خمینی احیاگر حکومت دینی (۲ و ۱)، عبدالجواد ابراهیمی، رسالت، ۷ و ۱۴ بهمن ۱۳۷۵ ۹۶ ترسیم ولایت فقیه از دیدگاه امام خمینی، سید رضا همراه، کیهان، ۱۷ فروردین ۱۳۷۶ ۹۷ مروری بر اندیشه جدایی دین از سیاست و نقش امام در احیای پیوند دین و سیاست، محمد علی برزنونی، مجموعه مقالات کنگره امام و احیاء تفکر دینی، ج ۱، ۱۳۷۶ ۹۸ مفهوم تفکر و مشخصات تمدن اسلامی در اندیشه امام خمینی، نعمت‌الله باوند، موعود، ش ۲، خرداد ۱۳۷۶ ۹۹ انقلاب امام خمینی در گام سوم، سید حسن خمینی، حضور، ش ۱۹، بهار ۱۳۷۶ ۱۰۰ پاسخ امام خمینی به پرسش‌هایی در باب ولایت فقیه، بهرام بهرامسیری، کتاب نقد، ش ۳ و ۲، ۱۳۷۶ ۱۰۱ آرمان‌های انقلاب اسلامی از دیدگاه امام خمینی (۲ و ۱)، اصغر افتخاری، پاسدار اسلام، ش ۱۹۰ و ۱۹۱، ۱۳۷۶ ۱۰۲ امام خمینی احیاگر تفکر دینی، عباس ایزدپناه، رسالت، ۱۱ خرداد ۱۳۷۶ ۱۰۳ امام خمینی در عرصه فقه و حکومت، ابوالقاسم گرگی، مسجد، ش ۳۶، ۱۳۷۶ ۱۰۴ امام خمینی محیی حکومت اسلامی، محمد سروش محلاتی، جمهوری اسلامی، خرداد ۱۳۷۶ ۱۰۵ امام خمینی و احیای اندیشه تشکیل حکومت اسلامی، اسد‌الله لطفی، اطلاعات، ۱۳ خرداد ۱۳۷۶ ۱۰۶ زمان و مکان از دیدگاه امام خمینی، مجید امینی، مسجد، ش ۳۲، ۱۳۷۶ ۱۰۷ نوآوریهای فقهی امام خمینی (۲ و ۱)، عبدالله جوادی آملی، کیهان هوایی، ۱۴ و ۲۱ خرداد ۱۳۷۶ ۱۰۸ ولایت از دیدگاه

امام خمینی، محمدحسین زاده یزدی، اطلاعات، ۱۷ خرداد ۱۳۷۶، ۱۰۹ امام خمینی و زمینه حکومت اسلامی (۲ و ۱)، عباسعلی عمید زنجانی، کیهان، ۲۳ و ۲۶ مرداد ۱۳۷۶، ۱۱۰ پویایی در رهبری امام خمینی، محمد رسول الماسیه، مشکوه، ش ۵۶ و ۵۷، پاییز ۱۳۷۶

۱۱۱ مبانی سیاست خارجی ج.ا.ا از نگاه قرآن کلام امام خمینی و قانون اساسی، عبدالرحیم گواهی، مجله سیاست خارجی، ش ۲، ۱۳۷۶

۱۱۲ امام خمینی و احیای نماز جمعه، حامد الگار، حضور، ش ۲۰، ۱۳۷۶، ۱۱۳ وحدت از دیدگاه عرفانی دینی سیاسی امام خمینی، محمدجواد حجتی کرمانی، حضور، ش ۲۰، ۱۳۷۶، ۱۱۴ امام و انقلاب مشروطیت ایران، محسن بهشتی سرشت، حضور، ش ۲۰، ۱۳۷۶، ۱۱۵ تمدن و تفکر اسلامی در اندیشه عرفانی و سیاسی امام خمینی، نعمت الله باوند، حضور، ش ۲۰، ۱۳۷۶، ۱۱۶ تمدن اسلامی در اندیشه سیاسی امام خمینی، یونس شکر خواه، حضور، ش ۲۲، ۱۳۷۶، ۱۱۷ امام خمینی ولایت فقیه و انقلاب اسلامی، زهرا کریم بیگی، حضور، ش ۲۲، ۱۳۷۶، ۱۱۸ احیاء اندیشه اعتقاد به حکومت اسلامی و رهبری دینی، ادیبی سده، حضور، ش ۲۳، ۱۳۷۷

۱۱۹ رهیافت دین شناسی امام خمینی، همایون همتی، کیهان فرهنگی، ش ۱۳۶، ۱۳۷۶، ۱۲۰ احیاء الهویه الاسلامیه فی حرکت الامام الخمينی، محمد الثقفی، التوحید، ش ۹۰، ۱۳۷۶، ۱۲۱ الإنبعث الكبير خصائص الامام خمینی فی الاحیاء الدینی و الاصلاح الاجتماعی، سید محمد خاتمی، التوحید، ش ۹۰، ۱۳۷۶، ۱۲۲ الانسان و المجتمع والدين فی الفلسفة السیاسیه للامام الخمينی، کامل الهاشمی، التوحید، ش ۹۰، ۱۳۷۶، ۱۲۳ حركة الاحیاء الفكر الدینی عند الامام خمینی قراءه فی معالم الفكر السیاسی، جلال الانصاری، التوحید، ش ۹۰، ۱۳۷۶، ۱۲۴ نظریه پردازی متقابل دین و علم از دیدگاه امام خمینی، ابراهیم فیاض، دانشگاه اسلامی، ش ۱، ۱۳۷۶، ۱۲۵ الامام خمینی و احیاء الخطاب الدینی، فرح محمد موسی، التوحید، ش ۹۱، ۱۳۷۶، ۱۲۶ نوآوری ها و احیاءگری های امام خمینی در حوزه اندیشه سیاسی اسلام، گفت و گو با غلامحسین الهام و حمید پارسایان، صبح، ش ۷۱، ۱۳۷۶، ۱۲۷ دیدگاه امام خمینی درباره حکومت اسلامی، عباسعلی عمید زنجانی، مجموعه مقالات کنگره امام و احیاء تفکر دینی، ج ۲، ۱۳۷۷، ۱۲۸ نقش امام خمینی در تفکیک اسلام حکومتی و حکومت اسلامی، محسن قنبریان، مجموعه مقالات کنگره امام و احیاء تفکر دینی، ج ۲، ۱۳۷۷، ۱۲۹ نگاهی به اصول توسعه از دیدگاه امام خمینی، ابوالفضل مروی، حضور، ش ۲۴، ۱۳۷۷، ۱۳۰ امام خمینی و طرح تجدید سیاست دینی، رضا داوری، نامه پژوهش، ش ۸، بهار ۱۳۷۷، ۱۳۱ امام قدرت و گفتمان، محمد رضا تاجیک، نامه پژوهش، ش ۸، بهار ۱۳۷۷، ۱۳۲ امام و نگرش به جامعه، سید جواد طاهایی، نامه پژوهش، ش ۸، بهار ۱۳۷۷، ۱۳۳ دین و دموکراسی از دیدگاه امام خمینی، عباس منوچهری، نامه پژوهش، ش ۸، بهار ۱۳۷۷، ۱۳۴ امام خمینی و احیای اندیشه دینی، محمد حسین جمشیدی، نامه پژوهش، ش ۷۸، بهار ۱۳۷۷، ۱۳۵ استراتژی بازدارندگی از دیدگاه امام خمینی (ره)، محمد رضا دهشیری، نامه پژوهش، ش ۹، تابستان ۱۳۷۷، ۱۳۶ امام خمینی و احیای خاستگاه الهی دولت (۳۱)، محمد سروش محلاتی، جمهوری اسلامی، ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ خرداد ۱۳۷۷، ۱۳۷ پیوند دین و سیاست از نگاه امام خمینی (۶۱)، علیرضا انصاری، کوثر، ش ۱۷-۲۲ و ۱۳۸ تبیین اندیشه سیاسی امام خمینی (۲ و ۱)، عبدالجواد ابراهیمی، رسالت، ۶ و ۹ خرداد ۱۳۷۷، ۱۳۹ امام خمینی و برجستگی فقه اسلام، سید جواد ورعی، جمهوری اسلامی، ۶ تیر ۱۳۷۷، ۱۴۰ نظرات امام پیرامون منشأ ولایت فقیه (۲ و ۱)، محمد رضا گائینی، رسالت، ۱۲ و ۱۳ خرداد ۱۳۷۷، ۱۴۱ جامعه مدنی در اندیشه سیاسی حضرت امام خمینی (۳۱)، سیدعلی قادری، کیهان هوایی، ۲۴ و ۳۱ تیر و ۷ مرداد ۱۳۷۷، ۱۴۲ سیاست و دولت در اندیشه امام خمینی، امیر حسین اصغری، کیهان، ۲۸ مرداد ۱۳۷۷، ۱۴۳ ردّ اندیشه امام و شبهه افکنی در مبانی قانون اساسی چرا!، بی نام، شما، ۵ شهریور ۱۳۷۷، ۱۴۴ گستره دین در اندیشه امام خمینی (۲ و ۱)، سید جواد ورعی، جمهوری اسلامی، ۲۸ شهریور و ۴ مهر ۱۳۷۷، ۱۴۵ رهیافت تصمیم گیری در منظر امام خمینی، محمدرحیم عیوضی، حضور، ش ۲۴، ۱۳۷۷، ۱۴۶ آرمان های انقلاب از دیدگاه امام خمینی، اصغر افتخاری، اندیشه حوزه، ش ۱۲، ۱۳۷۷، ۱۴۷ راهبردهای امام خمینی در سیستم بین المللی معاصر، مصطفی مصلح زاده، مجموعه مقالات کنگره امام و احیاء تفکر دینی، ج ۲، ۱۳۷۷، ۱۴۸ امام خمینی تئوکراسی و دموکراسی، مصطفی مصلح زاده، مجموعه مقالات کنگره امام و احیاء تفکر دینی، ج ۲، ۱۳۷۷، ۱۴۹ مبانی و مبادی کلامی ولایت فقیه از دیدگاه امام خمینی، عباس

مخلصی، حوزه، ش ۸۵ و ۸۶، ۱۳۷۷، ۱۵۰ مصلحت نظام از دیدگاه امام خمینی، محمد صادق مزینانی، حوزه، ش ۸۵ و ۸۶، ۱۳۷۷، ۱۵۱ ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه امام خمینی و قرائتهای گوناگون، محمدصادق مزینانی، حوزه، ش ۸۵ و ۸۶، ۱۳۷۷، ۱۵۲ امام خمینی اسوه جامع، مهدی مهریزی، حکومت اسلامی، ش ۷، ۱۳۷۷، ۱۵۳ مجلس خبرگان از نگاه امام خمینی، مهدی مهریزی، حکومت اسلامی، ش ۸، ۱۳۷۷، ۱۵۴ اعتقاد به لزوم تشکیل حکومت دینی در اندیشه احیاءگرایان امام خمینی، غلامرضا ذاکر صالحی، مجموعه مقالات کنگره امام و احیاء تفکر دینی، ج ۳، ۱۳۷۷، ۱۵۵ بررسی ثبات و تحول اندیشه امام خمینی (ره) درباره ولایت فقیه، کاظم قاضی زاده، مجموعه مقالات کنگره امام و احیاء تفکر دینی، ج ۳، ۱۳۷۷، ۱۵۶ قدرت از دیدگاه امام خمینی، محمد باوی، علوم سیاسی، ش ۲، ۱۳۷۷، ۱۵۷ احیاء تفکر ظلم ستیزی و عدالتخواهی در اندیشه سیاسی امام خمینی، محمدحسین جمشیدی، مجموعه مقالات کنگره امام و احیاء تفکر دینی، ج ۱، ۱۳۷۷، ۱۵۸ جایگاه حکومت در اندیشه امام خمینی، گفت و گو با سید حسین موسوی تبریزی، متین، ش ۱، ۱۳۷۷، ۱۵۹ امام خمینی و چالش های نظری حکومت ولایی، عبدالحسین خسروپناه، دانشگاه اسلامی، ش ۶، ۱۳۷۷، ۱۶۰ مصلحت در سیاست خارجی با تأکید بر اندیشه امام خمینی (ره)، محمد ناصر تقوی، سیاست خارجی، ش ۳، ص ۵۸۹، پای ۱۳۷۷، ۱۶۱ سیاست و حکومت در نظریه سیاسی امام خمینی، محسن کریمی، دانشگاه اسلامی، ش ۶، ۱۳۷۷، ۱۶۲ مشارکت سیاسی مردم از دیدگاه امام خمینی، سید حسین موسوی، کیهان، ۱۲ مهر ۱۳۷۷، ۱۶۳ امام خمینی و احیاء امر به معروف و نهی از منکر (۳۱)، سید جواد ورعی، جمهوری اسلامی، ۲ و ۹، ۱۳۷۷، ۱۶۴ نگرش امام خمینی به مقوله انتصاب و انتخاب در ولایت فقیه، علیرضا انصاری، کیهان، ۱۷ آبان ۱۳۷۷، ۱۶۵ امام خمینی و فلسفه امر به معروف و نهی از منکر، سید جواد ورعی، جمهوری اسلامی، ۲۸ آذر ۱۳۷۷، ۱۶۶ هرمنوتیک در اندیشه امام خمینی، سید محمدعلی ایازی، حضور، ش ۲۴ - ۱۳۷۷، ۱۶۷ امام خمینی و احیای حاکمیت قانون، سید رضا اکرمی، حضور، ۲۵ - ۱۳۷۷، ۱۶۸ توسعه فرهنگی از دیدگاه امام خمینی (ره)، محمد مهدی احمدی، حضور، ش ۲۵، ۱۳۷۷، ۱۶۹ نظریه انقلاب اسلامی از دیدگاه امام خمینی (ره)، محمدرضا دهشیری، حضور، ش ۶۲، ۱۳۷۷، ۱۷۰ جامعه مدنی در اندیشه سیاسی الهی امام (۲ و ۱)، شهاب الدین شکری مازندرانی، سلام، ۱۸ و ۲۰ بهمن ۱۳۷۷، ۱۷۱ ولایت مطلقه از نگاه امام خمینی، بی نام، سیاست، ۱۰ اسفند ۱۳۷۷، ۱۷۲ هرمنوتیک و اندیشه های تفسیر امام خمینی (۲ و ۱)، مهدی هادوی تهرانی، حضور، ش ۲۶ و ۲۷، ۱۳۷۷، ۱۷۳ بایستگی پدیداری قانون اساسی ج.ا.ا. در دیدگاه امام خمینی، محسن خلیلی، حضور، ش ۲۷، ۱۳۷۸، ۱۷۴ دموکراسی و تکلیف موردی امام خمینی (۲ و ۱)، حاتم قادری، ایران، ۱۵ و ۱۷ فروردین ۱۳۷۸، ۱۷۵ امام خمینی فقیه دوران گذار (از فقه جواهری تا فقه المصلحه)، جهانگیر صالح پور، کیان، ش ۴۶، ۱۳۷۸، ۱۷۶ جلوه هایی از تابش حکومت علوی در کلام امام خمینی (۳۱)، سید ضیاء مرتضوی، جمهوری اسلامی، ۱۴ و ۲۱ و ۲۸ فروردین ۱۳۷۸، ۱۷۷ امام خمینی رهبری که باید از نو شناخت، بی نام، قدس، ۲۲ فروردین ۱۳۷۸، ۱۷۸ گذری بر توسعه در اسلام و کلام امام خمینی، محمد تقی رضایی، رسالت، ۲۲ فروردین ۱۳۷۸، ۱۷۹ امام خمینی و انقلاب اسلامی در ذهن و زبان جهان معاصر، منوچهر اکبری، حضور، ش ۲۷، ۱۳۷۸، ۱۸۰ اندیشه سیاسی امام خمینی، معصومه خالقی، کتاب ماه، ۳۰ فروردین ۱۳۷۸، ۱۸۱ تئوری انقلاب از دیدگاه امام خمینی، اصغر افتخاری، کتاب ماه، ۳۰ فروردین ۱۳۷۸، ۱۸۲ جایگاه مردم در نظام حکومتی ولایت فقیه بر اساس اندیشه های امام خمینی، جاوید روستایی، کتاب ماه، ۳۰ فروردین ۱۳۷۸، ۱۸۳ سال امام خمینی و اصول انقلاب (۲ و ۱)، محمد تقی رهبر، پاسدار اسلام، ش ۲۰۹ و ۲۱۰، ۱۳۷۸، ۱۸۴ عدالت حاکم اسلامی از دیدگاه امام خمینی، محمد باوی، حضور، ش ۲۷، ۱۳۷۸، ۱۸۵ تطور اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)، سید عبدالامیر نبوی، مسجد، ش ۴۳، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۸، ۱۸۶ آزادی از دیدگاه امام خمینی (ره) (۳۱)، بی نام، جوان، ۲ و ۹، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۷۸، ۱۸۷ ارزیابی دیدگاه فقهی امام خمینی و دیگر فقهایان درباره قیام سیدالشهداء (ع)، سید ضیاء مرتضوی، اطلاعات، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۷۸، ۱۸۸ بدایع الدرر بدیعه ای در شرح حدیث نفی ضرر، سید ضیاء مرتضوی، جمهوری اسلامی، یکم خرداد ۱۳۷۸، ۱۸۹ امام خمینی و آزادی سیاسی (۲ و ۱)، همشهری، ۱۱ و ۱۲ خرداد ۱۳۷۸، ۱۹۰ مفهوم انزوا در بینش سیاسی امام خمینی (ره) (۶۱)،

بی نام، جمهوری اسلامی، ۱۳ ۸ خرداد ۱۳۷۸ ۱۹۱ آزادی در اندیشه امام خمینی، محسن غروی‌ان، رسالت، ۱۶ خرداد ۱۳۷۸ ۱۹۲ میراث فکری امام خمینی ارزشهای ماندگار انقلاب (۲۰۱)، علی شکوهی، ارزشها، ش ۱۲۰ و ۱۲۱، ۱۳۷۸ ۱۹۳ سیاست خارجی و دیپلماسی از نگاه امام، بی نام، ویژه نامه سلام، خرداد ۱۳۷۸ ۱۹۴ امام خمینی محور همیشه جاوید انقلاب اسلامی، سلیمان خردمند، ویژه نامه سلام، خرداد ۱۳۷۸ ۱۹۵ دین و آزادی در اندیشه امام خمینی، سید هادی جعفری امان آبادی، ویژه نامه صبح امروز، خرداد ۱۳۷۸ ۱۹۶ شرح صدر امام در حل مسائل سیاسی، انصاری کرمانی، ویژه نامه صبح امروز، خرداد ۱۳۷۸ ۱۹۷ نقش مردم در حاکمیت سیاسی معصوم (ع)، سید عباس قائم مقامی، ویژه نامه رسالت، خرداد ۱۳۷۸ ۱۹۸ سیاست و مصلحت از منظر امام خمینی، سید محمدناصر تقوی، ویژه نامه رسالت، خرداد ۱۳۷۸ ۱۹۹ اسلام و آزادی از نگاه امام خمینی، علی ربانی گلپایگانی، ویژه نامه رسالت، خرداد ۱۳۷۸ ۲۰۰ امر به معروف و نهی از منکر از دیدگاه امام خمینی (ره)، بی نام، ویژه نامه رسالت، خرداد ۱۳۷۸ منابع مقاله: مجله فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱۲، محمدباقر فولادکار؛

دین و دولت در اندیشه امام خمینی (ره)

دین و دولت در اندیشه امام خمینی (ره) دین و دولت دو واژه‌ای هستند که در فرهنگ جامعه و در تعاریف اندیشمندان هر کدام دارای معانی و جایگاه بخصوصی هستند. در این میان دین را معمولاً به مجموعه احکام و معارفی اطلاق میکنند که دارای یک شریعت الهی است و رهبران آن شریعت حدود معین آن را بیان میکنند، بنابراین آنگاه که به صورت عام یا خاص به دین اشاره می شود. مکتب و مرامی که برخوردار از «جنبه الهی» است و از قدمتی برخوردار است مدنظر قرار میگیرد. علاوه بر آن در فرهنگ اجتماعی «متدین» و «دیندار» کسی است که به شریعت بخصوص، اعتقاد دارد و احکام و دستورات آن را اجرا میکند. با این تعریف میتوان گفت که همه ادیان الزاماً آمیزهای از «عقاید» و «احکام» اند و دیندار کسی است که به شریعت خاص عقیده پیدا کرده و «رفتار» خود را با آن تطبیق داده و تنظیم میکند. دولت واژه‌ای سیاسی است که در تلقی عمومی و تعاریف اندیشمندان سیاسی به مجموعه‌های اطلاق میشود که کار اداره و برنامه‌ریزی مجموعه انسانی را بر عهده دارد. از ویژگیهای این نهاد این است که قدرت و لوازم اجرای منویات خود را در اختیار دارد و با تنظیم قوانین و اعمال سیاستها، «بایدها» و «نبایدها» ی خاصی را برای جامعه مقرر مینماید. در عین حال واژه «دولت» در معانی مختلفی به کار میرود. گاهی دولت در معنای نظام سیاسی و «حکومت» به کار میرود آنگاه که مثلاً گفته میشود دولت ایران، منظور نظام جمهوری اسلامی است گاهی واژه دولت را در دایره محدودتری بکار میبرند و تنها شامل بخشهای اجرایی از یک نظام سیاسی میشود که در این صورت وقتی که گفته میشود دولت ایران، منظور اجزاء اجرایی کشور، شامل قوه مجریه، قضاییه و سایر اجزا نظیر نیروهای مسلح میشود. گاهی نیز دولت به معنای «کابینه» و «هیأت دولت» است. در اینجا وقتی گفته میشود دولت، منظور نظام سیاسی یا مجموعه ارگانهای اجرایی حکومت نیست، بلکه دولت در اینجا از آن اطلاقی کلی خارج میشود و به یک بخش از نظام محدود میگردد. باید اضافه نمود که اصطلاحات و تعابیر گوناگون از دولت در عبارتهای مختلف اداری معنای خاص خود را دارد. بر این اساس مثلاً زمانی که گفته میشود «دین و دولت» منظور دولت در معنای کلی و مطلق آن است. آنگاه که «دولت اسلامی» به کار برده میشود منظور نظام سیاسی منبعث از دین اسلام است. در اندیشه سیاسی حضرت امام خمینی - رحمه الله علیه - دولت، نظام سیاسی منبعث از اسلام است. البته امام در عبارات مختلف هر سه اطلاق دولت را مورد استفاده قرار داده‌اند ولی زمانی که از «اندیشه امام» سخن به میان می‌آید، تنها وجه اول آن مورد توجه قرار میگیرد، چرا که تنها این وجه، صلاحیت ورود در حیطه اندیشه را دارد. در اندیشه تابناک امام راحل، دین و دولت دو مقوله نیستند بلکه ارتباط این دو از نوع ارتباط عموم و خصوص مطلق است. دولت نهادی است که در درون مکتب اسلامی قرار دارد و از این رو لازم و ملزوم همنند. معظم له در کتاب «البیع» خود، ذیل مبحث ولایت فقیه فرموده‌اند: «نگاهی اجمالی بر احکام و قوانین اسلام و بسط آنها در

همه‌شئون جامعه، اعم از احکام عبادی و قوانین اقتصادی، حقوقی، اجتماعی و سیاسی ما را بر این واقعیت آگاه می‌سازد، که این آیین آسمانی تنها در احکام عبادی و دستورات اخلاقی خلاصه نمی‌شود... «باید» بر هگان آشکار شود که اسلام برای حکومتی عدل گستر آمده است، چه در این آیین قوانین مربوط به امور مالی از قبیل مالیات و بیت المال مسلمین و شیوه جمع آوری مالیات از همه اقشار و طبقات جامعه، به طرز عادلانه‌ای تنظیم شده است.» (۱) بر اساس بینش و تفکر حضرت امام، اسلام دارای احکام و قوانینی است که می‌تواند همه شئون جامعه را اداره کند و «سیاسی بودن اسلام» به گونه‌ای است که در همه اجزاء این دین الهی، حتی احکامی مانند نماز تسری دارد و اگر امروزه در میان مسلمین افراد و گروه‌هایی اسلام را در احکام فردی و عبادی منحصر می‌بینند، حاصل «تبلیغات زهر آگین گسترده و مستمر بیگانگان و مزدوران آنها» است و به عبارت دیگر پدیده «غیر سیاسی دیدن دین» زائده‌ای استعماری است که بر باورهای اسلامی تحمیل شده است. به دقت به نظر امام - رحمه الله علیه - در شناخت توطئه‌های دشمن بنگرید: «دشمنان آگاه و مزدورانشان بدان جهت به آتش تبلیغ این باور نادرست دامن زدند که اسلام، این آیین ستم ستیز و عدل گستر، و حامیان و مرزبانان آن در دیده جوانان و پژوهندگان علوم جدید حقیر و پست جلوه دهند و میان مسلمانان سستی از یک سو و دانشجویان و دانشگاہیان مسلمان از سوی دیگر اختلاف و دشمنی افکنند.» (۲) استعمارگران به نظر ما آوردند که اسلام حکومتی ندارد! تشکیلات حکومتی ندارد بر فرض که احکامی داشته باشد، مجری ندارد و خلاصه اسلام فقط قانونگذار است واضح است که این تبلیغ جزئی از نقشه استعمارگران است برای بازداشتن مسلمین از سیاست و اساس حکومت. این حرف با معتقدات اساسی ما مخالف است، مامعتقد به ولایت هستیم و معتقدیم پیغمبر اسلام - صلی الله علیه و آله - باید خلیفه تعیین کند و تعیین هم کرده است. آیا تعیین خلیفه برای بیان احکام خلیفه نمیخواهد. خود آن حضرت بیان میکرد. همه احکام در کتاب مینوشتند و دست مردم میدادند تا عمل کنند این که عقلاً لازم است خلیفه، برای حکومت است.» (۳) امام امت رضوان الله تعالی علیه در آثار مختلف خود به ویژه در کتاب بیع و کتاب ولایت فقیه و حکومت اسلامی، علاوه بر دلایل نقلی، دلایل عقلی قابل توجهی نیز، برای بیان پیوستگی دین و دولت ارایه فرموده‌اند که به چهار مورد آن اشاره میشود: ۱. بقاء و دوام همیشگی احکام اسلام معظم له در این خصوص میفرماید: «احکام اسلامی از قوانین اقتصادی و سیاسی و حقوقی، تا روز قیامت باقی و لازم الاجرا است هیچ یک از احکام الهی نسخ نشده و از بین نرفته است. این بقا و دوام همیشگی احکام نظامی را ایجاد میکند که اعتبار و سیادت این احکام را تضمین کرده عهدهدار اجرای آنها شود. چه اجرای احکام الهی جز از رهگذر برپایی حکومت اسلامی امکانپذیر نیست.» (۴) ۲. وجوب حفظ نظام جامعه: از دید حضرت امام - رحمه الله علیه - جامعه اسلامی یک «کل» است که دارای اجزاء به هم پیوسته است. این اجزاء به وسیله رشت‌های به هم پیوند میخورند. «حکومت» آن رشت‌های است که در همه اجزای اسلام باید جاری باشد، ایشان ذیل بحث شئون و اختیارات ولایت فقیه میفرماید: «با توجه به اینکه حفظ نظام جامعه از واجبات مورد تأکید شرایع الهی است و بینظمی و پریشانی امور مسلمانان نزد خدا و خلق امری نکوهیده و ناپسند است، پرواضح است حفظ نظام و سد طریق اختلال، جز به استقرار حکومت اسلامی در جامعه تحقق نمیپذیرد.» (۵) ۳. لزوم حفظ مرزهای کشورهای اسلامی رهبر فقید انقلاب اسلامی با عنایت به اینکه کشور اسلامی نمیتواند خود را از طمع ورزی و توطئه‌های دشمنان مصون بداند و در این میان، مکتبی که داعیه سعادت دنیوی و اخروی بشر را دارد نمیتواند نسبت به حفظ «استقلال و تمامیت ارضی کشور اسلامی» بی تفاوت باشد، و اینکه این مقوله تنها از طریق دایر کردن یک سیستم حکومتی امکانپذیر است به لزوم تشکیل حکومت اسلامی برای حفظ مرزها اشاره فرموده‌اند. «حفظ مرزهای کشورهای اسلامی از هجوم بیگانگان و جلوگیری از تسلط تجاوزگران بر آن، عقلاً و شرعاً واجب است. تحقیق این امر نیز جز به تشکیل حکومت اسلامی میسر نیست.» (۶) ۴. لزوم بسط عدالت و تعمیق تعلیم و تربیت اسلامی: معظم له با بیان اینکه جامعه اسلامی نیاز جدی به «عدالت» به عنوان عالیترین نهاد اجتماعی دارد و در همین راستا تعلیم و تهذیب را به عنوان اصلی ترین رسالت انسانی اسلام میداند معتقدند استقرار عدالت و تهذیب نفوس بدون برنامه ممکن نیست و اجرای برنامه نیز

بدون «سیستم» و «حکومت» امری محال است؛ بر این اساس، حضرت امام با کنکاشی در رسالت اجتماعی و انسانی اسلام لزوم برپایی حکومت اسلامی را از مفاهیم عالی مکتب که در واقع مغز اسلام است، استنباط فرموده‌اند: «لزوم حکومت به منظور بسط عدالت و تعلیم و تربیت و حفظ نظام و رفع ظلم و حراست مرزهای کشور و جلوگیری از تجاوز بیگانگان، از بدیهیترین امور است، بی آنکه بین زمان حضور و غیبت امام و این کشور و آن کشور فرقی باشد.» (۷) دلایلی که امام راحل - رحمه الله علیه - در نوشته‌ها و سخنرانی‌های خود برای پیوستگی دین و دولت بیان فرموده‌اند مبتنی بر نگاه به ساختمان و محتوی دین است و علاوه بر رسالت دین و ارسال رسل نیز اتکا دارد. دین در نگاه معظم له از همه ابعاد درونی و بیرون با «سیاست» و «حکومت» پیوندی مستحکم دارد. چگونگی تحقق حکومت اسلامی از دیدگاه حضرت امام - رحمه الله علیه - حضرت امام خمینی - رحمه الله علیه - برای استقرار حکومت اسلامی، مسؤولیت را متوجه فقها و علمای اسلام میدانند، ایشان در تلاشی مستمر و دایمی فقهاء و مراجع اسلام را نسبت به مسؤولیت سیاسی خود در دوره غیبت امام عصر (عج) توجه داده‌اند. (۱). شئون و اختیارات ولی فقیه امام خمینی، چاپ اول ۱۳۶۵، ص ۲۰، ۱۹، چاپ وزارت ارشاد اسلامی. (۲). همان، ص ۱۹. (۳). ولایت فقیه جهاد اکبر امام خمینی، انتشارات سید جمال، تهران. (۴). شئون و اختیارات ولی فقیه ص ۲۳. (۵). همان. (۶). همان. (۷). همان، ص ۲۴. حضرت امام میفرمایند: حکومت اسلامی الزاماً (به دلیل عقلی و نقلی) باید توسط کارشناسان اسلامی اداره شود که بتواند از علم و آگاهی بهره کافی داشته و به صفت عدالت نیز متصف باشند. از نگاه ایشان تنها در این صورت است که میتوان «اسلامی» بودن حکومت را تضمین نمود. امام راحل در کتاب بیع خود فرموده‌اند: «امر ولایت و سرپرستی امت به «فقیه عادل» راجع است و اوست که شایسته رهبری مسلمانان است، چه حاکم اسلامی باید متصف به «فقیه و عدالت» باشد. پس اقامه حکومت تشکیل دولت اسلامی بر فقیهان عادل واجب کفایی است.» (۱) حضرت امام سالها قبل از تأسیس نظام جمهوری اسلامی، فقها را موظف به تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی به هر نحو مقدور میدانستند و در هیچ شرایطی ولایت فقها، را ساقط نمیدانستند. معظم له تأکید کرده‌اند که حتی اگر ولایت مطلق میسر نباشد، ولایت محدود نیز بر فقها «تکلیف» است ایشان در کتاب «ولایت فقیه» چنین میفرمایند: «لازم است فقهاء اجتماعاً یا انفراداً برای اجرای حدود دو حفظ ثغور نظام حکومت شرعی تشکیل دهند. این امر اگر برای کسی امکان داشته باشد واجب عینی است و گرنه واجب کفایی است. در صورتی که ممکن نباشد، ولایت ساقط نمیشود. زیرا از جانب خدا منصوبند.» (۲) از نظر آن عزیز راحل، فقهاء و علمای اسلام «رسالتی الهی» به عهده دارند و حتماً باید به قدر توان خود بار «امانت» را بر دوش بکشند و در هیچ شرایطی خود را کنار نکشند، با این حال حضرت امام میفرمایند: «قیام فقها برای تشکیل حکومت «واجب کفایی» است و اگر چنانچه یکی از فقها اقدام کرد، اگر چه از بقیه فقها تکلیف تشکیل حکومت برداشته میشود ولی برای حمایت و حفظ حکومت اسلامی هیچگاه از آنان رفع تکلیف نمیشود. بر این اساس حفظ و تقویت حکومت اسلامی برخلاف تأسیس آن «واجب عینی» است نه واجب کفایی. ایشان در کتاب بیع خود آورده‌اند: «اگر یکی از فقیهان زمان به تشکیل حکومت توفیق یافت. بر سایر فقها لازم است که از او پیروی کنند و چنانچه امر تشکیل «دولت اسلامی» جز با هماهنگی و اجتماع همه آنان میسر نباشد بر همگی آنان واجب است که مجتمعاً بر این امر اهتمام ورزیده در صدد تحقق آن برآیند و اگر این امر، اصلاً برای آنان امکان عملی نداشت، منصب ولایت از آنان ساقط نمیشود و همچنان بر جایگاه خود باقی هستند اگر چه از تشکیل حکومت معذوریم.» (۳) از آثار شفاهی و کتبی حضرت امام - رحمه الله علیه - به وضوح میتوان دریافت که از نظر معظم له، ولی فقیه به عنوان حاکم اسلامی از جانب خداوند متعال رسول مکرم اسلام و ائمه معصومین منصوب است بر اساس ولایت این حاکم اسلامی بدون تردید «شرعی» بوده و در طول ولایت «الله» و «ولایت رسول» قرار میگیرد. از این دیدگاه همچنان که تبعیت از رسول خدا و ائمه معصومین - علیهم السلام - به هیچ شرطی محدود نیست تبعیت از ولی فقیه نیز مطلق بوده و به شرطی وابسته نیست. در عین حال حضرت امام خمینی - رحمه الله علیه - به تفاوت شخصیت و جایگاه رسول خدا - صلی الله علیه و آله - ائمه معصومین - علیهم السلام - با «ولایت فقیه» از لحاظ

مقامات معنوی و ولایت تکوینی معصومین - علیهم السلام - در قیاس با ولایت اعتباری فقهاء تصریح دارد. حضرت امام برای شخص حاکم صفات و شرایطی را الزامی می‌شناسند: «ممکن نیست یک حکومت بر قانون تحقق یابد، مگر آن که رهبر و زمامدار آن واجد این صفت باشد: ۱. علم به قانون. ۲. عدالت. البته ویژگی کفایت و صلاحیت که برای زمامدار امر ضروری است، در همان شرایط نخست یعنی علم (به معنای وسیع آن) مندرج است و شک نیست که حاکم جامعه اسلامی باید این ویژگی را نیز داشته باشد. البته اگر کسی کفایت را به عنوان شرط سوم زمامدار مطرح کند، نیز بسزا است. از نظرگاه عقل روشن است که خداوند هیچگاه شخص نادان یا ستمگر و تبهکاری را به عنوان زمامدار بر نمیگزیند و او را بر سرنوشت، مال و جان آنان حاکم نمی‌کند.» (۴) بر اساس دیدگاه امام امت - رحمه الله علیه - ولایت فقیه اگر چه حکومتی مطلقه دارد، خلاف مصالح و منافع اجتماعی حرکت نمی‌کند و مفسدهای به همراه ندارد. مکانیسم این دو مصلحت را معظم له شرایط ذاتی یک فقیه میداند. طبعاً زمانی که فرد حاکم به صفتهای علم، عدالت و کفایت موصوف باشد، تامه بودن اختیار او لطمه به مصالح اجتماعی نمیزند. بلکه در پرتو چنین حکومتی یک جامعه به لحاظ فردی و اجتماعی به رشد و تکامل میرسد. از زاویه عقل و اندیشه صرف نیز یک شخص وارسته، خود ساخته و دارای کمالات روحی بهتر از شخصی که صرفاً از طریق آراء عمومی انتخاب شد و فاقد آن کمالات است. میتواند، جامعه را رهبری کند و ملت را به طریق «رشد»، «کمال و بهروزی» رهنمون گردد. بر همین اساس افلاطون در بیش از سه هزار سال قبل طرحی را ارائه کرد که به «تئوری حکومت فیلسوفان» معروف شد. بر اساس آن طرح مناسبترین راه اداره جامعه آن است که حاکمان به خصلتهای نیکو (شامل علم و ایمان) مجهز شوند و یا جای خود را به کسانی که دارای این خصائل هستند واگذار کنند. افلاطون میگفت با قانون و اجبار و نظارت نمیتوان به حکومت ایده آل برای اداره «آتن» دست یافت، حاکمان باید خود از «فضیلت بهره‌ای داشته باشند تا بتوانند پاسدار فضایل و کرامتهای انسانی بشوند. اگر چه افلاطون و پیروان این نظریه نتوانستند به نظر و عقیده خود دست یابند و بر همین اساس هم عده‌های از آنان در نهایت معتقد به «انقلاب» شدند ولی این تئوری همواره به صورت یک آرزو برای بشر ماند. نظریه «ولایت فقیه» اگر چه با آنچه که افلاطون و پیروان او میگفتند تفاوت‌های زیادی دارد، اما با تحقق نظریه ولایت فقیه به طریق اولی آن اهداف نیز تأمین میگردد. در تئوری «ولایت فقیه» حکومت به دست «صالحان» و «خیرخواهان» و «دانشمندان» است و به علاوه از پشتوانه شرعی و الهی نیز برخوردار خواهد بود: بر این اساس مردم و شهروندان یک کشور عمل به وظیفه شرعی و رسیدن به ترقی و توسعه را در حمایت و تبعیت از حکومت خویش می‌یابند و از این رهگذر قوام و دوام حکومت نیز افزونتر میگردد. امام راحل در کتاب ولایت فقیه میفرماید: فلسفه تشکیل حکومت در اسلام «برقراری حق و تحقق هدفهای عالی» است: «عهدهدار شدن حکومت فی ذاته، شأن و مقامی نیست بلکه وسیله انجام وظیفه اجرای احکام و برقراری نظام عادلانه اسلام است. .. نفس حاکم شدن و فرمانروایی وسیله‌های بیش نیست و برای مردان خدا اگر این وسیله به کار خیر و تحقق هدفهای عالی نیاید هیچ ارزشی ندارد.» (۵) حضرت امام در همین کتاب در بخش دیگری، تشکیل حکومت را یک «مأموریت» و «وظیفه» برای فقیه میداند که از حکومت آنچه عاید او میشود جز رنج و زحمت نیست. «ائمه و فقهای عادل موظفند که از نظام و تشکیلات حکومتی برای اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام و خدمت به مردم استفاده کنند. صرف حکومت برای آنان جز رنج و زحمت چیزی ندارد. منتهی چه بکنند؟ مأمورند انجام وظیفه کنند. موضوع ولایت فقیه مأموریت و انجام وظیفه است.» (۶) بر این اساس، اسلام به گونهای است که برای ورود به صحنه‌های اجتماعی نیازمند دولت است و آن دولت نیز جز از مجرای صحیح آن قابل دستیابی نیست. بنابراین اسلام بدون دولت، آن اسلام جامعی نیست که از زبان رسول خدا در روز عید غدیر خم با الفاظ «اکمال» و «اتمام» و «منت» از آن یاد شد. این نه به کار دنیا می‌آید و نه به کار آخرت. (۱). همان، ص ۳۳. (۲). ولایت فقیه، جهاد اکبر ص ۵۷. (۳). شتون و اختیارات ولی فقیه ص ۳۳. (۴). همان، ص ۳۰. (۵). ولایت فقیه جهاد اکبر، ص ۵۹. (۶). همان ص ۶۰. سعدالله زارعی - ساحت سپیده، ویژه نامه رسالت، بهمن ۱۳۷۹، ص ۱۶-۱۷

اندیشه‌های امام خمینی در تبیین ولایت فقیه

اندیشه‌های امام خمینی در تبیین ولایت فقیه می‌گذرد: نظری به اندیشه‌های متعالی امام خمینی رحمه الله) در تبیین ولایت فقیه مجله معرفت: در سالی که به نام مبارک حضرت امام رحمه الله) نامیده شده است، مباحث مختلفی در رابطه با امام و شخصیت و افکار ایشان می‌توان مطرح کرد. اما مهم‌ترین مساله در افکار بلند حضرت امام رحمه الله)، مساله "حکومت اسلامی" و بحث "ولایت فقیه" است. این بحث از سال‌های دهه آغاز ۱۳۲۰ در کتاب‌ها و سخنان ایشان به طور جدی مطرح بوده و بر آن اصرار و تاکید زیادی داشتند تا سال ۱۳۵۷ که بالاخره موفق به تشکیل اولین نظام حکومتی مبتنی بر ولایت فقیه می‌شوند. این مساله، یعنی حکومت اسلامی و ولایت فقیه همچنان تا آخرین روزهای عمر پربرکت آن حضرت جزو اصلی‌ترین و اساسی‌ترین تفکرات و مقاصد ایشان قرار داشت. ایشان در رابطه با بحث حکومت اسلامی و ولایت فقیه می‌فرمایند: «کلیه امور مربوط به حکومت و سیاست که برای پیامبر و ائمه‌علیهم‌السلام مقرر شده در مورد فقیه عادل نیز مقرر است، و عقلا نیز نمی‌توان فرقی میان این دو قائل شد. زیرا حاکم اسلامی، هر کس که باشد، اجرا کننده احکام شریعت و برپادارنده حقوق و قوانین الهی و گیرنده مالیات‌های اسلامی و مصرف کننده آن در راه مصالح مسلمانان است. در جای دیگر می‌فرمایند: «امامان علیهم‌السلام حجت‌های خداوند بر بندگان هستند و فقیهان نیز حجت‌های امام بر حجت‌خداوند بر مردمان وجود دارد، عینا برای فقها، که از جانب امام به عنوان، حجت بر مردمان تعیین مردم هستند. بنابراین، تمام اختیاراتی که برای امام به عنوان شده‌اند نیز جاری است. در عبارت دیگری ایشان فرمودند: «ولایت فقیه با ملاحظه جوانب آن از اموری نیست که نیاز به دلیل و برهان داشته باشد. با این حال، روایات بسیاری در دست است که بر ولایت داشتن فقیه به معنای وسیع آن دلالت می‌کند.» در این همین رابطه باز می‌فرمایند: «ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود و چندان به برهان احتیاج ندارد.» به هر حال، یکی از تاکیدات مهم حضرت امام این بود که مساله ولایت فقیه در مجامع علمی مورد بحث و مذاقه قرار گیرد و از زوایای مختلف مورد تحقیق واقع شود. در همین راستا، در سال حضرت امام، به بحث پیرامون این موضوع می‌پردازیم و این نشست، در واقع اولین جلسه از این سلسله نشست‌ها محسوب می‌شود. به منظور پاسداشت یکصدمین سالگرد میلاد پر برکت امام عزیز رحمه الله)، این میزگرد را به ساحت اهل معرفت تقدیم می‌داریم و خدمت سروران ارجمندی که افاضه نمودند عرض سپاس داریم. اولین سؤال این است که صرف نظر از دین و حکومت دینی، آیا اساسا حکومت و کالت بردار است یا خیر؟ لطفا توضیح دهید. حجه الاسلام کعبی: پیش از پاسخ به این سؤال، به عنوان مقدمه، لازم می‌دانم نکاتی در مورد دیدگاه‌های حضرت امام رحمه الله) ذکر کنم: متأسفانه امروز با آن که تنها دو دهه از پیروزی انقلاب ما می‌گذرد، برخی با مطرح کردن مساله قرائت‌های مختلف حتی در مورد بدیهی‌ترین اندیشه سیاسی ایشان، که همان «ولایت فقیه است، دست به تحریف یا تحلیل غلط می‌زنند. ما خوب می‌دانیم که وقتی آن‌ها از مشروطیت سخن می‌گویند علما را رویاروی همدیگر ذکر می‌کنند و چه تحریف‌ها و مغلطه‌هایی به عنوان رویارویی بزرگان دین مطرح می‌نمایند! در زمینه ولایت فقیه هم همین مساله وجود دارد. کافی است به قدیمی‌ترین سند سیاسی موجود از حضرت امام یعنی کشف الاسرار، ص ۱۸۱ و ۱۸۲ مراجعه کنیم؛ آن‌جا که به این سؤال پاسخ داده‌اند، همچنین به صحیفه نور، ج ۲۲، ص ۱۵۳ و ۱۵۴. با وجود این، می‌بینیم در نشریات، تحت عنوان تبیین اندیشه سیاسی حضرت امام همین مسائل بدیهی سیاسی اندیشه ایشان متأسفانه مورد چالش قرار گرفته است؛ مثلاً. بعضی از آقایان می‌گویند: آیا امام خمینی رحمه الله) در اعلامیه‌ها، بیانات و مصاحبه‌های بین‌المللی متعدد خود در معرفی نهضت و حکومت برخاسته از آن اشاره‌ای به ولایت فقیه داشته‌اند؟! می‌گویند: چرا امام خمینی رحمه الله) تا زمان مطرح شدن ولایت فقیه در مجلس خبرگان قانون اساسی در بیانات خود متعرض این مهم نشدند. سپس نتیجه‌گیری می‌کنند که در مقاله ۱۱/۱ سلسله مباحثی تحت عنوان «حکومت ولایتی که درباره ولایت فقیه برای نخستین بار در نماز جمعه تهران در مورخ ۲۳/۶/۵۸ مطرح شد، در طرف‌داری از آن

در ۶/۷/۵۸ در نماز جمعه شعار داده شد و برای نخستین بار، در قطع نامه راه‌پیمایی همبستگی امت و امام در ۴/۸/۵۸ به عنوان یکی از اصول گنجانیده شد و در نهایت، می‌نویسند: به هر حال، ولایت فقیه تا زمان تصویب در مجلس خبرگان قانون اساسی، نه از اهداف انقلاب اسلامی شمرده می‌شد و نه از اصول جمهوری اسلامی به حساب می‌آمد و نه حضرت امام خمینی رحمه الله به صراحت تلازم آن را با جمهوری اسلامی بیان نموده بودند. در سخن دیگری ایشان می‌گویند: اصلا ماهیت انقلاب، ضد سلطنتی نبود، بلکه در سال ۵۶ تنها شعار عزل محمدرضا شاه داده می‌شد. پس از انقراض سلطنت او، با کمی تاخیر، در ۲۲ بهمن ۵۷ بقای نظام سلطنتی در صدر اهداف نهضت قرار گرفت. این بسیار عجیب است که چگونه با وجود این که نسل اول انقلاب هنوز زنده است، فرهنگ کتبی و شفاهی انقلاب هنوز باقی است، فرزندان امام رحمه الله زنده‌اند و ما در عصر ایشان زندگی می‌کنیم، به راحتی در مطبوعات ما تحت عنوان «تبیین اندیشه‌های سیاسی حضرت امام رحمه الله» بدیهی‌ترین اندیشه‌های سیاسی ایشان در چالش و اشکال قرار می‌گیرد! برای پاسخ به این شبهات و تحریف‌ها، کافی است اشاره کنیم به کشف الاسرار که حضرت امام رحمه الله در سال ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳ نوشتند. ایشان می‌فرمایند: حکومت ولایت است، نه وکالت و باید ماهیت دینی داشته باشد. این یک امر عقلی است که ما می‌توانیم آن را کشف کنیم. آنچه عقل خداداد حکم می‌کند این است که تنها حکومتی که مردم به حکم خرد، لازم است از آن پیروی کنند و در آن حاکم مالک همه چیز مردم است و می‌تواند هر تصرفی در آن‌ها بکند و ولایتش بر تمام بشر نافذ است حکومت‌خدای عالم است. بر اساس نظریه مولویت ذاتی، حکومت ماهیتاً متعلق به مولای حقیقی است که مالک همه چیز می‌باشد و خالق زمین و آسمان است. و اگر خدا به کسی حکومت داد و حکم او را توسط پیامبران علیهم‌السلام لازم‌الاطاعه دانست، بر بشر نیز لازم است که از آن اطاعت کند. غیر از حکم خدا یا آن که خدا تعیین کرده است، بشر نباید هیچ حکمی را بپذیرد؛ هیچ جنبه عقلایی هم ندارد که بپذیرد. تنها حکومت الهی و دینی مورد پسند عقل است. خداوند - تبارک و تعالی - مولای حقیقی است و تنها او می‌فرماید که از چه کسانی اطاعت کنیم. حضرت امام رحمه الله در کتاب حکومت اسلامی نوشته‌اند: ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آن موجب تصدیق آن می‌شود و در نهایت، آن را ضروری و بدیهی شمرده‌اند. توضیح آن که مفاهیم دو دسته است: بعضی از آن‌ها تصورشان ساده است و تصدیق آن‌ها نیاز به بحث دارد؛ مانند مفاهیم ریاضی. بعضی از آن‌ها به عکس، تصورشان مشکل‌تر از تصدیق آن‌هاست؛ یعنی: اگر تصور شدند به راحتی تصدیق می‌شوند؛ مانند مفهوم خدا که صرف الوجود و بدیهی الوجود است. مفهوم ولایت فقیه از دیدگاه حضرت امام رحمه الله از چنین مفاهیمی است که تصور درست آن موجب تصدیق آن می‌شود. حضرت امام رحمه الله همان موقع (سال ۱۳۴۲) به نسل جوان حوزه می‌گویند: شما آقایان، که نسل جوان هستید، در طول حیات خود در معرفی نظامات و قوانین اسلام جدیت کنید، نگذارید حقیقت و ماهیت اسلام مخفی بماند و تصور شود که اسلام مانند مسیحیت - مسیحیت اسمی، نه حقیقی - هیچ دستوری درباره حکومت ندارد و فقط وظیفه‌اش تبیین رابطه بین خالق و خلق است و مسجد فرقی با کلیسا ندارد. حضرت امام رحمه الله در مورد ماهیت حکومت سلطنتی هم در کشف الاسرار فرموده‌اند: سلطنت و ولایتعهدی همان است که اسلام بر آن خط بطلان کشیده و بطلان آن را در صدر اسلام در ایران و روم شرقی و مصر و یمن برانداخته. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مکاتیب مبارکش، که به امپراتوری روم شرقی و ایران نوشته آن‌ها را دعوت کرده که از حکومت شاهنشاهی دست بردارند و بندگان خدا را وادار به پرستش و اطاعت مطلقه خود نکنند، بگذارند مردم خدای یگانه و بی‌شریک را، که سلطان حقیقی است، بپرستند. (بحث مولویت ذاتی) سلطنت و ولایتعهدی همان طرز حکومت شوم و باطلی است که حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام برای جلوگیری از برقراری آن قیام نمود و شهید شد. اسلام سلطنت و ولایتعهدی ندارد. در صفحه ۱۲ و ۱۳ کتابی که تحت عنوان نامه‌ای از امام موسوی کاشف الغطاء منتشر شده بود، این مطالب آمده است. اما امروز می‌بینیم به راحتی می‌گویند که اصلا بحث انقراض سلطنت و این که حکومت اسلامی ماهیت ضد سلطنتی دارد مطرح نبوده است که بعضی از قرائت‌ها هم ممکن است با سلطنت جور در بیاید و به راحتی بگویند که حضرت امام رحمه الله در

ابتدا ولایت فقیه را مطرح نکرده بودند. اما این‌ها دیگر بحث‌های نظری صرف است و کافی است که نشانی تاریخی بدهیم تا مساله حل شود که البته هیچ قرائتی هم آن را بر نمی‌تابد. آثار شوم این تحریف‌ها و تحلیل‌های بی‌ربط در مورد نظریات حضرت امام رحمه الله) بر تشیع تا آن‌جا بوده که مثلا نظریه پردازان سنی گفته‌اند: آنچه امام رحمه الله) به نام «ولایت فقیه می‌گویند همان مساله «شورا» است که ما می‌گفتیم و سرانجام شیعیان پس از ۱۴۰۰ سال از نظریه انتصاب، وصایت و استخلاف دست کشیدند. در نتیجه، این بحث مطرح شده است که اصلا حکومت به ولایت است یا وکالت؟ در این زمینه، دو قرائت وجود دارد: یک قرائت می‌گوید به ولایت و دیگری می‌گوید به وکالت. همین موجب شده که برای بعضی فتح باب شود. به عنوان نمونه، توفیق الشعابی، یکی از نویسندگان معروف مصری - داماد عبدالرزاق عبدالرضا صدوی، حقوقدان معروف - کتابی نوشته تحت عنوان فقه الحکومه الاسلامیه که به فارسی هم ترجمه شده است. بعضی از نشریات معتبر با نویسنده این کتاب مصاحبه‌هایی انجام داده‌اند و در مورد حضرت امام رحمه الله) بحث کرده‌اند که ایشان در فقه اسلامی مجدد بود و چه کارها که نکرد! می‌گوید: حضرت امام رحمه الله) «تجاوز مبدا الوصیه الذی جعله الفقه الشیعی اساسا لولایه الائمه من آل البیت و الذی لم یطبق فی فتره الغیبه الثنی ما زالت مستمرا...» سپس می‌گوید: ولایت فقیه‌ای که امام رحمه الله) مطرح کردند موضوعش اجتهادی است و بر اساس نظریه اکثریت مردم ولی فقیه انتخاب می‌شود. پس امام، شیعه را از بن بست و بحران غیبت نجات داد: «ان مازق الغیبه لیس الا- نتیجه حتمیه لنظریه الاستخلاف فکیف یمکن علاج الفرع بدون علاج الاصل؟» شما که بر اساس رای عمومی و اکثریت به ولایت فقیه قایل شدید، باید آن اصل را بپذیرید که اصلا اصل امامت به استخلاف و نصب الهی نیست، به شورا و انتخاب مردم است: «هذا هو السؤال الذی یحب ان یفکر فیه علماء المستقبل و المفکرون.» بعضی از نویسندگان هم در این زمینه فکر کرده‌اند. و یکی از فکرها همین کتابی است که بعضی از متصدیان فرهنگی کشور به مراجع شیعه توصیه می‌کنند که آن را به نقد بکشند؛ «تطور الفکر السیاسی الشیعی من الشورا الی ولایه الفقیه که نویسنده آن بر اساس همین دیدگاه‌های انتصاب و انتخاب گفته است: این که می‌گویند ولایت فقیه مبتنی بر چیست، در این باره، علما بر دو نظرند عده‌ای می‌گویند: مبتنی بر انتخاب است عده‌ای دیگر می‌گویند: مبتنی بر انتصاب است. این‌ها می‌گویند: نظریه انتصاب منجر به پادشاهی مطلق می‌شود: نظریه حقیقی همان انتخاب است. آن‌گاه در اصل قضیه تشکیک می‌کنند؛ در امامت حضرت حجت (عج). و در این که اصل ولایت به وصایت بوده یا انتخاب، نتیجه می‌گیرند که اصل ولایت هم به انتخاب بوده است. ریشه بسیاری از تشکیکات دیگر در این مساله است؛ این مقدمه را به این دلیل ذکر کردم که بگویم که واقعا قرائت‌های مختلف در کار نیست. درباره این قضیه، هم عقل و هم شرع می‌گویند مشروعیت ولایت اصلا به انتصاب است. علاوه بر این، وکالت عقلا هم محال است. توضیح آن که نویسندگان غربی که در زمینه نظام‌های سیاسی کتاب می‌نویسند، وقتی به مفهوم «حکومت می‌رسند، می‌گویند: حکومت دارای سه مؤلفه است: اقتدار (ش‌ژخ‌رخ‌س‌چ)، ساختار و سازمان (حزس‌ژح‌س‌زژث) و وظایف و شیوه حکومت (ذرخ‌ژح‌ذس‌ح). در زمینه اقتدار هیچ کس بحثی ندارد؛ زیرا لازمه وجود حکومت اقتدار است. حکومت بدون امر و نهی پا نمی‌گیرد. از این‌رو، قوانین حکومت الزامی است. یکی از مشخصه‌های قاعده حقوقی الزام آور بودن آن است؛ یعنی: به صورت قانون، بخشنامه و مانند آن باشد. همه عوامل حکومتی باید در قالب امر و نهی حکومت کنند. امر و نهی هم باید از موضع برتر باشد؛ شخصی که در موضع عالی قرار گرفته به شخصی که در موضع دانی است امر و نهی کند. قدرت سیاسی این‌طور شکل می‌گیرد: یک طرف آن امر و نهی است و طرف دیگرش اطاعت. ما هر تحلیلی درباره نحوه به حکومت رسیدن حاکمان داشته باشیم، در هر صورت، ماهیت کار حکومت امر و نهی است؛ حاکمان امر می‌کنند، ملت هم باید اطاعت کند، و گرنه حکومت شکل نمی‌گیرد. بنابراین، حکومت با امر و نهی محقق می‌شود. سؤالی که در این‌جا مطرح می‌شود و مربوط به فلسفه حقوق، فلسفه سیاست و حقوق اساسی می‌باشد، این است که ریشه امر و نهی حکومت از کجا آمده و چرا یک عده به نام «حاکم حق امر و نهی دارند؟ برخی این‌گونه جواب می‌دهند که بر اساس زور و غلبه حاکمان چنین حقی پیدا کرده‌اند، برخی هم آن را

نتیجه فهمندی و جاذبه شخصیت می‌دانند که در این زمینه بحثی نداریم. اما عده‌ای می‌گویند که امر و نهی حکومت ناشی از انتخاب مردم است، مردم حاکم را انتخاب می‌کنند، حاکم وکیل ملت است. ولی ما می‌گوییم: چون ماهیت حکومت مبتنی بر امر و نهی است، اصلاً امر و نهی و کالت‌بردار نیست؛ زیرا در وکالت، چند رکن وجود دارد: رکن اول وکیل، رکن دوم موکل، و رکن سوم موضوع وکالت. در قرارداد وکالت، آن که می‌تواند امر و نهی کند موکل است، نه وکیل، در حالی که در حکومت می‌گویند: «حاکم نماینده ملت است و او امر و نهی می‌کند. پس در این جا، یک تناقض وجود دارد؛ وکیل جای موکل را گرفته است. ژان ژاک روسو که خواسته همین تناقض را حل کند؛ می‌گوید: ما چگونه اراده فردی آزادی داشته باشیم و در ضمن آن، حکومت هم وجود داشته باشد که بتواند امر و نهی بکند. بنابراین، وجودی را جعل می‌کند به نام شخصیت حقوقی عمومی (ذرذرت دچس حخسخذپ) و می‌گوید: «حکومت مظهر اراده عمومی است.» صاحب کتاب حکمت و حکومت هم از این تناقض انتقاد می‌کند و می‌گوید: این باعث می‌شود یک مرکب حقیقی از جامعه ایجاد شود و از جامعه یک شخصیت حقوقی واقعی درست کنند، در حالی که این درست نیست، رابطه حکومت و ملت رابطه جزء و کل است، نه رابطه جزئی و کلی است. او سپس در صدد جواب بر می‌آید که خود به یک اشکال دیگری گرفتار می‌شود. به هر روی، حکومت وکالت‌بردار نیست. ما هر قدر هم بگوییم که «حاکم ملت است، حاکم در حکمرانی خود، امر و نهی می‌کند حاکم هر قدر به ملت بگوید که من خادم شما هستم، نماینده شما هستم، با وجود این، مردم در عمل نمی‌توانند از حکومت نافرمانی کنند؛ چون نافرمانی برابر است با مواجه شدن با ضمانت‌های اجرایی حکومت. خود نظریه پرداز «قرارداد اجتماعی، ژان ژاک روسو، هم در جایی درباره وکالت می‌گوید: مردم انگلستان فکر می‌کنند که آزادند، این‌ها در واقع یک روز، بلکه یک لحظه آزادند، آن هم لحظه‌ای است که رای خود را به صندوق می‌اندازند. پس از آن، در واقع برده می‌شوند، بلکه بالاتر از بردگی، هیچ می‌شوند. به همین دلیل، در برابر نظریه «قرارداد اجتماعی، بعضی آموزه «بردگی دولتی را مطرح می‌کنند؛ می‌گویند: چه اشکالی دارد که مردم اراده و شخصیت انسانی خود را تفویض کنند؟ حجه الاسلام لاریجانی: این که آیا وکالت با فرمان وکیل جمع می‌شود یا نه و اگر موکل وکیلی را انتخاب کرد آیا وکیل حق امر و نهی به او را دارد یا خیر؟ دو بحث است که باید آن‌ها را از یکدیگر جدا کنیم؛ یکی از آن‌ها مساله ماهیت وکالت است که همان‌گونه که اشاره کردند، باید در جای خودش بیشتر مورد بحث قرار گیرد که آیا ماهیت وکالت در این گونه موارد وجود دارد یا خیر. ولی در آن‌چه گفته شد، به نظر می‌رسد دو موضوع با یکدیگر خلط شده است که توضیح می‌دهم. علی‌الاصول، انسان می‌تواند خودش را با اختیار تحت الزام قرار دهد و این بحث جالبی است؛ یعنی: منافات ندارد با این که انسان مختار باشد در عین حال، به اختیار تحت الزام برود. ما نمی‌توانیم بگوییم چون انسان اختیار دارد، به هیچ وجه نمی‌تواند الزامی بر خودش بیاورد. به عنوان مثال، در عقود و قراردادها، ما به اختیار خودمان بیع را منعقد می‌کنیم و دیگری این الزام را ایجاد نمی‌کند. اگر الزام دیگری در کار باشد، اصلاً معامله باطل یا بی‌اثر است. ولی وقتی این معامله را منعقد کردیم طرفین معامله تحت الزام می‌روند؛ مثلاً، اگر من این کتاب را فروختم و دیگری خرید و معامله با شرایطش صورت پذیرفت، من با اختیار تحت الزاماتی قرار گرفته‌ام که مترتب بر این معامله است. تصور نمی‌کنم کسی بتواند در این موضوع تردید کند. اما به لحاظ تحلیلی، می‌توانیم بپرسیم چطور انسان می‌تواند خودش را تحت الزام برد؟ ظاهراً پاسخ این است که ریشه همه این الزامات، الزام به وفای به عهد و قرارداد است. ریشه نهایی این که ما ملزم می‌شویم این است که انسان باید وفای به عهد داشته باشد و در نظریه «قرارداد اجتماعی هم بسیاری مساله را به همین موضوع برگردانده‌اند. در آن‌جا، تحلیل‌های مختلفی وجود دارد که افراد جامعه برای خودشان الزام سیاسی می‌آورند؛ یعنی: با انتخاب یا قرارداد، کاری می‌کنند که امر حاکم برای آن‌ها واجب‌الاطاعه می‌شود. خودشان او را انتخاب کرده‌اند، ولی در عین حال، امر او بر آن‌ها الزام‌آور است. مساله لزوم وفای به عهد و پای‌بندی به قرارداد ریشه اخلاقی دارد و در این جا فلسفه سیاسی با فلسفه اخلاق پیوستگی پیدا می‌کند. ریشه آن هم وجوب وفای به عهد است. بنابراین، به نظر می‌رسد که اشکالی نداشته باشد

عده‌ای موکل باشند و خودشان کسی را توکیل کنند. ولی به دلیل این که این توکیل در ضمن یک قرارداد اجتماعی صورت می‌گیرد، از طریق آن الزام به وفا هم داشته باشند. البته نظریه «قرارداد اجتماعی اشکالات متعددی دارد که حال مورد بحث ما نیست. استاد مصباح: اشاره کردند که ماهیت حکومت با ماهیت وکالت سازگار نیست و گفتند که در ماهیت حکومت الزام نهفته و قوام آن به امر و نهی است و این با مساله وکالت، که موکل بیاورد کاری را به وکیل واگذار کند، تناسب ندارد. همچنین گفتند که الزام ممکن است از ناحیه خود انسان انجام بگیرد؛ به این صورت که ما به اختیار کاری را انجام دهیم، به آن ملتزم شویم و آن برای ما الزام آور باشد. در تبیین این موضوع، بحث‌هایی وجود دارد که موجب اطاله کلام در این زمینه می‌شود. اما به اجمال، همان گونه که گفته شد، مساله به وفای به عهد باز می‌گردد. اما نکته‌ای که قابل توجه است این که الزامی که جناب آقای کعبی گفتند غیر از الزامی است که جناب آقای لاریجانی فرمودند. یک الزام در حکومت وجود دارد و یک الزام در قضایای ارزشی و اخلاقی - به طور عام - که وجوب وفای به عهد یکی از آنهاست این جا ملتقای فلسفه اخلاق و فلسفه حقوق و سیاست است که بسیاری از فیلسوفان حقوق و فیلسوفان سیاست گفته‌اند: پشتوانه بسیاری از حقوق اساسی و مسائل سیاسی مسائل اخلاقی است. اخلاق، که یکی از منابع مبانی حقوق تلقی می‌شود، یکی از مصادیق بارز آن همین جاست. پایه کل نظام حکومتی مردم‌سالار (دموکراتیک) بر قرارداد است. پشتوانه آن هم وفای به عهدی است که وجوب اخلاقی دارد. همه این‌ها مانند یک هرم است که نقطه راس آن یک امر اخلاقی است. حال صرف نظر از این که این بیان صحیح باشد یا نه، آنچه می‌توان مطرح کرد این است که آن الزامی که در حکومت وجود دارد و ما می‌گوییم با وکالت منافات دارد، عامل الزام کننده آن یک عامل درونی (عقل یا وجدان) است. عقل می‌گوید: واجب است این کار را بکنی. این ربطی به حکومت ندارد. مسائل حکومتی و قانونی ربطی به این الزام ندارد. تا وقتی الزام کننده یک عامل درونی است (عقل عملی، وجدان، نفس لوامه یا هر چیز دیگر) این قضیه، اخلاقی است. از آن جا ماهیت حقوقی، قانونی و سیاسی پیدا می‌کند که الزام کننده بیرونی داشته باشد؛ ضامن اجرایی از خارج داشته باشد که اگر تخلفی انجام گرفت، با تشبیه قوه قهریه، متخلف را ملزم کنند که کاری را انجام دهد. الزامی که در حکومت مطرح است چنین الزامی است. حاکم نه تنها امر می‌کند که باید چه کاری انجام شود، پشتوانه‌اش هم یک قوه قهریه است که اگر کسی انجام نداد، او را ملزم می‌کند. این الزام غیر از الزام اخلاقی است؛ او را مجبور می‌نمایند که کاری را انجام دهد. ماهیت این الزام با وکالت یکی نیست. در وکالت، ما خودمان می‌توانیم کاری را انجام دهیم، اما آن را به وکیل واگذار می‌کنیم که او انجام دهد. اما اصلاً این که من خودم را الزام حکومتی کنم، وجود ندارد و اصلاً متصور نیست که کسی بتواند خود را الزام حکومتی بکند؛ به زور و قوه قهریه خود را وادار نماید که کاری انجام دهد و یا اگر تخلفی کرد مجازات کند. این به حسب متعارف و اعتبارات عقلایی، نسبت به خود شخص معنا ندارد. آنچه در حکومت مطرح می‌باشد این الزام است، نه صرف الزامی که مفاد امری است و یک وجود اعتباری است، بلکه یک الزام خارجی است که حکومت حق دارد ایجاد کند. البته حق داشتن آن هم اعتباری است اما اگر چنین الزامی انجام شود یک الزام و قهر عینی است. ماهیت حکومت بدون این نمی‌شود. اگر حکومت فقط امر و نهی اخلاقی (موعظه) بکند، دیگر حاکم نیست، مرشد و استاد اخلاق و مربی است. حاکم وقتی قانون می‌گذارد و آن را اجرا می‌کند که پشتوانه اجرایی داشته باشد؛ یعنی: اگر کسی تخلف کرد قانون جزایی در کار باشد. تا وقتی ما در مجموع قوانینمان، قانون جزایی نداشته باشیم، حکومت شکل نمی‌گیرد. قوام حکومت به این است که قوانین جزایی داشته باشد و عملاً هم چنین قدرتی باشد، آن هم نه تنها صرف قانون، بلکه قدرت اجرای آن را هم باید داشته باشد. این که می‌گویند اصل اولی در حکومت، اقتدار است یا امروز فلسفه سیاست را مساوی می‌دانند با فلسفه قدرت و می‌گویند حکومت یعنی قدرت، به آن دلیل است که بدون چنین قدرتی اصلاً حکومت مفهوم پیدا نمی‌کند. بحثی که هرج و مرج طلبان (آنارشئیست‌ها) مطرح می‌کردند و می‌گفتند حکومت لازم نیست، همین است، و گرنه می‌گفتند مانعی ندارد که یک کسی را بر کرسی بنشانید و دستور بدهد که چنین و چنان کنید، اما دیگر زندان و جریمه‌ای نباشد

که این دیگر حکومت نیست. پس این که آن‌ها حکومت را انکار می‌کردند به همین معنا بود، و گرنه چنانچه حکومت بخواهد باشد، بدون اقتدار فیزیکی اصلا معنایی ندارد. حجه الاسلام لاریجانی: در فلسفه سیاسی، چند بحث جدا از یکدیگر داریم: یکی بحث اقتدار و قدرت و دیگری بحث الزام سیاسی. این‌ها دو منشا متفاوت دارد. بحث اقتدار و حاکمیت (ش‌رخصرخ‌س‌چ) همان است که حضرت استاد می‌فرمایند. اما بحث دیگر الزام سیاسی (ذرخ‌س‌چ‌خدچ‌ر دچ‌خ‌خ‌حدرت) است به نظر نمی‌آید که بحث الزام در فلسفه سیاسی فقط الزام حاکمیتی باشد؛ زیرا ما می‌خواهیم الزامی از سوی حکومت مقتدر وجود داشته باشد که معقول باشد. تمام حکومت‌های استبدادی از حاکمیت برخوردارند، مشکل آن‌ها این است که الزام سیاسی ندارند، و گرنه الزام اقتداری دارند. «الزام سیاسی - به معنای دقیق کلمه - یعنی: این که حکومت‌های استبدادی در وضعی هستند که نمی‌توانند بگویند چرا باید از حکومت اطاعت کرد و آیا حکومت حق فرمان راندن دارد یا نه. این دو با یکدیگر ملازم‌اند. این که حکومت حق فرمان راندن داشته باشد و این که ما به عنوان آحاد شهروندان وظیفه داشته باشیم فرمان آن را اطاعت کنیم، بلکه همان‌گونه که حضرت استاد می‌فرمایند، قوام حکومت به قدرت است؛ یعنی: ما نمی‌توانیم کومت بی‌اقتدار داشته باشیم، ولی مساله مهم در زمینه اقتدار آن است که آیا این اقتدار مشروع است یا نه. مهم‌ترین بحث الزام در این جا مطرح می‌شود. همان‌گونه که عرض کردم، ممکن است ماهیت و کالت با حکومت نسازد، ولی بحث مهم‌تر که در سخنان جناب آقای کعبی بود این است که آیا موکلان می‌توانند خود را تحت الزام درآورند. تمام بحث‌هایی که در فلسفه سیاسی حول محور الزام مطرح شده، حول محور این الزام است که ریشه آن الزام اخلاقی است، نه الزام اقتداری. الزام اقتداری از حیث مشروعیت نیاز به بحث ندارد، حکومت قاهره است، ما بخواهیم یا نخواهیم این اقتدار را دارد و وجودش برای حکومت لازم است. ولی بحث در این است که اقتدار حکومت برای ما الزام سیاسی نمی‌آورد، بلکه الزام‌های احتیاط‌آمیز (ذرخ‌س‌چ‌خدچ‌ر درخ‌ز‌د‌ح‌س‌ز‌ت) برای شهروندان می‌آورد. به عنوان مثال، اگر انسان‌ها تحت حکومت جباری واقع شده باشند، به آن‌ها امر و نهی کنند، می‌پذیرند، اطاعت او واجب است. اما نه به وجوب اخلاقی، بلکه از باب احتیاط؛ مثلا، برای این که مجازات نشوند. در فلسفه سیاسی، مساله‌ای که بیش‌تر فکر فیلسوفان را به خود مشغول کرده، نظریات «انتخاب»، «قرارداد اجتماعی»، «رضایت عمومی و نظریه اخلاقی است که محور آن الزام سیاسی است، نه اقتدار. عده‌ای قرارداد را مطرح می‌کنند، عده‌ای رضایت عمومی را و عده‌ای چیز دیگری را. نظریه «قرارداد اجتماعی»، اشکالات زیادی دارد، به هیچ وجه نمی‌توان به آن ملتزم شد، ولی اشکال این نیست که ما خودمان نمی‌توانیم تحت الزام برویم؛ مثلا، اگر حاکمی که اقتدار دارد، ولی مسلمان است، آیا قبول دارید که می‌توان به اختیار تحت الزام او قرار گیرد و شهروندان می‌توانند با او قرارداد منعقد کنند؟ این قرارداد الزام‌آور است و ریشه این الزام، الزام اخلاقی است. استاد مصباح: اصل مطلب، صرف نظر از این که اصولا اخلاق نمی‌تواند پشتوانه سیاست و منشا الزامات سیاسی باشد و بحث بسیار مفصلی می‌طلبد، بحث از مشروعیت و این که عامل مشروعیت چیست، یک بحث کاملا مستقل دیگری است. توضیحات جناب آقای لاریجانی مربوط به مشروعیت است، آن که مورد بحث می‌باشد این است که ماهیت و کالت - که واگذار کردن حقی به دیگری است - با ماهیت الزام حکومتی سازگار نیست؛ آن الزام حکومتی که مقوم حکومت است. این که حکومت حق است یا باطل بحث دیگری است؛ یعنی: اصلا حاکمیت بدون الزام تحقق پیدا نمی‌کند و این مساله با کالت‌سازی ندارد. حجه الاسلام کعبی: در توضیح عرایض قبلی خودم، این نکته را لازم است ذکر کنم که صرف نظر از الزام اخلاقی و این که ما با تعهد اخلاقی می‌توانیم تحت امر و نهی درآییم، و کالت و کیل در امر و نهی است؛ یعنی: مردم حاکم را و کیل قرار داده‌اند تا به آن‌ها امر و نهی کنند، خودشان هم متعهدند که از امر و نهی او اطاعت نمایند جان کلام این است. اصولا ماهیت قرارداد و معاملات غیر از مقوله حکومت است. در معاملات، نقل و انتقال صورت می‌گیرد و انسان می‌تواند خود را تحت الزام قرار دهد. اما در آن جا هم بحث کرده‌اند که آیا انسان می‌تواند به طور کلی، از خودش سلب حق کند یا نه؛ مثلا، شخصی به طور کلی بگوید: من تعهد کردم و ملتزم شدم که فلان معامله را تا بیست سال انجام ندهم؛ کما این که بعضی از شرکت‌ها و سازمان‌ها در مورد

بعضی کارها تعهد می‌کنند که کاری صورت نگیرد؟ اما واقع آن است که انسان نمی‌تواند به طور کلی، از خودش سلب حق و سلب اراده کند؛ زیرا سلب حق کلی مساوی با بردگی است و قانون هم موعظه نیست که انسان حق امر و نهی را بتواند به آن واگذار کند یا ملتزم شود و هر وقت خواست آن را پس بگیرد. در متون هم آمده است که هیچ انسان یا موجود دیگری هر چه باشد نمی‌تواند خصیت حقیقی خود را به یک شخصیت غیر حقیقی و یا حقوقی دیگر تبدیل نماید و خود را از ذات و ذاتیات خویشتن برهاند و به یک عضو بلا اراده تغییر هویت و ماهیت بدهد و خویشتن را از زندگی مستقل و آزاد محروم سازد؛ مانند کسانی که در شرایط سخت و غیر قابل تحمل عمداً انتحار می‌کنند و نابودی را بر زندگانی خود ترجیح می‌دهند. اشکالات دیگری را هم مطرح کرده‌اند و می‌گویند: این سخن در صورتی قابل قبول است که ما آموزه «بردگی حکومتی گرات سیوت را بپذیریم. این آموزه الزامات را می‌پذیرد و می‌گوید اگر بیگاری و بندگی به همان نسبت که در میان اشخاص رایج و معمول است، در بین مردم از یک سو و دولت از سوی دیگر، وجود داشته باشد، بندگی و سروری مانند یک قرارداد جمعی انجام گیرد، آن‌گاه مشکل قضیه حل خواهد شد. در این صورت، همان‌گونه که یک فرد انسان می‌تواند آزادی خویش را به دیگری تفویض نماید، به همان نحو می‌توان گفت که تمام مردم یک کشور خواهند توانست از استقلال و آزادی خود صرف‌نظر کنند و به طور جمعی، خود را بندگان حاکم یا هیات حاکمه قرار دهند. روسو بر اساس نظریه «قرارداد» به این آموزه پاسخ می‌دهد و می‌گوید: تسلیم انسان‌های جمعی به حکومت و قبول بندگی از سوی حاکم فاقد هرگونه شرایط ساختاری معاملاتی است؛ زیرا هرگونه معامله و داد و ستدی باید کالا یا هر شیء بهادار را، که عرضه‌کننده به متقاضی تسلیم می‌کند در مقابل بها یا شیء بهادار باشد که از سوی گیرنده دریافت می‌کند؛ مثلاً، اگر یک انسان تهی‌دست خود را به یک انسان توان‌گری می‌فروشد، در برابر این است که خریدار توان‌گر زندگی او را تامین نماید. اما قرارداد بندگی شهروندان با حکومت این‌گونه نیست که حکومت زندگی شهروندان را عهده‌دار می‌شود، بلکه درست برعکس قضیه است؛ زیرا این شهروندان هستند که باید حاکم و دستگاه حکومت را از هر جهت شکوهمند نگاه دارند. مردم باید حکومت و حاکم را سرپا نگه دارند، اما در عمل، الزامات حکومت بر آن‌ها تحمیل می‌شود و اراده آن‌ها مسلوب است، مگر این که ملتزم شویم به این که قانون موعظه و تقاضاست که هیچ کس چنین نمی‌گوید. قانون الزامات حکومتی از یک موضع برتر است. اشکال عقلی که بر نظریه وکالت وارد است این که در وکالت، موکل امر و نهی می‌کند، نه وکیل، مگر این که ما این مساله را تحویل کنیم و در مساله امر و نهی یک چیز واسطی را به نام «مالکیت قرارداد کنیم. دکتر مهدی حائری هم که نظریه مالکیت مشاع را مطرح کرده، برای رها شدن از همین مشکل قرارداد اجتماعی است. ایشان مالکیت مشاع را حد وسط قرار می‌دهد و می‌گوید: چون مردم مالکان مشاع روی زمین هستند و می‌خواهند امنیت و آزادی بر روی زمین برقرار کنند، همان‌گونه که - مثلاً - یک عده مالک در ملک مشاع کسی را وکیل می‌کنند، مردم هم حکومت را وکیل می‌کنند. ایشان می‌خواهد با پلی که بین ولایت و وکالت از طریق مقوله مالکیت مشاع می‌زند، قابل انتقال نبودن ولایت و حکومت را حل کند. البته نظریه ایشان در جای خود، قابل نقد است؛ مثلاً، یکی از نقدها این است که شخصیت حقوقی که ایشان ترسیم می‌کند نمی‌تواند جواب‌گوی استقلال و آزادی افراد باشد، باعث تجزیه دولت‌ها، حکومت‌ها و حاکمیت‌ها می‌شود. ما حدود و ثغور این مالکیت مشاع را نمی‌دانیم که در حد محله است یا در حد شهر است یا در حد یک کشور بزرگ و یا چندین کشور؛ دایره این حکومت یا ش‌ر‌خا یا مدینه - به قول ایشان - چقدر است؟ اشکالات دیگری هم وجود دارد؛ مثلاً اگر ما بخواهیم یک قرارداد وکالت را، که عقد جایز است، با یک شرط ضمن عقد به عقد لازم تبدیل کنیم؛ قابل تامل است که آیا عقد جایز اصولاً با چنین شرطی به عقد لازم غیر قابل فسخ و انفساخ تبدیل می‌شود و از شخص سلب اراده می‌کند این چنین نیست؟ این یک بحث فقهی است که در جای خودش مطرح است. این صرف نظر از اشکال درون دینی آن است که ما معتقدیم که «الله ملک السموات و الارض و خدا مالک حقیقی آسمان‌ها و زمین است و آن که خالق است باید امر و نهی کند؛ «الا- له الخلق الامر»، «ان الامر لله». مالک حقیقی باید به ما بگوید در این ملکیت مشاع یا در روی

زمین ما باید چه کنیم. معرفت: از منظر دین، از حیث عقل و نقل، ماهیت حکومت اسلامی و کالت است یا ولایت؟ استاد مصباح: حضرت امام رحمه الله درباره مساله ولایت فقیه فرموده بودند که این قضیه شبیه بدهی است یا فرمودند تصورش برای تصدیق کافی است. این اشاره به وضوح مطلب دارد. در این زمینه، ما باید به این نکته توجه داشته باشیم که مسائل اگر در بستر خودش ملاحظه شود؛ در فرهنگی که در آن شکل گرفته ملاحظه شود به راحتی قابل درک است، در حالی که اگر در بستر اجتماعی دیگری مطرح شود چنین نیست. به عنوان مثال، مساله ولایت فقیه را نمی‌توان برای کسی که در امریکا یا در انگلستان زندگی می‌کند بدهی یا شبیه بدهی دانست. ممکن است ده‌ها سؤال نسبت به پیش فرض‌های آن مطرح باشد. اما در جامعه‌ای که ما زندگی می‌کنیم و مفاهیم آن برایمان جا افتاده و آن‌ها را پذیرفته‌ایم و جزو ایمان ما و معتقدات ماست، حضرت امام رحمه الله می‌فرمایند وقتی ما آن را تصور می‌کنیم نیاز چندانی به برهان ندارد. این را به این دلیل عرض کردم که بعضی‌ها اشکال کرده‌اند که این چه حرفی است، اگر این جور است پس چرا درباره آن این قدر کتاب نوشته‌اند و این همه بحث کرده‌اند؟ بنابراین، باید توجه داشته باشیم که فهم هر موضوعی به بستر فرهنگی خاص خودش بستگی دارد. محیطی که ما در آن زندگی می‌کنیم معتقد به امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام است که این را به عنوان یک لطف الهی و مقتضای فضل، رحمت و حکمت الهی می‌دانیم. در چنین شرایطی ما معتقدیم که برخی احکام اسلامی مربوط به مسائل اجتماعی و سیاسی است، حدود و دیاتی هست و مسائلی دیگر. حال تصور این که خدا احکامی نازل کرده، ولی متصدی برای اجرایش قرار نداده خودش یک نوع تناقض است. پس شبه بدهی است وقتی می‌گوییم خداوند چنین احکامی را قرار داده در شان حکومت است که عهده‌دار اجرای آن گردد و هیچ کس دیگری جز حکومت نمی‌تواند احکام جزایی را اجرا کند. در این صورت، معنا ندارد که بگوییم اسلام این احکام را تشریح فرموده و خواسته است که اجرا بشود، اما مجری ندارد و به کسی اجازه نداده است که این‌ها را اجرا کند. این یک نوع تناقضی است، آن‌گاه وقتی بحث می‌شود از این که چه کسی می‌تواند آن را اجرا کند با تصور این که مجری باید عالم و مورد اعتماد باشد و خیانت نکند این مجری همان «ولی فقیه» است. اما درباره این مطلب که آیا واقعا ما ادله‌ای که برای حاکمیت اسلامی داریم - که امروز مصداق آن برای ما فقیه است - می‌تواند ناظر به حکومتی باشد که برخاسته از توکیل مردم است یا به نیابت از مردم حکومت می‌کند، البته ما معتقدیم که ولی فقیه به نیابت از امام معصوم ولایت دارد. اما اگر به عکس آن، بگوییم امام معصوم یا ولی فقیه به نیابت از مردم حکومت می‌کند آیا این موافق ادله شرعی است؟ آیا می‌توان دلیلی را حتی از آن استیناس کرد تا ادنی مراتب استظهار از آن بشود که به مقتضای آن، مردم حق داشته باشند ولی فقیه را نصب کنند و به عبارت دیگر، به او و کالت یا حق مشروعیت یا حق تصرف ولایی و حاکمانه بدهند؟ آیا ادله این را اقتضا می‌کند؟ یا این که ادله شرعی ما، اعم از عقلی و نقلی، چنین اقتضایی ندارد. اما در ادله نقلی، مهم‌ترین دلیل نقلی مقبوله عمر بن حنظله است که مشابه مفهوم آن در مرفوعه ابی خدیجه و بعضی روایات دیگر آمده است که امام علیه السلام می‌فرمایند: «فقد جعلته حاکما»؛ من او را حاکم قرار دادم. از این حدیث هیچ استشمام نمی‌شود که مردم در مشروعیت بخشیدن به حاکم نقشی دارند. یا در جای دیگر می‌فرمایند، «فهو حجتی علیکم و انا حجه الله». به همان دلیلی که شما باید از من اطاعت کنید - چون حجت خدا هستم - از او باید اطاعت کنید - چون حجت من بر شماست. از این احادیث رایحه توکیل یا تفویض امری از طرف مردم به ولی فقیه استشمام نمی‌شود. بنابراین، در ادله نقلی کاملا واضح است که جز نصب هیچ احتمال دیگری وجود ندارد. من سراغ ندارم از ابتدایی که فقهی در عالم اسلام و تشیع داشته‌ایم تا این زمان، یک فقهی به عنوان یک وجه فقهی حتی احتمال داده باشد که ولایت ولی فقیه بستگی به انتخاب مردم دارد و مردم در مشروعیت بخشیدن به حکومت او نقشی دارند. حتی به عنوان یک احتمال هم کسی این را مطرح نکرده است، جز در این عصر که بعضی تحت تاثیر روشن فکran غرب زده به عنوان احتمال مطرح کرده‌اند و شاگردانشان این احتمال را جدی گرفته‌اند و گفته‌اند اصل همین است، و گرنه پیش از این تا به حال هیچ کس احتمال این را هم نداده است، چه رسد به این که یک نظر معتبری بدهد. اما ادله عقلی تعبیرات گوناگونی برای

ولایت فقیه دارد. ولی به تعبیر بنده وقتی ما دست‌رسی به امام معصوم علیه‌السلام نداشته باشیم، باید به حکم عقل تنزل کنیم به کسی که شبهه و اقرب به اوست و این یک قاعده عقلایی است که هر جا حقیقتی، فضیلتی یا مطلوبیتی صاحب درجاتی بود و درجه عالی آن مورد نظر بود، در صورتی که اعلی درجاتش امکان تحقق نداشت، به حکم عقل تنزل می‌شود به مرتبه‌ای که به آن مرتبه عالی اقرب باشد. وقتی ما دانستیم که مطلوب شارع مقدس این بوده که اصالتاً حاکم معصوم در راس هرم قدرت اسلامی باشد «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (نساء: ۵۹)، اولی الامر طبق تفاسیر اهل بیت علیهم‌السلام که مورد تاکید حضرت امام رحمه الله بود، ائمه اثنی عشر علیهم‌السلام هستند و این اعتقاد ضروری شیعه است که امام باید معصوم باشد و این اصل در نظریه حکومت اسلامی است. اما اگر به او دست‌رسی نداشتیم، آیا باید بگوییم که به کلی باید حکومت را رها کرد یا کسی را که اقرب به حاکم معصوم است باید برگزید؟ این مطلب را؛ به عنوان یک دلیل عقلی تلقی می‌نماییم و ولی فقیه را از آن جهت اطاعت می‌کنیم که اقرب به امام معصوم علیه‌السلام است. اقرب از چه جهتی؛ در سن و قیافه یا آنچه در حکومت دخالت دارد؟ آنچه در حکومت دخالت دارد با عنایت به این که می‌خواهیم احکام اسلامی عمل شود، اول علم است؛ حاکم باید عالم به احکام اسلام باشد تا مطمئن باشیم که احکام اسلام را اجرا می‌کند و این شرطش فقاهاست. روی فقیه هم تکیه می‌کنیم؛ زیرا تقید ما به این است که احکام اسلام اجرا شود. اولین وظیفه حاکم اسلامی اجرای احکام اسلام است. پس اولین شرط لازم او فقاهاست؛ او در فقه باید اقرب به امام معصوم علیه‌السلام باشد؛ یعنی کسی باشد که مسائل سیاسی و اجتماعی و حکومتی اسلام را از دیگران بهتر می‌داند. این که دیگران در مسائل دیگری اعلم باشند در این دخالت ندارد، در آنچه به حکومت ارتباط دارد باید اقرب به امام معصوم علیه‌السلام باشد. دوم در زمینه عدالت هم حاکم باید معصوم باشد؛ هیچ گناهی نکند کسی که اقرب به مقام عصمت است باید عالی‌ترین مراتب تقوا را داشته باشد. اگر هم تقوا شؤنی دارد و احیاناً شان فردی و اجتماعی آن قابل تفکیک هم می‌باشد، آنچه مهم‌تر است تقوای اجتماعی است؛ یعنی: در اجرای احکام اسلامی، ترس او از خدا بیش‌تر باشد. به فرض، اگر تفکیک تقوای فردی از اجتماعی امکان وجود دارد، کسی که تقوای فردی‌اش بیش‌تر است، مورد نظر نیست، کسی که در اجرای احکام اسلامی مراقب است که مبادا از حکم خدا تخلفی صورت گیرد بیش از همه بترسد از این که حق مردم تضییع شود، حقی ناحق گردد یا حکم الهی تعطیل شود این شایسته است. شرط سوم آن که برای پیاده کردن احکام الهی در جامعه، باید مسائل جامعه را درک کند تا بتواند آن‌ها را اجرا کند، به خصوص آن‌جا که می‌خواهد احکام ثانوی و ولایی بر اساس مصالح متغیر زمانی و مکانی صادر کند. پس حاکم جامعه باید در سه شرط (علم به احکام سیاسی - اجتماعی اسلام، علم به مصالح خاص جامعه اسلامی و تقوایی که مصالح شخصی را بر مصالح اجتماع مقدم ندارد و لغزشی در این جهت برایش نیاید) باید اقرب به معصوم علیه‌السلام باشد. چنین شخصی را ما «ولی فقیه» می‌خوانیم. دلیلمان هم این است که این قاعده عقلایی است که اگر ما مطلوب ذو درجاتی داشتیم و دستمان به مرتبه عالی نرسید، باید تنزل کنیم به مرتبه‌ای که نزدیک آن است؛ اگر به درجه صد نرسیدیم، به درجه نود و نه برسیم، نه این که چون مصلحت صد درجه‌ای قابل دست‌یابی نیست، رها کنیم و بگوییم یک درجه‌اش را هم نخواستیم. این خلاف مشی عقلاست. این مطلب به صورت‌های گوناگون در جاهایی مطرح شده است. بنابراین، نتیجه دلیل مزبور این است که شارع مقدس در مواردی که دست‌رسی به امام معصوم علیه‌السلام ممکن باشد، اطاعت او را واجب کرده است و در زمانی که دست‌رسی به او میسر نباشد، با عقل کشف می‌کنیم که به کسی اجازه داده است که تالی او باشد. اگر این اجازه را کشف نکنیم، معنایش آن است که پذیرفته‌ایم او حاضر است احکامش تعطیل شود، در حالی که فرض کرده‌ایم در بستری این مباحث را مطرح می‌کنیم که خداوند متعال راضی نیست احکامش ترک شود، احکام جزایی اسلام باشد یا سیاسی - اجتماعی. اگر او به فقیه واجد شرایط اذن ندهد که این احکام را اجرا کند، باید گفت مجری تعیین نکرده است و حال آن که جز خدای متعال کسی نمی‌تواند برای اجرای احکامش مجری تعیین نماید. پس هم بر اساس ادله عقلی و هم بر اساس ادله نقلی، ولایت فقیه از طرف خداوند متعال به وساطت ائمه معصوم علیهم‌السلام

انتصابی است. معرفت: صرف نظر از دلایل عقلی و نقلی، با مراجعه به تاریخ، آیا تاکنون سابقه داشته‌است که غیر فقیه در راس حکومت قرار گیرد و بتواند مقاصد اسلام را اجرا کند؟ آیا از این مساله می‌توان نتیجه گرفت که به وسیله غیر فقیه احکام اسلام اجرا نخواهد شد؟ حجه الاسلام لاریجانی: همان‌گونه که حضرت استاد اشاره کردند، ما در بحث ولایت فقیه، یک وقت دنبال ادله فقهی خاصی هستیم؛ فقهی برخاسته از متون دینی و یک وقتی دنبال ادله فلسفی محض هستیم. اما به نظر می‌آید که ما گاهی می‌توانیم از نکات دیگری - که می‌توان گفت فلسفی است ولی با پیش‌فرض‌های مقبول - استفاده کنیم و آن را با پیشینه تاریخی پیوند دهیم. یکی از قابل توجه‌ترین راه‌ها برای مساله ولایت فقیه در بستری که ما اکنون در آن قرار داریم - یعنی: مسلمانانی هستیم که کتاب و سنت را قبول داریم - این است که در کتاب و سنت، احکام سیاسی، جزایی و حقوقی وجود دارد. با این پیش‌فرض، به نظر می‌آید قبول ولایت فقیه آسان است. از این جا می‌توانیم شروع کنیم. پیشینه تاریخی هم مؤید این نکته است که ما مسلمان‌ها می‌خواهیم اسلام اجرا شود و در خارج تحقق پیدا کند. تبلور اجرای آن در یک حکومت دینی است. حکومت دینی هم به ضامن اجرایی نیاز دارد. و این چیزی است که امام راحل رحمه الله در کتاب بیع به آن اشاره کرده‌اند، اما آن را با بحث دلیل عقلی امامت به صورت مزجی ذکر نموده‌اند. به نظر می‌رسد اگر ما بخواهیم در این باره دلیل عقلی محض بیاوریم تمام مقدمات لزوم حکومت نبی و وصی باید ذکر شود. ولی اگر در این بستر صحبت کنیم که ما مسلمان‌ها قرآن و سنت را قبول داریم و می‌خواهیم اسلام تحقق خارجی پیدا کند. بنابراین، باید حکومت دینی باشد و حافظ این حکومت در معقول‌ترین و مناسب‌ترین طرح این است که ولی فقیه باشد. این تعبیر از حضرت امام رحمه الله نقل شده که «مناسب‌ترین شخص برای این حفاظت ولی فقیه جامع شرایط است.» اما به لحاظ تاریخی به نظر می‌آید که اگر ما از بحث‌های تجریدی فلسفی بیرون بیایم، اگر به لحاظ عملی حکومت اسلامی و حفاظت آن را به کسانی بسپاریم که خودشان فقیه نیستند، از جهات مختلفی امکان انحراف در آن وجود دارد. حتی اگر این متولی، منحرف هم نباشد، ولی جهل او نسبت به فقه و معارف اسلامی کافی است که از فهم اصیل و حجت مفاهیم کتاب و سنت دور بیفتد و اشتباه کند. این شبه بدیهی است که اگر انسانی را که به تمام این معارف تسلط دارد و واجد لیافت و کاردانی است در کنار کسی که این معارف را نمی‌داند قرار دهیم، عقل سلیم حکم می‌کند که ولی فقیه باید حکومت کند و متولی حفاظت از معارفی گردد که همه قبول داریم و می‌خواهیم تحقق خارجی پیدا کند. به لحاظ تاریخی، مشروطیت داستان عجیبی است. این همه تلاش کردند و علما نشستند و قانون اساسی نوشتند که بنابر میسور آن زمان، از اسلام بود. ولی طولی نکشید که مانند شهید شیخ فضل الله نوری رحمه الله را بر دار بردند. به نظر شما، آیا مشکل فقط نظریه بود یا مشکل خارجی وجود داشت؟ بحث‌های فلسفی سر جای خودش، وقتی حکومت، که یک کار عملی و اجرایی است، به کسانی داده می‌شود که دغدغه اصلی‌شان اجرای احکام اسلامی نیست، آرام آرام به نواحی دیگری کشیده می‌شوند. این یک استدلال قابل قبول و اقناعی است؛ زیرا مقدماتش برهانی است؛ مقبولات ماست. ما مسلمانیم، می‌خواهیم اسلام اجرا شود و این فقط در سایه حکومت اسلامی ممکن است که این هم حافظ نیاز دارد. نیازی نیست بگوییم این برهان فقط «حافظ را اثبات می‌کند. بعضی به فرمایش امام رحمه الله و دیگران اشکال کرده‌اند که این برهان حافظ شریعت و حافظ حکومت اسلامی را اثبات می‌کند، نه ولی فقیه را. ما بحث لفظی نداریم، دنبال این هستیم که ببینیم طبق این استدلال و این برهان اقناعی، آیا می‌توانیم بگوییم کسی باید متصدی حکومت شود که امر و نهی‌اش واجب‌الاتباع نیست؟ روشن است که چنین نیست؛ این استدلال ثابت می‌کند که کسی باید متولی اجرای حکومت باشد که واجب‌الاتباع است و مقصودمان از «ولی فقیه چنین شخصی است، به گمان من، به لحاظ نظری این قابل اثبات است، به لحاظ تاریخی هم شواهد نشان می‌دهد که هر زمان جامعه از این جهت منحرف شده، سرنوشت اجرای حکومت اسلامی در معرض تهدید قرار گرفته‌است. معرفت: از تمامی سروران ارجمند و دیگر شرکت‌کنندگان عزیزی که در این محفل حضور یافتند سپاسگزار است. محمدتقی مصباح، عباس کعبی و صادق لاریجانی - مجله معرفت - ش ۳۱

استقلال و خودباوری در اندیشه امام خمینی (ره)

استقلال و خودباوری در اندیشه امام خمینی (ره) انقلاب اسلامی ایران را عموم صاحب نظران، انقلابی فرهنگی - عقیدتی دانسته‌اند. تحولی که به دنبال خود تعهدی تاریخی - جهانی و سرنوشت ساز به ارمغان آورد که به موجب آن محصول برآمده از آن تحول ژرف در صدد تجدید حیات معنوی و اخلاقی بشریت است. این ماهیت فرهنگی داشتن انقلاب اسلامی را میتوان در نحوه وقوع، آثار و نتایج پس از آن و کلام و دغدغههای رهبر و بنیانگذارش مشاهده کرد و استمرار این نوع نگاه و توجه به تحول مزبور را در بستر زمان تاکنون در سیاستها - راهبردها و روشهای اجرایی و عملیاتی مبتنی بر اندیشه و سیره امام خمینی (ره) ملاحظه نمود. سیاستها و راهبردهایی که در صدد است تا ظرفیتهای و تواناییهای بالقوه انقلاب اسلامی برای سر دادن جهان به سمت زایش و رویش نوین را به فعلیت کشاند. تعریف و عناصر فرهنگ از نگاه امام خمینی (ره) نگاه امام به عنصر «فرهنگ» یک نگاه مبنایی و زیربنایی است، عنصر مهمی که شکوفاییش میتواند موفقیتهای مستمر و مکرر را برای بشریت خسته از قطببندیهای مبتنی بر زر و زور به ارمغان آورد و داشتههای آنان را در مسیر صلاح و فلاح آنان به کار گیرد. چرا که در اندیشه ایشان همه انواع وابستگیهای اقتصادی سیاسی - نظامی ملتها به قدرتهای استکباری در وابستگی فکری و فرهنگی آنها ریشه دارد و توجه به این مهم نیز باید به عنوان نقطه آغاز هرگونه حرکت اصلاحی مدنظر قرار گیرد. در بیان بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران نجات ملت در فرهنگ و در دانشگاهها باید طرح بشود. (۱) و رأس همه اصلاحات، اصلاح فرهنگ است. (۲) امام خمینی (ره) تا به آنجایی نقش عنصر استقلال فرهنگی در تعیین سرنوشت جوامع را فارغ از نوع مذهب و ملیت آنان بالا میبرد که آن را منشأ استقلال و موجودیت هر جامعه قلمداد کرده فکر تحقق استقلال در ابعاد دیگر را با وابستگی فرهنگی محال و ساده اندیش (۳) میخوانند. فرهنگ به معنی باورها و اعتقاداتی که زندگی شخصی و اجتماعی (افراد) یک جامعه با آنها روبروست. (۴) در اندیشه امام خمینی (ره) عنصری است هجوم به آن، در رأس تمامی اهداف استعمارگران است. حضرت امام (ره) ضمن توجه به عنصر فرهنگ در معنای عام آن به طور اخص به توانیها و شایستگیهای فرهنگ موجود در جوامع شرقی که عبارت از فرهنگ اسلامی است اشارات متعدد و مکرر داشته، خود فرهنگی را مطرح میکنند که بر مدار تعلیمات اسلامی و اخلاقی انسانی استوار شده است. فرهنگی که به تعبیر ایشان مترقیترین فرهنگ است که (ملتهای) شرق باید به این فرهنگ اسلامی تمام احتیاجاتش را اصلاح نماید. (۵) براین مبنای، امام (ره) پایه گذار و پی ریز تفکری میشود که به اساس آن میتوان با اتکاء به توانیهای خود، راه توسعه ملی را با اعمال و اصرار راهبرد عدم تعهد در قبال قدرتهای بحرانزایی نمود. اهمیت فرهنگ در اسلام و نظام اسلامی فرهنگ در آموزههای اسلامی سازنده ارزشهای اخلاقی است و آن عبارت از مطلوبیتهایی میباشد که مربوط به خواستههای متعالی است. تغییر در فرهنگ است که میتواند منجر به تحول در نظام ارزشی جامعه شده، هنجارهایی منطبق بر فطرت پاک انسانی را بیافریند. این جایگاه مبنایی و پایهای، در بینش اسلامی از فرهنگ عنصری استراتژیک ساخته است که توجه به اسلام جزو وظایف اولیه و کلیدی حکومت اسلامی به شمار میرود. امر مهمی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز بدان توجه خاص گردیده اصل دوم و سوم آن به تشریح اهداف فرهنگی نظام پرداخته است. این توجه نیز منبعث از اصول و اهداف شارع مقدس است که هدف اصلی از بعثت انبیای الهی به عنوان مهم ترین وقایع تأثیرگذار جوامع و حتی بالاتر از آن، آفرینش را ترکیه و تعلیم خواننده است و امام خمینی (ره) به عنوان یکی از ره یافتگان به باطن احکام، معارف و آموزههای اسلامی در سیره و سخن بدان تأکید و توجه داشته‌اند تا در نتیجه تحقق آن، فرهنگ خودی غنی سازی شده، از مظاهر بیگانه پاکسازی گردد. جایگاه عنصر فرهنگ تا بدانجاست که حضرت امام (ره) حتی در احکام تأسیس نهادهای انقلابی نیز این مهم را مدنظر قرار داده فعالیتهای فرهنگی را به عنوان اولویت اول از شرح وظایف و انتظارات خود از آنها می‌شمارند. و بدینگونه توجه خود را نه فقط به اکنون بلکه به آینده نیز معطوف میکنند تا این عمل ایشان اشارتی پر نکته و پیام برای عاقلان گردد. در

اندیشه حضرت امام (ره) که ترجمان بینش و نگرش ناب اسلامی است. فرهنگ هر جامعه، تشکیل دهنده موجودیت آن است و جامعه‌های چنانچه در همه ابعاد اقتصادی، سیاسی، صنعتی و نظامی هم قوی و قدرتمند باشد اما دچار انحراف فرهنگی شده باشد، قدرتش پوچ و میان تهی خواهد بود. (۶) امام (ره) در تشریح دلیل این نظر خود را میفرماید: اگر فرهنگ جامعه‌ای وابسته و مرتزق از فرهنگ مخالف باشد، ناچار دیگر ابعاد آن جامعه به جانب مخالف گرایش پیدا میکند و در آن مستهلک شده موجودیت خود را در تمام ابعاد از دست میدهد. (۷) استقلال فرهنگی، دستاورد بزرگ انقلاب اسلامی تلاش تبلیغاتی غرب و عناصر آن در داخل کشور، پیش از پیروزی انقلاب اسلامی بر این استوار بود تا خود را قوی و غالب و جهان را ناچار از پذیرش الگوی فرهنگی و رفتاری خود نشان دهند. این تلاشها تا حدی نیز مؤثر واقع شده بود و افرادی در دانشگاهها و مدارس و ادارات و اجتماعات باورشان شده بود که باید مثل غریبها فکر کرده مشابه آنان رفتار کنند و تقلید از آنها را در زمینهای گوناگون محور عمل و اندیشه خود قرار دهند. در نتیجه پدید آمدن چنین فضایی، روح و روحیه تحقیق - الگوسازی - ابتکار و نوآوری و توجه به تواناییها و داشتههای بومی از جامعه ایران رخت بر بسته و همدستی شاه آمریکا، نتایج مورد دلخواه آنان را پدید آورده بود. وقوع انقلاب اسلامی در کشورمان، پایانی بر این راه رو به بن بست بود که با طلایهداری امام آغاز و با بهره‌گیری از اندیشه و عمل آینده ساز ایشان توانست راه رستگاری و تعالی را پیش روی ملت‌ها قرار دهد. از جمله نقشه‌ها که مع الاسف تأثیر بزرگی در کشورها و کشور عزیز ما گذاشت... بیگانه نمودن کشورهای استعمارزده از خویش و غرب زده و شرق زده نمودن آنان است. به طوری که خود را و فرهنگ و قدرت خود را به هیچ گرفتند و غرب و شرق، دو قطب قدرتمند را نژاد برتر و فرهنگ آنان را والاتر... دانستند و وابستگی به یکی از دو قطب را از فرایض غیرقابل اجتناب معرفی نمودند.. (۸) آنچه خواندید تصویری است که امام (ره) از وضعیت تحمیل شده غرب بر جوامع ضعیف ارائه نموده آن را غم انگیز توصیف میکنند. درک عمق فاجعه است که میتواند ذهنها را متوجه عظمت دستاوردی که انقلاب اسلامی در این عرصه به وجود آورد سازد، امام (ره) در بیان بزرگی این دست آورد تحول روحی و انسانی به وجود آمده در نتیجه نهضت اسلامی در کشورمان را حتی با اهمیت تر از پیروزی بر قدرتهای بزرگ و شاه دانسته آن را تحولی یاد میکنند که با دست خدا انجام گرفت و تحقق آن را خارج از قدرت بشری قلمداد میکنند. (۹) بنیانگذار جمهوری اسلامی به حضور شگفت انگیز مردم از اقشار مختلف و تحصیل کرده در صحنه‌های سازندگی و جبهه‌های جنگ اشاره نموده این تحول را معجزه آسا توصیف کرده بقاء این تحول را ضامن سلامت نظام در برابر آسیبها و دخالت‌های نظامی میدانند. استقلال فرهنگی به عنوان مهم ترین ثمره و دستاورد انقلاب اسلامی، سبب ساز به وجود آمدن دستاوردهای بزرگ و مهم دیگر نیز شد. این استقلال بود که در نحوه نگرش مردم به زندگی نوع تعامل آنان با یکدیگر و نحوه برخورد آحاد جامعه با هنجارهای دینی و عرفی تحولی بزرگ را به وجود آورد. در نتیجه تحقق و حاکمیت این استقلال بود که روحیه توانستن را در قشر فعال جامعه تقویت کرد و آنان را قادر ساخت تا در سخت ترین صحنه‌های رقابت علمی - فنی و فکری از موضعی فعال و تأثیرگذار حضور یابند. ریشه‌های غرب زدگی در ایران و راههای برچیدن این تفکر نام اشخاص چون «تقی زاده - میرزا ملکم خان و... برای آشنایان به تاریخ معاصر این سرزمین، اسامی آشنایی است. اسامی که تداعی کننده صفاتی چون وابستگی - غرب زدگی - بیگانه پرستی و خودباختگی هستند. کسانی که در تلاش بودند تا از سرتاپای ملت ایران را فرنگی سازند و دنباله روان آنها در سالهای بعد با اتکاء به ثروت خدادادی نفت، رفاه و راحتی خود را به قیمت زیرپا نهادن شان و شوکت ملت تحصیل میکردند. اینان نه تنها دچار خودباختگی فرهنگی شده بودند بلکه دچار عارضه وابستگی در این عرصه نیز شده، اندیشه را در عمل پیاده کرده بودند. وضعیت این غریزدگی تا بدانجا رسیده بود که به تعبیر حضرت امام (ره) فرنگی مایی از سرتاپا و در تمام نشست و برخاستها و در معاشرت‌ها و تمام شئون زندگی موجب افتخار و سربلندی، تمدن و پیشرفت و در مقابل آداب و رسوم خودی کهنه پرستی و عقب افتادگی قلمداد میشد. رفتن به انگلستان و فرانسه و آمریکا و مسکو افتخار پرارزش و رفتن به حج کهنه پرستی و عقب افتادگی بود. (۱). تبیان، ج ۲۶، ص ۶۷. (۲)

. تیان، ج ۲۶ ص ۶۷. (۳). آئین انقلاب اسلامی، ص ۳۲۲. (۴). حدیث ولایت، ج ۴، ص ۵۰. (۵). صحیفه نور، ج ۱۰ ص ۷۱. (۶). آئین انقلاب اسلامی، ص ۳۲۲. (۷). همان. (۸). وصیتنامه سیاسی - الهی امام خمینی (ره)، ص ۲۶. (۹). در جستجوی راه از کلام امام دفتر دهم، ص ۳۸۱. .. بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران در ضمن تشریح وضعیت بغرنجی که در نتیجه حاکمیت اندیشه غربی در عمل حاکمان به این سرزمین، گم کردن خود و مفاخر خودی را دلیل اصلی این انحطاط بر شمرده مغلوب شدن در برابر ایدئولوژی یکسان سازی غرب را از جمله دلایل به وجود آمدن این وضعیت بر می‌شمارند به تجربه نیز میتوان ادعا کرد. القای این تفکر نقش بالایی در ایراد ضربه به خودباوری و اعتماد به نفس ملتها ایفا نموده آنها را برای پذیرش سلطه فکری و فرهنگی و حاکمیت سیاسی و اقتصادی آنها آماده ساخته است. مبهور شدن در برابر مظالم تمدن غربی را میتوان یکی دیگر از دلایل گرایش روشنفکر نمایان کشور و حاکمان دوران طاغوت به سمت فرهنگ بیگانه دانست. کسانی که با سفری به غرب، اسیر جلوه‌های ظاهری آنها شده اندیشه و آموخته‌های خود را حقیر و ضعیف میدانند و با استفاده از ابزارهایی در اختیار خود (رسانه و کتب) این خودباختگی را به سطح جامعه شیوع میدهند. امام خمینی (ره) برای بیرون آمدن از این وضعیت، مراتب مختلفی را متذکر شد. نقش آفرینی روشنفکران - رسانه‌ها - حاکمیت را در این زمینه مهم و تعیین کننده میدانند. ایشان دشمن غرب زده را کسی میدانند که نمیتواند ادراک کند که خودش نیز دارای فرهنگ و تواناییهایی است. (۱) از این رو وقوع تحول در این گونه افراد را مطرح کرده میفرماید یک مملکت اگر بخواهد مستقل باشد چاره‌ای ندارد جز اینکه این تفکر را که ما باید از خارج چیز وارد کنیم از کله‌اش بیرون کند. (۲) امام (ره) نه تنها بر اصلاح فرهنگی و فکری نسل حاضر غر بزرده تکیه میکنند بلکه ضرورت سرمایه‌گذاری برای آینده جامعه نیز مورد توجه قرار داده دانشگاهها را به تربیت عناصر مستقل و مفید به حال دین و میهن فرا میخوانند. ایشان تحقق این مهم را باعث مصون شدن مملکت از تصرفات شیاطین و نیز به وجود آمدن ترقی و تعالی جامعه میدانند. امام خمینی (ره) کینه استکبار نسبت به ملت ایران را واکنش در قبال اعتقادات و استقلال مردم (شعار نه شرقی و نه غربی آنان دانسته این کینه را تمام نشدنی میدانند از این روست که از روشنفکران میخواهند تا دست از غریزدگی و شرق زدگی بردارند و عموم ملت را نیز به آمادگی و مهیا شدن فرا میخوانند. در اندیشه آرمانی و اسلامی امام (ره) تکیه بر منافع و بهره‌گیری مطلوب و هدایت شده از منابع فکری و انسانی بومی جامعه، از عناصر کلیدی است که میتواند استقلال فرهنگی را موجب شده غرب و شرق را از بازگشت مجدد به ساحت فکری و فرهنگی ملت ایران مأیوس سازد. پر واضح است تأمین و تحقق این مهم، در گرو تدوین این سیاستهای جامع و بلند مدت فرهنگی است. این اقدامات میتواند به صور مختلف مداخله مستقیم - نظارت و هدایت بر حوزه فرهنگ روی دهد. سیاستی که اصل بدیهی آن رسیدن مجموعه دستگاهها و متصدیان امور فرهنگی به یک توافق رسمی و محورهای مشترک است. تا این روحیه خودباوری و استقلال فکری که به عنوان نتیجه مقدس و مبارک انقلاب اسلامی به ملت ایران ارزانی شده است در طول عصرها و نسلهای آتی جاری و کیفیت و کمیت آن تعمیق و تحکیم یابد. پرهیز از داشتن نگرش اقتصادی به پدیده فرهنگ، ارائه الگو و نظام استاندارد از مدیریت فرهنگی توجه به توسعه فرهنگی در کنار توجه توسعه جامعه در ابعاد سیاسی و اقتصادی و تقویت و تحکیم باور، هویت و توانایی بومی و ملی مبتنی بر آموزهها و اندیشهها و اعتقادات اسلامی ضرورت‌های مهمی است که این راستا باید مورد توجه و عمل قرار گیرد. (۱). صحیفه نور، ج ۹، ص ۱۲. (۲). صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۸۳. خلیل اسفندیاری - روزنامه رسالت، خرداد ۱۳۸۵، ص

امام خمینی (ره) و مبانی نظری سیاست خارجی

امام خمینی (ره) و مبانی نظری سیاست خارجی مقدمه قلمرو مطالعاتی سیاست خارجی همانند سایر حوزه‌های مطالعاتی، با نظرات، تحلیلها و دیدگاههای متفاوتی مواجه شده است و تلاش محققان و اندیشمندان جهت مفهومی و نظری کردن وقایع، رخدادهای بین

المللی و مبانی رفتار دولتها، همواره با موانع و مشکلات خاص نظریه پردازی مشابه سایر رشته های علوم انسانی روبرو گردیده است. این امر در عرصه ای که همچنان فاقد اقتدار محیط داخلی است و مهمترین خصلت آن، عدم قوه فائقه یا آناشسی است، دو چندان می گردد (۱) و این سؤال اساسی همیشه مطرح بوده که چگونه می توان سیاست خارجی را مطالعه نمود؟ مبانی رفتارهای تخصصی دولتها چیست؟ دولتها چگونه در شرایط بحرانی تصمیم گیری می نمایند؟ فرایند سیاستگزاری خارجی چگونه شکل می گیرد و به طور کلی، متغیرهای مؤثر در شکل دهی به جهت گیریها و اهداف سیاست خارجی کدامند؟ برخی اندیشمندان از جمله مک کلاند، مدلسکی، روزکرانس و کاپلان، سیاست خارجی را از منظر نظام بین المللی یا سطح کلان مورد توجه قرار داده اند. (۲) از نظر این صاحب نظران، دولتها صرفاً در چارچوب نظام بین المللی توان اقدام داشته و سیاست خارجی، با توجه به ساختار و فرایندهای نظام بین الملل محدود می شود. در این دیدگاه، یا تمایزات داخلی دولتهای عضو نظام بین المللی لحاظ نمی گردد و یا برای متغیرهای داخلی نقش ناچیزی قائل می شوند. بر این اساس، در مطالعه سیاست خارجی، باید ساختارها، فرایندها، قواعد، ارزشها و اهداف نظام بین المللی را شناخت. متفکران دیگری از جمله ریچارد اسنایدر، ژوزف فرانکل، بیشتر توجه خود را به متغیرهای داخلی معطوف داشته و رفتار خارجی کشورها را عمدتاً تابعی از عوامل و عناصر داخلی دانسته اند. در این سطح، متغیرهای متعددی مورد مطالعه قرار می گیرد و از میان آنها، باورها، ارزشها و تصاویر ذهنی فرد سیاستگذار، از اهمیت خاص برخوردار است. (۳) و دسته دیگری از متخصصان روابط بین المللی؛ مانند هانریدر و جیمز روزنا به اتصال دو محیط داخلی و بین المللی پرداخته و برای مطالعه سیاست خارجی توجه به هر دو سطح را لازم می دانند. (۴) برخی نیز با توجه به نظریه سیستمها، به بررسی سیاست خارجی از جمله بازده های آن پرداخته اند. (۵) مقاله حاضر که در پی فهم و شناخت سیاست خارجی با عنایت به اندیشه های امام خمینی (ره) می باشد، در صدد است مبانی نظری و نقطه عزیمت امام (ره) را در نگرش به سیاست خارجی مشخص سازد و با بهره گیری از نظرات ایشان، حوزه سیاست خارجی را که مشحون از همکاری، رقابت، تعارض و خصومت است، مطالعه و تحلیل نماید. بدین منظور و در پاسخ به مساله اصلی، آنچه به عنوان چارچوب مفهومی جهت مطالعه سیاست خارجی پیشنهاد می گردد، پژوهش سیاست خارجی با توجه به سه «متغیر انسان»، «محیط» و «نقشهای ملی» است که از میان آنها، متغیر انسان بیشترین اهمیت را دارد. اول - متغیر انسان ۱- ماهیت انسان حضرت امام خمینی (ره) با نگرش عرفانی و اخلاقی خود، توجه ویژه ای به باطن، روحیات، صفات، خلقیات و کردار انسان نموده و در بیانات و تقریرات خود در بررسی انسان، به فرد یا انسان مذهب و غیر مذهب پرداخته است، در آثار امام (ره)، انسان، گاهی «انسان بما هو انسان» و زمانی در مقام یک زمامدار و فرد سیاستگذار و در جایی به صورت افراد یا جامعه انسانی مورد توجه قرار می گیرد و اقدامات آن، سیاست داخلی و خارجی را بر حسب موقعیت، به درجات متفاوت تحت تاثیر قرار می دهد. امام (ره) از وجود سه قوه در باطن انسان یاد می کند و آن را سرچشمه تمام ملکات حسنه و سیئه و منشا تمام صور غیبیه ملکوتیه می داند. این سه قوه عبارتند از: «واهمه»، «غضبیه» و «شهوویه». که افراط و تفریط در هر یک، برای انسان مضر است. امام (ره) ضمن اشاره به حدیث امام صادق (ع)؛ «الغضب مفتاح کل شر»؛ خشم کلید همه شرهاست، (۶) می فرماید: «بیشتر فتنه های بزرگ و کارهای فجیع در اثر غضب و اشتعال آن واقع شده است.» (۷) ۲. سیاست فرد غیر مذهب امام (ره) سیاست خارجی دولتهای دست نشانده و قدرتهای بزرگ را مرتبط با قوای باطنی و عدم تهذیب دانسته و درباره اقدامات و رفتارهای آنها می فرماید: «به هر کس دستش رسید، با قهر و غلبه ظلم کند و هر کس با او مختصر مقاومتی کند هر چه بتواند با او بکند و با اندک ناملایمی جنگ و غوغا به پا کند و به هر وسیله شده، مضار ناملایمات خود را از خود دور کند و لو منجر به هر فسادی در عالم هم بشود. . . و همین طور قوه غضب در انسان طوری مخلوق است که اگر مالک الرقاب مطلق یک مملکت شود، متوجه مملکت دیگر می شود که آن را به دست نیاورده، بلکه هر چه به دستش بیاید، در او این قوه زیاده تر می شود. هر کس منکر است، مراجعه به حال خود کند و به حال اهل این عالم از قبیل سلاطین و ممولین و صاحبان قدرت و حشمت، آن وقت خود

تصدیق ما را می‌کند». (۸) امام در بیانات خود درباره وضع سلاطین و صاحبان قدرت، به بررسی سیاست‌گذاری رژیم دست‌نشانده پهلوی می‌پردازد و می‌فرماید: «رژیم دست‌نشانده پهلوی در مدت بیش از پنجاه سال، این کشور را از هر جهت به سقوط کشانده بود و ذخایر سرشار آن را به نفع جیب اجانب؛ خصوصاً انگلستان و آمریکا، ریخته و باقی مانده آن را به نفع خود و انگلستان و سرسپردگان خود برداشت کرده و ما را با مشکلات بسیار روبرو کرده است.» (۹) امام (ره) علت وضع جهت‌گیریهای سیاست خارجی دوره پهلوی را ناشی از یک مسأله روحی در شخص رضا شاه و پسرش و سیاستمداران غیر مذهب‌خارجی می‌داند و می‌فرماید: «اینکه این عمل را آنها انجام می‌دادند، یک نکته روحی دارد و آن، این است که انسان در باطن خودش و فطرت خودش تنهایی ندارد. آمالش غیر متناهی است، وقوف نمی‌کند. آمال انسان وقتی که این طور است، اگر انسان اسیر همین آمال غیر متوقف بشود و ببیند که یک ابر قدرتی این آمال او را و آن خواسته‌های مادی او را و آن قدرت او را سلطه او را بر ملت خودش حفظ می‌کند، او دیگر در بند این نیست که برای ملت کار بکند؛ برای اینکه از طبقه مرفه است و از طبقه قدرتمند است و قدرتمندی هم و همین طور حب مال و جاه هم حدی ندارد، مرزی ندارد. آن برای حفظ قدرت خودش و پشتوانه‌ای که دارد، برای این حفظ قدرت با ملت آن می‌کند که همیشه حیثیت ملت و گنجینه‌های ملت را در دسترس او قرار بدهد و یک سهم ناچیزی هم برای خودش قرار بگیرد.» (۱۰) امام (ره) سیاست‌های تهاجمی و ورود قدرتهای خارجی به کشورهای جهان سوم و ممالک اسلامی را ناشی از زمامداری می‌داند که بدون توجه به مصالح ملتها برای دستیابی به قدرت و مطامع خود به هر اقدامی دست می‌زنند. (۱۱) از دیدگاه ایشان مشکل، دنیای امروز که گرفتار جنگ و خونریزی است، ناشی از افراد غیر مذهب است (۱۲) و وقوع دو جنگ جهانی اول و دوم و سایر فجایع جهانی را ناشی از این می‌داند که اسلحه در دست افراد غیر صالح است (۱۳) امام (ره) در این رابطه چنین می‌گوید: «وقتی سیاستمداری به طریقه اخلاقی انسانی نباشد، او چاقوکش از کار در می‌آید، اما نه چاقوکش سر محله؛ (بلکه) چاقوکش در یک منطقه وسیعی در دنیا. اینکه در روایت هست که اذا فسد العالم فسد العالم، مصداق بالاترش همینها هستند که علمای سیاست هستند، فاسد هستند، عالم را به فساد کشاندند. . . . اگر اینها حذف بشوند از دنیا، مردم آرامش بهتری پیدا می‌کنند.» (۱۴) امام (ره) درباره اینکه چرا سیاستمداران بزرگ و ابر قدرتها به سمت سیاست‌های تهاجمی و چپاولگرانه می‌روند و این حرکت در سیاست خارجی آنها وقفه بردار نیست می‌فرماید: «این ابر قدرتها که ما اسمش را ابر قدرت می‌گذاریم، تمام قدرتش را روی هم می‌گذارند و صرف آمال حیوانی و شیطانی می‌کنند، به آن هم درست نمی‌رسند. اگر بنا بود که به آن چیزی که می‌خواهند برسند که باید وقوف کنند. اینکه می‌بینید که این ابر قدرتها جلو می‌روند و هر چه داشته باشند، باز یک قدم جلوتر می‌روند و اگر تمام این دنیا را هم داشته باشند، باز کافی برایشان نیست. . . . (۱۵) و تمام مقصد این جنایتکاران رسیدن به یک نقطه است؛ قدرت، قدرت برای کوبیدن هر کس که در مقابلشان است» (۱۶) ۳- سیاست فرد مذهب: از دیدگاه امام (ره)، اگر فرد مذهب؛ یعنی انسانی که خود را تحت تربیت انبیا (۱۷) قرار داده است، در راس امور سیاسی قرار گیرد، جهت‌گیری سیاست خارجی آن بر مبنای لاشریقیه و لاغریه خواهد بود و این امر، ریشه در صراط مستقیم دارد. امام (ره) ضمن بیان مفهوم صراط مستقیم در سیاست خارجی، سیاست نه شرقی و نه غربی را مبنایی ابدی و تخلف‌ناپذیر در سیاست خارجی ایران اسلامی می‌داند. (۱۸) امام (ره) در جمع اعضای وزارت امور خارجه، سیاست نه شرقی و نه غربی را با توجه به صراط مستقیم اینگونه بیان می‌کند: «بنابر این، وقتی ما می‌توانیم در مقابل همه دنیا بایستیم و (بگویم ما نه طرف «مغضوب علیهم» می‌رویم و نه طرف «ضالین»، نه طرف غرب می‌رویم؛ و نه طرف شرق می‌رویم وقتی ما می‌توانیم این طور باشیم و به صراط مستقیم عمل بکنیم که همه مان با هم باشیم، یه واحده باشیم. . . .» (۱۹) امام (ره) با توجه به سیاست نه شرقی و نه غربی، استراتژی ایران اسلامی را سیاست واقعی عدم تعهد می‌داند و تأکید می‌نماید که از این سیاست عدول نخواهد شد؛ (۲۰) زیرا دوام و قوام جمهوری اسلامی بر پایه این سیاست استوار است (۲۱) و در چارچوب همین سیاست، استقلال، آزادی، حمایت از محرومین و مستضعفان، مبارزه با ظلم و ستم و سایر نقشها و اهداف

Hedley, Bull: The Anarchical (۱). جهت مطالعه ماهیت نظام بین المللی ر. ک: Society. (london: The Macmillam press. LTD ۱۹۷۷) PP. ۳_ ۵۲. (۲) ر. ک: حسین سیف زاده، مبانی و مدل‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی تهران ۱۳۷۵، صص ۱۲۸ - ۱۴۸. (۳) ر. ک: همان. Theodore A. Coulombis and James H. Wolfe: : ک: Introduction to Internatioal Relations Power andjustice . (New Delhi: Prentice Hall of James. N. Rosenau. 'The scientific Study: ر. ک: (India Private Iimted, ۱۹۸۶) PP. ۱۲۵_ ۱۴۸. (۴) William. o. Chittick. The Analysis of Foreign Policy Outputs U. S. : ر. ک: (of Foreign Policy: (A: charles E. Merrill PubllshinyCompany . (۶) همان، ص ۱۳۳. (۷) همان، ص ۱۳۷؛ همچنین درباره علت وجود این قوا در انسان، ر. ک: امام خمینی، طلب و اراده، شرح و ترجمه سید احمد فهری، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۵۶؛ و شرح چهل حدیث، ص ۹. (۸) همان، ص ۱۹. (۹) در جستجوی راه از کلام امام (دفتر چهاردهم)، استعمار و ابر قدرتها امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۲ ص ۲۹۵. (۱۰) در جستجوی راه از کلام امام (دفتر بیست و دوم)، فرهنگ و تعلیم و تربیت، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۴، صص ۱۶۰-۱۶۱. (۱۱) همان، ص ۱۷۵. (۱۲) صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی (ره)، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، تهران، جلد ۱۱، ص ۱۴. (۱۳) صحیفه نور، ج ۲، ص ۲. (۱۴) صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۷۵. (۱۵) در جستجوی راه از کلام امام (دفتر چهاردهم)، ص ۶۲. (۱۶) همان، ص ۵۹. (۱۷) صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۰۳. (۱۸) فریاد برائت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ص ۱۴. (۱۹) صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۹۴. (۲۰) صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۱۴، و ج ۲۱، ص ۳۶، و ج ۱۲، ص ۱۲۲. (۲۱) صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۳۶. امام (ره) در مقایسه انقلاب اسلامی با دیگر انقلابها، یکی از ویژگیهای اساسی آن را در سیاست لاشرقیه و لاغربیه می داند (۱) و در وصیتنامه خود می فرماید: «من اکنون به ملت‌های شریف ستم‌دیده و به ملت عزیز ایران توصیه می کنم که از این راه مستقیم الهی که نه به شرق ملحد و نه به غرب ستمگر کافر وابسته است؛ بلکه به صراطی که خداوند به آنها نصیب فرموده است، محکم و استوار و متعهد و پایدار پای بند بوده و لحظه ای از شکر این نعمت غفلت نکرده، دستهای ناپاک اعمال ابر قدرتها، چه عمال خارجی و چه عمال داخلی بدتر از خارجی، تزلزلی در نیت پاک و اراده آهنین آنان رخنه نکنند. . . (۲) دوم - متغیر محیط متغیرهای محیطی را به دو دسته کلی محیط داخلی (کشوری) و محیط عملیاتی (نظام بین المللی) تقسیم نموده اند. (۳) امام (ره) ضمن رجوع به باطن انسان و بیان تاثیر آن، در اعمال و اقدامات فرد سیاستگزار، متغیرهای هر دو محیط را در ارتباط با متغیر انسان توضیح می دهد. ۱- محیط داخلی از آنجا که متغیرهای محیط داخلی متعدد است، صرفاً به سه متغیر «نوع حکومت، نوع جامعه و امکانات و تواناییها» به صورت خلاصه اشاره می شود. الف - نوع حکومت تاکنون درباره انواع حکومت تقسیم بندیهای متفاوتی ارائه شده است. آنچه مسلم است، سیاست داخلی و خارجی کشورها تحت تاثیر نوع هدف و ساختارهای حکومتی می باشد. امام (ره) در کتاب ولایت فقیه، ضمن اشاره به حکومت‌های استبدادی، سلطنتی، مطلقه، مشروطه متعارف، شاهنشاهی و امپراطوری، درباره حکومت اسلامی می فرماید: «حکومت اسلامی، حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان و حکم خداست. (۴) امام (ره) پس از ذکر شرایط عامه مثل عقل و تدبیر، دو شرط علم به قانون و عدالت را برای زمامدار بیان می کند. (۵) و معتقد است؛ اگر این سیره حفظ می گردید، خضوع در مقابل آمریکا و انگلیس واقع نمی شد: «هرگاه این سیره حفظ می شد و حکومت به شیوه اسلامی بود، نه تسلط بر جان و مال مردم، نه سلطنت و نه شاهنشاهی، این ظلمها و غارتگریها و دستبرد به خزانه عمومی و فحشا و منکرات واقع نمی شد. . . اگر این تشریفات پر خرج سلطنتی و این ریخت و پاشها و اختلاسها نبود، بودجه مملکت کسری نمی آورد تا در برابر آمریکا و انگلیس خاضع شوند و تقاضای قرض و کمک کنند. . . از طرف دیگر، تشکیلات اداری زائد و طرز اداره توأم با پرونده سازی و کاغذ

بازی که از اسلام بیگانه است، خرجهایی بر بودجه مملکت تحمیل می کند که از خرجهای حرام نوع اول، کمتر نیست». (۶) ب - نوع جامعه جامعه مورد نظر امام (ره)، جامعه ای توحیدی است (۷) که برخی از ویژگیهای آن، عبارتند از: هدفمند بودن، (۸) نظم، (۹) وحدت و استقلال خواهی. (۱۰) امام (ره) در تعریف جامعه توحیدی می فرماید: «جامعه توحیدی، عبارت از جامعه ای است (توحیدی به معنای حقیقی، نه به آن معنای غلطی که گفته شده است) ... که با حفظ همه مراتب یک نظر داشته باشد؛ کانه یک موجودند». (۱۱) از دیدگاه امام (ره)، انسان به منزله جامعه توحیدی است: «... مغز، فرمان می دهد. دست، فرمان می برد؛ اما همه یک راه دارند، همه برای این است که این کشور فردی را (انسانی) را اداره کنند (۱۲) و در جامعه توحیدی همه قوا در خدمت به اسلام است. از دیدگاه امام (ره)، وجه دیگر جامعه توحیدی، نظم آن است. در صورتی که جامعه دچار بی نظمی و هرج و مرج شد، دنیا حکم می کند که این کشور قیم لازم دارد و زمینه برای آوردن قیم فراهم می شود. به علاوه در زمان هجوم دشمن، دیگر نمی توان از کشور دفاع کرد و از طرفی، کشورهایی که دولت اسلامی را الگو قرار داده اند، دیگر به آن اقتدا نمی کنند. (۱۳) از نظر امام (ره)، با استقرار نظم، وحدت و انسجام حاصل می شود و تمام پیروزی و پیشرفت کشور اسلامی ناشی از وحدت و انسجام است که خود باعث حفظ نظام می گردد. (۱۴) ج - امکانات و تواناییها (منابع قدرت) منابع قدرت را به دو دسته مادی و معنوی تقسیم می کنند. امام (ره) ضمن توجه به منابع مادی قدرت، بیشترین اهمیت را به منابع معنوی قدرت می دهند. ایشان امدادهای غیبی، ایمان مردم، وحدت و روحیه شهادت طلبی را از عوامل پیروزی انقلاب دانسته و می فرماید: «ما به قدرت طبیعی بر این مشاغل و بر این مصیبتهایی که وارد شده است، فائق نیامده ایم؛ برای اینکه قدرت ما بر حسب طبیعت یک قدرت بسیار ناچیزی بود. .. ملت ما که در این نهضت پیروز شد، این فقط برای اتکال به خدا بود.» (۱۵) امام (ره) در زمینه منابع معنوی قدرت، تاکید زیادی بر باورهای ذهنی مردم دارند و در این مورد معتقد است: «اگر افکار تان و باور تان این باشد که ما می توانیم مستقل باشیم، وابسته به غیر نباشیم، خواهید توانست. .. اگر شماهایی که در صنعت هستید و در پرسنل صنعتی کار می کنید. .. این باور را داشته باشید. .. که می توانید صنایع باشید و می توانید کارهای ابتکاری بکنید، خواهید توانست.» (۱۶) در قلمرو منابع مادی قدرت امام ضمن تاکید بر نو سازی و صنعتی شدن کشور، (۱۷) یکی از منابع مادی دولت اسلامی را منابع مالی آن می داند که از جمله آنها مالیات، خمس، انفال ... می باشد. امام مالیات را بر دو گونه تقسیم می نماید که عبارتند از: مالیات اجباری و مالیات اختیاری. مالیاتهای اجباری، خود بر دو گونه است: مالیات سالیانه و مالیات فوق العاده. مالیات فوق العاده که در شرایط انقلاب و بحرانی مصداق دارد، غیر محدود است و دولت در صورت صلاح می تواند به عنوان قرض و یا مالیات غیر مستقیم و فوق العاده به مقدار نیاز کشور با تقسیم عادلانه دریافت دارد و آن را برای استقلال کشور اسلامی خرج نماید. (۱۸) ۲- محیط عملیاتی (محیط خارجی) سیاست خارجی تحت تاثیر متغیرهای متعدد محیط بین المللی است که از جمله آنها نظام بین الملل، دولتها، ملتها، سازمانها و حقوق بین المللی است. دیدگاهها و نظرات امام (ره) پیرامون این متغیرها بسیار گسترده است که در اینجا صرفا به چند مورد به صورت خلاصه اشاره می شود. الف - نظام بین الملل از نظر امام (ره)، ساختار نظام بین الملل همچنان فاقد قدرت فائده است (۱۹) و منطق قدرتهای بزرگ بر آن حاکم می باشد. این قدرتها با هر کشوری که بخواهد مستقل باشد، وحشیانه مقابله نموده و دست از توطئه بر نمی دارند. (۲۰) امام با توجه به موانع محیط عملیاتی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می فرماید: «از آنجا که محرومیت زدایی، عقیده و راه و رسم زندگی ماست، جهانخواران در این مورد ما را آزاد نگذاشته اند و برای ناتوان ساختن دولت و دست اندرکاران کشور ما، حلقه های محاصره را تنگتر کرده و بغض و کینه و ترس و وحشت خود را در این حرکت مردمی و تاریخی تا مرز هزاران توطئه سیاسی و اقتصادی ظاهر ساخته اند.» (۲۱) ب - دولتها امام (ره) دولتها را به دو دسته اسلامی و غیر اسلامی تقسیم نموده و رابطه با آنها را چنین ترسیم می کند: «دولتهای اسلامی با ما روابط دارند، آن هم تا حدی که روی مصالح اسلام، روی مصالح مسلمین باشد، ما با آنها روابط داریم. .. دول غیر اسلامی هم هر کدامشان با ما بخواهند با عدالت رفتار بکنند، ما را به حساب

بیاورند... تفاهم می‌کنیم و به استثنای اینکه باید آن ظلمهایی که به ما کرده است، باید جبران کند.» (۲۲) امام (ره) سیاست انزوا را مردود دانسته (۲۳) و قطع رابطه با دولتها را بر خلاف عقل و شرع ذکر می‌کند؛ (۲۴) زیرا بر قراری رابطه برای پیشرفت و حفظ نظام لازم است. ج - ملتها امام (ره) در رابطه با تاثیر ملتها بر سیاست خارجی ایران اسلامی، به دو مشکل مسلمین اشاره می‌کند که شامل اختلاف میان دولتها و اختلاف دولتها با ملتها است. از نظر ایشان، علت عدم حمایت ملتها از دولتها رفتار نامناسب دولتهاست. (۲۵) ایشان در این رابطه می‌فرماید: «مشکل اسلام، دولتهای اسلامی است نه ملتها، (۲۶) اگر این مشکل از پیش پای مسلمین بر داشته شود، مسلمین به آمال خودشان خواهند رسید و راه حلش به دست ملتهاست.» (۲۷) سوم - متغیر نقش (نقش‌های ملی) نقشهای ملی به آن دسته از تعهدات و وظایفی اطلاق می‌شود که دولت خواهان ایفا و اجرای آنهاست. نقشها از یک طرف با جهت‌گیریها و از سوی دیگر، با اهداف سیاست خارجی رابطه نزدیک دارد. (۲۸) دولت اسلامی نیز در سیاست خارجی برای خود دارای نقشهایی است که مهمترین آنها را می‌توان به صورت زیر بیان نمود: ۱- دولت مستقل و فعال؛ ۲- حفظ نظام و تمامیت ارضی کشور؛ ۳- دولت الگو؛ ۴- مخالفت با وضع موجود؛ ۵- حامی ملل محروم و مستضعف؛ ۶- عامل وحدت بخش؛ ۷- دولت میانجی؛ ۸- حامی عدالت جهانی؛ ۹- حامی حکومت جهانی اسلام. نظرات حضرت امام (ره) را می‌توان درباره نقشهای فوق بیان نمود؛ ولی در اینجا به اختصار به چند مورد اشاره می‌شود. الف) دولت مستقل و فعال مقصود از استقلال در سیاست خارجی یک کشور، استقلال در سه مرحله سیاست‌گذاری، تصمیم‌گیری و اجرای تصمیم است که مصادیق آن، در زمینه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، دفاعی و غیره ظاهر می‌شود. گرچه در نگاه اول، استقلال سیاسی با اهمیت به نظر می‌رسد؛ اما از دیدگاه امام (ره)، استقلال فرهنگی مهمتر از آن است. (۱). صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۵. (۲). صحیفه انقلاب، ص ۵. (۳). ر. ک. جیمز باربر - مایکل اسمیت، ماهیت سیاست‌گذاری خارجی در دنیای وابستگی متقابل کشورها ترجمه و تحشیه حسین سیف‌زاده، نشر قومس، تهران، ۱۳۷۲) صص ۱۲۳ - ۱۹۰. (۴). امام خمینی، ولایت فقیه (بی‌نا)، (بی‌جا)، (بی‌تا) ص ۵۴. (۵). همان، ص ۵۸. (۶). همان، ص ۵۷ - ۵۸. (۷). صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۳۶. (۸). همان، ص ۱۳۶. (۹). همان، ص ۱۳۹. (۱۰). همان، صص ۱۳۹ - ۱۴۰. (۱۱). همان، ص ۱۳۶. (۱۲). همان، ص ۱۳۶. (۱۳). همان، صص ۱۳۹ - ۱۴۰. (۱۴). همان، صص ۱۱۰ و ۲۲۳. (۱۵). گزیده‌ای از اندیشه و آراء امام خمینی، آیین انقلاب اسلامی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۶۷. (۱۶). همان، ص ۱۷۹. (۱۷). همان، ص ۴۷۱. (۱۸). جهت مطالعه بیشتر ر. ک. همان، ص ۴۶۴. (۱۹). نهضت‌های رهایی بخش در کلام امام، نخست وزیری، تهران، (بی‌تا) ص ۱۴. (۲۰). صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۶۵. (۲۱). فریاد برائت، پیشین، ص ۴۳. (۲۲). صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۳۶. (۲۳). در جستجوی راه از کلام امام (دفتر چهاردهم)، پیشین، ص ۴۰۰. (۲۴). صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۷۳. (۲۵). آئین انقلاب اسلامی، ص ۵۱. (۲۶). صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۹۳. (۲۷). صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۲۷۸. (۲۸). در بیان انواع نقشهای دولت اسلامی و مفهوم آن، از کتاب زیر استفاده شده است: کی. جی. هالستی. مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران، ۱۳۷۳، صص ۱۹۹ - ۲۰۸. از آنجا که امام (ره) بر متغیر انسان و باورها و ذهنیتهای فردی تاکید دارد، خودیابی و خودباوری فکری را شرط دستیابی به استقلال کشور می‌داند. امام (ره) در این رابطه می‌فرماید: «اساس، باور این دو مطلب است: باور ضعف و سستی و ناتوانی و باور قدرت و قوه و توانایی. اگر ملت این باور را داشته باشد که ما می‌توانیم در مقابل قدرتهای بزرگ بایستیم، این باور، اسباب این می‌شود که توانایی پیدا می‌کنند و در مقابل قدرتهای بزرگ ایستادگی می‌کنند.» (۱) امام (ره) مبدا همه خوشبختی‌ها و بدبختی‌های یک ملت را فرهنگ آن دانسته و می‌فرماید: «راه اصلاح یک مملکتی، فرهنگ آن مملکت است. اصلاح باید از فرهنگ شروع شود... برای اینکه از فرهنگ است که در وزارتخانه‌ها می‌رود، از فرهنگ است که در مجلس می‌رود، از فرهنگ است که کارمندان دولت می‌شود.» (۲) از دیدگاه امام (ره)، دولت اسلامی نه تنها باید در راه استقلال فرهنگی، سیاسی اقتصادی و... بکوشد؛ بلکه باید نسبت به جریانات بین‌المللی حساس باشد و برای اصلاح آن، اقدام نماید. از نظر

ایشان، منطق دولت اسلامی بر اساس منطق انبیا است و با توجه به آیه شریفه «اشداء علی الکفار رحماء بینهم»، می فرماید: «منطق انبیا این است که «اشداء» باید باشند بر کفار و بر کسانی که بر ضد شریعت هستند» و (بین خودشان رحیم باشند و آن شدت هم رحمت است بر آنها. «(۳) ب) حفظ نظام اسلامی و تمامیت ارضی کشور امام (ره) در کتاب بیع، در ضمن بحث شئون و اختیارات ولی فقیه و در کتاب ولایت فقیه، در بحث لزوم تشکیل حکومت اسلامی، حفظ نظام اسلامی را از واجبات الهی تلقی نموده و می فرماید: «حفظ مرزهای کشور اسلامی از هجوم بیگانگان و جلوگیری از تسلط تجاوزگران بر آن، عقلا و شرعا واجب است. «(۴) همچنین در کتاب ولایت فقیه، در ذیل احکام دفاع ملی با توجه به آیه «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه...» می فرماید: «آیه دستور می دهد که تا حد امکان نیرومند و آماده باشید، تا دشمنان نتوانند به شما ظلم و تجاوز کنند. «(۵) ج) دولت الگو (سرمشق) امام (ره) با توجه به ویژگیهای انقلاب اسلامی و ملت ایران، آن را برای سایر ملتها الگو و سرمشق می داند و با توجه به آیه شریفه «ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم»، تحول در ملت ایران را یک تحول نفسانی می داند که نتیجه آن، رفتن یک رژیم طاغوتی و آمدن یک رژیم اسلامی شد. «(۶) لذا درباره ملت ایران می فرماید: «من با جرات مدعی هستم که ملت ایران و توده میلیونی آن در عصر حاضر، بهتر از ملت حجاز و عهد رسول الله صلی الله علیه و واله و کوفه عراق در (زمان) امیرالمؤمنین و حسین ابن علی صلوات الله علیهما می باشند. «(۷) امام در وصیتنامه خویش نیز چنین می گوید: «آنچه که شما ملت شریف و مجاهد برای آن به پا خاستید و دنبال می کنید و برای آن جان و مال نثار کرده و می کنید، والاترین و بالاترین و ارزشمندترین مقصدی است و مقصودی است که از صدر عالم در ازل و از پس این جهان تا ابد عرضه شده است و خواهد شد آن مکتب الوهیت به معنای وسیع آن و ایده توحید با ابعاد رفیع آن است که اساس خلقت و غایت آن در پهناور وجود و در درجات و مراتب غیب و نمود است. «(۸) با توجه به مطالب فوق، امام می فرماید: «و اما به ملتهای اسلامی توصیه می کنم که از حکومت جمهوری اسلامی و از ملت مجاهد ایران الگو بگیرید و حکومتهای جائر خود را در صورتی که با خواست ملتها که خواست ملت ایران است سر فرود نیاوردند، با تمام قدرت به جای خود بنشانید که مایه بدبختی مسلمانان، حکومتهای وابسته به شرق و غرب می باشند. «(۹) امام، ملت ایران را برای سایر ملتها حجت می داند و می فرماید: «ملت ایران اعزهم الله راه عذرها را مسدود نموده و اثبات نمود که در مقابل قدرتهای بزرگ، می توان ایستاد و حق انسانی خود را باز پس گرفت. «(۱۰) د) مدافع اعتقادی خاص و گسترش آن حضرت امام (ره) اسلام امریکائی را از اسلام ناب محمدی (ص) متمایز ساخته و ملت و دولت اسلامی را موظف به دفاع و گسترش آن می داند و در این راستاست که صدور انقلاب ایران معنا و مفهوم می یابد. امام درباره مرز اسلام ناب محمدی (ص) با اسلام امریکائی می فرماید: «اسلامی که پرچمداران آن، پا برهنگان و مظلومین و فقرای جهانند و دشمنان آن، ملحدان و کافران و سرمایه داران و پول پرستانند، اسلامی که طرفداران واقعی آن همیشه از مال و قدرت بی بهره بوده اند و دشمنان حقیقی آن زراندوزان حیلہ گر و قدرت مداران بازیگر و مقدس نمایان بی هنرنند... «(۱۱) از دیدگاه امام (ره)، فلسفه گسترش اسلام ناب محمدی (ص)، در رسالت جهانی اسلام به منظور اقامه نظام عادلانه جهانی قرار دارد و منظور از صدور انقلاب، همان گسترش اسلام است. «(۱۲) امام در این رابطه معتقد است: «ما با صدور انقلابمان که در حقیقت صدور اسلام راستین و بیان احکام محمدی (ص) است، به سیطره و سلطه و ظلم جهان خواران خاتمه می دهیم. «(۱۳) بر اساس مطالب فوق، هر کشوری برای خود نقشهای قائل است که در چارچوب استراتژی سیاست خارجی شکل می گیرد و بر اساس آن، اهداف سیاست خارجی خود را ترسیم می کند. در این نوشتار برخی، نقشهای دولت اسلامی با توجه به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مطرح شد و بررسی نقشهای دول غیر اسلامی را به وقت دیگری موکول می نمائیم. نتیجه: آنچه مطرح شد بیان مختصری از چارچوب کلی مبانی نظری سیاست خارجی از دیدگاه امام خمینی (ره) بود. در این بحث نظری که نیازمند تحقیق و پژوهش بیشتری است مطالعه سیاست خارجی با توجه به سه متغیر انسان، محیط و نقشها مورد بررسی قرار گرفت از پژوهش انجام شده می توان استنباط نمود که نقطه عزیمت امام (ره) در نگرش به سیاست خارجی و

داخلی، انسان و رفتار اوست بنابر این با استفاده از سطح تحلیل خرد بهتر می‌توان نظرات امام (ره) را مطالعه نمود. از دیدگاه امام (ره) همچنان که برای انسان صراط مستقیم وجود دارد برای دولت و زمامداران نیز صراط مستقیم متصور است و تجلی آن در سیاست خارجی همان سیاست نه شرقی و نه غربی است، اگر دولتی در صراط مستقیم قرار گیرد، استراتژیها، اصول، اهداف و عملکرد سیاست خارجی او نیز استمرار حرکت انبیا علیهم السلام خواهد بود. امام (ره) ضمن توجه به عوامل محیطی داخلی و بین‌المللی مؤثر بر سیاست‌گذاری خارجی، بر تقویت باورها و ذهنیت عامه مردم، بیداری و آگاه شدن ملتها جهت تحقق اهداف سیاست خارجی دولت اسلامی تاکید دارند. از دیدگاه امام (ره) صدور انقلاب که همان صدور اسلام ناب محمدی (ص) است، رسالت و تعهد دولت اسلامی می‌باشد و حمایت از ملل محروم و مستضعف و حمایت از حکومت جهانی اسلام و سایر نقشهای دولت اسلامی در این راستا مفهوم و معنی می‌یابد. امید است مطالب بیان شده مقدمه مباحث گسترده‌تر و مفیدتر در شناخت ابعاد نظری آراء و اندیشه امام خمینی در قلمرو سیاست خارجی قرار گیرد. (۱). در جستجوی راه از کلام امام (دفتر بیست و دوم)، ص ۲۰۵. (۲). همان، ص ۱۸۳. (۳). صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۵۶. (۴). شئون و اختیارات ولی فقیه، ص ۲۳. (۵). ولایت فقیه، ص ۳۸. (۶). آیین انقلاب اسلامی، ص ۱۷۲. (۷). همان، ص ۴۴۹. (۸). صحیفه انقلاب، ص ۳۵. (۹). همان، ص ۱۳. (۱۰). صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۴۲. (۱۱). آیین انقلاب اسلامی، ص ۴۶۰. (۱۲). صحیفه نور، ج ۱۱ صص ۲۱-۲۸. (۱۳). در جستجوی راه از کلام امام (دفتر دهم)، ص ۴۳۵. محمد ستوده - فصلنامه علوم سیاسی، ش ۵

مدرس به روایت امام خمینی (ره)

مدرس به روایت امام خمینی از زمان نهضت مشروطه تا پیروزی انقلاب اسلامی تعداد قابل توجهی از مراجع، روحانیون برجسته سیاسی و عالمان نامدار ظهور کرده و هر یک در عصر خود تأثیر گذار بوده‌اند. بسیاری از این مراجع و علما الزاماً دیدگاههای یکسانی نیز در قبال تحولات سیاسی روز نداشته‌اند برای مثال آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری نگاه یکسانی با آیات عظام بهبهانی و طباطبائی راجع به تحولات مشروطه نداشته‌اند مع الوصف امام خمینی از همه این روحانیون برجسته به نیکی یاد کرده‌اند. با این حال نگرش مثبت امام نسبت به بعضی از اشخاص به مراتب پررنگ‌تر از دیگران بوده است. برای مثال وقتی گفتار امام را در مجامع مختلف پی‌می‌گیریم ملاحظه می‌کنیم که نام مرحوم مدرس، از نظر تعداد یادآوری، بسیار بیش از دیگر روحانیون سیاسی و نامدار قرن معاصر آمده است. این نکته در نگاه اول پیداست، اما برای اینکه مطلب با دقت بیشتری ارائه شود بخشی از سخنان امام از این جهت مورد بررسی قرار گرفت و معلوم شد در گفتارها و نوشته‌های ایشان از ابتدای شکل‌گیری انقلاب تا شهریور ۱۳۶۱، تا آنجا که برخورد کرده‌ایم، حداقل ۲۶ بار از مدرس نام برده شده است در حالی که جمع یادآوریهای ایشان از حضرات آیات میرزای شیرازی، آخوند خراسانی، سیدزیدی، نوری، نائینی و کاشانی - رضوان الله علیهم - بر روی هم به تعداد مزبور نمی‌رسد، و این در حالی است که حضرات نامبرده همگی از مراجع تقلید بوده‌اند. این آمار از مجلدات صحیفه‌نور، جلد یک تا شانزده، برآورد شده، یعنی شامل سخنان ایشان پس از شهریور ۶۱ و قبل از شروع نهضت نمی‌شود، نیز اگر گفتاری به صحیفه راه نیافته باشد از این محاسبه بیرون است. البته تذکر این نکته لازم است که نام نبردن از کسی دلیل بر رد یا تعریض نسبت به او نیست، و این معنی به ویژه - در حق امام، مؤکد است، زیرا شیوه ایشان مبنی بر احترام گذاشتن و حریم نگه‌داشتن نسبت به مراجع است. بنابراین می‌توان به طور قطع گفت به یاد نیاموردن یا کمتر به یاد آوردن افرادی که نام بردیم به هیچ وجه دلیل بر کم بودن ارادت امام نسبت به ایشان نیست اما، از سوی دیگر، هیچ شکی نیست که یادآوری مکرر سید مدرس در گفتارهای مختلف و در خطاب و با گروههای متنوع، در شرایط گوناگون و با کیفیتی که تشریح خواهد شد دلیلی قطعی بر ارادت خاص و حساب شده‌ی امام خمینی نسبت به مدرس است. یادآوری امام از روحانیان - غیر از مدرس - معمولاً با یک مناسبت ویژه است، مثلاً اینکه «در مسأله حجاب فلان کس اینطور

گفت». گاهی نیز فراتر از این است مثلاً- از این قبیل که «فلانی هدفش عمل به اسلام بود». اما در یادآوری‌های ایشان از مدرس معمولاً تکیه بر این نکته است که مدرس یک انسان تمام عیار و یک الگوی قابل تبعیت، و بالاخره یک اسوه بود. به تعبیر دیگر می‌توان گفت: هریک از روحانیان غیر از مدرس در سخن امام فقط از جهتی ستایش شده‌اند ولی وقتی نوبت به مدرس که می‌رسد ستایش از همه جهت است و مدرس الگوی تمام عیار یک روحانی سیاسی شناخته می‌شود. این کیفیت که شرح داده شد ویژه‌ی مدرس است و درباره هیچ کس، اعم از روحانی و غیر روحانی، در سخنان امام، دیده نشده است. حال، با توجه به مقدمات فوق به چند نمونه از قضاوت‌های امام درباره‌ی مدرس توجه می‌کنیم، این قضاوت‌ها معمولاً کلی و راجع به تمام شخصیت مدرس است. الف - سرسختی مدرس: قدیم‌ترین اظهار نظری که از امام، درباره مدرس، در اختیار داریم چند موردی است که در کتاب معروف کشف اسرار آمده است. این نوشته مربوط به سال‌های بعد از استعفای رضاشاه است، و در آن ذیل عنوان «چرا رضاخان با علما بد بود؟» چنین می‌خوانیم: ... او با مرحوم مدرس، روزگاری گذرانده بود و تماس خصوصی داشت. فهمید که با هیچ چیز نمی‌توان او را قانع کرد. نه با تطمیع و نه با تهدید و نه منطقی صحیح داشت که او را قانع کند. (رضاخان) از او حال علمای دیگر را سنجید و تکلیف خود را برای اجرا کردن نقشه‌های ارباب‌های خود، فهمید. ۱ قطعه فوق را از کتاب زندگینامه پیشوا، نقل کردیم، زندگینامه پیشوا نام جزوه‌ای در شرح زندگی امام و پاره‌ای از سخنان و نقطه نظرهای ایشان است که قبل از پیروزی انقلاب توسط انتشارات ۱۵ خرداد جمع‌آوری و چاپ شده است. ب - تبلور استقلال روحانیت شیعه در وجود مدرس: در تاریخ ۱۳۴۳/۶/۱۸، در حالی که حدود یک سال و سه ماه از واقعه پانزده خرداد ۱۳۴۲ می‌گذشت، امام خمینی ضمن یک سخنرانی مفصل و تحلیلی، در مسجد اعظم قم، چند جمله‌ای درباره مدرس گفته‌اند که هم اکنون در دسترس و قابل مطالعه است و عیناً نقل می‌شود. در این جملات به حیثیت استقلالی روحانیت تشیع اشاره، و مدرس به عنوان یک نمونه بارز ذکر شده است: «... شما خیال می‌کنید که روحانیت اسلام را می‌شود مثل روحانیت مسیح کرد، هیچ امکان ندارد. روحانیت شیعه مستقل است، اتکای به هیچ کس ندارد بی‌آنکه بگوئید یکی اتکاء دارد این روحانیت مستقل که اتکاء ندارد به هیچ جا این طلاب محترمی که با سی‌چهل تومان در ماه ساخته‌اند و زحمت می‌کشند نمی‌ترسیم که طرفدار یک مملکتی و یک دولت دیگری باشند، اینها مستقلند در افکار خودشان، از اینها آدم در می‌آید، از اینها مدرس بیرون می‌آید، از اینها سیدحسن مدرس در می‌آید...» ۲ درباره‌ی «نظر امام نسبت به مدرس» نمونه دیگری که مربوط به قبل از انقلاب باشد به دست نیاوردیم. ج - تأثیر یک انسان مسلمان: در تاریخ ۳۱/۲/۵۸ در حالی که حدود سه ماه از پیروزی انقلاب اسلامی گذشته بود دانشجویان دانشکده حقوق ملاقاتی با امام داشته‌اند. ایشان ضمن هشدار نسبت به نقشه‌های اجانب در مورد مؤسسات آموزشی و تربیتی مسلمانان به خواسته اساسی اسلام در امر تربیت اشاره کرده، فرمودند: اسلام می‌خواهد انسان درست کند، می‌خواهد آدم درست کند. یک آدم اگر موافق تعلیم قرآن درست شود یک وقت می‌بینید که یک مدرس از کار در می‌آید. یک مدرس مثل یک گروه است جلوی قدرت رضاخان را، آن قدرت شیطانی می‌ایستد، می‌ایستد تنها. با پیرمردی خودش می‌ایستد جلوی او را می‌گیرد و جلوی شوروی که می‌خواستند به ایران حمله کنند می‌گیرد. ۳ د - یک مجلس و یک مدرس: در تاریخ ۱۶/۳/۵۸ طی دیدار دانشجویان دانشگاه شیراز با امام، ایشان پیرامون شخصیت مدرس و نفوذ او در مجلس، گفتند: ... آنها از مدرس می‌ترسیدند. مدرس یک انسان بود. یک نفری نگذاشت پیش برود کارهای او راتا وقتی کشتندش، یک نفری غلبه می‌کرد بر همه‌ی مجلس، بر اهالی که در مجلس بودند غلبه می‌کرد، یک نفری، یک نفری تا توی مجلس نبود (من آن وقت مجلس رفتم، دیدم، برای تماشا، بچه بودم، جوان بودم، رفتم) مجلس آن وقت تا مدرس نبود مثل اینکه چیزی در آن نیست، مثل اینکه محتوا ندارد. مدرس با آن عبای نازک و با آن - عرض بکنم - قبای کرباسی وقتی وارد مجلس می‌شد - یک مجلس - طرحهایی که در مجلس داده می‌شد آن که مخالف بود مدرس مخالفت می‌کرد و می‌ماساند مطلب را. ۴ ه - وارستگی و آزادگی در تاریخ ۷/۶/۶۱ اعضای هیأت دولت با امام دیدار داشتند. در گفتار مفصلی که در این دیدار توسط امام ایراد گردید، شمه‌ای از

حالات و وضع زندگی مدرس و چگونگی برخورد او با صاحبان قدرت بیان گردید و آثار وجودی این روحیه در زندگی شخصی و اجتماعی مردم و اهل سیاست، تشریح شد. متن این گفتار را - که خیلی خودمانی و صمیمی بیان شده - به دلیل اهمیت محتوا و جامعیت سخن و موقعیت مجلس و مخاطب - تقریباً - به طور کامل مطالعه می‌کنیم: ۵ شما ملاحظه کرده‌اید، تاریخ مرحوم مدرس را دیده‌اید که یک سید خشکیده‌ی لا-غر - عرض می‌کنم - لباس کرباسی (که یکی از فحش‌های که آن شاعر به او داده بود، همین بود که تنبان کرباسی پوشیده) یک همچو آدمی در مقابل قلدری که هر کس آن وقت را ادراک کرده می‌داند که زمان رضاشاه غیر زمان محمدرضا شاه بود، آن وقت یک قلدری بود که شاید تاریخ ما کم مطلع بود، در مقابل او همچو ایستاد، در مجلس، در خارج - فلان - که یک وقت گفته بود سید چه از جان من می‌خواهی؟ گفته بود که می‌خواهم تا تو نباشی. می‌خواهم تو نباشی. این آدم که - می‌آمد - (من درس ایشان یک روز رفتم) می‌آمد در مدرسه سپهسالار که مدرسه شهید مطهری است حالا درس می‌گفت. من یک روز رفتم درس ایشان، مثل اینکه هیچ کاری ندارد، فقط طلبه‌ای است دارد درس می‌گوید. اینطور قدرت روحی داشت. در صورتی که آن وقت در کوران آن مسائل سیاسی - و چیز - بود که باید حالا بروند مجلس و آن بساط را درست کند. از آنجا، پیش ما، رفت مجلس. آن وقت هم که می‌رفت مجلس، یک نفری بود که همه از او حساب می‌بردند. من مجلس آن وقت را هم دیده‌ام، کانه مجلس منتظر بود که مدرس بیاید. با اینکه با او بد بودند ولی مجلس کانه احساس نقص می‌کرد وقتی مدرس نبود. وقتی مدرس می‌آمد مثل اینکه یک چیز تازه‌ای واقع شده. این برای چه بود؟ برای اینکه یک آدمی بود که نه به مقام اعتنا می‌کرد و نه به دارائی و امثال ذالک. هیچ اعتنا نمی‌کرد، نه مقامی او را جذبش می‌کرد. ایشان وضعش اینطور بود برای اینکه وارسته بود، وابسته به هواهای نفس نبود. «اتخذ هوی الله» نبود. این هوای نفسانی خودش را اله خودش قرار نداده بود، این اله خودش را خدا قرار داده بود. این برای مقام و برای جاه و برای وضعیت کذا نمی‌رفت عمل بکنند، او برای خدا قرار داده بود. این برای مقام و برای جاه و برای وضعیت کذا نمی‌رفت عمل بکنند، او برای خدا عمل می‌کرد. کسی که برای خدا عمل می‌کند، وضع زندگیش هم آن است. دیگر از آن وضع بدتر که دیگر نمی‌شود برایش. برای چه دیگر چه بکنند، از هیچ کس نمی‌ترسید. وقتی که رضاشاه ریخت به مجلس فریاد می‌زدند آن قلدرهای اطرافش که زنده باد کذا و زنده باد کذا، مدرس رفت ایستاد گفت که مرده باد کذا. زنده باد خودم. خوب، در مقابل او شما نمی‌دانید حالا، در مقابل او ایستادن یعنی چه و او ایستاد، برای این بود که از هواهای نفسانی آزاد بود، وارسته بود، وابسته نبود. ۶ پانوش‌ها: ۱- زندگینامه پیشوا، ص ۲۳۳ - صحیفه ی نور، ج ۱، ص ۹۷ - همان، ج ۶، ص ۲۳۱. ۴ - صحیفه ی نور، ج ۷، ص ۶۳. ۵ سخنان امام در صحیفه نور بدون تصرف و اصلاح نقل شده و در اینجا نیز از همین شیوه - جز در مورد علامت گذاری - تبعیت شده است. ۶ - صحیفه نور، ج ۱۶، صص ۲۶۸ و ۲۶۹. منبع: زندگی‌نامه سیاسی مدرس، سیدصدرالدین طاهری، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا/خ

امام و بازسازی آرامگاه مدرس

امام و بازسازی آرامگاه مدرس امام خمینی (ره) در ۲۸ شهریور ۱۳۶۳ طی پیامی به آیت الله حاج شیخ عباس واعظ طبسی تولیت آستان قدس رضوی از ایشان خواست آرامگاه مرحوم سیدحسن مدرس را تعمیر و بازسازی کند. متن پیام امام به شرح زیر است: بسم الله الرحمن الرحیم در عصر شکوفایی انقلاب اسلامی، بزرگداشت مجاهدی عظیم الشان و متعهدی برومند و عالم بزرگواری که در دوران سیاه اختناق رضاخانی می‌زیست لازم می‌باشد. زیرا در زمانی که قلمها شکسته و زبانها بسته و گلوها فشرده بود، او از اظهار حق و ابطال باطل دریغ نمی‌کرد. در آن روزگار، در حقیقت حق حیات از ملت مظلوم ایران سلب شده بود، و میدان تاخت و تاز قلدری هتاک در سطح کشور باز، و دست مزدوران پلیدش در سراسر ایران تا مرفق به خون عزیزان آزاده‌ی وطن و علمای اعلام و طبقات مختلف آغشته بود. این عالم ضعیف الجثه، با جسمی نحیف و روحی بزرگ و شاداب از ایمان و صفا و حقیقت و زبانی

چون شمشیر حیدر کرار، رویارویان ایشان ایستاد و فریاد کشید و حق را گفت و جنایت را آشکار کرد، و مجال را بر رضاخان کذایی تنگ و روزگارشان را سیاه کرد. و عاقبت جان طاهر خود را در راه اسلام عزیز و ملت شریف نثار کرد. و به دست دژخیمان ستمشاهی در غربت به شهادت رسید و به اجداد طاهرینش پیوست. در واقع شهید بزرگ ما، مرحوم مدرس، که القاب برای او کوتاه و کوچک است، ستاره‌ی درخشانی بود بر تارک کشوری که از ظلم و جور رضاشاهی تاریک می‌نمود و تا کسی آن زمان را درک نکرده باشد، ارزش این شخصیت عالیمقام را نمی‌تواند درک کند. ملت ما مرهون خدمات و فداکاریهای اوست. و اینک با سربلندی از بین ما رفته است، بر ماست که ابعاد روحی و بینش سیاسی و اعتقادی او را هر چه بهتر بشناسیم و بشناسانیم؛ و با خدمت ناچیز خود مزار شریف دور افتاده‌ی او را تعمیر و احیا نماییم. مناسب دیدم که این خدمت را در اختیار جناب مستطاب حجت‌الاسلام آقای حاج شیخ عباس واعظ طبسی ایده الله تعالی - قرار دهم. مردی خدمتگزار به اسلام و آستان قدس رضوی که در مدت تصدی کوتاهش خدمات شایان تقدیری به آستان ملکوتی حضرت رضا - سلام الله علیه و علی آباءه - نموده است، و پرده از چپاولگریهای پنجاه ساله‌ی رژیم ستمگر پهلوی برداشته است - جزاه الله عن الاسلام خیراً - امید است ایشان به وجهی مناسب با شخصیت آن بزرگوار این خدمت را همچون خدماتی ارزشمند دیگرشان به اتمام برسانند، و موجبات رضایت خداوند متعال و خشنودی حضرت رضا - سلام الله علیه - و فرزند عزیزش حضرت بقیه الله - ارواحنا لمقدمه الفداء - را فراهم نماید. از خداوند متعال رحمت در جوار قدس خود برای آن بزرگمرد تاریخ، و عظمت برای اسلام، و سعادت برای ملت غیور، و پیروزی برای مجاهدین اسلام بر سپاه ظلم و کفر، و غفران برای شهدای در راه خدا، خصوصاً شهدای جنگ تحمیلی، و صحت برای آسیب دیدگان و رهایی برای اسرا و مفقودین و صبر و اجر برای بازماندگان آنان را خواستارم. والسلام علی عبادالله الصالحین و رحمه الله و برکاته.

روح الله الموسوی الخمینی منبع: صحیفه امام، ج ۱۹، ص ۷۳/س

قدرت از دیدگاه امام خمینی (ره) (۱)

قدرت از دیدگاه امام خمینی (۱) نویسنده: محمد باوی مقدمه ((قدرت)) جوهره اندیشه و عمل سیاسی را تشکیل می‌دهد. از این رو، می‌توان گفت هرگونه اندیشه سیاسی ای، خواه آشکار و خواه ضمنی، دربردارنده فهم خاصی از قدرت است. مقصود از فهم قدرت، مجموعه‌ای از احکام و داوریه‌ها در باره مفهوم، خاستگاه، اشکال، غایات و ارزش اخلاقی قدرت است. داوروی اخلاقی در باره قدرت، به معنای پرسش از ((تأثیر اخلاقی قدرت در باره کسانی (است) که آن را به کار می‌برند)) آیا قدرت به آنان کمک می‌کند که بانی خیر باشند؟ یا به ناچار آنان را فاسد خواهد کرد؟ ((۱)) پاسخ این پرسش پیامدهای با اهمیتی در حوزه اندیشه سیاسی دارد که مهم تر از همه، تعیین ساز و کارهایی برای جلوگیری از سوء استفاده از قدرت است. حضرت امام خمینی (ره) نیز در مقام یک اندیشه ور سیاسی، ناگزیر با این پرسش رو به رو بوده و بر اساس مبانی فکری خویش به آن پاسخ گفته است. در این نوشتار سعی می‌شود دیدگاه امام در باره قدرت و ارزش اخلاقی آن تبیین شود. در اینجا فرض اصلی این است که امام در چارچوب نگرش عرفانی - اخلاقی خود، قدرت را هم از نظر خاستگاه و هم از نظر غایت، مظهر خیر و کمال، و حب نفس را منشأ شر و فساد انسان می‌داند. نگرش حضرت امام به مسئله ((قدرت)) و مواضع فکری - سیاسی ایشان، بیش و پیش از هر چیز ریشه در سلوک علمی و عملی ایشان دارد. از این رو، ضروری است که در مقدمه، بر این دوران نظری اجمالی افکنده شود. حضرت امام در حوزه علمیه قم، پس از پایان دوره سطح، ضمن شرکت در دروس خارج فقه و اصول آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی - مؤسس حوزه علمیه قم - و برخی دیگر از استادان، به تحصیل فلسفه نزد آیت الله سید ابوالحسن رفیعی قزوینی و عرفان و اخلاق نزد آیت الله میرزا محمد علی شاهآبادی پرداخت. پس از گذراندن این دوره، ایشان به عنوان یکی از فضلالی حوزه، تدریس و تحقیق را آغاز کرد. این دوره که از سال ۱۳۰۷ ه. ش. تا حدود سال ۱۳۲۵ ه. ش. به طول انجامید، دوره‌ای است که حضرت امام عمدتاً

در عرصه فلسفه، عرفان و اخلاق فعالیت داشت، به تدریس فلسفه و برپا داشتن جلسات عمومی درس اخلاق همت گماشت و همزمان با آن مهم ترین آثار خود را در حوزه فلسفه، عرفان و اخلاق نگاشت؛ آثاری مانند مصباح الهدایه الی الخلافة و الولایه، تعلیقات بر فصوص الحکم محی الدین ابن العربی، تعلیقات بر مصباح الانس صدرالدین قونوی، شرح دعای السحر، اسرار الصلوه، آداب الصلوه، شرح چهل حدیث و برخی آثار دیگر. به نظر برخی از نویسندگان، این دوره، دوره انس امام به جهان غیب و عرفان است و در شکل گیری شخصیت علمی و عملی ایشان نقش بسیار با اهمیتی داشته است. ((۲)) پس از ورود آیت الله العظمی بروجردی به قم در سال ۱۳۲۵ ه. ش. دوره تازه ای آغاز شد ((۳)) که تا سال ۱۳۵۶ ه. ش ادامه پیدا کرد و طی آن حضرت امام، نخست در کسوت یک مدرس عالی دوره خارج و سپس در مقام یکی از مراجع شیعه، در قم و نجف به تدریس خارج فقه و اصول می پردازد و ((از علوم عقلی باز می ماند)). ((۴)) رهاورد این دوران، علاوه بر تربیت شاگردان بسیار، نگارش کتاب ها و رساله های متعددی در زمینه فقه و اصول بوده است. برای مثال می توان به کتاب های زیر اشاره کرد: انوار الهدایه فی التعلیقه علی کفایه (۲ جلد)، الرسائل، مناهج الوصول الی علم الاصول (۲ جلد)، کتاب الطهاره (۴ جلد)، المکاسب المحرمه (۲ جلد)، تحریر الوسیله (۲ جلد)، کتاب البیع (۵ جلد) و برخی آثار دیگر. ((۵)) بنابر این می توان گفت که حضرت امام، در اصطلاح حوزه ها، ((جامع معقول و منقول)) بود. با این حال، ایشان بر حفظ حدود هر یک از این علوم و اجتناب از درهم آمیختن موضوعات آن ها با یکدیگر اصرار داشت. استاد سید جلال الدین آشتیانی در این باره می گوید: ((با آنکه استاد مسلم معقول و حکمت بود، از آمیختن مسائل حکمی با علم اصول و فقه سخت خودداری می فرمود و معتقد بود که هر علمی جا و مقام خاص دارد.)) ((۶)) با توجه به این موضوع، این پرسش مطرح است که رویکرد حضرت امام به قدرت کدام یک از سه رویکرد غیر جامعه شناسانه ((۷)) است. به منظور پاسخگویی بدین پرسش، بهتر است که نخست، به این پرسش پاسخ گوئیم که: ((از دیدگاه حضرت امام تعریف قدرت چیست؟)) ۱. تعریف قدرت حضرت امام در کتاب ((شرح دعای السحر)) به مناسبت شرح فرازی از این دعا که در آن به مفهوم ((قدرت)) اشاره شده، به بررسی تعریف آن پرداخته است. ایشان نخست، تعریف حکیمان را از قدرت یاد می کند که عبارت است از ((کون الفاعل فی ذاته بحيث ان شأ فعل و ان یثبأ لم یفعل)) ((۸)) و سپس به شرح رأی حکیمان در این باره پرداخته، می نویسد: ((مشیتی)) که در قدرت الهی مد نظر قرار گرفته، جزء ذات مقدس الهی و بنابراین ازلی، ذاتی و واجب، و عدم آن ممتنع است ((ثبوتاً و واجب الوجود بالذات واجب الوجود از جمیع جهات و حیثیات است.)) ((سپس حضرت امام، تعریف متکلمان را از قدرت یاد می کند که عبارت است از ((صححه الفعل و الترتک)))). ((۹)) و در توضیح آن می فرماید متکلمان پنداشته اند که تعریف حکیمان از قدرت بدین علت که قدرت را مشیت ذاتی، ازلی و تغییرناپذیر الهی می دانند، منطقاً بدین نتیجه می رسد که خداوند در فعل خود ((موجب)) است، در حالی که او منزله از آن است؛ اما تعریف متکلمان، خود ((تشبیهی است در ظاهر تنزیه و تنقیصی در ظاهر تقدیس))؛ چرا که تعریف متکلمان موجب می گردد در صفت ذاتی او امکان راه یابد. فاعل موجب کسی است که فعلش بدون علم و اراده از او سر بزند و یا با ذاتش تنافر داشته باشد و حال آن که علم و قدرت و اراده خداوند عین ذات اوست و آفریدگانش با ذاتش سازگاری دارند. بنابراین ازلی بودن مشیت خداوند، به معنای موجب بودن او و نفی قدرت از او نیست. حضرت امام، در ادامه بدین نکته اشاره می کند که ((فیض مقدس)) خداوندی به هر آنچه قابلیت وجود خارجی داشته، تعلق گرفته و آنچه وجود خارجی نیافته، به این معناست که فاقد قابلیت ذاتی بوده، نه این که خداوند بر ایجاد آن قدرت نداشته است. ((۱۰)) بنابر این، فیض مقدس خداوندی ((مطلق)) است و از هیچ چیزی دریغ نشده و هر چیزی به همان اندازه که قابلیت داشته از آن مستفیض گشته است. از اثبات فیض مطلق خداوندی، قدرت مطلق او نیز ثابت می شود: ((و بدان ای مسکین، بر سالکی که به مدد معرفت به سوی خدا گام برمی دارد، در بعضی حالات آشکار می گردد که سلسله وجود و منازل غیب و مراحل شهود از تجلیات قدرت خداوند متعال و درجات بسط سلطنت و مالکیت اوست، و جز مقدرت او، مقدرتی نیست و اراده ای جز اراده او نیست؛ بلکه وجودی جز وجود او نیست. پس

عالم همانگونه که ظل وجود و رشحه جود اوست ظل کمال وجود او نیز هست، و قدرتش همه چیز را در بر گرفته و بر همه چیز چیره گشته است. و موجودات به خودی خود، نه دارای شیئیتی هستند و نه وجودی، تا چه رسد به کمالات وجود مانند علم و قدرت و از جهاتی که به آفریننده قیومشان منسوب هستند، همه درجات قدرت و حیثیات کمال ذات و ظهور اسما و صفات اویند.)) (۱۱)) در فراز بالا از کتاب شرح دعای السحر، به مهم ترین نکاتی که در باره قدرت مطرح است، اشاره شده که در ادامه، با شرح و بسط بیشتری بیان می گردند. حضرت امام به مناسبت شرح فرازهای دیگری از دعای سحر به مفاهیمی اشاره می کند که به مفهوم قدرت نزدیکی دارند؛ این مفاهیم عبارتند از: سلطان، ملک و علو (۱۲)) اما در باره هیچ کدام از آن ها همانند قدرت به تفصیل سخن نرفته است. ۱ - ۱. قدرت سیاسی حضرت امام، برای انتقال مفهوم قدرت سیاسی، از تعابیر و مفاهیم متعددی بهره می جست؛ مفاهیمی از قبیل سلطان، ملک، جاه، غلبه، قهر و ریاست. گاهی نیز در برابر مفهوم ((سلطان))، اصطلاح ((قدرت سیاسی)) را به کار می برد. مثلا در مقام بحث از ضرورت حکومت و اهداف آن به برخی از روایات استناد می جوید که از آن جمله این روایت است: اللهم انک تعلم انه لم یکن الذی کان منا منافسه فی سلطان،...)) و ترجمه حضرت امام از این عبارت چنین است: ((خدایا تو خوب می دانی که آنچه از ما سرزده و انجام شده، رقابت برای به دست گرفتن قدرت سیاسی...)) نبوده است.)) (۱۳)) همچنین در روایتی دیگر از رسول اکرم (ص) که مسلمانان را از پیروی فقیهانی که در کار دنیا وارد شده اند، برحذر می دارد، این عبارت آمده که ((قیل یا رسول الله و ما دخولهم فی الدنیا؟ قال اتباع السلطان.)) حضرت امام قسمت اخیر از روایت رسول اکرم را چنین ترجمه کرده است: ((پیروی کردن قدرت حاکمه.)) (۱۴)) ایشان همچنین در توضیح روایتی از حضرت رسول اکرم که تعبیر ((سلطان جائر)) در آن آمده (۱۵))، ((سلطان)) را به معنای ((قدرت سیاسی مستقر و بالفعل)) - اعم از عادل و جائر - دانسته، در اشاره به حکومت شاه می فرماید: ((اینها معلوم است) که الان سلطه دارد ((سلطان)) یعنی سلطه. الان سلطه دارد و جائر هم هست.)) (۱۶)) به طور کلی می توان گفت که از دیدگاه حضرت امام، قدرت سیاسی از آن حیث که قدرت است تابع احکام و نظریاتی است که در باره مطلق قدرت، بیان می گردد. ((سیاسی)) بودن آن هم بدین معناست که در عرصه ((سیاست)) اعمال شده است. حضرت امام از مفهوم ((سیاست)) هم معنای پیچیده و خاصی را در ذهن نداشت؛ بلکه آن را به همان معنایی که در نزد عموم شنوندگان، مفهوم است به کار می برد: (...)) مگر سیاست چی است؟! روابط ما بین حاکم و ملت، روابط بین حاکم با سایر حکومتها - عرض می کنم که - جلوگیری از مفاسدی که هست، همه اینها سیاست است.)) (۱۷)) از دیدگاه حضرت امام، سرشت قدرت، بر این اساس که در کجا اعمال گردد، تغییر نمی پذیرد. بنابراین قدرت حاکم، قدرت کدخدای ده، قدرت پدر در خانواده، قدرت روحانی محل، همه دارای سرشتی یگانه و تابع احکامی یکسان هستند. ۲. رویکرد حضرت امام به قدرت از مباحث گذشته، روشن گردید که حضرت امام در تعریف قدرت تابع رای حکیمان است و رای متکلمان را نمی پذیرد. اساسا، حضرت امام را نمی توان متکلم - به معنای رایج آن - دانست؛ اگر چه در آثار ایشان استدلال های بسیاری در اثبات حقانیت دین اسلام و ارکان آن موجود است. تعریف حضرت امام از قدرت نشان می دهد که در وهله اول می توان ایشان را در شمار حکیمان آورد و رویکرد ایشان را به قدرت، رویکردی فلسفی دانست. با این حال، گرچه حضرت امام قطعاً فیلسوفی صدرایی است و در حکمت متعالیه میان فلسفه و عرفان صلح افتاده، در مقام بحث از قدرت، نگرش عرفانی را بر نگرش فلسفی ترجیح می دهد؛ شاید هم بتوان گفت گرچه برهان و عرفان را در مقام تعارض با یکدیگر نمی بیند، به مانند دیگر عارفان، عشق را برتر از عقل می نشاند و عرفان را بر برهان مقدم می دارد. ایشان در نامه ای عرفانی این گونه به تفاوت فلسفه و عرفان اشاره می کند: ((موضوع فلسفه، مطلق وجود است از حق تعالی تا آخرین مراتب وجود و موضوع علم عرفان و عرفان علمی وجود مطلق است یا بگو حق تعالی است و بحثی به جز حق تعالی و جلوه او که غیر او نیست ندارد.)) (۱۸)) و در باره برتری عرفان بر فلسفه می گوید: ((فلسفه وسیله است، خودش مطلوب نیست، وسیله ای است برای این که شما مسائل را، معارف را با برهان به عقلمان برسانید، هنرش همین قدر است...)). آن که انسان را می تواند راه برود، انسان حقیقتا با

آن می تواند راه برود، عبارت از آن پایی است که انسان (با آن) جلوه خدا را ببیند، عبارت از آن ایمانی است که در قلب (وارد) می شود.)) (۱۹)) حضرت امام در بحث از تعریف قدرت، نخست از تعریف حکیمان آغاز می کند، اما بدان بسنده نمی کند؛ بلکه خواننده را به سوی بحث از ((قدرت مطلق)) سوق می دهد و همچنان که معلوم گردید، قدرت مطلق یعنی ((قدرت خداوند متعال)) و بر طبق ضابطه ای که از نامه یاد شده به دست می آید، تا زمانی که سخن از ((قدرت مطلق)) در میان باشد، بحث، عرفانی است. علاوه بر این، کتاب ((شرح دعای السحر)) از جمله آثار ((عرفانی)) حضرت امام شناخته می شود و همین که بحث تعریف قدرت در آن مطرح شده، می تواند قرینه ای باشد دال بر این که حضرت امام به قدرت، رویکردی عرفانی دارد. ۳. مبانی عرفانی داوری اخلاقی حضرت امام در باره قدرت در آخرین فراز نقل شده از کتاب شرح دعای السحر، دیدگاه حضرت امام در باره قدرت با وضوح تمام بیان شده است. در گام نخست می توان از آن عبارات، دو اصل اساسی استخراج کرد. این دو اصل از ارکان هستی شناسی عرفانی به شمار می آیند و به نظریه وحدت وجود که محور جهان نگری عرفانی به شمار می رود، باز می گردند. اصل نخست آن است که ((وجودی جز وجود او نیست))، تنها وجودی که حقیقتاً در خور نام وجود است، وجود حق - جل و علا - است. اصل دوم آن است که ((هر وجودی ظل وجود اوست)). بر اساس اصل نخست، تنها قدرت حقیقی، قدرت خداست و هر چیزی که مستقل از قدرت خدا باشد و در برابر آن دعوی قدرت سر دهد، جز ضعف محض چیزی نیست: (...)) و این مخلوق ضعیف را قدرتی نیست؛ قدرت فقط در دستگاه قدس ربوبیت پیدا می شود و فاعل علی الاطلاق و مسبب الاسباب آن ذات مقدس است. تمام مخلوقات اگر پشت به پشت هم دهند که یک پشه خلق کنند نتوانند؛ و اگر پشه ای از آنها چیزی برباید، نتوانند پس بگیرند (۲۰)) قدرت پیش حق تعالی است. اوست موثر در تمام موجودات.)) (۲۱)) و در جای دیگر: ((آنها) خاصان در گاه حق و ائمه معصومین، صلوات الله علیهم) می دانند که هیچ موجودی از خود چیزی ندارد - حیات، قدرت، علم و قدرت (و) سایر کمالات ظل کمال اوست، و ممکن، فقیر، بلکه فقر محض و مستظل است نه مستقل.)) کسانی که برآستی این حقیقت را درک کرده اند، ((عرفاً بالله)) هستند. (۲۲)) منشأ ترس و وحشت انسان از ((قدرت ها)) این است که می پندارد ((قدرت این است))، در حالی که جز قدرت خدا قدرتی نیست. اگر کسی به درک این حقیقت نایل آید، از هیچ قدرتی جز خدا نخواهد ترسید. (۲۳)) حضرت امام خود نیز به عنوان یک عارف واصل به این حقیقت باور داشت و ثمرات آن را در مثنوی سیاسی خود - بویژه در مبارزه با رژیم شاه - بر همگان نمودار می ساخت: ((اگر من خدای نخواسته یک وقتی دیدم که مصلحت اسلام اقتضا می کند که یک حرفی بزنم و می زنم و دنبالش راه می افتم و از هیچ چیز نمی ترسم بحمدالله تعالی، و الله تا حالا نترسیده ام، آن روز هم که می بردندم...)) آنها می ترسیدند، من آنها را تسلیت می دادم که نترسید.)) (۲۴)) اصل دوم، که مکمل اصل نخست است، این است که هر وجودی ظل وجود اوست. حضرت امام در آثار خود به یکی از معارف مورد توجه عالمان مسلمان - و بویژه عارفان - اشاره کرده است که بر اساس آن، نظام موجود هستی، نظام اتم و احسن و اکمل است: ((یکی از معارفی که حکیم و متکلم و عامه مردم از اهل شرایع تصدیق دارند و جای شبهه برای احدی نیست، آن است که آنچه به قلم قدرت حکیم علی الاطلاق، جلت قدرته، جریان پیدا کرده، از وجود و کمالات آن و از بسط نعمت و تقسیم آجال و ارزاق، بهترین نقشه و جمیلترین نظام است و مطابق با مصالح تامه؛ و نظام کلی اتم نظام متصور است. منتها هر یک به لسان خاص خود و اصطلاح مخصوص به فن خود طوری بیان این لطیفه الهیه و حکمت کامله را کرده (اند): عارف گوید: ظل جمیل علی الاطلاق جمیل علی الاطلاق است (...)) (۲۵)) از آنجا که خداوند هم وجود مطلق است و هم کمال مطلق، هر امر وجودی که ظل وجود اوست، ظل کمال او نیز هست: ((و در علوم عالیه ما قبل الطبیعه به ثبوت پیوسته است که وجود عین کمالات و اسما و صفات است؛ و در هر مرحله ظهور پیدا کند و در مراتبی تجلی نماید، با جمیع شئون و کمالات، از حیات و علم و سایر امهات سببه ظاهر گردد و متجلی شود.)) (۲۶)) بنابر این، ((قدرت)) نیز که امری وجودی و از ((امهات سببه)) (۲۷)) است، در شمار کمالات وجودی قرار می گیرد: هر قدرتی، ظل قدرت خدا و - تکوینا - ظل کمال قدرت

اوست. بنابر این، قدرت به خودی خود خیر محض است و مایه شر یا فسادآور نیست. حضرت امام در برخی از خطابه های سیاسی خود نیز به این داوری در باره قدرت، به صراحت اشاره کرده است: ((قدرت، یک قدرت است و آن هم برای نفع همه است. آن قدرت هم برای نفع همه، افراد و جامعه و تمام بشر...)) به کار گرفته شده، برای نفع آنهاست...)) (۲۸)) و در جایی دیگر: ((...)) قدرت خودش یک کمال است، خدای تبارک و تعالی قادر است...)) (۲۹)) اگر قدرت، بلکه نظام هستی، خیر و کمال است و فسادآور نیست، پس منشأ شر در نظام هستی چیست؟ همچنان که خیر بالذات، وجود یا کمال وجود است ((شر بالذات عدم وجود، یا عدم کمال وجود است...)) (۳۰)) بنابراین: ((آنچه نقیصه و رذیله و شر و وبال است به عدم و تعین راجع و از لوازم ماهیت است که متعلق جعل و مفاض از حق نیست؛ بلکه شروری که در عالم طبیعت و نشئه تنگ ملک می باشد از تضاد بین موجودات و تنگنایی عالم دنیاست، و تضاد بین آنها متعلق جعل نشود. پس، آنچه از خیرات و کمالات و حسنات است از حق است؛ و آنچه نقص و شر و معصیت است از خلق است، چنانچه فرمود: ما اصابک من حسنه فمن الله و ما اصابک من سيئه فمن نفسك)) (۳۱)) ۴. انسان و قدرت در ادامه مبحث پیشین، باید گفت که در نظام اکمل و اتم هستی، انسان نیز تکوینا جایگاهی رفیع دارد و همه گرایش های فطریای که در او هست، از ناحیه خداوند متعال در او به ودیعه گذاشته شده تا او را به کمال واقعی اش برساند: ((و باید دانست که تمام قوای ظاهریه و باطنیه را که حق تعالی به ما عنایت فرموده و از علم غیب نازل نموده اماناتی است الهی که ظاهر از جمیع قذارات و پاک و پاکیزه بوده بلکه متنور به نور فطره الهی، و از ظلمت و کدورت تصرف ابلیس دور بوده...)) (۳۲)) ۴ - ۱. اصل کمال طلبی در نگرش حضرت امام به انسان، اهتمام بسیاری به اصل فطرت و گرایش های فطری انسان به چشم می خورد. از این دیدگاه، انسان ((مفطور به حب کمال)) و مهم ترین ویژگی وجود او، فطرت کمال طلبی اش است: ((بدان که در انسان - اگر نگویم) در هر موجود - به حسب فطرت، حب به کمال مطلق است و حب به وصول به کمال مطلق، و این حب محال است از او جدا بشود و کمال مطلق محال است دو باشد و مکرر باشد و کمال مطلق حق - جل و علا - است، همه او را می خواهند و دلباخته اویند، گرچه خود نمی دانند و در حجب ظلمت و نورند و با این حجب پندارند چیزهای دیگر می خواهند و به هر کمال یا جمال یا قدرت یا مکانت که رسیدند به آن حد قانع نیستند و گم شده خود را در آن نمی یابند...)) آنچه همه را مطمئن می کند و آتش فروزان نفس سرکش و زیادت طلب را خاموش می نماید وصول به اوست و ذکر حقیقی او - جل و علا - چون جلوه او است استغراق در آن آرامش بخش است...)) (۳۳)) بنابر این، از آنجا که کمال حقیقی تنها خداوند متعال است، همه انسان ها فطرتا به سوی خداوند متعال گرایش دارند. این، همان ((فطره الله)) است که در قرآن کریم بدان اشاره شده است...)) (۳۴)) همین فطرت است که انسان را به حرکت وادار می دارد و او را در مسیر کمال به پیش می برد ((و به این حب کمال اداره ملک ملکوت گردد و اسباب وصول عشاق کمال شود؛ ولی هر کس به حسب حال و مقام خود تشخیص کمال را در چیزی دهد و قلب او متوجه آن گردد...)) (۳۵)) حضرت امام علاوه بر گفته ها و نوشته های متنور، در اشعار خود نیز به این موضوع اشاره کرده است: ذرات وجود عاشق روی ویند با فطرت خویشتن ثنا جوی ویند ناخواستہ و خواسته، دل ها همگی هر جا که نظر کنند در سوی ویند...)) (۳۶)) ما ندانیم که دلبسته اوئیم همه مست و سرگشته آن روی نکوئیم همه فارغ از هر دو جهانیم و ندانیم که ما در پی غمزه او بادیه پوئیم همه ساکنان در میخانه عشقیم مدام از ازل مست از آن طرفه سبوئیم همه هر چه بوئیم ز گلزار گلستان وی است عطر یار است که بوئیده و بوئیم همه جز رخ یار جمالی و جمیلی نبود در غم اوست که در گفت و مگوئیم همه خود ندانیم که سرگشته و حیران همگی پی آنیم که خود روی بروئیم همه...)) (۳۷)) ۴ - ۲. انسان و قدرت طلبی همچنان که گفته شد، یکی از کمالات وجودی قدرت است. بسیاری از انسان ها کمال را در قدرت می بینند و فطرت کمال جوی خود را با تلاش برای دست یافتن به قدرت پاسخ می گویند؛ تلاشی دائمی و پایان ناپذیر: ((کسانی کمال را در سلطنت و نفوذ قدرت و بسط مالک دانسته اند و اشتیاق به آن پیدا کرده اند، اگر چنانچه سلطنت یک مملکت را دارا شوند متوجه مملکت دیگر شوند، و اگر آن مملکت را در تحت نفوذ و سلط در آورند،

به بالاتر از آن متوجه شوند؛ و اگر یک قطری را بگیرند، به اقطار دیگر مایل گردند؛ بلکه آتش اشتیاق آنها روز افزون گردد؛ و اگر تمام روی زمین را در تحت سلطنت بیاورند و احتمال دهند در کرات دیگر بساط سلطنت هست، قلب آنها متوجه شود که ای کاش ممکن بود پرواز به سوی آن عوالم کنیم و آنها را در تحت سلطنت در آوریم.)) (۳۸)) گرایش انسان به قدرت مطلقه، مایه تحرک ((قوه غضبیه)) در نفس اوست. ۴ - ۳. قوه غضبیه حضرت امام در کتاب ((شرح چهل حدیث)) به سه قوه نفس اشاره می‌کند. این قوا عبارتند از: ((واهمه)) و ((غضبیه)) و ((شهویه)). (۳۹)) این قوا، همچنان که گفته شد - امانت‌هایی الهی هستند و باید در خدمت تکامل انسان در آیند؛ از این رو حضرت امام در باره این قوا می‌نویسد: ((هر یک از این قوا منافع کثیره دارند از برای حفظ نوع و شخص و تعمیر دنیا آخرت)). (۴۰)) و قوه غضبیه نیز که میل انسان به قدرت، از طریق آن بروز می‌کند، دارای فواید بی شماری است. این قوه ((از نعم بزرگ الهی است که به واسطه آن تعمیر دنیا و آخرت شود، و با آن حفظ بقای شخص و نوع و نظام عالیه گردد، و مدخلیت عظیم در تشکیل مدینه فاضله و نظام جامعه دارد. اگر این قوه شریفه در حیوان نبود، از ناملایمات طبیعت دفاع نمی‌کرد و دستخوش زوال و اضمحلال می‌گردید. و اگر در انسان نبود، علاوه بر این، از بسیاری از کمالات و ترقیات باز می‌ماند.)) (۴۱)) علاوه بر این، ((اداره امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود و تعزیرات و سایر سیاسات دینی و عقلیه نشود جز در سایه قوه شریفه غضبیه)). (۴۲)) خداوند ((در بنی آدم این قوه را سرمایه زندگانی ملکی و ملکوتی و مفتاح خیرات و برکات قرار داده. جهاد با اعدای دین و حفظ نظام عایله بشر و ذب از جان و مال و ناموس و سایر نوامیس الهیه، و جهاد با نفس که اعدای انسان است، صورت‌نگیرد مگر به این قوه شریفه.)) (۴۳)) ۴ - ۴. گرایش انسان به شر انسان با وجود این همه استعداد فطری که او را به سوی خدا می‌کشاند، به سادگی به انحراف می‌افتد و قوای خود را صرف دور شدن از خدا می‌کند. مثلاً قوه غضبیه، با چندین ارج و فایده که برای آن یاد شد، اگر دچار افراط گردد، به ((بدترین قوه‌ها)) تبدیل می‌گردد. اما چه چیزی موجب گرایش انسان به شر می‌گردد؟ حضرت امام بارها تأکید می‌کند که ((حب نفس))، ((سر منشأ تمام خطاهای انسانی و رذایل اخلاقی)) است. (۴۴)) البته حب نفس، خود در اصل ناشی از همان فطرت کمال طلب انسان است؛ چرا که نفس انسان به خودی خود ((چیزی نیست، مال غیر است، حب غیر است. منتها به غلط اسمش را ((حب نفس)) گذاشته‌اند. این غلط انسان را خراب می‌کند.)) انسان را به فنا می‌دهد.)) (۴۵)) به عبارت روشن‌تر، ((قوای باطنی)) انسان - که ابزار تکامل اویند - در ابتدای گام نهادن انسان به عالم خاکی، تحت الشعاع حیوانیت او قرار می‌گیرند و از آنجا که این امیال فطری هستند و قطعاً در انسان به فعلیت می‌رسند، به علت سلطه حیوانیت بر وجود انسان، به انحراف کشیده می‌شوند. اساساً از دیدگاه حضرت امام، انسان در بدو امر ((حیوان بالفعل)) است: ((بدان که نفوس انسانیه در بدو ظهور و تعلق آن به ابدان و هبوط آن به عالم ملک در جمیع علوم و معارف و ملکات حسنه و سیئه، بلکه در جمیع ادراکات و فعالیت، بالقوه است و کم کم رو به فعلیت گذارد به عنایت حق جل و علاء و ادراکات ضعیفه جزئیه اول در او پیدا شود، از قبیل احساس لمس و حواس ظاهره دیگر الاخص فالاحس؛ و پس از آن ادراکات باطنیه نیز به ترتیب در او حادث گردد. ولی در جمیع ملکات باز بالقوه باشد؛ و اگر در تحت تأثیراتی واقع نشود، به حسب نوع ملکات خبیثه در او غالب شود و متمایل به زشتی و ناهنجاری می‌گردد.)) (۴۶)) حضرت امام این دیدگاه را در جایی دیگر با عبارتی روشن‌تر، بیان کرده است: ((پس، انسان حیوانی بالفعل است در ابتدای ورود در این عالم، و در تحت هیچ میزان جز شریعت حیوانات، که اداره شهوت و غضب است، نیست. و چون این اعجوبه دهر ذات جامع یا قابل جمعی است، از این جهت برای اداره آن دو قوه صفات شیطانی را از قبیل کذب و خدیعه و نفاق و نیمه و سایر شیطنت‌های دیگر نیز (که از قوه ((وهم)) ناشی می‌گردند) به کار می‌برد؛ و با همین سه قوه، که اصول مفسدات و مهلکات است، ترقی کند؛ و اینها نیز در او نمو و ترقی روز افزون نمایند. و اگر در تحت تأثیر مربی و معلمی واقع نشود، پس از رسیدن به حد رشد و بلوغ یک حیوان عجیب و غریبی شود که در هر یک از شئون مذکوره گوی سبقت از سایر حیوانات و شیاطین برده، و از همه قویتر و کاملتر در مقام حیوانیت و

شیطنت شود.)) (۴۷)) همچنان که فطرت کمال طلب انسان، تحت تأثیر عالم طبیعت و حیوانیت انسان، به حب نفس تبدیل می گردد، قدرت طلبی نیز که نشانه گرایش به قادر مطلق است، به حب جاه و ریاست بدل می گردد. حضرت امام ((حب ریاست، جاه، غلبه و قدرت)) را شعبه ای از حب نفس می داند. ((۴۸)) بنابر این اگر چه قدرت، به خودی خود، خیر و کمال است، قدرت طلبی و حب جاه که به دور شدن انسان از مبدأ حقیقی قدرت می انجامد، مذموم است. حال اگر انسان به خود رها شود و دست خیانت در امانت های الهی بگشاید و به شر گراید، زندگی اجتماعی چگونه می تواند ممکن باشد؟ ((نوع انسان در دنیا با معاونت و معاضدت بعضی با بعضی زندگانی راحت می تواند بکند، زندگانی انفرادی برای هیچ کس میسر نیست، مگر آنکه از جامعه بشریت خارج شده به حیوانات وحشی ملحق گردد، و زندگانی اجتماعی چرخ بزرگش بر اعتماد مردم با یکدیگر می چرخد.)) (۴۹)) گرایش انسان ها به شرارت و شیطنت و تلاش برای پاسخ گفتن به امیال بی پایانشان برای قدرت، ثروت یا لذت بیشتر، اساس زندگی اجتماعی را محکوم به زوال می کند و میل به تعدی و تجاوز که در نهاد هر کس وجود دارد، ((۵۰)) رخ می نماید و جامعه را به آشوب می کشد. ۴-۵. نابرابری ذاتی انسان ها خداوند متعال، برای هدایت انسان به مسیر کمال و بازداشتن او از افراط و تفریط در بهره جویی از قوای نفسانی و تبعیت از هوای نفس، از سر عنایت و رحمت، ((دو نوع از مربی و مهذب به تقدیر کامل در او قرار داد...)) و این دو یکی مربی باطنی، که قوه عقل و تمیز است، و دیگری مربی خارجی که انبیا و راهنمایان طرق سعادت و شقاوت می باشند. و این دو هیچکدام بی دیگری انجام این مقصد ندهند.)) (۵۱)) اساساً، این نظریه که نظام موجود هستی نظام اتم و اکمل است، بدون فرض وجود این دو مربی داخلی و خارجی، ناقص و ناممکن است. ((۵۲)) از آنجا که ((هدایت)) انسان ها به سوی حق، کاری نیست که هر کس توان آن را داشته باشد و باید انسان های برتری وجود داشته باشند که بتوانند این بار امانت را به دوش کشند، بنابر این به طور طبیعی، نابرابری در میان انسان ها راه می یابد. انسان ها، از هر حیث که برابر باشند، دست کم در این جهت که برخی افراد معدود در میان آن ها به ((هدایت گری)) مشغولند و توده عظیم انسان ها مکلف به تبعیت و اطاعت از آن ها هستند، نابرابرند. از این رو، حضرت امام تصریح می کنند که انسان ها با یکدیگر برابرند و هیچ کس بر دیگری امتیازی ندارد، ((الا فی مقام الهدایه)).)) (۵۳)) به طور کلی اعتقاد به گرایش انسان ها به شر و توجیه ((طبیعی)) بودن نابرابری در میان انسان ها، مبنای مشترک نظریه هایی است که قدرت سیاسی را ((خیر)) می دانند. ... ادامه دارد. پی نوشت ها: ۱. گلن تیندر، تفکر سیاسی، ترجمه محمود صدوری (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، صص ۷۷ - ۷۸. ۲. عبدالله جوادی آملی، بنیان مرصوص (قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۵)، صص ۹۴ - ۹۵. ۳. روح الله خمینی، صحیفه نور: مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی (قدس سره الشریف) (باتجدید نظر و اضافات)، تدوین: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی (تهران: وزرات فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۰ - ۱۳۷۴)، ج ۱، ص ۲۲. (تا جلد نهم صحیفه نور از همین چاپ استفاده و برای جلد های بعدی به چاپ ۲۲ جلدی آن مراجعه شده که در جای خود به مشخصات آن نیز اشاره خواهد شد). ۴. همان. ۵. برای آشنایی با آثار حضرت امام، ر.ک: صدر الدین عماد دشتی. ((کتابشناسی موضوعی توصیفی آثار امام راحل))، حضور (ویژه هشتمین سالگرد ارتحال امام خمینی رهبر کبیر انقلاب اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران)، (خرداد ۱۳۷۶)، صص ۴۰ - ۵۴. در پایان این کتابشناسی، فهرست آثار حضرت امام به ترتیب تاریخ نگارش آمده است. همچنین برای آشنایی اجمالی با زندگانی حضرت امام، ر.ک: صحیفه نور، ج ۱، صص ۲۱ - ۲۲؛ نیز: حمید انصاری، حدیث بیداری (نگاهی به زندگینامه آرمانی، علمی و سیاسی حضرت امام خمینی)، (تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴). ۶. امیر رضا ستوده (گردآوری و تدوین)، پا به پای آفتاب، گفته ها و ناگفته ها از زندگی امام خمینی (ره)، (تهران: نشر پنجره، ۱۳۷۴)، ج ۲، ص ۲۰۵. ۷. رویکردهای حاکم بر مطالعه قدرت در وهله نخست به دو گونه رویکردهای جامعه شناسانه و غیرجامعه شناسانه تقسیم می شوند. رویکردهای غیرجامعه شناسانه عبارتند از رویکرد فلسفی، رویکرد کلامی و رویکرد عرفانی. در اینجا، در این باره که ((آیا رویکرد حضرت امام به قدرت، جامعه شناسانه

است یا خیر))، بحث نمی‌کنیم. چراکه اولاً داوری اخلاقی در باره قدرت در چارچوب رویکرد غیر شناسانه به قدرت امکان پذیر است؛ ثانیاً حضرت امام هیچ‌گاه جامعه‌شناس (sociologist) نبوده است؛ گرچه در عمل نشان داد که جامعه خود را به خوبی می‌شناسد؛ ر.ک: سید علی قادری، ((امام خمینی در پنج حوزه معرفت سیاسی))، حضور (زمستان ۱۳۷۵، ش ۱۸)، صص ۷۷-۷۹. نویسنده در این بخش از مقاله، این پرسش را بررسی کرده که ((آیا امام خمینی یک عالم سیاسی (political scientist) بوده است؟)) ۸. روح الله خمینی، شرح دعای السحر (تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۷۴)، ص ۱۰۹. ۹. همان، ص ۱۱۰. ۱۰. همان، ص ۱۱۱. ۱۱. همان، ص ۱۱۳. ۱۲. همان، صص ۱۳۷-۱۴۲. ۱۳. روح الله خمینی، ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، (تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴)، ص ۴۵. ۱۴. همان، ص ۵۸. ۱۵. روح الله خمینی، کوثر؛ مجموعه سخنرانیهای حضرت امام خمینی (س) همراه با شرح وقایع انقلاب اسلامی، (تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۱-۱۳۷۳)، ج ۲، ص ۴۶۸. ۱۶. همان، ص ۴۶۹. ۱۷. صحیفه نور، ج ۱، ص ۴۰۲. ۱۸. روح الله خمینی، صحیفه نور، (تهران: مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸)، ج ۲۲، ص ۳۴۷. ۱۹. روح الله خمینی، تفسیر سوره حمد (تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۵)، ص ۱۱۲. ۲۰. اشاره ای است به آیه ۷۳ از سوره حج. ۲۱. روح الله خمینی، شرح چهل حدیث (تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴)، ص ۵۳. ۲۲. همان، ص ۷۰. ۲۳. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۱۰؛ نیز ر.ک: کوثر، ج ۲، ص ۳۵۳ و ۵۹۳؛ ج ۲، ص ۴۳۱ و ۵۵۰؛ صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۹۲، ۲۳۸ و ۵۸۰. ۲۴. صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۰۷. ۲۵. شرح چهل حدیث، ص ۱۱۲؛ نیز ر.ک: شرح دعای السحر، ص ۱۳۹. ۲۶. شرح چهل حدیث، ص ۲۷۲۸۳. ۲۷. شرح دعای السحر، ص ۱۰۹. ۲۸. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۱۰. ۲۹. همان، ج ۱۸، ص ۱۵۵. ۳۰. شرح چهل حدیث، ص ۶۴۱. ۳۱. همان، ص ۶۰۰؛ برای آگاهی از تبیین حضرت امام از مسئله خیر و شر در عالم، ر.ک: همان، صص ۶۴۲-۶۴۷. ۳۲. روح الله خمینی، آداب الصلوه، آداب نماز (تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۲)، ص ۵۶. ۳۳. روح الله خمینی، وعده دیدار، نامه های حضرت امام خمینی به حجت الاسلام والمسلمین حاج سیداحمد خمینی، (تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴)، صص ۸۴-۸۵. ۳۴. سوره روم، آیه ۳۰؛ ر.ک: شرح چهل حدیث، صص ۱۷۹-۱۸۸ (حدیث یازدهم). ۳۵. همان، ص ۱۲۷؛ ر.ک: صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۳۴. ۳۶. روح الله خمینی، دیوان امام: سروده های حضرت امام خمینی (س)، (تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۲)، ص ۲۱۲. ۳۷. همان، ص ۱۷۹. ۳۸. شرح چهل حدیث، ص ۱۸۳۲؛ نیز ر.ک: همان، ص ۲۰ و ۱۲۷. ۳۹. همان، ص ۱۴. ۴۰. همان، ص ۴۱. همان، ص ۱۳۴. ۴۲. همان، ص ۴۳. ۴۴. همان، ص ۱۳۵. ۴۵. همان، ص ۷۱. ۴۵. تفسیر سوره حمد، ص ۱۱۱؛ نیز ر.ک: صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۲۴-۲۲۵. ۴۶. شرح چهل حدیث، ص ۲۳۷. ۴۷. همان، ص ۱۶۸-۱۶۹؛ ر.ک: صحیفه نور، ج ۶، ص ۵۰۹-۵۱۰. ۴۸. صحیفه نور، ج ۸، ص ۵۱۶. ۴۹. شرح چهل حدیث، ص ۴۷۶. ۵۰. روح الله خمینی، کشف الاسرار (/ بی بی م، بی بی ن، بی بی ت /)، ص ۲۳۲؛ نیز ر.ک: کوثر، ج ۲، ص ۲۱۱. ۵۱. شرح چهل حدیث، ص ۲۳۷. ۵۲. همان، ص ۲۰۰. ۵۳. کوثر، ج ۳، ص ۱۵۸. منبع: فصلنامه علوم سیاسی /خ

قدرت از دیدگاه امام خمینی (ره) (۲)

قدرت از دیدگاه امام خمینی (۲) نویسنده: محمد باوی ۵. غایات قدرت سیاسی حضرت امام، ضرورت تشکیل حکومت و استقرار قدرت سیاسی را مستند به حکم عقل و شرع، و غایات قدرت سیاسی را چهار چیز می‌داند: ۱. برقراری نظم و امنیت؛ ۲. برقراری و تأمین قسط و عدل؛ ۳. تهذیب نفوس و تأمین سعادت انسان‌ها؛ ۴. کسب و نگهداشت قدرت سیاسی. در اینجا، هر یک از این غایات را جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم. ۵- ۱. برقراری نظم و امنیت نخستین غایت قدرت سیاسی، برقراری نظم و تأمین امنیت و جلوگیری از بی‌نظمی و هرج و مرج است. البته این وظیفه، اختصاص به حکومت اسلامی ندارد؛ بلکه مستند به ((حکم روشن عقل)) در اثبات ضرورت وجود مطلق حکومت است. می‌توان مستند روایی این نظریه را روایتی از حضرت علی (ع) در نهج

البلاغه دانست: و انه لا بد للناس من إمام بر او فاجر يعمل في امرته المومن و يستمتع فيها الكافر و يبلغ الله فيها الاجل. و يجمع به الفىء. و يقاتل به العدو. و تأمن به السبل و يوخذ به للضعيف من القوى حتى يستريح به بر و يستراح من فاجر. ((حالی که مردم را حاکمی باید نیکو کردار یا تبه کار، تا در حکومت او مرد با ایمان کار خویش کنند، و کافر بهره خود برد، تا آنگاه که وعده حق می رسد و مدت هر دو رسد. در سایه حکومت او مال دیوانی را فراهم آورند و با دشمنان پیکار کنند، و راهها را ایمن سازند و به نیروی او حق ناتوان را از توانا بستانند، تا نیکو کردار روز به آسودگی به شب رساند و از گزند تبه کار در امان ماند.)) (۵۴))

حضرت امام در کتاب ((کشف اسرار)) در رد این مدعا که مجتهدان هوای سلطنت در سر دارند، می نویسد: ((مجتهدین هیچوقت با نظام مملکت و با استقلال ممالک اسلامی مخالفت نکردند فرضاً که این قوانین را بر خلاف دستورات خدائی بدانند و حکومت را جبارانه تشخیص دهند باز مخالفت با آن نکرده و نمی کنند زیرا که این نظام پوسیده را باز بهتر می دانند از نبودنش و لهذا...)) همین بیهوده را هم تا نظام بهتری نشود تأسیس کرد محترم می شمارند و لغو نمی کنند.)) (۵۵)) (تأکید از نگارنده است.) حضرت امام در مباحث ((ولایت فقیه)) نیز، به این کارویژه قدرت سیاسی اشاره دارد و ضررهای ناشی از فقدان قدرت سیاسی مستقر را بیان می کند: ((بدون تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجرا و اداره، که همه جریانات و فعالیت‌های افراد را از طریق اجرای احکام تحت نظام عادلانه در آورد، هرج و مرج به وجود می‌آید، و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می‌آید.)) (۵۶)) (تأکید از نگارنده است.) همچنین در نقد دیدگاه ((انجمن حجتیه)) که تشکیل حکومت را تا پیش از ظهور ولی عصر (عج) ((باطل)) می دانند، می فرماید: ((آنهايي که بازنگر نبودند مغرور بودند به بعضی روایاتی که وارد شده است بر این امر که هر علمی بلند شود قبل از ظهور حضرت، آن علم، علم باطل است. آنها خیال کرده بودند که نه، هر حکومتی باشد در صورتی که آن روایات که هر کس علم بلند کند علم مهدی، به عنوان مهدویت بلند کنند...)) آنی که می گوید حکومت نباشد معنایش این است که هرج و مرج بشود، همه هم را بکشند، همه به هم ظلم بکنند برای این که حضرت بیاید، حضرت بیاید چه کند؟ برای این که رفع کند این را.)) (۵۷))

حضرت امام ضرورت وجود حکومت را مستند به حکم عقل و شرع می داند. وجود حکومت جزئی از نظام طبیعت است و ((اسلام تمام نظام طبیعت را حفظ می کند، فسادهایش را یکی یکی بیرون می کند، حکومت باشد اما چپاولگر نباشد، حکومت خائن نباشد، نه اینکه می خواهد حکومت را به هم بزند.)) (۵۸)) از نظر شرعی نیز حکومت، ((از واجبات حسیه ای)) (۵۹)) است که واجب است برای حفظ نظم.)) (۶۰)) ۵ - ۲. برقراری و تأمین قسط و عدل حکومت اسلامی، قدرت را فراتر از تأمین نظم و امنیت در جامعه، برای برقراری قسط و عدل در جامعه به کار می گیرد. حضرت امام تصریح می کند ((قدرتی که به دست می‌آید صرف در تحقق عدالت خواهد شد.)) (۶۱)) او همچنین در مواردی دیگر، برقراری عدالت را مهم ترین ویژگی حکومت اسلامی دانسته است: ((ما که می گوئیم حکومت اسلامی، می گوئیم حکومت عدالت.)) (۶۲)) در حکومت اسلامی، نه تنها غایت قدرت سیاسی، و استقرار عدالت در جامعه است، بلکه مبنای تشکیلات حکومت اسلامی نیز، عدالت است.)) (۶۳)) اساساً تنها حکومتی که به تحقق عدالت می انجامد، حکومت اسلامی است: ((در همه رژیم‌هایی که، مطالعه بکنیم جز رژیم اسلام جز حکومت اسلامی حکومتی نیست که عدالت داشته باشد، همه برای خودشان اند.)) (۶۴)) حضرت امام برای معرفی نمونه آرمانی حکومت عدل اسلامی، مخاطبان خود را به آشنایی با سیره حکومتی حضرت علی (ع)، فرا می خواند.)) (۶۵)) ۵ - ۳. تهذیب نفوس و تأمین سعادت انسان‌ها همچنان که گفته شد بی وجود و بعثت انبیا، دو قوه شهوت و غضب به یاری قوه واهمه بر انسان حاکم می گردند و او را به پستی می کشانند. حضرت امام، بعثت انبیا را اصالتاً و اساساً برای راهنمایی انسان به مسیر سعادت و تهذیب نفس او و تقویت مربی درونی او - عقل - برای حکومت کردن بر مملکت روح انسانی می داند. انبیا این رسالت را از طریق مهار کردن دو قوه غضب و شهوت انجام می دهند، بنابراین اداره بعد مادی وجود انسان، به خودی خود، مطمح نظر ادیان الهی نیست و قوای حیوانی نفس انسان برای آن منظور کافی است: ((آنهايي که گمان کردند نبی ختمی و رسول هاشمی (ص) دعوتش دارای دو جنبه است: دنیایی و آخرتی،

و این را مایه سرافرازی صاحب شریعت و کمال نبوت فرض کرده اند، از دیانت بی خبر و از دعوت و مقصد نبوت عاری و بری هستند. دعوت به دنیا از مقصد انبیا عظام بکلی خارج، و حس شهوت و غضب و شیطان باطن و ظاهر برای دعوت به دنیا کفایت می کنند، محتاج به بعث رسل نیست - اداره شهوت و غضب قرآن و نبی لازم ندارد. بلکه انبیا مردم را از دنیا باز دارند و تقیید اطلاق شهوت و غضب کنند و تحدید موارد منافع نمایند، غافل گمان کند دعوت به دنیا کنند. آنها می فرمایند مال را از هر راه تحصیل نکن و شهوت را به هر طریق فرو نشان - نکاح باید باشد، تجارت و صنعت و زراعت باید باشد - با آن که در کانون شهوت و غضب اطلاق است. پس، آنها جلوگیری اطلاق هستند نه داعی دنیا. روح دعوت به تجارت تقیید و بازداری از به دست آوردن باطل است؛ و روح دعوت به نکاح تحدید طبیعت و جلوگیری از فجور و اطلاق قوه شهوت است. بلی، آنها مخالف مطلق نیستند چه که آن مخالف نظام اتم است.)) (۶۶)) (تأکید از نگارنده است.) حضرت امام در طول دوران انقلاب اسلامی و پس از آن نیز، بر این دیدگاه تأکید می کرد. گرچه به نظر می رسد طی این دوران، به بعد مادی اسلام بیش از آنچه در فراز بالا نقل شد، اهتمام نشان می داد و اسلام را ((یک مکتب مادی - معنوی)) (۶۷)) می دانست؛ زیرا این حال، حتی در این زمان نیز بعد مادی را مقدمه بعد معنوی، ((مادیت را در پناه معنویت)) و اسلام را ((مکتب انسان سازی)) و تهذیب نفس را ((مقصد نهایی انبیا و اولیا)) می داند. (۶۸)) ایشان در این باره می گوید: ((انبیا که دیدند مردم در هلاکت هستند از حیث اخلاق، از حیث عقاید، از حیث اعمال، مکتب هایی را خدای تبارک و تعالی به آنها الهام کرد تا نجات بدهد انسان را به همه ابعادی که دارد. اگر انسان حیوانی بود مثل سایر حیوانات، لکن حیوانی که تدبیر دارد، حیوانی که اهل صنعت است، اگر این بود احتیاج به آمدن انبیا نداشت. برای اینکه این راه، راهی است که مادیین خودشان ادراک می کنند. آمدن انبیا برای این است که آن راه هایی که بشر نمی داند، آن حقایقی را که انسان نمی داند، به آنها تعلیم بفرماید. انبیا برای راهنمایی یک مقام بالاتر، یک مقام انسانی بالاتر آمده اند. قرآن کتاب آدم سازی است، برای آدم ساختن آمده است. کتاب حیوان سازی نیست، کتاب تعمیر مادیت نیست، همه چیز است، انسان را به تمام ابعاد تربیت می کند، مادیات را قبول دارد در پناه معنویات و مادیات را تبع معنویات قرار می دهد.)) (۶۹)) در پرتو این دیدگاه، هدف نهایی حکومت اسلامی - و در واقع غایت حقیقی قدرت سیاسی - ((تهذیب نفس مردم)) است. (۷۰)) غایات دیگر قدرت سیاسی - تأمین نظم و امنیت و برقراری قسط و عدل - نیز از آن جهت مطلوبند و مورد توجه حکومت اسلامی قرار می گیرند که شرط لازم موفقیت مربیان جامعه در تحقق این هدف اصیل و نهایی است: ((انبیا نیامده اند حکومت درست کنند، حکومت را می خواهند چه کنند؟ این هم هست. اما نه این است که انبیا آمده اند که دنیا را اداره کنند، حیوانات هم دنیا دارند، کار خودشان را اداره می کنند. البته بسط عدالت همان بسط صفت حق تعالی است برای اشخاصی که چشم دارند. بسط عدالت هم می دهند، عدالت اجتماعی هم به دست آنهاست، حکومت هم تأسیس می کنند، حکومتی که حکومت عادلانه باشد، لکن مقصد این نیست، اینها همه وسیله است که انسان برسد به یک مرتبه دیگری که برای آن انبیا آمده اند.)) (۷۱)) همین ویژگی، همچنین مایه تمایز حکومت های الهی از غیر الهی است: ((و تفاوت بزرگی که بین همه رژیم های دنیا به هر قسمی که می خواهد باشد،...)) و آن رژیمی که الهی است و تابع قوانین الهی است، تفاوت بزرگ این است که تمام رژیم ها آتش که دیگر عدل و داد و خوبست، فقط در حدود طبیعت است.)) (۷۲)) همین که انسان ها، در برابر پیامبران سر به طاعت فرود آورند و دعوتشان را بپذیرند، رابطه قدرت میان آنها استقرار می یابد. اما گاهی پیامبران برای پیشبرد دعوت خود ناگزیر از به کار گرفتن قوه قهریه و اعمال ((زور))، که نوع خاصی از رابطه قدرت است، می گردند: ((در نقلی است که پیغمبر اکرم (ص) دیدند که عده ای از این کفار را دارند می آورند، اسیر کردند می آورند و عبور می دهند، فرمودند که اینها را - قریب به این معنا - می خواهیم به بهشت ببریم، و اینها را با زنجیر می کشند طرف بهشت! انبیا (ع)، برای سعادت بشر مبعوث شده اند؛ یعنی، سعادت همه جانبه بشر، سعادت دنیای بشر، سعادت حیات دیگر بشر، آنها می خواستند که انسانها را به کمال لایق به انسانیت برسانند. بشر زیر این بار بسیاریشان نمی روند و نرفتند...)) ما می

خواهیم این دولتها را مستقل کنیم، راضی نمی شوند...)). این همان چیزی است که پیغمبر اکرم فرمود که با زنجیر ما اینها را داریم می کشیم طرف بهشت؛ طرف سعادت.)) ((۷۳)) حضرت امام در جایی دیگر، با اشاره به فتوحات اسلامی، آن‌ها را برای ((مملکت گیری)) نمی داند، بلکه ((فتح برای این است که انسانها را...)) به کمال برساند. ((۷۴)) بنابر این، روشن می شود که انبیای الهی، دعوت خود را برای رساندن انسان‌ها به کمال، اعلام کرده اند و در این راه به کارگیری قدرت سیاسی ضروری است؛ در نتیجه، انسان سازی و تهذیب نفوس غایت نهایی و حقیقی قدرت سیاسی به شمار می آید. ۵ - ۴. کسب و نگهداشت قدرت سیاسی از مجموعه مباحث گذشته، آشکار گردید که قدرت، هم به خودی خود، خیر و کمال است و هم از جهت تحقق بخشیدن به غایات سه گانه ای که برای آن یاد کردیم. اینک جای طرح این پرسش است که آیا کسب قدرت سیاسی و حفظ و تقویت آن، به خودی خود می تواند در شمار غایات قدرت سیاسی قرار گیرد؟ آیا قدرت سیاسی، فی نفسه می تواند غایت باشد؟ همچنان که گفتیم، اگر چه قدرت ذاتا خیر و کمال است، قدرت طلبی که ریشه در حب نفس دارد، مذموم است؛ چرا که در آن، قدرت برای نفس قدرت خواسته می شود. این گونه طلب کردن قدرت همان حب جاه است که روایات بسیاری در مذمت آن وارد شده است. ((۷۵)) حضرت امام نیز به آن روایات اشاره و قدرت طلبی را - بدین معنا - نکوهش می کند: ((قدرت طلبی در هر که باشد، این اسباب این می شود که زمین بخورد. قدرت طلبی از هر که باشد از شیطان است؛ می خواهد رئیس جمهور امریکا قدرت طلبی کند یا یک طلبه ای در مدرسه بخواهد قدرت طلبی بکند، یا یک امام جمعه ای در مرکزی که دارد.)) ((۷۶)) و در جایی دیگر، این تصور را که پیامبر اکرم و دیگر انبیا و اولیا، قدمی برای قدرت طلبی برداشته اند، رد می کند: ((تمام جنگ های که در اسلام واقع شده برای این بوده است که این جنگلی ها و وحشی ها را وارد کنند در حصار ایمان، قدرت طلبی تو کار نبوده و لهذا در سیره نبی اکرم و سایر انبیا و اولیای بزرگ، حضرت امیر - سلام الله علیه - اولیای بزرگ در سیره آنها می بینیم که اصل قضیه قدرت طلبی در کار نبود و اگر برای ادای وظیفه نبود برای ساختن این انسانها بود، حتی این خلافت ظاهری را هم قبول نمی کردند، می رفتند، اما تکلیف بود، تکلیف خداست، باید قبول کند تا بتواند آن مقداری که می تواند انسان درست کند...)). اگر کسی برای قدرت اقدام بکند و برای تحصیل قدرت شمشیر بکشد، این از اسلام دور است، این وارد در اسلام نشده باز، ظاهرا مسلم است.)) ((۷۷)) قدرت سیاسی از نظر حضرت امام یک وسیله و ابزار است؛ بنابراین، اگر چه مطلوب است، اما مطلوبیت آن ذاتی نیست، بلکه بالعرض است. اگر قدرت سیاسی وسیله تحقق غایاتی که گفته شد، نمی بود، فاقد هر گونه ارزشی می گردید. حضرت امام در کتاب ولایت فقیه، پس از استناد به دو روایت از حضرت علی (ع) ((۷۸)) چنین استدلال می کند که ((عهده دار شدن حکومت فی حد ذاته شان و مقامی نیست؛ بلکه وسیله اجرای احکام و برقراری نظام عادلانه اسلام است...)) هر گاه حکومت و فرماندهی وسیله اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام شود، قدر و ارزش پیدا می کند؛ و متصدی آن صاحب ارجمندی و معنویت بیشتر می شود.)) ((۷۹)) و در توصیه به رهبری آینده، بر همین معنا تأکید می کند: ((لازم است به رهبر محترم آتیه یا شورای رهبری تذکری برادرانه و مخلصانه بدهم: رهبر و رهبری در ادیان آسمانی و اسلام بزرگ چیزی نیست که خود به خود ارزش داشته باشد و انسان را خدای نخواست به غرور و بزرگ اندیشی خود وادارد. آن همان است که مولای ما علی بن ابیطالب در باره آن گوشزد فرموده است.)) ((۸۰)) اما نباید از این موضوع، چنین نتیجه گرفت که - بر خلاف آنچه تاکنون در صدد اثبات آن بوده ایم - از نظر حضرت امام قدرت سیاسی ذاتا نه خیر است و نه شر، بلکه خنثی است و خیر یا شر بودن آن بستگی به چگونگی بهره گیری از آن دارد. زیرا غایات قدرت از دیدگاه امام، ضروری و واجب هستند و کسب قدرت از آن جهت که مقدمه واجب است، خود نیز واجب است. حضرت امام تلاش برای کسب قدرت سیاسی را به منظور تحقق غایات مطلوب، واجب می دانست و خود نیز عملا در این جهت گام برمی داشت. ایشان در این باره می فرماید: ((اگر امروز قدرت نداریم که جلو این کارها را بگیریم و حرامخواران و خائنین به ملت و دزدان مقتدر و حاکم را به کیفر برسانیم، باید کوشش کنیم این قدرت را به دست بیاوریم. و در عین حال، به عنوان حداقل

انجام وظیفه، از اظهار حقایق و افشای حرامخواریها و دروغ پردازیها کوتاهی نکنیم. وقتی قدرت را بدست آوردیم، نه تنها سیاست و اقتصاد و اداره کشور را درست می‌کنیم؛ بلکه حرامخواریها و دروغ پردازیها را شلاق می‌زنیم و به کیفر می‌رسانیم.)) (۸۱)) ایشان در بخشی دیگر از مباحث ولایت فقیه، تلاش برای تحصیل قدرت و تشکیل حکومت را از ((واجبات مطلق)) می‌شمارد، نه واجب مشروط.)) (۸۲)) این بدان معناست که تحصیل قدرت ((شرط واجب)) است (مثل وضو برای نماز)، نه شرط وجوب (مثل استطاعت برای حج) و تأکید می‌کند که اگر تشکیل حکومت برای کسی که واجد شرایط است امکان داشته باشد، برای او ((واجب عینی)) است، ((وگرنه واجب کفایی است)).)) (۸۳)) گذشته از این، اعتقاد به این که ((حق اعمال قدرت)) از آن امام معصوم یا جانشین اوست و دخالت دیگران در تصدی و اعمال آن، ((تصرف در سلطان غیر)) و از مصادیق ((غصب)) است،)) (۸۴)) خود نشانه آن است که قدرت اصالتاً از آن امام معصوم است و تصدی آن از جانب دیگران ناعادلانه و جائزانه است؛ چون قدرت را از جایگاه حقیقی اش دور کرده است. حال که کسب قدرت واجب است، منطقی می‌توان به این نتیجه رسید که حفظ و تقویت آن نیز، به خودی خود، یکی از غایات قدرت سیاسی است. قدرت سیاسی، شایانی ابزاری دارد، اما از آنجا که غایات قدرت ابدی است، ضرورت وجود قدرت سیاسی نیز ابدی و ماندگار است. حضرت امام از لزوم حفظ و تقویت قدرت سیاسی با عنوان ((حفظ نظام جمهوری اسلامی)) یاد می‌کرد: ((مسئله حفظ نظام جمهوری اسلامی در این عصر و با وضعی که در دنیا مشاهده می‌شود و با این نشانه‌گیریهایی که از چپ و راست و دور و نزدیک نسبت به این مولود شریف می‌شود، از اهم واجبات عقلی و شرعی است که هیچ چیز به آن مزاحمت نمی‌کند و از اموری است که احتمال خلل در آن عقلاً منجز است.)) (۸۵)) (تأکید از نگارنده است.) در جایی دیگر حضرت امام حکومت را ((ولایت مطلقه ای که از جانب خدا به نبی اکرم (ص) واگذار شده و اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعی الهیه تقدم دارد)) (۸۶)) معرفی می‌کند. نتیجه این تعریف این است که در صورت تعارض میان مصلحت نظام و هر یک از ((احکام فرعی))، حفظ و رعایت مصلحت نظام مقدم است. ۶. قدرت های سیاسی ناروا همچنان که در مملکت روح انسان، فطرت کمال طلبی به حب نفس تبدیل می‌شود و عقل الهی از حکومت بر قوای نفس، محروم می‌ماند، در عرصه جامعه نیز غالباً ((قدرت سیاسی)) در دست افرادی بوده که صلاحیت تصدی آن را نداشته اند. حضرت امام در چارچوب گرایش کلی اندیشه سیاسی شیعه، ((تغلب)) را مردود می‌شمارد و تصدی قدرت را به خودی خود، دلیل حقانیت نمی‌داند: ((گمان نکنید هر که قدرت پیدا کرد خدای تبارک و تعالی با اوست، معاویه هم قدرت داشت، فرعون هم قدرت داشت، فرعون هم سلطنت داشت. سلطنت اگر ظل الله باشد، سلطان اگر ظل الله باشد، پذیرفته است.)) (۸۷)) حضرت امام این گونه قدرتمداران را کسانی دانسته که ((تکویناً)) صاحب قدرتند. ایشان با اشاره به ((روسای جمهور اسلام، سلاطین اسلام))، آنان را کسانی می‌داند که ((اسلام...)) بر حسب اراده خدای تبارک و تعالی تکویناً، (به آن‌ها) سپرده شده است)) (۸۸)) و مسئولیتشان را در حفظ اسلام به آنان یادآور می‌شود. این تعبیر حضرت امام، به معنای تأیید حقانیت آنان در تصدی قدرت نیست، بلکه تنها به این معناست که آنان به طور ((بالفعل)) قدرت را در اختیار دارند. مانند این تعبیر را در قرآن کریم در باره نمرود، می‌بینیم: الم تر الی الذی حاج ابراهیم فی ربه إن ءاته الله الملك. (بقره / ۲۵۸) آیا (داستان) کسی را که از (سر مستی) آنکه خداوند به او ملک و مکتب بخشیده بود، با ابراهیم در باره پروردگارش مواجه می‌کرد، ندانسته‌ای؟ حضرت امام روایاتی را که در توجیه ((تغلب)) مورد استناد قرار گرفته اند، روایاتی ((ضعیف)) دانسته، که در مقابل روایاتی که ((در باره مبارزه با ستمگران و کسانی که در دین تصرف می‌کنند وارد شده است))، شایسته هیچ وقعی نیست.)) (۸۹)) در سخنان و نوشته های حضرت امام، می‌توان سه گونه ((قدرت سیاسی ناروا)) را از یکدیگر باز شناخت. این سه گونه عبارتند از: ۱. طاغوت؛ ۲. استبداد؛ ۳. دیکتاتوری. در اینجا به اختصار ویژگی های هر کدام از این ها مورد بررسی قرار می‌دهیم. ۶ - ۱. طاغوت حضرت امام ((طاغوت)) را ((حکومت های جور و قدرت های ناروای حکومتی)) (۹۰)) یا ((قدرت های سیاسی ناروا)) (۹۱)) معنا می‌کند. این حکومت ها ((در برابر حکم خدا سرکشی و طغیان))

کرده اند و قدرتی را که حق آنان نیست، غضب کرده اند ((۹۲)) و بر خلاف حق و عدالت اعمال می کنند ((۹۳)) و فساد را گسترش می دهند. حکومت از نظر حضرت امام از دو حال خارج نیست؛ یا الهی است یا طاغوتی: ((یا خدا یا طاغوت...)) اگر به امر خدا نباشد...)) غیر مشروع شد، طاغوت است، اطاعت او، اطاعت طاغوت است، وارد شدن در حوزه او وارد شدن در حوزه طاغوت است طاغوت وقتی از بین می رود که به امر خدای تبارک و تعالی یک کسی نصب بشود. ((۹۴)) ۶ - ۲. استبداد حکومت استبدادی، حکومتی است که در آن ((آرا و تمایلات نفسانی یک تن...)) بر سراسر جامعه تحمیل)) شود. ((۹۵)) چنین حکومتی، طبیعتاً نمی تواند به هیچ قاعده یا قانونی ملتزم باشد. از این رو، چنین حکومتی با اسلام منافات دارد: ((حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه، بلکه ((مشروطه)) است. البته نه مشروطه به معارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آرا اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است. ((مجموعه شرط)) همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت حکومت اسلامی ((حکومت قانون الهی بر مردم)) است. ((۹۶)) ۶ - ۳. دیکتاتوری دیکتاتوری در اصل، ملکه ای نفسانی است و ((بدترین صفاتی است که انسان را منحط می کند از انسانیت و کشور را به تباهی می کشد)). ((۹۷)) به طور کلی، جوهر دیکتاتوری، تمایل دیکتاتور به تحمیل نظر خود بر دیگران است. روشن است که رأی تحمیلی نمی تواند مستند به دلیل و برهان باشد زیرا در این صورت تحمیل رأی بر دیگران بی معنی است. به همین دلیل، حضرت امام دیکتاتوری را این می داند که ((برخلاف رأی ملت یک چیز را به زور به گردن ملت بگذارند)). ((۹۸)) منشأ رفتار دیکتاتور مآبانه عدم تهذیب نفس و ناتوانی دیکتاتور در تسلط بر نفس خویش از یک سو، و غلبه قدرت طلبی و حب جاه بر او از سوی دیگر است. دیکتاتور از سویی به ضعف نفس دچار است و از سوی دیگر میل به سلطه بر دیگران دارد. پیامد وجود چنین روحیه ای در دیکتاتور، اصرار او بر خطاهاست. ((از مفاسدی که دیکتاتوری دارد و دیکتاتور مبتلا به او هست این است که یک مطلبی را القا می کند بعدش نمی تواند، قدرت ندارد بر خودش که این مطلبی را که القا کرده است اگر خلاف مصلحت است...)) نمی تواند از قولش برگردد، می گوید، ((گفتم و باید بشود.)) ((۹۹)) (تأکید از نگارنده است). پیامد دیگر دیکتاتورمنشی گسستگی میان دولت و ملت است؛ در نتیجه دیکتاتوری، ملت از همراهی با قدرتمداران سرباز می زند و قدرتمداران در مقابل، برای واداشتن ملت به همراهی، رفتار دیکتاتور مآبانه خود را تشدید می کنند: ((یکی از انگیزه های که دیکتاتوری پیش می آورد این است که دیکتاتورها می بینند ملت همراهشان نیست اعمال دیکتاتوری می کنند...)) وقتی که ملت جدا باشد از دولت و دولت هم بخواهد از ملت استفاده کند و بدو شد ملت را دیکتاتوری پیش می آید.)) ((۱۰۰)) البته چنین حکومتی به هیچ وجه نمی تواند پایدار بماند و هر چند که قدرتمند هم باشد، زوال آن قطعی است. ((۱۰۱)) تکوین روحیه دیکتاتوری در اشخاص کاملاً تدریجی است: ((اینطور هم نیست که انسان خیال کند که شیطان می آید ابتدا به آدم می گوید که بیا برو طاغوتی بشو، این را نمی گوید. قدم به قدم انسان را پیش می برد، و جب به جب انسان را پیش می برد.)) ((۱۰۲)) حضرت امام با اشاره به کسانی چون رضاخان و هیتلر به عنوان نمونه های دیکتاتوری تصریح می کند که این افراد از بدو زاده شدن دیکتاتور نبوده اند، بلکه ((کم کم وارد جامعه شدند و قدرت پیدا کردند هر چه قدرت زیادتر شد آن ملکه ای که در باطنش بود هی زیادتر شد و همین طور به تدریج قوت پیدا کرد تا یک وقت یک دیکتاتوری شد مثل هیتلر...)) یا رضاخان.)) ((۱۰۳)) ۷. پیامد استقرار قدرت های سیاسی ناروا به نظر حضرت امام، منشأ بدبختی و عقب ماندگی ملت ها فساد هیأت حاکمه است: ((اگر چنانچه هیأت حاکمه، کسانی که مقررات یک کشور در دست آنهاست، اینها فاسد باشند، مملکت را به فساد می کشاند؛ همه بعدها مملکت را رو به نیستی و فساد می برند.)) ((۱۰۴)) و منشأ همه مفاسد حکومت ها، قرار داشتن فردی فاسد و غیر مهذب در رأس امور است؛ حضرت امام، در عین این که بر نگرش خیراندیشانه خود به قدرت تأکید می کند، در این باره می فرماید: ((قدرت اگر چنانچه به دست اشخاص غیر مهذب برسد خطر دارد. قدرت خودش

یک کمال است. خدای تبارک و تعالی قادر است، لکن اگر چنانچه قدرت به دست اشخاص فاسد برسد همین کمال را به فساد می کشانند...)). اگر چنانچه (قدرت) در دست زورمندانی باشد که عاقل نیستند، مهذب نیستند مصیبت بار می‌آورند...)) (۱۰۵)) (تأکید از نگارنده است). البته ((عقلی)) که در اینجا مورد اشاره حضرت امام است ((آن عقلی است که ((ما عبد به الرحمن)) و الا...)) شیطنت و تدبیر را این‌ها هم دارند. اما آن عقلی که سالم باشد و بتواند انسان را به ارزش‌های انسانی برساند، ندارند...)) (۱۰۶)) در جایی دیگر، همین نظریه با اشاره به ((اسلحه)) به عنوان ((نماد)) قدرت بیان شده است: ((من شنیده‌ام که در زمان رضاخان مرحوم مدرس به رضاخان...)) گفته بود که من شنیدم که شیخ الرئیس گفته من از گاو می‌ترسم برای اینکه اسلحه دارد و عقل ندارد. این حرف اگر از شیخ الرئیس هم مثلاً ثابت نباشد، یک حرفی است حکیمانه که اسلحه وقتی در دست اشخاص غیر صالح افتاد و ناشایسته، چه مفاسدی دارد. از اول بشر مبتلای به همین بوده که اسلحه در دست اشخاص ناصالح بوده است...)). تا خلع سلاح نشوند این اسلحه دارهای ناشایسته، کار بشر سرانجام پیدا نمی‌کند...)) (۱۰۷)) حضرت امام، به همین ترتیب، منشأ مفاسد را در ایران شخص شاه می‌دانست و با حفظ شاه در رأس حکومت، هرگونه امیدی به اصلاح اوضاع را بی‌اساس و بی‌نتیجه می‌شمرد: ((یک نفر از رجال سیاسی از یک رجل ارتشی نقل کرد که این شاه تخصصی دارد در بد انتخابی...))! می‌گفت که اگر پنج نفر فاسد در مملکت پیدا بشود، این انگشت روی هر پنج نفر می‌گذارد و آنها را می‌خواهد انتخاب کند! این برای این است که خودش فاسد است...)). اگر آن مرد، آن کسی که در آن نقطه بالا به خیال خودش واقع شده، یک آدم صلاحیت‌داری باشد...)) تمام مملکت را همان اصلاح می‌کند. تمام مملکت ما به فساد کشیده شده برای اینکه آنکه نخست وزیر را بر حسب قانونشان فرض کنید باید تعیین بکنند یک آدم فاسدی است. یک کسی که به فکر خودش و دنبال فکر خودش باشد تعیین می‌کند...)) (۱۰۸)) جمع بندی به طور کلی، می‌توان گفت حضرت امام قدرت را ذاتاً خیر و کمال می‌داند و قدرت سیاسی را، هم به لحاظ منشأ و خاستگاه و هم به لحاظ غایاتی که تحقق آن‌ها در گرو وجود قدرت است، ضرورتی همیشگی می‌داند. مهم‌ترین این غایت‌ها تهذیب نفوس و تأمین سعادت انسان‌هاست؛ اما در عمل، همواره انسان‌های غیر مهذب در رأس حکومت‌ها قرار گرفته‌اند که منشأ گسترش فساد در کل ساختار سیاسی و در مرحله بعدی در کل جامعه بوده‌اند. در اینجا این پرسش همیشگی مطرح می‌گردد که: ((چه کسی باید حکومت بکند؟)) اگر قدرت خیر است و اگر منشأ فساد در حکومت و جامعه اشخاص غیر مهذب هستند، تنها راه حل آن است که اشخاص مهذب در رأس حکومت قرار گیرند. حاکمان حقیقی در مرحله اول انبیا و ائمه معصومین (ع) و در زمان غیبت، فقهای عادل هستند که با استمداد از نیروهای درونی خویش، قدرت سیاسی را در بستر حقیقی آن به جریان می‌اندازند. پایان. پی‌نوشت‌ها: ۵۴. نهج البلاغه، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی (تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱)، ص ۳۹ (خطبه ۴۰). ۵۵. کشف الاسرار، ص ۲۳۵. ۵۶. ولایت فقیه، ص ۱۹. ۵۷. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۹۷. ۵۸. کوثر، ج ۱، ص ۶۵۸. ۵۹. امور حسبه اموری است که شارع به تعطیل و ترک آن‌ها راضی نیست. ۶۰. صحیفه نور، ج ۷، ص ۴۴۹؛ نیز ر.ک: همان، ج ۶، ص ۵۳۸. ۶۱. غلامرضا نجاتی، تاریخ سیاسی بیست و پنج‌ساله ایران (تهران: رسا، ۱۳۷۱)، ج ۲، ص ۳۳۰؛ به نقل از: کوثر، ج ۳، ص ۱۸۵؛ نیز ر.ک: همان، ج ۲، ص ۳۳۵ و ۳۴۴. ۶۲. همان، ج ۱، ص ۴۴۹؛ نیز ر.ک: همان، ج ۱، ص ۶۶۰؛ ج ۲، ص ۲۶. ۶۳. همان، ج ۲، ص ۲۲۱. ۶۴. همان، ج ۱، ص ۵۳۵. ۶۵. مثلاً ر.ک: همان، ج ۱، ص ۲۳۶-۲۳۷، ۲۴۳، ۵۸۱، ۶۴۲-۶۴۳، ۶۵۶-۶۵۹. ۶۶. آداب الصلوه، صص ۴۵-۴۶. ۶۷. صحیفه نور، ج ۴، ص ۳۱۵. ۶۸. همان. ۶۹. همان؛ نیز ر.ک: همان، ص ۴۹۲؛ کوثر، ج ۱، ص ۶۵۴-۶۵۵؛ ج ۲، صص ۸-۱۲. ۷۰. صحیفه نور، ج ۶، ص ۵۰۹. ۷۱. تفسیر سوره حمد، ص ۱۷۴؛ نیز ر.ک: ولایت فقیه، ص ۶۲. ۷۲. صحیفه نور، ج ۶، ص ۵۰۹؛ نیز ر.ک: همان، ج ۵، ص ۳۰-۳۱. ۷۳. کوثر، ج ۲، صص ۶۳۴-۶۳۵. حضرت امام در کتاب آداب الصلوه تصریح می‌کند که راه سعادت را به اکراه و اجبار نمی‌توان پیمود: ((و اگر ممکن بود اکراه‌ها مردم را به سعادت برسانند می‌رسانند؛ لکن هیئات! راه آخرت راهی است که جز با قدم اختیار نمی‌توان آن را پیمود؛ سعادت با زور حاصل نشود؛

فضیلت و عمل صالح بدون اختیار فضیلت نیست و عمل صالح نمی‌باشد؛ و شاید معنی آیه شریفه لا اکراه فی الدین نیز همین باشد.)) اما عبارات بعدی، تناقض ظاهری این گفته را با آنچه در متن آمده برطرف می‌سازد: ((بلی، آنچه در آن، اعمال اکراه و اجبار می‌توان نمود صورت دین الهی است نه حقیقت آن. انبیا (ع) مأمور بودند که صورت را با هر طور ممکن است تحمیل مردم کنند تا صورت عالم صورت عدل الهی شود و مردم را ارشاد به باطن نمایند تا مردم به قدم خود آن را ببینند و به سعادت برسند.)) آداب الصلوه، ص ۳۷. ۷۴. صحیفه نور، ج ۴، ص ۵۰۶. ۷۵. برای آگاهی از این روایات ر.ک: محمد بن یعقوب الکلینی، اصول الکافی، ج ۲، ص ۲۹۷. ((باب طلب الرئاسه)). ۷۶. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۵۶. ۷۷. همان، ج ۷، ص ۳۱۶. ۷۸. نهج البلاغه، خطبه ۳ و ۳۳. ۷۹. ولایت فقیه، ص ۴۴. ۸۰. صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۴۳. ۸۱. ولایت فقیه، ص ۱۰۴. ۸۲. همان، ص ۵۶. ۸۳. همان، ص ۴۲؛ نیز ر.ک: کدیور، پیشین، صص ۲۳ - ۲۴. ۸۴. ولایت فقیه، ص ۴۴؛ نیز ر.ک: روح الله خمینی، المکاسب المحرمه (قم: موسسه تنظیم و نشر آثار الامام خمینی، ۱۳۷۴) ج ۲، ص ۱۶۰. ۸۵. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۰۶. ۸۶. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۷۰. ۸۷. همان، ج ۳، ص ۴۰۱. ۸۸. کوثر، ج ۱، ص ۱۸۷؛ نیز ر.ک: همان، ص ۱۸۸. ۸۹. ولایت فقیه، صص ۵۳ - ۵۴؛ برای آگاهی از روایات مورد نظر، ر.ک: همان، (پاورقی)؛ نیز: کوثر، ج ۱، ص ۳۵۵ - ۳۵۶. ۹۰. ولایت فقیه، ص ۷۷. ۹۱. همان، ص ۱۳۸. ۹۲. همان، ص ۷۷. ۹۳. صحیفه نور، ج ۴، ص ۴۹۳. ۹۴. همان، ج ۶، ص ۳۴. ۹۵. روح الله خمینی، شون و اختیارات ولی فقیه (ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع) (تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۵)، ص ۲۰. ۹۶. ولایت فقیه، ص ۳۳؛ نیز ر.ک: صحیفه نور، ج ۵، ص ۳۸۷. ۹۷. صحیفه نور، ج ۸، ص ۲۳۶. ۹۸. همان، ج ۵، ص ۴۷۰. ۹۹. همان، ج ۸، ص ۲۳۵. ۱۰۰. همان، ج ۱۸، ص ۸۳. ۱۰۱. همان، ج ۴، ص ۳۰۴. ۱۰۲. همان، ج ۱۸، ص ۴۳. ۱۰۳. همان، ج ۸، ص ۲۳۴. ۱۰۴. کوثر، ج ۲، ص ۵۴۱؛ نیز ر.ک: همان، ص ۲۹۵؛ صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۰۴. ۱۰۵. صحیفه نور، ج ۱۸، صص ۱۵۵ - ۱۵۶. ۱۰۶. همان، ج ۱۸، ص ۱۵۶ - ۱۵۷. ۱۰۷. کوثر، ج ۱، ص ۳۲۴؛ نیز ر.ک: همان، ص ۳۳۳. ۱۰۸. همان، ج ۲، ص ۵۴۵؛ نیز ر.ک: صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۰۴.

منبع: فصلنامه علوم سیاسی / خ

امام خمینی و مسأله جنگ و صلح

امام خمینی و مسأله جنگ و صلح چکیده: وقتی امام خمینی (رحمت الله علیه) در مقام فرماندهی کل قوا بر لزوم شکسته شدن حصر آبادان تأکید کردند ماشین پیشروی ایران در مسیر بازپس‌گیری مناطق اشغالی شروع به حرکت کرد. پس از عملیات ثامن‌الائمه که به محاصره آبادان پایان داد در عملیات طریق‌القدس رزمندگان اسلام بستان را آزاد کردند. دهلاویه، غرب شوش و دزفول در عملیات بزرگ فتح‌المبین آزاد شد و در نقطه اوج پیروزی‌ها در عملیات بیت‌المقدس خرمشهر نیز آزاد گشت. همه این عملیات‌ها به صورت مشترک و هماهنگ میان نیروهای ارتش و سپاه اعم از زمینی و هوایی اجرا می‌شد... این مقاله با نگاهی مستند و مستدل به دوران دفاع مقدس سعی در بررسی مسأله جنگ و صلح از دیدگاه امام خمینی در طول هشت سال دفاع مقدس ملت ایران را دارد.

۱- مقدمه همان طور که بارها تکرار شده است و می‌دانیم جنگ تحمیلی علیه ایران به ابتکار آمریکا و توسط عراق آغاز شد. از یک نگاه آمریکا حق داشت همه تلاش خود را برای تغییر دوباره حکومت ایران به کار گیرد. آرنولد توینبی می‌گوید: بدیهی است که ذهن آدمی از خلاص روحی و معنوی کراهت دارد و اگر بر مردمی یا جامعه‌ای این بدبختی فرود آید که سرچشمه زلال الهامات و امیدهایی که زمانی بدان‌ها دلبسته بوده است از دست بدهد دیر یا زود در صدد تصرف نخستین مائده‌ای که فراراهش قرار گیرد برخواید آمد و حتی اگر این مائده خشن و فریبنده باشد تصاحب آن را به محرومیت ترجیح خواهد داد. آمریکا نیز حکایت چنین جامعه‌ای را دارد که ذکرش در این جملات می‌رود. اگر آغاز سرمایه‌گذاری آمریکا در ایران را ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در نظر بگیریم حکومت آمریکا در طی ۲۵ سال با تمام توان و امکانات ایران را و فقط ایران را به عنوان استراتژیک‌ترین نقطه منطقه - از نظر نقاط

ساحلی در جنوب و شمال و مرکزیت در میان کشورهای منطقه و مرزهای طولانی با شوروی و ... تحت پوشش مادی و معنوی قرار داده بود. تمام امیدهای طولانی مدت خود را به رژیم حاکم بر ایران بسته بود و یکی از پایه های اصلی آینده جهانی شدن و نقش آمریکا در تحولات بین الملل را نیز ایران قرار داده بود. حال انقلابی ضد آمریکایی نه تنها همه امکانات مادی را که برای منظورهای فوق فراهم شده بود تصاحب کرد بلکه شعار جدی نفی آمریکا در صحنه بین الملل را هم سرلوحه سیاست خود قرار داد. از این منظر که به تحولات سال های آخر دهه ۱۹۷۰ می نگرییم آمریکا باید به هر طریق ممکن - حتی جنگ - تا قبل از استقرار کامل انقلاب اسلامی به این کابوس وحشتناک پایان می داد. از طرفی هم آمریکا می دانست که انقلاب اسلامی از جهات متعدد با سایر نمونه های مشاهده و مطالعه شده انقلاب های جهان متفاوت است. بنابراین غیرقابل پیش بینی بودن انقلاب را خطری بزرگتر ارزیابی می کرد با توجه به اینکه ایران هم هر روز بر آرمان ها و اهداف بین المللی خود تأکید می نمود. ریچارد نیکسون سیاستمدار کهنه کار آمریکا در مورد انقلاب ایران می گوید: «افسانه ای که درباره انقلاب ایران گفته می شود این است که این انقلاب از فساد شاه و سرکوب پلیس و فقر توده ها ناشی می شد این دیدگاه خطاست. در حکومت شاه وضع ایران از تمام کشورهای منطقه سوای اسرائیل بهتر بود. جوانان از این انقلاب حمایت کردند نه برای اینکه خواهان آزادی، شغل، مسکن و لباس بهتر بودند چون چیزی را می خواستند تا به آن بیش از مادی گرایی معتقد باشند. پس از انقلاب مردم ایران همان چیزی را بدست آوردند که انقلاب قول داده بود. اینکه آنها تصور می کردند به چه چیزی دست خواهند یافت کاملاً روشن نیست اما جای انکار نیست که انقلاب اسلامی یک انقلاب واقعی اندیشه ها را ارایه داد و آنها آن را با عشق و ایمان پذیرفتند». همین نامعلوم بودن خواسته انقلاب ایران برای جهان غرب و اتکای ارکان انقلاب بر ایمان و قواعد غیرمادی ترس از آن را بیشتر می کرد. ۲- سال های آغازین جنگ اگر به خاطر بیاوریم با سپری شدن مدت کوتاهی از جنگ پیش بینی ها از پایان خوش هجوم ناگهانی عراق و شکست چند روزه ایران به تلخی یأس برای هم پیمانان صدام بویژه آمریکا مبدل شد. رهبری های حضرت امام خمینی (رحمت الله علیه) باعث شد که جنگ عامل پیوند و انسجام روزافزون گردد و حلقه اتحاد مردم حول رهبری ایشان روز به روز تنگ تر شود تا افرادی که با این جریان همسو نبودند در خارج این دایره قرار گیرند. بنی صدر به عنوان یکی از مهمترین عوامل شکست های شش ماهه ایران در فروردین ماه ۵۹ عزل شد و معادلات سیاسی و نظامی ایران شکل تازه ای به خود گرفت. عزل بنی صدر، افشای توطئه ها، وقایع تکان دهنده پیاپی مثل ترورها و بمب گذاری ها همه و همه حقانیت خط امام و مظلومیت آنرا اثبات می کرد. امام نیز بعد از هر کدام از وقایع دلخراش در پیامی به مردم آنها را امیدوارتر می کردند و لزوم خشکاندن ریشه تهاجمات را واجب تر. در یک نگاه آماری به صحیفه امام (رحمت الله علیه) حجم بیانات و پیام های امام به مردم ایران تا قبل از سال ۶۳ و بخصوص در اولین سال های جنگ چندین برابر سال های بعد است که نشان از سیاست کنترلی حضرت امام در شرایط بحرانی آن روزها دارد. سایر مسؤولان هم هر روز به مردم گوشزد می کردند علت اینکه تاکنون نتوانستیم در امر جنگ گشایشی حاصل کنیم کارشکنی ها و خیانت های بنی صدر بوده و امروز فصل جدیدی در این نبرد آغاز شده است. فضای فکری که آن روزها بر ذهن عموم مردم ایران حاکم شده بود علت مضاعفی شد بر مقبولیت خط امام تا مردم را به انسجامی فوق العاده برساند. در میان نیروهای نظامی هم برکناری بنی صدر عاملی شد برای نزدیکی سپاه و ارتش در آن مقطع زمانی چرا آنها ریشه اختلافات را خشکیده می دیدند و ضرورت وحدت را نیز لازم. همین عوامل برای پیروزی های مکرر رزمندگان اسلام کفایت می کرد. وقتی امام خمینی (رحمت الله علیه) در مقام فرماندهی کل قوا بر لزوم شکسته شدن حصر آبادان تأکید کردند ماشین پیشروی ایران در مسیر بازپس گیری مناطق اشغالی شروع به حرکت کرد. پس از عملیات ثامن الائمه که به محاصره آبادان پایان داد در عملیات طریق القدس رزمندگان اسلام بستان را آزاد کردند. دهلاویه، غرب شوش و دزفول در عملیات بزرگ فتح المبین آزاد شد و در نقطه اوج پیروزی ها در عملیات بیت المقدس خرمشهر نیز آزاد گشت. همه این عملیات ها به صورت مشترک و هماهنگ میان نیروهای ارتش و سپاه اعم از زمینی و هوایی اجرا می شد. ضعف تسلیحاتی عراق، نداشتن توقع

چنین پیروزی‌هایی از ایران و حضور گسترده نیروهای مردمی در جبهه باعث شد که تنها عکس‌العمل عراق در مقابل بازپس‌گیری‌های مناطق اشغالی توسط ایران تسریع در عقب‌نشینی و فرار از منطقه باشد. در طول قریب به ۹ ماه بدوت حتی یک شکست همه عملیات‌های ایران به پیروزی منجر می‌شد و در این مدت نسبتاً طولانی هر روز بر وحدت و انسجام و روحیه ملت ایران افزوده می‌گشت و ایمان آنها به رهبری امام و اخلاص مسئولان هر روز بیشتر از روز قبل می‌شد. تصور میزان پتانسیل قدرت مردم ایران در پایان بهار سال شصت و یک هم اکنون بار یما بسیار دشوار است. ۳- جنگ یا صلح مسأله پس از فتح خرمشهر ۸۵٪ از مناطق اشغالی پس از چهار عملیات بزرگی که ذکر آنها شد آزاد گشت و تنها حدود ۲۵۰۰ کیلومتر مربع از خاک ایران که البته در امتداد خط مرزی واقع شده بود در دست عراق باقی ماند. این امتداد طولانی که عمدتاً در ارتفاعات بودند و تسلط عراق بر آنها بی‌چون و چرا بود را نیروهای ما نتوانستند آزاد کنند و از جهتی هم نقاط مهمی به حساب می‌آمدند زیرا نیمی از مرز مشترک دو کشور از قصر شیرین تا جزابه و نیز طلائیه و کوشک تا شلمچه و دو شهر مهران و نفت شهر در اشغال دشمن متجاوز بود. هر چند به جز نفت شهر که پایان جنگ در دست عراق باقی ماند رزمندگان اسلام همه مناطق دیگر را در طی سال‌های بعد آزاد کردند ولی اصرار عراق به نگه داشتن این مناطق بعد از عقب‌نشینی‌ها یکی از عمده دلایل بدبینی رجال سیاسی ایران در سال شصت و یک به مفهوم صلح بود. اما از طرف دیگر فشارهای بین‌المللی برای پذیرش صلح آغاز شد. عراق خود را در همه محافل و مجامع صلح طلب معرفی می‌کرد و ایران را گرم کننده آتش جنگ. حضرت امام در آنروزها به وضوح در باب صلح‌خواهی ایران اظهار نظر می‌کردند. ایشان در موارد متعدد می‌فرمودند که «ما صلح می‌خواهیم خیلی هم می‌خواهیم» و یا «دنیا بداند که ما حاضریم صلح کنیم» اما واقعیت این بود که ایران ادامه گلوله‌باران توپخانه عراق و خالی نکردن مناطق اشغالی را نشان فریبکاری آنها رژیم و مغایر با پیشنهاد آتش‌بس و صلح می‌دانست. از طرفی هم متوقف کردن حرکت پرشور نیروهای مردمی به صلاح نبود چرا که اولاً- در صورت نیاز دوباره بوجود آوردن آمادگی و روحیه موجود غیرممکن بود و ثانیاً اینکه اصلاً خود مردم و بخصوص رزمندگان هم در شرایط رو به جلو و پیروزی‌های پیاپی عزم را جزم یکسره کردن کار جنگ و رژیم عراق کرده بودند و دستور توقف و بدتر از آن صلح بدون در نظر گرفتن آن همه خسارت و شهید و مجروح و مناطق در دست اشغال از سوی آنها قابل پذیرش نبود و به فرموده امام یک ملت انقلابی را هم نمی‌توان کنترل کرد و تحمل بعضی رفتارها از هر که باشد را ندارند. جهت‌گیری عموم رجال سیاسی نظامی نیز همین بود که تا در موضع قدرتیم و موتور جنگ بر روی دور پیروزی افتاده تکلیف آنرا معین کنیم. اما پیروزی‌ها و پیشروی‌ها و بازپس‌گیری مناطق اشغالی در سال ۶۱ ایران را در موقعیتی قرار داد که تصمیمگیری درباره نحوه ادامه جنگ را دشوار می‌کرد. اما دستور داده بودند که پس از رسیدن به مرزها پیشروی متوقف شود. نیروهای مردمی زیادی طبق آمار و اطلاعات سپاه از آغاز عملیات‌های چهارگانه تا پایان فتح خرمشهر به منطقه سرازیر شدند به صورتی که منحنی جذب نیرو رشد فوق‌العاده‌ای را نشان می‌داد فشارهای بین‌المللی هم برای تحمیل صلح به ایران هر روز رو به افزایش بود. هنوز بخشی از مناطق کشور در اشغال دشمن بود و بازپس‌گیری آنها هم غیرممکن و در این شرایط بود که عراق پیشنهاد صلح را مطرح می‌کرد. قاعدتاً پس از شکست‌های پی‌درپی و عقب‌نشینی‌ها باید عراق در موضع انفعال و ضعف قرار می‌گرفت و به شرایط ایران تن می‌داد ولی در پیشنهادها صلح اصلاً به این موضوع توجهی نمی‌شد. فقط مقصود آتش‌بس بود و لا-غیر. مثل همان هفته دوم جنگ که عراق درخواست آتش‌بس می‌داد در حالی که به اندازه یک استان کشور را در تصرف داشت و مقامات ایرانی هم گفتند که تا زمانی که یک سرباز عراقی در خاک ایران باشد فکر کردن به صلح هم بی‌معناست و ما از طولانی شدن جنگ هم هراس نداریم. این بار هم در عموم پیشنهادها صلح اکثر شرایط ایران از جمله تعیین متجاوز، حالی کردن مناطق اشغالی، تعیین دقیق مرزها پرداخت غرامت و ... نادیده گرفته می‌شد. بنابراین طبیعی بود که به حکم عقل و منطقتل چنین صلحی پذیرفته نشود. در این شرایط بود که حضرت امام ضمن اینکه مثل همیشه بر صلح عادلانه تأکید کردند بار دیگر پیش شرط‌های ایران برای صلح را این گونه تعیین کردند، «ما

همان مطلبی که از اول گفتیم، همه دولتمردان ما همان مطلب را می‌گویند باید بی‌قید و شرط اینها بیرون بروند... باید تمام ضررهایی که به ما وارد کرده‌اند ما حالا مقدارش را نمی‌دانیم کارشناس باید بیاید بگردد و مقدارش را معلوم کند که چقدر مقدارش اس آن هم باید تحقق پیدا کند و باید مجرم هم معلوم بشود که چه کسی است» به این ترتیب پذیرش صلح از طرف ایران منوط به شرایطی شد که عراق و جامعه بین‌الملل به آنها تن نمی‌دادند. اما نگهداشتن نیروهای متجاوز عراقی بر سر مرزهای جنگ برای ایران خالی از ضرر نبود از جمله: ۱-۳) حمله نکردن به دشمن درحالی که او هم توان هیچ‌گونه تهاجمی را نداشت آرامشی بر منطقه جنگی حاکم می‌کرد که جز ایجاد خستگی و تضعیف روحیه ثمری برای ارتش و سپاه ایران نداشت چرا که هر روز نیروهای آماده و پر انرژی ما باید منتظر می‌نشستند تا شاید اگر حمله‌ای شد مقاومت کنند. ۲-۳) عراق فرصت کار و بدست می‌آورد تا با استفاده از آرامش حاکم بر ترمیم نیروی زمینی از کار افتاده خود بپردازد. ۳-۳) توپخانه دوربرد عراق از نزدیکترین نقطه به مرز خاک ایران را هدف قرار می‌داد در صورتی که اگر نیروهای عراقی کمی عقب‌تر رانده می‌شدند برد توپها کفایت هدف‌گیری خاک را نمی‌کرد. ۴-۳) باز پس‌گیری مناطق اشغالی از درون خاک خودمان غیرممکن بود چرا که نیروهای عراقی بر ارتفاعات مستقر بودند و هر گونه حمله از طرف ما با شکست مواجه می‌شد. ۵-۳) تضمینی وجود نداشت که آینده در موقعیتی بهتر از این موقعیت قرار گیریم و از نظر نظامی بهترین فرصت بوجود آمده بود. فرماندهان جنگ هر روز دلایل خود را که بخشی از آنها ذکر شد خدمت امام مطرح می‌کردند و مصرانه درخواست داشتند که ایشان اجازه ورود به خاک عراق را صادر نمایند. پس از چندی که امام دلایل را کافی و حجت را تمام دیدند مجوز لازم را دادند. به این ترتیب بود که تعقیب متجاوز و به موازات آن تلاش برای آزادسازی سومار و مهران آغاز شد. ۴- پیشروی در خاک عراق در ابتدای تابستان ۶۱ اول عملیات رمضان طراحی و به اجرا درآمد و به دنبال آن هم عملیات والفجر مقدماتی و والفجر ۱ که در مجموع به موفقیت چندانی هم همراه نبودند. ولی همین نبردهای ابتدای که در طول ۶ ماه صورت گرفت تغییر شگرفی در مواضع کلیه بخش‌های انقلاب اسلامی نسبت به جنگ بوجود آورد. تأثیرگذاری سیاست بر جنگ و اختلاف نظر مسئولان سیاسی و فرماندهان نظامی در این دوره کاملاً آشکار است. در بخش سیاسی کشور تأثیر مستقیم این نبردها این بود که در تصور آسان بودن پیشروی سریع در خاک عراق تردیدهای جدی بوجود آورد و مسئولین کشور که تنها به انگیزه کسب پیروزی‌های نظامی به منظور دریافت امتیازات سیاسی با ادامه جنگ موافق بودند از آن پس به هر چه کوتاهتر شدن جنگ و هر چه بیشتر شدن امتیازات دریافتی از عراق می‌اندیشیدند. در حالی که عراق جنگ را به عنوان مسأله اصلی خود تلقی می‌کرد در ایران نگاهها به جنگ به چشم واقعه‌ای موقت و زودگذر بود و تأثیر مستقیم این نگاه این بود که استراتژی بزرگ کشور استراتژی نظامی نبود بلکه دنبال کردن راه کارهای دیپلماتیک برای رسیدن به صلحی شرافتمندانه و در کنار آن دفاع از کشور در حد نیاز بود. طولی نکشید که یکسری از شخصیت‌های سیاسی شروع به بیان حرف‌هایی مبنی بر پایان دادن به جنگ کردند. برخی می‌گفتند همان پس از فتح خرمشهر بهتر بود صلح را می‌پذیرفتیم و یکسری دیگری می‌گفتند هنوز هم دیر نشده و هم اکنون زمان مناسب‌تر است. اما این اظهارنظرها در حالی بیان می‌شد که عراق همان طور که ذکر شد جنگ را در رأس مسایل کشورش قرار داده بود. گلوله‌باران مناطق مرزی تا حد توان، تجاوزات هوایی، مقامات جدی در مناطق اشغال شده خاک ایران و اخبار موثق از تقویت منابع انسانی و تجهیزات نظامی همگی مؤید این موضوع بودند بنابراین مسلم بود که پذیرش صلح در قالب قطعنامه ۵۱۴ سازمان ملل برای ایران چند پیامد داشت: الف. از دست دادن مناطق اشغالی خاک ایران به بهانه ادعای عراق در مورد اروند. ب. مشخص نشدن متجاوز و بالطبع عدم توانایی غرامت خواهی ج. تجهیز ارتش عراق و حمله مجدد بر این اساس بود که برای مسئولان کشور مشخص شد که ادامه جنگ پیشروی‌های بیشتر و تحت فشار گذاشتن عراق و بالطبع جوامع بین‌الملل از این طریق تنها راه دادخواهی در دنیای بی‌رحمی بود که ایران مظلوم‌ترین کشور آن به حساب می‌آمد. هـ. موضع امام در قبال ادامه جنگ در آستانه عملیات رمضان قطعنامه ۵۱۴ توسط سازمان ملل تنظیم شد که در آن موضوع تعیین متجاوز پرداخت

غرامت اصلاً نیامده بود و فقط کمی به مسایل مرزی پرداخته بودند. دکتر محمدجواد لاریجانی قائم مقام وزیر خارجه وقت می‌گوید «وقتی با آیت‌الله خامنه‌ای و حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی و مهندس میرحسین موسوی به این نتیجه رسیدیم که سعی کنیم به نوعی آتش‌بس را بپذیریم خدمت حضرت امام رسیدیم ایشان فرمودند آتش‌بس ضروری است منتهی باید مسأله مشخص بشود و آن اینکه مسؤول تجاوز معرفی شود. آتش‌بس که بد نیست». مسؤولان درجه یک نظام هم می‌دانستند که این آتش‌بس نه دوامی دارد و نه ارزشی اما جو موجود و ترس از پیامدهای طولانی شدن جنگ نیز آنها را در فضایی پر از شک و تردید قرار داده بود. اگر به همان ترتیب زمان می‌گذشت و مسؤولان در عالم تردید باقی می‌ماندند هم دامنه اختلافات بیشتر می‌شد و هم اینکه به ازای هر روز از نظر نظامی به نوعی ایران یک گام از دشمن عقب می‌ماند. امام در آن زمان با رهبری قاطع خویش موضع صحیح که همان بسیج امکانات برای ادامه جنگ تا رسیدن به نتیجه‌ای قابل قبول بود را تقویت و تثبیت کردند و به اگر و اماها پایان دادند. ایشان باز هم بر موضع همیشگی خویش که از ابتدای جنگ داشتند تأکید کردند: «از اول من گفته‌ام که ما به شرط اینکه پیروز بشویم به میدان نیامده‌ایم ما برای ادای یک وظیفه اسلامی، وجدانی، ملی وارد شده‌ایم در این میان» اینطور نگاه تکلیفی به جنگ باعث می‌شود که افراد هم خود را مکلف ببینند و بعد ارزیابی کنند که به حکم وظیفه چه نقشی را باید ایفا نمایند و بالطبع تأثیر مثبتی در همکاری و مشارکت مردم در جنگ داشته است. از آنجا که نمونه آرمانی ما شیعیان سیره ائمه (علیهم السلام) می‌باشد امام با مثالی به تعمیم سیره عملی امام علی (علیه السلام) پرداخته و می‌فرمایند: «فرض کنیم که حضرت امیر (علیه السلام) امروز در ایران بود و رئیس دولت بود و ملاحظه می‌کرد که یک جمعیتی صدام و آنهایی که با او موافقت یعنی همه دولت‌های دنیا به استثنای بعضی این هجوم کرده است به ایران و خرابی کرده است و نفوس مردم را تلف کرده است و آواره کرده است و غارت کرده است... امیرالمؤمنین با این کشوری که در معرض خطر است چه می‌کرد؟ همه افراد را می‌فرستاد جنگ با فشار اموال اشخاصی که ثروتمند بودند و اینها را می‌گرفت و می‌فرستاد و اگر نمی‌رسید عباى خویش را می‌داد، عباى من را هم می‌داد، کلاه شما را هم می‌داد برای حفظ کشور اسلام برای حفظ نوامیس خود این مردم». وقتی مردم از زبان مرجعی که در جایگاه دینی و سیاسی حضرت امیر (علیه السلام) در زمان خود نشسته است اینگونه می‌شنوند اگر به آن امام معصوم اعتقاد قلبی و به این رهبر مشروع التزام عملی داشته باشند - که عموم مردم ایران در آن زمان داشتند. حتماً به همه فرامین رهبر خویش جامعه عمل خواهند پوشاند. ایشان در پاسخ به اتهام جنگ طلبی ایران در تشریح اوضاع همه کارها را در راستای دفاع قلمداد کرده، می‌گویند «برای دفاع از کشور خودمان و دفاع از ملت مظلوم خودمان وارد عراق شدیم برای اینکه نگذاریم هر روز آبادان و اهواز و اینجاها مورد حمله آنها واقع بشود و مورد توپ‌های دور برد آنها و موشک‌های آنها باشد و می‌خواهیم اینها را به حدی برسانیم که نتوانند این کار را بکنند». اما از آنجا که نمی‌خواستند - و به صلاح کشور هم نبود - که خللی در انسجام مردم ایجاد شود آنهایی را پس از عزم ملی برای دفاع از کشور و هنوز هم دم از صلح می‌زدند به شدت تخطئه کردند. در تاریخ معاصر ایران داستانی که چندین بار در مقاطع مختلف تکرار شده علم شدن ملی‌گرایی و خلق پرستی در مقابل پرچم اسلام است و متأسفانه در عموم دفعات و با قدرت زیاد ضرباتی گاه جبران ناپذیر بر جبهه اسلام وارد کرده است. در سال‌های مورد نظر ما هم کسانی که از شجاعت و خطرپذیری کمی برخوردار بودند باز هم از این حربه استفاده کرده و قربانی شدن ملت و میهن را مستمسک مخالفت و کارشکنی خود قرار دادند. امام نیز که تفاوت مشهودی با همه رهبران اسلامی در طول تاریخ ایران داشتند به هیچ وجه کوتاه نیامده و در پاسخ راجع به آنها گفتند آنهایی که از ما می‌خواهند با صدام صلح کنیم و به جنگ ادامه ندهیم آنها صلح آمریکایی می‌خواهند بعضی از آنها سر تا قدمشان آمریکایی است و از عمال شاه سابق بودند و حالا اسلامی شده‌اند و برای وطنشان و برای حفظ خون مردم وطنشان ناله می‌کنند و اشک تمساح می‌ریزند». در مجموع امام جنگ را مشروعیت دینی بخشیده و بالاتر اینکه تقدیس کردند ایشان در همان اوایل بارها و بازها جنگ را رحمت‌اللہی و عامل رستگاری تشیع معرفی کردند و از حضرت امیر نقل می‌کردند که: «ان

الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله الخاصه اولیائه» مردم ایران هم از عمق وجود به کلام امام ایمان داشتند و رزمندگان اسلام بر خود می‌بالیدند که امامشان آنها را از مجاهدین می‌داند و نه قاعدین. به این شکل بود که امام وحدت و انسجام ملی و احول مسأله جنگ بوجود آوردند و با رهبری ایشان بود که آن روز عموم مردم ایران پذیرفتند «ما امروز در رأس مسایلمان جنگ است. اگر یک روز غفلت کنیم حمله خواهد کرد» من به ملت ایران عرض می‌کنم که به همه مصمم باشید و مجهز ... برای جنگ بیشتر مهیا شوید که دفاع از اسلام است، دفاع از نوامیس مسلمین است. دفاع از قرآن کریم است، دفاع از ملت ایران است و ملت‌های دیگر است و ما باید با قدرت بایستیم و هیچ عقب‌نشینی نکنیم». تعمیم تأثیرات جنگ به ساختار فرهنگی جامعه و در ارتباط مستقیم گذاشتن آن با ارزش‌های حاکم مثل اسلام، نوامیس قرآن، ملت و ... هنری غیرقابل انکار در رهبری حضرت امام است. چرا که جریان تبدیل شدن ارزش به هنجار و همچنین جریان درونی شدن ارزش‌ها و هنجارها زمانی که آنها با ارزش‌های قدیمی و هنجارهای درونی افراد در ارتباط تنگاتنگ قرار گیرند بسیار کوتاه می‌گردد. نتایج تحقیقات مختلف عموماً به عنوان تأییدی بر این نظریه است که «اهداف سازمان در عمل تنها زمانی قابل دستیابی است که این اهداف به سطح ساختارهای کوچک و غیررسمی انتقال داده شود و به ارزش‌ها و ملاک‌های حاصل تغییر شکل یابند». و چیزی که در رابطه با انتظارات و توافق و کارآیی سازمان می‌وان به نحو مثبت ارزیابی کرد این است که «ترکیب و ادغام رهبری و رسمی و غیررسمی بهترین نتیجه و ثمره را به بار می‌آورد». ۶- جنگ تبلیغاتی (۱-۶) عملیات تبلیغاتی عراق علیه ایران عراق از ابتدای جنگ در مقابل فشار تبلیغاتی که از جانب ایران وارد می‌شد و به عتل عمق اثر بخشی کلام امام بر مردم عراق و حتی ارتش آن کشور سعی در مشروعیت بخشیدن به صدام و حزب بعث داشت. آنها برای ملت خویش چهره‌ای منفی از ایران ترسیم می‌کردند و صدام را ابرمرد و منجی معرفی می‌نمودند. همه تلاش حزب بعث این بود که صدام در مقابل ایدئولوگ و نجات‌دهنده اعراب معرفی شود. همچنین به موازات این تلاش مضاعفی را برای تخریب جمهوری اسلامی ایران و مسئولان آن بویژه حضرت امام مصروف می‌داشت. عده محورهای تبلیغات دولت عراق علیه ایران به طور خلاصه به شرح زیر می‌باشد: - ضد اسلامی بودن ایرانیان و بخصوص دولت ایران - آتش‌پرست و مجوس بودن مردم ایران - قتل عام اسرای عراقی در ایران - اعزام کودکان ۹ ساله به جبهه بدون آموزش و بدون اسلحه - تعطیل کردن مدارس و فرستادن اجباری دانش‌آموزان به علت کمبود نیرو - استفاده ایزاری از جنگ برای سرکوب رقبای داخلی - به خدمت گرفتن اجباری اقوام غیرفارس مثل ترک و لر - ارتباط با اسرائیل و آمریکا هرچند عمده این تبلیغات در اثر اغراق زیاد خیلی قابل پذیرش نبود ولی در برخی موارد هم فشار تبلیغاتی رژیم و عراق برای ایران دردسرها می‌شد حتی مثلاً سازمان ملل و سازمان جهانی حقوق بشر و مورد فرستادن کودکان به جنگ کرارا به ایران تذکر می‌دادند. ۲-۶) ایران و جنگ تحمیلی امام تا آنجا که ممکن بود شایعات اساسی تر و حساس تر را بی‌جواب نمی‌گذاشتند مثلاً در مورد رابطه ایران با آمریکا و اسرائیل که به میزان وسیعی در کل جهان بخصوص منطقه پخش شده بود فرمودند «ما تا آخر ایستاده‌ایم و با آمریکا روابط ایجاد نخواهیم کرد مگر اینکه آدم بشود و از ظلم کردن دست بردارد. ... مع ذلک می‌بینید شیاطین ... می‌گویند ایران با اسرائیل و آمریکا رابطه دارد» و یا در مورد اسلام‌خواهی و مسلمانی صدام به شهید کردن علما توسط او اشاره می‌کنند و به عنوان یک شاهد عینی از عملکرد او می‌گویند «صدام از زمانی که من در نجف تبعید بودم در بین مردم به عنوان مخالف اسلام و جلادی و خونخواری معروف بود ... وقتی رییس جمهور شد به اسم اینکه ایران و ایرانی‌ها فارس و مجوسند با تحریک آمریکا از زمین و دریا و هوا به ایران حمله کرد» اما به طور کلی ایران به اندازه عراق در بعد تبلیغاتی موفق نبود چون اولاً خود ایران هیچ رسانه فعال و بین‌المللی نداشت و ثانیاً هیچ کشوری با این خصوصیت حامی ایران نبود حجت‌الاسلام حکیم که از فضایی خارج از ایران می‌توانست به تحولات بنگرد گفته است «کلیه رسانه‌های غربی تلاش می‌کنند ایران را به انزوا بکشانند و تا حدودی هم موفق شده‌اند ولی متأسفانه ایران در معرفی چهره واقعی انقلاب موفق نبوده است». ۷- ردپای آمریکا و مسیر ادامه جنگ گردانندگان سیاست آمریکا یا به قول سی.رایت میلز همان

برگزیدگان قدرت آن کشور که عمدتاً صهیونیست هستند پیش از آنکه به منافع حکومت آمریکا در جنگ ایران و عراق فکر کنند با توجه به تأثیر مثبت این منازعه بر حیات سیاسی نامشروع رژیم صهیونیستی آتش آنرا بر افروخته و گرم نگه می‌داشتند. اسحاق شامیر در همان سال‌ها گفته بود. این جنگ باید ادامه پیدا کند زیرا ادامه آن به طولانی‌تر شدن عمر اسرائیل کمک می‌کند. این اظهارات صریح و بی‌شرمانه مؤید تحلیل ایران بود که علت جنگ را ترس از به خطر افتادن منافع اسرائیل در منطقه پس از سقوط حکومت پهلوی می‌دانست. تمام تلاش آمریکا این بود که جنگ را در حالی بینابین نگه دارد برای بدست آوردن نتایجی از قبیل اینکه: - بتواند هر روز منطقه را از خطر ایران بترساند تا جمهوری اسلامی روز منزوی‌تر شود - بتواند در گرماگرم جنگ به کشورهای حوزه خلیج فارس اسلحه و ادوات نظامی بفروشد - در سطح جهانی ایران را به جایی برساند که چاره‌ای جز دوستی با آمریکا نداشته باشد. مقامات آمریکایی بنابر اظهارات خودشان می‌دیدند که «ایران منابع اندکی در اختیار دارد، از نظر دیپلماتیک منزوی است و از نظر سلاح در مضیقه» که همه این شرایط برای منافع آنها ارضا کننده خواهد بود. با نگاه به این شرایط بود که بعدها آمریکایی‌ها اعتراف کردند «ما در ابتدا می‌گفتیم بگذارید ایران و عراق هر چه قدر می‌خواهند به جان یکدیگر بیفتند». یک نکته مهم را باید در اینجا مدنظر قرار داد و آن این که هدف آمریکا فقط برقراری جنگ بود نه شکست ایران. آمریکا جنگ ایران و عراق را در توازن می‌خواست چرا که از منظر آمریکا سقوط ایران ممکن بود باعث تجربه کشور یا حاکم شدن حزب توده و بالطبع شوروی گردد و از طرفی پیروزی عراق هم مطلوب نبود چرا که ممکن بود عراق را تبدیل به قدرت مطلق منطقه بکند و این تهدیدی برای کشورهای عربی و بالطبع منافع جهان غرب در این منطقه بود. (۷-۱) حمایت‌های آمریکا از عراق پس از پیشروی‌های ایران حفظ توازنی که از آن سخن گفتیم نیاز به قدرتمند شدن عراق داشت. در همین راستا آمریکا حمایت‌های آشکار خود از رژیم عراق را آغاز کرد. برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر گفت «آمریکا باید در جهت متوقف کردن انقلاب اسلامی کاملاً از رژیم عراق پشتیبانی کند و با صدام روابط فوق‌العاده برقرار کند، ماسکی وزیر امور خارجه آمریکا با دیدار وزیر خارجه عراق در نیویورک مذاکراتی انجام داد، کیسینجر مخفیانه به عراق سفر کرد، کنگره آمریکا به درخواست دولت، عراق را از لیست حامیان تروریست حذف کرد تا بتواند سلاح به آن کشور بدهد و تصویب کرد که ۹ میلیارد دلار اعتبار برای عراق طی سال‌های ۸۲ تا ۸۵ اختصاص داده شود. ۲/۱ میلیارد دلار هم از طرف دولت به شرکت‌های خصوصی وام اعطا شد تا خط لوله نفت عراق را از طریق اردن احداث کنند. سیا هم موظف شده بود اطلاعات ماهواره‌ای خود را از ایران در اختیار عراق قرار دهد. (۷-۲) جنگ نفت‌کش‌ها اولین حضور نظامی آمریکا آغاز اقدامات عملی آمریکا بر ضد ایران جنگ نفتکش‌ها بود که با یک طراحی حساب شده نتایج بسیار مطلوبی برای آمریکا به بار آورد. جنگ نفتکش‌ها با کمک فرانسه در سال ۶۲ آغاز شد. آنها عراق را با هواپیماهای سوپر استاندارد فرانسوی تجهیز کردند که به عراق توانایی می‌داد با موشک‌های اگزوسه نفتکش‌های ایران را هدف قرار دهد (۷-۲-۱) تأثیر جنگ نفتکش‌ها بر ایران الف - کاهش تولید و صدور نفت که چون عمده درآمد ایران از فروش نفت بود باعث کاهش شدید درآمدها می‌شد ب - افزایش هزینه‌های تولید و استخراج نفت ج - افزایش هزینه‌های صدور به خصوص حق بیمه محمولات و حق سورشارژ کشتی‌های تجاری د - افزایش صدور نفت اعراب حوزه خلیج فارس و کم‌رنگ شدن نقش ایران در بازار نفت (۷-۲-۲) تأثیر جنگ نفتکش‌ها بر عراق الف - کاهش قیمت نفت و افزایش هزینه‌ها یصدور که نتیجه‌اش کاهش درآمدها بود ب - احتیاج بیشتر عراق به کمک‌های آمریکا و حامیان عرب که خود ۳ نتیجه داشت ج - صدام بیشتر تابع آمریکا می‌شد د - شیخ‌نشین‌های خلیج فارس با افزایش درآمد بیشتر خود را مدیون آمریکا می‌دانستند ه - اعراب با کمک‌های خود به عراق هر روز صدام را وامدارتر و دست‌های خود را آلوده‌تر به جنگ می‌کردند این برنامه از پیش طراحی شده پس از اجرا علاوه بر همه منافع فوق بهانه‌ای هم بدست آمریکا داد تا برای کنترل از نزدیک جنگ وارد خلیج فارس شود و آن بهانه اسکورت کشتی‌های کوییتی به درخواست آن کشور با توجه به ناامنی خلیج فارس بود. ۸ - امام خمینی و اندیشه اتحاد اسلامی حضرت امام بر اساس تحلیل خود از

منطقه ذره‌ای امید به هیچ یک از حکومت‌های اطراف نداشتند. ندای ایشان در عرصه بین‌الملل فرایند مظلومیت ملت انقلابی ایران بود، ایشان با دلی آکنده از درد می‌فرمودند. ما در منطقه‌های به زندگی مرگبار خود ادامه می‌دهیم که اکثر حکما آن چشم و گوش بسته تحت فرمان آمریکا به جنایات اسرائیل و حزب بعث عراق مشروعیت می‌دهند و یا در جمع مهمانان خارجی دهه فجر فرموده ما کشورمان، کشوری است که جز خداوند تبارک و تعالی پناهی ندارد، این فریاد مظلومیت خود عامل دیگری بر وحدت مردم بود زیرا بر خلاف قبل از انقلاب که وسعت جنایات آمریکا بواسطه، رژیم پهلوی نیاز به روشنگری رهبران انقلابی داشت این بار چنگال خونین قدرت‌های ستمگر جهانرا همه مردم بالای سر تک تک خودشان احساس می‌کردند و هر روز بر حقانیت موضع خودشان که خط امام بود بیشتر پی می‌بردند که نتیجه‌اش انسجام مضاعف بود. امام بارها سران عرب منطقه را نصیحت کرده بودند ولی آنها هر روز از مواضع اسلامی و ضد اسرائیلی خویش عقب‌نشینی می‌کردند. کشورهای عربی از آنجا که قدرت خود را بسیار کمتر از آن ارزیابی می‌کردند که بتوانند در مقابل غرب قد علم کنند - شاید درسی بود که از جنگ ۶ روزه با اسرائیل گرفتند - خود را ناچار می‌دیدند در زیر علم قدرتی بزرگتر باشد. امام در دفاعات متعدد آنها را به حمایت از ایران و وحدت با دیگر مسلمین دعوت کرده بودند ولی بیش از آنکه به اسلام ایمان داشته باشند از آمریکا می‌ترسیدند. حتی دولت خودگردان فلسطین که همان حیات دوباره خود را مدیون انقلاب اسلامی ایران بود. از ابتدا جنگ اعلام بی‌طرفی کرد دولتی که نه بسط یدی داشت و نه قدرتی. شیوخ عرب آنقدر مرعوب قدرت آمریکا شده بودند که هر روز طرحی را برای صلح با اسرائیل دست و پا می‌کردند. یک روز معاهده کمپ دیوید در روز دیگر طرح ۸ ماده‌ای فهد. امام خمینی پس از فتح خرمشهر با ادبیات سیاسی خاصی خطاب به اعراب که ناشی از ناامیدی نسبت به اصلاح آنان بود صریحا آنها را تهدید کردند تا اگر به دامن اسلام پناه نمی‌آورند لاقبل با خیال آسوده هم جذب آمریکا نشوند. ایشان در پیامی که به مناسبت فتح خرمشهر صادر کردند در مورد همان طرح‌ها فرمودند. «ما خطر بزرگ برای کشورهای اسلامی خصوصا حرمین شریفین می‌دانیم. اسلام به ما اجازه سکوت نمی‌دهد. و یا در آستانه حج و زمانی که زمزمه‌های - مبنی بر محروم کردن ایران از آن بود فرمودند «من به حکومت‌های اطراف خلیج و به حکومت‌های منطقه هشدار می‌دهیم که دست از مخالفت با ایران و مساعدت با صدام بردارند ... نشینند در کاخ‌های بزرگ خودشان و خیال کنند که حالا که در کاخ هستیم پس به ایران هم می‌توانیم چه بکنیم. خدا نکند که امسال حجاج ایرانی نروند به مکه و خدا نکند که این اسباب نشوند که اسلام و مسلمین انفجار در آنها حاصل بشود و دیگر نه شیخی وجود پیدا بشود و نه از بستگان آمریکا» جهان غرب از اتحاد احتمالی دنیای اسلام هراس داشت امام این را می‌دانستند و مدام تذکر می‌دادند. آمریکا می‌ترسد چنانچه صدام از بین برود ملت عراق یک حکومتی خودش تأسیس می‌کند موافق میل خودش اسلامی و اگر ایران و عراق به هم پیوند پیدا کنند و اتصال پیدا کنند سایر این کشورهای کوچولویی که در منطقه هست آن هم به اینها می‌پیوندند و آمریکا از این منطقه ارزشی که برای او حاضر است هزاران لشکر خودش را از بین ببرد محروم خواهد شد» با این تحلیل بود که خطاب به اعراب می‌گفتند: «شماها چه داعی دارید که دایما دم از این می‌زنید که ایران خطر است برای ما؟ ایران خطر است برای آمریکا ایران خطر است برای شوروی، نه برای شما، ایران رحمت است برای شما» ۹- شرایط و وقایع سال‌های ۶۲ تا ۶۵ (۹۱-۹۰) همانطور که قبلا اشاره شد پیروزی‌های بعد از فتح خرمشهر و پیشروی‌های درون خاکعراق آنقدر چشمگیر نبود. طبق اطلاعات و آمار سیاه مثلا در یکی از موفق‌ترین عملیات‌های بزرگ یعنی خبر حدود ۴۰٪ از اهداف مورد نظر تأمین شد. بعد از آن هم هر روز به علت تجهیز عراق مقابله دشوارتر می‌شد با در نظر گرفتن اینکه ایران هم مجبور بود به جز جبهه غرب و جنوب بخشی از نیروی خود را صرف مقابله جنگ نفتکش‌ها در خلیج فارس کند. (۹۲-۹۱) آمریکا پس از فتح خرمشهر برای اینکه ایران را دچار تشتت نیرو کند و از قدرت پیشروی ایران در عراق بکاهد توسط اسرائیل حمله به جنوب لبنان را ترتیب داد. توقع هم این بود که ایران به خاطر حساسیت خاصی که روی لبنان دارد بخشی از نیرو و تجهیزات خود را به آنجا منتقل کند. امام هر چند به زعم خودشان دیر ولی واقعا خیلی زود این مسأله را دریافته بودند. ایشان

در یک سخنرانی فرمودند: «آمریکا - یک توطئه دیگری عمیق‌تر اجرا کرده است که در این توطئه ما هم یک قدری باز می‌خوریم و او این است که یک نقطه‌ای که پیش ما خیلی بزرگ است و ما نسبت به او حساسیت زیاد داریم آن غائله را پیش آورد تا اینکه ملت ما را از آن مطلبی که در کشور خودش می‌گذرد و از آن جنگی که در کشور خودش می‌گذرد غافل کند، قضیه هجوم اسرائیل به لبنان» و بعد به عنوان اینکه تکلیف دولت و ملت ایران را در این زمینه مشخص کرده باشند فرمودند «باید همه ملت ما و همه دولتمردان ما توجه به این معنا داشته باشند که در عین حال که ما لبنان را با ایران از حیث مصالح و مفاسد جدا نمی‌دانیم لکن نباید کاری بکنیم که نتوانیم هم لبنان را و هم ایران را نجات دهیم ... ما راهمان این است که باید از راه شکست عراق دنبال لبنان برویم». البته از کمک‌های مخفی و موضع‌گیری صریح نسبت به این موضوع هیچ‌گاه حکومت ایران و خود حضرت امام غافل نشدند. مثلاً در پاسخ به تبلیغات حکومت عراق برای صلح می‌گفتند «صلح‌طلبی شما مثل صلح‌طلبی اسرائیل است - یعنی واد شده است و شهرهای لبنان را گرفته است و حالا می‌گوید که با ما بیایید دیگر آتش بس کنیم». و این نشان می‌داد که هنوز لبنان برای ایران یک دغدغه است. ۳-۹) در کنار تحریم‌هایی که علیه ایران اجرا می‌شد بلوک غرب می‌کوشید تا با در اختیار گذاشتن فن‌آوری‌های پیشرفته نظامی و سلاح‌های کشتار جمعی عراق را هر چه بیشتر تقویت کند که در نتیجه بمباران تأسیسات اقتصادی ایران در همین ایام شکل گسترده‌تری به خود گرفت. به موازات این حمایت‌ها ابرقدرت شرق هم عملاً و به شدت با ایران بر سر دشمنی افتاد. شوروی در ابتدای جنگ هر چند حمایتی از ایران نمی‌کرد ولی در فهرست پشتیبانان تمام عیار صدام هم قرار نداشت. چرا که به عنوان قدرتمندتر مقابل آمریکا نمی‌خواست در این جنگ با او هم پیمان شود. شاید این تصور را هم روس‌ها داشتند که در صورت پیروزی ایران از منافع منطقه بی‌نصیب نمانند. اما پس از چندی آشکارا تغییر موضع داده و کمک‌های شایانی به حکومت عراق کردند. این تغییر موضع چند علت داشت: الف - ایران به خواسته روس‌ها مبنی بر حمایت نکردن مجاهدین افغانی تن نداد. ب - شوروی از آمریکا بر سر موضوع افغانستان امتیازاتی گرفت تا یک‌ه تاز آن منطقه باشد و در قبال آن عراق را یاری کند. ج - انحلال حزب توده در سال ۶۲ و دستگیری سران آن هم برای شوروی بسیار گران تمام شد. زیرا ارکان اصلی این حزب همه جاسوس روس‌ها در ایران بودند و اعترافات و محاکمه آنها نه تنها شوروی را آزاد می‌داد بلکه آینده منافع آن دولت در ایران را در پرده‌ای از ابهام فرو می‌برد. در مجموع شوروی پس از این چرخش ابتدا نیروی هوایی عراق را مجهز به میگ‌های ۲۵ کرد که با آن نیرو قدرت می‌داد بالاتر از سقف برد پدافند هوایی ایران پرواز کنند و به سادگی در آسمان شهرهای ایران خصوصاً تهران ظاهر شد، و بمباران نمایند. و در حرکت بعد هم لیبی را وادار کرد تا کارشناسان نظامی خود را پس از خرابکاری در سیستم هدایت موشک‌های زمین به زمین اسکاد و موشک‌های زمین به هوایسام از ایران خارج کند که اولاً قدرت مقابله موشکی ایران از بین می‌رفت و ثانیاً از کار افتادن موشک‌های زمین به هوا پدافند هوایی تهران را بسیار ضعیف کرده بود که باعث قدرت میگ‌های عراقی می‌شد. البته پس از چندی کارشناسان ایرانی در میان ناباوری همگان این موشک‌ها را راه‌اندازی کردند ولی خسارات و تلفات این دوره بیش از اندازه بود. حکومت عراق هم چون به هیچ‌را می‌پایند نبود با بی‌رحمی تمام اهداف غیرنظامی را تخریب می‌کرد. توینبی می‌گوید: جنگ‌های ملی گرایانه بی‌رحمانه‌تر از جنگ‌های مذهبی است زیرا موضع یا بهاء دشمن‌ها کمتر معنوی و بیشتر مادی است». بگذریم از اینکه نه تنها اهداف عراق ملی گرایانه نبود بلکه حزبی و تابع منافع آمریکا بود و بالطبع با وحشیگری تمام به ایران هجوم می‌آورد. ۱۰- وضعیت داخلی ایران پس از فتح خرمشهر بعد از حذف بنی‌صدر دیگر هیچ نظارتی بر عمل کردها نبود که این دو علت داشت یکی اعتماد مسؤولان رده بالای نظام به یکدیگر و دیگری شرایط بحرانی جنگ و لزوم یکدستی فضای سیاسی. امام با هدف تمرکز دادن سیاست داخلی بر جگ به عنوان پشتیبانی قاطع از ارکان نظام فرمودند، من اعلام می‌کنم به همه ملت که امروز مخالفت با دولت، مخالفت با مجلس، مخالفت با جمهوری اسلامی، مخالفت با ارگان‌هایی که در جمهوری اسلامی است مخالفت با اسلام است و موجب تباهی در این کشور و این ملت است. در اثر این حمایت بی‌چون و چرا کم‌کم

تفکری بر کشور حاکم شد که هرگونه انتقاد و تخریب را عین کفر تلقی می‌کرد. بنابراین هیچ ارزیابی از عملکردها ارایه نمی‌شد. از طرف دیگر هر روز مسؤولان و برنامه‌ریزان نظامی عدم توفیقات را به عوامل خارجی نسبت می‌دادند و مسؤولان اقتصادی مشکلات را به جنگ، در نتیجه فضایی بوجود آمده بود که هیچ مسؤول ایرانی خطا کار به حساب نمی‌آمد. البته بسته بودن فضای سیاسی لازمه شرایط جنگ بود ولی تعطیلی باب انتقاد آفتی بود در جهت خودمحموری مسؤولان. همگان در طی سال‌های جنگ آنقدر به این فضا عادت کرده بودند که مثلاً وقتی نخست‌وزیر شنید که شاید چند وزیرش را مجلس سوم رأی نگیرند استعفا کرد. البته با تذکر امام که نظارت‌های قانونی را حق همه و مثبت دانستند مهندس موسوی استسعیفایش را پس گرفت ولی توجه به این مثال به عنوان نمونه، گوشه‌ای از فضای آن روزها را ترسیم می‌کند. بعد از فرسایشی شدن جنگ کم کم اختلافات بوجود آمد و تقریباً مرزها مشخص بود هر چند که مرزبندی‌های فکری و اقدامات عملی به صورت زیرزمینی شکل می‌گرفت. امام که از این اختلافات کاملاً مطلع بودند هر از گاهی به مسؤولان تذکر می‌دادند که باید این بار بزرگ را به منزل برسانیم و در این راه متحد باشیم و گرایش خاصی به این گروه و آن گروه نداشته باشیم». سست شدن آرمان‌های اولیه انقلاب و سوءاستفاده برخی سودجویان که در بحث‌های دولتی فعال بودند باعث شد که فسادهایی از قبیل احتکار یا اختلاس کم کم نمایان شود. اضافه شدن این مشکلات بر اقتصاد بیمار کشور باعث می‌شد که با تمام تلاشی که دولت در جهت رفاه مردم اعمال می‌کرد مشکلی به نام تورم گریبانگیر کشور شود، یکی از نتایج طبیعی تورم آشکار شدن شکاف‌های اقتصادی و پیدایش اختلاف طبقاتی بود. امام هیچ‌گاه در این دوران منکر مشکلات نبودند یکی از خصوصیات مؤثری که رهبر را به افراد تحت رهبری نزدیک می‌کند این است که او در مقام خود نشان دهد که مشکلات مردم را درک می‌کند و از آنها آگاه است. امام با بیان اینکه «از حیث گرانی ما هم نگران هستیم، از این گرانی همه نگران هستند اما چاره چیست؟» خود و مردم را در یک جایگاه قرار می‌دادند. به عبارت دیگر ضمن قبول مسأله لاینحل بودن آن را با توجه به شرایط صریحاً می‌گفتند و امید بیهوده نمی‌دادند. تأثیر این برخورد بر مردمی که از عمق وجود به رهبر خود ایمان دارند باور مشکلات، تحمل آنها و یاری رهبری می‌باشد. و از طرفی دیگر امام همیشه مردم را به یاد آرمان‌های انقلاب می‌انداختند. می‌فرمودند «ملتی که برای شهادت می‌رود ملتی که زن و مردش عاشق شهادت هستند دیگر از اینکه فلان چیز کم است فلان چیز زیاد است نمی‌نالند... نرخش کم باشد، نرخش زیاد باشد». کلام امام تسکینی بود بر دردهای مردم و باعث می‌شد که تأثیر این شرایط بر مردم بریدن از امام و انقلاب نباشد بلکه نهایتاً وقتی از زبان مسؤولان مشکلات را ناشی از جنگ می‌شنوند کم کم از آن سرد شوند. ولی تأثیر این وضعیت بر مسؤولان مهمتر بود چرا که در عین ناباوری طبقه جدیدی در کشور بوجود آمد که سابقه انقلابی داشتند. شعار انقلابی هم می‌دادند ولی از امکانات رفاهی نسبتاً بهتری برخوردار بودند. اثر منفی این واقعیت انکار ناشدنی بر مردم از تأثیر فشار اقتصادی آنها بسیار بیشتر بود. امام خمینی در این زمینه همیشه تذکرات را به مسؤولان گوشزد می‌کردند. می‌فرمودند «باید افراد متوجه این معنا باشند کسانی که واقعا دلشان برای اسلام می‌تپد و برای کشورشان متوجه این معنا باشند که پست میزان نیست مقام میزان نیست...». ایشان بخصوص به روحانیت سفارش می‌کردند که «من از دو جهت نگران هستم یک جهتی که زی‌طلبگی در بین ما ضعیف بشود یا از بین برود یک جهت دیگر هم اینکه مبدا خدای نخواستہ اختلاف پیدا بشود که هر دو اینها از باب اینکه شما در جایی واقع شده‌اید که مردم به شما توجه دارند و شما ارشاد می‌خواهید بکنید مردم را مبادا یک وقتی به واسطه خارج شدن ماها از زی‌طلبگی مردم را از ما منصرف کنند که انصراف از روحانیت منتهی می‌شود به انصراف از اسلام». ۱۱- امام با فرمایشی شدن جنگ مقابله می‌کنند. فرسایشی شدن جنگ و شرایطی که ذکر آنها گذشت غیر از اینکه در مردم احساس خستگی بوجود می‌آورد ۲ نتیجه دیگر هم داشت: اول اینکه همه مسؤولان کشور چون طی چند سال برنامه‌های خود را با جنگ هماهنگ کرده بودند کم کم به آن عادت کرده و دیگر در برنامه‌ریزی‌ها نگاهشان به جنگ مانند نگاه به یک عنصر همیشگی در حاشیه بقیه مسایل و مسؤولیت‌ها بود. و دوم اینکه رزمندگان و بخصوص داوطلبین بسیجی که در جبهه‌ها در شرایط نه

حمله و نه دفاع قرار گرفته بودند و تنها فعالیت‌شان به غیر از مقاطع خاص و کوتاه عملیات - عموماً شرکت در درگیری‌های کوچک بود، آتش شور و اشتیاقشان آرام آرام فروکش می‌کرد و از شرایط حاکم بر جنگ خسته می‌شدند. افت روحیه رزمندگان از اطمینان فرماندهان به نگه داشتن جنگ در توازن می‌کاست. زیرا «روحیه بالا- و خوب نبرد واحدهای مختلف نظامی در شرایط جنگی به عنوان یک شکل ظاهری مضاعفی از انضباط تلقی می‌شود». و از بین رفتن نظم یگان‌ها ممکن بود ضایعات جبران ناپذیری به جبهه خودی بزند. مجموعه این شرایط باعث می‌شد که به طور کلی جنگ در ایران کم کم علیرغم صلاح کشور و خواست امام در حاشیه قرار گیرد. از آنجا که انسجام اجتماعی مردم حول مسأله جنگ بود با کم رنگ شدن نقش آن در حیات کشور وحدت مردم نیز دستخوش آسیب می‌شد. امام در این مقطع مدام تذکر می‌دادند که مسئولین مراقب شرایط باشند. ایشان همیشه وحدت مسئولین را گوشزد می‌کردند که نمونه‌هایی از آن ذکر شد و بعد نیز خواهد آمد به ائمه جمعه نیز سفارش می‌کردند «مردم را در صحنه حاضر نگه دارید» و آرزو می‌کردند که: «من امیدوارم که این مردم با بیشتر در صحنه باشند و از جنگ خسته نشوند. جنگ در اسلام یک امری بوده که از آن وقتی که اسلام حکومت پیدا کرده جنگ همراهش بود». خطاب به رزمندگان می‌فرمودند. همانطور که اشخاص حول کعبه می‌گردند و عبادت می‌کنند شما هم در سنگرهایتان عبادت می‌کنید ... من هر شب به شما دعا می‌کنم». یا می‌گفتند «حکم اسلام این است امروز». از جایگاه مرجع مذهبی نیز ضمن بیان اینکه «قضیه جنگ امروز برای همه ما اهمیتش بیشتر از فروع دین است» در پاسخ به استفتائات، جنگ را بر زیارت مکه، اذن پدر و مادر و ادامه درس طلاب مقدم دانستند. منبع: www.irdc.com / الف

مبانی اندیشه سیاسی حضرت امام (ره)

مبانی اندیشه سیاسی حضرت امام (ره) (قال الله تعالی فی کتابه العزیز یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه المرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی موضوعی که به آن می‌پردازیم، مبانی اندیشه سیاسی حضرت امام خمینی (ره) از رهگذر وصیتنامه ایشان است. ابتدا لازم است چند نکته را مطرح کنیم: نکته اول اینکه اندیشه سیاسی عبارت است از نظریه پردازی و تفکر نسبت به پدیده‌های سیاسی. اندیشه سیاسی می‌تواند در قالب فقه سیاسی یا فلسفه سیاسی متجلی شود. حضرت امام بدون شک دارای اندیشه سیاسی بودند و منظومه منسجمی از آرا و تفکرات نسبت به پدیده‌های سیاسی داشتند. ایشان نسبت به فلسفه سیاسی آرای خاصی داشتند. در واقع حضرت امام اندیشه مند سیاسی و فقیهی سیاسی بوده‌اند. یکی از پیش فرض‌های این مقاله این است که اندیشه سیاسی اگر چه در ظاهر و رویه خود جلوه می‌کند، ولی دارای مبانی و اصول عامی است. آرا و اندیشه‌های سیاسی حضرت امام نیز دارای مبانی و اصول و قواعد کلی و عامی است که این آرا مانند شاخه‌های درخت بر تنه درخت، خود را جلوه گر می‌کند. موضوع این مقاله پرداختن به تنه درخت و آن اصول کلی است که آرا و اندیشه سیاسی را تفسیر کرده‌اند. پس حضرت امام ممکن است دارای فلسفه سیاسی به معنای خاص کلمه نباشند، اما بدون شک اندیشه سیاسی و فقه سیاسی داشتند. مبانی و اصول اندیشه سیاسی حضرت امام بسیار است، ولی در این مقاله صرفاً به هفت معنا دلیل بر نبودن مبانی دیگر نیست. دو پیش فرض در این مقاله وجود دارد. پیش فرض اول اینکه امام اندیشه سیاسی نظام مند (یعنی سیستماتیک) داشتند. ایشان نسبت به پدیده‌های سیاسی از بعد دینی و از بعد فقهی نظر داشتند. پیش فرض دوم اینکه آرا و اندیشه‌های سیاسی حضرت امام دارای مبانی و اصولی است و باید این مبانی و اصول را شکافت و نبیین کرد. بنابراین به ترتیب به هفت مبنا در اندیشه سیاسی حضرت امام اشاره می‌کنیم: ۱- پیوند دیانت و سیاست: در ارتباط با ربط دین و سیاست دو نظریه کلی وجود دارد. یک نظریه اینکه دین و سیاست با هم ارتباط و ثیق و مستحکم دارند و نظریه دوم اینکه اینها دو حوزه جدا از هم هستند. دسته دوم را سکولاریست‌ها یا کسانی که دین را از سیاست جدا می‌دانند، تشکیل می‌دهند. به اعتقاد دسته دوم دین از سیاست جداست، بنابراین ما ممکن است

در حوزه خصوصی دیندار باشیم، اما سیاست ربطی به دین ندارد. به بیان دیگر دین برای ارتباط انسان و خدا، برای عبادات، برای نماز و روزه است، اما مسائل اجتماعی و اقتصادی ربطی به دین ندارد. وظیفه و رسالت دین این نیست که به مسائل حوزه عمومی پردازد. نظر حضرت امام دقیقاً در مقابل سکولاریست‌هاست، یعنی ایشان معتقد به پیوند دیانت و سیاست به این معنا هستند که در دین گزاره‌هایی وجود دارد که هم سیاسی است و هم دینی. از باب اول فقه (احکام طهارت) دیانت، در جای جای احکام فقه جای پای سیاست را می‌توان دید. این اعتقاد حضرت امام است. چرا امام به این اندیشه رسیده‌اند، به این دلیل که امام معتقد به وحدت هستند و دوآلیسم و دوگانگی اندیشه سیاسی و دینی را قبول ندارند. به عقیده حضرت امام دین عین سیاست است. اگر عده‌ای معتقدند حکمت و فلسفه از علم جداست و قابل جمع نیست، امام می‌فرمایند، که قابل جمعند. امام بین فقه و حکمت هم جمع کرده‌اند، بین سیاست و فقه هم جمع کرده‌اند، بین عرفان و سیاست هم جمع کرده‌اند و شخصیتی بوده‌اند دارای ابعادنا متناهی. کسانی که از نظر روحی ضعیفند و به یک بعد منشور دین نگاه می‌کنند، ممکن است جزئی نگر باشند، فقه را ببینند، سیاست را نبینند. سیاست را ببینند و عرفان را نبینند، ولی حضرت امام همه این‌ها را با هم وحدت داده‌اند، چون در نظر امام همه امور به یک چیز بازگشت می‌کنند: وحدت در عین کثرت. آن همه عکس می‌و نقش مخالف که نمود یک فروق رخ ساقی است که در جام افتاد اگر می‌بینید که ظواهر مختلفی از عالم وجود مشاهده می‌شود، نه بدین دلیل است که تعدد و تکثر وجود دارد، بلکه به این دلیل است که جام‌های متعددی وجود دارد و عین عکس‌ها را متفاوت به ما نشان می‌دهد، والا رخ ساقی جز یکی بیش نیست. استناد ما در این موارد در درجه اول به وصیت‌نامه سیاسی الهی امام و در درجه دوم به صحیفه نور است. در جمله‌ای از وصیت‌نامه چنین آمده است: این انقلاب بزرگ با تائیدات غیبی پیروز شد. پدیده‌ای سیاسی به نام انقلاب، پیروزی انقلاب در سال ۵۷ بود، ولی به چه دلیل، به این دلیل که عالم غیب و شهود با هم وحدت پیدا کردند. حضرت امام در آغاز وصیت‌نامه، بحث را با حدیث ثقلین شروع می‌کنند، ولی با لطافت وارد مباحث سیاسی می‌شوند. بنابراین هیچ تناقضی بین مباحث فکری، اندیشه‌ای و دینی با مباحث سیاسی در آرای ایشان وجود ندارد. آیا امام که معتقد به وحدت دیانت و سیاست‌اند، معتقد به دین حداقل بوده‌اند یا حداکثر. یعنی آیا معتقد بودند که دین در ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برای ما تمامی احکام را آورده یا بعضی از آنها را به عقل بشر واگذارده است. بحث چندانی در این دو دهه انقلاب نشده است. در کتابی که به اندیشه‌های فقهی - سیاسی حضرت امام پرداخته، چنین ادعا شده است که امام معتقد به دینی حداکثر بوده‌اند، اما این مسئله قابل تأمل و بررسی است و شاید چنین نباشد. ۲- جمع بین خداگرایی و مردم‌گرایی: حکومت دینی هم الهی و هم مردمی، هم از آسمان است و هم از زمین. هم سر در آسمان دارد و هم پای در روی زمین. مشروعیت حکومت دینی هم الهی استن و هم مردمی. در اینجا دو اصطلاح تخصصی در علوم سیاسی را باید توضیح بدهم تا مقصودم را روشن کنم. این دو اصطلاح یکی مشروعیت و دیگری کارآمدی هست. مشروعیت یعنی توجیه عقلانی اعمال سلطه، چرا ما از حکومتی باید تبعیت و اطاعت کنیم؟ چرا این حکومت مشروع است؟ به اعتقاد حضرت امام چون حکومت اسلامی منصوب از طرف خداوند است. چه در زمان حضور، یعنی در زمان پیامبر و حضرت علی (ع) و بقیه معصومین (ع)، و چه در زمان غیبت کبری، یعنی فقها به شکل عام منصوب هستند. پس مشروعیت از جانب خداوند است. از جانب نصب است. اما این حکومت برای کارآمد شدن خود به ساز و کارها و ساختارهایی نیاز دارد که در این ساختارها مردم می‌توانند در آن دخالت کنند. بنابر این نقش مردم در کارآمدی نظام است. نقش مردم در کارآمد کردن نظام است، نه در مشروعیت. اما آن قدر بر نقش مردم تأکید کرده‌اند که بعضی توهم کرده‌اند که رای امام این است که مردم در مشروعیت هم دخالت دارند، در حالی که چنین نیست. نظریه نصب، یعنی مشروعیت از جانب خداوند و دخالت مردم و احترام رای مردم در بعد کارآمدی. حضرت امام چندین بار لفظ دموکراسی را استفاده کرده‌اند و فرموده‌اند ما که دموکراسی داریم، آن هم دموکراسی اسلامی. از لفظ دموکراسی وحشت نکنیم، چون امام هم چندین بار به کار برده‌اند ولی

دموکراسی ما دموکراسی اسلامی است و با دموکراسی غربی متفاوت است. این عین بیانات حضرت امام است. ۳- جمع بین آرمانگرایی و واقع گرایی: حضرت امام هم معتقد به آرمانها بوده اند و هم نگاه به واقعیات داشتند. حکومت اسلامی حکومتی است برای همه مستضعفین. وظیفه ما آن است که اسلام را بین همه مستضعفین و همه مردم جهان تبلیغ کنیم. این آرمانی جهان شمول است، اما در عین حال باید به امکانات هم توجه کرد. امکانات ما محدود است. فعلا ممکن است توانایی صدور انقلاب را به شکل کامل نداشته باشیم. محدودیت ما این است که باید مرزهای دولت - ملت را بپذیریم. به هر حال ما مردمی و همسایگانی داریم و روابطی باید داشته باشیم. اینها واقعیات روابط بین الملل است. حضرت امام این واقعیات را هم پذیرفتند و بنابراین در روابط بین الملل هم واقع گرا بودند و هم آرمانگرا. یکی از عبارات های وصیت نامه چنین است: فریاد قهرمانانه ملت ها بر سر دمداران ستم پیشه در طول تاریخ الی ابد یعنی پیام اسلام، پیام قرآن، پیام حکومت اسلامی است. زمان و مکان نمی شناسد یا: وصیت نامه سیاسی - الهی اینجانب اختصاص به ملت عظیم الشان ایران ندارد، بلکه توصیه به جمیع ملل اسلامی و مظلومان جهان از هر ملت و مذهب است. پیام عام و جهان شمول است. ۴- جمع بین اسلام به عنوان ایدئولوژی با مظاهر تمدن: حضرت امام دیدی عارفانه و جمع کننده بین متناقضات داشتند، البته اگر متناقض باشند که نیستند، یعنی آن چیز هایی که در ظاهر متناقض به نظر می رسند، نا سازه اند و محال نما هستند، اما در واقع تناقضی بین آنها نیست. مظاهر تمدن با اسلام جمع می شود. ما باید به سراغ تمدن برویم، از تمدن غرب نباید وحشت کرد. باید تمدن غرب را گرفت و هم نهادی بین تمدن غربی و تمدن اسلامی ایجاد کرد. از جمله توطئه هایی که حضرت امام می شمارند، این که یا آنکه اسلام دین ارتجاعی است و با هر نو آوری و مظاهر تمدن مخالف است. یا بعد می فرمایند که: اینان می خواهند چنین جلوه بدهند که روحانیون و علما می خواهند با چهار پایان سفر کنند، یعنی سوار هواپیما نشوند، در حالی که این طور نیست ما مظاهر تمدن غرب را می گیریم. در نامه مشهوری که حضرت امام به آیت الله غدیری نوشته اند، فرمودند: که اگر که چنین باشد که شما می فرمایید، چنین تو هم خواهد شد که اسلام با تمدن ناسازگار است، در حالی که اسلام با تمدن، با تمدن غربی، با مظاهر تمدن سازگار است، بعضی از مظاهر تمدن غربی خوب است. حزب مفهومی نوین و جدید است و امام در جای جای صحیفه نور ذکر کرده اند که معتقدند حزب با محدودیت هایی که ما برای آن در حکومت اسلامی قائل هستیم باید وجود داشته باشد. در صحیفه نور، جلد هشتم، صفحه ۲۶۸ آمده است: احزاب آزادند، مادام که توطئه معلوم نشده است. در صحیفه نور، جلد شانزدهم، صفحه ۱۳۳ آمده است: این طور نیست که حزب خوب باشد یا هر حزبی بد باشد، میزان ایده حزب است. ۵- اصالت وظیفه در مقابل نگاه به نتیجه عمل: حضرت امام می فرمودند: ما مکلف به وظیفه ایم، نه مکلف به نتیجه. در صحیفه نور سیره انبیای عظام در طول تاریخ فدا شدن در راه اسلام بوده است. وظیفه است. باید فدا شد. باید از سر مال و جان و خود بگذریم. در جلد پانزدهم صحیفه نور، صفحه ۷۸ آمده است: اگر به تکلیف عمل کنیم باکی نداریم که شکست بخوریم. در اینجا توهمی وجود دارد و آن توهم این است که بعضی فکر کردند اصالت وظیفه، یعنی ما کارشناسی نکنیم، برویم در دل عمل، اگر هم کشته شویم، مسئله ای نیست. ولی مقصود حضرت امام این است که کار کارشناسی بشود، کار تخصصی بشود. وظیفه معین بشود. اگر شکست خوردیم و پیروز شدیم تفاوتی برای ما نخواهد داشت. ۶- نظریه توطئه: نظریه ای است در علم سیاست که بر اساس آن نظریه بعضی معتقدند که وقایع داخلی و خارجی را باید بر اساس تئوری توطئه تحلیل کرد، یعنی توطئه دشمنان داخلی و خارجی علیه ما. در اینجا سه نظریه عمده وجود دارد: بعضی معتقدند که همه وقایع بر اساس توطئه باید تحلیل بشود اصلا دشمنان همیشه در حال توطئه علیه ما هستند، بعضی دیگر معتقدند توطئه ای در کار نیست. توهم توطئه است، توطئه نیست. بعضی نیز معتقدند توطئه هست، ولی همه امر توطئه نیست. حضرت امام نظر سوم را قبول داشته اند. برای اثبات نظریه سوم و اینکه امام به شکل فی الجمله معتقد به تئوری توطئه بودند، راهی در روش تحقیق به شکل علمی، به نام تحلیل محتوا وجود دارد. بر اساس این روش کلماتی که بوی توطئه می دهد و معنای توطئه

می دهد در وصیت نامه می تواند جمع آوری شود و بینیم چند بار در مقابل کلمات دیگر تکرار شده است. این کلمات به طور مثال عبارت است از توطئه، جنایت، نقشه، جهانخواران، چپاولگر، دشمن، استکبار، ابرقدرتها، جنایتکاران، غارت و مظلومین. ۷- آخرین مبنا و اصل از دیدگاه حضرت امام: این است که انقلاب‌ها مانند شجره ممکن است میوه مثمر داشته باشند، ممکن است میوه ای به بار دهند، اما این شجره ممکن است دچار آفت شود. بنابر این، باید آسیب شناسی کرد، باید به آسیب شناسی انقلاب و از جمله انقلاب خودمان دست زد، چرا؟ چون درست است که درختی داریم که کهنسال، درست است که میوه های گرانقیمتی از این درخت چیده ایم، اما امکان وجود آفت در این درخت در طول زمان وجود خواهد داشت. قسمت های پایانی وصیت نامه، یعنی در اواسط تا پایان وصیت نامه به این آفت‌ها اشاره شده است. از جمله تفرقه و به انزوا کشاندن روحانیت، غریبزدگی و شرق زدگی، اقتصاد غیر سرمایه داری و کمونیستی، یعنی اثبات این مسئله و رد اقتصاد یا سرمایه داری یا کمونیستی. انحراف برخی روحانیان، مسئله صدا و سیما، قوه قضاییه، قوه مجریه، حوزه های علمیه و ارتش. پس، از دیدگاه امام آسیب شناسی انقلاب اولاً امری مبارک است و ثانیاً گویا در این دو دهه انقلاب کمتر به آن پرداخته شده و ضرورت بررسی عمیق تری را دارد. منبع: سید صادق حقیقت /خ

مجلس در اندیشه روح الله (ره)

مجلس در اندیشه روح الله (ره) نویسنده: حسین سوری ملکی جایگاه مجلس شورای اسلامی از نگاه امام خمینی (ره) مقدمه: اهمیت و جایگاه مجلس شورای اسلامی و نقش حضور مردم در صحنه، بر همه روشن است. هر چه از عمر پربرکت جمهوری اسلامی ایران می گذرد، مردم متعهد و انقلابی ایران اسلامی به اهمیت و نقش تعیین کننده خود در تمامی صحنه های انقلاب آگاه تر می شوند و راز دوام و بقاء انقلاب خود را بهتر درمی یابند. یکی از اهداف شوم استکبار جهانی، دور کردن مردم از صحنه های انقلاب بوده و به انواع ترندها متوسل شده اند ولی به لطف خداوند تبارک و تعالی ملت شریف ایران با حضور عظیم خود در صحنه های گوناگون انقلاب، این حقیقت را به اثبات رسانیده اند که از وحدت و انسجام آنان چیزی کم نشده و استکبار و مزدوران آن تا ابد حسرت گسستن اتحاد و یکپارچگی ملت ما را به گور خواهند برد. حضرت امام (ره) ضمن اشاره به وضعیت مجلس قبل از انقلاب اسلامی، نسبت به اهمیت مجلس شورای اسلامی و نقش مردم چنین می فرماید: «مادیدیم که اسلام و کشور ایران چه صدمات بسیار غم انگیزی از مجلس شورای غیر صالح و منحرف از بعد از مشروطه تا عصر رژیم جنایتکار پهلوی و از هر زمان بدتر و خطرناکتر در این رژیم تحمیلی فاسد (پهلوی) خورد. چه مصیبتها و خسارتهای جان فرسا از این جنایتکاران بی ارزش و نوکر مآب به کشور و ملت وارد شد. از بعد از مشروطه هیچ گاه به قانون اساسی عمل نشده، ... اکنون که با عنایت پروردگار و همت ملت عظیم الشان، سرنوشت کشور به دست مردم افتاده و وکلاء از خود مردم و با انتخاب خودشان بدون دخالت دولت و خانهای ولایات به مجلس شورای اسلامی راه یافتند و امید است که با تعهد آنان به اسلام و مصالح کشور جلوگیری از هر انحرافی بشود.» حضرت امام (ره) در ادامه آن مطلب می فرماید: «اکنون که بحمدالله موانع رفع گردیده و فضای آزاد برای دخالت همه طبقات پیش آمده است، هیچ عذری باقی نمانده و از گناهان بزرگ نابخشودنی، مسامحه در امر مسلمین است. هر کس به مقدار توانش و حیطة نفوذش لازم است در خدمت اسلام و میهن باشد و با جدیت از نفوذ وابستگان استعمار و منحرفان از مکتب بزرگ اسلام جلوگیری نمایند و بدانند که مخالفین اسلام و کشورهای اسلامی که همان ابرقدرتان چپاولگر بین المللی هستند، با تدریج و ظرافت در کشور ما و کشورهای اسلامی رخنه و با دست افراد خود ملتها، کشورها را به دام استثمار می کشانند، باید با هوشیاری مراقب باشید و با احساس اولین قدم نفوذی به مقابله برخیزید و به آنان مهلت ندهید.» بنابراین همه مردم در سرنوشت جامعه خویش مسوول هستند و هیچ عذر و بهانه ای از کسی پذیرفته نیست که نسبت به سرنوشت اداره امور جامعه اسلامی بی تفاوت باشد و بی تفاوتی و کناره گیری نسبت به سرنوشت اداره امور جامعه، از

گناهان کبیره محسوب می‌شود. پس همه مردم باید خود را دخیل و سهیم در اداره امور جامعه بدانند و هرکسی به هراندازه‌ای که توان دارد باید نسبت به سرنوشت جامعه اسلامی تلاش نماید و حضور تک تک مردم در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی به عنوان یک وظیفه شرعی، عقلی و سیاسی می‌باشد. و مطمئن باشیم که حضور گسترده در صحنه‌های مختلف، دشمن را ناامید و انقلاب را بیمه می‌کند. اهمیت و جایگاه مجلس و انتخابات را براساس دیدگاه حضرت امام (ره) طبق محورهای زیر بررسی می‌کنیم: ۱- وظیفه و نقش مردم در انتخابات از دیدگاه حضرت امام (ره): از دیدگاه حضرت امام (ره) جایگاه و نقش مردم در انتخابات، اساسی، حساس و تعیین کننده است. در زیر وظایف مردم نسبت به انتخابات را به فهرست ذکر می‌کنیم: الف- شرکت فعالانه در انتخابات: حضرت امام (ره) همه آحاد ملت را به شرکت در انتخابات فرامی‌خوانند: «وصیت من به ملت شریف آن است که در تمامی انتخابات چه انتخابات رئیس جمهوری و چه نمایندگان مجلس شورای اسلامی و... در صحنه باشند و اشخاصی را که انتخاب می‌کنند، روی ضوابطی باشد که اعتبار می‌شود. عدم دخالت مردم، از مراجع و علمای بزرگ تا طبقه بازاری و کشاورز و کارگر و کارمند، همه و همه مسوول سرنوشت کشور و اسلام می‌باشند، چه در نسل حاضر و چه در نسلهای آینده، و چه بسا که در بعضی مقاطع عدم حضور و مسامحه گناهی باشد که در راس گناهان کبیره است. پس علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد و الا کار از دست همه خارج خواهد شد و این حقیقتی است که بعد از مشروطه لمس نموده‌اید و نموده‌ایم. چه علاجی بالاتر و والاتر از آن است که ملت در سرتاسر کشور در کارهایی که محول به اوست، بر طبق ضوابط اسلامی و قانون اساسی انجام دهد.» پس همه اقشار ملت در سرنوشت کشور اسلامی خود مسوول هستند. ولذا همه باید شرکت در انتخابات را به عنوان یک وظیفه شرعی و قانونی خود بدانیم و بدون هیچ گونه درنگ و مسامحه‌ای در صحنه‌های حساس انقلاب حضور فعال داشته باشیم و بدانیم که اگر به خاطر عدم حضور ما در سرنوشت جامعه، ضربه‌ای به انقلاب وارد شود، همه ملت در پیشگاه خدا و شهدای عزیز مسوول خواهند بود. حضرت امام (ره) در این زمینه می‌فرماید: «اگر خدای نخواسته بر اسلام یا کشور اسلامی از ناحیه عدم دخالت در سرنوشت جامعه، لطمه و صدمه‌ای وارد شود، یک یک تمام ملت در پیشگاه خدای قهار توانا مسوول خواهیم بود و نسل‌های آینده که ممکن است از کناره‌گیری کنونی مورد هزار گونه تجاوز واقع شوند، ما را نبخشند. یکی از وظایف مهم شرعی و عقلی ما برای حفظ اسلام و مصالح کشور حضور در حوزه‌های انتخابیه و رای دادن به نمایندگان صالح و کاردان و مطلع بر اوضاع سیاسی جهان و سایر چیزهایی که کشور به آنها احتیاج دارد، می‌باشد و مجلس محتاج به متخصصین رشته‌های مختلفی است که کشور احتیاج به آنها دارد.» و در اصل ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران چنین آمده است: «در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکاء آراء عمومی اداره شود، از انتخابات، انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شورای اسلامی و نظایر اینها یا از راه همه‌پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می‌گردد. ب- مشورت کردن: مشورت از دستورات اسلامی است و خداوند، مومنین را به مشورت فرا خوانده و می‌فرماید: (امرهم شوری بینهم). و در جای دیگر می‌فرماید: (و شاورهم فی الامر) و در روایات متعددی بر اهمیت مشورت تاکید شده است. تاجایی که حضرت امیرالمومنین (ع) در وصیت خود چنین می‌فرماید: (ع) «اضم آراء الرجال بعضها الی بعض ثم اختر اقربها الی الصواب و بعدها من الارتیاب.» یعنی: نظریات صاحبان رای را جمع کن و سپس نزدیکترین آن را به صواب و دورترین آن را از شک انتخاب کن. ما از آیات و روایات اصل لزوم مشورت را استفاده می‌کنیم. از آنجا که مجلس از اهمیت والایی برخوردار است و تصمیمات مجلس شورای اسلامی در امور کشور نقش به‌سزایی دارند لذا ما برای این که کاندیدای اصلح را انتخاب کنیم باید با افراد مورد اطمینان مشورت کنیم و همه امور و مصالح کشور را در نظر بگیریم و بعد خودمان تصمیم بگیریم که به چه کسی رای بدهیم. در این مورد حضرت امام (ره) وظیفه همگان را روشن می‌کند: «در تعیین رئیس جمهور و وکلاء مجلس با طبقه تحصیل کرده متعهد و روشن فکر با اطلاع از مجاری امور و غیر وابسته به کشورهای قدرتمند استثمارگر، و استثمارگر به تقوی و تعهد به اسلام و جمهوری اسلامی مشورت کرده، و با علماء و روحانیون با تقوی و متعهد به

جمهوری اسلامی نیز مشورت نموده (نمائید). « پس بنابراین مردم مومن و انقلابی ما برای انتخاب نماینده خود با افراد مومن و متعهد که مورد اعتمادشان هست، مشورت می‌نمایند و در مقام مشورت کسی حق ندارد که رای و نظر خود را به دیگران تحمیل کند. مردم ما در انتخاب و کلاهی خود کاملاً آزاد هستند و خودشان طبق معیار و ضوابطی که معین شده، نامزدهای انتخاباتی را شناسایی نموده و به شخص مورد نظرشان رای خواهند داد. ج- انتخاب اصلح با توجه به این اصل کلی که مسوولیت‌ها باید در دست صالح‌ترین افراد باشد، مردم نباید بی‌توجه از کنار این مساله بگذرند بلکه وظیفه دارند که از روی آگاهی و شناخت کامل شایسته‌ترین فرد را انتخاب کنند. مرحوم علامه امینی در کتاب «الغدیر» می‌فرماید: ابن عباس از رسول خدا (ص) چنین نقل می‌کند: «من استعمل عاملاً من المسلمین و هو یعلم ان فیهم اولی بذلک منه و اعلم بکتاب الله و سنه نبیه فقد خان الله و رسوله و جمیع المسلمین». یعنی هر کس از مسلمانان عاملی (کارگزاری) را بر سر کار بیاورد و به او مسوولیت بدهد. در حالی که می‌داند در بین مسلمانان فردی وجود دارد که او برای این کار سزاوارتر است و به کتاب و سنت پیامبر (ص) آشنا تر است، آن کس به خدا و رسول خدا (ص) و جمیع مسلمین خیانت کرده است. بنابر این بر افراد جامعه اسلامی لازم است تا ویژگیهای اشخاص را بررسی نمایند و از بین آنان بهترین و شایسته‌ترین فرد را برای تصدی امور و کارگزاری نظام اسلامی انتخاب کنند. حضرت امام خمینی (ره) معنا و معیار انتخاب اصلح را چنین بیان می‌فرماید: «اگر (انتخاب اصلح) برای خودتان باشد، شیطانی است و اما اگر انتخاب اصلح برای مسلمان‌هاست، کی و از کجاست، مطرح نیست، از هر گروهی باشد، حزب باشد، یا غیر حزب، نه حزب اسباب این می‌شود که غیر آن فاسد و نه صد درصد حزبی بودن باعث صلاح آنهاست. و انتخاب اصلح برای مسلمین یعنی انتخاب فردی که تعهد به اسلام و حیثیت آن داشته باشد و همه چیز را بفهمد و چون در مجلس، اسلام تنها کافی نیست، بلکه باید مسلمانی باشد که احتیاجات مملکت را بشناسد و سیاست را بفهمد و مطلع به مصالح و مفساد کشور باشد و ممکن است به شما و گروه شما هم مربوط نباشد، که اگر اصلح را انتخاب کردید، کاری اسلامی می‌کنید و این یک محکی است برای خودتان که تشخیص بدهید انتخاب برای اسلام است یا برای صلاح خودتان. امیدوارم که تا آخر هم این طور باشد و هر دوره انتخابات بهتر انجام شود، و این مساله، مساله شخصی نیست بلکه برای اسلام و از امور مهمه است.» و در جایی دیگر حضرت امام (ره) ملاک و معیار انتخاب اصلح را برای مردم چنین بیان می‌کنند: «اشخاصی را انتخاب کنیم که از هر جهت صالح باشند. مسلمان بودن تنها فایده‌ای ندارد، باید جمهوری اسلامی را قبول داشته باشد و از مسائل روز اطلاع داشته باشد. سعی کنید مثل مرحوم مدرس را انتخاب کنید. کسانی را که انتخاب می‌کنید باید مسائل را تشخیص دهند، نه از افرادی باشند که اگر قدرت دیگری تشر زد، بترسند، باید بایستند و مقابله کنند.» ملت هوشیار و همیشه در صحنه ایران اسلامی با در نظر گرفتن ملاک و معیارهای لازم به خاطر خدا و مصالح نظام اسلامی کشورمان با دقت کامل سوابق و ویژگی‌های نامزدهای انتخاباتی را بررسی نموده به دور از گرایشهای جناحی و گروه‌گرایی، شایسته‌ترین و صالح‌ترین افراد را برای نمایندگی مجلس شورای اسلامی انتخاب خواهند نمود. و بدانند که با حضور گسترده در انتخابات و انتخاب اصلح، ضربه بزرگی بر دشمنان اسلام و انقلاب خواهند زد. ۲- وظیفه و نقش نامزدهای انتخاباتی از دیدگاه حضرت امام (ره) وظیفه و نقش نامزدهای انتخاباتی در سلامت انتخابات و حضور پرشور مردم به پای صندوق‌های اخذ رای اهمیت به‌سزایی دارند: الف شرایط نمایندگان (کاندیدهای انتخاباتی): نامزدهای انتخاباتی مجلس شورای اسلامی علاوه بر دارا بودن شرایط عمومی که در قانون اساسی ذکر شده باید شرایطی دیگری داشته باشند تا بهتر بتوانند به مردم خدمت کنند و در مصوبات مجلس قدرت و توان اظهار نظر و نقد و بررسی لازم را داشته باشند و در مشکلات کلیدی جامعه بتوانند تصمیمات لازم را بگیرند و همیشه مصالح نظام را مقدم بر هر چیزی بدانند. حضرت امام (ره) شرایط کاندیدای انتخاباتی (نمایندگان) را این طور بیان می‌فرماید: «مردم شجاع ایران با دقت تمام به نمایندگانی رای دهند که متعبد به اسلام، وفادار به مردم باشند و در خدمت به آنان احساس مسوولیت کنند و طعم تلخ فقر را چشیده باشند و در قول و عمل مدافع اسلام پابرهنگان زمین، اسلام مستضعفین، اسلام رنج‌دیدگان تاریخ، اسلام عارفان مبارزه‌جو، اسلام پاک‌طینتان عارف و در

یک کلمه، مدافع اسلام ناب محمدی (ص) باشند. و افرادی را که طرفدار اسلام سرمایه‌داری، اسلام مستکبرین، اسلام مرفهین بی‌درد، اسلام منافقین، اسلام راحت‌طلبان، اسلام فرصت‌طلبان و در یک کلمه، اسلام امریکایی هستند، طرد نموده و به مردم معرفی نمایند. « شرایط کاندیدای انتخاباتی (نمایندگان) عبارتند از: ۱- متعبد به اسلام و معتقد به جمهوری اسلامی ایران. ۲- پشتیبان ولایت فقیه و مطیع اوامر او. ۳- وفادار به مردم. ۴- مطلع و آگاه به مسائل روز. ۵- هدف خدمت به محرومین. ب- شرایط تبلیغات نامزدهای انتخاباتی: تبلیغات نامزدهای انتخاباتی یکی از عوامل مهم سلامت برگزاری انتخابات می‌باشد. کاندیداهای محترم مجلس اسلامی همان طور که مطلع هستند هدف از وکیل شدن خدمت به اسلام و مردم می‌باشد. بنابراین تبلیغات باید در چهار چوب اسلام باشد و شما از همان قدم اول نیت را خالص کنید و برای رضای خداوند تبارک و تعالی حرکت کنید تا در آینده بتوانید منشا خدمات شایانی برای جامعه اسلامی باشید. شرایط تبلیغات نامزدهای انتخاباتی مجلس شورای اسلامی از دیدگاه حضرت امام خمینی (ره): «نصیحتی است از پدری پیر به تمامی نامزدهای مجلس شورای اسلامی که سعی کنید تبلیغات انتخاباتی شما در چهار چوب تعالیم و اخلاق عالیه اسلام انجام شود و از کارهایی که با شوون اسلام منافات دارد، جلوگیری گردد. باید توجه داشت که هدف از انتخابات در نهایت حفظ اسلام است. اگر در تبلیغات، حریم مسایل اسلامی رعایت نشود، چگونه منتخب حافظ اسلام می‌شود؟ باید سعی شود تا خدای ناکرده به کسی توهین نگردد و در صورتی که رقیب انتخاباتی به مجلس راه یافت، به دوستی و برادری که چیزی شیرین‌تر از آن نیست. لطمه‌ای نخورد.» نامزدهای انتخاباتی مجلس شورای اسلامی این نصیحت پدران امام‌راحل (ره) را آویزه گوششان قرار دهید. و بدانید که اگر می‌خواهید به این ملت شریف و بزرگوار خدمت کنید باید مسائل اسلامی را رعایت کنید. چون این ملت برای اسلام قیام کردند و در این راه پرفراز و نشیب علاوه بر سختیها و مشکلات فراوانی که متحمل شدند، شهدای گرانقدری را تقدیم اسلام و انقلاب کرده‌اند. و شکی نیست که شهدای عزیز و امام شهدا ناظر بر اعمال و حرکات ما هستند و ما باید سعی کنیم در مسیر اهداف آن بزرگواران حرکت کنیم. شما باید در تبلیغات انتخاباتی به گونه‌ای عمل کنید که به وحدت و انسجام مردم لطمه‌ای وارد نشود و خدای نخواستہ کاندایدی رقیب خود را مورد توهین و هتک حرمت قرار ندهید. باید برنامه‌ها و دیدگاه‌های خود را در جوی سالم به مردم ارائه دهید تا مردم با بصیرت و درایت و رعایت همه جوانب کاندیدای مورد نظر خود را انتخاب کنند. و بدانید که این انتخابات یک امتحان است و پیروز آن کسی است که به تکلیف و وظیفه الهی خود عمل کرده باشد. به نامزدهای انتخاباتی مجلس شورای اسلامی تذکر داده شود علاوه بر این که باید با صفا و صمیمیت و به دور از اختلاف، رقابت انتخاباتی داشته باشند. باید در تبلیغات نهایت صرفه‌جویی را نمایند. امروز عده کثیری از مردم در فقر و مشکلات اقتصادی به سر می‌برند. از چاپ عکس و پوستره‌های رنگارنگ و زائد بر حد اعتدال و ضرورت، پرهیز نمایند و در حد شناسایی خودتان که ضرورت ایجاد می‌کند استفاده کنید و مطمئن باشید که مردم ما فریب تبلیغات کذایی و عکس و پوستره‌های آنچنانی - که نوعا منجر به اسراف می‌شود- را نخواهند خورد. بلکه آنچه مهم است این است که شما اهداف و دیدگاه‌ها و برنامه‌های خودتان را برای مردم بیان کنید و خودتان را به مردم تحمیل نکنید. بگذارید مردم شریف و آگاه خودشان آزادانه و از روی معیار و ملاک‌هایی که دارند، شخص مورد نظرشان را انتخاب نمایند. در این قسمت به بیان شیوا و گهربار امام‌راحل (ره) گوش جان می‌سپریم: «گرچه همه حق تبلیغات صحیح برای خود یا کاندیدهای خود یا دیگران را دارند و هیچ کس نمی‌تواند جلوگیری از این حق نماید. البته لازم است تبلیغات موافق مقررات دولت باشد.» ۳ وظیفه ناظران و مجریان انتخابات: الف- وظیفه ناظران (شورای نگهبان): وظیفه شورای محترم نگهبان را قانون معین نموده اولین وظیفه‌ای که در این بخش دارند، این است که صلاحیت کلیه نامزدهای انتخاباتی را با دقت بررسی نمایند و افرادی که صلاحیت برای کاندیدای انتخاباتی مجلس را دارند، به مردم معرفی نمایند. بدیهی است که شورای محترم نگهبان بدون هیچ گونه مسامحه‌ای بادقت کامل سوابق و خصوصیات کاندیدها را بررسی می‌کنند و به وظیفه قانونی و شرعی خود عمل خواهند نمود. اما وظیفه دیگری که آن شورای محترم به عهده دارد، نظارت بر سلامت و صحت انتخابات می‌باشد. بعد از

برگزاری انتخابات، شورای نگهبان کلیه مدارک و اسناد راجع به برگزاری انتخابات حوزه‌های انتخابیه را با دقت مورد بررسی قرار می‌دهند تا حق هیچ کس ضایع نشود و سپس مهر صحت بر انتخابات خواهند گذاشت. حضرت امام (ره) در باره وظیفه شورای نگهبان چنین می‌فرماید: «اعضای محترم شورای نگهبان ایدهم الله تعالی حافظ مصالح اسلام و مسلمین هستند. من به آقایان هشدار می‌دهم که تضعیف و توهین به فقهای شورای نگهبان امر خطرناکی برای کشور و اسلام است. لازم است همه به طور اکید به مصالح اسلام و مسلمین توجه کنیم و به قوانین، هر چند مخالف نظر و سلیقه شخصی مان باشد، احترام بگذاریم، و به شورای نگهبان تذکر می‌دهم که در کار خود استوار باشید و با قاطعیت و دقت عمل فرمایید و به خدای متعال اتکال کنید.» مصوبات مجلس باید به تایید شورای محترم نگهبان برسد تا اعتبار قانونی پیدا کند. در اصل نود و سوم قانون اساسی چنین آمده است: «مجلس شورای اسلامی بدون وجود شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد، مگر در مورد تصویب اعتبارنامه نمایندگان و انتخاب شش نفر حقوقدان اعضای شورای نگهبان.» شورای محترم نگهبان بدون در نظر گرفتن منافع جناحی و با استقلال کامل طبق وظیفه‌ای که به عهده دارند، در جهت پاسداری از اسلام و قانون اساسی عمل خواهند نمود. حضرت امام (ره) می‌فرماید: «اگر در مجلس اشتباهی واقع بشود، شورای محترم نگهبان با کمال قدرت و استقلال عمل خواهد کرد.» ب- وظیفه مجریان انتخابات: امام (ره) خطاب به مجریان انتخابات چنین می‌فرماید: «شما مسوول این مساله (انتخابات) هستید، هم مسوول کار خودتان و هم مسوول دیگری که تحت نظر شما هستند، که جریان انتخابات یک جریان صحیح باشد. هیچ کس در انتخابات بر دیگری مقدم نیست. همه افراد ملت یک جور هستند در انتخابات، یعنی همان آدمی که یک کار کوچک انجام می‌دهد با آن کسی که در راس همه امور هست، در باب انتخابات هیچ فرقی باهم ندارند، این یک رای دارد، آن هم یک رای دارد. بنابراین توجه به این که انتخابات جوری باشد که مردم پسند باشد. یعنی مردم احساس نکنند به این که مساله انتخابات به آن طوری که قانون انتخابات گفته است، به آن طوری که اسلام می‌خواهد، دارد عمل می‌شود. عمل مال شماسست، قانون یک ثبتي است که می‌شود، یک وظیفه‌ای تعیین می‌کند، لکن آنی که مهم است در مقام عمل است، مقام عمل جوری باشد که تطبیق بکند با قانون و مردم در عمل راضی باشند. توجه کنید که اخلاص گرها نیابند خرابکاری نکنند. مثلا کسی نزدیک صندوق بخواهد به مردم بگوید به این رای بدهید، آنجا دیگر جای این حرف نیست که آنجا بایستد. و بگوید فلانی خوب است. فلانی بد است، باید جلو گیری بشود، تا ان شاء الله یک انتخابات خوبی داشته باشیم.» اجرای انتخابات به عهده وزارت کشور، استانداران، فرمانداران و بخشداران می‌باشد که مسوولین مربوطه طبق قانون به وظیفه خودشان عمل خواهند نمود. همان طوری که از بیانات امام راحل (ره) استفاده شد، مجریان انتخابات باید انتخابات را در یک جو سالم برگزار نمایند و جوری عمل نمایند که همه مردم واجد شرایط رای بدون هیچ گونه دغدغه‌ای با کمال آرامش و اطمینان به کاندیدای مورد نظر خودشان رای بدهند. و توجه به این نکته لازم است که باید برای مجریان امر انتخابات هیچ تفاوتی بین کاندیدها برایشان نباشد. آنچه وظیفه آنها است و برای مجریان اهمیت دارد، این است که انتخابات را سالم برقرار نمایند و قطعا آن شخصی که اکثریت آراء مردم را کسب کرده باشد به مجلس راه خواهد یافت. حضرت امام (ره) خطاب به مجریان انتخابات چنین می‌فرماید: «شما فرمانداران و بخشداران و... همه‌تان موظفید به این که در این امر (انتخابات مجلس) دقت کنید که خوب انجام بگیرد، مبدا یک وقت خدای نخواستہ یک تقلبی در کار بیاید. شما موظف به این هستید که خوب و موافق با شرع و اسلام و موافق با مصالح کشور اجرا بکنید.»

۴- وظایف نمایندگان مجلس شورای اسلامی از نگاه امام خمینی (ره): نمایندگان مجلس شورای اسلامی باید با کمال حسن نیت و برادری، قوانین و مصوباتی که وضع می‌کنند بر خلاف اسلام و قانون اساسی نباشد و همان طوری که در اصل شصت و هفتم قانون اساسی آمده که در اولین جلسه مجلس سوگندنامه یاد می‌کنند و متن آن را امضاء می‌کنند، از همان جلسه اول تا پایان دوره نمایندگی مجلس به آن اصول پایبند باشند و در انجام وظیفه و حفظ حقوق ملت لحظه‌ای کوتاهی ننمایند. حضرت امام (ره) خطاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی چنین می‌فرماید: «و از نمایندگان مجلس شورای اسلامی در این عصر و عصر آینده می‌خواهم

که اگر خدای نخواستہ عناصر منحرفی با دسیسه و بازی سیاسی و کالت خود را به مردم تحمیل نمودند، مجلس اعتبارنامه آنان را رد کنند و نگذارند حتی یک عنصر خراب کار وابسته، به مجلس راه یابد و از همه نمایندگان خواستارم که با کمال حسن نیت کوشا باشند که قوانین، خدای نخواستہ از اسلام منحرف نباشد و همه به اسلام و احکام آسمانی آن وفادار باشید تا به سعادت دنیا و آخرت نائل آید» نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی باید در قبال این مسؤولیت مهم احساس وظیفه نمایند و به دور از احساسات و اغراض جناحی به فکر رفع گرفتاری و مشکلات مردم محروم کشورمان باشند در این زمینه حضرت امام (ره) چنین می‌فرماید: «و ان شاء الله نمایندگان محترم مجلس سنگینی بار مسؤولیت و رسالت خود را در این امر خطیر احساس کرده و می‌کنند و به خوبی دریافته‌اند که نظام و مردم از آنان چه انتظاری دارند، که باید گفت مجموعه خواسته‌ها و انتظارات اسلامی مردم از مجلس، رفع گرفتاری‌ها و محرومیت‌ها و دگرگونی در نظام پر پیچ و خم اداری کشور، از انتظارات به حقی است که باید آنها را جدی بگیرند. و نمایندگان محترم مجلس قبل از پرداختن به لوایح و تبصره‌ها و مواد غیر ضروری به فکر مسائل اصلی و کلیدی کشور باشند و بر اساس اسلام عزیز در کمیسیون‌ها با طرح قوانین و لوایح به سمتی حرکت کنند که مشکلات اساسی مرتفع و سیاست‌های زیربنای کشور در امور فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی در راستای کمک به محرومین و رفع استضعاف مدون و به مورد اجرا در آید.» نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی همان گونه که مطلع هستید، مجلس محل بحث و گفتگو و انتقاد و استیضاح است. اما با رعایت موازین و اخلاق اسلامی و بدون در نظر گرفتن اهداف شخصی و جناحی باید به فکر اصلاح امور جامعه باشید. حضرت امام (ره) چنین می‌فرماید: «مجلسی که اساس یک کشور است باید محلی برای بحث و ساختن اخلاق جامعه باشد و انتقاد و استیضاح است. اما با رعایت موازین و اخلاق اسلامی و بدون در نظر گرفتن اهداف شخصی و جناحی باید به فکر اصلاح امور جامعه باشید. حضرت امام (ره) چنین می‌فرماید: «مجلسی که اساس یک کشور است باید محلی برای بحث و ساختن اخلاق جامعه باشد و انتقاد و استیضاح حق مجلس است اما برخورد با متخلف با آرامی و طرح مسائل اخلاقی، بهتر رفع اختلاف می‌کند تا با الفاظ نیش‌دار و مقابله کردن با یکدیگر، خودشان را یک واعظ حساب بکنند که می‌خواهند مردم را موعظه کنند و مردم هم احساس کنند که این آقایان خیر و صلاح آنها را می‌گویند.» امید است که خداوند توفیق دهد همه بتوانیم به رهنمودهای آن امام بزرگوار و جانشین شایسته‌اش حضرت آیه الله خامنه‌ای عمل نموده و در مسیر اهداف عالی آن امام راحل و ولی امر مسلمین حرکت کنیم و همیشه مدافع اسلام و انقلاب و ولایت فقیه باشیم و مصلحت نظام اسلامی را مقدم بر همه چیز بدانیم. /خ

انجمن های اسلامی در کلام امام راحل

انجمن های اسلامی در کلام امام راحل امیدوارم که همه ایران یک انجمن اسلامی باشد. تمام ایران و تمام کشورهای اسلامی انجمن اسلامی است، یک انجمن و آن، انجمن الهی. هر یک از این انجمنهای محترم شعبه ای است از آن انجمن بزرگ اسلامی تحت رهبری امام زمان _ سلام الله علیه. کوشش کنید اسلام را بشناسانید به مردم؛ این انجمنهای اسلامی کوشش کنند که این متاعی که ما داریم و هیچ کس ندارد، این قرآنی که ما داریم، این سنتی که ما داریم و هیچ کس ندارد در دنیا، این را معرفی کنند. من از انجمنهای اسلامی _ در هر جا هست _ تقاضا دارم که روابط خود را با هم هر چه بیشتر مستحکم کنند؛ و عناصر مرموزی که در صدد تفرقه و شکاف بین آنهاست طرد کنند، و به دیگران معرفی کنند؛ و اسلام و احکام نجاتبخش آن را سرلوحه برنامه خود قرار دهند. این انجمنهای اسلامی مفید به (حال) شماست. اگر چنانچه یک کسی گفت که انجمنهای اسلامی به درد نمی‌خورد و ارتجاعی هست، این همان ارتجاعی است که به هم؟ ما می‌گویند. اگر شما خودتان، خودتان را اصلاح نکنید، و خودتان همان طوری که اسم انجمن اسلامی روی خودتان گذاشتید، اسلامی نباشید و خودتان را اسلامی نکنید، نمی‌توانید دیگران را به اسلام دعوت کنید. شما دو تعهد دارید: یکی _ اسلامی بودن خودتان، یکی _ اسلامی کردن آن جایی که این انجمنها در آنجا هست.

باید انجمنهای اسلامی عقاید اسلامی داشته باشند. البته من به انجمنهای اسلامی هم سفارش کردم به این که نقطه جهات اسلامی را در نظر بگیرند، و هیچ دخالت دیگری در امور نکنند. منبع: www.imam-khomeini-isf.com /خ

یاوران انقلاب در کلام امام راحل

یاوران انقلاب در کلام امام راحل (خانواده شهدا، جانبازان، آزادگان) ما از خدا هستیم همه، همه عالم از خداست، جلوه خداست؛ و همه عالم به سوی او برخواهد گشت. پس چه بهتر که برگشتش اختیاری باشد و انتخابی، و انسان انتخاب کند شهادت را در راه خدا، و انسان اختیار کند موت را برای خدا و شهادت را برای اسلام. شما خانواده های شهدا، با شهادت افتخار آفرینان این مرز و بوم، به جهان فهماندید که از همه عزیزان در راه اسلام خواهید گذشت. (خطاب به خانواده شهدا): شما چشم و چراغ این ملتید. امید است شما عزیزان خردسال، که یادگار فداکاران در راه خداوند تعالی و اسلام عزیز هستید، چون پدران بزرگوار خویش خود را برای دفاع از اسلام بزرگ و میهن عزیز مهیا سازید. خانواده های شهدا و اسرا و مفقودین و جانبازان، خود حافظ و نگهبان ارزش شهادت و ایثار بوده اند و بعد از این نیز _ به یاری خدا _ پاسدار آن خواهند بود. شما خانواده های شهدا و معلولین و مجروحین، نشان دادید که هرگز اجازه نمی دهید استعمار بر مقدرات این کشور سایه افکند. شهدای انقلاب بزرگ، چون شهدای صدر اسلام، در پیشگاه مقدس ربوبی، ارزشمند و مورد عنایت حق تعالی و اولیای اسلام ارزشمند خواهد بود. خدمت شما به آنها، خدمت به نبی اکرم است، خدمت به انبیاست. (خطاب به مسئولین بنیاد شهید): خدمت شما ارزشمندترین خدمتهاست این جانب هر وقت با این عزیزان معطم بر خورد می کنم یا وصیتنامه انسان ساز شهیدی را می بینم، احساس حقارت و زبونی می کنم. قبور شهدا و اجساد و ابدان معلولان، زبان گویایی است که به عظمت روح جاوید آنان شهادت می دهد. (خطاب به فرزندان شاهد): شما گواهان صادق و یادگاران عزمها و اراده های استوار و آهنین، نمونه ترین بندگان مخلص حقیقید. علاقه مندم که فرد فرد شما عالم و متخصصی متعهد برای اسلام ناب محمدی _ صلی الله علیه و آله و سلم _ و مبارزی سرسخت علیه اسلام آمریکایی و (اسلام) مرفهین، و پرچمدار وفاداری برای ایثارگران و شهیدان خود باشید؛ و بتوانید با چراغ علم و تقوا، ظلمت نفاق و کج فکری ها و تحجرها و مقدس مآبی ها را از دامن اسلام بزدايید. کارنامه نورانی شهادت و جانبازی عزیزان شما، گواه صادقی بر کسب بالاترین امتیازات و مدارج تحصیلی معنوی آنان است، که با مهر رضایت خدا امضا شده است؛ و کارنامه شما در گرو تلاش و مجاهدت شماست. زندگی در دنیای امروز، زندگی در مدرسه اراده است، و سعادت و شقاوت هر انسانی، به اراده همان انسان رقم می خورد. مفقودین عزیز محور دریای بی کران خداوندی اند، و فقرای ذاتی دنیای دون در حسرت مقام والایشان در حیرتند. سلام گرم و محبت خالصانه ام را به این سرمایه های گرانبهای انقلاب، این یادگاران معلمین جاوید دانشگاه عشق و شهادت ابلاغ نمایید. مبادا یک وقتی یک کلمه درشتی گفته بشود به این بازماندگان شهدا یا به این معلولین مجروحین و معلولین خود چراغ هدایتی شده اند که در گوشه گوشه این مرز و بوم، به دین باوران راه رسیدن به سعادت آخرت را نشان می دهند. درود بر شما معلولان و مصدومان که اعضا و سلامت خود را در راه اعتلای قرآن کریم از دست دادید. شما خودتان زبان گویای افتخار هستید، زبان گویای اسلام هستید. آنهایی که برای خودشان و برای قدرت خودشان، خون شما جوانها را و شما معلولها را وسیله قرار می دهند از فطرت انسانی خارجند. هر چه انقلاب اسلامی دارد، از برکت مجاهدت شهدا و ایثارگران است. هان ای شهیدان! در جوار حق تعالی آسوده خاطر باشید؛ که ملت شما پیروزی شما را از دست نخواهد داد. ای بازماندگان شهدای به خون خفته! ای معلولان عزیزی که حیات جاوید را با نثار سلامت خود بیمه کرده اید! مطمئن باشید که ملت شما مصمم است پیروزی را تا(اقامه) حکومت الله و تا ظهور بقیه الله _ روحی فداه _ نگهبان باشد. منبع: www.imam-khomeini-isf.com /س

اخلاقی - عرفانی

عنصر اخلاق در مکتب امام خمینی (ره)

عنصر اخلاق در مکتب امام خمینی امام خمینی اسوه علم و تقوی وارث راستین امامت مشعلدار فضیلت در عصر ظلمت بود. او در آغوش قلبها می زیست از کلامش آب حیات می طراوید عزم و خنجری بر سینه تردیدها بوداز زبان و عملش نسیم عاطفه می وزیداز رفتارش مهر و عطوفت مشهود بوداما باین همه فضایل و مکرمته آنچه او را امام و جلودار ساخت اسلام بود که تمام ابعادش را باور داشت. مسجد و محراب و عبادت و دعا را در کنار رزم و سیاست و همراه فقاقت و درایت در گفتار و رفتار خویش متجلی ساخت. در یک کلام مصداق روشنی بوداز: (رهبان باللیل و اسد بالنهار) نیایشگر خستگی ناپذیر شبها و پیکارگر آشتی ناپذیر روزها. روح مشتاقی که بر اثر سیر و سلوک منازل و مراحل را پیموده و به مقاماتی رسیده بود. در عین حالی که روحش در بالاترین جایگاه معنوی سیر می کرد در دنیا و باهل آن می زیست: صحبوالدنیا با بدان ارواحها معلقه بالمحل الاعلی ۱ همنشین دنیا و اهل آنند با تن هایشان و پیوسته به بالاترین جایگاه معنویند با جانهایشان. امام از آغاز حرکت تا انجام آن همواره سیر به سوی کمال را ادامه داد. روزگاری که روشنفکران غریزه به هرگونه گرایش معنوی و تعبد و دع برچسب ارتجاعی می زدند و بسیاری از شعایر دینی را به دیده کهنه پرستی و تمسخر می نگریستند و از سوی دیگر گروهی مقدس ماب و متحجر اسلام را خلاصه در مفاتیح و دعا می دیدند و از هرگونه اقدام اجتماعی و فعالیت سیاسی گریز داشتند. او نهضتی را بنیان نهاد که جامع الاطراف بود: هم آگاهی و شعور سیاسی می بخشید و هم به معنویت دعوت می کرد. به عبارت دیگر امام تحول درونی و معنوی را اساس و ریشه تحول اجتماعی می دانست و براین باور بود که: اول باید مردم را مهذب کرد و آنان را با فضایل و مکارم آشنا ساخت آن گاه آنان را به سوی تغییر نظام و حکومت فراخواند. از این روی آن مربی پاکیزه جان در آموزشهای اخلاقی که در حوزه علمیه قم داشت ضمن بیدارگری و بینش دهی به خودسازی و دعا تاکید فراوان داشت. کتاب (جهاد اکبر) که رایحه ای از درسهای اخلاق ایشان در حوزه نجف می باشد بیانگر این حقیقت است. پس از پیروزی انقلاب و به دست گرفتن مجاری امور دینی و دنیایی مردم نیز براین شیوه و روش بود. هر سال در ایام ماه مبارک رمضان ملاقاتها و مراجعات عمومی را تعطیل می کرد و با پروردگار خویش به دعا و راز و نیاز می پرداخت. امام این ویژگی را داشت که هیچ گاه در میان خلق از ارتباط با خالق باز نمی ماند. هر چه به پایان عمر نزدیکتر می شد. بعد عرفانی و معنوی اش تجلی و نمود بیشتری پیدا می کرد. این خصوصیت از پیامها و اشعار ایشان که در سالهای پایان عمر به یادگار گذاشت کاملاً پیداست. از آن جا که عبادت و نیایش در زندگی امام جایگاه بس رفیعی را به خود اختصاص داده است بر آن شدیم که در این نوشتار به این قله بلند نگاهی بیندازیم. مفهوم و اهمیت دعا دع یعنی خواندن این واژه در کتب لغت به: (خداخوانی حاجت خواستن از خداوند برای خود یا دیگری) ۲ معنی شده است. گفته اند: کلمه ای انشایی که دلالت می کند بر طلب باظهار خضوع ۳. در فرهنگ دینی آمده است: (مفهوم دع درخواست فراهم شدن اسباب و عواملی است که از دایره قدرت انسان بیرون باشد و آن هم از کسی که قدرتش بی پایان و هرامری برای او آسان است). ۴ پرواضح است که دع تنها به معنای درخواست زبانی نیست بلکه دع خواستی است که از تمام وجود آدمی برخیزد و زبان ترجمان آن باشد. دع حالتی است که چراغ امید را در انسان روشن می سازد و انبساط باطنی به او می بخشد. دع غبار غفلت از چهره جان می زداید و عامل توسعه و گسترش بینش انسان نیایشگر می گردد. به وسیله دع انسان اعتماد به نفس پیدا می کند و حالت انس و الفت با ذات باری تعالی در او پدیدار می شود. بر اثر دعاست که روح آدمی تلطیف می گردد و نیروی عاطفه از مرزهای فردی می گذرد. دعا آموزش عشق و نیاز است. فطرت حق طلب آدمی چنین است که به پروردگار جهان عشق می ورزد. ضعف انسانی اقتضاء می کند که در برابر عظمت خداوند اظهار کوچکی و نیاز کند. دعا کردن تجلی و مظهر عشق و معرفت است از این روی هر کس که به میزان استعداد و ظرفیت

خود از دعا بهره می‌گیرد. لذا می‌توان گفت: (انسانهای بزرگ نیازهای بزرگتر دارند و آنان که غنی ترند محتاج ترند). در مسیر زندگی لحظاتی برای انسان پیش می‌آید که احساس غربت و تنهایی می‌کند و به دنبال همدمی شایسته و همرازی آرامش بخش می‌گردد و به زبان حال می‌گوید: سینه مالا مال درداست ای دریغا مرهمی همدمی دل زتنهایی به جان آمد خدایا آنچه می‌تواند این غربت و حشتناک را به انس والفت مبدل سازد نیایش و دعاست. دعا سکوی پرشی است که انسان را از عالم ملک به جهان ملکوت پیوند می‌دهد او را با عالمی دیگر آشنا می‌سازد. امام درباره جایگاه اهمیت دعا چنین می‌نویسد: (از بزرگترین نعمتهای خداوند بر بندگان و از مهمترین مظاهر رحمت پروردگار بر زمینیان دعاهایی است که از خزینه وحی و شریعت و از حاملین علوم و حکمت به ما رسیده است. این دعاها عامل ارتباط معنوی بین خالق و مخلوق و عاشق و معشوق و وسیله دخول در حوزه امن الهی و دستگیره محکم بندگان است) ۵. انسان به طور طبیعی مجذوب کمال است. کششی فطری در درون انسان وجود دارد که او را به سوی بی‌نهایت سوق می‌دهد. این کشش و گرایش نامحدود و سیری ناپذیراگر به هر مرحله‌ای از کمال هم دست یابد باز احساس نقص و کاستی می‌نماید. همین معنی دلیل بر آن است که مبداء کمال مطلق در جهان وجود دارد که همه کمالها پرتوی از اوست عبادت و دعا برای شکوفایی این استعداد و میل انسانی است تا او را به آن کمال مطلق نزدیک سازد از این رو می‌بینیم: آیات متعددی از اهمیت و فضیلت دع سخن می‌گویند. در قرآن مجید می‌خوانیم: قل ما یعبوا بکم ربی لولا دعاء کم . ۶ بگو: پروردگار من برای شمارجی قائل نیست اگر دعای شما نباشد. از این آیه استفاده می‌شود که وزن و لرزش انسان در پیشگاه خداوند همان ایمان و توجه به پروردگار و اظهار خضوع و بندگی در برابر اوست و دعا وسیله‌ای است برای چنین توجهی از ناحیه انسان به سوی خداوند. در جای دیگری می‌خوانیم: وقال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون پروردگار شما گفته است مرا بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم. کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند. از آیه فوق نکاتی به دست می‌آید: دعا امری است مطلوب و محبوب خداوند. دعا خود نوعی عبادت است. به دعای با شرایط وعده اجابت داده شده است. در روایات نیز می‌خوانیم که رسول اکرم (ص) فرمود: الدعاء مخ العباده ۸ دعا مغز عبادت است. در روایتی دیگر از رسول خدا (ص) نقل شده است که فرمود: الدعاء افضل من رائه القرآن ۹ دعا برتر است از خواندن قرآن. زیرا: دعا فرع بر شناخت خداوند است. در دعای انسان در خود احساس نیاز می‌کند و از مرکب غرور و کبر فرود می‌آید. اعتماد به نفس پیدا کرده و از یاس و ناامیدی می‌رهد. به وسیله دعا شرایط و صلاحیتهایی را به دست می‌آورد تا دعایش مستجاب گردد. در همین راستاست که امام بارها در بیاناتشان ادعیه را قرآن صاعد می‌خواندند و چنین می‌فرمودند: آنهایی که ادعیه را می‌خوانند کنار بگذارند و به اسم این که ما قرآن می‌خواهیم نه دع آنها قرآن را هم نمی‌توانند به صحنه بیاورند... اگر قرآن هم می‌خوانید قرآن دارد از دعا تعریف می‌کند مردم را و ادعیه را که اعتناء به شما نداشتیم اگر دعا نمی‌کردید ۱۰ گزیده سخن آن که: دعا راهی است برای رسیدن به کمال سپری است برای محافظت از لغزشها و گناهان دژی است در برابر هجوم ناملایمات و ناگواریهای زندگی. دعا به جای آدمی تعادل و آرامش می‌بخشد قدرت ایستادگی و تحمل را افزون می‌سازد نشاط و امیدواری را در وی پدید می‌آورد. بالاخره دعا سرور عشق است و طهارت جان. عدا آدمی را در حوزه جاذبه حق قرار می‌دهد و از وابستگی‌های مادی و دنیوی می‌رهاند. امام از تبعیدگاه ترکیه به فرزندش نوشته است: (... کتاب مفاتیح صحیفه سجاده و... هم بفرستید) ۱۱. زمانی که در غرب می‌زیست و از آن جا هدایتگری مردم را به عهده داشت به چند تن از اساتید قرم پیام داده بود: (انقلاب نیاز به دعا دارد براب پیروزی انقلاب دعا کنید) ۱۲. اینها نمونه‌هایی بود که اهمیت دعا را در نظرگاه امام مشخص می‌کند و می‌آموزد که: سشیر در وادی پرسنگلاخ بی دعا و به دور از حوزه آستان بوسی حضرت حق سخت غم افزاست. دعا هدف و وسیله از آیات و روایات استفاده می‌شود که: دعا هم هدف است و هم وسیله هم جنبه اصالت دارد و هم مقدمیت. دعا گراز مرز زبان بگذرد و دل با زبان هماهنگ گردد نوعی بجهت و لذت روحی می‌آورد که همان حالت روحی خود هم طالب می‌شود و

هم مطلوب هم مقدمه می‌گردد و هم نتیجه. از این روی قرآن مجید کسانی را که از دعا می‌گیرند به عنوان: مستکبرین در عبادت می‌شناسد و می‌فرماید: ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی ۱۳..... کسانی که از دعا روی می‌گردانند در حقیقت از نوعی عبادت سرباز زده‌اند و در روایات متعددی پیشوایان دینی فرموده‌اند: الدعاء هی العباده الکبریٰ ۱۴ بزرگترین عبادتها دعاست. از مجموع اینها و موارد دیگر چنین به دست می‌آید که: دع علاوه بر این که وسیله است خود عبادت و هدف نیز می‌باشد. به این جهت دعا و نیایشهایی که به استجابت نمی‌رسند نمی‌توان آنها را بیهوده دانست زیرا خود کرنش و استمداد از بارگاه خداوندی نوعی از کمال و عبادت است. اگر باین زاویه به ادعیه بنگریم بسیاری از ایرادها و اشکالهایی که در ذهن بعضی هاست برطرف گردد. ملای رومی درباره عدم استجابت برخی از دعاها می‌گوید: برخی چنین می‌پندارند که: دع تنها برای رفع گرفتاریها و شداید است از این روی به دعاهایی که اثر عینی و خارجی نداشته باشد دعای ناموفق می‌نامند. شخصی نیایش می‌کرد و خدا خدا می‌گفت دعایش مستجاب نشد لذا آن را ترک کرد. خضر نبی در خواب به او چنین گفت: گفت هین از ذکر چون وامانده ای چه پشیمانی از آن کسی خوانده ای لیکم نمی‌آید جواب گفت و آن همی ترسم که باشم رد باب گفت این به من گفت خضرش که خدا که برو با او بگواي ممتحن بلکه آن الله تو لیک ماست وان نیاز و درد و سوزت پیک ماست ترا در کار من آورده ام نی نه که من مشغول ذکر بوده ام چاره جویی های تو حيله ها و پیک ما بوده گشاده پای تو درد و عشق تو کمند لطف ماست زیر هر یا رب تو لیک ماست ۱۵ انس به خدا و توجه به پروردگار حالتی است که محصول دعاست. این حالت بهترین سرمایه معنوی و قوی ترین مانع جلوگیری از گناهان و مفسدات است. امام راحل همواره توصیه می‌کردند که: (مردم را نباید از دعا جدا کرد..... مردم باید با دعانس پیدا کنند انس به خدا پیدا کنند. آنها که انس به خدا دارند و دنیا پیششان این طور جلوه ندارد آنهايي هستند که برای خودشان ارزش ندارد برای خدا مشغول به کار می‌شوند) ۱۶. دعا و نیایش از یک سو حالت عبودیت را در انسان به وجود آورده و آن را می‌پروراند و خودبینی را از انسان دور می‌سازد و از سویی وسیله تهذیب نفس و تزکیه جان است. پیامبران هدف و همشان این بوده است که: انسان را به این مرحله برسانند: (تمام عبادت وسیله است. تمام ادعیه وسیله است. همه وسیله برای این است که: انسان این لبابش ظاهر بشود. آن که بالقوه است و لب انسان است به فعلیت برسد و انسان بشود. انسان بالقوه انسان بالفعل بشود. انسان طبیعی می‌شود یک انسان الهی به طوری که همه چیزش الهی می‌شود هر چه می‌بیند. انبیاء هم برای این آمده‌اند) ۱۷. و در جای دیگر آن زیباترین روح پرستنده زمان می‌فرماید: (این ادعیه در ماه مبارک رجب و خصوص در ماه مبارک شعبان اینه مقدمه و آرایشی است که انسان به حسب قلب خودش می‌کند برای این که مهیا بشود برود مهمانی مهمانی خدا مهمانی ای که در آن جا سفره ای که پهن کرده است قرآن مجید است. و محلی آه در آن جا ضیافت می‌کند مهمش ليله القدر است و ضیافتی که می‌کند ضیافت تزییعی و ضیافت اثباتی و تعلیمی) ۱۸. اولیاء استغفار و دعای مطالعه آیات قرآن مجید نشان می‌دهد که اولیای خدا و بندگان صالح اوعم از پیامبران و امامان معصوم (ع) و نیز مومنان راستین و شایسته همواره دعا و نیایش داشته‌اند. باین که به درجات و مقامات قرب الهی قدم نهاده‌اند خود را بی‌نیاز از پیوند معنوی با ذات باری تعالی نمی‌دانسته‌اند. سیره و روش پیامبران و صالحان نیز گواهی می‌دهد که: در کنار خدمت به خلق نشر فرهنگ دین و آموزش ارزشهای الهی ارتباط عمیق و خالص با معبود داشته‌اند. قرآن دعاهاستغفارها و مناجاتهایی از آنان نقل می‌کند که با آهنگ دلنواز (رب) و (ربنا) ۱۹ شروع می‌شود. آن دل‌باختگان حق از ربوبیت حق در تمام خواستهای خود کمک می‌گرفته‌اند. در کتب روایی نیز به دعاهایی بر می‌خوریم که از پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) به ما رسیده است. از آن جمله: صحیفه سجاده که مجموعه ای است از معارف و ارزشهای اسلامی در قالب دعا. به فرموده امام راحل: (ما مفتخریم که ادعیه حیات بخش که آن را قرآن صاعد می‌خوانند از ائمه معصومین ماست. ما به مناجات شعبانیه امامان و دعای عرفات حسین بن علی علیهما السلام و صحیفه سجاده این زبور آل محمد و صحیفه فاطمیه که کتاب الهام شده از جانب خداوند تعالی به زهرای مرضیه است از ماست) ۲۰. مضامین بلند و

محتوای و سرشار از معارف ادعیه معصومین گویای این حقیقت است که: آنان از منبع وحی و رسالت الهام گرفته و جانشان از کوثر نبوت سیراب گشته است. آنچه عارفان واصل و پیشگامان معرفت، در طول تاریخ، گفته و نوشته اند، چیزی افزون بر معارف اهل بیت (ع) نگفته اند. (...اگر نبود در ادعیه الا دعای مناجات شعبانیه کافی بود برای این که امامان مامانان بحقند. آنهایی که این دعا را انشاء کردند و تعقیب کردند. تمام این مسایلی که عرفا در طول کتابهای طولانی خودشان می گویند در چند کلمه مناجات شعبانیه هست) ۲۱. ناله های جانسوز امیرالمومنین (ع) در دعای کمیل و گریه های شبانه و سجده های طولانی آن حضرت درد فراقی که سخت تراز آتش سوزان دوزخ است آرزوی وصالی که در سرتاسر این دعا به چشم می خورد نشانگر این مساله است که آن حضرت به دعا و استغفار توجه کامل داشته است. دعای عرفان امام حسین (ع) که یک دنیا معرفت و عرفان دراو نهفته است نیز گواه این حقیقت است که آن حضرت در بیابان عرفات به دنبال معشوق و محبوب خود می گشته و خود را در برابر عظمت و قدرت او همچون قطره ای در اقیانوس بیگران می دیده است. بالاخره ادعیه ای که از پیامبران و امامان معصوم (ع) در دست ماست مجموعه ای است گرانقدر از: نیایش استغفار طلب عفو و مغفرت و توبه از گذشته ها و گناهان. ممکن است در این جا این سوال مطرح شود که: معنای دعا و استغفار معصومین چیست؟ و با عصمت آنان چگونه سازگار است؟ اگر آنان پاک و منزله از گناه هستند پس ناله ه طلب غفرانها و اظهار ندامت و پشیمانی ها در دعای آنان چگونه توجیه می شود؟ برای پاسخ به این پرسش جوابهای متعددی داده شده است: برخی از عالمان دین بر این باورند که: تمام ادعیه امامان معصوم (ع) برای تعلیم و تفهیم دیگران است. آنان راه و روش نیایش را به مردم می آموخته اند نه این که برای خویشتن دعا و نیایش کرده باشند. این جواب نمی تواند پاسخ صحیح و درستی باشد زیرا بنا بر این باید پذیرفت که معصومین (ع) هیچ گاه در مقام دعا قصد جدی نداشته اند و یا آن که بعضی از دعاهای آنان حقیقی بوده و برخی تعلیمی و آموزشی! در حالی که هیچ یک از این مسایل از روایات و سیره آن بزرگواران استفاده نمی شود. بعضی دیگر از عالمان دین که بخش عظیمی را تشکیل می دهند بر این عقیده اند که گناه و عمل ناپسندامری است دارای مراتب ممکن است کاری از پیغمبری و امامی صادر شود که از جهت حکم شرعی نه حرام باشد و نه مکروه لکن متناسب با شان و مقام آنان نباشد از این روی آن بزرگواران این چنین عملی را گناه بدانند و از پیشگاه خدا طلب عفو و مغفرت بکنند. به عبارت دیگر صفحه روح و جان آن پاکیزه جانان آن قدر صاف و پاک است که کوچکترین ترک اولی را گناه می دانند و گاهی حسنات خود را نیز سیئات می شمارند از رسول خدا (ص) نقل شده است که فرمود: لیغان علی قلبی وانی لاستغفرالله فی کل یوم سبعین مره ۲۲. چیزهایی قلب مرا فرا می گیرد که به واسطه آن روزی هفتاد مرتبه استغفار می کنم! امام در توضیح این حدیث می فرماید: (پیغمبر اکرم (ص) در عین حالی که یک موجود الهی بود به ایشان نسبت می دهد: (لیغان علی نفسی وانی لاستغفرالله فی کل یوم سبعین مره) همین معاشرت کردن با این اشخاص که ناپاب بودند همین موجب یک کدورتی می شود. یک کسی که باید پیش محبوبش دائم الحضور باشد... باز می دارد) ۲۳. بنا بر این ادعیه و استغفارهایی که از معصومین صادر شده و در اختیار ما قرار گرفته است حقیقت دعا و نیایش و طلب آموزش و مغفرت است نه برای تعلیم پیروان و نشان دادن کیفیت دعا (گرچه در ضمن روش دعا هم آموخته اند). امام در این زمینه چنین می فرماید: این طور نیست که دعا برای تعلیم ما باشد دعا برای خودشان بوده است خودشان می ترسیدند از گناهان خودشان گریه می کردند تا صبح. از پیغمبر گرفته تا امام عصر (عج) همه از گناه می ترسیدند. گناه آن غیر اینی است که من و شما داریم. آنها یک عظمتی را ادراک می کردند که توجه به کثرت از گناهان کبیره است پیش آنها. حضرت سجاد (ع) در یک شبش (به جهت آن چیزی که وارد شده) تا صبح (اللهم ارزقنا التجافی عن دار الغرور والانا به الی دار السرور والاستعداد للموت قبل حلول الفوت) می گفته است ۲۴ البته دعاامری است دارای مراتب. هر کس به اندازه سعه وجودی و ظرفیت روحی خویش از منبع فیاض جهان از کمال و جمال حق تعالی بهره می گیرد. دعا خواندن افراد برخاسته از معرفت و شناخت آنان نسبت به پروردگارا است. بدین جهت است که: دعای مقربین و معصومین در مرتبه

اعلای آن قرار دارد. امام راحل این گونه سفارش می کنند: عزیزم! ادعیه معصومین را بخوان و ببین که حسنات خود را سیئات می دانند و خود را مستحق عذاب الهی می دانند و به جز رحمت حق به چیزی نمی اندیشند. واهل دنیا و آخوندهای شکم پرور این ادعیه را تاویل می کنند چون حق جل و علا را نشاخته اند. پسرم! مساله بزرگتر از آن است که ما تصور می کنیم. آنان در پیشگاه عظمت حق تعالی از خود فانی شده اند و جز او چیزی نمی بینند. در آن حال کلام و ذکر و فکری نیست و خودی نیست. این ادعیه کریمه در حال صحو قبل از محو یا بعد از محو که خود را در حضور حاضر می بینند صادر شده است. و دست ما و همه کس غیر از اولیاء خلص از آن کوتاه است. ۲۵ آثار تربیتی و اجتماعی دعا آنانی که حقیقت دعا و نیایش را نشاخته اند و به آثار و ثمرات آن پی نبرده اند ایراد و اشکالهایی به مساله دعا گرفته اند: گاهی آن را عمل تخدیر و مانع بیداری و پیشرفت دانسته اند و گاهی وسیله ای برای توجیه ظلم و ستم و در نتیجه غفلت و بی توجهی نیست به سرنوشت مردم. به عبارت دیگر برخی چنین می پندارند که: مبارزه و هرگونه خدمت سیاسی و مردمی با دعا منافات دارد و قابل جمع نیست! از این روی در این جا اشاره ای داریم به برخی از آثار مثبت و سازنده دعا: ۱. دعا و تزکیه نفس شکی نیست که محور مسایل اخلاقی رهایی از خود و رها کردن منیت است. اسلام در تعالیمش می کوشد که انسانها را به این نکته متوجه سازد که اساس همه چیز خداخواهی است. بدین جهت هدف نهایی پیامبران الهی را در تزکیه جان انسانها می داند: ... یزکیهم و یعلمهم الكتاب والحکمه ۲۶. تمام جنگها و گرفتاریهای عالم از انانیت و خودخواهی هاست. مادر بته بت نفس است. انبیاء آمدند تا این بت را بشکنند و انسان مهاجرالی الله بسازند. یکی از آثار سازنده ادعیه آن است که: انسان را از بتکده خودخواهی ها خلاص می کند و از ظلمتکده دنیا به عالم نور و معنویت می رساند. (این دعاهاست که به تعبیر بعضی از مشایخ ما: قرآن صاعداست ... اینها انسان را دستش را می گیرد و می برد بال آن بالایی که من و شما نمی توانیم بفهمیم ... آن که سبکبار می کند انسان را و از این ظلمتکده می کشد او را بیرون و نفس را از آن گرفتاریها و سرگشتگیهایی که دارد خارج می کند این ادعیه ای است که از ائمه ما موارد شده است) ۲۷. قلب انسان در مسیر زندگی و در بستر طبیعت کدورت و حجاب می گیرد. چیزی که می تواند غبار غفلت از چهره ان بزداید و حجاب از جلو دیده بصیرت دمی برگرد توجه به خدا و دعا و نیایش است. عروس حجله قرآن نقاب آنگه براندازد را منزله بینداز غوغا که دارالملک ایمان آنچه انسان را زمینی می کند او را وابسته به مادیات می سازد همین تعلقات و مظاهر دنیایی است. تنها راه رهایی آن است که: انسان انقطاع قلبی و روحی از آنها پیدا کند. این میسور نیست جز در سایه توجه تام و تمام به خدا از راه ذکر دعا و ارتباط معنوی با پروردگار. در دعای شعبانیه چنین می خوانیم: الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انرابصار قلوبنا بضیاء نظرها خداوند! جدایی کامل از غیر خودت را به ما عطا کن و دیده قلب ما را به نور ذاتت روشن فرما. بنابراین دعا سکوی پرش انسان از مادیات به سوی معنویات و عامل مهم و اساسی در تزکیه جان است: (شما ادعیه امام سجاد (ع) و سایر ائمه را ملاحظه بفرماید مشحون است از این که مردم را بسازند برای یک امر بالاتر از آن چیزی که مردم عادی تصور می کنند: دعوت به توحید دعوت به تهذیب نفس و... دعا خودسازی است و هم مردم سازی) ۲۹. ۲. دعا و تعلیم مبارزه. با توجه به معارف و منابع دینی و دقت در متون ادعیه و نیز مطالعه سیره و روش پیشوایان دینی به این نکته می رسیم که: دعا علاوه بر جنبه تربیتی و تهذیبی آموز دهنده مبارزه با زراندوزان و زورمداران نیز بوده است. یکی از عوامل مهم و اساسی در تجهیز مردم برای حضور در صحنه های اجتماعی و سیاسی همین ادعیه است. با نگاهی به ادعیه صحیفه سجاده در می یابیم که دعا گریز از مسوولیتهای اجتماعی و مبارزه نیست بلکه عامل کسب نیرو و توان لازم برای ادامه راه و جهاد است: (ائمه علیهم صلوات الله که تقریباً همه شان گرفتار به یک ابرقدرتهایی بودند (که نمی توانستند یک کاری انجام بدهند شاخص) علاوه بر آن هدایتهای زیرزمینی که می کردند این ادعیه برای تجهیز مردم بود بر خلاف آن دولتهای قاهره که بودند. همین ادعیه بودند که اشخاص وقتی می خواندند قوت روحی پیدا می کردند و سبکبار می شدند و شهادت برای آنها هین و آسان می شد) ۳۰. مسلمانی که در دعا می خواند: وقتلا فی سبیلک فوفق لنا ۳۱ شهادت در راهت را نصیب و روزی من گردان.

چگونه می‌تواند شاهد شکنجه و آزار واذیت مظلومان و محرومان باشد و نسبت به سرنوشت آنان بی تفاوت بماند. اشتغال به دع به این معنی نیست که انسان در لاک خود فرو رود و میدان را برای تبهکاران و مفسدان باز گذارد بلکه بایدانسان اهل دعا علاوه بر شکستن بت نفس و خودخواهی به کسراصنام شیطانی و طاغوتی نیز پردازد. دعا نه تنها با مبارزه منافاتی ندارد که خود مجاهدپرور و رزمنده سازاست. بهترین الگوی نیایش و مبارزه پیشوایان معصوم (ع) بودند. دراین زمان مصداق روشن این مدعی رهبر فقیدانقلاب اسلامی امام خمینی بود که توانست با حفظ روحیه تعبد و معنویت در خویش آغازگر مبارزه ای طولانی با ستمگران جهان گردد: (دعوت به خلوت با خدای تبارک و تعالی معنی اش این نبوده است که مردم تو خانه هایشان بنشینند و از مصالح مسلمین غفلت کنند و مشغول ذکر و دعا باشند) ۳۲.... ۳. نقش دعا در تشکیل حکومت دعا به معنای صحیح آن همان گونه که اظهار برائت از مشرکین و مستکبرین و اعلام ولایت با صالحین و پیشوایان راستین را به ما می آموزد مبارزه با بدعت و بدعتگزاران را وظیفه مسلمانان می شمارد و تشکیل حکومت و به دست گرفتن قدرت را نیز توصیه می کند. یکی از آثار مثبت و سازنده دعاین است که: زمینه سازامت و ملتی باصلابت و پرقدرت است. این مساله در متون ادعیه کاملاً مشهوداست. در فرازی از دعای افتتاح چنین می خوانیم: اللهم انا نرغب الیک فی دوله کریمه تعزبهاالاسلام واهله و تذلل خداوند! مااز توامید داریم که حکومت گرامی را که مایه عزت اسلام و مسلمین و خواری منافقین باشد برقرارسازی و ما را در آن حکومت از دعوت کنندگان به عبادت واز رهبران راه هدایتت قرار دهی. این تنها یک آرزو و میل قلبی نیست بلکه طرح تشکیل حکومت اسلامی بر محور قدرت و عزت و پیشگامی مسلمان است که ارائه می دهد. امام سجاد(ع) در بخشی از دعای مکارم الاخلاق می فرماید: واجعل لی یدا علی من ظلمنی... و قدره علی من اضطهدنی ۳۴. پروردگارا! مرادست قدرت و نیرو عطا کن تا غالب آیم بر کسی که به من ظلم می کند. مرا بر کسی که به قهر علیه من برخاسته است قدرت بخش. با دقت و درنگ روی دعاهاى شریف به این نیجه می رسیم که: از آثار دعا برانگیخته شدن مردم است در جهت حضور دراجتماع و ایجاد دگرگونی اجتماعی. دع یعنی زدودن عایقه‌های نفسانی واجتماعی. این که در زیارت جامعه خطاب به ائمه (ع) می گوئیم: وساسه العباد وارکان البلاد ۳۵. به این معناست: آنان بااین که اهل ذکر و دعا بوده انداهل سیاست واداره مردم هم بوده اند. پس اهل دع طبق محتوای خود دعاهاى شریف باید با تمام توان با آنان که دعا و دین را از سیاست جدا می دانند به مبارزه برخیزند. امام هم اهل دعا بود و هم اهل سیاست واداره کشور واز جو ارتباط با خدا واداره اهل زمین برداشتی نداشت: (همه چیز دراینها هست در عین حالی که دعاست. شماادعیه حضرت سجاد(ع) را می بینید دعاست اما چه می کنی این دعا. هم معنویات هست هم قضیه حکومت هست هم از بین بردن حکومت ظلم است چنانچه سیره ائمه هدی (ع) براین بوده) ۳۶... امام به این نکته اشاره می کنند که سیره پیامبر(ص) و امامان شیعه (ع) براین نبوده که مردم محراب و مسجد باشند واز جامعه و مردم بگریزند. باینکه مشغول دعا و ذکر بودند به فکر واندیشه نجات مردم و ایجاد حکومت الهی و اسلامی نیز بوده اند: (... پیغمبر در عین حالی که وظایف شخصی خودش را به جا می آورد و خلوتها با خدای تبارک و تعالی داشت تشکیل حکومت داد و به انحاء عالم برای دعوت مردم فرستاد و مردم را دعوت کرد به دیانت و دعوت کردند به اجتماع) ۳۷

۴. دعا و آموزشهای اخلاقی دع علاوه بر آثار تربیتی اجتماعی سیاسی و... در تصفیه جان و روان اثری عمیق می گذراد. مکتبی است برای ارائه ارزشهای انسانی و الهی. در ادعیه به ماردی بر می خوریم که ضمن بر شمردن رذایل و پرهیز دادن مردم از آنه به فضایل و مکارم اخلاقی ترغیب کرده و اصول ارزشها را ترسیم می کند. از باب نمونه می توانداز دعای مکارم الاخلاق امام سجاد(ع) یاد کرد که آن حضرت از خداوند چنین می خواهد: وهب لی معالی الاخلاق ۳۸ امام (ع) دراین دعا به ضدارزشها همانند: کبر عجب منت نهادن فخر و مباهات بغض و کینه حسد بدگمانی قطع رحم ذلت پذیری بخل و امساک غیبت غضب ظلم آتش افروزی و اختلاف افشاگری سرزنش دیگران و... اشاره نموده واز تمام آنها به خداوند پناه برده است. در مقابل ارزشهای والا- که سزاواراست هم فرد و هم جامعه به آنها آراسته گردند بر می شمارداز جمله: عزت عبادت خدمتگزاری خیرخواهی تواضع خوش

گمانی محبت و نودوستی نیکوکاری خوش برخوردی ستم ناپذیری ادب و احترام نسبت به معلم و مربی انفاق و احسان سپاسگزاری چشم پوشی از بدی دیگران گسترش عدل فرو بردن غیظ خاموش کردن آتش فتنه و اختلاف و... پرده پوشی پیشتازی در فضایل ایثار قول حق مبارزه با بدعتگزاران اینها و نمونه های فراوان دیگر در دعاهای شریف بذرفضایل و ارزشها را در دل و جان انسانها می پاشند و ریشه رذایل و رفتارهای ناشایسته را می خشکانند. چگونه ممکن است کسی در این مکتب پرورش یابد و این ارزشها را شبانه روز بر زبان جاری کند اما در گفتار و رفتارش اثر نگذارد. بی شک این مکارم اخلاقی تاثیری ژرف و فراگیر بر روح اهل دعا و نیایش می گذارد و او را از بسیاری از گناهان و مفساد اخلاقی دور می سازد. (همه برکات از همان دعا خوانهاست ... همین دعاخوانها و همین کسانی که به ظواهر اسلام عمل می کنند اینها پرونده جنائشان نسبت به دیگران یا ندارند یا کم است ... تمام این خیرات و میرات که می بینید از این مومنین است. تمام این موقوفات که برای خیرات مطلق و برای دستگیری از ضعف است از این اهل ذکر و اهل نماز است از غیر ایشان نیست) ۳۹. دعا به مفهوم واقعی اش که همان احساس حضور در محضر حق تعالی است دارای اهمیت و جایگاه خاصی در معارف و منابع دینی است که در این مقاله از زبان امام رحمه الله علیه در حد توان اشاره ای به آن داشتیم. به امید آن که از ادعیه ائمه (ع) توشه راه برگیریم. پاورقی ها: ۱. نهج البلاغه حکمت ۱۴۷. ۲. و الغنما دهخدا. ۴. تفسیر نمونه ج ۱. ۶۴۲. ۵. شرح دعاء السحر ۱۹. ۶. سوره فرقان آیه ۷۷. ۷. سوره غافر آیه ۶۰. ۸. بحار الانوار ج ۳۰۰. ۹. المیزان ج ۲. ۳۵. ۱۰. تفسیر سوره حمد امام خمینی. ۸۰۸۲. ۱۲. سیمای فرزندگان رضا مختاری ج ۳. ۱۸۲. ۱۳. سوره غافر آیه ۶۰. ۱۴. مجمع البیان ج ۸. ۵۲۹. ۱۵. مثنوی دفتر سوم. ۱۶. تفسیر حمد ۱۲۳. ۱۷. همان مدرک ۱۰۳. ۱۸. صحیفه نور ج ۲۱. ۱۷۱. ۱۹. سوره ابراهیم آیه ۳۸. ۲۰. ۴۱. ۴۰. صحیفه نور ج ۲۱. ۱۷۱. ۲۱. همان مدرک ج ۱۲. ۲۴۰. ۲۲. مفاتیح الغیب ملاصدر ۴۵۸. ۲۳. تفسیر حمد ۷۶. ۲۴. صحیفه نور ج ۲۰. ۸۷. ۲۵. محرم راز امام خمینی ۱۰/ ۲۶. سوره جمعه آیه ۲. ۲۷. صحیفه نور ج ۱۲. ۲۴۰. ۲۸. مفاتیح. ۲۹. صحیفه نور ج ۱۸. ۲۷۴. ۳۰. همان مدرک ج ۱۲. ۲۴۱. ۳۱. مفاتیح دعای افتتاح. ۳۲. صحیفه نور ج ۱۸. ۲۷۵. ۳۳. مفاتیح دعای افتتاح. ۳۴. صحیفه سجاده دعای مکارم الاخلاق. ۳۵. مفاتیح زیارت جامعه. ۳۶. صحیفه نور ج ۲۰. ۱۹۲. ۳۷. همان مدرک ج ۱۸. ۲۷۵. ۳۸. صحیفه سجاده دعای مکارم الاخلاق. ۳۹. تفسیر سوره حمد ۷۹۸۰۸۱.

عرفان پویا از نگاه امام خمینی (ره)

عرفان پویا از نگاه امام خمینی حجة الاسلام والمسلمین رضا رضوانی مسؤول دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه قم چکیده گرایش به عرفان یکی از پرجاذبه ترین گرایشات معنوی است که در میان ادیان الهی از جایگاه خاصی برخوردار است، به طوری که می توان گفت: معرفه الله در راس اهداف تبلیغی پیامبران بوده است. از سوی دیگر، جاذبه های عرفانی همچون سایر گرایشات پاک و مقدس، از طرف برخی عارف نمایان مورد بهره برداری ناصحیح قرار گرفته است که گوشه گیری و عزلت و بی تفاوتی در مقابل مسائل اجتماعی و سیاسی و ظلم پذیری از جمله آنهاست. مقاله حاضر به بیان شاخصه های عرفان امام خمینی (ره) پرداخته است. نویسنده عجزین شدن عرفان امام با معارف اهل بیت علیهم السلام و حضور در متن جامعه و سیاست و پیوند با حماسه و احساس و دوری جستن از تقیده های بی جا و تکلف آمیز را از ویژگی های عرفان آن پیر سفر کرده دانسته است. کلید واژه ها: عرفان، امام خمینی، تصوف، عارف نمایان، اسفار اربعه، منازل عرفا ۱. مقدمه پدیده و واقعیت عرفان، با متن حضور انسان در این نشئه پیوندی عمیق و ناگسستنی دارد. از زمانی که عرفان به عنوان یک راه و روش مورد توجه قرار گرفت، همواره مورد رد و پذیرش و نقض و ابرام متفکران بوده است. عده ای مسیر افراط را طی کرده، راه نجات بشر را منحصر در همین راه دانستند و نسبت به هر پدیده ای تفسیر باطنی کردند و به ظواهر ارزش و بهایی ندادند. این امر موجب شد تا آنان وظائف خود را از دین داران جدا نموده، فیض یابی از پیامبران الهی را فقط برای عوام لازم بدانند و برای خود اقطاب و رهبران دیگری برگزینند. برخی

دیگر در برابر این گروه قرار گرفتند و به شدت با عرفان به مخالفت برخاستند و آن را بزرگترین عامل انحراف و تحریف دین برشمردند. دسته سوم کسانی اند که راه اعتدال در پیش گرفتند. اینان توجه به ظواهر و بواطن را از ضروریات حیات انسانی دانسته، و معتقد هستند که توجه به ظاهر نباید غفلت از معرفت حاق و باطن را ایجاد کند و حالت بازدارندگی نسبت به تعمق در باطن دین به وجود آورد و بالعکس، توجه به معنا و باطن، نباید موجب رها کردن ظواهر و بی توجهی بدان گردد. ابونصر سراج (ت ۳۷۸ ق) در کتاب «اللمع» که از متون قدیمی عرفان است، در این باره می نویسد: عده ای در فضیلت عرفان به راه افراط و غلو رفته و آن را از حد خود بالاتر برده اند و گروهی آن را نوعی لهو و لعب و تساهلی جاهلانه دانسته اند و عده ای دیگر عرفان را ناشی از تقوا و پرهیز و پشمینه پوشی و سخت گیری در روش سخن گفتن و لباس پوشیدن و غیره می دانند و جماعتی در طعن و بدگویی زیاده روی کرده تا حدی که عرفا را به زندقه و ضلالت نسبت داده اند. (۱) اگر به مجموعه مباحث و مطالبی که از امام قدس سره در دست است، نظر افکنیم، روشن می شود که ایشان هدف از حضور با کرامت انبیای الهی را معرفه الله می داند؛ یعنی همان چیزی که به عنوان غایت عرفان نظری مطرح است. همچنین ایشان اتصال به دریای الوهیت را که به عنوان غایت عرفان عملی مطرح است، نتیجه عملی دعوت و حضور انبیای الهی می داند. امام قدس سره درباره قسمت اول می فرماید: تمام مقاصد انبیاء برگشتش به یک کلمه است و آن معرفه الله. (۲) آرمان اصلی وحی، این بوده است که برای بشر معرفت ایجاد کند. (۳) و در مورد قسمت دوم می فرماید: خودتان را متصل کنید به این دریا، دریای الوهیت، دریای نبوت، دریای قرآن کریم. (۴). . . بیشتر ناله اولیا از درد فراق و جدایی از محبوب است و کرامت او. (۵) پیامبران در صدد بودند انسان را که عصاره هستی است، از همه ناهنجاری ها مراقبت کنند. از این رو انسان ها را به یکی شدن، صفا، یکدلی، وحدت و معنویت فرامی خواند. امام قدس سره در این زمینه می فرماید: آن چیزی که انبیا می خواستند آن بود که همه امور را الهی کنند، تمام ابعاد عالم را و تمام ابعاد انسان را که خلاصه عالم است، عصاره عالم است، انبیا برای این آمدند که همه این ها را الهی کنند. (۶) امام خمینی با سیری متفکرانه در منازل عارفان و پیمودن راههای عرفان نظری و عملی، عرفانی متعالی به صحنه اجتماع آورد و آن را به عنوان یکی از بنیادهای نظام سیاسی اسلام قرار داد. در اینجا با مرور برخی از نظریات امام خمینی در مسائل عرفانی، به معرفی شاخصه های عرفان از دیدگاه ایشان می پردازیم. ۲. تعریف عرفان از نظر امام برای عرفان تعاریف زیادی ذکر شده است. تنوع و تعدد این تعاریف بیشتر به حالات و مقامات عارفان مربوط می گردد و در هر کدام، بعدی از ابعاد این حقیقت بازگو می شود. امام خمینی قدس سره در تعریف عرفان می فرماید: عرفان عبارت است از معرفت خدا و شئون ذاتی و تجلیات اسمائی و افعالی او در حضرت علمیه و غیبیه با یک نوع مشاهده حضوری، همچنین علم حضوری داشتن به کیفیت صفاتی و مراودات و نتایج الهی در حضرات اسمائی و اعیانی. (۷) و در جای دیگر می فرماید: عرفان، علم به کمال جلا و کمال استجلا می باشد و کمال جلا، یعنی ظهور حق در مرآت اتم و کمال استجلا، یعنی شهود حق، خود را در آن مرآت. (۸) امام قدس سره معتقد است که وصول به چنین معرفتی از طریق علم حصولی ممکن نیست، زیرا در چنین علمی غیریت و کثرت علم و عالم و معلوم مطرح است و آن با روح توحید سازگار نیست. به علاوه آن که در علم حصولی باید عالم از معلوم تصویری داشته باشد و حال آن که از خدای متعال تصور و صورتی برای هیچ کس حاصل نمی شود. تصور کردن معلوم از ویژگی های علم حصولی است، ولی کدام عالم می تواند بر معلومی همچون حق تعالی احاطه یابد؟ پس راه وصول منحصر به معرفت حضوری و شهودی است و آن بدون تجلی حق تعالی بر انسان ممکن نیست. هر انسانی به اندازه تجلی که از جانب حق به او افاضه شده، می تواند از این معرفت برخوردار گردد. البته اکتنا بر ذات برای هیچ کسی ممکن نخواهد بود، چه این که مولی الموحدین والعارفین علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید: «الحمد لله الذی لایدرکه بعد الهمم و لایناله غوص الفطن» (۹) امام خمینی قدس سره در این باره می فرماید: فکر و علم حصولی نمی توانند وجود را معرفی نمایند، زیرا فکر ترتیب اموری است برای وصول به امور دیگر. لذا فکر به عالم کثرت و غیریت مربوط می باشد، و راهی در باب

توحید و نفی کثرت ندارد. اما علم شهودی و شناخت حضوری، ایجاد وحدت می نماید؛ برخلاف علم حصولی که ویژگی کثرت آفرینی دارد و ملاک آن غیریت است. در علم حضوری ملاک هویت و نفی غیریت و دوگانگی است و همه تعینات زدوده می شود. (۱۰) امام قدس سره معتقد است که فقط از راه علم حضوری که نوعی تجلی ظاهر در مظهر است، می توان به کمال معرفت خدا راه پیدا کرد و فانی در او شد و از تجلی او بهره جست. قلب انسان کامل، ظرف تجلیات حق تعالی است و سالک با قدم عارفانه خود به مقامی نائل می شود که دیگر فعل خود را نمی بیند. در چنین حالی از تجلی افعالی حضرت حق بهره مند شده و آن گاه از حجاب افعال گذشته، حق تعالی با اسمای صفاتی بر قلب او تجلی می نماید که در این صورت، منشا خبرهای او از اسماء صفات خواهد بود و آن گاه که از این مرحله نیز بگذرد، از مرتبه فنا و بالاتری برخوردار خواهد گشت و این در صورتی است که حق با اسمای ذاتی اش بر او تجلی می نماید و بی شک اصل سلوک در این مراتب و مراحل، دارای شدت و ضعف می باشد. (۱۱)

فنا یکی از اساسی ترین مسائل عرفان اسلامی است و عارف بدین طریق به پیشگاه دوست راه می یابد و از محبت برخوردار می گردد. مولوی می گوید: هیچ کس را تا نگردد او فنا نیست ره در بارگاه کبریا گرچه آن وصلت، بقا اندر فناست لیک در اول فنا اندر بقاست چیست موج فلک؟ این نیستی عاشقان را مذهب و دین، نیستی نیستی هستت کند، ای مرد راه نیست شو تا هست گردی از اله و در جای دیگر می گوید: تا تو پیدایی، خدا باشد نهان تو نهان شو تا که حق گردد عیان چون بر افتد از جمال او نقاب از پس هر ذره تابد آفتاب وقتی این معارف برای سالک به دست آید، او قدرت، عظمت، اراده و علم الهی را در همه جا مشاهده می کند. ۳. شاخصه های عرفان از دیدگاه امام خمینی قدس سره امام رحمه الله از جمله عارفانی است که بعد از معصومین علیهم السلام با جلوه های حضور ربانی خود توانست دنیاهای وسیعی را به روی دین داران و دین باوران بگشاید و حیاتی دیگر به جهان آدمیان بخشید. ایشان در همه عرصه ها با نگاه جامع گرایانه خود، حیات آدمی را معنی دارتر نمود. امام قدس سره حقایق نهفته ای را که در همه آدمیان وجود دارد آشکار نمود و باورهای کارآمد در حوزه انسانی را حیاتی دیگر بخشید. ایشان مانند آن عارفانی نبود که حضور مدبرانه خود برای اصلاح و تدبیر جامعه را در شان و منزلت خویش ندانند و آن را منافی با سلوک عرفانی، قلمداد کنند؛ بلکه ایشان برای تکمیل مراحل و مراقبت عرفانی، چنین حضوری را در متن جامعه لازم و ضروری می دانستند. البته چنین مجموعه ای از مقامات و کرامات، بدون توفیق حضرت پروردگار نبوده است. در اینجا نگاهی گذرا به شاخصه های عرفانی امام می اندازیم تا پویایی عرفان حضرت امام قدس سره روشن تر گردد. ۱. ۳. تمسک به ولایت انسان کامل خدای سبحان مقام ولایت مطلقه را واسطه فیض و افاضه خویش قرار داده است و از طریق آن مقام است که خدای متعال فیوضات و برکات خود را بر همه موجودات و بر انسان ها نازل می فرماید و از آن سو نیز به وساطت ولایت مطلقه است که همه موجودات و از جمله انسان به سوی پروردگار صعود می یابند. به تعبیر دیگر، چه در قوس نزول و چه در قوس صعود، انسان کامل که دارای مقام رفیع ولایت مطلقه است، وساطت می کند. حامل ولایت مطلقه، خلیفه اعظم حق تعالی است و آدم حقیقی و انسان کبیر می باشد که مسجود سجود ملائکه الهی است. او در حقیقت مخلوق اول حق تعالی است. گاهی از آن به «قلم اعلی» و گاهی به «عقل» و گاهی به «روح اعظم» تعبیر شده است. در سیر و سلوک عرفانی تمسک به اولیای کامل الهی از ضروریات شمرده می شود و در تمام مراحل سلوک علمی و عملی به واسطه آن ولی مطلق است که انسان عارف و سالک، از عنایت خاص باری تعالی برخوردار می گردد. داشتن این ولایت اصلی ترین رکن در طی مراحل سلوک است، چه این که در روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده که اسلام بر پنج رکن بنا نهاده شده: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت که مهم ترین پایه آن، ولایت است. حضرت امام قدس سره در کتاب آداب الصلوة با بیانی دقیق لطایف معنای ولایتی نماز را ذکر کرده اند. ایشان در سر نوشتن کلمات «لا اله الا الله، محمد رسول الله و علی امیر المؤمنین» بر همه موجودات از عرش اعلی تا انتهای ارضین می فرماید: نکته عرفانیه آن است که حقیقت خلافت و ولایت ظهور الوهیت است و آن اصل وجود و کمال آن است و هر موجودی که حظی از

کمال دارد، از حقیقت الوهیت و ظهور آن که حقیقت خلافت و ولایت است، حظی دارد و لطیفه الهیه در سرتاسر کائنات از عوالم غیب تا منتهای عالم شهادت بر ناصیه همه ثبت است و آن لطیفه الهیه حقیقت، «وجود منبسط» و «نفس الرحمن» و «حق مخلوق به» است که بعینه باطن خلافت ختمیه و ولایت مطلقه علویه است و از این جهت است که شیخ عارف شاه آبادی (دام ظلّه) می فرمود که شهادت به ولایت در شهادت به رسالت نهفته است، زیرا که ولایت، باطن رسالت است و نویسندگانی گویند که در شهادت به الوهیت شهادتین منطوی است جمعا و در شهادت به رسالت آن دو شهادت نیز منطوی است، چنانچه در شهادت به ولایت آن دو شهادت دیگر منطوی است. (۱۲) با عنایت به حضور علمی و عینی حضرات معصومین که حاملان واقعی آن ولایت مطلقه اند، ضرورت تمسک به آنان در سیر و سلوک علمی و عملی نیز روشن خواهد گردید. امام خمینی قدس سره از جمله عارفان کم نظیری است که در شناخت مصادیق کامل خلیفه اعظم که هم اکنون در وجود مقدس امام زمان علیه السلام متبلور است، راه صواب را به درستی و کمال شناختند و بر همان اساس طی طریق نموده و در تمام مراحل به آن مجرای اصلی فیض توجه عمیق داشته است، چه این که از کلمات آن عارف بزرگ استفاده می شود. (۱۳) ۲. ۳. توسل به اهل بیت علیهم السلام با توجه به آنچه که در بحث تمسک گذشت، توسل و استشفاع از صاحبان آن مقام برای دریافت فیض و سلوک عملی ضروری خواهد بود، زیرا عارف چه در شناخت حضوری و چه در عبادات عملی، بدون مجرای فیض، کار به جایی نخواهد برد. امام صادق علیه السلام در بیانی نورانی می فرماید: «بنا عرف الله و بنا عبد الله و لو لانا ما عرف الله و ما عبد الله» (۱۴) سالک مجذوب یا مجذوب سالک برای وصول به هر مقام معنوی و درک هر اسم از اسمای الهی باید از مظاهر و مجاری آن استمداد جوید. امامان معصوم که معادن کلمات الهی و ارکان توحید الوهیند و از نشانه ها و مقامات الهی برخوردارند، واسطه برخورداری از رحمت رحیمیه و رحمانیه حق تعالی در قوس صعودند، چنان که در قوس نزول واسطه فیض بودند. در دعای رجبیه وارد شده است: «فجعلتهم معادن لکلماتک و ارکانا لتوحیدک و آیاتک و مقاماتک التی لاتعطیل لها فی کل مکان یعرفک بها من عرفک لافرق بینک و بینها الا انهم عبادک و خلقک فتقها و رتقها بیدک بدءها منک و عودها الیک (۱۵) خدایا! قرار دادی (اهل بیت) را معادن کلمات و ارکان توحید و آیات و مقامات خویش که در هیچ مکانی تعطیل بردار نیستند. هر کس تو را شناخت، به واسطه معرفت آنان شناخته است، بین تو و آن ها فرق نیست مگر این که آنان بنده و مخلوق تو هستند، از تو آغاز و به سوی تو بازمی گردند.» به همین جهت است که معرفت، محبت و اطاعت از آنان یک وظیفه عمومی و شرط سلوک است. اطاعت از آنان، اطاعت از حضرت حق و معصیت و نافرمانی آنان، معصیت او و دوستی آنان، دوستی با حق متعال و دشمنی با آنان، دشمنی با حضرت ذوالجلال است و این نکته ظریف در زیارت جامعه عنوان شده است: «من والا- کم فقد و الی الله من عاداکم فقد عاد الله و من احبکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد ابغض الله.» (۱۶) توسل به حضرات معصومان در تشخیص راه و رسیدن به مقصد که به اصطلاح سیر در قوس صعود است، برای وصول به قرب باری تعالی، امری بسیار بدیهی و روشن است و تمامیت و کمالیت نعمت خدای متعال بر بشریت که در آیه شریفه «الیوم اکملت لکم دینکم» (مائده: ۳) مطرح شد، به همین معناست. خدا به واسطه این ولایت است که نعمت و حجت را بر همه و خصوصا سالکان کوی طریقت تمام نموده و راه بهانه را از هر دری بسته است. امام خمینی قدس سره در مقام توسل به اهل بیت علیه السلام زبازد خاص و عام بود. حضور شبانگاهی ایشان در حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ایامی که در نجف اشرف بودند و توسلات مکرر و اشک و سوز در مصائب اهل بیت علیهم السلام خصوصا سیدالعارفین حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام و بانوی ولایت حضرت زهرا علیها السلام از بارزترین جلوه های زندگی معنوی امام بود. امام رحمه الله بر این باور بودند که ارتباط با این بزرگواران ضروری است و در جدایی از آنان، انحراف، گمراهی و هلاکت است. ۳. ۳. توجه به قرآن صاعد دعاها و مناجات های ماثوره که در حقیقت قرآن صاعد است، نقش بسیار عمیقی را در سازندگی و رشد معنوی انسان ایفا می کند. گرچه توجه به ذکر و ورد در عرفان نظری از اهمیت ویژه ای برخوردار است، اما در کتب عرفانی مانند فصوص الحکم، مصباح

الانس، تمهید القواعد و مانند آن، کمتر به چنین سفارش هایی برخورد می کنیم. برای ورود در فضای دعا و مناجات با حضرت دوست توجه به مناجات های ماثوره از معصومان علیهم السلام ضرورت دارد، زیرا باید ادب سخن گفتن با دوست را از آنان که به مقام وصل و قرب الهی رسیدند، یاد گرفت، و آن بزرگواران در این دعاهای ماثوره شیوه سخن گفتن و نوع درخواست از محبوب حقیقی را به انسان ها می آموزند. امام خمینی قدس سره در کتب عرفانی خود مانند: شرح دعای سحر و تعلیقه بر فصوص الحکم و در سخنرانی های خود، مکرر از دعا سخن می گفتند. امام در ضرورت توجه به ادعیه می فرماید: این ادعیه انسان را از این ظلمت بیرون می برد. وقتی که از این ظلمت بیرون رفت، انسانی می شود که برای خدا کار می کند، کار می کند، اما برای خدا، شمشیر می زند برای خدا، مقاتله می کند برای خدا، قیامش برای خداست، نه این است که ادعیه انسان را از این کار بازمی دارد. (۱۷)

چنین نگاهی به دعا که در تمام ابعاد زندگی، نقش مهم خود را می تواند ایفا کند، بسیار کارگشا است. از این رو، فرهنگ دعا و مناجات باید در جامعه ما، خصوصاً نسل جوان، عمومی و فراگیر شود تا جامعه از برکات حضور دعا برای اصلاح خود بیشترین بهره را ببرد. امام می فرماید: در هر صورت ظرافتی در این ادعیه مبارک هست که سابقه ندارد، این ها را توجه بکنید، انسان را این ادعیه می تواند حرکت بدهد. (۱۸) این ادعیه، در ماه مبارک رجب و خصوصاً در ماه مبارک شعبان، این ها مقدمه و آرایش است که انسان به حسب قلب خودش می کند، برای این که مهیا شود برود مهمانی، مهمانی خدا. (۱۹) ایشان نسبت به مناجات شعبانیه که دنیایی از معارف الهی را به بشر تعلیم می دهد و برای اهل معرفت سرچشمه بسیاری از معارف و زیبایی های جمال خداست، عنایت خاصی داشتند و مکرر به خواندن آن سفارش می فرمودند، زیرا بالاترین مرحله سلوک که مقام فنا و برخورداری از عظمت نور الهی است، از مهم ترین دستاوردها و ره آوردهای این مناجات عظیم و جلیل القدر است، به خصوص امام قدس سره با این فراز از مناجات شعبانیه بسیار انس داشت و دیگران را نیز بدان سفارش می کرد: «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمه و تصیر ارواحنا معلقه بعز قدسک، الاهی واجعلنی ممن نادیته فاجابک و لاحظته فصعق لجلالک فناجیته سرا و عمل لک جهراً» (۲۰)؛ خدایا! کمال دل بستگی به خودت را به من عطا فرما و دیدگان دل ما را با پرتو نورانیت نظرش به سوی تو، نورانی فرما تا دیده دل ها حجاب های نور را بدرد و به معدن عظمت و بزرگی ات برسد و روح های ما را به درگاه عز قدس تو درآویزد. بارها! مرا از جمله کسانی قرار ده که صدایشان زدی، اجابت کردند و به ایشان نظر کردی، پس در برابر جلال تو مدهوش شده، پس در سر با آنان سخن گفتی و آنان آشکارا برای تو عمل کردند». امام در مورد این مناجات می فرماید: مناجات شعبانیه از بزرگ ترین مناجات و عظیم ترین معارف الهی و از بزرگ ترین اموری است که آن هایی که اهلش هستند، می توانند تا حدود ادراک خودشان استفاده کنند. (۲۱) ۳. ۴. جمع بین شریعت و طریقت امام خمینی قدس سره از عارفانی است که جدایی بین این دو را هلاکت می داند و بی اعتنایی به ظواهر شریعت را تا انتهای سلوک که جدایی از نشئه ملکی و دنیایی است، جایز نمی شمرد، بلکه خود به عنوان فقیهی صاحب نظر و صاحب فتوا، تحیر و سرگردانی را از مقلدان رفع کرده، راه عملی سلوک را که توجه به واجبات الهی و مستحبات و ترک محرّمات و مکروهات است، فراروی آنان قرار داد. امام قدس سره درباره توجه به شریعت در رسیدن به منازل و مقامات عرفانی می فرماید: و بدان که هیچ راهی در معارف الهیه پیموده نمی شود، مگر آن که ابتدا کند انسان از ظاهر شریعت، و تا انسان متادب به آداب شریعت حقه نشود، هیچ یک از اخلاق حسنه از برای او به حقیقت پیدا نشود و ممکن نیست که نور معرفت الهی در قلب او جلوه کند و علم باطن و اسرار شریعت از برای او منکشف شود. و پس از انکشاف حقیقت و بروز انوار معارف در قلب نیز متادب به آداب ظاهر خواهد بود و از این جهت، دعوی بعضی باطل است که به ترک ظاهر، علم باطن پیدا شود یا پس از پیدایش آن، به آداب ظاهره احتیاج نباشد و این از جهل گوینده است به مقامات عبادت و مدارج انسانیت. (۲۲) امام قدس سره در دو کتاب «آداب الصلوئه» و «سرا الصلوئه» به بیانی زیبا، شریعت و طریقت را به یکدیگر پیوند می دهد و حقیقت عرفان را در احکام شریعت جاری می کند و می

فرماید: و محصل مقصود ما از این فصل آن است که نماز، بلکه جمیع عبادات را غیر از این صورت و قشر و مجاز، باطن و لب و حقیقتی است. این از طریق عقل معلوم است و از طریق نقل، شواهد کثیره دارد. (۲۳) شاید بتوان گفت که فقه، فلسفه و عرفان سه راس یک هرم هستند که بدون آن‌ها جامعیت در دین فهمی حاصل نخواهد شد. در بین علمای سلف به ندرت افرادی یافت می‌شوند که چون مرحوم محمد حسین غروی اصفهانی «فقیه الفلاسفه» و «فیلسوف الفقها» لقب گرفته باشند، اما امام راحل قدس سره، به حق صدرنشین این حلقه و جامع منقول، معقول و مشهود است و لقب «فقیه العرفا» و «عارف الفقها» براننده ایشان است. امام رحمه الله در منصب مرجعیت فقهی و در مقام افتا به عنوان یک فقیه اصولی، مسائل ظاهری مربوط به اعمال را استخراج می‌کرد اما این برنامه‌های عبادی غیر از احکام، آدابی دارد که بخشی از آن به عنوان مستحب در کتب فقهی و روایی آمده و بخشی دیگر در کتب اخلاقی ذکر شده است، ولی بخش مهم آن مربوط به اسرار عبادات است که در واقع روح و باطن عبادت می‌باشد و در حقیقت همین است که با روح و باطن انسان مرتبط بوده و حشر او در قیامت با این باطن خواهد بود. امام قدس سره به عنوان یک فقیه الهی در رساله عملیه اش کیفیت ظواهر احکام را که شرط اساسی در سلوک عرفانی است، مشخص می‌کرد و به عنوان یک عالم اخلاقی که متعلق به اخلاق الهی بود، در آثاری چون «آداب الصلوة»، آداب بعضی از احکام شریعت را تبیین می‌فرمود و از سویی دیگر به عنوان یک عارف، به اسرار عبادات مانند نماز که نقش عمیق و بسیار مهم و سازنده‌ای در تکوین شخصیت انسانی را دارد، می‌پرداخت و با مباحث بسیار عمیق آنچه را که مربوط به سر و روح و جان عبادات است را بازگو می‌نمود. چنین جمعی آن‌هم با نظر عمیق و دقیق، نگاهی بنیادین و پایه‌ای را نسبت به عبادات فراروی سالکان و مؤمنان قرار می‌دهد. ۳. ۵. سالک سفرهای چهارگانه عارفان در سیر و سلوک خود از دو مسؤولیت بزرگ سخن می‌گویند: یکی مربوط به خود و دیگری مربوط به جامعه و هم از این روست که بحث سفرهای چهارگانه را مطرح می‌کنند. (۲۴) امام قدس سره این سفرها را با بیانی عمیق در آخر کتاب «مصباح الهدایة الی الخلفاء و الولاة» ذکر کرده، می‌فرماید: این چهار سفر برای هر صاحب شریعت و رسولی باید وجود داشته باشد، گرچه در عین حال مراتب آن‌ها با یکدیگر فرق می‌کند. زیرا بعضی از پیامبران که رسولند، مظهر اسم رحمت هستند و این‌ها در سفر اولشان ظهور اسم «الرحمن» را در همه عالم مشاهده می‌نمایند و در پایان سفر دوم به دست خواهند آورد که همه چیز در اسم «الرحمن» غرق است، لذا به هنگام بازگشت از این سفر با رحمت و وجود رحمانی به این جهان بازمی‌گردند و دوره نبوتشان محدود می‌شود. و به همین صورت است مظاهر دیگر اسماء به حسب اختلافی که در آنان در حضرت علمی نهفته است تا این که به مظهر اسم «الله» می‌رسد که چنین پیامبر سالکی در پایان سفر اول مشاهده می‌کند ظهور حق را با همه شؤنش و هیچ شانی از حق تعالی او را از شان دیگر حق مشغول نمی‌کند و انتهای سفر دومش به این است که همه حقایق را در اسم جامع الهی مستهلک می‌بیند و حتی خود او نیز در احدیت محض مستهلک می‌شود، پس با وجود جامع الهی به سوی خلق بازمی‌گردد در حالی که نبوت ازلی و ابدی و خلافت ظاهری و باطنی را داراست. (۲۵) آن‌گاه امام قدس سره می‌فرماید که این سفرها، حتی سفر چهارم، برای اولیای الهی نیز حاصل می‌شود، چنان که برای مولا امیرالمؤمنین و فرزندان معصومش علیهم السلام دست داد. بی تردید بعد از معصومین علیهم السلام هر کس که به آنان مانندتر و محرم‌تر است، به اندازه سعه وجودی خود می‌تواند از این سفرها برخوردار باشد و صاحب جلوات حق تعالی گردد و به توحید علمی و عینی نائل شود. بسیاری از سالکان در دو سفر اول، در حد ظرفیت و قابلیت خود توفیق حضور پیدا می‌کنند، اما در بهره‌دهی این حضور و به تعبیر دیگر در سفر سوم و چهارم، توفیق چندانی ندارند. امام خمینی قدس سره در این دو سیر پایانی نیز گوی سبقت را از دیگران ربودند و به حق به زیباترین صورت این منازل را طی کردند. امام قدس سره سفر به سوی خلق و هدایت آنان را به بهترین شکل به پایان رسانده، با نشان دادن جمال الهی، سفره عشق عقیف و محبت الهی را به روی جامعه مشتاق به گرایش‌های مقدس گستراند و به عواطف انسانی جهت مثبت داد و آنان را از محبت‌های دروغین رهانید. این همه به برکت شوریدگی و دل‌بردگی و تابندگی دل‌نورانی امام رحمه الله بود و حقا

امام مصداق کامل این سخن بود که: عارفی کز نور حق تابنده شد عالمی از نور او پابنده شد درد و داغش خلق را آرد خروش جمله گیرند پرچم حق را به دوش ۳. ۶. عدم تقید به منازل عرفا عارفان در عرفان عملی بر این باورند که باید منزل ها را به ترتیب طی نمود تا به شهود و حضور و حقیقت توحید نائل گشت و چنین سیری یک امر ضروری است. تعداد این منازل را به اختلاف دو، سه، چهار، هفت، هزار و بعضی بیشتر می دانند. خواجه عبدالله انصاری در کتاب منازل السائرين صد منزل از این منازل را ذکر کرده است. آنان بر این باور بودند که طی این منازل باید به ترتیب صورت گیرد، زیرا بدون طی نمودن منزل قبلی، ورود به منزل بعدی امکان پذیر نیست. بی شک چنین تفسیری از منازل عرفانی، راه را بر بسیاری از سالکان می بندد و حضور در میدان عرفان را تنها برای عده ای خاص باز می گذارد. امام قدس سره با عدم تقید و پای بندی به منازلی که عرفا ذکر کرده اند، راه ورود به عرصه عرفان عملی را برای همه اقشار و طبقات باز کردند و به شکلی زیبا و لطیف عرصه حضور را از آن فضای تنگ و محیط بسته به یک فضای باز و فراگیر تبدیل نمودند. به بیانی دیگر، عرفان امام، یک عرفان خالص و بی تکلف و جامع و همه گیر بود. امام قدس سره اختلاف در تعدد این منازل را اعتباری دانسته، می فرماید: بدان که برای انسان مقامات و مدارجی است، و به اعتباری او را دارای دو مقام دانند: یکی مقام دنیا و شهادت است و دیگر مقام آخرت و غیب؛ که یکی ظل رحمان و دیگری ظل رحیم است و به حسب این اعتبار در ظل و مریوب جمیع اسماء ذی ظل و رب و در حیطه دو اسم «رحمان» و «رحیم» واقع است، چنان که جمع فرموده در آیه شریفه «بسم الله الرحمن الرحیم» و عرفا گویند: «ظهر الوجود بسم الله الرحمن الرحیم» و این دو مقام در انسان کامل از ظهور مشیت مطلقه از مکارن غیب احدی تا مقبض هیولی یا مقبض ارض سابع که حجاب انسانیت است، به طریقه عرفای شامخین... و به اعتباری دارای سه مقام است: یکی مقام ملک و دنیا و دوم مقام برزخ و سوم مقام عقل و آخرت... و به اعتباری دارای چهار مقام تواند بود: ملک و ملکوت و جبروت و لاهوت؛ و به اعتباری دارای پنج مقام است: شهادت مطلقه و غیب مطلقه و شهادت مضاف و غیب مضاف و مقام کون جامع؛ و به اعتباری دارای هفت مقام است، معروف به هفت شهر عشق... و به اعتبار تفصیلی دارای صد منزل یا هزار منزل است؛... همین طور از برای نماز که در بین عبادات سمت جامعیت و عمودیت دارد، این مقام طابق النعل بالنعل است، زیرا که (نماز دربردارنده) جمیع مقامات معنویه انسانی به حسب سفر معنوی اوست؛ از منتها النزول عالم ملکی که بیت مظلمه نفس است تا غایه القصوای معراج حقیقی روحانی که وصول به فناء الله است. (۲۶) از مطالب فوق، چهار نکته استفاده می شود: ۱- مقامات و منازل، برای اهل سلوک ضرورت دارد. ۲- دایره سیر سالک از ظل و سایه اسم رحمان تا ظل و سایه اسم رحیم است. ۳- تفکیک مقامات و منازل به صد یا هزار و یا کمتر و بیشتر، اعتباری است و هر کس از اهل سیر و سلوک را مقامی مختص به خود است. ۴- نماز در بین عبادات، جمیع این مقامات معنوی را واجد است و نردبان عروج اهل معرفت است. نکته مهم این که امام قدس سره همچون سایر عارفان طی منزل را امری ضروری می داند، اما اختلاف آشکاری که بین دو شیوه از طی منزل وجود دارد، این است که عارفان منازل را به آن ترتیب خاص تعیین کرده اند و به همان شیوه، خود و دیگران را به آن ملزم می نمایند، اما امام قدس سره شرط سیر و سلوک و طی منازل و مقامات را رعایت دقیق احکام شریعت می داند و آن الزام عارفان را نمی پسندد و خود را به آن شیوه مقید نکرده است، بلکه مهم آن است که شریعت و احکام آن را همان طور که امین وحی به بشر ابلاغ نموده، مبنای ریاضت و سیر و سلوک خود قرار دهد تا به قلبی سلیم که حقیقت توحید فعلی و عملی است نائل گردد. ۳. ۷. جامعه گرایی عرفان امام بسیاری از عارفان بر این باورند که عارف باید اهل عزلت و گوشه گیری باشد و از این طریق جامعه را هدایت کند و آنان را با معارف الهی و شهودی سیراب نماید و عده ای بر این باور بودند که حضور عارفان در صحنه سیاست و اداره امور جامعه، با شان و منزلت آنان سازگاری ندارد، لذا همواره تا آخر عمر خود عزلت را بر چنین حضوری ترجیح می دادند و آن را لازم می دانستند. امام قدس سره، حضور در جامعه و صرف وقت برای تدبیر امور دنیوی مردم را نه این که دون شان نمی دانستند؛ بلکه چنین حضوری را برای اصلاح جامعه لازم می دانستند. ایشان بر آن بود که عارف، در

ادای تکلیف، کارآمدترین فرد در اصلاح امور جامعه بشری است و قبول ریاست نه تنها با عرفان منافات ندارد، بلکه بی توجهی به آن و دیگر زخارف دنیا در صورتی عملی خواهد بود که در این عرصه ها حاضر شود، اما بی اعتنا به آن باشد، زیرا حقیقت زهد، گریزان بودن از دنیا نیست، بلکه عدم دلبستگی به آن است. امام رحمه الله در عین احترام عمیق به عرفای اسلامی، از اندیشه جدایی عرفان از دنیا و عزلت‌گزینی آنان شکوه داشت و می فرمود: اسلام غریب است، از اول غریب بوده و الان هم غریب است. برای این که غریب آن است که نمی شناسند او را. در یک جامعه ای هست او، اما نمی شناسند. همیشه یک ورق را گرفته اند و آن ورق دیگر را حذف کرده اند، یا مخالفت با آن کرده اند. یک مدت زیادی گرفتار عرفا بودیم. اسلام گرفتار عرفا بود، آن ها خدمتشان خوب بود، اما گرفتاری برای این بود که همه چیز را برمی گردانند به آن طرف، هر چه دستشان هر آیه ای دستشان می آمد می رفت آن طرف. مثل تفسیر ملا عبدالرزاق، خوب او مرد بسیار دانشمندی و بافضیلتی است، اما همه قرآن را برمی گردانند به این طرف. ۸.۳. پیوند سیاست و عرفان یکی از شاخصه های عرفانی امام، پیوند بین سیاست و عرفان بوده است. در تاریخ اسلام، به جز دوره پربرکت حکومت نبی اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه و امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام هیچ گاه حکومت به تمام معنای کلمه در دست صالحان قرار نگرفت. محجوریت رهبران الهی و نخبگان و شایستگان از حکومت، اندک اندک این تصور غلط را به وجود آورد که حکومت و سیاست متعلق به بی دین هاست و دین داران از آن گریزانند. تبلیغات حکومت های جائز بر اندیشه جدایی دین از سیاست بیش از پیش دامن زد و شرایطی به وجود آورد که به تعبیر حضرت امام، آخوند سیاسی مساوی با آخوند بی دین شده بود و می رفت که به عنوان یک باور حتی در بین دین داران و روحانیان درآید. امام خمینی قدس سره در چنین وضعیتی نهضت اسلامی را آغاز کرد و در تداوم آن حکومتی بر پایه اسلام بنیان گذاشت و ده سال در مسند حکومت و سیاست، به هدایت و ارشاد جامعه پرداخت. امام قدس سره برخلاف عرفای دیگر که ورود در دنیای سیاست و حضور در متن جامعه را، برای هدایت و تدبیر عموم، با منزلت و شان عرفانی عارفان سازگار نمی یافتند، این حضور را لازم می دانستند، زیرا معتقد بودند در دنیای سیاست، باید آن شوق و انگیزه و عشق و محبت در تمام مراحل اصلاح جامعه حضور یابد و چون توده مردم از ظرفیت های گوناگونی برخوردار هستند، باید آن را تنزل داده تا هر کس به اندازه سعه وجودی و قابلیت خود از آن حقایق برخوردار شود. ایشان با این شیوه توانستند در همه اقشار مردم عارف و اهل دل تربیت کنند. ۹.۳. پیوند حماسه و عرفان روح حماسی به معنای واقعی از دیگر ویژگی های عارفان الهی است. عرفا به واسطه جهت بخشی به قوه غضبی خود، مظهر غضب و خشم الهی در برابر کفر و الحاد و نفاق و پستی و زبونی می شوند و با ارتباط با آن قدرت لایزال و مبدا ازلی و ابدی، هراس و ترسی به خود راه نمی دهند، زیرا برای غیر حق تعالی، قدرتی را معتقد نیستند و با این باور به مقام شهود و حضور نائل شده اند و ست خدا را در همه جا ناظر و حاضر می دیدند. این نکته رمز فهم زیباترین صحنه حماسی عارفان یعنی حماسه عاشورا است که عمیق ترین پیوند حماسه و عرفان را به منصف ظهور رساند و این پیوند جاودانه، آن حقیقت را برای همیشه زنده نگه داشته و در هر زمان برای احقاق حق و ابطال باطل الگو گردید. امام قدس سره به شکل عملی همگان را به این باور رساند که تکرار صحنه های حماسی نظیر عاشورا امری ممکن است و اولین قدم آن است که رویارویی با ظلم و ظالمان، با اتکا به قدرت لایزال الهی، امری ممکن و قریب الوقوع خواهد بود. ۱۰.۳. برخورد امام با عارف نمایان امام رحمه الله با عرفان فروشانی که از گرایش های عرفانی مردم، سوءاستفاده کرده، برای خود بساط و دستگامی درست می کنند، به شدت مخالفت می فرمود. امام، عارفان قلبی و صوفی نمایانی را که با دور افتادن از تعالیم اهل بیت، مردم را به جای آن که به سوی خدا بخوانند، به سوی خود دعوت می کنند، از دایره عارفان حقیقی خارج می دانست. از این رو می فرماید: از صوفی ها، صفا ندیدم هرگز زین طایفه من، وفا ندیدم هرگز (۲۷) سر مخالفت امام با عارف نمایان این بود که آنان مردم را به رکود، جمود و گوشه نشینی ترغیب می کنند، در حالی که نتیجه این تعالیم، چیزی جز ظلم پذیری و قبول سلطه طاغوت و در نتیجه بیرون رفتن از ولایت خدا نیست. اساسا عرفان با ادعا و تظاهر

مناسبتی ندارد و برای سلوک معنوی نیازی به کلاه و کشکول و تبریز نیست. عرفان در متن زندگی جاری است و ارتباطی با این امور ندارد، زیرا حقیقت عرفان عبارت است از خود را ندیدن و در همه حال خدا را دیدن. امام در یکی از سروده هایش می‌فرماید: بر فراز دار فریاد اناالحق می‌زنی مدعی حق طلب! انیت و انا چه شد؟ صوفی صافی اگر هستی بکن این خرقة را دم زدن از خویشتن با بوق و با کرنا چه شد؟ (۲۸) امام در مبارزه با عرفان منفی به ترویج عرفان حماسی همت می‌گماشت، چنان که در بعضی از پیام هایشان بسیجیان و رزمندگان اسلام را مورد تمجید قرار می‌داد: «شما بسیجیان یک شبه راه صد ساله را پیمودید. بسیج شجره طیبه و درخت پرثمری است که شکوفه های آن بوی بهار وصل و حلاوت یقین می‌دهد.» و درباره شهدای راه دین و فضیلت می‌فرماید: «شهید نظر می‌کند به وجه الله. شهدا در قهقهه مستانه شان عند ربهم یرزقونند. خوشا به حال آنان که با شهادت رفتند. شهادت هنر مردان خداست.» امام در عین حال کسانی که بر اهل حق خرده می‌گرفتند، نیز مورد خطاب قرار می‌دهد و این شیوه برخورد با عارفان بالله را به هیچ وجه نمی‌پسندد، زیرا عارفان واقعی راه بیداری دل را به بشریت می‌نمایانند و بستر حضور در عالم معنا و دریافت فیض را هموار می‌سازند. از این رو، امام رحمه الله انکار نمودن بزرگان معرفت را مورد مذمت و نکوهش قرار می‌داد و به خرده گیران می‌فرمود: گر اهل نه‌ای، ز اهل حق خرده مگیر ای مرده، چو خود، زنده دلان مرده مگیر برخیز از این خواب گران، ای مهجور بیدار دلان، خواب گران پرده مگیر (۲۹) ۳. ۱۱. نگاه ابزاری به علم عرفان برخی از صاحبان علوم، اولاً فقط به علم خود می‌نگرند و برای علوم دیگر، یا ارزشی نمی‌نهند و یا بهای کمتری قائلند و ثانیاً نگاه ابزاری به آن علم ندارند و به نوعی آن را هدف و همه چیز خود می‌دانند. امام خمینی قدس سره معتقد بود هر علمی اگر به عنوان هدف تلقی شود، انسان را از مسیر منحرف می‌کند و چه بسا او را به جهنم روانه کند. امام در این باره می‌فرماید: گاهی علم توحید انسان را به جهنم می‌فرستد. گاهی علم عرفان انسان را به جهنم می‌رساند. گاهی علم فقه انسان را به جهنم می‌فرستد. گاهی علم اخلاق انسان را به جهنم می‌فرستد. با علم درست نمی‌شود، تزکیه می‌خواهد. (۳۰) ابن سینا نکته‌ای عمیق را در علم آموزی عرفان یادآوری می‌نماید و می‌گوید: اگر کسی عرفان را برای عرفان بیاموزد، مشرک است، زیرا دو چیز مورد نظر اوست: یکی خدا و دیگری خود عرفان. (۳۱) و این با غرضی که عارف دنبال می‌کند، سازگاری ندارد. البته ابزاری بودن هر علمی دارای شدت و ضعف است و باید از این جهت حرمت همه حفظ شود. از باب نمونه، علم فقه، بخشی از خواسته های انسان را تامین می‌کند و او را از وادی تحیر در مقام عمل نجات می‌دهد، لذا به اندازه رتبه و منزلت آن علم باید به آن بها داد و نباید علم را منحصر در فقه دانست و یا علم اخلاق و عرفان و فلسفه و علوم دیگر که هر کدام به آن اندازه‌ای که در ترقی و تعالی انسان نقش دارد، باید مورد توجه قرار گیرد. حضرت امام قدس سره توجه به ابزاری بودن این علوم را همواره گوشزد می‌نمود، زیرا اگر چنین نگاهی نسبت به این علوم نباشد و بلکه به عنوان هدف و مطلوب بالذات قرار گیرد، همه رهن و حجاب خواهد بود. حضرت امام قدس سره در مورد پرهیز از حجاب علم، خصوصاً فلسفه، خطاب به بعضی از نزدیکانش، راه‌نمایی‌ها و هشدارهایی در قالب شعر دارد که مروری بر آن خالی از لطف نیست: فاطمی که به علم فلسفه می‌نازد بر علم دگر، به آشکارا تازد ترسم که در این حجاب اکبر، آخر غافل شود و هستی خود را باز (۳۲) هر کجا که خدا حضور داشته باشد، نورانیت دارد و هر کجا که غفلت از او جایگزین حضور گردد، ظلمت است، گرچه کلاس درس توحید باشد: فاطمی که فنون فلسفه می‌خواند از فلسفه فاء و لام و سین می‌داند امید من آن است که با نور خدا خود را ز حجاب فلسفه برهاند (۳۳) و در جای دیگر می‌فرماید: فصلی بگشا که وصف رویت باشد آغازگر طره مویت باشد طومار علوم فلسفه در هم پیچ یارا نظری که ره به سویت باشد (۳۴) ۴. نتیجه جاذبه عرفانی یکی از اصیل ترین کشش های درونی و گرایش های فطری و مقدس انسان است که به هیچ رو قابل انکار یا درخور سهل انگاری نیست. این گرایش در دنیای پست مدرن امروز بطور مضاعف تشدید شده است. باید گفت: عرفای گذشته در پاسخ به این ندای درونی، راههایی را ارائه کردند که در عین ارزشمند بودن، نقایص و ضعف های غیر قابل اغماضی داشت. عارف نمایان و عرفان فروشان نیز با

سوءاستفاده از تقدس عرفان ناب، خلق خدا را به اشتباه انداختند. امروزه گرایش های عرفانی نه تنها در ایران اسلامی بلکه در سرتاسر دنیا به صورت گسترده تر به چشم می خورد. چه بسیار بودند و هستند تشنگان معنویت که در این وادی تیه از پا درآمدند و یا حیران بسر می برند. امام خمینی که احیاگر اسلام ناب - با تمام تعلیمات و آموزش های متعالی اش - بود، با استفاده از معارف مکتب اهل بیت عرفان را نیز در عرصه نظر و عمل از اوهام زدود. او عرفان اصیل اسلامی را زنده کرد و با ارائه عرفان بی پیرایه و خالص، قلب های بسیاری را متوجه این حقیقت نمود. امام به برکت این عرفان زنده و پویا، مردان و زنانی را تربیت کرد که حاضر بودند در راه خدا از همه چیز خود مایه بگذارند. جامعه انسانی محتاج عرفانی است که آن پیر سفر کرده به ما آموخت. شناساندن این عرفان خصوصا به نسل جوان و معنویت جو و عرضه آن به جهان تشنه معنویت، گامی است در جهت تحقق تمدن بزرگ اسلامی و آشنا کردن جهانیان با خدای دلپذیر. والله رثوف بالعباد. منابع و پی نوشت ها: (۱) ابونصر سراج طوسی، اللمع، انتشارات جهان، تهران، بی تا (از روی نسخه چاپ شدن در لیدن به تصحیح نیکلسون، ۱۹۱۴م)، ص ۲۱. ۲) امام خمینی: کلمات قصار؛ پندها و حکمت ها، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، تهران، ۱۳۷۲ش، ص ۱۷. ۳) همان (۴). همان (۵). همان (۶). همان، ص ۲۲. ۷) امام خمینی: تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس، مؤسسه پاسدار اسلام، قم، ۱۴۰۶ق، چاپ اول، ص ۵۵. ۸) در جای دیگر «کمال استجلا» را چنین معنا کرده اند: فظهور الحق فی المرأة الاتم کمال الجلاء و شهود نفسه فی تلك المرأة کمال الاستجلاء؛ شهود حق نفس خود را به اسم جامعش در مرآت اتم که همان انسان کامل باشد را کمال استجلا گویند. رک: همان، ص ۲۵۲. ۹) نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۰، چاپ دوم، خطبه اول، ص ۲. ۱۰) امام خمینی: پیشین، ص ۲۷۳ و همو: آداب الصلوة، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، تهران، ۱۳۷۸ش، ص ۲۸۴ و همو: چهل حدیث، مرکز فرهنگی رجاء، تهران، ۱۳۶۸، ص ۵۲۵. ۱۱) ر. ک: امام خمینی: تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس، پیشین، ص ۲۱ و همو: آداب الصلوة، پیشین، ص ۳۸۴ و همو: چهل حدیث، پیشین، ص ۵۲۵. ۱۲) امام خمینی: آداب الصلوة، پیشین، ص ۱۴۱. ۱۳) ر. ک: سیمای معصومین علیهم السلام در اندیشه امام خمینی قدس سره، تبیان، دفتر دوازدهم، مؤسسه تنظیم و نشر و آثار امام، تهران، ۱۳۷۸ش. ۱۴) به وسیله ما اهل بیت، خدا شناخته می گردد و پرستیده می شود و اگر ما نبودیم، خدا نه شناخته می شد و نه عبادت می گردید. ر. ک: محمدباقر مجلسی: بحارالانوار، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق، ج ۲۶، ص ۱۰۶، ۱۰۷ و ۲۴۷ و ج ۲۳، ص ۱۰۲. ۱۵) شیخ عباس قمی: مفاتیح الجنان، انتشارا نبوغ، قم، ۱۳۷۴ش، ص ۲۴۲. ۱۶) همان، ص ۹۸۶. ۱۷) امام خمینی: کلمات قصار؛ پندها و حکمت ها، پیشین، ص ۵۲. ۱۸) همان (۱۹). همان (۲۰). شیخ عباس قمی: پیشین، ص ۲۸۲. ۲۱) امام خمینی: کلمات قصار؛ پندها و حکمت ها، پیشین، ص ۵۲. ۲۲) امام خمینی: چهل حدیث، پیشین، ص ۸. ۲۳) امام خمینی: سرالصلوة، انتشارات پیام آزادی، تهران، ۱۳۶۰ش، ص ۷. ۲۴) ر. ک: امام خمینی: مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، تهران، ۱۳۷۲ش، ص ۲۱۰. ۲۵) همان، ص ۲۱۰. ۲۶) امام خمینی: سرالصلوة، پیشین، ص ۱۹-۲۱. ۲۷) امام خمینی: دیوان امام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، تهران، ۱۳۷۲ش، ص ۲۱۷. ۲۸) همان، ص ۹۴. ۲۹) همان، ص ۲۱۶. ۳۰) امام خمینی: کلمات قصار؛ پندها و حکمت ها، پیشین، ص ۶۷. ۳۱) ابن سینا: الاشارات و التیبهات، الجزء الثالث، النمط التاسع، الفصل العشرون. ۳۲) امام خمینی: دیوان امام، پیشین، ص ۲۰۵. ۳۳) همان، ص ۲۰۹. ۳۴) همان، ص ۲۰۵. منابع مقاله: مجله پژوهشهای علوم انسانی، شماره ۴، ۲۰۵؛

امام و عرفان

امام و عرفان «قسمت اول» «امام و عرفان» موضوع بحثی است که سرکار خانم طباطبایی برای جمعی از دانش پژوهان علوم اسلامی در واحد خواهران دفتر تبلیغات اسلامی در باره آن سخن گفته اند. آنچه پیش روی دارید حاصل تلاشی است که این واحد برای

ارایه این بحث در شکلی مطلوب نموده است. ضمن سپاسگزاری از این خواهران ارجمند شما را به پی گیری این مطلب خواندنی بویژه قسمت‌های آینده آن، دعوت می‌کنیم. * * * موضوعی که در باره آن بحث خواهیم کرد «امام و عرفان» است. هر چند که بحث کردن در باره عرفان، بسیار مشکل است، بخصوص برای کسی که خود، وارد در طریق سیر و سلوک نبوده و این راه پریچ و خم را طی نکرده باشد، و لیکن سخن گفتن در این باره و تبیین طریق سیر و سلوک و چگونگی وصول و ایصال «عارفان بالله و سالکان الی الله»، گذشته از شیرینی و دلپذیری آن، مقدمه و زمینه ای برای استقرار در صراط مستقیم و قدم نهادن در مسیر معرفت الله خواهد بود. یکی از الطاف الهی و توجهات حضرت حق، جل و علا نسبت به جامعه کنونی ما این بود که سمبل و نمونه بارز عرفان علمی و عملی، یعنی حضرت امام قدس سره را از نزدیک دیدند و با حضرتش ملموس و مأنوس بوده و بالاتر از آن، تحت زعامت و رهبری اش قرار گرفتند. اوامر حکیمانه او را که سرآمد عارفان و سالکان الی الله، استاد درد آشنای سیر و سلوک و عرفان علمی و عملی و به تعبیری، جامع اضداد بود، به گوش جان خریدند و در طول سالهای رهبری آن حضرت، تربیت توحیدی - عرفانی یافتند و دریچه عرفان مثبت شیعی به روی آنان باز و جرعه کوچکی از زمزم زلال معارف قلبی آن فرزانه وارسته را چشیدند که اقتضای بسی شکر به درگاه ایزد منان و درخواست علو درجات آن عارف واصل و راحل پیوسته را دارد. * * * موضوع عرفان هر علمی دارای موضوعی است. آنچه باعث تمایز علوم از یکدیگر می‌شود، موضوعات متفاوت آنهاست. به طور مثال، موضوع فلسفه، مطلق وجود است و یکی از شعبه های آن، «الهیات بالمعنی الاخص» است که در باره وجود خدا بحث می‌کند. همچنین موضوع فقه، افعال مکلفین است و همین طور علوم هندسه، فیزیک، فلسفه، عرفان و کلام ... با توجه به سخنان عرفا و تعریفهایی که در باره عرفان کرده اند، موضوع علم عرفان، ذات خداوند و اسماء و صفات اوست، یعنی معرفت نسبت به اسماء و صفات حق تعالی. در اینجا لازم است این نکته را یادآوری کنیم که مراد از «ذات خدا» که در موضوع علم عرفان به کار رفته است، شناخت ذات خداوند نیست، چرا که معرفت و شناخت ذات خدای سبحان بر احدی ممکن نیست، بلکه چون تصور اسماء و صفات خداوند، بدون ذات وی امکان ندارد، ذات حق تعالی را جزو موضوع قرار داده اند. حضرت امام قدس سره در کتاب «اربعین حدیث» در باب تفکر فرموده اند که شناخت ذات خدا برای هیچ کس میسر نیست و آیات قرآنی نیز بیانگر این است که تفکر، به هیچ وجه در آن ساحت مقدس، راه ندارد و هیچ کس حتی پیامبر اکرم (ص) که اشرف مخلوقات و اکمل موجودات است، مجاز به تفکر در ذات حق تعالی نیست که فرموده اند: «ما عَرَفْنَاكَ حَقُّ مَعْرِفَتِكَ» «ما آن گونه که سزاواری، تو را نشناختیم» و لیکن، معرفت و شناخت اسماء و صفات خدا امکان پذیر است. عالم، مظهر اسماء و صفات حق بوده و شناخت آن میسر است. بعضی می‌گویند روایت، حاکی از این است که در ذات خدا تفکر نکنید. چنین اشخاصی از دو جهت در اشتباهند، یکی اینکه خیال می‌کنند، منظور حکما از تفکر، تفکر در ذات خداست، در حالی که آنان نیز تفکر در ذات را ممنوع و ناممکن می‌دانند. دیگر اینکه گمان می‌کنند به طور مطلق نباید در باره خدا فکر کرد، در حالی که این سخن، مخالف با دعوت انبیاست که مردم را به تفکر، دعوت می‌کنند. در روایات مختلفی آمده است که یک ساعت فکر کردن، برتر از عبادت هفتاد سال است. به علاوه، روایت دیگری نیز داریم که می‌فرماید: «افضلُ العبادَةِ اذْمانُ التَّفْکَرِ فی اللّهِ و فی دَابَّتِهِ» برترین عبادت، تفکر در خدا و قدرت خداوند است. چنانچه این دو روایت را جمع کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که مراد از ممنوعیت تفکر، فکر کردن در ساحت اقدس ذات احدیت است، که به هیچ وجه و برای هیچ کس، امکان ندارد و نه در اسماء و صفات او. شیخ شبستری در کتاب «گلشن راز» می‌گوید: فکر کردن در آلاء (نعمتها)، شرط راه است، ولی در ذات حق، محض گناه است، یعنی فکر کردن در نعمتها و اسماء و صفات حق تعالی، شرط سیر و سلوک و پیمودن راه حق است. پیمودن این طریق، بدون معرفت و تفکر در نعمتهای الهی میسر نیست، اما اندیشیدن، در حیطه ذات پروردگار، گناه محض است. پس توجه عرفا به ذات خداوند، از این جهت است که شناخت اسماء و صفات خدا مورد نظر آنهاست و اسماء و صفات، بدون ذات نخواهند بود، اسماء و صفات، ظهور و جلوه ذاتند و همان ذات است که در اسماء و صفات،

متجلی می‌شود. حضرت امام قدس سره در وصف عرفان در کتاب «ره عشق» چنین می‌فرماید: عرفان راه رسیدن به حقیقت را نشان می‌دهد، هم حقیقت را بیان می‌کند و هم راه حقیقت را نشان می‌دهد. ایشان می‌فرمایند کتابهای فلسفی اسلام و کتابهای اهل حال (۱) و عرفان، هر کدام اثر مخصوص به خود را دارد و باعث ایجاد کمالاتی در انسان می‌شود. کتابهای فلسفی - به طور دورنما - انسان را با ماوراءالطبیعه، آشنا و کتابهای عرفانی، دلها را برای رسیدن به محبوب، آماده کرده، حقایق را بیان و راههای وصول به حقیقت را نشان می‌دهد. به عنوان مثال، کتاب «منازل السائرین» (۲) خواجه عبدالله انصاری در سیر و سلوک که امام امت (ره) بدان توجه داشته و گاه، آن را تدریس می‌کردند یا «مصباح الشریعه» برای آماده نمودن دلها موثر است. از همه این کتابها، دل انگیزتر و رباینده تر، مناجات و ادعیه ائمه معصومین علیهم السلام است. (۳) عرفان، اشرف علوم عرفان، اشرف علوم و بالاترین آنهاست و راه رسیدن به حقیقت را نشان می‌دهد. شرافت عرفان بر علوم دیگر به خاطر رجحان و برتری موضوع آن است. شیخ الرئیس بوعلی سینا در زمینه رجحان یک علم بر علم دیگر می‌گوید: موضوع علم راجح، باید از شمول و عمومیت بیشتری برخوردار باشد. علاوه بر این، از محسوسات، دورتر و به معقولات، نزدیکتر بوده و از مبادی کمتری استفاده کرده باشد. علم عرفان، به جهت دارا بودن این خصوصیات، علم اعلا نامیده شده و شرافت و رجحان پیدا کرده است. عرفان، راه وصول به حقیقت و یزگی عرفان این است که راههای وصول به حقیقت را نشان می‌دهد. گفتنی است که راهها مختلف بوده و با یکدیگر فرق دارند، هر چند که هدف آنها یکی است. عده ای - بر اساس روایت - معتقدند که اگر انسان چهل روز، گناه نکرده و تهذیب نفس نماید، چشمه های معرفت به رویش گشوده می‌شود. از این رو، لازمه معرفت الله و سیر و سلوک الی الله را تزکیه درون و پاک نمودن دل می‌دانند. عده دیگری بر این اعتقادند که ابتدا باید علم عرفان را آموخت، چرا که عمل، بدون علم، بی نتیجه است. مرحوم قیصری شارح کتاب «فصوص الحکم» اثر محی الدین ابن عربی که یکی از بزرگان عرفان است، در باره راههای وصول به حقیقت چنین می‌گوید: «اعْلَمَ اَيْدِكَ اللهُ أَنْ الْوَصُولَ إِلَى اللَّهِ سَبْحَانَهُ قَسِيمَان، عِلْمِيٌّ وَعَمَلِيٌّ. أَمَا وَالْعَمَلِيَّ مَشْرُوطٌ بِالْعِلْمِيِّ...» «راه وصول به حقیقت و سیر الی الله دو نوع است، یکی راه علمی و دیگر راه عملی، راه علمی، آن است که با درس خواندن و سیر علمی به آن مقام، دست یابد و راه عملی، آن است که با تهذیب نفس و ریاضت کشیدن شرعی، معرفت پیدا کند و لیکن راه عملی به شرطی موفق خواهد بود که مقرون به علم و آگاهی باشد.» بدون شک، ریاضت کشیدن و نفس را به رنج و سختی انداختن، خود دارای آثار و کراماتی است، همانند مرتاضهای هندی و کارهای غیر عادی آنان که برای ما اهمیتی ندارد. چنین اشخاصی از هر راه ممکن و نامشروع و با هر وسیله ای، نفس خود را به سختی می‌اندازند و چون نفس را مطیع فرمان خود کرده اند، قدرت انجام کارهای شگفت آور را پیدا نموده اند. گفتنی است، راهی که آنان برگزیده اند اشتباه بوده و بیراهه ای است که به کعبه مقصود نمی‌رسد، چرا که به قول معروف، هدف آنان، وسیله را توجیه می‌کند. از طرف دیگر پاداش به سختی انداختن خود را در همین دنیا می‌گیرند و در آخرت، بهره ای ندارند که انجام چنین کارهای غیر عادی، پاداش آنهاست. به علاوه از هدف اصلی یعنی قرب به حق تعالی و بندگی خدا، دور مانده اند، زیرا راه آنها نامشروع و مورد نهی خداوند متعال است و نکات دیگری، که ما در صدد بیان آن نیستیم. اما کسی که از گناه، اجتناب کرده و به واسطه دستورات شرع که خود، نوعی ریاضت شرعی برای نفس، محسوب می‌شود نفس خویش را تربیت کرده و مطیع فرمان خود کند، پس از چهل روز - که در روایت آمده - چشمه های معرفت به رویش گشوده می‌شود و به مقامی خواهد رسید که انجام کارهای غیر عادی و شگفت آور، در نزد او امری ساده است. مرحوم قیصری فرمود: راه عملی، مشروط به معرفت و علم است. چنانچه معرفت نباشد، عمل، بی نتیجه خواهد ماند، هر چند ممکن است آثار ظاهری برای وی حاصل گردد. اگر عمل کننده، مقرون به علم و مزین به معرفت باشد، به نتیجه مطلوب خواهد رسید چرا که آیین اسلام، دین بینش، معرفت و تفکر است. از این رو، یک سالک الی الله و یک شیعه عارف نمی‌تواند سیر و سلوک داشته باشد ولی اهل بصیرت و آگاهی نباشد، در غیر این صورت، نصیب او جز عرفان منفی، چیزی نخواهد بود و نمونه های آن نیز در تاریخ به

چشم می خورد. راههای سیر و سلوک و وصول به حق، هر چند مختلف است و لیکن، سعی و هدف تمام آن در این است که به یک حقیقت برسند و آن یافتن مقصود اصلی یعنی خداست. پویندگان این راهها می دانند که حقیقت و وجود اصلی به نام خدا بر این جهان، حاکم است و دیگران، وجود خارجی مستقلی ندارند و اشیاء، حقیقت نما هستند نه حقیقت، یعنی حقیقت را نشان می دهد، لکن تلاش آنها بر این است که این مهم را با تمام وجود خود درک کرده و این حقیقت را درون خود حل نمایند. آنچه برای آنان مهم است، حق و رسیدن به حقیقت است. همه این راهها، حاکی از یک حقیقت فیاض است که تمام ذرات عالم متوجه اوست. تمام موجودات جهان هستی، خدا را می خوانند و او را به بزرگی می ستایند، هر چند راههای آنان و نحوه طلبیدن آنها گوناگون است. بدین جهت گویند: به تعداد نفوس مردم، راه به سوی خدا وجود دارد. اما امام می فرماید: به هر دیاری بگذری به هر گروهی بنگری با صد زبان با صد بیان در ذکر او غوغا کنند «ادامه دارد». * * * * * پاورقی: ۱- «حال» که اصطلاحی عرفانی است، به حالتی گفته می شود که وقتی برای «عارف باللّه» ایجاد می شود، افق رؤیت حق به رویش گشوده شده و حقیقت را درک می کند. اینکه گویند: حال، اقتضای شهود دارد، از این مقوله است. شیخ محی الدین عربی، عارف کبیر اسلامی در تعریف حال صبر می گوید: «الحال فهو ما یرد علی القلب من غیر تعمل...» اصطلاحات صوفیه، ص ۲. ۲- این کتاب، دارای ده باب و هر باب دارای ده قسمت است که در مجموع، صد تاست و قدم اول حرکت در سیر و سلوک و طی طریق حب را یقظه (بیداری) نامیده است. حضرت امام قدم اول را

امام و عرفان «قسمت دوم»

امام و عرفان «قسمت دوم» یادآوری: در نخستین قسمت، پس از شرح موضوع عرفان به جایگاه شرافت این علم پرداخته شد. دیدیم که عرفان اشرف علم است. عرفان راه وصول به حقیقت را نشان می دهد. هم راه علمی آن و هم مشی عملی آن را. مقصود اصلی در عرفان چه در بخش نظری و چه در محدوده عملی آن، شناخت خداوند و دستیابی به این تنها حقیقت است. اینها مطالبی است که سرکار خانم طباطبایی برای جمعی از خواهرانی که در واحد خواهران دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم به تحصیل علوم اسلامی اشتغال دارند ایراد نموده اند. شما را به پی گیری بخش دیگری از این بحث دعوت می کنیم. * * * * * ویژگیهای عارف یکی از ویژگیهای عارف، علم و بصیرت اوست. امام امت قدس سره توصیه می کنند که علم بیاموزید تا جاهل ننمایید، چون آموختن علم برای مؤمن، فریضه است. مؤمن نمی تواند جاهل باشد، لکن مهم این است که در علم نمایند و بتوانند از آن عبور کنید. اگر در علم مانند، از خدا دور افتادن به همراه خواهد داشت. اینکه گفته اند: «العلم هو الحجاب الا-کبر» اشاره به همین مطلب است. بدین خاطر، امام امت قدس سره در اشعار خود از فلسفه و عرفان، از درس و کلاس، بیزاری جسته و می فرمایند: این امور، بابی را به روی انسان نمی گشایند و از اینها راهی برای انسان، حاصل نمی گردد. در درس و بحث و مدرسه ام حاصلی نشد جز حرف دلخراش پس از آن همه خروش ابوعلی سینا در زمینه ویژگیهای عارف می گوید: عارف، مجاهد و شجاع است. عارف، دلیر است چرا که جز خدا از کسی ترس ندارد. بدین سبب، حضرت امام با وقوف به قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی آمریکا فرمودند: «آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند». عارف با تمام وجود، این اصل توحیدی را لمس کرده است که «لا مؤثر فی الوجود الا الله»، تمام قدرتها به قدرت خدا برگشت می کند و قدرت مطلق از آن خداست. به این جهت در سخت ترین شرایط از هیچ کس واهمه نداشته و با جرأت و اطمینان خاطر می گفتند: ما باید احکام اسلام را پیاده کنیم. قدرت آمریکا از دید یک مؤمن، پوچ و توخالی است و چنین بینشی جز با تهذیب نفس، ذوب شدن در اسلام و ترس از خدا میسر نیست. عارف، مجاهد است. از طرفی با نفس خود، جهاد و مبارزه می کند که جهاد اکبرش خوانند و از طرف دیگر با دشمنان خدا و ستمگران، جهاد می کند و در برابر آنان خاموش نمی نشیند. عرفانی که انسان را در مقابل ستمگران به جهاد و مبارزه نخواند، عرفان منفی است. عرفان مثبت شیعی با ظلم، سر سازگاری

ندارد. از این روست که شیخ الرییس می گوید: عارف، مجاهد است. ویژگی دیگر عارف از دیدگاه ابوعلی سینا، کینه توز نبودن عارف است. عارف چون دلش متوجه حق است، خاطره ای از کسی در یاد او نمی ماند تا کینه او را به دل گیرد. *سالك الى الله* وقتی چشمه های معرفت به رویش گوده و افق «حال» به سویش باز گردید، خود را فراموش می کند تا چه رسد به دیگران و خطاهای آنان. سیطره و هیمنه حق، آنقدر زیاد است که وقتی به حرم دل عارف بالله وارد شد، همه چیز را ذوب و در خود حل می کند. این ویژگی یکی از خصوصیت‌های بارز حضرت امام بود که برای ما بنا به اقتضای نزدیکی با ایشان بیشتر از دیگران ملموس بود. برای نمونه، نامه ای که سرپا فحش به ایشان بود و برای چاپ کردن در روزنامه های خارجی، در حال خروج از کشور بود، کشف و حامل آن را دستگیر کرده بودند. بعد واسطه ای رجوع کرد که از امام عذرخواهی کنند و اجازه آزادی اش را بگیرند. امام امت به محض اینکه نامه را دیدند، فرمودند: به من فحش داده، چه کارش دارید؟ رهایش کنید، دلش خواسته به من فحش بدهد. گفتند: نسبت به مقدسات مردم و حزب الله هست. فرمودند: از آنچه مربوط به من است، گذشت کردم. ایشان حاضر نبودند که در محضر ایشان، حتی در باره بدترین افراد، یک کلمه بد گفته شود. شیخ الرییس ابوعلی سینا گوید: ویژگی دیگر عارف این است که دنیا برایش ارزشی نداشته و از دنیا منقطع است. انقطاع و بریدن از دنیا و مادیات دو گونه است: انقطاع مثبت و انقطاع منفی. بدون شک مراد از انقطاع دنیا به معنای ترک دنیا و مردم و زهد به معنای صوفیانه آن نیست که این، انقطاع منفی است، بلکه به معنای عدم توجه و دل‌بستگی نداشتن به دنیا و مادیات است. *سالك* طریق حق باید تمام تعلقات مادی، از زن، فرزند، مقام، شهرت و جاه طلبی... را از دل ریشه کن ساخته باشد که این حالت، انقطاع مثبت و مراد ماست. این ویژگی در حضرت امام متجلی بود. در عین حال که در متن سیاست و در مقام رهبری انقلاب بودند، به اندازه ذره ای تعلق و وابستگی به مادیات و امور دنیوی نداشتند. در عین حالی که مرجع تقلید و مقام زعامت عامه داشتند و اهل درس و بحث بودند، وقتی احساس کردند که وقت انقلاب فرا رسیده و ظرفیت پذیرش احکام اسلام در ملت ایران بالا رفته، برای رضای خدا قیام کردند، به پاریس رفتند، در حالی که شرایط پاریس با روحیات ایشان که در حوزه علمیه بزرگ شده بودند، متناسب نبود. بنابراین، بریدن از دنیا به معنای گوشه گیری و در کنج انزوا نشستن و ذکر گفتن نیست، بلکه عارف واقعی آن است که از دنیا منقطع شود و علاوه بر اینکه خود سیر الی الله دارد، دست مردم را نیز گرفته و با خود به ملکوت اعلا ببرد، چنان که پیامبر اکرم (ص) در بازگشت از معراج، چنین کرد. ابوعلی سینا، پس از بیان این ویژگیها می گوید: در نتیجه، عارف از لطافت روحی و فکری برخوردار خواهد شد، به گونه ای که به هر چیز که بنگرد، نشانه حق را در آن می بیند. طبعاً چنین فردی نمی تواند نسبت به محیط اطراف خود، جامعه و آیات حق، بی تفاوت بماند و در این مقام است که «*سالك الى الله*» خدا را قبل از اشیا و با اشیا و بعد از اشیا می بیند، چرا که اشیا، دیگر واسطه و مانع نخواهند بود. مخلوقات جهان را به همراه علت آنها می بیند و می فهمد که این موجودات و ممکنات، از خود وجود استقلالی ندارند و تنها جلوه ای از صفات و اسمای خداوندند. از این رو، به اشیا، افراد و خلق خدا علاقه مند می شود. مردم را دوست می دارد و خدمت به خلق خدا را افتخار خود می داند، چرا که خدا را دوست دارد. دوستی و دشمنی اش جهت دار می گردد و سرانجام تمام زندگی او رنگ خدایی به خود می گیرد. خدای سبحان در قرآن کریم می فرماید: «*صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً*» (۱) رنگ آمیزی خداست و هیچ رنگی بهتر از رنگ خدایی نیست. این ویژگی نیز در زندگی سراسر درس حضرت امام نمود خاصی داشت. علاقه و دوستی ایشان نسبت به افراد، رنگ خدایی داشت. به بچه ها علاقه زیادی داشتند، زیرا بچه ها گناه نمی کنند و بر اساس فطرت پاک خود به خدا نزدیکترند. گاهی اوقات، وقتی از حرم امیرالمؤمنین (ع) به خانه برمی گشتند، با شور و شوق خاصی از آمدن بچه ها به نزد ایشان و لطافت روحی آنان تعریف می کردند. می فرمودند: «این بچه ها جدیدالعهد به ملکوت هستند.» ملاک محبت، برای حضرت امام قدس سره «به خدا نزدیکتر بودن» بود. آن حضرت، چنانچه احساس می کردند که فردی به خدا نزدیکتر است، او را بیشتر دوست می داشتند و در ملاقات با خانواده های شهدا، وقتی فرزندان آنان گریه می کردند، به شدت ناراحت می شدند.

عارف واقعی معتقد است تمام موجودات این جهان، وجود مستقل ندارند. ریسمان وجود آنها به دست خداوند متعال است. هیچ کس و هیچ چیز از خودش مایه ای ندارد، هر چه هست از خداست. تمام صفات، عَرَض است و عَرَض، قائم به جوهر است، عَرَض از خود چیزی ندارد. وجود از آن خداست و سرانجام، تمام اعراض به وجود برخوانند گشت و عارفان بالله و سالکان وادی معرفت، زودتر از اجل مقَرَّر خویش به وجود اصلی و جوهر اولیه یعنی ذات اقدس ربوبی برگشته اند. آنان قبل از موت، مرده اند و قبل از فنای جسم، «فانی فی الله» شده اند، قبل از مرگ، نَفْس خود را میرانده اند که فرمود: «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» یعنی قبل از مردن، تعلقات و دلبستگیهای مادی را از جان خود برکنید و نفس خود را بمیرانید. حضرت امام قدس سره در شعر خود می فرماید: گر اسیر روی اوئی، نیست شو، پروانه شو پای بند روی هستی، درخور پروانه نیست میگساران را دل از عالم بریدن شیوه است آنکه رنگ و بوی دارد، لایق میخانه نیست راه علم و عقل با دیوانگی از هم جداست بسته این دانه و این دامها، دیوانه نیست مست شو، دیوانه شو، از خویشتن بیگانه شو آشنا با دوست، راهش غیر این بیگانه نیست یعنی اگر خدا را می خواهی، باید در او فانی شوی و از همه چیز، منقطع و در او محو گردی و چون پروانه، آنقدر گرد وجودش بچرخ، تا با آتش عشق و محبت او گداخته و فانی شوی. چنانچه پای بند به خود بوده و خود را بینی، شایسته پروانه بودن نخواهی بود. کسانی که شراب عشق خدا را چشیده و مست شده اند، دل از دنیا و تعلقات مادی می بُرند و این راه و رسم آنهاست و لیکن کسی که دلبستگی به دنیا و امور مادی دارد و دل به زرق و برق عالم، بسته است لیاقت نوشیدن شراب عشق و محبت خدا را ندارد. راه علم و عقل و راه کسانی که علم و عقل خویش را می بینند و در علم و عقل خود مانده اند، از راه دیوانگان (۲) که از مرحله علم و عقل گذشته اند و همه چیز خود را در وادی دوست، گم کرده اند جداست و کسی که اسیر و پای بند عقل خویش است، دیوانه محسوب نمی شود تا بتواند خدا را ببیند. شراب عشق الهی را بنوش و از مرحله عقل و هوش، گذر کن و خود را نبین تا «خدابین» شوی. کسی که با حضرت دوست، آشنا گشت، برای رسیدن به او راهی جز دستورات شرع، برایش نیست و نمی تواند متأدب به آداب شریعت نباشد. ادامه دارد. پاورقی: ۱- بقره، آیه ۱۳۸. ۲- مراد از دیوانه، در اینجا کسی نیست که عقل را از دست داده، بلکه مراد، کسی است که جز خدا هیچ چیز، حتی عقل خود را نمی بیند و از مرحله عقل، گذر کرده و به مرتبه عشق رسیده است. در مقابلش کسی است که علم و عقل خود را می بیند و در گل و لای علم و عقل، مانده و در نتیجه، نمی تواند نمی تواند خدا را ببیند.

امام و عرفان «قسمت سوم»

امام و عرفان «قسمت سوم» یادآوری: در دو قسمت گذشته پس از آشنایی با عرفان و موضوع آن و شناخت بعضی از ویژگیهای عارف، به بخشهایی از نمود عملی آن در زندگی حضرت امام خمینی (قده) اشاره شد. این بحث که توسط سرکار خانم طباطبایی که از نزدیک شاهد سیره عملی امام (قده) در زندگی بوده است برای جمعی از دانش پژوهان علوم اسلامی در واحد خواهران دفتر تبلیغات اسلامی ارایه شده است. به ادامه بحث توجه فرمایید. *** زندگی عرفانی امام خمینی قدس سره همه ویژگیهای عارف که تاکنون گفتیم، در وجود ملکوتی امام امت قدس سره متجلی بود که در مطالب گذشته بیان کردیم. علاوه بر آن، خصوصیات عرفانی دیگری در وجود حضرتش تبلور داشت که شمه ای از آن را در این فرصت کوتاه، یادآوری می کنیم. یکی از ویژگیهای امام امت قدس سره تقیید به ظواهر شرع بود. سالک، وقتی راه حقیقت را پیدا کرد، نمی تواند از شریعت و طریقت بی نیاز باشد و خود را مستغنی بداند که این، عرفان منفی است. عارف شیعی، هر چه معرفت و عرفانش بیشتر می شود تقیید و سرسپردگی اش به درگاه ربوبی و احکام متعالی اسلام، بیشتر می گردد که نمونه بارز آن حضرت امام قدس سره بودند و ما از نزدیک، شاهد آن بودیم. من حدود هیجده سال با امام امت قدس سره از نزدیک، معاشرت داشتم. در این مدت حتی برای یک بار ندیدم که ایشان مکروهی یا خطایی را انجام دهند یا مستحبی را ترک نمایند. در عراق، بعضی از کارها را انجام می دادند که من در آن زمان نمی

دانستم که مستحب است و بعدها متوجه شدم. تمام گفتارشان - چه روی منبر و چه غیر منبر - با کردارشان در خانه تطبیق می کرد و به آنچه که می گفتند، عمل می کردند، همه رفتار آن حضرت حتی خوردن و آشامیدن ایشان برای رضای خدا بود. در راه پیاده کردن احکام اسلام یا عمل نمودن به مستحبات و ترک مکروهات، هیچ چیز حتی فرزندانشان مانع نمی شد و هر کاری را - چه مستحب و چه واجب - رأس یاعت مقرر و با نظم شگفت انگیزی انجام می دادند. در یکی از مسافرت‌های مخفیانه ما به عراق، نصف شب به خانه مسکونی حضرت امام قدس سره رسیدیم و زنگ زدیم. در آن موقع شب، خود ایشان در را باز کرده، ما را به اتاق بردند. این در حالی بود که بیش از سه سال از ازدواجم نگذشته و تازه صاحب فرزند شده بودم و ایشان نیز سالهای زیادی، پسرشان را ندیده بودند و از مضمون نامه های آن حضرت و با توجه به فشار دستگاه طاغوت، چنین برداشت می شد که امام، قطع امید از دیدار با ما کرده اند. پس از احوالپرسی و اظهار خوشحالی از آمدن ما، یکی دو دقیقه نزد ما نشستند و سپس فرمودند: من کار دارم، باید بروم. من با تعجب از احمد آقا پرسیدم: پس از چند سال که فرزند و نوه شان آمده اند، به این زودی دنبال کارشان رفتند! شوهرم گفت: اکنون وقت نماز شب آقا است. لذتی که ایشان از نماز شب و مناجات با خدا می برند، قابل مقایسه با دیدار فرزند نیست. تمام مستحبات مانند وضو گرفتن رو به قبله، ورود به حرم با پای راست، دیدن خود در آینه قبل از خروج از منزل، مستحبات استحمام، اصلاح کردن یا ناخن گرفتن با شرایطی که برای آن ذکر شده ... بر اثر ممارست و تکرار، برای امام امت قدس سره حالت واجب پیدا کرده بود و همچنین در مورد ترک مکروهات. می فرمودند: ما که این کارها (وضو...) را می خواهیم انجام بدهیم. پس چه بهتر که با شرایط و موازینی که برایش ذکر شده، انجام دهیم، طبعاً کسی که موازین اسلام را بشناسد، کارش را طبق آن موازین، انجام داده و به اعمال خود، جهت می دهد، کار خدایی کردن، آسان است و لیکن شرط دارد و آن اینکه از همان صبح که از خواب بیدار می شوید هر کاری که انجام دهید، حتی همه کارهای روزمره برای نزدیکی به خدا باشد، در حالی که اعمال ما بر اثر عدم معرفت، هدر می رود. انسان اگر معرفت داشته باشد، تمام این کارها را انجام داده و به حساب خدا می گذارد. این قاعده، در مورد شهادت حاج آقا مصطفی نیز صادق بود، هر چند حضرت امام رحمه الله علیه به حاج آقا مصطفی علاقه بسیار زیادی داشتند. حاج آقا مصطفی که شاگرد امام بود، از نظر هوش و ذکاوت و طی درجات علمی و مراتب معنوی در حد اعلا بود و بنا به نقلی، حضرت امام فرموده بودند: اگر مصطفی در کلاس نباشد، من حرفم نمی آید. حاج آقا مصطفی یکی از آن شاگردان زبده ای بود که استاد را به ذوق حرف زدن می آوردند و حضرت امام نیز ایشان را از نظر علمی، قبول داشتند. وقتی که حاج آقا مصطفی به شهادت رسید، خانم حضرت امام، خیلی بی تاب بودند. اولین جمله امام به همسرشان این بود که «خانم برای خدا صبر کن». انجام این امور که از باب نمونه بیان گردید و یاد خدا در حین انجام آن، نیاز به معرفت و عرفان دارد. چنانچه کسی در این مسیر، قرار گیرد، مانند یک اتوبان، راهش مستقیم است و براحتی به راه خود ادامه می دهد، تنها قرار گرفتن در صراط مستقیم، مشکل است و نیاز به معرفت دارد، اما همین که در این راه قرار گرفتید، پیمودن راه با توفیق الهی، آسانتر می شود و نیروهایی که در وجود شما نهفته است، به فعلیت می رسند. انبیاء نیز برای به فعلیت در آوردن این قوه ها مبعوث شده اند. عشق به ولایت و یزگی دیگری که عرفا - حتی عرفای غیر شیعه نیز - بدان معتقدند غیر قابل تفکیک بودن عرفان واقعی از عشق به ولایت و ائمه معصومین علیهم السلام است. عرفا خود می دانند و بدین حقیقت معترفند که نور خدا از مشکات ائمه علیهم السلام در ما می تابد و تنها آنان هستند که قدرت ایصال الی المطلوب دارند. ادعای عرفان، بدون عشق به ائمه هدی، کجروی و از خدا دور شدن است، چرا که خداوند سبحان در قرآن مجید فرمود: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیله و جاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون»* ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا داشته باشید و به وسیله پیروی از اولیای حق به خدا توسل جوید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید. از این رو، امام امت قدس سره در وصیت نامه خود فرمود: از افتخارات ما این است که پیرو ائمه معصومین علیهم السلام هستیم. ما مفتخریم که دنباله رو امام جعفر صادق (ع) هستیم. در «ره عشق» نیز آورده اند که ائمه علیهم السلام راهبر ما

به سوی مقصد هستند، نه راهنما، یعنی دست انسان حق طلب را گرفته و به مقصود می‌رسانند. کسی که دست در دست ائمه معصومین علیهم السلام گذاشت آنها او را به حقیقت می‌رسانند. مهم این است که ما دست شفاعت به دامن آنها بزنیم. پس وظیفه ما که خود را پیرو ائمه معصومین علیهم السلام می‌دانیم این است که آنها را بشناسیم و در علم و عمل، بدانها اقتدا نماییم تا لیاقت دست گذاشتن در دست آنها را پیدا نموده و به کعبه مقصود برسیم. شیرینی پرستش شما باید پیشوایان خود را بشناسید و نیازمندیها و نقاط ضعف و قدرت خود را شناسایی کنید و تعبد و تقید نسبت به ظواهر شرع پیدا کنید. در این صورت، دید شما نسبت به فریضه‌های الهی عوض و دریچه معرفت به رویتان باز خواهد شد. به عنوان مثال، دید شما نسبت به نماز و دعا تغییر خواهد کرد و به چشم تکلیف، بدان نگاه نمی‌کنید. واجبات برایتان شیرین و لذتبخش می‌گردد و به جایی خواهید رسید که نماز را با بالاترین منافع دنیوی نیز عوض نخواهید کرد. حضرت امام قدس سره در باره نماز می‌فرمودند: ما چگونه می‌توانیم شاکر خداوند باشیم که این نعمت را به ما داده که در مقابلش بایستیم و نماز بخوانیم. نماز، نعمت و رحمت است و باید شکر آن را به جا آوریم. برای اینکه این نعمت را بهتر درک نمایید، فرض کنید که عالی‌ترین مقامی که مورد قبول شماسست با همه کمبودها و نقصهایتان هر روز نیم ساعت، اجازه ملاقات و سخن گفتن بدهد، چقدر برای شما مسرت بخش و افتخارآمیز است؟ حال در مورد خدای بزرگ چنین تصور کنید. متأسفانه، ما این دید را در مورد خداوند قادر متعال که آفریدگار جهان است، نداریم. در حالی که عارف، به این حقیقت رسیده و این معنا را درک کرده است. از این رو، لذتبخش‌ترین کارها در نزد او عبادت است. هنگامی که وقت اذان نزدیک می‌شود، قیافه امام امت (ره) تغییر می‌کرد، گویا شیفته و منتظر فرا رسیدن لحظه حضور در پیشگاه الهی بودند. قبل از اذان به تلاوت قرآن می‌پرداختند. دید یک عارف واصل از نماز و سایر عبادات، این گونه است، اگر دید خودمان را با این دید، مقایسه کنیم، عقب ماندگی خویش را درک خواهیم کرد. علت اینکه اوامر و نواهی خدا را عمل می‌کنیم، ولی پیشرفتی برای ما حاصل نمی‌شود، این است که معرفت به اعمال خود و معرفت به خدا نداریم. هنوز درک نکرده ایم که در موقع نماز در برابر چه کسی ایستاده ایم و چه می‌گوییم. اگر درک کنیم، به یقین، رفتار ما عوض خواهد شد و لذت مناجات را چشیده و اوج خواهیم گرفت. در مورد کارهای دیگر نیز همین طور است. ادامه دارد.

امام و عرفان

امام و عرفان فاطمی که ز من نامه عرفانی خواست از مورچه‌ای تخت سلیمانی خواست گویی نشنید ما عرفناک از آنک جبریل از او نفخه رحمانی خواست روح الله موسوی خمینی قسمت چهارم آخرین قسمت یادآوری: در آخرین قسمت از موضوع «امام و عرفان» با بخش دیگری از ویژگیهای عارف و نیز تطبیق عملی آن با زندگی عارف فرزانه حضرت امام خمینی (قده) آشنا می‌شویم. با این یادکرد مجدد که این بحث توسط خواهر طباطبایی برای جمعی از دانش پژوهان علوم اسلامی در واحد خواهران دفتر تبلیغات اسلامی انجام شده است و پس از پرداخت آن توسط این واحد به خوانندگان گرامی ارایه شده است. * * * * * خدامحوری عارف خدا می‌فرماید: اگر در راه من قدم برداشدید، در همه جا از شما دستگیری خواهیم کرد. حضرت امام قدس سره حتی یک قدم برای دنیا، ثروتمند شدن و محبوب بودن در نزد مردم برنداشتند. و در عوض، خداوند بیشترین توفیق انفاق، ایثار، عشق و علاقه مردم را به آن حضرت ارزانی داشت. امام امت (ره) فردی بودند که خود، بیشترین انفاق را در حق محرومان و فقرا کردند. اموال زیادی از داخل و خارج می‌آوردند که آنها را نذر امام امت کرده بودند و از نظر شرعی این اموال، ملک شخصی آن حضرت محسوب می‌شد و امام امت تمام آنها را در راه تهیه مسکن برای بیچارگان، خرید دارو برای مریضها و کمک به جبهه‌های جنگ، مصرف می‌کردند. من خودم شاهد بودم که از پول شخصی خود برای مستمندان، خانه می‌خریدند و کسی نمی‌فهمید و نمی‌خواستند کسی بفهمد. پس قدم گذاشتن در راه خدا و جلب رضای او در همین دنیا نیز مؤثر است. اگر گاهی با خانواده محترم شهیدی ملاقات می‌

کردیم و او از گرفتاریهایش برای ما تعریف می کرد، ما را قسم می داد که آنها را برای حضرت امام قدس سره نقل نکنیم، مبادا ایشان ناراحت شوند! می گفتند: همه بچه های ما فدای یک موی حضرت امام (ره) باد. آنچنان عشق و علاقه ای به آن حضرت، نشان می دادند که انسان، مبهوت می شد. دشمنان امام نیز به عظمت و محبوبیت امام در نزد مردم، واقف بودند، هر چند فکر و خط امام امت را قبول نداشتند. این اعتراف، به خوبی از نامه های آنها روشن می شود. در حالی که حضرت امام حتی یک قدم برای عظمت و محبوبیت خود برنداشتند و یک کلمه برای موقعیت پیدا کردن خود بیان نکردند. بدون شک، از رموز موفقیت حضرت امام اخلاص، ایمان و تقید به دستورات الهی بود. عارف حقیقی، خدامحور است، یعنی در تمام مسایل زندگی، اعم از شخصی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و غیره ملاک و معیارش خداست و در تمام زوایای زندگی، کسی جز خدا را نمی بیند. و امام امت (ره) نمونه بارز و مصداق کامل این ویژگی بودند. این نمونه هایی که بنده عرض می کنم، تنها به خاطر علاقه به حضرت امام قدس سره نیست، بلکه به این دلیل است، که مطالب باید به نسل آینده به بچه های فردا منتقل شود، تا بتوانند این انقلاب را درک کنند. وظیفه ما در این جهت، بسیار سنگین و خطیر است. ما باید این معنا را به نسل بعدی، منتقل کنیم که انقلابیون چه زجرها و شکنجه هایی برای به ثمر نشاندن این انقلاب کشیدند. این موضوع، حتی برای شما که از نظر سنی با امثال بنده، تفاوت دارید به طور کامل ملموس نیست. بیشتر انقلابیون سالهای قبل از پیروزی انقلاب، وقتی که از خانه بیرون می رفتند، امید برگشتن نداشتند و هر لحظه، خطر جدی، زندگی و خانواده آنها را تهدید می کرد که برای من ملموس و قابل درک بود. امام امت قدس سره تمام این سختیها را برای خدا تحمل کردند. به هر حال، با زحمات فراوانی این انقلاب به ثمر نشست، لکن حفظ انقلاب از انقلاب کردن مشکل تر است. حضرت امام می فرمودند: انقلاب کردن، آسان است ولیکن انقلابی ماندن، مشکل است. دشمنان قسم خورده انقلاب از لحظه به ثمر رسیدن آن تا کنون، بیکار ننشسته اند و در صدد نابود کردن آن هستند. جنگ خانمانسوز را بر ما تحمیل کردند که خود، رحمتی از جانب خداوند سبحان بود و بابتی گشوده شد که عده زیادی استفاده کردند و به ملا اعلا پیوستند. شهادت، درجه ای است که عارفان و سالکان الی الله آن را درک می کنند و با تمام وجود، شیفته و مشتاق آنند. اگر انسان، دید خدایی و عرفانی داشته باشد، از تمام این مسایل، برداشت دیگری خواهد داشت. به هر حال، ظاهرش مشقت و رنج بود و مشکلاتی به همراه داشته و دارد و وظیفه ما در این زمینه بسیار سنگین است. ما باید روحیه ایثار، شهادت طلبی و برای خدا زندگی کردن را در خود حفظ کرده و این بینش را به نسل آینده منتقل کنیم. نظم عارف عارف حقیقی به گونه ای است که به وسیله نظم و برنامه ریزی از تمام ثانیه هایش در جهت خدا استفاده می کند و این ویژگی، یکی از خصوصیات شگفت انگیز امام بود. متأسفانه این خصوصیات در زندگی ما کمتر به چشم می خورد. از این رو، در کارهای خود موفق نیستیم. نظم کاری امام امت (ره) طوری بود که نزدیکان ایشان از رفتار آن حضرت، ساعت را تشخیص می دادند. حضرت امام با همه مشغله ای که داشتند به تمام کارهای خود حتی ورزش کردن می رسیدند. هر روز، سه بار به مدت نیم ساعت ورزش می کردند. با اینکه رهبر سیاسی بودند و به مشکلات سیاسی، پاسخ می دادند، استفتائات را جواب می دادند، تمام روزنامه ها را می خواندند، بیشتر رادیوها را گوش می دادند، تمام اعمال مستحبی یومیه را نیز انجام می دادند ... و هر یک از اینها وقت مخصوص به خود داشت، که رأس ساعت، انجام می شد. روزی زانوی ایشان درد گرفته بود و پزشک معالج ایشان یک نوع ورزش مخصوص ماهیچه ها را در حدود هزار بار برای آن حضرت، تجویز کرده بود، ولی در مورد تنظیم وقت آن و موفقیت حضرت امام قدس سره - با توجه به مشغله زیاد ایشان - مردد مانده بود. بعضی از پزشکان حضرت امام (ره) گفته بودند: خود امام، تنظیم می کنند. به محض اینکه به امام گفتند، برنامه خود را تنظیم کردند. یادم هست هفته بعد که پزشک معالج آمده بود، تعجب کرد که ایشان انجام داده اند. اما چون امام امت (ره) وقت مشخصی برایش تنظیم کرده بودند و در آن زمان، هیچ کار دیگری انجام نمی دادند، موفق می شدند. توصیه های امام خمینی قدس سره حضرت امام قدس سره سفارشات و توصیه هایی به ما داشتند که به تعدادی از آنها اشاره می کنیم. انسان با فطرت پاک و مصفا به دنیا می آید و

به تدریج، قلب او بر اثر گناه، زنگار گرفته و از فطرتش دور می‌شود. از این رو، حضرت امام در مورد خودسازی، توصیه می‌کردند که انسان باید به فطرت اولیه خودش برگردد و رفته رفته گناهانش را جبران نموده، زمینه‌های مناسب برای درک حقیقت را در خود ایجاد نماید. این بیداری و برگشت به فطرت اولیه را در اصطلاح «یقله» می‌نامند. توصیه دیگر حضرت امام فراگیری علم و پرهیز از جهالت بود. می‌فرمودند: مؤمن نمی‌تواند جاهل باشد، لکن مهم این است که در علم درجا نزنید و بتوانید از آن عبور کنید. اگر در علم ماندید، خواه ناخواه از خدا دور شدن در پی آن خواهد بود. باید علم را یاد بگیرید و با کمک عقل به قلب سرایت دهید و زمینه نورانیت و ایمان قلب را مساعد نمایید. باید قلبتان مؤمن باشد و زبانتان در پس قلب شما حرکت کند. اگر بتوانید آنچه را درک می‌کنید، به قلب بسپارید، موفق خواهید شد. کتاب «اربعین حدیث» که حضرت امام در چهل سالگی نوشته‌اند، خود تجسم آن بودند و تمام مطالب آن، ملکه آن حضرت شده بود. وقتی ملکه انسان شد، از بین رفتنی نیست و در عالم برزخ و قیامت نیز تجسم می‌یابد همان جملاتی که در چهل سالگی در این کتاب به کار برده بودند، در آخر عمر نیز به کار می‌بردند، در حالی که مدت زیادی گذشته و کتابهای فراوانی نوشته بودند. سرّ این مطلب در این است که به آن جملاتی که در «اربعین حدیث» نوشته‌اند، اعتقاد و ایمان داشته‌اند. به عبارت دیگر و به قول آن روایت که می‌فرماید: زبان مؤمن در پس قلب اوست، این مطالب، در پس قلب حضرت امام بوده است. علوم الهی را از طریق عقل به قلب خود داده و ملکه وجودی آن حضرت گردیده بود. کسی که به این مرحله رسید، به مرتبه اطمینان، دست یافته و عظمت حق را درک می‌کند و شایسته خطاب «إرجعی الی ربک راضیه مرضیه» (۲) می‌گردد. بدین جهت در وصیت نامه سیاسی - الهی خود فرمودند: «من با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا از خدمت خواهران و برادران مرخص و به سوی جایگاه ابدی سفر می‌کنم». البته این اعتراف را در زمان حیات خود نمی‌کردند و پس از عروج ملکوتی ایشان، روشن گردید. یکی دیگر از توصیه‌های آن حضرت این بود که اگر می‌خواهید موفق باشید، در کارهایتان نظم داشته باشید و از اول صبح تا آخر شب، وقت خود را تنظیم کرده و هر کاری را سر وقت خودش انجام دهید. در این صورت، در مدت کوتاهی، نتیجه آن را خواهید دید. در جای دیگری می‌فرمودند: انبیاء آمدند که ما را انسان کنند، پس معلوم می‌شود که ما وقتی به دنیا می‌آیم، انسان نیستیم و باید با تعالیم انبیاء و بهره‌گیری از قرآن که کتاب انسان‌سازی است، انسان بشویم. اول باید نفس و آفات آن را بشناسیم که این قدم اول را «عزم» گویند. اگر عزم را جزم و عازم کوی دوست شوید، جوهر انسانیت در شما رشد می‌یابد و الا در روز قیامت، معلوم نیست به صورت انسان، محشور شوید. جوهر انسان، عزم است و بعد از آن «مشارطه»، «مراقبه» و «محاسبه» (۳) مطرح می‌شود. سالک، نه تنها در ابتدای راه، بلکه در طول راه نیز محتاج به مشارطه، محاسبه و مراقبه است، حتی در مرحله «وصل» نیز به این مراحل، نیازمند است. توصیه دیگر حضرت امام این بود که ما باید نفس اماره را مطیع نفس مطمئنه کنیم. در هر موردی فریب توجه و مکر نفس اماره را نخورده و خلاف دستورش عمل کنیم. در این صورت، نفس اماره را در طول زمان، رام شده و مطیع نفس مطمئنه می‌گردد، آن وقت، لیاقتها، معرفتها، توفیقا و کمالات، یکی پس از دیگری نصیب انسان می‌گردد. پس دیدیم که حضرت امام علاوه بر اینکه فقیه بودند، فیلسوف، مفسر، اصولی، شاعر و ادیب بودند، عارف بالله و سالک طریق حقیقت بودند که عرفان ایشان در اوج تمام علوم آن حضرت است، چرا که - در مطالب گذشته بیان شد - عرفان، اشرف علوم و اکمل آنهاست. این ویژگیها و خصوصیات که در باره آن حضرت بیان کردیم، نشان دهنده این مطلب است که رسیدن به این درجات عالی برای ما میسر است، به شرط آنکه در عمل بکوشیم. امیدواریم با تمسک به راه و هدف حضرت امام قدس سره، خود را آن گونه که شایسته یک مؤمن است، بسازیم و این سازندگی را به همراه ارزشهای انقلاب به نسل آینده منتقل نماییم. از خداوند منان می‌خواهیم که توفیق کاشتن تخم حقیقت را در قلبها به ما عطا کند که با عبادات، خار و خاشاک آن را زدوده و با رجاء به خداوند در انتظار ثمره آن بنشینیم. پایان پاورقی: ۱- مائده، آیه ۳۵. ۲- فجر، آیه ۲۸. ۳- سه اصطلاح در علم اخلاق است، اولی به معنی تعهد گرفتن از اعضاء و جوارح، دومی عبارت از مراقبت مستمر و سومی حسابرسی

عملکرد می‌باشد.

عشق، رهگشای حقیقت

عشق، رهگشای حقیقت طلوع ستاره شخصیت امام خمینی (س) از افق شرقی این کره خاکی و در نخستین سال آخرین قرن هزاره دوم میلادی، هدیه مبارکی از جانب هستی به بشر ظلمت زده ای بود که علی رغم همه پیشرفتهای شگفت انگیز علمی و تکنولوژیک، قرن بیستم را با دو جنگ فراگیر و خانمانسوز و صلاحهای کشتار جمعی و رژیمهای سیاسی انسان ستیز، مانند فاشیسم، نازیسم و صهیونیسم به یکی از ظلمانی ترین قرون تاریخ حیات بشر تبدیل کرد. پیام و هدیه این ستاره شرق برای جهانیان چه بود؟ این پرسشی است که طرح و بررسی آن، نه تنها برای ما ایرانیان و شرقیان که نزدیکترین مخاطبان جغرافیایی و فرهنگی او بودیم، لازم است، بلکه بررسی آن برای همه شاهدان بصیر تاریخ معاصر، درس آموزیهای نادر و کم نظیری خواهد داشت. ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید. (۱) پیام آگاهی بخش و شگفت انگیز امام به میخائیل گورباچف - صدر هیات رئیسه حزب کمونیست شوروی - چند سال پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پیش بینی فروپاشی ابرقدرت شرق و توصیه ایشان به گورباچف برای کنار گذاشتن ره یافتهای مادی گرایانه و روی آوردن به خدا و انسان و جامعه و تاریخ، نشان از آن داشت که امام، به خوبی به رسالت روشنایی بخش جهانی اش آگاه بود و نگاهی فراگیر به نقش احیاگرانه خود داشت. بصیرت و روشندلی امام را همین دلیل بس که در همان نامه اعلام کرد که اگر ابرقدرت شرق پس از فروپاشی، برای درمان دردها و جبران شکستهای خود به سراغ نسخه های سرمایه داری غربی برود. آینده ای تخته از گذشته اش خواهد داشت. این پیش بینی به واقعیت پیوسته - که امروزه پس از وقوع، همه شاهد آن هستیم - برای نظریه پردازان شرقی و غربی آشنا با بسیاری از علوم و فنون مدرن، در آن روزگار قابل پیش بینی نبود. پیام و هدیه امام برای بشر معاصر و در آستانه هزاره سوم، گشودن پنجره ای به روی فضای بیکران و درخشان خداواری بود تا نوری از حقیقت و باطن هستی، به حیات منجمد شده مادی بشر گسسته از خدا و حقیقت هستی بتابد، و رکود و کدورت مادیت را با پوییش و جوشش معنویت از شور و شوق سرشار کند، و زندگی بی روح بشر معاصر را از امید و نشاط بیاکند. پیام روشنگر و گرمی بخش امام، برخاسته از عمیقترین و اصیلترین جوهر معانی و مبانی دین، یعنی عرفان اسلامی است که حقیقت آن با گوهر دین یگانه است. در چنین عرفانی، آنگونه که امام خمینی می فهمید، سر خلقت و قوام و دوام رشته هستی، و امدار عشق است^(۲)، ما زاده عشقیم و پسر خوانده جامیم. (۳) انسانها از این منظر همگی بندگان خدای واحدند که باید عشق ورزی به یکدیگر را از الگوی عشق الهی، به انسان بیاموزند که فرمود: انی اشد شوقا الیه و چنین است که اسلام در باطن خود پیام آور صلح و عشق است. کمال و جامعیت امام در علوم عقلی و نقلی اسلامی به او توان و قدرت بخشید تا بتواند حقیقت اسلام را به دور از هرگونه تحجر و قشری گری و تعصب بشناسد. به قول مولوی^(۴) سخت گیری و تعصب خامی است تا جینی کار خون آشامی است او فقیهی متبحر و پیشتاز و صاحب رای بود که کتابهای مهم فقهی او بر عمق دریافت و قدرت اجتهاد فقهی او دلالت دارند. (۳) در عین حال، فیلسوفی بود که از ظرفیتهای برهانی عقلی خود، به گواهی تقریراتی که شاگردان (۴) او از درسهایش به دست داده اند به حد کمال بهره می جست، مفسری بود که تفسیرهای به جا مانده از او، در زمره درخشانترین تفسیرهای موجود در تاریخ اسلام به شمار می رود^(۵) حدیث و سنت و سیره را به خوبی می شناخت و از آنها در فقه و تفسیر و کلام خود بهره می برد، و بالاخره عارفی بود که بیش از چهارده اثر در موضوع عرفان و اخلاق از او به یادگار مانده است^(۶) اما برای او همه این علوم و معارف، حقیقت خود را در عرفان ناب می یابند. عرفانی که درونمایه های آن برآمده از قرآن و گفتار و کردار پیامبر عظیم الشان اسلام و ائمه معصومین (ع) است، و میراثی پربار در میان معارف اسلام به شمار می رود. امام عرفان را نه تنها مجموعه ای از معلومات، بلکه طریقتی برای عمل و ارتقا و کمال می دید، عشق او به خدا و تهجد و راز و نیازهای عاشقانه او با

خالق هستی، و غزل سرایهای عارفانه او در کنار مسئولیتهای سیاسی - نظامی، عطوفت بیش از حد او در برخورد با مظلومین عالم و قهر ستم سوزش در برابر ستمگران، دو روی سکه شخصیت عرفانی او بود و تجلی اشداء علی الکفار رحماء بینهم جمع این دو حساسیت عاطفی، خود ناشی از طریقت عرفانی بود و در این مسیر پیرو حقیقی حضرت علی (ع) امیرالمومنین بود که خود منبع سرشار ولایت معنوی و عرفانی بود. من به عنوان شاگرد کوچک مکتب او که شاهد و ناظر این همه عظمت، لطافت، معرفت و معنویت او بودم، بر آنم تا شاید بتوانم در این فرصت کوتاه راوی بخشی از پیام توحیدی و پر نور و پر شور عرفانی مردی باشم که روز به روز خود را بیشتر، مرید و شیفته و مشتاق او یافته ام و به قدر تشنگی و ظرفیت اندکم از زلال وجود او بهره برده ام. چو غلام آفتابم هم از آفتاب گویم نه شب نه شب پرستم که سخن زماه گویم باری، در این فرصت بر آنم تا پس از تعریف فایده و هدف عرفان، عرفان مثبت و پویای امام را در مقابل عرفان منفی بازگو کرده، و سیر انفسی انسان برای رسیدن به خود حقیقی یا من متعالی اش مطرح نمایم، و در پایان به رابطه عاشقانه میان انسان و خدا که از منظر امام رمز رستگاری و فلاح است، بپردازم. موضوع و تعریف عرفان هر علمی دارای موضوعی است و موضوعات متفاوت موجب تمایز علوم از یکدیگر می شود. به عنوان مثال، موضوع فلسفه "مطلق وجود" (۶) است و یکی از شاخه های آن، الهیات به معنی الا-خص است که درباره وجود خدا بحث می کند، و موضوع علم ریاضی "عدد" است و از عوارض اعداد سخن می گوید. موضوع علم عرفان نیز "وجود مطلق" (۷) و یا "الله من حیث ذاته و اسمائه و صفاته" می باشد؛ اما نکته ای که باید به آن توجه داشت این است که اگر شناخت ذات خداوند در موضوع عرفان گنجانده شده، از آن جهت است که تصور اسما و صفات خداوند بدون تصور ذات حق میسر نبوده است و گر نه، شناخت ذات خداوند و حتی تفکر در (کنه) اکتناه ذات حق از حیظه درک آدمی بیرون است، امام در چهل حدیث تصریح می کنند که هیچ اندیشه ای را مجال پرواز در فضای کنه ذات نیست، و پیامبر اکرم (ص) نیز در این باره می فرماید: ما عرفناک حق معرفتک؛ اما معرفت و شناخت به اسما و صفات الهی که تجلیات و ظهورات حضرت ذات هستند، در حیظه توان بشر است و چنین تفکری در آثار روایی ما عبادت شمرده شده است و فرموده اند: افضل العبادۃ ادمان التفکر فی الله و قدرته. (۸) بهترین عبادت استمرار تفکر درباره خداوند و قدرت اوست. تعریف عرفان از منظر امام، معرفت به هستی مطلق و حقایق عالم وجود است که از طریق مشاهده حضوری - نه حصولی - حاصل می شود، و در توضیح این مطلب می افزایند: آثار فلسفی به گونه ای دورنما انسان را با ماوراء الطبیعه آشنا می سازد؛ ولی مکتوبات عرفانی دلها را برای حصول به محبوب مطلق آماده می سازد. (۹) بزرگان عرفان، عرفان را برترین علم دانسته اند؛ زیرا به گفته علما، هر علمی که از شمول و عمومیت بیشتری برخوردار بوده، و از محسوسات دورتر و به معقولات نزدیکتر باشد، بر علوم دیگر رجحان دارد و عرفا معتقدند عرفان از چنین ویژگیهایی برخوردار است. امام معتقد بود، عارف با گام نهادن در ساحت عرفان، به حقیقت مطلق رهنمون می شود و "از نیستی به هستی مطلق می رسد." (۱۰) عرفان نظری و عرفان عملی عرفان از منظر امام، شناختی است به حضرت حق و اسما و صفات او، و فانی ساختن انیت خویش در حقیقت مطلق و نهایتا به بقا و جاودانگی رسیدن؛ و باز بر این باورند که چنین معرفتی بدون خودسازی و تهذیب نفس حاصل نمی شود. بنابراین، عرفان به دو شاخه عملی و نظری تقسیم می گردد که هر یک مکمل یکدیگرند. (۱۱) در مکتب امام، عرفان عملی و نظری سخت به هم آمیخته اند. ایشان معتقدند "اندیشه و معرفت" بدون ظهور در اعمال و "عمل" بدون آراستگی به "معرفت و آگاهی" انسان را به حقیقت مطلق رهنمون نمی سازد. امام راه رسیدن به حقایق عالم هستی و تکامل و سعادت انسان را در زدودن رذایل اخلاقی و ملکه ساختن فضایل و مکرمتهای اخلاقی (۱۲) ذکر می کنند و معتقدند در اثر تزکیه، تهذیب نفس، ذکر مدام که ثمره عرفان عملی است، دریچه معرفت به ساحت غیب، به روی انسان گشوده می شود و انسان در همین عالم طبیعت به کمال خود می رسد. از این رو می توان عرفان امام را عرفانی مثبت و پویا دانست که از انسان خاکی و ناسوتی، موجود آسمانی و لاهوتی می سازد و به انسان نوید می دهد که در اثر تلاش و کوشش می تواند به کمال انسانی خویش راه یافته، و به دیدار محبوب آرمانی خود نایل گردد. از

این رو عارف، در مکتب امام مجاهدی است نستوه و تلاشگری ست شجاع، که برای ساختن دنیایی سالم برای انسانها کوشش می کند، زیرا دنیا را مزرعه آخرت می داند. (۱۳) از این رو در پی ساختن نظامی برمی آید که معنویت و عشق به حق، زیربنای آن باشد. در ادبیات عرفانی ما، گاه تصوف به انزواطلبی و گریز از دنیا کشیده شده، و عده ای با یدک کشیدن نام صوفی و عارف، به راحت طلبی و لابلالگیری پرداخته اند، اما از منظر امام، چنین حالتی منحرف شدن از جاده حقیقت است. بنابراین، می توان امام را مبارز و معارضی جدی با چنین تفکری که عرفان و زهدورزی را انگیزه ای برای عدم توجه به بهتر ساختن دنیای خود و دیگران می دانند، معرفی کرد. ایشان به صراحت به کسانی که انزواطلبی و عزلت گرینی و حتی عبادت خداوند را مستمسکی برای عدم توجه و خدمت به انسانها قرار داده اند، سخت می تازند. شاهد مدعی ما اعمال و رفتار خود ایشان است. او در حالی که در حوزه های فقه، اصول، فلسفه، اخلاق، درسی پر رونق با شاگردانی چشمگیر و تیزهوش داشت. و عابد و زاهدی بود که به موازین شریعت و آداب ظاهری آن سخت ملتزم بود و از تهجد و ذکر و تهذیب نفس لحظه ای غفلت نداشت. وقتی مشاهده کرد که احکام نورانی اسلام توسط حاکمان کشورش به فراموشی سپرده می شود و شرف و آزادی و استقلال مردم ایران به مخاطره افتاده است، علم و جهاد را به هم آمیخت و به دفاع از مظلومین کشور و اعتلای مکتبش قیام کرد. گرچه به خوبی می دانست که این عمل او، به تعطیل شدن درس و بحث او و سپری کردن عمر خود در زندان و یا تبعید خواهد انجامید. پیوند شریعت، طریقت، حقیقت امام، التزام به موازین شرع را مقدمه طریقت می شمارند و طریقت را جز با ریاضت و تمرینهای لازم حاصل شدنی نمی دانند. طریقت، بیرون آوردن از دین عادت و اسلام مجازی است و از گامهای نخستین جهاد با نفس است. ایشان بر این باورند، هر عبادتی که بدون فکر و تأمل صورت گیرد و یا به مقتضای عادت انجام شود، نمی تواند سالک را به کمال مطلوب برساند. بنابراین، در مرحله طریقت عادت، دین عادت را برای رسیدن به دین حقیقی ترک می کند، از این رو اگر می بینیم گریز از اموری مطرح می شود که در مرحله قبل (شریعت) مقدس شمره می شده اند (مسجد، سجاده، منبر) در حقیقت گریز و پرهیز از عادت شدنی است و پرهیز از اینکه مبادا خود اینها هدف قرار گرفته، و مانع رسیدن انسان به حقیقت مطلوب گردند. از منظر امام، هیچ انسانی در هیچ زمانی، از التزام به شریعت و طریقت به دلیل رسیدن به حقیقت بی نیاز نمی گردد. در این زمینه به عبادات و اعمال حضرت ختمی مرتبت و اولاد معصومین (ع) اشاره می کند که لحظه ای از عبادت حق تعالی و التزام به شریعت و ریاضت نفس به دلیل رسیدن به حقیقت، غفلت نوزیدند. جنید بغدادی، عارف معروف قرن سوم (متوفای ۲۹۷) می گوید: ما تصوف را نه از قیل و قال یافته ایم، از جوع و ترک دنیا یافته ایم و از قطع مالوفات و مستحسنان. (۱۴) این گفته او بیانگر این مطلب است که: تصوف و رسیدن به حقیقت، نتیجه ریاضت و قطع تعلقات است نه محصول بحث و نظر. بنابراین، عارف دائما در تلاش و تکاپوست تا بازودن رذایل اخلاقی، به اخلاق نیک و کمالات عالی متصف گردد. از این رو در مکتب عرفان، سکون و یکسان بودن دو روز انسان، خسرانی است عظیم. (۱۵) سفر روحانی در عرفان اسلامی، کمال و سعادت انسان در گرو سفری است انفسی، سفری که سالک طریق از "من تجربی" آغاز می کند تا به خود حقیقی یا "من متعالی" برسد. بنابراین، عارف دائما در حرکتی تکاملی و صعودی است، متحرکی است که از مقصدی معلوم (من تجربی) حرکت می کند تا به حقیقتی مطلوب (من متعالی، نفس مطمئنه، رب خویش) برسد. در حقیقت از منی می گریزد که او را به اسارت در جسم فرا می خواند و به منی متصل می شود که او را به حقیقت رهنمون می سازد. در این سفر، از اوصاف حیوانی و بشری فارغ می شود و رنگ و صبغه الهی می گیرد، در حقیقت از خود فانی می شود و به عالم بقاء راه می یابد. از فردیت خویش به در می آید و با اتصال به کل، جاودانه می گردد، انسان عارف، از یک سو در می یابد جزئی از هستی مطلق است و از آنجا که جز، همواره به کل تعلق و گرایش دارد، شور و شوقی در خود حس می کند، و از دیگر سو در می یابد که فردیت فناپذیرش، میان او و هستی مطلق جدایی افکنده است و حس می کند "تا این حجب باقی است، راهی به معدن عظمت نیست،" (۱۶) و می داند "نجوای سری حق با بنده خاص خود صورت نگیرد مگر (پس از به در آمدن از فردیت خود. ("... ۱۷)

بنابراین، تلاش می‌کند تا فرمان موتوا قبل ان تموتوا را تحقق بخشد. به خوبی دریافته. میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز بنابراین، اولین حجاب و مانع رسیدن به حقیقت مطلق "خود" و انیت انسان است. این معرفت و شناخت اگر از طریق عقل صورت گیرد، معرفتی است عقلانی که با حجاب عقل توأم است، اما اگر از طریق رویت باطنی صورت گیرد، معرفتی است شهودی. بنابراین، آنچه از سیر انفسی و سفر روحانی حاصل می‌شود، معرفتی است بی واسطه که در اثر اتصال روح محبوس در ظلمت جسم، با نور آزاد در عالم ملکوت حاصل شده است و انسان در این سفر روحانی و از این طریق صاحب بصیرت می‌گردد و رب و ملک خویش را زیبا (۱۸) می‌بیند. پیامبر در حدیث رویت فرمودند: رایت ربی فی احسن صورته، و خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه یعنی ای روح آرامش یافته، به سوی رب بازگرد در حالی که خشنود و پسندیده‌ای. امام، دومین حجاب و مانعی که می‌تواند انسان را از مسیر کمال حقیقی اش دور نگاه دارد متذکر می‌شوند، و در عین اینکه علم آموزی را امری مقدس می‌دانند و فراگرفتن آن را برای انسان لازم می‌شمرند، اما هشدار می‌دهند که همین علم می‌تواند حجاب حقیقت قرار گیرد، که گفته اند: العلم هو الحجاب الاکبر، و این در صورتی است که انسان، علم را هدف قرار دهد و در محدوده علم متوقف شود. امام می‌گوید حتی از عقل نیز باید فراتر رفت، زیرا توانایی و گستره عقل به نسبت وسعت انسان، ناچیز است و عقل را یارای درک حقایق غیبی نیست. قلمرو ادراک عقل عالم طبیعت یا معقولات است. عقل مصلحت بین، جرات و جسارات عاقلان را به بند می‌کشد، و نهایتاً خود واسطه و حجابی می‌شود میان انسان و مطلوب (خدا) زیرا عقل همواره از تصور و تصدیق و براهین (۱۹) سخن می‌گوید، و در علم حصولی که محصول عقل است براهین، حجاب و واسطه‌ای میان عاقل و معقول قرار می‌گیرند، مگر عقل که خود، حقیقتی دیگر است. بنابراین، وسعت و توانایی انسان به قدری است که می‌تواند از عقل نیز فراتر رود و حقایق را که قابل فهم عقل نیستند درک کند، و برای کشف این حقایق از مدرکی دیگر مدد می‌گیرد که در عرفان از آن به "قلب" تعبیر می‌شود و در قرآن کریم نیز به این مدرک اشاره شده است که فرمود: لمن کان له قلب. از این رو، پیام عرفانی امام به همه انسانهای اندیشمند این است که پرده غفلت را بدرند و خورشید حقیقت را در جان نظاره کنند. همان گونه که خداوند گنج پنهان بود، (۲۰) و با آفرینش عالم هستی، حقیقت خود را آشکار ساخت، انسان نیز با پی بردن به حقیقت و گوهر ناپیدای وجود خویش و متخلق شدن به اخلاق الهی، می‌تواند نقش خلیفه گگی خود را ایفا کرده، و کمالات خویش را به مرحله ظهور برساند و دنیایی بیافریند زیبا و متکامل. گرچه نزاع میان "عقل و دل" در آثار عرفا سابقه طولانی دارد اما به همین مقدر بسنده می‌کنیم که اگر عرفا عقل را مورد مذمت قرار داده، و به آن می‌تازند، عقلی است که در مقابل عشق مطرح می‌شود و ادعای دست یافتن به اسرار الهی را دارد و منظورشان این است که نباید چنین گمان شود که هرچه حقیقت است معقول است؛ حال آنکه حقایقی وجود دارد که در حیطه فهم عقل نیست و زبان از بیان آن عاجز است. پس، آنجا که عقل از قلمرو خودش فراتر رفته، و راجع به اثبات وجود یا عدم آن حقایق صحبت کند، پا از گلیم خود فراتر نهاده، و کاری غیر عقلانی انجام داده است. عقل از این جهت است که مورد نكوهش آنان قرار می‌گیرد. بنابراین، عقل از شهود و ریافت حقایقی که در قلمرو و ادراک او نیست محروم است و زبان معمولی قادر به بیان آن حقایق نیست و کلماتی برای بیان آنها نداریم. عین القضاة همدانی معرفت شهودی را غیر قابل بیان می‌داند و می‌گوید: هرچیز که بتوان آن را به عبارتی درست و مطابق آن تعبیر نمود، علم نام دارد. همچنین در بیان تفاوت معرفت با علم می‌گوید: معرفت با علم، تعبیرناپذیری آن از طریق زبان عادی و عبارت مطابق است. و معرفت را "معنایی می‌داند که هرگز تعبیری از آن متصور نشود مگر به الفاظ متشابه" (۲۱) و وسیله ادراک چنین عالمی را بصیرت دانسته نه عقل، و چنین می‌گوید: "بصیرت چشمی است در درون انسان که آدمی به وسیله آن، امور الهی را ادراک می‌کند." (۲۲) بنابراین، درک حقایق غیبی و مشهود عالم ملکوت، فقط از راه اشراق حاصل می‌شود و تنها قلب انسان می‌تواند آنها را درک کند و عقل و برهان توان رد یا قبول آنها را ندارد" و همان طور که تصدیق بی تصور مردود است، تکذیب بی تصور نیز

قبیح افزون است. ("۲۳") بنابراین، قبل از آنکه علمایی مانند رادولف کارناپ به بحث در این زمینه پردازند و قضایای مربوط به متافیزیک را از آن جهت که فاقد شرایط صدق و تحقیق هستند بی معنا بدانند، متصوفه این مطلب را به شهود دریافته، و به صورت مختلف بیان کردند؛ با این تفاوت چشمگیر که اینان مابعدالطبیعه را بدان دلیل که در زبان نمی‌گنجد نفی نمی‌کنند؛ اما کارناپ بیان ناپذیری را دلیل تعقل ناپذیری را دلیل عدم وجود مابعدالطبیعه می‌داند. (۲۴) ماحصل آنکه، عرفا معتقدند حقایق وجود دارد که از سنخ معقولات نیست؛ لذا عقل (۲۵) در مواجهه با آنها دچار مشکل می‌گردد و ناچار به سکوت می‌شود، زیرا رد و قبول هر امری نیاز به برهان و فهم آن دارد. به عنوان مثال، عقل از مسائلی مانند عالم آخرت، معاد، جبر و اختیار، فهم حقیقت "امر بین الامرین" ربط "حادث" به "قدیم" دچار حیرت و سرگردانی می‌گردد و اصولاً هر یک از معارف الهیه، از قبیل سهل و ممتنع است که حل آن با طریقه بحث و برهان ممکن نیست (۲۶)؛ اما برای عارفی که به بصیرت متصف گردید، و چشم دلش روشن شده، و "متصف به تقوای الهی گردید" (۲۷)، با فهم "و حدیث وجود" و اعتباری دانستن ماسوی الله، این مساله برایش قابل درک و فهم می‌گردد؛ زیرا در نظر او عالم آفرینش "یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد." از نگاه امام، انسان پس از فراگیری علم و تقویت قوه عقل با تصفیه خویش که نتیجه تقوای الهی و محفوظ نگاه داشتن روح و جسم خود از پلیدیهای عالم طبیعت است، می‌تواند به مرتبه "ایمان" و "اطمینان" راه یابد و به مکاشفات و مشاهداتی نایل گردد که هرگز در غیر این صورت برایش حاصل شدنی نیست. از این رو امام، "ایمان" را بهره قلب دانسته، و علم و ادراک را بهره عقل می‌داند و معتقدند معلومات قلبی، انسان را از حیرت و تردید خارج می‌سازد و او را به یقینی‌رهای بخش بی‌واسطه برهان هدایت می‌کند. (۲۸) برای رسیدن به مرتبه "اطمینان" و خارج شدن از هرگونه دودلی و شک، می‌توان به نقش "دین" اشاره داشت، زیرا دستورات و تعالیم دینی انسان را یاری می‌کند تا از تنگنای فردیت خویش، حتی از اسارت عقل خود بیرون آمده، و به هستی مطلق بپیوندد و حقایق غیبی را شهود کند و به مرتبه "طمأنینه" (۲۹) و آرامش باطنی برسد. انسان به اطمینان رسیده، در حقیقت مومنی است که تحت اسارت عقل نیست و خردورزیهای عقل متعارف، میان او و خالقش جدایی نیفکند، بلکه در منظر او همه بیگانگیها به یگانگی بدل گشته است و مقهور اراده ای است که بر جهان هستی حاکم است؛ اما این مقهوریت او را توانمند و مقتدر می‌سازد. بنابراین، اگر بپذیریم هر دین و آیینی الهی، سنتها و روشهای خاص به خود را دارند؛ ولی می‌توان همه آنها را در این حقیقت مشترک دانست که همه آنها پیروان خود را به پرستش و عبودیت خالق یکتا دعوت کرده، و سعادت و سلامت آنها را در به در آمدن از خود و متصل شدن به هستی مطلق دانسته‌اند. در اینجا است که جوهره عرفان که رها شدن از "من" و پیوستن به کل مطلق است با حقیقت دین، یگانه می‌شود. البته منظور ما این نیست که همه منظومه‌های شبه عرفانی را ذاتا پدیده‌ای دینی بدانیم و یا اینکه تمام حالات غیر مادی را احساس دینی بشماریم؛ ولی آنچه می‌توانیم ادعا کنیم، این است که حالات عرفانی همگی غیرمادی‌اند. بنابراین، می‌توان گفت عرفان و ادبیات الهی در این جهت که هر دو به فراسوی افقهای دنیوی و مادی می‌اندیشند و پیروان خود را به فراتر رفتن از عالم ماده دعوت می‌کنند، مشترکند. در ادیان الهی پرستش و پیوند یافتن با خالق هستی، رمز رستگاری است که در عرفان اسلامی کیفیت شناخت حقیقت و راه و روش وصول به آن حقیقت مطرح می‌شود. امام معتقدند با تزکیه و زهد و تهذیب و ذکر مدام، معرفت الهی حاصل می‌شود و نتیجه چنین معرفتی عشق و محبت به خالق هستی است. از این رو قویترین رابطه میان خالق و مخلوق را رابطه‌ای عاشقانه می‌دانند و پرستش را هنگامی مثمر ثمر می‌دانند که بر مبنای عشق و معرفت صورت گیرد. از این رو، ملترم شدن به دستورات شرع را عشق ورزی با خالق می‌دانند، نماز و عبادت در مکتب امام صرفاً ادای تکلیف نیست، بلکه راز و نیازی عاشقانه میان بنده با خدای خویش است و انسان عاشق حس می‌کند نی ای ست از نیستان دور افتاده: از نیستان تا مرا ببریده‌اند از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند و همواره می‌کوشد تا با تعالی خویش، به معبود خود متصل گردد و این پیوند و اتصال را در گرو به در آمدن از "من تجربی" خود می‌داند تا بتواند به کل مطلق بپیوندد. از آنجا که انسان فطرتاً از نقص تنفر دارد و عاشق کمال مطلق

است، به زدودن نقایص از وجود خویش همت می‌گمارد. از این رو می‌توان عرفان عملی را مقدمه رسیدن به حقیقت و رستگاری دانست. انسان با سفر در خود در می‌یابد گنجی گرانبها در وجود خویش و گفته امام علی (ع) را با تمام وجود حس می‌کند که فرمود: اترعم انک جزم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبری میندار خود را همین خرد پیکر که در اندرون جهانی نهان است و باز می‌شنود که "از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی" بنابراین، به جستجوی حقیقت در وجود خویش می‌پردازد و می‌تواند با تخلق به اخلاق الهی و ملکه ساختن فضایل انسانی، می‌تواند به معبود و محبوب خویش راه یابد. رابطه عاشقانه امام معتقدند تنها با شهیر عشق می‌توان از ظلمت و کدورت حجب بیرون آمد و به وصال معشوق رسید "محبت و اشتیاق و عشق، برای معراج و رفرع وصول است." (۳۰) از نظر ایشان همه موجودات از موهبت عشق برخوردارند "ذره ای انسان به آن مفطور است. قوام عالم هستی بر مبنای حب است، و ملک و ملکوت بر مبنای حب اداره می‌شود." (۳۱) عشق در مکتب امام، مظهر بی‌رنگی، صفا و خلوص است. از این رو با هر چه شان غیریت و دوگانگی داشته باشد در ستیز است. بنابراین، ستیز ذاتی میان شک و ایمان عادت با عشق خردسوز از میان می‌رود و گوهر ناپیدای انسان (روح) که در محدوده عقل نمی‌گنجد، از اسارت آن آزاد می‌گردد. عشق از نگاه ایشان حقیقتی ازلی و جاویدان است و در پرتو آن حیات، کمال، امید تحرک، وحدت و فنا معنی می‌یابد. بنابراین، عشق از این منظر، احساس معشوق به عاشق یا علاقه عاشق به معشوق نیست، بلکه حقیقت واحد و منزهی است که گاه به صورت عاشق جلوه می‌کند و گاه در چهره معشوق متجلی می‌گردد. به گفته غزالی "عشق را جز به عشق نتوان یافت" (۳۲) پیر ما، معتقد است "عشق به عاشق توان می‌بخشد و او را به خلاقیت وامی‌دارد، چون آتشی سراپای وجود عاشق را فرا می‌گیرد و او را از نقص و کدورت، کثرت بینی و خودخواهی پاک می‌سازد. از این رو انسان عاشق در هر چه می‌نگرد جلوه محبوب خویش را می‌بیند، و قبل از شنیدن هر صدایی صدای معشوق خود را می‌شنود. ما رایت شیئا الا رایت قبله و بعده و معه." (۳۳) بنابراین، وحدت را در کثرت می‌بیند و کثرات را شان و جلوه ای از یک حقیقت واحد می‌داند "با که گویم که بجز دوست نبیند هرگز" (۳۴) یا "جز تو در محفل دلسوختگان ذکر نیست." (۳۵) پس، اگر عشق در آغاز، انسان را به فنای از خود می‌کشاند، اما در عوض او را به حیاتی جاویدان رهنمون می‌سازد، نشاطی دائمی و شور و شعفی وصف ناشدنی سراپای چنین عاشقی را فرامی‌گیرد و او را توان می‌بخشد تا حرکتی از "لا (نفی خود و انیت خود و هرگونه شرک) آغاز کرده، و به آستانه "الا الله" بار یابد و حقیقت کریمه شریفه "لااله الا الله" را در خود محقق سازد. بنابراین، عرفان به نوآموز خود می‌آموزد که این عشق فطری را که در اثر رویت جمال محبوب حاصل شده است، (۳۶) با اختیار و اراده خویش شکوفا سازد و از آنجا که رویت جمال محبوب جز با قلب پاک و چشم پاک (۳۷) حاصل نمی‌شود، زهدورزی و ریاضت و تهذیب نفس بر انسان عارف عاشق لازم است. در چنین ساحتی است که عاشق با متخلق شدن به اوصاف محبوب به رنگ او درمی‌آید، فنا را قبله بقا ساخته تا به معشوق حقیقی خویش نایل گردد. عاشق در بدایت امر به قرب و وصال محبوب می‌اندیشد و ولی چون به مرتبه کمال رسد معنی و صورت بر او غالب می‌گردد. فداکاری و ایثار برخویشتن بینی چیره می‌گردد و همتی والا می‌یابد و به "محبوب مقید" نمی‌اندیشد. چنین انسانی از "من" و "ما" فراتر می‌رود و در بحر احدیت غوطه ور می‌گردد. نه از عذاب و فراق محبوب بیمناک می‌شود، نه به نعیم جنت دلخوش، نه خوف می‌شناسد نه با رجا آشناست زیرا این دو به زمان ماضی و مستقبل تعلق دارند و او در دریایی غوطه ور است که در آنجا زمان دخالت ندارد. در حقیقت "نه متنعم بود به صبح وصال، نه متالم شود به شام فراق" از این مرحله نیز عاشق عارف بالاتر می‌رود و به مرحله ای می‌رسد که از کامروایی محبوب خویش لذت می‌برد هرچند خلاف مراد و دلخواه خود باشد، در نزد چنین عاشقی قهر و لطف محبوب برای او یکسان است "پسندد آنچه را جانان پسندد" زیرا هرگونه ترجیح و گزینشی از آثار و بقایای وجود و آرزو و خواسته اوست، حال آنکه او به مقام تسلیم، فنا و استغراق در محبوب رسیده است. به این ترتیب از نظر امام قویترین ارتباط میان انسان و خدا رابطه ای است عاشقانه که انسان را از هرگونه کثرت طلبی و شرک رها ساخته، و او را به توحید رهنمون می‌سازد و

حصول چنین عشقی را نتیجه صفای درون و ریاضت شرعی می‌دانند. در این صورت است که چشم حقیقت بین انسان گشوده می‌شود و جمال الهی را مشاهده می‌کند، و از آنجا که لازمه جمال، عشق حب است با رویت جمال محبوب به مقام والای عشق مشرف می‌گردد و از دغدغه و تشنگی خاطر رهایی می‌یابد و فقط به معشوق خود می‌اندیشد (همانگونه که در عشقهای مجازی چنین است، عاشق فقط به معشوق خود می‌اندیشد و شاید راز اینکه عشق مجازی را قطره عشق حقیقی دانسته‌اند "المجاز فنطرة الحقیقة" این باشد که در این مرحله عاشق فقط از یک معشوق دل برمی‌کند. حال آنکه در ابتدا از معشوقهای بیشمار جدا گشته بود). عاشق از فردیت خود رها می‌گردد و به کل هستی متصل می‌شود. چنین انسانی از منظر امام، انسان کامل یا ولی است و می‌تواند واسطه‌العقد و هادی مردمان و انسانهای معمولی باشد. چنین انسانی مظهر تام و تمام جمیع اسمای الهی است. او از وجه ربوبی اش به عالم قدس می‌پیوندد و در نتیجه بر کل کائنات و عالم هستی اشراف و اطلاع می‌یابد و از جنبه جسمانی با انسانها مرتبط شده، و فیض و نور الهی را به آنها می‌رساند. بدین ترتیب هادی و مکمل انسانهای معمولی می‌گردد. چنین انسانهایی از افق درخشان دریچه‌ای به مخزن اسرار الهی گشوده می‌شود و پیوسته از این دریچه کسب فیض می‌کنند. انسان کامل در عرفان آئینه‌ای است که حضرت حق خود را در آن می‌نگرد و از طریق او به مخلوقات خویش فیض می‌رساند. (۳۸) در حقیقت چنین انسانی جلوه‌گاه در ناسوت است و مظهر ربوبیت حضرت حق در لباس بشریت، خداوند در کمال استغنا و بی‌نیازی در لباس عبودیت ظاهر می‌شود. محیی‌الدین بن عربی رابطه خدا با عالم هستی را رابطه کامل با اجزای خویش می‌داند. و معتقد است همان‌گونه که کل به اجزای خویش گرایش دارد، اجزا نیز به کل گرایش خواهند داشت (۳۹)، البته ناگفته روشن است که منظور او جز و کل مقداری نیست که در علوم ریاضی کاربرد دارد، جز و کل ذهنی هم نیست که در منطق مطرح می‌شود و جز و کل وجودی هم که فیلسوف از آن سخن می‌گوید نخواهد بود، بلکه جز و کل عرفانی است که عبارت است از "اطلاق" و "تقیید" یعنی ذات حضرت حق، "مطلق" است و هستی محض و عالم هستی تعین و نمود وجود اوست، او در حقیقت "بود" است و نظام هستی "نمود" او حال می‌گوییم آن "بود" به "نمود" خویش گرایش دارد و همان‌گونه که اجزا در تحقق خویش مدیون کلند، کلیت کل نیز به داشتن اجزای خویش است. پس گرایش کل به جز، یا حق تعالی به عالم هستی و موجودات و مخلوقات، خود گرایشی است که به خود دارد و اگر می‌بینیم بندگان خاص خدا به خدا مشتاقند، در قرآن کریم و در داستان حضرت داوود می‌شنویم که خداوند می‌فرماید: من نیز به آنان مشتاقترم انی اشد شوقا الیه زیرا شوق به درک بستگی دارد و از آنجا که خداوند منبع ادراک و آگاهی است، طبیعی ست شوق او بیشتر باشد. حاصل آنکه، برخلاف نظر برخی از متشرعین که رابطه عاشقانه میان انسان و خدا را رد کرده‌اند، (۴۰) امام بر مبنای اصل وحدت وجود مابینت میان حق و خلق را بشدت منکر بوده، و هرگونه کثرت و دوگانگی و تغایر را امری اعتباری می‌دانند. در نگاه امام، هرچه هست اوست، عالم امکان و جهان کثرات، همه و همه مظهر صفات و اسمای آن یگانه‌اند، بنابراین، هر پدیده‌ای در عالم، مظهری است که از مظهر حکایت می‌کند بنابراین، عالم آفرینش با همه گستردگی اش جلوه و پرتو ذات واحده‌ای است که خود را در آئینه‌های رنگارنگ و تعینات متعدد ظاهر ساخته است. از نگاه عارف وحدت وجودی (۴۱) عالم، صورت هویت حق است و مخلوقات نمود خالقیت حقند. عرفانی که به ارتباط و عشق میان خالق و مخلوق قائلند، از آیه شریفه و نفخت فیه من روحی و حدیث معروف خلق آدم علی صورته استفاده کرده، بر مدعای خود تاکید می‌ورزند. برخی از اینان محبت حضرت حق را مقدمه محبت مخلوق دانسته و به آیه شریفه یحبهم و یحبونه استناد می‌کنند و معتقدند، این عشق دوطرفه میان خالق و مخلوق، اول بار از حضرت حق آغاز گردیده، و عارف باید با رهوار عشق خود را به او متصل سازد. چنین انسانی خود را آئینه‌ای می‌داند که خداوند در او تجلی کرد، و خود را جز نمودی از آن حقیقت نمی‌داند. او رابطه خود را با خالق هستی رابطه ظاهر و مظهر می‌بیند، اگر احتیاج خود را به خالق خود درک می‌کند، در عوض اشتیاق حضرت حق را نیز به خود احساس می‌کند و تا آنجا به پیش می‌رود که با خدای خویش عاشقانه به دلالت می‌پردازد و می‌گوید گر آئینه‌گر محبی من نبود ظاهر نشود

جمال محبوبی تو زیرا می داند: مطلق بی مقید نباشد و مقید بی مطلق صورت نیندد؛ اما مقید محتاج است به مطلق و مطلق مستغنی از مقید؛ پس استلزام از طرفین است و احتیاج از یک طرف، اما استغنائی مطلق به اعتبار ذات است و الا ظهور اسمای الوهیت و تحقق نسبت ربوبیت بی مقید، از محالات است. (۴۲) از نگاه امام، انسان مظهر "اسم" و صفت حضرت حق است و از طریق همان "اسم" یا "عین ثابت" (۴۳) با خدای خویش مرتبط می شود و خدای را همان گونه می شناسد که در وجودش ظهور یافته است. نهایت و پایان سیر عارف در سفر انفسی، رسیدن به رب خویش است. او فقط می تواند اسمی از اسمای خداوند را بشناسد. فقط انسان کامل که مظهر اسم "الله" (۴۴) است، قدرت معرفت به "الله" را داراست. از این رو می توان به معنای سخن پیامبر اکرم (ص) که فرمود: من عرف نفسه فقد عرف ربه پی برد و علت اینکه نفرمود "عرف الله" را در این حقیقت خلاصه کرد که این رب که شناخته می شود ذات الوهیت نیست، بلکه خدای ظاهر شده در نفس هر موجودی است که محبوب و مطلوب اوست. به طور مثال اگر خداوند به صورت آتش بر حضرت موسی جلوه کرد، دلیل آن بود که جناب موسی (س) طالب آتش بود (آتش، رمز غلبه معشوق و سوز و گداز از عشق است) از این رو خداوند به صورت مطلوب و محبوب او بر او متجلی گردید. باری، اعتقاد به پذیرش رابطه ای محبت آمیز میان خالق و محبوب، شور و شعفی در انسان طالب حقیقت ایجاد می کند، او همواره خود را تحت عنایت و محبت خالق حس می کند و با تمام وجود کلام خدای را که فرمود: نحن اقرب الیکم من حبل الوريد را می شنود. فهم این قرب او را به وجد می آورد. چنین انسانی، کریمه انالله و انا الیه راجعون را به جهان پس از مرگ حواله نمی دهد، هم اینکه نیز درمی یابد که به سوی او در حرکت است. او خود را در محضر خدا حس می کند و خدا را بر خود ناظر می بیند. جمله معروف پیر ما که فرمود که "عالم محضر خداست، در محضر خدا معصیت نکنید" مبین این نگرش است. در عرفان امام، انسان از عظمت خاصی برخوردار است، موجودی است ذاتا الهی و آسمانی، نغمه ایزدی از عالم غیب بر قلب او دمیده، و او را لعت خلیفه گی بخشیده، و انسان در عالم طبیعت می تواند با آگاهی و معرفت و محبت و مجاهده و تهذیب نفس و ذکر مدام و تصفیه باطن، حقیقت را در وجود خویش حس کند. چنین انسان ره یافته ای، از منظر امام می تواند هدایتگر و مرشد انسانها قرار گیرد. با دعایی از حضرت ایشان به سخن خود پایان می بخشیم. خداوندا، تو بر ما توفیق عنایت کن، تو معنی الحمد لله رب العالمین را به ما بیچاره های غافل، که همه محامد را به خلق نسبت می دهیم بفهمان. تو حقیقت ما اصابک من حسنه فمن الله و ما اصابک من سيئه فمن نفسك را به ما بنما. ما اهل حجاب و ظلمتیم، خودخواه و خودپسندیم، تو خود حب نفس و حب دنیا را از دل ما بیرون کن، تو ما را خداخواه و خداپرست کن. انک علی کل شیء قدير. (۴۵) بهمن سال ۱۳۷۸ - کانادا پی نوشت ها: ۱. ق/۲۶. ۲. دیوان امام. ۳. کتابهایی که تاکنون از ایشان چاپ گردیده عبارتند از: - کتاب البیع - کتاب الطهاره - الاستصحاب، حاصل دروس ایشان است و مربوط به یکی از مباحث عمده علم اصول فقه است - انوار الهدایه فی التعلیقہ علی الکفایه، اثر قلمی ایشان است بر مباحث عقلیه کتاب کفایه الاصول از محقق بزرگ، آیت الله آخوند خراسانی - بدایع الدرر فی قاعدة نفی الضرر، در این اثر به مبحث اختلاف ادله و تعارض آنها به یکدیگر که از مباحث اساسی در علم اصول فقه است، پرداخته اند - المکاسب المحرمه، مطالبی است که پس از تدریس به رشته تحریر در آورده اند - التعداد والترجیح - مناهج الوصول الی علم الاصول - ولایت فقیه، این کتاب نیز حاصل درسهای ایشان است که در یک مجموعه جمع آوری شده است. ۴. برخی از شاگردان امام در حوزه های فلسفی هم اینکه در حال تدریس می باشند که عبارتند از: آیت الله عزالدین زنجانی، آیت الله منتظری، استاد جلال الدین آشتیانی، آیت الله گیلانی و از جمله شاگردان خاص امام می توان از استاد شهید مرتضی مطهری نیز یاد کرد. ۵. آداب نماز (آداب الصلوة)، در بیان اسرار معنوی نماز نگاشته شده است - التعلیقہ علی القوائد الرضویه، حاشیه ای است بر شرح فلسفی، عرفانی حدیث راس الجالوت از قاضی سعید قمی - تفسیر سوره حمد، تفسیر است بر فاتحه الكتاب که حاوی نکات دقیق و لطایف عرفانی است - جهاد اکبر یا مبارزه با نفس - چهل حدیث، تالیفی است که برگرفته از روایت پیشوایان دین است که شرحی عرفانی از آنها شده است - سرالصلوة، در بیان

اسرار نماز و حقیقت معنای نماز می باشد - شرح دعای سحر، که اولین تالیف عرفانی ایشان است که در سال ۱۳۴۷ ه. ق نوشته شده است - مصباح الهدایه الی الخلافة والولایه، این اثر نیز یکی از درخشانترین آثار عرفانی است که در سن ۲۸ سالگی به نگارش درآمده است - حاشیه بر فصوص محی الدین ابن عربی و مصباح الانس قونیوی - نقطه عطف - زیاده عشق - دیوان شعر، که بیشتر دارای مضامینی عرفانی است و شرح درد مهجوری و غربت از معشوق حقیقی است، اکثر این اشعار در سن هشتاد سالگی سروده شده است - شرح حدیث جنود عقل و جهل؛ ۶. امام خمینی زره عشق؛ ۱۸. ۷. همان. ۸. اصول کافی؛ ۲، ص ۵۵ "باب تفکر. ۹. ره عشق. ۱۰. همان؛ ۳۰. ۱۱. رسائل قیصری، ص ۵؛ اعلم ایدنا الله و ایاک: ان الوصول الی الله سبحانه قسما، علمی و عملی و العملی مشروط بالعلمی. لیکون العامل علی بصیرة فی علمه. ۱۲. پیامبر اکرم (ص) نیز هدف بعثت خود را پیاده کردن مکرمت اخلاقی معرفی کرده اند: "بعثت لاتمم مکارم الاخلاق؛ مجمع البیان؛ تفسیر آیه ۴، سوره قلم. ۱۳. الدنيا مزرعة الاخرة. ۱۴. زرین کوب، عبدالحسین؛ جستجو در تصوف ایران؛ ۱۱۸. ۱۵. امام علی (ع) می فرمایند: من ساوی یوماه فهو مغبون. ۱۶. امام خمینی زره عشق؛ ۲۵. ۱۷. همان. ۱۸. واقعه دیدار نفس با حقیقت ملکوتی خویش، در ادبیات عرفانی سابقه ای طولانی دارد؛ به عنوان مثال برای معتقدین به آیین زرتشت و برحسب متون اوستایی پهلوی، وقتی مرد کامل از جهان می رود و روان او به پل چینوت می رسد، سر این پل دختری زیبا به استقبال او می آید. آن وقت روان مرد پاکدین با شگفتی از او می پرسد: دختر جوان تو کیستی؟ وی در جواب می گوید: من دثنای تو یعنی منش نیک، گوش نیک، کنش نیک تو هستم، محبوب بودم، تو مرا محبوبتر ساختی، بلند پایه بودم تو مرا بلند پایه تر ساختی، در عوض اگر مرد بدکاره باشد این دثنا را به صورت زنی زشت دیدار می کند. (پور داود، یشت ها، ج ۱، ص ۵۸۸) این دثنا در لغت به معنای دین و وجدان است، در واقع همان نفس یا من ملکوتی است که نفس رها شده از اسارت تن با او دیدار می کند. دیدار با طباع تام در آثار منسوب به "هرمس" نمونه دیگری از این دیدار است که بعدها در آثار شیخ اشراق انعکاسی گسترده می یابد، در کتاب غایه الحکیم، اشاره به طباع تام از قول ارسطو و سقراط نیز نقل شده است. ارسطو در کتاب الاسطما خیس گفته است: "طباع تام قوتی است فیلسوف را، که علم و حکمت او را می افزاید حکما این سر را مکتوم نگاه می دارند..." به نقل از: (دیدار با سیمرغ؛ دکتر پورنامداریان؛ ۳۹؛) اما برای عارف و صوفی مسلمان، نفس او از طریق حواس ظاهری و قطع تعلقات در اثر ریاضت و زدودن رذایل اخلاقی و متصف شدن به ملکات حمیده، در همین عالم طبیعت شایسته دیدار با من ملکوتی با همان فرشته خود می شود و از او بهره های حکمی، علمی می برد و هربار به مقتضای صفا و زیبایی باطن او، این فرشته را زیباتر مشاهده می کند. (به نقل از: دیدار با سیمرغ؛ دکتر پورنامداریان) در عرفان این حالت روحانی را "ولادت ثانی" یا قیامت صغرا یا حشر قبل از نشر می نامند. ۱۹. برهان صدیقین در عرفان از این قاعده مستثنا است. (اربعین حدیث، ص ۱۹۱ - ۱۹۲)"، زیرا که صدیقین از مشاهده ذات، شهود اسما و صفات کنند و در آئینه اسما اعیان و مظاهر را شهود نمایند و اینکه این قسم برهان را برهان صدیقین گوئیم، برای آن است که اگر صدیقی بخواهد مشاهدات خود را به صورت برهان درآورد و آنچه ذوقا و شهودا یافته به قالب الفاظ بریزد، اینچنین شود نه آنکه هر کس بدین برهان، علم به ذات و تجلیات آن پیدا کرد، از صدیقین است یا آنکه معارف صدیقین از سنخ براهین است تا قلب در حجاب برهان است و قدم او قدم تفکر است، به اول مرتبه صدیقین نرسیده، و چون از حجاب غلیظ علم و برهان رست، بی واسطه برهان به مشاهده جمال جمیل مطلق نایل گردد و به لذت دائم سرمد برسد. "۲۰". کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف" حدیث قدسی؛ فتوحات؛ ۲، ص ۱۱۰. این حدیث را بدین گونه آورده که: "کنت کنزاً لم اعرف فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق و تعرفت الیه فاعرفونی." ۲۱. تمهیدات؛ تصحیح عقیف عسیران؛ انتشارات منوچهری؛ مقدمه، ص ۱۰۸؛ و در زبده الحقایق نیز آمده است. ۲۲. همان. ۲۳. چهل حدیث؛ ۳۸۹. ۲۴. لازم به ذکر است عقلی که ناتوانش خواندیم، عقل رایج در میان علماست، والا در مجموعه روایی، عقل اول مخلوق خداوند معرفی شده که خداوند آفرینش آن را به "الله" ذات مستجمع جمع صفات نسبت داده است؛ اول

ما خلق الله العقل " و در حدیثی پیامبر (ص) می فرمایند " اول ما خلق الله نوری " که می توان عقل را همان نور و حقیقه محمدیه دانست که در عرفان جایگاه خاص دارد. ۲۵. پورنامداریان، تقی؛ دیدار با سیمرغ؛ ص ۲۰۹، مقاله عقل و فلسفه از نظرگاه عطار. ۲۶. امام خمینی؛ چهل حدیث؛ ص ۶۴۶. ۲۷. همان. ۲۸. امام خمینی، شرح حدیث جنود عقل و جهل؛ ص ۸۷. ۲۹. طمانینه، مقام و منزلی است که خواجه عبدالله انصاری در منزل پنجاه و نهم مطرح کرده است. ۳۰. شرح حدیث جنود عقل و جهل؛ ص ۷۶ - اربعین حدیث؛ ص ۱۲۷. ۳۱. چهل حدیث؛ ص ۷۶. ۳۲. چهل حدیث؛ ص ۷۶. ۳۳. غزالی، احمد؛ شروح سوانح؛ ص ۲۱. ۳۴. منسوب به حضرت علی (ع)، علم الیقین؛ ج ۱، ص ۴۹. ۳۵. امام خمینی؛ دیوان امام؛ ص ۶۲. ۳۶. بزرگان چون افلاطون در رساله فایدروس، ضیافت و احمد غزالی در سوانح نیز معتقدند، عشق با مشاهده جمال آغاز شده است. ۳۷. بزرگان چون افلاطون در رساله فایدروس، ضیافت و احمد غزالی در سوانح نیز معتقدند، عشق با مشاهده جمال آغاز شده است. ۳۸. محیی الدین بن عربی؛ فصوص الحکم. ۳۹. شرح قیصری؛ فصوص محمدیه، فصوص الحکم؛ محیی الدین بن عربی؛ ص ۲۱۶. ۴۰. اینان در مقام برهان می گویند، لازمه یا شرط معرفت و محبت، جنسیت است و عشق از جنسیت و هماهنگی دو روح منبث می شود؛ و از آنجا که هیچ سنخیتی میان حق و مخلوق وجود ندارد، بنابراین رابطه عاشقانه برقرار نخواهد شد. به عبارت دیگر، اینان بر این باورند که خداوند با تمام ذات با مخلوقات خود متباین است و هیچ گونه مناسبتی میان آنها موجود نیست تا محبتی متصور شود، و باز در لسان دیگر می گویند، محبت نوعی اراده است و به معرفت بستگی دارد و از آنجا که اراده بنده بر چیزی تعلق می گیرد که اولاً، از امور ممکنه باشد ثانیاً، حادث باشد تا تصرف در آن متصور شود، و چون خداوند "قدیم" است، متعلق اراده بنده نتواند بود و تصرف حادث در قدیم امکانپذیر نیست. عشق صوفیانه، جدال فقیه یا زاهد صوفی، دکتر سجادی؛ ص ۱۴۲. ۴۱. محیی الدین بن عربی که در سال ۶۳۸ - ۵۶۰ می زیسته است، عارفی است که اصل اصیل "وحدت وجود" را تبیین کرده، و بعضی معتقدند مبنای نظری او را می توان در فلسفه افلاطون و مذهب بودا جستجو کرد - ابن عربی توانست تجلی صانع در مجالی صنع را، را با نگرشی وسع و وضع مصطلحات نوین و ارائه براهین منطقی تقویت کرده، و به صورت مکتبی، فلسفی - عرفانی درآورده. تفکر او بر عرفا و فلاسفه و شعرای بعد از او تاثیر شگرفی داشته است. ۴۲. جامی، عبدالرحمن، لوائح؛ ص ۲۲. ۴۳. اعیان ثابته، صور حقایق اسمای الهی اند. ۴۴. الله، اسم مستجمع جمیع صفات است. ۴۵. امام خمینی؛ چهل حدیث؛ ص ۷۱.

امام و مراتب کشف و شهود عرفانی

امام و مراتب کشف و شهود عرفانی ۱. تعریف و ماهیت کشف نخستین مسئله ای که در این مقام مطرح می شود، تعریف است. در این زمینه مطالب مبسوطی در آثار عارفان به چشم می خورد که قهراً باید دست به گزینش زد. الف. ابو نصر سراج طوسی (م ۳۷۸ ق) جزو نخستین صوفیانی است که به منظور تبیین دیدگاه های عرفا، دست به قلم برد و کتاب اللمع را نوشت که تقریباً نخستین کتاب مدونی است که به سبکی خاص، دیدگاه ها و نظریات صوفیان پیش از خود را تبیین کرده است. در این کتاب، از «مشاهده» بیش از «مکاشفه» سخن به میان آمده است. (۱) ابو نصر، شاهد را دو کس می داند: رب و قلب. آن جا که رب شاهد باشد، کون مشهود است؛ و اگر قلب در مقام مشاهده باشد، هر آنچه غیر رب است، از صحنه قلب خارج می شود. در این حالت، همه چیز - جز عظمت حق - غایب است و در دل، جز او باقی نمی ماند. مشاهده، مقام لقای حق است. شهود آن است که وصل حاصل شود. اگر نزدیکی حاصل آید، انسان به مقام حضور خواهد رسید و شهود از جنس حضور است. ابو نصر به این آیه استشهاد می کند: ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمیع و هو شهید. (۲) حالت مشاهده به اعتقاد وی، عبارت است از: المشاهده زوائد الیقین، سطعت بکواشف الحضور، غیر خارجه من تغطیه القلب. (۳) از این بیان چنین برمی آید که: اولاً، شهود از مراتب یقین است؛ چنان که طوسی نیز به آن اشاراتی دارد: المشاهده حال رفیع، و هی من لوائح زیادات حقائق الیقین. (۴) ثانیاً،

مشاهده و مکاشفه با یکدیگر اختلاف جوهری ندارند؛ بلکه هر دو از یک سنخ بوده، از جنس حضور و قربند: المشاهده بمعنی المدائنة و المحاضرة و المكاشفة و المشاهدة تقاربان فی المعنی . (۵) ثالثاً، شهود یا کشف پس از آنکه «غطاء» از قلب برداشته شود، حاصل می‌گردد. اگر از روی قلب، حجاب و ستر کنار رود، قلب به مقام کشف و شهود نایل می‌شود. این مطلب از نکات بسیار مهمی است که به تفصیل به آن خواهیم پرداخت. در این کتاب، کشف عرفانی این گونه تعریف شده است: الکشف بیان ما یستتر علی الفهم، فیکشف عنه للبعد کانه رای عین . (۶) قلوب اهل حق آنگاه که به نور حقیقی نزدیک شد و در مقام قرب الهی قرار گرفت، دیدگانش بینا می‌شود و آنچه قبل از آن از فهم او مستور بود، تبیین می‌یابد و به روشنی و وضوح می‌رسد. این مقام، کشف است. کشف از آن قلب است که به هنگام اتصال حاصل می‌شود؛ چنان که اگر چشم سر با یک شیء جسمانی رو به رو شد، کشف حس، به او دست خواهد داد و به قول او: مکاشفات العیون بالابصار، و مکاشفات القلوب بالاتصال . (۷) اگر شهود و کشف هم سنخ با حضورند، انسانی که در غیبت به سر می‌برد، از این مقام بلند، محروم و در پشت پرده حجاب و غشاء، از درک حضور حق دور می‌ماند. قلب غایب، در ظلمت است و قلب حاضر، به صفای یقین نایل. اگر عارف به حضور و شهود حق بار یابد، بر وحدت و جمعیت او اضافه و از تفرقه و کثرت او کاسته می‌شود، لذا حضور و شهود با اتحاد و اتصال همراه است؛ چنان که غیبت با کثرت و حجاب و ظلمت، آمیخته و قرین است. به اعتقاد ابو نصر سراج، مکاشفه سه وجه، بعد یا درجه دارد: مرتبه ای از آن، مکاشفه با دیده قلب است که در قیامت حاصل می‌شود. مرتبه ای دیگر، با حقایق ایمان و به همراه یقین پدید می‌آید و همراه با هیچ حد و صورتی نیست، و در اصطلاح «کشف معنوی» نامیده می‌شود. مرتبه سوم، مکاشفه آیات الهی است که از طریق معجزات برای انبیا، و از راه کرامات و اجابات برای غیر آنها حاصل می‌شود. از مجموع کلمات ابو نصر چنین بر می‌آید که مکاشفه و مشاهده دو گونه متفاوت نیستند و میان آن دو، اختلاف ذاتی و ماهوی وجود ندارد؛ حداقل این که یکی تمامیت دیگری است. شهود و کشف عرفانی، هر دو از سنخ حضورند و قلب حاضر، قلبی است که به مقام قرب و دنو، نایل آمده باشد. پس اگر قلب عارف و دل سالک بر اثر ریاضات و مجاهدات، به حریم اسماء و صفات الهی بار یافت، پرده‌های حجاب ظلمانی و نورانی، یکی پس از دیگری، از پیش چشمان او برداشته می‌شود و عابد در این هنگام، به مقام کشف و شهود دست پیدا می‌کند. بنابراین، مکاشفات دو سو دارند: از یک سو به قلب عارف مرتبط می‌شوند، و از سوی دیگر به حقایق یقینی، و به هر میزانی که این حقایق مستور، پرده از رخسار خویش برگیرند، دیدگان دل به نور جمالشان روشن تر می‌گردد. نکته مهم این است که به اعتقاد صاحب اللمع، چنین حالتی در دنیا شدنی است و امکان اینکه انسان بتواند پیش از آخرت، به دیدار او نایل آید، وجود دارد. عارفان - در برابر معتزله - نخست، رؤیت خدا را در عقبا تجویز کردند؛ اما تدریجاً آن را به دنیا هم سرایت دادند و معتقد شدند که قلب عارف می‌تواند بر اثر ریاضات و مجاهدات طاقت فرسا، به لقای محبوب دست یابد و به مشاهده او نشیند و به این مقام رفیع و منبع - که خلقت انسان، هدفی جز آن ندارد - نایل آید. ب. ابو اسماعیل، عبد الله بن محمد بن انصاری کتاب منازل السائرین پدیده ممتازی است که در قرن پنجم رخ داد؛ به گونه ای که می‌توان آن را نقطه عطفی در زمینه عرفان تلقی نمود. پیر هرات (۳۹۶ - ۴۸۱ ق) برای نخستین بار، نثر را مسجع ساخت تا بیشتر و بهتر بر دل‌ها نشیند. به این جهت، رسائل خواجه عبدالله انصاری در نثر مسجع فارسی، پیش قدم است و بر دیگران - از جمله سعدی - فضل تقدم دارد. به جز این، خواجه عبدالله انصاری در زمینه تنظیم و ترتیب مراحل و مقامات عرفانی، ذوق سرشاری از خود نشان داد؛ چنان که منازل السائرین و صد میدان، دو نمونه شاخص و بارز در این زمینه می‌باشند. آثار و دست‌نوشته‌های صوفیان پیش از او، غالباً به سبک گزارش، نقل قول و بیان حالات مشایخ و بزرگان صوفیه بود و در آنها، کمتر طبقه بندی، تنسیق همراه تحلیل، و درجه بندی مقامات عرفانی به چشم می‌خورد. پیر هرات در این زمینه، گوی سبقت را ربود و آغازگر سبکی خاص در نوشته‌های صوفیانه و ادبیات عرفانی شد. پیر هرات آیه متناسب با مکاشفه را آیه: فاوحی الی عبده ما اوحی، (۸) می‌داند. استناد به این آیه در باب مکاشفه، به این معنا است که به اعتقاد وی، مکاشفه و

وحی از یک سنخ اند. ماهیت کشف «مهاداة السر بین متباینین و هو فی هذا الباب بلوغ ماوراء الحجاب وجودا» (۹) می باشد. اگر باطن عارف، خواهان ملاقات با باطن امر غیبی شد و این دو باطن با یکدیگر رو در رو شدند، مکاشفه پدید آمده است. به دیگر سخن، مکاشفه آن است که سر عارف، حجاب های ظلمانی و نورانی را درنوردد و با ایده شهود، به ماورای حجاب نایل آید و از اسرار غیبی بهره گیرد. این مکاشفه در اصطلاح، «مکاشفه معنوی» است، که غیر از «مکاشفه علمی» و «مکاشفه صوری» است. حاصل آنکه: اولاً، مکاشفه با باطن و قلب عارف سر و کار دارد؛ ثانیاً، مکاشفه با وحی تمایز ذاتی ندارد؛ ثالثاً، کشف عرفانی جز با دریدن حجاب حاصل نمی شود. مکاشفه دارای درجاتی است: نخستین رتبه آن، گه گاه دست می دهد. رتبه دوم، دائمی است و زمانی رخ می دهد که عارف، خود را در حالت مکاشفه نبیند و به نحو تمام و کمال، محو محبوب باشد. مکاشفه عین ثابت یا سر قدر، سومین درجه کشف عرفانی است که همراه با تجلی ذاتی الهی رخ می نماید. ج. محیی الدین ابن عربی (۵۶۰ - ۶۳۸ ق) ابن عربی بیشترین اهتمام را به مسئله معرفت و مکاشفه داشته است. او معرفت خداوند و صفات او را به دو طریق ممکن می داند: راه اول، راه استدلال و فکر است. این راه از یک سو در معرض خطا است و شک و شبهه در آن راه دارد و از سوی دیگر، عقل هرگز نمی تواند از شاهد به غایب استدلال معتبری داشته باشد. فکر از راه دلیل و برهان به خدا نمی رسد؛ بلکه فقط می داند که او هست. (۱۰) راه دوم، راه کشف است که علم حاصل از آن، ضروری است. این علم هرگز در معرض شک و شبهه نیست و همواره راهی روشن، سالم و مورد وثوق می باشد. نکته مهم اینکه عارف هرگز راه عقل را - اگر حد خود را نگه دارد - تخطئه و حتی تحقیر نمی کند؛ بلکه تمام سخن او در این خلاصه می شود که: «راهی برتر وجود دارد». محیی الدین - همانند دیگر عرفا - بر این نکته پای می فشارد که طریق کشف و عیان، بر طریق استدلال و برهان ترجیح و تفضیل دارد و علم کشفی را علمی ضروری و غیر قابل شبهه می داند. البته ممکن است انسان در حالت کشف، استدلال هم نصیصش شود؛ چنان که محیی الدین می گوید: یکی از دوستان ما (یعنی ابو عبدالله بن کتانی) گفته است که در کشفش، هم دلیل به او عطا می شود و هم مدلول. (۱۱) محیی الدین در تعریف مشاهده، می گوید: مکاشفه یا به معنای تحقق فهم همراه امانت است، یا به معنای تحقیق زیادتی حال، و یا به معنای تحقیق اشاره. (۱۲) سپس مکاشفه را بر سه معنا اطلاق می کند: الف. مکاشفه علمی: این مکاشفه، همان معنای اول است. مکاشفه علمی به معنای حصول فهم است. اگر فهمی برای انسان حاصل شود، این امر در واقع، نتیجه آن است که چیزی بر انسان منکشف شده است. پس اگر کسی انسان را مورد خطاب قرار داد، شهود سمعی پدید آمده یا اگر چشم انسان به صحنه ای افتاد، شهود بصری برای او حاصل شده است. بر این اساس، علوم حسی، نوعی کشف اند. این فهم ها امانتی از سوی حق نزد انسان است، و امانت را باید به اهلس رساند، و الا- انسان، خائن است: المجالس بالامانة. ب. مکاشفه حال: این نوع از مکاشفه همان معنای دوم مکاشفه (تحقیق زیادتی حال) است؛ رسیدن معنا که عارف هنگامی که ذاتی را با حالی شهود کرد، از این حال به تاویل آن پی می برد. اهل الله به این امر زیادتی، «حال» اطلاق می کنند. مثلاً اگر اهل حق، شخصی را در حالتی یا صفتی خاص مشاهده کند - چه ملایم طبع ناظر باشد، چه نباشد - و از این حال یا صفت، به حقیقتی که تاویل این حال یا صفت - که زاید بر آن است - منتقل شود، او دارای مکاشفه زیادتی حال است و از این طریق به منزلت او نزد خداوند آگاه می شود. برخی از صوفیه مدعی هستند که می دانند در چه حالی خداوند محب آنها است. آنها بر این باورند که چون در وحی آمده است: فاتبعونی یحببکم الله (۱۳) و آنها در ساعاتی، در حالت اتباع کامل از شریعت بوده اند، خداوند به آنها این حالت را عطا فرموده است که حب او را به خود دیده اند؛ زیرا در این ساعت، خود را مجلای حب و محبوب او دیده اند. ج. مکاشفه وجد: این مکاشفه همان تحقیق اشاره است و مراد از آن، اشاره مجلس است. مجالس حق دو گونه اند: گونه ای تنها با خلوت عبد با حق برگزار می شود و نوع دیگر، همراه با مشارکت دیگران؛ چه کم و چه زیاد باشد. مجلس نخست، تنها با اشاره برگزار می شود و عارف، در خلوتی که با حق دارد، اشاراتی از او دریافت می کند و به وجد می آید. این مکاشفه، مکاشفه اشارات حق است. ابن عربی میان مکاشفه و مشاهده

تمایزی می افکند؛ متعلق مکاشفه، معنا و متعلق مشاهده، ذات است. پس مشاهده به لحاظ مسمیات و مکاشفه به اعتبار حکم اسماء است؛ از این رو مکاشفه، اتم از مشاهده است: اذا الحق اعطاك اسماء فخذها امانة من قد فهم بان الامانة محمولة و حاملها جاهل قد ظلم فان انت افهمت مقصوده فانت المكاشف فلتتدم (۱۴) د. سید حیدر آملی (۷۲۰ - ۷۸۵ ق) سید حیدر آملی مبتکر عرفان شیعی و حکمت نبوی است. بی شک، کتاب نص النصوص و نیز جامع الاسرار، دو اثر جامع و ماندگار در اندیشه عرفان شیعی است. سید حیدر آملی در کنار ابتکاراتی که در مورد عقیده خاتم ولایت و نیز فلسفه عالم مثال دارد، تحلیل ارزشمندی از کار پیامبر (ص) و ابن عربی و خود، ارائه می دهد. (۱۵) پیامبر (ص) با وضعیت «میان دو کتاب» مواجه بود زیرا از یک سو کتابی توسط روح الامین بر او وحی و نازل شد، و از سوی دیگر کتابی توسط ایشان بر ابن عربی صادر شد. پس در مورد پیامبر (ص)، کتابی «النازل علیه» و کتابی «الصادر منه» وجود دارد. ابن عربی نیز به نوبه خود، در وضعیت «میان دو کتاب» قرار دارد؛ کتابی که وی در رؤیای صادقی از پیامبر (ص) دریافت کرد و کتابی که از او صادر شد؛ یعنی اثر عظیم الفتوحات المکیه. موقعیت سید حیدر آملی کاملاً مشابه است؛ کتابی از آسمان بر او الهام شد و آن، تفسیر بزرگ عرفانی او است، و کتابی دیگر از او صادر گشت که آن، شرح بزرگ فصوص است. بنابراین، پیامبر اکرم (ص)، ابن عربی و سید حیدر، در وضعیت «میان دو کتاب» قرار دارند. البته سطوح این وضعیت کاملاً متفاوت است، اما هر سه در این جهت مشترکند که از یک سو به آسمان و از سوی دیگر به زمین خاکی مرتبطند؛ کتابی به آنها القا و کتابی از آنها صادر شده است. قرآن / فصوص / تاویلات پیامبر (ص) / ابن عربی / سید حیدر فصوص / فتوحات / نص النصوص سید حیدر علم را از دیدگاه اهل الله به سه قسم تقسیم می کند: (۱۶) وحی، الهام و کشف. هر یک از این سه قسم، یا خاص است و یا عام. وحی، مختص انبیا و رسولان الهی است. در عین حال، بر اساس آیات قرآن کریم شامل غیر آنها - از قبیل آسمان (۱۷) و زبور عسل (۱۸) - هم می شود. الهام خاص در انحصار اولیا و اوصیا است؛ گرچه به طور تمام، در اختیار مشایخ و عارفین نیز قرار می گیرد. همچنین کشف خاص تنها برای اهل سلوک از اهل الله مقرر شده است؛ هرچند برای غیر آنها نیز رشحاتی از آن وجود دارد. کشف، حق و باطل دارد. مکاشفات اهل الله حقانی، و کشفیات سحره و کهنه، شیطانی است. حاصل آن که علم در سه قسم خلاصه می شود: وحی، الهام و کشف؛ به مقتضای ذات و صفات و افعال، بر اساس حکم امر و قدرت و اراده، بر حسب شریعت و طریقت و حقیقت که از مقام نبوت و رسالت و ولایت صادر شده است. سید حیدر متناسب با تثلیث در علم، معلومات را نیز تثلیثی تلقی می کند و معتقد است که تمام معلومات، در سه امر خلاصه می شوند: واجب، ممکن و ممتنع؛ یا حق و انسان کبیر و انسان صغیر. و در ادامه، برای هر یک از این معلومات سه گانه، مراتبی در سه درجه اثبات می کند. نکته قابل ذکر در این جا این است که سید حیدر، میان علم و معلوم، ذهن و عین و به طور کلی میان معرفت شناسی و هستی شناسی، تطابق و تناظر برقرار کرده است. البته باید گفت که انطباق ایستمولوژی بر آنتولوژی، از جمله میراث افلاطون است. البته مسئله «فرد و تثلیث» در جهان، میراث و یادگار محیی الدین است. (۱۹) وی در فص صالحی، آفرینش را بر اساس تصویر می کند زیرا خلقت با «کن فرد تکوینی» آغاز شد و به انجام رسید. محیی الدین در مراتب نزول، آفرینش را بر اساس تثلیث تصویر می کند. البته قبل از محیی الدین، خواجه عبدالله انصاری، به نحوی به آن اشارتی دارد زیرا بیشتر مقامات و منازل را به سه رتبه تقسیم می کند و هر رتبه را به سه رکن؛ چنان که شارح منازل هم اشاره ای به این نکته دارد. (۲۰) ه. امام خمینی (ره) محور عرفان حضرت امام (ره)، نفی حب دنیا است؛ چرا که «حب الدنيا راس کل خطیئه». قلب عارف بعد از آنکه از عالم کثرت و ظلمت منصرف شد و خود را به جمیع اخلاق نیک آراست و غبار اغیار را از قلب خود جاروب کرد، حق تعالی در آن تجلی می کند و آن را به خود مشغول و از دیگران منصرف می نماید. انسان مؤمن در این هنگام به مقام مشاهده نایل شده است. (۲۱) علوم غیبیه الهیه و معارف حقه باطنیه - که معرفت به جمیع شئون و تمام مدارج و مراتب و همه اسرار و حقایق آن میسر و میسر نگردد مگر برای اصحاب ولایت و اوحدی از ارباب معارف و ایمان - با قدم سلوک و خروج از جلباب بشریت و رفض حجب عوالم ملک

و ملکوت و خرق پرده های کثرت، حاصل می شود. مشاهده حضوریه، حقیقت عرفان است که جز برای کامل رخ ندهد، مشاهده رؤیت به عین قلب است. (۲۲) شهود همیشه همراه با جزئیت و شخصیت است، بر خلاف عقل که چون همواره در عقل مفاهیم و کلیات است و از شهود و حضور خبری ندارد، در حجاب به سر می برد. نسبت میان مشاهده حضوریه و امور کلیه عقلیه، چون نسبت میان رؤیت و خیال است. رؤیت بصری به طریق جزئیت صورت می گیرد، اما خیال، دورنمای شیء است. بنابراین مشاهده، قدمی و گامی برتر از عقل کلی می باشد. (۲۳) مشاهده سه درجه دارد (۲۴): مشاهده تجلی افعالی که در این مرتبه رضا به قضاء الله به کمالی می رسد. درجه دوم، مشاهده تجلی صفاتی و اسمایی است. سومین رتبه، مشاهده تجلی ذاتی است. همچنین امام (ره) بعد از نقل کلمات یکی از مشایخ صوفیه (۲۵) بدین مضمون: روی: ان شابا من المحیین سال الشبلی عن الصبر، فقال: ای الصبر اشد؟ فقال: الصبر لله؟ فقال: لا. فقال: الصبر بالله؟ فقال: لا. فقال: الصبر علی الله؟ فقال: لا. فقال: الصبر فی الله؟ فقال: لا. فقال: الصبر مع الله؟ فقال: لا. فقال: ویحک فای؟ فقال: الصبر عن الله. فشهق الشبلی، فخر مغشیا علیه. دو مرتبه صبر را ناظر به مقام مشاهده تلقی می کند: صبر فی الله برای اهل حضور که به مقام شهود جمال اسمایی رسیده اند، دست می دهد. عارف بعد از آنکه به این مشاهدات و جلوات نایل شد، هرچه صبر کند و دل را از استهلاک و اضمحلال نگه دارد، صبر فی الله است. اما صبر مع الله برای مشاهدان جمال ذات رخ می دهد که از مقام مشاهده جمال اسمایی خارج شده و به شهود ذات رسیده اند. یکی از ویژگی های مسئله کشف و شهود در عرفان حضرت امام (ره) این است که ایشان اکثرا از شهود به طور کاربردی استفاده می کنند. بدین معنا که بیش از آنکه به بحث های تحلیلی، تعاریف و انواع و اقسام مشاهدات پردازند، موارد کاربرد حوزه مشاهدات عرفانی را نشان می دهند که در این جا به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم: خلیفه الهیه در تمام آینه های اسماء، ظهور دارد و نورش در همه آنها منعکس است. مقام خلافت در مرائی اسمائی بر حسب استعداد و به اندازه پذیرش آنها سریان داشته و با تعین آنها متعین می گردد. این سریان و نفوذ و این تحقق و نزول، جز برای خالصین و کمترین از اولیاء که به مقام شهود ایمانی و ذوق عرفانی نایل آمده اند، قابل انکشاف نیست. (۲۶) مورد دیگر، مسئله کشف وحدت است. هر اسمی که افکش به افق فیض اقدس نزدیک تر باشد، وحدتش اتم، کثرتش انقص، و جهت غیبتش اشد خواهد بود. این امر تنها بر قلب عارف مکاشف تجلی می کند. (۲۷) مورد دیگر این که: ظهور لوازم اسماء در حضرت اعیان ثابته، تنها توسط عین ثابت انسان کامل صورت می گیرد. بنابراین ظهور اعیان، تابع ظهور عین انسانی است و تنها ارباب شهود به مقام عرفان این امر دست می یابند. (۲۸) حضرت امام (ره) اصولا در شرح دعای سحر، وصول به مقامات این دعای شریف را تنها با شهود سالک میسر می دانند و این دعا را اصولا شرح ماجرای سلوک سالکان و نردبان ترقی و رفع تعینات عارفان تلقی می کنند. این مقامات به کسی دست نمی دهد مگر آن که نردبان تعینات را پله پله بالا رود. و در این صورت است که سالک مشاهده می کند که بعضی از اسماء، از اسمای دیگر پر بهاتر، جمیل تر، عزیزتر و... است. (۲۹) دعای سالک، تابع مشهودات او است، و از آن جا که مشاهدات، همان تجلیات حق است، دعا پیرو تجلی حق است، و چون تجلی حق همواره با اسمی صورت می گیرد و اسماء ذو مراتبند و از سوی دیگر، تجلی حق به قلب نازل می شود و قلوب در پذیرش انوار حق گوناگونند، سؤال ها و دعاهای عارف بسی متفاوت و متنوع خواهد شد، بسته به آنکه مشاهدات او، قلب او، تجلی حق و اسم ظاهر، در چه رتبه و درجه ای باشد. (۳۰) از سوی دیگر، دعا و تقاضا در هر مرتبه ای که باشد، دارای لسانی متناسب با همان رتبه است زیرا انسان در هر نشئه ای، لسانی متناسب با آن دارد. (۳۱) ادامه دارد پی نوشت: (۱) اللمع، ص ۱۰۰ - ۱۰۱. (۲) ق (۵۰) : ۳۷. (۳) اللمع، ص ۱۰۱. (۴) همان. (۵) همان، ص ۴۱۲. (۶) همان، ص ۴۲۲. (۷) همان. (۸) نجم (۵۳) : ۱۰. (۹) منازل السائرین، ص ۲۲۲. (۱۰) فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۹۲؛ مصباح الانس، ص ۲۵۴. (۱۱) فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۳۱۹. (۱۲) همان، ج ۲، ص ۱۳۲. (۱۳) آل عمران (۳) : ۳۱. (۱۴) فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۴۹۵. (۱۵) نص النصوص، ص ۱۴۷ - ۱۴۹. (۱۶) ر. ک: همان، ص ۴۹۱ - ۵۱۵؛ جامع الاسرار و منبع الانوار، ص ۴۴۸ - ۵۸۶؛ مجمع الدوائر، ص ۵۲ - ۷۳؛ تاویلات، ص ۳۷ - ۱۰۳؛ اسرار الشریعه و

اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص ۱ - ۳۷ . ۱۷) فصلت (۴۱) : ۱۲ . ۱۸) نحل (۱۶) : ۶۸ . ۱۹) ر . ک: فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۱۲۶؛ شرح فصوص الحکم، قیصری، ص ۲۶۴؛ شرح فصوص الحکم، جامی، ص ۱۴۰ . ۲۰) منازل السائرین، ص ۲۵۱ . ۲۱) شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۱۷۱ . ۲۲) همان، ص ۵۸ . ۲۳) همان . ۲۴) همان، ص ۱۷۲ . ۲۵) همان، ص ۴۱۷ . ۲۶) مصباح الهدایه، ص ۳۲ . ۲۷) همان، ص ۳۴ . ۲۸) همان، ص ۶۰ . ۲۹) شرح دعای سحر، ص ۳۷ . ۳۰) همان، ص ۲۲۸ . ۳۱) همان، ص ۲۳۸ .

امام و مراتب کشف و شهود عرفانی

امام و مراتب کشف و شهود عرفانی ۲ . درجات و مراتب مکاشفه عرفا و نیز حضرت امام (ره) کشف را به گونه های مختلف، دارای درجات و مراتبی دانسته اند . بر این اساس، کشف، امر واحدی است که دارای طیف وسیعی از مراتب می شود: ۱ - ۲ . لویح، لوامع و طوابع یکی از دسته بندی هایی که در زمینه حالات کشفی سالک صورت گرفته، بر اساس و محور واردات قلبی او است که سه رتبه دارد: رتبه نخست «لویح» می باشد؛ اگر برق حضور و نسیم تجلی حق که گاهی بوزد و انتقال حالی برای عارف رخ دهد و این برق، تمام قلب عارف را فرا گیرد، لویح کشف پدید آمده است . پس لویح، کشفی است که به وسیله آن برخی از اسرار ظاهر می گردند . «لوامع» ظهوری بیشتر از لویح دارند و به سرعت زایل نمی شوند . «طوابع» بقای بیشتر، نورانیت و سیطره قوی تری دارند و در تعریف عبارتند از انوار توحیدی که قلب اهل معرفت را فرا می گیرد و این نور، چنان بر دل عارف حکومت می کند که اولاً- انوار دیگر را تحت الشعاع قرار می دهد؛ ثانیاً اطمینان و آرامش را برای وی به ارمغان می آورد . حسین بن منصور حلاج چنین سروده است: قد تجلت طوابع زاهرات یتشعشعن فی لوامع برق خصنی واحدی بتوحید صدق ما الیها من المسالک طرق ابو نصر سراج طوسی مراتب اخیر را همان گونه که ذکر شد، مطرح کرده است . (۱) حضرت امام (ره) افزون بر آن و بعد از طوابع، حالت «طوارق» را نیز مطرح کرده است . با این تعریف که «طوارق» یکی از واردات اهل حقیقت است که از طریق سمع حقایق بر او آشکار می گردد . (۲) امام قشیری نیز ترتیب حالات را به شکل مذکور بیان کرده است . (۳) اما ابن عربی ترتیب را به گونه ای دیگر مطرح می کند: (۴) وی نخست لوامع را به عنوان انوار تجلی تعریف می کند؛ سپس طوابع را انوار توحیدی که بر قلب اهل معرفت طلوع می کند، قرار داده است . لویح به اعتقاد وی آخرین مرتبه است . حضرت امام (ره) بر خلاف دیگران در تعریف لویح می گوید: اسراری که بر بصر ظاهر شوند، مقید به جارحه نبوده و از احوال اهل مسامره باشد، لویح است . (۵) ۲ - ۲ . مکاشفه علم، مکاشفه حال و مکاشفه عین خواجه عبدالله انصاری در باب مکاشفه، سه رتبه را تصویر می کند: (۶) نخست مکاشفه علم است که برای سالک، که گاه دست می دهد . اگر عارفی به مقامی بالاتر دست یافت و حالت او دائمی شد و به گونه ای رخ داد که عارف خود را در حالت کشف نبیند و به نحو تمام و کمال محو و فانی باشد، مکاشفه حال صورت گرفته است . مکاشفه عین (۷) به معنای مکاشفه ای است که همراه تجلی ذاتی الهی باشد، و عین ثابت و سر قدر با آن منکشف گردد . ۲ - ۳ . مشاهده معرفت، مشاهده معاینه و مشاهده جمع در برخی از کلمات پیر هرات دیده می شود که وی حالت مشاهده را دارای سه رتبه تلقی می کند: (۸) درجه اول، مشاهده معرفت است که همراه با برق نور وجود و لویح وجد معروف حاصل می شود . درجه دوم، مشاهده معاینه است که قرین تجلیات ثابت و دائمی است . لویح آغاز مبادی تجلی و شواهدند؛ زیرا شاهد صدق طریق اند . اگر نسیمی از جانب دوست، قلب عارف را نوازش ندهد، حالات او مشتبه خواهد شد . سومین رتبه، مشاهده جمع است که در حالت فنای کامل و با شهود حق با حق رخ می دهد . ۲ - ۴ . معاینه بصر، معاینه قلب و معاینه روح به اعتقاد خواجه عبدالله، معاینه نیز که خود یکی از حالات کشفی است، دارای مراتب سه گانه می باشد: (۹) مرتبه نخست، معاینه بصری است . مرتبه دوم، معاینه قلبی است . اگر چشم قلب - که به اصطلاح خواجه، «بصیرت» خوانده می شود - باز شود، اشیاء را آن گونه که هستند، خواهد دید . بر

این اساس در معاینه قلبی خطا راه ندارد چنان که مشوب به تحیر هم نیست. رتبه سوم، معاینه روحی است که به هنگام ظهور جذب در روح عاشق و با رؤیت حق حاصل می شود؛ که در این صورت قهرا حجاب ها از پیش روی چشم جان مرتفع شده است. ۲-۵. الهام نبی، الهام عین و الهام تحقیق صاحب منازل السائرین با این اعتقاد که الهام، نوعی شهود و کشف است، درجات سه گانه ای را برای آن بیان می کند: (۱۰) مرحله اول، الهام نبی است که با وحی، معادل و برابر گرفته شده است. رتبه دوم، یعنی الهام عینی، بدین معنا است که شخص، امری را به صورت معاینه ای رؤیت کند و نهایتا الهام، عین تحقیق است که سالک مقام، حقایق را آن گونه که هست شهود خواهد کرد. از آن جا که دسته بندی ها و درجه بندی های اخیر مربوط به خواجه عبدالله انصاری بود، ذکر این نکته لازم می آید که خواجه تقریبا در تمام صدمنزلی که برای سیر و سلوک لازم دانسته است، درجات سه گانه را بیان می کند و گاه برای هر یک از درجات، سه رکن را ذکر می نماید. شاید در تمام منازل السائرین، منزل یا رتبه ای نباشد که با عدد دو یا چهار بیان شده باشد. بر این اساس می توان گفت که این کتاب، مبتنی بر «تثلیث» است. علاوه بر این، پیر هرات مقامات و منازل دیگری را بیان می کند که در هر یک، به گونه ای حالت کشف و شهود مطرح است و برای آنها نیز درجات و مراتبی را مطرح می کند؛ از قبیل بصیرت (۱۱)، وجد (۱۲)، حکمت (۱۳) و اتصال (۱۴). ۲-۶. کشف نظری، شهودی، الهامی، روحی، خفی و ذاتی حقیقت کشف، خروج از حجاب است و حجاب، مانعی است که دیده بنده به وسیله آن از جمال حضرت حق محجوب می گردد. چون سالک صادق به جذب ارادت از اسفل سافلین طبیعت روی به اعلی علین گذارد و با قدم صدق، جاده طریقت را بر قانون شریعت و مجاهدت طی کند، از هر حجاب که گذرد، دیده مناسب آن مقام گشوده شود. نخست دیده عقل باز گردد و به قدر رفع حجاب و صفای عقل، معانی معقول روی نمایند و اسرار معقولات کشف شوند. این را کشف نظری می گویند. (۱۵) بعد از آن، مکاشفات دل و شهود قلب است که چون از کشف نظری عبور کند، انوار مختلف تجلیات الهی بر جان سالک نشیند. کشف الهامی - که آن را کشف سری نیز گویند - با ظهور اسرار آفرینش و حکمت وجود هر چیز رخ می دهد. ای کرده غمت غارت هوش دل ما درد تو زده خانه فروش دل ما سری که مقدسان از آن محرومند عشق تو فرو گفت به گوش دل ما مکاشفات روحی یا روحانی، آن است که جنات و جحیم و ملائک با آن مکشوف گردند. چون روح به کلی صفا گیرد و از کدورت های جسمانی پاک گردد، عوالم نامتناهی مکشوف می گردد و دایره ازل و ابد پیش دیدگان سالک قرار می گیرد و حجاب زمان و مکان بر می خیزد چنان که حارثه گفت: کانی انظر الی اهل الجنة یتزاورون، و الی اهل النار یتعاورون. بیشتر کرامات، از قبیل اشراف بر خواطر، اطلاع بر مغیبات، عبور بر آب و آتش و هوا و طی الارض، در این مقام روی می دهند. بعد از کشف روحی، مکاشفات خفی پدید می آید. روح در مقام خفای خود، واسطه دو عالم جسم و ملکوت قرار می گیرد و فیضان نور عقل کلی را می پذیرد و آثار انوار ملکوت را به نفس و تن می رساند؛ در عین حال که واسطی میان عالم صفات الوهی و عالم روحانیت دارد. ارمغان کشف خفی، علم لدنی است. سرانجام، کشف ذاتی است که مرتبه ای بس بلند دارد که جناب شیخ نجم الدین رازی از بیان آن اظهار عجز کرده، تنها بیتی را به صورت رمز نجوا می کند: تا بر سر کوی عشق تو منزل ماست سر دو جهان به جمله کشف دل ماست و آن جا که قدمگاه دل مقبل ماست مطلوب همه جهانیان حاصل ماست ۲-۷. مکاشفه علمی، حال و وجد کشف علمی، حصول فهمی است که در نتیجه انکشاف امری برای انسان حاصل می شود؛ لذا علوم حسی، نوعی کشف به حساب می آیند. نوع دوم، مکاشفه حال یا تحقیق زیادتی حال است؛ بدین معنا که اگر عارف، ذاتی را با حالی مشاهده کرد، ممکن است از این حال به امری زاید که مقام غیب این حال است پی برد و در نتیجه به تاویل آن نایل گردد. عارف در این صورت می تواند به مقام آن شخص در واقع، آگاه شود. مکاشفه وجد یا تحقیق، اشاره به آن است که سالک در خلوتی که در مجلس حق برگزار می شود، اشارتی از او دریافت کند. محیی الدین ضمن بیان سه نوع کشف مذکور، (۱۶) انواع دیگری از کشف را به طور پراکنده و غیر مستقیم بیان می کند که در این جا به چند نمونه از آن اشاره می شود: «ذهاب» در تعریف ابن عربی

عبارت است از آنکه عاشق، چنان به مشاهده معشوق مشغول باشد که هر امر دیگری برای او در غیبت بماند. (۱۷) «روایح» کشفی است که صاحب آن، اشخاص را از طریق بو می شناسد و لو این که آنها را نبیند. محیی الدین می گوید: «عبدالقادر جیلی چنین بود. او تنها در یک مورد و آن هم ابن قائد اوانی بود که تشخیص نداد و علت، تاثیر همت آن عارف بود.» (۱۸) «وصل» شهود معیت حق است. (۱۹) «وجد» عبارت است از حالی که بر قلب عارف مستولی گردد و او را از شهود حاضرین غایب کند. (۲۰) «انس» حالتی برای قلب است که از تجلی جمال الهی حاصل می شود و باعث انبساطی برای عبد می گردد. (۲۱) در یک کلام، کم نیست مقامات و منازل که در فتوحات بیان می شود و در آن ها به نحوی، حالت کشف ملحوظ نگردد؛ چنان که عنوان کتاب فتوحات اشاره ای بر این دارد که میادین و مراحل سیر و سلوک، همراه فتح و کشف عرفانی است. هر چند حضرت امام (ره) نقدهایی جزئی به او دارند. (۲۲) ۲ - ۸. مکاشفه غیب و شهادت عزالدین کاشانی با این دسته بندی در پی آن است تا مکاشفه را از حیث متعلق، به دو قسم غیب و شهادت تقسیم کند؛ اگر مکشوف انسان از عالم حس و شهادت بود، کشف شهادت و اگر از عالم غیب، کشف غیبی در اختیار عارف خواهد بود. (۲۳) ۲ - ۹. مکاشفه صوری و معنوی به نظر می رسد جامع ترین و مهم ترین دسته بندی و درجه بندی کشف، توسط قیصری در مقدمه شرح فصوص صورت گرفته است. (۲۴) وی بعد از آن که کشف را - چنان که گذشت - به اطلاع بر ماورای حجاب تعریف کرد، آن را به دو قسم صوری و معنوی تقسیم می کند. کشف صوری در عالم مثال یا خیال و از طریق حواس پنج گانه صورت می بندد. باطن نفس آدمی دارای جمیع حواس ظاهری است، و در واقع، قلب است که می بیند، لکن از طریق چشم، و می شنود، لکن از طریق گوش، و می چشد، لکن از طریق زبان. در نتیجه، قلب می تواند اولاً ببیند نه از راه چشم، بشنود نه از راه گوش، بچشد نه از راه زبان و ثانیاً ببیند آنچه را چشم نمی بیند و بشنود آنچه را گوش نمی شنود و بچشد آنچه را زبان نمی چشد؛ زیرا آنچه در حقیقت بیننده یا شنونده یا چشننده است، قلب و باطن آدمی است. بر این اساس می توان نتیجه گرفت و گفت که قلب هم چشم و هم گوش و هم ... دارد. چنان که آیات قرآن کریم، بهترین گواه بر این مسئله می باشد. در قرآن و در آیات متعددی، حواس آدمی به قلب نسبت داده شده است؛ که دلالتی واضح بر این امر است. در این جا به یک نمونه از آنها اشاره می کنیم: فانها لاتعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور. (۲۵) کشف صوری که از طریق حواس پنج گانه حاصل می شود یا از طریق مشاهده و رؤیت به عارف دست می دهد مثل آنکه مشاهده، صور ارواح متجسد را در عالم برزخ رؤیت کند؛ یا از طریق سمع حاصل می شود، مثل آنکه پیامبر (ص) وحی را به صورت کلامی منظوم می شنید یا اصواتی را از قبیل صدای زنگ شتر و نغمات زنبور عسل به وسیله گوشش می گرفت و با فراست، مراد از وحی را در می یافت. کشف صوری گاه از طریق استنشاق صورت می گیرد؛ چنان که پیامبر (ص) در حدیثی فرمود: انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن. در حالی که او پس قرنی در یمن بود، پیامبر (ص) بوی او را استشمام می فرمود. همچنین رسول اکرم (ص) در حدیثی اشاره فرمود: ان لله فی ایام دهر کم نفحات؛ الا فتعرضوا لها و لا تعرضوا عنها. ملای رومی، بسیار نیک مضمون این حدیث بلند را به نظم کشیده است: گفت پیغمبر که نفحات های حق اندرین ایام می آرد سبق گوش هس دارید این اوقات را در ربایید این چنین نفحات را نفحه ای آمد شما را دید و رفت هر که را می خواست جان بخشید و رفت آن نه خاک اندر شد و کل خاک شد وین نمک اندر شد و کل پاک شد و ان نمک کزوی «محمد» املح است زان حدیث با نمک او افصح است عقل جزوی عشق را منکر بود گرچه بنماید که صاحب سر بود. قسم دیگر کشف صوری از طریق لمس حاصل می شود. کشف ملامسه بر اثر اتصال دو نور یا دو جسد مثالی رخ می دهد؛ مثل این که از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که حق را به بهترین صورت شهود نمود؛ خداوند دست و کتف خود را بین دو کتف پیامبر گذاشت، به نحوی که حضرت رسول (ص) سردی آن را درک کرد. از اتصال دست حق به کتف رسول اکرم (ص) ملکوت و باطن سماوات و ارض بر آن حضرت مکشوف گردید: قال رسول الله (ص): رایت ربی - تبارک و تعالی - فی احسن صورة؛ فقال فیما یختصم الملا الاعلی یا محمد؟ قلت: انت اعلم، مرتین. قال: فوضع الله کفه بین کتفی،

فوجدت بردها بین ثدی، فعلمت ما فی السماوات و ما فی الارض . ثم تلی هذه الآیة: و كذلك نری ابراهیم ملکوت السماوات و الارض و لیکون من الموقنین . (۲۶) شهود صوری گاهی از طریق قوه ذائقه حاصل می شود؛ مانند اینکه اهل کشف، طعمی را با وجود برزخی ببینند و بعد از خوردن و چشیدن طعم آن، بر معانی غیبی اطلاع حاصل کنند . همچنین از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که در عالم رؤیا، شیر میل نمودند؛ به گونه ای که از سر انگشتانشان خارج می شد . ایشان آن خواب را به علم، تاویل و تعبیر نمودند: رایت انی اشرب اللبن حتی خرج الری من اظفاری؛ فاولت ذلك بالعلم . قیصری بعد از آن که پنج قسم مکاشفات صوری را بیان می کند، این نکته را نیز می افزاید که انواع مکاشفات، نسبت به اشخاص متفاوت است: بعضی واجد یک قسم می باشند و برخی تمام انواع آن را در اختیار دارند؛ زیرا شهود، تجلی اسمی از اسمای حق است و کشف بصری، تجلی اسم «بصیر» و کشف سمعی، تجلی اسم «سمیع» و ... می باشد . تمام کشف ها اگر برای انسانی حاصل باشد - چنان که پیامبر اکرم (ص) جامع جمیع مراتب کشف و شهود بود - وی تحت تدبیر اسم «علیم» خواهد بود . بنابراین، کشف متناسب با تجلی است و تجلی بر حسب اسم «حاکم» خواهد بود؛ بسته به آنکه انسانی تحت تربیت، دولت و حکومت کدام اسم باشد . ضمناً در می یابیم که هر مظهري اسمی خاص دارد که مربی او است؛ چنان که در ذکر رکوع یا سجده می گوئیم: «سبحان ربی» . لذا هر مظهر، اسمی خاص و هر اسم، مظهري خاص را طلب می کند . این مسئله از مسائل مهم و نکات دقیق و ظریف عرفانی است که حضرت امام به آن اشارتی زیبا دارد . (۲۷) یکی از نتایج مهم این مطلب آن است که مرشد باید آشنا با اسماء و بر اسم حاکم بر مرید واقف باشد و تنها از این طریق است که می تواند راه را به او بنمایاند . نتیجه دیگر آنکه طریقت هر انسان، راهی درونی است که از نفس او آغاز می شود و به اسم خاص او ختم می گردد و این می تواند یکی از معانی این حدیث شریف باشد که: الطرق الی الله بعدد انفس الخلائق . البته این «طرق» در اصطلاح قرآن «سبل» نام دارد و سبل هر چند متعدد است، ولی همگی منتهی به نهر واحد «صراط» می گردند که در قرآن همواره به صورت مفرد بیان شده است . کشف صوری به لحاظ متعلق سه گونه است: این کشف یا به حوادث دنیوی تعلق می گیرد؛ مثل این که شخصی در اثر گوشه نشینی، به آمدن شخصی خبر دهد . به این نوع کشف، «رهبانیت» می گویند . اهل سلوک چون به امور دنیوی اهمیت نداده و وجهه همت خود را اطلاع بر حقایق غیبی قرار داده اند، به این قبیل از مکاشفات توجهی نداشته، آن را استدراج و مکر الهی تلقی می کنند . اهل معرفت غایت مقصد خود را فنا در حق و بقا به او قرار داده اند و خود را در وحدت اطلاقی منغم می بینند . آنان جمیع حقایق را تجلیات حق می دانند و حق را حق و خلق را خلق می بینند و به تعبیری، توحید، سراسر وجود آنان را فراگرفته است . کشفی که برای این دسته از عارفان رخ می دهد، به امور اخروی تعلق می گیرد . در این نوع کشف، اثری از جاه، منصب و بعد نیست . این گونه مکاشفات، حقیقی، مطلوب و معتبر می باشند . قسم سوم، مکاشفاتی است که به حقایق روحانی و معانی غیبی الهی تعلق می گیرد . این قسم از مکاشفات در اعلی درجه مکاشفات صوری قرار دارد . نکته قابل ذکری که حضرت امام به آن توجه می دهند، این است که مکاشفات صوری اگر به معانی غیبی تعلق گیرند، همواره متضمن مکاشفات معنوی نیز هستند . (۲۸) به عنوان نمونه، کشف صوری سماعی را باید مطرح کرد که مراتب آن، از فوق تا دون است . بالاترین مرتبه سماع حقایق، سماع کلام حق است؛ چنان که پیامبر اکرم (ص) در معراج، کلام الله را بی واسطه با گوش جان شنید و فرمود: لی مع الله وقت لایسعی ملک مقرب، و لانی مرسل . بعد از آن، شنیدن کلام حق توسط جبرئیل امین است؛ چنان که قرآن این گونه به گوش پیامبر (ص) می نشست . مرتبه نازل تر استماع، کلام عقل اول و بعد از آن، سماع نفس کلی و ملائکه سماوی و ارضی می باشد . (۲۹) در آغاز دیدیم که قیصری کشف را به طور کلی به دو دسته صوری و معنوی تقسیم کرد . کشف معنوی آن است که از صورت، مجرد و منزّه باشد و مکشوف، اصل جوهر معنا بی هیچ صورت مثالی بوده باشد . این کشف، از تجلیات اسم «علیم» است و همانند کشف صوری دارای مراتبی می باشد . اولین مرتبه آن، ظهور معانی در قوه مفکره، بدون استعمال مقدمات و ترکیب اقیسه است که به آن «حدس» گفته می شود . بعد از آن، قوه عاقله است که معانی روحانی را به کار

می بندد و در اصطلاح به آن «نور قدسی» اطلاق می شود. این دو نوع، اقل مراتب کشف معنوی محسوب می گردند. مرتبه سوم، ظهور معانی در قلب است. اگر معانی غیبی در قلب ظاهر گردند، به آن «الهام» و اگر روحی از ارواح مجرد یا عینی از اعیان ثابت به ظهور رسد، به آن «مشاهده قلبی» اطلاق می شود. مرتبه چهارم از مکاشفات معنوی، ظهور معانی در مرتبه روح است. روح در این مقام به قدر استعداد خود، معانی غیبی را از آسمان ارواح می گیرد و به ارض جسم منتقل می کند. این مرتبه «کشف روحی» نام دارد. اگر معانی در مرتبه سر آدمی به ظهور رسد، «کشف سری» و اگر در مرتبه خفی آدم متمکن شود، «کشف خفی» نامیده می شود. مرتبه حقیقت محمدیه (ص) محقق این مقام بوده، اصل حقیقت کشف را در موطن و مشهد خویش جای داده است. نفوس کامل با آن که در جلبات ماده و طبیعت هستند و نفس شریفشان مدبر بدن است، در عین تعلق به بدن، قادرند در هر زمان و مکانی، به صور متنوع ظاهر شوند، یا مسافت های دور را در زمانی کم طی نمایند، یا به اماته و احیاء دست زنند، یا تا انقراض عالم در نشئه دنیا بمانند. این همه، تنها گوشه ای از کرامات و معجزات آن نفوس شریف و کریم است و بیش از آن را باید در جهان دیگر از آنان دید. ۲ - ۱۰. مشاهده فعلی، صفاتی و ذاتی حضرت امام (ره) مشاهدات را متناسب با انواع تجلیات الهی، به سه قسمت مشاهدات فعلی، مشاهدات صفاتی و مشاهدات ذاتی تقسیم نموده اند. (۳۰) مشاهده فعلی همراه با نور وجود و لوایح وجد است. مشاهده صفاتی قرین تجلیات ثابت و دائمی است. اگر نسیمی از جانب دوست، رخساره عارف را نوازش دهد، مشاهده جمع صورت می گیرد و عارف را تا فنای کامل و شهود ذات بالا می کشد. ۳. رفع حجاب علم کشفی دست انسان را در دست جهان غیب می گذارد و حجاب و غطا را از پیش چشمان قلب آدمی بر می دارد. حالت شهود، وقتی حاصل می شود که حق بر قلب عارف بتابد و نور آن، سراپای جان آدمی را فراگیرد. علم لدنی از یک سو قلب سالک را روشن و منور می کند، و از سوی دیگر، حجاب از چهره حقایق غیبی بر می دارد. این حجاب، در واقع قلب انسان را فرا گرفته است و با کاهش و یا رفع آن، علم الوراثة از سرچشمه جان آدمی می جوشد و ظاهر می گردد. چنان که در کلمات صوفیه دیدیم، ماهیت کشف، جز با ملاقات باطنی و از ورای حجاب، حاصل نمی شود. مکاشفه آن است که سر عارف، حجاب های ظلمانی و نورانی را در نوردد و با دیده بصیرت به ورای حجب نایل آید و از اسرار غیبی بهره گیرد. مشاهده، سقوط حجاب است و بعد از ریاضات، مجاهدات و رفع رسوم و تعینات حاصل می شود. علوم حقیقی و معارف باطنی، بعد از صفای قلب و ارتفاع حجاب از آن و توجه کلی به حضرت رحمانی حاصل می شود. آیات قرآنی کاملاً این امر را تایید می کنند: افرایت من اتخذ الهه هواه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون. (۳۱) خداوند در خطاب به نبی اکرم (ص) می فرماید: «آیا این طایفه را نمی بینی که معبود خود را هوای خویش قرار داده اند؟ تنها از آن پیروی می کنند و از دستورات الهی سر باز می زنند؟ در عین حال که آنها عالمند، خداوند آنها را در مسیر ضلالتشان نگه می دارد.» بدین نحو که لطف و فضل خاص خویش را از آنان دریغ می ورزد. اضلال الهی نتیجه ای جز حجاب، ختم و غشاوه بر مشاعر آنان ندارد و قلب محجوب، از شهود آیات حق محروم است. در نتیجه حجاب، قلب را از دست یابی به علوم حقیقی و رؤیت های باطنی باز می دارد. آیه دیگری که به حجب غلیظ قلبی اشارتی گویا دارد این است که: کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون. (۳۲) این کمترین مراتب حجاب است که قلب آدمی را می پوشاند. این حجاب، چیزی جز عمل خود آدمی نیست. نکته دقیق و ظریف اینکه عمل، سبب حجاب نیست بلکه نفس حجاب است. بر این اساس می توان گفت که اعمال آدمی، صورتی در بالا دارند که قلب انسان را تحت تاثیر خود قرار می دهند و همین عمل است که در برزخ و قیامت حاضر می شود: فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره و من یعمل مثقال ذره شراراً یره. (۳۳) در آیه دیگر نیز فرمود: یوم نجد کل نفس ما عملت من خیر محضراً. (۳۴) حجاب قلب بعد از این، مرتبه بالاتری نیز دارد: طبع الله علی قلوبهم. (۳۵) «طبع» حجابی غلیظتر و فشرده تر است. همچنین قلب می تواند از این نیز محجوب تر باشد: ختم الله علی قلوبهم. (۳۶) زیرا «ختم»، از مراتب عالی حجاب قلب است. قفل قلب، نهایت مراتب حجاب و پایان انعقاد جان آدمی است: ام علی قلوب

اقفالها . (۳۷) قلب مطبوع و مقفول، قلبی است که بینایی خود را در دنیا و آخرت از دست داده است و جدا باید از این حالات به خدا پناه برد: و من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى و اضل سبيلا . (۳۸) در این زمینه، آیات فراوان دیگری نیز وجود دارد که در اینجا از آنها چشم می پوشیم . در احادیث نیز می توان از صفا و جلای قلب، ذکر و آثار آن، همچنین رفع حجاب و نورانیت دل، مباحث فراوانی را یافت . پیامبر اکرم (ص) در حدیثی نورانی فرمود: اللهم اجعل لي نورا في قلبي، و نورا في سمعي، و نورا في لحمي، و نورا في دمي، و نورا في عظامي ... اللهم زدني نورا و اعطني نورا، و اجعلني نورا . (۳۹) امیر مؤمنان علی ابن ابی طالب (ع) نیز کلماتی سرشار و آکنده از نور معرفت و مفتاح ابواب هدایت دارد: آن جا که فرمود: قد احيا عقله و امات نفسه حتى دق جليله، و لطف غليظه، و برق له لامع كثير البرق فابان له الطريق و سلك به السبيل، و تدافعته الابواب الی باب السلامة و دار الاقامة، و ثبت رجلاه بطمانينة بدنه في قرار الامن و الراحة بما استعمل قلبه و ارضى ربه . (۴۰) در خطبه ای دیگر چنین می فرماید: عباد الله! ان من احب عباد الله عبدا اعانه الله على نفسه فاستشعر الحزن، و تجلبب الخوف، فزهر مصباح الهدى في قلبه، و اعد القرى النازل به فقرب على نفسه البعيد، و هون اليها الشديد . (۴۱) به هر تقدیر، رؤیت باطنی که انسان برای آن خلق شده، متوقف بر نور تجلی است که همراه با نور کشف و الهام حاصل می شود . این نور، پرده های حجاب را در می نوردد و قلب انسان را با نور الهی آشنا می کند . نتیجه آنکه مکاشفه بعد از ارتفاع حجب حاصل می شود و عارفان بر این امر اصرار و تاکید کرده اند . تعاریف پیش گفته، بهترین مدعای این سخن است . مناسب است به تعریفی دیگر که به طور کاملا واضح و شفاف بر این امر دلالت دارد، اشاره کنیم . قیصری در مقدمه ای که بر فصوص نگاشته است، کشف را چنین تعریف می کند: اعلم: ان الكشف لغة رفع الحجاب . يقال: كشف المرأة وجهها، اي: رفعت نقابها . و اصطلاحا هو الاطلاع على ما وراء الحجاب من المعاني الغيبية و الامور الحقيقية وجودا و شهودا . (۴۲) کشف دو معنا دارد: لغوی و اصطلاحی . معنای لغوی کشف، رفع حجاب است و بر این امر، شواهدی از کلام عرب وجود دارد . کشف در اصطلاح به معنای اطلاع بر ماورای حجاب می باشد؛ لذا میان معنای لغوی و اصطلاحی، مناسبتی روشن وجود دارد . اگر معنای غیبی - یعنی اسماء و صفات حق - و امور حقیقی - یعنی عالم جبروت و ملکوت - به قلب سالک طلوع کند و این نورانیت، سالک را به مقام حق یقین - وجودا - و عین یقین - شهودا - برساند، حالت مکاشفه پدید آمده است . بنابراین مکاشفه بعد از برداشتن حجاب هایی صورت می گیرد که هویت و حقیقت آدمی را فرا گرفته باشد . علاوه بر مطالب سابق، شواهدی چند، این امر را تایید می کند که حقیقت مکاشفه با رفع حجاب حاصل می شود . از جمله اینکه: اولاً، گفته شد که شهود و کشف، از جنس حضور است . انسانی که در غیبت به سر می برد، از این گونه حالات محروم است و حضور، قرین رفع حجاب است . ثانیاً، شهود و کشف، همراه اتحاد و اتصال است . کشف از آن سالکی است که به مقام اتصال و اتحاد نایل شده باشد؛ چنان که در منازل السائرین، اتصال مقام (او ادنی) و همراه شهود تلقی شده است . (۴۳) محیی الدین نشانه کشف را اتحاد می داند . (۴۴) ثالثاً، منبع مکاشفات، قلب است . اگر قلب از پلیدی ها و زشتی ها پاک گردد، معارف الهی و انوار تجلیات ربوبی در آن هویدا می گردد و قلب محجوب به این معارف نایل می گردد . رابعاً، بسیاری از صوفیه تاکید دارند که شهود باطنی، در آخرت ممکن و میسر است . علت آن است که در آخرت، غطا، غشاوه و حجاب برداشته می شود: و کشفنا عنك غطاءك فبصرک اليوم حدید . (۴۵) خامساً، در کلمات حضرت امام (ره) گفته شد که شهود، علمی شخصی است؛ بر خلاف عقل که همیشه همراه با مفاهیم کلی و عام است . (۴۶) و علوم آنگاه شخصی اند که معلوم، بی حجاب باشد . تمام این مطالب ما را به این نتیجه می رساند که عنصر اصلی و اساسی در مکاشفه، نبودن حجاب است و علمی که از طریق کشف به دست آید، بعد از رفع، مانع خواهد بود و در یک کلام، کشف، علمی بی حجاب است . من رای الحق چهارا علنا انما ابصره خلف حجاب صورة الرائي تجلت عنده و هی عین الرائي، بل عین الحجاب (۴۷) ۴ . انسان و کشف انسان شناسی عارفان، انسان شناسی متمایزی است . صوفیان به انسان، نگاهی خاص دارند و در زمینه انسان شناسی عارفانه، مباحث مبسوط و گسترده ای را مطرح کرده اند . در این جا به قدر حاجت و تا حدودی که در رابطه با

مسئله کشف است، نکاتی مطرح می‌شود. مقدمتا باید گفت که قبل از ابن عربی، حسین بن منصور حلاج، با استناد به حدیث نبوی «ان الله خلق آدم علی صورته»، انسان را علاوه بر جنبه ناسوتی، (۴۸) دارای جنبه لاهوتی (۴۹) و صورت الهی دانسته است. این جنبه انسان است که او را از دیگر اصناف موجودات متمایز ساخته و به او در میان جمیع صور، شرف بخشیده است. البته باید متذکر شد که حلاج صوفی، وحدت ناسوت و لاهوت را نپذیرفته و به ثنویت آن دو و حلول لاهوت در ناسوت و امتزاج آن دو شراب و آب، فتوا داده است. (۵۰) بعد از حلاج، ابن عربی با گستردگی و عمق بیشتری درباره مقام و منزلت انسان اندیشید و سخن گفت. وی از انسان، تحت عناوین و کون جامع (۵۶) یاد می‌کند. به اعتقاد وی هر چه در عالم کون است مسخر انسان می‌باشد و او خلاصه و عصاره هستی است. انسان با این که جرمش بسیار کوچک است، در معنا عظیم و به تنهایی برابر با مجموع عالم است: اترعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر فانت الکتاب المبین الذی باحرفه یظهر المضمّر انسان اکمل، مجلی و مظهر حق است و حق با جمیع اسماء، در انسان جلوه کرده است. انسان، عالم صغیر و عالم، انسان کبیر است؛ بلکه انسان، عالم کبیر و عالم، انسان صغیر است. (۵۷) او در قصه، اول و در ایجاد، آخر به صورت، ظاهر و به سیرت، باطن است. به اعتقاد ابن عربی - و بر خلاف نظر حلاج - دو جنبه ناسوتی و لاهوتی در انسان، دو وجهه حقیقت واحدند، نه دو طبیعت جدا از یکدیگر. بدین معنا که حقیقت آدمی یکی بیش نیست؛ اما این حقیقت، دارای انبساطی گسترده است و سریانی جامع و شامل دارد؛ باطنش لاهوت و مظهر اسم «رحمان» و «باطن» و ظاهرش ناسوت و مظهر اسم «ظاهر» است. انسان به جهت باطن و مقام ولایت، خلیفه الهی خوانده می‌شود. (۵۸) مقام انسان به حسب سیرت، از فرشتگان و کروییان بالاتر است؛ زیرا فرشتگان فقط مظهر اسم «جمال» اند، اما انسان مظهر صفات جلال و جمال است و ظهوری جامع دارد. ابن عربی این عقیده را نیز اظهار می‌دارد که فرشتگان، از اسرار نهران آدمی غافل بودند؛ لذا مقام خلافت الهی او را نپذیرفتند و از سجده برای وی، به بهانه «سفک دم» و فساد، سر باز زدند؛ غافل از آنکه، «سفک دم» و افساد، مظهر جلال حق است که در انسان به ظهور رسیده است؛ اما آنان از مظهریت این صفات بی بهره بودند. (۵۹) چنان که ابلیس مظهر اسم «مضل» است و این از آن او است و در عرفان به ثبوت رسیده است که هر اسمی را مظهری و هر مظهری طالب اسمی است؛ و لذا هر موجودی در عالم، ربط و نسبتی با اسمای حق دارد. ابلیس و شیاطین، - چه جن و چه انس - از این قاعده مستثنا نیستند. از سوی دیگر، هر اسمی - چه کلی و چه جزئی - طالب ظهور و مظهری است. واقعیت آن است که حقیقت آدمی مجهول است و عقل و کشف، از وصول به آن عاجزند. رمز آن این است که باطن آدمی، مظهر اسم ذات است و ذات، مقامی است که «لا اسم له و لا رسم له». از این رو است که چون کفار قریش به تحریک برخی یهودیان، نصر بن حارث را نزد پیامبر (ص) فرستادند تا از حقیقت روح بپرسد، ایشان وحی خدا را این گونه قرائت فرمود: یسالونک عن الروح قل الروح من امر ربی. (۶۰) بنابراین، روح و باطن انسان چون من امر ربی است، کنهش مجهول می‌باشد. چنان که پیامبر (ص) فرمود: الارواح جنود مجنّده؛ فما تعارف منها ائتلف، و ما تناکر منها اختلف. (۶۱) از این جا است که اقوال درباره ماهیت و حقیقت روح بسیار متفاوت است. انسان دو قوس را پیموده است: قوس نزول و قوس صعود. هر یک از این دو قوس، داستانی دارد. آدم در قوس نزول از نزد ذات آمده و به حکم «هبوط» در این خاکدان، محبوس شده است و این همه آه و ناله‌ها بدین سبب است: بشنو از نی چون حکایت می‌کند از جدایی‌ها شکایت می‌کند کز نیستان تا مرا بریده‌اند در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند سینه‌ها را شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش شیخ دایه، عوالم تنزلات انسان را از قرب و جوار حضرت رب، تا عالم قالب و ظلمت، چنین تصویر می‌کند: (۶۲) روح آدم را هنگام تنزل، از تمامی عوالم ملکوت تا ملک عبور دادند و از هر عالم، آنچه زبده و خلاصه بود با او همراه کردند. هر چه در این عوالم بود، یا نافع و یا مضر بود؛ لذا روح انسان بر جذب منافع و دفع مضرات مجبول شد. آدمی بعد از عبور از چندین هزار عالم روحانی و جسمانی - شاید هجده هزار یا هفتاد هزار - به آشیان عناصر و وحشت سرای دنیا آمد. (۶۳) در این زمان بر او هفتاد هزار حجاب نورانی و

ظلمانی پدید آمده بود و این حجب، تمام وجود او را فرا گرفته و چنگال خود را تا عمق جان او فرو برده بودند. این حجب، انسان را از مطالعه ملکوت و مشاهده جبروت و ذوق مخاطبه حق محروم گذاردند و انسان‌ها از اعلا-علیین قرب، به اسفل سافلین بعد افتادند. آسوده بدم با تو، فلک نپسندی خوش بود مرا با تو، زمانه نگذاشت فبتا علی رغم الحسود و بیننا حدیث کطیب المسک شیب به الخمر فلما اضاء الصبح فرق بیننا و ای نعیم لایکدره الدهر روزی که انسان به قالب تن تعلق گرفت و روح پاکش از خلوت بی واسطه قرب، به حجاب آمد، به کلی آن دولت را فراموش کرد. نسوا الله فانسا هم. (۶۴) امروز هر چه اندیشه کند، از آن عالم هیچ به یاد نیاورد؛ که اگر این حجب نبود، آن همه انس که یافته بود از دل او نمی رفت: و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم فاشهدهم علی انفسهم الست بریکم قالوا بلی شهدنا. (۶۵) نسیان، سرآغاز سلوک آدمی است و شاید نام «انسان» از این ماده اشتقاق یافته باشد؛ که چون از عالم لفقنا الانسان فی احسن تقویم (۶۶) به فراموش خانه ناسوت پیوست، آن انس، منسی شد؛ لذا حق او را بیشتر به این نام خطاب می کند که یا ایها الناس یعنی ای فراموش کار! از این جا است که برخی گفته اند که: «سمی الناس ناسا، لانه ناس». لذا انسان نیازمند آن است که: ذکرهم بایام الله. (۶۷) و باید ناس را که به روزهای دنیا مشغول است، به روزهای جوار حق یادشان داد تا باز آتش حب در جانشان بجنبد و آنها را به یاد آشیان حقیقی خود بیندازد که: «حب الوطن من الایمان». خلاصه آن که روح انسان، از جبروت به ملکوت و از ملکوت تا به ملک گذر کرد و به قالب انسانی تعلق گرفت. در هر مرتبه که تنزلی صورت گرفت، حجاب ظلمتی پدید آمد و حرمان، پیامد آن بود؛ تا از آن عالم به کلی بی خبر شد، به گونه ای که گاه هزاران مخبر صادق از آسمان خبر می دهند، و او ایمان نیاورد؛ و نجات تنها در ایمان است: و العصر × ان الانسان لفی خسر × الا الذین آمنوا. (۶۸) شیخ نجم الدین رازی نقل می کند که شخصی به نام شیخ محمد کوف حکایت کرد که شیخ علی مؤذن را دریافته بود که او گفت: مرا بر یاد است که از عالم قرب حق بدین عالم می آمدم، روح مرا بر آسمان‌ها می گذرانیدند؛ به هر آسمان که رسیدم، اهل آن آسمان بر من بگریستند. گفتند دیگر باره بیچاره ای را از مقام قرب به عالم بعد می فرستند و از اعلی به اسفل می آورند و از فراخنای حظایر قدس به تنگنای زندان سرای دنیا می رسانند. بدان تاسف‌ها می خوردند و بر من می بخشودند. خطاب عزت بدیشان رسید که مپندارید فرستادن او بدان عالم از راه خواری او است؛ به عز خداوندی! که در مدت عمر او در آن جهان، اگر یک بار بر سر چاهی دلوی آب در سبوی پیرزنی کند، او را بهتر از آنک صد هزار سال در حظایر قدس به سبوحی و قدوسی مشغول باشد. تا بدین جا قوس نزول را بررسی نمودیم. عارفان در زمینه قوس صعود انسان نیز مباحث زیادی را مطرح کرده اند که در این جا به اجمال، بدان اشارتی می کنیم. زمین دنیا شایستگی آن را دارد که تخمی در آن اندازند تا پرورش یابد و از آن یکی، صد تا هفت صد بردارند: کمثل حبه انبتت سبع سنابل فی کل سنبله مائه حبه و الله یضاعف لمن یشاء. (۶۹) خداوند حقیقت دنیا را مستعد آن گردانید تا مزرعه آخرت باشد. انسان نیز می تواند تخم عمل صالح در آن افکند تا فردا، ده یا صد یا بیش بر دارد: الدنیا مزرعة الآخرة. زمین قلب انسان به گونه ای است که اگر بذر معنویت در این نفخه الهی دمیده شود (و نفخت فیه من روحی) (۷۰) و آفتاب عنایت شریعت آن را پرورش دهد، از ثمرات آن چنان برآید که در فهم و عقل نیاید. کاشت و برداشت بذر، اسباب و شرایط فراوان طلب می کند؛ زمین مناسب، آب کافی، هوای معتدل و باغبانی دلسوز، از جمله آن‌ها است. بذر معرفت و قوت روحانیت نیز چنین است؛ شخصی که انس با حق را سرمه چشم دارد و نور ایمان به قلب او باشد، حلاوت همنشینی با او را چشیده است؛ تا بدان حد که عالم محسوس را فراموش می کند و به مصالح حقیقی خویش قیام می نماید و از درد مفارقت، زاری و گریه می کند؛ و هر زمان که حالت شوق غالب شود، دل رنجور و جان مهجور او به زبان حال با حضرت ذوالجلال چنین گوید: آن دل که تو دیده ای فگارست هنوز و ز عشق تو با ناله زار است هنوز و آن آتش دل بر سر کار است هنوز و آن آب دو دیده برقرار است هنوز واقعیت آن است که حالات و خلسات عرفانی، در شب فرونی می گیرد؛ علت آن است که در روز، محسوسات، شواغلند و در دل شب، دل مشغولی کمتر و مناسب با عالم بالا بیشتر است. آمد شب و باز گشتم

اندر غم دوست هم با سر گریه ای که چشم را خوست از خون دلم هر مژه از پلک فروست سیخی است که پاره جگر بر سر او است به هر تقدیر، انسان مستعد، نخست بیدار می شود؛ او در جان خویش جنبش اخگر اراده و شعله عشق را احساس می کند. در این هنگام، در صدد اجابت بانگ های حقیقت بر می آید و آن را به گوش جان می گیرد و قدم در طریق حق می گذارد. راه سالک از درون می گذرد و طریقتی باطنی است. البته همواره شریعت، حافظ او است و سر انجام این راه، جز به حقیقت، فنا و ولایت ختم نگردد. اگر جان آدمی بستر سیر و سلوک معنوی است، و سیر و سلوک، مبدا و مقصدی دارد، آغاز سلوک یقظه (۷۱)، توبه و اراده (۷۲) است و پایان آن، نقطه بی پایان توحید. در این میان، حالات و مقاماتی مطرح است و سالک در سلوک خویش هر از گاهی به منزلی می رسد. منازل و مقامات نشان از آن دارند که این راه باطنی، مراحل دارد و چون سائر و مسیر یکی است، این مراتب، مراتب روح و اطوار قلب انسانند. به دیگر سخن، حقیقت آدمی ذو مراتب است و در هر مقامی که باشد، فوق آن نیز مقامی است و فوق آن نیز مقامی دیگر... و این روند تا «او» ادامه دارد. به راستی انسان نیز مانند قرآن «جبل ممدود» است و این جبل، عمودی است که از یک سو رو به زمین دارد و از سوی دیگر، من لدن حکیم خبیر (۷۳) است. ۵. حالات همراه کشف مکاشفه قرین حالاتی است و یک سلسله ویژگی های نفسانی را به همراه خود می آورد. البته ممکن است برخی مراتب کشف، واجد برخی حالات باشند؛ لذا آنچه محل کلام است، این است که این حالات، کشف را به طور کلی همراهی می کنند و می توانند از علایم مشخصه و ممیزه آن محسوب گردند. این حالات، انواع مختلفی دارند که به چند نوع از آنها اشاره می شود: یکم: حیرت یکی از علایم کشف، تحیر است. صاحب کشف المحجوب می گوید: علامت مکاشفه، دوام تحیر اندر کنه عظمت (است). (۷۴) خواجه عبد الله انصاری حیرت را تحت عنوان «دهشت» مطرح کرده، چنین تعریف می کند: دهشت یا حیرت، بهتی است که به انسان به هنگام مشاهده امر عظیمی به طور ناگهانی دست می دهد و عقل را مغلوب خود می سازد. (۷۵) بوعلی نیز به همراهی حیرت با خلصات تاکید دارد. (۷۶) خواجه مثالی را که برای این بحث ارائه می دهد، شهود است و این دلالتی روشن بر مقارنت کشف و حالت دهشت و تحیر دارد. وی حتی یکی از مراتب دهشت را کشف می داند. این حالت اگر دوام و بقای بیشتری داشته باشد، به آن «هیمن» اطلاق می گردد. (۷۷) شاید بتوان گفت که از جمله دلایلی که عارفان، به علم به دیده دیگر می نگرند این است که «حیرت» را برتر از «علم» نشانده اند. نقش اصلی فلسفه و علم، حیرت زدایی است؛ در حالی که تحیر برای عارف مقصد است. آن که متحیر ماندن در راز عالم را می پسندد، دیگر چندان دل به علم نمی سپارد. (۷۸) «سبب دانی» و پاسخ به چرایی ها که در علم مطرح است، موجب زوال حیرت است؛ اما همین تحیر است که برگه ورود به حضرت ربوبی تلقی می شود: از سبب دانی شود کم حیرت حیرت تو ره دهد در حضرتت (۷۹) دوم: سکر یکی از حالات قلبی که با کشف همراه است، سکر است: و السكر لا یكون الا لاصحاب المواجید، فاذا كوشف العبد بصفة الجمال، حصل السكر و طربت الروح و هام القلب. و فی السكر الناشی عن كشف الجمال قالوا: فصحوك عن لفظی هو الوصل كله و سكرك من لحظی یبیح لك الشربا فما ملء ساقیها و ما ملء شارب عقار لحاظ كاسه یسكر اللبا (۸۰) محیی الدین تمام این حالات را از جمله آثار مشاهده بر می شمارد. (۸۱) از گفته های قاضی همدانی چنین برمی آید که گاه به فاصله یک ماه در حالت سکر و بی خودی بوده است: دریغا در این جنت قدس که گفتم یک ماه این بیچاره را بداشتند، چنان که خلق پنداشتند مرا موت شده است. پس به اکرامی تمام مرا به مقامی فرستادند که مدتی دیگر در آن مقام بودم. در این مقام دوم ذنبی از من در وجود آمد که به عقوبت آن گناه، روزگاری چند بینی که من از بهر این ذنب کشته شوم. (۸۲) خواجه عبد الله انصاری ضمن اشاره به آیه قال رب ارنی انظر الیک در تعریف سکر، به نکته ای اشاره می کند که اگر «طرب» بر محب استیلا یابد، صبرش زایل خواهد شد. (۸۳) سکر، سقوط صبر است که اگر موسی (ع) را فرا نگرفته بود، هرگز از رؤیتی که ممکن نبود، سؤال نمی کرد. عاشق سکران به خاطر شدت وجد و مشغولیت با محبوب، تحمل خبری را که حاکی از حجاب است ندارد. این بی تحملی و بی طاقتی و غرق شدن در لجه دریای شوق، حالتی را به نام «سکر» پدید می آورد. سوم:

ذوق و من جمله ما یجری فی کلامهم، الذوق و الشرب و یعبرون بذلك عما یجدونه من ثمرات التجلی و نتائج الکشف و بواده الواردات و اول ذلك، الذوق، ثم الشرب، ثم الارتواء . (۸۴) ذوق، چشیدن است، صوفیه معتقدند که درک حضور و لذت حاصل از تجلیات و مکاشفات، «ذوق» است، شوق و انجذاب، پس از چشیدن می آید . چشیدن «ذوق» است و اگر ادامه یافت، به آن «شرب» و اگر پر شد به آن «ری» اطلاق می شود . آنچه از ذوق دست می دهد، «تساکر» و آنچه از شرب حاصل می آید، «سکر» می باشد چنان که حالت صحو به دنبال «ری» خواهد آمد . ابن سینا به «عنین» مثال می زند و از آن جا که عنین فاقد لذت جنسی می باشد، لذت آن را نچشیده است و هر مقداری از آن لذت برای او توصیف شود، نخواهد چشید و شوق و اشتیاقی در او ایجاد نمی شود . سخنان عرفا را درباره می و شراب در همین رابطه می توان ارزیابی کرد . چهارم: شوق از جمله حالاتی که مقارن کشف و لقا پدید می آید، شوق است . به تعبیر استاد قشیری: الشوق ایتیحاق القلوب الی لقاء المحجوب و علی قدر المحبة یكون الشوق . (۸۵) چنان که در مباحث قبل نیز دیدیم، پیوستگی شوق و کشف، تا حدی است که صوفیه نخست، بحث کشف و شهود را ضمن مقام شوق مطرح می کردند . سالک آنگاه که به لقای محبوب نایل آید، قلب او مملو از شوق و هیجان خواهد شد . میزان شوق، تابع میزان محبت و کشف است . عرفا شوق را از اشتیاق تمیز داده اند . شوق با لقا و رؤیت، به سکون می رسد و بر خلاف اشتیاق که شهود محبوب، آن را زایل نمی سازد: ما یرجع الطرف عنه عند رؤيته حتی یعود الیه الطرف مشتاقا در احوال ابو الحسین انصاری نوشته اند: در خواب دید گویا قیامت بر پا شده و شخصی زیر عرش الهی قائم است . جناب حق از ملائکه پرسید: این کیست؟ فقالوا الله اعلم . فقال: هذا معروف الکرخی و سکر من حبی، فلا یفیک الا بلقائی . (۸۶) از آن جا که حالت سکر به لقا پایان می یابد، مراد از این حالت، همان شوق می باشد . پنجم: وجد تواجد، وجد و وجود، از جمله آثار کشف و شهود عرفا می باشند . (۸۷) کشفی که به طور دفعی و ناگهانی حاصل می آید و سالک را به خود مشغول می دارد، حالت وجد را در پی خواهد داشت . وجد، شعله ای نورانی است که بعد از کشف پدید آمده و همراه نوعی قلق و اضطراب است . (۸۸) عرفا آغاز این حالت را تواجد، پایان آن را وجود، و وجد را حد وسط می دانند و مثل این که کسی شاهد دریا باشد، یا دریانوردی کند، یا در دریا غرق گردد . ابن سینا نیز «خلسه» و «وقت» را مقارن دو وجد می داند: وجدی پیش از آن، و وجدی بعد از آن زیرا اولی، معلول عدم وصال است و دومی به دلیل زوال وصال . (۸۹) ابن عربی مشاهده و کلام را غیر قابل جمع می داند زیرا شهود، همراه با درک و فهم و حضور است و اما کلام، با غیبت مقارنت دارد . استثنایی که وی بر این امر ذکر می کند، مقام شهاب الدین سهروردی است و از آن جا که شهاب الدین در تجلی برزخی به سر می برد، می توانست کلام و شهود را با یکدیگر واجد باشد . محیی الدین بعد از این ادامه می دهد که لذت شهود از لذت کلام بهتر و ملایم تر است . ششم: عشق از جمله همراهان مکاشفه و مشاهده، محبت و عشق است . کشف مهیج، عشق و عشق مشوش، کشف است . زیبایی معشوق، عاشق را به سوی خود می کشاند و او را به وصال می رساند . دل اگر به قرب، دیده جان باز کند و کشف صفات و شهود ذات حاصل آید، غذای عشق در کام خویش فرونی داده و جان خود را از خود مجرد ساخته است . عشق اگر هست، عشق دیگری باید تا او را از میدان به در کند . نشستن خدا در دل و حب ورزیدن به او، عشق به غیر او را که سرچشمه همه رذایل است، خواهد زدود و این نکته مهمی است که باید به آن توجه داشت . دل بستگی انسان به چیزی، جز با دل بستگی دیگر بیرون نمی رود . دیو بر دنیا است عاشق، کور و کر عشق را عشق دگر برد مگر (۹۰) به هر تقدیر، همراهی و مقارنت عشق و محبت با شهود و کشف، از مسلمات عرفان است و عارفان بر این امر تاکید دارند . (۹۱) هفتم: یقین از جمله ویژگی های بارز کشف آن است که علم یقینی پدید می آورد . عرفا، هم یکی از مراتب یقین را کشف شمرده اند، و هم برخی از درجات کشف را یقین تلقی نموده اند که این امر گواهی روشن بر مدعا است . ابن عربی بعد از آن که راه وصول به علم الله را دو طریق کشف و فکر می داند، درباره راه نخست می گوید: کشف، علمی ضروری به انسان می دهد و انسانی که واجد کشف می شود، نزد خود می یابد که این علم قابل شک و شبهه نیست: الطریق الواحدة، طریق الکشف و هو علم ضروری یحصل

عند الكشف، يجده الانسان في نفسه، لا يقبل معه شبهة ولا يقدر على دفعه . (۹۲) من يقين دانم که عین حکمت است لیک مقصودم عیان و رؤیت است آن یقین می گویدم خاموش کن حرص رؤیت گویدم: نه، جوش کن مر ملائک را نمودی سر خویش کین چنین نوشی همی ارزد به نیش (۹۳) و اعلم: ان المكاشفة في كلامهم عبارة عن ظهور الشيء للقلب باستيلاء ذكره من غير بقاء للرب . (۹۴) یقین، این کالای کمیاب، چندان سهل و دست یافتنی نیست: و ما من شیء اعز من الیقین . (۹۵) و ما قسم فی الناس شیء اقل من الیقین . (۹۶) یقین و قطعیت، تنها با سلوک معنوی و پیمودن طریق کشف و شهود، دست یافتنی است . هیچ فیلسوفی نتوانسته است در پیروان خویش، آن روح جسارت و شجاعتی را بدمد که انبیا در رهروان خویش دمیده اند . یقین نبوی و قطعیت کشفی، چنان شجاعت و جسارت مثبتی به انسان می دهد که هرگز فلسفه و منطق و هیچ چیز دیگری، نمی تواند جانشین آن باشد . کشف و حیانی منشا زایش یقین، و یقین منشا تولید بعثت است . یقین دینی زاییده کشف و کشف، محصول سلوک حبی است . هر کجا عشقی است، یقین باشد و هر جا یقینی باشد، از عشق می توان سراغی گرفت . نکته دیگر این که حالت یقین - که در این جا از آن سخن به میان آمد - در واقع نتیجه نخستین ویژگی کشف و شهود است: قال الجنید: الیقین ارتفاع الرب من مشهد الغیب . (۹۷) به عبارت دیگر، علمی که در آن حجاب و مانعی نباشد، طبعاً عالم را با ذات معلوم مواجه می کند . کشف، علمی است که در آن مکشوف با تمام قامت، نقاب از رخساره برگرفته، و خود را هویدا می کند و برای صاحب کشف، بی هیچ حجابی، آفتابی می سازد . علمی که در آن حجاب نباشد و از جانب عالم و معلوم هیچ واسطه ای در میان نباشد، طبعاً هیچ شبهه ای را بر نمی تابد؛ لذا علوم کشفی، قطعی و یقینی اند . تا بدین جا حالات مختلفی که اهل کشف و شهود را همراهی می کردند، بر شمردیم؛ اما مسئله به همین جا ختم نمی شود . عارفان دارای حالات متعدد و متنوعی هستند . بوعلی به بهترین نحو ممکن، کمالات و حالات اهل سلوک را تحریر کرده است که مناسب است به بخشی از گفته های او اشاره شود: العارف هش بش بسام بیجل الصغیر من تواضعه کما بیجل الکبیر، و ینبسط من الخامل مثل ما ینبسط من النبیة و کیف لایهش و هو فرحان بالحق و بكل شیء فانه یری فیہ الحق و کیف لایستوی و الجمیع عنده سواسیة اهل الرحمۃ قد شغلوا بالباطل . (۹۸) عارف، خوش رو و بسیار اهل تبسم است؛ عارف متواضع و اهل فرح است . هیچ عامل درونی و بیرونی عارف را از یاد حق غافل نمی کند . عارف اهل تجسس و تحسس نیست و هنگام مشاهده منکر، غضب بر او غالب نمی شود؛ زیرا به سر الهی در قدر مستبصر شده است . عارف در امر به معروف، اهل رفق و مدارا است . نسیان حقد، عفو ذنب و شجاعت - از ویژگی های بارز اهل کشف و شجاعت - جز با غلبه بر هوای نفس حاصل نمی شود؛ که: اشجع الناس من غلب هواه . (۹۹) در ره منزل لیلی که خطرناک در آن شرط اول قدم آن است که مجنون باشی (۱۰۰) از تمام مطالب گذشته والاتر و بالاتر، کلام امیرالمؤمنین (ع) در خطبه ها و حکمت های مختلف، به ویژه خطبه «متقین» است؛ آن جا که فرمود: اهل تقوا سخشان صواب، جامه ایشان میانه و روششان فروتنی است و ... (۱۰۱) حاصل آن که عارفان راستین، حیاتی دگر و متفاوت دارند که به زعم و پندار انسان های عادی نیاید . کتاب نامه قرآن کریم . ۱ . آداب الصلاة، امام خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ هفتم، ۱۳۷۸ ش . ۲ . اثولوجیا، فلوطین، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۱۳ ق . ۳ . اسرار الشریعة و الطریقه و انوار الحقیقه، سیدحیدر آملی، تصحیح محمد خواجهی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲ ش . ۴ . الاشارات والتنبیها، حسین عبدالله بن سینا، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۳ ق . ۵ . الانسان الکامل، عزیزالدین نسفی، تصحیح ماژیران موله، انتشارات کتابخانه طهوری، چاپ سوم . ۶ . تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس، امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوم، ۱۳۷۸ ش . ۷ . تفسیر سوره حمد، امام خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوم، ۱۳۷۸ ش . ۸ . تمهیدات، ابوالمعالی عین القضاة، تصحیح عقیف عسیران، تهران، کتابخانه منوچهری . ۹ . جامع الاسرار و منبع الانوار، سیدحیدر آملی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ ش . ۱۰ . رسائل ابن عربی، محیی الدین ابن عربی، بیروت، دار احیاء التراث العربی . ۱۱ . رسائل مجدوییه، محمدجعفر کبودر آهنگی، تصحیح حامد ناجی اصفهانی، تهران، حقیقت . ۱۲ . الرسالة

القشیریه، ابوالقاسم عبدالکریم قشیری، تحقیق علی عبدالحمید ابوالخیر، بیروت، دارالخیر، ۱۹۹۵ م. ۱۳. روشنایی نامه (آثار ناصر خسرو، سفرنامه به انضمام روشنایی نامه و سعادت نامه)، ناصر خسرو قبادیانی، برلین، ۱۳۴۱ ش. ۱۴. شرح حدیث جنود عقل و جهل، امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۷ ش. ۱۵. شرح دعای سحر، امام خمینی، ترجمه سیداحمد فهری، نهضت زنان مسلمان. ۱۶. شرح فصوص الحکم، داود قیصری، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۷۰ ش. ۱۷. شرح منازل السائرین، عبدالرزاق کاشانی، قم، انتشارات بیدار. ۱۸. صوفیسم و تائوئیسم، توشیهیکو ایزوتسو، ترجمه محمدجواد گوهری، تهران، روزنه، ۱۳۷۸ ش. ۱۹. الطواسین، حسین بن حلاج، دارالکتب الدین، ۱۹۸۷ م. ۲۰. عبهر العاشقین، روزبهان بقلی شیرازی، به اهتمام هانری کرین و محمد معین، تهران و پاریس، ۱۳۶۹ ش. ۲۱. الفتوحات المکیه، محیی الدین ابن عربی، بیروت، داراحیاء التراث العربی. ۲۲. الفکوک، صدرالدین قونوی، ضمیمه شرح منازل السائرین. ۲۳. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ ش. ۲۴. کشف المحجوب، ابوالحسن هجویری، تصحیح و ژوکوفسکی، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۹۹ ق. ۲۵. اللمع فی التصوف، ابونصر سراج طوسی، تحقیق عبدالحلیم محمود و طه عبدالباقی مسرور، مصر، دارالکتب الحدیث، ۱۹۶۰ م. ۲۶. مثنوی معنوی، جلال الدین محمد مولوی، تصحیح نیکلسون، انتشارات پژوهش، چاپ دوم، ۱۳۷۴ ش. ۲۷. محیی الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، محسن جهانگیری، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۵ ش. ۲۸. مرصاد العباد، نجم الدین رازی، به اهتمام محمدامین ریاحی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵ ش. ۲۹. مشارق انوار الغیوب، عبدالرحمان انصاری، تحقیق هلموت ریتر، دارصادر، ۱۹۵۹ م. ۳۰. مصباح الانس، محمد بن حمزه بن فناری، تهران، انتشارات فجر، ۱۳۶۳ ش. ۳۱. مصباح الهدایه الی الخلافة والولایه، امام خمینی، ترجمه سیداحمد فهری، تهران، ۱۳۶۰ ش. ۳۲. منازل السائرین، خواجه عبدالله انصاری، چاپ قاهره. ۳۳. نص النصوص، سیدحیدر آملی، تصحیح هانری کرین و عثمان اسماعیل یحیی، تهران، توس، ۱۳۷۸ ش. ۳۴. نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، عبدالرحمان جامی، تصحیح ویلیام چیتیک، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰ ش. ۳۵. نهج البلاغه، صبحی صالح، انتشارات هجرت، ۱۳۹۵ ق. ۳۶. البواقیت والجواهر، عبدالوهاب الشعرانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق. پی نوشت: (۱) اللمع، ص ۴۱۲ - ۴۲۲. (۲) سر الصلاة، ص ۵۲. (۳) الرسالة القشیریه، ص ۸۶. (۴) فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۱۳۱ - ۱۳۲. (۵) سر الصلاة، ص ۵۴. (۶) منازل السائرین، ص ۲۲۲ - ۲۲۴. (۷) از این جا به دست می آید که قبل از محیی الدین هم عالم عین به عنوان حضرت علمی الهی مطرح بوده است و اصطلاح «عین» را پیش از ابن عربی، در کلمات خواجه عبدالله انصاری می توان یافت. به عبارت دیگر، این که محیی الدین را مبتکر این مطلب و این اصطلاح بدانیم صواب نیست. (ر. ک: محیی الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، ص ۳۷۱) (۸) منازل السائرین، ص ۲۲۴ - ۲۲۶. (۹) همان، ص ۲۲۷ - ۲۲۹. (۱۰) همان، ص ۱۵۴ - ۱۵۷. (۱۱) همان، ص ۱۴۵ - ۱۴۹. (۱۲) همان، ص ۱۸۳. (۱۳) همان، ص ۱۴۲ - ۱۴۵. (۱۴) همان، ص ۲۴۲. (۱۵) مرصاد العباد، ص ۳۱۰ - ۳۱۵. (۱۶) فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۴۹۶ - ۴۹۸. (۱۷) همان، ج ۲، ص ۳۸۹. (۱۸) همان، ص ۳۹۲. (۱۹) همان، ص ۴۸۰. (۲۰) همان، ص ۵۳۷. (۲۱) همان، ص ۵۴۰. (۲۲) تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس، ص ۴۶. (۲۳) مصباح الهدایه، ص ۱۷۲. (۲۴) شرح فصوص الحکم، قیصری، مقدمه، ص ۳۳ - ۱۳۵ و نیز ر. ک: جامع الاسرار و منبع الانوار، ص ۴۶۲ - ۴۷۲؛ منازل السائرین، ص ۲۲۲ - ۲۲۴؛ مصباح الهدایه، ص ۱۹۶ - ۱۹۸. (۲۵) حج (۲۲): ۴۶. (۲۶) انعام (۶): ۷۵. (۲۷) مصباح الهدایه، ص ۱۱۷؛ شرح جهل حدیث، ص ۸۵؛ آداب الصلاة، ص ۱۶۱. (۲۸) شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۲۷۸. (۲۹) مصباح الهدایه، ص ۲۹. (۳۰) شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۱۷۱ - ۱۷۳. (۳۱) جاثیه (۴۵): ۲۳ - ۲۵. (۳۲) مطفین (۸۳): ۱۴. (۳۳) زلزله (۹۹): ۷ - ۸. (۳۴) آل عمران (۳): ۳۰. (۳۵) توبه (۹): ۹۳. (۳۶) بقره (۲): ۷. (۳۷) محمد (۴۷): ۲۴. (۳۸) اسراء (۱۷): ۷۲. (۳۹) به نقل از: جامع الاسرار و منبع الانوار، ص ۵۸. (۴۰) نهج البلاغه، خطبه ۳۷. (۴۱) همان، خطبه ۴۵. (۴۲) مقدمه شرح قیصری، ص ۳۳؛ شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۱۳۲. (۴۳) منازل السائرین، ص ۲۴۲. (۴۴) فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۶۵. (۴۵)

ق (۵۰): ۲۲. ۴۶) مصباح الهدایه، ص ۱۳۵. ۴۷) فتوحات مکیه، ج ۴، ص ۱۸. ۴۸) کشف اصطلاحات الفنون والعلوم، ج ۲، ص ۱۳۹۴. ۴۹) همان، ج ۱، ص ۱۳۱۲؛ فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۸۸. لاهوت نزد صوفیه، مقام ذات است و در اصل «لا هو الا هو» بوده است. ۵۰) الطواسین، ص ۱۳۰. ۵۱) فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۲۱۶. ۵۲) همان، ص ۳۷۹. ۵۳) همان، ص ۱۱۸. ۵۴) شرح فصوص الحکم، فص آدمی، ص ۴۹. ۵۵) همان، ص ۵۶؛ فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۳۹۶. ۵۶) شرح فصوص الحکم، فص آدمی، ص ۴۸؛ رسائل ابن عربی، ج ۲، ص ۱۵۳. ۵۷) فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۱۵۳. ۵۸) همان، ص ۱۱۹؛ رسائل ابن عربی، ج ۲، ص ۳۹۶؛ نقش الفصوص، ص ۲. ۵۹) فصوص الحکم، فص آدمی ص ۵۰. ۶۰) اسراء (۱۷): ۸۵. ۶۱) کشف المحجوب، ص ۳۳۵. ۶۲) به نقل از: مرصاد العباد، ص ۱۰۱ - ۱۱۰. ۶۳) شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۲۷۰؛ آداب الصلاة، ص ۱۳۸. ۶۴) حشر (۵۹): ۱۶. ۶۵) اعراف (۷): ۱۸۲. ۶۶) تین (۹۵): ۴. ۶۷) ابراهیم (۱۴): ۵. ۶۸) عصر (۱۰۳): ۱ - ۳. ۶۹) بقره (۲): ۲۶۱. ۷۰) حجر (۱۵): ۲۹؛ ص (۳۸): ۷۲. ۷۱) منازل السائرین، ص ۱۷. ۷۲) اشارات، ج ۳، ص ۳۷۸. ۷۳) هود (۱۱): ۱. ۷۴) کشف المحجوب، ص ۴۸۷. ۷۵) منازل السائرین، ص ۱۸۵. ۷۶) اشارات، ج ۳، ص ۳۸۵. ۷۷) منازل السائرین، ص ۱۸۷. ۷۸) مصباح الهدایه، ص ۱۱۳. ۷۹) مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۹۵. ۸۰) الرسالة القشیریة، ص ۷۱. ۸۱) فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۶۴۹. ۸۲) تمهیدات، ص ۲۳۱ - ۲۳۲. ۸۳) منازل السائرین، ص ۲۳۷ - ۲۳۹. ۸۴) الرسالة القشیریة، ص ۷۲. ۸۵) همان، ص ۳۲۹. ۸۶) همان، ص ۳۳۱. ۸۷) شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۴۱. ۸۸) سر الصلاة، ص ۵۲. ۸۹) همان، ص ۱۳۹. ۹۰) مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۹۱. ۹۱) رسائل مجذوبیه، ص ۲۱ - ۲۷؛ مشارق انوار الغیوب، ص ۳۵ - ۳۸. ۹۲) فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۳۱۹. ۹۳) مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۸۲۰ - ۱۸۲۳. ۹۴) الرسالة القشیریة، ص ۱۸۰. ۹۵) کافی، باب فضل الایمان، ح ۱. ۹۶) همان، ح ۲. ۹۷) الرسالة القشیریة، ص ۱۸۱. ۹۸) اشارات، ج ۳، ص ۳۹۱. ۹۹) من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۶. ۱۰۰) دیوان حافظ، غزل ۴۴۹. ۱۰۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

نهضت عاشورا سرچشمه عرفان امام

نهضت عاشورا سرچشمه عرفان امام امام خمینی - سلام الله علیه - هر چند از شخصیتی همه جانبه با مراتب و کمال انسانی برخوردار بودند؛ بدون شک وجهه عرفانی ایشان بارزترین آنها بود. این نکته از مقایسه تعداد آثار عرفانی آن بزرگوار با آثاری که در دیگر زمینه ها به جای گذاشته اند و نیز از مجموعه کلامها و پیامهایشان؛ بویژه آنها که در مورد شهدا بیان شده اند؛ می توان دریافت؛ چه، همگی رنگ و بویی عرفانی دارند و نشان دهنده بینش عرفانی خاص آن بزرگوارند؛ عرفانی از نوع سیاسی - اجتماعی، عرفان مبارزه و جهاد، شهادت پرور و حماسه آفرین؛ نه عرفان انزوا دوست، عزلت طلب و خانقاهی پرور. سعی ما در این مقاله بیان برداشتهای آن بزرگوار از موضوع شهادت، و دست یافتن بدان مبانی فکری و دیدگاههای عرفانی که به فرهنگ شهادت پروری منتهی می شود و نیز نشان دادن نقطه پیوند آن مبانی با نهضت عاشورا به عنوان سرچشمه اصلی آنهاست. حضرت امام، جهاد و شهادت در راه خدا را مقامی اسرارآمیز می دانند و آنها را از مختصات انسان کامل به شمار می آورند؛ مقامی که حتی ملکوتیان با آن فاصله ها دارند و با دیدگاه امکانی نمی توان بدان پی برد و یافتن ارزش آن نیازمند دیدی ربوبی است. (۱) امام در توصیف مقام شهادت و بیان منزلت شهدا، حسرتی عارفانه و تواضعی خالصانه ابراز می دارند و این در حالی است که به لسان عرفان در باب شهادت از این زیباتر و رساتر نتوان گفت؛ آنجا که می فرمایند: "افتخار و آفرین بر شهدای حوزه و روحانیت که در هنگامه نبرد رشته تعلقات درس و بحث مدرسه را بریدند و عقال تمنیات را از پای حقیقت علم برگرفتند و سبکبالان به میهمانی عرشیان رفتند و در مجمع ملکوتیان شعر حضور سروده اند... یکی چون من، عمری در ظلمات حصار و حجابها مانده است... و دیگری در اول شب یلدای زندگی، سینه سیاه هوسها را دریده و با سپیده سحر عشق عقد وصال و شهادت بسته است و حال، من غافل که هنوز از

کنم عدمها به وجود نیامده ام، چگونه از وصف قافله سالاران وجود وصفی کنم ("۲). جوهره اصلی شهادت از دیدگاه عرفانی امام، چیزی جز عشق به خدا و شوق به لقاء الله نیست "عشق به محبوب حقیقی که همه چیز را محو می کند ("۳) و از این منظر است که می فرمایند: "حل این معما جز به عشق میسر نگردد که بر ملت ما آسان شده است ("۴) و بسیجیان را که فداییان عاشق پیشه اسلامند، مصداق کاملی از ایثار و خلوص و عشق به ذات مقدس حق می شمارند، بسیج را مدرسه عشق می خوانند (۵) و شهدا را جرعه نوشان وصل یار از شهد شهادت. (۶) اما پیوند میان عشق الهی و کشته شدن در راه معشوق به چه صورتی است؟ در روایات فقط سه بار تعبیر عشق به کار رفته: یکی "افضل الناس من عشق العباد، فعانقها ("۷) و دیگری بر زبان امیرالمومنین - علیه السلام - که چون از سرزمین نینوا می گذشت چشمانش به اشک نشست و درباره آن زمین فرمود: "قتل فیها مائتا نبی و مائتا سبط کلهم شهداء و مناخ رکاب و مصارع عشاق شهداء ("۸) و سوم و از همه مهمتر در این حدیث قدسی مشهور: "من طلبنی وجدنی من وجدنی عرفنی و من عرفنی احبنی و من احبنی عشقنی و من عشقنی عشقته و من عشقته قتلته و من قتلته فعلی دیته و من علی دیته فانا دیته ("۹) در این حدیث، مراحل عشق الهی و سیر و سلوک عرفانی بیان شده که عبارتند از: ۱. طلب ۲. یافتن (جده) ۳. معرفت ۴. محبت ۵. عشق ۶. شهادت. بدین سان خواست معشوق ازلی، چون جمال بی مثال خود را نمود و دل از کف عاشق ربود، بر قتل وی تعلق گرفت: جلوه معشوق شورانگیز شد خنجر عاشق کشی خونریز شد (۱۰) این معنا به صورتهای مختلف در اشعار عرفانی جلوه گر شده: ای که از کوچه معشوقه ما می گذری با خبر باش که سر می شکند دیوارش در زلف چون کمندش، ای دل مپیچ کانجا سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت آنچه جان عاشقان از دست زلفت می کشد کس ندیدست در جهان جز کشتگان کربلا (۱۱) ماهیت عشق چیست که به جان عاشق بسته و مگر عشق چه آتشی است که چون به جان عاشق افتد تا آن را نستانند فرو ننشینند؟ عشق چیزی نیست جز محبت که چون فزونی گیرد، عشق خوانده شود و نزد عارفان نهایت محبت، غلیان دل است در اشتیاق لقای محبوب (۱۲) و "عشق آتشی است که در قلب واقع شود و جز محبوب را بسوزد و قیام قلب است با معشوق بلاواسطه ("۱۳) در اشعار عرفانی، مفهوم عشق همیشه آمیخته با مفهوم می و مستی است چچه اینکه می آن چیزی است که آدمی را از خود بستاند و از خود به در کند و این همان عملکرد عشق است که عاشق را به مقام فنا یا مقام بیخودی می رساند، و مراد از می عشق حالت جذبه و شیفتگی در نتیجه تجلیات ربانی است و مراد از میخانه، باطن عارف کامل است که سرشار از عشق و مملو از معرفت الهی است و هر که عارفت است عاشقتر، و هر که عاشقتر است میخوارتر و مخمورتر و بر همین اساس است که شاهنشاه عشق، سرحلقه عاشقان و سرخیل مخموران حسین بن علی - علیه السلام - است که: چون به موقع ساقیش درخواست کرد پیر میخواران ز جا قد راست کرد زینت افزای بساط نشا تین سرور و سرخیل مخموران حسین (۱۴) اما نشان از غلیان می عشق در قلب سرور شهیدان، شوق وافر او به نماز است، نماز که به تعبیر امام راحل (س) عشقبازی یا معاشقه با خداست، از آنجا که تنها خواسته اش در شب مصاف از دشمن، مهلت یک شب دیگر بود برای نماز و مناجات با خدا و تلاوت کتاب او، یا به تعبیر امام راحل نامه محبوب ززیرا: فهو یعلم انی احب الصلوة و تلاوة کتابه، عشق رابطه ای دو سویه است که همواره دو طرف دارد و هر عاشقی به نوبه خود معشوق است: هر که عاشق دیدیش معشوق دان کو به نسبت هست هم این و هم آن این امر در عشق الهی نیز صادق است: "یحبه و یحبونه ("۱۵) و حب خدای - تعالی - که در سوره مبارک صف آمده: "ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله، همان اجر عظیمی است که در انتظار مجاهدان در راه خداست. (۱۶) شهادت، وصال با محبوب و ملاقات با خداست. ملاقاتی که برای هر انسانی چون سرنوشتی مقدر، حتمی است: "یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه ("۱۷) و هر که امید دیدار پروردگارش را برد باید عمل صالح انجام دهد و در عبادت او شریکی برنگیرد: "و من کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا ("۱۸) و آنان که عاشقانه خدا را دوست دارند بی صبرانه در انتظار لقایش می سوزند و به فرموده امام راحل (س): "عشاق جمال حق، غایت افعالشان وصول به باب الله و رسیدن به لقاء الله است ("۱۹) و مرگ و شهادت

لحظه سرآمد این انتظار و تحقق وصال است. سالار شهیدان در خطبه‌گرایی که در مکه ایراد فرمود به لزوم مرگ و چاره ناپذیری آن برای فرزندان آدم اشاره می‌کند و از آمادگی برای لقاء الله سخن می‌گوید (۲۰) و در خطبه دیگری در کربلا که در آن، علت قیام و انگیزه شهادت جویی خود را - که همانا عمل نشدن به حق و باز نداشتن از باطل است - بیان می‌دارد، رغبت مومن به لقاء الله را یادآوری می‌کند. (۲۱) در شب عاشورا در میان خیمه‌ها جنب و جوش عشق و شوق وصال پیدا بود و فردای آن شب، روز شهادت، روز ترکنازی عشق روز لقاء الله بود و روز عید قربان عاشقان به تعبیر امام، با "آن برداشتی که اهل معرفت از عید می‌کنند... روز عید، روز لقای آنهاست." (۲۲) و از همین روست که سیدالشهدا، روز عاشورا هر چه به ظهر و به لحظه شهادت نزدیکتر می‌شد رویش افروخته تر می‌شد: (۲۳) چون گلشن تن، هر چه گشتی ریشتر غنچه اش را بد تبسم بیشتر چشم بر دیدار و گوشش بر ندا تا کند جان را فدا جانش فدا سرخوش از اتمام و انجام عهود شاهد عیش و هماغوش شهود (۲۴) در تفکر عرفانی امام، جهاد و شهادت فی سبیل الله، منطبق بر سیرو سلوک الی الله است. ساده ترین تعریفی که امام از سیروسلوک عرفانی به دست می‌دهند، تهذیب نفس است و آن را نوعی سیرو سلوک معنوی و حقیقت جهاد اکبر - که همان مجاهده باطنی است - به شمار می‌آورند (۲۵) و می‌فرمایند... "میدان جهاد اکبر با نفس و جهاد اصغر با خصم، واقعیت پیروزی خون بر شمشیر و غلبه اراده انسان را بر شیطان مجسم کردند." (۲۶) اما عمده ترین تعریفی که امام از سیرو سلوک عرفانی ارائه می‌دهند، خروج از خانه نفس و هجرت الی الله است. (۲۷) این هجرت به نحو درونی و بیرونی بیش از همه در میدانهای جنگ و سنگرهای جهاد که به تعبیر امام، مراکز عرفان و توحیدند (۲۸) به دست مجاهدانی تحقق می‌یابد که "از بیت مظلم طبیعت به سوی حق - تعالی - و رسول اعظمش هجرت نموده" (۲۹) و بدین سان است که به فرمایش امام، شهیدان آنچه را که فلاسفه و عرفا "با قدمهای علمی و استدلالی و عرفانی یافته اند، اینان با قدم عینی به آن رسیده اند" (۳۰) و همچون سالکان مجذوبی که به یک جذب، ره صد ساله را یکشنبه می‌پیمایند. نزد امام، شهادت مصداق حقیقی "قیام لله" است که خود مساوی است با بیداری یا یقظه که اولین منزل و قدم اول در سیرو سلوک الی الله است (۳۱) قیام لله مضمون موعظه واحده ای است که خدا به رسولش فرمود تا به مردم ابلاغ کند: "قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی" (۳۲) و این موعظه آنچنان در جان و دل امام مؤثر افتاد که مفاد آن یعنی قیام لله به صورت یکی از ارکان تفکر و مفاهیم کلیدی در نظام تفکر آن بزرگوار درآمد، طوری که می‌توان حضورش را در تمامی حوزه های تفکر امام: سیاسی، اجتماعی، عرفانی و... مشاهده کرد. کاربرد دو جانبه و دو لبه سیاسی - عرفانی این موعظه - که خود نشان دهنده آمیزش عرفان و سیاست در ساختار تفکر امام است - بسیار جاذب و گیراست، ایشان درباره این آیه شریف می‌فرمایند: "خدای - تعالی - در این کلام شریف از سر منزل تاریک طبیعت تا منتهای سیر انسانیت را بیان کرده... این کلمه تنها راه اصلاح در جهان است": قیام برای خداست که ابراهیم خلیل الرحمن را به منزل خلت رساند...، قیام لله است که موسی کلیم را با یک عصا بر فرعونیان چیره کرد و تمام تخت و تاج آنها را به باد فنا داد و نیز او را به میقات محبوب رساند...، قیام برای خداست که خاتم النبیین (ص) را یک تنه بر تمام عادات و عقاید جاهلیت غلبه داد و بتها را از خانه خدا برانداخت و به جای آن توحید و تقوا را گذاشت و نیز آن ذات مقدس را به مقام قاب قوسین او ادنی رساند ("۳۳) در قیام لله آنچه اهمیت دارد، جز دوم عبارت است، یعنی "برای خدا" که نشان دهنده انگیزه قیام است و اهمیت عرفانی آن به گونه ای است که کشته شدن برای خدا را در نظر اولیای خدا زیبا می‌نمایاند. حضرت امام با استشهاد بدین سخن زیبای حضرت زینب - علیها السلام - که ما رایننا الا جمیلا می‌فرمایند: "شهادت یک انسان کامل در نظر اولیاء خدا جمیل است، نه برای این که جنگ کرده و کشته شده، برای این که جنگ برای خدا بوده است، قیام برای خدا بوده است." (۳۴) مهمترین ویژگی قیام لله از دیدگاه امام، شکست ناپذیری آن است و از این روست که شهادت هر چند در ظاهر شکست است، بر حسب واقع و در باطن پیروزی است، بلکه پیروزی حقیقی همان توفیق به قیام لله است (۳۵) و امام بزرگوار درس قیام همگانی و الفبای نهضت اسلامی را از کنار هم گذاشتن آیه مذکور و قیام سیدالشهدا، این گونه فرا

می‌گیرد": وقتی که دیدید که دین خدا در معرض خطر است برای خدا قیام کنید... سیدالشهدا هم همین طور برای خدا قیام کرد. این یک مطلبی است که برای یک وقت نیست، موعظه خدا همیشگی است ("۳۶). عمل به وظیفه بدون در نظر گرفتن نتیجه، یکی دیگر از مبانی فکری و عملی امام است که نقشی مهم در نحوه رهبری و سکانداری ایشان ایفا کرد و خود از اصل دیگری، یعنی شکست ناپذیر بودن قیام الله نشأت می‌گیرد: آدمی مکلف است به قیام الله، حال نتیجه این قیام مثبت باشد یا منفی، پیروزی یا شکست، برای وی تفاوتی نمی‌کند و تاثیری بر اصل قیام نمی‌گذارد، در هر صورت به تکلیف عمل شده است. از این روست که قائم الله هیچ گاه بازنده نیست و برد، همواره با اوست زیرا که در نظر آخرت بین امام، قضیه بدین دنیا ختم نمی‌شود؛ جای دیگری نیز هست که برد حقیقی در آنجاست (۳۷) و این دیدگاه و نحوه تفکر بود که امام را در عمل آنچنان قوی و بیباک ساخته بود که از هیچ قدرتی، جز خدا، نمی‌هراسید و ترس در قلب و در قاموسش، مصداق و مفهومی نداشت. آری، این اعتقاد قلبی آنچنان پشتگرمی و اعتمادی به وی بخشیده بود و او را در عمل قاطع و بی‌پروا نموده بود که هیچ مانعی وی را از چشم دوختن به هدف و رسیدن بدان باز نمی‌داشت. در مواقع خطیر انقلاب هر گاه خطری فرضی یا حتمی، یک تصمیم یا اقدام بدیشان خاطر نشان می‌شد، تنها پاسخی که شنیده می‌شد این بود: ما ماموریم به ادای تکلیف اگر بخواهیم ریشه این تفکر را بجویم سرچشمه را در نهضت عاشورا، و در سخنان فرمانده آن باز می‌یابیم آنجا که سالار شهیدان در پاسخ به عبدالله بن جعفر - که می‌خواست امام - علیه السلام - را از رفتن به کربلا باز دارد - رفتن بدانجا و به شهادت رسیدن در آنجا را ماموریتی محول از سوی رسول خدا (به منزله تکلیفی الهی) می‌شمارد که نتیجه مثبت یا منفی اش نزد او یکسان است: "انی رایت رویا فیها رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و امرت فیها بامرانا ماض له علی کان اولی" ("۳۸). در ادامه بحث لازم است درباره برخی از مقامهای عرفانی که شهید از آنها برخوردار است، اندکی توضیح داده شود: فنای شهید در خدا و تجلی خدا بر او بیان شد که جوهره شهادت عشق الهی است و شهید، عاشق خدا؛ اما از سوی دیگر شگرد عشق بدین است که تا آنجا پیش رود که دیگر از عشق و از عاشق اثری باقی نماند و تنها معشوق بماند و این همان نیل به مقام فناست که آخرین منزل سلوک الی الله است. در مباحث عرفانی، فنا ارتباط مستقیمی با تجلی الهی دارد. تجلی خدا بر قلب سالک، فنای بنده را به دنبال می‌آورد و انواع تجلی، انواع فنا را موجب می‌شود. تجلی ذاتی، فنای ذاتی را؛ تجلی صفاتی، فنای صفاتی را و تجلی افعالی، فنای افعالی را. ارتباط میان این دو (فنا و تجلی) در تفکر عرفانی امام بدین سان نموده شده: آنچه مانع از رویت تجلی الهی است، حجابهایی است که میان حق و بنده حائلند و برای دیدن جلوه خدا باید این حجابها را - که برخی ظلمانی و برخی نورانی اند - بردرید و سخت ترین و ضخیمترین این حجب، حجاب "خود" است. شهید، سالکی است که با تقدیم جان خود، این حجاب را برمی‌درد و به مقام کمال انسانی و فنای فی الله می‌رسد و بی هیچ حجاب به وجه الله نظر می‌کند و در این نظاره است که شهید با انبیا مقارنت می‌یابد، بنابر روایتی از اصول کافی که در آن هفت خصلت برای شهید شمرده شده، آخرین و مهمترین آنها عبارت از این است: "شهید نظر می‌کند به وجه الله و این نظر به وجه الله راحت است برای هر نبی و هر شهید" ("۳۹). شهید در مقام رضا رضا نشانه فناست و تحققش به فنای اراده بنده در اراده حق - تعالی - است و ثمره محبت کامل به خداست و عبارت است از سکون قلب تحت حکم خدا و تقدیر او و حاصل اعتقاد به توحید افعالی و فنای مطلق افعالی است؛ چون دو مقدمه توحید و توکل به کمال حاصل آید، سالک به مقام رضا رسد. صبر در بلیات منشا رضا به قضای الهی است، اما صبر تلخ و رضا شیرین و سکینت آفرین است. سالار شهیدان در خطبه خود در مکه فرمود: "رضا نا اهل البیت رضا الله نصیر علی بلائه و یوفینا اجور الصابرين" ("۴۰) و در پاسخ به فرزدق که بدیشان گفت: دلهای مردم با شما و شمشیرهایشان علیه شماست؛ فرمود "صدقت بیدالامر و کل یوم هو فی شان ان نزل القضاء بما نحب و نرضی بحمد علی نعمائه و ان حال القضاء دون الرجاء فلم يتعد من كان الحق و نیته" و عاشقانه در آخرین لحظه حیات در مناجات با معشوق فرمود: "الهی رضا بقضاء ک و تسلیم لامرک لامعبود سواک" ("۴۱). امام راحل نیز حسین وار دعوت به رضا می‌کرد. وی در کلامی تعریض آمیز به شیرینی رضا

اشاره می‌کند و احساس تلخی کردن در طول فراز و نشیبهای دوران انقلاب را ناشی از نقصان معرفت عرفانی می‌داند و متذکر می‌شود که اگر معرفت ما کامل بود و همه چیز را از نزد خدا می‌دانستیم (توحید افعالی) در نتیجه سختیها و تلخیها نزدمان تلخ نبود، بلکه شیرین و از آن بالاتر زیبا می‌نمود. همان سان که زینب - علیها السلام - در پاسخ به یزید (که گفت: دیدی خدا چه بر سر شما آورد) فرمود: ما رایننا الا جمیلاً. (۴۲) رضا نیز مانند عشق دو سو دارد: رضایت بنده از حق و رضایت حق از بنده: رضی الله عنهم و رضوا عنه. (۴۳) و شهیدان این هر دو را با هم دارند راضیانند به قضای الهی و برخوردارانند از "نعمت رضایت حق که رضوان من الله اکبر. (۴۴)" جانبازی خالصانه شهید این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست روزی رخس بینم و تسلیم وی کنم این قول عارف شیراز است و نیز عارف خمین که به الهام از او می‌فرماید: "ما مصمم هستیم که روزی رخس بینم و این جان که از اوست، تسلیم وی کنیم،" (۴۵) آنچه تقوم شهادت بدان است و تمام فضایل فوق را از آن شهید می‌کند، جانبازی وی و تقدیم حیاتش در راه خداست و این جانبازی، که ارزشمندترین نوع فداکاری است، بیانگر اخلاص شهید است و بدین سان مفهوم اخلاص، که شدیداً دارای بار عرفانی است، با شهادت به منصف ظهور می‌رسد و اوج تحقق خود را در جانبازی شهیدانه می‌یابد. تحقق اخلاص به خلوص نیت است نیت در لسان دینی - عرفانی همان است که امروزه بدان انگیزه، سائقه یا داعی گفته می‌شود. در بیانات حضرت امام نیز معیار و ملاک کارها به انگیزه‌های آنهاست و ارزش هر کار بسته به والایی انگیزه آن است. (۴۶) نیت به مثابه روح عمل است و برتر و رساتر از آن است (۴۷) و مراد از اخلاص، خالص ساختن نیت است برای خدا، و خلوص نیت به اخراج غیر حق است از منزلگاه خاص او؛ یعنی قلب. (۴۸) از اینجا است که از دیدگاه عرفانی امام "جانبازی آنچنان لطیفه الهی دارد که آن خون را ثارالله (کرده) و از مرزهای حجب نور و ظلمت فراتر برده و از خودی‌ها و خود بینی‌ها پیراسته و به مرز العبودیة جوهره کنه الربوبیة رسانده و آراسته. (۴۹)" عجز غرب از ادراک ابعاد عرفانی شهادت از نگاه تیزبین امام، دنیای غرب همان گونه که در جهان شناسی اش به عالم غیب و ماورای طبیعت معتقد نیست؛ در انسان شناسی اش از بعد معنوی و روحانی انسان، غافل است؛ از درک ابعاد عرفانی شهادت و ارزش آن عاجز است. این نقص معرفتی به غریزدگان و غربی اندیشان نیز سرایت کرده است و در نتیجه امام آگاهانه هشدار می‌دهند که "ممکن است افرادی آگاهانه یا از روی ناآگاهی در میان مردم این مساله را مطرح نمایند که ثمره خونها و شهادتها چه شد! اینها یقیناً از عوالم غیب و از فلسفه شهادت بی‌خبرند ("۵۰). باری همین مبانی معنوی و دیدگاههای عرفانی بود که منجر به پیدایش نهضتی سیاسی - عرفانی و معنوی در ایران زمین شد و انقلاب مقدس اسلامی را به ثمر رساند؛ همین تفکرات عرفانی بود که تحولات الهی و معجزه آسا در میان جوانان ایران پدید آورد و آنان را فوج فوج در آرزوی شهادت و نیل به لقاءالله روانه جبهه‌های جنگ و دفاع مقدس می‌نمود؛ آن تجلیها و تحریضهای عرفانی امام بود که فرهنگ شهادت پروری و روحیه شهادت طلبی را در جامعه ایران رواج داد؛ آن پیامهای جانانه‌ای که آن شیر مرد عارف در آنها درس شجاعت و شهادت می‌آموخت و شوق و عشق عرفانی را هر روز تندتر و تیزتر می‌کرد: "امروز، روز صیقل انسانیت انسانهاست؛ روز جنگ است؛ روز احقاق حق است،... روز حضور در حمله جهاد و شهادت و میدان نبرد است،... روز نغمه سرایی فرشتگان در ستایش انسانهای مجاهد ماست. درنگ امروز، فردای اسارت باری را به دنبال دارد. امروز باید لباس محبت دنیا را از تن بیرون نمود و زره جهاد و مقاومت پوشید و در افق طلوع فجر تا ظهور شمس به پیش تاخت ("۵۱). منابع: ۱. امام خمینی؛ صحیفه نور؛ چاپ اول، تهران: مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، بهمن ۱۳۶۱. ۲. امام خمینی؛ شرح چهل حدیث؛ چاپ اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، پاییز ۱۳۷۱. ۳. امام خمینی؛ آداب الصلوة؛ چاپ اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، بهار ۱۳۷۰. ۴. عمان سامانی؛ گنجینه الاسرار: برداشتی عرفانی از عاشورای حسینی؛ چاپ اول، تهران: انتشارات نور فاطمه، ۱۳۶۲. ۵. سجادی، سید جعفر؛ فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی؛ تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۷۰. ۶. نجمی، محمد صادق؛ سخنان حسین بن علی - علیه السلام - از مدینه تا کربلا؛ چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۴. پی

نوشت ها: ۱. صحیفه نور ج ۱۸ ص ۱۱۹ (۳۱/۶/۶۲). ۲. صحیفه نور ج ۲۱، ص ۸۸ (۳/۱۲/۶۷). ۳. همان ج ۱۸، ص ۲۳۰ (۲۲/۱۱/۶۲). ۴. همان ج ۲۰، ص ۵۹ (۱۶/۱۱/۶۵). ۵. ر. ک. صحیفه نور ج ۲۱، ص ۵۲ (۲/۹/۶۷). ۶. همان ج ۲۱، ص ۳۲ (۱/۷/۶۷). ۷. کلینی، اصول کافی، ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اهل بیت، ج ۳، ص ۱۳۱، کتاب ایمان و کفر، باب العبادة، حدیث ۳. ۸. بحارالانوار ج ۴۱، ص ۲۹۵، باب ۱۱۴، روایت ۱۸. ۹. این حدیث از جمله احادیث قدسی است که ملامحسن فیض کاشانی در کلمات مکنونه خود آورده است. ۱۰. عمان سامانی، گنجینه الاسرار، ص ۱۳ و ۱۱. تهران: انتشارات نور فاطمه، چاپ اول، ۱۳۶۲. ۱۱. ابیات فوق همه از حافظند و بیت اخیر آنها در حافظ به تصحیح قدسی موجود است. ۱۲. سجادی، سید جعفر، فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۷۰۰ (به نقل از کشف المحجوب هجویری، ص ۴۸۷). ۱۳. همان، ص ۵۸۰. ۱۴. عمان سامانی، گنجینه الاسرار، ص ۹. ۱۵. سوره مائده، آیه ۵۴. ۱۶. ر. ک. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۵۱ (۳۱/۶/۶۶). ۱۷. سوره انشفاق، آیه ۶. ۱۸. سوره کهف، آیه ۱۱۰. ۱۹. امام خمینی، شرح چهل حدیث، ص ۵۰۵. ۲۰. نجمی، محمد صادق، سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۶۳ (به نقل از مشیر الاحزان، ص ۲۱). ۲۱. همان، ص ۱۸۰ (به نقل از تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۰). ۲۲. صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۲۵۹ (۳۰/۱۲/۶۲). ۲۳. ر. ک. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۳۹ (۴/۲/۶۲). ۲۴. عمان سامانی، گنجینه الاسرار، ص ۵۱. ۲۵. امام خمینی، آداب الصلوة، ص ۶۷. ۲۶. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۹۶ (۸/۲/۶۵). ۲۷. امام خمینی، آداب الصلوة، ص ۱۲. ۲۸. ر. ک. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۹۴ (۱۴/۱۱/۶۳). ۲۹. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۴۰ (۵/۶/۶۳). ۳۰. همان، ج ۱۸، ص ۱۱۹ (۳۱/۶/۶۲). ۳۱. ر. ک. صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۷۹ (۱۸/۷/۵۸). ۳۲. سوره سبا، آیه ۴۶. ۳۳. صحیفه نور، ج ۱، ص ۳. (جمادی الاول ۱۳۶۳. ق.). ۳۴. همان، ج ۲۰، ص ۶۴ (۲۱/۱۱/۶۵). ۳۵. ر. ک. همان، ج ۵، ص ۶۱ (۱۹/۱۱/۵۷). ۳۶. صحیفه نور، ج ۷، ص ۳۷ (۱۰/۳/۵۸). ۳۷. ر. ک. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۱۲ (۱۱/۸/۵۸). ۳۸. نجمی، محمد صادق، سخنان امام حسین (ع) ...، ص ۹۳ (به نقل از ارشاد مؤیدی، ص ۲۱۹). ۳۹. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۷۲ (۲۰/۱۰/۵۹). ۴۰. نجمی، محمد صادق، سخنان امام حسین (ع) ...، ص ۶۳ (به نقل از مشیر الاحزان، ص ۲۱). ۴۱. همان، ص ۹۹ (به نقل از انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۴). ۴۲. ر. ک. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۶۴ (۲۱/۱۱/۶۵). ۴۳. سوره مائده، آیه ۱۱۹. ۴۴. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۹۶ (۸/۲/۶۵). ۴۵. همان، ج ۱۵، ص ۵۲ (۹/۴/۶۰). ۴۶. ر. ک. همان، ج ۱۳، ص ۲۲۹ (۶/۱۰/۵۹). ۴۷. همان، ج ۲۰، ص ۶۳ (۲۱/۱۱/۶۵). ۴۸. امام خمینی، شرح چهل حدیث، ص ۲۹۳. ۴۹. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۶۵ (۱۶/۳/۶۰). ۵۰. همان، ج ۲۰، ص ۲۳۹ (۲۹/۴/۶۷). ۵۱. همان، ج ۲۰، ص ۱۹۵ (۱۱/۱/۶۷).

اخلاق و عرفان از دیدگاه امام خمینی (ره)

اخلاق و عرفان از دیدگاه امام خمینی (ره) امام خمینی (ره) معتقدند که ارزش های کلی اخلاقی را می توان با عقل فهمید و اثبات کرد. فطرت الهی آدمی را قبول دارند و در این فطرت شناخت، تمیز و تشخیص فجور و تقوا به آدمی الهام شده است: «فا لهمها فجورها وتقواها». این قدرت شناخت، این شعور اخلاقی، نیرو و «حس اخلاقی» (حزذحت دچزرت) و به تعبیر ژان ژاک روسو (حج ذخخزرا) یا وجدان اخلاقی که از او به بعد در «دانش فلسفه اخلاق» مطرح شد، مورد تایید حضرت امام (ره) هست. یعنی ایشان، انسان را دارای یک «فطرت الهی» می دانند که اگر در شرع هم نیامده بود و معرفی ارزش ها و ضدا ارزش های اخلاقی ناگفته مانده بود، خود آدمی می توانست برخی از ارزش های کلی و مادر را تشخیص بدهد مثل «العدل حسن و الظلم قبیح»، برخلاف اشاعره که کل ارزش های اخلاقی را شرعی می دانستند نه ذاتی، اما معتزله و شیعه معتقد بودند که آدمی دارای قوه دراکه و نیروی درک و دریافتی آنچنان است که قدرت تشخیص برخی از مبانی و اصول اولیه اخلاق را دارد. اما حضرت امام (ره) از سویی عقل گرایانه به مساله می اندیشند و به مبانی فلسفی ملترم و وفادارند ولی این را پسندیده نمی بینند. از سوی دیگر معتقدند

که برخی ارزش‌ها هست که برای شناخت آنها و معیار تمیز و تفکیک آنها نیازمند شرع هستیم. به زبان اصولیون شیعه، برخی «مستقلات عقلیه» اند و برخی «استلزامات عقلیه». برخی بدیهیات عقلیه هستند که شرع هم اگر به آنها حکم کند در واقع ارشاد به حکم عقل کرده است و به اصطلاح، حکم ارشادی است نه حکم مولوی. اما برخی امور هستند که اینها را ما نمی‌توانیم از پیش خود و مستقل از شرع و با قطع نظر و غمض نظر از شرع و شریعت به آنها پی ببریم. شناخت اینگونه ارزش‌های اخلاقی، ردیلت‌ها و فضیلت‌ها، محتاج تبعیت و التزام به شرع مبین است، لذا می‌توان گفت که حضرت امام تابع تئوری ای هستند که در «فلسفه اخلاق» معاصر به آن (ش زرخز حذخذرح حذخسحا) گفته می‌شود یعنی «نظریه فرمان الهی». حضرت امام در واقع مکتب اخلاقیشان نه فلسفی و عقل‌گرایانه محض (ح خزخز حذخز حث) و نه اشعری مسلک است و نص‌گرایان محض (ح خزخز حذخس حث) است که هیچ سهمی و مدخلیتی برای عقل قایل نباشد، بلکه تلفیقی است از نوعی اخلاق فلسفی، استدلالی و عقلانی به ضمیمه فرمان‌ها و اوامر و نواهی شرعیه و دستورات الهی. لذا اخلاق امام (ره) اخلاق دینی است، نه غیردینی و سکولار. این اولین تفاوت بین این مکتب اخلاقی با مکتب اخلاق ارسطویی است که در این مکتب از ماثورات و از داده‌های وحی، آموزه‌ها و یافته‌های وحیانی استفاده می‌شود، مثلاً- بحث «تقوا» را شما در مکتب اخلاق ارسطویی نمی‌بینید. بحث تقوا و ضبط نفس، مراقبه، محاسبه، مشارطه، مؤاخذه که امام در کتاب «چهل حدیث» در باب «جهاد اکبر» اینها را «ارکان اربعه سلوک» و تهذیب نفس می‌داند. نخست، مشارطه با نفس و بعد، مراقبه بر این شرطی که با نفس گذاشته است آدمی، که بندگی کند، معصیت را کنار بگذارد و بعد محاسبه و حسابرسی از نفس و بعد مؤاخذه که اگر تخلفی یا تمردی و معصیتی از نفس سرزده، برای آنکه پیمان بندگی با خدا بسته است، اگر این میثاق بندگی را نقض کرده است، او را مؤاخذه کند. اینها کجا در اخلاق ارسطویی و کتاب «اخلاق نیکوماخوس» او هست؟ در متن انگلیسی آن، که من در اختیار دارم، او به تعریف (ژحس ژرخسحذح حح خج) ردیلت و فضیلت می‌پردازد، بعد خیر (حرب) را بحث می‌کند، خیر مطلق و خیر همگانی، بعد (ذحجت حخز ح ر ش زرخز ححث) یعنی مسئله اعتدال و تعادل و بعد هم مساله معروف (ژزذخزحج) یعنی سعادت مورد بحث قرار می‌گیرد، اما بحث تقوا کجاست؟ ذکر کجاست؟ مراقبه کجاست؟ محاسبه کجاست؟ نه در اخلاق نظری و نه در اخلاق عملی ارسطو مسایلی مثل لقاءالله، فلاح، وصول که در «دعای عرفه» امام حسین (ع) آمده است: تهجد، نماز شب، دستورالعمل‌ها و آداب و توصیه‌های عملی برای معالجه بیماری‌های اخلاقی و روحی، روزه گرفتن‌ها، نمازهای مستحبی، دعاها، اینها در اخلاق ارسطویی نیست. از حیث نظری هم ما، در اخلاق ارسطویی مسایلی مثل تقوا، ذکر، لقاء، عشق و مانند اینها را نمی‌بینیم. ولی در اخلاقی که در آثار حضرت امام (ره) به خصوص در احادیث اخلاقی ای که در کتاب «اربعین یا چهل حدیث» شرح شده اند همه اینها را می‌بینیم. به نظر من، حضرت امام در علم اخلاق دو کار مهم کرده‌اند: یکی تعدیل اخلاق فلسفی و استدلالی و پیوند و تلفیق آن با داده‌های وحی و احکام شرعی و فقه، زیرا اخلاق عقل‌گرایانه و استدلالی محض به خصوص در تعیین و تشخیص مصادیق و جزئیات رذایل و فضایل با مشکل روبه‌رو می‌شود و عقل در آنجا از سیر و از تک و تاز باز می‌ماند. و برای همین است که ما نیاز داریم به یافته‌ها و آموزه‌های وحیانی مراجعه کنیم، همه ارزش‌ها و ضدارزش‌های اخلاقی را نمی‌توان بر عقل بنا کرد و گرنه نیازی به وحی نبود. من البته نمی‌خواهم مثل کانت بگویم که دین، همان اخلاق است، به نظر من، اخلاق جزئی از دین است، بخشی از دین است. دین احکام سیاسی و اجتماعی هم دارد. ابعاد عرفانی، اساطیری و نمادین هم دارد، بخش اعتقادات و معرفتی و شناختاری هم دارد، فراتر از اخلاق است، قطعاً ولی اخلاق، جزء مهمی از دین است. و به همین سبب است که پیغمبر (ص) فرمود: «انی بعثت لا-تمم مکارم الاخلاق». و بدینسان آن حضرت هدف بعثتشان را تکمیل و به تحقق رساندن ارزش‌های اخلاقی بیان فرموده‌اند. خوب در کنار اخلاق ارسطویی می‌توان از مکاتب دیگر هم نام برد مثلاً اخلاق (ش خ ردرخزرحا) یا وظیفه‌شناسی که خودش نیز اقسامی دارد. مثل: عمل نگر (ش خ ردرخزرحا - ژح آ) و قاعده‌نگر (ش خ ردرخزرحا - حدس ث) این مباحث را البته در کلاس‌های «فلسفه اخلاق

« باید تدریس کرد. ابتکار مهم امام (ره) یکی تعدیل، تصحیح، تکمیل و تعمیق اخلاق ارسطویی بوده است و یک هم پیوند دادن آن با آموزه های فقهی، شرعی و وحیانی. دیگر کار مهم ایشان، نوعی تاسیس و تدوین یک نظام اخلاقی به سبک عرفان یعنی پیوند زدن اخلاق با عرفان، که اخلاق به سبک توحید و «اهل الله» و عارفان است. که در آثار حضرت امام، مثل «آداب الصلوة» و کتاب «اربعین حدیث» و نیز نامه هایی که ایشان به نزدیکان و بستگان نشان نوشته اند دیده می شود. یعنی درست همانگونه که «از مقامات توکل تا فنا/ پله پله تا ملاقات خدا» عارف به جایی می رسد که از «فنا» هم فارغ می شود و به مقام «فناء عن الفناء» و بلکه «فناء عن الفنائین» می رسد که به تعبیر قونوی در کتاب «مفتاح»: «من رزق الطهارة حتى عن الاخلاص فقد رزق الخلاص»: اگر کسی از دیدن و رؤیت کمالات خود رست، آنگاه به راستی رسته است. وگرنه اگر کسی به کمالات برسد ولی هنوز رؤیت کمال و رؤیت نفس کند و خود را ببیند، خویش را در میانه حایل ببیند و به خود التفات داشته باشد، کمالات را از خود بداند و به خود بگیرد و از خود ببیند، چنین شخصی هنوز رسوباتی از ناخالصی ها و خود کامگی و سطوت نفس در او باقی است: در ره عشق از آن سوی فنا صد خطر است تا نگرایی که چو عمرم به سر آمد رستم تا علم و فضل بینی بی معرفت نشینی یک نکته ات بگویم خود را ببین که رستی «حافظ» چنین نیست که با رسیدن به «مقام فنا» کار تمام شده باشد و آدمی از شر نفس و سیطره نفس خلاص شود، بلکه تازه مشکل در این است که این کمالات را که از خدا گرفته است به خویش نسبت دهد و استفاده و سوءاستفاده های نفسانی از آنها بکند، یعنی مشکل رؤیت نفس. این خود بالاترین حجاب است و از «حجب نوریه» است. حضرت امام، نوعی نظام اخلاقی در «الهی منک اطلب الوصول الیک»: خدایا از تو وصول و رسیدن به تو را می طلبم. یا در «مناجات شعبانیه» است که: «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة و تصیر ارواضا معلمة بعز قدسک» آثارشان ارایه داده اند که در واقع بعد از مرحله ای که بر شانه های ارسطو می ایستند و اخلاق استدلالی و فلسفی او را تلطیف می کنند، جامه ای از شریعت بر آن می پوشانند، کسوتی از فقه بر آن می پوشانند، «به سبک عارفان، آن را منزل به منزل در قالب مقامات و مراحل برای حرکت و سیر نفس از «یقظه» یا «عزم» یا «اراده» تا مقام «فناء فی التوحید» بیان می کنند. لذا حرکتی که در نظام اخلاقی امام هست، یک اخلاق استاتیک و ساکن و جامد نیست، نوعی سیر، رفتن و شدن است، نوعی صیوروت (خ ذخدرح حآ) گذار (حخ چژژچت) است و لذا به اعتقاد من، امام (ره) اخلاق را با عرفان پیوند می دهند، در حالی که در زمان ارسطو، اخلاق علمی بود که موضوع آن یا سعادت بود یا شناخت رذایل و فضایل. خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب «اخلاق ناصری» می گوید که موضوع علم اخلاق، یکی از این دو چیز است یا رذایل و فضایل و ارزش ها و ضد ارزش هایی مثل حسد که یک رذیلت است یا اخلاص و صدق که اینها فضیلتند، دروغگویی رذیلت است، پاکدامنی و عفت، راستگویی، فتوت و رادمردی، فضیلت است. موضوع علم اخلاق نیز یا شناخت رذایل و فضایل است یا نفس رذایل و فضایل و ملکات نفسانی است یعنی خلق و خوهای نفسانی و حالات نفسانی یا موضوع علم اخلاق «نفس» است، من حیث الرذایل والفضایل یا من حیث الصحة و المرض»: روح آدمی از آن حیث که می تواند آراسته شود به فضیلت های روحانی و معنوی یا بیمار و مبتلا شود به آلودگی های اخلاقی، اما در واقع، در نظام اخلاقی حضرت امام (ره) دیگر موضوع علم اخلاق، رذایل و فضایل نیستند، موضوع علم اخلاق «معرفة النفس» است برای نیل به «معرفة الرب» و بلکه «لقاء الله». و اینجا است که اخلاق و عرفان با هم گره می خورند. روش درمان هم روش تجربه شده ای است که از ائمه (ع) گرفته شده است. بخشی از آن را، علم فقه تعیین می کند، بخشی از آن را احادیث و ادعیه، نوافل و مراعات آداب شریعت. آدمی می تواند رذیلت را از خود، دور بسازد. پس بنابراین، از حیث موضوع و روش، از حیث مفاهیم و مسایل و غایت و هدف، بین مکتب اخلاقی حضرت امام (ره) که اخلاقی استدلالی، شریعت مآبانه و مدارانه و عارفانه و لطیف است با اخلاق استدلالی و ارسطویی تفاوت های مهم و متعدد و معتابهی وجود دارد. من به مقایسه دیگر تئوری هایی که ما در «فلسفه اخلاق» درس می دهیم، مثل «شهودگرایی» (ذژخدرخژخس ژذپ) جورج ادوارد مور نمی پردازم و

اگر بخواهم مقایسه کنم بحث زیاد طول می کشد. اما امام یک عارف بوده است این سخن را نه از سر ارادت مریدانه و عشق سوزانی که در درون جان و ژرفای ضمیرمان نسبت به آن پیر راه دان و مرشد غیب بین، احساس می کنیم، به زبان می آوریم / امام به دلایلی و با استناد به قراین و مؤیدات فراوانی، یک عارف بوده است. همانطور که می دانید حضرت امام (ره) استادان و مرشدان بزرگی داشته است. مثل: مرحوم آیت الله شاه آبادی بزرگ، میرزا جواد ملکی تبریزی و آقا سید ابوالحسن رفیعی قزوینی. و کیست که نداند همه کسانی که راهیان «حکمت متعالیه» هستند و مشرب عارفانه فیلسوف بزرگ صدرالدین شیرازی را پذیرا شده اند، باید گامی هم در عرفان زده باشند، چون «حکمت متعالیه» غیر از حکمت عامیانه و متعارفه و فراتر از استدلال و عقل محض است. خود ملاصدرا تعبیری دارد که: «نحن ردنا مع البرهان کشفاً»: یعنی ما علاوه بر برهان، سیر عقلی و استدلال کشف، مشاهده را هم اضافه کردیم و در کتاب «شواهد الربوبیه» جایی که از ارسطو مطلبی را نقل می کند که: «من فقد حسا فقد علمنا» چنین می افزاید که ما می گوئیم: «من لا کشف له لا علم له». این بیان صریح ملاصدرا در کتاب «الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه» است که دومین کتاب ارجمند و بزرگ فیلسوف بزرگ عصر صفویه است. هر کس به مقام مکاشفه نرسیده و علم او صرفاً از لابه لای اوراق کتب فراهم آمده، گامی در سلوک و بندگی و صراط عبودیت برنداشته و به معرفتی نیز نرسیده است. مولانای بزرگ گفت که: از قدح های صور کم باش مست تا نگردی بت تراش و بت پرست! مولانا هشدار می دهد که تو جام بعد از جام، باده صورت می نوش و مفهوم نوش می کنی این صورت چیست؟ تصاویری که ذهن ما از واقعیت های پیرامون می سازد. صور ادراکیه، صور ذهنیه، صورت هایی که از اشیاء و واقعیتها در ذهن خود داریم، زیرا خود واقعیت که در ذهن ما نمی آید، مفهومی از آن (ژرحذرا) یک تصور از آن در ذهن ما نقش می بندد که همان علم ارتسامی و حصولی است و علمی است که به قول آن دزد که به غزالی گفت برو علمی بیاموز که کسی نتواند آن را از تو بگیرد. امام غزالی وقتی که مخفیانه و ناشناس، کرسی تدریس و کلاس درس در بغداد را ترک گفت در حالی که موقعیت و شهرت و نفوذ او به گونه ای بود که به اصطلاح امروزی ها یک استاد صاحب کرسی (ذچذخچخا) بود که در حدود هزار تا هزار و پانصد دانشجو در سر کلاس او شرکت می کردند و استاد با نفوذی هم بود در دربار خلیفه که هرگاه اراده می کرد می توانست بدون تعیین وقت قبلی با خلیفه ملاقات کند. اما وقتی آن دغدغه های مقدس و ناب در او بیدار شد و در دطلب به جانش افتاد دید که این علم های رایج و قیل و قال مدرسه، او را اقناع نمی کند و ناشناس و گمنام از شهر خارج شد و سر به بیابان گذاشت و دوره بیابان گردی و خلوت گزینی خود را آغاز کرد و در سر راه هر چه داشت دزدان بردند، توبره ای هم داشت که چند کتاب را در آنجا گذاشته بود. رئیس دزدان آن را هم برداشت غزالی گفت که آنها علم من است و اگر می شود به من بازگردانید. رئیس دزدان خندید و گفت برو علمی بیاموز که نتوان آن را دزدید. و بعدها خود غزالی می گفت که من مرشدم، یک دزد بود. بعدها که به مدرسه های دمشق و حلب رفت و متولی بود در مسجد و جارو کشی می کرد، می گوید، طلبه ها را می دیدم که مشغول بحث درباره کتاب «المستصفی فی علم الاصول» اند یعنی کتاب خود من را مباحثه می کردند و آنها هنگام مباحثه با یکدیگر می گفتند: قال الغزالی و من در دل با خود می گفتیم: «مات الغزالی»، یعنی غزالی مرد. حال من اکنون برون از گفتن است! غزالی کنونی، کس دیگری است. ما جامه نمازی به سر خم کردیم وز خاک خرابات تیمم کردیم باشد که در این میکده ها دریابیم آن عمر که در مدرسه ها گم کردیم! حافظ هم می گوید: از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت یک چند نیز خدمت معشوق و می کنم! عارف، کسی است که به دنبال دیدار با خداست و به شناخت مفهومی (دچس ژرح ذرا) و ذهنی از خدا قانع نیست. امام حسین (ع) در آن قطعه پایانی «دعای عرفه» می فرمایند که: «تعرفت الی فی کل شیء حتی لاجهلک فی شیء فرائتک ظاهراً فی کل شیء»: خدایا من می خواستم به سوی تو بیایم اما: امرتنی بالرجوع الی الاثار فحصلنی بعد المزار: ولی تو مرا به شناخت آثار رجوع دادی، آثار تو گر چه آینه وجود تواند اما التفات و توجه به آثار نوعی غفلت از خود توست و من خود تو را می خواهم نه آثار تو را. «فاجمعنی بخدمه توصلنی الیک» یا «فاجذبنی بخدمه توصلنی الیک»: خدایا مرا

با انجام خدمتی به وصل خویش نایل گردان. می بینید سخن از وصال است و می گوید: «تعرفت الی فی کل شیء»: خدایا در هر چیزی خود را به من نمایاندی، چون هر چه هست جلوه توست و ظهور توست، آن چیست که تجلی تو نباشد؟ آن کجاست که خالی از ظهور تو باشد؟ جهان و هر چه در آن است یک ظهور است و بس و یک فروغ رخ ساقی است، که در جام افتاد. خود را به من در هر چه نگریستم شناساندی و نمایاندی تا تو را در مشاهده و رؤیت هیچ شیئی از یاد نبرم و از تو غافل نباشم. سپس تو را در همه جا و همه چیز ظاهر و جلوه گر دیدم: «فرايتك ظاهرا فی كل شیء». کی رفته ای زدل که تمنا کنم ترا کی بوده ای نهفته که پیدا کنم تو را با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را «فروغی بسطامی» استاد حضرت آیت الله روشن (ره) در جلساتی که به مثل، عزیزتر از شب قدر بود برای این حقیر آن موقع جوانکی حدود ۲۰ ساله بودم و در درس پیری هشتادساله که همدرس امام و شاگرد آیت الله شاه آبادی، میرزا مهدی آشتیانی و بسیاری از بزرگان دیگر مثل آقامیرزا طاهر تنکابنی بود، شرکت می کردم. ایشان مکرر نمط نهم کتاب «اشارات» را برای من از بر می خواند و بنده هم رفته رفته این بخش از کتاب را حفظ کردم تربتش همواره از شمع غفران الهی پر نور باد. (رحمة الله علیه رحمة واسعة). ابن سینا در نمط نهم، «النمط التاسع فی مقامات العارفين» بعد از نمط هشتم کتاب «الاشارات والتنبيهات» که «فی البهجة والسعادة» است می گوید: آن کس که فقط به دنبال ترک لذت های دنیایی است، اما لذت های اخروی را می خواهد زاهد است. ابن سینا زاهد را سوداگری بیش نمی داند: «الزهد عند غیرالعارف معامله ماكانه یشتري متاع الدنيا بمتاع الاخرة». زهد غیرعارف سوداگری و تجارت است. او لذت های زودگذر و محدود دنیایی را وا می نهد و از آنها دست می کشد تا به لذت های نامحدود و بی کران و پایدار آخرت برسد. پس او لذت پرست، نفس پرست، خویشتن خواه و خودکامه است، هنوز از سطوت نفس نرسته است و در پی خطوط نفسانی است. دلیل دوم این که حضرت امام (ره) آثار عرفانی از خویش به جا نهاده است، مثل «سر الصلوة»، شرح دعای سحر، «مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية». و «تعلیقه» بر آثار مهمی مثل «فصوص الحکم» محی الدین ابن عربی که به تعبیر شهید مطهری در کتاب «تماشاگه راز» یا «عرفان حافظ»، بنیانگذار عرفان نظری است در اسلام. او صاحب کتاب «فتوحات مکیه» و «فصوص الحکم» و رساله های دیگر است. شگفت مردی است در تاریخ عرفان، بلکه در تمام فرهنگهای بشری، عجیب است، این مرد با اینکه شاعر نبوده، عارف بوده، حرفه او ادبیات و شعر نبوده ولی پروفیسور عثمان یحیی که اخیرا فوت کرد در جایی اظهار داشته که غیر از دیوان شعر او به نام «ترجکان الاشواق» و دو جلد شرحی که دارد به نام «ذخائر الاعلاق فی شرح ترجمان الاشواق»، مجموعه اشعاری که در آثار او ذکر شده اگر جمع شود نزدیک به سی جلد خواهد شد. یعنی از مجموعه آثار ویلیام شکسپیر ادیب مشهور انگلیسی که بیست و دو جلد است، بیشتر خواهد شد. درحالی که شکسپیر، ادیب رسمی و ادیب محض است و ابن عربی عارف است نه ادیب و شاعر حرفه ای و رسمی. حضرت امام با آثار این عارف از جوانی دمخور و دمساز بوده است، حتی آن غزل معروف «خال لب» را از این بیت ابن عربی الهام گرفته است. اینکه: من به خال لب ای دوست گرفتار شدم چشم بیمار تو را دیدم و بیمار شدم «دیوان حضرت امام خمینی (ره)» ابن عربی سروده است: مرضی من مریضة الاجفانی عللانی بذکرها عللانی این غزل در دیوان «ترجمان الاشواق» ابن عربی هست «مریضة الاجفان»، بیماری چشم عین همین تدبیر در آنجا به کار رفته است، خوب عرفا به یک حقیقت می رسند، آنجا دیگر کثرتی در میان نیست. اختلاف خلق از نام او فتاد چون به معنی رفت آرام او فتاد کثرتی نیست آنجا. عارفان با اختلاف مراتب و درجاتی که دارند همه یک حقیقت را شهود می کنند، منتهی «العطیات بذر القابلیات»، به قدر استعداد و ظرفیت خودشان مشاهده می کنند. پس دلیل دوم، وجود آثار عرفانی از حضرت امام است که زبان عرفانی، اصطلاحات عرفانی و تعبیرات و ترمینولوژی عرفانی، مفاهیم و اندیشه های عرفانی در آنها به کار رفته است. دلیل سوم: تربیت شاگردانی است در عرفان. استاد حضرت آیت الله جوادی آملی می فرمودند که حتی در درس اصول، گاه که مباحث به بحث های فلسفی مثل «قاعده الواحد» کشیده می شد، «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد»، یا گاهی به تناسب بعضی بحث ها، قاعده «بسیط الحقیقه» مطرح می شده است

که: «بسیط الحقیقه کل الاشیاء و لیس بشیی منها». می دیدیم که حضرت امام (ره) گوی سبقت از همگان می رباید. متوجه می شدیم که ایشان نه تنها فقیه و اصولی و فیلسوف ماهری است که عارفی است واصل، عارفی است کامل، که هم عرفان را خوب هضم کرده و حقایق را با دل دریافته و هم طی مراتب و مراحل کرده، به وادی سلوک قدم نهاده و به عالیترین مراتب و درجات عرفانی رسیده است یکی از بزرگان به من می گفت در یکی از حجره های حضرت معصومه (ع) قبل از سال چهل و یک، حضرت امام کتاب «شرح منازل السائرین» عبدالرزاق کاشانی را با متن «منازل السائرین» خواجه عبدالله انصاری برای عده ای از خواص که شمار آنها به ده نفر نمی رسید به طور خصوصی تدریس می کرده اند و فرزند بزرگ آیت الله شاه آبادی چندین سال قبل در منزلشان در قم برای من تعریف می کردند که کتابی را که تقریرات درس مرحوم پدرم بود به نام «منازل السالکین» و امام نوشته بودند که در حمله ساواک به منزل امام مفقود شد و از بین رفت. این کتاب برای امام آن قدر عزیز بود که (این عین تعبیر آیت الله شاه آبادی است که از خود ایشان شنیدم چند سال پیش که خدمت ایشان به قم رفته بودم) که می فرمودند این کتاب منازل، از احمد برای من عزیزتر بود، حالا آن کتاب، حاوی چه اسراری بوده است؟ نمی دانم. و ایشان می گفت هرچه گشتم بعدها دیگر آن را پیدا نکردیم. دلیل چهارم که در واقع جزء مؤیدات است، آن حالات خاص عرفانی است که از حضرت امام نقل شده و اینها را گاه به درایت می توان گفت، نه از روایت. یعنی نزدیکان ایشان که شاهد این حالات بوده اند از این امور نقل کرده اند. پس در حالات ایشان، حالات عارفانه وجود داشته است، اما عرفان یک نوع معرفت قلبی و «علم حضوری» است. و در تعریف آن گفته اند که عرفان: «هو العلم بالله من حیث تجلیاته و آثاره و اطوره علما حضوریا». عرفان، شناخت تجلیات خداست، چون به ذات خدا کسی راه ندارد. گفته اند کلام که به خدا و ذات خدا رسید، سکوت کنید بحث از ذات خدا مثل بحریمایی است و: آشنایان ره عشق در این بحر عمیق غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده! اما در عرفان، مکتب ایشان عمدتا همان مکتب محی الدین ابن عربی بوده است. یعنی در عرفان نظری، قایل به «وحدت وجود» بوده اند، وحدت شخصیه نه وحدت تشکیکیه، مراتبی که ملاصدرا در «اسفار» می گوید آن چیز دیگری است، آن را با استدلال و برهان نمی شود بحث کرد. تشکیک عامی و خاصی و اصطلاحات دیگر، وحدت شخصیه بوده است که: لیس فی الدار غیره الدیار. یک وجود نامتناهی، نامحدود غنی بی نیاز که هستی، ذاتی اوست و وامدار هیچ وجودی نیست، وجود او محدود به هیچ حدی نیست، فوق لایتناهی بما لایتناهی است عبدتا و شدتا و مدتا به قول حکیم سبزواری در کتاب «شرح منظومه»، او از نامتناهی هم بالاتر است، تنها این وجود است که حقیقتا موجود است و بقیه هرچه هستند پرتوهای او هستند، مثل پرتوهای شمس. او نیز یک خورشید است، در این عالم نورپاشی کرده است و ذرات عالم را آشکار و هویدا ساخته است. یک فروغ رخ ساقی است، که در جام وجود در جام این عالم طبیعت افتاده است. این همه عکس می و نقش مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد! این همان ظل ممدود و فیض مقدس و وجود منبسط است که در عرفان می گویند. پرتوهای خورشید، خورشیدهای جداگانه و مستقلی در برابر خورشید نیستند: اگر هستند شعاع اویند پرتو اویند، نه خورشید دوم و سوم و چهارم در مقابل خورشید اول، شمس واقعی، یکی است. مثل آینه این آرایشگاههای مردانه که چند آینه در مجاور هم هستند و آدمی خود را به صورت بی نهایت آدم و افراد متعدد در آن مشاهده می کند در صورتی که فقط یک شخص و یک فرد در جلو میز نشسته است. و ما الوجه ال- واحدا غیر انه اذا انت عدت المرایا تعددا. صورت یکی است، چهره یکی است اما وقتی آینه ها فراوان شد، آن وقت چهره ها هم فراوان می شود. لذا برای عارف وحدت، امری حقیقی و کثرت، امری اعتباری است. حضرت امام، اساس و مبانی عرفان ابن عربی را پذیرفته بودند، بحث وحدت وجود، بحث حقیقت محمدیه (ص) انسان کامل، بحث اسماء و صفات، بحث عالم مثال، اقسام کشف، کشف صوری، کشف معنوی، اقسام تجلی، کیفیت سیر و ریاضیات تا رسیدن به خدا، اصطلاحات عرفانی که اینها را قیصری در «شرح فصوص» بیان کرده و در «رسائل» هم آورده است. موضوع عرفان هم حق تعالی است، منتهی «لا من حیث ذاته» بلکه «من حیث تجلیاته»، عرفان نوعی خداشناسی است، منتهی خداشناسیش با خداشناسی کلامی

و فلسفی فرق دارد، خداشناسی متکلمان و فیلسوفانه، مفهومی استدلالی و ذهنی است، خداشناسی عارفانه، قلبی است، شهودی است، نه با ذهن و فکر. علم راه او و علم منزلش صاحب دل داند آن را با دلش! حاصل تتبع و تحقیق و مطالعه و غورو مقایسه بنده این است که، حضرت امام از عرفان ابن عربی فراتر رفته است و این قالب‌ها را شکسته است. و سخت بدان اعتقاد دارم حضرت امام در دیوان اشعارشان یک نوع عرفان عاشقانه را بیان می‌کنند. اشعار او سرشار از سوز و گداز و سخن از غم فراق و درد هجران و شوق وصال است. عارفی دلسوخته و به جان آمده از درد فراق است که این درد را زار می‌موید و با تضرع و زاری و انکسار از درگاه حق می‌خواهد که او را به وصال خودش برساند و این فرصت وصل را از او باز می‌گیرد. اما در آثاری که مثل «تعلیقہ در مصباح الانس» تالیف ابن حمزه فناری دارند که خود آن کتاب نیز شرحی است بر «مفتاح الغیب» صدرالدین قونوی عارف بزرگ همعصر مولانا و تعلیقہ ای که بر «شرح فصوص» قیصری نگاشته اند، بر شرح قیصری بر «فصوص الحکم» ابن عربی، در انجام امام (ره) یک عارف فیلسوف مآب استدلالی است که بر نهج و منهج عرفان ابن عربی سلوک می‌کند. البته جا به جا هم با ابن عربی دست و پنجه نرم می‌کند و هم بر قیصری، ابن عربی و قاضی سعید قمی اشکال می‌کند و حتی بر شیخ استادش آقای شاه آبادی و میرزا جواد ملکی تبریزی و دیگران نیز نقدهای علمی دارد. یعنی آن روحیه نقادی علمی و دقت عالمانه در امام هست ولی در دیوان اشعار، نشانی از اصطلاحات عرفانی مثل احدیت و واحدیت و بحث‌های فنی و فیلسوف مآبانه و پیچیده در باب وحدت وجود و تجلی و اسماء و صفات و امثال اینها نیست، بلکه سخن از درد هجران و شوق فناست: بیخود از خود شدم و کوس انالحق بزدم همچو منصور خریدار سر دار شدم اینجا ظهور شخصیت عارفی است که در راه یار و معشوق حتی از آبرویش هم می‌گذرد. یادتان هست که هنگام پذیرش قطعنامه فرمودند: «خدایا اگر من آبرویی هم داشتم در راه تو دادم». این نهایت سیر است و در همانجا آرزوی مرگ می‌کند که اول وصال است برای عارفان، اول لقاء و دیدار است و می‌گوید که خدایا طعم تلخ این روزهای غمگین را با شهد وصال خودت جبران فرما. به این جملات خوب دقت کنید: این زبان، زبانی نبود که به گزافه باز شود و مبالغه گویی کند که خمینی اهل مبالغه و مداهنه نبود، دنیایی از صدق و صفا در او بود و مردم خوب و فهیم ما نیز شیفته همین صدق و صداقت او شده بودند، که با اشاراتی از او، جان را به مسلخ عشق قربان می‌کردند. فرزند و عیال و خانمان را به جبهه‌های نور و شرف و مردمی علیه ظلمت و باطل و پلیدی و نامردمی می‌فرستادند و سر در فرمان او داشتند و عاشقانه فرزندشان را به دستور او و در راه خدا و اسلام قربان می‌کردند، چون صداقت از او می‌دیدند. نفس مسیحایی این پیر معرفت آیین، چنان رایحه عطر آگین معنویت در این دیار افشاند که استعمار باید این رویا را برای همیشه تعبیر ناشدنی بداند که بر فرزندان خمینی سلطه و سیطره پیدا کند. امروز حتی کودکان دبستانی ما هم حاضر نیستند که بار دیگر زیر سلطه اجنبی بروند، نوک‌صفتی کنند و تن به ذلت بدهند. امام نسلی پروراند است دیندار، آزاده، وارسته و ستم سوز و شجاع. یکی از علماء از شهید بهشتی برایم نقل کرد که راجع به یکی از اساتید عرفان. امام از ایشان پرسیدم که دستورالعملی هم برای سیر و سلوک به شما می‌داد؟ می‌گفت امام فرمودند: ایشان با نگاه و با سکوت تربیت می‌کردند. هیكلش ذکر بود، دیدنش ذکر بود، تجسم ذکر بود، دیگر نیازی به ذکر و دستورالعمل نبود. مردان حق اینگونه اند، دل که خدایی شد، چشم که خدایی شد، چنین می‌کند و هیهات که حوادث روزگار آشوبناک بتواند یاد او را از قلب‌ها و دل‌ها بر کند. بصیرت و آنها که دیده‌ورند، آنها که هنوز فروغی از آن آتش و شعله مقدس و فطرت الهی در آن عزیز سفر کرده از جان عزیزتر است، هر چند که حالیا دیری است که در خاک خفته است، اما عشق مردنی نیست و مرگ ندارد، آری پیرمرد چشم ما بود! لذت تخصیص تو وقت خطاب آن کند که ناید از صدخم شراب! آن نگاه‌های ملکوتی و چهره پرجاذبه الاهی که صلابت پیامبران را با خود داشت، مگر به این سادگی از یاد رفتنی است؟ امام یک عرفان نظری فیلسوف مآبانه را بنیانگذاری کرده، همراه با ابتکارات و نقادی‌هایی که نسبت به ابن عربی و دیگر عارفان و حکیمان دارد. یک عرفان عاشقانه در دیوان اشعارش که منصوروار و خلاج‌وش آرزوی سردار رفتن را دارد و در آن سخن از فنا و از خود گذشتن است و جان باختن و

پاکبازی کردن در راه دوست، سخن از فراق و عشق وصال است و در این هر دو عنصر حماسه و شجاعت را وارد کرده است و این نکته بسیار مهمی است. عارفان گذشته ما غالباً مرد رزم و نبرد و فعالیت سیاسی و اجتماعی نبوده اند، اهل مبارزه و سلحشوری نبوده اند و اگر هم مثل ابن سینا در کتاب «اشارات» می گفتند: «العارف شجاع و کیف لا و هو بمعزل عن تقيۀ الموت»، این شجاعت فقط در تئوری بود و گرنه بوعلی کی مرد رزم بود؟ به قول ملاصدرا: «اونان ظلمه را خورد» و «به دربار ظلم رفت» و وزیر شد و این بود که ذهنش کند شد. مباحث فلسفی دشواری مثل «حرکت جوهری» و «معاد جسمانی» را نتوانست اثبات کند و ملاصدرا در یک جایی از آثارش به او اعتراض می کند و می گوید لقمه شبهه ناک خورده است. بوعلی می گوید که عارف شجاع است و چرا نباشد؟ زیرا او پروای مرگ را ندارد. مساله مرگ برای عارف حل شده است و هر لحظه آماده مرگ است. او مرگ را ترسانده است پس از چه بترسد؟ چیزی ندارد که ببازد یا از دست دهد تا بترسد زیرا خود را صاحب چیزی نمی داند و مالکیتی برای خود قایل نیست پس چرا بهراسد؟ او با مرگ خرفه تن را می اندازد و سبکبار به پرواز و طیران در فضای عالم قدس می پردازد و به قول حافظ: حافظ این خرقه پشمینه بینداز و برو! عارف با مرگش این خرقه پشمینه را می اندازد و این اول راحتی و رهایی اوست و مثل امام علی (ع): «فرت و رب الكعبه» بر زبان می آورد. مرگ برای عارفان و آزادگان اول آزادی و اول خلاصی است. از سجن طبیعت و زندان تن و محبس ماده رها می شوند. روز مرگ نفسی وعده دیدار بده و آنکه تا به لحد سرخوش و دلشاد ببرد! ولی امام هم در نظر و هم در عمل حماسه گرایی و شجاعت عارفانه را نشان داده است و این حداقل یکی از ابتکارات امام است و نکته دیگر اینکه عرفان امام (ره) عرفان شرعی است و به دور از همه پیرایه ها و بدعت های شریعت ستیز صوفیان ناصافی است. عرفان، عزلت گزینی و مردم گریزی نیست، خانقاه نشینی و بی مسوولیتی و انفعال نیست، بلکه عرفانی است که خدمت به مردم و گزاردن رسالت الهی خویش می آورد. پس مکتب عرفانی امام خمینی (ره) عرفانی است به دور از سلسله عرفانی است، بدون عزلت گزینی گرچه خلوت های عارفانه و تجارب معنوی ناب را به وفور به همراه دارد. در پایان از خدا می خواهم که همه ما را رهرو راه آن امام بزرگ قرار دهد و از شربت گوارای وصال خود سیراب سازد. تو مگو ما را بدان شه بار نیست با کریمان کارها دشوار نیست! پی نوشت ها: ۱- ترجمه فرانسوی آن توسط انتشارات دانشگاه تهران در دو جلد و ترجمه دیگری نیز از انگلیسی به فارسی برگردان شده است. خلاصه اخلاق نیکو ماخوس هم قبلاً توسط دیوید راس در یک جلد شامل کتاب حیوان، متافیزیک، لوزیک، آنالوطیقا، منطق و طبیعیات، منتشر شده است. ۲- در دعای عرفه امام حسین (ع) آمده است: «الهی منک اطلب الوصل الیک»: خدایا از تو وصول و رسیدن به تو را می طلبم. یا در «مناجات شعبانیه» است که: «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمه و تصیر ارواضا معلمه بعز قدسک» منابع مقاله: مجله کیهان فرهنگی، شماره ۲۱۲، همتی، همایون؛

مبحث فطرت از دیدگاه امام خمینی (ره)

مبحث فطرت از دیدگاه امام خمینی (س) چکیده: اندیشمندان و متفکران بزرگ اسلامی نکات و دقایق بسیاری در مورد فطرت بیان کرده اند که در این میان می توان از امام خمینی (س) یاد کرد. ایشان در کتابهای عرفانی خود از جمله شرح حدیث جنود عقل و جهل و چهل حدیث و همچنین در نامه های عرفانی که نگاشته اند به بررسی فطرت پرداخته اند. در این مقاله پس از بررسی اجمالی دیدگاههای متفکران غربی پرسشهایی طرح شده که سعی نگارنده یافتن پاسخهای مناسب برای آنهاست. در ادامه، بحث از تقسیمات فطرت و خصوصاً فطرت محجوبه و فطرت مخموره به میان آمده، و در پایان برخی از احکام فطرت مورد بررسی قرار گرفته است. بحث فطرت از جمله مباحث پراهمیتی است که در قلمرو اندیشه های دینی و غیردینی مطرح است و در دوران اخیر نیز برخی از متفکران ایرانی و خارجی از جنبه های مختلف علمی، فلسفی و روان شناختی در مورد آن تحقیق و تفحص کرده اند. (۱)

مبحث فطرت را می‌توان در دو حوزه متمایز و متفاوت قابل طرح دانست: الف) حوزه امور اعتباری ب) حوزه امور غیر اعتباری که خود شامل دو شاخه وجودشناختی (ontological) و معرفت‌شناختی (epistemological) است. برخی از معتقدین به فطرت که آن را در حوزه وجودشناسی جستجو می‌کنند برآنند تا با استناد به فطرت، خداوند را در عالم خارج و خداخواهی و کمال خواهی را در عالم انسانی اثبات کنند. به نظر اینان اعتقاد به خدا فطری است و هیچ‌گونه احتیاجی به استدلال و برهان ندارد. اهمیت این بحث از آن جهت است که با انسان‌شناسی ارتباط کامل دارد و تلقی صحیح از آن به تبیین جایگاه انسان و تعریف و شناخت او کمک می‌کند. یکی از مکتب‌های فلسفی که به انسان و نحوه وجود او توجه خاصی نشان داده، اگزیستانسیالیسم است. اگزیستانسیالیسم به اصالت انسان اعتقاد داشته و آنچه از نوشته‌های کی‌یرکگارد (و یاسپرس (Yaspers) - که در حقیقت پیشروان نهضت فکری اگزیستانسیالیسم می‌باشند - برمی‌آید آن است که انسان به هنگام تولد استعدادی بیش نیست و نمی‌توان برای آن ماهیتی فرض کرد چون ماهیت حقیقت شیء است و چیزی که هنوز کامل نشده است معلوم نیست که چه خواهد شد... انسان حس می‌کند که آزاد است هر گونه که می‌خواهد وجود خود را بسازد و کامل کند. (۲) آنان معتقدند انسان اصالتاً آزادی دارد و هیچ قید و بندی او را محدود نکرده است و در پناه همین آزادی با تلاش و کوشش، خود را می‌سازد و به شخصیت خویش قوام می‌بخشد. در نظر این گروه هر قید و صفتی که انسان را مقید کند، مخالف آزادی است. بر این مبنا آیا فطرت، خواه کمال جو باشد و خواه مطلق‌گرا، آزادی انسان را مخدوش نمی‌سازد؟ معتقدان به فطرت - از جمله علمای مسلمان - برای اثبات نظریه خویش ضمن طرح مسائل مربوط به فطرت به مناقشه‌های منکران امور فطری نیز پاسخ می‌دهند. عمده مسائلی که آنان مطرح می‌کنند عبارت است از: ۱- فطرت چیست؟ ۲- امور فطری کدامند؟ ۳- رابطه فطرت با آزادی انسان چیست؟ آیا فطرت برآستی آزادی انسان را مخدوش می‌سازد؟ آیا اساساً آن نوع آزادی که پیروان مکتب اصالت انسان مطرح می‌کنند، صحیح است؟ و بر فرض صحت، کمال محسوب می‌شود؟ ۴- آیا تلاش و عمل انسان برای رسیدن به کمال مطلوب با فطرت و سرشت او ارتباط دارد؟ آیا این عمل او موجب شکوفاشدن امور فطری می‌شود یا امر جدیدی در او به وجود می‌آید و هیچ‌گونه ارتباطی بین آنها وجود ندارد و اگر عمل را معلول آن واقعیات درونی از پیش تعیین شده بدانیم، نفی آزادی انسان شده است یا نه؟ حضرت امام خمینی (س) به عنوان یکی از معتقدان به فطرت در پاره‌ای از آثار خویش این مساله را مورد بحث قرار داده‌اند و سعی ما نیز در این مقاله بر آن است تا بر اساس نظریات ایشان در این خصوص، پاسخهایی برای پرسشهای یادشده بیاوریم. اینک بحث خود را با تعریف واژه فطرت و پاسخ به سؤال اول آغاز می‌کنیم. فطرت مشتق از «فطر» است که در لغت به معنی آغاز کردن و شکافتن و در قرآن کریم به معنی آفریدن و خلق کردن به کار رفته است. امام در توجیه این معنی می‌فرمایند: «خلقت گویی پاره نمودن پرده عدم و حجاب غیت است». (۳) برخی گفته‌اند «الفطره ای الخلقه» (۴) فطرت دلالت بر خلقت ابتدایی موجودات دارد، و شکل و هیات خاصی است که خداوند در ابتدای آفرینش به مخلوقات عطا می‌کند و از آنجا که انسان یکی از مخلوقات است می‌توان چنین نتیجه گرفت که فطرت انسانی حقیقتی است که با اعطای آن، انسان، انسان می‌شود و از سایر پدیده‌ها ممتاز می‌گردد، همچنان که هر یک از مخلوقات نیز با فطرت خاص خود از دیگر موجودات متمایز می‌شوند. البته فطرت انسان ویژگی‌هایی دارد که مخصوص خود اوست و سایر موجودات یا از آن بهره ندارند یا حظ کمی دارند. (۵) برخی فطرت را مختص انسان و گروهی مشترک در همه موجودات می‌دانند ولی از کلام امام در ره عشق چنین برمی‌آید که ایشان فطرت را خاصه همه موجودات می‌دانند آنجا که می‌فرمایند: از کجا شروع کنم بهتر آن است که از فطرت باشد. «فطره الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله» در اینجا به فطرت انسانها بسنده کرده گرچه این خاصه خلقت است. (۶) بنابراین، فطرت عبارت است از هستی یافتن، پدیدار شدن، و از کتم عدم به درآمدن و مراد از امور فطری مجموعه خصوصیات است که پدیده‌ها با آن آفریده می‌شوند و حقیقت آنها از یکدیگر ممتاز می‌گردد. در این میان انسان از کششهای فطری خاصی همچون کمال خواهی، مطلق‌گرایی، خداجویی و نقص

گریزی برخوردار است که او را به نحو تمام و کمال بر دیگر موجودات برتری می بخشد. حضرت امام ضمن نقل حدیث زراره از امام صادق (ع) در بیان معنای آیه «فطره الله التي فطر الناس عليها» فرموده اند معنای این کریمه شریفه این است که همه مردم بر فطرت توحید خلق شده اند. امام از این حدیث استفاده کرده و می فرماید: گرچه در این حدیث و برخی احادیث دیگر فطرت را به توحید تفسیر نموده اند ولی این از قبیل بیان مصداق است یا تفسیر به اشرف اجزای شیء است. ایشان با نقل حدیث دیگری از امام محمد باقر (ع) که حضرت فطرت را در حسنه زراره به معرفت تفسیر نموده اند، چنین نتیجه می گیرند که فطرت اختصاص به توحید ندارد بلکه جمیع معارف حقه را شامل می شود که خداوند بندگان را به آن مفطور فرموده است. (۷) حضرت امام (س) در مورد خلقت انسان می گویند وقتی خداوند طینت آدم اول را مخمر فرمود دو فطرت و سرشت و جبلت به انسان عطا کرد: الف) فطرت اصلی ب) فطرت تبعی این دو فطرت به منزله پایه و اصل سایر فطریات هستند که در انسان مخمر گردیده است و دیگر فطریات فروغند و به منزله شاخه های آن دو. ایشان در توجیه این دو فطرت می نویسند: یکی فطرت مخموره غیر محجوبه است که سمت اصلیت دارد و آن عبارت است از فطرت عشق به کمال مطلق و خیر و سعادت مطلقه. (۸) که به نظر حضرت امام (س) این فطرت در نهاد همه آدمیان موجود است: و دیگری فطرت محجوبه است که سمت فرعیت و تابعیت را دارد و همان فطرت تنفر از نقص و انزجار از شر و شقاوت است که این مخمر بالعرض است. (۹) حضرت امام فطرت مخموره را وزیر عقل و مبدا و منشا خیر بلکه خود «خیر» می دانند و فطرت محجوبه و گرفتار حجب طبیعت را وزیر جهل و مبدا و منشا شر بلکه خود شر معرفی می کنند (۱۰) از منظر امام، ایمان، شکر، توکل، صبر، رافت، علم، خوف، تواضع، تانی و استسلام از «جنود عقل» و لوازم فطرت مخموره هستند و در مقابل کفر، جهل، گستاخی، تکبر، شتاب زدگی، بی ثباتی، بی قراری، جزع و ... از «جنود جهل» و لازمه فطرت محجوبه می باشند. در پاسخ به سؤال دوم، حضرت امام خمینی (س) در کتاب شریف شرح حدیث جنود عقل و جهل به ذکر برخی از امور فطری پرداخته اند از جمله: الف) توحید و ولایت. امام (س) با بیانی کوتاه ولایت را شاخه ای از شجره توحید معرفی می کنند. توضیح این مطلب که چگونه حضرت امام (س) ولایت را از امور فطری شمرده اند آن است که با توجه به استدلالی که در مصباح الهدایه در حث خلافت و ولایت مطرح می کنند، خلافت را بزرگترین شان الهی می دانند که به وسیله آن رهیابی به ساحت غیب امکان پذیر می شود این خلافت را همان روح «خلافت محمدی» می دانند. از نظر امام «خلافت» ظهوربخش سایر اسماء الهی است زیرا مظهر اسم جامع «الله» است. چنین خلیفه ای منعکس کننده تمام اسماء و صفات الهی است. امام در مصباح الهدایه می گویند: «فالنبوّه مقام ظهور الخلفه و والولایه و هی مقام بطونها». (۱۱) از دید امام خلافت و ولایت باطن نبوت است و نبوت مقام ظهور خلافت و ولایت. حال با تلفیق این مطلب با مطلب دیگری از امام در کتاب جهل حدیث که نبوت و انزال کتب هدایت را از امور فطری دانسته اند، می توان این دو مطلب را صغری و کبرای استدلال قرار داد و چنین نتیجه گرفت که اگر ولایت، باطن خلافت و خلافت، باطن نبوت است، و نبوت امری فطری است پس ولایت هم که باطن نبوت است امری فطری است. پس فطرت غیر محجوبه بر ضرورت ولایت نیز حکم می راند. حقیقت ولایت فیض مطلق است، و فیض مطلق ظل و سایه وحدت مطلقه و فطرت بالذات متوجه کمال اصلی، و بالتبع متوجه کمال ظلی است. (۱۲) در اندیشه امام فهم و پذیرش ولایت، منوط به فهم و درک توحید است. ب) از امور دیگری که امام آن را فطری می دانند عشق به بقای ابدی و حریت و آزادی است و معتقدند علت عدم ظهور عشق در میان بیشتر آدمیان محجوب شدن فطرت مخموره آنان است. آنان به اشتباه به دنیا و امور فانی دل بسته و نهایتاً از مرگ بیزار شده اند. در واقع مرگ برای محجوبانی که آن را فنا و نیستی می پندارند ناپسند است، چرا که فطرت از فنا و عدم تنفر دارد و از موت گریزان است. محی الدین بن عربی نیز معتقد است معشوق فطرت، امری دائمی و زوال ناپذیر است «و نشئه باقیه معشوق فطرت است». (۱۳) پس منشا نفرت و گریز از مرگ، محجوب شدن فطرت مخموره است. در اینجا سؤالی مطرح می شود که اگر نفرت از موت به سبب محجوب شدن فطرت است پس با حال مؤمنانی که گریزان از مرگ هستند و آن را مکروه می شمرند چگونه سازگار

است؟ به تعبیر دیگر اگر پذیرفتیم که کسانی از مرگ بیزار و متنفرند که آن را فنا و نیستی می‌پندارند پس مؤمنین چگونه می‌توانند با اتصاف به صفت ایمان از موت نیز کراهت داشته باشند؟ در جواب باید گفته شود که کراهت برخی از مؤمنین و بندگان خاص خدا از موت، و گرایش آنان به بقا و زنده ماندن صرفاً به دلیل خوشه چینی و برگرفتن زاد و توشه بیشتر و نهایتاً از خوفی است که نشانه ایمان آنان است. در اثبات اکراه مؤمنین از موت می‌توان به حدیث تردد استناد کرد. در حدیث تردد خداوند سبحان به این نوع کراهت اشاره می‌فرماید: ما ترددت فی شیء انا فاعله ترددی فی قبض عبدی المؤمن یکره الموت، و انا کره مساءته و لابد له من لقائی (۱۴) هرگز در امری که فاعل آن بودم تردید نداشتم آنچنانکه در مورد گرفتن جان بنده مؤمنم که او از آن گریزان است و من ناخوشایندی او را ناخوش دارم اما او را راهی جز دیدار من نیست. بنابراین خداوند تصریح می‌کند که دوست ندارد فاعل فعلی باشد که برای بنده مؤمنش ناخوشایند است زیرا «المحب یکره مایکرهه محبوبه» عاشق از آنچه محبوبش را می‌آزارد دوری می‌جوید، اما چون لقا و دیدار حضرت حق بدون موت حاصل شدنی نیست چنانچه در حدیث دجال آمده است که: «ان احدکم لایری ربه حتی یموت» سرنوشت محب و محبوب من دیدار من است و این دیدار جز با موت حاصل نمی‌شود که فرمود: «لابد له من لقائی». بنابراین برای حصول این دیدار اگر چه مکروه محبوب من است جان او را می‌ستانم. برآستی لطافت حدیث وجدآور است زیرا نمی‌فرماید بالاخره او را می‌میرانم بلکه مشروط را که دیدار و لقا است ذکر می‌کند و می‌فرماید بالاخره من در این تردید باقی نمی‌مانم و لذت دیدار خود را به او می‌چشانم زیرا من به دیدار او مشتاقترم «انی اشد شوقاً الیهیم» (۱۵) البته روشن است که این شوق و اشتیاق در مقام کثرت و تفصیل است نه در ساحت وحدت و اجمال. می‌توان به این نکته توجه نمود این اوصافی را که حضرت امام (س) تحت عنوان جنود عقل و لوازم فطرت مخموره یاد کرده اند در کتب اخلاقی، در شمار صفات پسندیده مطرح شده است آیت الله مطهری تمامی این اوصاف یاد شده را از مقوله اخلاق (حکمت عملی) دانسته و تحت عنوان گرایش به خیر و فضیلت که یکی از گرایشهای مقدس فطری است یاد کرده اند. (۱۶) و اما در مورد سؤال سوم که رابطه فطرت و آزادی چیست باید گفته شود پذیرش این نکته که هر موجودی با خصوصیات خلقی می‌شود و به واسطه آن از دیگران ممتاز می‌گردد، و یا اینکه انسان، حقیقتی (یا موجودی) است که بدون حد و مرز و ویژگیهای خاص آفریده نشده است، بدان معنی نیست که فطرت با آزادی مغایرت داشته باشد زیرا در انسان شناسی عرفانی - دینی به نقطه ای می‌رسیم که انسان را عصاره همه موجودات و اشرف مخلوقات و نهایتاً خلیفه خداوند بر روی زمین می‌دانیم. خلیفه ای که سجده او بر همه آفریدگان واجب می‌گردد، تا آنجا که عبادت چندین هزار ساله ملکی (۱۷) از ملائک به جرم سجده نکردن بر او محو می‌شود و در پیشگاه مقام خلیفه الهی و بارگاه کرامت انسانی بردار می‌شود. (۱۸) موجودی که اطاعت از او چون اطاعت از خالق است و خداوند در مورد آفرینش او می‌گوید: «خلقته بیدی». به راستی انسان تنها موجودی است با دو دست جمال و جلال خداوند به منصف ظهور و خلقت راه یافته و سپس خالق هستی به این خلقت خود بر خویش مباحثات نموده و «فتبارک الله احسن الخالقین» می‌گوید و انسان تنها موجودی است که بر صورت خداوند آفریده شده است که «ان الله خلق آدم علی صورته». (۱۹) بنابراین وقتی انسان به صورت خداوند خلق می‌شود و نماینده او در زمین می‌گردد - و این خلافت که خلافت تکوینی است نه اعتباری - پس انسان نیز همانند آفریدگارش دارای اختیار، قدرت و آزادی خواهد بود و هیچ امری تکویناً نمی‌تواند آزادی او را مخدوش سازد. حضرت امام (س) در مورد انسان می‌گویند: عین ثابت انسان کامل (حقیقت محمدیه) بر سایر اسماء خلافت دارد و حکم او در همه مراتب نافذ است. به تعبیر دیگر سایر اعیان ثابته مظاهر همین حقیقت کلیه می‌باشند عین ثابت انسان کامل بر همه اعیان معیت قیومی دارد این مظهریت در نظام تکوینی ساری و جاری است. (۲۰) و از آنجا که خداوند صاحب قدرت و اراده و اختیار است، نماینده و خلیفه او نیز به این صفت موصوف می‌باشد و تا آنجا پیش می‌رود که گیرنده نامه ای از خالق خویش می‌شود با این مضمون: «من الحی القیوم الذی لا یموت الی الحی القیوم الذی لا یموت» در این عبارت از جاودانگی انسان یاد شده است سپس به قدرت خلافت

انسان اشاره می‌فرماید که همانگونه که من به شیء می‌گویم بشو، می‌شود تو نیز چنین خواهی شد که اگر به شیء بگویی «کن»، «فیکون» خواهد شد. «فانی اقول لشیء کن فیکون فقد جعلتک تقول للشیء کن فیکون» (۲۱) باید توجه داشت که تنها تفاوت در استقلالی و تبعی بودن این اوصاف و ویژگیهاست. محی‌الدین بن عربی درباره انسان مطلب زیبایی آورده است که پس از شرح مختصری درباره آن به اثبات سازگاری فطرت با آزادی می‌پردازیم. ابن عربی می‌گوید: «انسان حادث ازلی است». (۲۲) انسان حادث است از آن جهت که ذاتا محتاج به غیر است و ازلی است از آن جهت که معلوم خداوند است و چون خداوند ازلا-عالم است، علم او نیز ازلی خواهد بود و معلوم او که انسان است نیز ازلی خواهد بود و همان گونه که ازلیت نفی حدوث نمی‌کند حدوث نیز نفی ازلیت نمی‌کند - توضیح بیشتر این موضوع را می‌توان در آثار عرفانی اسلامی در ذیل بحث اعیان ثابته جستجو کرد - در فلسفه نیز ثابت شده است که حادث ذاتی قدیم زمانی است. حادث ذاتی مسبوق به عدم زمانی نیست ولی چون هستی خویش را از سوی علت خود یافته است، بدون اینکه غیر آن را ایجاد نماید، هرگز نمی‌توان آن را موجود نامید. پس حادث ذاتی پیوسته از سوی علت، موجود است و چون به خویش واماند، معدوم است یعنی در مرتبه ذات و ماهیت معنای نیستی را حکایت می‌کند. پس حادث زمانی مسبوق به عدم زمانی است اما حادث ذاتی جز از نیستی در مقام ذات حکایت نمی‌کند. پس بین حدوث ذاتی و قدم زمانی منافاتی نیست. «موجود ممکن» می‌تواند ذاتا حادث باشد هرچند که زمانا قدیم است و این حقیقت از ناحیه علت یا فاعل هستی قابل تفسیر عقلی است. (۲۳) بر این اساس عدم منافات حدوث و ازلیت که در بیان محی‌الدین آمده است، روشن می‌شود. حال بر مبنای این تعبیر دوگانه از انسان - حادث بودن در عین ازلی بودن - می‌توان به پاسخی معقول در مورد پرسش گذشته رسید. چه، همان گونه که صرف تعلق انسان به ازلیت موجب تحقق استعدادها و فعلیت یافتن تواناییهای نهفته او نیست به همان سان، وجود امور فطری و از پیش تعیین شده در انسان، راه او را برای انتخاب آینده زندگی سد نمی‌کند، در نتیجه همچنان که ازلی بودن نفی حدوث، و حدوث نفی ازلی بودن نمی‌کند، امور فطری هم نفی آزادی نمی‌کند و آزادی نیز نافی امور فطری نمی‌باشد. با توجه به آنچه در مورد خلقت انسان ذکر شد این سؤال مطرح می‌شود که آیا همه انسانها متعالی هستند؟ در پاسخ می‌توان گفت این اعتقاد که سرشت و فطرت انسان بر کمال خواهی و خداخواهی و ... است به این معناست که اینگونه امور به صورت بالقوه در انسان وجود دارند و امر بالقوه ممکن است به فعلیت برسد یا نرسد و به فعلیت رسیدن امر بالقوه، مستلزم وجود شرایط است. در اینجاست که نقش تعلیم و تربیت و هدایت انبیا و اولیا در به ثمر رساندن و شکوفا کردن آن حقایق بالقوه مطرح می‌شود. هنر انبیا در مدد رساندن به مردم است تا حجابها را کنار زنند و زنگار تعینات را بزدایند. از این رو برخی از معلمان اخلاق و حتی انبیای الهی معتقدند که در تعلیم و تربیت چیزی از خارج به انسان افزوده نمی‌شود بلکه تنها نیروهای بالقوه اوست که به فعلیت درمی‌آیند. بنابراین نقش عوامل بیرونی - اعم از شرایط محیطی و تربیتی - این است که خصوصیات نهفته آدمی را شکوفا کند و انرژی متراکم در وجود او را در مسیر صحیح و درست آزاد سازد نه اینکه خصوصیات را در فرد ایجاد کند. بر خلاف آمپریست‌هایی همچون هیوم و جان لاک که معتقدند هیچ معلومی در ضمیر انسان نیست و همه چیز را انسان از عالم خارج دریافت می‌کند و به عبارت روشن‌تر اینان معتقدند همه چیز آموختنی است و یا کانت که برای عقل و معنی اصالت قائل بوده و مکتب او به مکتب انتقادی معروف است به دو نحوه معلوم ماتقدم (apriori) و ماتاخر (aposteriori) معتقد می‌باشد. به همین دلیل اساس دعوت بزرگان دینی، دعوت به خویشتن خویش و خودشناسی است پس «از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی» و در سروده منسوب به امام علی (ع) چنین آمده است: اترعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر و در پاسخ به پرسش چهارم می‌توان گفت، اساسا واجد فطریات بودن منافات با آزادی ندارد بلکه بالعکس، آزادی با فقدان فطریات ناسازگار است، و اگر گفته شود انسان با فطرتی سالم، خداجو، نیک طلب، گریزان از شر آفریده شده است این مطلب هیچ گونه منافاتی با نیک شدن، سالم شدن و عالم شدن او ندارد. همچنان که با ظالم شدن و جاهل شدن او منافاتی ندارد، درواقع اعمال اختیاری انسان نشانه

آزادی عمل اوست که با بهره گرفتن از آنها به شکوفا ساختن آن صفات همت می‌گمارد. گاه با عمل صحیح و شایسته که موافق طبیعت انسانی اوست، این امور وجودی در او منشا اثر می‌شوند و گاه با عمل خلاف طبیعت انسانی، بی‌اثر می‌گردند. پس این انسان است که آزادانه و با عمل اختیاری کمالات نهفته خویش را بارور می‌سازد و یا آنها را می‌پوشاند و صفات متضادش را در خود می‌پروراند، یا عالم می‌شود و یا جاهل نام می‌گیرد. یا عادل می‌شود یا به ظلم متصف می‌شود. پس اگر این نیروی بالقوه در نهاد انسان نمی‌بود هرگز متصف به این صفات کمالیه نمی‌شد زیرا توانایی کسب آنها را نداشت و از طرف دیگر می‌توان گفت که با حق انتخاب و مخیربودن او نیز منافات پیدا می‌کرد. وقتی انسان بتواند از میان خیر و شر یکی را برگزیند به این سبب است که در ساختار وجودیش توان پرورش چنین صفاتی نهاده شده است و البته روشن است که این کمالات به نحو بالفعل نیست بلکه میل به آنهاست که در اثر عمل به فعلیت می‌رسند. فطرت عاشقانه انسان دارای فطرتی علم جو است و به همین سبب در پی کشف حقیقت خود و ادراک و شهود خویشتن خویش است و در این راه درمی‌یابد که ورای جسم مادی او واقعیتی دیگر نهفته است که او را از حوزه طبیعت مادی خارج می‌کند و سپس نتیجه می‌گیرد که آن حقیقت غیرمادی، لوازم و احکامی غیر از موجودیت مادی او دارد. یعنی، علاوه بر ظاهر، باطن و معنوی نیز هست که درک آن بستگی تنگاتنگی با میزان علم و آگاهی او دارد. پس با فطرت عالمانه، نخست خود را درک می‌کند و آنگاه به درک رب خویش نایل می‌شود و به نقص و نیاز خود و کمال و غنای خالق خویش پی می‌برد. از تفحص در آثار مختلف حضرت امام می‌توان چنین استنباط کرد که یکی از اموری که انسان به آن مفضور است فطرت عاشقانه است. در آداب الصلوة می‌نویسند: در فطرت تمام موجودات حب ذاتی و عشق جبلی ایداع و ابداع فرموده، که به آن جذبه الهیه و آتش عشق ربانی متوجه به کمال مطلق و طالب و عاشق جمیل علی‌الاطلاق می‌باشد و برای هر یک از آنها نوری فطری الهی قرار داده که به آن نور، طریق وصول به مقصد و مقصود دریابند. (۲۴) در قسمت بعد به توضیح و تبیین «جذبه الهیه» و «آتش عشق ربانی» می‌پردازند و از آن دو به «نار» و «نور» تعبیر می‌کنند و یکی را رُفرف وصول و دیگری را براق عروج می‌خوانند. (۲۵) از منظر امام، همه انسانها دل‌بسته و سرگشته جمال مطلقند، گمشده‌ای جز او و تمنایی غیر او ندارند، و در دیوان خود می‌گویند: جز رخ دوست نظر سوی کسی نیست مرا (۲۶) و یا به تو دل بستم و غیر تو کسی نیست مرا (۲۷) در مکتب امام، رسیدن به محبوب و دیدار جمال او خواسته فطری بشر است و ریشه در پیمان روز الست دارد: عشق جانان ریشه دارد در دل از روز الست عشق را انجام نبود چون ورا آغاز نیست (۲۸) از دید امام، انسان هم زاده عشق است و هم مفتون آن: مازاده عشقیم و پسر خوانده جامیم (۲۹) و جانبازی در راه معشوق را بازی کودکان می‌دانند که در اوایل سیر برای سالک کوی حقیقت دست می‌دهد: در ره معشوق جان را باختن بازی طفلانه می‌دانیم ما یکی از علمای اهل معرفت در این باره گوید: هیچ دلی نیست که از لمعه محبت در آن نوری نه و هیچ سری نیست که از نشات آن در او شوری نه. (۳۰) باری، عشق جوهره وجودی انسان است و علت آفرینش کاینات، و به تعبیر امام در مصباح الهدایه، «فان بالعشق قامت السموات» (۳۱) آسمان بر پایه عشق استوار است. و دیگری می‌گوید: «لولا-العشق ماتکون متکون» (۳۲) اگر عشق نبود هیچ موجودی تحقق پیدا نمی‌کرد. بنابراین حرکت عالم از نیستی به هستی برخاسته عشق است. از دیدگاه حضرت امام، عشق حقیقتی است که با جان بندگان عجین شده، با آن زاده می‌شوند و با آن به معشوق می‌رسند: عشق جانان ریشه دارد در دل از روز الست (۳۳) و یا: ساکنان در میخانه عشقیم مدام از ازل مست از آن طرفه سبوییم همه (۳۴) با این تعریف، جز از طریق عشق به محبوب نتوان رسید که: جز عشق تو را رهرو این منزل نیست کوتاه سخن آنکه، همه موجودات خواهان جمال مطلقند و جمال محدود و ناقص خواسته فطرت نیست. پس جمال می‌طلبند آن هم جمال مطلق و تا به معشوق فطری خویش نرسند آرام و قرار نمی‌یابند. پس حب به خود و حب به کمال و جمال مطلق و آرامش در کنار محبوب و معشوق، خواسته فطرت عاشقانه انسان است و یافتن راه عشق پاسخی است به خواسته فطرت. فطرت، طینت و تربیت حضرت امام (س) مساله فطرت را از جنبه دیگری مورد بررسی قرار داده اند و معتقدند که اولاً فطرت و احکام آن (۳۵) از لوازم

وجود است که در اصل طینت و خلقت آدمی نهاده شده است، و همه انسانها در آن، اتفاق نظر دارند اما علی رغم این همداستانی در مساله فطرت بعضی از آن غافلند. قرآن کریم نیز به این حقیقت اشاره دارد که «ولکن اکثر الناس لا یعلمون» مگر اینکه هشداردهنده ای آگاه از این حقیقت پرده بردارد و موجب بیداری و آگاهی آنان شود سپس می فرماید، هیچ چیزی نمی تواند بر این فطریات اثر بگذارد و آنها را دگرگون سازد. (۳۶) ثانیاً، «لا تبدل لخلق الله ... ذلك الدين القيم»، چیزی آنها را تغییر نمی دهد. بدین ترتیب فطرت هر کس، همان نحوه وجودی او، و در واقع حقیقت اوست و نظر به اینکه ذاتی شیء، تبدیل پذیر نیست (۳۷) فطرت نیز تغییرپذیر نخواهد بود و اما اشتغالات مادی و نفسانی، فطرت انسان را در حجاب فرومی برد (۳۸) و تنها راه رهایی و نجات از این حجابها پرورش فطرت است و تا زمانی که توفیق چنین عملی حاصل نشود همچنان محجوب باقی خواهد ماند. (۳۹).

در اینجا ذکر این نکته لازم است که برای خروج از حجابهای ظلمانی می توان از سفر به درون خویش مدد جست: بیا با هم به سوی وجدان برویم که ممکن است راهی بگشاید (۴۰) راه دیگر راه مجاهده و تزکیه و تصفیه با تمسک به هدایت پروردگار است: زیرا خروج از این منزل علاوه بر مجاهدات، محتاج به هدایت حق تعالی است و اگر این هدایت شامل حال بنده نشود رستگار نمی شود. (۴۱) انسان با فطرتی پاک، عاشق، کمال جو و ... پا به عرصه هستی می گذارد و برای شکوفایی این ویژگیهای نهفته در وجود خویش نیاز به تعلیم و تربیت و تلاش و مجاهده دارد تا بتواند جامه حقیقی انسانی بر تن کند و به عبارت دیگر انسانی متعالی شود و نکته ای که از سخنان امام برمی آید توجه به حق و استمداد از خداوند است زیرا بشر لحظه به لحظه برای تحقق آرمانهای خویش به لطفی ویژه از جانب رب کریم نیازمند است؛ همانگونه که در ایجاد و بقای هستی خود به او نیاز دارد، در کسب فضایل و زدودن رذایل نیز همواره محتاج پروردگار و لطف و احسان اوست. انسان طالب کمال برای رفع حجابها از صمیم قلب می گوید:

الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمه و تصیر ارواحنا معلقه بعز قدسک (۴۲) خدایا کمال انقطاع از خلق را به سوی خودت به من عطا کن و دیده دل ما را با روشنایی نگاهش به سوی تو نورانی فرما، تا جایی که پرده های نور را دریده و به معدن عظمت راه یابد و روانهای ما به عز قدس تو تعلق یابند. به تعبیر امام: این کمال انقطاع، خروج از منزل خود و خودی و هرچه و هر کس، و پیوستن به اوست و گسستن از غیر.

(۴۳) این همان هبه الهی است که پس از طی مراحل به اولیای خلص عطا می شود و گوشه چشمی است که از جانب معبود به آنان افکنده می شود. از دیدگاه امام چشم قلب تا به نظره حق تعالی منور نشود خرق حجب نتواند کند و «تا این حجب باقی است راهی به معدن عظمت نیست و ارواح، تعلق به عز قدسی را درنیابند و مرتبت تدلی حاصل نیاید (ثم دنی فتدلی). (۴۴) از منظر امام، انسان پس از «صعق و اندکاک جبل هستی» (۴۵) به مرتبه و مقامی می رسد که حق تعالی با او نجوا می کند (۴۶) از این رو پیر طریق ما چنین رهنمود می دهد که: صوفی ز ره عشق صفا باید کرد عهدی که نموده ای وفا باید کرد تا خویشتنی، به وصل جانان نرسی خود را به ره دوست فنا باید کرد (۴۷) احکام فطرت حضرت امام، فطرت را دارای احکامی می دانند که با بهره گیری از بیانات ایشان به شرح هریک می پردازیم. ۱) پذیرش مبدا هستی و کامل مطلق از منظر امام، انسان فطرتاً طالب کمالی است که نقص نداشته باشد، عاشق جمالی است که عیبی چهره او را مخدوش نسازد، عاشق علمی است که جهل در او راه نداشته باشد، قدرت و سلطنتی را خواهان است که عجز همراه آن نباشد و بالاخره حیاتی را طالب است که هرگز فنا نپذیرد، از این رو اگر عالمی را می ستایند و دل به او می بندند هر گاه اعلمی را بیابد او را برمی گزینند و اگر جمال رخسار دلفریبی او را فریفته است هر گاه زیباتری یافت شود گوی سبقت در دلربایی از او می ستانند. این خاصیت فطرت است که متوجه الیه او کمال مطلق است و از دیدگاه حضرت امام این عشق در میان تمامی افراد بشر از هر ملت و نحله ای وجود دارد و در خمیره آنان است و در همه حرکات و سکنات آنان موج می زند. (۴۸) گرچه گاه در تشخیص مصداق دچار اشتباه می شوند زیرا همواره حجابهای ظلمانی و نورانی وجود دارند که انسان را به اشتباه می اندازند و امر ناقص را کامل جلوه می دهند. (۴۹) اما به محض درک نقص و یافتن معشوق و معبودی کاملتر

متوجه او می شوند و خود این پویایی و خرسند نماندن به معبودی ناقص دلیل بر وجود معبود کامل است. بنابراین معشوق مطلق، معشوق بی عیب و نقص، معشوق ابدی و فناپذیر مطلوب نهایی همه افراد بشر است و زبان حال همه آدمیان این است که: ما عاشق جمال مطلق هستیم، ما حب به کمال و جلال مطلق داریم. ما طالب قدرت مطلقه و علم مطلق هستیم. (۵۰) امام پس از بیان مقدماتی نتیجه می گیرند که این عشق فعلی، معشوق فعلی می خواهد و هرگز نمی تواند چنین معشوقی امری متوهم و خیالی باشد زیرا امر موهوم، ناقص است و چنانچه گفته شد امر ناقص نمی تواند متوجه الیه فطرت باشد. پس عاشق فعلی و عشق فعلی جز با معشوق فعلی امکان پذیر نیست و جز ذات کامل، معشوقی نمی تواند فطرت بشر را راضی سازد. بنابراین لازمه عشق به کمال مطلق، وجود کامل مطلق است. از این رو به تعبیر حضرت ایشان، ترنم آگاهان طریق هدایت و مژدگانی بیدارشدگان از خواب غفلت این است که معبودی داریم زوال ناپذیر. معشوقی داریم بی نقص و مطلوبی داریم بی عیب. منظوری که «الله نورالسموات و الارض» است و محبوبی که سعه احاطه اش «لو دلیم بحبل الی الارضین السفلی لهبط علی الله» است. (۵۱) (۲) پذیرش توحید تنفر و بیزاری از نقص یکی دیگر از امور فطری است. طالب کمال مطلق از هر گونه نقص و عیبی بیزار است و از آنجا که هر کثیر و مرکبی محدود است، در نتیجه ناقص است و فطرت از آن دوری می جوید، بنابراین طالب کمال مطلق خواهان معبود یگانه است. با پذیرش این مقدمات فطری (میل به کمال مطلق، تنفر از نقص، ناقص بودن مرکب) می توان چنین نتیجه گرفت که متوجه الیه فطرت «واحد» است و «احد». (۵۲) (۳) پذیرش اوصاف معبود پس از پذیرش معبود یگانه، اوصاف شش گانه معبود مطلق که در قرآن کریم در سوره توحید بدان اشاره شده و بر مبنای اصول فطری است چنین است: (۱) الوهیت (۲) احدیت (۳) صمدیت (۴) عدم انفصال چیزی از او (۵) عدم انفصال او از چیزی (۶) نداشتن کفو و همتا. اینک به شرح مختصری درباره هر یک از این اوصاف می پردازیم که حضرت امام پذیرش آنها را فطری می دانند. الوهیت محبوب یعنی محبوب هویت مطلقه ای است که کامل مطلق و مبرا از هر گونه نقص و کاستی است زیرا در غیر این صورت محدود و ناقص است. او بسیط است و در عین بساطت جامع جمیع کمالات است. این بسیط یگانه «احد» است و از آنجا که لازمه احدیت و احدیت است، پس حضرت محبوب «احد» است و «واحد» و چون از هر گونه عیب و نقص مبرا و به همه اوصاف کمالیه متجلی است، پس «صمد» (سرشار و توپر) است و به تعبیر دیگر قائم به نفس و بی نیاز از غیر است و متعالی از کون و فساد (۵۳) است و چون مبدئی ندارد و از چیزی متولد نشده بلکه خود مبدا و مرجع تمام خیرات و موجودات است و تولیدی نیز ندارد، بنابراین به صفت "لم یلد" و «لم یولد» متصف است و از آنجا که شان و حقیقت «هویت مطلقه» تکررپذیر نیست - زیرا تکرر دلیل نقص است و برای کامل مطلق تصور ناشدنی است - پس کفو ندارد. بنابراین «لم یکن له کفو احد» صفت محبوب مطلق است. حضرت امام پس از بیان این صفات شش گانه برای هویت مطلق (الله) که معبود فطری بشر است نتیجه می گیرند که: سوره توحید از احکام فطرت است. (۵۴) در جایی دیگر اشاره می فرمایند که فهم این سوره برای متعمقین آخرالزمان وارد شده است. (۵۵) حضرت امام در آداب الصلوة در توضیح و تبیین بیشتر این اوصاف می گویند: این سوره با کمال اختصار مشتمل بر جمیع شؤون الهیه و مراتب «تسیح» و «تنزیه» است و در حقیقت نسبت حق تعالی است به آنچه ممکن است در قالب الفاظ و نسج عبارات وارد شود، و باز توجه می دهند که این آیات خروج از حدین - یعنی حد «تنزیه» و «تشبیه» - است. (۵۶) (۴) ادای احترام نسبت به منعم حضرت امام محترم شمردن منعم و ولی نعمت را از امور فطری بشر می دانند و معتقدند انسان، به طور طبیعی و فطری به کسی که به او نیکویی کرده است گرایش داشته و او را گرامی می دارد. بنابراین گذشته از شناخت ولی نعمت، محترم شمردن کسی که «وجود» و هستی انسان را به او ارزانی داشته امری طبیعی و فطری است (۵۷) و می افزایند که: معلوم است هرچه نعمت بزرگتر باشد و منعم در آن انعام بی غرض تر باشد، احترامش در نظر فطرت لازم تر و بیشتر است. (۵۸) (۵) پذیرش نبوت و کتاب هدایت اگر پذیرفتیم که انسان با یک سلسله حقایق کمالیه به دنیا می آید و می باید با عقل و خرد این امور فطری بالقوه را علیت ببخشد تا دعوی انسانیت و اشرفیت او بر همه آفریده ها به ثبوت رسد در این صورت بهترین

هادی و معلم او است، اما از طرف دیگر می‌دانیم که عقل نیز حدود و محدوده خاصی دارد و بیشتر حکما و متفکران در میزان کارایی و گستردگی عقل سخنها گفته‌اند. با آنکه عقل را پیامبر درون می‌خوانند، اما معتقدند برخی از مسائل و احکام و حقایق عالم هستی از حوزه معرفت عقل بیرون است و عقل قادر به شناخت آنها نیست. بنابراین اتصال او را به عالمی مافوق و استمداد او از آن عالم را ضروری می‌دانند چنانکه فارابی، معلم ثانی و حکیم ایرانی، پس از ذکر خصایص زعیم مدینه فاضله که آن را به منزله عقل برای بدن می‌دانند، این سروری و زعامت را شایسته انبیای الهی و فرستادگان خاص خداوند می‌دانند. از دیدگاه او «نبی» انسانی است که با عقل فعال که همان «روح القدس» و «ملک وحی» است اتصال یافته و با استمداد و مشارکت آن به تدبیر عالم هستی می‌پردازد. (۵۹) ابن سینا، فیلسوف شهیر ایرانی، نیز در توضیح معاد جسمانی خود را از تبیین عقلانی آن عاجز می‌بیند و علت آن را ناتوانی عقل می‌داند و جسمانی بودن معاد را تنها به دلیل ارزشی که برای «وحی» قائل است از طریق وحی می‌پذیرد. بدین ترتیب عقل که خود همواره فرمان می‌راند، فرمان‌پذیری را شرط عقل می‌داند و در مقابل به «وحی» گردن می‌نهد؛ یعنی «عقل» به ناتوانایی خود اعتراف می‌کند و با فرمان‌پذیری و اتصال به ملک «وحی» به تعالی خویش همت می‌گمارد و از آنجا که هر انسانی با آنکه خود را برخوردار از عقل می‌داند اما هرگز خود را مصون از خطا و اشتباه نمی‌داند فطری بودن «دین» ثابت می‌گردد. بنابراین فطرت، به حضور «نبی» به عنوان انسان کامل مرتبط با عقل فعال و حضور ملائکه به عنوان رسانندگان پیام الهی و انزال کتب آسمانی، کتاب هدایت و ائمه اطهار به عنوان مفسرین کتاب آسمانی و هشداردهنده آفات و خطرات اذعان دارد و اینها مسائلی است که فطرت غیر محجوبه به ضرورت آنها حکم می‌راند. (۶۰) پذیرش معاد حضرت ایشان برای تبیین نظر خود یعنی فطری بودن معاد به دو دلیل فطری تمسک می‌جویند: الف) عشق به آسایش و آرامش بی شوب، خواسته همیشگی انسان است و این خواسته را در هر کس و در هر چیز تصور کند به دنبالش روان خواهد شود و از آنجا که چنین آسایش و آرامش مطلوب انسان، در این دنیا که دار تراحم است، با همه نعمتهای بیکرانیش، امکان‌پذیر نخواهد بود و با تجربه درمی‌یابد که هرچه بیشتر می‌جوید کمتر می‌یابد، زیرا لذتهای دنیوی با آلام و شداید همراه است، پس آن خواسته فطری که آسایش ابدی و مطلق است در این دنیا دست نیافتنی است. بنابراین باید در مکانی دیگر محقق شود آسایشی که با درد و رنج آمیخته نباشد و استراحت مطلق و بی آلام در آنجا مفهوم و معنی پیدا کند. آن مکان، عالم کرامت و ساحت نعمتهای بیکران ذات مقدس الهی است. (۶۱) ب) حریت و آزادی قدرت عمل داشتن و نفوذ اراده نیز از اموری است که انسان همواره خواستار و مفضول به آن است، و چون این خواسته فطری در این دنیا ظهور تام و تمام ندارد، بنابراین عالمی را می‌طلبد که در آن عالم، «فعال مایشاء» و «حاکم مایرید» باشد و اراده او ساری و جاری بوده «کن» او چون امر خالق به فعلیت برسد و «یکون» گردد. از منظر امام: جناح عشق به راحت و عشق به حریت دو جناحی است که به حسب فطرت الله غیر متبدله در انسان به ودیعه گذاشته که با آن انسان طیران کند و به عالم ملکوت اعلی و قرب الهی راه یابد. در پایان، پندی پدران از پیر طریق را حسن ختام این مقال می‌آوریم: ای سرگشتگان وادی حیرت، و ای گمشدگان بیابان ضلالت! نه بلکه ای پروانه‌های شمع جمال جمیل مطلق، و ای عاشقان محبوب بی عیب بی زوال، قدری به کتاب فطرت رجوع کنید و صحیفه کتاب ذات خود را ورق بزنید که با قلم قدرت، فطرت الهی در آن مرقوم است: «وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض». (۶۲) پی نوشتها: (×) عضو هیات علمی و مدیر گروه عرفان اسلامی، پژوهشگر امام خمینی (س) و انقلاب اسلامی. (۱) علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، جلد ۸، صص ۴۰۴ و ۴۰۷ در این زمینه بحث کرده‌اند. (۲) به نقل از الفبای فلسفه جدید تالیف دکتر ذبیح الله جوادی. (ص ۱۱۱. ۳) روح الله موسوی خمینی، چهل حدیث، تهران: چاپ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، (ص ۱۷۹. ۴) همان، (ص ۱۷۹. ۵) همان، (ص ۱۸۰. ۶) روح الله موسوی خمینی، ره عشق، تهران: مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی، (ص ۱۱. ۷) روح الله موسوی خمینی، چهل حدیث، حدیث ۱۱، (ص ۱۸۰. ۸) روح الله موسوی خمینی، شرح حدیث جنود عقل و جهل، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، (۱۳۷۷، ص ۷۶. ۹) همان، (ص ۷۷. ۱۰) روح الله موسوی

خمینی، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۷۷. ۱۱) روح الله موسوی خمینی، مصباح الهدایه، انتشارات پیام آزادی، آذر ماه ۱۳۶۰، ص ۷۷. ۱۲) روح الله موسوی خمینی، ره عشق، ص ۱۰۰. ۱۳) محی الدین بن عربی، فصوص الحکم، فص محمدی، انتشارات مکتبه الزهراء، ص ۲۱۵. ۱۴) داود بن محمود قیصری، شرح فصوص قیصری در شرح فص محمدی، انتشارات انوار الهدی، ۱۴۱۶ ق، ص ۴۶۲. ۱۵) حدیث قدسی که خداوند به حضرت داود می فرماید. ۱۶) آیت الله مطهری، فطرت، انتشارات صدرا، پاییز ۱۳۷۵، ص ۷۸. ۱۷) برخی از بزرگان ابلیس را از جنس فرشتگان ندانسته اند، اما با توجه به آیات شریفه که از سجده ملائکه بر انسان خبر می دهد شیطان (ابلیس) در زمره ملائکه محسوب شده است «و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس». بقره (۲): ۳۴. ۱۸) نجم الدین رازی، مرصاد العباد، ص ۸۸-۸۷. ۱۹) روح الله موسوی خمینی، چهل حدیث، ص ۶۳۱. ۲۰) روح الله موسوی خمینی، مصباح الهدایه، ص ۶۰-۶۱. ۲۱) همان، ص ۱۱۱، در بحث لزوم حفظ مقام عبودیت در تقدیس. ۲۲) محی الدین بن عربی، فصوص الحکم، فص آدمی، ص ۵۰: «فهو الانسان الحادث الازلی». ۲۳) غلامحسین ابراهیمی دینانی، قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، جلد ۳، صص ۲۴۹-۲۵۱. ۲۴) روح الله موسوی خمینی، آداب الصلوٰه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص ۲۸۸. ۲۵) همان. ۲۶) دیوان امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ص ۴۱. ۲۷) همان. ۲۸) همان، ص ۶۵. ۲۹) همان، ص ۱۶۷. ۳۰) ملا احمد نراقی، معراج السعاده، ص ۷۱۷. ۳۱) روح الله موسوی خمینی، مصباح الهدایه، ص ۱۶۰. ۳۲) ملا عبدالرحیم دماوندی، رساله اسرار حسینی، منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، تحقیق از سید جلال الدین آشتیانی، جلد ۳، ص ۷۶۵. ۳۳) دیوان امام، ص ۶۵. ۳۴) همان، ص ۱۷۹. ۳۵) در مبحث آتی به تفصیل به این احکام اشاره شده است. ۳۶) روح الله موسوی خمینی، چهل حدیث، ص ۱۸۰. ۳۷) همان، ص ۱۸۱. ۳۸) همان. ۳۹) همان. ۴۰) روح الله موسوی خمینی، محرم راز، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص ۲۳. ۴۱) همان. ۴۲) مناجات شعبانیه. ۴۳) ره عشق، ص ۱۲. ۴۴) همان. ۴۵) همان. ۴۶) همان، (و به تعبیر امام (س) نجوای سری. گرچه خود نجوا گفتگوی محرمانه است ولی گویا در این مرحله فراتر رفته و نجوای سری دارد). ۴۷) روح الله موسوی خمینی، ره عشق، ص ۱۲. ۴۸) روح الله موسوی خمینی، چهل حدیث، ص ۱۸۲. ۴۹) روح الله موسوی خمینی، ره عشق، ص ۱۱. ۵۰) روح الله موسوی خمینی، چهل حدیث، ص ۱۸۴. ۵۱) اگر با ریسمانی به ژرفنای زمین فرو فرستاده شوید، بر خداوند فرود می آید: افیض کاشانی، علم الیقین، قم: انتشارات بیدار، جلد ۱، ۱۳۵۸، مقصود او ۲، باب ۳، فصل ۵، ص ۵۴. ۵) همان، ص ۱۸۵. ۵۳) روح الله موسوی خمینی، آداب الصلوٰه، ص ۳۱۵. ۵۴) روح الله موسوی خمینی، چهل حدیث، ص ۱۸۵. ۵۵) روح الله موسوی خمینی، آداب الصلوٰه، ص ۳۱۲. ۵۶) همان، ص ۳۱۴. ۵۷) روح الله موسوی خمینی، چهل حدیث، ص ۱۸۷. ۵۸) همان، ص ۱۰. ۵۹) ابونصر فارابی، السیاسة المدنیة، ترجمه دکتر سیدجعفر سجادی، تهران: انتشارات انجمن فلسفه ایران، ۱۳۵۸، ص ۱۵۶. ۶۰) روح الله موسوی خمینی، چهل حدیث، ص ۱۸۶. ۶۱) همان. ۶۲) همان، ص ۱۸۴. منابع مقاله: فصلنامه متین، شماره ۲، طباطبایی، فاطمه؛

اراده الهی از دیدگاه امام خمینی

اراده الهی از دیدگاه امام خمینی فصلنامه حضور در شماره ۹ مطلبی را از امام خمینی با عنوان «پاسخی منتشر نشده از آن حضرت» به چاپ رسانید. مطلب مذکور پاسخی بود به یکی از مریدان آن حضرت که در باب اراده حق - تبارک و تعالی - سؤال کرده و ایشان جواب کاملی به آن داده بودند که متن سؤال و جواب به طور کامل منتشر شد. در این زمینه و سایر مقولات عرفانی با توجه به دیدگاههای امام خمینی، مطالب و مقالاتی چند در شماره‌های مختلف مجله حضور به چاپ رسیده است. در مقاله حاضر، نویسنده مستقیماً در رابطه با آنچه در شماره ۹ مجله حضور چاپ شده بود، مقاله کوتاهی نوشته‌اند که در پی به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد. پیرامون صفات حق تعالی مباحث گسترده‌ای صورت گرفته و از ابعاد و زوایای گوناگونی مورد بحث قرار گرفته که

قسمت عمده‌ای از علوم اسلامی را به خود اختصاص داده است: متکلمین و فلاسفه و عرفا در این نکته که حضرت حق مستجمع جمیع صفات کمال و جمال است و هر صفت کمالی را خداوند به نحو اتم و اکمل دارا است، متفق القولند. و هر کدام به زبان خود و در قالب مفاهیم خود به این مهم پرداخته‌اند. از بین این مکاتب، فلاسفه بحث صفات را برهانی کرده و در اثبات آن براهین متقنی اقامه کرده‌اند و حتی معتقدند گرایش ما سواء الله به او به خاطر کمالاتش است. حضرت امام این فیلسوف عارف و محقق مدقق نیز از طرفداران این نظریه است و مطالبی که در برخی آثار می‌بینیم بر این گفته صحه می‌گذارد. هرچند که برخی براهین حضرت در واقع تقریری از براهین حکماء پیشین می‌باشد اما غور در آنها حاکی از عمق نگرش ایشان است. ایشان از واجب‌الوجود با عنوان کمال مطلق تعبیر می‌کند و معتقد است که: «کمال مطلق همه کمالات است و الا- مطلق نیست و هیچ کمالی و جمالی و جمیلی ممکن نیست در غیر حق ظهور کند که این غیریت عین شرک است و اگر نگوئیم الحاد است.» (۱) می‌بینیم که حضرت امام -اعلی الله مقامه- در این چند جمله کوتاه به قاعده بسیط الحقیقه اشاره فرموده‌اند ولی در اینجا چون بحث ما بر روی صفت اراده است، در صدد اثبات صفات کمال بر ذات اقدس الله نیستیم بلکه آن را اصلی مسلم گرفته و از این مباحث تنها به عنوان مقدمه‌ای برای ورود به بحث اصلی استفاده کرده و بدون اطاله کلام از آن می‌گذریم. مطلب دیگری که برای شروع بحث ناگزیر از بیان آن هستیم، اشاره‌ای به اقسام صفات است. کمالات و صفات واجب تعالی تقسیمات گوناگونی دارد که یکی از آن، تقسیم به صفات ذاتی و فعلی است. صفات ذاتی یعنی صفاتی که فرض ذات به تنهایی برای انتزاع آن کفایت می‌کند و صفات فعلی یعنی صفاتی که فرض آن، منوط به فرض غیر است و غیر از واجب تبارک و تعالی هر چه هست، فعل اوست. پس صفات فعلی، صفاتی خواهد بود که از مقام فعل واجب یعنی ماسواء الله انتزاع می‌شود. البته این دیدگاهی است که مورد قبول فلاسفه و متکلمین امامیه است و اختلاف نظر بسیار زیادی در این زمینه به ویژه بین امامی با اشاعره و معتزله وجود دارد؛ زیرا اشاعره صفاتی را که بعنوان صفات ذاتی بیان کردیم از لوازم ذات می‌دانند و معتزله ذات مقدس را نایب مناب صفات او می‌دانند اما از این اختلافات که بگذریم حضرت امام نیز در اسماء و صفات الهی قائل به دو مقام هستند: ۱. مقام اسماء و صفات ذاتیه: در این مقام ذات مقدس واجب تعالی به حیثیت واحده و جهت بسیطه محضه، کل کمالات و جمیع اسماء و صفات را داراست و تمام کمالات به حیثیت بسیطه وجودیه رجوع می‌کند. چون ذات مقدسش صرف وجود و وجود صرف است، صرف کمال و کمال صرف نیز است. ۲. مقام اسماء و صفات فعلیه: این مقام، مقام ظهور و تجلی اسماء و صفات ذاتیه است که مقام معیت قیومیه است و آیه شریفه «هو معکم این ما کنتم» بدان اشاره دارد. ایشان آیه شریفه «هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن» را جامع این دو مقام می‌دانند. حضرت امام در باب صفات حق - سبحانه - بسیار دقیق بحث کرده‌اند. وقتی نظرات حکماء را که در این باره بررسی می‌کنیم گفته‌اند، صفات حق یا صفت ذاتند و یا صفت فعل، به عبارت دیگر آنان یک دسته از صفات را صفات ذاتی و صفات دیگر را صفات فعلی می‌دانند اما نظر مبارک حضرت امام این تفاوت را با نظر حکماء دیگر دارد که ایشان می‌فرمایند که صفاتی که در یک مرتبه صفات ذات هستند، همان صفات در مرتبه دیگر (مرتبه فعل) صفت فعل به شمار می‌روند و این تفاوت در مورد صفت اراده کاملاً مشهود است؛ مثلاً- حضرت امام، اراده را هم صفت ذات و هم صفت فعل می‌دانند و حال آنکه عمده بحث فلاسفه‌ای چون طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - در این است که آیا اراده، صفت ذات است یا صفت فعل (۲)؟ و جالب توجه این است که بر اینکه اراده صفت ذات نیست، برهان اقامه می‌کنند اما از نظر حضرت امام جمیع اسماء و صفات حق تعالی در دو مرتبه و در دو مقام است: یکی مقام اسماء و صفات ذاتیه، که این مقام در حضرت واحدیت ثابت است، مثل علم ذاتی حق و قدرت ذاتی حق و اراده ذاتی که از شؤون و تجلیات ذاتیه حق تبارک و تعالی است. دیگری مقام اسماء و صفات فعلیه است که به تجلی و به فیض مقدس برای حق تعالی ثابت است. (۳) مسئله دیگری که در باب صفات مطرح است، عینیت و غیریت صفات ذاتی با ذات حق است و علیرغم اختلاف آرای که در این زمینه وجود دارد، قول حضرت امام - و برخی حکمای دیگر - معتبرترین اقوال است. ایشان معتقد به

عینیت و اتحاد صفات با ذات هستند؛ به این دلیل که صرف وجود، صرف کمال و جمال است و هیچ حیثیت کمالی، نمی‌تواند خود را از صرف وجود کنار بکشد؛ چون هرچه کمال است، به حقیقت وجود برمی‌گردد و اگر غیر از این باشد اشکالات عدیده‌ای پیش می‌آید: ۱. در عالم وجود دو اصل بلکه چندین اصل بوده باشد و حال آنکه در عالم واقع تنها وجود اصیل است. ۲. ذات حق تبارک و تعالی مرکب باشد که لازمه‌اش نیازمندی و نقص است. ۳. راه یافتن جهات امکانی در ذات حق است و اشکالات دیگری که بیانشان به طول می‌انجامد. (۴) حضرت امام قائل به قول عینیت صفات با ذات، در موارد زیادی از آن سخن گفته‌اند و آن را برهانی کرده‌اند و اصحاب اقوال دیگر را مورد نقد قرار داده‌اند. (۵) از این بحث‌های مقدماتی که بگذریم، اراده یکی از صفات کمال است که همه الهیون آن را پذیرفته اما در حقیقت اراده با یک سری پرسش‌هایی مواجه شده‌اند. - آیا اراده صفات ذات است یا فعل؟ - آیا اراده حادث است یا قدیم؟ - آیا اراده مطلق است یا مقید؟ و بسیاری از سؤالات دیگر که در این مقال به این امور می‌پردازیم. برای روشن شدن منشأ اختلافاتی که به آن اشاره خواهیم کرد، ذکر چند مقدمه ضروری است: مقدمه اول؛ تفاوت اراده در انسان و خداست. اراده در انسان به معنای شوقی است که پس از داعی ایجاد می‌شود. (۶) اما اراده به این معنا نمی‌تواند در ذات مقدس راه داشته باشد هرچند که از محدثان اهل سنت، اراده را در خدا و انسان به یک معنا دانسته‌اند که واضح‌البطلان است؛ زیرا لازمه چنین صفتی، این است که صاحب آن موجودی مادی و دارای جهات امکانی باشد و ساحت حق اجل از آن است که متصف به چنین صفتی شود. تفاوت معنای اراده در انسان و خدا منشأ یک سری اختلافات شده است؛ زیرا اغلب گمان کرده‌اند که اگر بگوییم اراده صفات ذاتی حق است، لازمه آن راه یافتن جهات امکانی در حق است. برخی از فلاسفه بخصوص اصحاب حکمت متعالیه اراده حق تعالی را علم او به نظام احسن تعریف کرده‌اند که این علم عین ذات حق و داعی او بر ایجاد موجودات است و علاوه بر این داعی دیگری ندارد؛ و فیه عین الداع عین علمه نظام خیر و هو عین ذاته (۷) مقدمه دوم؛ نکته دیگر که ذکر آن برای تکمیل و تنویر بحث لازم است، بررسی اراده خداوند در روایات است. در برخی احادیث می‌بینیم که معصومین علیهم السلام فرموده‌اند «و ارادته فعله» یعنی اراده حضرت حق عین فعل اوست. در اصول کافی بخشی تحت عنوان «اراده آنها عن صفات الفعل» (۸) اراده حق تعالی را از دیدگاه ائمه معصومین - علیهم السلام - بیان کرده که اغلب مؤید و مبین اراده فعلی حق است و از آن جمله، روایتی است که حضرت امام صادق (ع) نقل فرموده‌اند که فردی خدمت حضرت امیرالمؤمنین (ع) رسید و از اراده حضرت حق سؤال کرد که آیا خداوند همیشه اراده داشته است؟ حضرت در جواب فرمود که اراده بدون مرید نمی‌شود و خدای تعالی از قدیم قادر و عالم بود و سپس اراده کرده است (۹) این روایت و روایاتی از این قبیل زمینه را فراهم کرد که قائلین به اراده فعلی حق در تأیید کلام خویش به آن استناد کرده و منکر اراده حق در مقام ذات مقدس شدند. با توجه به مقدماتی که بیان کردیم. روشن می‌شود که دانشمندان اسلامی از شیعه و سنی در کشاکش بین عقل و دین قرار گرفته و هر کدام دیدگاه خاصی را اتخاذ کرده‌اند که برخی از آنها نقایصی دارند که به راحتی نمی‌توان از آنها چشم پوشید. هر کدام از مکاتب فلسفه اسلامی از اراده تعاریف و تعبیر گوناگونی آورده‌اند که بیان آنها مجال گسترده می‌طلبد اما از ذکر برخی از آنها ناگزیریم. صدرالحکماء و المتألهین از یک طرف در تعریف اراده گفته است که: «اراده و المحبه واحد کالعلم و هی فی الواجب تعالی عین ذاته و هی بعینها عین الداعی» (۱۰) و از طرف دیگر مرید بودن خداوند را چنین بیان کرده است که: «معنی کونه سبحانه تعقل ذاته و تعقل نظام الخیر الموجود و فی الكل من ذاته و انه کیف یکون» (۱۱) در تعریف اول صراحتاً ذاتی بودن اراده حق تعالی را مدنظر قرار داده و اینکه آن عین ذات مقدس و در عین حال عین داعی است. اما در تعریف دوم اراده، مؤخر از ذات مقدس تصور شده که لازمه‌اش صفت فعل است. علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - از یک طرف درصدد پذیرفتن نظر استدلالی حکماء بوده و حتی پس از قول ملاصدرا در باب اراده ذاتی بر آن صحه گذاشته و براهین وی را مورد تأیید قرار داده است. بنابراین با بازگشت اراده به علم ذاتی موافق بوده و از طرف دیگر همان‌طور که قبلاً هم گفتیم بحثی را در اثبات اراده فعلی حق - سبحانه - مطرح و آن را صفت فعل به حساب آورده

است. ایشان در واقع می‌خواستند که جمع بین روایات و براهین کنند و از این رو تشویش در نظرات ایشان به چشم می‌خورد. اگر در نظرات این بزرگواران دقیق شویم صفات ذات حق را در علم و قدرت و حیات منحصر کرده‌اند (۱۲) و سمیع و بصیر و اراده را به علم حق تعالی برمی‌گردانند. حضرت امام کاملاً با چنین نگرشی به صفات حق تعالی مخالف هستند و آنان را که چنین دیدگاهی دارند محجوبین خوانده‌اند. (۱۳) متکلمین نیز چون خداوند را فاعل بالقصد می‌دانند، معتقدند که اراده خداوند علم به مصالح افعال است؛ یعنی علم حق به خیر بودن فعل برای ایجاد آن کافی نیست بلکه داعی زاید بر علم نیز لازم است و این داعی یعنی علم فاعل بر فایده مصلحتی که بر آن فعل مترتب است (۱۴) به این ترتیب دیدگاهها درباره اراده واجب تعالی مختلف شده است. این بحث تنها، مسأله‌ای از مسائل فلسفه اسلامی است که حضرت امام کتابی مستقل در این زمینه نوشته و جوابگوی بسیاری از اشکالات درباره حق تبارک و تعالی بوده‌اند. از نظر ایشان متکلمین و برخی از فلاسفه بین احادیثی که مربوط به اراده فعلی است، با احادیث در اراده ذاتی حق را خلط کرده و از این رو اراده ذاتی را منکر شده‌اند. پس حضرت امام - اعلی الله مقامه - معتقدند که اراده دارای دو مرتبه است: یکی اراده در مقام ذات - که واقعیت اراده است - و آن عین ذات و ملازم با اختیار است و اگر اراده حق - جل و علا - را از مرتبه ذاتش نفی کنیم، لازمه‌اش این است که فاعلیت الهی مثل فاعلیت فاعل‌های طبیعی باشد بدون اینکه در فعل خویش اختیاری داشته باشند، آن را انجام می‌دهند؛ مثل آتشی که در سوزاندن خود مختار نیست و حال آنکه خداوند از چنین وصفی مبرا است. (۱۵) گفتیم که برخی از حکماء از جمله ملاصدرا اگرچه برخی مواقع نظر به ذاتی بودن اراده دارند، در ضمن آن معتقدند که این اراده ذاتی کشف تفصیلی در عین اجمال است، (۱۶) ولی به نظر حضرت امام کشف تفصیلی خودش نوعی کثرت است و در مقام ذات مقدس کثرتی وجود ندارد. و حتی علم به او تعلق نمی‌گیرد؛ زیرا اگر علم غیر از معلوم باشد و یا اراده غیر از مراد باشد، مستلزم نوعی کثرت است. پس باید علم و اراده و معلوم و مراد یک چیز باشد و هیچکدام نیز اثری نداشته باشد، نه بالذات و نه بالعرض. و اگر کسی بگوید که علم و اراده به غیر ذات تعلق می‌گیرد، لازمه‌اش این است که در مرتبه وجودی خود چیزی علاوه بر ذات داشته باشد و چون چنین نیست و در آن مقام غیر از ذات مقدس چیزی نیست و علم تنها به ذات تعلق می‌گیرد. آنجا مقام غیب محض است و اراده آن مقام عین علم است. (۱۷) نه اینکه اراده به علم برگردد. مرتبه دیگر اراده عبارت است از اراده فعلی حق که آن همان قسم از اراده است که احادیث معصومین علیهم السلام مؤید آن است، اما اینکه چرا حضرت امیر(ع) تنها به این مورد اشاره فرموده‌اند، حضرت امام معتقدند همان‌گونه که علم باری تعالی دارای مراتب ذاتی و فعلی است، اراده نیز چنین است. و حضرت امیر در اینجا فقط به مرتبه فعلی صفت اراده اشاره فرموده است. اما اینکه چرا از اراده، مقام فعل آن از علم و قدرت مقام ذاتی آن را اراده کرده‌اند، این است که ذهن انسان نوعاً در علم و قدرت متوجه مرتبه ذاتی آن است و حال آنکه وقتی از اراده سؤال می‌شود سؤال از چیزی است که به اشیاء خارجی تعلق می‌گیرد و چون شیء خارجی محل حوادث است، گمان می‌شود که تغییر در اشیاء مستلزم تغییر در اراده و تغییر در اراده - اگر ذاتی باشد مستلزم تغییر در ذات است. حضرت امیر(ع) با توجه به فهم مخاطب از اراده، مرتبه فعلی و از علم و قدرت، مرتبه ذاتی آن را مدنظر قرار داده‌اند. (۱۸) در اینجا ممکن است اشکالی به ذهن خطور کند که اگر علم و اراده حق عین ذات مقدس است ناگزیر باید بپذیریم که خداوندی که همه چیز را می‌داند، باید همه چیز را هم بخواهد، یعنی اراده حق - تبارک و تعالی - به شرور تعلق بگیرد و چون این شرط تالی فاسد دارد، پس حق تعالی اراده ذاتی ندارد و تنها اراده فعلی دارد. حکماء متعالیه به این اشکال جواب داده‌اند و حضرت امام به عنوان پیرو حکمت متعالیه تصریح کرده‌اند که افاضه خیرات منافاتی با جواد مطلق ندارد. لازمه ذات مقدس او اختیار افاضه خیرات است و معنای اراده حق همین است که افاضه خیرات بر حسب ذات مورد رضایت حق است و با وجود اینکه سمع و بصر عین ذات واجب تعالی است، ولی به شنیدنی‌ها و دیدنی‌ها تعلق می‌گیرد. پس ذاتش به هر معلومی عالم و به هر مبصر بصیر و به هر مسموعی سمیع است و اراده حق تعالی در عین اینکه متعلق به خیر است عین ذات است. (۱۹) که اگر ما این اشکال را بپذیریم در مورد سمع و بصر نیز به همین منوال است. اما

جواب دقیق آن به گونه‌ای است که اصل اشکال را زیر سؤال می‌برد و به عبارت دیگر پذیرش آن، مقدمه‌ای بر ابطال اصل اشکال است؛ به این معنا که علم حضرت حق که عین ذات اوست، در عین حال که بسیط است، به طور تفصیل به همه اشیاء تعلق می‌گیرد و بر اساس قاعده «بسیط الحقیقه کل الاشیاء» که جامع همه وجودها و کاشف از آنهاست، ولی این کشف در اصل به موجود، «بما انه موجود» تعلق می‌گیرد. بنابراین علم اولاً و بالذات به وجود و ثانیاً و بالعرض به مفاهیم و ماهیات تعلق می‌گیرد و هر چه وجود دارد خیر است. و شرور بالعرض متعلق علم حق تعالی هستند، این حکم در مورد اراده نیز جاری است؛ یعنی متعلق اراده اولاً و بالذات خیرات است؛ چون هر آنچه وجود دارد، خیر است. شرور اموری عدمی هستند و نه علم و نه اراده به امور عدمی تعلق نمی‌گیرد. (۲۰) متعاقب اشکال و جوابی که مطرح ساختیم، رایه این بحث ضروری به نظر می‌رسد که آیا اراده ذات مقدس شامل جمیع افراد و افعال و حوادث می‌شود یا نه؟ و به بیان دیگر آیا اراده حضرت حق مطلق است یا محدود؟ این یکی از بحث‌های مشترک بین فلسفه و کلام است که معمولاً تحت عنوان «شمول اراده باری تعالی» در فلسفه و «جبر و تفویض» در کلام بحث می‌شود و جواب‌هایی که به سؤال مذکور داده‌اند بر سه نوع است که باعث بوجود آمدن سه مذهب و نظریه کاملاً متفاوت شده است: ۱. عده‌ای که به جبریون و یا اشاعره معروفند، به بعضی از آیات (۲۱) و روایات (۲۲) استناد کرده و علت بین اشیاء را منکر شده‌اند و معتقدند که مبدأ یکی بیش نیست و هر حادثه‌ای که فرض شود، مستقیماً از ذات مقدس باری تعالی صادر می‌شود و هیچ چیز دیگر در صدور افعال و حوادث نقشی ندارد: نور با خورشید و یا آتش با گرما هیچ ارتباطی ندارد. منتهی اراده حق بر این تعلق گرفته که به دنبال آتش گرمایی باشد. افعال انسان نیز به همین صورت است. پس این گروه قدرت را منحصر در حق تعالی کرده و از غیر او نفی کرده‌اند. ۲. گروه دیگری که درست نقطه مقابل گروه اول است، معتزله یا مفوضه هستند که به استقلال اشیاء در ایجاد معتقدند و از نظر آنها اراده خداوند دخالتی در حوادث این جهان ندارد و دخالت اراده الهی صرفاً در این حد است که جهان را خلق کند، مثل - نعوذ بالله - ساعت‌سازی که ساعتی را می‌سازد و یا بنایی که بنایی را احداث می‌کند که هر دو ساعت و بنا بعد از ایجاد، نیازی به صانع خویش ندارد و بود و نبود موجب تأثیری در عملکرد آنها ندارد. حتی اگر صانعشان بمیرد، مشکلی پیش نمی‌آید. در مورد حق، تبارک و تعالی، نیز قضیه از این قرار است که اگر خدایی هم نباشد، چون اشیاء در ایجاد مستقلند به نحوی که تا حال آثارشان صادر می‌شود، بعد از این نیز صادر خواهد شد. ۳. نظریه سوم نیز ارائه شده و آن نظریه «لاجبر و لاتفویض بل امر بین الامرین» است و فلاسفه و متکلمان امامیه قائل به این قول هستند و این نظریه برگرفته از احادیث و آیات است. از آنجا که مسأله از اهمیت بیشتری برخوردار است اکثر بزرگان شیعه در این زمینه تأمل و اظهار نظر نموده‌اند ولی چون مجال پرداختن به تمام آنها نیست، تنها به نظر مبارک حضرت امام اکتفا می‌کنیم. دلیل عقلی متقنی برای اثبات نظریه سوم نمی‌توان ارائه داد. جز اینکه به ابطال دو نظریه اول پردازیم؛ زیرا این مسأله سه شق بیشتر تصور ندارد، دو شق اول - یعنی جبر و تفویض - که باطل شود، شق سوم اثبات می‌شود. حضرت امام نیز به همین منوال عمل کرده‌اند. ایشان در این زمینه بیان جامع و کامل و مفصلی دارند که در اینجا به چند مورد آنها اشاره می‌کنیم: ابتدا باید دلیلی بر ارائه این مسأله در اینجا داشته باشیم و جایگاه مسأله «جبر و تفویض» را روشن کنیم و اینکه آیا حضرت امام این بحث را کلامی می‌دانند یا فلسفی؟ کتابهای کلامی اغلب برای «روشن شدن اختیار بندگان و تکلیف آنها» و فلاسفه برای «تبیین شمول اراده الهی» این مباحث را مطرح می‌کنند. حضرت امام معتقدند که با اینکه این بحث در کتب کلامیه مطرح است ولی از فروع مسائل عقلی (شمول اراده و قدرت حق تعالی بحث و علیت) به شمار می‌رود. این بحث تنها در مورد انسان و افعالش نیست و حال آنکه اغلب در کلام در باب رابطه انسان با افعالش به کار می‌رود. حضرت امام آن را در بحث علیت مطرح کرده‌اند، یعنی درصدد روشن کردن این مطلب هستند که آیا علل موجود در عالم خارج علل استقلالی هستند؟ و آیا آثار مرتب بر آنها از خود آنهاست یا به قول اشاعره تنها تقارن دو اتفاق است؟ برای روشن شدن بحث ابتدا به تعریف جبر و تفویض می‌پردازیم. حضرت امام این دو را چنین تعریف کرده‌اند که جبر یعنی سلب آثار از مراتب وجود و نفی اسباب و مسببات و

تفویض یعنی حق تعالی در امری از امور، عالی‌ترین مراتب وجود تا پایین‌ترین آنها، خود را از تصرفات قیومی در آنها منعزل کند و تصرف در امور را به موجودات دیگر واگذار کند خواه آن موجود کامل و خواه ناقص باشد. خواه صاحب اختیار باشد، خواه نباشد. (۲۳) ایشان دلایل عدیده‌ای در رد هر دو آنها ارائه کرده‌اند که به چند مورد آنها اشاره می‌کنیم: ۱. یکی از طرق ابطال جبر «قاعده الواحد» است، چون بر اساس این قاعده از واحد صادر می‌شود و از مبدأ واحد بسیط من جمیع جهات، اشیاء متکثر و متضاد و متباین بدون واسطه صادر نمی‌شود. (۲۴) ۲. مذهب جبر مستلزم تعطیل است، علیرغم اینکه جبریون در صدد تنزیه بودند، اما برای اینکه حیطه قدرت الهی را بیشتر نشان می‌دهند، به چنین عقیده‌ای روی آورده‌اند و حال آنکه حق تعالی وجود صرف است. نقص در او راه ندارد و آنچه از او صادر می‌شود وجود مطلق است و وجود ضعیف از حق تبارک و تعالی نمی‌شود و این موجب محدودیت قدرت حق تعالی نیست چون قوایل در قبول وجود، اختلاف دارند؛ بعضی از آنها مستقلاً وجود را قبول می‌کنند مثل جواهر، ولی بعضی دیگر. در وجود یافتن مستلزم وجود دیگری هستند مثل اعراض، باید با واسطه باشند و نفی واسطه در این وجودات محال است. (۲۵) ۳. حقایق وجودی منشأ تأثیرند و هر جا که وجود قدم بگذارد، آثاری خواهد داشت و نفی آثار آنها مستلزم انقلاب است. (۲۶) ۴. با توجه به اصالت و تشکیک وجود هر مرتبه‌ای از مراتب وجود به مرتبه‌ای که قبل خود تعلق ذاتی دارد، و فاصله‌ای میان او و مراتب بالاتر نمی‌تواند باشد و گرنه انقلاب ذاتی رخ می‌دهد که محال است. (۲۷) اینها دلایلی است که حضرت امام در رد جبر اقامه فرموده‌اند، اکنون ببینیم که نظر ایشان در مورد تفویض چیست؟ ایشان معتقدند که جبریون بر حق تعالی و بندگانش ستم، و مفوضه حق هر دو آنها را پایمال کرده‌اند و بعلاوه ممکن را از محدوده‌اش بیرون آورده و به حد وجوب رسانیده‌اند. ایشان دلایل زیادی در رد تفویض ذکر کرده‌اند که ما تنها به چند مورد آنها اشاره می‌کنیم: ۱. فقر وجودی ممکنات: حق تعالی علت تامه تمام موجودات است. ولی در ضمن آن، هر موجودی به موجود عالی‌تر از خود ربط دارد. تا به عقل اول برسد که صرف ربط به حضرت حق است. پس تمام موجودات با واسطه یا بدون واسطه ربط محض به او هستند و استقلال وجودی ندارند. بنابراین تفویض، امری محال است و معنی ندارد موجوداتی که عین الربط به حق هستند، در آثار و افعالشان مستقل باشند. (۲۸) به عبارت دیگر معالیلی که فاعل الهی دارند، با معلول‌های دیگر که فاعلشان موجودات امکانی است، این تفاوت را دارند که معلول‌هایی که فاعلشان غیر الهی است، تنها در بعضی از شؤون وجودی و در برخی جهات به علت استناد داده می‌شوند. ولی فاعل الهی چنین نیست و معلول به تمام وجود وابسته و عین ربط به اوست. و نیاز عین وجود چنین معلول‌تی است. (۲۹) ۲. استقلال در تأثیر مستلزم استقلال در ایجاد است؛ یعنی موجودات وقتی می‌توانند استقلال در تأثیر داشته باشند که بتوانند تمام راهها را به روی اعدام ببندند تا معلول را به حد وجوب برسانند ولی در دایره عالم امکان چنین وجودی را نمی‌توان یافت؛ زیرا اولین عدمی که بر معلول جایز است، عدم آن با عدم علت خود است و در سلسله ممکنات چنین چیزی نیست چون مستلزم انقلاب ممکن ذاتی به وجوب ذاتی است و بطلان آن واضح است. (۳۰) یکی از فضلاء حوزه درس حضرت امام در قم می‌گوید که وقتی ایشان به این بحث می‌رسیدند با صدای بلند می‌فرمودند، «المستقل فی فعله یستلزم الاستقلال فی ذاته و هو علی حد الشکر». (۳۱) با توجه به آنچه که گفته شد، جبر و تفویض، ابطال و نظریه «امر بین الامرین جبر و تفویض» که مذهب حق است اثبات شد. مطلبی که ذکر شد تنها مختصری در باب اراده حق تبارک و تعالی از دیدگاه حضرت امام - رضوان الله تعالی علیه - است و ما در این مقاله به این مختصر بسنده می‌کنیم. ۱. «تفسیر سوره حمد»، امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوم، ۱۳۷۵. ۲. «شرح چهل حدیث»، امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ چهارم، ۱۳۷۳. ۳. «محرم راز»، امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ چهارم، ۱۳۷۳. ۴. «طلب و اراده»، امام خمینی، ترجمه و شرح سید احمد فهری، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳. ۵. «مصباح الهدایه الی الخلافة والولایه»، امام خمینی، مقدمه سید جلال الدین آشتیانی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوم، ۱۳۷۲. ۶. «رسائل فلسفی»، محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی

(ملاصدرا)، تعلیق و تحقیق و مقدمه سید جلال‌الدین آشتیانی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۳۶۲. ۷. «الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه»، ملاصدرا، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۰ هـ. ق. ۸. «کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد»، علامه حلی، تعلیقات سید ابراهیم موسوی زنجانی، مؤسسه اعلمی مطبوعات، چاپ اول، ۱۳۹۹ هـ. ق. ۹. «محاضرات فی الالهیات»، علی ربانی گلپایگانی، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ هفتم، ۱۴۱۹ هـ. ق. ۱۰. «شرح دعاء السحر»، امام خمینی، مقدمه سید احمد فهری، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۳. ۱۱. «لب الاثر فی الجبر و القدر»، تقریراً لمحاضرات آیه‌الله العظمی السید امام خمینی، به قلم علامه محقق جعفر سبحانی، ۱۳۷۷ هـ. ش، مؤسسه امام صادق (ع). ۱۲. «اصول من کافی»، کلینی. ۱۳. «تقریرات بر شرح منظومه». ۱۴. «حضور»، شماره ۹. (۱). محرم راز، ص ۱۲. (۲). البته لازم به ذکر است که هر دو امام و علامه طباطبائی از جمله این گروه هستند که معتقدند صفات بر دو دسته‌اند ذاتی و فعلی اما تفاوت امام با ایشان در مصداق صفات ذاتی و فعلی است. (۳). ر.ک. «تفسیر سوره جمعه»، ص ۴۷-۴۸. (۴). ر.ک. «طلب و اراده»، ص ۱۲. (۵). ر.ک. «شرح چهل حدیث»، ص ۶۰۷؛ «مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه»، ص ۱۹-۲۰-۲۳-۲۶. (۶). ر.ک. «رسائل فلسفی»، ص ۱۳۵. (۷). «شرح منظومه»، ص ۱۸۴. (۸). «اصول کافی»، ج ۱، ص ۱۶۳. (۹). لم یزل الله مریداً؟ ان المرید لایکون الا المراد معه بل به لم یزل عالماً و قادراً و ثم اراد (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۰۹). (۱۰). «اسفار اربعه»، ج ۶، ص ۳۴۰-۳۴۱. (۱۱). ر.ک. «اسفار اربعه»، ج ۶، ص ۱۳۶. (۱۲). ر.ک. «رسائل فلسفی»، ص ۱۲۹. (۱۳). ر.ک. «تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس»، ص ۶۴. (۱۴). ر.ک. «کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد»، مقصد سوم، فصل دوم، مسئله ۳. (۱۵). ر.ک. «طلب و اراده»، ص ۲۸. (۱۶). البته اراده به آن معنایی که قبلاً از دیدگاه آنان ذکر کردیم که برگشتش به علم است. (۱۷). ر.ک. «حضور»، شماره ۹، ص ۶-۷. (۱۸). ر.ک. «شرح دعاء السحر»، ص ۱۱۵-۱۱۶. (۱۹). ر.ک. «طلب و اراده»، ص ۳۰. (۲۰). ر.ک. «همان»، ص ۳۴. (۲۱). فاطر/ ۸؛ رعد/ ۶۲. (۲۲). از جمله لا حول ولا قوه الا بالله است. (۲۳). ر.ک. «شرح چهل حدیث»، ص ۵۴۸. (۲۴). ر.ک. «تقریرات بر شرح منظومه»، فریده دوم، احکام صفات واجب؛ «طلب و اراده»، ص ۷۰-۷۱. (۲۵). ر.ک. «شرح چهل حدیث»، ص ۶۴۵-۶۴۶. (۲۶). ر.ک. «همان». (۲۷). ر.ک. «طلب و اراده»، ص ۶۹. (۲۸). ر.ک. «تقریرات بر شرح منظومه»، فریده دوم، افعال حق تعالی. (۲۹). ر.ک. «طلب و اراده»، ص ۶۵. (۳۰). ر.ک. «شرح چهل حدیث»، ص ۶۴۵-۶۴۶؛ «طلب و اراده»، ص ۶۲-۶۳. (۳۱). به نقل از «طلب و اراده»، ص ۶۳.

ماخذشناسی سیره فلسفی امام خمینی (ره)

ماخذشناسی سیره فلسفی امام خمینی سرآغاز تاریخ تمدن بشری در طول حیات خود شخصیت های گوناگونی را به چشم دیده است که هر کدام به گونه ای و در محدوده ای خاص در صحنه اندیشه و عمل به نقش آفرینی پرداخته اند و شعاع تاثیر هر کدام از آنان، بستگی به ابعاد وجودی شان داشته است. اغلب شخصیت‌های مؤثر در تاریخ، انسان‌هایی بوده‌اند که به یک یا چند جنبه محدود از جنبه‌های شخصیتی خویش توجه کرده و از ابعاد دیگر غفلت نموده‌اند. در تاریخ پرفراز و نشیب اسلام و مسلمین نیز انسان‌هایی که بیشترین نزدیکی را به انسان آرمانی اسلام یعنی انسان کامل داشته باشند کم‌شمارند، لکن همین تعداد به ظاهر اندک، تاثیراتی بس شگرف در هدایت جوامع به سوی فلاح و رستگاری داشته‌اند. اگر حجاب معاصرت و حب و بغض‌های افراطی و تفریطی که مانع شناخت واقع بینانه افراد می‌شوند را به کنار نهمیم، می‌توانیم به جرات بگوییم که امام خمینی (ره) از جمله این شخصیت‌های ذووجه و نادر الوجود است. برای اثبات این سخن همین بس که اسفار اربعه حیات علمی و عملی او، در برگزیده حوزه وسیعی از: فقه، عرفان، فلسفه، اصول، سیاست، تفسیر، تعلیم و تربیت و حدیث‌شناسی می‌باشد. (۱) درباره وی می‌توان از زبان ابوالعلاء معری آنچنان که در وصف سید مرتضی سروده است چنین گفت: یاسائلی عنه فیما جئت تساله الا هو الرجل

العاری من العار لو جئته لرایت الناس فی رجل و الدهر فی ساعه و الارض فی دار (۲) سخن در باره جنبه های مختلف تفکر امام خمینی را به فرصتی دیگر واگذار کرده و اینک فقط به بیان چند نکته درباره سیره فلسفی ایشان بسنده می کنیم: الف) امام یک فیلسوف محض که نقد عمر خویش بر سر فلسفه گذارده باشد نبود و حتی بعد فلسفی ایشان قوی تر از ابعاد دیگرش نیز نبود، لکن امام اهل فلسفه بود و فلاسفه را تکریم می کرد (۳) و از تفکرات آنان در آثار خویش بهره می برد. لذا در بررسی تفکر فلسفی ایشان بایستی به این نکته توجه کرد. ب) برای درک هر چه بهتر ارزش فعالیت فلسفی امام، بایستی به وضعیت علوم عقلی و فلسفی در حوزه علمیه آن زمان توجه کرد، زمانه ای که کوزه ای که فرزند امام از آن آب خورده بود آب می کشیدند، چرا که امام فلسفه می گفت (۴). و زمانه ای که قرآن خواندن یک حکیم اسباب تعجب بود. (۵) هنر امام آن بود که در چنین فضایی به تدریس فلسفه و ربیت شاگرد و پاسخ به شبهات موجود در جامعه پرداخت و مشعل علوم عقلی و فلسفی را روشن نگاه داشت و سپس آن را به دست بزرگانی چون علامه طباطبایی (ره) و شهید مطهری (ره) سپرد. ج) ارزش دیگر حیات فلسفی امام این بود که در عرصه اندیشه و عمل نشان داد هیچگونه تضادی بین تفکر فلسفی و تفکر دینی وجود ندارد و به عبارتی قرآن و عرفان و برهان از یکدیگر جدایی ندارند. و شاید یکی از دلایل گرایش امام به حکمت متعالیه همین باشد. د) نگرش امام به علوم مختلف و از جمله فلسفه نگرشی ابزاری (Instrumental) است نه غایی (Teleological)، ایشان سرگرم شدن به الفاظ و عبارات را باعث بیچارگی و بدبختی دانسته، (۶) معتقد است که تحصیل علم باید و گرنه موجب انحراف می گردد، (۸) لذا در مورد فلسفه می گوید «فلسفه وسیله است، خودش مطلوب نیست. وسیله ای است برای اینکه شما مسائل را، معارف را با برهان به عقلتان برسانید. هنرش همین قدر است. (...) آن که انسان را می تواند راه ببرد (...) عبارت از آن ایمانی است که در قلب (وارد) می شود.» (۹) ایشان در اشعار خود خطاب به خانم فاطمه طباطبایی (همسر مرحوم سید احمد خمینی) می گوید: فاطمی که فنون فلسفه می خواند از فلسفه فاء و لام و سین می داند امید من آن است که با نور خدا خود را زحجاب فلسفه برهاند (۱۰) و این در واقع هشدار است به تمامی پویندگان طریق فلسفه که مبادا تحصیل فلسفه، حجاب کشف حقیقت گردد. ه) امام دل بسته حکمت متعالیه صدرایی بود (۱۱)، هر چند برخی معتقدند که ایشان دل بستگی خاصی به مشرب سهروردی داشت و شیفتگی به ملاصدرا هم نه به وجه مشائی، بلکه به وجه اشراقی فلسفه او معطوف بود. (۱۲) البته بررسی دقیقتر مطلب از حوصله این نوشتار خارج است. و) بررسی جامع سیره فلسفی امام که نگارنده توفیق انجام آن را از خدا می طلبد نیازمند فرصت دیگری است که در آن بایستی دیدگاه های حضرت امام درباره موضوعاتی از این قبیل را مورد توجه قرار داد: تعریف، کارکرد و شعاع تاثیر فلسفه، روش ایشان در تحصیل و تدریس فلسفه، اساتید و شاگردان امام در فلسفه، تاثیر اندیشه های فلسفی امام در دیگر ابعاد علمی و عملی ایشان، امام و فلسفه اسلامی و غرب، تمایز فلسفه از علوم دیگر، غنای قرآن نسبت به فلسفه، نوآوری های فلسفی ایشان و ... ز) نخستین گام برای وصول به چنان مقصودی، آشنایی با منابع تحقیق است که این ماخذشناسی عهده دار معرفی بخشی از آن می باشد و امید است در شناخت هر چه بیشتر اندیشه های امام، مفید واقع شود. چند تذکر: ۱- در این ماخذشناسی که در مدتی کوتاه تهیه شده سعی بر آن بوده که هر منبعی که نکته ای درباره سیره فلسفی امام دارد فهرست شود. ۲- درباره فلسفه تعلیم و تربیت و فلسفه سیاسی امام بخاطر گستردگی موضوع موارد اندکی فهرست شده، بدیهی است که انجام کامل آن فرصت و امکانات بیشتری را می طلبد. ۳- مسلماً این کار خالی از نقص و اشکال نیست که امید است با تذکر یا همت دیگران تکمیل شود. ۴- آدرس مواردی که مراجعه مستقیم نبوده در پاورقی ذکر شده است. ۵- نگارنده بر خود لازم می داند از همکاری صمیمانه مسؤولین محترم مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی دفتر قم و کتابخانه و خانه مطبوعات دانشگاه مفید سپاسگزاری و قدردانی نماید. ۶- این ماخذشناسی در دو بخش ارائه می گردد: بخش اول: آثار امام خمینی بخش دوم: آثار دیگران، که شامل سه قسمت است: فلسفه، فلسفه سیاست، فلسفه تعلیم و تربیت. بخش اول: فهرست آثار فلسفی امام خمینی «آداب الصلاه»، تصحیح و پاورقی: سید احمد فهری (تهران: پیام آزادی)، چاپ اول، ۱۳۶۸، ۴۲۳

ص. برخی از مباحث که در زمینه مسائل کلامی فلسفی مطرح شده عبارتند از: مرتبه اثبات علمی، فلسفی فقر وجودی سالک (ص ۱۴-۱۵)، تعریف فلسفه (ص ۲۵)، تربیت قوای ظاهری و باطنی نفس (ص ۵۱)، نبوت و قضاء و قدر (ص ۹۲)، نشات نفس ناطقه انسانی (ص ۹۴)، فیض مقدس و وجود منبسط (ص ۱۴۸)، سعادت عقلی و لذات روحانی (ص ۱۸۱)، ائمه علیهم السلام معادن حکمت اند (ص ۲۰۴)، قرآن دارای معارف گوناگون از جمله معارف حکمی و برهانی است (ص ۲۰۴-۲۱۱)، محصور ماندن در فهم فنون دلالات و احتجاجات می تواند حجاب فهم قرآن برای فیلسوف و حکیم باشد (ص ۲۱۶)، عقل کلی و جزئی (ص ۲۵۴)، فیض منبسط و مراتب وجود در بسم الله و نقد سخن میرداماد و فیض کاشانی (ص ۲۶۵-۲۶۶)، حقیقت اسم و وحدت و کثرت (ص ۲۶۹)، فیض اقدس و مقدس (ص ۲۶۹)، اثبات اختصاص جمیع محامد به خداوند در فلسفه عالی (ص ۲۷۶-۲۷۷)، طعن اهل ظاهر به اهل فلسفه (ص ۲۸۱)، ایراد ملاصدرا به امثال بیضاوی در باره معنی «عالمین» (ص ۲۸۶)، علم فعلی و تفصیلی خداوند از نظر اشراقیین و خواجه نصیر (ص ۲۹۲-۲۹۳)، غنای معارف قرآنی نسبت به مطالب و آرای فلاسفه اسلامی و یونانی (ص ۳۲۹-۳۳۱)، صفات ثبوتیه و سلویه از نظر حکما و نظر امام (ص ۳۳۳-۳۳۴)، تفسیر فلسفی از سوره توحید (ص ۳۳۸-۳۴۰)، رابطه وحدت و کثرت (ص ۳۴۵-۳۴۶). «آوای توحید: پیام امام خمینی سلام الله علیه به گورباچف و شرح نامه به قلم آیه الله جوادی آملی»، (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ۱)، چاپ چهارم، زمستان ۱۳۷۲، ص ۱۰۸. به پایان رسیدن کمونیسیم و مارکسیسم در جهان، نقد اجمالی تفکر مادی، دعوت رجوع به کتب فلاسفه اسلامی و غرب از جمله عناوین عمده این نامه می باشد، این مطالب سپس توسط آیه الله جوادی آملی شرح و بسط داده شده است. «ابواب معرفت» (۱۳) (گردآوری موضوعی بیانات امام خمینی (ره))، (تهران: مؤسسه فرهنگی قدر ولایت)، ۱۳۷۲. در بخش های مختلف کتاب نظراتی از امام در باره فلسفه، برداشت فلسفی از دین و قرآن و... آمده است. الاستصحاب» (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره))، چاپ اول، اسفند ۱۳۷۵، ۴۵۶ ص. کیفیت جعل در امور اعتباری (ص ۶۸-۶۹)، رابطه سببیت و جعل (ص ۷۰-۷۲)، تحقیق در قضایای سالبه و انواع آن، رابطه قضیه سلویه و ایجابیه (ص ۹۶-۱۰۰)، مناط صدق و کذب قضایا (ص ۱۰۱-۱۰۴). «انوار الهدایه فی التعلیق علی الکفایه» الجزء الاول والثانی، (تحقیق و نشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره))، چاپ اول، اردیبهشت ۱۳۷۲، ۴۲۴ ص + ۴۸۸ ص. جلد اول: اختیاری یا غیر اختیاری بودن اراده، نظر میرداماد، اشکالات ملاصدرا و جواب آنها، نقد و بررسی نظر محقق خراسانی و دیگران درباره اختیار (ص ۶۰-۷۱)، تحقیق درباره اینکه «الذاتی لا یعلل» (ص ۷۳-۸۰)، اصل کثرت در وجود (ص ۸۰-۸۵)، سعادت و شقاوت (ص ۸۵-۸۸)، جلد دوم: کلی طبیعی (ص ۳۱۱-۳۱۲). برای نقد و بررسی کتاب فوق ر.ک: فقیهی خراسانی، محمد مهدی، «معرفی کتاب: التعلیق علی مباحث العقلیه من الکفایه»، حضور، ش ۴ (خرداد ۱۳۷۱)، ص ۷۳-۷۴. حسینی، علی، «نقد و بررسی کتاب: انوار الهدایه فی التعلیق علی الکفایه»، کیهان فرهنگی، ش ۱۰ (۱۰۵) (دی ۱۳۷۲)، ص ۵۲-۵۵. روزنامه جمهوری اسلامی (۱۰/۸/۱۳۷۲). «پاسخی منتشر نشده از امام خمینی به یک سؤال فلسفی: عینیت اراده حق تعالی با ذات مقدس او»، حضور، دوره دوم، ش ۹ (زمستان ۱۳۷۳)، ص ۶-۱۲. پاسخ حضرت امام به سؤال فلسفی یکی از شاگردان خود درباره شبهه ای که بر مساله عینیت اراده و ذات حق تعالی وارد شده است. «تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس»، مقدمه و استنساخ: محمد حسن رحیمیان، (قم: مؤسسه پاسدار اسلام)، چاپ دوم، رجب المرجب ۱۴۱۰ ه. ق، ۳۲۷ ص. بحث حقیقت وجود، اعیان ثابته، جوهر و عرض، عقل اول و نفس کلیه، عالم مثالی، معنی حکمت، وجود ظلّی، صفت وجود، وجود مطلق و اثبات آن، و... برای معرفی کتاب فوق ر.ک: گوهری، محمد جواد، «یک فروغ رخ ساقی: مروری بر کتاب ارزشمند تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس»، حضور، ش ۴ (خرداد ۱۳۷۱)، ص ۷۰-۷۲. ذکایی ساوجی، مرتضی، «شیخ داود قیصری ساوی و امام خمینی»، کیهان فرهنگی، س ۱۶، ش ۱۵۶ (مهر ۱۳۷۸)، ص ۱۰۰-۱۰۲. «التعلیق علی الفوائد الرضویه»، (قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره))، چاپ اول، ۱۳۷۵، ۱۹۲ ص. این کتاب تعلیق امام خمینی است بر شرح فلسفی، عرفانی حدیث «راس الجالوت» از

قاضی سعید قمی، و در آن مباحثی از قبیل معنای «واحد متکثر» و «متکثر متوحد» مورد بررسی قرار گرفته است. «تفسیر سوره حمد»، استخراج و تنظیم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره))، چاپ اول، بهار ۱۳۷۵، ۲۸۲ ص. اثبات اختصاص جمیع محامد به خداوند از نظر حکمت و فلسفه عالی، و رابطه آن با سببیت فلسفی (ص ۲۹-۳۲)، نیاز معلول به علت (ص ۹۹-۱۰۰)، فلسفه فقط وسیله رسیدن به معارف است (ص ۱۱۲)، هر گروهی از جمله فلاسفه زبان خاص خود را دارند (ص ۱۷۵-۱۷۶)، بحث علیت (ص ۱۷۷-۱۷۸)، فیلسوف واقعی (ص ۲۴۰). (جبر، تفویض و امر بین الامرین) (۱۴) سیداحمد فهری هفته نامه سروش، س ۱۴، ش ۶۰۱ (۹ خرداد ۱۳۷۱)، ص ۲۳-۲۷. «جهاد نفس»، شرح و پاورقی: سید احمد فهری، (قروین: انتشارات طه)، چاپ سوم، (بی تا)، ۱۵۹ ص. از جمله مباحث مطرح شده عبارتند از: درجات نفس (ص ۶۵-۸۴)، قوای ظاهری و باطنی نفس (ص ۹۰-۹۲، ۱۳۵-۱۵۹). «چهل حدیث (اربعین حدیث)»، (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی)، چاپ سوم، تابستان ۱۳۷۲، ۸۰۰ ص. هر چند مطالب کتاب در زمینه عرفان است ولی در مواردی نیز از مباحث فلسفی و عقلی سخن به میان آمده است مانند: احوال نفس، اختیار، ادراکات باطنی، ظاهری، عقلی، انواع علل و اسباب، اصالت وجود، اعدام، اکتناه ذات، اکوان، انواع امکان، اهل فلسفه، براهین حکمیه، انواع برهان، جبر و تفویض، انواع جوهر، حقیقت وجود، انواع فاعل، ماهیت. «الحاشیه علی الاسفار (تقریرات درس اسفار)»، درسهای حضرت امام درباره کتاب اسفار اربعه ملاصدرا است که توسط یکی از شاگردان ایشان (مرحوم ملاعبد الغنی اردبیلی (ره)) تقریر شده است. این نسخه دست نویس بوده و پس از تصحیح، اینک توسط مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) آماده انتشار می باشد. این تقریرات را می توان تنها اثر مکتوب مستقل از حضرت امام در زمینه فلسفه دانست. عمده مباحث آن نیز درباره نفس، تناسخ و معاد جسمانی می باشد. «دیوان امام»، تعلیقات: علی اکبر رشاد، (تهران: مؤسسه نشر عروج)، چاپ اول، ۱۳۷۷، ۴۹۰ ص. امام در ضمن اشعار خویش، در مواردی به دوری از فلسفه و عرفان و ... اشاره می کنند و هشدار می دهند که مبدا این علوم، خود حجاب حقیقت شود. (از جمله صفحات ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۷۱، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۲۱). «ره عشق: نامه عرفانی حضرت امام»، (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره))، چاپ چهارم، پاییز ۱۳۷۳، ۴۷ ص. امام در ضمن این نامه عرفانی، به نکاتی درباره فراگیری فلسفه، موضوع آن و ... اشاره می کنند. «سر الصلوه: معراج السالکین و صلوه العارفین»، (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی)، چاپ دوم، زمستان ۱۳۷۲، (سی ۱۶۹+۹۶ ص). گروهی که حقایق عبادات و ... را از طریق عقل و فکر و برهان می فهمند (ص ۱۹-۲۰)، یکی از مراتب سجده، ادراک مقام آن است از نظر علم و برهان و فکر (ص ۱۰۱)، وجود منبسط و درک آن از طریق برهان (ص ۲۱). «شرح حدیث جنود عقل و جهل»، (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی)، چاپ اول، بهار ۱۳۷۷، ۵۰۳ ص. امام در ضمن شرح حدیث فوق به برخی نکات در زمینه فلسفه اشاره می کنند از جمله: ناتمام بودن توجیه بعضی فلاسفه درباره معنای اجاج، شناخت نفس، دام شیطان برای حکیم و عارف، قناعت نکردن به ادراکات عقلیه، نقل و نقد کلام ملاصدرا پیرامون انقطاع خوف در آخرت و رحمت و رافت الهی، سخن ارسطو پیرامون عدالت، اثبات علم فعلی حق تعالی. «شرح دعاء السحر»، (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی)، چاپ اول، بهمن ۱۳۷۴، ۲۴۳ ص. برخی عناوین فلسفی کتاب عبارتند از: ابواب الوجود، اجتماع النقیضین، اراده و اختیار، اصحاب حکمت متعالیه، اعتبار کثرت در وحدت و بالعکس، اعدام، اعیان ثابته، امکان، بسط وجود، بسیط الحقیقه، جسم کلی، جسم طبیعی، جمع بین کثرت و وحدت، انواع حقایق، عوالم عقول، انواع فاعل. «صحیفه نور: مجموعه رهنمودهای امام مینی» (۱۵)، ۲۲ جلد، (تهیه، جمع آوری و نشر: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی)، سالهای ۱۳۶۱-۱۳۶۹. ابن سینا، حسین بن عبدالله: ج (۱) ۲۶۸ (ج ۲) ۲ (ج ۸) ۷۹ (ج ۹) ۲۶، ۱۶۰ (ج ۱۴) ۲۳۴ (ج ۱۸) ۱۵۶، ۱۹۱ (ج ۲۱) ۶۸. ابن عربی، محی الدین: ج (۲۱) ۶۸. ادراک شهودی: ج (۲۱) ۶۸. ارسطو: ج (۱۸) ۱۹۰، ۱۹۱. حرکت جوهری: ج (۲۰) ۱۰۲. حکمت اشراق: ج (۲۱) ۶۸. حکمت متعالیه: ج (۲۱) ۶۸. حکمت مشاء: ج (۲۱) ۶۸. سهروردی، یحیی بن حبش: ج (۲۱) ۶۸. شهود: ج (۲۲) ۳۴۴. عقل: ج (۱) ۱۶۷، ۲۵۷ (ج ۲) ۲۲۷، ۲۳۱ (ج ۲۰) ۸۶.

فطرت: ج ۱ (۲۲۷ زج ۳) ۳، ۴ زج ۶) ۲۸۰ زج ۱۲) ۱۲۷، ۲۴۴ زج ۱۳) ۲۶۱ ج ۱۴) ۲۷، ۲۸، ۱۳۶، ۱۳۷ زج ۱۷) ۱۸ زج ۱۸) ۳۴، ۳۵، ۲۴۳ زج ۱۹) ۹۳، ۱۵۸ زج ۲۰) ۲۱۱ زج ۲۱) ۶۸ زج ۲۲) ۳۴۲. فلسفه: ج ۱) ۲۵۸ زج ۲) ۱۵۳، ۲۲۷ زج ۱۷) ۲۵۰ زج ۱۸) ۷۹، ۸۰، ۱۹۱ زج ۲۰) ۲۰، ۱۰۲، ۱۴۰ زج ۲۱) ۶۸، ۹۱ زج ۲۲) ۳۴۷. فلسفه یونان: ج ۱۷) ۲۵۱. فیلسوف: ج ۱) ۲۳۵، ۲۳۶ زج ۲) ۱۵۳، ۲۲۴، ۲۲۶. قانون علیت: ج ۲۱) ۶۸. کمونیسیم (مارکسیسم): ج ۱) ۱۶۲، ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۷۱، ۲۷۲ زج ۲) ۵، ۶، ۱۸، ۴۲، ۴۵، ۷۷، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۴۷، ۱۵۸، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۶۰ زج ۳) ۴۸، ۵۴، ۵۶، ۷۱، ۸۶، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۶۵، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۵ زج ۴) ۲۱، ۳۲، ۳۵، ۳۷، ۶۵، ۷۰، ۱۳۳، ۱۴۷، ۱۷۰، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۱۹، ۲۵۹ زج ۵) ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۲۲۰ زج ۶) ۳۴، ۱۱۴، ۲۱۹ زج ۷) ۳۲، ۸۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۳۰ زج ۸) ۳۸، ۷۶، ۷۷، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۸۱، ۱۸۷، ۲۳۷، ۲۳۸ زج ۹) ۷، ۱۰، ۸۷ زج ۱۱) ۱۰۲ زج ۱۲) ۱۹، ۱۱۹، ۱۵۵ زج ۱۳) ۲۰۸ زج ۱۴) ۶۲، ۷۱ زج ۱۶) ۱۴۳ زج ۱۷) ۱۶۲، ۲۶۰، ۲۶۷ زج ۱۸) ۱۹۲ زج ۱۹) ۱۹ زج ۲۰) ۱۱۳، ۱۲۸، ۲۲۹، ۲۳۲ زج ۲۱) ۳۰، ۴۸، ۶۶، ۶۷، ۱۰۸، ۱۹۷، ۲۰۰ زج ۲۲) ۱۴۶، ۲۹۲. مادیگری: ج ۲) ۴۵، ۴۶، ۲۲۷ زج ۴) ۲۵۲ زج ۲۱) ۶۷. مارکس، کارل: ج ۱) ۲۲۸، ۲۲۹. ماوراء الطبیعه: ج ۱) ۲۰، ۷۲، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۰ زج ۲) ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۲۲۶-۲۳۲ زج ۴) ۲۵۳ زج ۸) ۶، ۶۳، ۸۱ زج ۲۰) ۸۶، ۸۸ زج ۲۲) ۲۲۶، ۳۴۵. ملاصدرا: ج ۲۱) ۶۸ زج ۲۲) ۳۴۸. «طلب و اراده»، ترجمه و شرح: سید احمد فهردی، (تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی)، ۱۳۶۲، ۱۶۲ ص. برخی مباحث فلسفی که در کتاب ارائه شده عبارتند از: صرف الوجود دارای همه کمالات است (ص ۱۱-۱۸)، نظر ملاصدرا و امام درباره متکلم بودن خداوند (ص ۱۹-۲۶)، عینیت اراده و علم خداوند (ص ۳۰-۳۵)، رابطه مساله جبر و تفویض با بحث فلسفی علت و معلول (ص ۵۵-۶۱)، رد نظر قائلین به تفویض از طریق قانون علیت (ص ۶۲-۶۸)، رد نظریه جبر با تمسک به اصاله الوجود و... (ص ۶۹-۷۲)، خداوند صرف الوجود و صرف الکیمال و الجمال است، خوبی ها منسوب به او و شرور منتسب به غیر اوست (ص ۷۸-۹۰)، اشکالات وارده در این باره و جواب میرداماد، ملاصدرا و دیگران (ص ۹۱-۱۲۹)، تقریر قاعده «الشیء ما لم یجب لم یوجد» (ص ۱۱۳-۱۲۵)، بیان حقیقت سعادت و شقاوت و عوامل آنها از طریق برخی مباحث فلسفی (ص ۱۲۹-۱۵۸). «عدل الهی از دیدگاه امام خمینی»، (تبیان: دفتر هفدهم)، استخراج و تنظیم: معاونت پژوهشی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره))، چاپ اول، خرداد ۱۳۷۸، ۲۷۶ ص. اثبات عدل الهی از طریق برخی مباحث کلامی و فلسفی و پاسخ به شبهات پیرامون آنها. «قرآن کتاب هدایت در دیدگاه امام خمینی»، (تبیان: دفتر سیزدهم)، (استخراج، تنظیم و نشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره))، چاپ اول، آبان ۱۳۷۵، ۳۰۵ ص. اشاره به فهم علوم عقلی از قرآن توسط اندیشمندانی چون ملاصدرا. «کوثر: مجموعه سخنرانیهای حضرت امام خمینی همراه با شرح وقایع انقلاب (آبان ۱۳۵۷-۱۲ بهمن ۱۳۵۷)»، ج ۲، (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره))، چاپ اول، ۱۳۷۱، ۶۶۰ ص. محدوده ادراکات انسان نسبت به دیگر موجودات، نظر فلاسفه طبیعی درباره ادراک و کشف طبیعت و نقد آن (ص ۱۰-۱۲)، کمونیسیم و کمونیست ها (ص ۵۱-۵۲، ۴۴۴). «محرم راز: اشعار عرفانی حضرت امام خمینی سلام الله علیه و نامه امام به حجه الاسلام و المسلمین حاج سید احمد خمینی»، (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره))، چاپ چهارم، پاییز ۱۳۷۱، ۹۶ ص. امام در برخی از اشعار عرفانی خود به رها کردن عرفان و فلسفه و عقل و لزوم مست خداوند شدن اشاره می نمایند. «مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه»، مقدمه: استاد سید جلال الدین آشتیانی، (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره))، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۲، ۱۶۷+۱۴۸ ص. برخی مباحث فلسفی کتاب عبارتند از: احاطه عقل مجرد، ادراک، اسباب و مسببات، اشیاء کونیه خارجی، اعدام، اعیان ثابته، انواع انوار، انواع برهان، بسیط الحقیقه، تجوهر ذات، جوهر، انواع حقایق، حکم وحدت و کثرت، اسفار اربعه، صورت نفس، انواع وجود. «معاد از دیدگاه امام خمینی» (تبیان: دفتر سی ام)، تهیه و تنظیم: معاونت پژوهشی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، تدوین: فروغ السادات رحیم پور، (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی)، چاپ اول، خرداد ۱۳۷۸، ۴۳۸ ص. تنظیم و تدوین دیدگاه های امام

خمینی، بخصوص از جهت فلسفی، کلامی درباره معاد، تجرد نفس، تناسخ، دنیا و آخرت، بهشت و جهنم، تجسم اعمال و... «مقاله منتشر نشده در لقاءالله از امام خمینی»، در کتاب «رساله لقاءالله»، حاج میرزا جواد ملکی تبریزی (ره)، ترجمه و توضیح: سید احمد فهری، (تهران: نهضت زنان مسلمان)، اردیبهشت ۱۳۶۰، ص ۲۵۳-۲۶۰. دفاع از ملاصدرا در مقابل مخالفین ایشان، عدم تنافی حکمت و قرآن. «مناهج الوصول الی علم الاصول»، ۲ ج، (قم: تحقیق و نشر از: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی)، ۱۳۷۳، ۴۳۸ ص و ۴۱۴ ص. کتاب هر چند در زمینه اصول است لکن در مواردی به مباحث فلسفی هم اشاره کرده است. از جمله به لزوم عدم خلط میان علم اصول و فلسفه (مثلا در ج ۱، ۱۴۸، ج ۲، ۶۴)، موضوع فلسفه (ج ۱، ۴۱-۴۲)، متعلق امر و نهی، ماهیت است یا وجود (ج ۲، ۱۰۳-۱۰۸). (نامه عرفانی)، حضور، ش ۲۸ (تابستان ۱۳۷۸)، ص ۳۱۹-۳۲۵. نامه ای از امام خمینی به آقای میرزا جواد همدانی (حجت) یکی شاگردان خود که در آن ضمن وصایای عرفانی اخلاقی، صلاحیت فلسفی عرفانی وی را تایید می کنند. نامه فوق در مجله «میلا» خبرنامه ستاد بزرگداشت صدمین سال میلاد امام خمینی، ش ۱۰ (شنبه ۲۷/۶/۱۳۷۸)، ص ۲۵-۲۹ تجدید چاپ شده است. «نامه عرفانی»، میلا: خبرنامه ستاد بزرگداشت صدمین سال میلاد امام خمینی ۱، ش ۶ (۹/۶/۱۳۷۸) ص ۲۶-۲۹. نامه امام به شاگرد خود آقای سید ابراهیم خوئی (مقبره ای) که در ضمن آن صلاحیت عرفانی فلسفی او را تایید کرده اند. بخش دوم: فهرست آثار دیگران درباره اندیشه فلسفی امام قسمت اول: فلسفه آشتیانی، سید جلال الدین، «در رثای امام عارفان»، کیهان اندیشه، ش ۲۴ (خرداد-تیر ۱۳۶۸)، ص ۳-۷. اشاره به موقعیت فلسفی امام در حوزه آشتیانی، سیدجلال الدین، «دیدار با استاد سید جلال الدین آشتیانی»، متین، س ۱، ش ۲ (بهار ۱۳۷۸)، ص ۲۵۷-۲۶۷. در این مصاحبه، نکاتی در مورد سیره فلسفی امام نیز مطرح شده است. «آن سفر کرده: جنگ ادبی ویژه سالگرد رحلت حضرت امام (ره)»، (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره))، چاپ اول، بهار ۱۳۷۷. مصاحبه با آقای حداد عادل و اشاره به بعد فلسفی امام و ناشناخته ماندن آن (ص ۲۵-۲۶). احمدی، احمد، «شیوه های ادبی و هنری امام»، حضور، ش ۴ (خرداد ۱۳۷۱)، ص ۴۴-۴۵. بررسی جنبه ادبی و هنری امام و تاثیر تفکرات فلسفی ایشان. احمدی (محزون)، حیدر «تاملی در سیره علمی، اجتماعی امام خمینی (ره)»، حضور، دوره دوم، ش ۱۳ (پاییز ۱۳۷۴)، ص ۲۱۰-۲۱۸. نویسنده ضمن بررسی سیره علمی، اجتماعی امام به شان فلسفی و دیدگاههای ایشان درباره فلاسفه اسلامی و غرب نیز اشاره کرده است. احمدی، حیدر، «تجلی عرفان امام در اشعار امام»، حضور، ش ۱۷ (تابستان ۱۳۷۵)، ص ۲۶۳-۲۹۱. نویسنده ضمن بیان دیدگاههای عرفانی امام، رابطه عرفان و فلسفه را نیز از منظر ایشان مورد توجه قرار داده است. احمدی فقیه یزدی، محمد حسن، «مفهوم تردد در احادیث قدسی (بخش اول)»، کیهان اندیشه، ش ۱۱ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۶)، ص ۳۷-۴۳. نگارنده در ضمن شرح و بسط مساله تردید و تردد در کلام خداوند، نظر امام خمینی در این باره را نیز از حاشیه ایشان بر اسفار نقل می نماید. احمدی فقیه یزدی، محمد حسن، «سیری در حدیث شناسی، فقه، فلسفه و عرفان امام خمینی (ره)»، حضور، ش ۵-۶ (تابستان-پاییز ۱۳۷۱)، ص ۳۱-۳۳ و ۱۴۱. بررسی اجمالی سیره فقهی، فلسفی، عرفانی امام و آثار مکتوب ایشان. احمدی فقیه یزدی، محمد حسن، «سیری در آثار و تالیفات حضرت آیه الله العظمی امام خمینی (ره)»، ۱۶، (تهران: مرکز نشر مدرسه)، ۱۳۶۵، ۶۹ ص. استادی، رضا، «مشایخ امام خمینی رضوان الله علیه و علیهم»، کیهان فرهنگی، س ۶، ش ۳ (۶۳) (خرداد ۱۳۶۸)، ص ۸-۱۰. معرفی اساتید امام در زمینه فلسفه، فقه، عرفان و... استادی، رضا، «عرفان امام در مدیریت حکومت اسلامی»، کیهان فرهنگی، س ۷، ش ۳ (۷۵) (خرداد ۱۳۶۹)، ص ۴-۵. اشاره به شان فلسفی امام و علت ترک تدریس فلسفه توسط ایشان. امین زاده، محمد رضا، «هستی ادراکی امام خمینی (ره)»، نورعلم، دوره چهارم، ش ۷ و ۸ (۴۳-۴۴) (بهمن ۱۳۷۰ و اردیبهشت ۱۳۷۱)، ص ۱۱۸-۱۳۹. بررسی نحوه درک هستی توسط امام خمینی و نقش آن در شئون مختلف فردی، اجتماعی و سیاسی ایشان. امین زاده، محمد رضا، «نبوت و ولایت در هستی ادراکی امام خمینی (ره)»، نورعلم، دروه پنجم، ش ۵۰-۵۱ (فروردین - تیر ۱۳۷۲)، ص ۱۷۶-۲۰۱. انصاری، حمید، «یاد او، حدیث بیداری: نگاهی به زندگینامه آرمانی، علمی و سیاسی امام خمینی از تولد تا رحلت»، حضور، دوره دوم، ش ۸ (پاییز ۱۳۷۳)،

(ص ۳۲۱-۴۱۶). بررسی زندگی و آثار امام، که در ضمن آن به تحصیل و تدریس ایشان در فلسفه نیز اشاره شده است. ایازی، سید محمدعلی، «هرمنوتیک در اندیشه امام خمینی (ره): پژوهشی در اختصاصی بودن زبان قرآن»، حضور، ش ۲۳ (بهار ۱۳۷۷)، ص ۱۰۰-۱۲۱. مقاله به بررسی یکی از مباحث هرمنوتیک یعنی اختصاصی یا عدم اختصاصی بودن زبان متن دینی می پردازد و این مطلب را در باره قرآن از دیدگاه امام بررسی می کند. ایازی، سید محمد علی، «هرمنوتیک در اندیشه امام خمینی: شخصیت مفسر و تاثیر آن در تفسیر»، حضور، ش ۲۴ (تابستان ۱۳۷۷)، ص ۷۱-۷۹. بررسی اندیشه های امام درباره تاثیر شخصیت مفسر در تفسیر قرآن. ایزدپناه، عباس، «بنیانهای معرفتی احیای تفکر دینی و نگرش امام خمینی»، حضور، ش ۲۲ (زمستان ۱۳۷۶)، ص ۵۹-۸۳. مقاله فوق در ذیل محورهای: مفهوم احیای معرفت دینی، افق معرفت دینی و جایگاه گفتمان احیاء، بنیانهای فلسفی و عرفانی مقوله احیاء، بنیان های روش شناختی و بنیانهای معرفتی در آئینه تقلید و نگرش امام خمینی (ره)، به بررسی فلسفه دین شناسی امام خمینی و مساله احیاء تفکر دینی می پردازد. بصیرت منش، حمید (و دیگران)، «صحیفه دل: مطالب و خاطراتی از شاگردان حضرت امام خمینی (ره)»، (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره))، چاپ اول، خرداد ۱۳۷۷، ۱۷۰ ص. شاگردان امام در ضمن بیان خاطرات خود، نکاتی درباره تعطیلی درس فلسفه امام، برخورد امام با اساتید و شاگردان خود، پاسخ به سؤالات فلسفی و... را بیان کرده اند. (از جمله در صفحات ۲۹، ۹۷، ۵۹، ۹۴، ۹۹، ۱۴۹) تاجدینی، علی، «عشق در حکمت شعری امام خمینی»، حضور، ش ۲۶ (زمستان ۱۳۷۷)، ص ۲۱۹-۲۳۳. اشاره به دیدگاه امام درباره فلسفه و رابطه اش با عرفان. «تاملی بر احیاء تفکر دینی (مجموعه مصاحبه ها و میزگردها)»، (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره))، چاپ اول، خرداد ۱۳۷۶، ۱۶۰ ص. برخی از یاران امام در ذکر خاطرات خود اشاراتی نیز به بعد فلسفی ایشان می کنند. (از جمله در ص ۵۱-۵۲، ۹۵، ۱۱۲). جوادی آملی، عبدالله، «بنیان مرصوص امام خمینی در بیان و بنان حضرت آیه الله جوادی آملی»، گردآوری و تنظیم: محمد امین شاهجویی. (قم: مرکز نشر اسراء)، چاپ دوم، ۱۳۷۸، ۴۵۴ ص. نویسنده در ضمن بررسی سیره علمی و عملی امام، به مواردی چون رابطه عشق و عقل و برهان، ویژگی های حکمی امام و... نیز پرداخته است. حائری یزدی، مهدی، «تاملاتی گذرا درباره امام خمینی (ره)، زعامت دینی و حکومت اسلامی»، متین، س ۱، ش ۱ (زمستان ۱۳۷۷)، ص ۳۸۳-۳۸۸. آقای حائری که خود از شاگردان فلسفه امام بوده است، در این مصاحبه به تحصیل، تدریس و تاثیر فلسفه امام اشاره می کند. حجت، «محضر مردان خدا»، حضور، ش ۵-۶ (تابستان-پاییز ۱۳۷۱)، ص ۳۸. سخنان آقای حجت (یکی از شاگردان امام) درباره روش و شرایط تدریس فلسفه توسط ایشان. حسینی قائم مقامی، سید عباس، «قرآن و عرفان از منظره امام»، کیهان اندیشه، ش ۲۹ (فروردین-اردیبهشت ۱۳۶۹)، ص ۶۶-۱۰۹. نویسنده در ضمن بحث، نظرات صدرالمتالهین را درباره موضوعاتی چون رابطه ادراک با جنت و نار، شعور جمادات، نفس ناطقه و... بیان نموده و سپس آرای امام خمینی را در این زمینه ها مطرح می نماید. خمینی، سید احمد، «امام، حوزه و سیاست»، حضور، ش ۱ (خرداد ۱۳۷۰)، ص ۷-۹. اشاره به اساتید و شاگردان امام در فلسفه و وضعیت فلسفه در حوزه های علمیه آن زمان. خمینی، سیداحمد، «اولویتها در مواجهه با شرایط نوین جهانی»، حضور، ش ۲۶ (زمستان ۱۳۷۷)، ص ۶-۸. در ضمن مقاله، به شیوه امام در بیان مطالب فلسفی نیز اشاره شده است. خمینی، سیداحمد، «دلیل آفتاب: خاطرات یادگار امام»، (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی)، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۵، ۱۸۰ ص. مرحوم سید احمد خمینی در ضمن خاطرات خویش، مطالبی در باره بعد فلسفی امام و اساتید ایشان بیان کرده است. (از جمله ص ۵۸). خمینی، سید حسن، «اندیشه فلسفی امام»، کتاب «مجموعه مقالات دومین کنگره بین المللی امام خمینی و احیاء تفکر دینی»، جلد چهارم، (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره))، چاپ اول، تابستان ۱۳۷۸، ص ۲۱-۲۴. تفکر صدرایی امام و نقش آن در احیاء اندیشه دینی. ربانی گلپایگانی، علی، «جبر و اختیار از دیدگاه امام خمینی (ره)»، روزنامه رسالت (۱۳۷۷/۱۲/۳)، ص ۱۱. روحانی (زیارتی)، سید حمید، «بررسی و تحلیلی از: نهضت امام خمینی (ج ۱)، (قم: دفتر انتشارات اسلامی)، چاپ دوم، آذر ۱۳۶۱، ۹۵۷ ص. نویسنده در ضمن بررسی زندگی امام خمینی، به بعد فلسفی ایشان،

روش انتخاب شاگرد و مانند آن نیز اشاره می‌نماید. ریاحی، محمد حسین، «اولین تذکره درباره شخصیت امام خمینی»، حضور، ش ۲۸ (تابستان ۱۳۷۸)، ص ۲۴۹-۲۵۶. بررسی اولین ماخذی که در آن مطالبی درباره زندگی امام خمینی آمده است و اشاره به اساتید امام در فلسفه و رابطه ایشان با حوزه فلسفی اصفهان. زین العابدین، السید سلام، «الامام الخميني مفسرا: المعالم، الابعاد والاتجاهات المنهج»، قضایا اسلامیه، ش ۲ (سال ۱۴۱۶ هـ)، ص ۳۸۳-۴۴۲. نویسنده ضمن بررسی شیوه تفسیری امام، مساله رابطه فلسفه، عرفان و برهان را از دیدگاه ایشان بیان می‌نماید. سبحانی، جعفر، «بیان وصف تو گفتن نه حد امکان است»، کیهان فرهنگی، س ۶، ش ۳ (۶۳) (خرداد ۱۳۶۸)، ص ۲-۳. اشاره ای به اساتید، شاگردان و مشی امام در فلسفه. سبحانی، جعفر، «آشنایی با بعد علمی حضرت امام»، حوزه، ش ۳۲ (خرداد-تیر ۱۳۶۸)، ص ۱۱۳-۱۲۶. اشاره به تحصیل و تدریس فلسفه توسط امام و اساتید ایشان. سبحانی، جعفر، «جامعیت علمی و عملی امام خمینی»، کیهان اندیشه، ش ۲۹، (فرودین-اردیبهشت ۱۳۶۹)، ص ۳-۱۴. بررسی ابعاد مختلف علمی و عملی امام، از جمله در زمینه فلسفه، اساتید ایشان، و برخی مباحث فلسفی امام مثل سریان علم و تشکیک در وجود، تفکیک حقایق از اعتباریات. مقاله فوق در مجله بصائر، س ۶، ش ۲۷ (تیر ۱۳۷۸)، ص ۲۹-۳۵ تجدید چاپ شده است. سبحانی، جعفر، «امام (ره)، نمونه عمل به وظیفه»، کیهان فرهنگی، س ۷، ش ۳ (۷۵) (خرداد ۱۳۶۹)، ص ۶-۷. شان فلسفی امام و علاقه ایشان به ملاصدرا و فلسفه وی. ستاد بزرگداشت یکصدمین سال تولد امام خمینی (ره) کمیته علمی، «طرح نظام اندیشه و آراء حضرت امام خمینی (ره)»، (تهران: ستاد بزرگداشت یکصدمین سالگرد ولادت حضرت امام خمینی (ره))، مهر ۱۳۷۸، ص ۱۹. ارائه طرحی جهت شناخت نظام مند اندیشه های امام، از جمله در عرصه هستی شناسی، معرفت شناسی، معرفت دینی (از نظر برهانی فلسفی و...)، سروش، عبدالکریم، «یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری»، کتاب اول، (تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی)، ۱۳۶۰، ص ۵۷۸. اشاره به تدریس فلسفی امام و شاگردان ایشان در فلسفه (ص ۱۷۲، ۳۲۶، ۳۵۳). صدر، سیدمحمد، «نگاهی به راز و رمز رهبری امام»، حضور، دوره دوم، ش ۱۲ (تابستان ۱۳۷۴)، ص ۱۰۲-۱۱۱. نویسنده درصدد بررسی علل و عوامل اقبال مردم به امام خمینی است که در ضمن آن به بعد فلسفی ایشان هم اشاره کرده است. ضیایی، علی اکبر، «فلسفه در عصر امام خمینی (ره)»، حضور، ش ۴ (خرداد ۱۳۷۱)، ص ۶۸-۶۹. بررسی اجمالی وضعیت فلسفه در حوزه های علمیه در دوران قبل از پیروزی انقلاب اسلامی. این مقاله همچنین در کتابی از همین نویسنده با عنوان «نقش امام خمینی در احیاء تفکر فلسفی» (ص ۱۷-۳۲) به چاپ رسیده است. ضیایی، علی اکبر، «نقش امام خمینی در احیاء تفکر فلسفی»، (تهران: قدر ولایت)، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۸۰. این کتاب از معدود نوشته های مستقل در باره فلسفه از دیدگاه امام خمینی است عناوین کلی کتاب عبارتند از: وضعیت فلسفه در عصر امام خمینی (ره)، فلسفه یونان، غرب و اسلامی از دیدگاه ایشان، مباحث فلسفی در آثار امام خمینی. ضیایی، علی اکبر، «المباحث الفلسفیه فی کتابات الامام الخميني»، الثقافه الاسلاميه (مجله تصدرا المستشاريه الثقافيه للجمهوريه الاسلاميه الايرانيه بدمشق)، ش ۴۳ (ذوالقعدة-ذوالحجه ۱۴۱۲ هـ)، ص ۱۱۵-۱۲۷. بررسی برخی مباحث فلسفی مطرح شده در کتب امام، مانند: اثبات وجود خداوند، قاعده بسیط الحقیقه کل الاشياء، عدم تعلق گرفتن قدرت به ممتعات، حل تعارض بین قاعده «الشیء مالم یجب لم یوجد» و اختیار، علم به غیب، بقاء روح پس از مرگ، درجات مقامات معنوی. ضیایی، علی اکبر، «الفلسفه عند الامام الخميني»، التوحید، س ۱۰، ش ۶۰ (محرم و صفر ۱۴۱۳ هـ)، ص ۴۱-۵۴. بررسی نظرات امام درباره فلسفه یونان، فلسفه غرب و فلسفه اسلامی، امام و حکمت متعالیه، عدم تعارض بین فلسفه و قرآن. قادری، سیدعلی، «خمینی روح الله: زندگینامه امام خمینی بر اساس اسناد و خاطرات و خیال»، ج ۱، (تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره))، چاپ اول، مهر ۱۳۷۸، ۴۶۲ ص. اشاره به اساتید امام در فلسفه، آشنایی ایشان با فلسفه غرب و... (ص ۳۸۸-۴۰۶). قاسمی، محمدرضا، «سیری در تقریرات درس فلسفه امام خمینی (ره)»، حضور، ش ۵-۶ (تابستان-پاییز ۱۳۷۱)، ص ۱۳-۲۱. تقریرات درس فلسفه امام (شرح اسفار مبحث نفس) که توسط مرحوم عبدالغنی موسوی اردبیلی نگارش یافته و توسط آقای قاسمی تصحیح و تدوین شده است. در این درس، پس از

ذکر اقسام تناسخ و ادله قائلین به آن، همه انواع تناسخ با دلیل و برهان ابطال می‌گردد. علاوه بر آن یک تصویر جامع از نظام عالم وجود، و ذومراتب بودن نفس مطرح شده، غایت عقل نظری و عقل عملی، ماهیت کلیه، کیفیت حرکت موجودات، حرکت نفس و نزاع قائلین به اصالت ماهیت و اصالت وجود نیز مورد بحث قرار گرفته است. قاسمی، محمدرضا، «شرح اسفار حضرت امام خمینی ۱ پیرامون نفس و تناسخ»، این نوشته، پایان نامه کارشناسی ارشد آقای قاسمی است که در رشته فلسفه و کلام اسلامی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران انجام گرفته است. قمی، محسن، «تبیین فلسفی نامه تاریخی امام به گورباچف»، بصائر، س ۶، ش ۲۷ (تیر ۱۳۷۸)، ص ۱۶۲-۱۶۴. کهریزی، مهوش، «حقیقت و خلافت انسان کامل از دیدگاه حضرت امام خمینی (ره)»، (۱۷) پایان نامه خانم کهریزی در گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران ۷۴-۱۳۷۳. گوهری، محمدجواد، «جلوه وحدت در جام علم و عرفان: گذری و نظری به کتاب چهل حدیث (از امام خمینی (ره))»، حضور، ش ۲ (آبان ۱۳۷۰)، ص ۶۵-۶۹. بررسی کتاب چهل حدیث امام از نظر ادبی، عرفانی، فلسفی و... مرتضوی لنگرودی، سیدمحمدحسن، «جواهر الاصول»، الجزء الاول، (تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی)، چاپ اول، خرداد ۱۳۷۶، ۳۷۶ ص. شیوه امام در پرهیز از دخالت دادن مسائل فلسفی در اصول و مواردی از آن، تبیین دو قاعده الواحد و نقد ارتباط آن با موضوع علم. مؤذن جامی، محمدهادی، «گزیده آرای نقادانه امام خمینی در عرفان»، کیهان اندیشه، ش ۳۵ (فروردین-اردیبهشت ۱۳۷۰)، ص ۷۵-۱۰۲. نویسنده برخی از نقدهای امام خمینی بر نظرات عرفانی، حکمی و کلامی دیگران را ارائه نموده است. مواردی چون: تقسیم اسماء الهیه به ذاتی و صفاتی و افعالی، وجود منبسط، اراده خداوند، منشا بداء، اسفار اربعه، وجود ظلی، مساله ادراک و... نایش، الکساندر، «نگاهی دوباره به عرفان امام خمینی و میراث فلسفه عرفانی اسلامی»، عباس امام. کیهان اندیشه، ش ۷۱ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۶)، ص ۳-۲۷. هادوی تهرانی، مهدی، «هرمنوتیک و اندیشه های تفسیری امام خمینی»، بخش اول: هرمنوتیک چیست؟ حضور، ش ۲۶ (زمستان ۱۳۷۷)، ص ۱۷۸-۱۹۴. بخش دوم: نگاهی هرمنوتیکی به اندیشه های تفسیری امام. حضور، ش ۲۷ (بهار ۱۳۷۸)، ص ۱۲۰-۱۳۵. هاشمی، سیدمحمد، «زندگینامه و سیره علمی امام خمینی (ره)»، کتاب «المکاسب المحرمه» الجزء الاول، نویسنده: امام خمینی، ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ اول، ۱۳۷۳ ش. نویسنده در مقدمه ای که بر کتاب فوق نوشته ضمن بررسی روش علمی و اجتهادی امام، به مواردی چون پرهیز ایشان از دخالت دادن علوم عقلی و فلسفی در فقه و علوم نقلی اشاره کرده است. هالیس، لیبرس، «سخنان فلسفی اخلاقی آیت اله خمینی»، (۱۸) (اسپانیا: دانشگاه بیلویوتیکا) ۱۹۸۸، ۱۹۰ ص. کتاب فوق به زبان اسپانیولی می‌باشد. قسمت دوم: امام و فلسفه سیاست باقر، حیدر، «ولایت فقیه (امام) خمینی و فلسفه سیاسی اسلام» (۱۹)، (بی‌جا)، (بی‌تا). کتاب فوق به زبان انگلیسی می‌باشد. البدور، سلمان، «خداشناسی و خودشناسی»، حضور، ش ۱۷ (پاییز ۱۳۷۵)، ص ۱۸۹-۲۰۳. نویسنده مقاله (که استاد دانشگاه اردن است) ضمن بیان اینکه نظریه ولایت فقیه امام خمینی (ره) برگرفته از مفهوم انسان کامل در فلسفه و عرفان اسلامی قدیم و تفکر سیاسی اسلامی است، نظریات خاص عرفانی امام را با اندیشه سیاسی ایشان پیوند می‌دهد. بونو، یحیی، «انقلاب اسلامی پرتوی از افکار عرفانی و فلسفی امام خمینی: در غرب انسان محدود است به فیزیک و بعد دنیوی» (گفتگو با «یحیی بونو» محقق فرانسوی) گفتگو از: سهراب هادی، حضور، ش ۱۲ (تابستان ۱۳۷۴)، ص ۶۸-۸۷. این اندیشمند فرانسوی در مصاحبه خود اجمالا به تاثیر افکار عرفانی، فلسفی امام در انقلاب اسلامی پرداخته است. لازم به ذکر است که رساله دکترای وی در دانشگاه سوربن فرانسه در زمینه فلسفه و عرفان امام خمینی می‌باشد. (مصاحبه فوق در کتاب «امام خمینی و جهان معاصر» از موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، خرداد ۱۳۷۵، ص ۱۱۳-۱۳۰ تجدید چاپ شده است). بونو، یحیی، «معرفی پژوهشهای برگزیده الهیات در آثار فلسفی و عرفانی امام خمینی (ره)»، روزنامه ایران، ش ۱۴۲۸ (۱۳۷۸/۱۰/۲۳)، ص ۹. حجتی کرمانی، محمدجواد، «وحدت از دیدگاه عرفانی فلسفی و سیاسی امام خمینی (ره): بخش دوم: وحدت بین الادیان»، حضور، ش ۲۳ (بهار ۱۳۷۷)، ص ۸۴-۹۹. الحسینی، السید عباس، «الجدور الفلسفیه للفکر المثالی»، التوحید، س ۱۲، ش ۶۷ (ربیع

الاول-ربیع الثانی ۱۴۱۴ هـ)، ص ۱۷۱. بررسی مبانی فلسفی جامعه آرمانی از دیدگاه متفکران و ارتباط آن با انسان آرمانی و نمونه از دیدگاه امام خمینی. خالقی، معصومه، «اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)»، کتاب ماه (ویژه یکصدمین سال تولد امام خمینی (ره)) (۳۰ فروردین ماه ۱۳۷۸)، ص ۲۵-۳۰ و ۸۶. بررسی رابطه دین و سیاست و دلایل امام بر آن مساله ولایت فقیه و شرایط آن از دیدگاه امام خمینی. دولت آبادی، فیروز، «امام خمینی منادی حکومت مطلوب و سیاستمدار مطلوب»، حضور، دوره دوم، ش ۱۵ (بهار ۱۳۷۵)، ص ۱۲۴-۱۳۷. مقایسه دیدگاه های امام خمینی و برخی فلاسفه دیگر از جمله افلاطون درباره حکومت و حاکم مطلوب. سروش محلاتی، محمد، «امام خمینی و احیاء خاستگاه الهی دولت: بررسی دو تفسیر از حاکمیت الهی»، روزنامه جمهوری اسلامی (۱۷-۱۹/۳/۱۳۷۷). صاحبی، محمدجواد، «سیر تحول فلسفه سیاسی در اسلام»، کیهان اندیشه، ش ۲۴ (خرداد-تیر ۱۳۶۸)، ص ۳۱-۴۰. بررسی تحولات انجام گرفته در قلمرو فلسفه سیاسی اسلام از رحلت پیامبر اکرم (ص) تا امام خمینی. صاحبی، محمدجواد، «نقش امام خمینی در تدوین و تنقیح فلسفه سیاسی»، کیهان اندیشه، ش ۲۹ (فروردین-اردیبهشت ۱۳۶۹)، ص ۱۳۰-۱۴۲. سیری در مساله حکومت و ولایت در انظار متفکران اسلامی و بررسی نقش مهم امام در نوسازی و تحول فلسفه سیاسی اسلام. طاهایی، سیدجواد، «تاملی درباره مفهوم جامعه از دیدگاه امام خمینی (ره)»، حضور، دوره دوم، ش ۱۳ (پاییز ۱۳۷۴)، ص ۱۳۸-۱۶۳. نویسنده هر چند معتقد است امام یک «فیلسوف اجتماعی با اندیشه های پیچیده» نبود لکن سعی در بازنمایی جلوه هایی از اندیشه فلسفی امام درباره جامعه دارد. طریقی، سیدمحمد، «درآمدی بر فلسفه سیاسی اسلام و حکومت اسلامی»، حضور، ش ۲۳ (بهار ۱۳۷۷)، ص ۲۳۹-۲۶۵. نویسنده در ضمن بررسی فلسفه سیاسی اسلام در باب حکومت، دیدگاه های امام خمینی را نیز مورد توجه قرار می دهد. قاضی زاده، کاظم، «پژوهشی در خطوط کلی اندیشه های سیاسی امام خمینی (قسمت اول)»، روزنامه جمهوری اسلامی، (۱۰، ۱۱، ۱۲/۵/۱۳۷۳). قاضی زاده، کاظم، «دین و سیاست از دیدگاه امام خمینی (ره)»، (۱) اندیشه دانشجو، س ۲، ش ۱۷ (آبان ۱۳۷۵)، ص ۳-۶. الکیلانی، عدنان، «عدالت بدون اسلام وجود ندارد»، مصاحبه کننده: ابوالفضل مروی، حضور، ش ۲۶ (زمستان ۱۳۷۷)، ص ۳۱-۴۲. مصاحبه با آقای الکیلانی (متخصص حقوق بین الملل از کشور اردن) درباره نظرات امام خمینی (ره) از جمله در زمینه فلسفه سیاسی ایشان درباره حکومت. گزایوه، ژان ماری، «اصول سیاسی فلسفه اجتماعی و مذهبی آیت الله خمینی» (۲۰)، (پاریس: فرانسه)، ۱۹۸۰، ص ۱۶۴. کتاب فوق به زبان فرانسه می باشد. گنجی، اکبر، «دولت دینی و دین دولتی: دو قرائت امام خمینی از نظریه ولایت فقیه»، کیان، س ۸، ش ۴۱ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۷)، ص ۱۸-۲۹. این مقاله در نوشته زیر مورد نقد و بررسی قرار گرفته: مهدی زادگان، داود، «نقد مقاله دولت دینی و دین دولتی»، حضور، ش ۲۴ (تابستان ۱۳۷۷)، ص ۱۴۳-۱۷۸. لک زایی، نجف، «امام خمینی، احیاگر اندیشه حکومت اسلامی»، حضور، دوره دوم، ش ۹ (زمستان ۱۳۷۳)، ص ۱۵۴-۱۶۸. بررسی وجوهی از اندیشه سیاسی که توسط امام خمینی احیا شده، در حوزه فلسفه سیاسی ایشان. لی، رابرت دی، «انقلاب اسلامی و اصالت»، ترجمه: مهرداد وحدتی دانشمند، حضور، دوره دوم، ش ۹ (زمستان ۱۳۷۳)، ص ۹۶-۱۱۸. نویسنده برای تحلیل انقلاب اسلامی در چارچوب متدلورژی غرب، سعی می کند انقلاب اسلامی را از نقطه نظر اصالت و از طریق مقایسه بین آراء فلاسفه غربی و شخصیت های اسلامی چون امام خمینی مورد بررسی قرار دهد. مارتین، ونسا، «مقایسه نظریه ولایت فقیه آیه الله خمینی و شرح ابن رشد بر جمهوری افلاطون»، مترجم: سیما حاج حریری، حضور، ش ۱۷ (پاییز ۱۳۷۵)، ص ۲۱۶-۲۳۷. نویسنده که استاد دانشگاه آکسفورد انگلستان است در این مقاله به مقایسه آراء و نظرات امام خمینی و ابن رشد می پردازد. مصطفوی، زهرا، «استقلال سیاسی از نگاه حضرت امام (ره)» (۲۱)، ندا، س ۴، ش ۱۴ (بهار ۱۳۷۳)، ص ۳۶-۴۵. مصلح زاده، مصطفی، «امام خمینی، سکولاریسم و تئوکراسی» (۲۲)، اندیشه دانشجو، س ۲، ش ۱۷ (آبان ۱۳۷۵)، ص ۱۴-۱۷. منصور نژاد، محمد، «بررسی تطبیقی جایگاه مردم در اندیشه ولایت مطلقه فقیه با فلسفه سیاسی فارابی» (۲۳)، پایان نامه تهیه شده در گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران. الهاشمی، السید کامل، «اشراقات الفلسفه السیاسیه فی فکر الامام الخمينی (ره)»، (قم: سلسله کتاب قضایا اسلامیة

معاصره، الکتاب الاول)، ۱۴۱۸ هـ، ۱۱۶ ص. بررسی فلسفه سیاسی امام خمینی درباره انسان، جامعه، امت، فرهنگ و تبلیغ، تربیت و تعلیم و... برای معرفی و نقد این کتاب ر.ک: محمدی، مهدی، «مدخل للفلسفه السياسيه في فكر الامام الخميني»، التوحيد، س ۱۶، ش ۹۳ (ذوالقعدة ۱۴۱۸ هـ)، ص ۲۲۷-۲۳۹. و مجله حضور، ش ۲۵ (پاییز ۷۷)، ص ۲۸۰-۲۸۳. و مجله مرآه الکتب، س ۴، ش ۴۶ (شعبان ۱۴۱۸ هـ)، ص ۲۲-۲۴. الهاشمی، السید کامل، «الانسان و المجتمع و الدين في الفلسفه السياسيه للامام الخميني»، التوحيد، س ۱۶، ش ۹۰ (جمادی الاولى ۱۴۱۸ هـ)، ص ۳۲-۵۵. بررسی عرفان، فلسفه و سیاست به عنوان سه عامل مهم در فلسفه سیاسی امام خمینی. قسمت سوم: امام و فلسفه تعلیم و تربیت اکرمی، سید کاظم، «امام خمینی، فیلسوف بزرگ تربیتی: با تاکید بر روشهای تربیتی آن حضرت»، حضور، دوره دوم، ش ۸ (پاییز ۱۳۷۳)، ص ۱۲۹-۱۶۰. مقاله ابتدا به تعریف فیلسوفان تربیتی می پردازد و در ادامه اهداف و روش های تعلیم و تربیت از دیدگاه امام خمینی را بیان می نماید. مقاله فوق در کتاب «مجموعه مقالات کنگره بررسی اندیشه و آثار تربیتی حضرت امام خمینی (ره)»، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۱۸۷-۲۱۷ نیز چاپ شده است. راه چمنی، محمدرضا، «سیمای تعلیم و تربیت اسلامی در آینه تفکرات امام خمینی (ره)» (۲۴)، عنوان پایان نامه تهیه شده در گروه تاریخ و فلسفه و تعلیم و تربیت دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، سال ۱۳۷۵. رجبی، حسین «تاثیر نگرشهای فقهی، فلسفی و عرفانی امام خمینی بر تعلیم و تربیت». (۲۵) شعبانی ورکی، بختیار، «انسان شناسی و کاربرد آن در تعلیم و تربیت از دیدگاه امام خمینی (ره)»، مجموعه مقالات کنگره بررسی اندیشه و آثار تربیتی حضرت امام خمینی (ره)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۲۵-۳۵. بررسی مساله انسان از زاویه منطقی فلسفی و رابطه آن با اندیشه های امام در تعلیم و تربیت. فلبنش، منوچهر، «مقایسه دیدگاه های تربیتی امام خمینی و مرحوم علامه سیدمحمد حسین طباطبائی» (۲۶)، پایان نامه تهیه شده در دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تربیت مدرس (۱۳۷۶). قرائی، فیاض، «تاثیر نگرشهای فقهی و فلسفی و عرفانی حضرت امام خمینی (ره) بر تعلیم و تربیت» (۲۷)، از مقالات ارائه شده به کنگره بررسی اندیشه و آثار تربیتی امام خمینی (ره) منافی اناری، سالار، «نگاهی به برخی از نظرات فلسفی و عرفانی امام خمینی (ره) در زمینه تعلیم و تربیت»، کتاب: مجموعه مقالات کنگره آثار و اندیشه تربیتی حضرت امام خمینی (ره). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول ۱۳۷۴، ص ۱۷۷-۱۸۶. پی نوشتها: ۱- برای اطلاع بیشتر در این باره ر.ک: جعفر سبحانی، «جامعیت علمی و عملی امام خمینی»، کیهان اندیشه، ش ۲۹ (فروردین اردیبهشت ۱۳۶۹)، ص ۳-۱۴. ۲- محمد حسن مرتضوی لنگرودی: «جواهر الاصول»، ج ۱، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص ۱۷. ۳- از جمله ر.ک: صحیفه نور، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ج ۱۸، صص ۱۹۰-۱۹۱ و ج ۲۱، ص ۶۸ و... ۴- همان، ج ۲۱، ص ۹۱. ۵- همان، ج ۱۸، ص ۷۹. ۶- امام خمینی: «آداب الصلوه»، تصحیح و پاورقی: سید احمد فهري، انتشارات پیام آزادی، چاپ اول، ۱۳۶۸، ص ۱۸۵. ۷- امام خمینی: «نامه ای از امام موسوی کاشف الغطاء»، (بی نا)، ۱۳۵۶، ص ۲۱۴. ۸- صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۲۶. ۹- امام خمینی: «تفسیر سوره حمد»، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، بهار ۱۳۷۵، ص ۱۱۲. ۱۰- سیدعلی قادری: «خمینی روح الله»، ج ۱، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، مهر ۱۳۷۸، ص ۴۰۳. ۱۱- جعفر سبحانی: «بیان وصف تو گفتن نه حد امکان است»، کیهان فرهنگی، س ۶، ش ۳ (۶۳)، خرداد ۱۳۶۸، ص ۲-۳. ۱۲- مهدی حائری یزدی، «تاملاتی گذرا درباره امام خمینی، زعامت دینی و حکومت اسلامی» متین، س ۱، ش ۱، زمستان ۱۳۷۷، ص ۳۸۴. ۱۳- مجموعه مقالات دومین کنگره امام و احیاء تفکر دینی، ج ۴، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص ۱۳۲-۱۳۳. ۱۴- مجله نمایه، ش ۹، تیر ۱۳۷۱، ص ۳۷. ۱۵- با استفاده از کتاب «مفتاح صحیفه» تهیه شده در مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره). ۱۶- مجله حضور، ش ۵-۶، ص ۳۳ و ۱۱۱. ۱۷- کتاب ماه ویژه نامه یکصدمین سالگرد تولد امام (۳۰ فروردین ۷۸)، ص ۳۱. ۱۸- کتاب ماه ویژه یکصدمین سال تولد امام خمینی، ۳۰/۱/۷۸، ص ۸۲. ۱۹- همان، ص ۷۹. ۲۰- همان، ص ۸۱. ۲۱- مجله نمایه، ش ۳۲، ص ۵۳. ۲۲- مجله نمایه، ش ۶۰، ص ۲۳. ۲۳- کتاب ماه ویژه یکصدمین سال تولد امام خمینی (۳۰/۱/۷۸)، ص ۳۳. ۲۴- کتاب ماه ویژه یکصدمین

سال تولد امام خمینی (۳۰ فروردین ۷۸)، ص ۳۱. ۲۵- مجله حضور، ش ۸، پاییز ۱۳۷۳، ص ۳۱۴. ۲۶- کتاب ماه (ویژه نامه یکصدمین سال تولد امام خمینی) (۳۱/۱/۷۸)، ص ۳۲. ۲۷- مجله حضور، همان، ص ۳۱۵. منابع مقاله: فصلنامه نامه مفید، شماره ۲۰، رحمتی، حسینعلی؛

جایگاه عشق در عرفان امام خمینی رحمه الله

جایگاه عشق در عرفان امام خمینی رحمه الله چکیده رسیدن به بالاترین مقامات معرفت و کمال روحانی، پیوسته از اهداف بلند انسانهای عارف بوده است. در اندیشه این انسانها، محبت رمز رسیدن به این مرحله از تعالی و کمال روحانی است که از آن در آثار خود به «حب»، «عشق»، «محبوب» و «معشوق» یاد کرده اند. مقدمه عارفان وارسته و سالکان طریقت و دریافتگان حقیقت و بزرگان معرفت، عشق را خمیر مایه جهان هستی دانسته و چرخش عالم را بر مدار حب تبیین می کنند. (فصوص الحکم: ۲۰۳) و راز آفرینش و منشأ ظهور و تجلی کاینات را عشق و حب الهی می دانند. از آنجا که حق تعالی محب ذات خویش است، چنین حبی مستلزم آن است که آثار مربوط به ذات نیر محبوب باشد و در نتیجه، این عشق به ذات پیامدی زیبا و آمیخته به محبت دارد که همان تحقق نظام هستی است. حدیثی است به نقل از حضرت داوود نبی علیه السلام که چون از حضرت حق علت آفرینش و رمز و راز خلقت را جویا شد، خداوند متعال در پاسخ فرمود: «كُنْتُ كُنْزًا مَخْفِيًا، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرَفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرَفَ». (مجلسی، ۱۴۰۳: ۸۴/۱۹۹ ح ۶؛ ابن عربی، ۱۴۱۸: ۳۱۸) مولوی نیز به این حدیث چنین اشاره کرده است: گنج مخفی بد زپُری چاک کردخاک را روشن تر از افلاک کرد در این حدیث شریف اشاره ای لطیف به راز خلقت شده و با مقدم داشتن کلمه حب بر معرفت، عشق و حب را مفتاح عالم هستی معرفی کرده است. خداوند متعال پس از بیان «كُنْتُ كُنْزًا مَخْفِيًا» که به مقام غیب الغیوبی اشاره دارد، عبارت «أَحْبَبْتُ» را بر موارد دیگر مقدم می دارد و بزرگان معرفت چنین برداشت کرده اند که حب و عشق عامل پیدایی و علت العلل ظهور آفرینش است. آنان محور عالم و مدار گردش هستی را عشق می دانند و بر این باورند که: «لولا-العشق ما تكون متكون». (دماوندی، ۷۶۷) محیی الدین بن عربی، بنیان گذار عرفان نظری، به صراحت می گوید: «فلولا هذه المحبة ما ظهر العالم في عینه فحرکتة من العدم الى الوجود حركة حب الموجد لذلك»؛ یعنی اگر چنین محبت و عشقی نبود، هرگز عالم و جهان هستی ظهور نمی یافت. امام خمینی رحمه الله نیز بر این باور است که ظهور تمام حقایق در حضرات خارجی، به مقدرات آنها در حضرت علمی بستگی دارد و تقدیر در حضرت علمیه، به حب ذاتی است و اگر این حب و محبت نبود، هیچ موجودی از موجودات ظهور نمی یافت و احدی به کمال واصل نمی شد. (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۷۱) و همین حب ذاتی است که مدیر و مدبر ملک و ملکوت است. (چهل حدیث، ۷۶) بدین ترتیب، طبق عقیده امام رحمه الله هم ایجاد موجودات و هم ابقای آنها وابسته به حب ذاتی است و چنین حبی هم علت موجد و هم علت مبقیه است. امام رحمه الله از این دو ساحت به ایجاد و ایصال موجودات به کمال، تعبیر کرده اند: «ولولا- ذلك الحب، لما يظهر موجود من الموجودات ولا- يصل احد الى كمال من الكمالات؛ فان بالعشق قامت السموات»؛ (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۷۱) اگر حب ذاتی حق تعالی نبود، هیچ موجودی از موجودات پا به عرصه هستی نمی گذاشت و هیچ پدیده ای به کمال مطلوبش نمی رسد، و همانا آسمان ها بر پایه عشق استوار است. پس نظام آفرینش، از دیدگاه امام رحمه الله چه در ایجاد و چه در بقا در پرتو عشق است. امام رحمه الله با بیان زیبا و شاعرانه خویش این دو ساحت را چنین معرفی می کنند: من چه گویم که جهان نیست بجز پرتو عشق والجلالی است که بر دهر و زمان حاکم اوست (دیوان امام ۶۲) ساکنان در میخانه عشقیم مداماز ازل مست از آن طرفه سبوئیم همه (همان، ۱۷۹) امام رحمه الله در مصباح الهدایه، در بحث حضرات خمس، جهان هستی را مرهون فیض اقدس و تجلی نخستین حق می دانند که به واسطه حب ذاتی به وجود آمده و متذکر می شوند که خدا ذات خود را در آینه صفات شهود می کند و سپس به ظهور این عالم و عوالم دیگر می پردازد. (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۱) اما باید دانست که نقش آفرینی

عشق به اینجا خاتمه نمی یابد، بلکه همچنان که عشق عامل خلقت و راز آفرینش به شمار می آید و پیدایی جهان وامدار و مدیون عشق خدا به جمال و جلال خویشتن است، هم چنین عامل هدایت و استكمال موجودات به ویژه انسان به سوی خالق هستی است؛ یعنی همچنان که عشق در قوس نزول کارساز است در قوس صعود نیز مهم ترین عامل و محرک است. به عبارت دیگر، اگر قوس نزول را تعبیری از عرفان نظری و قوس صعود را تعبیری برای عرفان عملی بدانیم، برای تکمیل دایره وجود و تحقق یافتن آیه شریفه «انا لله و انا الیه راجعون» (بقره، ۲/۱۵۶) در سیر و سلوک عاشقانه، وجود محبت امری حتمی است؛ و این عشق است که سالک طریق الی الله را برمی انگیزد که قوس صعود را بپیماید تا آغاز و انجام این حلقه به هم پیوندد و نظام آفرینش به غایت خود برسد. بر همین اساس، در بحث سیر و سلوک در همه آثار اهل معرفت به این نکته تصریح شده که انگیزه چنین حرکتی، از مبدأ تا مقصد، چیزی جز عشق و محبت نیست زیرا انسان فطرتاً عاشق کمال مطلق است و اگر خود را بشناسد درمی یابد عاشقی است که در راه بی پایان عشق قدم نهاده و هر لحظه به محبوب خویش نزدیک تر می شود. از این رو، امام رحمه الله چنین سروده است: عالم عشق است هر جا بنگری از پست و بالاسایه عشقم که خود پیدا و پنهانی ندارم هرچه گوید عشق گوید، هرچه سازد عشق سازد من چه گویم، من چه سازم، من که فرمانی ندارم (دیوان امام، ۱۰۵) بدین ترتیب، عشق مرکب راهواری است که او را به محبوب مطلق می رساند و با گذر از فهم نیست های هست نما، خود را از قید و بند ماسوی الله می رهاند و از هرگونه کثرت طلبی و شرک رها می سازد و به حقیقت توحید رهنمون می شود. و هنر انسان شدن در فهم این حقیقت است. عین القضاء همدانی معتقد است که هر کس عاشق نیست، خود بین، پرکین و خود رأی است و آرزو می کند که ای کاش همه جهانیان عاشق بودند تا همه زنده و با درد بودند. (تمهیدات، ۹۹۹۸؛ سخن عشق، ۵۸-۵۹) بنابراین، قوس نزول و صعود عرفانی با عشق همراه است. هم تجلیات الهی در قوس نزول زاییده عشق و محبت است و هم سالکان در قوس صعود، با عشق در سلوکند. و این قوس صعودی لازم و ضروری است زیرا هنگامی که موجودات، به هنگام نزول، تعین یافتند، بی شک، در اثر حدّ و محدودیت و ضعف و عدم، از جمال مطلق الهی محجوب ماندند و گرفتار حجاب های ظلمانی و نورانی شدند و برای رها شدن از این حجاب ها قوس صعود ضروری است تا به هدایت برسند و از ایّات نورانی برهند و این امر با عشق میسر است. پس به جاست که عشق را بهترین هادی و هدایت گر انسان و راهگشای سیر و سلوک و عرفان اصیل بدانیم و به معجزه عشق تا آن حد ایمان داشته باشیم که: خواست از فردوس بیرونم کند خوارم کند عشق پیدا گشت و از مُلک و مُلک پَران نمود (دیوان امام، ۱۱۵) در پایان، همه جویندگان راه حقیقت را به پیمودن این راه لذت بخش و دل نشین دعوت می کنم که ارادتی بنمایند و سعادتی ببرند. (۱) این نوشتار، رسالت تبیین دیدگاه امام راحل رحمه الله را در باب عشق بر عهده دارد. امید است برای خوانندگان، به ویژه نسل جوان مفید واقع شود. تعریف ناپذیری عشق دانشمندان و متفکران درباره عشق بسیار سخن گفته و کوشیده اند تا به سبک و سلیقه خویش آن را تبیین و توصیف کنند، لیکن اکثر آنان اعتراف کرده اند که حقیقت عشق به شکل منطقی غیرقابل تعریف است و همه تعریف ها شرح الأسمی هستند. محیی الدین بن عربی معتقد است که امور قابل فهم دو گونه اند: برخی تعریف شدنی اند و برخی تعریف نشدنی، و محبت از امور تعریف نشدنی است و کسی این حقیقت متعالی را می شناسد که لذت آن را چشیده باشد. (ابن عربی ع ۲/۳۲۱: ۱۴۱۸) از این رو، ایشان بر این باورند که عشق و حبّ ذوقی است و حقیقت آن قابل درک نیست و فقط می توان به توصیف آن پرداخت و بر مبنای ذوق و دریافت شخصی خود از آن سخن گفت. به همین دلیل، آن بزرگوار می فرماید: «واختلف الناس فی حدّه فما رأیت احدا حدّه بالحدّ الذاتی بل لایتصور ذلک فما حدّه إلا بنتایجه و آثاره و لوازمه و لاسیما و قد اتّصف به الجناب العزیز و هو الله؛ (همان، ۳۲۰) مردم در تعریف محبت اختلاف نظر دارند و من هیچ کس را ندیدم که از محبت تعریفی ذاتی و حقیقی ارائه کند زیرا چنین تعریفی برای محبت متصور نیست، بلکه می توان از آثار و نتایج و لوازم آن سخن گفت، به ویژه این که خداوند خود را به این صفت توصیف کرده است. کلاباذی (متوفای، ۳۸۰ ه. ق.) معتقد است که محبت قابل تعریف نیست و هرکسی در این باره سخن

گفته باشد به وصف و ویژگی‌ها یا تأثیرات آن یا افعال محبتان پرداخته است. (مستهلی نجار، ۱۳۶۳: ۳۴۹) حضرت امام رحمه الله نیز با سایر بزرگان اهل معرفت در این موضوع هم داستانند و معتقدند که عشق و محبت خارج از حدّ تعریف است و برای آن تعریف کامل و جامع قابل تصور نیست. از این رو، چنین می‌سراید: «و چه افراشته شد در دو جهان پرچم عشق آدم و جن و ملک مانده به پیچ و خم عشق عرشیان ناله و فریاد کنان در ره یارقدسیان بر سر و بر سینه زنان از غم عشق (دیوان امام، ۱۳۴) توصیف عشق یکی از مسائل اصلی و اساسی عرفان است. هیچ کتاب یا رساله عرفانی یافت نمی‌شود که سطر یا شطری درباره عشق سخن نگفته باشد، لیکن گفت گو و سخن راندن درباره مقام عشق بسی سخت و دشوار است. هرچه گویم عشق را شرح و بیانچون به عشق آیم خجل‌گردم از آن چون قلم اندر نوشتن می‌شتافتچون به عشق آمد قلم بر خود شکافت چون سخن در وصف این حالت رسیدهم قلم بشکست و هم کاغذ درید عقل در شرحش چو خر در گل بختش شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت (مثنوی معنوی، دفتر اول، ۱۰) عشق دریای بیکرانی است که قطره‌های آن قابل شمارش نیست و در گفت و شنود نمی‌گنجد. در ننگجد عشق در گفت و شنود عشق دریاست قعرش ناپیداست (مثنوی معنوی) عشق موضوعی است که نه قلم طاقت نوشتن آن را دارد و نه کاغذ توان ثبت آن را، و نه زبانی قدرت بیان آن را و همه به این مطلب اعتراف کرده‌اند. خواجه حافظ می‌گوید: سخن عشق نه آن است که آید به زبانشاقیا می‌ده و کوتاه کن این گفت و شنود و در جای دیگر می‌گوید: قلم را آن زبان نبود که سرّ عشق گوید بازورای حدّ تقریر است شرح آرزومندی امام راحل رحمه الله نیز معتقد است که قلم توانایی ترسیم عشق را ندارد و در ترسیم آن بر خود می‌شکافد. (صحیفه نور رحمه الله، ۲۱/۱۴۷) درست است که تعریف و چیستی حقیقی عشق امکان پذیر نیست و شرح و بیان آن در غایت دشواری است، و در واقع، عشق چشیدنی است نه گفتنی، و جام عشق نوشیدنی است نه نوشتنی، در عین حال، پهلووانان نبرد عقل و عشق و عارفان دل‌باخته و در دیگ دریای عشق سوخته، از توصیف و تبیین عشق لب‌ندوخته و تشنگان وادی دیوانگی را بی‌نصیب نگذاشته‌اند، و در جای‌جای کتب و رسایل خویش از آثار و علائم نتایج و لوازم حب و عشق سخن گفته‌اند و گوشه‌ای از زوایای پنهان عشق را آشکار و در توصیف و تبیین آن از هیچ کوششی فروگذار نکرده‌اند. حضرت امام رحمه الله نیز همچون سایر بزرگان عرفان در لابه‌لای کتب اخلاقی و عرفانی، به ویژه در اولین و آخرین اثر عرفانی خویش، یعنی مصباح الهدایه و دیوان شعر، از عشق سخن به میان می‌آورد و ناب‌ترین و پخته‌ترین تجربه‌های عرفانی خویش را در اختیار مخاطبان قرار می‌دهد. حدود ۱۶۷ بار واژه عشق در دیوان امام به کار رفته که حاکی از اهمیت و جایگاه عشق در عرفان است. در این قسمت از مقاله به چیستی و توصیف و تبیین عشق از منظر بزرگان عرفان و حضرت امام رحمه الله پرداخته می‌شود. بسیاری از اهل معرفت عشق را به شوق مفروط و افراط در محبت تفسیر کرده‌اند. خواجه نصیرالدین طوسی می‌فرماید: «الحبّ اذا افراط سَمی عشقا؛ (الاشارات والتنبیها، نمط ۸، فصل ۱۸) علاقه وقتی به حد افراط برسد، عشق نامیده می‌شود.» امیر سیدعلی همدانی می‌گوید: عشق و آن افراط محبت است. (همدانی، ۱۳۶۲: ۴۶) حضرت امام رحمه الله که جهان بینی عارفانه او بر عشق و عاشقی استوار است، در جای‌جای آثار خویش به تبیین و توصیف عشق پرداخته است. پس از بررسی آثار امام رحمه الله به ویژه دیوان آن بزرگوار که آخرین اثر منظوم ایشان می‌باشد، به این نتیجه می‌رسیم که عشق و محبت یکی از مباحث محوری و اساسی و شاید بتوان گفت که مبنای همه آثار ایشان است. امام رحمه الله در سراسر دیوان خویش از عشق سخن می‌گوید و خود را زاده عشق و پسرخوانده جام معرفی می‌کند. عشق را جوهره وجودی انسان می‌داند و حقیقت آن را اکسیر می‌نامد، از این رو، به چیستی و تعریف این اکسیر می‌پردازد. عاشق نباید در شیوه عشق بازی مقدمات ترتیب دهد و نتیجه بگیرد. حقیقت عشق، آتشی است که از قلب عاشق طلوع می‌کند و جزوه آن بر سرّ و علن و باطن و ظاهرش سرایت می‌کند و سراپای وجود او را فرا می‌گیرد. بدین دلیل، همه حرکات و گفتار چنین انسانی عاشقانه است، زیرا از کوزه همان برون تراود که در اوست. پس از چنین انسانی که مجذوب مقام احدیّت و عاشق جمال احدیّت است، هرچه سرزند، از عشق به حضرت حق حکایت دارد. (سرّ الصلاة، ۱۱) از نظر امام رحمه الله محبت و

عشق، براق سیر و رفرع عروج است. (امام خمینی، ۱۳۷۷: ۷۶) عشق حقیقت جلالی و جمالی و تنزیهی و تشبیهی است که هم غیر سوز است و هم کمال آفرین و هم به تنزیه و تخلیه می پردازد و هم تطهیر و تحلیه دارد، هم «لیذهب عنکم الرجس» است و «یظهر کم تطهیرا»، عاشقان خدا از همه رذایل پیراسته و به تمام فضایل آراسته اند. (سخن عشق، ۷۵) حضرت امام رحمه الله حبّ الهی را مانند سایر صفات کمالی، دارای مراتب می داند و بر این عقیده است که حبّ فی الله از حیث شوب و خلوص، دارای مراتب فراوانی است که مرتبه والای آن، نفی هرگونه کثرت است که از آن به «حبّ تام» یاد می کنند. (چهل حدیث، ۲۹۰) از نظر امام رحمه الله عشق بی انتهاست. ایشان عشق را به دریای بیکران و صحرایی بی پایان همانند کرده و تصریح می کنند که هیچ حدّ و مرزی را برای عشق نمی توان ترسیم کرد. عشق روی تو در این بادیه افکند مراچه توان کرد که این بادیه را ساحل نیست وادی عشق از منظر امام رحمه الله وادی سرگشتگی و حیرت است که ملکیان و ملکوتیان در پیچ و خم آن درمانده اند. وه چه افراشته شد در دو جهان پرچم عشق آدم و جن و ملک مانده به پیچ و خم عشق عرشیان ناله و فریاد کنان در ره یارقدسیان بر سر و بر سینه زنان از غم عشق (دیوان امام، ۱۳۴) عشق منزلی بس خطرناک و راهی پر خوف و خطر است. گذشتن از فراز و نشیب های محبت، کار هر کس نیست. در راه عشق باید از سر گذشت. اینجا امام رحمه الله با مولوی هم داستان می شود: عشق از اول سرکش و خونی بود تا گریزد هر که بیرونی بود نی حدیث عشق پر خون می کند قصه های عشق مجنون می کند امام رحمه الله نیز می سراید: گفته بودی که ره عشق ره پرخطری استعاشقم من که ره پرخطری می جویم (همان، ۱۶۹) عافیت حقیقی و سلامت باطنی، همه در عشق است. چشم بیمار تو هر کس را به بیماری کشاند تا ابد این عاشق بیمار، بیماری ندارد (همان، ۱۶۹) حضرت امام رحمه الله درد و غصه را از ابزار عشق و اشتیاق به محبوب دانسته، کسانی که عشق را در راحتی تنعم جست جو می کنند، تحقیر کرده، می فرمایند: درد خواهم دوا نمی خواهم غصه خواهم نوا نمی خواهم عاشقم، عاشقم مریض توامزین مرض شفا نمی خواهم من جفایت به جان خریدارماز تو ترک جفا نمی خواهم (همان، ۱۶۹) امام رحمه الله درد و رنجی را که در راه عشق حق و از سوی معشوق بدان دچار شده باشد، دوست می دارند و آن را زیبا می بینند. لطف و رضایت یا قهر و جفای محبوب، در نزد عارف سالک یکسان است. حضرت امام درباره پایداری در راه عشق و درد و رنج عاشقان می فرمایند: مازاده عشقیم و فزاینده دردیما مدعی عاکف مسجد به نبردیم در آتش عشق تو خلیلانه خزیدیمدر مسلخ عشاق تو فرزانه و فردیم (دیوان امام) عاشق در راه عشق خود به سختی ها و دشواری ها توجهی نمی کند، بلکه همانند حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام، بدون هیچ ترس و تردیدی با آتش نمرود رو به رو می شود و همان طور که آتش نمرودیان بر ابراهیم علیه السلام سرد و سلامت بود، رنج و سختی عشق نیز بر سالکان آسان و قابل تحمیل خواهد بود. از منظر امام رحمه الله عشق دو سویه است. میان انسان و خدا رابطه محبت آمیز برقرار است، هم انسان عاشق، خدا را دوست دارد و هم خدا انسان را دوست دارد و از سوی او کششی است که عاشق را مفتون خویش می سازد و هیچ وقت نظر رحمت او نسبت به انسان قطع نمی شود. گر سوز عشق در دل ما رخنه گر نبود سلطان عشق را به سوی ما نظر نبود (همان) گل از هجران بلبل، بلبل از دوری گل هر دمبه طرف گلستان هر یک به عشق خویش مفتون شد (همان) حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که حاکی از دو سویه بودن عشق و محبت است. اذا أحبّ الله عبدا عشقه و عشق علیه فیقول عبادی انت عاشقی و محبّی و انا عاشق لک و محبّ لک ان اردت اولم ترد؛ وقتی بنده ای خدا را دوست داشته باشد، خداوند او را عاشق خود می گرداند و خود نیز به او عشق می ورزد. سپس می گوید: بنده من: تو عاشق و دوستدار منی و من نیز عاشق و محب تو هستم. چه بخواهی و چه نخواهی. دیلمی نقل می کند که ابویزید محبت را چهار نوع می داند که عبارت اند از: ۱. محبّتی که از خداوند است و آن منت او بر بندگان است ۲. محبّتی که از طرف بنده است و آن اطاعت از خداوند است. ۳. محبّتی که برای خداوند است و آن یاد کردن بنده از خداست ۴. محبّتی که بین خدا و بنده است که آن عشق است. (عطف الالف المألوف علی اللام المعطوف، ص ۴۲) شیخ نجم الدین رازی می گوید: (رازی، ۱۳۵۲: ۶۱) چون آتش عشق در غلبات وقت به خانه پردازد وجود صفات بشریت

برخاست، در پناه نور شرع به هر قدمی که بر قانون متابعت که صورت فناست می زند، نور کشش که فنابخش حقیقی است از الطاف ربوبیت استقبال او می کند که: «من تقرب الی بُشرا تقربت الیه ذراعاً». در این مقام رونده جز به زمام کشی عشق و قدم ذکر و بدرقه متابعت نتواند رفت که: «قل ان کنتم تحبونَ اللهَ فاتَّبِعونی یُحبِبکمُ اللهُ»؛ بگو (به مسلمانان): اگر خدا را دوست می دارند پیرویم کنید تا خدا نیز شما را دوست داشته باشد. از نظر امام رحمه الله عشق مرتبتی بالاتر از عرفان دارد و به عبارتی، غایت آن است: چون به عشق آمدم از حوزه عرفان، دیدم آن چه خواندیم و شنیدیم، همه باطل بود ولیکن برخی از بزرگان مانند شیخ روزبهان بقلی فسایی شیرازی (۵۲۲ هـ ۶۰۶ هـ ق) در این مقام، مشربی دیگر دارد و عشق را مقدمه عرفان می داند. وی در فصل سی و دوم کتاب عبهر الشقین از «کمال عشق» سخن می گوید و سرانجام می نویسد: «بهشت جای زاهدان است. کنشت خرابات عاشقان است، نارسیدگی در عشق نیست، ناتوانی در راه عشق نیست. آنچه گفتیم جز صفت عشق و عاشق نیست. نهایت عشق، بدایه معرفت است. در معرفت، عشق بر کمال است؛ اگر عاشق با معشوق هم رنگ بود، مقام توحید یافت؛ اگر در معرفت متحیر شود، مقام معرفت یافت. منتهای عشق تا بدین دو مقام است، چون عارف شده از صفات معرفتش صفات حق روید». (روزبهان، ۱۳۳۷: ۱۴۵)

فطری بودن عشق امام رحمه الله معتقدند که انسان مفطور عشق است و در فطرت تمامی موجودات حب ذاتی و عشق جلی ابداع شده است. (ر.ک: آداب الصلاة، ۳۱۵؛ تفسیر سوره حمد، ۷۳؛ شرح چهل حدیث، ۹۱ و ۵۷۶) به اعتقاد ایشان، همه سلسله موجودات و همه ذرات کاینات، از پایین ترین مرتبه تا بالاترین مرتبه، همه حق طلب و حق جویند و هر کس در هر مطلوبی خدا را طلب می کند. (سر الصلاة، ۹۱) ذرات وجود عاشق روی او هستند. ذرات وجود، عاشق روی ویند با فطرت خویشتن ثناگوی ویند ناخواسته و خواسته دلها همگیهرجا که نظر کنند در سوی ویند (دیوان امام، ۲۱۲) بنابراین، انسان هم که گل سرسبد موجودات است، بالفطره عاشق حق است زیرا عشق محبوب ازلی از روز الست در عمق وجود او نهاده شده است. عشق جانان، ریشه دارد در دل از روز الست عشق را انجام نبود چون ورا آغاز نیست (همان، ۶۵) جز عشق تو هیچ نیست اندر دل ماعشق تو سرشته گشته اندر گل ما (همان) از نظر امام رحمه الله، انسان معرفت حضوری و شهودی به حق دارد: «انسان بالفطره عاشق حق است، که کمال مطلق است، گرچه خودش نداند به واسطه احتجاب نور فطرت. پس انسان غیر محتجب، که کمال مطلق را حق بداند، و معرفت حضوری به مقام مقدس کامل علی الاطلاق داشته باشد، آنچه از او ظهور پیدا کند، کامل بیند و جمال و کمال حق را در جمیع موجودات ظاهر بیند. و چنانچه ذات مقدس را کامل مطلق بیند، صفات جمال و جلال را کامل بیند. و همین طور، افعال حق را در جمیل و کامل مشاهده کند، و این که «از جمیل مطلق جز جمیل نباید» را به عین عیان و مشاهده حضوری دریابد». (امام خمینی، ۱۳۷۷: ۱۶۴)

اما باید توجه داشت که بر سر راه انسان موانعی وجود دارد که انسان را از دست یابی به کمال محروم می سازد. در عرفان از این گونه موانع غالباً به حجاب تعبیر می شود و امام از دو نوع حجاب نورانی و ظلمانی یاد می کنند و معتقدند: اگر این گونه حجب از رخسار شریف فطرت برداشته شود، عشق به کمال در انسان ظهور می کند و به فعلیت می رسد و در پی عشق به کمال، گرایش به همه خوبی ها حاصل می شود. (ر.ک: همان، ۸۰) البته متعلق عشق جبلی و فطری، محبوب مطلق است و غیر مطلق از آن جهت که محدود است نمی تواند محبوب فطرت باشد: «تمام فطرت ها بلااستثنا، عشق به کمال مطلق است، عشق به خداست». (صحیفه نور، ۱۴/۲۰۹) پوشیده نیست بر هر صاحب وجدانی که انسان به حسب فطرت اصلی و جبلت ذاتی عاشق کمال تام مطلق است و شطر قلبش متوجه به جمیل علی الاطلاق و کامل من جمیع الوجوه است؛ و این از فطرت های الهیه است که خداوند تبارک و تعالی مفطور کرده است بنی نوع انسان را بر آن». (امام خمینی، ۱۳۷۷: ۱۲۷) از نظر امام رحمه الله، یکی از ادله استوار اثبات کمال مطلق همین عشق بشر به کمال مطلق است، زیرا عاشق فعلی بدون معشوق فعلی ممکن نیست و محال است. (صحیفه نور، ۱۴/۲۰۵) امام رحمه الله معتقد است که انسان دارای دو نوع فطرت اصلی و تبعی است. فطرت عشق به کمال را فطرت اصلی و استقلالی، و فطرت گریز از نقص را فطرت فرعی می نامند، و بر این باورند که انسان با فطرت فرعی از غیر حق دور می شود و با فطرت اصلی به جمال

جمیل واصل می شود و سایر فطریات که در انسان موجود است، به این دو نوع فطرت بازگشت دارند. (ر.ک: شرح حدیث جنود عقل و جهل، ۱۰۲ و ۱۰۳) امام خمینی رحمه الله با استمداد از عشق فطری به اثبات مبدء و معاد می پردازد. (ر.ک: همان، ۱۸۲، ۱۸۳ و ۱۸۴) سریان عشق از نظر امام خمینی عشق الهی در اعماق وجود همه انسان ها اعم از صالح و طالح ساری و جاری است: بالجمله، حال تمام سلسله بشر در هر طریقه و رشته ای که داخل اند به هر مرتبه ای از آن که رسند، اشتیاق آنها به کامل تر از آن متعلق گردد و آتش شوق آنها فرو نشیند و روز افزون گردد. پس این نور فطرت ما را هدایت کرد به این که تمام قلوب سلسله بشر، از قاره نشینان اقصی بلاد آفریقا تا اهل ممالک متمدنه عالم، و از طبیعین و مادیین گرفته تا اهل ملل و نحل، بالفطره شطر قلوبشان متوجه به کمالی است که نقصی ندارد و عاشق جمال و کمالی هستند که عیب ندارد... (شرح چهل حدیث، ۱۸۳، ۱۸۴) هم چنین امام رحمه الله در جاهای مختلف دیوان عرفانی خویش این حقیقت را یادآور می شود: عاشقم، عاشق و جز وصل تو درمانش نیستکیست کاین آتش افروخته در جانش نیست (دیوان امام) ای دوست به عشق تو دچاریم همهدر یاد رخ تو داغداریم همه (همان) در هیچ دلی نیست بجز تو هوسیم را نبود بغیر تو دادرسی کس نیست که عشق تو ندارد در دلباشد که به فریاد دل ما رسی (همان) علامه دهدار می گوید: کسی از عشق خالی نیست ولو این که عشق را کسی حالی نیست. همه عشق دارند و ندارند. چون فطری است همه دارند، ولی چون با عظمت است هر کسی نمی تواند به آن احاطه داشته و آن را آن چنان که هست، بشناسد. می باید دانست که مقصود کلی از ایجاد آدمی در دنیا ماده عشق و محبت است، و این عشق و محبت را هرکس به نوعی یافته با خود قرار داده، و آنچه حقیقت این است نه در دست هرکس و نه با هرکس است و نه به اختیار هرکس است که با آن که هیچ یک از این ماده خالی نیستند و به این نادانستگی که حقیقت عشق و محبت چیست هیچ احدی نیست که ازین وادی نلاند و بر خود این رقم نکشد و خود را صاحب عشق و محبت نداند. (هزار و یک نکته، نکته ۸۹۴) بزرگان معرفت معتقدند که عشق اختصاص به انسان ندارد، بلکه همه موجودات به نحوی از آن برخوردار هستند. شیخ الرئیس ابوعلی سینا معتقد است که: هریک از موجودات شوق طبیعی و عشق غریزی دارند. ضرورتا عشق در این موجودات سبب و علت وجود آنهاست... پس روشن شد که هیچ چیزی خالی از عشق نیست. (عرفان و عارف نمایان، ۱۱۸۱۲۰) حکیم و عارف نامدار جهان اسلام صدرالمتألهین شیرازی رحمه الله در این خصوص می نویسد: حکمای مثاله قدس انوارهم گفته اند که محبت خدا در همه موجوداتی، حتی جمادات و نباتات ساری است و هم چنین نظر داده اند که مبدء همه حرکت ها و سکون ها در اجسام عالی و سافل، آسمانی و زمینی، همان عشق واحد احد است، و شوق به معبود صمد... و هر چیزی خواه کامل یا ناقص با اراده یا بی اراده، دارای عشقی جبلی و شوقی غریزی و حرکتی ذاتی به طلب حق است و آسمان ها و زمین بر این عشق در حرکت و سکوند. و غایت و مقصد از این سیر و ثبات، جز آفریننده آسمان و زمین و به سوی او نزدیک گشتن نیست. (عرفان و عارف نمایان، ۱۱۸۱۲۰) حضرت امام رحمه الله نیز معتقد است که عشق موهبتی است الهی که همه موجودات به مناسب مرتبه وجودی خویش از آن بهره مندند. (ر.ک: امام خمینی، ۱۳۷۴: در تفسیر اللهم اسئلك من مسائلک بأحبتها الیک) هم چنین حضرت امام رحمه الله در این باره می فرماید: تمام موجودات و عایله بشری با زبان فصیح یک دل و یک جهت گویند: ما عاشق کمال مطلق هستیم. ما حبّ به جمال و جلال مطلق داریم. (شرح چهل حدیث، ۱۸۴) ذره ای نیست به عالم که در آن عشقی نیستهمه بینند که در غیب و عیان حاکم اوست گریان گردد روزی رُخش از پرده غیبذوالجلالی است که بر دهر و زمان حاکم اوست (دیوان امام، ۶۲) عقل و عشق یکی از نوآوری های قابل توجه امام خمینی شناخت درست جایگاه عقل و عشق در عرفان و چگونگی تعامل آن دو مقوله با یکدیگر است. ایشان از جمله عارفان نادری هستند که به حوزه عقل ارج نهاده و به هم گرایی بین برهان و عرفان و شریعت پرداخته و در مصاف عقل و عشق گذر از عشق را مطرح کرده و مرز جدایی برهان و عرفان را با دقت لازم مشخص کردند و به بسیاری از اختلافات دیرین فلاسفه و عرفان و علمای ظاهر قلم بطلان کشیدند. چون تکیه گاه شریعت و هدایت انبیا و اولیا بر عقل است، از این رو، امام به عقل با دیده احترام می نگرند و در آثار خود

عقل را ملاک تکلیف و مسئولیت انسان ها می دانند: عقل محبوب ترین موجود در نزد خدا هست زیرا خداوند به عزت و جلالش سوگند یاد کرده که آفریده ای محبوب تر از عقل ندارد. عقل مظهر علم حضرت حق است که در مرتبه هویت و حقیقتش عالم است و ظهور آن در موجودات به اندازه استعداد آنهاست که از حضرت علمیه با واسطه حبّ ذاتی تقدیر شده است، حتی که اگر وجود نداشت هیچ موجودی از موجودات پا به عرصه ظهور نمی گذاشت و هیچ کس به کمالی از کمالاتش نمی رسید. (امام خمینی، ۱۳۷۳:۷۰) در عرفان امام رحمه الله، عقلانیت و برهان به اندازه ای نقش دارد که ایشان حوزه معارف را حق طلق عقول بشری می دانند: باب اثبات صانع و توحید و تقدیس و اثبات معاد و نبوت، بلکه مطلق معارف، حق طلق عقول و از مختصات آن است. و اگر در کلام بعضی محدثین عالی مقام وارد شده است که در اثبات توحید، اعتماد بر دلیل نقلی است، از غریب امور، بلکه از مصیباتی است که باید به خدای تعالی از آن پناه برد. (امام خمینی، ۱۳۷۰: ۲۰۰) حضرت امام رحمه الله در هم گرایی عقل و عشق و برهان و شهود از هیچ تلاشی دریغ نکردند و بر این باورند که برای شناخت اشیا، باید بین فلسفه مشاء و اشراق و عرفان جمع کرد؛ یعنی نه تنها فکر و عقل به تنهایی ره به جایی نمی برد، بلکه فکر با تصفیه نفس نیز کمال مطلوب نیست و باید فکر و تصفیه نفس را با عرفان و ظواهرش آمیخته کرد تا به شناخت حقیقت دست یافت. و از این جهت، بین کلمات فلاسفه و عرفا هیچ تهاافت و مغایرتی وجود ندارد. ایشان در مصباح الهدایه در این خصوص چنین می نویسند: فان طور العرفاء و ان كان وراء العقل، الا انه لا يخالف العقل الصریح والبرهین الفصیح، حاشا المشاهدات الذوقیه ان تخاف البرهان؛ والبراهین العقلیه ان تقام علی خلاف شهود اصحاب العرفان؛ (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۶۵) هر چند شیوه عرفا شیوه ای والا-تر از عقل است، در عین حال، مخالفتی با عقل صریح و برهان فصیح ندارد. حاشا که مشاهدات ذوقی مخالف با برهان باشد و براهین عقلی برخلاف شهود اصحاب عرفان اقامه شود. بنابراین، ایشان کسب همه کمالات علمی و عملی را برای سالک الی الله لازم و ضروری می دانند: بر طالب مسافرت آخرت و صراط مستقیم انسانیت لازم است (که از) هیچ یک از کمالات علمی و عملی صرف نظر ننماید. گمان نکنند که کفایت می کند او را تهذیب خلق یا تحکیم عقاید یا موافقت ظاهر شریعت، چنانچه هریک از این عقاید ثلاثه را بعضی از صاحبان علوم ثلاثه دارا هستند؛ مثلاً شیخ اشراق در اول حکمه الاشراق (شرح حکمه الاشراق، ۲۲۲۵) تقسیماتی می کنند راجع به کامل در علم و عمل، کامل در عمل، و کامل در علم؛ که از آن استفاده می شود که کمال علمی با نقص در عمل، و به عکس، ممکن التحقق است؛ و اهل کمال علمی را از اهل سعادت و متخلصین به عالم غیب و تجرد دانسته و مال آنها را انسلاک در سلک علین و روحانین پنداشته. و بعضی علمای اخلاق و تهذیب باطن منشأ تمام کمالات را تعدیل خلق و تهذیب قلب و اعمال قلبیه دانند، و دیگر حقایق عقلیه و احکام ظاهریه را به پیشیزی محسوب ندارند، بلکه خار طریق سلوک شمارند. (جامع السعادات، ۱/۴۳) و بعضی از علمای ظاهر، علوم عقلیه و باطنیه و معارف الهیه را کفر و زندقه پندارند و با علما و محصلین آن عناد ورزند. و این سه طایفه که دارای این عقاید باطله هستند، هر سه از مقامات روح و نشأت انسانیه محجوب هستند، و درست تدبّر در علوم انبیا و اولیا نکرده اند، و از این جهت، بین آنها همیشه منافراتی بوده و هریک به دیگری طعنهای زنده و او را بر باطل دانند. (چهل حدیث، ۳۸۸) درست است که امام رحمه الله برای عقل و عرفان نظری جایگاه خاص و ویژه قائل است، و یادگیری علوم حقّه و ریاضت های علمی را لازم و ضروری می دانند و در این خصوص می فرمایند: بسیار بعید است که بدون کاشتن بذر علوم حقّه و توجه به همه شرایط آن بتوان شجره طیبه معرفت را در دل نشانند و آن را پرورش داد. انسان باید در ابتدای امر، ریاضت علمی را در متون مختلف، و با همه شرایط و ابزار آن، تجربه و از آن غافل نشود که گفته اند: «علم، بذر سیر و سلوک است». (همان، ۷۱) و هم چنین امام رحمه الله بر این باورند که هیچ گونه مغایرتی بین عقل و عشق و عرفان وجود ندارد و در صفحات قبلی به این موضوع اشاره شد. اما امام رحمه الله در کتب عرفانی و اخلاقی خویش و هم چنین در دیوان خود، تصریح می کنند که در سیر و سلوک و برای رسیدن به حقیقت مطلق، عقل به تنهایی کافی نیست و الفاظ و علوم عقلی به تنهایی حجاب به شمار می آیند و باید از آن گذر کرد، از این رو، در این زمینه می نویسند: تا

عقل در عقلا مفاهیم و کلیات است. از شهود و حضور خبری ندارد گرچه علوم بذر مشاهدات است، ولی وقوف در آنها عین حجاب است، و تا آن بذور از زمین قلب، فاسد و ناچیز نشود، مبدأ حصول مشاهدات نگردد، و تا آنها در انبار قلب مورد نظر استقلالی است، از آنها نتیجه حاصل نگردد. (امام خمینی، ۱۳۷۷: ۵۹) الفاظ و عبارات همه حجاب های حقایق و معانی هستند و عارف ربّانی را چاره ای نیست جز آن که حجاب الفاظ و عبارات را پاره کرده و به دور افکند و با نور دل به حقایق غیبی بنگرد. از این رو، امام رحمه الله می گوید که اسفار و شفا مشکل ها را حل نکردند و باید راه دیگری را در پیش بگیریم. جز عشق تو هیچ نیست اندر دل ماعشق تو سرشته اند اندر گل ما اسفار و شفای ابن سینا نگشود با آن همه جر و بحثها، مشکل ما با شیخ بگو که راه من باطل خواند بر حق تو لبخند زند باطل ما (دیوان امام) و در جای دیگر می فرماید: باید آینه فلسفه و عرفان نظری را شکست و به دیوانگی روی آورد؛ یعنی عشق خرم آن روز که ما عاکف میخانه شویماز کف عقل برون جسته و دیوانه شویم شکیم آینه فلسفه و عرفان را از صنم خانه این قافله بیگانه شویم (همان) سیر و سلوک در راه حق و حقیقت، با محاسبات مادی و عقلی هماهنگی ندارد. بنابراین، عارفان اغلب به عقل مادی و منفعت طلب حمله و انتقاد کرده اند. امام رحمه الله در این خصوص می سراید: آن که دل خواهد درون کعبه و بتخانه نیستانچه جان جوید، بدست صوفی بیگانه نیست گفته های فیلسوف و صوفی و درویش و شیخدر خور وصف جمال دلبر فرزانه نیست هوشمندان را بگو دفتر ببندند از سخنانچه گویند از زبان بیهش و مستانه نیست (همان) امام رحمه الله در پایان، عقل گرایان را خطاب قرار داده و از آنان می خواهند که ساکت شوند و دفتر فکر را ببندند، زیرا گفته های آنان حاصل فکر و استدلال و سخن است ولی آنچه می تواند انسان را به حق و حقیقت رهنمون شود، واقعیت شفاف و زلالی است که فراتر از فکر و گفتار قرار داد. از دیدگاه امام رحمه الله، روح باید از مرحله عقل هجرت کند و در ورای عشق و دیوانگی قدم بگذارد و در مصاف و جهاد عقل و عشق، عقل مقهور عشق قرار می گیرد و جهاد اکبر به معنای واقعی همین جهاد عقل و عشق است و جهاد اکبر به این معنا یکی از ابداعات حضرت امام رحمه الله است. از این رو، امام رحمه الله برخلاف دیگران جهاد و هجرت را به سه قسم تقسیم کرده است. (ر.ک: بنیان مرصوص امام خمینی رحمه الله، ۳۷۴۰ و ۶۷ و ۶۸) بزرگان و سلف صالح «جهاد» و هجرت را به دو دسته تقسیم کرده اند: «جهاد اصغر» آن است که انسان با دشمن بیرون بجنگد و پیروز شود. «جهاد اکبر» آن است که انسان با دشمن درون نبرد کرده، عادل و با تقوا شده و در صحنه نبرد با هوس درون پیروز شود. «هجرت صغرا» آن است که انسان از محلی که نتواند در آن شعایر دینی را احیا کند، کوچ کرده و به جایگاهی برود که توان اقامه دین در آن جایگاه میسر باشد و «هجرت کبرا» آن است که انسان از هرگونه پلیدی دوری و پرهیز کند: «والرجز فاهجر»، (مدثر ۷۴/۵) یعنی از خواسته های باطل و عاطل نفس کوچ کرده و به حدی برسد که نفس طلب گناه از او نکند. اما امام خمینی رحمه الله به تبع برخی از بزرگان اهل معرفت، (مراتب جهاد، رساله شریعت، طریقت و حقیقت، ۲۵۰۲۴۴) آنچه را دیگران جهاد اکبر می نامند، جهاد اوسط می شمارد، و آنچه را دیگران هجرت کبرا می پندارند، «هجرت وسطا» نام گذاری می کند. دیگران مراحل بالاتر را ندیده اند، این مرحله را جهاد اکبر پنداشته اند، و چون جلوتر نرفته اند، این مرتبه را هجرت کبری دانسته اند. «جهاد اکبر» این نیست که انسان بکوشد خوب، عادل و با تقوا باشد، بلکه این مرحله، «جهاد اوسط» است، و «جهاد اکبر» آن است که انسان به جایی برسد که از شر «عقل» نجات پیدا کرده، از بند «استدلال» رهیده، از خطر «برهان» نجات یافته، و به وادی «عشق» پا بگذارد. کسی که گرفتار محاسبات فکر و عقل است، او «عقل» است نه «عارف» و «عاشق» و «محب» دوست، زیرا گرچه توانسته است از گزند جهل رهایی یابد، اما هنوز نتوانسته عقل را رام کند. اگر کسی از خواسته های نفس هجرت کرد، به گونه ای که نفس طلب گناه از او نکند، به هجرت وسطا موفق شده است، و هجرت کبرا آن است که انسان از برهان به عرفان و از عقل به عشق هجرت کند. می توان گفت که: فقط نبرد مفهوم و مشهود، و جدال حصول و حضور، و جنگ برهان و وجدان که استحقاق نام گذاری به جهاد اکبر را داراست، و تنها انتقال از حکمت و عقل به عرفان ناب و عشق است که در خور نام برداری به هجرت کبرا است. حضرت امام رحمه الله توانست هم جهاد سه گانه را پشت سر

بگذارد و هم هجرت سه گانه را طی کند و در سایه آن توانست دست به کارهای عظیم، و بزرگ و فوق العاده بزند. کارهای متعارف مردمی با ارزیابی عقل مصطلح صورت می پذیرد، ولی کارهای خارق عادت با محاسبه عشق و شوق تنظیم می شود، آنها همان عقل بالغ و کامل اند. بنابراین، در آثار تاریخی و نثارهای متحیرالعقول، تنها عقل متعارف اوساط مردم است که متخیر می شود و از فتوا باز می ماند و دستور ارتجاع یا سکوت یا تقیه و مانند آن می دهد که خصوصیت های نفسانی از قبیل جبان بودن و احساس وحشت کردن در نحوه ارزیابی و محاسبه نیز سهم به سزایی دارد، لیکن عقل بالغ به قلّه عشق و شوق در عین محاسبه دقیق و ارزیابی کامل، هرگز وهم و نیز عقل متعارف محدود و مدار بسته را به مشورت نمی گیرد، چه این که خصوصیت های نفسانی انسان عاشق مشتاق، همانا شهامت و سلحشوری است نه هراس و تقیه پروری و نه تهوّر و بی باکی. خلاصه این که امام رحمه الله در مصاف عقل متعارف با عشق و شوق، جانب عقل برین را برگزیدند نه عقل متعارف را، و ندای بطلان تقیه را طنین انداخت و از این رو، فرمود: واللّه تا حالا نترسیده ام؛ (صحیفه نور، ۱/۱۰۷) زیرا که ترس و وحشت به دل های اولیای الهی راه نمی یابد: «الا-ان اولیاء اللّه لاخوف علیهم ولاهم یحرنون». (یونس، ۱۰/۶۲) علائم و آثار عشق انسان به خدا در مقام بیان تعریف و چستی عشق روشن شد که موضوعات و مقولاتی همچون عشق و حبّ، غیرقابل تعریف بوده و سخن گفتن از حقیقت آن بسی مشکل است، چرا که درک حقیقت آن ممکن و میسر نیست، و تنها می توان از آثار و نتایج لوازم آن سخن راند و از این طریق، به وجود عشق در افراد و اشخاص پی برد. بنابراین، بحث علائم و آثار عشق حایز اهمیت است، و پرداختن به آن ضروری به نظر می رسد. مدعیان عشق و محبت در جهان نفاق و تزویر فراوانند، لیکن هیچ ادعایی بدون دلیل مقبول نمی افتد و عشق و عاشقی هم از این قاعده مستثنا نیست و بدون دلیل ثابت نمی شود و دعوی محبت خدا نیاز به بنیه و علامت دارد. امام خمینی در این خصوص می فرمایند: آخر دعوی محبت کسی (که) بیته نداشته باشد پذیرفته نیست. ممکن نیست من با شما دوست باشم و محبت و اخلاص داشته باشم، و برخلاف تمام مقاصد و مطلوبات شما اقدام کنم. درخت محبت و نتیجه اش عمل بر طبق آن است و اگر این ثمره را نداشته باشد، باید دانست که محبت نبوده، خیال محبت بوده. ... عاشق در جبهه طبیعیه اوست، اظهار عشق و تغزل در شأن معشوق، و عمل به لوازم ایمان و محبت خدا و اولیای او. (اگر) عمل نکرد مؤمن نیست و محبت ندارد. (شرح چهل حدیث، ۵۷۶) بنابراین، باید آثار و علائم عشق و محبت را شناخت. یادآوری این نکته لازم است که در این مختصر نمی توان همه علائم و آثار را بررسی کرد، از این رو، ناچاریم به توصیف و توضیح برخی از آنها با توجه به دیدگاه امام رحمه الله بپردازیم. ۱. مقدم داشتن و ترجیح محبوب بر همه کس و بر همه چیز در نگاه امام رحمه الله، وادی عشق، جایگاه مقدّسان و مخلصان است و شرط گام نهادن در این بادی، پاک و خالص شدن و دل کندن از محبوبهای مقید است. (امام خمینی، ۱۳۷۰: ۵۲) هم چنین امام خمینی رحمه الله معتقد است که لازمه عشق، استغراق در جمال محبوب است که نفی جمیع محبت ها را به دنبال دارد و انسان را هم از اظهار آن باز می دارد: لا یخفی علی العارف انّ من کان فی مراتب السیر و اصلاً الی فناء الرّب فانیا فی ذاته و صفاته یكون خلّته خلّها اللّهُ تعالی فخلیل اللّهُ لا یأبی عن خلّته بخلاف من کان دون ذلک فانّ محبّه المحبوب نفی جمیع الاحبه؛ (تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس، ۱۱۱) بر انسان آگاه روشن است که هر کس در مراحل سیر و سلوک به فناء ذات و صفات رسیده باشد، او دوستدار و محبّ خداست و دوست خدا در دوستی از هیچ چیزی فروگذار نمی کند زیرا که محبت محبوب، نفی جمیع محبت ها را به دنبال دارد. و در جای دیگر می فرماید: فانّ العشق المفرط یوجب ان یفدی ما هو احبّ عنده فی طریق محبوبه، فالاستغراق فی جمال المحبوب یمنعه عن ان یعبر؛ (همان، ۱۲۷) عشق زیاده از حد باعث می شود که انسان محبوب ترین چیز خویش را در راه معبود فدا کند و استغراق در جمال محبوب انسان را از اظهار آن باز می دارد. از منظر امام رحمه الله دل مؤمن عرش و سریر سلطنت حق و منزلگاه آن ذات مقدّس است و توجه به غیر حق تعالی خیانت به حق است و حبّ غیرذات خدا و خاصان او در مشرب عرفان خیانت به شمار می آید. (شرح چهل حدیث، ۴۸۰) ۲. عشق رافع حجاب های ظلمانی و نورانی اولین قدم در سیر و سلوک معنوی شناختن موانع و

حجاب‌ها و راه خرق و عبور از آنهاست. در اسفار چهارگانه عقلی و عرفانی نیز شناخت حجاب‌های نورانی و ظلمانی، جایگاه رفیعی دارد؛ بلکه می‌توان ادعا کرد که تمام اخلاق و عرفان، یا مقدمه برای رفع حجاب بین انسان و خداست، یا نتیجه و فرع آن است. یکی از آثار و علائم عشق الهی رفع حجاب‌های ظلمانی و نورانی است. عاشقان خدا کسانی‌اند که زنگار حجاب از آینه دلشان زدوده‌اند و با دیده دل شکوه و جلال حضرت حق را شهود کرده‌اند. دارای بدنی دنیوی، روحی حجبی و عقولی آسمانی‌اند، با نور یقین تماشاگر حقایق عالمند و گشت و گزارشان در میان صفوف فرشتگان است. (لمعات، ۸۵) شیخ فخرالدین عراقی (همان، ۴۳۲) در این خصوص می‌نویسد: «محبوب هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت بهر آن بر روی فرو گذاشت تا محبّ خوی فرا کند و او را پس پرده ببیند، تا چون دیده آشنا شود و عشق سلسله شوق بجنابند، به مدد عشق و قوت معشوق، پرده‌ها یکایک فرو گشاید؛ پرتو سبحات جلال، غیرت و هم را بسوزاند و او به جای او بنشیند و همگی عاشق شود. حضرت امام رحمه الله در این زمینه می‌نویسد: «اهل معرفت می‌گویند: حق تعالی برای محبوب خود رفع حجب می‌کند و خدا می‌داند در این رفع حجب چه کرامت‌هایی است، غایت آمال اولیا و نهایت مقصد آنها همین رفع حجب بوده». هم چنین امام رحمه الله بر این باورند که: محبت با یکدیگر در راه خدا سبب حبّ خدا شود. و این حبّ نیز نتیجه اش رفع حجب می‌باشد، چنانچه عرفای شامخین فرمایند. معلوم است این محبوبیت نیز دارای مراتب است؛ چنانچه حبّ فی الله از حیث شوب و خلوص نیز دارای مراتب کثیره است. و خلوص تام آن است که شوب بر کثرات اسمایی و صفاتی هم نداشته باشد و این موجب حبّ تام است، و محبوب مطلق، محبوب از وصال نخواهد شد در شریعت عشق، و بین او و محبوبش حجابی نخواهد ماند. (شرح چهل حدیث، ۲۹۰) امام رحمه الله در این خصوص چنین می‌سراید: عارفان پرده بیفکنده به رخسار حبیبمن دیوانه، گشاینده رخسار توام (دیوان امام) از دیده عاشقان نهان کی بودی؟ فرزانه من! جدا زجان کی بودی؟ (همان) بدین ترتیب، فقط با قدم عشق می‌توان از تعینات به در آمد و به رفع کدورات اسما و صفات پرداخت و به محضر محبوب باریافت: (امام خمینی، ۱۳۷۰/۱۲۲) زیرا در جرگه عشاق روم بلکه بیایماز گلشن دلدار، نسیمی ردپایی این ما و منی جمله زعقل است و عقال استدر خلوت مستان نه منی هست و نه مایی (دیوان امام، ۱۸۷) عشق، انسان سالک را به جای این که به ماهیات و تعینات، که دنیای کثرت است، مشغول کند، به مبدأ هستی و معیت حق با همه موجودات فرا می‌خواند. ۳. عاشق خواهان بی‌نامی است حضرت امام رحمه الله در چهل حدیث می‌فرماید: ای مدعی معرفت و جذب سلوک و محبت و فنا! (خداوند از لسان پیامبرش فرمود): «اولیایی تحت قبایی لایعرفهم غیری»؛ تو اگر از اولیای حق و محبین و مجذوبینی، خداوند می‌داند. به مردم این قدر اظهار مقام و مرتبت مکن و این قدر قلوب ضعیفه بندگان خدا را از خالق خود به مخلوق متوجه مکن و خانه خدا را غضب مکن. (شرح چهل حدیث، ۱۶۲) ۴. عبادت عاشق امام رحمه الله معتقدند که وصال به محبوب مطلق غایت آمال اولیا و منتهای آرزوی اصحاب معرفت و ارباب قلوب، بلکه قرة العین سید انبیاء صلی الله علیه و آله است. (امام خمینی، ۱۳۷۰: ۴۳) و نماز را واسطه چنین اتصالی می‌دانند و طبیعی است قبله چنین عابدی ابروی محبوب باشد. (ر.ک: دیوان امام، ۲۰۷) نماز برای عارف عاشق، معراج است و مقام انسان کامل را به او عطا می‌کند. نماز گزار عاشق، عبادت حق و مناجات محبوب مطلق و مکالمه با مالک الملوک را تکلف و مشقت نمی‌داند. از این رو، لذت مناجات حق و اشتیاق ملاقات محبوب را با ملک هستی معاوضه نمی‌کند و با حق و عبادت او عشق بازی می‌نماید. قلوب عشقیه شوق و جذبه بر عارفان دلباخته غالب می‌آید و با قدم حب و عشق قدم در محضر انس می‌گذارد و قلوب آنها بدان جذبه غیبیه، تا آخر نماز به عشق محضر و حاضر با ذکر و فکر حق معاشقه و معافقه می‌نماید. (امام خمینی، ۱۳۷۰: ۱۲۲) در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که: افضل الناس من عشق العباده و عانقها و احبها بقلبه و با شرها بجسده و تفرغ لها، فهو لایبالی علی ما اصبح من الدنيا علی عسرام علی یسر؛ (اصول کافی، ۳/۱۳۱؛ وسائل الشیعه، ۱/۶۱؛ کتاب الطهاره، «ابواب مقدمه العبادات»، باب ۱۹، حدیث ۲) برترین مردم کسی است که به عبادت خدا عشق بورزد و برای آن آغوش باز کند و از جان و دل آن را دوست بدارد و با زبان خود بدان پردازد و به چیز

دیگر اشتغال نیابد. چنین کسی را اندیشه آن نخواهد بود که دنیايش با آسایش و راحتی بگذرد یا با سختی و مشقت. در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: العبادۀ ثلاثه: قوم عبدوا لله عزوجل خوفاً؛ فتلك عبادۀ العبيد و قوم عبدوا لله تبارك و تعالی طلب الثواب؛ فتلك عبادۀ الاجراء؛ قوم عبدوا لله عزوجل حبا له؛ فتلك عبادۀ الأحرار و هي افضل العبادۀ؛ (اصول کافی، ۳/۱۳۱) عبادت سه گونه است: گروهی خداوند را از ترس می‌پرستند پس این پرستش بردگان است. گروهی خداوند را برای رسیدن به پاداش می‌پرستند پس این پرستش مزدوران است و گروهی خداوند را از روی محبت می‌پرستند و این پرستش آزادگان است. و این از همه عبادت‌ها برتر است. حضرت امام رحمه الله با توجه به فرمایش مولی الموحدين می‌فرماید: ای عزیز، عبادت و اطاعت حق تعالی از بارزترین شجره عشق الهی است که البته عبادت احرار، میوه کامل این درخت می‌باشد عبادتی که برای حب حق تعالی و یافتن آن ذات مقدس تحقق می‌یابد و خوف از جهنم یا شوق بهشت، محرک آن نیست مانند عبادات ائمه اطهار علیهم السلام که فرمودند: عبادت ما، عبادت احرار است. (ر.ک: شرح چهل حدیث، ۵۷ و ۳۲۶) حضرت امام رحمه الله معتقدند که: انسان به حسب فطرت خداداد و جبلت اصلی از فنا و ممات متنفر است و بقا و حیات را دوست دارد. این فطرت حب لقا، متعلق به بقای مطلق و حیات دائمی سرمدی است؛ یعنی بقایی که در آن فنا نباشد و حیاتی که در آن زوال نباشد. و چون در فطرت انسان این حب و آن تنفر وجود دارد، از این رو، آنچه را که تشخیص بقا در آن داد و آن عالمی را که عالم حیات دانست، حب و عشق به آن پیدا می‌کند و از عالم مقابل آن متنفر می‌شود. پس باید دانست که کراهت و خوف ما از مرگ به این دلیل است که ما ایمان به عالم آخرت نداریم و قلوب ما مطمئن به حیات ازل و بقای سرمدی آن عالم نیست. و علاج قطعی منحصر آن وارد کردن ایمان است در قلب به فکر و ذکر نافع و علم و عمل صالح. اما کمال و مؤمنین مطمئین از مرگ کراهت ندارند، گرچه وحشت و خوف دارند زیرا خوف آنها از عظمت حق تعالی و جلالت آن ذات مقدس است. و از این رو، حضرت امیرالمؤمنین، سلام الله علیه، در شب نوزدهم وحشت و دهشت عظیمی داشت، با آن که می‌فرمود: «به خدا قسم که پسر ابوطالب به مرگ مانوس تر است از بچه به پستان مادرش». دل عاشق در وقت ملاقات می‌تپد و وحشتناک و خایف شود، ولی این خوف و وحشت غیر از خوف‌های معمولی است. (ر.ک: شرح چهل حدیث، ۳۵۸ و ۳۶۱) از دیدگاه امام رحمه الله، روز مرگ پایان هجران و روز وصل به محبوب است: وعده دیدار نزدیک است، یاران مژده باد! روز وصلش می‌رسد، ایام هجران می‌رود (دیوان امام) ۵. غوطه‌وری عاشق در دریای فنا یکی از ویژگی‌های عاشق و یکی از عالی‌ترین برکات و ثمره عشق فنای محب در محبوب است. به جاست قبل از این که دیدگاه حضرت امام رحمه الله در این خصوص بیان شود، توضیح مختصری درباره «فنا فی الله» و گذرگاه‌ها و منزلگاه‌های این مسیر با استفاده از سخنان عده‌ای از معروف‌ترین و معتمدترین شاگردان مکتب ابن عربی، به ویژه داوود قیصری صاحب شرح فصوص ذکر شود: عرفا معتقدند که انسان در بدو تولد همچون باقی حیوانات چیزی جز خوردن و آشامیدن نمی‌شناسد. سپس به تدریج، باقی صفات برای او پدیدار می‌شود، مانند شهوت، غضب، حرص، حسد، بخل و غیر اینها از صفاتی که ثمره احتجاب و دوری از معدن وجود و صفات کمالیه است. پس انسان در این مرحله، حیوانی است راست قامت، که از او اعمال مختلف برحسب اراده‌های گوناگون صادر می‌شود. بعد از آن هنگامی که از خواب غفلت و جهل بیدار شد و متوجه گردید ماورای این لذات حیوانی، لذات دیگری است، و بالاتر از این مراتب کمالی دیگر، از اشتغال به محرمان شرعی توبه می‌کند و به سوی خداوند متعال بازگشت می‌نماید. در نتیجه، شروع می‌کند به ترک زواید دنیایی جهت برای به کمالات اخروی. و عزم را جزم می‌کند تا از مقام جان خود به سوی خداوند هجرت کند، و چون نفس در این سفر در غربت از مکان مألوف واقع می‌شود، طبیعی است که احتیاج به راهنما دارد که پیر راه طریقت است. سعی ناکرده در این راه بجایی نرسیمزد اگر می‌طلبی طاعت استاد ببر سالک هرگاه در طریق وارد شد نسبت به هرچه مانع او باشد و او را از مقصود بازدارد، زهد می‌ورزد و از هر چیز که در قلبش خطوط کند و او را متمایل به غیر حق کند، پرهیز می‌کند، و آن را در هرچه امر می‌کند، متهم می‌نماید، حتی اگر او را امر به عبادت کند زیرا طبیعت نفس بر دوست داشتن

شهوآت و لذت هاست، پس سزاوار نیست ایمن از دخالت او باشد، چون که نفس از مظاهر شیطانی است. سالک هر گاه از نفس خلاص شد و پاکیزه گردید و زندگی خوشی به واسطه لذت بردن در راه محبوب به دست آورد، با طنش نورانی می شود و پرتوهای انوار غیب بر او ظاهر می گردد، و باب ملکوت بر او باز می شود و مکاشفاتی یکی پس از دیگری برای او رخ می دهد. در نتیجه، امور غیبی را در صورت های مثالی مشاهده می کند. وقتی چیزی از اینها را چشید، به گوشه گیری راغب می شود، تنهایی، ذکر، مواظبت بر طهارت کامل، وضو، عبادت، مراقبه، محاسبه، روی برمی گرداند از اشتغالات حسی، و قلب را از محبت حسیات تهی می کند و به طور کلی، باطنش به سوی حق توجه می نماید. پس برای او وجد، سکر، وجدان، شوق و ذوق، محبت، هیجان و عشق پیدا می شود و او را هر چند گاهی از خود محو می کند، و از خود فانی می سازد. در این هنگام، معانی قلبی و حقایق پنهانی و انوار روحی را مشاهده می کند و به مرتبه معاینه و مکاشفه می رسد و گاه انواز حقیقی بر او پدیدار و گاه پنهان می شود. این مکاشفات گاه به گاه ادامه می یابد تا آن که رسوخ یافته و سالک از تلون رهایی یابد، که در این وقت بر او آرامش روحی و طمانینه الهی وارد می شود، و ورود این پرتوها و احوال برای او ملکه می گردد. پس داخل در عالم جبروت شده و موجودات مجرد و انوار برتر و مدبرات کلی عالم را از فرشتگان مقرب و بی تاب از عشق جمال الهی مشاهده می کند، و وجود او به نور آنان متحقق و ثابت می شود. در اینجاست که نور احدیت و پرتوهای عظمت و کبریای الهی بر او ظاهر شده، او را چون ذرات افشاند، غیر مرئی قرار می دهد و در اینجا کوه وجودش مضمحل می شود و برای خداوند چنان سجود و خضوعی می کند که تعیینش در تعیین حقیقی متلاشی شده و وجودش در وجود الهی از بین می رود. این مقام فنا و محو است. (مقدمه شرح فصوص الحکم، فصل ۱۱) شیخ اکبر محیی الدین ابن عربی می نویسد: یکی از ویژگی های عاشق الهی «گرام» (۲) است و آن فنای دردمندان و اندوهبار محب در محبوب است. از منظر شیخ برای محب صفتی والا-تر از گرام نیست زیرا گرام در برگیرنده همه اوصافی است که از محبت حاصل می شود. (ابن عربی، ۱۴۱۸: ۲/۳۳۴) شیخ نجم الدین رازی می نویسد: چون (عشق) عاشق را به معشوق رسانید، لاله صفت بر در بماند. عاشق چون قدم در بارگاه وصال معشوق نهاد، پروانه صفت نقد هستی عاشق را نثار قدم شعله شمع جلال معشوقی کند، تا معشوق به نور جمال خویش، عاشق سوخته را میزبانی کند. (رازی، ۱۳۵۲: ۶۲) امام رحمه الله نیز می سراید: هجرت از خویش نموده سوی دلدار رویمواله شمع رخس گشته و پروانه شویم (دیوان امام) در جای دیگر گوید: عشق، صفت آتش (دارد) و سیر او در عالم نیستی است، هر کجا رسد و به هر چه رسد، فنابخشی «لاتبقی و لاتذر» (مدثر، ۷۴/۲۸) پیدا کند. مقام فنا دارای سه مرحله است ۱. محو: یعنی فنای افعال عبد در فعل حق که سالک در این مرحله همه کارها را از خدا می داند و به این مرحله «فنا در افعال» نیز می گویند. ۲. طمس: یعنی فنای صفات عبد در صفات خداوند و در این مرحله، برای موجودات هیچ صفتی نمی بیند جز این که آن را از خدا می داند و در این مرحله «فنا در صفات» نیز نام گذاری می شود. ۳. محق: یعنی فنای وجود عبد در ذات حق، که در این مرحله هیچ یک از موجودات عالم را به استقلال نمی بیند و همه را پرتو ذات حضرت حق می داند و به این مرحله «فنا در ذات» نیز گویند. (ر.ک: صراط سلوک، ۱۱۴ و ۱۲۶) حضرت امام رحمه الله معتقد است که عاشق وارسته از خود گذشته ای است که جز به محبوب و خواسته های او توجه ندارد. مجذوبان جمال جمیل و عاشقان دلباخته او از هر دو جهان رسته و چشم از اقالیم وجود بسته و به عز قدس جمال الله پیوسته اند و آنان مدام در محضر خداوند هستند و لحظه ای از ذکر و فکر و مشاهدات و مراقبت مهجور نیستند. (آداب الصلاة، ۱۰۸) با جذب الهی و جذوه نار عشق سالک از بیت مظلّمه نفس خارج و با قدم گذاشتن بر فرق اثبت و انانیت حجب ظلمانیه و نورانیه را خرق کرده و به نهایت مسیر که فنای در ذات است، نایل می شود. امام شهیدان در این خصوص چنین می نویسد: و پس از آن که انسان قدم بر فرق اثبت و انانیت خود گذاشت و از این بیت خارج شد و در طلب مقصد اصلی و خداجویی منازل و مراحل تعیینات را سیر کرد و قدم بر فرق هریک گذاشت و حجب ظلمانیه و نورانیه را خرق نمود و دل از همه موجودات و کائنات برکند و بتها را از کعبه دل به ید ولایت مابی فروریخت و کواکب

و اقمار و شمس از افق قلبش افول کردند و وجهه دلش یک رو و یک جهت بی کدورت تعلق به غیر، الهی شد و حال قلبش و جَهت وجهی للذی فطر السموات والارض (انعام، ۶/۸۰) شد و فانی در اسما و ذات و افعال گردید، پس در این حال از خود بی خود شود و محو کلی برایش حاصل شود و صیغع مطلق رخ دهد، پس حق در وجود او کارگر شود و به سمع حق بشنود و به بصر حق ببیند و به ید قدرت حق بَطش کند و به لسان حق نطق کند، و به حق ببیند و جز حق نبیند، و به حق نطق کند و جز حق نطق نکند، از غیر حق کور و کر و لال شود و چشمش و گوشش جز به حق باز نشود و این مقام حاصل نشود، مگر با جذب الهیه و جذوه نار عشق که بدین جذوه عشقیه لازال متقرب به حق شود و به آن جذب ربوییه، که عقیب حب ذاتی است، از او دستگیری شود. (شرح چهل حدیث، ۵۹۰ و ۵۹۱) خداوندا ما را از شیفتگان در صراط و جویندگان آب حیات و فانی در فعل و صفت ذات خویش قرار بده. خداوندا از سر کوی تو مأیوس نگردم هرگز غمزه ای غمزدگان را تو مدد کاری کن عاشقم، عاشقم افتاده و بیمار تواملطف کن لطف، زبیمار پرستاری کن کتاب نامه ۱. ابن عربی، محیی الدین، فصوص الحکم، ۲. الفتوحات المکیه، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق. ۳. امام خمینی، مصباح الهدایه الی الخلافة و الولاية، با مقدمه استاد سید جلال الدین آشتیانی، مؤسسه نشر تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳ ش. ۴. سر الصلاة، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۶۹. ۵. شرح حدیث جنود عقل و جهل، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، مؤسسه چاپ و نشر درج، ۱۳۷۷. ۶. آداب الصلاة، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۰. ۷. تفسیر سوره حمد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۵. ۸. شرح چهل حدیث، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. ۹. صحیفه نور، ج ۱۴، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. ۱۰. شرح دعای سحر، ترجمه سید احمد فهری، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۴. ۱۱. تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس، مؤسسه پاسدار اسلام. ۱۲. دیوان، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. ۱۳. ابن سینا، الاشارات و التنبیها، نمط ۸، با شرح نصیرالدین طوسی، تحقیق سلیمان دنیا، مؤسسه نعمان، بیروت. ۱۴. آملی، سید حیدر، مراتب جهاد، رساله شریعت، طریقت و حقیقت. ۱۵. مستملی نجار، ابوابراهیم، شرح تعریف لمذهب التصوف، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۳. ۱۶. حسن زاده آملی، حسن، هزار و یک نکته، ۱۷. صراط سلوک، گردآورنده علی محیطی، انتشارات آل علی (ع)، قم. ۱۸. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۱، مکتبه الاسلامیه، تهران. ۱۹. جوادی آملی، عبدالله، بنیان مرصوص امام خمینی، مرکز نشر اسراء. ۲۰. شیرازی، صدرالدین محمد، عرفان و عارف نمایان، ترجمه محسن بیدارفر، انتشارات الزهراء، قم. ۲۱. دماوندی، ملا عبدالرحیم، ۲۲. رازی، نجم الدین، رساله عشق و عقل، به اهتمام و تصحیح دکتر تقی تفضلی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲. ۲۳. طباطبائی، فاطمه، سخن عشق، معاونت پژوهشی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی. ۲۴. همدانی، امیر سید علی، مشارب الذواق، تصحیح محمد خواجوی، انتشارات عولی، تهران، ۱۳۶۲. ۲۵. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۳، ترجمه و شرح جواد مصطفوی، انتشارات علمیه اسلامی. ۲۶. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۸۴، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق. ۲۷. مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، دفتر اول، تصحیح رینولد نیکلسون، به کوشش مهدی آذریزدی (خرمشاهی)، انتشارات پژوهش، تهران. ۲۸. آشتیانی، سید جلال الدین، شرح مقدمه شرح فصوص الحکم، فصل ۱۱، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی. ۲۹. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۵. ۳۰. دیلمی، ابوالحسن علی بن محمد، عطف الالاف المألوف علی اللام المعطوف، ۳۱. شیخ روزبهان بقلی شیرازی، عبهر العاشقین، تصحیح هنری کربن و محمد معین، تهران، ۱۳۳۷ ش. ۳۲. سهروردی، شهاب الدین، شرح حکمه الاشراق، ۳۳. نراقی، مهدی، جامع السعادات، ۱. طفیل هستی عشقند آدمی و پریارادتی بنما تا سعادت بیبری ۲. واژه «گرام» در اصل به معنای مصیبت و ناراحتی شدیدی است که دست از سر انسان بردارد. به عشق و علاقه سوزانی که انسان را با اصرار به دنبال کار یا چیزی می فرستند نیز «گرام» گفته می شود. اطلاق این واژه بر جهنم به دلیل آن است که عذابش شدید، پی گیر و پردوام است. (تفسیر نمونه، ۱۵/۱۵۱) منابع مقاله: مجله پژوهشهای فلسفی - کلامی، شماره ۱۹، غفارزاده، علی؛

نقش آفرینی عشق در نظام هستی از نگاه امام خمینی (ره)

نقش آفرینی عشق در نظام هستی از نگاه امام خمینی (ره) چکیده: ردپای مقوله عشق و محبت به وضوح در سطر سطر متون عرفانی ما مشاهده می شود تا آنجا که می توان ادعا نمود موضوع این مقال از پرمحمول ترین موضوعات تاریخ ادب و عرفان است و به اعتقاد نگارنده از محوری ترین موضوعات عرفانی است که هم «فوس نزول» با او آغاز می گردد و آسمان هستی ستاره باران می شود و هم در «فوس صعود» زمینه تکامل انسان را فراهم می سازد و او را از عالم کثرت به وحدت رهنمون می شود. در این نگاه محب به واسطه مظهریت اسم محب، انسان کاملی است که در کتاب تکوین یا تشریح همراه و همدوش است. برای بیان نظریات فوق ابتدا تعریف کوتاهی از عشق و محبت از دیدگاه عرفا داده شده و سپس در آثار و تالیفات عرفانی امام خمینی به تبیین جایگاه این حقیقت پرداخته شده است. مقدمه با آنکه درباره عشق و محبت، مترادف یا تباین آن سخن بسیار رفته است و برخی از دانشمندان و متفکران کوشیده اند به سبک و سلیقه خود به توصیف و تبیین آن پردازند، اما جالب این است که اکثر آنان اتفاق نظر دارند که حقیقت عشق قابل تعریف نیست. زیرا نمی توان آن را تحت مقوله ای از مقولات درآورد و برای آن جنس و فصلی در نظر گرفت. از این نظر عشق به شکل منطقی قابل تعریف حقیقی نخواهد بود. بلکه تعریف عشق به طور شرح ال-اسم و به اظهر الخواص است. به گفته ابن عربی «الحب ذوقی و لاتدری حقیقه»، زیرا حب حقیقتی است که «من ذاق عرف» (۱۴۱۸ ج ۲: ۳۱۵) پس فقط می توان به توصیف محبت پرداخت و بر مبنای ذوق و دریافت شخصی خود از آن سخن گفت. بدین ترتیب پاسخ اهل نظر به سؤال درباره چیستی محبت مختلف خواهد بود و این اختلاف به مراتب درک و دریافت پاسخ دهنده برمی گردد. دیلمی در عطف الالاف در این باره می نویسد: «جواب متفاوت عرفا، به دلیل تفاوت سائلین و اختلاف درجات فهم آنان است.» وی برای تبیین ریشه محبت از اقوال برخی از بزرگان استفاده می کند که به ذکر دو نمونه آن بسنده می کنیم: ۱. حب از حب گرفته شده است و آن جمع حبه است و حبه القلب (۲) (سهروردی: ۱۳۶۶، ۱۵) آن چیزی است که قلب به آن قوام دارد (دیلمی: ۱۴، قشیری: ۵۵۸). ۲. ممکن است حب ماخوذ از حب (به کسر حاء) باشد و منظور بذره‌های گیاهان صحرايي است. حب، حب نامیده می شود؛ زیرا مغز و هسته حیات است (دیلمی: ۱۷). او محبت را حقیقتی نورانی می داند و به نحوه اتصال آن، با عوالم عقل و روح و جسم می پردازد و در نهایت آن را زینت محب و صفت محبوب ذکر می کند (دیلمی: ۳۵) و از قول ذوالنون می گوید که اصل محبت، الفت و اصل عشق، معرفت است (دیلمی: ۳۲). دیلمی در همین کتاب از قول مکی در پاسخ به سؤال درباره «اصل محبت» می گوید: محبت چیزی است که به علت لطافت معنا در قلب وارد می شود و این لطافت از جانب محبوب به او تعلق می گیرد و اولین نسبتی که از محبت در قلب آشکار می شود سه معنا دارد که عبارت است از: استمرار یاد محبوب، آرزوی ملاقات معبود و شادمانی به هنگام یاد او. در بحث محبت نکته مهم دیگری قابل توجه و تأمل است و آن اینکه در جریان محبت، آنچه اصل است دوستی حق است که مقدم بر همه دوستیهاست زیرا در ابتدا حق بنده را به دوستی می گیرد. «نخست محبت خود را اثبات کرد و آنگاه محبت بندگان، تا بدانی که تا الله بنده را به دوست نگیرد بنده به دوست نبود». نجم الدین رازی، راز این مطلب را در شرح آیه «یحبههم و یحبونه» آشکار می سازد. گوید: «اگر یحبهم سابق نبودی بر یحبونه هیچ کس زهره نداشتی که لاف محبت زدی». در واقع «یحبههم» بر «یحبههم» ایستاده است و وجود و قوامش به اوست. پس یحبهم صفت قدم است و سابق بر یحبونه، بدین جهت طبیعی است که عارف بگوید: «پنداشتم که من او را دوست می دارم، چون نگه کردم دوستی او مرا سابق بود» گفتم: سر و جان خود به کارت کردم هر چیز که داشتم نثارت کردم گفتا تو که باشی که کنی یا نکنی این من بودم که بی قرارت کردم (منسوب به ابو سعید ابوالخیر) یا پنداشتم که «من او را می خواهم خود او اول مرا خواسته بود». بر این اساس در سیر نزول یحبهم (محبت حق به خلق) خدا محب است و انسان (روح) محبوب و در سیر صعود یحبونه (محبت خلق به خالق) خدا محبوب است و انسان محب و در

حقیقت محبت از جانب خدا آغاز می شود. عین القضاة عارف همدانی دلیل «احسن القصص» بودن سوره یوسف را تبیین قصه «یحیهم و یحبونه» می داند: «ای دوست دانی چرا قصه یوسف احسن القصص شد؟ چون اول سوره اشارت به بدایت راه خداست و آخر سوره اشارت به نهایت راه خدای تعالی». «ای دوست احسن القصص قصه یحبهم و یحبونه است» و در جای دیگر می نویسد: «از جلال ازل بشنو که احسن القصص است قصه عشق». فیض کاشانی محبت را رابطه ای دو سویه برمی شمرد و می نویسد: حقیقت محبت، رابطه ای اتحادی است که محب را با محبوب متحد و یگانه می سازد. جذبه ای است از جذبات محبوب که محب را به سوی خویش فرامی خواند به مقدار جذبه ای که او را به خود می کشاند از وجود محب چیزی محو و نابود می سازد. پس میان جذبه محبوب و فنای محب رابطه ای است مستقیم که اول بار از وجود محب صفاتش را قبض می کند، سپس ذات او را به قبضه قدرت خویش از او می رباید و ذاتی که شایستگی اتصاف به صفات خویش را دارد بدو ارزانی می دارد. (۳) (۴۰۶) دیلمی درباره عشق می نویسد که گرچه عشق غلیان حب و غایت مقامات محبت است اما عشق و محبت دو لفظ است برای معنای واحد «هما اسمان لمعنی واحد» (۶). آنگاه از اقوال ادبا و حکما و متکلمین و شیوخ صوفیه مدد می گیرد که نمونه هایی از آنها را ذکر می کنیم. الف. به شمشیر عشق گفته می شود و عاشق، عاشق نامیده می شود زیرا حب و عشق با عاشق همان کاری می کند که شمشیر (دیلمی: ۱۸). ب. عشق از عشق گرفته شده و عشق بالاترین نقطه کوه است. حسین بن منصور حلاج در مورد عشق نکته بدیع و جدید دیگری را ذکر می کند که به گفته دیلمی تا زمان او بی سابقه بوده است. او عشق را نخستین شعله نور وجود می داند که منزله از ماهیت و انیت است و به ذات خویش ملتهب و فروزان و به هر رنگی درمی آید و به هر صفتی ظهور پیدا می کند و صفات از پرتو نور او فروغ می گیرند و این حقیقت را ازلی و ابدی می داند که سرچشمه اش ذات الهی است. (۴) شیخ الرئیس عشق را علت وجود همه موجودات برمی شمرد و اعتقاد دارد موهبتی است که اختصاص به انسان ندارد و همه موجودات به نحوی از آن برخوردارند (۳۷۵). ابن عربی در فصوص الحکم در فص هارونی (۱۹۴) به نکته لطیف و بلندی توجه می دهد و با صراحت می گوید: عظیمترین معبودها «هوی» است زیرا معبود بالذات است و چنین می سراید: و حق الهوی ان الهوی سبب الهوی و لولا الهوی فی القلب ما عبدا الهوی قسم به عشق که عشق علت عشق است و اگر چنین عشقی نبود دل بستگی به آن هم نبود. سپس در فتوحات به مطلبی اشاره می کند که هوی را در عالم مکاشفه دیده است که بر تخت فرمانروایی تکیه زده است و آنگاه اشاره می کند که محبوبی عظیمتر از او در عالم هستی ندیده است. «فشاهدت الهوی فی بعض المکاشفات ظاهرا بالوهیته قاعدا علی عرشه و جمیع عبده حافین علیه و اقبضن عنده و ما شاهدت معبودا فی الصور الکونیه اعظم منه». و در جای دیگر از فتوحات (۱۴۱۸ ج ۲: ۳۱۶) نیز می گوید: انا محبوب الهوی لو تعلموا والهوی محبوبنا لو تفهموا من محبوب عشقم ای کاش می دانستید و عشق محبوب ماست ای کاش می فهمیدید صدرالدین شیرازی نیز عشق و محبت را دو کلمه مترادف می داند و می گوید در عرف خاص، عشق با حب مترادف است و آن متعلق فرد ذی شعوری است به جمیل من حیث هو هو جمیل، اگرچه در عرف عام تعلق خاصی است (۱۳۱۶ ج ۷: ۱۴۹). وی عشق را حقیقتی ساری در کلیه موجودات می داند و به نظر او هیچ موجودی نیست که از پرتو عشق بی بهره باشد (۱۳۱۶ ج ۷: ۱۴۸). جناب آشتیانی، در مقدمه مصباح الهدایه آورده است که حقیقت مطلقه وجود، همان قیقت حب و عشق است که در صورت ظاهری و لباس مظهری به صورت بسائط عنصریه تنزل نموده است (خمینی ۱۳۷۲: ۱۸). اما علی رغم غیرقابل شناخت بودن عشق، از معجزه آفرینی این موهبت الهی نمی توان سخن نگفت. عشق و محبت کیمیایی است که از انسان خاکی، موجودی افلا-کی می سازد. اکسیری است که برتری و تعالی انسان را بر سایر موجودات محقق می کند. حقیقتی است که در وجود انسان به طور فطری قرار داده شده و به واسطه این عطیه الهی از فرشتگان اعلی علین پیشی می گیرد و آینه حق نما می شود و انسان با پذیرش عشق، امانتدار حضرت حق می گردد و آینه تمام نمای تجلیات جمال مطلق می شود، با فطرت عاشق خویش شایسته طواف کوی یار گردیده و توجه و عنایت حضرت معشوق را به خود جلب می کند. جذب و کششی است که انسانیت انسان مدیون آن

است، واسطه پیوند و ارتباط میان انسان مقید با خالق مطلق است و مایه اشتیاق آن مطلق به مقید است. عشق، عامل انطباق عالم درون با عالم بیرون است و از آنجا که عالم بیرون پیوسته در حرکت و پویایی است عشق در انسان این همگونی را حاصل می‌کند. عشق و محبت در نگاه امام خمینی اگرچه حضرت امام با دیگر بزرگان عرفان در این امر هم عقیده اند که محبت قابل تعریف نیست و «حدی» فراهم آمده از جنس و فصل ندارد اما در جای جای کتب و رسایل عرفانی ایشان به توصیف‌هایی برخورد می‌کنیم که باید آن را تعریف به خواص و آثار محبت نامید و درگذری کوتاه به این تالیفات، شاید بتوان فهرستی از توصیفات محبت را به صورت زیر ارائه داد. (۱) محبت صفت ذاتی خداست و همان طور که ذات حق ناشناختنی است صفات او بخصوص صفات ذاتی هرگز شناخته نخواهد شد پس حقیقت محبت شناختنی نیست. (۲) عشق دریافتی ذوقی و وجدانی است که درک آن به «چشیدن و رسیدن» است و رسیدن به معنای فنای فی الله و بقای بالله است. یعنی محب در اوج معرفتی است که اهل عرفان آن را به حق الیقین (۵) تعبیر می‌کنند و به آهن تفتیده ای می‌ماند که ویژگیهای آتش را ظهور بخشیده است امام در این باره می‌نویسند: حقیقت عشق آتشی است که از دل عاشق سر می‌زند و رفته رفته آن به ظاهر و باطن او سرایت می‌کند و سراپای عاشق را فرامی‌گیرد و «از کوزه همان برون تراود که در اوست» از چنین انسانی که مجذوب مقام احدیت و عاشق جمال صمدیت است هرچه سرزند، از عشق به حضرت حق حکایت دارد (خمینی ۱۳۷۶: ۱۱) و استشهاد قرآنی آن آیه شریفه «التي تطلع على الأفئدة» است که این آتش همان شعله عشق است. (۳) عشق حقیقتی ازلی و ابدی است و از صفات خدا، خلق و انسان است. به همین دلیل عامل پیوند جهان هستی به خداست و تکیه گاه شریعت و هدایت انبیا و اولیا بر عقل است و امام نیز به عقل از این دیدگاه، به دیده احترام می‌نگرند و در آثار خود عقل را ملاک تکلیف و مسئولیت می‌دانند و کتاب شرح حدیث جنود عقل و جهل ایشان سند عنایت به این امر است. در این باره می‌نویسند عقل محبوبترین موجود نزد خداست (۶) (خمینی ۱۳۷۲: ۱۵۹) زیرا خداوند به عزت و جلالش سوگند یاد کرده که آفریده ای محبوبتر از عقل ندارد، اما تصریح می‌کنند که عقل مظهر علم حضرت حق است که در مرتبه حقیقتش عالم است و ظهور آن در موجودات به اندازه استعداد آنهاست که در حضرت علمیه با واسطه حب ذاتی تقدیر شده است، حبی که اگر وجود نداشت هیچ موجودی از موجودات پا به عرصه ظهور نمی‌گذاشت و به هیچ کمالی از کمالاتش نمی‌رسید. (۷) (خمینی ۱۳۷۲: ۱۶۰) ابن عربی ۱۴۰۰ فص موسوی: ۲۰۳). بدین ترتیب شاید بتوان گفت تقابل و تنازع دیرینه ای که در ادبیات عارفانه ما میان عقل - که محصولش فکر - و عشق - که محصول قلب است - وجود داشته فقط ساخته ناظرینی است که از بیرون به این دو می‌نگریستند و گرنه هرگز عقل سلیم، خود را با عشق روی در رو نمی‌بیند و حد و حدود خود را به خوبی می‌شناسد و آنجا که به ناتوانی خود در کشف برخی از حقایق اعتراف می‌کند و آن ساحت را مناطق ممنوعه می‌نامد، عشق مقتدرانه از سیطره و حاکمیت خود بر نظام هستی سخن می‌گوید و حتی کشفیات و یافته های عقل را بستر دستیابی خود به حقایق می‌شناسد. امام نیز تصریح می‌کنند که هیچ گونه مغایرتی میان براهین عقلی و تجربه های ذوقی نیست هرچند روش عرفا شیوه ای والاتر و بالاتر از عقل است ولی مخالفتی با عقل صریح و برهان فصیح ندارد. حاشا که مشاهدات ذوقی مخالف با برهان باشد و براهین عقلی برخلاف شهود اصحاب عرفان اقامه شود فقط نگاه فیلسوف به جهان، نگاه کثرت است و نگاه عارف، نظر بر وحدت دارد (خمینی ۱۳۷۲: ۱۴۶) و این وحدت بینی است که ابعاد سه گانه تثلیث را به توحید بدل می‌کند و مجال عاشق بینی و معشوق نگری را از میان می‌برد و به اتحاد عاشق و معشوق می‌انجامد. (۴) امام مقام «اطلاق عشق» را به دریایی بیکران و صحرائی بی پایان همانند می‌کنند که البته این تشبیه مورد پسند همه اهل ذوق و معرفت است و امام در اشعار خود چنین می‌سرایند: عشق روی تو در این بادیه افکند مرا چه توان کرد که این بادیه را ساحل نیست (خمینی ۱۳۷۴: ۶۷) وادی عشق از منظر امام، وادی سرگشتگی و حیرت است که ملکیان و ملکوتیان در پیچ و خم آن حیرانند: وه چه افراشته شد در دو جهان پرچم عشق آدم و جن و ملک مانده به پیچ و خم عشق عرشیان ناله و فریادکنان در ره یار قدسیان بر سر و بر سینه زنان از غم عشق (خمینی ۱۳۷۴: ۱۳۴) و حافظ عین این تعبیر را در غزل مشهور و

دلشین خود چنین آورده است: راهی است راه عشق که هیچش کناره نیست آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست هر دم که دل به عشق دهی خوش دمی بود در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست ما را ز منع عقل مترسان و می بیار کاین شحنه در ولایت ما هیچ کاره نیست (حافظ ۱۳۷۵: غزل ۵۶) آری راه عشق، راهی پر خوف و خطر است که نثار و ایثار می طلبد ابتلائات و آزمایشهای گوناگون دارد. گذشتن از فراز و نشیبهای فراوان می طلبد و به مقصد رسیدن را دشوار می نماید و به گفته مولوی: عشق از اول سرکش و خونی بود تا گریزد هر که بیرونی بود نی حدیث عشق پر خون می کند قصه های عشق معجون می کند (مولوی نی نامه: ۱۳) امام نیز می سرایند: من از آغاز که روی تو بدیدم گفتم در پی طلعت این حوروش انجامم نیست (خمینی ۱۳۷۴: ۶۸) گفته بودی که ره عشق ره پر خطری است عاشقم من که ره پر خطری می جویم (خمینی ۱۳۷۴: ۱۶۹) حافظ نیز در نخستین غزل خود با تصویر و تابلوهای زیبا به دشواری این راه تصریح می کند: به بوی نافه ای کاخر صبا زان طره بگشاید ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حایل کجا داند حال ما سبکباران ساحلها (حافظ غزل ۱) یا... سینه از آتش دل در غم جانانه بسوخت آتشی بود در این خانه که کاشانه بسوخت (حافظ غزل ۱۷) کار این دشواری به آنجا می رسد که چنین رهیافتگانی، دیگران را از افتادن به این وادی منع می کنند و می سرایند: ز راه میکده یاران عنان بگردانید چرا که حافظ از این راه رفت و مفلس شد (حافظ غزل ۱۶۷) این خوف و خطر در عشق به آنجا می رسد که بزرگان ادب و عرفان در مقایسه دو پهلوان این میدان یعنی مولوی و حافظ به بحث نشسته اند که کدام یک از این دو در معرفت عشق قوی ترند. آیا مولوی که عشق را سرکش و خونی آن هم از اولین گام دانسته است، عشق را بهتر شناخته است یا حافظی که آسان نمایی را در آغاز و دیربایی و دشواری آن را در انجام یادآور شده است. در مقایسه این ابیات «عشق از اول سرکش و خونی بود...» یا: «چو عاشق می شدم گفتم که بردم گوهر مقصود ندانستم که این دریاچه موج خون فشان دارد (حافظ غزل ۱۲۰) و یا: «الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها (حافظ غزل ۱) گفته اند، مولوی عشق شناس تر است زیرا از همان نخست عشق را خونریز و راه آن را پر خوف و خطر شمرده است ولی نکته سنجان ادب و عرفان بر این باورند که دیربایی محبت از دیدگاه حافظ قوی تر و معرفت او به این وادی بیشتر است و حال می گوئیم آیا اساسا آسان نمایی، خود بهترین دلیل بر خطرناکی راه نیست و آیا خطر از آنجا شروع نمی شود که تصور سهولت، انسان را به امواج سهمگین می افکند که رهایی از دل این امواج خروشان آسان نیست. ۵) عشق در معنای الهی اش هم سبب ایجاد و هم عامل ابقاست، هم مصداق رحمت رحمانیه و هم فرد اکمل رحمت رحیمیه است: هستی همه هستها به موجب «احببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف» «مدیون محبت است و تکامل و تعالی و به فعلیت رسیدن قابلیتها نیز مرهون این لطف و عنایت الهی است و آیا «قاعدۀ لطف» علم کلام صورت تنزل یافته این کلمه عالی عرفان نیست؟ بهتر این است که دنیای ترفع خویش را به این تنزل بدل نکنیم و به عالم اندیشه امام بازگردیم: «محبت و اشتیاق و عشق براق معراج و رفر و وصول است.» (خمینی ۱۳۷۷: ۷۶؛ خمینی ۱۳۷۵: ۱۳۷). ۶) عشق حقیقت جلالی، جمالی، تنزیهی و تشبیهی است که هم غیرسوز است و هم کمال آفرین، هم به تنزیه و «تخلیه» می پردازد و هم تطهیر و «تخلیه» دارد، هم «لیذهب عنکم الرجس» است و هم «یطهرکم تطهیرا». عاشقان خدا از همه رذایل پیراسته و به تمام فضایل آراسته اند. از نگاه امام وادی عشق، جایگاه مقدسان و مخلصان است و شرط گام نهادن در این وادی، خالص شدن و دل کندن از محبوبهای مقید می باشد و بهترین هدایتگر برای رساندن انسان به تعالی و تکامل، تن سپردن به شعله های آتشین عشق است و با «جذوه نار عشق» بیرون آمدن از دنیای تاریک طبیعت و گسستن زنجیرهای زمان و مکان امکان پذیر خواهد بود و عارف عاشق برای رسیدن به جایگاه مخلصان و قدم نهادن در وادی پاکان باید چنین موهبتی را درک کند و چونان موسی ندای «انی آنست نارا» سردهد و پس از رفع حجب و طی طرق از حصار زمان بیرون آید و به برکت عشق بر جهان حاکم گردد تا طایر قدس به محفل انس بار یابد. زیرا عشاق جمال ازلی مقصد و مقصودی جز حضرت حق ندارند و جز قبله یگانه عشق قبله گاهی نمی طلبند و همچنان بر این باورند که «قبله عشق یکی آمد و بس

« در اعتقاد امام، حضرت خاتم (ص) یکه سوار وادی محبت است زیرا «او کسی است که به گفته خدایش با قدم عشق از افق کثرت و تعینات منسلخ شده و با محبت رفض غبار کثرت اسماء و صفات و تعینات کرده است» (خمینی ۱۳۷۶: ۹۳). در این نگاه، عشق به عاشق توان می بخشد و او را به خلاقیت وامی دارد و چون آتشی سراپای وجود او را فرامی گیرد و وی را از نقص و کدورت و کثرت بینی و خودخواهی پاک می سازد. ز جام عشق چشیدم شراب صدق و صفا به خم میکده با جان و دل وفادارم (خمینی ۱۳۷۴: ۱۴۸) ۷ یکی دیگر از اثرات عشق را می توان کثرت سوزی و وحدت بینی دانست. زیرا تنها با قدم عشق می توان از تعینات به در آمد و به رفع کدورت اسما و صفات پرداخت. در جرگه عشاق روم بلکه بیابم از گلشن دلدار، نسیمی ردپایی این ما و منی جمله ز عقل است و عقال است در خلوت مستان نه منی هست و نه مایی (خمینی ۱۳۷۴: ۱۸۷) همین یک ویژگی می تواند دنیای عشق را برتر و آفاق آن را شفافتر از عالم عقل معرفی کند زیرا عقل، باریک بین و جزئی نگر است و عشق کلی نگر و مصداق «ما رایت شیئا والا- رایت الله قبله و معه و بعده» (۸) است عشق انسان سالک را از اینکه به ماهیات و تعینات که دنیای کثرات است مشغول کند به مبدایت و معیت حق با همه موجودات فرامی خواند، این اندیشه است که حافظ را بر آن می دارد که بگوید: پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد (غزل ۱۰۵) امام نیز شرحی بر این بیت دارند که یادگار عزیز ایشان در نامه ای به سؤال از معنای این شعر به تفصیل از متن کتاب امام دیدگاه ایشان را بسیار شیرین و دلنشین می نگارند. (حضور ش: ۱۲) همین جا مناسب است که به آخرین تلقی امام از آثار عشق که شاید مهمترین و جهان شناسانه ترین نظریه است، پردازم و شرح آن را به مجال دیگر واگذارم. امام با آن همه ویژگیهای ظریف و دقیق و سرشار از ذوق و شهود یکی از مهمترین و برجسته ترین آثار مترتب بر محبت را وجهه توحیدی نازنین بینانه در آفرینش می دانند و در برخی از آثار خود به تفسیر و تبیین این آیه شریفه پرداخته اند (۱۳۷۵: ۷۱، ۲۲۲، ۲۳۸) که «ما اصابک من حسنۀ فمن الله و ما اصابک من سیئۀ فمن نفسک» . (۹) (نساء: ۷۹) حکیمان مسلمان نیز در بحث ماهیت و وجود به این آیه شریفه استشهاد جسته اند و معتقدند همه سیئات به ماهیات برمی گردد و مرز وجود یا مرزبندی موجودات، موجب پدیداری نقص و کمال و شدت و ضعف می شود. آنجا که در موجود معین و مقید وجود تمام می شود و عدم با طرح مسئله نقص، جان می گیرد. از این رو عارفی که به اطلاق وجود دل می بندد دیگر به مباحث نقص و کمال، شدت و ضعف و حتی تشکیک عام نمی پردازد و به گفته امام زبان حال و مقال چنین عارفی این خواهد بود که «کل من عندالله» چنین شیفته ای همه قیود را در اطلاق وجود، محو و مضمحل می بیند. نتیجه چنین نگرشی نازنین بینی و رضایت خاطری است که چنین عاشقی نسبت به محبوب و معشوق خود - ذات مقدس حضرت حق - پیدا می کند. بدین ترتیب، مهرورزی به موجودات و هدایت آنان از لوازم محبت الهی است زیرا صفات و افعال و آثار محبوب، محبوب است (خمینی ۱۳۷۷: ۱۷۵) و امام سخت بر این باورند که هدایت بدون محبت و عنایت خاص تمام نیست. از دیگر ویژگیهای عشق می توان فطری بودن آن را یاد کرد و امام در این باره می نویسند: «از آنجا که خداوند سرشت و فطرت همه موجودات را با عشق خود مخمر ساخته است تمام ذرات کائنات و سلسله موجودات از مرتبه ادنی تا اعلی همگی حق طلب و حق جویند و هر کس در هر مطلوبی خدا را طلب می کند» (خمینی ۱۳۷۶: ۹۱) «ذرات وجود عاشق روی ویند» (خمینی ۱۳۷۴: ۲۱۲) پس فطرتی که نوع انسان بدان مفتطور است، فطرتی عاشقانه است: «عشق تو سرشته گشته اندر گل ما» (خمینی ۱۳۷۴: ۴۴) و ایشان متذکر می شوند که انسان در هر محبوبی عشق حق را جستجو می نماید زیرا «عشق نگار سر سویدای جان ماست» (خمینی ۱۳۷۴: ۵۵). اگر چه خود به این مساله واقف نباشد چنین عاشقی اگر به مرحله ای از شهود راه یافت جمیع سلسله وجود را عاشق و طالب حضرت عشق مشاهده می کند (خمینی ۱۳۷۶: ۹۱) و می گوید: لایق طوف حریم تو نبودیم اگر از چه رو پس ز محبت بسرشتی گل ما (خمینی ۱۳۷۴: ۴۵) خداوند به اقتضای حب ذاتی به معروفیت در حضرت اسماء و صفات ظهور می یابد و به مقتضای حدیث شریف «کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف» در فطرت تمام موجودات، حب ذاتی و عشق جبلی را ایداع و ابداع فرمود که عاشق اینگونه به واسطه آن جذبه الهیه و

آتش عشق ربانی متوجه کمال مطلق و طالب جمیل علی الاطلاق گردند. عشقی که امام آن را فطری بشر می‌داند عشق به کمال مطلق است (خمینی ۱۳۷۷: ۸۰) و البته بر سر راه انسان موانعی وجود دارد که انسان را از دستیابی به آن محروم می‌سازد. عرفان اینگونه موانع را غالباً حجاب تعبیر می‌کند و امام از دو نوع حجاب نورانی و ظلمانی یاد می‌کند و معتقدند اگر اینگونه حجب از رخسار شریف فطرت برداشته شود و فطرت همان گونه که به ید قدرت الهی تخمیر شده است به روحانیت خود بازگردد، عشق به کمال مطلق در چنین انسانی ظهور می‌کند، او عاشقی می‌شود که جز در کنار محبوب و معشوق حقیقی آرام نخواهد گرفت. در پی عشق به کمال، گرایش به همه خوبیها حاصل می‌شود. از این رو امام تصریح می‌کنند که عشق به کمال مطلق سر منشا عشق به علم مطلق و قدرت مطلق و حیات مطلق و اراده مطلق است (خمینی ۱۳۷۷: ۸۰) که همه از اوصاف جمال و جلال حضرت ربوبی است و جالب اینکه همه این اوصاف در فطرت بشری نهاده شده است لکن به حسب مدارج و مراتب در انسانها متفاوت می‌شود. چنین انسانی بالفطره عاشق حق است زیرا عشق محبوب ازلی از روز الست در عمق وجود او سرشته شده است. «عشق جانان ریشه دارد در دل از روز الست» (خمینی ۱۳۷۴: ۶۵) «فطرة الله التي فطر الناس عليها» (روم: ۳۰) انسان عاشق، کسی است که توانسته ظهور عشق را در وجود خود حس کند و دل به محبوب جاودانه نبندد انسانی است که از حجاب تعین به در آمده، جمال و کمال حضرت عشق را در همه موجودات شهود می‌کند و همان گونه که ذات مقدس حق را کامل می‌داند افعال و صفات او را نیز تمام می‌بیند و به درک این حقیقت که «از جمیل مطلق جز مطلق جمیل برنیاید» نائل می‌شود و با مشاهده حضوری آن را درمی‌یابد (خمینی ۱۳۷۷: ۱۶۴). چنین معرفتی که با رفع حجاب حاصل می‌شود فطرت را به مطلوب و معشوق خود می‌رساند (خمینی ۱۳۷۷: ۲۶۲) البته متعلق عشق جبلی و فطری، محبوب مطلق است و غیر مطلق از آن جهت که محدود است نمی‌تواند محبوب فطرت باشد (خمینی ۱۳۷۵: ۱۲۷). اما امام به دو نوع فطرت اصلی و تبعی قائلند و در کتاب شرح حدیث جنود عقل و جهل به طور مفصل به شرح آن می‌پردازند، ایشان فطرت عشق به کمال را فطرت اصلی، استقلال و فطرت گریز از نقص را فطرت فرعی نام می‌گذارند و در توضیح و بیان این دو فطرت می‌نویسند انسان با فطرت فرعی از غیر حق می‌برد و با فطرت اصلی به جمال جمیل واصل می‌شود و سایر فطریات که در انسان موجود است به این دو فطرت بازگشت دارد (خمینی ۱۳۷۷: ۱۰۳) و نتیجه می‌گیرند که به طور کلی نظام احکام شریعت بر اساس فطرت و مطابق با فطریات انسان است اما گاه می‌شود فطرت مخموره آدمی در پس حجاب ظلمانی و نورانی مخفی می‌شود. در اینجا است که انسان، محبوب خود را در موجودات زمینی و ناقص می‌بیند و به او دل می‌بندد و از لقاء الله و رؤیت جمال مطلق محروم می‌شود. (خمینی ۱۳۷۷: ۳۰۲ - ۳۰۳). مگر آنکه این دل‌باختگان بتوانند از این مجازها که «قطره حقیقتند» بگذرند و به محبوب مجازی با نگاه تبعی بنگرند و شاید گفته بزرگان عرفان که از محبت مجازی سخن گفته‌اند ناظر به همین اندیشه بوده است که این عشق راهگشای عاشقان به محبوب حقیقی است. چنین دل‌باختگان رها شده از تعینات، در حقیقت خواستار سعادت مطلق و جاودانگی‌اند. از این رو امام به صراحت بیان می‌دارند که «نشئه باقیه، معشوق فطرت است» (خمینی ۱۳۷۷: ۱۰۳). حاصل اینکه آن عشق حقیقی که به طور فطری در وجود انسان نهاده شده عشق به محبوب مطلق است و انسان مجبول چنین عشق ورزی است. بر مبنای فطرت غیر «محبوبه»، معشوقی جز معشوق مطلق و جمال مطلق وجود ندارد هر چند متعلق، عشقش را نشناسد، زیرا چنانچه گذشت، انسان خواستار جاودانگی است و از زوال و نیستی گریزان. عشق در نظام آفرینش آفرینش، ظهور اسما و صفات خدا و تجلی ربوبیت و فعل حضرت حق است (۱۰) فعلی که بدایت و نهایتی جز ذات بی نهایت ندارد. در نظام آفرینش که نظامی محکم و متقن است علت غایی و فاعلی یکی است «الفاعل و الغایه فیه تعالی واحد»: از آنجا که حق تعالی محب ذات خویش است چنین حبی مستلزم آن است که آثار ذات نیز محبوب باشد. پس نتیجه می‌گیریم: الف. خدا، به اشیاء محبت دارد. ب. این حب و محبت تبعی است نه استقلالی (۱۱) (خمینی ۱۳۶۲: ۴۵) یعنی عشق به ذات پی‌آمده زیبا و محبانه دارد که طرح و تحقق نظام هستی است و جهان خلقت بیان‌کننده کمالاتی است که در ذات حق نهفته است و خدا اراده

فرموده که این کثر مخفی آشکار گردد. (۱۲) در اینجا امام نکته تازه ای را متذکر می شوند که بازگشت اراده اصلی به محبت ذاتی حضرت حق همانند تعلق او به نظام کیانی است. یعنی به نحو تبعیت از حضرت اسما و صفات است. در این مقام محب و محبوب یگانه اند و عین ذات حضرت عشقند. (۱۳) در این دیدگاه محبوب حقیقی همان کثر پنهانی است که خواستار ظهورست و این ظهور حق، به خلقی می انجامد که نسبت این دو بر حسب حضرات وجود مختلف می شود چه در برخی از شئون وجود این ظهور حبی تمامتر و کاملتر است و در برخی کمتر تا نهایت هبوط می رسد. اهل معرفت شدت و ضعف نور وجود را در این شئون با معیار تجرد و تعلق می سنجند به این معنا که هر موجودی مجردتر است به ساحت حق نزدیکتر و هرچه پدیده ای متعین تر، از آن ساحت دورتر است (۱۴) (خمینی ۱۳۷۳: ۲۳۵) و این همین حب ذاتی است که مدیر و مدبر ملک و ملکوت است (خمینی ۱۳۷۵: ۷۶).

پس اگر این حب ذاتی نبود هیچ موجودی از موجودات پا به عرصه هستی نمی گذاشت و هیچ پدیده ای به کمال مطلوبش نمی رسید. بدین ترتیب هم ایجاد موجودات و هم ابقای آنها مدیون حب ذاتی است و چنین حبی است که علت «موجده» و «علت مبقیه» است و امام از این دو به «ایجاد» موجودات و «ایصال» آنها به کمال تعبیر کرده اند: و لولا- ذلک الحب لا-یظهر موجود من الموجودات و لا یصل احد الی کمال من الکمالات فان بالعشق قامت السموات (خمینی ۱۳۷۲: ۷۱). طفیل هستی عشقند آدمی و پری ارادتی بنما تا سعادت بیبری (حافظ غزل ۴۵۲) بدین ترتیب نظام آفرینش از منظر امام چه در ایجاد و چه در ابقای پرتو عشق است و چه زیبا این دو ساحت را در قالب شعر بیان می دارند: «من چه گویم که جهان نیست به جز پرتو عشق» (خمینی ۱۳۷۵: ۶۲) (ایجاد) و یا: «از ازل مست از آن طرفه سبوییم همه» (خمینی ۱۳۷۵: ۱۷۹) (ابقا). و در مصباح الهدایه آنگاه که از حضرات خمس یاد می کنند، جهان هستی را مرهون فیض اقدس و تجلی نخستین حق می دانند که به واسطه حب ذاتی به وجود آمده و متذکر می شوند که خدا ذات خود را در آینه صفات شهود می کند و سپس به ظهور این عالم و عوالم دیگر می پردازد (خمینی ۱۳۷۴: ۶۷؛ پژوهشنامه متین ش ۷: ۹۷). نکته دیگری که ذکر آن خالی از لطف نیست این است که حضرت حق در عالم عهد با کلام شیرین و دلنشین «الست بربکم» (اعراف: ۱۷۲) آتش عشق را در جان محبان خود شعله ور ساخته و سماع عالم وجود با «قالوا بلی» لیبیک عاشقانه شیفتگان اوست و این محابه حق و خلق و این قاعده حسن تفاهم هر لحظه در عالم وجود جاری است و در هر زمان این مکالمه را می توان شنید. از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری که در این گنبد دوار بماند (حافظ غزل ۱۷۸) و همواره روشندلان پاک طینت و دلباختگان صاحب فطرت شنونده این گفتگوهای عاشقانه اند، پس به راستی: هرچه گوید عشق گوید هرچه سازد عشق سازد (خمینی ۱۳۷۴: ۱۵۰) عشق در نظام هستی چنان جاری و ساری است که هیچ کس را از می وصال محبوب بی بهره نکرده اند. کو آنکه سخن زهر که گفت از تو نگفت آن کیست که از می وصال نچشید (خمینی ۱۳۷۴: ۲۱۵) آنچه در این ساحت معرکه آرای عالم فلسفه و عرفان شده است مشکل رابطه حق و خلق است که امام بعد از تصریح به اینکه فهم این رابطه از مشکلات عالم عرفان است به تشبیهات و تمثیلاتی (۱۵) برای بیان رابطه حق با خلق پرداخته اند (پژوهشنامه متین ش ۷: ۹۷) و ما بدون ورود به این ساحت دشوار به ذکر این نکته بسنده می کنیم که امام در میان مثالهای مطرح شده رابطه موج و دریا را می پسندند: «ما همه موج و تو دریای جمالی ای دوست» و در جای دیگر کل نظام هستی را موج دریا می خوانند. «موج دریاست جهان، ساحل و دریایی نیست.» (خمینی ۱۳۷۴: ۱۷۴). ابن عربی نیز برای تفهیم و تقریب آن به ذهن از تنظیر و تشبیه هایی استفاده کرده و در همه فصول فتوحات و فصوص بیش از بیست تمثیل به کار برده است و گاهی رابطه کل و جزء را مطرح می کند (۱۳۷۶: ۲۱۶). البته بدیهی است منظورش جزء و کل مقداری که در ریاضیات یا ذهنی که در منطق مطرح می شود یا وجودی که فیلسوف از آن سخن می گوید، نیست. بلکه جزء و کل عرفانی است که شامل اطلاق و تقیید می باشد. پس ذات حضرت حق، مطلق است و عالم هستی مقید او حقیقت «بود» است و نظام هستی «نمود» و این «بود» است که به نمود خویش گرایش دارد، همان گرایشی که کل به اجزاء دارد و از خود او به خود او باز می گردد. اگر می بینیم بندگان خاص خدا به خدا مشتاقند و در داستان حضرت داود

می شنویم که خداوند می فرماید من نیز به آنان مشتاقترم «انی اشد شوقا الیهم» از آن جهت است که اشتیاق حق به خلق هم از خود او مایه می گیرد. البته، بر خلاف نظر برخی از متشرعان که درباره رابطه عاشقانه انسان و خدا گفتگو کرده اند (۱۶) امام بر مبنای اصل وحدت وجود، مبانی حق و خلق را نمی پذیرند و تغایر را امری اعتباری می دانند. عالم امکان و جهان کثرات همه و همه مظهر اسما و صفات آن یگانه اند مظهري که حاکی از مظهر است. جلوه و پرتویی که از ذات واحد نشان دارد. از نگاه عارف وحدت وجودی، (۱۷) عالم صورت هویت حق است و مخلوقات نمود خالقیت اویند، اهل معرفت که به ارتباط عشق میان خالق و مخلوق قائلند از آیه شریفه «و نفخت فیه من روحی» و حدیث معروف «خلق آدم علی صورته» استفاده کرده بر این رابطه مجبانه تاکید می ورزند و برخی از اینان محبت حضرت حق را مقدمه محبت مخلوق دانسته و به آیه شریفه «یحبهم و یحبونه» استناد می کنند که این رابطه عاشقانه از حضرت حق آغاز گردیده و انسان به آینه ای می ماند که خدا در آن تجلی کرده و نمود جمال او شده است. از این رو رابطه او با خالق رابطه ظاهر و مظهري است که از یکسو احتیاج خلق به خالق را توجیه می کند و از سویی دیگر اشتیاق و ابتهاج حضرت حق را و تا آنجا پیش می رود که با خدای خود به ناز و دلالت می پردازد و می گوید: گر آینه محبی من نبود ظاهر نشود جمال محبوبی تو جلوه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه باک ما به او محتاج بودیم، او به ما مشتاق بود «مطلق بی مقید نباشد و مقید بی مطلق صورت نبندد، اما مقید محتاج است به مطلق و مطلق مستغنی از مقید پس استلزام از طرفین است و احتیاج از یکطرف، اما استغنائی مطلق به اعتبار ذات است و الا ظهور اسمای الوهیت و تحقق نسبت ربوبیت بی مقید از محالات است» (جامی ۱۳۷۳: ۲۲). از نگاه امام انسان مظهر «اسم» و صفت حضرت حق است و از طریق همان اسم یا عین ثابت (۱۸) با خدای خویش مرتبط می شود و خدای را همان گونه می شناسد که در وجودش ظهور یافته و نهایت و پایان سیر عارف در سفر انفسی رسیدن به رب خویش است. او فقط می تواند اسمی از اسمای خداوند را بشناسد و این انسان کامل است که مظهر اسم الله (۱۹) است و قدرت معرفت به الله را داراست. از این رو می توان به معنای سخن پیامبر اکرم (ص) پی برد که در حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه» از اینکه شناخت جهان هستی را متوقف بر شناخت خود دانسته اند، معرفت رب را بیان فرموده نه معرفت الله را زیرا این رب که شناخته می شود ذات الوهیت نیست بلکه خدایی که بر بنده تجلی می کند رب اوست که مدیر و مدبر و محبوب اوست. باری، اعتقاد به پذیرش رابطه ای محبت آمیز میان خالق و خلق، شور و شعفی در انسان طالب حقیقت ایجاد می کند که همواره خود را تحت عنایت و محبت خالق حس می کند و با تمام وجود کلام خدای را که فرمود: «نحن اقرب الیه من جبل الوریث» می شنود و فهم این قرب او را به وجد می آورد چنین انسانی، آیه کریمه «انا لله و انا الیه راجعون» را به جهان پس از مرگ حوالت نمی دهد هم اینک نیز در می یابد که به سوی او در حرکت است، او خود را در محضر خدا حس می کند و خدا را بر خود ناظر می بیند جمله معروف پیر ما که «عالم محضر خداست در محضر خدا معصیت نکنید» مبین این نگرش است. در عرفان امام، انسان از عظمت خاصی برخوردار است، موجودی است ذاتا الهی و آسمانی، نفخه ایزدی از عالم غیب بر قلب او دمیده و او را خلعت خلیفگی بخشیده است از منظر امام چنین انسانی می تواند در عالم طبیعت با آگاهی و معرفت و محبت و مجاهده و تهذیب نفس و ذکر مدام و تصفیه باطن حقیقت را در وجود خویش حس کند. انواع محبت امام در آثار خود به دو نوع محبت اشاره می کنند و یکی از آنها را مذموم «و راس کل خطیئه اش» (خمینی آداب الصلوة: ۴۹) می دانند و دیگری را محمود و سرچشمه سعادت و کمال برمی شمردند. محبت نوع اول، محبت به دنیاست چون انسان ولیده عالم طبیعت است محبت به دنیا از آغاز در قلبش به وجود می آید و هرچه بزرگتر می شود این محبت در دل او رشد می کند و پرنرنگتر می شود و تا آنجا اوج می گیرد که در هر حال و در همه چیز به دنبال محبوب طبیعی خود می گردد (خمینی آداب الصلوة: ۴۸) و هرچه این توجه و دل بستگی بیشتر شود حجاب میان انسان و دار کرامت حق و یا به تعبیر دیگر پرده میان حق و قلب بیشتر و ضخیمتر می گردد و در نتیجه از محبوب حقیقی غفلت می ورزد (خمینی ۱۳۷۵: ۱۲۱). امام علت این نوع محبت را چنین تبیین می کنند: این محبت نتیجه دو قوه «شهویه» و «التذایه» است

که خداوند به انسان ارزانی داشته تا به وسیله این دو نیرو حفظ نوع کند. پس انسانی که گرفتار طبیعت خویش است چون این عالم را محل لذت جویها و خوش گذرانیهای خود می‌پندارد، به آن دل می‌بندد و از آنجا که انسان فطرتاً به بقاء و جاودانگی علاقه مند و از فنا و نابودی متنفر است از مردن نیز به آن دلیل که آن را عامل انقطاع از لذتهای خود می‌داند، گریزان می‌شود. هرچند عقلاً با براهین عقلانی در فانی بودن و گذرگاه بودن عالم طبیعت برهان اقامه کنند (۲۰) (خمینی ۱۳۷۵: ۱۲۲) اما محبت به دنیا وجود او را پر ساخته و او را به سوی طبیعت و امور جزئی و مادی فرامی‌خواند. محبوب چنین محبی، مادیات و امور زودگذر دنیایی است از این نظر این نوع از محبت که می‌تواند مفید باشد و انسان را به سوی کمال سوق دهد، سرمنشا تمام خطاها و لغزشهای او می‌شود و او را از مقام انسانیت تنزل می‌بخشد تمام توجهش صرف تنعمات زودگذر دنیوی می‌گردد و از حضور در محضر قدس ربوبی غافل می‌گردد (خمینی آداب الصلوة: ۴۸). امام محبت دنیا را به آب دریا تشبیه می‌کنند که هرچه انسان تشنه از آن بنوشد تشنه تر می‌گردد تا مایه هلاکت او می‌شود در قسمت دیگر حریص به دنیا را به کرم ابریشمی همانند می‌کنند که هرچه به دور خود تار می‌زنند از رهایی و رستگاری دورتر می‌شود (خمینی آداب الصلوة: ۵۱). از دیدگاه امام کدورت طبیعت، نور فطرت را که چراغ راه هدایت است، خاموش می‌کند و آتش عشق را که وسیله عروج به مقامات عالی است، فرومی‌نشانند و انسان را در دار طبیعت مغلوط و ماندگار می‌سازد (خمینی آداب الصلوة: ۵۸). امام علاج این بیماری - محبت به دنیا - و این بلیه خانمانسوز را در سلوک علمی و عملی و کسب طهارت می‌دانند که با تفکر در ثمرات آنها و شناخت زیانهای که ایجاد می‌کند می‌تواند انسان را از ابتلای به اینگونه محبت باز دارد. طهارت در نگاه ایشان به دو نوع ظاهری و باطنی قابل تقسیم است و در مورد طهارت ظاهری به این نکته بسنده می‌کنند که بدون تطهیر ظاهر رسیدن به مقام انسانیت و طهارت باطنی امکان پذیر نیست و بر این باورند تا انسان نتوانسته باشد آراستگی و پیراستگی ظاهری را کسب نماید نمی‌تواند از فیض محبوب برخوردار گردد و توضیح بیشتر در این باب را به کتب مخصوص احاله می‌کنند. اما در مورد طهارت باطنی می‌نویسند: مرتبه اول، طهارت از گناه و افعال زشت و ناپسند است و ملزم شدن به اوامر الهی و مرتبه دوم، طهارت از رذایل اخلاقی و متصف شدن به فضایل و ملکات اخلاقی است و مرتبه سوم، طهارت قلبی است و آن پاک و پیراسته ساختن قلب از غیر حق است و تسلیم نمودن آن به محبوب مطلق، در چنین حالتی قلب نورانی می‌گردد و این نورانیت همه وجود انسان را فرامی‌گیرد و به مرحله ای می‌رسد که حضرت لاهوت در تمام مراتب باطن و ظاهر او متجلی می‌شود. در اینجاست که به مقام طمانینه راه می‌یابد و در ظل تجلیات حبی حضرت حق قرار می‌گیرد. نگاهی مهربانانه به همه مخلوقات می‌افکند و همه عالم محبوب او می‌شود اگر در ابتدای راه بریدن از دنیا و نفی تعلقات بر او لازم و ضروری بود. در این مرحله مهرورزی به مخلوقات در دستور سلوک او قرار می‌گیرد و در پی جذبات الهیه هرگونه خطا و لغزشی در نظرش مغفور خواهد بود (خمینی آداب الصلوة: ۶۱). در شب معراج خداوند به پیامبر خود فرمود: ای احمد! اگر بنده ای نماز اهل آسمان و زمین را بخواند و روزه اهل آسمان و زمین را بگیرد و مانند ملائکه از خوردن امساک کند و جامه عابدان بپوشد من از قلب چنین انسانی محبت خود را بیرون می‌کنم و قلب او را تاریک می‌گردانم تا مرا بکلی فراموش کند به چنین انسانی هرگز شیرینی حبت خودم را نمی‌چشانم (خمینی آداب الصلوة: ۵۰). انسانی که محبت و دلبستگی، تمام قلبش را آن چنان پر کرده که از جمیع فضایل معنوی دور می‌ماند به هیچ یک از کمالات نفسانی (شجاعت، عفت، سخاوت، عدالت) متصف نمی‌شود زیرا حق بینی و حق جویی، توحید در اسما و صفات و افعال به طور ذاتی با محبت دنیا در تضاد است. طمانینه نفس، سکونت خاطر، استراحت قلب که روح سعادت دو دنیاست با محبت دنیا حاصل نمی‌گردد، عطوفت، رحمت، مواصت، مودت، محبت حقیقی با محبت دنیا مغایرت دارد. (خمینی آداب الصلوة: ۴۹) یکی دیگر از زیانهای حب دنیا این است که به هنگام مرگ به دلیل انس و علاقه شدید به زندگی، غضبناک بر خدا وارد می‌گردد زیرا او را عامل جدایی میان او و مطلوبات و محبوبانش می‌پندارد و چقدر وحشتناک است که انسان نسبت به ولی نعمت خود خشمگین و غضبناک باشد. نتیجه محبت به دنیا را می‌توان در

چهار بند زیر خلاصه نمود: (۱) انسان را از مردن خائف می کند (زیرا دل بریدن از تعلقات دشوار است). (۲) انسان را از ریاضات شرعی و عبادات و مناسک باز می دارد. (۳) جنبه طبیعی انسان را تقویت می نماید. (۴) اراده انسان را تضعیف می کند (خمینی ۱۳۷۷: ۱۲۴ - ۱۲۵). محبت نوع دوم، محبت الهی است که از دیدگاه امام چنین محبتی به پاکان و خالصان ارزانی می شود. کسانی که افق نگاه خود را از طبیعت محسوس برکنده و محبوب را در عمق جان خود حس کرده اند. متعلق محبت اینان امور مجرد و جلوه های متعالی محبوب است، چنین محبی به سایه و جلوه محبوب دلخوش است و در هر پدیده ای محبوب خود را حاضر و ناظر می بیند. (۲۱) و قبل از شنیدن هر صدایی صدای معشوق خود را می شنود. هرگز امور محسوس و زودگذر او را به سوی خود نمی کشند و از محبت به آنها دریغ ندارد. آنها را چون سایه و مظهر محبوبند، دوست می دارد. محبت چنین محبی، خداگونه است. هرگز از انسانها کینه به دل نمی گیرد و بدیهای آنها را به خوبی پاسخ می گوید زیرا از محبوب خود آموخته است بدی را با خوبی پاسخ گفتن کار محبان و کریمان است. سایه محبوب، آرام بخش دل غمدیده چنین محبی است: «آرام ما به سایه سرو روان ماست» (خمینی ۱۳۷۴: ۵۵). چنین عاشقی هرگز از عذاب دوزخ نیز نالد بلکه فراق محبوب را جانکاه می بیند (۲۲) و حتی جفای محبوب را چون لطفش به جان می خرد. «هر جفا از تو به من رفت به نت بخرم». و صریح می گوید: گر کشی یا بنوازی ای دوست عاشقم، یار وفادار توام (خمینی ۱۳۷۴: ۱۳۵) چنین محبی از همه نعمتهای دنیوی و اخروی فقط دیدار یار را طلب می کند و می گوید: با مدعی بگو که تو و جنت النعیم دیدار یار حاصل سر نهان ماست (خمینی ۱۳۷۴: ۵۵) همین دیدار محبوب او را مست و از خود بیخود می کند و می گوید: تا روی تو را دیدم و دیوانه شدم از هستی و هرچه هست بیگانه شدم بیخود شدم از خویشتن و خویشیها تا مست ز یک جرعه پیمان شدم (خمینی ۱۳۷۴: ۲۳۰) و باز تشنه تر شده و می گوید که طالب دیدار و شنیدن کلام توام، با من سخن بگوی و از من دلسوخته که بیمار عشق توام عیادت کن: عاشقی سر به گریبانم من مستم و مرده دیدار توام بر سر بستر من پابگذار من دل سوخته بیمار توام عشوه کن، ناز نما، لب بگشا جان من، عاشق گفتار توام (خمینی ۱۳۷۴: ۱۳۵) چنین عاشقی کمال خود را در فنا و بریدن از دنیا می داند با متخلق شدن به اوصاف محبوب به رنگ او درمی آید فنا را قبله بقا ساخته تا به معشوق حقیقی خویش نائل گردد. به همین دلیل از محبوب، فنای خویش را طلب می کند: از آن می ریز در جامم که جانم را فنا سازد برون سازد ز هستی هسته نیرنگ و دامم را از آن می ده که جانم را ز قید خود رها سازد به خود گیرد زمامم را فرو ریزد مقامم را (خمینی ۱۳۷۴: ۴۰) اگرچه او در آغاز به قرب و وصال محبوب می اندیشد ولی چون به مرتبه کمال رسد معنی بر او غالب می گردد. فداکاری، ایثار بر خویشتن بینی چیره می گردد. چنین انسانی از «من» و «ما» فراتر رفته در بحر احدیت غوطه ور می شود نه از عذاب و فراق محبوب بیمناک است نه به نعیم جنت دلخوش، نه خوف می شناسد نه با رجاء آشناست زیرا این دو به زمان ماضی و مستقبل تعلق دارند و او در دریایی غوطه ور است که در آنجا زمان دخالت ندارند در حقیقت نه متنعم بود به صبح وصال و نه متالم شود به شام فراق با خالق خود به گفتگو می نشیند و می گوید: اگر از دنیا و متعلقات آن گذشته ام اینک فاش می گویم که به فرشتگان و قصرهای بهشتی تو نیز چشمداشتی ندارم. مده از حور و قصورم خبری جز رخ دوست نظر سوی کسی نیست مرا (خمینی ۱۳۷۴: ۴۱) یا به گفته حافظ: سایه طوبی و دلجویی حور و لب حوض به هوای سر کوی تو برفت از یادم (غزل ۳۱۷) چنین محبی از مرتبه اطمینان و عرفان به مرتبه شهود و عیان راه یافته و حضرت حق با تجلی فعلی خود - متناسب با مرتبه سالک - به سر قلب او تجلی می کند و او حضور محبوب حقیقی را حس می کند و محبت او الهی می شود (خمینی ۱۳۷۶: ۲۲). عشق و هدایت از آنجا که خدا نهاد همه موجودات را به عشق خود مخمر ساخته است، همه آنان با جذب الهی متوجه کمال مطلق و عاشق جمیل علی الاطلاقند و برای هر یک از فطریات آنان نوری است که به واسطه آن طریق وصول به مقصد خود را در می یابند. حضرت امام این واسطه ها را نار و نور تعبیر می کنند و یکی را «براق عروج» و دیگری را «ررف و وصول» می دانند و بر این باورند که ممکن است ررف و براق حضرت ختمی مرتبت، لطیفه این حقیقت و صورت متمثله آن باشد که از باطن این عالم نازل شده است. هر موجودی

به لحاظ تعین و ماهیتش حجابی ظلمانی و به حسب وجود و حقیقتش حجابی نورانی دارد و خداوند با اسم مبارک «هادی» به نار و نور مشتاقان را از حجب ظلمانیه و انیات نورانیه نجات بخشیده و در جوار خود جای می دهد (خمینی آداب الصلوٰه: ۲۸۸). سپس می فرماید هدایت دارای ده مرتبه است (۲۳) که به حسب سیر سایرین و مراتب سلوک سالکین تفاوت پیدا می کند و هر کدام دو طرف افراط و تفریط یا علو و تقصیر دارند. در تبیین این مراتب، رستگاری در پرتو نور محبت از درجات عالی هدایت محسوب شده است. پس از آن، هدایت به نور ولایت و سپس تجرید و توحید قرار دارد، که آخرین سیر سالک الی الله است. (خمینی آداب الصلوٰه: ۲۸۹ - ۲۹۲). نقش آفرینی محبت تا بدان حد است که قطره را به دریا و ذره را به آفتاب می پیوندد. ذره ای نیست که از لطف تو هامون نبود قطره ای نیست که از مهر تو دریا نشود (خمینی ۱۳۷۴: ۱۱۲) پس عشق بهترین هدایتگر انسان بلکه کل موجودات به سوی کمال لایقشان است و امام تا آن حد به معجزه عشق ایمان داشت: خواست از فردوس بیرونم کند خوارم کند عشق پیدا گشت و از ملک و ملک پران نمود (خمینی ۱۳۷۴: ۱۱۵) از این رو «جرعه گیران از خود بی خبر» فانیان به حق رسیده، عاشقان به جوار محبوب راه یافته بهترین هادیان طریقتند (۲۴) (خمینی ۱۳۷۴: ۴۰) و انسان را از دریای عدم به اقیانوس وجود رهنمون می سازند. این هادیان، دل از کف دادگانی اند که با نار عشق به فنا راه یافته اند. زیرا اینان مظهر تام و تمام جمیع اسمای الهی اند از وجهه ربوبیشان با عالم قدس ارتباط و بر کل کائنات اشراف دارند و خداگونه در پی هدایت انسانها و از جنبه جسمانیشان با انسانها مرتبند و فیض و نور الهی را به آنان می رسانند. پس محبت مهمترین واسطه ای است که انسان را از هر گونه کثرت طلبی و شرک رها می سازد و به توحید رهنمون می شود. شاید قطره بودن عشق مجازی همین باشد که انسان دل برکنند از غیر محبوب را اول در مرحله حس تجربه می کنند، از فردیت خود رها می شود و از دغدغه و تشقت خاطر به در می آید و فقط به معشوق می اندیشد. خودخواهی فدای محبوب طلبی می شود. از این جهت برای چنین عاشقی با چنین تجربه ای شناخت محبوب حقیقی خود امکان پذیرتر می شود و می تواند خواسته های او را بر خواسته های خود ترجیح دهد. چنین محبی به مقام تسلیم و استغراق در محبوب می رسد و رابطه عاشقانه میان خود و خدای خویش را حس می کند. چنین انسانی جلوه گاه لاهوت در ناسوت است و مظهر ربوبیت حضرت حق در لباس بشریت، همواره خدا را سپاس می گوید: بنده عشق مسیحا دم آن دلدارم که به یمن قدمش هستی من دود نمود (خمینی ۱۳۷۴: ۱۱۴) عشق و عبادت عبادت در لغت به معنای غایت خضوع و تذلل است و چون نهایت مرتبه خضوع است، می باید در مورد کسی تحقق یابد که اعلی مرتبه وجود و بالاترین مرتبه انعام و احسان را داراست. از این جهت عبادت جز در مورد حق تعالی شرک محسوب می شود (خمینی آداب الصلوٰه: ۲۸۴). امام عبادت را ثنای معبود (خمینی ۱۳۷۵: ۴۳۴) می نامند و دعا را فراخواندن محبوب و عملی عاشقانه توصیف می کنند، زیرا عاشق به دنبال بهانه است تا محبوب خود را بخواند و با او لب به سخن بگشاید و در برابر او اظهار تضرع و تخشع کند بخصوص اگر محبوب، خود چنین خواسته باشد بدیهی است اینگونه عبادت به مراتب معرفت و درجه سلوک سالکان مرتبط می شود. محیی الدین در فص شیشی به انواع دعاها اشاره می کند و چون می توان در انواع دعا میان آرای امام و نظریات شیخ، سنجش و مقایسه ای داشت نخست نظریات محیی الدین را در این باب ذکر کرده و سپس به انواع دعا از دیدگاه امام می پردازیم. محیی الدین در ابتدا درخواست کنندگان را دو گروه می نامد و می نویسد: دسته اول کسانی اند که استعجال طبیعی، آنان را به دعا فرامی خواند ولی دسته دوم از روی احتیاط، خدای خود را می خوانند و بر این باورند که برخی از مقدرات آنها با سؤال و درخواست داده خواهد شد، اینان از حقیقت امر و سر قدر آگاه نیستند - چنین دریافتی از پیچیده ترین معرفتهاست - و معتقدند اگر از برخوردارن نعمتی محروم بودند هرگز سؤال و درخواست آن را نداشتند. شیخ این دسته را نیز به دو گروه قابل تقسیم می داند کسانی که زمان خواستاری خود و استجاب آن را می شناسند و از روی شناخت استعداد و پذیرفتاری حال خود دست به دعا می گشایند و دسته دیگری که صرفاً به دلیل امثال امر محبوب دعا می کنند و اینان در نظر شیخ بندگان محض حضرت حقند. در جای مناسب لب به دعا باز می کنند و در جای دیگری سکوت را

ترجیح می دهند. و السائلون صنفان، صنف بعثه علی السؤال الاستعجال الطبعی فان الانسان خلق عجولا. والصنف الآخر بعثه علی السؤال لما علم ان ثم امورا عند الله قد سبق العلم بانها لاتنال الا بعد السؤال. . . فسؤاله احتیاط لما هو الامر علیه من الامکان: و هو لا یعلم ما فی علم الله و لا ما یعطیه استعداده فی القبول، لانه من اغمض المعلومات الوقوف فی کل زمان فرد علی استعداد الشخص فی ذلك الزمان. و لولا ما اعطاء الاستعداد السؤال ما سال. فغایة اهل الحضور الذین لا یعلمون مثل هذا. . . فانهم لحضورهم یعلمون ما اعطاهم الحق فی ذلك الزمان و انهم ما قبلوه الا بالاستعداد و هم صنفان: صنف یعلمون من قبولهم استعدادهم، و صنف یعلمون من استعدادهم ما قبلونه. . . و من هذا الصنف من یسال لا للاستعجال و لا للامکان، و انما یسال امثالاً لامر الله. . . فهو العبد المحض. (ابن عربی ۱۴۰۰ فص شیتی: ۵۹) امام در بیان دعا و انواع آن می نویسد: عموم مردم خدا را می خوانند و این فراخوانی از روی شتابزدگی است و از بیم آنکه مبادا به اهداف خود نرسند در دعا شتابزده عمل می کنند و چون نگران نرسیدن به مقصد و از دست دادن خواسته های دنیایی خویش‌تند از طمانینه قلب بی بهره اند از این رو در همه کارهای خویش حتی در خواندن خدای خود عجولند و بدون فوت وقت خواسته خود را خواستارند و این دعای عامه مردم است. اما یک نوع دیگر از دعا، دعای صاحبان حکمت است. اینان نیز به هنگام خواندن خدای خود بر این باورند که مجاری امور به دست قدرتمند حضرت حق است، خود و افعال و حرکت و سکون خود را از او می دانند و معتقدند دعا در جریان امور دخالت داشته و برخی از قضایای الهی وابسته به دعاست. به همین دلیل دعا را واسطه رسیدن مطلوب و مقصود خویش می دانند. بالاخره به دعای اصحاب معارف و مجاب الهی اشاره می کنند و می نویسند که: اینان ندای «ادعونی» محبوب را امثال می کنند زیرا هیچ گونه خواسته ای جز خواسته محبوب ندارند، وابستگی هستند که از خود به در آمده و آنچه را جانان پسندد خواهانند. دعای اینان گفتگو با محبوب در خلوت خویش است. هرگز لذت گفتگوی با محبوب و ذکر و فکر او را وسیله اجابت خواسته های خود نمی دانند و محبوب مطلق را فدای حاجات خویش نمی کنند و این امر را بزرگترین خطا می دانند. اینان از دعا، انس با حق تعالی را طلب می کنند و هرچه می خواهند برای آن است که باب مراده با دوست باز شود و بر این باورند که «در دل دوست به هر حيله رهي باید کرد». امام به گوشه ای از دعای عاشق و اصل حضرت علی (ع) به هنگام گفتگو با محبوب اشاره می کنند که بیان کننده خوف ایشان از فراق محبوب است نه از عذاب و سوزش آتش «فهبني يا الهی و سیدی و مولای و ربی صبرت علی عذابك فكيف اصبر علی فراقك» (دعای کمیل). عارف عاشق و عاشقان جمال ازلی، بهشت را نیز چون دار کرامت است، خواهانند و این حاصل معرفت تام و تمامی است که نسبت به محبوب دارند. اما با این حال خود را از تصرفات نفس مصون نمی دانند، از این رو در مقام دعا می گویند: پروردگارا! حجاب خودخواهی و خودبینی، ما را از وصول به بارگاه تو بازداشته و دل ما را از محبوب مطلق منصرف نموده، تو خود این حجاب را به دست قدرت خود بردار. بینی و بینک انی یناز عنی فارع بلطفک انبی من الیین (۲۵) (حلاج ۱۳۷۸: ۹۰) امام معتقدند که وصال به محبوب مطلق غایت آمال اولیا و منتهای آرزوی اصحاب معرفت و ارباب قلوب بلکه قره العین سید رسل است (خمینی آداب الصلوة: ۵) و نماز را واسطه چنین اتصالی می دانند و طبیعی است قبله چنین عابدی ابروی محبوب باشد. ابروی تو قبله نمازم باشد یاد تو گره گشای رازم باشد (خمینی ۱۳۷۴: ۲۰۴) پس نماز، بیان نیازمندی سالکی است که در سلوک و الی الله است. امام اهمیت نماز را در عبادات همانند مقام انسان کامل در میان موجودات می دانند که هم کاملترین و هم واسطه فیض و استکمال موجودات می باشد (خمینی آداب الصلوة: ۴۵) از منظر ایشان در نماز، حقیقت تواضع و تخشع ظهور می یابد و انسانی که از خود هجرت کرده و طالب لقای محبوب است به آرزوی خود دست می یازد. از این رو نماز را «معراج المؤمن» می خوانند که نبی اکرم (ص) قره العین خود را در صلوات دانسته اند. به تعبیر امام اگر عاشقی به انس قلبی با محبوب نائل آید در همین دنیا از لذت دیدار و لقای محبوب بهره مند می شود (خمینی آداب الصلوة: ۱۳۷۴: ۱۴). و همچنین می افزایند چنین امری تحقق نمی یابد مگر به مدد عبادت و چون این دیدار میسر شد محبوب، مشهود می گردد و چنین مشاهده ای محب را به یقین و اطمینان می رساند (خمینی آداب

الصلوة: ۶۵). در پی چنین طمانینه ای است که مراوده با حضرت محبوب ممکن می گردد (خمینی ۱۳۷۴: ۷۴). و بدین جهت است که شهید و جهادگر راه خدا به مقام معاشقه با محبوب نائل می آید (۲۶) (خمینی آداب الصلوة: ۸۶) و در جوار محبوب متنعم می گردد. شهدا در قهقهه مستانه شان و در شادی وصولشان عند ربهم یرزقونند. (۲۷) چنین نمازگزاری، عاشقی می شود که عبادت محبوب مطلق و مناجات با او را تکلیف نمی داند و لذت چنین کاری را با تمام هستی معاوضه نخواهد کرد (خمینی ۱۳۷۶: ۶۳).

عبادت چنین عاشقی، از روی شوق و محبت انجام می گیرد و پیامبر اکرم (ص) به برتری این دسته از مردم چنین اشاره می کنند که «افضل الناس من عشق العبادۀ فعانقها و احبها بقلبه». (۲۸) از دیدگاه امام قلبی که مملو از عشق به حضرت حقند و شوق و جذبۀ بر آنان غلبه دارد با قدم عشق در محضر انس حضرت محبوب وارد می شوند و به تعبیر اهل معرفت این همان جذبۀ غیبیه و ظهور به صفت لطف الهی است که گهگاه بر اولیای کامل تعلق می گیرد و اینان اگر به نماز می ایستند با همان جذبۀ غیبیه تا آخر نماز خود را در محضر محبوب حس می کنند و با او معاشقه دارند. در حدیث آمده که شوق پیامبر اکرم به هنگام نماز فزونی می گرفت و منظور حضرتش از گفتن «ارحنا یا بلال» نیز بیان همان شوق و اشتیاق است (خمینی آداب الصلوة: ۱۲۳). اما بر قلبی که خوف از محبوب حاکم است، جذبۀ قهاریت غلبه می کند و آنها را از خود بیخود می سازد، خوف و خشیت دل‌های آنان را ذوب می نماید. در این حالت است که فهم قصور ذاتی و عجز و ناتوانی، آنان را از همه چیز باز می دارد (خمینی آداب الصلوة: ۱۲۲) و متصف به دو صفت ظلومیت و جهولیت می شود، ظلومیت به تعبیر امام رسیدن به مقام «لامقامی» و محو ساختن همه تعینات است و جهولیت نیز که رسیدن به مقام فنای از فناست به دنبال آن حاصل می گردد. در این حالت است که لب به سخن می گشاید و می سراید: تو دعای منی تو ذکر منی ذکر و فکر و دعا نمی خواهم (خمینی ۱۳۷۴: ۱۶۰) چنین انسانی به مرحله ای از معرفت نائل می شود که پس از مشاهده محبوب به مرحله فنا راه یافته، دیگر خود و عبادت و ذکر خود را نیز نمی بیند. در مکتب چنین وارستگی، دعا و ذکر در مقام شهود و وصال جایگاه ندارد؛ چنین عاشقی به دنبال قبله برای اعمال عبادی خویش نمی گردد و می گوید: هر طرف رو کنم تویی قبله قبله، قبله نما نمی خواهم همه آفاق روشن از رخ توست ظاهری، جای پا نمی خواهم (خمینی ۱۳۷۴: ۱۶۰) زمان وصال چنین عاشقانی شب است و «لیلة القدر» را به همین جهت نامگذاری کرده اند (خمینی آداب الصلوة: ۲۳۹) اما محب الهی، این قدرت را دارد که روز و شب را در خود محقق سازد و جامع ضدین شود. مگر نه آنکه عرفا قوس نزول را به اعتباری «لیلة القدر محمدی» و قوس صعود را «یوم القیمة احمدی» خوانده و هر دو قوس را همان «حقیقت محمدیه» و فیض اقدس و منبسط نامیده اند. در نگاه وحدت بین آنان عالم، بیش از یک شب و روز آن هم شب قدر و روز قیامت نیست و امام از این هم فراتر رفته و بر این باورند که اگر کسی به درک چنین حقیقتی نائل آید همیشه در «لیلة القدر» و «یوم القیمة» است و جامع هر دو منزلت می باشد (خمینی ۱۳۷۶: ۶۲). ویژگیهای محب عشق موهبتی است الهی که همه موجودات به تناسب مرتبه وجودی خویش از آن بهره مندند، (۲۹) (خمینی ۱۳۷۳: ۲۴۰) «ذره ای نیست در عالم که در آن عشقی نیست» (خمینی ۱۳۷۴: ۶۵). همه کائنات مجند و به دنبال محبوب خود در حرکت و چنانچه در بخشهای دیگر متذکر شدیم حرکت کلی نظام هستی، حرکت حبیه است (۳۰) (ابن عربی ۱۴۰۰ فص موسوی: ۲۰۳) هرچند در برخی از انسانها این محبت از مسیر اصلی خود منحرف شده و متعلق حقیقی حبت خود را نشناخته و آن را در طبیعت و موجودات مقید جستجو می کنند. ما در این بخش از شیفتگانی سخن می گویم که آگاهانه به محبوب خود عشق ورزیده و دل در گرو او نهاده و در پی او روانند. عشق چون آتشی به جانشان افتاده و از نقص، کدورت، خودبینی و خودخواهی پاک و پیراسته شان کرده است، منظور نظر این مجبان تنها محبوب و خواسته های اوست و چون هرچه دارند به پای محبوب می ریزند؛ معبود آنان نیز در عوض، حیاتی جاویدان و پرفروغ به آنان ارزانی می دارد و اینان به برکت عشق پاک و پیراسته خود سفری زیبا و پر معنا از عالم «لا» (نفی خود و انیت خود و هرگونه شرک) آغاز کرده و تا به آستانه «الا الله» پیش می روند و به بارگاه محبوب راه می یابند و حقیقت کریمه شریفه «لا اله الا الله» را تجربه می کنند. این عاشقان شیفته جمال

محبوب، با اختیار و اراده، فنای خویشتن را در حق طلب می کنند و بر این باورند که با رفع موانع و ایجاد مقتضی باید به پیشگاه او بار یابند و این مهم جز با زهد و ریاضت و تزکیه و تهذیب حاصل شدنی نیست. به همین جهت محب، وارسته از خود گذشته ای است که جز به محبوب و خواسته های او توجه ندارد، از دیدگاه او دنیا و آنچه در آن است در حکم معبری است که باید از آن عبور کند تا به لقا و دیدار محبوب دست یازد. محب، حکیمی است که عالی را در پای دانی قربانی نمی کند و محب انسان کاملی است که تخلق به اخلاق الهی را هدف اصلی خود دانسته و به دنبال مظهریت تام و تمام حضرت ربوبی است، چنین عارفی به عنوان واسطه فیض و استکمال موجودات، مهربانانه به همه کائنات عشق می ورزد و جمال محبوب را در همگان تماشا می کند، مقامات عالی عرفانی را یکی بعد از دیگری پشت سر می گذارد تا به مقام فنا و استغراق در محبوب برسد. از برکت عشق، از فردیت خود رها می شود و به کل هستی متصل. این انسان از منظر امام انسان کامل یا ولی مطلق است که واسطه العقد و مجرای فیض و حلقه پیوند خدا و خلق و دستگیر و راهبر مردمان است، جمال و جلال الهی در او تجلی یافته و از وجهه ربوبی به عالم قدس پیوسته و بر کل کائنات اشراف و احاطه دارد و از جنبه جسمانی نیز با پدیده های نظام آفرینش مرتبط است و فیوض الهی را به آنان می رساند. بر چنین انسانی دریچه ای از حقایق هستی گشوده شده و او جلوه گاه لاهوت در ناسوت می شود، صاحب سر الهی و نماینده خدا در زمین می گردد: چنین معجزوبانی که عاشق و دلباخته حسن از لند و از جام محبت سرمست و از پیمان است بیخوندند، از هر دو جهان رسته و چشم از اقالیم وجود بسته و به عز قدس جمال الله پیوسته اند، برای آنها دوام حضور است و لحظه ای از ذکر و فکر و مشاهدت و مراقبت مهجور نیستند (خمینی آداب الصلوة: ۱۰۸). امام، عنوان محب حقیقی را به کسی اطلاق می کنند که ندای محبوب «فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی» (۳۱) (طه: ۱۲) را پیوسته در گوش دارد و می داند وادی عشق، وادی مخلصان و مقدسان است و با دلبستگی به غیر، ناسازگار «هان اگر خیال ورود در وادی عشق و محبت - که وادی مقدسین و مخلصین است - داری با محبت دیگران نتوان در آن قدم نهاد» (خمینی ۱۳۷۷: ۲۵۵) زیرا: عاشقانند در آن خانه همه بی سر و پا سروپایی اگر هست در آن پانگزار یا: گر نداری سر عشاق و ندانی ره عشق سر خود گیر و ره عشق به رهوار سپار (خمینی ۱۳۷۴: ۱۲۴) محب حقیقی حجابها را دریده و بر سر راه خود هیچ گونه مانع ملکی و ملکوتی نمی بیند و تنها به سر نهادن در آستان محبوب می اندیشد: عاشق روی تو حسرت زده اندر طلب است سر نهادن به سر کوی تو فتوای من است (خمینی ۱۳۷۴: ۵۹) این دوستدار خدا از دیدگاه امام، انسان کاملی است که سر سلسله کلیدهای خزاین الهی و گنجینه های پنهانی است عین ثابت او با اعیان همه موجودات معیت قیومی دارد «فالعين الثابت للانسان الكامل اول ظهور فی نشاء الاعیان الثابته و مفتاح مفاتيح سایر الخزائن الالهیه و الكنوز المخفیة الربانیة بواسطه الحب الذاتی فی الحضرة الالهیه». (خمینی ۱۳۷۲: ۳۰). «فهی مع کل الاعیان معیه قیومیة» (خمینی ۱۳۷۲: ۳۵). استغراق در بحر کمال حضرت حق و فنا در ذات مقدسش جز به طفیل و تبعیت از او که عالم بالله و عارف به معارف الهیه است برای هیچ کس امکان پذیر نیست (خمینی ۱۳۷۵: ۴۱۸) و هیچ فردی اجازه تصرف در زمین بدون اذن و امر او را ندارد (خمینی آداب الصلوة: ۱۰۷) چنین کسی ولی امر و مالک جمیع ممالک وجود و مدارج غیب و شهود است. این عاشق حقیقی واسطه میان حق و خلق است، رابط میان حضرت وحدت محض و ساحت کثرت تفصیلی است بلکه هم واسطه در اصل وجود است «رحمت رحمانیه» و هم تکمیل و تکامل موجود که آنها را به کمال لایقشان می رساند - رحمت رحیمیه - امام از این هم فراتر رفته و بر این باورند که اینان خود اسم اعظم الهی اند و دو نام رحمن و رحیم تابع این اسم اعظم است و به وسیله اینان دایره وجود آغاز و پایان می پذیرد. «فبهم يتم دائرة الوجود و يظهر الغیب و الشهود و یجری بالفیض فی النزول و الصعود» (خمینی ۱۳۷۲: ۱۷۸). برای اینان نه کثرت حجاب وحدت است و نه وحدت حجاب کثرت. «فهم فی اعلی مرتبة التوحید و التقدیس و اجل مقامات التکثیر و لم یکن التکثیر حجابا لهم عن التوحید و لا التوحید عن التکثیر لقوة سلوکهم» (خمینی ۱۳۷۲: ۱۱۱). اینان ره یافتگانی اند که فانی در محبوب و همواره به تذلل و عبودیت سرفراز تا آنجا که نفس خود را از هر تعلقی آزاد و پاک و پیراسته کرده اند و حتی وقتی

فرشته وحی به دیدارشان می آید ابراهیم وار در پاسخ به سؤال او که می پرسد آیا نیازی دارد؟ می گویند (خمینی ۱۳۷۷: ۱۲۷) «الیک فلا» (مجلسی ۱۳۶۲ ج ۱: ۳۸) زیرا این دسته از عاشقان از جام محبت دوست نوشیده و از آب زندگانی وصال او به زندگی رسیده اند هر دو عالم را لایق دشمن دانند. آن شقایق عاشق است و التفات یار دیده روی از این رو نیم دارد سرخ و نیمی ارغوانی (خمینی ۱۳۷۴: ۲۶۴) چنین دل‌باختگانی مورد توجه حضرت محبوبند: برخیز مطربا که طرب آرزوی ماست چشم خراب یار وفادار سوی ماست (خمینی ۱۳۷۴: ۵۶) اینان به مرحله ای در عشق می رسند که اعمال خود را ناچیز و در خور مقام محبوب نمی پندارند و می گویند: هر کسی از گنجهش پوزش و بخشش طلبد دوست در طاعت من غافر و تواب من است (خمینی ۱۳۷۴: ۵۷) این شیفتگان مجذوب محضند و به همه کائنات از آن جهت که آفریده محبوبند دل می بندند و اگرچه از تماشای زیباییهای عالم به نشاط می آیند و زشتیهای عالم طبیعت خاطرشان را مکدر می سازد که حدیث «لیغان علی قلبی» حضرت خاتم (ص) مؤید همین گفتار است، (خمینی ۱۳۷۷: ۱۲۷) اما به هر حال انسان عاشق، جمال محبوب را در همه آینه ها تماشا می کند و نگاه استقلال‌اش متوجه به محبوب است. او مجذوب مطلق است که به هیچ چیز و هیچ کس جز حضرت معبود نمی اندیشد، عالمی فراتر از دیگران دارد، لذت و الم، نعمت و نعمت، رحمت و زحمت، وصل و هجر از دیدگاه او با همه تشخیص یکسان است. گر دور کنی یا پذیری ما را در کوی غم تو پایداریم همه (خمینی ۱۳۷۴: ۲۴۰) چنین عاشقی برخلاف عابد برای حضور در محضر محبوب جز یاد روی و موی محبوب آدابی نمی شناسد و در پی ترتیب مقدمات و رعایت آداب و عادات نیست (خمینی ۱۳۷۶: ۱۱). او تب و تاب و راز و رمز عشق را در تاب گیسوی یار می بیند. اهل دل را به نیایش اگر آدابی هست یاد دیدار رخ و موی تو آداب من است و یا: خم ابروی کجبت قبله محراب من است تاب گیسوی تو خود راز تب و تاب من است (خمینی ۱۳۷۴: ۵۷) امام محب حقیقی و شیفته راستین را ائمه هدی می دانند و در برتری چنین انسانهای کاملی که از افقی والا-تر به هستی می نگرند، می نویسند این فضیلت و برتری تنها برتری اعتباری و تشریفاتی نیست بلکه برتری وجودی و کمالی است که احاطه تام و تمام و سلطنت و چیرگی بر همگان دارد و به تعبیر محیی الدین انسان کامل انسان العین عالم وجود است. «والکلمة الفاصلة الجامعة، قیام العالم بوجوده، فهو من العالم کفص الخاتم من الخاتم... و سماه من اجل هذا، لانه تعالی الحافظ به خلقه کما یحفظ الختم الخزائن، فمادام ختم الملک علیه لایجسر احد علی فتحها الا باذنه فاستخلفه فی حفظ الملک فلایزال العالم محفوظا مادام فیه هذا الانسان الکامل» (ابن عربی ۱۴۰۰ فص آدمی: ۵۰). از نظر امام نیز عالم غیب و شهادت در گرو این انسان کامل است و حتی معاد همه موجودات به واسطه او انجام می گیرد (خمینی آداب الصلوة: ۱۳۱) که «کما بداکم (اعراف: ۲۹) و «بکم فتح الله و بکم یختم الله» (۳۳) (ابن بابویه ج ۲: ۲۷۲؛ زیارت جامعه کبیره) حضرت امام (س) جمله شگفت انگیزی راجع به دل‌باختگان و به وحدت رسیدگان دارند و آن اینکه: «و جاء لهم فی هذا العالم الکتاب من الله العزیز الذی اخبر عنه رسول الله (ص) علی ما نقل... من الحی القیوم الذی لایموت الی الحی القیوم الذی لایموت و اما بعد فانی اقول للشیء کن فیکون و قد جعلتک تقول للشیء کن فیکون» (۳۴) (خمینی ۱۳۷۲: ۱۱۱). و به تعبیر حاج ملاهادی سبزواری: نه همین اهل زمین را همه باب اللهم نه فلک در دورانند به دور سر ما و ویژگی محبوب وقتی سخن از محبت می رود مثلثی تصور می شود که دو راس دیگرش محب و محبوب است و چون محبت جز به محبوب تعلق نمی گیرد و کسی جز محب شناسای این موهبت الهی نخواهد بود، برای درک هرچه بیشتر و تامتر آن، شناخت محب و محبوب ضروری می نماید لذا در بخش پایانی این نوشتار به تفسیر و تبیین محبوب در نظر ایشان می پردازم. امام راز خلقت و عامل پیدایی جهان هستی را بر مبنای حب ذاتی حضرت حق تفسیر و تبیین نموده و علم و حب را از صفات حقیقی ذات اضافه (۳۵) می دانند و بر این باورند همان گونه که علم را معلومی لازم است، حب را محبوبی و همان گونه که معلوم عبارت از چیزی است که علم به آن تعلق می یابد نه به علم به معلوم، در اینجا نیز محبوب عبارت است از آن چیزی که متعلق محبت باشد نه متعلق حب محب «المحبوب ما تعلق به الحب لا ما تعلق بحبه المحب» (خمینی ۱۳۶۲: ۱۰۵ - ۱۰۶) امام محبوب را کنز مخفی - ذات حضرت حق می دانند و از آنجا که

در این ساحت حب و محب و محبوب یگانه اند خدا خود عاشق به ذات و فاعل بالحب است (خمینی ۱۳۶۲: ۴۷) و خواستار و ظهوربخش کمالات و جلوات ذاتی خود می باشد. پس در این نگاه محبوب حقیقی عام و گسترده است که در همه پدیده ها و در تمام شئون هستی جاری و ساری است و با به جلوه در آمدن نظام هستی متحقق می شود امام این نکته را در قالب شعر این چنین بیان می دارند: سر است و هر آنچه هست اندر دو جهان از جلوه نور روی او فاش بود (خمینی ۱۳۷۴: ۲۱۳) و این مضمونی است که حافظ نیز به آن اشاره کرده: این همه عکس می و نقش مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد بدین سان نظام آفرینش سایه و مظهر آن حقیقتند و رابطه ای عاشقانه میان آنان حکمفرماست و این مطلبی است که در مصباح الهدایه امام تحت عنوان خلافت و ولایت می خوانیم: خلافتی که به انسان ارزانی شده و درباره قدر و منزلت آن سخن بسیار رفته است «حقیقت ولایت» (۱۳۷۲: ۷۴) است حقیقی که به معنای قرب، تصرف، نیابت، محبوبیت است همه و همه تعابیری از همان حقیقت ساری در موجودات است که دیگر مراتب وجود ظل و سایه اویند و به تعبیر شاعرانه: کیهان طلایه دارت و خورشید سایه ات گیسوی حور خیمه ناز تو را طناب (خمینی ۱۳۷۴: ۴۷) در این نگاه، «غایت آمال و نهایت حرکات و منتهای اشتیاقات و مرجع موجودات و معشوق کائنات و محبوب عشاق و مطلوب مجذوبین، ذات مقدس است (خمینی ۱۳۷۶: ۹۱). عالم و جاهل و زاهد همه شیدای تواند این نه تنها رقم سر سویدای من است (خمینی ۱۳۷۴: ۵۹) اما همه انسانها توان درک این حقیقت و شناخت محبوب ساری در هستی یا هستی به جلوه در آمده را ندارند و امام این عدم آگاهی را در حجاب فطرت جستجو می کنند. از این رو طالب حقیقت را فرامی خوانند که با قدم معرفت به خرق حجب پردازد (خمینی ۱۳۷۶: ۹۱) تا بدین طریق محبوب فطرت که مطلق و تام است، شناخته شود (خمینی ۱۳۷۷: ۸۱). در این نگاه متعلق عشق، امور محدود و جزئی نیست بلکه عشقی که در نهاد بشر سرشته شده است از محدودیت گریزان است و آگاهی به این مطلب، مقدمه محبت می شود پس محبت ریشه در آگاهی دارد و درخت آگاهی میوه ای به نام محبت به بار می آورد. پس اگر محبوب پرده نشینی است که از فرط ظهور پنهان است: ای خوب رخ که پرده نشینی و بی حجاب ای صد هزار جلوه گر و باز در نقاب (خمینی ۱۳۷۴: ۴۷) یا من هو اختفی لفرط نوره الظاهر الباطن فی ظهوره (سبزواری ۱۳۷۶: ۵) ولی باید دانست مستوری و پنهان بودن او به مراتب وجود انسان مرتبط می شود و انسان طالب با خود آگاهی می تواند حقیقت گم شده و پنهان آشکار خود را ببیند. عیب از ماست اگر دوست زما مستور است دیده بگشای که بینی همه عالم طور است (خمینی ۱۳۷۴: ۵۲) والا معشوق همواره در دیده و دل عاشق است. از دیده عاشقان پنهان کی بودی فرزانه من جدا ز جان کی بودی (خمینی ۱۳۷۴: ۲۳۱) گاهی محبوب به دریای جمال تشبیه می شود که پیوسته زیبا و خروشان و موج آفرین است (خمینی ۱۳۷۴: ۴۰). به خود نازیدن شیوه محبوب و طالب دیدار بودن وصف عاشق دلباخته است. پرده بردار ز رخ چهره گشا ناز بس است عاشق سوخته را دیدن رویت هوس است خو برویان جهان در نگاه امام در برابر محبوب و جمال مطلق به خسی بر دریای بیکران تشبیه شده اند (خمینی ۱۳۷۴: ۵۳) و زلف محبوب که راز کثرت است به دامی می ماند که عاشق را در خود به بند می کشد و خال لب محبوب نیز به دانه ای همانند می شود که محب دلباخته را به خود جذب کرده و او را در وادی کثرات اسیر می نماید (۳۶) (خمینی ۱۳۷۴: ۶۱) و البته این محبوب آن چنان مطلق است که هیچ دستی جز بر سر خوان او دراز نمی گردد. هیچ دستی نشود جز بر سر خوان تو دراز کس نجوید به جهان جز اثر پای ترا (خمینی ۱۳۷۴: ۴۲) محبوب محبوب، محبوب است این مطلبی است که صاحبان محبت بر آن اتفاق نظر دارند و امام دریافت این حقیقت را ویژه کسانی می داند که از «کاس عشق جرعه ای نوشیده اند» در آن حالت است که هر چه از محبوب برسد از آنجا که محبوب محبوب است، محبوب است: زهر از قبل تو نوشداروست فحش از دهن تو طیبیات است (سعدی) امام سپس به داستانی اشاره می کند که حضرت موسی (ع) از خدای خود می خواهد که محبوبترین و عابدترین بنده اش را به او بنمایاند. خداوند او را به قریه ای فرامی خواند، موسی در آنجا برده مفلوک و زمینگیری را می یابد، جبریل عرض می کند یا کلیم الله این همان فردی است که خواهان دیدارش بودی، موسی باب آزمایش را می گشاید و به چشمان

او اشاره می‌کند تا فرو ریزند و چنین می‌شود. مرد در مقابل چنین اتفاقی لب به سخن می‌گشاید و می‌گوید: خداوند مرا از نعمت چشم برخوردار نمودی تا هر وقت خواستی بازستانی. حضرت موسی (ع) می‌گوید: ای بنده خدا من می‌توانم حاجت تو را هر چه باشد برآورم، چشمان تو را به تو بازگردانم و دردهای تو را شفا بخشم، ولی او در جواب می‌گوید: هیچ یک از آنان را نمی‌خواهم زیرا آنچه او برای من می‌خواهد نزد من محبوبتر است از چیزی که خود برمی‌گزینم (خمینی ۱۳۷۷: ۱۷۷). انواع محبوب همه پدیده‌ها، محبوب حضرت عشقند و خداوند با محبت خاص به هدایت آنان مشغول است و در هیچ لحظه‌ای از نگاه به آن دریغ نمی‌ورزد زیرا هدایت در نگاه امام بدون نایت خاص تحقق یافتنی نیست (خمینی آداب الصلوة: ۳۲۲) اما عده‌ای از این محبت فراگیر و دائمی خدا غافلند از این رو می‌توان محبوبین حضرت حق را به دو قسم آگاه و ناآگاه تقسیم کرد و عارفان و آگاهان را نیز دوگانه دانست: دسته اول، محبوبینی که سفر الی الله را به اتمام رسانده و در مقام جذبه و فنا باقی می‌مانند. اینان همان محبوبانی‌اند که خدا درباره‌شان می‌فرماید «اولیایی تحت قبایی لایعرفهم غیری» اینان همواره با محبوب خود سرگردند، هم محبند و هم محبوب. دسته دوم، محبوبینی که پس از اتمام سفر به حالت صحو و هوشیاری بازمی‌گردند، اینان با تجلی فیض اقدس که بزرگان عرفان سر قدرش می‌خوانند برای هدایت محرومان و مشتاقان کوی دوست به خود بازگردانده می‌شوند. اینان محبوبینی هستند که به زینت و خلعت نبوت مزین می‌شوند، خداگونه به مردمان عشق می‌ورزند و کمال و هدایت آنان را خواستارند. این محبوبان با همه عظمتشان شان و جلوه‌ای از محبوب مطلقند و انسان را به سوی محبوب حقیقی فرامی‌خوانند و در توصیف چنین محبوبی که دل‌های همه منتظران به یاد او می‌تپد. سروده‌ای دارند که آن را حسن ختام این مقاله قرار می‌دهم. حضرت صاحب زمان مشکوة انوار الاهی مالک کون و مکان مرآت ذات لامکانی با بقاء ذات مسعودش همه موجود باقی بی لحاظ اقدسش یکدم همه مخلوق فانی و یا: قدش چو سرو بوستان رخس به رنگ ارغوان بویش چو بوی ضیمران جسمش چو برگ یاسمن چشمش چو چشم آهوان، ابروش مانند کمان آب بقایش در دهان مهرش هویدا از جبین رویش چو روز وصل او، گیتی فروز و دلگشا مویش چو شام هجر من، آشفته و پرتاب و چین با این چنین زیبا صنم، باید به بستان زد قدم جان فارغ از هر رنج و غم دل خاکی از هر مهر و کین والسلام منابع - ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۷۷). عیون اخبار الرضا. مترجم: محمد باقر ساعدی و عبدالحسین رضایی. تهران: اسلامیه. ۲ ج. - ابن سینا. (شیخ الرئیس). الرسائل. - ابن العربی، محمد بن علی. (محبی الدین بن عربی). (۱۳۷۰). شرح قیصری. تهران: امیر کبیر. - - (محبی الدین بن عربی). (۱۴۰۰). فصوص الحکم. بیروت: دار الکتب العربی. - - (محبی الدین بن عربی). (۱۴۱۸ ق.). الفتوحات المکیه. بیروت: دار الاحیاء التراث العربی. چاپ اول. - الایمان و الکفر. - بجنوردی، حسن. (بی تا). منتهی الاصول. قم: مکتبه بصیرتی. - بجنوردی، محمد. (۱۳۷۹). علم اصول. تهران: عروج. - جامی، عبدالرحمن بن احمد. (۱۳۷۳). لوائح. تصحیح، مقدمه و توضیحات: یان ریشار. تهران: اساطیر. - حلاج، حسین بن منصور. (۱۳۷۸). دیوان حلاج. ترجمه و تدوین: لوین ماسینیون. تهران: قصیده. - خمینی، روح الله. (۱۳۷۳). تفسیر دعای سحر. ترجمه احمد فهری. تهران: اطلاعات. - - (۱۳۷۴). دیوان امام - سروده‌های حضرت امام خمینی. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. - - (۱۳۷۳). ره عشق، نامه‌های عارفانه حضرت امام خمینی. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. - - (۱۳۷۶). سرالصلوة، معراج السالکین و صلوة العارفین. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. - - (۱۳۷۵). شرح چهل حدیث (اربعین حدیث). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. - - (۱۳۷۷). شرح حدیث جنود عقل و جهل. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. - - (۱۳۷۰). صحیفه نور. مجموعه رهنمودهای امام خمینی. با مقدمه‌ای از علی خامنه‌ای. تهیه و تدوین: مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. - - (۱۳۶۲). طلب و اراده. ترجمه و شرح احمد فهری. تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی. انتشارات علمی و فرهنگی. - - (۱۳۷۲). مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية. (با مقدمه آقای آشتیانی) تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. - دیلمی، ابوالحسن. عطف الالف المألوف علی الام المعطوف. تصحیح ج - ک - قادیه. - سبزواری، هادی

بن مهدی. (بی تا). دیوان ملاهادی سبزواری. بی جا: کتابفروشی محمودی. - - (۱۳۷۶). شرح المنظومه. قم: مکتب الاعلام الاسلامی. - سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۶۶). کلیات شیخ سعدی. تهران: موسی علمی. - سهروردی، یحیی بن حبشی. (۱۳۶۶). مونس العشاق. تهران: مولی. - صدرالدین شیرازی، محمد ابراهیم. (ملاصدرا). (۱۳۳۷). اسفار اربعه. تهران: انتشارات دانشگاه تهران. ۲ ج. - - (۱۳۱۶). الحکمة المتعالیة فی اسفار العقلیه الاربعه. تهران: وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی. - فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی. (۱۳۷۹). علم الیقین فی اصول الدین. مترجم: حسین استاد ولی. تهران: حکمت. - قشیری، ابوالقاسم. رساله قشیریہ. - کاظمینی. (محقق). فوائد الاصول. - کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۱۳ ق.). اصول الکافی. بیروت: دارالاضواء. - مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. (۱۳۶۲). بحار الانوار. تهران: دارالکتب الاسلامیه. پی نوشت ها: (۱) مدیر گروه عرفان اسلامی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی. (۲) سهروردی در مونس العشاق، حبه القلب را دانه ای می داند که باغبان ازل و ابد از انبارخانه «الارواح جنود مجنده» در باغ ملکوت در چمن «قل الروح من امر ربی» نشانده است و به خودی خود آن را تربیت فرماید که «قلوب العارفين بين اصبعين الرحمن يقلبها كيف يشاء...» و چون مدد آب علم «من الماء كل شيء حي» با نسیم «ان الله فی ایام دهر کم نفحات» از یمن یمین الله بدین حبه القلب برسد صد هزار شاخ و بال روحانی از او سربرمی زند. پس حبه القلب که آن را کلمه طیبه خوانند، شجره طیبه شود. (۳) دیلمی از قول نصر بن شمیل نقل کرده است. (۴) قال الحسين بن منصور المعروف بالحلاج: العشق نار نور اول نار و کانت (فی) الازل، تتلون بكل لون و تبدو بكل صفة و يلتهب ذاته بذاته و تشعشع صفاته بصفاته متحقق (لا) يجوز الا جوازا من الازل فی الآباد، ينبوعه من الهويه، متقدس عن الانيته، باطن ظاهر ذاته حقيقة الوجود، و ظاهر باطن صفاته الصورة الكاملة بالاستتار المنبئ عن الكلية بالكمال. (دیلمی: ۴۶). (۵) بزرگان عرفان در تقسیم معرفت قائل به مراحل سه گانه علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین اند. (فیض کاشانی ۱۳۷۹ ج ۱: ۴۰). (۶) ما خلقت خلقا هو احب الی منک. (۷) فلولا هذه المحبة ما ظهر العالم فی عینه. (۸) ندیدم چیزی را مگر آنکه خدا را همراه آن و پیش از آن و در آن دیدم. (صدرالدین شیرازی ۱۳۳۷ ج ۱: ۱۱۷؛ فیض کاشانی ۱۳۷۹ ج ۱: ۴۹؛ کلمات مکنونه: ۳). (۹) هر چیزی به تو رسد از جانب خداست و هر بدی به تو برسد از جانب تو است. (۱۰) به تعبیر جامی: در ملک فنا منم به استغنا فرد با من دگری را نرسد صلح و نبرد عاشق خود و معشوق خود و عشق خودم ننشسته ز اغیار به دامانم گرد (۱۱) فحب ظهور الذات و معرفتتها حب الذات لا الاشياء. (۱۲) اشاره به حدیث معروف «خلقت الخلق لکی اعرف». (۱۳) کیفیة تعلق الارادة بها کیفیة تعلقها بالنظام الکیانی بنحو التبعية و الا... (۱۴) اعلم ان المحبة الالهية التي بها ظهر الوجود، و هی النسبة الخاصة بین رب الارباب الباعثة لظهور بنحو التاثر و الافاضة و بنی المرئوبین بنحو التاثر و الاستفاضة یختلف حکمها و ظهورها بحسب النشآت و القوابل. (۱۵) بزرگان عرفان به تشبیه و تمثیلهایی پرداخته اند از قبیل: آینه و شخص ناظر، نفس و بدن، سلسله اعداد که همه از یک حاصل می شود، سایه و صاحب سایه، نقطه و اشکال هندسی، مرکب و قلم، رنگین کمان که در عین بی رنگی هزار رنگ است، خورشید و شیشه های رنگارنگ، آتشگردان، نور و هوا، خورشید و ستارگان، قطره و جام شراب، قطره و دریا، آهن و آتش، موج و دریا، آب و ظرف، هیولی و صور مختلف و... (۱۶) اینان در مقام برهان می گویند، لازمه یا شرط معرفت و محبت، سنخیت است و عشق از سنخیت و هماهنگی دو روح منبث می شود و از آنجا که هیچ سنخیتی میان حق و مخلوق وجود ندارد بنابراین رابطه عاشقانه برقرار نخواهد شد. به عبارت دیگر اینان بر این باورند که خداوند با تمام ذات با مخلوقات خود متباین است و هیچ گونه مناسبتی میان آنها موجود نیست تا محبتی متصور شود و باز در لسان دیگر می گویند محبت نوعی اراده است و به معرفت بستگی دارد و از آنجا که اراده بنده بر چیزی تعلق می گیرد که اولاً از امور ممکنه باشد ثانیاً حادث باشد تا تصرف در آن متصور شود و چون خداوند قدیم است، متعلق اراده بنده نتواند بود و تصرف حادث در قدیم امکان پذیر نیست. (۱۷) محیی الدین بن عربی که در سال ۶۳۸ - ۵۶۰ می زیسته است عارفی است که اصل اصیل وحدت وجود را تبیین کرده است. ابن عربی توانست تجلی صانع در مجالی صنع را با نگرشی وسیع و وضع مصطلحات نوین و ارائه براهین منطقی تقویت کرده

و به صورت مکتبی، فلسفی عرفانی در آورد، تفکر او بر عرفا و فلاسفه و شعرای بعد از او تاثیر شگرفی داشته است. (خراسانی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی ۱۳۷۰: ج ۴: ۲۲۶-۲۸۶؛ جهانگیری). (۱۸) اعیان ثابته، صور حقایق اسماء الهی اند. (۱۹) الله اسم مستجمع جمیع صفات است. (۲۰) در آداب الصلوة به انواع حجب (جسم، نفس، قلب، روح، سر، خفی) اشاره می کنند و راه به در آمدن از این حجب را سلوک علمی و عملی می دانند که در این صورت چشیدن شیرینی محبت الهی برای سالک طریق حقیقت امکان پذیر می گردد (خمینی آداب الصلوة: ۷۳، ۹۱). (۲۱) ما رایت شیئا الا- رایت الله قبله وبعده و معه «، منسوب به حضرت علی». (فیض کاشانی ۱۳۷۹ ج ۱: ۴۹). (۲۲) کیف اصبر علی فراقک «. (۲۳) امام برای هدایت مراتبی قائلند و معتقدند در ضمن شناخت صراط مستقیم، صراط ضالین نیز دریافته می شود و به شرح انواع هدایت می پردازند که به طور اجمال عبارتند از: ۱- هدایت به نور فطرت؛ ۲- هدایت به نور قرآن؛ ۳- هدایت به نور شریعت؛ ۴- هدایت به نور اسلام؛ ۵- هدایت به نور ایمان؛ ۶- هدایت به نور یقین؛ ۷- هدایت به نور عرفان؛ ۸- هدایت به نور محبت؛ ۹- هدایت به نور ولایت؛ ۱۰- هدایت به نور تجرید و توحید. (۲۴) روم در جرگه پیران از خود بی خبر شاید برون سازند از جانم به می افکار خامم را (۲۵) میان من و تو انیت من مانع است، پس به لطف خود این انیت را بردار. (۲۶) همیشه نظر می کند به وجه الله. (۲۷) پیام امام هنگام دیدار از خانواده های شهدا و ایثارگران به مناسبت هفته دفاع مقدس، ۷۶/۷/۱، تهران، جماران (خمینی: صحیفه نور). (۲۸) برترین مردم کسی است که به عبادت عشق بورزد و آن را در آغوش کشد و به دل دوست بدارد. (کلینی ۱۴۱۳ ج ۳: ۱۳۱؛ الایمان و الکفر باب العبادت ح ۳). (۲۹) در تفسیر «اللهم انی اسئلك من مسائلک باحبها الیک». (۳۰) فان الحركة ابدانما هی حییه. (۳۱) پایوش خویش را بیرون آور که تو در وادی مقدس طوی می باشی. (۳۲) به همان گونه که در آغاز آفریدگان باز می گردید. (۳۳) خدا با شما آغاز کرد و با شما پایان می بخشد و بازگشت آفریدگان به سوی شماست. (۳۴) این نامه ای است از زنده پابنده که هرگز نمی میرد به سوی زنده پابنده ای که هرگز نخواهد مرد؛ اما بعد، من چنینم که وقتی به چیزی بگویم بشو او می شود و تو را نیز چنین کردم که به هر چیزی که بگویی بشو خواهد شد. (۳۵) صفات حقیقه نفسانیه بر دو قسم است یا صفت حقیقی ذات اضافه اند - یعنی آن دسته از اوصافی که در خارج متعلق دارند، مانند علم - و یا ذات اضافه نیستند - مانند شجاعت، عدالت (بجنوردی ج ۲: ۲۰؛ کاظمینی ج ۲: ۵؛ بجنوردی ۱۳۷۹: ۲۲۳). (۳۶) در صید عارفان و ز هستی رمیدگان زلفت چو دام و خال لبتم همچو دانه است منابع مقاله: فصلنامه متین، شماره ۱۰، طباطبایی، فاطمه؛

ابن عربی از منظر امام خمینی

ابن عربی از منظر امام خمینی امام خمینی بنیانگذار "عرفان متعالی" است، همان گونه که مرحوم ملاصدرا نام فلسفه خویش را حکمت متعالیه نهاد. امام خمینی در آثار عرفانی خود چون شرح دعای سحر، مصباح الهدایة الی الخلافة والولایة و سر الصلاة و ... بسیار عمیق و لطیف به شرح یا نقد نگرشهای اهل عرفان می پردازد. او در آثار عرفانی خود از محیی الدین به عظمت یاد می کند. (۱) امام تدریس کتب فلسفی و عرفانی را در سال ۱۳۴۷ هجری قمری که بیش از ۲۷ سال نداشت آغاز نمود، ضمنا همزمان با تدریس فلسفه برای افراد شایسته و مورد اعتماد، به طور خصوصی و سری بحثی از علوم عرفان را نیز شروع کرد. (۲) امام خمینی برخی متون عرفانی مانند شرح فصوص الحکم ابن عربی را به طور خصوصی در طول مدت هفت سال از محضر سالک واصل و عارف کامل آیت الله میرزا محمد علی شاه آبادی که خود از شاگردان دو حکیم و عارف بزرگ میرزا جهانگیرخان قشقایی و میرزا هاشم اشکوری بود، فرا گرفت. (۳) چنانکه امام خود می گوید: "آقای شاه آبادی شرح فصوص که می گفتند فرق می کرد با شرح فصوص قیصری، ایشان از خودش خیلی مطلب داشت." در حقیقت امام خمینی را می توان یکی از حلقات سلسله شارحان ابن عربی به شمار آورد. (۴) گویا معظم له شاگرد منحصر به فرد آیت الله شاه آبادی بوده اند. (۵) به روایت خود حضرت امام

خمینی آمده است^{۱۱}: عمده استفاده در علوم معنوی و عرفان نزد مرحوم آقای آقا میرزا محمدعلی شاه آبادی بوده است ... و از مدت‌ها قبل از آمدن آقای بروجردی به قم، عمده اشتغال به تدریس معقول و عرفان و سطوح عالیه اصول و فقه بود ("۶). ایشان درباره آیت الله شاه آبادی می‌گوید: شیخ بزرگوار ما حقا حق حیات روحانی به اینجانب داشت که با دست و زبان از عهده شکرش بر نمی‌آیم. (۷) علامه شهید مطهری درباره آیت الله شاه (۸) ایشان ریاضیات را به خوبی می‌دانست. در علوم غریبه همچون جفر، رمل، اسطرلاب مهارت کامل داشت. همچنین به زبان فرانسه تسلط داشت. (۹) آن مرحوم علاوه بر مقام علمی و عرفانی، یک مجاهد خستگی‌ناپذیر و جدی بود و در مسیر مبارزه با رضاخان پهلوی حدود یازده ماه در حرم حضرت عبدالعظیم متحصن شد. (۱۰) در حقیقت وی از عرفان منزوی، عرفان حماسی ساخت. امام خمینی درباره اولین ملاقات خود با آیت الله شاه آبادی این چنین بیان کرده است^{۱۲}: مقداری با هم صحبت کردیم و یکی دو تا سوال از مرحوم آقای شاه آبادی بزرگ پرسیدم، وقتی جواب مشروح و کاملی شنیدم، مطلع شدم که ایشان اهل فلسفه و عرفان است ("۱۱). سرانجام پس از گفت و گوی بسیار، حضرت امام، آقای شاه آبادی بزرگ را برای تدریس عرفان راضی می‌کنند و شرح فصوص الحکم ابن عربی را به مدت شش سال نزد ایشان می‌خوانند. (۱۲) حضرت آیت الله سبحانی می‌گوید: از نظر مسائل عرفانی تحت تاثیر استاد بزرگوارشان مرحوم شاه آبادی بوده‌اند و نسبت به ایشان خیلی عشق می‌ورزیدند. حدود شش سال خدمت ایشان شرح فصوص الحکم را می‌خواندند و در حاشیه فصوص حواشی و تعالیقی دارند. ایشان سالیان متمادی استاد بلامنازع حوزه علمیه قم بودند. (۱۳) استاد سبحانی در جای دیگر می‌نویسد: امام در قلمرو عرفان آثار ارزنده‌ای از خود به یادگار گذاشته که متأسفانه بر اثر کمبود استاد این فن، افکار بلند ایشان به مجامع علمی عرضه نشده است. ایشان در این علم ذوق سرشار و اندیشه بلندی داشت که تنها آگاهان این فن از لطافت فکر وی باخبرند. (۱۴) استاد سید جلال الدین آشتیانی می‌نویسد: حق متعال به لطف خاص خود، مرحوم مغفور امام را موفق به تحصیل در علوم منقول و معقول نزد اساتید بزرگ و نخبه نمود و بعد از شهریور بیست آن مرد بزرگ استاد (۱۵) بی‌مناسبت نیست اشاره‌ای به جو حاکم ضد فلسفه و عرفان آن زمان از زبان فرزند امام حاج احمد آقا بشود. وی در این باره می‌گوید: مقدس‌م آبهای متحجر حتی در زمینه دروس عرفان و فلسفه، تحمل بینش امام را نداشتند، آنها شرایط را جور می‌ساختند که وقتی می‌خواستند کتاب منظومه را از جایی بلند کنند، از انبر استفاده می‌کردند و لمس کردن آن را نجس می‌دانستند یا به فرض اگر کسی فلسفه می‌خواند او را بی‌دین می‌دانستند. (۱۶) خود حضرت امام خمینی درباره جو مسموم آن روز، با اشاره به خون دل‌هایی که در آن سالها از متحجرین خورده، با سوز و گداز چنین نقل کرده است^{۱۷}: یاد گرفتن زبان خارجی، کفر و فلسفه و عرفان گناه و شرک به شمار می‌رفت. در مدرسه فیضیه فرزند خردسال مرحوم مصطفی از کوزه‌ای آب نوشید، کوزه را آب کشیدند، چرا که من فلسفه می‌گفتم. تردیدی ندارم اگر این روند ادامه می‌یافت، وضع روحانیت و حوزه‌ها وضع کلیساهای قرون وسطی می‌شد ("۱۷). در پایان این نکته قابل ذکر است که عرفان تا جایی که توجه به نکات مثبت و سازنده داشته و همدریف سایر امور ارزشی مانند علم و تفکر و جهاد و ... قرار دارد، مورد تایید و تاکید امام خمینی می‌باشد. اما اگر عده‌ای خود را از شریعت جدا نموده و مشغول آداب اختراعی مخالف اسلام ساخته از تزکیه و تهذیب غافل گشته‌اند آنها را حجاب و مانع از تعالی انسان دانسته. (۱۸) نظر امام خمینی درباره ابن عربی در حوزه عرفان نظری، دو اثر بنیادین (۱۹) در نگاهی کوتاه به سیر تکوین و بسط مکتب عرفان شیخ اکبر محیی الدین نام امام خمینی به عنوان یکی از شارحان و مروجان این مکتب به نظر می‌آید. و آنگاه با تاملی افزون، در اوج دوباره‌ای که مدرس عرفانی ابن عربی در یک قرن اخیر داشته، جایگاه امام خمینی به عنوان یکی از بزرگترین مدرسان عرفان و شارحان اندیشه ابن عربی در این سلسله مورد توجه قرار می‌گیرد. (۲۰) لازم به ذکر است که به طور کلی اصل مباحث ابن عربی برای امام قابل قبول بوده، ولی در بعضی جاها با او اختلاف نظر دارند. تعلیقه‌ای هم بر فصوص نگاشته‌اند. (۲۱) استاد آشتیانی می‌نویسد: تعلیقات آن بزرگوار پر بها و دلرباست و حاکی از ذوق سرشار ایشان است. آن جناب دارای قلمی روان و جذاب است و در ذوقیات قریحه‌ای کم نظیر

دارند. ایشان برخی مطالب شارح قیصری را نقد کرده اند و در برخی مباحث پاره ای از مطالب شیخ اکبر، ابن عربی را نیز (۲۲) امام خمینی در آثار عرفانی خود مانند شرح دعای سحر، مصباح الهدیة الی الخلافة والولایة، تعلیقه علی الفوائد الرضویه، سر الصلوة، آداب الصلوة و چهل حدیث، در موارد متعدد از محیی الدین به عظمت یاد کرده است. و تحت عناوین با شکوهی مانند: شیخ کبیر، شیخ عارف، شیخ محقق، بزرگمرد، از او نام برده و به عنوان یکی از "بزرگان مشایخ ارباب عرفان" او را ستوده است و به نقل برخی از آرا و نظرات وی در آثار عرفانی خود پرداخته و در عین حال در مواردی هم که با نظر او موافق نبوده به نقد عالمانه نشسته است. (۲۳) به ویژه در کتاب تعلیقات علی شرح فصوص الحکم. اکنون مناسب است برای آگاهی از دیدگاه حضرت امام درباره ابن عربی به عنوان نمونه به چند مورد اشاره شود: یکی از مواردی که امام خمینی از کتاب فصوص الحکم محیی الدین یاد نموده در نامه ای است که خطاب به خانم طباطبایی مرقوم شده و در ابتدای آن آمده است: "یاد روزی که در ایام جوانی کتاب فصوص الحکم و دیگر کتب عرفانی را که بزرگان مشایخ ارباب عرفان به یادگار گذاشته اند در خدمت بعضی از مشایخ اهل عرفان (۲۴) رضوان الله تعالی علیه استفاده نمودم ... باید بگویم که کتب مذکور با همه قدر و منزلتی که دارند و کمکهای بسیار ارزنده ای به معرفت قرآن - سرچشمه فیاض معرفه الله و کتب ادعیه ائمه معصومین، صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین، که آنها را حقا قرآن صاعد باید خواند و احادیث آن بزرگواران - می کنند، حلاوت و لطافت و جامعیت اسرار کتاب الهی را ندارند. فی المثل سوره مبارکه حمد مشتمل بر جمیع اسرار معارف الهیه است که تحمل آن از عهده این نویسنده دست و پا بسته خارج است، همین قدر بدان ای دختر عزیزم که در بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمین معارف و اسرار غیر قابل تحمل برای ماست. و اگر عارف صاحب سری در الحمد لله با قدم صاحب ولایت غور کند، می یابد که در عالم هستی غیر از الله چیزی و کسی نیست که اگر بود، حمد مختص به ذات الوهی نبود (تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل) پس باید قلمها بشکنند اگر گمان شود و رای او هستند. تو نیز ای عزیز کتب عرفا و اولیا را بخوان به قصد فهمیدن یا ذوق کردن همین کلمه شریفه جامعه. ("۲۵) از محتوای این نامه نظر حضرت امام درباره ابن عربی آشکار می شود، با این حال ۱. امام خمینی تحصیل و فراگیری فصوص الحکم محیی الدین را به عنوان خاطره خوشی از ایام جوانی خود بیان نموده است. ۲. از محیی الدین، با عنوان یکی از "بزرگان مشایخ ارباب عرفان" یاد شده است. ۳. حضرت امام از مباحث مطرح شده در فصوص الحکم استفاده علمی نموده است. ۴. کتاب فصوص الحکم یک اثر ارزشمند از ابن عربی معرفی شده که از او به یادگار مانده است. ۵. از نظر ایشان کتب عرفانی و از جمله فصوص الحکم دارای قدر و منزلت بسیار است و کمکهای ارزنده ای به معرفت قرآن و کتب ادعیه و احادیث ائمه علیهم السلام می کنند. ۶. امام خمینی خواندن کتب عرفا و اولیا را به مخاطب خود سفارش کرده است که در آغاز نامه فصوص الحکم یکی از آنها به شمار آمده است. ۷. ایشان خواندن و فراگیری کتب عرفانی را به قصد فهمیدن یا ذوق کردن اسرار معارف الهی سفارش و توصیه نموده است. . نمونه دیگر: از مواردی که اشاره به نظر (۲۶)(۲۷) نظر امام خمینی درباره ابن عربی در فراز مذکور نیز به خوبی روشن است، در عین حال به چند نکته اشاره می شود: ۱. آنچه بیش از همه جلب توجه می کند این است که حضرت امام کتب عرفانی محیی الدین را به عنوان یکی از منابع شناخت اسلام معرفی نموده است که می تواند خلا عقیدتی و فرهنگی حاصل از سقوط مارکسیسم را پر نماید. ۲. از شخص محیی الدین ابن عربی با عنوان "بزرگمرد" یاد شده است. ۳. به نظر امام خمینی مباحث کتب محیی الدین برخوردار "از عمق لطیف باریکتر از موی منازل معرفت" است. ۴. سطح علمی مباحث کتب عرفانی ابن عربی به گونه ای است که فقط خیرگان تیزهوش که در مسائل عرفانی قویا دست دارند می توانند از آنها آگاه گردند تا یک جامعه جدید مبتنی بر حقیقت و عدالت بنا کنند. ۵. فهم و درک مباحث مطرح شده توسط محیی الدین با مطالعه تنها امکان پذیر نبوده و حتما نیازمند استاد می باشد. جالب توجه است که تاریخ هر دو نامه که قسمتی از آنها نقل شد در آخرین سال عمر حضرت امام خمینی به فاصله چند ماه قبل از فوت ایشان بوده است. مطلب دیگر پیرامون نظر حضرت امام خمینی درباره محیی الدین ابن

عربی، سخن استاد سید جلال‌الدین آشتیانی است که در انتهای مقدمه مبسوط خود بر کتاب مصباح الهدایه الی الخلافة والولایه چنین مرقوم نموده است: "مرحوم امام رضوان الله علیه از کثیری از اکابر ارباب عرفان به "خلص شیعیان امیر مومنان علیه السلام" تعبیر کرده اند. نمونه آن بیانات ابن عربی است در جواب ۱۵۳ سوال حکیم ترمذی در مسائل مختلف که برخی از آن مسائل از عویصات است. شیخ اکبر سالیان متمادی بعد از رحلت ترمذی در فتوحات مکیه (۲۸) به این (۲۹) نکته مهم در آثار عرفانی امام این است که بیشتر از همه به بزرگانی چون ابن عربی، ملاصدرا و دیگران که از نظر اهل ظاهر کافر محسوب می شدند و کسی جرات ذکر نام آنها را نداشت، امام با شهادت، عقاید و اندیشه های آنها را نقل کرده و پذیرفته است. (۳۰) در اینجا ذکر این نکته نیز لازم است که یکی از ویژگیهای شخصیت عرفانی حضرت امام، استقلال فکری است که حاکی از تسلط و پختگی ایشان است. ایشان در مواجهه با نظرات دیگران همواره مانند صاحب نظری آگاه از مسائل و مباحث مربوطه ضمن حفظ استقلال فکری و مبانی مذهبی و آزاداندیشی به نقد و بررسی پرداخته و هیچ گاه مقلد و پیرو صرف نبوده است. امام در آثار عرفانی خود اغلب اقوال متکلمین، فلاسفه و عرفای پیشین را نقد و بررسی نموده و مشکلات آنها را با ابتکار و نوآوری برطرف می سازد. (۳۱) آنچه در زیر می آید نظر یک دانشمند غربی است درباره این ویژگی امام خمینی. در میان آثار عرفانی حضرت امام کتاب "تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس" جایگاهی ویژه دارد. این تالیف این اثر علمی که اندکی بعد از دیگر آثار عرفانی نوشته شد، نشان دهنده پختگی بیشتر و استقلال فزاینده تفکر نویسنده آن است. وی آگاهانه تعلیقه های خود را محدود به موضوعاتی کرده است که در متن شرح فصوص طرح شده است. این تعلیقات مختصر و اکثرا مربوط به موضوع بوده و راهنمای مفیدی برای خواننده است. به نظر می رسد که وی با اصطلاحات بغرنج و مرموزی که توسط پیروان مکتب ابن عربی ساخته و پرداخته شده کاملا آشنا بوده است. او در بسیاری از موارد تفسیرهای قیصری را تصحیح کرده است. منابع و مستندات که در تعلیقات امام خمینی بر شرح فصوص نقل شده کمابیش شبیه همانهایی است که در متن اثر دیگر ایشان مصباح الهدایه آورده شده است. بیشتر منابع کتاب، یا از آثار ابن عربی و یا آثار مکتوب پیروان مکتب ابن عربی می باشد. (۳۲) یکی از پژوهشگران، اندیشه اصلاح اجتماعی امام خمینی را منبعث از بعد عرفانی ایشان دانسته می گوید: او مسائل عرفانی را از انزوا و قلب سالک به همه عالم هستی تسری داد و عرضه مباحث عرفانی را به جامعه نه تنها موجب تحقیر ندانست، بلکه نیاز جامعه را به عرفان از هر علمی بیشتر می دانست. بدین ترتیب عارف کامل یک مصلح اجتماعی نیز هست. (۳۳) وی سپس می گوید: جوهر اندیشه حضرت امام دو عنصر محضر شناسی و مظهر شناسی است یعنی عارف وقتی در اثر ریاضت و سیر و (۳۴) در اینجا مناسب است اشاره ای به بعد عرفانی شخصیت علمی حضرت امام بشود. استاد سید احمد فهری در این باره می نویسد: در میان ابعاد روحی امام، بعد عرفانش از دیرزمان برای این ناچیز خیره کننده بود. و موقعی که آوازه شجاعت، درایت، قاطعیت و دیگر فضایلشان زبانزد همه بود، مرا حالت تاثر و تاسفی بود که چرا بعد عرفانی امام همچنان از مردم پوشیده است؟ و بارها این تاسفم را به دوستان اظهار کرده بودم. (۳۵) با اینکه حضرت امام مدرس بزرگ فلسفه در عصر اخیر بود، مذاق عرفانی او غالب بر مذاق فلسفی اوست. چنانکه از رساله های عرفانی او این امر هویدا است. (۳۶) یادداشتها: ۱. نگرشی بر روش تحقیق در مسلکهای عرفانی، عباس ایزدپناه، فصلنامه حضور، شماره ۱۷، ص ۱۸۶. ۲. نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۳۸. ۳. ر. ک: شرح رساله المشاعر، مقدمه، ص ۷۷ پاورقی و نخبگان علم و عمل ایران، ص ۳۴۶. ۴. سفر عشق، ص ۲۸. با تلخیص. ۵. مجموعه آثار حکیم صهبا، ص ۶۸ و شرح مقدمه قیصری، ص ۳۳. ۶. مصاحبه با سید احمد خمینی، فصلنامه حضور، شماره اول، ص ۹. ۷. صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۴۰۷. ۸. خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۶۱۵ و تفسیر سوره قارعه، ص ۲۹۹. برای آگاهی بیشتر ر. ک: نقبا البشر، ج ۴ و گنجینه دانشمندان، ج ۴ و ریحانه الادب، ج ۳ و تاریخ حکما و عرفا و متاخر... و سیمای فرزندگان ص... و آسمان عرفان. ۹. عارف کامل، ص ۲۵. ۱۰. سیمای فرزندگان، ص ۸۷. ۱۱. همان ماخذ، ص ۱۳. ۱۲. همان ماخذ، ص ۱۴. ۱۳. بررسی ابعاد علمی شخصیت حضرت امام خمینی،

مجموعه مقالات، گفتگو با آیت الله جعفر سبحانی، ص ۵۱. ۱۴. جامعیت علمی و عملی امام خمینی، کیهان اندیشه، شماره ۲۹، ص ۹. ۱۵. در رثای امام عارفان، کیهان اندیشه، شماره ۲۴، ص ۴. ۱۶. فصلنامه حضور، شماره اول، ص ۱۷. ۱۷. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۷۹. و نیز ر. ک: چهل حدیث، ص ۴۵۵. ۱۸. ر. ک: شرح و تفسیر دیوان امام خمینی، ص ۵۱۱-۵۰۴. ۱۹. سخن عشق، فاطمه طباطبایی، مقدمه، ص ۷. ۲۰. سفر عشق، ص ۹ و ۱۰، با تلخیص. ۲۱. مصاحبه با خانم فاطمه طباطبایی، کیهان هوایی، مورخ ۱۳/۳/۷۱. ۲۲. شرح فصوص الحکم، با مقدمه و تصحیح و تعلیق سید جلال الدین آشتیانی، ص ده مقدمه. ۲۳. ر. ک: همین کتاب، ص ۱۴۳. برای آگاهی برخی از این نقدها رجوع کنید به: گزیده آرای نقادانه امام خمینی در عرفان، محمد هادی موذن جامی، کیهان اندیشه، شماره ۳۵، ص ۱۰۲-۷۶. و سفر عشق، ص ۱۵۲-۴۵. ۲۴. منظور عارف کامل حضرت آیت الله میرزا محمد علی شاه آبادی، استاد عرفان امام خمینی است. ۲۵. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۳۷ و ۲۳۸ (تاریخ نامه ۲۵ دی ۱۳۶۷) ۲۶. امام خمینی در جای دیگر نیز به فراگیری و تحصیل دو کتاب فصوص الحکم و فتوحات مکیه اشاره نموده است. ر. ک: صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۱۶۵. ۲۷. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۲۵ (تاریخ پیام ۱۱ دی ۱۳۶۷) ۲۸. ر. ک: فتوحات مکیه، چاپ عثمان یحیی، ج ۱۳، ص ۱۴۶ و ج ۳، ص ۲۲۹. ۲۹. مصباح الهدایه الی الخلافه والولایه، امام خمینی، مقدمه، ص ۱۶۴. ۳۰. زیباپرستی در عرفان اسلامی، دکتر علی اکبر افراسیاب پور، ص ۴۸۷ با تلخیص. ۳۱. زیبایی پرستی در عرفان اسلامی، ص ۴۸۷. ۳۲. بازنگری عرفان امام خمینی و میراث حکمت عرفانی اسلام، الکساندر کینشن، ترجمه محمد امجد، فصلنامه نقد و نظر، زمستان و بهار ۷۸ و ۷۹، ص ۲۴ با تلخیص. ۳۳. سیری در اندیشه عرفانی حضرت امام، دکتر اسماعیل منصوری لاریجانی، ص ۱۴۴. ۳۴. همان ماخذ، ص ۱۴۵ با تلخیص. ۳۵. شرح دعای سحر، ترجمه سید احمد فهری، مقدمه، ص ۲۶. ۳۶. فلسفه (ادوار فلسفه و سلسله فلاسفه)، محمد نیکنام عربشاهی، ص ۹۰، با تلخیص.

نظریه انسان کامل از عرفان ابن عربی تا عرفان امام خمینی (ره)

نظریه انسان کامل از عرفان ابن عربی تا عرفان امام خمینی انسان کامل مهم ترین بحثها و مقوله های عرفانی، در فرهنگهای مختلف از جمله فرهنگ اسلامی است. ابن عربی، از بزرگ ترین نظریه پردازان آن، افزون بر تحلیل و تفسیر این بحث عرفانی، پیوند ولایت با انسان کامل را مطرح کرد و از آن پس، شارحان آثار او، تا عصر حاضر، به شرح نکته های مبهم نظریه های او پرداخته اند. امام خمینی، نه تنها نسبت این نظریه و بحث ولایت در اندیشه شیعی را به طور دقیق در آثار خود بازتابانده، بلکه نقش آفرینیهای بنیادین انسان کامل را در عینیت جامعه و نیز رابطه ولایت عرفانی و فقهی را، بویژه در آخرین سالهای حیات پربار خود، شرح داده است. ما در این مقال، به منظور تجلیل از صدمین زاد روز امام سالکان، گوشه هایی از بحث عمیق انسان کامل را در آثار عرفانی ایشان، بویژه در تعلیقه آن سالک بزرگ به شرح فصوص الحکم قیصری دنبال خواهیم کرد. پیشینه های بحث: شماری از نویسندگان معاصر، خاستگاه و سرچشمه نظریه انسان کامل را فرهنگهای غیر اسلامی قلمداد کرده اند. از جمله گولپنارلی، محقق برجسته ترک، بر این نظر است که این نظریه از آیین بودیسم تاثیر پذیرفته است. ۱. شماری، این اندیشه را، اثر پذیرفته فلسفه یونانی و یهودی می دانند. گروهی ریشه آن را در ایران پیش از اسلام و اسطوره کیومرث در اوستا جسته اند. شماری هم سرچشمه آن را در آثار هرمسی و غنوسی و آیینهای ماقبل یهودی ردیابی کرده اند. به نظر می رسد این نظریه، افزون بر پیشینه های یاد شده، سرچشمه های قرآنی نیز دارد و مورد توجه قرآن قرار گرفته است. قرآن، جاننشینی انسان را یک جعل الهی می داند و از انسان کامل با عنوان امام، یاد می کند. در سوره بقره آمده است: (وإذا ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما). ۳ چون ابراهیم را پروردگارش به اموری آزمود و او آنها را به انجام رساند، گفت: تو را پیشوای مردم قرار دهم. پس از قرآن و اشاراتی

که در نهج البلاغه و احادیث پیشوایان دینی شیعه یافت می‌شود و خود به تحقیق ویژه نیازمند است، محمد بن علی الحکیم الترمذی (م: ۲۵۵ ه.ق.)، بایزید بسطامی (م: ۲۶۴ ه.ق.) و حسین بن منصور حلاج (م: ۳۰۹ ه.ق.) از نخستین کسانی هستند که به این نظریه پرداخته‌اند. حلاج با استناد به حدیث نبوی: (ان الله خلق آدم علی صورته)، به دو طبیعت، جدای از هم در انسان باور دارد: طبیعت بشری (ناسوت) و الهی (لاهورت). این دو طبیعت در عین دوگانگی با هم همانند امتزاج شراب آمیخته‌اند. انسان کامل در عرفان ابن عربی محی الدین بن عربی (۶۳۸ - ۵۶۰ ه.ق.) نظریه حلاج را گرفت و آن را دگرگون ساخت و دامنه آن را گستراند. نخست دوگانگی (لاهورت) و (ناسوت) به صورت دوگانگی جلوه‌های یک حقیقت، نه دو ذات مستقل در آمد، بعد لاهوت و ناسوت، نه تنها در انسان، بلکه در هر امر دیگری، در ذهنها چنین نقش بست که وجود بالفعل دارد، به گونه‌ای که در هر چیز ناسوت جلوه خارجی و لاهوت جنبه باطنی آن شناخته شد. ولی خداوند که خود را در همه جلوه‌های وجود آشکار می‌کند، به گونه تام و تمام در انسان کامل که انبیا و اولیا بارزترین نمونه آن هستند، ظهور یافته است. این نظریه، موضوع اصلی دو کتاب: فصوص الحکم والتدبیرات الالهیه ابن عربی است و بسیاری از زوایای آن در کتاب: فتوحات المکیه و آثار دیگر او مورد گفت و گو قرار گرفته است. فصوص الحکم با شهرتی که در بین ملت‌های اسلامی به دست آورد، مورد اقبال عرفای بلند آوازه قرار گرفت. در چند قرن گذشته، بیش از یکصد و ده شرح به زبانهای: فارسی، ترکی و عربی به این کتاب نوشته شده و نظریه انسان کامل را به صورت یکی از بحث‌های کلاسیک عرفان نظری در آورده. فصوص الحکم در بردارنده بیست و هفت فص است و هر یک از فص‌های آن به نام یکی از انبیا که انسان کامل عصر خود و جلوه‌ای از جلوه‌های محمدیه بوده‌اند، ویژه شده است و مظهر جامع انسان کامل پیامبر اسلام است. ابن عربی، انسان کامل را نایب حق در زمین و (معلم الملک) در آسمان ۵ می‌خواند، او را کامل‌ترین صورتی می‌داند که آفریده شده و مرتبه او از حد امکان برتر و از مقام خلق والاتر است. به خاطر مرتبه وی، فیض و مدد حق که سبب بقای عالم است، به عالم می‌رسد. ۶ او حادث ازلی و دائم ابدی و کلمه فاصله و جامعه است. به وسیله انسان تام است که اسرار الهی و معارف حقیقی ظاهر و پیوستگی اول به آخر حاصل و مرتبه‌های عالم باطن و ظاهر کامل می‌گردد. ۷ انسان کامل، محل همه نقشها و نگارهای اسماء الهی و حقایق کونی است. او رحمت بزرگ تر حق بر خلق است. انسان کامل، روح عالم و عالم جسد اوست. همان گونه که روح به وسیله قوای روحانی و جسمانی به تدبیر بدن و تصرف در آن می‌پردازد، انسان کامل نیز، به وسیله اسماء الهی که خداوند راز و رمز آنها را به وی آموخته است، در عالم دست می‌یازد و همان گونه که روح سبب حیات بدن است و چون آن را رها سازد، جسد از هر کمالی تهی می‌شود، انسان کامل نیز مایه حیات عالم است و چون او این جهان را ترک کند، این عالم تباه و از معنی خالی می‌شود. ۸ انسان کامل، نخستین تعینی است که ذات احدیت بیش از هر تعینی به آن تعین یافته است. حقیقت محمدیه، شخص رسول الله نیست، بلکه موجودی است ماوراء طبیعی و برابر با عقل اول ۹، که در همه انسان‌های کامل ساری است و هر بار، یکی از انسان‌های کامل، بارور این حقیقت است. این حقیقت از جهت پیوندی که با انسان دارد، صورت کامل انسان است و از جهت پیوندی که با دانش‌های باطنی دارد، منبع آن دانش‌هاست. ولایت، که از بحث‌های بنیان شده بر نظریه انسان کامل است، در عرفان ابن عربی، ویژه مردان نیست. ابن عربی در کتاب: عقله المستوفز، پس از بیان این نکته که ملاک تراز و معیار خلافت انسانیت انسان، صورت الهی اوست، تاکید می‌ورزد مقام نیابت الهی ویژه مردان نیست، بلکه زنان نیز به این مقام دست می‌یابند، چون مردانگی و زنانگی از اعراض انسانیت است، نه حقایق آن و پیامبر خود، به کمال زنان شهادت داده است. (کمل من الرجال کثیرون و کملت من النساء مریم بنت عمران و انسان کامل در عرفان شارحان ابن عربی پس از محی الدین ابن عربی، جانشین او، یعنی صدرالدین قونوی (م: ۶۷۱ ه.ق.) عامل اصلی گسترش آرا و دیدگاه‌های وی بود. مشایخ بزرگی که هر یک تلاش

ورزیدند کتابهایی در شرح و بیان آرای محی الدین بنویسند، مانند: مویدالدین جندی شارح فصوص الحکم، سعد الدین فرغانی نویسنده مشارق الدراری و فخرالدین عراقی از جمله شاگردان مکتب قونوی هستند. اینان در گستراندن دیدگاهها محی الدین در زمینه عرفان عملی و نظری کوشیدند. عزالدین نسفی (۷۰۰ - ۶۳۰ ه.ق.) از مریدان شیخ سعدالدین حموی (م ۶۴۹ ه.ق.) نخستین نویسنده ای است که نام رساله های خود را (الانسان الکامل) خواند و این نظریه را شرح داد و گستراند. نسفی، انسان کامل را انسانی می دانست که در شریعت و طریقت و حقیقت، تمام باشد. او همیشه در عالم هست و زیاده از یکی نیست. ۱۱ وی در وصف کردن میزان علم انسان کامل خاطر نشان می سازد: هیچ چیز در ملک و ملکوت و جبروت، بروی پوشیده نیست و حکمت همه چیز را می داند. در چشم انداز نسفی، آدمیان، زبده و خلاصه کائنات هستند و میوه درخت موجودات، انسان کامل، زبده و خلاصه آدمیان است. ۱۲ (ملائکه، کروبیان و روحانیان و عرش و کرسی و سماوات و کواکب، جمله خادمان انسان کامل اند و همیشه گرد انسان کامل طواف می کنند و کارهای انسان کامل بساز می دارند.) ۱۳ سید حیدر آملی (م ۷۸۷ ه.ق.) نگارنده آثار گرانبهای عرفانی، از اندیشه ورزان بلندپایه شیعی است که در شرح دیدگاه انسان کامل و برابر سازی آن با مبانی تشیع، گامهای بلندی برداشت. او در بیش تر آثار خود، به این دیدگاه اشاره کرده است. به شرح ترین شرح فصوص الحکم، یعنی نص النصوص از آثار پر بهای آملی است. سید حیدر در کتاب: اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، می نویسد: (عالم به منزله بدن انسان کبیر است و تمام اجزای آن به منزله اعضا و جوارح آن، چونکه روح جزئی انسان همان طور که خلیفه خداوند در بدن آدمی است، روح کلی انسان، خلیفه خدا است در عالم و مظهر حقیقی خدا همان انسان کبیر است.) ۱۴ (به او (انسان کبیر) عقل و قلم و نور نیز اطلاق می شود، کما این که به انسان صغیر فواد و قلب و صدر گفته می شود.) ۱۵ رشته بحث و نظر درباره انسان کامل، پس از حیدر آملی، به وسیله شاه نعمت الله ولی (۸۳۴ - ۷۳۵ ه.ق.) که معاصر سید حیدر و از او جوان تر بود، دنبال شد. وی دست کم چهار رساله شرح و ترجمه بر فصوص نوشت و پس از او عبدالکریم جیلی (گیلانی) (۸۳۲ - ۷۶۷ ه.ق.) در کتاب: الانسان الکامل فی معرفه الاواخر والاوائل، به این نظریه روی آورد و پس از او کم کم، این بحث صورت کلاسیک به خود گرفت و یکی از باورهای اهل معنی شد. انسان کامل، به نظر جیلی (قطب) است که سپهر وجود از آغاز تا انجام بر روی او می چرخد. این قطب از زمانی که هستی، هستی یافت، یگانه و دگرگونی ناپذیر بوده است. او به شیوه های گوناگون جامه به تن کرده است و در هر جامه ای، نام جداگانه ای داشته است؛ اما نام واقعی او محمد است. گیلانی یا همان جیلی حضرت محمد (ص) را آسمان و زمین و لاهوت و ناسوت می خواند ۱۶ و می نویسد: (انسان کامل در ذات خود همه حقایق وجود را عرضه می کند. او در روحانیت خویش، برابر با همه حقایق روحانی و در جسمانیت خویش، برابر واقعیات جسمانی است. قلب او برابر عرش الهی است، انانیت او برابر کرسی، ذهن او برابر قلم اعلی، روح او برابر لوح محفوظ، طبیعت او برابر عناصر مادی، قوای او برابر هیولای اولی است. حاصل آن که هر یک از قوای انسان کامل، برابر با یکی از جلوه های گوناگون جهان مادی است.) ۱۷ به اعتقاد عبدالکریم جیلانی، سه مرتبه از تکامل برای انسان کامل وجود دارد، در مرتبه نخست، اسماء و صفات الهی به انسان کامل بخشیده می شود و در مرتبه دوم، او می تواند حقایق الهی و انسانی را دریابد و از اسرار عالم غیب آگاه شود و در مرتبه سوم، قدرت آفرینندگی و اقتدار می یابد تا این قدرت را در جهان طبیعت آشکار سازد و همه عالم فرمانبر قدرت اوست. ۱۸ در سده نهم مولانا عبدالرحمن عمادالدین جامی، از بزرگ شارحان محی الدین، با نوشتن: نقد النصوص فی شرح نقش النصوص، نکته های دشوار و پیچیده کتاب فصوص را حل کرد و افکار ابن عربی را در زمینه انسان کامل، برای صاحب نظران دیگر در خور فهم ساخت. ملاصدرا، ملامحسن فیض، ملاعبدالرزاق لاهیجی، ملاعلی نوری، آقا علی مدرس، میرزای جلوه، حکیم سبزواری، آقا محمد رضا قمشه ای و شماری دیگر از

بزرگان عرفان، از نقد النصوص جامی استفاده‌ها برده‌اند. مولانا جلال الدین رومی نیز، همچون عرفای نامدار دیگر به طرح این بحث پرداخته است. در اندیشه‌های مولوی، انسان کامل انسانی است که اراده خویش را در اراده خدا فرو می‌برد و غرق می‌کند. او، چون از خویش خالی شد خدا در درونش می‌زید و از درون او سخن می‌گوید و به دست او عمل می‌کند. چشم و دلش به نور خدا روشن می‌گردد. او، هر حجابی را می‌برد. عقل کل و نفس کل اوست و هیچ قدرتی بیرون از قدرت خدا نیست. عقل کل و نفس کل مرد خداست عرش و کرسی را بدان کز وی جداست انسان کامل از جنس این عالم نیست و به علم لدنی مجهز است و رفتار و کردار او، فراسوی درست و نادرست است: مرد خدا شاه بود زیر دلق مرد خدا شاه بود زیر دلق مرد خدا گنج بود در خراب مرد خدا نیست ز باد و ز خاک مرد خدا نیست ز نار و ز آب مرد خدا بحر بود بی کران مرد خدا باد بود بی حساب مرد خدا اعلم از حق بود مرد خدا نیست فقیه از کتاب مرد خدا ز آن سوی کفرست و دین مرد خدا را چه خطا و صواب در عهد صفوی حکیم ملاصدرا، بحث انسان کامل را در حکمت متعالیه گنجانده. او فلسفه وجودی انسان کامل را اراده خدا در گماردن جانشین از سوی خود در دست یازی به امور و ولایت و پدید آوری و نگاهداری عالم می‌داند. این جانشین یک رو به سوی قدیم و فیض و رحمت حق دارد و یک رو به طرف حادث. او، فیض حق را به آفریده‌ها می‌رساند. خداوند این خلیفه را به صورت خود خلق نمود، تا قائم مقام او در دست یازی امور باشد. بر او لباس تمام اسماء و صفات خود را پوشانید و با دادن کارها به دست او، در مقام جانشین و جای‌گزین، سرنوشت امور پدیده‌ها و آفریده‌ها را به او حواله داد و حکم دست‌یازیهای او را در تمام خزینه‌ها و گنجینه‌های عالم ملک و ملکوت مهر زد و به زیر فرمان در آوردن همه آفریده‌ها را به سبب حکم و قضای جبروتش تصویب کرد. ملاصدرا، به این نتیجه رسید: هر یک از افراد بشر، بهره‌ای از خلافت را به اندازه استعدادهای گوناگون انسانی خویش برده‌اند. از نظر او، آیه: (هو الذی جعلکم خلائف فی الارض) ۱۹ اشاره به همین مطلب دارد. ۲۰ این فهم عرفانی و فلسفی کم‌تر مورد دقت قرار گرفته بود. او، با این فهم خویش مسوولیت بیش‌تر را برای آدم در برابر جهان قائل شد و این نظریه از حالت انتزاعی و تجریدی خویش در آمد و عینیت بیش‌تری یافت و فلسفه حضور انسانهای عادی بی‌شماری را که در همه بخشهای جغرافیایی زمین پراکنده بودند، بهتر روشن کرد. در باور او، هر انسانی می‌توانست در روند کمال‌جویی قرار گیرد و جنبه‌های برین خود را فربه‌گرداند و گامهای بلندی را در به دست آوردن مفهوم نسبی کمال در نهاد خود بردارد. انسان کامل در عرفان امام خمینی امام خمینی، از آخرین چهره‌های عرفانی است که به بحث انسان کامل پرداخت. ایشان عرفان نظری را در محضر آقا میرزا محمد علی شاه آبادی، صاحب رشحات البحار و از شاگردان آقا میرزا هاشم، فرا گرفت. امام خمینی، مدت شش سال در محضر مرحوم شاه آبادی با رموز عرفان آشنا شد و در ۲۷ سالگی فصوص الحکم را نزد وی خواند و پس از هجرت او به تهران، تعلیقات مفید و راهگشای خود را بر شرح فصوص الحکم قیصری و مصباح الانس، نگاشت و مصباح الهدایه و شرح دعای سحر را نوشت و مدتی در حوزه قم شرح فصوص تدریس کرد. ۲۱ ایشان تعلیقات خود بر شرح فصوص الحکم را در سال ۱۳۵۵ ه.ق. در ۳۵ سالگی به پایان رساند. تعلیقات امام بر شرح قیصری رومی، پر بها و دلرباست و به تعبیر استاد سید جلال الدین آشتیانی، این تعلیقه حاکی از ذوق سرشار ایشان است. ۲۲ امام، پاره‌ای از مطالب شرح قیصری را نقد کرده و گاه دیدگاههای شیخ اکبر محی الدین ابن عربی را نیز، به‌بوته بررسی نهاده و از استاد محقق خود، میرزا محمد علی شاه آبادی، در تایید مطالب خود، سخنانی را نقل کرده است. از بحثهای اساسی امام خمینی در تعلیقه و آثار دیگرش، از جمله شرح چهل حدیث و مصباح الهدایه و شرح دعای سحر، بحث انسان کامل است. امام این بحث را همانند عرفای دیگر به دنبال بحث از پایه‌ها و مرتبه‌های جلوه حق، مورد بحث قرار می‌دهد: (هر موجودی دارای جهت ربوبی است که ظهور حضرت ربوبیت را در او فراهم می‌سازد و هر اثر‌گذاری و پدیدآوری در عالم از سوی اوست. پس در عالم وجود اثر

گذاری جز خدا نیست، چشم اندازه‌های ظهور ربوبیت خدا گوناگونند، در برخی از چشم اندازه‌ها ربوبیت حق بر حسب مراتبش نمود یافته است. ۲۳ مرتبه های ظهور را شماری پنج و شماری شش دانسته اند: ۱. مرتبه غیب مغیب، غیب اول، تعیین اول، حضرت ذات و حقیقه الحقایق. ۲. غیب ثانی، تعیین ثانی و مرتبه دوم ذات که اشیا با صفت علمی در آن آشکاری شوند. ۳. مرتبه ارواح و ظهور حقایق مجرد و بسیط و عالم غیب، عالم امر و عالم علوی و عالم ملکوت. ۴. مرتبه عالم مثال، عالمی که بین عالم ارواح و عالم اجسام واسطه قرار گرفته و در زبان شرع عالم برزخ خوانده شده است. ۵. عالم اجسام و پدیده های مادی. ۶. مرتبه انسان کامل که جامع همه مرتبه های ظهور الهی است و از آن به مرتبه عمائیه هم تعبیر می شود. امام می نویسد: (همه مرتبه های ظهور به مرتبه اتم احمدی که دارای خلافت کلی الهی و صورت ازلی و ابدی است، پایان می پذیرند.) ۲۴ گاه مرتبه نخست و دوم یکی دانسته شده و از مجموعه مرتبه ها به حضرات خمس تعبیر شده است. در عرفان امام خمینی، نخستین حقیقتی که در عالم وجود ظاهر شده، انسان کامل است. ۲۵ او، صورت حق و جلوه تمام اسماء حسنی و امثال علیای الهی است. ۲۶ او، تام ترین کلمات الهی است ۲۷ و به وسیله اوست که دایره وجود به آخر می رسد. ۲۸ بناء اعظم است ۲۹. تجلی خدا در انسان کامل، بدون واسطه هیچ صفتی یا اسمی نیست. ۳۰ عین ثابت انسان کامل بر سایر اعیان ثابتة ممکنات سیادت دارد. نسبت میان عین ثابت انسان کامل و اعیان دیگر در حضرت اعیان، مثل نسبت بین اسم اعظم الهی در حضرت واحدیت با اسماء دیگر است. بنابراین، چنانکه اسم اعظم در هیچ آئینه ای رخ نمی تابد و به هیچ تعیینی متعین نمی شود و به جهت جلوه در همه مرتبه های اسمائی ظاهر شده و تابش نورش در همه چشم اندازه‌ها بازتاب می یابد و جلوه همه اسماء، بسته به جلوه آن است. عین ثابت انسان کامل نیز، به جهت جمعیت اجمالی منتسب به حضرت جمعیت، در صور اعیان ظاهر نمی شود و به این جهت غیب است و به جهت ظهور در صور اعیان ظاهر بر حسب استعداد ظاهر می شود. ۳۱ انسان کامل دانای همه مراتب تاویل است. او، همان لحظه ای که کتاب محسوس را که در اختیار اوست می خواند، از صحیفه عالم مثال و عالم الواح و عالم ارواح تا علم اعلی، حضرت تجلی تا حضرت علم، تا اسم اعظم را می خواند و راسخ در علم است. ۳۲ او دارای احدیت جمع اسماء و اعیان و مظهر حضرت احدیت جامع است ۳۳ و هیچ یک از اسماء را در او غلبه تصرف نیست. ۳۴ حق جمال خود را در آئینه وی می بیند. ۳۵ او چنانکه آئینه شهود ذات حق است، آئینه شهود همه اشیا نیز هست. ۳۶ چنانکه ذات الهی با احدیت جمع خود یگانه بخش همه اسماء و صفات است، حقیقت انسان کامل نیز، از باب این که حکم سایه همان صاحب سایه است، احدیت همه اعیان است. ۳۷ حقیقت انسان کامل در مقام غیبی آن، با هیچ امتیازی، امتیاز نمی یابد و به هیچ ویژگی و چگونگی نموده نمی شود و در هیچ آئینه ای نمود پیدا نمی کند، ولی در مقام جلوه در نقشها و گونه های اسما و ویژگیها و بازتاب نور در آئینه نموده‌ها و امتیازها، به هیئت کره های در هم داخل شده است که بعضی بعض دیگر را در خود گرفته است، با این فرق که کره ای روحانی به عکس کره های حسی، این مرکز است که محیط را در خود می گیرد. ۳۸ نقش انسان کامل به عنوان ولی مطلق الهی، جلوه اسماء برابر خواست عدل است. امام در شرح این نکته در مصباح الهدایه می نویسد: (هر یک از اسماء الهی در حضرت واحدیت، مقتضی آن بود که کمال ذاتی خود را، که در او و مسمای او نهان بود، به طور اطلاق، اظهار کند. اطلاق به این معنی که کمال ذاتی او باید اظهار شود و حتی اگر اقتضای دیگر اسماء را در پرتو ظهور خود محجوب سازد، مثلاً جمال حضرت حق تعالی مقتضی ظهور جمال مطلق است و معنای این اطلاق، آن که جلال حق محکوم جمال گردد و در او مخفی شود و جلال حق مقتضی آن است که جمال در باطن خویش گرفته و زیر قهر و سلطه خود در آورد و همچنین دیگر اسماء الهی. از طرفی، حکم الهی، مقتضی آن است که میان آنها باعدالت حکم کند و ظهور هر یک از آنها، طبق مقتضای عدل شود. پس اسم اعظم الله، که حکومت مطلقه از آن اوست و حاکم علی الاطلاق بر همه اسماء است، با دو اسم: حاکم و

عادل تجلی نمود و در میان اسماء با عدالت حکم کرد. پس امر الهی، عدالت را اجرا نمود و سنت الهی که تبدیلی در آن نیست، جاری گردید و کار تمام شد و قضا انجام شد و به امضا رسید. پس برای تو روشن که شان پیغمبر در هر نشئه ای از نشئه ها و در هر عالمی از عوالم آن است که حدود الهی را محافظت نموده و نگذارد که آنها از حد اعتدال خارج شوند و از مقتضای طبیعت آن حدود جلوگیری کند و نگذارد که مقتضای طبیعی آنها اصلا ظهور یابد، بلکه از اطلاق آنها جلوگیری کند زیرا اگر بخواهد به طور اطلاق از ظهور مقتضا جلوگیری کند، از حد حکمت بیرون رفته و قسر در طبیعت لازم می آید و این خود، برخلاف عدالت در قضیه است و خلاف عدالت، بر خلاف نظام اتم و سنت جاری است. پس پیامبر کسی است که با دو اسم (الحکم) و (العدل) ظهور نموده و از اطلاق طبیعت مانع گردد و به عدالت در قضیه دعوت کند. ۳۹ پس شان نبی به عنوان آئینه اتم، در هر نشئه ای از نشئه ها و در هر جهانی از جهانها حفظ حدود الهی است و جلوگیری از خارج شدن از اعتدال. ۴۰ نزول خلیفه و قطب در درجه ها و مرتبه های امتیازها و نمودهای خلقی و دگرگونی آن با دگرگونیهای زمینی و آسمانی، سبب در پرده شدن او از حق و خلق و از مرتبه های وجود نمی شود. بنابراین، ولی و خلیفه، شاهد حضرات اسمائی و اعیانی (اعیان ثابته) در حضرت علمی است و همه درجه ها و مرتبه های نزول اسمائی و اعیانی را در حضرت غیب و شهادت می بیند. بنابراین، ولی و خلیفه، یادآورنده همه مرتبه هاست و شماری از اهل ذوق گفته اند: حقیقت معراج، یادآوری روزگاران پیشین و اکوان سابقه بوده است. ۴۱ آنچه یادآور شدیم، مطالعه انسان کامل در قوس نزولی بود و انسان در قوس صعودی، سالکانی به آن نامبردارند که در پرتو اشراقهای الهی به کمال ذاتی خود دست یافته اند و یا در راستای رسیدن به کمالهای ذاتی در تکاپو به سر می برند. در عرفان امام خمینی، عبد پس از فنای ذاتی، صفتی و فعلی، به جامه بقای بعد از فنا آراسته شده و به وجود حقانی پس از رفض وجود خلقی، دست می یابد. در این مقام است که عبد گوش حق، چشم حق و دست حق می شود. ۴۲ انسان عارف، با توجه به این که از نمودها و ویژگیهای بشری می میرد و به نمودها و ویژگیهای الهی زنده می شود، در اختیار خدا قرار می گیرد و خدا در قلب اولیا و انسانهای کامل، که از هر دو عالم رها و در پرتو تربیت اویند، تدبیر می کند و این تربیت و تدبیر از راه جلوه ها و جذبه های باطنی است و قلب عارف در این مقام، بنده مولای خود است. ۴۳ انسانهای کامل، کاری را از سوی خود انجام نمی دهند، کار آنان کار خداست؛ از این روی، فعل آنان، در کمند زمان و مکان قرار ندارد و می تواند همراه با طی مکان و بسط زمان باشد و همه عوالم در برابر ولی کامل خاشع و فروتن هستند، چون اسم اعظم در اختیار اوست. ۴۴ میزان دیدن نقشها و نگارهای غیبی از نظر امام، به بیرون آمدن نفس از طبیعت و بازگشت به عالم غیب بستگی دارد. وقتی نفس، خود را از طبیعت بیرون آورد، ابتدا مثالهای مقید غیب، بعد مثال مطلق را به شرح می بیند. بیرون آمدن از طبیعت در خواب، گاهی از استراحت نفس از تدبیرهای بدنی ناشی می شود و به اندازه صفایی که نفس به آن رسیده است، به جهانهای غیبی می پیوندد و حقایق غیبی را می بیند. حقیقت در مثالهایی مثل می یابد که نفس به آنها عادت دارد و با آنها مانوس و به تعبیری نیازمند است و انسان کامل، مانند: انبیا حقایق را برابر اختیار خود تمثیل می کند و آنها را از عالم مثال به عالم ملک پایین می آورند، تا بتوانند بر این اساس زندانیان عالم طبیعت را رها سازند و فرشتگان بر حسب توانایی روحانیت آنها فرود می آیند. بنابراین روحانیت نبی است که فرشتگان روحانی را به عالم مثال یا ملک نازل می کند و ضعف اجسام آنها موجب می شود که در وقت ظهور ارواح مجرد به حالتی مانند اغما فرو روند. ۴۵ خلیفه الهی در قلمرو خود، به گونه ای که بخواهد دست می یازد و این ناشی از آن است که حق، هر آنچه بخواهد در عبد تصرف می کند. ۴۶ تنها از باب حفظ مقام بندگی و ادب است که پیامبران و اولیا از آشکار کردن معجزه ها و کرامتهایی که از اصول آن اظهار ربوبیت و قدرت و سلطنت و ولایت جانها در بالا- و پایین است. جز در مواردی که به مصلحت بوده است و مورد نیاز، پرهیخته اند و در این

موارد خاص نیز، تمام توجه آنها به سمت رب الارباب با بیان خواری و بندگی بوده است و اصحاب طلسمات و نیرنگها و ارباب سحر و شعبده و ریاضت که ریشه های آنان به عالم جن و شیطانهای کافر و ملکوت سفلی، که سایه تاریک و دیجور عالم ملک است، وابسته اند، همیشه در اظهار سلطنت و ابراز تصرف خود به دلیل فزونی عشق به انانیت و زیادی تشوق نفسشان به سر می برند. ۴۷ نظریه عرفانی ولایت در عرفان امام خمینی یکی از دستاوردها و پیامدهای مهم بحث انسان کامل، فهم پذیری نظریه عرفانی ولایت است. مساله ای که از مهم ترین بحثهای اسلامی شمرده می شود و در حکمت، کلام، فقه و سیاست مطرح شده و در طول سده های گذشته، به عنوان محوری ترین مساله عرفان نظری و اساس پایه آن و جنبه باطن اسلام، مورد توجه انجمن گاههای عرفانی قرار گرفته و گاهی بحثهای نظری آن جنبه عملی یافته و به مصداق عینی آن دامن گسترانده و حتی جریانهای تند اجتماعی را به دنبال داشته است. در عرفان شیعی، باطن نبوت مطلقه ولایت مطلقه است ۴۸ و ولی خدا، صاحب مقام نبوت و ولایت مبدا و مرجع و مصدر و منشا کل است. ۴۹ از درنگ در عرفان نظری امام، روشن می شود که راهکارهای ویژه ای که بیش تر در سیر و سلوک مطرح است، می تواند انسان را در بستر حرکتیهای معنوی به کمالهای ذاتی او برساند. و چنین نیست که همگان بتوانند به بالا-ترین مقامها دست یابند. پاره ای از جذبه های ربوبی مشتاقان سالک را از گامهای بعدی باز می دارد. امام در تعلیقه خود در تعریف معنی (هیمن) می نویسد: (هیمن به معنی وهشت بسیار از شهود جلال و جمال و حیرت در آن دوست که به هنگام ورود معشوق، به طور ناگهانی یا برای کسی که اسماء جلالی قهری تجلی کرده است، دست می دهد و کوه انیت سالک مندک می شود. در این حالت، بعضی از سالکان به دلیل فزونی دهشت و محبت شان یا کاستی استعداد یا نقصان مزاج، قدرت بازگشت به مملکت خود را از دست می دهند و به صورت مجذوب مهیمن باقی می مانند. آنها جز خدا کسی را نشناسند و به دلیل حالتی مجنون گونه ای که دارند کسی جز خدا آنها را نشناسد. بعضی نیز که مورد توجه ویژه الهی هستند و از استعداد برخوردارند، به مملکت خود بر می گردند و عقل آنها هم عقل کل، روحشان روح کل و جسمشان جسم کل می شود). ۵۰ امام در جایی دیگر در روشنگری کمالهای سالکان و جایگاه بلند و اصلان و مقامهای گوناگون اولیا، می نویسد: (بنده سالک، وقتی با گام بندگی از خانه طبیعت خارج شد و به سوی خدا هجرت کرد و شیفته و واله جذبه های رازناک ازلی گردید و نمودها و امتیازهای نفسانی وی، به قبسات نارالله درخت اسماء الهی افروخت، حق با تجلی فعلی نوری یا ناری یا برزخی جمعی، برابر مقامی که سالک در حضرت فیض اقدس دارد، متجلی می شود و سالک از منتهای عرش شهود تا غایت قصوای غیب وجود را زیر پوشش جلوه های فعلی حق، شهود می کند و عین عالم را در تجلی ظهوری نزد او فانی می کند. او وقتی در این مقام تمکین و استقامت یافت و چندگانگی از او زایل شد، خدا گوش و چشم و دست او می شود و حقیقت (قرب نوافل) در اصطلاح عرفا همین معنی است. از آن پس، بنده به خلعت ولایی آراسته می گردد و به حقی در صورت خلق تبدیل می شود و باطن ربوبیت، که کنه عبودیت است، در او ظهور می یابد و عبودیت باطن او می شود. این اولین منزل از منازل ولایت است و اختلاف اولیا در این مقام و مقامهای دیگر بر حسب اختلاف اسمائی است که بر او تجلی یافته است. ولی مطلق کسی است که حضرت ذات بر حسب مقام جمعی و اسم جامع اعظم بر او ظاهر شده است). از دنیا و آخرت خارج شده و از غیب و شهادت مجرد است و عمل صالح را به عمل بد در نمی آمیزد. ۵۱ و سایر اولیا مظاهر ولایت و محال تجلیات او هستند). ۵۲ چنین انسانی، جامع همه کمالهایی است که در جهانهای آشکار و نهان وجود دارد. ۵۳ ولایت برای او اصالی است. پابرجا بودن و برقراری ولایت تا آخر الزمان، یکی از پدیده های ثابت عرفان در باب ولایت است. این که خاتم ولایت کیست، در بین شماری از عرفای اهل سنت و شیعه، دیدگاهها، گوناگون است. از نظر شماری از عرفای اهل سنت، خاتم اولیا به طور مطلق، حضرت عیسی بن مریم و به طور مقید محی الدین بن عربی است و خود ابن عربی در فتوحات به این

مساله اشاره دارد. در نظر بیش تر عرفای اهل سنت و همه عرفای شیعه، خاتم اولیای مطلق، کسی جز علی بن ابی طالب نیست و خاتم اولیای به طور مقید حضرت مهدی است. ۵۴ سید حیدر آملی و از پسینیان، آقا محمد رضا قمشه ای و شاگرد او، آقا میرزا هاشم رشتی و شاگردان او آقا میرزا مهدی آشتیانی و آقا میرزا محمد علی شاه آبادی و آقا میرزا احمد آشتیانی، اصرار دارند که همه مطالب ابن عربی را در مساله ولایت، برتر از اصول شیعه بنمایانند. در جاهایی، بر سخنان شارحان محی الدین از جمله قیصری خدشه وارد ساخته اند. هر چند سخنان ابن عربی در ولایت یکسان نیست، با این حال، در جاهایی، از آثار خود، حضرت علی (ع) را خاتم ولایت مطلقه و اشرف از همه آفریده ها می داند و در جاهایی عیسی را افضل از همه اولیا بعد از پیامبر اسلام معرفی می کند. این در حالی است که او در مواردی، به روشنی مهدی (عج) را به عنوان خاتم اولیا می شناساند. رابطه ولایت عرفانی و ولایت فقهی در بینش عرفانی، مفهوم ولایت دارای مرتبه هایی است و هر نبی و ولی که سهم او از درخششها و جلوه های اسماء الهی بیش تر باشد، دایره ولایت او، گسترده تر و جامع بودن او نسبت به کمالهای وجودی بیش تر و شریعت وی فراگیرتر و کامل تر است. همین طور انسانهای سالک نیز دارای مرتبه هایی هستند و هر یک به همان اندازه ای که کمالها و ویژگیهای نیک را در خود به گونه خوشایندی گردآورده، نسبت به افراد دیگر ولایت می یابد. این گرایش در قلمرو ولایت ظاهری، سبب شده است که جامعه شیعی، قرنها پس از غیبت امام دوازدهم، از سه چشم انداز: عرفانی، کلامی و حکمی و به دنبال آنها فقهی و با بهره گیری از ولایت باطنی امام غایب، رهبری سیاسی جامعه از سوی ولی فقیه را درخور توجیه سازد. در اندیشه شیعی ولایت معنوی پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) و پیشوایان معصوم (ع) هرگز از ولایت ظاهری آنها جدا نیست و عالمان بلند پایه شیعه، قبول دارند که حاکم در مقام حکومت لازم است به تدبیر، سیاست و مدیریت این جهانی تن بدهد. درباره حاکمان عدل دیگر، بر این باورند: سیاست و مدیریت این جهانی باید به گونه ای انتخاب شود که دوگانگی جایگاه دنیا و آخرت را به دنبال نداشته باشد. در فهم دینی اینان، کسی که زیر قبه نفسانی خود قرار دارد و ولی نفس خود است و برای نفس خود انیت یا انانیت ثابت می کند، نمی تواند پست مهم ولایت، هر چند نوع ظاهری آن را به عهده گیرد. آنان بر این باورند: ولایت جامعه اسلامی در عصر غیبت، باید به عهده کسی باشد که در مسیر انسان کامل در حرکت است؛ یعنی نابودی انیانیت و انیت خود را با چشم شهود می بیند و همه نیروهای جامعه را در جهت کمالهای معنوی آنان تربیت و هماهنگ می سازد. بنابراین، ولایت فقیه از امور اعتباری و عقلایی است و همه فقهای عادل از سوی شارع به ولایت گمارده شده اند. با این حال، با گزینش مردم است که فقیه واجد شرایط رهبری، ولایت می یابد و ولایت تکوینی ائمه سوای وظیفه حکومت است. ۵۵ بر همین اساس، نباید برای کسی این توهم پیش بیاید که مقام فقها، همان مقام ائمه و رسول اکرم است. به نظر امام خمینی (ولایت) در بحث ولایت فقیه، به معنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس است، نه این که برای کسی شان و مقام غیرعادی به وجود بیاورد و او را از مرز انسان عادل بالاتر برد. ۵۶ ولایت مورد گفت و گو، یعنی ولایت فقیه، دو ملاک اساسی دارد: علم و عمل. کسی برای ولایت بر مومنان برگزیده می شود و حکومت دینی را به عهده می گیرد که اعلم و اعدل آنان باشد و این همه، به منظور حرکت در مسیر انسان کامل است. از این روی، به گفته امام خمینی، رسول اکرم در راس هرم اجرایی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت. افزون بر رساندن پیام وحی و بیان و تفسیر عقاید و احکام و نظامات اسلام، به اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام، همت گماشته بود، تا دولت اسلام را به وجود آورد. ۵۷ پس از رسول اکرم، خلیفه همین وظیفه و مقام را دارد. ۵۸ این امر، تنها برای بیان عقاید و احکام نبود، بلکه برای اجرای احکام و تنفیذ قانونها و آیینها بود. وظیفه اجرای احکام و برقراری ساختارها و پایه های حکومتی اسلام بود که گماردن خلیفه را مهم گردانیده بود که بدون آن پیغمبر اکرم (ص) رسالت خویش را به پایان نمی رسانید؛ زیرا مسلمانان پس از رسول اکرم (ص) نیز، به کسی احتیاج داشتند

که اجرای قانون کند. ۵۹. پس فلسفه ولایت، علم به قانون و عدالت است و فلسفه علم به قانون و عدالت و کار برد آن رسیدن به کمال است. امام خمینی به روشنی می گوید: (اگر فرد لایقی دارای این دو فضیلت باشد به پا خاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم (ص) در امر اداره جامعه داشت، دارا می باشد و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند). ۶۰. بنابراین نظریه انسان کامل، آثار گوناگونی در جهان شناسی و جهان گری ما داشته است و در عینیت جامعه، باور به انسان کامل و گستراندن ولایت او به تک تک مومنان برابر مراتب نظری و معنوی آنهاست که حرکت در چارچوب بهینه سازی جامعه و مردم را درخور توجیه می سازد. وظیفه اصلی هر ولی و نبی بیرون آوردن سالک است از تاریکیهای عالم طبیعی و رساندن او به عین ولایت و مقام توحید حقیقی ۶۱ و انسانهای عادل، وظیفه دارند از نور هدایت و معرفت او برخوردار شوند و قلب خود را از دست یازی شیطانها و انیت و انانیت دو نگهدارند و در صراط مستقیم قرار بگیرند و با او حشر یابند و همانند او عمل کنند. ۶۲. انسان، وظیفه دارد از ولی پیروی کند، نه خود سرانه راه پیماید. بنابراین، هر کس باید ولی ویژه ای داشته باشد. دایره ولایت برابر کمال انسانها، گسترش می یابد و این همه برای آن است که: انسان خود بهره ای از خلافت الهی ببرد، هر چند به تعبیر عبدالرحمن جامی، خلافت عظمی از آن انسان کامل است ۶۳ و به تعبیر مولوی: گر تو آدم زاده ای چون او نشین جمله ذرات را در خود بین چیست اندر خم که اندر نهر نیست؟ چیست اندر خانه کان در شهر نیست این جهان خم است و دل چون جوی آب این جهان خانه است و دل شهر حجاب در سخنان امام در صحیفه نور نیز، به این معنی بر می خوریم. امام در سخنان خود به این حقیقت اشاره می کند که اسلام می خواهد انسان کامل تربیت کند. می افزاید: (ما باید سرمشق از این خاندان بگیریم. بانوان ما از بانوانشان و مردان ما از مردانشان، بلکه همه از همه آنها). ۶۴. امام در حدود نوزده مورد در صحیفه نور از واژه انسان کامل استفاده کرده است. گاهی منظور ایشان از انسان کامل، انسان خود ساخته ای است که درجه ها و پله هایی از کمال را پیموده و از فرمانهای انسان الهی بهره جسته است و گاهی منظور ایشان از انسان کامل، انسان اسلامی و انسان پای بند به دین و شرع است که برای خود، کشور و ملت مفید واقع می شود. ۶۵. امام خمینی، مفهوم انسان کامل را در عینیت جامعه به گونه روشن و درخور درک ارائه می دهد و فهم نوینی از جایگاه این نظریه، در تربیت انسانها باز می تاباند. امام از همگان می خواهد تا اعضای یک انسان باشند و همه در خدمت انسان کامل که رسول اکرم (ص) است قرار گیرند و همه به منزله اعضای او باشند. ۶۶. یادآوری می شود: (قدرت اگر در دست انسان کاملی باشد، کمال برای ملتها ایجاد می کند). ۶۶. خود امام از آن گونه انسانها بود. انسانی که با جاهلیت قرن ما رزمید و حیات باطنی انسانها را به شکوفه نشاند و فطرتها را به ترنم نغمه های لاهوتی فرا خواند و معنای انسان کامل و ولایت را مجسم ساخت. سیمای انسان نمونه اسلام را برای مردم کوچه و بازار شناساند و این فرصت گرانبهایی بود که نسل ما و عصر ما برای فهم این حقیقت متعالی، آن هم نه به صورت ذهنی، بلکه به صورت عینی یافت. امام نه تنها در عرفان نظری خود سیمای بلند انسان کامل را برای ما فهم پذیر ساخت، بلکه خود نیز، نمونه ای از اولیاء الله و انسانهای کامل بود. فراز و فرود آفتاب در سده های گذشته کم تر شاهدی چنین صادق و صدیقی چنین مشهود را، به تماشا نشسته است. پی نوشتها: ۱. گولپنارلی، عبدالباقی (مولانا جلال الدین) عبدالباقی کولپنارلی، ترجمه دکتر توفیق سبحانی ۲۶۲، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران. ۲. سوره (بقره)، آیه ۳۰. ۳. همان، آیه ۱۲. ۴. (الطواسین)، منصور حلاج، تصحیح نیکلسون، ملاحظات / ۱۳۰ - ۱۳۴. ۵. (فتوحات مکیه)، ابن عربی، سفر خامس، تصحیح عثمان یحیی / ۴۵۸. ۶. (الفصوص)، ابن عربی، فص آدمی / ۵۰. ۷. همان. ۸. (الرسائل)، ابن عربی ج ۱۰۲/۲، نقش الفصوص، فص آدمی / ۱۰۲. ۹. (فتوحات مکیه)، ج ۱ / ۹۴. ۱۰. (عقله المستوفز)، ابن عربی، تحقیق نیبرگ / ۴۰، چاپ لیدن. ۱۱. (الانسان الکامل)، نسفی / ۵. ۱۲. همان / ۸. ۱۳. همان / ۲۵۱. ۱۴. (اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه) سید حیدر آملی، تحقیق

محمد خواجه‌جوی ۵۸/ - ۶۱، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران. ۱۵. همان ۶/، ۱۶. (الانسان الكامل فی معرفه الاواخر والاول) عبدالکریم جیلی ۲۶۰/ - ۲۶۱، مکتبه حلبی قاهره. ۱۷. همان ۲۶۱/ - ۲۶۲. ۱۸. همان ۹۳/، ۱۹. سوره (فاطر)، آیه ۳۹. ۲۰. (اسرار الایات) صدرالدین شیرازی، ترجمه محمد خواجه‌جوی ۱۰۸/، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران. ۲۱. (شرح مقدمه قیصری)، سید جلال الدین آشتیانی ۳۴/، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم. ۲۲. (شرح فصوص الحکم قیصری)، محمد داوود قیصری رومی/ده، تهران. ۲۳. (تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس)، امام خمینی ۳۸/ - ۳۹، موسسه پاسدار اسلام، تهران. ۲۴. همان. ۲۵. همان ۱۳۸/، ۲۶. همان ۱۶۰/، ۲۷. (شرح دعاء السحر)، امام خمینی ۵۴/، تهران موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. ۲۸. همان ۵۵/، ۲۹. همان ۵۶/، ۳۰. همان ۷۴/، ۳۱. (مصباح الهدایه الی الخلافه والولایه)، امام خمینی ۵۰/ - ۵۱، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. ۳۲. همان. ۳۳. (تعلیقات) ۶۸/، ۳۴. (شرح چهل حدیث)، امام خمینی ۵۳/، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. ۳۵. تعلیقات ۷۴/، ۳۶. همان ۵۹/ - ۶۰. ۳۷. همان ۱۰۸/، ۳۸. (مصباح الهدایه) ۳۷/، ۳۹. (مصباح الهدایه)، ترجمه سید احمد فهری ۸۴/ ۸۵، پیام آزادی، تهران. ۴۰. (شرح دعاء السحر) ۳۷/، ۴۱. تعلیقات ۶۲/ - ۶۳. ۴۲. همان ۸۹/ - ۹۰. ۴۳. همان ۵۳/ - ۵۴. ۴۴. همان ۱۹۲/، ۴۵. همان ۳۶/ - ۳۷. ۴۶. همان ۴۷/، ۴۷. (مصباح) ۵۲/ - ۵۴. ۴۸. (جامع الاسرار و منبع الانوار)، سید حیدر آملی، تصحیح هنری کرین و عثمان اسماعیل یحیی، ۳۸۲، انجمن ایرانشناسی فرانسه و شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران. ۴۹. همان. ۵۰. (تعلیقات) ۱۰۹/، ۵۱. (شرح دعای سحر) ۱۰۳/، ۵۲. (تعلیقات) ۳۹/ - ۴۱. ۵۳. (شرح دعای سحر) ۱۲۸/، ۵۴. (جامع الاسرار و منبع الانوار) ۳۸۵/، ۴۳۵. ۵۵. (ولایت فقیه)، امام خمینی ۴۳/، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. ۵۶. همان ۴۰/، ۵۷. همان ۱۷/، ۵۸. همان. ۵۹. همان ۷/، ۶۰. همان ۴۰/، ۶۱. (جامع الاسرار و منبع الانوار) ۳۸۲/، ۶۲. (شرح چهل حدیث) ۵۳۱/، ۶۳. (نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص) عبدالرحمن جامی، تصحیح ویلیام چیتیک/ ۱۰۴، انجمن فلسفه ایران و تهران. ۶۴. (صحیفه نور)، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، ج ۵/ ۲۸۳ - ۲۸۰. ۶۵. همان، ج ۷/ ۲۱۱ - ۶۶. همان، ۱۱۵/ ۱۷ - ۱۲۰.

تجلی عرفان امام در اشعار امام

تجلی عرفان امام در اشعار امام همان طور که از عنوان مقاله پیداست، هدف از نگارش آن، تبیین بازتاب عرفان امام در اشعار ایشان است و این کار از دو جهت، دشوار است: یکی اینکه عرفان امام، زلالین حقایقی دلنشین است که از ژرفای جان پاک پیری دل آگاه، و ضمیر بلورین رازداری راز آشنا می تراود، از این رهگذر، اسرار شگفتی را - که در خیزبهای این دریای ناپیدا کرانه، مهار طوفان عشق جاودانه است - باز می نماید. عرفان امام، از به نمایش گذاشتن دفتر پر نقش و نگاری حکایت می کند که در آن، کلک سحرآمیز و تحسین برانگیز نقاش هستی، از همه شگفتیهای اعجاب آفرین درون انسانی کامل در کنسرت موسیقی آفرینش داستان خلایقیت سر می دهد. بلی، عرفان امام - علی رغم عرفان گروه کثیری از عارفان که سرشار از پیمانانه انزوا و عزلت بود - حکایت از حماسه ای سهمگین را در دفتر معرفت باز می گفت که چونان امواجی توفنده، رو بنده دریای دل و کوبنده تخته های سفینه های تجاوز بر بستر پرصلابت این دریا بود. پس سزاست که پرده شناسان، چامه پرشور زیرین را که در ستایش آن روح بزرگ معرفت و حماسه نغمه ها سر داده اند، در پرده چغانه برای مشتاقان مست ترانه، باز خوانند: سر زد از خاک خمین، خورشید نور محو ساز ظلمت و بیداد و زور هیبتش روح بلند آفتاب از کلامش، کافران در اضطراب رهبری بیدار چون صبح بهار در سکوت شب، غریوی بی قرار روح او همچون شب آدینه پاک جوهر اندیشه، چون آینه پاک در پیامش، عطر یاس و یاسمن در نگاه او طلسم انجمن در خروشش درس استقلال داد مسلمین را عزت و اجلال داد رشته وحدت، از او در اعتصام داد، این فرهنگ را آب قوام آتشی افکند در طومار غرب پاره، زو زنجیر استعمار غرب ملت پاشیده را او شد ثبات تشنگان عشق را آب حیات مسلمین را

جمله، یک انگاشت او رایت وحدت به بام افراشت او باعث ترویج علم و دین بشد آفتاب ما ازو زرین بشد (۱) آری از یک سو، سخن از عرفان امام است، عرفان فرزانه ای که معانی ذوقی و مبانی عرفانی وی - چونان مبانی عقلانی و دقایق برهانی مرحوم صدرالمتالهین در فلسفه و حکمت - تامل برانگیز و سرنوشت ساز است و اصول زیر بنایی قابل بهره وری و در خور ژرف اندیشی محسوب می شود. و رسیدن به مبانی امام در عرفان، کاری است که برای بررسی و تفسیر آن، دست کم باید بزرگ مردانی راه پیموده دامن همت به کمر بندند چه اینکه باز نمودن آن از عهده خامه خامی درد عشق ناچشیده - چون این فقیر که افلاطون، وصف حال او را در عهد دیرین، اینچنین در مقال آورده: فراز بنای معرفت، برتر از آن است که هر پرنده فکرتی فرا سوی آن به پرواز آید و سراپرده بصیرت پنهان تر از آن است که هر رهروی به آن دست یازد (۲) - بیرون است. و از دیگر سو، سخن از اشعار امام است و اینجا برزخ تلاقی است، تلاقی اشعاری که ترجمان سر انسان است، و ایمانی که "معراج انسان بر پلکان عرفان است". (۳) برای دست یازیدن به حقایق معرفتی امام در زبان شعری آن فرزانه عالی مقام، اگر از حجاب الفاظ و آرایش کلام در گذریم، باید همان معانی والایی را جويا شویم که از جهان بینی معرفتی عارفانی چون حافظ و مولانا انتظار می بریم. چه بد طریقی پیش گرفته اند کسانی که به جهت پایبندی به ابتدال و بی محتوایی بسیاری از اشعار امروزی - که از بی محتوایی و تهی بودن سراینده‌گانشان برخاسته - معتقدند که اشعار امام نوعی ذوق آزمایی است؛ اشکال اساسی این گروه در این است که مقام و منزلت عرفانی امام را درک نکرده اند تا به زلالی اندیشه معرفت زای آن بزرگ، واقف آیند؛ اینان لذت عشق را نچشیده اند تا از غبار پندار بگذرند و به دشت سبز نور، بار یابند و جان را در شوق دیدار یار ببازند. نگارنده نه از در میل و ارادت که از سر تحقیق و دقت می گویم: هر اندیشمند وارسته ای و روشنفکر از قید من رسته ای که در اشعار امام به دیده دقت بنگرد، نتیجه ای که خواهد گرفت بدین سان که مانی طبع حکیم او، در نقاشی این صحیفه پر نقش و نگار، و کلک عقل سلیم او در ترسیم این کتیبه پر شور و تحت تاثیر عشق شدید آن سویی و مهار دور دایره می مینوی صبحی بوده است. اشعار امام، به آینه ای می ماند که همه دقایق معرفتی در آن متجلی شده است، در اشعار آن حضرت "عشق، منشا حال عارفان، جنون، بامداد وصال عاشقان، توکل، سرمایه کمال صوفیان، اعتماد به حکم عقل، عقاب عاقلان، و انتظار بهشت، وبال زاهدان است" (۴). به دلیل آنکه امام خمینی عارفی وارسته و بزرگ است، عرفان، در اندیشه و افکار ذوقی - ادبی آن حضرت برترین جایگاه، و در مقام تفسیر و تحلیل، اولین پایگاه را دارد؛ از این رو در این مکتوب به بیان اشعاری می پردازیم که در آنها، امام تلقی خود را از عرفان باز نموده است و رفعت مقام معرفت را برای محققان ژرفکاوه و عارفان نازک اندیش دیارمان - که شعر پارسی را ترجمان لطایف عرفانی قرار داده اند - باز می گویم. حضرت امام در ابیات ذیل بنای معرفت را چنین باز گو می کنند: در صید عارفان و ز هستی رمیدگان زلفت چو دام و خال لبث همچو دانه است اندر وصال روی توای شمس تابناک اشکم چو سیل، جانب دریا، روانه است (۵) که مقصود از عارفان، سالکانی است که به طور عملی در طریق سلوک و سیر الی الله قرار گرفته اند. و در این بیت: علم و عرفان به خرابات ندارد راهی که به منزلگه عشاق، ره باطل نیست (۶) مقصود آن حضرت از عرفان، عرفان نظری است. اعتقاد آن بزرگ - که مسبوق به شهود باطنی است - این است که عرفان نظری نیز - همانند سایر علوم بحثی - به آستان رفیع حقیقت راهی ندارد؛ چون این بخش از معرفت شناسی نظری، نه در جهت رفع که در فرایند جذب حجب به جمع کتب می پردازد. حافظ در بیت زیر، شستن اوراق و جدا شدن از "قیل و قال" های بحثی و نظری را - که لازمه تبحر در این مباحث، تعلق به جمع کتب است - به عنوان یک دستورالعمل برای سالکان طریق عشق و حقیقت، توصیه می کند: بشوی اوراق، اگر همدرس مایی که علم عشق در دفتر نباشد (۷) نکته قابل تامل بعدی که بابتی در مقوله شعر شناسی به روی ما باز می کند، واژه خرابات است، که در مصرع اول به کار گرفته شده و خود شاعر در مصرع دوم، آن را به "منزلگه عشاق" تفسیر کرده است و بدان سان که "القرآن یفسر بعضه بعضا" خصوصیت زبان شعری عارفان نیز - که زبانی است رنگ پذیر از قرآن - این است که: "الاشعار یفسر بعضها بعضا". امام در بیت دیگری نیز در مذمت

عرفان نظری که مستلزم فرا گرفتن کتب و محور آن، غرق شدن در آثار عارفان است، گوید: فراگرفتن کتب عرفانی، جز دل بستن به الفاظ و تعبیر، چیز دیگری را برای انسان به دنبال ندارد: عارف که ز عرفان، کتبی چند فرا خواند بسته است به الفاظ و تعبیر و دگر هیچ (۸) همین طور است بیت زیرین که به انتقال از عرفان نظری به عرفان عملی - که همان مقام شهود است - اشاره دارد و این نکته را بیان می کند که انسان در عرفان عملی به مقام عین الیقین در می یابد که خواندن و آموختن در مرتبه شهود عینی، سبب دل بستن به غیر حق می شود و در نتیجه باطل است: چون به عشق آمدم از حوزه عرفان، دیدم آنچه خواندیم و شنیدیم همه باطل بود (۹) امام در بیت دیگر، دقایقی را که عارفان در معرفت نظری ذات ربوبیت - از قبیل عدم تعین ذات به اسما و صفات، و برتری این وصف عدم تعین که از آن به مقام غیب الغیوب تعبیر می شود - عنوان می کنند، نوعی حجاب - که باعث جلوگیری از درک جمال آفتاب صورت دوست است - می دانند و این بازگو کننده مقام والای معرفتی خود حضرت امام در سیر و سلوک است: بنگرید: عارفان پرده بیفکنده به رخسار حبیب من دیوانه، گشاینده رخسار توام (۱۰) و در بیت ذیل، کتابهای عرفان نظری را به ورق پاره ای عاقل و باطل تشبیه می کنند و می گویند: از ورق پاره عرفان، خبری حاصل نیست از نهانخانه رندان، خبری می جویم (۱۱) از مصرع دوم همین بیت که امام، صاحبان مقام یقین و سلوک روحی را به رندان تشبیه کرده اند، به روشنی استنباط می شود که از دیدگاه بصیرت آمیز و حکمت آموز ایشان، وابستگان به عرفان نظری، کودکانی ساده دلد که به کاغذ پاره ای، دل خوش کرده اند. و اگر از روی غرض به این اصطلاحات و الفاظ، تعلق خاطر داشته باشند در این صورت علاوه بر حجاب گرفتار شرک می شوند که مایه خسران و عذاب آنان است: و حکیم، در نکوهش آن فرمود: ان الشرک لظلم عظیم (۱۲) زیرا شرط وصول به جانان از جان و جهان درگذشتن است و دست افشان و پای کوبان، سر را در قدم دوست - که دو یار قدیمند - در انداختن و جان را در راه وصالش در باختن. حق این است که: باید از آفاق و انفس بگذری تا جان شوی وانگه از جان بگذری تا در خور جانان شوی (۱۳) امام در دوبیتی زیر، نیز سالکان را از فلسفه و عرفان نظری بر حذر داشته است: تا تکیه گهت عصای برهان باشد تا دید گهت کتاب عرفان باشد در هجر جمال دوست تا آخر عمر قلب تو دگرگون و پریشان باشد (۱۴) نکته جالب توجه و در خور تأمل این است که امام در بیشتر ابیاتی که از عرفان، یاد کرده اند، سالکان را از افتادن در ورطه عرفان نظری - که خود از بزرگترین مدرسان و برجسته ترین استادان آن فن بوده اند - بر حذر می دارند و این دستور برای سالک اهل نظر بسیار آموزنده تر از دستور نا آشنایان به عرفان نظری مبنی بر ترک آن است: چون امام، حجاب بودن، سراب بودن و غیر مؤثر واقع شدن این عرفان را به تجربه دریافته اند: در خصوص حقایق عرفانی، اشعاری قابل تأمل، بررسی، دقت نظر و نکته یابی دارند و معرفت شناس واقعی، کسی است که حساب این اشعار و الفاظ را از حساب اشعار دیگر شاعران - بویژه شاعران عصر ما که بیشترشان بر مبنای ذوق شعری کار کرده اند - جدا کند. اینها اگر اصطلاحات فلسفی، عرفانی را در اشعار خود به کار می برند از سر سلوک عقلی و پشتوانه عملی در فلسفه و عرفان نیست: چون خیلی از آنها از تحصیلات فلسفه و عرفان بهره مند نیستند و حظی از معارف دینی نبرده اند: بلکه در کاربرد این گونه اصطلاحات، و امدار بزرگانی: چون مولانا، حافظ، عطار، سعدی و... هستند که اشعارشان چون نگینی بر تارک ادبیات شیوای پارسی می درخشد. تاکنون فلسفه و عرفان نظری در جهان بینی عرفانی امام - که سالکی راه پیموده است - حجاب بود و خصوصیت حجاب، تیرگی است: اما در این بیت: بشکنم آینه فلسفه و عرفان را از صنمخانه این قافله بیگانه شوم (۱۵) امام با دیدی دیگر به مساله فلسفه و عرفان نظری می نگرند: به لحاظ جایگاهی که فلسفه - تا حدودی - و عرفان - به طور کامل - در معرفی مقام و منزلت انسان دارد (و عارفان و فیلسوفان با استناد به دلایل نقلی و براهین عقلی، این معنی را - که انسان، کون جامع و دارای مقام خلیفه الهی است - ثابت می کنند) حضرت امام در این بیت، عرفان و فلسفه را به آینه ای معنوی تشبیه می کنند که عارف، مقام و منزلت والای آدمی را در آن می بیند و با آگاهی از این معارف، رمز خلافت و مفهوم کرامت وی را درمی یابد و اینجاست که امکان دارد این آینه، پس از نشان دادن سیمای پر فروغ و ملکوتی انسان به خودش باعث غرور او شود و مقام و منزلت رفیع

روحانی و معنوی اش، او را مفتون خویش سازد. و به خود - چونان مشرکان که به بت روی می آوردند - توجه کند و در نتیجه، بت پرستی پیشه کند که امام در بیت بالا، سالکان را از دل دادن به این آینه برحذر می دارند و شکستن آن را دستور می دهند. چون در این نوشتار، بیشتر اشعاری را که بازگو کننده دیدگاه حضرت امام در دو بخش عرفان نظری و عملی بود، بررسی کردیم و این معنی را دریافتیم که امام در دفتر ارزیابی ارزشها آنچه را معیار سعادت جاودانه، می دانند و انسان را - برای نیل به بارگاه وحدت ربوبی - به آن، سفارش می کنند و توجه تام به ذات حق و بریدن مطلق از همه خلق را مورد تاکید قرار می دهند و اگر هم در باب عرفان نظری، سالکان را به اعراض از امور دنیوی توصیه می نمایند، تحقق عینی و عملی این اعراض و اجتناب برای سالک، آن دمی است که اصطلاحات و دقایق علم مذکور، سبب نظر استقلالی سالک به آن شود؛ اما اگر فراگیری و آموختن علوم ذوقی و معرفتی، سببی برای ثابت قدم شدن آدمی در وصول به مقامات معنوی باشد، در این صورت آموختن آن لازم است؛ چه اینکه حق - تعالی - در این دو آیه مبارک: "انا مکناله فی الارض و آتیناه من کل شیء سببا فاتبع سببا" (۱۶) وسیله قرار دادن اسباب را لازمه رسیدن به اهداف، معرفی می کند؛ و اعتقاد حضرت مولانا که می گوید: هست قرآن در پی قطع سبب عز درویش و هلاک بولهب ز اول آیات قرآن، تا تمام رفض اسباب است و علت، والسلام (۱۷) چون در تناقض صریح با کلام متین و حیانی است، مردود و نامقبول است. خلاصه سخن اینکه از یک سو امام از اولیای عرفان است و از دیگر سو شناخت یا - به تعبیر امروزیان - فلسفه عرفان مباحثی است که عارفان و اندیشمندان مشرق زمین - علی رغم کتابهایی که در این زمینه تدوین کرده اند - آن را کم مورد توجه و امعان نظر قرار داده اند، لازم دیدیم اشعار آن حضرت را - که در خصوص عرفان، اعم از نظری و عملی، سروده شده است - پیش در آمد مبحث فلسفه عرفان قرار دهیم، از این رو در این مقال کوشش ما بر این است که سیمایی از فلسفه عرفان و پیوند آن با مبانی عرفانی حضرت امام در اشعار او ترسیم کنیم؛ قبل از اینکه به بررسی و تبیین دو مفهوم مندرج در عنوان مقاله حاضر؛ یعنی فلسفه عرفان پردازیم، لازم است که از این نکته مورد اذعان خرد، غفلت نورزیم که در آثار عارفان و حکیمان خطه مشرق زمین با همه اهتمام و توجهی که این بزرگان با الهام از معارف باطنی مکتب اسلام، به حقیقت عرفان داشته اند بطور مستقل مباحثی با عنوان فلسفه عرفان، دیده نمی شود، البته این سخن بدین معنا نیست که این بزرگان از فلسفه معیارهای عرفانی و ترسیم ملاکهای ارزشی در قلمرو عرفان اسلامی غفلت کرده اند؛ چه اینکه نگاهی هر چند اجمالی به کتابهای عرفانی گذشته؛ چون "مصباح الانس، شرح تمهید القواعد، مقامات العارفين" × "پیروی آن بزرگان عرصه حکمت و معرفت را از بررسی و ارزیابی ملاکهای عرفانی همراه با نظری ناقدانه به خوبی برای ما روشن می کند و چون بنای ما بر این استوار است که در این مقال به نقد و تحلیل نظریات عارفان در مقوله فلسفه عرفان پردازیم، بجاست که قبل از هر چیز به برداشتن نقاب از چهره محبوب فلسفه و عرفان در دو زمینه واژه یابی و اصطلاح شناسی برداریم؛ همین طور که پرچمداران حیات معقول بشری ادعا کرده اند، فلسفه برگرفته شده از واژه یونانی "پیلوسوپیا" است که مفهوم لغوی آن "دوستدار دانش" است. شهرستانی در کتاب ملل و نحل نقل کرده است که: افلاطون در تعلیمات خود به شاگردانش، سقراط را چنین می ستوده است: "هیپوکرات پیلوسوپسن استین" (۱۸)؛ هومن نیز در تاریخ فلسفه خود به نکته مذکور اشاره کرده است. (۱۹) مرد میدان تتبع و تحقیق، ابوریحان بیرونی، در تشریح مفهوم لغوی واژه فیلسوف نوشته است: فان السوف بالیونانیة، الحکمۃ و بها سمی الفیلسوف پیلوسوپای محب الحکمۃ" (۲۰). آنچه گذشت در زدودن ابهام مفهوم واژه فلسفه، برای طالبان حقیقت کافی است. بیان مفهوم فلسفه از دیدگاه فلسفی "تعریف اصطلاحی" نام دارد که ما را در رسیدن به مقصود یاری می کند؛ جامعترین تعریفی که در مقام تحلیل اصطلاحی این لفظ، می توان به دست داد این است که فلسفه عبارت از تلقی و تفسیر آدمیان است - به فراخور استعداد و خواسته های درویشان - از واقعتهای عالم هستی، مطابق با نظم عقلانی که همان روح فلسفی فیلسوفان است که آنان را ژرف اندیش می کند. حکیم بلند قدر شرق، موسس حکمت متعالیه، مرحوم محمدبن ابراهیم شیرازی معروف به ملاصدرا معتقد است که فلسفه عبارت از کمال نفس آدمی است در پرتو شناخت حقایق موجودات، به

نحوی که در عالم واقع یافت می‌شوند و با برهان متقن عقلی به میزان دریافت فکر بشری، حکم به وجودشان داده می‌شود نه بر اساس ظن و تقلید. سخن آن حکیم، این است: "ان الفلسفه استكمال النفس الانسانیة بمعرفة حقایق الموجودات علی ما هی علیها و الحكم بوجودها تحقیقا بالبراهین، لا اخذا بالظن والتقلید بقدر الوسع الانسانی." (۲۱) پس از بیان معنای اصطلاحی این واژه، حسب رای متین حکیمان مشرق زمین باید گفت: در حال حاضر در مغرب زمین و به تبع آن مشرق، دانشمندان، واژه فلسفه را به عنوان مضاف به واژه ای دیگر نیز به کار می‌برند همانند فلسفه علم، فلسفه تاریخ، فلسفه اخلاق، و... که مقصودشان از فلسفه علم مورد نظر، شناخت آن علم است. پس فلسفه علم یعنی علم شناسی و... فی المثل دانشی که ما را با رفتار پسندیده آشنا می‌کند و سیمای این خصال را برای ما مجسم می‌سازد، دانش اخلاق می‌نامیم که این دانش بعد از تشییت و تدوین آن، به عنوان یک مجموعه موجود مطالعه می‌شود، و از مطالعه پیکره آن دانش با عنوان فلسفه آن دانش، یاد می‌شود. سخن یکی از عالمان معاصر در این باره بسیار روشن و روشنگر است که می‌گوید: واژه فلسفه امروزه در فرهنگ غربیان معنایی ویژه یافته است. معرفتهایی چون: فلسفه تاریخ، فلسفه علم، فلسفه اخلاق، فلسفه هنر و... تولد یافته و رشد کرده اند. در این موارد باید با دقت تمام به معنای این واژه در کاربردهای اخیر توجه داشت. فلسفه در همه این موارد به معنای "علم شناسی" علم است برای مثال، فیزیک علمی است که از تحولات ماده و انرژی و روابط جرم، نیرو، سرعت، شتاب، فشار، الکتریسته، نور، میدان مغناطیس و... سخن می‌گوید. واقعیتی که در فیزیک مورد تحقیق است، بیعت خارجی است و دانشی که ما را با چهره خاصی از این واقعیت آشنا می‌سازد، فیزیک نام می‌گیرد. پس از اینکه از طبیعت خارجی آگاهی‌هایی به دست آمد و دانش فیزیک متولد گردید، حال خود این دانش و روش تحقیق در فیزیک، از نوع تئوریهای آن، از واقع‌نمایی آن، از تحولات آن، از روابط قانونهای آن، از حوزه عمل آن و... سؤال می‌کنند و به دنبال پاسخ می‌گردند. اینجاست که فلسفه علم فیزیک به وجود می‌آید. فلسفه علم فیزیک، خود علمی است که در آن، علم فیزیک موضوع تحقیق و بررسی است. در حالی که علم فیزیک، علمی است که در آن، بیعت خارجی، موضوع تحقیق و بررسی است (۲۲). وقتی گفته می‌شود: فلسفه عرفان، نباید گمان کرد که دانشی است رقیب عرفان و در عرض آن چه اینکه فلسفه عرفان، علمی است در طول علم عرفان، و در شکل‌گیری، طفیلی آن به این معنی که باید در مرحله اول، عرفان وجود داشته باشد تا فلسفه آن جایی برای ظهور بیابد. باید عرفانی وجود داشته باشد تا این پرسش "که آیا عرفان، یک علم عقلی است یا نقلی، طبیعی است یا ماورایی، ادبی است یا اجتماعی" معقول باشد. با توجه به اینکه فلسفه عرفان، یعنی عرفان شناسی و تشخیص معیارهای مقبول عرفانی، باید دید، بزرگان ادیان و پیشگامان عقل و برهان برای معرفی فلسفه عرفان چه روشی را برگزیده اند؟ برای تبیین این روش و تایید آن، باید اصولی اساسی را - که خود، محور مبحث پیشینیان در کتابهای عرفانی است - بیان کرد: اصل اول اینکه عرفان در اصول جهان بینی مبنایی عارفان به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌شود؛ آنچه در تعریف تمایزی این دو رشته باید گفت این است که: عرفان عملی، ادراک شهودی و سلوک تجربی عارفان در طریق معرفت است و عرفان نظری، حد اعلای ادراک نظری و استخدام آن در جهت بیان و تبیین منطقی ادراک شهودی عرفان عملی است. نکته شیرین بعدی اینکه هر دو مشرب ذوقی فوق برای سالکان طریقت در راستای نیل به حقیقت، یقین آور است اما یقین در عرفان نظری از راه برهان و در عرفان عملی از راه کشف و شهود به دست می‌آید، پس اگر گفته می‌شود: یقین در عرفان، نه از راه برهان که از راه کشف و عیان حاصل می‌شود، مقصود از عرفان در اینگونه موارد، همان بخش عملی آن است. به عبارات یکی از چهره‌های معرفت و ایمان که تاییدی روشن بر این معناست، توجه شود: "درباره مسائل عرفان این اشکال طرح شده است که مساله در هر علم، عبارت از قضیه ای است که بر آن اقامه برهان می‌شود: پس هر قضیه که قابل برهان نباشد مساله نیست، و عرفان به این دلیل، فاقد مساله است که در آن، یقین به امور از راه اقامه برهان نیست، بلکه از طریق کشف و عیان است. در پاسخ می‌توان گفت که این اشکال در واقع از

عدم توجه به تفاوت میان عرفان نظری و عرفان عملی نشأت می‌گیرد. در عرفان عملی نه از مساله، خبری است و نه از قضیه، اثری؛ در اینجا به جای مساله، سخن از مرحله است عارف می‌کوشد تا با طی مراحل به عین الیقین برسد و عین الیقین غیر از آگاهی به واسطه مفهوم و صورت است، بلکه مشاهده متن واقع است ("۲۳). نکته دیگری که بیان آن در فرا روی شناخت تمایز عرفان نظری و عملی لازم است، اینکه: قضایای عرفان نظری بر گرفته از استدلال متین و استوار عقلی است، از این روی ابطال پذیر؛ اما حالات روحی و مکاشفات ذوقی عارفان در سلوک باطنی و سیر برزخی در قلمرو قضایای ابطال ناپذیرند به همین دلیل حقایق شهودی در عرفان عملی، تقابل بیان برهانی نیست. نکته مهم دیگری که باید به منظور هشدار به قلم به دستان مجذوب اندیشه‌های بپا خاسته از متن جوامع و همین طور مکاتب غیر اسلامی بیان کرد، (۲۴) این است که منشا اساسی عرفان اسلامی را که یکتا کوثر زلال معرفت در اقلیم پهناور علم و حکمت است، باید در حالات و کلمات پر شور مفسر بطن قرآن، امیر مومنان علی (ع) و شاگردان پاک سرشت آن حضرت که پرورش یافتگان مکتب عرفانی و صاحبان سر پنهانی اویند، جستجو کرد. (۲۵) کوتاه سخن اینکه: آنچه در عرفان دینی، منجلی ست جملگی از خرمن فیض علی است (۲۶) از این روی، نشانه عدم تخصص و خامی است که بعضی از خاورشناسان و به تبع آنان، دسته‌ای از باختر پرستان داخلی می‌کوشند تا منابع اولیه و زیر بنایی عرفان اصیل اسلامی را متون بودایی، نصرانی، هندی و... معرفی کنند و سزاست که در مقام توییح و هشدار این طیف، خطابشان کنیم که: ای گزافان، گفتن ناحق خطاست مصدر تاریخ، تصویری زماست (۲۷) اما نکته پایانی در خصوص تمایز عرفان عملی و نظری که خود در بردارنده نهیبی عتاب آمیز برای پژوهشگران غیر متخصص در علوم عرفانی است و غفلت از آن، باعث ابتدال مباحث نظری عرفان و حکمت شده، این است که بسیاری از معاصران که تخصصشان در عرفان اسلامی، آگاهی از شرح حال عرفاست اگر در مواردی با اشکال وارد کردن فیلسوفان صاحب نظر بر حافظ یا مولانا و یا عارف دیگر، مواجه می‌شوند، ادعا می‌کنند و می‌گویند که با تفکری فلسفی، نمی‌توان درباره اندیشه عرفانی آنان قضاوت کرد، چون عرفان، غیر از فلسفه است و بین آن دو ارتباطی وجود ندارد. قبل از جواب به این توهم لازم است منشا اینگونه قضاوتها مشخص شود: (۲۸) اولین منشا این نظرات، انحصار معلومات این افراد در متون ادبی، عرفانی پارسی است و چه بسا بعضی از آنان در محدوده صحیح خواندن عبارت، با ادبیات تازی آشنایی ندارند و به فرض آشنایی با آن ادبیات، آیا صرف آشنایی با زبان در رسیدن به فهم کتب مهم فلسفی، عرفانی چون فصوص شیخ اکبر - که شهید الفلاسفه، مرحوم مطهری با آن نبوغ عرفانی و بلوغ عقلانی معتقد است - که در هر عصری شاید دو، سه نفر بیشتر پیدا نشده باشد که قادر به فهم این متن عمیق باشد. یا اینکه چون این کتابها فنی هستند و اصطلاحات مخصوص به خود دارند، صرف آشنایی با زبان عربی برای رسیدن به ژرفای حقایق این کتابها کافی نیست. آری، شکی نیست که صرف آشنایی به زبان نمی‌تواند ما را به اندیشه و افکار صاحب مکتبهایی، چون محی الدین و شاگردان وی، یعنی صدر الدین قونوی و جلال الدین مولوی که تفکرات عقلی و اندیشه‌های ذوقی خود را در این آثار عرفانی متجلی کرده اند، رهنمون گرداند، بلکه درک محضر فیلسوف نکته سنج و عارف واصل که آشنا به زبان ذوقی و علمی این بزرگان صاحب مکتب است در نیل به اندیشه و افکارشان لازم است و هیچ خردمند منصفی تردید ندارد که برای فهم اندیشه و افکار این فرزندگان علم و حکمت و مشعلداران حیات معرفت، لازم است، دست نیاز به دامن استاد متخصص، دراز کنیم. خالی از لطف نیست اگر در جهت تاکید مطالبی که تحریر شد به نظر علامه سید جلال الدین آشتیانی - که در حال حاضر در تحقیق در مباحث عقلانی، و احاطه بر نحله‌های فلسفی، عرفانی مشرق زمین در میان صاحبان فن، هموزنایی برای وی سراغ ندارم - استناد جویم: ایشان می‌نویسد: "عده‌ای از مستشرقان از ناشی‌گری در پیدا کردن ماخذ از برای تصوف اسلامی، دچار اشتباهاتی شده‌اند؛ چون اینها آنطوری که باید به عمق این سنخ از مباحث نمی‌رسند، و این امر عللی دارد، یکی از علل این است که علوم مشکل را که مسائلی پیچیده و غامض دارد، باید از استاد گرفت. مجرد مطالعه و سیر در کتب کافی از برای فهم مطالب نیست مگر آنکه چند قرن مطالب دست به دست بگردد و مطالعه روی آن صورت بگیرد تا کم

کم مطلب مفهوم شود. لذا آقای ابوالعلا- (عفی‌فی مصری شارح کتاب فصوص شیخ اکبر) که به قول خود از راه مطالعه و یا احیانا ارشاد نیکلسون بهره مند شده است، اشتباهات عجیبی در فهم مسائل عرفانی نموده است که در شرح فصوص متعرض اکثر مطالب تعلیقات او شده ایم. این آقایان به صرف استعمال الفاظ مشترک، م‌آخذ نامناسبی برای افکار متصوفه اسلامی پیدا کرده اند، در حالتی که دهها آیه قرآنی و روایات وارد شده از پیامبر و اهل عصمت را که تناسب کامل با تصوف اسلامی دارد و به آن استدلال شده است، ماخذ نمی دانند. متأسفانه مردان دانشمند وارد به تصوف در ایران کمند و عده ای که در این زمینه کار می کنند، وجهه همت خود را اشعار متصوفه یا بعضی از متون ساده فارسی در تصوف قرار داده اند، در حالی که این علم شریف را باید از استاد آموخت، با مطالعه اشعار مولوی و عطار کسی عارف نمی شود و فهم عمیق همان اشعار نیز بدون تعلیم کتب درسی عرفان میسور نیست (" ۲۹). بویژه اشعار مثنوی حضرت مولوی که به اعتقاد محققان ناقد و تیزبین، افکار عقلانی و آرای عرفانی شیخ اکبر را از بزرگانی چون قونوی فرا گرفته است و در اینکه آن عارف دلسوخته و چشم جان بر حقیقت دوخته، در اندیشه های عرفانی خود تحت تاثیر شدید ابن عربی بوده است و از جدول وجود قونوی به این دریای معرفت وصل شده است، هیچ شبهه ای نیست. استاد مطهری - که رحمت حق بر روان پاکش باد - از جمله صاحب نظرانی است که به مطلب فوق، سخت معتقد است و آن را در بعضی آثار خود بیان کرده است؛ عبارت آن بزرگ در این باره اینست: "اندیشه های محی الدین در مثنوی و در دیوان شمس منعکس است (" ۳۰). نگارنده این سطور در گذشته که فراغ بال بیشتری داشت، نصیحت حافظ شیرازی: ای که از کوچه معشوقه ما می گذری بر حذر باش که سر می شکند دیوارش (۳۱) را به حکم خامی و به مقتضای جوانی، به بازی گرفت و به مقایسه ای بین مثنوی معنوی با فصوص و فتوحات شیخ به علاوه آثار قونوی همت گماشت؛ حاصل آن مقایسه روحانوار، اذعان به تاثیر حضرت مولوی در بیش از هزار و سیصد بیت از ابیات مثنوی از افکار عرفانی و آرای روحانی شیخ اکبر و شاگردش قونوی بود. پس نتیجه می گیریم که شرح کتابهایی چون: مثنوی و حافظ به نحوی که شارح به عمق و ژرفای متن کتاب برسد، کاری نیست که از عهده یک غیر متخصص در متون عرفانی برآید. اگر افرادی از قبیل استاد مرحوم بدیع الزمان فروزانفر یا استاد جلال الدین همایی (ره) و در زمان ما علامه عالیقدر محمد تقی جعفری به شرح مثنوی پرداخته اند، خود عالمانی توانمند بوده اند که سیر فلسفه الهی و عرفان نظری را در حوزه علوم دینی پشت سر نهاده و از خوشه چینان خرمن بزرگانی چون شیخ محمد خراسانی، میرزا علی شیرازی، شیخ محمد حسین اصفهانی و... بوده اند. و با ژرف نگری در آثاری چون: شفا، اشارات، حکمة الاشراق، تمهید القواعد، فصوص، فکوک، مصباح الانس، فتوحات و... وجوه تمایز و اشتراک فلسفه و عرفان را دریافته اند؛ پس می توانند بر دیوان حافظ، منطق الطیر عطار و مثنوی معنوی شرح و تفسیر بنویسند؛ چه اینکه سفارش خود آن پیران ره پیموده نیز این است که: قطع این مرحله بی هم‌رهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی (۳۲) نکته دیگر اینکه بزرگان عرفان و مدرسان آثار آنان این دقیقه را دریافته اند که اگر عرفا، عرفان را غیر از فلسفه می دانند و معتقدند که عرفان را نباید در مقوله فلسفه قرار داد و در آن قلمرو به جستجوی آن پرداخت؛ مقصودشان عرفان عملی است که نه در کتاب افتد و نه در مقال گنجد، بلکه صرف کشف و شهود قلب پیران صاحب کمال است به حسب ثبات یا حال. اما عرفان نظری که در فصوص، مثنوی و سایر متون عرفانی تجلی کرده است، چیزی جز همان سطح عالی حکمت نظری و معرفت ذهن بشری نیست، و به بیانی دیگر، آنچه عارفان نگاهشته اند اگر با دلیل، نفی و اثبات، دریافته باشند، عرفان نظری است که سطح عالی اندیشه و معرفت بشری است و آنچه باز گو کننده شهود عملی و مکاشفات روحی است، به عرفان عملی مربوط می شود، البته این سخن بدان معنا نیست که عرفان نظری هیچ گونه زمینه ای در وصول به مدارج معنوی و مراتب عملی فراهم نمی سازد، بلکه اساسی ترین ارزش این عرفان برای سالک در هموار کردن راه وصول به عرفان عملی است و آن، روح ثابت عارف اندیشه ورز، در مقام دریافت صورت مثالی حقایق و هضم آن، مقدمه انتقال به دیدن هستی مطلق را دارا هست، و این برترین مرحله ای است که در آن، شهود عملی، ره آورد دریافت نظری است. مطلب بعدی که باید ذکر

شود اینکه عرفان عملی به تحلیل عقلی، خود نوع کلی از برای جنس کلی عرفان و زیر پوشش معقولات منطقی "مابازایی" در خارج ندارند؛ اما حالات و مکاشفاتی که افراد خارجی این نوعند برای غیر مدعی هیچ گونه حجیت عقلی ندارند تا نفی و اثبات عقلی متوجه آن گردد. اما تحقق وجودی مکاشفات روحی و شهود عینی را به نحو کلی برهان عقلی بدان جهت که مقام نفس ناطقه انسانی، مقام فوق مجرد است، می تواند اثبات کند و در مقام تبیین "پای استدلالیان چوبین بود" گوییم: گرچه ظاهر شعر، مشعر به تغایر عرفان و برهان است و همین ماندن در قشر ظاهر، حکیم بلند قدر عهد صفوی، میرداماد را به مناقشه و ترغیب مبارزه فکری با مولوی برانگیخته تا به جایی که در رد کلام منقول از مثنوی گفته است: ای که گفתי پای چوبین شد دلیل ورنه بودی فخر رازی بی بدیل فرق ناکرده میان عقل و وهم طعنه بر برهان مزین، ای کج بفهم ز آهن تثبیت فیاض مبین پای استدلال کردم آهنین پای برهان، آهنین خواهی به راه از صراط المستقیم ما بخواه پای استدلال خواهی آهنین نحن ثبتناه فی الاق المبین در کتاب ده قبس، بین صبح و شام عالم انوار عقلی والسلام (۳۳) سید محمد شیرازی نیز همین طور که میرداماد مقصود مولانا را در نیافته تا علم اعتراض و نقد شاعرانه برافراشته - مقصود میرداماد را از نقد وی بر مولوی نفهمیده و تصور کرده است که سید الحکما به توهم، تاخت و تازهای مولوی را بر عقل و استدلال، بر عقل کل حمل کرده است نه عقل جزوی فلسفی. از این روی بر معلم ثالث، سبت به فهم آن بیت مثنوی به وهم خود، طیره جهل انداخته و گفته است: ای که طعنه می زنی بر مولوی ای که محرومی ز فهم مثنوی مثنوی دریای نور جان بود نظم آن پر لولو و مرجان بود گر تو فهم مثنوی می داشتی کی زبان طعنه می افراشتی گرچه سستیهای استدلال عقل مولوی در مثنوی کردست نقل لیک مقصودش نبوده عقل کل زانکه او هادیسست در کل سبل بلکه قصدش عقل جزوی فلسفی است زانکه او بی نور روی یوسفی است عقل جزوی چون مشوب از وهمهاست زین سبب، مذموم نزد اولیاست (۳۴) هر فرد مبتدی در مسائل فلسفی و عرفانی این نکته را در می یابد که عارفان اگر از سستی استدلال و عقل سخن می گویند، قصدشان عقل جزوی فلسفی است نه عقل کل، چه رسد به میرداماد که خود را شریک ارسطو و فارابی در تعلیم و شریک ابوعلی در ریاست می داند. زیرا از ظاهر که بگذریم، شعر اشاره به این است که استدلال و برهان چه در فلسفه و چه در عرفان نظری اگر از نظر صورت و ماده تمام باشد مستلزم ادراک نظری آن مرتبه از هستی که این ادراک به آن تعلق گرفته، نیست؛ اما اگر ماده و صورت به تمامی در نظر گرفته نشود، استدلال و برهان کارآیی لازم را ندارد. در عرفان عملی، چون شهود عینی برای سالک حاصل می شود، او حقیقت را درمی یابد؛ اگر چه در ادراک نظری نیز به آن مرحله از اندیشه و معرفت واصل نشده باشد که بتواند این ادراک شهودی را به ادراک نظری باز یابد. وجه تمایز حکمت نظری و عرفان نظری از مباحث پیشین به دست آمد که فلسفه و عرفان نظری هر دو در پی تنیدن یک حقیقتند اما سلسله تمایزهایی در روش فلسفی و عرفانی وجود دارد که بر متامل بصیر پوشیده نیست به طور مثال توجه به مکاتباتی که بین عارف صمدانی مرحوم آقا سید احمد کربلایی و حکیم ربانی، شیخ محمد حسین اصفهانی در تفسیر این دو بیت منطق الطیر عطار نیشابوری صورت گرفته است، این تمایز را روشن می کند: دائما او پادشاه مطلق است در مقام عز خود، مستغرق است او به سر ناید ز خود، آنجا که اوست کی رسد دست خرد آنجا که اوست (۳۵) زیرا محور مباحث سید نامبرده در آن مکاتبات وحدت شخصی وجود و مبنای نظر مرحوم اصفهانی بر صاحب مراتب بودن حقیقت وجود است. می توان گفت عمده اختلاف فکری فیلسوفان و عارفان در فلسفه و عرفان نظری از نظر روش شناسی فلسفی در مساله وجود است؛ چون عرفان نظری بر وحدت شخصی وجود و نفی کثرات حقیقی از دار شهود استوار است؛ ولی فلسفه بر وحدت تشکیکی و دارای مراتب بودن وجود، پایدار است. مرحوم علامه محمد حسین اصفهانی در اشعار زیر، وحدت شخصی وجود از دیدگاه عرفا را بیان کرده است: فالحق موجود علی الحقیقه لا- غیره فی هذه الطریقه و فعله الذی، تجلی نوره نشان الظاهر فی ظهوره لانه نشان الذات بما یقابل الوجود عند الحکما وهذه حقیقه التوحید قره عین العارف الوحید (۳۶) حکیم سبزواری نیز در اشعار ذیل وحدت تشکیکی وجود را که رای قاطبه حکیمان قائل به اصالت وجود است بجز مشائیان که در عین قول به اصالت وجود، قائل به "ان

الوجودات حقایق متباینه^{۱۱} هستند، تحریر کرده است: الفهلو یون الوجود عندهم حقیقه ذات تشکک تعم مراتبا غنی و فقرا تختلف کالنور حیثما تقوی و ضعف (۳۷) به دیگر تعبیر، در فلسفه نظری، مطلق هستی مورد بازننگری عقلی قرار می‌گیرد؛ اما در عرفان نظری، هستی مطلق. به بیانی دیگر، فیلسوفان در فلسفه نظری با شانه عقل، گیسوی پریشان کثرت را به عنوان حقایق عینی عالم خلقت، آرایش می‌دهند؛ اما عارفان در عرفان نظری با الهام از نیروی عقل رحمانی، جام جهان بین وحدت را از غبار تفرقه انداز کثرت، پیرایش می‌کنند. مشرب فیلسوفان، کثرت زایی و مذهب عارفان، کثرت زدایی است، فلسفه نظری از لحاظ سهم هستی داشتن، برای همه موجودات اعتبار قائل است؛ ولی عرفان نظری از اعتباری بودن ما سوای ذات باری - عزاسمه - سخن می‌راند، بلبل سخنسرای پارسی سعدی شیرازی معنای فوق را در ایاتی عرفانی در کتاب بوستان به سبکی دلنشین، اینگونه برای دوستان باز گفته است: ره عقل، جز پیچ در پیچ نیست بر عارفان، جز خدا هیچ نیست توان گفتن این، با حقایق شناس ولی خرده گیرند اهل قیاس که پس آسمان و زمین چیستند بنی آدم و دیو و دد، کیستند پسندیده پرسیدی ای هوشمند بگویم جوابت گر آید پسند که خورشید و ماه و زمین و فلک پری، آدمیزاد و دیو و ملک همه، هر چه باشند از آن کمترند که با هستیش نام هستی برند (۳۸) سید حیدر آملی که از عرفای بزرگ شیعه است، به حکم برهان محکم و عقل سلیم، لحاظ کثرت را در وجود، محال و در نتیجه مردود می‌داند و می‌گوید: "بدان که وجود از جهت اینکه وجود مطلق است، حقیقت واحده ای است که به هیچ وجهی از وجوه، شائبه کثرت در آن راه ندارد به این معنی که از نظر عقلی جایز نیست که حقیقت وجود، افزون از یک (حقیقت) باشد؛ به دلیل اینکه اگر (حقیقت) وجود، افزون از یکی باشد، هر آینه لازم می‌آید که این کثرت، داخل در وجود مطلق باشد، در این صورت وجود مطلق از مدار اطلاق خود تنزل می‌کند و حال آنکه فرض بر اطلاق وجود است، پس محال است که وجود، بیش از یکی باشد" (۳۹) از این کلام استوارتر، و در بیان وحدت شخصی وجود، آشکارتر، سخن مولف مصباح الانس است که فرمود: "بدان که حق - تبارک و تعالی - وجود محض و صرفی است که در (محوضت) آن، هیچ گونه اختلافی نیست، و حق - تعالی - واحد است به وحدت حقیقه شخصی، که کثرتی در مقابل آن واحد، قابل تعقل نیست" (۴۰) وحدت وجود عرفانی در آثار شاعران پارسی گوی چون: امام، حافظ و مولوی، با شیواترین بیان به کرسی ترجمان نشسته است؛ که ذکر همه آن اشعار، خارج از حوصله این نوشتار است، اما به منظور نزدیک شدن به مقصود، به ایاتی از امام خمینی (ره) که بازگو کننده وحدت شخصی حقیقت وجود، در سطح عالی عرفانی است، تبرک می‌جویم: جز هستی دوست در جهان نتوان یافت در نیست، نشانه ای ز جان، نتوان یافت^{۱۲} در خانه اگر کس است یک حرف بس است^{۱۳} در کون و مکان به غیر آن، نتوان یافت (۴۱) و همینطور: نیستی را برگزین ای دوست اندر راه عشق رنگ هستی هر که بر رخ دارد آدمزاده نیست سر نهادن بر در او، پا به سر بنهادن است هر که خود را هست داند پا به سر بنهاده نیست تا اسیر رنگ و بویی، بوی دلبر نشنوی هر که این اغلال در جاننش بود، آماده نیست (۴۲) سخن پایانی ما در باب وحدت و کثرت به ارزیابی و مقایسه ارزشی دو روش فوق در مقوله مباحث نظری بر می‌گردد؛ عرفا و به تبع آنان فیلسوفانی که از ذوق عرفانی یا دقت عقلانی بهره مند بوده اند، وحدت وجود عرفانی را از وحدت وجود فلسفی، به توحید نزدیکتر دانسته اند و از این رهگذر، آن را در مقوله ادراک نظری پسندیده تر و برتر یافته اند؛ و دلیل آن را از نوشتار یکی از رهیافتگان آستان ربوبیت جویا می‌شویم^{۱۴}: عرفان نظری، علمی فوق فلسفه است، زیرا درباره وجود مطلق، یعنی لا بشرط مقسمی مباحثی را مطرح می‌نماید که عصاره مسائل آن درباره تعینات آن مطلق است نه خود آن؛ ولی فلسفه درباره وجود بشرط لا، یعنی به شرط عدم تخصص طبیعی، ریاضی، اخلاقی و منطقی بحث می‌کند و چون وجود لا- بشرط که موضوع عرفان است، فوق وجود بشرط لا- است که موضوع فلسفه است؛ در نتیجه عرفان نظری فوق فلسفه خواهد بود. (۴۳)^{۱۵} وجه تمایز عرفان نظری و اخلاق نظری آنچه در تعریف اخلاق نظری از آثار بزرگانی چون: امام غزالی، محمد مهدی نراقی و ابن مسکویه در کتابهای احیاء العلوم، جامع السعاده و طهاره الاعراق و همین طور کتبی که متکلمان اسلامی و فیلسوفان الهی در زمینه اخلاق نظری تدوین کرده اند؛ از قبیل اخلاق ناصری، اثر خواجه

نصیرالدین طوسی، قابل استنباط است، اینکه آن بزرگان خرد و اندیشه، اخلاق نظری را از مقوله علوم جزئی به شمار آورده اند. استاد جوادی آملی ناظر به رای آن فرزندانگانه حوزه اندیشه و معرفت، در تصریح به این امر، رغبت نشان داده و در جهت اثبات نظر فوق و حمایت از آن، برهانی را که پس از این می آید، اقامه کرده است: "عرفان عملی، مربوط به عمل سالک است، و آنچه راه این عمل را تبیین می کند، دو علم است: یکی، عرفان نظری و دیگری، علم اخلاق، و از این دو، اولی از علوم کلیه، بلکه کلی ترین علم است؛ اما دیگری در ردیف علوم جزئی قرار دارد، زیرا موضوع علم اخلاق، تهذیب نفس و قوای آن است، پس جایگاه آن پس از اثبات اصل نفس و قوای آن است. از این رو اول باید اصل نفس و مجرد آن و همچنین قوای نفسانی و مجرد برخی از آنها ثابت شود؛ در مرحله بعد، علم اخلاق در کنار دیگر علوم جزئی درباره چگونگی تهذیب نفس و تعدیل قوای آن بحث کند."

(۴۴) برهانی که از این حکیم تحریر به سلک تحریر کشیده شد، مورد اتفاق همه حکیمان و تعقل گرایان گذشته است؛ اما به گمان این حقیر، خالی از مناقشه و عاری از خدشه نیست، چون پر واضح است که اگر تاخر علم اخلاق از نفس که حقیقتی جزئی است، مستلزم لحاظ جزئی بودن آن است، پس لازم می آید که حکم فوق به صورت یک قاعده کلی در حوزه شناخت عقلی و منطقی مقبول باشد، و حال آنکه خلاف آن معمول است، به دلیل اینکه بحث درباره هر نوعی از انواع کلی، فرع بر تحقق عینی افراد آن نوع در خارج است؛ به طور مثال: بحث از انسان که کلی طبیعی و نوع منطقی است، فرع بر وجود عینی افراد و مصداقهای آن است؛ چون کلی طبیعی در تحلیل عقلی از افراد خارجی آن، انتزاع می شود. دومین دلیلی که از دیدگاه این فقیر، برهان فوق را متزلزل می سازد، اینکه حکیمان مشرق زمین، حکمت عملی را به سه بخش اخلاق، تدبیر منزل، و سیاست مدن تقسیم کرده اند؛ اگر تقسیم فوق را با روش منطقی قیاسی ارسطو که محور برهانی کار فیلسوفان است، بسنجیم؛ تلقی منطقی که از مساله مورد نظر می توانیم به دست بدهیم این است که حکمت عملی را جنس منطقی و هر یک از اقسام سه گانه آن را، نوع منطقی از برای جنس قرار دهیم و تعریفی که برای هر یک از این سه قسم - بعنوان یک نوع - ترسیم می کنیم، فصل آن نوع؛ چون فصل، چیزی است که معرف نوع است و قوام نوع به او بستگی دارد که این تلقی از حکمت عملی در جهان بینی منطقی نیز برهان پیشین را - که درباره جزئی بودن علم اخلاق بود - به نقد می کشد و آخرین ایرادی که بر عالمان و حکیمان پیشین و به تبع آنان، معاصران وارد است، به تقسیم علوم به جزئی و کلی مربوط می شود، می دانیم که حکیم، متکلم، عارف، فیزیکدان و... در قلمرو علوم و بررسی نظری و عقلی مباحث علوم، با مفهوم سر و کار دارند و مفهوم از نظر منطقی، هیچ گاه جزئی حقیقی نیست؛ زیرا ما هر مفهومی از مفاهیم را که در نظر می گیریم در آزمایشگاه ذهن، یا کلی است و یا جزئی اضافی، نه جزئی حقیقی. آنچه از آن به عنوان جزئی حقیقی و خارجی و یا کلی حقیقی خارجی - که در کلام عرفا، از آن به کلی تعبیر می شود - یاد می کنیم، متعلق خارجی علم و فلسفه است، نه مفاهیمی که در قلمرو شناخت عقلی، علمی مورد بررسی قرار می گیرد. فرق عرفان عملی و اخلاق نظری در جهت تبیین عرفان عملی و اخلاق نظری از هم، در آثار عارفان و تحلیلگران علوم عقلی و ارزشی اشارتی نرفته است؛ اما نگارنده این سطور معتقد است: مواردی که عالمان علم اخلاق، متخلقان به اخلاق اسلامی را به انجام دادن یا ترک کردن آنها سفارش می کنند، اموری است که عارفان در عرفان نظری، مصالح و مفاسد آن را دیده اند، پس مؤثرترین قدم عرفان عملی، حصول یقین ابطال ناپذیر شخصی عارفان برای اثبات جاودانگی ارزشهای اخلاقی است. مطلب دقیق پیشین، در مثنوینامه خروش عشق محزون، به این مضمون به کرسی تحقیق نشسته است: آنچه در اخلاق، نیکو گفته اند عارفان، آن گفته، نیکو دیده اند نسبت اخلاق عملی به عرفان عملی چون اخلاق عملی، انجام دادن و اجرای ارزشهایی است که در اخلاق نظری مورد ارزیابی قرار می گیرد، پس سیر معنوی متخلقان، در طول سفرهای روحی عارفان و تحت الشعاع آن واقع می شود. تحقیق اقتضا می کند که در مورد وجوه اختلاف و اشتراک عرفان و اخلاق، رساله ای مستقل به رشته تحریر درآید، اما چون بنای ما در این مقاله بر اختصار بود، خامه در پهنه نگارش به همین مقدار، قناعت کرد. در موضوع عرفان رسم ارباب تالیف و اصحاب تصنیف، بر این بوده و هست که وقتی در خصوص علمی قلم

می‌زنند در قدم آغازین به بیان موضوع آن علم، مکتوب خود را آذین می‌بندند، اما در این مرقوم، سلیقه نگارنده با اتفاق مرسوم، هم وفاق نیفتاد، به این دلیل بررسی موضوع علم عرفان را سیر پایانی این مقال، قرار داد. صدرالدین محمدبن اسحاق قونوی که از پرورش یافتگان مکتب عرفانی محی‌الدین عربی است در کتاب عمیق و پر محتوای "مفتاح غیب الجمع و الوجود" که محمدبن حمزه فناری آن را با عنوان "مصباح الانس -" که یکی از بهترین کتابهای سطح عالی عرفان نظری در حوزه تحقیق و تدریس است - شرح کرده است، موضوع عرفان را خصوص ذات حق تعالی می‌داند و می‌گوید: فموضوعه الخصیص به وجود الحق سبحانه. (۴۵) که این تعریف، گرچه از نظر ظاهری بسیط و مجمل است، از نظر معنی، عام، فراگیر و مفصل است. قیصری نیز که یکی از شارحان برجسته و خوش قریحه فصوص شیخ اکبر، ابن عربی است در شرح فص هودی فصوص در تعریف موضوع علوم الهیه گوید: العلوم الالهیه ما یکون موضوعه الحق و صفاته کعلم الاسماء والصفات و علم احکامها و لوازمها و کیفیه ظهوراتها فی مظاهرها. (۴۶) مقصود این عارف کامل از علوم الهیه، علم عرفان است، گرچه علوم الهیه، شامل علم کلام - به جهت اینکه بخش عمده و محور اساسی آن خداشناسی است - و همین طور شامل حکمت الهی نیز می‌شود، از این روی، شیخ رئیس در الهیات شفا به این نکته اشاره دارد که "موضوع الحکمة الالهیه، العله الاولى (۴۷)" و این مطلب نیز روشن است که از حکمت الهی به علم الهی - و از حق - که قیصری در عبارت فوق در بیان موضوع علم الهی استفاده کرده بود - به علت اولی، در کتابهای عقلانی و آثار عرفانی به طور فراوان تعبیر می‌شود. نکته دوم اینکه در تعاریفی که عارفان برای موضوع علم عرفان ذکر کرده اند، عدم توجه آن بزرگواران به یک قضیه است که دقیقه‌ای قابل اغماض نیست و آن اینکه همه این تعاریفی که در آثار عرفانی برای موضوع علم عرفان ذکر شده است، فقط موضوع عرفان نظری را در برمی‌گیرد و از موضوع عرفان عملی در آثارشان پای بیان به میان کشیده نشده است، بجز در یک مورد و آن تعریفی است که به حسب نقل استاد الهی جوادی در شرح کتاب تمهید اثر حضرت امام (ره)، آن را در علم اصول در نقض برهان کلی و جزئی بیان داشته اند، و آن تعریف این است که "موضوع علم عرفان - علی ماقیل - ذات اقدس الله است و موضوعات مسائل آن، اسماء حسناست، در حالی که ذات واجب که موضوع علم عرفان است نسبت به موضوعات مسائل خود، نه دارای نسبت کلی به جزئی است و نه دارای نسبت کل به جزء استاد جوادی، به دو دلیل عقلی و ذوقی این تعریف را مورد نقد قرار داده اند که آن دلائل به نظر این فقیر، کامل و محکم نیستند، دلیل عقلی اول اینکه، وی قید عدم کلی و جزئی بودن را مورد تردید قرار داده و گفته است: "ما در علوم نظری و استدلالی همواره با مفهوم سر و کار داریم، و در محدوده مفهوم، سخن از حقیقت خارجی و امثال آن مطرح نیست، از این رو هر چند ذات اقدس اله، موضوع علم عرفان است، لیکن تا زمانی که ما در دایره علم عرفان از آن سخن می‌گوییم، از بند مفهوم رها نخواهیم بود و هیچ مفهومی حتی مفهوم ذات اقدس و مفهوم واجب الوجود و مانند آن، از کلی و یا جزئی بودن - جزئی اضافی - ابا ندارد ("۴۸). این بخش از نقد آن بزرگوار - که بخش عمده و استدلالی نقد است - از اینجا نشأت گرفته است که وی تعریف فوق را برای تبیین ماهیت موضوع عرفان نظری بیان کرده اند و حال آنکه در صورت فرض تعریف فوق، تعریف برای موضوع عرفان عملی، نقد منقول، معقول نیست. دلیل دوم آن بزرگ، در ورود نقد بر تعریف مذکور - که دلیلی ذوقی است - اینکه حضرت امام - کما قیل را - به آن تعریف ضمیمه کرده است و فعل مجهول، دلیل بر ترمیض رای صاحب قول است. واضح است که دلیل دوم آن بزرگ نیز، تعریف نقل شده از حضرت امام برای موضوع عرفان را نمی‌تواند نقد کند، دلیل اول اینکه، بر آشنایان به دستور زبان عرب، روشن است که مجهول ذکر کردن فعل در همه موارد دلیل بر تضعیف و در نتیجه نامقبول قلمداد کردن رای صاحب قول نیست. برای رفع ابهام به دو بیت زیر که در آن مرحوم سید علیخان کبیر، موارد حذف فاعل و مجهول آوردن فعل را ذکر کرده است، توجه شود: وحذفه للخوف والابهام والوزن و التحقیر و الاعظام و العلم و الجهل والاختصار و السجع والوقار والایثار (۴۹) دوم اینکه، تعریفی که امام از آن به - علی ماقیل تعبیر کرده، این است: "موضوع علم عرفان، ذات اقدس اله است". اما دنباله تعریف، یعنی از اینجا "در حالی که ذات واجب

که موضوع علم عرفان است نسبت به موضوعات مسائل خود نه دارای نسبت کلی به جزئی است و نه دارای نسبت کل به جز -".

که نقد عقلی استاد جوادی متوجه آن است - دنباله تعریف موضوع عرفان نیست، بلکه استنباطی است که حضرت امام (ره) از تعریف علی ماقیل داشته و با این استنباط خود، موضوع علم اصول را مورد تردید قرار داده است؛ چنانکه خود استاد جوادی گفته است: "سیدنا الاستاذ امام خمینی - دام ظلّه - در درس اصول خود، برهان کلی و جزئی را به علم عرفان نقض می کردند ("۵۰).

که البته این نقض باید، فرع بر تایید آن تعریف از نظر صائب حضرت امام بوده باشد: در حقیقت، امام خمینی - قدس الله اسراره الزکیه - مبنای خود را در نقد علم اصول بر آن تعریف، منطبق کرده است و در این صورت، مجهول آوردن فعل، به عظمت مقام قائل قول از دیدگاه امام اشعار دارد ". امتیاز موضوع عرفانی بر موضوع فلسفه در باب مرتبه و منزلت موضوع علم عرفان به عبارات زیر از حضرت استاد، جوادی آملی بسنده می نمایم: "بنابر آنچه به عنوان میزان در طبقه بندی علوم بیان شد علمی عالیترین علوم است که موضوع آن نسبت به موضوعات سایر علوم اعم و اشمل باشد. با این ملاک، علم عرفان عالیترین علوم است؛ زیرا موضوع آن اعم از موضوعات علوم دیگر است و عمومیت آن همانند عمومیت برخی از مفاهیم مبهم نیست، بلکه چون دارای معنای محصل است؛ پس عمومیت آن با تمامیت و شمول و فراگیری همراه است و از طرفی دیگر این عمومیت مختص به حیثیت مفهومی آن نیست، بلکه وجود خارجی آن نیز اوسع از وجود خارجی موضوعات دیگر و اشمل از آنهاست؛ به تعبیر دیگر: موضوع علم عرفان از لحاظ مفهوم دارای عموم انتزاعی و از لحاظ مصداق دارای عموم سعی می باشد علاوه بر این، موضوع علم عرفان از حیث معنا نیز ابین و اظهر معانی است، به نحوی که ادراک آن نیازمند به ادراک هیچ معنای دیگری نیست؛ هر چند که ادراک دیگر معانی محتاج به فهم آن است، موضوع علم عرفان افزون بر این سه ویژگی یاد شده دارای خصوصیت چهارمی می باشد و آن عبارت از اقدمیت است ("۵۱). نکته ای که آن را پایان بخش این مقال، قرار می دهیم این است که: ادراک نظری و شهود عملی عارفان با همه شان و فخامت، برای معرفت ذات پاک ذوالجلال، میدان و مجالی نیست، و حق مطلب را حضرت مولوی در معرفت نامه منظوم خود، مثنوی شایسته ادا کرده است که: برتری از وهم و قال و قیل من خاک بر فرق من و تمثیل من حقیقت امر آنکه، نه سلوک عارفان که سیر روحانی و عروج عرفانی سلطان عالم عشق و وجود در اقلیم شهود، محدود به حدود بود، زیرا فرمود: "ما عرفناک حق معرفتک" پس نتیجه می گیریم، که: ذات او برتر از عرفان بشر ادعا، مشعر به نقصان بشر کمترین هم، بهره اندک برده اند گرچه عمری اندرین ره بوده اند برتر از آن عقل اول، مصطفی پیشوای کاروان انبیا ما عرفنا را همو اظهار کرد عجز خود از معرفت، اشعار کرد آنکه در اقلیم دل، پرشور بود در شب تاریک امکان، نور بود عالم دل، جلوه ای از نور او سفره خلقت، کمی از سور او آن زلال عشق در جام ضمیر روح گرم شعرهای دلپذیر آنکه عشق و عقل را معنا از اوست بحرنا آرام را غوغا از وست می کند اظهار عجز آشکار از شناسایی ذات کردگار (۵۲) از اینجاست که سیر سالک واصل در مملکت شناسایی محبوب مطلق و کامل به تعبیر حافظ با درایت، حرفی است از هزاران کاندر عبارت آمد. حقیقت آن است که: هر کسی که به چشم شهود، حق را شناخته و به نور فیض حقیقت وجود، خود را باز یافته است به حق یقین درمی یابد که لحاظ هر اسم و صفت برای ذات صرف و بحت، ترسیم نوعی حجاب، برای مهار نور آفتاب است؛ آری: زمن وصف تو ترسیم حجاب است بیان حرز بحر بی حساب است مکن الفاظ محزون، ظلمت جان که از نور تو، روشن، این سراب است (۵۳) و آخردعوانا ان الحمد لله رب العالمین و انا الاقل: حیدر احمدی، محزون پی نوشت ها: ۱. از مثنوینامه خروش عشق: اثر نگارنده ۲. رساله زنون؛ تحریر فارابی، طبع حیدر آباد هند و العبارة هذا: ان شاهر المعرفه اشمنخ من ان یطیر الیه کل طائر و سراق البصیره احجب من ان یحوم حوله کل سائر " ۳. عبارت محصور بین " برگردان این عبارت " معراج الانسان فی سلم العرفان " فتوحات شیخ اکبر، طبع مکتبه العربیه المصریه، به تحقیق عثمان یحیی و تصدیر ابراهیم مدکور، ج ۳ ص ۸۵ است. ۴. عبارات بین " از مجموعه، اعجاز واژه ها - اثر همین نویسنده. ۵. امام خمینی؛ دیوان؛ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ چهارم، ص ۶۱ (ماخذ اشعار بعدی امام، همین دیوان است). ۶. همان؛ ص ۶۷. ۷. دیوان حافظ؛ خط

محمد صانعی خراسانی، انتشارات علمی، ص ۱۳۲. ۸. امام خمینی، دیوان، ص ۷۴. ۹. همان، ص ۱۰۴. ۱۰. همان، ص ۱۳۶. ۱۱. همان، ص ۱۶۹. ۱۲. قرآن کریم، سوره مبارک لقمان، آیه ۱۳. ۱۳. امام خمینی، دیوان، ص ۱۸۵. ۱۴. همان، ص ۲۰۷. ۱۵. همان، ص ۱۷۰. ۱۶. قرآن کریم، سوره مبارکه کهف، آیات ۸۴ و ۸۵. ۱۷. مولوی، مثنوی به کوشش نیکلسون، دفتر سوم، ص ۴۳۸. ۱۸. سقراط فیلسوف است. شهرستانی، ملل و نحل، ج ۲، ص ۲۳۱. ۱۹. دکتر هومن، تاریخ فلسفه، ج ۱، ص ۱۶۹. ۲۰. بیرونی، ابوریحان، ماللهند، چاپ حیدرآباد: ص ۲۴. ترجمه: سوف در گویش یونانیان، حکمت است و از این جهت فیلسوف را در زبان یونانی، پیلاسویا - دوستدار دانش - نامیده اند. ۲۱. ملاصدرا، اسفار اربعه، انتشارات مصطفوی، ج ۱، ص ۲۰. پیش درآمد عبارت، ترجمه آن است. ۲۲. دکتر سروش علم چیست، فلسفه چیست؟ ص ۴۵. ۲۳. استاد جوادی آملی، تحریر تمهید القواعد ابن ترکه، نشر الزهراء، ص ۱۵۴. ۲۴. برای آشنایی بیشتر با این نظریات ر. ک: نفیسی، سعید، سرچشمه تصوف در ایران انتشارات جاویدان، ص ۸. ۲۵. اشاره به این فقره از حدیث حقیقت: فقال کمیل اولست صاحب سرک. این روایت را ملا عبدالله مدرس زنوری در کتاب انوار جلیه، تصحیح علامه سید جلال الدین آشتیانی، ص ۳۳۹ نقل کرده است. ۲۶. بیت از مثنوینامه خروش عشق، اثر نگارنده، ص ۲۷. همان ماخذ. ۲۸. استاد مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین)، ص ۵۸۹. ۲۹. آشتیانی، سیدجلال الدین، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم ابن عربی، ص ۳۹۲ و ۳۹۳. ۳۰. استاد مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، انتشارات صدرا، ج ۲، ص ۱۳۳. ۳۱. دیوان حافظ، خط صانعی، انتشارات علمی، ص ۱۶۵. ۳۲. همان، ص ۲۵۹. ۳۳. علامه حسن زاده آملی، نصوص نشر فرهنگی رجا، ص ۴۸۶. ۳۴. همان جا. ۳۵. منطق الطیر عطار، به تصحیح و مقدمه احمد خوشنویس - عماد، مقاله دوم، ص ۴۴. ۳۶. اصفهانی، محمد حسین، تحفه الحکیم، مقدمه مظفر، ص ۷۲، ترجمه: حق تعالی موجود است بر سبیل حقیقت و غیر موجود نیست به حسب این طریقت و فعل حق تعالی که همان تجلی نور پاک اوست، از شتون و مراتب اسم ظاهر در مقام ظهور است، نه اینکه فعل حق از شتون ذات حق، و چیزی مقابل وجود است، آنچه گذشت، بیانگر توحید حقیقی روشنی بخش چشم عارف واقعی است. ۳۷. سبزواری، شرح منظومه حکمت، به اهتمام مهدی محقق و ایزوتسو، ص ۵، ترجمه: وجود از دیدگاه حکمای پهلوی، حقیقتی است دارای مراتب مختلف و این حقیقت در برمی گیرد مراتبی را که از لحاظ بی نیازی و نیازمندی مختلفند، همچون نور که قوی می شود و ضعیف. ۳۸. بوستان، به تصحیح و توضیح دکتر خزائی، باب سوم، ص ۲۲۵. ۳۹. آملی، سید حیدر، جامع الاسرار به انضمام رساله نقد النقود، به تصحیح عثمان یحیی و هنری کربن، ص ۶۵۶. ۴۰. مصباح الانس، ص ۵۲: اعلم ان الحق هو الوجود المحض الذی لا اختلاف فیه و انه واحد وحده لا یتعقل فی مقابله کثره، امام خمینی، دیوان، ص ۲۰۱. ۴۲. همان، ص ۷۰. ۴۳. جوادی آملی، تحریر تمهید القواعد ابن ترکه، ص ۱۳. ۴۴. همان، ص ۶۱. ۴۵. ابن فناری، مصباح الانس، چاپ چاپخانه علامه طباطبایی، ص ۱۳، ترجمه: موضوع علم عرفان که به آن علم اختصاص یافته - وجود حق - سبحانه و تعالی - است. ۴۶. به نقل از رساله وحدت از دیدگاه عارف و حکیم، استاد حسن زاده، ص ۳۶، ترجمه: علوم الهی - علمی اند که موضوعشان حق - تبارک و تعالی - و صفات اوست، مانند علم به اسما و صفات حق، و علم به احکام و لوازم اسما و صفات و چگونگی ظهوراتشان در مظاهرشان. ۴۷. ابن سینا، الهیات الشفا، با تعلیقات ملاصدرا، ص ۲۸۲، البته بوعلی در ضمن تعریف موضوع حکمت الهی، این معنی را می رساند، ولی عبارت وی به این صراحت که نقل کردیم، نیست. ۴۸. تحریر تمهید القواعد ابن ترکه، ص ۹۵. ۴۹. سید علیخان کبیر، الحدائق الندیة، انتشارات هجرت، ص ۹۶، معنای آیات، روشن است. ۵۰. تحریر تمهید القواعد، ص ۹۵. ۵۱. همان، ص ۱۰۰. ۵۲. از مثنوینامه خروش عشق. ۵۳. دو بیتی از مجموعه "ارمغان دشتی" اثر نگارنده.

والحمد لله رب العالمین الاقل: حیدر احمدی

اسماء الهی از منظر عرفانی امام خمینی قدس سره ۱. هدف و ضرورت بحث بی تردید، اساسی ترین و ضروری ترین بحث در حوزه دین پژوهی، مسأله شناخت حق سبحانه و اسماء حسناست؛ و به دلیل آن که بحث از اسماء حق سبحانه محور اصلی و اساسی همه علوم الهی همچون کلام، فلسفه و عرفان و مانند آن است، هر کدام از آن‌ها از منظر خاصی، خود به تشریح آن پرداخته و حقایق ظریف و مهمی در این زمینه ارائه نموده اند، گرچه حلاوت و ظرفیتی را که در این باره در عرفان اسلامی وجود دارد، در هیچ جای دیگر نمی توان یافت. و از آن رو، که رهاورد فکری فقیه مجاهد، حکیم ژرف اندیش و عارف نکته آموز، حضرت امام خمینی قدس سره، در احیا، پویایی، معرفی و نشر معارف الهی در حوزه های فقهی، کلامی، فلسفی و عرفانی، بلیغ، پرجاذبه، گویا، آموزنده و مؤثر است، طرح شناخت اسماء الهی از منظر عرفانی آن بزرگ مرد اندیشه و عرفان، ضرورتی انکارناپذیر دارد و در نشر حقایق توحیدی، تأثیری بسزا خواهد داشت. بخصوص آن که این گونه معارف الهی بیش از مسائل و موضوعات دیگر مهجور بوده و در پرتو اندیشه آن عارف حماسه آفرین امکان ظهور پیدا کرده، و زمینه طرح، پژوهش و نشر آن فراهم شده است. بدین روی، در این مقاله به جلوه ای از رهاورد عرفانی حضرت امام خمینی قدس سره درباره اسماء الهی اشاره می شود. ۲. مفهوم عرفانی «اسم» الهی یکی از مباحث کلیدی در شناخت اسماء الهی از نگاه امام خمینی بحث «تعریف مفهوم عرفانی اسم الهی» است. حضرت امام بر اساس مبانی عرفانی در این باره گفته است: «اسم الهی عبارت است از: ذات یا صفتی معین از صفات و تجلی ای از تجلیات؛ مثلاً، هرگاه ذات حق سبحانه با صفتی معین تجلی کند، اسمی از اسماء از آن پدید می آید؛ مثلاً، از تجلی خداوند با رحمت و وسعه او، اسم «الرّحمن» پدید آمده و از تجلی او با رحمت خاصه کمالی، اسم «الرّحیم» ظاهر شده است، و از تجلی حق با وصف انتقام، اسم «المنتقم» ظهور یافته است.» (۱) در جای دیگر نیز گفته است: «اسم عبارت است از: ذات که به تعیینی خاص متعین شده و منشأ اثر گردیده باشد.» (۲) همچنین فرموده است: «اسم علامت است، و این علامت یک شناسایی است. اسماء خدا هم علامت های ذات مقدّس اوست، و آن قدری که بشر می تواند به ذات مقدّس حق تعالی اطلاع ناقص پیدا کند، از اسماء حق است.» (۳) پس معلوم شد که اسماء الهی از منظر عرفانی حضرت امام قدس سره عبارت از تجلیات ذات حق سبحانه و ظهورات وجودی اویند، و این معنا برای اسم الهی بر مبنایی استوار است که بزرگان اهل عرفان به تفصیل درباره آن بحث کرده اند و از آن میان، عارف قاسانی در این باره گفته است: «اسم در اصطلاح عرفا از سنخ لفظ نیست، بلکه عبارت است از خود ذات، وقتی با صفت خاص وجودی، مانند علیم، قدیر، قدّوس، سلام و مانند آن، در نظر گرفته شود.» (۴) یکی دیگر از بزرگان نیز گفته است: «اسم الهی عبارت است از: ذات حق سبحانه به لحاظ تقدّش؛ یعنی ذات هرگاه موصوف به صفت معین در نظر گرفته شود اسم نامیده می شود؛ مانند «الرّحمن» که ذاتی دارای رحمت است، و «قَهّار» ذات دارای قهر است.» (۵) حکیم سبزواری درباره اسم الهی می گوید: «اسم نزد عرفا عبارت از حقیقت وجود است، هنگامی که با تعیینی صفاتی در نظر گرفته شود یا با تجلی خاصی از تجلیات الهی، ملاحظه گردد.» (۶) از بررسی مجموع رهاورد اهل معنا به دست می آید که تقریباً همه آن‌ها، با تعبیرات مشابه، درباره تعریف اسم الهی اتفاق نظر دارند. نکته ای که در این بحث، باید بدان اشاره شود، تفاوت اسم و صفت الهی است. اهل معنا بر آنند که هستی را بی هیچ گونه تعیین، مسّمی؛ و به شرط تعیین اسم، و خود تعیین را صفت می گویند. (۷) همچنین گفته شده است تفاوت بین اسم و صفت مانند تفاوت عرضی و عرض یا فصل و صورت است؛ مثلاً، ناطق اگر به شرط شیء لحاظ شود، عرضی بوده و قابل حمل نیست، اسماء و صفات الهی نیز چنین هستند؛ مثلاً، عالم و قادر، سمیع، بصیر را «اسم»، و علم، قدرت، سمع، و بصر را «صفت» گویند. (۸) ۳. تفاوت اسماء ذاتی، صفاتی و فعلی حق سبحانه از نگاه اهل معرفت، گرچه همه اسماء الهی اسم ذاتند، اما از جهت دیگر، به اسماء ذات، صفات و افعال تقسیم می شوند؛ چون اسمایی که دلالت آن‌ها بر ذات ظاهرتر است، به نام «اسماء ذات» خوانده می شوند؛ مانند: «الله، قدّوس، سبّوح، اول، آخر، سلام، عزیز، عظیم، ظاهر، باطن، صمد، غنی و امثال آن و اسمائی که دلالت آن‌ها بر صفات اظهر است، «اسماء صفات» نامیده می شوند؛ مثل: عالم، قادر، سمیع، بصیر، رحمان، رحیم، علیم، و اسمایی که دلالت آن‌ها بر افعال ظاهرتر

است، «اسماء افعال» نامیده می‌شوند؛ مانند: وکیل، باعث، مجیب، خالق، مصور، وهاب، رزاق، فتاح، قابض، باسط، رافع، منتقم، جامع، نافع و امثال آن. (۹) حضرت امام خمینی گذشته از تعلیقه فصوص الحکم، (۱۰) در تفسیر سوره حمد، پس از طرح و تحلیل این مسأله بر اساس سخنان ابن عربی در انشاء الدوایر، (۱۱) دیدگاه خاص خود را درباره تفاوت اسماء ذات، و صفات و افعال چنین اظهار نموده است: «این مطلب در مذاق نویسنده درست نیاید و مطابق ذوق عرفانی نشود، بلکه آنچه در این تقسیم به نظر می‌رسد آن است که میزان در این اسماء آن است که سالک به قدم معرفت پس از آن که فنای فعلی برای او دست داد، حق تعالی تجلیاتی که به قلب می‌کند، تجلیات به اسماء افعال است. و پس از فنای صفاتی، تجلیات صفاتی و پس از فنای ذاتی، تجلیات به اسماء ذات برای او می‌شود. و اگر قلب او قدرت حفظ داشت، پس از محو، آنچه که از مشاهدات افعالیه خبر دهد اسماء افعال است، و آنچه که از مشاهدات صفاتی، اسماء صفات و و هکذا اسماء ذات.» (۱۲) حضرت امام در ادامه با استناد این بحث به آیه قرآن کریم در تحلیل دیگری از این مسأله گفته است: «می‌توان گفت که این تقسیم به اسماء ثلاثه در قرآن شریف نیز اشاره شده و آن آیات شریفه آخر سوره «حشر» است که فرمود: "هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهاده هو الرحمن الرحیم" الی آخر آیات. (۱۳) این آیات شریفه شاید اولی آن‌ها اشاره به اسماء ذاتیه، و دومی اشاره به اسماء صفاتی، و سومی اشاره به اسماء افعالیه باشد و تقدیم ذاتیه بر صفاتی، و آن بر افعالیه به حسب ترتیب حقایق وجودیه و تجلیات الهیه است، نه حسب ترتیب مشاهدات اصحاب مشاهده و تجلیات به قلوب ارباب قلوب.» (۱۴) آن گونه که پیداست، حضرت امام در تقسیم اسماء الهی به ذاتی و صفاتی و افعالی، نظر عرفانی خاصی ارائه کرده و مسیری را که بسیاری از بزرگان اهل معرفت همچون محیی الدین عربی، (۱۵) داود قیصری، (۱۶) ابن فناری، (۱۷) سید حیدر آملی (۱۸) و امثال آن‌ها در تبیین این بحث پیموده‌اند، نادیده گرفته و مبنای آنان را در این باره ناتمام دانسته است. با این حال، به نظر می‌رسد که دیدگاه حضرت امام با نظر سایر اهل معرفت کاملاً قابل جمع بوده و هر دو صحیح است؛ زیرا حضرت امام از لحاظ قوس صعود و از نگاه عرفان عملی تقسیم اسماء را به ذاتی، صفاتی و افعالی مطرح کرده و دیگران از قوس نزول و نگاه عرفان نظری به مسأله پرداخته‌اند. اما هر دو تحلیل می‌تواند درست باشد؛ چون با قطع نظر از تجلیات اسمائی حق بر قلب سالک و خبر دادن او از مشاهدات خویش، اسماء حق سبحانه قابل این تقسیم است. شاهد بر صحت این مدعا بیان دوم خود حضرت امام است که آیه مبارکه سوره «حشر» را ناظر به تقسیم اسماء الهی به ذاتی و صفاتی و افعالی در متن واقع دانسته است، بدون آن که سخنی از تجلی و شهود سالک مطرح باشد. ۴. اسماء مستأثره الهی یکی از مباحث ظریف درباره اسماء الهی، بحث «اسماء مستأثره» است. اصطلاح «اسم مستأثر» که از مفاهیم لطیف عرفانی در بحث اسماء الهی محسوب می‌شود، ریشه در روایات دارد. حضرت امام محمدباقر علیه السلام پس از بیان این مطلب، که اسماء الهی ۷۳ حرفند و نزد اهل بیت علیهم السلام ۷۲ حرف آن وجود دارد، می‌فرماید: «و حرف واحد عندالله تعالی استأثر به فی علم الغیب عنده.» (۱۹) همچنین امام هادی علیه السلام نیز پس از بیان تعداد اسم اعظم الهی می‌فرماید: «و حرف عندالله مستأثر به فی علم الغیب.» (۲۰) بیهقی از عبدالله بن مسعود در کتاب الاسماء و الصفات نقل نموده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ضمن دعایی فرمودند: «و اسألك بكل اسم هو لك... او استأثرت به فی علم الغیب عندك.» (۲۱) بحث اسماء مستأثره الهی، گذشته از آن که در آثار عرفانی همچون مفتاح غیب الجمع و الوجود (۲۲) و شرح آن، یعنی مصباح الانس، (۲۳) مورد بررسی قرار گرفته، در منظر عرفانی امام خمینی نیز مورد توجه خاص واقع شده و در چند جا درباره آن بحث گردیده است. از آن میان گفته است: «وجود یا به تجلی غیبی احدی، که همه اسماء و صفات در ساختن مقهور و مستهلکند، تجلی می‌کند و این تجلی به اسم مستأثر، که هفتاد و سومین حرف از حروف اسم اعظم است، واقع می‌شود و این مقام به شرط لائی وجود است. پس در این مقام، وجود اسم دارد، لکن آن اسم در علم غیب او مستأثر است.» (۲۴) پرسش و نکته مهم در بحث اسماء مستأثره آن است که آیا اسماء مستأثره مظهر دارد یا نه؟ حضرت امام از استادش، مرحوم شاه آبادی، نقل کرده است که فرمود: «اسم مستأثر همان ذات احدیت مطلقه است (اطلاق اسم اگرچه اشعار به تعیین دارد، لکن به نحو مسامحه بر

ذات احدیث مطلقه اطلاق می شود؛ زیرا ذات با حیثیت تعین منشأ ظهور است، بخلاف ذات مطلقه و بدون تعین، و از ظاهر کلام صدرالدین قونوی معلوم می شود که اسم مستأثر از اسماء ذاتیه ای است که در خارج مظهر ندارد.» (۲۵) اما حضرت امام گرچه در یک مورد اظهار داشته است که "چون اسم مستأثر در حقیقت جزو اسماء محسوب نمی شود، لذا ظهور و مظهر ندارد"، (۲۶) اما در چندین جای دیگر اصرار نموده است که اسماء مستأثره نیز مظهر دارند؛ از آن میان گفته است: «از نظر من، اسم مستأثر نیز آثاری در خارج دارد، مگر این که اثر او همانند خودش مستأثر است.» (۲۷) در مورد دیگر می گوید: «اسماء مستأثره دارای مظاهر مستأثره است؛ چون هیچ اسمی بدون مظهر نیست.» (۲۸) همچنین در مقدمه وصیت نامه الهی سیاسی خود نیز به مظهر داشتن اسماء مستأثره الهی اشاره کرده است. (۲۹) بعضی از بزرگان در تحلیل این دیدگاه حضرت امام (مظهر داشتن اسماء مستأثره) بر این نکته عنایت کرده اند که حیثیت اسمی ایجاب می کند که حتی اسماء مستأثره نیز مظهر داشته باشند؛ چون پیدایش اسم بر اساس اقتضای نیاز ممکنات است و اسماء الهی قبله مناجاتند. در ادامه، پس از بیان فرازی از سخنان امام خمینی می گوید: «پس چگونه ممکن است اسم گرچه مستأثر باشد، بدون مظهر و اثر باشد و قبله حاجات نباشد، مضافاً به این که در بعضی از دعوات مأثوره اسم مستأثره مورد تمسک جهت قضای حاجات واقع شده است؟» (۳۰) از مجموع آنچه گفته شد، این نکته به خوبی معلوم گردید که حضرت امام در بحث اسماء مستأثره نیز دارای دیدگاه خاص عرفانی بوده است. اما پرسش مهم و اساسی این جاست که اطلاع حاصل کردن از اسماء مستأثره چگونه امکان پذیر است تا درباره آن ها بحث شود که آیا مظهر و اثر دارند یا نه؟ چون حتی برابری نظر حضرت امام خمینی، که قایل به مظهر داشتن اسماء مستأثره است، مظهر او نیز همانند خود آن اسماء در علم غیب الهی مستأثر است. (۳۱) پس حکم بر مظهر داشتن و یا عدم آن چگونه میسور خواهد بود، بخصوص آن که در دعای شب عرفه آمده: «و باسمک المخزون فی خزائنک الّذی استأثرت به فی علم الغیب عندک لم یظهر علیه أحدٌ من خلقک لا ملک مقربٌ و لا نبی مرسلٌ و لا عبدٌ مصطفیٰ.» (۳۲) ۵. اسم تکوینی و اسم لفظی یکی از مباحث دیگر درباره اسماء الهی، تقسیم آن به اسم تکوینی و لفظی است. «اسم تکوینی» عبارت از حقیقت عینی و خارجی است که شأنی از شئون ذات واجب الوجودی است. و «اسم لفظی» عبارت از همان تلفظ به این اسماء است. برای تقریب به ذهن به آب مثال می زنیم همراه با صفت معین که اسم است؛ مانند این که امواج دریا تطورات، شئون و شکن های آب دریایند؛ هر موجی که برمی آید تشآن به شکن و حدی است، و این امواج استقلال وجودی ندارند. چه این که هیچ یکی از آن امواج، دریا نیستند اما از دریا هم جدا نیستند. هر یک از آن امواج اسم خاص است و اگر بخواهیم برای این امواج، که شئون دریا هستند الفاظی به اقتضای خواص آب در این مظاهر و به حسب غلبه، وصفی از اوصاف آن وضع شود، این الفاظ، اسماء آن اسم های شئونی هستند که اسماء اسماء خوانده می شوند. (۳۳) این بحث در منظر عرفانی حضرت امام نیز مورد توجه قرار گرفته است. از این رو، با اشاره به اسماء لفظی در چند مورد، (۳۴) به دلیل روشن بودن اسماء لفظی، به طرح اسماء تکوینی پرداخته و از آن میان گفته است: «و بالجمله»، اسم "عبارت است از: نفس تجلی فعلی که به آن، همه دار هستی تحقق یافته، و اطلاق اسم بر امور عینی در لسان خدا و رسول و اهل بیت عصمت علیهم السلام بسیار است؛ چنانچه "اسماء حسنی" را فرمودند ما هستیم.» (۳۵) و در جای دیگر فرموده: «این مقداری که همه موجودات عالم اسم خدا هستند و نشانه خدا هستند، این یک مقدار اجمالی است که همه عقول این را می توانند بفهمند و همه عالم را اسماء الله بدانند.» (۳۶) همچنین در جای دیگر، با تکیه بر جزئیات، از بسیاری از پدیده های عالم به «اسماء الله» نام برده و گفته است: «تمام عالم زنده است؛ همه هم اسم الله هستند. همه چیز اسم خداست؛ شما خودتان از اسماء الله هستید، زبانان هم از اسماء الله است، دستتان هم از اسماء الله است، حرکات قلبتان هم اسم الله است، حرکات نبضتان هم اسم الله است، این بادهایی که وزیده می شود، همه اسم الله اند.» (۳۷) نکته قابل ذکر در این بحث آن که اگر اهل معرفت، بخصوص حضرت امام، از همه عالم و آدم به اسماء الهی یاد نموده، بر اساس تعریفی است که آن ها از اسم الهی اراده کرده اند. بر این مبنا، عالم هستی با تمام پدیده های آن آیه، علامت و مظهر خدای سبحان است و هر کدام به

اندازه کمال وجودی خود خدا را نشان می‌دهد و دلیل بر وجود خالق، مدبّر و مصوّر عالم است. از این رو، اهل معرفت از عالم هستی به اسماء الهی یاد نموده‌اند. ۶. آیا اسم عین مسّمی است؟ یکی از مباحث دیگر درباره اسماء الهی، بحث اتحاد و یا عدم اتحاد اسم با مسّمی است. این بحث گذشته از عرفان اسلامی، در میان اهل کلام نیز مطرح بوده است. (۳۸) از این رو، به تفصیل درباره آن بحث کرده و همه معتقد به اتحاد اسم با مسّمی بوده‌اند. اما باید توجه داشت آنچه متکلمان اشعری درباره اتحاد اسم با مسّمی گفته‌اند و به تعبیر شیخ بهائی، (۳۹) کاغذهایی را سیاه نموده و مباحث بی‌فایده‌ای انجام داده‌اند، مربوط به اسم لفظی است که به یقین، غلط و بی‌اساس است؛ زیرا اسم لفظی هیچ‌گاه نمی‌تواند عین مسّمی باشد؛ چون به اصطلاح علمی، لفظ از مقوله کیف، و مسّمی از مقوله جوهر است و نمی‌تواند عین هم بشوند. بدین روی، در روایات، اتحاد اسم با مسّمی کاملاً مردود دانسته شده است. (۴۰) اما آنچه را اهل معرفت درباره اتحاد اسم با مسّمی گفته‌اند، غیر از توهم اهل کلام بوده و ناظر به حقیقتی دیگر است. از این رو، فیض کاشانی در این باره گفته است: «اسم به لحاظ هویت و وجود، عین مسّمی است و از نظر مفهوم، غیر مسّمی است.» (۴۱) عارف قیصری نیز می‌گوید: «همه حقایق اسمائی در حضرت احدیت عین ذات است، اما در حضرت واحدیت به یک اعتبار مصداق و وجود عین ذات، و به لحاظ دیگر مفهوم و حدود غیر ذات است.» (۴۲) این بحث در نگاه عرفانی امام خمینی نیز مورد توجه و دقت قرار گرفته و ایشان در این باره فرموده است: «اسم عین مسّمی، و صورت اسم یعنی اعیان، عین اسم و مسّمی، و ظل منبسط عین حقیقت الهی و مستهلک در آن است و هیچ‌گونه استقلالی ندارد.» (۴۳) و در جای دیگر نیز گفته است: «اسم در عین حال که عین مسّمی است، حجاب او نیز هست.» (۴۴) از این جا معلوم می‌شود که حضرت امام نیز با بزرگان از اهل معرفت در این مسأله هم عقیده است که اسم الهی عین مسّمی است، اما نکته مهم در این بحث آن است که باید مشخص شود اتحاد و عینیت اسم با مسّمی از دیدگاه اهل معرفت، بخصوص حضرت امام خمینی، به چه معناست؟ بعضی از عرفا پس از آن که اسم را عبارت از ذات با صفت متعیّن و تجلّی مشخص معنا کرده‌اند، گفته‌اند: «از این معلوم می‌گردد که مراد از عینیت اسم با مسّمی چیست.» (۴۵) هدف قیصری آن است که چون اسم الهی تجلّی و تعین ذات با صفت مشخص است، پس عین مسّمی محسوب می‌شود. از دقت در کلام حضرت امام به خوبی معلوم می‌شود که ایشان گذشته از مبنای عرفا، عینیت اسم را با مسّمی در فانی بودن اسم در مسّمی و مستهلک بودن اسم در مسّمی نیز جست‌وجو و طرح کرده و از این رو، گفته است: «اسم در مسّمای خود فانی است. ما خیال می‌کنیم که خودمان یک استقلال داریم، لکن این طور نیست. اگر آنی آن شعاع وجود، که موجودات را با آن شعاع اراده، و با آن تجلّی موجود فرمود، برداشته شود، تمام موجودات لاشیء‌اند." الله نور السموات والارض یعنی وجود سماوات و ارض، که عبارت از نور است، از خداست و آن قدر فانی در اوست که الله نور السموات، نه این که الله ینور السموات.» (۴۶) بنابراین، هدف اهل معرفت از «اتحاد اسم با مسّمی» آن است که حقایق عینی عالم و پدیده‌های هستی چون جلوه، مظهر و آیت مسّمی (ذات حق سبحانه) هستند، از باب اتحاد ظاهر و مظهر و فنا و استهلاک اسم در مسّمی، و تعین ذات در اسمی از اسماء خواهند بود. ۷. حقیقت عینی، لفظی و غیبی اسم اعظم یکی از مباحث اسماء الهی که مورد توجه همگان بوده و بزرگان اهل حکمت (۴۷) و معرفت (۴۸) به تفصیل درباره آن بحث کرده‌اند، «اسم اعظم الهی» است. این مسأله در منظر عرفانی حضرت امام نیز به طور دقیق و همه‌جانبه مورد بحث قرار گرفته و از جمله در شرح دعای سحر از جنبه‌های گوناگون به تبیین این بحث پرداخته و از آن میان، درباره حقیقت غیبی آن گفته است: «اسم اعظم را به حسب حقیقت غیبی، جز خداوند هیچ‌کسی از آن آگاهی ندارد.» (۴۹) بحث دیگر حضرت امام درباره اسم اعظم مربوط به مقام لفظی آن است که درباره آن می‌گوید: «حقیقت اسم اعظم به حسب لفظ و عبارت، پس آن را تنها اولیای اهل ریاضت و علمای راسخین در علم می‌دانند و از دیگران مخفی است و آنچه در کتاب‌های عرفا و مشایخ از حروف اسم اعظم و یا کلمات آن آمده، یا از روایات صحیحه گرفته شده و یا در اثر کشف و ریاضت، که به هنگام فراغ و انصرف از دنیا برای آنان حاصل شده است.» (۵۰) بحث ظریف عرفانی درباره «اسم اعظم» در کلام حضرت امام، مسأله حقیقت عینی اسم اعظم

است که درباره آن گفته است: «اسم اعظم به حسب حقیقت عینی عبارت از انسان کامل است که خلیفه خدا در همه عالم هستی است و او حقیقت محمّدی است که عین ثابت او در مقام الهیّه با اسم اعظم متحد است و سایر اعیان ثابتّه، بلکه اسماء الهی از تجلیات این حقیقت شمرده می شود؛ چون اعیان ثابتّه تعین های اسماء الهی است و عین ثابت حقیقت محمدی عین اسم الله اعظم است و سایر اسماء و صفات و اعیان از مظاهر و فروع آن است. پس همه پدیده های نظام آفرینش تجلی و ظهور حقیقت محمدی است.» (۵۱) این مسأله که حقیقت محمدی صورت عینی اسم اعظم است، از مباحث مهم عرفانی در بحث اسماء الهی است. از این رو، بعضی از بزرگان ضمن بحثی مبسوط، بدین نکته ظریف اشاره کرده اند که «اسم اعظم خاتم صلی الله علیه و آله نصیب کسی دیگر نمی شود. آری بدان قدر که به آن حضرت تقرب عینی جستی نه آینی به اسم اعظم حق نزدیک شدی؛ چون قرآن بیان دفتین صورت کتبیّه خاتم است؛ این اسم کتبی نیز اسم اعظم است.» (۵۲) ۸. معنای توقیفیت اسماء الهی یکی از مباحث اساسی در بحث اسماء الهی، بحث توقیفیت یا عدم توقیفیت آن است؛ یعنی میان صاحب نظران بحث است که آیا تنها اسمائی که در متون دینی برای خداوند بیان شده بر خدا اطلاق می شوند و یا هر اسمی را که شائبه نقص و عیب در آن نباشد، می توان بر خداوند اطلاق کرد؟ در این باره، دیدگاه های متعددی وجود دارند و بعضی از بزرگان (۵۳) رساله ای مفید و مستقل در این باره تنظیم نموده و نظرات بزرگان اهل اندیشه را به خوبی طرح و تحلیل کرده اند. در ارتباط با این مسأله، حضرت امام به نکته ای بسیار ظریف و عمیق اشاره نموده و گفته است: «بعد از بیان ضابطه، معلوم شد که اثبات صفتی برای ذات باری، عقل و بصیرت کامل و هوشیاری لازم داشته تا بتوان اوصافی را که با صرافه الوجود ثابت بوده، از اوصافی که در مرتبه تنزل با تخصیص به استعداد ثابت است، تشخیص داده و آن ها را تحقیق نمود. فلذا، در شرع مقدس فرمود: اسماء الله توقیفیه است. لیکن این توقیف نسبت به اشخاصی است که عقل آن ها در مراحل وجود سیر نکرده و به حد بصیرت و بینایی نرسیده اند تا مراتب وجود را دیده و بتوانند وصفی هم عنان با وجود را بیابند و بفهمند که کدام وصف و صفت نمی تواند از حد مخصوص و افق خاصی و تخصیص استعداد بیرون رود. با این حال، می توان "یا ثابت" را، که در خبر آمده، به حق اسناد داد و "واجب الوجود" را نیز با این که در قرآن نیست، بر او اطلاق نمود.» (۵۴) از مجموع سخنان حضرت امام در قبل و بعد از کلام یادشده به دست می آید، مراد ایشان این است که: اولاً، اوصافی را می توان بر خداوند اطلاق کرد که اوصاف صریح الوجود باشند؛ یعنی همطراز با وجود و مساوق با آن حرکت کنند؛ هر اندازه وجود کامل تر باشد، آن اوصاف هم کامل تر گردند؛ مانند علم، قدرت و حیات. این گونه اوصاف لایق جناب حق سبحانه هستند و می توان آن ها را بر خدا اطلاق کرد، گرچه در متون دینی نیامده باشند. و اوصافی که صریح الوجود نیستند و هم آغوش وجود نمی باشند، گرچه در متون دینی آمده باشند، باز هم باید به طور مجاز بر خدا اطلاق نمود؛ مانند «یدالله» چون «ید» لازمه جسم است. ثانیاً، براساس مبنای یادشده، توقیفیت اسماء مربوط به کسانی است که سیر عقلی و عرفانی نکرده اند. اما کسانی که در هستی شناسی کامل اند، می توانند اوصاف و اسمائی را که هیچ گونه شائبه نقصی در آن ها وجود ندارد، همانند تعبیر واجب الوجود، نورالانوار، حقیقه الحقایق و مانند آن، به خداوند اطلاق کنند. ... پی نوشت ها ۱ امام خمینی، شرح دعای سحر، ترجمه سیداحمد فهری، قم، دارالکتاب. ۲ همو، تعلیقه علی فصوص الحکم، مؤسسه پاسدار اسلام، ۱۴۱۰، ص ۱۵۲. ۳ همو، تفسیر سوره حمد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸، ص ۹۷. ۴ عبدالرزاق قاسائی، اصطلاحات الصوفیه، قم، بیدار، ۱۳۷۰، ص ۲۸. ۵ محسن فیض کاشانی، علم الیقین، قم، بیدار، ۱۳۵۸، ج ۱، باب ۶، فصل ۱، ص ۹۷. ۶ ملاهادی سبزواری، شرح الاسماء، چاپ سنگی، قم، انتشارات مکتبه بصیرتی، بند ۵۶ (یا من له الاسماء الحسنی)، ص ۲۱۴. ۸ صدرالمآلهین، شرح اصول کافی، تهران، انتشارات مکتبه المحمودی، ۱۳۹۱ ق، کتاب «توحید»، ص ۲۸۲. ۹ داود قیصری، مقدمه شرح فصوص الحکم، چاپ سنگی، قم، بیدار، فصل ۲، ص ۱۴. ۱۰ امام خمینی، تعلیقه علی فصوص الحکم. ۱۱ محیی الدین ابن عربی، انشاء الدوایر، چاپ لیدن المحروسه، ص ۲۸. ۱۲ امام خمینی، تفسیر سوره حمد، ص ۳۸. ۱۳ حشر: ۲۲. ۱۴ امام خمینی، تفسیر سوره حمد، ص ۳۸. ۱۵ محیی الدین ابن عربی، پیشین، ص ۲۸.

۱۶ داود قیصری، پیشین، فصل ۲، ص ۱۴. ۱۷ محمد بن حمزه بن فناری، مصباح الانس، تعلیقه حسن حسن زاده آملی، چاپ رحلی، فجر، ۱۳۶۳، مقام ۳، فصل ۲، تمهید جملی، ص ۱۱۱. ۱۸ سید حیدر آملی، جامع الاسرار و منبع الانوار، چ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸، اصل ۱، قاعده ۴، ص ۱۳۳. ۱۹ محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، بنیاد رسالت، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۳۳۴، باب «ما اعطی الائمه من اسم الاعظم»، حدیث ۱. ۲۰ همان، حدیث ۳. ۲۱ ابی بکر احمد حافظ بیهقی، الاسماء و الصفات، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ص ۷۶ و ۲۳. ۲۲ محمد بن حمزه ابن فناری، پیشین، ص ۱۴. ۲۴ امام خمینی، تعلیقه علی فصوص الحکم، ص ۱۴. ۲۵، ۲۶ و ۲۷ امام خمینی، تعلیقه مصباح الانس، چ دوم، پاسدار اسلام، ۱۴۱۰، ص ۲۱۸ / ص ۲۵۹ / ص ۲۱۸. ۲۸ امام خمینی، تعلیقه علی فصوص الحکم، ص ۲۶. ۲۹ امام خمینی، وصیت نامه الهی سیاسی، وزارت ارشاد اسلامی، ص ۱. ۳۰ محمد محمدی گیلانی، رساله اسم مستأثره در وصیت امام و زعیم اکبر، چ سوم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۲، فصل ۶، ص ۵۱. ۳۱ امام خمینی، تعلیقه علی فصوص الحکم، ص ۲۷. ۳۲ شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، دعای «شب عرفه». ۳۳ حسن حسن زاده آملی، انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، قم، قیام، ۱۳۷۳، باب ۲، ص ۱۰۹. ۳۴ امام خمینی، شرح دعای سحر، ص ۲۰۱ / همو، تفسیر سوره حمد، ص ۱۲۰. ۳۵ و ۳۶ امام خمینی، تفسیر سوره حمد، ص ۱۷ / ص ۱۰۰ / ص ۱۰۲. ۳۸ سعیدالدین مسعود تفتازانی، شرح المقاصد، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۴۰۹، ح ۴۵، فصل ۷، ص ۳۳۷. ۳۹ محمد بن حسین شیخ بهائی، کشکول، قم، انتشارات شرکت طبع و نشر، دفتر ۵، ص ۴۵۹. ۴۰ محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۱، باب «المعبود»، حدیث ۲، کتاب «توحید». ۴۱ محسن فیض کاشانی، پیشین، ج ۱، باب ۶، فصل ۱، ص ۹۷. ۴۲ داود قیصری، پیشین، باب «آدمی»، ص ۶۲. ۴۳ امام خمینی، شرح دعای سحر، ص ۲۶۳. ۴۴ امام خمینی، تفسیر سوره حمد، ص ۷۹. ۴۵ داود قیصری، پیشین، فص ۲، ص ۱۳. ۴۶ امام خمینی، تفسیر سوره حمد، ص ۱۰۳. ۴۷ سید محمد حسین طباطبائی، المیزان، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰، ج ۸، ص ۳۵۴. ۴۸ عبدالرزاق قاسانی، پیشین، ص ۲۹. ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ امام خمینی، شرح دعای سحر، ص ۱۸۸ / ص ۲۰۱ / ص ۱۹۰. ۵۲ حسن حسن زاده، انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، باب ۲، ص ۱۳۸. ۵۳ حسن حسن زاده آملی، کلمه العلیا در توقیف اسماء، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱. ۵۴ امام خمینی، تقریر فلسفه شرح منظومه، مؤسسه نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۳۴. منابع مقاله: مجله معرفت، شماره ۶۷، صادقی ارزگانی، محمد امین؛

امام و جهان نگرى اسمایى

امام و جهان نگرى اسمایى مقدمه می توان محوریت مسئله اسمای الهی را به عنوان وجه فارق عرفان اسلامی با دیگر نظام های عرفانی شرق و غرب مطرح نمود. هر چند ممکن است کمالات و صفات الهی، متعلق شهود دیگر عارفان - از نحلها و آیین ها - نیز واقع شود، اما اصطلاح «اسمای حسنی» در عرفان اسلامی، چیزی بیش از تعبیری از تجارب باطنی عارفان است چرا که این اسماء، در واقع نمایانگر وجه ارتباط خدا با عالم و آدم از طرفی، و واسطه معرفت شناختی خدا و انسان از سوی، و وجه خدا گونگی انسان و خلافت الهی او از جانب دیگر است. اگر تمام عالم، فروغ جمال حق و بازتاب اسماء و صفات او است، و اگر سالک جز با واسطه تجلیات اسمایی و اشراقات کمالی حق، راه به منزل مقصود ندارد، و اگر خلافت و مسجودیت آدم به جهت ظرفیت و احاطه او به کل اسمای الهی است، همه این موارد بر نقش محوری اسماء و صفات حق در دو قوس نزول و صعود تاکید دارند. اگر عارف را صاحب دید الهی بدانیم، حصول این دید و بینش، از بالا نسبت به عالم مساوق و با رؤیت اسماء در عالم خواهد بود. از این رو عالم، تجلی گاه اسمای الهی و تاریخ، نمایانگر خط سیر و نحوه تحقق دولت اسمای گوناگون است. بر این اساس، نه تنها هر انسانی مظهر اسم یا اسمایی است، بلکه هر جامعه و هر برهه تاریخی، محل ظهور دولتی از دول اسمایی حق است. در این بین، انسان هایی یافت می شوند که بر اساس تفاضل اسمایی و کسب مظهریت اسمی خاص، واسطه انتقال دولت اسمایی

حاکم بر نفوس و جامعه خویش می شوند. و امام خمینی (ره) که خود، مظهر دو اسم «عزیز» و «حکیم» بود، از نادر مواردی بود که ضمن جمع دو نحو ولایت تکوینی و تشریحی، توانست دولت اسماء «مضل» و «قهار» حاکم بر دوران خویش را منقلب به دولت اسماء «رحمان» و «هادی» نماید و عزت الهی را در ملت خویش جلوه گر سازد، و این جز با حصول دید الهی و کسب قوت ربانی از ناحیه اسماء، برای او میسر نبود. آنچه در این مقال خواهد آمد، توضیحی است درباره جهان‌نگری «خدا محور و اسم مدار» امام (ره) و مشتمل بر توضیح ارکان و لوازم و نوآوری‌هایی که در جهان بینی ایشان، از ناحیه اسم شناسی عرفانی، مطرح است. اسمای الهی در عرفان نظری، مقام ذات غیر قابل شناخت و فراتر از اندیشه و شهود است و نسبتی با ماسوی ندارد، نه نسبت وجودی، و نه نسبت شهودی. به تعبیر عارف حکیم حضرت امام خمینی (ره): آن حقیقت غیبی را نه نظر لطفی به ماسوی - از عالم غیب و شهادت - است و نه نظر قهری... و در هیچ آینه و صورتی تجلی نکند، غیبی است که از ظهور مصون و محفوظ است و اساسا باطن و ظاهر که از اسمای ربوبی اند، از این ساحت متاخرند. از این مقام حتی تعبیری - جز از سنخ تعابیر سلبی - نتوان کرد (۱) و حتی اطلاق «وجود» برای ذات او نیز برای تفهیم است. (۲) بر این اساس، آنچه عارفان به شناخت آن نایل می شوند، تعینات ذات مطلق است که در وهله نخست در مرتبه (حضرت) واحدیت و در قالب اسمای الهی جلوه گر است. اسمای الهی در قوس نزول، مایه تجلیاتی است که به ظهور مظاهر و پدیده‌ها می انجامد و در قوس صعود نیز منشا اشراقات و تجلیاتی است که بر قلب عارف جلوه گر می شود و او را با حق آشنا می سازد. بدین لحاظ، اسمای الهی در عرفان، هم از جهت وجودشناسی، خداشناسی و جهان شناسی، و هم از جهت شناخت شناسی و سلوک، اهمیت اساسی دارد. می توان گفت که محور عرفان نظری بر علم الاسماء و نظریه اسماء استوار است. نقش دوگانه اسماء در ناحیه وجود، آشکارسازی مظاهر در قوس نزول است، و اکمال مظاهر در جهت رجوع به اصل در قوس صعود، و در ناحیه شناخت، امکان ارتباط انسان با خداوند، از طریق علم حضوری و تجلیات اسمایی است. اسمای الهی از جنبه وجود شناختی «اسم» در اصطلاح عرفان به ذات متعین حق اطلاق می شود. در نزد عارفان نیز - نظیر متکلمان - اسم حق در صورتی معنا و تحقق می یابد که ذات حق، متصف به صفتی از صفات گردد. عرفا از صفات با تعبیری از جمله: احکام ذات حق، نسب، جهات، اضافات، معانی، اعتبارات، تعینات و تجلیات ذات، یاد می کنند. به تعبیر قیصری، ذات حق با اتصاف به صفتی از صفاتش و به اعتبار تجلی ای از تجلیاتش و یا نسبتی از نسب مربوط به او، «اسم» نامیده می شود و «اسما» ی ملفوظ (لفظ اسماء) در واقع، اسمای اسمای حق (۳) است یعنی علامتی وضعی و قرار دادی از علامت های تکوینی ذات و به تعبیر امام (ره): «اسم» عبارت است از ذات، همراه با صفتی خاص از صفاتش یا تجلی ای از تجلیاتش چنان که «رحمان»، ذات متجلی به رحمت واسع و منتشر است. (۴) البته ایشان در موضعی به نقد این دیدگاه مرسوم پرداخته اند و بدین بیان که: و ما یقال: ان الاسم هو الذات مع تجل من تجلیاته، فلیس عندی بمقبول ان ارادوا بها الذات من حیث هی... آنچه گفته می شود که اسم، همان ذات همراه با تجلی ای از تجلیاتش است، اگر مقصودشان ذات «من حیث هی» است، نزد من پذیرفته نیست. (۵) و وجه این عدم پذیرش را در تعلیقه ای دیگر چنین توضیح داده اند: ان الذات من حیث هی، لا تعین لها اصلا فان التعین من آثار التجلیات الاسمائیة... اساسا ذات از آن حیث که ذات است، به هیچ گونه تعینی متعین نمی شود و تعین در مرتبه متاخر از ذات، یعنی از آثار تجلیات اسمایی است. (۶) و معنای غنای ذات از اسماء نیز - که به نظر امام (ره) عبارت امیر المؤمنین (ع): «کمال الاخلاص له، نفی الصفات عنه، تعبیری است از آن، همین است. حاصل آن که ذات ناشناختنی حق (وجود مطلق و لا بشرط) هرگاه از حیث یکی از تعینات کمالی یا از حیث نحوه ارتباط با افعال و عالم خلق لحاظ گردد، موصوف به اسماء می شود و بر اساس این تعین، ظهور می یابد و شناخته می گردد. بر این اساس، در نگرش عرفانی، اسماء در رتبه متاخر از ذات واقعند و به تعبیر ابن عربی، ذات حق همان طور که از عالم و مظاهر خویش بی نیاز است، (۷) از اسمای خود نیز بی نیاز است، چرا که اسماء، ارتباطات حق با عالم است و این ارتباط، برای مخلوقات و به خاطر آنها است، لذا آنچه به اسماء نیازمند است، حق نیست، بلکه عالم است. مقام ذات

(وجود لا بشرط) و نیز تعیین احدی ذات، یعنی مرتبه احدیت (وجود بشرط لا) که هیچ یک از اسماء و صفات در آن ظهور ندارند، مقدم هستند بر تعینات اسمایی که در مرحله واحدیت و به واسطه تجلی نخستین یا فیض اقدس (آشکاری ذات برای ذات) حاصل می شوند. امام (ره) از این فیض به «حجاب نوری» تعبیر می کنند که بین ذات و اسماء - حتی اسم «الله» و مقام الوهیت - واقع است (۸) و از این جهت حتی اسماء را محرم سر ذات نمی دانند. از این جا است که بحثی نوظهور و اصطلاحی ابداعی را تحت عنوان «خلافت در ساحت ذات الهی و خلافت اسمایی» مطرح کرده اند که از این طریق، مسئله خلافت را نه فقط در سطح مظاهر، بلکه در ساحت الهی و ظهور اسمایی پیش برده اند. سخن ایشان چنین است که: به جهت عدم تعین ذات «فی حد نفسه»، واسطه ای برای ظهور اسماء و کشف اسرار در ساحت الهی لازم است و چاره ای جز آن نبود و نیست که برای ظهور و بروز اسماء و کشف اسرار گنج های آنها، خلیفه ای الهی معین شود که در آشکار سازی اسماء، جانشین او باشد و نور آن حقیقت غیبی را در این آینه ها بتاباند، و بدین وسیله درهای برکات گشوده گردد و صبح ازل بدمد و آغاز به انجام پیوندد. (۹) ایشان این خلیفه غیبی الهی (واجد نخستین خلافت الهی) را فیض اقدس دانسته اند که وجهی به هویت غیبی دارد و از این روی، هرگز ظهوری ندارد و یک رو (یا وجه) نیز به عالم اسماء و صفات دارد که از این وجه، در عالم تجلی می کند. حضرت احدیت جمع، با این وجه در آینه اسماء و صفات (الوهیت و واحدیت) ظهور می کند. (۱۰) نخستین چیزی که از این خلیفه کبری کسب فیض نموده، اسم اعظم، یعنی اسم «الله» است که بر حسب مقام و تعینش، مستجمع همه اسماء و صفات است و در همه مظاهر و آیات ظهور دارد. (۱۱) بدین ترتیب، امام (ره) اصل و ریشه خلافت های مطرح در عالم مظاهر و ممکنات را در عالم ربوبی و خلافت فیض اقدس در ظهور اسمای الهی دانسته اند. این خلافت غیبی که به تعبیری «کلید کلیدهای غیب و شهود» است، همان مقام عندیتی است که مفاتیح خزاین غیبی است و کسی جز او از آنها آگاه نیست، همچنین «حجاب اعظم» است که هر کوچک و بزرگی در نزد او معدوم و هر غنی و فقیری در پیشگاهش مستهلک است، و نیز همان «فضای نامتناهی» است که فوق عرش است و آن جا نه پر است و نه خالی. (۱۲) از دیگر اسمای این مقام، می توان مشیت مطلقه، وجود منبسط، نفس رحمانی، برزخیت کبری، حجاب اقرب، مقام «او ادنی»، مقام محمدیه و علویه، و بالاخره حضرت «عماء» را نام برد. (۱۳) تعبیر «عماء» در حدیث پیامبر (ص) در پاسخ به این سؤال است که پروردگار ما قبل از خلق، کجا بود؛ حضرت فرمودند: «فی عماء، لا فوقه هواء، و لا تحته هواء» در این باره شروح و تفاسیر متعددی نگاشته شده و مقصود از «عماء» را گاه حضرت احدیت دانسته اند، و گاه مقام واحدیت، و گاه فیض مقدس، (۱۴) و گاه غیر اینها. امام (ره) عماء را تعبیری از فیض اقدس می دانسته و در این باره چنین آورده است: امکان دارد که حقیقت «عماء» همان حضرت فیض اقدس و خلیفه کبری باشد زیرا همان است حقیقتی که با مقام غیبی که دارد، کسی را به شناخت آن راه نیست (وجه شباهت در ابهام و عدم شفافیت عماء). به علاوه، وساطت بین حضرت احدیت غیب از طرفی و حضرت واحدیت از سویی دیگر نیز با همین فیض است (وجه شباهت، واسطه بودن ابر در رساندن فیض و نزول به غیر). (۱۵) در واحدیت، همه اسما، مندرج و با وجود بسیط متحدند و هیچ کثرتی در این مقام حاصل نشده و هنوز مظهري به ظهور نرسیده است. این مقام را - که ابن عربی «الوهیت» می نامد - منشا پیدایش و ظهور کثرات عینی و مظاهر خارجی دانسته اند. به تعبیر خود وی: المتوجه علی ایجاد ما سوی الله تعالی هو الالوهة باحکامها و نسبها و اضافاتها، و هی التي استدعت الآثار (۱۶) آنچه به ایجاد ما سوی متوجه است، مقام الوهیت است با تمام احکام و اضافه هایش؛ چرا که همین مرتبه است که استدعا و اقتضای بروز آثار می نماید. عرفا مقام نخست یا احدیت را منشا یا مرتب با شیئی از مظاهر و تجلیات و تعینات نمی دانند. ابن عربی در این باب معتقد است که مرتبه اسماء هم مرتبه ظهور نسبت ها و ارتباطها است و نسبت ها در مرحله احدیت تحقق ندارند. (۱۷) او می گوید: التجلی فی الاحدیة لا یصح؛ لان التجلی یطلب الاثنین، و لابد من التجلی؛ فلابد من الاثنین. (۱۸) تجلی در احدیت صحیح نیست؛ چرا که تجلی اقتضای دو طرف را دارد و آن جا که تجلی است، حتما باید طرفین حاضر باشند. در این باب امام (ره) هشدار می دهد که: از بیانات عرفا نباید چنان پنداشت

که در حضرت اسماء و اعیان، تکثری واقعی یا تحول و تغییر یا تمایزی یا وجود چیزی یا حقیقتی منحاز و مستقل از حق متعال، تحقق دارد؛ بلکه ذات او بسیط محض و فوق بساطت و تمام و فوق التمام است و از هرگونه کثرت خارجی و عقلی و وهمی مبرا است. ایشان این نکته را مؤید از جانب عقل، ذوق، شهود و نیز آیات قرآنی می‌دانند. (۱۹) در موضعی دیگر، حتی اعتبارات گوناگون وجود در زبان عرفا - مانند وجود بشرط لا، بشرط شیء یا لا- بشرط - را متفاوت با اعتبارات فلسفی و عقلی از اصطلاحات مزبور می‌داند و می‌افزاید: اصطلاحات اهل الله جز نتیجه مشاهدات ایشان و تجلیات الهی بر قلب‌های ایشان نیست. به تعبیر دیگر، این اصطلاحات، نقشه تجلیات حق بر اسمای اعیان ثابته و موجودات است، یا تجلیات او بر قلب‌های اهل الله و صاحبان دل. سپس از باب نمونه، مقام بشرط لا را حاصل تجلی غیبی احدی به وساطت اسم مستتر، و مقام بشرط شیء (واحدیت) را تجلی حق با احدیت جمع (همه اسماء و صفات) دانسته‌اند. (۲۰) عینیت یا زیادت اسماء و صفات از دید عارفان، اسمای الهی نه معانی زاید بر ذاتند، و نه احوال، و نه آن که ذات، نیابت از صفات را داشته باشد؛ بلکه در همه مراتب - چه واحدیت و چه پس از آن - توحید صفاتی حکم فرما است؛ یعنی وحدت و عینیت ذات با صفات و عینیت صفات با یکدیگر. توضیح آن که ابن عربی و تابعان او، صفات را از جهت عین ذات دانسته‌اند و از جهتی غیر آن. صفات او معانی و اعتبارات و نسب و اضافات است؛ پس به این جهت عین ذات است؛ چرا که جز ذات، موجودی نیست؛ و از آن جهت غیر ذات است که مفهومشان با ذات مختلف است. یعنی صفات مفهوماً با یکدیگر و با ذات مختلف می‌باشند؛ اما مصداقاً و به حسب حقیقت و هستی، عین ذاتند. ابن عربی در رساله کشف المعنی می‌گوید: کلام او علم او است، و علم او عین ذاتش؛ لهذا هم او است که به لحاظ ذات، به اسماء نامیده می‌شود. (۲۱) و در جایی دیگر در فتوحات می‌گوید: علم و حیات و قدرت و دیگر صفات حق، نسب و اضافات است، نه اعیانی زاید بر ذات؛ چرا که اگر صفات، اعیانی زاید بر ذات باشند، لازم می‌آید که ذات، ناقص باشد و چیزی که با امری زاید، کمال می‌یابد، به ذات خود ناقص است. (۲۲) قیصری در مقدمه خویش بر شرح فصوص، جنبه وجودشناختی مبحث عینیت صفات با ذات را چنین تقریر می‌کند: این بحث در دو مرتبه قابل طرح است؛ یک مرتبه از آن در مرحله واحدیت می‌باشد که در آن، دو وحدت مطرح است: ۱. عینیت صفات با ذات، ۲. عینیت صفات با یکدیگر. وی پس از آن که تکثر اسماء را به سبب تکثر صفات، و کثرت صفات را به اعتبار مراتب غیبی صفات (مفاتیح غیب) می‌داند، می‌افزاید: صفات و مفاتیح غیبی، در غیب وجود حق به نحو معانی معقول می‌باشند، نه موجودات عینی و اساساً تحت عنوان موجود وارد نمی‌شوند. (۲۳) البته او در مرحله قبل نیز بر اتحاد صفت با ذات صحنه می‌گذارد. استدلال ابن عربی بر نفی «صفات زاید بر ذات» چنین است: از آن جا که حق متعال به واسطه صفات است که «الله» می‌باشد (اشاره به مقام الوهیت) حال اگر صفات، زاید بر ذات باشند، لازم می‌آید که الوهیت، معلول صفات باشد؛ در این صورت اگر صفات عین «الله» باشند، لازم می‌آید که شیء، علت خود باشد؛ و اگر غیر او باشد لازم می‌آید که «الله» معلول علتی باشد که عین او نیست؛ و این محال است؛ چرا که علت در رتبه، بر معلول مقدم است. (۲۴) اتحاد اسم و مسمی یا تغایر آن دو از آن جا که اسماء، ساختاری دوگانه دارند، می‌توان اسم را هم عین ذات مسمی دانست و هم غیر آن. به تعبیر ابن عربی، اسمای الهی با مسمی واحدند؛ زیرا همه اسماء به لحاظ اشاره به حق، چیزی غیر مسمای ذات نیستند؛ پس ذاتند از منظر روابط متفاوتی که تجلی محصول آن است (حقائق النسب). از جانب دیگر، اسماء اگر به طور مستقل و جدای از ذات مدلولشان لحاظ شوند، با مسمی متفاوتند. (۲۵) تحلیل امام (ره) نیز در این باب، تحلیلی وجودشناختی و با توجه به دو وجه اسمای الهی است که وجهی نفسی و تعیینی دارند که ظهور احکام کثرت و غیریت از این رو است و آن را در حضرت علمی لوازمی است، و در عالم امر و خلق تاثیراتی... و رویی نیز به سوی حضرت غیب دارند؛ نه غیب خاص، بلکه غیبی که در او نشانه ظهور است و مقام فیض اقدس می‌باشد که در ذات احدیت فانی است. از این رو است که غیر، متکثر الهویه و همه در ظل این مقام، مستهلک و راجع به امر واحدند. امام (ره) درباره وجه نخست، عینیت اسماء و صفات را چنین تفسیر می‌کنند: وجود حقیقی در مقام احدیت جمعی که

دارد، همه کثرات در آن هویت وحدانی، گرد هم جمع می‌شوند؛ که از هر شایبه کثرت منزّه است و گوناگونی‌ها به صلح و سازگاری می‌رسد. (۲۶) در جایی دیگر، در مقام جمع بین آیات و احادیث مثبت صفات، و احادیث نافی صفات، می‌نویسند: نفی صفات، مربوط به مقام ذات و غیب احدی است؛ و اثبات صفات، مربوط به مقام واحدیت حق. و این که ائمه اطهار (ع) فرموده اند: «ذات مقدس حضرت حق از همه جهات واحد است و هیچ صفتی در او نیست» مقصود آن است که از آن هویت غیبی احدی که همه اسماء و صفات در نزد او مقهورند، نفی صفت شود. و (از جانب دیگر) اگر در قرآن کریم و نیز احادیث ائمه معصومان (ع) می‌بینی صفاتی برای ذات آمده، باید متوجه باشی که آن صفات بر حسب ظهور به فیض اقدس و در حضرت احدیت و مقام جمع الهی مطرح است. (۲۷) از این رو است که امام (ره) در مواضع متعدد، قاضی سعید قمی را که تنها شق اخیر را اخذ کرده و صفات حق را به امور عدمی راجع دانسته و با اصرار بر الهیات سلبی، معنای علم را عدم جهل و قدرت را عدم عجز و... می‌داند و انتساب هرگونه صفت به خداوند را منافی حقیقت حق تعالی دانسته است، حضرت امام در کلام مزبور، تعجب خود را از عارف قمی چنین ابراز می‌دارند: چگونه قاضی سعید از عینیت ذات و صفات در مرتبه واحدیت و مقام اسماء و صفات غفلت نموده و حکم مقام‌ها و مراتب (احدیت و واحدیت) را با یکدیگر خلط نموده؟! ایشان سپس منشا توهّم مزبور را در عدم توانایی قمی در جمع بین اخبار، در باب صفات دانسته اند و غیر از استدلال‌های نقلی، استدلال عقلی ایشان را که در جلد سوم شرح توحید صدوق بر مطلب مزبور ذکر شده، چنین نقل می‌کنند: صفت عبارت است از چیزی که شیء همراه با آن به گونه‌ای باشد؛ و بدون آن، آن حالت را نداشته باشد. و هر چیزی که چیز دیگر همراه با او حالتی داشته باشد، لزوماً غیر از آن چیز دیگر خواهد بود. حال اگر مبدا اجل، صفت می‌داشت، این صفت نیز ناچار، امر ثبوتی است؛ پس این صفت، خود معلول خداوند است؛ و چگونه مخلوق خداوند، خود وصف او باشد؟! او در نهایت، نتیجه می‌گیرد که صفات ذاتی به سلب نقیضشان اشارت دارند. (۲۸) امام (ره) در نقد استدلال مزبور، مقدمه نخست را مورد اشکال قرار داده، می‌افزایند: صفات، لزوماً از قبیل حالات و عوارض زاید بر ذات نیستند؛ بلکه می‌توان در مقام حق تعالی آنها را تجلی ذات به فیض اقدس در حضرت واحدیت دانست که به ظهور کمالات در لباس اسماء و صفات می‌انجامد. اما حقیقت باطن اسماء و صفات، همان حقیقت مطلق غیبی است. در نتیجه، در مقام مصداق، عین ذات است، نه غیر آن. و به صرف این که صفت در مخلوقات مادی، اموری زاید بر ذات است، نمی‌توان مطلق صفات را واجد چنان ویژگی‌ای دانست. (۲۹) در اربعین حدیث نیز در این باب آورده اند: تحقیق... آن است که اوصاف حقیقیه و اضافیه مطلقاً به حسب مفاهیم، مختلف و هیچ یک عین ذات مقدسه نیستند و به حسب حقیقت، تمام عین ذات مقدس است؛ منتها از برای اوصاف دو مرتبه است: یکی مرتبه ذات و اوصاف ذاتیه است که توان از آن انتزاع علم کرد و عالمیت و قدرت و قادریت؛ و یکی مقام اوصاف فعلیه است که از آن نیز انتزاع مفهوم علم و عالمیت و قدرت و قادریت توان کرد. و اما اوصاف سلبیه - از قبیل قدوسیت و سبوحیت - و اسمای تنزیهیه آنها از لوازم ذات مقدس، و ذات مقدس مصداق بالعرض است نسبت به آنها... زیرا که اصل حقیقت او است و از لوازم آن، سلب نقایص است و کمال، مصداق عرضی سلب نقص است. و اهل معرفت و اصحاب قلوب مقام تجلی به فیض اقدس را مبدا اسمای ذاتیه دانند؛ و مقام تجلی به فیض مقدس را مبدا اوصاف فعلیه شمرند؛ و تجلی به فیض مقدس را غیر نمی‌دانند؛ چنان که عین نیز نمی‌دانند. (۳۰) ابن عربی در مواضع متعددی از آثارش، با استناد به قاعده «العین واحده، و الحکم مختلف» که بر امکان وحدت ذات موصوف و ظهور احکام متکثر و مختلف از او به عنوان اوصاف دلالت دارد، حق متعال و اسماء او را از بارزترین مصادیق این قاعده می‌داند و در فتوحات به این مطلب چنین اشاره می‌کند: فالله و الرب و الرحمان و الملک حقائق کلها فی الذات تشرک فالعین واحده و الحکم مختلف لذا بدا الجسم و الروح و الفلک (۳۱) وی در جایی می‌گوید: عقیده من این است که گرچه اسماء، متعدد می‌نماید؛ اما مسمی واحد است. ولی در مفهوم واحد نیست؛ و گرچه تعدد اسمای الهی عبث خواهد بود. بنابراین معقولیت اسماء، فرع بر اعتبار نسب است؛ و در نتیجه، مفاهیم اسمای عین هم نیستند. (۳۲)

وی در «فص اسماعیلی» فصوص چنین آورده است: اعلم: ان مسمى «الله» احدى بالذات كل بالمعنى مسمای الهی از حیث ذات، احدى و بسیط و غیر متکثر است؛ اما از حیث الوهیت (مقام واحدیت) دارای نسبت های کثیر نامتناهی است؛ چنانکه واحد (یک) نسبت به اعداد و نصف یا ثلث یا ... بودن، نسبت های نامحدودی پیدا می کند. پس هم واحد است، و هم کل. (۳۳) وی در یک جمع بندی نسبت به اقوال مختلف در باب عینیت یا غیریت اسم با مسمی، می گوید: آنها که به غیریت اسم و مسمی قایل شده اند، در واقع نظر به الفاظ و مفاهیم اسماء (اسماء اسماء) کرده اند؛ و آنان که به عینیت اسم و مسمی گرویده اند، به اسمای قدیم که عین وحدانیت من جمیع الوجوه است، نظر داشته اند. (۳۴) ابن عربی نه تنها ذات را مسمی به جمیع اسماء و از حیث وجود، عین آنها می داند، بلکه هر اسمی را نیز موسوم به جمیع اسماء و مصداقا عین دیگر اسماء می داند؛ یعنی هر اسمی نیز (مانند ذات) از وجهی، عین و از وجهی، غیر دیگر اسماء است و جامع جمیع حقایق دیگر اسماء می باشد. (۳۵) از این لحاظ، قاعده کلی که ابن قسی - از عارفان - بیان داشته: «کل اسم الهی یتسمی بجمیع الاسماء» معنا می یابد؛ یعنی هر اسم الهی از حیث دلالتش بر ذات و عینیتش با آن، به همه اسماء دیگر موسوم و متصف است و آنها را دارا است؛ چرا که هر اسم، از حیث ذات همان مسمی است و تنها از حیث معنایی که به خصوص، برای آن در نظر گرفته شده، جدای از آن نیست. (۳۶) امام (ره) نیز دلیل این را که همه اسمای الهی مشتمل بر همه حقایق و کمالات اسمایی اند - و از این رو به تعبیری، همه اسماء اسم اعظم می باشند (۳۷) - این می داند که همه اسماء با ذات مقدس حق متحدند و از این رو همه با یکدیگر اتحاد دارند؛ و این از لوازم عینیت صفات با ذات است. (۳۸) به این اعتبار، در باطن هر اسم جلالی، اسم جمالی پنهان است و بالعکس. اسمای حسنی و مسئله وجود نحوه طرح مسئله اسماء در عرفان نظری بدین صورت است که عرفا پس از آنکه وجوب را برای حقیقت وجود اثبات کردند (وحدت شخصی وجود)، همه صفات کمالیه را در مورد وجود اثبات می کنند؛ چرا که فقدان هر یک از کمالات، مستلزم نقص است که با وجوب وجود منافات دارد. نحوه استنتاج اسمای حسنی و کمالات الهی برای حقیقت وجود، چنان است که وجود، همواره با وجدان (دارا بودن) کمال توأم است، نه فقدان وحد و عدم. بنابراین حقیقت وجود غیر متناهی است و ثانی بردار نیست؛ پس واحد است به وحدت حقه (توحید). و بر این اساس، صفاتی سلبی نیز به او انتساب می یابد؛ چرا که وجود واحد غیر متناهی، نه مثل دارد و نه ضد؛ نه در دیگری حلول دارد و نه متحد با آن است (زیرا این همه فرع بر وجود دیگری است) نه جهت دارد و نه جسمانی است، و هکذا... همچنین اثبات اسمای حسنی الهی بدین صورت است که با ملاحظه حقیقت وجودی، می توان دریافت که قیام و قوام هر چیزی به وجود است و وجود، مقوم همه اشیا است؛ پس وجود نسبت به اشیا، «قیوم» است و جنبه قیومیت دارد. همچنین حقیقت وجود بر همه اشیا احاطه دارد و «محیط» است. از احاطه وجود (که مرادف با حق تعالی است)، علم او به هر چیز لازم می آید؛ یعنی او «علیم» است و چون وجود، اصل ظهور اشیا است و هم ظاهر بذاته است و هم مظهر، برای او صفاتی مثل «ظاهر» و «نور» اثبات می شود. به علاوه، به جهت خفای حقیقت وجود و کنه آن، «باطن» است. (۳۹) و هکذا در باب دیگر صفات کمالی. بدین جهت، سابقا مطرح شد که وجودشناسی و خداشناسی در مکتب ابن عربی اتحاد دارند و هم عنانند. اسمای الهی و جهان عالم، مجموعه ای از اسمای الهی تحقق یافته به صورت عینی است و از این جهت، هر موجودی دال بر ذات حق است. اسمای الهی، هم جنبه فاعلی پیدایش و ظهور عالم کثرات را تأمین می کنند، و هم جنبه قابلی و استعدادی مظاهر را. از آن جا که ذات حق جز با وساطت اسمای ظهور نمی یابد، اسماء را «مفاتیح غیب» یعنی کلیدها یا مخازن غیبی عالم در قوس نزول گفته اند؛ همان طور که ابواب یا راه های وصول به قرب الهی در قوس صعود است. بر اساس همان ساختار دوگانه اسمای الهی در حرکت دور شدن از مرکز، به سمت تنوع و تکثر (به ظهور رساندن مظاهر در عالم کثرت) می روند و در حرکت رجوع به سمت مرکز، به سوی ذات واحد ارجاع دارند. نیاز و افتقار خلق به حق نیز از طریق اسماء و در مرتبه اسماء است؛ یعنی حق در مرتبه اسماء، سبب تحقق عالم است، نه در مرتبه ذات که در آن مرتبه «غنی عن العالمین» و بی ارتباط با هر چیز است. به تعبیر ابن عربی: برای هر حقیقتی از

حقایق وجودی، اسمی از اسماء وجه دارد که مخصوص به آن است و آن اسم، رب آن حقیقت است و آن حقیقت، عابد آن اسم، و تحت تکلیف و تربیت آن می باشد. به علاوه ممکن است در شیء واحد، وجوه و حقایق متعددی باشد که هر وجهی، اسمی از اسمای الهی را طلب نماید؛ چنان که حتی در جوهر و در حقایق متعددی متحقق است که هر یک، طالب اسمی است؛ به این صورت که حقیقت ایجادش، طالب اسم «القادر» است و احکامش طالب «العالم» و خاص بودنش طالب «المیرد» و ظهورش طالب «البصیر». این وجوه، حقایق ثانویه است که اطلاع بر آنها دشوار است و تحصیل آنها از راه کشف، دشوارتر است. (۴۰) امام (ره) نخستین اسم مظهر طلب را اسم اعظم «الله» می داند که خود، قبل از اینکه از اعیان ثابتة اثری بوده باشد، توسط فیض اقدس در حضرت واحدیت به منصف ظهور رسیده؛ اما اعیان ثابتة به واسطه تجلی ثانی فیض اقدس - یعنی تجلی به الوهیت در حضرت علمی حق - ظاهر شده اند. ایشان از این جا به بحث انسان کامل و ظهور عین انسان کامل می پردازد و نخستین عین ثابت ظهور یافته را عین ثابت انسان کامل (خلیفه خداوند در مظاهر) می داند و می افزاید که نسبت عین ثابت انسان کامل با دیگر اعیان ثابتة، همانند نسبت اسم اعظم با دیگر اسمای الهی است؛ چرا که هر عینی، واجد مظهریت یکی از اسمای حسنی الهی است. روابط بین اسماء بین اسماء، روابط گوناگونی برقرار است. از آن جا که برخی مظاهر، مظهر چند اسم الهی اند، عارفان نحوه ارتباط اسماء را با یکدیگر، و نیز تاثیر چند اسم را در تجلی آنها بر ممکنات، به چند دسته تقسیم کرده اند که از آن جمله است: ۱. تعاون اسماء: وقتی اسمی به تنهایی منشا بروز خاصیتی که در خور غایت آن است، نمی شود، با امداد و دخالت برخی دیگر از اسماء، این امر انجام می شود؛ چنان که «رازق» مظهریت خود را با تعاون اسم «العلیم، المدبر و المحصی و...» انجام می دهد. اسماء کمکی را «اعوان و سنده» آن اسم می خوانند. ۲. تناکح (ازدواج) اسماء: نوع ترکیبی در بین اسمای الهی است که منجر به تاثیر و تاثر اسماء از یکدیگر و پیدایش مظهری که صورت وحدانی جامع آنها است، می گردد؛ به نحوی که مظهر تحقق یافته، واجد خاصیتی سوای خاصیت مظهر هر یک از دو اسم گردد؛ چنان که ویژگی موجودی که مظهر دو اسم «القادر» و «القاهر» باشد، متفاوت است با خاصیت موجود که مظهر «القادر» و «الرحیم» است. ۳. تقابل اسماء: عارفان، اختلافات، تراحم ها و برخوردهای تکوینی یا تشریحی بین پدیده ها را به مدد نزاع یا تقابل یا تخاصم اسماء تبیین می نمایند. البته این تخاصم را تخاصم ممدوح می دانند که همه در جهت برقراری نظام احسن است. این اختلاف حاصل اقتضاهای گوناگون اسمای الهی در مظهرطلبی است؛ چنان که مقتضای دو اسم «محبی» و «ممیت» یا «هادی» و «مضل» و... متفاوت است. ۴. تفاضل اسماء: از بین اسماء، برخی عظیمند (مثل جواد) و برخی اعظم (مانند الله)؛ برخی از حیث شمول بر مظاهر، محیطند (مثل علیم) و برخی محاط (مانند محیی)؛ و گروهی متبوعند (مثل قادر) و گروهی تابع (مثل رازق) و... از این رو بین مظاهر این اسماء نیز همین نسبت ها متحقق می گردد و اختلاف درجات اسماء، به تفاوت درجات مظاهر می انجامد. در نهایت، آنچه مظهر اسم جامع یا اسم اعظم است، مظهر اعظم الهی نیز می باشد؛ که قطب، محور و معدل عالم محسوب و «انسان کامل» نامیده می شود. این نظام اسمایی - که در ضمن آن، هر اسم والاتر مشتمل بر همه اسماء مادون و پایین تر است - به نظام عالم مظاهر نیز سرایت می یابد و هر مظهر اعظمی مشتمل بر دیگر مظاهر است. و از آن جا که اسمای الهی اسمای حسنی می باشند، نظام عالم مظاهر نیز نظام احسن است که ظل عالم اسماء می باشد. به علاوه، همان طور که ظهور اسماء در مرحله واحدیت حق، حاصل محبت ذاتی و محبت اسمایی است، ظهور مظاهر عالم نیز به واسطه محبت اسمایی و محبت افعالی برای ظهور اسماء می باشد؛ که این مظهرطلبی را در مراتب مختلف، «حرکت حبی» نامیده اند. اسمای جزئی عارفان، مظاهر، آثار و افعال خداوند را نیز به اعتبار دال بر مسمی و علامت بودن و حکایتگری از کمالات ذات، اسم دانسته اند (۴۱) که برای تمایز از اسمای برخاسته از صفات، آنها را اسمای جزئی می نامند؛ برخلاف اسمای کلی که محدودند، اسمای جزئی نامتناهی اند؛ چرا که تجلیات الهی و روابطی که حق می تواند با عالم داشته باشد، نامحدود است. ابن عربی در «فص شیشی» از فصوص می گوید: اسمای خداوند نامتناهی است. اسمای او به آثار و افعالی که از او صادر می شود، شناخته می شود و آن آثار

و افعال نیز نامتناهی است. هر چند که اسماء به اصول متناهی - یعنی امهات اسماء - باز می‌گردد. (۴۲) در فتوحات نیز ضمن تقسیم اسماء به اسمای حسنی (جزئی) و اسمای احصاء (کلی)، اشرف علوم اهل الله را این دانسته که بدانند اسمای الهی - مانند ممکنات - نامتناهی است و هر ممکنی که به وصف خاصی موصوف است، به اسمی از اسمای الهی مخصوص است که با آن از دیگر ممکنات تمایز می‌یابد. (۴۳) امام (ره) در این زمینه نسبت به دیگر عارفان، تصریحات بیشتری در باب اسم بودن همه موجودات عالم دارند. از جمله در تفسیر سوره حمد آورده اند: همه عالم اسم الله است. تمام عالم چون اسم نشانه است. در موجوداتی که در عالم هستند اینها نشانه ذات مقدس حق تعالی هستند. (۴۴) و در شرح دعای سحر نیز می‌خوانیم: ان سلسله الوجود و عوالم الغیب و الشهود... کلها اسماء الهیه. (۴۵) و بدین وسیله مراتب نزولی و صعودی عالم را مصداقی از حقیقت «بسم الله الرحمن الرحیم» دانسته اند و این کلام را نه تنها برای افتتاح هر سوره و در هر سوره مختص به همان سوره، بلکه آن را مفتاح اصل وجود و مفتاح هر مرتبه‌ای از وجود دانسته اند. چرا که هر موجودی به وجهی، مظهر اسم «الله» است و به وجهی دیگر، خود اسم الهی است. ایشان یکی از تفاوت‌ها را بین اسمای جزئی و کلی، عدم تناهی سنخ اول و تناهی و حصر قسم دوم می‌دانند. (۴۶) به عنوان جمع بندی بحث اسمای الهی و جهان می‌توان گفت: اساسا دید عارف نسبت به عالم، دیدی است از بالا. یعنی با وساطت اسمای الهی. و این نظرگاه - یعنی دید الهی - متفرع بر وصول به مقام قرب نوافل است که بر اساس تجربیات عارفان و نیز مفاد حدیث قدسی، چشم و گوش و قوای ادراکی و تحریکی عارف، الهی و حقانی می‌شود. از این رو دریافت عارف از عالم و تقسیم بندی‌ها و مقولات ذهنی و تقطیعات ذهنی او از یافته‌هایش نیز تغییر می‌یابد. به عبارت دیگر، نگرش بر اساس علم الاسماء و شهود ظهور و سریان اسمای حق در عالم باعث می‌شود که تقسیم بندی‌های عرفی، رسمی، فلسفی، کلامی و... در دید عارف رنگ بازدارد. و از آن جمله است تقسیم بندی عالم ممکنات به جوهر و عرض (۴۷) یا متحرک و ثابت، (۴۸) نیز تقسیم عالم به جاندار و بی جان، یا گویا و غیر گویا، (۴۹) یا ظلمانی و نورانی، (۵۰) یا خیر و شر (۵۱) و مانند آن. امام (ره) نیز اهمیت علم الاسماء را در این می‌داند که ادراک حقایق جهان هستی در پرتو دانستن و ادراک تجلیات اسمائی است. (۵۲) تقسیم بندی‌های اسماء ۱. اسم اعظم، ارکان، امهات اسماء به جهت تفاضل و درجات اسماء، یک اسم «اسم اعظم» نامیده شده، و دو گروه از اسماء نیز به عنوان ریشه و اصل و مرجع و محیط نسبت به دیگر اسماء محسوب گردیده اند. که به ترتیب به توضیح آنها می‌پردازیم: اسم اعظم: غالبا عارفان اسم اعظم را اسم «الله» (حقیقت این اسم، نه جنبه لفظی و اسم اسم آن) دانسته اند. چرا که «الله» نمایانگر مرتبه واحدیت و جامع همه اسماء است. «الله» را اسم ذات مسمی به اسماء صفات (اسم جامع) دانسته اند. (۵۳) خواصی که بر اسم اعظم مترتب دانسته اند، مربوط به شخصی است که (در عرفان عملی و قوس صعود) مظهریت این اسم را حایز و در این اسم فانی گشته باشد. ابن عربی دو اسم «الله» و «رحمان» را جامع ترین اسماء در سلسله مراتب شمولی نام‌های الهی دانسته است. (۵۴) در ارتباط با تعیین اسم اعظم، امام خمینی (ره) تحقیقی عمیق و بدیع دارند. بدین قرار که اسم اعظم در اندیشه و بینش امام (ره) - نظیر دیگر عرفا - اسمی است که مشتمل بر کمالات همه اسماء است و به جهت همین احاطه، بر آن‌ها حاکمیت دارد. مصداق این وحدت جمعیه که حاوی کل اسماء و صفات است، به اعتقاد ایشان دو اسم «الله» و «الرحمان» می‌باشند. اسم اعظم، خود واسطه تجلی بر سایر اسماء و اعیان ثابته در حضرت واحدیت است و عین ثابتی که مظهر اسم جامع یا اسم اعظم است، خود واسطه تحقق دیگر اعیان می‌باشد. همچنین مظهر اسم اعظم در اعیان خارج نیز واسطه تحقق مظاهر دیگر اسماء در خارج است. این همان اسم است که به تعبیر ادعیه و احادیث، هرگاه آن نام خوانده شود، درهای بسته آسمان به رحمت گشوده می‌گردد و اگر بر درهای زمین خوانده شود، به فرج الهی گشوده می‌گردند. امام ابتدا چهار جنبه بحث از اسم اعظم را از یکدیگر تفکیک نموده و به تفصیل به هر یک پرداخته اند: ۱. به حسب حقیقت غیبی مستأثر ۲. مقام الوهیت ۳. مقام مالوهیت ۴. مقام لفظ و عبارت. توضیح آن که اسم اعظم به حسب حقیقت غیبی - که متعلق علم و ادراک واقع نمی‌شود - همان است که در احادیث (۵۵) از آن به حرف هفتاد

و سوم اسم اعظم تعبیر شده و مخزون و مکتوم نزد حق متعال دانسته شده است. هر چند نزد کامل اولیای الهی، نظیر معصومان، هفتاد و دو حرفش موجود می‌باشد. اما اسم اعظم به حسب مقام الوهیت (حق در مقام تجلی) و حضرت واحدیت، همان اسم جامع جمیع اسماء الهی است که همچون اصل و منبع برای سایر اسماء و اعیان و همه اشیا و مظاهر است، و دیگر اسماء برای او به منزله مظاهر و فرع و تابع می‌باشند. این اسم همواره در حقیقت خویش است و هرگز فاش نشده است. جز برای حق یا بنده برگزیده او که مظهر تام او است. این اسم، صورت حقیقت انسانی و همان حقیقت محمدیه (ره) است که در آن، صور جمیع عوالم مندرج است. اسم اعظم به حسب حقیقت عینی (در عالم مظاهر و از جنبه مالوهیت) نماینده کمالات الهی در بین مظاهر، و طبعاً بزرگ‌ترین مظهر است. این تجلی اعظم به نام‌هایی همچون «انسان کامل» و «حقیقت محمدیه (ص)» نامیده شده است و متناظر با اسم اعظم و عین ثابت خویش است که به منزله منشا تجلی سایر اسماء و اعیان محسوب می‌گردد. این حقیقت محمدیه است که عالم مظاهر - از عالم عقل تا هیولی و ماده - را ظهور بخشیده و عالم کبیر، تفصیل این خلیفه و جانشین الهی است. نام دیگر آن، «مشیت» است که به حسب روایات، همه اشیا با او خلق شد. اما خود او خلق بلاواسطه الهی است. ظهور تام و عینی این مشیت در جهان زمان و مکان، در بنیه محمد بن عبدالله (ص) مجسم شده است و به لحاظ اتحاد نوری پیامبر با امامان است که امام علی (ره) در خطبه ای خویش را لوح، قلم، عرش، کرسی، سماوات سبع و نقطه باء «بسم الله» خوانده است. اما اسم اعظم به حسب مقام لفظ و عبارت - چنان که قبلاً گذشت - اسمای لفظی در واقع اسمای اسماء می‌باشند. اما در عین حال، آثار متعددی بر دانستن و ذکر مداوم آن بیان شده است و اشارات فراوانی - به رمز و کنایه - به برخی حروف آن و نیز نشانی‌های گوناگونی از اندراج آن در برخی آیات قرآنی یا ادعیه آمده است که امام (ره) به مواردی از این قبیل، به نقل از فتوحات، شرح فصوص جندی و مفاتیح الجنان، اشاره کرده است. (۵۶) می‌توان گفت آثار متفرع بر اسم اعظم، بر تحلی و تخلق فرد به آن مترتب است، نه صرف دانستن الفاظ آن. چنان که از امام صادق (ره) روایت شده است که هر اسمی از اسمای الهی، در نهایت عظمت است. اگر انسان در حال اشتغال قلب به غیر، ذکر اسم الهی کند، نفعی برای او ندارد. اما هنگام انقطاع طمع از غیر حق، این اسم و ذکر آن، اسم اعظم خواهد بود. (۵۷) از بایزید بسطامی نیز نقل است که در جواب سؤال از اسم اعظم، گفت: اسم اعظم حدی خاص ندارد. اما قلب خویش را برای خدا خالی کن و اگر چنین کردی، هر اسمی را که گفتمی، همان اسم اعظم است. (۵۸) راز وجودشناختی این کلام را نیز امام (ره) بنا به قاعده «الاسماء الالهیه کلها فی الکل» چنین بیان می‌کند: الاسماء کلها فی الکل. فکل اسم بالوجه الغیبیه، له احدیة الجمع. بل کل الاسماء هو الاسم الاعظم، كما اشار الیه باقرالعلوم (ع) فی قوله: «اللهم انی اسالک من اسمائک باکبرها، و کل اسمائک کبیره». (۵۹) از آن جا که همه اسمای الهی از جهت غیبی (جهت رجوع به ذات و حکایت از آن) دارای احدیت جمعی اند، همه اسماء را می‌توان اسم اعظم دانست. چنان که امام باقر (ع) در دعای سحر عرضه می‌دارند که خدایا! من تو را به بزرگ‌ترین اسمائت می‌خوانم. هر چند همه اسماء تو بزرگ و عظیم است. ارکان اربعه: اسمای چهارگانه که تحت پوشش اسم جامع «الله» و «الرحمان» واقعند و همه مظاهر و اشیا را در بر دارند، عبارتند از: «الاول، الآخر، الظاهر و الباطن». (۶۰) کاشانی این اسماء را «سمیع، بصیر، قادر و قائل» دانسته است. (۶۱) امهات سبع: عارفان هفت اسم را تحت عنوان «اصول الاسماء الالهیه» و «ائمه سبعة» محیط و مقدم بر سایر اسماء دانسته‌اند. کاشانی در اصطلاحات الصوفیه ائمه و اصول اسماء را عبارت می‌داند از «حی، عالم، مرید، قادر، سمیع، بصیر و متکلم». (۶۲) اما در لطائف الاعلام (۶۳) به تبع ابن عربی در انشاء الدوائر (۶۴) اصول اساسی اسماء (امهات) را «حی، عالم، مرید، قائل، قادر، جواد و مقسط» دانسته و در جایی دیگر، اسمی ذات را باطن اسماء «متکلم، سمیع، بصیر و قادر» محسوب نموده است که آنها را به نام «مفاتیح غیب» می‌خواند. (۶۵) او می‌گوید: اصل همه اسماء، باطن وحدت الهی است و اصل اولیه آنها تجلی اول است که عبارت است از ظهور ذات برای ذات. (۶۶) برخی نیز اسم «حی» را ام الاثمه و امام ائمه صفات می‌دانند و همه را زیر پوشش آن می‌شمارند. ۲. اسم مستأثر و غیر مستأثر تقسیم بندی دیگری که ابن عربی در آثار خود

- از جمله کشف المعنی - آورده چنین است که از اسمای الهی برخی (یکی) مستأثر است یعنی تنها مختص به علم حق است و خلق را بدان راهی نیست و قسم دیگر، اسمایی است که به بندگان تعلیم شده و عام است. از این سنخ نیز برخی را به همه مردم شناسانده اند (مانند بصیر، سمیع و...). و برخی را مختص خواص از اولیا قرار داده اند مثل اسم اعظم. آن قسم که به بندگان تعلیم شده، خود به دو صنف تقسیم می‌گردد: برخی هم اعیان و هم احکامشان در قالب تجلیات به ظهور رسیده، و برخی دیگر تنها احکامشان به ظهور رسیده، اما اعیان آنها مستأثر و مخفی است. مردم در ارتباط با این قسم اخیر دو صنف می‌باشند: برخی مبدا تجلیات مزبور را می‌شناسند که کدام یک از اسماء است و بعضی دیگر نمی‌شناسند. (۶۷) از جمله تحقیقات بدیع امام (ره) در مباحث عرفان، اعتقاد و اجتهاد ایشان در زمینه اسم مستأثر است. چنان که می‌دانیم، در ادعیه، سخن از نامی از نام‌های الهی به میان آمده که مستأثر (یعنی خاص ذات الهی و نهان داشته شده از خلق) است «بِاسْمِکَ الَّذِی اسْتَأْثَرْتَهُ فِی غِیْبِ عِلْمِکَ (۶۸)» به نامی که آن را در علم غیب خود برگزیده و نهان داشتی تو را سوگند می‌دهم. «حال با توجه به این که اسم الهی تعین و تجلی او است و بدون این تعین و تجلی، ذات موصوف به اسم نمی‌شود، این بحث مطرح شده که چگونه ممکن است اسمی مظهر نداشته و اساسا تجلی نکند. برخی عرفا - همچون قیصری - بحثی تحت عنوان امکان و امتناع در اسمای الهی مطرح کرده اند که با امکان و امتناع فلسفی متفاوت است بر اساس این تقسیم بندی، برخی اسماء ممکن الظهورند و برخی ممتنع الظهور. در توضیح این مطلب قیصری افزوده است که اسم باطن دو جنبه دارد: ۱. جنبه مضاف ۲. جنبه مطلق. جنبه اخیر از اسم «باطن» از آن حیث که ضد «ظاهر» است عین ثابتی دارد و در نتیجه این عین ثابت، مقتضی بطون و اختفا می‌باشد. از این رو هیچ گاه به عرصه ظهور خارجی نخواهد رسید و گرنه مظهر اسم «ظاهر» می‌بود، نه «باطن» (یعنی خلف فرض لازم آید) و این همان اسم مستأثر است که در روایت و ادعیه وارد شده است. (۶۹) حضرت امام (ره) در این زمینه، عقیده ای خاص دارند: بر اساس قاعده «التعین یقتضی المظهریه» اسم مستأثر مخفی نیز دارای مظهر می‌باشد زیرا این فرق که مظهر آن نیز مستأثر و مخفی است و مظهر اسم مستأثر حق در هر موجود نیز وجه خاصی است که بین حق و آن موجود، وجود دارد. (۷۰) ایشان در ذیل قول قیصری در مقدمه که: «و ان کان یصل فیض الی کل ما له وجود من الوجه الخاص الذی له مع الحق بلا واسطه (۷۱)» از حق متعال از طریق وجه خاصی که بدون واسطه با هر موجودی دارد، به آن موجود فیض می‌رسد، چنین آورده است: این وجه خاص، همان جهت غیبی احدی اشیاء است که گاه از آن به سر وجودی تعبیر می‌شود و نحوه تحقق این ربط خاص، بین حضرت است و سر وجودی اشیاء بر احدی معلوم نیست بلکه وجه خاص و ارتباط ویژه است که رابط بین اسمای مستأثر و مظاهر مستأثر آن اسماء است چرا که در نزد ما اسمای مستأثر نیز مظاهری دارند که آن مظاهر، مستأثرند و اساسا هیچ اسمی بدون مظهر نمی‌باشد. سپس در مقام جمع بندی افزوده اند: جهان بهره ای از احدیت (ظهور همه اسمای الهی) دارد و بهره ای از احدیت (وجه خاص و لحاظ مظاهر مستأثره). و بهره احدیت نزد کاملان مشهود است اما بهره احدی از عالم سر مستأثر و پنهان است که جز خداوند، بر او آگاه نیست. (۷۲) بر اساس این تعبیر، اسم مستأثر نیز مظهری دارد، اما آن مظهر هم سنخ با منشا خویش است یعنی جنبه ای نهفته در اشیا و سری که بر اساس آن هر موجودی، ربطی ویژه و غیر معلوم با خود و دیگر موجودات دارد و از آن وجه نیز گاه مورد رحمت خاص یا لطف الهی یا دیگر تصرفات حق قرار می‌گیرد، بدون آن که نحوه آن تصرف، حتی بر فرشتگان و اولیا نیز معلوم باشد همچنان که در هر موجودی سری هست که جز خداوند، بر آن واقف نیست. ابن عربی در این زمینه گفته است: و لست ادرك شیئا کنه معرفته و کیف ادركه و انتم فیه «ذات و کنه هیچ چیز را در نیافتم چرا که شما در آن مقیم و ساکنید.» امام (ره) در جایی دیگر، تجلی غیبی احدی (مقام بشرط لای وجود) را که هیچ اسم و صفتی در آن لحاظ نمی‌شود، برخاسته از اسم مستأثر دانسته اند. (۷۳) در تعلیقه بر مقطعی از مصباح الانس که اسماء ذات را به دو قسم متعین الحکم و الاثر در عالم و غیرمتعین الاثر تقسیم و دومی را اسم مستأثر دانسته اند، ضمن نقل کلام استاد خویش، مرحوم شاه آبادی - که اسم مستأثر را همان ذات مطلق احدی است به اعتبار آن که خود

احدیت، نوعی تعین محسوب می‌شود که در ذات مطلق (لا بشرط مقسمی) آن تعین موجود نیست - چنین آورده اند: و عندی: ان الاسم المستأثر ایضا له اثر فی العین، الا ان اثره ایضا مستأثر . . . نزد من اسم مستأثر را نیز باید واجد اثر دانست (نه غیر متعین الاثر) زیرا چند که قونوی و ابن عربی اسم مستأثر را غیر قابل ظهور می‌دانند زیرا این که اثر شیء نیز مانند خاستگاه و منشأش، مستأثر و مخفی است زیرا که احدیت ذاتی نیز جهتی در هر شیء دارد که سر وجودی آن محسوب می‌شود و جز خدا آن را در نمی‌یابد . (۷۴) در موضع دیگری، ابتدا اسم مستأثر را از جرگه اسماء خارج می‌دانند و هیچ ظهور و مظهری برای آن لحاظ نمی‌کنند زیرا سپس برای همه اعتبارات وجود - حتی غیب احدی و هویت صرفه نیز - ظهوری به معنای دیگر و حتی در هر موجود قابل شده اند زیرا ظهوری سری که جز خداوند آن را در نمی‌یابد . و این را مصداق وجه خاص، بدون واسطه اسمی از اسماء دانسته اند . (۷۵) توضیح تعبیر نخست ایشان در عبارت فوق آن است که در شرح دعای سحر وجهی دیگر در ارتباط با اسم مستأثر بیان نموده بدین نحو که آن را عبارت از مرتبه عمائیه و احدیت بدون اسم و رسم دانسته اند که فقط خود ذات باری به آن عالم است و به اعتبار این آشکارگی و علم ذاتی، خود ذات، علامت ذات است و به مسامحه به آن «اسم» اطلاق شده است . و اگر اسم مستأثر مصداقی داشته باشد نیز همان است . البته برای نگارنده، تعبیر دوم ایشان در عبارت مذکور (ظهور داشتن هویت ذاتیه و مقام احدی در همه موجودات) چندان واضح نیست . ۳ . اسمای جمال و جلال در اصطلاح عرفان نظری، عبارتند از اسمایی که از عظمت و کبریای حق حکایت کنند و باعث خفای او می‌شوند زیرا آنکه موجب منع نعمتی یا کمالی از خلق می‌شوند زیرا نظیر «متکبر، عزیز، قهار و منتقم» . و در عرفان عملی بر اسمائی اطلاق می‌شود که تجلی آنها باعث قبض و هیبت سالک می‌شوند زیرا که بر لطف و رحمت حق دلالت دارند . اسمای جمال در عرفان نظری اسمایی را گویند که باعث ظهور حق و اعطای کمالی از کمالات و نعمتی از نعم، بر خلق می‌شوند زیرا نظیر «رحیم، رزاق و لطیف» . و در عرفان عملی بر اسمایی اطلاق می‌شود که تجلی آنها مایه امن و سرور سالک می‌شوند زیرا که بر غضب و قهر حق دلالت می‌کنند . (۷۶) اما از دید ابن عربی تقابل مزبور در ظاهر است نه در باطن زیرا که در باطن هر جلالی جمالی نهفته و در باطن هر جمالی نیز جلالی . وی این نکته را که از عجایب اسرار می‌داند، چنین شرح می‌دهد: جلال جمال از این جهت است که هر جمالی - به خصوص جمال مطلق - قهاریتی دارد که مجالی برای نمایش غیر باقی نمی‌گذارد زیرا همچنان که تابش آفتاب، مجالی برای ستارگان باقی نمی‌گذارد . اما جمال جلال نیز به این سبب است که اگر جلال خدا احتجاب او در پس پرده مظاهر است و مظاهر بر حسب آن که مظهر اسم جمیل می‌باشند و حاکی از اسمای حسنی، لهذا خود نیز جمیل می‌باشند و به ظهور رساننده جمال . (۷۷) جلی در الانسان الکامل از اسم یا صفت کمالی ای نام می‌برد که مشترک است بین جمال و جلال یعنی وجهی به جلال دارد و وجهی به جمال زیرا مانند ربوبیت که از حیث قدرت، نشان از جلال دارد و از حیث پرورش عالم، نشان از جمال او . (۷۸) ۴ . اسم ذات، صفات، افعال تقسیم بندی دیگری که ابن فناری در مصباح الانس و نیز قیصری در شرح خود بر فصوص - به تبع قونوی و ابن عربی - مطرح کرده اند، تقسیم اسماء است به اسمای ذات، اسمای صفات و اسمای افعال . بدین بیان که اگر اسمی نشان دهنده ذات بود، اسم ذات است زیرا مانند «الله، الرب و . . .» اگر اسمی حکایتگر صفتی و کمالی از ذات باشد، اسم صفت است زیرا مانند «الحی، الشکور، القوی» و اگر نمایان کننده فعلی از حق باشد، اسم فعل است زیرا مانند «المبدئ، المعید، الوکیل» . در ارتباط با تقسیم اسماء به اسمای ذات و غیر آن، برخی عارفان وجه این تقسیم را چنین ذکر کرده اند: که هیچ اسمی نیست مگر این که ارتباط خاصی با خلق داشته باشد، لهذا به نوعی، حتی در اسمای ذاتی نیز این نسبت، ملحوظ است و در این صورت، تفاوت اسم ذات با اسم فعل و اسم صفات چگونه تصویر می‌شود؟ عارف شاه آبادی، استاد امام (ره) در این زمینه اعتقاد دارد که اسم، اساسا ذات همراه با خصوصیتی است که منشا اثر باشد حتی اسم حی و رب - که شیخ آن دو را از اسمای ذات می‌داند - نیز منشا اثرند و در جواهر وجودات حاضر . اما نظر امام در این باب آن است که وجه تقسیم مزبور آن است که هر چند همه اسمای منشا اثرند، اما برخی بنفسه و بالذات، و برخی به عرض و تبعیت اسم دیگر .

بلکه به اعتباری می‌توان همه اسماء را تابع اسم «الله» دانست که محیط و حاکم بر ایشان است (به لحاظ جنبه وحدت نگر احدی). اما از آن جا که نظر عارف به کثرت و تفصیل نیز هست و از این حیث، گاه اسم بذاته منشا اثر نیست - مثل اسم حی و رب که هر گاه مسند به اسم دیگری (که حیات لازمه آن است) گردند، مؤثر می‌شوند - آن اسامی به اسم ذات نامیده می‌شوند. اما امام در این سخن که هر اسمی لزوماً منشا اثر است، تردید می‌کنند. (۷۹) ایشان همچنین، هم در ناحیه تجلیات نزولی (وجودی) و هم در ناحیه تجلیات عروجی (شهودی) در موضعی از شرح دعای سحر، هر گونه تجلی ذاتی را بدون وساطت تجلی اسمایی، ممتنع می‌دانند. (۸۰) هر چند همه اسماء به نحوی نمایانگر ذات اند، اما این حکایت، گاه با واسطه است و گاه بی واسطه. (۸۱) و البته ممکن است در اسمی چند جهت جمع شود چنان که در اسم «رب» چنین است. اما به حسب آن که این اسم کدام جنبه را بیشتر می‌نمایاند، به همان نام خوانده می‌شود. قاضی سعید قمی (ره) از جمله متفکرانی است که در بعد معناشناختی صفات الهی، به اشتراک لفظی بین اسمای الهی و اسمای حق قایل شده است. وی معنای صفات و اسماء را در حق، تنها نفی مقابلات آنها می‌داند و با گرایش به نوعی الهیات سلبی، معتقد است که هر آنچه به وصفی متصف شود، لزوماً صورتی خواهد داشت و محدود خواهد گردید چنانچه آن که حق متعال و رای حدود و صور و در نتیجه، و رای صفات است. به علاوه خداوند همواره امری کاملاً و رای مفاهیم و اوصاف قابل ادراک ما خواهد بود. (۸۲) امام (ره) ضمن ابراز شگفتی از آرای این محقق و بیان وجود نوعی ناسازگاری در برخی عقاید وی در باب صفات حق، مثل اعتقاد او به قاعده «الاسماء كلها فی الكل» در مقام نقد، ضمن تاکید بر عینیت ذات و صفات، در بعد وجودشناختی، شواهد قاضی سعید را نادرست و ناکافی می‌دانند چرا که تعریف وی از صفت - که بر اموری زاید بر حالاتی که موجب تقید یا دگرگونی ذات گردد - تعریفی است که مورد قبول دیگران نیست و سطح بحث را تا حد نزاع‌های لفظی و لغوی فرو می‌آورد و این شایسته بحثی حکمی و عرفانی نیست. امام صفات را تجلی ذات یا فیض اقدس در حضرت واحدیت می‌داند و حقیقت اسماء را به حسب باطن، همان حقیقت مطلق غیبی می‌شمارد. (۸۳) ۵. اسم متصل و منقطع الظهور اسم فعل را - که در تقسیم بندی قبلی گذشت - به اعتبار دولت اسماء - یعنی نحوه ظهور و غلبه تجلی آن بر پدیده ای ویژه یا در دوره ای خاص - رابه سه گروه تقسیم کرده اند: (۸۴) ۱. متصل الطرفین، که ظهور آن اسم و دولت آن، از ازل تا ابد است و آغاز و انجامی ندارد. دولت چنین اسمایی دائمی است چنانچه اسمای حاکم بر مجردات. ۲. منقطع احد الطرفین، که ظهور آن اول دارد ولی آخر ندارد. این اسماء، دولتی حادث دارند، اما دائمی چنانچه اسمای حاکم بر نفوس انسانی. ۳. منقطع الطرفین، که ظهور آن هم آغاز دارد و هم انجام. دولت این اسماء، موقت است چنانچه اسمای حاکم بر مادیات و اجرام متحرک. پی نوشت ها در دفتر مجله موجود می‌باشد.

اندیشه های عرفانی و شعر امام خمینی (ره)

اندیشه های عرفانی و شعر امام خمینی عاشقان صدر نشینان جهان قدسند سر فراز آنکه بدرگاه جمال تو گدا است. (۱) شخصیت امام خمینی (ره) در ایران و خارج از ایران بالخصوص برای عاشقان و دانشجویان زبان و ادبیات فارسی نیازی به معرفی ندارد. او در زندگی و بعد از مرگ به چنان اوج از شهرت، عزت و احترام رسیده بود که بعد از قرن‌ها در هزارها هزار بلکه در کرورها کرور اشخاص، کمتر به آن دست می‌یابند. در ایران بچه و بزرگ، جوان و پیر، زن و مرد، کس و ناکس، خاص و عام، اسمش را با تعظیم و تکریم به "امام" نام می‌برند. عارف در اصطلاح عرفان آن کس است که هم دارای دین و مذهب باشد، هم اهل ریاضت و کشف و شهود. او از مقام علم الیقین به مرتبه عین الیقین و حق الیقین می‌رسد. امام (ره) در همین نکته اظهار نظر می‌کند: حاصل کون و مکان جمله ز عکس رخ توست پس همین بس که همه کون و مکان حاصل ما (۲) ××× دل عارف مانند آینه پاک و صاف است و او در وی صنایع خدا به طریق معرفت می‌بیند هر کجا پانهی حسن وی آنجا پیدا است هر کجا سر بنهی سجده گاه

آن زیبا است (۳) به عقیده امام یک عارف و صوفی باید در خلوت دور از شور و غوغای مردم زندگی بسر ببرد تا قربت خدا حاصل شود. صوفی و عارف ازین بادیه دور افتادند جام می گیر ز مطرب که روی سوی صفا (۴) یک عارف را نباید که بر زعم معرفت خویش لاف اناالحق بزند آنکس که به زعم خویش عارف باشد غواص به دریای معارف باشد بفکرش وقتی از حجاب آزاد خواهد شد لا-کش به او کشف می شود. روزی اگر از حجاب آزاد شود بیند که به لا-ک خویش واقف باشد (۵) این نوع عارفان را که بدون معرفت لاف عرفان می زنند امام، طوطی صفت می گوید. طوطی صفتی و لاف عرفان بزنی ای مور، دم از تخت سلیمان بزنی فرهاد ندیده ای و شیرین گشتی یاسر نشدی و دم ز سلیمان بزنی (۶) او معتقد است که یک عارف حقیقی تا وقتی در مشاهده دوست خودبینی را از دست ندهد او هرگز به گوهر مقصد خود نخواهد رسید: تا خوابی در خودی خود پنهانی خورشید جهان بود ز چشم تو نهان (۷) خودبینی و شرک را یکی می داند گر نیست شوی کوس انا الحق بزنی با دعوی پوچ خود معلق بزنی تا خودبینی تو مشرکی بیش نه ای بی خود بشوی که لاف مطلق بزنی (۸) امام بزرگ این نوع صوفیان را که خودبین هستند به مانند حافظ شیرازی "مدعی" می گوید. او رباعی سروده است به عنوان "مدعی". "از صوفی ها، صفا ندیدم هرگز زین طایفه من وفا ندیدم هرگز زین مدعیان که فاش اناالحق گویند با خودبینی فنا ندیدم هرگز (۹) او علم و عرفان را برای رسیدن به منزلگه عشاق، راه باطل می داند: علم و عرفان به خرابات ندارد راهی که به منزلگه عشاق ره باطل نیست (۱۰) در طول تاریخ، مذهب، عرفان و فلسفه بر فکر انسانی تاثیر بزرگی دارند. مذهب بر وجود خدای بزرگ و برتر دلالت می کند. برای مومن زندگی این دنیای فانی موقتی و گذشتنی است. ایشان با احساسات لطیف زندگانی را بسر می برند. هدف زندگی عارفان و صوفیان دیدار الهی است. امام هم در طول زندگی خودش در عشق الهی بسر برده است و اینگونه سروده است: عمر را پایان رسید و یارم از در درنیامد قصه ام آخر شد و این غصه را آخر نیامد (۱۱) مرغ جان در این قفس بی بال و پر افتاد و هرگز آنکه باید این قفس را بشکند از در نیامد (۱۲) یک عارف حقیقی یک صوفی با کمال و یک درویش غنی با این دنیای فانی عشق نمی ورزد. او در حالت سرمستی دور از همه عیش و عشرت زندگی بسر می برد امام بزرگ همین عقیده را می سراید: آنکه دل بگسلد از هر دو جهان درویش است آنکه بگذشت زپیدا و نهان درویش است خرقة و خانقه از مذهب رندان دور است آنکه دوری کند از این و از آن درویش است (۱۳) حجاب به اصطلاح صوفیه هر چیزی است که انسان را از حق تعالی باز می دارد. نزد مستملی بخارا پی حجاب چهار نوع است: دنیا که حجاب عقبی است. خلق، حجاب اطاعت است. شیطان، حجاب دین و نفس حجاب خدا. امام محترم علم و فلسفه را نفس حجاب خدا و حجاب اکبر می داند: آنان که به علم فلسفه می نازند بر علم دگر به آشکارا تازند ترسم که در این حجاب اکبر آخر سرگرم شوند و خویشان را بازند (۱۴) امام بزرگ بسیاری از نکات عرفان را به فاطمی خطاب کرده است: فاطمی که زمن نامه عرفانی خواست از مورچه ای تخت سلیمانی خواست گویی نشنیده ما عرفناک از آنک جبرئیل ازو نفخه رحمانی خواست (۱۵) مکتب عرفان که در سراسر ایران و در شعر و ادبیات فارسی مسلط است دارای یک سیستم فکری خاصی است. ازین فکر یک انسان عارف و صوفی می شود. او با روش و طریقت خاص خدا را می شناسد و خود را در یاد خدا فنا می کند. امام محترم یک عارف کامل و صوفی با کمال بود اساس فکر عرفان امام بر یک تصور زیباست. او پرتو حسن را جمال خالق می داند: پرتو حسن بجان افتاد و آن را نیست کرد عشق آمد دردها را هرچه بد درمان نمود (۱۶) حافظ همین نکته را می سراید: در ازل پرتو حسن ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد او جمال مطلق را بعد از گسستن دل از علایق جهان می بیند: فاطمی ز علایق جهان دل برکن از دوست شدن به این و آن دل برکن یک دوست که آن جمال مطلق باشد بگزین تو و از کون و مکان دل برکن (۱۷) جلوه جمال "و دیدار یار" را در "آئینه جان" مشاهده می کند. به عقیده وی جان آئینه هستی است. یعنی زندگی آدمی در اطراف این گردش می کند. جان که آئینه هستی است در اقلیم وجود برزده سنگ به آئینه جان آمده ام (۱۸) از آتش "عشق دلدار" می افزاید: آتش عشق بیفزا غم دل افزون کن این دل غمزده نتوان که غم افزا نشود او عشق الهی را "قبله عشق" می داند. بهار شد در میخانه

باز باید کرد بسوی قبله عاشق نماز باید کرد (۱۹) او سفر عشق را با دل تنگ در سایه عشق و در سایه لطف می کرده است. عالم عشق است هر جا بنگری از پست و بالا- سایه عشقم که خود پیدا و پنهانی ندارم آن سرو دل آرای من آن روح جان افزای من در سایه لطفش نشین کاین سایه دل آرا بود (۲۰) و در سایه لطف خدا از چاک نفی بیرون می آید: بردار این ارقام را بگذار این او هام را بستان ز ساقی جام را جامی که در آن لا بود (۲۱) او در قافله عشق را در صبح ازل باده الست یعنی که باده عشق و حدانیت خدا نوشیده است چون خمیر آدم از گل عشق سرشته شده است. جز عشق تو هیچ نیست اندر دل ما عشق تو سرشته گشته اندر گل ما (۲۲) بعد از پیمودن این همه مراحل عشق به این نتیجه می رسد که هر شیء و هر کس در تحت توجهات و فرمان خدا حرکت می کند: ملحد و عارف و درویش و خراباتی و مست همه در امر تو هستند و تو فرمانفرما (۲۳) به اندیشه امام هدف زندگی شناخت زیبایی و لذت بردن از زیبایی است. او حاضر نیست "زیبائی باغ" را با نظرهای کوتاه ببیند. ای روی تو نور بخش خلوتنگاهم یاد تو فروغ دل نا آگاهم آن سرو بلند باغ زیبایی را دیدن نتوان با نظر کوتاهم (۲۴) عرفان یکی از تابناکترین تجلیات اندیشه انسان است باید گفت که این طریقه عارفان و روش صاحب نظران است. ایشان از ذوق و شوق منازل "راه معرفت" را طی می کنند من اینجا از عناوین غزلیات و رباعیات امام (ره) استفاده کرده ام. امام تقریباً بر هر اصطلاح تصوف غزلی یا رباعی یا مسمط ساخته است و در آن نکات عرفانی را بیان کرده است. امام رهبر بزرگ مانند یک صوفی کامل اول هستی خودش را فراموش می کند. بعداً در هر ذره خدا را می جوید. او معتقد است که اگر کسی هستی خویش را فراموش نکند او در وحدت خدا شرک می ورزد. آنکس که ره معرفت الله پوید پیوسته ز هر ذره خدا می جوید تا هستی خویشتن فراموش نکند خواهد که ز شرک عطر وحدت بوید (۲۵) در اندیشه امام (ره) دنیا و هر شیء که در دنیا است حتی از ذره تا خورشید نمایشگر زیبایی خدا است و اگر ما نمی بینیم این عیب ماست ورنه خدا هر جا موجود است. عیب از ما است اگر دوست زما مستور است دیده بگشای که بینی هم عالم طور است (۲۶) او صاحب عقیده است ان الله علی کل شیء قدیر. ذره ای نیست که از لطف تو هامون نبود قطره ای نیست که از مهر تو دریا نشود (۲۷) نیز عقیده قرآن را اظهار نظر می کند که هر شیء در این کون و مکان در تسیح خدا غرق اند. وقت آنست که بنشینم و دم در نزنم به همه کون و مکان مدحت او مسطور است (۲۸) او عاشق خدا است و معشوقش هر چیز و در هر جا جلوه فکن است حتی که نغمه های موسیقی پرندگان زیبا گلهای نرگس و لاله و سنبل از تجلیات انوار حق پر هستند. از سنبل و نرگس جهان باشد به مانند جنان وز سوسن و نسرين زمین چون روضه خلد برین از قمری و کبک و هزار آید ندای ارغنون وز سیره و کوکوو سار آواز چنگک راستین یک عارف حقیقی همیشه دور از رسومات و غوغای مردم در خلوت زندگی بسر می برد. امام عید و شادهای دنیا را برای اهل دنیا وقف می کند و خود در موقع شادیهها و خوشی ها خلوت را تلاش کرده در یاد خدا غرق می شود: صوفی و عارف ازین بادیه دور افتادند جام می گیر ز مطرب که روی سوی صفا همه در عید به صحرا و گلستان بروند من سرمست ز میخانه کنم رو به خدا (۲۹) او منزل عشق را به سر و جان طی می کند: گر مراره به در پیر خرابات دهی به سر و جان به سویی راه نوردم نه به پا (۳۰) او بعد از تلاش بسیار به دلدار خود رسیده بود آماده نیست که دوباره این خطا بکند: سالها در صف ارباب عمائم بودم تا به دلدار رسیدم نکنم باز خطا (۳۱) به نزدیک امام بزرگ تجلی خدا دو نوع است یکی تجلی ذات و دوم تجلی صفات الهی در شعر امام انوار هر دو تجلیات درخشان هستند مثلاً: جز رخ یار جمالی و جمیلی نبود در غم او است که در گفت و مگوئیم همه (۳۲) جز سر کوی توای دوست ندارم جائی در سرم نیست بجز خاک درت سوادئی (۳۳) امواج حسن دوست چو دریای بی کران این مست تشنه کام غمش در کرانه است (۳۴) حاصل کون و مکان جمله ز عکس رخ تست پس همین بس که همه کون و مکان حاصل ما (۳۵) او تجلی الوهیت که محمد (ص) را بود در شعر می سراید: بلبل باغ جنان را نبود راه به دوست نازم آن مطرب مجلس که بود قبله نما (۳۶) به عقیده عرفان اسلامی نیز در قرآن مجید در سوره ۳۳ آیه ۷۲ آمده است که خدا امانت (عشق) خودش را به آسمان و زمین و کوه عرضه کرد هیچ کدام نپذیرفتند ولی این شت خاکی این عشق را پذیرفت. شعرای زبان و ادبیات فارسی و اردو زبان

نیز عرفا و صوفیان این عشق خداوند را با بار امانت یاد می‌کنند و شعر می‌سریند. باید اضافه کرد که دل آدمی از هفت آسمان و زمین کوه عرش و کرسی و لوح فراخت تر بوده که این امانت را بر سرخود گذاشته است. حافظ همین نکته را می‌سریند: آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند میر تقی میر شاعر اردو زبان می‌سریند: سب په جس بار گرانی کی است کو یہ ناتوان اتھالیا امام بزرگ غزل به عنوان "بار امانت" ساخته است: کشم بار امانت با دلی زار امانت دار اسرارم تو باشی درین غزل او بجانب نکات عرفانی اشاره می‌کند در مقابل محبت و مودت وجود عارف این دنیا را هیچ ارزش نمی‌دهد. به اندیشه امام محترم بمقابلہ عشق خدا، جهان برابر یک جو ارزش ندارد: جهان را یک جوی ارزش نباشد اگر یارم اگر یارم تو باشی (۳۷) و به سبب عشق خدا آدمی خاکی به معراج عشق رسیده است: رسد جانم به فوق قاب قوسین که خورشید شب تارم تو باشی (۳۸) امام بزرگ (ره) اگر وصال دوست به او حاصل می‌شود: با نهایت خوشحالی و شادمانی مرگ را به آغوش می‌گیرد: بیوسم چوبه دارم به شادی اگر در پای آن دارم تو باشی عرفا و صوفیا در شراب وحدت غرق اند و ایشان در حالت سرمستی تجلیات خدا را مشاهده می‌کند. امام (ره) می‌سریند: هشیاری من بگیر و مستم بنما سرمست زباده الستم بنما بر نیستی ام فزون کن از راه کرم در دیده خود هر آنچه هستم بنما (۳۹) در این رباعی اشاره است بطرف آیه قرآن "الست بربکم" امام بزرگ مانند یک صوفی با کمال استغنا که بی نیازی حق است در حالت مستی قربت خدا را می‌جوید. نیز این هستی را برای رسیدن به مطلوب خود یک نیاز لازم فکر می‌کند: بی نیازی است درین مستی و بیهوشی عشق در هستی زدن از روی نیاز است هنوز (۴۰) و در نسیم سحر بوی الست تا هنوز به مشمامش می‌رسد: ای نسیم سحری اگر سرکوش گذری عطر بگیر که او غالیه ساز است هنوز (۴۱) به عقیده عرفان اسلامی آدم را بر فرشتگان به سبب علم فضیلت بزرگی حاصل است. چون هرچه که آدم می‌داند فرشتگان از دانستن آنها عاجزند. امام رهبر به این مطلب اشاره می‌کند: قدسیان را نرسد تا که به ما فخر کنند قصه علم الاسماء به زبان است هنوز (۴۲) صوفیان بردن نعره "انالحق" وحدت وجود را قایل اند و ایشان به این منزل بعد از پیمودن راه دراز می‌رسند. ولی امام محترم در مشاهده حسن دوست خاموشی را ترجیح می‌دهد و زدن نعره‌ها را لاف عارف می‌داند و به این مقابله خودی موسی را دوست می‌دارد: تا منصوری لاف انا الحق بزنی نادیده جمال دوست غوغا فکنی دک کن جبل خودی خود چون موسی تا جلوه کند جمال او بی‌ارنی (۴۳) به عقیده صاحب نظران و عارفان و نیز در قرآن مجید آمده است که ابلیس آدم را فریب داد. او دانه گندم را خورد. درین نافرمانی آدم و حوا را از بهشت بیرون راندند. در روایات وجه تخلیق کائنات را در "کنت کنزا مخفیا" "ولولاک لما خلقت الافلاک" بیان کرده‌اند. امام (ره) ازین نتیجه‌گیری می‌کند که اگرچه فریب دادن شیطان به آدم از روی سؤ نیت بود ولی در حقیقت این احسانش بود چون ازین سبب عشق پیدا گشت و آدم از ملک ملک رخت بر بست. خواست شیطان بد کند با من ولی احسان نمود از بهشت برد بیرون بسته جانان نمود (۴۴) یا: خواست از فردوس بیرونم کند خوارم کند عشق پیدا گشت و از ملک و ملک پران نمود پرتو حسنت بجان افتاد و آن را نیست کرد عشق آمد دردها را هرچه بد درمان نمود (۴۵) غالب بزبان اردو می‌گوید: عشق که طبیعت نه زیست کا مزا پایا درد کی دوا پائی درد لا دوا پایا امام از لحاظ عقاید خود از اهل تشیع بود چنانچه با نهایت اخلاص در قصیده بهاریه انتظاریه در حق شیعیان دعا گو هست: ای صاحب حضرت زمان ای پادشاه انس و جان لطفی نما بر شیعیان تایید کن دین مبین تاریخ شاهد است که همیشه عارفان حقیقی و صوفیان با کمال در معاشره و اجتماع خود کارهای اصلاحی انجام داده‌اند. امام محترم نیز با اندیشه‌های عرفان اسلامی و با روش و طریق صاحب نظری ایران و ایرانیان را از چنگال استبداد آمریکا رهائی بخشید. او ایران را از انقلاب سفید بیرون آورده به راه انقلاب اسلامی رهنمائی کرد و کشور ایران را از خودکامگی شاه رها کرده و به جمهوری اسلامی ایران مبدل کرد و گفت که: جمهوری ما نشانگر اسلام است افکار پلید فتنه جویان خام است ملت به ره خویش جلو می‌تازد صدام بدست خویش در صد دام است (۴۶) یا: جمهوری اسلامی ما جاوید است دشمن ز حیات خویشتن نومیست آن روز که عالم ز ستمگر خالیست ما را و همه ستمکشان را عید است (۴۷) او ملت اسلام را با اخلاق اسلام آراسته

کرد. او خود مردی ساده زیست بود و این خصوصیت خود را به ملت ایران بخشید تا این درجه که سر ما به پیش سادگی ایران و ایرانیان بانهایت عزت و احترام خم می شود: او مردی مسلمان و پابند صوم و صلوة بود و در یاد خدا غرق می ماند. چنانچه همه ما بوسیله تلی وژن دیدیم که در آخرین لحظات در حالت بیماری در بیمارستان بستری بود نماز را با تمام اراکین یعنی با قیام و رکوع و سجود ادا کرد و آرزویش به پایه تکمیل رسید: به بیماری دهم جان و سر خود اگر یار پرستارم تو باشی (۴۸) شوم ای دوست پرچمدار هستی در آن روزی که سردارم تو باشی (۴۹) پی نوشت ها: ۱. ص ۴۹. ۲. ص ۴۵. ۳. ص ۴۹. ۴. ص ۳۹. ۵. ص ۲۰۶. ۶. ص ۲۴۷. ۷. ص ۲۲۷. ۸. ص ۲۴۶. ۹. ص ۲۱۷. ۱۰. ص ۶۷. ۱۱. ص ۹۷. ۱۲. ص ۹۷. ۱۳. ص ۵۴. ۱۴. ص ۲۰۹. ۱۵. ص ۱۹۶. ۱۶. ص ۱۱۵. ۱۷. ص ۲۳۲. ۱۸. ص ۱۳۹. ۱۹. ص ۸۰. ۲۰. ص ۱۵۰. ۲۱. ص ۱۰۳. ۲۲. ص ۱۰۳. ۲۳. ص ۲۴. ۲۴. ص ۴۳. ۲۵. ص ۲۲۶. ۲۶. ص ۲۱۵. ۲۷. ص ۵۲. ۲۸. ص ۱۱۲. ۲۹. ص ۵۲. ۳۰. ص ۳۹. ۳۱. ص ۳۹. ۳۲. ص ۳۹. ۳۳. ص ۱۷۹. ۳۴. ص ۱۸۶. ۳۵. ص ۶۱. ۳۶. ص ۴۵. ۳۷. ص ۳۹. ۳۸. ص ۱۸۱. ۳۹. ص ۱۸۱. ۴۰. ص ۱۹۲. ۴۱. ص ۱۲۶. ۴۲. ص ۱۲۶. ۴۳. ص ۱۲۷. ۴۴. ص ۲۴۶. ۴۵. ص ۱۱۵. ۴۶. ص ۱۹۵. ۴۷. ص ۱۹۳. ۴۸. ص ۱۸۱. ۴۹. ص ۱۸۱.

عرفان امام و منازل چهارگانه

عرفان امام و منازل چهارگانه بسم الله الرحمن الرحيم آنچه در آثار ادبی و عرفانی امام خمینی "قدس سره" در سالهای آخر عمر پر برکتش دیده می شود - چه به صورت اشعار، چه نامه ها و مکتوبات عرفانی - نشان از نوعی "شوریدگی" و "دلدادگی" و "عشق" می دهد. ابراز حالات ویژه روحی و بی تابی های معنوی در راه وصل به جانان و اینکه همه چیز را فدای "او" کردن و همه مراحل را برای رسیدن به عشق و معشوق پیمودن و در این راه، از هیچ چیز پروا نداشتن و... همه از نشانه ها و آثار چنین عشق و مرتبه والای از خود بریدن و به محبوب رسیدن است. آنچه انسان را به محبوب و معبود می رساند، عبارت است از: - عبادت - علم - عرفان - و... عشق هر یک از مراحل سه گانه اول، گاهی هم به جای "رساندن"، مانع می شود و به جای "خدایی شدن" به "خودی بودن" می انجامد و به جای ایجاد نورانیت، "حجاب" می آورد. اینکه انسان در محدوده "عبادت ظاهری" نماند، و به اصطلاحات علمی و قیل و قال مدرسه، دل خوش نکند، و مباحث عرفانی برای او دکان نشود، بلکه به کنه و جوهره ناب بندگی و آزادگی برسد، موهبتی است که خاص ویژگیان است. در متون دینی هم (چه در آیات، چه روایات، و چه حتی در سیره معصومین و بزرگان دین) به رگه هایی از اشارات و تصریحاتی بر می خوریم که از این قشری گری و جمود برظواهر، یا از ژرفایی و رسیدن به باطن و جوهر ناب بندگی یاد کرده است. آنچه در آثار امام راحل "قدس سره" بخصوص در اشعارش مشهود است، اشاره به این منازل و مراحل و وادیهای سلوک و رسیدن به مرحله چهارم و "عشق ناب به خدا" است. شوریدگیهای سالهای آخر عمر حضرت امام نیز گویای این حال متعالی و مقدس است. آنچه در این نوشته، در پی آنیم، مروری بر "دیوان امام" و ردیابی این مراحل و منازل اربعه در سروده های حضرت اوست. اگر در اشعار امام می بینیم که از معبد و مسجد و طاعت و عبادت ریایی و ماذنه و دیر راهب و سجاده و صومعه و محراب و... نقد می شود و از بی حاصلی اینها یاد می شود، ناظر به روایاتی است که از "عبادت بی علم" و "طول رکوع و سجود بدون تفکر" و "پرسشهای ریایی" و... نکوهش شده است. و اگر حمله تند و تیز امام را به کتاب و مدرسه و قیل و قال درس و بحث و شفا و اسفار و فیلسوف و فتوحات و مصباح و اوراق و دکه علم و صحبت شیخ و عقال عقل و برهان و... می بینیم، باز ناظر به آنجاست که علم و اصطلاحات علمی، حجاب گردد و علم، تنها در دانستیهای درس و بحث و تعلیم و تعلم خلاصه شود، نه آن نور امنیتی که دلها را روشن و با صفا می سازد. به فرموده امام صادق "ع": "لیس العلم بالتعلم، انما هو نور یقع فی قلب من یرید الله تبارک و تعالی ان یرید ان یرید" (۱) و اگر می بینیم که با قلم و تعبیری تند، از عرفان و خانقاه و صوفی و درویش و خرقة ملوث و قلندران و مسند و... انتقاد می کند و اینها را همه هیچ می شمارد، آنجاست که عرفان بازی و دستگاه

سازی و مرید پروری و انزواگرینی و بی خیالی، محصول اینگونه صوفیگری های بی خاصیت باشد. . . . بالاخره اگر از می و ساغر و میکده و خم و جرعه و سبو و جام و باده و جرگه عشاق و عاکف میخانه شدن و . . . سخن می گوید، رسیدن به نهایت "عشق راستین" و دریدن همه حجابها و ظواهر و چشیدن طعم خوش "عبودیت عاشقانه" و "نورانیت علم" و "عرفان ناب" را در نظر دارد. با این مقدمات که گفته شد، مروری به برخی از سروده های حضرت امام داریم و این مراحل اربعه و منازل چهارگانه را در اشعار او پی می گیریم. (۲) با اشاره اینکه بلبل باغ جنان هم راهی به دوست ندارد و در پی آن "قبله نما"ست. می گوید: عارف و صوفی از این بادیه دور افتادند جام می گیر ز مطرب، که روی سوی صفا همه در عید به صحرا و گلستان بروند من سر مست ز میخانه کنم رو به خدا (ص ۳۹) در غزلی دیگر، که سخن از می و جامی است که جان را فانی می سازد و انسان را از "خود" رها می سازد و همه تعلقات را می زداید و در خلوتگه رندان بی حرمت، در اثر آن سرمستی از باده عشق، سجود و قیام را بر هم می ریزد: روم در جرگه پیران از خود بی خبر، شاید برون سازند از جانم به می افکار خامم را و این "عدم نامه" را به ساغر ختم می کند و این "حسن ختام" را به گوش "پیر صومعه" می رساند. در غزلی دیگر می گوید (ص ۴۲): رهرو عشقم و از خرقة و مسند بیزار به دو عالم ندهم روی دل آرای تو را. . . دکه علم و خرد بست، در عشق گشود آنکه می داشت به سر، علت سودای تو را می بینم که علم و عقل و خرقة و مسند، همه در برابر "عشق"، هیچ است. باز می بینم که با محور قرار دادن "عشق" و "نیستی" و "فنا"، بر علوم رایج چنین می آشوبد (ص ۴۴): اسفار" و "شفا"ی ابن سینا نگشود با آن همه جر و بحث ها مشکل ما در همین راستا، در غزل دیگری می خوانیم (ص ۴۸): از درس و بحث مدرسه ام حاصلی نشد کی می توان رسید به دریا از این سراب هرچه فرا گرفتم و هر چه ورق زدم چیزی نبود، غیر حجابی پس از حجاب باز در همین محور، پس از بیان آنکه "جام باده"، روح افزا و درمانگر است، نه مدرس و مربی و حکیم و خطیب و حلقه صوفی و اصحاب صلیب، می فرماید (ص ۵۱): از "فتوحات" م نشد فتحی و از "مصباح"، نوری هر چه خواهم در درون جامه آن دلفریب است در غزل دیگری ظاهرسازیهای دراویش را به سخره می گیرد و درباره این ظواهر فریبا می گوید (ص ۵۴): خرقة و خانقه از مذهب رندان دور است آنکه دوری کند از این و از آن، درویش است نیست درویش که دارد کله درویشی آنکه نادیده کلاه و سر و جان، درویش است حلقه ذکر میارای، که ذاکر، یار است آنکه ذاکر بشناسد به عیان، درویش است وی از غزل "سرجان"، پریشانشالی خود را از جام "بلی" می داند که از "روز الست" در دل ریشه دارد و این عشق بی انجام و آغاز را مایه خریدن ناز معشوق می شمارد و می گوید (ص ۶۵): حلقه صوفی و دیر راهبم هرگز مجوی مرغ بال و پر زده، با زاغ هم پرواز نیست و در جای دیگر، عقل را دیوانه او شدن می داند و از خود گذشتن را، نشانه عاشقی، و می گوید (ص ۶۷): رهرو عشقی اگر، خرقة و سجاده فکن که بجز عشق، تو را رهرو این منزل نیست اگر از اهل دلی، صوفی و زاهد بگذار که جز این طایفه را راه در این محفل نیست و در ادامه، با تاکید بر اینکه "اهل دل" بودن، راه اصلی است و آرزوی رهایی از خرقة سالوس می کند و چنین می گوید: علم و عرفان به خرابات ندارد راهی که به منزلگه عشاق، ره باطل نیست. که به عیان، خرقة صوفی و سجاده زاهد و علم و عرفان را برای رسیدن به "منزلگاه عشاق"، ناتوان می شمارد و در اینکه برای یافتن دل و دلدار، نباید راه را گم کرد و در پیچ و خم ظواهر و علوم و اصطلاحات ماند، در غزل "قصه مستی" اینگونه می سراید (ص ۷۱): آنکه دل خواهد، درون کعبه و بتخانه نیست آنچه جان جوید، به دست صوفی بیگانه نیست گفته های فیلسوف و صوفی درویش و شیخ در خور وصف جمال دلبر فرزانه نیست در غزل دیگر راه علم و عقل را از دیوانگی جدا می داند و تنها راه آشنایی با دوست را مستی و دیوانگی و از خویشتن بیگانگی می شمارد (ص ۷۲). درویشی را در درویش صفتی می داند و صوفی راستین را اهل صفا و عالم واقعی را آراسته به اخلاص، و گرنه علمش حجاب می شود و دگر هیچ و اینکه (ص ۷۴): عارف که ز عرفان کتبی چند فرا خواند بسته است به الفاظ و تعبیر و دگر هیچ در غزل دیگری که سخن از عشق دلدار است و می زدگان بیخود از خویش، باز هم از حجاب و مانع بودن "علم و عرفان" می گوید (ص ۸۲): عشقت از مدرسه و حلقه صوفی راندم بنده حلقه

بگوش در خمارم کرد نقد از مدعیان بی باطن همچنان ادامه می یابد و در غزلی از زهد فروشان قلندر و عبادتهای کاسب کارانه و مرشد بازی های دکان دارانه و صوفی های پر ادعا انتقاد می کند (ص ۹۴) و در جای دیگر، ضمن ستایش از مستان از خود بی خود و بی نصیبی عاقلان، به حجاب بودن علم می پردازد و افق تازه ای را پیش خود می یابد، وقتی که از "عرفان" به "عشق" می رسد. با هم بخوانیم (ص ۱۰۴): در بر دلشدگان، علم حجاب است، حجاب از حجاب آنکه برون رفت بحق، جاهل بود... چون به "عشق" آدمم از حوزه "عرفان"، دیدم آنچه خواندیم و شنیدیم، همه باطل بود باز هم رستن از پوسته و رسیدن به مغز. می بینیم که در بتکده و کعبه و خانقاه و دیر و کنیسه، جلوه و نام و کلامی از آن "دلبر" نمی یابد و در "مدرس فقیه"، تنها قیل و قال می بیند و محضر ادیب را هم فاقد آن گمشده می یابد، حتی در صفوف قلندران هم تنها مدیحه سرایی از قلندران را مشاهده می کند و در نهایت "یک قطره می" از جام دلبر را عطاکننده چیزی می داند که در همه ملک جهان نیست (ص ۱۰۸). دیوان امام "ره" را مرور می کنیم. همچنان جلوه هایی از این حقیقت ناب که وقتی پرتو حسن به جان بیفتد، عشق همه دردها را درمان می کند و همان جلوه که بر موسی عمران نمود، در جان عاشق هم آتش می افروزد (ص ۱۱۵): ابن سینا را بگو در طور سینا ره نیافت آنکه را برهان حیران ساز تو حیران نمود و این حقیقت، در جای دیگر اینگونه متجلی است (ص ۱۱۷): از در مدرسه و دیر، برون خواهم تاخت عاکف سایه آن سرو روان خواهی دید و در اقبال به عشق و مستی گوید (ص ۱۲۲): برگیر جام و جامه زهد و ریا در آر محراب را به شیخ ریاکار، واگذار با پیر میکده خبر حال ما بگو با ساغری برون کند از جان ما خمار در غزل دیگر، باز هم سخن از ساقی و میکده و عشق یار مطرح است و (ص ۱۲۵): گر گذشتی به در مدرسه، با شیخ بگو پی تعلیم تو آن لاله عذار آمد باز دکه زهد ببندید در این فصل طرب که بگوش دل ما نغمه تار آمد باز در غزل "آواز سروش" (ص ۱۳۰ یکسره سخن از مدهوشی حاصل از میکده و پیمانان و باده فروشی است که نارسایی گامهای مسیر علم و عرفان و مدرسه و خرابات و عالم و صوفی را جبران می کند: از دم شیخ، شفای دل من حاصل نیست بایدم شکوه برم پیش بت باده فروش نه محقق خبری داشت، نه عارف، اثری بعد از این دست من و دامن پیری خاموش عالم و حوزه خود، صوفی و خلوتگه خویش ما و کوی بت حیرت زده خانه به دوش از در مدرسه و دیر و خرابات شدم تاشوم بر در میعادگهش حلقه بگوش گوش از عربده صوفی و درویش ببند تا به جانت رسد از کوی دل، آواز سروش در غزل بعدی، باز هم صحبت از عهد بستن با پیر می فروشی است و بی حاصلی شیخ خرقة پوش و قیل و قال مدرسه (ص ۱۳۱): از قیل و قال مدرسه ام حاصلی نشد جز حرف دلخراش، پس از آن همه خروش در غزل "نهانخانه اسرار" (ص ۱۳۸) نیز سخن از روی نیاز بردن بر در میکده و پیرمغان است و همان مضامینی که در ص ۱۳۰ هم بود. صوفی و خرقة خود، زاهد و سجاده خویش من سوی دیر مغان، نغمه نواز آمده ام با دلی غمزده از دیر به مسجد رفتم به امیدی هله با سوز و گداز آمده ام در غزل دیگر (ص ۱۴۰) از دغلبازی صوفی به امان آمده و از قیل و قال مدرسه، به میکده و عالم عشق و سرمستی پناه می آورد و با روان شوریده، در پی گشودن گره های بسته با غمزه یار است: شیخ را گو که در مدرسه بر بند، که من زین همه قال و مقال تو به جان آمده ام سرخم باز کن ای پیر که در درگاه تو با شعف، رقص کنان، دست فشان آمده ام و با بیان اینکه "همه جا خانه یار است که یارم همه جاست"، به شهود خدا در ذره ذره هستی اشاره می کند که اینگونه تجلی خدا را جز در دید عاشقانه عرفانی نمی توان یافت. غزل "خال لب" نیز، که برای نخستین بار پس از ارتحال حضرت امام "قدس سره" از سوی فرزندش مرحوم حاج احمد آقا به ملت داغ دیده ایران عرضه شد، همین حال و هوا و شوریدگی عاشقانه و فارغ از خود شدن و منصوروار، خریدار سر دار شدن و شرر غم دلدار به چشم می خورد و گریز از پندهای واعظ شهر و دور افکندن جامه زهد و ریا و پوشیدن خرقة پیر خراباتی و این حالت که (ص ۱۴۲): در میخانه گشایید به رویم شب و روز که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم و در صفحه بعد نیز، شهره شهر شدن را در پی گرفتاری در کمند سر زلف یار می داند و می گوید: مستی علم و عمل رخت بیست از سر من تا که از ساغر لبریز تو هشیار شدم در غزل "جامه دران" (ص ۱۵۱) خواستار جام می از دست دلبر می شود و پروانه وار گرد شمع روی دوست می چرخد

و دنیا را همچون قفسی و دامی می بیند که باید از پرپر شدن در آن و ماندن در این رها شد و آرزو می کند که خرقة ملوث و سجاده ریا را بر در میخانه بردرد و از سبوی عشق، جرعه ای نوشیده و مستانه، جان از خرقة هستی درآورد: گر از سبوی عشق دهد یار، جرعه ای مستانه جان ز خرقة هستی درآورم و این یادآور وصفی است که حضرت امیر^ع "در نهج البلاغه از متقین دارد که چنان مشتاق ثواب و بیمناک از عقاب اند که اگر "اجل" نبود، یک چشم برهم زدن جانهایشان در زندان تن نمی ماند: ولو لا الاجل الذی کتب الله علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم (۳)" این بی تابی از ماندن در قفس تن و زندان زندگی و شوق به رهایی از این جهان که خاص مرحله عشق است، در غزلها و موارد دیگر هم دیده می شود و اظهار امیدواری می کند که روزی برسد تا از این خانه هجرت کرده و پروانه وار در شعله شمع وجود دلدار بسوزد (ص ۱۵۸): روی از خانقه و صومه برگردانم سجده بر خاک در ساقی میخانه کنم حال، حاصل نشد از موعظه صوفی و شیخ رو به کوی صنمی واله و دیوانه کنم وی خود را "زاده عشق" می داند که با مدعی عاکف مسجد در نبرد است و خلیلانه در آتش عشق یار می رود و به مستی و بیهوشی در میکده می بالد و در نهایت چنین می گوید (ص ۱۶۳): با صوفی و درویش و قلندر به ستیزیم با می زدگان، گمشدگان بادیه گردیم و همین مضامین را در غزل "جام ازل" (ص ۱۶۷) دارد و خود را زاده عشق و پسرخوانده جام و دلداده میخانه و غلام پیر مغان می شمارد و هم از اصطلاحات مدرسه گریزان است و هم خرداندیشان و عوام: با صوفی و با عارف و درویش به جنگیم پرخاش گر فلسفه و علم کلامیم از مدرسه مهجور و ز مخلوق، کناریم مطرود خردپیشه و منفور عوامیم در "مناجات محبین" از حضرت سجاد^ع، "سخن از چشیدن شیرینی محبت خدا و آن را با چیز دیگری عوض نکردن و شوق دیدار خدا داشتن و توفیق نظر به وجه الله داشتن است": واجبتیه لمشاهدتک و اخلیت وجه لک و فرغت فواده لحبک و رغبته فیما عندک اینگونه مضامین عاشقانه و پشت سر نهادن مراحل علم و عبادت و کتاب و کلام و رسیدن به شور و حال و بار یافتن به قرب و لذت بردن از انس، در اشعار متعددی از حضرت امام دیده می شود. غزل "باریار" (ص ۱۶۸) یکی از این نمونه هاست که در آن از جمله می خوانیم: راز دل غمدیده خود را به که گویم؟ من تشنه جام می از آن کهنه سبویم بر دار کتاب از برم و جام می آور تا آنچه که در جمع کتب نیست، بجویم از پیچ و خم علم و خرد رخت ببندم تا بار دهد یار به پیچ و خم مویم و این همان مراحل بالاتر از علم است که شاعری گفته است: بشوی اوراق اگر همدرس مایی که علم عشق در دفتر نباشد این ها مرحله ای است که حتی پای عرفان هم از پیمودن راه آن ناتوان است و تنها با شهپر عشق است که می توان در این آفاق پر کشید. حضرت امام در غزل "وادی ایمن"، در پی صاحب نظری است که این گم کرده راه را به منزل برساند و با گذراندن راه پر خطر عشق، به آن منزلگه ایمن، بار یابد. (ص ۱۶۹): از ورق پاره عرفان خبری حاصل نیست از نهانخانه رندان خبری می جویم مسند و خرقة و سجاده ثمربخش نشد از گلستان رخ او ثمری می جویم . . . ترک میخانه و بتخانه و مسجد کردم در ره عشق رخت رهگذری می جویم این ابیات را نیز دقت کنید (ص ۱۷۰): خرم آن روز که ما عاکف میخانه شویم از کف عقل برون جسته و دیوانه شویم بشکنیم آینه فلسفه و عرفان را از صنم خانه این قافله بیگانه شویم فارغ از خانقه و مدرسه و دیر شده پشت پای زده بر هستی و فرزانه شویم در غزل "غمزه دوست" (ص ۱۸۶)، هدف از حضور در میکده و بتکده و مسجد و دیر را بهره از "نگاه دوست" می داند و اینکه اگر به این خواسته نرسد، آنها ثمری ندارد و همه چیز سراب است: بر در میکده و بتکده و مسجد و دیر سجده آرم که تو شاید نظری بنمایی مشکلی حل نشد از مدرسه و صحبت شیخ غمزه ای، تا گره از مشکل ما بگشایی و این مضامین، تداعی کننده عشق و شیدایی نهفته در "مناجات المریدین" امام سجاد^ع "است که عشق معبود را کارساز و درمان کننده و آرام بخش و همدم و . . . می داند و در پی این اکسیر دگرگون ساز است. . .": فانت لاغیرک مرادی، ولک لالسواک سهری و سهادی و لقائک قره عینی و وصلک منی نفسی و الیک شوقی و فی محبتک ولهی و الی هواک صبابتی و رضاک بغیتی و رویتک حاجتی و جوارک طلبی و قربک غایه سولی و فی مناجاتک روحی و راحتی و عندک دواء علتی و شفاء غلتی و برد لوعتی و کشف کربتی (ص ۱۶۰) در غزل شرح پریشانی (ص ۱۶۰) نیز که با مطلع

"درد خواهیم، دوا نمی خواهیم" از همین دلدادگی و شوق و انس و خریداری جفای یار و عشق به بیماری آن محبوب سخن می گوید و اینکه او دعا و ذکر و فکر و قبله و قبله نماست. به هر حال، آنچه امام را جذب کامل کرده و از همه چیز و همه جا و همه کس رها کرده است، همان خلوت مستان و جرگه عشاق است که ورای آن اصطلاحات و علوم و زهد و عبادت و حلقه درویشان است. این مرحله، اوج کمال روحی و رهایی از همه تعلقات است. این چند بیت را هم از غزل خلوت مستان (ص ۱۸۷) مرور کنیم:

در حلقه درویش ندیدیم صفایی در صومعه از او نشنیدیم ندایی در مدرسه از دوست نخواندیم کتابی در ماذنه از یار ندیدیم صدایی در جمع کتب هیچ حجابی ندیدیم در درس صحف، راه نبردیم به جایی در جرگه عشاق روم، بلکه بیام از گلشن دلدار، نسیمی، ردپایی این ما و منی جمله ز عقل است و عقال است در خلوت مستان نه منی هست و نه مایی علمهای عای بی اثر در ساختن روح و سعادت عالم، حجاب است، هم برای خود و هم برای دیگران به فرموده حضرت علی "ع": "علم لا ینفع کدواء لا ینجح." (۵) علم بی فایده همچون دارویی است که اثر درمانی ندارد. و به تعبیر حضرت عیسی "ع": "مثل عالمان بد، همچون صخره ای که بر دهانه نهری قرار گرفته که نه خود از آب می نوشد و نه می گذارد آب به مزرعه های تشنه برسد": "مثل علماء السوء مثل صخره وقعت علی فم النهر، لا- هی تشرب الماء و لاهی تترك الماء یخلص الی الزرع." (۶) این حکمت متعالی را حضرت امام، در یک رباعی اینگونه می سراید (ص ۲۱۲): علمی که جز اصطلاح و الفاظ نبود جز تیرگی و حجاب چیزی نفزود هر چند تو حکمت الهی خوانیش راهی به سوی کعبه عاشق نمود باز هم از رباعیات امام بخوانیم (ص ۲۳۸): ای پیر مرا به خانقه منزل ده از یاد رخ دوست مراد دل ده حاصل نشد از مدرسه، جز دوری یار جانا مددی به عمر بی حاصل ده در اینجا گریز از مدرسه به خانقاه است، تا عمر، حاصلی داشته باشد. ولی خواسته برتر، رها شدن از این دوست و رسیدن به عشق و جنون (ص ۲۳۸): یارب نظری ز پاکبازانم ده لطفی کن و ره به دلنوازانم ده از مدرسه و خانقهم باز رهان مجنون کن و خاطر پریشانم ده باز هم نمونه دیگر، سپردن دلق و مسند به دیگران و بر هم زدن طومار حکمت و فلسفه و عرفان، در برابر وصول به بارگاه عشق است. چنین می خوانیم (ص ۲۲۳):

آن روز که ره به سوی میخانه برم یاران همه را به دلق و مسند سپرم طومار حکیم و فیلسوف و عارف فریاد کشان و پای کویان بدرم گرچه بنای کار در این بررسی، دیوان امام "بود، لیکن در نامه ها و مکتوبات عرفانی حضرت امام "قدس سره" نیز اشاراتی به این "موانع راه" و "منازل سلوک" و "حجب نور" دیده می شود. دریغ است که در این نوشته، نگاهی به آن رهنمودهای حکیمانه و نواهای عاشقانه و عارفانه نداشته باشیم. در نامه ای عارفانه به خانم فاطمه طباطبایی (همسر مرحوم حاج احمد آقا) در چند مورد از این رشحات ناب دیده می شود. . . . "دخترم! سرگرمی به علوم حتی عرفان و توحید، اگر برای انباشتن اصطلاحات است - که هست - و برای خود این علوم است، سالک را به مقصد نزدیک نمی کند که دور می کند "العلم هو الحجاب الاء کبر." و اگر حق جویی و عشق به او انگیزه است - که بسیار نادر است - چراغ راه است و نور هدایت "العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء." و برای رسیدن به گوشه ای از آن، تهذیب و تطهیر و تزکیه لازم است ("۷") به قدر میسور، در رفع حجب و شکستن اقبال برای رسیدن به آب زلال و سرچشمه نور کوشش کن. تا جوانی در دست توست، کوشش کن در عمل و تهذیب قلب و در شکستن اقبال و رفع حجب، که هزاران جوان که به افق ملکوت نزدیکترند. موفق می شوند و یک پیر موفق نمی شود ("۸. . .") بافته های سابق را جز مثنی الفاظ نمی بینم و به تو و سایر جوانها که طالب معرفتند، وصیت می کنم که شما و همه موجودات جلوه اویند و ظهور ویند، کوشش و مجاهده کنید تا بارقه ای از آن را بیابید و در آن محو شوید و از نیستی به هستی مطلق رسید ("۹. . .") شب گذشته، اسماء کتب عرفانی را پرسیدی. دخترم! در رفع حجب کوش نه در جمع کتب. گیرم کتب عرفانی و فلسفی را از بازار به منزل و از محلی به محلی انتقال دادی، یا آن که نفس خود را انبار الفاظ و اصطلاحات کردی و در مجالس و محافل آنچه در چنته داشتی عرضه کردی و حضار را فریفته معلومات خود کردی و با فریب شیطانی و نفس اماره خبیث تر از شیطان، محموله خود را سنگین تر کردی و با لجه ابلیس مجلس آرا شدی و خدای نخواستہ غرور علم و عرفان به سراغت آمد - که خواهد آمد - آیا با این

محموله های بسیار به حجب افزودی یا از حجب کاستی؟ خدای عزوجل برای بیداری علما آیه شریفه "مثل الذین حملوا التوراه" را آورده تا بدانند انباشتن علوم، - گرچه علم شرایع و توحید باشد - از حجب نمی کاهد، بلکه افزایش می دهد و از حجب صغار او را به حجب کبار می کشاند. نمی گویم از علم و عرفان و فلسفه بگریز و با جهل، عمر بگذران، که این انحراف است. می گویم کوشش و مجاهده کن که انگیزه الهی و برای دوست باشد و اگر عرضه کنی برای خدا و تربیت بندگان او باشد، نه برای ریا و خودنمایی ("... ۱۰) این نکته لطیف و ظریف را هم بخوانیم: "همچون عاشق بی سوادى که به سواد نامه محبوب نظر کند و دل خوش دارد که این نامه محبوب است و همچون پارسی زبان پریشان عربى ندانى که قرآن کریم را خواند و چون از اوست، لذت برد و حالى به او دست دهد که هزاران بار بهتر از ادیب دانشمندی است که به اعراب و مزایای ادبی و بلاغت و فصاحت قرآن سرخود را گرم کند و فیلسوف و عارفی که به مسائل عقل و ذوقی آن بیندیشد و از محبوب غافل باشد، چون مطالعه کتب فلسفی و عرفانی که به محتوای کتاب مشغول و به گوینده آن کاری ندارد ("... ۱۱) حضرت امام "قدس سره" در یک نامه عرفانی دیگر خطاب به فرزند گرامی شان حاج سید احمد آقا، نکاتی در همین مقوله دارد که جملاتی هم از این نامه تقدیم می شود...: "پس میزان عرفان و حرمان"، انگیزه "است. هر قدر انگیزه ها به نور فطرت نزدیک تر باشند، از حجب، حتی حجب نور وارسته تر، به مبدا نور وابسته ترند، تا آنجا که سخن از وابستگی نیز کفر است ("... ۱۲) در همین نامه می خوانیم...: "کوشش کن کلمه توحید را که بزرگترین کلمه است و والاترین جمله است از قلت به قلت برسانی که حظ عقل همان اعتقاد جازم برهانی است و این حاصل برهان اگر با مجاهدت و تلقین به قلب نرسد، فایده و اثرش ناچیز است. چه بسا بعضی از همین اصحاب برهان عقلی و استدلال فلسفی بیشتر از دیگران در دام ابلیس و نفس خبیث می باشند - پای استدلالیان چوبین بود - و آنگاه این قدم برهانی و عقلی تبدیل به قدم روحانی و ایمانی می شود که از افق عقل به مقام قلب برسد و قلب باور کند آنچه را استدلال، اثبات عقلی کرده است ("... ۱۳) حضرت امام "ره" در نامه عرفانی دیگری که برای خانم فاطمه طباطبایی در سال ۶۵ (سه سال پیش از ارتحالش) نوشته است، اینگونه می نگارد...: "در جوانی که نشاط و توان بود با مکاید شیطان و عامل آن که نفس اماره ست سرگرم به مفاهیم و اصطلاحات پرزرق و برقی شدم که نه از آنها جمعیت حاصل شد. نه حال و هیچ گاه در صدد به دست آوردن روح آنها و برگرداندن ظاهر آنها به باطن و ملک آنها به ملکوت برنیامدم و گفتم: "از قیل و قال مدرسه ام حاصلی نشد، جز حرف دلخراش پس از آن همه خروش" و چنان به عمق اعتبارات فرو رفتم و به جای رفع حجب به جمع کتب پرداختم که گویی در کون و مکان خبری نیست. جز یک مشت ورق پاره که به اسم علوم انسانی و معارف الهی و حقایق فلسفی طالب را که به فطرت الله مفتور است از مقصد باز داشته و در حجاب اکبر فرو برده. اسفار اربعه با طول و عرضش از سفر به سوی دوست بازم داشت، نه از فتوحات فتحی حاصل و نه از فصوص الحکم حکمتی دست داد، چه رسد به غیر آنها که خود داستان غم انگیز دارد ("... ۱۴) و به فرزندش چنین نصیحت می کند...: "پس از این پیر بینوا بشنو که این بار را به دوش دارد و زیر آن خم شده است، به این اصطلاحات که دام بزرگ ابلیس است بسنده مکن و در جستجوی او جل و علا باش. جوانی ها و عیش و نوشهای آن بسیار زود گذر است که من خود همه مراحلش را طی کردم ("... ۱۵) خلاصه سخن آنکه در مراحل سلوک و کمال نفس، باید این چهار گام را برداشت: اول: در پوسته ظاهری عبادت نماندن و به ژرفای عبودیت رسیدن دوم: در بند اصطلاحات علمی و دروس مدرسه ای، از نورانیت قلب محروم نگشتن سوم: دفتر و بساط درویشی و عرفانی نگشودن و از حصار الفاظ به درون عرفان ناب پای نهادن چهارم: رسیدن به مرحله فنا و بیخودی و رستن از همه تعلقات خودی و تعینات فردی که محصول "عشق" است و این وادی با اصطلاحات می و باده و شراب و مستی بیان می شود. پایان این نوشتار را غزل دیگری از حضرت امام "قدس سره" قرار می دهیم که از این شیفتگی و شیدایی و سرمستی از باده عشق و محبت الهی و شوق رفتن و رسیدن و حیرانی و پریشانی لبریز است. آری، غزل "محفل دلسوختگان" (ص ۶۶): عاشقم، عاشق و جز وصل تو درماتش نیست کیست کاین آتش افروخته در جانش نیست جز تو در محفل

دلسوختگان ذکری نیست این حدیثی است که آغازش پایانش نیست راز دل را نتوان پیش کسی باز نمود جز بر دوست که خود حاضر و پنهانش نیست با که گویم که بجز دوست نبیند هرگز آنکه اندیشه دیدار به فرمانش نیست گوشه چشم گشا بر من مسکین بنگر ناز کن ناز، که این بادیه سامانش نیست سرخم باز کن و ساغر لبریزم ده که بجز تو سرپیمانه و پیمانش نیست نتوان بست زبانش ز پریشان گویی آنکه در سینه بجز قلب پریشانش نیست پاره کن دفتر و بشکن قلم و دم دربند که کسی نیست که سرگشته و حیرانش نیست پی نوشتها: ۱. بحار الانوار، ج ۱ ص ۲۲۵. ۲. منبع مطالعه و بررسی "دیوان امام" است که از سوی "مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی" چاپ شده است و شماره صفحاتی که در متن می آید، براساس این دیوان است. ۳. نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۹۳ (متقین). ۴. مفاتیح الجنان، ص ۱۲۴ مناجات هشتم از مناجات خمسۀ عشر. ۵. غررالحکم، حدیث ۶۲۹۲. ۶. العلم والحکمه فی الکتاب و السنه، ری شهری، ص ۴۴۶. ۷. صحیفه نور، ج ۲۲، ص ۳۴۳. ۸. همان، ص ۳۴۴. ۹. همان، ص ۳۴۵. ۱۰. همان، ص ۳۴۶. ۱۱. همان، ص ۳۴۷. ۱۲. همان، ص ۳۵۹. ۱۳. همان، ص ۳۶۱. ۱۴. همان، ص ۳۸۰. ۱۵. همان، ص ۳۸۱.

ابعاد عملی و جامعه ساز در عرفان امام (ره)

ابعاد عملی و جامعه ساز در عرفان امام (س) بسم الله الرحمن الرحيم - و به نستعين ابعاد عملی و جامعه ساز در عرفان امام (س) "ولکل وجهه هومولها فاستبقوا الخیرات" (سوره بقره آیه ۱۴۸). هر کسی را راهی است به سوی حق که بدان راه یابد پس بشتابید به خیرات. "آن پیر یگانه و مراد جانانه به لحاظ جوانب شخصیت بی همتای خود، ابعاد گوناگون داشت که عرفان جنبه ای از آن است و در این مقوله نیز دارای ابعاد بسیاری است که شناخت آنها مستلزم شناخت کلی از شاخصهای والای، منش فرازمند اوست، چرا که درک کلیت مقدمه درک جزئیات هر پدیده ای است و کلیتی از موجود در ذهن متبادر نشود، جزئیات که ملازم آن کلیت است ادراک نگردد. و اما چگونه بحری در کوزه گنجد، و چگونه اوراق کتابی که عالم و آدم را در خویش جای دهد در پاره ورقی مندرج گردد. چرا که "وجود هرچه بسیطر و به وحدت نزدیکتر باشد، کثرات را شاملتر و احاطه اش بر اشیای متضاد تمامتر خواهد بود" (۱). و شناخت عارف کامل که مظهر تعیین مشیث حق باشد به تحقیق و کماهو حقه در لفظ و کلام، جایگیر نیست، زیرا عبارتها کوتاه است و اشارتها ناتوان و بیانها نارسا است (۲). یک دهان خواهیم به پهنای فلک تا بگویم شرح آن رشک ملک (۳) لکن بهره گیری از هر عظمتی بقدر استطاعت پسندیده اهل نظر است که: "مالایدرک کله لایترک کله. "آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید (۴) و خود حکایتی محیرالعقول است که هرچه از این دریا بنوشی که تخفیف عطش را اعث شود، تشنگی مضاعف را سبب گردد. که این خود، نشان جاذبه آن نور کامل در شب ظلمانی است که سالک را نشانه جستجو است و بارقه ای از جلوه های جمال که عاشق شیدا را به صدگونه شیداتر می سازد. بازگردیم به جرعه نوشی از مینای مستی بخش عرفان عملی امام (س) و نقشی از مباحث کلی در این باب. که البته بررسی تحلیلی پیرامون جنبه های متفاوت آن فرصتها می طلبد به امید آنکه به یاری حق با استفاده از هر فرصتی، بخشی در حد توان نمایانده شود. اگر ساقی از آن جامی که بر عشاق افشاند، بیفشاند به مستی از رخ او پرده بگیریم (۵). آن وجودی که مقدر است حجت خدا را به عیان در هر عصر و زمانی بر خلق پدیدار سازد باید که فطرت خود را از آرایشها منزه دارد و طی طریق به سنت انبیای عظام بالاخص ذات مقدس نبی اکرم - صلی الله علیه و آله - نماید: "هر سالکی را باید که حال در او پیدا شود، ولیکن باید که در حال نماند و از این مقام ترقی کند به مقام حکمت الهی و دائم از حق طلب کند" (۶). حضرت امام (س) پیوسته در طلب بود و در راه وصول به وجنات حق به شیوه اهل نظر عمری در سعی و تلاش سپری کرد و آنچنان که از تاریخ مراحل عمر آن حضرت مستفاد می گردد، دقیقه ای از کشف دقایق علم و معرفت فروگذار نکرد تا عشق روی نمود و افراط عشق او را به درک مسئولیتی عظیم متوجه ساخت و عشق به انسان پس از وصول به محبت و عشق حق تعالی به آن وجود پاک محول گردید، که: "طلب از مطلوب خیزد نه از طالب" (۷) و پس از آنکه

مطلوب عالم امکان او را به راهبری خلق اشارت کرد از سر جان برخاست و راست قامت و آراسته بلایا را به جان خریدار شد که: "در جهان، حجم تحمل زحمتها و رنجها و فداکاریها و جان نثاریها و محرومیتها مناسب حجم بزرگی مقصد و ارزشمندی و علو رتبه آن است ("۸) پس، نگرستن و والانگریستن به مصایب انسان و جستجوی راه نجات دستمایه ای شد که برخیزد و چراغ برگیرد و راه از چاه بنماید که تجلی حق در آینه ذات او، به طور طبیعی عرصه بروز و ظهور و دلالت به عوالم نجات انسان را ممکن ساخت زیرا: "هر چیز که تجلی حق در آینه ذات او تمامتر باشد، دلالتش به عالم غیب بیشتر خواهد بود ("۹) پس بدین گونه علم نظری میدان عمل یافت و اهل ایمان را در زندگی مادی راهی فرایش آورد که نتیجه آن تامین زمینه مناسب برای راهیابی به زندگی معنوی باشد و دلیل عالم غیب گردد. این است که عرفان امام از بعد نظری، ابعاد عملی می یابد و سیر و سلوک در عوالم و ملکوت سبب می شود که از افلاک به خاک بازگردد و دارندگان ایمان را از قیود غیر الهی برهاند و به قوانین الهی بازگرداند و بیراهه رفتگان را به راه آرد تا بتوان با تبلور اسلام ناب محمدی عرصه زندگی خاکی و سکوی پرواز را برای جهش به معارج معنوی آماده ساخت. برای رسیدن بدین منظور، به قدرت نیاز بود زیرا که قدرت وسیله ای برای تثبیت حقانیت و استقرار نظام حق است و تنها قدرتی که می تواند حقانیت حق را در عوالم انسانی تحقق بخشد، قدرتی است که سررشته اش به ذات حق منتهی شود که کامل و بی واسطه است زیرا: "قدرت از امهات صفات الهی است و یکی از ائمه سبعه است که آنها عبارتند از، حیات و علم و اراده و قدرت و سمع و بصر و تکلم . . . و قدرت در اصطلاح حکیم عبارت از آن است که فاعلی ذاتا به گونه ای باشد که اگر خواست انجام دهد و اگر نخواست انجام ندهد ("۱۰) چنین است که آن عارف کامل هیمنه جبروت، برگرفته از وصول به مدارج کمال را به زندگی سرزمینهای اسلامی جاری کرد و عشق را از اعلا مرتبه امکان در عالم خاک ساری نمود تا زندگی راه فطرت را جستجو کند و مایه حیات اصیل انسانی در نظام اجتماعی شکل گیرد و تبعات ایمان در زوایای ارتباطهای مادی متجلی گردد و آدمی حد خود را بشناسد و جوهر خود را دریابد که آدم تجلیگاه، قدرت حق است: "و وجود عالم بی آدم جسدی بود بی روح و جامی بی راح و آینه ای صیقل ناکرده و آدم عین جلای مرآت عالم است. ("۱۱) فی الجمله، در این فصل، جلوه ای از جلوات شیدایی و کمال آن پیر کامل نمایانده شد که میل به یاری خلق عالم و مجری داشتن عشق برخاسته از توجه به جمال مطلق بر انسان و تسلط هیمنه عشق بر سرنوشت جامعه از بسیاری محبت که آن پیر داشت به سالکان و مریدان خویش که: "حصول هیمان از افراط عشق است و عشق افراط محبت و محبت اصل ایجاد عالم و حصول محبت از تجلیاتی که وارده است از حضرت جمال حق. ("۱۲) پس عارف کامل با نیروی عشق، خیرخواه بندگان حق است و پدری دلسوز و رافع ستم از فرزندان که سعی خود را به کار می گیرد تا از محبت متقابل فرزندان در هت براندازی ظلم و استقرار حکومت عدل بهره گیرد و برنامه زندگی را براساس فطرت انسان و اوامر حضرت پروردگار چنان پی ریزی نماید که مایه آرامش و راحت جسم و جان و زمینه ساز حرکت به سوی الله باشد. مروی کنیم بر سیر تحول و تکامل که با واسطه آن پیر یگانه در نظام زندگانی ملتی پدید آمده و با جریان طبیعی حیات پیوند دارد. "کارانه عشق در سیر تحول و تکامل" حضرت امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - با سیره علمی و عملی خود از آغاز اذهان عوام و خواص را به تربیت نفس و تفکر و تامل در سرنوشت جامعه متوجه ساخت و در جریان زندگانی مبارزاتی خویش مستقیم و غیرمستقیم راههای حرکت به سوی اخلاق در زندگی را آموزش داد با روش مستقیم یعنی سخنرانیها و نوشته های عمیق، مسلمانان بخصوص شیعیان را به تفکر واداشت تا بدانند که در کجای جهان و در کدام نقطه هستی ایستاده اند، دردها کدامند و درمانها را در کدام قاموس باید جست؟ و با استفاده از روش غیرمستقیم، استقامت، شجاعت و شکست مرگ را در برابر اراده انسان، آموزش داد. عشق به کمال مطلق که پوچی و گذرایی زندگی مادی را می نمایاند و اسباب مادی را تنها وسیله ای برای راهیابی به شارع مستقیم به کار می گیرد، بتدریج در اذهان پدید آمد و سرگردانیها و بهت و حیرتهای ملت مظلومی که زیر بار تحقیر سر فرو کرده بود در برخورد با اراده آهنین مردی از تبار عشق و سردار عاشقان راه به گستره محبت آورد و رفته رفته در ذهنیت کل جامعه، به سوی

عاشقی گرایید تا آنجا که همگان آن پیر روشن ضمیر را اسوه خود یافتند و فرمانش را به جان و دل خریدار آمدند. در طی مراحل از خویش به خویش و از صورت به معنی و از ماده به ماورا، آموزشهای این معلم دین سرمشق جماعت شد. ابتدا در پذیرش ستم نفس سرکش جولانی یافت تا از چشمه های آلوده شهوات سیراب شود و این مرحله تحقیر مقام والای انسانی بی نفس گرم پیر، سرمای یاس بر جانها مستولی ساخت و نیاز به بیدارگر را در ضمیر پنهان شعله ور ساخت. سپس ندایی در سکوت مرگبار رعشه ای بیدار کننده را در پی آورد و همگان سر بر آوردند و نگاههای مضطرب و ملتهب خود را به نور جمال منجی الهی خود جلا دادند، دوران خودسازی فرا رسید، آموزش صبر و انتظار، تحمل صیقل دهنده آماده شدن برای انفجاری عظیم کار خود را کرد. آنگاه نوبت آزمایش در دورانهای و مراحل مختلف پدید آمد، عشق به صفای زندگی و جاذبه حقیقت هستی به جای خون در رگها جهید و سودای فراگیر شیدایی کارآمد شد. ما زاده عشقیم و پسرخوانده جامیم در مستی و جان بازی دلدار تمامیم (۱۳) و کلام خدا در جانهای شیفتگان روی نمود که: "یا ایهاالانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه" (۱۴) ای انسان البته با هر رنج و مشقت در راه رسیدن به خدا بکوش عاقبت به ملاقات پروردگارت نائل خواهی شد. دریای متلاطم آدمیان به تموج در آمد، عشق کارها نمودار ساخت، سرها به پای معشوق حقیقی قربان شد، "عشق از اول سرکش و خونی بود" شعار به عمل و شوق به مشاهده انجامید و شهود جمال حق روی نمود، آغاز به انجامی هستی آفرین کشید، لاله های جنون ملکوتی در پیشگاه حضرت ربوبی رویدن گرفت و جوانه های شیدایی سرزد و شکوفه های عطر آگین درخت دوستی پدید آمد. "بعضی را مطلوب طالب پیش آمد و بعضی را به وقت کمرگ مطلوب روی نمود و بعضی هم در آن طلب مردند، در هوس این در طلب مردن کاری بزرگ است." (۱۵) این که گفته شد، شبمی از رخسار گلزار دوست و دیداری از بیکرانگی جلوه های جمال اوست فصولی مشعب و جامع باید که شرح داده شود تا خطی از چهره رخشان او شاید که نمودار گردد. و این فصلها که مجالی دیگر و فرصتی درخور می طلبد، بعضی به شرح ذیل، فهرست وار می آید: ۱- نوآوری در دیدگاههای جامعه شناسانه ۲- توجه انسان به کاربرد اندیشه ۳- انسان سازی در عرفان عملی ۴- جلوه و شهود در عالم صورت و معنی ۵- عوالم چندگانه در قاموس عشق ۶- حجابها و حجاب درها ۷- کار مایه عشق در تمیز نیک و بد و این همه از زاویه دید امام راحل جامعیتی در عالم جمع الجمع دارد تا به یاری حضرت پروردگار توفیق پرداختن به هر یک دست دهد. حبیب الله قلیش لی ۵/۱/۷۰ خوانسار پی نوشت ها: ۱. شرح دعای سحر امام (س) ۳ و ۴. مثنوی مولوی ۵. باده عشق، اشعار عارفانه امام (س) ۶. رسائل ابن عربی ۷. عین القضاة ۸. وصیتنامه سیاسی، الهی امام (س) ۹. شرح دعای سحر امام (س) ۱۰. شرح دعای سحر امام (س) ۱۱. نقش الفصوص ابن عربی ۱۲. نقش الفصوص ابن عربی ۱۳. باده عشق، اشعار عارفانه امام (س) ۱۴. سوره انشفاق، آیه ۶ ۱۵. از سخنان شمس تبریزی

اهمیت محوری عرفان

اهمیت محوری عرفان حضور: شما تاثیر امام خمینی و انقلاب اسلامی ایران را در احیای تفکر دینی و تجدید حیات اسلام چگونه ارزیابی می کنید و در این باره کدام محورها را اساسی و عمده می دانید؟ پروفیسور محمدیوسف امین: امام خمینی سهمی بسیار اساسی در احیای تفکر اسلامی داشته اند. بعقیده من ایشان دو خدمت بسیار مهم در این زمینه نمودند: نخست ولایت فقیه، اجتهاد ولایت فقیه و دیگری امتزاج میان معنویت و سیاست است. اشخاصی نظیر علما، صوفیان و عرفا بودند که تاکید بر معنویت داشتند و کسانی بر سیاست اسلامی مثل احزاب و سازمانهای اسلامی زولی امام خمینی این دو را باهم تلفیق کرد. ایشان اهمیت محوری را به عرفان دادند ولی سیاست انقلابی را نیز بخشی از عرفان معرفی نمودند که بخاطر خداوند سبحان بکار گرفته می شود. براساس تحقیقاتی که کرده ام، این دو کار از جمله خدمات بسیار بزرگی بود که امام خمینی به جهان اسلام کرد. مطلب دیگر، نظر ایشان در مورد سیاست نه شرقی و نه غربی (لاشرقیه ولاغربیه) است. گرچه این جمله تنها یک شعار بنظر می رسد. ولی عقیده ای عمیقا

فرهنگی است. ایشان تاکید بر اعتماد به نفس دارند. سازمانهای اسلامی تلاش می کردند که مسلمانان فقط متکی به اسلام باشند، اما مسلمانان حتی به خود اتکا ندارند. البته از طریق جماعت اسلامی و سایر سازمانها به اسلام متکی هستند ولی به خود اعتماد ندارند. معتقدند که اگر امریکا با اسلام موافق باشد، اسلام توسعه می یابد، هندوها اگر اسلام را قبول داشته باشند، اسلام توسعه خواهد یافت. ولی امام خمینی (ره) به مسلمانان اعتماد به نفس داد " شما بدون تکیه به هیچکس قادر به هر کاری هستید، شما می توانید به عقاید خودتان به هنر خودتان به تجربیات خودتان متکی باشید " این خدمت امام خمینی (ره) کاری فرهنگی بود نه ایدئولوژیکی. در مورد مسائل ظاهرا کوچکتر نیز امام خمینی بسیار ریشه ای برخورد کردند. سایر رهبران اسلامی اینگونه با مسایل برخورد نکرده بودند. اگرچه امام خمینی آموزش دیده غرب نبود و با هیچ زبان غربی آشنایی نداشتند ولی با بسیاری از مسایل بسیار جدید بطور ریشه ای برخورد کردند. مثلا- ایشان مخالف حزب بود. تمایلی به وجود حزب در ایران نداشتند. زمانی ایشان فرمودند که ائمه جمعه مجاز به عضویت در هیچ حزبی حتی حزب جمهوری اسلامی نیستند. در اینجا مطلب خاصی وجود دارد، زیرا در تمامی جهان اسلام هرکسی می خواهد حزبی تشکیل دهد، در عراق یا در هر جای دیگر، احزابی چون، حزب الدعوة، جماعت اسلامی، اخوان المسلمین و... ولی امام خمینی تنها کسی بود که گفت ما نباید حزب داشته باشیم. باید یک امت داشته باشیم و یک امام و یا رهبر. حزب نباید داشته باشیم. اما درباره انتقاد از سایر مسلمانان معمولا احزاب از مسلمانان کم اعتقاد انتقاد می کنند. اما امام خمینی از انتقاد از علمای ضعیف یا رهبران ضعیف اسلامی پرهیز می نمودند. زیرا انتقاد تفرقه ایجاد می کند. از اینرو زمینه های مختلفی وجود داشت که امام خمینی در مورد مسائل مختلف بسیار اصیل عمل نمود که یکی از موارد منحصر به فرد آن در مورد احزاب بود. مثال خوب دیگری که می توان زد در مورد سقوط خلافت عثمانی است. همه رهبران بزرگ اسلام، از جمله علامه اقبال لاهوری، از سقوط خلافت عثمانی اظهار رضایت کردند، زیرا می گفتند که این خلافت غیراسلامی بود و با سقوط آن اسلام دوباره احیاء خواهد شد. ولی امام خمینی (ره) در این مورد اظهار داشتند که این واقعه برای اسلام اسف بار بود؛ سقوط خلافت عثمانی برای اسلام بسیار دردآلود بود. افراد بد بودند ولی ساختار اسلامی بود. آن امپراتوری کشوری براساس ملت نبود، کشور براساس اسلام بود نه ملیت. بنابراین از آنجا که ساختار آن اسلامی بود، سقوط آن برای اسلام اسف بار بود. این نکات را امام خمینی در کتاب " حکومت اسلامی " خود ابراز داشته اند. بیان چنین مطلبی بسیار شگفت آور بود. امام در مسائل خاص آنچنان موضعگیری می کردند که هیچ یک از رهبران برجسته اسلامی قادر به درک آن نبودند؛ کسانی که در اروپا تحصیل کرده بودند، با زبانهای غربی و با نظم و انضباط غربی بخوبی آشنا بودند ولی آنان نیز توانایی درک این موضوع را نداشتند. در حالیکه امام خمینی که بیشتر در مدارس علمیه تحصیل کرده بود، می توانست این مطلب را درک کند. اینها گوشه ای از تاثیرگذاری امام خمینی بود. حضور: امام خمینی به دو اصطلاح " اسلام ناب محمدی " و " اسلام امریکایی " اشاره کرده اند. شما چه برداشتی از این دو مفهوم دارید؟ یوسف امین: این مسئله اساسا مربوط می شود به عدالت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در اسلام واقعی - اسلام ناب محمدی - عدالت اجتماعی، عدالت اقتصادی و عدالت سیاسی حائز اهمیت است. مردم برای دست یابی به عدالت اگر لازم باشد به ابزارهای انقلابی متوسل می شوند. آنان برای این کار قربانی می دهند. ولی در اسلام امریکایی تنها بجا آوردن آداب مذهبی، نظیر برپاداشتن نماز و غیره مورد نظر است. در آن حتی اگر گهگاه از عدالت هم صحبتی به میان آید برای دست یابی به آن فداکاری صورت نمی گیرد و از ابزارهای انقلابی استفاده نمی شود. این تفاوتی است که من میان اسلام ناب محمدی و اسلام امریکایی یافته ام. حضور: بعضی از نویسندگان وابسته به استکبار جهانی اینگونه القاء می کنند که چون انقلاب اسلامی ایران براساس باورهای شیعه پا گرفته است در نتیجه نمی تواند الگوی مناسبی برای سایر کشورهای اسلامی باشد و مورد پذیرش و پیروی مسلمانان جهان قرار گیرد حال آنکه ما در عالم واقع خلاف چنین نظری را مشاهده می کنیم. یوسف امین: سؤال را می توان اینطور مطرح کرد که آیا تجربه ایران قابل اجرا برای اهل سنت هم هست؟ همانطوریکه شما گفتید عده زیادی از نویسندگان غربی این

سؤال را پیش کشیده اند. آنان بر این باورند که آنچه در میان شیعیان بوقوع پیوست نمی تواند برای اهل سنت و در محیط و جو جوامع سنی قابل اجرا باشد. در پاسخ باید گفت: اولاً، آنچه که توسط امام خمینی (ره) مطرح شد متکی بر اصولی است که بین سنی و شیعه مشترک می باشد. شیعه و سنی در پاره ای مسائل با یکدیگر اختلاف دارند و در برخی امور وحدت نظر. این دو در مورد اغلب اصول اولیه اسلام عقاید مشابهی دارند. نهضت امام خمینی متکی بر اصولی بود که میان شیعه و سنی مشترک است، اصولی که اساس اسلام را می سازد. به همین دلیل اهل سنت نیز می توانند از آن بهره گیرند و بهره هم برده اند. هفده سال از پیروزی انقلاب می گذرد و طی این مدت صدها هزار تن از پیروان اهل سنت از آن بهره برداری کرده اند. در آن دسته از مسائلی که تفاوت آشکاری میان ایدئولوژی شیعه و سنی وجود دارد، نظیر احترام به علما و یا طرفداری از شهادت، اختلافات در واقع کمی است نه کیفی. اهل سنت هم برای علما احترام زیادی قائلند ولی نه به اندازه شیعه. در میان اهل سنت هم از شهادت طرفداری می شود ولی نه به اندازه ای که در میان شیعه برای آن اهمیت قائلند. بنابراین گرچه اختلافاتی میان شیعه و سنی وجود دارد ولی این اختلافات کمی است نه کیفی. اهل سنت روی پاره ای مسائل تاکید می کنند و شیعه روی برخی مسائل دیگر. حال اگر از این جنبه به مسائل توجه شود، اصول اولیه مشترک است و در جائیکه اختلافاتی مشاهده می شود تفاوتها کمی است نه کیفی. حضور: یکی از اصول مورد توجه حضرت امام نقش زمان و مکان در فقه و اجتهاد است. با توجه به مطالعاتی که دارید نظر شما در این باره چیست؟ یوسف امین: تا آنجایی که من مطالعه کرده ام، سید جمال الدین، یکی از کسانی بود که این مسئله را قویا مطرح کرد. و این مسئله بعداً توسط محمدعبده در مصر دنبال شد. رشید رضای مصری نیز از این فکر پیروی می کرد و نظر فوق توسط این افراد در بخشی از دنیای اسلام توسعه یافت. بعدها در هند افرادی نظیر علامه اقبال لاهوری تاکید زیادی بر اجتهاد و احیاء تفکر اسلامی داشتند. مولانا مودودی نیز از این طرز فکر حمایت می کرد. بنابراین افراد زیادی در جهان اسلام طرفدار اجتهاد بودند اما این طرز فکر در عمل توسعه زیادی نیافت. اجتهاد در تئوری پذیرفته شد ولی در عمل در اغلب موارد همان روشهای قرون وسطایی بکار گرفته می شود. تنها امام خمینی نبود که این باور را داشت بلکه اصولیون نیز اینطور می اندیشیدند زیرا در تفکر اصولی به اجتهاد اهمیت خاصی داده می شود. به تفاوت زمان و مکان در اجتهاد اهمیت داده می شود، اینکه مردم باید از مجتهد زنده پیروی کنند، باید از مجتهد زنده تقلید کنند نه مجتهدی که در قید حیات نیست. اما علیرغم التزام به پیروی از مجتهد زنده، حتی اصولیون نیز بطور کامل و عملی از این طرز فکر پیروی نمی کردند. ولی امام خمینی کمک زیادی کرد تا این طرز فکر اصولی جنبه عملی پیدا کند، اعمال عقاید اصولی در اجتهاد در هر زمان و موقعیتی. یاد می آید امام خمینی (ره) چندماه قبل از ارتحالشان گفته بودند که مجتهد نه تنها باید آگاه بلکه شجاع نیز باشد. هر چیزی را که فکر می کند صحیح است ابراز نماید، بدون توجه به اینکه مسلمانان از آن خوششان می آید یا خیر. شما باید در اجتهاد شجاع باشید و الحمدلله که می توانیم این اجتهاد را در آثار شهید مرتضی مطهری ببینیم. آنجایی که از حقوق زن در اسلام صحبت می کند. وی در کتابهایش مواضع بسیار تازه ای اتخاذ کرده است. نظیر چنین گرایشی را تا حدود زیادی در افکار آقای رفسنجانی نیز می توانیم مشاهده کنیم. وی نیز موضعگیری زیادی کرده اند که متناسب با زمان بوده است؛ اگرچه در ابتدا برخی از افراد نتوانسته اند مواضع وی را به درستی درک کنند و اینگونه تصور کردند که وی طرفدار آرایش زنان یا لباسهای آنچنانی یا چیزهایی نظیر آن است؛ ولی در واقع بسیار روشن بود که وی زمان و مکان را مورد توجه قرار داده است. از اینرو آقای رفسنجانی نیز در عمل التزام خود به تفکر امام خمینی در اجتهاد را نشان داده است. اخیراً خبری شنیدم مبنی بر اینکه براساس آن در آینده مردان و ادار شونند تا به همسرانشان در قبال انجام کارهای خانه دستمزد بپردازند. این اجتهاد بزرگی است، اجتهادی درخشان و باشکوه. اگر این طرز فکر در عمل هم پیاده شود، آنگاه زنان سراسر جهان به اسلام علاقمند خواهند شد؛ به اسلام خواهند گروید. آنها درخواست یافت که اسلام بزرگترین حامی زنان، مستضعفان و مردم محروم است. الحمدلله خدمات امام خمینی (ره) به اجتهاد بسیار مثبت بود. قبول دارم که متفکران اسلامی در قرون نوزدهم و بیستم خدمات

زیادی به اجتهاد در اسلام نموده اند ولی امام خمینی (ره) به آن جنبه عملی تری بخشید و پیروان امام خمینی نیز این عقاید را در عمل پیاده نموده اند. این طرز فکر توسط سایر مسلمانان نیز پذیرفته خواهد شد. حضور: در اوضاع فعلی جهان، شاهد تبلیغات و اقدامات امریکا روی مسئله ای به عنوان نظم نوین جهانی هستیم که حتی در سخنان مسئولین امریکا به مفهوم تسلط و برتری امریکا بر جهان است. هر چند حتی متحدین غربی امریکا با تسلط بی چون و چرای آن کشور بر دنیا مخالف هستند معهذاً بین متفکرینی که اعتقاد دارند جهان به سوی یک نظام یک قطبی می رود و اندیشمندانی که آینده جهان را دارای نظام چند قطبی می بینند اختلاف نظر زیادی است. نظر شما در این باره چیست؟ یوسف امین: در این نظم نوین جهانی امریکا می کوشد تا جهان را به صورت نظامی تک قطبی درآورد، ولی در واقع جهت گیری جهان به سمت نظام چند قطبی است. من نمی دانم که در آینده چه رخ خواهد داد. شاید امریکا در خواسته هایش توفیق یابد و یا اینکه سایر کشورهایی که در تلاش برای ایجاد نظام چند قطبی هستند موفق شوند. ولی حتی اگر نظام چند قطبی به موفقیت برسد مخالف اسلام خواهد بود؛ زیرا اغلب کشورها و قدرتهای تشکیل دهنده آن نظیر ژاپن، آلمان و چین نیز مخالف اسلام هستند. از اینرو گرچه ممکن است نظام چند قطبی بهتر از نظام تک قطبی باشد، ولی ضرورتاً نمی تواند این وضعیت به نفع اسلام باشد. ما باید در این باره بیشتر بیندیشیم. ما صرفاً نباید بین دو نظام یکی را برگزینیم، باید در این باره فکر کنیم. در حال حاضر مردم مسلمان چه احساس می کنند؟ آنان تحت فشار زیادی قرار دارند. مسلمانان در بوسنی، در چین، در فلسطین، در سودان، در مصر و در الجزایر فشار زیادی را از جانب غرب و از سوی قدرتهای ضداسلامی احساس می کنند، در چنین وضعیتی من فکر می کنم که ما باید اتحاد میان خودمان را افزایش دهیم. گرچه این گفته شعار بنظر می رسد ولی باید به عنوان یکی از عملی ترین سیاستها بکار گرفته بشود. در این وحدت ما باید حتی با مسلمانان با اعتقاد ضعیف نیز به نوعی سازش برسیم و از درگیری و جنگ در جوامع اسلامی جلوگیری نماییم. تا زمان حاضر، همواره نهضت های اسلامی بر این نکته پافشاری می کردند که ما کاری با مسلمانان کم اعتقاد نداریم. ما آنان را طرد و محکوم می کردیم و از آنان دوری می جستیم. ولی در حال حاضر این روش صحیح بنظر نمی رسد. بنابراین نهضت های اسلامی، سازمان اسلامی، جمهوری اسلامی ایران، کشورهای نیمه مسلمان و سایر کشورهای اسلامی نظیر سودان و غیره باید به این مسئله بعنوان حرکتی پیچیده بیندیشند. نهضت اسلامی، بدون اینکه مجبور باشد در مورد اهداف اسلامی خود سازش کند، باید با مسلمانان با اعتقاد ضعیف همکاری کند. این چیزی است که بنظر من می تواند به ما، برای مقاومت در برابر نظم نوین جهانی، خواه تک قطبی یا چند قطبی، کمک کند. ما باید باهم متحد شویم. ما نه می توانیم نظام تک قطبی را بپذیریم و نه چند قطبی را. مسلمانان باید روی پای خودشان بایستند. نکته بسیار مهم در اینجا این است که ما باید تفرقه در میان خود را به حداقل برسانیم. باید بکوشیم مسلمانان کم اعتقاد را به سمت خود جلب نماییم و گهگاه آنان را کنترل کنیم، البته بدون سازش در مورد اهداف اسلامی. اینکار ممکن است مشکل بنظر برسد ولی معتقدم که باید در این زمینه تلاش کنیم تا موفق شویم. سپس باید خودمان را در زمینه های تکنولوژیکی، علمی و اقتصادی تقویت کنیم. مسلمانان باید با یکدیگر همکاری کنند. نه تنها در زمینه های ایدئولوژیکی - گرچه همکاری ایدئولوژیکی هم لازم است - ولی باید برای پیشرفت تکنولوژیکی، پیشرفت اقتصادی و پیشرفت نظامی همکاری کنند. در حال حاضر دو چیز مهم است: افزایش وحدت مسلمانان و ایجاد همبستگی برای مقاومت. حضور: بدنیست نظر شما را درباره پست مدرنیسم که به عنوان یک حرکت فرهنگی غربی مطرح شده است و برای آن تبلیغات زیادی می شود، بدانیم. یوسف امین: و اما در مورد مکاتب مدرنیسم و پست - مدرنیسم، اعتقاد من بر این است که طرز فکر پست - مدرنیسم بطور کلی ضد اسلامی است. خیلی بیشتر از مدرنیسم با اسلام بیگانه است. اگرچه در بعضی مواقع برخی پست - مدرنیسم را آشکارا برای اسلام مطلوب توصیف می کنند و گفته می شود که در این طرز فکر پاره ای جنبه های مفید برای اسلام وجود دارد ولی من معتقدم که پست - مدرنیسم، بخاطر اعتقاد به نسبییت ضد اسلامی است؛ بر اساس تئوری نسبییت همه چیز نسبی است. برای ادبیات وجود هیچ شکل خاصی ضرورت ندارد؛ در شعر نباید به وجود

هیچ شکل خاصی قایل بود؛ هیچ ضابطه‌ای برای زیباشناسی وجود ندارد؛ همه چیز بستگی به ذهنیت ما دارد. بدین ترتیب نسبت مورد نظر پست - مدرنیسم که در هنر، در ارزشهای اخلاقی، در مطالعات و تحقیق نشان داده می‌شود، از مدرنیسم غربی با اسلام بیگانه تر است. ما باید بین مدرنیسم و غرب گرایی تفاوت قایل شویم. هر چیزی که مدرن است دارای بار ارزشی می‌باشد زیرا با زمان پیش می‌رود، ولی بخش اعظم تفکر غرب گرایی از ارزشهای غربی و فلسفه غربی که عمدتاً ضداسلامی می‌باشد، نشأت گرفته است. بنابراین در جایی که مدرنیسم مطرح است باید بین مدرنیسم و غرب گرایی تفاوت قایل شویم و امام خمینی (ره) اینکار را کرد. من در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های ایشان ملاحظه کرده‌ام زمانیکه ایشان به ایران بازگشتند در نخستین سخنرانی‌هایشان گفتند که ما مخالف تمدن نیستیم، ما مخالف سینما، رادیو و تلویزیون نیستیم. ما مخالف کارهای خلاف اخلاق هستیم. امام خمینی (ره) در سخنرانی اول فوریه ۱۹۷۹ خود این موضوع را روشن کردند که مخالف مدرنیسم نیستند. همچنین در بسیاری از اشعاری که سرودند، مخالفت خود را با غرب گرایی ابراز داشته‌اند نه مدرنیسم. بنابراین امام خمینی بین این دو تفاوت قایل شده‌اند. اما در رابطه با پست - مدرنیسم تاکید می‌کنم که این آن چیزی نیست که ما بتوانیم بپذیریم زیرا تا حد زیادی متکی بر نسبت است. حضور: به عنوان حسن ختام با توجه به اینکه شما قبلاً به ایران سفر کرده‌اید و امام خمینی را دیده‌اید بفرمایید مهمترین ویژگی ایشان به نظر شما چیست و چنانچه خاطره‌ای هم دارید بیان بفرمایید. یوسف امین: من فکر می‌کنم بطور کلی دو چیز در مورد ماموریت و شخصیت امام خمینی مهم بود. اول اینکه ایشان اعتقاد داشتند ما اسلام را تمام و کمال می‌خواهیم، نمی‌خواهیم در مورد آن سازش کنیم. یا نمی‌خواهیم ۹۰ درصد اسلام داشته باشیم و ۱۰ درصد چیز دیگر. ما تمامی اسلام را طالبیم. دیگر اینکه ما آماده‌ایم هر قیمتی را برای اینکار پردازیم. بنابراین من فکر می‌کنم این دو چیز در شکل دادن به شخصیت امام خمینی بسیار مهم بوده و ایشان را از سایر متفکران اسلامی متمایز می‌سازد. ضمناً فرصت خوبی دست داده بود تا در سال ۱۹۸۲ در خلال دیدارم از ایران به خاطر شرکت در مراسم دهه فجر، امام خمینی (ره) را ملاقات کنم. هنگامی که در حسینیه جماران امام برای ایراد سخنرانی روی بالکن کوچک آنجا حضور یافتند همه ما تحت تاثیر عمیقی قرار گرفتیم. چیزی که بیش از همه بر من اثر گذاشت چهره مهربان و دوست داشتنی ایشان بود. وقتی سخنرانی‌ها یا مصاحبه‌های ایشان را مطالعه می‌کردم ایشان را فردی مقتدر و پرصلابت احساس می‌کردم ولی وقتی ایشان را شخصاً از نزدیک دیدم، احساس کردم که امام خمینی مملو از عشق و محبت به مردم است از اینرو بسیار تحت تاثیر ایشان قرار گرفتم. بسیار شگفت زده شدم. امام خمینی (ره) در عمل، در نوشته‌ها، و در سخنرانی‌هایش انسانی پرصلابت، قوی و شجاع است. و در عین حال در درون آکنده از عشق و مهربانی بودند.

خداشناسی و خودشناسی

خداشناسی و خودشناسی اشاره: مقاله ذیل نمونه دیگری از مقالات تحقیقی خارجی است که به دستمان رسیده است و جهت ملاحظه خوانندگان عزیز چاپ می‌شود. مجله حضور آمادگی دارد تا نظریات و مقالات انتقادی و تحقیقی را در اینگونه مباحث به منظور گشایش فضاهای وسیعتری در پژوهش و تحقیق به چاپ رساند. این مقاله ضمن بیان این مطلب که نظریه ولایت فقیه امام خمینی (س) برگرفته از مفهوم انسان کامل در فلسفه عرفان اسلامی قدیم و تفکر سیاسی - اسلامی است، نظریات خاص عرفانی آیت الله خمینی (س) را با اندیشه‌های سیاسی ایشان پیوند می‌دهد. مقاله در نهایت روشن می‌کند که برای نخستین بار آیت الله خمینی در اواخر سال ۱۹۶۰ میلادی، به طور رسمی نظریه ولایت فقیه را مطرح کردند. در حقیقت در کتاب بسیار مهم ایشان یعنی مصباح الهدایه الی الخلافة و الولاية - که در اوایل سال ۱۹۳۰ میلادی نگاشتند - این نظریه به طور ضمنی عرضه شده بود. فرضیه خداشناسی و تشیع در فرهنگ اسلامی، موضوعهای شناخت هستی و معرفت در مورد وحی، عقل و اندیشه مورد بحث قرار می‌گیرد. وحی منشا نبوت است؛ در حالی که عقل و اندیشه منشا شناخت فلسفه و عرفان هستند. حکمای اسلامی کوشیده‌اند عقل را

برای تصدیق و اثبات یک موضوع منطقی در مفاهیم مذهبی به منظور دفاع از مذهب و تسهیل در کار مبلغان به کار ببرند. در فلسفه اسلامی، گرچه هدف علمی از شناخت عقل، منشا یک دانش معین محدود می شود، برای خود در شناخت هستی وسعتی را فرامی گیرد. عقل یا فهم در فرضیه صدور، اولین مخلوق است (الصادر الاول). که کاملترین شکل عقل است. در نظریه حقیقی، عقل، خودش هدف عملش هست. فلاسفه اسلامی ادعا می کنند که پیامبران و فلاسفه هردو از یک منبع بهره می برند. عقل منشایی مطمئن برای فیلسوف است، در حالی که وحی منشایی برای پیامبر است. تعقل به عنوان انعکاس تصویر خود یک موقعیت معرفتی دارد. امتیاز هستی شناسی خودش را به منزله یک دانش بلاواسطه دارد (شهود) که برای برقراری شیوه ای که همه قدرتهای طبیعی بتوانند به وحدت برسند، وقتی که یک شیوه ادراکی در دسترس نیست، مورد نیاز انسان است. تعقل به عنوان منشا عرفان در فرهنگ اسلامی، ملهم از دو نظریه برگرفته از فرموده های پیامبر (ص) است: "هر کسی که خودش را بشناسد خدا را می شناسد". و مطابق یکی از فرموده هایی که به حضرت علی بن ابیطالب (ع)، پسرعمو و داماد پیامبر، امام اول شیعیان (به تاریخ ۶۶۱ م.) نسبت داده شده است: "تو می پنداری که جسم صغیری هستی، در حالی که در تو کل جهان نهان است" درون گرایی (شناخت درون) یک موقعیت معرفتی (شناخت جهان) به دست می دهد، به واسطه این که جهان خارج و درون انسان به وحدت رسیده اند. فرضیه خداشناسی ابن عربی (۱۱۶۵-۱۲۴۰ م.) که مسیر اصلی عرفان اسلامی است، در ایران گسترش یافت و در فرهنگ ایرانیان و در میان شیعیان نمونه و برجسته گردید و به شکلهای قابل توجهی رشد یافت. مانند جلال الدین رومی (۱۲۰۷-۱۲۷۳ م.) که گرچه یک شیعه نبود، با اثر ارزنده اش یعنی مثنوی تاثیر آشکاری در اخبار و احادیث شیعه داشته است و عبدالکریم جیلی (۱۳۶۶-۱۴۰۳ م.) مولف کتاب انسان الکامل و کتابهای بسیار دیگر، که بعضی از آنها در شرح کتاب معروف ابن عربی "فصوص الحکم" نوشته شده است. حاشیه نویسان و شارحان کوشیدند تا فرضیه خداشناسی ابن عربی را با اعتقادات شیعه تطبیق دهند. مهمترین شرح از حیدر آملی (۱۳۲۰ م.) است "نص النصوص" نام دارد، که تقریباً شامل کلیه نظریات مربوط به نبوت و امامت است و پس از آن به کرات در تفکرات شیعه امامیه آشکار شده است. فلاسفه اسلامی برجسته قدیم - که هم ایرانی بودند و هم شیعه - کوشیدند تا خداشناسی را با فلسفه تطبیق دهند، مخصوصاً فلسفه ابن سینا. و در نهایت اندیشه را با عقل. آثار صدرالدین شیرازی (ملاصدرا) (۱۶۴۰ م.) و حاج ملا-هادی سبزواری (۱۷۶۷-۱۸۷۲ م.) موفقیتهای قابل توجهی در این زمینه هستند. نظریه خداشناسی آیت الله خمینی (س) آیت الله خمینی (۱۹۰۲-۱۹۸۲ م.) به عنوان یک متفکر الهی در بعضی از آثارش ظاهر می شود. در حقیقت، او عرفان اسلامی را در فیضیه آموخت. آیت الله به عنوان یک عارف خیلی از نظریاتش را به ابن عربی و ملاصدرا و شارحان و حاشیه نویسان آثار آنها مدیون است. او معتقد است که خدا (حق) و موجودات (خلق) دو صورت از یک حقیقت غایی هستند. حق درون است (باطن) و خلق بیرون (ظاهر). درون که ماورای عالم مادی است (غایب) در بیرون ظاهر می شود که آن ظهور (تجلیات) حق است. براساس اندیشه های (امام) خمینی (س) تکامل ظهورشش مرحله دارد. هر مرحله یک لحظه از هستی است، در حالی که هستی خودش مجموعه این لحظات مختلف است که معنایش این است که هستی در تمام لحظاتهاش همانند است. این مراحل، فاعلیت مطلق را شرح می دهد و اینکه جهان چگونه خلق شده است. گرچه این مراحل مجرد محض هستند، واقعی اند زیرا اساس حرکت را در تمام جهان به وجود می آورند، آن اصل و اساسی که در آن جهان خارج و ضمیر خودآگاه به منزله سقوط و عروج نشان داده می شوند. اولین مرحله (احدیت ذات) است. یعنی اینکه خداوند غیب مطلق است و در مقام الوهیت است و نام و نشانی ندارد. او وجودی غیر مادی و مجرد محض است. یعنی او وجودی مطلق است نه متعین. دومین مرحله وحدت (واحدیت ذات) است. یعنی این که ذات در صفت تجلی می کند و صفت در ذات. خدا در این مرحله گرچه هنوز غیب مطلق است، منشا صدور است که فقط به صورت غیرمستقیم از طریق یک مظهر متجلی می شود که (امام) خمینی (س) آن را خلیفه الهی می نامد. مرحله بعد صادر اول است "فیض اقدس" که دو چشم انداز دارد. از یک دیدگاه که غیرمادی و انتزاعی صرف است هویت مطلق و مقام الوهیت را در

نظر می‌گیرد که ذات حق را متجلی می‌کند و از دیدگاه دیگر، اسمای الهی مورد بررسی قرار می‌گیرد و اینکه خداوند همزمان با حفظ وحدت مطلق خود، در آن اسماء متجلی می‌شود. خلیفه الهی واسطه بین حق و خلق است که اولین تجلی **تجلی** به حضرت اسم الله الاعظم است تجلی خلیفه الهی در سایر اسماء الهی، از میان اسم اعظم الله رخ می‌نماید که جامع جمیع اسماء الهی است و تجلی حق را در جهان (عالم کثرات و تعینات) سبب می‌شود که یکی مرتبه و حضرت غیب و معانی که عالم آن (اعیان ثابت) و دیگری مرتبه و حضرت شهادت (محسوس) است. آیت الله خمینی (س) معتقد بود که اسم اعظم "الله" خداوند و صاحب "رب" در مقام ظهور پیامبری محمد است و نظر به اینکه اسم اعظم الله جامع جمیع اسماء الهی و منشا حقایق مخلوقات الهی است پس حقیقت محمد (حقیقت محمدیه) صورت اسم اعظم "الله" **تجلی** مظهر انسان کامل است که مشتمل بر همه حقایق عالم امکان است. (حضرت) محمد (ص) که انسان کامل است، اولین آفریده (صادر اول) است. آیت الله خمینی حدیثی از حضرت رسول (ص) را نقل می‌کند با این عبارت که: "اول ما خلق الله روحی (نوری)." محمد یک پیامبر بود وقتی که آدم بین آب و خاک بود (۱)، او به عنوان مظهر اسم اعظم "الله" ترکیب کننده تمام نبوتهاست **تجلی** منشا اصلی و کامل کننده آنهاست. او مساوی است با "عقل کلی" و در اینجا است که (امام) خمینی (س) نقل می‌فرماید که پیامبر (ص) به (حضرت) علی (ع) فرمود: "خداوند مخلوقی بهتر از من نیافریده است" که برای توضیح آن، حدیث دیگری از (حضرت) رسول (ص) نقل می‌کند با این مضمون: "آدم و من دونه تحت لوئی." (۲) او (امام خمینی (س)) به روش ابن عربی کوشیده است نشان دهد که همه پیامبران، وحی و معرفتشان را از "حقیقت محمدیه (ص)" کسب کرده اند (زیرا او صورت حضرت واحدی احدی و جامع جمله کمالات الهی است) و جمیع کمالات پیامبران **تجلی** (مقام جمع) به او داده شده است، به طوری که او بر همه پیامبران ولایت دارد. هر پیامبر از دیدگاه شناخت وجودی (هستی شناسانه) مظهر یکی از نامهای الهی و از نظر شناخت معرفتی (معرفت شناسانه) مظهری از حقایق آن اسم است **تجلی** هنگام ظهور آخرین پیامبر (حضرت محمد (ص)) که مظهر اسم اعظم "الله" است **تجلی** همه کمالات و مظهر جمیع اسماء الهی، یعنی همه حقایق و اعیان ثابت و موجودات و نیز تمام حقایق معرفتی ظاهر شد. (امام) خمینی (س) به یکی از احادیث امام حسین (ع) - سومین امام ۶۱ ه. ق. ۶۸۰/م - استناد می‌کند که آن حدیث عبارت است از اینکه: "روح علی (ع) با روح محمد (ص) متحد بود **تجلی** آنها هر دو، نوری از خدا بودند." و با استفاده از آن، درباره حدیثی از حضرت علی (ع) توضیح می‌دهد که آن حدیث چنین است: "من به طور پنهانی با پیامبران بودم و با - پیامبر اسلام - حضرت محمد (ص) آشکارا همراهی می‌کنم." او می‌افزاید که پیامبر و امامان از روحی واحد هستند که آن روح جلوه ای از کمال، اسماء و صفات الهی است **تجلی** این روح یا نور الهی در امام دوازدهم - که از سال ۲۲۷ ه. ش. ۸۷۸/ میلادی، در پرده غیب به سر می‌برد - استقرار یافته است. نظریه (امام) خمینی (س) ممکن است به عنوان نمونه مجسم یک نظریه الهی تفسیر شود، بر این اساس که حقیقت محمدیه (ص)، جامع جمیع حقایق و وجودی و معرفتی است که در وجود یگانه ای شکل گرفته است **تجلی** این دلیل بود که (امام) خمینی این مطالب را به طور سری و محرمانه آموزش می‌داد **تجلی** او به شاگردانش می‌آموخت که عقاید و افکار عرفانی او محرمانه است و نباید برای دیگران بازگو شود **تجلی** زیرا ممکن است که آنها را درست نفهمند. نبوت و امامت اما آیا هر پیامبر از نظر موقعیت وجودی و معرفتی با تعیینی خاص زاده شده است؟ بر اساس تعلیمات آیت الله خمینی، جواب ممکن است در زمانی واحد مثبت یا منفی باشد. (امام) خمینی برای وجود و آفرینش پیامبران دو نشانه را مشخص می‌کند. یکی، وجود عقلی و مرحله ماوراء ماده (نشان عقلیه) و دیگری، وجود جسمانی و مادی (نشان خلقیه). اگر ما پیامبر را مظهر تجلی یک نام مشخص بپنداریم، باید بپذیریم که موقعیت وجودی و معرفتی او، تعیینی خاص داشته است **تجلی** اما پیامبر در نشانه خلقی، وجود انسانی دارد، و اینجا باید پذیرفت که پیامبر با تواناییهای بالقوه ای خلق شده است تا برای قبول مسئولیتهایی که در نشانه عقلی و وجود ماورایی برای او مقرر گردیده بود - که همان تعلیم شریعت است - آماده باشد. برطبق نظریه آیت الله خمینی (س)، پیامبر اکرم (ص) قبل از اینکه به مقام پیامبری برسد، می‌بایست در ابتدا چهار سفر روحانی را که مرتبه های تجلی

حق در دنیاست، پشت سر بگذارد. آیت الله خمینی (س) در بحث درباره معراج پیامبر (ص) از خلق به حق، و بازگشت به سوی خلق، به مقاله ای از محمدرضا قمشه ای، در کتاب ملاصدرا "اسفار اربعه" که موقعیت نبوت را به عنوان مقامی برتر (ولایت) بررسی کرده است، ارجاع می دهد. قمشه ای می نویسد: اولین سفر از مخلوق است (خلق) به سوی خالق (حق). در این سفر، انسان می تواند به شناخت حقیقی وجودش برسد، اگر او در شکستن حجاب ظلمانی (خودی و من پرستی) که حجاب عقل و حجاب روح است، موفق باشد و به این موقعیت برسد، هستی حقیقی پیدا می کند به طوری که جمال مطلق را در خودش می بیند که نتیجه اش محو است (فنا) و ممکن است باعث سرمستی و بی خبری او شود و سخنانی از سر بیخودی بر زبان آورد (شطح)، و ادعا کند که او، خودش خداست (۳). این وضعیت ممکن است پیش بیاید مگر این که فضل الهی راهش را اصلاح کند و او را به گونه ای هدایت نماید که خداوند را پرستد و ستایش کند. دومین سفر "از حق به حق به وسیله حق" است؛ در این سفر، سالک در صفات و اسماء الهی سیر می کند و به آنها معرفت پیدا می کند و در پایان سفرش (اندک اندک خود را چون قطره آبی در دریای موج عظمت مطلق احدیت غرق می بیند (و)) به اتحاد با خدا می رسد که موقعیت اولیاء الله است. سومین سفر "از حق به خلق" است که سالک در این سفر با افعال خدا آشنا می شود، او سپس با هوشیاری کامل (صحو) از میان سه عالم به سفرش ادامه می دهد: عالم قدرت مطلق (جبروت)، عالم روحانی (ملکوت) و عالم انسانی (عالم شهادت یا ناسوت) که سالک پس از طی این سه عالم ممکن است به منزلت یک پیامبر برسد؛ اما بدون قدرت قانونگذاری "شریعت". "سفر چهارم" از خلق به خلق به وسیله حق "است (هستی خود سالک). در این سفر، سالک یک معرفت کامل از کل کائنات، خصوصیاتشان و ظهورشان، اعمال و کارهایشان و ارتباط آنها با خداوند کسب می کند. او می تواند پیروانش را با تمام مخلوقات آشنا سازد و پس از آن به مقام پیامبری با شریعت نائل شود. آیت الله خمینی (س) این چهار سفر را به صورت ذیل مطرح کرده است: "اولین سفر از خلق به سوی حق" است که لازمه آن تجلی ذاتی حق است. سفر دوم "از حق است به سوی حق" که با تجلی خاص حق در وحدت مطلق خود بر سالک، پایان می یابد که سبب محو و فنای ذاتی او می شود که در این حالت چنان به حیرت می افتد و از خود بیخود می شود که جز سیمایی از او باقی نمی ماند. با مدد گرفتن از فضل الهی، سالک سفر سوم را "از حق به سوی خلق به وسیله حق" آغاز می کند که تجلی حق در واحدیت خود با ظهور در آثار و مظاهرش است. در این سفر، سالک به حقایق درجات و مراتب موجودات آشنا می شود. او ممکن است به موقعیت یک نبی ست یابد؛ اما معرفتش کمتر است و نمی تواند شریعتی جدید بنانهد. سفر چهارم "از خلق (مظاهر) به سوی وجود مقید (اعیان خارجی) است. در این سفر، سالک جمال مطلق را به صورت خاصی در مظاهر می بیند و یک معرفت کامل از شیوه دنیا و کمال آن پیدا می کند. او سپس یک پیامبر صاحب شریعت می شود که شناخت کامل از خدا، اسماء و صفاتش دارد. از دیدگاه آیت الله خمینی به نظر می رسد که پیامبر در سفر دوم خویش به مرحله خودشناسی دست پیدا می کند و در سفر چهارم به مرحله خداشناسی می رسد؛ تفاوت‌های کلی این مراحل و مراتب است که تفاوت‌های کلی بین پیامبران را مشخص می کند. هر پیامبری، از نظر شناخت وجودی و معرفتی (خودشناسی و خداشناسی)، مظهر یکی از اسماء الهی است و پیامبر خاتم (ص) نماینده و مظهر جمیع اسماء الهی است؛ یعنی همین واقعیت و حقیقت نمایی و اصلی است که پیامبری او را کامل و ابدی می سازد. بنابراین آیت الله خمینی می گوید: وقتی که حضرت محمد (ص) هستی پیدا کرد، منشا دیگری برای قانونگذاری باقی نماند. نظر آیت الله خمینی (س) را برای تاکید آنچه ایشان درباره اتحاد روح امامان و حضرت محمد رسول الله (ص) گفته است، در این باره می آوریم (امام) می گوید: اولیای کامل ممکن است چهار سفر روحانی را طی کنند به گونه ای که حضرت امیرالمومنین علی (ع) و ائمه اطهار راهنمایی کرده اند که این مطلب، پذیرش نتیجه گیری نهایی میرزا محمد شاه آبادی، استاد آیت الله خمینی را برای او قطعی و مسلم می کند که گفته است: "اگر حضرت علی (ع) قبل از پیامبر (ص) ظهور می یافت، یک پیامبر می شد و یکی از بنیانگذاران شریعت محسوب می گشت." از اینجاست که امامت، یک ولایت قانونگذاری را که از ولایت پیامبر اسلام حضرت

محمد (ص) صادر می شود، بنا می نهد که این ولایت به امام غایب اختصاص دارد، امام بی نظیری که جامعه شیعه به طور کلی او را به عنوان امام زمان تایید می کند و به او اعتقاد دارد. جایگاه معرفت شناسی ولی فقیه آیت الله خمینی برای سایر مردم که از پیامبران یا اولیای الهی نیستند، نوعی قانون و دستورالعمل مطرح می کند که آنان بتوانند بر آن اساس، سفرهای روحانی را انجام دهند تا به شناخت کامل حق - تعالی - دست یابند. این قانون زیربنای خودشناسی (امام) خمینی و عقیده او درباره ولایت فقیه است. در اولین مرحله این قانون، به سالک - که برادر روحانی است - توصیه شده است که با اصطلاحات عرفانی آشنا شود تا با رموزی که عارفان در تجربه های عرفانی خود اظهار می دارند، آشنایی داشته باشد. در دومین مرحله، سالک که در مسیر خدا گام بر می دارد (سالک راه حق) باید قرآن را به طور عمیق بخواند و با معارف آن آشنا شود تا از همه انواع جهالتها رهایی یابد. خواندن و بررسی قرآن به دانش پژوه امکان می دهد که از قضاوت های قبلی دست بردارد و نوعی تحول در او ایجاد شود که این تحول و دگرگونی سبب می شود از شناخت عالم محسوس فراتر رود و به معرفتی کامل و والا دست یابد. در سومین مرحله، سالک که اینک یک محب روحانی است از برخی حقایق بدیهی خداشناسی، مانند شناختن حقیقت الله با اسما و صفاتش و ارتباط بین اسما الهی آگاه می شود. در چهارمین مرحله، سالک که (امام) خمینی او را برادر ایمانی می نامد، برای شناخت حقیقت بدیهی قطعی آمادگی پیدا می کند یعنی اینکه متوجه می شود خدا همه چیز است که (این مطلب) محور اصلی نظریه خداشناسی و عرفان ملاصدرا را تشکیل می دهد. در پنجمین مرحله، سالک یک انسان صاحب بصیرت می شود (مکاشف)، که در شهر دانش (مدینه علم) قدم می نهد، در آنجا به حقیقت موجودات معرفت پیدا می کند و آنچه را که می شنود، می بیند. او همچنین به اتحاد با خدا (فنا فی الله) می رسد. در ششمین مرحله، حقیقت مطلق، به شکل علم لدنی، خودش را برای سالک آشکار می کند، که پس از آن، وی از حقیقت موجودات در خودش و راهی که خدا به آنها نشان داده است، آگاه می شود. در اینجا سالک به نوعی اطمینان مطلق دست پیدا می کند که در نتیجه او را به عارف الهی بدل می سازد. او با بصیرت کامل در می یابد که چگونه خلیفه الهی به واسطه اسم اعظم "الله" در سایر اسما الهی ظاهر می شود و به دنبال آن، او می فهمد که چگونه حقیقت رسالت حضرت محمد (ص) - حقیقت محمدیه - اصل و منشا وحی سایر انبیاء و مکمل آنهاست. معرفتی که پس از طی این شش مرحله حاصل می شود چیزی است که آیت الله خمینی ی گفت به آن رسیده است. مفهوم این معرفت تکمیل "خودشناسی" است که نتیجه اش "خداشناسی" است زیرا کسی که خودش را بشناسد، خدا را می شناسد (من عرف نفسه، فقد عرف ربه" حدیث نبوی، (و)). معرفتی که از این مفهوم حاصل می شود شناخت خود به منزله یک جهان کوچک (عالم اصغر) است که شناخت کامل جهان را به منزله یک جهان بزرگ (عالم اکبر) دربردارد: (اتزعم انک جرم صغیر فیک انطوی العالم الاکبر" حضرت علی (ع)، (و)) این مساله یک معرفت درونی محض است و هر کس ادعا می کند که آن را داراست، ممکن است به طور مطلق ادعا کند که او چیزهایی می بیند و می داند که دیگران نمی توانند ببینند و همان طور که (امام) خمینی به آن مرحله رسیده است، می گفت که واقعیات مسلمی را اظهار می دارد که هیچ کس تاکنون آنها را نشنیده است. در واقع چنین مطالبی را به طور مطلق مریدان و شاگردانش پذیرفته بودند و از جانب آنان امکان پذیر محسوب می شد چون زیر نفوذ روحانی قوی او قرار داشتند. خودشناسی به منظور اثبات ولایت اهمیت این بیانات در مبنایی بودن آنهاست برای سرچشمه گرفتن از رموزی که برای توانایی پذیرش مقام مرجعیت لازم است که (این امر) از معرفت نفس ناشی می شود. (امام) خمینی عنوان آیت الله العظمی را در سال ۱۳۴۲ ه. ش/۱۹۶۳ م. به دست آورد که عنوانی برای مرجع موثق روحانی است که به بصیرت و معرفت مذهبی او اشاره دارد. در طول انقلاب، او سه عنوان را با موفقیت به دست آورد. اولین عنوان "بزرگترین مرجع تقلید شیعیان جهان" است که مسئولیت کلیدی خطیری در امور سیاسی - اجتماعی، به عهده آیت الله خمینی گذاشت و با وجود این، مساله مذکور مانع مسئولیت روحانی سایر علما در قبال پیروانشان نمی شد. دومین عنوان، نیابت امام (زمان عج) بود که مسئولیت بی قید و شرط ایشان را در مورد امور سیاسی

مورد تاکید قرار می‌داد و مسئولیت سایر علما را به حوزه وظایف مذهبی، منحصر می‌کرد و آنان را در تبلیغات نظریه‌های سیاسی خود محدود می‌ساخت. سومین عنوان "امام" بود که آیت‌الله خمینی براساس آن، ولایت مطلق را در جهت سیاسی و روحانی - حتی بر سایر علما - به دست آورد. (البته) عنوان "امام" بدان معنا نیست که آیت‌الله خمینی، خود را یکی از امامان شیعه پندارد، بلکه این حالت منحصر نشان می‌دهد که او به موقعیت بالایی در معرفت نفس و خودشناسی رسیده است و از کسانی است که علمش شبیه به علم مطلق یک امام است. بنابراین، عنوان "امام" به معنای شناخت معرفتی است نه شناخت هستی. اهمیت این مساله برای آیت‌الله خمینی در بعد سیاسی اش است چیزی که (امام) خمینی برای به دست گرفتن قدرت بر آن تکیه می‌کرد. ایشان با صراحت این نظریه را اعلام کرد که فقها باید از طرف امام غایب (عج) مسئولیت ولایت بر مردم را به عهده بگیرند؛ ریشه‌های این نظریه را در فلسفه اسلامی می‌توان یافت. فلاسفه اسلامی، فلسفه را به دویخس تقسیم می‌کردند: یکی (نظری) و دیگری (عملی). فلسفه نظری شامل ریاضیات، فیزیک و متافیزیک می‌شود. فلسفه عملی، مباحث اخلاقی و سیاسی (اخلاقیات و سیاسیات) را شامل می‌شود. فلسفه نظری و عملی در فلسفه اسلامی کاملاً باهم مرتبط هستند و وجود هیچ کدام بدون دیگری ممکن نیست؛ در نتیجه این حقیقت، نسبت بین علم و اخلاق آشکار می‌شود. در جوامع اسلامی پیشین عرب، قدرت و ثروت مترادف با اخلاق محسوب می‌شده‌اند؛ در حالی که در جوامع توحیدی عموماً و جوامع اسلامی خصوصاً، قدرت و ثروت سروکاری با اخلاق ندارند؛ هیچ‌یک از آنها مبنای رفتار اختلاف‌انگیز میان انسانها نیستند؛ زیرا برطبق نظر اسلام، انسانها از نسل آدم هستند و آدم از خاک ساخته شده است. برابری (مساوات) که اولین هدف در حکومت حق (مدینه فاضله) بود، معنای حقوقی دارد که در اجتماع مدینه مشهود بود. پیامبر که از طریق وحی به شناخت کامل دست پیدا کرده بود؛ مرجع، قانونگذار و رئیس حکومت بود. این نوع حکومت به وسیله مسلمانان یک نمونه کامل شناخته شده است. فارابی پس از سه قرن ادعا کرد پیامبر که به صورت عقل فعال (عقل کل) نزول کرده است، اولین حاکم شهر اخلاق (مدینه فاضله) و مردم متخلق به اخلاق (باتقوا) است. این نحوه حکومت، مدینه فاضله اسلامی بود. این مدینه فاضله اسلامی به کرات در اندیشه سیاسی اسلامی ظاهر شده است و به عقیده من، شیعه امامیه جدی‌ترین مدافع این مدینه فاضله بود و هنوز هم هست که به وسیله حضرت مهدی (امام دوازدهم غایب (عج))، آن حکومت اسلامی) تجسم خواهد یافت. فارابی در مدینه فاضله افلاطون، حکومتی را یافت که مانند حکومتی که پیامبر (ص) ایجاد کرده بود، بر مبنای اخلاق بود. از آنجا که هدف زندگی اجتماعی انسان، این است که با خوشی و سعادت توأم باشد، فیلسوفی که براساس نظریات فارابی یک عقل شایسته الهی (عقل کل) را به کار می‌برد و کسی که روحش با عقل فعال (عقل کل) به وحدت رسیده است، کسی است که آنچه را برای یک زندگی سعادت‌مندانه لازم است، می‌شناسد؛ بنابراین، او بهترین حاکم و بهترین قانونگذار است. (امام) خمینی در خطابه‌های سیاسی اش، به افکار سیاسی فارابی تمسک جست و نیز از نظریات ابوالحسن عامری (۳۸۱ ه. ق/۹۹۱ م.) بهره گرفت و عقیده فلسفی فارابی در مورد حکومت را به ولایت فقیه انتقال داد. نظریات عامری با فارابی در مورد هدف زندگی اجتماعی انسان؛ یعنی رسیدن به سعادت و خوشی مشترک بود، و در مورد خصوصیات حاکم به طور مشخص یکی این که عقل داشته باشد (حکیم بودن) و دیگر آن که موضوعات الهی را به خوبی مسائل انسانی بشناسد، شرط می‌دانستند. عامری جوامع انسانی را به چهار گروه ذیل تقسیم می‌کند: ۱- روحانیان؛ ۲- سربازان (جنگجویان)؛ ۳- دبیران و نویسندگان؛ ۴- خدمتگزاران. نظر او این بود که حاکم باید از بین روحانیان انتخاب شود و اولین وظیفه اش نگهداری مذهب و اصول فقه باشد که ریشه در اعتقاد دارند؛ زیرا همه خوبیها در تقوا و اطاعت از خدا (نهفته) است. بنابراین، فلسفه حکومتی فارابی یک حکم فقهی در اندیشه سیاسی عامری، و در روزگار اخیر عقیده اصلی و محور حکومت اسلامی (امام) خمینی (س) شد. آیت‌الله خمینی در رساله اش در مورد "حکومت اسلامی" کوشید نشان بدهد که فقها حق مشروع در حکومت دارند؛ زیرا آنها کسانی هستند که می‌توانند شریعت را در غیبت امام (زمان (عج)) نگاهبانی کنند. آنها پیروان راستین سنت پیامبر (ص) و دوازده امام معصوم (ع) هستند و حاکمان ملی و

رهبران آن و مسئولیت اجرای قانون‌های الهی به آنان سپرده شده است. برجسته‌ترین فقیه، در دیدگاه (امام) خمینی (س)، کسی است که همان ویژگی‌هایی که در حکومت مدینه فاضله فارابی، و ولایت فقیه عاقل در فلسفه عامری مطرح است، دارا باشد. او باید عاقل، شجاع، متقی، یک مدیر خوب و مجتهد باشد و قدرت برخورد با موقعیتهای جدید را داشته باشد و بتواند مسائل عصر و زمانش را حل کند. (امام) خمینی (س) همچنین دیدگاه عامری را که حکومت فقیه باید نمونه و سرمشق برای سایر مسلمانان باشد، پذیرفت (و به آن عمل کرد). (امام) خمینی حکومت یک نفر را ترجیح می‌دهد؛ اما مانند فارابی امکان وجود چند نفر در راس حکومت (حکومت شورایی) را - که عامری قبول نداشته است - می‌پذیرد. (امام) خمینی، حتی در توضیحاتش در مورد نسبت بین حاکم و مردمش، نظریات عامری را قبول دارد. فارابی گفته است: "ملت مانند یک بدن است که تمام دستگاه‌ها در خدمت نهاد حکومت هستند"؛ با وجود این، عامری می‌گوید که نسبت بین حکومت و تابعانش (رعایا) به نسبت بین ارباب و زیردستانش شباهت دارد؛ چون ارباب مسئولیت بیشتری در قبال زیردستانش نسبت به مسئولیت آنان در قبال خودشان دارد (امام) خمینی این ارتباط را ولایت و مراقبت می‌داند. اقتدار حاکم در هر سه مورد امر مشهودی است. در نمونه (مطرح شده از جانب امام خمینی)، شخصیت مقتدر حاکم در نظام جمهوری اسلامی ایران معلوم است؛ که با آنکه به مردم نیز بعضی حقوق را تفویض می‌کند؛ این مساله را که آخرین کلام از جانب ولی فقیه خواهد بود، کاملاً بدیهی و معلوم می‌سازد. معهذاً "ولایت فقیه" هنوز موضوعی بزرگ و وسیع برای مناظره در جهان اسلام، حتی در میان روحانیان شیعه امامیه است. نمونه‌ای که آیت الله خمینی (س) مطرح کرده است، نشان می‌دهد که چگونه ممکن است یک مسئولیت روحانی - بویژه در اسلام - که بر مبنای خودشناسی عرفانی پایه گذاری شده است، به یک مسئولیت سیاسی تبدیل شود. پی نوشت‌ها: ۱. اصل حدیث نبوی چنین است: "كنت نبيا و آدم بين الماء والطين" ۲. متن کامل حدیث نبوی چنین است: "آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیامه" (روز قیامت آدم و همه پیامبران پس از او زیر پرچم ولایت من هستند). ۳. این حالت مثل "انالحق" گفتن منصور حلاج است.

انسان از منظر امام خمینی (ره) قسمت اول

انسان از منظر امام خمینی (س) صعوبت انسان شناسی چون مکتب وحی، قدر انسان را بسی والا دانسته و او را در صدر خلافة الهی نشانده است لذا دشواری انسان شناسی کمتر از سختی خداشناسی نیست. بر این اساس، امام خمینی «س» بر این باورند که انسان موجود پیچیده‌ای است که معنای حقیقی آن را جز خداوند و آنان که ملهم به الهام الهی اند کسی نمی‌داند. (۱) و ماهیت انسان تنها برای خدای سبحان و کسانی که معلم به علوم الهی اند قابل دستیابی است لذا استنباط تعلیق به امر محال از حدیث شریف «من عرف نفسه فقد عرف ربه» (۲) مستبعد نمی‌باشد. (۳) فصل اول: مناط انسانیت ۱ - از نظر امام امت «س» انسان یک موجود جامع است (۴) که همه مراتب وجود اعم از عینی، مثالی و حسی را دارا می‌باشد و عوالم غیب و شهادت در نهاد او منظوری است. (۵) قشر انسانیت، جسم مادی انسان و لب آن، روح مجرد و نفس ناطقه اوست که از تجرد عقلانی (۶) و وحیانی برخوردار است. روح و جسم با هم وحدت دارند، روح، باطن جسم و جسم، ظاهر روح و ظل آن است (۷) بنابراین بدن طبیعی، نازل ترین مرتبه از مراتب انسان و مبدا سیر و حرکت این موجود متحرک به سوی کمال در اثر تربیت انسان کامل می‌باشد و سفر انسان از منزل طبیعت آغاز می‌شود تا به جایی برسد که در وهم هیچ کس ناید. (۸) به نظر ایشان، انسان از یک سو مولود عالم طبیعت و فرزند این آب و خاک است و حب دنیا از بدء نشو و نما در قلبش مغروس است (۹) و از سوی دیگر «ولیده علم الاسماء» (۱۰) است که اگر از عین صافی عقل و ریح مختوم وحی (۱۱) سیراب گردد، شجره طوبی خواهد شد که: «اصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی اکلها کل حین باذن ربها». (۱۲) غرض آن که قلب انسانی لطیفه‌ای متوسط بین نشاء ملک و ملکوت و عالم دنیا و آخرت است که یک وجهه آن به عالم دنیا و ملک است و بدان وجهه به تعمیر این عالم می‌پردازد و دیگر وجهه آن به عالم آخرت و ملکوت است که

بدان وجهه به تعمیر آن عالم اقدام می کند. به تعبیر دیگر، قلب به منزله آینه دورویی است که یک روی آن به جهان غیب است و صور ملکوتی در آن منعکس می شود و روی دیگر آن به جهان شهادت است که صور ملکوتی در آن انعکاس می یابد. (۱۳) لذا همان طوری که غفلت از مرتبه عالی (جنبه معنوی و باطنی) انسان، (۱۴) ناصواب و زیان بار است، عدم توجه به مرتبه نازل (جنبه مادی و ظاهری) آدمی (۱۵) نیز ناروا و ضرر آفرین خواهد بود (۱۶) زیرا تربیت انسان، فرع معرفت اوست. و چون مکاتب مادی از درک ماوراء این عالم و از جمله بعد ماوراء طبیعی انسان، محجوب اند و آدمی را تنها به جنبه طبیعی او می شناسند، انسان را حیوان پنداشته و رشد او را منحصر در ادراکات مادی دانسته اند (۱۷) که همان خوردن و خوابیدن و آشامیدن و نوشیدن و پوشیدن و آمیختن است و نام آن ها را «امور عینی» نهاده اند زیرا پندار باطل آنها این است که امر عینی چیزی جز عالم طبیعت نیست در حالی که پست ترین عوالم وجود، عالم طبیعت است و غیر از جهان ماده عوالم بسیاری هست که نسبت به طبیعت، حظ بیشتری از عینیت دارند. (۱۸) ۲ - آنچه انسانیت انسان بدان قائم است روح انسان است نه جسم او. (۱۹) امام راحل «س» از این اصل قویم، فروعی چند استفاده کرده اند: الف - اگر روح انسان، سالم، آزاد و قوی باشد باکی نیست از آن که اعضا و جوارح وی معلول، بدن وی معلول و جسم او رنجور باشد. (۲۰) لذا سازندگی روحی مقدم بر همه سازندگی هاست. (۲۱) ب - چون بقاء از آن روح مجرد و فناء دامنگیر جسم مادی است، (۲۲) آنچه از بین رفتنی است و سهمی از بقاء ندارد نظیر ثروت، قدرت، شهرت و دیگر عناوین وهمی و اعتباری، معیار سعادت نخواهد بود زیرا هنگام مرگ، انسان را رها و ترک می کند و انسان با دست تهی از این امور به عالم دیگر سفر می کند. قهرا امتیاز افراد از یکدیگر نیز به امور یاد شده وابسته نیست بلکه به میزان نزاهت، سلامت و طهارت باطن آنهاست. (۲۳) ج - حسن و قبح، صلاح و فساد، و فضیلت و رذیلت اعمالی که از انسان صادر می شود ناشی از جهات روحی اوست: «از کوزه همان برون تراود که در اوست». (۲۴) اعمال انسان به حسب صورت، چندان تفاوتی با یکدیگر ندارد، بلکه آنچه فارق بین اعمال است، نیت، مقاصد، اغراض، انگیزه ها و غایات آنهاست که همانا روح عمل می باشد (۲۵) و انسان را به اراده و تصمیم و پس از آن، انجام عمل وادار می کند و مرحله اخیر که در آن سخن از جوارح به میان می آید همانا پیکر عمل می باشد. بر همین اساس، علمای اخلاق گفته اند: اگر انسان نیت عمل خیر یا شری را در سر پیوراند، در طهارت یا قذارت باطن او اثر خاص خود را خواهد گذاشت هر چند نیت او به عمل ننشیند و فعلی از وی صادر نشود زیرا حسن اثر یا سوء تاثیر افعال در روح انسان، دایره مدار «نیت» است نه تحقق عمل در خارج. د - اکتفاء به تامین نیازهای جسمی و رفع حوائج مادی، نه تنها عطش اصیل انسانی را که همانا عطش روحی باشد فرو نمی نشاند و نهاد ناآرام انسان را آرامش نمی بخشد بلکه هر نوع افزون طلبی و زیاده خواهی مادی، نتیجه ای جز ازدیاد حرص و طمع و در نهایت مسخ انسان و قلب ماهیت وی را به دنبال نخواهد داشت. (۲۶) ۳ - تحقق موجودی به نام «انسان»، محصول پیوند روح آدمی با بدن وی است که اولی به عالم پاک و دومی به جهان خاک اسناد دارد و به همین علت، ارتباط این دو موجود نامساخ (۲۷) با هم در مدت عمر طبیعی، زمینه تراحم گرایشهای عالی و دانی انسان را فراهم می کند چنان که تن پروری مایه رنجش روح است و تزکیه روح پایه رنجوری بدن. امام خمینی «س» به عنوان یکی از برترین شاگردان وحی انبیاء (علیهم السلام)، بر مبنای اصالت روح و گرایشهای آن و رعیت بدن و کششهای آن، مکان بدن طبیعی انسان را که همانا عالم شهادت باشد به عنوان جهانم (۲۸)، نعال وجود، (۲۹) عبور گاه تنگ و تاریک، قریه ظلمانی، داربووار، (۳۰) دار وحشت و ظلمت، خدر، (۳۱) دار موحشه مستوحشه، دار غرور، (۳۲) دار غرور، (۳۳) دیار موحشه، قفس تنگ، قبر، النشاء الكدوره الضیقه، اسفل سافلین، طبیعت سافله، اسفل العوالم و اضیقها، زندان تاریک و محبس ظلمانی که به ارجاس و احداث و قذارات (۳۴) و کثافات آلوده است نکوهش کرده اند که سر این نکوهش پس از ظهور سلطان آخرت و انکشاف حقیقت در اثر رفع حجابها از دیده دل و بیداری دیدگان از خواب غفلت و برخاستن جانها از آرامگاه جهالت بر همگان آشکار خواهد شد. (۳۵) و در مقابل، مکانت روح ماوراء طبیعی انسان را که همانا عالم غیب باشد به عنوان وادی مقدس، مقام

شامخ اقدس، وطن اصلی انسان، عالم طهارت و روحانیت، دار نور و کرامت و سرور و خلود و محفل انس مورد ستایش قرار داده اند. زیرا به نظر شریف معظم له، کمال نهایی انسان که هدف از آفرینش انسان نیز جز دستیابی بدان نیست، عبارت از عروج طائر قدسی روح به عالم ملکوت و لقاء خداوند سبحان است. و مادامی که سالک، از دوستی شهوات دنیوی و زندان وحشتناک طبیعت هیولانی خارج نگشته و قلب خود را با آب زندگی از علوم روحانی تطهیر نکرده و هنوز ذره ای از انانیت در وجود او باقی مانده، شهود جمال محبوب بدون حجاب و تا مرز اطلاق برای او امکان نخواهد داشت. (۳۶) و رسیدن به عالم قرب جز با بدر آوردن نعلین «شهوت و غضب» و ترک هوای نفس و گسستن از غیر برای پیوستن به حضور مولا میسر نخواهد بود. (۳۷) و راز این که ما از دانش، جز مفهوم آن و از علوم رمزی انبیاء و اولیاء (علیهم السلام) و روایات آنها جز نقوش سیاه (بر صفحه سفید کاغذ) و پوسته آن، چیزی نمی دانیم نیز وابستگی ما به تاریکی جهان طبیعت و قصور نگرش ما به آن و تمسک ما به تار عنکبوت‌های تنیده شده از مادیات و اهتمام ما به این تارهاست و حال آن که سست ترین خانه ها خانه عنکبوت است. (۳۸) باری، برای آنان که در این پست ترین منزل و درک اسفل و زمین دون، رحل اقامت افکنده و در این ستم خانه و سرزمینی که ساکنان آن مردگان اند سکنی گزیده اند، حق تجلی نخواهد کرد مگر از پشت هزار حجاب ظلمانی و نوری که بعضی بر بعضی دیگر انباشته اند ... و آن ها که از این زندان و زنجیرهای آن و از طبیعت و مرزهای آن نجات و رهایی یافته اند و از آلودگی هیولای جسمانیت و هیاتهای آن و تیرگی و تاریکی عالم ماده و طبقات آن بدورند و به عالم ملکوت بار یافته اند هزار بار بیش از گروه قبل، وجه و جمال و بهاء حق (سبحانه و تعالی) را مشاهده می کنند گرچه اینان نیز همچنان در حجابهای نورانی و ظلمانی اند. (۳۹) و چون خدای سبحان خود با خلقت انسان، از یک سو سیمرخ جان را در دام تن گرفتار نمود و از سوی دیگر شوق پرواز در فضای باز ملکوت و دیدار با جانان را در نهان او تعبیه کرد، معافی نیز جز خدای مبتلی نخواهد بود: «و اعلم ... ان المبتلی هو المعافی». (۴۰) آنکه به یک تیر ناز، کرد مرا صید عشق باز تواند رهاند طائر پر بسته را (۴۱) هم درد و هم دوایی، هم حزن و هم فرح هم قفل و هم کلیدی، هم حبس و هم نجات (۴۲) بر این اساس، امام راحل «س» فرموده اند: کسی که بازگشت انسان از اسفل سافلین و رجوع وی از دوزخ تاریک به دار کرامت و امن الهی و بیرون راندن آدمی از تاریکی ها به سوی نور و صیانت او از گزند رهنان سلوک را عهده دار گشته همانا «الله» است چنان که در قرآن کریم فرمود: خداوند سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند، آنها را از تاریکی ها به سوی نور خارج می سازد. (۴۳) پس سالک که در سلوک خود به سوی خداوند با قدم معرفت، طی طریق می کند چونان مسافری است که در راه وحشتناک تاریکی بار سفر به سوی حبیب خود بسته و شیطان، راه بند این طریق و خداوند سبحان با اسم جامع محیط خویش، نگاهبان سالک است. (۴۴) از این رهگذر روشن می شود که چرا امام خمینی «س»، نزول کتب آسمانی مخصوصا قرآن کریم را از عالم غیب به فرض طبیعت (۴۵) و سبکبار شدن از عالم ماده (۴۶) و تطهیر بواطن از ارجاس و قذارات و کثافات آن (۴۷) و استخلاص مسجونین در زندان تاریک دنیا (۴۸) و تخلص انسان از این محبس ظلمانی (۴۹) و هجرت از دارالغرور به دارالسرور (۵۰) و مانند آن معلل دانسته اند. سرش آن است که به باور ایشان، هدف اصیل از انزال صحف انبیاء (علیهم السلام) عموما و قرآن کریم خصوصا، ظهور خاص اسم شریف «معید» برای مؤمنان به غیب (پس از بروز نام مبارک «مبدء» برای آنان) با آزاد ساختن نفوس برگشته زندانی (۵۱) از زندان طبیعت و چاه عمیق آن و راهنمایی غریبان این وحشت خانه ها به وطنهای خویش می باشد. (۵۲) چه این که ارمغان بی بدیل پیام آوران الهی (علیهم السلام) عموما و وجود مبارک نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) خصوصا، که از عالم علم الهی به عالم ملک نازل شده اند نیز چیزی جز آزادی زندانیانی که در بند زندان عالم طبیعت گرفتار آمده اند نمی باشد. (۵۳) و در حقیقت عبادات مخصوصا نسخه جامعه نماز که برجسته ترین تعالیم مدرس وحی به شمار می رود نیز به منظور خلاص طائران ملکوتی ارواح و نفوس انسان ها از قفس تنگنای طبیعت به کشف تام محمدی (صلی الله علیه و آله و سلم) ترتیب داده شده است. (۵۴) بر این اساس، پیام هاتف غیبی به انسان غریب دور از وطن که

درد هجران، توان را از کف او ربوده است و حدیث غربت و فراق خود را چنین حکایت می‌کند: اندرین دیر کهن ریخته شد بال و پرم بهر منزلگه خود بال و پری می‌جویم (۵۵) مرغ دل پر می‌زند تا زین قفس بیرون شود جان به جان آمد توانش تا دمی مجنون شود (۵۶) مرغ جان در این قفس بی بال و پرافتاد و هرگز آنکه باید این قفس را بشکند از در نیامد (۵۷) آن است که: تا زمانی که در پرده عالم طبیعت و مستی شراب هیولی بسر می‌بری، مشاهده خود و خویشتن خویش و قرائت کتاب ذات و زبور حقیقت وجودت برای تو ممکن نیست. پس از این قریه که ستم سرای تاریک و خانه وحشتناک وحشت افزا و نشاء تیره تنگ است بدرآی و بخوان و بالا برو. تو را از کنگره عرش می‌زنند صفیر ندانمت که در این دامگه چه افتاده است! و حجاب طبع و طبیعت را خرق کن زیرا تو متعلق به عالم قدس و طهارت و دار نور و کرامتی چنان که عارف شیرازی (قدس سره) گوید: چاک خواهم زدن این دلق ریایی چه کنم روح را صحبت ناجنس، عذابی است الیم (۵۸) خود را از این زندان تارک خارج ساز و از این قبر وحشتناک بیرون نما و بگو: پروردگارا، ای خدایی که مردگان را از گورها برانگیزی و در روز قیامت پراکنده سازی، جان های ما را از این قبرهای کهنه بدرآور و بار ما را از این سرزمین ستم بر بند تا در نشاء باطن انوار معرفت تو را مشاهده کنیم و سروش غیبی پیامبرت را با گوش دل بشنویم. (۵۹) ای طالب حق و سالک الی الله. . از جای برخیز و از این مظلوم طبیعت و عبور گاه تنگ و تاریک دنیا هجرت کن و زنجیرها و سلسله های زمان را بگسلان و از این زندان خود را نجات ده و طائر قدس را به محفل انس پرواز ده. (۶۰) یوسفا از چاه بیرون آی تا شاهی نمایی گرچه از این چاه بیرون آمدن آسان نبود (۶۱) باز کن این قفس و پاره کن این دام از پای پر زنان پرده دران رو به دیار دلدار (۶۲) ای مرغ چمن از این قفس بیرون شو فردوس تو را می‌طلبد مجنون شو طاووسی و از دیار یار آمده ای یادآور روی دوست شو مجنون شو (۶۳) کسانی که این ندای آسمانی را با اذن واعیه دل، شنیده و آن را پاسخ مثبت گفته اند، همانا «اهل یقین» اند که قلوب آنها از تیرگی عالم هیولی و غبار آن خالص گشته و از خواب آن عالم بیدار شده است ... آنان که از آرامگاه عالم طبیعت برخاسته و از زندان تاریک ماده و زنجیرهای آن نجات یافته و دنیای فرومایه و آرایش و زیورهای آن را غایت تلاش و کوشش خویش قرار نداده و خود را در زمین، جاویدان ندانسته و آن را اقامت گاه و وطن خویش قرار نداده اند، و ورود آن ها در دنیا برای کاشتن بوده نه درو کردن زیرا دنیا کشتزار آخرت است، و برای حرکت انعطافی (نه استقامتی) بوده است (۶۴) که انسان با آن به مقام انسانیت و مرتبه شایسته انسانی نائل می‌شود و از دنیا به وطن اصلی خویش یعنی جایگاه پدر ما آدم (علیه السلام) باز می‌گردد؛ چه این که در سروده مولوی نیز به این مطلب اشاره شده است: بشنو از نی چون حکایت می‌کند از جدایی ها شکایت می‌کند تا آن جا که می‌گوید: هر کسی کو باز ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش ... باری آنها در دنیا مانند انسان کوچ کننده، آماده رحیل و مهیای سفرند و نگرش آنها به این دنیا جز به عنوان نمونه ای از اسرار، رموز و حقایق عالم غیب نیست ... سالکی که به این مقام رسیده است هر چیز را نشانه ای از حقایق عالم غیب می‌بیند زیرا هر موجود حتی جماد و نبات، کتاب الهی است که سالک الی الله و مجاهد در راه خدا، اسماء و صفات الهی را به اندازه ظرف وجودی خویش از آن قرائت می‌کند. (۶۵) فصل دوم: سیالیت انسان ۱ - از دیدگاه امام خمینی «س»، چون انسان اولاً در بدو تولد، همه خصائل اخلاقی ممدوح و مذموم را به نحو استعداد، واجد است و قابلیت تحصیل ملکات صالحه و رذیله را دارا می‌باشد، (۶۶) و ثانیاً مجموعه قوای باطنی او اعم از بینش ها و گرایش های فطری و طبیعی وی (۶۷) نظیر علم جویی، قدرت طلبی (که گاه به صورت مملکت گیری و فتوحات ظهور می‌کند) (۶۸)، شهوت و غضب (که گاه به شکل درندگی بروز می‌یابد)، مطلق، نامحدود، غیرمتناهی و دائماً رو به تزاید است، و به تبع آن، قابلیت او برای تربیت نیز وقوف ناپذیر، بی حد و مرز و بی پایان می‌باشد، (۶۹) لذا موجود عجیب و اعجوبه ای است که اگر تحت تربیت صحیح و استقامتی واقع شود و صراط مستقیم را که غایت تربیت، حرکت در مسیر آن و منتهی الیه آن، کمال مطلق «الله» است طی کند، به بحر عظمت و کبریایی و عالی ترین مرحله در درجات کمال و سعادت صعود می‌یابد و موجودی الهی و ملکوتی و منشا همه روشنایی ها، خوبی ها و رهنمایی ها و پیشوای فوج

ملائیک خواهد شد (۷۰) چه این که اگر خودرو پرورش یابد و به خود واگذار شود (۷۱) یا تحت تربیت فاسد و اعوجاجی قرار گیرد و از مقصد قافله انسانیت منحرف گردد، به نازل ترین مرتبه در درکات نقص و شقاوت سقوط می نماید و موجودی جهنمی و شیطانی و سرچشمه همه تیرگی ها، بدیها و رهنی ها می گردد (۷۲) که هیچ یک از مخلوقات، حتی بهائم، سباع و شیاطین در انحطاط، دناوت و انحراف به حسیض او هبوط نخواهد کرد. (۷۳) بنابراین بر خلاف دیگر موجودات، فاصله بین فرد کامل انسان و فرد ناقص او فراوان است (۷۴) و آن قدر که این حیوان دو پا محتاج به تربیت است هیچ موجودی نیازمند به پرورش نیست. (۷۵) غرض آن که به باور ایشان، انسان در ابتدای پیدایش، پس از طی منازل، حیوان ضعیف و ناقصی است که جز قابلیت ارتقاء به مقام انسانیت، امتیازی از سایر حیوانات ندارد. (۷۶) در این مرحله، انسان حیوانی بالفعل است و فاقد هرگونه صفت (انسانی) می باشد، (۷۷) اما از این پس، اگر تحت تاثیر مربی و معلمی واقع و تربیت و تعلیم نشود، بعد از رسیدن به حد رشد و بلوغ، حیوان عجیب و غریبی خواهد شد که در اوصاف حیوانی، گوی سبقت را از سایر حیوانات و شیاطین خواهد ربود و در میان حیوانات و شیاطین، موجودی مانند او یافت نخواهد شد. (۷۸) زیرا در این حال، او حیوان یا شیطانی «افسار گسیخته» می باشد (۷۹) که بهیمنیت، سبیت و شیطنت او نامحدود است، نه یک حیوان یا شیطان متعارف و ممکن است همه چیز و همه کس حتی تمام بشریت را فوج فوج برای خود بخواند و فدای خویش کند (۸۰) و به فسادها، فتنه ها، جنایات و خیاناتی تن در دهد که از هیچ بهیمنه، سب یا شیطانی ساخته نباشد (۸۱) چه این که در دوران سیاه و تباہ جاهلیت قبل از انقلاب اسلامی، همگان شاهد بودند که چگونه سلاح در اختیار انسانهای ناصالح و بی خرد قرار گرفت و فرد تزکیه نشده ای بر سرنوشت یک ملت سلطه یافت، و نیم قرن به افساد پرداخت و از اهلاک حرث و نسل دریغ ننمود. (۸۲) بنابراین آنچه در مرحله آغازین پیدایش انسان رخ می دهد همانا ولادت اولیه است که از آن به عنوان «ولادت حیوانی» یاد می کنند و پس از این مرحله، چنانچه متابعت از تمایلات نفسانی و امیال حیوانی مانع از تجلی حق با همه مراتب در انسان شود و کدورت و ظلمت هوای نفس، نور عقل و چراغ ایمان را در وی به کلی خاموش نماید، ولادت ثانویه که از آن به «ولادت انسانی» تعبیر می شود اتفاق نخواهد افتاد. (۸۳) در این صورت، انسان تا زمان رحلت از این عالم، در تاریکی حیوانیت که با آن متولد شده است باقی می ماند و هرگز خورشید انسانیت در سرزمین جان وی طلوع نخواهد کرد. خلاصه آن که مدت اقامت انسان در حسیض حیوانیت، بسیار طولانی است (۸۴) چنان که ممکن است کسی تا آخر عمر خویش در حیوانیت، متوقف و از حق و حقیقت برای همیشه ممنوع و مصدود گردد و امید حیوانی او هیچ گاه بسر نرسد. (۸۵) چنین انسانی هرچند در این عالم، دارای صورت انسانی است لیکن در عالم آخرت که سرایر مکشوف و ضمائر مشهود و صور حقیقی انسانها آشکار می گردد، خود را جز حیوان یا شیطان نخواهد یافت. (۸۶) زیرا همان طوری که انسان در این دنیا دارای یک صورت ملکی دنیوی است، در عالم پس از مرگ نیز یک صورت ملکوتی غیبی را دارا خواهد بود که تابع ملکات نفس و اخلاق مکتسب توسط روح است بدین نحو که اگر در دنیا، ملکه و سریره شخص، انسانی باشد، صورت ملکوتی او در عالم آخرت نیز انسانی است، (۸۷) و در غیر این صورت، معاذ الله بهیمی، سبعی یا شیطانی یا حتی ترکیب نامانوسی از بعضی بهائم، برخی سباع، و پاره ای از شیاطین خواهد بود که میمونها و خوک ها در برابر این صورت، زیبا جلوه می کنند: «یحشر بعض الناس علی صور تحسن عندها القردة و الخنازیر». (۸۸) ۲- برای آن که هرکس را یارای آن باشد که خود را روزانه بلکه هر لحظه ارزیابی نماید تا دریابد که چه میزان از ولادت اولیه دور و به تولد ثانویه نزدیک شده است، امام امت «س» معیاری ارائه کرده اند و آن این که: هرگاه انسان ملاحظه کرد که در تمتعات و لذائذ خویش اعم از اکل و شرب، به افق حیوانی نزدیک است، یعنی می خورد، می آشامد، می نوشد، می پوشد و می آمیزد بدون آن که بیاندیشد که ماکول، مشروب، ملبوس و منکوح وی از چه راهی (حلال یا حرام) تهیه و فراهم شده، باید بداند که حیوانی بیش نیست. (۸۹) و هنوز تا مرز انسانیت فاصله دارد چه این که در روایات ما آمده است که کافر دارای هفت معاء (۹۰) و مؤمن واجد معاء واحد است که عبارت از قانون اسلام باشد. (۹۱) و هرگاه بر صادرات و

واردات مملکت جان، نظارت کرد و خاطرات و خطورات قلبی را مراقبت نمود و پاس حرم دل داشت تا آشنا از حریم جان نرود و بیگانه جامه احرام در بر نکرده وارد آستان نشود، بداند که نهال انسانیت در نهاد وی بارور گشته و به ثمر نشسته است و از این جهت خدای سبحان را شاکر باشد. پی نوشت ها: ۱. صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۲۴. ۲. بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۲ کتاب العلم، باب ۹، ج ۲۲ از رسول خدا (ص). غررالحکم و دررالکلم، ج ۵، ص ۱۹۴، ح ۷۹۴۶ از حضرت علی (ع). ۳. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۵. ۴. همان، ج ۲، ص ۱۵۴. ۵. شرح دعای سحر، ص ۲۰۸، انتشارات تربت، چاپ اول: ۱۳۷۶. ۶. صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۳۴ - ۲۳۳. ۷. همان، ج ۵، ص ۱۵۵. ۸. همان، ج ۲، ص ۲۲۵. ۹. چهل حدیث، ص ۱۲۲. ۱۰. وصیتنامه سیاسی الهی امام خمینی (س)، ص ۲. ۱۱. ریح مختوم (سوره مطفین، آیه ۲۵) یعنی شراب صاف و نابی که از گزند ناخالصی، مصون و از آسیب التقاط، اختلاط و التفات به غیر صواب، محفوظ باشد. شرح حکمت متعالیه، بخش یکم از جلد اول، حکیم متاله آیت الله جوادی آملی. ۱۲. سوره ابراهیم، آیه ۲۵ - ۲۴. ۱۳. چهل حدیث، ص ۴۰۰ - ۳۹۹. ۱۴. صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۸۰ - ۱۷۹. ۱۵. همان. ۱۶. همان، ج ۲، ص ۱۵۴ - ۱۵۵. ۱۷. همان، ج ۸، ص ۸۱. ۱۸. همان، ج ۲، ص ۱۵۴ - ۱۵۵. ۱۹. همان، ج ۵، ص ۱۱۸. ۲۰. همان، ج ۱۴، ص ۳۰. ۲۱. همان، ج ۱۱، ص ۸۰. ۲۲. همان، ج ۱۰، ص ۸. ۲۳. همان، ج ۱۳، ص ۲۶۳ - ۲۶۲. ۲۴. بابا افضل کاشانی. ۲۵. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۳۰. ۲۶. همان، ج ۸، ص ۶۲. ۲۷. نامساخ: دو موجودی که از سنخ یکدیگر نیستند. ۲۸. «جهنم» به معنای بثرعید القعر است. (چاه عمیق) ۲۹. پایین مجلس، کفش کن. دنیا در کفش کن جهان هستی است؛ جایی که در بیرون اتاق، کفشها را از پا در آورده و ردیف می کنند. (پست ترین مکان) ۳۰. داربواری: عالم هلاکت (سوره ابراهیم، آیه ۲۸). ۳۱. خدر: پرده. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۸۷. ۳۲. غرور: فریب (سوره آل عمران، آیه ۱۸۵) و (سوره حدید، آیه ۲۰). ۳۳. غرور: فریبکار، (سوره حدید، آیه ۱۴). ۳۴. قذارات: ناپاکی ها. ۳۵. شرح دعای سحر، ص ۲۱۹. ۳۶. همان مصدر، ص ۲۸۵. ۳۷. شرح دعای سحر، ص ۲۸۱. ۳۸. همان مصدر، ص ۳۰۰ - ۲۹۹. ۳۹. شرح دعای سحر، ص ۲۸۶ - ۲۸۵. ۴۰. نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه ۳۱ (به امام حسن مجتبی علیه السلام)، ص ۹۱۷. ۴۱. دیوان حکیم الهی قمشه ای (قده)، ص ۵۳، غزل ۴۶. ۴۲. دیوان شمس مغربی (قده)، ص ۱۷. ۴۳. سوره بقره، آیه ۲۵۷. ۴۴. شرح دعای سحر، ص ۳۸ - ۳۷، انتشارات اطلاعات. ۴۵. رفض: واگذاشتن، دور افکندن. ۴۶. شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۴۰. ۴۷. آداب الصلوة، ص ۱۸۶ و شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۷۴ - ۷۳. ۴۸. همان، ص ۱۸۵ - ۱۸۴. ۴۹. شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۶۱. ۵۰. آداب الصلوة، ص ۱۹۵ - ۱۹۳. ۵۱. اگر چهره جان کسی از فطرت توحیدی او به سمت طبیعت حیوانی وی برگشت هرگز از فیض الهی بهره ای نمی برد همانند کاسه ای که دهان آن به طرف زمین باشد که هرچه باران از بالا ببارد چیزی درون آن قرار نمی گیرد بلکه از پشت او می گذرد. قلب منکوس به طرف طبیعت نیز، هر فیضی از طرف خداوند متعال تنزل کند چیزی در درون او فرود نمی آید، چون این قلب متوجه خاک شد و تمام تلاش صاحب این قلب آن است که از خاک در آورده و خاک را تزئین کند. چنین انسانی که مانند دیگر حیوانات «منکوس الراس» است و تمام اهتمام او به طرف خاک منعطف می باشد، در قیامت نیز چون حیوان محشور می شود و سرش به زیر است: «ولوتری اذالمجرمون ناکسوا رئوسهم عند ربهم...» (سوره سجده، آیه ۱۲). تفسیر موضوعی قرآن کریم، آیت الله جوادی آملی، ج ۵، ص ۲۱۱، و چهل حدیث، ص ۵۳۲. ۵۲. شرح دعای سحر، ص ۲۴۹. ۵۳. همان مصدر، ص ۲۶۴. ۵۴. سرالصلوة، ص ۹. ۵۵. دیوان امام خمینی (س)، ص ۱۶۹. ۵۶. همان مصدر، ص ۱۱۳. ۵۷. دیوان امام خمینی (س)، ص ۹۷. ۵۸. شرح دعای سحر، ص ۳۲۲. ۵۹. مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، ص ۳۷ و ۳۹. ۶۰. آداب الصلوة، ص ۵۲. ۶۱. دیوان امام خمینی (س)، ص ۱۸۰. ۶۲. همان مصدر، ص ۱۲۴. ۶۳. همان مصدر، ص ۲۳۷. ۶۴. مراد امام امت (س) از حرکت انعطافی، حرکتی است که منعطف و متوجه به غایت تکوینی انسان است و منظور از حرکت استقامتی، حرکت معطوف به طلب اقامت و ماندگاری در دنیا است که سیر انسان را به مقصود متوقف می کند. ۶۵. شرح دعای سحر، ص ۳۲۱، ۳۲۰. ۶۶. صحیفه

نور، ج ۶، ص ۲۷۹ . ۶۷ . «فرق بین فطرت و طبیعت»: فلسفه حقوق بشر: آیت الله جوادی آملی، ص ۷ . ۶۸ . صحیفه نور، ج ۸، ص ۶۲ . ۶۹ . صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۲۶ - ۲۲۵ . ۷۰ . چو مرغ از بیضه گردون در آ عنقای قدسی تو که بر فوج ملائک خویشتن را پیشوا بینی دیوان شمس مغربی (فده) و صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۱۵ . ۷۱ . صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۲۴ - ۱۲۳ . ۷۲ . صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۲۴ . ۷۳ . همان، ج ۱۱، ص ۸۰ . کشف الاسرار، ص ۲۱۹ . ۷۴ . همان، ج ۱۳، ص ۱۳۰ . ۷۵ . همان، ج ۱۱، ص ۸۰ . ۷۶ . چهل حدیث، ص ۱۶۹ - ۱۶۸ . صحیفه نور، ج ۸، ص ۶۲ . ۷۷ . صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۷۲ - ۷۱ . ۷۸ . چهل حدیث، ص ۱۶۹ - ۱۶۸ . ۷۹ . صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۸۰ - ۱۷۹ . ۸۰ . صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۲۴ - ۱۲۳ . ۸۱ . همان، ج ۱۴، ص ۱۰۳ . ۸۲ . صحیفه نور، ج ۸، ص ۱۶۱ . ۸۳ . چهل حدیث، ص ۱۶۹ - ۱۶۸ . ۸۴ . صحیفه نور، ج ۸، ص ۶۱ . ۸۵ . همان، ج ۸، ص ۸۲ - ۸۱ . چهل حدیث، ص ۱۶۹ - ۱۶۸ . ۸۶ . صحیفه نور، ج ۶، ص ۲۷۹ . چهل حدیث، ص ۴۵ . ۸۷ . چهل حدیث، ص ۱۵ . ۸۸ . سرالصلوة، ص ۵۰، به نقل از علم الیقین، مرحوم فیض کاشانی، ج ۲، ص ۹۰۱، همچنین: چهل حدیث، ص ۱۵ - ۱۴ . ۸۹ . صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۶۷ . ۹۰ . معاء: روده . ۹۱ . صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۶۷ .

انسان از منظر امام خمینی (ره) قسمت دوم

انسان از منظر امام خمینی (س) قسمت دوم در شماره گذشته بحث پیرامون: انسان از منظر امام خمینی سلام الله علیه بود. محورهایی که مورد بحث قرار گرفت عبارت بود از: صعوبت انسان شناسی، مناظ انسانیت و سیالیت انسان، و اینک ادامه بحث تقدیم شما عزیزان می گردد. فصل سوم: مهمترین ویژگی فطری آدمی ۱ - گرچه انسان دارای گرایش های فطری متعددی چون راحت طلبی، (۱) جمال دوستی، علم جویی، قدرت خواهی، میل به جاودانگی (۲) و تمایل به حریت و نفوذ اراده (۳) و مانند آن است لیکن کثرت موارد یاد شده اعتباری است نه حقیقی؛ زیرا هر کدام از عناوین مذکور، یکی از مظاهر محبت انسان به «کمال مطلق» (۴) و نفرت وی از «نقص» است که نه تنها در نهاد و نمان انسانها بلکه در همه موجودات بلا استثناء وجود دارد. (۵) ۲ - متعلق عشق فعلی انسان، «حقیقت کمال مطلق» است نه توهم آن. (۶) سرش آن است که هیچ چیز جز دست یافتن به ساحت کمال مطلق، انسان را سیر نمی کند و قلب وی با نیل به هیچ مطلوبی مگر کمال نامحدود نمی آرمند، هرچند در اوایل امر، در اثر جهل، گمشده خود را در کمال محدود جستجو و در تشخیص کمال مطلق اشتباه کند. (۷) توضیح آن که هر کس به فطرت خویش رجوع کند، این واقعیت را در می یابد که هرگاه قلب او به مرتبه ای از کمال نائل آید، به مجرد آن که مرتبه بالاتری از آن را بیابد، از اولی منصرف و به مرتبه کامل تر منعطف می گردد. (۸) زیرا هر کمال ناقص، محدود به عدم است و فطرت آدمی از عدم تنفر دارد (۹) و آنچه در کمالات ناقص، محبوب و مطلوب انسان است، کمال آن است نه نقص آن که مورد انزجار فطرت می باشد. (۱۰) خلاصه این که قلب انسان در هیچ مرتبه ای از مراتب کمال و هیچ حدی از حدود آن، رحل اقامت نمی افکند بلکه با نیل به هر مرحله مادون، میل به مرحله مافوق پس از علم بدان، افزون تر و آتش عشق و سوز و اشتیاق در وی نسبت بدان افروخته تر می گردد. (۱۱) بنابراین پاسخ این سؤال که: «مطلوب اصلی و محبوب اصیل انسان چیست؟»، به جواب این پرسش باز می گردد که: «طمأنینه قلوب آدمیان در وصول به چیست؟». و چون اطمینان دل ها و آرامش جانهای آدمیان و صیانت آن از گزند هر نوع تزلزل، تذبذب و اضطراب، تنها در سایه رسیدن به مقصد «کمال مطلق» که در وی هیچ شائبه نقصان راه نمی یابد و تهدید هیچ تحدیدی را برنمی تابد حاصل می شود، (۱۲) لذا غایت آمال و اعمال انسان نیز چیزی جز باریافتن به ساحت کمال بی نهایت نخواهد بود. مرحوم آیه الله میرزا محمد علی شاه آبادی اصفهانی (فده) (۱۳) را - که کثیری از معارف الهی را با استمداد از فطرت و گرایش های آن ثابت می کنند (۱۴) و حضرت امام (س) نیز در مقام اشاره اجمالی به «احکام فطریات»، استفادات خویش را از محضر شریف ایشان بیان می نمایند و ره آورد آن بزرگوار را در این میدان متفرد می دانند - (۱۵) در این زمینه، بیانی راهگشا و دلرباست: «برای بیان اقامه

چهره عقل به سمت دین، گوئیم: انسان به حسب وجدان و فطرتش، طالب کمال و حسن و جمال است چنان که اگر به کره زمین هم احاطه پیدا کند و به هرچه کمال و جمال در آن است ظفر یابد، باز هم آرام و قرار نمی گیرد و اگر به وجود کمال و جمالی در کرات و افلاک دیگر اطلاع حاصل کند یا حتی وجود آنها را در کرات دیگر محتمل بداند، هر آینه آرزوی آنها را در دل می پروراند و اگر فرضاً به آن ها دست یابد و احاطه پیدا کند، باز سیر نخواهد شد.» (۱۶) و در این اثناء اگر بشنود که مردانی به عنوان انبیاء می گویند در ماوراء جهان طبیعت، عالمی وجود دارد که کمال آن نشأه با کمال و جمال عالم طبیعت قابل مقایسه نیست، باز هر آینه آن جهان را آرزو می کند هر چند به نبوت و صداقت آنها یقین نداشته باشد و همین طور... پس از این مراجعه به کتاب ذات و کتبه فطرت، حقایقی برای ما منکشف می گردد: اول آنکه: آنچه به عنوان کمال محدود بدان دست یافته ایم، معشوق ما نبوده زیرا اگر آنها معشوق فطرت بودند، هر آینه عاشق در اثر وصول به آنها، «سکونت» می یافت و هرگز از آنها دست نمی کشید. و چون دیدیم که آرامش نیافت و از آن ها تجاوز کرد، معلوم می شود که آنها معشوق فطرت نبوده است. دوم آنکه: عشق دارای نهایت و پایانی نیست زیرا عاشق از هر صاحب جمال به اجمل و از هر صاحب کمال به اکمل عبور می کند گرچه وجود آن اجمل و اکمل نزد او محتمل باشد نه متیقن. سوم آنکه: در فطرت انسان فتوری راه نمی یابد اگر چه برای تحصیل معشوق خویش، مسالک بی شمار و طرق بسیار را بیاماید و خود را در مهلکه های فراوان بیافکند. اکنون که این مراجعه و مکاشفه را شناختی، پس با مطالعه به فطرت خویش بازگرد و از او بپرس و به او بگو: «ای ذات من و حقیقت من! هر اندازه از کمال به عنوان طعام معنوی و روحانی به تو اطعام کردم و به هر میزان، تو را از شراب جمال سیراب نمودم، باز گرسنه و تشنه ای و سیر و سیراب نگشتی! پس از من چه می خواهی؟» آنگاه به پیامی که با لسان فطرت و صدای رسا به تو الهام می شود گوش کن که چنین می گوید: «من عاشق کمال خالص بی شائبه نقص و جمال صرف بی شوب قبجم.» (۱۷) ۳- هر چند دست تغییر و تبدیل، به دامان والای فطرت و گرایشهای آن نمی رسد (۱۸) و از این رو، نائره عشق به کمال بی پایان در هر عصر و مصر در نهانخانه جان همه انسانها فروزان بوده است (۱۹) لیکن گاهی انسان در اثر غفلت و جهالت، در تشخیص کمال و آن که کمال بی حد و عد در چیست و کامل مطلق کیست و محبوب و معشوق در کجاست، به اشتباه می افتد، (۲۰) مرغوب اصیل خود را گم می کند و از موجودی که گرایش عالی باطنی وی به سوی اوست روی برمی تابد و به غیر او دل می بندد و سر می سپارد. به عنوان نمونه، شاعران و مدیحه سرایان گمان می کنند به مدح فلان امیر قدرتمند یا فقیه دانشمند مشغول اند (۲۱) و حال آن که کاروان همه جانها و قافله تمام دلها به سوی افق دور کمال مطلق در حرکت اند و جز او نجویند و نخواهند جست، و ثناخوان اویند و ثنای دیگری نتوانند گفت، ثنای هر چیز و هر کس، ثنای اوست گرچه ثناگو تا در حجاب است بر این پندار باطل است که ثنای دیگری را می گوید. (۲۲) اشاره به این مطلب عمیق، علاوه بر آثار منشور، در مآثر منظوم و سروده های نمکین امام راحل (س) نیز به چشم می خورد: کس را نتوان یافت که جویای تو نیست جوینده هرچه هست خواهان تو هست (۲۳) دلها همه صیدهای در بند تو آند جوینده توست هر کسی در هر کیش (۲۴) بگشای نقاب از رخ و بنمای جمالت تا فاش شود آنچه همه در پی آن اند (۲۵) غیره دوست کی توانی رفتن؟ جز مدحت او کجا توانی گفتن؟ هر مدح و ثنا که می کنی مدح وی است بیدار شو ای رفیق! تا کی خفتن؟ (۲۶) ذرات وجود، عاشق روی ویند با فطرت خویشتن ثناجوی ویند ناخواسته و خواسته دلها همگی هر جا که نظر کنند در سوی ویند (۲۷) آن کیست که روی تو به هر کوی ندید؟ آوای تو در هر در و منزل نشنید؟ کو آن که سخن ز هر که گفت از تو نگفت؟ آن کیست که از می وصالت نچشید؟ (۲۸) *** این شیفتگان که در صراط اند همه جوینده چشمه حیات اند همه حق می طلبند و خود ندانند آن را در آب به دنبال فرات اند همه (۲۹) *** ما ندانیم که دل بسته اویم همه مست و سرگشته آن روی نکویم همه فارغ از هر دو جهانیم و ندانیم که ما در پی غمزه او بادیه بوئیم همه ساکنان در میخانه عشقیم مدام از ازل مست از آن طرفه سبوئیم همه هرچه بوئیم ز گلزار گلستان وی است عطر یار است که بوئیده و بوئیم همه جز رخ یار جمالی و جمیلی نبود در غم اوست که در گفت و بگوئیم همه خود ندانیم که سرگشته و حیران همگی پی

آنیم که خود روی به روئیم همه (۳۰) بنابراین نه تنها انسانها بلکه همه موجودات، مفطور به فطرت توحیدی اند (۳۱) و چنان که قبلاً گذشت، غایت تمام آمال و افعال انسان یعنی آنچه افراد بشر را به این همه حرکات، سکنتات، زحمات و جدّیات طاقت فرسا در رشته های گوناگون علوم و معارف واداشته، عشق به کمال بی کران است. (۳۲) و هر کس نسبت به هر کاری قیام و اقدام می کند برای آن است که آن را کمال می داند (۳۳) گرچه خود از این امر، غافل یا در تشخیص کمال، دچار خطا باشد؛ بلکه توجه به هر چیز و هر کس از قبیل محبوب های دنیوی و صوری نظیر زن و فرزند و قبیله و عشیره و سران و سلاطین و شاهان و امیران و سپهبدان، یا مطلوب های اخروی و معنوی مانند علما و عرفا و انبیاء و اولیاء، و از این بالاتر حتی توجّه کافران دنیا طلب به اهواء و امیال نفسانی، همگی عین توجه به «واحد کامل مطلق» است؛ (۳۴) و در عالم، حرکتی واقع نگردد جز برای او و وصول به آستان او، و قدمی برداشته نشود جز به سوی او، و دیده ای ننگرد جز به روی او، و رهروی ره نپوید جز در کوی او. ۴- عشق فعلی بشر به کمال مطلق، از ادله محکم اثبات کمال مطلق است. (۳۵) توضیح آن که عشق فعلی، یک حقیقت ذات اضافه است که بنابر تلازم ناشی از تضایف، تحقق آن بدون تحقق متعلّق و طرف اضافه آن، ممتنع است. (۳۶) پس «کمال مطلق» باید موجود باشد تا آدمی به آن دل بسپارد و عشق انسان بدان به فعلیت برسد، و کمال مطلق نیز جز «موجود مطلق» که تمام دار تحقق، جلوه ای از اوست (۳۷) و آن همان خدای سبحان باشد نخواهد بود؛ چه این که حکیم نامی و عارف نامور مرحوم آقای شاه آبادی (رضوان الله تعالی علیه) فرموده اند: «اکنون که (اولاً) از وجود عشق به کمال مطلق بالفعل در باطن و فطرت خویش آگاه شدی به طوری که همه انسانها در آن یکسان اند، چه پیامبر و چه جانشین او، چه مؤمن و چه کافر، چه سعادت مند و چه شقاوتمند، و (ثانیاً) دانستی که عشق (فعلی) از صفات اضافی است که معشوق (بالفعل) می خواهد، (بر اساس این دو مقدمه) باید به وجود معشوق فطرت (یعنی کمال مطلق بالفعل) در دار تحقق، حکم کنی (زیرا عشق و عاشق فعلاً موجود و محقق است) چنان که مولای ما (علیه السلام) فرموده است: کور باد (۳۸) چشمی که تو را نبیند، و در جایی دیگر نیز فرموده: تو را به وسیله تو شناختم و تو بودی که مرا به خودت راهنمایی نمودی» (۳۹). ۵- از آن جا که بشر، خداخواه و حق طلب آفریده شده است و «فطرت اولیه» وی به نور توحید روشن می باشد، (۴۰) هرگونه توجه به ماسوی الله، گرایش «فطرت ثانویه» انسان که محصول اعوجاج و انحراف فطرت اولیه در اثر پیروی شیطان (به عنوان علت بعید) با سوء اختیار خود انسان (به عنوان علت قریب) است محسوب می شود. (۴۱) از این رو تربیت صحیح که در آموزه های دینی از آن به عنوان «هدایت» تعبیر می شود عبارت از راهنمایی انسان در مسیری و به سوی هدفی است که با اقتضائات فطرت اولی (۴۲) او که ودیعه الهی است سازگار و هماهنگ باشد و موجب شکوفایی نهال فطرت گردد (۴۳) که این رسالت عظیم جز در مکتب وحی خداوند فطرت آفرین ایفاء نخواهد شد (۴۴) لذا امام خمینی (س) می فرمایند: قرآن کریم ما را به مقاصد عالیه ای هدایت می کند که توجّه بدان در باطن ذاتمان هست و خود نمی دانیم (۴۵) چه این که استاد عالیقدرشان (رضوان الله تعالی علیهما) پیام آوران الهی را شارحان کتاب ذات انسانها و مفسران صحیفه جان آدمیان دانسته اند. (۴۶) زیرا کتاب فطرت، فصیح ترین کتب الهی است (۴۷) که اگر سرگشتگان وادی حیرت، بدان رجوع و صحیفه ذات خود را توزّق کنند مشاهده خواهند کرد که با قلم قدرت الهی در آن چنین مرقوم شده است: «وجهت وجهی للذی فطر السموات و الأرض». (انعام/۸۰) (۴۸) گر تو را دیدار او باید بر آ بر طور دل حاجت رفتن چو موسی سوی کوی طور نیست (۴۹) مرا که جنت دیدار در درون دل است چه التفات به جنّات و حور عین باشد (۵۰) مغربی علم تر و خشک زدل بر می خوان دل کتابی است که او جامع هر خشک و تر است (۵۱) مرا به هیچ کتابی مکن حواله دگر که من حقیقت خود را کتاب می بینم (۵۲) و برای آن که خدای ناخواسته انسان با سوء تدبیر خود، مایه اطفاء نور فطرت اولی خویش نگردد و با دست خویش، موجبات ضلالت خود را فراهم نکند بلکه بکوشد تا ندای آشنای حق طلبی فطرت را شنیده و آن را اجابت کند، امام امت «س» همگان مخصوصاً جوانان را که جدید العهد به ملکوت عالم اند (۵۳) و نفوس آنان چونان آینه صیقلی است که هنوز از فطرت اولیه جدا نشده و همه چیز بر صفحه سیمگون آن قابل ترسیم و تصویر است، (۵۴)

به مواظبت نفس و مجاهده با آمال و امیال باطل آن و محاسبه مستمر فراخوانده اند. (۵۵) امید است خداوند سبحان همه ما را در پرتو تعالیم نورانی قرآن و عترت به بارگاه قرب خویش بپذیرد و علاوه بر لذت جوار، ما را از نعمت جوار خویش محروم نفرماید. و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین. پی نوشت ها: _____

۱. چهل حدیث، ص ۱۸۶. ۲. همان، ص ۱۲۲. ۳. همان، ص ۱۸۶. ۴. مقصود، مطلق وجودی و سعی است نه مطلق مفهومی و ذهنی. ۵. محرم راز، ص ۱۴ - ۱۳، آداب الصلوة، ص ۱۱۷. چهل حدیث، ص ۱۸۵. ۶. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۳۴. چهل حدیث، ص ۱۸۴. ۷. همان، ج ۱۲، ص ۲۲۱. ۸. چهل حدیث، ص ۱۸۳. ۹. ره عشق، ص ۲۴. ۱۰. محرم راز، ص ۱۴ - ۱۳. ره عشق، ص ۲۴. جلوه های رحمانی، ص ۳۷. چهل حدیث، ص ۱۸۵. ۱۱. چهل حدیث، ص ۱۸۳. ۱۲. جلوه های رحمانی، ص ۲۸. ۱۳. امام راحل (س) در آثار خویش از ایشان به عنوان شیخ عظیم الشان، جلیل و عارف کامل و استاد خویش در معارف الهی یاد و نام شریف وی را با «تفدیه» ذکر می کنند. ۱۴. چهل حدیث، ص ۲۰. ۱۵. همان مصدر، ص ۱۸۱. ۱۶. رشحات البحار، کتاب الانسان و الفطره، ص ۳۷ - ۳۵. ۱۷. حضرت امام (س) نیز صریحاً به این موضوع اشاره نموده اند: صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۲۲۱. جلوه های رحمانی، ص ۲۸ - ۲۷. چهل حدیث، ص ۱۸۳. ۱۸. چهل حدیث، ص ۱۸۴. ۱۹. آداب الصلوة، ص ۱۱۷. ۲۰. چهل حدیث، ص ۱۸۲. ۲۱. ره عشق، ص ۲۴. ۲۲. ره عشق، ص ۲۴ - ۲۳. تفسیر سوره حمد، ص ۱۵. ۲۳. دیوان امام خمینی (س)، ص ۱۹۸. ۲۴. همان مصدر، ص ۲۱۸. ۲۵. همان مصدر، ص ۱۰۲. ۲۶. همان مصدر، ص ۲۳۰. ۲۷. همان مصدر، ص ۲۱۲. ۲۸. همان مصدر، ص ۲۱۵. ۲۹. همان مصدر، ص ۲۳۹. ۳۰. همان مصدر، ص ۱۷۹. ۳۱. محرم راز، ص ۱۲ - ۱۱. چهل حدیث، ص ۱۸۲. ۳۳. صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۲۴. آداب الصلوة، ص ۱۱۷. ۳۴. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۳۴. محرم راز، ص ۱۲ - ۱۱. جلوه های رحمانی، ص ۲۷. چهل حدیث، ص ۱۸۵. ۳۵. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۳۴. ۳۶. چهل حدیث، ص ۱۸۶ - ۱۸۴. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۳۷. ۳۷. محرم راز، ص ۱۴ - ۱۳. آداب الصلوة، ص ۱۲۰. ۳۸. رشحات البحار، کتاب الانسان و الفطره، ص ۳۷. ۳۹. و به تعبیر صحیح تر: «کور است...» یعنی «عمیت» فعل ماضی باشد نه فعل دعایی. ۴۰. صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۲۴۳. آداب الصلوة، ص ۱۱۷ و ۱۱۹. ۴۱. صحیفه نور، ج ۶، ص ۲۸۰ - ۲۷۹. ره عشق، ص ۳۲. ۹۷. فطرت انسان در نیل آدمی به فضایل، به نحو اقتضاء، موثر است نه علیت تامه تا تخلف ناپذیر باشد چه این که هدایت الهی نیز این چنین است. ۴۲. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۸. ۴۳. صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۱۱. آداب الصلوة، ص ۱۱۷. ۴۴. صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۲۲۵. ۴۵. رشحات البحار، کتاب الانسان و الفطره، ص ۳۰. ۴۶. سرالصلوة، ص ۲۱. ۴۷. چهل حدیث، ص ۱۸۴. ۴۸. دیوان شمس مغربی (قده)، ص ۲۵. ۴۹. همان، ص ۵۴. ۵۰. همان، ص ۲۷. ۵۱. همان. ۵۲. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۰۲. ۵۳. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۶۸. جهاد اکبر، ص ۵۳. چهل حدیث، ص ۴۹۹. ۵۴. جهاد اکبر، ص ۵۳ - ۵۲. صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۲۵. برای تفصیل بیشتر رک: جوانان از دیدگاه امام، تبیان، دفتر شانزدهم.

لقاءالله از دیدگاه روح الله

لقاءالله از دیدگاه روح الله مقدمه ده سال بدون آن یار سپری شد، ده بهار بی گل رویش طی، و ده فصل هجران بدون آن عزیز گذشت و چه سخت و جانگاز و با رفتنش گلستانمان خراب شد. چون که گل بگذشت و گلشن شد خراب بوی گل را از که یابیم از گلاب چون که شد از پیش دیده وصل یار نایی باید از اومان یادگار (۱) سرانجام در طلیعه سال ۱۳۷۸ ه. ق که مصادف با یکصدمین سال ولادت حضرت امام خمینی ره بود، شمیم عطراگین یادش از زبان شاگرد خلف و صالحش، رهبر معظم انقلاب، حضرت آیه الله خامنه ای - مدظله العالی - جانی دوباره به گلستان افسرده زندگی مان بخشید و امسال به نام «امام خمینی ره زمین گشت. رهبر معظم انقلاب در پیام نوروزی شان خطاب به ملت بزرگ ایران فرمودند: «از مهم ترین خصوصیات امسال این است که مصادف با صدمین سال ولادت امام بزرگوار ماست. به همین مناسبت، جا دارد این سال را «سال امام خمینی ره» بدانیم و بنامیم... و

فقط هم نامیدن و عنوان کافی نیست، باید - ان شاء الله - همه سعی کنند شخصیت امام خمینی را با همان ابعاد عظیم، به درستی شناسایی کنند... سال امام خمینی یعنی ما این خصوصیات را در خودمان زنده کنیم.» در جایی دیگر فرمودند: «من تمسک به راه و معنویت امام بزرگوارمان را، که امسال سال آن بزرگوار است، برای کشور از واجب ترین واجبات می دانم» این مقال در صدد است در روی بر آن شدید حد تو، با طرح موضوع «لقاء الله» از دیدگاه حضرت امام زدر شناسایی ابعاد ناشناخته آن بار سفر کرده گامی بردارد تا مقدمه ای باشد بر تمسک به راه معنویت آن عزیز. لقاء الله یکی از موضوعات و مطالب مهمی است که قره عین العارفین بوده، با این حال، کم تر به آن پرداخته شده است. لقاء الله را متاسفانه بیش تر مردم منکرند «ان كثير آمن الناس بقاء ربهم لكافرون» (روم: ۸) همان لقای که منکر آن به حکم قرآن، جز زیان کاران است «وقد حنير الذين كذبوا بقاء الله» (انعام: ۳۱) و در عذاب خواهد بود «و اما الذين كفروا و كذبوا باياتنا و لقاء الآخرة فاولئك في العذاب محضرون.» (روم: ۱۶) اما غایت خلقت و اوج مقام انسانیت و مقصد او معرفی شده است: «يا ايها الانسان انك كادح الى ربك كدحا فملاقيه.» (انشقاق: ۶) حضرت امام خمینی زدر ضمن شرح حدیث ۲۸ از کتاب ارزشمند چهل حدیث، با بیانی زیبا و شیوا، اما به اجمال و اختصار به شرح این مهم پرداخته اند. اما از آن جا که این شرح در نهایت اختصار و همراه با برخی اصطلاحات می باشد، در این نوشتار سعی شده است با توضیح این اصطلاحات تا حدی پرده از چهره دلگشای «لقاء الله» برداشته و سال امام خمینی زارج نهاده شود. لقاء الله و کیفیت آن یا به کنایه و اشاره (۳) بدان پرداخته و این مختصر گنجایش تفصیل و ذکر آن هارا ندارد. (۴) بعضی از علما و مفسران بکلی سد طریق لقاء الله نموده و مشاهدات عینی (۵) و تجلیات ذاتیه (۶) و اسمائیه (۷) انکار کرده اند به گمان آن که ذات مقدس (۸) را تنزیه کنند. اینان تمام آیات و اخبار لقاء الله را بر لقای یوم آخرت و لقای جزا و ثواب و عقاب حمل نموده اند. این حمل اگرچه نسبت به مطلق لقا بر حسب بعض آیات و اخبار بعید نیست، ولی با توجه به بعض ادعیه معتبر (۹) و روایات در کتب معتمد و بعض روایات مشهور، که علمای بزرگ به آن ها استشهاد کرده اند (۱۰)، حمل با رد بعیدی است. باید دانست مقصود آنان که راهی برای لقاء الله و مشاهده جمال و جلال حق باز گذاشته اند این نیست که اکتناه (۱۱) ذات مقدس جایز است یا در علم حضوری و مشاهده عینی روحانی احاطه بر آن ذات محیط علی الاطلاق ممکن است، بلکه امتناع اکتناه در علم کلی و به قدم تفکر (۱۲) و احاطه در عرفان شهودی و قدم بصیرت (۱۳) از امور برهانی و مورد اتفاق جمیع عقلا- و ارباب معارف و قلوب است. آن ها که مدعی این مقام هستند، می گویند: پس از تقوای تام تمام (۱۴) و اعراض کلی قلب از جمیع عوالم (۱۵) و رفض نشاتین (۱۶) و قدم نهادن بر فرق انیت و انانیت (۱۷) و توجه کامل و اقبال کلی به حق و اسما و صفات آن ذات مقدس و مستغرق عشق و حب ذات مقدس شدن (۱۸) ریاضت های قلبی کشیدن، برای سالک صفای قلبی پیدا می شود که مورد تجلیات اسما و صفات واقع گردد و حجاب های (۱۹) غلیظی که بین عبد و اسما و صفات است، خرق می شود و در اسما و صفات فانی می گردد و متعلق به عز قدس و جلال شده، تدلی تام ذاتی (۲۰) پیدا می کند. در این حال، بین روح مقدس سالک و حق، حجابی جز اسما و صفات نیست. از برای بعضی از ارباب سلوک ممکن است حجاب نوری اسمایی و صفاتی نیز خرق گردد و به تجلیات ذاتی غیبی نایل شوند و خود را متعلق و متدلی به ذات مقدس ببینند و در این مشاهده، احاطه قیومی حق و فنای ذاتی خود را شهود کنند (۲۱) و بالعیان، وجود خود و جمیع موجودات را ضل حق ببینند. و چنانچه برهانا بین حق و مخلوق اول، که مجرد از جمیع مواد و علایق است، حجابی نیست - بلکه برای مجردات مطلقا حجاب نیست برهانا - این قلبی که در سعه و احاطه هم افق با موجودات مجرد شده، بلکه قدم بر فرق آن ها گذاشته، (۲۲) حجابی نخواهد داشت. (۲۳) در حدیث شریف کافی و توحید آمده است: ان روح المؤمن لاشد اتصالا بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها. (۲۴) در مناجات شعبانیه هم، که مقبول علماست (۲۵) و خود نیز شهادت می دهد که از کلمات آن بزرگواران است، (۲۶) عرض می کند: «الهی هب فی کمال الانقطاع الیک و اتر ابصار قلبنا بضیاء نظرها الیک حتی تحرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمه و تصیر ارواحنا معلقه بجز قدسک، الی واجعلنی ممن نادیه فاجابک و لاحظته فصعق لجلالک فنا جثیه

سرا و عمل لک جهرا» (۲۷) در کتاب شریف الهی، در حکایات معراج رسول اکرم ﷺ می فرماید: «ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او اذنی» (نجم: ۷- ۸) (۲۸) و این مشاهده حضوریه فنییه منافات با برهان بر عدم اکتناه و احاطه (۲۹) و اخبار و آیات منزّه ندارد، بلکه مؤید و مؤکد آن هاست. با وجود این، حمل های بعید با رد چه لزومی دارد؟ آیا فرمایش حضرت امیر(ع) را که می فرماید: «فهبنی یا الهی و سیدی و مولای و ربی صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک» (۳۰) و آن سوز و گدازهای اولیا را می توان به حور و قصود حمل کرد؟ آیا سخن آنان را که می فرمودند: ما حق را برای خوف از جهنم یا شوق بهشت عبادت نمی کنیم، بلکه چون احرار، او را به اخلاق می پرستیم. (۳۱) می توان به فراق از بهشت و ماکولات و مشتیهات آن حمل کرد به هیئات که این سخنی ست بس ناهنجار و حملی است ناپسند! آیا آن تجلیات جمال حق را در شب معراج و آن محفلی که احدی از موجودات را در آن راه نبود و جبرئیل، امین وحی، نیز معرم آن اسرار نبود، (۳۲) می توان گفت ارائه بهشت و قصرهای مشید آن بوده است؟ آیا تجلیاتی را که در ادعیه معتبر برای انبیا: ذکر شده از قبیل نعم و ماکولات و مشروبات یا باغات و قصرهاست؟ افسوس که ما بیچاره های گرفتار حجاب ظلمانی طبیعت و بسته های زنجیرهای آمال و امانی جز مطعومات و مشروبات و منکوحات و امثال این ها چیزی نمی فهمیم و اگر صاحب نظری یا صاحب دلی بخواهد پرده از این حجب بردارد جز حمل بر غلط و خطا نمی کنیم! تا در چاه ظلمانی عالم ملک مسجونیم، از معارف مشاهدات اصحاب آن چیزی ادراک نمی نماییم. ولی اولیا را به خود قیاس نباید کرد و قلوب انبیا و اهل معارف را مثل قلوب شود نباید پنداشت. دل های ما غبار توجه به دنیا و مشتیهات آن را دارد و آلودگی و انغمار در شهوات نمی گذارد مرآت تجلیات (۳۳) حق شود و مورد جلوه محبوب قرار گیرد، ولی طبیعی است که با این خودبینی ها و خودخواهی ها و خودپرستی ها، از تجلیات حق تعالی و جمال و جلال او چیزی نفهمیم، بلکه حتی کلمات اولیا و اهل معرفت نیز را تکذیب کنیم. و اگر در ظاهر نیز تکذیب نکنیم، در قلب آن ها را انکار نماییم و اگر راهی برای تکذیب نداشته باشیم - مثل آن که به پیغمبر یا ائمه اطهار: قایل باشیم - باب تاویل و توجیه و «ما رایت شیئا الا ورایت الله معه و قبله و فیه» (۳۵) را حمل بر رؤیت آثار کنیم ﷺ «لم اعبد ربا لم اره» (۳۶) را به علم به مفاهیم کلی مثل علوم خود حمل نماییم ﷺ آیات لقاءالله را به لقای روز جزا محمول داریم ﷺ «لی مع حاله» (۳۷) را به حالت رقت قلب تفسیر کنیم ﷺ «و ارزقنی النظر الی وجهک الکریم» (۳۸) و آن همه سوز و گدازهای اولیا را از درد فراق، دوری از حورالعین و سیور بهشتی بدانیم و این نیست جز این که چون ما مرد این میدان نیستیم و جز حظ حیوانی و جسمانی چیز دیگری نمی فهمیم، همه معارف را منکر می شویم. (۳۹) از همه بدبختی ها بدتر این انکار است که باب جمیع معارف را بر ما مفسر می نماید و ما را از طلب باز می دارد و به حد حیوانیت و بهیمیت قانع می کند و از عوالم غیب و انوار الهیه ما را محروم می سازد ما بیچاره ها، که از مشاهدات و تجلیات بکلی محروم ایم، از ایمان به این معانی هم، که خود یک درجه از کمال نفسانی می باشد و ممکن است ما را به جایی برساند، دوریم ﷺ از مرتبه علم، که شاید بذر مشاهدات شود، نیز فرار می کنیم و چشم و گوش خود را می بندیم و پنبه غفلت در گوش ها می گذاریم که مبادا حرف حق در آن وارد شود. اگر یکی از حقایق را از لسان عارف شوریده با سالک دل سوخته یا حکیم متاله بشنویم، چون سامعه مان تاب شنیدن آن ندارد و حب نفس مانع می شود از این که به قصور خود حمل کنیم، فورا او را مورد همه طور لعن و طعن و تکفیر و تفسیقی قرار می دهیم و از هیچ غیبت و تهمت نسبت به او فروگذار نمی کنیم (۴۰) کتاب وقف می کنیم و شرط استفاده از آن را روزی صد مرتبه لعن مرحوم ملا محسن فیض قرار می دهیم ﷺ جناب صدرالمتالهین را، که سرآمد علمای توحید است، زندیق می خوانیم و از هیچ گونه توهینی درباره او دریغ نمی کنیم، در حالی که از تمام کتاب های آن بزرگوار مختصر میلی به مسلک تصرف ظاهر نمی شود، بلکه کتاب کسر اصنام الجاهلیه فی الرد علی الصوفیه (۴۱) می نویسیم و او را صوفی بجت (۴۲) می خوانیم ﷺ کسانی را که معلوم الحال اند و به لسان خدا و رسول او(ص) ملحون اند می گذاریم، کسی را که با صدای رسا داد ایمان به خدا و رسول و ائمه هدی: در می دهد لعن می کنیم. (۴۳) شیخ عارف ما - روحی فداه - می فرمود: هیچ وقت لعن شخصی نکنید، گرچه به کافری ندانید از این عالم چگونه

منتقل شده، مگر آن که ولی معصومی از حال پس از مرگ او اطلاع دهد زیرا ممکن است در وقت مردم، مؤمن شده باشد. یکی دارای چنین نفس قدسیه ای است که راضی نمی شود به کسی که در ظاهر، کافر مرده است توهین شود به احتمال آن که شاید در دم مردن مؤمن شده باشد، یکی هم مثل ماست و الی الله المشتکی (۴۴) که واعظ شهر با آن که اهل علم و فضل است، در بالای منبر، در محضر علما و فضلا می گفت: «فلان با آن که حکیم بود، قرآن هم می خواند!» (۴۵) این به آن ماند که گوئیم: فلانی با آن که پیغمبر بود، اعتقاد به مبادا و معاد هم داشت. علمی که ایمان نیاورد حجاب اکبر است، ولی با وجود این، تا ورود در حجاب نباشد فرق آن نشود. علوم بذر مشاهدات است، گرچه ممکن است گاهی بی حجاب اصطلاحات و علوم به مقاماتی رسید. ولی این از غیر طریق عادی و سنت طبیعی است و نادر اتفاق می افتد. پس طریقه خداخواهی و خداجویی آن است که انسان ابتدا وقتش را صرف مذاکره حق کند و علم بالله و اسما و صفات آن ذات مقدس را از راه معمولی آن در خدمت مشایخ آن علم تحصیل نماید. (۴۶) پس از آن به ریاضات علمی و عملی معارف را وارد قلب کند که البته از آن نتیجه حاصل خواهد شد. و اگر اهل اصطلاحات نیست، از تذکر محبوب و اشتغال قلب و حال به آن ذات مقدس نتیجه حاصل تواند کرد. البته این اشتغال قلبی و توجه باطنی اسباب هدایت او می شود و حق تعالی از او دست گیری می فرماید و پرده ای از حجاب های او بالا می رود، و از این انکارهای عامیانه قدری تنزل می کند و شاید با عنایات خاص حضرت حق تعالی راهی به معارف (۴۷) پیدا نماید. انه ولی النعم. حسن ختام این گفتار را غزلی از آن یار عاشق عارف و سالک و اصل بلقاء الله قرار می دهیم: هوای وصال در پیچ و تاب گیسوی دلبر ترانه است دل برده فدایی هر شاخ شانه است جان در هوای دیدن رخسار ماه توست در مسجد و کنیسه نشستن بهانه است در صید عارفان و ز هستی رمیدگان زلفت چو دام و خال لب همچو دانه است اندر وصال روی تو ای شمس تابناک، اشکم چو سیل جانب دریا روانه است در کوی دوست فصل جوانی به سر رسید باید چه کرد، این همه جود زمانه است امواج حسن دوست چو دریای بی کران این مست تشنه کام غمش در کرانه است می خانه در هوای وصالش طرب کنان مطرب به رقص و شادی و چنگ و چغانه است (۴۸)

۱- جلال الدین محمد مولوی، مثنوی معنوی، ج ۱، ص ۴۳-۲ - آیاتی که موضوع لقاء الله را با صراحت از ماده «لقی» مطرح نموده اند، «لقاء الله» ۳ مرتبه، «لقاء ربهم» ۶ مرتبه، «لقائنا» ۴ مرتبه، «لقائه» ۳ مرتبه، «صلا قوالله و صلا قوا ربهم» ۳ مرتبه و سملاقیه ۱ مرتبه ذکر کرده اند. اما روایات در این خصوص و با این ماده (لقی) فراوان است که فقط در فهرست بحار الانوار بیش از ۱۷۰ مورد به چشم می خورد. ۳- آن ها که این موضوع را با کنایه و اشاره بیان نموده اند، چه در آیات و چه در روایات بیش از این هاست؛ مثلا در قرآن کریم از ماده «رجع» بیش از ۷۰ مورد مطرح شد به اضافه آیه ۱۸ غافر، ۲۴ القامه، ۲۳ الرعد، ۳۹ - ۴۰ الروم، ۴۵ الاحزاب و... ۴- برای تفصیل بیش تر، ر. ک. به: حاج میرزا جواد تبریزی برساله لقاء الله. ۵- منظور دیدن تجلیات ذاتی و صفاتی و افعالی حضرت حق است که آن ها را با حقیقت ایمان باید دید، نه با دیده سرکه در عرفان نظری از آن بحث و در عرفان عملی بالعیان مشاهده می شود. آنچه عاشق کند تماشایش ای برادر به دیده سر نیست ۶- تجلیات ذاتی به نظر حضرت امام عبارت است از این که حضرت حق با اسمای ذات بر سالک تجلی کند و این تجلیات وقتی است که سالک به مقدم معرفت به مرحله فنای ذاتی رسیده باشد. (امام خمینی، آداب الصلاة، ص ۲۹۵) ۷- تجلیات اسمائیه (صفاتیه) به نظر حضرت امام بر سالک زمانی است که سالک با قدم معرفت به مرحله فنای صفاتی رسیده باشد که در این صورت، تجلیات حضرت حق بر او تجلیات صفاتی نامیده می شود. (آداب الصلاة، ص ۲۵۹) ۸- بهترین توجیهی که برای منکران لقاء الله می توان ذکر کرد همین احتمال تنزیه است که آن ها می خواهند خداوند تبارک و تعالی را از ماده و مادیات منزّه و میرا بدانند، لذا، لقاء الله را، که به گمان باطلشان به معنای دیدن با چشم سراسر است، انکار می کنند تا خداوند را مجرد از ماده بدانند و به اعتقادشان به توجید رهنمون باشند، در حالی که غافل اند از این که منظور از «لقاء الله» دیدن با چشم دل و با نور ایمان است که از حضرت امیرالموحدين، علی (ع) سؤال شد: آیا خدایی را که عبادت می کنی دیده ای؟ فرمود: من کسی نیستم که خدای نادیده را عبادت کنم. پرسیدند: خدای را چگونه دیده ای؟ حضرت

فرمود: وای بر تو، خدای را با چشم سر نمی توان دید، بلکه با چشم دل باید زیارت کرد و با ایمان واقعی به وصالش نایل آمد. این حدیث با اندکی تفاوت نیز از آن حضرت و از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) نقل شده است. (محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴، ص ۲۷، ۲۶، ۳۳، ۳۲، ۴۴) ۹ - دعاها در این زمینه فراوان است. به ذکر چند نمونه از آن بسنده می شود: «الهی... لا تحجب مشتاقیک عن النظر الی رؤیتک؛» خدایا مشتاقانت را از دیدار جمالت محروم مفرما. حاج شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، مناجات الخائفین، ص ۲۱۸) «و لقاؤک قره عینی... و رؤیتک حاجتی؛» خدایا لقا تو روشنی چشم من است و دیدن جمالت آرزویم. همان، مناجات المریدین، ص ۲۲۵) «و لو عتی لا- یطفیها الا- لقاؤک؛» خدایا، آتش عشقم را جز ملاقات تو خاموش نمی کند. همان، مناجات المفتقدین، ص ۲۲۸) ۱۰ - محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۰، ج ۸ / رساله لقاءالله، ص ۵ به بعد ۱۱ - پی بردن به کنه و حقیقت شیء ۱۲ - یکی از براهین مورد اتفاق برهان علت و معلول است؛ با این بیان که ما سوی الله همه معلول اند و معلول همیشه به مقدار سعه وجودی اش قادر است علتش را ببیند و بشناسد و بشناساند و درست به همین دلیل گفته اند: علم پیدا کردن به علت از طریق علم به معلول ناقص است؛ چون به همان اندازه که معلول قادر بوده علت را نشان دهد، علت معرفی شده است، نه بیش تر و نه به طور مطلق. لذاست که: «لا یحیطونه به علما؛» هیچ کس قادر نیست احاطه علمی بر خداوند پیدا کند (طه: ۱۱۰)، بلکه «لا یحیطون بشیء من علمه؛» حتی قادر نیستند به ذره ای از علم خدا احاطه پیدا کنند (البقره: ۲۵۵)؛ به دلیل این که به قول پیامبر اکرم(ص)، «احتجب عن العقول؛» از فهم عقول بالاتر است و عقل ها از فم او در حجاب اند؛ همان گونه که حضرت علی(ع) فرمودند: «لا یدرکه بعد الهمم؛» افکار بلند ژرف اندیش کنه ذاتش را درک نمی کنند. (نهج البلاغه، ج ۱) امام باقر(ع) این حقیقت را با بیانی تمثیلی، این گونه تبیین نمودند: هر معنا و تصویری که از خدا در ذهنتان تصور کنید، حتی اگر با دقیق ترین نگرش ها باشد، باز هم مخلوق شماست، نه این که حقیقتا خدا باشد. شاید مورچه خیال می کند برای خدا باید در شاخک باشد؛ چون این را کمال خودش می داند و خیال می کند نبودش نقصی است، در حالی که خدا از آن منزّه است. این چنین است شناخت عقلا از خداوند سبحان (شیخ بهائی، اربعین، حدیث دوم، ص ۵۱۰) گفتم همه ملک حسن سرمایه توست خورشید فلک چو ذره در سایه توست گفتا غلطی ز ما نشان نتوان یافت از ما تو هر آنچه دیده ای پایه توست و به قول مولوی: هست آن پندار او زیرا به راه صد هزاران پرده آمد تا الله هر یکی در پرده ای موصول جوست وهم او آن است کان خود عین اوست. (مثنوی معنوی، ج ۲، ص ۴۹۷) ۱۳ - از لحاظ علم حضوری و مشاهدات چشم باطنی و شهودی که عارف سالک با قدم بصیرت بدان می رسد، باز هم کسی ادعای احاطه بر آن ذات محیط علی الاطلاق را ندارد؛ چه این که آن جا که حضرت ختمی مرتبت(ص) می فرمایند: «ما عرفناک حق معرفتک؛» خدایا من تو را چنان که باید شناختم (بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۹۲) و امیرالموحدین، حضرت علی(ع) می فرمایند: «لا یناله غوص العطن؛» غواصان دریای علوم و دانش ها از پی بردن به کمال هستی اش عاجزند (نهج البلاغه، خ ۱)، دیگران جای خود دارند، بلکه مراد کشف حضوری و شهود حضرت حق با قدم معرفت و تقرب به او به اندازه استعداد و قدرت سلول سالک است، نه به طور مطلق. لذا، شیخ بهائی؛ در این باره می نویسند: مراد از شناخت خداوند، اطلاع یافتن بر صفات جمال و جلال الهی آن هم در حد فهم و طاقت بشری است، اما رسیدن بکنند ذات مقدس الهی چیزی است که حتی ملائکه مقرب و انبیای مرسل(ع) بدان نمی رسند، چه رسد به غیر آن ها. (اربعین، ص ۵۱۰) ۱۴ - تقوا دارای مراتبی است که حضرت امام؛ مراتب آن را این گونه بیان می فرمایند: ۱. تقوای (پرهیز) از محرّمات است؛ ۲. تقوای خاصه پرهیز از مشتبهات؛ ۳. تقوای زاهدان، اجتناب از علاقه به دنیا؛ ۴. تقوای مخلصان اجتناب از محبت دنیا؛ ۵. تقوای مجذوبان، پرهیز از ظهور کثرات افعالی؛ ۶. تقوای فانیان، پرهیز از کثرات اسمائی. ۷. تقوای واصلان، اجتناب از توجه به فناء. ۸. تقوای متمکنان، پرهیز از تلوینات. (چهل حدیث، ص ۱۸۰) ۱۵ - عوالم دارای تقسیمات گوناگونی است، یکی از تقسیمات رایج تقسیم عوالم به ملک، ملکوت و جبروت است. ۱۶ - رها کردن دنیا و آخرت، که نه به دنبال دنیا باشد - که این مقام دنیاطلبان است - و نه به دنبال نعمت های آخرت - که این کار تاجران و زاهدان

است - بلکه فقط جوای جمال حق باشد که پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «الدنيا حرام على اهل الآخرة و الآخرة حرام على اهل الدنيا وهما حرامان على هل الله ﷻ» دنیا بر اهل آخرت حرام است، چه این که آخرت هم بر طالبان دنیا حرام است و هر دو بر خداجویان حرام. (۹، جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۶ / حسن حسن زاده آملی، رساله لقاءالله، ص ۱۵۱) ۱۷ - انیت در مقابل ماهیت است؛ چه این که غیر خدا تشکیل شده از ماهیت و انیت؛ یعنی از چستی و هستی (وجود) و انانیت، که مصدر جعلی از «انا» می باشد، به معنای خودخواهد و خودپرستی است. بنابراین، معنای عبارت مزبور این است: از هستی و خودپرستی گذشتن و خود را ندیدن و به خود توجه نداشتن و به محله فنا رسیدن. ۱۸ - به تعبیر زیبای امیرالمؤمنین (ع) در دعای کمیل: «و اجعل... قلبی بحبک متیما ﷻ» خدایا قلب مرا لبریز از عشق و محبت قرار ده. ۱۹ - در یک تقسیم کلی، حجاب ها به دو قسم تقسیم می شوند. الف - حجاب های ظلمانی؛ مثل دنیا، جهل، غفلت، حب نفس و... ب - حجاب های نورانی؛ مثل علم، عبادت و... (آداب الصلاة، ص ۵-۷، ۴۷، ۱۱۳، ۳۸) در تقسیم دیگر، حجاب ها به سه قسم تقسیم می شوند. (ر. ک. به: امام خمینی، مصباح الهدایه، ص ۸۷) در بعضی روایات هفت حجاب، در بعضی دیگر ۷۰ حجاب، در بعضی ۷۰ هزار و در برخی ۹۰ هزار حجاب آمده است. (ر. ک. به: بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۳۹-۴۷) ۲۰ - اشاره است به فرازی از مناجات شعبانیه که در چند سطر پس از آن می آید: «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک... و تصیر ارواحنا معلقه بجز قدسک» و آیه «ثم دفی فتدلی» (انجم: ۸) ۲۱ - حضرت امام زدر کتاب شریف مصباح الهدایه در این زمینه می نویسند: «وقتی حجاب ها برطرف شد، سالک جمال حضرت حق را مشاهده می کند و از خویشتن فانی می شود که این همان مقام فناء است... این جاست که سفر اول از خلق به حق پایان می پذیرد» (مصباح الهدایه، ص ۸۷) ۲۲ - همان گونه که در حدیث قدسی آمده است: «لم یسعی ارجنی و لا سمائی و لکن یسعی قلب عبدی المؤمن ﷻ» زمین و آسمان گنجایش مرا ندارد، ولی دل بنده مؤمن جایگاه من است (بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۳۹) به قول مولوی که ناظر به حدیث فوق است: گفت پیغمبر که حق فرموده است من نگنجم هیچ در بالا- و پست در زمین و آسمان و عرش نیز من نگنجم این یقین دان، ای عزیز در دل مؤمن بگنجم، ای عجب گر مرا جویی در آن دل ها طلب. (مثنوی معنوی، ج ۲، ص ۱۶۳-۱۶۴) ۲۳ - چون حجاب تا زمانی است که انسان گرفتار دنیاست و از آنکه گذشت، حجابی در کار نیست. از من که گذشت، به او پیوست. به قول امام: دل که آشفته رومی تو نباشد دل نیست آن که دیوانه خال تو نشد عاقل نیست بگذر از خویش اگر عاشق دل باخته ای که میان تو و او جز تو کسی حایل نیست. (امام خمینی، دیوان حضرت امام، ص ۶۷) و به قول حافظ: تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز میان عشاق و معشوق هیچ حایل نیست ۲۴ - روح مؤمن ارتباطش به روح خدا قوی تر است از ارتباط شعاع خورشید با خورشید. (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۶، ج ۴) ۲۵ - چه این که از لحاظ سندی کم تر حدیثی با این سند محکم است که در سندش آمده: این مناجات حضرت امیرالمؤمنین (ع) و امامان از فرزندان اشیان است. ۲۶ - این خود نیز سندی بهتر و برتر از سند است که متن آن قدر محکم و خلل ناپذیر و عرشی است که صدور آن از غیر معصوم (ع) برای آشنایان فافن، تقریبا محال است که گفته اند: «آفتاب آمد دلیل آفتاب» ۲۷ - خدایا عنایتی فرما تا با همه وجودم، از غیر تو گسسته و به تو به پیوندم و چشم دلمان را به روشنایی دیدارت منور فرما، تا چشم های دل مان حجاب های نور را در نور دد و به سرچشمه بی پایان عظمت متصل شود و روح ما به عزت دست پیوندت. خدایا، مرا از کسانی قرار ده که صدشان کردی، پس خدای ترا اجابت نمودند و گوشه چشمی به آن ها کردی. پس به تجلی جلالت مدهوش شدند، پس با آن ها در پنهانی سخن گفتی و آشکارا برای تو عمل کردند. (مفاتیح الجنان، ص ۲۸۳) ۲۸ - پیامبر اکرم (ص) در شب معراج آن قدر به خدا نزدیک شد که به مقال تدلی رسید. پس فاصله اش - از جهت تمثیل - به اندازه دو قوس یا نزدیک تر از آن گشت. به تعبیری دیگر، همه تعلقات امکانی را رها کرد و آن قدر به خداوند تقرب پیدا نمود که تنها فاصله اش - و بزرگ ترین فاصله که هیچ گاه طی نخواهد شد - این بود او ممکن الوجود است و خدایش واجب الوجود؛ یعنی فقط قوس وجوب و امکان و رب و عبد باقی ماند، و گرنه به حد اعلا، که برای یک موجود ممکن و عبد قابل تصور است، رسید و به تعبیر

زیبای زیارت رجبیه: «لا فرق بینک و بینها الا انعم عبادک و خلقک.» (مفاتیح الجنان، ص ۲۴۲) ۲۹ - شاید نظر حضرت امام راز تاکید و تأیید و عدم اکتنا و تنزیه این باشد که حضرت ختمی مرتبت با همه علو مکاتب و رتبه ای که یافت - که برترین انسان کامل است - در مشاهده حضوریه فناویه اش، به مرحله ای رسید که نه تنها به کنه ذات حق نرسید و احاطه بر آن نیافت، بلکه به مقام تدلی و قاب قوسین او ادنی رسید که هنوز فواصل طی ناشدنی باقی است: از در دوست تا به کعبه دل عاشقان را هزار و یک منزل و این مقام با تنزیه هم منافات ندارد چون حضرت حق را برتر از آن دانسته که حتی حضرت ختمی مرتبت (ص) بدان مرحله برسد که خود فرمود: «الهی ما عرفناک حق معرفتک؛» خدایا، آن چنان که شایسته شناخت توست، تو را نشناختم. (بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۹۲) ۳۰ - ای خدای من، ای سید و آقای من، ای مولای و عزیز من، ای پروردگار من، بر فرض، عذاب دوزخت را تحمل کنم، اما با آتش فراقت چه کنم؟ (مفاتیح الجنان، ص ۱۱۶) ۳۱ - این فرمایش حضرت امام راز اشاره به حدیث ذیل، بلکه ترجمه آن است که قال امیرالمؤمنین (ع): الاهی ما عبدتک خوفا من عقابک و لا-طمعاً فی ثوابک و لکن وجدتک اهلاً للعبادة فعبدتک.» (بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۴ ح ۴) ۳۲ - این سخن حضرت امام راز اشاره است به احادیث فراوانی که درباره شب معراج از آن حضرت (ص) نقل شده مثل: «فلما بلغ الی سدره المنتهی، فانتهی الی الجحج فقال جبرئیل: تقدم یا رسول الله، لیس لی ان اجوز هذا المكان ولو دفوت انملئ لا-حترقت؛» وقتی پیامبر اکرم (ص) در شب معراج به سدره المنتهی رسید، به برخی موانع برخورد نمود. جبرئیل گفت: ای رسول خدا (ص)، از این جا نیز جلوتر بروید، اما من مجاز نیستم از این مکان بالاتر بیایم که اگر یک بند انگشت نزدیک تر شوم می سوزم. (بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۳۸۲) مولوی با اشاره به این حدیث، چه زیبا سروده است: احمد ار بگشاید آن پر جلیل تا ابد بیهوش ماند جبرئیل چون گذشت احمد ز سدره و مرصدش و ز مقام جبرئیل و از حدش گفت او را: هین بپراند رپیم گفت: رو، رو من حریف تو نیم باز گفت او را: بیا ای پرده سوز، من به ارج خود نرفتستم هنوز گفت: بیرون زین حد، ای خوش فرمن گو ز من پری، بسوز دیر من (مثنوی معنوی، ج ۲، ص ۵۰۳ - ۵۰۴) ۳۳ - به تعبیر زیبای حضرت علامه حسن زاده آملی (دام عزه) در این زمینه توجه نماید: «این جدول (دل) اگر درست تصفیه و لا یروبی شود مجرای آب حیات و مجلای ذات و صفات می گردد. این دفتر (دفتر دل) شایستگی لوح محفوظ شدن کلمات نوریه شجون حقایق اسما و شوون رقایق ظلیه آن ها را دارا است: دفتر حق است دل به حق بنگارش نیست روا پر نقوش باطله باشد» (مقدمه کتاب معرض نفس) ۳۴ - حضرت امام راز در این زمینه دردمندانه می نالد و می گوید: «راجع به عقاید و معارف مثل بسیار است، ولی من از تعداد آن ها خودداری می کنم زیرا که می دانم این حجاب ها با گفته مثل منی خرق نمی شود، ولی از باب نمونه به یکی از آن ها اشاره می کنم که فی الجمله سهل الماخذتر است: این همه آیاتی که راجع به لقاء الله و معرفه الله وارد شده و این همه روایات که در این موضوع است و این همه اشارات و کنایات و صراحتات که در ادعیه و مناجات های ائمه: موجود است، به مجرد این عقیده، که از اشخاص عامی در این میدان ناشی و منتشر شده، که راه معرفه الله به کلی مسدود است و باب معرفه الله و مشاهده جمال را به باب تفکر در ذات، به آن وجه ممنوع، بلکه ممتنع قیاس نموده اند، تاویل و توجیه کنند و یا اصلاً در این میدان وارد نشوند و خود را با معارفی که قره العین انبیا و اولیاست آشنا نکنند. خیلی مایه تاسف است برای اهل الله که یک باب از معرفت را، که می توان گفت ایت بعثت انبیا و منتهای مطلوب اولیاست به طوری به روی مردم مسدود کرده اند که دم زدن از آن کفر محض و زندقه صرف است. این ها معارف انبیا و اولیا را با معارف عوام و زن ها در خصوص ذات و اسما و صفات حق مساوی می دانند. بلکه گاهی از آن ها بالاتر نیز بروز کند، می گویند: فلان یک عقائد عامیانه خوبی دارد، ای کاش ما به همان عقیده عامیانه بودیم. این مطلب درست است زیرا که این بیچاره که به این کلام متوجه می شود خود عقاید عامیانه را از دست داده و دیگر معارف را، که معارف خواص و اهل الله است، باطل می شمرد. این آروز درست مثل آرزوی کفار است که در کریمه الهیه نقل از آن ها شده: «و یقول الکافر یا لیتنی کنت تراباً؛» کافر در قیامت می گوید: ای کاش من خاک بودم. (نبا: ۴۰) ما اگر بخواهیم آیات و اخبار لقاء الله را به تفصیل ذکر کنیم تا رسوایی این عقیده فاسده،

که از جهل و غرور شیطانی پیدا شده، واضح شود کتابی جداگانه لازم دارد. (آداب الصلاة، ص ۱۹۷) ۳۵- فیض کاشانی، علم الیقین، ج ۱، ص ۴۹ ۳۶- شیخ صدوق، توحید، ص ۳۰۵ ۳۷- بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۲۴۳ ۳۸- همان، ج ۹۰، ص ۱۵۹، ح ۱۰ ۳۹ - حضرت امام زدر جای دیگر به همین مناسبت می فرمایند: «من و تو اهلتش نیستیم، ولی خوب است منکر هم نشویم زایمان داشته باشیم به هر چه خداوند تعالی و اولیایش فرموده اند. شاید این ایمان اجمالی هم برای ما فایده داشته باشد. گاهی هم ممکن است که انکار بی جا و رد بی موقع و بدون علم و فهم برای ما ضررهای خیلی زیاد داشته باشد و این دنیا عالم التفات به آن ضررها نیست... شاید آن مطلب، منشا و اساسی داشته باشد از کتاب و سنت و عقل شما به آن بر نخورده باشد. چه فرق می کند که یک نفر فقیه یک فتوا بدهد از باب دیات - مثلا - که شما کم تر دیده اید و شما بدون مراجعه به مدرکش رد کنید. او را یا آن که یک نفر سالک الی الله یا عارف بالله یک حرف بزند راجع به معارف الهیه یا راجع به احوال بهشت و جهنم و شما بدون مراجعه به مدرکش او را رد کنید.» (چهل حدیث، ص ۱۲) ۴۰ - حضرت امام زدر کتاب شریف سر الصلاة به همین مناسبت می فرمایند: «از امور مهمه ای که تنبه به آن لازم است و اخوان مؤمنین، خصوصا اهل علم (کثر الله امثالهم) باید در نظر داشته باشند آن است که اگر کلامی از بعض علمای نفس و اهل معرفت دیدند یا شنیدند به مجرد آن که به گوش آن ها آشنا نیست یا مبنی بر اصطلاحی است که آن ها را از آن خطی نیست بدون حجت شرعی، دمی به فساد و بطلان نکنند و از اهل آن توهین و تحقیر نمایند. و گمان نکنند هر کس اسم از مراتب نفس و مقامات اولیا و عرفا و تجلیات حق و عشق و محبت و امثال این ها که در اصطلاحات اهل معرفت رایج است، برد، صوفی است یا مروج دعاوی صوفیه است یا بافنده از پیش خود است و بر طبق آن، برهان عقلی یا حجتی شرعی ندارد. به جان دوست قسم که کلمات نوع آن ها شرح بیانات قرآن و حدیث است.» (سر الصلاة، ص ۳۸) ۴۱ - این کتاب اخیرا و برای دومین بار به همت انتشارات الزهرا (س) به نام عرفان و عارف نمایان به فارسی ترجمه شده است که این نام گذاری گرچه با محتوای کتاب مطابق است، اما با نام گذاری مؤلف نمی سازد، بلکه ترجمه رسای نام کتاب این چنین است: «شکستن بت های جاهلیت در رد صوفی گری». ۴۲- صوفی خالص ۴۳- درباره مرحوم فیض زصافی اش در تفسیر قرآن و وافی او در شرح روایات کافی «درباره ملاصدرا زتفسیر القرآن الکریم و شرح اصول کافی اش شاهد صدقی بر ادعای حضرت امام زمی باشند. ۴۴- یعنی: «باید به خدا شکایت کرد.» این جمله اقتباسی از حدیث امام هشتم (ع) است که فرمود: «فالی الله المتشکی و هو المستعان.» (بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۳۰) ۴۵- مراد از علم بالله و اسما «صفات» علم شریف عرفان است زچون موضوع عرفان وجود مطلق یا الحق است (ر. ک. به:؟، تمهید القواعد، ص ۱۸ / مصباح الانس، ص ۱۳) و مسائل آن اسما و صفات خداوند تبارک و تعالی است. ر. ک. به: تمهید القواعد، ص ۲۵) لذا، علم عرفان «علم بالله» اطلاق می شود زچه این که به عارف «اهل الله» (محمی الدین عربی، شرح فصوص الحکم، ص ۶۰-۲۸۶ / آداب الصلاة، ص ۱۹۷) که این اصطلاح را در عرفان همچون سایر اصطلاحاتشان از کتاب و سنت گرفته اند ززیرا به قول امام خمینی، زبه جان دوست قسم که کلمات نوع آن ها شرح بیانات قرآن و حدیث است. (ر. ک. به: سر الصلاة، ص ۳۸) اصطلاح «علم بالله» در روایات ذیل آمده است: بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۱۰، ح ۲، ص ۲۱۵، ح ۲۰ ۴۶- این نکته که این علم را در خدمت مشایخ آن علم تحصیل کند، از آن مطالب بسیار عمیق و اساسی است زچه این که بیش تر علوم را و مخصوصا علم فلسفه و به خصوص علم عرفان را نمی توان با خواندن فهمید و بدان رسید و غالب گرفتاری و خطاهای بزرگی که برای افرادی همچون غزالی پیش آمده از همین مطالعه کردن و خواندن بدون استاد است - که خود بدان معترف است امام سجاد(ع) درباره ضرورت نیاز به استاد می فرمایند: «هلک من لیس له حکیم یرشده ز» کسی که بدون استاد و راهنما باشد هلاک می شود (؟، کشف الغمّه، به نقل از: رساله سیر و سلوک، منسوب به بحر العلوم، ص ۱۱۶ / بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۵۹، ح ۱۰) حضرت امام، زبه مناسبت بحثی از کتاب اتولوجیا افلوپین می نویسند: «کسی که بخواهد این مطلب را خود بفهمد (مطلب محل بحث را) به کتاب اتولوجیا مراجعه کند. البته بعد از تحقیق و تفحص کامل از سخنان پر رمز و راز عارفان بالله و پس از مراجعه به

استاد چون هر علمی اهلی دارد و اصطلاحاتی، مواظب باش، نکند بدون مقدمات و با اتکا به فهم خودت به این کتاب‌ها مراجعه کنی که نه تنها فایده‌ای برایت ندارد، بلکه جز حیرت و گمراهی چیزی به بار نمی‌آورد. مگر نمی‌بینی... شیخ الرئيس.....، این اعجوبه قرن که در حده ذهن و دقت فکر، لم یکن له کفوا احد (بی نظیر است) می‌گوید: من ریاضیات و طبیعیات و طب را فقط مقدار اندکی نزد استاد خواندم و به راحتی بقیه را فهمیدم. اما در الهیات هیچ نمی‌فهمیدم، حتی گاهی اتفاق می‌افتاد در یک مساله الهی چهل بار مطالعه می‌کردم و چیزی عاید نمی‌شد، آخر الامر با توسل به خداوند و تضرع، حل می‌شد.» (مصباح الهدایه، ص ۶۸-۶۹) حضرت امام زدر پایان کتاب گرانسنگ و بی بدیل مصباح الهدایه می‌فرمایند: «ای برادر روحانی، مواظف باش... نکند بخواهی مطالب این کتاب را بدون تفحص در کلمات بزرگان و عارفان بالله و متاله بفهمی یا بخواهی بدون فراگیری این معارف از اهل آن - از مشایخ عظام و عرفاء کرام - و با مجرد مطالعه این مطالب به آن‌ها بررسی که در این صورت، تیجه‌ای جز خسران و حرمان ندارد.» (مصباح الهدایه، ص ۹۰) به قول حافظ: بکوی عشق منه بی دلیل راه قدم که من به خویشتن نمودم صد اهتمام و نشد یا طی این مرحله بی هم‌رهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی و به قول ملای رومی: هر که گیرد بیشه‌ای بی اوستا ریشخند می‌شد به شهر و روستا (مثنوی معنوی، ج ۲، ص ۳۴) - حضرت امام خمینی زدر این جا راه رسیدن به معارف را چند چیز معرفی فرموده اند که عبارت اند از: «یک. فراگیری علم در خدمت مشایخ زدر. ریاضات علمی زسه. ریاضات عملی زچهار. تذکر محبوب و اشتغال قلب به ذات اقدس اله.» این فرمایش حضرت امام زگویا نظار است به سخن نغز و ارزشمند امیرالمؤمنین علی (ع): «لا- تحعیل العلم الا- بخمسۃ اشیاء: اولها بکثرۃ السؤال، الثانی بکثرۃ الم الاشتغال، الثالث بتطهیر الافعال، الرابع بخدمۃ الرجال، الخامس باستعانۃ ذی الجلال» (؟) المواعظ العددیۃ، ص ۱۵۸) علم به دست نمی‌آید، مگر از این پنج راه: اول زیاد کردن، دوم به ممارست همیشگی و مداوم (ریاضات علمی)، سوم عملا از گناهان پرهیز کردن (ریاضات عملی)، چهارم به خدمت بزرگان و عالمان رسیدن (خدمت مشایخ)، پنجم از خدای متعال کمک خواستن (تذکر محبوب و اشتغال قلب به ذات اقدس اله). ۴۸ - دیوان حضرت امام خمینی، زص ۶ منابع مقاله: فصلنامه معرفت، شماره ۳۱، محیطی، علی؛

وحدت وجود آیت الله خمینی (ره) و ولایت فقیه به منزله خویشتن شناسی

وحدت وجود آیت الله خمینی و ولایت فقیه به منزله خویشتن شناسی ترجمه زهرا پورسینا مدخل این مقاله نشان می‌دهد که اندیشه آیت الله خمینی درباره ولایت فقیه بر مفهوم انسان کامل در حکمت عرفانی اسلامی متاخر و (نیز) بر آرمان گرایی در اندیشه سیاسی اسلامی مبتنی است. این نوشته جنبه‌های عرفانی شخصیت آیت الله خمینی را به اندیشه سیاسی وی پیوند می‌دهد. سرانجام، این مقاله آشکار می‌کند که اندیشه ولایت فقیه، که آیت الله خمینی آن را رسماً در سالهای آخر دهه ۱۹۶۰ عرضه داشت، در واقع، تلویحا در مهم ترین کتاب وی «مصباح الهدایه الی الخلافۃ والولایه»، که آن را در سالهای نخست دهه ۱۹۳۰ نوشت، ارائه شده بود. وحدت وجود و تشیع در فرهنگ اسلامی، موضوعات وجودشناختی و معرفت شناختی در ارتباط با وحی، عقل و شهود مورد بحث قرار می‌گیرند. وحی منبع نبوت است زدر حالی که عقل و شهود منابع معرفت فلسفی و عرفانی اند. متکلمان اسلامی در کوشش برای تاسیس محتوایی عقلانی برای مفاهیم دینی، از عقل استفاده کرده اند تا (هم) از دین دفاع کنند و (هم) امر تبلیغ دینی را سهولت بخشند. در فلسفه اسلامی، با این که کارکرد معرفت شناختی عقل محدود است به این که منبع معرفت یقینی باشد، (لکن) بعدی وجودشناختی (نیز) می‌یابد. عقل در نظریه فیض (۱)، نخستین موجود مخلوق (الصادر الاول) است که، نظر به این واقعیت که خود عقل متعلق عالیت خودش است، کامل ترین صورت عقل است. فلاسفه مسلمان مدعی بودند که پیامبر و فلاسفه، هر دو، از یک منبع نور (مشکوۃ) بهره می‌برند زبرای فیلسوف، عقل منبع یقین است و برای پیامبر، وحی. شهود به منزله تامل در خود، شانی شناختی دارد زو به عنوان معرفت بی واسطه (شهود) ویژگی معرفت شناختی خودش را دارد، که (این ویژگی عبارت از) نیازی

بشری است، در صورت عدم دسترسی به نظامی مفهومی، به وضع نظامی که به واسطه آن همه قوای طبیعی بتوانند وحدت یابند. شهود، به منزله منبع عرفان در فرهنگ اسلامی، ملهم از دو اندیشه ای بوده است که از این گفته پیامبر (ص) نشأت گرفته اند: «هر که خود را بشناسد خدا را می شناسد» و نیز از سخنی منسوب به علی ابن ابی طالب (ع) (م. ۶۶۱) (پسرعمو و داماد پیامبر، نخستین امام شیعیان) که از این قرار است: «تو گمان می کنی که جسمی کوچکی در حالی که کل عالم در تو پنهان است.» (اترعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر). به همین دلیل است که خودنگری، شانی شناختی کسب می کند، که به واسطه آن عالم بیرون و نفس (عالم درون) امری واحدند. وحدت وجود ابن عربی (۱۱۶۵-۱۲۴۰)، که گرایش اصلی عرفان اسلامی است، در ایران بسط یافت و در فرهنگ ایرانی و سنت شیعه امامی غلبه کرد و چهره های برجسته ای چون جلال الدین رومی (۱۲۷۳-۱۲۰۷) که، با این که شیعی نبود، از طریق کتاب عظیمش مثنوی، تاثیر آشکاری بر سنت شیعی داشته است، و نیز عبدالکریم جیلی (۱۴۰۳-۱۳۶۶)، نویسنده انسان کامل، و بسیاری دیگر را پدید آورد که برخی از آنان شروحي بر کتاب مشهور ابن عربی، فصوص الحکم، نوشتند. این شروح سعی داشتند تا میان وحدت وجود ابن عربی و عقاید شیعی وفاقی برقرار کنند. مهم ترین این شروح شرح حیدر آملی (۱۳۲۰-؟)، نص النصوص، است (۲) که تقریباً همه نظرات مربوط به نبوت و امامت را که از آن پس به کرات در تفکر شیعی امامی ظاهر شده اند در برمی گیرد. فلاسفه مسلمان برجسته متاخر، که هم ایرانی و هم شیعی بودند، کوشیدند تا میان وحدت وجود و فلسفه، خصوصاً فلسفه ابن سینا، و در نتیجه میان شهود و عقل، وفاق برقرار کنند. آثار صدرالدین شیرازی (ملاصدرا) (م. ۱۶۴۰) و ملا هادی سبزواری (۱۸۷۲-۱۷۶۷) از این حیث، آثار مهم و قابل توجهی اند. وحدت وجود آیت الله خمینی آیت الله خمینی (۱۹۰۲-۱۹۸۹) در برخی از آثار خود همچون یک وحدت وجودی ظاهر می شود. (۳) وی، در واقع، در فیضیه عرفان اسلامی (تصوف، عرفان) تدریس می کرد. آیت الله، به عنوان یک وحدت وجودی، بسیاری از نظرات خود را مدیون ابن عربی و ملاصدرا و شارحان آثار ایشان است. او معتقد است که خدا (حق) و عالم (خلق) دو وجه یک واقعیت نهایی اند. (۴) (حق) پنهان (باطن) و (خلق) آشکار (ظاهر) است. پنهان، که متعالی (غایب) است، در آشکار، یعنی در ظهورات (۵) (تجلیات) خدا پدیدار می شود. به اعتقاد (آیت الله) خمینی در جریان تجلی شش مرتبه وجود دارد. هر مرتبه لمحه ای از وجود مطلق است، در حالی که خود وجود مطلق مجموع این لمحات مختلف است، و این بدین معناست که وجود مطلق در همه لمحاتش با خود یگانه است. این مراتب، فعلیت (خدای) مطلق و چگونگی آفرینش عالم را تصویر می کنند. با این که این مراتب امور انتزاعی محضند، اما مراتبی عینی اند. زیرا مقوم اصل سیر در کل جهانند، آن اصلی که به واسطه آن عالم بیرونی و خودآگاهی (آگاهی از عالم درون) را می توان همچون نزول و صعود نشان داد. مرتبه نخست (احدیة الذات) است که در آن، خدا مطلقاً پنهان است و هیچ اسم یا صفتی ندارد. او یک هویت متعالی محض است، یعنی مطلق است بی هیچ تعینی. مرتبه دوم یگانگی (واحدیة الذات) است که در آن، خدا خود را در خودش و تنها برای خودش ظاهر می سازد. خدا در این مرتبه، با این که هنوز کاملاً پنهان است، سرچشمه فیض است، که تنها می تواند به نحو غیرمستقیم از طریق یک نماینده، که (آیت الله) خمینی آن را خلیفه الهی (خلیفه الاهیة) می خواند، محقق شود. (۶) این نماینده، فیض اعلی، «الفیض الاقدس»، است که دو وجه دارد. از یک وجه که متعالی است، او به هویت مطلق (خدای) مطلق نظر می کند و او را نشان می دهد، و از وجه دیگر به اسماء الهی می نگرد و، در عین حفظ یگانگی مطلقش، خود را در آنها ظاهر می سازد. خلیفه الهی مرتبه واسطه ای است میان «حق» و «خلق»، که «اسم اعظم الله» نخستین تجلی آن است. تجلی خلیفه الهی در سایر اسماء الهی از طریق «اسم اعظم الله»، که جامع اسماء الهی و علت سایر مراتب ظهور خدا در عالم مرتبه اعیان ثابت (الاعیان الثابتة) و مرتبه امور جسمانی (المحسوس) است رخ می دهد. آیت الله خمینی مدعی بود که اسم اعظم «الله» پروردگار «رب» عین ثابت محمد پیامبر (ص) است، (۷) و از آنجا که اسم اعظم «الله» جامع اسماء الهی و منشا حقایق کلی الهی است، حقیقت محمد (ص) (الحقیقة المحمدیه) به منزله تعین اسم اعظم الله، یعنی عین ثابت انسان کامل، واجد همه حقایقی است که پس از آن در

عالم، وجود خواهند یافت. (۸) محمد(ص)، که انسان کامل است، نخستین موجودی بود که آفریده شد. آیت الله خمینی (در کتاب خود) این سخن پیامبر را نقل کرد که «در آغاز روح (نور) من بود». (۹) «هنگامی که آدم میان آب و گل بود» محمد(ص) پیامبر بود. او، به منزله تعیین اسم اعظم «الله»، جامع همه نبوتها، یعنی منشا اصلی و کمال آنان است. (۱۰) او با عقل کلی (العقل الکلی) متحد است، و در اینجا، (آیت الله) خمینی فرموده پیامبر(ص) را به علی(ع) نقل کرد: «خدا چیزی بهتر از من نیافرید»، (۱۱) که به نظر او، سخن دیگری از پیامبر را تبیین می‌کند: «آدم و کسانی که پس از او آمدند تحت ولایت منند». (۱۲) او سعی کرد که، همچون ابن عربی، نشان دهد که همه پیامبران وحی و علم خود را از حقیقت محمد(ص) اخذ کرده‌اند، که شان «جامع مجموع نبوت» (المقام الجامع) (۱۳) که به واسطه آن، ولایت بر همه پیامبران را به دست آورد، به او اعطا شده است. (۱۴) هر پیامبر (به لحاظ وجودشناختی) نماینده یکی از اسماء الهی و (به لحاظ معرفت شناختی) نماینده حقیقت و حیانی ای است که با آن اسم قرین شده است. با زمان ظهور آخرین پیامبر (محمد(ص))، که نماینده اسم اعظم «الله» است، مجموع همه اسماء الهی، یعنی، کل واقعیت وجودشناختی، ظاهر و کل حقیقت معرفت شناختی عیان شد. (آیت الله) خمینی سخنی منسوب به امام حسین(ع) (امام سوم، م. ۶۸۰) را که بدین قرار است، مسلم فرض کرد: «روح علی(ع) با روح محمد(ص) یکی بود، آنان هر دو نور خدا بودند». (۱۵) او این سخن را برای تبیین این گفته علی(ع) به کار برد که «من با پیامبران (دیگر) در خفا بودم و با پیامبر (محمد(ص)) در عیان». (۱۶) وی افزود که پیامبر(ص) و ائمه(ع) از یک روح واحدند، که ظهور کمال، اسماء و صفات خداست. (۱۷) این روح یا نور خدا سرانجام در دوازدهمین امام (که از ۸۷۸ غایب است) جای گرفت. نظریه (آیت الله) خمینی را می‌توان به منزله نظریه ای در خصوص تجسم الهی تفسیر کرد که، بر وفق آن، محمد(ص)، به منزله جامع کل واقعیت وجودشناختی و معرفت شناختی، یگانه موجود در جهان هستی است. به همین دلیل (تعلیمات آیت الله) خمینی رازورانه بود، او به شاگردانش می‌آموخت که نظرات وی را برای آنان که ممکن بود آنها را بد بفهمند فاش نسازند. نبوت و امامت اما آیا هر پیامبری با موضع وجودشناختی و معرفت شناختی از پیش مقدر شده به دنیا می‌آید؟ بر مبنای تعلیمات آیت الله خمینی، پاسخ می‌تواند هم «آری» و هم «خیر» باشد. (آیت الله) خمینی میان دو نحوه تکون پیامبران، (یعنی) تکون متعالی ایشان (النشأة العقلیة) و تکون عینی آنان (النشأة الخلقیة) تمایز قائل می‌شود. اگر ما پیامبر را نماینده ظهور اسمی معین تلقی کنیم، باید بپذیریم که موضع وجودشناختی و معرفت شناختی وی از پیش مقدر شده است. اما پیامبر در تکون عینی اش موجودی انسانی است، و در اینجا می‌توان پذیرفت که پیامبر باید با تواناییهای بالقوه ای متولد شده باشد که او را برای پذیرفتن مسئولیتهایی آماده می‌کنند که در تکون متعالی اش برای وی مقرر شده بودند، که تاسیس شریعت (نیز) از جمله آنهاست. به عقیده آیت الله خمینی، پیامبر پیش از آن که پیامبر شود، باید در طلیعه راه، چهار سفر روحانی تمهیدی که مراتب تجلیات خدا را در عالم شامل می‌شوند داشته باشد. (۱۸) آیت الله خمینی در بررسی صعود پیامبر از خلق به سوی حق و نزول وی به سوی خلق، به رساله ای به قلم محمدرضا قمشه ای، بر کتاب ملاصدرا «الاسفار الاربعه»، اشاره کرد که وی در آن، مقام نبوت را مافوق مقام ولایت (ولایة) می‌بیند. (۱۹) قمشه ای ادعا کرد که سفر نخست، از موجود مخلوق (خلق) به سوی خالق (حق) است. انسان در این سفر، اگر موفق به شکافتن حجاب ظلمانی (بدن)، حجاب (نورانی) عقل (عقل) و حجاب (نورانی) روح (روح) شود، می‌تواند به علم حقیقی به وجود خودش نایل گردد. در این حال، «سالک» موجودی واقعی می‌شود که جمال مطلق را در خودش می‌بیند، و این منجر به محو خود (فناء) می‌شود و ممکن است به واسطه این ادعا که خود او خداست سبب گمراهی (سطح) وی شود. این امر واقع می‌شود، مگر این که عنایت الهی طرق او را اصلاح و او را راهنمایی کند تا اظهار عبودیت (در پیشگاه) خدا کند. سفر دوم از (حق) به سوی (حق) به وسیله (حق) است. در این سفر «سالک» می‌تواند به کمالات و اسماء الهی علم پیدا کند، و ممکن است سفر خود را با وحدت کامل با خدا، که مقام «ولایت» است، به پایان برد. سفر سوم از (حق) به سوی (خلق) است، که (سالک) از طریق آن از افعال الهی آگاه می‌شود. آنگاه، با هشپاری کامل (صحو)، در سه عالم سفر می‌کند عالم قدرت مطلقه

(جبروت)، عالم افلاک (ملکوت) و عالم انسان (عالم عین یا ناسوت). سالک ممکن است به شان یک پیامبر، بدون توانایی بر تشریح «شریعه»، نایل شود. سفر چهارم از (خلق) به سوی (خلق) به وسیله (حق) (وجود خود سالک) است. (سالک) در این سفر به علم کاملی به مخلوقات، ویژگیها و تجلیات آنها، افعال و رابطه شان با خدا، دست می‌یابد. او می‌تواند مریدان خود را از همه مخلوقات باخبر سازد و بدین سان پیامبری همراه با (شریعه) شود. (۲۰) آیت الله خمینی این چهار سفر را بدین نحو ترسیم کرد: سفر نخست از (خلق) به سوی «حق» مقید است که تجلی عینی خداست. سفر دوم از (حق) مقید است به سوی (حق) مطلق. این سفر با تجلی ویژه (حق) در عین یگانگی مطلقش بر (سالک)، که سبب محو خود می‌شود، خاتمه می‌یابد. گمراهی تنها زمانی رخ می‌دهد که چیزی از انانیت باقی بماند. (سالک) به مدد عنایت الهی سفر سوم را از (حق) مطلق به سوی (خلق) واقعی به وسیله (حق) آغاز می‌کند؛ یعنی، از تجلی خدا در یگانگی اش و از مجرای تجلی او در «اعیان ثابتة». سالک در این سفر با واقعیات اشیاء فی انفسها و تدرج آنها آشنا می‌شود. او ممکن است پیامبر شود، اما علم او انتزاعی است و او نمی‌تواند «شریعت» بی‌بنیاد نهد. سفر چهارم از (خلق) واقعی (اعیان ثابت) به سوی وجود عینی (الاعیان الخارجیه) است. (سالک) در این سفر جمال مطلق را در کل و در جزئیات (در همه چیز) مشاهده می‌کند، و به علمی کامل به نظام عالم و کمال آن نایل می‌آید. وی، سپس، پیامبری صاحب (شریعه) می‌شود که شامل علم کاملی درباره خدا، اسماء و صفات اوست. به نظر می‌رسد که، براساس آراء آیت الله خمینی، پیامبر مقام وجودشناختی خود را در سفر دوم و مقام معرفت شناختی خود را در (سفر) چهارم به دست می‌آورد. تفاوت‌های کلی ای در این مقامهاست که تفاوت‌های کلی میان پیامبران را توجیه می‌کند. هر پیامبری، به لحاظ وجودشناختی و معرفت شناختی، نماینده اسم الهی معینی است. آخرین پیامبر نماینده مجموع اسماء الهی، یعنی (نماینده) واقعیت و حقیقت نهایی است، که پیامبری او را کامل و ابدی می‌سازد. بنابراین، آیت الله خمینی ادعا می‌کند که هنگامی که محمد پیامبر (ص) پا به عرصه هستی گذاشت منبع دیگری برای تشریح باقی نماند. (۲۱) آیت الله خمینی، در تثبیت آنچه درباره وحدت روحی میان ائمه (ع) و روح محمد پیامبر (ص) گفته است، ادعا می‌کند که امکان دارد که اولیای کامل (الاولیاء الکامل) (نیز) آن چهار سفر روحانی را، به همان معنایی که بر «امیرالمؤمنین» علی (ع) و اولاد او (ع) صدق می‌کند، داشته باشند و همین امر سبب می‌شود که پذیرفتن همان نتیجه گیری افراطی استاد آیت الله خمینی، میرزا محمد شاه آبادی، برای وی اجتناب ناپذیر باشد؛ یعنی این که «اگر علی (ع) پیش از پیامبر ظاهر شده بود، همان کسی بود که (شریعه) را بنیاد می‌نهاد و خودش پیامبر می‌شد». (۲۲) به همین دلیل است که امامت عبارت از مرجعیتی مشروع است که از مرجعیت محمد پیامبر (ص) نشأت می‌گیرد. این (موضوع) خصوصاً بر امام غایب، که بی‌همتایی اش باور شیعه را به جهانی بودن پیام او به منزله امام زمان توجیه می‌کند، صادق است. شان معرفت شناختی فقیه آیت الله خمینی نوعی انضباط (و ریاضت) را نشان می‌دهد که به وسیله آن سایر انسانها، که از پیامبران یا اولیا نیستند، (هم) می‌توانند سفرهای روحانی مشابهی داشته باشند و به علم کامل دست یابند. این انضباط (و ریاضت، همانا) خود مبنای خویشتن شناسی (آیت الله) خمینی و اندیشه وی در خصوص ولایت فقیه است. در مرحله آغازین این انضباط (و ریاضت)، به مرید، که برادری روحانی (الایخ الروحانی) است، توصیه می‌شود که خود را با اصطلاحات عرفانی (صوفی) آشنا سازد تا با نمادهایی که عارفان اسلامی برای بیان کردن تجارب عرفانی خود به کار می‌برد مانوس شود. در مرحله دوم، مرید که طی طریق خدا می‌کند (سالک سبیل الحق)، باید قرآن را عمیقاً مطالعه کند تا از همه اقسام جهل رها شود. مطالعه قرآن عالم را توانا می‌سازد تا از تعصبات خود دست بردارد و به نوعی دگرگونی بپذیرد که او را از علم مبتنی بر فهم عرفی دور و به صورت والاتری از علم می‌رساند. در مرحله سوم، مرید، که اکنون دوستی روحانی (الخلیل الروحانی) است، از برخی حقایق ماهیتا کلامی، همچون وحدت ذات الهی با اسماء و صفات او، و رابطه میان اسماء الهی، آگاه می‌شود. در مرحله چهارم، مرید، که (آیت الله) خمینی او را برادر ایمانی (الایخ الایمانی) می‌خواند، به این علم می‌رسد که واقعیت بسیط نهایی، یعنی خدا، همه چیز است؛ که (این همان) اندیشه محوری مکتب وحدت وجود و حکمت الهی

ملاصدرا است. (۲۳) در مرحله پنجم، مرید، (انسانی) صاحب شهود (مکاشف) می شود (۲۴) که در شهر علم (مدینه العلم) قدم می گذارد. در آنجا، او به اشیاء آن گونه که فی انفسها هستند علم پیدا می کند، و آنچه را می شنود شهود می کند و همچنین می تواند به وحدتی با خدا دست یابد. در مرحله ششم، واقعیت نهایی خود را، به صورت عالم مطلق، برای مرید آشکار می کند و مرید بدین سان به واقعیت حقیقی اشیاء فی انفسها به نحوی شناخت پیدا می کند که خدا آنها را می شناسد. مرید به آن نوع یقین مطلق دست می یابد که او را عارفی الهی (العارف الالهی) می گرداند. او به طور شهودی علم دارد به این که چگونه خلیفه الهی از طریق اسم اعظم «الله» در سایر اسماء الهی ظاهر می شود. (۲۵) در نتیجه، او علم دارد به این که چگونه حقیقت محمد پیامبر (ص) منشا و کمال وحی سایر پیامبران است. علمی که این شش مرحله بدان راه می برند علمی است که آیت الله خمینی مدعی دستیابی بدان بود. (۲۶) مفهوم این علم شرح و بسط حکم «خودت را بشناس» است؛ که نتیجه اش این است که «آن که خود را می شناسد خدا را می شناسد». علمی که این مفهوم بر آن صدق می کند علم به خویشتن به منزله عالمی صغیر است که شامل علمی کامل نسبت به عالم به منزله عالمی کبیر است. این علم یک علم شخصی محض است و هر کس که مدعی داشتن آن است می تواند دلخواهانه ادعا کند که هر آنچه را دیگران نمی بینند و نمی دانند او می بیند و می داند؛ همان گونه که (آیت الله) خمینی ادعا کرده بود. او ادعا کرد که از واقعیات یقینی ای پرده برمی دارد که احدی هرگز چیزی از آن نشنیده است. در واقع، امکان پذیرفتن چنین ادعاهای دلخواهانه ای از سوی مریدان وی به سبب نفوذ روحانی قوی وی بر آنان بود. خویشتن شناسی به منزله توجیهی برای مرجعیت اهمیت این ادعاها بدین سبب است که آنها مبنایی هستند برای استنتاج حق ادعایی وی برای مرجعیت از موضع معرفتی اش، که خویشتن شناسی از آن سرچشمه می گیرد. (آیت الله) خمینی عنوان «آیت الله العظمی» را در سال ۱۹۶۳ به دست آورد، که عنوانی است برای مرجعیت روحانی در مفهوم دینی معرفت شناختی آن. در جریان انقلاب، او به طور متوالی به سه عنوان دست یافت. عنوان نخست بالاترین مرجع شیعه امامی بود، که به آیت الله خمینی اقتدار بیشتری در مسائل کلیدی اجتماعی سیاسی می بخشید. اما این اقتدار، مرجعیت روحانی ای را که سایر علما (مراجع) نسبت به پیروان خود دارند نفی نمی کند. عنوان دوم نایب امام بود، که بر مرجعیت بی قید و شرط آیت الله خمینی در مسائل سیاسی تاکید می کرد و مرجعیت سایر علما را در حوزه تکالیف دینی، محدود، و آنها را به تبلیغ آراء سیاسی وی مقید می ساخت. عنوان سوم امام بود، که آیت الله خمینی به واسطه آن مرجعیت مطلق را، هم به لحاظ سیاسی و هم به لحاظ روحانی، حتی بر سایر علما، به دست می آورد. (البته) عنوان «امام» بدین معنا نیست که آیت الله خمینی خود را یکی از امامان شیعه می داند (زُبُلکَه) صرفاً بر شان او تا آنجا دلالت می کند که آن شان شان خویشتن شناسی است و (نیز) شانی است که قابل قیاس است با علم کاملی که امام مشهور به داشتن آن است. بنابراین، عنوان «امام» معنای معرفت شناختی دارد، نه مفهومی وجودشناختی. اهمیت آن برای آیت الله خمینی در بعد سیاسی آن بود، که او با تکیه بر آن توانست قدرت را بپذیرد. او این نظریه را اعلام می دارد که «فقا باید، به نیابت از امام غایب، مسئولیت ولایت مردم را بپذیرند» نظریه ای که ریشه های آن را می توان در حکمت اسلامی یافت. حکمای اسلامی حکمت را به دو بخش تقسیم می کردند: نظری و عملی. حکمت نظری شامل ریاضیات، طبیعیات و الهیات می شود. (و) حکمت عملی اخلاق و سیاست را در برمی گیرد. در حکمت اسلامی امور نظری و امور عملی ارتباط نزدیکی (با یکدیگر) دارند و هیچ یک بدون دیگری امکان ندارد. در نتیجه این واقعیت، رابطه میان علم و فضیلت آشکار می شود. در جامعه عرب پیش از اسلام، قدرت و ثروت مترادف فضیلت گرفته می شد؛ در حالی که در خداشناسی توحیدی عموماً و در اسلام خصوصاً، قدرت و ثروت کاری به فضیلت ندارد. آنها هرگز، مبنایی برای تبعیض در رفتار میان انسانها نیستند. زیرا در اسلام انسانها از آدمند و آدم از خاک ساخته شده است. (۲۷) برابری (مساوات) که نخستین آرمان اسلامی در جامعه آرمانی (حکومه الحق) بود، معنایی حقوقی دارد، که در جامعه مدینه آشکار بود. پیامبر، که علم کامل را از طریق وحی دریافت می کرد، «مرجع»، شارح و در راس جامعه بود. (۲۸) مسلمانان این شکل از حکومت را شکل کامل می دانند. فارابی،

پس از سه قرن، ادعا کرد که پیامبر که عقل فعال (العقل الفعال) بر او نازل شده است، (۲۹) نخستین زمامدار مدینه فاضله و مردم فضیلت مند آن است. (۳۰) این نوع حکومت جامعه آرمانی اسلامی بود. این جامعه آرمانی اسلامی (۳۱) بارها در اندیشه سیاسی اسلام ظاهر شده است، به اعتقاد من، شیعیان امامی جدی ترین مدافعان این جامعه آرمانی بودند و هنوز هم هستند و به نظر آنان این مدینه فاضله به دست «مهدی (موعود(عج))»، امام دوازدهم که غایب است، تحقق خواهد یافت. فارابی در جامعه آرمانی افلاطونی حکومتی یافت که تقریباً به اندازه حکومتی که پیامبر(ص) آن را بنیاد نهاد فضیلت آمیز بود. از آنجا که هدف زندگی اجتماعی انسان دستیابی به سعادت است، حکیم که، بنا به نظر فارابی، عقلی دارای سرشت الهی را به کار می‌گیرد و روح او با عقل فعال متحد است، انسانی است که به همه آنچه برای دستیابی به سعادت لازم است علم دارد. بدین سان، او بهترین حاکم و قانونگذار است. (۳۲) (آیت الله) خمینی، در درس گفتارهای خود درباره مسائل سیاسی، اندیشه های بنیادین فارابی را اخذ کرد و تحت تاثیر ابوالحسن عامری (م. ۹۹۲) مفهوم حکیم حاکم فارابی را به فقیه حاکم انتقال داد. آراء عامری با (نظرات) فارابی در باب هدف حیات اجتماعی انسان، یعنی دستیابی به سعادت، و در باب ویژگیهای حاکم، یعنی خردمند (الحکیم) بودن، و این که کسی باشد که علاوه بر امور انسانی به مسائل الهی (نیز) علم دارد، موافق بود. (۳۳) عامری جامعه انسانی را به چهار گروه تقسیم کرد، روحانیون (اهل الدین)، سربازان (المقاتله)، دیران (الکتاب) و خادمان (الخدم). او ضروری می‌دانست که حاکم از میان روحانیان انتخاب شود، (۳۴) و اعتقاد داشت که نخستین تکلیف حاکم، مراقبت از دین و احکام فقه (الفقه) است، که (این امر) در این اندیشه ریشه دارد که کل خیر در تقوا و اطاعت از خدا نهفته است. از اینجاست که حکیم حاکم فارابی در اندیشه سیاسی عامری فقیه حاکم شد و این دومی اندیشه محوری حکومت اسلامی (آیت الله) خمینی است. آیت الله خمینی، در رساله خود در خصوص حکومت اسلامی، تلاش کرد تا نشان دهد که فقها حقی شرعی برای حکومت دارند. زیرا آنانند که می‌توانند در دوران غیبت امام، از شریعت مراقبت کنند. ایشان پیروان حقیقی سنت پیامبر(ص) و دوازده امام معصومند. و همان گونه که (آیت الله) خمینی گفت، «ایشان در میان کسانی که دین و قوانین آن را می‌شناسند بهترینند». (۳۵) «آنان امناء پیامبر، زمامداران ملت و رهبران آنند، و مسئولیت اجرای قوانین الهی بر عهده ایشان است». (۳۶) در دید (آیت الله) خمینی، برجسته ترین فقیه همان ویژگیهای زمامدار جامعه فاضله و فقیه حاکم خردمند عامری (۳۸) را دارد. او باید خردمند، شجاع، باتقوا، مدیری شایسته و مجتهد باشد تا بتواند با موقعیتهای جدید مواجه شود و به مسائل مربوط به زمان خود رسیدگی کند. همچنین (آیت الله) خمینی این دید عامری را قبول داشت که فقیه حاکم باید الگویی برای سایر مسلمانان باشد. (۳۹) (آیت الله) خمینی حکومت زمامدار واحد را ترجیح می‌دهد، اما، همچون فارابی، امکان چند زمامداری را (نیز) می‌پذیرد، امکانی که عامری آن را نمی‌پذیرفت. (۴۰) (آیت الله) خمینی، حتی در تبیین خود از رابطه میان زمامدار و مردم (تحت حکومت)ش، نظرات عامری را پذیرفت. فارابی می‌گفت، ملت شبیه بدنی است که در آن همه اعضا در خدمت عضو رئیس (یعنی سر)ند. (۴۱) اما عامری رابطه میان زمامدار و زیردستانش (رعیه) را شبیه رابطه میان برده دار و برده هایش می‌دید، که در آن برده دار نسبت به برده ها از خود آنان نسبت به خودشان اقتدار بیشتری دارد. (۴۲) (آیت الله) خمینی این رابطه را تبدیل به رابطه مراقبت می‌سازد. (۴۳) واضح است که حکومت به نظر هر یک از این سه تن اقتدار گرایانه است. در مورد (آیت الله) خمینی، سرشت اقتدار گرایانه حکومت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران روشن است زیرا با این که برای مردم حقوقی قائل است، این امر را کاملاً آشکار می‌کند که حرف آخر را فقیه حاکم خواهد زد. اندیشه (آیت الله) خمینی درباره ولایت فقیه شباهت عام دیگری با نظر فارابی و عامری درباره حاکم دارد: در هر سه مورد یک عنصر مشترک وجود دارد، یعنی عدم تمایل ایشان به استفاده از استدلال منطقی و حجت فلسفی در دفاع از نظراتشان. آنان صرفاً به ما می‌گویند که امور باید به فلان نحو باشند نه به نحو دیگر. به همین دلیل، نظرات ایشان فاقد وجوه لازم برای این که نظریاتی سیاسی محسوب شوند، است، و به همین دلیل (مساله) ولایت فقیه هنوز در عالم اسلام، و حتی در میان روحانیان شیعه امامی، به شدت مورد مناقشه است. مورد

آیت الله خمینی نشان می‌دهد که مرجعیت روحانی‌ای که بر خویشتن شناسی عرفانی مبتنی است، خصوصاً در اسلام، به چه سهولتی می‌تواند به مرجعیتی سیاسی تبدیل شود. پی نوشتها: ۱. در خصوص نظریه «فیض»، بینید الفارابی، ابونصر (۹۵۰-۸۷۲)، مبادی آراء اهل المدينة الفاضله (الفارابی درباره جامعه کامل)، مدخل، ترجمه و شرح ریچارد والتر، (Richard Walzer)، آکسفورد، چاپ کلارندون، ۱۹۸۶: ۸۸-۱۰۶، (Clarendon Press). از این پس: الفارابی، المدينة الفاضله. ۲. ۳. خمینی، روح الله (۱۹۸۹-۱۹۰۲)، مصباح الهدایه الی الخلافة والولایه، با مقدمه الف. فهری، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۹۸۳ را ببینید. از این پس: خمینی، مصباح. ۴. خمینی، مصباح، ص ۱۱۲ و ۱۱۴. ۵. ظهور شبیه نمایان شدن نور در رنگهای مختلف است، همان گونه که از میان قطعه‌ای شیشه رنگین دیده می‌شود. خمینی، مصباح، ص ۱۱۰. ۶. همان، ص ۱۶. ۷. همان، ص ۱۴۴. ۸. همان، ص ۴۷. ۹. همان، ص ۶۵. ۱۰. همان، ص ۱۴۱. ۱۱. همان، ص ۱۲۴. ۱۲. همان، ص ۹۵. ۱۳. همان، ص ۱۵۳. ۱۴. همان، ص ۱۴۱. ۱۵. همان، ص ۱۰۶-۱۰۵. نیز خمینی، روح الله، الحكومة الاسلامیة، مؤسسه الاعلمی، بیروت، ۱۳۹۹هـ.، ص ۵۲. ۱۶. خمینی، مصباح، ص ۱۳۰. ۱۷. همان، ص ۱۵۱-۱۵۰. ۱۸. عروج (معراج) روح اندیشه‌ای کهن است. در اسلام، این اندیشه با معراج پیامبر (ص) به آسمانها، که ذکر آن در قرآن (آ/س ۱۷) آمده است، آغاز می‌شود. این اندیشه در عرفان اسلامی عنصری محوری شد. ۱۹. خمینی، مصباح، ص ۱۵۰-۱۴۸. ۲۰. همان، ص ۱۵۱-۱۵۰. ۲۱. همان، ص ۱۵۳. ۲۲. همان، ص ۱۵۳. ۲۳. همان، ص ۵۵. درباره این اندیشه در فلسفه ملاصدرا، سلمان البدور، متافیزیک الوجود فی فلسفه صدرالدین شیرازی، دراسات، ۱۸، ۴، ۱۹۸۶، ۳۵-۲۱۵ را ببینید. ۲۴. خمینی، مصباح، ص ۷۱. ۲۵. همان، ص ۲۰ و ۹۳. ۲۶. همان، ص ۱۰۲. ۲۷. سخنی از پیامبر (ص). ۲۸. با این که دوره پیامبر (دوره ای) بدون مشکلات نبود، هنوز در نظر مسلمین حکومتی است که (بر سایر حکومتها) ترجیح دارد. ۲۹. الفارابی، المدينة الفاضله، ص ۲۴۵-۲۴۴. ۳۰. همان، ص ۲۴۶-۲۴۷. ۳۱. این صرفاً یک اندیشه (آرمانی) است؛ جامعه آرمانی «ناکجا شهر» است، همان گونه که در (زبان) فارسی آن را «ناکجا آباد» می‌خوانند. ۳۲. الفارابی، ابونصر، تحصیل السعادة، حیدرآباد الدکن، ۱۳۴۵هـ.، ص ۴۱-۴۲. ۳۳. العامری، ابوالحسن محمد، السعادة والاسعاد، (راجع به در جستجوی سعادت و ایجاد آن)، رونوشت نسخه تهیه شده به دست مجتبی مینوی، انتشارات دانشگاه تهران، فراهم آمده در ویسبادن، (۱۹۵۷-۵۸)، (Weisbaden)، ص ۱۸۹. از این پس: العامری، السعادة. ۳۴. همان، ص ۲۰۹. ۳۵. خمینی، الحكومة، ص ۶۲. ۳۶. همان، ص ۷۲. همچنین خمینی، در جستجوی راه از کلام امام، ج ۸، روحانیت، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲هـ.ش. ص ۲۰-۱۱ را ببینید. از این پس: خمینی، کلام. ۳۷. الفارابی، المدينة الفاضله، ص ۲۵۱-۲۵۰. ۳۸. العامری، السعادة، ص ۱۹۶-۱۸۹. و خمینی، کلام، ص ۲۵۶-۲۳۹. ۳۹. العامری، السعادة، ص ۲۱۵-۲۱۳. و خمینی، کلام، ص ۱۸۴-۱۶۴. ۴۰. در خصوص چند زمامداری، الفارابی، المدينة الفاضله، ص ۲۵۲-۲۴۳ را ببینید. (و نیز) العامری، السعادة، ۱۹۵-۱۹۴. و بند ۱۰۷ از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. ۴۱. الفارابی، المدينة الفاضله، ص ۲۳۱-۲۳۰. ۴۲. العامری، السعادة، ص ۲۰۹-۲۰۸. ۴۳. خمینی، الحكومة، ص ۵۰. منابع مقاله: مجله نقدونظر، شماره ۲۱، البدور، سلمان؛

تاملی بر مفهوم عدالت در اندیشه امام خمینی (ره)

تاملی بر مفهوم عدالت در اندیشه امام خمینی (الف) طرح مساله اصولاً، مشکل‌های (Problematiks) تناقض‌نهایی فکری بر پایه نوع رابطه بشر با هستی Cosmos، پدید می‌آیند، و نظام‌های فکری که بصورت فلسفه‌های گوناگون خودشان را ظاهر ساخته‌اند پیرامون راه حل‌ها و تفسیر و توجیه این مشکل‌ها تاسیس می‌گردند. عدالت نیز همواره از مشکل‌های بسیار جدی بشر، از آغاز زندگی جمعی او تاکنون بوده و به سیاق سایر مشکل‌ها بر پایه رابطه بشر با هستی کلی Univers و اجزا آن یعنی افراد هم‌نوعش، و سایر موجودات تاسیس شده است. ۱. شاید، دغدغه حیات مطلوب داشتن، در دنیایی که برای بشر فانی بوده، عامل طرح آن شده باشد. اینکه در حیات فردی، در ایام محدود حیات، چه نوع رفتار و سلوکی را در تنظیم احوال شخصی پیشه کنیم که

بهترین باشد؟ و نسبت با سایر موجودات اعم از جاندار و بیجان چه کنیم؟ و با هموعان چه؟ در اجتماع انسانی، بهترین شکل تجمع و تنظیم روابط کلام است؟ در رابطه با حاکم و زمامدار چه باید کرد؟ بهترین نوع رابطه حاکم و حکومت شوندگان با یکدیگر چیست؟ و پرسش‌هایی از این دست که مرتبط با حیات و معناداری آن است و در همه آنها، شکل عمل مطلوب قابل تصور است، از عوامل پیدایش مفهوم عدالت و تامل درباره آن شده است. البته این گونه پرسش‌ها، همان گونه که از ظاهر آن مستفاد می‌شود، ماهیتی غایت‌انگارانه **telological** دارند، چرا که مستلزم تصور یک وضع مطلوب و آرمانی آنست که بین آن با امر واقع و وضعیت کنونی زیست انسان، فاصله است. و برای طی شدن این فاصله به حرکت، جهت معین، جهت یاب و معونه و شیوه خاص نیاز است تا بتوان به مقصود و هدف رسید. بنابراین بخشی از اندیشه ورزیها پیرامون عدالت که بر مبنای چنین پرسش‌هایی، صورت گرفته، تاملاتی است معطوف به غایت عمل انسانی چه در سطح فردی و چه در سطح اجتماعی آن که ناظر به وضع کمال مطلوب است. این گرایش از اندیشه‌های سیاسی که ماهیتا هنجاری **Normative** است، البته با نگاه تجربه‌گرای فلسفه سیاسی که آمیخته با فلسفه اخلاق است. اما اندیشه ورزی در باب عدالت، همواره از باب غایت مندی عمل انسانی و کمال‌گرایی او طرح نشد، بلکه بخشی از اندیشه ورزیها، از باب ضرورت حفظ وضع است. در این گرایش نگاه به عدالت، نگاهی آلی یا ابزارگرایانه **instrumentalist** است. عمل به عدالت و پرهیز از بی‌عدالتی، به مثابه صفت زمامدار، از جهت تاثیری که در بقای ملک و مملکت دارد ضرورت یافته و طرح می‌شود. پایداری ملک و ترفیه حال مردم و رونق اقتصادی و برقرار شدن امنیت و به سامان شدن امور که در ملکداری اهمیت اساسی دارند، بسته به عمل عادلانه زمامدار دانسته شده است. این گرایش از اندیشه‌ها در منابعی چون اندرزنامه‌ها، سیاست‌نامه‌ها و شریعت‌نامه‌ها، نمود یافته است. بنابراین بطور کلی در باب دلیل وجودی **raisondeetre** عدالت، در اندیشه‌های سیاسی. دو برداشت مطرح شده است: برداشت غایت‌انگارانه که معطوف به وضعیت کمال مطلوب است و برداشت ابزارگرایانه که معطوف به حفظ و تداوم وضع موجود است. حال با توجه به این دو برداشت عمده از عدالت، تلاش می‌کنیم تا مفهوم عدالت را در اندیشه‌های سیاسی حضرت امام خمینی بررسی کنیم. در این مقاله، عدالت و الزامات آن را در آثار فلسفی و عرفانی حضرت امام تا حد امکان طرح می‌کنیم. (ب) تعریف عدالت امام خمینی (س) در کتاب مشهور "جنود عقل و جهل" که به تفسیر حدیثی از امام صادق (ع) با همین عنوان، اختصاص دارد، دیدگاه نظری خود را درباره عدل بیان کرده است. آنچه امام در این کتاب ابتدائاً در تعریف عدالت آورده نشان می‌دهد که به طور کلی تعریف ارسطویی عدالت، به معنای فضیلت حد وسط را پذیرفته است^۱. بدان که عدالت عبارت است از: حد وسط بین افراط و تفریط و آن از امهات فضایل اخلاقیه است^۲. حضرت امام در ذیل شرح بر این حدیث تفسیرهای این تعریف بنیادی را که با ادبیات عرفانی همراه و آمیخته می‌شود، در چهار گرایش بیان کرده است که آنها را در مقولات ذیل دسته‌بندی می‌کنیم. ۱. عدالت از منظر وجودشناسی عرفانی بخشی از تفسیر امام درباره عدالت در این کتاب از منظر وجودشناسی عرفانی طرح شده است. آنچه بطور کلی در این مبحث از آن بحث می‌شود، حقایق وجودیه است. حقایق وجودیه، مظهر اسما و صفات الهی هستند. هر وجودی به این معنا، مظهر یکی از اسما و صفات الهی است. و عدالت در این مقام، به این معنا است که موجود، به طور اکمال و اتمام مظهر تمامی اسما یا صفات خداوند باشد. امام در این مقوله از عدالت مطلقه، عدل مطلقه و استقامت مطلقه نام می‌برد^۳: عدالت مطلقه، تمام فضایل باطنیه و ظاهریه و روحیه و قلبیه و نفسیه و جسمیه است زیرا که عدل مطلق، مستقیم به همه معنی است^۴ چه در مظهریت اسما و صفات و تحقق به آن که استقامت مطلقه است^۳ یکی از مظاهر و حقایق وجودیه که در او عدل مطلق و استقامت مطلقه، به معنای مظهریت اسما و صفات الهی نمود یافته است، انسان کامل است^۳ و جور، یعنی آنچه نقطه مقابل عدل است، در این گرایش به معنای غلبه یکی از صفات و اسمای الهی بر دیگری، در حقیقتی وجود است. اگر موجودی مظهر تام و تمام قهر و یا لطف، یا مظهر تام و تمام اسم جلال و یا جمال الهی باشد، به معنای خارج شدن از استقامت مطلقه و رفتن به سمت جور است. ۴ و

البته از نظر "کل اولیا" خداوند، هر آنچیزی که محل صدورش، توجه و تجلی باری باشد، محبوب است. عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد وین عجب من عاشق این هر دو ضد پس جور در این معنا چنین است^{۲۵}: جور در این مقام، غلبه قهر بر لطف یا لطف بر قهر است. و به عبارت دیگر مظهریت از اسما جلال یا مظهریت از اسما جمال است^{۲۵}. عدالت از منظر معناشناسی عرفانی اگرچه، از منظر معناشناسی عرفانی، شناخت توحید، مهمترین هدف است. منتها، شناخت توحید و کسب معارف از شیوه های معمول، برای عارف حاصل نمی شود، معرفت به حقیقت و توحید، از طریق تجلی و الهام ذات باری بر قلب عارف که خود موهبتی الهی است حاصل می شود. عارف در مسیر شناخت و "سیر و سلوک" سفرها و مراحل را باید طی کند. آنچه که در ادبیات عرفانی به اسفار چهارگانه خوانده شده است. این سفرها و مراحل به ترتیب از جدا شدن از خلق آغاز و سپس از سیر و سلوک در حق، در بازگشت به خلق پایان می یابد. نکته این است که ممکن است سالک و عارفی در طی این اسفار، در هر سفر و مرحله، چنان محو در وضعیات و مشاهدات و دریافت های خود شود که هم از مقتضیات و آنچه در مراحل قبلی بوده، غافل شود و هم از اینکه سفرها و مراحل دیگری در پیش دارد. حضرت امام، از این حالت به "احتجاب" یاد کرده اند. عدالت در این معنا، محجوب نبودن از مقتضیات و حالات سفرهای قبل و آمادگی و قصد و عزم سفر برای مراحل بعد است. ۶^۶ و چه در جلوه معارف الهیه و جلوات توحید در قلب اهل معرفت که عدالت در آن عبارت است از: عدم احتجاب از حق به خلق و از خلق به حق. و به عبارت اخری "رویت وحدت در کثرت و کثرت در وحدت"^۷ و جور که در این مقام، محجوب ماندن است به معنی فانی شدن در یک مرحله و غفلت از گذشته و آمادگی برای گذر به مرحله بعدی و یا بازگشت به مرحله قبلی است؛ حضرت امام از آن به تفریط و افراط یاری کنند^۸: و تفریط و افراط در این مقام، احتجاب از هر یک از حق و خلق است به دیگری^۸ و اینکه در ادبیات عرفانی، برای طی این مراحل، ضرورت همراهی با مرشد و راهنمایی خبیر و پخته ضروری دانسته شده است، بیم از احتجاب و گرفتار شدن به جور یا همان افراط و تفریط بوده است. ۹ طی این مرحله بی همی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر تنهایی^۳. عدالت از منظر عقاید و حقایق ایمانی یا کلامی در این منظر که البته بسته بحث آن مانند سایر گرایش های مذکور، ادبیات و واژگان عرفانی است. به طور کلی به بحث درباره عقاید ایمانی یعنی مسائل و معارفی که باید آنها را شناخت و بدانها معتقد بود و ایمان آورد، مانند مساله توحید، صفات ذات باری تعالی، نبوت عامه و خاصه و مسایلی از این قبیل، پرداخته می شود. عدالت در این منظر از دیدگاه حضرت امام، به معنی درک ماهیت و هستی حقایق ایمانی، آن گونه که هستند، می باشد^۹: و چه در عقاید و حقایق ایمانی باشد. که عدالت در آن عبارت است از ادراک حقایق وجودیه علی ماهی علیه از غایه القصوای کمال اسمائی تا منتهی النهایه رجوع مظاهر به ظواهر که حقیقت معاد است^{۱۰}. البته، حضرت امام، در این معنا، معترض مساله جور نشده اند، اما بر سیاق تعریف عدل، که شناخت ماهیت اشیا و امور آنچنان که هستند، می باشد، می توان گفت که جور به معنی هرگونه درک و فهم ناقص و منحرف از امور است، که بیانگر ماهیت آنها آنطور که هستند، نباشد. ۴. عدالت از منظر علم اخلاق علم اخلاق، در حوزه علوم اسلامی، خود شعبه ای از علم کلام است که در آن از مسایل و دستورهایی که درباره "چگونه بودن" و "چگونه زیستن"، انسان و خصایل و صفات روحی و فضایل اخلاقی بحث می شود. اصولاً، موضوع علم اخلاق، فضیلت ها و ملکات اخلاقی است. ۱۱ حضرت امام نیز در بخشی از تفسیرشان درباره حدیث شریف، با این گرایش بحثی مستوفی درباره عدالت و الزامات آن طرح کرده اند. تصویری که حضرت امام در اینجا از انسان ارائه می دهند، تصویری ارسطویی است. به این معنا که امام، انسان را موجودی می دانند که نفس او متشکل از دو جز است، جز متعقل (نفس ناطقه) منشا حکمت و عدالت است و جز غیرمتعقل که منشا شوق و میل و خشم و غضب و شهوت است. یا "نفس سبعی" و "نفس بهیمی" و "نفس شیطانی". "اجزا جز غیرمتعقل، به منزله قوایی هستند که "سرچشمه تمام ملکات حسنه و سیئه و منشا تمام صور غیبیه ملکوتیه است. ۱۲" بدان که انسان از اول نشر طبیعی پس از قوه عاقله (نفس ناطقه یا جز متعقل)، سه قوه لازم است، یکی قوه واهمه که آن را "قوه شیطنت" گوئیم و (انسان) به آن دروغ گوید و

خنده کند و مکر و حیل نماید (نفس شیطانی) دوم قوه غضبیه که آن را "نفس سبعی" گویند و آن برای رفع مضار و دفع موانع از استفادات است. سوم قوه شهویه که آن را "نفس بهیمی" گویند و آن مبدا شهوات و جلب منافع و مستلذات در ماکل و مشرب و منکح است^{۱۳} هر کدام از این قوا، منشا نوعی از رفتارهای انسانی اند و به تناسب رشد جسمانی او، توسعه می یابند تا به کمال برسند. ممکن است که رشد هر یک از این قوا، در انسان، بطور کامل، صورت پذیرد. و ممکن است، یکی از قوا بر دیگری، یا دو تای آنها بر سومی، غلبه کنند. در این صورت شاهد رفتارهای نابهنجار و خارج از تعادل خواهیم بود. ۱۴ عدالت در این منظر، به معنای فضیلت حد وسط که در ابتدای مباحث طرح شد، نمودش، در رفتار انسان، زمانی است که رفتار و اخلاق و ملکات فرد، برآیند نسبت مساوی دخالت هر یک از این سه قوه با نظارت قوه عاقله باشد. ۱۵" و چه در اخلاق نفسانیه که (عدالت به مثابه اعتدال قوای ثلاثه است، یعنی قوه شهویه و غضبیه و شیطانیه. ۱۶" در این صورت است که مظاهر رفتاری انسان، یا ملکات اخلاقی او، تبدیل به "فضیلت" می شود. "تعدیل هر یک از این قوای چهارگانه و خارج نمودن آنها از حد افراط و تفریط، فضیلتی است" ۱۶. "فضیلت" خود به مثابه عادتی است که بر اثر تکرار و مرور زمان تبدیل به ملکه **Ethos** یا عادت می شود و عمده فضایل اخلاقی فضایل چهارگانه، "حکمت"، "عدالت"، "شجاعت" و "عفت" است. که طبق نظر حضرت امام اولی از "تعدیل قوه نظریه و تهذیب آن"، و "دومی از" تعدیل قوه عملیه و تهذیب آن" و سومی "از تعدیل قوه غضبیه و تهذیب آن و آخرین از" تعدیل و تهذیب قوه شهویه" حاصل می شود. ۱۷ این ملکات اخلاقی یا فضایل، ضابطه تمیز رفتار انسانی از رفتار بهیمی است. رفتار انسانی یا فضیلت، به معنی تعادل در عمل ناشی از قوای سه گانه تحت حاکمیت عقل و تهذیب شرع است و خروج از آن به معنی کشیده شدن به افراط و تفریط و گرفتار شدن به "جور" است و خروج از انسانیت. ۱۸" و بدان که همان طور که این قوای ثلاثه، طرف افراط آنها، مفسد مقام انسانیت است و انسان را گاه از حقیقت انسانیت و گاه از فضیلت انسانیت خارج کند، همان طور تفریط و قصور آنها نیز، از مفسدات مقام انسانیت و از رذیل ملکات به شمار می رود". ۱۹ نکته دیگر، در باب فضایل اخلاقی اینکه، همان گونه که درباره فضیلت گفته شد که رفتاری است که بر اثر تکرار و مرور زمان، به عادت تبدیل شده، پس می توان گفت که فضایل اموری اکتسابی هستند نه فطری و تکوینی. چه در غیر این صورت، قابل تغییر نبودند. باب خودسازی در اخلاق، و رسیدن به فضیلت و مظهر فضایل اخلاقی شده، بر همین تغییرپذیری ملکات یا فضایل و رذایل اخلاقی، استناد شده است. در اثر مجاهدت و تکرار عمل خاص می توان، قوا را تحت حاکمیت عقل و تهذیب شرع آورد و آراسته به ملکات و فضایل اخلاقی شد". و اگر تفریط و قصور خلقی و طبیعی باشد، بدون اختیار صاحب آن، نقصان در اصل خلقت است، و غالباً توان نقصانهای طبیعی را، که بدین مثابه است، با ریاضات و مجاهدات و اعمال قلبی و قالبی تغییر داد و کمتر صفات از صفات نفس است که طبیعی به معنی غیرمتغیر باشد، اگر نگوئیم که هیچ یک نیست که قابل تغییر نباشد". ۲۰ - ۴ - ۱ - نسبت عدالت به سایر فضایل در گرایش علم اخلاق همان گونه که در ابتدای بحث از، غایتمندی حیات انسان در گرایش فلسفه سیاسی که مبتنی بر فلسفه اخلاق است، ذکری به میان آمد، کسب فضیلت عدالت، چه در رسیدن به غایت حیات فردی و چه در رسیدن به غایت در حیات جمعی اهمیت خاص دارد. در فلسفه یونان بویژه در فلسفه اخلاق ارسطویی، عدالت، جامع تمام فضایل چهارگانه " - حکمت، شجاعت، عفت و عدالت" - دانسته شده است. دلیل اینکه عدالت بر سایر فضایل برتری دارد در این است که فضیلت عدالت یا رفتار عادلانه معطوف به عمل درباره دیگران است و به "تامین و حفظ خوشبختی اجتماع سیاسی" کمک می کند. همین انگیزه دیگرخواهی در عمل عادلانه است که سبب می شود، عدالت از سایر ملکات اخلاقی برتر باشد و به تعبیری جامع تمام آنها باشد". فقط عدالت در بین تمام فضایل "غیرخارجی" است زیرا که با "غیر" ارتباط دارد، عادل آنچه را که سودمند برای دیگری است انجام می دهد، خواه آن شخص رئیس یا یکی از اعضا اجتماع باشد". ۲۱ و به همین معنا، جور یا بی عدالتی، جامع تمام رذایل است. برای اینکه بی عدالتی، نه تنها متوجه خود فرد، بلکه متوجه دیگران نیز هست". بدترین تمام مردم کسی است که خباثت خود را نسبت به خود و نسبت به

دوستانش یکسان به کار می برد". ۲۲ و این جاست که ارسطو، عدالت را "تمام فضیلت" و بی عدالتی را "همه رذیلت" می داند. "عدالت یک جز از فضیلت نیست، بلکه تمام فضیلت است و ضد آن یعنی بی عدالتی به هیچ وجه یک جز از رذیلت نیست بلکه همه رذیلت است". ۲۳ حضرت امام نیز همین دیدگاه را درباره برتری عدالت بر سایر فضایل و جامع بودن بی عدالتی، تمام رذایل را، می پذیرد". پس عدالت که عبارت از حد وسط بین افراط و تفریط و غلو و تقصیر است، از فضایل بزرگ انسانیت است، بلکه از فیلسوف عظیم الشان "ارسطاطالیس" منقول است که: "عدالت جزوی نبود از فضیلت بلکه همه فضیلتها بود. و جور - که ضد آن است - جزوی نبود از رذیلت: بلکه همه رذیلتها بود. ۲۴ بنابراین در تعیین نسبت فضیلت عدالت، به سایر فضایل، عدالت برترین و جامع تمام آنها است. ۴ - ۲ اهمیت عدالت، در گرایش علم اخلاق از نظر امام خمینی همان گونه که قبلا نیز ذکر شد، تبیین حضرت امام از عدالت، با واژگان و ادبیات عرفانی آمیخته است. در باب اهمیت عدالت، حتی با گرایش علم اخلاق نیز، حضرت امام، همین دیدگاه و گرایش عرفانی را تعقیب می کنند. به این معنا، یکی از دلایل اهمیت فضیلت عدالت، طریقت داشتن آن به عنوان "طریق سیر انسان کامل" به ملکوت خداوند است". و باید دانست که چون عدالت، حد وسط بین افراط و تفریط است، اگر از نقطه عبودیت تا مقام قرب ربوبیت تمثیل حسی کنیم، بر خط مستقیم وصل شود. پس طریق سیر انسان کامل از نقطه نقص عبودیت تا کمال عز ربوبیت، عدالت است که خط مستقیم و سیر معتدل است. و اشارات بسیاری در کتاب و سنت بدین معنی است چنانچه صراط مستقیم، که انسان در نماز طالب آن است، همین سیر اعتدالی است". ۲۵ دلیل دیگر در باب اهمیت عدالت، طرح آن به عنوان ضابطه تشخیص اسلام ناب، و راه درست از مسیرها و قرائت های منحرف از شریعت محمدی (ص) است". و از رسول خدا منقول است که خط مستقیمی در وسط کشیدند و خطهای دیگری در اطراف آن، و فرمودند: این خط وسط، خط من است ... و اعتدال حقیقی ... به تمام معنی خط احمدی و خط محمدی (ص) است". ۲۶ ۴ - ۳ - الزامات کسب فضیلت عدالت در گرایش علم اخلاق از نظر امام خمینی آنچه از نظر حضرت امام کسب فضیلت عدالت را ضروری می سازد، نقشی است که در رسیدن به کمال انسانی دارد". بدان که تعدیل قوای نفسانیه که غایت کمال انسانی و منتهای سیر کمالی بسته به آن است بلکه به یک معنی خود آن است، از مهمات امور است که غفلت از آن، خسارت عظیم و خسران و شقاوت غیرقابل جبران است. ۲۷ این نگاه غایتمندانه به عدالت، به عنوان فضیلتی که در کمال انسانی نقشی دارد و از طرفی قابل تحصیل است، نه به مثابه پدیده ای فطری و تکوینی، الزاماتی را به همراه خود آورده است که ذیلا- درباره آن بحث می شود. ۴ - ۳ - الف) نقش تعلیم و تربیت اهمیتی که به این نحو، فضیلت عدالت به عنوان جامع فضایل در حیات فردی و اجتماعی داشته، بحث های مهمی درباره امر آموزش و تعلیم، در فلسفه سیاسی و علم اخلاقی، ایجاد کرده است. مباحثات و مصاحبه های سقراط با سقسطانیان در فلسفه سیاسی یونان باستان، بر سر نوع، شیوه و محتوای آموزش هایی بود که به نظر سقراط محل به غایت جامعه سیاسی، خوشبختی و سعادت آن بود. ناشی از اهمیتی است که تعالیم در ساختن فضیلت ها و ملکات اخلاقی و یا رذایل اخلاقی دارند. در دیدگاه حضرت امام، نیز آموزش و تعلیم نقش بسیار حیاتی در غایت زندگی فردی و جمعی انسان دارد. ماده تعلیم، که آغاز راه برای پیمایش مسیر کمال به سمت غایت در حیات فردی و اجتماعی است، آشنایی با معارف الهیه و شریعت اسلام است و آموزش آنچه مربوط به آداب و ظاهر شریعت است که "بکار بستن آن سعادت فرزندان" را "در دنیا و آخرت به بالاترین وجه تامین می کند": "هیچ راهی در معارف الهیه پیموده نمی شود مگر آنکه ابتدا کنه انسان از ظاهر شریعت و تا انسان متادب به آداب شریعت حقه نشود، هیچیک از اخلاق حسنه (فضایل اخلاقی) از برای او به حقیقت پیدا نشود". ۲۸ ۴ - ۳ - ب: آموزش باید از کی آغاز شود؟ و اما اینکه آموزش از چه زمانی، چگونه و توسط چه کسانی انجام پذیرد، نیز اهمیت می یابد. زمان آغاز آموزش، دوران کودکی است. هرچند شریعت اسلام، برای قبل از تولد نیز قانون و مقررات دارد و رعایت آن ضروری است. اما با این وجود، آغاز دوران کودکی، بهترین زمان آغاز تعلیم و تربیت است چون "نفس کودک در ابتدای امر، چون صفحه کاغذ بی نقش و نگاری است که

هر نقش را به سهولت و آسانی قبول کند و چون قبول کرد، زوال آن به آسانی نشود". ۲۹ و به همین دلیل باید در امر آموزش، مراقبت بسیار نمود. امری که در درجه اول بر عهده پدر و مادر است: "از این جهت تربیت اطفال و ارتیاض صبیان از مهماتی است که عهده داری آن، بر ذمه پدر و مادر است". ۳۰ بهترین نوع تربیت، در این مرحله، تربیت و آموزش عملی پدر و مادر است. آنها باید خود مظهر ملکات و فضایل اخلاقی در رفتار و اخلاقیان باشند و در صورت ضرورت لااقل متکلف به آن باشند. حسن تربیت پدر و مادر اسباب سعادت و تربیت ناشایست، اسباب شقاوت کودک می گردد. "حسن تربیت و صلاح پدر و مادر از توفیقات قهریه و سعادات غیراختیاریه ای است که نصیب طفل گاهی می شود چنانچه فساد و سؤ تربیت آنها نیز از شقاوتات و سؤ اتفاقات قهریه ای است که بی اختیار نصیب انسان گردد". ۳۱ بعد از این مرحله، نوبت تربیت های خارجی فرامی رسد. یعنی نقشی که معلمان و مربیان خارج از خانه، در آموزش و تربیت کودک بر عهده می گیرند. انتخاب معلم و مدرسه مناسب، مهمترین کار این مرحله است. "البته انتخاب معلم متدین خوش عقیده خوش اخلاق و مدرسه و معلم خانه مناسب دینی اخلاقی مذهب، در تربیت طفل دخالت تام تمام دارد. چه بسا باشد که نقشه سعادت و شقاوت طفل در این مرحله ریخته شود و تزییقات معلمین، یا شفای امراض و یا سم قاتل است". ۳۲ مرحله بعد از این، مرحله "استقلال فکر و نظر و ایام جوانی" است. در این مرحله انسان خود "کفیل سعادت" و "ضامن شقاوت" خود است. مراقبت از خود و احوال نفس خود که در آن رذایل اخلاقی ریشه نکند و برکنند ریشه فساد و رذایل، در این مرحله ضروری است. تا تبدیل به ملکه نشوند که "قلع" آن ناممکن شود. "بر جوانها حتم و لازم است که تا فرصت جوانی و صفای باطنی و فطرت اصلی باقی و دست نخورده است درصدد تصفیه و تزکیه برآیند و ریشه های اخلاق فاسده و اوصاف ظلمانیه را از قلوب خود برکنند که با بودن یکی از اخلاق زشت ناهنجار، سعادت انسان در خطر عظیم است". ۳۳ اگرچه در این دیدگاه، سعادت و کمال فردی، اهمیت زیاد دارد، اما این همه تاکید و نکته سنجی در امر آموزش، جهت مهم دیگری هم دارد که به ماهیت طبع مدنی انسان و شرکت او در جامعه باز می گردد نقشی که رفتار فرد می تواند در سرنوشت دیگران داشته باشد. چه بسا که تربیت صحیح یک طفل، به اصلاح یک ملت منجر شود و افساد یک طفل، اسباب گرفتاری یک ملت و نسل های آینده آن را فراهم آورد". باید دانست که تربیت یک طفل را نباید فقط یکی محسوب داشت و همین طور سؤ تربیت و سهل انگاری درباره یک طفل را نباید یکی حساب نمود. چه بسا که به تربیت یک طفل یک جمعیت کثیر، بلکه یک ملت و یک مملکت اصلاح شود و به فساد یک نفر، یک مملکت و ملت فاسد شود". ۳۴ حضرت امام، با بهره گیری از تمثیل و نمونه های تاریخی، شواهدی بر این گفتار خود ارائه می کنند: "نورایت یک نفر مثل فیلسوف بزرگ اسلامی خواجه نصیرالملله والدین ... و علامه بزرگوار حلی ... یک مملکت و ملت را نورانی کرده و تا ابد آن نورایت باقی است و ظلمت ها و شقاوتهای مثل معاویه بن ابی سفیان و ائمه جور مثل او هزاران سال بذر شقاوت و خسران ملتها و مملکتها است چنانچه می بینیم". ۳۵ در این جا، با جمع بندی و نتیجه گیری مطالب ارائه شده، بحث این مقاله را به پایان می بریم و ارتباط عدالت فردی، با حکومت و جامعه عادلانه و آثار سیاسی عدالت و الزامات آن را به شماره بعدی احاله می کنیم. ج: نتیجه گیری اگر بخواهیم خلاصه مطالب ارائه شده درباره عدالت در گرایش های مذکور در مقاله را به صورت نمودار، می توان آن را به صورت ذیل نشان داد. بطور کلی، دیدگاه حضرت امام بر مبنای دو الگوی ارائه شده در ابتدای بحث، الگوی ابزاری و الگوی غایتمندانه، در این مبحث، متمایل به الگوی غایتمندانه است. در تمام گرایش ها، عدالت ناظر به وضع مطلوب است. و برای همین، حضرت امام از عدالت به معنای مطلق و تام آن نام می برند. ادبیات و واژگان بکار رفته، در هر چهار گرایش، آمیخته با ادبیات عرفانی است. حتی در مبحث علم اخلاق، نیز این گرایش دیده می شود. در گرایش وجودشناسی عرفانی، بنظر می رسد که فاعلیت بشر در رسیدن به عدالت، نقشی نداشته باشد. مظهریت اسما و صفات در حقایق وجودیه، ارتباطی به اراده بشر ندارد. اما در سایر گرایش ها، نوعی اراده گرایی، در رسیدن به عدالت به چشم می خورد. خواه در شناخت حقایق وجودیه ایمانی چون توحید، معاد، نبوت و ... و خواه در آماده کردن قلب و

آینه وار ساختن آن برای تجلی نور الهی و معارف آن، و خواه در کسب ملکات و فضایل اخلاقی. تکیه حضرت امام در این مبحث، بر گرایش اخلاقی، بیشتر از سایر گرایش‌ها است و بحث حضرت امام در این باره تفصیلی تر است. ملکات و فضایل اخلاقی، وجه ممیز و ضابطه انسانیت انسان است و خروج از آن و کشیده شدن به سمت رذایل، خروج از "حقیقت" و "فضیلت" انسانی است. اهمیت کسب ملکات و فضایل اخلاقی، با نگاه غایتمندانه و معطوف به سعادت حضرت امام، هم در کمال گرایی و کسب خوشبختی و سعادت فردی اهمیت دارد و هم در سرنوشت و سعادت جمعی. نمونه‌های تاریخی از شخصیت‌ها، بیانگر این است که رفتار فرد - عمل عادلانه فرد - تاثیرش نه تنها بر خود که بر سایر هموعانش هم هست و به همین گونه است، رفتار خروج از عدل. برداشت حضرت امام، بطور کلی درباره عدالت، آنجا که عدالت را به فضیلت حدوسط، تعریف می‌کنند، ارسطویی است. و این برداشت در گرایش علم اخلاق، به برداشت ارسطویی نزدیکتر شد، بطوریکه حضرت امام تعریف ارسطو از عدالت را پذیرفته اند. عدالت جز ملکات و عادات اخلاقی که اموری متغیرند، دانسته شده است و بر همین مبنا، تاثیر آموزش‌ها و تعلیم و محتوا و شیوه آنها، از آنجا که می‌توانند سبب ایجاد ملکات و عادات پسندیده و یا ناپسند شود، اهمیت می‌یابد. تاکید بر امر خودسازی و مراقبت از نفس و مجاهدت و تقوای پیشه‌گی نیز، بر بنیاد همین تغییرپذیری عادات و ملکات ایجاد شده است. تصویر ارائه شده از انسان نیز در این منظر به عنوان موجودی که دارای اجزا متعقل و غیرمتعقل است و رفتار او تابعی از قوای نفس غیرمتعقل او شهوت، غضب، واهمه است، معنای عدالت را به سوی تعادل در قوا، و تهذیب آن به کمک قوه عاقله و شریعت اسلام کشانده است. والسلام مآخذ ۱. مراجعه شود به "ناصیف نصار"، قدرت سیاسی و اصل عدالت، "نقد و نظر، شماره ۲ و ۳، بهار و تابستان، ۱۳۷۶، ص ۲۹۱. ۲. امام خمینی (س)، شرح حدیث جنود عقل و جهل، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، چاپ اول بهار ۱۳۷۷، ص ۱۴۶. ۳. همان. ص ۱۴۷. همچنین رجوع شود به: امام خمینی (س)، شرح دعای سحر، ترجمه احمد فهری، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۳، ص ۱۰۲. ۴. برای کسب اطلاع بیشتر درباره مظهریت اسما و صفات الهی در مخلوقات، مراجعه شود به، امام خمینی (س)، شرح دعای سحر، ص ۱۰۱. ۵. پیشین، ص ۱۴۸. ۶. همان. ۷. همان. ۸. همان. ۹. مرتضی مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، تهران، صدرا، چاپ هیجدهم، ۱۳۷۵، صص ۸۵، ۸۷. ۱۰. پیشین ص ۱۴۸. ۱۱. ارسطاطالیس، اخلاق نیکوماخس، جلد اول، ترجمه ابوالقاسم پورحسینی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۶، ص ۱۰. ۱۲. امام خمینی (س)، چهل حدیث، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۷۵، ص ۱۴. ۱۴. امام خمینی (س)، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۳۴، و ارسطاطالیس، همان، صص ۳۴ و ۱۳۴. ۱۵. شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۱۴۹. ۱۶. همان، ص ۱۵۳. ۱۵. همان، ص ۱۴۸. ۱۶. همان، ص ۱۵۱. ۱۷. همان. ۱۸. جهت اطلاع از تفسیری دیگر از عدالت در رفتار و ملکات اخلاقی، مراجعه کنید به. امام خمینی (س)، سرالصلوة، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۷۵، ۷۲. ۱۹. همان، ص ۱۵۰، امام خمینی (س) در کتاب چهل حدیث، به نحوی دیگر، نقش قوای سه گانه را در سرنوشت بشر تشریح کرده اند. ایشان در این اثر، از قوای سه گانه وهم، غضب، شهوت، به عنوان "جنود رحمانی" ذکر کرده اند، که می‌تواند "موجب سعادت و خوشبختی انسان گردند" به شرط آنکه "تسلیم عقل" و تعالیم "انبیا عظیم الشان" شوند. و ممکن است که از "جنود شیطانی باشند" اگر "سر خود" رها شوند و "وهم" بر آن دو قوه دیگر با اطلاق "حکومت کند. چهل حدیث، صص ۱۶ و ۱۷. ۲۰. شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۱۵۰. ۲۱. ارسطاطالیس، پیشین، ص ۱۳۲. ۲۲. همان. ۲۳. همان. ۲۴. شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۱۵۰. ۲۵. همان. ۲۶. همان، صص ۱۵۲ و ۱۵۳. ۲۷. همان. ۲۸. امام خمینی (س)، اربعین حدیث، ص ۸ و همچنین صحیفه انقلاب، وصیت نامه سیاسی - الهی رهبر کبیر انقلاب اسلامی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۶۹، صص ۲، ۳ و ۸. ۲۹. شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۱۵۴. ۳۰. همان. ۳۱. همان، ص ۱۵۵. ۳۲. همان، ص ۱۵۶. همچنین، مراجعه شود به: چهل حدیث، ص ۱۶۹. ۳۳. همان، ص ۱۵۷. همچنین درباره برنامه خودسازی انسان مراجعه کنید

به: چهل حدیث، صص ۱۰ - ۶ . ۳۴ . همان، ص ۱۵۴ . ۳۵ . همان، صص ۱۵۴ و ۱۵۵ .

جنبه های مذهبی و روحانی آثار امام خمینی (ره)

جنبه های مذهبی و روحانی آثار امام خمینی (س) مقاله ای از پروفیسور دسارت استاد روانشناسی ارتباطات دانشگاه پ در سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی از سوی موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) اولین دوره مسابقات ادبی - هنری " در حریم یار " برگزار گردید. به همین مناسبت مقاله ای از سوی پروفیسور " فرانسویس دسارت، ("FRACIS DESSART) درباره جنبه های روحانی و مذهبی حضرت امام خمینی (س) به دستمان رسید، وی عضو دائمی اتحادیه بین المللی مربیان صلح جهانی در یونسکو، "اکوسوک" و "یونیسف" و استاد روانشناسی ارتباطات دانشگاه پاریس می باشد، مقاله " دسارت " را می خوانیم: تصور می کنم اجازه می دهید که یک مسیحی در مسابقه " در حریم یار " که از طرف موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی برگزار می گردد، به منظور تجلیل از شخصیتی که به ملت ایران امکان داد تا خود را از دیکتاتوری شاهنشاهی برهاند - شرکت نماید. هت شرکت در این مسابقه، رساله خود را تحت عنوان ملاحظاتی در مورد جنبه های مذهبی و معنوی (روحانی) آثار امام خمینی، به پیوست ایفا می دارم. موقع را مغتنم شمرده و تقاضا می کنم چنانچه امکان داشته باشد چند کتاب یا نشریه درباره اسلام و انتشارات امام درباره مذهب، تشیع و دستاوردهای کنونی ایران برایم ارسال فرمایید. خواهشمند است عالیتین ارادات مرا بپذیرید. دایرة المعارف "اونیورسالیس" که در زمینه اشاعه علمی به عنوان یک مرجع شناخته شده، معروف است درباره تشیع می نویسد: تحرک چشمگیر مذهب تشیع معاصر که در ابداع نهادهای سیاسی مذهبی کاملاً جدید، توانایی خود را نشان داده با سنتهای ناشی از فرهنگ مذهبی غنی، نزدیک است و بنابراین نمی توانیم از اهمیت این مذهب اسلامی غافل باشیم. اساساً و به طور آشکار مطبوعات بین الملل و محافل سیاسی غربی، درباره مذهب تشیع و به طور دقیق تر در مورد شخصیت امام خمینی - قدس سره - شناختی ندارند. بنابراین پیام شیعه و اقدام شخصی حضرت امام (س) برای مسلمانان و نیز برای پروتستانها در غرب قابل درک نمی باشد. مذهب شیعه به علت اراده در اعتصام اکید به پیام قرآن، از بدو وجود، مذهب پروتستان و پروتستانیزم که مخالف هرگونه تعصب اغراق آمیز کلیسایی که منجر به فساد و تباهی است، شباهت دارد. عرفان تشیع الهام بخش " یواخیم فیور " گردید و با زیباترین دوران عرفان در آلمان زمان مارتین لوتر شباهت پیدا کرد. اما اقدام شخص حضرت امام خمینی - قدس سره - چه از نظر مذهبی و چه از نظر اجتماعی و سیاسی و چه از نظر روانی و تاریخی، انسان را به یاد ژان هوس، مارتین لوتر، ژان کلون و صاونارول که ایمان و شور خود را در خدمت انقلاب مذهبی قرار دادند، می اندازد. به یاد بیاوریم که واژه " دیوانگان خدا " که در حال حاضر به افراد فعال اسلامی که از امام خمینی (س) الهام گرفته اند، اطلاق می شود، در فرانسه در دوران جنگهای مذهبی و زمانی که لویی چهاردهم با پایها متحد گردید و مسیحیان پروتستان را قتل عام نمود، مصطلح بود. پروتستانهای کوه نشین تحت رهبری پاستورها و با الهام از جانب خداوند به صحاری زدند و برای خدا و آزادی به خودساختگی پرداختند و از همان موقع به دیوانگان خدا ملقب شدند و عامل این مطالعات افتخار دارد که خود را از نظر معنوی وارث آنها بداند. ویلیام کاروشه حقوقدان بین المللی شهیر و نویسنده مقالات سیاسی و وکیل دادگستری فرانسه از سلاله هوگوتها در کتاب خود موسوم به " امام خمینی و اسلام " می نویسد: امام خمینی دیوانه نیستند ایشان دارای ضمیری کاملاً روشنند و کسانی که نسبت به عقل مشارالیه تردید دارند، دارای حماقتند و از پدیده امام خمینی اصلاً چیزی درک نکرده اند. هدفی که امام (س) دنبال کردند، ایشان را بیشتر در ردیف انبیا قرار می دهد. معظم له پس از گذشت چند سال بعد از به قدرت رسیدن، به شخصیتی افسانه ای تبدیل شدند و در افسانه ایشان عبارات انقلاب، ریاضت اقتصادی، عرفان به طور مرتب تکرار می شود. او تنها رئیس کشوری بود که مرتب به طور علی و آشکار او را به عنوان قابل، دروغگو، اوباش و غیره خطاب کردند. متأسفانه تذکر فوق نشان می دهد که مطبوعات به اصطلاح بین المللی (که اکثر اوقات تسلیم

مبالغه و گزافه‌گویی جهان‌شمول و یا آخرین مدافعین مارکسیسم شده بودند) به امام خمینی - قدس سره - بی آنکه به مطالعه واقعیت پیام و حیات وی بپردازند و یا آن را درک نمایند، اهانتها روا داشتند. مسلماً امروز هیچ‌گونه تحلیلی در سطح یک ملت انجام پذیر نیست و سرتاسر گیتی جولانگه ماست. با اینکه امیدواریم روزی شاهد تفاهم متقابل میان ملل و یک هماهنگی بین المللی باشیم، ولی قبول اینکه باید هر جامعه‌ای با معیارهای خاص، محورهای توسعه مشخص به خود و تحلیلهای اجتماعی سیاسی مختص در ژرفترین اصالت ریشه‌های فرهنگی و مذهبی خود فرو رود و غوطه‌ور گردد، امری ضروری است. ملت ایران پس از تحمل دیکتاتوری شاهنشاهی که سعی کرد با اعمال خشونت یک الگوی خارجی و یک فرهنگ فاقد اصالت را به او تحمیل کند، به رهبری امام خمینی - قدس سره - دست به یک انتخاب زد. ایران می‌بایست برای بازیابی شرف خود، ایمان خود را باز می‌یافت. مسأله مهم جهش در راه بازیابی شرف ملی و ایمان ملت ایران بود. امام در وصیتنامه خود تصریح کرده‌اند که اسلام و هیچ یک از ادیان توحیدی، هرگز با مظاهر تمدن و نوآوریها و اختراعات و ابتکارات صنعتی مجهز که به ترقی و تمدن انسانی منجر می‌گردد، مخالفت نبوده و نخواهد بود. علم و صنعت و ترویج آن در اسلام و قرآن مورد حمایت قرار گرفته است. امام از قول قرآن اضافه می‌کنند که کلیه ادیان آسمانی شناختها و ننگهایی نظیر همجنس‌بازی را که دنیای ما را ملوث کرده، ممنوع کرده‌اند. این وصیتنامه تاریخی تشویق ننگ و عار از جانب غربزدگان و شرقزدگان را محکوم می‌کند. یعنی به عبارت دیگر کسانی را که از آنها تقلید می‌کنند و هیچ‌گونه شخصیتی ندارند و ریشه‌های خود را فراموش کرده‌اند، محکوم می‌سازد. امام می‌خواهد، جامعه‌ای از انسانهای آزاد و دارای حسن اخلاق تشکیل یابد. چنین خواسته‌ای نیز در سنتهای غربی پیش از آنکه بعضیها آنها را ملوث سازند، وجود داشته است. بلای قاچاق و استفاده از مواد مخدر، ایدز و سایر شنایع، نشانه افول اخلاقی جامعه ماست. و صداهای رسایی برای مخالفت با آنها وجود دارد و آنهایی که این صداها را مورد انتقاد قرار می‌دهند، آگاهانه و یا ناآگاهانه وارد بازی عوامل خلع سلاح اخلاقی عصر ما می‌گردند. امام خمینی - قدس سره - دشمن سایر ادیان الهی نبودند. مسیحیت و یا زردشتی در ایران وجود دارد. امام در نوئل سال ۱۹۷۷ در زمانی که مبارزه با دیکتاتوری شاهنشاهی توسعه یافته بود ضمن پیامی خطاب به مسیحیان اظهار داشتند که ای ملت مسیح، ای ملت بزرگ از شما می‌خواهم که برای رهایی ملت ما از شر هوسهای شاه ستمگر دعا کنید. چنین رفتاری از جانب امام که گفته بودند عیسی گرامترین پیامبر است و از جانب خدا برای مدد و یاری ستمدیدگان و استقرار عدالت مبعوث و فرستاده شده، عادی است. علم ارتباطات در زمینه دین‌شناسی به ما اجازه می‌دهد که انقلاب ایران و انقلاب مذهبی پروتستانهای اروپا را مقایسه نمایم. اختراع چاپ در بدو امر، به صورت یک تکنیک به استفاده مصلحین بزرگی مانند لوتر و کالون درآمد درست همان طور که نوارهای ضبط صوت مانند یک اسلحه برای اشاعه افکار و پیامهای مردمی امام مورد استفاده قرار گرفت. هانری کوربن متفکر بزرگ فرانسوی، کارشناس در زمینه عرفان در مسیحیت و روحانیت پروتستان و مهمترین کارشناس غرب در زمینه تشیع می‌گوید: قرآن امامی، گنگ ولی امام قرآنی، ناطق است و به نظر می‌رسد این چنین قضاوت درباره امام خمینی بحق باشد. این انسانی که در مطبوعات غربی به حد زیادی مورد افترا واقع گردید، در طفولیت زمانی که شش ماه داشتند، در اثر مرگ پدر که در زیر شکنجه رژیم شاهنشاهی چشم فرو بست متأثر گردیدند. پدر ایشان یکی از روحانیان و وطن پرستان مشهور بود. امام فرزندان خود را با اخلاصی بزرگ تربیت کردند. احمد فرزند امام تعریف می‌کند. روزی پدر، او را به دلیل اینکه مگسی را کشته بود، سرزنش کرده و گفته بود این موجودات خدا، حتی با وجود اینکه ما را آزار می‌دهند، حق حیات دارند. یک چنین عقیده‌ای افکار امام و افکار دین‌شناس بزرگی مانند آلبرت شواتیر را به هم نزدیک می‌سازد. یکی از فرزندان امام، در رشته زبان بین المللی، اسپرانتو تحصیل نموده و ظاهراً قرآن را با این زبان ترجمه کرده است. این مسأله وسعت تفکر امام در برابر زبانی که در قرن گذشته توسط یک دانشمند لهستانی یهودی که ضد صهیونیست و... بود، نشانه این است که نظریات امام در علم کودک‌شناسی نیز شایسته توجه است. امام طرفدار تربیت کودک از طریق بازی بودند در این زمینه مجله پیام اسلام یادآور می‌

شود: امام معتقد بودند کودکان باید آزاد باشند و بازی کنند. اگر طفلی اشتباهی مرتکب شود و یا چیزی را بشکند و یا خود را مجروح کند، بایستی والدین را مجازات نمود و نه کودک را چون بر والدین است که کودکان خود را از هرگونه خطر دور سازند. تفکر و معنویت مذهبی امام خمینی - قدس سره - دو رکن مهم اقدام انسانی ایشان است آیت الله خامنه‌ای درباره امام می‌گویند: امام خمینی تا آخرین لحظات حیات، دعا و عبادت را فراموش نکردند. این مطلب نشانه عظمت امام است که با توسل به دعا و معنویات به چنین شخصیت انسانی و مذهبی رسیدند. امام حقیقتاً مهمترین آثار مذهبی را مطالعه و تفسیر کرده‌اند. یک مذهبی واقعی، جز محو شدن در خدا و داشتن ارتباط مداوم با او هدف دیگری را دنبال نمی‌کند، داشتن ایمان واقعی به خدا فقط با بیان زبان و الفاظ نیست، ایمان و اعمال خیر با دانش عجین گشته و اساس سعادت و آرامش انسان را تشکیل می‌دهد. انجام چنین اقدامی نیاز به تحمل رنج و ریاضت و یک روان شاد دارد و این امر در اثر خودسازی دائمی و ارتباط مداوم با خدا میسر می‌شود. چنین مطالعات معنوی و مذهبی از طرف افراد مذهبی سایر ادیان الهی نیز کاملاً قابل قبول است، مذهبیان اصیل مسیحی از نظر معنوی، در رنگین کمان افلاک به بزرگترین مذهبیان مسلمان ملحق می‌شوند. چون همین الهامات نیز برای آنان به شکل دیگری وجود دارد. الهامات خداوندی نیز دارای احکام اجتماعی، سیاسی است. امام در نطق مورخ مارس سال ۱۹۷۹ که در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی ایراد کردند، گفتند: انقلاب ایران تنها برای سرنگونی رژیم سلطنت نبود، بلکه این انقلاب برای بنیانگذاری جامعه‌ای الهام گرفته از خداوند می‌باشد، برخی انتقاد خواهند کرد و از حکومت مذهبی سخن خواهند گفت. من فقط به اشاره به ایجاد جمهوریهایی که توسط کالون و صاونارول و همچنین متفکران عارف گمنام تشکیل شدند، اکتفا می‌کنم. اینها پیام آوران انقلاب فرانسه بودند. انتقاد علیه رژیم (امام) خمینی - قدس سره - از جانب کسانی که ایران را ندیده و یا در مورد تشیع کتابی نخوانده و حتی با غربیهایی که ایران را شناخته‌اند، ملاقات و تماس نداشته‌اند، صورت می‌گیرد. غرب و آمریکا ماده پرست با پناه بردن به برتریهای من در آوردی، حتی واقعیتهای حوادث انقلاب ایران را احساس نمی‌کنند. جمهوری اسلامی ایران هرگز به هیچ کشور دیگری حمله نکرد. موقعی که در سپتامبر سال ۱۹۸۰ صدام حسین دیکتاتور عراق به ایران حمله نظامی کرد و خود را پیمان شکن و امپریالیست نشان داد، چه کسی در جهان فریاد انزجار برآورد و یا با ملت رنج‌دیده ایران که به شرف ملی او صدمه وارد آمده بود، همبستگی نمود؟ چه کسی در مطبوعات از وطن پرستی مسیحیان ایرانی که دوش به دوش هموطنان شیعه خود عازم میدان جنگ بودند، مطلب می‌نوشت؟ چه کسی میهن دوستی ارامنه ایران را مطرح کرد و یا مساله فرار اسقف اعظم کلدانی تستوری با خانواده او را به ایران بازگو کرد؟ هیچکس به حقیقت علاقه نشان نمی‌داد و تنها امیدشان به این بود که ایران از پای درآید و تضعیف گردد. زمانی که همین صدام حسین در ماه اوت ۱۹۹۰ به کشور کوچک کویت یورش کرد، همه کسانی را که در سال ۱۹۸۰ در برابر حمله عراق به ایران لال بودند، را بر آن داشت تا توسعه طلبی عراق را محکوم کنند. معذک برای یک تحلیل گر مخلص، مسلم بود که عراق صدام حسین به اجبار باید به صورت یک قدرت مهاجم در می‌آمد زیرا ایدئولوژی عدم تسامح و غرور او، وی را به انجام چنین اعمال منفی‌ای مجبور کرد. با اینکه صدام حسین با مطرح سازی آزادی اماکن مقدسه، ریاکاری خود را نشان می‌داد (او اصلاً ایمان ندارد)، محافل بین‌المللی که در سال ۱۹۸۰ در موقع حمله به ایران، اولین سنگر بنای امپریالیسم فاشیست بعث قلابی بغداد را نادیده گرفتند، نیز ریاکارند. ایران نمی‌خواهد به کسی حمله کند و باید تفکر امام خمینی - قدس سره - را برای راه و روش مذهبی و گام نهادن به سوی روشنائی، تحلیل کرد. البته مسلمانان ایرانیها و سایر مسلمانان به سختی ایشان را درک کردند و یا به تصور اینکه در خدمت ایشان بودند، تفکر مشارالیه را به گونه ناقصی تفسیر می‌کردند. در چنین حالتی نباید اشتباه را متوجه رجال مذهبی و معنوی که اصالت ملت خود را در ارزش ایمان او بازیافته‌اند، کرد. تنها افرادی که ایمان و حس همبستگی ندارند با ایده‌ها و تفکرات حضرت امام مخالفت می‌ورزند برای یک فرد مسلمان، مهم تحلیل و درک مطالب است و نه قضاوت و تحسین، بدون شک شخصیت امام خمینی - قدس سره - شایسته چنین اقدام مثبت و روشنگرانه‌ای می‌باشد.

انقلاب اسلامی پرتوی از افکار عرفانی و فلسفی امام خمینی (ره)

انقلاب اسلامی پرتوی از افکار عرفانی و فلسفی امام خمینی گفتگو با یحیی بونو گفتگو از: ابوالفضل مروی در غرب انسان محدود است به فیزیک و بعد دنیوی اشاره: " کریستین بونو " که نام خود را به " یحیی بونو " تغییر داده از مسلمانان اندیشه مند فرانسوی است. وی در نزد استادان حوزوی ایران منجمله آیت الله آشتیانی از شاگردان حضرت امام خمینی (س) به تحصیل فلسفه اشتغال داشته است و اینک در دانشگاه سوربن فرانسه تز دکترای خود را در زمینه فلسفه و عرفان امام خمینی می گذراند. " بونو - " چنانکه خود می گوید - تحصیلات ابتدایی و دبیرستانی خود را در فرانسه گذرانده است. لکن تحصیلات دانشگاهی خود را نیمه تمام رها می کند، زیرا درس و تحصیلات بی هدف، روح جستجوگر او را راضی و سیراب نمی سازد. او در پی کشف رمز و رازهای هستی، گستره ای وسیع تر از جهان مادی را جستجو می کند. بعد از ترک تحصیل به مکاتب شرقی رو می آورد. لکن گمشده خود را باز نمی یابد. سرانجام با مطالعه آثار " اوونو گینو " فیلسوف مسلمان فرانسوی با فلسفه و عرفان اسلامی آشنا می شود و دین اسلام را می پذیرد و تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته ادبیات عرب و اسلامشناسی از سر می گیرد. از آن پس به مطالعه کتابهای استاد علامه طباطبایی و استاد شهید مرتضی مطهری می پردازد. در جریان این مطالعات کتاب " مصباح الهدایه " امام خمینی را پیدا می کند که به گفته خودش این کتاب برای او به صورت کشف بسیار عظیمی در می آید و او را به جهان بی انتهای عرفان اصیل اسلامی رهنمون می شود. وی زبان فارسی را فرا می گیرد و برای ادامه طریق به ایران اسلامی سفر می کند. متن ذیل، تنظیم شده گفتگوی " حضور " با این متفکر شیعه فرانسوی است که به زبان فارسی صورت پذیرفته است. حضور: ابتدا بفرمائید چطور شد رشته فلسفه را برای تحصیل در ایران انتخاب کردید؟ یحیی بونو - بسم الله الرحمن الرحیم. این سؤال تقریباً راجع به تمام زندگی من است، چون انتخاب رشته فلسفه و انتخاب اسم در زندگی من توأم بوده من قبل از این که مسلمان بشوم، حتی مسیحی مذهب درستی نبودم. مثل همین اروپائی های عادی و معمولی که بیشتر لامذهب هستند در حقیقت، یعنی عنوان مسیحیت داریم ولی حقیقتش را نداریم. حتی انتصاب درستی به این آئین خیالی مسیحیت نداریم، ولی من تقریباً از مدرسه و از دوران دبیرستان در طلب چیزی بودم. من ناراضی بودم از این راهی که جلوی من باز بود. یعنی راهی که درس می خوانیم برای یک کار. برای کار چرا؟ کار برای زندگی مادی؟ به این برنامه خیالی غرب قناعت نکردم و راضی نبودم. خوب بیشتر در آغاز حرکت آنچه در غرب رواج داشت از ادیان شرقی مخصوصاً " بودیسم " و " هندوئیسم " بود و این آئین ها را پی گیری می کردند. بررسی می کردند و دنبال می کردند. خوب من هم اینطور، تماس من با فلسفه شرق، اول توسط آئین بودیسم بوده. آن زمان دانشجو نبودم. من درس را اصلاً ترک کرده بودم که منقطع بشوم، برای این بحث، در یک فلسفه ماورای طبیعت، یک چیزی که مهمتر از این دنیا و پایدارتر از این دنیا باشد. در جریان این بررسیها در بودیسم کتابهای شخصی را پیدا کردم به اسم " اوونو گینو، " یک فیلسوف فرانسوی است که مسلمان شده شاید از نخستین فرانسویها که در زمان معاصر مسلمان شدند. ایشان در سال ۱۹۵۱ فوت کرده. ایشان قبل از جنگ جهانی اول در اوج استعمار، اسلام آوردند. این یک خصوصیت مهم بود. او کتابهای زیادی درباره اسلام و فلسفه و عرفان نوشته است. من تمام کتابهای ایشان را خواندم و با این مطالعات مسلمان شدم. یعنی توسط بحث فلسفی و عرفانی و شاید هم بیشتر عرفانی. آن وقت تصمیم گرفتم که زبان عربی را یاد بگیرم. در فرانسه الان یک رشته دانشگاهی است که بعداً تخصص پیدا می کند، بعد از لیسانس، مثلاً تخصص رشته ادبیات عرب یا رشته زبان شناسی یا رشته تاریخ یا رشته اسلام شناسی. وقتی مسلمان شدم رفتم برای ادامه تحصیل. از مسئله شیعه و سنی و فرق و اختلاف بین این دو هم من اصلاً خبر نداشتم. رفتم مسجد برای مسلمان شدن و مسلمان شدم ولی خبر نداشتم که " سنی " چیست و " شیعه " چیست. در این یک سال اول که مسلمان شدم با کتابهای استاد مطهری که شاگرد علامه طباطبائی بودند، آشنا شدم. با تشیع آشنا شدم و دانستم اول که مسلمان شدم، سنی بودم. به خاطر این به

فلسفه و عرفان بیشتر گرایش پیدا کردم و به گروه‌های متصوفه که در جهان سنی مذهب هستند، مخصوصاً در شمال آفریقا که در رابطه بیشتر با فرانسه است. یکی از اساتید بزرگ که استاد من هم از کشور مالی بود در آفریقای سیاه. ایشان با این که در گروه تیجانی بود اما در حقیقت شیعه بود و الان فوت کرده است. ظاهراً آنها یک سلسله اساتید بودند که تشیع را مخفیانه ابلاغ می کردند، در بین شاگردان خصوصیشان. او به من هم توصیه کرد توسط یکی از فامیلشان که دامادش هم بود که تشیع را انتخاب کنم. من هم از طریق متون عرفانی اصیل شیعه، از متون عرفانی و فلسفی با شیعه آشنا شدم. یک سال بعد از اسلام آوردن، من تشیع را انتخاب کردم و تمرکز و تفحص در رشته فلسفی و عرفان شیعه نمودم. اینجوری بود که بعد از گرفتن لیسانس و فوق لیسانس، در رشته تصوف تز نوشتم در فرانسه، در دانشگاه سوربن فرانسه. تز فوق لیسانس خود را درباره تفسیر صوفی "احمد تیجانی" موسس گروه تیجانی در مراکش نوشته ام. بعد هم برای دکترا انتخاب کردم که درباره عرفان اصیل شیعه کار کنم، در مورد نظریات امام خمینی. حضور: از کی با حضرت امام آشنا شدید و این آشنایی چه تاثیری در کار و فعالیت شما داشت؟ بونو - آشنایی با امام برای من خیلی مهم و موثر بود. من از زمان انقلاب درباره امام شنیده بودم، حتی ایشان که در نوفل لوشاتو بودند من در جنوب فرانسه بودم. آن وقت هم تازه مسلمان شده بودم. همان سال که انقلاب اسلامی در جریان بود، مسلمان شدم ولی خیلی با مسائل سیاسی و با تشیع آشنا نبودم. خیلی اعتماد هم نداشتم. متأسفم که از این فرصت استفاده نکردم و بی بهره ماندم. بعداً وقتی که درسم پیش رفت و در سطح معرفت زبان عربی تسلطم بر زبان عربی بیشتر شد و توانستم متون عربی را خودم بخوانم یعنی در دوره لیسانس و فوق لیسانس، در یک کتاب فروشی، یکی از دوستان یک مغازه کتاب فروشی داشت، یک لبنانی، کتاب مصباح الهدایه و کتاب دیگری از امام را پیدا کردم. در خود مغازه کتاب را باز کردم و نگاه کردم دیدم عجیب است. همه شرح کلمه ابن عربی، بلکه محکمترین کلام که دیدم در بین معاصرین و حتی در سالهای گذشته تا برسد به خود شاگردان ابن عربی، تعجب کردم، این دو تا کتاب را خریدم. این اولین برخورد من با اثر امام بود. خوب آن وقت یک تحول عجیبی برای من پیدا شد چطور ممکن است که این مرد که همه می گویند فقط یک مرد سیاسی است، یعنی تبلیغات غربی این جور می گفتند، چنین آثاری داشته باشد. وقتی که یک کتاب درباره ابن عربی نوشته شد در فرانسه، توی روزنامه ها می نوشتند که آن اسلام خوبی است ولی آن اسلام که (امام) خمینی می خواهد، این اسلام سیاسی است و هیچ فایده ندارد. همان اسلام اخوان المسلمین است. برادران دینی من هم در دست چیزی نداشتم که بتوانند مقایسه کنند. بدانند که اینجور نیست. همه خیال می کردیم و یعنی الان هنوز خیال می کنند که بله امام خمینی مثل بعضی از این اخوان المسلمین است که اصلاً از عرفان، فلسفه و معنویت اسلام خبر ندارد و فقط در کار سیاسی و مرد سیاسی بوده اند. من هم این جور خیال می کردم. وقتی که این کتابها را دیدم حقیقت را فهمیدم. خیلی علاقه شدید پیدا کردم نسبت به حضرت امام. تصمیم گرفتم که این آثار را معرفی کنم به دیگران. بعداً زبان فارسی را هم یاد گرفتم. کسانی که نه زبان عربی نه زبان فارسی بلد نیستند نمی توانند بدانند که این آقا و این امام کیست؟!، اصلاً یعنی برعکس تبلیغاتی است که غریبها می کنند که حتی می گویند ابن عربی برای امام خمینی کافر است. من هم تصمیم گرفتم که کار بکنم و تز دکترا بنویسم که معرفی کنم و مطرح کنم شخصیت عرفانی امام خمینی را. چون در غرب این چهره امام و این وجهه امام می تواند خیلی اثر داشته باشد. الان غربی ها از حرفهای سیاسی و اقتصادی خسته شده اند دویست سال است دارند حرفهای اقتصادی و سیاسی می شنوند. یعنی از انقلاب فرانسه تا انقلاب شوروی تا الان از این حرفها خسته شده اند. بلکه تشنه معنویت هستند و دنبال این معنویت می روند و ما مقصریم که این معنویت و عرفان اصیل منبعث از تعلیمات ائمه را مطرح نمی کنیم. دیگران آمدند حرفهایشان را مطرح کردند. "بودی ها" آمدند، "صوفیه" آمدند، "بهائیه" آمدند و همه آمدند گفتند که معنویت می خواهی ما داریم. آن وقت ما از جانب دیگر، از راه دیگر می آمدیم. می گفتیم که ما سیاست داریم و متأسفانه همه غربی ها یا بیشتر آنها که نزدیک به معنویت شده اند یعنی راه معنویت که انتخاب کرده اند مسلمان نشده اند. اکثراً در فرقه های ضاله هند و بودیسم وارد شده اند. اگر هم مسلمان شده

اند. اغلب در فرقه های صوفیه یا ... یا نمی دانم اهل حق و اینها وارد شده اند. خوب فعلا تقصیر از ماست که ما مطرح نکردیم جهان بینی کامل خود را. فکر کردیم مهم این است که بگوئیم که بله سیاست و اقتصاد هم داریم ولی مهم قلب عرفان و راس فلسفه اسلامی است که از ائمه داریم. اسلام برای هر جای بدن چیزی دارد هم برای قلب، هم برای راس، هم برای اعضای دیگر بدن، الان ما فقط چیزهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی را مطرح کردیم. خوب این چیزها که برای قلب و برای مغز است کمتر مطرح شده است. حضور: طبعاً بعد از چند قرن حکومت عقل گرایی مادی بر جهان غرب و طرد ایمان و ارزشهای الهی، ضعف و نقص تفکر غربی در زمینه حقیقت و معنویت مشهود است و فلسفه هم که باید علم برهانی به هستی و چیستی اشیاء باشد در خدمت بی اعتقادی غربی قرار می گیرد و آثار آن در روابط و مناسبات اجتماعی، اقتصاد و سیاست مغرب زمین کاملاً ظاهر است. حال آنکه فلسفه در اسلام در خدمت معارف الهی است اگر غربیها معترفند که در علوم مانند جامعه شناسی، روانشناسی و نظایر آن هرگز پیشرفت سایر علوم یعنی تکنولوژی را نداشته اند علت آن همین یک بعدی نگریستن و از دید مادی نگریستن به تمامی وجوه هستی است. هر نوع عطش روحی انسان با ارزشهای مادی و سودآور سنجیده می شود. فلسفه هم در خدمت تولید و مصرف است. ایده آل ثابت و مقدسی وجود ندارد. غربیها خود را طرفدار فلسفه واقع گرا می دانند. و اینکه انسان چه هست و چه باید باشد دیگر وجود ندارد. انسان غربی آرمانی فراتر از خود نمی بیند. می خواستم در این زمینه بحثی بفرمایید و بطور کلی به وضعیت تفکر فلسفی جهان غرب در حال حاضر نگاهی داشته باشید. بونو - به نظر من فلسفه الان در غرب در حال زوال است. چطور؟ یعنی الان فلسفه بیشتر تاریخ فلسفه شده است. یعنی فلسفه شناسی شده است. به خاطر چی؟ به خاطر این که اصلاً حرف حقیقت و حق دیگر مطرح نیست. دنبال حقیقت و حق رفتن مطرح نیست. الان به عنوان رولتیویسم هر زمان یا هر شخص می تواند یک حقیقت مخصوص خودش داشته باشد. همه چیز نسبی و رولی تیویستی است. وقتی که این جور شد دنبال حقیقت نمی روند. آن وقت درس فلسفه می شود درس تاریخ فلسفه. بله در آن زمان برای فلان شخص حقیقت این بوده، در زمان دیگر برای فلان شخص دیگر، حقیقت جور دیگر بوده الان مقایسه کنیم که کدام راست گفته یا کدام نگفته این مطرح نیست. اول فلان کس این جوری گفت حالا دیگری جور دیگر می گوید. این فلسفه نیست تاریخ فلسفه یا فلسفه شناسی است. حضور: آیا این وضعیت به خاطر این نیست که در غرب انسان و نه انسان، بلکه امیال او محور قرار گرفته است؟ در واقع مفهوم آزادی و اومانیزم در غرب نهایتاً نتیجه ای جز روگرداندن از حق و حقیقت و معنویت ندارد. در اسلام محور، الله است و همانطور که اشاره کردید بهمین دلیل اسلام جوابگوی همه نیازهای بشری اعم از مادی و معنوی است. ولی در غرب انسان به تنهایی متصدی زندگی و آینده خویشتن است و همه چیز به او برمی گردد. آزادی انسان بر همین مبنا شکل می گیرد. عشق فطری انسان به جاودانگی، در تفکر غرب به پوچی می رسد و آزادی غربی منجر به دل زدگی و سرگردانی انسان شده است. بنظر شما مفهوم آزادی در غرب چگونه درک و تفسیر می شود؟ بونو بله، تحول مهم در تاریخ فلسفه غرب این بود که انسان را محدود کردند به همینها که فرمودید، به بعد دنیوی انسان. حال بعد دنیوی شامل مغز هم می شود. آنها مخالف تفکر نیستند ولی با تفکری که می خواهد برتر از این دنیا برود مخالفند. آنجا اصلاً راه ندارد. یا اصلاً می گویند چیزی نیست یا اگر چیزی هست راه ندارد. پس انسان محدود می شود به جسم و اگر بیشتر هم قبول دارند نفسانیت یعنی الان به اصطلاح پسیکولوژی. ولی روح اصلاً مطرح نیست. ما که می خواهیم نفس را تسلیم کنیم برای آزادی روح، آزادی روح مطرح نیست. هر چه هست توی همین شخصیت دنیوی که داریم، همین است. پس می خواهند الان از آن بهره ببرند. نمی خواهند محدودش کنند. اگر محدودیتی هم باشد فقط مصلحت اجتماعی است که بله نظام به هم نخورد، که شلوغ نشود در این دنیا. ولی بیشتر مطرح نیست. در این امور چند دفعه تجربه کردم و دیدم که نمی شود حتی توضیح بدهیم به خیلی ها. وقتی که می خواهیم توضیح بدهیم که مثلاً چرا برای نماز صبح زودتر بیدار بشویم. می گوید چرا اینقدر مرا اذیت می کنید. خوب نیاز دارم بخوابم باید بخوابم. اصلاً نمی تواند بفهمد. چونکه جز دنیا تصویری ندارد. الان دویست سال از انقلاب فرانسه که انقلاب ضد دین

بوده گذشته است. بعد از دویست سال تقریباً در فکر مردم عادی شده که تصور نداشته باشند از آخرت. نه فقط بحث بکنیم و قبول نکنند، اصلاً تصور هم نمی‌کند. غیر از اینها که وزن دارد و عدد دارد، قیمت دارد تصور نمی‌کند. بعضی از مفکرین اسلامی اشتباه می‌کنند، خیال می‌کنند که اگر ما خوب اسلام را مطرح کنیم اسلام زیاد و تند پیشرفت خواهد کرد. این جور نیست. ولی اگر مثل ائمه مطرح کنیم. اصلاً چیزهایی که ائمه می‌گفتند ما بگوئیم زمینه سازی می‌شود. برای اینکه زمینه سازی بشود، باید کار بکنیم ولی این انتظار را داشته باشیم که غرب خیلی پذیرش و استعداد دارد و می‌آیند قبول می‌کنند، نه! باید یک زمینه باشد. الان دویست سال زمینه سازی شده و برعکس آن ما باید زمینه بسازیم. برای کار، یعنی برای کار طولانی در بلند مدت. الان ما باید شروع کنیم برای آنها که استعداد دارند و آنها که اقلیت هستند ولی این اقلیت را اگر بتوانیم جذب بکنیم به طرف اسلام اصیل محمدی (ص)، اسلام ائمه (ع) این چند نفر خودشان زمینه می‌سازند و حتی اگر حرف نزنند فقط وجودشان یک برکتی است که در جو عمومی اثر می‌گذارد. در قرون وسطی اصطلاحاً نزدیکترین فلسفه به غرب فلسفه اسلامی بوده، یعنی یک زمینه مشترک بوده که می‌توانستیم گفتگو داشته باشیم و آنهایی که هنوز متخصصین یا طرفداران فلسفه دینی هستند، البته یک اقلیت قلیل هستند، ما یک زمینه مشترک داریم که بتوانیم حرف بزنیم. ولی فلسفه از وقتی که به جای متافیزیک یا به اصطلاح ماورای طبیعت یا الهیات که برای ما فلسفه نخست بوده و اصل کار این بوده این شد فقط یک زمینه ساز برای رسیدن به فیزیک یعنی علوم طبیعت. نتیجه و ثمره فیزیک، علوم فنی بوده، یعنی تکنولوژی بوده. حالا درخت فلسفه برعکس شده. آن که مهمتر بود الان اصلاً مهم نیست فن، تکنیک، صنعت، بالاخره ماتریالیسم در غرب مهم است. یک جمله از جملات امام که در کشف الاسرار هم نوشته بود بخاطرم هست، مضمون آن اینست که متأسفانه ما به سستی تلقی کرده ایم علوم را، ما که در این علوم خبره بودیم و استاد بودیم و هستیم، مخصوصاً در فلسفه، در فلسفه غربی‌ها در مدرسه ابتدائی هستند، و به فلسفه ابن سینا و ملاصدرا، حتی به ابن سینا هم نرسیده‌اند. حضور: شما در مورد فلسفه و عرفان امام مطالعه دارید. حضرت امام می‌فرمایند: "فلاسفه غرب الان هم محتاج به این هستند که از فلاسفه شرق یاد بگیرند" از نوشته‌ها و گفته‌های حضرت امام بینش فلسفی ایشان نسبت به وجود و موجودات بدست می‌آید. بنظر شما از دیدگاه امام خمینی فلسفه اسلامی و تفکر فلسفی چگونه است؟ آیا صورت تقلیدی دارد؟ و اگر دارد چطور بیان می‌شود؟

بونو - خوب، امام که خیلی معتقد است به فلسفه ملاصدرا و می‌توانیم بگوئیم که ثمره قرن‌ها مباحثه است. در زمینه فلسفه و اعتقادشان به ملاصدرا که نیاز به استدلال ندارد. جملات امام واضح است و مطلب را می‌رسانند و احترامشان به ملاصدرا را می‌رسانند. البته در فلسفه اسلامی، کلاً هیچ وقت یک مکتب تقلیدی نشده که بگوئیم چون که امام احترام می‌ورزند به ملاصدرا، پس هر چه او گفته است حرف و بحث ندارد، نه، امام حتی گاهی وقتها در حقیقت اشکال می‌گرفتند. در کتابهای ایشان اشکال گرفته‌اند به ملاصدرا، چون که فلسفه اسلامی یک فلسفه زنده است. یعنی یک جمودی نشده که مثلاً حرفهای کسی را که چهارصد سال قبل گفته است تکرار بکنیم. نه، بحث می‌کنیم اگر راست بود، تکرار می‌کنیم اگر نبوده است، که برعکس می‌گوئیم، یا تصحیح می‌کنیم یا چیزی اضافه می‌کنیم. خوب امام در این باره هم اضافات و حواشی مهمی دارند. ایشان فقط یک استاد یا معلم ماهر نبوده، یک به اصطلاح مشرح یعنی شارح هم نبوده. خیلی نوآوریها داشته، هم در حواشی، هم بعضی جاهای مهم و اساسی که بعضی از این نوآوریها را در تز و رساله تحقیقی ام اشاره کرده‌ام. این نوآوریها هم در بعضی مواضع فرعی و هم در بعضی مواضع اصلی است. حضور: لطفاً بفرمائید کدام یک از آثار امام را بیشتر مطالعه کرده‌اید و بیشتر در تز دکترای خودتان مورد طرح بوده است و اساس کار شما در این تز چه بوده است؟ بونو - آثاری که مورد بررسی بوده‌اند تمام آثار عرفانی امام هستند، هم به زبان عربی، هم به زبان فارسی، و چهل حدیث و شرح حدیث عقل و جهل که چاپ نشده، ولی توسط موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) کپی دست خط امام در اختیار من قرار گرفت و خیلی سپاسگزارم و تفسیر سوره حمد و مبارزه با نفس و جهاد اکبر، اینها اساس بررسی من در این تز بوده و خلاصه همه آثاری که خبر از آنها داشتم. یک فصل کامل هم در مورد کتابهای فقهی و

اصولی امام نوشته ام ولی آنها مورد بررسی نبودند فقط یک خلاصه که این کتابها هم هست و محتوای این کتابها جمله این است. از کتاب کشف الاسرار هم استفاده کردم چون که چند تا مطالب مربوط به تز داشت با این که در مورد فلسفه و عرفان نیست. همچنین از کتابهای دیگر ایشان هم استفاده کرده ام. حضور: اگر ممکن است چهارچوب و طرح مباحثی را که در تز خود نوشته اید و می خواهید اثبات کنید بیان بفرمائید. بونو - اساس کار این بوده که تمام عرفان امام مورد بررسی واقع شود ولی بعد از تقریباً سه سال فیش برداری از آثار امام خمینی، دیدم که مطلب بیشتر از هزار تا هزار و پانصد صفحه خواهد شد. بین کار تصمیم گرفتم که فقط در این جلد اول الهیات مطرح بشود، یعنی انسان، خدا و خداشناسی، هدف راه انسان. جلد دوم انشاءالله در آینده رهرو و کیفیت راه رفتن مطرح بشود که یک موضوع دیگر هم هست که الان فیشهای آن تقریباً تهیه شده و برای نگارش آماده است، یعنی جلد سوم چون که امام دو کتاب جداگانه درباره نماز نوشته اند که در واقع وسیله راه است اگر بخواهم کامل بکنم جلد سوم درباره وسیله راه خواهد بود. حضور: بعضی از متحجرین اعتقاد داشتند و شاید هنوز هم معتقد باشند که میان قرآن و فلسفه تعارض وجود دارد با توجه به اینکه حضرت امام تطبیق برخی از براهین عقلی به آیات قرآن را خارج از دایره تفسیر به رای می دانند و از گفته بعضی محدثان که قبلاً در اثبات توحید بر دلیل نقلی اعتماد کرده اند تعجب می کنند با عنایت به نظر ایشان و سایر بزرگان چنانچه در این مورد هم صحبتی دارید بفرمائید. بونو - بعد از نظریات امام و سایر بزرگان مثل علامه طباطبایی و شاگردان ایشان که خیلی استدلالشان هم مهم بوده خیلی حرف دیگری نمی ماند فقط می توانم اثبات کنم فرمایشات ایشان محکم است و مورد اشکالی ندارد نه فقط باید بگوئیم که تعارضی نداریم بلکه توافق است. یک چیزی که می توانم اضافه کنم مربوط به غرب و غربی هایی است که مسلمان شده اند. من هنوز نشنیده ام که حتی یک غربی مسلمان شده بعد از بحث های فقهی و اصولی و یا مطالعات در فقه و اصول یعنی در فقه اسلامی یا شریعت اسلامی یا اصول فقه اسلام مسلمان شده باشد. من اصلاً نشنیده ام حتی یک نفر چنین چیزی بگوید. تقریباً نود درصد یا نود و پنج درصد مخصوصاً از آنها که از طبقات تحصیل کرده مسلمان شده اند و مخصوصاً شیعه شده اند همه از راه فلسفه و عرفان به اسلام وارد شده اند. پس نه فقط فلسفه تنها مبعذ از قرآن نبوده بلکه از راه فلسفه به عرفان، به قرآن و روایات رسیدند. خوب اگر این فلسفه و عرفان نبود اصلاً نمی رسیدند به این روایات و به قرآن و کلام ائمه (ع)، پس ما باید از این وسیله استفاده کنیم و من هنوز از طرف دیگر هم نشنیده ام که فرض کنیم از اساتید فلسفه آنقدر بحث کرده در فلسفه که کافر شده باشد. یا مثلاً بالاخره نماز را ترک کرده باشد. البته کسانی هستند و درک درست ندارند و در فلسفه خطر گم شدن هست، خوب به خاطر این، خود اساتید فلسفه و عرفان در انتخاب شاگرد خیلی مواظبند و در گفتن مطلب خیلی خودداری می کنند و خود امام هم خیلی در انتخاب شاگرد سخت گیر بودند. چون که می دانیم که هر ظرف نمی تواند فلسفه یا عرفان را تحمل کند. همین طور که می دانیم روایاتی هست که همه نمی توانند تحمل کنند ولی اینجانب اهمیت فلسفه اسلامی و عرفان اسلامی را برای ترویج قرآن و روایات و ترویج اسلام بسیار مهم می دانم که باید حتماً در نظر بگیریم. به همه کسانی که مخالف فلسفه و عرفان هستند بگوئید که شما یک آمار بگیرید. خودتان بروید غرب پرسید، ببینید مسلمانان که در غرب مسلمان شده اند از چه راه، مسلمان شده اند ببینید از کجا به قرآن رسیده اند، از کجا به روایات رسیده اند. بعضی ها به خاطر انقلاب مسلمان شده اند اینها هم هستند. یعنی فقط چون که انقلاب بوده خیلی اثر داشته ولی قبل از انقلاب اصلاً فقط از راه فلسفه و عرفان بوده. نود درصد از راه فلسفه و عرفان بوده و انقلاب هم بالاخره پایه های فلسفی - عرفانی آن مطرح بوده. وقتی که می خواهند به ریشه انقلاب اسلامی برسند باز هم می رسند به فلسفه و عرفان اسلامی. البته از بحث های سیاسی و اقتصادی و این چیزها هم کتابهایی هست از " شهید صدر " و از " شهید مطهری " ترجمه شده اند. متأسفم که کتابهایی که از شهید مطهری ترجمه شده اند مهمترین کتابهای ایشان نبوده، چون که ایشان کتاب چند گونه داشته، از کتابی برای بچه ها، قصه نویسی تا بحث فلسفی، مشکل مکان و زمان و این چیزها. بعضی کتابها هست که برای همیشه می مانند، مثل بحث های حرکت و زمان، بعضی کتابهایشان در یک مکان و برای یک مکان و

زمان نوشته شده اند مثل بحث های ماتریالیسم و مارکسیسم. الان کسی دنبال مارکسیسم نمی رود که نیازی به این بحث باشد. یک میلیون نسخه بفرستیم به غرب هیچ کس تقریباً نسخه ای هم نمی خواند چون کسی دنبال مارکسیسم نیست که برود مارکسیسم بخواند و مقایسه کند. بله وقتی که در ایران، عراق یا کشورهای شرق یعنی جوانها داشتند گمراه می شدند به خاطر مارکسیسم، آن وقت این بحث نه فقط لازم بود، بلکه واجب بود. خوب خیلی اثرش هم مهم بود ولی این مخصوص یک محیط یک زمان یک شرایطی است. من نمی گویم هیچ کس توسط این کتابها در غرب هدایت نیافته بله بعضی ها هم توسط این کتابها هدایت یافتند ولی مقایسه کنیم بحث های سیاسی اقتصادی و اجتماعی چند نفر از این راه هدایت یافتند؟ اصلاً هیچ کس حالا فرض کنیم پنج درصد، ده درصد، ولی از بحث های فلسفی و عرفانی نود، نود و پنج درصد هدایت شده اند. حضور: در اینصورت از نظر شما لازمترین مباحث برای ترجمه و ارسال به جهان غرب همین مباحث فلسفی و عرفانی است. بونو - بله، چون کسی نمی تواند جلوگیری کند که شما ترویج انقلاب می کنید و ما به کتاب شما اصلاً اجازه انتشار نمی دهیم. بعضی کشورها، الان مشکل است کتابهای اقتصادی و سیاسی پخش کنیم و ترویج کنیم. اصلاً نمی شود، از این بحث ها می توانید وارد بشوید، چون پایه های تفکر انسان را تقویت می کند. این راه بهتر است برای ترجمه، برای ترویج افکار امام، نه ترویج مثلاً انقلاب، اصلاً انقلاب اسلامی خودش پرتوی از افکار امام بود. افکار عرفانی و فلسفی امام. در ایران بعضی ها که مخالف فلسفه هستند با من تماس گرفتند که چرا شما فلسفه می خوانید، بهتر است که شما اول فقه و اصول بخوانید، بعداً درس فلسفه. همیشه به آنها می گفتم که ببینید پیغمبر اسلام در زندگیشان دو دوره داشته اند، یک دوره، دوره مدینه. قوانین فقه، شریعت اسلام همه اش در دوره مدینه تقریباً آمده چون که اول باید یک جامعه بسازیم، جامعه مومنین، بعد قوانین برای این جامعه بیاید. این جامعه الان در غرب نیست. در دوره مکه چی بوده؟ دوره دعوت به توحید، بحث در توحید بحث در معاد و این مسائل. توحید و معاد. ما الان با توحید و معاد باید بحث کنیم و باید جوابگو باشیم به تمام مشکلات فلسفی و مادی گرایی که در آنجاست. این کار با فلسفه درست می شود، با فلسفه و عرفان درست می شود، نه با فقه و اصول. حضور: حضرت امام از عدم تحقق حکومت اسلامی حقیقی در طول تاریخ ابراز تاسف می کردند و موانع تحقق اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله را بیان فرموده اند و جهل و خرافه و مقدس مآبی و تحجرگرایی و همچنین استعمار را موانع اصلی می دانند و مردم را همواره از اسلام آمریکایی و اسلام متحجرین برحذر می دارند. بویژه در وصیت نامه سیاسی - الهی خود تصویر زیبا و جامعی از اسلام ناب محمدی ارائه می دهند. نظر شما راجع به اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله چیست؟ بونو - درباره این اصطلاح "اسلام ناب محمدی" که امام به کار برده اند، آنچه می توانم مطرح کنم، فقط این که من متخصص اسلام ناب نیستم. اصلاً جوابگو نیستم. ولی به نظرم یکی از خصوصیات مهم این اسلام ناب همان کامل بودن آن است. یعنی این که همه ابعاد رعایت بشود. در هشتمین کنفرانس اندیشه اسلامی من یک سخنرانی داشتم که به عربی هم ترجمه شده و توسط سازمان تبلیغات هم منتشر شده است. در آنجا گفتم در اسلام آوردن من فقط به همان بعد عرفانی و فلسفی اهتمام داشتم. چون که متأسفانه مسلمانان قبل از امام بین دو چیز بودند. در جهان سنی صوفی گری یا اخوان المسلمین. یعنی در اسلام اگر کسی بیشتر از نماز خواندن پنج گانه و روزه گرفتن می خواهد جلوتر یا بیشتر برود و تعمق در عرفان کند صوفی گری است یا به مسائل سیاسی و اجتماعی می پردازد می شود مثل اخوان المسلمین. هر کدام هم دیگری را قبول ندارد. اخوان المسلمین، عرفا و فلاسفه را صوفی می گویند، یعنی آنها گمراه هستند و از قلب اسلام مثلاً دور شده اند. خوب بسیاری از برادران دینی ما هم گرایش پیدا کرده اند به اسلام از راه فلسفه و عرفان. متأسفانه مجبورند که بین این دو تا یکی را انتخاب کنند. واضح است که صوفی گری و این حرکت را انتخاب می کنند، چون که با کار اخوان المسلمین و این چیزها موافقت ندارند و نمی توانند موافقت پیدا کنند. این بی فکری است. بله، ولی وقتی که اثر امام را کشف کردند یک کشف بزرگ بوده یک اکتشاف جدید که برخلاف تمام تبلیغات غرب بود که مثل نهج البلاغه هم عرفان دارد هم سیاست دارد. هم این را دارد، هم آن را دارد، یعنی تمام ابعاد را.

اصلا هیچ اختلاف بین ابعاد خود نداشته بلکه تمام و کامل وحدت کامل مثل وحدت انسان که چند تا جز دارد، قلب و مغز و شکم. امام یک اسلام مطرح می کنند مثل یک شخصیت کامل که البته در این اسلام بعضی چیزها مهمتر است و بعضی چیزها اهمیت کمتر دارند مثل "قلب" و "مغز" که از همه مهمتر است یا بازو که مثلا برای دفاع اهمیت دارد. ولی پائین تر از مغز است و یا شکم که مثلا- مربوط به حیات اقتصادی انسان است، حیات اقتصادی جمعیت و جامعه هم اهمیت دارد ولی کمتر از مغز و قلب. ولی همه، ابعاد یک وحدت و یک شخصیت واحد هستند. برای من "اسلام ناب محمدی" اینطور است. حضور: درباره اصول گرای و هدف داری در اسلام از دیدگاه فلسفی و از دیدگاه حضرت امام اگر بحثی دارید بیان بفرمائید، در غرب آن طور که مشخص است هدف بلند مدت اجتماعی برای وصول به یک جامعه مبتنی بر ایمان و معنویت اصلا مطرح نیست، و همانطور که "پوپر" هم می گوید، آنرا وصول به یک ناکجاآباد می داند، ولی در اسلام این طور نیست و اصول گرای و هدفداری با هم مرتبط هستند. غرب با غفلت از ساحت معنوی آرمانخواهی و کمال طلبی انسان را نیز در خدمت تکنولوژی بکار می گیرد. مسئله بحران اخلاقی در مغرب زمین نیز ناشی از همین طرز تفکر است از نظر آنها انسان یک سلسله اقدام و عمل است، بخصوص از نظر اگزیستانسیالیزم و لیبرالیزم. در این طرز تفکر، ایثارگری بی معنی است. آرمان طلبی نیاز به ایثار دارد. ولو بعضی از نویسندگان غربی توجیه کنند لکن مکتبی که تابع عقل گرای مادی است و به مطلق مقدس دعوت نمی کند ذاتا نمی تواند آرمانخواه و ایثارگر باشد. در غرب حتی هنر و زیباشناسی در چرخه تولید و مصرف و امیال حیوانی محدود و خنثی می شود. بونو - بله، در اسلام همین است که هم مقصد و هم مبدا یکی هستند. انالله و انالیه راجعون. اصل خدا، مبدا خدا و معاد هم به طرف خداست. اصل و هدف مشخص است و این اصل و هدف هم بی پایان است. مشخص هست ولی محدود نیست در اندیشه مادی غرب مبدا مشخص نیست. انسان در تاریکی است. می گوید ما از تاریکی خبر نداریم چند تا استخوان پیدا کردیم نمی دانیم اصل اولیه اش چی بوده. فرض هایی هست که شاید این جور بوده. شاید اینطوری بوده. معلوم نیست. نهایت نیز معلوم نیست. این نهایت را خودش باید بسازد. باید کشف کنیم و خودش هر روز دارد می سازد و هر چی می سازد دارد بدتر می شود. خیلی فرق هست بین این دو تا بینش، بینش اسلامی و بینش الان غربی که روی پایه، می توانیم بگوئیم ابلسیونیزم استوار است یعنی فکر تطوری باصطلاح. تطور و تکامل در اسلام و در فلسفه اسلامی هم مطرح هست ولی نه در این معنی که آنها دارند، که ما یعنی انسان از صفر رفتیم به هیچ، به یک جایی که نمی شناسیم. درست است، بله انسان از بدو یک تکامل دارد ولی قوس صعودی یعنی انسان که از یک جا آمده، یک کمال هم دارد این سیر تکاملی صعودی به طرف مجهول نیست. انسان چی بود؟ چی هست؟ و چی خواهد بود؟ چون که انسان از بالا آمده پائین که لقد خلقنا الانسان فی احسن التقویم ثم رددناه اسفل سافلین از بالا- آمده پائین. می تواند برگردد. نه برگشتی به طرف عقب بلکه برگشتی با یک سیر تکاملی. چون که سیر صعودی برگشت سیر نزولی نیست. تکامل سیر نزولی است. ولی اگر این امکانات نبودند انسان نمی توانست برود به طرف درجه تکامل. البته این بحث با سایر جهات فلسفی مانند اثرات وجود و حرکت جوهری و غیره مربوط است و تا کسی آنها را بحث نکرده و به نتیجه نرسیده اصلا نمی تواند به بحث سیر تکامل که چه جور هست و چه جور نیست برسد. اضافه می کنم این اصول گرای که الان در غرب مطرح هست بیشتر منظورشان اصول گرای سیاسی است. خوب آنها اندازه دیدشان خیلی ضعیف و محدود است به این می اندیشند که چه جور یک جامعه را اداره کنیم. اداره شکم چگونه است و غیر آن. الان البته این جور هم هست این یک اصول گرای است. متاسفانه در غرب حرکت اصیل اسلامی و منبعث از وجود پربرکت حضرت امام را از روی همین اصول گرای سنی مقایسه می کنند. حضور: چنانچه مطلبی، بویژه در زمینه تبلیغ صحیح برای تحکیم اتحاد میان صفوف مسلمین در نظر دارید که می تواند جنبه نظری و عملی قوی برای ایجاد اتحاد مسلمین باشد بیان بفرمائید. بونو - یک پیشنهاد هست که قبلا هم در مجمع جهانی اهل بیت مطرح شد. ما متاسفانه کمتر در این زمینه کار کرده ایم، منظور من بیشتر غریبه‌هاست که چطور می توانیم فلسفه اسلامی را برای آنها مطرح کنیم. و همچنین برای آنها که مسلمان

هستند، متأسفانه با گروههای صوفیه که بین سنی ها هستند کمتر رابطه داشته ایم. با اینکه اگر ما بتوانیم طرف نزدیکتری برای گفتگو پیدا کنیم آنها هستند. زیرا زمینه مشترک بیشتری با ما دارند، هم در طریق، زیرا آنها گاه سلسله عقاید خود را برمی گردانند به یکی از ائمه، هم در عقاید و هم در عرفان. یعنی با آنها زمینه مشترک داریم. من که اول در گروه "تیجانی" بودم در بررسی آثار "شیخ احمد تیجانی" خیلی چیزها پیدا کردم که اساساً فقط با تشیع می خواند. فقط با مکتب تشیع قابل تجزیه و تحلیل است. مثلاً اینکه "شیخ احمد تیجانی" با اینکه هیچوقت از شمال آفریقا خارج نشده، فقط یک دفعه رفته حج، معهداً اعتقاد دارد تفضیل و برتری حضرت زهرا (س) را، نه فقط بر همه زنها، بلکه می گوید بالاتر از همه صحابه پیغمبر است. حرف او یک حرف استثنایی است، بین سنی ها. ما باید کتابهای آنها را بررسی کنیم و این مطالب را استخراج کنیم یا مثلاً همان حدیث نورین که حضرت رسول خدا فرمود: خلقت انا و علی بن ابی طالب من نور واحد فلما ان خلق الله آدم علیه السلام جعل ذلک النور فی صلبه... تا آنجا که می گوید فلم یزل ینقلنا الله عز وجل من اصلاب طاهره الی ارحام طاهره حتی انتهی بنا الی عبد المطلب فقسماً بنصفین... تا آخر. در کتاب شیخ احمد تیجانی که موضوع رساله فوق لیسانس من بود، این حدیث را آورده که در هیچکدام از آثار سنی الان تقریباً این حدیث پیدا نمی شود. از کجا این حدیث را آورده؟ این نشان دهنده یک سلسله شیعه مخفی در بین گروههای صوفیه بوده است. خوب، ما این را دلیل می کنیم که این حدیث در کتاب خود شما هست. موضع شما چیست؟ ما که با این حدیث موافقیم. شما که موافقید. پس ما یک زمینه مشترک داریم. وقتی ما یک گفتگو ایجاد کردیم، می توانیم بعداً بحثهای دیگری را مطرح کنیم. بعداً ببینیم کجا اصالت این مشرب حفظ شده. کجا این آب سالمتر مانده. آنجا که تعلیمات ائمه هست یا آنجا که تعلیمات ائمه با چیزهای دیگر مخلوط شده. می توانیم از چیزهای دیگر نیز استفاده کنیم مثلاً همان مرقد "اویس قرنی" که در سوریه است. او در جنگ صفین شهید شده. در محلی به اسم رقه چند تن از شهدای صفین مشخص شده اند. یکی قبر "اویس قرنی" است. دیگری "عمار بن یاسر" است و سومی الان خاطر من نیست. جمهوری اسلامی هم شروع کرده به ساختن یک زیارتگاه در آنجا. می شود آنجا محلی باشد برای مثلاً یک کنفرانس راجع به عرفان. ما می توانیم روسای صوفیه اهل سنت را که استقبال دارند دعوت کنیم برای یک سمینار. اول که وحشت ندارند زیرا آنجا سوریه است و حالا اگر بعضی از آنها تمایل نداشته باشند بیایند ایران مسئله ای نیست. ثانیاً "اویس قرنی" مربوط به هیچ یک از فرقه ها نیست ولی همه او را قبول دارند. پس کسی نمی تواند بگوید که حالا ما مثلاً می خواهیم پتو را بطرف خودمان بکشیم. بعد می شود مطرح کرد که ما مثلاً با اصول عرفان شما موافقیم. سوال این است که چرا "اویس قرنی" آمده اینجا دفن شده. شما که خودتان می دانید او حتی در زمان رسول خدا از یمن به مدینه نیامده، در زمان ابوبکر و عمر نیامده. چرا در زمان علی آمده مدینه و بعد رفته صفین و در جنگ صفین شهید شده. پس چیز دیگری هم هست. از این راه می توانیم گفتگو ایجاد کنیم و بعد از این رابطه و گفتگو عمیقاً بحث کنیم. چون ما با آنها زمینه داریم. ولی با وهابی ها هیچ زمینه نداریم. حتی با اخوان المسلمین هم زمینه مشترک کم و ضعیف داریم البته بعد باید بگوئیم حالا-اصالت کجاست، سرچشمه کجاست. اصل کجاست، فرع کجاست. من با بعضی از مسئولین جمهوری اسلامی مثلاً در کشور سودان یا سنگال صحبت کردم می گویند بهترین روابط ما با همین گروههای صوفیه است. اصلاً خود این گروهها هستند که تابحال از وهابیت جلوگیری کردند. اگر وهابیت در کشور سودان یا کشورهای آفریقا با اینکه فرهنگ مردم خیلی پائین است، اطلاعشان از اسلام پائین است پیشرفت نکرده، چون گروههای صوفیه آنجا بوده اند. آنها از ولایت دفاع کردند. ما باید بپرسیم این تعلیمات ائمه که آنجا هست از کجا آمده؟ حضور: برای شما که در راه حق و حقیقت قدم و قلم می زنید آرزوی موفقیت داریم و از حضور شما در این مصاحبه سپاسگزاریم. بونو - من هم خیلی متشکرم. بنده با وجود اینهمه دانشمندان اسلامی استحقاق چنین بحثی را نداشتم. از اینکه برای من موقعیتی قائل شدید شرمندم ام. از مجله "حضور" و موسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام هم بسیار متشکرم.

تجلی و ظهور اسماء مستاثره از دیدگاه امام خمینی (س) چکیده: براساس متون دینی خدای متعال اسمی را برای خویش برگزیده که کسی از آن آگاه نیست. عموم عرفا مرتبه احدیت را اسم مستاثر الهی می دانند و معتقدند این اسم در غیب ذات حق باقی مانده و در عالم ظهور پیدا نکرده است. امام خمینی (س) در تالیفات مختلف عرفانی خود تاکید دارند که این اسم به مانند سایر اسماء الهی در عالم ظهور دارد، ولی مظاهر این اسم که همان جهت ارتباط مستقیم اشیاء به حق است همانند خود این اسم برگزیده حقند. مقدمه یکی از آرای عرفانی امام خمینی (س) که از برجستگی و درخشش خاصی برخوردار است و در جای جای آثار و تالیفات عرفانی ایشان به مناسبت‌های مختلف تبیین و تفسیر شده نظریه ظهور اسماء مستاثره الهی در عالم است. عرفای بزرگ کمتر در این مورد سخن گفته اند و چنان که از بعضی بیانات حضرت امام برمی آید، اصل این جهش فکری و عرفانی در ایشان به وسیله استاد عرفان امام، مرحوم شاه آبادی، ایجاد شده است و سپس با تامل و شرح و بسط و تبیین ابعاد مختلف آن به صورت یک نظریه متین و قابل دقت درآمده است. در این نوشتار ابتدا به جایگاه اسم مستاثر در بین اسماء الهی اشاره می شود و بعد از طرح نظریات عرفای عالیقدر در ظهور اسماء مستاثره، به طرح نظریه امام خمینی (س) در این خصوص می پردازیم. جایگاه اسم مستاثر در میان اسماء الهی اسماء الهی تعینات و تجلیات ذات و وسایط فیض حقند و فیض الهی از طریق آنها به عوالم ملک و ملکوت می رسد و در واقع عوالم وجود مظاهر اسماء و صفات حق هستند. اولیای حق در سیر به سوی خدای متعال بعد از فنای از خود و خودی و سیر در عوالم نور، اسماء و صفات حق را مشاهده و در اسماء حق سیر می کنند. از اخبار و ادعیه صادر از اهل بیت عصمت (ع) استفاده می شود که خدای متعال اسمائی دارد که آنها را برای خویش برگزیده است و احدی از آنها آگاه نیست. این اسماء به «اسماء مستاثره» معروف شده اند. «استیثار» در لغت به معنی برگزیدن و به خود اختصاص دادن است و مستاثره، که از مصدر استیثار گرفته شده، به معنی برگزیده می باشد. راغب اصفهانی در مفردات می گوید: «الاستیثار التفرّد بالشیء من دون غیره» (۲) و در بحارالانوار آمده است: «استاثر بالشیء ای استبد به و خص به نفسه». (۳) از روایات ذیل استفاده می شود که اسماء مستاثره از مراتب غیبی اسم اعظم هستند که کسی از آنها آگاه نیست. امام باقر (ع) در این مورد می فرمایند: و نحن عندنا من الاسم الاعظم اثنان و سبعون حرفا و حرف واحد عند الله تعالی استاثر به فی علم الغیب عنده. (۴) بر اساس همین روایات، امام خمینی (س) در مقام بیان مراتب اسم اعظم، اسم مستاثر را از مراتب غیبی اسم اعظم برشمرده اند: اما الاءسم الاعظم بحسب الحقیقه الغیبیه التي لا یعلمها الا هو و لا استثناء فیها، فبالاعتبار الذی سبق ذکره، و هو الحرف الثالث و السبعون المستاثر فی علم غیبیه. (۵) از روایت باب «حدوث اسماء» اصول کافی استفاده می شود، اسم مستاثر که از آن به اسم «مکنون» و «مخزون» نام برده شده است، جهت بطون و غیب اولین اسم الهی و در حجاب اسماء سه گانه دیگر است. به همین دلیل به اعتباری تعین و اسم است و به اعتبار دیگر عدم تعین و غیب و واسطه در ظهور اسماء دیگر می باشد. عن ابی عبدالله (ع) قال: ان الله تبارک و تعالی خلق اسما... فجعله کلمه تامه علی اربعه اجزاء معالیس منها واحد قبل الآخر، فظاهر منها ثلاثه اسماء لفاقه الخلق اليها و حجب منها واحدا وهو الاسم المکنون المخزون... و هذه الاسماء الثلاثه ارکان و حجب الاسم الواحد المکنون المخزون بهذه الاسماء الثلاثه. (۶) در صحف عرفانی نیز آمده که غیب ذات حق تعالی، از شدت بطون و غیب، بدون واسطه برای هیچ یک از اسماء و صفات ظاهر نمی شود و برای ظهور اسماء و بروز آنها احتیاج به واسطه ای است که جانشین ذات در ظهور کمالات ذات در مرئی اسماء و صفات گردد. این واسطه و «خلیفه» در ظهور کمالات ذات در مظاهر اسماء، وجهی به جانب غیب دارد که به این جهت غیب و غیر متعین است و وجهی به جانب اسماء دارد که به این جهت متعین و ظاهر در اسماء است. ان الاسماء و الصفات الالهیه ایضا غیر مرتبطه بهذا المقام الغیبی بحسب کثراتها العلمیه غیر قادره علی اخذ الفیض من حضرته بلا توسط شیء... فلا بد لظهور الاسماء و بروزها و کشف اسرار کنوزها من خلیفه الهیه غیبیه یتخلف عنها فی الظهور فی الاسماء و ینعکس نورها فی تلك المرايا... هذه الخلیفه الالهیه و الحقیقه القدسیه التي هی اصل الظهور لابد ان

يكون لها وجه غيبى الى الهوية الغيبية ولا يظهر بذلك الوجه ابداء، ووجه الى عالم الاسماء والصفات بهذا الوجه يتجلى فيها. (۷) این واسطه در ظهور اسماء را که امام خمینی (س) «خلیفه الهی» و «اصل خلافت» نام می‌نهد در صحف عرفانی «وحدت حقیقی» نامیده‌اند. تعیینی که برای ذات حق تعالی به اعتبار اتصاف به این وحدت حقیقی لازم می‌آید «تعیین اول» یا «حقیقت محمدی» نامگذاری شده است. (۸) اولین تعین الهی که واسطه در ظهور اسماء از مقام غیب می‌باشد «وحدت مطلقه» و وحدت حقیقی است، که جهت بطون آن را «احدیت» و جهت ظهور آن را مقام «واحدیت» و ظهور اسماء می‌نامند. مقام احدیت ذاتی که جهت بطون اولین تعین الهی است، همان اسم مستأثر الهی است. (۹) ظهور و تجلی اسماء مستأثره در عالم در این بخش به بحث از معنای اسم مستأثر می‌پردازیم و اینکه آیا برگزیده بودن این اسم به این معناست که در عالم ظاهر نشده و مظهري در عالم ندارد یا به این معناست که مظهرش هم مثل خود این اسم برگزیده بوده و برای احدی معلوم نمی‌شود. عرفا به طور عموم اسماء مستأثره را اسمائی می‌دانند که به ذاتشان طالب بطون و غیب هستند و اثری از آنها در عالم خلق ظاهر نمی‌شود و مظهري در عالم ندارند. صدرالدین قونوی در کتاب مفتاح غیب الجمع و الوجود، اسماء ذاتی حق را به دو قسم می‌داند: یک قسم از این اسماء، حکم و اثرشان در عالم ظاهر می‌شود و در عالم مظهر دارند که یا از طریق همین مظاهر و آثار از شت حجاب برای نیکوکاران شناخته می‌شوند و یا از طریق کشف و شهود برای کمال از عرفا و اولیاء معلوم می‌گردند. قسم دیگر از اسماء ذاتی، اسمائی هستند که اثری از آنها در عالم ظاهر نمی‌شود و به همین جهت برای احدی معلوم نمی‌گردند. این قسم دوم همان اسماء مستأثره الهی هستند. ثم اسماء الذات قسما، احدهما ما تعین حکمه و اثره فی العالم فیعرف من خلف حجاب الاثر کما قلنا و ذلك للعارفين الابرار او کشفوا و شهودا و هو وصف الکامل و ثانيهما ما لم يتعين له اثر و هو المشار اليه بقوله: او استأثرت به فی علم الغيب. (۱۰) این اسماء با اینکه در عالم خلق ظاهر نمی‌شوند، صورت آنها در مرتبه اعیان ثابتة (مرتبه علم الهی از دیدگاه عارف) موجود است. به همین اعتبار به صور این اسماء در مرتبه اعیان ثابتة «ممتنعات» اطلاق شده است. معنای ممتنع در اصطلاح عارف عامتر از معنای آن در اصطلاح حکیم است. در اصطلاح عرفا، ممتنعات به صوری می‌گویند که در عین وجود در مرتبه اعیان در خارج تحقق پیدا نمی‌کنند، یا به جهت شدت وجود (مثل صور اسماء مستأثره) و یا به جهت باطل بودن و عدم امکان تحقق در خارج (مثل اجماع نقیضین). در اصطلاح حکیم ممتنع فقط قسم دوم را شامل می‌شود. و هی الممتنعات قسما، قسم یختص بفرض العقل اياه کشریک الباری و قسم لا یختص بالفرض، بل هی امور ثابتة فی نفس الامر، موجودة فی العلم، لازمة لذات الحق، لانها صور للاسماء الغيبية المختصة بالباطن من حیث هو ضد الظاهر، او للباطن وجه یجتمع مع الظاهر و وجه لا یجتمع معه... و تلك الاسماء هی التي قال (رض) فی فتوحاته و اما الاسماء الخارجة عن الخلق و النسب فلا یعلمها الا هو، لانه لا تعلق لها بالاکوان و الی هذه الاسماء اشار النبی (ص) او استأثرت به فی علم غیبک. (۱۱) بر طبق این نظر چون این اسماء طالب غیب و بطون هستند در خارج ظاهر نمی‌شوند و به همین لحاظ که در خارج موجود نیستند و مظهري ندارند، برای احدی معلوم نشده و برگزیده حق هستند. اطلاق اسم مستأثر بر مقام ذات امام خمینی (س) در شرح دعای سحر و در شرح عبارت «اللهم انی اسئلك من اسمائك باکبرها» بعد از بیان این مطلب که اسماء و صفات الهی حجب نوری برای ذات حقند و اینکه ذات احدی تنها از طریق اسماء و صفات ظهور می‌یابد و در مقام غیب ذات، اسم و رسم و حدی نیست، می‌فرمایند: یکی از احتمالات در معنای اسم مستأثر این است که منظور از این اسم همان مقام غیب باشد و اطلاق اسم بر مقام غیب ذات به این جهت است که خود ذات علامت و نشانه برای ذات می‌باشد. هذا فان اشرت باطلاق الاسم فی بعض الاحیان علی هذه المرتبه التي هی فی عماء و غیب کما هو احد الاحتمالات فی الاسم المستأثر فی علم غیب، کما ورد فی الاخبار و اشار الیه فی الاثار الذی یختص بعلمه الله، و هو الحرف الثالث و السبعون من حروف الاسم الاعظم المختص بعلمه به - تعالی - فهو من باب ان الذات علامة للذات، فانه علم بذاته لذاته. (۱۲) امام خمینی (س) در تعلیقات بر کتاب مصباح الانس بعد از کلام قونوی در تقسیم اسماء ذاتی و اینکه اسماء مستأثره در خارج حکم و اثر ندارند، این قول را که اسم مستأثر، همان مقام غیب

ذات است به استادشان در معارف الهی، مرحوم شاه آبادی، نسبت می دهند و می فرمایند ظاهر کلام قونوی این است که اسماء مستاتره در عالم مظهري ندارد، استاد عارف کامل ما می فرمودند که اسم مستاتره، همان ذات احدی و مطلق حق است، زیرا ذات الهی با تعیین منشا ظهور اسماء است، اما ذات مطلق بدون تعیین منشا ظهور اسماء نیست و اطلاق اسم هم بر مقام ذات از باب تسامح در تعبیر است، نه اطلاق حقیقی. قال شیخنا العارف الكامل - دام ظلّه - ان الاسم المستاتر هو الذات الاحدیة المطلقة، فان الذات بما هی متعینة منشا للظهور دون الذات المطلقة، ای بلا-تعیین، و اطلاق الاسم علیه من المسامحة و الظاهر من کلام الشیخ و تقسیمه، الاسماء الذاتیه الی ما تعین حکمه و ما لم يتعین، انه من الاسماء الذاتیه التي لا مظهر لها فی العین. (۱۳) اطلاق اسم بر آن از باب تسامح در تعبیر بوده و به همین دلیل اثری از آن در عالم ظاهر نمی شود، زیرا ذات غیبی حق با تعیین منشا ظهور اسماء و اعیان است و بدون تعیین مقام غیب با هیچ موجودی مرتبط نیست، چنان که قبلاً اشاره شد. کلام استاد حسن زاده آملی، در تبیین اسماء مستاتره معظم له، در درس مصباح الانس، در مقام تبیین اسماء مستاتره فرمودند: «هر یک از اسماء الهی به طور غیر متناهی برگزیده حقتند و در عالم ظاهر نمی گردند.» اسماء الهی در کمال اطلاقشان، عین ذات حقتند، چنانچه اساطین عرفانی به آن تصریح کرده اند. ابن فناری در مصباح الانس می فرماید: لان الحقائق الکلیة للاسماء فی کمال اطلاقها عین الذات و هو المراد بقول الشیخ (ره) فی مواضع لاتحصی انها من حیث انتسابها الیه عین الذات. (۱۴) با توجه به این مطلب، بیان حضرت استاد - دام ظلّه - که اسماء الهی به طور غیر متناهی برگزیده حقتند در عین متانت، به یکی از دو قول گذشته بازمی گردد و منظور از اسماء مستاتره بر طبق این بیان یا مقام احدیت ذاتی است که واسطه در ظهور اسماء در مرتبه واحدیت است، چنانچه قبلاً اشاره شد، و نظر مشهور عرفا هم بر آن است و یا مقصود مقام غیب ذات است که در قول دوم بیان کردیم و در هر دو صورت این اسماء مظهري در عالم ندارند و برای احدی معلوم نیستند. اسماء مستاتره مظاهر مستاتر دارند امام خمینی (س) نظر سومی درباره اسم مستاتر دارند که به مناسبتهای مختلف در کتابهای عرفانی خود به آن اشاره کرده و از جهات مختلف به تبیین و تفسیر آن پرداخته اند. قبل از طرح نظر ایشان و برای فهم بهتر آن لازم است ابتدا مقدمه ای طرح شود. در کتب عرفانی بیان شده که ذات حق تعالی از همه عوالم بی نیاز است و هیچ گونه اشاره عقلی و وهمی بدان راه نمی یابد و از این جهت نمی توان آن را مورد بحث قرار داد. به همین لحاظ، موضوع عرفان نه ذات حق تعالی که خدای متعال است از جهت ارتباطش با خلق. فموضوعه الخصیص به وجود الحق سبحانه من حیث الارتباطین لا من حیث هو لانه من تلك الحیثیة غنی عن العالمین لاتناله اشارة عقلیه او وهمیه فلا- عبارة عنه فكیف یبحث عنه او عن احواله و کذا عن حقیقه من حقایقه. (۱۵) یکی از حقایقی که عرفا در مقام تبیین چگونگی ارتباط حق تعالی با اشیا، که موضوع عرفان است، بیان کرده اند این است که اشیا از دو طریق با خدای تعالی مرتبطند: یکی از طریق سلسله علل و معلولاتی که در نظام وجود، در تحقق آنها دخالت دارند و از همین طریق با ارتباط به مبادی عالی می توان به باطن اشیا راه یافت و از آن آگاه شد. طریق دوم ارتباط اشیا با خدای متعال، مستقیم و بدون واسطه و از طریق ارتباط خاص وجودی است که حق تعالی با اشیا دارد، و به همین لحاظ که این طریق، مستقیم و بلاواسطه است کسی نمی تواند از آن آگاه گردد. ابن فناری در مصباح الانس از رساله الهادیة صدرالدین قونوی نقل می کند که در مقام بیان جهت ارتباط اشیا با حق تعالی ارتباط مستقیم اشیا به حق را، جهت وجوبی اشیا می نامد و در بیان سر این ارتباط می فرماید: سر این ارتباط، سریان وحدت ذاتی حق در همه موجودات است که احکام کثرت و وسایط را مستهلک می کند و به همین جهت، هر چه غیر حق تعالی در عالم به علیت وصف گردد، در واقع معد بوده و مؤثر حقیقی خدای واحد قهار است. قال الشیخ (ره) فی الرساله الهادیة، اقول المشهور المحقق انه ما من موجود من الموجودات الا ارتباطه بالحق من جهتین، جهة السلسله الترتیب التي اولها العقل الاول، و جهة طرف وجوبه الذی یلی الحق و انه من ذلك الوجه یصدق علیه، انه واجب و ان كان وجوبه بغیره و مراد المحققین من هذا الوجوب مخالف من وجه لمراد غیرهم و السر فیهم عموم وحدة الحق الذاتیه المنبسطة علی کل متصرف بالوجود و القاضیه باستهلاك احکام اکثره و الوسائط و الموضحة احادیة التصرف و المتصرف، بمعنی ان کل ماسوی الحق تعالی

مما یوصف بالعلیة فانه معد غیر مؤثر، فلا اثر لشیء فی شیء الا یعد الواحد القهار و اقول الغرض من هذه النکتة الاخیرة، ان کل ما یطلق علیه المؤثر فی هذه الاصول فالمراد به المعد و المؤثر الحقیقی هو سر الالهی و ان کل موجود فوحدة الحق فیہ ساریه. (۱۶) جامی در اشعه اللمعات این دو طریق ارتباط با حق تعالی را «وجه خاص» و «سلسله ترتیب» می نامد و بر اساس این دو طریق ارتباط به تعریف «جذبه» و «سلوک» در سیر الی الله می پردازد و فرق سالک مجذوب و مجذوب سالک را بیان می کند. یکی جهت معیت وی با حق سبحانه و احاطه و سریان وی سبحانه در وی بالذات، بی توسط امری دیگر و این جهت را طریق «وجه خاص» گویند و فیضی که از این طریق می رسد بی واسطه است و توجه بنده را در این جهت «جذبه» گویند و جهت دیگر «سلسله ترتیب» است که فیضی که به وی می رسد به وساطت اموری بود که در معیت وی بالوجود الحق سبحانه مدخلی داشته باشند و فیضی که به وی می رسد بر مراتب آنها مرور کند و منصبی به احکام آنها متنازلا به وی برسد و چون بنده بر همین طریق متصاعدا به حق سبحانه بازگردد و با آنکه احکام یک یک مراتب را باز می گذارد به مرتبه فوق آن ترقی می کند تا با آن اسمی که مبدا تعین وی است برسد و در آن مستهلک و مضمحل گردد و آن سبت به وی تجلی ذاتی وی باشد این طریقه را «سلسله ترتیب» گویند و روش بنده را به این طریق مرتبه بعد مرتبه «سلوک» گویند و اصل به این طریق را اگر چه کمتر باشد از اصل به طریق اول، احاطه ای هست به احوال مراتب که اصل به طریق اول را نیست و اصل به طریق اول را چون بازگرداند و بر طریق سلسله ترتیب باز به مطلوب رسانند وی را «مجدوب سالک» خوانند و سالک بر طریق دوم را چون سلوک وی منتهی به وجه خاص و استهلاک در آن گردد، «سالک مجذوب» گویند و هر یک از این دو صاحب دولت اقتداء را شاید و تربیت مریدان از وی آید. (۱۷) پس از ذکر این مقدمه به توضیح نظر امام خمینی (س) درباره اسماء مستاثره می پردازیم. به نظر ایشان جهت ارتباط مستقیم اشیاء به حق تعالی که از آن به «سر وجودی» یاد می کنند، مظهر اسماء مستاثره حق می باشد یعنی همان طور که سایر اسماء الهی در عالم اثر دارند و دارای مظهر هستند، اسماء مستاثره هم در عالم اثر دارند و دارای مظهر می باشند. اما مظهر این اسماء مثل خود این اسماء برگزیده حق بوده و کسی از آن آگاه نیست. به عبارت دیگر، هیچ اسمی از اسماء الهی بدون مظهر نیست و اسماء مستاثره هم دارای مظهر هستند. مظهر این اسماء جهت ارتباط غیبی اشیاء با حق تعالی است، زیرا مقام احدیت ذاتی حق ارتباط خاصی با هر شیء دارد که کسی از آن آگاه نیست. بنابراین معنی مستاثره بودن این اسماء این نیست که در عالم مظهر نداشته باشند، بلکه به این معناست که مظهر این اسماء مثل خود این اسماء مستاثره بوده و کسی از آن آگاه نیست. عندی ان الاسم المستاثر ایضا له اثر فی العین الا ان اثره ایضا مستاثر، فان للاحدیة الذاتیه وجهه خاصه مع کل شیء هو سره الوجودی لایعرفها احد الا الله کما قال تعالی: «ما من دابة الا هو اخذ بناصیتها» و لكل وجهه هو مولیها» فالوجهه الغیبیه لها اثر مستاثر غیبی تدبر تعرف. (۱۸) امام راحل وجه خاص غیبی احدی را که همان سر وجودی و رابطه بین اسم مستاثر و اشیاء است، از ضمیر «هو» در دو آیه مذکور استنباط فرموده اند. امام خمینی (س) در تعلیقات بر فصوص الحکم به دنبال کلام شارح قیصری «و ان کان یصل فیض الی کل ما له وجود من الوجه الخاص الذی له مع الحق بلا واسطه» که ارتباط خاص اشیاء با حق «تعالی» و رسیدن فیض الهی از این طریق به اشیاء را بیان می دارد، می فرماید: قوله من الوجه الخاص هو الوجه الغیبیه الاحدیة التي للاشیاء و قد یعبر عنها بالسر الوجودی و هذا ارتباط خاص بین الحضرة الاحدیة و بین الاشیاء بسرهما الوجودی «ما من دابة الا هو اخذ بناصیتها» و لا یعلم احد کیفیه هذا الارتباط الغیبی الاحدی بل هو الرابطة بین الاسماء المستاثره مع مظاهر المستاثره، فان الاسماء المستاثره عندنا لها المظاهر المستاثره و لایکون اسم بلامظهر اصلا بل مظهره مستاثر فی علم غیبیه فالعالم له حظ من الواحدیة و له حظ من الاحدیة و حظ الواحدیة معروف للکمل و الحظ الاحدی سر مستاثر عندالله «و لكل وجهه هو مولیها». (۱۹) حضرت امام از این بیان نتیجه می گیرد چنان که عالم از مرتبه واحدیت بهره مند است و موجودات مظاهر اسماء حقند، از مرتبه احدیت هم بهره مند است که کسی از آن آگاه نیست. ظهور مقام واحدیت در عالم برای کمترین از اولیاء معلوم است. ایشان بر اساس این نظر، ترتیب عوالم را که قیصری در شرح بر فصوص الحکم، آورده است نپسندیده و

ترتیب دیگری ارائه می‌کنند. ایشان اولین عالم را سر وجودی اشیاء در مقام علم و عین می‌دانند. بل اول الحضرات حضره الغیب المطلق ای حضره احدیه الاسماء الذاتیه و عالمها هو السر الوجودی الذی له الرابطة الخاصة الغیبیه مع الحضرة الاحدیة و لا یعلم احد کیفیه هذه الرابطة المكونة فی علم غیبیه و هذا السر الوجودی اعم من السر الوجودی العلمی الاسمائی و العینی الوجودی. (۲۰)

حضرت امام در بیانی دیگر درباره اسماء مستاثره، فرق مقام ذات غیبی حق با تجلی احدی که تمام اسماء و صفات در آن مستهلک هستند و اسم مستاثر الهی است و فرق این دو مقام را با تجلی به جمیع اسماء و صفات توضیح می‌دهند. ان الوجود اما ان يتجلى بالتجلى الاحدى المستهلک فيه كل الاسماء و الصفات و هذا التجلى يكون بالاسم المستاثر و الحرف الثالث و السبعین من الاسم الاعظم فهو مقام بشرط اللائیه ففی هذا المقام له اسم الا انه مستاثر فی علم الغیب و هذا التجلى هو التجلى الغیبی الاحدى بالوجهة الغیبیه للفیض الاقدس و اما الذات من حیث هی فلا يتجلى فی مرءة من المرائی و لا یشاهدہا سالک من اهل الله ولا مشاهد من اصحاب القلوب و الاولیاء فهی غیب لابمعنی الغیب الاحدى بل لا اسم لها و لارسم و لا اشارة اليها و لا طمع لاحد فیها و اما ان يتجلى باحدى جمع جمیع حقایق الاسماء و الصفات فهو مقام اسم الله الاعظم رب الانسان الكامل (۲۱) از ظاهر کلام امام در شرح دعای سحر مشخص می‌شود که ایشان اصل این نظریه را از بیانات استادشان در معارف الهی، مرحوم شاه آبادی، استفاده کرده و آن را شرح و بسط داده‌اند. ان الوجود بمراتبها السافله و العالیة کلها مرتبط بالوجه الخاص مع الله تعالی بلا توسط شیء فان المقید مربوط بباطنه و سره مع المطلق بل هو عین المطلق بوجه يعرفه الراسخون فی المعرفة و كان شیخنا العارف الكامل - ادام الله ظلّه علی رؤوس مریدیه - یقول: ان المقید بباطنه هو الاسم المستاثر لنفسه و هو الغیب الذی لا یعلمه الا هو، لان باطنه المطلق و بتعینه ظهر لبحقیقته، فالکل حاضر عندالله بلا توسط شیء. (۲۲) بر اساس همین نظر امام در خطبه وصیت الهی خویش، قرآن کریم را مظهر و مجلای مقام احدیت با تمام اسماء حتی اسماء مستاثره و پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت گرامیش (ع) را مظاهر جمال و جلال حق و خزائن اسرار قرآن بیان می‌دارند. الحمدلله و سبحانک اللهم صل علی محمد و اله مظاهر جمالک و جلالک و خزائن اسرار کتابک الذی تجلی فیہ الاحدیة بجمیع اسمائک حتی المستاثر منها الذی لا یعلمه غیرک و اللعن علی ظالمیهم اصل الشجرة الخیثة. نظریه ظهور اسماء مستاثره از دیدگاه ناظرین در مباحث عرفانی و محققین بعد از ایشان مؤلف محقق کتاب شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم این نظر امام را در اسم مستاثر پسندیده است و در قسمتهای مختلف این کتاب، آن را بیان می‌دارد. حق آن است که اسم مستاثر در عالم عین اثر دارد ولی اثر آن اسم نیز مستاثر است. ایشان کلام امام را در تعلیقه بر مصباح (صفحه ۲۱۸) نقل می‌کند و در حاشیه این عبارت می‌گوید: هیچ اسمی از اسماء حق خالی از ظهور و سریان در مظاهر نیست چیزی که هست، مظاهر در احکام تابع اسماء حاکمه‌اند و از حقیقت و احکام و خصوصیات اسم حاکم، حکایت می‌نمایند. یکی از احکام اسماء مستاثره خفاء حقیقت آن است و در عالم وجود مظهر این اسم که ساری در جمیع حقایق است مستاثر است. (۲۳) در دعاهای وارد شده از حضرات معصومین - علیهم السلام - همان طور که به اسماء دیگر الهی در مقام دعا تمسک شده به اسماء مستاثره هم تمسک شده است. اسئلک بکل اسم سمیت به نفسک او انزلته فی شیء من کتیبک او استاثرت به و اللهم اسئلک باسمک المکنون. (۲۶) آیت الله محمدی گیلانی - دام ظلّه - در رساله اسم مستاثر در وصیت امام، در تحلیل نظر امام در اسم مستاثر، تمسک به این اسماء در مقام دعا و واسطه بودن آنها در رسیدن فیض به عوالم خلق را در تایید نظر امام می‌آورند: دلیل حضرت امام بر این مدعا ظاهراً، حیثیت اسم بودن «اسم مستاثر» است، زیرا پیدایش اسم به اقتضای حاجات ممکنات است و اسماء الهی قبله حاجاتند که آفریدگان، فطرتاً به تناسب حاجات به اسماء بدان جا روی می‌آوردند و جبله ناله و لابه سر می‌دهند و به زبان فطرت قضای حاجاتشان را می‌طلبند. و همین است مدلول آیه «ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها» (اعراف: ۱۸) و آیه: «یسئله من فی السموات والارض» (الرحمن: ۳۹) بلکه این استظهار به مقتضای اصول برهانی و قواعد عرفانی است.... مصادر برکات و خیرات و مراجع حاجات همان اسماء و صفاتند که به تناسب برکات و حاجات مصدریت و مرجعیت دارند و ظهور اسماء و صفات نیز به واسطه فیض اقدس و خلیفه کبری

«که همان خلافت محمدیه و اصل و مبدا آن است» تحقق یافت. پس چگونه ممکن است اسم اگر چه مستأثر باشد بدون مظهر و اثر باشد و قبله حاجات نباشد مضافاً به اینکه در بعضی از دعوات ماثوره، اسم مستأثر، مورد تمسک جهت قضای حاجات واقع شده است. (۲۷) از آنچه تاکنون از دیدگاه محققین و بیانات امام در مواضع مختلف در تبیین این نظر نقل شد به دقت و ظرافت این نظر پی می بریم. تعبیرات اخبار و ادعیه درباره اسماء مستأثره به طور عموم، بر غیبی بودن این اسم و عدم آگاهی از آن حتی برای نبی ختمی مرتبت (ص) که مظهر اسم جامع الهی است، دلالت دارد؛ چنانچه در این نظریه مثل نظریات دیگر بر آن تأکید شده است. اما نسبت به ظهور این اسماء در عالم تعابیری در اخبار و ادعیه موجود است که در ظاهر با این نظر سازگار نیست. برای مثال، در زیارت «ال یاسین» تعبیر «لا یخرج منک الی غیرک» آمده است. «اللهم انی استلک باسمک الذی خلقته فی ذاتک واستقر فیک ولایخرج منک الی شیء ابداء» یا در موارد دیگر آمده است که این اسماء را در نزد خودت برگزیدی: «او استأثرت به فی علم الغیب عندک»، اگر چه در این موارد چون ارتباط خاص وجودی اشیاء که مظاهر اسماء مستأثره اند با مقام غیب احدی مستقیم و بدون واسطه است، این تعابیر با وجودی که این اسماء در عالم مظهر دارند هم سازگار است. اما اینکه، اسماء الهی قبله حاجاتند و باید در عالم مظهر داشته باشند، نسبت به مرتبه واحدیت و مقام ظهور اسماء درست است، اما همان طور که بیان شد، اسم مستأثر مرتبه احدیت و جهت غیبی مرتبه اسماء است و واسطه در ظهور اسماء از مقام غیب می باشد و همان طور که در ظاهر عبارت «...فاظهر منها ثلاثة اسماء لفاقة الخلق اليها وحجب منها واحدا و هو الاسم المكنون...» روایت باب «حدوث اسماء» اصول کافی هم به دست می آید احتیاج خلاق به اسماء ظاهر در مقام واحدیت است و مرتبه بطون این اسماء که اسم مستأثر الهی است محل حاجت خلاق نیست. البته امام این حدیث را در کتاب شرح دعای سحر (۲۸)، بر عالم خلق و اسم اعظم فعلی تطبیق داده اند. یادداشتها: (۱) کارشناسی ارشد رشته الهیات و معارف اسلامی. (۲) راغب اصفهانی، المفردات فی غرایب القرآن، دفتر نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ه. ق.، ص ۱۰. (۳) محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، بیروت: طبع جدید، جلد ۸۵، حدیث ۱، ص ۲۵۵. (۴) در کتاب «حجت» اصول کافی، جلد ۱، ص ۳۳۴، بابی با عنوان «ما اعطی الائمة - علیهم السلام - من اسم الله الاعظم» باز شده که سه روایت در این باب نقل کرده است و... مفسرین به طور معمول این روایات را در تفسیر آیه کریمه «قال الذی عنده علم من الکتاب» می آورند. در کتاب بحار الانوار، جلد ۲۷، طبع جدید، تحت عنوان «ان عندهم الاسم الاعظم به یظهر منهم الغرایب» مجموع این روایات نقل شده است. (۵) روح الله موسوی خمینی، شرح دعای سحر، ترجمه سید احمد فهری، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ پنجم، ۱۳۷۴، ص ۱۱۶. (۶) محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت (ع)، جلد ۱، «باب حدوث الاسماء»، ص ۱۵۲. (۷) روح الله موسوی خمینی، مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوم، ۱۳۷۳، ص ۱۶-۱۷. (۸) صائین الدین علی التکره، القواعد، چاپ سنگی، ص ۷۹. (۹) سید محمد حسین طباطبایی، (علامه)، الرسائل التوحیدیه، بنیاد علمی و فکری استاد علامه سید محمد حسین طباطبایی با همکاری نمایشگاه و نشر کتاب، «رسالة الاسماء»، ص ۴۷. (۱۰) محمدبن حمزة الفناری، مصباح الانس، چاپ سنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۳ با همکاری وزارت ارشاد اسلامی، فصل چهارم از فصول فاتحه، ص ۱۴. (۱۱) داود بن محمود القیصری، مقدمه قیصری بر شرح فصوص الحکم، چاپ سنگی قدیم، ص ۱۸-۱۹. (۱۲) روح الله موسوی خمینی، شرح دعای سحر، صص ۱۱۴ - ۱۱۵. (۱۳) روح الله موسوی خمینی، تعلیقات بر مصباح الانس، مؤسسه پاسدار اسلام، چاپ دوم، ص ۲۱۸. (۱۴) محمدبن حمزة الفناری، مصباح الانس، ص ۱۳. (۱۵) همان. (۱۶) همان، ص ۲۸. (۱۷) عبدالرحمان جامی، اشعة اللمعات، انتشارات علمیه حامدی، صص ۱۴ - ۱۵. (۱۸) روح الله موسوی خمینی، تعلیقه بر شرح فصوص الحکم، مؤسسه پاسدار اسلام، چاپ دوم، سال ۱۴۱۰ ه. ق.، ص ۲۶. (۱۹) همان. (۲۰) همان، ص ۳۲. (۲۱) همان، ص ۱۴. (۲۲) روح الله موسوی خمینی، شرح دعای سحر، ص ۱۷۶. (۲۳) جلال الدین آشتیانی، شرح مقدمه قیصری، تهران: چاپ امیر کبیر، فصل دوم، ص ۲۶۱. (۲۴) حاج شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، دعای مشلول. (۲۵) محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، جلد ۹۱، ص ۱۲۱. (۲۶) همان، جلد ۸۶، ص ۲۵. (۲۷) محمد

محمدی گیلانی، رساله اسم مستأثر در وصیت امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوم، ۱۳۷۲، صص ۵۱ - ۵۳.
 (۲۸) روح الله موسوی خمینی، شرح دعای سحر، ص ۱۳۸. منابع مقاله: فصلنامه متین، شماره ۵، حسینی، سید قوام الدین؛

لطیفه ربانی

لطیفه ربانی نامه ای منتشر نشده از حضرت امام خمینی (س) اشاره: متنی که در پی می آید نامه ای است عرفانی از حضرت امام خمینی به حضرت آیت الله سید ابراهیم خویی مقبره ای که از مصاحبان حضرت امام در مسائل عرفانی بودند. چون متن نامه به زبان عربی نوشته شده است هم متن اصلی و هم ترجمه آم جهت ملاحظه خوانندگان گرامی درج می شود. بسم الله الرحمن الرحیم حمد و سپاس آن پروردگاری را سزااست که از مکنن غیب هویت بر حضرت اسمایی تجلی فرمود و اسمای ذاتی او به حقیقت عمایی در حضرت احدیت پیدایی نمود، و جمله نعوت و صفاتش در احدیت غیبتش صورت یکنایی گزید و نعمای وی به وجهه باطنیش کسوت یگانگی پوشید و ذات پاک، که در تشبیه تعالی فرمود و همانند گشت، و در در تنزیه نزدیک آمد و تجلی فرمود (و همانند گشت). و او راست کلیدهای گنجینه های غیب اسماء و مخاتیم و مهر کرده های حقایق نعمتها، پس منزهی تو پروردگارا که منتهای آرزوی عارفان از دروه کمال حضرت احدیت کوتاه گردید و پندارهای وصف کنندگان از نیل به هویت کبریایت بی بهره باز گردید. پس استعلا جوید کبریایی حضرتت از آنکه کس بدان جای راه بدارد، و نعمتهایت در گذشت از آنکه سپاسگزار حق سپاس آنها را به جای آرد. اولیت در عین آخریت و آخریت در عین اولیت تراست پس تویی که پرستیده و پرستنده ای. بارالها، ترا به پنج زبان حمد و سپاس می گویم در عین جمع وجود برای آن بخششها و دهشها که نمودار گشته در غیب و شهود. و از تو یاری می جویم و به تو پناهنده می شویم از بدی و سوسو کننده دیو مردم که رهزن طریق مردمی است و رهبر یاران خویش به سوی ژرفچاه مفاک عالم طبع تیره ودنی پس، بارالها، ما را به صراط مستقیم را هم باش، بدان صراطی که برزخیت کبرا و مقام احدیت جمع اسمای حسناست و درود فرست بر آنکه خاستگاه پیدایش و نمایانی است و نقطه غایت و پایانی، صورت و مایه هستی و بقاست، و مادت نخستین و برزخیت کبراست؛ آنکه نزدیک گردید و از تعینات یکسره وارheid پس فروتر آمد چنانکه خود را نزدیک نمود به قرب قاب دو قوس وجود و تمام دایره غیب و شهود. بل باز هم نزدیکتر که آن عین حضرت عماست، بلکه چون نیک بنگری حضرتی نه آنجاست: (عنقا شکار کس نشود دام بازگیر). و درود تو باد بر پیروان و اهل بیت او که مفاتیح ظهورند و چراغهای نورند، بل نور بر سر نورند: "و هر که را خدا نوری به وی نداد (تا هدایتش کند به سوی ایشان) او رانوری نباشد". بویژه بر آنکه ولایت محمدی به نام او ختم کرده شد و دهشهای احمدی را او گیرنده شد، آنکه به ربوبیت ظهور کرد پس از آنکه پدران او به عبودیت ظاهر گردیدند، که عبودیت گوهری است که باطن آن ربوبیت است، آنکه خلیفه حق در ملک و ملکوت و وجودش گنجینه نامهای خداوند پایدار لایموت گشت، امام غایب از دیده پنهان، منتظر محبان و امیدواران) ثمره و ولیده حق دوستان و حق پرستان، خدایا جانهای ما فدای او بگردان. اما بعد، بتحقیق که آدمی به لطیفه ای ربانی و نفخه ای روحانی و سرشتی پاک و درست و آسمانی از موجودات دیگر ممتاز گشته است. همان سرشتی که "مفطور ساخت خداوند فطرت آدمیان را بر همان". و این لطیفه ربانی به دیگر معنی همان امانتی است که باری تعالی در این آیت بدان اشارت فرمود: "همانا امانت را بر آسمانها و زمین عرضه کردیم" ... و آن سرشت توحیدی است در مقامات سه گانه (وجود انسانی) در ترک تعینات و بازگرداندن همه چیز یکسره به حق تعالی و افکندن اضافات حتی اضافات اسمایی و محمود محق همه شئون بالمره نزد او. و آنکه بدین جای نرسید، پس بتحقیق از فطرت ضمیر، و به امانت الهی خیانت ورزید و به مرتبه ربوبیت نادان گردید و به مقام احدیت جفا رسانید. و ارباب قلوب و عرفان و صاحبان شهود و عیان، آنان که ایشان را سابقه حسناست، دانند که آن منزلت نتوان یافت و به آن مرتبت دست نتوان رسانید مگر به ریاضات عقلی بعد در فراغ از تهذیب باطن و تزکیت نفس و صرف بضاعت و وقف همت در معارف الهی پس از پاک ساختن

درون و خالی کردن آن (از صفات دون). پس، بیرون روای نفس ماندگار در زمین پیروی هوا و خواهشها از سرای طبیعت ظلمانی مدهش. و هجرت نما به سوی خدای تعالی، ب مقام جمع احدی، و به سوی رسول او صاحب قلوب احدی احمدی، تا آنکه موت تو در رسد که آن فنا و اضمحلال تعینات و اعتبارات است، و خدایت (به نعمتهای خویش) پاداش دهد. و در سیر به سوی پروردگارت تبارک و تعالی پدر روحانیت را پیروی نما و بگو: "من روی خویش بدان کس متوجه کنم که آسمانها و زمین را بیافرید ... که همانا آن است بزرگ رستگاری و جنت ذاتی و لقای که نه چشمی آن را دیده و نه گوشی آن را شنیده و نه بر قلب و اندیشه احدی گذشته است. پس ای نفس، قانع شو به وصول لذتهای بهیمی و ثروتهای حیوانی و برتریهای دنیایی ظاهری و به عبادات و طاعات خود را راضی مگردان، و سه حسن صورت و نیکویی خلقت بسنده مکن و به حکمت رسمی و بشهاب کلامی خود را خرسند مساز و به نیکویی و آراستگی گفتار ارباب تصوف و عرفان خشود مشو و قناعت مکن و به دعوی و علمداری اهل فقه راه مپوی چه صرف همت در اینها که یاد کردیم و ماندن بر آن، بتحقیق که هلاکت است و زیان، و (گفته اند) علم حجاب است، بزرگترین آن بلی سزاوار است که در سکون و جنبش و اندیشه و آمال و پرستش و طاعت، وجه هم و همت تو خدای یگانه باشد که اوست آفریدگار و آورنده و بازگرداننده تو. و این (نوشته) سفارشی است با نفس تیره و دل خیره خویش، و نیز با جلیس و آقاییم که در علوم الهی صاحب رای روش و در معارف ربانی دارای نظر دقیق و متقن است، عالم فاضلی، سرور امجد، آقا سیدابراهیم خویی مشتهر به "مقبره ای" خدای تعالی ایام سروریش را پاینده گرداند و وی را به نهایت آمال عارفان و غایت سلوک سالکان برساند. پس این بنده از مهم اصول حکمت متعالیه بهره ای وافر بدو رسانید و از آنچه از بزرگان مشایخ آموخته و از صحف ارباب دانش اندوخته بود بدو بیاموزانید، چنانکه محمدالله تعالی اکنون به مراد خویش دست یافته و خود را به جامه درستی و سداد آراسته است، و در آغاز و انجام اتکا به خدای شایسته است. و سفارش خویش را مکرر و مولد می گردانم به آنچه مشایخ ما سفارش فرمودند، و آن اینکه در آشکار کردن اسرار معارف خست نمائید مگر آنکه اهل آن را بیابید و به حقایق معارف مگر در جای خود سخن مگشایید. پس خدای تعالی، نامش بزرگ باد، فرمود: "و قرآن را فرو فرستیم که شفا و رحمت است و اما ستمکاران را جز زیان نیفزاید". و از آن دوست، که خدای تعالی ایام عزتش را مستدام دارد خواهنده ام که نزد خدای خویش این بنده را یاد کند نیکو یاد کردنی. و در هیچ حال این بنده را از دعای خیر فراموش ننماید که دعابابی است که پیوسته بر روی دوستداران حضرتش گشوده است. "بارالها، در دنیا و آخرت نیکویی نصیب ما بگردان و از عذاب آتش نگاهمان دار". و ما را با نیکان برانگیزان، و از آمیزش با اشرار محفوظ بدار، به حق محمد و پیروان و نزدیکان پاک او، سلام خدا بر آنان باد. و (از این نوشته) فارغ گشت در بیست و ششم ذی الحجه ۱۳۵۷ هجری قمری، بنده ضعیف، سید روح الله، فرزند سید مصطفی خمینی کمره ای. بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذی تجلی من غیب الهویة علی الحضرة الاسمائية وظهرت اسمائه الذاتية فی الحضرة الواحديه بالحقیقه العمائیه و توحیدت نعوتہ فی احدیته الغیبیه و تفردت آلائه من الوجهة الباطنیة. علاوتفره فی عین التشبیه و دنی و تجلی فی اصل تنزیه. و عنده مفاتیح غیب الاسماء و مخاتیم حقائق آلاء. فسجانتک اللهم، یا من الایرتقی الی ذرؤة کمال احدیته آمال العارفین و یقصر دون بلوغ کبریاء هویتہ اوهام الناعتین. جلت عظمتک من ان تکون شریعة لوارد، و تقدست آلائک ان تصیر محمودا لحامد. لک الاولیة فی الاخریة و الاولیة. فانت معبود فی عین العابدیة و المحمور فی عین الحامدیة. فنحمدک اللهم بالسنتک الخمسة فی عین الجمع الوجود علی آلائک المتجلیة فی الغیب والشهود. یا ظاهرا فی بطونه و باطنا فی ظهوره. ونستعینک یا ربنا و نعوذ بک من شرالوسواس الخناس القاطع لطریق الانسانیة السالک باولیائه الی جهنم مهوی الطبیعة الظلمانیة. فاهدنا الصراط المستقیم الذی هو البرزخیة الکبری و مقام احدیة جمع الاسماء الحسنی وصل اللهم علی مبدا الظهور و غایتہ و صورة اصل الوجود و مادته. الهیولی الاولی والبرزخیة الکبری الذی دنی فرفض التعینات فتدلی فکان قاب قوسی الوجود و تمام دائرة الغیب والشهود، وادنی الذی هو مقام العماء بل لامقام علی الرای الاسنی: (عنقا شکاکس نشود دام بازگیر). و علی آله مفاتیح الظهور و مصابیح النور بل نور علی نور:

"فمن لم يجعل الله له نورا (يهديه اليهم) فماله من نور". سيما خاتم الولاية الحمديّة ومقبض فيوضات الاحمديّة، الذي يظهر بالربوبية بعدما ظهر آباءه بالعبودية فان العبودية جوهره كنهها الربوبية، خليفة الله في الملك و الملكوت وخزينه اسماء الله الحي الذي لا يموت، الامام الغائب المنتظر و نتيجة من سلف من الاولياء لا غير ارواحنا له الفداء والعن اللهم اعدائهم قطاع طريق الهداية والسالكين بالامة مسلك الهلاكة والغواية. وبعد فان الانسان ممتاز من بين سائر الموجودات باللطيفة الربانية والنفخة الروحانية والهداية والسالكين بالامة الروحانية فطرة الله التي فطر الناس عليها. وهذه بوجه هي الامانة المشار اليها بقوله تعالى: "انا عرضنا الامانة على السموات والارض... الخ وهذه الفطرة هي الفطرة التوحيدية في المقامات الثلاثة عند رفض التعينات وارجاع الكل اليه واسقاط الاضافات حتى الاسمائية وافناء الجبل لديه. ومن لم يصل الى هذا المقام فهو خارج عن الفطرة وخائن بالامانة الالهية و جهول بمقام الربوبية وظلوم بحضرة الاحدية. ومعلوم عند اصحاب القلوب والعرفان و ارباب الشهور والعيان من ذوى السابقة الحسنی ان حصول هذه المنزلة والوصول بهذه المرتبة لا يمكن الا بالرياضات العقلية بعد طهارة النفس و تزكيتها و صرف الهم و وقف الهممة الى المعارف عقيب تطهير الباطن و تخليتها. فاخرجى ايتها النفس الخالدة على الارض الاتباع الهوى من بيت الطبيعة المظلمة الموحشة، وهاجرى الى الله تعالى مقام جمع الاحدى والى رسوله صاحب قلب الاحدى الاحمدى حتى يدر كك الموت الذى هو اضمحلال التعينات فوقه اجرك على الله و تاسى ببيك الروحاني في السير الى ربه و قل "وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض"... وهذا هو الفوز العظيم والجنة الذاتية اللقائية التي لا عين رات ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر. ولا تقنع ايتها النفس بحصول الملاذ الحيوانية والشهوانية ولا بالرياضات الدنيوية الظاهرية ولا بصورة النسك وقشرها ولا باعتدال الخلق وجورتها ولا بالفلسفة الرسمية والشبهات الكلامية ولا بتنسيق كلمات ارباب التصوف والعرفان الرسمي و تنظيمها و اعداد اهل الخرقه و ابراهيم، فان صرف الهم الى كل ذلك والوقوف عليها احترام و هلاكك والعلم هو الحجاب الاكبر. بل يكون همك التوجه الى الله تعالى بارتك و مبدئك و معيدك في كل الحركات والسكنات والانكار والانظار والمناسك (۴). وهذه وصيتي الى النفس القاسية المظلمة والى صاحبي و سيدي ذى الفكر الثاقب في العلوم الالهية والنظر الدقيق في المعارف الربانية العالم الفاضل المولى الامجد الاغا السيد ابراهيم الخوئي المعروف بمقبره اى دام مجده وبلغه الله تعالى غاية آمال العارفين و منهى سلوك السالكين. فاني قد اقيت في روعه امهات ما عندي من اصول الفلسفة المتعالية و شطرا و افرا مما تلقيت عن المشايخ العظام و صحف ارباب المعارف فقد بلغ بحمد الله فوق المراد و تردى برداء الصلاح والسداد و على الله التكلان في المبدأ والمعاد. ولقد اكرر وصيتي بما وصانا المشايخ العظام ان يضمنن باسرار المعارف الا على اهله ولا يتفوه بحقائق العوارف في غير محله فان الله جل اسمه قال: "و نزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين تولا يزيد المظالمين الا خسارا". والتماس منه دام عزه ان يذكرني عند ربه ذكرا جميلا، ولا ينساني عن الدعاء في كل الاحوال فان بابه مفتوح للراغبين". ربنا آتنا في الدنيا حسنة و في الاخرة حسنة و قنا عذاب النار". واحشها مع الابرار و جنبنا عن مخالطة السيئة الاشرار بحق محمد و آله الاطهار عليهم السلام. قد وقع الفراغ في السادس والعشرين من شهر ذى الحجة الحرام (۱۳۵۷) وانا العبد الضعيف السيد روح الله بن السيد المصطفى الخميني الكمره اى.

عرفان پویا در مكتب امام خمینی (ره)

عرفان پویا در مكتب امام خمینی مقدمه عرفان به معنای شناخت، کوششی است که انسان را با سیر در عوالم درونی و آیات آفاقی و انفسی، به حقیقت هستی نزدیک می کند و نگاهی تازه را برای تماشای عالم، به صورت یک حقیقت متعالی می گشاید. کسانی که در این وادی گام نهاده، طالب کشف اسرار وجود می شوند، دو وضعیت متفاوت را دارند: عده ای سرد، راکد، سر به گریبان، سیلی پذیر و درمانده؛ ولی گروهی دیگر، با نشاط، پرشور، سرافراز و ستم ستیز و بالنده می شوند. تفاوت این دو گروه، نتیجه اختلاف در مرام عرفانی و روش سلوک آنهاست. مسئله پژوهش ما این است که چه عاملی این گوناگونی را رقم می زند. در این

مقاله برای رعایت اختصار از مقایسه تطبیقی صرف نظر کرده و به منظور مطالعه یک الگوی شاخص در عرفان، به بررسی اندیشه و مرام عرفانی امام خمینی می پردازیم و عامل بالندگی در مرام عرفانی ایشان را می جوئیم. کمال سلوک عرفانی امام خمینی معتقد بود که ذات خداوند تعالی که «هویت غیبی احدی» است، در پرتو انوار جلالش به حجاب نشسته و معشوقی است که هیچ یک از عاشقانش به او نمی رسند و حتی به درستی او را نمی شناسند، زیرا خورشید جمالش برتر از آن است که در آسمان دل بندگان طلوع کند و قلّه جلالش، بلندتر از آن که عقاب اندیشه، از دامنه اش فراتر رود. عناق شکار کس نشود دام بازگیر / کانجا همیشه باد به دست است دام را هم از این رو فرموده اند: «إِنَّ الْعِزَّ عَنِ الْمَعْرِفَةِ، غَايَةُ مَعْرِفَةِ أَهْلِ الْمَكَاشِفَةِ»؛ ۱؛ ناتوانی از معرفت حق تعالی نهایت عرفان اهل کشف و شهود است. پس کمال سلوک عرفانی هرگز به پایان نمی رسد و هر چه انسان اوج بگیرد، مجال عروج بیشتری می یابد، چنان که حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: «ما عرفناك حق معرفتك و ما عبدناك حق عبادتك»؛ ۲؛ آن گونه که شایسته توست، تو را نمی شناسیم و آن گونه که سزاوار هستی، بندگی ات نمی کنیم. ذات الهی، دلبر پرده نشینی است که بی پرده فروغ رویش را به کسی نمی نماید و پیام بی واسطه مهرش را به گوش جان نمی رساند؛ نه مخلوقات با آستان جلالش ربطی دارند و نه او به غیر خویش نظری می اندازد: ۳ «سبحانه و تعالی عما یصفون». غلام نرگس جمال آن سهی سرور / که از شراب غرورش به کس نگاهی نیست ۴ او را در این مقام، نه می توان به اسمی نامید و نه با صفتی ستود. ذات غیبی حق تعالی، برتر است از همه چیز که درباره او اندیشیده و گفته شود و حتی از این برتری هم که ما می فهمیم، منزّه است که فرمودند: «اللّه اکبر من أن یوصف» ۵ عالم اسمای الهی پس از مرتبه ذات که هر چه درباره آن سخن گفته شود، بر جهل خود افزوده ایم، مرتبه اسمای الهی است. در اینجا خدا و معصومان با ما سخن گفته اند و این نام های پاک را معرفی کرده اند. نام های خداوند سراسر عالم آفرینش را پر کرده و همه جا جلوه کرده و هیچ پدیده ای نیست؛ مگر اینکه جلوه ای از نام های خداوند است: «و باسمائك الّتی ملات ارکان کل شیء» ۶ و به نام های تو که ارکان همه چیز را پر کرده است. هم از این رو، قرآن کریم، جهان آفرینش را آیات الهی معرفی کرده، می فرماید: «انّ فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لا ولی الا للاب»؛ به راستی که در آفرینش آسمان ها و زمین و گوناگونی شب و روز، نشانه هایی برای خردمندان است. (آل عمران / ۱۹۰) جلال و صلابت کوه، شکوه آسمان، جذابیت دریا، زیبایی گل و شگفتی های آفرینش، تجلّی جمیل، جلیل، رحیم، کریم، عظیم، حکیم، علیم، ودود، جواد، منان و عزیز را آشکارا در منظر بندگان گشود ۷ تا خردمندان با اندیشیدن در آنها به بالا روند و به آستان رفیع الهی گام نهند و در اسمای الهی سیر کنند و آن نام ها را در خود تحقق بخشند. در میان اسمای الهی که معانی گوناگونی دارند، نام «اللّه» جامع جمیع آنهاست و همه معانی را فرا می گیرد؛ هم از این رو آن را اسم اعظم می گویند. ۸. حقیقت عماء و فیض اقدس اسمای الهی جلوه های ذات غیبی اند و در حقیقت پرتوی از او را می نمایند؛ اما این جلوه ها مستقیم از ذات غیبی کسب فیض نمی کنند، بلکه حجاب نوری غیبی که فانی در ذات غیبی است و هویت و حیثیتی غیر حق ندارد، میان ذات و اسماست ۹ که ذات حق به صورت جمعی و غیر قابل وصف و تمایز، اسمای خود را در آن حجاب جلوه بخشید و به واسطه فیض اقدسی آن، حجاب نوری اسما به ظهور آمده و عالم را پر کرده و آراسته است. اثر این حجاب نوری فانی در ذات غیبی، «فیض اقدس» و باطن اسم اللّه است که جامع جمیع اسماست و بنابر نظر حضرت امام، این حجاب نوری در حدیث پیامبر «عماء» نامیده شده است. ۱۰ از رسول خدا (ص) پرسیدند: «پیش از آفرینش، پروردگار ما کجا بود؟ پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمودند: «کان فی عماء» در «عماء» بود. ۱۱ معنای لغوی عماء ابر نازک است، که وقتی در آسمان است، نور خورشید را از خود عبور می دهد و به زمین می رساند و به واسطه آن می توان، به خورشید نگرست؛ ولی عماء خود دیده نمی شود. عرفا در معنا و مصداق عماء، نظرات گوناگون دارند ۱۲؛ اما حضرت امام آن حجاب نوری را که باطن اسم اللّه بوده و اثر تجلی ذات در مقام احدیت است، «عماء دانسته است. این تجلّی به هویت غیبی حق تعالی است و اسما با کسب فیض اقدس احدیت، به عالم فیض می دهند و همه آفرینش به واسطه نام های خدا از احدیت و فیض اقدس او بهره مند

هستند. بنابراین، نور هویت غیبی ذات بوده و همه جا هست؛ ۱۳ اما دست خلق از آستان رفیع و مقام منیع او کوتاه است. سوره توحید که شناسنامه او معرفی شده، با این آیه آغاز می شود: «قل هو الله احد»؛ هو اشاره به هویت غیبی ذات است؛ «والله» جامع همه نام ها و تجلیات اوست که به واسطه «احمد»، عالم را روشن کرده و فیض بخشیده ۱۴ و همین جلوه خدا همه عالم را پر کرده و حضورش فراگیر است که «الله الصمد»، آن را بیان می کند. ۱۵ صمد، یعنی آنچه تهی نیست و پر است، آن که فراگیر است و همه به او وابسته اند و هر طرف رو بگردانی روی اوست: «اینما تولّوا فثَمَّ وجه الله». (بقره ۱۱۵) بنابراین تجلی احدیت که فیض اقدس است، باطن اسم اعظم الله بوده و ظهور این اسم، عالم را به نور خدا روشن کرده و به هر جا بنگری، نور و جلوه اوست. «الله نور السموات و الارض». (نور/۳۵) مقام انسان کامل حضرت امام معتقدند که اسم اعظم الله، برای تجلی در عین موجودات و عطای فیض در آنها، به جهت گستردگی فیض و محدودیت و کدورت اعیان موجودات، به واسطه حجابی و جلوه ای، فیض خود را به اعیان موجودات می رساند. این تجلی که نزدیک ترین مرتبه الله تعالی است، خلیفه الله و واسطه گسترش فیض نور او در عالم است ۱۶ که فانی در فیض اقدس و احدیت ذات اوست. بر اثر همین مرتبه موجودات از نور حق برخوردار و از فیض وجود بهره مند می گردند؛ نیز از این رو حقیقت کمال انسانی یا عین ثابت انسان کامل، در کل عالم ولایت کلیه دارد، زیرا ولایت معنی قرب، محبوبیت، تصرف یا ربوبیت و نیابت است. ۱۷ جلوه ظهور اسم الله، نور رسول الله و مقام محمدی (صلی الله علیه و آله) است. به برکت وجود اوست که اسمای انوار الهی در عالم تاییده است: «و اشرقت الارض بنور ربّها»؛ و زمین با نور پروردگارت روشن شده است (نور/۳۵). این مقام، اولاً به رسول الله (صلی الله علیه و آله) و سپس معصومان که به مدد پیامبر، آن مرتبه را درک کرده اند و سپس هر کس که در راه کمال پیش می رود و کامیاب برمی آید، تعلق دارد. حضرت امام فرموده اند: «مقام رسول الله صلی الله علیه و آله، به ولایت کلی الهی الارضیه تمام برکات را در این جهان بسط داده است... تجلی الهی به تبع پیغمبر بر امامان است». ۱۸. مقام محمدیه یا ولایت کلمه، مقامی است که یک انسان به آن رسید و راه را برای دیگران گشود. امامان هم این راه را پیموده، به تبع رسول الله به آن رسیدند و دیگران نیز می توانند، پس از مقام انسان کامل که مقام کمال انسانی است، به آن برسند و رسالت انبیا این بوده است که انسان ها را به سوی کمال هدایت کنند و البته کسی در این سیر، از عنایات رسول الله و امامان بی نیاز نیست. حتی امیرالمؤمنان با فیض رسول الله، سیر الی الله را انجام داد «این بزرگوار شخصیتی است که دارای ابعاد بسیار است و مظهر اسم الهی است که دارای تمام اسما و صفات است و تمام اسما و صفات الهی، در ظهور و در بروز دنیا و عالم، با واسطه رسول اکرم در این شخصیت ظهور کرده است». ۱۹. مقام کمال انسانی در همه مردم به صورت فطرت وجود دارد و استعدادی است که باید شکوفا شود. فطرت هر کس او را به سمت کمال می کشاند: «انسان امکان ندارد، به غیر کمال مطلق توجه کند و دل بیند. همه جان ها و دل ها به سوی اویند و جز او نجویند و نخواهند جست؛ همه ثناگوی اویند و ثنای دیگری نتوانند کرد؛ ثنای هر چیز ثنای اوست؛ اگرچه ثناگو در حجاب است و گمان کند، ثنای دیگری را می گوید»، ۲۰ زیرا همه عالم جلوه نام های خداست و اگر حسن و کمالی در چیزی باشد، پرتوی از تجلی اوست که به واسطه مقام کمال انسانی یا انسان کامل، در این گوشه از عالم ظاهر شده است. «انسان به این حد حیوانی و طبیعی محدود نیست؛ برای همین انبیا آمدند تا ما را با ماورا هماهنگ کنند ۲۱». «ادراکات و قابلیت انسان برای تربیت، تقریباً باید گفت غیرمتناهی است...؛ اگر استعداد انسان مثل حیوانات تا همان حدی که حیوانات رشد می کردند بود، انبیایی لازم نبود...». ۲۲ فنا و لقاء الله انسان باید از این عالم طبیعی و زندگی دنیایی سیر کند، تا به مقام احدیت که فانی در هویت غیبی است برسد. این فناست که در آنجا هویت حق با چشم او دیده می شود و لقاء الله نصیب عارف می گردد. «این صورت طبیعی، نازل ترین مرتبه انسان است...؛ لیکن از همین مرتبه نازله حرکت به سوی کمال است. انسان موجود متحرک است که از مرتبه طبیعت تا مرتبه غیب تا فنا در الوهیت ۲۳ حرکت می کند، در فنا و شهود هویت غیبی حق که وصول به مقام احدیت و عالم «عندیت» ۲۴ است، شاهد و مشهود اوست و انسان با کشف نور خدا در وجود خود، و درک اینکه هیچ نیست و هر چه هست

نور خدا با نور او و با چشم او جمال و جلال او را به تماشا می‌نشیند و صد البته که عبارت، توان وصف این مقام را ندارد. حضرت امام در نامه ای به عروس شان چنین می‌نویسند: «به تو و به سایر جوان‌ها که طالب معرفتند، وصیت می‌کنم که شما و همه موجودات جلوه اویند، ظهور اویند، کوشش و مجاهدت کنید تا بارقه‌ای از آن را بیابید و در آن محو شوید و از نیستی به هستی مطلق رسید.» ۲۵. برای این سیر، نخست انبیا و بعد شهیدان، بهترین الگو هستند، زیرا همه چیز خود را در برابر معبود فدا کرده و پوچ بودن او را دریافته‌اند. در نتیجه بی‌حجاب و پرده، دل به تماشای جلوه او سپرده‌اند. «نظر به وجه الله برای هر نبی و هر شهیدی راحت است. شاید نکته این باشد که حجاب‌هایی که بین ما و حق تعالی هست و وجه الله است و تجلیات حق تعالی هست، همگی به حجاب خود انسان منتهی می‌شود. انسان خودش حجاب بزرگی است که هست، چه آن حجاب‌هایی که از ظلمت باشند و آن حجاب‌هایی که از نور باشند، منتهی می‌شود به این حجابی که خود انسان است. ما خودمان حجاب هستیم بین خودمان و وجه الله و اگر کسی فی سبیل الله و در راه خدا، این حجاب را داد، این حجاب را شکست و آنچه داشت که عبارت از حیات خودش بود، تقدیم کرد، این مبدا همه حجاب‌ها را شکسته است. خود را شکسته است... در عوض خدای تبارک و تعالی این حجاب که برداشته شد، جلوه می‌کند برای آنها. چنانچه برای انبیا هم چون همه چیز را در راه خدا می‌خواهند و آنها خودی را نمی‌بینند و خود را خدا می‌بینند؛ برای خودشان شخصیتی قائل نیستند، حیثیتی قائل نیستند، در مقابل حق تعالی آنها هم حجاب را برمی‌دارند.» ۲۶. سپس مقام حقیقی و کمال انسان که ظهور جمیع اسمای الهی است، با «فنا» به کشف می‌آید، زیرا اسمای الهی به واسطه احدیت در ذات غیبی است که هیچ هویت و حیثیتی از خود ندارد و تمام اسمای الهی در او به نحو جمعی غیبی حاضر است و آدم که همه اسمای را از خدا فراگرفته است: «و علم آدم الاسماء کلها» (بقره ۳۱)، صاحب این مقام قرب و ولایت کلی است؛ اما به صورت استعداد که باید آن را در زندگی به تدریج کشف و شکوفا سازد و به فنا و لقاء الله برسد. از قرآن بر می‌آید، پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مقام احدیت مستقر شده بود و همه چیز مظهر او بود. آنکه هیچ ندارد، الا به اراده الله، هیچ حرکت و سکونی ندارد، الا به اراده اله: «و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی» (انفال/۱۷) اینهایی که با تو مبیاعه می‌کنند، با خدا مبیاعه کردند (فتح/۱۰)، برای اینکه تو هیچ نداری الا فنا در خدا. ۲۷. ضرورت قیام الله انسان برای رسیدن به مقام خلیفه الهی و تجلی جمیع اسمای الهی و فنا و لقاء خدا، موانعی پیش رو دارد. نخست در درون، علاوه بر فطرت خداگرا، شهوات و تمایلاتی است که او را به سوی زندگی دنیایی و حیات خاکی می‌کشد و قوای وجود انسان را تباه می‌کند. امام خمینی رویارویایی این دو گرایش درونی را با توجه به فرموده امام صادق (ع) درباره جنود عقل و جهل، ستیز عقل و جهل این گونه توصیف می‌کند: «اگر وهم حکومت نمود و در آنها به تصرف خود یا شیطان، این قوا جنود شیطان گردند و مملکت در تحت سلطنت شیطان واقع شود... و اگر وهم در تحت تصرف عقل و شرع در آنها تصرف نماید و حرکات و سکانات آنها در تحت نظام عقل و شرع باشد، مملکت، رحمانی و عقلانی می‌شود و شیطان و جنودش از آن رخت برنندد و دامن در کشد، پس جهاد نفس که جهاد بزرگ است، از غلبه کردن بر قوای ظاهره خود و آنها را تحت فرمان قرار دادن، و مملکت را از لوٹ وجود قوای شیطان و جنود آن خالی نمودن است.» ۲۸. افزون بر این، صحنه پیکار درونی و صف آرایی شیاطین در مملکت وجود شخص، عامل دیگری در برون وجود انسان است که مانع دستیابی کمال راستین و متعالی و فنا و لقاء الله تعالی است. این عامل بیرونی، مستکبرانی هستند که با فسادگستری و تباه کردن مردم، زمینه سلطه‌پذیری و استضعاف را در آنها فراهم می‌کنند. برای تحقق کمال انسانی و رسیدن به لقاء الله، این دو عرصه جهاد را باید در نوردید و برای این دو رزم، قیام لله لازم است؛ یعنی انسان با تکیه بر قدرت الهی و به منظور رسیدن به قرب حق تعالی، باید قیام کند و لشگریان شیطان را در این دو عرصه از میان بردارد. ابعاد «قیام لله» مبنای بالندگی عرفان امام، در چگونگی برداشتی است که از قیام لله دارند و آن را شامل عرصه درونی و صحنه اجتماع و نیز موجب اصلاح دنیا و آخرت می‌دانند. ایشان در پیام کوتاهی که در اسناد موجود بی‌مخاطب ثبت شده و در نتیجه برای همه کسانی است که می‌خوانند و می‌شنوند، مرقوم فرمودند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «قُلْ أَنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خَلْقِكُمْ وَأَنْ تَتَذَكَّرُوا»؛ بگو ای پیامبر، شما را تنها به یک پند موعظه می‌کنم و آن اینکه برای خدا قیام کنید؛ چه جمعی یا دو نفر و چه به تنهایی، سپس بیندیشید. (سبأ/۴۶) حضرت امام این آیه را بسیار می‌خواندند ۲۹ و معتقد بودند که خدا از میان مواعظ، فقط یکی را برگزیده و این رمز و کلید در سعادت است. اگر در گیر و دار قوای نفس، انسان قیام لله نکند و سپس برای جهاد با نفس آماده نشود، به جایگاه شایسته خود و قرب الهی و دیدار محبوب نمی‌رسد. یقظه یا بیداری و توجه، همان قیام لله است. «ما باید توجه به این داشته باشیم که آنچه هست از خداست: «الغیرک من الظهور ما لیس لک» ۳۰؛ هرچه هست از اوست. اگر ما توانستیم این مطلب را به قلب خودمان وارد کنیم که هرچه هست از اوست، دیگر نه از شکست می‌ترسیم، نه از چیز دیگر همه از اوست و اگر این معنا در قلب حاصل باشد، شکست در کار نیست. برای خدا قیام کند: «انما اعظکم بواحدہ ان تقوموا لله». همه چیز در قیام لله است؛ قیام لله معرفت می‌آورد». ۳۱ این قیام تنها قیام الهی در نفس و مهار کردن قوای نفس، تحت حکومت عقل و شرع نیست. همچنین فقط قیام علیه ستمگران در عرصه اجتماع و حوزه های عمومی هم نیست، بلکه این مفهوم هر دو را فرا می‌گیرد. برای همین ایشان می‌فرمایند: اگر قیام برای خدا بود، نباید ترسید، چون شکست در آن نیست؛ چه کشته شویم و چه پیروز، در حقیقت پیروزیم، چون در مسیر اصلاح و رضای خدا قیام لله کرده ایم و این پیروزی حقیقی است. ۳۲ پیامبران بهترین الگوهای قیام الهی هستند که برای اصلاح جان و جامعه خویش قیام کردند تا خود و مردم را از ظلمات زندگی طبیعی، به اوج طیبه انسانی سیر دهند: «قل انما اعظکم بواحدہ ان تقوموا لله...». خدای تعالی در این کلام شریف، از سر منزل تاریک طبیعت تا منتهای سیر انسانیت را بیان کرده و بهترین موعظه‌هایی است که خدای عالم، از میانه تمام مواعظ انتخاب فرموده و این کلمه را پیشنهاد فرموده است. این کلمه راه اصلاح دو جهان است. «قیام برای خداست که ابراهیم خلیل الرحمن را به منزلت خلّت رساند و از جلوه های گوناگون عالم طبیعت رهاند. خلیل آسا در علم الیقین زن ندای لا احب الا فلین زن قیام لله است که موسای کلیم را با یک عصا، به فرعونیان چیره کرد و تمام تخت و تاج آنها را به باد فنا داد و نیز او را به میقات محبوب رساند و به صعق و صحو ۳۳ کشاند. قیام برای خداست که خاتم النبیین (ص) را یک تنه بر تمام عادات و عقاید جاهلیت غلبه داد و بت‌ها را از خانه خدا برانداخت و به جای آن توحید و تقوا گذاشت و نیز آن ذات مقدس را به مقام «قاب قوسین او ادنی» رساند». ۳۴ این متن، نامه ای است که امام خمینی در سال ۱۳۳۲ در آغاز نهضت اسلامی، خطاب به علما و ملت ایران نگاشته‌اند و به خوبی نشان می‌دهد که بالندگی و سازندگی بر مبنای قیام لله، عرفان ایشان را از سیر در اسمای و صفات الهی و درک فنا و احدیت به تبع رسول الله (ص)، به عرصه جامعه کشاند و در برابر ستم‌ها راست قامت و استوار نگهداشت. قیام لله، هم جامعه را از لوٹ و وجود فرعون‌ها و نمرودها پاک می‌کند و هم جان را از سیاهی گناه و وابستگی‌های دنیایی می‌رهاند. فهم درست قیام لله در مرام عرفانی امام خمینی، مبنای بالندگی، پویندگی و سازندگی آن است که برترین شاخص عرفانش، توسعه معنویت و نقش زیربنایی آن در توسعه سایر عرصه‌های زندگی است. چون معنویت با تکیه بر شکوفایی فطری مردم، موجب توسعه انسانی و اجتماعی می‌شود و این امر سایر ساحت‌های حیات جمعی را به سوی شکوفایی و توسعه سوق می‌دهد. چنین کسی دیگر نمی‌تواند، سر به زیر اندازد و سیلی ستمگران را بر خود و دیگران بپذیرد، بلکه در مواجهه با کفار و ستمگران، مظهر خشم و غضب خداست، چنانچه در مواجهه با مؤمنان، مظهر رحمت و عطوفت است. عارفی که در اسمای الهی سیر کرده و آنها را در نفس خود تجلی بخشیده، مصداق این آیه است که فرمود: «محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار و رحماء بینهم»؛ محمد فرستاده خدا و کسانی که در سیر معنوی با او هستند، بر کفار شدید و تند، و در میان خودشان مهربان و نرم هستند. (فتح/۲۹) اسلام آیین قیام لله برای قیام لله که فراگیر و همه‌جانبه است و از عمیق‌ترین مراتب وجودی انسان تا عرصه‌های پهناور جامعه را دربرمی‌گیرد، برنامه‌ای لازم است. خدای تعالی برنامه‌ای برای قیام تدوین کرده و انبیا براساس آن عمل کرده و به مردم آموخته‌اند که همان اسلام است. «إن الدین عند الله الاسلام»؛ به راستی که دین در نزد خدا تنها اسلام است. (آل عمران/۱۹) «پیامبر اسلام و پیشوایان به

حق بعد از آن حضرت، بیان فرموده اند که ریشه و اصل همه آن عقاید که مهم ترین و با ارزش ترین اعتقادات ماست، توحید است... این اصل به ما می آموزد که انسان تنها در برابر ذات اقدس حق باید تسلیم باشد و از هیچ انسانی نباید اطاعت کند؛ مگر اینکه اطاعت او اطاعت خدا باشد. براین اساس، هیچ انسانی هم حق ندارد، انسان های دیگر را به تسلیم در برابر خود مجبور کند. ۳۵. شریعت اسلام که در باطن خود عرفان اسلامی را می پروراند، برنامه قیام درونی و بیرونی است که از یک سو هواهای نفسانی را مهار می کند و عقل و اراده را که جلوه های علم و قدرت خداست، بر نفس غلبه می دهد و هم در جامعه، ستمگران و مستکبران را بر نمی تابد و دستور جهاد با آنها را صادر می کند تا شریعت و عدالت در جامعه حاکم و زمینه رشد و شکوفایی معرفت و معنویت فراهم شود که به این ترتیب، حیات طیبه را تحقق می بخشد. ۳۶. اسلام، هم تربیت باطنی می کند و هم حفظ مصالح دنیوی...؛ اسلام نه دعوتش به خصوص معنویات است، و نه دعوتش به خصوص مادیات است؛ هر دو را دارد؛ یعنی اسلام و قرآن کریم آمده اند که انسان را به همه ابعادی که دارد، بسازند او را، تربیت کنند او را... اسلام دین افراد مجاهدی است که دنبال حق و عدالت اند...؛ اسلام برای این انسانی که همه چیز است؛ یعنی از طبیعت تا ماورای طبیعت تا عالم الوهیت مراتب دارد؛ اسلام تز دارد، برنامه دارد...؛ اسلام بود که شما را راه انداخت، و به شما چنان قدرتی داد که در مقابل این قدرت های شیطانی بزرگ ایستادید و نترسیدید. ۳۶. برداشت امام از قیام، به این علت همه جانبه است و سیاست و معنویت را با هم فرا می گیرد که ایشان آخرت را بطن دنیا می دانند. ۳۷. بنابراین در قیامت کسی می تواند بایستد و از صراط عبور کند که در این جهان اهل قیام لله بوده باشد. در غیر این صورت، با سر به زمین می خورد: «وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنُكَوِّنَنَّ» (مومنون ۷۴). بنابراین دنیا را نباید ندید، بلکه باید آن را در ضمن آخرت دید. به بیان عرفانی، عارف هر دو چشمش بیناست؛ هم وحدت احدیت را می بیند و هم کثرت خلق و طبیعت را مشاهده می کند. ۳۸. از این رو دغدغه امام این بود که مبدا خطری اسلام را تهدید کند که در این صورت، همه باید جان خود را فدا کنند؛ حتی پیامبران هم باید فدای اسلام شوند تا راه خدا و قیام لله بسته و نابود نشود و قیام امام حسین (ع) روشن ترین الگو در این باره است: «آنها که در برابر خطرهایی که متوجه اسلام شده است، قیام نکنند، در عداد مردگانند». ۳۹. چون زندگی حقیقی در گرو عزت و قیام لله تحقق می پذیرد و امام حسین (ع) الگوی برجسته و درخشان قیام و حیات است. در قیام لله اولین هدف معرفی اسلام به مستضعفان است تا وضعیت استضعافی بیرون آمده و به مجاهدان تبدیل شوند و تحول حیات طبیعی به حیات طیبه را رقم بزنند: «باید قیام کرد به مسئولیت. باید اسلام را آن طور که هست... معرفی کرد. گفت به دنیا که ما یک همچو کالای بزرگی داریم». ۴۰. حضرت امام معتقد بودند که انقلاب ایران قیام لله است، زیرا مبنای آن را در روی آوردن به اسلام و تقویت ایمان مردم می دیدند. «ملت ما که به خیابان ها ریختند، به پشت بام ها رفتند و شب و روز زحمت کشیدند، جوان هایشان را دادند، خونشان را دادند، برای اسلام بود؛ اگر اسلام نبود، همچو کاری نمی کردند». ۴۱. اسلام، مردم را از وضعیت استضعافی به وضعیت جهادی دگرگون می سازد و در نتیجه، زمینه تحول حیات طبیعی به حیات طیبه را فراهم می کند، زیرا مجاهد کسی است که همه چیزش را برای رضای خدا می دهد و بزرگ ترین حجاب را میان خود و او کنار زده و آماده رسیدن به مقام فنا و لقاءالله است. امام درباره مردم فرموده اند: «ملت رزمنده و شریف ایران خود را حاضر کرده است، برای خدا همه چیز خودش را فدا کند؛ ملتی که خود و همه چیز خود را برای اسلام می خواهد پیروزمند است». ۴۲. همین تسلیم در برابر خداست که حیات طیبه را دست کم، در بعد درونی مجاهدان تحقق می بخشد و این پیروزی بزرگ است. اگر مردم در برابر فساد و ستم سکوت کنند، درونشان آلوده می شود، چون بی تردید پذیرش ستم و فساد به درون نفوذ کرده و به پذیرش سلطه شهوات بر عقل منجر می شود؛ اما اگر قیام کنند، اولین نتیجه این است که درونشان متحول و به نور خدا و تجلیات اسمای او آراسته و باصفا می گردد. از این رو قرآن کریم می فرماید: حتی به تنهایی قیام لله کنید. حضرت امام در توصیف اسلام که از آرامش، فنا بر آستان محبوب تا جهاد در غوغای مصاف با کافران، برنامه دارد و الگو معرفی می کند، در پیام براثت از مشرکین حج سال ۶۶ این گونه

نگاشته اند: «قلم‌ها و زبان‌ها و گفتارها و نوشتارها عاجز است از شکر نعمت‌های بی‌پایانی که نصیب عالمیان شده و می‌شود. خالقی که با جلوه سراسر نورانی خود، عالم غیب و شهادت و سرّ و علن را به نعمت وجود آراسته و به برکت برگزیدگانش به ما رسانده که «اللّه نور السموات و الارض» و با ظهور جمیلش پرده از جمالش برافکنده که «هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن» و به کتب مقدس آسمانی اش که از حضرت غیب بر انبیایش از صفی اللّه تا خلیل اللّه تا حبیب اللّه (ص) نازل فرمود، راه وصول به کمالات و فنای در کمال مطلق را تعلیم فرموده و سلوک الی اللّه را گوشزد کرده، چون کریمه «من یرج من بینه مهاجرّاً الی اللّه...» ۴۳ و طریق برخورد با مؤمنین و دوستان خود و ملحدین و مستکبرین و دشمنان خویش را آموخته: «محمد رسول اللّه والذین معه اشدّاء علی الکفار رحماء بینهم» ۴۴ و جالب آنکه پس از حب خدای تعالی و رسول اکرم در بین تمام احکام الهی، جهاد فی سبیل اللّه را ذکر فرموده و تنبه داده که جهاد فی سبیل اللّه در رأس تمام احکام است که آن حافظ اصول است و تذکر داده که در صورت قعود از جهاد، منتظر عواقب آن باشید...؛ حاشا که خلوص عشق موحدین جز به ظهور کامل نفرت از مشرکین و منافقین میسر شود... امروز با سران کفر و شرک که همه موجودیت توحید را به خطر انداخته و تمامی مظاهر ملی و فرهنگی و دینی و سیاسی ملت‌ها را بازیچه هوس‌ها و شهوت‌ها نموده‌اند، چه باید کرد. آیا باید در خانه نشست و با تجلیل‌های غلط و اهانت به مقام و منزلت انسان‌ها و روحیه ناتوانی و عجز در مسلمانان، عملاً شیطان و شیطان زادگان را تحمل کرد و جامعه را از وصول به خلوص که غایت کمال و نهایت آمال است، منع کرد؟» ۴۵ یک حکم فقهی بر مبنای قیام لله با توجه به اینکه آیین قیام لله، یک ضرورت برای انسان است، امام خمینی به این حکم فقهی رسیدند که قیام برای اجرای احکام اسلام واجب است. ایشان در کتاب ولایت فقیه، پس از تأکید بر جامعیت احکام، ۴۶ این نظام حقوقی کامل و متعالی را لازم‌الاجر می‌دانند که اجرای آن به حکومت اسلامی نیازمند است و فقیه جامع الشرایط در عصر غیبت به عنوان حاکم شرع، موظف به تشکیل حکومت اسلامی است. اوج نظریه منحصر به فرد حضرت امام که بر مبنای قیام لله استوار است، تلاش و مبارزه برای رفع موانع اجرای احکام اسلام و برپایی حکومت اسلامی است. تا پیش از ایشان، علمای بزرگوار، فراهم بودن شرایط برای برپایی حکومت اسلامی و فعلیت ولایت فقیه و بسط ید او را شرط و جوب می‌دانستند؛ مثل استطاعت برای حج که در صورت استطاعت، حکم و جوب حج می‌آید. ۴۷ اما حضرت امام معتقد بودند که قیام و اقدام برای فعلیت ولایت فقیه و تحقق حکومت اسلامی، مثل وضو برای نماز، مقدمه واجب است. یعنی اجرای احکام واجب است و قیام و مبارزه برای رفع موانع و فراهم کردن زمینه تحقق حکومت اسلامی نیز واجب است. براساس این نظریه فقهی که درخشان‌ترین جلوه مبنای قیام لله بود، اندیشه جامع‌نگرانه امام، به یک مرام معنوی پویا و بالنده تبدیل شد. آثار قیام لله قیام لله موجب می‌شود که در میان مستکبران و مستضعفان یا سلطه‌گران و سلطه‌پذیران در حیات طبیعی، طبقه دیگری به نام مجاهدان شکل گیرد. این گروه، ساختار حیات طبیعی را به هم ریخته و برای بنا گذاشتن حیات طیبه به پیش می‌رود. ۴۸ حیات طیبه در قرآن کریم این‌گونه معرفی شده است: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»؛ هرکس که عمل نیک انجام دهد، در حالی که ایمان دارد، چه زن و چه مرد، با زندگی پاکی او را زنده می‌کنیم (نحل/۹۷). بنابراین، آیه حیات طیبه، براساس ایمان و عمل صالح تحقق می‌یابد و عمل صالح قیام لله است، زیرا برای انجام آن باید در برابر نیروهای شیطانی در نفس یا نیروی استکبار در جامعه ایستاد، سپس به جهاد پرداخت. برای تحقق حیات طیبه، نخست باید ستمگران و مستکبران را نابود و دست آنها را از سلطه بر مردم کوتاه کرد، چون آنها نمی‌گذارند که انسان‌ها در مسیر معنویت راستین سیر کنند؛ انسان‌های پاک سیرت چگونه بپذیرند که اهل فساد بر آنها مسلط هستند و با تسلط بر آنها، هر طور می‌خواهند خدای تعالی را نافرمانی می‌کنند: «وَلَنُجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»؛ هیچ وجهی و راهی برای تسلط کافران بر مؤمنان وجود ندارد. (نساء آیه ۱۴۱) از سوی دیگر، اهل ستم و فرعونیان تاریخ، همواره می‌کوشند، با توسعه فساد و تباهی در میان مردم، آنها را در سستی و بی‌خبری نگهدارند، تا اساس حکومتشان حفظ شود. «انبیا که مبعوث شدند، برای این مبعوث شدند که معنویات مردم را و آن استعدادها را شکوفا کنند که در

آن استعدادها بفهمند، چیزی نیستیم و علاوه بر آن مردم را، ضعفا را از تحت سلطه استکبار بیرون بیاورند. از اول انبیا این دو شغل را داشتند». ۴۹ پس دو هدف پیوسته پیامبران این بوده است: یکی مبارزه با ظلم و برقراری عدالت، دیگری رساندن مردم به معرفت. این دو شاخص های حیات طیبه هستند. معرفت و عدالت به هم پیوسته است و با رفتن یکی، دیگری هم می رود. اگر معرفت از میان مردم برود، ستمگران مسلط شده و ظلم را گسترش می دهند و اگر عدالت برود، یعنی ظالمان در جامعه مسلط شوند، مانع رشد معنویت و تعالی عرفانی مردم می شوند و برای تحکیم شالوده های سلطه گری خود، به ترویج فساد و تباهی می پردازند. قیام لله که به سوی تحقق حیات طیبه میل می کند و جامعه را بدان سوی می راند، دو اثر مهم، یعنی برقراری عدالت و رشد معنویت و معرفت را در جامعه و در جان مردم پدید می آورد. امام خمینی در مورد پیامبران و مصلحان صالح اجتماعی که به اوج عرفان رسیده و به درک جلوه های حق رسیدند، فرمودند: «آنان که به این مقام یا شبیه آن رسیده اند، اعتزال از خلق و انزوا اختیار نمی کنند، بلکه مأمور به آشنا نمودن و آشتی دادن گمراهان با این جلوه ها هستند. اگرچه کم توفیق یافته اند و آنان که با رسیدن به بعضی مقامات و نوشیدن جرعه ای، از خود بی خود شدند و در صعق باقی ماندند، اگرچه به کمالاتی بزرگ راه یافته اند؛ اما به کمال مطلوب نرسیده اند. موسای کلیم که از تجلی حق به حال صعق افتاد، با عنایت خاصه «افاقه» یافت و مأمور خدمت شد و رسول خاتم (ص) با رسیدن به مرتبه عالی انسانیت و آنچه در وهم کس نیاید، به مظهریت اسم جامع اعظم، با خطاب «یا ایها المدثر قم فأنذر» ۵۰ مأمور هدایت شد». ۵۱ پس عدالت و عرفان از هم جدا نمی شوند؛ اگر در جامعه ای بی عدالتی، ستم و فساد رو به رشد رود، معلوم است که قیام لله در میان مردم نیست، بلکه قیام برای نفس است. نتیجه آنکه جامعه به سمت شکل گیری ساختار حیات طبیعی رفته و به تدریج فاسدان و ستمگران بر مردم مسلط می شوند. در چنین شرایطی، تنها راه نجات معنوی، تقویت مردم است تا توان قیام لله را پیدا کنند و به ظلم ها و ظلمت ها «نه» بگویند. قیام برای نفس در مقابل قیام لالنفس است. وقتی انسان سلطه هواهای نفسانی و شهوت ها را بر عقل و اراده خود بپذیرد و درون خود را سیاه کند، در واقع برای نفس خود قیام کرده است، زیرا هر کاری می کند، برای رضای نفس و برآوردن آمال و تمایلات آن است. اگر در جامعه، جان ها آلوده شد و هرکس دنبال هوس های خود رفت، اختلاف و سستی پیش می آید و عمل به عقل و شرع بی اهمیت می شود. در این شرایط، هواپرستان مسلط می شوند و جامعه را به کام خود پیش می برند و به دنبال سیاهی جان ها، جوامع بشری به بند ستم اسیر می شود. حضرت امام در همان نامه سال ۱۳۳۲، خطاب به علما و ملت ایران، پس از تعریف قیام لله، قیام لالنفس را چنین بیان می کنند: «ترک قیام برای خدا ما را به این روزگار سیاه رسانده...؛ قیام برای منافع شخصی است که روح وحدت و برادری را در ملت اسلامی خفه کرده؛ قیام برای نفس است که بیش از ده میلیون جمعیت را به طوری از هم متفرق و جدا کرده که طعمه مشتی شهوت پرست پشت میز نشین شدند؛ قیام برای شخص است که یک نفر مازندرانی بی سواد را بر یک گروه چندین میلیونی چیره می کند که حرث و نسل آنها را دستخوش شهوت خود کند؛ قیام برای نفع شخصی است که الان هم چند نفر کودک خیابان گرد را در تمام کشور، بر اموال و نفوس و اعراض مسلمانان حکومت داده؛ قیام برای نفس اماره که مدارس علم و دانش را تسلیم مشتی کودک ساده کرده و مراکز علم و قرآن را مرکز فحشا کرده؛ قیام برای نفس است که چادر عفت را از سر زن های عفیف مسلمان برداشت و الان هم این امر خلاف دین و قانون در مملکت جاری است و کسی علیه آن سخن نمی گوید». ۵۲ قیام برای نفس و ارضای شهوات و تمایلات آن، موجب سیاهی و تباهی درونی مردم شده و در چنین جامعه ای، سردمداران گناه و تباهی روی کار می آیند و حیات طبیعی، یعنی زندگی که همه دنبال نفس خود در این عالم طبیعت بوده و از ماورای طبیعت بیگانه شده اند، صورت می گیرد و در حیات طبیعی همواره عده ای سلطه گر و ستم پیشه بر سایر مردم که ستم پذیر هستند، حکومت و غلبه دارند. در حیات طبیعی ستمگران می کوشند، مردم را با شهوات سرگرم کنند و بدین سان، پایه های سلطه خود را پا بر جا نگهدارند. حکومت عدل برای شکوفایی عرفان آثار قیام لله، عدالت و معرفت است که بر هم مترتب اند؛ یعنی در یک سطح نیستند، زیرا یکی در مرتبه بالاتر و دیگری در مرتبه پایین تر است.

در حقیقت، عدالت برای عرفان است. اهل قیام لله می خواهند، غلبه ظلم پایان یابد و عدالت برپا شود، زیرا در این شرایط فطرت ها شکوفا شده، زمینه تعالی عرفانی مردم فراهم می گردد. «وقتی آیات شریفه را می خوانیم یا سیره انبیا را ملاحظه می کنیم، می بینیم که آنها تمامشان یکی از کارهایی که انجام دادند، البته مقصد نبوده؛ لیکن مقدمه بوده، این است که عدالت را در دنیا ایجاد کنند. پیغمبر می خواهد عدالت ایجاد کند تا بتواند آن مسائلی که انسان می خواهد درست کند، آن مسائل را طرح کند.» ۵۳. اگر پیامبران و مصلحان بزرگ اجتماعی به مبارزه با طاغوت ها و حکومت های فاسد و ستمگر قیام کردند، برای این نبود که فقط حکومت را به دست بگیرند، بلکه هدف نهایی، تربیت استعداد های معنوی و سیر دادن مردم در مسیر معرفت حق تعالی بوده است. «رسول اکرم (ص) و امام صادق (ع) جلوه تام حق تعالی هستند...؛ یعنی با همه اسما و صفات تجلی کرده است... رسول اکرم و سایر انبیا نیامدند که اینجا حکومت تأسیس کنند. مقصد اعلا این نیست. نیامدند که اینجا عدالت ایجاد کنند، آن هم مقصد اعلا نیست. اینها همه مقدمه است. تمام زحمت هایی که اینها کشیدند، از حضرت نوح گرفته، از حضرت ابراهیم گرفته تا آمده است اینجا به رسول اکرم رسیده، تمام مشقت هایی که کشیدند و کارهایی که کردند، مقدمه یک مطلب است و آن، معرفی ذات مقدس حق است.» ۵۴. بنابراین، اگر امام می فرمودند: «ملت قیام کرده است، برای خروج از سلطه» ۵۵ یا «ملت برای احقاق حقوق از دست رفته اش قیام کرده است.» ۵۶ یا اینکه «برای استقلال و آزادی قیام کرده است» ۵۷ همه اینها در ضمن این هدف والا معنا می یابد که «این قیام الهی است.» ۵۸. بر این اساس، نشانه ای که امام را به مردم امیدوار کرد، تحول معنوی و شکوفایی عرفان و ایمان در مردم بود: «من احساس کردم که این قیامی که این ملت ایران کرد، قیام برای خدا بود. برای اینکه شکوفا شد در آنها یک حالات نفسانی (متعالی)، یک انسانیت در بین مردم شکوفایی پیدا کرد و این نیست جز اینکه یک نحو ایمان بود.» ۵۹. هم از این رو، در بهمن ماه ۱۳۵۷ او در آستانه پیروزی انقلاب فرمودند: "خیال نکنید ما رسیدیم به مطلب و برویم بخوابیم سر جایمان. خیر قیام لله اول کار است، به حسب آنچه اهل معرفت می گویند، منزل اول است یقظه. ما خیلی کار داریم.» ۶۰. پس از یقظه، نوبت توبه می رسد. ۶۱. برای توبه باید آثار گناهان گذشته را کاملاً از بین برد. در بعد اجتماعی قیام لله نیز پس از پیروزی انقلاب باید آثار حکومت های طاغوت، یعنی ارزش ها و روش ها و هنجارها و نهادهایی که آنها ساخته و پرداخته بودند، از بین می رفت و ارزش ها و روش ها، هنجارها و نهادهای طیبه به جای آن نهاده می شد تا حکومت اسلامی با ایجاد عدالت به سوی شکوفایی عرفان حرکت می کرد؛ اما گویی در این مرحله، چندان کامیاب نبودیم ۶۲ و هنوز باید توبه انقلاب اسلامی را کامل کنیم تا به حول و قوه الهی به سر منزل وصال محبوب برسیم. اهمیت انگیزه و خدمت به خلق در قیام لله قیام لله با عزلت گزیدن و گوشه گیری است، نه با غوغا کردن در جامعه. مهم انگیزه الهی و خدمت به خلق است، چراکه انگیزه الهی فرد را به قرب حق تعالی و دیدار معشوق ازلی می رساند و خدمت به خلق موجب به راه آمدن مردم و جذب آنها به صراط مستقیم اسلام و حرکت به سوی الله تبارک و تعالی می شود. انگیزه الهی، درون سالک را پاک می کند و خدمت به خلق، جامعه را به صلاح و هدایت آراسته می سازد. حضرت امام در وصیت به فرزندش سیداحمد آقا نوشته اند: «پسرم نه گوشه گیری صوفیانه دلیل پیوستن به حق است و نه ورود در جامعه و تشکیل حکومت، شاهد گسستن از حق. میزان در اعمال، انگیزه های آنهاست؛ چه بسا عابد و زاهدی که گرفتار دام ابلیس است و آن دام گستر، با آنچه مناسب اوست مثل خودبینی و خودخواهی و غرور و عجب و بزرگ بینی و تحقیر خلق الله و شرک خفی و امثال آنها او را از حق دور و به شرک می کشاند... پس میزان عرفان و حرمان انگیزه است... پسرم از زیر بار مسئولیت انسانی که خدمت به حق در صورت خدمت به خلق است، شانه خالی مکن که تاخت و تاز شیطان در این میدان، تاخت و تاز در بین مسئولین و دست اندرکاران نیست... یکتا موعظه خدا را با دل و جان بشنو و با تمام توان بپذیر و در آن خط سیرنما: «قل انما اعظکم بواحد ان تقوموا لله مثنی و فرادی.» میزان در اول سیر، قیام لله است، هم در کارهای شخصی و انفرادی و هم در فعالیت های اجتماعی. سعی کن در این قدم اول موفق شوی که در روزگار جوانی آسان تر و موفقیت آمیز تر است.» ۶۳. انگیزه الهی با عشق به خدا تقویت می شود و عارفی که

به وصال رسیده و در مقام مقربان آرمیده است، خالص ترین انگیزه را دارد و برای هدایت خلق و تقویت اسلام که ضامن اصلاح مردم است، از هیچ رزم و رنجی پروا نداد؛ چه بسا برترین نمونه در این باره علی ابن ابی طالب باشد، با آن همه عشق و خلوصی که در جسم و جاننش موج می زند. ارزش اعمال روی این عشق و محبتی است که به حق تعالی است، روی این فنا و توحیدی است که در انسان است و این سبب شده است که «ضربه علی یوم الخندق افضل من عباده الثقلین» ۶۴ باشد. خود امام خمینی با مدد گرفتن از معصومان اسوه ای شد که برای شاهدان خلوصی و خدمتش چیزی جز شگفتی باقی نمی گذارد. ایشان در روزهای آخر زندگی، چنان مغلوب ضعف جسمانی و مشکلات پیرامون آن بودند که آرزوی مرگ می کردند. گاهی در چشمان این کوه نستوه و اسوه استقامت اشک می نشست. وقتی اطرافیان می پرسیدند: چه می خواهید؟ می فرمودند: «مرگ». حتی دکترها از این همه تحمل شگفت زده بودند. ۶۵ اما با این حال در همان روزها به دکترها گفته بودند: «من می دانم زنده نمی مانم. اگر مرا برای خودم نگه داشتید، به حال خودم بگذارید. ولی اگر برای مردم است، هر کاری می خواهید بکنید» ۶۶. نتیجه مبنای بالندگی و سازندگی عرفان امام خمینی، یعنی قیام لله نخستین مرحله حرکت برای سیر الی الله بوده که باید در نهایت استحکام صورت گیرد. قیام لله شامل ایستادگی در برابر غلبه هوا و هوس بر عقل و سلطه مستکبران بر مستضعفان در جامعه می شود که در اسلام و شریعت محمدی، آیین و برنامه آن بود و هدف آن دگرگونی حیات طبیعی به حیات طیبه است. قیام لله انسان را تا مقام فنا و لقاء الله بالا برده و جامعه را با عدالت سامان می دهد. «بارالها ما را مهاجر الی الله قرار بده و به مقام فنا برسان» ۶۷ پی نوشت ها: ۱ امام خمینی: "مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه" چاپ دوم، ۱۳۷۳، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ص ۱۳. ۲- "مراه العقول" ج ۸، ص ۱۴۶، کتاب ایمان و الکفر (باب شکر)، حدیث ۶. ۳- مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص ۱۴. ۴- حافظ شیرازی، دیوان غزل ۷۶. نرگس کنایه از چشم است و جمالش به معنای فریبنده، دلربا، شوخ و جذاب می باشد. ۵- کلینی: "اصول کافی" ج ۱، کتاب التوحید، ص ۱۱۷، حدیث ۸. ۶- دعای کمیل. ۷- نک: امام خمینی (تفسیر سوره حمد)، ذیل آیه الحمد. صحیفه امام، ج ۱۹، ص ۲۳. ۸- مصباح الهدایه، ص ۱۶. ۹- امام خمینی: تعلیقات فصوص الحکم ابن عربی "الطبعه الاولى، ۱۴۲۲ه. ق، بیروت، دارالمحججه البیضاء، ص ۱۱. همچنین ر. ک: مصباح الهدایه، صص ۱۶ و ۱۷. ۱۰- مصباح الهدایه ص ۲۹. ۱۱- ر. ک: نقدالنصوص، چاپ ویلیام چیتیک، قسمت تعلیقات، ص ۳۴۱ از مقدمه سید جلال الدین آشتیانی بر مصباح الهدایه، ص ۳۰. ۱۲- تعلیقات فصوص، ۱۳. ۱۳- و هو معکم این ما کنتم... هر جا باشید او با شماست... (حدید/۴) ۱۴- امام خمینی: "آداب الصوه"، چاپ نهم، مؤسسه تنظیم و نشر امام، صص ۳۰۵ و ۳۰۶. ۱۵- امام خمینی: "چهل حدیث" چاپ بیست و چهارم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ص ۱۶. ۱۶- مصباح الهدایه، ص ۳۵. ۱۷- همان، ص ۳۶. ۱۸- امام خمینی: "صحیفه" جلد بیستم، چاپ اول، ۱۳۷۸، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ص ۲۴۹. ۱۹- همان، ج ۱۹، ص ۶۴. ۲۰- همان، ج ۱۸، ص ۴۴۳. ۲۱- همان ج ۴ ص ۱۸۹. ۲۲- همان، ج ۴، صص ۱۸۷ و ۱۸۶. ۲۳- صحیفه امام، ج ۷، صص ۳۳۷ و ۳۳۸. ۲۴- مصباح الهدایه، ص ۲۶. ۲۵- صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۴۴۸. ۲۶- صحیفه امام، ج ۱۳، صص ۵۱۳ و ۵۱۴. ۲۷- همان، ج ۶، ص ۳۲۸. ۲۸- امام خمینی: "چهل حدیث، چاپ بیست و چهارم، ۱۳۸۰، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ص ۶. ۲۹- برای نمونه، ر. ک: صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۰۲ و ج ۴، ص ۱۰۸ و ج ۵، ص ۲۸۲ و صص ۵۱۰ و ۵۱۱ و ص ۹۱ و ص ۱۰۱ و ص ۱۶۷ و ۱۶۸ و ص ۳۴ و ۳۵ و ج ۶، ص ۱۰۵ و ص ۱۷۵ و ج ۷، ص ۲۴۵ و ۲۴۶ و ج ۸، ص ۸-۱۰ و ج ۱۰، صص ۲۴۲ و ۲۴۴ و ج ۱۳، ص ۱۳۷ و ج ۱۵، ص ۳۴۶ و ج ۱۶، ص ۳۳۰ و ج ۱۸، ص ۱۲۶ و ج ۲۰، ص ۳۳۸ و... ۳۰- آیا برای غیر تو جلوه و ظهوری است که از آن تو نباشد. "فرازی از دعای عرفه امام حسین (ع). ۳۱- صحیفه امام ج ۱۸ ص ۱۲۶. ۳۲- ر. ک: صحیفه امام، ج ۲، ص ۷۰، نامه به شهید محمدرضا سعیدی ۴۴/۱۱/۲۸. ۳۳- صعق به معنای از خود بی خود شدن و صحو به معنای آفاقه و به خود آمدن است که حضرت موسی در مواجهه با تجلی بزرگ خداوند در کوه طور آنها را تجربه کرد. ر. ک: سوره اعراف، آیه ۱۴۳. ۳۴- صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۱. ۳۵- صحیفه امام. ۳۶- امام خمینی، کلمات قصار، چاپ هفتم، ۱۳۷۸، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، صص ۲۴

۳۰. ۳۷- امام خمینی، مبارزه با نفس، چاپ سوم، ۱۳۷۳، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ص ۳۲. ۳۸- مصباح الهدایه، صص ۱۵ و ۴۷. ۳۹ صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۵۸. ۴۰- همان، ج ۲، ص ۳۶. ۴۱- کلمات قصار، ص ۳۷. ۴۲- کلمات قصار، ص ۳۸. ۴۳- کسی که خارج شود از خانه اش در حالی که به سوی خدا هجرت می‌کند... (نساء/ ۱۰۰) ۴۴- پیامبر خدا و کسانی که همراه او هستند، با کفار تند و سختگیرند و میان خودشان مهربان و نرم خو. (فتح/ ۱۹) ۴۵- صحیفه امام، ج ۲۰، صص ۳۱۱ - ۳۱۶. ۴۶- امام خمینی: "ولایت فقیه"، ص ۱۰. آیین انقلاب اسلامی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، چاپ سوم، ۱۳۷۴، ص ۱۱۳. ۴۷- عبدالله جوادی آملی "ولایت فقیه، ولایت فقاها و عدالت" نشر اسراء، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۲۸۴. ۴۸- ر.ک: حمیدرضا مظاهری سیف، فصل نامه اندیشه دینی، پیش شماره بهار، ۱۳۸۴، مقاله شهود و شهادت در حیات طبیه. ۴۹- همان ج ۷ ص ۵۲۷. ۵۰- ای سر در جامه فرو برده قیام کن و مردم را بیم ده. (مدثر/ ۱ و ۲) ۵۱- صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۲۱۰. ۵۲- همان، ج ۱، ص ۲۲. ۵۳- همان، ج ۲۰، ص ۴۱۰. ۵۴- همان، ج ۲۰، صص ۴۸ و ۴۰۹. ۵۵- همان، ج ۵، ص ۷۲. ۵۶- همان، ج ۵، ص ۱۴۲. ۵۷- همان، ج ۵، ص ۱۴۹. ۵۸- همان، ج ۵، ص ۳۷ و ج ۴، ص ۱۲۴. ۵۹- همان، ج ۶، ص ۱۷۵. ۶۰- همان، ج ۵، ص ۵۱۲. ۶۱- ر.ک: عبدالرزاق کاشانی: "شرح منازل السائرين"، ترجمه علی شیروانی، چاپ دوم، ۱۳۷۹، انتشارات الزهراء، ص ۴۰. ۶۲- حمیدرضا مظاهری سیف، فاصله نسل سوم از انقلاب. ۶۳- صحیفه امام، ج ۸، ص ۵۱۲. ۶۴- همان، ج ۱۹، ص ۶۵. ۶۵- حمیدرضا مظاهری: "شگفتیها و شنیدنیها در زندگی بزرگان"، چاپ اول، ۱۳۸۲، انتشارات نشاط، صص ۱۳۵ و ۱۳۶. ۶۶- همان، ص ۱۳۷. ۶۷- صحیفه امام، ج ۱۹، ص ۹۱.

انقلاب متعالی / انقلاب اسلامی و جهت گیری فلسفی آن در چارچوب حکمت متعالیه

انقلاب متعالی / انقلاب اسلامی و جهت گیری فلسفی آن در چارچوب حکمت متعالیه مقدمه حضرت امام به عنوان یکی از اساتید معروف و بزرگ حوزه های علمی، سالیان متمادی به تدریس حکمت متعالیه اشتغال داشت، اما به راستی در نظر گاه و اندیشه ایشان حکمت متعالیه از چه جایگاهی برخوردار است؟ آیا تأثیر فلسفه در اندیشه امام، منحصر در دوران جوانی و به قبل از تدریس فقه و اصول وی محدود نشده است؟ آیا امام نوشته ای فلسفی دارد که به ما امکان یافتن دیدگاه ایشان، راجع به حکمت متعالیه را به دست دهد یا خیر؟ حکمت متعالیه ظرفیت های فراوانی دارد، که با وجود این حکمت دینامیک و پویا نمی توان از زوال اندیشه سیاسی در ایران سخن گفت. پیروزی انقلاب اسلامی ایران در ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ نشانگر گوشه ای از ظرفیت های این حکمت توانمند است، که حضرت امام توانست با تکیه بر آموزه های دینی و مبانی حکمت متعالیه برخواسته از معارف و حیانی و مصداق بارز فلسفه اسلامی و بدون گرایش به فلسفه های غرب و شرق و نظریات سکولاریستی، لیبرالیستی و مارکسیستی، انقلاب را با یاری خدا، به سرانجام برساند. نوشته حاضر جهت گیری تفکر فلسفی حضرت امام در چهارچوب حکمت متعالیه است، که سعی دارد سخنان حضرت امام را با این نگاه بکاود. امام خمینی و تدریس حکمت متعالیه حضرت امام سالیان متمادی، در فضایی به تدریس فلسفه اشتغال داشتند، که به گفته خود ایشان، فلسفه، گناه و شرک شمرده می شد؛ (۱) و وقتی در مدرسه فیضیه فرزند خردسالشان، مرحوم حاج آقا مصطفی از کوزه ای آب نوشید، کوزه را شستند، چرا که پدرش، که آن زمان به حاج آقا روح الله مشهور بود، فلسفه می گفت. (۲) اینکه حضرت امام تدریس فلسفه و عرفان را به طور رسمی از چه زمانی شروع کرده اند، مبهم است. (۳) اما آنچه می دانیم این است که ایشان «مدت ها قبل از سال ۱۳۰۸ شمسی» به تدریس فلسفه اشتغال داشته اند. حضرت امام خود می فرماید: «وقتی ساکن مدرسه دارالشفای قم بودم، مدت ها فلسفه تدریس می کردم و در سال ۱۳۴۸ قمری (۱۳۰۸ شمسی) به خاطر تأهل از مدرسه خارج شدم». (۴) این گفته، تصریح دارد که ایشان قبل از سال ۱۳۰۸ مدت ها به تدریس فلسفه اشتغال داشته، اما زمان آن، تاکنون بر ما روشن نیست. حضرت امام خمینی یک دوره «اسفار» به غیر از مباحث جواهر و اعراض و بخش هایی از آن را به صورت مکرر و بیش از سه دوره «شرح منظومه» حاج ملاهادی سبزواری (۱۲۱۲ ه. ق. - ۱۲۸۹ ه. ق.) تدریس نموده اند. (۵) البته

امام هر کسی را به شاگردی نمی پذیرفته و لذا از ایشان نقل شده که: از شاگردان درس فلسفه می خواستم که درس را بنویسند و بیاورند، اگر می دیدم نمی فهمند، اجازه ورود به درس را نمی دادم. (۶) ایشان به شاگردانشان توصیه می کردند که فلسفه را از اهلش فرا بگیرند، چرا که برای هر علمی استاد خاص آن علم وجود دارد. (۷) سید عزالدین زنجانی می گوید: پس از آمدن علامه سید محمد حسین طباطبایی به قم و رواج نسبی فلسفه، حضرت امام درس فلسفه و معقول را تعطیل و درس فقه و اصول را شروع کردند. (۸) البته خود حضرت امام می فرماید: بنا به درخواست برخی از شاگردانشان، چون شهید مطهری به تدریس فقه مشغول می شوند و از تدریس علوم عقلی باز می مانند. (۹) به هر حال ایشان از حدود سال ۱۳۲۸ شمسی به بعد، آن چنان از تدریس فلسفه فاصله گرفتند و به صورت یک فقیه و اصولی و سپس به عنوان بنیانگذار و رهبر جمهوری اسلامی ایران وارد صحنه شدند، که دیگر سابقه بیست و چند ساله تدریس حکمت متعالیه و عرفان ایشان از خاطره ها زدوده شده است، به طوری که بسیاری از شاگردان حضرت امام که از دهه سی به بعد، در شمار شاگردان ایشان درآمده اند، به خاطر ندارند که وی تدریس فلسفه کند. (۱۰) آثار فلسفی امام خمینی به تعبیر مقام معظم رهبری، آیت الله خامنه ای: «حضرت امام - رضوان الله تعالی علیه - چکیده و زبده مکتب ملاصدراست» (۱۱)، اما با این حال وی کتاب یا رساله ای که به فلسفه اختصاص داشته باشد تدوین ننموده و فقط یک تعلیقه از ایشان بر مبحث اراده اسفار نقل شده است. حاشیه ای هم که حضرت امام بر اسفار نوشته، مفقود شده است. (۱۲) یکی از شاگردان حضرت امام، مرحوم سید عبدالغنی اردبیلی (۱۲۹۹ هـ ش - ۱۳۶۹ هـ ش) است، که درس فلسفه امام را به دقت تقریر و تحریر نموده است. این تقریرات مربوط به سالهای ۱۳۲۳ - ۱۳۲۸ شمسی است و خوشبختانه چاپ شده است. جلد اول و دوم این کتاب، یک دوره شرح منظومه است، البته ظاهراً امام قسمت منطق این کتاب را تدریس نکرده اند و تنها از ابتدای فلسفه، یعنی از امور عامه شروع و تا انتهای طبیعات تدریس فرموده و در هیچ جای این کتاب به قسمت منطق آن اشاره ای ندارد. حال این سخن مطرح است، که کتاب تقریرات فلسفه امام خمینی، چنانکه از عنوانش هم پیداست، نوشته های درس ایشان است و بنابراین نمی تواند منبع دست اولی در ارائه و بازتاب اندیشه فلسفی وی تلقی شود. این نظر گرچه در بادی امر درست به نظر می رسد، اما نگارنده بر این باور است که این تقریرات مهر تأیید حضرت امام را بر پیشانی دارد، چرا که حضرت امام نوشته های تقریر شده را ملاحظه کرده و قبل از سال ۱۳۳۲ خطاب به آیت الله سید عبدالغنی اردبیلی چنین فرموده: «بسیار خوب و جامع الاطراف است، لکن مراعات عبارات قدری نشده است؛ مثلاً «وحدت و کثرت» به جای «وحدۀ و کثره» نوشته شده است و این در عبارات عربی صحیح نیست». (۱۳) این متن بسیار کوتاه، ضمن تأیید مطالب کتاب با دو عبارت «بسیار خوب» و «جامع الاطراف» به وضوح، عنایت ایشان به تقریرات را می رساند و روشن می کند که امام به صورت خیلی دقیق این تقریرات را مطالعه کرده است. دستگاه فلسفی امام خمینی سوال مهم و قابل تأملی که در حوزه تفکرات فلسفی حضرت امام مطرح است، این است که آیا ایشان دستگاهی فلسفی در چارچوب حکمت متعالیه دارد یا خیر؟ مهم تر از این سوال، پاسخی است که به آن داده می شود، آن پاسخ هم یا مثبت است و یا منفی. از جمله کسانی که به این سوال مهم پاسخ مثبت داده حجت الاسلام و المسلمین دکتر عابدی است؛ ایشان در کتاب «دفتر عقل و قلب»، چنین می نویسد: «این کتاب - تقریرات فلسفی امام خمینی - به شرح و توضیح عبارت های مرحوم حاجی نپرداخته به طوری که غرق در عبارت شده و اصل بحث فلسفی فراموش گردد. امام خمینی در این کتاب به بحث فلسفی روی آورده و دقت در عبارت، او را در هدف اصلی که ارائه یک نظام و دستگاه فلسفی است، غافل ننموده است». (۱۴) ایشان در ادامه بر این باور است که با حذف حرف های حاج ملاهادی سبزواری و حواشی کتاب می توان دستگاه و مکتب فلسفی را نمایاند. با تأمل در تقریرات فلسفی حضرت امام و همچنین آثار دیگرشان، می توان به درستی این سخن صحیح نهاد و گفت که می توان انسان شناسی را هم به عنوان مبانی مکتب و دستگاه فلسفی ایشان مطرح نمود. انسان شناسی و یا به تعبیر فلسفی، معرفت نفس، از مباحثی است که اگر چه در «بداية الحکمة و نهایة الحکمة» طرح نشده، اما حضرت امام در جلد سوم تقریرات به طور مفصل و مبسوط - در بیش از ۶۰۰ صفحه

- و در شرح حدیث جنود عقل و جهل، شرح چهل حدیث و نیز در سخنرانی هایشان به آن توجه نشان داده اند. حال بینیم تعریف ایشان از فلسفه چیست. تعریف امام خمینی از فلسفه در تعریف فلسفه از دیدگاه امام خمینی، سه دیدگاه قابل طرح است. دیدگاه اول مربوط به دکتر عابدی است. وی فلسفه را از منظر امام چنین تعریف می کند: «حکمت؛ یعنی معرفت و مشاهده حضوری خدا و شئون ذاتی و تجلیات اسماء و افعال او در حضرت علمیه و عینیه و نیز علم حضوری به کیفیت نکاح حضرات اسمائی». (۱۵) ایشان در تعریف عرفان از منظر امام خمینی بر این باور است، که «عرفان عبارت است از معرفت خدا و شئون ذاتی و تجلیات اسمائی و افعالی او در حضرت علمیه و عینیه به مشاهده حضوری، و نیز علم حضوری داشتن به کیفیت مناکحات و مراودات و نتایج الهی در حضرات اسمائی و اعیانی». (۱۶) به نظر می رسد که یک تعریف و از یک منبع، با اندکی تلخیص و تغییر برای فلسفه و عرفان ذکر شده، و طبق این برداشت ظاهراً مرز دقیق فلسفه و عرفان به وضوح ترسیم نمی شود. دیدگاه دوم بر این باور است که حضرت امام اگر چه مباحث فلسفی دارند، اما در آثارشان تعریفی از فلسفه ارائه نداده اند. (۱۷) دیدگاه سوم معتقد است که با توجه به اینکه امام نوشته اند: «... چنانچه در تعریف فلسفه، اعظم ارباب صناعت فرمودند: هی صیروره الانسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العینی فی صورته و کماله. و این اشاره است به...» (۱۸) و آن را بدون هیچ گونه نقد و ردی و با تعبیر اعظم ارباب صناعت ذکر کرده اند، به نظر می رسد وی در تعریف فلسفه، با همین تعریف موافق باشند و ما بتوانیم از منظر ایشان با همین عبارات، فلسفه را تعریف کنیم. این تعریف کاملاً مبتنی بر حکمت متعالیه است و مشابه این تعبیر را ملاصدرا هم به کار برده است. (۱۹) حکمت متعالیه، مصداق بارز فلسفه اسلامی حضرت امام، نه تنها معتقدند که فلسفه اسلامی وجود دارد، بلکه فلسفه اسلامی را برتر و والاتر از همه فلسفه ها می دانند و معتقدند: فاصله ای از زمین تا آسمان بین فلسفه یونانی و فلسفه بعد از اسلام که وی از آن به عنوان فلسفه اسلامی یاد می کند، وجود دارد. عبارت وی چنین است: «وقتی شما فلسفه ارسطو را که شاید بهترین فلسفه ها قبل از اسلام باشد ملاحظه کنید، می بینید که فلسفه ارسطو با فلسفه ای که بعد از اسلام پیدا شده است، فاصله اش زمین تا آسمان است، در عین حالی که بسیار ارزشمند است، در عین حالی که شیخ الرئیس راجع به منطق ارسطو می گوید که تاکنون کسی نتوانسته در او خدشه ای بکند یا اضافه ای بکند، در عین حال وقتی که فلسفه را ملاحظه می کنیم، فلسفه اسلامی با آن فلسفه قبل از اسلام زمین تا آسمان فرق دارد». (۲۰) امام در جایی دیگر ضمن رد سخن عده ای که می گویند فلسفه اسلامی، فلسفه ای یونانی است، فلسفه مشاء را هم ردیف فلسفه یونانی مطرح کرده و می گوید: «سخنی که زبان زد بعضی است که این فلسفه از یونان اخذ شده، غلط است، کی فلاسفه یونان از این حرف ها سر در آورده و چه کسی سراغی از این حرف ها در کتب آنها دارد؟ این حرف ها در کتب آنها نبوده و نخواهد بود. بهترین کتاب فلسفی آنها اثولوجیا است که دارای مختصری از معارف بوده و بقیه اش از طبیعیات است، بلی شفای شیخ، فلسفه یونان است و در آن هم از این حرف ها نیست». (۲۱) به نظر می رسد وی بعد از آنکه فلسفه اسلامی را از فلسفه یونانی تفکیک می کند، فلسفه مشاء را هم به دلیل یونانی بودن آن مفتخر به عنوان فلسفه اسلامی نمی کند. ایشان در ادامه جمله بالا که آن را در درس شرح منظومه شارح به نام حکمت متعالیه حاج ملاهادی سبزواری عنوان کرده، چنین می گوید: «باز گمان نشود که حاجی و یا حکمای اسلامی این حرف ها را از خود در آورده باشند، بلکه این حرف ها در ادعیه بیشتر از منظومه است و صحیفه سجادیه و نهج البلاغه و قرآن، منبع و سرچشمه و مادر این حرف هاست». (۲۲) از این صحبت امام چنین به ذهن می رسد که وی فلسفه ای را اسلامی می داند که از قرآن و سنت نشأت گرفته باشد و روشن است که مصداق بارز چنین فلسفه ای حکمت متعالیه می باشد. فلسفه غرب در کلام امام خمینی راجع به فلسفه غرب دو مطلب در کلام حضرت امام ذکر شده است: یک مطلب راجع به یونان باستان و مطلب دیگر درباره فلاسفه غرب، به طور کلی و در مورد دکارت به صورت جزئی است. حضرت امام سرچشمه فلسفه یونان باستان را همچون ملاصدرا، وحی الهی می داند. (۲۳) ایشان می فرماید: «صحف اعظم فلاسفه عالم، با آنکه علومشان نیز از سرچشمه وحی الهی است که شاید بالاتر و لطیف ترین آنها کتاب شریف اثولوجیا ... باشد»، (۲۴) به این ترتیب می توان

گفت که وی تاریخی قدسی و وحیانی برای معرفت قائل است، و طبق همین برداشت افلاطون را از اساطین بزرگ حکمت الهی خطاب می‌کند و می‌نویسد: «این فیلسوف بزرگ از اساطین بزرگ حکمت الهی است و معروف به توحید و حکمت است». (۲۵)

چنانکه گذشت، ایشان از ارسطو به بزرگی و عظمت یاد می‌کنند و او را مدون منطق و از بزرگ ترین فلاسفه جهان دانسته و از فلسفه با تعبیر «شاید بهترین فلسفه‌ها قبل از اسلام باشد» (۲۶) یاد می‌کنند. نظر حضرت امام خمینی، راجع به فلاسفه غرب چنین است: «فلاسفه غرب الان هم محتاج به این هستند که از فلاسفه شرق یاد بگیرند... اینها گمان کرده اند که اگر مملکتی در سیر طبیعی پیشرفت کرد، در سیر حکمت الهی نیز پیش قدم است و این از اشتباهات بزرگ ماست». (۲۷) و در نقد دکارت می‌نویسند: «پایه معلومات دکارت در این باب (منطق) و در الهیات به چه اندازه سست و بچه گانه است». (۲۸) با توجه به این نگاه امام راجع به فلسفه و فلاسفه غرب مدرن، تأثیر تفکر آنها در اندیشه‌های امام و سپس در پیروزی انقلاب اسلامی ایران کاملاً منتفی است و به یک جا کنار گذاشته می‌شود، همچنین تفکر مارکسیستی هم که توسط امام در نامه تاریخی اش به گورباچف، نقد و رد شد، همین سرنوشت را دارد. حال در اینجا این پرسش به ذهن می‌رسد، که آیا امام اجازه دارد راجع به فلسفه و فلاسفه غرب چنین به صراحت ابراز نظر کند؟ پاسخی که می‌توان به این پرسش داد این است، که اگر این حکیم از حکمت متعالیه راجع به فلسفه غرب آگاهی داشته باشد، در اظهار نظر کاملاً مجاز و مختار است و از آنجا که در میان اساتید امام، مرحوم شیخ محمدرضا مسجدشاهی اصفهانی به عنوان مدرس فلسفه غرب به چشم می‌خورد، مشخص است که وی با فلسفه غرب آشنا بوده است. انقلاب ایران، برآمده از حکمت متعالیه حال که می‌توان از دستگاه فلسفی امام در چارچوب حکمت متعالیه سخن گفت، آیا می‌توان گفت که اندیشه فلسفی حضرت امام در پیروزی انقلاب اسلامی ایران هم تأثیر داشته است؟ برای ارائه پاسخ این پرسش لازم نیست دست به دامن حدس و تخمین و گمان بشویم، چرا که امام خود به این پرسش پاسخ داده است. حضرت امام در مصاحبه‌ای که با محمد حسینی هیکل، نویسنده و روزنامه نگار معروف مصری در نوفل لوشاتو، راجع به بیان ویژگی‌ها و علل اساسی شکل‌گیری انقلاب اسلامی و ضرورت تلاش اندیشمندان در تبیین انقلاب اسلامی در پاسخ این سؤال که: چه شخصیت‌هایی غیر از رسول اکرم (ص) و امام علی (ع) و کدام کتاب‌ها به جز قرآن شما را تحت تأثیر قرار داده اند، عنوان کرده اند: شاید بتوان گفت: در فلسفه، ملاصدرا، از کتب اخبار: کافی، از فقه: جواهر. (۲۹) این فرمایش حضرت امام ضمن آنکه منابع تفکر ایشان را نشان می‌دهد، بیانگر این مطلب است که انقلاب شکوهمند اسلامی ایران برآمده از قرآن، حدیث، حکمت متعالیه و فقه جواهری است. دکتر حسین نصر نیز حرکت امام خمینی را بر اساس حکمت متعالیه تحلیل و تفسیر کرده و می‌گوید: ورود امام به صحنه سیاست را بیش از هر چیز باید در مراحل سلوک معنوی و سفر آدمی از خلق به سوی حق و رجعت وی از حق به سوی خلق که ملاصدرا در آغاز اسفار اربعه به آن پرداخته است، جست‌وجو کرد. (۳۰) تأثیر پذیری وی از فقه و تبیین مسئله ولایت فقیه در کتاب البیع، غیر قابل انکار است. اما نکته‌ای که نباید از آن غفلت کرد این است که فقه حکیم حکمت متعالیه هم متفاوت از فقه فقیهی است که با حکمت متعالیه سر و کاری ندارد. آیت الله جوادی آملی بر این باور است که: «کسانی که از حکمت متعالیه بهره‌ای داشتند، وقتی اصول را ارزیابی کردند، فقه زنده‌ای ارائه دادند». سپس ایشان نکته‌ای فقهی را مثال زده و می‌گوید: «اکنون به نظر ما هیچ راهی برای حکم به بطلان نماز در دار غصبی نیست. نماز گزار در محل غصبی، یقیناً معصیت کرده و یقیناً نماز او صحیح است» و برای توضیح و تبیین نظرشان از حکمت متعالیه کمک می‌گیرد و علت این برداشت را چنین ذکر می‌کنند: «زیرا غصبیت و صلاتیت، مساوق هم نیستند». در ادامه نظر فقهایی که دریافتی متفاوت از برداشت ایشان دارند - بر اساس همین مبانی که حکمت متعالیه در اختیار وی می‌گذارد - چنین نقد می‌شود: «فقیهانی که به بطلان نماز در دار غصبی حکم می‌دهند، یقیناً قائل به اجتماع امر و نهی هستند و می‌گویند که غصبیت و صلاتیت، مساوی، و نه مساوق یکدیگرند»، و ادامه می‌دهد: «اما فرودگاه اینها یکی نیست، نماز از این جنبه که نماز است، عبادت و واجب می‌باشد و از آن جنبه که عملی غصبی است، حرام و معصیت می‌باشد. هیچ کدام از آنها در

مرز دیگری راه ندارد». (۳۱) کتاب «شرح جنود عقل و جهل» امام، در واقع شرح حدیث شانزدهم اصول کافی است، از طرفی سی و هفت حدیث، از کتاب شرح چهل حدیث امام از اصول کافی و دو حدیث از فروع کافی و یک حدیث هم از روضه کافی گلچین شده است. در فلسفه هم چنانکه گذشت ایشان حدود بیست سال به تدریس حکمت متعالیه اشتغال داشته اند. ملاصدرا هم علاوه بر فلسفه، در تفسیر و شرح برخی احادیث اصول کافی هم قلم زده است. نگاهی اجمالی به شرح چهل حدیث و شرح جنود عقل و جهل، نشان می دهد که امام در تبیین و تحلیل مفاهیم احادیث، به آرا و نظرات ملاصدرا هم توجه داشته است. حضرت امام از صدرالمآلهین با عنوان «صدرالحکماء المتألهین» (۳۲) و «شیخ العرفاء الکاملین» (۳۳) و نیز با عنوان «شیخ العرفاء السالکین» (۳۴) و یا «شیخ العرفاء الشامخین» (۳۵) یاد می کند و یک بار نیز در مقام تمجید از عظمت ملاصدرا فرموده اند: «ملاصدرا و ما ادراک ما ملاصدرا». (۳۶) اما این علاقه امام به ملاصدرا و متأثر شدن وی از صدرا، و تدریس بیست ساله حکمت او به معنای پذیرش صددرصد مطالبی که ملاصدرا طرح کرده نیست، بلکه علاوه بر تدریس حکمت متعالیه به نقد ملاصدرا هم پرداخته اند، از جمله در ردّ یکی از برداشت های صدرا از شیرازی از قرآن کریم بی آنکه اسمی از او ببرند با صراحت می گویند: «قرآن اول کتابی است که با صراحت، حرکت زمین را بیان کرده و فرموده «جبال، مثل ابرها حرکت می کنند، خیال نکنید که اینها جامدند». (۳۷) بعضی از آقایان این را تعبیر کرده اند به حرکت جوهری و حال آنکه حرکت جوهری حرکتش مثل حرکت سحاب نیست و هیچ ربطی به او ندارد». (۳۸) نقدهای امام بر صدرالمآلهین شیرازی و نوآوری های ایشان و بررسی میزان تأثیرات صدرا بر امام در فلسفه، قرآن، حدیث، اصول، فقه و نیز به ثمر رساندن انقلاب اسلامی، خود بحث های مفصل و جان داری را می طلبد که از حوصله این یادداشت مختصر خارج است. خاتمه حضرت امام فیلسوفی نو صدراپی و در جرگه حکمت متعالیه و متأثر از صدرالمآلهین شیرازی است. امام حدود بیست سال به تدریس حکمت متعالیه اشتغال داشته است. ایشان قائل به فلسفه اسلامی است و بین فلسفه یونانی و اسلامی تفاوت فراوانی می بیند. به نظر می رسد وی فلسفه مشاء را هم ردیف فلسفه یونانی می داند. امام تمایلی به تعامل با فلسفه غرب ندارد و فلاسفه غربی را محتاج و نیازمند فلاسفه اسلامی می داند. این حکیم حکمت متعالیه در پاسخ خبرنگاری که از ایشان می پرسد: از چه کتاب ها و شخصیت هایی تأثیر پذیرفته اید، علاوه بر اصول کافی در حدیث، جواهر در فقه، از بنیانگذار حکمت متعالیه، صدرالمآلهین شیرازی در فلسفه نیز نام می برد. ضمن آنکه با توجه به دیدگاه آیت الله جوادی آملی می توان گفت: فقه امام هم متأثر از حکمت متعالیه است، این سخن حضرت امام و نامه ای که به گورباچف نوشته، بیانگر این است که امام ارتباطش را با فلسفه قطع نکرده و فلسفه چون شهابی نبوده که لحظه ای در آسمان زندگی شان درخشیده و افول کرده باشد، لذا می توان از انقلاب ایران به انقلابی صدراپی تعبیر کرد. ذم فلسفه (۳۹) و علم، حتی مدرسه و مکتب و مسجد که در کلام امام جاری شده را نباید بر معنای ظاهریش حمل کرد، بلکه اولاً به این معنا است که هدف انسان باید در تمامی کارهایش رضای خدا باشد و الا هر علم و عملی حجاب خواهد بود و یا حتی به تعبیر دیگر شرک خفی خواهد بود. ثانیاً علم حصولی، حجاب است، پس باید تلاش نمود تا به قرب خداوند به علم حضوری نائل شد، چرا که علم حضوری مانع و حجاب نخواهد بود. پی نوشت ها: ۱. امام خمینی، صحیفه امام، پیشین، ج ۲۱، ص ۲۷۹. ۲. همان. ۳. عبدالغنی اردبیلی، تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۱، پیشین، ص ۱۲. ۴. صحیفه امام، ج ۳، پیشین، ص ۱۸۳. ۵. عبدالغنی اردبیلی، تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۱، پیشین، ص ۱۲. ۶. علی اکبر ضیائی، نهضت فلسفی امام خمینی، پیشین، ص ۱۳. ۷. امام خمینی، مصباح الهدایه، مطلع هفتم از مصباح دوم، با مقدمه سید جلال الدین آشتیانی، تهران: موءسسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۶، ص ۶۸. ۸. زنجانی، سید عزالدین، «مصاحبه»، مجله حوزه، ش، ۱۳۶۶، ص ۳۸-۳۷. ۹. صحیفه امام، ج ۱۹، ص ۴۲۷. ۱۰. ر.ک: عبدالغنی اردبیلی، تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۱، پیشین، ص ۱۲ و ۱۳. ۱۱. از بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار جمعی از اساتید و پژوهشگران حوزه های علمیه سراسر کشور در تاریخ ۸/۹/۸۶. ۱۲. عبدالغنی اردبیلی، تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۱، پیشین، ۱۳۸۱، ص ۱۷. ۱۳. صحیفه امام، ج ۱، پیشین، ص ۳۳. ۱۴. دفتر عقل و قلب؛ پرتوی از

اندیشه های عرفانی و فلسفی امام خمینی، احمد عابدی، قم: زائر، ۱۳۸۴، ص ۲۱۹-۲۱۸. ۱۵. تعلیقات علی شرح فصوص الحکم ص ۵۵. همان. ۱۷. نهضت فلسفی امام خمینی، علی اکبر ضیائی، تهران: موعسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۱، ص ۵. ۱۸. امام خمینی، ترجمه سر الصلاة، ص ۲۰. ۱۹. الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۵، قم: طلیعه النور، ۱۴۲۵، ص ۴۸. ۲۰. امام خمینی، صحیفه امام، ج ۱۸، موعسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص ۲۶۳. ۲۱. عبدالغنی اردبیلی، تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۱، تهران: موعسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص ۸۸. ۲۲. عبدالغنی اردبیلی، تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۱، پیشین، ص ۸۸. ۲۳. الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۵، پیشین، ص ۲۰۶-۲۰۷. ۲۴. امام خمینی، آداب الصلوة، تهران: موعسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۰، ص ۳۰۳-۳۰۴. ۲۵. کشف الاسرار، ص ۳۳. ۲۶. امام خمینی، صحیفه امام، ج ۱۸، موعسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص ۲۶۳ و نیز ر.ک: امام خمینی، کشف الاسرار، بیتا، بیجا، بینا، ص ۳۴. ۲۷. امام خمینی، صحیفه امام، ج ۹، پیشین، ص ۳۹۲. ۲۸. امام خمینی، کشف الاسرار، پیشین، ص ۳۴. ۲۹. صحیفه امام، ج ۵، پیشین، ص ۲۷۱. ۳۰. روزنامه شرق، شماره ۷۰۷، هفتم اسفند ۱۳۸۴. ۳۱. ر.ک: سایت حکمت: http://www.lakzaee.com/index.php?option=com_contenttask=viewid=۶۷۴Itemid=۵۸ ۳۲. امام خمینی، شرح دعای سحر، با مقدمه سید احمد فهری، تهران: ۱۳۵۹، ص ۹۵. ۳۳. همان. ۳۴. همان، ص ۱۲۰. ۳۵. همان. ۱۷۵. ۳۶. امام خمینی، شرح دعای سحر، پیشین، ۲۵. البته این مطلب را مترجم از قول حضرت امام نقل کرده است. ۳۷. سوره نمل، آیه ۸۸؛ «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَمَادًا وَهِيَ تَمْرٌ مَرَّ السَّحَابِ». ۳۸. صحیفه امام، ج ۲۰، پیشین، ص ۲۹۹. ۳۹. امام خمینی، دیوان امام، تهران: موعسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۲۰۲، ۲۰۹، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۴۵، ۱۱۵ و ...

ویژگی ها و تمایزهای صدر المتالین و امام خمینی در حکمت متعالیه

ویژگی ها و تمایزهای صدر المتالین و امام خمینی در حکمت متعالیه دو متأله حکمت متعالیه صدرالدین شیرازی و امام خمینی، هر دو در شمار برجسته ترین فیلسوفان حکمت متعالیه اند؛ یکی موعسه این حکمت و دیگری پیرو، مدرس و مفسر توانمند آن. این دو، وجوه اشتراک بسیاری دارند. از جمله اینکه هر دو در عین اشراف به برهان، دستی گشاده در عرفان و اشراق دارند و از سویی با کلام و قرآن نیز سر و سرّی داشته، با تفسیر و فقه آشنا و فقیهانی برجسته اند. به رغم همه این وجوه اشتراک در حوزه اندیشه و نظر و به ویژه اشراف هر دو به دانش های مختلف، حوزه عمل این دو حکیم که صدر و ذیل حکمت متعالیه در روزگار تأسیس و کنونی اند، از یک دیگر ممتاز و متمایز است؛ به ویژه این تمایز را میتوان در رجوع و بهره برداری گسترده از فقه و فقاقت، نشست بر مصدر مرجعیت شیعیان و صدور فتوا، درافتادن با سلطنت و در نهایت تأسیس دولتی نویناد مشاهده کرد. از این رو، نخستین تمایز بارز دو حکیم متأله، تداوم و استمرار فلسفه از یک سوی و همراهی و همراهی با فقه و فقاقت از سوی دیگر است. امام خمینی که آن روزها به حاج آقا روح الله مشهور بود، برخلاف صدرالدین که تمام عمرش را صرف آموختن، نگارش و آموزش فلسفه کرد، پس از گذشت چهار دهه از حیاتش، ارتباط رسمی اش را با فلسفه قطع می کند. ۱. آخرین باری که روح الله به تدریس فلسفه، به ویژه اسفار اربعه صدرالدین شیرازی پرداخت، اواخر دهه بیست شمسی بود. پس از آن و از آغاز دهه سی، او دیگر به تدریس و نگارش آثار عرفانی و فلسفی پرداخت؛ گو اینکه پیش از آن نیز اثر مکتوبی در فلسفه، به جز برخی آثار در اصول و اخلاق و عرفان ۲ که در آنها برخی مباحث فلسفه را نیز بحث کرده، از خود بر جای نگذاشته بود. ۳. بسیاری شاگردان حاج آقا روح الله که از دهه سی به بعد، در شمار شاگردان ایشان درآمده اند، به یاد ندارند که او فلسفه تدریس کند. ۴. همت اصلی ایشان در این دوران، صرف تدریس فقه و اصول معمول در حوزه های علمیه شد. این کار موجب شد که ایشان به عنوان استادی برجسته و صاحب نام در فقه، زبان زد جامعه علمی گردد، چنان که پیش از آن در حوزه عرفان و اخلاق نیز شهره بود. مکتوبات

فقهی و اصولی ایشان، عمدتاً در این دوره نگارش و منتشر شده است؛ ۵ بی آنکه در آنها اشاراتی به فلسفه و عرفان بنماید. در مقابل، صدرالمآلهین شیرازی تا انتهای عمر خویش، به تعلیم و تعلم و نگارش در حوزه فلسفه، افزون بر توجه به سایر حوزه های دانشی پرداخت. تدریس حکمت توسط وی در شیراز، زادگاه وی، از پر رونق ترین دوره هایی است که شیراز به خود دیده است. صدرالدین در عین اشراف به فقه و فقاهت، تا آخر به تعلیم و تعلم در موضوع فلسفه وفادار ماند و آثار مهمی از خود برجای گذاشت و شاگردان برجسته ای تربیت کرد. آنچه امام خمینی از نخستین سال های دهه سی پی گرفت، پی ریزی بنیادی بود که توانست، در دهه چهل حاج آقا روح الله را به عنوان فقیهی زبردست و توانا مورد توجه قرار دهد و زمینه مرجعیت عام ایشان را فراهم آورد. به این ترتیب، پس از سالهای چهل شمسی، امام خمینی، برخلاف صدرالدین شیرازی، در موضع مرجعیتی عمومی قرار گرفت که در آن، جمع کثیری از شیعیان در داخل و خارج ایران، از فتاوی فقهی وی پیروی می کردند. در همین سالها، شاگردان بسیاری که غالباً فقه را نزد وی آموخته بودند، به دور ایشان گرد آمدند. حال آنکه اگر صدرالمآلهین شیرازی می خواست، به حوزه مرجعیت فقهی وارد شود، با توجه به شرایط، از چنین امکانی برخوردار نبود. البته نهاد مرجعیت در شمار نهادهایی است که در سال های متأخر پدید آمده و در دوره شیرازی، مناصب بالای مذهبی، از سوی نهاد سلطنت و شخص شاه به عالمان واگذار و منصبی حکومتی تلقی می شد. نیز تا آنجا که به یاد داریم، صدرا میانه چندان خوبی با نهاد سلطنت صفوی نداشته و با اینکه گفته می شود، خود فرزند حاکم شیراز بود و به رغم حمایت حاکم وقت شیراز از وی که گویا با صدرا دوستی دیرینه ای هم داشته است؛ اما این وضعیت تغییری در نگاه وی درباره سلطنت و سلطان ایجاد نکرد و او همچنان به شاه توجهی نداشت. جالب اینکه برخلاف آنچه معمول بوده است و بر اساس آنچه در آثار وی می توان یافت، او هیچ یک از آثارش را به شاهان صفوی اهدا نکرده، کوچک ترین تعریف و تمجیدی از آنها به عمل نیاورده است. به هر حال، در تغییر و تحولات پس از صدرا و در دوره اخیر، نهاد مرجعیت پایه گذاری و تثبیت شد و امام خمینی به عنوان فقیهی متأله و از اصحاب و مفسران حکمت متعالیه، به این مرتبه و جایگاه دست یافت. در نهایت، مهم ترین نقطه تمایزی که دو حکیم حکمت متعالیه را از هم جدا می کند، براندازی نظام سلطانی پهلوی به دست امام خمینی و حضور مستقیم و بلاواسطه او در صدر هیأت حاکمه و قدرت سیاسی است. کاری که صدرالمآلهین، اگر هم به فرض، آرزوی آن را داشت، در عمل، برای او روعیایی دست نیافتنی بود که هرگز به آن نائل نشد. حتی صدرالدین هیچ حرکتی نیز به سمت برخورداری از مناصب سیاسی و مقامات عمومی انجام نداده است. گو اینکه شرایط و اوضاع زمانه نیز برای چنین تغییرات، حرکت ها و جنبش هایی - شبیه کاری که امام خمینی به آن مبادرت ورزید - آمادگی نداشته و در نتیجه اوضاع و احوال زمانه، تأثیر خود را بر صدرا بر جای گذاشته است. با این همه به نظر می رسد که بتوان حضور امام خمینی در صدر حکومت را متأثر از مبانی حکمت متعالیه دانست. از این رو گرچه نقطه عطف تمایز این دو حکیم در تأسیس نظم و نظام سیاسی جدید و برانداختن نظم سیاسی قدیم است؛ اما نباید از خاطر برد که صدرا آگاهانه و خودخواسته یا ناخودآگاه، زمینه حکمتی را پایه گذاری کرد که در عمل، چهار قرن پس از وی، و توسط یکی از پیروان و شارحان حکمت متعالیه، به حیات نظم و نظام سلطانی خاتمه داده؛ آنچه شاید در مخیله صدرالمآلهین هم خطور نمی کرد. ملاصدرا با عالمان به اصطلاح ظاهرین درگیر شد و در این زمینه رساله های مستقلی نگارش کرد؛ اما هیچ گاه به طور مستقیم و علنی با دستگاه سلطنت به مقابله بر نخواست و به دور از هیاهوی اصحاب قدرت توانست، نظام فلسفی خاصی را که بعدها به حکمت متعالیه شهره شد، تأسیس کند که در نهایت بساط نظم و نظام سلطانی را بر هم چید. به هر حال، نقطه تمایزهای امام خمینی و صدرالدین، نوع برخورد این دو متفکر با حکومت و حاکمان در دوره خود است؛ در حالی که امام خمینی پس از آنکه از اصلاح رژیم پهلوی ناامید می شود، به قصد انقلاب، به مبارزه آشکار با حکومت می پردازد و به تبعید می رود، اما هرگز به یاد نداریم که صدرا به مبارزه آشکار با حکومت وقت پرداخته باشد؛ البته ملاصدرا در دوره زیست خود با توجه به شرایط زمانه و مخالفت های مختلفی که به ویژه از سوی ظاهرگرایان با وی می شود،

به تبعیدی خودخواسته می رود؛ این در حالی است که هیچ تعریف و تمجیدی از حکومت و سلاطین وقت، برخلاف بسیاری هم عصران خویش، در آثار و عملکرد وی نمی توان یافت. شاید همه اینها خود بر مخالفت نظری و عملی با حکام دلالت داشته باشد. بدین ترتیب، روشن می شود که چگونه با توجه به تغییر و تحول در اوضاع زمانه، تحول و تغییر گسترده ای در نحوه عمل دو حکیم حکمت متعالیه پدید آمد که در ضمن آن و در طی یک سیر تقریباً بیست و چند ساله و پس از قطع ارتباط رسمی با فلسفه توسط امام خمینی، نظمی متفاوت تأسیس شد؛ گرچه صدرالمتألهین و امام خمینی در تفسیر قرآن و آموزه های وحیانی، اخلاقی، کلامی، برهانی، عرفانی و حتی فقه و فقهات، اشتراکات عمده ای داشته اند؛ اما رجوع و توجه گسترده امام خمینی به حوزه عمل، تأثیرات و تغییرات عمده ای در حیات سیاسی برجای نهاد. آنچه گویا از چشمان تیزبین پژوهشگران نکته سنج برکنار مانده است. پی نوشت ها: ۱. امام خمینی تدریس فلسفه و عرفان را به طور رسمی از سال ۱۳۰۷ شمسی آغاز کرده است. همچنین ایشان از سال ۱۳۲۴ به طور رسمی به تدریس خارج فقه و اصول پرداخته است. ر.ک: نجف لک زایی، سیر تطور تفکر سیاسی امام خمینی، چاپ چهارم، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۵. نیز بنگرید به: علی قادری، خمینی روح الله، زندگینامه امام خمینی بر اساس اسناد و خاطرات، خیال، تهران: موءسسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸. و محمد حسن رجبی، زندگینامه سیاسی امام خمینی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹. ۲. آثار عرفانی و اخلاقی امام خمینی، عمدتاً تا اوایل دهه بیست نگارش و منتشر شده اند؛ برای مثال تألیف شرح دعای سحر از ۱۳۰۷ شمسی آغاز شده است. همچنین چهل حدیث در ۱۳۱۸ - ۱۳۲۰ و آداب الصلاة ۱۳۲۱ تألیف شده است. ر.ک: نجف لک زایی، سیر تطور تفکر سیاسی امام خمینی، پیشین. ۳. در سال های اخیر تقریرات فلسفی امام خمینی در سه جلد که به همت عبدالغنی اردبیلی نگارش شده است، توسط موءسسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی منتشر شده است. مشخصات کتاب شناختی این اثر از این قرار است: تقریرات فلسفه امام خمینی، سه مجلد، عبدالغنی اردبیلی، تهران: موءسسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۱. ۴. در همین باره بنگرید به مقدمه تقریرات فلسفه امام خمینی. ۵. امام خمینی تحریرالوسیله را در ماههای تبعید در ترکیه در ۱۳۴۳ نگارش کرده است. ر.ک: نجف لک زایی، سیر تطور تفکر سیاسی امام خمینی، پیشین.

امام و مولانا

امام و مولانا (مقاله‌ای از سمینار بررسی اندیشه‌های عرفانی و ادبی امام خمینی و مولانا - هندوستان، دهلی نو، خرداد ۱۳۷۹) یکی از تحولات اجتماعی، دینی و سیاسی که در قرن اخیر به وقوع پیوست و چشم جهانیان را خیره کرد، نهضتی بود که از سوی شخصیتی عالم، مجاهد، عارف و مجتهد زمان پی‌ریزی شد و به ثمر نشست. امام خمینی چهره برجسته‌ای است که امروزه کمتر مشاهده می‌شود تا کسی وی را شناسد و یا درباره او چیزی نداند. شخصیت امام خمینی را تنها از یک بعد نگریستن کار شایانی نیست زیرا این مجاهد نستوه و سترگ تاریخ، در حالی که مجتهدی والامقام بود عارفی دل‌باخته، زاهدی وارسته، سیاستمداری شجاع و نترس، معلم اخلاق و تهذیب‌گر نفس و مبارزی جوانمرد، فیلسوفی عالیقدر و یکی از رجال بزرگ اجتماعی و الهی بود. بعد معنوی و دینی امام خمینی بر همگان معلوم و شناخته است، تنها چیزی که در زندگی وی مهم بود کسب معنویات و ساختن روح و جان فرد و جامعه بر مبنای بینش الهی و رهبری جامعه به گرایش‌ات دینی و مذهبی بود. او خود مردی با ایمان، هدفدار و دیندار بود و می‌خواست دنیای امروز را که از بی‌دینی و لامذهبی رنج می‌برد بسوی نور و روشنایی هدایت کند. کلاس درس اخلاق و تهذیب نفس او پر از دانشجویان و طلابی بود که می‌خواستند از ثمره این شجره طیبه استفاده کنند و از بوی دلاویز آن، شمیم جان خود را معطر سازند، وی بارها به جوانان تذکر می‌داد که علم و دانش منهای اخلاق و تهذیب نفس همچون شمشیر تیز و بز آن در دست زنگی مست است. دنیای امروز علم و دانش دارد، اما چون از انسانیت و اخلاق بی‌بهره است، جز جنگ، ویرانی، استثمار و

استعمار و نابودی انسانهای ستمدیده، تنها برای سودجویی بیشتر از طریق فروش اسلحه به چیزی نمی‌اندیشد. امام خمینی معتقد بود اخلاق و علم مکمل یکدیگرند، لذا وی عالمی معتبد و متخلّق به اخلاق دینی بود. علم و دانش را در حد اعلاّی آن فرا گرفت و به کار برد. اطلاعات او در زمینه‌های فلسفی و عقلی به همان‌قدر وسیع بود که در زمینه‌های عرفانی و معنوی با آنکه در طول تاریخ، راه فیلسوفان عقلگرا و عارفان دل‌باخته و عاشقان الهی هم جدا بود، اما امام خمینی بین آندو تلفیق ایجاد کرد، یعنی هم با گرایشات فلسفی، خرد خویش را استوار ساخت و هم با زمینه‌های عرفانی، روح و جان خود را از خردگرایی محض برحذر داشت. بیشترین تخصص امام خمینی در زمینه علم فقه و اصول بوده است و این دو علم نردبانی بود برای صعود به مراحل عالی علم دین و مذهب. کرسی درس او در موضوعات فقه و اصول، مشتاقان بسیاری از دانش‌پژوهان علم دین و طالبان راه حق و یقین داشت، بسیاری از طلاب جوانی که از مباحث دینی ایشان استفاده کرده‌اند، هم اکنون خود بعنوان مجتهدی آگاه و دانشمند در حوزه‌های دینی به تدریس و تحقیق سرگرمند. فقهات و مرجعیت امام خمینی، ظاهراً مانع می‌شد تا ایشان در زمینه‌های ادبی، آنهم در موضوعات عرفانی و غزلیات عاشقانه به ظاهر کفرآمیز، شعری بسرایند و اثری از خود به یادگار بگذارند، اما چون همه کارهای وی نوعی خارق عادات و برخلاف جریان طبیعی بود، این موضوع نیز در مسایل عرفانی و ادبی ایشان تأثیر بسزایی داشت، امام در وجد و شور عارفانه خویش آنچنان از خود بیخود شده، در آتش عشق و دل‌باختگی فانی فی‌الله و محو می‌شد که برای التیام بخشیدن به این سوز و گداز عاشقانه در پیشگاه معشوق و معبود خویش چاره‌ای نمی‌دید جز آنکه سوزش درون خود را با غزلیات پرشور عشقی و عرفانی تسلی بخشد. مکتب عرفانی امام خمینی به ظاهر شبیه به مکتب عرفانی بن عربی، ابن فارض حافظ، حلاج، عین‌القضاة همدانی و غیره می‌باشد، که بیشتر از طریق وجد، شوریدگی، شیفتگی و سُکر بیان می‌شود اما از لحاظ محتوایی، بویژه در زمینه‌های اصطلاحات عرفانی، جنبه‌های اخلاقی، مسائل اجتماعی و تاریخی همانند کشف‌المحجوب هُجویری، رساله قشریه، مصباح‌الهدایه، منطق‌الطیر عطار، حدیقه سنایی و از همه مهمتر با مختصر تفاوتی نظیر مثنوی مولانا جلال‌الدین رومی می‌باشد. گرچه بیشتر اشعار عرفانی امام خمینی همچون دیوان حافظ از اصطلاحات عرفانی خاصی نظیر می، میکده، جام، رند، خرابات، دیرمغان، صومعه، بت و بتکده، غمزه دوست، مطرب، خرقه، ابرو، زلف، گیسو، لب، چشم بیمار و غیره بهره گرفته است، اما نکاتی از همین اصطلاحات و عقاید عرفانی در مثنوی نیز وجود دارد که قابل مقایسه و بررسی می‌باشد، برای مثال: واژه صوفی در مثنوی مولوی به عنوان یک شخصیت متعالی و الهی مطرح می‌شود و در بیشتر موارد از وی به احترام یاد می‌شود چنانکه مولوی می‌گوید: کوه تور از نور موسی شد به رقص صوفی کامل شد و رست او ز نقص چه عجب گر کوه صوفی شد عزیز جسم موسی از کلوخی بود نیز (۶۷۶) اما مشرب امام خمینی درباره صوفی همچون حافظ می‌باشد، وی کسانی را که پشمینه می‌پوشند و تنها خود را صوفی می‌نامند ولی عامل به موازین دینی و اخلاقی نیستند افرادی غدار، ره نیافته، فاقد صلاحیت برای توصیف جمال دلبر، دور از معنویت و الهاماتی که بر دل عارفان واقعی وارد می‌شود و دور از خوی و خصلت درویشی معرفی کرده و می‌گوید: تو و ارشاد من؟ ای مرشد بی‌رشد و تباه از بر روی من ای صوفی غدار! برو! * * * گفته‌های فیلسوف و صوفی و درویش و شیخ درخور وصف جمال دلبر فرزانه نیست * * * اگر از اهل دلی، صوفی و زاهد بگذار که مر این طایفه را راه در این محفل نیست * * * این باهشان و علم‌فروشان و صوفیان می‌نشنوند آنچه که ورد زبان ماست * * * صوفی که به هوای دل خود شد درویش بنده همت خویش است، چسان درویش است؟ (۶۷۷) در خصوص نیاز عارفان به پیر، همفکری خاصی بین امام خمینی و مولوی وجود دارد، امام خمینی پیر یا مرشد و راهنما را بهترین شخصی برای رساندن عارف به مقصد اصلی و وصال الی‌الله می‌داند، همچنان که مولوی تحت تأثیر مقام روحانی خود شمس تبریزی، وی را تا حد خدایی توصیف کرده است، چنانکه می‌گوید: سایه یزدان بود بنده خدا مرده این عالم زنده خدا دامن او گیر زودتر بی‌گمان تارهی در دامن آخر زمان کیف مدالّظلّ نقش اولیاست کو دلیل نور و خورشید خداست رو، زسایه آفتابی را بیاب دامن شه شمس تبریزی بتاب (۶۷۸) وی در جای دیگر در وصف پیر می‌گوید: ای ضیاءالحق الحسام الدین بگیر یک دو کاغذ بر فرا

در وصف پیر برنویس احوال پیر راه دان پیر را بگزین عین راه دان پیر تابستان و خلقان تیر ماه خلق مانند شب‌اند و پیر ماه پیر را بگزین که بی‌پیر این سفر هست بس پر آفت و خوف و خطر پس رهی را که ندیدستی تو هیچ هین مرو تنها، ز رهبر سر میچ امام خمینی نیز به ره یافته گان بارگاه خداوند بعنوان مرشد و راهنما می‌بالد و از آنها به پیر خرابات، پیر میخانه، پیر مغان، پیر میکده، پیر می‌فروش یاد می‌کند. وی خود را در برابر پیر مطیع محض می‌داند و تنها از بارگاه او شفا می‌جوید و راه فتح و ظفر می‌بوید. او معتقد است که سرپنجه قدرتمند پیر از قدرت لایزال الهی نیرو می‌گیرد و قادر است به آسانی سالک را فانی فی‌الله کند. وی می‌گوید: پیر میکده آنچنان در کار خویش مهارت دارد که با نوشتن جرعه‌ای از ساغر الهی خماری و غفلت را از درون جان هر عارف بیرون می‌ریزد. او رسیدن به مرحله استادی را موقعی بر عارف میسر می‌داند که در برابر پیر میکده زانوی ادب به زمین می‌زند و در یک کلمه، هوشیاری و حقیقت‌گرایی خود را در گرو خرقه پیر خراباتی می‌داند و چنین داد سخن می‌دهد. گر مرا ره به در پیر خرابات دهی به سر و جان بسویش راه نوردم، نه به پا * * * پیر ما گفت ز میخانه شفا باید جست از شفا جستن هر خانه حذر باید کرد * * * پیر میخانه بنام که به سرپنجه خویش فانیم کرده، عدم کرده و تسخیرم کرد * * * گر در میکده را پیر به عشاق گشود پس از آن آرزوی فتح و ظفر باید کرد با پیر میکده خبر حال ما بگو با ساغری برون کُند از جان ما خمار * * * هشدار ده به پیر خرابات، از غم ساقی، زجام باده مرا کرد هوشیار * * * شاگرد پیر میکده شو در فنون عشق گردن فراز، بر همه خلق اوستاد باش * * * جامه زهد و ریا کندم و بر تن کردم خرقه پیر خراباتی و هوشیار شدم (۶۷۹) وحدت وجود یکی از اصطلاحات عرفانی است که عرفا در اشعار و نوشته‌های خویش بسیار از آن یاد می‌کنند. عرفا معتقدند که خداوند در همه چیز و همه جا تجلی کرده است، جایی نیست که اثری از نیروی الهی نباشد. موجودات همچون موج، خداوند چون دریاست و تمام هستی انعکاس از رخ زیبای اوست آنها می‌گویند خدا زیبای مطلق است و این زیبایی را تمام هستی متجلی ساخت و در هر کجا اعم از کعبه، بتخانه، کنشت کلیسا و سایر معابد نام او مطرح است و جز او هدف نیست. جز آنکه هر که به سلیقه و کشش فکری خود به او روی می‌آورد و وی را پرستش می‌کند خدا آنچنان ظاهر و آشکار است که نیازی به اثبات ندارد چنانکه امام خمینی در این خصوص می‌گوید: همه جا منزل عشق است که یارم همه جاست کوردل آنکه نیابد به جهان جای تو را ما همه موج و تو دریای جمالی، ای دوست موج دریاست، عجب آنکه نباشد دریا * * * هر کجا پا بنهی حسن وی آنجا پیداست هر کجا سر بنهی سجده‌گه آن زیباست * * * همه آفاق روشن از رخ توست ظاهری جای پا نمی‌خواهم (۶۸۰) اکنون اگر این اندیشه‌ها را با افکار مولانا سنجیده و مقایسه می‌کنیم می‌بینیم که مولوی نیز در بسیاری از موارد بدین مفاهیم اشاره می‌کند، نظیر: ما چو چنگیم و تو زخمه می‌زنی زاری از ما نی، تو زاری می‌کنی ما چو ناییم و نوا در ما ز توست ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست در فرازی دیگر به همین مضمون می‌گوید: ده چراغ از حاضر آید در مکان هر یکی باشد به صورت غیر آن فرق نتوان کرد نور هر یکی چون به نورش روی آری بی‌شکی یک گهر بودیم همچون آفتاب بی‌گره بودیم صافی همچو آب ما، کیم اندر جهان پیچ پیچ چون الف او خود چه دارد هیچ هیچ تا من و تو جملگی جان شوند عاقبت مستغرق جانان شوند عاقبت اندیشی و سیر نگهداری یکی از ویژگی‌های عارف حقیق و سالک الی‌الله است ولی گاهی عارف از سر شوریدگی و وجد، راز درون خویش را آشکار می‌کند و جان در مهلکه می‌اندازد، امام خمینی در این خصوص می‌گوید: عشق دلدار چنان کرد که منصور منش از دیارم به در آورد و سر دارم کرد * * * فارق از خود شدم و کوس انا الحق بزدم همچو منصور خریدار سر دار شدم (۶۸۱) مولوی چونان حافظ هویدا کردن اسرار را برای عارف عیب می‌داند و آن را نتیجه خامی و ناپختگی او می‌داند و می‌گوید: گفت هر رازی نشاید باز گفت جفت طاق آید گهی، گه طاق جفت از صفا گردم زنی با اینه تیره گردد زود با ما اینه در بیان این سه کم جنبان لبت از ذهاب و از ذهب و ز مذهب کین سه را خصم است بسیار و عدو در کمینت ایستد چون داند او مولوی به علم و عقل از نظر ظاهری و عرفانی با دو دید می‌نگرد، یعنی هم نظر مثبت دارد و هم نظر منفی. او معتقد است گاهی علم و عقل می‌تواند انسان را به آسمان هفتم عروج دهد و

راهنمای خوبی باشد ولی با دید دیگر آندو را پوزبندی می‌داند که بسیاری از مواقع، نه تنها وسیله رشاد نمی‌شود بلکه گمراه کننده است و در این خصوص می‌گوید: آدم خاکی ز حق آموخت علم تا به هفتم آسمان افروخت علم نام و ناموس ملک را در شکست کوری آنکس که در حق در شکست زاهد چندان هزاران ساله را پوزبندی ساخت آن گوساله را علمهای اهل حس شد پوزبند تا نگیرد شیر زان علم بلند و نیز در مورد عقل گوید: عاشق از خود چون غذا یابد ریحق عقل آنجا گم بماند و بی‌رفیق عقل جز وی عشق را منکر بود گر چه بنماید که صاحب ستر بود و در جایی دیگر حکایت نحوی و کشتییان را در مذمت علم ظاهری بصورت داستانی زیبا و شیرین چنین بیان می‌کند: آن یکی نحوی به کشتی در نشست رو به کشتییان نهاد آن خودپرست گفت هیچ از نحو خواندی؟ گفت: لا گفت نیم عمر تو شد در فنا باد کشتی را به گردابی فکند گفت کشتییان به آن نحوی بلند هیچ دانی آشنا کردن بگو گفت نی، از من تو سیاحی مجو گفت کل عمرت ای نحوی فناست زانکه کشتی غرق در گردابهاست محو می‌یابد نه نحو اینجا بدان گر تو محوی بی‌خطر در آب ران آب دریا مرده را بر سر نهاد و بود زنده ز دریا کی رهد چون بمردی تو ز اوصاف بشر بحر اسرار ت نهاد بر فرق سر و نیز بر فیلسوف عقل گرا که بسیاری از حالات عرفانی و معنوی را منکر می‌شود می‌تازد و می‌گوید: فلسفی منکر شود در فکر و ظن گو برو سر را بر این دیوار زن نطق آب و نطق خاک و نطق گل هست محسوس حواس اهل دل فلسفی کو منکر حناست از حواس اولیا بیگانه است و نیز می‌گوید: فلسفی را زهره نی تا دم زنده تیر حقش بر هم زند دست و پای او جماد و جان او هرچه گوید آن دو در فرمان او امام خمینی نیز تنها اتکا به عقل و علم ظاهری را در ره یافتن به مقام قرب ربوبی بی‌حاصل و نوعی حجاب باطن تلقی می‌کند. او در بحث و بررسی محافل علمی را در اثبات ذات خداوند، سخنان بیهوده و خسته کننده موجب تیرگی دل و جان می‌داند و می‌گوید: از درس و بحث مدرسه‌ام حاصلی نشد کی می‌توان رسید به دریا از این سراب هرچه فرا گرفتم، هر چه ورق زدم چیزی نبود غیر حجابی پس از حجاب * * * پاره کن دفتر و بشکن قلم و دم در بند که کسی نیست که سرگشته و حیرانش نیست * * * در محضر ادیب شدم، بلکه یابمش دیدم کلام جز ز «معانی بیان» نبود * * * از قیل و قال مدرسه‌ام حاصل نشد جز حرف دلخراش، پس از آنهمه فروش * * * مرا که مستی عشقت ز عقل و زهد رهانند چه ره به مدرسه یا مسجد ریا دارم؟ (۶۸۲) یکی از حالات عرفا به دلیل محدود بودن ظرف سخن و ظهور و شور و وجد و شوریدگی در آنها، ظهور کلمات به ظاهر کفرآمیز در نحوه بیان آنان است، مولوی در خصوص این حالات، چنین می‌گوید: هرچه گوید مرد عاشق، بوی عشق از دهانش می‌جهد در کوی عشق و بگوید کفر، دارد بوی دین و بر به شک گوید، شکش گردد یقین گر بگوید کز، نماید راستی ای کژی که راست را آراستی گر بت زرین بیابد مؤمنی کی هلد او را پی سجده کنی بلکه گیرد اندر آتش افکند صورت عاریتش را بشکند بت پرستی، چون بمانی در صور صورتش بگذار و در معنی نگر مرد حجبی، همره حاجی طلب خواه هندو خواه ترک و یا عرب منگر اندر نقش و اندر رنگ او بنگر اندر عزم و در آهنگ او با این بیان مولوی، می‌توان سخنان امام خمینی را که در بعضی موارد ظاهری ناساز با موازین شرع دارد، توجیه عرفانی کرد، نظیر: مرا که مستی عشقت ز عقل و زهد رهانند چه ره به مدرسه یا مسجد ریا دارم * * * در میخانه گشاید به رویم شب و روز که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم * * * از دم شیخ، شفای دل من حاصل نیست بایدم شکوه برم پیش بت باده فروش * * * تو و سجاده خویش، من و پیمان خویش با من باده زده هرچه به دل داری کن * * * معتکف گشتم از این پس به در پیر مغان که به یک جرعه می‌از هر دو جهان سیرم کرد از دلبرم به بتکده نام و نشان نبود در کعبه نیز جلوه‌ای از وی عیان نبود؟ (۶۸۳) این ابیات و دهها ابیات دیگر در غزلیات زیبا و ظریف عرفانی وی گرچه ظاهری ناخوشایند دارد ولی در باطن پر از معنویات و روحیات می‌باشد. عشق به زیبایی مطلق و جذبات وی نیز یکی از مسائلی است که عرفا بدان توجه دارند. آنان همه زیباییها و ظرافتهای عالم خلقت و جهان هستی را نمودی از تجلیات معشوق می‌دانند و معتقدند همه چیز تیره و فاقد روشنایی و زیبایی است. آنگاه زیبا و ارزشمند می‌شود که پرتوی از آن زیبایی مطلق بر آن بتابد لذا آنان برای معشوق حقیقی سیمایی تصور می‌کنند که همچون انسانی زیبا، دارای چشم، گوش، لب، خال لب، ابرو و مژه،

زلف و گیسو، باشد و آن را در نهایت دقت و ظرافت توصیف می‌کنند. غزلیات عرفانی امام خمینی نیز نمودی از بیان همین زیباییهاست، نظیر: گر گذشتی به در مدرسه با شیخ بگو پی تعلیم تو آن لاله عذار آمد باز * * * گفته‌های فیلسوف و صوفی و درویش و شیخ در خور وصف جمال دلبر فرزانه نیست * * * اگر ساقی از آن جامی که بر عشاق افشانند بیفشاند، به مستی از رخ او پرده بگیرم * * * عشق دلداری چنان کرد که منصور منش از دیارم به در آورد و سر دارم کرد * * * بگذارید که از بتکده یادی بکنم من که با دست بت میکده بیدار شدم * * * جز سر کوی تو ای دوست ندارم جایی در سرم نیست بجز خاک درت سودایی * * * ساقی و میکده و مطرب و دست‌افشانی به هوای خم گیسوی نگار آمد باز * * * رهرو عشقم و از خرقة و مسند بیزار به دو عالم ندهم روی دل‌آرای تو را * * * خم ابروی کج، قبله محراب منست تاب گیسوی تو خود، راز تب و تاب من است * * * ابرو و مژه او تیر و کمان است هنوز طره گیسوی او عطریشان است هنوز * * * گیسوی یار، دام و دل عاشقان اوست خال سیاه پشت لبش، دانه من است * * * گره از زلف خم اندر خم دلبر و اشد زاهد پیر چو عشاق جوان رسوا شد * * * به کمند سر زلف تو گرفتار شدم شهره شهر به هر کوچه و بازار شدم * * * دل که آشفته روی تو نباشد دل نیست آنکه دیوانه خال تو نشد عاقل نیست * * * چشم بیمار تو هر کس را به بیماری کشاند تا ابد این عاشق بیمار، بیماری ندارد (۶۸۴) مولانا جلال‌الدین رومی نیز در خصوص این جذبات و دلباختگیها در مثنوی چنین می‌گوید: حق چو سیما را معرف خوانده است چشم عارف سوی سیما مانده است نیز می‌گوید: حق پدیدار است از میان دیگران همچو ماه اندر میان اختران دو سر انگشت بر دو چشم نه هیچ‌بینی از جهان انصاف ده گر نبینی، این جهان معدوم نیست عیب جز ز انگشت نفس شوم نیست تو ز چشم انگشت را بردار هین وانگهانی هر چه می‌خواهی بین او درختان را در قلمرو طبیعت جلوه‌گاهی از حق و ایتی از ایات الهی می‌داند و می‌گوید: این درختان همچون خاکیان دستها بر کرده‌اند از خاکدان با زبان سبز و با دست دراز از ضمیر خاک می‌گویند راز وی موجودات ظاهری را مظهری از تجلی حق می‌داند که فقط عارفان الهی و خاصان بارگاه کبریایی آن را درک می‌کنند، مانند: غیب را ابری و آبی دیگر است آسمان و آفتابی دیگرست ناید آن، الا که بر خاصان پدید باقیان فی لبس من خلق جدید با مقایسه گذرا به اندیشه‌های عرفانی امام خمینی و مولانا جلال‌الدین رومی روشن شد که اصولاً همه عرفا معتقدند که جهان هستی را با ذات حق، پیوندی ناگسستنی می‌باشد و اساس آفرینش، هیچ‌گاه بدون بهره‌مندی از فیوضات ربانی پایدار و استوار نخواهد ماند.

مقایسه عرفان امام خمینی با حافظ و مولانا

مقایسه عرفان امام خمینی با حافظ و مولانا مقدمه: انتخاب این عنوان نه به تعبیر نیاز بوده، بلکه جرقه‌ای در اندیشه‌ام پدید آمد، احساس کردم که امام خمینی را بدور از سیاست مورد ارزیابی قرار دهم. با توجه به عمق حالات و روحیات او، گفته‌ها و مطالعه کتابهایش بالاخص «جهاد با نفس» را که در سالهای قبل از انقلاب مطالعه می‌کردم. او را بدور از تبلیغات و تمجیدات درک نموده و ویژگی خاص او را که همان «جسارت» بود در اندیشه پنهان داشتم تا اینکه فرصتی پیش آمد. جمله نقش امام خمینی در عرفان انگیزه نگارش را پدید آورد. اندیشیدم تنها راهی که می‌تواند مرا با خلوت او آشنا سازد گفته‌های پنهانی اوست که بصورت نسخه‌هایی تحت عنوان «باده عشق»، مطالعه نموده در خلوت او نشینم سراپا عشق بودن او را، دریابم... آنچه را خواستم، از جسارت او یافتیم. یافته‌های خود را بدینگونه بیان می‌دارم، خواستم گاه گاه او را با حافظ و گاه با شمس در قیاس نشانم... هر کدام جایگاهی بس بلند و عمیق در عرفان دارند... هر کدام در گوشه‌ای خاص. چون زمان بطور همسان با شخصیت عرفانی آنها تطابقی ندارد، بنابراین به نکاتی اندک، بسنده می‌نمایم. یقین دارم که این اندیشه کامل و این تحلیل جامع نیست، اما می‌تواند اندیشه‌های مشتاقان را در اندیشه و عرفان به مباحثه و مجادله کشاند. ابتدا عشقی را در خمینی و حافظ بطور خلاصه و مجمل بیان می‌کنم، سپس اندیشه‌های امام خمینی را به بحث می‌نهم، در پایان قضاوت را بعهدده صاحب‌نظران وا می‌گذارم. آغاز کلام حافظ و امام هر کدام به

نوعی مدعیان عشق را پیشیزی نمی‌خرند. عشق از دیدگاه حافظ خدمت یار است، پنهان داشتن جلوه معشوق در لباس عشق. حافظ اندیشه در نیاز معشوق را می‌پوید و عاشق گونه می‌رود، در این حرکت گاه عقل را و گاه عشق را به محراب نیاز می‌برد... اما امام عشق را در تلاطم اندیشه می‌جوید، پس از شریعت خود را در طریقت حق مأیوس نمی‌داند. با خستگی همراه با امید راهی را می‌پیماید که در هر مرحله، پویدن را لمس کرده تجربه می‌گیرد. آنوقت رهایش می‌سازد، زیرا آن را مطابق مقصود نمی‌شناسد. عشق در امام حرکت و جوشش می‌آفریند او را سرآمد عصرش قرار می‌دهد... او با خود می‌اندیشد که دیگر شایسته نیست در قید و بند کلمات و فلسفه بماند، زیرا دریافته است که مرحله عمل فرا رسیده است. این راهی است که عرفا بنوعی برای رسیدن به مقصد طی می‌کنند. حافظ گویاتر از زمانش سخن می‌گفت، اما جسارت امام خمینی فراتر از زمانش بود. حافظ جامعه را بعهد نگرته امیا... امام خمینی چون شمس در عین بی‌نیازی نیاز به رهبری در دل‌های مردم را، جستجو داشت، شمس به نوعی می‌خواست از طریق تربیت و اخلاق، هنجارهای معنوی را در جامعه استوار سازد زر و زور و تزویر را در لابلای عشق و شناخت و ایثار و فداکاری محو نماید اندیشه را در انسانیت جاودان دارد. تا عشق را متجلی ساخته، جهل را خجل کند. دانایی و هوشیاری و بی‌نیازی را زیربنای جامعه مغول‌زده زمان خود نماید. نقش امام خمینی در این برهه با شمس همگام است با اندک تفاوت براساس تکنیک و وضعیت جامعه، امام خمینی می‌خواهد اندیشه خود را که مایه گرفته از عشق راستین است در تربیت جامعه مؤثر نماید پس به هدایت جامعه برگزیده می‌شود. امام خمینی، براساس عشق، حرکت را در مردم، مردمی که دارای یک فکر و سلیقه نبودند، اما همگان تشنه شناخت بودند، جاری ساخت، آنها را متحد نمود و آهنگ وحدت را در کلامشان تسبیح‌وار آویخت. آنگونه تجلی یافت که مانند مردان بزرگ دیگر به قضاوت تاریخ نشست. عشق امام خمینی از اینجا در حرکت خود متجلی می‌شود، آنجا که می‌فهمند همه چیز را، امیا نمی‌فهمند او را، درک او را، تنهاست در درک حقیقت غمگین از جهالت جامعه. بنابراین او حق دارد بگوید: «راز دل را نتوان پیش کسی باز نمود جز بر دوست که خود حاضر و پنهانش نیست». جز او، همه را نامحرم و بیگانه اسرار خود می‌شناسد، در اینجا درک عشق را از جامعه خود دور می‌بیند، اصرار در همگام کردن جامعه با خود را ندارد. در کلامی خود را می‌نمایاند: «دست آن شیخ بیوسید که تکفیرم کرد محتسب را بنوازید که زنجیرم کرد»... حکم تکفیر شیخ و زنجیر محتسب را وسیله ریاضت و یقین به شناخت خویشتن خود می‌خواند. دگرگونی و پاشیدگی درون را مدیون آنان دانسته آنگونه که مخالفین شمس باعث جسارت در برون افکنی نیازهای کاذب او شده‌اند. یا علی را که بر ضارب خود رحم می‌آورد، زیرا جوهر او را که جلوه‌ای از معشوق است در او می‌بیند چگونه می‌تواند چون مدعیان عشق، عشق را آلوده به انتقام کند، گناه او را می‌بخشد زیرا جوهر وجودی او در حاله‌ای از جهالت و گمراهی پنهان گشته، پس چگونه با جهل مقابله کند؟! غمگین است، نمی‌خواهد پدیده و جوهر الهی که در وجود او نهفته شده با بدآموزی و غلط اندیشی. نمایان نیست تصرفی بشود! چه کند! که فطرت پاک ضاربش در تارهای جهل و انحطاط تنیده شده است... این عمق‌نگری را در حرکت ظاهری شیخ و محتسب می‌بینیم، که چگونه نیاز در عشق را جستجو می‌کند. بنابراین از خود بیرون آمده در او جای می‌گیرد، راه خود را بدینگونه از مدعیان عشق و زاهدان ریایی و فرصت‌طلبان جدا می‌سازد که: «آب کوثر نخورم، منت رضوان، نبرم پرتو روی تو ای دوست جهانگیرم کرد» «آب کوثر» و «منت رضوان»، دو نیاز به دو صور مجازی، دو وسیله که زاهدان و عابدان را برای رسیدن به آن به جدال و تفرقه وای می‌دارد. دو مانع که از دیدن معشوق محرومشان می‌کند... دگرگونی و پاشیدگی او را از نیاز به کوثر و منت از بهشت، بی‌نیاز کرده است... اساس حرکت خود را بر آنها استوار نمی‌سازد، زیرا پرتوی روی دوست هرگونه ایجاد توقع را بی‌جواب می‌گذارد، منت جو نمی‌شود، در وظیفه خود متعهد است، بنده عشق اوست نه برده نام و عظمت، در عین بی‌نیازی، نیازمند است. در اینجا امام خمینی مستقیماً خود را به دوست می‌رساند امیا حافظ، پیرو مراد را وسیله الهام خود قرار داده تا رسیدن به مقصود الهام گرفتن از آن را لازم می‌داند. شاید عصر حافظ، عصر امام نبود... شمس نیز چون خمینی از پیر سخن نمی‌گوید. او پیر را در خود می‌یابد، او تبلور عصر خویش

است. امام خمینی مراحل سلوک را برای رهروان عشق چندان جدی نمی‌گیرد، پیر، وسیله ایست که به آنی، رهایش می‌کند: «پیر میخانه بنام که بسر پنجه خویش فانیم کرده عدم کرده و تسخیرم کرد» «من خراباتیم از من سخن یار مخواه گنگم از گنگ پریشان شده گفتار مخواه» «با قلندر منشین گر که نشستی هرگز حکمت و فلسفه و آیه و اخبار مخواه» این حکمت، فلسفه و آیه و اخبار را تکرار تکرار می‌داند و پوستی بر مغز احساس می‌کند. که پوست را باید درید و مغز را پویید. زیرا مدعیان عشق معتقد به وجود عینی عاشق و معشوق هستند، آنان «عشق» را نمی‌بینند مگر در جلوه عشاق... اما...! عشق مورد قبول امام و شمس و حافظ و عرفای بنام، بدینگونه عشاق را که به قالب پردازای معشوق مشغولند بازیچه دنیا می‌دانند، به پیشیزی نمی‌خرند... «مرغ جان در این قفس بی بال و پر افتاد و هرگز آنکه باید این قفس را بشکند از در نیامد» عشق را سر تا پا انتظار است و بس، انتظار، مرحله تلاطم و پویایی «عشق» است. «انتظار» سرشار از اندوه شیرین است، بمصداق کلام از در برآمده مولانا: «عشق در دریای غم غمناک نیست». «انتظار»، فرصتی است برای شکستن قفس تن، تکامل روح، پروردن جان. عشق را، در جان نشانند است... نقش خواستن را، شکستن است. در خلوت تنهایی به اسرار عشق نشستن... زمان را، به تسخیر عقل سپردن، عشق را، بر عقل مسلط نمودن، سر بی‌جان را به پای جانان فکندن است... دل دلخسته را به خسیدن تیر مژگان معشوق منت نمودن انتظار عاشق از معشوق که خود طریقت عشق است. در اینجا عاشق در طریقت، هر چه از معشوق طلب می‌کند، زیباست. زیرا نیاز عاشق غرور معشوق را افزون می‌کند، دعای عاشق دل معشوق را سخت تر می‌نماید، تمنای وصال عشق درد هجران را افزون می‌سازد وفای عاشق جفای معشوق را، اینجاست که عشق پرشورتر، پویاتر و خالص تر می‌گردد. اینهمه از ثمرات انتظار است، انتظار... «من جفایت به جان خریدارم از تو ترک جفا نمی‌خوام» مرحله گام به گام یکی شدن عاشق در معشوق و در جای دیگر می‌فرماید: هر جفا از تو بمن رفت بمنّت بخرم بخدا یار توأم یار وفادار توأم تجلی حق، در انسان است. از عشق انسان است. معشوق را در عشق عاشق جستجو می‌کند. «هیچ دانی که من زار گرفتار توأم»، «بس کن ای جغد، ز ویرانه خود دم بزیند»، ریاضت و زدودن آثار غیر حق، «تا گیسوی تو آخر بکمندم افکند، اعتراف...!» در جای دیگر... به ذکر و دعا و فکر نیازی نمی‌بیند... می‌گوید: «تو دعای منی، تو ذکر منی ذکر و فکر و دعا نمی‌خواهم» «هر که را بنگری فدایی توست من فدایم، فدا نمی‌خواهم» ... سرشار از وحدت است. جهت نمی‌شناسد، وسیله نمی‌طلبد. او را می‌خواهد، در اوست، او را می‌بیند محور نمی‌شود، محور را می‌شکند، شخصیت‌سازی را در تاریخ اندیشه‌اش با این بیت: «هر که را بنگری فدایی توست من فدایم، فدا نمی‌خواهم» را مطرود می‌داند. او تخت و جایگاه و مقام نمی‌خواهد. بنوعی می‌خواهد در تاریخ گم شود، اما این عصاره عشق خود تاریخ می‌شود. تاریخ را می‌سازد. آنگونه که: زرتشت ساخت، محمد (ص) ساخت، علی (ع) ساخت، شمس ساخت و حافظ... او هر چه می‌بیند و می‌شنود «عشق» است. هر جا که عشق باشد زهد و ریا بازاری نخواهد داشت. «دگه زهد ببندید در این فصل طرب که به گوش دل ما نغمه «تار» آمد باز» همگام با اندیشه زهد شکن شمس، زهد با تمامی ابعادش به کناری می‌زند، خود را در «تار» که «غنای عشق» اوست، محو می‌کند. او چگونه شدن را در خود به تصویر می‌کشد. «چکنم، غمزده‌ام، شیفته‌ام، سوخته‌ام عشوه‌ات واله آن لعل گهر بارم کرد» عشوه در اینجا حرکت موزون و لطیف جلوه عشق است که عاشق را سرشار از شدن می‌کند سر تا پا عشق می‌شود. از دیار خویشتن خود بیرون آمده. در طریقت مسلط بر منهای خود گشته و خرد را به تسلیم عشق وا می‌دارد. «عشق دلدار چنان کرد که منصور منش از دیارم بدر آورد و سردارم کرد» «باده از ساغر لبریز تو جاوید ساخت بوسه از خاک درت محرم اسرارم کرد» «عشقت از مدرسه و حلقه صوفی راندم بنده حلقه بگوش در خیارم کرد» اقرار می‌کند، سرزنش مدعیان عشق را بر خود گوارا نموده بدیدار زیباتر از عشق می‌شتابد. مدعیان عشق او را به قضاوت می‌نشانند. از غرور و منیت با او سخن می‌گویند، اما غافل از اینکه این عاشق پاک باخته جز درد عشق و سینه بی‌دل بضاعتی ندارد، او غرور و منیت را در مسلخ عشق قربان نموده، زیرا تار گیسوی او آخر به کمندش افکند، اعتراف به بندگی عشق است. عشق، او را از آموخته‌ها متواری داشته «ساغر» مرحله بین طریقت و حقیقت است و «باده» را که «اسرار بی‌خبری در نیاز» است. سبب جاودانگی

خود می‌داند. مدرسه: منظور از «شریعت» است، «حلقه صوفی»، «شریعت پذیرایی» است که آنچه دارند کلام است و فلسفه، در قید عقل ماندن، عشق را به تسخیر خرد انگاشتن... اما خمینی از «ساغر» باده می‌نوشد، بوسه از خاک در معشوق برمی‌گیرد، تا دیوارهای زهد و ریا را بشکند و محرم اسرار گردد. همانگونه که مولوی از باده شمس به نیازی رسید که مدرسه و حلقه تصوف را به یکباره رها نمود، بدانگونه که فرهنگ عشق او را در ادب به تفسیرش کشید... حافظ که اینجا خود در بلندای عرفان اجتماعی است، «ساغر» و «باده» را از پیر و مراد خود می‌گیرد. وقتی منصور به پادشاهی می‌رسد، او را مهدی دین پناه به تصویر می‌کشد، در دل مردم عصرش نور امیدی را تازه می‌گرداند، تا از قرار مردم، خود، آرام گیرد. حافظ بشارت‌دهنده‌ای است، که مردم به انتظار نشسته را نوید رهایی می‌دهد... اما خمینی خود «بشارت» است، که منصور منش سگان جامعه را بدست می‌گیرد این جسارتی است بدیع و... اما عرفان به آن پاسخی نمی‌دهد. امام خمینی خود، در جایگاهی فراتر از عارفان و عاشقان قرار گرفته است که می‌گوید: «عارفان پرده بیافکننده برخسار حبیب من دیوانه گشاینده رخسار توأم عاشقان سرّ سويدای ترا فاش کنند پیش من آی که من محرم اسرار توأم» خمینی در اینجا، عاشق را عارف نمی‌شناسد و عارف را عاشق نمی‌خواند... خمینی مرحله کمال را فراتر از این دو مرحله می‌داند، با جسارتی تمام خود را بسیار ظریف و آرام در این جایگاه قرار می‌دهد. در عصر خود بی آنکه بخواهد مسئله «انتظار» را به بحث می‌گذارد. خمینی در بهار نیز که فصل دگرگونی و تحول است حرکت را اینگونه در خود القاء می‌نماید؛ «بهار آمد، جوانی را پس از پیری ز سر گیرم کنار یار بنشینم ز عمر خود ثمر گیرم» در اینجا «یار» حقیقت وجودی اوست. «بهنگام خزان در این خراب آباد بنشینم بهار آمد که بهر وصل او بار سفر گیرم» «بهار» در عرفان خمینی قشنگترین زمان حرکت است برای وصال... تطبیق حرکت عشق را با بهار آغاز می‌کند. در اینجا عشق را حرکتی موزون همانگونه که وصال او در بهار پیوسته است... مصلحت‌اندیشی و سنت‌گرایی را با کلام خود می‌شکند... گر تیشه‌ات نباشد تا کوه برکنی فرهاد باش در غم دلدار و شاد باش شاگرد پیر میکده شو در فنون عشق... در جای دیگر می‌گوید: «مستان، مقام را به پیشیزی نمی‌خرند. تأکید می‌کند که سنت‌گرایی را باید شکست، نباید گفت چون تیشه نیست، فرهاد نیست بنابراین عشق هم نیست... اندیشه عشق فرهادگونه را در سر و در دل داشته باش... مشتاقان، «بی نیازی در دنیا را» به «فرمانروایی عالمی هم نمی‌فروشند» پس شایسته است که مشتاقانه بگوید: در هوایش سرسپارم، در قدمش جان بریزم گر به رویم در گشاید گر به نازی باز گردد اینجاست که عاشق جان سوخته سر از پا نمی‌شناسد، در او جای گرفته است، این عاشق، خود، عشق است و این معشوق تجلی یافته از عشق عاشق. آنچه را که مدعیان عشق می‌شنوند همه آواز و خیال است. شرح بیان عشق بر این ناباوران عاشق‌پیشه سخت و سخت‌تر می‌نماید. اما بر عاشق، تعبیر این «حال» سهل است او جلوه معشوق را با دیده دل می‌بیند با عقل و خرد می‌آمیزد با احساس زیبایش می‌کند، با کلام تقریر می‌نماید. خمینی در مرحله‌ای بدینگونه راه خود را از مدعیان عشق جدا ساخته می‌گوید: برگیر جام و جامه زهد و ریا در آرم محراب را به شیخ ریاکار واگذار بوس و کنار یار بجانم حیات داد در هجر او نه بوس نصیب است و نی کنار عشق عاشق چنان پرتو افکن جمال و خرد می‌گردد که محراب را به شیخ ریاکار وا می‌گذارد خود در عین بی‌نیازی به آنچه از او ساخته و پرداخته‌اند، می‌شکند، در هم می‌کوبد و تمنای نیاز می‌کند... «محراب» در عرفان حافظ جایگاه ریا نیست بلکه مکان تلاقی عاشق و معشوق است. اما محراب از دیدگاه خمینی به تناسب جامعه‌اش، تظاهر به عشق است. «بوس» درک معانی «کنار یار» شکستن آن دیوار ریایی است که پرده‌دار بین «او» و «دیوار» را حائل است. آن را پاره می‌کند... نیمه حیاتی دیگر او را به حرکتی یقینی رهنمود می‌سازد. که عاشق در عین بی‌نیازی در معشوق محو می‌شود و نیاز می‌آفریند، مشتاق‌پرور می‌شود... این عشق، عاشق را از هر زهری مصون می‌دارد. عشق تنها درد او می‌شود که خود درمان دردهای دیگرست، و می‌گوید: «چشم بیمار تو هر کس را به بیماری کشاند تا ابد این عاشق بیمار، بیماری ندارد» «بر سر بالین بیمار رخت، روزی گذر کن بین که جز عشق تو بر بالین پرستاری ندارد» می‌رسد به آنجایی که خود با خود می‌گوید: هم دردم و هم درمانم هم سوزم و هم سامانم خود می‌جوشم و خود می‌نالم خود می‌گویم و خود می‌جویم هم در

دامم و هم آزادم هم دیوانه و هم تابع هم جاهل وهم جامع هم عارف و هم عامی هم دینی و هم کفری آزاد نیم (نی ام) از عشق در بندگی ام با عشق.... مرحله حقیقت اینجاست، تبلور انتظار و اندوه اینجاست... باورها اینجاست... ما زاده عشقیم و پسر خوانده جامیم در مسی و جان‌بازی دلداری تمامیم همبسته دلداری و ز هجرش به عذاییم در وصل غریقیم و به هجران مدامیم بی‌رنگ و نواییم ولی بسته رنگیم بی‌نام و نشانیم همی در پی نامیم از مدرسه مهجور و ز مخلوق کناییم مطرود خردپیشه و منفور عذاییم ... بی آنکه عشق را در خود بیاییم بدنال نام و نشانیم، باور نداریم که عاشق و معشوق ماییم اگر حجاب نفس و خرد را پاره کنیم حقیقت ماییم... «مرغ دل پر می‌زند تا زین قفس بیرون شود جان به جان آمد توانش، تا دمی معجون شود» «رهروان بستند بار و بر شدند از این دیار بازمانده در خم این کوچه، دل پر جوش ما» (۲۰۴) سنگینی و تنگی جسم را در روح خود احساس می‌کند. در بلندای بی‌نیازی تعالی اندیشه در شناخت معشوق خود را در قفس نفس بسته می‌بیند، دنیا را چنان کوچک و بی‌ارزش حس می‌نماید تا... بمانند آن مرغ وحشی افسار بگسلد و آن قفس بشکند... خود را در درک معنای آزاد و آرام ببیند و انتظار... باز انتظار... تا خردادی بهاروش به خویشتن خود باز می‌گردد... در این بازگشت خود را درمی‌یابد. قفس را می‌شکند از قید زمان و مکان می‌رهاند. اندیشه در مغز، عشق در دل، دل در فشار دنده‌های قفس به جوشش درمی‌آید. در اینجا، عشق جذبه و حرکت را آغاز می‌کند. عقل به تسلیم زانو می‌زند. نفس در حرکت، خود، باز می‌ماند... اندیشه رکود می‌یابد. «عشق» پرده حجاب را پاره می‌کند. عشق در وصال تجلی می‌یابد. وصل مرحله از حیات عشق می‌گردد... عاقبت عشق راستین بدانگونه پیروز است... بیهودگان عقل را به باد می‌سپارد! تا ببرد به هر کجا آباد...! منابع و ماخذ ۱. فرهنگ معین ۲ و ۳. برگرفته از (Eif – philosophie) dep, edu ۴ ۱۹۷۲ cation paris - قرآن کریم ۵. نهج البلاغه ۶. استاد شهید آیت‌الله مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام ۷. امام خمینی (ره) گزیده‌ای از فرمایشات، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) ۸. دکتر شریعتمداری علی، تعلیم و تربیت اسلامی ۹. دکتر عسکریان مصطفی، اصول تعلیم و تربیت

ابعاد عملی در عرفان امام خمینی (ره)

ابعاد عملی در عرفان امام خمینی (س) بکل امه جعلنا منسکاً هم ناسکوه، فلا ینازعنک فی الامر و ادع الی ربک انک لعلی هدی مستقیم (۱۳۶) گریز از خود، در عین خودباوری، پراکنندگی در عین جمعیت، سرگرانی و سرگشتگی در شکل آرامش، بی‌پروائی در پوشش متانت، هیاهو و غوغای درون، پنهان در ظاهر آرام، تسلیم در غربت عصیان درون و پیامدهای بیمارگونه حرکت در سکون، همه و همه ره‌آورد جدال بی‌سرانجام انسان با رویدادهای اندوهبار تاریخ است. اگر انسان در بدر افق‌های گشوده بر فطرت خویش را با حجابهای نفسانی نمی‌اندود و صدای ضربه‌های مکرر بر دریچه‌های ادارک خود را می‌شنید و ندای جان‌شیدا را پاسخ می‌داد. چشم دل می‌گشود و اندیشه سیال او آوای ملکوت را پذیرا می‌شد، سلاح ایمان برمی‌گرفت و ریشه ستم را برمی‌انداخت و تارو پود تسلیم را می‌گسست، کرانه‌های بی‌کران منزلت انسانی در برابرش پدیدار می‌گشت، ادارک فطرت، او را به منادی ایمان راهبر می‌شد و می‌توانست بر همه ناتوانیها چیره گردد، بر پای بایستد و عوالم ملک و ملکوت را بجای این پهنه زمین پست و ستم‌آبادی که گوهرش مجهول و حقیقتش پنهان است بنگرد و دریابد که جهان خاکی پنهان در پوشش تعین‌هاست، درک اسفل و شهر مردگان است. از وجه و جمال حضرت ربوبی چندان مشاهده می‌کرد که عوالم ملکوت نیز دیده جوینده او را بمنزله حجابهای نورانی و ظلمانی بود و از آن نیز تجرد می‌خواست، زیرا: «آنانکه از هیأت عالم ملکوت و تعلقاتش و تنگنای عالم خیال و مثال مجرد شده‌اند در بلد علیت و مقام مقدس و طهارت اقامت گزیده‌اند، از بهاء و جمال و وجه باقی ذوالجلال آن مشاهده کنند که هیچ ندیده و هیچ گویی نشنیده» (۱۳۷) انسان مسلمان روزگار ما که می‌باید اسوه درخشان آزادگی و بلوغ فکری باشد که: «کمال آدمی، بلوغ و حریت است» (۱۳۸)، با گریز از خود و پذیرش تسلیم و سرگرانی و بی‌پروائی و غربت درون، موجود مومیائی است.

اما فیض پیوسته حضرت ربوبی و رحمت واسعه رحمن الرحیم پیر فرزانه‌ای را از تبار آنکه چون به معراج می‌رفت محمد(ص) بود و چون بازمی‌گشت رحمت بود، واسطه بیداری کرد که ندای فطرت خلاق گشت و همگان پاسخ این فریاد حجاب در را فریاد زدند. «رَبَّنَا اَنْتَا سَمِعْنَا مَنْادِيَا يِنَادِي لِلْاِيْمَانِ اِنْ اَمْنُوْا بِرَبِّكُمْ فَاَمْنًا» (۱۳۹) این نه ایمان تازه بلکه بیاد آوردن ایمان و عهد استوار آنان بود با پیام‌آوری که وجودش رحمت و هدایت را بر بشریت تمام کرده بود. دیدگاه‌های نوین امام در عرفان و تطبیق آن با تفکر جامعه شناسانه، خورشید دیگری بود که مردمان بنور آن از وحشت ظلمت‌های نفسانی بدر آمدند و رسم و آئین نو گزیدند که سازگار جامعیت آنان در مراتب عینی و مثالی و حسی بود زیرا: «تمام عوالم غیب و شهادت و هرچه در آنهاست در وجود انسان پیچیده و نهان است» (۱۴۰) اگر همه جامعه‌شناسان روزگار در کار این جاذبه ناگهانی فروماندند و اگر همه تحلیل‌گران و اصول‌گرایان و برنامه‌ریزان سیاست جهانی که اساس کارشان شاخصه‌های جامعه‌شناسی از طرق و شیوه‌های علمی است، در حیرت این پدیده نوین مات و مبهوت شدند، بدان جهت است که ندانستند بیداری فطرت الهی در انسان اصل تحرک و تنها انگیزه نجات او از تار و پود سیاست‌های فریبکارانه و صحنه آرائیهای فریبنده است. امام راحل که انسان کامل و بمثابة قلب مردمان صمیمی و آئینه گیتی نمای است» (۱۴۱) از روند بیداری و آگاهی فطری بهره جست و جامعه اسلامی را با ترسیم عوالم درون و نشان‌دادن صحنه‌هایی از آنچه در پرده دل‌هایشان نقش ازلی داشت از پراکندگی به وحدت رسانید. چرا که: «راهها پراکنده است و راه حق یکی است، اما روشها پراکنده است بواسطه آنکه حال روندگان پراکنده است.» (۱۴۲) «عاکف در گه آن پرده نشینم شب و روز که بیک غمزه او قطره شود، دریائی» (۱۴۳) بدینگونه این راهبر کامل سرخیل عاشقان، انگیزه عشق آدمی را به ضربه‌ای بیدار کرد، رهروان به خود تکانی دادند و تکاپو گرفتند و به چپ و راست درنگریستند و بخود بازگشتند و جوهر هستی را در خود یافتند و قدر و قیمت خود را شناختند و چنان شد که پنداری در جولانگاه شیدایی مردمان «عشق باریده بود و زمین تر شده، چنانکه پای به برف فرو شود به عشق فرو می‌شد» (۱۴۴) مخموری ازلی روی نمود و گم شده عصر آشوب و سرگردانی و غربت بناگاه خودی خود را یافت و از شراب عشق لایزال سرمست شد. پیش از آن کاندلر جهان باغ و می و انگور بود از شراب لایزالی جان ما مخمور بود (۱۴۵) امام با کیاست ایمان و فراست اندیشه الهی و به تاب و توان عشق، نیک می‌دانست که انسان عصر ما در تب و تاب خود پیوندها را گسسته و از عهد الست رسته، و فرصت نمی‌یابد با بخود نیک بنگرد و بشره آدمیت و شرافت انسانی خود را نیک بشناسد. هرکسی از دوش کسان نردبانی می‌خواهد تا بر پله‌های ترقی دنیوی فراتر رود و این خودخواستن و از دیگران رستن آتش درون را چنان شعله‌ور ساخته که هر کس هم خود را در آن می‌سوزاند و هم آتش به وجود جامعه می‌کشانند. پس به جمع نگریستن و ارزشهای جمعیت انسانی رهنمون شد و راه ترقی بر باهای آسمان را نشان داد و اهمیت وحدت را در عالم کثرت یادآورد تا گروندگان به حق این‌های شدند که هر کس دیگران را در خود دید و اسباب تنازع و جدال بی‌امان در نظرها حقیر گشت پس به ریسمان محکم الهی متمسک شدند و عروج آغازیدند. چون شدی بر بامهای آسمان سرد آمد جستجوی نردبان (۱۴۶) در آستانه سومین سالگرد ارتحال جانسوز امام عاشقان واحد انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی «س» تعداد دیگری از آثار حضرت امام خمینی «س» را به شیفتگان راه آن عزیز تقدیم می‌کند. همچنین تعداد دیگری از آثار نایاب آن حضرت بار دیگر تجدید چاپ شده و در اختیار علاقمندان گذاشته خواهد شد. در کنار انتشار آثار ارزشمند حضرت امام، آثار دیگر از ادیبان و نونهالان که در ارتباط با شخصیت والای آن حضرت نگاشته شده است نیز به صورت مجموعه‌هایی نفیس به دست چاپ سپرده شده است. کوثر (جلد ۱ و ۲) شامل کلیه پیامها و سخنرانیهای حضرت امام از شروع نهضت اسلامی (سال ۱۳۴۲) تا ورود حضرت امام به ایران (۱۰ بهمن ۱۳۵۷). تفاوت‌هایی که این مجموعه با مجموعه صحیفه نور دارد: ۱- هر سخنرانی نمایه‌ای دارد که شأن و نزول سخنرانی را مشخص می‌کند و در واقع شناسنامه‌ای است بین ۳-۴ صفحه تا ۱۵ صفحه که تحلیلی از شرایط سیاسی، اجتماعی زمان سخنرانی را شامل می‌شود و تصویری روشن از اوضاع زمانه را بدست می‌دهد. ۲- آنچه در این مجموعه آمده است متن کامل و منقح سخنرانی‌هاست که قبلاً برخی از

آنها در صحیفه نور نیامده و یا اگر بصورتی ناقص ارائه شده است. ۳- در این مجموعه با آوردن پاورقی‌هایی موضوعاتی را که حضرت امام بدان اشارتی داشته‌اند از جمله نام افراد- کنایات- احادیث- آیات و ضرب‌المثلها با استفاده از مراجع و مآخذ و اسناد معتبر توضیح داده شده است. به این ترتیب «کوثر» یک فرهنگ ادواری تاریخ انقلاب اسلامی است که با جامعیتی که دارد می‌تواند مورد استفاده کلیه محققان و اندیشمندان قرار گیرد. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی «س» با تلاش و جدیت در صدد آماده سازی جلد‌های دیگر «کوثر» برای تقدیم به علاقمندان است. محتوی این دفترها همچنان گشوده است و در ۱۵ خرداد ۱۳۶۸ به پایان می‌رسد. که بخش اول آن همچنانکه گفتیم از شروع نهضت تا ورود حضرت امام به ایران در دو جلد منتشر شده است. تیراژ هر جلد ۵۰۰۰ نسخه/ جلد گالینکور لفاف دار/ قطع وزیری/ هر جلد ۶۶۰ صفحه. در خلوت خورشید برگزیده ۳۲ عکس از عکاسان معاصر ایران با طراحی و گرافیک سهراب هادی قطع آن رحلی است و جلد چاپ شده سیلک مزین به تصویر درب منزل حضرت امام در خمین می‌باشد که با لفاف گلاسه همراه است. تیراژ ۱۰ هزار نسخه/ ۴۰ صفحه/ کاغذ ۱۲۸ گرمی گلاسه گلبرگ شکوفه‌ها (جلد ۱ و ۲) هر جلد مشتمل بر ده نامه انتخاب شده از میان نامه‌هایی است که کودکان عزیز برای حضرت امام در زمان حیات ایشان به جماران ارسال کرده‌اند. در کنار هر نامه یک نقاشی جالب به همراه دارد که اثر نقاشان معاصر محمّد علی بنی‌اسدی و اکبر نیکان‌پور می‌باشد که با توجه به خط بصری نقاشی‌ها و محتوی صادقانه نامه‌ها، اثری زیبا و دلپذیر برای نونهالان رقم خورده است. هر جلد ۲۸ صفحه/ قطع خشتی ۲۲×۲۲ سانتی‌متر/ تیراژ ۲۰ هزار نسخه در هر جلد/. تازه‌های انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) سررسیدنامه ۱۳۷۱ پس از استقبال گسترده مردم از انتشار سررسیدنامه ۱۳۷۱ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی «س» واحد انتشارات چاپ دوم این سررسیدنامه را پس از رفع اشکالات چاپی به انجام رسانده همچنین تغییر ماههای قمری در سالجاری نیز رعایت شده است. این سررسیدنامه شامل عکسهای منتشر نشده تاریخ انقلاب اسلامی و مزین به دیدگاههای حضرت امام خمینی «س» در موضوعات و مسائل مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی و... می‌باشد. ۴۶۴ صفحه/ جلد کالینگور طلاکوب/ تیراژ ۱۵ هزار جلد/ ۲۵۰ تومان. چهل حدیث متن کامل حدیث اثری دیگر از حضرت امام خمینی «س» با تصحیح و مقابله با چاپ مجدد و در شکلی نفیس. تیراژ ۱۰ هزار جلد/ ۶۰۰ صفحه/ قطع وزیری/ جلد کالینگور. سبوی عشق شامل اولین سری از غزلیات عرفانی حضرت امام که علیرغم تیراژ بالایی که داشت مدتی در بازار نایاب شده بود بدون تغییرات و در شکل و کیفیت جالب قبلی تجدید چاپ گردیده است. تیراژ ۲۵ هزار نسخه/ ۳۲ صفحه/ قطع وزیری/ چاپ دوم محرم راز بخشی دیگر از اشعار عرفانی حضرت امام که بدلیل استقبال گسترده مردم و نایاب شدن آن بار دیگر با خط استاد جلیل رسولی مزین به ابرویاد با جلد طراحی تمیز متفاوت با چاپ اول منتشر می‌شود. تیراژ ۲۵ هزار نسخه/ ۹۶ صفحه/ جلد شومیز سوگنامه (جلد دوم) شامل سوگسروده‌های شاعران معاصر در سوگ حضرت امام. ۲۸۶ صفحه/ قطع رقی/ تیراژ ۳ هزار نسخه/ چاپ اول سوگنامه (جلد سوم) شامل بخشی دیگر از سوگسروده‌های شاعران معاصر در سوگ حضرت امام. تیراژ ۳ هزار نسخه/ ۵۸۸ صفحه/ قطع رقی/ جلد شومیز/ چاپ اول وصیتنامه الهی- سیاست حضرت امام خمینی «س» به زبان عربی متن کامل وصیتنامه الهی- سیاسی حضرت امام خمینی «س» که برای استفاده علاقمندان خارج از کشور ترجمه و چاپ گردیده است. تیراژ ۵ هزار نسخه/ ۲۷۸ صفحه/ جلد شومیز/ چاپ اول. وصیتنامه الهی- سیاسی حضرت امام خمینی «س» به زبان اردو با مشخصات بالا- وصیتنامه الهی- سیاسی حضرت امام خمینی «س» به زبان ترکی استانبولی با همین مشخصات. وصیتنامه الهی- سیاسی حضرت امام خمینی «س» به زبان آلمانی با همین مشخصات. وصیتنامه الهی- سیاسی حضرت امام خمینی «س» به زبان روسی با همین مشخصات.

احیای امام خمینی (ره) از منظر عرفان و دعا

احیای امام خمینی (ره) از منظر عرفان و دعا عمری گذشت در غم هجران روی دوست مرغم درون آتش و ماهی برون آب

هرگاه سخن از احیای تفکر دینی به میان می‌آید؛ حضرت امام خمینی (ره) به عنوان عالمی احیاگر در عرصه‌ی دین می‌درخشد. اگرچه او دین و احکام را، یا اخلاق و ارزشی بودن آن را بنیان نهاد، اما بدون تردید بازگشت به دین، خدا محوری و خدا باوری و ارزشی بودن اعتقادات دینی در این عصر و زمان، تحفه‌ی زعامت و رهبری اوست. رسالت او احیای ارزش‌هایی بود که رفته رفته به خاموشی گرایید و تنها در قلوب برخی افراد گوشه‌ی عزلت اختیار کرد؛ از همین رو بازگرداندن مجدد ارزش‌ها به فضای جامعه هنر امام بود. اگر دین‌داری و خدا محوری امری باطنی و قلبی شده بود، امام هشدار داد، که این نظر و اندیشه باید در جهان بیرون، ظهور و بروز نماید و هرگز ظاهر ساختن دین و حفظ شعائر اسلامی با حقیقت دین که با هرگونه ری و ظاهر سازی در ستیزاست، منافات نداشته، بلکه جلوه و تجلی آن است و هنر عرفان جمع میان این دو حقیقت است. امام در احیای عرفان ناب و حقیقی پیش کسوت بود و سعی نمود تا چهره‌ی این حقیقت متعالی را که در طول تاریخ دست‌خوش انحرافات و سوء استفاده‌ها شده بود، پاک و پیراسته نماید و سیمای واقعی و حقیقی آن را بر همگان روشن سازد و بفهماند که عرفان ناب، هرگز با انزواطلبی و ابا حیگری و بی‌تفاوتی سازگار نبوده، بلکه عرفان حقیقی از جهاد و حماسه جدا نیست. به نظر می‌رسد که هموارترین و کوتاه‌ترین راه برای شناخت تفکر و اندیشه‌های معظم‌له شناخت عرفان او باشد؛ زیرا همه‌ی افکار بلند و آرمان‌های والای او ریشه در عرفان او دارد، و حتی به نظر می‌رسد که مبانی و ذائقه‌ی فقهی معظم‌له در طرح مسایلی؛ همچون ولایت مطلقه فقیه نیز از این ساحت نشأت گرفته باشد؛ چرا که عشق و عبودیت در وجود او، دو حقیقت جدا ناشدنی است. امام عابدی است که به عبودیت عشق می‌ورزد، و جلوه‌ی معشوق هرگونه بندگی و بردگی و خودبینی و خودکامگی را، در وجود او نیست و نابود می‌نماید. شخص فقیه راستین که از نظر امام ولایتش بر امت اسلامی ضروری و واجب شمرده می‌شود، انسانی است که غیرت محبوب و جلوه‌ی معشوق، هرگونه مجال و سوسه‌انگیز "من" را در وجودش منکک ساخته و به حقیقت دین و حقیقت انسان واقف است و کلام او، کلام خالق او، و ولایت او تجلی ولایت خداوند است؛ در عرفان امام، عشق در نهایت بندگی و عبودیت در نهایت وارستگی معنا یافته و عزت انسان و شرافت مسلمان در این شیفتگی و آراستگی و پیراستگی تحقق یافته است. عرفان از منظر حضرت امام (ره) از دیدگاه امام (ره) عرفان؛ یعنی رسیدن به معبود؛ فانی شدن در او؛ حقیقت "ل" و "إلا" را باور کردن؛ جز او ندیدن؛ جز صدای محبوب نشنیدن؛ از علم الیقین گذشتن از عین الیقین فراتر رفتن، و در جایگاه رفیع حق الیقین تکیه زدن؛ نیز از ساحت ظاهر به باطن رفتن. اگر پدیده‌ها و امور حسی با علم شناخته می‌شوند و حقایق و کلیات با عقل، ادراک می‌گردند، اما با معرفت و عرفان مشهود می‌شوند، پس در حقیقت عرفان، رسیدن است و یافتن، و به تعبیر رسای حضرت امام (ره) رفع حجب است، نه جمع کتب. ((۱)) عارف از دید حضرت امام (ره) عارف در نگاه امام خمینی، مبارزی است نستوه، که لباس رزم بر تن کرده و در دو میدان به مبارزه بر می‌خیزد، عاشقی است که تنها به معشوق می‌اندیشد و فقط از او تمنا می‌کند. از آن‌جا که عارف نمی‌تواند حکومت پلیدی، زشتی، زورگویی و خودمداری را بر انسان تحمل کند، جهاد در این‌جا معنای حقیقی خود را می‌یابد و پیوستگی ذاتی‌اش را با عرفان به اثبات می‌رساند. یک عارف، مجاهدی است نستوه، مبارزی است دلآور، که هدفی جز کمال‌طلبی و نیل به مقام معنوی و فانی شدن در مطلق و ابدیت ندارد. عارف وارسته‌ی واصل، برای انسان ارزش و منزلتی خاص قایل است، او را جانشین خدا بر روی زمین می‌داند و هرگز روا نمی‌دارد که بر چنین موجودی هواهای نفسانی (در بعد داخلی) و طواغیت زمان (در بعد خارجی) حکومت رانند و سلطه‌جویی کنند. از دید عارف، انسان عصاره‌ی عالم هستی است، جلای آینه وجود است، چشمی است که خداوند از طریق او به عالم می‌نگرد ((۲))، و بالاخره او اشرف مخلوقات است و باید در نظر داشت که یک چنین ارزش و اعتباری برای انسان قایل بودن هرگز با نظریه‌ی اصالت انسان اومانیزم قابل قیاس نیست. هدف عرفان هدف عرفان، تکامل لحظه به لحظه‌ی انسان است ((۳)) و حرکت او را در بی‌نهایت می‌داند، حرکتی در به کمال رساندن دو وجهی روحانی و جسمانی وجود انسان؛ زیرا جسم انسان مرکبی است برای صعود و تعالی روح، پس باید به فکر اصلاح این مرکب نیز بود که مبادا خود، هدف قرار گیرد که در این صورت

بزرگ‌ترین دام و زندان انسان است و پرواضح است که زندانی و اسیر هواهای نفسانی بودن؛ یعنی گرفتار ادنی مرتبه وجودی خویش بودن، که البته شایسته‌ی مقام انسانی نخواهد بود. از دید امام (ره) در وجود آدمی دو لشکر رحمان و شیطان در ستیزند ((۴)) و برای سرکوب کردن لشکریان کفر و ابلیس و حاکمیت بخشیدن به لشکریان الله تلاش و مبارزه مستمر لازم و ضروری است. حضرت امام خمینی (ره) به ما می‌آموزد، که انسانیت انسان و دیانت او به میزان آگاهی و خرد و آزادی و آزادگی او بستگی دارد، آزادی و آزادگی امری است که زمینه را برای ارتقای انسان و رسیدن به جایگاه رفیع فراهم و آماده می‌سازد؛ این آزادی دو بستر می‌طلبد: الف. روان و تن، ب. جامعه بیرونی. و به دست آوردن این هر دو آزادی و رسیدن به آزادگی و وارستگی، مرهون سعی و مجاهده‌ی مستمر است و این آزادی تنها با سرسپردگی و محو شدن در حق مطلق و معبود و معشوق حقیقی حاصل شدنی است. چنانچه ملاحظه می‌شود؛ پیام عرفان دقیقاً با پیام اسلام، که همان تسلیم و منقاد بودن در برابر پروردگار است وحدت می‌یابد. در این جا این گفته‌ی امام به خاطر می‌آید، که تجلی اسلام و درک صحیح از اسلام حقیقی، در پرتو شناخت عرفان به دست می‌آید؛ از این رو طبیعی است، که چنین عرفانی با اهداف والا و متعالی‌اش مورد حمله و هجمه‌ی جناح کفر و طالبان زر و زور و تزویر قرار گیرد؛ زیرا پیام پیرو چنین مکتبی آن است که به صراحت اعلام دارد: اگر آن‌ها بخواهند در مقابل دین ما بایستند، ما در مقابل دنیای آن‌ها می‌ایستیم؛ بر همین اساس، این عرفان، این دین باید منحرف گردد و به خرافات آلوده شود، تا جاذبه‌اش محو گردد، تا به دنیای دنیا داران لطمه و گزند نرساند؛ زیرا این عرفان، با انزواطلبی، تنبلی، تن‌پروری، بی‌دینی، لابلالی‌گری و سازش با ظالم سر سازش ندارد و درصدد ساختن جامعه‌ای است متعالی، که با انسان متعالی منظور نظر عرفان سنخیت دارد، پس مدینه‌ی فاضله و تحقق آن به عنوان جایگاهی برای عروج و معبری برای تعالی انسان عزیز و شریف، لازم و ضروری است؛ اگرچه روند تاریخی، بیانگر آن است، که امور حقیقی و ارزش‌های واقعی انسان در روزگاری به دلایل متعدد، کم‌رنگ و بی‌رونق می‌شود، ولی هرگز از جلوه و درخشش نمی‌افتد و همواره مصلحان و احیاگران حاضر در میدان، خاکستر این آتش همیشه مشتعل را کنار زده و آن را شعله‌ور می‌سازند و حضرت امام (ره) را می‌توان به عنوان بهترین نمونه و شاخص این احیاگران نام برد. امام احیاگری بود که تدین و ارزش آن را احیا کرد، حاکمیت دین را بر انسان‌ها خواستار شد و خطاب او هرگز به جامعه خودش محدود نشد، که پیامش جهانی بود و همواره به صراحت می‌گفت: من به دنیا اعلام می‌کنم. امام به عنوان یک محیی، عرفان ناب حقیقی را دوباره به دنیا معرفی نمود. در نامه‌ی تاریخی‌اش به یکی از سردمداران کفر و الحاد (گورباچف) کتاب فصوص الحکم پدر عرفان نظری؛ محیی الدین عربی را معرفی کرد. حضرت امام (ره) مسلمان بودن را از عارف بودن جدا نمی‌داند، امام فریاد می‌زند و از عرفان حقیقی که در طول زمان به انحرافات و کژی‌ها و التقاط‌ها آلوده شده، دفاع می‌کند. معظم‌له دردمندانه می‌گوید، که عرفان با هر گونه ذلت و خواری، تن‌پروری، گوشه‌نشینی و انزواطلبی مخالف است؛ عرفان با هر گونه بی‌بند و باری و رها شدن از ظواهر دینی ناسازگار است. عرفانی که حضرت امام برای ما در این عصر و زمان ترسیم می‌سازد، معرفت است و آگاهی، عشق است و شیدایی، حرکت است و پویایی، حرکتی است عاشقانه به سوی جز معشوق حقیقی ندیدن و جز برای رضای او گام نزدن؛ یعنی حرکت حول محور الله و همسو شدن با کاروان آفرینش و گویایی به وحده لا اله الا هو. امام خمینی (ره) هرگز به اسم مرجعیت، فقاقت، دین و عرفان چشم خود را به روی واقعیت‌ها و موانع رشد انسان‌ها نمی‌بندد و در برابر زورمندان بی‌تفاوت نمی‌نشیند، و این کار را گناهی نابخشودنی تلقی می‌کند، و حتی آن‌جا که احساس خطر می‌کند، درس و بحث و فقه و مرجعیت را رها نموده و با یک قبا، عازم دیار فرنگ می‌شود؛ و اگرچه او خود اهل مسجد و مدرسه، محراب و منبر است و آن دو را محل ترویج دین خدا می‌داند، اما به حکم ضرورت آن‌ها را رها می‌کند؛ زیرا نیک می‌داند که اگر وسیله‌ای، خود هدف قرار گیرد، خطرناک است؛ به ویژه اگر آن وسیله مقدس باشد به مراتب خطرناک‌تر است. آن عزیز وقتی عرصه را بر خود تنگ می‌بیند؛ می‌خروشد، هجرت می‌کند، هجرت از شهری مقدس که با تمام وجود قداستش را باور دارد و هر شب در وقت معینی در بارگاه مولای خویش زانوی ادب می‌زند و حتی

بیماری، او را از رفتن به زیارت مولا- و مقتدایش باز نمی‌دارد، اما مجلس درسی را که ثمره‌ی دوران تلاش و مباحثات اوست، یکباره رها می‌کند و عازم دیار غرب می‌شود؛ زیرا در اندیشه‌ی معرفی اسلام راستین است و سربلندی و عزت مسلمین را خواستار، و این چنین است که اسلام ناب، رنگ و رویی تازه می‌گیرد، جان تازه‌ای در کالبد مسلمانان دمیده می‌شود و دیگر مسلمان بودن سرشکستگی نمی‌باشد، بلکه افتخار و شرف می‌گردد، و این ندا و فریاد امام هشدارمان می‌دهد که مبادا زرق و برق‌های مادی دنیا و پیشرفت‌های ظاهری جهان غرب شما را بفریبد، به هوش باشید که اسلام دینی است که پیروان آن باید همواره به آن افتخار کنند، نه احساس ضعف. اسلام دینی است که به سبب جامع و کامل بودنش قابلیت زعامت و رهبری بر دنیا را دارد. پس پیروان و مروّجان این دین آسمانی باید هوشیار باشند و قدر و منزلت خویش را بشناسند و حتی از بزرگان و طلایه‌داران دینی غافل نمی‌مانند، و خاضعانه و پدرا نه تذکر می‌دهد که وظیفه سهمگینی را بر دوش دارند و با عناوین مختلف و در مراحل گوناگون آن‌ها را مخاطب قرار می‌دهد و رسالت سنگینشان را متذکر می‌شود؛ زیرا به خوبی آگاه است که امروز، به دلیل حرکت او و انقلاب اسلامی ایران، چشم مردمان تیزبین دنیا به روی اسلام باز شده، و آنان مشتاقانه و منتقدانه به پیروان این دین آسمانی می‌نگرند، تا بتوانند ادعای جامعیت و حاکمیت این دین را به اثبات برسانند، یا رد کنند. پس از سال‌ها درس و بحث درباره مسایل فقهی و اصولی که روش و نظام حوزه بود، در سنین جوانی؛ یعنی حدود ۲۷ سالگی، پاره‌ای از اصول عرفانی را به صورت مکتوب برای اهل تحقیق و تحصیل کرده‌های جامعه تحت عنوان شرح دعای سحر به نگارش در می‌آورد، در این کتاب درباره اسماء و صفات حضرت حق به بحث می‌پردازد و از مشهودات سخن می‌گوید و میان مسایل عقلی و وجدانی، انس و الفتی برقرار می‌سازد. در این کتاب با نظری عالمانه به دعا و اهمیت آن و نقش سازنده‌ی آن در زندگی بشری توجه می‌دهد. و دو سال بعد، به نوع دیگری وارد میدان نبرد؛ آن هم جهاد علمی می‌شود و کتاب مصباح الهدایه فی الولایه و الخلافه را به رشته تحریر در می‌آورد. بحث خلافت محمدیه ۹ و ولایت علویه ۷ را مطرح می‌نماید و از کیفیت سریان و جریان این دو نور حقیقی (که در حقیقت یگانه‌اند) در عالم ظهور سخن می‌گوید: میان ظاهر و باطن، طریقت و شریعت، رابطه‌ای ناگسستنی موجود است و یکی از راه‌هایی که انسان را به باطن و حقیقت می‌رساند، آراسته کردن ظاهر به التزامات شرعی است؛ بنابراین رسیدن به حقیقت، از راه حفظ شریعت و طریقت حقه میسر می‌شود و سپس با لحنی قاطع می‌فرماید: اگر کسی با عمل به احکام شریعت و رعایت مسایل ظاهری به باطن راه نیافت، بداند که در انجام آن تکالیف و دستورالعمل‌ها قصور داشته است. ((۵)) و در اهمیت و معنا یافتن ظواهر دینی به توضیح سرّ نماز، که در حقیقت معاشقه‌ای است با حضرت دوست، به نگارش سرّ الصلوٰه می‌پردازد، و وقتی جامعه را از درک و فهم محتوای این کتاب ناتوان می‌بیند، با قلمی روان‌تر و ساده‌تر آداب الصلوٰه را می‌نگارد، که البته ما در این جا درصدد شمردن آثار مکتوب معظم‌له نیستیم، بلکه منظور فقط بیان شرایطی است که او در راستای تبیین عرفان حقیقی ایجاد کرده است. و در سال‌های بعد، عرفان او رنگ دیگری به خود می‌گیرد و مبارزه‌ی با طاغوت زمان، در جبهه‌ی بیرونی را می‌طلبد. این بار با حاکمیت وقت، که آزادگی، دیانت و شرافت انسان‌ها را به مخاطره انداخته؛ وارد نبردی سهمگین می‌شود و در این راه، زندان، تبعید، شنیدن ناسزا و دور بودن از خانه و خانواده را تحمل می‌کند. مسجد و مدرسه، درس و بحث که اساس کار اوست، به خطر می‌افتد. او همه خطرات را در راستای رسیدن به کوی دوست به جان می‌خرد و آن را یک وظیفه‌ی انسانی اسلامی تلقی می‌کند و مانند ادای نماز واجب می‌شمرد. و دردمندانه می‌سراید: تا به کی این ناکسان باشند بر ما حکمرانان تا کی این دزدان کنند این بی‌کسان را پاسبانی ((۶)) از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۸ جلوه‌ی دیگری از عرفان او ظهور می‌یابد، جلوه‌ی حاکمیت و ولایت حق بر انسان‌هایی که طالب و خواستار چنین ولایت و حاکمیتی بودند. او مردم خویش را سال‌ها آماده و تربیت می‌نماید، تا بدانند خواهان چه باشند و در انتخاب حکومت، چه حکومتی را طلب‌اند. با این وجود، پس از پیروزی انقلاب، رأی مردم را به آزمایش می‌گذارد؛ زیرا احترام به عقیده‌ی مردم اساس کار اوست و سهولت کار حکومت خدایی را به پذیرش و توافق مردم می‌داند. ((۷)) آن گاه که مردم با اکثریت آرا، حاکمیت الله را بر خود بر

می‌گزینند؛ جلوه‌ی ظاهری ولایت او آشکار می‌شود. نکته قابل تأمل این است، که اصول و محورهایی که در هر دوره‌ی زندگی او - دوره‌ی جهاد و مبارزه و دوره‌ی زعامت و رهبری - به چشم می‌خورد، یکسان است و آن محورها عبارت است از: خدا محوری، خدا باوری، دین‌مداری، عشق و شیدایی، حرکت و پویایی، ادای وظیفه، پیوند طریقت و شریعت، حتی پس از رسیدن به حقیقت. و بالاخر معظم‌له در اواخر عمر شریف خویش یک‌بار دیگر به شعر گفتن و حقایق را در قالب شعر بیان کردن روی می‌آورد و به زبان رمز و اشاره مطالبی را برای اهلش بیان می‌دارد، که زبان عرفان گاه به اشارت است و کنایت. نقش آفرینی دعا از جمله مسایلی که امام خمینی (ره) بر آن تأکید می‌ورزد و آن را از غربت و هجران بیرون می‌کشد، توجه و روی آوردن به قرائت قرآن و بیش از آن توجه و تأمل در ادعیه مأثوره از ائمه: است. به راستی معظم‌له به خوبی توانست رابطه دعا و وحی را با عقل و علم مطرح کند و هر دو را در کنار یکدیگر بنشانند؛ به گونه‌ای که با اثبات یکی نفی دیگری لازم نیاید و این عمل هنگامی انجام می‌گیرد که به نظر می‌رسد فلسفه دعا و پرداختن به مسایل دینی از پشتوانه منطقی، علمی، عقلانی تهی شده؛ و امام به این حقیقت هشدار می‌دهد که عقل و وحی، تعبد و اندیشه دو بال لازم برای عروج انسان خواهان کمال است. حضرت امام (ره) هنگامی که قرائت قرآن و دعا عمل اشخاص بیکار و احياناً بدون اندیشه و تأمل تلقی می‌شد و حتی مفسران قرآن در زمرة علمای درجه‌ی اول حوزه‌ها به شمار نمی‌آمدند و شرکت در مراسم دعا و نیایش را در خور شأن علما و اساتید دانشگاه نمی‌دانستند؛ همچون عالمی متفکر، اندیشمندی فعال، سیاستمداری قوی و فقیهی مجاهد به نقش سازنده‌ی دعا در هدایت و تعالی انسان توجه می‌دهد و انسان‌های خواهان کمال را به تأمل و تفکر در این گنجینه‌های الهی دعوت می‌کند و در اولین اثر عرفانی خویش، به شرح دعای سحر که معروف به دعای مباحله است، می‌پردازد. در این کتاب به پیروان طریق هدایت و رستگاری، تبه و آگاهی می‌دهد که از این خزاین گران بها که برای تکامل انسان مفید است، غافل نباید بود؛ در جایی از ادعیه به قرآن صاعد تعبیر می‌کند، ((۸)) که اگر قرآن نزول وحی و کلمات و حقایق است که از اعلی علیین بر قلب مبارک پیامبر نازل گردیده، کلمات و فقرات ادعیه در حقیقت ره‌توشه‌ی سفر معنوی آن هدایت‌گران است. فرزندان انقلاب با خواندن دعای توسل و عاشورا و کمیل به جنگ با دشمن دین و قرآن می‌روند و خواندن قرآن و دعا نه تنها به تخدیر آنها نمی‌انجامد، بلکه آنان را مشوق و محرک است؛ آنان با خواندن این کلمات آسمانی راه هدایت و مسیر تکامل را می‌یابند و شتابان در آن گام می‌نهند و ره صد ساله را در کمترین زمان در می‌نوردند. در فرهنگ حضرت امام (ره)، عبادت، رنگ و جلوه‌ای دیگر دارد، یک تکلف خشک و اجباری نیست؛ زیرا به نظر ایشان، انسانی که به حقیقت رسیده و عظمت خالق را درک کرده، مقهور عظمت او می‌شود. پس عبادت، عمل خشن و قالبی صرف نیست، بلکه مانند همه‌ی امور موجود، در هستی ظاهری دارد و باطنی، حکمی دارد و حکمتی و علت غایی عبادات نیز در رساندن انسان است به هدف غایی او که همان مأوا گرفتن در حریم ربوبی است و مأنوس بودن با حضرت دوست و آرامش یافتن در کوی محبوب. به تعبیر امام (ره) همه‌ی انسان‌ها سالک کوی حق‌اند و برخی می‌دانند که به کجا می‌روند و برخی نادانند و هنر در فهم و شناخت طریقت است. بنابراین توسل به ائمه الهی: و خواندن خدای خویش از زبان این بزرگواران، پیام امام خمینی (ره) است که در برهه زمان شنیده می‌شود که این سخنان، خزاین و گنجینه‌های غنی معرفت است و برای فهم این معارف، مطالعه و علم‌اندوزی و فلسفه و عرفان لازم است و نتیجه فهم آن خزاین، حرکت است و پویایی، معرفت است و شیدایی، اطاعت است و بندگی؛ در این صورت است که ما خدای خویش را از زبان ولی کاملش می‌خوانیم و الا - ما مهجوران گرفتار تنگناهای طبیعت و نفسانیات خویش، که تحمل کوچک‌ترین ناملایمات را نداریم، با چه جرأت و جسارتی لب به سخن گشوده و بگوییم: فهنی یا الهی و سیدی و مولای و ربی صبرت علی عذابک فکیف أصر علی فراقک. این حقیقت را حضرت امام در راز این مطلب که همه‌ی دعاها با الله یا اللهم آغاز می‌شود، بیان می‌دارد که با توجه به این که انسان جامع همه صورت‌های جهان هستی است که خداوند آفریده؛ از این رو تحت تربیت اسم اعظم است که بر همه‌ی اسماء و صفات محیط است و بر همه مخلوقات حکومت و احاطه دارد؛ بنابراین رب حقیقی انسان کامل

حضرت الهیه است و چنین موجودی هنگام "درخواست" و "طلب" باید به همان اسم و حقیقتی متوسل شود که با جامعیت او مناسبت داشته باشد و اسم مبارک الله مناسب‌ترین اسم است برای هدایت و حفاظت این موجود الهی و در این راستا، انسان مقهور لطف و قهر الهی با تمسک به اسمی که جامع جمال و جلال خداوندی است، هدایت می‌جوید؛ زیرا می‌داند که اسم جامع الله ولایت کسانی را عهده‌دار است که ایمان آورده‌اند و آنان را از تاریکی‌ها به نور می‌کشاند. (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ... (۹)) و حسن ختام را به کلام ملکوتی معظم‌له اختصاص می‌دهیم: ای عزیز! دامن همت به کمر زن و دست طلب بگشای و با هر تعب و زحمتی است حالات خود را اصلاح کن ((۱۰))؛ که راه آخرت باریک و طریق انسانیت حدید و مابی چاره‌ها چون عنکبوتیان در فکر قدید، متحیرانی هستیم که چون کرم ابریشم از سلسله‌های شهوات و آمال بر خود تنیده و یکسره از عالم غیب و محفل انس چشم بریده. ((۱۱)) پی‌نوشت: (۱). ر.ک؛ امام خمینی (ره)، ره عشق، ص ۱۷. (۲). محیی‌الدین عربی، فصوص الحکم، فص آدمی، ص ۵۰. (۳). اشاره به کلام امام علی (ع): من استوی یوماه فهو مغبون. (۴). چهل حدیث امام خمینی (ره)، ح ۱، ص ۵. (۵). ر.ک؛ امام خمینی (ره)، تعلیقات بر شرح فصوص الحکم، ص ۲۰۱. (۶). دیوان حضرت امام (ره)، ص ۲۶۶. (۷). ر.ک؛ امام خمینی (ره)، ولایت فقیه، ص ۳۴. (۸). ر.ک؛ صحیفه‌ی امام، ج ۱۸، ص ۴۸۱، ۹/۳/۱۳۶۳. (۹). البقره (۲): ۲۵۷. (۱۰). امام خمینی (ره)، آداب الصلوة، ص ۵. (۱۱). همان، ص ۱. منبع: مجموعه مقالات، ج ۲، ص ۲۵۳ - ۲۴۰.

مبلغان و تهذیب نفس در اندیشه امام خمینی (ره)

مبلغان و تهذیب نفس در اندیشه امام خمینی (ره) اشاره یکی از اهداف مقدس و مقاصد مهم انبیای حق، تربیت انسان و پرورش روحی و معنوی اوست. دین مبین اسلام نیز که به زیور اکمال و اتمام آراسته شده، می‌کوشد تا برای ایجاد کرامت انسانی و سلامت واقعی، آدمی را از رذایل اخلاقی و امراض نفسانی پاک سازد و شجره طیبه او را به رشد و بالندگی مطلوب برساند. توجه خاص و اهتمام وافر ثقلین به مسئله تهذیب نفس و تزکیه فردی و جمعی، نشانگر اهمیت این امر است. در این مقاله سعی نگارنده بر آن است تا با الهام از نصایح گهر بار حضرت امام خمینی رحمه الله در کتاب شریف «مبارزه با نفس یا جهاد اکبر»، گوشه‌ای از وظیفه خطیر مبلغان و طلاب علوم دینی در زمینه تهذیب نفس را گوشزد کند. همراهی علم و تزکیه مهم‌ترین هدف بعثت رسولان الهی و والاترین آرمان اولیاء رحمانی، دعوت آحاد اجتماع بشری به تزکیه و تطهیر نفس و نیل به خداشناسی است. در این میان، طایفه‌ای که بیش از هر کسی مورد خطاب آن بزرگان می‌باشد، طلاب علوم دینی و متولیان هدایت و ارشاد مردم هستند. قرآن کریم فلاح و رستگاری انسان را تنها در گرو پرهیزکاری و رهیدن از تاریکی شهوات می‌داند: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» (۱)؛ «به راستی، هر کسی که نفس خود را پاک نمود، رستگار شد.» هر چند در لسان حضرات معصومین علیهم السلام به موضوع کسب علم و دانش توصیه فراوانی شده و حتی از آن با تعبیری چون «فریضه» یاد گردیده است، (۲) اما انسان عالم وقتی می‌تواند از شجره علم خویش ثمره مطلوب را برگیرد و دیگران را نیز از فواید آن برخوردار سازد که ظرف علم؛ یعنی عقل و قلب خود را از هر گونه ناخالصی زدوده باشد. در حقیقت، تهذیب باطن، عالم را به سوی عمل به علم فرا می‌خواند و توجه به معنویات، آدمی را به انجام صادقانه اعمال صالح دعوت می‌کند و همین کردار شایسته موجب می‌گردد تا سخنان و کلمات پاکیزه رفعت یابد و به سوی حق و حقیقت پُر کشد: «إِلَيْهِ يَصِيحُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (۳)؛ «کلام پاکیزه به سوی او بالا- می‌رود و عمل شایسته آن را رفعت می‌بخشد.» چنانچه علم در سینه پاک و مهذب واقع نشود و علم و تزکیه با هم همراه نگردند، نتیجه ارزشمندی عاید انسان نمی‌شود و چه بسا وجود آدمی را به شاخ و برگ شیطانی بارور نماید و به شجره خبیثه مبدل سازد: «علم وقتی در این مرکز خبیث (نفس تزکیه نشده) وارد شود، شاخ و برگ خبیث به بار آورده، شجره خبیثه می‌شود.» (۴) مشکل و بزرگ رابه شکل خوبی به انجام رسانند: «کسب فضایل و مکارم انسانی و موازین آدمیت از تکالیف بسیار مشکل و بزرگی است که بر دوش شما است. گمان

نکنید اکنون که مشغول تحصیل علوم شرعیه می باشید و فقه که اشرف علوم است، می آموزید، دیگر راحتید و به وظایف خود عمل کرده اید.» (۵) تهذیب نفس می باشد، این علوم را فرا می گیرید.» (۶) (۷) (۸) کنید.» نقش عالمان ربّانی در تهذیب نفس خداوند متعال هدف از برانگیختن رسولان الهی در جامعه را تلاوت آیات و نشانه های حق و تزکیه و تعلیم انسانها معرفی کرده است: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (۹)؛ «او کسی است که در میان اُمّیها پیامبری را از ایشان برانگیخت تا نشانه هایش را برای آنها بخواند و آنان را پاک سازد و کتاب و حکمت را بدیشان بیاموزاند.» در این آیه شریفه، تزکیه بر تعلیم مقدم شده است و گویای آن است که تعلیم کتاب و حکمت باید مبتنی بر تهذیب نفوس باشد. نکته مهم دیگری که در آیه وجود دارد، نقش مهم مربی الهی در سیر و سلوک الی الله و نیل به اخلاق و آداب معنوی است. همان گونه که فراگیری علوم کسبی یا نظری نیازمند استاد مجرب و داناست، وصول به معارف حقه دین و فضایل انسانی نیز تنها در پرتو راهنمایی مربیان روحانی و هدایت عالمان ربّانی میسر است: «چطور شد علم و اصول به «مدرّس» نیاز دارد، درس و بحث می خواهد. برای هر علم و صنعتی در دنیا استاد و مدرّس لازم است، کسی خودرو و خودسر در رشته ای متخصص نمی گردد، فقیه و عالم نمی شود، لیکن علوم معنوی و اخلاقی که هدف بعثت انبیاء و از لطیف ترین و دقیق ترین علوم است به تعلیم و تعلّم نیازی ندارد و خودرو و بدون معلم حاصل می گردد؟!» (۱۰) (۱۱) (۱۲) شدم.» حضرت امام رحمه الله در این موضوع به معرفی الگویی کامل پرداخته، امام علی بن ابیطالب علیهما السلام را بهترین اسوه کمال می داند و به طلاب محترم سفارش می نماید که زندگانی سرشار از زهد و تقوا، فتوّت و طهارت، و صداقت و مجاهدت آن حضرت را سرلوحه خویش قرار دهند و با تأسی به سیره آن امام همام علیه السلام به خودسازی و تطهیر قلب از محبت دنیا که رأس همه گناهان است، قیام کنند. حضرت علی علیه السلام می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي أَكُمُ وَحَبُّ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَبَابُ كُلِّ بَلِيئَةٍ...» (۱۳)؛ ای مردم! از دوستی دنیا برحذر باشید که آن سرآمد همه خطاها و در تمام مصیبتهاست.» زینت اهل بیت علیهم السلام باشیم به اشارت «الْوَلَدُ سِرٌّ أَبِي» (۱۴)، هر فرزندی به پدر خود منسوب است و اعمال خوب او مایه سربلندی و خرسندی پدرش را فراهم می سازد و اعمال زشت و پلید او موجب خجالت و ناراحتی پدر می شود. در حدیث است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، فرمود: «أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ» (۱۵)؛ من و علی پدران این اُمّتیم.» از اینرو، طلاب و مبلغان دینی باید به این مهم توجه داشته باشند که آنها بیش از دیگران به پدران این امت منسوب هستند و رفتار و گفتار آنان مایه شادمانی و عزّت، و یا برعکس خدایی ناکرده سبب رنجش آن بزرگواران می گردد. پس شایسته است که هم به شریعت طهارت بخش محمدی ارج بنهیم و در مسیر فقاقت کوشش کنیم و هم به ولایت معرفت بخش علوی توجه نماییم و بر صراط مستقیم تهذیب و طهارت گام نهیم؛ هم از تنزیل بهره مند شویم، هم به تأویل دین معرفت یابیم؛ عقلمان را با ضیای خورشید شریعت روشنی بخشیم و قلبمان را با نور ولایت منور سازیم؛ با دو بال علم و تهذیب مدارج عالی کمال را بیماییم تا زینت اهل بیت علیهم السلام باشیم و مسرّت و خوشحالی پدران شفیق امت را موجب گردیم: «شما مربوط به رسول الله صلی الله علیه و آله هستید، شما با ورود به حوزه های علمیه خود را به فقه اسلام، رسول اکرم و قرآن کریم مرتبط ساخته اید. اگر عمل زشتی مرتکب شدید به آن حضرت برمی خورد، بر ایشان گران می آید. ممکن است خدای نخواستہ شما را نفرین کند. راضی نشوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام نگران و محزون گردند» (۱۶).» خصایص و برکات انسان مهذب حضرت امام رحمه الله در بخش دیگری از سفارشات اخلاقی و معنوی خود، طلاب علوم دینی و مبلغان گرامی را به حُسن معاشرت با مردم توصیه کرده، با اعتقاد به این معنا که مردم عیال خدایند، متذکر می شود که با نظر عطوفت و مهربانی به ایشان بنگرند؛ گناه و زشتی آنان را آشکار نسازند؛ حُسن خلق و خوش رفتاری را پیشه خود نمایند؛ عالمان و صالحان را احترام گذارند و از غیبت کردن دیگران پرهیز کنند؛ جاهلان و نادانان را حرمت بنهند و با رویی گشاده با آنها برخورد نمایند: «با خلق خدا حسن سلوک داشته، نیکو معاشرت کنید و با نظر عطوفت و مهربانی به آنان بنگرید... با بندگان خوب و صالح خدا نیکو کنید: آنان را که عالم

اند به خاطر علمشان، کسانی را که در صراط هدایت اند به خاطر اعمال نیکشان و آنان را که جاهل و نادان اند چون بندگان خدایند احترام نمایند؛ خوش رفتاری کنید؛ مهربان باشید؛ صداقت و برادری داشته باشید؛ مهذب شوید، شما که می خواهید جامعه ای را تهذیب و ارشاد کنید.» (۱۷) (۱۸) پاسخ می گویند سلام. «چنانچه یک عالم مهذب و انسان وارسته در یک منطقه یا محله ای زندگی کند، حتی اگر لفظاً هم مبادرت به تبلیغ نورد، صرف وجود و حرکات و سکناش باعث هدایت مردم می شود؛ به بیان دیگر، همچون خورشیدی است که بدون اینکه سخنی بر زبان براند، تابش انوار طهارت و پارسایی اش فروغ هدایت و بصیرت را بر جان انسانها می افکند و گرما بخش وجود حقیقت جویان می گردد؛ چنان که در روایات اسلامی آمده است که با کسی معاشرت کنید که نگاه کردن به او شما را به یاد خدا بیندازد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله، فرمود: «قَالَ الْخَوَارِثِيُّونَ لِعِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: (يَا رُوحَ اللَّهِ) لِمَنْ نُجَالِسُ؟ فَقَالَ: مَنْ يَذْكُرُكُمْ اللَّهُ رُؤَيْتُهُ وَيَرْغَبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ وَيَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ (۱۹)؛ حواریون به عیسی علیه السلام گفتند: (ای روح خدا!) با چه کسی مجالست کنیم؟ پس حضرت فرمود: با کسی (همنشینی کنید) که دیدنش شما را به یاد خدا آورد و عملش شما را به آخرت راغب سازد و کلامش بر آگاهی شما بیفزاید.» در اعتقاد امام رحمه الله عالم ترکیه شده و مجاهد میدان مبارزه با نفس چنین خصیصه ای را داراست و وجود پاکش مایه تنبه و عبرت دیگران می باشد: «اگر عالم ورع و درستکاری در یک جامعه یا شهر و استانی زندگی کند، وجود او باعث تهذیب و هدایت مردم آن سامان می گردد، اگر چه لفظاً تبلیغ و ارشاد نکند. ما اشخاصی را دیده ایم که وجود آنان مایه پند و عبرت بوده، صرف دیدن و نگاه به آنان باعث تنبه می شد.» (۲۰) سخن آخر بهترین وقت برای تهذیب نفس، هنگام جوانی است؛ زیرا قلب جوان از لطافت بیشتری برخوردار است و به بیان احادیث همچون صفحه سپیدی است که آماده دریافت نور هدایت و یا پذیرش ظلمات گمراهی می باشد. امام باقر علیه السلام فرمود: «ما مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بَيَضَاءٌ فَإِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا خَرَجَ فِي النُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِنْ تَابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ وَإِنْ تَمَادَى فِي الدُّنُوبِ زَادَ ذَلِكَ السَّوَادَ حَتَّى يُعْطَى الْبَيَاضَ فَإِذَا غُطِيَ الْبَيَاضُ لَمْ يَرَوْعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا؛ (۲۱) هیچ بنده ای نیست مگر اینکه در قلبش نقطه سفیدی وجود دارد. پس هر گاه گناهی را مرتکب شود، در آن نقطه سپید، نقطه ای سیاه خروج می کند. اگر توبه نماید، آن سیاهی برطرف می شود و اگر به گناهان خود ادامه دهد، آنقدر آن سیاهی زیاد می شود که تمام سفیدی قلب را می پوشاند. پس زمانی که همه آن سفیدی پوشانده شد، دیگر صاحب آن قلب به نیکی راه نمی یابد.» امام راحل رحمه الله در این باره می فرماید: «اگر در جوانی به فکر اصلاح و ساختن خود نباشید، دیگر در پیری کار از کار گذشته است. تا جوانید فکری کنید، نگذارید پیر و فرسوده شوید. قلب جوان لطیف و ملکوتی است و انگیزه فساد در آن ضعیف می باشد. لیکن هر چه سن بالا رود، ریشه گناه در قلب قوی تر و محکم تر می گردد، تا جایی که کندن آن از دل ممکن نیست.» (۲۲) چگونه می توانید خود را بسازید و مهذب کنید؟» (۲۳) کنید.» (۲۴) (۲۵) می برند و آن پاداش کسی است که پاک باشد.» «خداوند متعال... به نسل جوان روحانی و دانشگاهی و به عموم مسلمانان توفیق خودسازی، تهذیب و تزکیه نفس عنایت فرماید.» (۲۶) ۱. شمس/ ۹. ۲. ر.ک: مشکاة الأنوار، ص ۱۳۵ و مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۲۴۹. ۳. فاطر/ ۱۰. ۴. مبارزه با نفس یا جهاد اکبر، ص ۲۸. ۵. همان، ص ۲۹. ۶. همان، ص ۳۰. ۷. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۵۹. «دشمن ترین دشمنان تو، نفس تو است که در خودت قرار دارد.» ۸. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۵. ۹. جمعه/ ۲. ۱۰. مبارزه با نفس یا جهاد اکبر، ص ۳۲. ۱۱. همان: «کرارا شنیده ام سید جلیلی، معلم اخلاق و معنویات استاد فقه و اصول، مرحوم شیخ انصاری رحمه الله، بوده است.» ۱۲. مکارم الأخلاق، ص ۸. ۱۳. تحف العقول، ص ۲۱۵. ۱۴. کشف الغمه، ج ۲، ص ۶۵: «فرزند، سر پدرش می باشد.» ۱۵. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۷. ۱۶. مبارزه با نفس یا جهاد اکبر، ص ۴۹-۴۸. ۱۷. همان، ص ۴۳-۴۲. ۱۸. فرقان/ ۶۳. ۱۹. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۱۸۹. ۲۰. مبارزه با نفس یا جهاد اکبر، ص ۲۷-۲۶. ۲۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۰۳ و الإختصاص، ص ۲۴۳. ۲۲. مبارزه با نفس یا جهاد اکبر، ص ۶۱-۶۰. ۲۳. همان، ص ۶۰. ۲۴. همان، ص ۶۳. ۲۵. طه/ ۷۶. ۲۶. مبارزه با نفس یا جهاد اکبر، ص ۶۴.

دیدگاه عرفانی اخلاقی امام خمینی (ره)

دیدگاه عرفانی اخلاقی امام خمینی (ره) در اینجا سخن از فلسفه اخلاق و یا عرفان نظری نیست و نیز در اینجا به ذکر هر یک از مباحث اخلاقی و یا مسائل عرفانی به گونه‌ای گسترده و تفصیلی نمی‌پردازیم بلکه برخی از مباحثی که صبغه اخلاقی داشته و ارتباط بیشتری با مباحث و مسائل تربیتی دارند را، از دیدگاه امام - سلام الله علیه - مورد بحث قرار می‌دهیم. الف - تفاوت میان علم و عرفان عرفان و معرفت عبارت است از: (شناسایی و آگاهی نسبت به امری خاص از راه مشاهده درونی و علم حضوری). ولی شناسایی و آگاهی از راه استدلال‌های عقلی را که در ماهیت خود با توجه به مصداق معلوم، امری است کلی، علم گویند نه عرفان و نیز عرفان در مواردی بیشتر به کار می‌رود که سبق (و یا پیش‌فراموشی) نسیان در کار باشد؛ مثلاً کسی چیزی را می‌شناخته، نسیان عارض گشته و دوباره بدان آگاهی و توجه پیدا کرده است، اما کاربرد علم، این چنین نیست. از این نظر، عارف به کسی می‌گویند که به آنچه که در نشئات پیشین آگاهی یافته ولی از آن غافل مانده و یا نسیان حاصل شده است، ولی دوباره معرفت پیدا کند و بر این اساس، (برخی از) اهل سلوک مدعی اند که معراج معنوی و روحی انسان، همان توجه و یادآوری ایام سلف (عالم ذر) است ولی به نظر ما معراج معنوی و روحانی انسان، عبارت است از رجوع به عالم غیبت، یعنی سالک، مجذوب عالم قدسی شود و به عالم ملکی توجه نکند و به جمع مافی سلسله الشهود بنگرد. (۱) ب - دستجات و طوایف انسانها انسانها در رابطه با سیر و سلوک الی الله چهار طایفه اند: ۱- محجوبان: این طایفه بر اثر توجه و سرگرمی به دنیا از حرکت و پرواز به سوی ملکوت غافلند و از سیر به سوی حق باز مانده و در شمار غافلان قرار دارند. ۲- سالکان: این طایفه در حال سیر و حرکت به سوی حق، بسر می‌برند و به پیر راه و راهبر نیازمندند ۳- واصلان: این طایفه از طریق سیر و سلوک به سوی حق، به مقصد دست یافته و به سر منزل مقصود واصل گشته اند. و شاهد مقصود را در آغوش کشیده اند. ۴- راجعان: این طایفه پس از وصول به مقصود، از دیاریار به سوی خلق، بار سفر بسته تا دیگران را نیز در این سفر سیر الی الله رهبری کنند. (۲) قابل ذکر است که در میان طوایف فوق، غیر از طایفه اول (محجوبان) سه طایفه دیگر اهل سیر و پروازند که پس از قدم نهادن به (مقام فنا) به مرحله خاصی از ارتقای معنوی یعنی حالت حقانی، نایل می‌آیند. البته در صورتی که در این سفر و سلوک، گرفتار حجابها (حجاب ظلمانی، حجاب نورانی - عقلانی و حجاب روحی) نشوند. (۳) به طور کلی سفر و پرواز معنوی چهار گونه است. اول - سفر از خلق به سوی حق: که در پرتو پرداختن به عبادات رعایت دستورها، انجام ریاضتها، مهاجرات از طبیعت و پرواز به دیار پروردگار متعال، صورت می‌پذیرد. (۴) این رجوع به عالم ملکوت را فنا می‌گویند پس (فنا) عبارت از نفی و نابودی نیست بلکه مرحله خاصی از راهیابی است. (۵) که در پرتو عبادت حاصل می‌شود. (۶) و گفتیم که حالت ویژه حقانی در این مرحله برای سالک، حاصل می‌گردد به شرط آنکه حجابهای سه گانه را کنار بزند و دچار آنها نشود در این سفر به هادی و راهبر نیازمند است. (۷) و به گفته حافظ: قطع این مرحله بی هم‌راهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی دوم - سفر از حق به سوی حق: این سفر پس از انجام سفر اول صورت می‌پذیرد سالک از حالت حقانی خود اوج می‌گیرد و به مقام (فنا) نایل می‌گردد مقامی که از آن به عنوان مقام (اخفی) و (فنا در افعال و صفات حق) تعبیر می‌شود. سوم - سفر از حق به سوی خلق: سفر فوق را (مرحله صحو) نیز می‌نامند سالک، در این مرحله بین عوالم جبروت و ملکوت، در طیران است و دارای بهره‌ای از مقام نبوت است (نه نبوت تشریحی) تا دیگران را آماده اوج و پرواز کند. البته پس از مرحله (صحو) نوبت به مرحله (محو) می‌رسد که برای انسانهای کامل در این دنیا و آخرت، پیش می‌آید. (۸) چهارم - سفر از خلق به سوی خلق از طریق حق: در این سفر، سالک، موانع سیر را شناسایی و به راه وصول به حق را به دیگران می‌آموزد؛ زیرا دارای نبوت تشریحی است که دستیابی به این مرحله در پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) خاتمه یافت پس از وی، کسی بدین مرحله نمی‌تواند گام نهد. (۹) نکته قابل ذکر آنکه، امام - سلام الله علیه - در برخی از رهنمودها از مراحل سیر و سلوک به عنوان

(سجده) یاد می‌کند. مثلاً می‌نویسد: (کلام در سفر از خلق به حق و از کثرت به وحدت و از ناسوت به مافوق جبروت است تا حد فنای مطلق که در (سجده اول) حاصل می‌شود و فنا از فنا که پس از صحو، در (سجده دوم) حاصل می‌گردد. (۱۰) ج - عامل اصلی عروج و تداوم معراج (همانگی شریعت، طریقت و حقیقت) راز موفقیت سالک الی الله، یک چیز بیش نیست و آن عبارت است از (عبادت) سالک با (قدم) عبادت می‌تواند از بیت طبیعت، به سوی عالم ملکوت عروج و مهاجرت کند. (۱۱) و عبادت برای همه عباد یک ضرورت است؛ زیرا همانگونه که بدن به آب، هوا و غذا نیازمند است، روح نیز به غذا احتیاج دارد و غذای روح، عبارت است از (عبادت) و همانگونه که اثر غذا در بدن عبارت است از ادامه حیات و تأمین نشاط، اثر غذای روح (عبادت) نیز عبارت است از اوج و معراج. (۱۲) در عرفان امام راحل - سلام الله علیه - طریقت و حقیقت جز از راه شریعت حاصل نخواهد شد؛ زیرا ظاهر، طریق باطن است (۱۳) و در واقع عبادتی که در ظاهر انجام می‌پذیرد معمار باطن است (یعنی) باطن را برای عروج مهیا می‌سازد و انفکاک و جدایی میان عبادت و تاثیر آن در نفس محال است و اگر عبادتی صورت پذیرفت ولی تاثیر معنوی و عرفانی آن مشاهده نگشت، بدون تردید آن عبادت با توجه به همه ضوابط و شرایط لازم آن انجام نیافته است. (۱۴) (الطریقه والحقیقه لا تحصلان الا من طریق الشریعه فان الظاهر طریق الباطن بل یفهم منه (ولو انهم اقاموا التوراه والانجیل) ان الظاهر غیر منفک عن الباطن فمن رای ان الباطن لم یحصل له مع الاعمال الظاهره و اتباع التکالیف الالهیه فلیعلم انه لم یقم علی الظاهر علی) ما (هو علیه) (۱۵) توجه بدین حقیقت ضروری است که هیچ طایفه و دسته‌ای از دستجات فوق، حتی لحظه‌ای از عبادت، بی نیاز نخواهد بود. (۱۶) بر همین اساس است که برترین افتخار پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) آن و اصل راجع کامل، عبودیت و انجام عبادت است الهی است. (۱۷) به طور کلی اساس تکامل معنوی و ارتقای باطنی، عبودیت و پیمودن مدارج کمال است. بنابراین، هر گاه لحظه‌ای این عمل در کار نباشد سقوط آن واصل، حتمی است (فان مقام العبد الکامل هو التذلل بین یدی سیده). (۱۸) پس سخن برخی از تصوف پیشگان که می‌گویند: (عبادت ظاهری طریق است و هر گاه به مقصد رسیدی و واصل شدی و دیگر بدان ضرورتی نیست) بدون دلیل است (۱۹) و لاطائلاتی بیش نمی‌باشد... (۲۰) آری، جز از راه عبادت ظاهری نمی‌توان در هیچ مقامی پایدار ماند. چنانکه بدون آن نمی‌توان به هیچ مقامی دست یافت. حتی مقام رسالت خاتم الانبیاء نیز منوط به عبادت ظاهری و عبودیت است. - شروط اصلی تاثیر عبادت عبادت؛ سرمایه اصلی سالک در باب راهیابی هاست، ولی از این نکته نباید غافل بود که هر عابدی به مقصود نمی‌رسد و همه عابدان یکسان نیستند؛ چرا که عبادت آنان یکسان نیست؛ زیرا عبادت دارای شروطی است. از جمله عبارتند از: ۱- حضور قلب: حضور قلب در نماز همان است که نماز گزار به قلب خود بفهماند که در پیشگاه پروردگار بزرگ به عبادت ایستاده است (حضور قلب اجمالی) و نیز در همه لحظات به اسرار و معانی فرازهای نماز و کلمات آن توجه کند (حضور قلب تفصیلی) (۲۱) عبادت بدون حضور قلب، عبادت نیست بلکه لهو و بازی است این عبادت عملی است که (در نفس آدمی اثری ایجاد نمی‌کند و حالت نهی از فحشا و منکر محقق نمی‌شود) (۲۲) (ان الصلوه تنهی عن الفحشاء و المنکر) (۲۳) ۲- اخلاص: معیار اصلی عبادت عبادتها، اخلاص است؛ یعنی اگر عبادت، همراه با اخلاص انجام گرفت، عبادت به شمار می‌آید و گرنه عبادتی صورت نگرفته است. (۲۴) اخلاص یعنی عمل را فقط برای خدا انجام دادن (۲۵) و شخص با اخلاص ظاهر خود را از معاصی و باطن خود را از عجب، کبر، فخر، ریا،... تصفیه می‌کند. و عبادت در ریاضت در پرتو اخلاص است که هم عمل را ابدی و اخروی (۲۶) می‌سازد و هم سالک را به معراج می‌برد حتی سیر و سلوک اخلاقی و ریاضتها اگر فقط به منظور دستیابی به تسلط قوای نفسانی و پیدایش ملکات باطنی... (باشد)، ولی اگر در چارچوب مجوزها و دستورهای شرع مطهر صورت گیرد، مایه راهیابی و هدایت است پس حتی ملکات فاضله و ملکات نفسانی اگر در پرتو اخلاص پدید نیایند، مایه نجات و سعادت انسان نخواهند بود و آن اخلاص نیز اخلاص الهی نیست، در صورتی الهی است که عاری از هر گونه هواهای نفسانی باشد. (۲۷) انسان مخلص با دارا بودن ملکات فاضله، همواره خود را در محضر خدای بیند (۲۸) و تفاوت میان عبادت عامه و عبادت خاصه را در

همین نکته می‌توان خلاصه کرد که عبادت جهت طمع به بهشت یا دوزخ صورت نمی‌گیرد بلکه به خاطر خدا و بدون هیچ گونه چشمداشتی انجام می‌گیرد و این گونه عبادت را (عباده الاحرار) یا (عباده الکرام (عبادت آزادگان، عبادت کریمان)) می‌گویند. (۲۹)(۱). ر. ک چهل حدیث، حدیث ۳۷، ص ۶۲۱ - ۶۲۲. (۲). آداب الصلوه، ص ۲۸۲. (۳). مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص ۲۰۴. (۴). تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۳۹ و ۱۷۳. (۵). تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۳۹ و ۱۷۳. (۶). سر الصلوه، ص ۸۳. (۷). مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص ۲۰۵. (۸). ر. ک: تعلیقات علی مصباح الانس، ص ۲۸۳. (۹). مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص ۲۰۵. (۱۰). سر الصلوه، مقدمه مولف، ص ۲۸. (۱۱). تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۳۹. (۱۲). آداب الصلوه، ص ۲۰. (۱۳). تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۲۰۱. (۱۴). ر. ک: تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۲۰۰ و ۲۰۱. (۱۵). سر الصلوه، ص ۱۱ و ۸۳. (۱۶). سر الصلوه، ص ۱۱ و ۸۳. (۱۷). ر. ک: تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۵۵ (فان العبودیه من اعظم افتخارات النبی (صلی الله علیه و آله). (۱۸). تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۱۷۹. (۱۹). تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۲۰۱. (۲۰). تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۲۰۱. (۲۱). تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۲۰۱. (۲۲). آداب الصلوه، ص ۳۳. (۲۳). سوره عنکبوت، آیه ۴۵. (۲۴). سر الصلوه، ص ۱۶. (۲۵). صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۵۵. (۲۶). صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۶۵. (۲۷). چهل حدیث، حدیث ۲، ص ۴۵ - ۴۶. (۲۸). مبارزه با نفس (جهاد اکبر)، ص ۵۳. (۲۹). سر الصلوه، ص ۷ و ۷۵: (قال امیر المؤمنین (علیه السلام) ما عبدتک خوفا من ناریک ولا طمعا جنتک بل وجدتک اهلا للعباده فعبدتک. قال الحسین: ان قوما عبدالله رغبه فتلک عباده التجار و ان قوما عبدالله ورهبه فتلک عباده العبيد و ان قوما عبد و الله شکرا فتلک عباده الاحرار و هی افضل العباده. ۳- اطمینان نفسانی و طمأنینه و وقار باطنی (۱) ۴- عاشقانه و با شوق باطنی همراه باشد. (۲) توجه و تفهیم به معانی، حقایق و اسرار و لا اقل توجه بدین حقیقت که در سایه ذکر (نماز) فرمانبرداری از خدا صورت می‌گیرد (۳) ۵- برکنار از تصرفات و نفوذ شیطان: بر این اساس، شخص ذاکر و عابد همواره باید در استعاذه به سر ببرد (۴) از نظر امام راحل - سلام الله علیه - دو چیز در این سیر معنوی (نماز) مهم است: یکی طهارت که سر آن (تخلیه) و سر سر آن (تجرید) می‌باشد و دیگری که رکن اعظم است و در نماز حاصل می‌شود، سر آن (تجلیه) و سر سر آن (تفرید) است. (۵) ه- یکی از مسائل معروف باب عرفان (ریاضت) است و از حیث معنا تحمل زحمت و پرداختن به عملی جهت ایجاد ورزیدگی روحی یا جسمی است بدین جهت به ورزش و حرکتهای مربوط بدان نیز (ریاضت) گویند. همچنین دگرگونی و تبدیل حالت روحی مذموم در راستای دستیابی به حالت روحی ممدوح و اعراض و خودداری از اعمال شهوانی، مداومت و ملازمت به نماز و روزه و خلوت و تفکر و شب و زنده داری و تهجد و نیز تهذیب اخلاق را (ریاضت) می‌خوانند. (۶) ریاضت همواره در تعقیب هدفی خاص صورت می‌گیرد و از دیدگاه امام راحل - سلام الله علیه - پشتوانه اصلی ریاضت یعنی (نیت) صیغه بطلان و یا مشروعیت را متوجه آن می‌سازد؛ زیرا ریاضت اگر با انگیزه حب نفس و جلوه‌های مختلف آن صورت گیرد، نامشروع و ریاضت باطل است و اگر به منظور تقرب و جلب رضای پروردگار متعال انجام پذیرد، شرعی و صحیح خواهد بود. (۷) و نیز ریاضت از حیث کیفیت عمل، اگر مطابق با دستورهای شرع مطهر باشد، ریاضت صحیح می‌باشد و اگر چگونگی عمل، رفتار کردار، حرکات و سکنتات مربوط در چارچوب مجوزات شرع مطهر نباشد، آن ریاضت غیر اسلامی و مبتدع (بدعت) خواهد بود (۸) قابل ذکر است که ریاضت به نوبه خود بر دو گونه است: (۱) ریاضت جسمی (۲) ریاضت روحی. (۹) اولی عبارت است: از تحمل مشکلات از جمله، امساک و خودداری از غذاهای لذیذ و گوارا، پرداختن به روزه‌های مستحبی یا واجب، پرداختن به روزه‌های مستحبی یا واجب، پرداختن به نمازهای مختلف، انجام حج، عمره و... تحمل کار و تلاش طاقت فرسایی که صیغه عبودیت دارند، مثل دستگیری از خلق. دومی عبارت است: از چشاندن درد و الم ریاضت به روح، اندیشیدن در عواقب و سرانجام معاصی، توجه به کیفر و عذاب دردناک عصیان و خطا، توجه به گرفتاریهای دردناک عصیان و خطا، توجه به گرفتاریهای گوناگون عالم قبر و قیامت (۱۰)

تعریف ریاضت از نظر امام راحل: «امام راحل - سلام الله علیه - همانند برخی از صاحب نظران در باب تعریف ریاضت، بدین مسأله عنایت دارد که: الریاضه و هی ازاله الشماس عن النفس بقطع ماء لوفاتها و مخالفه مرادتها و اعظم ارکانها دوام الملازمه علی ذکر لا اله الا الله (۱۱) یعنی، ریاضت عبارت است از بین بردن حالت طغیان و سرکشی نفس از راه مبارزه با آنچه که مورد الفت و خواهش آن است و مهمترین راه موفقیت (عظیم ترین) رکن آن، ملازمت و تداوم به ذکر الهی است (لا اله الا الله) است. امام در ذیل تعریف می نویسد: (و الحاصل هذا الذکر فی هذا المقام لیس ذکر للذاکرین بل وسیله الی ازابه الحجاب). (۱۲) این ذکر (لا اله الا الله) وسیله ای جهت رفع نمودن حجاب باطنی است نه وسیله دستیابی به ارتقا و علو باطنی. (در این رابطه به اذکار دیگری نیز باید روی آورد) «نتایج و دستاوردهای ریاضت صحیح»: اشارتی رفت که اگر ریاضت با نیت صادقانه و اخلاص الهی همراه باشد و از چار چوب مجوزهای شرعی تجاوز نکند، یکی از راههای اساسی (خودسازی) است؛ زیرا از راه ریاضت می توان به نتایج درخشان و شگرفی در این باره دست یافت، از جمله: ۱. پالایش نفس از رذایل اخلاقی و ایجاد تحول و دگرگونی در نفس. (۱۳) ۲. تصفیه باطن از عقاید باطل. (۱۴) ۳. تخلیص نیت از ریا. (۱۵) ۴. ایجاد حضور قلب در عبادت. (۱۶) ۵. دستیابی به باورهای صحیح از جمله: (لا موثر فی الوجود الا الله) (۱۷) و این از معانی (لا اله الا الله) است که از راه ریاضت می توان بدان دست یافت. (۱۸) ۶. بیرون کردن حب نفس، حب دنیا و حتی محبت این و آن، از دل (۱۹) و دست یابی به محبت الهی که ام الطهارت است. (۲۰) ۷. ایجاد ملکات فاضله (۲۱) که انسان از راه ارتباطات قلبی می تواند مظهر اسماء و آیت کبرای الهی شود. وجود او ربانی گشته و در مملکت وجود او فقط جمال و جلال الهی فرمانروایی می کند. (۲۲) ۸. رهایی از حجاب علم و حصول انقطاع الی الله؛ (۲۳) زیرا که کثرت اشتغال به علوم برهانی، سبب ظلمت و کدورت قلب است. (۲۴) ۹. اجتناب از همه گونه محرمات و ترک همه گونه شبهاست (۲۵) ۱۰. رفع حجابها. (۲۶) ۱۱. تقویت اراده باطن در جهت هدایت دیگران (۲۷) (طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی) (۲۸) قابل ذکر است که اگر در حال ریاضت، مرگ پیش آمد، ظرف، مشمول عفو و رحمت و غفران الهی خواهد گشت. (۲۹) همچنین اگر کسی در پرتو ریاضت به ملکات اخلاقی دست یابد، در حالی که با نیت خالص و تقرب به درگاه خداوند متعال نباشد بلکه با صبغه ای از شهرت طلبی. ریاضت خواهی و جاه و مقام جویی همراه باشد، آن اخلاق و ملکات را (اخلاق الهی) نمی توان نامید. (۳۰) بر این اساس، ریاضت پیشگانی که به خیال خام خود، در مکاشفات خود شیعه و رافضی را به صورت خنزیر مشاهده کرده (چنانچه در برخی از کتب آمده است !!!) آنان در سیمای آینه باطن به دور از زنگار و کدورت‌های باطنی رافضی (شیعه)، در واقع، خود را مشاهده کرده اند و خود را خنزیر یافته اند. (۳۱) (این است سر انجام و عاقبت ریاضتهای غیر الهی و ملکات شیطانی). و- برخی از مقامات و صفات عالی در میان صفات عالی و ملکات و خصلتهایی که انسان در پرتو ریاضت، به آنها دست می یازد، برخی از آنها در زندگی روزانه نمایان ترند؛ یعنی اثر وجودی آنها مشهودتر است، از جمله: (رضا) توکل، تفویض، خوف، رجا، ثقه و... (هنگامی که انسان به حالت (ثقه) یعنی اطمینان نفسانی دست یافت که همه چیز از خداست (لا حول و لا قوه الا الله) و خدا او را همواره زیر نظر داشته و همه امور آشکار و پنهان وی را مقرر می دارد، در این صورت در هنگام اقدام به کارهای زندگی، از اینکه به مصلحت او هست یا خیر، به خدا (توکل) می کند این حالت را توکل گویند و آنگاه که حتی به خواست و مصلحت، خویش نیندیشیده و فقط جلب رضای او و تحقق اراده او را خواستار است، این حالت را (رضا) گویند و اگر به حالتی دست یافت که در امور زندگی خود، اراده خود و همه چیز را از خدا و در خدمت تحقق اراده او بداند این حالت را (تفویض) نامند، ولی اگر با توجه به بسط رحمت الهی... و شکر نعمتهای او حالت ویژه ای در او ایجاد شد که از پیدایش غرور و کوتاهی و یأس از رحمت حضرت حق، پیشگیری می کند، آن حالت خاص را (خوف و رجا) گویند. (۳۲) «برترین ذکر الهی» یکی از برترین اذکار که سالک را به اوج معراج نایل می سازد، قرائت قرآن است. قرآن کتابی است جامع است که در نورانی ترین شب (لیل القدر) نازل شد (۳۳) و حاوی همه گونه معارف از معرفه الذات تا معرفه الافعال است. (۳۴) و از مقاصد مهم آن تطهیر باطن انسان از

پلیدیها و تحصیل سعادت است. (۳۵) و هر طایفه ای به قدر استعداد خود از این کتاب استفاده می کند (۳۶) قرائت آن ثواب و پاداش الهی را در بر دارد، چنانکه قاری با دید تعلیم و تربیت در آن به تعمق بپردازد به هدایت، حجاب خود بینی و نور طریق سلوک انسانیت دست می یابد (۳۷) به شرط آنکه از حجاب خود بینی و کدورت‌های معاصی، خود را به دور دارد. و در آیات آن به تفکر بنشیند و سپس به تطبیق خود با محتوای آن بپردازد. وظیفه سالک الی الله آن است که خود را به قرآن عرضه بدارد (۳۸) و به کوتاه سخن، انسان با ریاضتهای قلبی می تواند مظهر اسمای الهی شود (۳۹) آری قرآن منبع همه گونه معرفتها (۴۰) و منشاء عرفان است. ز- معنای اخلاق (اخلاق) جمع (خلق) است و (خلق) عبارت است از: (حالتی که در نفس پدید می آید و انگیزه حرکت عملی انسان شود و آدمی در پرتو آن بدون تروی و به کارگیری فکر و اندیشه، به عمل مناسب با آن دست می یابد). قابل ذکر است که (خلق) در انسان بر دو گونه است: الف) طبیعی. ب) اکتسابی. (طبیعی) به مزاج و اصل فطرت آدمی مربوط می شود، ولی (اکتسابی) از راه تفکر، تدبیر، معاشرت و عادت ایجاد می شود هر دو قابل زوال و دگرگونی می باشند نه آنکه ذاتی و لایتغیر باشند. (۴۱) ح - اهمیت اخلاق امام راحل - سلام الله علیه - برای اخلاق و علوم مربوط بدان، اهمیت فراوانی قایل بود و تأکید داشت تا در مراکز علمی، علوم معنوی از قبیل علم اخلاق، تهذیب نفس و سیر سلوک الی الله تدریس شود. (۴۲) و می فرمود: علاوه بر برهان و تجربه، دعوت انبیاء و شرایع حقه به سوی اخلاق کریمه. . . اهتمام داشتند. (۴۳) البته درجه اهمیت اخلاق را از این بیان می توان به دست آورد که پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) هدف اصلی بعثت خود را (کمال مکارم اخلاق) دانسته اند. (بعثت لائم مکارم اخلاق) (۴۴) و نیز ره توشه سفر آخرت (اخلاق کریمه) است (۴۵) بر این اساس، شیخ انصاری که از حیث مراتب علمی بی همتا بود، همواره در کنار استاد اخلاق خود، زانوی ادب بر زمین نهاده و به شاگردی می پرداخت. (۴۶) (۱). آداب الصلوه، ص ۱۶، ۱۷، ۲۲۸، ۳۵، ۲۷. (۲). آداب الصلوه، ص ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۲۷. (۳). آداب الصلوه، ص ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۲۷. (۴). آداب الصلوه، ص ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۲۷. (۵). سر الصلوه، مقاله اول، فصل ۶، ص ۵۵. (۶). اقرب الموارد (ماده روض). فرهنگ بزرگ جامع نوین، تألیف احمد سیاح (ماده روض). (۷). چهل حدیث، ص ۴۵ و ۱۲۰. (۸). چهل حدیث، ص ۴۵ و ۱۲۰. (۹). البته ریاضت، به ریاضت علمی و عملی نیز تقسیم شده است (چهل حدیث، ص ۲۷۳) حدیث ۱۷. (۱۰). چهل حدیث، ص ۲۸۰ - ۲۸۹، حدیث ۱۷. (۱۱). تعلیقات علی مصباح الانس، ص ۲۲۲. (۱۲). تعلیقات علی مصباح الانس، ص ۲۲۲. (۱۳). چهل حدیث، ص ۱۱۱، حدیث ۵، ص ۲۸۰، حدیث ۱۷، ص ۳۴۹، حدیث ۲۴ و ص ۴۰۵، حدیث ۲۵ و آداب الصلوه، ص ۹۲، ۹۷، ۹۹. (۱۴). چهل حدیث، ص ۱۱۱، حدیث ۵، ص ۲۸۰، حدیث ۱۷، ص ۳۴۹، حدیث ۲۴ و ص ۴۰۵، حدیث ۲۵ و آداب الصلوه، ص ۹۶. (۱۵). چهل حدیث، ص ۳۴۹ و ۴۴۰. آداب الصلوه، ص ۹۶. (۱۶). چهل حدیث، ص ۲۴ و ص ۴۵، حدیث ۲، آداب الصلوه، ص ۹۶. (۱۷). چهل حدیث، ص ۵۳. آداب الصلوه، ص ۹۳. و مقدمه اسرار الحکم، ص ۳۲. (۱۸). آداب الصلوه، ص ۹۳. (۱۹). چهل حدیث، ص ۱۲۴، ۳۰۹، ۳۳۳ و ۵۱۰. آداب الصلوه، ص ۹۲. (۲۱). چهل حدیث، ص ۵۱۰. (۲۲). همان مدرک، و آداب الصلوه، ص ۲۰۷. (۲۳). چهل حدیث، ص ۵۴۴. (۲۴). آداب الصلوه، ص ۹۳. (۲۵). چهل حدیث، ص ۴۷۵. (۲۶). تعلیقات علی مصباح الانس، ص ۲۲۲. و آداب الصلوه، ص ۹۱. (۲۷). چهل حدیث، ص ۳۵۲، حدیث ۲۱. (۲۸). سوره طه، آیه ۱-۲. (۲۹). چهل حدیث، ص ۱۱۵. (۳۰). چهل حدیث، ص ۴۵. (۳۱). تعلیقات علی مصباح الانس، ص ۲۲۱. (۳۲). ر. ک: چهل حدیث، حدیث ۱۴، ص ۲۲۲-۲۲۷. (۳۳). ر. ک: آداب الصلوه، ص ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۷ و ۲۰۸. (۳۴). ر. ک: آداب الصلوه، ص ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۷، ۲۰۸. (۳۵). ر. ک: آداب الصلوه، ص ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۷، ۲۰۸. (۳۶). ر. ک: آداب الصلوه، ص ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۷ و ۲۰۸. (۳۷). ر. ک: آداب الصلوه، ص ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۷ و ۲۰۸. (۳۸). ر. ک: آداب الصلوه، ص ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۷ و ۲۰۸. (۳۹). ر. ک: آداب الصلوه، ص ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۷ و ۲۰۸. (۴۰). صحیفه نور، ج ۱۹ - ص ۲۵. (۴۱). چهل حدیث، حدیث ۲۹، ص ۵۱۰. (۴۲). وصیتنامه سیاسی - الهی، بند (ط) ۲۰۷ و ۲۰۸.

رهنمود به حوزه‌ها و مراکز علمی کشور. (۴۳). چهل حدیث، ح ۲۹، ص ۵۱۰، ۵۱۱ و ۵۱۲. (۴۴). چهل حدیث، ح ۲۹، ص ۵۱۰، ۵۱۱ و ۵۱۲. (۴۵). چهل حدیث، ح ۲۹، ص ۵۱۰، ۵۱۱ و ۵۱۲. (۴۶). جهاد اکبر، مبارزه با نفس، ص ۳۲. ط - سرچشمه اخلاق انسان بر اساس حکمت پروردگار حکیم، دارای سه قوه و نیروی (وهمیه، غضبیه و شهویه) است که در بقا و زندگی شخصی این سه قوه و اخروی و حفظ نوع انسان، نقش اساسی بر عهده دارند؛ زیرا این سه قوه، سرچشمه ملکوتی باطنی انسان اند. (۱) سیمای باطن انسان که صورت ملکوتی نیز خوانده می‌شود در آغاز، صورت انسانی است ولی اگر صفات رذیله یعنی ملکات غیر انسانی بر آن غلبه کند (صورت باطنی انسان) دگرگون گشته و به سیمای جدیدی مبدل می‌گردد؛ مثلاً اگر (قوه غضب) بر آدمی غالب آید و عقل و اراده وی تابع آن شود، سببیت و درندگی در وی تقویت گشته و قهراً چهره درونی او همان سیمای حیوان درنده است. و همچنین اگر (قوه وهمیه) بر انسان غالب شود، سیمای باطنی و صورت ملکوتی وی سیمای شیطانی می‌شود که جز خدعه، نیرنگ، فریبکاری، تقلب، نمایی و غیبت از این و آن و... از او برنخیزد و البته گاهی سیمای دوگانه و مزدوجی از (درندگی و شیطنت) در آدمی پدیدار می‌شود که در آن صورت سیمای باطنی آدمی، به هیچ حیوانی شباهت ندارد، به سیمای عجیب و غریب تبدیل می‌گردد. نیز اگر (قوه شهوت) بر آدمی غلبه کند، ملکوت و باطن آدمی نیز سیمایی جز حیوانیت و شهوت پرستی ندارد. قابل ذکر است که سیمای باطن آدمی را سیمای (برزخی) نیز می‌گویند و هنگامی که آدمی از دنیا رخت بر می‌بندد، هر ملکوت و سیمای باطنی که بر وی غالب بود، همان ملکوت و چهره باطنی در عالم برزخ خود نمایی می‌کند و افرادی که در دنیا دیدگان (باطن بین) دارند گاهی سیمای باطن دیگران را مشاهده می‌کنند. (۲) خلاصه، این سه قوه اگر در سیطره عقل و ایمان و در تدبیر وحی و عقل سلیم آدمی درآیند، از عوامل خوشبختی و سعادت انسان خواهند بود و گرنه سبب شقاوت و بدبختی بشرند. در این جا دو نکته هم چنین قابل ذکر است که: اولاً: از هر یک سه قوه فوق، در صورت اعتدال و برکناری از افراط یا تفریط، ملکات و صفات فاضله‌ای چون (حکمت، شجاعت، عفت و عدالت) در نفس بشر پدید می‌آیند که تمام شعب گوناگون اخلاق نیک و شایستگی‌های اخلاقی به این (چهار صفت) باز می‌گردند و لیکن هر یک از این سه قوه در صورت گرایش به افراط یا تفریط، منشاء صفات رذیله اند که همه خصلتهای ناروا و صفات ناپسند و اخلاق ناستوده را باعث می‌گردند. (۳) ثانیاً: راز رسالت در همین حقیقت نهفته است که انسان را به فضایل آشنا کنند. و از روی آوردن به رذایل باز دارند. (۴) ی - چگونگی درمان بیماریهای باطنی اولین شرط درمان بیماری اخلاقی، کشف و شناسایی آن است. و بر هر کسی لازم است تا ملکات ناپسند و صفات رذیله در نفس خود را شناسایی کند. (۵) دومین شرط درمان آن است که منشاء اصلی آن صفات ناپسند را نیز بشناسد. سومین شرط آن است که اراده و تفکر خود را بکار گیرد و از طریق، مشارطه، مراقبه و محاسبه به پیش رود (۶) لذات هنگامی که تصمیم گرفته شد که به درمان خویش پردازد پس از قدم اول و دوم، همت خود را به کار گیرد و همواره از پروردگار متعال توفیق و طلب یاری نماید و مطمئن باشد که اگر این برنامه را ادامه دهد در پرتو تکرار آن، صفات ناپسند بکلی از سرزمین جان وی رخت بر می‌بندد و صفات پسندیده جانشین آنها می‌شود و مطمئن باشد که هر گونه ملکات و صفات نفسانی (۷). . . . در نوجوانان و جوانان، سریعتر صورت می‌گیرد (۸) ک - انگیزه و عوامل روی آوردن به درمان ۱. توجه به سرانجام حیاتبخش خود سازی و وجود ملکات و فضایل اخلاقی. (۹) ۲. توجه به عواقب شوم و سرنوشت ساز رذایل اخلاقی در دنیا (۱۰) و آخرت. (۱۱) ۳. پاسخگوئی به ندای فطرت؛ زیرا تنفر و بیزاری از اخلاق ناستوده از فطرت انسان نشاءت می‌گیرد (۱۲) و هر کس به گونه‌ای فطری گرایش به طهارت باطن و تقوا داشته و از اخلاق ناپسند متنفر است. (۱۳) ل - قطره‌ای از دریا رهنمودی از حضرت امام - سلام الله علیه - : (پسرم (۱۴)! آنچه اول به تو وصیت می‌کنم آن است که انکار مقامات اهل معرفت نکنی که این شیوه جهال است و از معاشرت با منکرین مقامات اولیا بپرهیزی که اینان قطاع طریق حق هستند. فرزندم! از خود خواهی و خود بینی به درآی که این ارث شیطان است که به واسطه خودبینی و خود خواهی از امر خدای تعالی به خضوع برای ولی و صفی او جل و علا، سر باز زد و بدانکه تمام گرفتاریها بنی آدم از

این ارث شیطانی است که اصل اصول است و شاید آیه شریفه (و قاتلوهم حتی لا تکنون فتنه و یكون الدین لله) (۱۵) همه در بعضی مراحل آن اشاره به جهاد اکبر و مقاتله با ریشه فتنه که شیطان بزرگ و جنود آن است که در تمام اعماق قلوب انسانها شاخه و ریشه دارد، و هر کس برای رفع فتنه از درون خویش باید مجاهده نماید. و این جهاد است که اگر به پیروزی رسید همه چیز و همه کسی اصلاح می شود). (۱۶) م - شروط مراحل جهاد اکبر خاطر نشان کردیم که اگر قوای نفسانی تحت تصرف و نفوذ عقل و شرع، عمل کند مملکت وجود انسان، مملکت رحمانی خواهد گشت و اگر تحت نفوذ و سلطه شیطان و نفس اماره عمل نماید، مملکت وجود انسان، مملکت شیطانی خواهد بود و تنها از راه جهاد اکبر است که می توان نجات یافت و موفقیت در مجاهدت نفسانی نیز به پیمودن مراحل و منازل که شروط اساسی به حساب می آیند، بستگی دارد و آن شروط اساسی عبارتند از: ۱- تفکر: کسی که تصمیم دارد به جهاد اکبر پردازیم، در قدم اول، لازم است تا به نعمتهای خداوند متعال خیره شود و بیندیشد که آیا در برابر این همه نعمتهای ظاهر و باطن (نعمت وجود عقل، اندیشه، انبیا، کتب آسمانی و...) وظیفه او چیست؟ مولای او چه انتظاری از او دارد و... ۲- عزم: پس از مرحله اول، نوبت (عزم) است البته عزم در اینجا غیر از (اراده) است عزم بر ترک معاصی و انجام واجبات و جبران مافات. این عزم، جوهر انسانیت و مایه امتیاز انسان است؛ زیرا تفاوت درجات انسانها به عزم آنها بستگی دارد. ۳- امور ثلاثه عملی (مشارطه، مراقبه و محاسبه): پس از مرحله تفکر و عزم، نوبت (عمل) است عمل به امور ثلاثه؛ بدین معنا که سالک، در آغاز با خود شرط کند تا برخلاف دستورهای خدا رفتار نکند و خود را ملزم به رعایت آن نماید. و پس از آن به مراقبت از خود پردازد و خود را از حیث پایبندی تام به شرط و یا کوتاهی در برابر آن زیر نظر بگیرد و سپس به محاسبه بنشیند. در محدوده وفای به شرط، خدا را شاکر باشد و... گامها را استوارتر به پیش نهد و همواره از خدا طلب توفیق و یاری نماید و در جهت پیشرفت کار همواره در (تذکر) (یاد خدا) و به یاد نعمتهای خدا شاکر نعمتها باشد. و خلاصه ره توشه موفقیت در این راه است. (۱۷) بدون تردید انسان در پرتو این مراحل می تواند خویشتن را نجات دهد، زیرا اگر در معاصی غوطه ور بماند، چه بسا که به ملکات و اخلاق ظلمانی مبتلا گردد، ایمان او زایل و کافر بشود. (۱۸) و در این صورت وجود همه گونه حقایق از معاد، حساب، قبر، قیامت، دوزخ، بهشت و... را انکار می کند. (۱۹) در خاتمه مروری داریم به یکی از رهنمودهای حکیمانه آن حضرت: قرآن کریم در قصه آدم که باید گفت یک رمزی است و بسیار آموزنده است، به ما دستوراتی داده که اگر بشر به آن عمل بکند همه مشکلات حل شود قبل از اینکه آدم را خلق بکند و ملائکه می فرماید: (می خواهیم در زمین خلیفه قرار دهیم) (... انی جاعل فی الارض خلیفه) (۲۰) ملائکه جنبه تقدس خودشان را نظر می کنند و جنبه فساد آدم خاکی را از این جهت می گویند: (آیا جمعیتی را خلق می کنی که در زمین فساد کند و خونریزی نماید، حال آنکه ماتو را تقدیس می کنیم)، (... اتجعل فیها من یفسد و یسفک الدماء و نحن نُسَبِّحُ بحمدک و نقدس لک...) (۲۱) خدای تبارک و تعالی هم به آنها می فرماید: (آنچه را من می دانم شما نمی دانید شما خودتان را می بینید، شما خودبین هستید و از آدم، کمالات را نمی دانید). بعد قصه تمام می شود به آدم (اسما) را که واقعه (اسماء الله) است و همه چیز اسماء الله است، تعلیم می نماید و می گوید: (از اینها مرا خبر دهید). آنها می بیند که عاجزند، عقب نشینی می کنند. بعد از اینکه آدم را خلق می کند امر می فرماید که سجده کنند ملائکه سجده می کنند، لکن ابلیس سجده نمی کند. (۲۲) «خودبینی؛ صفت شیطانی» قضیه خود بینی، ارث شیطان است. و... بدانیم که ارث شیطان، خود بینی است. تمام فسادهایی که در عالم واقع می شود، چه فساد از افراد، چه فسادها از حکومت ها و چه در اجتماع، تمام فسادها زیر سر این میراث شیطانی است و تمام مفسده های که در عالم پیدا می شود از بیماری (خود بینی) است... دردها دوا نمی شود الا به اینکه این خصیصه شیطانی از بین برد باید ریاضت بکشد و خودش را بزرگ حساب نکند نگوید من عالمم، من مقدس هستم، چنانکه ملائکه می گفتند نگوید من ثروتمندم... من زاهدم... من موحدم. در هر یک از اینها و در این علم اعلائی که فلسفه یا عرفان است، اگر این خصیصه شیطانی باشد حجاب است (العلم حجاب الاکبر) با علم نمی توان تهذیب نفس کرد و اگر کسی بخواهد خود را معالجه کند باید به

این خصیصه توجه بکند و بسیار مشکل است معارضه با این خصیصه اگر بخواهد کسی تهذیب شود، با علم تهذیب نمی شود علم انسان را تهذیب نمی کند، علم انسان را به جهنم می فرستد. گاهی علم توحید، انسان را به جهنم می فرستد. با علم درست نمی شود تزکیه می خواهد (یزکیهم) تزکیه مقدم است بر همه چیز... همچنین آن حضرت خاطر نشان می کند: ای عزیز! بکوش تا صاحب عزم و دارای اراده شوی که خدای نخواستگه اگر بی عزم از این دنیا هجرت کنی، انسان صوری بی مغزی هستی که در آن عالم به صورت انسان محشور نشوی زیرا که آن عالم، محل کشف باطن و ظهور سریره است و جرئت بر معاصی، کم کم انسان را بی عزم می کند و این، جوهر شریف انسان را از انسان می رباید. استاد معظم ما می فرمودند: بیشتر از هر چه گوش کردن به تغیبات، سلب اراده و عزم از انسان می کند. (۲۳) (۱). چهل حدیث، حدیث اول، ص ۱۴. (۲). چهل حدیث، حدیث اول، ص ۱۵ و ۱۴. (۳). چهل حدیث، حدیث اول، ص ۲۹، ۵۱۱. (۴). چهل حدیث، حدیث اول، ص ۱۶-۱۷. (۵). چهل حدیث، حدیث اول، ص ۹، ۲۴ و ۲۵. (۶). چهل حدیث، حدیث اول، ص ۹، ۲۴ و ۲۵. (۷). چهل حدیث، حدیث اول، ص ۲۹، ۵۱۰. حدیث ۵، ص ۱۱۰-۱۱۱ و حدیث اول ص ۹. (۸). چهل حدیث، حدیث اول، ص ۲۹، ۵۱۰، ص ۱۱۰-۱۱۱ و حدیث اول ص ۹. (۹). چهل حدیث، حدیث اول، ص ۹، ۲۵ و ۲۶. (۱۰). چهل حدیث، حدیث اول، ص ۲۵ و ۲۶. (۱۱). چهل حدیث، حدیث اول، ص ۲۲، ۲۶۳. حدیث ۲۷ و ۴۳۹. (۱۲). ر. ک طلب و اراده، ص ۱۵۴-۱۵۵. (۱۳). چهل حدیث، حدیث ۵، ص ۱۱۳. (۱۴). خطاب به مرحوم حاج سید احمد اقا - یار با وفای حضرت امام - سلام الله علیه - (۱۵). سوره بقره، آیه ۱۹۳ و سوره انفعال، آیه ۳۹. (۱۶). ر. ک سر الصلوه، مقدمه، ص ۲۸. (۱۷). چهل حدیث، حدیث اول، ص ۶ و ۱۱. (۱۸). چهل حدیث، حدیث اول، ص ۲۱. (۱۹). مباره با نفس، ص ۵۳. (۲۰). سوره بقره، آیه ۳۰. (۲۱). سوره بقره، آیه ۳۰. (۲۲). سخنان امام (س) در دیدار با میهمانان خارجی در سال ۱۳۶۴. (۲۳). چهل حدیث، حدیث اول، ص ۸ چاپ و نشر آثار امام خمینی. سید محمد شفیع مازندرانی - با اندکی تصرف از کتاب مبانی تربیتی عرفانی، فصل پنجم

نگرشی به مکتب اخلاقی امام (ره)

نگرشی به مکتب اخلاقی امام (ره) در سلسله عالمان اخلاق و صاحبان اندیشه های تربیتی، کمتر کسی را می یابیم که ضمن دارا بودن افکار بلند معنوی و کردار ناب و شایسته سیر و سلوکی، دارای ابعاد سیاسی و اجتماعی و ... نیز بوده باشد. بسیاری از ره پویان تزکیه و مرشدان سلوک، آنگاه که به کندوکاو اسرار خودسازی می پرداختند، از قیل و قال مدرسه و درس می گریختند و جامعه و خلق را رها می کردند و به بهانه دل بستن به عرشیان، دامن از کوی فرشیان می چیدند و چون هوای فناء داشتند، از واقعیت این سرا بیگانه می شدند. با پرداختن به اعتکاف در محراب، تاخت و تاز ابلیسیان را نمی دیدند و از جنبش شب آوران و نقشه ظلمت آفرینان بی خبر بودند. لکن امام خمینی، رضوان الله تعالی علیه، آن پرفروغ ترین خورشید فقاقت و سیاست و طریقت، در پرتو اسلام ناب محمدی، از عرفان و اخلاق نیز، ناب ترین شیوه و طریقت را برگزیدند. با این که در حلقه خاکیان می زیست و زعیم پا به پای غافله و کانون مهر برای همطریقانش بود اما همواره حماسه عروج ملکوتی می سرود و پا بر فرق عالم فانی می گذارد از این روی، قطب عارفان و اصل و امام سالکان سوخته دل شد. در عین این که لهیب لحظه های انفجار بود و صلایش رعشه بر اندام جباران می افکند، ولی پیوسته در نماز عشق و نافله سحر، با حضور قلب می زیست و زمزمه: (هب لی کمال الانقطاع الیک) ... را بر زبان داشت. از یک سو، لبه پولادین رهبری بود که در متن سیاست جهانی، اراده و اندیشه اش از شمشیر برنده تر می نمود و کمترین اعتنایی به قدرتهای استکباری و معادلات بین المللی نداشت و از سوی دیگر قید هر گونه آلایش و گرایش به دنیا و تجملات را زده و زرق و برق آن را به ریشخند می گرفت. ساده زیستی را زینت خود داشت و بر زراندوزان زورمدار به دیده انزجار می نگریست. از یک طرف، قامت بلند قیام گشته و معمار مدینه دیانت و از طرفی دیگر، موذن معبد عشق و قافله سالار معنا. در نگاهی، کوخ نشینان را ولی نعمت و پابرهنگان را تکیه گاه می شمرد و خود را خدمتگزاری حقیر و نیازمند دعای آنان واز

قصور و تقصیر در خدمت به آنان پوزش می‌خواست و در نگاهی دیگر، فقیهی بود فاتح اسرار و کتاب وجودش گشوده و گویا برای همه اعصار. آنگونه که از زهد و عبادت ریایی بیزار بود و به دور، درس و بحث توحید را بدون تهذیب نیز، بی‌ثمر می‌دانست. هرگونه علم واصطلاح بیگانه از تطهیر را حجاب اکبر، می‌شمرد. از یک نظر، دارای شکوه‌مندترین غیرت دینی، در دفاع از حریم شرع و دیانت، بود. سردمدار شرق را به هدایت می‌خواند و اصرار بر هلاکت گوساله سامری غرب (رشدی) داشت و از زاویه دیگر، در سرودن غزلهای عارفانه و پیامهای جانانه و اسرار سیر و سلوک در اوج کمال بود، خضر راهی که باده ناب و شهد شیرین افاضاتش ساقی صهبای محبت ازلی می‌گشت، نفس شفافبخش مسیحاتش در تلخ‌ترین لحظه‌ها و دردناکترین فرصتها بهجت و انبساط می‌آفرید. در متن سیاست، عارف بود. در عین بودن با خلق، هوای (مع الله) داشت. به این باور که: اخلاقیون و اهل معنا، کاری به سیاست و زعامت دنیا ندارند و سر از کار خلق در نیآورده و از جامعه و جماعات بیگانه اند، برای همیشه، مهر بطلان زد. امام، مکتبی را در اخلاق پی ریخت و روشی را در تهذیب پیش گرفت که مانند دیگر ابعادش، برای همیشه تاریخ، سرمشق گشت. شایسته است که به درستی در ویژگی‌های آن دقت گردد و بر مبانی تعالیمش درنگ شود. اینک پیش از پرداختن به این مهم، نگاهی می‌افکنیم به برخی از شیوه‌های دیگری که در اخلاق بوده و راههایی که عالمان تربیت بر آن رفته‌اند. باید اقرار کرد که: سرچشمه تمامی اندیشه‌های اخلاقی از کوثر معارف دینی است. قرآن و سنت معصومین (ع) گنج بی‌انتهایی است که همه رشته‌های علوم، به ویژه تعالیم اخلاقی، بدان منتهی گشته و تمامی صاحبان اندیشه از خوان گسترده آن ارتزاق کرده‌اند. البته گوناگونی افکار هر یک از عالمان، باعث شده که برداشتها و چگونگی پرداختن به مسائل اخلاقی تفاوت یابد و روشهای مختلفی در تعالیم اخلاقی گشوده گردد. برخی از صاحب نظران، با دید فلسفی و عقلی به مسائل اخلاقی نگریسته و با این شیوه به بررسی آن پرداخته‌اند. به نظرایشان، اخلاق جزء حکمت عملی است و در محدوده آگاهیهای انسان می‌گنجد زیرا، حکمت یعنی، معرفت به حقایق اشیاء چنانکه هستند. این اشیاء، اگر در اختیار انسان باشد و با اراده او پدید آیند، تحت عنوان: حکمت عملی، خوانده می‌شوند و اگر در اختیار وی نباشند، حکمت نظری. در دید آنان، انسان یک سلسله تکالیف و وظایفی دارد که همان حکمت‌های عملی است و عقل و خرد می‌تواند آنها را کشف نماید (۱). البته، در میان این دسته از صاحب نظران اخلاق، کسانی بودند که علم و معرفت را به تنهایی برای تحصیل فضیلت کافی ندانستند بلکه، تربیت و عادت دادن نفس را نیز به ملکات و فضایل اخلاقی لازم شمردند. برخی دیگر، به ارزشهای اخلاقی با دید عرفانی می‌نگریسته و اخلاق را پرتوی از عرفان عملی دانسته‌اند زیرا به عقیده ایشان: عرفان به عنوان یک دستگاه علمی و فرهنگی دارای دو بخش است: بخش عملی و بخش نظری. بخش عملی عبارت است از آن قسمت که روابط و وظایف انسان را با خودش و با جهان و با خدا بیان می‌کند و توضیح می‌دهد. عرفان، در این بخش مانند اخلاق است یعنی، یک علم عملی است با تفاوتی که بعدا اشاره خواهیم کرد. این بخش از عرفان، علم سیر و سلوک، نامیده می‌شود. در این بخش از عرفان، توضیح داده می‌شود که: سالک برای این که به قله منبع انسانیت یعنی، (توحید) برسد، از کجا باید آغاز کند و چه منازل و مراحل را باید به ترتیب طی کند و در منازل بین راه چه احوالی برای او رخ می‌دهد و چه وارداتی براو وارد می‌شود. و البته همه این منازل و مراحل، باید با اشراف و مراقبت یک انسان کامل و پخته، که قبلا این راه طی کرده و از رسم و راه منزلها، آگاه است صورت گیرد و اگر همت انسان کاملی بدرقه راه نباشد خطر گمراهی است (۲). به نظر عرفان، رسیدن به هر مرحله، بدون گذراندن مرحله قبلی، ممکن نیست. و از این دیدگاه اگر انسان واصل به حق شد و مستغرق در توحید گشت، به طور طبیعی تمامی، اعمال و رفتار شایسته می‌گردد و با دید عطف و مهربانی و شفقت به همه چیز و همه کس می‌نگرد چرا که همه هستی را مظهر و جلوه حق تعالی می‌بیند و چون شیفته حق است، به مظاهراو نیز، عشق می‌ورزد. بوعلی چنین می‌گوید: (العارف هس بش بسام یبجل الصغیر من تواضعه کما یبجل الکبیر، و بسط من الخامل مثل ما ینبسط من النبیه، و کیف لایهش و هو فرحان بالحق و لکل شیء فانه یری فیه الحق، و کیف لایستوی والجمع عنده سواسیه اهل الرحمه قدشغلوا بالباطل) (۳)

عارف، خوش روی و خرم و خندان است. از فروتنی، کوچک را چنان بزرگ می‌دارد که بزرگ را و با افراد گمنام، چنان خوش برخورد است که با افراد سرشناس، چگونه خوش روی نباشد، در حالی که او شیفته حق است و شیفته همه چیز، که حق را در همه چیز (جلوه گر) می‌بیند. و چگونه همه را برابر نداند، در حالی که او، همه را همانند شایستگان ترحم که سرگرم باطلند. گزیده سخن این که: در دید عرفانی صلاح اخلاقی و تربیت نفس، باید با توجه کامل به خداوند انجام گیرد، تا در پرتو آن فضایل اخلاقی تحقق یابد و رذایل ترک گردد. پیشینه تاریخی این دیدگاه، بر می‌گردد به تعالیمی از قرآن مجید و روایات ائمه (ع)، بویژه گفتار مولی الموحدین امیرالمومنین (ع) و نیز احادیث و ادعیه و مناجاتی از امامان معصوم (ع) باقی مانده است. عالمان ربانی به شرح و بسط آن تعالیم انسان ساز پرداخته و در پی آن، شیوه‌ای را در سایه عرفان، برای سیر و سلوک الی الله و تهذیب نفس ارائه داده‌اند. بعضی از عالمان، برای ارشاد و تهذیب نفوس، و پیراستن قلوب از رذائل و آراستن آن به فضایل، به جمع آوری و دسته‌بندی روایات و آیات اخلاقی پرداخته‌اند و بر این عقیده بوده‌اند که: صرف جمع کردن آثار رسیده از پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع)، که از نفس رحمانی آنان برخاسته است، تاثیرگذاری بیشتر و بهتر خواهد داشت. و از این روی، سخنانی را که از معصومین (ع) صادر شده است (و در بر دارنده صفات و ارزشهای اخلاقی بوده است) در مجموعه‌هایی گردآورده و آن را به عنوان روش تربیتی و اخلاقی خویش برگزیده‌اند. به عقیده آنان، توصیه‌های اخلاقی، آنگاه که از زبان معصومین (ع) مطرح شود دل مخاطب را مطمئن ساخته و او را آماده بهره‌وری بیشتر و بهتر می‌سازد و صیغلی می‌شود بر زنگار جان و دل او. در باور آنان، معانی بسیار شگرف و بلند در الفاظی کوتاه و رسا بر زبان حکیم‌ترین انسانها جاری گشته که بدون بیراهه روی و ابهام، حقیقت را بیان می‌کنند. کسانی که بدین شیوه رفته‌اند، التزام به روش و تنظیم واحدی نداشته‌اند و دسته‌بندی هر بخش از روایات را، تحت عنوانی مناسب، با ذوق و سلیقه خود انجام داده و بدون توجه به تقدم و تاخر هر یک، مباحث را کنار هم چیده‌اند. برخی از آنان، صرفاً، به نقل روایات بسنده می‌کردند، و بعضی دیگر، اضافه بر نقل، به شرح و بسط آنها نیز می‌پرداختند. آنچه گذشت، گذری بود بر نمونه‌ای از روشهای مشهور اخلاقی و تربیتی. اینجا در صدد آن نبودیم که کاستیها یا نکات قوت هر یک از آن روشها را بر شماریم بلکه مقصود، اشاره‌ای بود به برخی از شیوه‌های اخلاقی تا با دید بازتری به مکتب و روش اخلاقی امام خمینی، قدس سره، بنگریم. (۱).

حکمت عملی، شهیدمطهری، ص ۱۱ (۲). خدمات متقابل اسلام و ایران، شهیدمطهری، ص ۶۳. (۳). الا- اشارات والتنبیها ج ۳، ص ۳۹۱. مکتب و روش اخلاقی امام اندیشه و روش اخلاقی امام، ضمن دارا بودن ویژگیهای ارزشمند دیگر شیوه‌ها، خود نیز، دارای نکات برجسته و منحصر به فرد است زیرا عنصر اخلاق در تعالیم امام، در نخستین گام، جانمایه پیام خود را، از کلام مقدس الهی گرفته و به شدت تحت تاثیر مفاهیم قرآنی است و همه جا گرداگرد قرآن، دور می‌زند. پس از قرآن، نفس روحمانی و کلام ملکوتی معصومین (ع)، عظیم‌ترین آبخاری است که امام از آن سیراب شده و در فضای روح افزایش شکوفا گشته است. امام، ضمن بهره‌وری از دستورالعملها و توصیه‌های سیر و سلوکی، بر تجربه، مجاهده ریاضت و تعبد نیز تکیه می‌کند. این تعالیم، از موعظه و زمزمه‌های محبت‌آمیز گرفته تا جمله‌های کوتاه و بلیغ، انباشته است. نام اخلاق عرفانی، زبینه شیوه مکتب اخلاقی امام خمینی است، در مجموع رنگ عرفانی و سیر و سلوکی، در این تعالیم جلوه بیشتری دارد. اخلاقی که امام، می‌آموزد و در سخن و نوشته‌هایش می‌پردازد، خودبخود، مقدمه رسیدن به عرفان ناب است زیرا، هنگامی که انسان به آهنگ کلامش دل می‌سپارد و به راهنمایها و اندرزه‌های تربیتی او عمل می‌کند، به طور طبیعی احساس تحول روحی در او به وجود می‌آید. در مکتب اخلاقی امام، نوع استدلال و پرداخت به مطالب اخلاقی، به گونه‌ای است که روح را از شور و هیجان لبریز می‌کند و آن را به معراج قرب می‌کشاند و به سوی ملکوت به پرواز در می‌آورد. ضمن این که مصباح هدایت است و چراغ راه، رهرو را به لقاءالله نزدیک ساخته و در فضای قرب و معنویت حق، به مقام اطمینان، می‌رساند. در این تعالیم، صرفاً، سخن از یک سلسله فضایل اخلاقی مصطلح نیست که روح باید به آنها مزین شود، بلکه کلام از پویایی و حرکتی است که انسان طی می‌کنند از منزل خودیت بیرون آمده و به سوی

مقصد، قیام لله، و خلوص کامل گام می‌نهند. در این مسلک، رابطه انسان با خدا، در تمام جلوه‌های زندگی انسانی، مطرح است. در این مسلک، عالم همه محضر خداست. در مکتب اخلاقی امام، تنها به مفاهیمی چند بسنده نمی‌شود، بلکه مفاهیم به گسترده انسان شدن والهی گشتن آدمی وسعت دارد. امتیازهایی که در مکتب اخلاقی امام، می‌درخشد، می‌تواند چراغی فروزان، فرا راه جویندگان حقیقت و طالبان فضیلت بگذارد و سرمشقی شود برای آنانی که در این وادی گام می‌نهند. اکنون که اشاره‌ای اجمالی بر روش و اندیشه اخلاقی امام، گردید، برخی از ویژگیهای آن را تفصیلاً، بر می‌شماریم: ۱. جامعیت و همه‌سونگری یکی از ویژگیهای اندیشه و روش اخلاقی امام، این است که: در طرح و ارائه مسائل اخلاقی و تربیتی، فکری همه‌سونگر و فراگیر داشت. او، که اسلام را دین جامع می‌دانست و انسان را موجودی چند بعدی می‌شناخت، در روش اخلاقیش به همه ابعاد وجودی انسان توجه داشت واز کسانی که با پرداختن به یک بعد و نادیده گرفتن جنبه‌های دیگر انسانی، او را موجودی ناهماهنگ و ناهنجار می‌سازند، با تاسف شدید، گله می‌کرد: (مع الاسف، اسلام همیشه مبتلا بوده به این یک طرف دیدن‌ها... همیشه یک ورق را گرفته اند و آن ورق دیگر را حذف کرده اند، یا مخالفت کرده اند. یک مدت زیادی گرفتار عرفا بودیم... آنها خدمتشان خوب بود اما گرفتاری برای این بود که: همه چیز را بر می‌گردانند به آن طرف معنویت... یک وقت هم گرفتار شدیم به یک دسته دیگری که همه معنویات را بر می‌گردانند به این طرف اصلاً به معنویات کاری ندارند) (۱). آنگاه در ادامه سخن، با اندیشه همه‌سونگرش چنین می‌فرماید: (...اسلام همه چیز است. اسلام آمده انسان درست کند و انسان همه چیز است، همه عالم است انسان. آن که مربی انسان است، باید همه عالم را آشنا بر آن باشد... تا بتواند این انسان را به مدارجی که دارد برساند) (۲). امام، با پیوند ظاهر و باطن، خطاب به کسانی که به ظواهر احکام و آداب دینی بسنده می‌کنند و از باطن غفلت می‌نمایند، می‌فرمود: بدون شریعت، به طریقت و حقیقت نمی‌توان ره یافت: ... لولا الظاهر لما وصال سالک الی کماله و لامجاهدالی ماله (۳). اگر مراعات ظواهر نباشد، هرگز سالک به کمال و کوشش کننده به مقصود نخواهد رسید. آن حضرت، ضمن دعوت به تزکیه و تهذیب درون، انسانها را از جامعه و اجتماع دور نمی‌ساخت بلکه بر این باور بود که: می‌توان در میان جمع بود و هوای جانان داشت: اسلام احکام اخلاقیش هم سیاسی است. (۴) هیچ منافاتی، بین تقوای سیاسی و تقوای معنوی نمی‌دید و معتقد بود: بودن در متن مسائل سیاسی و حوادث اجتماعی، منافاتی با تقوای ندارد. او که (سفرالی الحق) را به پایان رسانده بود، دوباره (با خدا در میان خلق) گام نهاد و مکتبی را پی ریزی کرد که در تربیت و تهذیب انسان، نه او را به انزعال و مردم‌گریزی می‌کشاند و نه از معنویات تهی می‌کرد، بلکه شعاع روش تربیتی و اخلاقی اش به شعاع ابعاد وجودی انسان گسترده و فراگیر بود. اندیشه اخلاقی امام، از آن نوع افکاری که: دوست داشتند اگر به معراج رفتند باز نگردند و فارغ از غم خلق باشند یا: زندگی این جهان را دون شان خود دانسته و آمیخته بودن با دیگران را از سر ضرورت و اجبار می‌دانستند، نبود. و نمونه بارز و کامل: (رجال لا تلهیهم تجاره و لایبع عن ذکر الله) (۵). بود. بر این باور نبود که: دنیا را به دنیا خواهان و دنیا داران بسپارید و برای سلامت نفس و سعادت آخرت از دنیا و دنیاداری کناره‌گیری و از آن وداع کنید بلکه تدبیر و سیاست را در کنار تهذیب و دیانت همسان می‌دید و در تعالیم اخلاقیش، خدمت به خلق و گرفتن غریق وظیفه بود و افتخار. ۲. ساده‌گویی و بی‌تکلفی از ویژگیهای دیگر مکتب اخلاقی امام، ساده‌گویی و بی‌تکلفی در بیان تعالیم اخلاقی است. برخی می‌پندارند که به کار بردن الفاظ گران و دشوار و اصطلاحات گنگ و پیچیده، نشانی از موقعیت علمی است و به عکس، بهره‌مندی از شیوه روان و ساده، علامت کم‌مایگی و ناچیزی است. اما امام، با این که مرجعیت عامه و علی‌الاطلاق را به عهده داشت و زعامت انقلاب را به کف گرفته بود، بی‌اعتنا به این اوهام، تاسی به قرآن مجید و شیوه بلاغ مبین، را برگزیده. روشی که انبیاء الهی نیز بر آن رفتند و زبان مردم را ملاک گرفتند: (و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم). (۶) چنانکه رسول اکرم (ص) می‌فرماید: انا معاشرالانبیاء امرنان تکلم الناس علی قدر عقولهم. (۷) ما پیامبران ماموریم که با مردم، به اندازه خودشان سخن بگوئیم. امام، به درستی، توان دریافتی و حال و هوا و ذوق مخاطبش را در نظر می‌گرفت و خاطر شنونده را

به تلخی ابهام و تکلف نمی آزد. پیامبر(ص)، در برابر گفتار فضل فروشانه و پر تکلف فردی، که در خدمت آن حضرت سخن می گفت، فرمود: انا واتقیاء امتی براء من التکلف. (۸) من و پرهیزگاران امتم از تکلف بیزاریم. آثار اخلاقی بجا مانده از امام، از آفت تکلف (۹) پیراسته است. سادگی و روانی آن آثار به گونه ای است که پیام خود را به روشنی عرضه می کند و مخاطب را برای فهم آنها، نیازمند به بازخوانی و دوباره کاری نمی سازد. در کارانتقال بلندترین و ناب ترین اندیشه های اخلاقی و سیر و سلوکی، دچار ابهام نمی گردد هر مخاطبی، در خور استعدادش، گوهر مطلوب را بر می گیرد. امام مصداق کامل و روشن سخن مولامیرالمومنین است: و آیه البلاغه، قلب عقول و لسان عاقل. (۱۰) نشان شیوایی سخن دو چیز است: دلی آکنده از عقل و زبانی توانا بر گفتار. لازم به یادآوری است که: تعالیم اخلاقی امام، به بهانه ساده گویی گرفتار سستی و ضعف محتوی نمی باشد و به خاطر دوری از ابهام و تکلف، به مطالب تکراری و پیش پا افتاده گرفتار نیامده است، بلکه آموزشهای اخلاقی امام، مانند دیگر درسها و آثار وی، از مطلب و آموزش سرشار است. همانگونه که ساعتها تحقیق و کوشش را در بحثهای فقهی، اصولی و فلسفی عرضه می داشت، در آثار تربیتی نیز، جانمایه سالها تلاش و عمری تجربه و تفکر و اشراق را به دفتر ارشاد می نگاشت. آنچه از ارشادها و هدایتهای آن عزیز، باقی مانده ضمن سادگی و رسایی، آکنده از: آموزش و پرورش، تشویق و توبیخ، برهان بصیرت، سنت و سیاست، حکمت و حکومت، معاش و معاد و عقیده و جهاد است. آثار اخلاقی امام، این باور ناصواب را که: پند اخلاقی، تذکری صرف و گفتاری چند، با آهنگ مخصوص است و نیاز به تحقیق و پرمغزی ندارد، به بایگانی نسیان سپرد و چنین آموخت آه برای هر درس و بحث (چه فقهی و اصولی و چه اخلاقی و موعظه ای) باید از سرمایه اندیشه و پژوهش سود جست و پیش از بیان، نخست، در فکر و جان خود هضم کرد، سپس بر صفحه قلب دیگران نگاشت. امام، در کتابهای گرانقدری، مانند: (اربعین)، آداب الصلوه، (جهاد اکبر)، (اسرار الصلوه)، (شرح جنود عقل و جهل) و... مقامات و مراتب اهل سیر و سلوک، آداب حضور قلب و اخلاق، اصول فضایل اخلاق و ریشه بسیاری از رذایل نفسانی و ارکانی معارف بلند دینی را، با مهارت و استادی تصویر می کرد و مطلب را بی پیرایه می آغازید. و بدون معطلی و درازگویی در پی مقصد روان می شد. از جدال الفاظ و قیل و قال بیهوده، بر کنار بود و هر نکته ای را به صورتی جاندار، ساده و پرمغز بیان می داشت. باین که ساده روان عرضه می کرد اما از تکرارهای ممل و شرح بسطهای پیش پا افتاده به دور بود. (۱). صحیفه نور، ج ۸، ص ۷۱. (۲). صحیفه نور، ج ۸، ص ۷۱. (۳). تفسیر دعای سحر، ۹۶. (۴). صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۳. (۵). سوره نور، آیه ۳۷. (۶). سوره ابراهیم، آیه ۴. (۷). تحف العقول، چاپ بیروت، ص ۳۲. (۸). حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۲۴- بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۹۴- مفردات راغب واژه «کلف». (۹). امام صادق (ع) در حدیثی، ضمن بر شمردن آفات اهل دانش، بر این آفت مهم اشاره می فرماید: ... والتکلف فی تزین الکلام بزوائد الالفاظ. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲. (۱۰). غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۸۴. ۳. یاس زدایی و امید بخشی آن که رسالت استادی و آموزگاری انسان را به دوش دارد، باید مهارت و توانایی کافی را داشته، تا به آسانی و شایستگی از عهده کار بر آید و ابلاغ و ارشاد وی به گونه ای باشد که پیامدهای زیانباری نداشته باشد. بی شک، امام، از تواناترین ره طی کرده هایی است که در فهم دیانت و معنویت می درخشد و تهذیب نفس و تشخیص خطا از صواب را به درستی تدبیر می کند. تعالیم اخلاقی وی، هرگز گرفتار ایجاد روحیه بی نشاطی، یاس آفرینی، منفی باقی و ناتوانی نمی گردد بلکه در پی ساختن انسانی امیدوار و کوشا می رود و در پی آن است که: تحولی مثبت و تأثیری شایسته در جان مخاطب بیافریند. همانگونه که بر مسائل بازدارنده اخلاقی، مانند: زهد، ساده زیستی، مجاهده با هواهای نفسانی و... تکیه می کند، بر تعالیم و ادار کننده، مانند: مراعات با نفس، رعایت اعتدال، بهره مندی از مباحات شرعی و برآورده کردن نیازهای واقعی نیز، می پردازد. در باورهای اخلاقی، همانگونه که: بر ناسپاسی نفس آدمی، بی اعتباری دنیا و وجود عوامل فراوان انحرافی بر سر راه خودسازی اشاره می کند، بر تربیت پذیری نفس، امکان کامیابی شایسته از زندگی و توانایی اراده انسان در بر طرف کردن موانع نیز، توجه دارد. امام از آنان نبود که: انسان را با لذات شریر و حق ناپذیر بداند و گلیم نفس او را قابل شست و شو نداند. البته، راه

آدم شدن را بسیار دشوار و پر سنگلاخ می‌دیداما آیه یاس نشستن و دست روی دست نهادن را هم نمی‌خواند. در توصیه های اخلاقی، بر شیوه مثبت و نشاط برانگیز رسول اکرم (ص) سخن راست می‌کرد و چراغ (انذار) و (تبشیر) را با هم می‌افروخت. یاایهاالنبی ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیالی الله باذنه و سراجا منیرا. (۱) ای پیامبر ما ترا فرستادیم که گواه و بشارت دهنده و بیم دهنده باشی و به اذن خداوند، مردم را دعوت کنی و چراغ فروزان گردی. پیامبر(ص)، معاذ را به سوی یمن فرستاد و دستورالعملی بدین گونه به وی داد: یسر ولاتعسر و بشر و لاتتفر... (۲) آسان بگیر و نه دشوار، بشارت ده و بیزاری و رمیدگی پدید نیآور. امام، در آثار و گفتار اخلاقی خود، عواقب اعمال و پیامدهای خطاها را آنچنان اغراق گونه مطرح نمی‌ساخت که خطا کار را مایوس بسازد و راه بازگشت را براو بربندد. فضایل اخلاقی را نیز آنچنان موشکافانه و بلند، عرضه نمی‌داشت، تا عموم تصور کنند که: دستشان کوتاه است (واز بیم راه نیافتم به حقیقت و باطن این اوصاف) باید از سر خیرش بگذرند. هم (خوف) یحیی (ع) را به عبرت می‌نواخت و هم (امید) عیسی را به همت می‌خواند. امام، مصداق روشن آن فقیه هوشمندی بود که از رحمت خداوند نومید نمی‌ساخت و از عذاب اوایمن نمی‌کرد: الا اخبرکم بالفقیه حقا؟ من لم یقطن الناس من رحمه الله و لم یؤمنهم من عذاب الله و لم یویسهم من روح الله. (۳) می‌خواهید فقیه راستین را معرفی کنم؟ او، کسی است که از رحمت خدا نومید و از عذاب الهی ایمن نمی‌سازد و از بخشندگی خدا مایوسشان نمی‌کند. آن روی که امام، واقعیت‌های را در تعالیم اخلاقی در نظر می‌گرفت و هوشمندانه گرفتار مطالب یاس آمیز نمی‌شد. تعلیمش بر قلبها نفوذ می‌کرد و باعث تاثیر و تحول در خواننده می‌شد. زمزمه گفتار و آهنگ نوشتارش، که سنجیده و حکیمانه ادا می‌شد، در درون جانها شور می‌آفرید و به گفته شاگرد شهیدش، مرحوم مطهری، وجد و نشاط و سرمستی داد: (... درس اخلاقی که وسیله شخصیت محبوبم، در هر پنجشنبه و جمعه، گفته می‌شد... مرا سرمست می‌کرد... بدون هیچ اغراق و مبالغه‌ای، این درس مرا آنچنان به وجد می‌آورد که تا دوشنبه و سه شنبه هفته بعد، خودم را تحت تاثیر آن می‌یافتم). (۴) بی‌شک، مواعظ و تعالیم اخلاقی او، صیقل جانها و شکوفا کننده دلها بود، مخاطب را در تیررس خطاب خویش قرار می‌داد و بسان وجدان با او سخن می‌گفت. این ویژگی، از آن مردانی است که از چشمه سار وحی و دین بهره مند شده باشند و رهرو راستین پیشوایان معصوم (ع) گردند. درباره تحول آفرینی و تاثیر گذاری کلام مولا امیرالمومنین (ع)، نوشته اند: وقتی سخنان رسا و دلپذیرش به درون دل همام، راه یافت و تحولی عظیم در وی ایجاد کرد، قفس تن همام شکست و به سوی معبودش بال‌گشود. آنجا بود که حضرت فرمود: ... هکذا تصنع المواعظ البالغه باهلها. (۵) پندهای شیوا و دلپذیر، دراهلش چنین اثر می‌گذارد. از این روی، در معارف دینی می‌خوانیم که صفحه جانتان را به دست هر مدعی نسپارید و سفره روحتان را پیش هر کسی نگسترانید بلکه گوش جان، به سخن استادی فرا دهید و از علم و حکمت و فرزانه‌ای بهره‌گیرید که در درون شما انقلاب و تحول بیافریند و شما را از کاستیها جدا کرده و به شایستگی های راستین رهنمون گردد: ... تقریبا الی عالم یدعوکم من الکبرالی التواضع و من الریاء الی الاخلاص و من الشک الی الیقین و من الرغبه الی الزهد و من العداوه الی النصیحه و لایصح لموعظه الخلق الامن خاف هذه الاقات بصدقه و ... (۶) به عالمی نزدیک شوید که شما را از گردنفرازی به فروتنی و از ریا به اخلاص و از شک به یقین و از دنیاجویی به پارسایی و از دشمنی به نیکوخواهی دعوت کند. و کسی شایسته این مقام نیست، مگر آن که از سر صدق از این آفتها در هراس باشد. ۴. واقع بینی و اغراق گریزی از دیگر ویژگیهای مکتب اخلاقی امام، واقع گرایی و دوری جستن از مطالب اغراق آمیز است. امام، در برابر هر شنونده یا خواننده ای که قرار داشت، توان فکری و طرفیت دریافتی او را در نظر می‌گرفت و در آموزشهای اخلاقی و تربیتی، واقع بینانه و دقیق عمل می‌کرد و مباحث را سنجیده و در خور گنجایش روحی و فکری مخاطب مطرح می‌ساخت و برای هر گروه و مخاطبی که پند و اندرز می‌داد، می‌کوشید که از توان و کشش آنها بیگانه و یا برتر نباشد و افکار بلند معنوی را بر هراندیشه ای تحمیل نمی‌کرد. و افکار ضعیف را با مطالب گرانبار خسته نمی‌ساخت. از طردی دیگر، برافکار بلند، که توان بیشتری جهت فهم و دریافت حقایق داشتند، مطالب تکراری و پیش پا افتاده و کم سود را عرضه نمی‌داشت.

بحثهای معنوی و اخلاقی را آنچنان با حال و هوای مخاطب، مطابق و سازگار مطرح می‌کرد که مانند آب گوارا در گلوی تشنه او نفوذ می‌کرد. امام سجاد (ع) می‌فرماید: حد ثوالناس بما يعرفون و لا تحملوهم مالا یطیقون فتغرونهم بنا . (۷) آنچه را که مردم توان فهمش را دارند، برایشان بگویند و چیزی که تحمل آن را ندارند، براندیشه آنان بار نکنید که در این صورت، آنان را به وسیله ما فریفته خواهید ساخت . متأسفانه، آفتی که اکنون دامنگیر آثار اخلاقی و عرفانی شده همین بی‌توجهی به واقعیات است . بویژه امروز که بازار عرفان‌گرایی و کرامت‌سازی رواج دارد، هر کسی به نام طریقت و معنویت پخت و پزی می‌کند. از یک سو، داستانهای شگفت‌آفرین، مطالب سنگین و دیر هضم، روایات متشابه و نیازمند تاویل و توجیه را در بسیاری از کتابهای عمومی و در دسترس مردم می‌یابیم و از سوی دیگر مجالسی را مشاهده می‌کنیم که بدون در نظر گرفتن شرایط، اسرار سیر و سلوک و باطن معارف، بیان می‌شود. از این سو گم‌نندتر، نوشته‌ها و گفته‌هایی است که حکایت شگفت، کرامات معجزه‌وار و رافات و اوهام را، چاشنی مباحث کرده و در هر جا مطرح می‌سازند، بدون این که مرز حقیقت و خرافه را روشن بسازند و یا قادر به تبیین آن باشند. مطالبی که باعث ابهام و سردرگمی مخاطب می‌شود، چه بسا زمینه انکار و حتی تمسخر را پدید آورد و باعث ریشخند مخالفان گردد. علی (ع) می‌فرماید: لا تحدث بما تخاف تکذیبه . (۸) زبان به گفته‌ای که بیم داری دروغ‌پندارندش (به خاطر غرابت) مگشای . برخی از دست‌اندرکاران مواعظ و منابر اخلاقی، آنچنان در نقل ثوابها و عقابهای اعمال، اغراق کرده و مبالغه و ارقام فوق‌العاده را ردیف می‌کنند و خاصیت‌های شگفتی را بر می‌شمارند که زمینه ناباوری، یاس و گاهی تجری را ایجاد می‌کنند. البته، بسیاری از مطالبی که در دید نخست، به نظرها دشوار می‌رسند. ممکن است نزده‌اش توجیه درست و قانع‌کننده‌ای داشته باشند اما نباید هر چه را که می‌یابی بگویی و هر آنچه را که می‌دانی مطرح سازی . از ویژگیهای ارزشمند مواعظ و نصایح اخلاقی امام، همین واقعیت‌سنجی و مخاطب‌شناسی است . مخصوصاً در مجالس و محافل عمومی، شرایط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را در نظر می‌گرفت و مطالبی را که نیازمند تاویل و توجیه بود، و شگفت‌آور و ابهام‌آفرین می‌نمود مطرح نمی‌ساخت . مطالب را درهم نمی‌آمیخت و همه حقایق را یک کاسه عرضه نمی‌کرد. هر نوشته و یا گفته‌ای مخاطب مخصوص به خود را داشت، چنانکه بحثهایی مانند: (جهاد اکبر)، (ریا، عجب) و گفتارهای عمومی برای همه افراد و طبقات گوناگون سودمند است و کتابهایی مانند: (آداب الصلوه، شرح حدیث جنود عقل و جهل) و (اربعین) برای افراد متوسط، که در اخلاق و عرفان مطالعه دارند، مفید است . و آثاری مانند: (شرح دعای سحر، مصباح الهدایه)، (معراج السالکین) و... برای آشنایان با عرفان و سیر و سلوک قابل استفاده است .

۵. توجه به اصول اخلاقی نه فروغ هر مبحث تربیتی و اخلاقی باید در پی دواصل، روان باشد: نخست بکوشد، تا صفات اخلاقی را به ملکه و ساختار درونی تبدیل سازد و سپس این ملکات را به ارزشهای اصولی و ارکان اخلاقی اختصاص دهد. (۱). سوره احزاب، آیه ۴۴. (۲). سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۲۷. (۳). وسایل الشیعه، ج ۴، ص ۸۳. (۴). علل گرایش به مادیگری، مقدمه (۵). نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۸۴. (۶). الحیاه، ج ۲، ص ۲۸۹. (۷). همان مدرک، ج ۱، ص ۱۴۶. (۸). غررالحکم، ج ۶، ص ۲۶۴. متأسفانه، بسیاری از آموزشهای اخلاقی و نوشته‌های تربیتی به این اصل مهم نپرداخته‌اند و پیش از رفتن به سراغ ریشه فضایل و رذایل از شاخ و برگها و مسائل جزئی اخلاق سخن می‌گویند. بی‌شک، صفاتی مانند: دروغ، ریا، عیب‌گیری، حرص و ... مایه در ملکات و خلقیات دیگری دارند و آبشخور هر یک در جای ویژه‌ای است زیرا، آن کس که از شرافت و کرامت نفس برخوردار نباشد، خودبخود دچار: غیبت، حسد، دروغ، و مانند آنها می‌گردد. از این رو اصلاح‌گر نفس، باید پیش از پرداختن به افعال و صفات جزئی اخلاقی از سرچشمه هر یک سخن گفته راه تهذیب آن را پی‌گیرد. از ویژگیهای دیگر تعالیم امام، توجه به همین ارکان و اصول اخلاقی است و امام مانند معلمی هوشمند، ریشه مفاسد و انحرافهای نفسی را می‌جوید و کانون هر یک را در جان آدمی می‌یابد. در پی درمان ظاهری دردها و زدایش انحرافها نیست، بلکه در صدد ره‌یابی به ریشه ناهنجاریهاست . پیوسته به انسانیت و خودخواهی هشدار می‌دهد که ام‌الرذائل است و به اخلاص، فرا می‌خواند که سرآمد مکرمتها و ام‌الفضائل . در ادامه این نوشتار،

در این باره، توضیح بیشتری خواهیم داد. ۶. محوریت اخلاق، در اندیشه امام در دیدگاه امام، صلاحیت اخلاقی سرآمد دیگر شایستگی‌ها بوده و تهذیب نفس اساس همه ابعاد سیاسی، اجتماعی، فردی و... است. از زندگی فردی گرفته تا روابط خانوادگی، اجتماعی منطقه‌ای و حتی معادلات بین‌المللی باید بر میزان اصول اخلاقی شکل یابد. حضرت امام، در جای جای کلامش، با تعبیرهای گوناگون و اشاره به زوایای مختلف، این مهم را یادآور می‌شد و در مناسبت‌های مناسب محوریت اخلاق را گوشزد می‌نمود. برای روشنتر شدن این اهتمام و توجه، سرخط برخی از تعالیم ایشان را بر می‌شماریم: تزکیه انسان، هدف پیامبران او، که رهرو راستین راه انبیای الهی بود، و چشمه سار وجودش از کوثر زلال رسالت آب حیات گرفته بود. هدف و مقصد بعثت را تزکیه و اخراج از: ظلمات به سوی نور، می‌دانست و همواره در گفته‌ها و نوشته‌هایش بر این نکته اصرار می‌ورزید که: پیامبران برای آدم‌سازی آمده‌اند و شغلشان انسان‌سازی است. بارها می‌فرمود: (تمام انبیا موضوع بحثشان و موضوع تربیتشان... انسان است). (۱) انسان که هم آغوش طبیعت است و با آن مانوس و محشور، به آسانی گرفتار اسارت آن نیز می‌گردد و در نتیجه از حرکت به آن سوی طبیعت باز می‌ماند. رسولان الهی برآنند که: (این موجود طبیعی را از مرتبه طبیعت، به مرتبه عالی مافوق طبیعت و مافوق جبروت برسانند). (۲) امام، که با بینش توحیدی به انسان می‌نگریست، بر این باور بود که هیچ حکومت و نظامی جز شیوه پیامبران الهی نمی‌توان انسان و ملت‌ها را تربیت کند زیرا دید و بینش آنان محدود است و مادی، و انسان موجودی است دارای ابعاد مادی و معنوی و کسی می‌تواند تربیت و تزکیه آدمی را به عهده گیرد که به همه جنبه‌های وجودی انسان احاطه و آگاهی داشته باشد و این ویژگی فقط در مکتب تربیتی سفیران و رسولان الهی پیدا می‌شود: (انبیاء می‌خواهند یک انسانی تربیت کنند که خلوتش و جلوتش فرقی نداشته باشد). (۳) و همانگونه که در آشکار خلاف نمی‌کند در غیاب و پنهان نیز از گناه به دور باشد. بنابراین، می‌توان گفت تمام زحمات انبیاء و رنج‌هایی که مردان الهی در بستر تاریخ کشیده‌اند برای این معنی بوده است که: انسان، وارسته مذهب گردد. امام می‌فرماید: (انبیاء همه آمدند آدم را درست کنند). (۴) جهاد اکبر او که در آغاز جوانی به میدان خودسازی گام نهاده بود، همواره در آموزش‌های اخلاقی اش بر این نکته اصرار داشت که تلاشی پیگیر و ریاضتی فراگیر لازم است تا انسان در جبهه با رذیلت‌های اخلاقی و (جهاد اکبر) با هواهای نفسانی سر بلند و پیروز گردد و به سازندگی خویش بپردازد: (اساساً، اسلام برای سازندگی آمده است و... سازندگی انسان خودش، مقدم بر همه جهادهاست... جهادی بس بزرگ است و مشکل و همه فضیلت‌ها دنبال آن جهاد است). (۵) امام، در آن دوران غربت اسلام و قدرت دشمنان، درس اخلاقی را در حوزه پی‌نهاد که حاصل آن نوشته‌های ارزشمندی، همچون: (جهاد اکبر) و (اربعین) شد. این مجموعه که جانمایه کلام امام می‌باشد، نشانه اهمیت و محوریت مساله خودسازی در اندیشه و روش ایشان است. در همین راستاست که امام، در مواعظ و تعالیم اخلاقی اش به: (اصلاح خویش قبل از اصلاح دیگران) سفارش اکید می‌ورزد و (شروع از خود) را به عنوان یک اصل می‌شناسد و فرق بین انسان اسلامی و انسان استعماری را در این جهت می‌بیند که: (اول خودتان را اصلاح بکنید. اول مذهب بشوید و تعلیمات اسلامی را، که برای آدم‌سازی است، آن تعلیمات را عمل کنید که ما بعد از مدتی متحول بشویم به یک انسانهایی که ایلام می‌خواهد، نه یک انسانهایی که استعمار می‌خواهد). (۶) اگر توانستیم قبل از اصلاح دیگران به اصلاح خویش دست یابیم بی‌گمان به پیروزی بزرگ و جهاد اکبری دست یافته و قدمی اساسی برداشته ایم. امام، اصلاح خود و آنگاه اصلاح دیگران را یک تکلیف می‌داند: (هر کس مکلف است که خودش را اصلاح کند، قبل از این که دیگران را اصلاح بکند همه موظفیم که خودمان را اصلاح کنیم) (۷). و چون حوزه‌های علمیه اصلاح‌گران فکر و اندیشه مردم شناخته شده‌اند، امام خطاب به حوزویان بر این همه بیشتر تاکید می‌کند: (بایدها علم و طلاب... در خلال تحصیل اصلاح خود کنند و آن را، حتی الامکان، بر جمیع امور مقدم شمارند که از تمام واجبات عقلیه و فرائض شرعیه واجبتر و سخت‌تر همین است) (۸). دانش و تهذیب یا آموزش و پرورش از آن جهت که تهذیب، اصل و اساس ارزش‌هاست و منشا خدمت و برکت به دیگران می‌گردد، امام، همواره در سخنانش به لزوم همپایی دانش و اخلاق سفارش می‌کرد

و خطر جدایی علم و تزکیه را گوشزد می نمود و ضرر عالم غیر مهذب و دانش بدون تزکیه را از هر ضرر دیگری بیشتر می دانست: (آن کسی که دانش دارد، لکن دانشش توأم با یک تهذیب اخلاق و یک تربیت روحی نیست، این دانش موجب این می شود که ضررش بر ملت کشور زیادتیر باشد) (۹). روی این اصل، دراعالیم امام خمینی، که برگرفته شده از معارف قرآنی است، آموزش و پرورش، به عنوان دواصل اساسی و زیربنایی نیکبختها و سرفرازیها معرفی می گردند: (اقرا باسم ربك، قرائت كن به اسم رب . به اسم رب قرائت كن . اگر قرائت به اسم رب باشد، این، هم پرورش است و هم آموزش ... بیشتر صدماتی که به بشر وارد می شود از طریق آموزش بی پرورش است) (۱۰). مخاطب امام، در این سخنان همه کسانی هستند که به گونه ای با تعلیم و تعلم سرو کار دارند اعم از حوزه ها و دانشگاهها و سایر مراکز علمی و فرهنگی. همانگونه که محصل حوزوی اگر مهذب نباشد به اسلام و ارزشهای اسلامی صدمه می زند، دانشجوی دانشگاه نیز اگر تزکیه نشود برای اسلام و کشور اسلامی جز ضرر و وابستگی سودی نخواهد داشت. (بسیار اشخاص هستند که دانشمندانند، لکن تربیت اسلامی ندارند، وجودشان ضرر می زند به کشور... و اسلام... این فرقی نیست مابین این که دانش دانش علوم قدیمه باشد یا دانش علوم جدید) (۱۱). فساد اخلاقی دشمن اصلی بشر از دیدگاه اخلاقی، امام، تمام مظاهر فساد، از زندگی فردی گرفته تا برخوردهای خانوادگی، قبیله ای، منطقه ای و حتی معادلات نظامی و سیاسی بین المللی ریشه در فسادهای اخلاقی دارد و عامل همه ناهنجاریها، نابسامانیهای تربیتی است. آنچه انسانهای امروز را تهدید می کند، سلاحها مخرب و ویرانگر نیست، بلکه انحرافهای اخلاقی و زیر پا گذاشتن ارزشهای انسانی است که خطر جدی برای جوامع بشری به شمار می آید. (اگر انحراف اخلاقی نباشد، هیچ یک از سلاحهای جنگی به حال بشر ضرر ندارد) (۱۲).

اساس بدبختیها و پستیهای جوامع انسانی، ریشه و اساسش این است که: انسانهای هواپرست و خودخواه، که جز به بطن و فرج خویش نمی اندیشند و دارای اوجهای اخلاقی بوده اند، در راس اداره آن قرار گرفته اند: (اگر دنیا، در آتش این دوا بر قدرت می سوزد، برای همان هوای نفس است که عمال این دوا بر قدرت و خود آنها دارند. اگر کشورهای اسلامی در آتش این مفاسد می سوزد، برای این است که کسانی که متصدی آن امور هستند، هوای نفسانی دارند و خودشان را می بینند و همه را برای خود می خواهند) (۱۳). رفع حجب نه جمع کتب موانعی که بر سر راه خودسازی قرار می گیرد، تنها علقه های مادی و جاه و مقامی نیست. چه بسا اندوخته های ذهنی و خواندن اصطلاحات و قواعد علمی (که خود باید روشنی بخش و تاریکی زای باشد) مانع راه شده و باعث فتنه گردد. پاک نفس است که از نور دانش، چراغ فروزانی بر سر راه می سازد و آن را از آفت حجاب اکبر، می رهاند. امام، بر زدایش پرده های ظلمانی و نفسانی، که مانع رشد و شکوفایی فطرت بشر هستند، می پرداخت و هر چیزی را که مانع کمال و عامل ذلت انسان گردد، (حجاب) می خواند: (در رفع حجب کوش، نه در جمع کتب گیرم، کتب عرفانی و فلسفی را از بازار به منزل و از محلی به محلی دیگر انتقال دادی، یا آن که نفس خود را انبار الفاظ و اصطلاحات کردی و مجالس و محافل آنچه در چنته داشتی عرضه کردی ... آیا باین محموله های بسیار، به حجب افزودی یا از حجب کساتی؟ خداوند عزوجل برای بیداری علماء آیه شریف: (مثل الذین حملوا التوریه) را آورده تا بدانند انباشتن علوم، گر چه علم شرایع و توحید باشد، از حجب نمی کاهد بلکه افزایش دهد و از حجب صغار به حجب کبار می کشاند) (۱۴). (۱). صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۲۳. (۲). همان مدرک. (۳). همان مدرک، ج ۴، ص ۸. (۴). تفسیر سوره حمد، ص ۵۴. (۵). صحیفه نور، ج ۸، ص ۲۲۱. (۶). همان مدرک، ج ۹، ص ۱۷۵. (۷). همان مدرک، ج ۷، ص ۱۹۷. (۸). اربعین حدیث، ص ۵۰. (۹). صحیفه نور، ج ۸، ص ۲۱۵. (۱۰). همان مدرک، ص ۱۱۸. (۱۱). همان مدرک، ج ۵، ص ۵۱. (۱۲). صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۱۰۴. (۱۳). همان مدرک، ج ۱۸، ص ۱۹. (۱۴). ره عشق. همانگونه که امام، ارزشمندی دیگر ابعاد وجودی انسان را در پرتو اخلاق می دید، دانش و فرا گرفته های علمی را نیز سخت نیازمند این صیقل می دانست، تا از زنگار به خود بالیدنها پاک شود و به حربه ای در دست نااهل بدل نگردد از این روی، به فراگیری (علم اخلاق) در کنار فراگیری سایر علوم معمول حوزه وی سفارش می کند: (واز بالاترین و والاترین حوزه هایی که لازم است، به طور همگانی مورد

تعلیم و تعلم قرار گیرد، علوم معنوی اسلامی، از قبیل: علم اخلاق و تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله رزقنا الله وایاکم که جهاد اکبر می باشد) (۱). ایجاد محیط اخلاقی از نشانه های دیگری که نقش محوری اخلاق را از دیدگاه امام، بیان می دارد این است که: رمز موفقیت های اجتماعی و خدمات سیاسی را، در آراستگی به فضائل اخلاقی می دانند از این رو، به دولت مردان و دست اندرکاران مدیریت جامعه توصیه می کند که: ایجاد محیطی سالم و معطر به ارزشهای تربیتی را سرلوحه کار خویش سازند، تا در پرتو برکاتش، خود بهره من گردند: (عمده در برنامه های حکومتی، در برنامه های دولتی، این معناست که: محیط اخلاقی درست کنند، محیط برادری درست کنند. این، در راس همه برنامه هاست. اگر این برنامه درست شد، اگر دولت بخواهد کاری بکند، همیشه ملت با او همراهی می کند) (۲). بی شک، نمی شود مسائل اخلاقی را از دشواریهای اجتماعی و نابسامانیهای اقتصادی جدا ساخت و از محیط آلوده به این آفات، انتظار صلاح و کمال داشت. علی (ع) می فرماید: (العسر یفسد الاخلاق) (۳). پریشانیها و دشواریها، اخلاق را فاسد می کنند. عدم برنامه ریزیهای شایسته و راه گشا نقش اساسی را در زمینه سازی مفسد اخلاقی دارد. مشکلات روزمره، فرصت به خود پرداختن را از مردم می گیرد و آنها را در پیچ و خمهای دشواریها سر در گم می سازد. به اعتقاد امام، یکی از عوامل موثر در ساختن محیط سالم، صلاحیت تقوایی و خوشنامی مدیران کشور و کارگزاران حکومت اسلامی است. از مجریان گرفته تا برنامه ریزان و قانونگذاران باید اسوه های با فضیلتی باشند که همواره الگو و مقتدای مردم گردند و عطر معرفت را با حضور خود بگسترانند: (شما باید در نجا معلم اخلاق باشید، از برای همه کشور... شما ها باید در مجلس که می روید علاوه بر مسائل که مطرح می شود، که مورد احتیاج ملت است، باید آنها را طرح کنید، با سلاح اخلاق اسلامی وارد شوید و با آن سلاح، مردم را تربیت کنید) (۴). این بود نگرشی کوتاه براهمیت و جایگاه اساسی اخلاق در دیدگاه امام. اینک می پردازیم به بررسی مبانی اخلاقی امام رحمه الله علیه: مبنای اخلاقی امام در تعالیم اخلاقی امام، تهذیب و تربیت بر دو رکن و عنصراصلی استوار می گشت که از ترکیب آن دو اساس و پایه انسان الهی شکل می گرفت. به عبارت دیگر، امام در روش و شیوه تربیتی خود، همواره بر دو بعد بنیادی تکیه داشت: در بعد اثباتی، خداجویی و اخلاص را عامل پرواز در ملکوت و مایه تعالی و کمال می خواند و آراستن به آن را لازم می شمرد. در بعد سلبی، خودبینی و حب نفس را مانع تکامل و منشا بدبختی می دانست و پیراستن از آن را وظیفه و جهاد می نامید. از این روی، بر آن شدیم که: گفته ها و نوشته های ایشان را با این دید بررسی نموده و تحت دو عنوان اصلی و اساسی در آوریم: ۱. اخلاص یا قیام برای خدا با نگاهی به سر خط آثار و گفتار اخلاقی حضرت امام، روشن می شود که: یکی از عنصرهای مبانی اصیل و زیربنایی در مسائل خودسازی و اخلاق، معرفه الله و توجه به خداوند است. آن چیزی است که مقصد همه انبیا بوده و تمامی کوششها مقدمه ای برای رسیدن به آن مقصد است: (تمام مقاصد انبیا، برگشتش به یک کلمه است و آن: معرفه الله است.) (۵) مساله اخلاص یا خداجویی، موضوعی است که با تعبیر گوناگون در تعالیم امام، به چشم می خورد. و در جای جای کلامش بدین مهم اشارت دارد. برای روشنتر شدن این موضوع، به برخی از عناوین و نمونه های مربوط اشاره می کنیم: مقصد الهی ملائک ارزشمندی اعمال در جهت خداجویی آنهاست و اگر مقصدها الهی شد و غیر خدا از صفحه دل بیرون گشت همه چیز به دست می آید: (اگر بخواهید خدمت شما، پیش خدای تبارک و تعالی اجر داشته باشد مقصد را الهی کنید، برای خدا قدم بردارید) (۶). و درجایی دیگر، ضمن توصیه به این نکته که باید تمام توجه به خداوند باشد، می فرماید: شما مجاهده کنید تا هر چه در دل زودده شود که اگر برای خدا خالص شدید، در پیروزیتان موثر است. باید اتکانتان فقط به خدا باشد. (۷) امام، همواره می فرمود: وجهه نفستان خدا باشد (۸). و به این مهم تکیه داشت که: عالم محضر خداست، در محضر خدا معصیت نکنید. موعظه واحده، یا قیام الله قرآن کریم، سرلوحه مواعظ و پنندهای خود را (قیام الله) می داند: قل انما اعظکم بواحد ان تقوموا لله. امام، همواره، این موعظه قرآنی را بازگو می کرد و آن را بازگو می کرد و آن را تنها برترین پند حیات بخش جانها می دانست: (جدیت کنید که کارهایتان برای خدا باشد، قیامتان لله باشد: (انما اعظکم بواحد ان تقوموا لله مثنی و فردای) ... موعظه یک

موعظه است. قیامت‌ان برای خدا باشد، نه قیامت‌ان برای پیدا کردن یک عنوانی ... یک جاهی یک مقامی یا یک پولی (۹) ... او که مقتدای پاکان و مرشد دلدادگان بود، در پاسخ به درخواست موعظه و نصیحت، از طرف یکی از شاگردان اینگونه نگاشت: بهترین موعظه آن است که خداوند در قرآن فرموده است: انما اعظکم بواحدہ ان تقوموا لله . (۱۰) مامور به وظیفه، نه نتیجه در بینش امام، اگر کاری برای خدا انجام گیرد شکست در آن معنی ندارد و اگر مقصود خدا و معنویت باشد به انتظار نتیجه نباید نشست، بلکه باید به انجام وظیفه اندیشید. همه کوششهای فردی و اجتماعی، علمی و فرهنگی را به نیت خداجویی بایدا انجام داد و وجهه اعمال را رضایت حق گرفت نه چیز دیگر: (دانشگاه را باید شما رو به خدا بیرید، رو به معنویت بیرید. و همه درسها هم خوانده شود، همه درسها هم برای خدا خوانده بشود اگر چنین شدید در کارتان موفقید، چه برسید به مقصدتان چه نرسید). (۱۱) و نیز می فرماید: همه ما مامور به ادای تکلیف و وظیفه ایم، نه مامور به نتیجه. (۱۲) محورارزشها و پیروزیها امام، پیامبرگونه می اندیشید و نبض جاننش به آهنگ کلام رسول الله می زد: قل ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین . (۱۳) بگو: نماز و تمام عبادات من و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند، پروردگار جهانیان است. انسان مخلص و مشتاق حق، کسی است که: در همه حال و در همه جا عقربه زندگی و حیات و ممت خویش را به سوی خدا بچرخاند و بکوشد که همواره در حوزه جاذبه الهی قرار گیرد و با دید خداخواهی به همه چیز و همه کس بنگرد. امام، در همه جا از این اصل اساسی سود جست و همواره به این صفت ارزشمند سفارش می کرد و آن را محورارزشها و پیروزیها می دانست: قیام برای خداست که ابراهیم را به منزل خلت رسانده و از جلوه های گوناگون عالم طبیعت رهانده: خلیل آسا در علم الیقین زن ندای لاحب الافلین زن قیام لله است که موسی کلیم را با یک عصا به فرعونیان چیره کرد... قیام برای خداست که خاتم النبیین (ص) را یک تنه بر تمام عادات و عقاید جاهلیت غلبه داد (۱۴). او، اخلاص مردم را عامل انقلاب و ضامن بقای آن می دانست و در تقدیر از ایثار و فداکاری جوانان چنین می فرمود: (عمده، این اخلاص است که در شما جوانان ظاهر است. شما از این اخلاص و ایثار جمهوری اسلامی را بیمه کردید... آنچه در نزد خدا ارزش از همه بالاتر است این ایثار از روی اخلاص است) (۱۵). ایثار، که به گفته امیر المومنین (ع): (اعلی المکارم) (۱۶) است، آنگاه ارزش واقعی اش را می یابد که از (اخلاص) برخیزد. تقوی و خویشن داری عنوان دیگری که امام برای توجه به حق و قیام لله روی آن تکیه می کند، تقواست. تقوایی که در ستیز با آلودگیهای اجتماعی رخ می نمایاند، نه در گریز از واقعیتها: قرآن فقط میزان را تقوی، میزان را از خدا ترسیدن، تقوای واقعی، تقوای سیاسی، تقوای مادی، تقوای معنوی، میزان را این طور قرار داد: ان اکرمکم عندالله اتقکم . (۱۷) امام، بر کرسی وعظ و خیرخواهی، به حوزویان نیز چنین صلا می دهد: (حوزه های علمیه بیدار باشند. تقوا را، تقوا را، تقوا را، نصب العین خود قرار بدهند. فضلا، طلاب علوم دینی. تقوی، تقوی، تنزیه نفس مجاهده با نفس. یک مجاهد با نفس می تواند بر یک ملت حکومت کند). (۱۸) این ها و صدها نمونه دیگر از تعالیم امام، بود که در بعد مثبت اخلاق و خودسازی، روی اخلاص و قیام برای خدا تکیه می کرد و آن را تنها موعظه الهی می شمرد. اکنون که اشاره ای به یک بعد از مبنای اخلاقی امام، شده و اهمیت اخلاص روشن گشت، به بعد دوم آن: خودخواهی، می پردازیم که در واقع مانع اخلاص و خداجویی است. ۲. خودخواهی یا قیام برای نفس (۱۹) در دیدگاه امام، آنچه مانع رشد و تعالی انسان می گردد او را از تهذیب و تزکیه باز می دارد، انانیتها و خودبینی هاست. آفت اخلاص و خداجویی، خودخواهی و خودپسندی است. و تا این جبل انانیت باشد، رسیدن به ارزشهای متعالی ناممکن بلکه محال است: (مادامی که انانیت و خودخواهی و خودبینی در کار است اگر برای تحصیل معارف و کمالات روحیه نیز اقدام می کند، یا قدمی زند، برای خود و نفسانیت خویش است و آن نیز خودخواهی است، نه خداخواهی). (۱). وصیتنامه الهی سیاسی. (۲). صحیفه نور، ج ۷، ص ۷ (۳). غررالحکم، ج ۷، ص ۷۳. (۴). صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۱۱۶. (۵). همان مدرک، ج ۱۹، ص ۲۸۳. (۶). همان مدرک، ج ۵، ص ۱۴۲. (۷). همان مدرک، ج ۱۸، ص ۱۱۳. (۸). همان مدرک، ج ۳، ص ۲۳۴. (۹). صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۸. (۱۰). به نقل از آیه الله مومن. (۱۱). صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۵۶. (۱۲). پیام امام به مراجع و حوزه

های علمیه ۳ اسفند ۶۷. (۱۳). سوره انعام، آیه ۱۶۲. (۱۴). صحیفه نور، ج ۳، ص ۱. (۱۵). صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۱۳۰. (۱۶).
 الايثاراعلى المكارم، غررالحکم، ج ۱، ص ۷. (۱۷). صحیفه نور، ج ۱، ص ۸۸. (۱۸). همان مدرک، ج ۵، ص ۱۳۱. (۱۹). اربعین، ج ۱،
 ص ۳۱۶. و معلوم است، خودخواهی و خداخواهی با هم جمع نشود، بلکه اگر خدا را خواهد، برای خود خواهد و غایت و مقصد و
 نهایت مطلوب، خود و نفسانیت است). روح کلام امام، در این است که: برای کمال، تنها آراستگی به فضایل کافی نیست، بلکه
 پیراستگی از رذایل نیز، گامی اساسی جدی است. تاکید بر این موضوع را در جای جای تعالیم امام، با عناوین گوناگون می یابیم:
 بت نفس امام، همانگونه که در میدان مبارزه و جهاد اصغر شکستن بت‌های اصلی و شیطانهای بزرگ را اصل می شمرد، در تعالیم
 اخلاقی و تربیتی نیز، که میدان جهاد اکبرش می خواند، نفس را، مادر بتها می دانست و مجاهده با آن را لازم: (مادر بتها، بت نفس
 شماست. تا این بت بزرگ و شیطان قوی از میان برداشته نشود، راهی به سوی او، جل و علا، نیست و هیئات که این بت شکست و
 آن شیطان رام گردد) (۱). او، که از حجاب خودی و خودخواهی رهیده بود به رهپویان چنین آموخت: (می دانی شیطان با پدر
 بزرگ ما آدم، صفی الله، چه کرد؟ او را از جوار حق فرو کشید و پس از وسوسه شیطان و نزدیکی به شجره (که شاید نفس باشد یا
 بعض مظاهر آن) فرمان، (اهبطوا) رسید و منشا همه فساد و عداوتها شد). (۲) و همواره در کلمات قصار و حکمت‌های لقمان گونه
 اش می فرمود: (خودخواهی منشا همه مفاصداست). (۳) او که عاشق حق بود و ره عشق می آموخت، گذشتن از خودی و خودیتها
 را مقدمه ملاقات دوست می خواند: صوفی زره عشق صفا باید کرد عهدی که نموده ای وفا باید کرد تا خویشتنی به وصل جانان
 نرسی خود را به ره دوست فدا باید کرد (۴) کمال انقطاع، یا خروج از خودیتها از دیدگاه امام، از دیدگاه امام، انسان در این عالم،
 همانند مسافری است که به سوی خدا در حرکت است: (مادامی که حب نفس در دل است و انسان در بیت مظلوم نفس است،
 مسافری الله نیست، بلکه از مخلصین الی الارض است. و اول قدم سفرالی الله، ترک حب نفس است و قدم برانانیت و فرق خود
 گذاشتن). (۵) در همین راستاست که کمال انقطاع را (خروج از منزل خود و خودی و هر کس و هر چه و پیوستن به اوست و
 گسستن از غیر می داند) و به آنان که در (هنگامه نبرد، رشته تعلقات درس و بحث را بریدند و عقال تمنیات دنیا را از پای حقیقت
 علم بر گرفتند) و با کمال انقطاعشان (در جمع ملکوتیان شعر حضور سرودند) (۶) افتخار می کند و به جوانانی که: (در اول شب
 یلدای زندگی سینه سیاه هوسها را دریده) (۷) اند غبطه می خورد و آنان را (قافله سالاران وجود) (۸) نام می نهد. خصومت زاده
 منیت‌ها امام، یکی دیگر از مظاهر حب نفس و شعبه های خودخواهی را، خصومت و اختلاف می دانست و همواره بر این نکته
 پافشاری داشت که: (اختلاف و تفرقه) برخاسته از انانیتها و خودبینی هاست: (اختلاف همیشه ناشی از جهات نفسانی است. اگر
 همه انبیاء الان در اینجا جمع بشوند، اختلاف ندارد برای آن که جهات نفسانی را ندارند... کوشش کنید آن جهات نفسانی، بازیتان
 ندهد، که منشا مناقشه و اختلاف شود). (۹) او، که همواره از اختلافات رنج می برد، همچون پدری دلسوز، از خصومتها نگران بود و
 همه را به پرهیز از کشمکشها فرا می خواند و وحدت و دوستی را از ویژگیهای بهشتیان رهیده از خودخواهی، و تفرقه و خصومت
 را از اوصاف دوزخیان می دانست: (مخاصمه مال اهل جهنم است: (خصام اهل النار). یکی از مصیبت‌هایی که اهل جهنم به آن مبتلا
 هستند، همین خصامی است که با هم دارند، جنگ و نزاعی است که با هم دارند... و یکی از کرامتهایی که اهل بهشت دارند، آن:
 برادری و دوستی و محبت است). (۱۰) حب نفس و مظاهر آن امام، که نفس خود را مهار کرده بود و تعلقات دنیویش را عقال،
 همواره بر این مهم اصرار داشت که سرمنشا همه لغزشها و گرفتاریها: حب نفس است و بارها اعلام کرد که: (آنچه خطر برای
 هرانسانی و هر متصدی امری هست حب نفس است... هر بلایی که سرانسان... می آید... در اثر هوای نفس و خودخواهی است.
 در روایات، ائمه فرموده اند: راس کل خطیئه حب النفس). (۱۱) البته باید توجه داشت که این سخن، منافات با حادثی که می
 گویند: (حب الدنیا راس کل خطیئه)، ندارد زیرا حب دنیا و حب مال و... همه برخاسته از حب نفس و از مظاهر آن به حساب می
 آیند. امام، می فرماید: (از حب نفس است که: حب جاه، حب به سلطنت، حب به مقام، حب به مال و حب به همه انگیزه های

شهوانی پیدا می شود... حقیقتا راس همه خطاها و منیتهای، همین خودخواهی هاست) (۱۲). امام، که حب نفس را عامل اسارت انسان می دانست چنین می فرمود: (در این عالم سه نظریه است: ۱. نظری که از روی حب مطالعه می کند. ۲. نظری که از راه بغض به همه چیز نظر می کند. ۳. نظری که حب و بغض در آن نیست و آزاداست) (۱۳). آنچه عامل ارزش انسان و مایه پرورش اوست، همان دیدگاه سوم است که خود را از همه وابستگیها برهاند و خودخواهیها را کنار نهد و به همه چیز و همه کس، از روی آزادی و بی نظری بنگرد از این روی، امام می فرماید: (بزرگترین گرفتاری از ناحیه خود ماست که از روی حب نفس یا از راه دشمنی و بغض به مردم و اشیاء و گروهها نظر می کند و این نظر، نمی تواند آزاد باشد) (۱۴). بالاخره اساس دوستیها و دشمنیهای انسان، برگشت به (من) او می کند و تمام تعریفها و تکذیبهایش نیز، از همان (من) برمی خیزد: (این (من) را اگر انسان زیر پا گذاشت و (او) شداصلاح می کند همه چیز را) (۱۵). با نگرشی دوباره به سرفصلهای این نوشته، درمی یابیم که از دیدگاه امام، اخلاص و خداخواهی عامل اساسی برای تربیت و به دست آوردن فضیلتها و آراستگی به آنهاست، ولی دشمنی توانا و مانعی بزرگ در پیش است به نام حب نفس و خودخواهی و تا او هست، به هیچ ارزشی و فضیلتی نمی توان دست یافت. تنها راه نجات این است که: دیو خواهی و خودبینی ها را کنار نهمیم تا فرشته خداخواهی و اخلاص رخ بنمایاند. این شدنی نیست مگر این که حق یار گردد و لطف او مددکار. (بارالها! پایان کار ما را بسعادت مقرون فرما و سرانجام رشته معرفت و خداخواهی را به دست ما بده و دست تطاول دیو رجیم و شیطان را از قلب ما کوتاه فرما و جذوه ایی از آتش محبت خود در دل ما افکن، تا جذبه حاصل آید و خرمن خودی و خودپرستی ما را به نور نار عشقت بسوزان، تا جز تو نبینیم و جز سرکوی تو بار قلوب را نیاندازیم. محبوبا! اکنون که از تو دوریم و از جمال جمیلت مهجور، مگر آن که دست کریمانه ات تصرفی کند و حجابهای ضخیم را از میان بردارد، تا در بقیه عمر جبران ماسبق گردد. انک ولی النعم) (۱۶). (۱). ره عشق. (۲). همان مدرک. (۳). روزنامه جمهوری اسلامی، شماره، ۳۱۴۴. (۴). ره عشق. (۵). اربعین، ج ۱، ص ۳۱۸. (۶). پیام امام به مراجع و حوزه های علمیه، ۳ اسفند ماه ۶۷. (۷). پیام امام به مراجع و حوزه های علمیه، ۳ اسفند ماه ۶۷. (۸). پیام امام به مراجع و حوزه های علمیه، ۳ اسفند ماه ۶۷. (۹). صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۲۷. (۱۰). همان مدرک، ج ۱۶، ص ۹۴. (۱۱). همان مدرک، ج ۱۳، ص ۷۱. (۱۲). همان مدرک، ج ۱۶، ص ۱۰۴. (۱۳). اخلاق از دیدگاه قرآن و سنت، ص ۱۱ (۱۴). همان مدرک. (۱۵). صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۵۵. (۱۶). یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری، ج ۱، ص ۱۰۰. مجله حوزه - ش ۳۷ و

کلچین توصیه های اخلاقی عرفانی امام خمینی (ره)

کلچین توصیه های اخلاقی عرفانی امام خمینی (ره) در این آشفته بازار زر و زور دنیا پرستی، چراغ های هدایت برای همگان برافراشته شده است و برای سالکان حقیقت که به دنبال درنوردیدن حجابهای دنیوی و نیل به مراتب قرب حق تعالی هستند، در پرتو قرآن کریم و روایات نورانی معصومین (علیهم السلام)، آموزه ها و دستورالعملهای سلوکی بزرگان اهل معنی و ملکوت و واصلان به کوی دوست، بهترین چراغ سعادت و نجات است. در این میان، توصیه ها و دستورالعمل های اخلاقی و عرفانی بزرگ و اصل عصر حاضر حضرت امام خمینی (رحمه الله علیه) که در این تاریک روزگاری که حجابهای وصول و لقاء در عین رهنی دیر نفوذند، قیام لله و بالله را از بیت نفس آغاز کرد و با توفیق تام و تمام، مراتب علین را در عالم علم و معنی و عمل پیمود و خطاب: «یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه» را با دلی آرام پاسخ گفت، بهترین و مطمئن ترین صراط سالکان کوی یار است. امید آنکه بخوانیم و بدانیم و در زمره مهاجران الی الله وارد شویم و در آن مقام قرب ملکوت بمانیم. «انشاءالله» و ارستگی از تعلقات دنیا آنچه مایه نجات انسان ها و آرامش قلوب است، و ارستگی و گسستگی از دنیا و تعلقات آن است که با ذکر و یاد دائمی خدای تعالی حاصل شود. آنان که در صدد برتریها به هر نحو هستند چه برتری در علوم حتی الهی آن یا در قدرت و شهرت و ثروت

کوشش در افزایش رنج خود می‌کنند. وارستگان از قیود مادی که خود را از این دام ابلیس تا حدودی نجات داده‌اند در همین دنیا در سعادت و بهشت رحمتند. ... آنچه گفتم بدان معنی نیست که خود را از خدمت به جامعه کنار کشی و گوشه‌گیر و کل بر خلق الله باشی که این از صفات جاهلان متنسک است یا درویشان دکان دار. سیره انبیاء عظام (صلی الله علی نبینا و علیهم اجمعین) و ائمه اطهار (علیهم السلام) که سرآمد عارفان بالله و رستگان از هر قید و بند و وابستگان به ساحت الهی در قیام به همه قوی علیه حکومت‌های طاغوتی و فرعونهای زمان بوده و در اجرای عدالت در جهان رنجها برده و کوششها کرده‌اند به ما درسها می‌دهد و اگر چشم بینا و گوش شنوا داشته باشیم راه گشایمان خواهد بود: من اصبح و لم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم. (۱) خدایی کردن انگیزه‌ها نه گوشه‌گیری صوفیانه دلیل پیوستن به حق است و نه ورود در جامعه و تشکیل حکومت شاهد گسستن از حق. میزان در اعمال انگیزه‌های آنهاست. چه بسا عابد و زاهدی که گرفتار دام ابلیس است و آن دام گستر با آنچه مناسب اوست چون: خودبینی و خودخواهی و غرور و عجب و بزرگی بینی و تحقیر خلق الله و شرک خفی و امثال آنها او را از حق دور و به شرک می‌کشاند. و چه بسا متصدی امور حکومت که با انگیزه الهی به معدن قرب حق نائل می‌شوند چون داود نبی و سلیمان پیامبر (علیهم السلام) و بالاتر و بالاتر چون نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و خلیفه برحقش علی بن ابی طالب (علیه السلام) و چون حضرت مهدی (ارواحنا لمقدمه الفداء) در عصر حکومت جهانی. پس میزان عرفان و حرمان انگیزه است. هر قدر انگیزه‌ها به نور فطرت نزدیکتر باشند و از حجب و حتی حجب نور وارسته تر، به مبداء نور وابسته ترند تا آن جا که سخن از وابستگی نیز کفر است... (۲) خداوند مسیر را روشن و مشخص نموده‌ای سرگشتگان وادی حیرت و ای گمشدگان بیابان ضلالت نه بلکه پروانه‌های شمع جمال جمیل مطلق وای عاشقان محبوب بی عیب و بی زوال، قدری به کتاب فطرت رجوع کنید و صحیفه کتاب ذات خود را ورق بزنید ببینید که با قلم قدرت فطرت الهی در آن مرقوم است ... تا کی به خیالات باطله. این عشق خداداد فطری و این ودیعه الهیه را صرف این و آن می‌کنید. اگر محبوب شما این جمال‌های ناقص و این کمال‌های محدود بود چرا با وصول به آنها آتش اشتیاق شما فرو نشست و شعله شوق شما افزون گردید. هان! از خواب غفلت برخیزید و مژده دهید و سرور کنید که محبوی دارید که زوال ندارد معشوقی دارید که نقصی ندارد. مطلوبی دارید بی عیب منظوری دارید که نور طلعتش «الله نور السموات والارض» (۳) است. (۴) دل را به خداوند بسپار مجاهده کن که دل را به خدا بسپاری و موثری را جز او ندانی. مگر نه عامه مسلمانان متعبد شبانه روزی چندین مرتبه نماز می‌خوانند و نماز سرشار از توحید و معارف الهی است و شبانه روزی چندین مرتبه «ایاک نعبد و ایاک نستعین» می‌گویند و عبادت و اعانت را خاص خدا (در بیان) می‌کنند ولی جز مومنان بحث و خاصان خدا دیگران برای هر دانشمند و قدرتمند و ثروتمند کرنش می‌کنند و گاهی بالاتر از آنچه برای معبود می‌کنند و از هر کس استمداد می‌نمایند و استعانت می‌جویند و به هر حشیش (ابزار بی ارزش) برای رسیدن به آمال شیطانی تشبث می‌نمایند و غفلت از قدرت حق دارند. (۵) انکار مقامات؛ شاهکار بزرگ شیطان بدترین خارهای طریق کمال و وصول به مقامات معنویه که از شاهکارهای بزرگ شیطان قطاع الطریق است انکار مقامات و مدارج غیبیه معنویه است. که این انکار و جحود سرمایه تمام ضلالات و جهالات است و سبب وقوف و خمود است و روح شوق را که براق وصول به کمالات است می‌میراند و آتش عشق را که رفر (جامه زیبا) معراج روحانی کمالی است خاموش می‌کند پس انسان را از طلب باز می‌دارد. به عکس اگر انسان به مقامات معنویه و معارج عرفانیه عقیدت خالص کند و ایمان آورد چه بسا شود که این خود به آتش عشق فطری که در زیر خاک و خاکستر هواهای نفسانیه خمود شده کمک و مدد کند و نور اشتیاق را در اعماق قلب روشن کند و کم کم به طلب برخیزد و به مجاهده قیام کند تا مشمول هدایت حق و دستگیری آن ذات مقدس شود. (۶)

۲. غفلت از حق مانع عینیت یافتن ایمان در زندگی انسان اگر نفوس یکسره متوجه به دنیا و تعمیر آن باشند و منصرف از حق باشند گرچه اعتقاد به مبداء و معاد هم داشته باشند منکوس (نگونسار) هستند. و میزان درانتکاس (واژگونی) قلوب غفلت از حق و توجه به دنیا و تعمیر آن است و این اعتقاد یا ایمان نیست ... یا ایمان ناقص ناچیزی است که منافات با انعکاس قلب ندارد بلکه کسی که

اظهار ایمان بالغیب و حشر و نشر کند و خوف از آن نداشته باشد و این ایمان او را به عمل به ارکان نرساند او را باید در زمره منافقین به شمار آورد نه مومنین... این یکی از مهماتی است که باید نفوس ضعیفه ما به آن خیلی اهمیت دهند و مراقبت کنند که آثار ایمان در جمیع ظاهر و باطن و سر و عین نافذ و جاری باشد و چنانچه به قلب دعوی ایمان دارند ظاهر را هم محکوم به حکم آن کنند تا ریشه ایمان در قلب محکم و پابرجا شود و به هیچ عایق و مانعی و تبدل و تغییری زایل نشود و این امانت الهی و قلب طاهر ملکوتی را که به فطرت الهی مخمر بود بی تصرف شیطان و دست خیانت به آن ذات مقدس باز پس دهند. (۷) دلخوش کردن به اصطلاحات؛ دام بزرگ ابلیس به این اصطلاحات که دام بزرگ ابلیس است بسنده مکن و در جستجوی او - جل و علا - باش. (۸) بسا شود که انسان به واسطه شدت توجه به اصطلاحات و فهم کلمات و غور در اطراف آن از قلب به کلی غافل شود و از اصلاح آن بازماند. در مقام شرح حقیقت و ماهیت قلب و اصطلاحات حکما و عرفا، استادی کامل شود. ولی قلب خودش (نعوذ بالله) از قلوب منکوسه یا مطبوعه باشد مثل کسی که از خواص ادویه مضره و نافع مطلع باشد و شرح هر یک را خوب بدهد ولی از ادویه مضره احتراز نکند و مفیده را به کار نبرد. ناچار چنین شخصی با همه علم دواشناسی به هلاکت رسد و این علم موجب نجات او نشود. (۹) قیام الله یکتا موعظه خدا را با دل و جان بشنو با تمام توان بپذیر و در آن خط سیر نما: «قل انما اعظکم بواحد ان تقوموا لله مثنی و فرادی» میزان در اول سیر، قیام لله است، در کارهای شخصی و انفرادی و هم در فعالیت‌های اجتماعی. سعی کن در این قدم اول موفق شوی که در روزگار جوانی آسانتر و موفقیت آمیزتر است. (۱۰) بنگر که را نافرمانی می کنی؟ گناهان را هر چند کوچک به نظرت باشد سبک بشمار: (۱۱) «انظروالی من عصیت» و با این نظر، همه گناهان، بزرگ و کبیره است. هر گناهی گرچه کوچک به گناهان بزرگ و بزرگتر انسان را می کشد به طوری که گناهان بسیار بزرگ در نظر انسان ناچیز آید، بلکه گاهی اشخاص، به ارتکاب بعضی مکبار، به یکدیگر فخر می کنند و گاهی به واسطه شدت ظلمات و حجابهای دنیوی منکر به نظر معروف و معروف منکر می گردد. (۱۲) حب نفس؛ بزرگترین دام ابلیس برای ماها که از قافله ابرار عقب هستیم یک نکته دلپذیر است و آن چیزی است که به نظر من شاید در ساختن انسان که در صدد خود ساختن است دخیل است. باید توجه کنیم که منشا خوش آمد ما از مدح و ثناها و بد آمدنمان از انتقادات و شایعه افکنی ها حب نفس است که بزرگترین دام ابلیس لعین است. ماها میل داریم که دیگران ثناگوی ما باشند گرچه برای ما افعال ناشایسته و خوبیهای خیالی را صد چندان جلوه دهند و درهای انتقاد گرچه به حق برای ما بسته باشد یا به صورت ثناگویی در آید. (۱۳) یاس و غرور دو پرتگاه مخوف سالک مغرور به رحمت مباش که غفلت از دوست کنی و مایوس مباش که «خسر الدنيا والاخره» شوی. (۱۴) اسارت نفس و شهوات آن ای عزیز! ملول مشو و بدان که تا انسان در قید اسارت نفس و شهوات آن است و سلسله های طولانی شهوت و غضب در گردن اوست به هیچ یک از مقامات معنوی و روحانی نایل نمی شود و سلطنت باطنیه نفس و اراده نافذ آن بروز نمی کند و مقام استقلال و عزت نفس که از بزرگترین مقامات کمال روحانی است در انسان پیدا نمی شود. (۱) . نقطه عطف، ص ۱۱. (۲) . همان، ص ۱۵. (۳) . سوره نور، آیه ۳۵. (۴) . اربعین حدیث، ج ۱، ص ۱۸۲. (۵) . همان، ص ۲۵. (۶) . همان، ج ۲، ص ۱۶۴. (۷) . همان ص ۱۸۲. (۸) . باده عشق، ص ۱۳. (۹) . اربعین حدیث، ج ۲، ص ۱۷. (۱۰) . همان، ص ۱۷. (۱۱) . همان، ص ۴۰. (۱۲) . همان، ص ۴۳. (۱۳) . همان، ص ۲۹. (۱۴) . باده عشق، ص ۱۳. سلسله های پیچ در پیچ شهوات و هواها را پاره کن و قلب را بشکن و از اسارت بیرون بیا و در این عالم، آزادانه بزیست تا در آن عالم آزاد باشی و گرنه صورت این اسارت را در آن جا حاضر خواهی دید و بدان که آن طاقت فرساست. اولیاء خدا با آن که از اسارت و رقیت به کلی خارج شده بودند و به حریت مطلقه نایل بودند با این حال دل‌های آنها چنان لرزان بود و از عاقبت امر چنان ناله می کردند و جزع می نمودند که عقول، متحیر از آن است. (۱) عُجب اعمال نیک را به باد فنا دهد در مکاید نفس و شیطان دقیق شو و بدان که نمی گذارند تو بیچاره یک عمل خالص بکنی و همین اعمال غیر خالصه را که خداوند به فضلش از تو قبول کرده نمی گذارند به سر منزل برسانی. کاری می کنند که به واسطه این عجب و تدلل بی جا همه اعمال به باد فنا برود و این

نفع هم از جیبت برود. از خدا و رضای او که دوری هیچ به بهشت و حورالعین هم نمی رسی سهل است مخلد در عذاب و معذب در آتش قهر هم می شوی. (۲) انتقادها سکوی پرش برای عارفان اند چه خوب است به خود تلقین کنی و به باور خود بیاوری یک واقعیت را که مدح مداحان و ثنای ثناجویان چه بسا که انسان را به هلاکت برساند و از تهذیب دورتر سازد. تاثیر سوء ثنای جمیل در نفس آلوده ما مایه بدبختیها و دورافتادگیها از پیشگاه مقدس حق جل و علا برای ما ضعفاءالنفوس خواهد بود. و شاید عیب جوئیها و شایعه پراکنیها برای علاج معایب نفسانی ما سودمند باشد که هست همچون عمل جراحی دردناکی که موجب سلامت مریض می شود ... (۳) تفکر بدان که تذکر از نتایج تفکر است. و لهذا منزل تفکر را مقدم دانسته اند از منزل تذکر. جناب خواجه عبدالله فرماید: «التذکر فوق التفکر، التفکر طلب و التذکر وجود» تذکر فوق تفکر است زیرا که این طلب محبوب است و آن حصول مطلوب. تا انسان در راه طلب و دنبال جستجوست از مطلوب محبوب است چنانچه با وصول به محبوب از تعب تحصیل فارغ آید. و قوت و کمال تذکر بسته به قوت و کمال تفکر است. و آن تفکر که نتیجه اش تذکر تام و تمام معبود است در میزان سایر اعمال نیاید و با آنها در فضیلت طرف مقایسه نشود چنانچه در روایت شریفه از عبادات یکسال و شصت سال و هفتاد سال تفکر یک ساعت را بهتر شمرده اند. معلوم است غایت و ثمره مهمه عبادات حصول معارف و تذکر از معبود حق است و این خاصیت از تفکر صحیح بهتر حاصل می شود. شاید تفکر یک ساعت ابوابی از معارف را به روی سالک بگشاید که عبادات هفتاد سال نگشاید و یا انسان را چنان متذکر محبوب نماید که از مشقتها و زحمتهای چندین ساله، این مطلوب حاصل نشود. (۴) اصلاح قلب انسان باید عمده توجه و اصل مقصدش اصلاح قلب و اکمال آن باشد تا به کمال سعادت روحانی و درجات عالیه غیبیه نایل شود. و اگر از اهل علوم و دقایق و حقایق نیز هست در ضمن سیر در آفاق و انفس عمده مطلوبش به دست آوردن حالات نفسانیه خود باشد که اگر از مهلکات است به اصلاح آن پردازد و اگر از منجیات است به تکمیل آن بکوشد. (۵) تهذیب نفس عملی نه علمی! سرگرمی به علوم حتی عرفان و توحید اگر برای انباشتن اصطلاحات است (که هست) و برای خود این علوم است سالک را به مقصد نزدیک نمی کند که دور می کند: «العلم هو الحجاب الا-کبر» و اگر حق جویی و عشق به او انگیزه است (که بسیار نادر است) چراغ راه است و نور هدایت: «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» و برای رسیدن به گوشه ای از آن تهذیب و تطهیر و تزکیه لازم است. تهذیب نفس و تطهیر قلب از غیر او، چه رسد به تهذیب از اخلاق ذمیمه که رهیدن از آن بسیار مجاهده می خواهد و چه رسد به تهذیب عمل از آنچه خلاف رضای او- جل و علا- است. و مواظبت به اعمال صالحه از قبیل: واجبات که در راس است مستحبات به قدر میسر به قدری که انسان را به عجب و خودخواهی دچار نکند. (۶) هجرت از زندان نفس اول قدم سفرالی الله ترک حب نفس است و قدم بر انانیت و فرق خود گذاشتن است و میزان در سفر همین است. و بعضی گویند یکی از معانی آیه شریفه «و من یرح من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله» (۷) این است که کسی که خارج شد از بیت نفس و هجرت به سوی حق کرد به سفر معنوی پس از آن او را فنای تام ادراک کرد اجر او بر خدای تعالی است. معلوم است برای چنین مسافری جز مشاهدات ذات مقدس و وصول به فناء حضرتش اجری لایق نیست. (۸) درک حقیقت و انس با «لا اله الا الله» کوشش کن کلمه توحید را «لا اله الا الله» که بزرگترین کلمه و والا-ترین جمله است از عقلت به قلبت برسانی که حظ عقل همان اعتقاد جازم برهانی است و این حاصل برهان، اگر با مجاهدت و تلقین به قلب نرسد فایده و اثرش ناچیز است. چه بسا بعضی از همین اصحاب برهان عقلی و استدلال فلسفی بیشتر از دیگران در دام ابلیس خبیث می باشند. (پای استدلالیان چوبین بود) و آن گاه این قدم برهانی و عقلی تبدیل به قدم روحانی و ایمانی می شود که از افق عقل به مقام قلب برسد و قلب باور (۹) کند آنچه را استدلال اثبات عقلی کرده است. ذکر مدام ای عزیز! در راه ذکر خدا و یاد محبوب تحمل شاق هر چه بکنی کم کردی. دل را عادت بده به یاد محبوب بلکه به خواست خدا صورت قلب صورت ذکر حق شود و کلمه طیبه «لا اله الا الله» صورت اخیر و کمال اقصای نفس گردد که از این زادی بهتر برای سلوک الی الله و مصلحی نیکوتر برای معایب نفس و راه بهتری در معارف الهیه یافت نشود. پس

اگر طالب کمالات صوریه و معنویه هستی و سالک طریق آخرت و مسافر و مهاجر سیرالی الله هستی قلب را عادت بده و به تذکر محبوب و دل را عجین کن با یاد حق تبارک و تعالی. (۱۰) (۱). اربعین حدیث، ج ۱، ص ۲۴۹. (۲). همان، ج ۱، ص ۷۵. (۳). همان، ص ۳۱. (۴). همان، ص ۲۷۸. (۵). همان، ج ۲، ص ۱۷. (۶). ره عشق، ص ۲۵. (۷). سوره نساء، آیه ۱۰. (۸). اربعین حدیث، ج ۱، ص ۳۱۸. (۹). نقطه عطف، ص ۲۴. (۱۰). اربعین حدیث، ج ۱، ص ۲۷۹. حسن منتظری - مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه علمیه

اصلاح نفس لازمه ی کسب سعادت

اصلاح نفس لازمه ی کسب سعادت امثال ما در حجابهای ظلمانی - بعضیها فوق بعض (۱-) واقعییم، دردها و رنجها و عذابها از این احتجاب است. و اول قدم که مقدمه ی رفع حجب است آن است که گرایش پیدا کنیم که در حجابیم و از این خدر (۲) طبیعت که تمام وجود ما را از سر و عین و باطن و ظاهر فرا گرفته به تدریج به هوش آیم و این «یقظه» ایست که بعضی اهل سلوک، منزل اول دانسته اند، (۳) و چنین نیست بلکه این به هوش آمدن و بیدار شدن مقدمه ی دخول در سیر است. و رفع همه ی حجب ظلمانی و پس از آن نورانی، وصول به اول منزل توحید است. صحیفه ی امام؛ ج ۲۰، ص ۴۳۹*** تا انسان در حجاب خود است و به خود سرگرم است و خرق حجب حتی حجب نوری را نکرده، فطرتش محبوب است و خروج از این منزل علاوه بر مجاهدات، محتاج به هدایت حق تعالی. در مناجات مبارک شعبانیه می خوانی: «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمه و تصیر ارواحنا معلقه بغز قدسک. الاهی واجعلنی ممن نادیته فاجابک و لا حظته فصعق لجلالک فناجیته سرا». (۴) این کمال انقطاع، خروج از منزل خود و خودی و هرچه و هر کس، و پیوستن به او است و گسستن از غیر... صوفی! زره عشق صفا باید کرد عهدی که نموده ای وفا باید کرد تا خویشی به وصل جانان نرسی خود را به ره دوست فنا باید کرد صحیفه ی امام؛ ج ۱۸، ص ۴۴۴*** اکنون که معلوم شد تمام خیرات از سرچشمه ی نور فطرت الله است در صورتی که... اسیر دامهای پیچاپیچ نفس و ابلیس نگردد... و نیز... تمامی شرور از فطرت مجحوبه ی مظلومه ی به ظلمات طبیعت است، و منشأ همه ی شقاوت و بدبختیها در دنیا و آخرت، همین احتجابات است، باید دانست که اگر انسان از خود غفلت کند و در صدد اصلاح نفس و تزکیه ی آن بر نیاید و نفس را سر خود بار آورد، هر روز، بلکه هر ساعت بر حجابهای آن افزوده شود، و از پس هر حجابی حجابی... پیدا شود تا آن جا که نور فطرت بکلی خاموش و منطقی شود، و از محبت الهیه در آن اثری و خبری باقی نماند؛ بلکه از حق تعالی و آنچه به او مربوط است از قرآن شریف و ملائکه الله و انبیاء عظام و اولیاء کرام - علیهم السلام - و دین حق و جمله ی فضائل متنفر گردد، و ریشه ی عداوت حق - جل و علا - و مقربان درگاه مقدس او در قلبش محکم و مستحکم گردد تا آن جا که بکلی درهای سعادت بر او بسته شود... و این افزایش حجب، سبب طبیعی دارد، و آن، آن است که این سه قوه؛ یعنی، قوه ی شیطنت، که فروع آن عجب و کبر و طلب ریاست و خدعه و مکر و نفاق و کذب و امثال آن است، و قوه ی غضب، که خودسری و تجبر و افتخار و سرکشی و قتل و فحش و آزار خلق و امثال آن از فروع آن است، و قوه ی شهوت، که شره و حرص و طمع و بخل و امثال آن از فروع آن است... محدود به حدی نیستند؛ به این معنا که اگر افسار شیطنت را انسان رها کند، در هیچ حدی واقف نشود و به هیچ مرتبه ای از مراتب قانع نگردد، و برای به دست آوردن مقصد خود حاضر است با تمام نوامیس الهیه و شرایع حقه مخالفت و دشمنی کند، و برای رسیدن به یک ریاست جزئی، حاضر است فوج فوج انبیاء و اولیاء و صلحاء و علماء بالله را قتل و غارت کند؛ و همین طور آن دو قوه ی دیگر در صورت سرخود بودن و افسار گسیختگی. و معلوم است هر مرتبه ای از مراتب لذات نفسانیه... که از برای انسان حاصل شود به اندازه ی خود انسان را دل بسته ی به دنیا و غافل از روحانیت و حق و حقیقت کند. مثلاً، درهر لذتی که ذائقه ی انسانی از این عالم می برد در صورتی که محدود به حدود الهیه نباشد، همان لذت انسان را به

دنیا نزدیک کند و علاقه ی قلبیه را زیاد کند، و به همان اندازه علاقه به روحانیت و حق کم شود و محبت الهیه از قلب زائل شود. و چون پشت سر هر لذتی، نفس لذت دیگر، بلکه لذات دیگر را طالب شود و نفس اماره قوای مخصوصه ی این کار را برای تحصیل آن ترغیب کند؛ پس در پشت سر هر حجابی، حجبی ظلمانی برای انسان پیدا شود و از هر یک از این مجاری و قوای حسیه - که شعاع نفس از آنها به عالم طبیعت و دنیا جلوه کرده - دائما حجابهایی به روی قلب و روح کشدیه شود که انسان را از سیر الی الله و طلب حق - جل جلاله - باز دارد. و خسران و حسرت، بلکه تعجب و حیرت در آن است که همان فطرتی که براق سیر اولیاء است به معراج قرب حضرت باری - جل و علا - و سرمایه ی وصول آنها است به کمال مطلق، همان انسان سرخود را به نهایت شقاوت و بعد از ساحت قدس کبریا رساند، و این بالاترین خسرهاست؛ چنانچه حق تعالی فرماید: *والعصر* ان الانسان لفی خسر.* (۵) چه خسروانی بالاتر از این که انسان سرمایه ی سعادت ابدی را خرج در راه تحصیل شقاوت ابدی کند، و آنچه را که حق تعالی به او داده که او را به اوج کمال رساند، همان او را به حسیض نقص کشاند؟! ای انسان بیچاره! چه حسرتی خواهی داشت آن روزی که پرده ی طبیعت از چشم برداشته شود و معاینه کنی که آنچه در عالم قدم زدی و کوشش کردی در راه بیچارگی و شقاوت و بدبختی خودت بوده، و راه چاره و طریق جبران نیز مسدود شده، و دستت از همه جا کوتاه... از عزیز! اکنون تا حجابهای غلیظ طبیعت نور فطرت را بکلی زائل نکرده، و کدورت‌های معاصی صفای باطنی قلب را بکلی نبرده، و دستت از دار دنیا - که مزرعه آخرت است، (۶) و انسان در آن می تواند جبران هر نقصی و غفران هر ذنبی کند - کوتاه نشده، دامن همتی به کمر زن و دری از سعادت به روی خود باز کن. و بدان که اگر قدمی در راه سعادت زدی و اقدامی نمودی، و با حق تعالی... از سر آشتی بیرون آمدی و عذر ماسبق خواستی، درهایی از سعادت به رویت باز شود، و از عالم غیب از تو دستگیرها شود و حجابهای طبیعت، یک یک، پاره شود و نور فطرت بر ظلمتهای مکتسبه غلبه کند، و صفای قلب و جلای باطن بروز کند و درهای رحمت حق تعالی به رویت باز شود، و جاذبه ی الهیه تو را به عالم روحانیت جذب کند، و کم کم محبت حق در قلبت جلوه کند و محبت‌های دیگر را بسوزاند، و اگر خدای - تبارک و تعالی - در تو اخلاص و صدق دید، تو را به سلوک حقیقی راهنمایی کند و کم کم چشمت را از عالم کور کند و به خود روشن فرماید، و دلت را از غیر خودش وارسته و به خودش پیوسته کند. بارخدا یا! آیا شود که این دل محجوب و این قلب منکوس را به خود آری، و این غافل فرو رفته در ظلمات طبیعت را به عالم نور کشانی، و بتهای دل را به ست قدرت خود درهم شکنی، و غبار تن را از پیش چشم فرو ریزی؟ بارالها! ما به امانت تو خیانت کردیم، و فطرت الله را به تصرف شیطان پلید دادیم، و از فطرت الهیه محجوب شدیم؛ و ترسم که کم کم، با این سیر طبیعی و سلوک شیطانی، از فطرت الهی یکسره بیرون آییم، و خانه را یکجا به تصرف شیطان و جنود آن و جهل و جنود آن دهیم. شرح حدیث جنود عقل و جهل؛ ص ۸۳*** انسان ولیده ی عالم و طبیعت و فرزند نشئه ی دنیاست... از بدو خلقت در غلاف طبیعت تربیت شود، و روحانیت و فطرت در این حجاب وارد شود، و کم کم احکام طبیعت بر آن احاطه کند، و هرچه در عالم طبیعت رشد و نمای طبیعی کند احکام طبیعت بر آن بیشتر چیره و غالب شود. و چون به مرتبه ی طفولیت رسد با سه قوه، هم آغوش باشد که آن قوه شیطنت... و قوه ی غضب و شهوت می باشد. و هرچه رشد حیوانی کند این سه قوه در او کامل شود و رشد نماید و احکام طبیعت و حیوانیت بر آن غالب شود... این احتجاجات و ظلمات و کدورات بر نفس غالب و چیره است، و کم اتفاق افتد که کسی به خودی خود بتواند از این حجب بیرون آید... و به کمال مطلق و نور و جمال و جلال مطلق برسد، حق - تبارک و تعالی - ... انبیاء عظام - علیهم السلام - را برای تربیت بشر فرستاد و کتب آسمانی را فرو فرستاد تا آنها از خارج، کمک به فطرت داخلیه کنند، و نفس را از این غلاف غلیظ نجات دهند. و از این جهت، احکام آسمانی و آیات با هرات الهی و دستورات انبیاء عظام و اولیاء کرام... توجه دادن فطرت است به کمال مطلق، که حق - جل و علا - و شئون ذاتیه و صفاتی و افعالیه او است که مباحث مبدأ و معاد و مقاصد ربوبیات از ایمان بالله و کتب و رسل و ملائکه و یوم الاخره، و اهم و عمدیه ی مراتب سلوک نفسانی و بسیاری از فروع احکام از قبیل مهمات صلاه و حج، به این مقصد

مربوط است، یا بی واسطه یا با واسطه. شرح حدیث جنود عقل و جهل؛ ص ۷۸*** حسرتهاپی است که آخر ندارد، ندامتهایی است که منتها از برای او نیست. آری، کسی که خدای تبارک و تعالی تمام وسایل ترقیات و تکاملات معنویه و وصول به سعادات را برای او فراهم فرموده - چه وسایل باطنیه، که عقل و قوه تمیز و استعداد وصول به غایات و عشق فطری به کمال و جمال است، و چه وسایل ظاهریه، که عمر و وقت و محیط مناسب و اعضای سالم و عمدۀ آنها هادیان راه هدایت و کتابهای آسمانی و دستورات الهی و مفسران آن است - با همه وصف، کفران نعم غیر مناهیه ی الهیه را نموده بلکه به امانات الهیه خیانت نموده و ترک تبعیت عقل و شریعت را کرده، متابعت هواهای نفسانیه و شیاطین جن و انس را، به متابعت حق - که ولی نعم است - ترجیح داده، یک وقت از خواب گران عالم طبیعت و غفلت بی پایان و مستی و بیهوشی برانگیخته شود که همه ی فرصتها را از دست داده و جمیع نعم خداداد از دستش رفته... شقاوتهای دائمه برای خود تهیه نموده... همچون بیچاره ای را تصور کن! چه حسرتها دارد وقتی که می بیند رفقای او و همجنسها و هموطنهای او به سعادات و غایات کمالیه ی خود رسیدند، و او از قافله ی کاملان باز مانده و به ناقصان و اشقیاء ملحق شده، و راه چاره ای ندارد و جبرانی برای نقایص او نیست. شرح حدیث جنود عقل و جهل؛ ص ۵۳*** آیا نیامده وقت آن که درصدد اصلاح نفس برآییم، و برای علاج امراض آن قدمی برداریم؟ سرمایه جوانی را به رایگان از دست دادیم، و با غرور نفس و شیطان، جوانی را که باید با آن سعادهای دو جهان را تهیه کنیم از کف نهادیم، اکنون نیز درصدد اصلاح بر نمی آیم تا سرمایه ی حیات هم از دست برود، و با خسران تام و شقاوت کامل از این دنیا منتقل شویم. برای اصلاح نفس ایام جوانی سزاوارتر است؛ زیرا که هم اراده قویتر است، و هم کدورت و ظلمت نفس کمتر است و به فطرت نیز دیکتریم، و هم بار معصیت زیاد نشده که جبران آن مشکل باشد. جوانان قدر ایام جوانی را بدانند که این نعمت بزرگ را با غفلت نگذارند که در ایام پیری اصلاح نفس بسیار مشکل است. مشکلات بسیار در سن پیری برای انسان هست که در ایام جوانی نست، لکن شیطان و نفس اماره انسان را مغرور می کنند و نمی گذارند در آن وقت، انسان درصدد اصلاح برآید، تا آن که انسان دچار ضعف و سستی پیری شد و معاصی متراکم و کدورتهای نفی زیاد شد، آن گاه نیز با تسویف و تعویق می گذرانند، تا اصل سرمایه را از دست بدهد و با خذلان و خسران، وارد دار انتقام شود و العصر* ان الانسان لفی خسر. (۷) چه خسرانی بالاتر از آن که سرمایه ی سعادت ابدی را در شقاوت ابدی خرج کند و مایه حیات و نجات، در هلاکت و فنای خود به کار اندازد، و تا آخر عمر از غفلت و مستی به خود نیاید. شرح حدیث جنود عقل و جهل؛ ص ۳۴۵*** پی نوشت: ۱- بعضی از این ظلمتها، بالای بعضی دیگر است. ۲- پرده، حجاب. ۳- کاشانی، عبدالرزاق؛ شرح منازل السائرین؛ ص ۳۴. و منظور از بعض اهل سلوک، خواجه عبدالله انصاری است. ۴- «بارالها، بریدگی کامل (از متعلقات) را برای توجه به خودت ارزانیم فرما، و چشم دلهایمان را به روغ نظر کردن به خودت روشن گردان تا دیدگان دل پرده های نور را دریده، به معدن عظمت و جلال برسد و جانهایمان به عز قدس تو تعلق یابند. الها، مرا در شمار آنان قرار ده که صداهایشان زدی پس پاسخ دادند و نیم نگاهی به آنان کردی پس در برابر جلال تو مدهوش شدند در نتیجه با آنان راز و نیاز سری کردی.» إقبال الأعمال؛ ص ۶۸۷. ۵- «سوگند به زمان بدرستی که آدمی در خسران است.» (عصر، ۱- ۲) ۶- اشاره است به این حدیث نبوی که: الدینا مزرعة الآخرة؛ دنیا مزرعه و کشتزار آخرت است. عوالی اللآلی؛ ج ۱، ص ۲۶۷، ح ۶۶. ۷- «سوگند به زمان، همانا انسان در خسران است.» (عصر، ۱- ۲) /س

جهاد با نفس و کیفیت آن

جهاد با نفس و کیفیت آن انسان اعجوبه ای است دارای دو نشئه و دو عالم... دنیویه که آن بدن او است؛ و ... مکوتیه که از عالم دیگر است. و نفس او، که از عالم غیب و ملکوت است، دارای مقامات و درجاتی است... از برای هر یک از مقامات و درجات آن جنودی است رحمانی و عقلانی، که آن را جذب به ملکوت اعلی و دعوت به سعادت می کنند؛ و جنودی است شیطانی و جهلانی

که آن را جذب به ملکوت سفلی و دعوت به شقاوت می‌کنند. و همیشه بین این دو لشکر جدال و نزاع است؛ و انسان میدان جنگ این دو طایفه است: اگر جنود رحمانی غالب شد، انسان از اهل سعادت و رحمت است... و اگر جنود شیطانی و لشکر جهل غالب آمد، انسان از اهل شقاوت و غضب است... مقام اول نفس... منزل «ملک» و ظاهر و دنیای آن است... (و) جهاد نفس که جهاد بزرگ است، و از کشته شدن در راه حق تعالی بالاتر است، در این مقام عبارت است از غلبه کردن انسان بر قوای ظاهره ی خود، و آنها را در تحت فرمان خالق قرار دادن، و مملکت را از لوٹ وجود قوای شیطان و جنود آن خالی نمودن است... اول شرط مجاهده ی با نفس و حرکت به جانب حق تعالی «تفکر» است... و تفکر در این مقام عبارت است از آنکه انسان لااقل در هر شب و روزی مقداری - ولو کم هم باشد - فکر کند در اینکه آیا مولای او که او را در این دنیا آورده و تمام اسباب آسایش و راحتی را از برای او فراهم کرده، و بدن سالم و قوای صحیحه، که هر یک دارای منفعی است که عقل هر کس را حیران می‌کند، به او عنایت کرده، و این همه بسط بساط نعمت و رحمت کرده، و از طرفی هم این همه انبیا فرستاده، و کتابها نازل کرده و راهنماییها نموده و دعوتها کرده، آیا وظیفه ی ما با این مولای مالک الملوک چیست؟ آیا تمام این بساط فقط برای همین حیات حیوانی و اداره کردن شهوت است که با تمام حیوانات شریک هستیم، یا مقصود دیگری در کار است؟ آیا انبیا کرام و اولیاء معظم و حکمای بزرگ و علمای هر ملت که مردم را دعوت به قانون عقل و شرع می‌کردند و آن‌ها را از شهوات حیوانی و از این دنیای فانی پرهیز می‌دادند با آنها دشمنی داشتند و دارند، یا راه اصلاح ما بیچاره‌های فرورفته در شهوات را مثل ما نمی‌دانستند؟ اگر انسان عاقل لحظه ای فکر کند می‌فهمد که مقصود از این بساط چیز دیگر است؛ و منظور از این خلقت عالم بالا و بزرگ‌تری است؛ و این حیاط حیوانی مقصود بالذات نیست. و انسان عاقل باید در فکر خودش باشد؛ و به حال بیچارگی خودش رحم کند و با خود خطاب کند: ای نفس شقی که سالهای دراز در پی شهوات عمر خود را صرف کردی و چیزی جز حسرت نصیب نشد، خوب است قدری به حال خود رحم کنی؛ از مالک الملوک حیا کنی؛ و قدری در راه مقصود اصلی قدم زنی، که آن موجب حیات همیشگی و سعادت دائمی است؛ و سعادت همیشگی را مفروش به شهوات چند روزه ی فانی، که آن هم به دست نمی‌آید حتی با زحمتهای طاقت فرسا. قدری فکر کن در حال اهل دنیا از سابقین تا این زمان که می‌بینی. ملاحظه کن زحمتهای آنها و رنجهای آنها در مقابل راحتی آنها چقدر زیادتر و بالاتر است، در صورتی که برای هر کس هم راحتی و خوشی پیدا نمی‌شود. آن انسانی که در صورت انسان و از جنود شیطان است و از طرف او مبعوث است و تو را دعوت به شهوات می‌کند و می‌گوید زندگانی مادی را باید تأمین کرد، قدری در حال خود او تأمل کن؛ و قدری او را استنطاق کن ببین آیا خودش از وضعیت راضی است؟ یا آکه خودش مبتلا است می‌خواهد بیچاره ی دیگری را هم مبتلا کند؟ و در هر حال از خدای خود با عجز و زاری تمنا کن که تو را آشنا کند به وظایف خودت که باید منظور شود مابین تو و او. و امید است این تفکر که به قصد مجاهده ی با شیطان و نفس اماره است، راه دیگری برتیتو بنمایاند و موفق شوی به منزل دیگر از مجاهده... بعد از تفکر... «عزم» است... که... عبارت است از بناگذاری و تصمیم بر ترک معاصی، و فعل واجبات، و جبران آنچه از او فوت شده در ایام حیات؛ و بالاخره عزم بر اینکه ظاهر و صورت خود را انسان عقلی و شرعی نماید که شرع و عقل به حسب ظاهر حکم کنند که این شخص، انسان است. و انسان شرعی عبارت از آن است که موافق مطلوبات شرع رفتار کند، و ظاهرش رسول اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم، باشد؛ و تأسی به آن بزرگوار بکند در جمیع حرکات و سکانات و در تمام افعال و تروک. و این امری است بس ممکن، زیرا که ظاهر را مثل آن سرور کردن امری است مقدور هر یک از بندگان خدا... و تا انسان متأدب به آداب شریعت حقه نشود، هیچیک از اخلاق حسنه از برای او به حقیقت پیدا نشود؛ و ممکن نیست که نور معرفت الهی در قلب او جلوه کند و علم باطن و اسرار شریعت از برای او منکشف شود... ای عزیز، بکوش تا صاحب «عزم» و دارای اراده شوی، که خدای نخواستہ اگر بی عزم از این دنیا هجرت کنی، انسان صوری بی مغزی هستی که در آن عالم به صورت انسان محشور نشوی، زیرا که آن عالم محل کشف باطن و ظهور سریره است. و جرأت بر معاصی کم کم انسان را

بی عزم می کند، و این جوهر شریف را از انسان می رباید... پس ای برادر، از معاصی احتراز کن، و عزم هجرت به سوی حق تعالی نما، و ظاهر را ظاهر انسان کن، و خود را در سلک ارباب شرایع داخل کن؛ و از خداوند تبارک و تعالی در خلوات بخواه که تو را در این مقصد همراهی فرماید؛ و رسول اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم، و اهل بیت او را شفیع قرار ده که خداوند به تو توفیق عنایت فرماید و از تو دستگیری نماید در لغزشهایی که در پیش داری؛ زیرا که انسان در ایام حیات لغزشگاههای عمیقی دارد که ممکن است در آن واحد به پرتگاه هلاکت چنان افتد که دیگر نتواند از برای خود چاره بکند، بلکه در صدد چاره جویی هم برنیاید؛ بلکه شاید شفاعت شافعین هم شامل حال او نشود... از اموری که لازم است از برای مجاهد، مشارطه و مراقبه و محاسبه است. «مشارطه» آن است که در اول روز مثلاً با خود شرط کند که امروز برخلاف فرموده ی خداوند تبارک و تعالی رفتار نکند. و این مطلب را تصمیم بگیرد. و معلوم است یک رز خلاف نکردن امری است خیلی سهل، انسان می تواند به آسانی از عهده برآید. تو عازم شو و شرط کن و تجربه نما بین چقدر سهل است. ممکن است شیطان و جنود آن ملعون بر تو این امر را بزرگ نمایش دهند، ولی این از تلبیسات آن ملعون است؛ او را از روی واقع و قلب لعن کن، و اوهام باطله را از قلب بیرون کن، و یک روز تجربه کن، آن وقت تصدیق خواهی کرد. و پس از این مشارطه، باید وارد «مراقبه» شوی. و آن چنان است که در تمام مدت شرط. متوجه عمل به آن باشی؛ و خود را ملزم بدانی به عمل کردن به آن؛ و اگر خدای نخواستہ در دلت افتاد که امری را مرتکب شوی که خلاف فرموده ی خداست، بدان که این از شیطان و جنود اوست که می خواهند تو را از شرطی که کردی باز دارند. به آنها لعنت کن و از شر آنها به خداوند پناه ببر؛ و آن خیال باطل را از دل بیرون نما؛ و به شیطان بگو که من یک امروز با خود شرط کردم که خلاف فرمان خداوند تعالی نکنم، ولی نعمت من سالهای دراز است به من نعمت داده، صحت و سلامتی و امنیت مرحمت فرموده و مرحمتهایی کرده که اگر تا ابد خدمت او کنم ز عهده ی یکی از آنها بر نمی آیم، سزاوار نیست یک شرط جزئی را وفا نکنم. امید است إن شاء الله شیطان طرد شود و منصرف گردد و جنود رحمان غالب آید. و این مراقبه با هیچ یک از کارهای تو، از قبیل کسب و سفر و تحصیل و غیرها، منافات ندارد. و به همین حال باشی تا شب که موقع «محاسبه» است. و آن عبارت است از اینکه حساب نفس را بکشی در این شرطی که با خدای خود کری که آیا به جا آورد، و با ولی نعمت خود در این معامله ی جزئی خیانت نکردی؟ اگر درست وفا کردی، شکر خدا کن در این توفیق و بدان که یک قدم پیش رفتی و مورد نظر الهی شدی؛ و خداوند إن شاء الله تو را راهنمایی می کند و در پیشرفت امور دنیا و آخرت، و کار فردا آسانتر خواهد شد. چندی به این عمل مواظبت کن، امید است ملکه گردد از برای تو به طوری که از برای تو کار خیلی سهل و آسان شود؛ بلکه آن وقت لذت می بری از اطاعت فرمان خدا و از ترک معاصی در همین عالم... و بدان که خدای تبارک و تعالی تکلیف شاق بر تو نکرده و چیزی که از عهده ی تو خارج است و در خور طاقت تو نیست بر تو تحمیل نفرموده، لکن شیطان و لشکر او کار را بر تو مشکل جلوه می دهند. و اگر خدای نخواستہ در وقت محاسبه دیدی سستی و فتوری شده در شرطی که کردی، از خدای تعالی معذرت بخواه و بنا بگذار که فردا مردانه به عمل شرط قیام کنی. و به این حال باشی تا خدای تعالی ابواب توفیق و سعادت ر بر روی تو باز کند و تو را به صراط مستقیم انسانیت برساند. و از اموری که انسان را معونت مکامل می نماید در مجاهده ی با نفس و شیطان، و... «تذکر» است... و آن عبارت است از یاد خدای تعالی و نعمتهایی که به انسان مرحمت فرمود. بدان که از امور فطریه، که هر انسان... فطره بدن حکم می کند، احترام منع است... باید از کسی که به انسان نعمتی داد احترام کند. و معلوم است هرچه نعمت بزرگتر باشد و منع در آن انعام بی غرضتر باشد، احترامش در نظر فطرت لازمتر و بیشتر است. مثلاً فرق واضح است در احترام بین کسی که به شما یک اسب می دهد و آن منظور نظرش هست، با کسی که یک ده شش‌دانگی بدهد و در این دادن منتهی هم نگذارد... اکنون ملاحظه کن نعمتهای ظاهره و باطنه که مالک الملوک جل شأنه به ما مرحمت کرده که اگر جن و انس بخواهند یکی از آنها را به ما بدهند نمی توانند و ما از آن غفلت داریم. مثلاً این هوایی که ما شب و روز از آن استفاده می کنیم و حیات ما و همه ی

موجودات محیط بسته به وجود آن است، که اگر یک ربع ساعت نباشد هیچ حیوانی زنده نمی ماند، چه نعمت بزرگی است؛ که اگر تمام جن و انس بخواهند شبیه آن را به ما بدهند عاجزند. و همین طور قدری متذکر شو سایر نعم الهی را از قبیل صحت بدن (و) قوای ظاهره از قبیل چشم و گوش و ذوق و لمس، و قوای باطنه از قبیل خیال و وهم و عقل و غیر آن، که هر یک منافی دارد که حد ندارد. تمام اینها را مالک الملوک به ما عنایت فرموده بدون اینکه از او بخواهیم؛ و بدون اینکه به ما منتی تحمیل فرماید. و به اینها نیز اکتفا نفرموده و انبیا و پیغمبران فرستاده و کتبی فرو فرستاده و راه سعادت و شقاوت و بهشت و جهنم را به ما نموده؛ و هر چه محتاج به او بودیم در دنیا و آخرت به ما عنایت فرموده، بدون اینکه به طاعت و عبادت ما احتیاجی داشته باشد؛ یا به حال او طاعت و معصیت ما فرقی کند. فقط از برای نفع خود ما امر و نهی فرموده. بعد از تذکر این نعمتها و هزاران نعمتای دیگر، که حقیقتا از شمردن کلیات آن تمام بشر عاجز است چه برسد به جزئیات آن، آیا در فطرت شما احترام همچو منع می لازم است؟ و آیا خیانت نمودن به همچو ولی نعمتی در نظر عقل چه حالی دارد؟ و نیز از اموری که در فطرت ثبت و مسطور است احترام شخص بزرگ و عظیم است. این همه احتراماتی که مردم از اهل دنیا و ثروت می کنند و از سلاطین و بزرگان می نمایند، برای این است که آنها را بزرگ و عظیم تشخیص داده اند. آیا چه عظمتی به عظمت و بزرگی مالک الملوک است که دنیای پست و مخلوق ناقابل آن، که کوچکترین عوالم است و تنگترین نشأت است، تا کنون عقل هیچ موجودی به آن نرسیده؟ بلکه به همین منظومه ی شمسی خودمان، که از منظومات شمسی دیگر کوچکتر و در پیش شمس دیگر قدر محسوس ندارد، مستکشفین بزرگ دنیا اطلاع پیدا نکرده اند. آیا این عظیم که با این اشاره این همه عوالم و هزاران هزار عوالم غیبیه را خلق فرموده لازم الاحترام نیست در فطرت عقل؟ و نیز، حاضر... لازم الاحترام است. می بینید که اگر انسان از کسی خدای نکرده بدگویی کند در غیابش، اگر حاضر شد فطرتا سکوت می کند و از او احترام می نماید. و معلوم است خدای تبارک و تعالی در همه جا حاضر و تمام ممالک وجود در تحت نظر او اداره می شود؛ بلکه همه نفس حضور و همه ی عالم محضر ربوبیت است... پس، ای عزیز متذکر عظمت خدای خودت باش؛ و متذکر نعمتها و مرحمتهای او شو؛ و متذکر حضور باش؛ و ترک کن نافرمانی او را؛ و در این جنگ بزرگ بر جنود شیطان غلبه کن؛ و مملکت خود را مملکت رحمانی و حقانی کن... در هر حال به خود امیدی نداشته باش که از غیر خدای تعالی از کسی کاری بر نمی آید. و از خود حق تعالی با تضرع و زاری توفیق بخواه که تو را در این مجاهده اعانت فرماید. منبع: شرح چهل حدیث؛ ص ۵/س

امر و نهی عملی

امر و نهی عملی (محضر مبارک حضرت آیت الله خمینی دام جهاده بعد عرض التحیه والسلام؛ با توجه به فتوای حضرت آیت الله در رساله ی شریفه ی توضیح المسائل در ابواب جهاد در امر به معروف و نهی از منکر، با توجه به بیانات آن حضرت در موارد عدیده راجع به وظیفه ی شرعی و عرفی همگان، از محضر مبارک استفتاء میشود که آیا میشود از وجوه شرعیه برای کمک به مخارج خانواده ی زندانیان سیاسی استفاده کرد یا خیر؟ و در صورت اجازة، وجوه شرعیه برای کمک به مخارج خانواده ی زندانیان سیاسی استفاده کرد یا خیر؟ و در صورت اجازة، وجوه شرعیه ی مذکور در کدام صنف از اصناف قرار خواهند داشت، و حدود این اجازة، تا چه میزان است؟ و السلام علیکم و علی عباد الله الصالحین.) بسم الله الرحمن الرحیم اشخاصی که بر حسب وظیفه ی شرعیه ی الهیه و برای حفظ اسلام و احکام مقدسه ی آن و صیانت کشور های اسلامی از سلطه ی اجانب خذلهم الله تعالی - قیام به امر به معروف و نهی از منکر با شرایط مقرره ی آن نموده اند و برای آنها در این انجام وظیفه گرفتاری از قبیل حبس یا قتل پیش آمده است و خانواده ی آنها محتاج به کمک و سرپرستی هستند، مؤمنین از هر طبقه موظفند که با کمال حفظ احترام آنها به کمک و پشتیبانی آنها قیام کنند، و حاضر نشوند به خانواده ی برادران غیرتمند خود سخت بگذرد. و مجازند تا ثلث از سهم مبارک امام - علیه

السلام را در این مورد صرف کنند. از خداوند تعالی قطع ایادی اجانب و عمال خائن آنها را خواستار است؛ و توفیق مؤمنین را در خدمت به اسلام و مسلمین مسئلت می نماید. إنه ولی النعم. تاریخ ۲۸ شهر رمضان المبارک ۱۳۹۱ روح الله الموسوی الخمینی صحیفه امام؛ ج ۲، ص ۳۹۹ دست آمریکا و سایر ابر قدرتها تا مرفق به خون جوانان ما و سایر مردم مظلوم و رزمنده ی جهان فرورفته است. و ما تا آخرین قطره ی خون خویش با آنان شدیداً می جنگیم؛ چرا که مرد جنگیم. ما انقلابمان را به تمام جهان صادر می کنیم؛ چرا که انقلاب ما اسلامی است. تا تا بانگ لا-اله الا الله و محمد رسول الله بر تمام جهان طنین نیفکند مبارزه هست. و تا مبارزه در هر جای جهان علیه مستکبرین هست ما هستیم. صحیفه امام؛ ج ۱۲ ص ۱۴۷ به دولتهای کشور اسلامی هشدار میدهم که از اشتباهات گذشته دست بردارند و با یکدیگر دست برادری دهند و با خضوع در مقابل خداوند تعالی و اتکال به قدرت اسلام، دست ظالمانه ی جباران و غارتگران جهانخوار خصوصاً آمریکا را از منطقه کوتاه کنند، و این توافق آمریکایی، صهیونیستی، لبنانی را که سلطه ی آمریکا را در منطقه استوتترتر و اسرائیل را بر کشور اسلامی و عربی چیره خواهد کرد، محکوم و عملاً نقض نمایند. صحیفه امام؛ ج ۱۷ ص ۴۸۲/س

عدالت در اخلاق از دیدگاه امام خمینی (ره)

عدالت در اخلاق از دیدگاه امام خمینی (رحمت الله علیه) نویسنده: ف. مصباحی عدالت عبارت است از: حد وسط بین افراط و تفریط. و آن از امتهات فضایل اخلاقیه است... و... در اخلاق نفسانیه،... اعتدال قوای ثلاثه است؛ یعنی قوه ی شهویه و غصبیه و شیطانیه... قوه واهمه که آن را «قوه شیطنت» گوئیم، و این قوه در بچه کوچک از اول امر موجود است و به آن دروغ گوید و خدعه کند و مکر و حیل نماید... قوه ی غصبیه که آن را «نفس سبعی» گویند، و آن برای رفع مضرّار و دفع موانع از استفادات است... قوه شهویه که آن را «نفس بهیمی» گویند و آن مبدأ شهوات و جلب منافع و مستلذات در مأکل و مشرب و منکح است. و این سه قوه به حسب سنین عمر متفاوت شوند، و هر چه انسان رشد طبیعی کند، این سه در او کاملتر گردد و ترقیات روز افزون کند. و ممکن است در انسان هر یک از این سه قوه در حد کمال رسد به طوری که هیچ یک بر دیگری غلبه نکند، و ممکن است یکی از آنها بر دو دیگر غلبه کند، و ممکن است دو تای از آنها بر دیگری غالب شود. از این جهت، اصول ممسوخات ملکوتیه به هفت صورت بالغ شود: یکی از صورت بهیمی. اگر صورت باطن نفس متصور به صورت بهیمی باشد، و نفس بهیمی غالب شود، پس انسان در صورت ملکوتی غیبی آخرتی به شکل یکی از بهائم مناسبه در آید؛ چون گاو و خر و امثال آن. و چون آخر فعلیت انسان سبعی باشد- یعنی، نفس سبعی غالب گردد-، صورت غیبی ملکوتی به شکل یکی از سباع شود؛ چون پلنگ و گرگ و امثال آن. و چون قوه شیطنت بر سایر قوا غلبه کند و فعلیت شیطانیه آخرین فعلیات باشد، باطن ملکوتی به صورت یکی از شیاطین باشد... و از ادواج دو از این سه نیز، سه صورت حاصل شود: گاو پلنگ، گاو شیطان و پلنگ شیطان. و از ادواج هر سه، یک صورت مخلوطه مزدوجه حاصل آید؛ چون «گاو شیطان پلنگ» و به این محمول است حدیث مروی از حضرت رسول-صلی الله علیه و آله و سلم-: «یحشر بعض الناس علی صورة تحسن عندها القردة والخنازیر». (۱) و بدان که همان طور که این قوای ثلاثه، طرف افراط آنها، مفسد مقام انسانیت است، و انسان را گاه از حقیقت انسانیت و گاه از فضیلت انسانیت خارج کند، همان طور طرف تفریط و قصور آنها نیز، از مفسدات مقام انسانیت و از رذایل ملکات به شمار می رود. و اگر تفریط و قصور، خلقی و طبیعی باشد بدون اختیار صاحب آن، نقصان در اصل خلقت است، و غالباً توان نقصها ی طبیعی را، که بدین مثابه است، با ریاضات و مجاهدات و اعمال قلبی تغییر داد، و کمتر صفت از صفات نفس است که طبیعی به معنی غیر متغیر باشد، اگر نگوئیم که هیچ یک نیست که قابل تغییر نباشد. پس عدالت، که عبارت است از حدّ وسط بین افراط و تفریط و غلّو و تقصیر است، از فضایل بزرگ انسانیت است... حکما جمیع اجناس فضایل را چهار فضیلت حکمت دانند: حکمت، شجاعت، عفت، عدالت. (۲) زیرا که نفس را دو قوه است: قوه ی ادراک و قوه ی

تحریک. و هر یک از این دو را به دو شعبه منقسم فرمودند. اما قوت ادراک منقسم شود به عقل نظری و عقل عملی؛ و اما قوت تحریک نیز منقسم شود به قوه دفع - که آن شعبه غضب است - و قوه ی جذب - که آن شهوت است. و تعدیل هر یک از این قوای چهارگانه و خارج نمودن آنها را از حد افراط و تفریط، فضیلتی است. پس حکمت عبارت است از: تعدیل قوه ی نظریه و تهذیب آن. و عدالت عبارت است از: تعدیل قوه ی عملیه و تهذیب آن. و شجاعت عبارت است از: تعدیل قوه ی غضبیه و تهذیب آن. و عفت عبارت است از: تعدیل و تهذیب قوه ی شهویه... باید دانست که چون عدالت، حد وسط بین افراط و تفریط است، اگر از نقطه ی عبودیت تا مقام قرب ربوبیت تمثیل حسی کنیم، بر خط مستقیم وصل شود. پس طریق سیر انسان کامل از نقطه نقص عبودیت تا کمال عز ربوبیت، عدالت است که خط مستقیم و سیر معتدل است... چنانچه صراط مستقیم، که انسان در نماز طالب آن است، همین سیر اعتدالی است... تعدیل قوای نفسانیه، که غایت کمال انسانی و منتهای سیر کمالی بسته به آن است بلکه به یک معنی خود آن است، از مهمات امور است که غفلت از آن، خسارت عظیم و خسران و شقاوت غیر قابل جبران است. و انسان تا در عالم طبیعت است ممکن است قوای سرکش خود را تعدیل کند و نفس چموش سرکش را در مهار عقل و شرع کشد، و این در اول جوانی بسیار سهل و آسان است، زیرا که نور فطرت مقهور نشده، و صفای نفس را از دست نرفته، و اخلاق فاسده را صفات ناهنجار در نفس رسوخ ننموده... (چون) جوانی می رسد. و انسان در این مرحله، خود کفیل سعادت خود و ضامن شقاوت و بدبختی خود است... تحصیل سعادت آسانتر و سهلتر و استقرار آن بیشتر است؛ چون صفحه ی نفس از نقوش خالیترو به سادگی نزدیکتر است. و اگر تا این مرحله ی از عمر، دارای اخلاق زشت یا عادت و عمل ناهنجاری باشد، چندان محکم و مستحکم نشده و به مقداری مراقبت و مواظبت می توان آن را تصفیه و تزکیه نمود، و ریشه اخلاق زشت را از بن کند؛ چون نهال نوری که چندان ریشه در زمین ندوانده با مختصر فشار و کمی زحمت می توان آن را از جای کند. ولی چون مدتی سهل انگاری شد و انسان در صدد اصلاح و قلع ماده فساد بر نیامد کم کم درخت فساد برومند شده و کهن گردد، و ریشه های آن سخت پنجه به زمین دل، بند کند که با روزگار های دراز و ریاضتهای بسیار نیز انسان کمتر موفق به تصفیه ی آن شود، و شاید عمر مجال ندهد و روزگار مهلت ندهد که انسان اصلاح خود کند؛ چون درخت کهنی که پنجه و ریشه ی خود را به زمین، سخت و محکم بند نموده که با زحمتهای بسیار و رنجهای فراوان نتوان آن را از بیخ و بن در آورد: درختی که اکنون گرفت است پای به نیروی شخصی برآید زجای ورش همچنان روزگاری هلی به گردنش از بیخ برنگسلی (۳) چه بسا باشد که یک خلق زشتی چون بخل یا حسد مثلاً، که در جوان، نارس است با کمی مراقبت و زحمت بتوان اصلاح کرد؛ بلکه مبدل به اخلاق صالحه ی مقابله ی آنها کرد، و چون مدتی غفلت شد و سهل انگاری شد، محتاج به ریاضات سخت و مجاهدات شدید طولانی باشد که ممکن است وضعیت روزگار و رسیدن اجل به انسان مجاهد نیز، مهلت اصلاح و تصفیه ندهد و با آن اخلاق ظلمانی و کدورت‌های معنوی، که مبدأ و منشأ فشارها و ظلمتهای قیر و برزخ و قیامت است، انسان منتقل به آن عالم شود. پس بر جوانها حتم و لازم است که تا فرصت جوانی و صفای باطنی و فطرت اصلی باقی و دست نخورده است، در صدد تصفیه و تزکیه برآیند، و ریشه های اخلاق فاسده و اوصاف ظلمانی را از قلوب خود بر کنند که با بودن یکی از اخلاق زشت ناهنجار، سعادت انسان در خطر عظیم است. و نیز در ایام جوانی اراده و تصمیم انسان، جوان است و محکم. از این جهت نیز، اصلاح برای انسان آسانتر است. ولی در پیری اراده سست و تصمیم، پیر است، چیره شدن بر قوا مشکلتر است. ولی پیران نیز نباید از اصلاح نفس و تزکیه ی آن غفلت کنند و مأیوس شوند؛ زیرا که باز هر چه هست تا انسان در این عالم است - که دار تبدیل و تغییر و منزل هیولی و استعداد است - انسان با هر زحمت هم هست خود را می تواند اصلاح کند، و امراض مزمنه ی نفسانیه به هر درجه هم برسد از استحکام، باز می توان قلع ماده نمود. و هیچ مرضی از امراض نفسانیه نیست الا آنکه آن را تا در این عالم است انسان می تواند اصلاح کند، گرچه در نفس ریشه کرده باشد و ملکه شده باشد و مستحکم گردیده باشد. غایت امر آن که در شدت و کثرت ریاضات نفسانیه فرق می کند، و هر چه مشکل و سخت و محتاج به مشاق بدنی و ریاضات

روحیه باشد ارزش دارد؛ زیرا که باز هر چه هست تا انسان در این نشئه است در تحت اختیار خود و با اعمال عبادی و امثال آن انجام می‌گیرد. شرح حدیث جنود عقل و جهل؛ ص ۱۴۷ صراط مستقیم همین صراط اسلام است که صراط انسانیت است، که صراط کمال است، که راه به خداست. سه راه هست: یک راه مستقیم، و یک راه شرقی؛ مغضوب علیهم و یک راه غربی؛ ضالین. شما به همین راه مستقیم که راه انسانیت، راه عدالت، راه جانبازی برای اسلام و عدالت اسلامی است بروید. این راه مستقیم را اگر بدون انحراف به این طرف یا آن طرف، بدون انحراف به شرق و غرب، بدون انحراف به آن مکتبهای فاسد طی کردید، این راه مستقیم، منتهی به خدا می‌شود. آن صراطی که بر جهنم کشیده شده است، اگر مستقیم در این عالم حرکت کنید، از آن صراط مستقیماً رد می‌شوید. جهنم باطن این دنیا است. اگر مستقیم از این راه رفتید و طرف چپ یا طرف راست منحرف نشدید، از صراط آن عالم هم مستقیم عبور می‌کنید، و به چپ و راست متمایل نمی‌شوید. که اگر به چپ متمایل بشوید به جهنم است، و اگر به راست متحول بشوید به جهنم است. راه خدا مستقیم است؛ صراط الذین انعمت علیهم. صراط، راه آنهایی که خداوند به آنها منت گذاشته است و نعمت عطا فرموده است؛ نعمت اسلام، بزرگترین نعمت، نعمت انسانیت، بزرگترین نعمت. صحیفه امام؛ ج ۱۲، ص ۳۶۷ اجرای عدالت یک مقصدی است، عدالت الهی را بخواهید اجرا کنید الله تعالی، مقصدی است. بخواهید عدالت الهی را ایجاد کنید برای خاطر اینکه مشهور بشوید، به اینکه آقا چه آدم خوبی است، دارد چی می‌شود، این برای خودتان بد است. صحیفه امام؛ ج ۱۹، ص ۴۴۶ حیثیت و آبروی مؤمن در اسلام از بالاترین و والاترین مقام برخوردار است، و هتک مؤمن، چه رسد به مؤمن عالم، از بزرگترین گناهان است و موجب سلب عدالت است. صحیفه امام؛ ج ۱۷، ص ۱۳۴. تلاش انبیا برای ایجاد عدالت ارزشها در عالم دو قسم است. یک قسم ارزشهای معنوی، از قبیل ارزش توحید و جهاد مربوط به الوهیت و از قبیل عدالت اجتماعی، حکومت عدل و رفتار عادلانه ی حکومتها با ملتها و بسط عدالت اجتماعی در بین ملتها و امثال اینها که در صدر اسلام یا قبل از اسلام از آن وقتی که انبیا مبعوث شدند، وجود داشته و قابل زمانی غیر صحیح باشد. ارزشهای معنوی ارزشهای همیشگی هستند. صحیفه امام؛ ج ۱۱، ص ۱ تمام انبیا از صدر بشر و بشریت، از آن وقتی که آدم - علیه السلام - آمده تا خاتم انبیا - صلی الله علیه و آله و سلم - تمام انبیا برای این بوده است که جامعه را اصلاح کنند؛ فرد را فدای جامعه می‌کردند. ما فردی بالاتر از خود انبیا نداریم. ما فردی بالاتر از ائمه نداریم - علیهم السلام - این فردها خودشان را فدا می‌کردند برای جامعه. خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که انبیا را ما فرستادیم، بینات به آنها دادیم، آیات به آنها دادیم، میزان برایشان دادیم و فرستادیم ليقوم الناس بالقسط؛ (۴) غایت این است که مردم قیام به قسط بکنند، عدالت اجتماعی در بین مردم باشد، ظلمها از بین برود، ستمگریها از بین برود، ضعفها به آنها رسیدگی بشود، قیام به قسط بشود. صحیفه امام؛ ج ۱۵، ص ۲۱۳ انبیای عظام - سلام الله علیهم - از آدم تا خاتم که تشریف آورده اند و انبیای بزرگ اولی العزم که در بین مردم تشریف داشته اند، همه ی آنها برای این (بودند) که پرچم توحید را و عدالت را در بین ملتها بر پا کنند. صحیفه امام؛ ج ۱۷، ص ۹۸ همه ی زحمت انبیا برای این بود که یک عدالت اجتماعی درست بکنند برای بشر در اجتماع، و یک عدالت باطنی درست کنند برای انسان در انفراد. زحمتهای انبیا برای این بود. صحیفه امام؛ ج ۱۱، ص ۳۸۶ هر یک از انبیا که آمدند، برای اجرای عدالت آمدند و مقصدشان هم این بود که اجرای عدالت را در همه ی عالم بکنند لکن موفق نشدند. صحیفه امام؛ ج ۱۲، ص ۴۸۰ پیغمبرها تاریخشان معلوم است، اینها آمده اند که بسیج کنند این مستمندان را که بروند و این غارتگرها را سر جای خودشان بنشانند، و عدالت اجتماعی درست کنند. صحیفه امام؛ ج ۸، ص ۲۹۳ پی نوشت: ۱- بعضی از مردم به صورتهایی محشور شده و برانگیخته می‌شوند که میمونها و خوکها در مقایسه با آنها، زیباترند «علم الیقین؛ ج ۲، ص ۹۰۱. ۲- اخلاق ناصری؛ ص ۱۰۹؛ نراقی، مهدی؛ جامع السعادات؛ ج ۱، ص ۸۴. ۳- گلستان؛ سعدی شیرازی؛ ص ۱۷، باب اول در سیرت پادشاهان. ۴- اشاره به آیه ی ۲۵ سوره ی حدید: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس و ليعلم الله من ينصره و رسله بالغيب ان الله قوي عزيز»؛ همانا ما پیامبران خود را با ادله و معجزات فرستادیم

و برایشان کتاب و میزان عدل نازل کردیم تا مردم به راستی و عدالت گرایند و آهن را، که در آن سختی و کارزار و نیز منافع بسیار بر مردم است، برای حفظ عدالت آفریدیم تا خدا بداند که چه کسی با ایمان قلبی، او و رسولانش را یاری خواهد کرد، همانا خدا قوی و مقتدر است. منبع: کتاب عدالت در نظام اسلامی / اس

تقوا از دیدگاه امام خمینی (ره)

تقوا از دیدگاه امام خمینی رحمت الله علیه تقوی... عبارت است از حفظ نفس از مخالفت او امر و نواهی حق و متابعت رضای او... بدان از عزیز که چنانچه از برای این بدن صحت و مرضی است و علاج و معالجه، برای نفس انسانی و روح آدمیزاده نیز صحت و مرض و سقم و سلامتی و علاج و معالجه است. صحت و سلامت آن عبارت است از اعتدال در طریق انسانیت؛ و مرض و سقم آن اعوجاج از طریق و انحراف از جاده ی انسانیت است. و اهمیت امراض و نفسانیه هزاران درجه بیشتر از امراض جسمانی است، زیرا که غایت این امراض منتهی می نماید انسان را به حلول موت، و همین که مرگ آمد و توجه نفس از بدن سلب شد، تمام امراض جسمانی و خلل های ماده از او مرتفع شود و هیچیک از آلام و اسقام بدنیه برای او باقی نماند. و لیکن اگر خدای نخواستہ دارای امراض روحیه و اسقام نفسیه باشد، اول سلب توجه نفس از بدن و حصول توجه به ملکوت خویش، اول پیدایش امراض و اسقام آن است. مثل توجه به دنیا و تعلق به آن، مثل مخدراتی است که انسان را از خودبیخود نموده؛ و سلب علاقه ی روح از دنیای بدن باعث به خود آمدن آن است. و همین که به خود آمد، آلام و اسقام و امراضی که در باطن ذات داشت همه به او هجوم کند و تمام آنها که تا آن وقت مخفی بوده و مثل آتشی بوده که در زیر خاکستر پنهان بوده هویدا گردد. و آن امراض و آلام یا از او زایل نشود و ملازم او باشد؛ یا اگر زایل شدنی باشد، پس از هزاران سال در تحت فشارها و زحمتهای آتش ها و داغها مرتفع شود... قال تعالی: یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم. (۱) و منزله ی انبیاء علیهم السلام، منزله ی اطباء مشفق است که با کمال شفقت و علاقمندی به صحت مرضی نسخه های گوناگون به مناسبت حال آنها برای آنها آوردند و آنها را هدایت فرمودند به طریق هدایت: «ما طیبانییم شاگردان حق». (۲) و منزله ی اعمال روحیه و قلبیه و اعمال ظاهریه و بدنیه منزله ی دوی امراض است؛ چنانچه منزله ی تقوی در هر مرتبه از مراتب آن منزله ی پرهیز از چیزهای مضر است برای مرض؛ تا پرهیز در کار نباشد ممکن نیست که مرضی مبدل به سلامت شود و نسخه ی طیب مؤثر افتد. در امراض جسمانی گاهی ممکن است که با ناپرهیزی جزئی باز دوا و طبیعت غالب آید و صحت عود کند، زیرا که طبیعت خود حافظ صحت است و دوی معین آن؛ و لیکن در امراض روحیه امر خیلی دقیق است، زیرا که طبیعت بر نفس از اول امر چیره شده و وجه ی نفس رو به فساد و منکوس است: ان النفس لامارة بالسوء. (۳) از این جهت به مجرد فی الجمله ناپرهیزی امراض بر او غلبه کند و رخنه ها از اطراف بر او باز کند تا صحت را بکلی از بین ببرد. پس، انسان مایل به صحت نفس و شفیق به حال خود و علاقمند به صحت، پس از تنبه به اینکه راه چاره از خلاصی از عذاب الیم منحصر است به علم کردن به دستور انبیاء و دستورات آنها منحصر است به دو چیز؛ یکی اتیان به مصلحات و مستصحات نفسانیه و دیگر پرهیز از مضرات و مولمات آن، و معلوم است که ضرر محرمت در مفسدات نفسانیه از همه چیز بیشتر است و از این سبب محرم شده اند، و واجبات در مصلحات از هر چیز مهمتر است و از این جهت واجب شده اند، و افضل از هر چیز و مقدم بر هر مقصد و مقدمه ی پیشرفت و راه منحصر مقامات و مدارج انسانیه این دو مرحله است که اگر مکسی مواظبت به آنها کند از اهل سعادت و نجات است، و مهمترین این دو تقوای از محرمت است... و بدان که اوایل امر قدری مطلب سخت و مشکل می نماید، ولی پس از چندی مواظبت زحمت به راحت مبدل می شود و مشقت به استراحت، بلکه به یک لذت روحانی خالصی بدل می شود که اهلش آن لذت را با جمیع لذات مقابل نکنند. و ممکن است ان شاء الله پس از مواظبت شدید و تقوای کامل... لذات فانیه ی نفسانیه را چیزی نشماری، بلکه از آنها متنفر شوی و زخارف دنیا در چشمت زشت و ناهنجار آید؛ و وجدان کنی و

بیایی که از هر یک از لذات این عالم در نفس اثری و در قلب لکه‌ی سودایی حاصل شود که باعث شدت انس و علاقه به این عالم شود، و این خود اسباب اخلاص در ارض گردد و در حین سکران موت به ذلت و سختی و زحمت و فشار مبدل گردد، چه که عمده سختی سکران موت و نزع روح و شدت آن در اثر همین لذات و علاقه‌ی به دنیاست؛ چنانچه پیش از این اشاره به آن شد. و چون انسان وجدان این معنی کرد، لذات این عالم از نظرش به کلی بیفتد و از تمام دنیا و زخارف آن متفر گردد و گریزان شود. شرح چهل حدیث؛ ص ۲۰۶ خدای تبارک و تعالی به طبقات نگاه نمی‌کند که این طبقه‌ی بالاست، این نخست وزیر است، این اعلی حضرت همایونی است، این نمی‌دانم چه است، این سردار است. نزد خدای تبارک و تعالی اینها هیچ مطرح نیست. در اسلام تقوا مطرح است. آنکه تقوا دارد، هر که تقوایش زیادت‌تر است، پیش خدا کرامتش زیادت‌تر است. آن کارمندی که در کارمندی اش تقوا دارد، آن نخست وزیری که در نخست وزیری اش تقوا دارد، تقوای سیاسی دارد، آن وزیری که تقوا دارند، در کارهایی که می‌کنند متقی هستند، با خدا هستند، آن رئیس جمهوری که تقوا دارد، الهی است، اینها کریمند. و اگر خدای نخواست تقوا در کار نباشد، همه از نظر خدا منفی اند. آن روزی که بر ملت تقوا پیدا بشود ملت برومند است، کریم است، پیش خدا «اکرم» است؛ این اکرمکم عندالله اُتیکم استثنا ندارد. پیغمبر اکرم برای اینکه اتقای ناس بود، اکرم ناس بود. امیرالمؤمنین برای اینکه بعد از رسول الله، اتقی الناس بود، اکرم ناس بود. نسب و سبب، این حرفها توی کار نیست؛ تقوا در کار است. تقوا داشته باشید تا بر همه‌ی مشکلات غلبه بکنید. صحیفه امام؛ ج ۶، ص ۳۱۴ پی نوشت: ۱- «روزی که در آتش دوزخ سوزانده شوند و پیشانی و پهلو و پشت آنها را به آن داغ کنند.» (توبه، ۳۵) ۲- ما طیبانیم شاگردان حق بحر قلزم دید ما را فافلق مثنوی معنوی؛ دفتر سوم، بیت ۲۷۴۲-۳ «همانا نفس امر به زشتی کند.» (یوسف، ۵۳/س

ذکر خدا در کلام امام خمینی (ره)

ذکر خدا در کلام امام خمینی رحمت الله علیه ذکر خدا و دوستی نمودن با یکدیگر در راه او دارای چند خصلت است: یکی از آنها -و آن اعظم از دیگران است- آن است که ذکر کردن بنده خداوند را موجب شود ذکر کردن خداوند او را... محبت با یکدیگر در راه خدا سبب حب خدا شود. و این حب نیز نتیجه اش رفع حجب می باشد... محبوب مطلق از وصال نخواهد شد در شریعت عشق، و بین او و محبوبش حجابی نخواهد ماند. بدان ای عزیز که تذکر از محبوب و به یاد معبود به سر بردن نتیجه‌های بسیاری برای عموم طبقات دارد... انسان اگر در جمیع احوال و پیشامدها به یاد حق تعالی باشد و خود را در پیشگاه آن ذات مقدس حاضر ببیند، البته از اموری که خلاف رضای اوست خودداری کند و نفس را از سرکشی جلوگیری کند. این همه مصیبات و گرفتاری به دست نفس اماره شیطان رجیم از غفلت از یاد حق و عذاب و عقاب اوست. غفلت از حق کدورت قلب را زیاد کند و نفس و شیطان را بر انسان چیره کند و مفسد را روز افزون کند؛ و تذکر و یاد آوری از حق دل را صفا دهد و قلب را صیقلی نماید و جلوه گاه محبوب کند، و روح را تصفیه نماید و خالص کند و از قید اسارت نفس انسان را براند؛ و حب دنیا (را که) منشأ خطیئات و سرچشمه‌ی سیئات است از دل بیرون کند؛ و هم را هم واحد کند و دل را برای ورود صاحب منزل پاک و پاکیزه نماید. پس ای عزیز، در راه ذکر و یاد محبوب تحمل مشاق هرچه بکنی کم کردی. دل را عادت بده به یاد محبوب بلکه به خواست خدا صورت قلب صورت ذکر حق شود... قلب را عادت بده به تذکر محبوب و دل را عجین کن با یاد حق تبارک و تعالی... شخص ذاکر باید در ذکر مثل کسی باشد که به طفل کوچک که زبان باز نکرده می‌خواهد تعلیم کلمه را کند: تکرار می‌کند تا اینکه او به زبان می‌آید و کلمه را ادا می‌کند. پس از آنکه او ادای کلمه را کرد، معلم از طفل تبعیت می‌کند؛ و خستگی آن تکرار برطرف می‌شود و گویی از طفل به او مددی میرسد. همین طور کسی که ذکر می‌گوید باید به قلب خود، که زبان ذکر نکرده، تعلیم ذکر کند. و نکته‌ی تکرار اذکار آن است که زبان قلب گشوده شود. و عهلاست گشوده شدن زبان قلب آن است که زبان از قلب تبعیت کند و زحمت

و تعب تکرار مرتفع شود. اول زبان ذاکر بود و قلب به تعلیم و مدد آن ذاکر شد، و پس از گشوده شدن زبان قلب، زبان از آن تبعیت کرده به مدد آن یا مدد غیبی متذکر می شود. شرح چهل حدیث؛ ص ۲۸۹*** با ذکر حقیقی، حجابهای بین عبد و حق خرق شود، و موانع حضور مرتفع گردد، و قسوت و غفلت قلب برداشته شود، و درهای ملکوت اعلی به روی سالک باز شود و ابواب لطف و رحمت حق به روی او گشوده گردد؛ ولی عمده آن است که قلب در آن ذکر زنده باشد و مرده نباشد، و با مردگانش انس نگیرد... رسول خدا فرمود: راست ترین شعری که عرب گفته شعر لبید است که گفته: «الا- کل شیء ما خلا الله باطل». (۱) دل به دیگر موجودات بستن - هر موجودی باشد - از خدا غافل شدن است... برای زنده نمودن دل، ذکر خدا و خصوص اسم مبارک «یا حی یا قیوم» با حضور قلب مناسب است... و از بعض اهل ذکر و معرفت منقول است که در هر شب و روزی، یک مرتبه در سجده رفتن و بسیار گفتن: لا اله الا انت سبحانک اینی کنت من الظالمین (۲) برای ترقیات روحی خوب است... آری، آنان که معرفت به حق دارند، و انس و محبت به آن ذات مقدس پیدا کردند برای آنها این نوع اعمال زحمت و مشقت ندارد. انس و عشرت با محبوب ملاملت نیارود؛ خاصه آن محبوبی که همه ی محبتها و محبوبیتها، رشحه ای از محبت او است... عارف شیراز - رحمه الله - گوید: در ضمیر ما نمی گنجد به غیر از دوست، کس هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس (۳) آنان که از جام محبت دوست نوشیدند، و از آب زندگانی وصال او زندگی ابدی پیدا کردند، هر دو عالم را لایق دشمن دانند... آنها بار حاجات خود را به کوی دوست انداختند، حاجتی جز خود او ندارند، مقصودی جز قبله ی حقیقی برای عشاق جمال نیست؛ «قبله ی عشق یکی آمد و بس». آری، ما کوران و کران و محجوبانیم که از همه ی مقامات، به شهوتهای حیوانی دل خوش کردیم و از جمله ی سعادات، به یک مشت مفاهیم بی مقدار دلبستگی داریم و خود را قانع کردیم؛ مگر آن که لطف و رحمت دوست دستگیری فرموده، و از این حجابهای غلیظ و ظلمتهای متراکم ما را خارج کند و دل ما را به محبت خود زندگی بخشد، و از دیگران منقطع و به خود وصل فرماید. شرح حدیث جنود عقل و جهل؛ ص ۱۲۴ آنکه انسان را از تزلزل بیون می آورد ذکر خداست. با یاد خداست که تزلزلها ریخته می شوند؛ اطمینان پیدا می شود. وقتی اطمینان پیدا شد و ذکر خدا و یاد خدا شد، وقتی است که مخاطب می شود به این خطاب: یا ایها النفس المطمئنة در روایتی است که خطاب به حضرت سیدالشهداست. (۴) آن وقت است که به شما می گویند که فادخلی فی عبادی. نه فی عبادالله؛ نه فی عباد دیگر. «فی عبادی». یک عنایت خصوصی است مال خودم. این بشر مال خودش است. صحیفه ی امام؛ ج ۴، ص ۳۴ پی نوشت : ۱- قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «اصدق کلمة قالها شاعر کلمة لبید: الا کل شیء ما خلا الله باطل». صحیح مسلم؛ ج ۴، کتاب الشعر، ص ۴۴۲، ح ۳ - ۲.۶ - «خدا و معبودی جز تو نیست. تو منزله هستی، همانا من از ستمگران می باشم.» (انبیا، ۸۷) ۳- دیوان حافظ، تصحیح قزوینی و غنی؛ چاپ مجلس، ۱۳۲۰، ص ۲۶۷. ۴- تفسیر قمی؛ ج ۲، ص ۴۲۲. /س

تسلیم از دیدگاه امام خمینی (ره)

تسلیم از دیدگاه امام خمینی رحمت الله علیه «تسلیم» عبارت از... اعتقاد و گرویدن قلبی است در مقابل حق پس از سلامت نفس از عیوب و خالی بودن آن از ملکات خبیثه. و چون قلب سالم باشد، پیش حق دستسلیم شود... «تسلیم» یکی از صفات نیکوی مؤمنین است... کسی که تسلیم پیش حق و اولیاء خدا شود، و در مقابل آنها چون و چرا نکند، و با قدم آنها سیر ملکوتی کند، زود به مقصد می رسد. از این جهت، بعضی از عرفاء گویند که مؤمنین از حکماء نزدیکتر به مقصد و مقصود هستند؛ زیرا که آنها قدم را جای پای پیامبران می گذارند و حکماء می خواهند با فکر و عقل و خود سیر کنند و البته آن که تسلیم راهنمایی الهی شد از راه مستقیم... در سیر ملکوتی، باید انسان کوشش کند تا های طریق پیدا کند. و چون هادی پیدا کرد، باید تسلیم او شود، و در سیر و سلوک دنبال او رود، و قدم را جای قدم او گذارد. و ما چون نبی اکرم -صلی الله علیه و آله و سلم- را هادی طریق یافتیم و او را واصل به تمام

معارف می‌دانیم، باید در سیر ملکوتی تبعیت او کنیم بی‌چون و چرا... ما مریضان و گمراهان، باید نسخه‌های سیر ملکوتی و امراض قلبیه خود را از راهنمایان طریق هدایت و اطباء نفوس و پزشکان ارواح دریافت کنیم، و بی (به) کار بستن افکار ناقصه و آراء ضعیفه‌ی خود، به آنها عمل کنیم تا به مقصد - که رسیدن به سرایر توحید است - برسیم؛ بلکه همین تسلیم دربارگاه قدس الهی یکی از مصلحات امراض روحیه است، و خود نفس (را) صفایی بسزا دهد، و نورانیت باطن را روز افزون کند... قلب سلیم عبارت از آن قلبی است که در آن غیر خدا نباشد، و از شک و شرک خالص باشد. و اعراض از دینا - که مورد سفارش بلیغ اولیاء خدا است - برای آن است که قلوب از دنیا فارغ شوند و مهیای آخرت - که به حقیقت مقام لقاءالله است - شوند؛ بلکه تمام شرایع و ادیان و تمام احکام و اخلاق و معاملات و بدایات و نهایات و ارتیاضات برای تهیه حصول لقاءالله است. و آن مقصد اصلی از همه چیز است، و تسلیم به حقیقت کامله، کفیل همه این معانی تواند بود. و تمام شرک و شکها از آن پیدا شود که روح را انسان تسلیم ولی مطلق که حق تعالی است، نکرده و اگر روح تسلیم شد، تمام ممالک وجود تسلیم شود. پس، اعضاء ظاهره و قوای ملکیه نیز تسلیم شوند. و تسلیم شدن آنها آن است که از خود و انانیت خود حرکت و سکونی نکنند، و قبض و بسط آنها در تحت اراده حق تعالی باشد. شرح حدیث جنود عقل و جهل؛ ص ۴۰۱ *** پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و پیشوایان بحق بعد از آن حضرت بیان فرموده اند که ریشه و اصل همه‌ی آن عقاید - که مهمترین و با ارزش ترین اعتقادات ماست - اصل توحید است. مطابق این اصل، ما معتقدیم که خالق و آفریننده‌ی جهان و همه‌ی عوالم وجود و انسان تنها ذات مقدس خدای تعالی است که از همه‌ی حقایق مطلع است و قادر بر همه چیز است و مالک همه چیز. این اصل به ما می‌آموزد که انسان تنها در برابر ذات اقدس حق باید تسلیم باشد و از هیچ انسانی نباید اطاعت کند مگر اینکه اطاعت او اطاعت خدا باشد؛ و بنابراین هیچ انسانی هم حق ندارد انسانهای دیگر را به تسلیم در برابر خود مجبور کند. و ما از این اصل اعتقادی، اصل آزادی بشر را می‌آموزیم که هیچ فردی حق ندارد انسانی و یا جامعه و ملتی را از آزادی محروم کند، برای او قانون وضع کند، رفتار و روابط او را بنا به درک و شناخت خود که بسیار ناقص است و یا بنا به خواسته‌ها و امیال خود تنظیم نماید. و از این اصل ما نیز معتقدیم که قانونگذاری برای بشر تنها در اختیار خدای تعالی است، همچنان که قوانین هستی و خلقت را نیز خداوند مقرر فرموده است. و سعادت و کمال انسان و جوامع تنها در گرو اطاعت از قوانین الهی است که توسط انبیا به بشر ابلاغ شده است و انحطاط و سقوط بشر به علت سلب آزادی او و تسلیم در برابر سایر انسانهاست و بنابراین بنا، انسان باید علیه این بندها و زنجیرهای اسارت و در برابر دیگران که به اسارت دعوت می‌کنند قیام کند و خود و جامعه‌ی خود را آزاد سازد تا همگی تسلیم و بنده‌ی خدا باشند. و از این جهت است که مبارزات اجتماعی ما علیه قدرتهای استبدادی و استعماری آغاز می‌شود. صحیفه امام؛ ج ۵، ص ۳۸۷/س

ایمان از دیدگاه امام خمینی (ره)

ایمان از دیدگاه امام خمینی رحمت الله علیه بدان که «ایمان» غیر از علم به خدا و وحدت، و سایر صفات کمالیه‌ی ثبوتیه و جلالیه و سلبيه، و علم به ملائکه و رسل و کتب و یوم قیامت است. چه بسا کسی دارای این علم باشد و مؤمن نباشد: شیطان عالم به تمام این مراتب به قدر من و شما هست و کافر است. بلکه ایمان یک عمل قلبی است که تا آن نباشد ایمان نیت. باید کسی که از روی برهان عقلی یا ضرورت ادیان چیزی را علم پیدا کرد، به قلب خود تسلیم آنها شود؛ و عمل قلبی را، که یک نحو تسلیم و خضوعی است و یک طور تقبل و زیر بار رفتن است، انجام دهد تا مؤمن گردد. و کمال ایمان «اطمینان» است. نور ایمان که قوی شد، دنبالش اطمینان در قلب حاصل می‌شود. و تمام اینها غیر از علم است. ممکن است عقل شما به برهان چیزی را ادراک کند، ولی قلب تسلیم نشده باشد و علم بیفایده گردد. مثلاً شما به عقل خود ادراک کردید که مرده نمی‌تواند به کسی ضرر بزند و تمام مرده‌های عالم به قدر مگس حس و حرکت ندارند و تمام قوای جسمانی و نفسانی از او مفارقت کرده، ولی چون این مطلب را قلب

قبول نکرده و تسلیم عقل نشده شما نمی توانید با مرده شب تاریک به سر برید. ولی اگر قلب تسلیم عقل شد و این حکم را از او قبول کرد، هیچ این کار برای شما اشکالی ندارد. چنانچه بعد از چند مرتبه اقدام قلب تسلیم شده دیگر باکی از مرده نمی کند. پس... ممکن است اناسن به برهان عقلی اثبات صانع تعالی و توحید او و یوم معاد و دیگر از عقاید حقه نماید، ولی این عقاید را ایمان نگویند و او را مؤمن حساب نکنند؛ و در جمله ی کفار یا منافقین یا مشرکین باشد. منتها امروز چشم دل شما بسته است و بصیرت ملکوتی ندارید، این چشم ملکی ادراک نمی کند؛ وقتی کشف سریره شد و سلطنت حقه ی الهیه بروز کرد و طبیعت خراب شد و حقیقت به پا گردید، ملتفت می شوید مؤمن به خدا نبودید، و این حکم عقل به ایمان مربوط نبود. تا لاإله إلا الله با قلم عقل بر لوح صافی قلب نگاشته نشود، انسان مؤمن به وحدت خدا نیست. و وقتی این کلمه ی طیبه ی الهیه در قلب وارد شد. سلطنت قلب با خود حق تعالی می شود، و دیگر انسان کس دیگر را مؤثر در مملکت حق نمی داند و از کسی دیگر متوقع جاه و جلال نیست و منزلت و شهرت را پیش دیگران طالب نمی شود. شرح چهل حدیث؛ ص ۳۷*** باید انسان در صدد تحصیل ایمان برآید که اگر خدای نخواست از این عالم - که دار تغیر و تبدل است و هر یک از ملکات و اوصاف و احوال قلبی را می توان در آن تغیر داد- بیرون رویم و از ایمان دست ما تهی باشد، خسارت‌های فوق العاده به ما وارد خواهد آمد و در خسران بزرگ واقع خواهیم شد و ندامت‌های بی پایان نصیب ما خواهد گردید. و در آن عالم، ممکن نیست هیچ حالی از احوال نفس تغیر کند، یا اگر ایمان در این جا حاصل نشد، آنجا بتوان حاصل نمود. پس انسان باید در همین عالم، این چند صباح را مغتنم شمارد و این را با هر قیمتی هست، تحصیل کند و دل را با آن آشنا کند. و این در اول سلوک انسانی صورت نگیرد، مگر آن که اولاً، نیت را در تحصیل معارف و حقایق ایمانیه خالص کند و قلب را با تکرار و تذکر، به اخلاص و ارادت آشنا کند تا اخلاص در قلب جایگزین شود؛ چه که اگر اخلاص در کار نباشد ناچار دست تصرف ابلیس به کار خواهد بود و با تصرف ابلیس و نفس - قدم خودخواهی و خودبینی است- هیچ معرفتی حاصل نشود؛ بلکه خود علم التوحید بی اخلاص، انسان را از حقیقت توحید و معرفت دور می کند و از ساحت قرب الهی تبعید می نماید. ملاحظه ی حال ابلیس کن که چون خودخواهی و خودبینی و خودپسندی در او بود، علمش به هیچ وجه عملی نشد و راه سعادت را به او نشان نداد... پس از آن، از گناهان و مخالفات، توبه ی خالصی کند با شرایط خود،... و چون قلب را از کثافات خالی کرد، مهیای برای ذکر خدا و قرائت کتاب خدا شود... پس از آن که دل را برای ذکر خدا و قرآن شریف مهیا نمود، آیات توحید و اذکار شریفه ی توحید و تنزیه را با حضور قلب و حال طهارت، تلقین قلب کند؛ به این معنی که قلب را چون طفلی فرض کند که زبان ندارد و می خواهد او را به زبان آورد، چنانچه آن جا یک کلمه را تکرار کند و به دهان طفل گذارد تا او یاد گیرد، همین طور کلمه ی توحید را با طمأنینه و حضور قلب، باید انسان تلقین قلب کند و به دل بخواند تا زبان قلب باز شود. و اگر وقتی چون اواخر شب یا بین الطوعین، بعد از فریضه ی صبح برای این کار اختصاص دهد خیلی بهتر است. پس در آن وقت، با طهارت و وجهه ی قرآن و ذکر را متوجه قلب کند، و آیات شریفه ی الهیه که مشتمل بر تذکر و مشتمل بر توحید است به قلب بخواند به طور تلقین و تذکیر. و اگر آیات شریفه آخر سوره ی حشر را از قول خدای تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله (۱) که آیه ی ۱۸ است، تا آخر سوره، که مشتمل بر تذکر و محاسبه نفس و محتوی بر مراتب توحید و اسماء و صفات است، در یک وقت فراغت از نفس از واردات دنیایی، مثل آخر شب یا بین الطلوعین با حضور قلب بخواند و در آنها تفکر کند، امید است - إن شاء الله - نتایج حسنه ببرد... عزیز! ممکن است در اول امر، انس با این معانی برای نفس مشکل باشد و شیطان و وساوس نفسانیه نیز به اشکال آن بیفزاید و انسان را از تحصیل این احوال مأیوس کند... و بگوید: این معانی مال بزرگان است و به ما ربطی ندارد؛ بلکه گاهی شود که اگر بتواند انسان را از آن متنفر کند و با هر اسمی شده از آن منصرف کند؛ ولی انسان حق طلب باید استعاده ی حقیقیه از مکاید آن پلید کند و به وسواس آن اعتنا نکند، و گمان نکند که راه حق و تحصیل آن امری است مشکل... اکنون این دستور جزئی که ذکر شد، اشکالی ندارد و مخالف هیچ یک از کارها نیست و به جایی ضرری نمی رساند. طالب حق خوب است چندی اقدام کند؛

اگر در صفای قلب و طهارت آن تغییری دید و نورانیت باطن خود را دریافت، بیشتر اقدام کند. معلوم است این امور، تدریجی و با طول زمان انجام گیرد. و چون اهمیت آن فوق العاده است، انسان باید با اهمیت آن را تلقی کند. این از قبیل ضررهای دنیوی نیست که انسان بگوید: اگر امروز نشد فردا جبران آن را کنم، و اگر جبران نشد نیز مهم نیست، می گذرد! این سعادت و شقاوت ابدی است، آن شقاوتی که پایان ندارد، آن بدبختی که آخر از برای آن نیست. بیچاره انسان غافل! که در امور زایله دنیا - که خود می داند، و هر روز می بیند که اهل آن، آن را می گذارند و می روند و حسرتها را می برند - این قدر اهمیت می دهد، و با کمال جد و جهد در جمع و تحصیل آن می کوشد، و خود را با هر ذلت و زحمت و هر محنت و تعبى رو به رو می کند، و از هیچ عار و ننگی پرهیز نمی کند. ولی برای تحصیل ایمان - که کفیل سعادت ابدی او است - اینقدر سست و افسرده است که با اینهمه مواظب انبیا و اولیاء و اینهمه کتابهای آسمانی، باز از سستی و سهل انگاری دست نکشیده، و به فکر روزگار مصیبت و ذلت و زحمت خود نیفتاده، موعظتهای قرآنی و وعد و وعید آن - که سنگ خارا را نرم می کند و کوههای عالم را خاشع می کند - در دل سخت این انسان اثر نکند! آری، خدای تعالی فرماید: لو أنزلنا هذا القرآن علی جبل لرأته خاشعا متصدعا من خشية الله و تلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون. (۲) ای انسان دل سخت! تفکر کن، بین مرض قلبی تو چیست که دل تو را از سنگ خارا سخت تر کرده و قرآن خدا را، که برای نجات تو از عذابها و ظلمتها آمده، نمی پذیرد؟! آری، دامهای شیطان که به صورت دنیا و زرد و سرخ آن در نظرت جلوه نموده راه گوش و چشمت را بسته و قلبت را منکوس نموده. اکنون تفکر کن در آیه ی شریفه که فرماید: و لقد ذرأنا لجهنم كثيرا من الجن و الإنس لهم قلوب لا يفقهون بها و لهم أعین لا يبصرون بها و لهم آذان لا يسمعون بها أولئك كالأنعام بل هم أضل أولئك هم الغافلون. (۳) بین علامت کسانی که برای جهنم خلق شده اند و نشانه ی جهنمیان، در تو هست؟ قلبی که از نور تدبر و تفقه و برگرداندن ظاهر دنیا را به باطن آن محروم باشد، با گوشت پاره که دل حیوانی را تشکیل می دهد فرقی ندارد. چشمی که جز صورت این عالم را نبیند و از نظر عبرت و حکمت کور باشد، و گوشى که جز اصوات این عالم را نشنود و از مواظب الهیه منعزل باشد، و حکم و نصایح را نپذیرد، با چشم و گوش حیوانات ممتاز نیست. آنهایی که این سه خاصیت بزرگ انسانی را ندارند حیواناتی و چارپایانی هستند به صورت انسان، بلکه آنها گمراهترند از حیوان؛ چه که انسان با آن نور فطرت الهی که با ید قدرت حق - جل جلاله - مخمر شده است، و با آن قرآن و کتابهای آسمانی و ارشاد و هدایت انبیاء - که اختصاص به او دارد - از مرتبه ی حیوانیت حرکتی نکرده و به مقام حیوانی وقوف نموده. حیوان غایت سیرش همین و صراطش تا منزل حیوانیت است، ولی انسان بیچاره در بین منزل راه گم کرده و به سلوک انسانی نرسیده، و سرمایه ی سعادت خود را از دست داده و به خسارت و ورشکستگی عمر خود را گذرانده، و از طریق و صراط انسانیت گمراه شده. پس این انسان، اضل از حیوان است. و نیز انسان اگر از تصرفات رحمانیه و عقلائییه خارج شد و در تحت تصرفات شیطانیه و جهلائییه وارد شد، در اوصاف حیوانی از همه ی حیوانات بالاتر شود. قوه ی غضب و شهوت انسانی عالم را آتش زند، و بنیان جهان را فرو ریزد، و سلسله ی موجودات را به باد فنا دهد و اساس تمدن و تدین را منهدم کند. گاهی شود که بر اثر غضب یا حب ریاست یک نفر، صدها هزار خانواده بنیان کن شود، و اساس رشته ی یک جمعیت گسسته گردد. هیچ یک از حیوانات، آتش غضبشان به این سو زندگی و تنور شهوتشان به این گرمی نیست. انسان است که برای غضب و شهوتش پایان نیست و حرص و طمعش را هیچ چیز فرو نشانند. انسان است که با اغلوطه و شیطنت و مکر و خدعه، خانمانهایی را به قبرستان نیستی فرستد و عائله هایی را به باد هلاکت دهد. عالم به همه ی آسمان و زمینش، اگر طعمه ی این جانور شود، آتش حرص و طمعش فرو نشیند، و اگر در آنها نادرا صاحب حس مآل اندیشی و حرص جمع آوری پیدا شود، حس محدودی و حرص ضعیفی است. مورچگان که در بهار و تابستان به جمع آوری مشغولند، زمستان راه ارتزاق آنها را بسته، و در آن ایام، جمع آورده ی خود را مصرف می کنند. و اگر زمستان می توانستند چون بهار از خانه و لانه بیرون آیند، و ارتزاق کنند، شاید به جمع آوری اشتغال پیدا نمی کردند. انسان است که جمع آوری او معلوم نیست روی چه اساس و پایه است. اگر

جمعش برای خرج بود و تحصیلش برای اعاشه بود، چرا پس از تأمین نیز دنبالش بیشتر می رود و پس از جمع، حرصش افزون می شود؟! پس انسان سر خود را از حیوانات اضل و از بهائم پست تر است؛ آنها مقصد داشتند این بیچاره مقصد ندارد. آری، مقصد دارد ولی مقصد را گم کرده. کعبه ی مقصود حق است و انسان حق طلب است، و این طلب الهی را - که از نور فطرت الله است - غایتی جز غایه الغایات نیست، و خود راه را نمی داند و دیوانه وار دنبال مقاصد باطله می چرخد و آتش طلبش خاموش نمی شود: «ألا بذکر الله تطمئن القلوب». (۴) امام خمینی رحمت الله علیه، شرح حدیث جنود عقل و جهل؛ ص ۱۰۴ پی نوشت: ۱- «ای کسانی که ایمان آورده اید، از خداوند بهراسید». ۲- «اگر این قرآن را بر کوه نازل کنیم، آن را از خشیت خداوند، خاشع و شکاف خورده و پراکنده می دیدی، و آن مثلثی است که برای مردم می زنیم شاید آنان اندیشه نمایند». (حشر، ۲۱) ۳- «و به تحقیق بسیاری از جنیان و انسانها را برای جهنم آفریدیم، آنها قلب دارند و نمی فهمند، چشم دارند و نمی بینند، گوش دارند و نمی شنوند، آنان همان چهارپایانند بلکه گمراه ترند، نان غافلان و بی خبرانند». (اعراف، ۱۷۹) ۴- «آگاه باشید که دلها به یاد خدا آرام می گیرد». (رعد، ۲۸) /س

توبه از دیدگاه امام خمینی (ره)

توبه از دیدگاه امام خمینی رحمت الله علیه توبه... عبارت است از رجوع از طبیعت به سوی روحانیت نفس، بعد از آنکه به واسطه ی معاصی و کدورت نافرمانی نور فطرت و روحانیت محجوب به ظلمت طبیعت شده... نفس در بدو فطرت، خالی از هر نحو کمال و جمال و نور و بهجت است؛ چنانچه خالی از مقابلات آنها نیز هست. گویی صفحه ای است خالی از مطلق نقوش: نه دارای کمالات روحانی، و نه متصف به اضداد آن است. ولی نور استعداد و لیاقت برای حصول هر مقامی در او ودیعه گذاشته شده است... و چون ارتکاب معاصی کند؛ به واسطه ی آن در دل او کدورتی حاصل شود. و هر چه عاصی بیشتر شود، کدورت و ظلمت افزون گردد تا آنکه یکسره قلب تاریک و ظلمانی شود و نور فطرت منطقی گردد و به شقاوت ابدی رسد. اگر در بین این حالات، قبل از فراگرفتن ظلمت تمام صفحه ی قلب را، از خواب غفلت بیدار شد و پس از منزل یقظه به منزل توبه وارد شد... از حالات ظلمانی و کدورات طبیعی برگشت می نماید به حال نور فطرت اصلی و روحانیت ذاتیه ی خود. گویی صفحه ای می شود باز خالی از کمالات و اضداد آن. چنانچه در حدیث شریف مشهور است: التائب من الذنب کمن لا ذنب له. (۱) «رجوع کننده از گناه مثل کسی است که گناه نداشته باشد». پس، معلوم شد که حقیقت «توبه» رجوع از احکام و تبعات طبیعت است به سوی احکام روحانیت و فطرت... توبه ی صحیحه ی کامله با حفظ شرایط آن... از امور مشکله است؛ و انسان کمتر می تواند نایل به این مقصد شود؛ بلکه دخول در گناهان، خصوصا کبائر و موبقات، باعث می شود که انسان را از یاد توبه بکلی غافل می کند. و اگر درخت معاصی در مزرعه ی دل انسانی بارمند و برومند گردید و ریشه اش محکم شد، نتایجی بس ناهنجار دهد، که یکی از آنها آن است که انسان را از توبه بکلی منصرف می کند؛ و اگر گاه گاهی نیز متذکر آن شود بتسویف و امروز و فردا و این ماه و آن ماه کار را می گذارند، و با خود می گوید که در آخر عمر و زمان پیری توبه ی صحیحی می کنم. غافل از آنکه این مکر با خدا است... گمان نکن که پس از محکم شدن ریشه ی گناهان انسان بتواند توبه نماید، یا آنکه بتواند به شرایط آن قیام نماید. پس بهار توبه ایام جوانی است که بار گناهان کمتر و کدورت قلبی و ظلمت باطنی ناقصتر و شرایط توبه سهلتر و آسانتر است. انسان در پیری حرص و طمع و حب جاه و مال و طول املش بیشتر است... گیرم که انسان بتواند در ایام پیری قیام به این امر کند، از کجا به پیری برسد و اجل موعود او را در سن جوانی و در حال اشتغال به نافرمانی نرباید و به او مهلت دهد؟... پس از عزیز، از مکاید شیطان بترس و در حذر باش؛ و با خدای خود مکر و حيله مکن که پنجاه سال یا بیشتر شهوت رانی می کنم، و دم مرگ با کلمه ی استغفار جبران گذشته می کنم. اینها خیال خام است... خود بخود انسان نادر اتفاق می افتد که در فکر توبه بیفتد یا موفق به آن شود؛ یا اگر شد بتواند به شرایط صحت و

قبول آن، یا به شرایط کمال آن، قیام کند. چه بسا باشد که قبل از فکر توبه یا عملی کردن آن، اجل مهلت ندهد، و انسان را با بار معاصی سنگین و ظلمت بی پایان گناهان از این نشئه منتقل نماید. آن وقت خدا می داند که به چه گرفتاریها و بدبختیها دچار می شود... پس ای عزیز، هرچه زودتر دامن (همت) به کمر بزن و عزم را محکم و اراده را قوی کن، و از گناهان، تا در سن جوانی هستی یا در حیات دنیایی می باشی، توبه کن، و مگذار فرصت خداداد از دستت برود، و به تسویلات شیطانی و مکاید نفس اماره اعتنا مکن... از برای توبه ی کامله ارکان و شاریطی است که تا آن ها محقق نشود، توبه ی صحیحه حاصل نشود... یکی از آنها... ندامت و پشیمانی است از گناهان و تقصیرات گذشته؛ و دیگر، عزم بر برگشت نمودن بر آن است همیشه... ای انسان چقدر ظلم و جهولی و قدر نعم ولی النعم را نمی دانی. سالها در نافرمانی و ستیزه با چنین ولی نعمتی که تمام وسایل آسایش و راحت تو را فراهم فرموده بدون آنکه برای او، نعوذبالله، فایده و عایده ای تصور شود، به سر بردی و هتک حرمت کردی و بیحیایی و سرخودی را به آخر رساندی؛ اکنون که نادم شدی و برگشت نمودی و توبه کردی، حق تعالی تو را محبوب خود گرفت. این چه رحمت و اسعه و نعم و افره ای است... شرایط قبول... اول آنها پشیمانی بر گذشته است. دوم، عزم بر برگشت نمودن است به سوی آن همیشگی. سوم، ادا کنی به سوی مخلوق حق آنها را... چهارم، آنکه روی آوری به سوی هر فریضه که بر تو است که ضایع کردی آن را، پس ادا کنی حق آن را. پنجم، روی آوری به سوی گوستی که رویده شده است بر حرام، پس آب کنی آن را به اندوهها تا بچسبد گوشت به استخوان و رویده شود بین آنها گوشت تازه. ششم، آن که بچشانی جسم را درد فرمانبرداری، چنانچه چشاندی آن را شیرینی نافرمانی... انسان به مجرد آنکه گفت توبه کردم، از او پذیرفته نمی شود. انسان تائب آن است که هرچه از مردم بنا حق برده رد به آنها کند؛ و اگر حقوق دیگری از آنها در عهده ی اوست، و ممکن است تأدیه یا صاحبش را راضی نماید، قیام به آن کند. و هرچه از فرایض الهیه ترک کرده، قضا کند یا تأدیه نماید؛ و اگر تمام آنها را ممکنش نیست، قیام به مقدار امکان کند. بداند که اینها حقوقی است که از برای هر یک از آنها مطالبی است، و در نشئه ی دیگر از او به اشق احوال (مطالبه) می کنند؛ و در آن عالم راهی برای تأدیه ی آنها ندارد جز آنکه حمل بار گناهان دیگران را کند و رد اعمال حسنه ی خود را نماید. پس، در آن وقت بیچاره و بدبخت می شود و راهی برای خلاص و چاره برای استخلاص ندارد. ای عزیز، مبدا شیطان و نفس اماره وارد شوند بر تو و وسوسه نمایند و مطلب را بزرگ نمایش دهند و تو را از توبه منصرف کنند و کار تو را یکسره نمایند. بدان که در این امور هر قدر، ولو به مقدار کمی نیز باشد، اقدام بهتر است. اگر نمازهای فوت شده و روزه ها و کفارات و حقوق خدایی بسیار است و حقوق مردم بیشمار است، گناهان متراکم است و خطایا متراحم، از لطف خداوند مأیوس مشو و از رحمت حق ناامید مباش که حق تعالی اگر تو به مقدار مقدور اقدام کنی، راه را بر تو سهل می کند و راه نجات را به تو نشان می دهد. بدان که یأس از رحمت حق بزرگترین گناهی است که در نفس گمان نمی کنم هیچ گناهی بدتر و بیشتر از آن تأثیر نماید. انسان مأیوس از رحمت چنان ظلمتی قلبش را فرا بگیرد و چنان افسارش گسیخته شود که با هیچ چیز اصلاحش نمی توان نمود. مبدا از رحمت حق غافل شوی و گناهان و تبعات آن در نظرت بزرگ آید. رحمت حق از همه چیز بزرگتر و به هر چیز شامل است... خداوند وعده ی رحمت داده، وعده ی مغفرت فرموده؛ تو یک قدم پیش بیا و به سوی درگاه قدس او قدم گذار، او خود از تو با هر وسیله ای است دستگیری می فرماید. و اگر نتوانستی تأدیه ی حقوق کنی، از حقوق خود می گذرد؛ و حقوق دیگران را اگر نتوانستی تأیه نمایی، جبران می فرماید. ای عزیز، راه حق سهل است و آسان، ولی قدری توجه می خواهد. اقدام باید کرد. با تسویف و تأخیر امر را گذراندن و بار گناهان را هر روز زیاد کردن کار را سخت می کند؛ ولی اقدام درامر و عزم بر اصلاح امر و نفس راه را نزدیک و کار را سهل می کند. تو تجربه کن و چندی اقدام کن، اگر نتیجه گرفتی، صحت مطلب بر تو ثابت می شود؛ والا راه فساد باز است و دست گنهکار تو دراز... از اموری که برای شخص تائب لازم است بدان اقدام کند پناه بردن به مقام غفاریت حق تعالی و تحصیل حالت استغفار است. از حضرت حق جل غفاریت آن ذات مقدس با زبان قال و حال و سر و علن در خلوات، با عجز و ناله و تضرع و زاری، طلب

کند که بر او ستر کند ذنوب و تبعات آن را. شرح چهل حدیث؛ ص ۲۷۲ اسلام در رحمتش باز است به روی همه ی مردم. در تاریخ است که یزید از حضرت سجاد پرسید که من توبه می توانم بکنم؟ ایشان فرمودند که بله، در توبه باز است. خوب، یزیدی که آن جنایتهای را کرده است (... منتها بعد حضرت سجاد به حضرت زینب، که به ایشان عرض کردند آخر این چه هست؛ گفت این موفق به توبه نمی شود! اگر توبه بکند قبول است. یک کسی پیغمبر را هم بکشد توبه بکند قبول است؛ اما موفق به توبه نمی شود. و من هم احتمال می دهم که این آقایان موفق به توبه نشوند! جدیت کنند؛ الآن وقت هست؛ وقت باقی است. تا آن وقتی که پایتان را به گور وارد می کنند در توبه باز است. رحمت خدا واسع است. بیایید توبه کنید. بیایید از کارهایی که کردید، از دعوت به شورش که کردید، از مخالفتهایی که با اسلام کردید، بیایید توبه کنید. برگردید، توبه ی همه تان قبول است. صحیفه ی امام؛ ج ۱۴، ص ۴۶۳ پی نوشت: ۱- اصول کافی؛ ج ۲، ص ۴۳۵، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب التوبه»، حدیث ۱۰. /س

رجا از دیدگاه امام خمینی (ره)

رجا از دیدگاه امام خمینی رحمت الله علیه بدان که چون عقل به نور فطرت و صفای طینت خود، دریافت... که حق تعالی - جل و علا- کامل مطلق است... و جلوه ی رحمت آن ذات مقدس محدود به هیچ حد و مقید به هیچ قیدی نیست؛ لازمه ی این معرفت، رجای واثق و امید کامل به حق و رحمت اوست... چنانچه اگر فطرت از نورانیت اصلیه ی خود محتجب شد... این احتجاب گاهی به جایی رسد که از رحمت حق مأیوس شود... یکی از اموری که مورد اشتباه است و انسان به واسطه ی محجوبیت گول می خورد، تمیز ما بین غرور... و ما بین رجاء و وثوق به حق است... کسی که معرفت به سعه ی رحمت و بسط نعمت حق و ایمان به آن دارد، حالت رجاء برای او دست داده، همین معرفت او را به ترکیه ی اعمال و تصفیه ی اخلاق و جدیت و در اطاعت اوامر مولی و ولی النعم دعوت کند، و کسی که صاحب غرور است، در دام شیطان و نفس اماره، از کسب معارف و تحصیل اخلاق کریمانه و اعمال صالحه باز ماند... صاحبان رجاء از عمل باز نمی مانند، بلکه جدیت آنها بیش از دیگران است. ولی اعتماد آنها به عمل خود نیست، بلکه اعتماد آنها درعین عمل کردن، به حق است؛ زیرا که هم قصور خود را می بیند و هم سعه ی رحمت را. مغرورین اشخاصی را مانند که در ایام بذر افکندن و تخم افشاندن و به عمل زراعت مشغول شدن، مشغول لهو و لعب شوند و با تنبلی سر برند و بگویند: خدا بزرگ است، بی بذر نیز می تواند بدهد... چنانچه در «کافی» شریف سند به حضرت صادق (علیه السلام) رساند که راوی گوید: «گفتم به آن بزرگوار که یک دسته از مردم معصیت خدا می کنند و می گویند: ما امیدواریم. و همین طور هستند تا بمیرند. فرمود: این جماعت مردمی هستند دستخوش امانی و آرزوی بیجا. اینان دروغ می گویند، اینها راجی نیستند. کسی که امید چیزی را داشته باشد آن را طلب کند و کسی که از چیزی بترسد فرار کند از آن». (۱)... اکنون عزیز! مطالعه ی احوال نفس خود کن و از مبادی و ثمرات احوال نفس، خود را تمیز ده؛ بین ما جزء کدام طایفه هستیم؟ آیا بزرگی خدا و عظمت رحمت و سعه ی مغفرت و بسط بساط عفو و غفران، ما را به آن ذات مقدس امیدوار نموده، یا به غرور شیطانی گرفتار شدیم، و از حق و صفات جمال و جلال او غافلیم، و سهل انگاری در امور آخرت ما را مبتلا نموده؟ شرح حدیث جنود عقل و جهل؛ ص ۱۳۹ *** بدان که خوف از حق تعالی یکی از منازلی است که کمتر منزلی را برای عامه توان به پایه ی آن دانست. و این خوف علاوه بر آنکه خود یکی از کمالات معنویه است، منشأ بسیاری از فضایل نفسانیه و یکی از مصلحات مهمه ی نفس است؛ بلکه سرچشمه ی تمام اصلاحات و مبدأ علاج جمیع امراض روحانی توان آن را شمرد. و انسان مؤمن به خدا و سالک و مهاجر الی الله باید به این منزل خیلی اهمیت دهد، و به چیزی که آن را در دل زیاد کند و ریشه ی آن را در قلب محکم کند خیلی توجه نماید؛ مثل تذکر عذاب و عقاب و شدت عقبات موت و بعد از موت در برزخ و قیامت و احوال صراط و میزان و مناقشه در حساب و عذابهای گوناگون جهنم، و تذکر عظمت و جلال و قهر و سلطنت حق، و تذکر استدرج و مکرالله و سوءعاقبت، و امثال آن... و در حدیث است که «انسان (که) از

کثرت گناه مابین او و بین بهشت بیشتر است از بین زمین تا عرش؛ پس هرگاه گریه کند از خوف خدا در صورتی که پشیمان شده است از آنها، ما بین او و بین بهشت نزدیک شود مثل مژگانه چشم به چشم.» (۲) ... ای عزیز، تمام (عمر) ما، که پنجاه شصت سال است، فرض می‌کنیم که در آن قیام کنیم به جمیع وظایف شرعی، و با ایمان صحیح و عمل صالح و توبه‌ی صحیفه از این دینا برویم، آیا این مقدار اعمال و ایمان ما را چه مقدار جزاست؟ با آنکه به حسب کتاب و سنت و اجماع جمیع ملل چینی شخصی مورد رحمت حق است و بهشت موعود می‌رود - بهشتی که در آنجا مخلد در نعمت و راحت و مؤبد در رحمت و روح و ریحان خواهد بود. آیا در اینجا مجال انکاری هست؟ با اینکه اگر بنای جزای عمل باشد (- به) فرض باطل که عمل ما جزایی داشته - این قدری که عقل از تصورش کما و کیفا عاجز است نخواهد بود. پس، معلوم شد که مطلب بر اساس دیگر مبتنی است و بر پایه‌ی دیگر چرخ می‌زند. آن وقت هیچ استعبادی بقی نمی‌ماند و برای انکار راهی باز نخواهد ماند. شرح چهل حدیث؛ ص ۴۸۱*** ما که از قدرتها می‌ترسیم برای این است که خیال می‌کنیم قدرت این است. وقتی انسان قدرت را قدرت او دانست، وقتی انسان همه چیز را از او دانست، این دیگر نمی‌تواند که از دیگری بترسد. همه‌ی خوفهای ما از باب این است که نفهمیدیم که قدرت، یک قدرت است و آن قدرت هم برای نفع همه است. آن قدرت هم برای نفع همه‌ی افراد و جامعه و تمام بشر آن قدرت به کار گرفته شده، برای نفع اوست. ما اگر همین معنا را ادراک کنیم که هرچی هست از اوست و هرچی هست برای نفع ماست و برای تربیت ماست، اگر همین معنا را واقعا انسان ادراک کند و مشاهده کند و ذوب کند، این مسائل حل می‌شود. صحیفه امام؛ ج ۱۹، ص ۳۵۵ *** پی نوشت: ۱- متن روایت کافی این است: عن أبي عبدالله (عليه السلام)، قال: قلت له: قوم يعملون بالمعاصي و يقولون نرجو، فلا يزالون كذلك حتى يأتيهم الموت. فقال: هؤلاء قوم يترجون في الاماني، كذبوا، ليسوا براجين، إن من رجا شيئا طلبه، و من خاف من شيء هرب منه. اصول کافی؛ ج ۲، ص ۵۵، «کتاب الايمان و الکفر»، «باب الخوف و الرجاء»، ح ۵. ۲- قال الصادق (عليه السلام): ان الرجل ليكون بينه و بين الجنة اكثر مما بين الثرى الى العرش لكثرة ذنوبه؛ فما هو الا ان يبكي من خشية الله، عزوجل، ندما عليها حتى يصير بينه و بينها اقرب من جفته الى مقلته. وسائل الشيعه؛ ج ۱۱، ص ۱۷۸، «کتاب الجهاد»، باب ۱۵ از «ابواب جهاد نفس»، ح ۱۰. /س

توکل از دیدگاه امام خمینی (ره)

توکل از دیدگاه امام خمینی رحمت الله علیه توکل... واگذار نمودن... تمام امور است به صاحب آن و اعتماد نمودن است (بر) وکالت او... مردم در معرفت ربوبیت ذات مقدس بسی مختلف و متفاوت اند عامه‌ی موحدین... به حسب لقلقه‌ی لسان گاهی می‌گویند مقدر امور حق است و همه چیز در تحت تصرف اوست و هیچ موجودی بی اراده‌ی مقدسه‌ی او موجود نشود، ولی صاحب این مقام نیستند... این دسته از مردم، که ما خود نیز گویی داخل آنها هستیم... دارای مقام توکل... نیستند. جز لفظا و ادعائا؛ و لهذا در امور دنیا به هیچوجه اعتماد (به حق) نکنند... و اگر گاهی در ضمن توجهی به حق کنند و از او مقصدی طلبند، یا از روی تقلید است یا از روی احتیاط است، زیرا که ضروری در آن تصور نکند و احتمال نفع نیز می‌دهند، در این حال راتحه‌ای از توکل در آنها هست؛ ولی اگر اسباب ظاهره را موافق ببینند، بکلی از حق تعالی و تصرف او غافل شوند... این دسته از مردم که در کارهای دنیایی هیچ تمسک و توکلی ندارند، راجع به امور آخرت خیلی لاف از توکل زنند! در هر علم و معرفت یا تهذیب نفس و عبادت و اطاعت که تهاون کنند و سستی و تنبلی نمایند، فورا اظهار اعتماد بر حق و فضل او و توکل بر او نمایند. می‌خواهند بدون سعی و عمل با لفظ «خدا بزرگ است» و «متوکلیم به فضل خدا» درجات آخرتی را تحصیل کنند! در امور دنیا گویند سعی و عمل و توکل با اعتماد به حق منافات ندارد، و در امور آخرت سعی و عمل را منافی با اعتماد به فضل حق و توکل بر او شمارند. این نیست جز از مکائد نفس و شیطان، زیرا که اینها نه در امور دنیا و نه در امور آخرت متوکل اند و در هیچ یک اعتماد به حق ندارند؛ لکن چون

امور دنیوی را اهمیت می دهند، به اسباب متشبه می شوند و به حق و تصرف او اعتماد نکنند؛ و بعکس کارهای آخرت را چون اهمیت نمی دهند و ایمان حقیقی به یوم معاد و تفصیل آن ندارند، برای آن عذری می تراشند. گاهی می گویند خدا بزرگ است، گاهی اظهار اعتماد به حق و شفاعت شافعین می کنند، با اینکه تمام این اظهارات جز لقلقه ی لسان و صورت بی معنی چیز دیگر نیست و حقیقت ندارد. شرح چهل حدیث؛ ص ۲۱۴*** آن روزی که تو را پس از طی مراحل و مراتب به اصلااب آباء کشاندند، و ذراتی کثیف و قدر بودی، کدام دست قدرت تو را به رحم امهات هدایت کرد؟ و این ماده ی واحده ی بسیطه را، (چه کسی) (۱) این اشکال عجیبه مرحمت کرد؟ با کدام خدمت و عبادت، لایق صورت انسانی شدی، و این همه نعم ظاهره و باطنه را با کدام جدیت به دست آوردی؟! با کدام جدیت و طلب تو، تربیتهای عالم رحم تمام شد، و هدایت به صحنه این عالم شدی؟! و با کدام قابلیت و عمل، دل سخت و سنگین این اسنان را - که بنی نوعی خود را درهم می درد- به تو آن طور رحیم و شفیق کرد که با تمام منت - پس از آن سختیهای زاینیدن و زحمتها و تعبها- تو را به آغوش جان پرورش دهد؟! این رحمت و رحمانیت از کیست، و با کدام طلب و کوشش پیدا شده؟! آن خون کثیف را (چه کسی) (۲) برای تو قبل از آمدن مبدل به شیر لطیف گوارا کرد که مناسبترین غذاها برای معده ضعیف ناتوان تو باشد؟! کدام جدیت و کوشش مخلوق، این تهیه ها را دید؟! عزیزا! با کدام لیاقت و جدیت و کوشش، لایق فروفرستادن وحی الهی شدی؟! بزرگترین رحمتهای الهی و بالاترین نعمتهای ربانی، نعمت هدایت به صراط مستقیم و راه مایی به طرق سعادت است. آیا کدام کسب و عمل یا کدام لیاقت و عبادت این نعمت بزرگ را برای ما فراهم آورد؟ آیا با چه سابقه ی خدمتی ما لایق وجود انبیاء عظام و سفرای کرام الهی شدیم؟ و آیا در کدام یک از این نعم ظاهریه و باطنیه ی الهی که از حد احصاء و شماره بیرون است و از طاقت عدد تحدید خارج است، (۳) بنده (ای) از بندگان یا مخلوقی از مخلوقات، دخالت و شرکت داشته و دارد؟ ای انسان محجوب که در نعمتهای بی سابقه ی الهی غرقی و در رحمتهای رحمانی و رحیمی فرو رفتی و ولی نعمت خود را گم کردی، اکنون که به حد رشد و تمیز رسیدی، به هر حشیشی متشبه و به هر پایه ی سستی معتمد شوی؟! امروز که باید با تفکر در نعمتها و رحمتهای الهیه دست طلب را از مخلوق ضعیف کوتاه کنی، و با نظر به الطاف عامه و خاصه ی حق - جل و علا- پای کوشش را از در خانه غیرحق ببری، و اعتماد جز به رکن رکن رحمت الهی نکنی، چه شده است که از ولی نعم خود غفلت کرده، و به خود و عمل خود و مخلوق و عمل آنها اعتماد کردی، و مرتکب چنین شرک خفی یا جلی شدی؟ آیا در مملکت حق تعالی، متصرفی جز خودت مقدس یافتی، یا قاضی الحاجات دیگری سراغ گرفتی، یا دست رحمت حق را کوتاه و مغلول می دانی، یا نطق رحمت او را از خود کوتاه می بینی، یا او را از خود و احتیاج خود غافل می پنداری، یا قدرت و سلطنت او را محدود می بینی، یا او را بخل و غل و شح نسبت می دهی؟... هان! لختی از خواب گران برخیز، و دوبینی و دوخواهی را به کنار گذار، و نور توحید را به قلب خود برسان، و حقیقت لاجول و لاقوه الا بالله را به باطن روح بخوان، و دست شیاطین جن و انس را از تصرف در مملکت حق کوتاه کن، و چشم طمع از مخلوق ضعیف بیچاره بپرا... بار خداوند! قوت و عزت، خاص تو است، و قدرت و سلطنت منحصر به ذات مقدس تو. ما بیچارگان ضعیف از فرط دل باختجی به دنیا، دست و پای خود را گم کردیم، و از نور فطرت محجوب و مهجور شدیم، و فطریات خویش را فراموش کردیم، و به مخلوق ضعیف و بینوا- که اگر ذبابی طعمه آنها را برآید، قدرت بر استرداد آن ندارند، و اگر همه به هم، پشت به پشت دهند، تصرف در موری نتوانند- دل دادیم و اعتماد کردیم، و از ساحت قدس تو و توکل به ذات مقدس تو دور افتادیم... خدای تعالی در سوره ی انفال فرماید در وصف مؤمنین: *إنما المؤمنون الذین إذا ذکر الله وجلت قلوبهم و إذا تلیت علیهم آیاته زادتهم إیماناً و علی ربهم یتوکلون** -إلی أن قال- أولئک هم المؤمنون حقاً. (۴) خدای تعالی به طریق حصر (فرموده): مؤمنان آنهايي هستند که دارای این چند صفت باشند و غیر اینها مؤمن نیستند. از آن جمله آن است که بر پروردگار خود اعتماد و توکل کنند، و کارهای خود را واگذار به او کنند، و دلبستگی به ذات مقدس او پیدا کنند. پس آنان که دل خود را به دیگری دهند، و نقطه اعتمادشان به موجود دیگر جز ذات مقدس حق باشد، و

در امور خود چشم امید به کسی دیگر داشته باشند، و گشایش کار خود را از غیر حق طلب کنند، آنها از حقیقت ایمان تهی و از نورایمان خالی هستند. و این آیه شریفه و آیات شریفه دیگر که بر این مضمون هستند (۵) شاهد بر آن است که پیش از این مذکور داشتیم که انسان تا به مرتبه ایمان نرسد، به مقام توکل نایل گردد. شرح حدیث جنود عقل و جهل؛ ص ۲۰۹ پی نوشت: ۱- در نسخه اصل «کی» آمده است. ۲- در نسخه اصل «کی» آمده است. ۳- اشاره است به این آیه ی شریفه: و ان تعدوا نعمه الله لا تحصوها؛ و اگر بخواهید که نعمتهای خداوند را شمارش کنید، نمی توانید آنها را به شمارش در آورید. (نحل، ۱۸) ۳- «همانا ایمان آوردندگان کسانی هستند که چون نام خدا برده شود، خوف بر دل‌های ایشان چیره گردد. و چون آیات خدا بر آنها خوانده شود، ایمانشان افزون گردد. و پروردگار خود توکل می کنند... (تا آنجا که فرموده): اینان ایمان آوردندگان حقیقی هستند.» (انفاق، ۴ و ۲) ۴- رجوع شود به سوره های مجادله، ۱۰؛ آل عمران، ۱۲۲، ۱۶۰ و توبه، ۵۱. /س

شکر از دیدگاه امام خمینی (ره)

شکر از دیدگاه امام خمینی (رحمت الله علیه) بدانکه «شکر» عبارت است از قدردانی نعمت منعم. و آثار این قدردانی در قلب به طوری بروز کند؛ و در زبان به طوری؛ و در افعال و اعمال قالبی به طوری. اما در قلب، آثارش از قبیل خضوع و خشوع و محبت و خشیت و امثال آن است. و در زبان، ثنا و مدح و حمد. و در جوارح، اطاعت و استعمال جوارح در رضای منعم، و امثال این است. شرح چهل حدیث؛ ص ۳۴۳*** از فطریاتی که... همه عائله بشری... در آن موافق و متشکرند، تعظیم منعم و ثنای او است... تمام ثناها و تعظیمهایی که اهل دنیا از صاحبان نعمت و موالیان دنیاوی خود کنند، به همین فطرت الهیه است. تمام تعظیمها و اثنیه (ای) که متعلمان از دانشمندان و معلمان کنند نیز از این فطرت است... ای بیچاره انسان محجوب که عمری در نعمتهای بی منتهای حق غوطه خوردی، و از رحمت‌های بی کرانش برخوردار گشتی، و ولی نعمت خود را نشناخته، کورکورانه از دیگران ستایش کردی، و به ناکسان کرنش نمودی! آری، شکر مخلوق از وظایف حتمیه است، چنانچه فرموده اند: من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق (۱) لکن از آن جهت که آنها را خداوند وسایل بسط نعمت و رحمت مقرر فرموده؛ نه آن که با شکر آنها از خالق و رازق حقیقی محجوب گردی؛ چه که این عین کفران نعمت ولی نعم است. شرح حدیث جنود عقل و جهل؛ ص ۱۸۵*** وقتی کار برای خدا باشد، ما چه پیروز بشویم، کارمان برای خداست، ما تکلیف ادا کردیم. ما می خواهیم تکلیفمان ادا بشود، دنبال این نیستیم که یک منصبی به دست بیاوریم، شماها نیستید. و ما می دانیم که از عهده ی شکر خدا نمی توانیم به در بیایم. من خودم را عرض می کنم؛ من شهادت می دهم که خودم تاکنون دو رکعت نماز برای خدا نخوانده ام، هرچه بوده برای نفس بوده. دلیلش هم این است که چنانچه جنت و ناری نباشد، آیا ما باز همان طور مشغول می شویم به دعا یا خیر؟ دعای ما آنی که هست برای این است که خدای تبارک و تعالی به ما عنایت کند و به ما روزی کند بهشت را و محترز کند از جهنم. آنی که غایت آمال ماست همین است و الا برای خدا آن وقت معلوم می شود که اگر کلید بهشت و جهنم را به شما بدهند و بگویند که شما مختارید و هیچ کس از شما به جهنم نمی رود، هیچ کس از شما هم از بهشت محروم نیست، آن وقت آیا ما باز قیام می کردیم به دفع شهوات؟ قیام می کردیم به خواندن نماز؟ اینها پیش خود ماست. من خودم می دانم که نیست این جور؛ نیستم این طور. صحیفه امام؛ ج ۲۰، ص ۲۸۰*** ما باید خدمتگزار باشیم، واقعا خدمتگزار باشیم و هرچه خدمت بکنیم باز کم است. ما که شکر خدا را نمی توانیم بجا بیاوریم، برای اینکه کوچکتریم از اینکه شکر خدا را به جا بیاوریم، لکن شکر این ملت قهرمان و مظلومان همان شکر خداست. کسی که شکر اینها را به جا نیاورد، شکر خدا را به جا نیاورده است، برای اینه اینها بندگان خدا هستند، اینها کسانی هستند که برای خدا دارند خدمت می کنند به این کشور و شکر این است که ما به آنها خدمت بکنیم، هر کس در هر مقامی که هست خدمت بکند. منبع:

رضا از دیدگاه امام خمینی (ره)

رضا از دیدگاه امام خمینی رحمت الله علیه بدان که رضا عبارت است از: خوشنودی بنده از حق - تعالی شأنه - و اراده‌ی او و مقدرات او. و مرتبه‌ی اعلای آن، از اعلا مراتب کمال انسانی و بزرگتر مقامات اهل جذب و محبت است... چنانچه معلوم شد در... انسان بالفطره عاشق حق است، که کمال مطلق است، گرچه خودش نداند... و چنانچه ذات مقدس را کامل مطلق ببیند، صفات جمال و جلال را کامل ببیند. و همین طور، افعال حق را جمیل و کامل مشاهده کند، و (این که) «از جمیل مطلق جز مطلق جمیل نیاید» را به عین عیان و مشاهده‌ی حضوری دریابد. پس، همان عشق و رضایتی که به ذات مقدس حق پیدا کند، به همه‌ی نظام وجود - از آن جهت که لازمه‌ی کمال مطلق است - پیدا کند... پس چنین بنده آنچه از حق تعالی ببیند و آنچه از ذات مقدسش نسبت به او صادر شود، به نظر خوشنودی و رضایت به او نظر کند، و از حق تعالی و افعال او راضی و خوشنود می‌باشد، و از غیر او و آنچه به او متعلق است متنفر و ساخط باشد... باید دانست که از برای رضا و دیگر کمالات نفسانیه، مراتب متکثره و درجات متشکله است... پس اول مرتبه رضا آن است که پس از دخول در تحت ربوبیت الله، از این تربیت الهیه خوشنود باشد. و علامت آن، آن است که علاوه بر آن که مشقت تکلیف برداشته شود، از او امر الهیه خوشنود و خرم باشد، و آن را به جان و دل استقبال کند، و منهیات شرعیه پیش او مبعوض باشد، و دلخوش باشد به مقام بندگی خود و مولایی حق... درجه‌ی دوم، رضا به قضاء و قدر حق است؛ یعنی، خوشنودی از پیش آمده‌های گورارا و ناگوارا، و فرحناکی از آنچه حق تعالی برای او مرحمت فرموده - چه از بلیات و امراض و فقدان احبه باشد، و چه از مقابلات آنها - و پیش او بلیات و امراض و امثال آن با مقابلاتش یکسان باشد در این که هر دو را عطیه حق تعالی شمارد، و به آن راضی و خوشنود باشد... و حصول این مقام مگر با معرفت به مقام رأفت و رحمت حق تعالی به عبد، و ایمان به این که آنچه حق تعالی مرحمت فرماید در این عالم برای تربیت بندگان و حصول کمالات نفسانیه آنها... است. و چه بسا که انسان به واسطه‌ی فقر و تهی دستی به مقام کمال ذاتی خود برسد، و چه بسا که به واسطه مرض و ناتوانی به سعادت جاویدانی برسد... آری، آنان که از جذوه‌ی محبت الهی بهره دارند، و از نور معارف قلبشان متنور است، با حق دلخورش و با رضای او مأنوسند. آنها مثل ما در ظلمت دنیا فرو نرفتند، و از لذات و شهوات دار فانی منفعل نشدند... عزیزا! خدای تعالی قضای خود را اجرا خواهد فرمود؛ چه ما سخطناک باشیم به آن یا خوش بین و خوشنود، تقدیرات الهیه بسته به خوشنودی و سخط ما نیست. آنچه برای ما می‌ماند از سخطناکی و غضب،... سلب ایمان از قلوب است... و در روایت است که به حضرت صادق عرض شد: به چه چیز معلوم می‌شود که مؤمن، مؤمن است؟ فرمود: به تسلیم از برای خدا و رضا به آنچه وارد شود بر او از سرور و سخط. شرح حدیث جنود عقل و جهل؛ ص ۱۶۱ *** ممکن است کار حقی هم در ذایقه‌ی دسته‌ای تلخ بیاید، ولی کسی که دنبال حق می‌رود و برای رضای خدا کار می‌کند نباید به فکر این باشد که به او چه گفته اند، چه می‌گویند؛ باید خدا را در نظر بگیرد و برای خدا کار کند. هر کس هرچی می‌خواهد بگوید، کار خوب هم مخالف دارد. شما فکر این باشید که کارتن خوب و پیش خدا آبرومند باشد. صحیفه امام؛ ج ۱۹، ص ۲۲۳ *** پی نوشت: ۱- متن روایت چنین است: عن أبي عبد الله - عليه السلام - قال: «قلت له: بأى شيء يعلم المؤمن بأنه مؤمن؟ قال: بالتسليم لله، و الرضا فيما ورد عليه من سرور أو سخط». (اصول کافی؛ ج ۲؛ «کتاب الایمان و الکفر»، باب الرضا بالقضاء»، ص ۵۲، ح ۱۲). /س

اجتماعی - تربیتی

تاملی در سیره علمی، اجتماعی امام خمینی (ره)

تاملی در سیره علمی، اجتماعی امام خمینی (ره) اگرچه از عنوان موضوع مورد نظر، تداعی می‌شود که این مقاله، چنانکه انتظار می

رود حاوی سیری در سیره عملی، و نگرشی براندیشه نظری حضرت امام خمینی - قدس سره الشریف - باشد اما چنین انتظاری از یک مجمع مرکب از دانشمندان صاحب نظر در مجموعه علوم الهی و انسانی، شاید به جهت نامقدور بودن آن، معقول نباشد تا چه رسد به نوشته ای که از خامه ناتوان مقلدی از غم هجران، پریشان به صحیفه تحریر نشسته است. سخن گفتن دیگران و از جمله این کمترین در خصوص آن فرزانه علم و دین، به مثابه بردن ران ملخی است از طرف آن مور، در آستان کرم سلیمان. حقیقت سخن این است که: ما در سر مقام امام حیرانیم، چون وجود امام، دریائی است که غواص عقل و اندیشه، در این دریا، اول، آخر ره نیابد کندرو پایاب نیست و سخن منظوم این کمترین در خصوص آن مظهر طهارت و یقین، چنانکه در مثنوینامه خروش عشق، برقع از جبین گشاده، این است که: اخذ کردم آتش صحرای عشق از خمینی گوهر دریای عشق ای خدایا راه او پاینده دار آفتابش در جهان، تابنده دار مهر او همچون نفس در سینه ام روشن از او، شیشه اندیشه ام موج دریایم و توفان است او نغمه های گرم ایمان است او شور او در عشق، عنوانش جنون لوح منشور قیامش، نقش خون همچون توفان در نیستان، ناله کرد حرف خاموشی شب، آواره کرد در تو، محوم، ای تو اکسیر جهاد معنی مرموز سیر اجتهاد ای تو خود سرمزل اسفار ما در نگاهت قصه اسرار ما ای بهار خلقت حق در کویر ای رهایی بخش انسان اسیر در سکوت انتظاری از خروش در سرود سینه ات حرف سروش ای خمینی مظهر عشق و کمال جلوه ای از آتش طور وصال در تو حیرانم که حیرانی رواست چون مقام برتر از اوهام ماست آری هر تحلیل گر پاک فطرتی که در زندگی امام و اخلاق و رفتار آن حضرت محو شود این دقیقه را به خوبی در می یابد که استواری و ثبات قدم او در فراز و فرودهای مختلف سیاسی و اجتماعی، عقل و اندیشه را به تحیر می اندازد و با این حال، مرغ دل به اشتیاق تقرب به او، پر می اندازد و با سوز تمام این ترانه می خواند: قشون مهر تو، تاراج جان است خروش نغمه های جاودان است چه گوید: حیدر محزون که عشقت درون مهر دل آتشفشان است (۱) ولی با همه این اوصاف که منزلت و مقام امام، بالاتر از حیطه عقل و اوهام ماست باز نیز از باب اینکه "مالا یدرک کله، لایترک کله" براندیشمندان اسلامی به طور اعم، از جامعه شناسان، فیلسوفان، عارفان، فقیهان گرفته، تا سیاستمداران از نظر وجدانی و اخلاقی تکلیف است که در راستای تبیین و تفسیر ابعاد گوناگون شخصیت بزرگ مظهر عزت مسلمین و محور عظمت مستضعفان، امام خمینی به تحلیل عمیق منطقی پردازند و در حد توان و میزان دست آورده های فکری خود، ابعاد درخشان این درخششگاه نور معرفت را از باطن ملکوتی وی (که جلوه ای از اسم الباطن است) به شهود ظاهر جبروتی برسانند. آنچه در حال حاضر بیشتر دانشمندان به اصطلاح روشنفکر ما از شخصیت امام، برای خود، تصویر کرده اند این است که امام، تنها یک فقیه سیاستمدار بود. به طور مسلم، صاحبان این نوع تلقی از شخصیت آن حضرت، از معرفی قلمرو جغرافیای وسیع و گسترده اندیشه حضرت امام در حوزه معرفت شناسی عاجز و ناتوانند، چون امام نه تنها یک فقیه سیاستمدار بود امام، یک فیلسوف متضلع و محیط بر نحله های عقلی، فلسفی فیلسوفان مشرق زمین نیز بود، با اینکه از نظر روحی، مشربی ذوقی، عرفانی داشت بر مکتب عقلی، برهانی مشائیان احاطه کامل داشت آراء پیچیده و پر مغز بوعلی را در حوزه علوم اسلامی برای متفکران مشتاق به طرز تفکر فلسفی مشائیان که عبارت است از ارزیابی و تعقیب مسائل در چهارچوب تفکرات صرف عقلایی تدریس می کرد. با مکتب فلسفی اشراق اسلامی و پیروان مشرب اشراقی به خوبی آشنا بود و بر این اعتقاد بود که شیخ شهاب الدین سهروردی معروف به شیخ اشراق، رئیس فلاسفه اشراق اسلامی، طریقه ذوقی افلاطون را حیاتی مجدد بخشید و آن حکیم الهی را صاحب مقام تجرد و صفای باطن می دانست. (۲) بر مشی فکری و مکتب فلسفی مرحوم صدرالمتهالین شیرازی وقوف کمال و تبحر تام و قابل داشت، مهمترین کتاب فلسفی آن حکیم الهی، اسفار که بزرگترین و دقیقترین شاهکار فلسفی در جهان فلسفه می باشد و تا هنوز نیز هیچ فیلسوفی کتابی را در حکمت بدین پایه خلق نکرده است برای طالبان حکمت، تدریس می کرد، او به صدرا به عنوان یک حکیم راستین و موحد، و به کتاب اسفار به عنوان پربارترین متن مجدد، در حکمت الهی، عشق می ورزید و آن حکیم را قهرمان وادی صعب العبور حکمت و روشنگر خللهای شیخ الرئیس در علم معرفت حق می دید، از فلسفه او به عنوان نزدیکترین فلسفه

بواقع، حکایت، و از خود او در برابر حربه های تکفیر دینداران تنگ نظر و ظاهرنگر، حمایت می کرد. سخنان بلند آن حضرت در این باره این است: محمد بن ابراهیم شیرازی از بزرگترین فلاسفه الهی و موسس قواعد الهیه و مجدد حکمت ما بعد الطبیعه^۱ و او اول کسی است که مبدا و معاد را بر یک اصل بزرگ خلل ناپذیر بنا نهاد و اثبات معاد جسمانی با برهان عقلی کرد و خللهای شیخ الرئیس را در علم الهی روشن کرد و شریعت مطهره و حکمت الهیه را با هم ائتلاف داد^۲ ما با بررسی کامل دیدیم هر کس درباره او چیزی گفته از قصور خود و نرسیدن به مطالب بلند پایه اوست (۳)^۳ مطلب بعدی که از سیر در تفکرات فلسفی امام راحل استنباط می شود این است که امام نه تنها به فلسفه اسلامی و فیلسوفان جهان اسلام به خاطر تنویر چراغ عقول بشری در راستای تبیین معارف دینی و نظری به چشم عظمت و بزرگی می نگریسته، بلکه علی رغم بسیاری از بزرگان علوم اسلامی، به فلاسفه پیشین یونان نیز خوشبین و بعضی از آنان را از شاگردان و پیروان توحیدی انبیای عظیم الشان الهی می داند. به عبارتی از آن بزرگ مرد الهی در این خصوص توجه کنید. این فیلسوف بزرگ (انباد قلوس) در زمان داوود نبی (ع) بوده و حکمت را از او و لقمان حکیم اتخاذ کرده است. (۴) و در خصوص فیثاغورث گوید: این فیلسوف در زمان سلیمان بود و حکمت را از او اخذ کرده و آراء او جمله به رمز است. (۵) امام در خلال تدریس کتب فلسفی به طور مسلم، نظریاتی نو و در مقوله حکمت و هستی شناسی، سرنوشت ساز و قابل تامل، بررسی و دقت نظر عنوان می کرده است که اگر آن دروس جمع آوری و به چاپ برسد برای فیلسوفان در جهت تبیین و تحلیل اندیشه های فلسفی امام و استنباط دقیق آراء و مبانی عقلانی آن حضرت راهگشای بسیار خوبی است. امام در عرفان نظری نیز از اساتید برجسته و کم نظیر بود با مراجعه دقیق به صحف عرفانی و نگرشی عمیق بر آراء ذوقی، آن بزرگ، این مطلب به روشنی دریافت می شود که آن حضرت بر عرفان اسلامی محیط و در تبحر بر آراء پیشگامان عرفان نظری علی الخصوص بر آراء بلند موسس و پایه گذار آن محی الدین عربی که در عداد بزرگان تراز اول این فن بود. کتابهای گرانقدر مصباح الهدایه، سرالصلوة، شرح دعای سحر و تعلیقات بر فصوص محی الدین و مصباح الانس حمزه فناری، بهترین گواه بر این مدعا است. فیلسوف مدقق بارع و محقق متفنن متضلع در مباحث عرفانی و حکمت عقلانی، علامه، سید جلال الدین آشتیانی در مقدمه شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم می نویسد: حضرت استاد علامه، آیت الله العظمی امام سلام الله علیه و علی اجداده الطاهرین در عرفان اسلامی شاگرد منحصر به فرد شاه آبادی می باشند امام از اساتید بزرگ عرفان در قرن اخیرند و ذوق و استعداد خاص در مبانی عقلی و عرفانی دارند^۴ امام خمینی در حکمت متعالیه به روش صدرالحکماء والعرفاء، آخوند ملاصدرا استاد مسلم و در حقیقت بدون مجامله باید گفت که آن جناب خاتم حکما و عرفا در عصر ما می باشند. (۶) قضاوت استاد آشتیانی (مرد، باریک بین و دقیق اندیشی که بر همه نحله های فلسفی، عقلانی و مشربهای اشراقی، عرفانی و قوف کامل دارد و با موشکافی مخصوص بخود، جهات قوت و ضعف اساتید بزرگ عرفان و حکمت را بر می شمرد و به در مقام قضاوت علمی هیچ گونه ملاحظه ای برای کسی قائل نیست) پیرامون امام راحل به اینکه آن جناب خاتم حکما و عرفا در عصر ما می باشد و در حکمت متعالیه به روش ذوقی ملاصدرا استاد مسلم است، حجت تحقیق و کندوکاو، و ژرف نگری را در فلسفه و عرفان امام بر مشعلداران حیات معقول بشری، تمام می کند. مسلما حکیمی چون آشتیانی که پیرامون دیگر بزرگان علم و حکمت بدون کمترین ملاحظه ای به عنوان یک ملای مستقل داوری می کند (و ریزبینانه علامه طباطبایی را در عرفان نظری و مباحث ذوقی اسفار غیر متخصص و ناتوان قلمداد می کند (۷) و رفیعی قزوینی را با اینکه در تقریر مبانی فلسفی ملاصدرا و بیان مقاصد وی در اسفار در حد اعجاز می ستاید و تدریس اسفار او را ید بیضاء در قلمرو ادراک نظری می داند اما با این حال چون حکیم است و حکیمان مهار احساسات و عواطفشان به دست عقلشان است و عاقلانه می اندیشند وقتی که می خواهد پیرامون عرفان نظری قزوینی و میزان آشنایی وی با مبانی عرفانی و معانی ذوقی محی الدین و کتاب پر محتوای فصوص اظهار نظر کند آن تحریر در مبانی صدرالدین را گنگ و ناتوان در معانی محی الدین می یابد) (۸) پیرامون امام راحل نیز بدون هیچ ملاحظه ای و تنها به صرف بیان حقیقت داوری کرده است. امام با این احاطه کاملی که

به عرفان نظری و با آن قدم اصلی که در عرفان عملی داشت و گو اینکه: "یا من هو حضوره دائم" بر، وی در تجلی مستدام و ظهور مدام بود، جذبه های روحانی وی مستمر، چون جذوه های آتش محبت رحمانی در درونش شعله ور بود، با این حال در متن جامعه بود و عرفان او در کنار فقه و سیاستش برای اصلاح و تهذیب جامعه. و اینکه بر عارفان باریک بین و سالکان دقیق اندیش، لازم است که برای برداشتن پرده ابهام از رخساراندیشه های ذوقی، عرفانی امام از یک سو، و معرفی شخصیت عرفانی، اجتماعی آن همام از دیگر سو (که به عنوان یک قطب شاخص عرفانی و محور جهت بخش سیاست جهانی، عرفان را از گوشه انزوا به صحنه اجتماع کشانید) بسیج شوند، علی الخصوص در راستای پرداختن به بعد دوم از قلمرو شخصیت عرفانی آن حضرت، که خود مستلزم زدودن و تخریب جنبه های منفی به جامانده از سیره عارفان گذشته است که برای سالکان ناآزموده به عنوان یک اصل مسلم عرفانی، قابل پذیرش و عمل می باشد. باید طالبان عرفان را از رفتن، به سراغ ناهلان بی خبر از حقیقت عرفان، حذر داد و بر آنان، این نکته را تبیین کرد که: از دلق پوش صومعه، نقد طلب مجوی یعنی ز مفلسان، سخن کیمیا مپرس (۹) و این دستورالعمل را تعیین، که عرفان به حق و حق جو، عرفان خضر واصل یعنی امام راحل و دیگر بزرگان کاملی است که معرفت و سلوکشان را برای اصلاح و تهذیب جامعه از سیره قویم و صراط مستقیم به ظهور آورندگان عرفان راستین، یعنی ائمه طاهرین (که در راستای امام کامل عارفین، امیرالمومنین قرار دارد) گرفته اند؛ اگر عرفان امام، در شب تاریک کژیها و پلشتیها چون نوری در خدمت مسلمانان بود، علتش اینکه: سرمنشاء فیض آن، دم عیسوی مشرب امیرالمومنین (ع) بود و این همان عرفان مثبتی است که فرزانه گرانقدر علامه جعفری در نوشتاری دقیق به تتبع و تحقیق، پیرامون آن پرداخته و این طرح را در حوزه معرفت شناسی یا فلسفه عرفان، همو برای اولین بار، در انداخته است و به طور قطع و مسلم، برجسته ترین و درخشانترین جنبه شخصیت عرفانی امام، همین جنبه عرفان مثبت اوست که در تاریخ عرفان نیز از جنبه های منحصر به شخصیت خود آن حضرت است و در عارفان گذشته، پیشگامی را نمی توان برای او در نظر گرفت. پس سخنی گزاف نیست اگر بگوییم: جمله صفرند و وحید دهر اوست بعد معصومین، فرید دهر اوست (۱۰) و می توان گفت: امام به عرفان، روح بالندگی و شکوفایی لطافت گل در طراوت بهاری بخشید، چون دیگر عارفان که در طول تاریخ ظهور کرده اند تنها ره آورد عرفانشان این بود که به صلاح خود پرداختند و برای حفظ صلاح و سلامت خود، خرجه انزوای از اجتماع را به دوش انداختند اما امام با اراده ای الهی برخلاف جریان این رود به شنا پرداخت و بعد از سلوک در طریق صلاح خود، با الهام از سیره معصومین به اصلاح جامعه و قراردادن حرکت آن در روند مطلوب کتاب تشریح، مشغول شد و این حقیقت در تاریخ روشمند بشری، برای همیشه در طلوع مستدام خواهد بود. دومین موضوعی که امام خمینی (ره) به آن روح تبلور و بالندگی در فراسوی سازندگی فردی و اجتماعی بخشید و بین آن و مقوله های مستحدثت زندگی ماشینی پیوند برقرار کرد (و از ضرورت این پیوند و آشتی دادن بود که آن حضرت، دخیل دانستن عنصر زمان را در هر عصری و از جمله عصر ما، در آن موضوع، شرط اساسی برای پاسخگویی آن موضوع به مشکلات پیچیده و تو در توی نسلی دانست که حیاتشان با رشد فزاینده صنعت و تکنیک در جریان زندگی ماشینی امروز پیوند خورده است) فقه بود؛ فقه همان اقیانوس پویا و پایان ناپذیری که تا قبل از ظهور ملکوتی امام، کاربرد آن، کاربرد تعلیمی و تدریسی بود و قلمرو سلطنت آن، گوشه حجرها. اما امام هم فقه را که قوانین حکومتی و حقوقی تدوین شده از ناحیه امامان معصوم شیعی بود به عنوان تنها قانون افتخار آفرین، مشروع و قابل پذیرش، در جامعه اسلامی به مرحله اجرا در آورد و هم با فراست و هوشمندی و بلندنظری به دنبال بررسی وضعیت جامعه اسلامی در زمان معاصر و واقع بینانه نظر کردن به نیازها و مقتضیات زمان و جدا ندانستن زندگی مردم از زمانی که در آن می زیند از یک سو و جدا ندیدن یک فقیه جامع الشرایط از متن اجتماع، از دیگر سو، این دقیقه را دریافته بود که عنصر زمان را باید در فقه و حقوقی که همگام با زمان به عنوان قانونی که برای رفع مشکلات حیات دینی مردم پیاده می شود لحاظ کرد، پس فقه امام در متن اجتماع و به عنوان کاملترین قانون حقوقی الهی که هیچ ایدئولوژی بشری تحت هیچ شرایطی جایگزین آن نیست برای اجتماع بود و چون سیاست

کشورداری و حکومتی او نیز بر مبنای دیدگاه‌های فقهی و حقوقی اش بود. که اینکلام ایشان " امور مسلمانان - امور سیاسی، اجتماعی مسلمانان است (۱۱)" مبین همین معناست پس حاصل کلام در این مقال اینکه: سیاست امام هماهنگ با - فقاہت امام بود و فقاہت آنحضرت، شعر شہود حکومت در آئینه ولایت بود که به حمد و سپاس خدا، الان نیز با همین آئینه ولایت، صاحب مقام معظم فقاہت آیت الله خامنه ای به اصلاح و آرایش حکومت می پردازد. کوتاه سخن اینکه اگر کسانی یافت شوند که با ولایت امام، موافق، ولی با ولایت آیت الله خامنه ای ناموافق باشند به طور یقین این افراد اگر در عصر پیامبر نیز بودند مثل کسانی که نبوت نبی را منهای ولایت وصی پذیرفتند عمل می کردند. نتیجه ای که بر این دومین موضوع مقاله مترتب است اینکه فقیهانی قادر به گام برداشتن در جهت بالندگی این روش فقهی اند روشی که بر رفرم زمان سوار است و با زمان به پیش می تازد و هیچ گاه از رفع مشکلات اجتماعی، دینی دینداران عاجز نیست که از روح تسامح برخوردار باشند. سومین موضوعی که در قلمرو تحلیل شخصیت امام درخور بررسی و قابل بحث است، سیاست آن حضرت است که این مقال مفصل را به مقوله ای دیگر محول می کنیم. ان شاءالله پانوشتها: ۱- دو بیتی از مجموعه ارمغان دشتی است اثر مولف. ۲- رجوع شود به کشف الاسرار ص ۳۵، امام خمینی. ۳- ماخذ پیشین ص ۳۶. ۴- ماخذ پیشین ص ۳۲. ۵- ماخذ پیشین ص ۳۲. ۶- شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم ص ۳۳ سیدجلال الدین آشتیانی. ۷- ماخذ پیشین ص ۳۷. ۸- ماخذ پیشین ص ۳۶. ۹- دیوان حافظ ص ۱۵۵. ۱۰- بیت از مثنوینامه خروش عشق، اثر نگارنده. ۱۱- پیام انقلاب شماره ۴۲، ۱۱/۷/۱۳۶۰، ص ۴.

نوسازی جامعه از دیدگاه امام خمینی (ره)

نوسازی جامعه از دیدگاه امام خمینی اشاره: مسئله توسعه و نوسازی از مسائل عمده ای است که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در سطوح مختلف جامعه ایران اسلامی مطرح شده است. این بحث عمیق و ضروری که راهگشای یافتن الگوهای مناسب توسعه و نوسازی کشور و قطع عوامل وابستگی در تمام زمینه هاست در مقاطع کارشناسی ارشد دانشگاهها رساله های متعددی را به خود اختصاص داده است. همانند بسیاری از مباحث دیگر بررسی این موضوع در آراء و اندیشه ها و عملکرد حضرت امام خمینی ثابت می کند که بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران تمامی ابعاد مسئله را به عنوان یک سیاست عملی و لازم در نظر داشته و سیر حرکت را روشن کرده اند. تحقیق و پژوهش دراندیشه های جامع الاطراف امام خمینی اسباب وصول به نتایج کاربردی موثری در جهت پیشرفت روزافزون کشور اسلامی مان خواهد بود رساله کارشناسی ارشد "نوسازی جامعه از دیدگاه امام خمینی (ره)" که حاصل تحقیق و بررسی "محمد حسن حسینی" از دانشکده علوم اجتماعی علامه طباطبایی می باشد در زمره اینگونه پژوهشهاست که تحت نظارت "دکتر محمد مومن کاشی" به عنوان استاد راهنما و دکتر جواد یوسفیان به عنوان استاد مشاور به رشته تحریر درآمده است. مجله حضور در جهت معرفی فعالیتهای علمی مربوط به آراء و اندیشه های حضرت امام خمینی فصل چهارم رساله مزبور را تحت عنوان "تحلیل دیدگاه امام خمینی درباره ایده ها و مفاهیم جدید" ذیلا به نظر خوانندگان گرامی می رساند. تحلیل دیدگاه امام خمینی (ره) درباره ایده ها و مفاهیم جدید ۱-۴- کلیات: مواضع و دیدگاههای امام در قبال پدیده های اجتماعی، به ویژه پدیده های جدید، مانند هر متفکر دیگری، تحت تاثیر مبانی کلی تری قرار دارد که بدون شناخت و توجه به آنها، فهم مواضع ایشان دشوارتر خواهد بود. اختلاف موضع ایشان با سایر مواضع متفاوت که در بحث از زمینه تاریخی موضوع مورد بررسی آمد نیز ناشی از اختلاف و تمایز همین مبانی، با مبانی صاحبان آن مواضع است. از این رو قبل از ورود به بررسی دیدگاه ایشان در قبال مفاهیم مورد نظر، برخی از مهمترین مبانی نظری و عملی مواضع ایشان را به اختصار ذکر می کنیم: - مبانی نظری و عملی مواضع امام: ۱- شناخت و اعتقاد به اسلام به عنوان دینی جامع، جاودان و همیشگی که در هر عصر و زمان و متناسب با هر سطح از پیشرفت، امکان تمسک به آن و اجرای آن وجود دارد. در همین رابطه ایشان اظهار می دارد: "اسلام در همه ابعاد، قانون دارد (۱)" در جای دیگر

با اشاره به جزئیات و با ذکر مصادیق همین موضوع را مورد تاکید بیشتر قرار داده و می گوید: "اسلام و همین طور سایر حکومت‌های الهی و دعوت‌های الهی به تمام شئون انسان از آن مرتبه پائین، مرتبه درجه پائین تا هر درجه‌ای که بالا برود، همه اینها را سر و کار با آنها دارند. مثل آن حکومت‌ها نیست که فقط به باب سیاست ملکی (امور دنیایی) کار داشته باشند همانطوری که سیاست ملکی دارد. اسلام، بسیاری از احکامش احکام سیاسی است، یک احکام معنوی دارد، یک حقایق هست، یک معنویات هست چیزهایی که در رشد معنوی انسان دخالت دارد، احکام برایش هست، چیزهایی که در تربیت معنوی انسان هست برای آن احکام هست و در مرتبه پائین تر هم که مرتبه اخلاقی باشد، احکام اخلاقی دارد، عرض می‌کنم که تربیت‌های اخلاقی می‌کند اسلام، در مرتبه معاشرتش هم با هر کس معاشر باشد حکم دارد اسلام. خودش (انسان) فی نفسه احکام دارد، خودش با عیالش احکام دارد. خودش با اولادش احکام دارد، خودش با همسایه اش احکام دارد، خودش با هم محله اش و یارش احکام دارد. با هم مملکتش احکام دارد، با هم دینش احکام دارد، با مخالفین از دینش احکام دارد، تا بعد از موت، قبل از اینکه اصلاً تولدی در کار باشد و قبل از ازدواج احکام دارد تا ازدواج و تا حمل و تا تولد و تا تربیت در بچگی و تربیت در بزرگتر و تا حد بلوغ و تا حد جوانی و تا حد پیری و تا مردن و در قبر و ما بعد القبر ("۲). در وصیت نامه الهی و سیاسی خویش نیز بر این جامعیت و مقایسه آن با سایر مکاتب تاکید کرده می‌نویسد: "اسلام و حکومت اسلامی پدیده الهی است که با بکار بستن آن سعادت فرزندان خود را در دنیا و آخرت به بالاترین وجه تامین می‌کند و قدرت آن را دارد که قلم سرخ بر ستمگریها و چپاولگریها و فسادها و تجاوزها بکشد و انسانها را به کمال مطلوب خود برساند و مکتبی است که بر خلاف مکتبهای غیرتوحیدی در تمام شئون فردی و اجتماعی و مادی و معنوی و فرهنگی و سیاسی و نظامی و اقتصادی دخالت و نظارت دارد و از هیچ نکته ولو بسیار ناچیز که در تربیت انسانها و جامعه و پیشرفت مادی و معنوی نقش دارد فروگذار نکرده است و مواضع و مشکلات سر راه تکامل را در اجتماع و فرد گوشزد کرده و به رفع آنها کوشیده است ("۳). اهمیت چنین دیدگاهی، در خصوص جامعیت اسلام، وقتی در مقام عمل اجتماعی، سیاسی ایشان بروز و ظهور دارد، مشخص می‌گردد و ایشان را از سایر کسانی که چنین دیدگاهی را صرفاً در مقام نظر و بیان، دارند متمایز می‌سازد، زیرا تقریباً همه مومنان به اسلام، در مقابل بیان و نظر، اظهارات مشابهی را با اندکی کم و بیش، ارائه می‌نمایند ولی در مقام عمل و اقدام، بجای پیروی از بیان و نظر خود، یا سکوت کرده و یا به حذف و طرد پدیده مقابل خود پرداخته‌اند و به تعبیر امام، در موضع عمل و اقدام، جانب معنویت و اخلاق فردی را گرفته و جانب اجتماع را رها کرده‌اند و یا بالعکس: "این دو طایفه که یک طایفه طرف معنویت را گرفته‌اند و طرف اجتماع را رها کردند و این طایفه طرف اجتماع و علم اجتماع و علم سیاست و علم - نمی‌دانم - این معانی را دارند و آن طرف را رها کردند، این دو نه این اسلام شناس است، نه آن اسلام شناس است. اسلام شناس کسی است که این دو مطلب را، این دو جنبه را، هم جنبه معنوی را بشناسد هم جنبه ظاهری را، یعنی هم اسلام را بشناسد به آن جهات معنوی که دارد و هم اسلام را بشناسد به آن جهات مادی که دارد، کسی که اسلام را بخواهد بشناسد باید به اینجور بشناسد ("۴). چنین برداشتی از اسلام، به ویژه با توجه به تبعات و پی آمدهای آن، از نقطه نظر چاره جوئی‌های حقوقی، فقهی و التزام به اجرای اسلام و پیاده کردن آن در ابعاد مختلف برای فراهم آوردن زمینه‌های حفظ و استمرار آن است که ما را به دومین مبنای نظری امام راهبری می‌کند: ۲- متعهد بودن به حفظ و بقای استمرار دیانت اسلام: چنین تعهدی را نیز هر مسلمانی، دست کم، به عنوان یک امر قلبی و وجدانی در خود حس می‌کند ولی مهم تشخیص راه و روش مناسب برای حفظ و استمرار و تشخیص موانع آن و تلاش برای رفع موانع و ... می‌باشد. امام در خصوص حفظ و تداوم اسلام اظهار می‌دارد: "همه ما در پناه اسلام هر چه داریم هست، ما چیزی نیستیم خودمان، هر چه هست اسلام است و ما در پناه اسلام اگر چیز باشیم هستیم. این اسلام را ما باید حفظش کنیم ("۵). در جای دیگر در همین رابطه می‌فرمایند: "مکتب بزرگترین چیزی است که از برای ما مطرح است، نباید راجع به مکتب یک کلمه‌ای کسی بگوید، اشتباه می‌کنند اگر می‌گویند مکتب چطور، تمام مقصد ما مکتب ماست اگر مکتب اسلام را حفظ نکنند،

مطمئن باشند که هیچ قدرتی به آنها آسیب نمی‌رساند ("۶). آنچه موجب شد که تعهد به حفظ اسلام و استمرار دیانت اسلام را که آرزوی قلبی هر مسلمان است به عنوان یکی از مبانی عملی و نظری حضرت امام مطرح نمایم شیوه متفاوتی است که امام برای حفظ و استمرار اسلام مطرح می‌کند و آن قیام علماء و دخالت روحانیت در مسائل اجتماعی و سیاسی است. در این رابطه او علماء، روحانیون و حوزه های علمیه را، که از سیاق سخنان او چنان بر می‌آید که تمایلی به سیاست و ابعاد اجتماعی، دست کم بطور عملی، از خود نشان نمی‌دهند، مورد خطاب قرار می‌دهد و آنان را به قیام برای خدا و دخالت در امور سیاسی و اجتماعی فرامی‌خواند: "من و شما هم دانشجوی قدیم هستیم لکن خواب و گرفتار، اوضاع اینجا که نباید یک کلمه صحبت کرد! اصلاً صحبت با مرجعیت منافات دارد! صحبت با آخوندی اصلاً منافات دارد! آخوند نباید صحبت کند! حضرت امیر ملا نبود خطبه های به آن طولانی داشت؟ حضرت رسول خودشان خطبه های به آن طولانی دارند، ایشان ملا نبودند؟ وقتی نوبت به ماها می‌رسد عذرها درست می‌کنیم برای اینکه ما می‌خواهیم از زیر بار در برویم. شما اینطور تربیت نشوید آقا، شما موظفید برای اینکه به اسلام خدمت بکنید، موظفید، خدمت همین نیست که درس بخوانید، این هم یک شعبه است، موظفید که گرفتاری هایی را که برای مسلمین پیش می‌آید دخالت در آن بکنید، موظفید دخالت کنید ("۷). در جای دیگر پس از ذکر نقشه ها و توطئه هایی که برای انحراف مسلمانان و تحریف اسلام از سوی دشمنان اسلام طراحی شده است اعلام می‌کنند: "اکنون سکوت در مقابل این نقشه ها و فجایع در حکم انتحار است ... بر علماء و خطباء اسلام است که در مساجد و محافل، نقشه های پشت پرده دستگاه را به ملت برسانند ... علماء اعلام و خطباء محترم و ائمه جماعت به عنوان اعتراض و استنکار، در صورت مقتضی اعتصاب نمایند ... و لازم است که مردم مسلمان در صورت اعتصاب علماء اسلام که برای حفظ احکام قرآن است از آنان پشتیبانی کنند و در اعتصاب تبعیت نمایند ("۸). علاوه بر شیوه فوق، برای حفظ و استمرار اسلام در جامعه معاصر، باید تدابیر مهم دیگری را مد نظر داشت که جز برخی مبانی عملی و نظری بعدی را تشکیل می‌دهد. ۳- جدائی ناپذیر دانستن دین از سیاست و لذا تاکید بر تشکیل حکومت اسلامی به منظور تحقق بخشیدن به آئیین اسلام در جامعه و ایجاد زمینه مناسب برای حفظ و استمرار آن: امام خمینی در راستای فهم جامع خود از اسلام، همواره بر جدایی ناپذیری سیاست از دیانت تاکید کرده و تز جدایی دین از سیاست را یک تز استعماری و انحرافی می‌داند که موجب شده است علماء و روحانیت از دخالت در مسائل سیاسی و اجتماعی پرهیز نمایند و ابعاد عمده آئین اسلام نیز، به همین سبب، مورد غفلت قرار گیرد: "استکبار وقتی که از نابودی مطلق روحانیت و حوزه ها مایوس شد، دو راه را برای ضربه زدن انتخاب نمود ... اولین و مهمترین حرکت القای شعار جدایی دین از سیاست است که متأسفانه این حربه در حوزه و روحانیت تا اندازه ای کارگر شده است. تا جائی که دخالت در سیاست دون شان فقیه و ورود در معرکه سیاسیون تهمت وابستگی به اجانب را به همراه می‌آورد ("۹). ایشان برای روشن شدن مفهوم سیاست، از دید اسلام، و تمایز آن از سیاست به مفهوم دیگری که آن را سیاست شیطانی می‌نامد می‌گوید: "البته سیاست به آن معنایی که اینها می‌گویند که دروغگویی، با دروغگویی، چپاول مردم با حيله و تزوير و ساير چیزها، تسلط بر اموال و نفوس مردم، این سیاست هیچ ربطی به سیاست اسلامی ندارد، این سیاست شیطانی است ... سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه برد، تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد و اینها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاحشان هست، صلاح ملت هست، صلاح افراد هست و این مختص به انبیاء است، دیگران این سیاست را نمی‌توانند اداره کنند، این مختص به انبیاء و اولیاء و به تبع آنها به علمای بیدار اسلام ("۱۰...۱۰) در جای دیگر دیانت را با سیاست تعریف کرده اند که هم آمیختگی دین و سیاست را نشان می‌دهد و هم نوع فهم و درک ایشان از سیاست را: "دیانت همان سیاستی است که مردم را از اینجا حرکت می‌دهد و تمام چیزهایی که به صلاح ملت است و به صلاح مردم است. آنها را از آن راه می‌برد که صلاح مردم است که همان صراط مستقیم است ("۱۱). به تبع این برداشت از سیاست، که مجموع آئین راهبردی دیانت را در بر می‌گیرد، است که ایشان برای حکومت، شان، موقعیت و مقام ویژه ای در

دیدگاه دینی قائل است و آن را مقدم بر تمام احکام فرعیه اسلام می‌داند^۴: حکومت که به معنای ولایت مطلقه که از جانب خدا به نبی اکرم (ص) واگذار شده و اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعیه الهیه تقدم دارد. حکومت که شعبه‌ای از آن ولایت مطلقه رسول الله (ص) است یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است ("۱۲. ۴- در معرض پدیده‌های نو قرار گرفتن و اطلاع و آگاهی از محیط خود و جهان: امام خمینی به دلیل نوع برداشت خود از اسلام و به تبع آن وظایف و تکالیف یک عالم اسلامی، و در موضع مسئولیت رهبری و هدایت جامعه اسلامی، هم به دلیل اعتقاد خود و هم به دلیل موقع و جایگاه خود در رهبری جامعه، بر خلاف بسیاری از علمای هم طراز خود، با پدیده‌های جدید مواجه بود و بر دست آوردهای تمدن جدید آگاهی و اطلاع داشت و از تحولات جامعه مورد رهبری و جهان معاصر خویش مطلع بود و دیگران را نیز بر این آگاهی و اطلاع ترغیب می‌نمود^۵: آشنائی به روش برخورد با جلوه‌ها و تزیینات فرهنگ حاکم بر جهان، داشتن بصیرت و دید اقتصادی، اطلاع از کیفیت برخورد با اقتصاد حاکم بر جهان، شناخت سیاستها و حتی سیاسیون و فرمولهای دیکته شده آنان و درک موقعیت و نقاط ضعف دو قطب سرمایه داری و کمونیزم که در حقیقت استراتژی حکومت بر جهان را ترسیم می‌کنند، از ویژگیهای یک مجتهد جامع است ("۱۳. ۵- بکار بردن اجتهاد کارساز، با ملحوظ داشتن نقش زمان و مکان و مصالح کشور و اسلام: حضرت امام ضمن اعتقاد به روش سنتی فقه از پویایی فقه سخن می‌گوید و بر نقش اجتهاد مبتنی بر مکان و زمان، یعنی در نظر آوردن شرایط متغیر، تاکید می‌کند^۶: اما در مورد روش تحصیل و تحقیق حوزه‌ها، اینجانب معتقد به فقه سنتی و اجتهاد جواهری (۱۴) هستم و تخلف از آن را جایز نمی‌دانم. اجتهاد به همان سبک صحیح است، ولی این بدان معنا نیست که فقه اسلام پویا نیست ... زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند، مساله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است به ظاهر، همان مساله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام، ممکن است حکم جدیدی پیدا کند. بدان معنی که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعا موضوع جدیدی شده است که قهرا حکم جدیدی می‌طلبد ("۱۵. ۶- توجه به روح و علل و مقتضیات احکام و فرامین دینی اجتماعی و سیاسی تا شکل، فرم و صورت اجرائی آن: ایشان با توجه به نکته فوق برخی از وظایف و تکالیف دینی را، از نظر شیوه اعمال بر حسب زمان و شرایط متغیر می‌دانند بهمین لحاظ با پرهیز از شکل گرایی، شکل خاص یک تکلیف را بدون توجه به روح و جوهر آن، جایگزین اصل تکلیف و وظیفه دینی نمی‌نمایند: برای نمونه ایشان ضمن اشاره به یکی از اینگونه تکالیف می‌فرمایند^۷: خلاصه اعلان برائت مرحله اول مبارزه و ادامه آن مراحل دیگر وظیفه ماست و در هر عصر و زمانی جلوه‌ها و شیوه‌ها و برنامه‌های متناسب خود را می‌طلبد و باید دید که در عصری همانند امروز که سران کفر و شرک همه موجودیت توحید را به خطر انداخته‌اند و تمامی مظاهر ملی و فرهنگی، دینی و سیاسی ملت‌ها را بازیچه هوسها و شهوتها نموده‌اند چه باید کرد ("۱۶. ۷- تفکیک و تمیز بین ثبات احکام دینی از ثبات موضوعات و مصادیق: در این رابطه ایشان صراحتاً می‌فرمایند ...^۸: مساله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است به ظاهر، همان مسئله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام، ممکن است حکم جدیدی پیدا کند. بدان معنی که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعا موضوع جدیدی شده است که قهرا حکم جدیدی می‌طلبد ("۱۷. ۸- تاکید بر نقش عقل در درک و کشف معارف و احکام دینی: برای نمونه ایشان در بحث از ولایت فقیه و حکومت اسلامی هم در فهم و تفسیر روایات مربوطه از شیوه استدلال عقلانی استفاده می‌کنند و هم صراحتاً عقل عرفی را برای آیات و ظواهر الفاظ میزان می‌دانند و در همان جا ولایت و حکومت را از امور اعتباریه و عقلانی محسوب می‌دارند و در فهم چگونگی آن رجوع به عقلا را مطرح می‌نمایند ...^۹: باید عرض کنم که میزان در فهم، در آیات و ظواهر و الفاظ، عرف عام و فهم متعارف مردم است نه تجزیه و تحلیل‌های علمی و ما هم تابع عرف هستیم، اگر فقیه بخواهد در فهم روایات دقایق علمی را وارد کند از بسیاری مطالب باز می‌ماند ("۱۸. ۱۸- پس از ذکر مسائلی دیگر در پاسخ به اشکال دیگری که ارث بردن ولایت

و امارت علما از پیامبر را، که امام از روایت "العلماء ورثه الانبياء" استنباط می کنند، مورد سؤال و تردید قرار می دهد اشاره می کنند: "این اشکال هم صحیح نیست زیرا ولایت و امارت از امور اعتباریه و عقلانی است، و در این امور باید به عقلاء مراجعه کنیم ... (بر این اساس اگر کسی) این روایت را که می گوید: العلماء ورثه الانبياء بنگرد متوجه می شود که مراد همین امور اعتباریه است که عقلا آنرا قابل انتقال می دانند ("۱۹. ۹- اهتمام داشتن بر خلوص و ناب بودن اسلام و هم بر توانائی اسلام برای پاسخگویی به مسائل اجتماعی و سی سی تواما: یکی از تمایزات عمده بین علمای دینی اصلاح گر و احیاگر از یکسو و سایر علمای دینی از سوی دیگر همین نکته است که علاوه بر ناب ماندن و خالص بودن اسلام، بر توانائی آن برای مواجهه با پدیده های تازه نیز تاکید و اصرار دارند امام در این خصوص نگرانی و حساسیت خویش را چنین ابراز می دارد: خطاب به اعضای شورای نگهبان ... " شما در عین این که باید تمام توان خودتان را بگذارید که خلاف شرعی صورت نگیرد - خدا آن روز را نیاورد - باید تمام سعی خودتان را بنمایید که خدای ناکرده اسلام در پیچ و خم های اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی متهم به عدم قدرت اداره جهان نگردد".

(۲۰) ۱۰- قبول و پذیرش اصل تغییر و تحول در جوامع در طول زمان: برخی از نکات فوق خود محصول همین نکته اخیر یعنی پذیرش اصل تغییر و تحول در جوامع است نکاتی همچون پذیرش اجتهاد، کاربرد عقل، توانایی اسلام و ... با این حال به برخی از مهمترین متونی که حاوی پذیرش اصل تغییر و تحول در جوامع است اشاره می کنیم ... " اما امروز با کمال خوشحالی به مناسبت انقلاب اسلامی حرفهای فقهاء و صاحب نظران به رادیو و تلویزیون و روزنامه ها کشیده شده است، چرا که نیاز عملی به این بحثها و مسائل است، مثلا در مساله مالکیت و محدوده آن، در مساله زمین و تقسیم بندی آن، در انفال و ثروت های عمومی، در مسائل پیچیده پول و ارز و بانکداری، در مالیات، در تجارت داخلی و خارجی، در مزارعه و مضاربه و اجاره و رهن، در حدود و دیات، در قوانین مدنی، در مسائل فرهنگی و برخورد با هنر به معنای اعم، چون عکاسی، نقاشی، مجسمه سازی، موسیقی، تئاتر، سینما، خوشنویسی و غیره، در حفظ محیط زیست و سالم سازی طبیعت و جلوگیری از قطع درخت ها حتی در منازل و املاک اشخاص، در مسائل اطعمه و اشریه، در جلوگیری از موالید در صورت ضرورت و یا تعیین فواصل در موالید، در حل معضلات طبی همچون پیوند اعضای بدن انسان و غیر به انسانهای دیگر در مساله معادن زیر زمینی و رو زمینی و ملی، تغییر موضوعات حرام و حلال و توسیع و تضییق بعضی از احکام در ازمه و امکانه مختلف در مسائل حقوقی و حقوق بین الملل و تطبیق آن با احکام اسلام، نقش سازنده زن در جامعه اسلامی و نقش تخریبی آن در جوامع فاسد و غیر اسلامی، حدود آزادی فردی و اجتماعی، ... چگونگی انجام فرائض در سیر هوایی و فضایی و حرکت بر خلاف جهت حرکت زمین یا موافق آن با سرعت آن یا در صعود مستقیم و خنثی کردن جاذبه زمین و ... که همه اینها گوشه ای از هزاران مسئله مورد ابتلای مردم و حکومت است ... و اگر بعضی از مسائل در زمانهای گذشته مطرح نبوده است و یا موضوع نداشته است، فقهاء امروز باید برای آن فکری بنمایند ("۲۱. ۲۱) در نامه ای دیگر به یکی از فضلاء حوزه علمیه قم که در خصوص تغییر حکم شطرنج و آلات موسیقی اشکال کرده بود پس از ذکر مقدماتی اظهار می دارند: ... " و بالجمله آن گونه که جنابعالی از اخبار و روایات برداشت دارید، تمدن جدید بکلی باید از بین برود و مردم کوخ نشین بوده و یا برای همیشه در صحراها زندگی نمایند ("۲۲. ۲۲) متون فوق که به عنوان نمونه ذکر گردید به خوبی بیانگر پذیرش تغییر و تحول در جوامع است که بر اساس آن امام هم برخی برداشتها از روایات و اخبار را مغایر با تغییرات می داند و هم فقهاء را به چاره جوئیهای حقوقی، فقهی در برابر تغییرات فرا می خواند. موضع امام در قبال تمدن جدید: همانگونه که در بحث از زمینه تاریخی آمد، بطور کلی نخبگان جامعه ایرانی اعم از نخبگان سنتی و نخبگان تحصیلکرده جدید سه موضع متفاوت را از خود بروز دادند: موضع پذیرش کامل، موضع نفی کامل و موضع پذیرش نقادانه و انتخاب گر. در اتخاذ موضع اخیر گفتیم که سه جریان با تفاوت های زیادی مشترک بودند، که این تفاوت ما را به دسته بندی جداگانه ای از آنها کشانید که عبارت بودند از جریان روشنفکرانه وابسته به سنت مارکسیسم و روشنفکران ملی غیر معاند با مذهب و جریان پنجم یعنی روشنفکران وابسته به سنت دینی و علمای اسلامی

احیاگر و اصلاح‌گر. امام خمینی به اعتقاد ما الهام بخش گروه اخیر است و موضع او نیز در قبال تمدن جدید و به تبع آن نوسازی (۲۳) موضع پذیرا اما نقاد و انتخاب‌گر است. به دلیل اتخاذ همین موضع، در قبال سایر جریانهای یاد شده در بحث زمینه تاریخی و مواضع آنها موضع انتقادی دارد برای نمونه مواردی از موضع ایشان در قبال آنها ذکر می‌شود و سپس به موضع خود ایشان در قبال تمدن جدید می‌پردازیم: موضع امام در قبال روشنفکران غرب‌گرا و مارکسیست منفی است: "هیچ ملتی نمی‌تواند استقلال پیدا کند الا اینکه خودش، خودش را بفهمد و تا زمانی که ملت‌ها خودشان را گم کرده‌اند و دیگران را به جای خودشان نشانده‌اند، نمی‌توانند استقلال پیدا کنند. کمال تاسف است که کشور ما حقوق اسلامی و قضای اسلامی و فرهنگ اسلامی دارد و این فرهنگ و حقوق خود را نادیده گرفته به دنبال غرب است. چنان‌که در نظر یک قشری از این ملت جلوه کرده است که گمان می‌کنیم غیر از غرب، دیگر هیچ چیز نیست. این وابستگی فکری، عقلی و مغزی غربی، منشاء اکثر بدبختی‌های ملت‌ها و ملت ما نیز هست" (۲۴). در جای دیگر ضمن اشاره به غرب زدگی به ظاهر گرایی غربی نیز اشاره کرده‌اند: "و یکی از امور دیگری هم که باز من گفته‌ام این است که ما را جوری بار آورده بودند که یا باید فرنگی ماب باشیم یا هیچی. یک نفر جوان، یک نفر خانم اگر سر تا پایش فرنگی ماب است، این معلوم می‌شود خیلی عالی مقام است و اگر چنانچه مثل سایر مسلمان‌ها است، این خیلی عقب افتاده است. عقب افتادن و جلو رفتن را به این می‌دانستند که فرنگی ماب باشد ... برای همین جهت ما را مصرفی بار آوردند. امثال تقی زاده که در این ایران یک وقتی قدرت داشته‌اند، تقی زاده گفته بود که ما باید سر تا پامان انگلیسی باشد یا فرنگی باشد و باید اینطور باشیم تا اینکه آدم بشویم، آدم بودن را به کلاه و کفش و لباس و بزک و امثال ذلک می‌دانستند" (۲۵). در جای دیگر با سخن تندتری این قبیل روشنفکران را مورد خطاب قرار داده است، ظاهراً با توجه به تاریخ اظهارات ایشان، ۱۵/۳/۱۳۵۸ تندی لحن آن مربوط به شرایطی است که مطبوعات وابسته به این جریانها علیه انقلاب اسلامی مطالبی نوشته‌اند خود ایشان متذکر این نکته شده‌اند: "ای غرب زده‌ها! ای اجنبی زده‌ها! ای انسانهای میان تهی! ای انسانهای بی محتوا! بخود آید، همه چیزتان را غربی نکنید ... شما که مسیرتان غیر اسلام است برای بشر هیچ کاری نمی‌کنید، می‌نویسید و می‌خواهید نهضت را منحرف کنید".

(۲۶) در رابطه با جریان مارکسیستها نیز هم به دلیل تعارض ایدئولوژی الحادی مارکسیسم با اسلام و هم نوع مواضع اجتماعی و عملکرد آنها، حضرت امام موضع مشابهی دارند: در پاسخ به سوال خبرنگار فرمودند ... "ما حتی برای سرنگون کردن شاه با مارکسیستها همکاری نخواهیم کرد. من همواره به هواداران خود گفته‌ام که این کار را نکنند. ما با طرز تلقی آنان مخالفیم، مامی دانیم آنها از پشت بر ما خنجر زده‌اند و اگر روزی به قدرت برسند، رژیم دیکتاتوری برقرار خواهند کرد و این مخالف روح اسلام است" (۲۷...۲۷). در خصوص برخی از نخبگان سنتی و روحانیون که ابعاد اجتماعی و سیاسی اسلام را مورد غفلت قرار داده و برداشت‌های تنگ‌نظرانه‌ای از اسلام را ارائه می‌دادند، نیز ایشان موضع انتقادی دارد و رشد جریان روشنفکری غرب‌گرا و همچنین جریان روشنفکران وابسته به سنت مارکسیستی را تا حدی ناشی از مواضع این گروه می‌داند و همچنین نقش این افراد را، به دلیل نوع مواضع و برداشت‌های ناقص‌شان از اسلام، در نفوذ بیگانگان و اثر بخشی فعالیتها و تبلیغات آنان بی‌تاثیر نمی‌داند: "دستهای اجانب برای اینکه مسلمین و روشنفکران مسلمان را که نسل جوان ما باشند از اسلام منحرف کنند وسوسه کرده‌اند که "اسلام چیزی ندارد، اسلام پاره‌ای احکام حیض و نفاس! است، آخوندها باید حیض و نفاس بخوانند". حق هم همین است. آخوندهایی که اصلاً به فکر معرفی نظریات و نظامات و جهان بینی اسلام نیستند و عمده وقتشان را صرف کاری می‌کنند که آنها می‌گویند و سایر کتابهای (فصول) اسلام را فراموش کرده‌اند، باید مورد چنین اشکالات و حملاتی قرار بگیرند. آنها هم تقصیر دارند، مگر خارجها تنها مقصودند؟ البته بیگانگان برای مطامع سیاسی و اقتصادی که دارند از چند صد سال پیش اساس را تهیه کرده‌اند و به واسطه اهمالی که در حوزه‌های روحانیت شده موفق گشته‌اند. کسانی در بین ما روحانیون بوده‌اند که ندانسته به مقاصد آنها کمک کرده‌اند تا وضع چنین شده است" (۲۸). در رابطه با برخورد منفی محض گروه مذکور با مسائل اجتماعی و

سیاسی و پدیده‌های جدید منتقدانه می‌گویند^{۳۰}: عده‌ای مقدس‌نمای واپس‌گرا، همه چیز را حرام می‌دانستند و هیچ کس قدرت این را نداشت که در مقابل آنها قدم علم کند. خون دلی که پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده است هرگز از فشارها و سختی‌های دیگران نخورده است. وقتی شعار جدایی دین از سیاست جا افتاد و فقاقت در منطق ناآگاهان غرق شدن در احکام فردی و عبادی شد و قهرا فقیه هم مجاز نبود که از این دایره و حصار بیرون رود و در سیاست و حکومت دخالت نماید. حماقت روحانی در معاشرت با مردم فضیلت شد، به زعم بعضی افراد، روحانیت زمانی قابل احترام و تکریم بود که حماقت از سرپای وجودش بیارد و الا-عالم سیاسی و روحانی کاردان و زیرک کاسه‌ای زیر نیم کاسه داشت. و این از مسائل رایج حوزه‌ها بود که هر کس کج راه می‌رفت متدین تر بود. یاد گرفتن زبان خارجی کفر و فلسفه و عرفان گناه و شرک بشمار می‌رفت در مدرسه فیضیه فرزند خردسال مرحوم مصطفی از کوزه‌ای آب نوشید، کوزه را آب کشیدند چرا که من فلسفه می‌گفتم، تردیدی ندارم اگر همین روند ادامه می‌یافت، وضع روحانیت و حوزه‌ها، وضع کلیساهای قرون وسطی می‌شد ("۲۹). در جای دیگر امام به نکته ظریفی اشاره می‌کند که ما نیز در ضمن معرفی جریان نخبگان سنتی و مواضع منفی آنها در قبال پدیده‌های جدید، آن را یکی از علل اتخاذ موضع منفی توسط برخی از نخبگان سنتی ذکر کردیم و آن نکته به شرح ذیل است: "مخالفت روحانیون با بعضی از مظاهر تمدن در گذشته صرفاً به جهت ترس از نفوذ اجانب بوده است. احساس خطر از گسترش فرهنگ اجنبی، خصوصاً فرهنگ مبتذل غرب موجب شده بود که آنان با اختراعات و پدیده‌ها برخورد احتیاط‌آمیز کنند. علمای راستین از بس که دروغ و فریب از جهان‌خواران دیده بودند به هیچ چیزی اطمینان نمی‌کردند و ابزاری از قبیل رادیو و تلویزیون در نزدشان مقدمه ورود استعمار بود، لذا گاهی حکم به منع استفاده از آنها را می‌دادند. آیا رادیو و تلویزیون در کشورهای ایران وسایلی نبودند تا فرهنگ غرب را به ارمغان آورند؟ و آیا رژیم گذشته از رادیو و تلویزیون برای بی‌اعتبار کردن عقاید مذهبی و نادیده گرفتن آداب و رسوم ملی استفاده نمی‌نمود ("؟ ۳۰). موضع امام در مقابل روشنفکران و نخبگان ملی غیر معاند با دیانت اسلام، و یا کسانی که تعلق خاطر به اسلام نیز داشتند ولی آن را (اسلام را) بیشتر در حوزه اعمال فردی رعایت می‌کردند و دین را از سیاست جدا می‌دانستند، نیز موضع انتقادی بود ولی با ملایمت بیشتر، آنها را دعوت به اسلام و راه ملت مسلمان می‌نمودند. ("۳۱) که برای پرهیز از اطاله کلام از ذکر برخی از متون مربوطه خودداری می‌شود. در رابطه با علمای احیاگر و مصلح و روشنفکران وابسته به سنت دینی به دلیل همسانی مواضع، آنها را تایید می‌کردند. ("۳۲) اگر چه همه برداشتهای دینی برخیزان تحصیل‌کردگان جدید مذهبی را نمی‌پسندیدند ("۳۳) در عین حال علمای دینی و این گروه از روشنفکران را همواره دعوت به وحدت و همراهی و همکاری می‌نمودند. ("۳۴) و نهضت روشنفکران دینی را نقطه‌ای امید بخش می‌دانستند: "نقطه روشنی که در این اواخر عمر برای من امید بخش است همین آگاهی و بیداری نسل جوان و نهضت روشنفکران است که با سرعت در حال رشد است و با خواست خداوند تعالی به نتیجه قطعی که قطع‌ایادی اجانب و بسط عدالت اسلامی است خواهد رسید، شما جوانان پاکدل موظف هستید با هر وسیله ممکنه ملت را هر چه بیشتر آگاه کنید و از نیرنگ‌های گوناگون دستگاه پرده بردارید و اسلام عدالت‌پرور را به دنیا معرفی کنید ("۳۵). معیارهای نقد و انتخاب امام نسبت به تمدن جدید: موضع امام در قبال تمدن جدید و به تبع آن موضع، پذیرش همراه با نقد و انتخاب است، در اینجا لازم است معیارهای نقد و انتخاب ایشان نیز ذکر گردد. دانستن این معیارها، برای فهم بهتر موضع ایشان اهمیت دارد. و تفاوت نقادی و انتخاب ایشان را از سایر مواضعی که آنها نیز ممکن است مبتنی بر نقادی و انتخاب باشد، نشان خواهد داد. زیرا ارزیابی هر نقد و هر انتخاب، در گرو آگاهی از معیارهاست، این معیارهاست که نوع نقد و انتخاب را مشخص می‌سازد و موضع را از سایر مواضع متمایز می‌سازد. به نظر می‌رسد عمده‌ترین معیارها از دید امام سه شاخص و معیار زیر باشد: ۱- تعالیم و احکام اسلام: اسلام اصلی‌ترین معیار نقد و انتخاب حضرت امام در قبال پدیده‌های تمدنی جدید و اصولاً هر موضوع دیگری است: "اسلام همه چیز است ("۳۶) در جای دیگر با صراحت و روشنی بیشتری اعلام می‌نماید: "مکتب بزرگترین چیزی

است که از برای ما مطرح است، نباید راجع به مکتب یک کلمه ای کسی بگوید، اشتباه می کنند اگر می گویند مکتب چطور، تمام مقصد ما مکتب ماست ("۳۷") و: "نظر ما، که ملت هم با آن موافق است، این است که ... یک جمهوری اسلامی ... در ایران مستقر بشود و احکام اسلام آن طور که هست اجرا گردد، و همه مطالب ایران و نظام آن بر طبق خواسته‌های اسلامی جریان پیدا کند".

(۳۸) معیار اسلام، در بخشهای آتی که به موارد مختلف نقد و انتخاب امام در خصوص پدیده های تمدنی جدید اشاره خواهیم کرد، در مصادیق مختلف، نمود عینی تری خواهد یافت. ۲- معیار دوم عبارت است از مصالح جامعه، کشور و مردم: بدیهی است از نظر امام این معیار با معیار اصلی که اسلام است تناقض ندارد. امام معتقد است اسلام مصلحت جامعه است و مغایر با مصالح مردم و جامعه نیست. (۳۹) در عین حال همانگونه که خواهد آمد امام بر مصلحت جامعه و کشور تکیه بسیار کرده است. و اصولاً احکام ثانویه و احکام حکومتی مد نظر امام، که حتی می تواند فراتر از چارچوب احکام اولیه اسلام باشد، مبتنی بر مصلحت جامعه، کشور، مردم و توانایی اسلام (مصلحت اسلام) برای اداره و پاسخگویی به نیازهاست. از همین رو در نامه ای که در پاسخ به رئیس جمهور وقت می نگارند صراحتاً اشاره می کنند که در صورت محدود بودن اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعی الهیه آنگاه حکومت پدیده ای بی محتوا و بی معنی می شود و سپس مصادیقی از پدیده های جدید، که مصالح جامعه ایجاب می کند حکومت در مورد آنها تصمیماتی اتخاذ کند که در احکام فرعی الهی حکمی برای آنها منظور نشده، را بر می شمارد: "اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعی الهیه است، باید عرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم یک پدیده بی معنی و محتوا باشد. اشاره می کنم به پیامدهای آن که هیچ کس نمی تواند ملتزم به آنها باشد".

(۴۰) علیرغم مهم بودن توجه به مصالح جامعه از زاویه احکام ثانویه فقهی و حکومتی، چون مورد بحث ما در این جا نیست از آن به همان اشاره بسنده می کنیم و می پردازیم به مبنا بودن آن در نقد و انتخاب پدیده های مورد بحث: "روابط خارجی ما بر اساس حفظ آزادی، استقلال و حفظ مصالح و منافع اسلام و مسلمین است" (۴۱) و: "سیاست ما همیشه بر مبنای حفظ آزادی و استقلال و حفظ منافع مردم است که این اصل را هرگز فدای چیزی نمی کنیم" (۴۲) و: "حکومت آینده هیچ تعهدی جز در برابر ملت و حفظ منافع و مصالح آنها ندارد" (۴۳) ۳- سومین معیار عبارت است از عدم وابستگی و استقلال: یکی دیگر از معیارهای امام در خصوص موضع ایشان در قبال پدیده های جدید ناشی از تمدن غرب، موضوع عدم وابستگی است. با توجه به سابقه تاریخی رابطه سلطه جویانه غرب با کشور ما، امام همواره به غرب با حفظ حساسیت خاص نسبت به خدشه دار شدن استقلال کشور نگاه کرده است این نکته را ایشان با صراحت در مصاحبه با خانم اورینا فالانچی که از موضع ضد غربی امام و چرایی آن سوال می کنند و ضمن آن می پرسند: به نظر شما فکر نمی کنید که در ما (غرب) چیزهای خوبی هم باشد؟ امام جواب می دهند: "بله، بله چیزهای خوبی هم هست، ولی وقتی ما مار گزیده هستیم از ریسمان سیاه و سفید هم باید بترسیم و شما ما را خیلی گزیده اید و خیلی زیاد و برای مدت زیادی هم ما را فقط به صورت یک بازار مصرف دیده اید و بس، برای ما چیزهای بد صادر کردید و بس. چیزهای خوب مثل پیشرفت مادی را برای خودتان نگه داشتید. آری، خیلی رنج و بدیهای زیادی از غرب کشیده ایم و اکنون دلایل بسیاری داریم که از غرب بترسیم" (۴۴) این معیار نیز خود بنحوی وابسته به معیارهای پیشین است زیرا اولاً- اسلام تحت سلطه بودن مسلمانان را نفی کرده است و ثانیاً وابستگی برخلاف مصالح کشور و مردم است: "از آن طرف باز یک اصل دیگری هست که باز از اصول مهم است که مسلمین نباید تحت سلطه کفار باشند. خدای تبارک و تعالی برای هیچ یک از کفار سلطه بر مسلمین قرار نداده است. و نباید مسلمین این سلطه کفار را قبول کنند. این اصولی که از امور سیاسی است که قرآن کریم طرح کرده است و مسلمین را به آن دعوت کرده است" (۴۵) در جای دیگر می گوید: "بنیاد دیگر اسلام، اصل استقلال ملی است. قوانین اسلام تصریح دارند که هیچ ملتی و هیچ شخصی حق مداخله در امور کشور ما را ندارد" (۴۶) اینک پس از ذکر معیارهای نقد و انتخاب حضرت امام، به ذکر مواردی می پردازیم که نشان می دهند که موضع امام موضعی است پذیرا، اما نقاد و انتخاب کننده. امام

خمینی علی‌رغم بدبینی به غرب، همان گونه که ذکر شد، تمدن جدید را به رسمیت می‌شناسد. از همین رو در نامه ای که به یکی از فضلاء حوزه علمیه نوشته است اشاره می‌کند: "و بالجمله آن گونه که جنابعالی از اخبار و روایات برداشت دارید، تمدن جدید به کلی باید از بین برود و مردم کوچ نشین بوده و یا برای همیشه در صحراها زندگی نمایند ("۴۷). در همین حال و با وجود به رسمیت شناختن آن به اثرات و تبعات اشاعه دستاوردهای تمدن جدید به سایر جوامع و تغییرات و تحولات ناشی از آن که موجب تغییر در بسیاری از موضوعات احکام و یا پدید آمدن وضعیت‌ها و پدیده‌های تازه‌ای که سابقه نداشته اند اشاره می‌کند و چاره‌جویی‌های حقوقی، فقهی و کلامی برای آنها را می‌طلبد: "اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعی الهی است، باید عرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم یک پدیده بی معنا و محتوی باشد. اشاره می‌کنم به پیامدهای آن که هیچ کس نمی‌تواند ملتزم به آنها باشد: مثلاً خیابان‌کشی‌ها که مستلزم تصرف در منزلی است یا حریم آن است در چارچوب احکام فرعی نیست، نظام وظیفه و اعزام به جبهه‌ها و جلوگیری از ورود و خروج ارز و جلوگیری از ورود یا خروج هر نحو کالا و منع احتکار در غیر دو سه مورد و گمرکات و مالیات و جلوگیری از گران‌فروشی، قیمت‌گذاری و جلوگیری از پخش مواد مخدر وضع اعتیاد به هر نحو غیر از مشروبات الکلی، حمل اسلحه به هر نوع که باشد و صدها امثال آن که از اختیارات دولت است بنا بر تفسیر شما خارج است ("۴۸). در نامه دیگری به یکی دیگر از فضلاء پس از برشمردن حدود سی و دو مورد از مسائل جدید و مبتلا به جامعه و یا مسائلی که تجدید نظر و توسیع و توضیح احکام آنها لازم است می‌افزاید: "که همه اینها گوشه‌ای از هزاران مساله مورد ابتلای مردم و حکومت است که فقهای بزرگ در مورد آن بحث کرده‌اند... و اگر بعضی از مسائل در زمانهای گذشته مطرح نبوده است و یا موضع نداشته است، فقها امروز باید برای آن فکری بنمایند ("۴۹). به رسمیت شناختن تمدن جدید و پذیرش آن مانع از آن نیست که امام آن را مورد نقد قرار ندهد. بلکه امام با تکیه بر معیارهایی که قبلاً آمد همواره تمدن جدید و دستاوردهای آن را مورد نقد قرار داده و مواردی را که طبق معیارهای اسلامی قابل پذیرش و مقبول بوده است را از مواردی دیگر که با معیارها ناسازگار و یا متضاد بوده‌اند تفکیک کرده و در واقع به انتخاب دست زده‌اند و مواردی را پذیرفته و مواردی را نفی کرده‌اند: "ما پیشرفتهای دنیای غرب را می‌پذیریم، ولی فساد غرب را که خود آنان از آن ناله می‌کنند نه ("۵۰). و: "اسلامی که بیشترین تأکید خود را بر اندیشه و فکر قرار داده است و انسان را به آزادی از همه خرافات و اسارت قدرتهای ارتجاعی و ضد انسانی دعوت می‌کند چگونه ممکن است با تمدن و پیشرفت و نوآوریهای مفید بشر که حاصل تجربه‌های مفید اوست سازگار نباشد ("؟! ۵۱) در جای دیگر با تفکیک علم و تکنولوژی از ایده‌ها و رسوم (سیاسی و اجتماعی) می‌گوید: "ما از علم و تکنولوژی شما نمی‌ترسیم. ما از ایده‌ها و رسوم شما می‌ترسیم. این بدان معناست که ما از نظر سیاسی و اجتماعی از شما می‌ترسیم. ما می‌خواهیم که مملکت مال خودمان باشد، ما می‌خواهیم که در سیاست، اقتصاد و در رسوم و امور داخلی ما مداخله نکنید ("۵۲). ایشان ضمن پذیرش تمدن جدید معیار عدم وابستگی را نیز با صراحت مطرح می‌نماید. در متن زیر هم به خطر وابستگی به غرب و هم آنچه را که از تمدن جدید رد می‌کند، هر دو به چشم می‌خورد: "اسلام همه ترقیات و همه صنعت‌ها را قبول دارد، با تباهی‌ها مخالف است، با آن چیزهایی که تباه می‌کند جوان‌های ما را، مملکت ما را، با آنها مخالف است، اما با همه ترقیات، همه تمدن‌ها موافق است. اسلام وابستگی شما را و ما خودمان را به دیگران منکر است ("۵۳). معیار اسلام را نیز، همانگونه که می‌بینیم، در متن فوق مطرح کرده است و در واقع پذیرش ترقیات و صنعت را به اسلام نسبت داده است. زیرا همانگونه که آمد، اسلام اصلی‌ترین معیار نقد و انتخاب ایشان است. همچنین می‌فرماید: "همه مظاهر تمدن را انبیاء قبول دارند، لکن مهار شده، نه مطلق و رها، شهوات را جلویش را نگرفتند، جلوی اطلاقش را گرفتند ("۵۴). همین جا با ذکر یکی از مصادیق دستاوردهای جدید، آن را مورد نقد قرار داده و مقید کرده و مقید آن را انتخاب می‌کند: "یک کسی، در همان زمانهای سابق به یک ظریفی که از آشنایان ماست، راجع به امور جنسی (آزادی جنسی) گفته بود که فلان، این حل شده، این گفته بود این

را در صدر خلقت، خرها حل کرده بودند. آن آزادی که شما می گوئید که حل شده همان است که حیوانات در صدر خلقت آزاد بودند، انبیاء آمدند این آزادی را جلویش را بگیرند و الا- اصلش را مخالف نیستند، دعوت هم به آن کرده اند، این دعوت به ازدواج، اینقدر تعریف از ازدواج، برای اینکه هم ازدواج بشود، هم انحراف نباشد، از این شهوات مطلق، از این مراکز فساد و فحشاء انبیاء جلوگیری کردند، نه از اصل شهوت، اصل شهوت طبیعی است و باید هم کار خودش را انجام بدهد، اما حدود دارد ("۵۵). حضرت امام در یکی از مصاحبه های خویش ضمن قبول و تایید نوسازی کشور، با انتقاد از نوسازی در رژیم گذشته و با ذکر برخی از مصادیق، نوع موضع گیری، نقادانه و انتخابی خویش را بیان می کند: "بازسازی و نوسازی کشور قطعاً مورد تأیید و از برنامه های ماست. آنچه را که شاه به نام مدرنیزه کردن انجام داده، جز خرابی و ویرانی به بار نیاورده است. نفت، این طلای سیاه را حراج کردن و در عوض کشور را پراز آهن پاره نمودن، مدرنیزه کردن است؟! به کمک چند صد کارخانه، صنایع مونتاژ وابسته را رواج دادن مدرنیزه کردن است؟! دهها هزار مستشار نظامی را با هزینه های سرسامآور، بر ارتش و بر مقدرات مملکت مسلط کردن مدرنیزه کردن است ("!... ۵۶) برای وضوح بیشتر دیدگاه ایشان متن دیگری را در کنار متن فوق ذکر می کنیم که می تواند مکمل آن محسوب شود: "ما خواستار یک اقتصاد سالم و غیروابسته هستیم... هرگز اجازه نمی دهیم تا هستی ما را غارت کنند، ما در تمام زمینه های اقتصادی یک انقلاب واقعی خواهیم کرد. امر کشاورزی در حکومت ما از اولویت خاصی برخوردار است... در زمینه صنعت با ایجاد صنایع مادر از صنایع مونتاژ جلوگیری به عمل می آوریم... اقتصاد ما یک اقتصاد مستقل و سالم و ملی است، بر اساس تامین اساسی ترین نیازهای مردم محروم و ستمدیده ایران، نه فقط یک اقتصاد مصرفی ("۵۷). تا اینجا، آنچه در خصوص پذیرش نقادانه و انتخاب گرانه امام در مقابل تمدن جدید و نوسازی آمد، موضع کلی ایشان بود، در ادامه با پرداختی به دیدگاه و موضع امام در قبال اصلی ترین و عمده ترین ایده ها، ابزارها و نهادهای ناشی از تمدن جدید، که به اعتقاد ما مفهوم نوسازی به معنای عام آن را نیز تشکیل می دهند، می پردازیم و با استخراج آراء ایشان در این موارد، موضع کلی را بسط می دهیم. همانگونه که در فصل مربوط به مبانی نظری ذکر شد، این ایده ها عبارتند از: عقلانیت، توسعه اقتصادی و دموکراسی (همراه با دو پیش فرض اصلی دموکراسی، یعنی آزادی و برابری). این ایده ها در واقع هر یک به یکی از وجوه عمده نوسازی مربوط می شوند: عقلانیت به حوزه نوسازی فرهنگی، توسعه اقتصادی به حوزه نوسازی اقتصادی و دموکراسی به حوزه نوسازی سیاسی جامعه. بدین ترتیب با تبیین دیدگاه امام در هر یک از موارد فوق، می توان به دیدگاه ایشان در خصوص نوسازی فرهنگی، اقتصادی و سیاسی، تا حد نسبتاً زیادی، دست یافت. پاورقی: ۱- امام خمینی، صحیفه نور، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ج ۴ ص ۲۱، از این پس صحیفه نور، برای مضامینی مشابه و به عنوان نمونه نگاه کنید به: همان منبع ص ۷۷، جلد ۵ ص ۱۳۴ ج ۱ ص ۲۲۲ ج ۲ ص ۲۰۳. ۲- صحیفه نور، جلد ۱ ص ۲۳۵ برای نمونه دیگر: ج ۲ ص ۱۵۶-۱۵۵. ۳- امام خمینی (ره) وصیت نامه الهی - سیاسی چاپ وزارت ارشاد ص ۸. ۴- صحیفه نور ج ۲ ص ۲۲۹ و برای یک مقایسه مختصر و جالب که امام بین رساله عملیه که توسط مجتهدین و مراجع تالیف می شود و قرآن و احادیث که جامع احکام اسلام در ابعاد مختلف است رجوع کنید به: امام خمینی ولایت فقیه، نشر فلق، بدون تاریخ، ص ۸. ۵- صحیفه نور ج ۹ ص ۵۱ برای نمونه های دیگر نگاه کنید به: ج ۵ ص ۲۸۰ ج ۱ ص ۱۶۲. ۶- صحیفه نور ج ۱۲ ص ۲۷۴ و نگاه کنید به: ج ۱ ص ۱۱۲ ج ۷ ص ۱۴۲ و ص ۷۸. ۷- صحیفه نور ج ۱ ص ۱۷۳ و نیز نگاه کنید به: ج ۱ ص ۴ ج ۱ ص ۱۶۹ ج ۱ ص ۱۷۴-۱۷۵ و ص ۱۹۵ ج ۱ ص ۲۲۹. ۸- صحیفه نور ج ۱ ص ۲۰۲. ۹- صحیفه نور ج ۲۱ ص ۹۱ و برای نمونه های دیگر نگاه کنید به: صحیفه نور ج ۱ ص ۲۲۹ و ص ۲۶۴ ج ۵ ص ۱۰۸، ج ۱۶ ص ۲۳۲ و ص ۲۴۸ و ولایت فقیه ص ۶ به بعد. ۱۰- صحیفه نور ج ۱۳ ص ۲۱۷ و ۲۱۸، در خصوص آمیختگی اسلام و سیاست نگاه کنید به صحیفه نور ج ۱۸ ص ۲۷۵ ج ۱۳ ص ۱۲۳، ج ۳ ص ۱۲۰، ج ۸ ص ۲۶۴ و کتاب ولایت فقیه، و امام خمینی، کلمات قصار، بندها و حکمت ها، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران ۱۳۷۲ ص ۲۹ و شئون و اختیارات ولی فقیه، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی. ۱۱- صحیفه نور

ج ۱۳ ص ۱۳۱-۱۲- صحیفه نور ج ۲۰ ص ۱۷۰-۱۳- صحیفه نور ج ۲۱ ص ۸۹-۱۴- مرحوم محمد حسن از فقهاء و عالمان برجسته شیعی قرن حاضر که صاحب کتاب چندین جلدی جواهر است بخاطر همین کتاب ایشان به صاحب جواهر معروف هستند. اجتهاد جواهری، با اشاره به همان کتاب، منظور همان روش سنتی است. ۱۵- صحیفه نور ج ۲۱ ص ۹۸-۱۶- صحیفه نور ج ۲۰ ص ۱۱۲. ۱۷- صحیفه نور ج ۲۱ ص ۹۸-۱۸- ولایت فقیه ص ۱۱۵-۱۹- ولایت فقیه ص ۱۱۸ عبارت داخل پرانتز از راقم این سطور است به منظور اتصال سخنان بهم، زیرا برای طولانی نشدن متن مقداری از آن که به منظور ما از متن لطمه نزند حذف شده است. ۲۰- صحیفه نور ج ۲۱ ص ۶۱-۲۱- صحیفه نور ج ۲۱ ص ۴۶ و ۴۷ نامه امام به آقای محمد علی انصاری در خصوص برادری دو جناح مذهبی. ۲۲- صحیفه نور ج ۲۱ ص ۳۴ و برای نمونه ای دیگر نگاه کنید به: صحیفه نور ج ۲۰ ص ۱۷۰-۲۳- همانگونه که در بخش مبانی نظری آمد، نوسازی مورد بررسی در این نوشته عبارت است از بکارگیری و استفاده از دستاوردهای تمدن جدید اعم از ایده، ابزار و نهادها. ۲۴- صحیفه نور ج ۱۱ ص ۱۸۶ برای نمونه های دیگر نگاه کنید به: صحیفه نور جلد ۷ ص ۸۲ و ج ۱۰ ص ۷۷-۷۴ و ج ۱۸ ص ۹-۸۸ در رابطه با مخالفت روشنفکران غرب گرا با اسلام در دوره رضاخان نگاه کنید به صحیفه نور ج ۱۷ ص ۱۱۲ و ج ۱۵ ص ۲۰۲ با اشاره به تجربه مشروطه و ج ۹ ص ۱۱۹-۱۱۸ و ج ۸ ص ۲-۲۷۱ و ج ۱۰ ص ۸-۲۷۶ و ج ۹ ص ۲۶-۲۵ و ج ۷ ص ۱۱۴ و ص ۱۵۲ و ص ۱۷۴ و ص ۲۱۸ و ج ۸ ص ۲۷ و ص ۲۹ و ۲۰۳ و ۲۷۱ و ج ۹ ص ۶۵ و ص ۷۳-۲۵- صحیفه نور ج ۱۶ ص ۶۴-۲۶- صحیفه نور ج ۷ ص ۵۵-۲۷- صحیفه نور ج ۲ ص ۴۳ به بعد برای نمونه های دیگر نگاه کنید به صحیفه نور ج ۱ ص ۱۶۱ و ج ۱۴ ص ۶۲ و ج ۱۶ ص ۱۴۳ و ج ۲۱ ص ۱۰۳ در برخی از متون منظور او از روشنفکرانی که مورد انتقاد قرار می دهد. هم روشنفکران غرب گراست و هم روشنفکران مارکسیست، و این نکته از سیاق کلام ایشان مشخص است نگاه کنید به: متون مورد اشاره در پانوش شماره ۲۴-۲۸- ولایت فقیه صفحات ۹ و ۱۰ و برای نمونه های دیگر نگاه کنید به: همین منبع ص ۱۶، ۱۹ و ۲۰. ۲۹- صحیفه نور ج ۲۱ ص ۹۱-۳۰- همان منبع ص ۹۰-۳۱- نگاه کنید به: صحیفه نور ج ۱۴ ص ۲۷۰ و ج ۵ ص ۱۸۱ و ج ۷ ص ۱۸ و ج ۹ ص ۱۱۶ و ۱۱۷ لازم به ذکر است که منظور ما از نخبگان ملی، فقط کسانی نیستند که در جبهه ملی عضویت داشتند بلکه برخی از افراد جبهه ملی را نیز می توان، همانگونه که قبلا آمد، در این گروه جای داد. با این حال باید گفت که جبهه ملی در خرداد ماه سال ۱۳۶۰ طی اعلامیه ای هواداران خود و مردم را به راهپیمایی علیه لایحه قصاص دعوت کرد که امام موضع سختی در قبال آنها اتخاذ کردند، زیرا آن را عناد با دین می دانستند نگاه کنید به: صحیفه نور ج ۱۵ ص ۱۰ تا ۳۲- بسیاری از افراد مذکور را امام پس از پیروزی انقلاب اسلامی به مسئولیتهای حساس گماردند و در شهادت برخی از آنان اعلامیه های جانبدارانه و حمایت گرانه صادر کردند برای نمونه در مورد برخی دیگر، نگاه کنید به: نامه امام در مورد نهضت آزادی ج ۲۲ ص ۳۸۴ و نگاه کنید به: ج ۱۵ صحیفه نور. ۳۳- برای نمونه نگاه کنید به: صحیفه نور ج ۱-۳۴- نگاه کنید به: ج ۵ صحیفه نور ص ۲۲ و ۲۴ و ۸۴ و ج ۶ ص ۲۲۹ و ۲۴۸ و ج ۷ ص ۲۱۶ و ج ۹ ص ۱۸۷ و ۲۶۰ و ۱۲۰ و ۱۰۸-۳۵- صحیفه نور ج ۱ ص ۲۲۰ برای نمونه های دیگر نگاه کنید به: صحیفه نور ج ۱ صفحات ۱۲۹، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۰۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۵۲، ۲۵۳ و ج ۲ صفحات ۱۵، ۸۹، ۱۱۷، ۱۲۲-۳۶- صحیفه نور ج ۵ ص ۱۶۷-۳۷- صحیفه نور ج ۱۲ ص ۲۷۴-۳۸- صحیفه نور ج ۳ ص ۱۱۶ و برای نمونه های دیگر نگاه کنید به: همان منبع ج ۱ ص ۱۲۲، ج ۱۲ ص ۱۰۱، ج ۲ ص ۲۶۳، ج ۷ ص ۷۸ و ج ۳ ص ۸۱، ج ۱ ص ۱۶۲ و ج ۴ ص ۲۱ و ص ۳۷-۳۹- برای یک نمونه نگاه کنید به: صحیفه نور ج ۳ ص ۸۴-۴۰- صحیفه نور ج ۲۰ ص ۱۷۰ این نامه از مهمترین متونی است که می تواند وسعت دید فقهی و حکومتی ایشان را نشان دهد و اینکه با پدیده های جدید و نیازهای مبتنی بر مصالح جامعه چگونه باید برخورد شود. ۴۱- صحیفه نور ج ۳ ص ۲۳۶-۴۲- صحیفه نور ج ۳ ص ۵۱-۴۳- صحیفه نور ج ۴ ص ۱۷۷ برای نمونه های دیگر نگاه کنید به: صحیفه نور ج ۴ ص ۱۹۲ و ص ۲۳۶-۴۴- طلیعه انقلاب اسلامی، (مصاحبه های امام خمینی در نجف، پاریس و قم)، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۲ ص ۳۶۳-۴۵- صحیفه نور ج ۱۶ ص ۳۷-۴۶- صحیفه نور ج ۲ ص ۲۶۳ برای نمونه های دیگر نگاه کنید: صحیفه نور

ج ۳ ص ۲۳۶ و همان منبع ص ۵۱. ۴۷- صحیفه نور ج ۲۱ ص ۳۴. ۴۸- صحیفه نور ج ۲۰ ص ۱۷۰. ۴۹- صحیفه نور ج ۲۱ ص ۴۶ تا ۴۷ برای نمونه نگاه کنید به: صحیفه نور ج ۲۱ ص ۳۴. ۵۰- صحیفه نور ج ۳ ص ۱۵۹. ۵۱- صحیفه نور ج ۴ ص ۱۸۹. ۵۲- طلّیعه انقلاب اسلامی، (مجموعه مصاحبه‌ها) ص ۳۶۳. ۵۳- صحیفه نور ج ۹ ص ۱۶۶. ۵۴- صحیفه نور ج ۸ ص ۶۳. ۵۵- همان منبع، برای نمونه‌های دیگر نگاه کنید به: صحیفه نور ج ۴ ص ۱۹۰، ج ۷ ص ۸۰ و ج ۵ ص ۲۴۱. ۵۶- صحیفه نور جلد سوم ص ۴۸. ۵۷- طلّیعه انقلاب اسلامی، (مجموع مصاحبه‌ها) ص ۳۳۱ و ۳۳۲.

دین و دنیا در اندیشه امام خمینی (ره)

دین و دنیا در اندیشه امام خمینی (ره) چکیده در این مقاله بعد از مقدمه کوتاهی به معنای لغوی و اصطلاحی و حقیقت دین و دنیا پرداخته و این دو مفهوم از دیدگاه مفسران و عالمان دینی تبیین گردیده و با ذکر شواهد و ادله بیان شده است که حقیقت دنیا از دیدگاه اسلام هرگز مذموم نبوده بلکه آنچه که در ذم دنیا در نصوص وارد شده مربوط به تعلقات و وابستگی انسان به آن است و امام خمینی (ره) و بسیاری از مفسرین بر همین عقیده اند، گرچه برخی نظر مخالف دارند. سپس به ارتباط دین و دنیا و تفکیک آن دو، دلایل طرفین پرداخته شده و در پایان ادله سکولاریزم (جدایی دین و دنیا) را مردود دانسته و اندیشه عالمانی که بر پیوند ناگسستنی دین و دنیا، دین و حکومت و دین و سیاست اثبات نموده و شواهدی از بیانات امام خمینی در این رابطه ذکر شده است. هیچ تردیدی وجود ندارد که یکی از بهترین آثار نظام مقدس اسلامی در ایران، بعد علمی و فرهنگی آن است. فرهنگی که با اعتقادات دینی و مذهبی مردم این مرز و بوم آمیخته و در همه ابعاد زندگی آنان بروز و ظهور پیدا کرده است. البته انقلابی که مبنای آن دین و فرهنگ مذهبی باشد لاجرم این آثار بر او مترتب است. به یمن همین صبغه فرهنگی و علمی، مباحثی که شاید در طول تاریخ جامعه ما، کمتر مورد توجه بود از طرف متفکران و اندیشمندان مسلمان، در حال گشوده شدن و بازیافتن جایگاه واقعی خویش است. در میان همه مباحث و چالش‌های فرهنگی و دینی، یکی از موضوعاتی که شاید از اهمیت خاصی برخوردار باشد فرضیه دین و دنیا است. هر چند که این موضوع، بصورت واضح و روشن در آیات و روایات بیان شده و نیز وقوع پدیده مقدسی چون انقلاب اسلامی، بارزترین تفسیر عملی و بهترین تجلی پیوند ناگسستنی دین و دنیا، در بستر تاریخ دنیای بشری است ولیکن مسائل متعددی در این باب مطرح است که مورد بحث محققان و اندیشوران است. آنچه در این مقاله به آن پرداخته خواهد شد ارتباط و پیوند دین و دنیا بر اساس دیدگاه بنیانگذار انقلاب اسلامی است که نظری نقادانه بر تئوری تفکیک دین و دنیا دارد. در سده اخیر آثاری از برخی نواندیشان و روشنفکران دینی به رشته طبع درآمده که معتقدند دین از دنیا جداست و آنچه که اهداف مقدس انبیاء را تشکیل می‌دهد توجه به آخرت است. (۱) اینان از کتاب و سنت به گونه‌ای تحلیل و تفسیر می‌کنند که هرگز هیچ گونه ارتباطی بین دین و دنیا وجود ندارد، تعالیم و احکام دین برای آخرت انسانها نازل شده است نه برای اصلاح و آبادانی دنیا. قداست دینی را نباید با امور پست دنیوی آلوده کرد و در دست حاکمان و سیاستمداران قرار داد. به دلیل اینکه تحقیق در هر موضوعی و فهم صحیح از آن، نیاز به درک عمیق مبادی آن علم دارد و نیز تخصص در هر مساله‌ای از اهمیت خاصی برخوردار بوده به نحوی که معرفت غیر متخصص در هر علم بعنوان معرفت درجه دوم به حساب می‌آید و هرگونه اظهار نظر از جانب او فاقد هرگونه اعتبار یقینی است. لذا در این نوشتار تلاش شده است به اینکه در کنار اندیشه و افکار امام خمینی (ره)، اقتراح برخی از صاحب نظران و مفسران بزرگ را مطرح نموده تا شاید حجاب برخی از شبهات و ایرادات بر داشته شود. بنابراین برای روشن شدن مبادی تصویری بحث، ابتدا معنای لغوی و اصطلاحی هر کدام از دو واژه دین و دنیا را تبیین و سپس به طرح موضوع می‌پردازیم. معنای لغوی دین دین در لغت به معنی جزاء، طاعت و روز قیامت است که آن را برای شریعت اعتبار کرده اند. چنانچه در قرآن کریم آمده است. (ان الدین عند الله الاسلام) (۲) (و من احسن دینا ح من اسلم وجهه لله و هو محسن) (۳). دین یعنی طاعت (لا

اکراه فی الدین) (۴) در این آیه دین را به معنای طاعت گرفته اند و گفته شده که طاعت نیست مگر با اخلاص و در اخلاص اکراهی وجود ندارد، چون امر قلبی است نه ظاهری. دین به معنای جزاء و پاداش آمده چنانچه خداوند فرمود: (فلولا ان کنتم غیر مدینین) (۵) گفته می شود که این آیه مختص اهل کتاب است که جزیه می دادند. غیر مدینین یعنی غیر مجزین. (۶) تعریف دین در اینکه معنای اصطلاحی و معرف واقعی دین چیست و آیا می توان از این واژه، تعریف حقیقی بدست داد و حد آن را تحصیل نمود یا خیر؟ و آیا دین شناسان در تعریف آن وحدت نظر دارند یا نه؟ و توفیق آنان در تحصیل معنای واقعی آن تا چه حد بوده است، موضوعی مورد دقت و توجه است. در این رابطه مطالب زیادی گفته شده، برخی معتقدند که اصلاح دین قابل تعریف نیست؛ عده ای فرموده اند دین خطاب خداوند است به انسان از طریق وحی که دارای دو جنبه الهی و بشری است. دین یعنی معرفت و نهضت همه جانبه به سوی تکامل. و یا دین به مجموع گزاره هایی که از طرف خداوند بر انبیاء القاء شده، می گویند. (۷) شلایر ماخر (Sehler macher) از متکلمین معروف مسیحی می گوید: «حقیقت و جوهر دین عبارت است از احساس توکل محض». (۸) لازم به ذکر است که هیچ یک از این اقوال خالی از نقض و ابرام نبوده، خصوصاً قول کسانی که به یک بعد آن نگرسته و در همان دایره خاص و محدود، دین را تعریف کرده اند یا اظهار عجز نموده اند. بنابراین با عجز و ناتوانی عقلی از حد و تعریف یک مفهوم یا پدیده ای، بهترین راه برای تشخیص آن استمداد از طریق الهامات و وحیانی است که قلمرو آن گسترده تر از عقل است. قطعاً معرفتی که از این طریق بدست آید بسیار کاملتر و روشتر خواهد بود و اگر شبهاتی در این زمینه وجود داشته باشد تا حد زیادی مرتفع خواهد شد. به همین دلیل به کلام وحی و بیان عالمان واقعی دین و مفسران کلام الهی پرداخته می شود. آنچه که از آیات قرآن کریم صراحتاً بیان شده است این است که واقعیت و حقیقت دین همان رویه و مسلکی است که پیامبر اسلام (ص) بر آن منسلک بوده و در آن مسیر ثبات قدم داشتند. یعنی همان سنتی است که پیامبر (ص) و پیشوایان دینی در زندگی بدان عمل می کردند. بعنوان مثال پیامبر خطاب به مشرکان می فرمایند: «دین من این است که خدایان شما را نمی پرستم و خدای واحد را پرستش می کنم.» (۹) و یا خداوند می فرماید: «هر یک از شما مسلمانان اگر از دین خود برگردد و در همان حال بمیرد کافر است.» (۱۰) از مجموع آیات دین و شریعت، مفسرین چنین تلقی می کنند که دین همان مجموعه تعالیم و سیره قولی و عملی صاحبان دین برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت را گویند. امام خمینی (ره) و علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان و کثیری از شاگردان ایشان به این قول ملتزم شده اند. (۱۱) تحلیل و تفسیر امام خمینی (ره) در این باب این است که دین به مجموعه قوانینی گفته می شود که در راستای سعادت دنیا و آخرت انسانها تدوین و تنظیم شده است. ایشان در محدود کردن دین به امور شخصی شدیداً مخالفت ورزیده و بیش از آنکه به جنبه فردی دین توجه داشته باشد به ابعاد اجتماعی آن اهتمام دارند و در مقابل آنان که با تنگ نظری، دین الهی را مورد تحلیل خود قرار می دهند شدیداً می تازند و می فرمایند: «دین الهی دارای دستورات جامعی است که کلیه ابعاد مادی و معنوی بشر را شامل می شود تعالیمی که علاوه بر فنی ساختن انسان در بعد روحانی در مادیات هم او را غنی می سازد.» (۱۲) و در بیانی دیگر می فرمایند: «از دین اسلام و بعثت رسول اکرم (ص) بر داشتهای مختلفی است چنانچه از انسان هم برداشتهای مختلفی می باشد هر دیدی محدود به حدود آن کسی است که آن دید را دارد. انسان موجودی است محدود، انسان غیر متناهی در کمال غیر متناهی در جلال و جمال دید غیر متناهی دارد و او می تواند از اسلام و از انسان برداشت صحیح بکند.» (۱۳) در خصوص محدود و محصور نمودن دین، مبنای ایشان این است که: نباید دین را در محدوده دنیا یا آخرت محصور نمود. محدود کردن دین به امور دنیوی صرف یا به امور اخروی هر دو خلاف واقع است. می فرمایند: «محدود کردن هر چه باشد خلاف واقعیت است. نسخه تربیت اسلام که قرآن باشد نامحدود است نه محدود به عالم طبیعت است و نه محدود به عالم غیب و نه محدود به عالم تجرد است همه چیز است. بنابراین نباید گمان شود که اسلام آمده است برای این که این دنیا را اداره کند یا آمده است فقط برای این که مردم را متوجه آخرت سازد نوع انسان در خسارت است مگر آنان که در حصار دین و ایمان و تربیت انبیاء وارد شوند.»

(۱۴) پس تعریف مفهومی دین - نه تعریف ماهوی همان مجموعه قوانین و تعالیمی است که در باب عقاید، اخلاق و احکام، برای رساندن انسان به سعادت و کمال تدوین گردیده است. حقیقت دین اسلام با توجه به مطالبی که در باب تعریف دین بیان شده اگر خواهیم یک تحلیل اجمالی از حقیقت دین در قرآن و سنت داشته باشیم به همین مطلب خواهیم رسید. از جمله آیاتی که درباره نفی شرک و بت پرستی و اثبات توحید و خدا پرستی در قرآن کریم آمده به نوعی از حقیقت دین سخن گفته اند که همان سوق دادن حیات فردی و اجتماعی انسانها به برترین کمال و سعادت یعنی دست یابی به مقام قرب ربوبی و دوری جستن از قلمرو پست مادی می باشد. کلام امام خمینی (ره) این است که: «حقیقت دین اسلام این است که همه مسائل مربوط به زندگی بشر را و آنچه مربوط به رشد و تربیت انسان و ارزش انسانی می باشد را دار است. اسلام همه چیز را گفته است لکن اشکال بر سر مسلمین است.»

(۱۵) سایر مفسران و دین شناسان شبیه همین مطلب را بیان کرده اند، صاحب تفسیر المیزان در ذیل آیه: (قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم) (۱۶) می فرماید: «حقیقت دین عبارتست از تعدیل اجتماع انسانی در مسیر حیاتی آن که به تبع آن تعدیل حیاتی فرد هم در آن نهفته است. دین، اجتماع انسانی را در راه فطرت و آفرینش، وارد ساخته و به آن موهبت حریت و سعادت فطری چنانکه مقتضی عدل است می بخشد. همچنین به یک فرد، حریت مطلقه داده در انتفاع بردن از جهات حیات، چنانچه فکر و اراده اش او را رهبری می کند و تا جایی که ضروری به حیات اجتماع نرساند، آزاد می گذارد.» (۱۷) در واقع اندیشه امام خمینی و علامه طباطبائی این است که موجب آزادی و حریت و نعمت نیکبختی و سعادت با عمل به دین تضمین شده است و بیرون از حقیقت دین، جز بردگی و بندگی و شقاوت و بدبختی، تحفه دیگری نیست. «آزادی و حریت انسانی در حدود قانون است دین کشور ما اسلام است آزادی در حدود دین این است که به اسلام ضرر نخورد.» (۱۸) همه انبیاء و رسولان الهی در راستای همین هدف دین خود را تشریح و تبیین کرده اند. سخن نوح پیامبر (ع) با خدایش این است که (رب انهم عصونی و اتبعوا من لم یزده ماله و ولده الا خسارا)، خدایا این قوم، مرا مخالفت کرده و پیروی کسی را کرده اند که مال و فرزندانش جز به زیان و ضررش نیفزود.» (۱۹) و کلام شعیب پیامبر (ع) خطاب به قومش چنین است که: (انی اریکم بخیر و انی اخاف علیکم عذاب یوم محیط) بدرستی که من می بینم شما را با خیر و من می ترسم بر شما از عذاب روزی که احاطه کننده است. (۲۰) و یا قول حضرت عیسی (ع) خطاب به امتش این است که: (ولایین لکم بعض الذی تختلفون فیه فاتقوا الله و اطیعون) من آمده ام تا بعضی احکامی که در آن اختلاف دارید برای شما بیان نمایم پس خدا ترس و پرهیزکار شوید و مرا اطاعت کنید.» (۲۱) اگر بخوبی در بیانات انبیای عظام دقت و توجه شود حقیقت دین که همانا تامین کننده سعادت بشر در دنیا و آخرت و لازمه آن که عدم اختلاف و عصیان ورزی در قبال تعالیم انبیاء است آشکار می گردد. اما آنچه در نصوص و روایات آمده مبین و مفسر آیاتی است که درباره حقیقت دین و هدف بعثت نازل شده اند. علی (ع) در کلام گهربارش فایده و غایت بعثت را چنین تشریح می کنند: «به تحقیق خداوند متعال فرستاد حضرت محمد (ص) را در حالی که ترساننده بود جهانیان را از عذاب الهی و امین بود بر آنچه به او نازل می شد و شما ای گروه عرب در آن هنگام پیرو بدترین کیش بودید (که شرک و بت پرستی بود)، در بدترین جایگاه (حجاز) بسر می بردید که قحطی و فتنه و فساد در آنجا بسیار بود. در زمینهای سنگلاخ و میان مارهای پر زهری که از آوازا نمی رمیدند، مانند این که کر بودند اقامت داشتید، آب لجن سیاه را می آشامیدید و غذای خشن می خوردید و خون یکدیگر را می ریختید. پس به سبب وجود مقدس حضرت رسول اکرم (ص) از آن زندگی بد و فساد عقیده و همه گرفتاریها نجات یافتید و در میان مردم دنیا به سیادت و بزرگی مشهور شدید.» (۲۲) بنابراین حقیقت دین از دیدگاه امام خمینی (ره) نشأت گرفته از متون دینی است که همانا سعادت دنیا و آخرت، بهبودی حیات مادی و معنوی و صلاح و آرامش روحی و جسمی همه انسانهاست که هم صلاح زندگی دنیا را تامین کند و هم آفات کمال آخرت را بزداید. پس مصالح بندگان در دنیا و آخرت در متن دین نهفته است و بقول شاطبی: «شراعی تنها برای مصالح عاجل و آجل باهم وضع شده است.» (۲۳) با توجه به حقیقت دین و محتوای شریعت الهیه می توان ادعا کرد که هرگز

همای سعادت در دنیا بر کسی بال نگشوده و سایه نمی افکند و مدال حریت و آزادی بر سینه انسانی آویخته نمی شود و تاج عزت در دنیا و عقبی بر سر احدی گذاشته نمی شود مگر این که آن شخص در قلمرو دین حرکت نموده و مطیع تعالیم آن باشد. پس این تلقی و برداشت قشری و سطحی از متون دینی که آن را بر دو محور خدا و آخرت محصور نمودن و آن همه تعالیم اخلاقی و اجتماعی در امور دنیوی را نادیده انگاشتن، براسستی تحلیل غلط و نادرستی است. چه این که اگر بعثت انبیاء و تشریح دین، برای هدایت و ارشاد آدمیان در نظام زندگی مادی نمی بود مفهوم و معنایی برای حیات حاصل نمی شد و غرض خلقت بی فایده و عبث می نمود و حق آن است که دنیا، در پرتو دین ارزش و هدف اصلی خود را پیدا می کند و آخرتی سعادت مند در کنار غایت مندی سالم دنیوی تحصیل می شود. به جهت این که آخرت، تافته جدا بافته ای از دنیا نیست بلکه نشئه ظهور و تجلی اعمال آدمیان از این دنیاست که دنیا صورت آن است. در واقع دنیا و آخرت ظاهر و باطن یک واقعیتند. شاید نوک پیکان حمله امام همین مبنای ناصواب را هدف قرار داده که با ژرف نگری خاص فرموده اند: «اسلام دینی نیست که برای یک طرف قضیه فکر کرده باشد، اسلام همه اطراف قضایا را بیان کرده است، تمام احکام مربوط به دنیا و مربوط به سیاست، مربوط به اجتماع و اقتصاد و تمام قضایایی که اهل دنیا از آن بی اطلاع هستند. ادیان توحیدی آمده اند تا هر دو طرف قضیه را نگاه کنند، چنین نیست که از یک طرف غافل باشد خصوصاً اسلام که از همه ادیان بیشتر در این معنا پافشاری دارد. همه احکامش مخلوط به سیاست است، نماز و حجش و زکاتش، مخلوط به سیاست است، اداره مملکت است، خمسش مربوط به اداره مملکت است.» (۲۴) معنی دنیا در میان علمای اهل لغت برای این کلمه دو معنا شده است. برخی از اهل لغت گفته اند: دنیا از ماده دنو به معنای نزدیکی است. و عده ای گفته اند از ریشه دنی است به معنای پستی و دنائت. یعنی مرحله نازل و دانی از حقیقت هستی که غالباً در مقابل آخرت استعمال می شود. مثل: (خسر الدنیا و الاخره) و یا مثل این قول خداوند که می فرماید: (و آتیناه فی الدنیا حسنه و انه فی الاخره لمن الصالحین) (۲۵) و گاهی به معنای اقرب است در مقابل اقصی. مثل: (اذ انتم بالعدوه الدنیا و هم بالعدوه القصوی) و جمع دنیا دنی است. (۲۶) به دنیا دهر هم گفته شده، دهر یعنی مدت عالم از مبدا تا منتهی. مثل: (هل اتی علی الانسان حین بما من الدهر) هر چه که دارای زمان طولانی باشد بدان دهر گفته می شود، بر خلاف زمان که به مدت کوتاه اطلاق می شود. حاصل کلام علمای اهل لغت این است که دنیا، حالات قبل از مرگ و آخرت حالات بعد از مرگ را گویند. (۲۷) حقیقت دنیا هر چند از معنای لغوی واژه دنیا تا حدودی می توان به حقیقت آن پی برد اما با توجه به تبیین و توصیف قرآن کریم و روایات از دنیا که در غالب موارد با دو قید لهو و لعب و با دو وصف متعارض (مدح و ذم) همراه و قرین است اندکی درک آن را با مشکل مواجه ساخته و چالشی را میان مفسران و علمای دینی برانگیخته است. در این که آیا دنیا، همین زمین و آسمان و بیابانها و نظام طبیعت است؟ یا این مخلوقات از حقایق نظام هستی و آیات حق بوده و مقصود از دنیا همان اعتباریات و امور قرار دادی ما انسانهاست، و در واقع دنیا غیر از نظام طبیعت است؟ برخی حقیقت دنیا را در امور تکوینی آن دانسته و برخی دیگر از عالمان دینی علاوه بر تکوینیات، امور اعتباری و قراردادی را هم جزء حقیقت دنیا به شمار آورده اند. پذیرش و قبول هر یک از این دو قول توابع و لوازمی دارد که شاید مناقشاتی را برانگیزد. بعنوان مثال اگر بپذیریم که حقیقت دنیا همان بیابانها و آسمانها و زمین است در تفسیر آیه (و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لالعین) (۲۸) یا آیه (و ما الحیاه الدنیا الا لعب و لهو) (۲۹) باید ملتزم شویم به این که خداوند متعال برای بشر بازیچه آفرید و ذات حق، خالق لهو و لعب بوده، ماهیت و حقیقت دنیا را برای بازیگری انسانها پدید آورد. و اگر بخواهیم خلاف این قول را در مثل این آیات، بپذیریم که در جهت مخالف عقیده فوق باشد باز هم لوازمی بدنبال دارد که پذیرش آن آسان نیست. بدان جهت که در معنای دنیا و حقیقت آن ابهام وجود دارد جمع این دو قول را با مشکل مواجه ساخته است و شاید بتوان گفت که تا حدودی شبهات و خلطهای وارده به همین نکته برمی گردد، با اذعان به این مطلب که در حقیقت دنیا ابهام وجود دارد ادعای ما این است که گره این ابهام با توجه عمیق و تأمل دقیق در کلام شارحان واقعی دین که تلاش کرده اند تا قرآن را با قرآن یا با نصوص

معتبره تفسیر نمایند گشوده خواهد شد. حقیقت دنیا از دیدگاه مفسران نظر علامه طباطبائی این است که «دنیا بازیچه است و زندگی دنیا منحصر در لهو و لعب است و خداوند با کلمه «هذه» که فرمود (و ما هذه الحياه الدنيا الا لهو و لعب) (۳۰) آن را تحقیر کرده است و کلمه «لاعب» در آیه ۱۶ سوره انبیاء به معنای بازیگر بودن خداوند نیست بلکه به معنای خالق لعب بودن است. ایشان بعد از تعریف دو واژه لهو و لعب (لهو یعنی کار بیهود که انسان را از کار مفید و مهم باز دارد و به خود مشغول می سازد و لعب کارهای منظمی که در عین بی فایده بودن انجام می گیرد.) می فرماید: «زندگی دنیا همانطور که به اعتباری لهو است به اعتبار این که برای خود، قواعدی دارد لعب نیز هست برای این که فانی و زودگذر است همچنان که بازیها اینطورند. عده ای بچه با حرص و شور و هیجان عجیبی یک بازی را آغاز می کنند و خیلی زود هم خسته شده و از هم جدا می شوند. و همانطور که بچه ها بر سر بازی داد و فریاد راه می اندازند و پنجه به روی هم می کشند با این که مورد نزاع آنها، جز خیالاتی موهوم نیست. مردم عادی نیز بر سر بازیچه دنیا، با یکدیگر می جنگند و حالت چند سگی را که بر جیفه ای به یکدیگر می غرند درگیر می شوند. با این که آنچه بر سر آن تکالب می کنند از قبیل اموال و همسران و فرزندان و مناصب و مقامها و ریاستها و غیره، چیزی جز اوهام نیستند. و اینها را مالک نمی شوند مگر در ظرف وهم و خیال. به خلاف زندگی آخرت که انسان در آن عالم به کمالات واقعی که خود از راه ایمان و عمل صالح کسب کرده زندگی می کند و سرگرمی و لهو و لعب در آن راه ندارد. لذتی که با الم آمیخته نیست سعادت و نیکبختی که شقاوت در پی ندارد.» (۳۱) در پاسخ این پرسش که آیا لهو و لعب از خدا سر می زند یا خیر؟ می فرماید: «لهو کردن خدا با چیزی از مخلوقات خود محال است. زیرا لهو صورت نمی گیرد مگر از کسی که لهو، حاجتی از او را بر طرف نماید. پس لهو از چیزهایی است که در غیر اثر می گذارد و معنی ندارد که چیزی در خدای تعالی موثر باشد و او به چیزی محتاج شود. بنابراین اگر فرض کنیم که سرگرمی برای خدا جایز باشد باید با چیزی باشد که غیر خودش باشد و مخلوقات او از آنجا که فعل اویند و از ذات او صادر و خارج می شوند غیر او بوده و نمی شود همبازی یا بازیچه او باشند بلکه باید چیزی باشد که از ذات او صادر نشده باشد و چنین چیزی وجود ندارد پس خدا، لهو ندارد.» (۳۲) ملخص کلام علامه در تفسیر آیات مربوط به دنیا این است که دنیا بازیچه است و متاعی است که با آن تمتع می شود خداوند خالق و آفریننده لهو و لعب است اما لاعب و بازیگر نیست. هر چند که خود، بازی کننده صحنه بازی نیست ولی وسیله و اسباب بازی را برای کودکان دنیا خلق کرد. ایجاد و خلق اسباب بازی حکیمانه است نه بازی با کودکان که از حکمت بدور است. (۳۳) چنین دیدگاهی از حقیقت دنیا مورد پذیرش امام خمینی (ره) و برخی از شاگردان علامه واقع نشده است. یکی از شاگردان علامه در نقد این نظر می فرماید: «این جواب علامه پاسخ خوبی است اما باید گفت که آیا این که دنیا لهو و لعب است همان نظام تکوین و مخلوق خداوند تعالی مراد است، یعنی آیا خداوند واقعا بازیچه آفرید تا گفته شود بازی کودکان دنیا با بازیچه حکمت است یا خیر؟ قرآن وقتی که می خواهد دنیا را تبیین کند آن را به فصول چهارگانه مثل می زند. «بدانید که زندگی دنیا، بازیچه و لهو و زینت و تفاخر بین شما و تکاثر در اموال و اولاد مثل آن بارانی است که کفار از رویش گیاهانش به تعجب در آیند و گیاهان وقتی به انتهای رشد رسیدند به زردی گرائیده خشک شوند و در آخرت عذاب شدیدی است.» (۳۴) این گونه تعاریف، تعریف به تمثیل است نه تعریف حقیقی، دنیا آسمان و زمین و بیابانها نیستند بلکه اینها تکوینات و آیات حق و مسبحات خدایند.» (۳۵) اینها بازیچه نیستند بلکه خداوند دنیا را براساس معادلات ریاضی خلق نمود که حقایق هستی اند نه بازیچه. وقتی این موارد خارج شد می ماند اعتباریات دنیا و آنچه که جنبه حقیقی ندارند. حیات دنیا، حیات انسانها، پرندگان و حیوانات بازیچه نیست بلکه دلبستگی به دنیا و اعتباریات دنیا لهو است. پس این که علامه فرمودند درختها و آسمانها و زمین بازیچه اند برای کودکان دنیا خلق کرده تا به هدف که همان معارف الهی است برسند و خدا خود بازی کننده نیست بلکه وسیله بازی را برای انسانها آفرید و این فعل خدا از روی حکمت بوده است؛ اگر چه جواب خوبی می باشد ولی تام نیست چون اینها تخصصا خارجند چه این که اگر نفس دنیا لهو و لعب باشد حسنه و سیئه و ثواب و عقاب معنی نخواهد داشت.

(۳۶) ظاهراً دیدگاه امام خمینی (ره) با این نظر علامه هماهنگ نیست و آنچه را که ایشان می‌فرمایند خلاف تفسیری است که علامه ارائه می‌نمایند. چون از نظر امام آنچه که مذموم است تعلق و وابستگی به دنیاست اما تکوینیات نظام هستی، مظاهر و آیات و تجلیات حقتند. «دنیای هر کس، همان آمال اوست، دنیا همان است که پیش شما است، خود شما وقتی توجه به نفستان دارید خودتان دنیائید اما از شمس و قمر و طبیعت هیچ تکذیب نشده است از اینها تعریف شده است [اینها مظاهر خدا است.]» (۳۷) «دنیای فی نفسه مذموم نیست و دوری از کمال نمی‌آورد بلکه آن علایقی که در انسان پدید می‌آید موجب دوری انسان از خدا می‌گردد. آنچه انسان را گرفتار می‌کند علاقه است.» (۳۸) فخر رازی در تفسیر آیات دنیا، تلاش و کوشش بسیاری نموده تا توجیه درستی از حقیقت دنیا بدست دهد ولی از ظاهر کلامش پیداست که توفیق چندانی نداشته است. او می‌گوید: «در این آیات چند مساله است. منکرین قیامت، تمایل و رغبتی زیاد به دنیا داشتند خداوند از پستی و خست آن فرمود. پس نفس دنیا مذموم نیست.» و در وجه نامگذاری دنیا به لهو و لعب چند وجه را بیان می‌کنند که با صدر کلام ایشان ناهماهنگ است او می‌گوید: «زمان لهو و لعب کوتاه و سریع الزوال است و مدت زندگی در دنیا هم چنین است. لهو و لعب در بیشتر موارد منجر به عمل زشت می‌گردد لذات دنیا نیز چنین است. لهو و لعب با غرور به ظاهر امر حاصل می‌شود و اگر به حقایق توجه شود چنین نیست. بنابر این لذات دنیوی لهو و لعب است و حقیقتی ندارند و اگر به احوال دنیا و آخرت توجه شود معلوم می‌گردد که خیرات دنیا، جز به حکم شهوت نیست، و حقیقتی برای این شهوات در واقع نمی‌باشد. پس سعادات دنیوی همراه این عیوب هستند ولی سعاداتهای اخروی مبراء از این عیوبند.» (۳۹) مرحوم فیض کاشانی در تفسیر آیه ۱۶ سوره انبیاء و آیه ۲۰ سوره حدید می‌فرمایند: «خداوند! آسمان و زمین را با نظم خاص آفرید تا بشر برای ادامه حیات خویش و رسیدن به کمال، زندگی خود را بر اساس آن تنظیم نماید و مقصود خداوند از تحقیر دنیا در سوره حدید، پستی امور دنیوی است که مردم چون کودکان با آن مشغول شده و از اصل و حقیقت سعادت باز می‌مانند.» (۴۰) آنچه که از اقوال و نظرات مفسران و اندیشمندان دینی درباره حقیقت دنیا می‌توان استفاده کرد دو نکته بسیار مهم است که توجه به آن دو نکته می‌تواند ما را در فهم حقیقت دنیا کمک نماید. «یکی اینکه بگوئیم دنیا دارای معانی متعدد بوده، و بر چند مفهوم قابل اطلاق است یعنی همانند لفظ «ولی» که به معنای حب و دوستی، سرپرستی، نزدیکی و قرب بین دو شیئی و معانی دیگر می‌آید، دنیا نیز مشترک لفظی است. گاهی دنیا گفته می‌شود که مقصود از آن حیات دنیاست. و گاهی مراد از آن اموال و درهم و دینار است و در برخی موارد معنای بهره‌مندی از لذت‌های دنیوی از آن اراده می‌شود. و معانی دیگر که همه این مفاهیم در لفظ دنیا مشترکند.» (۴۱) و نکته دیگر اینکه گفته شود کلمه دنیا با توجه به معانی متعددش بصورت حقیقت و مجاز است نه اشتراک در لفظ. در صورت فوق لازم می‌آید که برای دنیا فی حد نفسه، حقیقتی قائل شده و بقیه معانی آن را مجاز فرض نمائیم. یعنی بگوئیم دنیا و حقیقت آن عبارت است از زمین و آسمانها و آنچه ما بین آنها از معادن و نباتات و گیاهان و حیوانات وجود دارد که برای تحصیل سعادت و کمال آفریده شده‌اند. و اما نوع نگرش و علاقه انسان به آن، دنیا را از معنی حقیقی اش جدا و خارج می‌کند. (۴۲) و چون از حقیقت خود جدا شد متصف به ذم می‌گردد. این دو قول درباره حقیقت دنیا مطرح است که برخی حقیقت دنیا را همان تکوینیات و مخلوقات آن گرفته‌اند که مورد مدح واقع شده و اعتباریات آن را جزء حقیقت دنیا نمی‌دانند. آنچه را که شارح مدح کرده است مربوط به تکوینیات نظام هستی است و آنچه مورد مذمت واقع شده به اعتباریات آن راجع است. و عده‌ای دیگر هیچ حقیقتی برای دنیا قائل نیستند نه تنها امور اعتباری دنیا موقت و زودگذر است بلکه امور تکوینی آن نیز موقت بوده و صرفاً از باب تهیو برای وصول به کمال انسانها آفریده شدند. از میان دو قول مزبور آنچه که با افکار عامه مردم نزدیکتر است معنای اول است و ظاهر آیات و روایات مؤید همین معناست هر چند که قول دوم، تفسیر عرفانی از دنیا بوده و اوحدی از بزرگان و اولیای حق به آن گرایش دارند ولی از آن حیث که مخاطب شارع، عامه مردمند نه خواص. لذا قول اول با ظاهر آیات و روایات تطابق بیشتری دارد. نظر و اندیشه امام خمینی (ص) بر این امر مبتنی است که نباید از دنیا معنایی بدست

داد که خارج از ادراک عامه مردم باشد. هنر یک عالم دینی آن است که در حد عقول انسانها مطلب را به آنها تفهیم نماید. در طول تاریخ شاید بیشترین افراط و تفریط در این موضوع از جانب عارفان و عالمان دینی صورت گرفته باشد. لذا با این که خود، فیلسوف و عارف و مفسر به معنای واقعی کلمه بوده اند ولی شدیدترین انتقاد را از آنان مطرح می کنند و می فرمایند: «بسیاری از زمانها بر ما گذشت که یک طایفه ای از فیلسوف و عارف متکلم و امثال ذلک که دنبال همان جهات معنوی بودند اینها معنویات را گرفتند و ما عدای خود را تخطئه نموده و آنان را قشری به حساب آوردند بلکه وقتی دنبال تفسیر قرآن رفتند اکثر آیات را به جهات عرفانی و فلسفی و معنوی برگرداندند و به کلی از حیات دنیایی و جهاتی که در این جا به آن احتیاج است و تربیتهایی که در اینجا باید بشود غفلت نمودند به حسب اختلاف مسلکشان رفتند به دنبال همان معانی بالاتر از ادراک عامه مردم. اینها می خواستند همه چیز را به معنویات و ماورای طبیعت برگردانند. در مقابل این افراط کاری ها، اخیرا اشخاصی پیدا شدند نویسنده هایی که متدین و مومنانند و خدمتگزارند چنانچه آنها هم خوب بودند. فقها و متکلمین و فلاسفه همه می خواستند به اسلام خدمت کنند حالا این عده از نویسنده ها آیات قرآن را بر عکس فلاسفه و عرفا به مادیات بر می گردانند.» (۴۳) نوع نگرش انسان به دنیا توجه و دقت کافی به کلام باری و بیانات متعالی معصومین (ع) این مطلب را به اثبات می رساند که متن نظام هستی و حقیقت دنیا، مورد لعن و طعن، واقع نشده علاوه بر اینکه متعارض بودن آیات و روایات درباره دنیا، خود دلیل مستقلى است بر این که، مراد از آن همه مذمت ها، ناظر به نوع نگرش منفی به دنیا است نه اینکه دنیا از جهت دنیا بودنش، مذموم شارع بوده باشد زیرا در بسیاری از روایات آمده که: «دنیا مصلاى ملائکه و محل تردد فرشتگان، مسجد مؤمنان و معبد دوستان خدا، توشه بینایان و دار البلاغ می باشد.» (۴۴) و در عین این مدحها، مذمتهایی هم شده است که به تعبیر متعدد در متون دینی و جوامع روائی ما به عنوان متاع غرور، (۴۵) متاع قلیل، (۴۶) زندان مؤمن، گذرگاه و دارممر، (۴۷) دار مجاز، (۴۷) محل معصیت بندگان خدا، (۴۹) پایگاه جمع آوری اموال و بالاخره به عنوان مزبله میته ها، (۵۱) آمده است. این تعبیر متعارض شاهد و قرینه دیگری است بر این مدعا که تمامی مدح و ذمها به نحوه برخورد آدمیان به دنیا مربوط می شود و حقیقت دنیا، از آن حیث که مخلوق و فعل الهی است همه جهات آن خیر محض می باشد. و این نوع برخورد آدمیان است که یا جنبه خیر و حقیقت بودن آن را رعایت نموده و دنیا را با نگاه دنیویش که گذرگاهی برای وصول به لقاء الهی است می نگرند و یا اینکه با دیده ابدیت و جایگاهی برای جاودانه ماندن و کامیابی از همه لذائذ مادی با آن برخورد می نمایند. بنابراین آنچه که در مذمت دنیا گفته شد به حقیقت دنیا که تکوینیات آن باشد، راجع نیست بلکه تمام روایات و آیات در باب نکوهش دنیا ناظر به این است که آدمی از حقیقت آن روی گردانده و همه همت خویش را به ظواهر آن محدود کرده است به همین خاطر با حرص و ولع بدنبال جمع مال و لذائذ دنیایی و شهوت رانی مشغول شده است، تصورشان این است که به موکب زیبایی دست یافتند غافل از اینکه نفس گرانبها و وجود ارزشمند خویش را با دنیا به ثمن بیخس بیع نموده و خویشتن را مرکب دنیا قرار داده است. داستان این گونه از انسانها به تعبیر مولوی شبیه داستان کسانی است که وقتی ظواهر زیبای هر چیزی را می بینند احساساتشان بر آشفته شده و با دلباختگی تسلیم آن می شوند، و اما بعد از مدتی که به عقل آمدند می فهمند که آنچه را از دور آب زلال و صاف می پنداشتند، سرابی بیش نبود و یا او را که نو عروس مشاهده می کردند چاپلوس بود و حال که بدام آن گرفتار آمدند باید نیشهای او را تحمل نمایند. همین مطلب را مولوی چنین به نظم در آورده است. می نماید در نظر از دور آب چون روی نزدیک آن، باشد سراب گنده پیراست او و از بس چاپلوس خویش را جلوه دهد چون نو عروس هین مشو مغرور آن گلگونه اش نیش نوش آلوده او را بجش آشکارا دادن به پنهان دام او خوش نماید ز اولت انعام او (۵۲) بنابراین موضع دین درباره دنیا بسیار روشن است و کسی که با اسلام آشنا باشد و با متون دینی در ارتباط باشد می فهمد که اسلام کاملترین بینش را به انسان اعطا می کند و عمل به دستورات آن می تواند ضامن سعادت دنیا و آخرت باشد و این که تصور شود تعالیم دینی نسبت به دنیای مردم بی اعتنا است تصور نا صوابی است. ادله قائلین جدائی دین و دنیا بدون هیچ پیش داوری و قضاوت قبلی و یا ذکر مقدمه ای

برای ایجاد ذهنیت و تخریب اذهان، دلایل قائلین را بیان می‌کنیم. ۱- وقتی که هدف دین اصلاح و بهبودی دنیا توأم با آخرت قرار گیرد توحید و وحدانیت الهی مبدل به شرک می‌گردد. چون دیانت و دینداری مردم از خاصیت و اصالت می‌افتد. بهترین نمونه برای اثبات مدعا جریان رنسانس و تجربه تلخ تمدن اروپا و امریکاست که کار دینداری از جوامع متمدن غرب رخت بر بسته و به جای دین و عواطف معنوی سودجویی مادی حاکم گردید. و نیز در جمهوری اسلامی شعار دین و دنیا تا سر حد تعطیل توحید پیش رفت. (۵۳) ۲- چون ادیان الهی و مکاتب توحیدی برای جوابگویی به همه مسائل علمی و مشکلات دنیایی نازل نشده اند اگر بخواهیم دین را حاکم کنیم و این گونه القاء نمائیم که دین جوابگوی همه دردهاست این افکار موجب انصراف مردم از دین می‌شود. و... ۳- در صورت پیوند دین و دنیا دین تحت الشعاع مطامع دنیایی رهبران دینی قرار می‌گیرد چنانچه در زمان خلفای عباسی و عثمانی، علماء و فقهای تسنن، خلیفه را مصداق زنده اولو الامر دانسته. در ظاهر، خدا و اسلام فرمانروا بود ولی عملاً دین از دولت فرمان می‌گرفت. در غرب این چنین بود و باید درباره نظام مقدس جمهوری اسلامی بعداً قضاوت کنیم. ۴- اساس دعوت انبیاء بر محبت و معرفت بنا شده ولی کار دولتهامقابل با دزدان و دشمنان و راهزنان امنیت است و این عمل جز با زبان تند و تلخ پیش نمی‌رود بنابراین حاکمیت دین موجب می‌شود که دین ابزاری شیطانی گردد تا وسیله هدایت. ۵- دین برای دنیا یا ترک دنیا بخاطر دین، دو حالت افراط و تفریط در دین است و در واقع دو روی یک سکه اند که در ضرابخانه شیطان قالب خورده اند و دین هر دو را شدیداً رد می‌کند. ۶- اعتقاد به اینکه دنیا جز مزرعه ای برای آخرت نیست و انبیاء خبر دهندگان قیامت و آخرت بوده اند ضرورتی است که موجب بقای دین و دنیا و سلامت اجتماع بشری در این روزگار سراسر رنج و ملال می‌شود. (۵۴) ۷- اگر دین در اداره دنیا و حکومت و سیاست دخالت نماید موجب می‌شود که قداست از دین دور گردد و در واقع دین مقدس را با سیاست غیر مقدس آمیختن آب در هاون کوبیدن است. (۵۵) ۸- وظیفه پیامبران تحریک حس نفع پرستی بوده آنان یک عده مبشرین و منذرین بوده اند. یعنی پیامبران جزاندار و تبشیر وظیفه دیگری نداشتند. (۵۶) ۹- هیچ دلیل عقلی و شرعی وجود ندارد که دین هم دنیای متدینین را آباد نماید و هم آخرتشان را. (۵۷) ۱۰- دین اگر چه کامل است ولی جامع نیست و تصور این که دین به صورت جامع همه مسائل را طرح و حل کرده باشد تصور نادرستی است. (۵۸) ۱۱- آنچه را پیامبران از یک مبدا فوق بشریت با هدفی به کلی جدا از لذائذ دنیا مطرح کرده اند، امروز بشر خود پرست مادی (ولی خود پرست روشن بین) به آنجا می‌رسد روشن دل و روشن بین در یک نقطه به هم می‌رسند؛ دیده بینا آن را می‌بیند که دل پاک از روز اول خواسته بود. (۵۹) ۱۲- سعادت زندگی دنیا محدود به اعتقاد به خدا و ترس از جهنم نیست. ممکن است جامعه ای بدون این، صاحب مکارم اخلاق و خوشبخت شود. بشر روی دانش و کوشش و به پای خود راه سعادت در زندگی را یافته است و این راه سعادت تصادفا همان است که انبیاء نشان داده بودند. (۶۰) دلایل ارتباط دین و دنیا اگر دین را به معنای مجموعه احکام و تعالیم محکی از اراده الهی که بر پیامبران و انبیاء نازل شده بگیریم، نه فهم برخی از دینداران یا آنچه که خود می‌پنداریم و نیز شمولیت احکام آن را پذیرا باشیم و دنیا را در حیات مادی محصور و محدود نموده بلکه مقدمه آخرت بشمار آوریم، شاید بتوان به عمق ارتباط آن دو، شناخت حاصل نمود. پس در فهم این ارتباط تصور چند پیش فرض لازم است که به نحو اجمال بیان می‌کنیم. ۱- ارائه معنای صحیح از دین که دارای حد مشترک، برای پیروان یک دین یا ادیان مختلف بوده باشد. مثل تعریف فوق یا نظیر آن، نه این که به معنای مبهمی گرفته شود که شامل تعالیم غیر الهی و مکاتب مادی نیز بشود، مثل این که گفته شود. «دین به معنای آگاهی از امور متعالی و مقدس و یا احساس اتکاء مطلق». (۶۱) که معرق ف اخفی از معرف است. ۲- درک و تصور صحیح از نقش آفرینی دین در تمام ابعاد حیات فردی و اجتماعی، اعم از جنبه های مادی و معنوی و آگاهی و معرفت حقیقی به اینکه، واضح و شارع آن از تمام نیازهای بشر شناخت کامل داشته و با توجه به آن احتیاجات، دین را تشریح نموده است. ۳- معرفت حقیقی از دنیا و اعتقاد به این که ظواهر دنیا اعتباری است و باطن آن، حقیقی و ظاهر شدنی، نه این که دنیا را در ظاهر آن خلاصه کرده و از حقیقتش غافل بود. چنانچه تصور باطل بسیاری از

انسانها در قبال دنیا همین است. (یعلمون ظاهرا من الحياه الدنيا و هم عن الاخره هم غافلون) «یعنی فهم و درک ایشان به ظاهر حیات دنیاست در حالیکه از آخرت و باطن دنیا بی خبرند.» (۶۲) ۴- آخرت تابع اعمال دنیوی انسان است و رهیافتهای دینی برای سعادت و کمال دنیا و آخرت هر دو میباشد و نیز برداشتهای افراطی و تفریطی صوفیان و دنیامداران از دنیا و آخرت تلقی ناصوابی است. ۵- آخرین نکته جدا کردن حقیقت دین که ماخوذ از متون دینی است با مبانی فکری برخی از دین شناسان و یا عملکرد برخی از متدینان می باشد. با چنین بصیرت و بینشی می توان هم از دنیایی شدن دین و پوشش قرارداد آن برای هر عمل شنیع و زشتی دوری کرد و هم از اعتقاد به خارج نمودن دین از امور دنیوی و مادی (سکولاریزیسیون) فاصله گرفت. حال با توجه به بیان این مقدمات و پیش فرضها می توان موضوع را در عرصه تحلیل و بررسی قرار داد. بنظر می رسد که قائلین به تئوری جدایی دین و دنیا درک درست و کاملی از مفهوم دین و دنیا نداشته باشند و از ظاهر کلامشان پیدا است که افکار و عقاید آنان متأثر از قرآن و سنت نیست بلکه با مقدمات غلط به این نتیجه دست یافتند. دلایلی که آنان (منکرین) اقامه کرده اند هیچ پایه و اساس عقلی و منطقی ندارد و آنقدر واضح البطلان است که نیازی به رد منطقی آنها نیست ولی به خاطر روشن شدن مطلب به چند نکته بعنوان شاهد - نه بعنوان دلیل و برهان- اشاره می شود. ۱- هر عقل سلیمی حکم می کند به این که نه دنیای بدون دین دنیای کاملی است و نه دین بدون دنیا ارزش و مفهوم خواهد داشت. چون همین دنیای مادی است که مجرای احکام و تعالیم دین است و اگر حقانیت دین را امری مسلم گرفته باشیم چگونه می توان پذیرفت که محملی برای اجرای تعالیم حقه وجود نداشته باشد، مگر این که قائل به حقانیت آن در مقام انشاء باشیم که هیچ یک از عقلا بدان ملتزم نیستند. چون هیچ عقلی حکم نمی کند که همه مقررات الهی را خداوند بحق انشاء کرده ولی محل حقی و جایگاهی برای اجرای آن بر بندگان منظور نکرده باشد. ۲- احکام و تعالیم و اخلاقیات و عقاید دین دارای دو جنبه فردی و اجتماعی است که در واقع برای اصلاح شووئات انسانها نازل شده و حفظ قداست دینی منوط به عمل کردن آن احکام و تطبیق رفتارهای فردی و اجتماعی به اخلاقیات آن و سوق دادن افکار و جهت دهی عقاید به اعتقادات دینی می باشد و جز این هر چه باشد غیر دینی و تنزل دادن قداست دین است. ۳- آنچه که انبیاء و رسولان الهی به بشر آموزش می دادند و در آن بذل مساعی داشتند این بود که اعمال بندگان را رنگ و صبغه دینی ببخشند و تفهیم این مطلب که اعمال بندگان بدون اعتقاد و ایمان به خدا و قیامت بی ارزش و تمام تکامل در وجهه الهی آن نهفته است. (الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه) (۶۳) و درباره تاثیر و تاثر اعمال بندگان در عالم طبیعت و جامعه انسانی خداوند فرمود: «همانا اگر اهل قریه ایمان می آوردند و تقوی پیشه می کردند هر آینه باز می کردیم به روی آنان درهایی از برکات آسمان و زمین را، ولی آنها انبیاء را تکذیب کردند و به همین جهت آنان را به آن جرائمی که برای خود کسب کرده بودند اخذ کردیم.» (۶۴) در آیات دیگر هم به این نکته اشاره رفته است که صلاح و فساد جامعه بشری و سعادت و شقاوت ایشان را باز تاب و انعکاس اعمال و عقاید آنها بر می شمارد. (۶۵) پاسخ امام خمینی (ره) در مقابل این افکار انحرافی از دین چنین است: «دین احکام معنوی دارد و بسیاری از احکامش سیاسی است، دین از سیاست جدا نیست البته در اذهان بسیاری از اهل علم و بیشتر مقدسین این است که اسلام به سیاست چه کار دارد. اسلام و سیاست جداست. دین علی حده است، سیاست علی حده، اینها اسلام را نشناخته اند. مگر سیاست چیست روابط بین حاکم و ملت، اسلام احکام سیاسی اش بیشتر از احکام عبادی است. اسلام در مقابل ظلمه ایستاده است، حکم به قتال داده، حکم به کشتن داده در مقابل کفار و این احکام باید اجرا شود.» (۶۶) چقدر مغالطه آمیز است سخن کسی که بگوید اساس اسلام بر محبت و معرفت است ولی کار حکومت مقابله با سارقان و دشمنان امنیت، و این دو با هم منافات دارند. مگر نشان محبت و رافت این است که انسان ظلم دیگران نسبت به خود و دین و ایمانش را بپذیرد؟ و سر تسلیم در مقابل اهانت دیگران فرود آورد؟ مگر پیامبر اسلام (ص) و سایر اولیای الهی اسوه محبت نبودند پس چرا با دشمنان دین مقابله می کردند؟ چنین نبود که پیامبران آمده باشند تا پیام الهی را ابلاغ نمایند و کاری به اجرای آن نداشته باشند. امام خمینی (ره) می فرمایند: «این سخنان با مبناى اسلام و معتقدات

اولیه ما مخالف است چون در هیچ اجتماعی جعل قانون به تنهایی سعادت نمی آورد بلکه باید بعد از تشریح قانون، قوه مجریه ای بوجود آید. در یک تشریح اگر قوه مجریه نباشد نقص وارد است. به همین جهت اسلام همان طور که جعل قوانین کرده است قوه مجریه قرار داده، ولی امر، متصدی قوه مجریه است. در زمان رسول اکرم (ص) این طور نبود که فقط قانون را بیان و ابلاغ کنند بلکه آن را اجراء می کردند. رسول الله (ص) مجری قانون بود مثلا قوانین جزایی را اجرا می کرد. دست سارق را می برید، حد می زد، رجم می کرد خلیفه برای همین امور است.» (۶۷) پس اسلام کاملترین برنامه را در حیات فردی و اجتماعی ارائه داده و کمترین نقص در آن راه ندارد چنانچه اگر مسلمانان نتوانند با درایت و تدبیر، برنامه زندگی را از آن تحصیل نمایند باید ضعف را در قابلیت قابل بدانند نه فاعلیت فاعل. اگر ما نتوانیم افکار و اندیشه خود را ارتقاء بخشیده و یا در عمل به تعالیم آن ضعیف باشیم چرا نقص را در دین دانسته و آن را در اداره دنیای بشری ناقص بدانیم. بنابراین دین را به هر بهانه ای از صحنه زندگی فردی و اجتماعی خارج کردن به معنای نقص در دین بشمار آمده که این عقیده با صریح قول خداوند در قرآن در تناقض است که فرمود: (الیوم اکملت لکم دینکم و...). منشا پیدایش تفکر جدایی دین و دنیا این فکر که از زمان رنسانس در اروپا شکل گرفته طولی نکشید که بر افکار و عقاید غالب دانشمندان غرب سایه افکنده و تا حدودی رشحات آن در اذهان اندیشمندان مسلمان تسری پیدا نمود. در طول تاریخ اسلام ابتلا به این عقاید وهمی با اشکال مختلف مطرح بود و غالبا از جانب افرادی حمایت می شد که یا اطلاع کافی و تسلط کامل از متون دینی نداشته و یا با اغراض سیاسی، میدان دار عرصه فرهنگی دشمنان دین می شدند. واژه «سکولار» تعبیری است که از قرن هفدهم میلادی به بعد در میان دانشمندان غرب، همراه با نهضت اصلاح دینی رایج گردید و معمولا به معنای تفکیک و جدایی بین مفاهیم مقدس دینی با امور دنیوی تلقی می شود. (۶۸) این اصطلاح در میان مسیحیت، بیشتر به معنای تقدس زدایی، مسیحیت زدایی، علمانی کردن و غیر روحانی نمودن، خارج نمودن عملکردهای دینی در نظام اجتماعی، طرد مفاهیم ماوراء الطبیعی و در یک کلام به معنای جدایی دین از دنیا بکار می رود. این معنی با مفهومی که برخی تصور کرده اند که سکولاریزم یعنی «اصالت دنیا» شاید متفاوت باشد. مبنای این تفکر که بر اثر تحکم و سخت گیریهای غیر منطقی آباء کلیسا در اروپا بوجود آمد قطعا نمی تواند برای همه جوامع دینی و برای همه ادیان درست باشد. پیدایش عقیده جدایی دین و دنیا، در مسیحیت بیش از آنکه علل بیرون دینی داشته باشد عناصر و عوامل درون دینی در پدید آمدن آن نقش موثری داشته اند. مهمترین عوامل عبارتند از: الف- تحریف شریعت مسیح و جایگزینی دستورات غیر دینی بجای فرامین الهی که کلام ارباب کلیسا، کلام الهی تلقی می شد و سیره ایشان حتی انحرافات اخلاقی آنان به منزله سیره پیامبران الهی محسوب می گردید. ب- اطاعت محض و بی چون و چرای جامعه از روحانیون مذهبی و رشد دادن جنبه های تقلیدی مردم. و عوامل بیرون دینی آن عبارتست از: الف- شرایط خاص فرهنگی و سیاسی در غرب که دین را ابزار و سپری برای غلبه دیگران و حفظ موقعیت سیاسی خویش قرار داده و مخالفین خود را معاندین خدا و دین قلمداد نموده و همه کارها را بنام دین توجیه می کردند. ب- تالیف آثار و تکثیر کتب ضد دینی بعنوان ریشه گرایی جدید که مسیحیت را به گونه ای معرفی نمایند تا برای انسان متجدد غیر دینی بهتر پذیرفته شود. کالین براون می گوید: «ریشه گرایی جدید که در قرن نوزده شروع شده در دهه ۱۹۶۰ در بریتانیا و امریکای شمالی تا حدی تجدید حیات یافت که در واقع نهضتی معترضان نسبت به مسیحیت است. نویسندگانی برای تبلیغ آن آثاری را تالیف نمودند که مهمترین آن کتاب «مسیحیت غیر دینی» به قلم پروفیسور رونالد جورج اسمیت در انگلستان و کتاب «مسیحیت دنیوی» اثر پال وان و کتابهایی از مکتب «مرگ خدا» و کتاب «بالغ شدن جهان» و «مسیحیت بدون دین» از دیتریش بونهافر می باشد.» (۶۹) این نویسندگان و متفکران به جامعه غرب چنین القاء کرده اند که: «جامعه مسیحی باید درباره عقیده خود درباره خدا تجدید نظر کند و باید در جهان بی خدا زندگی نماید. مسیحیان می توانند یک زندگی دنیوی خالی از دین و تعهدات مذهبی داشته باشند. مسیحی بودن به معنای دیندار بودن نیست بلکه به این معناست که انسان باشیم. دنیا بالغ شده و اعتقاد به خدا را قبول ندارد.» (۷۰) «اعتقادات دینی غالبا باعث عقب ماندگی می

شود». (۷۱) دقیقا همان حرفهایی که امروز از آثار گویندگان و نویسندگان ما آشکار است که می‌گویند: «بشر امروزی معتقد است که جهان را آنچنان که خود می‌خواهد بسازد نه ساخته شده تحویل بگیرد و بدون شک انسان با این اندیشه، نسبت ویژه ای هم با دیانت خواهد داشت». (۷۲) و یا اینکه گفته می‌شود: «دلیل مهمی که درک مفهوم ولایت فقیه و حکومت اسلامی را مشکل کرده مساله حق و تکلیف است. حکومت ولی فقیه حکومت مبتنی بر تکلیف است در حالی که بشر امروز خود را محق می‌داند نه مکلف». (۷۳) و بالاخره ترویج عقاید خرافی و طالع بینیهای عوامانه و نیز مراسم خاص دینی، جشنهای مذهبی، روشهای سنتی جادویی و صدها رویه غیر دینی و غیر عقلی بنام دین، عواملی بوده اند که از درون و بیرون در ظهور پیدایش تفکر تفکیک دین و دنیا دخیل بوده اند. به دلیل آن که هر چقدر علوم در آن سرزمین پیشرفت می‌کرد بطلان آن عقاید روز به روز برای آنها آشکارتر می‌شد. همان مردمی که آن اعمال را جزء تعالیم دینی خود می‌دانستند و مدتی برای آن تقدس و احترام قائل بودند به تمامی آن امور، پشت پا زده در حالی که آن تعالیم، از ابتدا هم جزء دین نبود تا از دین خارج گردد. پرواضح است که عاقبت و سرانجام حکومت و حاکمیت دین محرف جز این نخواهد بود. چنانچه ژیلسون یکی از بزرگترین متفکران غرب می‌گوید: «با رشد رهیافتهای تجربی و واقع‌گرایانه، آگاهی دینی انحطاط می‌یابد، امور ماوراء الطبیعی هر روزه انتزاعی می‌شود اعتقادات فردی به تکلیف و توکل و توبه، نیز به تدریج، قوت خود را از دست می‌دهد. نمادهای دینی، شور و شادابی خود را از دست داده اند». (۷۴) تعارض دیدگاه امام خمینی و سکولاریزم بعد از تبیین موضوع سکولاریزم و بررسی اجمالی برخی از ابعاد آن، به اندیشه امام در این موضوع می‌پردازیم تا شاید با استعانت از دیدگاه آن اندیشمند قرن، چراغی را در میان اندیشه‌های تاریک برخی از روشنفکران متأثر از غرب روشن کرده باشیم. امام که خطر این گونه از اندیشه‌های انحرافی را احساس می‌کرد به مناسبتهای مختلف موضع خویش را اعلام می‌نمود. در سالهای اولیه انقلاب طی سخنرانی در دیدار با مردم قم چنین فرمودند: «از چیزهایی که در این زمان واقع شده و این هم برای شکستن اسلام و روحانیت است همین چیزهایی است که همه این اشخاص منحرف، ادعا می‌کنند که ما اسلام را می‌خواهیم بگوئیم. اسلام غیر آن اسلام سنتی، یکی از مصیبت‌ها این است که نمی‌داند اسلام با سین است یا با صاد. از اسلام بی اطلاع است از مدارک اسلام بی اطلاع است این آدمی که یک روز ننشسته در فقه نظر کند و نمی‌تواند هم بنشیند نظر بکند. یک چنین آدمهایی خیال می‌کنند حالا که مثلا انقلاب شده باید در اسلام هم انقلاب بشود اینها می‌خواهند اساس اسلام را از بین ببرند و احکام اسلام را نابود کنند». (۷۵) در اثر ارزشمند ولایت فقیه چنین می‌فرمایند: «نهضت اسلام در آغاز گرفتار یهود شد. تبلیغات ضد اسلامی را نخست آنها شروع کردند بعد نوبت به طوایفی رسید که به یک معنا شیطان تر از یهودند اینها به صورت استعمارگر از سیصد سال پیش به کشورهای اسلامی راه پیدا کردند و با وسایل مختلف بر ضد اسلام دسیسه کردند مبلغینی در حوزه‌های روحانیت درست نموده، و عمالی در دانشگاهها و موسسات دولتی و بنگاههای انتشاراتی، همه دست به دست هم داده در تحریف حقایق اسلام کار کردند به طوری که بسیاری از افراد تحصیل کرده نسبت به اسلام گمراه و دچار اشتباه شدند مثلا تبلیغ کردند که اسلام دین جامعی نیست، دین زندگی نیست، برای جامعه نظامات و قوانین ندارد. طرز حکومت و قوانین حکومتی نیآورده است. اسلام فقط احکام حیض و نفاس است، اخلاقیاتی هم دارد اما راجع به زندگی و اداره جامعه چیزی ندارد! تبلیغات آنها متأسفانه مؤثر واقع شد. گذشته از عامه مردم طبقه تحصیل کرده چه دانشگاهی و چه بسیاری از محصلین روحانی، اسلام را درست نفهمیده اند همان طور که مردم، افراد غریب را نمی‌شناسند اسلام را هم نمی‌شناسند». (۷۶) گویا امام خطر آن را برای انحراف افکار جوانان مسلمان، مستمر و جدی می‌دیدند و می‌دانستند که این توطئه فرهنگی ادامه خواهد یافت و منحرفین عقاید و افکار جوانان را به سمت اندیشه سکولاریزم سوق می‌دهند، لذا در پایان عمر شریفش بعنوان توصیه به همه جوانان در وصیت نامه خویش چنین می‌فرمایند: «از توطئه‌های مهمی که در قرن اخیر، خصوصا در دهه‌های معاصر و بویژه پس از پیروزی انقلاب آشکارا به چشم می‌خورد تبلیغات دامنه دار با ابعاد مختلف برای مایوس نمودن ملت‌ها از اسلام است. گاهی ناشیانه و با صراحت به این که احکام اسلام

که ۱۴۰۰ سال قبل وضع شده است نمی تواند در عصر معاصر، کشورها را اداره کند زیرا اینکه اسلام دین ارتجاعی است و... این تبلیغات ابلهانه و گاهی موزیانه و شیطنت آمیز به گونه طرفداری از قداست اسلام که دین ادعیه و اذکار و عبادات است و انسان را از دنیا دور کرده و به خدا نزدیک می کند و سیاست و حکومت برای تعمیر دنیاست مخالف مسلک انبیاء می باشد صورت می گیرد. من اکنون به ملت های شریف و ستمدیده و به ملت عزیز ایران توصیه می کنم دست از فقه سنتی که بیانگر مکتب رسالت و امامت و ضامن رشد و عظمت ملتهاست، ذره ای منحرف نشوند.» (۷۷) پس مبنای اندیشه امام بر این است که دین برای اصلاح امور دنیوی و فلاح و رستگاری حیات اخروی تشریح شده و هرگونه تعطیلی احکام دین در شانی از شوونات فردی و اجتماعی انسانها تصور غلط و تلقی ناصوابی از حقیقت دین است که با اغراض گوناگون بیان می شود. انقلاب مقدس اسلامی ایران حدوثا با این اندیشه بوده امید است که بقاء با همین اندیشه استمرار یابد. پی نوشتها: ۱- لازم به ذکر است که این طرز تفکر محدود به دوره معاصر نیست بلکه در طول تاریخ چنین نگرشی وجود داشته است. ۲- آل عمران / آیه ۱۹. ۳- نساء / آیه ۱۲۵. ۴- بقره / آیه ۲۵۶. ۵- واقعه / ۸۶. ۶- راغب اصفهانی، مفردات القرآن، ص ۱۷۵. ۷- مجله نقد و نظر، سال اول، شماره دوم. ص ۱۷. ۸- کالین براون، فلسفه و ایمان مسیحی، ترجمه میکائیلیان، ص ۱۱۰. ۹- سوره کافرون، آیه ۲. ۱۰- سوره بقره، آیه ۲۱۷. ۱۱- المیزان، ج ۱۰، ص ۱۳۱. ۱۲- صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۴۰. ۱۳- صحیفه نور. ج ۱۲، ص ۱۷۵. ۱۴- صحیفه نور، ج ۱۲، صص ۱۶۸-۱۷۵. ۱۵- صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۱۴. ۱۶- سوره آل عمران، آیه ۶۴. ۱۷- المیزان، ج ۳، ص ۲۶۴. ۱۸- صحیفه نور، ج ۶، ص ۲۶۹. ۱۹- سوره نوح، آیه ۲۱. ۲۰- سوره هود، آیه ۸۷. ۲۱- سوره زخرف، آیه ۶۳. ۲۲- نهج البلاغه، خطبه، ۲۶. ۲۳- اهداف دین از دیدگاه شاطبی، ص ۱۷۰. ۲۴- صحیفه نور، ج ۹، صص ۱۳۹-۱۳۵. ۲۵- سوره نحل، آیه ۱۲۲. ۲۶- راغب اصفهانی، مفردات القرآن، ص ۱۷۴. ۲۷- فرهنگ معارف اسلامی. ص ۸۶۴. ۲۷- شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۶۴. ۲۸- انبیاء، آیه ۱۶ و دخان، آیه ۳۸. ۲۹- انعام، ۳۳. ۳۰- حدید، ۲۰. ۳۱- المیزان، ج ۱۶، ص ۱۴۹. ۳۲- المیزان، ج ۱۴، ص ۲۶۱. ۳۳- ر.ک: المیزان، ذیل آیه ۱۶، سوره انبیاء و سوره حدید، آیه ۲۰. ۳۴- سوره حدید، آیه ۱۰. ۳۵- آیه الله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن، ج ۲، ص ۵۲۹. ۳۶- تقریرات در متن تفسیر استاد جوادی آملی. ۳۷- تفسیر سوره حمد، صفحه ۴۲. ۳۸- تفسیر سوره حمد، ص ۶۰. ۳۹- فخر رازی، التفسیر الکبیر. ج ۱۲، ص ۲۰۲. ۴۰- فیض کاشانی، تفسیر الصاف. ج ۲، صص ۸۶ و ۶۶۳. ۴۱- شیخ عباس قمی، سفینه البحار. ج ۱، ص ۴۶۴ به بعد. ۴۲- ر.ک: غزالی، احیاء العلوم، ج ۳، باب نکوهش دنیا. ۴۳- مرحوم نراقی، معراج السعاده، ص ۲۴۵. ۴۳- صحیفه نور. ج ۱، صص ۲۴۲-۲۳۳. ۴۴- نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱، تحف العقول ص ۱۸۷. ۴۵- آل عمران، ۱۸۵. حدید، ۲۰. ۴۶- توبه، ۳۸. ۴۷- نهج البلاغه، حکمت ۱۳۳. ۴۸- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۴. ۴۹- نهج البلاغه، حکمت ۳۷۷. ۵۰- اصول کافی، باب ذم الدنیا، ح ۸. ۵۱- اصول کافی، باب ذم الدنیا، ح ۹. ۵۲- مثنوی مولوی، دفتر ششم، ص ۹۰۲. ۵۳- مهندس بازرگان، آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء، صص ۹۱-۹۲. ۵۴- مهندس بازرگان، آخرت و خدا، صص ۱۰۰-۹۴. ۵۵- سروش، مبنا و معنای سکولاریزم، کیان ش ۲۶، ص ۸. ۵۶- مهندس بازرگان، راه طی شده، ص ۱۲۸. ۵۷- سروش، کیان، ش ۳۲، ص ۸. ۵۸- سروش، کیان، ش ۲۷، ص ۱۴ و فربه تراز ایدئولوژی، ص ۶۷. ۵۹- راه طی شده، ص ۱۰۵. ۶۰- راه طی شده، ص ۱۲۴. ۶۱- فلسفه دین، گیسلر، ص ۱۹۲. ۶۲- رذین پژوهی، ج ۱، ص ۸۵. ۶۲- سوره روم، آیه ۷. ۶۳- فاطر، ۱۰. ۶۴- سوره روم، ۴۲. ۶۵- سوره شوری، ۳۰ و مائده، ۶۶. ۶۶- صحیفه نور، ج ۲، صص ۲۴۲-۲۳۳. ۶۷- امام خمینی. ولایت فقیه، ص ۱۵. ۶۸- میرچا الیاده. فرهنگ و دین، ص ۱۲۴. ۶۹- فلسفه و ایمان مسیحی، صص ۲۰۸-۲۰۵. ۷۰- فلسفه و ایمان مسیحی، ص ۲۱۴. ۷۱- فلسفه و ایمان مسیحی، ص ۲۳۱. ۷۲- کیان، ش ۲۶، ص ۵. ۷۳- کیان، ش ۲۶، ص ۹ و ش ۳۲ - ۲۷ - ۲۸. ۷۴- میرچا الیاده، فرهنگ و دین، ص ۱۳۰. ۷۵- سخنرانی امام در دیدار با اصناف قم، ت ۲۶/۸/۵۹. ۷۶- ولایت فقیه، ص ۵. ۷۷- وصیت نامه سیاسی الهی امام خمینی.

منابع مقاله: فصلنامه نامه مفید، شماره ۲۰، خلیلی، مصطفی؛

روش آزادی (۱)

روش آزادی (۱) و گذری بر دیدگاه های امام خمینی (ره) مقدمه قبل از ورود در بحث، ذکر چند نکته ضروری به نظر می رسد: ۱- هر انقلابی بعد از گذشت مدتی از عمر آن، با خطراتی مواجه می شود که در این میان دو خطر عمده بنیان انقلاب را تهدید می نماید. اول، رویگردانی انقلابیون از اهداف انقلاب و دوم، استحاله اهداف و شعارهای انقلاب. تاریخ ثابت کرده است گاهی همان کسانی که آفریننده انقلاب بوده اند، بعد از گذشت مدتی از عمر انقلاب، آگاهانه یا ناآگاهانه و با غفلت از ارزشهای انقلابی و میدان دادن به نیروهای فرصت طلب و دشمنان داخل و خارج، زمینه نابودی انقلاب را فراهم نموده اند. از سوی دیگر گذشت زمان، بسیاری از ارزشهای انقلابی رابه فراموشی می کشاند و یا در مقاطع گوناگون موجب تفاسیر مغرضانه و جاهلانه از شعارهای انقلاب می شود. در این هنگام بسیاری از شعارهای انقلاب تحریف شده، ضد ارزشها به ارزش و ارزشها به ضدارزش تبدیل می شود و آنان که تا دیروز مخالف باماهیت انقلاب بودند، امروز زیر چتر شعارهای انحرافی، از همه انقلابی تر جلوه می نمایند. انقلاب اسلامی ایران نیز از چنین خطراتی مصون نیست. شاید به همین دلیل مقام معظم رهبری (مدظله العالی) با ملاحظه گذشت بیست سال از انقلاب، سال ۷۸ را سال امام خمینی (ره) نامیدند تا همگان با مراجعه به وصیت نامه و سایر سخنان امام، شعارها و آرمانهای اصیل امام را مورد توجه بیشتر قرار دهند و دشمنان فرصت طلب رانیز با ملاک هایی که امام خمینی (ره) در سخنان خود بیان فرموده است. به خوبی بشناسند و دریگ کلام، سال ۷۸ را سال تجدید میثاق با اهداف بلند امام خمینی (ره) بدانند. ۲- در اهمیت قلم همین بس که قرآن مجید به آن قسم خورده است: (ن و القلم و ما یسطرون) قسم به قلم و قسم به آنچه را که می نویسند. قلم اگر در جهت رشد و تعالی انسانها به حرکت در آید، موجب شکوفایی افکار و استعدادها می شود و الا فساد و تباهی در پی خواهد داشت. این نقش هدایت کننده و گمراه کننده قلم است که آن را تا حد سوگند خوردن، بالا می برد و به آن بهامی دهد. از سوی دیگر ایفای این دو نقش بستگی به «صاحب قلم» دارد. و این که آیا نویسنده خود را در مسیر تربیت ربانی قرار داده است یا نه؟ اگر «صاحب قلم» خود را تربیت و متخلق به اخلاق الهی کرده باشد، قلم او نیز بها و ارزش و قداست دارد. این قلم و صاحب آن شایسته تکریم و تجلیل و قابل دفاع می باشند. اما چنان چه «صاحب قلم» قلم را رها از هر قید الهی به حرکت در آورد و تنها به این انگیزه که «باید چیزی نوشته شود.» قلم را به دست گرفته باشد، هرآن چه از این قلم تراوش نماید، نتیجه ای ویران کننده برجای خواهد گذاشت. از این رو، در حدیث آمده است که: «اذا فسد العالم فسد العالم» هرگاه عالمی فاسد شود، عالمی را به فساد می کشاند. و نیز از معصوم (ع) در تفسیر آیه مبارکه (فلینظر الانسان الی طعامه) نقل شده است که: «منظور از طعام، این غذای ظاهری نیست بلکه منظور این است که به علمی که می آموزید، نظر کنید و از آن چه که اندیشه و روح را به تباهی می کشاند، برحذر باشید.» روشن است که مطبوعات اکنون نقش خوراک دهی فکری و روحی جامعه را ایفای نمایند و از تفسیر مذکور مستثنی نیستند. همین نقش برجسته قلم و مطبوعات در سخنان امام خمینی (ره) نیز که خود آئینه آیین محمدی بودند. بارها مورد اشاره و تذکر قرار گرفته است که این مقاله در صدد بیان آن است. ۳- از اصول مهم در آزادی قلم، این است که عنان قلم از کف رهانشود و هر آن چه در ذهن نویسنده آن است، بر قلم جاری نگردد. در تمام کشورها، آزادی قلم، مقید به حدودی است که صاحبان قلم باید آن را مراعات نمایند. لکن در جوامع مختلف، حدود آن متفاوت است، به این معنا که اعتقادات و مبانی دینی حکومتی هر جامعه، میزان آزادی قلم و مطبوعات را تعیین می کنند. در جوامع غیر الهی که به ارزش های دینی حساسیت چندانی ندارند اما در مقابل، قوانین مختلفی در جهت حفظ جامعه و نظام وضع شده است که چنان چه صاحب قلم، این قوانین را زیر پا بگذارد با واکنش شدید جامعه و حکومت مواجه می شود. هیچ کس در این اختلاف نظر ندارد که یکی از دستاوردهای انقلاب اسلامی، «آزادی قلم و مطبوعات» است اما مسلما به هیچ عنوان معنای آن، آزادی نامحدود قلم نیست. دلیل بر این مدعا، جملات و نکاتی است که امام خمینی (ره) کرارا در

سخنان خود بیان فرموده اند. پرواضح است که او به دور از افراط و تفریط و فارغ از خطبازی و جناح بازی ها نظرات خود را بیان فرموده اند و از آن جا که ایشان بنیانگذار و معمار جمهوری اسلامی می باشند، برهمگان لازم است نظرات ایشان را به عنوان فصل الخطاب و محور عملکرد خود بدانند. آزادی بیان و مطبوعات و حدود آن الف آزادی و اسلام و مقدسات از مواردی که بارها در سخنان امام خمینی (ره) به عنوان یکی از حدود مهم آزادی بدان اشاره شده است و رعایت آن را در «آزادی» لازم دانسته اند، این است که نباید آزادی تبدیل به وسیله ای جهت اهداف ضد اسلامی و ضد مقدسات شود. «آزادی مطلق که باید باشد، که آنها می گویند این است که... فلان دسته ای که هیچ اعتقادی به اسلام ندارند، اینها آزاد باشند و بیایند و هرچه دلشان می خواهد، بگویند و هر کاری می خواهند، بکنند ولو به ضد اسلام حرف بزنند ولو به ضد جمهوری اسلامی حرف بزنند و این هم آزادند و یک دسته نفهم هم می گویند تخییر باید این چیزها باشد.» حفظ اسلام و شعائر دینی از مواردی است که تحت هیچ عنوان، قابل معامله و معاوضه نیست. درست است که یکی از دستاوردهای انقلاب اسلامی، آزادی است اما مردم مسلمان ایران، آزادی ها را در چارچوب انقلاب و نهضت اسلامی خود خواسته اند و می خواهند. «معنی آزادی این نیست که ... حرف هایی را بزنند که شکست نهضت ملت است... این آزادی نیست. ... در چهارچوب این نهضت، نهضت اسلامی، همه مردم آزاد هستند... اما اگر بخواهند ... اسلام را بشکنند... یک همچو چیزی نمی شود باشد.» حمله به اصل ولایت فقیه که امام احیاگر آن است. و طرح شعارهای انحرافی و حذف علائم و اسم اسلامی در شعارها همه نشان از روحیه اسلام ستیزی عده ای می باشد که تحت عنوان آزادی و دمکراسی دست به چنین اقداماتی می زنند. «شما بعدها مبتلای به این هستید، دانشگاه که باز بشود، مبتلای به یک همچو اشخاصی هستید که باصورت اسلامی وارد می شوند. همین مسائل که حالا مثلا طرح می کنند که باید ولایت فقیه مثلا نباشد، این دیکتاتوری است... می خواهند یک آزادی خاصی در کار باشد، دلخواهی در کار باشد... یا به اسم دمکراسی و امثال ذلک، الفاظ جالبی که در هیچ جای دنیا معنایش پیدا نشده، تا حالا هر کس برای خودش یک معنایی می کند، به این طور چیزها گرفتار هستید.» «اینها که دم از دمکراسی می زنند، اینها همان دمکراتیک غربی می خواهند... اینها جزو غربزده ها هستند.» در مقطع کنونی که متأسفانه بدون هیچ گونه نظارتی از سوی دولت، مطبوعات به اصطلاح تمرین آزادی می نمایند، آنچه را که امام خمینی (ره) بارها نسبت به آن هشدار می دادند، اکنون به اسم آزادی واقع می شود. خط استحاله ارزشها و قداست زدایی، گویی جزو وظایف مهم برخی مطبوعات کنونی می باشد. آیا به اسم آزادی، می توان مقدسات را زیر سوال ببریم؟ «روزنامه ها آزادند مطالب بنویسند، اما (آیا) آزاد هستند که اهانت به مثلا- مقدسات مردم بکنند؟! این که برخی از روزنامه های به اصطلاح جامعه مدنی، قیام ابا عبدالله (ع) را زیر سوال ببرند، یا پیشنهاد دهند که قسمتهایی از زیارت وارث تغییر داده شود، یا اصل ولایت فقیه که از اصول مسلم قانون اساسی و انقلاب اسلامی است، زیر سوال برده شود، آیا این نمونه ها و مواردی دیگر از قبیل زیر سوال بردن ارث و دیه و دهها مطلب دیگر که به وفور در مطبوعات دیده می شود، از مصادیق ضدیت با اسلام و مقدسات نیست؟ سوالی که همه مردم ایران از دولت جمهوری اسلامی دارد این است که چرا تاکنون با این مطبوعات برخورد نشده است؟ چرا وزارت ارشاد که وظیفه دارد از فرهنگ اسلامی دفاع نماید، خود یکی از حامیان اصلی این گونه مطبوعات شده است؟ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چه برنامه ای برای اصلاح این گونه مطبوعات ارائه داده است؟ آیا نمی دانند که آزادی مطبوعات تازمانی است که در عقاید و احکام اسلامی تشکیک ایجاد نشود؟ «آزادی در حدود این است که به اسلام ضرر نخورد.» گاه که از حامیان آزادی بیان سوال می شود که چرا این گونه به مطبوعات آزادی داده شده است؟ پاسخ می دهند که: آزادی در چارچوب قانون اساسی است و همه در بیان عقاید مختلف آزادند. اما از افقی که امام خمینی (ره) به قانون نظر می نمایند، این آزادی بیان مقید است. «آزادی در حدود قانون است، دین کشور ما، اسلام است. آزادی در حدود این است که به اسلام ضرر نخورد و قانون اساسی ما دین را اسلام می داند.» «آزادی معنایش این نیست که بنشینید برخلاف اسلام صحبت کنید.» امام خمینی (ره) این مرد بزرگ قرن بادیدگان تیزبین خود به خوبی می

دانستند که آنان که فریاد «دمکراتیک» و «آزادی» را سر می دهند، هدف دیگری را دنبال می نمایند و آن، رها کردن اسلام و اصالت دادن به قومیت و ملیت است. این هشدار امام خمینی (ره) و اعلام خطر اوست که در ورای این گونه شعارها، خصومت و ضدیت با اسلام نهفته است. «همه افشار... کارگراها... دهقانها... بازاریها... دانشگاهیها... بیدار باشید. من توجه شما را به این... خطر عظیم عطف می کنم. خطر بزرگ است با صورت های «آزادی ما می خواهیم»، «دمکراتیک ما می خواهیم»... در تمام حرف هایشان اسلام در کار نیست... بر ضد اسلام قیام نکنید.» ستیز با اسلام جزو اصول لایتغیر دشمنان است که در وقایع اخیر نیز شاهد آن بودیم. امام خمینی (ره) باز توجه مردم به این گونه توطئه ها که به اسم آزادی انجام می گیرد، جلب می نمایند و باز هشدار می دهند: «من حجت را دارم تمام می کنم بر ملت ایران. من می بینم بدبختی هایی که از دست همین اشخاصی که فریاد آزادی می کشند... ما آزادی در پناه اسلام می خواهیم... اساس مطلب، اسلام است... اینها می خواهند یک مملکت غربی درست کنند برای شما که آزادهم باشید، مستقل هم باشید، اما نه خدایی در کار باشد و نه پیغمبری و نه امام زمانی... شما شهادت را برای خودتان فوز می دانید برای این که مثل مثلاً سوئیس شوید؟!... شما برای اسلام قیام کردید... جایی که گفتند جمهوری، بدانید که توطئه توکار است. اسم اسلام را نیاوردند. هر جا گفتند جمهوری دمکراتیک، بدانید... آزادی منهای اسلام است، استقلال منهای اسلام است.» امام خمینی (ره) در بخش دیگری از سخنان خود، صریحاً کسانی را که از اسم «اسلام» احتراز می نمایند و «دشمن» معرفی می نمایند: «دشمن ما فقط محمدرضاخان نبود. هر کس جمهوری را بخواهد، دشمن ماست برای این که دشمن اسلام است. هر کس پهلوی جمهوری اسلامی، و دمکراتیک بگوید: این دشمن ماست، هر کس جمهوری دمکراتیک بگوید، این دشمن ماست.» بنابراین شناخت این گونه دشمنان امکان پذیر است و با توجه به شعارهای گروهها و جناحها به راحتی می توان پرده از واقعیات برداشت. «مسلمین توجه داشته باشند که در حزب هایی که صحبتشان از اسلام نیست، صحبتشان از دموکراتیک است... آزادی را می خواهند اما آزادی به غیر اسلام. ملت ما توجه کنند که لااقل داخل این طور حزب ها نشوند. شما، عزیزان خودتان را برای اسلام دادید... اینها می خواهند هدر بدهند خون شما را.» آنها که می خواهند یک قدری در پرده صحبت کنند جمهوری دمکراتیک اسلام. اینها همه خدعه است... اسلام را مخالف می دانند با هواهای نفسانی خودشان.» البته ستیز دشمن با اسلام و تمام شعائر و شعارها و ارزشهای اسلامی، طبیعی است زیرا دشمنان انقلاب از همین ها ضربه خورده اند. ستیز آنان با اسلام قابل توجیه است ولی مسامحه و سهل انگاری دستگاه های فرهنگی کشور در قبال این گونه مطبوعات به هیچ عنوان قابل توجیه نیست. حذف شعائر اسلامی، به معنی مقابله با «اسلام» است. و میدان دادن به این گونه اعمال به اسم آزادی و نشاط، از دیدگاه امام خمینی (ره) به معنی میراندن شعائر اسلامی است: «انقلاب کردیم که شعائر اسلام را زنده کنیم، نه انقلاب کردیم که شعائر اسلام را بمیرانیم.» همه باید بدانند که غایت در همه چیز، اسلام است: «تمام مقصد ما باید اسلام باشد.» و تضعیف آن به هر اسم و عنوان، قابل دفاع نمی باشد. جلوگیری از این نوع آزادی، وظیفه ای است که مسوولین موظف به آن می باشند: «اکنون وصیت من به مجلس شورای اسلامی در حال و آینده و رئیس جمهور و روسای جمهور ما بعد و به شورای نگهبان و شورای قضایی و دولت در هر زمان، آن است که نگذارند این دستگاههای خبری و مطبوعات و مجله ها از اسلام و مصالح کشور منحرف شوند... و مردم و جوانان حزب الهی اگر برخورد به یکی از امور مذکور نمودند، به دستگاههای مربوطه رجوع کنند و اگر آنان کوتاهی نمودند، خودشان مکلف به جلوگیری هستند.» آیا مسوولین و مردم و جوانان به این بخش از وصیت نامه امام خمینی (ره) عمل نموده اند؟!

آزادی از نگاه امام خمینی (ره) (۲)

آزادی از نگاه امام خمینی (ره) (۲) ب- آزادی و فساد و بی بندوباری از موارد دیگر که باید در آزادی مطبوعات و آزادی تشکل ها و احزاب مورد توجه قرار گیرد و در سخنان امام پیوسته به آن اشاره شده است، فساد و بی بندوباری ناشی از آزادی است.

«اینهایی که فریاد از آزادی می‌زنند... اینها همان دمکراتیک غربی می‌خواهند، آزادی غربی را می‌خواهند یعنی بی‌بندوباری.»

«آزادی در حدود قانون است... آزاد نیستیم که فساد بکنیم.» «اسلام از فسادها جلو گرفته.» «ما اسلام می‌خواستیم، اسلام هم آزادی دارد اما آزادی بی‌بندوباری نه، آزادی غربی، نمی‌خواهیم، بی‌بندوباری است او.» چاپ آگهی‌های توریستی به مکان‌هایی که معروف به فساد و بی‌بندوباری است در روزنامه‌ها و مجلات، چاپ عکس‌های رقص، گزارش نویسی‌های مبتذل برخی از مجلات به اسم تهیه گزارش از وضعیت فرهنگی و نقل‌الفاظ سخیف دختران و پسران در مصاحبه‌ها و گزارش‌ها و چاپ عکس‌های مهیج و موارد بسیار دیگر که در مطبوعات مشاهده می‌شود نشان‌دهنده این است که از آزادی کمال سوء استفاده شده است. امام خمینی (ره) وظیفه مطبوعات را «خدمت برای کشور» می‌داند و ورود مطبوعات و رسانه‌ها را در این زمینه حرکتی درخلاف خدمت برای کشور می‌داند. «مطبوعات، سینما... اینها برای خدمت به یک کشور است... نه این که هرکس پاشود و یک مجله‌ای درست کند و هرچه دلش بخواهد در آن باشد و هرعکسی بهتر مشتری داشته باشد توی آن بیندازد. عکس‌های مهیج، عکس‌های مهوع در آن بیندازد که مشتری‌هایش زیاد بشود. آن وقت اسمش مطبوعات است. و عرض می‌کنم. ضاحب قلم است و آزادی می‌خواهد!» با کمال تأسف، مشاهده می‌شود بازهم سیاست تساهل و تسامح در این وادی خطرناک نیز، موجب ورود مطبوعات در فساد و بی‌بندوباری شده است و جلوگیری نکردن از این مطبوعات عرصه را برای ورود در این زمینه با جسارت بیشتر فراهم نموده است و این برخلاف نص صریح سخنان امام خمینی (ره) است. ج- آزادی و توطئه از دیگر مواردی که دولت جمهوری اسلامی باید به شدت با آن مقابله نماید، سوء استفاده مطبوعاتی است که به اسم آزادی قلم، مطالب و تحلیل‌های توطئه‌آمیز را به خوانندگان و مخاطبین خود القاء می‌نمایند. این جملات امام خمینی (ره) که «وقتی دیدند آزادند، توطئه‌ها شروع شد، توطئه‌قلمی...»، «آزادی بیان هست ولی آزادی توطئه و آزادی فسادکاری نیست.» «معنی آزادی این نیست که کسی بخواهد توطئه کند. در توطئه هم آزاد است؟! نه در توطئه آزاد نیست.» و دهها جمله نظیر این جملات، همه بر دو مطلب اساسی دلالت می‌کنند: اول این که، در فضای باز و آزاد، توطئه‌ها نیز شروع می‌شود. دوم این که، باید از هرگونه توطئه جلوگیری شود. این که چون تمرین آزادی می‌کنیم نباید از انتشار این گونه مطبوعات جلوگیری شود، این استدلالی بسیار ساده لوحانه و بی‌پایه و اساس است. باید تمام دستگاه‌های نظارتی کشور که وظیفه کنترل مطبوعات را برعهده گرفته‌اند، آگاه باشند که جلوگیری نکردن از این گونه مطبوعات، خیانت به نظام مقدس اسلامی است. «جمهوری اسلامی از اول که پیروز شد، آزادی... داد... لیکن به تدریج فهمیده شد که اینها یا توطئه‌گرند یا جاسوسی می‌کنند. از طرف دیگر... نه اسلام اجازه می‌داد و نه عقل که یک دسته از عنوان دولت یا غیر دولت برای سرنگونی جمهوری اسلامی سوء استفاده نموده و یا جاسوسی کنند و ماساکت باشیم. با این مقدار فداکاری... باز گذاشتن دست کسانی که قصد توطئه نسبت به اسلام و ملت را دارند خیانت است.» از دیدگاه امام، سهل‌انگاری در این زمینه برای خوشایند غرب، جایز نیست. «امکان ندارد اجازه دهید در یک چنین محیط اسلامی، برای این که شرق و غرب خوششان بیاید سهل‌انگاری شود. آزادی‌ای که صحیح است و برای اسلام و کشور مضر نباشد. از اول بوده... خداوند به شما کمک کند تا توطئه‌گرها را به سزای اعمالشان برسانید.» این سخنان که در دیدار با جمعی از سربازان گمنام «اطلاعات سپاه» ایراد شده است، شناسایی و برخورد با توطئه توسط مطبوعات را منحصر در دستگاه فرهنگی نمی‌داند، بلکه دستگاه‌های امنیتی کشور را نیز موظف به برخورد با توطئه در هر لباس و به هر عنوان می‌نماید. مصادیق «توطئه» از دیدگاه امام خمینی (ره) با نگاهی گذرا بر سخنان امام، پی به این نکته می‌بریم که معمولاً در مواردی که امام خمینی (ره) «منع از توطئه» می‌نمایند یکی از مصادیق توطئه را نیز در صدر یا ذیل آن عنوان می‌کنند. به عبارت روشن‌تر «مفهوم توطئه» مبهم نیست تا برداشت‌های مختلف را به دنبال داشته باشد. با اندک توجه در عملکرد مطبوعات و جناح‌ها و گروه‌های سیاسی می‌توان فهمید که با نوعی توطئه رو به رو می‌باشیم یا نه و کدام گروه و خط همچنان وفادار مانده است. با جستجوی محدودی که در سخنان امام خمینی (ره) داشته‌ایم به موارد متعددی از «مصادیق توطئه» به طور صریح و غیر صریح برمی

خوریم. ذیلا هم این موارد برشمرده می شود: ۱- مضر به انقلاب، جمهوری اسلامی و مصالح آن انقلاب اسلامی حاصل تلاش و خون بهای هزاران شهید است که اکنون به امانت به نسل های بعد از خود گذاشته اند. حفظ این نظام و رعایت مصالح آن از اولویت های اساسی در «آزادی» است. امام خمینی (ره) در موارد متعدد، هر حرکتی برخلاف این نظام را به عنوان «آزادی» ردمی نمایند و آن را از مصادیق توطئه می شمردند. «قلم آزاد است مسائل را بنویسد لکن نه این که توطئه برضد انقلاب بکند.» و حرمت آزادی قلم تا آنجاست که مصالح کشور و انقلاب را در نظر بگیرد. «آزادی قلم و آزادی بیان معنایش این نیست که کسی برضد مصلحت کشور، قلمش آزاد است که بنویسد، برخلاف انقلابی که مردم خون پایش داده اند بنویسد... برای مطبوعاتی، احترام قائل هستیم که بفهمد آزادی بیان و آزادی قلم یعنی چه.» دفاع از انقلاب اسلامی که تحفه الهی و ودیعه شهیدان است. باید به عنوان اصل در تمام آزادی ها مورد توجه قرار گیرد؛ چه این که هرگونه ضدیت، با آن خیانت است. «باید مطبوعات در خدمت کشور باشند، نه برضد انقلاب کشور. مطبوعاتی که برضد انقلاب کشور هستند، اینها خائن هستند.» و این ضدیت و خیانت، همان توطئه ای است که گاهی نشانه آن به این شکل است. «ما از بعضی مطبوعات توطئه می فهمیم برای این که می بینیم که مسائلی که به ضد انقلاب است با آب و تاب و با تفسیر و طول می نویسند (و مسائلی را) که وفق انقلاب است یا نمی نویسند یا با اشاره رد می شوند. این طور مطبوعات مورد قبول ملت نیست.» بزرگنمایی نقاط ضعف جمهوری اسلامی ایران، نیز از موارد تضعیف نظام است که از نظرگاه امام، قابل قبول نیست. «ما نباید خودمان به جان جمهوری اسلامی بیفیم برای این که فرض کنی اوجاجی در فلان جا واقع شده... حالا ما قلم به دست بگیریم و... به رخ جمهوری اسلامی بکشید.» کسی منکر نقاط ضعف جمهوری اسلامی نیست و ما باید آله ها و آرمان ها فاصله زیادی داریم اما آیا اگر برخی از جرایم، وقایعی را که مورد بهره برداری دشمنان قرار می گیرد به طور مرتب با آب و تاب نقل نمایند و تا آنجا به وقایع پردازند که خواسته خودشان را تامین نماید، آیا این ضدیت نیست؟ و آیا وقتی متوجه شدیم که فلان حادثه مورد توجه رسانه های غربی قرار گرفته است و یا تحلیل های غلط موجبات تضعیف نظام و بدبینی را فراهم می آورد، مانیز باید به همان شیوه غربی هرچه بر قلم جاری شد بنویسیم؟ این روش ژورنالیستی ضدیت با انقلاب است که در دیدگاه امام خیانت است. آزادی بدون رعایت مصالح کشور و انقلاب نیز از مصادیق ضدیت با انقلاب و توطئه شمرده شده است. «... باید روی موازین مطبوعاتی... رفتار کنند. آزادی معنایش این نیست که کسی برضد مصلحت کشور قلمش آزاد است... برخلاف انقلابی که مردم خون پایش داده اند بنویسد؛ همچو آزادی صحیح نیست. قلم آزاد است که مسائل را بنویسد لکن نه این که توطئه برضد انقلاب بکند.» چارچوب «مصالح نظام» در آزادی احزاب و تشکل های سیاسی نیز باید مراعات شود «همه مردم آزادند، مگر حزبی که مخالف مصلحت مملکت باشد.» ضدیت با مصلحت نظام از طرق مختلف، قابل تشخیص است؛ بزرگنمایی مشکلات، زیر سوال بردن ارگان ها و نهادهای اساسی انقلاب به اسم انتقاد، بازگویی تحلیل های مغرضانه و فرصت طلبانه رسانه های غربی به وسیله مطبوعات و احزاب داخلی و... از موارد ضدیت با نظام و مصالح آن است. هیچ یک از نظام های دمکراسی با تمام ادعاهایشان، مخالفت با نظام و مصالحشان را بر نمی تابند. بدون شک نظام اسلامی ما نیز آسیب ناپذیر نیست و حفظ آن نیاز به دشمن شناسی در تمام ابعاد دارد. باید توجه داشت که در دنیای امروز «دخالت نظامی» برای براندازی نظام ها توسط قدرت های استکباری به عنوان آخرین راه حل است. براندازی حکومت های مستقل، به طرق بسیار دقیق روانی و جاسوسی در درون حکومت، یکی از روش هایی است که قدرت های بزرگ برای به زانو در آوردن حکومت های مخالف با خود انجام می دهند. شعار «آزادی» و «دمکراسی» که در حال حاضر توسط رادیوهای بیگانه به زبان های مختلف تبلیغ و ترویج می شود یکی از راهبردهای موزیانه استکبار است. این دو شعار ضمن این که عوام پسندانه ترین شعار است، بسیاری از روشنفکران ممالک را نیز تحت تاثیر قرار داده است. حتی دولتمردان نیز فریب این شعارها را می خورند و گاه آن چنان مصالح و اهداف نظام با این دو شعار استحاله و نادیده گرفته می شوند که مخالفین را به نابودی و توطئه علیه نظام ترغیب می نماید و حکومت را از هرگونه اقدام موثر

که بیمه کننده نظام باشد، باز می‌دارد و این روش مودیان به توسط استکبار به وسیله عوامل داخلی در حال وقوع است. د- توطئه و تفرقه اختلاف افکنی، خط دیگر توطئه است که در قالب آزادی به وقوع می‌پیوندد. انقلاب اسلامی ایران به برکت «وحدت» مردم با مسوولین و مسوولین با یکدیگر تاکنون به حرکت خود ادامه داده است. امام خمینی (ره) بارها ضمن موثر دانستن این عامل در پیروزی‌ها، بر حفظ این نعمت بزرگ تاکید فرموده‌اند. یکی از بهترین طرق حفظ وحدت، شعائر و شعارهای اسلامی است. شعارهای وارداتی غربی هیچگاه نمی‌توانند بین مسوولین و مردم همدلی ایجاد نمایند و این به دودلیل است: اول، تعارض بسیاری از شعارهای غربی با شعائر اسلامی. دوم، نامانوس بودن این شعارها با تفکرات دینی مردم و روحانیت. دولتمردان به جای تکرار الفاظ غربی که غایب الامال زندگی غربی با تفکرات مادی گرایانه آنهاست، باید شعائر اسلامی را به عنوان محور و اصل برای جوانان تشریح نمایند و در این میان، نقش روحانیت اصیل و فقه‌های عادل دشمن شناس، غیر قابل انکار است. دشمنان نیز سعی کرده‌اند با کم‌رنگ کردن ارزش‌های اسلامی و ترویج الفاظی که ساخته و پرداخته خودشان است، اصل وحدت را نابود کنند. پس عنوان «آزادی» نباید باعث غفلت مسوولین مربوطه از عوامل و مجریان این خط توطئه در داخل بشود. در این زمینه، تاریخ مشروطیت می‌تواند درسی بزرگ برای ما باشد. اختلاف افکنی به وسیله مطبوعات و احزاب در مشروطیت باعث تضعیف و نابودی انقلابیون و روحانیون اصیل (به عبارت دیگر به وجود آوردن گان انقلاب) و قدرتمند شدن دشمنان داخلی و در نهایت به دست گرفتن حکومت توسط آنان شد. بر همین اساس بارها امام خمینی (ره) بر عبرت‌گیری از مشروطیت اشاره فرموده‌اند: «در صدر مشروطیت هم با ایجاد گروه‌های مختلف نگذاشتند که مشروطه به ثمر خودش برسد، او را برخلاف مسیر خودش راندند. امروز هم همان شیاطین، همان‌ها که مخالف باین نهضت بودند می‌خواهند نگذارند... مردم ایران بیدار باشید... اگر... خللی واقع شود... در این صف فشرده ملت ایران، خطر در پیش است.» در ادامه امام خمینی (ره) ضمن این که تفرقه افکن را توطئه قلمداد می‌نمایند بر طرد و نابودی این عناصر تاکید می‌کنند. «تفرقه افکن‌ها را از بین خودتان بیرون کنید، ما نخواهیم گذاشت که این تفرقه افکنی‌ها رشد کنند، آنها را در نطفه خفه می‌کنیم. آزادی غیر از توطئه است... شیاطین در مخفی گاهها توطئه می‌کنند و باید ما باهم یک صدا باهم به پیش برویم.» از نگاه امام، درج هر مطلب تفرقه افکنانه‌ای، توطئه آمیز است. «مطبوعات موظفند... از درج مقالاتی که مضر به انقلاب و موجب تفرقه می‌شود خودداری کنند که این خود توطئه محسوب می‌شود.» هیاهو و جنجال آفرینی توسط مطبوعات از مواردی است که باید با آن مقابله شود. جالب است که از فضای کنونی مطبوعات، بسیاری علی‌رغم شعارقانون‌گرایی، هرگاه قانون یا مطلبی مطابق میلشان نباشد بر علیه آن هیاهو ایجاد می‌نمایند. از دیدگاه امام، عاقبت این گونه جنجال آفرینی‌ها، به تباهی کشیده شدن و تفرقه است. «همه این آقایانی که ادعای این را می‌کنند که ما طرفدار قانون هستیم... ملتزم باشند که اگر قانون بر خلاف رای من هم بود خاضع... دیگر دعوایی پیش نمی‌آید، هیاهو پیش نمی‌آید. اگر نباشد که یک جایی... دادستان بخواهد روی قوانین عمل بکند، بخواهیم بگوئیم خیر ما دادستان را قبول نداریم، این معنای دیکتاتوری (است).» جنجال بر علیه قوای موضعه قانون، موجب استقرار دیکتاتوری و به تباهی کشیده شدن است «دیکتاتوری همین است که نه به مجلس سرفرود آورد، نه به قوانین مجلس و نه به شورای نگهبان و نه به تایید شورای نگهبان و نه به قوه قضاییه... بعد از آن که قانون وظیفه را معین کرد، هر کس بخواهد که برخلاف او عمل بکند، این یک دیکتاتوری است که به صورت مظلومانه حالا پیش آمده و بعد به صورت قاهرانه خواهد آمد و بعد این کشور را به تباهی خواهد کشید و این کشور وقتی به تباهی کشیده شد و این مردم متفرق شدند، این همان وظیفه‌ای است که برای ابرقدرت‌ها باید انجام بدهد، این آدم انجام داده... اگر من این نصیحت‌ها را می‌کنم... از هیاهو و جنجال دست بردارید. روزنامه‌ها از هیاهو و جنجال دست بردارند، قلم‌دارها از هیاهو و جنجال دست بردارند، نویسندگان دست بردارند، گوینده‌ها دست بردارند.» امام خمینی (ره) با توجه به نقش تاثیر گذاری تیترو روزنامه‌ها بر افکار و نیز نقش تیترو در هدایت به سوی واقعیت، از درج تیتروهای محرک و نامناسب منع می‌نمایند «مطبوعات موظفند از تیتروهایی که موجب تحریک... است خودداری کنند.» «یکی وقتی

قلمی می خواهد مساله ای را که کوچک است بزرگ کند، تیر بزرگ بنویسد و هرچه دلش می خواهد بنویسد... که البته این غرض ورزی است.» با مطالعه در نظرات امام، به خسارت‌های جبران ناپذیر به وسیله تفرقه پی می بریم و بدین جهت است که می فرمایند: «اگر یک نفر... بخواهد به هم بزند این وحدت را، این معصیت خدا را کرده است.» این عواقب سوء، موجب تلقی توطئه از تفرقه افکنی می شود که به هر عنوان آزادی، دمکراسی، مطبوعات و... که باشد، باید جلو گیری شود.

آزادی از نگاه امام خمینی (ره) (۳)

آزادی از نگاه امام خمینی (ره) (۳) - آزادی، توطئه و همسویی با دشمنان و زمینه سازی برای سلطه اجانب از ابعاد دیگر توطئه، «همسویی با دشمنان» است. ارائه تحلیل هایی که توسط رادیوهای بیگانه، ترویج می شود یکی از قرائن و علائم چنین مطبوعاتی است. این سؤال به طور جدی مطرح است که به کدام دلیل، باید در داخل به مطبوعاتی اجازه انتشار و یارانه داده شود که همان اندیشه ها، تحلیل ها و اخبار رادیوهای دشمنان ایران را تبلیغ و منعکس می کند. در اندیشه امام خمینی (ره) همسویی با بیگانگان، خود نوعی توطئه محسوب می شود که با سوء استفاده از فضای آزاد سیاسی و مطبوعاتی انجام می گیرد: «ما بعد... که به همه فرصت دادیم، توطئه گر را پیدا کردیم، قلم هایی که توطئه گر بودند و می خواستند باز سلطه اجانب را بر مملکت ما مسلط کنند. آنها را گفتیم که نباید این کار را بکنند و باید محکمه ببینند که آیا اینها چکاره هستند...؟ اینها از اسرائیل خیلی شان ارتزاق می کردند و بلندگوی اسرائیل بودند، بلندگوی امریکابودند، منتها با صورتهای دیگر. یک ملتی حق دارد که کسی که... توطئه کند... از آن جلوگیری کند.» (۱) عجیب آن که برخی مطبوعات نه تنها ایفاگر نقش بلندگوی آمریکا و اسرائیل می باشند بلکه گاه با تحلیل هایی خواهان ارتباط با دشمنان درجه اول ایران مانند امریکا نیز هستند. همسویی با دشمنان لزوماً به معنی تامین مالی این مطبوعات به وسیله بیگانگان نمی باشد؛ گرچه در صورت اثبات این ادعا، جرم آنها مضاعف خواهد شد و اگر اثبات نشود، همچنان اتهام همسویی با بیگانگان متوجه این مطبوعات می باشد و توطئه گر محسوب می شوند. الهام گرفتن برخی مطبوعات از بیگانگان، آن چنان است که گویی یک تحلیل گر رادیو اسرائیل در حال ارائه و تجزیه و تحلیل وقایع است. این نوع عملکرد، صریحاً توطئه ای است که هیچ نقش مفیدی نمی تواند برای انقلاب اسلامی ایفاء نماید. امام خمینی (ره) در پاسخ به این سؤال که علی رغم آزادی، چرا فلاں روزنامه بسته شد؟ فرمودند: «توطئه بود در کار و با صهیونیستها روابط داشت. از آن جا الهام می گرفت و بر ضد منافع مملکت و کشور می نوشت و در تمام آن روزنامه هایی که توطئه گر بودند... این روزنامه ها جلوشان گرفته شد... این خلاف آزادی نیست، این جلوگیری از توطئه است که همه دنیا بوده است.» (۲) به یقین الهام گرفتن از دستگاههای خبری صهیونیست، نوعی رابطه و همسویی با آنان می باشد. حرکت مطبوعات در مسیر خبرسازی دشمن نیز از موارد همسویی با بیگانگان است؛ به این معنا که جوی ایجاد شود که مطلوب دستگاههای خبر پراکنی دشمنان باشد. این نوع بازگذاشتن مطبوعات به اسم آزادی، قابل قبول نیست. «اگر یک روزنامه ای توطئه بر ضد مسیر ملت می خواهد بکند... اگر بخواهد توطئه بکنند و راهی برود که دشمن های یک ملت آن راه را می روند و ترویج بکنند، از کارهای دشمن های یک ملتی بنویسد. چیزهایی که مربوط به دشمن های یک ملت است. اگر این طور باشد، این طور آزادی را ملت، نمی توانند بپذیرند.» (۳) بسیاری از این گونه مطبوعات تنها در صدد بیان اخبار و وقایع نیستند بلکه با قلمزنی در مسیری که خوشایند غرب است، مقاصدی دیگر را دنبال می کنند. «این قلم ها تا وقتی در اختیار امریکا... باشد... قضیه غرض و عقده ای است که دارند و می خواهند این عقده را صاف کنند.» (۴) برخی از مطبوعات خصوصاً در وقایع اخیر، آن چنان در ارائه تحلیل ها و اخبار کذب، هماهنگ با رسانه های تحت نفوذ صهیونیست و آمریکا عمل می نمایند که گویی قبلاً تباری کرده اند. آزاد گذاشتن مطبوعاتی که هماهنگ و همسو با دشمنان می باشند، مردود است و قابل تحمل نمی باشد و جلوگیری نکردن از این گونه مطبوعات، سؤال برانگیز است. ابعاد همسویی با دشمنان دشمنان انقلاب اسلامی از بدو انقلاب تاکنون به وسیله

رسانه های خود در محورهای زیر در صدد تضعیف، براندازی و ایجاد بدبینی بوده اند. طبعاً هر یک از جریان ها و مطبوعاتی که در این محورها گزارش، خبر و تحلیل ارائه نمایند، به عنوان «همسو» تلقی می شوند: تضعیف اشخاص و نهادهایی که اسلامیت نظام را تقویت می نمایند، مانند ولایت فقیه و شورای نگهبان. مطرح نمودن افرادی که در رژیم طاغوت یا بعد از آن به عنوان عوامل فرهنگی ضد دینی فعالیت می نموده اند، مانند فرما سونرها، کانون نویسندگان و... تضعیف نهاد و ارگان هایی که امام خمینی (ره) موسس و مبتکر آن بوده و یا براهمیت و نقش آنها تاکید فرموده اند، مانند دادگاه ویژه روحانیت، سپاه پاسداران، بسیج، دستگاه اطلاعاتی کشور و... ارائه تحلیل هایی که با مصالح کشور، نظام و انقلاب تضاد دارد. ارتباط با آمریکا. و هرگونه سوژه ای که توسط این رسانه ها ارائه می شود. این موارد و دهها مورد دیگر، خوراک تبلیغاتی رادیوهای بیگانه می باشند که به طور مستمر از جانب رسانه های مداخله گر انجام می گیرد و متأسفانه در داخل نیز دنبال می شود. ۴- آزادی، توطئه و افراد نفوذی تمام نظام ها با مشکل «نفوذی ها» مواجه می باشند و تنها نظامی توانایی مقابله با دشمن خود را خواهد داشت که در شناسایی این افراد موفق باشد. نفوذ در ارکان تاثیر گذار بر قوانین و افکار عمومی، از اهداف عمده افراد نفوذی است. در این میان نقش دستگاههای امنیت و اطلاعات و نیز دستگاههای نظارتی، انکارناپذیر و ضروری است. امام خمینی (ره) نیز با توجه به اهمیت فوق العاده این امر، بارها مسوولین را متوجه این افراد در تمام دستگاهها خصوصاً در مجموعه رسانه های نوشتاری و صدا و سیما نموده اند. «باید آنهایی که در راس مطبوعات هستند توجه داشته باشند که مبادا در بین آنها اشخاصی خودشان را جا بزنند... و می خواهند خود را در هر چه و در هر جایی که پیدا بشود به یک صورتی داخل کنند... ولی باید شما فکر بکنید که این شخص سابقه اش چه بوده و چکاره است... انتخاب افراد برای مطبوعات امر مهمی است خصوصاً برای رادیو تلویزیون چون اشخاص زیادی در رادیو تلویزیون و مطبوعات هستند که می خواهند وارد شوند... و راه را منحرف کنند.» (۵) گرچه هشدار امام مربوط به سالها قبل می باشد اما نه توطئه دشمنان پایان پذیر است و نه ملاکهایی که از سخنان امام به دست می آید غیر قابل شناخت است. ایشان نفوذی ها را این گونه معرفی می نمایند: «اینک باز تفاله های رژیم سابق در صدند که با کمک و همکاری گروهک های واپس زده و قلمداران غرب و شرق زده و تجدید حیات کنند و با قلم های به ظاهر خلقی و زبان های فریبنده در داخل و خارج، جمهوری اسلامی را متزلزل کنند.» (۶) ملاحظه می شود که دورویی و عدم موضع گیری شفاف در قبال نظام، شعارهای عوام پسندانه، همکاری با گروهک ها و غرب و شرق زدگان در داخل و خارج، وابستگی به مجریان فرهنگی رژیم طاغوت، سوء سابقه و... از علائم شاخص «نفوذی ها» است. از سوی دیگر سوابق درخشان افراد، به هیچ عنوان نمی تواند مانع از این باشد که برخی از انقلابیون جاهلانه یا عامدانه در دام توطئه و همکاری با گروهک ها و خودباختگان غربی داخلی و خارجی نیفتند. برخی از خودی ها آن چنان با گذشت زمان دچار تغییر عقاید و افکار نسبت به آرمان ها می شوند که شاید حتی از گذشته خود به خاطر نرسیدن به اهداف و توقعات فردی و یا حزبی، پشیمان شده و در آینده نقش یک نفوذی را ایفاء نمایند. این گونه افراد برفرضی که همچنان خودی محسوب شوند اما نباید رها از آرمان های اسلامی انقلاب باشند و حتی اگر مستوجب مجازات نباشند، جلوگیری از آنها لازم است. جیره خواران و مزدوران نیز از فضای آزاد سیاسی، در جهت اهداف دیکته شده بیگانگان قدم بر می دارند. این گونه افراد و کسانی که در مسیر اینان گام برمی دارند نیز توطئه گرانی می باشند که برخورد با آنان اجتناب ناپذیر است: «وقتی که دیدند آزادند، توطئه ها شروع شد توطئه قلمی که می خواستند مسیر ملت ما را منحرف کنند و اینها همان اشخاصی بودند که جیره خوار شاه سابق یا جیره خوار آمریکا و امثال آمریکا بودند.» (۷) تغییر در آرمان های ملت، ملاک دیگر شناخت «نفوذی ها» است. از نظر گاه امام خمینی (ره) بررسی سوابق و احوال کسانی که بر ضد اسلام و روحانیت و بر ضد مسیر ملت عمل می نمایند، لازم است. این گونه افراد مستقیم یا غیر مستقیم، عمال مخالفین نظام می باشند که نمی توان با حسن نیت به آنان نظر نمود: «اشخاصی که قلم دست می گیرند بر ضد اسلام، بر ضد روحانیت، بر ضد مسیر ملت قلمفرسایی می کنند، بشناسید آنها را. سوابق اینها را به دست بیاورند. مطالعه در احوال و سوابق اینها

بکنند.» (۸) در ادامه امام خمینی (ره) تمام زحمات مردم در انقلاب اسلامی را برای اسلام می‌دانند و کسانی را که بر خلاف آن حرکت می‌کنند را اعمال اجانب معرفی می‌نمایند: «ما احتیاج به وحدت کلمه داریم. زحمت ملت ما برای اسلام بود... آنهایی که عمالشان را وادار کردند بر ضد اسلام، بر ضد روحانیت عمل کنند و قلمفرسایی کنند...» (۹) در ادامه با خطاب به همه اقشار، بر شناخت این افراد که دشمن اسلام می‌باشند، تاکید می‌فرماید: «علمای اعلام! خطبای عظام! دانشگاهی! بازاری! کارگر! دهقان! همه بیدار باشید و دشمن‌های خودتان را بشناسید، دشمن‌های اسلام را بشناسید.» (۱۰) ضدیت با اسلام و تحریف آن و زیر سؤال بردن احکام دینی، از نشانه‌های بارز مطبوعاتی است که نفوذی‌ها در آن اعمال نظری می‌نمایند: «وقتی ما دیدیم که در یک روزنامه ای از یک اشخاصی مطالب نوشته می‌شود که این‌ها اعمال اجانب هستند و می‌خواهند مملکت ما را باز به خرابی بکشانند. از آن طرف مقالاتی و مطالبی که راجع به... مسائل اسلام است یا تحریف می‌شود یا نوشته نمی‌شود، این‌طور مطبوعات را ما نمی‌توانیم احترام قابل بشویم.» (۱۱) آنان که در مسیر توهین به مقدسات و ضدیت با اسلام می‌نویسند با بررسی‌های موشکافانه می‌توان به ارتباطشان با خارج و یا تحریک غیر مستقیم توسط اجانب پی برد. امام خمینی (ره) در تمام این موارد برخورد قاطع با اینان را لازم می‌داند: «مطبوعات و مجلات و روزنامه‌ها منتشر شد و هیچ کس جلوگیری نکرد، در عین حالی که به همه مقدسات ما توهین گردید... تا آن فتنه را دیدیم و فهمیدیم شما فتنه‌گر هستید، شما منافقینی هستید که می‌خواهید فتنه کنید... توطئه کردید بر ضد اسلام، بر ضد کشور اسلام... شما اشخاصی هستید که با سرحدات و خارج روابط دارید... دیگر نمی‌توانیم اجازه بدهیم آزادانه هرکاری می‌خواهید بکنید، شمارا سرکوب خواهیم کرد.» (۱۲) نقش مخرب «افراد نفوذی در مطبوعات» آن چنان است که امام خمینی (ره) بارها تاکید بر شناخت و جلوگیری از ورود این گونه افراد را در مطبوعات می‌کنند: «چند نفری را که یقین دارید آدم‌های مستقیم هستند، در مسیر ملت و کشور هستند و وابستگی به هیچ‌جا ندارند، مطالعه و درست در آن دقت کنند و بعد از دقت، در روزنامه یا مجله نوشته شود.» (۱۳) دستگاه‌های فرهنگی کشور در جلوگیری و شناسایی و جلوگیری از ورود افرادی که انحرافات فکری در گذشته داشته‌اند، وظیفه‌ای انکارناپذیر دارند. از منظر امام خمینی (ره) به کسانی که سوابق سوء داشته‌اند، نمی‌توان اعتماد کرد و نمی‌توان مطبوعات را عرصه تاخت و تاز آنان قرار داد. «اگر کسی افکارش منحرف بود و حالاً بیاید ادعا بکند که من برگشته‌ام، ما باید قبول کنیم، اما نباید او را مجله نویس کنیم... بسیاری از اشخاصی هستند که می‌آیند و می‌گویند توبه کردیم، البته توبه آنها قبول است لکن نمی‌شود آنها را سرکاری گذاشت که آن کار اهمیت دارد، برای اینکه ما نمی‌دانیم این شخص به حسب واقع توبه کرده است یا می‌خواهد با کلمه توبه، ما را بازی دهد.» (۱۴) اصل «برائت افراد» در عرصه مطبوعات و خوش باوری در مسائل سیاسی، از نظر امام خمینی (ره) مردود است. بدین جهت امام خمینی (ره) در ادامه می‌فرماید: «نباید رادیو تلویزیون رابه دست او بدهیم... و یا مجله‌ای که برای تربیت افراد و برای ترویج مسیر اسلامی ملت است، به دست او بدهیم و یا نوشته‌هایش رابه دست او بسپاریم. ما نباید خوش باور باشیم.» (۱۵) و باز هم امام خمینی (ره) تاکید بر بررسی سوابق افراد در تمام عرصه‌ها و خصوصاً در مطبوعات می‌نمایند: «اشخاصی که اداره می‌کنند جای را باید از اول ارزیابی شود که این اشخاص چکاره بوده‌اند، سوابقشان چیست و تحصیلاتشان در کجا بوده، چه رویه‌ای در تحصیلات داشته‌اند.» (۱۶) خطر فوق‌العاده نفوذی در مطبوعات، چنان است که ممکن است انقلاب را در جهت مخالف اهداف خود سوق دهد و باز این نقش حساس در انتخاب درست افراد گوشزد می‌شود: «این از مسائل مهم کسانی است که بخواهند خدمتی بکنند، مجله‌ای بیرون بدهند یا روزنامه‌ای بنویسند. اولین مساله آنها... انتخاب افراد است. چون افراد اگر چنانچه اشخاصی منحرف باشند... یک وقت متوجه می‌شوید که انحراف پیدا شده است، چون اشخاصی‌اند که می‌توانند انسان را به دامان امریکا... بکشانند. ملتی که برای این که از زیر این سلطه‌ها خارج شود آن قدر مجاهده کرده است، آن قدر جوان داده است... یک وقت می‌بینید راه مجله، راه مطبوعات، راه رادیو تلویزیون... به واسطه ورود اشخاصی... منحرف شده... این از مسائل مهمی است که... اغماض از آن جایز نیست.» (۱۷) با ملاحظه سخنان امام

خمینی (ره) در مورد مطبوعات، به این نکته پی می‌بریم که روش «تساهل و تسامح در عرصه مطبوعات» کاملاً از دیدگاه امام خمینی (ره) مردود است. انقلاب اسلامی ایران شجره طیبه‌ای است که هنوز سالها باید از آن مانند گوهری محافظت شود. توطئه‌ها همچنان ادامه دارد. دشمنان اکنون روزنه‌ای برای ورود و رخنه در پیکره این نظام مقدس پیدا کرده‌اند و آن «عنوان آزادی» است. آنان که سالها قبل حتی با اسم اسلام مخالف بودند و آنان که دارای دیدگاه‌هایی کاملاً منحرف از شعارهای اصیل انقلاب اسلامی داشته‌اند، اکنون مرموزانه و موزیانه وارد میدان مطبوعات شده‌اند. امام خمینی (ره) معمار و بنیانگذار انقلاب اسلامی است و کلام او چراغی است فرا راه ما که او را پیشوای خود می‌دانیم. حال جای این پرسش است که به راستی در این موقعیت خطیر، فرزندان امام خمینی (ره) در دولت، مجلس و قوه قضائیه چه تدبیری اندیشیده‌اند؟ پی‌نوشتها: ۱- صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۲۲۹. ۲- همان، ج ۹، ص ۸۵. ۳- همان، ج ۷، ص ۱۸. ۴- همان، ج ۱۳، ص ۲۵۳. ۵- همان، ص ۲۴۸. ۶- همان، ج ۱۴، ص ۲۶۳. ۷- همان، ج ۱۰، ص ۲۲۹. ۸- همان، ج ۷، ص ۲۹. ۹- همان، ج ۷، ص ۲۹. ۱۰- همان، ج ۷، ص ۲۹. ۱۱- همان، ج ۶، ص ۱۹۱. ۱۲- همان، ج ۸، ص ۲۶۴. ۱۳- همان، ج ۱۳، ص ۲۴۹. ۱۴- همان، ج ۱۳، ص ۲۴۹. ۱۵- همان، ج ۱۳، ص ۲۴۹. ۱۶- همان، ج ۱۳، ص ۲۴۹. ۱۷- همان، ص ۲۴۸ و ۲۴۹.

مرزها و گونه‌های آزادی از نگاه امام خمینی (ره)

مرزها و گونه‌های آزادی از نگاه امام خمینی گونه‌های آزادی با توجه به نگاه امام خمینی (ره) به مقوله آزادی در می‌یابیم که ایشان معتقد به هر گونه آزادی در جامعه اسلامی‌اند، اما با حدود و شرایطی که به برخی از آنها اشاره شد، زیرا به واسطه این حدود است که آزادی، می‌تواند موجب کمال و سعادت آدمی گردد. ما در ذیل به انواع آزادی اشاره‌ای نموده و دیدگاه حضرت امام را در آن خصوص بیان می‌کنیم: ۱- آزادی عقیده و اندیشه آزادی عقیده از اموری است که اسلام نه تنها به آن عقیده داشته بلکه آن را در عمل به اثبات رسانده است؛ بدین گونه که از آغاز شکل‌گیری حکومت اسلامی در مدینه توسط رسول اکرم (ص) این نوع آزادی، در خصوص یهودیان و مسیحیان مدینه به اجرا در آمد، و پیامبر (ص) نه تنها آنها را به پذیرش اسلام اجبار نمودند بلکه برای آنان حقوق و آزادی‌هایی نیز قائل شده، چرا که از دیدگاه اسلام دین و عقیده از مقولاتی نیست که بتوان آن را با اجبار بردل‌ها تحمیل نمود: «لا اکراه فی الدین» و لذا اگر چنانچه افراد دارای عقاید درست یا غلط و خرافی باشند که به صورت یک عقیده درونی بوده و اثری بر زندگی، جامعه و جبهه‌گیری علیه دین و حکومت اسلامی نداشته باشد از دیدگاه اسلام این افراد آزادند، والا- اگر خلاف این باشد، نه تنها دیگر نمی‌توان نام آن را عقیده نامید، بلکه می‌بایست عملاً آن را توطئه نام نهاد، و توطئه نیز از منظر اسلام قابل قبول نمی‌باشد و لذا رسول خدا هنگامی که از توطئه یهودیان مدینه آگاه شدند، آنها را سرکوب نمودند. امام خمینی نیز به آزادی عقیده به این دید نگرسته و ضمن پذیرش آن، معتقدند که اسلام قادر به پاسخ‌گویی به همه آن عقاید است، لذا ایشان بر این نکته تأکید می‌ورزیدند که این آزادی به شرطی است که موجب توطئه و فساد نگردد: «در جامعه‌ای که ما به فکر استقرار آن هستیم مارکسیست‌ها در بیان مطالب خود آزاد خواهند بود، زیرا ما اطمینان داریم که اسلام در بردارنده پاسخ به نیازهای مردم است، ایمان و اعتقاد ما قادر است که با ایدئولوژی آنها مقابله کند در فلسفه اسلامی از همان ابتدا مساله کسانی مطرح شده است که وجود خدا را انکار می‌کرده‌اند، ما هیچ‌گاه آزادی آنها را سلب نکرده و بدان لطمه وارد نیاورده‌ایم، هر کس آزاد است اظهار نظر کند ولی نه برای توطئه کردن آزاد نیست.» در جای دیگر نیز در پاسخ به پرسشی در خصوص آزادی بیان و عقیده می‌فرماید: «در مملکت ما آزادی اندیشه است، آزادی قلم است، آزادی بیان است ولی آزادی توطئه نیست، آزادی فساد کاری نیست، شما توقع دارید که ما بگذاریم علیه ما توطئه کنید و مملکت ما را به هرج و مرج بکشند، به فساد بکشند و مقصودشان از آزادی این است، در هیچ‌جای دنیا همچو آزادی نیست و اگر آزادی اندیشه است، آزادی بیان است این آقای ...»

مطلع اند و ما مطلعیم که ایشان دعوت می کردند همین کمونیست ها را و همان اشخاصی که غیر ما فکر می کردند، دعوت می کنند که بیاید صحبت هایتان را بکنید و ما پنج ماه بلکه بیشتر به طور مطلق به اینها آزادی دادیم، یعنی آزاد بودند که هر چه می خواهند، حتی الانش هم هر کاری کردند، لکن اخیراً مطلع شدیم که با الهام رژیم سابق و الهام از اجانب و کسانی که می خواهند به تباهی بکشند توطئه کردند، و خرابکاری کردند، خرمن ها را آتش زدند، صندوق های آراء را آتش زدند، باتفنگ و اسلحه آن رفتار را کردند، قضایای اطراف کردستان راهمانا پیش آوردند و سایر قضایا، اگر ما سستی کنیم (همان هارا) پیش می آورند. اگر آزادی، آزادی بیان، عقیده و اندیشه است، آزادی هست و بوده است این چیزی نیست که جلوی گرفته شده است، این است که ممالک دیگر آن جا که انقلاب شد و صد درصد ادعای آزادی می کردند، بعد از انقلاب مطلقاً جلوگیری کردند از کسانی که توطئه می کردند. ما پنج ماه است و بیشتر است مهلت دادیم به آنها تا این که بر مردم ثابت شد به این که قضیه قضیه آزادی بیان نیست، قضیه، قضیه آزادی توطئه است، این توطئه راهیج کس، هیچ جا به هیچ کس نمی تواند بدهد.» ۲- آزادی بیان و مطبوعات در خصوص آزادی بیان مطالبی در ضمن آزادی عقیده مطرح گردید و چنان چه ذکر شد، امام خمینی (ره) با تاکید بر این مطلب که این آزادی از ابتدا بوده است، حدودی را برای آن قائل شدند که آن عبارت بود از این که این آزادی منجر به فساد و توطئه نگردد. آزادی مطبوعات یکی از شاخه های مهم دموکراسی است؛ دموکراسی بی که به تعبیر امام، اسلام در بردارنده کامل ترین نوع آن می باشد لذا وجود آزادی مطبوعات از این منظر دارای اهمیت ویژه ای است، چرا که در پرتو آن گروه ها، و جمعیت ها می توانند نظریات و تجربه و تحلیل مسائل سیاسی و اجتماعی خود را مطرح ساخته و در آگاه ساختن جامعه و رسیدن آن به سوی کمال تلاش نمایند، چرا که امام امت (ره) نقش نشریات را در این خصوص بسیار مهم عنوان می نمایند: «در باب نشریات خودتان می دانید نقش نشریات در هر کشوری از همه چیزها بالاتر است، روزنامه ها و مجلات می توانند یک کشور را رشد بدهند و هدایت بدهند به راهی که صلاح کشور است و می توانند به عکس عمل بکنند.» با توجه به اهمیت و نقش ویژه مطبوعات، بی شک برخی به سوءاستفاده از این آزادی خواهند پرداخت، و به جای هدایت جامعه به گمراهی جامعه مشغول می گردند و لذا امام خمینی (ره) برای جلوگیری از این کار و برای این که این رسانه مهم بتواند نقش خود را به درستی ایفا نماید، حدودی را برای آن قائل شده اند که در ذیل به برخی از آنها اشاره می کنیم: ۱- مطبوعات بر خلاف مصالح کشور نویسنده بی شک رعایت مصالح عمومی جامعه بر تمام آحاد جامعه، به ویژه اصحاب مطبوعات واجب است، چرا که عدم رعایت آن سبب از هم پاشیدگی نظام و حکومت اسلامی می گردد، از این رو مطبوعات باید در بیان دیدگاه ها و نظریات خویش به این امور توجه نموده و منعکس کننده آمال و آرزوهای ملت انقلابی ایران باشند؛ ملتی که بااعطای هزاران شهید و جانباز، به رهبری امام خمینی، نهال این انقلاب را غرس نموده و بعد از پیروزی آن نیز برای آبیاری این نهال هزاران نفر، در طول هشت سال دفاع مقدس خون خویش را اعطانمودند و لذا مطبوعات می باید طبق این اصول حرکت نموده و از چاپ مطالبی که بر خلاف اصول، مسلمات انقلاب و نظریات رهبری انقلاب که ستون و عمود نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران هستند پرهیز نمایند، زیرا نوشتن بر ضد مصالح نظام را نمی توان آزادی قلم و بیان نامید: «آزادی قلم و بیان معنایش این نیست که کسی بر ضد مصالح کشور قلمش آزاد است که بنویسد، بر خلاف انقلابی که مردم خون پایش داده اند بنویسد، همچو آزادی صحیح نیست، قلم آزاد است که مطالبی که دارد بنویسد، آن هم مطالبی که به او داده می شود، از همه اشخاص بنویسد بدون توطئه.» ۲- خودداری مطبوعات از طرح مسائل تفرقه افکنانه وجود وحدت و اتحاد در هر جامعه ای باعث نزدیک شدن قلب ها و اقتدار آن جامعه می گردد. با مراجعه به احادیث و سخنان بزرگان اهمیت آن را درمی یابیم، چرا که اختلافات ثمره ای جز هلاکت و نابودی ندارد و لذا رسول الله (ص) می فرماید: «لا تختلفوا فان من كان قبلکم اختلفو فهلكوا» اختلاف نکنید، آنان که قبل از شما بودند اختلاف کردند، هلاک شدند» و امیرالمومنین در نهج البلاغه به سرانجام قوم بنی اسرائیل اشاره می نمایند که چه طور با رسوخ تفرقه بین آن ها دوستی ها و مهربانی ها رخت بسته و پراکنده گشت و اختلاف سبب جنگ آن ها

علیه یکدیگر گردید، که این اختلافات سبب شد که خداوند، لباس عزت و فراوانی نعمش را از آنان برگیرد و چیزی جز سرگذشت آنان برای عبرت دیگران باقی نمانده است. و بدین جهت است که امام باقر (ع) خطاب به مومنین می فرماید: «یامعشرالمومنین تالفوا زای گروه مومنین، مانوس و متحد باشید». امام خمینی (ره) با این دید بود که همیشه از مطبوعات می خواستند از درج مطالبی که موجب اختلاف و از بین رفتن وحدت در جامعه می باشد پرهیز نمایند: در مطبوعات باید مسائلی را که مضر به وحدت جامعه و مضر انگیزه ای است که جامعه برای آن قیام کرده و در حقیقت مضر به اسلام است پرهیز نمایند. ۳- انتقاداتها سالم باشد اساسا یکی از مسائل مهم و اساسی در اسلام وجود نقد و انتقاد در جامعه است که در مفاهیمی چون امر به معروف و نهی از منکر «النصیحه لائمة المسلمین» تجلی یافته است. وجود این مفاهیم در نظام اسلامی، از دیدگاه امام خمینی هدیه الهی برای رشد انسان ها و جامعه می باشد: «نباید ما گمان کنیم که هر چه می گوئیم و می کنیم کسی را حق اشکال نیست بلکه تخطئه یک هدیه الهی است برای رشد انسان ها». در جای دیگر می فرماید: «با این دید گفته ام که انتقاد سازنده معنایش مخالفت نبوده و... انتقاد به جا و سازنده باعث رشد جامعه می شود. انتقاد اگر به حق باشد موجب هدایت دو جریان می شود، هیچ کس نباید خود را مطلق و مبرای از انتقاد ببیند.» مطبوعات، در بیان انتقاداتها، در جامعه دارای نقش بسیار مهم و حساس اند، چرا که می توانند وسیله ای برای انتقال این انتقاد در جامعه گردیده و سبب رشد و شکوفایی جامعه گردند، اما آن چه که در این زمینه لازم است بدان توجه شود این است که هدف از طرح انتقادات و دیدگاه ها به جهت رفع کاستی ها و اصلاح در جامعه بوده و نه انتقام، از همین رو امام (ره) ضمن پذیرش اصل انتقاد، برای آن نیز محدودیت هایی قائل شده اند و فرموده اند: «هر چه می خواهند بگویند، هر چه می خواهند انتقاد کنند، انتقاد غیر توطئه است، لحن توطئه با لحن انتقاد فرق دارد، انتقاد از اموری است که سازنده است... لکن یک وقت لحن، لحن انتقاد نیست، لحن، لحن تضعیف جمهوری اسلامی است ما با این مخالفیم. این لحن آزاد نیست، توطئه آزاد نیست، انتقاد آزاد است.» خلاصه چنان چه ملاحظه شد امام خمینی (ره) ضمن پذیرش و حمایت از آزادی آن را هدیه ای الهی برای بشر دانسته و انسان ها را در مقابل این نعمت مسوول می داند. ایشان ضمن جانبداری از انواع آزادی ها در جامعه، محدودیت هایی برای آن قائل شدند، این محدودیت ها نشأت گرفته از تعالیم دینی و قوانین مبتنی بر آن و مصالح عمومی کشور است، چرا که به عقیده ایشان، آزادی با رعایت این ملاک ها و معیارها است که می تواند موجب کمال جامعه و سعادت افراد آن گردد و گرنه نتیجه ای جز انحطاط ندارد.

«امام خمینی به سوی آزادی»

«امام خمینی به سوی آزادی» این کتاب که توسط (دمیتری ژوکوف) به رشته تحریر درآمده است در تاریخ ۱۶ اسفند ۱۳۷۷ به عنوان مکتوبی از مجموعه «سری پیشوایان قرن بیستم»، طی مراسم با شکوهی با حضور سرگی بابورین، معاون دومای روسیه، تعداد زیادی از نمایندگان پارلمان، سیاستمداران، ایران شناسان، نویسندگان، شخصیت‌های علمی فرهنگی برجسته روسیه، ارباب جراید، و نمایندگان رسانه های گروهی رسماً معرفی شد. بابورین، به عنوان مدیر جلسه، با تجلیل از امام و انقلاب اسلامی گفت: «من در سالهای ۱۹۸۰-۱۹۸۱ از طریق مطالعات نظام مند با این مرد بزرگ آشنا شدم و آن را موضوع رساله خود در دانشگاه قرار دادم. مهم ترین دستاورد انقلاب ایران برای ما، پیام حضرت امام به گورباچف بود که در آن به رهبر شوروی تذکره داده شده بود که در فرآیند پروستاریکا، مواظب باشید به باتلاق غرب گرفتار نشوید. اگر گورباچف به نصایح امام عمل می کرد، اکنون روسیه دچار این گرفتاریها نمی شد. زبان کتاب حاضر برای خواننده روسی، بسیار جالب و شیرین است.» نویسنده، از متفکران مشهور و عضو آکادمی علوم روسیه می باشد. نکته قابل توجه در این کتاب، تصویر یک اندیشمند روس با نگاه بیرونی، از شخصیت امام خمینی است. این کتاب که به شکل زیبایی به چاپ رسیده، مشتمل بر چهار بخش است: بخش اول، با عنوان «آسمان بر فراز ایران صاف است»، به بیوگرافی سیاسی و مبارزات حضرت امام (ره) می پردازد. این بخش از کتاب در تیراژ ۵۰۰۰ نسخه به شکل جداگانه به

چاپ رسیده است، و ترجمه آن ۱۲۸ صفحه دارد. فصل اول از بخش اول، «مقدمه تاریخی» نام دارد و به مسائلی همچون: پیشینه حرکت‌های سیاسی امام، مناسبات روسیه و ایران، ساختار نظام دینی ایران و روحانیت شیعه و تاریخ ورود اسلام به ایران می‌پردازد. وی در بخشی از این مقدمه می‌نویسد: «سیاستمداران و روزنامه‌نگاران آمریکا و اسرائیل به خود زحمت نمی‌دادند که نظریات و شخصیت امام را مطالعه کنند و تنها از چند واژه پیش پا افتاده مثل: تعصب، رادیکالیسم، تروریسم و به ویژه «اصول‌گرایی مذهبی»، استفاده می‌کردند.» فصل دوم به بیوگرافی امام اختصاص دارد. نویسنده به دقت تمام از کودکی، جوانی و پیری امام سخن گفته و حالات معنوی امام را به وسیله سفر به ایران و مصاحبه با علما، به شکل جالبی ترسیم کرده است. در این فصل، وقایع زندگی امام و تاریخ انقلاب به ترتیب ذکر شده‌اند. نویسنده از ذکر این جمله امام دریغ نمی‌کند: «آمریکا بدتر از انگلیس است، انگلیس بدتر از شوروی است، و شوروی بدتر از آمریکا و انگلیس است.» به اعتقاد ژوکوف، مهمترین خطوط برجسته سخنرانیهای امام در طول زندگی شان عبارتند از: ۱- حمله به آمریکا و اسرائیل؛ ۲- تاکید بر وحدت؛ ۳- مخالفت با جدایی دین از سیاست. وی قدرت نیروی مذهبی به رهبری روحانیت را به مراتب قویتر از نیروهای ملی‌گرا و کمونیستی می‌داند. او درباره پیام امام به گورباچف می‌گوید: «نامه امام فیلسوفانه بود و ولی بعید است گورباچف که تحصیلات سطحی داشت، آن را فهمیده باشد. گورباچف بازیچه دست شخصیت‌های کمونیستی سرمایه‌داری بود و نتوانست صدای شکستن استخوان کمونیسم را بشنود. امام به او تذکر دادند که در غرب هم حقیقتی نخواهید یافت. جوابیه گورباچف عوام‌فریبانه و ضعیف بود. او به دروغ مدعی شد که مردم ما از راهی که در اکتبر ۱۹۱۷ انتخاب کردند، عدول نخواهند نمود.» فصل سوم، «پایان داستان» نام گرفته، و به تحلیل مواضع امام و رحلت ایشان می‌پردازد. او می‌گوید: «اندیشه‌های امام خمینی برخلاف همه موانع، به سراسر جهان گسترش خواهند یافت.» بخش‌های دوم تا چهارم کتاب به ترتیب عبارتند از: - برخی از سخنرانیهای امام - وصیت‌نامه سیاسی الهی رهبر کبیر انقلاب - پیام تاریخی امام به گورباچف. در مجموع می‌توان گفت، مهمترین نقطه مثبت این کتاب، دیدگاه متفکری از دیار کمونیسم (که تا چندی پیش دین را افیون ملتها تلقی می‌کردند) راجع به شخصیت معنوی و سیاسی امام (ره) می‌باشد. مهمترین نقطه ضعف کتاب، کم‌رنگ بودن تحلیلها و نظریه پردازیهای آن، و پررنگ بودن صبغه تاریخی و گزارشی بودن آن است. لازم به ذکر است که ترجمه فارسی این کتاب از طرف سفارت جمهوری اسلامی ایران در مسکو، در اختیار معاونت آموزش و پژوهش وزارت امور خارجه قرار گرفته است، و امید آن می‌رود که در آینده‌ای نه چندان دور در ایران اسلامی به زینت طبع آراسته شود. منابع مقاله: فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۴، حقیقت، سید صادق؛

آزادی در اندیشه امام خمینی (ره)

آزادی در اندیشه امام خمینی (ره) ۱. امروزه آزادی در کنار مفاهیمی مانند جامعه مدنی و دموکراسی و نیز نحوه تعامل آن‌ها با دین، به مهم‌ترین سؤال و مشغله موجود در حوزه اندیشه سیاسی این مرز و بوم مبدل شده‌اند. بی‌تردید، آزادی در مفهوم امروزی‌اش، مفهوم جدیدی است که سابقه‌ای در تاریخ اندیشه دینی ندارد و به دیگر سخن، ما نمی‌توانیم برای تحلیل چنین واژه‌ای از واژگان اختیار و یا حریت استفاده کنیم. آزادی فلسفی تحت عنوان اختیار و تفویض در مقابل جبر، از مباحث دیرین کلام و فلسفه اسلامی است. آزادی عرفانی که رهایی از تعلقات دنیوی است نیز در اندیشه عرفانی مسلمانان، سابقه‌ای طولانی دارد و بیش‌تر با عنوان حریت و آزادی مورد توجه قرار می‌گیرد. آزادی حقوقی با عنوان حرّ در مقابل عبد نیز گرچه در فرهنگ اسلامی، جایگاه اصیلی ندارد، اما با توجه به وجود (عبید) و (اماء) در عصر تشریح، مباحث متعددی را در آثار فقهی به خود اختصاص داده است. البته ممکن است کسی در تحلیل مفهوم آزادی، آن را مبتنی و یا حتی متأخر از اختیار قرار دهد و با انجام اصلاحاتی، روایتی اسلامی از آن، ارائه کند، لکن نمی‌توان بین آزادی در مفهوم فلسفی آن و آزادی در مفهوم مدرن و تجویزی‌اش، تلازمی منطقی

برقرار کرد. بوده اند عالمانی که با قبول مبنای فلسفی جبر و یا شبهه جبر، از جهت سیاسی، آزادی خواه شده اند (نظیر مرحوم آخوند خراسانی در نهضت مشروطیت) و یا این که با نفی چنین مبنایی و طرفداری از اختیار تکوینی آدمی، این گونه آزادی های اجتماعی و سیاسی را موجب هدم دین دانسته اند (نظر شیخ فضل الله نوری). ۲. دیدگاه امام خمینی در باب آزادی در واقع بازتابی از روایت ایشان از واقعیت و نه مفهوم آزادی در مغرب زمین و نیز واکنشی در قبال وارداتی بودن این پدیده در ایران است. به عقیده امام، آزادی به مفهوم امروزی، مفهومی جدید دارد که از دوران مشروطه به این سو وارد کشورمان شده و صبغه بومی و اسلامی ندارد. این که آزادی در غرب چه تعاریفی دارد و در چه مفهومی به کار می رود، اجزا و عناصر تشکیل دهنده آزادی در دستگاه فلسفی غرب چیست؟ سؤال هایی است که ایشان دغدغه پاسخ گفتن به آن ها را نداشته است آن چه امام خمینی را و می داشت تا به نقد آزادی پردازد و رود برخی از نمادهای فسادانگیز آزادی به ایرانی بود که خود در ذیل مستبدترین دولت، توان نفس کشیدن نداشت. نمادی از آزادی که نه با هویت ایرانی سازگاری داشت و نه هم با هنجارهای دینی تطابق می کرد. از این رو، امام خمینی با کشاندن این پدیده به حوزه بایدها و نبایدهای اخلاقی و دینی، تلاش نمود تا در چهارچوب شریعت به آزادی مفهومی جدید بخشد و از معایب وارداتی آن جلوگیری نماید. الف روایت امام خمینی از مسئله آزادی در غرب نگاه منتقدانه امام خمینی به آزادی در غرب مبتنی بر سه جزء است: اولاً: آزادی در غرب (مخالف سنن انسانی) و (مخالف با اخلاق) است و در حصار محدود کننده قواعد و قوانین قرار نمی گیرد. ۱. ثانیاً: اگر چیزی به نام آزادی هم وجود داشته باشد، صورتی صرف است و عینیتی ندارد، چرا که نفی آزادی در هر دو شعبه مدرنیسم (مارکسیسم و لیبرالیسم) در قالب های دیکتاتوری حزب کمونیست و استبداد نژاد پرستانه اکثریت وجود دارد، به گفته امام خمینی: (همان هایی که ادعای کمونیستی و کذا می کنند خود آن ها از همه قلدرتر و از همه دیکتاتورترند و ملت هایشان را به بند کشیده اند، آزادی در آن ممالک نیست برای کسی. همان طوری که در ممالک غربی هم آزادی نیست. اگر آزادی باشد این سیاه های بیچاره، چه کرده اند که این طور تحت فشارند.) ۲. ثالثاً: این به مفهوم نادیده گرفتن عناصر یا مصادیق مفید آزادی در غرب نیست، آزادی بیان، آزادی انتخاب و آزادی قلم از محسنات آزادی در آن دیار است، که سوگمنده اجزای نامطلوب دیگر آن به کشورمان وارد شده است. (غرب به ما چیزی نمی دهد که مفید باشد، دارد چیز مفید اما به ما نمی دهد، صادر نمی کند، آنی که به ما صدر می کند آن چیزهایی است که مملکت های ما را به تباهی می کشند. ۳. این طور نیست که همین آزادی که در ایران در زمان پدر و پسر وارد کردند، این آزادی باشد که در غرب هست. یا این دموکراسی که ادعا می کنند و در ایران هم تعقیب می کنند... آزادی که برای ایران و برای ممالک شرقی آن ها تحویل داده اند، عبارت از آزادی در اموری است که موجب تباهی ملت ما و جوان های ما شده است.) ۴. ب نقد امام خمینی بر مسئله آزادی در ایران دوره پهلوی ب ۱. ویژگی بارز آزادی در ایران عصر پهلوی (وارداتی) یا (استعماری) بودن آن است. این نوع از آزادی که رسماً از دوره رضاشاه وارد ایران شد در واقع تجزیه آن کلتی از آزادی بود که در مغرب زمین جریان داشت. به تعبیر امام: (نه مردها آزاد بودند در زمان ایشان، نه زن ها و نه مطبوعات و نه رادیو و نه هیچی، آزادی در کار نبود، اسم، صحبتش و تبلیغاتش زیاد بود. آن آزادی هم که آن ها می خواستند برای مملکت ما آن آزادی است که هم جوان های پسر ما را و هم جوان های دختر ما را به تباهی می کشد. آن آزادی را آن ها می خواهند که من از این تعبیر می کنم به آزادی وارداتی، آزادی استعماری یعنی یک آزادی که در ممالکی که می خواهند وابسته به غیر باشد، این آزادی ها را سوغات می آوردند... آن طوری که می گفتند از تهران تا آخر شمیران صدها محل فساد به بدترین فسادها (بود) این ها آزاد اما قلم نه، بیان هم نه، آن آزادی که آن ها می گفتند... این معنا بود که مشروب فروشی بیش تر از کتاب فروشی باشد و مراکز فحشا بیش تر از مراکز علم باشد.) ۵. ب ۲. هر چند نمادهایی از آزادی نیز پیش از به قدرت رسیدن خاندان پهلوی، در قانون اساسی مشروطه منعکس گردید، لکن هیچ گاه به آن ها عمل نشد و در پروسه مدرنیزه کردن ایران به نمادهای دیگری از آزادی بها داده شد که به تعبیر حضرت امام ریشه در فرهنگ اسلامی ایران نداشت: (ما حرفمان

این است که به قانون اساسی عمل بکنید، مطبوعات آزادند، قلم آزاد است، بگذارید بنویسند مطالب را اگر دین دارید به دین عمل کنید. اگر چنان چه دین را ارتجاعی می‌دانید به قانون اساسی عمل کنید. ۶. قانون اساسی مطبوعات را آزاد کرده است شما آزاد نمی‌کنید ۷. قدرت آزادی دادن ندارید، الخائن خائف. ۸. ج امام خمینی و مفهوم آزادی ج ۱. آزادی فلسفی: در اندیشه کلامی و سیاسی امام خمینی آزادی به دو معنا به کار رفته است: آزادی فلسفی یا توصیفی. به بیان دیگر، اختیار (Free-Will) و آزادی حقوقی یا تجویزی (om Freed) آزادی فلسفی در نظر امام، مبتنی بر تحلیلی است که ایشان در کتاب (طلب و اراده) درباره ماهیت انسان مطرح نموده اند. مهم ترین موضوعی که در تحلیل ماهیت انسان در بین متکلمین اسلامی رواج دارد مجبور بودن یا مختار بودن آدمی است. دیدگاه امام در این باره، همان تفسیر معروف امامیه از جمله مشهور (بل الامر بین الامرین) است که در آن انسان در جایگاهی بین جبر و اختیار قرار دارد. در واقع ایشان نظر اشاعره مبنی بر مجبور بودن آدمی را (پایمال کننده حق آفریدگان) و نظر معتزله مبنی بر تفویض را (شرک به خدا) می‌داند. (در تمام هستی و دار تحقق، فاعل مستقلی به جز خدا نیست و دیگر موجودات همان گونه که در اصل وجود مستقل نیستند بلکه ربط محض اند و وجودشان عین فقر و تعلق است و ربط و احتیاج صرفند، صفات و آثار و افعالشان نیز استقلالی نیست. صفاتی دارند و دارای آثاری هستند و کارهایی انجام می‌دهند ولی در هیچ یک از این ها استقلال ندارد... آیه مبارکه: (وما تشاؤون الا ان یشاء الله)... می‌فرماید شما نخواهید خواست مگر آن که خدا بخواهد که در عین حالی که مشیت را برای خلق اثبات می‌فرماید وابستگی آن را به مشیت الهی بیان می‌کند، نه این که بخواهد بگوید که دو چیز دارای تأثیر باشند: مشیت خلق و مشیت خالق و یا این که به طور اشتراک مؤثر باشند، بلکه به گونه ای است که مشیت (انسان) ممکن ظهور مشیت خدا و عین ربط و تعلق به مشیت خداست. ۹. ج ۲. آزادی حقوقی یا تجویزی: در حالی که آزادی فلسفی به بحث از وجود اراده و اختیار در نهاد آدمی مربوط می‌شود و بحث درباره (وجود و عدم) است، آزادی حقوقی به تجویز آزاد گذاشتن انسان در تصمیم گیری و کنش می‌پردازد و بحثی درباره (باید و نباید) است. ۱۰. پیش از آن که به بررسی دیدگاه امام خمینی درباره آزادی تجویزی پردازیم بیان دو نکته ضرورت دارد: اول این که ابهام و تنوع تعاریف آزادی که به قول (آیزایا برلین) به دو بست تعریف می‌رسد ۱۱ می‌تواند دیدگاه های اشخاص را با ابهام مواجه سازند. دوم این که حضرت امام درباره این نوع از آزادی، بحث منسجم و یک دستی ارائه ننموده است. از این رو نباید از ایشان، توقع ارائه تعریفی جامع و مانع داشت. با این همه با عنایت به سؤال های خبرنگاران خارجی به ویژه سؤال های (اورینا فالانچی)، خبرنگار معروف ایتالیایی، می‌توانیم تعریف امام از آزادی را نقل کنیم. امام خمینی در پاسخ نامبرده که از ایشان خواستار ارائه یک تعریف ساده از آزادی می‌شود می‌فرماید: (آزادی یک مسئله ای نیست که تعریف داشته باشد. مردم عقیده شان آزاد است، کسی الزامشان نمی‌کند که شما باید حتماً این عقیده را داشته باشید، کسی الزام به شما نمی‌کند که حتماً باید این راه را بروید کسی الزام به شما نمی‌کند که باید این را انتخاب کنی، کسی الزامات نمی‌کند که در کجا مسکن داشته باشی یا در آن جا چه شغلی را انتخاب کنی. آزادی یک چیز واضحی است. ۱۲. این تعریف با تعریف (روسو) از آزادی که (آزادی را حکومت بر خود می‌داند). نزدیک است. تعریف جان لاک نیز شبیه به تعریف فوق است، وی آزادی را قدرتی می‌داند که انسان برای انجام دادن یا احتراز از عملی خاص از آن برخوردار است، به نظر می‌رسد تعریف فوق تنها به تبیین معنای لغوی آزادی پرداخته است و از قیود آزادی سیاسی و اجتماعی ذکری به میان نیاورده است. در حقیقت تعریف ساده فوق، همان تعریفی است که حضرت امام در آزادی فلسفی (ان شاء فعل و ان شاء ترک) ارائه نمود. لکن با توجه به این که ایشان در مصاحبه های دیگری، تعریف فوق را تکمیل و قیود و حدود سیاسی و اجتماعی متنوعی برای آن مطرح کرده است، هم چون کانت که معتقد بود (آزادی، استقلال از هر چیز است سواى قانون اخلاق) و یا ارسطو که می‌گفت: (آزادی یعنی قبول قوانین دولت های مختلفی که به تناوب حکومت می‌کنند). آزادی را به حوزه ای از عدم مداخله ها گسترش می‌دهد که دو مرز دارد: اول عدم اخلاق به مبانی دینی و دوم عدم اخلاق به دولت و نهادهای مدنی. ۱۳.

(معنای آزادی این نیست که کسی بخواهد توطئه کند یا حرف‌هایی را بزند که شکست ملت است، شکست نهضت است. این آزادی نیست. در چارچوب این نهضت انقلاب اسلامی همه مردم آزاد هستند. کسانی که حرف دارند حرف هایشان را می‌زنند حتی هر فرقه‌ای هم که باشند. اما اگر بخواهند توطئه کنند و بخواهند اسلام را بشکنند، بخواهند نهادهایی را که الآن مشغول فعالیت اسلامی هستند این‌ها را بشکنند همچو چیزی نمی‌شود.) ۱۴ بدیهی است که تعریف اخیر امام از آزادی قابل توسعه و تضییق است. در واقع مفاهیمی هم چون توطئه، شکست نهضت و نهادهای مدنی، تفسیرها و قرائت‌های مختلفی به خود می‌گیرند که باید با جست‌وجو در سیره عملی و بیانات تفصیلی ایشان، به دیدگاه امام خمینی نزدیک گردید. امام خمینی و ارزش آزادی به عقیده امام خمینی آزادی (حق اولیه بشر) است که در همان آغاز خلقت به او عطا شده است. آزادی که همواره امام از آن به (نعمت بزرگ الهی)، (هدیه آسمانی) و (امانت الهی) یاد می‌کند (امتیاز) به حساب نمی‌آید تا دولتی آن را اعطا و یا احیاناً پس بگیرد. آزادی حقی است همانند حق حیات که آدمی قبل از تشکیل جامعه و دولت از آن برخوردار است و دولت نیز موظف به پاسداری از حریم آن است. (مملکت ما امروز قیام کرده است و این قیام، قیامی است که همه موظفیم دنبالش برویم... منطقی است که بشر باید دنبالش کند. این‌ها دارند حقوق اولیه بشریت را مطالبه می‌کنند، حق اولیه بشر است که من می‌خواهم آزاد باشم، من می‌خواهم حرفم آزاد باشد. ۱۵ این چه وضعی است که در ایران هست؟ این چه آزادی است که اعطا فرموده اند آزادی را؟ مگر آزادی اعطا شدنی است؟ خود این کلمه جرم است، کلمه این که اعطا کردیم آزادی را، جرم است. آزادی مال مردم است... آزادی اعطایی که آزادی حقیقتاً نیست.) ۱۶ نکته مهم آن است که امام خمینی با استناد به حقوق بشر اذعان می‌دارد: حقوق بشر می‌گوید که همه افراد یک ملت آزادند در این که عقایدشان را بگویند، ۱۷ این که (این ملت و هر ملتی حق دارد خودش تعیین کند سرنوشت خودش را، این از حقوق بشر است که در اعلامیه حقوق بشر هم) آمده است. ۱۸ امام خمینی و انواع آزادی ه ۱. آزادی اجتماعی: هم چنان که قبلاً گفته شد آزادی تجویزی نزد امام خمینی به حوزه‌ای از عدم مداخله‌ها تعلق دارد که دارای مرز و حدودی است. اما این که کلیت و اجزای این حدود چگونه تعیین می‌شود؟ نیازمند مراجعه به سخنان و آثار ایشان است. ۱. آزادی بیان و عقیده: یکی از مهم‌ترین موارد در آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، آزادی سیاسی و بیان و احیاناً نشر آن است. چرا که آزادی‌های ماقبل بیان، مانند آزادی تفکر و اندیشیدن، در برخی از موارد غیر اختیاری است و از سوی دیگر امکان اطلاع یافتن و جلوگیری کردن از آن هم وجود ندارد، مادام که به صورت بیان یا نوشتار در جامعه پخش نگردد. در اندیشه سیاسی امام خمینی، (اظهار عقیده و آزادی بیان) برای کلیه افراد، گروه‌ها و احزاب سیاسی مجاز است و این تجویز اختصاصی به طرفداران نظام اسلامی ندارد. در سخنی از ایشان، در جمهوری اسلامی، اقلیت‌های مذهبی و حتی کمونیست‌ها نیز در بیان عقاید خود آزادند. ۱۹ آن چه که حدود و ثغور چنین نمادی از آزادی را معین می‌کند همان (به خطر نیفتادن مصالح ملت) است. امام در پاسخ به این سؤال که: در مورد آزادی بیان و عقیده، شما چه حدودی را در نظر دارید؟ آیا فکر می‌کنید باید محدودیت‌هایی قائل شد یا نه؟ فرمود: (اگر چنان چه مضر به حال ملت نباشد، بیان همه چیز آزاد است، چیزهایی آزاد نیست که مضر به حال ملت ما باشد.) ۲۰ و در جایی در پاسخ به این پرسش که آیا فکر می‌کنید که گروه‌های چپ و مارکسیست آزادی فعالیت خواهند داشت؟ افزود: (اگر مضر به حال ملت باشد جلوگیری می‌شود، اگر نباشد و فقط اظهار عقیده باشد مانعی ندارد همه مردم آزادند مگر حزبی که مخالف با مصلحت مملکت باشد.) ۲۱ ه ۲. اقلیت‌های مذهبی: در اندیشه امام خمینی، اقلیت‌های مذهبی اعم از (زرتشتی، یهودی، نصاری و سنی) ۲۲، (برادران ایمانی ما هستند) ۲۳ و در (اجرای آداب دینی و اجتماعی خود آزادند.) ۲۴، (حکومت اسلامی نیز موظف است از حقوق و امنیت آن‌ها حمایت کند.) ۲۵ آنان جملگی ایرانی‌اند و همانند هر ایرانی دیگر از (حق تعیین وکیل، حق رأی، حق اظهار بیان و عقیده) ۲۶ برخوردارند. ه ۳. آزادی زنان: به عقیده امام خمینی، اولاً: از نظر (حقوق انسانی، تفاوتی بین زن و مرد نیست، چرا که هر دو انسان‌اند) ۲۷ از این رو، زن همانند مرد از حق آزادی برخوردار است؛ ثانیاً: از آن جا که (عنایت اسلام نسبت به زن بیش

تر از مرد است) ۲۸ زنان حقوق گسترده تری دارند. (حق تحصیل، حق کار، حق مالکیت، حق رأی دادن، حق رأی گرفتن، حق انتخاب کردن و حق انتخاب شدن) ۲۹ از جمله حقوق مسلمی است که برای زنان ثابت است؛ ثالثاً: آزادی زن تنها در جایی محدود می‌گردد که (زن به ملعبه مردان) ۳۰ مبدل گردد و حرام و مفسده در جامعه گسترش یابد. (اسلام با آزادی زن نه تنها موافق است بلکه خود پایه گذار آزادی زن در تمام ابعاد وجودی زن است). ۳۱ ه ۴. آزادی مطبوعات: امام معتقد بود مطبوعات می‌توانند با طرح نظرات افراد و گروه‌ها، به تقویب نظام همت گمارند، چرا که (امور سیاسی بی‌مباحثه به مقصد نمی‌رسد). ۳۲ لسان مطبوعات باید (لسان نصیحت) ۳۳، (لسان انتقاد) باشد. مرز آزادی مطبوعات (تضعیف جمهوری اسلامی)، (توطئه علیه انقلاب) و (انتقام) ۳۴ است. (آزادی قلم و آزادی بیان معنایش این نیست که کسی بر ضد مصلحت کشور قلمش آزاد است که بنویسد. برخلاف انقلابی که مردم خون پایش داده‌اند، بنویسد. همچو آزادی صحیح نیست، قلم آزاد است که مسائل را بنویسد لکن نه این که توطئه بر ضد انقلاب بکند... ما برای مطبوعاتی احترام قائل هستیم که بفهمد آزادی بیان و آزادی قلم یعنی چه). ۳۵ ه ۵. انتخابات: چنان که قبلاً اشاره شد امام خمینی انتخاب کردن و یا انتخاب شدن را از حقوق اولیه انسان می‌داند. از این رو، آدمی آزاد است تا در (محیطی آزاد) و (بدون هیچ گونه فشار، زور، تهدید و تطمیع) ۳۶ در انتخابات شرکت جوید. (همان طور که بارها گفته‌ام مردم در انتخابات آزادند و احتیاج به قیم ندارند و هیچ فرد و یا گروه و دسته‌ای، حق تحمیل فرد و یا افرادی را به مردم ندارد. جامعه اسلامی ایران که با درایت و رشد سیاسی خود جمهوری اسلامی و ارزش‌های والای آن و حاکمیت قوانین خدا را پذیرفته‌اند و به این بیعت و این پیمان بزرگ وفادار مانده‌اند، مسلم قدرت تشخیص و انتخاب کاندیدای اصلح را دارند. البته مشورت در کارها از دستورات اسلامی است). ۳۷ از این رو حکومت آرمانی امام خمینی، حکومتی است که اولاً: ماهیتاً مانع آزادی‌های مدنی مردم نباشد (زنی سلطنت) و ثانیاً: به چنین آزادی‌هایی، در چهارچوب حقوق بشر و شریعت اسلام احترام گذارد و از آن‌ها محافظت نماید (جمهوری اسلامی). ۲. آزادی فردی یا حریم خصوصی (Individual Space): فرمان هشت ماده‌ای امام خمینی که در مورخه ۲۴/۹/۶۱ خطاب به قوه قضائیه و تمام ارگان‌های اجرایی در مورد اسلامی شدن قوانین و عملکردها، صادر شد، در واقع منشور آزادی‌های انسان در حریم شخصی است. ایشان در این فرمان با تأکید بر این که (حال فعلی اشخاص با غمض عین از بعضی لغزش‌هایی که در رژیم سابق داشته‌اند) فرمود: (هیچ کس حق ندارد کسی را بدون حکم قاضی که از روی موازین شرعیه باید باشد توقیف کند یا احضار نماید. هر چند مدت توقیف کم باشد. توقیف یا احضار به عنف جرم است و موجب تعزیر شرعی است. هیچ کس حق ندارد در مال کسی چه منقول و چه غیرمنقول و در مورد حق کسی دخل و تصرف کند یا توقیف و مصادره نماید مگر به حکم حاکم شرع، آن هم پس از بررسی دقیق ثبوت حکم از نظر شرعی. هیچ کس حق ندارد به خانه یا مغازه و یا محل کار شخصی کسی بدون اذن صاحب آن‌ها وارد شود یا کسی را جلب کند یا به نام کشف جرم یا ارتکاب گناه تعقیب و مراقبت نماید و یا نسبت به فردی اهانت نموده و اعمال غیرانسانی اسلامی مرتکب شود، یا به تلفن یا نوار ضبط صوت دیگری به نام کشف جرم یا کشف مرکز گناه گوش کند و یا برای کشف گناه و جرم هر چند گناه بزرگ باشد، شنود بگذارد و یا دنبال اسرار مردم باشد و تجسس از گناهان غیر نماید یا اسراری که از غیر به او رسیده ولو برای یک نفر فاش کند. تمام این‌ها جرم و گناه است و بعضی از آن‌ها چون اشاعه فحشا و گناهان از کبائر بسیار بزرگ است و مرتکبین هر یک از امور فوق مجرم و مستحق تعزیر شرعی هستند و بعضی از آن‌ها موجب حد شرعی می‌باشد). و در ادامه به محدوده این آزادی اشاره کرده و فرمودند: (آنچه ذکر شد و ممنوع اعلام شد، در غیر مواردی است که در رابطه با توطئه‌ها و گروهک‌های مخالف اسلام و نظام جمهوری اسلامی است که در خانه‌های امن و تیمی برای براندازی نظام جمهوری اسلامی و ترور شخصیت‌های مجاهد و مردم بی‌گناه کوچک و بازار و برای نقشه‌های خراب‌کاری و افساد فی الارض اجتماع می‌کنند و محارب خدا و رسول می‌باشند، که با آنان در هر نقطه که باشند و هم چنین در جمیع ارگان‌های دولتی و دستگاه‌های قضائی و دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها و دیگر مراکز با قاطعیت و شدت عمل ولی با

احتیاط کامل باید عمل شود، لکن تحت ضوابط شرعیه و موافق دستور دادستان ها و دادگاه ها، چرا که تعدی از حدود شرعیه حتی نسبت به آنان نیز جایز نیست، چنان چه مسامحه و سهل انگاری نیز نباید شود. و در عین حال مأمورین باید خارج از حدود مأموریت که آن هم منحصر است به محدوده سرکوبی آنان حسب ضوابط مقرر و جهات شرعیه، عملی انجام ندهند. و مؤکداً تذکر داده می شود که اگر برای کشف خانه های تیمی و مراکز جاسوسی و افساد علیه نظام جمهوری اسلامی از روی خطا و اشتباه به منزل شخصی یا محل کار کسی وارد شدند و در آن جا با آلت لهو یا آلات قمار و فحشا و سایر جهات انحرافی مثل مواد مخدره برخورد کردند حق ندارند آن را پیش دیگران افشا کنند، چرا که اشاعه فحشا از بزرگ ترین گناهان کبیره است و هیچ کس حق ندارد هتک حرمت مسلمان و تعدی از ضوابط شرعیه نماید. فقط باید به وظیفه نهی از منکر به نحوی که در اسلام مقرر است عمل نمایند و حق جلب یا بازداشت یا ضرب و شتم صاحبان خانه و ساکنان آن را ندارند و تعدی از حدود الهی ظلم است و موجب تعزیر و گاهی تقاص می باشد. و اما کسانی که معلوم شود شغل آنان جمع مواد مخدره و پخش بین مردم است، در حکم مفسد فی الارض و مصداق ساعی در ارض برای فساد و هلاک حرث و نسل است و باید علاوه بر ضبط آن چه از این قبیل موجود است آنان را به مقامات قضائی معرفی کنند. و هم چنین هیچ یک از قضات حق ندارند ابتدائاً حکمی صادر نمایند که به وسیله آن مأموران اجرا اجازه داشته باشند به منازل یا محل های کار افراد وارد شوند که نه خانه امن و تیمی است و نه محل توطئه های دیگر علیه نظام جمهوری اسلام، که صادر کننده و اجرا کننده چنین حکمی مورد تعقیب قانونی و شرعی است. (امام خمینی در بحث ولایت فقیه نیز بین مسائل اجتماعی و حریم شخصی افراد تمایز قائل می شود و زندگی خصوصی افراد را مشمول گستره ولایت فقیه نمی داند. (در جنبه های مربوط به حکومت تمامی آن چه در اختیار رسول الله و امامان پس از او صلوات الله علیهم اجمعین بوده، در اختیار فقیه عادل است... ولی اگر برای پیامبر و امامان معصوم (ع) ولایتی نه از جهت حکومت ثابت بشود (این ولایت برای فقیه) ثابت نیست. پس اگر معتقد شویم که معصوم ولایت بر طلاق همسر مرد یا فروش مال او یا گرفتن آن را دارد حتی اگر مصلحت عمومی هم چنین اقتضا نکرده باشد این ولایت برای فقیه ثابت نیست.) ۳۹ پی نوشت ها: ۱. صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۸۱. ۲. همان، ج ۱۲، ص ۱۱۵. ۳. همان، ج ۱۰، ص ۵۵. ۴. همان، ج ۹، ص ۲۵۷. ۵. همان، ص ۱۴۳. ۶. بیانات امام پس از آزادی از زندان، ۴۳/۲/۲۵. ۷. همان. ۸. نامه سرگشاده امام به هویدا، ۴۶/۱/۲۷. ۹. روح الله موسوی خمینی، طلب و اراده، ترجمه احمد فهری (تهران، مرکز انتشارات فرهنگی و علمی، ۱۳۶۲) ص ۷۴. ۱۰. حمید حیدری، آزادی در اندیشه سیاسی امام خمینی، پژوهشنامه متین، شماره ۲، ص ۱۲۰. ۱۱. جایگاه آزادی در نظام سیاسی، مجله معرفت، شماره ۲۶ (میزگرد). ۱۲. صحیفه نور، ج ۹، ص ۸۵. البته عده ای با استناد به این کلام، دیدگاه امام و آیزایا برلین در باب آزادی را یکی دانسته اند که درست به نظر نمی رسد. چرا که در اندیشه امام حق مولود غایت انسان و عالم و نیز مولود مسئله فاعلیت است و آزادی باید مبتنی بر چنین حقی قرار گیرد. در این صورت تفسیر امام از آزادی با آزادی برلین که آزادی سلبی و منفی است تفاوت ماهوی پیدا می کند. ۱۳. امام خمینی و آزادی سیاسی، همشهری، مورخ ۷۸/۳/۱۱. ۱۴. صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۱۰۳. ۱۵. همان، ج ۲، ص ۱۳۰. ۱۶. همان، ص ۶۷. ۱۷. همان، ج ۴، ص ۷۶. ۱۸. همان، ج ۲، ص ۱۲۶. ۱۹. همان، ج ۳، ص ۴۸. ۲۰. همان، ج ۴، ص ۲۵۸. ۲۱. همان، ص ۲۵۸. ۲۲. همان، ج ۶، ص ۹۸. ۲۳. همان، ج ۴، ص ۱۶۱. ۲۴. همان، ج ۳، ص ۱۰۳. ۲۵. همان. ۲۶. همان، ج ۴، ص ۲۰۵. ۲۷. همان، ج ۳، ص ۴۹. ۲۸. همان، ج ۵، ص ۲۲۱. ۲۹. همان، ج ۴، ص ۳۳. ۳۰. همان، ج ۳، ص ۸۸. ۳۱. همان، ج ۴، ص ۱۹۲. ۳۲. همان، ج ۱۷، ص ۲۶۷. ۳۳. همان، ج ۲۰، ص ۳۷. ۳۴. همان، ج ۱۹، ص ۲۱۶. ۳۵. بیانات امام در جمع کارکنان روزنامه کیهان، ۲۶/۲/۵۸. ۳۶. همان، ج ۱، ص ۲۴. ۳۷. همان، ج ۲۰، ص ۱۹۴. ۳۸. همان، ج ۱۷، ص ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷. ۳۹. السبع، ج ۲، ص ۴۶۶ و ۴۸۹. منابع مقاله: فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱۲، فراتی، عبدالوهاب؛

مرزها و گونه های آزادی از نگاه امام خمینی اشاره یکی از مسائل مطرح و پرمجاده در عرصه مطبوعات و ساحت اندیشه، بحث درباره «آزادی» است. از آن جایی که لزوم تبیین گوهر آزادی از دیدگاه اسلام در جامعه اسلامی بر کسی پوشیده نیست. لذا ما در این مقاله برآنیم، با استفاده از آراء و نظرات امام خمینی (ره) به تبیین این مقوله پرداخته و ضمن بیان منشا و انواع آن، حدود آن را از این منظر بیان کنیم. امیداست، در این سال که از سوی مقام معظم رهبری - مد ظله - به نام امام خمینی آراسته شده است در یک تلاش جمعی، جامعه بیشتر با اندیشه های آن اندیشمند بزرگ جهان اسلام آشنا گردد و زمینه تحقق کامل آرمان های ایشان برای ساخت نظامی کارا و نمونه فراهم آید. کلیات آزادی یا حریت (liberty) واژه ای است که دارای تعریف های متعددی است. به طوری که به عقیده «متسکیو» هیچ کلمه ای تاکنون به اندازه آزادی اذهان را متوجه خود نساخته است. (۱) و حدود دویست تعریف از این واژه تاکنون مطرح شده است (۲) که وجه اشتراک بسیاری از آنها «نبودن مانع بر سر انتخاب های انسان» است. شایسته است به عنوان مقدمه به برخی از این تعریف ها اشاره و پس از بررسی مختصر، نظر امام (ره) را در این خصوص بیان کنیم. تعریف «هابز» از آزادی: «انسان آزاد کسی است که از انجام کاری که می خواهد انجام دهد، بازداشته نشود.» (۳) «هلوسیوس» در باره انسان آزاد می گوید: «انسان آزاد انسانی است که در غل و زنجیر و یا زندان و محبوس نبوده و همچنین مرعوب شبه نباشد.» (۴) «جان لاک» در تعریف آزادی می گوید: «آزادی رها بودن از محدودیت و خشونت دیگران است.» (۵) و «هرلداسکی» در کتاب «آزادی در دولت امروز» آزادی را بدین نحو تعریف کرده است: «منظور از آزادی نبودن مانع برای اوضاع و شرایط اجتماعی است که وجود آنها در تمدن امروز لازمه خوشبختی فرد است.» در اعلامیه حقوق بشر فرانسه (مصوب ۱۷۸۹) در تعریف آزادی آمده است: «توانایی هر کاری که موجب ضرر و زیان دیگران نباشد.» در این تعاریف به «عدم المانع» اشاره شده است. یعنی هر کس به هر نحوی که بخواهد بتواند زندگی کند، به گونه ای که کسی هم حق تهدید نمودن بر خواسته های او را نداشته باشد. در این خصوص «سرایایا برلین» می گوید: «دفاع از آزادی یعنی جلوگیری از این هدف منفی، یعنی جلوگیری از مدافعات غیر، تهدید آدمی برای آن که به نوعی زندگانی که به دلخواه خود برگزیده است تمکین نماید، تمام درها را به روی آن بستن (اگر چه این عمل آینده درخشانی برای او نوید دهد و اگر چه انگیزه کسانی که چنین وضعی را فراهم می کنند به خیر و مقرون به حسن نیت باشد) گناهی در برابر حقیقت به شمار می رود که او یک انسان است و حق دارد به نحوی که می خواهد زندگانی کند، این است معنایی که لیبرال ها در عصر جدید، از زمان اراسموس (بلکه به قول برخی ها از عهد لوکام) تاکنون منظور داشته اند.» (۶) نقد و بررسی اساسا این که انسان خود باید راه زندگانی خویش را برگزیند، سخن حقی است ولی پرسش این است که آیا انسان باید در مسیر کمال دست به انتخاب بزند و یا در هر مسیری که دوست دارد می تواند گام بردارد؟! از نظر لیبرال ها اگر انسان به سوی هدف خاصی که مورد نظر اندیشمندان و مصلحان اجتماعی است سوق داده شود به شیئی بی اراده مبدل می گردد و در حقیقت برای لیبرال فرقی نمی کند که آیا انسان ها کمال را طی می کنند یا راه دیگری، چرا که راه خاص برای همه وجود ندارد. و هر فردی خود باید راه خویش را انتخاب کند. (۷) اما در ادیان الهی فقط به واسطه صراط مستقیم است که انسان می تواند به کمال برسد. (همچنان که ما مسلمانان در هر نماز، راهنمایی به این صراط را از حضرت احدیت تمنا می نماییم) نکته قابل ذکر این است که از نظر ادیان الهی مخصوصا اسلام، نباید افراد را مجبور به حرکت در صراط مستقیم نمود، چرا که اساسا انتخاب کمال امری انتخابی است، چنان که خداوند متعال نیز در قرآن می فرماید: «لا اکراه فی الدین» (۸) و لیکن زمینه هایی را فراهم نموده که انسان ها خود راه کمال را انتخاب کنند، به طوری که در ادامه همان آیه می خوانیم: «قد تبین الرشد من الغی» یعنی خداوند با فرستادن پیامبران الهی و قراردادن عقل و اندیشه در انسان راه را از بیراهه و هدایت را از گمراهی مشخص نموده و تمام زمینه ها را برای هدایت فراهم کرده و راه مستقیم را به انسان نشان داده است. با این حال می فرماید که خواه این انسان شاکر بوده و راه راست را

انتخاب کند و یا ناسپاس باشد و راه کفران «انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا». (۹) امام و مفهوم آزادی از نظر امام خمینی (ره) آزادی یکی از امور فطری و بنیادی اسلام است که نیازی به تعریف ندارد، لذا ایشان در پاسخ خبرنگاری که از ایشان تعریفی از آزادی را خواسته بود، فرمودند: «آزادی مساله ای نیست که تعریف داشته باشد، مردم عقیده شان آزاد است، کسی الزامشان نمی کند که شما حتما این عقیده را باید داشته باشید، کسی الزام نمی کند شما را که حتما از این راه بروید، کسی الزام نمی کند که در کجا مسکن داشته باشید یا در آن جا چه شغلی را انتخاب کنی، آزادی یک چیز واضحی است.» (۱۰) آن چه از این کلام نورانی برمی آید این است که امام خمینی (ره) نیز به نوعی معتقد به وجود «عدم المانع» در آزادی هستند اما چنان چه خواهد آمد، با توجه به قیود و حدودی که ایشان برای آزادی قائل هستند، چنین می توان استفاده نمود که آزادی عبارت است از: رها بودن انسان از همه قید و بندهایی که مانع تکامل و تعالی انسانی و آشکارشدن استعدادهای او، در جهت نیل به سعادت و کمال می گردد. «استاد مطهری - شاگرد برجسته امام خمینی - هم در تعریف انسان آزاد می گوید: انسان های آزاد، انسان هایی اند که با موانعی که در جلوی رشد و تکاملشان هست مبارزه می کنند، انسان هایی اند که تن به وجود مانع نمی دهند.» (۱۱) منشا آزادی از دیدگاه امام بر اساس اندیشه امام خمینی (ره) آزادی عطیه ای الهی است و اسلام آن را امری فطری می داند لذا امیرالمؤمنین علی (ع) با عباراتی چون «لاتکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرا» (۱۲) این مطلب را تاکید نموده اند. امام خمینی (ره) در اوج شکل گیری نهضت اسلامی ایران بزرگ ترین جرم شاه را سلب آزادی های اجتماعی دانسته و چنان شفاف و آزاد اندیشانه از آن سخن می گویند که به حق شایسته روشنفکرترین و روزآمدترین و آگاه ترین سیاستمدار فرزانه و فرهیخته دینی می باشد: «این چه وضعی است که در ایران هست» این چه آزادی است که اعطا فرموده اند، مگر آزادی عطاشدنی است؟ خود این کلمه جرم است، آزادی مال مردم هست، قانون آزادی داده، خدا آزادی را داده به مردم، اسلام آزادی داده، قانون اساسی آزادی داده به مردم، «اعطا کردیم» چه غلطی است؟ به تو چه که اعطا بکنی؟ توجه کن کاره هستی اصلش؟ «اعطا کردیم آزادی را به مردم»! آزادی اعطایی این است که می بینیم، آزادی اعطایی که آزادی حقیقتا نیست، این است که می بینید برای این است که مردم را اغفال کنند.» بنابراین در می یابیم امام خمینی (ره) آزادی را نعمتی الهی می دانستند و لذا همیشه بر این نکته تاکید می نمودند که اکنون شما درمقابل این نعمت در معرض امتحان هستید (۱۳) که با این آزادی چه می کنید آیا این نعمت را کفران و یا از آن حسن استفاده را خواهید نمود؟ مرزهای آزادی از دیدگاه امام متفکران از دیرباز برای این که از تجاوزها و جرایم و به طور کلی بلندپروازی ها و خودخواهی های بی جای انسان که از غریزه خودخواهی او سرچشمه می گیرد جلوگیری نماید حصار از قانون را دور این امیال و خواسته های سرکش ایجاد نموده اند، تا بدین نحو، تدریجی او را تعدیل نموده و مصالح عمومی را در پناه قانون محفوظ نگه دارند. در حال حاضر هیچ مکتبی قائل به آزادی مطلق نیست، چرا که آزادی مطلق نه مطلوب است و نه دست یافتنی. شهید دکتر محمدجواد باهنر (ره) در خصوص کسی که معتقد به آزادی مطلق است می گوید: «مثل چنین کسی بسان شخصی است که تصور می کند که اگر درختی را از ریشه بیرون آوریم آن را آزاد ساخته ایم، اما این آزادی به معنای سقوط و از بین رفتن آن است، اگر درخت ریشه اش در زمین باشد، اما موانع رشدش برداشته شود، با آفت هایی که ممکن است به آن ضرر برساند، مبارزه شود و به اندازه کافی تغذیه گردد، به او برای این که در مسیر تکاملی خود قرار گیرد، کمک شده است، یعنی این درخت برای حرکت و رشد تکاملی اش آزاد است. اما اگر سنگی روی شاخه اش انداختیم، یا آن را آب ندادیم، اگر موانع ایجاد کردیم، ما با این کارمان از رخت سلب آزادی نموده ایم.» (۱۴) از سوی دیگر اگر بنا باشد هر کس هر چه دلش خواست انجام دهد، این کار باعث به وجود آمدن تلاقی بین آزادی های افراد جامعه می گردد و طبیعت جامعه انسانی اقتضا می کند که آزادی های افراد محدود گردد تا همگی بتوانند از مواهب اجتماعی به طور عادلانه استفاده کنند، چرا که اگر برای آزادی حدی قائل نگردیم عملا زمینه سوء استفاده از آزادی را فراهم نموده ایم و به عبارت دیگر، قائل نشدن حد برای آزادی مساوی است با ایجاد مانع برای آزادی دیگران.

امام خمینی (ره) همیشه بر حفظ حدود آزادی تاکید می نمودند و حدی که ایشان برای آزادی مد نظر داشتند عبارت بود از، قرار داشتن در مدار قوانین و شریعت اسلام، و لذا تخلف از آن را جایز نمی دانستند و می فرمودند: «آزادی در اسلام در حدود اسلام است، در حدود قانون است، تخلف از آن نشود به خیال این که آزادی است.» (۱۵) ما در این مقام، حدودی را که ایشان برای آزادی قائل شده اند به دو دسته تقسیم می نماییم: الف) نظم بخشی جامعه: ۱ - آزادی باید عقلایی و در چارچوب قانون باشد امام بر این اعتقاد بودند که آزادی باید منطقی و بر طبق قانون باشد و می فرمودند: «گفته می شود که مردم آزادند، یعنی آزاد است انسان که بزند سر مردم را بشکند؟! آزاد است که قانون شکنی بکند؟! آزاد است که بر خلاف مسیر ملت عمل بکند؟! آزاد است که توطئه بکند بر ضد ملت؟! اینها آزادی نیست، در حدود قوانین در حدود کارهای عقلایی آزاد است.» (۱۶) ۲ - آزادی موجب هرج و مرج نشود نظم و آرامش در هر جامعه ای یکی از مهم ترین و اساسی ترین مسائل در قوام آن جامعه است، از این رو بر تمامی اعضای جامعه واجب است که از هر چه باعث اختلال در این نظام می گردد پرهیز کنند. متأسفانه برخی با درک نکردن معنای صحیح آزادی - خواسته یا ناخواسته - دست به اعمالی می زنند که باعث به هم خوردن نظامی می گردد که با خون هزاران شهید و جانباز برپاگشته است. امام خمینی در توصیه ای به چنین اشخاصی می فرمایند: «حالا که آزاد شدیم خودمان را به هرج و مرج بکشیم؟ حالا - که آزاد هستیم به زیر دستان خودمان ظلم کنیم؟ حالا - که آزاد هستیم، برخلاف نظامات اسلامی و برخلاف نظامات ملی عمل کنیم؟ هرج و مرج به پا کنیم؟ چون آزاد هستیم؟ تحت هیچ قاعده نباشیم تحت هیچ یک از قواعد اسلامی و ملی نباشیم؟ اگر این طور باشد آزادی را سلب کرده ایم.» (۱۷) ۳ - آزادی منجر به توطئه علیه نظام نگردد با پیروزی انقلاب؛ امام (ره) ضمن اعلام حمایت از آزادی های مشروع مردم، همیشه بر این نکته تاکید می کردند که آزادی غیر از توطئه است، لذا هیچ کس حق ندارد به بهانه آزادی به توطئه علیه نظام و جامعه اسلامی پردازد و خطاب به توطئه گران فرمودند: «آزادی غیر توطئه است، آزادی بیان است و هر چه می خواهند بگویند، توطئه نکنند این آدم کشها و توطئه گرها را دفن خواهیم کرد.» (۱۸) چرا که اساسا هیچ نظامی حق توطئه بر ضد مصالح و امور خویش را به هیچ کس نمی دهد، در نظام اسلامی نیز مساله بدین نحو است و نمونه آن را می توان در برخورد رسول الله (ص) با یهودیان و مسیحیان مدینه جست و جو کرد که ایشان حقوق و آزادی ها و امتیازهای خاصی را برای آنها قائل شده بودند، اما هنگامی که یهودیان، با سوءاستفاده از آزادی های اعطایی رسول اکرم (ص) مشغول توطئه بر ضد کیان اسلام شده و به همکاری کفار قریش پرداخته و مقدمات حمله علیه مسلمانان را فراهم نمودند، در این جا بود که رسول الله (ص) با مطلع شدن این مساله، دستور سرکوب آنها را صادر نمودند، چرا که دیگر این جا مساله آزادی مطرح نبود، بلکه توطئه علیه امت و کیان اسلام بود. ب - پابندی به دین امام خمینی همیشه بر آن بودند که جامعه را با تعالیم والای اسلامی منطبق ساخته و گامی به سوی تشکیل حکومت اسلامی، به معنای واقعی آن بردارند و لذا نگاه ایشان به آزادی از این منظر بود و طبعاً از این منظر آزادی نیز دارای حدودی است که ما در ذیل به برخی از آنها اشاره می کنیم: ۱ - آزادی بهانه ای جهت اهانت به مقدسات نگردد از نگاه لیبرالیسم هیچ امر مقدسی وجود ندارد، لذا آنها از هر گونه امر مقدسی تقدس زدایی می نمایند، و فهم و عقل خود را از هر چیز برتر دانسته، و بر همین اساس نه تنها از اندیشه های ارسطو و ارباب کلیسا، بلکه از هر گونه اعتقاد دینی ای تقدس زدایی نموده اند. (۱۹) اما از دیدگاه اسلام هر آنچه بتواند انسان را به کمال برساند مقدس تلقی شده و دفاع از آن و حفظ حریم آن بر همگان واجب می باشد، و لذا امام خمینی (ره) می فرمایند: «مطبوعات آزادند مطالب بنویسند، اما آزاد هستند که اهانت به مثلا مقدسات مردم بکنند؟!» (۲۰) چرا که مقدسات مردم ما که همان اصول و احکام نورانی دین مبین اسلام می باشد، نه تنها مقوم خود دین است، بلکه اساسا یکی از مهم ترین علل پیروزی انقلاب اسلامی می باشد چرا که مردم با الهام گرفتن از این احکام و تعالیم خویش را از سلطه رژیم منحوس پهلوی رها ساخته و زمینه را برای نیل به آزادی به معنای حقیقی مهیا ساخته اند. ۲ - آزادی نباید منجر به فساد گردد از آن جا که مهم ترین هدف آزادی از منظر اسلام رشد و تعالی انسان و نیل او به کمال می

باشد، این امر مسلماً با ترویج فساد در جامعه در تضاد است، زیرا اساساً فساد باعث رشد و تعالی بعد حیوانی انسان می‌گردد و نه بعد انسانی و الهی او، و لذا بر همین اساس بود که امام (ره) فرمودند: «ما آزادی فساد نمی‌دهیم» (۲۱) و خطاب به کسانی که بی بند و باری را آزادی می‌پنداشتند فرمودند: «شما بی بند و باری را آزادی می‌دانید، شما فساد اخلاق را آزادی می‌دانید، شما فحشا را آزادی می‌دانید... البته آزادی که منتهی می‌شود به فساد، آزادی که منتهی می‌شود به تباهی ملت، به تباهی کشور، آن را نمی‌توانیم بدهیم» (۲۲) پی نوشت‌ها: (۱) منتسکیو، روح القوانین، ترجمه علی اکبر مهتدی، ص ۲۹۲. (۲) سرآیزابا برلین، چهار مقاله در باره آزادی، ترجمه محمدعلی موحد، ص ۲۳۶. (۳) آنتونی کوئینتن، فلسفه سیاسی، ترجمه مرتضی اسعدی، ص ۲۸۵. (۴) همان، ص ۲۸۳. (۵) آینه پژوهش، ش ۵۸ ص ۱۱. به نقل از کتاب «نظریه آزادی در فلسفه هابزولاک» . محمودی ص ۸۷. (۶) سرآیزابا برلین، چهار مقاله در باره آزادی، ترجمه محمدعلی موحد، ص ۲۴۴. (۷) آزادی در خاک، مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی ص ۱۰۲ و عبدالله نصری، قیاسات ش ۵ - ۶ ص ۷۴. (۸) بقره (۲) آیه ۲۵۶. (۹) الانسان (۷۶) آیه ۳. (۱۰) صحیفه نور، ج ۹، ص ۸۸. (۱۱) مرتضی مطهری، گفتارهای معنوی، ص ۱۴. (۱۲) نهج البلاغه، نامه ۳۱. (۱۳) آیین انقلاب اسلامی، گزیده ای از اندیشه و آراء امام خمینی، ص ۳۲۹. (۱۴) محمد جواد باهنر، انسان و خودسازی، ص ۷۹. (۱۵) کلمات قصار، ص ۱۱۱ - ۱۱۲. (۱۶) صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۹۲. (۱۷) همان، ج ۷، ص ۴۳ - ۴۲. (۱۸) همان، ج ۶، ص ۸۶. (۱۹) عبدالله نصری، آزادی در خاک، مجله قیاسات، سال دوم، ش ۶ - ۵ ص ۸۰. (۲۰) صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۹. (۲۱) همان، ج ۶، ص ۸۶. (۲۲) همان، ج ۸، ص ۲۷۲.

امام خمینی و آزادیها

امام خمینی و آزادیها در کشور ما، هرچند در نزد روشن فکرها و عالمان آگاه و دل سوز، در رابطه با سرنوشت ایران و اسلام، از آزادی سخن می‌رفت، اما کشانیده شدن این مقوله پرسش انگیز به میان جامعه و مردم کوچه و بازار، از دوران مشروطیت آغاز گشت. آزادیخواهی و عدالت طلبی در عصر استبداد زده قاجار، بسیاری را دل باخته خویش ساخته و در راه نجات و پدید آوردن حاکمیت ملت برانگیخته بود. در این جهت، نمی‌توان نقش و تاثیر سخنان بیدارگرانه فیلسوف و مفسر بزرگ سید جمال‌الدین اسدآبادی را نادیده انگاشت. (۱) مخاطبان وی در میان تحصیل کرده‌های متقدم و متجدد - در داخل و خارج از کشور - به میزان شایسته‌ای به خود آگاهی اجتماعی و تاریخی دست یافته، و پس از تبعید و شهادت او در دوره ناصری و مظفری تاثیرگذار بوده‌اند. (۲) به هر حال در طی سالیانی که بر ما گذشت، همچنان آزادی، ذهن و جان ایرانیان را به خود مشغول داشته و شهیدها برگرفته است. در این مجال می‌کوشیم تا از نظرگاه رهبر فقید انقلاب، مفهوم و گستره آزادی را به دست آوریم. بی‌گمان، جنبش ۱۵ خرداد - که طلیعه حرکت دینی - سیاسی نوینی در سده اخیر تاریخ کشورمان شناخته می‌شود - در پی نهضت ملی نفت و انقلاب مشروطیت رخ داده و بی‌ارتباط با مقوله آزادی خواهی نیست. از این رو، ضرورت تحلیل آزادی از منظر رهبری نهضت اجتناب ناپذیر است. کوتاهی در ارایه مفاهیم معقول آزادی و تحقق آن در ابعاد فردی و جمعی، خواه ناخواه بر روند حرکت ملت، تاثیرهای نامطلوبی نهاده و دین و انقلاب مبتنی بر آن را دچار ابهام و چالش و آسیب پذیری می‌سازد. مشاهده آثار گسست نسلهای انقلاب، بیش از پیش لزوم پرداختن به آرمان آزادی و روشن گری نسبت به مرزهای آن و همچنین اقدام خیرخواهانه اجتماعی در نیل به حقوق شهروندی را آشکار می‌گرداند. پیش از نقل سخنان و مواضع رهبری در رابطه با آزادی، تاملی در گفتارهای مرتبط با آن خواهیم داشت و از نقد و نظر اندیشه ورزان دینی آگاه خواهیم گشت. دکتر علی شریعتی، ضمن آن که آزادی را در نگاه زلال و فطری مذهب، برخوردار از ژرفایی در خور تقدیر تلقی می‌کند، در بستر تاریخی و فکری مغرب زمین، دچار تنگنای معنوی و اجتماعی می‌نگرد. می‌توان آزادی جنسی و فردی را از آن جمله برشمرد". این کلمه (آزادی) در مذهب یک بعد بی نهایت عمیق دارد، اما در تاریخ و در فلسفه‌های ماتریالیستی جدید، معنای خیلی خلاصه شده سطحی و بدون دامنه

دارد، به هر حال آزادی یکی از ابعاد اساسی وجود انسان است. ("۳) بهره‌گیری منفی پاره‌ای از افراد و اقوام بشری از آزادی، نمی‌تواند توجیه‌کننده شیوه استبدادی باشد و موجب سلب آزادی‌ها - که بستر ساز استعدادهای روانی و عقلانی و اجتماعی انسان است - گردد. آفرینش آدمی و آزادی، پیوندی تنگاتنگ داشته و بدون آن نیل به مقام انسان کامل ممکن نیست. پیامبران ابراهیمی با دعوت به توحید و تقوا، در واقع از سویی آزادگی و آزادی مردم را خواستار بودند و از سویی دیگر، طریق برخورداری معقول و مقبول از آزادی و اختیار را نمایانند. استاد محمد تقی جعفری، پس از بررسی مفاهیم رهایی و آزادی طبیعی محض توأم با انتخاب هدف، و آزادی تصعید شده و اختیار، به منظور تعریف آزادی، آن را در کنار حق حیات و حق کرامت، به عنوان حق آزادی می‌نشانند. " این حق (آزادی) مانند حق حیات و حق کرامت از عنایات خداوندی است که بر بندگانش مرحمت فرموده است. لذا با کمال صراحت می‌گوییم: مزاحمت با حق حیات و کرامت و آزادی، در حقیقت مخالفت با مشیت بالغه خداوندی است. ("۴) از این منظر متعالی، انسان هنگامی به آزادی معقول دست می‌یابد که در برخورداری‌های فردی و جمعی خود، به آگاهی و شناخت هدف‌های والای زندگی انسانی و امکان وصول بدان همه‌نایل گشته باشد. بدین سان، آزادی زمینه‌ساز کمال عقلانی و اجتماعی بشر است و نمی‌توان مردمان را از برکات آن بی‌نصیب ساخت. هر نوع بینش و کوشش مغایر با حق آزادی انسانها، خلاف فطرت الهی بوده و حیات و کرامت انسانی را دست‌خوش آسیب می‌سازد. استاد مرتضی مطهری، با بیان نزاع میان ارباب کلیسا و قدرت از یک سو، و مردم و مصلحان جامعه از دیگر سو، بر سر حاکمیت و حقوق انسانی و اجتماعی شهروندان، یادآور می‌شود که " : از نظر فلسفه اجتماعی اسلامی، نه تنها نتیجه اعتقاد به خدا پذیرش حکومت مطلقه افراد نیست و حاکم در مقابل مردم مسوولیت دارد، بلکه از نظر این فلسفه تنها اعتقاد به خداست که حاکم را در مقابل اجتماع مسؤول می‌سازد ("۵). بدین سان، آنان که به نام خدا و مذهب، تنها از تکلیف سخن می‌رانند و حقوق مردم، به ویژه آزادی را نادیده می‌انگارند، در صدد احیای نزاع دین و آزادی‌اند. شهید مطهری، در تطبیق اسلام و مسیحیت کلیسایی، آشکارا از همخوانی مفاهیم دینی با آزادی، سخن به میان می‌آورد و اختناق اجتماعی را با آموزه‌های قرون وسطایی کلیسا سازگار می‌شمارد. " از نظر اسلام مفاهیم دینی همیشه مساوی با آزادی بوده است. درست برعکس آنچه... در غرب جریان داشته، یعنی این که مفاهیم دینی مساوی با اختناق اجتماعی بوده است ("۶). امام خمینی (قدس سره)، بر این باور است که: یکی از بنیادهای اسلام، آزادی است... فطرتا یک انسان، آزاد (آفریده) شده است. ("۷) رهبری در این منظر، پیش از آن که عنوان حکومت را پذیرا باشد، رویکرد خدمت‌گزارانه خواهد داشت. حاکم مسلمان در تأمین و تضمین حقوق مردم به خصوص آزادی که برآمده از فطرت توحیدی آنان است، گام برمی‌دارد. پاس داشتن آزادی‌های ملت، خدمت‌ماندگار و تاثیرگذار است که رهبر شایسته برعهده خویش می‌شمارد. " اگر به من بگویند خدمت‌گزار بهتر از این است که بگویند رهبر. رهبری مطرح نیست، خدمت‌گزاری مطرح است. اسلام ما را موظف کرده که خدمت کنیم. ("۸) در برابر اهانت شاه و دستگاه طاغوتی‌اش به مردم انقلابی، امام بر آشفته‌شده و آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی یک ملت را نشانه تمدن و حاکی از حقوق اولیه بشر تلقی می‌کند. " مردم که قیام کرده‌اند، آزادی می‌خواهند!... این مردمی که آزادی و استقلال می‌خواهند، اینها وحشی نیستند، اینها متمدن‌اند که آزادی و استقلال می‌خواهند. وحشی‌ها، آنها هستند که استقلال و آزادی را از اینها گرفته‌اند. استقلال و آزادی، دو تا چیزی است که از حقوق اولیه بشر است. ("۹) بدین گونه حکومت‌هایی که با آزادی و استقلال مردم، سر‌ناسازگاری گرفته و آنان را سرگرم امور معیشتی و دغدغه‌های شخصی و فرقه‌ای می‌سازند، راه خیانت را طی می‌کنند. رهبر فقید انقلاب، چنین حاکمیت‌های جفا‌پیشه‌ای را بیگانه با تعالی و تمدن دانسته و به نوعی مشروعیت این قدرتهای جبار و طاغوتی را زیر سؤال می‌برد. این همه از آن روست که آنان، مردم را به جرم آزادی‌خواهی - که در واقع نمایان‌گر جوشش فطری و انسانی‌شان می‌باشد - محکوم به تحقیر و نابودی می‌کنند. رواج آزادی‌های فردی و بی‌دردسر یا حمایت از آزادی‌های جنسی و لجام‌گسیخته، از سوی ارباب قدرت، مفهومی غیر از وحشت آنان در برابر میزان - که همانا آرای ملت آزاد و به‌پا خاسته است - تداعی

نمی‌کند. امام خمینی، با چنین موضعی در قبال رنوشته شهروندان، نشان می‌دهد که حاکمیت مشروع و کارآمد و برخوردار از رغبت و حمایت ملی را در بستر فریادهای آزادی خواهانه و استقلال طلبانه، امکان پذیر می‌داند. حکومت، آن گاه که فراخنای این بستر را بر نمی‌تابد و به بهانه های واهی و با تمسک به شعارهای دروغین، از تامین مطالبات فطری ملت در جهت نیل به خلیفه الهی خویش سرباز می‌زند، منش و روش طاغوتی اش را آشکار می‌سازد. امام خمینی با رهبری ملت بزرگ ایران در انقلاب مبتنی بر خواسته های انکارناپذیر فطری و اجتماعی - آزادی و استقلال - خدمت گزاری صادقانه اش را به دین و میهن خود متجلی ساخت. جانبداری های آن پیشوای وارسته، پیش از انقلاب و پس از آن در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی از آزادی ملت، حاکی از ارج دادن به این حق طبیعی و موهبت الهی بود. نگاهی به موضع گیری امام در برابر شاه حاکی از جایگاه بلند آزادی شهروندان در قبال قدرت فرمانرواست. "شاه هم می‌گوید که اعطا آزادی می‌خواهم بکنم! یکی نیست که بگوید: آقا تو چه کاره ای! که اعطا آزادی می‌خواهی بکنی؟ آزادی که قانون اساسی به مردم داده است، شما اعطا می‌خواهی بکنی! تو چه کاره هستی که می‌خواهی اعطا بکنی؟ ... کسی که همه مسوولیت ها به گردن اوست، باید بیاید پیش ملت - باید این چیز بشود - این اگر هم بخواهد برود، باید بیخ ریشش را بگیرند (اگر داشته باشد) نگذارند برود تا محاکمه اش کنند تا این همه خون ریزی یی که این آدم کرده است، جواب بیاید بدهد. تا این آزادی که از مردم (سلب) کرده است بیاید جواب بدهد. ("۱۰) بدین سان، حکومت در منظر سیاسی امام خمینی، همواره در برابر ملت مسؤول بوده و باید در صراط آزادی های معقول و اجتماعی آنان، به دور از هرگونه مصلحت اندیشی تلاش کند. محروم ساختن مردم از حق آزادی و حضور و مشارکت فعال آنان در رنوشته خود از رهگذر آرای عمومی و انتخاب مدیرانی خدمت گزار و متعهد، تخلف از قانون اساسی محسوب شده و قابل تعقیب و کیفر از جانب ملت است. رهبر فقید انقلاب در پاسخ به نوع حکومت مورد نظر، افزون بر اسلامیت، عنصر جمهوریت را خاطر نشان می‌سازد که همانا تکریم ملت و تضمین آزادی های سیاسی و اجتماعی آنان می‌باشد. "ما خواهان استقرار یک جمهوری اسلامی هستیم و آن حکومتی است متکی به آرا عمومی، شکل نهایی حکومت با توجه به شرایط و مقتضیات کنونی جامعه ما توسط خود مردم تعیین خواهد شد ("۱۱). گفتنی است که مواضع امام خمینی در رابطه با آزادی شهروندان، پیش از آنکه سیاسی و ناشی از ضرورت های انقلابی جامعه باشد، برآمده از جهان بینی توحیدی و شناخت واقع بینانه از اسلام قرآن و پیامبر می‌باشد. بدین سان، می‌توان تلاش در راه آزادی خود و ملت را به منزله عبادت تلقی کرد و مجاهدان آزادی خواه را در هر برهه ای از زمان، در شمار پیروان ابراهیم به حساب آورد. "ریشه و اصل همه عقاید که مهمترین و با ارزش ترین اعتقادات ماست، اصل توحید است... بر این اساس هیچ انسانی هم حق ندارد انسان های دیگر را به تسلیم در برابر خود مجبور کند. ما از آن اصل اعتقادی، اصل آزادی بشر را می‌آموزیم که هیچ فردی حق ندارد، انسانی و یا جامعه و ملتی را از آزادی محروم کند، برای او قانون وضع کند ("۱۲). نظام های سیاسی - طاغوتی، ناگزیر از شعار آزادی و ترقی بوده و همواره تظاهر به دموکراسی می‌کنند. در حقیقت از رهگذر این فریب کاری ها، سعی در پوشاندن سلطه گری خود دارند. امام خمینی در دوران ستم شاهی، بارها رسوایی قدرت را در رابطه با آزادی آشکار ساخت و فریادگری ملت را از خرد و کلان حاکی از فقدان نعمت آزادی بر می‌شمرد. "اینها فریاد دارند می‌زنند که ما آقا! آزادی می‌خواهیم. ما ۵۰ سال، هیچ چیز ما آزاد نبود! نه مطبوعات مان آزاد بود، نه خطبای ما آزاد بودند، نه علمای ما آزاد بودند، نه دانشگاه ما، دانشگاه (آزاد) بود، هیچ چیز نبود. ما آزادی می‌خواهیم ("۱۳). همه مردم دارند فریاد می‌زنند که ما استقلال می‌خواهیم، ما آزادی می‌خواهیم، خوب اگر اینها آزادی داشتند، دیگر چی چی می‌خواهند؟ ... منطق شاه این است که مملکت من آزادی است! یعنی همه شان تحت شکنجه اند! این منطق است ("۱۴). آزادی این است که ... علمای ما، سیاسیون ما، بازاری ما، الان یک دسته دختر، پسر، زن و مرد، همه در حبس های اینها دارند به سر می‌برند؟ چی گفتند که این طور شده؟ یک کلمه گفته اند که آقا مثلاً بالای چشمش ابروست! آزادی ما عبارت از این است؟ آن آزادی ای که آقای کارتر می‌فرماید... یک اجتماع مترقی،

شاه درست کرده و منشا مخالفت مردم با او این است که مردم می گویند ما ترقی نمی خواهیم، ما می خواهیم الاغ سوار بشویم! . . . حيله این است. او خیال می کند این حيله ها را دیگر مردم می پذیرند ("۱۵") ما که می گوئیم حکومت اسلام. . . یک حکومت باشد که برای قانون متواضع باشد. یعنی سرپیش قانون فرو بیاورد. قانون هر چه گفت قبول بکند، نه این که قانون برای مردم عادی باشد، قدرتمندها از قانون مستثنی باشند ("۱۶") باید مردم را برای انتخابات آزاد بگذاریم و نباید کاری کنیم که فردی بر مردم تحمیل شود ("۱۷") آزادی های فردی در این که هر فرد متمایل به آزادی شخصی در رفتارها و گرایشها و گزینش هاست، تردیدی نیست. چنان که پیشتر گذشت، این نیاز مبنای فطری داشته و هر کس حق دارد که از آن برخوردار باشد. نکته ای که نبایستی از یاد برد، همانا تعدیل برقرار کردن میان خواسته ها و نیازهاست؛ به گونه ای که آزادی های فردی مزاحم کمال گرایی خود و شهروندان نباشد. ویل دورانت در این باره چنین می نویسد: "از آنجا که انسان دوستدار آزادی است و آزادی افراد در اجتماع با برخی قواعد رفتاری ملازم است، نخستین شرط آزادی محدود بودن آن است. ("۱۸") جان لاک، وجود آزادی را مشروط به قانون و حرمت نهادن بدان برمی شمرد. و از رهگذر قانون گرایی، آزادی و خیرخواهی همگانی را در جامعه ممکن تلقی می کند." آن جا که قانون نباشد، آزادی نیز نیست، زیرا که قوانین عقلانی مسیر منافع عمومی یا خیر عموم را مشخص می گرداند ("۱۹") رابطه دین و آزادی را باید در همین فضا مورد جست و جو قرار داد. دینداری هیچ گونه تضاد و ناسازگاری با آزادی انسان در رفتارهایش ندارد و هر کس می تواند هم به دین گرایش داشته باشد و هم در طلب آزادی های شخصی اش برآید. دین با مشخص کردن چارچوبی برای زندگی هر فرد، در حقیقت، در سامان دادن آن کوشش دارد. ممکن است در ظاهر، نوعی محدودیت در کردار و تصمیم سازی ها باشد. در واقع این همه، به منظور هدایت گری خرد و جان به سمت و سوی تعادل میان نیروها و غرایز، و امکان دست یابی به منزلت والای انسانی است. محدودیت های ناشی از ایمان، در حقیقت، مصونیت هایی برای روان و حیات انسان ها پدید می آورد، تا نیکوتر و فزون تر از مواهب حیات اجتماعی و استعدادهای علمی و فکری و عاطفی اش، بهره ببرد. بدین سان دین عبارت از راهی است به سوی حقیقت و فضیلت، و دین داری، سلوک توأم با خردورزی و خیرخواهی می باشد. دین، نه تنها مغایر با آزادی نیست، بلکه شخص مخاطب خود را در جهت آزادی برمی انگیزد. دعوت به تزکیه نفس و تعلیم و تفکر در آیات انفسی و آفاقی، همه و همه، بستر ساز حریت آدمی است. به عبارت دیگر، آزادگی به دست آمده از رهگذر ایمان و اخلاق مبتنی بر آن، طریق نیل به آزادی و انتخاب و تکامل را در زندگی فردی و در برخورد با دیگران هموار می سازد. رهبر فقید انقلاب، به آزادی های فردی شهروندان، حرمت می نهاد و به منظور حفظ کرامت و امنیت جامعه، لزوم قانون مندی را یادآور می شد. بدین گونه، چنین آزادی هایی را آن گاه معقول می شناخت، که در چارچوبی موافق با فطرت و سلامت مردمان بگنجد. "آزادی در حدود قانون است. همه جای دنیا این طور است که آزادی که هر ملتی دارد در حدود قانون آزادی دارد. نمی تواند کسی به اسم آزادی، قانون شکنی کند. ("۲۰") آزادی که در اسلام است در حدود قوانین اسلام است. آن چیزی که خدا فرموده است، نباید بشود، شما آزاد نیستید که الزام کنید ("۲۱") امام خمینی، ضمن مقید بودن کنش ها و واکنش ها به قانون و عدل، بر این اصل تاکید می ورزید که هیچ کس نمی تواند دیگری را ملزم به انجام کاری کند و خود کامگی اش را جامه قانونی بپوشاند. مراد از چارچوب قانونی و عادلانه برای رفتارهای انسان، همان است که وجدان خیرخواهانه او می طلبد و بدان رهنمون می شود. هر کس در روشنی و به سادگی می تواند به چند و چون این قاعده های عقلانی و اخلاقی پی ببرد و خویشتن را برپایه معیارهای عزت جویانه پیورود. "مردم عقیده شان آزاد است. کسی الزام شان نمی کند که شما باید حتما این عقیده را داشته باشید. کسی الزام به شما نمی کند که حتما این راه را بروید. کسی الزام تان نمی کند که در کجا مسکن داشته باشی یا در آن جا چه شغلی را انتخاب کنی. آزادی یک چیز واضحی است ("۲۲") رهبر فقید انقلاب، در سال ۶۱، نسبت به پاره ای از رفتارهای ناصواب و بیم گسترش قانون گریزی ها و شکستن حریم آزادی های معقول و فطری، احساس تکلیف نموده و در فرمان ۸ ماده ای، چنین فرمود: "هیچ

کس حق ندارد به خانه یا مغازه یا محل کار شخصی کسی بدون اذن صاحب آن وارد شود یا کسی را جلب کند یا به نام کشف جرم یا ارتکاب گناه تعقیب و مراقبت نماید و یا نسبت به فردی اهانت نموده و اعمال غیر انسانی اسلامی مرتکب شود یا به تلفن یا نوار ضبط صوت دیگری به نام کشف جرم یا کشف مرکز گناه گوش کند و یا برای کشف گناه و جرم هرچند گناه بزرگ باشد، شهود بگذارد و یا به دنبال اسرار مردم باشد و تجسس از گناهان غیر نماید و یا اسراری که از غیر به او رسیده ولو یک نفر فاش کند. تمام این ها جرم و گناه است و بعضی از آن ها چون "اشاعه فحشاء و گناهان" از کبائر بسیار بزرگ است و مرتکبین هریک از امور فوق، مجرم و مستحق تعزیر شرعی هستند بعضی از آنها موجب حد شرعی می باشد ("۲۳"). آزادی زنان امام خمینی درباره زنان و شرکت و پوشش آنان در جامعه، تنها رعایت موازین انسانی را - که از منظر دین و خرد آشکار است - را مؤثر می شمرد و هرگونه تحمیل در حوزه کار و ابتکار زنان فرهیخته را مغایر با دین تلقی می نمود. "زنان در انتخاب فعالیت و سرنوشت و همچنین پوشش خود با رعایت موازینی آزادند و تجربه کنونی فعالیت های ضد رژیم شاه، نشان داده است که زنان پیش از پیش، آزادی خود را در پوششی که اسلام می گوید، یافته اند ("۲۴"). اسلام با آزادی زن، نه تنها موافق است، بلکه خود پایه گذار آزادی زن در تمام ابعاد وجودی زن است ("۲۵"). زنها... حق رای دادن دارند، حق انتخاب دارند، حق انتخاب شدن دارند... اختیار شغل آزاد دارند. ("۲۶") آزادی مذهب اقلیت های مذهبی و آزادی آنان نیز در مواضع رهبر فقید انقلاب آمده و حکومت موظف به رعایت حقوق اجتماعی شان شده است. "تمام اقلیت های مذهبی در ایران برای اجرای آداب دینی و اجتماعی خود آزادند و حکومت اسلامی خود را موظف می داند تا از حقوق و امنیت آنان دفاع کند و آنان هم مثل سایر مردم مسلمان ایران، ایرانی و محترم هستند ("۲۷") آزادی احزاب حزبا و تشکل های سیاسی و اجتماعی هم در نظرگاه امام، آزادی داشته و می توانند در چارچوب قانون و مصالح ملت فعالیت کنند. امام، بیان عقیده ها و نظرها و انتقادگری را از سوی احزاب و افراد، مشروط به حفظ اسلامیت و جمهوریت نظام آزاد می شمردند. "احزاب، گروه ها، جمعیت های سیاسی و مذهبی آزادند مادامی که اعمال شان برضد جمهوری اسلامی و اسلام و نقض حاکمیت ملت و نقض ملیت و کشور نباشد. ("۲۸") آزادی به همه کس تا آن جا که به ضرر ملت ایران نباشد، داده خواهد شد و هیچ گونه اختناق برای مردم نخواهد بود ("۲۹"). آزادی اندیشه از آنجا که با اندیشیدن، آدمی از دیگر موجودات، به ویژه حیوانات و فراتر از آنها فرشتگان متمایز گشته و به منزلت خداگونگی نایل می شود، نمی توان آزادی اندیشه را به فراموشی سپرد و یا با آن از سر ستیز و انکار بر آمد. بیش از فیلسوفان و مصلحان بشری، باید از پیامبران یا بنیان گذاران تمدن ها نام برد که بعثت خود را بستر نجات بخشی انسان ها از رهگذر آزادی اندیشه ساختند. هیچ پیامبری مردمان را از آزاداندیشی باز نداشته و رابطه یک سویه و آمرانه نداشته است، بلکه آنان را به سبب تقلیدهای جاهلانه از ارباب قدرت و ثروت و مذهب، و همچنین تعصب ورزی در باب عقاید و سنتهای منحط پیشینیان و نیاکان سرزنش می کردند. درست از همین نقطه، حق و باطل در رویارویی با هم قرار گرفته و بعثت ها، هدف آماج حمله ها و کینه توزی ها واقع می شد. برانگیختن جان ها و بیدارگری ذهن ها و سرشاری دلها، محصول روشن و ماندگار دعوت انبیا بود و این همه در فراخنای اندیشه های آزاد تجلی می یافت. با توجه به نزول قرآن کریم و ظهور اسلام و اعلام ختم نبوت - که بشر را در عرصه سخن و حیات، هدایت نمود - باید گفت که پیامبر اکرم بیش از دیگر پیامبران به زمینه سازی آزادی اندیشه و گفت و گو پرداخت. تا آن جا که نمی توان کس را مسلمان نامید، مگر این که اندیشه ورزی را آیین مستمر زندگی اش بر گرفته باشد. اساسا شفافبخش بودن قرآن کریم، مشروط به اندیشیدن در ابعاد زندگی شمول آن می باشد. در این باره، استاد جعفری بر این باور است که آزادی اندیشه در اسلام، فراتر از حوزه های مانوس معرفت بشری بوده و از ویژگیهای بنیادی آن محسوب می شود. "اگر کسی ادعا بکند که آزادی اندیشه از مختصات اساسی دین اسلام است، این ادعا مبالغه نخواهد بود. دلیل بسیار روشن این مدعا، صدها آیات قرآن مجید است که با بیانات گوناگون دستور به تفکر و تعقل و به جریان انداختن شعور و فهم می دهد. اگر اندیشه در واقعیات عالم هستی اعم از واقعیات جهان برون ذاتی و درون

ذاتی و دیگر واقعیات عالم هستی آزاد نبود، خداوند متعال آن همه دستورات اکید به اندیشه بدون تعیین محتوی و تعیین چهارچوب صادر نمی فرمود ("۳۰). تاریخ اسلام، بخصوص در دوران امام صادق - علیه السلام - که مقارن با خلافت عباسیان بود، چنان عرصه آزادی اندیشه و بحث را فراخ می نماید که حلقه های علمی و فکری موجود به اماکن مقدس همچون بیت الحرام کشیده شده بود. اسلام با داشتن منطق پاسخ گو و شکبیا در برابر نقد و نظرها بی محابا در میدان های اندیشه حضور می یافت و پیروزمندانه از آن همه سربر می آورد. در همین فضای شفاف و آکنده از بصیرت و سعه صدر بود که اندیشه ها در تقابل با یکدیگر شده و موجب زایش اندیشه و عقیده واقع بینانه می گشت. مسلمانها - با وجود اختلاف های تاریخی و اجتماعی و مذهبی - و حتی غیر مسلمان، از اهل کتاب و آنان که خدا و غیب و آخرت را منکر بودند، یکدیگر را تحمل کرده و در چالش های فرهنگی و فکری و اعتقادی، به عرضه عقیده ها می پرداختند. قدرتها، همواره مزاحم و مانع آزادی اندیشه بوده اند و با ترفندهای گوناگون، مردمان را از تامل در حقایق و رویدادها و سامان بخشی امور جامعه بازداشته اند. در همان عصر که همه می توانستند در حوزه اعتقادی، اندیشه ورزی کرده و بحث با یکدیگر داشته باشند، کمتر کسی می توانست در رابطه با سرنوشت دین و امت، بیندیشد یا نکته ای را اظهار دارد. از این رو، اندیشه سیاسی هیچ گاه فرصت مورد نیاز خود را پیدا نکرد و آن چه هم در قالب کتاب هایی همچون مدینه طاهره فارابی شکل گرفت، حاکی از ناکجا آبادهای ذهنی بود. اندیشه سیاسی در صورت عینی همان بود که در خیزشهای انقلابی شیعیان و علویان از سوی عباسیان سرکوب می گشت. در روزگاران پس از آن هم، شیوه خودکامه حاکم بر قدرت ها مانع از طرح اندیشه سیاسی و آزادی شهروندان در مسایل مربوط به سرنوشت شان بوده است. در عصر دموکراسی و حاکمیت شهروندان هم، در غرب به گونه دیگری اندیشه سیاسی محکوم تمایلات فزون خواهانه قدرتهای وابسته به سرمایه داری گشته است. این وضع به طوری است که از دموکراسی یا حکومت مردم بر مردم، در بیشتر جوامع مغرب زمین، به جز شعاری تهی از حقیقت به چشم نمی خورد. سیاستهای حزبی حاکم، هرچند صورت رای دادن را حفظ کرده و انتخابات را برگزار می کنند، ولی همواره اندیشه های مردم را ظرف خواسته های استثماری خود ساخته اند. امام خمینی که نظام جمهوری اسلامی را در ایران، به کمک و خواست ملت ایران، بنیان گذاری نمود، پیوسته از اندیشه و حضور سیاسی شهروندان دفاع می کرد. رهبر فقید انقلاب تا آنجا، آزادی اندیشه و انتخاب در سرنوشت اجتماعی را ارج می نهاد، که به لحاظ دینی و شرعی هرگونه سرسپردگی جناحی و حزبی و قومی را مطرود و ناروا برمی شمرد". احدی شرعا نمی تواند به کسی کورکورانه و بدون تحقیق رای دهد. ("۳۱)

همین غفلت ورزی ها و جانب داری های جاهلانه است که به تدریج زمینه ساز استبداد و سلب آزادی اندیشه، به خصوص در عرصه سیاست و سرنوشت ملی می گردد. در واقع، دموکراسی بیش از آنکه بر اثر خودکامگی ها و فریب کاری های سیاست گران راه زوال را ببیماید، به سبب بی تفاوتی ها و تقلیدها و خوش باوری ها، ناکارآمد و شعاری خواهد شد. مسؤول بودن ملت در برابر جامعه و سرنوشت و انتخابات و آرای سیاسی خویش، که از منظر فقهی - سیاسی امام خمینی مطرح شده است، یادآور آیات بسیاری می باشد که انسانیت (۳۲) و اسلامیت را در اندیشه ورزی متجلی می سازند. حاکمیت ها در این فضای آکنده از مسوولیت شناسی و اهتمام اجتماعی - سیاسی شهروندان گرویده به دین و توحید، کمتر دچار استبداد می شوند. این همه از آن روست که مردم در پرتو قرآن و ایمان، اندیشه و آزادی آن را پاس می دارند و از رهگذر آن نمایندگان سالم و متعهد و خدمت گزار و کارآمد را برمی گزینند و از آنان حمایت می کنند. حاکمیت های خودجوش مردمی و انقلابی به منظور تثبیت نظام ناگزیر از جلب رضایت مردم هستند. بی گمان قدرت ها نمی توانند مشروعیت خود را حفظ کرده و همواره از حمایت مردمی برخوردار باشند. بی آنکه هم دلی با شهروندان داشته، انتخابات مشروع و حاصل حضور و آزادی اندیشه سیاسی را تداوم بخشند. رهبر فقید انقلاب چنین ذهنیت سالمی که به طور متقابل میان حاکمان و شهروندان برقرار باشد و مجالی به انتخابات فرمایشی ندهد، نمودار انقلاب و شعارهای بنیادی آن برمی شمرد. امام، خرسندی خدا را در خشنودی ملت می طلبد، ملتی که در راه حقیقت و سیادت خود، به

لحاظ اندیشه ورزی سیاسی و انتقاد و امر به معروف و نهی از منکر در رابطه با عملکرد حاکمان اش آزاد است". امروز مردم این طور نیست که دولت را از خودشان جدا بدانند یا انتخابات را انتخابات فرمایشی بدانند و از غیر بدانند. امروز مردم می دانند که دولت از خودشان است، انتخابات از خودشان است، پایگاه پیدا کنید در میان مردم. وقتی پایگاه پیدا کردید، خدا از شما راضی است، ملت از شما راضی است، قدرت در دست شما باقی می ماند و مردم هم پشتیبان شما هستند ("۳۳) آزادی اندیشه سیاسی، ممکن نیست مگر آن که قدرت ها و حاکمیت ها در چارچوب عدل و قانون باشند. حاکمانی که عدالت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی را بر نمی تابند و منفعت طلبی ها و مصلحت اندیشی ها را محور سیاست های راهبردی خود می سازند، با قانون و آزادی ملت بیگانه اند. بدین سان، حکومتی در شعار مردم سالارانه خویش، صادق و وفادار است و در برابر تعدی های سیاسی اش در باب آزادی اندیشه و حرکت شهروندان، واکنش مثبت و مستمر نشان می دهد که برپایه قانون استوار باشد. کارگزارانی که قانون گرایی را بر نمی تابند و خودخواهی ها و شخص پرستی ها را بر خیر و مصلحت مردم ترجیح می دهند، هیچ گاه در کنار شهروندان نبوده و حرمت اندیشه ها و آزاداندیشی ها را نگاه نمی دارند. از نظرگاه رهبر فقید انقلاب، اسلام، دین قانون است و جامعه آرمانی خود را براساس قانون گرایی پدید می آورد. بدین گونه تمامی آزادی های فردی و جمعی محترم شمرده شده و اندیشه های سیاسی خیرخواهانه مجال ظهور خواهد یافت. در این الگوی شایسته شوررداری - که در دوران پیامبر و علی (ع) به صورت نمادشکوهمند سیاست و عدالت توحیدی درآمد - هیچ کس جایگاه رفیع قانون را نمی گیرد و فراتر از قانون حکم نمی راند. خرد کلان این مجموعه حاکم، تابع قانون و عدل الهی اند. بدین سان آزادی اندیشه و اقدام سیاسی، اعتبار یافته و تضمین می شود، و سرنوشت شهروندان به دست خودشان، با رای و انتخاب خودشان رقم خواهد خورد". در اسلام آن چیزی که حکومت می کند، یک چیز است و آن قانون الهی (است). پیغمبر اکرم هم به همان عمل می کرده است. خلفای او هم به همان عمل می کرده اند. حالا هم موظفیم به همان عمل کنیم. قانون حکومت می کند. شخص حکومت نمی کند؛ آن شخص ولو رسول خدا باشد. شخص مطرح نیست. در اسلام قانون (مطرح) است. همه تابع قانونند و قانون هم قانون خداست؛ قانونی که از روی عدالت الهی پیدا شده است؛ قانونی که قرآن کریم است و سنت رسول اکرم است. ("۳۴) از جمله عواملی که در حاشیه قدرت ها و یا در تقابل با آن بستر اندیشه سیاسی و آزادی خواهی شهروندان را در این گستره سرنوشت ساز، ناهموار می سازد، همانا تحزب ها و تشکل های مغایر با مردم سالاری است. تردیدی نیست که گردهماییهای سازمانی و حزبی و گروهی، و پیوند تنگاتنگ میان اعضا و رهبری، نمایان گر ضرورت های حیات جمعی انسان است و سبب شناخت و رشد توان مندی های گوناگون خواهد گشت. اما آنچه همواره سبب دغدغه رهبران انقلاب ها و خیرخواهان جامعه بوده است، همانا کژروی و قدرت طلبی های حزبی می باشد غالباً مرکزیت های حزبی، تشکل ها را ابزار سیاسی خود ساخته و خواسته های خود را جای گزین تفکر و تعقل اعضا نموده اند. این گونه اقدام های فرصت طلبانه، که در تاریخ احزاب کشورمان، قابل تامل است، بسان حاکمیت های نامشروع و گریخته از قانون مردمی، باعث سلب آزادی اندیشه سیاسی خواهند گشت. بدینی هایی که نسبت به احزاب و تلاشهای حزبی در اذهان ما وجود دارد، در واقع محصول همان جفاهایی می باشد که بر استعداد های خلاق و کارآمد کشور در جهت آزاداندیشی و نیل به عزت اجتماعی رفته است. اختلاف انگیزی های برآمده از تحزب ها - که فضای عدالت و آزادی را به ستم و استبداد تبدیل می کند و دست آورد ملت را بر باد می دهد - بی شک ثمره بازداشتن هواخواهان از آزادی فکر و خردورزی در سیاست و جامعه است. چرا که روشنای حریت فکری - سیاسی، چنان فراخنایی را پدید می آورد که تمامی خدمت گزاران عدالت و فضیلت اجتماعی را در خود جای می دهد و روش ها و منش ها را به سمت و سوی آزادی و استقلال رهنمون می شود". باید وحدت داشته باشید تا حفظ شوید، دسیسه ها برای اختلاف است و شما توجه داشته باشید که یک کلمه اختلاف آمیز، از گناهان بزرگی است که مشکل است خدای تبارک و تعالی بیامرزد چه این کلمه صادر بشود از دشمن های ما، چه این کلمه صادر بشود از دوستان ما! چه از اشخاصی که ادعای

قداست می‌کنند و چه از اشخاصی که این ادعا را ندارند ("۳۵). آزاداندیشی در عرصه سیاست و اداره امور جامعه، طبعاً عقیده‌هایی را به وجود می‌آورد که افراد ناگزیر از پی‌گیری آن در اقدام می‌باشند. باورهای صادقانه‌ای که زاییده آزادی فکر می‌باشند، می‌بایست امکان ظهور در گفت و گوها و تاثیرگذاری در عینیت جامعه را داشته باشند. البته شکی نیست که باید در ارایه عقیده‌های سیاسی - اجتماعی، جانب عدل و انصاف و ادب را نگاه داشت و هدف متعالی را در نظر گرفت. آنان که در صدد تحمیل آرای خود بر دیگران بوده، با سلب آزادی اندیشه و عقیده از خیرخواهان جامعه، فضای خفقان آلود را پدیدار می‌سازند. پیداست که در حذف رقیب و انباشت قدرت توأم با عوام فریبی، نمی‌توان مجالی برای شکوفایی خرده‌ها و شکیبایی جانها در روند انقلاب و ارزشهای بنیادی و مردم‌سالارانه آن باقی گذاشت. هر عقیده‌ای که از سر صدق و صفا آشکار شود، بر فرض نادرست بودن آن، در عرصه رقابت‌های سالم و هدایت‌گر، محو می‌شود. اما توفیقی که عقیده‌ها و اندیشه‌های سیاسی در مقام عرضه به شهروندان به دست می‌آورند، امیدها و اطمینان‌ها را بالا می‌برد و استمرار می‌بخشد. بدین گونه است که مشارکت فکری - اجتماعی در مسابقه خیرگرایانه، راه فتنه‌انگیزان را می‌بندد و مردم شاهد به بار نشستن آرمان‌هایی خواهند بود که از خون و جان خویش برای آن دریغ نورزیدند. عدالت که روح ساختارهای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جامعه است، در همین فضای فراخ و شفاف و استوار گشته بر تفاهم و تعاون انسانی، تامین و تضمین خواهد گشت. امام خمینی، آشکارا از روشن بودن مرزها و نگاه داشتن حریم‌های فکری - سیاسی یاد کرده است و مخاطبان خود را از هرگونه اجبار و تحمیل عقیده بر حذر داشته‌اند. هیچ کس نمی‌تواند رای خود را بر دیگری تحمیل کند و خدا آن روز را نیاورد. ("۳۶) روحیات طاغوتی ناسازگار با آزاداندیشی و اعتقادهای روشن و کارآمد اجتماعی، ناشی از هوا و هوس دست‌اندرکاران مدیریت کلان جامعه است و در هر نظامی انتظار بروز آن می‌رود. امام خمینی، قدرت‌طلبی را - که نمایان‌گر کیش طاغوت و نفس اماره است - سبب سقوط و فروپاشی حاکمیت خودکامه برمی‌شمرد. در واقع قدرت‌طلبی‌های سیاسی و اجتماعی، باعث محرومیت جامعه از آگاهی و شورا و مشارکت و تعاون شده و به جدایی ملت از حاکمیت خواهد انجامید. قدرت‌طلبی در هر که باشد، این اسباب این می‌شود که زمین بخورد. قدرت‌طلبی از هر که باشد، از شیطان است؛ می‌خواهد رئیس‌جمهور امریکا باشد یا یک‌طلبه در مدرسه یا یک‌امام جمعه... تمام فسادهایی که در عالم پیدا می‌شود از خودخواهی پیدا می‌شود ("۳۷). آزادی بیان بدون تردید از جمله حقوق فطری - اجتماعی هر شهروندی، همانا آزادی بیان می‌باشد. دین هم چنان که از قرآن و نهج‌البلاغه و سیره نبوی و علوی به دست می‌آید، هیچ‌گاه مخالفتی با آزادی بیان مردم نداشته، بلکه آنان در این جهت، بیدار و فعال ساخته است. چگونه می‌توان دین را حامی خفقان و سکوت مرگ بار معرفی کرد و در خدمت قدرت‌های طاغوتی و خودکامه درآورد، حال آنکه پیروان خود را در برابر حاکمان و یکدیگر، مسؤول شناخته و فریضه امر به معروف و نهی از منکر را بر دوش آنان نهاده است؟ هر پیامبر و امامی - که فرصت و مجال ظهور در عرصه سیاست یافته و تکلیف یاری خدا و ستم‌دیدگان را تشخیص داده است - در لوای توحید، به فریادگری و افشاگری کژروی‌ها اهتمام ورزیده است. نمونه بارز آن همه را در دوران امامت، در حیات و حماسه جاودانه حسین بن علی - علیه السلام - می‌توان سراغ گرفت. بدین سان، آزادی بیان، از یک سو نمایان‌گر حق شهروندی است و از دیگر سو، یادآور تکلیف شرعی و ایمانی. به عبارتی دیگر هر کس می‌تواند آزادی بیان و اظهار حقیقت داشته باشد، و آنچه در این جهت آشکار می‌شود، مواضعی برخاسته از وظیفه دینی در قبال حرکت جامعه می‌باشد. حکومت‌های دینی برخلاف رژیم‌های طاغوتی، همواره از این تعهد و مسوولیت‌شناسی شهروندان استقبال نموده و سود جسته‌اند. این همه از آن روست که حکومت در اسلام به جز خدمت تلقی نمی‌شود و این خدمت‌گزاری بدون حمایت مردم ممکن نیست. به سخنی دیگر، ارتباط و مسوولیت متقابل میان حاکمان و شهروندان، خیرخواهی در گفتار و نوشتار را - که در فضای آزادی بیان شکل می‌گیرد - را می‌طلبد. رهبر فقید انقلاب، آشکارا از ضرورت تکلیف حضور سیاسی در عرصه تعیین سرنوشت اجتماعی، سخن می‌راند. شکی نیست که این موضع‌گیری‌ها و اقدام

ها، نیازمند فضای آزاد و امیدوارکننده ای است که حاکمیت برای مردمان پدید آورده است". این یک تکلیفی است برای همه ما که راجع به اموری - که مربوط به سرنوشت ملت مان، مربوط به اسلام است، بی تفاوت نباشیم. ("۳۸") آنچه مطرح است، تکلیف است، صدای وجدان است. من هرچه بکنم و به سر من هرچه بیاید، در مقابل شمایی که خون در راه آزادی و اسلام داده اید، خجلم! آنچه مرا در این مکان درد و رنج آور، دل خوش می کند خدمت به شماست ("۳۹"). ما بنا داریم به تکلیف عمل کنیم. . . ما مکلفیم از طرف خدای تبارک و تعالی که با ظلم مقابله کنیم ("۴۰") اگر به تکلیف خودمان عمل نکنیم، شکست خورده هستیم، خودمان را شکست داده ایم ("۴۱"). تکلیف گرایی - که پیوسته امام خمینی بر آن تاکید می ورزید - چنان که از گفتارهای یاد شده برمی آید، از طرفی دولت و حاکمیت را مخاطب می سازد و از طرفی شهروندان را. مردم وظیفه دارند که آنچه به صلاح و فلاح خود می دانند، بی محابا بر زبان آورند یا پیرامون آن به تجزیه و تحلیل پردازند. کوتاهی در انجام سالت سیاسی - اجتماعی امر به معروف و نهی از منکر، سبب گرایش حاکمیت و کارگزاران به فساد در قدرت و فزون طلبی های اهریمنی شده و موجب نزول بلاهای آسمانی و طبیعی و ناکارآمدی نایش ها و عبادت ها خواهد گشت. در برابر ملت، حاکمان تکلیف دارند که بسترسازی برای نقد و نظر خیرخواهانه نسبت به راهبردها و راهکارهای سیاسی موجود را فراهم آورند و همواره روش و منش خویش را در آینه آرای مردم بنگرند". این جا آرای ملت حکومت می کند. این جا ملت است که حکومت را در دست دارد و این ارگان ها را ملت تعیین کرده است و تخلف از حکم ملت بر هیچ یک از ما جایز نیست و امکان ندارد. ("۴۲") با این صراحت تمام آیا می توان از جمهوریت نظام غفلت ورزید و بی اعتنا به مردم و مطالبات معقول آنان، به سیاست گذاری های کلان پرداخت و از کنار آرمان های انقلاب شان گذشت؟ در جایی که ملت، همه کاره است، و ولی نعمت حاکمان تلقی می شود، و نافرمانی در برابر مردم، خلاف شرع و دین به حساب می آید، نمی توان آنان را از آزادی ها، به خصوص آزادی اندیشه و بیان محروم ساخت. رهبر فقید انقلاب، در رابطه با نظام ستم شاهی پیشین، فریادگری خود را عین تکلیف شمرده و سکوت در برابر ظلم و فساد را بر نمی تابد. "این یک تکلیف الهی است و در صورت سکوت، مسؤول خدا خواهیم بود. ("۴۳") در آن شرایط ناگوار و نگران کننده، امام خمینی یک شهروند بود که بنا بر فطرت و مسوولیت اجتماعی و مرزبانی از میراث گران سنگ انبیاء، سعی در اظهار عقیده ها و اندیشه های سیاسی اش نمود. همان گونه که پس از انقلاب و حاکمیت نظام جمهوری اسلامی، از ملت و حقوق سیاسی - اجتماعی اش جانب داری می کرد و آزادی خواهی و استقلال طلبی شان را می ستود و پاس می داشت، در ایام استبداد و استعمار، آزادی اندیشه و بیان را حق فطری و اجتماعی خویش می دانست و از آن در صراط عزت و کرامت، بهره می گرفت. امام افزون بر آن همه، مردم و به خصوص بزرگان دانشگاه و حوزه را به فریادگری بر ضد بیدادگری های شاه برمی انگیخت و سکوت در برابر خودکامگی ها و قانون شکنی ها را خلاف اسلام و مصالح ملت تلقی می نمود. تجربه تلخ حاکمیت مذهب و کلیسا در غرب، ذهنیت غربی ها و حتی شرقی ها را نسبت به مذهب دچار خطا ساخته است و چنین می پندارند که مذهب و حکومت مذهبی با نواندیشی و نوسازی جامعه و نیز آزادی های فکری و انسانی ناسازگاری دارد. حال آن که تاریخ اندیشه اسلامی و همچنین کارنامه فرهنگی و سیاسی مسلمانان، این داوری را در حوزه عملکرد مسلمین ناروا می نمایاند. رهبری و سیاست دینی در عصر غیبت، با پذیرفتن ناهمگونی برداشت های فکری و علمی و گشودن میدان بحث و نظر دایم در تکاپوست. از این رو، گرایش صاحبان اندیشه و تجربه را ممکن می سازد و از آن بهره می ستاند. رهبر فقید انقلاب، با تکیه بر همین واقعیتهای انکارپذیر مکتبی و تاریخی، طبیعت انقلاب و نظام دینی را، نقدپذیر و مدافع آزادی اندیشه و عقیده و بیان برمی شمرد. این ویژگی بارز، چنان در ایمان و معارف و سیره پیامبر و امامان شیعه، ریشه دوانده است، که هیچ کس و مقام و نهادی نمی تواند باب خیرخواهی ملت را به روی آنان بر بندد". کتب فقهای بزرگوار اسلام پر است از اختلاف نظرها، سلیقه ها و برداشت ها در زمینه های مختلف نظامی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و عبادی. . . در حکومت اسلامی، همیشه باب اجتهاد باز باشد و طبیعت انقلاب و نظام همواره اقتضا

می‌کند که نظرات اجتهادی فقهی در زمینه‌های مختلف ولو مخالف با یکدیگر آزادانه عرضه شود و کس توان و حق جلوگیری از آن را ندارد ("۴۴). در جای دیگر، سخن از مسوولیت‌های متقابل سیاسی و اجتماعی رفته و شهروندان در رابطه با یک دیگر و همچنین حاکمان، و آنان در برابر ملت، باید پاسخ‌گویی کنند و واکنش‌های خود باشند. امام خمینی در کمال تواضع و حق‌پذیری و بزرگواری، از احتمال کژروی خویشتن می‌گوید و مردم را در صورت سکوت، مسؤول می‌شناسد. در سایه این طرز تلقی از حاکمیت دینی است که می‌توان باورهای ناروای خود، پیرامون نظام جمهوری اسلامی را از ذهن زدود و توانمندی‌های نهفته مردم و جوانان و نخبگان جامعه را در عرصه سرنوشت جامعه، آشکار نمود". همه ما مسوولیم، نه مسؤول برای کار خودمان؛ مسؤول کارهای دیگران هم هستیم. مسوولیت من هم گردن شماست، مسوولیت شما هم گردن من است. اگر من پایم را کج گذاشتم، شما مسوولید اگر نگوئید چرا پایت را کج گذاشتی ("؟ ۴۵) از ولتر فرانسوی درباره آزادی بیان، عبارت زیر نقل شده است: "من با این سخن که تو می‌گویی مخالفم! ولی حاضریم در راه این که تو این سخن را آزاد بیان کنی، زندگی خود را از دست بدهم". مرحوم علامه محمدتقی جعفری، پس از این گفتار کوتاه و حاکی از لزوم ارج نهادن به آزادی‌های فکری و اجتماعی، چنین می‌نویسد: "شاید ولتر می‌خواست میدان مناسبی از فضای محیط را برای بیانات خود باز کند. در یکی از جملات آموزنده‌ای که از مشهورترین دانشمندان قرن اخیر در خاطر دارم، چنین آمده است: معمولاً آزادی بیان و تبلیغ در طول تاریخ، موقعی مورد شدیدترین دفاع قرار گرفته است که جمعی می‌خواستند عقاید خود را مطرح و آن را بقبولانند ("۴۶). جانب‌داری از آزادی اظهار عقیده و تفکر مرتبط با حرکت‌ها و نهادهای اجتماعی، در واقع نمودار بیداری و خلاقیت یک قوم و ملت به شمار می‌رود. آسیب‌شناسی‌های حیات جمعی و اقدام در جهت بازداشتن، از رشد پدیده‌های مغایر با تعالی و تکامل امت‌ها و همچنین رویکردهای ستم‌کارانه ارباب قدرت، در گرو وجدان‌ناظر و فعال‌اصحاب‌اندیشه است. آماده‌سازی ذهنیت‌ها به منظور قبول حقیقت‌ها و تحمل آرای مخالف و خیرخواهانه از رهگذر فروتنی‌ها و سعه صدر فرمانرواها، از سالم بودن فضای حاکم بر کوشش‌های اجتماعی و سیاسی و نیل به روشن‌بینی و سربلندی حکایت دارد. نظام‌هایی که در این راستا از توفیق فزون‌تری برخوردار باشند، دایم در تکاپو و فضیلت‌خواهی برای شهروندان خواهند بود و به میزان بسیاری از آفت زدگی قدرت و فرهنگ و مذهب خواهند کاست. سید جمال - که در شمار احیاگران بزرگ و تاثیرگذار اندیشه دینی بوده و جنبش‌های عدالت‌طلبانه را در جهان اسلام پدید آورد - از هر وسیله‌ای به منظور روشن‌گری افکار مسلمانان در بند استبداد و استعمار و تحجر، بهره می‌جست. روزگاری که در فرانسه بود، به نگارش و نشر مجله "عروة الوثقی" همت گماشت و نیک و بد سیاست‌ها و نظام‌ها و فرهنگ‌ها و عقیده‌های حاکم بر اقالیم قبله را در روشنی نمایاند. از منظر این رهبر و فیلسوف مجاهد شیعی، آزادی‌اندیشه و بیان و قلم، بستر ترقی و ازگشت به خویشتن، به شمار می‌آید. یکی از اسباب ترقی ملل اروپا، آزادی مطبوعات است که به آن وسایط نشر محاسن و معایب مردم، بلا استثناء مجاز است تا کسانی که صاحب صفات حمیده و خصایل جمیله هستند، به حسن اخلاق خود افزوده و آنهایی که آلوده به غرایض نفس و نفسانیت و افعال مذمومه می‌باشند ترک آنها نمایند، و احدی قدرت تعرض به نویسنده یا مدیر روزنامه را ندارد، مگر این که اسم کسی به بی‌احترامی در آن جا برده شود یا عیبی بر او نسبت داده شود... معنی روزنامه آن است که حقیقت را باید بنویسد، نه آن که روزنامه را پر از اغراق‌ات و مملو از مبالغات کراهت‌آمیز کند. بهتر است که این جور روزنامه‌ها را کسی طبع و نشر نکند و خود را ذلیل و رسوای خاص و عام نسازد. ("۴۷) آن چه در باب ضرورت آزادی بیان و قلم گذشت، البته در صورتی است که انگیزه‌ها و زمینه‌های مثبت و مردمی وجود داشته باشد. رهبر فقید انقلاب که همواره از آزادی عقیده و اندیشه و سخن‌حمایت می‌کرد، در آن جا که پای خیانت به ملت را در میان می‌دید، راه را بر فتنه‌انگیزی می‌بست. بدین گونه در منظر سیاسی امام، آزادی‌ها محدود به عدالت و معنویت و مصالح ملت خواهد بود. "در جمهوری اسلامی، هر فردی از حق آزادی عقیده و بیان برخوردار خواهد بود و لکن هیچ فرد یا گروه وابسته به قدرت‌های خارجی را اجازه خیانت نمی‌دهیم."

(۴۸) رهبر فقید انقلاب، اسلام و قانون اساسی را تعیین کننده چارچوب کارکرد مطبوعاتی می شناسد، که ثمره اش خدمت به مردم خواهد بود". البته متوجه هستید که مطبوعات باید همیشه در خدمت اسلام عزیز و مردم کشور باشند و آزادی ها در حدود قوانین مقدس اسلام و قانون اساسی به بهترین وجه تامین شود ("۴۹) پی نوشت ها: ۱. ر. ک: سیدجمال الدین حسینی، پایه گذار نهضت‌های اسلامی، صدر واثقی، شرکت سهامی انتشار. ۲. ر. ک: نهضت های صدساله اخیر، مرتضی مطهری. ۳. م. آ. ۲، ص ۴۳. ۴. حکمت اصول سیاسی اسلام، محمدتقی جعفری، بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۶۹، ص ۳۶۵. ۵. علل گرایش به مادی گری، مرتضی مطهری. (م. آ. ۳/۵۵۵). ۶. همان. ۷. صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۶۶. ۸. همان، ج ۱۰، ص ۱۲۶. ۹. همان، ج ۳، ص ۲۰۷. ۱۰. همان، ج ۲، ص ۶۴. ۱۱. همان، ص ۱۶۳. ۱۲. همان، ج ۴، ص ۱۶۶. ۱۳. همان، ج ۲، ص ۸۴. ۱۴. همان، ص ۱۲. ۱۵. همان، ص ۸۵. ۱۶. همان، ص ۲۱۴. ۱۷. درسهای تاریخ، ویل دورانت، ص ۹۷. ۱۸. همان صفحه ۱۹. چهارمقاله درباره آزادی، جان استوارت میل، ص ۲۷۱. ۲۰. صحیفه نور، ج ۷، ص ۹۱. ۲۱. همان، ص ۹۳. ۲۲. همان، ج ۹، ص ۸۸. ۲۳. همان، ج ۱۷، ص ۱۰۶. ۲۴. همان، ج ۲، ص ۲۶۲. ۲۵. همان، ج ۴، ص ۱۹۲. ۲۶. همان، ج ۵، ص ۲۲۱. ۲۷. همان، ج ۳، ص ۱۰۳. ۲۸. همان، ج ۱۰، ص ۲۴۸. ۲۹. همان، ج ۲۲، ص ۱۷۱. ۳۰. حکمت اصول سیاسی اسلام، محمدتقی جعفری، ص ۳۱. ۳۱. صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۲۳۲. ۳۲. ر. ک: سوره اعراف، آیه ۱۷۹. ۳۳. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۱۵. ۳۴. همان، ج ۹، ص ۴۲. ۳۵. همان، ج ۲۰، ص ۸۴. ۳۶. همان، ج ۲۱، ص ۲۱. ۳۷. همان، ج ۱۹، ص ۱۵۶. ۳۸. همان، ج ۱۰، ص ۱۹۲. ۳۹. همان، ج ۲، ص ۱۴۳. ۴۰. همان، ج ۶، ص ۲۲۰. ۴۱. همان، ج ۱۵، ص ۷۸. ۴۲. همان، ج ۱۴، ص ۱۰۹. ۴۳. همان، ج ۴، ص ۲۹. ۴۴. همان، ج ۲۱، ص ۴۶ - ۴۷. ۴۵. همان، ج ۸، ص ۴۶. ۴۶. حکمت اصول سیاسی اسلام، محمدتقی جعفری، ص ۳۷۵ - ۳۷۶. ۴۷. نامه ها و اسناد سیاسی سید جمال الدین اسدآبادی، به کوشش سید هادی خسروشاهی، ص ۴۹. ۴۸. صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۷۸. ۴۹. همان، ج ۲۲، ص ۲۸۳.

امام خمینی و جریان آزادی و آزادی خواهی

امام خمینی و جریان آزادی و آزادی خواهی مقدمه از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی و در جریان سالهای استقرار نظام جمهور اسلامی همواره عده ای در کشور بودند که علیرغم استفاده از انواع آزادی ها اعم از آزادی بیان و قلم و مطبوعات و اجتماعات و حتی گاهی از تربیون مجلس همواره شعار می دادند که آزادی نیست و ما نمی توانیم حرفهای خودمان را به مردم بزنیم و با مناسبتهای مختلفی که پیش می آمد و بنحوی در ارتباط با آزادی بود و جریانهای فکری موجود در کشور از مسئولین و دست اندرکاران گرفته تا اندیشمندان و متفکرین و عموم مردم و قشرهای گوناگون آن هریک به سهم خود نظرات و اندیشه هایی را مطرح می کردند و حضرت امام تشخیص می دادند که در این رابطه توصیه ها و رهنمودهایی داشته باشند، محورهایی را مطرح می کردند که مرور آنها در صحیفه نور روشنگر بسیاری از مسائل و ابهامات است و بر پیروان و ارادتمندان اوست که عطش تشنگی خود را در میان غوغای محیط بر ذهنیت امروز جامعه از چشمه سار زلال دیدگاههای امام خود را سیراب و شریعه شریعت انقلاب اسلامی را از آن دریای خروشان، پر آب سازند جرعه ای از آن زلال رهایی بخش که نصیب "بضاعة مزجاء" ما گشته این است که امام خمینی ۱. آزادی و استقلال را در گروه اسلام می دانستند امام معتقد بودند که اسلام تمام آزادیها و استقلالها را بیمه می کند و اگر فرزندان اسلام تربیت اسلامی شوند و اسلامی بار بیایند. استقلال و آزادی مملکت بیمه شده است (۹ ص ۱۴۷) همچنین اسلام را دین مستند به برهان و متکی به منطق می دانستند که از آزادی بیان و قلم نمی هراسد و از طرح مطالبهای دیگر باکی ندارد موافق آزادی و منطق است (۹ ص ۱۸۶) و نه با آزادی بیان، نه با آزادی قلم، نه با آزادی گفتار، نه با روشنگری و نه با صنعت مخالف است بلکه با بی بند و باری و اینکه هرکس هرکاری بکند، مخالف است (۹ ص ۱۴۷) امام همه چیز را برای اسلام می خواستند و اسلام را دارای همه چیز و اگر مطلبی عنوان می شد که احساس می کرد که از لوازم و اقتضائات آن مطالب این است

که اسلام فاقد آن است حتی در رابطه با الفاظ چون دریا به تلاطم و خروش می آمدند که ما خودمان لفظ داریم چه داعی داریم که از غرب اخذ کنیم اسلام بهترش را دارد و همه چیز در آن هست و آنی که ما می خواهیم در آن هست (ص ۱۵۹) و اسلام را مترقی ترین مکتب می دانستند که باید آن را شناخت و در عمل تجربه کرد قانون اسلام را مسبب آزادی ها و دموکراسی حقیقی می دانستند که استقلال کشور را نیز تضمین می کند. امام آزادی را شجره طیبه می دانند و معتقدند از بالاترین نعمتهایی که در عالم هست آزادی انسان است. انسان حاضر است همه چیزش را فدای آزادی خودش بکند (ص ۱۰ ص ۱۲۱) اما در دنیای امروز تفسیر و تاویل آزادی و استفاده از آن در اختیار کسانی است که با اساس آزادی مقدس مخالفند (ص ۲۱ ص ۱۰۹) قلمی آزاد است که توطئه گر نباشد، قلمی آزاد است، روزنامه ای آزاد است که نخواهد این ملت را به عقب و تباهی بکشد (ص ۱۰ ص ۵۱) امام قلمهایی که توطئه گر و تباهی آفرین و تخریب کارند را سرنیزه های سابق و حتی بدتر از آن می دانستند و می گفتند این قلم ها همان سرنیزه سابق است که می خواهند ملت را به تباهی بکشند... قلمهای فاسد آزاد نباید باشند. امام در رابطه با قلمهایی که در مواقع مختلف که از امور مخرب جلوگیری می شد و آنها می نوشتند که آزادی نیست و اختناق وجود دارد می فرمودند: "اینهایی که آزادی طلب هستند وقتی می بینند یک چیزی که برای مملکت ما تباهی داشته است و جلویش را گرفته اند آنها فریادشان درآمده است که اختناق است، اختناق این است که قلمهایی که بخواهند به نفع کشوری، به نفع کشور شما، به نفع اسم شما، به نفع ملت شما بکار برود جلویش را بگیرد اگر چنانچه یک چیزی که به ضرر جامعه ما هست، به ضرر نهضت ما هست، به ضرر کشور ما هست، توطئه در کار باشد جلویش را بگیرند این اسمش اختناق نیست این اسمش جلوگیری از فساد است این دو تا را باید، این دو مرز را باید از هم جدا کرد، جلوگیری از فساد آزاد قرار ندادن جوانها را به اینکه در این مراکز فحشا وارد بشوند، هروثینی بشوند، تریاکی بشوند، به فحشا وارد بشوند، قمار باز بشوند و امثال ذلک، جلوگیری از اینها اسمش جلوگیری از آزادی نیست و اسمش اختناق نیست، امش عمل کردن به نفع خود جوانهاست. (ص ۱۰ ص ۵۶) حالا سرنیزه تبدیل شده است به منطق و تبدیل شده است به قلم (ص ۱۰ ص ۳۵) قلمها درصدد هستند، قدمها درصدد هستند، زبانها درصدد هستند، اغفال می خواهند بکنند مردم را، ملت را، بیدار باشید و گول اینها را نخورید. (ص ۱۰ ص ۳۰) اقلیتی نشسته اند و با قلم می خواهند بر اکثریت حکومت کنند، رضاخان با سرنیزه حکومت می کرد و اینها با قلم، (ص ۱۰/۲۸) ما باید آن اشخاصی که و گروههایی که در مسیر اسلام نیستند، در مسیر نهضت اسلامی نیستند، در مسیر ملت نیستند، آنها را از مقالاتشان، از گفتارشان، از کردارشان بشناسیم اینها با تشکل و قلمهای زهر آگین و صحبتهای انحرافی مشغول شده اند آنها سابق با سرنیزه اهل علم را می کوبیدند... اینها با قلم، قلم همان سرنیزه سابق است (ص ۱۰ ص ۲۷) ۲. به طرح مطالب و آزادی قلم و بیان، تاکید و انتقاد سالم را مفید می دانستند امام خمینی عقیده داشتند که آزادی که در جمهوری اسلامی وجود دارد آزادی است که برای کشور، برای اسلام، برای مسلمین مفید است و افراد می توانند با استفاده از آن در اجتماعات داخل شوند و خدمت بکنند به مملکت خودشان و نیز آزادند که در رابطه با مصالح مملکت حرف بزنند و اشکال بکنند به دولت و مقامات دولتی و غیر دولتی آزادند در مسائل اجتماعی و مسائلی که مربوط به مصلحت کشور خودشان است حرف بزنند و هیچ قید و بندی در کار نیست. آزادند انتقاد بکنند از دولت و انتقاد بکنند از هر کسی که پایش را کج می گذارد. (ص ۹/۲۳۲) امام نسبت به مطبوعات می فرمودند روزنامه ها باید مسائلی که پیش می آید را در نظر کنند یک وقت انتقاد است یعنی انتقاد سالم است، این مفید است، انتقاد خوب است و انتقاد صحیح از دولت مانع ندارد. ولی انتقام و تضعیف نباید باشد. (ص ۱۹ ص ۲۱۶) آزادند در اجتماعات داخل بشوند، آزادند که خدمت کنند به مملکت، آزادند که در مصالح مملکت حرف بزنند، اشکال بکنند، به دولت اشکال بکنند به مقامات دولتی و غیر دولتی، آزادند در این مسائل اجتماعی، در این مسائل اساسی که مربوط به مصلحت کشور خودتان و ملت خودتان است هیچ قید و بندی در کار نیست. (ص ۹ ص ۲۳۲) آزادی در کلیه اموری که این امور به نفع خود شما هست، شما آزادید بروید بیرون مطالب خودتان را بگوئید، انتقاد از دولت بکنید، انتقاد از هر کس که پایش را کج گذاشت بکنید،

هیچکس نیست که به شما بگوید چرا، (۹ ص ۲۳۳) امام اشکال و حتی تخطئه را یک هدیه الهی می‌دانند برای رشد انسانها. (۲۰/۱۷۲) رشد فکری هر قومی این است که بشناسد مقام را و بفهمد چه وقت باید چه کرد بسیاری از انحرافات که برای انسان پیدا می‌شود این است که موقع شناس نباشد و یک مطالبی که حالا باید طرح بشود آنرا طرح نکند یک مطالبی که حالا وقتش نیست طرح بکند ... همه باید در فکر حال باشید که این قدمی که الان می‌خواهید بردارید صحیح بردارید و قدمهای بعد در موقع خودش ... موقع شناسی یکی از اموری است که در ریشه هر جامعه‌ای دخالت زیاد دارد. (۹ ص ۱۰۰) ما باید در سنجش هایمان روی هم مطلب را بریزیم و حساب کنیم یک نقطه را اگر بخواهیم نظر کنیم ممکن است این نقطه ما را به خطا بکشاند. یک نقطه دیگر را نگاه کنیم باز همین طور ما باید عملکرد دولت را روی هم رفته حساب کنیم. من به همه اشخاصی که قلم دستشان است زبان گویا دارند می‌خواهم سفارش کنم که متوجه باشند که قلم آنها، زبان آنها در حضور خداست، فردا مواخذه دارد صحبت سر دولت و ریاست جمهور و اینها نیست صحبت سر نظام است، نظام اسلام است، ... مطرح نظام جمهوری اسلامی است ما مکلفیم به حفظ او. هم نویسنده‌ها مکلفند به حفظ نظام، ... وقتی که انسان فرض کنید از یک کسی گله دارد یا می‌بیند نقیصه‌ای در کار هست. این نصیحت می‌تواند بکند و باید بکند اما لسان نصیحت غیر لسان لجن کردن و ضایع کردن است، قلمها قلمهای نصیحت نیست مطرح دولت نیست مطرح جمهوری اسلامی است ... وقتی قلم دستمان آمد ... دیگر فکر این نباشیم که قلم کجا می‌رود هر جا رفت بنویسم هر چه شد بکنم ... آقایان توجه بکنند که قلم آنها یک وقت کنید ای دانشمندان ما، ای دانشجویان ما، ای فرهنگیان ما، ای دانشگاهیان ما، اجتماعات خودتان را برای راه این مستضعفین تقویت کنید ... قلمها را در راه خدمت به این خلق به کار بیندازید. گفتار را در راه خدمت به مستضعفین و اعمال را در خدمت به مستضعفین. (۱۰ ص ۱۲۸) ۳. با بی بند و باری مخالف بودند حضرت امام آزادی را به دو جنبه مفید و مضر تقسیم می‌کردند در آزادی مفید تمام چیزهایی را که در رشد انسان دخالت داشت را آزاد می‌دانستند (ج ۹ ص ۲۳۲) چراکه اسلام رشد و تعالی انسان را می‌خواهد و آنچه را که اسلام منع نموده است را آزاد نمی‌دانستند چون به رشد و تعالی انسان کمک نمی‌کرد و او را به تباهی می‌کشید و کسانی را که به دنبال آزادی در این بعد بودند را یا اجیر بیگانگان می‌دانستند و یا اینکه ناآگاه و بی توجه به مسائل. امام می‌فرمودند: این روشنفکرها و نویسندگان و آزادیخواهها (نه همه شان، بسیاریشان) یا توجه به این ندارند که این برنامه‌ها و آزاد گذاشتن این جوانها ... برای اینکه هرکاری دلشان می‌خواهد بکنند، این چه به سر این مملکت می‌آورد یا توجه ندارند یا می‌دانند و اجیر هستند، دنبال همان هستند، فریاد می‌زنند ای آزادی از بین رفت، ای آزادی، خوب آزادی از بین رفت چه شد؟ اینها آزادی را همان آزادی می‌دانند که از غرب دیکته شده برای ما، نه پیش خودشان، پیش خودشان اگر اینطور بود این ترقیات مادی را نمی‌کردند، این آزادیها، آزادی‌های وارداتی است. این بی انصافهای طرفدار حقوق بشر ... نویسنده ... آزادیخواه ... این نحو آزادی را برای ما تبلیغ می‌کنند و تاکید می‌کنند. این آزادی که این آقایان می‌خواهند آزادی است که نیروی انسانی را به تباهی می‌کشد. آنی که اسلام جلوییش را گرفته آن چیزهایی است که جوانهای ما را به تباهی می‌کشد. اسلام رزمند می‌خواهد، جنگجو می‌خواهد درمقابل کفار ... اسلام مجاهد می‌خواهد درست کند نمی‌خواهد یک نفر آدم عیاش درست کند. (۹ ص ۷۳) این اشخاصی که قلم دستشان است و بر ضد اسلام و بر ضد روحانیت چیز نمی‌نویسند همین آزادی را می‌خواهند آزادی که دیکته شده از غرب برای به فساد کشیدن جوانهای ما، زن و مردشان را اینها می‌خواهند که آزاد باشند. زنها برای اینکه در مجالس آنطوری که تشکیل می‌دادند و داشتند بروند آنجا و با آن وضع در حضور قلمی نباشد که جمهوری اسلامی را تضعیف بکند و من می‌بینم در بعضی قلمها این جور است ... دستجاتان را یک قدری نگهدارید قلم هاتان را یک قدر ننگه دارید توجه بکنید و به این که هر چیزی نباید نوشته بشود و هر چیزی نباید منتشر بشود ... در انقلابات نمی‌گذارند که هرج و مرج باشد هر که هرکاری دلش می‌خواهد بکند هر که هر حرفی می‌خواهد بزند حالا این ضرر به نظام دارد یا ندارد، نه بگذار حریفان از بین بروند ولو اسلام هم رفت جهنم. در بعضی اشخاص انسان این جور می‌بیند

و باید تجدیدنظر بکنند در کارهایشان ... تحت تاثیر نفس اماره واقع نشوید . این جور نباشد که همه اش هی عیب بگوئید . اگر یک وقتی اقتضا بکند مصلحت اسلام یک وقت انسان ببیند که می خواهد یک کسی اسلام را تضعیف کند ولو نمی فهمد خودش یا خدای نخواستہ از روی فهم ... آن وقت یک وضع دیگری پیش می آید توجه بکنند که یک وقتی خدای نخواستہ یک ورق دیگر پیش نیاید وقتی انسان تکلیف بفهمد دیگر نمی تواند که بگوید این دوست من است، این رفیق من است، این برادر من است . (۲۰ص ۳۵) اگر خدای نخواستہ یک وقت ما ببینیم که می خواهد یک همچو چیزی واقع بشود تکلیف شرعی مان این است که با هر ترتیبی که می شود جلوی او را بگیریم ولو به افشا کردن . ولو به این که یک نفری را قربانی کنیم برای یک ملت یک دسته ای را قربانی کنیم برای یک ملت . (۲۰ص ۷۲) گاهی نویسندہ ها چون خوب می نویسند فکر این نیستند که چه چیز می نویسند . نویسندہ اند خوب چیز می نویسند لکن چیز خوب نمی نویسند یک مسالہ مضر به مملکت را خیلی قشنگ و آب و تاب دار و طوری که پسند مثلا بعضی جوانها باشد می نویسند، لکن محتوایش مضر به مملکت . (۱۰ص ۶۶) بیدار بشوند ملت و بیدار بشوند جوانهای ما توجه داشته باشند به این که آمریکا با سرنیزه نمی آید به میدان شما با قلم می آید به میدان شما . (۱۰ص ۱۵۶) برادرهای عزیز من، برادرهای روشنفکر، برادران نویسندہ و صاحب قلم، برادران دانشگاهی، دانشجویان محترم، روحانیون معظم، بازاریان محترم، کارگران عزیز، کارمندان محترم بیاید به هم بیوندید، بیاید تمام قلمها و تمام قدمها و تمام گفتار ما بر منافع این قشر مستضعف باشد ... ای قشرهای روشنفکر و ای قشرهای نویسندہ قلمها و گفتار خودتان را در راه این مستضعفین صرف چشمهای ناپاک مردها آن وضع را درست کنند . این نحو آزادی می خواهند که همه خواهرهای ما را به فساد و تباهی بکشند و همه جوانهای ما مردهای ما را به تباهی بکشند اینها می خواهند که همه فحشا آزاد باشد . (۹ص ۲۳۱) تمام چیزهایی که در رشد انسان در رشد خواهرها و برادرها و این کودکهای عزیز دخالت دارد اینها همه آزاد هستند آنی که اسلام جلوی او را گرفته آزاد نیست . (۹ص ۲۳۲) اینها سعی کرده بودند که همه چیزی که از غرب وارد می شود یک نوع خاصی باشد فرهنگ استعماری وارد کنند به ایران و آن را با تبلیغات دامنه داری که همه شما می دانید عاشق آن بکنند . به اسم حقیقت و دموکراسی خاص به ممالک استعماری و نیمه استعماری وارد کنند و به اسم دموکراسی غربی به خورد ما بدهند همه چیزهایی که اینها به اسم ترقی و تعالی و آزادی و دموکراسی و فرهنگ وارد کرده اند همه چیز اینها به طرز خاصی وارد شده است ... آزادی که برای ایران و برای ممالک شرقی آنها تحویل آنها دادند عبارت از آزادی در اموری است که موجب تباهی ملت ما و جوانهای ما شده است ... آزادی که وارد کردند دموکراسی که وارد می کنند نه آن است که واقعیتی داشته باشد که واقعا اینها بخواهند مملکت ما آزاد باشد و بخواهد یک نفر حکومت کند، حکومت مردم بر مردم باشد اصل این مسائل پیش آنها مطرح نیست . مع الاسف نویسندہ های ما بعضی از روشنفکرهای ما بعضی از نویسندہ های ما بعضی از اشخاص که تحصیل کرده هستند اینها هم یا این است که واقعا از حرفها و تبلیغاتی که در ظرف پنجاه سال اخیر یاد شده است گول خورده اند و غفلت دارند از مطلب و یا بعضی از آنها با علم و اطلاع به اینکه مسالہ اینطوری است دامن به آن می زنند یعنی اجیر آنها هستند ... اینطور نیست که یک چیزی که در غرب است از مسائل از علوم از اینها عینش هم در اینجا است، اینها دانشگاه را می خواهند تا یک حدود معینی جلو ببرند آن هم محتوای اخلاقی در آن درست نباشد و محتوای دینی در آن نباشد، محتوایش علمی هم ، علمی به آن معنایی که پیش خودشان هست نباشد . (۹ص ۲۵۵)

۴ . سلب آزادی مردم را در هیچ زمینه ای قبول نداشتند امام جمهوری اسلامی را ره آورد پشتیبانی و فداکاری مردم می دانستند و بقا آنرا نیز مرهون خدمات آنان و معتقد بودند که مسئولین نظام باید کوشش کنند تا نظر مردم را جلب نمایند و از رفتارهای غیراسلامی و غیر انسانی احتراز نمایند . درباره مشارکت مردم در رابطه با امور مختلف از آنجا که معتقد بودند مردم اسلام را می خواهند می گفتند آزادی مردم نباید سلب بشود و جلوی مردم را نباید گرفت و مردم را باید آزاد گذاشت و دولت باید نظارت کند که مبادا انحراف پیدا بشود . اعتقاد امام به آزادی مردم در نقطه اوج مردم گرایی قرار دارد که در هیچ نظریه و مکتبی بخصوص

مکاتب و نظریات امروزی نظیر ندارد و بیانگر دیدگاه بلند او نسبت به اسلام و حقوق مردم و مشارکت آنان در سرنوشت خود است. امام درباره آزادی مردم در انتخابات می‌فرماید باید مردم را برای انتخابات آزاد بگذاریم نباید کاری کنیم که فردی به مردم تحمیل بشود. هیچ فرد و گروهی و هیچ نهاد و سازمان و حزب و دفتر و تجمعی نمی‌تواند در حوزه انتخابات دیگران دخالت نماید و برای غیر حوزه خود، فرد یا افرادی را کاندید نمود، و از آن تبلیغ نماید. (۱۰/۴/۶۶) می‌فرمودند بحمدالله مردم ما دارای رشد دینی - سیاسی مطلوب می‌باشند و خود افراد متدین و درد مستضعفان چشیده و آگاه به مسائل دینی - سیاسی و همگام با محرومین را انتخاب خواهند کرد. (۱۹ ص ۱۰۱) و توصیه می‌کردند که مردم با علما و اشخاص مورد اعتمادشان مشورت کنند بعد به هر کس که خواستند رای دهند مردم نباید کنار بروند اگر مردم کنار بروند همه شکست می‌خوریم. خود مردم نگذارند قدرها دخالت کنند. افراد نالایق دخالت کنند. اگر عده ای جمع شدند و افراد نالایق را انتخاب کردند مردم به آنها رای ندهند و اگر مردم هم متوجه نشدند مجلس آنها را قبل نکند... اگر کسی مورد شک بود و یا اگر کسانی منحرف خودشان را معرفی کردند به آنها رای ندهند. (۱۸ ص ۱۸۰) و در رهنمودی دیگر می‌فرماید مردم در انتخابات آزادند و احتیاج به قیم ندارند و هیچ فرد و یا گروه و دسته ای حق تحمیل فرد یا افرادی را به مردم ندارند. جامعه اسلامی ایران که با درایت و رشد سیاسی خود جمهوری اسلامی و ارزشهای والای آن و حاکمیت قوانین خدا را پذیرفته اند و به این بیعت و پیمان بزرگ وفادار مانده اند مسلم قدرت تشخیص و انتخاب کاندیدای اصلح را دارند. البته مشورت در کارها از دستورات اسلامی است و مردم با متعهدین و معتمدین خویش مشورت می‌نمایند و افراد و گروهها و روحانیون در حد تذکرات قبلی در حوزه خود می‌توانند کاندیدا معرفی نمایند ولی هیچکس نباید توقع داشته باشد که دیگران اظهار نظر و اظهار وجود نکنند. در هر حال مردم با بصیرت و درایت و تحقیق کاندیداهایی را شناسایی کرده و به سوابق و روحیات و خصوصیات دینی - سیاسی نامزدهای انتخاباتی توجه نمایند. مردم شجاع ایران با دقت تمام به نمایندگانی رای دهند که متعبد به اسلام و وفادار به مردم باشند و در خدمت به آنان احساس مسئولیت کنند و طعم تلخ فقر را چشیده باشند و در قول و عمل مدافع اسلام پابرهنگان زمینی، اسلام مستضعفین، اسلام رنجدیدگان تاریخ، اسلام عارفان مبارزه جو، اسلام پاک طینتان عارف و در یک کلمه مدافع اسلام ناب محمدی (ص) باشند. و کسانی که طرفدار اسلام سرمایه داری، اسلام مستکبرین، اسلام مرفهین بی درد، اسلام منافقین، اسلام راحت طلبان، اسلام فرصت طلبان و در یک کلمه اسلام آمریکایی هستند طرد نموده و به مردم معرفی نمایند و از آنجا که مجلس خانه همه مردم و امید مستضعفین است در شرایط کنونی نباید کسی انتظار داشته باشد که حتما نمایندگان باید از گروه و صنف خاصی باشند. (۲۰ ص ۱۹۴) ۵. در برخورد با افکار و جریانهای مخالف درگیری و خشونت را قبول نداشتند امام در مقابل جریانهای مختلف سیاسی و فکری در جامعه معتقد بودند تا زمانی که احساس توطئه از قبل آنها نشده باید برخورد فرهنگی و ارشادی بشود و در صورت توطئه نحوه برخورد را حکومت باید تعیین نماید، می‌فرمودند در مقابل حرفهایشان حرف بزنید، در مقابل مقاله هایشان مقاله بنویسید، در مقابل سخنرانی هایشان سخنرانی کنید و نقایصی که دارند را که گاهی از قصور است و گاهی از شیطنت به رخشان بکشید. (۹ ص ۱۸۲) افرادی را که می‌بینید یا به اسم آزادی می‌خواهند یک آزادی خاص در کار باشد، دلخواهی در کار باشد نه آزادی مطلق، یا به اسم دموکراسی و امثال ذلک، الفاظ جالبی که در هیچ جای دنیا معنایش پیدا نشده تا حالا... با کمال توجه و بدون هیچ درگیری، درگیری صحیح نیست. نباید ما به آنها یک صورت حق به جانبی بدهیم، وقتی درگیری شد و اکثریت را شما دارید و فرض کنید که آنها را کتک زدید و چه کردید. این به نظر شاید اشخاص بیاید به اینکه اینها حجتی نداشتند کتک زدند متوسل به زور شدند... بدون اینکه با آنها نزاع داشته باشید با آنها به این نحو مقابله کنید آنها اگر اجتماع صد نفری، هزار نفری می‌کنند شما ده، بیست هزار نفری را اجتماع کنید مسائل خودتان را بگویید دعوا هم نکنید، اما اگر ما یک وقتی توطئه فهمیدیم که نه اینها می‌خواهند توطئه کنند یک تکلیف دیگری ممکن است داشته باشیم (۹ ص ۱۸۳) خود با آنان به بحث و گفتگو برخیزید و از دانشمندان اسلامی دعوت کنید تا با آنان

در بحث بنشینند تا تهی بودن دست آنان ثابت شود و اگر آنان با جنجال و هیاهو با شما مواجه شدند از آنان اعراض کنید و با خونسردی بگذرید که یکی از نقشه های آنها آن است که شما را به درگیری بکشند و از آن استفاده های غیر مشروع کنند. ما با آزادی و منطق موافق ولی اگر توطئه و خرابکاری باشد تکلیف دیگری داریم. (۹ ص ۱۸۶). آزادی مردم و مشارکت آنان در همه امور امام آزادی و مشارکت مردم را در همه امور لازم می دانستند و معتقد بودند که همه چیز انقلاب از مردم است و مشکلات آن نیز فقط با مشارکت آنان قابل حل است و دولت به تنهایی قادر به رفع آنها نیست و نظارت و انتقاد به کار همدیگر را نیز لازم و ضروری می دانستند مشروط بر اینکه در این نظارت و انتقاد هدف تضعیف نباشد امام می فرمودند مردم را در همه امور شرکت بدهید با شرکت اینها می توانید کشور را اداره کنید مردم را در تجارت شرکت بدهید، مردم را در فرهنگ شرکت بدهید، مدارس می خواهند درست کنند کارشکنی نکنید. حتی می فرمایند در دانشگاهها باید مردم دخالت داشته باشند و خودشان به طور آزاد باید دانشگاه داشته باشند در عین حال نظارت و انتقاد هم باید باشد هم از طرف دولت و هم از طرف مردم، اشکال اگر هست باید گفت لکن تضعیف نباید کرد دولت را، نباید تضعیف کرد قوه مقننه را، قوه قضاییه را، روحانیت را، اینها جرم است، اینها گناه نابخشودنی است. (۳۰ ص ۵) آزادی مردم نباید سلب بشود. دولت باید نظارت کند... جلوی مردم را نگیرید فقط یک نظارتی بکنید که مبادا انحراف پیدا بشود. (۱۹ ص ۳۵) امام در رابطه با آزادی جوانان صاحب اندیشه در اظهار نظریات خود و نحوه برخورد با آنها معتقدند باید احساسات معنوی و عواطف آنان مورد توجه قرار گیرد و خطاب به علما می فرمایند امروز بسیاری از جوانان و اندیشمندان در فضای آزاد کشور اسلامی مان احساس می کنند که می توانند اندیشه های خود را در موضوعات و مسائل مختلف اسلامی بیان دارند با روی گشاده و آغوش باز حرفهای آنان را بشنوید و اگر بیراهه می روند با بیانی آکنده از محبت و دوستی راه راست اسلامی را نشان آنها دهید و باید به این نکته توجه کنید که نمی شود عواطف و احساسات معنوی و عرفانی آنان را نادیده گرفت و فوراً انگ التقاط و انحراف بر نوشته هاشان زد و همه را یکباره به وادی تردید و شک انداخت. اینها که امروز اینگونه مسائل را عنوان می کنند مسلماً دلشان برای اسلام و هدایت مسلمانان می طپد والا داعی ندارند که خود را با طرح این مسائل به دردسر بیندازند. اینها معتقدند که مواضع اسلام در موارد گوناگون همان گونه ای است که خود فکر می کنند به جای پرخاش و کنار زدن آنها با پدری والفت با آنها برخورد کنید. اگر قبول هم نکردند مایوس نشوید در غیر اینصورت خدای نکرده به دام لیبرالها و ملی گراها و یا چپ و منافقین می افتند و گناه این کمتر از التقاط نیست. وقتی ما می توانیم به آینده کشور و آینده سازان امیدوار شویم که به آنان در مسائل گوناگون بها دهیم و از اشتباهات و خطاهای کوچک آنان بگذریم و به همه شیوه ها و اصولی که منتهی به تعلیم و تربیت صحیح آنان می شود احاطه داشته باشیم، فرهنگ دانشگاهها و مراکز غیر حوزه ای به صورتی است که با تجربه و لمس واقعیتها بیشتر عادت کرده است تا فرهنگ نظری و فلسفی. باید با تلفیق این دو فرهنگ و کم کردن فاصله ها حوزه و دانشگاه درهم ذوب شوند تا میدان برای گسترش و بسط معارف اسلام وسیع تر گردد. (۲۰ ص ۲۴۳)

آزادی در اندیشه روح الله

آزادی در اندیشه روح الله ۱- اول مرتبه تمدن، آزادی ملت است. ۲- آزادی یک امانت الهی است که خداوند نصیب ما کرد. ۳- آزادی را اسلام به ما داد. قدر این آزادی را بدانید و قدر این اسلام را بدانید. ۴- ما مصائب را به خاطر رسیدن ملتمان به آزادی و استقلال تحمل خواهیم کرد. ۵- اسلام هم آزادی دارد، اما آزادی بی بند و باری نه، ما آزادی غربی نمی خواهیم. ۶- باید همه مان بیدار باشیم، متوجه باشیم به این که از آزادی سوء استفاده نکنیم. ۷- انحطاط و سقوط بشر به علت سلب آزادی او و تسلیم در برابر انسانهاست. ۸- از آزادیهای مخرب باید جلوگیری شود. ۹- می خواهند آزادی شما را با آزادی سلب کنند. آزادی ناسالم در شما

ایجاد کنند و آزادی حقیقی را از شما بگیرند. ۱۰- آزادی صادراتی آزادی است که بچه های ما را به فحشا می کشاند. ۱۱- آزادی که در اسلام است، در حدود قوانین اسلام است. ۱۲- جلوی آزادی هرگز گرفته نشده است و نمی شود و مردم آزادند، الا آنجایی که بخواهند تباهی بکنند و بخواهند ملت را به عقب برانند. ۱۳- ما آزادی که اسلام در آن نباشد، نمی خواهیم. ۱۴- ایران امروز جایگاه آزادگان است. ۱۵- ما می خواهیم آزاد باشیم، ما در مملکتمان استقلال می خواهیم، آزادی می خواهیم. ۱۶- آنها که تصور می کنند مبارزه در راه استقلال و آزادی مستضعفین و محرومان جهان با سرمایه داری و رفاه طلبی منافات ندارد، با الفبای مبارزه بیگانه اند. ۱۷- دستگاه جبار که برای احدی از افراد ملت آزادی قائل نیست و سال هاست سلب آزادی از ملت را وسیله مقاصد خود قرار داده، گمان کرده به اسم «آزادی» بانوان می تواند ملت مسلمان را اغفال کند تا مقاصد شوم اسرائیل را اجرا کند.

۱۸- آخوندها با این سیاه روزی هایی که نصیب مملکت است، مخالفند. این کهنه پرستی است؟ علمای اعلام با این زدن ها، کشتن ها، قلدری ها، دیکتاتوری ها و استبدادها مخالفند. این کهنه پرستی است؟ علمای اسلام در صدر مشروطیت در مقابل استبداد سیاه ایستادند و برای ملت آزادی گرفتند. قوانین جعل کردند، قوانینی که به نفع ملت است. ۱۹- اسلام انسان را آزاد خلق کرده است و انسان را مسلط بر خودش و برمالش و برجانش و بر نوامییش خلق فرموده، امر فرموده است که مسلط است انسان. آزادی انسان، هر انسانی در مسکن آزاد است. در مشروب و ماکول آنچه خلاف قوانین الهیه نباشد، آزاد است. در مشی آزاد است. حکم اسلام است که اگر کسی حمله برد به منزل کسی برای آن کسی که مورد حمله واقع شده است، جایز است کشتن او، اسلام تا این قدر با آزادی ها موافق است. اسلام ارتجاع سیاه است؟ ۲۰- اسلام سرمنشا همه آزادی ها، همه آزادگی ها، همه بزرگی ها، همه آقایی ها، همه استقلالها است. ۲۱- نادیده گرفتن حقوق صدها میلیون مسلم و مسلط نمودن مشتی اوباش بر مقدرات آنها و مجال دادن به رژیم غیر قانونی ایران و دولت پושالی اسرائیل برای غصب حقوق مسلمین و سلب آزادی و معامله قرون وسطایی نمودن، جنایاتی است که در پرونده روسای جمهور آمریکا ثبت می شود. ۲۲- آن پدر که علمای بزرگ و فقهای عظیم الشان و آزادی خواهان را به جرم حق گویی حبس و زجر و شکنجه و تبعید و کشتار کرد و این پسر که همان معامله را سختتر با علما و خطبا و آزادی خواهان و روشنفکران و سایر طبقات نمود. آن پدر که چنان سلب آزادی از ملت کرد که نه حق یک کلمه حق گویی داشت و نه مجلس و نه مطبوعات و این پسر که همه می بینید... ملت ایران مسلمان است و اسلام را می خواهد. آن اسلامی که در پناه آن آزادی و استقلال است، رفع ایادی اجانب است... ۲۳- آن روزی که تاریخ پرافتخار اسلام را که مبداء عدالت و آزادی و رشد فکری و اجتماعی و سیاسی است، به تاریخ ارتجاعی شاهنشاهی مجوسی گرایبی برگرداندند... یک نفر از اینها (نویسندگان فرصت جو) نفس نکشید. ۲۴- اسلام بیش از هر دینی و بیش از هر مسلکی به اقلیت های مذهبی آزادی داده است. آنان نیز باید از حقوق طبیعی خودشان که خداوند برای همه انسانها قرار داده است، بهره مند شوند. ما به بهترین وجه از آنان نگهداری می کنیم. در جمهوری اسلامی کمونیستها نیز در بیان عقیده خود آزادند. ۲۵- مسایلی که منافات با حیثیت و شرافت زن ندارد، آزاد است. ۲۶- ما همه یک صف هستیم و یک حرف را می زنیم. ما همه می خواهیم شاه و رژیم سلطنتی نباشد، یعنی آزادی و استقلال باشد. اسلام ضامن وحدت کشور، در عین آزادی و استقلال، است. ۲۷- رهبری سیاسی از سلطه بیگانه آزاد می شود... جامعه آینده ما، جامعه آزادی خواهد بود و همه نهادهای فشار و اختناق و همچنین استعمار از میان خواهد رفت... انسانی که امروز در نظام پلیسی از فعالیتهای فکری و آزادی در کار محروم شده است، تمام اسباب ترقی واقعی و ابتکار را به دست خواهد آورد. ۲۸- طرز حکومتی که ما پیشنهاد می کنیم، حکومت جمهوری اسلامی است و اساسش بر آزادی و استقلال کشور و عدل و تعدیل تمام دستگاههای دولتی است. ۲۹- الف- در حکومت اسلامی همه افراد دارای آزادی در هرگونه اظهار عقیده ای هستند ولیکن آزادی در خرابکاری را ندارند. ب- در اسلام آزادی انتخاب شغل بر هر فردی بر حسب ضوابط قانونی محفوظ است. ۳۰- در جمهوری اسلامی، هر فردی از حق آزادی عقیده و بیان برخوردار خواهد بود ولیکن هیچ فرد و یا گروه وابسته به قدرت های خارجی را

اجازه خیانت نمی دهیم. ۳۱- من می بینم بدبختی هایی که از دست همین اشخاصی که فریاد آزادی می کشند، برای ملت ایران، من بدبختی را دارم می بینم. بدبختی ملت ما آن وقتی است که ملت ما از قرآن جدا باشند، از احکام خدا جدا باشند، از امام زمان جدا باشند. ما آزادی در پناه اسلام می خواهیم. استقلال در پناه اسلام می خواهیم. ۳۲- آزادی در حدود قانون باید باشد، قوانین اسلام را باید ملاحظه کرد. در چهار چوب قوانین اسلام، در چهار چوب قانون اساسی، بیان آزاد و بحث آزاد (است). ۳۳- این ها از آزادی، این ها را می خواهند. آزادی غربی می خواهند. و آن این است زن و مرد باهم لخت بشوند و بروند توی دریا. بروند توی نمی دانم جاهای دیگر شنا کنند. این تمدنی است که آقایان می خواهند. این تمدنی است که در رژیم سابق تحمیل بر مملکت ما شد.... ما تا زنده هستیم نمی گذاریم این آزادی هایی که آنها می خواهند تا آن اندازه ای که می توانیم آن آزادی ها تحقق پیدا کند. ۳۴- برای خدا و اسلام داد زدید. گفتید، اسلام را می خواهیم. آزادی می خواهیم، استقلال می خواهیم. حکومت اسلام، حکومت اسلامی، همین آزادی و استقلال را به شما می دهد. منتها شما تشریح کردید مطلب را و الا حکومت اسلامی یعنی آزادی، یعنی استقلال. ۳۵- خدا به شما نعمت آزادی را داده و شما را در امتحان این آزادی قرار داده که ببیند که شما با این آزادی چه می کنید. آیا این نعمت خدا را کفران می کنید و با آزادی خودتان مردم را رنج می دهید یا این نعمت را تشکر از آن می کنید و این آزادی را حسن استفاده از آن می کنید. ۳۶- اسلام دین مستند به برهان و متکی به منطق است و از آزادی بیان و قلم نمی هراسد و از طرح مطلب های دیگر که انحراف آنها در محیط خود آن مکتب ها ثابت و در پیش دانشمندان خودشان شکست خورده هستند، باکی ندارد. ۳۷- اگر تمام آزادی ها را به ما بدهند، تمام استقلال ها را به ما بدهند و بخواهند قرآن را از ما بگیرند، ما نمی خواهیم. ما بیزار هستیم از آزادی منهای قرآن، ما بیزار هستیم از استقلال منهای اسلام. ۳۸- اینها می خواهند یک مملکت غربی برای شما درست کنند که آزاد هم باشید. مستقل هم باشید اما نه خدایی در کار باشد و نه پیغمبری و نه امام زمانی و نه قرآنی و نه احکام خدا، نه نمازی و نه هیچ چیز دیگر. ۳۹- آزادی به شکل غربی آن که موجب تباهی جوانان و دختران و پسران می شود، از نظر اسلام و عقل محکوم است. ۴۰- در جمهوریت اسلام، تمام آزادی ها هست.

در آمدی بر آزادی های سیاسی از دیدگاه امام خمینی (ره)

در آمدی بر آزادی های سیاسی از دیدگاه امام خمینی (ره) مقدمه امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - گذشته از آنکه بنیان گذار و رهبر انقلاب اسلامی بود، به عنوان دانشمندی برجسته در علوم و معارف مختلف اسلامی، از قبیل: فلسفه، عرفان، اصول، فقه، تفسیر و اخلاق شناخته می شد که این امر بیانگر چند بعدی بودن زندگی و شخصیت والای امام است. امام، از یک سو سیاستمداری برجسته، آشنا به زمان و شرایط خاص جهانی بود و از سوی دیگر، در علوم مختلف به تامل پرداخته و در برخی از علوم صاحب نظر قلمداد می گردید. امام، علاوه بر تاملات بسیار جدی در حوزه اندیشه سیاسی، به اجرا و پیاده نمودن باورها، افکار و اندیشه های خود نیز همت گماشت. یکی از مباحث بسیار مهم در حوزه اندیشه سیاسی امام خمینی «آزادیهای سیاسی» است که به رغم اهمیت بسیار زیادش، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. مقایسه این بعد از اندیشه سیاسی امام با سایر ابعاد اندیشه سیاسی وی، نمایانگر آن است که بحث آزادیهای سیاسی از دیدگاه امام همچنان در حاشیه قرار گرفته و بحث های جدی درباره آن انجام نشده است. از این رو، در این نوشتار به مفهوم، عناصر و مصادیق آزادیهای سیاسی از دیدگاه امام به اختصار اشاره می کنیم. هر چند که امام خمینی (ره) به طور کلاسیک و مدون، به بحث آزادی سیاسی پرداخته است، اما کلام و نقطه نظرات ایشان در این باره به اندازه ای است که به خوبی می توان بر اساس آنها، به استخراج دیدگاه وی دست یازید. از سوی دیگر، با توجه به اینکه پیش شرط تحقق آزادیهای سیاسی در جامعه، وجود «حکومت قانون» در آن جامعه و «تساوی افراد در برابر قانون» است و از آنجایی که امام بر اصل «حکومت قانون» و «تساوی افراد در برابر قانون» تاکید کرده و حکومت اسلامی را مشروط به رعایت

قوانین اسلامی دانسته و افراد جامعه را در برابر این قانون یکسان می‌انگارد؛ لذا بستر مناسبی برای طرح آزادیهای سیاسی از دیدگاه امام وجود دارد. بر این اساس، با تکیه بر این دو نکته، تلاش می‌کنیم دیدگاه امام در باره آزادیهای سیاسی را تبیین نماییم. تعریف آزادی سیاسی تا کنون تعاریف متعددی از آزادی سیاسی ارائه شده است که در اینجا ضمن اشاره به برخی از آنها، به اختصار عناصر و مصادیق آزادی سیاسی را نیز بیان می‌کنیم: ۱- منظور از آزادی سیاسی، به طور ساده عبارت از آزادی انجام دادن انواع کارهای مختلفی است که حکومت مردمی اقتضا می‌کند. این کارها اصولاً شامل آزادی استفاده از ابزارهایی است که از طریق آنها، شهروند بتواند صدای خود را به گوش دیگران برساند و در حکومت تاثیر عملی داشته باشد. (۱) ۲- آزادی سیاسی، یعنی اینکه فرد بتواند در زندگی سیاسی و اجتماعی کشور خود، از راه انتخاب زمامداران و مقامات سیاسی شرکت جوید و به تصدی مشاغل عمومی و سیاسی و اجتماعی کشور نایل آمده و یا در مجامع، آزادانه، عقاید و افکار خود را به نحو مقتضی ابراز نماید. (۲) ۳- آزادیهای سیاسی، مجموعه امتیازاتی است که اهالی کشور برای مشارکت در حیات سیاسی جامعه بدان نیاز دارند. این امتیازات به صورت حقوق مدنی (حق رای، حق داوطلبی و حق عضویت در احزاب سیاسی) و حقوق سیاسی (آزادی رقابت اندیشه‌ها، آزادی انتخابات و آزادی تعیین زمامداران) متظاهر می‌شود. (۳) ۴- آزادی سیاسی، قسمتی از حقوق افراد است که به موجب آن، می‌تواند حق حاکمیت داشته باشد؛ خواه بطور مستقیم و خواه از طریق انتخاب نمایندگان. (۴) ۵- آزادیهای عمومی، آزادیهایی است که به عنوان وسیله‌ای برای مقاومت مردم در برابر تجاوزهای دولت تلقی می‌شود. با تضمین این آزادیها، دولت نمی‌تواند به حقوق افراد تجاوز کند و در صورت تجاوز، مردم با استفاده از این حقوق به قاومت بر می‌خیزند. (۵) ۶- آزادی سیاسی، آزادی فرد در صحنه سیاست و به بیان دیگر، فقدان، فشار سیاسی است. (۶) اگرچه تعاریف مذکور متفاوت است؛ اما می‌توان با دقت در این تعاریف، عناصر مشترک آزادی سیاسی را بیان کرد. مهمترین عناصر آزادی سیاسی عبارتند از: (۱) اعمال حق حاکمیت؛ (۲) زمینه سازی مشارکت فعال سیاسی در جامعه. آزادی سیاسی از سویی، اعمال حق حاکمیت مردمی بوده و از سوی دیگر، زمینه ساز مشارکت سیاسی مردم در جامعه و تاثیر گذاری آنان در حیات سیاسی جامعه است. مردم در جامعه با دارا بودن آزادی سیاسی می‌توانند به طور مستقیم یا غیر مستقیم حق حاکمیت خود را اعمال نمایند. از طرف دیگر، مردم از راه انتخاب زمامداران و از طریق شرکت در مجامع، می‌توانند در زندگی سیاسی خود شرکت جویند. آزادی سیاسی، وصف فرد در جامعه است که این حالت، در صورتی رخ می‌دهد که فرد بتواند در جامعه به ایفای نقش پرداخته و در مسایل سیاسی کشور خود تاثیر گذار باشد. علاوه بر این، شاید بتوان در مفهوم آزادی سیاسی، عنصر دیگری را نیز بیان کرد. این عنصر، عبارت است از فقدان فشار و اجبار سیاسی از سوی حکمرانان در جامعه. آزادی سیاسی در صورتی تحقق پیدا می‌کند که این امتیازات از سوی حکومت به افراد داده شده و زمینه حضور و مشارکت آنها فراهم شود. بدیهی است، در صورتی که حکومت این امتیازات را به رسمیت نشناسد، دیگر آزادی سیاسی تحقق پیدا نمی‌کند. بر این اساس، می‌توان گفت که آزادی سیاسی از دو عنصر محتوایی اعمال حق حاکمیت و مشارکت سیاسی مردم در جامعه و یک عنصر صوری و فعلی؛ یعنی فقدان فشار سیاسی بر خور دار است. به عبارت دیگر، مفهوم آزادی سیاسی متشکل از دو عنصر مذکور است و تحقق این مفهوم در جامعه، مشروط به فقدان فشار سیاسی در آن جامعه است. با توجه به آنچه که گذشت، می‌توان آزادی سیاسی را به اختصار اینگونه تعریف کرد: آزادی سیاسی عبارت است از آزادی فرد در جامعه سیاسی در اثر فقدان فشار سیاسی در جامعه، به منظور اعمال حق حاکمیت مردمی و مشارکت فعال سیاسی در جامعه. مصادیق آزادی سیاسی منظور از مصادیق آزادی سیاسی، اقسامی از آزادی سیاسی است که بتواند حقوق اساسی مردم را تضمین نموده و در برابر تجاوزهای دولت، از آنها محافظت نماید: «مهمترین اقسام این آزادیها عبارت است از: آزادی مطبوعات و بیان، آزادی تشکیل حزب و جمعیت، آزادی تظاهرات، آزادی تشکیل سندیکاها و اتحادیه های صنفی، آزادی انتشار کتاب». (۷) درباره مصادیق آزادی سیاسی، تعابیر متفاوتی وجود دارد که به نظر می‌رسد، بتوان گفت که منظور از آنها، مواردی است که بتوان در ظرف

فقدان فشار سیاسی، حق حاکمیت مردمی را تضمین کرده و زمینه مشارکت فعال سیاسی مردم را در جامعه فراهم نماید. بر این اساس مصادیق آزادی سیاسی، آزادی‌هایی است که هر چند ماهیتاً ممکن است سیاسی نباشد، اما برآورده کننده حق حاکمیت مردمی و مشارکت سیاسی باشد. بنابر این، آزادی‌های سیاسی هم شامل برخی حقوق مدنی و هم برخی حقوق سیاسی است. حقوقی که بتواند از سویی، زمینه اعمال حق حاکمیت مردمی و مشارکت سیاسی آنها را فراهم نموده و از سوی دیگر، از حقوق مردم در برابر حکومت محافظت نماید. بر این اساس، برخی از مهمترین مصادیق و اقسام آزادی سیاسی عبارتند از: ۱. آزادی تعیین سرنوشت و رای؛ ۲. آزادی بیان؛ ۳. آزادی مطبوعات؛ ۴. آزادی عقیده و مذهب؛ ۵. آزادی احزاب و اجتماعات. قلمرو آزادی سیاسی آزادی سیاسی نیز همچون سایر مقوله‌ها، قابل تضییق و توسعه است. سعه و ضیق این مفهوم به دو عامل اساسی بستگی دارد؛ قانون اساسی و میزان اعمال قدرت حاکمان. مهمترین عاملی که قلمرو دامنه آزادی سیاسی را معین می‌کند، قانون اساسی یک کشور است. قانون اساسی به عنوان مهمترین منبع تبیین کننده آزادی سیاسی، حقوق مدنی و اساسی انسانها را بیان کرده و دامنه آزادی سیاسی شهروندان را معین می‌کند. بر این اساس، مهمترین راه شناخت آزادی‌های سیاسی و قلمرو آن در جامعه، قانون اساسی است. هر چند که قانون اساسی در تعیین قلمرو آزادی سیاسی نقش اساسی دارد، اما تنها عامل نیست. در کنار قانون اساسی عامل دیگری که به ویژه در عمل و رفتارهای سیاسی شهروندان نقش تعیین کننده ای در سعه و ضیق آزادی سیاسی دارد، میزان اعمال قدرت حاکمان است: «حکمرانان، تنها محدودکنندگان آزادی سیاسی مردمان و سعه و ضیق دایره آن، بسته به میزان اعمال قدرت آنان می‌باشد، اگر قدرتمندان سیاسی، مردم را در مواجهه و مقابله با خود رها کنند، آزادی سیاسی به طور مطلق برقرار می‌شود و اگر به تضییق این دایره پردازند، آزادی سیاسی محدود می‌شود». (۸) بنابراین، قانون اساسی مهمترین عامل تبیین کننده محدوده و قلمرو آزادی سیاسی در مقام نظر، و قدرت حاکمان و میزان اعمال آن در جامعه، مهمترین عامل تبیین کننده محدوده و قلمرو آزادی سیاسی در مقام عمل است. حال با توجه به آنچه که به اختصار درباره مفهوم، مصادیق و قلمرو سیاسی گذشت، دیدگاه امام خمینی (ره) در باره آزادی‌های سیاسی را بررسی می‌کنیم. با مراجعه به اندیشه‌ها و آثار مدون امام، درمی‌یابیم که امام به صورت مستقل، بحث مفهومی درباره مفهوم آزادی سیاسی نداشته و به جنبه‌های کاربردی این مفهوم توجه بیشتری نشان داده و از این رو، بیشتر به مصادیق آن پرداخته است. بر این اساس، ما نیز در این مجال به دیدگاه امام درباره مهمترین مصادیق آزادی سیاسی می‌پردازیم. نکته مهمی که در اینجا باید خاطر نشان ساخت، این است که در بررسی دیدگاه امام درباره آزادی سیاسی، این هدف را نیز دنبال خواهیم کرد که امام خمینی (ره) به عنوان بنیانگذار، ایدئولوگ و رهبر انقلاب، چه سیمایی از آزادی سیاسی در حکومت اسلامی ارائه کرده و قلمرو آن را چگونه تبیین نموده است. همانطوری که اشاره شد، مهمترین عوامل تبیین کننده قلمرو آزادی سیاسی، قانون اساسی و میزان اعمال قدرت حاکمان است. بحث آزادی سیاسی از دیدگاه قانون اساسی، بحث مفصل و مجزایی است که در جای خود باید به آن پرداخت؛ اما تلقی امام خمینی (ره) به عنوان اولین رهبر و حاکم اسلامی در جمهوری اسلامی ایران از آزادی سیاسی، چشم انداز بسیار مناسبی از سیمای آزادی سیاسی و قلمرو آن را در جمهوری اسلامی ایران ارائه می‌کند. بر این اساس، بررسی دیدگاه امام در باره مصادیق آزادی سیاسی، تبیین کننده قلمرو آن و ارائه کننده سیمای کلی آزادی سیاسی در جمهوری اسلامی ایران براساس دیدگاه ایشان خواهد بود. آزادی‌های سیاسی از دیدگاه امام خمینی (ره) همانطوری که اشاره شد، می‌توان براساس کلام و نقطه نظرات امام درباره آزادی سیاسی و مصادیق آن، دیدگاه ایشان را در این باره بیان کرد. بدیهی است که ذکر مصادیق آزادی سیاسی از دیدگاه امام، صرفاً بر اساس کلام و نوشته‌های ایشان است و هدف از ذکر موارد مذکور، انحصار آزادی‌های سیاسی از دیدگاه امام در این موارد نیست. بنابراین هدف، تبیین دیدگاه امام در باره مهمترین مصادیق آزادی سیاسی است. ۱- آزادی و حق تعیین سرنوشت یکی از مهمترین حقوق اساسی مردم در جامعه، حق تعیین سرنوشت است. این حق، از جمله حقوقی است که قانون اساسی بسیاری از کشورها آن را برای مردم به رسمیت شناخته است و مردم براساس آن، می‌توانند در

تصمیم‌گیری‌های کلان‌حکومتی دخالت کرده و در سرنوشت خود، تاثیر گذار باشند. از دیدگاه امام خمینی (ره)، حق تعیین سرنوشت از حقوق اساسی مردم می‌باشد که به موجب آن، هر ملتی باید سرنوشت خودش را خودش معین کند. (۹) یکی از نکات بسیار مهم در دیدگاه امام، رابطه الهی داشتن مشروعیت در نظریه ولایت فقیه و نقش مردم در حاکمیت است. امام، از سویی با باور به دیدگاه «انتصاب» درباره ولایت فقیه، معتقد است که مشروعیت ولایت فقیه الهی بوده و از سوی دیگر، در بسیاری از موارد، بر نقش مردم در حاکمیت تاکید نموده است. بنابر این، این سؤال اساسی مطرح می‌شود که از دیدگاه امام، نقش مردم در حاکمیت چیست؟ روشن است که نقش مردم در سطوح مختلفی قابل طرح و بررسی است که مهمترین آنها عبارتند از: نقش مردم در مشروعیت بخشی به حکومت و حاکمیت و نقش مردم در تصمیم‌گیری‌های اساسی. براساس دیدگاه امام، مشروعیت حکومت و حاکم اسلامی، صرفاً الهی است و مردم تنها در کارآمد ساختن حکومت و کشف ولی منصوب نقش دارند: «از دیدگاه ولایت انتصابی، مشروعیت حکومت ولی فقیه ناشی از نصب امامان (ع) است و مردم در تفویض ولایت به او هیچ گونه اختیاری ندارند؛ اما در کارآمدی حکومت نقش اصلی (را) دارند. بیعت گرفتن پیامبر (ص) و امامان (ع) از مردم نیز برای کارآمد کردن ولایتشان است نه برای انتصاب آنان.» (۱۰) بنابراین، مفهوم آزادی انتخاب در این دیدگاه، به مفهوم فراهم ساختن شرط لازم کارآمدی حکومت است. به عبارت دیگر، در صورتی حکومت کارآمد می‌گردد که مردم آزادانه بتوانند حاکمان را در حکومت اسلامی انتخاب نمایند. از این رو: «شرط کارآمدی حکومت، انتخاب آزادانه حاکمان توسط مردم است.» (۱۱) به نظر می‌رسد که بتوان از زاویه دیگری نقش مردم در حکومت اسلامی را بر اساس دیدگاه امام با تفکیک «محتوا سازی» و «ساختار سازی» تبیین کرد. از دیدگاه امام، محتوا و ماهیت حکومت اسلامی توسط قانون الهی شکل می‌گیرد و مردم در این مساله نقشی ندارند؛ اما در ساختن ساختار مناسب حکومت، رای مردم نقش اصلی را ایفا می‌کند و بدین سان، مفهوم جمهوریت و اسلامیت نیز در دیدگاه امام آشکار می‌گردد. امام، جمهوریت حکومت را براساس رای مردم و اسلامیت آن را براساس قانون الهی می‌داند. از این رو، در پاسخ به سؤالی درباره نظام جایگزین شاهنشاهی در ایران، ضمن معرفی آن به عنوان «جمهوری اسلامی» در توضیح این اصطلاح می‌فرماید: «اما جمهوریت است، برای اینکه به آرای اکثریت مردم متکی است و اما اسلام، برای اینکه قانون اساسی اش عبارت (است) از قانون اسلام، اسلام در همه ابعاد قانون دارد و به همین جهت، احتیاج به قوانین دیگری نداریم.» (۱۲) و یا در جایی دیگر، تاثیرپذیری ساختار حکومت از شرایط و مقتضیات جامعه را این گونه بیان می‌فرماید: «ما خواهان استقرار یک جمهوری اسلامی هستیم و آن، حکومتی است متکی به آرای عمومی. شکل نهایی حکومت با توجه به شرایط و مقتضیات کنونی جامعه ما توسط مردم تعیین خواهد شد.» (۱۳) با توجه به آنچه که گذشت، روشن می‌شود که علاوه بر کارآمدی، می‌توان از نقش مهم دیگری برای مردم از دیدگاه امام سخن گفت که عبارت است از: «ساختار سازی». امروزه اهمیت ساختارها و نقش تعیین کننده آنها در زندگی کاملاً آشکار است. مردم می‌توانند با تعیین ساختارها، در سرنوشت خود نقش اساسی ایفا نمایند. و با توجه به این مطلب است که آزادی به عنوان یکی از اهداف اساسی جمهوری اسلامی، قالب خودش را در جمهوریت پیدا می‌کند. به عبارت دیگر، هرچند که امام تصمیم‌گیری در باره ساختار حکومت را حق مردم می‌داند؛ اما خود نیز جمهوریت را ترجیح داده و براین باور است که این ساختار می‌تواند اهداف حکومت اسلامی را در شرایط کنونی به انجام رساند. به عبارت دیگر، جمهوریت می‌تواند زمینه ساز تحقق آزادی به مفهوم حق تعیین سرنوشت در جامعه باشد. در نتیجه، از دیدگاه امام، مردم با تعیین ساختار «جمهوری» نقش اساسی در سرنوشت خود ایفا می‌کنند. نکته دیگر درباره حق تعیین سرنوشت از دیدگاه امام، بررسی دیدگاه وی درباره «حق رای» است. از آنجا که «رای دادن» و «رای گیری» از مهمترین جلوه‌های آزادی سیاسی به مفهوم حق تعیین سرنوشت است، در اینجا به دیدگاه امام درباره حق رای مردم می‌پردازیم. به طور کلی براساس کلام امام، می‌توان دیدگاه ایشان را درباره حق رای مردم با سه نکته اساسی توضیح داد: الف: همگانی بودن حق رای؛ از دیدگاه امام، حق رای از آن همه مردم بوده و هیچ فرد، گروه و صنف

خاصی بر دیگران ترجیح و برتری ندارد. از نظر ایشان، تمام اقشار جامعه دارای حق رای می باشند. امام، در این باره می فرماید: «همانطوری که مکرر من عرض کرده ام و سایرین هم گفته اند، انتخابات در انحصار هیچ کس نیست، نه در انحصار روحانیین است، نه در انحصار احزاب است، نه در انحصار گروهها است. انتخابات مال همه مردم است. مردم رنوش خودشان، دست خودشان است و انتخابات برای تحصیل سرنوشت شما ملت است.» (۱۴) همچنین در جایی دیگر، مساوات مردم را در رای دادن، اینگونه بیان می کند: «انتخابات دست مردم است، رئیس جمهور و نخست وزیر با آن رعیتی که در کشاورزی کار می کند و آن بازاری ای که در بازار کار می کند، راجع به انتخابات یک جور هستند، علی السواء هستند. یعنی رئیس جمهور یک رای دارد، نخست وزیر هم یک رای دارد و آن کشاورزی که در دور دست افتاده ترین این کشور است، آن هم یک رای دارد. رایسان فرقی باهم ندارد و همه مسؤول هستند.» (۱۵) از دیدگاه امام، نه تنها همه مردم دارای حق رای هستند؛ بلکه اساساً حق مشارکت و تعیین سرنوشت نیز برای همه مردم وجود دارد و تمامی اقشار مردم اعم از مرد و زن باید در سرنوشت خود مشارکت داشته باشند: «باید همه شما در این امر نظر داشته باشید، در امور سیاسی نظر داشته باشید. برای اینکه امور سیاسی مخصوص یک طبقه نیست، همانطوری که علم مخصوص یک طبقه نیست. همانطوری که مردها باید در امور سیاسی دخالت کنند و جامعه خودشان را حفظ کنند، زن ها هم باید دخالت کنند و جامعه را حفظ کنند. زنها هم باید در فعالیتهای اجتماعی و سیاسی همدوش مردها باشند؛ البته با حفظ آن چیزی که اسلام فرموده است.» (۱۶) ب: برخورداری مردم از آزادی کامل در رای دادن؛ از دیدگاه امام، هیچ گونه فشار و اجباری در رای دادن و رای گرفتن جایز نیست و باید آزادانه صورت گیرد. امام به کرات این مطلب را بیان کرده اند؛ از جمله: «همان طور که قبلاً تذکر دادم، مردم در دادن رای به اشخاص واجد شرایط آزاد هستند و هیچ کس را حق الزام کسی نیست.» (۱۷) در دیدگاه امام، تحمیل فرد یا افرادی در انتخابات به مردم انکار گردیده و ضرورت وجود آزادی برای مردم تأکید گردیده است. از سویی امام، هرگونه تحمیل را رد می کند و از سویی دیگر، لزوم مشورت برای انتخاب اصلح را گوشزد می کند. بنابراین، معرفی کاندیدا در انتخابات جایز است؛ اما تحمیل کاندیدا ممنوع. امام در این باره می فرماید: «همان طور که بارها گفته ام، مردم در انتخابات آزادند و احتیاج به قیم ندارند و هیچ فرد و یا گروه یا دسته ای حق تحمیل فرد و یا افرادی را به مردم ندارند. جامعه اسلامی ایران که با درایت و رشد سیاسی خود، جمهوری اسلامی و ارزشهای والای آن و حاکمیت قوانین خدا را پذیرفته اند و به این بیعت و این پیمان بزرگ وفادار مانده اند، مسلم قدرت تشخیص و انتخاب کاندیدای اصلح را دارند. البته مشورت در کارها از دستورات اسلامی است و مردم با متعهدین و معتمدین خویش مشورت می نمایند و افراد و گروهها و روحانیون، در حد تذکرات قبلی در حوزه خود می توانند کاندیدا معرفی نمایند؛ ولی هیچ کس نباید توقع داشته باشد که دیگران اظهار نظر و اظهار وجود نکنند.» (۱۸) همان گونه که ملاحظه می شود، در این عبارت، امام هرگونه تحمیل و اجبار را در انتخابات انکار می کند. نکته بسیار مهمی که در این عبارت به چشم می خورد که شاید مهم ترین دلیل این باور باشد، اعتماد امام به مردم است. از دیدگاه امام مردم قدرت تشخیص و انتخاب کاندیدای اصلح را دارا هستند. از این رو باید به رای آنها اعتماد کرد و رای آنان را با اطمینان پذیرفت. البته ضرورت مشورت و معرفی کاندیداها توسط افراد و گروهها روشن بوده و با آنچه که گفته شد، تنافی ندارد. مشورت و معرفی کاندیدا نیز از عوامل اطمینان بخشی به رای مردم بوده و منافاتی با آزادی انتخاب ندارد. ج: ضرورت رای دادن و انتخاب بر اساس بینش صحیح هر چند که امام به آزادی کامل در رای دادن باور دارد و ضرورت وجود آزادی مردم را در رای دادن تأکید می کند؛ اما از سوی دیگر، معتقد است که رای دادن به عنوان یک تکلیف و وظیفه باید براساس بینش صحیح و توأم با شناخت کامل صورت پذیرد. از نظر امام، تنها مجوز رای دادن، تشخیص فرد است. یک شهروند از دیدگاه امام، تنها در صورتی می تواند رای دهد که به این بینش و شناخت رسیده باشد و رای دادن صرفاً به تبعیت فرد یا افراد در تعیین مصداق کافی نیست. در کلام امام در این باره می خوانیم: «فرض بکنید که اگر همه کسانی که در راس هستند بروند پیشنهاد بکنند که فلان آدم را شما وکیل کنید؛

لکن شما به نظرتان درست نباشد، جایز نیست بر شما (که) تبعیت کنید. باید خودتان تشخیص بدهید که آدم صحیحی است تا اینکه بتوانید رای بدهید». (۱۹) بنابراین از دیدگاه امام، رای دادن به عنوان یک حق اساسی، تنها در صورتی که همراه با شناخت و بصیرت لازم همراه گردد، ارزش داشته و از منزلت والا-یی برخوردار است. البته کسب شناخت و بصیرت، از راههای گوناگونی امکان پذیر است که در اینجا درصدد بیان آنها نیستیم. ۲- آزادی بیان یکی دیگر از آزادیهای سیاسی در جامعه، آزادی بیان است. آزادی بیان که فراتر از آزادی اندیشه و عقیده است، از حقوق اساسی است که در بسیاری از جوامع به رسمیت شناخته شده است. بر اساس این حق، مردم در بیان دیدگاهها و نظرات خود آزاد بوده و از حق انتشار دیدگاههای خود در کلام و نوشتار برخوردار می باشند. از این رو، از این حق به آزادی بیان و قلم تعبیر می شود. آزادی مطبوعات نیز به عنوان یکی از تعابیر بسیار رایج در زمینه آزادی بیان و قلم در این خصوص مطرح می شود. یکی از نکات بسیار مهم در زمینه آزادی بیان، بحث از حدود آزادی بیان است. اصل آزادی بیان مورد پذیرش بیشتر دانشمندان و صاحب نظران بوده و بیشتر از حدود آن، در جامعه سخن رفته است. در «حقوق اساسی» نیز امروزه بیشتر از حدود آن سخن می رود: «آنچه در آزادی بیان اهمیت بسیار دارد، تشخیص حدود آن است. توهین و افتراء، شکستن حریم خلوت و تنهایی افراد، تجاوز به حقوق دیگران، افشاء اسرار دولتی، انتشار نوشته ها و صور قبیح و کفر و ناسزاگویی به مقدسات و تجاوز به حقوق اقلیتها، نمونه هایی از تعدی به حقوق جامعه است». (۲۰) با عنایت به این نکته و با توجه به اینکه امروزه در جامعه ما نیز اصل آزادی بیان به عنوان یکی از حقوق اساسی مردم توسط حکومت و قانون اساسی به رسمیت شناخته شده است و اختلاف، تنها درباره حدود آن است، ما نیز در اینجا درباره اصل آزادی بیان از دیدگاه امام بحث نکرده؛ بلکه به تبیین حدود آزادی بیان از دیدگاه ایشان می پردازیم. در این راستا، به سه نکته اساسی در دیدگاه امام درباره آزادی بیان اشاره می کنیم که در واقع تبیین کننده حدود آن به شمار می روند: الف - آزادی بیان و لزوم مراعات منافع مردم؛ از نظر امام خمینی، یکی از مهمترین موانع آزادی بیان، «مضر بودن» آن به منافع و حال ملت است. اگر بیان یک مطلب و دیدگاه در راستای منافع ملت نبوده، بلکه مضر به حال مردم بوده و مفسدتی را به دنبال داشته باشد، بیان آن مطلب جایز نمی باشد. بنابراین، هر گاه بیان دیدگاهها و اظهار نظرها در راستای منافع مردم باشد، قهرا جایز بوده و مردم در این زمینه آزادی بیان دارند. امام در اوائل انقلاب در پاسخ به سؤالی در باره حدود آزادی بیان می فرماید: «اگر چنانچه مضر به حال ملت نباشد، بیان همه چیز آزاد است. چیزهایی آزاد نیست که مضر به حال ملت باشد». (۲۱) نکته ای که باید در اینجا یادآوری کرد، این است که اساسا صرف بیان دیدگاهها و نقطه نظرها در بسیاری از مواقع نه تنها مضر به حال مردم نمی باشد؛ بلکه در راستای منافع آنها خواهد بود. چرا که جامعه ای که در معرض آراء و دیدگاههای گوناگون قرار گیرد، بهتر می تواند از امکانات و توانمندی های بالقوه خود بهره گیرد. بدیهی است که تضارب آراء و اندیشه ها در یک جامعه، باعث پویایی آن جامعه و پیشرفت جامعه می گردد. از این رو، می توان گفت که اصل اولیه در آزادی بیان، بر فایده رسانی و منفعت رسانی استوار بوده تا ضرر زدن به منافع مردم. در نتیجه، حکومتها باید زمینه طرح دیدگاهها و بیان اندیشه ها را فراهم نمایند و تنها در صورتی که ضرر رساندن به منافع مردم محرز گردد، از طرح این دیدگاهها جلوگیری نمایند. ب - آزادی بیان و ضرورت مقابله با توطئه ها؛ یکی دیگر از نکاتی که امام بر آن تاکید می کند، نفی توطئه و پرهیز از به کارگیری آزادی بیان در راستای یک توطئه است. آزادی بیان اگر در چارچوب یک طرح توطئه آمیز باشد، قابل قبول نبوده و از آن جلوگیری می شود. از این رو، آزادی بیان مادامی که در جهت یک توطئه یا طرح براندازی و خرابکارانه شکل نگیرد، نه تنها مانعی نداشته؛ بلکه از حقوق اساسی مردم محسوب می گردد. امام در این باره می فرماید: «آزادی آراء در اسلام از اول بوده است. در زمان ائمه ما علیهم السلام؛ بلکه در زمان خود پیغمبر(ص) آزاد بود، حرفهایشان را می زدند. حجت ما داریم... کسی که حجت دارد، از آزادی بیان نمی ترسد؛ لکن توطئه را اجازه نمی دهیم». (۲۲) دو نکته اساسی در این عبارت به چشم می خورد؛ اول آن که، امام آزادی بیان را از توطئه جدا می کند و توطئه را انکار کرده و بر آزادی بیان صحه می گذارد و

دیگر آنکه، امام به یک نوع ثبات برآمده از قدرت استدلال برای حکومت اسلامی قائل است که آزادی بیان، نه تنها نمی تواند این ثبات را برهم زند؛ بلکه در تقویت آن مؤثر می افتد. این مطلب نیز رهنمودی است برای حکومت‌های اسلامی و مسؤولان آن که نه تنها از آزادی بیان واهمه نداشته باشند؛ بلکه با تلاش برای تقویت بنیانهای جامعه، ثباتی را پدید آورند که وجود آزادی بیان نه تنها آن بنیانها را متزلزل نسازد؛ بلکه بر تقویت آنها نیز بیفزاید. ج - آزادی بیان و ضرورت پرهیز از انتقام جویی نکته دیگر در باره آزادی بیان از دیدگاه امام، این است که باید از آزادی بیان برای انتقاد حکومت و مسؤولین استفاده شود نه برای انتقام جویی. امام با تفکیک انتقاد سالم و انتقام جویی، ضمن تاکید بر به کارگیری شیوه های صحیح در انتقاد از دیگران، انتقام جویی را انکار می کند. در نتیجه، از نظر امام این مطلب، معیاری است برای ارزیابی روزنامه ها و مطالبی که می نویسند. هدف نویسندگان اگر در راستای انتقاد سالم باشد، باید حمایت شود؛ ولی اگر در جهت انتقام جویی باشد، باید پرهیز گردد. امام در این باره می فرماید: «مساله دیگر راجع به انتقاد، (این است که) البته روزنامه ها باید مسائلی را که پیش می آید، نظر کنند. یک وقت انتقاد است؛ یعنی انتقاد سالم است، این مفید است. یک وقت انتقام است نه انتقاد، این نباید باشد. این با موازین جور در نمی آید. انسان چون با یکی خوب نیست، در مطبوعات او را بگوید، کار درستی نیست. اما اگر کسی خلاف کرده است، باید او را نصیحت کرد، پرده دری نباشد؛ ولی انتقاد خوب است. باید در این امور خیلی ملاحظه بفرمایید تا مطبوعات مرکزی باشد برای استفاده عموم و اینکه مردم بفهمند باید چه بکنند و باید چه بشود.» (۲۳) با توجه به آنچه که گذشت، می توان گفت که از دیدگاه امام، آزادی بیان در جامعه ضرورت دارد و تنها در صورتی که در راستای ضرر زدن به منافع مردم یا توطئه و یا انتقام جویی باشد، قابل قبول نمی باشد. از نظر امام، حکومت اسلامی دارای چنان توانی در استدلال کردن هست که وجود آزادی بیان در جامعه نه تنها نمی تواند به آن آسیبی برساند؛ بلکه در راستای تقویت حکومت، می تواند مفید تلقی گردد. ۳ - آزادی احزاب، انجمنها و تشکيل اجتماعات یکی دیگر از مهمترین اقسام آزادی سیاسی، آزادی اجتماعات، تشکلهای و احزاب است. شرکت در گروهها، جناحها و احزاب سیاسی، از حقوق اساسی مردم محسوب می شود. براساس دیدگاه حقوق اساسی: «کلیه شهروندان حق دارند در گروه بندی های مختلف سیاسی، اجتماعی، صنعتی و اقتصادی شرکت کنند. جلوگیری از این حق مابین آشکاری با آزادی دارد، مگر آنکه تجمع و گروه بندی، خطراتی برای نظم عمومی مستقر داشته باشد.» (۲۴) همانطوری که ملاحظه می شود، مهمترین مانع شرکت در گروهها و جناحها و احزاب سیاسی، برهم زدن نظم عمومی است. به همین دلیل، گفته می شود که: «تشکيل اجتماعاتی آرام و بی آشوب و اعتراض دسته جمعی در جامعه ای برخوردار از نظم و آرامش، حق هر انسانی است.» (۲۵) «ولی از سوی دیگر، تشکيل اجتماع به منظور آشوب، تعدی و نزاع، ممنوع است.» (۲۶) امروزه دیدگاه های متعددی درباره آزادی احزاب، در جامعه سیاسی ایران وجود دارد. برخی، آزادی بی قید و بند برای احزاب را باور داشته و به دنبال شکل گیری آن هستند. برخی دیگر، با انکار اصل حزب در جامعه اسلامی، به مخالفت با شکل گیری احزاب پرداخته اند. گروه دیگری که به نظر می رسد دیدگاه معتدل و قابل اجرایی را پذیرفته اند، براین باور هستند که آزادی احزاب در چارچوب قانون است. این دیدگاه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پذیرفته شده و چارچوب فعالیت احزاب را مشخص می کند. براساس قانون اساسی، مادامی که احزاب، اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند، آزاد هستند. (۲۷) حال با توجه به آنچه که گذشت، به دیدگاه امام درباره آزادی احزاب، انجمنها و تشکيل اجتماعات به اختصار اشاره می کنیم. بررسی دیدگاه امام درباره آزادی احزاب و تشکلهای، نیازمند بررسی مستقل و گسترده ای است که در این مختصر نمی توان به آن پرداخت. بدیهی است که تبیین دیدگاه امام در باره احزاب و تشکلهای مستلزم نگاهی مجموعی به تمامی آثار امام بوده که این امر از هدف نوشتار حاضر بدور از حوصله آن خارج است. از این رو، تنها به سه نکته اساسی در دیدگاه امام در این باره اشاره می کنیم: الف - از نظر امام، آزادی تشکيل اجتماعات و مشارکت در صحنه های سیاسی اجتماعی، از اهداف اساسی انقلاب است. امام در اوائل انقلاب، در این باره می فرماید: «از این چیز

بهرتر چه می‌خواستید از یک انقلاب؟ همان که ملت می‌خواست، آزادی را می‌خواست، حاصل است. همه الان آزاد نشسته‌اند و در همه جا آزاد مجتمع هستید و در پنج سال پیش هیچ نمی‌توانستید یک همچو اجتماعی را ایجاد کنید. آزادید، این چیزی بود که ملت می‌خواست و شد.» (۲۸) مقایسه تاریخ دو دهه پس از انقلاب، با دوران قبل از آن به خوبی این واقعیت را آشکار می‌کند که انقلاب اسلامی، آزادی اجتماعات را برای مردم به ارمغان آورد. ب - از نظر امام، جمهوری اسلامی، آزادی فعالیت سیاسی اجتماعی را به گروهها و احزاب داده است. پس از انقلاب، اجازه فعالیت و مشارکت در امور به گروهها و احزاب داده شد و انقلاب به تمام معنا آزادیبخش بود. ج - مانع اصلی آزادی احزاب و گروهها و تشکلهای سیاسی از دیدگاه امام، اقدام به توطئه و طرحهای براندازی و انجام اقداماتی بر خلاف مصالح مردم است. امام معتقد است که باید به احزاب و گروهها اجازه فعالیت داده شود، مشروط بر اینکه به توطئه و انجام فعالیتهای مضر به مردم دست نزنند. امام درباره نکته دوم و سوم می‌فرماید: «جمهوری اسلامی از اول که پیروز شد، آزادی را به طور مطلق به همه طوایف داد. نه تنها هیچ روزنامه‌ای تعطیل نشد، بلکه هر گروه و حزبی به کارهای خود مشغول بودند و بعضی از گروهها که ناشناخته بودند، از طرف دولت به کار گمارده شدند. لیکن به تدریج فهمیده شد که اینها یا توطئه‌گرند یا جاسوسی می‌کنند. از طرف دیگر نمی‌شد که انقلاب را رها کنیم. نه اسلام اجازه می‌داد و نه عقل که یک دسته از عنوان دولت یا غیر دولت برای سرنگونی جمهوری اسلامی سوءاستفاده نموده یا جاسوسی کنند و ما ساکت باشیم.» (۲۹) با توجه به آنچه که به اختصار گذشت، می‌توان گفت که از نظر امام، اصل آزادی گروه بندی سیاسی - اجتماعی و احزاب در چارچوب قانون رسمیت داشته و مادامی که به اقداماتی از قبیل توطئه یا جاسوسی دست نزنند، می‌توانند به عالیت سیاسی اجتماعی پردازند. امام، وجود آزادیهای مذکور را نه تنها مخالف نظام جمهوری اسلامی نمی‌داند، بلکه بر این باور است که چنین آزادی را انقلاب اسلامی برای مردم به ارمغان آورده است. ۴ - آزادی دین - مذهب یکی دیگر از شاخه‌های آزادی سیاسی، آزادی مذهب است. این آزادی هم شامل آزادی داشتن یا پذیرفتن یک دین و مذهب می‌شود و هم آزادی ابراز مذهب یا معتقدات و انجام مراسم و فرایض دینی. نوع اول «یعنی اینکه شخص بتواند آزادانه و به طور آشکار و یا در خفا معتقدات مذهبی خود را از راه بیان یا نوشته ابراز نماید و هیچ کس مانع آزادی او نشود و آن در این حد، یعنی در حد فکر و اندیشه، با آزادی عقیده و بیان فرق ندارد.» (۳۰) اما نوع دوم «یعنی اینکه شخص بتواند مراسم و فرائض مذهب خود را به گونه‌ای که در شریعت آمده است، اجرا نماید و نظم خواسته شده را در بین افراد و جامعه برقرار سازد.» (۳۱) از دیدگاه حقوق اساسی، فرد حق دارد در خویشتن خویش، هرگونه مذهبی را انتخاب نماید بی آنکه متحمل صدمات و ضررهایی در زندگی اجتماعی اش شود. به عبارت دیگر، هر شهروند به دلیل آنکه در یک جامعه زندگی می‌کند، از حقوق اساسی برخوردار است. این حقوق در جامعه براساس مذهب تقسیم و توزیع نمی‌گردد، بلکه تابعیت یک کشور، این حقوق را برای وی به ارمغان می‌آورد. علاوه بر این، پذیرش مذهبی برخلاف مذهب رسمی جامعه نباید باعث محروم شدن او از حقوق اساسی اش گردد. و بدین سان، آزادی دینی - مذهبی که ماهیتا سیاسی نیست، با آزادیهای سیاسی ارتباط وثیقی پیدا می‌کند و از این جهت، در زمره آزادی‌های سیاسی قرار می‌گیرد. صرف نظر از بحث بسیار مهم نظری درباره آزادی مذهب براساس منابع دینی که باید در جای خود به آن پرداخت، در این جا سؤالات بسیار مهمی طرح می‌شود، از قبیل اینکه: آیا اقلیتهای مذهبی، آزادی انجام فرایض مذهبی را دارا هستند؟ وظیفه حکومت اسلامی در برابر آنها چیست؟ آیا تمامی شهروندان، قطع نظر از مذهب خود، از حقوق اجتماعی برخوردارند؟ آیا اقلیتهای مذهبی در اظهار عقاید خود آزادند؟ آیا این آزادی محدودیتی دارد؟ هرچند که پاسخ به این سؤالات براساس قانون اساسی آسان و امکان پذیر است، اما در اینجا تلاش می‌کنیم براساس دیدگاه امام، به طور اختصار به این سؤالات پاسخ دهیم. در این راستا، نکات چهارگانه زیر را که پاسخ دهنده سؤالات مذکور هستند، از دیدگاه امام بیان می‌کنیم: ۱- از نظر امام اقلیتهای مذهبی در حکومت اسلامی آزادی انجام فرائض مذهبی را دارا هستند. اقلیتهای مذهبی می‌توانند به طور آزادانه به اعمال مذهبی خود

پیردازند. امام در آستانه پیروزی انقلاب و تشکیل حکومت اسلامی در پاسخ به سؤالی در این باره می‌فرماید: «تمام اقلیتهای مذهبی در حکومت اسلامی می‌توانند به کلیه فرایض مذهب خود آزادانه عمل نمایند.» (۳۲) ۲- از دیدگاه امام، وظیفه حکومت اسلامی حمایت از حقوق اقلیتهای مذهبی است. حکومت اسلامی باید از حقوق آنان همچون سایر شهروندان دفاع کند. امام در پاسخ به سؤالی درباره روابط میان اقلیتهای مذهبی می‌فرماید: «اقلیتهای مذهبی نه تنها آزادند بلکه دولت اسلامی موظف است از حقوق آنان دفاع کند.» (۳۴) و نیز در جایی دیگر می‌فرماید: «حکومت اسلامی موظف است از حقوق آنان (اقلیتهای مذهبی) به بهترین وجه حفاظت کند.» (۳۴) ۳- از نظر امام، برخورداری از حقوق اجتماعی در جامعه براساس تابعیت کشور است و تمام شهروندان ایرانی از حقوق اجتماعی برخوردارند و در این زمینه، اقلیتهای مذهبی نیز همچون مسلمانان، از این حقوق برخوردارند. به عبارت دیگر، حقوق اجتماعی بر اساس مذهب، در جامعه توزیع نمی‌شود: «هر ایرانی حق دارد که مانند همه افراد از حقوق اجتماعی برخوردار باشد. مسلمان یا مسیحی و یا یهودی و یا مذهب دیگر فرق ندارد.» (۳۵) و نیز در جایی دیگر می‌فرماید: «اسلام بیش از هر دینی و بیش از هر مسلکی به اقلیتهای مذهبی، آزادی داده است. آنان نیز باید از حقوق طبیعی خودشان که خداوند برای همه انسانها قرار داده است، بهره‌مند شوند. ما به بهترین وجه از آنان نگهداری می‌کنیم.» (۳۶) ۴- از نظر امام، اقلیتهای مذهبی می‌توانند آزادانه به مسائل خود پیردازند و حق اظهار عقیده خود را نیز دارند: «اسلام همیشه حافظ حقوق مشروع اقلیتهای مذهبی بوده و هست. آنان در جمهوری اسلامی آزادند و آزادانه به مسائل خود می‌پیردازند و در پناه حکومت اسلامی چون بقیه افراد، در اظهار عقیده آزادند.» (۳۷) البته در لسان امام، اقلیتهای مذهبی آزادی اظهار عقیده خود را دارند، نه آزادی خرابکاری. امام در پاسخ به سؤالی در باره آزادی بیان عقیده برای اقلیتهای مذهبی می‌فرماید: «در حکومت اسلامی، همه افراد دارای آزادی در هر گونه عقیده‌ای هستند ولیکن آزادی خرابکاری را ندارند.» (۳۸) بنابراین در اینجا نیز امام، دغدغه حفظ نظام اسلامی را داشته و حفظ نظام اسلامی را بر همه مسائل مقدم می‌دارد. از نظر امام، حفظ نظام از مهمترین واجباتی است که بر سایر امور مقدم بوده و امور دیگر از جمله آزادی، در راستای حفظ نظام مفهوم پیدا می‌کنند. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری در این نوشتار مختصر، با اشاره به مفهوم، عناصر، مصادیق و قلمرو آزادی سیاسی؛ دیدگاه امام خمینی (ره) در باره برخی از مهمترین آزادیهای سیاسی؛ یعنی: آزادی و حق تعیین سرنوشت و رای، آزادی بیان، آزادی احزاب و تشکلهای و آزادی مذهب را مورد توجه و بررسی قرار دادیم. برخی از یافته‌ها و نتایج بدست آمده از پژوهش حاضر عبارتند از: ۱- مهمترین نقش مردم در حکومت اسلامی از دیدگاه امام را می‌توان «ساختار سازی» دانست. مردم در تعیین ساختار مناسب برای حکومت اسلامی نقش اساسی دارند. محتوای این حکومت را قانون الهی تامین کرده است. شروعت حکومت نیز الهی است. ۲- از دیدگاه امام، حق رای همگانی بوده و شامل تمامی اقشار و اصناف جامعه می‌شود؛ مردم از آزادی کامل در رای دادن برخوردار می‌باشند و هیچ‌گونه فشار و تحمیلی در رای دادن و رای‌گیری جایز نیست. مردم باید براساس بینش و شناخت صحیح، در رای‌گیری شرکت نمایند. هم‌چنین کسب آگاهیهای لازم در رای دادن ضرورت دارد. ۳- از دیدگاه امام، «ضرر زدن» به منافع مردم، «توطئه» و «انتقام‌جویی»، از مهمترین موانع «آزادی بیان» شناخته می‌شود و حکومت اسلامی دارای چنان پایه‌های مستحکمی است که وجود آزادی بیان در صورتی که همراه با موارد مذکور نباشد، نه تنها باعث آسیب زدن به آن نمی‌شود بلکه در راستای تقویت آن خواهد بود. ۴- از نظر امام، آزادی تشکیل اجتماعات و مشارکت مردمی، از اهداف اساسی انقلاب می‌باشد. جمهوری اسلامی ایران، آزادی فعالیت سیاسی اجتماعی را برای گروهها و تشکلهای به‌ارمغان آورده است؛ ولی مهمترین مانع فعالیت گروهها و تشکلهای سیاسی، مشارکت در طرح براندازی و توطئه علیه نظام است. ۵- از نظر امام، اقلیتهای مذهبی در حکومت اسلامی، از آزادی کامل در انجام فرائض مذهبی خود برخوردار بوده و وظیفه حکومت اسلامی حمایت از حقوق آنها است. اقلیتهای مذهبی آزادی اظهار عقیده خود را نیز دارا هستند؛ اما نه آزادی خرابکاری. از این رو، حفظ نظام در اینجا نیز از نظر امام، مهمترین معیار رعایت و احترام به اصل آزادی فعالیتهای مذهبی آنهاست. پی‌نوشت‌ها: ۱. کارل

کوهن، دموکراسی، ترجمه فریبرز مجیدی، انتشارات خوارزمی، تهران، ص ۱۸۴. ۲. منوچهر طباطبائی مؤتمنی، آزادیهای عمومی و حقوق بشر، دانشگاه تهران، ۱۳۷۰، ص ۹۶. ۳. سید محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۶۹. ۴. محمد جعفر جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ابن سینا، بنیاد راستاد، تهران، ۱۳۶۳، ص ۳۱. ۵. مصطفی رحیمی، قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷، ص ۱۹۰. ۶. مهدی منتظر قائم، آزادی سیاسی، حکومت اسلامی، سال دوم، شماره اول، ص ۱۰۰. ۷. مصطفی رحیمی، پیشین. ۸. مهدی منتظر قائم، پیشین. ۹. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۳، ص ۲۰۴. ۱۰. مهدی منتظر قائم، پیشین. ۱۱. همان. ۱۲. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۱. ۱۳. همان، ج ۲، ص ۲۶۰. ۱۴. همان، ج ۱۸، ص ۲۴۵. ۱۵. همان، ص ۲۰۳. ۱۶. همان، ص ۲۶۴. ۱۷. همان، ج ۱۷، ص ۱۰۳. ۱۸. همان، ج ۲۰، ص ۱۹۴. ۱۹. همان، ج ۱۸، ص ۲۰۴. ۲۰. جعفر بوشهری، مسائل حقوقی اساسی، نشر دادگستر، تهران، ۱۳۷۶، ص ۳۳. ۲۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۵۹. ۲۲. همان، ج ۵، ص ۱۳۰. ۲۳. همان، ج ۱۹، ص ۲۱۶. ۲۴. ابوالفضل قاضی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۶۶۰. ۲۵. جعفر بوشهری، پیشین، ص ۳۵. ۲۶. همان، ص ۳۶. ۲۷. ر. ک: قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، فصل سوم، بویژه اصل ۲۶. ۲۸. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۲۸-۱۲۹. ۲۹. همان، ج ۱۸، ص ۷۳. ۳۰. منوچهر طباطبائی مؤتمنی، پیشین، ص ۹۵. ۳۱. همان. ۳۲. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۳، ص ۷۵. ۳۳. همان، ص ۱۵۹. ۳۴. همان، ص ۷۵. ۳۵. همان، ص ۱۵۹. ۳۶. همان، ص ۴۸. ۳۷. همان، ص ۳۳. ۳۸. همان، ص ۱۰۰. منابع مقاله: فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۵، میراحمدی، منصوره؛

آزادی در اندیشه سیاسی حضرت امام خمینی(س)

آزادی در اندیشه سیاسی حضرت امام خمینی(س) چکیده: در این مقاله آزادیهای مدنی از منظر اندیشه سیاسی امام خمینی(س) مورد بررسی قرار گرفته است. این مقاله نظریه امام خمینی(س) در این زمینه را «آزادی قانونی» می نامد و وجوه گوناگون آن را در آرا و عملکردهای امام جستجو می کند. در این مقاله حریم خصوصی در نظریه امام بسان حوزه ای دیده شده است که حکومت حق وضع قانون در آن و تحدید دامنه آن را ندارد. حضرت آیت الله العظمی امام خمینی(س) رهبر انقلاب شکوهمند اسلامی و بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی ایران، به عنوان عالمی برجسته در علوم مختلف اسلامی (چون: فلسفه، عرفان، فقه، اصول، تفسیر، اخلاق و رجال) شناخته شده و آثار گرانقدری در این علوم از خود بر جای گذاشته اند. از منظری دیگر، ایشان فردی سیاستمدار بودند که با سیاست جهان و قدرتهای استکباری آشنایی داشتند و صاحب قدرت، شجاعت و مهارت ستودنی در رهبری یک انقلاب عظیم و موفق بر علیه نظامی کهن و مورد حمایت قدرتهای بزرگ جهانی بودند. لکن در باب «اندیشه سیاسی» آنگونه که شایسته است شناخته نشده اند. آنچه معمولاً در این زمینه از ایشان معروف است عمدتاً «اصل ولایت فقیه» است. در حالی که ایشان نظریات قابل توجهی درباره موضوعاتی چون: سرشت انسان، تاسیس حکومت، اهداف دولت، مشروعیت، قرارداد اجتماعی، حکومت قانون، انواع حکومتها، مشروطیت، آزادی، عدالت، سعادت و ... ابراز نموده اند که حتی اصل ولایت فقیه نیز بدون فهم و تبیین صحیح این نظریات بدرستی درک نخواهد شد. در این مقاله سعی شده است که به طور فشرده یکی از این اصول یعنی «آزادی» تبیین شود. امید است که توفیق تشریح کافی این اصل و نیز سایر اصول مورد اشاره برای نگارنده حاصل شود. ۱- تعریف آزادی الف. آزادی فلسفی یا توصیفی در فلسفه امام، آزادی به دو معنا به کار رفته است: آزادی فلسفی یا توصیفی، و به بیان دیگر، اختیار (Free - will) و آزادی حقوقی (Freedom) یا تجویزی. در مساله «جبر و اختیار» که از مهمترین موضوعات عقیدتی اسلام است، امام نظریه «جبر» را که از طرف اشاعره ابراز شده رد می کند و آن را ستم به خدای متعال و پایمال کننده حق آفریدگان معرفی می کند. (۱) جبریون معتقدند که خلق به طور کلی از تاثیر برکنارند و همه تاثیرات به گونه مباشرت و بدون

واسطه به خدای تعالی استناد دارند. (۲) در نتیجه انسان «فاقد اراده و اختیار و آزادی» و مقهور اراده حق تعالی است. همچنین نظریه «تفویض» را که معتزله آن را ساخته و پرداخته اند، شرک به خدای متعال توصیف می‌کند. (۳) قائلان به تفویض معتقدند: هرگاه بنده ای کاری انجام می‌دهد و یا هر موجودی هر گونه اثر از او ظاهر می‌شود حضرت باری تعالی، العیاذبالله، بود و نبودش یکسان است ... (و) حق تعالی ... مکلف را آفریده و کارهایش را به او واگذار کرده است. (۴) نتیجه این نظریه این است که انسان «دارای آزادی و استقلال کامل در کارهایش» است و اراده خدای تعالی هیچ نقشی در زندگی او ندارد. امام پس از رد نظریه جبر و تفویض، نظریه «الامر بین الامرین» را که نظریه مذهب امامیه است نقل می‌کند و توضیح می‌دهد که: در تمام هستی و دار تحقق، فاعل مستقلی به جز خدای تعالی نیست و دیگر موجودات همان گونه که در اصل وجود مستقل نیستند بلکه ربط محضند و وجودشان عین فقر و تعلق است و ربط و احتیاج صرفند، صفات و آثار و افعالشان نیز استقلالی نیست. صفاتی دارند و دارای آثاری هستند و کارهایی انجام می‌دهند ولی در هیچ یک از اینها استقلال ندارند... آیه مبارکه: «و ما تشاؤون الا ان یشاء الله (۵)»... می‌فرماید: شما نخواهید خواست مگر آنکه خدا بخواهد که در عین حالی که مشیت را برای خلق اثبات می‌فرماید وابستگی آن را به مشیت الهی بیان می‌کند، نه اینکه بخواهد بگوید که دو چیز دارای تاثیر باشند: مشیت خلق و مشیت خالق، و یا اینکه به طور اشتراک مؤثر باشند بلکه به گونه ای است که مشیت (انسان) ممکن ظهور مشیت خدا و عین ربط و تعلق به مشیت خدا است. (۶) امام انسان را مختار و آزاد می‌داند لکن نه مستقل از قدرت، اراده و خواست خدای متعال. در نتیجه، انسان مقهور اراده الهی نیست. از سوی دیگر، امام ضمن قبول اینکه سرشت انسانها در میل به نیکی و بدی تفاوت دارد و تفاوت انسانها در نطفه، در پاکی و ناپاکی رحم، رفتار مادر در ایام بارداری و شیر دادن به فرزند، محیط تربیتی و دیگر امور موجب تفاوت آنها در میزان میل به نیکی و بدی می‌شود ولی هیچ یک از اینها را مانع «اختیار و آزادی انسان در تصمیم گیری و کنش» نمی‌داند و انسان را مقهور طبیعت، وراثت و محیط تربیتی نمی‌داند. (۷) حاصل سخن اینکه، امام معتقد است انسان موجودی است دارای اراده، اختیار و آزادی در تصمیم گیری و کنش نه اراده الهی نه وراثت، نه طبیعت و نه محیط رشد و نمو و زیست، اراده انسان را مقهور خویش نساخته اند و انسان را «مجبور» نکرده اند. این «آزادی فلسفی یا توصیفی» است، که پیش فرض بحث «آزادی حقوقی و تجویزی» است. اگر در بحث فلسفی انسان را مقهور و مجبور و فاقد اختیار بدانیم جایی برای بحث از اینکه آیا خوب است انسان را در کارهایش آزاد بگذاریم یا برخی انسانها مجازند اراده خود را بر انسانهای دیگر تحمیل کنند و آزادی آنها را محدود کنند باقی نخواهد ماند. ب. آزادی حقوقی یا تجویزی در حالی که آزادی فلسفی به بحث از وجود اراده برای انسان مربوط می‌شود، و بحث درباره «بود و نبود» است، آزادی حقوقی به تجویز آزاد گذاشتن انسان در تصمیم گیری و کنش مربوط می‌شود، و بحثی درباره «باید و نباید» است. در اینجا امام آزادی را به نبود الزام و اکراه از سوی سایرین تعریف می‌کند و آن را «به مثابه شرایطی که در آن شخص مجبور نیست، مقید نیست، در امورش مداخله نمی‌شود، و تحت فشار قرار نمی‌گیرد» (۸) تعریف می‌کند. امام در اینجا همچون آیزایا برلین که معتقد است «هر چه حوزه عدم مداخله وسیعتر باشد، آزادی من بیشتر است»، (۹) آزادی را به «حوزه ای از عدم مداخله» (۱۰) تعریف می‌کند. امام در پاسخ اورینافالاجی که از ایشان خواستار ارائه یک تعریف ساده از آزادی می‌شود می‌فرماید: آزادی یک مساله ای نیست که تعریف (پیچیده ای) داشته باشد. مردم عقیده شان آزاد است، کسی الزامشان نمی‌کند که شما باید حتما این عقیده را داشته باشید، کسی الزام به شما نمی‌کند که حتما باید این راه را بروید، کسی الزام به شما نمی‌کند که باید این را انتخاب کنی، کسی الزامتان نمی‌کند که در کجا مسکن داشته باشی یا در آنجا چه شغلی را انتخاب کنی. آزادی یک چیز واضحی است. (۱۱) ۲- ارزش آزادی الف. آزادی حقی خدادادی در نظر امام آزادی دارای جایگاه والایی است. آزادی حقی اولیه، طبیعی و خدادادی است. این حکومتها نیستند که به مردم آزادی اعطا می‌کنند، بلکه آفریدگار انسان، او را آزاد آفریده و به او آزادی اعطا فرموده است. حکومتها نه به شهروندان آزادی داده اند و نه می‌توانند آن را نادیده بگیرند. آزادی حقی است

خدادادی که حکومتها موظف به رعایت و پاسداری از آن هستند. امام در یک سخنرانی در پیش از انقلاب اسلامی در توصیف آرمان ملت از انقلاب بر علیه حکومت سلطنتی می فرماید: مملکت ما امروز قیام کرده است و این قیام قیامی است که همه موظفیم دنبالش برویم... هر کس که هست، اهل این مملکت است باید دنبال این اهالی مملکتش باشد تا این کار بشود، بلکه مساله ای است که، منطقی است که بشر باید دنبالش باشد. اینها دارند حقوق اولیه بشریت را مطالبه می کنند. حق اولیه بشر است که من می خواهم آزاد باشم، من می خواهم حرفم آزاد باشد. (۱۲) با این بیان، امام آزادی را حقی اولیه برای عموم بشریت قلمداد می کند و آنان را برای گرفتن این حق اولیه ترغیب می نماید. امام در توضیح وجود آزادی برای اقلیتهای دینی و مسلکی در حکومت اسلامی در یک مصاحبه مطبوعاتی می فرماید: اسلام بیش از هر دینی بیش از هر مسلکی به اقلیتهای مذهبی آزادی داده است، آنان نیز باید از حقوق طبیعی خودشان که خداوند برای همه انسانها قرار داده است بهره مند شوند. ما به بهترین وجه از آنها نگهداری می کنیم. در جمهوری اسلامی کمونیستها نیز در بیان عقاید خود آزادند. (۱۳) امام در رد سخن شاه سابق ایران که مدعی بود به مردم ایران آزادی اعطا کرده است برمی آشوبد و اعطای آزادی از سوی حکومت را به مسخره می گیرد و می فرماید: این چه وضعی است که در ایران هست؟ این چه آزادی است که اعطا فرموده اند آزادی را؟! مگر آزادی اعطا شدنی است؟! خود این کلمه جرم است، کلمه اینکه اعطا کردیم آزادی را، این جرم است. آزادی مال مردم است، قانون آزادی داده، خدا آزادی داده به مردم، اسلام آزادی داده، قانون اساسی آزادی داده به مردم... آزادی اعطایی که آزادی حقیقتا نیست. (۱۴) در اینجا گرچه امام به نظریه جان لاک، فیلسوف انگلیسی، که معتقد است انسانها طبیعتا آزاد، برابر و مستقل هستند و هیچ کس را نمی توان از این دارایی محروم کرد و او را مطیع قدرت سیاسی دیگری بدون رضایت خود او نمود، رضایتی که از راه توافق با دیگر حاصل شده باشد، (۱۵) نزدیک می شود، لکن به موجب آنکه امام یک فیلسوف الهی است هم آزادی را عطیه ای الهی می داند و هم برای خود خالق حق دخالت در آزادی بشر را محفوظ می داند. (۱۶) نتیجه این اصل که «آزادی حقی اولی، فطری، طبیعی و خدادادی برای بشر» است، این می شود که حکومت باید دغدغه رعایت آزادی شهروندان را داشته باشد و آن را تضمین کند. امام در این باره فرموده است: باید آزادیها در حدود قوانین مقدس اسلام و قانون اساسی به بهترین وجه تامین شود. (۱۷) در جای دیگر درباره رعایت حقوق اقلیتهای مذهبی می فرماید: تمام اقلیتهای مذهبی در حکومت اسلامی می توانند به کلیه فرایض مذهب خود آزادانه عمل نمایند و حکومت اسلامی موظف است از حقوق آنان به بهترین وجه حفاظت کند. (۱۸) به نظر امام نه آزادی قابل چشم پوشی و نادیده انگاشتن است، نه شایسته است مردم از آن صرف نظر کنند، نه چیزی است که حکومت به مردم داده باشد و نه چیزی است که حکومت مجاز باشد آن را پایمال کند. آزادی حقی است خدادادی که مردم باید آن را طلب و حکومتها باید آن را رعایت کنند. بدین دلیل حکومت اسلامی نمی تواند یک حکومت استبدادی باشد در اسلام دیکتاتوری اصلا در کار نیست، هیچ، ابتدا، هیچ وقت نبوده و هیچ وقت نیست، هیچ وقت نخواهد بود. (۱۹) امام معتقد است که حکومت اسلامی شبیه هیچ یک از اقسام حکومتهای استبدادی (Despotism) نیست. اسلام حکومتی را بنیان نهاد که نه به شیوه استبدادی است که در آن نظر و تمایلات نفسانی یک نفر بر تمام جامعه حاکم است، و نه به شیوه مشروطه (لیبرال) یا جمهوری (خالص) که مبتنی بر قوانین بشری است که آن قوانین را گروهی از مردم بر تمام جامعه حاکم می کنند. بلکه حکومت اسلامی، نظامی است که از وحی الهی الهام می گیرد و در تمام زمینه ها از قانون الهی کمک می گیرد و هیچ یک از زمامداران امور جامعه حق استبداد به رای ندارند. (۲۰) به این ترتیب امام با رد حکومت استبدادی خودکامه، موافقت خود را حکومت مشروطه (Constitutionalism) دینی و جمهوری اسلامی اعلام می دارد. حکومتی که در آن ضمن اجرای حقوق و احکام الهی، آزادی، اراده و واست شهروندان نیز به طور کامل مورد توجه قرار می گیرد. ب. آزادی و امنیت در اندیشه سیاسی امام حکومت و تشکیل جامعه مدنی از سوی بشر برای پایان دادن به وضعیت هرج و مرج، ظلم و ناامنی است. انسان به این دلیل در برابر اوامر حکومت تسلیم می شود که خود را در محیطی امن و آرام قرار دهد و در

چنین محیطی به تحصیل حقوق خود (از جمله حق طبیعی آزادی، و رشد فضائل) پردازد. در اینجا امام نظریه هابز یعنی «کسب امنیت» را در خصوص فلسفه تشکیل دولت با نظریه لاک یعنی «تضمین آزادی» (۲۱) ترکیب می‌کند و در ضمن آن را با آموزه «رشد فضائل» افلاطون که از وظایف دولت است (۲۲) پیوند می‌دهد. امام جامعه بدون حکومت را جامعه ای گرفتار «هرج و مرج و ناامنی» توصیف می‌کند (۲۳) و معتقد است که انسان برای فرار از ناامنی و به دست آوردن امنیت به تشکیل حکومت رو آورده است: ضرورت تشکیل حکومت برای گسترش عدالت و تعلیم و تربیت (شهروندان) و حفظ نظم (اجتماعی) و رفع ظلم و حفظ مرزها (ی کشور) و جلوگیری از تجاوز بیگانگان از واضحترین احکام عقلاست بدون آنکه تفاوتی میان کشورهای مختلف و یا زمانهای مختلف وجود داشته باشد. در عین حال دلیل شرعی نیز بر این مطلب دلالت دارد. (۲۴) امام وجود امنیت در جامعه را پیش شرط همه لذات و خوشیهای دنیوی قلمداد می‌کند و معتقد است سعادت دنیوی بدون وجود امنیت امکان پذیر نیست و به این دلیل دولت اسلامی را موظف به تامین سعادت دنیوی شهروندان و ضامن حفظ امنیت آنان می‌داند: اگر ... محتوای اسلام در همه جای این مملکت پیاده بشود یک حالت اطمینان برای ملت در کشور حاصل می‌شود که سرآمد همه خوبیهاست. انسان اگر چنانچه همه خوشیها را داشته باشد لکن حال اطمینان نداشته باشد و متزلزل باشد، تمام آن خوشیها تلخ می‌شود... این طمانینه روحی بهترین چیزی است که برای انسان هست. (۲۵) در محیط اسلام، مملکت اسلامی، رعب نیست و در محیط طاغوت رعب است. (۲۶) امام آزادی و امنیت را اینگونه به هم پیوند می‌دهد: آزادی آن است که فرد با احساس امنیت از آزادی اش بهره برداری کند و گرنه آزادی همراه با اضطراب و ترس ارزش ندارد: آزادی در حدود ضوابط است ... در حدود قواعد و قوانین آزادی هست، یعنی شما دیگر از کسی... نمی‌ترسید... به این معنی الحمدلله ما الان آزادیم. (۲۷) آنگاه سعادت را که هدف و آرمان حکومت اسلامی است به آزادی پیوند می‌دهد و آن را الزامی معرفی می‌کند: با جمهوری اسلامی سعادت، خیر (و) صلاح برای همه ملت است. اگر احکام اسلام پیاده بشود... تمام اقشار ملت به حقوق حقه خودشان می‌رسند، ظلم و جور و ستم ریشه کن می‌شود. در جمهوری اسلامی زورگویی نیست، در جمهوری اسلامی ستم نیست. در جمهوری اسلامی آزادی است، استقلال است، همه اقشار ملت در جمهوری اسلامی باید در رفاه باشند. (۲۸) بدین ترتیب، در اندیشه سیاسی امام، آزادی همراه با امنیت نه تنها یک اصل ارزشمند و قابل احترام است که باید پاس داشته شود، بلکه یکی از اهداف اصلی تاسیس حکومت و یکی از اصول جمهوری اسلامی است که الگوی مطلوب حکومت در نزد ایشان به شمار می‌رود. ج. آزادی، تمدن و توسعه ارزش آزادی برای امام آنقدر است که از آن به عنوان یکی از ارکان اساسی تمدن یاد می‌کند و آن را در مقابل توحش قرار می‌دهد: «جامعه متمدن جامعه ای است که وحشی نیست». با این تقابل امام در صدد ستودن «جامعه متمدن» و نکوهش «جامعه وحشی» است. تمدن آن چنان ارزشی است که در صورت نبود آن چیزی جز «توحش»، که همه انسانها به حکم فطرت از آن تنفر دارند، باقی نخواهد ماند. آنگاه «تمدن» را با «آزادی» و «توحش» را با «سلب آزادی» برابر دانسته و نتیجه می‌گیرد که جامعه غیر آزاد «جامعه وحشی» است و حکومتی که بر چنین جامعه ای حاکم است نیز وحشی و غیر متمدن است: اول مرتبه تمدن، آزادی ملت است ... یک مملکتی که آزادی ندارد تمدن ندارد. یک مملکتی که استقلال ندارد... این نمی‌شود گفت یک مملکت متمدن. مملکت متمدن آن است که آزاد باشد، مطبوعاتش آزاد باشد، مردم آزاد باشند در اظهار عقاید و رایانشان... (۲۹) این مردمی که آزادی و استقلال می‌خواهند، اینها وحشی نیستند. اینها متمدن هستند که آزادی و استقلال می‌خواهند، وحشی آنها هستند که استقلال و آزادی را از آنها گرفته اند، نه اینها که آزادی و استقلال را می‌خواهند. استقلال و آزادی دو تا چیزی است که ... از حقوق اولیه بشر است و همه بشر این را مطلع هستند، آن که سلب می‌کند این را از مردم، او وحشی است، آن کسی که این حق را می‌خواهد، او متمدن است. (۳۰) امام آنقدر بر ارزش آزادی پا می‌فشارد و آن را برای یک جامعه متمدن، مرفه و سعادت‌مند ضروری می‌داند که با «استبداد مصلحت اندیشانه» (Enlightened despotism) نیز مخالفت می‌کند: حتی به خاطر توسعه و کسب پیشرفت نباید آزادی را

نادیده انگاشت. ترقی و پیشرفت و توسعه خوب است ولی نباید برای کسب آن اختناق به کار برد به این ترتیب امام اعتقاد خود را مبنی بر «توسعه آزادیخواهانه» اعلام می نماید: ما وقتی از اسلام صحبت می کنیم به معنی پشت کردن به ترقی و پیشرفت نیست، بلکه بر عکس به عقیده ما اساساً اسلام یک مذهب ترقیخواه است ولی ما دشمنان رژیمهایی هستیم که تحت عنوان تجددخواهی، روش دیکتاتوری و ظلم را در پیش می گیرند... قبل از هر چیز معتقدیم که فشار و اختناق، وسیله ای برای دست یافتن به پیشرفت نیست. (۳۱) د. آزادی و توحید امام در اوج ارج نهادن بر آزادی، به اساسی ترین رکن دین و عالی ترین اصل اعتقادی یعنی «توحید» اشاره می کند و آزادی را نتیجه یگانه پرستی می داند، چرا که اعتقاد به خدای یگانه به آزادی می انجامد و سلب آزادی شرک را به ارمغان می آورد: ریشه و اصل همه ... عقاید که مهمترین و با ارزش ترین اعتقادات ماست، اصل توحید است. مطابق این اصل ما معتقدیم که خالق و آفریننده جهان و همه عوالم وجود و انسان، تنها ذات مقدس خدای تعالی است که از همه حقایق مطلع است و قادر بر همه چیز است و مالک همه چیز. این اصل به ما می آموزد که انسان، تنها در برابر ذات اقدس حق باید تسلیم باشد و از هیچ انسانی نباید اطاعت کند مگر اینکه اطاعت او اطاعت خدا باشد. بر این اساس هیچ انسانی هم حق ندارد انسانهای دیگر را به تسلیم در برابر خود مجبور کند و ما از این اصل اعتقادی اصل آزادی بشر را می آموزیم که هیچ فردی حق ندارد انسانی و یا جامعه و ملتی را از آزادی محروم کند، برای او قانون وضع کند، رفتار و روابط او بنا به درک و شناخت خود که بسیار ناقص است و یا بنا به خواسته ها و امیال خود تنظیم نماید. و از اصل ما نیز معتقدیم که قانونگذاری برای پیشرفتها در اختیار خدای تعالی است. (۳۲) ۳- حدود آزادی الف. آزادی قانونی (Legal liberty) امام در بیانات خویش گاه در مواردی بر آزادی تاکید کرده و گاه برخی محدودیتها برای آزادی مصطلح در جهان قائل شدند که البته نمی توان با شمارش آنها به جمع بندی کاملی دست یافت. علاوه بر اینکه این کار به عهده علم حقوق و حقوق اساسی است در حالی که ما در صدد توضیح آزادی در «اندیشه سیاسی امام هستیم. لذا در اینجا تنها به اشاره ای در زمینه موارد ذکر شده بسنده می کنیم. به نظر امام آزادی عقیده و ابراز آن حتی برای مارکسیستها نیز وجود دارد. (۳۳) مطبوعات در نشر حقایق آزادند (۳۴) ولی نوشته های گمراه کننده مجاز نیست. (۳۵) هر گونه اجتماع و تشکیل احزاب به شرط آنکه مصالح ملت را به خطر نیندازد آزاد است. (۳۶) انواع فساد و دایر کردن مراکز فساد ممنوع است. (۳۷) تجاهر به فسق (۳۸) بی حجابی، (۳۹) کارهایی که توطئه بر علیه نظام باشد، (۴۰) تجاوز به حقوق دیگران، (۴۱) اعمال خائنه (۴۲) و خرابکارانه (۴۳) در حکومت اسلامی ممنوع است. در یک اظهار نظر کلی امام معتقد است که حکومت اسلامی دو وظیفه مهم دارد که در عرض هم باید آنها را تحقق بخشد: (۱) اجرای احکام اسلام و حدود الهی (۲) حفاظت از آزادیهای مردم. ما نباید ظلم کنیم، یعنی تفتیش نماییم که در داخل خانه های مردم چه می گذرد، کسی هم حق ندارد عشرتکده درست کند و یا قمارخانه. در حکومت اسلامی با اینگونه امور مبارزه می شود. ما می خواهیم احکام خدا جاری شود. آن طرفش هست، این طرفش هم هست ... دولت اسلامی موظف است مردم را مطمئن نماید در همه چیز... از آن طرف هم اگر کسانی که مخالف اسلام هستند بخواهند تجاهر به فسق نمایند، آنها هم تادیب خواهند شد. (۴۴) امام تعیین حد و مرز «احکام الهی» و «آزادیهای مدنی» را بر عهده قانون می داند و به «آزادی قانونی» معتقد است: تنها قانون است که موارد آزادی و وظایف شهروندان را تعیین می کند و دولت اسلامی موظف است به همان اندازه که دغدغه اجرای قوانین برای برقراری نظم و امنیت و اخلاق در جامعه را دارد، دغدغه پاسداری از حریم آزادیهای مردم را نیز داشته باشد. باید آزادیها در حدود قوانین مقدس اسلام و قانون اساسی به بهترین وجه تامین شود. (۴۵) جالب اینجاست که امام به عنوان یک عالم اصولی (در مقابل اخباریون) معتقد است که آزادی «اصل اولی» است و در حالی که احکام الزام آور الهی که ناشی از خالقیت اوست در درجه دوم قرار دارد و بدین ترتیب محدودیتهای شرعی و قانونی ثانوی است: تردیدی نیست که اصل اولیه مانند اصالت حل و اصالت اباحه و عمومیت اینکه همه آنچه در روی زمین است برای انسان خلق شده است، این است که از هر چیزی به نحوی جایز است استفاده کرد، مگر آنکه دلیلی قائم شود بر حرمت آن. (۴۶)

امام آنگاه به تقابل اخباریون و اصولیون در این مساله اشاره می نماید و نقل می کند که اخباریون برای رعایت «محرمات الهی» حدود آزادی مردم را محدود می کنند و در موارد نامعلوم بودن احکام، حکم به لزوم احتیاط می نمایند (۴۷). از جمله استدلال می کنند: اصل در همه چیز ممنوعیت است، و اینکه جهان همه اش، از آسمان و زمین، مملوک خداست، همچنانکه خود مکلف، بنده خدای تعالی است. بنابراین باید همه کارهای انسان اعم از حرکت و سکون از روی رضایت خدا و دستوری که از سوی او صادر شده باشد انجام شود. و هیچ کس حق ندارد در جهان تصرف کند مگر به اجازه او زیرا هم تصرف کننده و هم آنچه در او تصرف می شود، هر دو مملوک خدا هستند. (۴۸) امام این قبیل استدلال را رد می کند، (۴۹) و به عنوان یک اصولی «اصل برائت عقلی و اباحه نقلی» را به اثبات می رساند. (۵۰) لکن ایرادی به نظریه «آزادی قانونی» وارد می شود و آن اینکه: حفظ و حراست و آزادی از طریق قوانین عام، روشی است که محتوای قوانین در آن به حساب نمی آید. قانون عام ممکن است، از لحاظ مضمون، سرکوبگرانه و اختناق آور باشد. دولت ممکن است قوانین جزایی را به حد وحشیگری برساند و برای کلیه جرایم کوچک نیز کیفر مرگ در نظر بگیرد. در نظریه قانونی هیچ چیزی برای جلوگیری از این کار نیست. (۵۱) ولی امام با اعتقاد به «حریم خصوصی» برای شهروندان حوزه ای از آزادی غیر قابل تجاوز را ترسیم می کند که قانون نیز نباید به آن نزدیک شود. در این باره اگرچه امام به مکتب آزادیخواه نزدیک می شود که معتقد به وجود حریم خصوصی برای شهروندان است و با پیوند زدن آن با «فردگرایی» (Individualism) حوزه وسیع تری را مشمول این حوزه قرار می دهد، (۵۲) لکن امام با مبانی دیگر که از وحی الهی سرچشمه می گیرد دایره «حریم خصوصی» را تنگتر می کند و در این موضوع «اخلاق عمومی» را نیز ارج می نهد. دولت اسلامی دولتی است که هم اخلاق عمومی و سعادت اخروی مردم را در نظر دارد و هم سعادت دنیوی و رفاه و آزادی آنان را در نظر می گیرد. ب. حریم خصوصی از نظر امام شهروندان در حیطه زندگی خصوصی خود در محدوده قانون آزادند. حریم خصوصی (Individual space) زندگی افراد در حوزه های زیر مشخص می شود: ۱. عقیده امام معتقد است که نباید به حوزه عقاید افراد وارد شد و در این مورد تحقیق و تجسس و دخالت کرد: احکام اسلام در تمام ابعادش باید عمل بشود. یعنی نه جاسوسی شود و تفتیش عقاید و نه کسی متجاهر به فسق شود. (۵۳) ۲. بیان امام معتقد است که اسلام دارای منطقی نیرومند است و قدرت پاسخگویی به کلیه شبهات و استدلالات سایر مکاتب را دارد؛ لذا حکومت اسلامی آزادی بیان را به طور کامل اعطا می کند و البته عمل خیانت به کشور نخواهد بود. دولت اسلامی، یک دولت دموکراتیک به معنای واقعی است... و هر کس می تواند اظهار عقیده خودش را بکند و اسلام جواب همه عقاید را به عهده دارد و دولت اسلامی، تمام منطقها را با منطق جواب خواهد داد. (۵۴) امام در پاسخ پرسش خبرنگاری که نظر ایشان را درباره فعالیت احزاب سیاسی چپ بدون اتکا به قدرتهای خارجی در جمهوری اسلامی جویا می شود می فرماید: در جمهوری اسلامی هر فردی از حق آزادی عقیده و بیان برخوردار خواهد بود و لکن هیچ فرد یا گروه وابسته به قدرتهای خارجی را اجازه خیانت نمی دهیم. (۵۵) امام در جای دیگر درست در پاسخ به همان پرسش می فرماید: اگر مضر به حال ملت باشد جلوگیری می شود، اگر نباشد و فقط اظهار عقیده باشد مانعی ندارد. (۵۶) به این ترتیب صرف اظهار عقیده را غیر مضر توصیف می نماید و در نتیجه آزادی بیان را مطلق می کند. ۳. محل سکونت و کسب امام معتقد است که محل سکونت و محل کسب خصوصی افراد باید مصون از تعرض باشد و افراد در محدوده منزل و محل کارشان کاملاً آزادند و صرفاً به دلیل امنیتی می توان به آن محدودده، آن هم به قدری که امنیت کشور اقتضا می کند، تعرض نمود: هیچ کس حق ندارند به خانه یا مغازه و یا محل کار شخصی کسی بدون اذن صاحب آن وارد شود یا کسی را جلب کند یا به نام کشف جرم یا ارتکاب گناه تعقیب و مراقبت نماید... و یا برای کشف گناه و جرم هر چند گناه بزرگ باشد، شنود بگذارد و یا دنبال اسرار مردم باشد و تجسس از گناهان غیر نماید... تمام اینها جرم و گناه است و بعضی از آنها... بسیار بزرگ است... آنچه که ذکر شد و ممنوع اعلام شد، در غیر مواردی است که در رابطه با توطئه ها و گروهکهای مخالف اسلام و نظام جمهوری اسلامی است که...

برای نقشه های خرابکاری و افساد فی الارض اجتماع می کنند... (و) اگر برای کشف خانه های تیمی و مراکز جاسوسی و افساد علیه نظام جمهوری اسلامی از روی خطا و اشتباه به منزل شخصی یا محل کار کسی وارد شدند و در آنجا به آلت لهو یا آلات قمار و فحشا و سایر جهات انحرافی مثل مواد مخدره برخورد کردند حق ندارند آن را پیش دیگران افشا کنند، چرا که اشاعه فحشا از بزرگترین گناهان کبیره است... و حق جلب یا بازداشت یا ضرب و شتم صاحبان خانه و ساکنان آن را ندارند و تعدی از حدود الهی ظلم است... و اما کسانی که معلوم شود شغل آنان جمع مواد مخدره و پخش بین مردم است، در حکم مفسد فی الارض... است و باید... آنان را به مقامات قضایی معرفی کنند و همچنین هیچ یک از قضات حق ندارند ابتدائاً حکمی صادر نمایند که به وسیله آن ماموران اجرا اجازه داشته باشند به منازل یا محلهای کار افراد وارد شوند که نه خانه امن و تیمی است و نه محل توطئه های دیگر علیه نظام جمهوری اسلامی... چنین حکمی مورد تعقیب قانونی و شرعی است. (۵۷) امام در بحث ولایت فقیه نیز بین «مسائل اجتماعی» و «زندگی خصوصی» تمیز قائل می شود و اعلام می دارد که دایره ولایت فقیه شامل زندگی خصوصی افراد نمی شود: در جنبه های مربوط به حکومت تمامی آنچه در اختیار رسول الله و امامان پس از او، صلوات الله علیهم اجمعین، بوده، در اختیار فقیه عادل است... ولی اگر برای پیامبر و امامان معصوم (ع) ولایتی نه از جهت حکومت ثابت بشود پس (این ولایت برای فقیه ثابت) نیست. پس اگر معتقد شویم که معصوم (ع) ولایت بر طلاق همسر مرد یا فروش مال او یا گرفتن آن را دارد حتی اگر مصلحت عمومی هم چنین، اقتضا نکرده باشد، این ولایت برای فقیه ثابت نیست. (۵۸) ۴. رخص امام معتقد است که حوزه «مستحبات، مکروهات و مباحات» و در یک کلمه «رخص»، در «حریم خصوصی» قرار دارد و نباید به آن تجاوز کرد. آنچه موضوع اقامه یا امر به معروف و نهی از منکر است، همانا «محرمات و واجبات» الهی است. تحمیلی در محدوده رخص نباید صورت گیرد (۵۹) این مطلب روشن و بی نیاز از شرح است. ۵. احکام الزامی اختلافی در حکومت اسلامی تقلید از مراجع تقلید به عهده خود شهروندان است و انتخاب مرجع تقلید به تشخیص خود شهروندان واگذار شده است. این مطلب واضح است و قابل بحث و تردید نیست. (۶۰) بنابراین اگر شهروندان از مرجع یا مراجعی تقلید کنند که فتوا به جواز و اباحه برخی کارها می دهند، دیگران (از جمله دولت و دستگاههای دولتی) نمی توانند و حق ندارند به استناد برخی فتاوی دیگر، فتوای سختگیرانه را به مقلد فتوای سهلگیرانه تحمیل نمایند. امام در مساله دوم از فصل شرایط امر به معروف می فرماید: اگر مساله ای مورد اختلاف نظر باشد و (امر به معروف) احتمال دهد فتوای انجام دهنده یک کار معین و یا ترک کننده آن، (در صورتی که او مجتهد باشد) و یا فتوای مرجعش (در صورتی که مجتهد نباشد) مخالف با او است و احتمال دهد آنچه آن فرد انجام داده است به نظر خودش جایز است، واجب نیست بلکه جایز نیست او را از انجام آن کار نهی کند، تا چه برسد به اینکه به این مطلب یقین کند. (۶۱) در جای دیگر امام خاطر نشان می کند اینکه قوانین موضوعه نباید مخالف احکام اسلام باشد، به این معنا نیست که آن قانون نباید مخالف فتوای رهبر یا فتوای فقهای شورای نگهبان باشد؛ بلکه آن قانون نباید مخالف اسلام باشد. به نظر می رسد که مقصود از «اسلام» در اینجا «فتوای اجماعی و حکم مسلم و غیر اختلافی فقهی» باشد. شورای نگهبان نمی گوید که این (قانون مصوب مجلس) خلاف فتوای من است یا خلاف فتوای زید (یعنی رهبر) است، او می گوید خلاف اسلام است. (۶۲) پس اگر نمی توان و نباید فتوایی سختگیرانه را بر افرادی که از فتوای سهلگیرانه پیروی می کنند تحمیل کرد، و اگر شورای نگهبان نباید به صرف مخالفت قانون مصوب نمایندگان مردم با فتوای فقهای شورای نگهبان یا فتوای رهبر، (۶۳) آن قانون را رد کند، و اگر دولت موظف است آزادیهای مردم را پاس دارد و اگر اصل اولی برائت، اباحه و آزادی است پس قوانین موضوعه که جنبه شرعی نیز پیدا می کند باید «حداقل ممنوعیت» را ایجاد کند و صرفاً حافظ احکام مسلم و اجماعی فقهی باشد. کلیه این موارد نتیجه منطقی اصولی است که امام به آن اعتقاد داشت. نتیجه آنکه «احکام فقهی اختلافی» در حوزه «حریم خصوصی» شهروندان قرار می گیرد. ۶. دخالتهای موجب وهن اسلام امام معتقد است دخالت در اموری که موجب وهن اسلام شود جایز نیست، حتی اگر آن عمل حرام مسلم باشد و انجام دهنده آن در جهان دیگر در

پیشگاه خدای تعالی گناهکار باشد. ایشان در مساله دهم از شرایط امر به معروف می فرماید: اگر امر (به معروف) و نهی (از منکر) در موردی نسبت به بعضی افراد موجب وهن دین مقدس (اسلام) شود، ولو در نزد دیگران، جایز نیست؛ بویژه اگر احتمال تاثیر نیز نرود؛ مگر آنکه آن کار از موارد مهم باشد، و موارد متفاوتند. (۶۴) در جای دیگر امام می فرماید: چشمهای دشمنان دوخته شده است که ... خرده گیری کنند. آنهایی که با جمهوری اسلامی مخالفند... در (میان) مسلمین هم زیادند. حکومتهای طاغوتی... خارجها... که به اسلام اعتقاد ندارند (و نیز) در داخل... اینهایی که با جمهوری اسلامی مخالفند... اینها همه چشمهایشان را دوخته اند که از ما یک خطایی بینند یکی را هزار تا کنند، در نوشته هایشان... در خارج، داخل یک مطلب جزئی را بزرگش کنند. این اشخاص دشمن با ما هستند که با قلمهای زهر آلودشان می خواهند این نهضت را آلوده کنند، ننگین کنند، به عالم نمایش بدهند که اسلام هم همین است (در حالی که) اینها ادعا می کردند که حکومت اسلامی یک حکومت عدالت است... اگر خدای نخواستہ یک اشتباه و خطایی بکنید اینطور نیست که یک شخص اشتباه کرده... پای شخص اینها حساب نمی کنند... پای مکتب حساب می کنند یعنی بی انصافی می کنند... خدا نکند که یک وقت شهادت مکتب پیش بیاید... (و) بگویند این رژیم (جمهوری اسلامی) مثل همان رژیم (پادشاهی پیش از انقلاب اسلامی است)، برای اینکه... وقتی اطراف و افرادش را ملاحظه می کنیم می بینیم اینها از همان سنخ کارها می کنند، اینها همه منزل مردم می ریزند. به حق هم باشد نباید کرد، در صورتی که به حق هم باشد، نباید یک کاری که صورت، صورت باطل است ولو واقع حق است، بعضی به صورت باطل می دهند. (۶۵) ۴- روشهای تضمین آزادی تامین آزادی و امنیت اجتماعی همچنین آزادی در حریم خصوصی زندگی آرمانی بزرگ و ضروری است که تحقق آن در گرو ضمانتهای کارآمد و نهادینه است. حال سؤال است که چگونه می توان از این حقوق پاسداری نمود و نسبت به رعایت آنها از سوی حکومت اطمینان حاصل کرد؟ نظریه پردازان آزادیخواه روشهایی برای وصول به این منظور پیشنهاد کرده اند که در محورهای ذیل خلاصه می شود: مشروطیت و مهار قدرت به وسیله قانون اساسی، حکومت قانون و تفکیک قوا. (۶۶) حضرت امام علاوه بر محورهای مذکور به محور «نظارت رهبر منتخب و مسئول» نیز اشاره می کنند. الف. مشروطیت در حکومت مشروطه یا حکومت مبتنی بر قانون اساسی اداره کشور و عمل نهادهای دولتی بر اساس سلسله قوانینی اداره می شود که در راس آنها قانون اساسی قرار دارد. در دیدگاهی که معتقد است قوانین اساسی قواعدی پایه ای را تدوین می کنند که حکومت تحت آنها عمل نماید، منطقی خواهد بود که قانون اساسی دارای تفوق (The supremacy of constitution) باشد که باید گفت قانون اساسی بر کلیه قوانین نوشته و نانوشته برتری دارد. (۶۷) مشروطیت آموزه ای سیاسی است که مدعی است قدرت سیاسی باید مقید به نهادهایی باشد که اعمال قدرت را محدود و مهار می کنند. چنین نهادهایی قواعدی را مطرح می کنند که هم رؤسای حکومت و هم سازمانها و بدنه ها (ی حکومت) را که قدرت سیاسی را اعمال می کنند مقید می کنند. (۶۸) نظریه مشروطیت و مهار قدرت دولتی در دو قرن اخیر در قالب نهادهایی تجسم پیدا کرده که «قانون اساسی» در نقطه مرکزی نهادهایی که این محدودیت را اعمال می کنند قرار گرفته است. (۶۹) قانون اساسی علاوه بر اینکه «سازمان حکومت» (The organization of government) را ترتیب می دهد و نهادهای حکومتی را تعریف می کند، حاوی یک «لایحه یا بیانیه حقوقی» (Bill or declaration of rights) است که در این قسمت، حقوق اساسی، عمومی، مقدس، طبیعی و غیر قابل تفکیک مردم را بیان می کند که حکومت موظف به رعایت آنها می باشد. (۷۰) امام درباره مشروطیت و حکومت مبتنی بر قانون اساسی فرموده است: رژیم جمهوری اسلامی متکی بر قانون اساسی ای (است) که از روی اسلام است، متکی بر اسلام، احکام اسلام (است)... (۷۱) مقصود این است که در حکومت اسلام، اسلام و قانون اسلام حکومت کند، اشخاص برای خودشان و به فکر خودشان حکومت نکنند... در اسلام حکومت، حکومت قانون، حتی حکومت رسول الله (ص) و حکومت امیرالمؤمنین (ع) حکومت قانون است. (۷۲) امام در خصوص نقش قانون اساسی در مهار قدرت دولتی و جلوگیری از استبداد و دیکتاتوری می فرماید: ما اگر همه اشخاصی که در کشورمان هستند و همه

گروههایی که در کشور هستند و همه نهادهایی که در سرتاسر کشور هستند اگر به قانون (اساسی) خاضع بشویم و اگر قانون را محترم بشمریم هیچ اختلافی پیش نخواهد آمد... البته دیکتاتورها... از قانون بدشان می آید... لکن قانونی که مال همه ملت است... و برای آرامش خاطر همه ملت است... این قانون باید محترم شمرده بشود. (۷۳) آنگاه امام خطاب به نمایندگان مجلس خبرگان که در حال تدوین قانون اساسی درباره «لایحه حقوق» می فرماید: قانون اساسی (باید) جامع و دارای خصوصیات زیر باشد: الف - حفظ و حمایت حقوق و مصالح تمام قشرهای ملت دور از تبعیضهای ناروا... (۷۴) به این ترتیب امام رعایت حقوق و آزادیهای مردم را از طریق مقید کردن حکومت اسلامی به قانون اساسی تضمین می کند. ب. حکومت قانون حکومت قانون (rule of law) به وضعیت موجود در کشور گفته می شود که در آن، قوانین وضع شده از سوی قوه مقننه توسط پلیس و دستگاه قضایی به اجرا گذاشته می شود و این وضعیت به طور مساوی شامل همه شهروندان می شود. (۷۵) حکومت قانون در مقابل حکومتهای پلیسی بکار می رود که در آن، مقامهای حکومتی و اداری بنا به میل خود رفتار می کنند و گاه بدون توجه به قوانین و قواعد به مداخله در امور خصوصی و عمومی مردم می پردازند. (۷۶) در نظریه آزادی خواهی، در آزادیهای مدنی فرض بر وجود حقوق فردی و منع الزام و اجبار از ناحیه دولت است؛ مگر آنکه خلاف آن ثابت شود. دولت با استناد به «قانون» می تواند در آزادی افراد دخالت کند. مقصود از قانون هم قوانین موضوعه ای است که مطابق با قانون اساسی از تصویب گذشته باشد. (۷۷) قوانین موضوعه باید دارای ویژگیهایی باشد: اول اینکه قانون باید قاعده ای باشد که در آن ذکری از موارد جزئی یا افراد خاص نیامده باشد و از قبل برای تطبیق بر کلیه موارد و همه افراد به طور مطلق وضع شده باشد. به گفته روسو قانون باید اتباع را مجموعاً و اعمالشان را مطلقاً در نظر بگیرد. گرچه ممکن است برخی امتیازات را مقرر بدارد، ولی هیچ گاه نباید این امتیازات را به شخصی بدهد که از او نام برده شود. دوم اینکه قانون باید مشخص و روشن باشد. (۷۸) به گفته هگل قانون باید دارای شمولی مشخص و تعریف شده باشد. (۷۹) سوم اینکه قانون نباید عطف به ماسبق شود. اینها اصول مورد پذیرش جهان متمدن در خصوص حکومت قانون است. (۸۰) امام ضمن تاکید بر نفی خودسری در حکومت اسلامی (۸۱) و اینکه همه حتی رهبر نیز تحت قانون الهی باید عمل کنند، (۸۲) قوانین موضوعه مجلس شورای اسلامی را که به تایید شورای نگهبان رسیده باشد هم قانونی و هم شرعی توصیف سپس به حاکمیت مجلس می رسد و آنجا را مرکز همه قوانین معرفی می کند: (۸۴) قانون یعنی قوانین موضوعه مجلس. سپس همه مقامات و نهادها حتی رهبر را تابع قوانین موضوعه مجلس می نماید: همه باید مقید به این باشید که قانون را بپذیرید ولو خلاف رای شما باشد، باید بپذیرید برای اینکه میزان اکثریت است و تشخیص شورای نگهبان که این مخالف قانون (اساسی) نیست و مخالف اسلام هم نیست، میزان این است، همه باید بپذیریم. من هم ممکن است با بسیاری از چیزها، من که یک طلبه (رهبر) هستم مخالف باشم، لکن وقتی قانون شد و چیز (تصویب و تایید) شد، خوب ما هم می پذیریم. (۸۵) امام علاوه بر اینکه همه مقامات و نهادها و سازمانهای دولتی را تابع قانون موضوعه می نماید، اوصاف سه گانه مزبور را درباره قانون مقرر می دارد: قانون باید عام و روشن باشد و عطف به ماسبق نشود. امام ضمن آنکه معتقد است خدای متعال در «تکوین» (creation) بر اساس نظم کلی عمل نموده است، (۸۶) در «تشریح» (legislation) نیز بر اساس وضع قوانین کلی عمل شده است. امام در چند جای مباحث اصول از اصلی سخن به میان آورده اند که سایر اصولیین به آن اعتقاد نداشتند و آن اصل فقه ابتهکاری است که تحت عنوان «خطابات قانونی» عرضه می شود. امام درباره کلیت قوانین الهی می فرماید: اصل رایج (و روش عمومی) در قوانین جهان (بشریت) این است که فرمانروا پس از در نظر گرفتن صلاح و فساد چیزی و اعتقاد پیدا کردن به اینکه وضع حکم و فرمان برای آن، به صلاح حال پیروانش است، تصمیم و اراده وی به وضع حکم به صورت یک قانون کلی برای تمام بشر یا برای گروهی از انسانها تعلق می گیرد. پس یک حکم کلی وضع می نماید و آن را در جایی قرار می دهد که مراجعه کننده در آنجا آن را می جوید و مکلف در تشخیص وظیفه به آنجا رجوع می کند و در این مطلب تفاوتی نمی کند که فرمانروا یک نفر باشد یا چند نفر باشند؛ مگر آنکه در

صورت دوم حکم تابع نظر اکثریت است... (۸۷) در جای دیگری نیز می‌فرماید: تکالیف و احکام شرعی دقیقاً مانند قوانین عرفی (و بشری) است که برای حفظ جامعه و هماهنگی کارها وضع و مقرر می‌شود. پس همچنان که در مورد قوانین بشری خطابه‌ها و فراخوانهای متعدد (در هر کار و درباره هر شخص) وجود ندارد، بلکه هر قانون از آن جهت که یک خطاب است متعلق به یک عنوان کلی می‌شود، و حجت بر تمامی انسانهای مکلف خواهد بود، در مورد شرع هم خطابه‌های متعلق به مؤمنان یا مردم، همین طور است، پس در اینجا نیز تنها یک خطاب قانونی واحد است که شامل همه می‌شود. (۸۸) امام در جای دیگر در خصوص قوانین موضوعه نیز همین مطلب را بیان می‌دارد: قانون توجه به تمام جامعه کرده است... اگر قانون بنا باشد که خودش را تطبیق بدهد به یک گروه... تطبیق بدهد به یک شخص، این قانون نیست. قانون در راس واقع شده است و همه افراد هر کشوری باید خودشان را با آن قانون تطبیق بدهند... آن وقت است که کشور، کشور قانون می‌شود. (۸۹) امام در خصوص لزوم روشن بودن حکم و قانون ضمن آنکه در مباحث علم اصول به طور استدلالی بحث می‌کند، (۹۰) در پیامی خطاب به مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی می‌فرماید: قانون اساسی (باید) جامع و دارای خصوصیات زیر باشد: الف) ... ب) ... ج) صراحت و روشنی مفاهیم قانون به نحوی که امکان تفسیر و تاویل غلط در مسیر هوسهای دیکتاتوری و خودپرستان تاریخ در آن نباشد... (۹۱) تردیدی نیست که امام این نکته را در خصوص قانون اساسی بیان فرمودند لکن با توجه به استدلال ذیل آن یعنی العلة تعمم و تخصص می‌توان آن را به قوانین عادی نیز سرایت داد. (۹۲) سرانجام، امام در خصوص عطف به ماسبق نشدن قانون در مباحث اصول فقه می‌فرماید: استدلال شده است بر براهت به ادله چهارگانه قرآن، سنت، اجماع و عقل، اما آیات. یکی از آیات گفته خدای متعال است: و ما عذاب نمی‌کنیم (کسی را) مگر آنکه پیامبری را بفرستیم... (۹۳). (این آیه در صدد) منزّه نموده خدای متعال است و با این جمله می‌خواهد بیان کند که عذاب کردن پیش از بیان (حکم) با مقام ربوبی منافات دارد... و به توضیح بهتر، این آیه یا در صدد فهماندن این است که عذاب کردن (بندگان بر مخالفت با حکم الهی) پیش از بیان (آن حکم) با عدل و قسط او منافات دارد با رحمت و احسان و لطف او نسبت به بندگان منافات دارد... و اما دلیل عقلی (بر اصل براهت): پس تردیدی نیست که عقل حکم می‌کند به زشت بودن عذاب (بندگان) بدون بیان (بر حکم شرعی) به مکلف از بین می‌رود... و این (اصل) از موارد مسلم است... (۹۴) و به این ترتیب امام با اعتقاد به حاکمیت قانون، آزادی و عدالت و امنیت را در حکومت اسلامی جستجو می‌نماید. ج. تفکیک قوا گرچه افرادی چون راپن دو توآرا (Rapin de Thoiras) و بالینگ بروک (Boling Broke) و جان لاک در مطالعه نظام سیاسی انگلستان به نظریه تفکیک قوا اشاره کرده بودند، لکن کسی که این نظریه را تدوین و تشریح کرد و به عنوان یک اصل مهم در آورد منتسکیو بود. (۹۵) منتسکیو پس از آنکه به سه شاخه حکومت یعنی قوه مقننه (Legislative)، قوه مجریه (Executive) و قوه قضائیه (Judiciary) به عنوان ارکان هر حکومت اشاره می‌کند، (۹۶) اظهار می‌دارد: همه (آزادیها و حقوق مردم) از بین خواهد رفت اگر فرد واحد یا گروه واحدی از افراد اصلی، خواه از نجیب زادگان و خواه از مردم عادی، هر سه قدرت را اعمال نماید. یعنی: (۱) قوه قانون گذاری، (۲) قوه ای که تصمیمات عمومی را به اجرا می‌گذارد، (۳) و قوه ای که درباره جرایم و اختلافات و مشاجرات اشخاص قضاوت می‌کند. (۹۷) ماوریس وایل در کتاب مشروطه گرایی و تفکیک قوا سه مؤلفه در خصوص عقیده ناب درباره تفکیک قوا برمی‌شمرد: (۱) او معتقد است که یک تمایز عملی بین کار قانونگذاری، اجرایی و قضایی وجود دارد. (۲) سپس او پیشنهاد می‌کند که حکومت به سه شاخه مزبور که از هم جدا نگه داشته شوند تقسیم می‌شود. (۳) او اصرار می‌کند که نباید هیچ گونه تداخلی میان کارکنان این سه بخش وجود داشته باشد. (۹۸) چهار فایده برای تفکیک قوا برشمرده شده است: (۱) سوء استفاده هوسرانانه از قدرت عمومی در جهت نتایج خصوصی، یا عمل مبتنی بر هواهای زودگذر، جای خود را به قوانین روشن و باثباتی می‌دهند که با اجرای بیطرفانه، منافع عمومی را افزایش می‌دهد. (۲) آزادی فردی در نتیجه امکان برنامه ریزی در محیط قابل پیش بینی و امن افزایش پیدا می‌کند. (۳) تقسیم فعالیتها، کارآیی مربوط به توزیع کارهای پرزحمت را به ارمغان می‌آورد. (۴) چنین

نظامی مسئولیت متقابل قوا در برابر یکدیگر را تضمین می‌کند. (۹۹) امام بدون اینکه به فلسفه و ثمرات تفکیک قوا به صورت مبسوط پردازد، اصل تفکیک قوا را بر طبق قانون اساسی ضروری و عدم دخالت قوا در یکدیگر را فرض می‌شمارد. این قانونی (قانون اساسی) که ملت برایش رای داده است... این قانون باید دست همه باشد و (باید) همه حدود را قانون معین بکند. قانون (اساسی) برای مجلس حدود معین کرده است، تخلف از این حدود نشود. برای رئیس جمهور تحدید کرده، حدود قرار داده، او هم تخلف نکند. برای نخست وزیر و امثال اینها و دولتها حدود معین کرده، آنها هم نباید خارج بشوند... (۱۰۰) این یک وظیفه شرعی الهی است... برای همه است این، برای پاسدارهاست، برای پاسبانهاست، برای ارتش است، برای ژاندارمری است، برای مجلس است، برای دولت است، برای رئیس جمهور است. این یک مساله شرعی است. همه مکلفند شرعا به اینکه... به وظایف قانونی خود... عمل کنند. قانون (اساسی) برای همه وظیفه معین کرده (است). اگر یکی دست از قانون بردارد و بخواهد دخالت به کار دیگری بکند، بر خلاف شرع عمل کرده (است). (۱۰۱) حال اگر جوهر ذاتی تفکیک قوا را تقسیم قدرت بدانیم می‌توان امام را معتقد به آن دانست، ولی اگر جزء اصلی این اصل را مسئولیت متقابل و مقابله به مثل بدانیم گرچه ممکن است از فتاوی امام در فصل امر به معروف کتاب تحریر الوسیله، این اصل را استنباط نماییم، ولی به نظر می‌رسد که نتوان جایگاه مهم و قابل توجهی برای آن، در اندیشه سیاسی امام در نظر گرفت. د. نظارت رهبر منتخب و مسئول یکی دیگر از عوامل تضمین حقوق و آزادیهای مردم در اندیشه سیاسی امام، این است که مردم مجتهدی عادل و سیاستمدار را انتخاب می‌کنند تا به عنوان رهبر با نظارت عالی خود بر نهادهای قانونی، جلوی استبداد و زورگویی آنان را بگیرد و رعایت حقوق ملت را توسط دستگاههای مختلف حکومتی تضمین نماید، از آنجا که رهبر، «عادل» یعنی مقید به انجام دستورهای الهی است، نه ستمگری می‌کند و نه به حریم آزادیهای مردم تجاوز می‌کند. لکن از آنجا که «ملکه عدالت» قابل زوال است و ممکن است رهبر صفت عدالت را از دست بدهد، و نیز چون امکان «خطا» و اشتباه در او وجود دارد، پس باید مردم با انتقادهای خود بر رهبر نظارت کنند و اگر انتقاد مؤثر نیفتاد و خود رهبر به یک «مستبد» تبدیل شد، «حق طغیان» بر علیه او برای مردم محفوظ است و ملت می‌تواند با قیام بر علیه او، وی را بر کنار نماید. البته در چنین حالتی فرمانروایی «او از بین رفته است، در نتیجه مردم در این صورت «عامل اجرای حکم الهی» خواهند بود. در خصوص وجود رکن رهبری در حکومت اسلامی امام می‌فرماید: بحثی نیست که بنا بر مذهب حق، امامان و حاکمان پس از پیامبر (ص) سرور اوصیاء، امیرمؤمنان، و فرزندان معصوم ایشان (ع) یکی پس از دیگری هستند تا زمان غیبت. پس آنان ولی امرند و آن ولایت عام و خلاف کلیه الهیه که پیامبر (ص) داشت آنان هم دارند. و اما در زمان غیبت، گرچه ولایت و حکومت برای فرد خاصی قرار داده نشده است، ولی به موجب عقل و نقل واجب است به شیوه دیگری باقی بماند... پس امر ولایت به فقیه عادل مربوط می‌شود، و اوست که لیاقت لایت بر مسلمانان را دارد. (۱۰۲) امام معتقد است که رهبری در زمان غیبت به فرد و شخص معینی واگذار نشده است، و خدای متعال صرفا شرایطی را برای رهبر مقرر فرموده که مسلمانان باید آن را رعایت کنند. این شرایط عبارت است از: (۱) علم دین در سطح اجتهاد (۲) تقوا و پاکی در حد عدالت (۳) قدرت اداره کشور. چون حکومت اسلامی حکومت قانونی است، بلکه تنها، حکومت قانون الهی است و تنها علت تشکیل آن برقراری قانون و گسترش عدالت اهلی در میان مردم است، پس بناچار فرمانروا باید دو صفت را دارا باشد که آن دو صفت اساس حکومت قانونی است و تحقق حکومت قانونی بدون آن قابل تصور نیست: اول علم به قانون الهی و دوم عدالت. و مساله توانایی و کارآمدی در همان صفت علم به معنای وسیع ترش داخل می‌شود و تردیدی در لزوم آن نیز در حاکم نیست و اگر خواستی بگو: کارآمدی شرط سوم از شروط اساسی (فرمانروا) است... پس بنابراین، مساله ولایت به فقیه عادل مربوط می‌شود و اوست که لیاقت سرپرستی مسلمانان را دارد. (۱۰۳) از آنجا که فرد معینی از سوی خدای متعال برای رهبری در زمان غیبت تعیین نشده است، این مردم هستند که باید طبق احکام الهی، شخصی را برای تصدی مقام رهبری برگزینند: ولایت فقیه... یک نفر آدمی (است) که همه جهات اخلاقی و دیناتی اش و ملی بودنش و علم و عملش ثابت

است پیش ملت، و خود ملت این (فرد) را تعیین می کند. (۱۰۴) لکن ملت حق انتخاب رهبر را به طور غیرمستقیم و از طریق نمایندگان خود اعمال می کنند. امام در این باره می فرماید: مجلس خبرگان برای تعیین رهبر یا شورای رهبری... اهمیت ویژه ای... دارا می باشد... و همان طور که قبلا تذکر دادم در دادن رای به اشخاص واجد شرایط آزاد هستند، و هیچ کس را حق الزام کسی نیست... (۱۰۵) (و) اگر مردم به خبرگان رای دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند، وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را به عهده بگیرد، قهری او مورد قبول مردم است. در این صورت او ولی منتخب مردم می شود و حکمش نافذ است. (۱۰۶) آنگاه امام برای رهبر منتخب مردم، وظایف و نقشهایی را مقرر می دارد که یکی از آنها عبارت است از: نظارت بر اجرای قانون الهی که از جمله حاوی «آزادیهای مردم» است. (۱۰۷) در این باره امام می فرماید: غیر از قانون الهی کسی حکومت ندارد، برای هیچ کس حکومت نیست، نه فقیه و نه غیر فقیه، همه تحت قانون عمل می کنند، مجری قانون هستند همه، هم فقیه و هم غیر فقیه همه مجری قانونند. فقیه ناظر بر این است که اینها (بی که قدرت دولتی را در دست دارند) اجرای قانون بکنند، خلاف نکنند، نه اینکه می خواهد خودش یک حکومتی بکند، می خواهد نگذارد این حکومتهایی که اگر چند روز بر آنها بگذرد بر می گردند به طاغوتی و دیکتاتوری، می خواهند نگذارد بشود... (۱۰۸) فقیه نمی خواهد به مردم زورگویی کند، اگر یک فقیهی بخواهد زورگویی کند، این فقیه دیگر ولایت ندارد (و منعزل است). اسلام است، در اسلام قانون حکومت می کند. پیغمبر اکرم هم تابع قانون بود، تابع قانون الهی، نمی توانست تخلف بکند... و دیکتاتوری در کار نیست، می خواهیم جلوی دیکتاتوری را بگیریم. ولایت فقیه ولایت بر امور است که نگذارد این امور از مجاری خودش بیرون برود، نظارت کند بر مجلس، بر رئیس جمهور... بر نخست وزیر... بر همه دستگاهها، بر ارتش که مبادا یک کار خلافی (بکنند)... ولایت فقیه ضد دیکتاتوری است، نه دیکتاتوری. (۱۰۹) آنگاه امام به دو دلیل لازم می داند که بر خود رهبر هم نظارت صورت گیرد: هم به دلیل احتمال خطا در او و هم به دلیل احتمال زوال ملکه عدالت. در خصوص احتمال خطا، امام در پاسخ به پرسش خبرنگار مجله تایم که می پرسد «آیا هرگز در مورد چیزی اشتباه کرده اید؟»، می فرماید: فقط محمد رسول (ص) و دیگر پیامبران و ائمه اشتباه نمی کردند، هر کس دیگری اشتباه می کند. (۱۱۰) ایشان در مورد امکان و نحوه زوال ملکه عدالت در مساله ۲۹ از مسائل تقلید می فرماید: صفت عدالت حکما با انجام گناهان بزرگ و یا (تکرار و) اصرار بر گناهان کوچک، از بین می رود، بلکه با انجام گناهان کوچک (حتی برای یک بار و بدون تکرار) هم بنابر احتیاط از بین می رود. (۱۱۱) در جای دیگر در همین خصوص می فرماید: همه اینهایی که می بینید فاسد شدند اینطور نبودند که اینها از اول به این درجه از فساد بودند... بعد هم وقتی که به مقامی رسیدند اینطور نبوده که از اول دیکتاتوری کرده باشند، لکن قدم به قدم، ذره به ذره به دیکتاتوری رفتند... شیطانی که در باطن انسان است با کمال استادی انسان را به تباهی می کشد... هیچ یک از ماها هم باید تصور نکنیم که مامون از این هستیم که فاسد بشویم. همه در معرض فساد هستیم، همه ما دست به گریبان شیطان هستیم... هیچ کس هم از ابتدا فاسد فاسد نبوده است و هیچ کس هم مامون نیست از اینکه... به فساد و به دام شیطان نیفتد. (۱۱۲) امام در یک بیان جامع تر و عمیق تر به تفاوت‌های میان خدای متعال و مخلوقات اشاره می کند نتیجه می گیرد که هر کس غیر از خدای تعالی چون موجودی «ناقص»، «نفع طلب» و «فاقد حکمت کامل» است باید از او درباره کارهایش «سؤال» کرد بنابراین رهبر مقامی مسئول (Accountable) است: از برای فعل مطلق حق غایت و غرضی جز ذات مقدس و تجلیات ذاتیه او نیست... زیرا هر فاعلی که به قصد و غایت غیر ذات ایجاد می کند، برای هر غایتی باشد ولو ایصال نفع و رسیدن مثبت به غیر باشد و یا برای عبادت و معرفت یا ثنا و محمدمت باشد، متکمل به آن است و وجود آن برایش اولی از عدم آن است و این مستلزم نقص و انتفاع است و آن بر ذات مقدس کامل علی الاطلاق و غنی بالذات و واجب من جمیع الجهات محال است، پس در افعال اولمیت نیست و سؤال از لمیت نیست... و ایضا چون ذات مقدسش کامل مطلق و جمیل علی الاطلاق است... پس غایت همه حرکات و افعال، ذات مقدس است و از برای خود ذات مقدس غایتی جز خود نیست «لا- یسال عما یفعل و هم

یسالون (۱۱۳) و ایضا حق تعالی به واسطه آنکه حکیم علی الاطلاق است هر فعل از او صادر شود در غایت اتقان است پس مورد سؤال نباید شود، به خلاف دیگران.... پس چون فعل حق در کمال تمام و نظام اتم است سؤال نشود از آنچه کند و دیگران چون چنین نیستند سؤال شوند. (۱۱۴) بدین ترتیب امام نه تنها رهبر را مسئول می داند، بلکه طبق توضیحات استدلالی ایشان اعتقاد به عدم مسئولیت وی نوعی «شرک» محسوب می شود ایشان در جای دیگر اعتقاد به عدم مسئولیت را «تکبر» ناروا محسوب می نماید: در فقها و علمای فقه و حدیث و طلاب آن، نیز گاهی کسی پیدا شود که مردم دیگر را حقیر شمارد و بر آنها تکبر فروشی کند و خود را مستحق همه اکرام و اعظام داند و لازم داند که همه مردم اطاعت امر او کنند و هر چه گوید چون و چرا نکنند. خود را «لایسال عما یفعل و هم یسالون» (۱۱۵) انگارد... و جز علم خود را که از آن نیز بهره کافی ندارد، سایر علوم را ندیده و نسنجیده طرد کند، و اسباب هلاک داند، و علما و سایر علوم را از روی جهل و نادانی طرد کند و همچنین ارائه دهد که دیانتش موجب شده که اینها را تحقیر و توهین کند، با آنکه علم دیانت مبرا از این اطوار و اخلاقند... (۱۱۶) در وصیت نامه حضرت صادق (ع) است به اصحاب خود... که بترسید از عظمت و کبر کردن، زیرا که کبر مختص به خدای عز و جل است، و کسی که منازعه کند خدا را در آن، خدای متعال او را در هم شکند، و ذلیلش کند روز قیامت. (۱۱۷) همچنین امام به طور مطلق لزوم «تسلیم قلبی» و «اعتقاد به صحت فرامین رهبر» را واجب نمی داند: هیچ دلیلی وجود ندارد که خضوع و پذیرش قلبی و اعتقادی را نسبت به آنچه رهبر به آن دستور می دهد، لازم و فرض نماید. به این دلیل صرف نظر از عواملی که انتقاد و رد برخی اعمال و گفته های رهبر را ایجاب می کند، هیچ دلیلی بر عدم جواز انتقاد و لزوم تسلیم قلبی در برابر او وجود ندارد. امام در مباحث «قطع» علم اصول در خصوص «وجوب موافقت التزامیه» یا عدم وجوب آن می فرماید: تسلیم قلبی و پذیرش با دل، و اعتقاد قطعی نسبت به یک چیز، از روی اراده و اختیار به وجود نمی آید، بدون آنکه مقدمات و اصول آن به وجود نیامده باشد. و اگر فرض کنیم که علل و زمینه های آن به وجود آمده باشد، محال است که اعتقاد و پذیرش از آن تخلف کند... این (نکته) حق محض در این موضوع است، بدون تفاوتی میان اصول اعتقادی و فروع عملی... پس صحیح نیست که تکلیف به چیزی که (یا) تحققش محال است و یا حتما بدون اراده و اختیار (مکلف) موجود می شود، تعلق گیرد... سپس اگر فرض کنیم که امکان دارد (که تکلیف به اعتقاد به احکام فرعی) تعلق گیرد، ظاهرا واجب نباشد زیرا دلیلی بر آن در فروع نه از نوع نقلی و نه از نوع عقلی وجود ندارد، و (نیز) این که تکلیف (متعلق به افعال) صرفا مقتضی اطاعت عملی است، و (دیگر) اینکه وجدان قضاوت می کند که... بنده اگر عملا (تکلیف را) اطاعت کند ولی اعتقاد به آن نداشته باشد، مستحق عذاب نیست. (۱۱۸) امام در این فراز این اصل را ابراز می دارد که اولاً، اعتقاد قلبی به یک حقیقت در اختیار انسان نیست و آنچه اختیاری نباشد، متعلق تکالیف الهی واقع نمی شود. ثانیاً، اگر فرض کنیم که تعلق تکلیف به اعتقاد ممکن باشد، دلیلی وجود ندارد که بر مکلفین لازم کند که نسبت به احکام فرعی دین حتی آنهایی که به طور مسلم «حکم الهی» هستند، اعتقاد پیدا کنند؛ آنچه واجب است نماز خواندن است نه اعتقاد قطعی نسبت به وجوب و لزوم نماز خواندن. پس اگر بندگان نماز بخوانند در حالی که در وجوب آن شک و تردید دارند و در دل نسبت به واجب شدن نماز از سوی خدای تعالی شبهه دارند و حتی این تردید را ابراز کنند، ایرادی ندارد و هیچ سرزنش و عقابی بر آنها روا نیست. بله، اگر حکم مسلم و ضروری الهی را «انکار» کند (نه اینکه تنها به آن اعتقاد نداشته باشد یا در آن تردید داشته باشد) و این انکار به انکار رسالت حضرت محمد (ص)، یا تکذیب ایشان منجر شود و یا به ناقص دانستن شریعت پاک آن حضرت بینجامد، در این صورت این انکار موجب کفر می شود (۱۱۹) و طبعاً اظهار چنین انکاری جایز نیست. حال اگر اعتقاد به احکام فرعی و تسلیم قلبی نسبت به احکام مسلم الهی واجب نباشد، عدم وجود تسلیم قلبی نسبت به فرامین رهبر حتماً واجب نخواهد بود، و در اینجا حتی انکار هم اشکال نخواهد داشت زیرا هیچ یک از فرامین رهبر نمی تواند جزء ضروریات دین باشد (البته واضح است وقتی رهبر ضروریات دین را بیان می نماید یا به آنها امر می کند، اینجا فرمان خود او حساب نمی شود). (۱۲۰) حاصل آنکه لزوم اطاعت از فرامین رهبر ربطی به قبول و تسلیم قلبی

در برابر آنها ندارد و هر گونه ابراز تردید، یا نقد و یا انکار آنها به طور مطلق مجاز است. امام علاوه بر آنکه اعتقاد به «عدم مسئولیت رهبر» را «نوعی شرک» و «تکبر» توصیف می‌کند، این اصل را اظهار می‌دارد که مسئولیت رهبر روش و ابزاری برای تضمین حقوق و آزادیهای مردم، و جلوگیری از پایداری شدن آن، توسط زمامدار است. در مصاحبه با روزنامه ایتالیایی آمده: سؤال: با در نظر گرفتن اینکه هر حکومتی در خود حداکثر تمرکز قدرت را جمع می‌کند، چگونه حکومت اسلامی می‌تواند وجود داشته باشد و قدرت در آن تمرکز نیابد و رابطه مسلط و زیر سلطه برقرار نشود؟ جواب (امام): اسلام در رابطه بین دولت و زمامدار و ملت ضوابطی و حدودی را معین کرده است و برای هر یک بر دیگری حقوقی تعیین نموده است که در صورت رعایت آن هرگز چنین رابطه مسلط و زیر سلطه به وجود نمی‌آید. اساساً حکومت کردن و زمامداری در اسلام یک تکلیف و وظیفه الهی است... (و) وسیله فخر و بزرگی بر دیگران نیست که از این مقام بخواهد به نفع خود حقوق ملتی را پایداری کند. هر فردی از افراد ملت حق دارد که مستقیماً در برابر سایرین زمامدار مسلمین را استیضاح کند و به او انتقاد کند و او باید جواب قانع کننده دهد و در غیر این صورت اگر بر خلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد، خود به خود از مقام زمامداری معزول است و ضوابط دیگری وجود دارد که این مشکل را حل می‌کند (۱۲۱) نهایتاً امام معتقد است که ملت «حق طغیان» (the right of rebellion) بر علیه زمامداری که از حق منحرف شده و حقوق مردم را پایداری می‌کند، دارد: ملت وظیفه دارد که در جمهوری اسلامی پشتیبانی از دولتها بکند که به خدمت ملت هستند. (ولی) اگر دولتی را دید که خلاف می‌کند، ملت باید به او تو دهنی بزند، اگر چنانچه دستگاه جابری را دید که می‌خواهد به آنها ظلم کند، باید از او شکایت کنند و دادگاهها باید دادخواهی بکنند و اگر نکردند، خود ملت باید دادخواهی بکنند، برود توی دهن آنها بزند، در جمهوری اسلامی ظلم نیست... (۱۲۲) باید مسلمان اینطور باشد که اگر هر که می‌خواهد باشد، خلیفه مسلمین... (یا) هر (دولتمرد دیگری) که می‌خواهد باشد اگر دید پایش را کنار گذاشت، شمشیرش را بکشد که پایت را راست بگذارد. (۱۲۳) ولی امام برای مشروعیت «شورش» شرایطی را معتقدند و اینطور نیست که هر کس را مجاز به این کار بدانند و بی‌نظمی و اخلال به نظم را تجویز کند. (۱۲۴) البته امام در وصیت نامه شان یادآوری می‌کند: بسیاری از مهمات و مشکلات به واسطه تعیین شایسته ترین و متعهدترین شخصیتها برای رهبری یا شورای رهبری پیش نخواهد آمد، یا با شایستگی رفع خواهد شد. (۱۲۵) بدین طریق امام، گرچه بر خلاف منتسکیو اصل تفکیک قوا را به طور اصولی مورد تاکید قرار نمی‌دهد، لکن همچون لاک بر حق طغیان مردم بر علیه حاکمی که از حدود قانونی خارج شده تاکید می‌کند (۱۲۶) و در این زمینه نظرشان به لاک نزدیک می‌شود. خلاصه و نتیجه گیری امام در اندیشه سیاسی خود «اصل آزادی» را ارج می‌نهد و به این ترتیب از انواع حکومتهای استبدادی سنتی و نوین فاصله می‌گیرد. امام آزادی را یک ارزش انسان و الهی توصیف می‌کند که باید مورد احترام واقع شود. دولت اسلامی موظف است از آزادیهای مشروع مردم پاسداری کند، ولی آزادی باید در حدود و چهارچوب قانون قرار گیرد؛ آن هم قوانین موضوعه ای که منطبق با قوانین الهی باشد. بدین طریق امام نظریه «آزادی قانونی» را عنوان می‌کند. آنگاه برای جلوگیری از وضع قوانین سختگیرانه ای که به حقوق و آزادی مردم تجاوز کند «اصل حریم خصوصی» را مطرح می‌نماید که حکومت حق وضع قانون در آن محدوده را ندارد. به این طریق علاوه بر کارکرد قانون در تامین نظم و امنیت، کارکرد تامین آزادی را نیز برای آن تصویر می‌کند و در مهمترین بخش به عنوان عوامل و راههای تامین و تضمین آزادی «حکومت مبتنی بر قانون اساسی» را که حاوی و حامی حقوق اساسی مردم است پیش می‌کشد و از این رهگذر کومت شخصی را مردود اعلام می‌کند. امام با تاکید بر اصل «حکومت قانون» تصمیمات لحظه ای و برخاسته از تمایلات شخصی حکمرانان را نامشروع توصیف کرده، برقراری نظم کلی را ضامن حفظ حقوق مردم قلمداد می‌کند و نهایتاً با اصل ابتکاری «ولایت مطلقه فقیه»، فردی عالم و با فضیلت را در راس نهادها می‌نشانند و او را موظف به نظارت بر عملکرد کلیه دستگاهها به منظور کسب اطمینان نسبت به رعایت قانون و جلوگیری از استبداد و زورگویی به مردم می‌کند و برای مردم حق طغیان را بر علیه رهبر در صورت

کوتاهی در ایفا این وظیفه محفوظ می‌شمارد. در اندیشه سیاسی امام استبداد و دیکتاتوری محکوم می‌شود و در نهایت خود مردمند که باید با استبداد مبارزه کرده حقوق خود را مطالبه کنند. پی نوشتها: × محقق و مدرس علوم سیاسی. ۱) روح الله موسوی خمینی، طلب و اراده، ترجمه احمد فهری، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، (ص ۷۷. ۲) همان، ص ۶۱. ۳) همان، ص ۷۵. ۴) همان، ص ۵۹. ۵) انسان (۷۶): ۳۰. ۶) روح الله موسوی خمینی، همان، (ص ۷۴. ۷) همان، صص ۱۴۲-۱۴۸. ۸) آنتونی آربلاستر، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۷، (ص ۸۳. ۹) *Isaiah Berlin: our* (۱۰. ۱۲۴. ۱۹۶۹, Oxford University Press, *on Essay on Liberty*), برلین این نوع آزادی را آزادی منفی می‌نامد، اما به نظر نگارنده بهتر است آن را آزادی عدمی (Non-existential freedom) نام نهاد. ۱۱) صحیفه نور، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، جلد ۹، ۱۳۶۱، (ص ۸۸. ۱۲) همان، جلد ۲، (ص ۱۳۰. ۱۳) همان، جلد ۳، (ص ۴۸. ۱۴) همان، جلد ۲، ص ۶۷. ۱۵) *John Lock, two Treatises of Civil Government, London Everyman, s Library*, ۱۹۶۲، (ص ۱۶. ۱۶) روح الله موسوی خمینی، الرسائل، قم: مؤسسه اسماعیلیان، جلد ۲، ۱۳۸۵ ق.، (ص ۱۰۰. ۱۷) صحیفه نور، جلد ۱۲، (ص ۸۰. ۱۸) همان، جلد ۳، (ص ۷۵. ۱۹) همان جلد ۹، (ص ۱۲۸. ۲۰) روح الله موسوی خمینی، کتاب البیع، النجف الاشرف: مطبعة الاداب. جلد ۱۳۹۷، ۲ ق.، (ص ۴۶۱. ۲۱) *John Lock, o. cit.* ۲۲) جمهوری، ترجمه فؤاد روحانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۷۴، (صص ۲۱۹-۲۲۰. ۲۳) صحیفه نور، جلد ۲۰، (ص ۱۹۷. ۲۴) روح الله موسوی خمینی، کتاب البیع، جلد ۲، ص ۴۶۲. ۲۵) صحیفه نور، جلد ۱۰، (ص ۱۸۶. ۲۶) همان، جلد ۲، (ص ۲۲۵. ۲۷) همان، (ص ۲۲۷. ۲۸) همان، (ص ۲۷۹. ۲۹) همان، جلد ۳، (ص ۳۰۰. ۳۰) همان، (ص ۲۰۷. ۳۱) همان، جلد ۲، (ص ۱۵۸. ۳۲) همان، جلد ۴، (ص ۱۶۶. ۳۳) همان، جلد ۲، (ص ۴۵. ۳۴) همان، (ص ۲۸۰. ۳۵) همان، جلد ۴، (ص ۲۶۰. ۳۶) همان، جلد ۲، (ص ۲۸۰. ۳۷) همان، جلد ۷، (صص ۹۲ و ۹۳. ۳۸) همان، جلد ۱۷، (صص ۱۶۴-۱۶۵. ۳۹) همان، جلد ۵، (صص ۱۴۹-۱۵۰. ۴۰) همان، جلد ۶، (صص ۱۹۲-۱۹۳. ۴۱) همان، جلد ۷، (ص ۱۹۶. ۴۲) همان، جلد ۳، (ص ۱۷۸. ۴۳) همان، (ص ۱۰۰. ۴۴) همان، جلد ۱۷، (ص ۱۱۸. ۴۵) همان، جلد ۱۲، (ص ۱۸۰. ۴۶) روح الله موسوی خمینی، مکاسب المحرمه، قم: المطبعة العلمية، جلد ۱، ۱۳۸۱ ق.، (ص ۳۲. ۴۷) جعفر سبحانی، تهذیب الاصول تقریرات درس الامام الخمينی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ۱۳۶۳، (ص ۱۹۳. ۴۸) همان، (ص ۲۱۲. ۴۹) همان، صص ۲۱۲ و ۲۱۳. ۵۰) همان، (صص ۱۳۹ و ۲۱۳. ۵۱) فرانتس نویمان، آزادی و قدرت و قانون، گردآوری از هریت مارکوزه، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: رکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۳، (ص ۹۸. ۵۲) آنتونی آربلاستر، همان، (صص ۱۰۴-۱۰۷. ۵۳) صحیفه نور، جلد ۱۷، (ص ۱۱۸. ۵۴) همان، جلد ۳، (ص ۸۸. ۵۵) همان، (ص ۱۷۸. ۵۶) همان، جلد ۴، (ص ۲۵۹. ۵۷) همان، جلد ۱۷، (صص ۱۰۶ و ۱۰۷. ۵۸) روح الله موسوی خمینی، کتاب البیع، جلد ۲، (صص ۴۶۶ و ۴۸۹. ۵۹) همان مؤلف، تحریر الوسیله، النجف الاشرف: مطبعة الاداب، الطبعة الثانية، جلد ۱، ۱۳۹۰ ق.، (صص ۴۶۳ و ۴۸۲. ۶۰) همان، (صص ۵ و ۶. ۶۱) همان، (ص ۴۶۶. ۶۲) صحیفه نور، جلد ۱۷، (ص ۱۶۴. ۶۳) همان، جلد ۱۴، (ص ۲۴۴. ۶۴) روح الله موسوی خمینی، تحریر الوسیله، جلد ۱، (ص ۴۶۷. ۶۵) صحیفه نور، جلد ۷، (صص ۲۶۴ و ۲۶۷. ۶۶) آنتونی آربلاستر، همان، (صص ۱۰۷ و ۱۱۲. ۶۷) *Jean Bionel, Comarative overnment, Britain:hili Allan*, ۱۹۹۰، (ص ۲۳۱. ۶۸) *Jan Erik, Constitutions an olitical Theory, Manchester University ress*, ۱۹۹۶، (ص ۶۹. ۶۹) *Constitutionalism in Transformation, e, Richar Bellamy an Dario Castiglione, BritainBlackwell ublishers*, ۱۹۹۶، (ص ۷۰. ۷۰) *ean Bionel, o. cit.* ۲۱۶. ۷۱) صحیفه نور، جلد ۱۱، (ص ۶۹. ۷۲) همان، جلد ۷، (ص ۲۰۱. ۷۳) همان، جلد ۱۴، (صص ۲۶۸ و ۲۶۹. ۷۴) همان، جلد ۸، (ص ۲۵۶. ۷۵) *P.H.Collin, Dictionary of overnment an olitics, Britain:eter Collin ublishing Lt,۲. edition*, (ص ۷۵. ۷۶) ۱۶۰. ۱۹۹۷) احمد نقیب زاده، سیاست و حکومت در اروپا، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۳. (ص ۲۷. ۷۷) فرانتس نویمان،

همان، ص ۷۱ (۷۸) همان، ص ۷۴ (۷۹) همان، ص ۱۳۴ (۸۰) همان، صص ۷۴ و ۷۵ (۸۱) صحیفه نور، جلد ۷، ص ۲۰۱ (۸۲) همان، جلد ۱۰، ص ۵۳ (۸۳) همان، جلد ۱۷، ص ۱۸۷ (۸۴) همان، جلد ۱۲، صص ۱۷ و ۱۱۷ (۸۵) همان، جلد ۱۴، ص ۲۴۴ (۸۶) روح الله موسوی خمینی، طلب و اراده، جلد ۲، صص ۴۵ و ۷۱ و ۷۲ و ۱۲۸ (۸۷) جعفر سبحانی، تهذیب الاصول، جلد ۱، ص ۳۰۵ (۸۸) همان، جلد ۲، ص ۲۸۰ (۸۹) صحیفه نور، جلد ۱۴، ص ۲۶۹ (۹۰) جعفر سبحانی، همان، جلد ۲، صص ۹۳ و ۹۴ (۹۱) صحیفه نور، جلد ۸، ص ۲۵۶ (۹۲) ذکر علت یک حکم، موجب تعمیم آن حکم به سایر مواردی که آن علت در آن باشد و نیز تخصیص حکم به همین شکل می شود. (۹۳) اسراء (۱۷): ۱۵، «و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا». (۹۴) جعفر سبحانی، همان، صص ۱۳۹، ۱۴۰ و ۱۸۸ (۹۵) فرانتس نویمان، همان، صص ۲۸۰ و ۲۸۵ (۹۶) C.e S.Montesquieu, The Sirit of Laws, (۹۷) Ibi, ۱۵۷. ۹۸) Maurice Vile, Constitutionism an the Searation of owers, Oxfor, Clarenon, ۱۹۶۷, ۸-۱۳۰. ۹۹) Constitutionalism in Transformation, ۲۶. ۱۰۰ صحیفه نور، جلد ۱۲، ص ۱۱۸ (۱۰۱) همان، جلد ۱۲، ص ۲۶۴ (۱۰۲) روح الله موسوی خمینی، کتاب البیع، جلد ۲، صص ۴۶۴-۴۶۵ (۱۰۳) همان، صص ۲۶۴ و ۲۶۵ (۱۰۴) صحیفه نور، جلد ۱۰، ص ۱۵۵ (۱۰۵) همان، جلد ۱۷، ص ۱۰۳ (۱۰۶) همان، جلد ۲۱، ص ۱۲۹ (۱۰۷) واضح است که در اینجا بنا نداریم تمامی نقشها و وظایف رهبر را در حکومت اسلامی بیان کنیم. (۱۰۸) صحیفه نور، همان، جلد ۱۰، ص ۵۳ (۱۰۹) همان، جلد ۱۰، ص ۲۹ (۱۱۰) همان، جلد ۱۱، ص ۲۰۱ (۱۱۱) روح الله موسوی خمینی، تحریر الوسیله، جلد ۱، ص ۱۰ (۱۱۲) صحیفه نور، جلد ۱۴، ص ۲۳۸ (۱۱۳) انبیاء (۲۱): ۲۳، «خداوند درباره آنچه انجام می دهد مورد سؤال واقع نمی شود و آنانند که مورد سؤال واقع می شوند». (۱۱۴) روح الله موسوی خمینی، شرح چهل حدیث، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۸، صص ۵۰۵ و ۵۰۶ (۱۱۵) انبیاء (۲۱): ۲۳، «خداوند درباره آنچه انجام می دهد مورد سؤال واقع نمی شود و آنانند که مورد سؤال واقع می شوند». (۱۱۶) روح الله موسوی خمینی، شرح چهل حدیث، ص ۷۱ (۱۱۷) همان، ص ۷۴ (۱۱۸) جعفر سبحانی، تهذیب الاصول، جلد ۲، صص ۴۵-۴۹ (۱۱۹) روح الله موسوی خمینی، تحریر الوسیله، جلد ۱، ص ۱۱۸ (۱۲۰) روح الله موسوی خمینی، کتاب البیع، جلد ۲، ص ۴۷۷ (۱۲۱) صحیفه نور، جلد ۴، صص ۱۸۹ و ۱۹۰ (۱۲۲) همان، ج ۵، ص ۲۴۷ (۱۲۳) همان، جلد ۷، ص ۳۴ (۱۲۴) حمید حیدری، توسل به زور در روابط بین الملل، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۶، صص ۱۷۰ و ۱۷۱ (۱۲۵) صحیفه نور، جلد ۲۱، ص ۱۸۸ (۱۲۶) John Lock, Op.cit. p. ۲۴۲ (۱۲۷) منابع مقاله: فصلنامه متین، شماره ۲، حیدری، حمید؛

فرهنگ نقد از نگاه امام خمینی (ره)

فرهنگ نقد از نگاه امام خمینی انسان موجودی است که در نهاد نخستین او، عشق به کمال و خوشبختی پی ریزی شده است. و برای دستیابی به کمال از انگیزاننده ها و وادارنده های گوناگون کمک می گیرد و بازدارنده ها را به کنار می نهد، تا زمینه رشد و بالندگی فردی و اجتماعی خویش را فراهم سازد. از جمله انگیزه هایی که در سیر تکامل انسانی و پیدایش حیات طیبه اجتماعی او، نقشی مهم و بنیادی دارد، مسأله (نقد و انتقاد) است. نقد کردن و نقد پذیری، سرمایه ای ارزنده برای صلاح فرد و اصلاح اجتماع به شمار می رود. شناخت کاستیها و تلاش برای زدودن آنها، گامی است اساسی در رسیدن به رستگاری فردی و اجتماعی. پرده پوشی بر آنچه بوده و هست و رویدادها و یا خود را به نادانی زدن، رویدادها را دگرگون نمی سازد. انسان خردمند، همواره در جستجوی آن است که در مسیر تکاملی فردی و جمعی، آفتها، آسیبها، کم و کاستیها را بزدايد، تا به درستی راه بیمايد. از این روی، در منطق فرزنانگان، نقد و انتقاد قدر و قداست ویژه ای دارد و یکی از برتریهای اخلاقی و اجتماعی مهم، به شمار می رود. اگر فرهنگ نقد کردن و نقد پذیرفتن، به درستی بیان شود و آداب نقد و ویژگیهای ناقدان و مرزهای روا و ناروای انتقاد به روشنی ترسیم

گردد، بسیاری از تنشها و تشنجهها و کشمکشها فروکش می‌کند و بسیاری از سستیها و کاستیها، زمینه ظهور نمی‌یابند. اگر همگان به این باور برسند که: بالندگی فردی و توسعه و پیشرفت اجتماعی آنان به وسیله نقد دلسوزان و انتقاد تیزبینان رشد و شتاب بیش تری می‌یابد و هیچ کس بی‌نیاز از یادآوری و انتقاد دیگران نیست، فضای جامعه دگرگون می‌شود و انتقادات جای انتقامها را می‌گیرند. در چنین حال و وضعی، (اخوت دینی) ۱ و (الفت ایمانی) ۲ بر اساس (تعاون بر نیکی) ۳ و (تواصی به حق) ۴ و (دعوت به خیر) ۵ و (امر به معروف و نهی از منکر) ۶ خود را در تمام زوایا و شؤون جامعه دینی نشان می‌دهد و همگان خود را در دید و جلوه گاه پذیرش یادآوریهای خیرخواهانه قرار می‌دهند و نقد را به عنوان (هدیه) ۷ و تحفه ای سودمند می‌پذیرند. در این نوشتار، برآنیم: مقوله (نقد) و فرهنگ انتقاد را از دیدگاه امام خمینی به تصویر بکشیم و بر این باوریم: نگاه نقادانه و واقع بینانه امام به مسائل فردی و اجتماعی و تجربه عینی و عملی آن عزیز در رخدادهای سیاسی و اجتماعی، سرمایه ای گرانبهاست که از آموزه های اسلام ناب محمدی الهام گرفته و می‌تواند بسیاری از گره های نابگشودنی را در زمینه مسائل سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی گشوده و راه درمان و شیوه خردمندانه را پیش روی رهروان انقلاب قرار دهد. برای روشن تر شدن فضای نوشتار، اشاره ای گذرا به مفهوم نقد و بایستگی و جایگاه آن خواهیم داشت، سپس به رهنمودهای روشننگر امام راحل در زمینه فرهنگ نقد، آداب و مرزهای آن خواهیم پرداخت. مفهوم نقد نقد و انتقاد، به معنای جدا کردن دینار و درهم سره از ناسره، جدا کردن گاه از گندم، به گزینی، خرده گیری و آشکار کردن زیباییها و کاستیهای یک اثر، به کار رفته است. ۸. سنجش و ارزیابی و بررسی همراه با عدل و انصاف در پدیده های اجتماعی و نگرش دوسویه به رفتارها و عملکردها و دیدن درد و ارائه درمان، از مقومات مفهوم (نقد) است. هدف از نقد، پاره کردن و دریدن و مثله کردن افکار و آرامش جامعه و مردم نیست، بلکه ارج نهادن به کار مثبت دیگران و یادآوری رواها و نارواها در کنار هم است. این شیوه، می‌تواند راه را بر پویایی و شفاف شدن جامعه هموار کند و جامعه را به سوی آفرینش گری و ابتکار و تکامل و پیشرفت رهنمون شود. از این روی، وجهه دیگران را خراب کردن و دامن زدن به بدبینیها و پدید آوردن جو بدبینی را نمی‌توان و نباید با نقد و انتقاد یکی دانست زیرا عیب گرفتن آسان است، ولی بیان عیب به گونه ای و زبانی که به اصلاح صاحب عیب بینجامد، کاری است بزرگ و دشوار. و چه زیبا گفته است خواجه عبدالله انصاری: (عیب از یار بیندازند / اما یار را به عیب نیندازند). ۹ شهید مطهری در تفسیر و تعریف نقد می‌نویسد: (قوه نقادی و انتقاد کردن، به معنای عیب گرفتن نیست، معنای انتقاد، یک شیء را در محک قرار دادن و به وسیله محک زدن به آن، سالم و ناسالم را تشخیص دادن است). ۱۰... در روزگار گذشته که دادوستد مردم، با نقره سکه زده شده انجام می‌گرفت، کسانی بودند که سرب را به گونه پول رایج سکه می‌زدند و با پولهای نقره می‌آمیختند. در کنار اینان افراد خبره و کارشناسی به عنوان (صراف) در جامعه وجود داشتند که سکه شناس بودند و سکه های طلایی و یا نقره ای خالص را از ناخالص، جدا می‌کردند. ۱۱ این واژه درباره کسی که افکار و عملکرد افراد را می‌شکافد و نقطه های کمال را از نقطه های ضعف، باز می‌شناسد نیز، به کار رفت. در آموزشهای حضرت مسیح (ع) چنین آمده است: (خذوا الحق من اهل الباطل ولا تأخذوا الباطل من اهل الحق کونوا نقاد الکلام فکم من ضلاله زخرفت بآیه من کتاب الله کما زخرف الدرهم من نحاس بالفضة الموهه، النظر الی ذلک سواء والبصراء خبراء). ۱۲ حق و حقیقت را هر کجا و از هر کس یافتید، بپذیرید، گرچه از اهل باطل باشد. باطل را و گرچه از زبان اهل حق تراود، نپذیرید. هم‌آره سخنان را مورد نقد قرار دهید زیرا چه بسا گمراهی به وسیله آیه ای از کتاب خدا آراسته شده باشد، مانند آمیختن درهمی از مس با نقره و انسان را بفریبید و به اشتباه افکند / از این روی، در نگاه نخست، درهم خالص و ناخالص، یکی می‌نماید و کارشناسان تیزهوش می‌توانند سره از ناسره آن را بازشناسند. در این سخن، به مفهوم نقد و انتقاد و جایگاه نقادان آگاه در جامعه اشارت شده و بایستگی آن، به روشنی بیان گردیده است. بی‌گمان، نقد به عنوان عاملی اصلاحی و پیش برنده و بالنده، به برنامه ریزان، سیاستگزاران و مدیران و مجریان، مجال بازنگری، همه سونگری و واقعیت نگری همراه با در نظر گرفتن افکار عمومی را می‌بخشد و جلوی بسیاری از ریزشها و دوباره

کاریها و تکرورها را می‌گیرد و در نتیجه، طرحها را در راستای سودهی و بهره‌مندی بهتر و بیش‌تری قرار می‌دهد و از اسرافها و اترافها و گاه از ریخت و پاشهای حاشیه‌ای و جانبی نیز جلوگیری می‌کند. بنابراین، در اصل نیاز جامعه و مدیران به نقد و بایستگی وجود نقادان تیزبین در اجتماع نمی‌توان تردید کرد، لکن این نیمی از کار است، نیم دیگر که کامل‌کننده این بخش است، مسأله (نقدپذیری) و به کار بستن نقد ناقدان است. نقدپذیری نقدپذیری به عنوان خوی و خصلتی انسانی و اسلامی، نقش مهمی در فرونشاندن آسیبها و آفتهای فردی و اجتماعی دارد، رواج فرهنگ نقدپذیری در اجتماع، کمک فراوانی به پایان دادن کشمکشها و درگیریها می‌کند. به همان اندازه که نقد و نقادی مایه کمال و رشد رفتارها و عملکردهاست، نقدپذیری نیز زمینه ساز بسیاری از خوشبینی‌ها و امیدواریها نسبت به اصلاح امور است. دست اندرکارانی که به پیشباز نقد می‌روند و از آن بیم و ترسی ندارند، از مدیریتی بهتر و کمال یافته‌تر برخوردارند و کم‌تر دچار چالش، دوباره کاری و نابسامانی می‌شوند. سرزمینی که گود است دو بهره از باران آسمان می‌برد، یکی بهره مستقیم و دیگر آن که بارانی که در بلندی می‌بارد نیز، به سوی آن سرازیر می‌گردد. پذیرش نقد، نه تنها چیزی از بزرگواری و شخصیت سیاسی و اجتماعی انسان نمی‌کاهد، بلکه می‌توان گفت: روشن‌ترین گواه بر شخصیت و کمال آدمی است. به گفته امام خمینی ...: (اگر یک چیزی را دیدید که واقعاً خلاف کردید، اعتراف کنید و این اعتراف شما را در نظر ملتها بزرگ می‌کند، نه این که اعتراف به خطا شما را کوچک می‌کند). ۱۳ تلخی نخستین نقد و انتقاد، با دست‌آوردهای شیرین آن از میان می‌رود. پیامدهای سازنده و سودمند نقد، سبب می‌شود که آدمی همواره خود را در دید نقد دیگران بگذارد و هیچ‌گاه کارکرد خویش را از آن بی‌نیاز نداند. امام جواد(ع) در ضمن شمارش نیازمندیهای همیشگی مؤمنان می‌فرماید ...: (و قبول مَنّ ینصحه). ۱۴ (مؤمن) نقد و نصیحت خیرخواهان را می‌پذیرد. امام سجاد(ع) در (رساله الحقوق)، حقوق متقابل نصیحت‌کننده و نصیحت‌شونده را این‌گونه بر شمرده است: (و حق الناصح ان تلین له جناحک و تصفی الیه بسمعک فأن أتى بالصواب حمدت الله عزوجل وان لم یوافق رحمته). ۱۵... حق ناقد و نصیحت‌کننده آن است که با او نرم رفتاری کنی و به سخنان او گوش فرا دهی، اگر سخن وی درست بود، خدای را سپاس گویی و اگر سخن او نادرست بود، با او مهربان باشی (و او را از خود دور نسازی). به همان اندازه که پذیرش نقد، نشانه شخصیت و خاکساری آدمی است و ترازوی برای شناختن انسانهای با انصاف و واقع‌نگر، سرباز زدن و نقد‌ناپذیری نشانه نوعی غرور و تکبر است که ریشه در خودخواهی و خود برترینی و یا خود مطلق‌انگاری انسان دارد. از این روی، دیده شده است که گاه ناب‌ترین نقدها و پندها بر دل‌های غبار کبر و خودبینی گرفته، اثر نمی‌بخشد ...: (واذا قیل له اتق الله اخذته العزة بالاثم). ۱۶... و چون به او گفته شود که از خدا بترس، او را غرور گناه بگیرد. حب نفس، حجابی بین انسان نقد‌شونده و ناقد به وجود می‌آورد که نه تنها از نقد استقبال نمی‌کند، بلکه به ناقد نیز به دیده دشمن می‌نگرد، ولی غافل از آن است که: آینه چون عیب تو بنمود راست خودشکن آینه شکستن خطاست امام خمینی در بیان فرهنگ نقد، به این نکته توجه تمام داشت که مسؤولان و دست‌اندرکاران، هرگز نباید خود را منزه و مبرای از نقد بدانند، بلکه شایسته است که سخنان و نوشته‌های نقدآمیز را آویزه گوش سازند و آن را به عنوان (هدیه) و ره‌آوردی الهی و آسمانی، به شمار آورند: (نبايد ماها گمان کنیم که هر چه می‌گوییم و می‌کنیم، کسی را حق اشکال نیست. اشکال، بلکه تخطئه، یک هدیه الهی است برای رشد انسانها). ۱۷ به مدیران نظام اسلامی سفارش می‌کرد: (شما و دوستانمان در وزارت امور خارجه، باید تحمل انتقاد را - چه حق و چه ناحق - داشته باشیم). ۱۸ امام راحل بر این باور بود: نپذیرفتن نقد و انتقاد، نشانه کم‌فروغ بودن چراغ تهذیب در درون جان است و پذیرش نقد، نشانه بزرگی روح و شرح صدر: (اگر انسان خودش را ساخته بود، هیچ بدش نمی‌آمد که یک رعیتی هم به او اشکال کند و از انتقاد بدش نمی‌آمد). ۱۹ بنابراین، نقد کردن دیگران و نقد پذیرفتن از دیگران، در کنار یکدیگر سازنده و سامان‌دهنده وضع و حال مردم و جامعه‌اند. نقد خویش پیش از دیگران آدمی، افزون بر پذیرش نقد، باید در گام نخست، به نقد خویش بپردازد و پیش از آن که به کاستی و عیب دیگران توجه کند، در جست‌وجوی زدودن عیبهای خویش باشد. در فرهنگ

دینی به این نکته نیز سفارش فراوان شده است. امام علی (ع) می فرماید: (طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب الناس). ۲۰ خوشا به حال کسی که پرداختن به عیب خویش، وی را از عیب دیگران باز دارد. (من لم یسس نفسه اضاعها). ۲۱ آن که نفس خویش را سیاست و ادب نکند، آن را تباه ساخته است. اگر آدمی خود آینه خویش شود، از بسیاری انتقادهای در امان می ماند و اگر همگان به فکر نقد خود برآیند، زمینه نقد اجتماعی کم تری پیدا می شود و در نتیجه پاره ای تنشها و تشنجهای، به خودی خود، از بین می روند و جلو بسیاری از نقدهای ویران گر گرفته می شود. عیب کسان منکر و احساس خویش دیده فروکن به گریبان خویش آینه روزی که به گیری به دست خود شکن آن روز مشو خود پرست امام حسین (ع) فرمود: (من دلائل العالم انتقاده لحدیثه و علمه بحقائق فنون النظر). ۲۲ از نشانه های عالم آن است که گفتار و کردار خویش را نقد کند و به تمام ریزه کاریهای امور، آگاهی و شناخت پیدا کند. اگر مسؤولان و دست اندرکاران، هر چند گاه، به بررسی کارکرد حوزه کار خویش پردازند، تواناییها و پسندیده ها را بگسترانند و کاستیها را اصلاح کنند، هم روند پیشرفت کارها شتاب بیش تری می گیرد و هم هدف نقدهای روا و ناروای ناقدان قرار نخواهند گرفت. انسان وارسته و خودساخته، پیش از آن که دیگران آمار ناراستیهای او را به رخ بکشند، آنچه انجام داده در دادگاه وجدان ردیف می کند، با بررسی و حسابرسی ضعف را شناسایی و راه درمان می جوید. و گاه پس از حسابرسی به سرزنش نفس می پردازد و خود ناقد و قاضی خویش می گردد. البته شجاعت در پذیرش اشتباه و کژ راه رویها، شجاعتی انسانی و درخور سپاس است. به زبان آوردن این عبارت که اشتباه کردم، ریشه در کرامت انسانی دارد که به دست آوردن آن کار آسانی نیست. امام خمینی، این نکته را در باب نقد نیز به خوبی در سخنان و سیره اش ترسیم کرده و به روشنی بیان داشته است که در ترکیب دولت موقت و سپردن دولت به دست لیبرالها و افراد غیر انقلابی، اشتباه شد: (من امروز بعد از ده سال از پیروزی انقلاب اسلامی، همچون گذشته اعتراف می کنم که: بعض تصمیمات اول انقلاب در سپردن پستها و امور مهمه کشور به گروهی که عقیده خالص و واقعی به اسلام ناب محمدی نداشته اند، اشتباهی بوده است که تلخی آثار آن به راحتی از میان نمی رود). ۲۳ بیا: (آنچه مهم است این است که: ما می خواهیم مطابق شرع اسلام، مسائل را پیاده کنیم. پس اگر قبلاً اشتباه کرده باشیم، باید صریحاً بگویم که اشتباه نموده ایم و عدول در بین فقها از فتوایی به فتوای دیگر، درست همین معنی را دارد... فقهای شورای نگهبان... هم باید این طور باشند که اگر در مسأله ای اشتباه کردند، صریحاً بگویند اشتباه کردیم و حرف خود را پس بگیرند... این معنی ندارد که من بگویم چون دیروز حرفی زده ام، باید روی همان حرف باقی بمانم). ۲۴ بسیاری از ریزشها در انقلاب و بریدن آنها از اصول، از سوی کسانی است که در فراز و نشیبها، راه اشتباه پوییده اند و با اثرپذیری از دیگران حرفی زده و یا موضعی ناپسند پیش گرفته اند، امروز، گرفتار شده اند و حاضر نیستند خود و موضع گیریهای خود را نقد کنند و با شهامت حق و حقیقت را بپذیرند. از این روی، لازم است همه کسانی که صاحب اندیشه و قلمند، پیش از آن که لبه تیز انتقادهای را به سوی دیگران نشان دهند، اندیشه های خود را بررسی همه جانبه بکنند و اگر نقدی بر آن دیدند، از اظهار و ابراز آن شرم نداشته باشند و گرنه، کم کم در دامی خواهند افتاد و در باتلاقی فروخواهند رفت که هر چه بیش تر تلاش کنند، گرفتارتر می شوند. جایگاه نقد و نقدپذیری در اسلام در آموزه های دینی، به مقوله نقد و نقدپذیری، اهمیت فراوان داده شده است. واژه های: نصیحت، تذکر، موعظه، استماع قول، اتباع احسن، توامی به حق، دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر، هر یک به گونه ای، اهمیت و جایگاه نقد و نقدپذیری را بیان می کنند. خداوند در قرآن می فرماید...: (فبشّر عبادالذین یستمعون القول فیتبعون احسنه). ۲۵ پس بندگان مرا که به سخن گوش فرا می دهند، آن گاه بهترین آن را پیروی می کنند، مژده بده... در کلمه (استماع) نکته و نغز ویژه ای نهفته است که در (سماع) نیست. گوش فرادادن، شنیدن سخن دیگران، غیر از به گوش خوردن است. آن که گوش فرا می دهد، نقد و بررسی هم می کند، تمام پیامدهای خوب و بد و زیبا و زشت سخن را می سنجد، آن گاه دست به گزینش می زند. به هنگام برگزیدن نیز، میان خوبها و خوب ترها، به گونه ای ارزیابی می کند و در پایان با آگاهی و بررسی همه جانبه، سخن نیکوتر و پیشنهاد به واقع نزدیک تر و طرح

و برنامه خردمندانه تر را بر می‌گزیند. قرآن به مؤمنان فرمان می‌دهد: (وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ). ۲۶ و پند ده زیرا که پند در مؤمنان سودمند افتد. بیاد آوری، فراموشیها و ناآگاهیها را به هشیاریها و بیداریها دگر می‌کند و همگان را به حضور و مراقبت همه سویه فرا می‌خواند در چنین جامعه‌ای، کم‌کاریها، کندکاریها و بدکاریها، کم‌تر به چشم می‌خورد و هر یک از مردمان وظیفه خود می‌دانند که نسبت به دیگران هشدار و یادآوری داشته باشند، تا کارها در روال و روند واقعی خود قرار گیرد. بسیاری از آیات شریف و روایات بر این معنی دلالت دارند که مؤمنان و باورمندان، نباید به افراد چاپلوس و کسانی که همواره از خوبیها سخن می‌گویند و بر سستیها سرپوش می‌گذارند، میدان دهند و اینان باید دوستانی برگزینند که در کنار ستایش، به نقد رفتار و کارکرد آنان نیز، پردازند. آینه‌گون، خوبی و بدی، شایستگی‌ها و کاستیها بر آنان بنمایاند. ۲۷ امام صادق (ع) می‌فرماید: (المؤمن اخو المؤمن، عینه ودلیله لایخونه ولا یظلمه ولا یغشه ولا یعده عدۀ فیخلفه). ۲۸ مؤمن برادر مؤمن است و به منزله چشم او و راهنمای اوست، هرگز به او خیانت نمی‌کند و ستم روا نمی‌دارد، با او غش و تقلب نمی‌کند و هر وعده‌ای به او دهد، سر بر نخواهد تافت. امام موسی بن جعفر (ع) درباره برنامه ریزی زندگی مؤمنان و جایگاه نقد و نقدپذیری در آن می‌فرماید: ... (و ساعۀ لمعاشرۀ الأخوان الثقات الذین یعرفون عیوبکم ویخلصون لکم فی الباطل). ۲۹ و بخشی را برای رفت و آمد با برادران دینی مورد اعتمادی که از کاستیها و سستیهای شما باخبرند و بی‌خدعه و نیرنگ آنها را به شما گوشزد می‌کنند، ویژه سازید. در این سخن معصوم، چند نکته آموزنده و الهام‌بخش به چشم می‌خورد: ۱. بایستگی برنامه ریزی و سرمایه‌گذاری برای آسیب‌شناسی فردی و اجتماعی در جامعه دینی. ۲. انتقاد‌پذیری و پیدا کردن ناقدان خالص و مورد اعتماد. ۳. ناقدان باید دردشناس و دارای معرفت در مسائل مورد نقد باشند. ۴. نقد باید بدون خدعه و نیرنگ و خالص و ناب باشد. در مجموع می‌توان نتیجه گرفت: نقد به معنای جداسازی سستیها از تواناییها و تلاش و کوشش در جهت از بین بردن کاستیها و یا کم کردن آنهاست. نقد، جایگاه ویژه و با اهمیتی دارد و پرورش یافتگان مکتب اسلام، آن را به عنوان اصل ضروری و لازم در زندگی انسانها، و بویژه مؤمنان پذیرفته و سفارش کرده‌اند. امام خمینی، تربیت یافته مکتب وحی، از چشم انداز زیبایی به نقد نگریست که توانست زیباییهای بسیار بیافریند. او، در سراسر زندگی معنوی خود، هم با نقدهای علمی و اجتماعی خود، جامعه را به آبخشور اصلاح رهنمون شد و هم با نقدپذیری، فرهنگ نوینی بنا نهاد. او، پیش از پیروزی انقلاب، که در حوزه در کار تدریس و نیروهای دینی و انقلابی بود، روحیه نقد و انتقاد و اشکال و اعتراض منطقی و مستدل را در حوزه درسی فقه و اصول خود رواج می‌داد و به شاگردان روش نقّادی می‌آموخت و خطاب به آنان می‌گفت: (مجلس درس و بحث است، مجلس وعظ و خطابه نیست، چرا ساکت هستید و حرف نمی‌زنید). ۳۰ او، ضمن پاسداشت جایگاه بزرگان و پیشینیان حوزوی و بهره‌مندی از تلاش علمی آنان، به نقد و بررسی موشکافانه دیدگاههای آنان می‌پرداخت و هیچ بزرگی، بزرگی او سبب نمی‌شد که دیدگاه وی در بوته نقد قرار نگیرد. او، همیشه به شاگردان سفارش می‌کرد: (هر سخنی گفته می‌شود، به نظر تنقید بنگرید، هر چه صاحب سخن هم بزرگ باشد، انسان نباید فوراً حرف او را بپذیرد، بلکه باید دقت و بررسی کند). ۳۱ امام در دانش فقه و اصول، دیدگاههای فقیهان و عالمان بزرگی چون: میرزای نائینی و اصفهانی را عالمانه نقد می‌کرد و به تجزیه و تحلیل دیدگاههای آنان می‌پرداخت. ایشان، در مسائل سیاسی و اجتماعی نیز همین روش را به کار گرفت. پدیده‌ها را درست تجزیه و تحلیل و ریشه‌یابی می‌کرد و سپس آنها را با منطق و استدلال به نقد می‌کشید و آن را عامل رشد و بالندگی می‌دانست: (انتقاد بجا و سازنده، باعث رشد جامعه می‌شود. انتقاد اگر به حق باشد، موجب هدایت دو جریان می‌شود. هیچ کس نباید خود را میرای از انتقاد ببیند). ۳۲... جامعه بالنده، مانند بچه‌ای است که پس از دوران شیرخوارگی نیروهای مغزی و استعدادهای درونی و ذاتی اش اندک‌اندک شکوفا می‌گردد و روحیه کنجکاوی وی، نسبت به آنچه در پیرامون او می‌گذرد، بیش‌تر و دقیق‌تر می‌شود. پرسشهایی برای وی پیش می‌آید و آنها را بر زبان جاری می‌کند در پاسخ او نباید گفت: ساکت باش، فضولی نکن! سن و سال او چنین می‌طلبد که پرسد و مسایل را بکاود. و همین، نشانه سلامت فکر و قوای مغزی

اوست. جامعه به معنای مجموعه انسانها در جهت زندگی مشترک و جمعی نیز، همواره رو به تکامل و پیشرفت است. طبیعی است که در روند حرکت جامعه به سوی آرمانهای انسانی و ارزشی، زمینه‌های پرسش و نقد به وجود می‌آید و گروهی آن پرسشها را به زبان می‌آورند و یا در نوشته‌های خود مطرح می‌کنند. فضا و بستر جامعه باید به گونه‌ای آماده شود که همگان پذیرش نقد و انتقاد را داشته باشند. با پیروزی انقلاب اسلامی و رخت بر بستن حاکمیت استبداد، فضای عطرآگینی به وجود آمد که مردم مسلمان ایران ره صدساله را یک شبه پیمودند. بینشها به رشد و بالندگی رسید و مردم، هر یک، به نوبه خود دارای تجزیه و تحلیل شدند، کژیها و ناراستیها را بر نمی‌تافتند و نقد حاکمان و مدیران انقلاب را حق اصلی و اساسی خود می‌شمردند زیرا این بار با کوله باری از تجربه تلخ گذشته به میدان آمده بودند و از ورود آسیبها و آفتها به بدنه و درون نظام اسلامی، بیم داشتند. در این فضای آماده، امام همچون دیده بانی آگاه و دورنگر، با استفاده از تجربه‌های شخصی و تاریخی و با الهام از تعالیم و آموزه‌های دینی، فرهنگ نقد را گسترش داد و با شجاعت تمام گفت: (هر فردی حق دارد مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمانان را استیضاح کند و به او انتقاد کند و او باید جواب قانع کننده دهد).^{۳۳} انتقادگری و انتقادپذیری را امام به عنوان یک فرهنگ در جامعه دینی مطرح کرد و بر این باور بود: نوآوری و ابتکار و رشد و حیات جامعه در سایه پرسش و پاسخ و نقد و انتقاد به دست می‌آید. از این روی، بی تفاوتی و نظاره‌گری را در جامعه دینی نمی‌پسندید و همگان را به خیرخواهی و نظارت بر امور مسلمانان و اهتمام به کار مردمان فرا می‌خواند: (ما از جانب خدای تعالی مأمور ممالک اسلامی و استقلال آنها هستیم و ترک نصیحت و سکوت را در مقابل خطرهایی که پیش بینی می‌شود، برای اسلام و استقلال مملکت جرم می‌دانیم، گناه بزرگ می‌شماریم).^{۳۴} ویژگیهای بایسته ناقدان جایگاه نقد در ساماندهی امور و ساختن و به کمال رساندن مدیران بر کسی پوشیده نیست. انتقادگری و انتقادپذیری از نشانه‌های مجموعه انسانی سالم و مدیریت شایسته به شمار می‌رود. نقد، گرچه حقی است عمومی و همگانی و کسی نمی‌تواند مردم را از این حق، بی‌جهت محروم سازد، لکن شرطهایی لازم است رعایت و توجه شود، تا نقد کامل و کارساز گردد. در این جا نگاهی داریم به این بایستگیها در آموزه‌های دینی و سخنان اسلام شناس ناب اندیش، امام خمینی. الف. شناخت و تحلیل رویدادها: شناخت رویدادها و حرکت و حضور در متن آنها و پدیده‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و آگاهی از وجود زمینه‌ها و گنجیها و بازدارنده‌ها و تحلیل همه سویه آنها، از پیش درآمدهای مهم و بنیادی نقد ناقدان به شمار می‌رود. در مجموعه‌های روایی برای کسانی که می‌خواهند امر به معروف و نهی از منکر کنند و این وظیفه و تکلیف دینی را به شایستگی انجام دهند، ویژگیهایی بیان شده است، از جمله: (عالم بما یؤمر و عالم بما ینهی، عادل بما یؤمر و عادل بما ینهی).^{۳۵} به آنچه فرمان می‌دهد و از آنچه باز می‌دارد، آگاهی داشته باشد و در هر دو مورد، عدل و داد را نگهدارد. روشن است آن که بدون آگاهی و شناخت واقعیتها، برنامه‌ها و سیاست‌ها، مدیران اجرایی را زیر سؤال می‌برد و از چپ و راست آنها را به نقد می‌کشد، کاری نافرجام و بی‌اثر و یا دست کم، کم اثر انجام می‌دهد و زیانی که از سوی او به مردم وارد می‌شود، بیش از سود آن خواهد بود. امام راحل درباره شرایط آمران به معروف و ناهیان از منکر می‌نویسد: (ان یعرف الأمر والنهی ان ما ترکه المکلف او ارتکبه معروف او منکر فلا یجب علی الجاهل بالمعروف والمنکر).^{۳۶} کسی که امر و نهی می‌کند، باید آگاهی داشته باشد که آنچه از معروفها که در جامعه جامه عمل نمی‌پوشد چیست؟ و آنچه انجام می‌گیرد از منکرها کدام است بنابراین، کسی که چنین شناختی ندارد، بر او انجام این دو وظیفه لازم نیست. و می‌افزاید: (یجب تعلم شرائط الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر وموارد الوجوب والعدم والجواز وعدمه حتی لایقع فی منکر فی امره ونهیه).^{۳۷} واجب است که (ناقدان و آمران به معروف و ناهیان از منکر) شرایط معروف و منکر را فرا گیرند و موارد واجب بودن و جز آن را بشناسند، تا این که در انجام این دو فریضه، خود گرفتار منکر نشوند. از این دیدگاه فقهی امام، چنین به دست می‌آید که هرگونه نقد و انتقاد در مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... باید از روی آگاهی و شناخت صورت بگیرد. آن که می‌خواهد از ارزشها دفاع کند و جلو ضد ارزشها را در جامعه بگیرد، شایسته است پیش از آن

خود را با سلاح آگاهی همه سویه آماده سازد، وظیفه خود را به درستی بشناسد، آن گاه دست به انجام وظیفه بزند. هر موضوعی را که می خواهد به نقد بکشد و امر و نهی نسبت به آن داشته باشد، باید تمام زوایای آن را بجوید و احتمالات را پیش روی نهاد، آن گاه، با تجزیه و تحلیل منطقی و روش و شیوه ای خردپسند و همسو با شریعت، نکته های مورد نظر خود را بیان کند. شهید مطهری در این باره می نویسد: (تفقه در دین که در این آیه ذکر شده است... (لینفقهوا فی الدین) مستلزم آن است که انسان واقعا نقاد باشد و کار نقادی او به آن جا کشیده شود که هر چیزی را که گفته می شود با امر دین تماس دارند، بتواند تجزیه و تحلیل کند.) ۳۸ به دیگر سخن، دینداری و دین شناسی دو مقوله است. هر دینداری، دین شناس نیست. و سوگمندان بیش ترین ضربه ها هم از همین گونه افراد به اسلام وارد شده و می شود. مؤمن راستین، با زیرکی و هوشمندی مسائل را پی گیری می کند و هرگز سوژه به بیگانگان و غیرخودها نمی دهد. از این رو امام راحل با لحنی پدران و خیرخواهانه به ناقدان ناآگاه می گوید: (تقاضا این است که قبل از آشنایی به مسائل، به اشکال تراشی و انتقاد کوبنده و فحاشی برنخیزید و به حال این اسلام غریب که پس از صدها سال ستمگری قلدرها و جهل توده ها، امروز طفلی تازه پا و ولیده ای محفوف به دشمنهای خارج و داخل، رحم کنید.) ۳۹ آسیبی که نظام از سوی ناقدان ناآگاه و متحجر می بیند، کمتر از آسیبی نیست که از دشمنان کینه توز می بیند. شماری از خودیهای غافل و یا جاهل، نسبت به پاره ای از مسائل جزئی آن چنان واکنش شتاب زده و تند نشان می دهند و اصل نظام و مدیران آن را هدف حمله های خود می گیرند که دشمنان قسم خورده هم به گرد آنان نمی رسند. این ناقدان ساده دل و ناآگاه و زود باور و ظاهر نگر، جریان گسترده بی دینی، قلدرمآبی، ستم، حیف و میل بیت المال، اسرافها و اترافهای کلان، نوکرمآبی، و سیطره استعمار را از این سرزمین از یاد برده اند و آبادانی و آزادی و عزت و سروری که انقلاب اسلامی و نظام مقدس جمهوری اسلامی به این مرز و بوم به ارمغان آورده، نادیده انگاشته اند، هر روز به بهانه ای آتش کینه بر سر ملت و نظام می ریزند. و نظام اسلامی را که زلال ترین و ناب ترین و مردمی ترین نظام در جهان است، نظام قرون وسطایی می خوانند مسؤولان نظام را متهم به خشونت، قانون شکنی و... می کنند. این افراد، که برای رسیدن به هدفهای ناپاک و برنامه های تنفرانگیز خود لباس عوض کرده اند و خود را مصلح و خیرخواه جلوه می دهند، با این که سابقه آنان روشن است بر کرسی احساس تکلیف می نشینند و لجن می پراکنند، نه مصلحت جامعه را می شناسند و نه قوه بازشناسی خوب از بد را دارند. حقد و کینه است که آنان را به جوش و خروش آورده و نه احساس تکلیف و گرنه هر حکومتی، حتی حکومت معصوم (ع) کاستیهایی دارد و زوایای نازیبایی شاید به چشم بخورد و خلافهای بزرگ و کوچکی شاید انجام بگیرد و... در حکومت علوی هم والیان و فرماندهان برجسته حکومتی، گاه به گناه بزرگ و فساد می غلتیدند و گاه به خطا و اشتباه می افتادند. این واقعتهای عینی و تاریخی را نباید نادیده گرفت و با ارزیابی عملکردهای مسؤولان نظام در مقایسه با نظام پیشین عدل و انصاف را در انتقادات باید در نظر داشت: مؤذن بانگ بی هنگام برداشت نمیداند که چند از شب گذشته است درازی شب از چشمان من پرس که یک دم خواب در چشم نگشته است رهبر معظم انقلاب، در زمان حیات امام، سخنانی دارند که در این بحث رهگشاست: (امروز که تمام چارچوب نظام بر مبنای اسلام است، در رأس این نظام یک مجتهد عادل زکی تقی زاهد است... اگر یک وقت اشتباهی هم سر بزنند، انگار دیگر شیعه و تنها کشور شیعه تمام شد، اصلاً نه کار می کنند نه کمک می کنند، نه همکاری می کنند، نق هم می زنند، اینها بر اثر چیست...؟ بعضی بر اثر هوای نفس و اغراض و امراض است و بعضی هم بر اثر تحلیل غلط و درک غلط است.) ۴۰ ب. پارسایی در نقد چشم و گوش آدمی را دوستیها، از دیدن و شنیدن آنچه بوده و هست باز می دارد. چشم به خاطر علاقه و محبت، عیبها و کاستیهای محبوب را نمی بیند و گوش از شنیدن صدای حقیقت سرباز می زند و نمی تواند و نمی خواهد سخن از کاستیهای او را بشنود. (حب الشیء یعمی و یصم.) ۴۱ دوستی چیزی، انسان را کور و کر می کند. و از سوی دیگر، دشمنی شخص با دیگری نیز چنین است و چشم و گوش را از دیدن و شنیدن بود و هست و آنچه حقیقت دارد، باز می دارد. دشمنی انسان با دیگری، سبب می شود که انسان همواره زشتیها را ببیند و زیباییها را

نبیند و هر چه خوبی است و والایی، نادیده انگارد. اگر انسان نتواند با این خوی و ویژگی زشت مبارزه کند و آن را مهار کند، همواره در لبه پرتگاه خودستایی قرار می‌گیرد. آدمی به خاطر علاقه‌ای که به خود دارد، اگر خصلت خودستایی را از خود دور نسازد، نقدهای او نیز، در حقیقت نمودی و چهره‌ای از خودستاییهای او به شمار می‌رود و برای طرح خود و دیگران متوجه خود کردن، به نقد دیگران روی می‌آورد. تنها کسانی از این آسیب و آفت در امانند که پیش از آن به خوی خودستانی و تهذیب و تزکیه نفس پرداخته باشند. امام راحل، این مقوله مهم را در قالب واژه (مالکیت بر نفس) به تفسیر نشسته و از شرایط بنیادین و نخستین ناقدان، چیرگی آنان بر نفس و مالکیت بر آن شمرده است. روشن است کسی که مالک بر خود نیست، مانند پشه‌ای است در برابر باد، همیشه دستخوش اضطراب و مشکلات است و ثبات در فکر و تحلیل و نقد او به چشم نمی‌خورد. در برابر آن که مالک خویش است ناخدایی را می‌ماند که کشتی حیات خود و دیگران را در اقیانوس روزگار با مهارت پیش می‌برد و در برابر طوفانها لنگر می‌افکند و سرنشینان را به ساحل نجات رهنمون می‌گردد. قرآن مجید، هنگامی که از شخصیت موسای کلیم (ع) و روش برخورد انتقادی وی با فرعون سخن می‌گوید از زبان او چنین نقل می‌کند: (انی لا املک الا نفسی و اخی). ۴۲ من تنها مالک خود و برادرم هستم. امام خمینی با الهام از این لطیفه و اشاره قرآنی، در بحث بیان بایستگیهای ناقدان می‌گوید: (آنهایی که می‌خواهند صحبت کنند... بنشینند و باخودشان فکر کنند، بینند این زبان چماق است و می‌خواهد بر سر یکدسته دیگر کوبیده شود، یا این که زبان زبان رحمت است و برای وحدت. اگر چنانچه مالک نفس خودشان هستند و این امر مهم را، که مالکیت شخص بر نفس خودش است... و می‌توانند ادعایی را که حضرت موسی پیغمبر بزرگ کرد، آنها هم بکنند که: (لا املک الا نفسی و اخی) (سخن بگویند و انتقاد بکنند) اما کسی که به این مقام نرسیده باید بگوید: (انی لا املک نفسی و لا اخی). ۴۳ شخصی که قلم به دست می‌گیرد و مسائل سیاسی و اجتماعی و فرهنگی را به بوته نقد می‌نهد، باید تقوای قلم و سخن داشته باشد و این تقوا پشتوانه‌ای محکم و استوار می‌خواهد که نامش (مالکیت بر نفس) و زمامداری خویشتن خویش است. آن که خودش در اختیار خودش نیست و هواهای نفسانی او را به هر جا که می‌خواهد می‌برد و می‌کشد، چگونه می‌تواند تضمین کند که آنچه می‌گوید و می‌نویسد از روی خیرخواهی و اصلاح امور است و نه برای مطرح کردن خود در سطح جامعه و مردم. اگر تو امر به معروف و نهی از منکر بر این طریق کنی بر تو اهل دل خندند تو راست خانه پُر از مار و جامه پر کژدم زروی خلق مگس رانی از تو نپسندند ناقد خودساخته دارای سعه صدر و دریادل است، زود از میدان به در نمی‌رود به هنگام خشم، میزان و معیار از دست نمی‌دهد، حق پوشی و کتمان نمی‌کند و در هر فضایی که قرار گرفت به کاستیها و کمبودها و ناشایستگیها با عینک عدل و انصاف می‌نگرد و میزان داوریش من حیوانی او نیست: (در باطن ذات همه هست که آن که با من خوب است، خوب است و آن که با من بد است، بد. نه آن که به حسب حکم خدا خوب است و به حسب واقع خوب است. نخیر، آنی که با من خوب است آن میزان است... و آن که برای من نباشد، فاسد است). ۴۴ ناقد مبتلای به این درد نمی‌تواند نسخه شفابخش بیچد و باید به او گفت: یک قدم بر خویشتن بته و آن دگر در کوی دوست. به دیگر سخن، اگر کسی به این انگیزه دست به قلم ببرد و لب به سخن بگشاید که گرهی از دشواریها را برای رضای خدا و آسایش مردم باز کند و بازدارنده‌ای را از جلو راه آنان بردارد، این حرکت، حرکتی است خدا پسندانه و بخشی از جلوه‌های بندگی که (قضاء حوائج مؤمنان) ۴۵ و (اهتمام به امور مسلمانان) ۴۶ نام دارد. و اگر خدای ناخواسته برای مطرح کردن (من) و خود حیوانی و شیطانی باشد، هر چند ظاهری آراسته و ادیبانه هم داشته باشد، انتقادی است ناسالم و زیانبار. و با همین معیار، می‌توان (تشنگان قدرت) را از (شیفتگان خدمت) بازشناخت و نوشته‌ها و سخنرانیها را ارزیابی کرد و موضع‌گیریها را تشخیص داد. در جامعه‌ای که (من) ها و (مبیت)ها حکومت می‌کنند، ناگزیر پدیده‌های زشتی، مانند: چاپلوسی، تظاهر، نفاق و... زمینه رشد می‌یابند، در حالی که در حکومت الهی و دینی خشنودی خدا و اثبات حق و حقیقت ملاک و میزان است، نه چیز دیگر. از این روی در فضایی که حق، محور گفتن و نوشتن و عمل کردن افراد است، فضای فرهنگی مورد اعتمادی

بین دولت و مردم و مردم با مردم به وجود می آید، تنشها و تشنجهها کم تر میدان ظهور می یابند و انتقادات شفاف تر و بی غلّ و غش بیان می شوند. علی(ع) به مالک اشتر می فرماید: (ثم لیکن آثرهم عندک اقولهم بمرّ الحق لک) ۴۷۰۰۰ برگزیده ترین وزیران و همکاران تو باید از کسانی باشد که سخن (و انتقاد) تلخ حق را به روشنی و با صداقت با تو در میان می گذارد. امام راحل بر اساس همین بینش و روش علوی، که حق محوری اساس همه چیز است، نه من محوری، مرز انتقاد سالم و ناسالم را می شناساند و در یک نگاه کلی می گوید: (نظری که نظر حب باشد به یک جریانی یا بغض باشد به یک جریانی، این نظر نمی تواند سالم باشد: (حب الشیء یعمی و یصم) بغض هم همین طور است، نور عقل را خاموش می کند... این دو نظر را انسان مبتلا به آن هست. نظر بی طرف بسیار کم است. خود آدم هیچ وقت نمی تواند بی طرف باشد، لکن در نظر دادن حق را ببیند، حق تحت تأثیر حق واقع بشود... حق هر جا که هست باید دنبالش رفت و او را با آغوش باز پذیرفت و لو بر خلاف نظر من هست). ۴۸ کسی به دیده انکار اگر نگاه کند نشان صورت یوسف دهد به ناخوبی و گر به چشم ارادت نگه کنی در دیو فرشته است نماید به چشم کروی اگر حق خواهی و حق طلبی بر اساس تقوای الهی محور انتقاد ناقدان قرار گیرد، در گیریها و برخورد کم تر و آثار وحدت و همسویی بیش تر می گردد. در فضایی که حق حاکم و محور است، همه احساس آرامش می کنند. اگر نقدی هم نسبت به عملکرد آنان صورت بپذیرد، به جان و دل می پذیرند. اما اگر (من)ها و (میت)ها ملاک نقد و بررسی باشد و همتها در جهت حذف رقیب و قلع و قمع کسانی به کار رود که به هر دلیلی با دیگر سلیقه ها همخوانی و همسانی ندارند، در چنین فضایی نقدها نه تنها راه گشایی نخواهند داشت که هر نقدی، پاسخی نقد گونه و انتقامی به خود خواهد گرفت و التهاب و بحران و سردرگمی را در جامعه دو چندان خواهد کرد. امام راحل، انتقاد با انگیزه حق خواهی را سالم ترین انتقاد و بزرگ ترین عامل نجات و کمال می شمرد و گوید: (باید اشخاصی که می خواهند صحبت کنند، ببینند که آیا حق را می خواهند برای حق، بزرگ ترین چیزی که انسان اگر آن را داشته باشد، کمال بزرگ دارد این است که: حق را برای حق بخواهد. از حق خوشش بیاید برای این که حق است و از باطل متنفر باشد، برای این که باطل است). ۴۹ اگر این زیرساخت در اندیشه و گفتار و رفتار مسلمانان شکل بگیرد و استوار گردد، انتقادات بستر مناسب خود را می یابند و بهترین دوستان کسانی به شمار می روند که در کنار بر شمردن زیباییها، توانها و شایستگیها و... کاستیها را هم گوشزد می کنند و انتقاد پذیری امری پسندیده می شود و پذیرفته همگان. (حق را اگر کسی برای حق بخواهد، اگر چنانچه در ضد خودش هم هست، آن را باید بخواهد و دوست داشته باشد و اظهار کند و باطل را اگر از خودش هم صادر شده باشد، باید مبعوض او باشد و فرار کند). ۵۰ دست اندر کاران اداره نظام، اگر از دریچه حق جویی و حق خواهی، به پدیده ها و رخدادهای سیاسی و اجتماعی ننگرند، آفتها و آسیبهای فراوانی برای نظام و انقلاب به وجود می آورند که به آسانی نمی شود با آنها در افتاد و از بدنه نظام زدودشان و پیامدهای ناگوار آنها را مهار کرد. برداشتنها و گماردنهای پی در پی، مدیریت نظام را دچار چالشی بزرگ خواهد کرد و برنامه ها و سیاستهای کلی راه به جایی نخواهند برد. و اما اگر هدف ثابت کردن و استوار ساختن حق حاکمیت و قانون باشد، رقابتها و اختلاف سلیقه ها نیز در خدمت آفرینشها و ابتکارها قرار می گیرد و همگان همسو با هم، به پیش خواهند رفت. امام امت، بیم آن را داشت که مبادا روح میت و خودخواهی بر روح عبودیت و خیرخواهی و پارسایی، چیره شود و میزان همه چیز (من) بشود و حق در محاق فرو رود: (هر کاری از من صادر بشود، چون من میزان هستم خوب است و هر کاری از رقیب من حاصل بشود بد است برای این که رقیب من است. هر چه هم خوب باشد کار خوب رقیب بد است و کار بد من خوب. این یک مسأله و یک بیماری است در انسان که معالجه او را با زحمت می شود کرد... انسان یک همچون موجودی است که حاضر است سرش را ببرد که رقیبش از بین برود)... ۵۱ شرایط زمان و مکان نقّادی و سره از ناسره شناسی، فنّ و هنری است که در هر زمان و مکان شیوه و روش ویژه ای می طلبد. چه بسا در برهه ای سخنی را به عنوان انتقاد به توان گفت که همان سخن در شرایط دیگر روا نباشد، گاه ناقدی از روی اخلاص فرد و یا گروه و یا دولت را به نقد می کشد که دشمن از آن، به سود خود و به زیان جامعه

اسلامی بهره می برد و از سخن حق بهره ای تبلیغاتی علیه نظام می برد. از این روی، توجه به زمان و شناخت زمینه ها در طرح مسائل انتقادی نقشی کلیدی و سرنوشت ساز دارد. امام راحل، این نکته را براساس روش اجتهادی که در همه مقوله های فقهی، سیاسی و اجتماعی داشت، همواره گوشزد می کرد: (ببیند که آیا این صحبت در سطح کشور یک تشنجی ایجاد می کند... یا آرامش ایجاد می کند؟ ببینید این روزنامه ها، این قلم، آرامش در این کشور (که الآن لازم است) ایجاد می کند، یا تشنج ایجاد می کند؟) ۵۲

توجه به زمان در نقد، در این فراز از سخنان امام، به روشنی پیداست. امام نقاد چیره دست، ناآرام و پراحساس بود. سراسر زندگی سیاسی او را نقدهای ناب و آگاه کننده و هشیاری آفرین فرا گرفته است به رژیم ننگین پهلوی، آمریکایی جنایتکار، همیشه و همه حال، در زیر پتک انتقادهای قوی و خردکننده او قرار داشتند. هر بی قانونی و افسارگسیختگی را، چه کوچک و چه بزرگ، بر نمی تابید و فریاد می زد. اما همین امام پرشور و پراحساس و نقاد و سره از ناسره شناس چیره دست و قوی، وقتی جمهوری اسلامی پا می گیرد، به اقیانوس آرامی می ماند و با ضرب آهنگ انتقاد خود، پایه های آن را لرزان نمی کند، بلکه شبان و روزان به تواناسازی آن همت می گمارد او ناقد زمان شناس بود. برابر زمان حرکت می کرد. او با حکومت دینی، همان رفتار را نمی کرد که با حکومت شاه می کرد. آقای فلسفی، از واعظان نقاد سرشناس کشور، او که در رژیم گذشته گاه بر فراز منبر و در مکانهای عمومی، دولت وقت را استیضاح و انتقادهای خود را با روشنی از زبان مردم و با تأیید آنان بیان می کرد. ۵۳ پس از پیروزی انقلاب اسلامی در پاسخ کسانی که به او خرده می گرفته اند: چرا در زمان جمهوری اسلامی شیوه انتقادی را پیش نمی گیرید، گفته است: (من در زمان شاه انتقاد می کردم، انتقاد من به ضرر شاه بود و به نفع رسول اکرم و خدا بود، اما الآن انتقاد نمی کنم برای این که انقلاب ما اسلامی است، اگر از سوء اعمال بعضی ها به نام دولت انتقاد کنم... آمریکا استفاده می کند). ۵۴ آقای فلسفی، این مسأله را با امام راحل در میان می گذارد، ایشان نیز بر مشی وی مهر تأیید می زند و می گوید: (بعضی از روزنامه ها، مطالبی خلاف واقع می نوشتند و بد می گفتند و من گفتم: بد نگویید، انتقاد کنید، اما حالا به شما می گویم: انتقاد نکنید، چون حساب شما از آنها جداست. در حکومت پیغمبر (ص) هم برخی کارهای ناشایست را افرادی مرتکب می شدند که تک تک بد بود، ولی دولت پیغمبر (ص) بر اساس اسلام بود. بنابراین، شروع انتقاد در منابر مصلحت نیست). ۵۵ ویژگیهای انتقاد سالم آنچه در فرهنگ نقد مهم است، آداب و ویژگیهایی است که انتقاد را به دو بخش انتقاد سازنده و یا ویرانگر تقسیم می کند. امام خمینی با آن که نقد را در مسائل سیاسی و اجتماعی امری ضروری و لازم می شمرد و از آن به عنوان عامل رشد و پیشرفت یاد می کرد، لکن همواره در سخنرانیها بر این واژه تکیه و اصرار داشت که انتقاد باید انتقاد سالم باشد. در این بخش از نوشتار به ویژگیهای انتقاد سالم از دیدگاه امام می پردازیم به این امید که این معیارها و میزانها، همچون دستورالعملی سیاسی - اجتماعی در جامعه دینی مورد توجه قرار گیرد و مثل راه باشد و فضای حاکم بر مطبوعات، سخنرانیها، اظهار نظرها و مناظره ها و براساس سخنان و سیره عملی امام شکل بگیرد. روشن است که پی ریزی (حیات طیبه) و استواری (اخوت دینی) در جامعه اسلامی، آن گاه میسر و میسر است که همه به فکر اصلاح و ساماندهی امور باشیم و با انتقاد سالم و سازنده، راههای عملی سودمند و گره گشا را پیش رو نهمیم، تا این انقلاب و دستاوردهای آن ماندگار بماند. انتقاد نه انتقام انتقادهای برخاسته از حسدها و غرض ورزیها و تسویه حسابها، نه تنها مشکلی را نمی گشاید که وضع را بدتر می سازد زیرا انسان کینه توز نمی تواند به انتقاد درست دست یابد. (النصیحة من الحاسد محال) ۵۶.

از این روی، بسیاری از نقدهای وی انتقام است. هدف از انتقاد، بر شمردن عیبا و کاستیها نیست، بلکه پیدا کردن راههای درمان برای دردهای موجود و رهایی از بحران و آشفتگی و نابسامانی است. در انتقاد سالم، عالم محضر خداست و مردمان همه آفریده های او. کاستیها و ضعفها، با توجه به این بینش، به گونه ای مطرح می شوند که ناسازگار با آن حضور نباشد. انتقام گرفتن خوبی است حیوانی، در برابر انتقاد سالم. (انتقاد غیر از انتقامجویی است. انتقاد صحیح، باید باشد. هر کس از هر کس می تواند انتقاد صحیح بکند، اما اگر قلم که دستش گرفت انتقاد کند، برای انتقامجویی، این همان قلم شیطان است). ۵۷ بنابراین، قلمی که همسو با

خوبیهای شیطانی است و از آن فریبندگی و وسوسه ۵۸، شبهه افکنی، ظاهر آرایی ۵۹، دعوت به فقر ۶۰ و فساد، فتنه گری ۶۱، تشنج آفرینی و دشمن تراشی ۶۲ و مانند آن تراوش می کند، انتقاد نیست، بلکه انتقام گرفتن از اسلام و مردم مسلمان و نظام اسلامی است. اگر دیو کینه توزی به جای مهرورزی و مهربانی بنشینند، پرده ای تار در پیش چشم آدمی می کشد که بین او و حقیقت و واقعیت فرسنگها فاصله می اندازد. و در نتیجه نگاه او نگاهی دشمنانه و حرکتی او هم حرکتی براندازی خواهد شد: (یک وقت مخاصمه هست، این طرف می خواهد او را بکوبد آن طرف می خواهد او را بکوبد، این نه راه اسلام است نه مقصد اسلامی می تواند داشته باشد... و یک وقت مباحثه است.) ۶۳ بحث و بررسی و گفت و گو، در فضای برادری و تفاهم، نه تنها مانعی ندارد، بلکه کارساز و رهگشا نیز هست. اگر بحثها به درگیری و دشمنی کشیده شود و مچ گیری و انتقامجویی رواج یابد، نه تنها مشکلی گشوده نخواهد شد، بلکه بر مشکلها افزوده خواهد شد. امام صادق (ع) می فرماید: (ایاکم والمرء والخصومة فانهما یمرضان القلوب علی الأخوان و ینبت علیهما النفاق.) ۶۴ از بگومگوهای بی حاصل و دشمنیها پرهیزید زیرا این دو مایه بیماری دلها و زمینه ساز نفاق در میان مؤمنان است. امام خمینی در شرح این حدیث نورانی می نویسد: (بیان آن که مرء و خصومت در مقال، قلب را مریض می کند و انسان را به دوستان بدبین می کند و نفاق در دل می رویاند، آن است که پیش از این مذکور شد که اعمال ظاهریه را در باطن و دل آثاری است متناسب با آنها.) ۶۵... پرخاشگری و پریدن به یکدیگر و به کار گرفتن عبارتها و تعبیرهای نیش دار و کینه توزانه، بذر بدبینی و بدخواهی را در جامعه می افشاند و نتیجه ای جز تشنج و سلب آرامش و آسایش به دنبال ندارد. هیچ ملت و گروهی در سایه انتقام، به آقایی و سروری نمی رسد. (لا سؤدد مع الأنتقام.) ۶۶ بزرگواری و آقایی از راه انتقام به دست نمی آید. کسی که به بهانه انتقاد می خواهد انتقام شخصی و یا گروهی خود را از دیگران بگیرد، دارای روحیه خود کم بینی و حقارت نفس گردیده است، شفای خاطر خود را در تخریب دیگران می بیند، از این روی، هیچ گاه نمی تواند گام اصلاحی بردارد و سخن مصلحانه و خیرخواهانه بر زبان و قلم خود جاری سازد. این گونه کسان، نه تنها کاستی و منکری را بر طرف نمی کنند که خود گرفتار کاستی و منکرند: (مع الأسف بعضی از نویسندگان و گویندگان، به جای انتقاد سالم و هدایت مفید، با انتقاد کینه توزانه می خواهند افراد جامعه را به جمهوری اسلامی بدبین کنند. اینان به جای انتقاد سازنده به فحاشی پرداخته و به جای نهی از منکر، خود مرتکب منکر می شوند.) ۶۷... بیگانه را شیطان گونه به (عداوت و بغضاء) ۶۸ دگر می سازد و در عمل، قلم او قیچی را مانند است انتقامجوست، این وحدت و یگانگی را شیطان گونه به (عداوت و بغضاء) ۶۸ دگر می سازد و در عمل، قلم او قیچی را مانند است که پیوندها را می گسلد و جامعه و ارزشهای حاکم بر آن را مثلثه و پاره پاره می کند. امام رضا (ع) به عبدالعظیم حسنی می فرماید: ... (ولایشغلوا انفسهم بتمزیق بعضهم بعضاً) ۶۹... (به دوستان ما بگویند): مبادا به خود مشغول شوند و همدیگر را پاره پاره کنند! امام بزرگوار این ادب را در باب انتقاد به ما آموخت که فضای دشمنی و درگیری را که فضای جهنمیان است، از جامعه بزدایم: (وان ذلک لحق تخاصم اهل النار) ۷۰ و فضای بهشت و بهشتیان را در پیوندها و پیوستگیها و برخوردها و انتقادها، حاکم سازیم: (اخواناً علی سرر متقابلین) ۷۱ جالب این است که قرآن نیایش بهشتیان را این گونه ترسیم می کند: ... (ولاتجعل فی قلوبنا غلاً للذین آمنوا) ۷۲... (پروردگارا) در دل ما غل و غش و کینه نسبت به مؤمنان قرار مده. اگر بخواهیم بهشت اخلاقی اسلام را در پیوندهای فردی و معاشرتهای اجتماعی پی بریزیم، باید مواظب گفتار و نوشتار خود باشیم. در هر کجا و هر اداره ای که هستیم و مسؤولیتی که داریم، دیده بانی باشیم که عقبه نیروها را درست گرا بدهیم و خدای ناکرده با کینه ورزیها، روشهای انتقامی، گلوله های آتشین را در جبهه خودی مصرف نکنیم. مقام معظم رهبری می گوید: (امام مکرراً توصیه می فرمودند که: در مجلس از تنازعات اجتناب شود، من هم این توصیه را می کنم. مجلس باید آزاد باشد هر کسی نظر و رأی خود را ابراز کند، اما اظهار رأی غیر از خصومت و تنازع و درگیری است... روحیه خصومت و تنازع را از بین ببرید و آن را به روحیه محبت تبدیل کنید، اگر چنانچه محبت باشد، کارایی به حد کمال خواهد رسید.) ۷۳ پاسداشت حرمت دیگران روح حاکم بر جامعه دینی، روح برادری و

حرمت و آبرومندی است. همگان در حفظ و پاسداشت، آبرو و شرف یکدیگر می‌کوشند، آبرو و شرف فردی و اجتماعی افراد در امان است و نگهداشته شده. آنچه به شخصیت شهروندان صدمه می‌زند و بی‌حرمتی به شمار می‌رود، در جامعه دینی وجود ندارد. در پیدا و پنهان، حریمهای قانونی و ایمانی مؤمنان محترم شمرده می‌شود. این اصل اصیل می‌طلبد که انتقادات هم، در چنین فضایی به گونه‌ای باشد که آبروی کسی زیر سؤال نرود، موقعیت مدیر و مسؤولی به ناحق دچار تزلزل نگردد. شایسته است شیوه و روش برخورد با کاستیها و کژیها، به گونه‌ای گزینش شود که ناسازگاری با این اصل اساسی، نداشته باشد. از این روی، در معارف دینی به این نکته اشاره شده که: بازگویی عیبه و نقصها تا جایی که امکان دارد، غیر مستقیم و غیر علنی باشد. امام علی (ع) می‌فرماید: (النصح بین الملائمات تقریب). ۷۴ نصیحت و خیرخواهی آشکارا و علنی نوعی سرکوب به شمار می‌رود. اگر انسان بتواند عیب و کاستی کسی را به گونه‌ای مطرح کند که جایگاه اجتماعی و حیثیت حقوقی و حقیقی او صدمه نبیند، باید چنین کند و هرگز افشاگری و در بوق و کرنا دمیدن، پسندیده نیست. گرهی که به آرامی و نرمی و با دست گشوده می‌شود، چرا با سروصدا و با دندان بگشاییم. در آموزه‌های علوی آمده است: (من قال لمسلم قولاً یرید به انتقاص مروه حبسه الله فی طینه خیال حتی یأتی مما قال لمخرج). ۷۵ هر که به مسلمانی سخنی بگوید و مقصودش بردن آبروی وی باشد، خداوند او را در لجنزار دوزخ زندانی کند، تا از آنچه گفته عذری آورد. امام خمینی با الهام از این آموزه‌ها، همواره سفارش می‌کرد: در انتقادات مواظب باشیم با حیثیت و آبروی کسی بازی نکنیم و کسی را از موقعیت و مسؤولیتی که دارد، فرو نیفکنیم.. (انتقاد آزاد است، به اندازه‌ای که نخواهند کسی را خفیف کنند، یا یک گروهی را خفیف کنند و از صحنه خارج کنند، انتقادات برای اصلاح امور لازم است). ۷۶ اگر کسی خدای ناخواسته برای استوارسازی موقعیت اجتماعی خویش، به ویران‌گری دیگران پردازد، و با اشاره و با بیان روشن، سبب فرو افتادن دیگران از جایگاه اجتماعی خود گردد، دچار آفت اخلاقی بزرگی شده است که به آسانی قابل گذشت و جبران نیست. درهم شکستن جایگاه اجتماعی افراد، کاری نیست که با توبه و طلب بخشش قابل جبران باشد، کسی که به وسیله قلم مسموم و زهر آگین نویسنده‌ای و یا با زبان نیش‌دار گوینده‌ای، خوار می‌گردد، و در دید جامعه و مردم جایگاه پست و گاه خیانت‌کار و خلافکار پیدا می‌کند، به آسانی نمی‌تواند نگاههای سرزنش‌آلود و بدبین‌را از خود برگرداند و ذهنیتها را دگرگون سازد و جایگاه ویژه خود را بیابد. از این روی، امام امت به نمایندگان مجلس شورای اسلامی می‌گوید: (انتقاد کنند، انتقاد سازنده، انتقاد نصیحت و انتقاد خصمانه نکنند. در نطق‌های قبل از دستور... و در صحبتهایی که وقتی معرفی می‌کنند وزرا را هتاک نکنند، این از شأن آقایان به دور است... برخوردارها برخوردارهای اسلامی سالم باشد، چه در مجلس و چه در خارج مجلس). ۷۷... عیب و کاستی دیگران را فاش گفتن، مصاحبه انجام دادن، تیر درشت برگزیدن و جوّ جنجال و غوغاسالاری آفریدن، از آداب نقد اسلامی به دور است. امام صادق (ع) می‌فرماید: (المؤمن مرآة لأخیه، فاذا رأیت من اخیکم هفوة فلا تکونوا علیه إلباً و کونوا له کنفسه و ارشده و انصحوه و ترفقوا به). ۷۸... مسلمان، آینه مسلمان است. اگر از برادر دینی خویش لغزشی دیدید، بر او مشورید و برای او همچون خود او باشید و او را هدایت و نصیحت کنید و نسبت به او مهربان و خیرخواه باشید. ویژگی آینه آن است که بی‌سروصدا و با کمال آرامش عیبه و کاستیها را نشان می‌دهد، هدف آن، شکستن کسی نیست، بلکه نمایاندن و نشان دادن نازیباییها و کاستیهاست. رو به رو و با صداقت عیب را با صاحب عیب مطرح می‌کند و او را با انتقاد سازنده، هشیاری می‌دهد: ای غزالی گریزم از یاری که اگر بد کنم نکو گوید مخلص آن شوم که عیب مرا همچو آینه روبرو گوید جامعه دینی آینه‌گونه، آبرومند و با صفا و صمیمیت می‌زید و کینه و کدورت بردار نیست. مردمان در چنین جامعه‌ای آن چنان صاف و شفاف و بی‌غلّ و غش با یکدیگر برخورد می‌کنند که نه تنها یادآوری عیب و نقد یکدیگر را بد نمی‌دانند، بلکه آن را (هدیه) و تحفه‌ای ارزشمند به شمار می‌آورند. امام راحل در پی، پی‌ریزی چنین فرهنگی از نقد و انتقاد بود. آن بزرگمرد به دیگران انتقاد داشت، لکن هرگز انتقادات و اظهارات او به آبرو و موقعیت دیگران خدشه و صدمه وارد نمی‌ساخت، مگر در مواردی که مصلحت نظام و مسأله مهمتری از افراد مطرح بود. و اگر

اقدامی از سوی شاگردان، دوستان و یا نزدیکان ایشان صورت می‌گرفت که بوی تنه زدن و سست کردن جایگاه اجتماعی دیگران را داشت، از آن با شدت جلوگیری می‌کرد. در زمانی که در نجف می‌زیست، ریاست حوزه در دست آقای خوبی بود و وی به عنوان (زعیم الحوزات العلمیه) شناخته می‌شد. در همان روزگار، کتاب تحریرالوسیله امام را چند تن از شاگردان ایشان به زیور طبع آراستند و روی جلد آن این لقب را برای امام نوشته بودند. امام با دیدن این عنوان، مسؤول چاپ کتاب را خواستند و گفتند: (اگر این جمله را از روی کتاب من بردارید، دستور می‌دهم تمام این کتاب را بریزند در دجله!) ۷۹ در مورد دیگر از ایشان استفتایی شده بود: فلان شخص در فلان شهر ادعا می‌کند که در جمع آوری وجوهات شرعی و مصرف آن برای فلسطینی‌ها از ناحیه شما نمایندگی دارد، آیا درست است یا نه؟ امام در پاسخ نوشته بود: (شما کلی سؤال کنید، بگویید آیا کسی تا به حال شخصا از طرف شما اجازه یا دستور داشته برای جمع آوری یا نه؟ و من پاسخ خواهم داد، ولی به گونه شخصی جواب نمی‌دهم!) ۸۰ آنان که سنگ امام را به سینه می‌زنند و برای خط و راه امام دل می‌سوزانند و نگرانند، شایسته است به این ریزه کاریهای راه امام نیز توجه کامل داشته باشند و خدای ناخواسته در کنار سفره امام و انقلاب کاری نکنند که به امام و آرمانهای او کم توجهی شود. انتقاد خیرخواهانه واژه (نصیحت) به معنای خیرخواهی از ریشه (نُصَح) به معنای خالص شدن و خالص کردن است. در زبان عرب، به عسل صاف و خالص گویند: (نصح العسل). ۸۱ و نیز به خیاط (ناصح) گویند و به نخ‌هایی که در دوختن به کار می‌برد (نصاح) گفته می‌شود. از این روی، در نصیحت افزون بر خیرخواهی، نوعی پیوند دادن نیز وجود دارد. انتقاد اگر به انگیزه خیرخواهی صورت بگیرد، می‌شود انتقاد سالم و سازنده و در این گونه انتقادات، پیوند مردم با یکدیگر براساس خیرخواهی و وحدت تقویت می‌شود و نیروها و استعدادها در جهت شکوفایی و بالندگی به کار می‌افتند. هرگونه انتقادی که از روی خلوص و خیرخواهی و بدون خدعه و نیرنگ انجام بگیرد، سالم و سودمند است و در برابر آن نقدی که براساس هدفهای شخصی و گروهی شکل می‌گیرد، انتقاد ناسالم و (غش) نام دارد. به همین جهت، ارباب لغت واژه (غش) را در برابر واژه (نصیحت) دانسته‌اند. ۸۲ آن که از روی دلسوزی و مهرورزی و با انگیزه بهبود بخشیدن به پیوندهای اجتماعی لب به سخن می‌گشاید و دست به قلم می‌زند، ناصح و خیرخواه است. از این روی قرآن کریم در موارد بسیاری از پیامبران الهی، به عنوان (ناصح امین) ۸۳ نام برده است. جامعه‌ای که زمینه پذیرش نقد سالم و ناصحان امین در آن وجود داشته باشد، جامعه‌ای است عزتمند در برابر اگر در جامعه‌ای زمینه پذیرش نقد وجود نداشته باشد، ناقدان و ناصحان نتوانند انتقاد سالم خود را به گوش دیگران برسانند، آن جامعه بیمار است. علی (ع) می‌فرمود: (لا خیر فی قوم لیسوا بناصحین ولا یحبون الناصحین). ۸۴ آن مردمی که خیرخواه یکدیگر نیستند و از خیرخواهان نیز استقبال نمی‌کنند، از سعادت بهروزی بی‌بهره‌اند. امام خمینی در بیان ویژگیهای انتقاد سالم به این نکته توجه تام و تمام دارد. او، به همه کسانی که در مقام نقد و انتقاد قرار دارند و یا شغل و کارشان اقتضای آن را دارد که مسائل را بحث و بررسی کنند که از آن جمله است نمایندگان مجلس می‌گوید: (مجلس باید محیطی باشد که با کمال تفاهم و خیرخواهی برای ملت و کشور مسائل را پیش ببرند، انتقاد می‌کنند. انتقاد خیرخواهانه باشد، جواب انتقاد می‌دهند، آن هم خیرخواهانه باشد). ۸۵ امام به روزنامه نگاران و اهل قلم، این نکته را از روی خیرخواهی یادآور می‌شود: تلاش و همت شما این نباشد که درشت بنویسید، بلکه بکوشید که درست بنویسید. تیتراها با محتوا و خبرها یکسان باشد. برخلاف واقعیت، تیتراها را برجسته نکنید. در گزینش خبرها و مطلبها، خیر جامعه و نظام را در نظر بگیرید و اگر چنین نکردید، گرفتار (غش) و انتقاد ناسالم و ناروا شده‌اید: (اخباری که می‌نویسید، تیتراهایی هست، مردم اینها را در روزنامه‌ها می‌بینند و می‌فهمند که این تیترا، از کجا پیدا شده است و برای چه مقصدی این تیترا گذاشته‌اند... باید توجه کنید که روزنامه‌ای تیتراش چیزی نباشد که محتوایش آن طور نباشد... این غش است، درست مثل کاسب که روی متاعش چیز خوب می‌ریزد و آخرش فاسد است و این حرام است. و اگر تیترا با محتوا بخواند، غش است که شما با قلم هایتان می‌کنید). ۸۶ این نگاه فقیهانه امام است به مسأله نقد و انتقاد، که هرگونه ناخالصی در برخورد های زبانی و قلمی را غش می‌نامد و حکم به حرام

بودن می دهد. در فضای جامعه دینی هرگونه غشی با هر کسی با دوست و یا دشمن، رفیق و یا رقیب، با زبان، یا با قلم نادرست و ناپسند است. امام علی علیه السلام می فرماید: (شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَغْشَى النَّاسَ). ۸۷ بدترین مردم کسی است که با مردم غلّ و غش می کند. این سخن مولی، اطلاق دارد و چشم اندازی گسترده و همه غش ها را، در همه حوزه های فرهنگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شامل می شود. نشانه سلامت زبان و قلم انتقادگر آن است که آن را از غشّ و خیانت خالی و خالص سازد و خیر و نیکی و آرامش و آسایش شهروندان و هم کیشان خود را در نظر داشته باشد. آن نوشته زهر آگین که با نیش خود زندگی را بر کام هموعان تلخ می سازد و با تک تک واژگان، تیری بر دل آزادگان می زند و شعله ای در بوستان عاشقان و شیفتگان ولایت بر می افروزد، نوشته ای است ناسالم و غش دار: (ببینید که آیا این صحبت در سطح کشور، یک تشنجی ایجاد می کند... و یا آرامش ایجاد می کند؟ ببینید این روزنامه ها، این قلم ها آرامش در این کشور ایجاد می کنند، یا تشنج؟ اگر چنانچه تشنج ایجاد کرد، این روزنامه چماق است و آن گفتار چماق و اگر آرامش ایجاد کرد این رحمت است و این مشکور است پیش خدای تبارک و تعالی). ۸۸ میزان و معیار انتقاد سالم از نگاه امام آن است که ذهن و فکر و اعصاب مردم را به سوی آرامش و اطمینان بکشاند، اعتمادساز باشد، نه اعتماد سوز. و اگر چنین نبود و نشد، ویرانگر و ناسالم است. تردیدی نیست که (غش) اجتماعی، از غش فردی ویران کننده تر و زیان بار تر است. آن که جوّ و فضای جامعه را با انتقاد ناسالم و غیرخیرخواهانه می آلودد، کاری بس زشت تر و ناپسندتر انجام داده است. علی علیه السلام می فرماید: (وَإِنَّ أَعْظَمَ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْأَمَةِ وَافْطَعِ الْغَشَّ غَشَّ الْأُمَّةِ). ۸۹ بزرگ ترین خیانت، خیانت به مسلمانان است و زشت ترین، فریبکاری، ناراستی کردن با امام ایشان. نکته دیگر آن که غش و خدعه و نیرنگ، با پیشوای جامعه، که سکاندار کشتی امنیت مردم است، بسیار بدتر و زشتتر از غش و فریب با دیگران است. از این روی، بر خورد مردم با رهبر جامعه ولایی باید برخورد خیرخواهانه باشد (النصيحة لأئمة المسلمين) ۹۰، نه غش آلود. امام علی (ع) می فرماید...: (فاعينوني بمناصحة خلية من الغش سليمة من الريب)... ۹۱ پس مریاری کنید به نصیحت به دور از دغل و ریب. پرهیز از غش و نیرنگ، در انتقاد و حرکت در مسیر خیرخواهی امت و امام، همان آرمانی است که امام امت همواره آن را بر زبان می آورد و مردم را به آن فرا می خواند و مقام معظم رهبری نیز بر آن تأکید و پافشاری دارد: (مبادا کسانی در گوشه و کنار پیدا شوند و از کاهی کوه بسازند و اگر دیدند کاری در بلند مدت قابل اصلاح است، ولی در مدت کوتاهی اصلاح نشده، مورد انتقاد قرار دهند باید زبانی و عملی و مالی و با هر وسیله ای که می شود دولت و مسئولان را کمک و حمایت بکنند). ۹۲ مرزهای انتقاد هر کشور و مملکتی با هر ایده و مرام و مکتبی، برای خود مرزهایی دارد و خط قرمزهایی. این مرزها هم در مسائل جغرافیایی وجود دارد و هم در مسایل سیاسی، اجتماعی و امنیتی، که از آن به (خطوط قرمز) کشورها تعبیر می شود. گذر از مرزها و نادیده انگاشتن خط قرمز، در همه جای دنیا جرم است. حتی به اصطلاح، دموکراتیک ترین کشورها هم اجازه نمی دهند که کسانی از این خطوط قرمز بگذرند و پا را فراتر نهند. در مثل، مارکسیسم در نظام سرمایه داری آمریکا، خط قرمز بود و آن زمانی که سوسیالیسم در دنیا مطرح بود، مارکسیستها در شرایط سختی در آن کشور می زیستند و تنگناهای ویژه ای برای آنان در نظر گرفته بودند. اگر امروز هم در مثل، شماری در آمریکا سخن از تجزیه آن کشور بزنند و بگویند: سیاهان و یا سرخ پوستان حق حاکمیت جداگانه دارند، دولت آمریکا با آنها به شدت برخورد می کند و آنان را از سر راه بر می دارد. این حالت در سایر کشورهای جهان هم مطرح است. مقام معظم رهبری می گوید: (همه توجه داشته باشند که یک خط قرمزی وجود دارد از این خط قرمز هیچ کس نباید عبور کند، نه این که ما اجازه نمی دهیم، در هیچ جای دنیا اجازه نمی دهند). ۹۳... برای آن که به توان جامعه ای را بر سر پا نگهداشت و از گزنده ها و دست اندازیها به دورش داشت، ضرورت روشن کردن مرزهای اصلی چاره ناپذیر است. این حدّ و حق، باید به گونه ای روشن باشد که تکلیف وظیفه همگی با آن معلوم گردد. اگر چنین نشود و نباشد و در جامعه مرزی و خطی وجود نداشته باشد، همه چیز به هم می ریزد و شیرازه جامعه از هم می گسلد. چطور می توان در جامعه ای، حتی بدوی ترین آن، بدون مرز و خط زیست. هر

واحد کوچک و بزرگ، هر قوم و قبیله، هر کشور و سرزمین برای بهروزی و ادامه زندگی، مرزهایی و خط قرمزهایی دارد. هر جامعه ای برای خود معیارهایی دارد و برابر آن معیارها، مرزهایی. بایستگی وجود خطهای قرمز برای روشن شدن وظیفه مردم یک کشور و وجود چهارچوب برای حرکت در محدوده آن، مسأله ای است مورد تأیید همه خردمندان و خردورزان. اگر چهارچوبها، روشن باشد، طبیعی است که انتقادگران هم محدوده نقد خویش را خواهند شناخت و نقد سیاسی و اجتماعی نیز سامان مند و اصولی خواهد شد. ما در این جا، برای روشن تر شدن سخن، به خطهای قرمزی که باید از آنها نگذشت و پارا فراتر نهاد، اشاره می کنیم و از سخنان و سیره امام خمینی برای آن شاهد و نمونه ارائه می دهیم: * قانون اساسی * رهبری و محوریت نظام * امتیث ملی * وحدت مردمی * ارزشهای پایدار دینی قانون اساسی قانون برای جامعه همان ضرورت را دارد که هوا برای فرد زنده، قانون سند آبروی هر کشور و خمیرمایه نظم و انضباط سیاسی و اجتماعی آن است. هر کشوری، هر چند کوچک و دور افتاده، برای خود مرجع قانونی دارد و این اصلی است مشترک و همگانی. روشن است که داشتن قانون، به تنهایی کارگشا نیست. قانون باید آن چنان در روح و جان مردم جا گیر شود که نفس وجود قانون آنان را از دست اندازی به مرزهای اجتماعی و حقوق مردم، بازدارد. قانون اگر درست شناخته شود و درست اجرا گردد و به خوبی در روح و جان مردم جای بگیرد، بسیاری از نابسامانیها رخت برخواهند بست و همگان در سایه سار آن زندگی آرام و به دور از دغدغه ای خواهند داشت. امام خمینی می گوید: (قانون برای نفع ملت است، برای نفع جامعه است. برای نفع بعضی از اشخاص و بعضی گروه ها نیست. قانون توجه تام به تمام جامعه کرده است. و قانون برای تهذیب تمام جامعه است.) ۹۴ همه باید در برابر قانون، سر فرود آورند و به هیچ روی در برابر آن نایستند. حال اگر قدرت مندان و زر اندوزان، جناحهایی با نفوذ، در برابر آن بایستند و هر جا قانون را به زیان خود دیدند، سر برتابند و گردن نهند، جامعه دچار بیماری می شود و از حرکت به سوی کمال باز می ماند و بی قانونی، بسان خوره به جان جامعه می افتد و آن را از پای در می آورد. برای همین پیامدهای ناگوار است که امام، همگان را به قانون مداری فرا می خواند: (قانون در رأس واقع شده است و همه افراد هر کشوری باید خودشان را با آن قانون تطبیق بدهند. اگر قانون برخلاف خودشان هم حکمی کرد، باید خودشان را در مقابل قانون تسلیم کنند آن وقت است که کشور کشور قانون می شود.) ۹۵ هنگامی که بیش ترین مردم، به قانون اساسی رأی دادند، همان ملاک و میزان سیاستها و برنامه ریزیها و تصمیم گیریها می شود. مبارزه با چنین قانونی، گذر از خط قرمز است و فساد در زمین: (همه باید مقید به این باشید که قانون را بپذیرید و لو برخلاف رأی شما باشد. باید بپذیرید برای این که میزان اکثریت است. بعد از این که چیزی قانونی شد، دیگر نق زدن در آن اگر بخواهد مردم را تحریک بکند، مفسد فی الارض است.) ۹۶ تا زمانی که قانون مرجع است و قانونیت دارد، گرچه برخلاف اندیشه و سلیقه و نظر من باشد، باید به آن پایبند باشم. ممکن است اشکالهایی به ذهن برسد و قانون کاستیهایی داشته باشد که نیاز به اصلاح دارد، لکن تا وقتی که قانونیت دارد باید آن را پذیرفت و به آن گردن نهاد: (در مقام عمل، قبول داریم، اما رأیمان این است که این جوری نیست، اما در عمل هم ملتزم هستیم. این هیچ مانعی ندارد.) ۹۷ بنابراین، بحث درباره مواد قانونی و انتقاد به پاره ای از اصول و یا تبصره های آن، خط قرمز نیست. آنچه مرز است و خط قرمز، اصل قانونی بودن، قانون اساسی یک کشور است. در مجموع می توان گفت: آنانی که با جوسازی و غوغاسالاری، خود را اصل می گیرند و محور و مرکز همه چیز را منافع شخصی خود می دانند و با شیوه های گوناگون به قانون می تازند، به تعبیر امام خمینی، دیکتاتورند. (اگر بنا باشد که یک جایی بخواهند، دادستان بخواهد روی قوانین عمل بکند، ما بخواهیم بگوئیم که خیر ما دادستان را قبول نداریم. این معنای دیکتاتوری است. دیکتاتوری، همین است که نه به مجلس سر فرود می آورد، نه به قوانین مجلس و نه به شورای نگهبان و نه به تأیید شورای نگهبان و نه به قوه قضائیه و نه به دادستانی.) ۹۸... (نمی شود از شما پذیرفت که ما قانون را قبول نداریم، غلط می کنی قانون را قبول نداری، قانون ترا قبول ندارد. ... مردمی که رأی دادند به قانون اساسی، منتظرند که قانون اساسی اجرا بشود، نه هر کس از هر جا صبح بلند می شود بگوید ... من قانون اساسی را قبول ندارم.) ۹۹ نگهداری و پاسداری از

مرزهای قانونی، وظیفه همگانی است. همگان وظیفه دارند. با گردن نهادن به آن، دفاع از آن در برابر قدرت مندان و زراندوزان و افراد و جناحهای با نفوذ، قانون را پاس دارند و بهترین پاسداشت، ایستادن اهل نفوذ، قدرت، با دیگران در یک صف در برابر قانون است: (در اسلام همه کس حتی پیامبر عظیم الشان(ص) در مقابل قانون بی امتیاز در یک صف هستند). ۱۰۰ روشن شد، از جمله مرزهای انتقاد که می توان آن را خط قرمز نامید، قانون اساسی است. حرکت بر محور این قانون، تکلیف و وظیفه ملی و دینی است و مخالفت با اصل قانون و مصوبات قانونی، مخالفت با رأی اکثریت ملت و نامشروع به شمار می رود. کسانی که اهل قلم و سخن هستند، باید همواره این معیار و میزان را در نوشته ها و سخنهای خود رعایت کنند و برخلاف دین و جریان ملی و مردمی گام برندارند. محور نظام (ولایت فقیه) بدون نظم و نظام و ناظم، نمی توان امور کشور را سامان و سازمان داد. قانون اساسی کشورها، پشتوانه بی زبان نظامها به شمار می روند. باید مرجع دیگری باشد که از آن قانون سخن بکشد و او را به زبان آورد. رهبری جامعه، چنین نقشی دارد. او قانون را به زبان می آورد و راه را بر رهروان، روشن و هموار می سازد. از این روی، در معارف دینی ما سخن از (قرآن صامت) و (قرآن ناطق) به میان آمده است. رهبری چون برق در تن سیم است. کالبد جامعه به روح و حیات نیاز دارد، تا ادامه حیات دهد. آن نیروی توانایی که پراکنده گیها را پیوند می زند، استعدادهای را شکوفا می سازد، نیروها را بسیج و سازمان می دهد، رهبر است. امام علی(ع) می فرماید: (مکان القیم بالامر مکان النظام من الخرز یجمعه ویضمه، فان انقطع النظام تفرق وذهب ثم لم یجتمع بحذافیره ابدًا). ۱۰۱ جایگاه زمامدار در این کار، جایگاه رشته ای است که مهره ها را به هم فراهم آورد و برخی را ضمیمه برخی دیگر دارد. اگر رشته ببرد مهره ها پراکنده شود و از میان رود و دیگر به تمامی فراهم نیاید. رهبری عمود خیمه نظام است و رشته جمع کننده تک تک مردم. انتقادهای و خرده گیریها تا جایی آزاد است و میدان دارد که نخواهد این عمود را بشکند و آن رشته را بگسلد. اگر نقد وارد این حریم گردد، به انگیزه سست کردن محور نظام و پاره کردن ریسمان وحدت و انسجام مردم، بی گمان خط قرمز نادیده انگاشته و از آن گذشته است. بحث از این نیست که کسی درباره مسائل نظری ولایت فقیه، تحلیل و بررسی علمی نداشته باشد. این شیوه نقد و بررسی در مسائل علمی و نظری، همواره در میان فقها و حوزه ها مطرح بوده و هست. کارشناسان و خبرگان در این گونه مسائل علمی سلیقه ها و برداشتهای گوناگونی ارائه داده و در نوشته هایشان به یادگار گذاشته اند. بحث از این است که اگر بر اساس قانون اساسی و با رأی مستقیم مردم، یا بارأی مردم به خبرگان رهبری، فردی رهبری امت را عهده دار گردید و در رأس نظام به عنوان پیشوا و جلودار برگزیده شد، و در راستای اختیارات قانونی عمل کرد، کسی حق ندارد با صراحت یا با کنایه، به این مرز و حق بتازد و مشروع بودن آن را زیر سؤال ببرد و در تصمیم گیریهای او که بر اساس قانون شرع، قانون اساسی و مصلحت نظام است، چون و چرا کند. امام علی(ع) می فرماید: (فان اجتمعوا علی رجل وسموه اماماً، کان ذلک الله رضی فان خرج عن امرهم خارج بطعن او بدعه ردوه الی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سیل المؤمنین وولاه الله ماتولی). ۱۰۲ پس اگر گرد مردم فراهم گردیدند و او را امام خود نامیدند خشنودی خدا را خریدند. اگر کسی کار آنان را عیب گذارد، یا بدعتی پدید آرد، او را به جمعی که از آن برون شده باز گردانند و اگر سرباز زد، با وی پیکار کنند - که راهی دیگر را پذیرفته - و جز به راه مسلمانان رفته و خدا در گردن او در آرد آن را که بر خود لازم دارد. اصل لشکر بی گمان سرور بود قوم بی سرور، تن بی سر بود وجه و چهره نظام اسلامی در مقام امامت و رهبری تبلور و تجلی می کند و شکوه و شکوفایی انسانها در پرتو وجود او عیبت می یابد. رهبری، در حقیقت هم ایدئولوگک نظام است و هم زمامدار و هم پشتوانه معنوی، فرهنگی و دینی برای مدیران اجرایی. ولایت فقیه، به عنوان روح قانون اساسی و شالوده و اساس نظام اسلامی، امروز از مرحله نظریه پردازی گذشته و به مرحله قانونی رسیده است. و چون در متن قانون اساسی این مسأله به رسمیت شناخته شده و نمایندگان مردم در خبرگان قانون اساسی، آن را با حوزه اختیاری گسترده، در قانون جای داده اند و سپس اکثریت به آن رأی داده اند، از آن پس هرگونه چون و چرا در اصل زنده و حیاتی (ولایت فقیه) و زیر سؤال بردن و انتقاد به آن، قانون شکنی و گذر از خط قرمز نظام و فساد در زمین به

شمار می رود. این که شماری پنداشته اند: (هیچ خط قرمزی در طرح مباحث نظری و مسائل سیاسی جز آنچه قانون اساسی به صراحت مشخص و تبیین کرده وجود ندارد و هیچ مقامی مصون از انتقاد و سؤال نیست) باید به این نکته توجه کنند و خود را به نادانی و غفلت نزنند که همان قانون اساسی که آنها آن را به عنوان خط قرمز می شناسند، مواردی را به عنوان خط قرمز نظام تعیین کرده که از آن جمله است: (ولایت فقیه) و رهبری فقیه عادل و مدیر و مدبر. پوشیده نماند که مقصود این اشارت آن نیست که رهبری مصون از خطا و معصوم و از هرگونه انتقادی مبرا و به دور است. امام علی (ع) با آن که معصوم بود خود را بی نیاز از یادآوری و ریزی نمی دانست و از مردم می خواست که او را در ادامه رهبری و اداره امور یاری و مدد رسانند. ۱۰۳ امام خمینی نیز به روشنی می گوید: (هیچ کس نباید خود را مطلق و مبرا از انتقاد ببیند، البته انتقاد غیر از برخورد خطی و جریانی است). ۱۰۴ کسانی و جریانهایی که از آغاز با ولایت فقیه و ولی فقیه درافتادند و زبان به انتقاد گشودند و اکنون نیز، با فضای جدید، سوداهاپی در سر می پرورند، به خاطر قدرت و اقتدار آن بوده و هست. اینان از این که بتوانند این دریای بی کران را از جوش و خروش باز ایستانند و او را به عقب نشینی وا دارند، ناامید شده اند، از این روی هر روز به بهانه ای بر این برج و باروی مقدس یورش می برند. و در این لشکر کشی، به تازگیها ترفند جدیدی ساز کرده اند و آن هماهنگی نشان دادن خود با یکی از جناحهای کشور و این ترفند، شماری از ساده لوحان را به سویی انداخته که دشمن در پی آن بود و آن انتقاد کینه توزانه و غرض آلود، از ولایت فقیه و اختیاراتها و... است. امنیت ملی در هر کشوری مسأله امنیت ملی، از مهم ترین و بنیادی ترین دغدغه ها و حساسیتهای مسؤولان آن کشور به شمار می رود و برقراری امنیت، درهمه جا، نشانه اقتدار دولت و نظام است. برقراری امنیت و آسایش مردم، جلوگیری از هرج و مرج خواهان، بر هم زدن گان امنیت و آسایش مردم و... وظیفه اساسی دولتهاست. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز، به این نکته، به روشنی اشاره دارد که شورای عالی امنیت ملی، برای تأمین منافع ملی و پاسداری از انقلاب اسلامی و تمامیت ارضی و حاکمیت ملی، تشکیل می شود و با بهره گیری از امکانات مادی و معنوی کشور و هماهنگی کردن فعالیتهای سیاسی، اطلاعاتی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، با تهدیدهای داخلی و خارجی مقابله می کند. ۱۰۵ به کارگیری توان مادی و معنوی برای پدید آوردن و برقرار کردن امنیت ملی و پاسداری از آن رویارویی با جریانهایی که به آشوب و بلوا دامن می زنند، نشانگر این معنا است که (امنیت ملی) جزء خطوط قرمز حکومتهاست. در نظام جمهوری اسلامی نیز، این خط قرمز مورد توجه قرار گرفته و به هرگونه انتقاد و انتشار مطلب و یا نوشته ای که بخواهد این اصل را کمرنگ سازد و آرامش مردم را بر هم زند گذر از خط قرمز خواهد بود. هرگونه حرکتی که جو عمومی جامعه را دچار تزلزل و آلودگی روانی سازد و مردم را کلاف سر درگم کند و زمینه انتخاب و گزینشهای درست را از آنان بگیرد، حرکتی است علیه امنیت ملی. البته این سخن به این معنی نیست که آزادیهای مشروع از بین برود و جو خفقان و استبداد بر اندیشه ها و قلمها، حاکم گردد، اما معنی آزادی هم این نیست که نخاله ها و عقده ایها و رجاله ها سر برآورند و میدان دار آزادی بیان گردند و به نام آزادی هرگونه فکر تخریبی را القاء کنند. نظام خوش آیند آن است که زمینه ای فراهم سازد تا جوهره انسانی انسانها رشد یابد و این به معنای آزاد گذاشتن فتنه انگیزی و فتنه گری که امنیت ملی را از بین می برد، نیست: (انتقاد غیر از توطئه است. لحن توطئه با لحن انتقاد فرق دارد... این لحن آزاد نیست، توطئه آزاد نیست، انتقاد آزاد است). ۱۰۶ آزادی و امنیت ملی کامل کننده یکدیگرند. اگر قرار باشد آزادی بیان و قلم امنیت جامعه را به خطر بیندازد، باید آن آزادی مهار گردد، تا کسانی به بهانه آزادی، هرگونه رطب و یا بسی را به هم نبافند و نظام و امنیت آن را زیر سؤال نبرند. نباید گذاشت آزادی ملعبه شود: (الآن آزادی پیش بعضی از اشخاص، ملعبه شده است که هر چه دلشان می خواهند، باید بنویسند و بگویند). ۱۰۷... امام راحل و آینده نگر، برداشت نادرست دگراندیشان و دشمنان کینه توز را از آزادی مطرح کرده و به آن پاسخ داده است: (آزادی مطلق باید باشد که آنها می گویند این است که: چریک فدایی و فلان دسته منافق و فلان دسته کافر و فلان دسته ای که هیچ اعتقاد به اسلام ندارند، اینها آزاد باشند، بیایند هر چه دلشان می خواهند بگویند، هر کاری می خواهند بکنند و لو

فرض کنید به ضد اسلام حرف بزنند، آزادند و لو به ضد جمهوری اسلامی حرف بزنند، آزادند و یک دسته نفهم هم می گویند خیر باید این چیزها باشد... این روزنامه ها نمی فهمند، یا فهمیده عمل می کنند چرا باید این روزنامه ها دامن بزنند به اختلافات... روزنامه ها را به بازی گرفته اند.) ۱۰۸ هشدار امام به روزنامه ها، گویای موقعیت ویژه ای است که روزنامه ها دارند. آنها اگر در دست ناپاکان دین به دنیا فروشان، وابستگان به قدرتها و محفلهای خارجی و پشت کردگان به انقلاب باشد، امنیت کشور را به خطر می اندازند و اگر در دست پاکان و انسانهای شریف، مسلمان، انقلابی، علاقه مند به وطن و ملت باشد، امنیت می آفرینند. پس روزنامه هم می تواند امنیت بیافریند و هم می تواند تشنج آفرینی کند. که در آشوب کوی دانشگاه دیدیم، بسیاری از روزنامه های دگراندیش و متأسفانه پاره ای از روزنامه هایی که با بودجه بیت المال اداره می شوند، چگونه به آشوب دامن زدند. اگر بررسیها، گزارشها، انتقادهای با انصاف و عدل همراه باشد و در تجزیه و تحلیل های روزانه حقایق را کتمان نکنند و عیبهای کوچک را بزرگ جلوه ندهند، درست نویسی را به درشت نویسی بدل نکنند، و در یک کلام، از موهبت آزادی قلم و بیان به شایستگی بهره برند، نقش مهم و بنیادی در تأمین امنیت فرهنگی و فکری مردم دارند و اگر رفتاری غیر از این داشته باشند، و به جای استوار ساختن باورها دست به ویرانگری بزنند و از نعمت آزادی سوء استفاده کنند و انتقاد را به انتقام دگر سازند، برخلاف مسیر مردم و قانون گام برداشته اند. در پایان این بخش، اصل نهم قانون اساسی را که بیانگر مرز آزادی در پیوند با امنیت ملی است، یادآور می شویم: (در جمهوری اسلامی ایران، آزادی و استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک ناپذیرند و حفظ آنها وظیفه دولت و آحاد ملت است. هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی، به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی و تمامیت ارضی ایران کم ترین خدشه ای وارد کند و آزادیهای مشروع را هر چند با وضع قوانین و مقررات سلب کند.) ۱۰۹ وحدت ملی و روح امید از محورهای بنیادی یک نظام، (وحدت ملی) آن است. آنچه می تواند یک جامعه را در برابر آفتها و آسیبهای گوناگون مقاوم سازد، وفاق اجتماعی و همگرایی نیروها و روح امید و امیدواری مردم نسبت به آینده نظام است. امام خمینی، دو هدف اساسی را همیشه دنبال می کرد: وحدت ملی و دمیدن روح امید به کالبد مردم و جامعه با سیری در اندیشه امام در خواهیم یافت، وحدت ملی و امید دادن به مردم، از اصول اساسی تفکر ایشان است که هم در بیان و هم در بنان ایشان جلوه ای خاص یافته است. امام طرفندهای دشمن را به خوبی دریافته بود که در پی ویران کردن چه چیزهایی است. به گفته مقام معظم رهبری: (دشمن سه هدف مرحله یی و مقطعی را تعقیب می کند: اول عبارت است از تخریب وحدت ملی... دوم تخریب ایمان و باورهای کارساز در دل مردم... سوم: تخریب روح امید و تخریب آینده در ذهن مردم... اسم این تخریبها را هم (اصلاح) می گذارند.) ۱۱۰ امام، با تمام توان در برابر این سه هدف ویرانگر دشمن ایستاد و دیگران را نیز به ایستادگی فرا خواند. او، در مقام بیان فرهنگ نقد، همواره به این نکته اشاره داشت که انتقادهای نباید مردم را سست و دلسرد کند و آنان را نسبت به نظام و مسؤولان آن بدبین و بی اعتماد گرداند: (ما امروز احتیاج به این داریم که این ملت را امیدوار کنیم و دلگرم... نباید این مردم را سست شان کنیم... باید همه کوشش کنیم که امید ایجاد کنیم.) ۱۱۱ انتقاد و امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه ای است دینی و همگانی، اما باید در انجام این دو فریضه بزرگ روشی را برگزینیم که آن رویه و روش هم معروف و پسندیده باشد، نه منکر و ناپسند. (مع الأسف بعضی از نویسندگان و گویندگان به جای انتقاد سالم و هدایت مفید، با انتقاد کینه توزانه می خواهند افراد جامعه را به جمهوری اسلامی بدبین کنند، اینان به جای نهی از منکر، خود مرتکب منکر می شوند.) ۱۱۲ روح حاکم بر انتقادهای ایرادها و خرده گیریها باید این باشد که نابسامانیها سامان یابد، نارضایتیهای مردم ریشه یابی گردد و درمان شود. دشواریها و گرفتاریهای آنان شناسایی و از راه قانونی، برای آنها راه حل ارائه شود. شکل و شیوه انتقاد باید به گونه ای باشد که مردم را از صحنه انقلاب و اسلام خارج نکند، بلکه پرتو امید در دل آنها بیفکند و خرسند از این باشند که کسی و کسانی برای برداشتن بازدارنده از سر راه آنان و سامان دادن نابسامانیهای زندگی آنان دل می سوزانند و پی گیرند: (در جمهوری اسلامی همه باید با انتقادهای و طرح

اشکالها راه را برای سعادت جامعه باز کنند. ۱۱۳ اگر در انتقادهای سیاسی و اجتماعی منتقدان، این جهت و این هدف رعایت نشود، و نقد آلودن فضای ذهنی و فکری مردم و به ناامیدی کشاندن و دلمرده ساختن آنان را در پی داشته باشد، این انتقاد نیست، بلکه به گفته امام: (انتحار) ۱۱۴ است. روشن است در این گونه شیوه‌ها و انتقادهای ویرانگر تر و خشک و باگناه و بی گناه، همه خواهند سوخت. هدف از انتقاد، باید آن باشد و فکر و دل خدمتگزاران را به یکدیگر نزدیک کنیم و مردم را در صحنه‌های سازندگی امیدوار و پرنشاط گردانیم، نه آن که تیشه به ریشه منافع ملی و مردمی خود بزنیم: (در هر حال، یکی از کارهایی که یقیناً رضایت خداوند متعال در آن است، تألیف قلوب و تلاش جهت زدودن کدورتها و نزدیک ساختن مواضع خدمت به یکدیگر است. باید از واسطه‌هایی که کارشان القاء بدبینی نسبت به جناح مقابل است پرهیز نمود. شما آن قدر دشمنان مشترک دارید که باید با همه توان در برابر آنان بایستید.) ۱۱۵ در این فراز از رهنمود امام راحل چند نکته اساسی به چشم می‌خورد: ۱. حرکت در جهت پیوند دلها و از بین بردن کینه‌ها و کدورتها، کاری خدا پسندانه است. ۲. هنر ناقدان و مصلحان اجتماعی، باید آن باشد که مواضع خدمت را به یکدیگر نزدیک کنند و به وحدت نیروها و همدلی آنان در پیشبرد هدفهای نظام و خدمت به مردم، مدد رسانند. ۳. در هر جامعه‌ای آتش بیاران معرکه مایه فتنه و فساد و دو دستگی هستند. آنان که به هیچ جناحی پایبند نیستند و هدفی جز جو سازی و بدبین کردن نیروهای انقلابی به یکدیگر ندارند، آنان را باید شناسایی کرد و از خود دور ساخت. ۴. سرگرم شدن در جبهه خودی و نقد و بررسی عملکردها، بزرگ کردن عیبهای کوچک و کاستیهایی که در درازمدت قابل جبران است، نباید ما را از غیرخودی و دشمن مشترک غافل سازد. یکی از آفتهای سیاسی و اجتماعی برای یک نظام توانا و قدرت مند همین است که در مسائل جزئی سرگرم شود و از مسائل اصلی و اصولی و دشمنیهای بیرونی غافل بماند. امام خمینی، با توجه به این اصول و این که وحدت ملی مردم، به هیچ روی نباید فدای چیز دیگری بشود، می‌گوید: (ممکن است هر کس در فضای ذهن و ایده‌های خود نسبت به عملکردها و مدیریتها و سلیقه‌های دیگران و مسئولین انتقادی داشته باشد، ولی لحن و تعابیر نباید افکار جامعه و آیندگان را از مسیر شناخت دشمنان واقعی و ابرقدرتها، که همه مشکلات و نارساییها از آنان سرچشمه گرفته است، به طرف مسائل فرعی منحرف کند و خدای ناکرده همه ضعفها و مشکلات به حساب مدیریت و مسؤولیت مسئولین گذاشته شود و از آن تفسیر انحصارطلبی گردد که این عمل، کاملاً غیر منصفانه است و اعتبار مسئولین نظام را از بین می‌برد و زمینه را برای ورود بی تفاوتها و بی دردها به صحنه انقلاب، آماده می‌کند.) ۱۱۶ باورها و ارزشهای پایدار دینی آخرین بخشی که در این نوشتار در باب مرزهای انتقاد و خطهای قرمز به آن می‌پردازیم، برگرفته از آخرین اصل قانون اساسی است که در ذیل آن آمده: (محتوای اصل مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتدای کلیه قوانین و مقررات براساس موازین اسلامی و پایه‌های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران و جمهوری بودن حکومت و ولایت امر و امامت امت و نیز اداره کشور با اتکاء به آراء عمومی و دین و مذهب رسمی ایران تغییر ناپذیر است.) ۱۱۷ روح این اصل آن است که در این کشور، چند چیز از اصول پایدار و ثابت و دگرگونی ناپذیرند: ۱. اسلامی بودن نظام ۲. جمهوری بودن آن ۳. ولایتی بودن حکومت ۴. مردمی بودن هر قلمی و سخنی که به این اصول اساسی خدشه وارد سازد و بخواهد به حریم آنها دست اندازی کند، ناسالم است و گذر از خط قرمز. مقام معظم رهبری در تفسیر و بیان نمونه‌ها و مصداقهای خط قرمز، خطاب به دشمنان انقلاب، می‌گوید: (شما انقلاب را زیر سؤال ببرید، اصل انقلاب را نفی کنید نظام جمهوری اسلامی را نفی کنید و کسی چیزی نگوید؟ بدیهی است این خط قرمز است. این قابل تحمل نیست. گزارشهای نامربوط که به چیز دیگری مربوط است آن را می‌کشاند به یک جایی که به نظام ضربه بزنند، یا زیر سؤال ببرند. دستگاه هم تاحالا چیزی نگفته و حرفی نزده است، ولی توجه داشته باشید که اینها خط قرمز است.) ۱۱۸ بی‌گمان، نظام اسلامی، و ارزشها و باورهایی که این نظام بر آنها استوار است و در اصل سوم قانون اساسی، به روشنی بیان شده، در حوزه نقد و انتقاد ناقدان نمی‌گنجد. با پذیرفتن این اصول و در چارچوب آن باورها و ارزشها، اگر انتقادی صورت بگیرد تا زمانی که به سست کردن نظام و ارزشهای آن نینجامد، آزاد است و

این نکته را امام راحل، به روشنی در رهنمودها و سخنان و سیره عملی خود، ترسیم کرده است. امام با آن که نقد و انتقاد را مایه هدایت و رشد و تعالی می دانست و همواره اهل سوز و درد را دعوت به خیرخواهی و نقد هدایت گرانه و سالم می کرد، اما نسبت به باورهای دینی و پایه های اعتقادی و اصول ارزشی حساسیت ویژه داشت و غیرت دینی و شجاعت و صلابت او در این زمینه زبانزد همگان است. امام در مسأله عزل قائم مقام رهبری، این واقعیت را به اثبات رساند که چارچوب دوستی و پیوند او با دیگران بر محور باورها و ارزشهای پایدار دینی و مصلحت نظام اسلامی است، از این روی به روشنی به نمایندگان مجلس شورای اسلامی یادآور شد: (سفارش این موضوع لازم نیست که دفاع از اسلام و نظام شوخی بردار نیست. در صورت تخطی، هر کس در هر موقعیت، بلافاصله به مردم معرفی می شود). ۱۱۹ و به همه کسانی که در جامعه پایگاه و مخاطب دارند، گوشزد کرد: (طلاب عزیز، ائمه محترم جمعه و جماعات، روزنامه ها و رادیو تلویزیون، باید برای مردم این قضیه ساده را روشن کنند که در اسلام مصلحت نظام از مسائلی است که مقدم بر هر چیز است و همه باید تابع آن باشیم). ۱۲۰ پایداری امام بر اصول پایدار، شکوفه بسیار داد، اسلام را به ژرفای دلها برد، باورندگان به اسلام را فزونی بخشید. البته شماری هم تاب این اصول مداری امام را نداشتند و از گردونه و چرخه نظام به کنار ماندند. پی نوشتها: ۱. سوره (آل عمران)، آیه ۱۰۳. ۲. سوره (انفال)، آیه ۶۳. ۳. سوره (مائده)، آیه ۵. ۴. سوره (عصر)، آیه ۵. ۵. سوره (آل عمران)، آیه ۱۰۴. ۶. همان. ۷. (اصول کافی)، ج ۲/۶۳۹، دار صعب، بیروت. ۸. (فرهنگ معین) و (لغت نامه دهخدا). ۹. (مجموعه رسائل)، ج ۱/۲۰. ۱۰. (اسلام و مقتضیات زمان)، شهید مطهری ۲۸۵/۱۱. (انسان کامل)، شهید مطهری، ۱۹۴. ۱۲. (اثبأ الهداء)، حر عاملی، ج ۱/۷۱، مطبوعه علمیه قم. ۱۳. (صحیفه نور)، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، ج ۱۴/۹۷، وزارت ارشاد اسلامی. ۱۴. (تحف العقول) ۱/۳۳۷، مؤسسه اعلمی، بیروت. ۱۵. (میزان الحکمه)، ری شهری، ج ۱۰/۵۷، دفتر تبلیغات اسلامی. ۱۶. سوره (بقره)، آیه ۲۰۶. ۱۷. (صحیفه نور)، ج ۲۰/۱۷۰. ۱۸. همان مدرک ۲۰۱/۱۹. همان مدرک، ج ۱۳/۷۴. ۲۰. (نهج البلاغه)، صبحی صالح، خ ۱۷۶، ترجمه شهیدی، ۱۸۵/۲۱. (فهرست غرر)، ج ۷/۳۸۹. ۲۲. (تحف العقول)، ۱۷۹، بیروت. ۲۳. (صحیفه نور)، ج ۲۱/۹۶. ۲۴. همان، ج ۱۸/۱۷۸. ۲۵. سوره (زمر)، آیه ۱۸. ۲۶. سوره (ذاریات)، آیه ۵۵. ۲۷. (اصول کافی)، ج ۲/۶۳۸، (فهرست غرر)، ج ۷/۲۰۳، چاپ دانشگاه. ۲۸. (اصول کافی)، ج ۲/۱۳۳. ۲۹. (تحف العقول)، ۳۰۲، بیروت. ۳۰. (سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی)، ج ۲/۲۵، پیام آزادی. ۳۱. همان ۱۴۹/۳۲. (صحیفه نور)، ج ۲۱/۴۸. ۳۳. همان، ج ۴/۱۹۰. ۳۴. همان، ج ۱/۱۲۰. ۳۵. (تحف العقول)، ۲۶۳، بیروت. ۳۶. (تحریرالوسیله)، ج ۱/۴۶۶. ۳۷. همان. ۳۸. (اسلام و مقتضیات زمان) ۲۸۵/۳۹. (صحیفه نور)، ج ۲۱/۱۸۰. ۴۰. (حوزه و روحانیت در آئینه رهنمودهای مقام معظم رهبری)، ج ۱/۲۷۳، سازمان تبلیغات. ۴۱. (بحارالانوار)، علامه مجلسی، ج ۷۰/۷۵، ج ۷۴/۱۶۵ (با اندک اختلافی در تعبیر). ۴۲. سوره (مائده)، آیه ۲۵. ۴۳. (صحیفه نور)، ج ۱۴/۹۷. ۴۴. همان ۲۴۴/۴۵. (اصول کافی)، ج ۲/۱۹۳. ۴۶. همان ۱۶۳/۴۷. (نهج البلاغه)، نامه ۵۳، ترجمه شهیدی ۳۲۸/۴۸. (صحیفه نور)، ج ۱۴/۲۳۷. ۴۹. همان ۹۷/۵۰. همان ۹۹/۵۱. همان ۵۲. همان ۵۳. (خاطرات و مبارزات حجة الاسلام فلسفی)، ۲۳۰، مرکز اسناد انقلاب اسلامی. ۵۴. همان ۲۳۴/۵۵. همان ۵۶. (بحارالانوار)، علامه مجلسی، ج ۷۵/۱۹۴، مؤسسه الوفاء. ۵۷. (صحیفه نور)، ج ۱۳/۷۸. ۵۸. سوره (ق)، آیه ۱۶. ۵۹. سوره (انفال)، آیه ۴۸. ۶۰. سوره (بقره)، آیه ۲۶۸. ۶۱. سوره (اعراف)، آیه ۲۷. ۶۲. سوره (مائده)، آیه ۹۱. ۶۳. (صحیفه نور)، ج ۱۹/۲۹. ۶۴. (اصول کافی)، ج ۲/۳۰۰. ۶۵. (تعلیم و تربیت)، از مجموعه تبیان، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. ۶۶. (فهرست غرر) ۳۹۶/۶۷. (صحیفه نور)، ج ۱۴/۶۲. ۶۸. سوره (مائده)، آیه ۹۱. ۶۹. (بحارالانوار)، ج ۷۴/۲۳۰. ۷۰. سوره (ص)، آیه ۶۴. ۷۱. سوره (حجر)، آیه ۴۷. ۷۲. سوره (حشر)، آیه ۱۰. ۷۳. (حدیث ولایت)، مجموعه رهنمودهای مقام معظم رهبری، ج ۲/۸۳، تهیه و تنظیم دفتر مقام معظم رهبری. ۷۴. (بحارالانوار)، ج ۷۵/۵۸۰. ۷۵. (تحف العقول) ۸۷/۷۶. (صحیفه نور)، ج ۱۴/۲۳۶. ۷۷. همان، ج ۱۹/۲۳۳. ۷۸. (بحارالانوار، ج ۱۰/۹۷. ۷۹. (سرگذشتهای ویژه)، جمعی از فضلالی حوزه، ج ۱/۹۲. ۸۰. همان ۷۵/۸۱. مفردات راغب، واژه (نصح). ۸۲. (لسان العرب)، ابن منظور، واژه (نصح). ۸۳. سوره (اعراف)، آیه ۶۸.

۸۴. (فهرست غررالحکم)، ج ۳۸۲/۷. ۸۵. (صحیفه نور)، ج ۲۳۹/۱۴. ۸۶. همان ۲۵۸/۲. ۸۷. (فهرست غررالحکم) ۲۹۱/۸۸. (صحیفه نور)، ج ۹۶/۱۴. ۸۹. (نهج البلاغه)، نامه ۲۶، ترجمه شهیدی ۲۸۸/۹۰. (بحار الانوار)، ج ۶۶/۷۲، مؤسسه الوفاء. ۹۱. (نهج البلاغه)، خ ۱۱۸، ترجمه شهیدی ۱۱۷/۹۲. (حدیث ولایت)، به رهنمودهای مقام معظم رهبری، ج ۸۲/۳. ۹۳. روزنامه (جمهوری اسلامی)، ۷۵/۲/۱۵. ۹۴. (صحیفه نور)، ج ۲۶۸/۱۴. ۹۵. همان ۲۶۹. ۹۶. همان ۲۴۴/۹۷. همان ۹۸. همان ۲۶۹/۹۹. همان ۲۴۴/۱۰۰. همان ۱۴۵/۱۰۱. (نهج البلاغه)، خ ۱۶۶، ترجمه شهیدی ۱۴۳/۱۰۲. همان، نامه ۶، ترجمه شهیدی ۲۷۵/۱۰۳. همان، خ ۲۱۶/۱۰۴. (صحیفه نور)، ج ۴۸/۲۱. ۱۰۵. (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با اصلاحات)، اصل ۷۶. ۱۰۶. (صحیفه نور)، ج ۲۶۸/۱۷. ۱۰۷. همان، ج ۳۵۲/۱۳. ۱۰۸. همان ۱۷۰/۱۰۹. (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران)، اصل نهم. ۱۱۰. روزنامه (جمهوری اسلامی)، ۷۸/۹/۲۶. ۱۱۱. (صحیفه نور)، ج ۲۳۰/۱۴. ۱۱۲. همان ۶۲/۱۱۳. همان ۲۴۸/۱۱۴. همان ۴۰/۱۱۵. همان، ج ۴۸/۲۱. ۱۱۶. (صحیفه نور)، ج ۹۴/۲۱. ۱۱۷. (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران). ۱۱۸. روزنامه (جمهوری اسلامی)، ۷۵/۲/۱۵. ۱۱۹. (صحیفه نور)، ج ۱۰۶/۲۱. ۱۲۰. همان ۲۱۲/.

آزادی و عدالت در اندیشه امام خمینی (ره)

آزادی و عدالت در اندیشه امام خمینی (ره) پیشگفتار در نگاه نخستین به مفاهیم آزادی و عدالت، ارتباط و هماهنگی خاصی میان این دو مفهوم نمی‌یابیم و آنچه را از این دو مفهوم دریافت می‌کنیم دو گانگی و تا حدی بیگانگی است. لیکن پس از بررسی این دو حقیقت و دریافت واقعیت آنها، هیچ گونه بیگانگی را در این دو مفهوم درک نمی‌کنیم و درمی‌یابیم که وابستگی میان آنها به اندازه ای است که هر کدام با نبود دیگری، تحقق نیافته و به وجود نمی‌آید؛ آزادی از عدالت سرچشمه می‌گیرد و عدالت در پناه آزادی اجرا می‌گردد و در نتیجه، پیدایش یکی از آنها بدون دیگری امکان ندارد. تلاش ما در این مقاله، روشننگری حقیقت این دو مفهوم از دیدگاه امام خمینی قدس سره و بیان ارتباط و وابستگی میان آنها در اندیشه والای بزرگترین مجری عدالت و سخت‌کوشترین آزادی‌خواه و آزادی‌بخش معاصر بنیانگذار جمهوری اسلامی امام راحل قدس سره است که در گفتار و کردار خود، این دو مفهوم را روشن کرده و با تلاشی همه‌جانبه، خواهان اجرا و پیاده ساختن آنها در جامعه اسلامی بود و روشن است که سخن ما، در روشننگری مفهوم سیاسی آزادی و عدالت است، نه مفهوم کلامی و فلسفی و دیگر مفاهیم آنها. مفهوم آزادی از آزادی از مفاهیم بسیار روشنی است که هر کس آن را می‌شناسد و نیازی به مراجعه به کتابهای لغت و آوردن شواهد و نمونه‌ها از نثر و شعر و محاورات مردم و اهل سخن ندارد. اگر به کتاب لغت مراجعه کنی، همان را می‌بینی که از مردم کوچه و بازار می‌شنوی و همگان در پرسش از این مفهوم، پاسخ می‌گویند: آزادی به معنای رهایی، در قید و بند نبودن و با اراده و اختیار خود کارها را انجام دادن است و بر همین اساس، زمانی که از امام خمینی درخواست می‌شود معنای آزادی را بیان کنند، در پاسخ چنین می‌گویند: «آزادی یک مساله ای نیست که تعریف داشته باشد، مردم عقیده شان آزاد است. کسی الزامشان نمی‌کند که شما باید حتما این عقیده را داشته باشید. کسی الزام به شما نمی‌کند که حتما باید این راه را بروید. کسی الزام به شما نمی‌کند که باید این را انتخاب کنید. کسی الزامتان نمی‌کند که در کجا مسکن داشته باشید یا در آنجا چه شغلی داشته باشید. آزادی یک چیز واضحی است.» (۱) در این سخن، امام به جای پرداختن به تعریف مفهوم آزادی، به برخی از مصادیق آن اشاره می‌کند زیرا مفهوم آن نیاز به بیان ندارد و بر همگان روشن است و از بدیهیات است. آنچه مهم است، پیاده کردن این مفهوم در عینیت خارجی و بیان پیش‌نیازها و شروط آن و چگونگی و همین‌طور شکل‌گیری آن در زمانها و مکانها و دیگر نیازمندی‌های آزادی است که باید مطرح شود. آزادی از مفاهیمی است که برای شناخت آن، در آغاز، باید مفهوم مقابل آن را درک کرد تا بتوان گستره این مفهوم را دریافت نمود. زمانی که می‌گوییم آزادی، اگر هیچ کدام از مفاهیمی که در برابر آن قرار گرفته اند را درک نکنیم، نمی‌توانیم

حقیقت و گستره این مفهوم را نیز دریافت کنیم. در آغاز باید مقید بودن به یک قیدی را در نظر بگیریم، سپس حدود و مرزهای آن قید را مشخص نماییم، آنگاه رهایی از آن قید را تصور نماییم و نام آزادی را بر آن قرار بدهیم، مقید بودن به سکونت در یک محل، خلاف آزادی است و رهایی از این قید، آزادی نسبی است که در برابر آن قرار گرفته است. محدود بودن در گفتار و یا در کردار و یا در اندیشه، خلاف آزادی است و رها بودن از محدودیتها، آزادی است. و بر همین اساس است که عنوان آزادی در هر جایی به کار برده شود، نمی توان آن را به معنای رهایی از هر قید و بندی تلقی کرد؛ بلکه باید گفت که این کلمه در برابر چه قید و بندی منظور شده است. اگر در کلام خدا و یا در سخن پیامبر خدا و یا یکی از امامان معصوم علیهم السلام و یا یکی از بزرگان و اندیشمندان دینی و غیر دینی، این واژه آمده باشد، نمی توان آن را به معنای رها بودن از هر قید و بند و تکلیف و عادت و رسم استفاده کرد و مفهوم مطلق آن را به کار گرفت. این سخن نه تنها در مورد خداپرستان و اهل ادیان صادق است؛ بلکه در مورد اندیشمندانی که عقیده به خدا و دین ندارند نیز چنین است و هیچ اندیشمندی هر چند خداپرست نباشد و دینی را در زندگانی خود انتخاب نکرده باشد، آزادی را رهایی مطلق و بی بندوباری بی حد و مرز ندانسته و گستره مفهوم آزادی را هر چند وسیع تلقی کند، در آخر برای آن حد و مرزی هر چند کم و کوتاه در برخوردها، رفتارها، پوشیدن لباس و دیگر نیازها قرار داده است و در هیچ زمانی و هیچ ملتی آزادی مطلق و بی بندوباری از هر حد و مرزی اراده نشده است. هیچ آزادیخواهی از آغاز آفرینش تا امروز پیدا نشده است که بگوید انسان از حیوانات دیگر پست تر است و به هیچ گونه عادت و رسمی برای زندگانی نیاز ندارد و می تواند در رهایی بی حد و مرزی زندگی کند. پس در هر موردی که واژه آزادی به کار گرفته شده است، باید گفت که این واژه در برابر چه مفهوم مخالفی از آزادی به کار گرفته شده است و رهایی از کدام قید مقصود بوده است. آزادی سیاسی در اسلام از دیدگاه اسلام، انسان آزاد است، آزاد آفریده شده و آزاد زندگی می کند و از بهترین و بالاترین نوع آزادی برخوردار است، لیکن آزادی به شکل درست و معقول آن و در حد و مرز قانون. قانون برای تامین آزادی تمام افراد جامعه آمده است نه برای محدود ساختن و در تنگنا قرار دادن و گرفتن آزادی. اگر قانون نباشد، جامعه از آزادی محروم خواهد شد؛ زیرا اگر خواستها و خواهشها در افراد بدون مرز به کار گرفته شود، همه ناکام خواهند ماند و آرزوها در نزاع و کشمکش از میان می روند و یا زورمند، ضعیف را پامال کرده و حق زندگانی را از او می گیرند و گاهی همه افراد نابود خواهند شد. رانندگی در جاده های یک کشور برای رانندگان آزاد است و راننده حق رانندگی آزاد را در جاده ها دارد؛ لیکن این آزادی با قوانین راهنمایی و رانندگی مرز بندی می شود. قانون رانندگی سرعتها را کنترل می کند، حرکت ها را منظم می کند، حق تقدما را روشن می سازد و در نتیجه، رانندگی سالم و آزادی را در اختیار رانندگان قرار می دهد. قوانین اسلام برای کنترل خواهشها و تنظیم خواستها آمده است تا هر انسانی در سایه قانون از حق آزادی بهره مند گردد. آزاد اندیشه کند؛ آزاد، زندگی کند؛ آزاد، نیازهای خود را به کار گیرد و از هر قید و بندی رها بوده و تنها در سایه قانون قرار گیرد. امام خمینی در موضوع آزادی در اسلام چنین می گوید: «شما اگر چنانچه به احکام اسلام اعتقاد دارید، این احکام اسلام است. اسلام، انسان را آزاد قرار داده است. انسان را مسلط بر خودش و بر مالش و بر جانش و بر نوامیسش ساخته است و می گوید؛ هر انسانی در مسکن آزاد است، در مشروب و ماکول، آنچه خلاف قوانین الهیه نباشد، آزاد است. در مشی آزاد است. (این حکم اسلام است (که) اگر کسی به منزل کسی حمله برد، برای آن کسی که مورد حمله واقع شده است، کشتن حمله کننده جایز است. (آیا) اسلام که این قدر با آزادیها موافق است، ارتجاع سیاه است؟... اگر اسلام را که همه ما تابع او هستیم قبول دارید و اسلام سرمنشا همه آزادیها و همه آزادگیها، همه بزرگیها و همه استقلالهاست؛ اگر اسلام را قبول دارید، این احکام اسلام است. کجایش ارتجاع است؟» (۲) و هم ایشان در موضوع محدود بودن آزادی در قانون چنین می گوید: «آقایانی که اسم از آزادی می آورند؛ چه آقایانی که در داخل مطبوعات هستند و چه قشرهای دیگری (که) فریادی از آزادی می زنند، اینها آزادی را درست بیان نمی کنند و یا نمی دانند در هر مملکتی، آزادی در حدود قانون است. مردم آزاد نیستند که قانون را بشکنند و معنای

آزادی این نیست که هر کس بر خلاف قانون اساسی یک ملت بر خلاف قوانین ملت هر چه دلش می‌خواهد بگوید.» (۳) پس آزادی در اسلام تنها به قانون خدا محدود شده است و جز قانون خدا برای آن، حد و مرزی نیست. زمانی که می‌گوییم آزادی اسلامی؛ یعنی رهایی از تمام قیدها و بندها جز قانون خدا، رهایی از بردگی در برابر زورمندان، رهایی از وابستگیهای مادی، رهایی از شهوت و خواست نفس، رهایی از ستم‌پذیری و چاپلوسی، رهایی از اندیشه، رهایی از عقیده، رهایی از انتخاب در سایه قانون خدا و حکم اسلام که تنظیم‌کننده تمام این رهاییها و آزادیها است. اما رهایی از همه چیز حتی قانون خدا، آزادی سالم نیست؛ بلکه حقیقت و واقعیت آن آزادی نیست؛ خدا خواسته که انسان از این قید و بندها رها باشد و سروری و سیادت و عزت را افتخار و سربلندی و کرامت داشته باشد؛ چنانچه می‌فرماید: «و لقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات.» (۴) «به تحقیق فرزندان آدم را گرمی داشتیم و به آنها کرامت بخشیدیم و در خشکی و دریا وسیله سواری برای آنها قرار دادیم و روزی آنها را از نعمتهای پاکیزه و گوارا قرار دادیم.» انسان آزاده و با کرامت، آزادی را به معنای بی‌بند و باری و رهایی از قانون خدا نمی‌داند و آن را به معنای پیروی از خواست و خواهش نفس قرار نمی‌دهد؛ بلکه آزادی را در حد قانون خدا محدود می‌داند. امام خمینی قدس سره در معنای صحیح آزادی چنین می‌گوید: «حالا که من آزادم که هر کاری می‌خواهم بکنم، آزادم که هر که را می‌خواهم اذیت بکنم، آزادم که هر چه می‌خواهم بکنم ولو به ضد اسلام باشد، ولو به ضد منافع مملکت باشد (آیا) این آزادی است؟ (آیا) این را ما می‌خواستیم؟ ما آزادی می‌خواستیم در پناه اسلام، ما می‌خواستیم... اسلام هم آزادی دارد؛ اما آزادی بی‌بندوباری نه، آزادی غربی ما نمی‌خواهیم، بی‌بندوباری است او.» (۵) و در موضوع آزادی غلط در غرب، چنین می‌گوید: «باید همه بدانیم که آزادی به شکل غربی که آن موجب تباهی جوانان و دختران و پسران می‌شود، از نظر اسلام و عقل محکوم است و تبلیغات و مقالات و سخنرانیها و کتب و مجلات برخلاف اسلام و عفت عمومی و مصالح کشور حرام است. و بر همه ما و مسلمانان، جلوگیری از آنها واجب است و از آزادی مخرب باید جلوگیری شود.» (۶) مفهوم عدالت راغب اصفهانی در مفردات، عدل و عدالت را به معنای مساوات قرار داده و گفته است: «عدل، تقسیم کردن به طور مساوی است و بر این اساس، روایت شده است که آسمان و زمین بر پایه عدالت برقرار شده است، برای آگاهی دادن به اینکه اگر یک رکن از چهار رکن جهان بر دیگری بیشتر و یا کمتر باشد، بر مقتضای حکمت جهان با نظم نخواهد بود.» (۷) ابن منظور در لسان العرب نیز عدل را به معنای تساوی میان دو چیز معنا کرده است. (۸) شیخ طوسی در معنای آن چنین می‌گوید: «العدالة فی اللغة ان یکون الانسان متعادلا لحوال متساویا.» (۹) عدالت در لغت، به معنای این است که انسان احوال متعادل و متساوی داشته باشد و علامه طباطبایی آن را چنین معنا کرده است: «هی اعطاء کل ذی حق من القوی حقه و وضعه فی موضعه الذی ینبغی له.» (۱۰) عدالت، این است که هر صاحب حقی از نیروها را به حقتش برسانی و آن را در جایگاه مناسب خویش قرار دهی و این معنا، با معنای لغوی عدالت که تساوی است، منافات ندارد؛ زیرا مقصود از تساوی، تقسیم به طور متساوی نیست که به هر یک مقداری مخصوص برسد و همه به یک اندازه بهره‌مند شوند؛ بلکه مقصود، رعایت تناسب و اعتدال است؛ یعنی هر چیزی را مناسب با وضع خود رعایت کردن و به طور شایسته به کار گرفتن. از ارسطو نیز برای عدالت همین معنا نقل شده است: «عدالت، به معنای خاص کلمه، برابر داشتن اشخاص و اشیاء است. هدف عدالت همیشه تامین تساوی ریاضی نیست، مهم این است که میان سود و زیان و تکالیف و حقوق اشخاص، تناسب و اعتدال رعایت شود. پس در تعریف عدالت می‌توان گفت؛ فضیلتی است که به موجب آن، باید به هر کس آنچه را که حق اوست، داد.» (۱۱) از پیشوایان راستین و امامان دین نیز عدالت به همین معنا نقل شده است: امام هفتم موسی ابن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند هیچ گونه مالی را رها نکرده؛ بلکه آن را قسمت کرده و حق هر صاحب حقی را به او داده است. اگر عدالت در میان مردم برقرار شود، خواص و عوام، فقرا و مساکین و همه قشرهای مردم، بی‌نیاز خواهند شد.» (۱۲) ارتباط آزادی با عدالت آزادی فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، قضایی، جزایی و آزادی در تمام انواع و بخشها از عدالت سرچشمه می‌گیرد. عدالت است که

فرد را آزاد ساخته و به افراد اجتماع در روابط و مناسباتی که با هم دارند، آزادی داده و نیز عدالت است که در سیاست، اقتصاد، قضا، اندیشه و دیگر کارها به انسان آزادی بخشیده است. در طول تاریخ، هرگاه انسانها از آزادی محروم شده اند، از بی عدالتی بوده است. به زندان رفتن آزادیخواهان و آواره شدن آنها از وطن و کشته شدن مردان خدا از امامان معصوم علیهم السلام تا افراد عادی، همه از بی عدالتی حاکمان و زمامداران خودسر بوده است. خداوند عادل است و از عدالت خود، انسان را آزاد آفریده و به انسان آزادی داده و اراده و اختیار را در نهاد او قرار داده است. از عدالت خدا است که نظام آفرینش منظم شده و هر پدیده ای در آفرینش خدا در جای مناسب خود قرار گرفته و بر این اساس از هماهنگی و یگانگی و نظم که در پدیده های جهان است، عدالت خدا به اثبات می رسد و یگانه بودن او ثابت می گردد. عدالت در خدا، نظام تشریحی را در قالب یک قانون و قاعده در آورده است و آن، پیروی احکام شرع از مصالح و مفاسد واقعی در اشیاء جهان است. مجاز بودن هر کاری باید هماهنگ با وجود مصلحتی باشد که در آن است و ممنوع بودن هر کار، باید هماهنگ با وجود مفسده ای باشد که در آن کار است. عدالت خداوند، برای هر فردی حقی را آفریده است و این حق، گاهی مساوات و برابری با دیگران را می طلبد و گاهی تفاوت را؛ تساوی همگان در برابر قانون و اجرای آن و تفاوت در برابر متفاوت بودن افراد در کوشش و تلاش برای نزدیک شدن به کمال و رحمت خدا. پیاده کردن عدالت پیش از اجرای مسابقه و پس از پایان آن مثل هم نیست. عدالت می گوید آغاز مسابقه تمام افراد شرکت کننده در یک درجه هستند و همگان باید از امکانات موجود به طور مساوی استفاده کنند و لیکن پس از پایان مسابقه و روشن شدن تفاوت میان افراد در استعدادها و کوششها باید با هر فردی مطابق با درجه استعداد و کوشش او رفتار کرد و در تشویق و جایزه باید بین نفر اول با نفر دوم تفاوت قائل شد. به کارگیری آزادی در مسابقه نیز هماهنگ با پیاده ساختن عدالت در آن است. زندگی برای انسانها نیز میدان مسابقه است. انسانهایی که به سر حد عقل و تمیز می رسند، به شرکت در این مسابقه دعوت شده اند و همگان از حقوق اولی و همگانی به طور متساوی برخوردار هستند و خداوند ابزار کار را به طور متساوی در اختیار آنها قرار داده و آنها را به تلاش و کوشش دعوت نموده است. این دعوت از طرف خدا به تعبیرهای گوناگونی در قرآن آمده است: «و سارعوا الی مغفره من ربکم و جنه عرضها السموات والارض اعدت للمتقین.» (۱۳) «شتاب کنید به سوی بخشش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن آسمانها و زمین است که برای پرهیزگاران آماده شده است.» «واستبقوا الخیرات» (۱۴) «و پیشی بگیرید بر یکدیگر در کارهای نیک» و پس از پایان مسابقه، تفاوت مردم در تلاش کردن به سوی هدف مسابقه روشن می شود و عدالت و آزادی در مسابقه می گوید؛ با افراد جامعه نباید با یک درجه نگاه کرد، و بر همین اساس گاهی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «الناس سواء کاستنان المشط» (۱۵) «مردم با هم مساوی و برابرند مانند دندانه های یک شانه» و یا فرمود: «لافضل لعربی علی عجمی» (۱۶) «عرب هیچ گونه برتری بر عجم ندارد» و این، تساوی و برابری افراد انسان است در دعوت الهی و به کارگیری نعمتهای او و فرمانبری از دستورات او. لیکن قرآن می فرماید: «ام نجعل اللذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض ام نجعل المتقین کالفجار» (۱۷) «آیا کسانی را که ایمان آورده اند و کار شایسته انجام داده اند مانند کسانی قرار می دهیم که در زمین فساد می کنند و آیا پرهیزگاران را مانند گنه کاران قرار می دهیم.» پس تساوی و برابری که در روایات آمده است، نسبت به قانون الهی و ابزار کار و حقوق همگانی است که خداوند آن را به طور متساوی به تمام افراد بشر عنایت فرموده است و به اصطلاح، تساوی و برابری پیش از اجرای مسابقه در ایمان و انجام کارهای شایسته است و تفاوتی که در آیه بیان شده است، نسبت به پایان مسابقه ایمان و عمل صالح است که برندگان در این مسابقه و تلاشگران در این میدان با کسانی که از کاروان عقب مانده و یا نخواستند تلاش کنند و یا در مسیر مخالف در حرکت بوده اند باید تفاوت داشته باشند. این عدالت خداوند است که همه را از حقوق مساوی بهره مند می سازد و همه را به مسابقه در ایمان و عمل صالح دعوت می کند و در پایان که مردم در تلاش با هم تفاوت داشتند پادشاه نیز باید تفاوت داشته باشد. امام خمینی قدس سره در پیوندی که عدالت و آزادی با یکدیگر دارند، چنین می گوید: «باید جوانان روحانی و

دانشگاهی قسمتی از وقت را صرف کنند در شناخت اصول اسلام که در راس آن توحید و عدل و شناخت انبیای بزرگ (و) پایه گزاران عدالت و آزادی است؛ از ابراهیم خلیل تا رسول خاتم صلی الله علیه و آله « (۱۸) و نیز می گوید: «جمهوری اسلامی، عدل اسلامی را مستقر می کند و با عدل اسلامی همه و همه در آزادی و استقلال و رفاه خواهند بود.» (۱۹) عدالت و آزادی در بزهکاران و تبهکاران تبهکارانی که بر خود ستم کرده و یا به حقوق دیگران تجاوز می نمایند و حق حیات و آزادی را از دیگران سلب کرده و با قلم و قدم خود، مردم را به فساد و بد اندیشی سوق می دهند، نباید با آنها چون مردم پاک اندیش و پاک کردار برخورد شود و آزادی که برای پاکان وجود دارد، نباید برای ناپاکان هم باشد؛ زیرا پاکان با اندیشه پاک و نیک و کردار شایسته، خود را به کمال و سعادت می رسانند و دیگران را نیز با خود همراه ساخته و به هدف عالی، هدایت رهبری می کنند؛ لیکن بد اندیشان در اندیشه تباهی و فساد هستند و برای رسیدن به هدف زشت خود، از ارتکاب هر کار زشتی ابا ندارند. حقوق دیگران را پایمال کرده جان و مال و آبرو و ناموس دیگران را وسیله رسیدن به اهداف ناپاک خود قرار می دهند. اجرای عدالت در اینگونه افراد حکم می کند که از آزادی در عمل محروم شوند و دست آنها در خرابکاری و فساد و تعدی به دیگران قطع شود. آزادی دادن به این گروه، خلاف عدالت است؛ زیرا خلاف آزادی دیگران است. اینان با فساد و تباهی که دارند و با سلب حق دیگران، مردم را از آزادی محروم ساخته و اجازه کار و فعالیت به آنها نمی دهند. پس رابطه دیگر عدالت و آزادی در اینجا روشن می شود و آن اینکه، آزادی دادن به گروه بزهکار و تبهکار و مفسد، خلاف اجرای عدالت و خلاف اجرای آزادی در جامعه است؛ چرا که اگر این گروه با آزادی حقوق دیگران را پایمال کرده و به آزادی دیگران تجاوز می کنند و به این ترتیب، دیگران در اعمال حقوق خود آزاد نخواهند بود، آزادی از پیکره اجتماع رخت برمی بندد و از میان می رود؛ چنانچه عدالت نیز پایمال شده و از میان می رود. امام خمینی قدس سره چنین می گوید: «ما هر چه خواستیم این قشرهای فاسد را هدایت کنیم و هر چه مهلت دادیم که هدایت بشوند و به خود بیایند و به مصالح کشور نظر کنند، عکس آن را عمل کردند. هر چه به آنها آزادی دادیم که آزادی را برای ملت وسیله رشد قرار بدهند؛ آزادی قلم دادیم، آزادی بیان دادیم، اجتماعات و احزاب را آزاد گذاشتیم که اگر راست می گویند که برای ملت کار می کنند و دموکرات هستند و حکومت مردم بر مردم می خواهند، چرا نمی گذارند مردم سرنوشت خودشان را تعیین کنند چرا، با خرابکاریها می خواهند (که مردم) حکومت خودشان را تعیین نکنند... آنها می خواهند ما را غارت کنند و جوانهای ما بی تفاوت باشند. جوانهایی که در عشرتگاه هستند، بی تفاوتند. جوانهایی که مبتلا به مخدرات هستند، در امور کشور بی تفاوت هستند، جوانهایی که در مراکز فحشا بزرگ می شوند، نسبت به مصالح کشور بی توجهند و به مصالح کشور کار ندارند... ما می خواهیم مملکت را حفظ کنیم و حفظ مملکت به آن آزادی که شما می گوید، نیست. این آزادی مملکت را بر باد می دهد... شما می خواهید که ما آزاد بگذاریم تا جوانان ما فاسد بشوند و در پایان شما بهره ببرید.» (۲۰) آزادی و عدالت آزادی با عدالت پیوند شدید و ارتباط مستحکم دارد. تمام انواع گوناگون عدالت با آزادی ارتباط دارند این عدالت در چند شکل تجلی پیدا می کند. بدین قرار: ۱- عدالت اداری اداره کردن اجتماع به گونه ای که اداره کننده بتواند صفات و ویژگیهای افراد اجتماع را در نظر بگیرد و با هر فردی هماهنگ با استعداد و تلاش و کوششی که در پیشرفت کار اجتماع دارد، برخورد نماید. در امکانات موجود و در خدمات عمومی و حقوق همگانی در میان افراد، به تساوی رفتار کند و در تفاوت کوششها و تلاشها در رفتارها تفاوت قابل شود؛ نظیر میدان مسابقه ای که پیش از اجرای مسابقه با افراد به طور یکسان رفتار می شود و پس از پایان آن، میان افراد به تفاوت کوشش آنها، تفاوت رعایت می گردد. اداره جامعه باید به کسی سپرده شود که عدالت را بشناسد و بتواند آن را خوب اجرا کند، امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «لا یعدل الا من یحسن العدل» (۲۱) «عدالت را اجرا نتواند کرد، مگر کسی که آن را نیک بشناسد و نیک اجرا کند.» اداره کننده جامعه اگر از مخالفان عدالت بترسد و یا در اجرای آن، ضعف نشان بدهد و یا نتواند آن را نیک شناسایی کند و نتواند با هر فردی همان طور که در خور و شایسته اوست، رفتار کند، نمی تواند عدالت را اجرا کند و

کسی که عدالت را درست شناسایی نکرده باشد و از آن تصور درست و کاملی نداشته باشد، نمی‌تواند آن را اجرا کند و بر این اساس است که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «ایها الناس لا خیر فی دین لا تفقه فیه» (۲۲) «ای مردم در دینی که شناسایی و نیک شناسی نباشد، خیری نیست». در سایه عدالت اداری که حفظ حقوق افراد می‌شود، آزادی اندیشه، بیان، کردار و دیگر انواع آزادی نیز تامین می‌شود. ۲- عدالت جزایی کیفرهای جزایی که در ملتها قانونی می‌شود، از عدالت سرچشمه می‌گیرد و اندیشمندان هر ملتی برای برقراری عدالت، قوانین کیفری وضع می‌کنند تا حقوق افراد جامعه پایمال نشده و تجاوزگران به کیفر کار زشت خود برسند و داد ستمدیده از ستمگر گرفته شود. در اسلام پیش از وضع قوانین کیفری، رهنمودهایی در مورد ریشه یابی تباهی و جرم انجام شده و پیش از وقوع جرم، ریشه‌های آن شناسایی گشته است و مردم را از خطر و زشتی آنها آگاهی داده و از ارتکاب برحذر داشته است. به عنوان نمونه برای جلوگیری از سرقت، تصرف در مال دیگران را بدون رضایت آنان ممنوع ساخته و از نتایج سوئی که این کار دارد، از باطل بودن عبادات با مال حرام و مستجاب نشدن دعا با خوردن حرام و کیفرهایی که در جهان آخرت برای تصرف کننده در مال حرام است، به مردم هشدار داده است. برای جلوگیری از قتل و آدم‌کشی، خون مسلمان را محترم دانسته و کمترین آزار را نسبت به دیگران حرام کرده تا راه آدم‌کشی را با این وسیله مسدود نماید. پس از وقوع جرم، انسان را از کار زشتی که کرده آگاه نموده و از مجرم می‌خواهد توبه کند و از کار زشت خود پشیمان شود و خسارتی را که بر خود و یا دیگران وارد کرده، جبران نماید. و با این فرمان، مجرم را هدایت کرده و از اجرای کیفر نسبت به او جلوگیری می‌کند زیرا هر مجرمی توبه کند و به خدا برگردد و جبران خسارت وارده نماید، کیفری نسبت به او اجرا نمی‌گردد. و اگر این گونه اندرزه‌ها و هشدارها مؤثر واقع نشد و جرم اتفاق افتاد و مجرم توبه نکرد، آنگاه انواع کیفرهایی که با جرمها هماهنگی و تناسب کامل دارد، به کار می‌گیرد و در مورد مجرم اجرا می‌کند. کیفری که مناسب جرمی است که مجرم انجام داده؛ مثلاً در آدم‌کشی عمدی، قصاص را قانونی کرده و فرمان داده است هر کس مسلمانی را بکشد، باید در برابر این جنایت کشته شود و در قرآن می‌فرماید که این کیفر، باعث حیات و زندگانی جامعه می‌گردد و برای ادامه حیات و زندگانی جامعه قاتل را باید کشت و قصاص نمود و «لکم فی القصاص حیات یا اولوالالباب لعلکم تتقون» (۲۳) و «در اجرای قصاص برای شما حیات و زندگانی هست ای صاحبان عقل شاید پرهیزگار شوید.» قصاص هر چند ظاهری خشن دارد؛ لیکن اگر با اندیشه به آن نگاه شود، روشن خواهد شد که تنها عاملی که می‌تواند جلوی کشتار افراد جامعه را بگیرد و حیات و زندگی را برای انسانها تضمین نماید، کشتن قاتل است. مصلحت اندیشی برای جامعه در اینگونه کیفرها، بر مصلحت اندیشی فرد برتری پیدا کرده و صلاح جامعه نسبت به صلاح فرد جنایتکار، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند، البته اگر بگوییم که فرد جنایتکار صلاح و مصلحت دارد و با انجام جنایت، آن را از دست نمی‌دهد. بریدن دست دزد نیز از این قبیل کیفرهاست که برای حفظ اموال مردم از چپاول و غارت قانونی شده است و به همان نحو که قصاص از قاتل، سبب ادامه و استمرار حیات افراد جامعه است، بریدن دست دزد نیز سبب حفظ اموال مردم و حفظ ارزش حقوقی زحمتهای دیگران است. اگر این گونه کیفرها اعمال نشود، جامعه به سوی نابودی خواهد رفت و جان و مال مردم از میان می‌رود، عدالت پیاده نخواهد شد و آزادی برای افراد نیز از میان می‌رود زیرا زمانی آزادی برای افراد تامین می‌شود که جان و مال آنان محفوظ باشد و با خاطری آسوده و به دور از تشویش و نگرانی زندگانی کنند. کسی که در اندیشه از دست دادن جان و یا مال خود باشد، آزادی اندیشه ندارد، آزادی بیان ندارد، آزادی کردار ندارد و در یک کلام، به کارگیری آزادی تنها در محیطی امن و خاطری آسوده قابل تحقق و پیاده شدن است. ۳- عدالت اقتصادی در اسلام بر عدالت اقتصادی تاکید بسیار شده و آن را مایه بی‌نیازی و غنای افراد اجتماع معرفی کرده است. امام صادق (ع) فرمود: «ان الناس یستغنون اذا عدل بینهم» (۲۴) «اگر در میان مردم به عدالت رفتار شود همه بی‌نیاز می‌شوند.» و امام کاظم (ع) فرمود: «خداوند هیچ گونه مالی را رها نکرده است؛ بلکه آن را قسمت نموده و حق هر صاحب حقی را به او داده است. و اگر در میان مردم به عدالت رفتار شود، خواص و عوام و فقیران و بینویان و همه قشرهای مردم بی‌نیاز

می شوند.» (۲۵) آنچه بر خلاف عدالت اقتصادی باشد، در اسلام حرام شده است؛ مانند ربا که در قرآن ظلم و ستم به حساب آمده است. آنجا که می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربا ان کنتم مؤمنین فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله و ان تبتم فلکم رؤس اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون.» (۲۶) «ای اهل ایمان بترسید از خدا و واگذارید آنچه را که از ربا باقی مانده است، اگر ایمان دارید. پس اگر ربا را ترک نکنید، با خدا و پیامبرش اعلام جنگ کرده اید و اگر توبه کنید، پس سرمایه مال برای خودتان است. نه ستم کنید و نه زیر بار ستم بروید.» در هر حال، رباگیری خلاف عدالت اقتصادی بوده و ظلم شمرده شده و در شرع نیز حرام و ممنوع است. امام خمینی در تفسیر آیه ربا چنین گوید: «و ان قوله تعالی و ان تبتم فلکم رؤس اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون ظاهر فی ان اخذ الزیاده عن راس المال ظلم فی نظر الشارع الاقدس و حکمه فی الجعل ان لم نقل بالعلیه و ظاهر فی ان الظلم لا یرفع بتبديل العنوان مع بقاء الاخذ عملی حاله و قد مرت ان الروایات الصحیحه و غیرها علت حرمة الربا بانه موجب لانصراف الناس عن التجارات و اصطناع المعروف و ان العله کونه فسادا و ظلما.» (۲۷) «آیه شریفه که می گوید اگر توبه کنید سرمایه مال از خودتان است، نه ستم کنید و نه زیر بار ستم بروید؛ دلالت دارد بر اینکه گرفتن زیاده از سرمایه در نظر شارع اقدس ظلم است و همین ظلم و ستم حکمت جعل تحریم است، اگر نگوییم که علت آن است. و روشن است که ظلم با تغییر عنوان از میان نمی رود؛ در حالی که زیاده از سرمایه را می گیرد. و پیش از این گذشت که در روایات صحیحه، علت حرام بودن ربا، منصرف شدن مردم از تجارتها و کارهای خیر قرار داده شده است و در روایات آمده است که علت حرام بودن ربا، فساد و ستمی است که در آن قرار گرفته است.» عدالت در اقتصاد، داد و ستد و معاملات را بر موازین برابری و قواعد عادلانه برقرار کرده است که اگر از آن موازین تجاوز شود، برخلاف عدالت است و آن داد و ستد لازم الاجرا نیست؛ به گونه ای که اگر یکی از دو طرف قرارداد خسارت ببیند، باید خسارت او جبران شود و در موارد متعددی حق پشیمانی و به هم زدن معامله به کسی که خسارت دیده، داده شده است که از آنها در فقه به خیار تعبیر شده است. برخی از این خیارها عبارتند از: خیار عیب، خیار غبن، خیار شرط، خیار وصف و... کم فروشی و غش در معامله حرام شده و پولی که در برابر جنس فروخته شده در این معامله گرفته شود، در ملک فروشنده قرار نمی گیرد. عدالت اقتصادی سلامت قراردادها را تضمین کرده و پایداری به آنها را تامین می نماید. با اجرای این بخش از عدالت در اقتصاد، اقتصادی سالم در جامعه حاکم می شود و با این اطمینان و آسودگی خاطر است که انسانها می توانند هر نوع قراردادی را برقرار کنند و داد و ستد را رونق دهند و از آزادی اقتصادی که از عدالت اقتصادی سرچشمه می گیرد، بازارهای داد و ستد خود را رونق دهند و با هر شخص و در هر زمان و یا مکان، قراردادهای خود را امضا کنند. در هر صورت، این توانایی را می توان آزادی اقتصادی نامید. پس آزادی اقتصادی از عدالت اقتصادی سرچشمه می گیرد و هر گاه در اقتصاد، عدالت باشد، آزادی نیز هست و اگر در اقتصاد عدالت نباشد و قراردادهای بر پایه زور و ستم و پایمال کردن حق و مال دیگران به انجام برسد، آزادی انسانها در برقراری قراردادهای خود دچار ابهام می شود و مردم به انجام چنین قراردادهایی مایل نمی باشند و اگر معامله ای را انجام دهند، از روی اضطرار و ناچاری است نه از روی میل و اختیار. ۴- عدالت در قضاوت قاضی باید عادل باشد و در قضاوت نیز عدالت را اجرا کند. عدالت در قاضی با عدالت در قضاوت بایکدیگر متفاوت است. عدالت در قاضی به معنای ترک گناه و نافرمانی خداست، از طریق انجام واجبات و ترک محرمات با نیروی نفسانی که او را بر این کار وادار می کند. و عدالت در قضاوت، تساوی و برابری میان دو طرف دعواست که قاضی باید به هر دو نفر با یک چشم نگاه کند و یکی را بر دیگری برتری ندهد. خداوند در قرآن کریم در خصوص قضاوت و حکم میان مردم فرمان به عدالت داده است: «ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل.» (۲۸) «همانا خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانشان برگردانید و هر گاه میان مردم حکم و قضاوت کنید، با عدالت حکم را اجرا نمائید.» «یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط و لا یجر منکم شئنان قوم علی ان لا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی» (۲۹) «ای کسانی که ایمان آورده اید، در راه خدا

استوار و پایدار باشید و برای سایر ملل عالم گواه عدالت و راستی و درستی باشید و دشمنی با گروهی سبب نشود که عدالت را اجرا نکنید. عدالت را اجرا کنید که به پرهیزگاری و تقوا نزدیکتر است. «امامان معصوم نیز ما را به عدالت در قضاوت فرمان داده اند: امام صادق (ع) فرمود: «هر کس گرفتار قضاوت شد، باید در اشاره و نگاه و محل نشستن (طرفین دعوا) تساوی را رعایت کند.» (۳۰) و فرمود: مردی بر امیرالمؤمنین (ع) وارد شد و چند روزی مهمان او بود. سپس برای دادخواهی به نزد آن حضرت آمد. حضرت به او فرمود: طرف دعوا هستی؟ گفت: آری. فرمود: از خانه ما بیرون برو، زیرا پیامبر (ص) نهی فرمود از اینکه طرف دعوا مهمان (قاضی)، شود، مگر اینکه طرف دیگر او نیز مهمان بشود.» (۳۱) عدالت در قضاوت به قاضی حق نمی دهد که یکی از دادخواهان را بر دیگری ترجیح دهد و یا راه پیروزی بر طرف دیگر را به او بیاموزد، زیرا این کار زیان رسانی به طرف دیگر محسوب شده و زیان رسانی در اسلام حرام است. قضاوت برای بستن راه دشمنی و کینه است، در حالی که ستم در قضاوت، دشمنی و کینه را بیشتر می کند و با عدالت در قضاوت که خداوند در قرآن و پیامبر و اهل بیت او در روایات به آن دستور داده اند، سازگار نیست. امام خمینی قدس سره در خصوص عدالت در قضاوت چنین می گوید: «وظایف قاضی چند امر است، واجب است میان دادخواهان تساوی برقرار کند، هر چند از نظر مقام تفاوت داشته باشند و این تساوی باید در سلام کردن به آنها، پاسخ گفتن به سلام آنها، نگاه کردن به آنها، سخن گفتن با آنها، ساکت شدن در برابر آنها، خوشرویی و دیگر آداب و احترامها رعایت بشود و اجرای عدالت در حکمرانی میان آنها واجب است. این تساوی در زمانی است که دادخواهان مسلمان باشند و اگر یکی از آنها کافر باشد، تساوی در احترام واجب نیست، اما اجرای عدالت در حکم بر هر حال واجب است. قاضی نمی تواند به یکی از دادخواهان چیزی را بیاموزد که بتواند بر دیگری پیروز شود و نمی تواند کیفیت استدلال و دستیابی به راه پیروزی بر خصم را به یکی از آنان بیاموزد. اگر دادخواهان یکی پس از دیگری وارد بشوند، باید در آغاز به دادخواهی اولین کسی که وارد شده است گوش فرا دهد، مگر اینکه به مقدم شدن دیگری رضایت دهد و تفاوتی نیست در این حکم، میان دادخواهان که در یک رتبه باشند یا متفاوت، مرد باشند یا زن و اگر با هم وارد بشوند و یا نداند کدام یک از آنها اول وارد شده است و راهی برای تشخیص آن نباشد، قرعه می زند.» (۳۲) این وظایف، نمونه ای از عدالت در قضاوت است که در اسلام بر آن تاکید شده است و اجرای این وظایف، برای قاضی دو اصل اخلاقی فقهی را زنده می کند و آنها را در جامعه اجرا می نماید؛ اصل عدالت و اصل آزادی. اصل اول که روشن است؛ اما اصل دوم چگونه اجرا می شود؟ پاسخ این است، زمانی که دادخواه بداند در محکمه قضاوت و حکم قاضی، عدالت اجرا می گردد و اصل تساوی و برابری حقوق تامین می شود و حق او پایمال نمی گردد، با استفاده از آزادی کامل می تواند دادخواهی کند، سخن خود را بگوید و حق خود را بخواهد، لیکن اگر بداند عدالت در قضاوت اجرا نمی گردد، کسی به حرف او گوش نمی دهد و به حق خود نمی رسد، از دادخواهی صرف نظر می کند و یا دروغ می گوید، به بیراهه می رود و بالاخره اراده و اختیار و آزادی و حق انتخاب صحیح را از دست می دهد و به اضطرار و ناچاری گرفتار می شود. و از این نکته، پیوند عدالت در قضاوت و آزادی برای ما روشن شده و ارتباط و همبستگی میان آنها معلوم می شود. عدالت در کارگزاران اسلام کارگزاران اسلام که عهده دار خدمت به مردم هستند، باید عدالت را اجرا کرده و خدماتی را که به مسلمانان ارایه می دهند، باید صادقانه و از روی عدالت باشد تا تمام افراد جامعه به حقوق اسلامی خود برسند و بر کسی ستم نشود. کارگزاران در اسلام عبارتند از رهبر یا مرجع تقلید، قاضی، امام جماعت و جمعه، شاهد، کاتب، مترجم، عامل صدقات، مقوم، مقسم، نائب در انجام عبادات، امین حاکم بر مال ایتم و غائب و دیوانه و امین حاکم بر قبض حقوق مالی و دیگر کسانی که بخشی از خدمات جامعه را تحت هر عنوانی به عهده دارند، باید عادل باشند. اجرای عدالت در گروه کارگزاران، آزادی جامعه را نیز تضمین می کند، زیرا در جامعه ای که عدالت باشد و حقوق مردم به طور شایسته به آنها برسد، حق آزادی که یکی از حقوق اسلامی است نیز برای افراد به دست می آید. امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «و ان افضل قره عین الولاة استقامة العدل فی البلاد» (۳۳) «بالاترین چشم روشنی رهبران دینی و کارگزاران اسلامی،

برپا داشتن عدالت در بلاد است.» و فرمود: «و ان افضل عبادالله عندالله امام عادل.» (۳۴) «بالاترین بندگان در نزد خداوند، رهبر عادل است.» علاوه بر رهبر دینی که باید عادل باشد، دولتمردان او نیز باید عادل باشند و ستمگر را کمک ندهند. امیرالمؤمنین (ع) به مالک اشتر می فرماید: «ولیکن وزرائک ممن لم یعاون ظالما علی ظلمه.» (۳۵) «ای مالک باید دولت مردان تو کسانی باشند که ستمگری را در ستم کردن کمک نداده باشند.» و در اوصاف والی و حکمران می فرماید: «و قد علمتم انه لا ینبغی ان یکون الوالی علی الفروج و الدماء و المغانم و الاحکام و امامة المسلمین البخیل فتکون فی اموالهم نهمه و لا الجاهل فیصلهم بجهله و لا الجافی فیقطعهم بجفائه و لا الحائف للذول فیتحذ قوما دون قوم.» (۳۶) «و به تحقیق می دانید که حکمران بر فروج و دماء و اموال غنیمتی و احکام دین و رهبری مسلمین نباید بخیل باشد، تا چشم طمع به مال مسلمانان نداشته باشد و نباید نادان باشد، تا مردم را با نادانی خود گمراه نکند و نباید جفاگر باشد، تا با جفای خود، فروپاشی کانون اجتماع آنها را نکند و نباید ستمگر در تقسیم اموال باشد، تا برخی را بدون جهت بر برخی دیگر برتری ندهد.» امام خمینی قدس سره در خصوص عدالت کارگزاران اسلام و آزادی چنین می گوید: «سیاست دولت اسلامی، حفظ استقلال، آزادی ملت و دولت و کشور و احترام متقابل، بعد از استقلال تمام می باشد و فرقی بین ابرقدرتها و غیر آنها نیست.» (۳۷) «اسلام بیش از هر دین و هر مسلکی به اقلیتهای مذهبی آزادی داده است. آنان نیز باید از حقوق طبیعی خودشان که خداوند برای همه انسانها قرار داده است، بهره مند شوند. ما به بهترین وجه از آنان نگهداری می کنیم. در جمهوری اسلامی کمونیستها نیز در بیان عقیده خود آزادند.» (۳۸) «در جمهوری اسلامی هر فردی از حق آزادی عقیده و بیان برخوردار خواهد شد ولیکن هیچ فرد و یا گروه وابسته به قدرتهای خارجی را اجازه خیانت نمی دهیم.» (۳۹) «با جمهوری اسلامی، سعادت، خیر، صلاح برای همه ملت است. اگر احکام اسلام پیاده بشود، مستضعفین به حقوق خودشان می رسند. تمام اقشار ملت به حقوق حقه خودشان می رسند. ظلم و جور و ستم ریشه کن می شود. در جمهوری اسلامی زورگویی نیست، در جمهوری اسلامی ستم نیست، در جمهوری اسلامی آزادی است، استقلال است. همه اقشار ملت در جمهوری اسلامی باید در رفاه باشند. در جمهوری اسلامی عدل اسلامی جریان پیدا می کند.» (۴۰) امام در باره ستمگری کارگزاران جامعه و از میان رفتن آزادی افراد جامعه چنین می گوید: «ما همه بدبختی هایی که داشتیم و داریم و بعد هم داریم، از این سران کشورهای است که این اعلامیه حقوق بشر را امضا کرده اند. اعلامیه حقوق بشر را پنهانی امضا کردند که سلب آزادی بشر را در همه دوره هایی که کفیل بوده اند و دستشان به یک چیز می رسیده است، کرده اند. سرلوحه اعلامیه حقوق بشر، آزادی افراد است. هر فردی از افراد بشر آزاد است، باید آزاد باشد، همه در مقابل قانون علی السویه می باشند، همه باید آزاد باشند... این اعلامیه حقوق بشر را آمریکا یکی از آنهاست که تصویب کرده اند این را و امضا کردند... این آمریکایی که اعلامیه حقوق بشر را به اصطلاح امضا کرده است، ببینید چه جنایاتی را بر این بشر واقع کرده است.» (۴۱) «در محیطی گفته می شود آزادی داریم که بهترین فرزندان و عزیزان ایران در زیر شکنجه و تبعید به سر می برند. در محیطی دم از احترام به علمای اسلام می زنند که علمای اسلام در حبس غیرقانونی و در تبعید گاهها بدون مجوز به سر می برند.» (۴۲) ارتباط عدالت اجتماعی با آزادی اجتماع دینی، اجتماعی است که در آن موجبات رشد و تکامل وجود داشته باشد. موانع ترقی و سعادت از میان برداشته شود. اجتماعی که در آن سلامت روانی وجود نداشته باشد، به رشد و تکامل نمی رسد زمانی سلامت روانی اجتماع تامین می شود که مردم در عقیده، بیان، انتخاب، رای و دیگر نیازها آزاد باشند. البته آزادی در حدود قانون اسلام که تامین کننده بهترین و بالاترین نوع آزادی است. بهترین راه اجرای عدالت، اجرای آن در اجتماعی است که سلامت روانی داشته باشد. اضطراب، ناکامی و تعارض و تضارب در نیازها وجود نداشته باشد. و از میان رفتن این گرفتاریها و ناراحتیها زمانی میسر خواهد شد که مردم از حق آزادی سالم برخوردار باشند. و از اینجا ارتباط عدالت اجتماعی با آزادی روشن می گردد. اجرای عدالت بدون آزادی، امری محال است و اجرای آزادی بدون عدالت اجتماعی، امری ناممکن می باشد. اسلام برای اجرای بهترین شکل عدالت و آزادی در اجتماع، اسباب و موجبات رشد آن را فراهم کرده و از موانع آن جلوگیری کرده و

افراد را هشدار داده است؛ از بی دینی و بی اعتقادی گرفته تا بی عدالتی و هر آنچه مانع رشد و پیشرفت جامعه باشد. «اعبدوا الله مالکم من اله غیره.» خدا را پرستید جز خدا معبودی ندارید.» (۴۳) «فاوفوا الکیل و المیزان» «به کیل و پیمان و وزن وفادار مانده از کم فروشی و نقصان بپرهیزید.» (۴۴) برای اجرای عدالت اجتماعی، شناخت درست انسانها و ارزش و کرامت افراد جامعه نقش بسیار مهمی دارد. امیر مؤمنان (ع) در عهدنامه مالک اشتر، انسانها و افراد جامعه را بر دو گونه قرار داده است؛ ۱- برادران دینی و مسلمانها که در اسلام با هم مشترکند. ۲- هموعان که در انسانیت با هم مشترک هستند؛ هر چند در دین و اعتقاد با هم اختلاف دارند و هیچ کدام از آنها نباید تحقیر گردند یا ستم ببینند. (۴۵) آزادی تنها از عدالت سرچشمه نمی گیرد؛ بلکه تمام حقوق انسانی از عدالت سرچشمه می گیرند و باید با آن هماهنگ باشند تا جایی که گفته شده است؛ حقوق و عدالت دو همزاد تاریخی اند. یونانیان این اتحاد را بیش از دیگران دریافتند و رومیان اندیشه آنان را گرفتند. حکومت کفری که عدالت را رعایت کند، باقی می ماند و لیکن حکومتی که عدالت را رعایت نکند و حقوق افراد جامعه را به آنها ندهد، باقی نمی ماند. حقوق و قوانین اداره کننده جامعه باید از عدالت الهام گرفته و با آن هماهنگ باشد. «دوم، قاعده و قانونی را که با عدالت و انصاف هماهنگ نبینند، آن را با میل و رغبت اجرا نمی کنند و برای فرار از آن به انواع سلیقه ها و ابزارها دست می زنند. پس هر حکومتی که بخواهد جامعه را اداره کند و باقی بماند، باید قوانین اداره کننده خود را با عدالت هماهنگ سازد و برای حفظ نظام عمومی و ایجاد آرامش و امنیت عمومی ناگزیر است که تا سر حد امکان قواعد حقوقی را که در جامعه اجرا می کند، با عدالت سازگار کند. در اخلاق و حکمت نیز والاترین ارزشها در کرامت انسانی، آزادی برابری و عدالت است و این سه مفهوم چندان عزیز و گرانبها هستند و با روح آدمی سازگار، که برتری دادن یکی از آنها بر دیگری دشوار است و شاید علت آن، وحدت و یگانگی است که بر روح و حقیقت آنها حکمفرماست؛ لیکن هر کدام از دیگری سرچشمه می گیرد و از او جدا نیست. این هماهنگی و یگانگی تا جایی رسیده است که مرکزیت را برای هر کدام مجهول ساخته است و هر کس با تصوراتی که دارد، یکی از آنها را به عنوان مرکز برای دیگری معرفی کرده است. برخی گفته اند مرکز، عدالت است که برابری و آزادی از آن سرچشمه می گیرند و برخی مرکزیت را از آن آزادی می دانند و می گویند؛ آزادی مرکز و قطب همه ارزشهای انسانی است و هر چه هست وابستگی و همبستگی میان این سه قطب است که تمام ارزشهای اخلاقی و حقوقی انسان از آن سرچشمه می گیرند. امام خمینی در موضوع عدالت و برابری در اسلام چنین می گوید: «ما عدالت اسلامی را می خواهیم در این مملکت برقرار کنیم. اسلامی که راضی نمی شود حتی به یک زن یهودی که در پناه اسلام است، تعدی بشود. اسلامی که حضرت امیر سلام الله علیه می فرماید: برای ما اگر چنانچه بمیریم ملامتی نیست و لشکر مخالف آمده است و با فلان زن یهودیه ای که ملحد بوده است خلخال را از پایش درآورده است. یک همچو اسلامی که عدالت باشد در آن، اسلامی که در آن هیچ ظلمی نباشد، اسلامی که در آن شخص اولش با آن فرد آخر، علی السویه در مقابل قانون باشند. در اسلام چیزی که حکومت می کند، یک چیزی است و آن قانون الهی... قانون حکومت می کند. شخص هیچ حکومتی ندارد آن شخص ولو رسول خدا باشد ولو خلیفه رسول خدا باشد، شخص مطرح نیست، در اسلام قانون است، همه تابع قانونند و قانون هم قانون خداست. قانونی است که از روی عدالت الهی پیدا شده است. قانونی است که قرآن است. قرآن کریم است و سنت رسول اکرم است» (۴۶) «جمهوری اسلامی عدل اسلامی را مستقر می کند و با عدل اسلامی همه و همه در آزادی و استقلال و رفاه خواهند بود.» (۴۷) امام قدس سره در این سخن به روشنی بیان کرده است که آزادی از عدالت سرچشمه می گیرد و اگر در جامعه عدالت اجرا شود، آزادی و استقلال و رفاه به دنبال آن خواهد آمد و پیوند عدالت و آزادی پیوند علت و معلول است و این پیوند نزدیکترین پیوندهاست که در سخن امام به آن اشاره شده است. «ملت ایران مسلمان است و اسلام را می خواهد؛ آن اسلامی که در پناه آن، آزادی و استقلال است، رفع ایادی اجانب است، عدم پایگاه ظلم و فساد است، قطع کردن دستهای خیانتکار و جنایتکاران است.» (۴۸) «اگر احکام اسلام پیاده شود، مستضعفین به حقوق خودشان می رسند. تمام اقشار ملت به حقوق

حقه خودشان می‌رسند، ظلم و جور و ستم ریشه کن می‌شود... در جمهوری اسلامی، آزادی است، استقلال است. همه اقشار ملت در جمهوری اسلامی باید در رفاه باشند... در جمهوری اسلامی عدل اسلامی جریان پیدا می‌کند.» (۴۹) زمانی که نابرابریهای اجتماعی در زمینه اقتصاد، آزادی و دیگر حقوق ثابت تمام افراد جامعه پیدا شده، نیاز به برابری و اجرای عدالت بیشتر می‌گردد و ارزش والای این دو مفهوم بیشتر احساس می‌شود. و روشن است که مفهوم آزادی در اجتماع تا زمانی ارزش دارد و برای انسانها کرامت به حساب می‌آید که محکوم به عدالت و برابری باشد و یا به عبارت دیگر از مفهوم عدالت برابری سرچشمه گرفته باشد و اگر به فرض آزادی ای در جامعه باشد که با عدالت و برابری سازگاری نداشته باشد، آن آزادی ارزش خود را از دست می‌دهد و از کرامت انسانی خارج می‌شود. در فلسفه وجودی حقوق اجتماعی که هدف حکومت و قانون تامین برابری اقتصادی و اجتماعی است، آزادی تا جایی محترم است که با این هدف سازگار باشد و به آن لطمه نزند و تاثیر همین فلسفه ها سبب شده است که در اجتماع آزاد بشری نیز قانون از آزادیها بکاهد و انسان را در نیازهای شخص خود رها و یله قرار ندهد تا بهره‌گیری برابر تمام افراد از حقوق خود، در جامعه حکمفرما باشد و در حقیقت مرکزیت با عدالت است. آزادی باید در محدوده عدالت باشد و برابری نیز از آن سرچشمه بگیرد. نیاز واقعی انسانها به عدالت است؛ چرا که تساوی و تعادل در ذات و جوهر عدالت است؛ بلکه عدالت عین تساوی و تعادل است که در کتابهای لغت به همین معنا آمده است و ما در بخش مفهوم عدالت به آن اشاره کردیم. و روشن است که مقصود از برابری، تساوی تمام افراد جامعه در تمام ارزشها نیست؛ بلکه تساوی در حقوق همگانی و عمومی و ارج نهادن به سعی و کوشش و تلاش هر کس به فراخور حال خود است که پیش از این؛ به آن اشاره رفت. پس، ارزشهای انسانی و والاترین آنها که آزادی و برابری است، در عدالت خلاصه می‌شود و عدالت را باید به عنوان نخستین ارزش برگزید و آن را معیار و میزان تمام ارزشها و حقوقها قرار داد. و بر همین اساس است که خدای تبارک و تعالی، فرمان به عدالت می‌دهد و آن را معیار ارزش و کرامت انسانی که تقوا و پرهیزگاری است، قرار می‌دهد: «اعدلوا هو اقرب للتقوی» (۵۰) «عدالت را اجرا کنید که به تقوی و پرهیزگاری نزدیکتر است» و در آیه دیگر، کرامت انسانی را تقوا دانسته و می‌فرماید: «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» (۵۱) «همانا گرامی‌ترین شما در نزد خدا، باتقواترین شماست» و در آیه دیگر، ملاک و میزان در حکمرانی میان مردم را عدالت قرار داده است «و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل» (۵۲) «و هرگاه میان مردم حکم می‌کنید از روی عدالت حکم کنید» و بالاخره به عنوان یک فرمان و یک دستور ویژه، از فرمان به عدالت یاد می‌کند و می‌گوید: «ان الله یامر بالعدل و الاحسان» (۵۳) «همانا خداوند فرمان به اجرای عدالت و نیکی کردن می‌دهد.» امام خمینی در این باره، چنین می‌گوید: «اسلام خدایش عادل است؛ پیغمبرش هم عادل است و معصوم؛ امامش هم عادل است و معصوم است؛ قاضی‌اش هم معتبر است که عادل باشد؛ فقیهش هم معتبر است که عادل باشد؛ شاهد طلاقش هم معتبر است که عادل باشد؛ امام جماعهش هم معتبر است که عادل باشد؛ امام جمعه‌اش هم باید عادل باشد. از ذات مقدس کبریا گرفته تا آخر زمامدار باید عادل باشد. ولات آن هم باید عادل باشد.» (۵۴) خود امام، هدف پیامبران بزرگ خدا در رسالت و کوشش و تلاشی که برای هدایت مردم داشتند، اجرای عدالت و پیاده کردن قوانین عادلانه می‌داند و در این زمینه، چنین بیان کرده است: «مقصود انبیا از کوششها و جنگهایی که با مخالفین می‌کردند، کشورگشایی و اینکه قدرت را از خصم بگیرند و در ست خودشان باشد، نبوده؛ بلکه مقصد این بوده که یک نظام عادلانه به وجود آورند تا به وسیله آن، احکام خدا را اجرا نمایند.» (۵۵) «این سیره مستمره انبیا بوده است و اگر تا ابد هم فرض کنید انبیا بیایند، باز همین است. باز جهات معنوی بشر تا اندازه‌ای که بشر لایق است، اقامه عدل در بین بشر و کوتاه کردن دست ستمکاران (خواهد بود) و ما باید این دو امر را تقویت کنیم.» (۵۶) امام راحل در این سخن اخیر، پس از بیان اینکه اجرای عدالت هدف پیامبران بوده است، بر امر دیگری تاکید می‌کنند و آن، وظیفه ما نسبت به این هدف مقدس است که این هدف، تنها برای پیامبران نبوده و ما نباید به صرف حکایت و نقل آن اکتفا بکنیم و در مقام بیان فضایل پیامبران از آن یادآوری نماییم؛ بلکه وظیفه ما تقویت آن دو امر است؛ یعنی

اقامه عدل و کوتاه کردن دست ستمکاران. باید هدف از رسالت پیامبران را تقویت کرد و آن را اجرا نمود و باید از کوشش و تلاشی که مردان خدا در راه اقامه عدل از خود به یادگار گذاشته اند عبرت گرفت و در استمرار و تداوم آن، سختکوش باشیم. نتیجه بررسی آزادی با عدالت پیوند ناگسستنی دارد و این پیوند که پیوند بین علت و معلول است، نزدیکترین و شدیدترین پیوندهاست. عدالت، علت است و آزادی معلول آن. آزادی از عدالت سرچشمه گرفته و مرکزیت در ارزشها با عدالت است. والاترین ارزش و بلندترین کرامت انسان، اجرای عدالت است که با آن، ارزشهای دیگر نیز تحقق می‌یابند. هدف رسالت رسولان خدا، اقامه عدل و اجرای عدالت بوده است و وظیفه مردم در برابر رسالت پیامبران، استمرار این رسالت و تداوم پیام آنهاست و مردم باید همانند پیامبران خدا، در اقامه عدل و اجرای عدالت، سختکوش و تلاشگر باشند. پی نوشت ها: ۱. صحیفه نور، ج ۹، ص ۸۸. ۲. کتاب (امام) خمینی و جنبش سخنرانی مورخه ۲۵/۲/۴۳، صص ۹-۱۰. ۳. صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۸. ۴. سوره اسراء، آیه ۷۰. ۵. صحیفه نور، ج ۷، ص ۶۱. ۶. همان، ج ۲۱، ص ۱۹۵. ۷. معجم مفردات الفاظ القرآن، دارالکتب العربی، ص ۳۳۶. ۸. لسان العرب، نشر ادب الحوزه، قم، ج ۱۱. ۹. المبسوط، چاپ المكتبة المرتضویه، ج ۸، ص ۲۱۷. ۱۰. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۷۱. ۱۱. عدالت، حقوق، دولت، چاپ انتشارات مطالعات، ص ۸. ۱۲. کافی، ج ۱۱، ص ۵۴۲، والحیاء، ج ۶، ص ۳۴۵. ۱۳. سوره آل عمران، آیه ۱۳۳. ۱۴. سوره بقره، آیه ۱۴۸. ۱۵. بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۲۳۵. ۱۶. همان، ج ۲۲، ص ۳۴۸. ۱۷. سوره ص، آیه ۲۸. ۱۸. صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۸. ۱۹. همان، ج ۶، ص ۷۷. ۲۰. در جستجوی راه، سخنرانی مدرسه فیضیه به مناسبت عید فطر، مورخه ۴/۶/۵۸، ص ۲۷۸. ۲۱. کافی، ج ۱، ص ۵۴۲، والحیاء، ج ۶، ص ۳۴۶. ۲۲. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۰۷. ۲۳. سوره بقره، آیه ۱۷۹. ۲۴. کافی، ج ۳، ص ۵۶۸، والحیاء، ج ۶، ص ۳۴۵. ۲۵. کافی، ج ۱، ص ۵۴۲، والحیاء، ج ۶، ص ۳۴۵. ۲۶. سوره بقره، آیات ۲۷۸ و ۲۷۹. ۲۷. کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۰. ۲۸. سوره نساء، آیه ۵۸. ۲۹. سوره مائده، آیه ۸. ۳۰. وسایل الشیعه، باب ۳، آداب القاضی، حدیث ۱. ۳۱. همان، حدیث ۲. ۳۲. تحریرالوسیله، ج ۲، صص ۴۰۹-۴۱۰. ۳۳. نهج البلاغه، نامه ۵۳. ۳۴. همان، خطبه ۱۶۴. ۳۵. همان، نامه ۵۳. ۳۶. همان، خطبه ۱۳۱. ۳۷. صحیفه نور، ج ۳، ص ۸۹. ۳۸. همان، ص ۴۸. ۳۹. همان، ص ۱۷۸. ۴۰. صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۷۹. ۴۱. همان، ج ۲، ص ۲۳. ۴۲. همان، ص ۹۵. ۴۳. اعراف، آیه ۸۵. ۴۴. همان. ۴۵. کافی، ج ۸، ص ۳۲. ۴۶. صحیفه نور، ج ۹، ص ۴۲. ۴۷. همان، ج ۶، ص ۷۷. ۴۸. همان، ج ۱، ص ۲۵۰. ۴۹. همان، ج ۵، ص ۲۷۹. ۵۰. سوره مائده، آیه ۸. ۵۱. سوره حجرات، آیه ۱۲. ۵۲. سوره نساء، آیه ۵۸. ۵۳. سوره نحل، آیه ۹۰. ۵۴. صحیفه نور، ج ۲، ص ۶. ۵۵. همان، ج ۸، ص ۸۱. ۵۶. همان، ج ۱۸، ص ۳۳. منابع مقاله: فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۵، شریعتمدار جزائری، سید نورالدین؛

امام خمینی(ره) و مبحث آزادی

امام خمینی(ره) و مبحث آزادی در مطالعه تمدن معاصر غربی این واقعیت را از نظر دور نمی‌توان داشت که این تمدن علی‌رغم برخی ضعف‌ها و کاستی‌های بنیادین، و صرف نظر از بعضی پی‌آمدها و دست‌آوردهای ناگوار، مشتمل بر پدیده‌های نوظهور فراوانی در عرصه‌های مختلف است. در بطن این تمدن، رویکردها و جهت‌گیری‌ها و مسائلی مطرح شد که در تاریخ بشر سابقه نداشت و تنها می‌توان آن‌ها را از ویژگی‌های مدرنیسم و تمدن معاصر غربی بر شمرد. نوع نگاه به علم و اهداف و غایات و روش آن، بازنگری در جایگاه خرد آدمی و به‌بوته نقد کشیدن فلسفه و عقل محض، ترویج خودبستگی عقل و دانش بشری و استغناء از وحی، پی‌ریزی دولت‌مدرن، رواج دموکراسی و حکومت مبتنی بر مشارکت مردمی، طرح مسئله آزادی در ابعاد مختلف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی از اهم این ویژگی‌های نوظهور تمدن معاصر است. از نگاه دینی و با توجه به آموزه‌های اسلامی، ره‌آوردهای تمدن غربی برای انسان معاصر در مواضع متعددی غیر قابل قبول و نقد پذیر است، بررسی ابعاد این چالش و تحلیل تفصیلی آن مواضع خود محور بحث جالب و تأمل برانگیز دیگری است که نگارنده در مقام آن نیست. در این نوشتار سعی بر آن

است که به طور اجمالی و محدود برخی جوانب تفسیر مدنیت معاصر از آزادی را مورد ارزیابی قرار دهیم و در باب نسبت آن با آموزه های دینی به داوری برخیزیم و در جهت تأمین این غرض به بیان و بنان اسلام شناس فرهیخته و مجاهدی که عرفان و برهان و قرآن و فقهات و سیاست را به هم درآمیخت توجه خاص خواهیم داشت. امام بزرگوارى که در عین پای بندى حیرت برانگیز به اصول و مبانی و ارزش های اسلامی در میدان عمل و نظر، درکی واقع بینانه و منصفانه از شرایط جهانی و واقعیت های مدنیت معاصر داشت و اگر در مواضعی به طرد و نقد برخی وجوه آن می پرداخت نه از سر تعصب بلکه از سر دوراندیشی و روشن بینی بود. جایگاه امام راحل به عنوان رهبر یک انقلاب و بنیان گذار یک حکومت نوپا اقتضا می کرد که با وجوهی از تمدن معاصر درگیری فکری و چالش بیش تری داشته باشند. جمهوریت، دموکراسی و آزادی از مقولاتی بودند که ایشان به عنوان رهبر انقلابی و مؤسس یک نظام بایستی مواضعی روشن در مورد آن ها اتخاذ کنند و تاریخ انقلاب نشان داد که تلفیق اسلامیت با جمهوریت و پر رنگ شدن نقش مردم و مشارکت آنان در حاکمیت به مدد تصویر روشنی است که ایشان از حکومت دینی متناسب با شرایط نوین فرهنگی، سیاسی، اجتماعی بشر معاصر داشتند. نسبت میان دین و آزادی نیز از مسائل مورد توجه جدی حضرت ایشان بود و بارها در این مورد اظهار نظر نمودند. پیش از پرداختن به بحثی تفصیلی تر در این زمینه لازم است که ابعاد و جوانب بحث های مختلفی که در باب آزادی امکان طرح دارد را مورد اشاره قرار دهیم تا روشن شود که بحث این مقال در کدام محور از مباحث آزادی جریان دارد. ساحت های مختلف بحث از آزادی تفسیر نوین از آزادی به ویژه در سنت تفکر لیبرالی بحث ها و نزاع های فراوانی را درافکنده است مجموعه مباحث قابل طرح در این زمینه را می توان به شرح ذیل دسته بندی کرد: الف) بحث در مفهوم آزادی: آزادی از مفاهیم کش دار و قابل تفسیر فراوان است. به طور طبیعی هر نحله فکری باید مشخص کند که به کدام تفسیر از آزادی گرایش دارد و نفی و اثبات خویش را متوجه کدام تلقی از آزادی کرده است. مقاله معروف (آزایا برلین) به نام (دو مفهوم از آزادی) که در سال ۱۹۵۷ نگاشت تأثیر فراوانی در تشدید بحث درباره مفهوم آزادی نهاد و آن را به بحثی محوری در زمینه آزادی بدل کرد. ب) آزادی یک حق است یا یک ارزش: آیا آزادی یکی از حقوق طبیعی و فطری بشر است یا آن که یک ارزش است. معنای ارزشی بودن آزادی آن است که نظر به آثار و نتایج مطلوبی که آزاد بودن انسان به همراه دارد باید از آن دفاع کرد و به انسان آزادی بخشید. اما اگر آزادی را یک حق بدانیم، آزاد بودن انسان ها واقعیتی است که باید بدان تمکین کرد و سلب آن محتاج دلیل و مدرک است نه اعطای آن. آزادی حقی است که خداوند یا طبیعت و خلقت به بشر داده است. نگاه ارزشی به آزادی آن را به مثابه یک روش می بیند. روشی که سودمندی و کارآیی خود را نشان داده است و از نظر انسان معاصر به عنوان روشی سودمند در عرصه سیاست و فرهنگ و اقتصاد اعمال می شود. ج) مطلق یا مقید بودن آزادی: آیا آزادی مطلق مطلوب است یا آن که بایستی در جهاتی مقید شود. آیا این حق وجود دارد که در قالب قوانین موضوعه برخی آزادی ها را در برخی موارد تحدید و تضییق کرد؟ (د) ارزش مطلق بودن آزادی: سنت تفکر لیبرالی بر آن است که آزادی ارزش مطلق است، یعنی اگر آزادی را حق بدانیم فوق همه حق هاست و اگر آزادی را یک ارزش بدانیم باز هم فوق همه ارزش هاست. معنای این مطلق بودن آن است که به واسطه و به بهانه هیچ ارزشی نمی توان آزادی را تحدید و تضییق کرد. تنها یک ارزش است که می تواند آزادی را تحدید کند و آن نیز خود آزادی است. اگر آزادی یک فرد، مخلّ به آزادی فرد دیگر شد در این جا می توان آزادی فرد اول را محدود کرد. بنابراین مدافعان ارزش مطلق بودن آزادی برآنند که به واسطه عدالت یا دین و یا به خطر افتادن اخلاق فردی و ارزش های دینی نمی توان برخی آزادی ها را سلب و محدود کرد. ه) منابع تحدید آزادی: آزادی مطلق طرفداران چندانی ندارد (برخلاف ارزش مطلق بودن آزادی) و به ناچار در هر جامعه ای قدری از آزادی های فردی توسط دولت و تدابیر و قوانین موضوعه آن تضییق و تحدید می شود. پرسش اصلی در این محور آن است که منابع تحدید آزادی چیست. به چه معیارهایی می توان آزادی فردی را در عرصه های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی (اندیشه و بیان) محدود کرد؟ آیا اخلاق و مذهب و سنت های قومی می توانند

مبنای تحدید آزادی قرار گیرند؟) نحوه سازگاری حفظ اقتدار دولت در عین دفاع از آزادی‌ها: از مباحث مهم و اساسی اندیشه سیاسی در قرون اخیر آن است که میان دو ضرورت چگونه می‌توان وفاق و سازگاری ایجاد کرد. از یک طرف حفظ اقتدار دولت در جامعه یک ضرورت است و از طرف دیگر، دولت مقتدر به طور طبیعی برخی آزادی‌های شهروندان را در قالب قوانین و تصمیم‌گیری‌های خود، سلب می‌کند پس چگونه می‌توان دولت مقتدری داشت که پاسدار حریم آزادی‌های فردی باشد. این معضله محور اصلی تدوین حقوق اساسی در بسیاری از سیستم‌های حکومتی و سیاسی است و هر نظام سیاسی به گونه‌ای به این مشکل پرداخته و راه حلّ خاص خویش را عرضه کرده است. (ز) مبانی نظری آزادی: در محور اولّ اشاره داشتیم که تلقی‌ها و تفاسیر متنوعی از آزادی وجود دارد. هر یک از این تفاسیر بر پشتوانه‌های نظری خاصی تکیه زده‌اند. تنقیح این مبانی و تبیین انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی و فلسفه اخلاقی که هر یک از آن‌ها را احاطه کرده است از مباحث جالب و ضروری مربوط به آزادی است. مباحث هفت‌گانه فوق، بحث‌های عامی است که نگاه همه‌جانبه به آزادی ضرورت طرح آن‌ها را ایجاب می‌کند اما برای یک عالم دینی فضای دیگری از بحث نیز گشوده می‌شود. و آن نسبت سنجی میان تلقی غالب و رایج از آزادی در اندیشه معاصر غرب با اسلام و آموزه‌های آن است. عالم دینی با تکیه بر ارزش‌ها و آموزه‌های دینی خود می‌تواند در این ساحت‌ها وارد شود و موضع‌گیری نماید و در باب میزان انطباق دیدگاه‌های مختلف با اسلام به داوری برخیزد و در برخی موارد از وجه منطقی ناسازگاری برخی تعالیم دینی با تلقی‌های رایج از آزادی دفاع کند یعنی عالم دینی باید بتواند از فلسفه برخی احکام شریعت که ناسازگار با برخی آزادی‌های متداول و پذیرفته شده می‌نماید، دفاع کند. این گونه مباحث از مباحث خاص آزادی محسوب می‌شود. باید اعتراف کرد که بحث از ساحت‌های مختلف آزادی و نسبت آن با دین در جامعه ما کم‌رونق است و چه روشن‌فکران و چه عالمان دینی به طور جدّی و همه‌جانبه به این مباحث پرداخته‌اند. امام راحل نیز در برخی از این عرصه‌ها اظهار نظر کرده‌اند و البته اظهار نظر ایشان بیش‌تر در قالب موضع‌گیری کلی و تفکیک و ترسیم خطوط بوده است نه در غالب بحثی آکادمیک و ردّ و اثبات‌های فلسفی و علمی رایج در مباحث نظری و فکری. امام خمینی در مجموعه بیانات خویش در باب آزادی دو محور از محورهای هفت‌گانه فوق را بیش‌تر مورد توجه قرار داده‌اند: یکی بحث مفهوم آزادی است و این که تلقی اسلام از آزادی متفاوت با تلقی رایج در غرب از آزادی است. دیگری بحث از لزوم تقیید آزادی در چارچوب اسلام و قوانین آن است، یعنی از نظر ایشان آزادی هرگز (ارزشی مطلق) نیست بلکه به واسطه ارزش‌ها و قوانین اسلامی باید محدود و مضیق شود. ۳ با توجه به این نکته، دامنه بحث در ادامه مقاله را محدود می‌کنیم و تنها از انحصار تفاسیر موجود از آزادی و نقطه نظر خاص حضرت امام در باب ماهیت آزادی بحث می‌کنیم و بحث در سایر جنبه‌ها را به مجالی واسع‌تر موکول می‌کنیم. تفسیرهای آزادی از آزادی تعاریف زیادی ارائه کرده‌اند با این وجود می‌توان تمامی آن‌ها را در سه تلقی و تفسیر اصلی گنجانند یعنی علی‌رغم اختلاف در تعبیر و تنوع بیان هر تعریفی لزوماً داخل در یکی از سه رویکرد اصلی در باب ماهیت آزادی است. این سه تلقی و رویکرد اصلی عبارتند از: الف) آزادی منفی (ب) آزادی مثبت حداقلی (ج) آزادی مثبت حداکثری. آزادی منفی (negative freedom) به معنای فقدان موانع و اجبار برای انجام اعمال است و به همین جهت است که این تلقی از آزادی را (آزادی از) (freedom from) می‌نامند. بر طبق این تفسیر، فردی که در انجام افعال ارادی و انتخابی خویش توسط فرد یا افراد یا گروه یا دولت تحت فشار و اجبار نباشد، آزاد است یعنی آزاد (از) اجبار و تحمیل است. آزادی منفی در سنت فردگرایی و لیبرالیسم اروپایی نقش محوری داشت. لیبرال‌ها همواره از این ایده دفاع می‌کردند که هر انسانی خود باید انتخاب کند که چگونه و چطور رفتار کند بی آن که از ناحیه کسی یا قدرتی در رفتارش مورد اجبار و فشار باشد. در نزد لیبرال‌ها، آزادی به معنای رهایی از تحمیلات خاص بیرونی افراد دیگر است. کتاب (در باب آزادی) (on liberty) (جان استوارت میل) شاید در زبان انگلیسی بهترین کتابی باشد که به روشنی این مفهوم از آزادی فردگرایانه و لیبرالی را تبیین کرده است. ۴ بر اساس این تلقی کلاسیک از آزادی، هر نوع اجباری از آن جا که سدّ

راه آرزوهای بشر می شود به خودی خود بد است هر چند این اجبار برای جلوگیری افراد از ارتکاب به شرّ بزرگ تری استفاده شود، و عدم مداخله که نقطه مقابل اجبار است فی نفسه خوب است هر چند تنها امر خوب نیست. ۵. در آمیختگی لیبرالیسم با این تلقی از آزادی به حدّی است که برخی لیبرال های معاصر نظیر فردریک هایک (Hayek) برخی تجدید نظرهای صورت گرفته در ربع پایانی قرن نوزدهم را موجب سقوط و زوال لیبرالیسم انگلیس می دانند و معتقدین به این آزادی تجدید نظر شده (آزادی مثبت) را لیبرال نمی دانند. ۶. آزادی مثبت (positive) را که (آزادی برای) (freedom to) نیز تعبیر می کنند بر آن است که صرف فقدان فشار و اجبار بیرونی شخص یا اشخاص دیگر تأمین کننده آزادی بشر نیست، زیرا چه بسا در ظرف و شرایطی هیچ اجبار و اکراه بیرونی توسط دیگران بر من تحمیل نمی شود در عین حال من آزاد نیستم. به قول هربرت ساموئل: (کسی که در زندان فقر و عدم امنیت اسیر است، آزادی حقیقی ندارد، آزادی حقیقی به این است که از قید این امور نیز آزاد باشد). ۷. معتقدین به آزادی مثبت بر آنند که صرف غایت تحمیل و فشار شخص یا اشخاص دیگر برای آزادی و اختیار انسان کافی نیست. برای آزاد بودن فراهم بودن علل و اسباب طبیعی نیز لازم است. لیبرالیسم کلاسیک و پیروان آزادی منفی تنها به نقش اجبار و تحمیل انسانی در سلب آزادی توجه کرده اند و از نقش علل و اسباب طبیعی که گاه مانع تحقق آزادی می شوند غفلت ورزیده اند. برای رسیدن انسان به مطلوب و غایتش سه شرط لازم است: نخست فقدان اجبار و تحمیل بیرونی و دیگری فقدان علل و موانع طبیعی که سد راه وصول به مطلوب می شوند و شرط سوم وجود اسباب و توانایی هایی که شخص را در وصول به هدفش یاری می دهند. در اواخر قرن نوزدهم در ذهن و اندیشه برخی لیبرال ها این تفکر جوانه زد که آزادی اقتصادی به تلقی کلاسیک آن (این که هر شخص رها و آزاد باشد که بدون ایجاد محدودیت و فشار از طرف دوست عمل اقتصادی انجام دهد) منتهی به شکل جدیدی از فقر و بی عدالتی می شود و آزادی اقتصاد عدّه ای موجب آفت و پژمردگی شانسی زندگی عده زیادی از افراد می شود و در عمل، آزادی آن ها را سلب می کند، بنابراین اگر بخواهیم که همه آزاد باشند (آزادی به معنای مثبت) یعنی همگی زمینه و اسباب وصول به غایات خویش را داشته باشند باید به اجبار از برخی فعالیت های اقتصادی جلوگیری کرد و آزادی برخی (آزادی منفی) را سلب کرد. آقای گرین (T.H.Green) در سال ۱۸۸۰ منادی این تفکر بود و از این رو موجب بروز تحولی در اندیشه لیبرالیسم گردید و زمینه زوال لیبرالیسم کلاسیک را فراهم آورد. این طرز تلقی از آزادی به نوعی در سنت سوسیال دموکراسی های قرن بیستم مورد توجه قرار گرفت. ۸. همان طور که مشاهده می شود (آزادی مثبتِ حداقلی) به ابزار و وسائط توجه دارد و صرف فقدان اجبار را کافی نمی داند و آزادی را یک قدرت مثبت برای انجام دادن یا لذت بردن می داند، قدرتی که در سایه تأمین وسائط و اسباب و فقدان موانع (اعم از موانع طبیعی و اجبار و تحمیل اشخاص و گروه ها) حاصل می شود. این تلقی از آزادی به نیازها و ظرفیت ها و شرایط اجتماعی توجه دارد و خواهان فراهم شدن شرایط و ظرفیت های اجتماعی برای همگان در جهت وصول به غایاتشان است در غیر این صورت آن ها را آزاد نمی داند ولو تحت فشار و اجبار اشخاص و دیگران نباشند. ۹. آزادی مثبتِ حداقلی داورى و قضاوتی در باب نوع غایات و اهداف آحاد افراد ندارد بلکه آن را مبهم می گذارد و خواهان فراهم آمدن زمینه ها و شرایط برای رسیدن افراد به غایاتشان است بی آن که در باب نوع این غایات و تعیین و تشخیص آن ها نقطه نظر و دیدگاهی داشته باشد. اما (آزادی مثبت حداکثری) قدمی فراتر می رود و غایات خاصی را معین می کند و آزادی بشر را مشروط به فراهم آمدن اسباب و شرایط برای وصول به آن غایات خاص می داند. آزادی مثبتِ حداکثری در اصل جهت گیری در باب آزادی با دیدگاه حداقلی مشترک است که آزادی بشر به صرف رها بودن او از اجبار و تحمیل بیرونی و اعمال محدودیت اختیاری تأمین نمی شود بلکه اسباب و علل و شرایط باید مهیا باشد و سایر موانع نیز باید برطرف شود تا بتوان انسان را حقیقتاً آزاد و آزاده نامید. تفاوت این دو دیدگاه صرفاً در آن است که دیدگاه حداکثری غایاتی نظیر خود شکوفایی (self realization) یا تکمیل نفس را مطرح می کند. اموری به عنوان کمال نفس آدمی بر شمرده می شوند و آن گاه آزادی انسان در سایه فراهم بودن زمینه برای رسیدن به این

کمالات تعریف می‌شود. آزادی مثبتِ حداکثری مبتنی بر انسان شناسی خاصی است و من انسانی را فراتر از من غریزی و شهوی می‌داند به قول آیزایا برلین: (اگر آزادی را به ارباب خود بودن و بنده دیگری نبودن تفسیر کنیم این بحث مهم پیش می‌آید که کدام خود؟ هگل و افلاطون و طرفداران آنان با در نظر گرفتن خود طبیعی و پست تر و خود معنوی و برتر، از چیزی به نام بردگی طبیعت یاد می‌کنند. انسان ممکن است در عین حال که هیچ اجبار بیرونی در کار نیست، برده طبیعت و من سفلی خود باشد و در عین حال که مفهوم منفی آزادی خدشه دار نشده در عین حال آزاد به معنای مثبت آن نباشد به تعبیر دیگر، آزاد سازی خود همیشه توأم با نوعی بردگی برای خودِ دیگر ماست. خود طبیعی و لجام گسیخته اگر آزاد باشد معنایش در بند شدن خود معقول و پنهان و معنوی ماست.) ۱۰ امام و مفهوم آزادی امام خمینی در بیانات متعددی آزادی لیبرالی غرب را که همان آزادی به تفسیر اول است را طرد می‌کند. از نظر ایشان رهایی و به خود و انهادگی انسان در همه جا مطلوب نیست و برای صلاح و رشد جامعه لازم است که در مواردی آزادی‌های فردی تحدید و تضییق شود: (آن آزادی که در غرب است یک قدری فحشاست که هر جوری دلشان می‌خواهد عمل کنند، در شهوات هیچ قید و بندی نباشد، آزادند هر طوری دلشان می‌خواهد در فحشا غوطه ور شوند.) ۱۱ (باید همه بدانیم که آزادی به شکل غربی آن که موجب تباهی جوانان و دختران و پسران می‌شود از نظر اسلام و عقل محکوم است و تبلیغات و مقالات و سخنرانی‌ها و کتب و مجلات برخلاف اسلام و عفت عمومی و مصالح کشور حرام است.) (گفته می‌شود که مطبوعات آزادند، بیان آزاد است این‌ها معنایش این نیست که مردم آزادند که هر کاری می‌خواهند بکنند، مثلاً آزادند دزدی بکنند، به فحشا بروند، آزادند مراکز فحشا درست کنند. این آزادی، آزادی غربی است البته به استثناء دزدیش این آزادی غربی است که هر کس هر کاری دلش می‌خواهد بکند ولو این که یک کارهایی باشد ناشایسته. این طور آزادی در ایران نمی‌تواند باشد.) ۱۳ همان طور که ملاحظه می‌شود. ایشان به طور صریح آزادی لیبرالی یا آزادی منفی را کاملاً مردود اعلام می‌کنند و به سمت آزادی مثبت آن هم از نوع حداکثری آن گرایش پیدا می‌کنند. از نظر حضرت امام، محدودیت‌های اعمال شده توسط شریعت و قوانین اسلامی نه تنها مخل آزادی نیست بلکه آزاد کردن بیشتر انسان است و این تحلیل جز با پذیرش مفهوم آزادی حداکثری سازگار نمی‌باشد. (این مقدار آزادی که خدای تبارک و تعالی به مردم داده است بیش از آن آزادی‌هایی است که دیگران داده‌اند. آن‌ها آزادی غیر منطقی داده‌اند و آزادی‌هایی که خدا داده است آزادی منطقی است. همه چیزهایی را که آن‌ها داده‌اند آزادی نیست، آزادی باید منطقی و طبق قانون باشد.) ۱۴ از نظر ایشان آزادی حقیقی در چارچوب تعالیم اسلام معنا پیدا می‌کند، پس آزادی گرچه ارزش است و نعمت الهی اما برتر از سایر ارزش‌ها نیست و اسلام و ارزش‌ها و تعالیم آن فوق همه چیز است و حدود آزادی باید در چارچوب اسلام و قوانین آن ترسیم شود. (ما آزادی در پناه اسلام می‌خواهیم، استقلال در پناه اسلام می‌خواهیم، اساس مطلب اسلام است.) ۱۵ تلقی حداکثری از مفهوم آزادی مثبت در اندیشه امام ریشه در تعالیم اسلامی دارد. آیات و روایات ما تقویت کننده این تفسیر از آزادی می‌باشند. در این جا به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌کنیم. قرآن شریف دعوت رسول الله (ص) به توحید و نفی شرک و ترغیب به عبودیت و بندگی را آزاد کردن انسان‌ها می‌داند، یعنی عقاید باطل و آداب غیر اسلامی گرچه با میل و خواست و اراده و انتخاب انسان‌ها پذیرفته شوند و انجام گیرند، موجب بردگی و بندگی و اسارتند. (یا مرهم بالمعروف و ینهیهم عن المنکر و یحلّ لهم الطیبات و یحرّم علیهم الخبائث و یضع عنهم إصرهم والاغلال الّتی كانت علیهم.) ۱۶ امر به معروف و نهی از منکر و تحریم برخی افعال در دیدگاه لیبرالی از آزادی، تضییق آزادی انسان‌هاست اما از آن جا که موجب کمال آدمی و فربهی من واقعی او می‌شود در تلقی مثبت حداکثری از آزادی، عین رهایی و آزادسازی آدمی است و آیه شریفه به این مضمون گواهی می‌دهد که این امور بند اسارت از پای آدمی باز کردن است. در روایات اسلامی نیز آزادی مثبت مورد توجه قرار گرفته است، زیرا برخی اعمال محدودیت‌ها بر خوشتن و خود را در مسیر بندگی خداوند قرار دادن و کنترل غرایز و شهوات به عنوان مسیر حریت و آزادگی انسان معرفی شده‌اند، امام علی (ع) می‌فرماید: (من ترک الشهوات کان حرّاً.) ۱۷

هم چنین فرمود: (من زهد فی الدنيا اعتق نفسه و ارضی ربه). ۱۸ (من قام یسراط العبودیة اهل للعتق). ۱۹ آن چه در این مقاله از نسبت دین و آزادی مورد بررسی قرار گرفت تنها بحث از مفهوم آزادی بود امید آن که اهل تحقیق به سایر ابعاد و جوانب گوناگون این بحث توجه جدی مبذول دارند و در آینده نزدیک شاهد تحقیقات جالب و راه گشایی در این زمینه باشیم. پی نوشت ها: ۱. به عنوان نمونه ایشان در باب تمدن معاصر چنین اظهار نظر می کنند: (در اسلام تمام آثار تجدد و تمدن مجاز است مگر آن هایی که فساد اخلاق بیاورند). (صحیفه نور، ج ۴، ص ۸۵) (همه مظاهر تمدن را انبیا قبول دارند لکن مهار شده، نه مطلق و رها). (همان، ج ۸، ص ۶۳) ۲. (دولت اسلامی قهقراگرا نیست و با همه مظاهر تمدن موافق است مگر آنچه که به آسایش ملت لطمه وارد آورده و با عفت عمومی ملت منافات داشته باشد). (همان، ج ۴، ص ۱۹۲) ۳. (باید همه بدانیم که آزادی به شکل غربی آن که موجب تباهی جوانان و دختران و پسران می شود از نظر اسلام و عقل محکوم است). (همان، ج ۲۱، ص ۱۹۵) (ما آزادی در پناه اسلام می خواهیم، استقلال در پناه اسلام می خواهیم، اساس مطلب اسلام است). (همان، ج ۶، ص ۲۵۹) ۴. Encyclopedia of Modern philosophy, paul Edwards, vol. ۵. مایکل ساندرل، لیبرالیسم و منتقدان آن، ترجمه احمد تدین، ص ۳۴. ۶. political Idologies, Andrew vincent, p. ۷. Ibid, p. ۸. Political Idologies, Andrew Heywood. P and modern political Idologies, p. ۹. Modern political thought, Raymond plant, p. ۱۰. برلین، چهار مقاله درباره آزادی، محمد علی موحد (تهران، انتشارات خوارزمی) ص ۲۵۱. ۱۱. صحیفه نور، ج ۸، ص ۱۲۳. ۱۲. همان، ج ۲۱، ص ۱۹۵. وصیت نامه سیاسی الهی حضرت امام (ره) ۱۳. همان، ج ۷، ص ۱۹. ۱۴. همان، ص ۲۰۲. ۱۵. همان، ج ۶، ص ۲۵۹. ۱۶. اعراف (۷)، آیه ۱۵۷. ۱۷. تحف العقول، ص ۹۹. ۱۸. غرر الحکم، ۸۸۱۶. ۱۹. همان، ۸۵۲۹. منابع مقاله: فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱۲، واعظی، احمد؛

خودباوری و خودباختگی از دیدگاه امام خمینی (ره)

خودباوری و خودباختگی از دیدگاه امام خمینی (ره) «مسلمانها باید خودشان را پیدا کنند، یعنی بفهمند که خودشان یک فرهنگی دارند، خودشان یک کشوری دارند، خودشان یک شخصیتی دارند». امام خمینی (ره) از نظر اسلام انسانها آزاد آفریده شده اند و دارای شخصیت و هویت مستقل می باشند، لذا حق ندارند خود را تحت سلطه دیگران قرار بدهند. اما اینکه چرا بعضی از ملتها همیشه زیر سلطه دیگران زندگی می کنند و افراد زورگو و دولتهای استعمارگر آنها را اسیر خود کرده اند، دلایل گوناگون دارد: گاهی جهل و نادانی انسانها باعث شده که در زیردست دیگران زندگی کنند و گاهی غفلت و سهل انگاری بشر باعث شده که از زندگی مستقل و راحت بی بهره بمانند. ولی شاید مهمترین عامل «نداشتن ایمان و یک جهان بینی درست که بر پایه اسلامی بنا شده باشد». و بالطبع محروم ماندن از آثار و برکات چنین عقیده و پشتوانه ای خود عامل اساسی در انحراف از مسیر اصلی و گردن نهادن بر دستورها و امر و نهی هایی است که به خورد مردم می دهند. در این میان وظیفه افراد آگاه و دلسوز است که با دلایل متقن و روشن، اینگونه افراد بشر را بیدار کنند و با نشان دادن راههای صحیح زندگی، استقلال فکری و جسمی رابه آنها هدیه کنند، چراغی هر چند کوچک و کم نور به دست آنها بدهند، درست همان کاری که ائمه طاهرين «علیهم السلام» انجام دادند. تا در تاریکیهای جهل و ظلم راهنمای راهشان باشد. رسول مکرّم اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود: «ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه» چرا که امام حسین (علیه السلام) چه برای زمان خود و چه برای آیندگان چراغ راه هدایت می باشد. ایشان با ظلم ستیزی خود چهره منفور ظلم و ظالم را برای مردم جهان برملا کردند. مقاله حاضر به مناسبت سالگرد امام خمینی (ره) به پیروان و علاقمند آن امام عزیز در سه بخش تقدیم می شود: ۱- هشدارهای حضرت امام در باره خود باختگی و خودباوری. ۲- عوامل خودباختگی و خودباوری از دیدگاه امام راحل ۳- راهنمایی های روشنگرانه امام راحل برای رسیدن به خودباوری. هشدارهای حضرت امام (ره) در باره

خودباختگی و خودباوری امام امت می فرمایند: «چرا هر روز این مظاهر الهیت و قدرت خدایی را می بینید و بیدار نمی شوید؟ از این غرزدگی بیرون بیایید... به خود بیایید. یک قدری به اسلام فکر کنید. نشکنید این سد بزرگی را که قدرتهای بزرگ را شکست نمی توانید هم بشکنید». این مرد بزرگ همیشه سعی بر آن داشته که ملتها را خصوصا مردم مسلمان ایران را متوجه نعمتهای بالقوه و بالفعلی که خداوند در وجود آنها قرار داده، نماید. از این رو، در هر مناسبتی چه در دوران خفقان و چه بعد از انقلاب اسلامی محور سخنان ایشان بیداری و هوشیاری و استقلال مردم بود و اعتقادشان به این بود که گر چه دشمن با انواع دسیسه ها و تبلیغات دورغین سعی کرده ما را عقب نگهداشته و کاری کند که خودمان هم باور کنیم واقعا کاری از دست ما بر نمی آید، ولی مامی توانیم به یاری خداوند توی دهن اینها بزیم. می فرمودند: «شما می توانید کشور را اداره کنید. می توانید مدیریت داشته باشید». می فرمودند: و یکی از مصیبتهای بزرگی که برای این ملت بار آورده اند، اینکه ملت را نسبت به خودشان هم بدبین کردند. ... تبلیغاتی که اینها کردند ما به خودمان هم حتی سوء ظن پیدا کردیم. یعنی خودمان هم باختیم خودمان را» «آنها یک همچوفرهنگی را برای ما درست کردند که ما از خودمان بی خود بشویم و آنها تمام چیزی که ما داریم و حیثیتی که ما داریم ببرند.» انسان وقتی آزاد است که جسم و روح و تفکرش هم آزاد باشد تابواند به کمک این نیروی بزرگ سه گانه ادامه حیات بدهد، در این رابطه «هیتر» هم سخن بجایی می گوید: او می گوید: گر چه مظاهرا زنده بودیم، اما در حقیقت چون اجسام بی روحی بودیم که تمام ارزشهای زندگی را از ما گرفته بودند. این قانون طبیعی است: ملتی که خود را تسلیم دیگری کرد تا او دخالت کند، این ملت لیاقت شکست و بدبختی را خواهد داشت. در یک بیان دیگر امام راحل آداب و فرهنگی را که غرب برای مسلمانها به ارمغان آورد. «ام الامراض» می نامند و سفارش می کنند که ملت مسلمان اکیدا از آن پرهیزند. می فرمایند: «در سالهای بسی طولانی، جوانان ما را با افکار مسموم پرورش داده و عمال داخلی استعمار بر آن دامن زده اند و از یک فرهنگ فاسد استعماری جز کارمند و کارفرمای استعمار زده حاصل نمی شود. باید کوشش کنید مفاصد فرهنگی حاضر را بررسی کرده و به اطلاع ملتها برسانید و با واست خداوند متعال آن را عقب زده و به جای آن فرهنگ اسلامی انسانی را جایگزین کنید تا نسلهای آینده با روش آن که انسان ساز عدل پیروزی است، تربیت شوند.» امام عزیز چون پدری دلسوز و با تدبیر سعی در ایجاد وحدت بین اقشار مختلف ملت مسلمان داشتند و هر گاه قدمی یا قلمی در رابطه با ایجاد سستی و تفرقه می دیدند، پدرانه نصیحت می کردند. می فرمودند: «من از آنها گله دارم برای اینکه می بینم که در نوشته هایشان بعضی نوشته هایشان، اینها راجع به فقها... یک قدری حرفهایی زده اند که مناسب نبوده است بزیند. اینها غرضی ندارند، من می دانم که غالب اینها می خواهند خدمت کنند، نه این است که مغرض باشند و از روی سوء یت حرفی بزیند، اینها اطلاعاتشان کم است.» امام همیشه از افراد تحصیل کرده انتظار ویژه ای داشتند، چراکه آنها با علم و آگاهی دادن به مردم نقش مؤثری دارند. در یک بیان زیبا خطاب به دانشگاهیان می فرمایند: «یک فرد دانشگاهی که انحراف پیدا کند، غیر از یک فرد بازاری و کارگر است. انحراف اساتید دانشگاه انحراف خودشان تنها نیست. انحراف یک گروه است؛ چه گروهی؟ آن گروهی که می خواهند مملکت را اداره کنند که گاهی به انحراف یک کشور منجر می شود.» در بیانات امام مکرر شنیده و دیده بودیم که به وحدت جامعه اسلامی اهمیت خاص قائل بودند، بخصوص دو قشر عظیم و تحصیل کرده حوزه و دانشگاه که مسئولیتهای کلیدی کشور هم به دست این دو قشر است سفارش می کنند. «آنها دنبال این بودند که این دو قدرتی قدرت متفکر ملت هست و ممکن است که ملت ها را اینها بیدار بکنند، اینها را از هم جدا بکنند، نه فقط جدا، طوری بکنند که مقابل هم بایستند، صف آرایی بکنند.» نیز می فرمودند: «نیروی هر دو قدرت متفکر ملت به جای رویارویی با دشمن اصلی و عمال داخلی آنها، در رویارویی با یکدیگر تباه شد. هر دوی آنها به جای کارکرد عقلی، احساسی، برخورد کردند نتیجه آن شد که آن قدر در بدگویی از یکدیگر پیشی گرفتند که پلهای پشت سر ویران گردید.» این هشدار جدی امام در حال حاضر بسیار قابل تامل و تفکر می باشد، که خدای ناکرده دوباره تاریخ سیاه تفرقه بین این دو گروه عظیم و کاری تکرار نشود. امید است انشاءالله هر دو قشر حوزه و دانشگاه

در تمامی طول عمر با برکشان در کنار هم بوده و برای هم کار بکنند و تنها منحصر در نام «وحدت حوزه و دانشگاه» نباشد زیرا امام راحل این دو نیروی بزرگ را به علم و عمل تشبیه فرموده اند: «دانشگاه و حوزه را به علم و عمل می توان تشبیه کرد. آنچه که خواننده شده رفتار الگویی آن عالم است. پس عالم بودن عمل کردن است» و در بیان دیگری امام راحل حوزه ای و دانشگاهی را به چشم و گوش تشبیه کرده اند. ایجاد جنگ روانی و تضعیف روحیه انسانهای مبارز، یکی از ابزارهای کاری دشمنان بشریت خصوصا جهان اسلام است که غالباً قربانیان بیشتری هم می گیرد. در این میان فقط بصیرت و اتحاد انسانهای آزاده و مبارز و حق جو می باشد که کارساز بوده و می تواند اثرات جنگ روانی و امثال ذالک را از بین ببرد. از آنجا که دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی در هیچ زمانی بیکار ننشسته اند و درصدد ضربه زدن می باشند. امام بزرگوار خطاب به حوزه و دانشگاه می فرمایند: «حوزه های مقدسه علمیه و دانشگاهیان قدیم و جدید و طبقه جوان ملت‌های بزرگ اسلام باید خودشان را مجهز کنند برای عصرهای تاریکی که پیش بینی می شود. اسلام محتاج به دفاع بیشتری است. این دنیا با همه فریبندگی بر ما و شما خواهد گذشت. چه بهتر که این عمرهای کوتاه و وقت‌های کم، صرف خدمت به اسلام و مسلمین و استخلاص ممالک اسلامی از تحت فشار ظلم استعمار و استبداد گردد. شما آقایان محترم با مجاهدات و تجنب از هواهای باطل. حب دنیا را از دل بیرون نمائید تا شایسته خدمت به احکام نورانی آسمانی گردید.» همانطور که این پدر بزرگوار، جوانان را ذخائر فوق الارضی می نامیدند. به همان نسبت هم نگران آینده آنها بودند. لذا می فرمودند: «جوانان دبیرستانی با هشیاری کامل توجه داشته باشند که عمال اجنبی، آنان را حتی با اسم اسلام راستین، به دام شرق یا غرب نیندازند... جوانان عزیز دبیرستانی و دانشگاهی توجه کنند که سران و سردمداران گروه‌ها که می خواهند با اسم اسلام پایه های آن را سست کنند و جوانان را به دام اندازند، هیچ اطلاعی از اسلام و اهداف و قوانین آن ندارند و با خواندن چند آیه از قرآن و چند جمله از نهج البلاغه و تفسیرهای جاهلانه و غلط نمی شود اسلام شناس شد... در حقیقت تمسک به قرآن و نهج البلاغه برای کوییدن اسلام و قرآن است تا راه را برای رهبران غربی و شرقی خود باز کنند و شما جوانان عزیز و سرمایه های کشور را بر ضد مصالح کشور خودتان بسیج نمایند. ای جوانان عزیز! هشیار باشید و با تفکر و تعقل فعالیت این منافقین بلندگوی غرب را بررسی نمایید. امروز بزرگترین دلیل بر بطلان راه آنان همبستگی تمامی نیروهای ضد انقلاب و کوشش همه آنان در مخالفت با جمهوری اسلامی است که خواست ملت می باشد... اینان همان اندازه در دعوی اسلامی بودن خود صادقند که در دعوی مخالفت با غرب و آمریکا که اکنون صداقتشان در دامن غرب و طرفداری بی چون و چرای غرب از آنان به ثبت رسیده.» در بیان دیگر فرمودند: «و نکته دیگری که از باب نهایت ارادت و علاقه به جوانان عرض می کنم این است که در مسیر ارزشها و معنویات از وجود روحانیت و علماء متعهد اسلام استفاده کنید و هیچ گاه و تحت هیچ شرایطی خود را بی نیاز از هدایت و همکاری آنان ندانید.» به پدر و مادر این عزیزان نصیحت کنم که شما فرزندان خودتان را و جوان‌ها خودشان را از دست این گرگ‌هایی که به صورت آدمیزاد درآمدند و شما را منحرف می خواهند بکنند، توجه داشته باشید... شما تمام قوای خودتان را هم که روی هم بگذارید، در مقابل این سیل خروشان که ملت مسلمان و ارزنده ایران به راه می اندازد قطره ای بیش نیستند. چرا خودتان را به تباهی می کشید و با اسم استقلال ایران می خواهید ایران را به چنگال گرگ‌های قدرتمند مبتلا کنید. یک قدری تفکر کنید ما خیر و هدایت شما را می خواهیم.» همانطور که امام راحل فرموده اند عده ای به نام اسلام طوری جوانها را گول می زنند که جوان ساده و باصفا فکر می کند اسلامی را که آن‌ها عرضه می کنند بهتر از اسلامی است که حاکم بر جامعه انقلابی ما است. هر روز با ایراد گرفتن به احکام فقهی و مسائل دیگر اسلامی جو آنها را نسبت به احکام نورانی اسلام بدبین می کنند و ایمان و اعتقادشان را متزلزل ساخته و به نفع اغراض شخصی خود از آنها سوء استفاده می کنند. امام امت این پیر فرزانه گویا چنین روزهایی را پیش بینی می کرد، لذا فرمود: «ما متاثریم برای جوانهایمان متاثریم برای این بازی خورده‌ها... که شماها را وادار می کنند بروید، شماها استقامت کنید، کارها را درست کنید، ما بیاییم حکومت کنیم... یک قدری فکر لازم دارد که این را برای چه می کنید؟ مگر اینها نبودند

ادعای کردند ما با خلق موافقیم «امروز هم قشر جوان را یدک می کشند» با دیگران مخالف، با امریکا مخالفیم. شما دیدید عملابر خلاف این عمل کردند و به دامن امریکا پناه بردند و آمریکا از آنها حمایت می کند (البته بعضی از آنها در میان مردم ایران زندگی می کنند و از فضای باز سیاسی که حاصل خون شهیدان و جانبازان گرانقدر می باشد استفاده می کنند و همچنین از سایر خدمات ملی بهره مند می شوند، ولی عملا و علنا در خدمت بیگانه هستند و گویا سخنگوی آنها می باشند و اندیشه های شوم آنها را در نوشته ها و سخنان خود پیاده می کنند چرا توجه ندارید به مصالح خودتان آن روزی که این ها بیایند و سلطه پیدا کنند، معلوم نیست با شماها چه خواهند کرد. «ما میل نداریم که شماها، جوانانی که می توانید برای این ملت ذخیره باشید تباه شوید تباه فکری بشوید و بعد هم تباه جانی. انتظار این پدر پیر از فرزندان خود تنها اصلاح و هدایت خودشان نیست، بلکه از آنها می خواهد که دیگران را هم ارشاد کنند: نوباوگانی که بی خبر هستند و از دام صیادان شیاد اطلاعی ندارند. از این رو می فرمایند: «نصیحت مشفقانه من به شما نوجوانان و جوانان داخل و خارج آن است که از راه اشتباه برگردید. و بامحرومین جامعه که با جان و دل به جمهوری اسلامی خدمت می کنند. متحد شوید و برای ایران مستقل و آزاد فعالیت نمایید تا کشور و ملت از شر مخالفین نجات پیدا می کند و همه با هم به زندگی شرافتمندانه ادامه دهید تا چه وقت و برای چه گوش به فرمان اشخاص هستید که جز به نفع شخصی (حزبی) خود فکر نمی کنند» «شما جوانان عزیز هشیار با دوستان داخل کشور خود دست به دست هم دهید و این نوباوگان بیخبر را ارشاد کنید) و از دام صیادان شیاد بپرهانید.» «عوامل خودباختگی و خودباوری از دیدگاه امام «ره» زمانی که مردم مسلمان ایران به زور زیر سلطه اجانب و دست نشانده های آنان زندگی می کردند و مجبور بودند افکار نادرست غربی را در کشور شان تحمل کنند. با دمیدن صبح انقلاب اسلامی و نفس مسیحایی حضرت امام، مردم ایران به اصالت و هویت واقعی خود بازگشتند و با افشاگری امام عزیز به پوچی ابرقدرتهای شرق و غرب پی بردند. در این رابطه امام راحل فرموده اند: «ما از اروپائیان چنان وحشت کردیم که یکسره خود را باخته و علمی که خود در او تخصص داریم و اروپائیان تا هزار سال دیگر نیز به او نرسند به سستی تلقی می کنیم. کسی که منطق الشفاء و حکمه الاشراق و حکمت متعالیه صدرای شیرازی دارد، به منطق و حکمت اروپا چه احتیاج دارد.» و نیز خطاب به روسای اسلام فرمودند: «الان بر روسای اسلام، بر سلاطین اسلام بر روسای جمهور اسلام (روسای احزاب داخل کشور) تکلیف است که این اختلافات موسمی جزیی را که گاهی دارند این اختلافات را کنار بگذارند... اگر همه با هم همدست بشوند، هفتصد میلیون می گویند این جمعیت، اما هفتصد میلیون متفرق به قدر یک میلیون هم نیستند، هفتصد میلیون متفرق به درد نمی خورد. هزارها میلیون متفرق هم به درد نمی خورد. اما اگر این هفتصد میلیون، دویست میلیونش، چهارصد میلیون با هم دست بدهند، دست برادری بدهند حدود و ثغورشان را حفظ کنند... در مصالح اسلامی که مشترک بین همه است با هم توحید کلمه کنند اگر اینها توحید کلمه کنند، دیگر یهود به فلسطینی طمع نمی کند، دیگر هند به کشمیر طمع نمی کند، برای این است که نمی گذارند شما متحد بشوید» خطاب به مردم عزیز ایران فرمودند: «مجاهدت شما جوانان و مسلمین برومند ایران همه طبقات که با وحدت کلمه دست اجانب را کوتاه کردید، الگویی ست برای همه مستضعفین. من امیدوارم که همه مستضعفین که زیر بار مستکبرین هستند، بواسطه این مجاهدات شما به خود بیایند و خودشان را نجات بدهند.» رهبر معظم انقلاب قدرت اقتصادی مسلمانها را یک حربه کاری علیه جهانخواران می دانستند و تاکید داشتند که مسلمانان هم از نیروی خدادادی نفت بر علیه آنها استفاده کنند. می فرمودند: «اگر چند مدتی شیرهای نفت به روی غرب بسته شود، آنها تسلیم شما می شوند. آنها محتاج به نفت شما هستند»، زمان جنگ عراق بر ایران در سال ۶۵ یا ۶۴، ایران یکی از پایانه های نفتی کویت را مورد هدف قرار داد (بخاطر همکاری کویت با عراق در جنگ...). چند روز بعد جرائد نوشتند که امریکا بخاطر بمباران پایانه کویت، حدود یک هزار میلیون یا میلیارد خسارت دیده است. این همان نکته ای است که امام به آن اشاره فرموده بودند. در رابطه با عرضه «اسلام امریکایی» اعتقادشان بر این بود که این نوع از اسلام از پیچیدگی خاص برخوردار می باشد که به راحتی قابل شناسایی نیست. می فرمودند: «ای کاش همه تجاوز جهانخواران همانند تجاوز شوروی

به کشور مسلمان و قهرمان پرور افغانستان علنی و رو در رو بود تا مسلمانان ابهت و اقتدار دروغین غاصبین را در هم می شکستند، ولی راه مبارزه با اسلام امریکایی از پیچیدگی خاصی برخوردار است که تمامی زوایای آن باید برای مسلمانان پابرهنه روشن گردد.» رهبر کبیر انقلاب اسلامی همیشه آرزو داشتند که دو مرکز مهم حوزه و دانشگاه با هم و در کنار هم باشد تا بوسیله علم و آگاهی آنها، مردم مسلمان هم از آگاهیهای لازم بهره مند شوند و همه باهم در جهت منافع کشور و بر ضد دشمنان اسلام به فعالیت پردازند: «و از نقشه های اجانب، کوشش در جدایی این دو قطب و تفرقه اندازی بین این دو مرکز حساس آدمساز بوده و هست جدا کردن این دو مرکز در مقابل آنها را یکدیگر قراردادن اینها را در مقابل هم قرار دادن و در نتیجه خنثی کردن فعالیت آنان در مقابل استعمار و استعمارگران از بزرگترین فاجعه های عصر حاضر است.» این سخنان گهربار که برگرفته از قرآن کریم می باشد، همیشه باید سرلوحه همه اقشار ملت مسلمان و انقلابی ایران قرار بگیرد. قرآن می فرماید: «و اطیعوا الله و رسوله و لا تنازعوا فتنشوا و تذهب ریحکم و اصبروا ان الله مع الصابرين» و همه با روح وحدت ایمان پیرو فرمان خدا و رسول باشید و هرگز راه اختلاف و تنازع (که موجب تفرقه اسلام است) نیوئید که در اثر تفرقه ترسناک و ضعیف شده قدرت و عظمت شما نابود خواهد شد؛ بلکه همه باید یکدل (در راه خدا) پایدار و صبور باشید که خدا همیشه با صابران است. اگر در همه جوامع اسلامی روشنگری و افشاگری مثل روشنگریها و افشاگریهای حضرت امام صورت می گرفت، مردم مسلمان جهان خصوصاً نسل جوان دنباله روی آداب و سنتهای غلط غرب و اروپا نمی شدند، برخی مشکلات اخلاقی و روحی برای جامعه ببار نمی آمد و نسل جوان که سرمایه مهم و ذی قیمت هر کشور می باشند دچار سر در گمی و خود باختگی محض نمی گردید. با توجه به دنیای امروز غرب و اروپا که حدود هفده میلیون انسان مبتلا به «ایدز» دارد و یا تمدن فعلی که در آن به سرمایه گذاری بیش از (شخصیت گذاری پرداخته شده) و در نتیجه طغیان و عصیان و احساس پوچی در نسل جوان (نظیر ایجاد حزب سبزه در آلمان) ایجاد کرده و سبب نگرانی و یاس دانشمندان و محققان گشته و (گرایش به هیپی گری و پانکیسم و غیره که دستاورد دنیای فریبنده و به ظاهر متمدن امروز است) آیا باز هم کسانی می خواهند دنباله آداب و فرهنگ غربی بروند. و ترقی و تمدن را از آنجابه ارمان بیاورند؟ «یا دست به اصلاح جامعه خود بزنند؟!» ایمان به خدا، همان نیرویی که مردم مسلمان را با مشت و دست خالی به میدانهای مبارزه می کشاند مورد توجه حضرت امام بود که بارها در سخنانشان به آن اشاره می کردند که نباید از این نیرو غافل بشویم. «... این ها همه چیزهایی است که روی یک نقشه ای درست شده است که ماها از مقدرات کشورمان غافل بشویم... اینها دیدند که اینها با مشت خالی لکن با ایمان، با ایمان به خدا آمدند به میدان و قدرت های بزرگ را شکست دادند و همه را بیرون کردند. دستشان را قطع کردند. اینها الان لمس کردند که آنی که اینها را شکست داد، این ایمانی بود که این جوانها داشتند و این توجهی بود که به اسلام داشتند.» همان طور که رسول گرامی اسلام فرموده اند، اسلام بالاتر از همه چیز است «الاسلام یعلو و لا یعلی علیه» «اسلام قدرت کوبنده اش رانشان داد... اجانب احساس کردند جنبه کوبنده اسلام را و می خواهند در جنبه سازنده اش اخلال کنند. ما به جنبه کوبنده اسلام تا اینجا رسیدیم. باید جنبه سازنده اش را هم به دست ملت با پشتیبانی خدای تبارک و تعالی شروع و به اتمام برسانیم. بدخواهان نمی خواهند ببینند که جنبه سازنده اسلام نمایش پیدا کند در دنیا تا مکتبهای دیگر را دفن کنند.» امروز حکام غربی به عظمت اسلام اذعان دارند و معتقد هستند که اسلام تنها مکتبی هست که کمونیست را شکست داد. در حالی که ما از آنها شکست خورده بودیم، چرا که اسلام هم به دنیا توجه دارد و هم به آخرت توجه دارد. در همین راستا، استعمار تمام نیروی خود را به کار گرفته است تا برنامه های مترقی اسلام را نامناسب با جهان امروز نشان بدهد. لذا با پایین آوردن ارزشهای اسلامی توسط عمال خود فروخته داخلی چنین وانمود می کند که احکام اسلامی اشباع کننده خواسته های ملل مترقی امروز نیست.» راهنمایی های روشنگرانه امام راحل برای رسیدن به خودباوری «ای مسلمانان و ای مستضعفان عالم، دست به دست هم دهید و به خدای بزرگ روی آورید و به اسلام پناهنده شوید و علیه مستکبران و متجاوزان به حقوق ملتها پرخاش کنید.» قرآن کریم می فرماید: «و نومن بالله فقد استمسک بالعروه الوثقی» پس هر

کس به راه ایمان و پرستش خدا گراید به رشته محکم و استواری چنگ زده که هرگز نخواهد گسست. باز می فرماید: «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور» خدا یار اهل ایمان است، آنان را از تاریکی های جهان بیرون آورد و به عالم نور برد. امام امت در همه سخنرانی های خودشان مردم را دعوت به سوی عزت اسلامی می کردند و مکرر می فرمودند که اگر به آغوش «اسلام ناب محمدی» صلی الله علیه و آله باز گردید. سیادت بر دنیا خواهید داشت: «بر شما جوانان مسلمان لازم است که در تحقیق و بررسی حقایق اسلام در زمینه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و غیره اصالت های اسلامی را در نظر گرفته و امتیازاتی که اسلام را از همه مکاتب دیگر جدا می سازد، فراموش نکنید. مبدا قرآن مقدس و آئین نجات بخش اسلام را با مکتب های غلط و منحرف کننده ای که از فکر بشر تراوش کرده خلط نمایند». طنطاوی مفسر اهل سنت در تفسیرش می گوید: انحطاط مسلمین و ترقی اروپا از یک نقطه شروع شد و آن اعراض از دین است. لازم به توضیح است که دین اروپائیان غالباً مانع ترقی علمی و اکتشافی و اختراعی آنها می شد، به عنوان مثال گالیه در کشف خود نتوانست موفق بشود، زیرا کلیسا او را متهم به کفر کرد، ولی اسلام همیشه مشوق علم آموزی و ابداع و اختراع بوده است، به طوری که در جنگ های صدر اسلام حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل تعلیم اسرا آنان را بدون فدیة دادن آزاد می کردند. آنچه که تمام انقلابها را رو به سوی کندی می برد، برگشتن از اصول آن انقلاب است. به عبارت دیگر فراموش کردن اهداف انقلاب و غرق شدن در کارهایی که جلوی حرکت تند چرخ های انقلاب را می گیرد و مانع بر سر راهش ایجاد می کند. امام بزرگوار سفارش اکید داشتند که دولتمردان انقلاب اسلامی از اصول انقلاب و ولی نعمت های خود غافل نباشند، چرا که مردم به مسئولین نظام اعتماد کرده و حراست و حفاظت اصول نظام اسلامی را که خونهای هزاران شهید و جانباز است به دست آنها سپرده اند، ایشان در این رابطه فرموده اند: «شما آقایان محترم، با مجاهدات و تجنب از هواهای باطل حب دنیا را ازدل بیرون نمائید تا شایسته خدمت به احکام نورانی آسمانی گردید». آگاهان هر جامعه در پیشرفت آن جامعه نقش مؤثری دارند. از این رو تلاش و خدای ناکرده کوتاهی آنها نیز مؤثر می باشد و خسارتهایشان جبران ناپذیر. لذا سفارش می کنند که: «دانشگاهی نباید خود را بی نیاز از حوزه ها بداند، به بهانه اینکه در زمینه علوم تجربی درجه ای از دانش دست یافتند و توانستند اداره امور را به دست گیرند دیگر نیاز به حوزه نیست. همانگونه که وجود دانشگاه برای کشور بایسته است وجود حوزه بایسته تر می نماید و اداره کشور بی وجود حانیت باعث شکست در برنامه های اجرایی است» این دو قشر مهم جامعه باید در هر حال مکمل یکدیگر باشند. این دو قشر می توانند کاستی های یکدیگر را گوشزد نموده با همدلی و همراهی و ارائه نظرات و پیشنهادات مفید در رفع آن بکوشند. آنگاه می توان گره های کور کشور را گشود. رسیدن به چنین نقطه ای چندان دور از دسترس نیست. از دست دادن این فرصت ها در این راه جبران ناپذیر خواهد بود. «اگر این نهضت شکست بخورد، تا آخر دیگر ایران روی خوش به خودش نمی بیند. همه مسئول هستید، من یک طلبه، با شما دانشگاهی فرق نداریم، هر دو مسئول هستیم». امام امت با راهکارهای خاصی که بنا نهادند، پرچم مبارزه را بر علیه تمام مستکبران و جهانخواران برافراشتند و پیروز گشتند و بار دیگر مسلمانان جهان عظمت واقعی اسلام را به چشم خود دیدند و قدرت آن را لمس کردند. علاوه بر پیروزی مردم مسلمان ایران، این حرکت اسلامی مردم جهان را امیدوار ساخت که می توانند خود را از دست استعمارگران نجات بدهند. غیرت دینی در همه زمانها وسیله تحرک برای انسانهای آزاده و مذهبی بوده است حتی افراد غیر مذهبی هم به قدرت و اقتدار دین اذعان دارند، گرچه خودشان پابند نیستند. همین نیروها انسانهای تحت سلطه و ستم را به اربابان جامعه تبدیل می کنند. هیتلر می گوید: ما عقیده داریم که اگر احساس مذهبی در یک قوم تقویت شود، لااقل می تواند آن ملت را مافوق درجه انسانی قرار دهد. زیرا ایمان داشتن به یک چیز اساس آزادی فکر و رها ساختن او از قید اسارت است اگر امروز پایه های احساس مذهبی را استوار نگاه دارند در صورتی که معتقدات مذهبی با اصول یک تعلیم و تربیت درست هم آهنگ باشد این روش پایه های معتقدات مردم را مستحکم می کند. و در تصفیه اخلاق و عادات عمومی مؤثر است. امید است انشاء الله به یاری خداوند بزرگ و عمل به احکام نجات بخش اسلام عزیز، بتوانیم سایر مردم مسلمان و

غیر مسلمان جهان را نیز از دست استعمارگران ظالم نجات بدهیم. علی‌رغم همه تبلیغات پسر و صدای غرب علیه اسلام، در گوشه و کنار جهان نغمه‌های امیدبخش به گوش می‌رسد. جورج نیلسن می‌نویسد: خطر بزرگ دیگری که موجبات نگرانی اروپائیان را فراهم آورده، مسئله مهاجرین فعلی اروپا به عنوان تهدیدی جدی و بالقوه و مهاجرت مسلمانان به اروپا است که خواستار شغل و مسکن و امکانات رفاهی شده در عین حال حاضر نباشند جذب فرهنگ و نحوه زیست کشور میزبان شوند. و نیز می‌نویسد: بیشتر اندیشمندان غربی با تسلط سیستم آکادمیک سکولار، خاصه در زمینه جامعه‌شناسی بر این تصور بودند که اقلیتهای قومی و مذهبی نیز به زودی در سکولاریزم حل خواهند شد، اما چنین تصویری محقق نشد بلکه به گفته او در نیمه دوم دهه هشتاد میلادی، شاهد رشد سریع انتشار کتابها و مقاله‌های مختلف در خصوص مسلمانان اروپا هستیم. البته عامل قدرت مذهبی با آنچه که در خاور میانه می‌گذشت بی‌ارتباط نبود. زمانی که امام عزیز می‌فرمودند ما انقلابمان را صادر می‌کنیم، بعضی از افراد کوتاه فکر خیال می‌کردند اگر ایران را درگیر جنگ بکنند یا مرزهای ایران را کنترل بکنند می‌توانند مانع صدور انقلاب بشوند. «بروس موزلیش» در کتاب خمینی مخفی می‌نویسد: امام خمینی رهبری است که مناسبترین زمانی را برای فعالیت سیاسی خود انتخاب کرده و انقلاب اسلامی در پی خود «انقلاب پنهان» دارد که با رهبری امام به تمام جهان سروری خواهد یافت. خطر صدور انقلاب اسلامی برای غرب از همه سلاحهای مرگبار شکننده تر است، چرا که به قول قرآن کریم خواب و راحتی را از آنها گرفته است. قرآن کریم می‌فرماید: «ولا تهنوا فی ابتغاء القوم ان تکنونوا تالمون فانهم یالمون کما تالمون و ترجون من الله ما لا یرجون و کان الله علیما حکیما» و نباید (از تعقیب کردن) در کار دشمنان سستی و کاهلی کنید که اگر شما از آنان به رنج و زحمت می‌افتید، آنها نیز از دست شما رنج می‌کشند، با این فرق که شما به لطف خدا (و بهشت ابد) امیدوارید و آنها (چون بی‌ایمانند به خدا و اجر قیامت) امیدی ندارند و خدا دانا و حکیم و (کریم) است و امیدواران را محروم نمی‌سازد. علامه محمد تقی جعفری (ره) در آخر نوشتارشان به قطعنامه کنگره ای که از سوی انجمن دولتی حقوق تطبیقی دانشگاه حقوق پاریس نوشتند اشاره کرده اند به این مطلب که: «در پایان این کنفرانسها قطعنامه ای به امضای کنگره... رسانیدند که همه آنها عظمت و استحکام فقه اسلامی را تصدیق کردند و صلاحیت آن را برای پاسخگویی همه جوامع بشری اعلام نمودند.» کلام خودمان را با سخن دیگر از امام راحل به پایان می‌برم که فرمودند: «ما به تمام جهان تجربه هایمان را صادر می‌کنیم و نتیجه مبارزات با ستمگران را بدون کوچکترین چشم داشتی به مبارزان راه حق انتقال می‌دهیم و تمامی آزادیخواهان باید با روشن بینی و روشنگری راه سیلی زدن بر گونه ابرقدرتها، خصوصا امریکا، را بر مردم سیلی خورده کشور مظلوم اسلامی و جهان سوم ترسیم نمایند.» از خدا می‌خواهیم این قدرت را به ما ارزانی دارد که نه تنها از کعبه مسلمین که از کلیساهای جهان نیز ناقوس مرگ بر امریکا و شوروی به صدا درآوریم.

هویت جمعی از دیدگاه امام خمینی (ره)

هویت جمعی از دیدگاه امام خمینی چکیده: نگارنده در این مقاله ابتدا مفهوم هویت را از منابع مختلف لغات استخراج و آن را به دو سطح فردی و جمعی تقسیم کرده است. منظور نویسنده از هویت فردی، انسان و از هویت جمعی، امت است. سپس عوامل مؤثر بر این دو سطح از دیدگاه امام خمینی را مورد بررسی قرار داده است. در سطح فردی هویت از دیدگاه امام خمینی به دو نقش مهم هستی‌شناسی جهان بینی و انسان‌شناسی بر دیدگاه وی نسبت به هویت اشاره شده است. در ادامه از دیدگاه امام خمینی به ویژگیهای ذاتی انسان اشاره شده که عبارتند از: جامعیت و لایتناهی بودن انسان، دو بعدی بودن انسان، فطرت کمال‌گرایانه انسان و آزادیخواهی انسان. کلیدواژه: هویت، هویت فردی، هویت جمعی، هویت شیطانی. هویت جمعی یکی از مباحث مهم در حوزه علوم اجتماعی است و هر متفکری که در حوزه علوم اجتماعی به طرح مباحثی می‌پردازد ناچار است که ابتدا دیدگاه خود را در خصوص این مفهوم مهم روشن سازد. اصولاً بحث درباره موضوعاتی همچون ملت، امت، اقوام، گروههای اجتماعی و جامعه

نیازمند تبیینی دقیق از هویت جمعی است. بر این اساس با توجه به اینکه امام خمینی یکی از متفکرینی است که در مسائل اجتماعی صاحب رأی و اندیشه می باشد لذا فهم درست دیدگاه ایشان در خصوص مسائلی همچون ملت، هویت ملی، امت، و... نیازمند شناخت دیدگاه ایشان از مفهوم هویت جمعی است. موضوع اصلی این مقاله پاسخ به این سؤال است که آیا امام خمینی برای جمع، هویت مستقلی از فرد قائل است یا نه. الف. مفهوم هویت و سطوح مختلف آن در کتابهای لغت برای مفهوم هویت (identity) معنای زیادی ذکر می کنند که از جمله آنها می توان به موارد زیر اشاره کرد: هستی، وجود، آنچه سبب شناسایی شخص باشد (معین ج ۴: ۵۲۲۸)؛ حقیقت شیء یا شخص که مشتمل بر صفات جوهری او باشد، ذات، شخصیت و... (عمید: ۱۲۶۵)؛ در لغت نامه دهخدا، هویت به معنای تشخیص دانسته شده است و مؤلف تصریح می کند که همین معنی در میان حکیمان و متکلمان مشهور است (دهخدا ج ۱۴: ۲۰۸۶۶). لازم است ذکر شود که معانی اصطلاحی خاصی که صاحب نظران تعلیم و تربیت، روان شناسی، جامعه شناسی و... برای این واژه آورده اند تا حدود زیادی با معانی لغوی آن همخوانی دارد. از بررسی و تحلیل مجموعه دیدگاههای موجود در این باره می توان چنین نتیجه گرفت: هویت آن بخشی از عناصر اصلی شخصیت انسان است که به دنبال عینیت پیدا کردن آن، فرد قادر می شود که موضع خود را در برخورد با جهان، دیگران و خویشان به صورت شایسته مشخص نماید. در گفتار امام می توان سطوح مختلفی از هویت را مشاهده کرد و صرف نظر از هویت فردی (که در بیانات ایشان تحت عنوان خود و یا انسان آورده شده است) اشاراتی به هویت‌های گروهی، قومی، ملی و فراملی در آثار وی دیده می شود. ایشان در بیانات خویش صریحاً اقوام مختلف ایران نظیر کرد، لر، ترک، بلوچ و امثال اینها را نام می برد (۱۳۷۹ ج ۱۱: ۲۹۰) و همچنین از ملت ایران، ملت‌های مسلمان، ملت پاکستان، ملت امریکا و... صحبت می کند. تمام اینها بیان کننده پذیرش سطوح مختلف هویت از طرف امام خمینی است. به نظر می رسد که حضرت امام سطوح مختلف هویت را به عنوان یک واقعیت سیاسی و اجتماعی مثل انسان، قوم، قبیله، منطقه، ملت، فراملت (مثل امت) و... می پذیرد ولی از میان این سطوح دو سطح را بیشتر مورد توجه قرار می دهد: یکی در سطح فردی یعنی انسان و دیگری در سطح جمعی یعنی سطح فراملی یا همان «امت». ب. عوامل مؤثر بر دیدگاه امام خمینی از هویت سطح فردی هویت در دیدگاه امام خمینی از جایگاه ویژه ای برخوردار است. در این سطح انسان و ابعاد مختلف او از دیدگاه وی مورد توجه قرار می گیرد. در این زمینه باید به سؤال‌اتی نظیر اینکه انسان چیست؟ دارای چه ماهیتی است؟ نحوه شکل گیری و تکوین هویت آن به چه صورت است؟ عناصر سازنده هویت آن کدام است؟ و سؤالات متعدد و مختلف دیگری از این قبیل پاسخ داده شود. بدیهی است که هر مکتب و متفکری بسته به نحوه نگرش و یا طرز تلقی ای که از انسان دارد به این سؤالات پاسخ‌های متفاوتی خواهد داد و پاسخ امام خمینی به این سؤالات، نحوه تلقی وی را از هویت فردی آشکارتر می سازد. چنانچه گفته شد در بحث هویت فردی به طور طبیعی «انسان» مورد توجه قرار می گیرد. بنابراین بحث هویت فردی را در آثار امام خمینی تحت عنوان «انسان» باید پی جویی کرد. در ادامه این بحث تلاش خواهیم نمود تا به مهمترین سؤالاتی که در این زمینه وجود دارد پاسخی در خور ارائه نماییم. مهمترین این سؤالات عبارتند از اینکه نگرش امام نسبت به هستی و جهان چگونه است؟ در این هستی انسان دارای چه اهمیت و جایگاهی است؟ ماهیتش چیست؟ نحوه شکل گیری و تکوین هویت انسان به چه صورت است؟ شرایط تحقق هویت واقعی و اصیل در انسان به چه شکلی است؟ دلایل عدم تحقق هویت واقعی در انسان کدام است و سؤالات دیگری از این قبیل که به آنها پاسخ خواهیم داد. ب. ۱. نقش هستی شناسی و جهان بینی امام خمینی بر دیدگاه وی نسبت به هویت در مطالعه و شناخت اندیشه یک متفکر در مسائل مختلف و قضاوت درباره چهارچوب فکری وی آگاهی از هستی شناسی و جهان بینی آن متفکر لازم و ضروری است، چرا که هر نوع پاسخی به سؤالات مختلف متأثر از نحوه نگرش او به هستی و جهان است یعنی اینکه نوعی ارتباط تنگاتنگ میان اندیشه یک متفکر با مبانی هستی شناسی و انسان شناسی وی وجود دارد. نظر امام خمینی نیز در تمام مسائل و موضوعات از جمله انسان و مقوله هویت مبتنی بر جهان بینی و نوع نگرش وی به هستی و جایگاه

انسان در آن است. بنابراین لازم و ضروری است که قبل از پرداختن به بحث انسان‌شناسی و هویت فردی به صورت اجمالی به توضیح هستی‌شناسی و جهان‌بینی امام خمینی پردازیم. به طور خلاصه می‌توان گفت که هستی‌شناسی و جهان‌بینی امام ریشه در مکتب حیات بخش اسلام داشته و برگرفته از آن است. بر این اساس حضرت امام معتقد است که تمام جهان هستی و عالم وجود، مخلوق خداوند بوده و از یک وجود یگانه‌ای که همان ذات باری تعالی است، سرچشمه می‌گیرد. از نظر ایشان تمام عالم وجود مظهر تجلی نور حق تعالی است و در این میان دنیا جزء بسیار ناچیزی از این جهان هستی و عالم وجود می‌باشد. در همین رابطه ایشان می‌فرمایند: «دنیا یک جزء بسیار کمی است از عالم... عالم یک مَرکبی است از ماورای این طبیعت و این طبیعت... در آخر مرتبه وجود واقع شده است.» (۱۳۷۹ ج ۶: ۱۰۶) و در جایی دیگر می‌فرمایند: «تمام عالم اجسام در مقابل عالم ماوراءالطبیعه هیچ قدر محسوسی ندارد و در آنجا عوالمی است که در فکر بشر ننگند» (امام خمینی ۱۳۶۸: ۹۴) ایشان به نقل از استاد خود می‌گفتند دنیا را به دلیل اینکه در آخرین مرحله وجود قرار گرفته است، اسفل السافلین خوانده‌اند. چنین دیدگاهی برگرفته از آیات قرآن کریم و احادیث ائمه معصومین می‌باشد؛ از جمله اینکه از امام صادق (ع) نقل شده است که «آسمانها و زمین در برابر کرسی همچون حلقه انگشتی در وسط یک بیابان است و کرسی هم در برابر عرش چون حلقه‌ای است در میانه یک بیابان» (مکارم شیرازی ۱۳۶۲ ج ۲: ۲۰۲). امام خمینی همانند سایر بزرگان فلسفه و عرفان اسلامی و متأثر از اصل وحدت وجود معتقد بود که تمام اجزای جهان هستی از پایین‌ترین سطح تا بالاترین آن در عین تکثر و تعدد از وجود یگانه‌ای که همان ذات باری تعالی است سرچشمه می‌گیرد؛ یعنی اینکه در رأس همه عالم هستی یک واجب الوجود که همان خداوند تعالی است قرار دارد و همه آنچه در مراتب بعدی قرار گرفته است مخلوق او بوده و موجودات ممکنی هستند که نه تنها وجود خود را مدیون اویند بلکه در تمام زمینه‌ها در فقر مطلق نسبت به ذات خداوند به سر می‌برند. این نگرش که مبتنی بر اصل فلسفی «وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت» است و به نگرش وحدت وجودی معروف می‌باشد بدین معنی است که کل جهان هستی از یک تجانس و یگانگی خاصی برخوردار است، زیرا تجلی یک هستی مطلق و واحد است که همه آنها را خداوند در یک طرفه‌العینی به وجود آورده است و سرانجام هدف از خلقت تمام عالم هستی «انسان» و تحقق سعادت و کمال او از طریق اطاعت از دستورات الهی و عبادت خداوند و طی نمودن آزمایشهای متعدد الهی در این جهان است (امین ۱۳۷۶). بر همین اساس در چنین تفکری هدف از خلقت جهان، انسان بوده که باید به عنوان موجودی که جامع جمیع مراتب وجود است، رشد یابد و استعدادهای بالقوه خود را به فعلیت برساند تا از این طریق به کمال مطلوب خود دست یابد. از این منظر دنیا مانند مزرعه‌ای است برای آخرت که انسان باید توشه خود را برای آن جهان از طریق کشت در مزرعه دنیا به دست آورد. پس از این وارد بحث اصلی، یعنی انسان و شناخت ابعاد مختلف او، از دیدگاه امام خمینی برمی‌شویم و به توضیح ماهیت انسان و صفات و ویژگیهای او در اندیشه فلسفی و عرفانی امام می‌پردازیم. ب. نقش انسان‌شناسی امام خمینی بر دیدگاه وی نسبت به هویت انسان‌شناسی امام خمینی به تبع هستی‌شناسی و جهان‌بینی وی متأثر از دیدگاه توحیدی ایشان است. انسان در مکتب اسلام دارای اهمیت و جایگاه بسیار والایی است او اشرف مخلوقات عالم بوده به طوری که خداوند بعد از خلقت او آیه «فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» را بیان نمود. او خلیفه خدا بر روی زمین است و بار امانت الهی که آسمانها، زمین و کوهها توانایی حمل آن را نداشتند بر دوش گرفت. او هدف خلقت تمام عالم است و کل جهان هستی به تبع او و برای او خلق شده است. در همین زمینه قرآن در آیه ۲۹ سوره بقره به صراحت بیان می‌کند که: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» هدف نهایی خلقت انسان و زمین و آسمان رسیدن به سعادت و وصول به کمال مطلوب خویش از طریق اطاعت و پیروی از دستورات الهی است. در تفکر اسلامی مبنای جهان، تحولات و تبدلات اجتماعی انسان است و در این زمینه نقش اراده و اختیار انسان از همه چیز برجسته‌تر است. تأکید اسلام بر سرشت انسان، فطرت و انسانیت فرد در همین راستا ارزیابی می‌شود. در این چهارچوب درون

انسان جهانی است که با جهان خارج پیوند تنگاتنگی دارد و راه شناخت جهان از درون انسان می‌گذرد و تعبیر زیبای حضرت علی (ع) که می‌فرماید: «اتزعم انك جرم صغير و فيك انطوى العالم الاكبر» مبین آن است که انسان دارای اهمیت بسیار بالایی بوده و با وجود اینکه جرم صغیری بیش نیست ولی جامعه به اقتضای این عالم صغیر بنا می‌شود. این نحوه پیوند میان درون و برون انسان نوعی اصالة الانسان (انسان با طبیعت خدادادی و فطرت الهی) را مطرح می‌کند که بر اساس آن شناخت انسان به عنوان یک عالم صغیر شناخت خدا و جهان را دربردارد و حدیث شریف «من عرف نفسه فقد عرف ربه» ناظر بر همین معنی و مفهوم می‌باشد. بر این اساس انسان شناسی امام خمینی نیز به عنوان یک متفکر اسلامی، برآمده از جهان بینی توحیدی و الهی است. لذا اهمیت انسان در نظر ایشان همان جایگاه و اهمیتی است که در اسلام بیان گردیده است و بر این اساس ایشان انسان را مخلوق خداوند و خلیفه او بر روی زمین می‌داند که کل جهان و عالم هستی طفیلی وجود اویند که در این میان هدف از خلقت انسان تبدیل انسان طبیعی به انسان الهی و در نهایت رسانیدن او به سعادت و کمال مطلق از طریق وصول به رحمت لایزال است. ایشان در این زمینه می‌فرمایند: بدان که انسان تنها موجودی است که جامع همه مراتب عینی و مثالی و حسی است و تمام عوالم غیب و شهادت و هر چه در آنهاست در وجود انسان پیچیده و نهان است. چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: «خداوند همه نامها را به آدم آموخت»... پس انسان خلیفه خداست بر خلق او و بر صورت الهی آفریده شده است. متصرف در بلاد خداست و خلعتهای اسماء و صفات خداوندی را دربر کرده و در گنجینه های ملک و ملکوت او نفوذ دارد. روحش از حضرت الهیه بر او دمیده شده ظاهرش نسخه ای است از ملک و ملکوت و باطنش گنجینه های خدای لایموت و چون جامع همه صورتهای کونیه الهیه بود از این رو در تحت تربیت اسم اعظمی که به همه اسماء و صفات محیط بود و بر همه رسمها و تعیینها حکومت داشت قرار گرفت... (امام خمینی شرح دعای سحر: ۱۵). از دیدگاه امام خمینی انسان دارای ویژگیهای مختلف و متعددی است که جزء ذات او می‌باشد و از طرف خداوند و به صورت فطری در درون او نهاده شده است. این ویژگیها عبارتند از: جامعیت و لایتنهایی بودن انسان امام خمینی در شرح دعای سحر در مورد جامعیت و لایتنهایی بودن انسان می‌فرماید: «بدان که انسان... جامع همه مراتب عینی و مثالی و حسی است و تمام عوالم غیب و شهادت و هر چه در آنهاست در وجود انسان پیچیده و نهان است. چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: خداوند همه نامها را به آدم آموخت» و مولای ما و همه موحدان، علی (ع)، فرمود: تو پنداری همین جرم صغیری جهانی در نهاد تو نهان است بنابراین آدمی با ملکیمان ملکی است و با ملکوتیان ملکوتی و با جبروتیان جبروتی. از آن حضرت و حضرت امام صادق (ع) روایت شده که فرمودند: «بدان که صورت انسانی بزرگترین حجت‌های الهی است بر خلقش و او همان کتابی است که خدای تعالی آن را با دست خود نوشته است و او همان هیكلی است که آن را با حکمت خود بنایش نموده و اوست مجموعه صورت جهانیان و اوست مختصری از لوح محفوظ و او بر هر غایبی شاهد است و اوست راه راست به هر گونه خیر و نیکی و همان راهی است که در میان بهشت و دوزخ کشیده شده است». دو بعدی بودن انسان از نظر امام انسان موجودی دو بعدی شناخته می‌شود که یک بعد او با طبیعت و عالم ماده و بعد دیگر آن به عالم ماورای الطبیعه پیوند خورده است. مسیر رشد و تکامل او رسیدن از بعد طبیعی به بعد ماورای الطبیعی است. در این زمینه ایشان می‌فرمایند: انسان این هیكل موجود، این جثه موجود، و این حواس موجودی که ما احساسش می‌کنیم... نیست. به این معنا حیوانات و انسان مثل هم هستند. همه مادی هستند. همه این نحو ادراکاتی (دارند) منتها یک قدری کم و زیاد. یک بعد انسان عبارت از این موجود فعلی که دارای این حواس و دارای خواص هست، بعدهای دیگرش اصلاً به آن توجه نشده است و یا کم شده است. (۱۳۷۹ ج ۱۱: ۲۱۶). همچنین در صحیفه امام می‌فرمایند: اینطور نیست که انسان فقط خودش باشد و همین طبیعت و مرتبه ای نداشته باشد. انسان مراتب دارد. آن کسی که رفته سراغ آن مرتبه بالای انسان و از این مراتب (مادی) غافل شده، اشتباه کرده. آن کسی که چسبیده است به این عالم ماده، و مرتبه طبیعت را دیده و غافل از ماورای طبیعت است، این هم اشتباه کرده است (۱۳۷۹ ج ۴: ۹). بر همین اساس امام نه تنها رویکرد مادی گرایانه به انسان را رد می‌کند،

بلکه هر گونه رویکردی را که به یک بعد انسان اعم از مادی یا معنوی توجه نماید، نمی پذیرد. ایشان در این خصوص تأکید می کنند که: هر مکتبی را به استثنای مکتب اسلام که ملاحظه کنید، یک مکتب مادی (است) که انسان را حیوان تصور کرده است، یک موجود که (کارش) همان خوردن و خوابیدن است، منتها بهتر خوردن و بهتر خوابیدن. حیوانات هم مشترکند با ما در خوردن و خوابیدن، لکن این مکتبها... اینطور ادراک کرده اند از انسان که این هم مثل سایر حیوانات هست که تمام چیزها و رشدهایی که دارد در همان ادراکات مادی دور می زند، در امور مادی دور می زند. اسم آن را گفته اند «امور عینی». خیال می کنند که امر عینی عبارت از همین عالم طبیعت است، و حال آنکه عوالم دیگری هست که اینها ادراکش نکرده اند... اینطور نیست که انسان فقط خودش باشد و همین طبیعت و مرتبه ای نداشته باشد انسان مراتب دارد (۱۳۷۹ ج ۴: ۹). امام بر اساس وجود این بعد معتقد است: انسان یک موجودی است در ابتدا مثل سایر حیوانات است. اگر رشد بکند، یک موجود روحانی می شود که بالاتر از ملائکه الله می شود. و اگر طرف فساد برود، یک موجودی است که از همه حیوانات پست تر است (۱۳۷۹ ج ۱۰: ۴۴۶). بنابراین برای انسانها مراتب وجودی متعدد و متفاوتی می توان در نظر گرفت که بالاترین حد آن اتصال به ذات حق و پست ترین حد آن سقوط به اسفل السافلین است. فطرت کمال گرایانه انسان بر خلاف عقیده برخی از افراد نظیر جان لاک و کسانی دیگر که قائل به فطرت انسانی نیستند و ذهن انسان را لوح سفید و نانوشته می دانند، امام خمینی انسان را صاحب فطرتی می داند دارای تواناییها و استعدادهای خاص جهت رسیدن به کمال. ایشان می فرمایند: نفس در بدو فطرت خالی از هر نحو کمال و جمال و نور و بهجت است چنانچه خالی از مقابلات آنها نیز هست. گویی صفحه ای است خالی از مطلق نقوش: نه دارای کمالات روحانی، و نه متصف به اضداد آن است. ولی نور استعداد و لیاقت برای حصول هر مقامی در او ودیعه گذاشته شده است، و فطرت او بر استقامت و خمیره او مخمر به انوار ذاتیه است (۱۳۶۸: ۲۷۲). و در ادامه آورده اند: فطرت خداجویی است که در همه هست؛ کافر هم که دارد می رود دنبال اینکه یک چیزی پیدا بکند، خودش ملتفت نیست، این دنبال کمال مطلق است (۱۳۷۹ ج ۱۲: ۵۰۹). بنابراین از دیدگاه امام خمینی انسان موجودی کمال طلب است. باطن ناآرام او همواره طلب عاشقانه دارد. عالم و عامی، فقیر و غنی، ضعیف و قوی همه و همه در این وادی سلوک می کنند یعنی آنچه را که در وجود انسان نمی توان مورد تردید قرار داد و عمومیت و فطری بودن آن را انکار نمود، همانا عشق ورزیدن و کمال جستن انسانهاست. بنابراین کمال طلبی و تلاش دائم برای رسیدن به کمال امری است فطری و در نهاد هر انسانی حتی آنانی که نمی دانند و منحرفند نهفته است و به قول حافظ شیرازی: همه کس طالب یارند چه هوشیار و چه مست همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت این ویژگی کمال طلبی در نهاد انسان، در میان روان شناسان «روانشناسی کمال» نامیده می شود (فصلنامه حضور ش ۸: ۱۳۷) و روان شناسان و روانکاوانی نظیر فروید، فرانل، یونگ و اریک فروم در این زمینه تحقیقاتی را انجام داده اند. آزادیخواهی انسان امام خمینی معتقد بود که انسان بر اساس فطرت، موجودی آزادیخواه است «... از منظر تفسیری و عرفانی امام خمینی فطرت الهی و یکتاگرایی بشری از دو جناح عاشقانه برخوردار است یکی طلب آسایش و راحتی و دیگری آزادی و امکان نیل به خواسته ها و ظهور قدرت خلیفه الهی» ایشان می فرمایند: «... جناح عشق به راحت، و عشق به حریت، دو جناحی است که به حسب فطرت الله غیر متبدله در انسان ودیعه گذاشته شده که با آنها انسان طیران کند به عالم ملکوت اعلی و قرب الهی» (۱۳۶۸: ۱۸۷). این روح آزادیخواهی انسان از نظر امام هم شامل زندگی فردی و هم شامل زندگی اجتماعی او می گردد. از نظر ایشان نهایت آزادیخواهی انسان جوار حق و خشنودی و سلام و فلاح و خردورزی انسان از گرایش او به حقیقت است و مقصود از آزادی همان آزادی اوست که عرصه اندیشه و عمل و تکامل روح را فراخ می سازد و او را خداگونه ای در روی زمین و زمان خویش درمی آورد... در حقیقت این جهان بینی و انسان شناسی نقش اساسی را در موضع گیری امام خمینی نسبت به آزادی دارد. ج. نحوه شکل گیری هویت فردی از دیدگاه امام خمینی پس از بررسی هستی شناسی و جهان بینی امام خمینی و جایگاه انسان در آن و شناخت ویژگیهای انسان از دیدگاه امام و اسلام این سؤال

مطرح می شود که هویت انسان به چه صورتی شکل می گیرد؟ چنانچه بیان گردید انسان از دیدگاه امام موجودی است الهی که از طرف خداوند و در جهت رسیدن به اهدافی پای در جهان هستی گذاشته است. این انسان دارای فطرتی است که استعدادهای الهی به صورت بالقوه در درون او از طرف خداوند به ودیعه گذاشته شده است. این استعدادهای درونی در اثر عوامل مختلف رشد نموده و به فعلیت می رسد. بنابراین از دیدگاه امام خمینی در ابتدا و به صورت ذاتی هیچ تفاوتی میان انسانها وجود ندارد بلکه این تفاوتها عرضی بوده و به مرور زمان بر انسان عارض می گردد. بنابراین می توان گفت که از نظر امام نحوه شکل گیری هویت انسان همان نحوه رشد و نمو و ظهور و بروز استعدادهای درونی اوست بر این اساس با توجه به وجود دو نوع استعداد در درون انسان یعنی استعداد الهی و استعداد شیطانی دو نوع هویت خواهیم داشت. یکی هویتی الهی که اصیل و فطری است و دیگری هویتی شیطانی که انحرافی و غیر واقعی است. هویت الهی و اصیل معطوف به سعادت انسان و رسیدن به کمال اوست و هویت شیطانی معطوف به شقاوت و بدبختی او است و این دو نوع هویت در درون انسان دائماً در حال منازعه و کشاکشند و هر یک سعی دارند بر نفس انسان مسلط گردند. این منازعه که در مباحث اسلامی تحت عناوین مختلف از جمله منازعه عقل و نفس از آن یاد می شود در بیانات امام خمینی نیز به صراحت و مکرر تحت عنوان کشاکش جنود عقل و نفس آمده است. بر این اساس امام خمینی نیز به دو نوع هویت در درون انسان معتقد است: یکی هویتی الهی و اصیل و دیگری هویتی شیطانی و انحرافی. از نظر امام انسان باید در پی به فعلیت رساندن هویت الهی خود از طریق ظهور استعدادهای موجود در درون خویش باشد و در این راستا باید از گرایشهای شیطانی درون خود پرهیز نماید. تمام تلاشهای ایشان نیز در این است که انسان را متوجه این هویت اصیل و الهی بنماید. از نظر امام شرط رسیدن به این هویت الهی تربیت انسان بر اساس ارزشها و تعالیم اسلامی است. از همین جاست که بحث تعلیم و تربیت در اندیشه امام خمینی جایگاه بسیار بالایی پیدا می کند و به اخلاق بسیار اهمیت می دهد که اشاره ایشان به جمله معروف «ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل» تأیید بر اهمیت اخلاق و تربیت و تهذیب اخلاقی انسان است و بسیاری از آثار حکمی ایشان نظیر، کتاب شرح چهل حدیث، سرالصلوة، آداب الصلوة، شرح دعای سحر و شرح حدیث جنود عقل و جهل و... در همین رابطه می باشد. اهمیت تعلیم و تربیت از نظر ایشان تا حدی است که مورد هدف تمام انبیای الهی و اسلام است. ایشان دو هدف اصلی را جهت تربیت انسان عنوان می کند: اولین هدف سعادت و رستگاری دنیوی و اخروی انسان از طریق ظهور استعدادهای الهی و رشد و نمو تمام ابعاد اوست. این هدف در واقع هدف آرمانی و نهایی تربیت است که از نظر امام هدف تمام انبیا رسیدن به آن هدف می باشد و در این زمینه ایشان می فرمایند: «تمام نکته آمدن انبیا این است که تربیت کنند این بشر را که قابل از برای این است که تربیت بشود... برای اینکه همان طوری که اینجا زندگی سعادتمند... دارند آنجا هم زندگی سعادتمند داشته باشند.» (۱۳۷۹ ج ۴: ۱۸۹) و در جایی دیگر می فرمایند: «تمام کوشش انبیا برای این بوده است که انسان را بسازند؛ تعدیل کنند؛ انسان طبیعی را مبدل کنند به یک انسان الهی.» (۱۳۷۹ ج ۹: ۱۱) و همچنین هدف این است...: «اسلام می خواهد انسان را یک انسانی بسازد جامع؛ یعنی رشد به آنطور که هست بدهد.» (۱۳۷۹ ج ۴: ۹) و در نهایت «تمام جهاتی که در این عالم هست برگردانند به همان جهت توحیدی الهی.» (۱۳۷۹ ج ۱۳: ۱۷۴). دومین هدف پیامبران اصلاح جامعه و مملکت از طریق اصلاح انسان است که به نظر می رسد این هدف وسیله ای برای رسیدن به هدف اول یعنی سعادت و کمال انسان است. بدین ترتیب که جامعه نقش بسیار مؤثری در تربیت افراد دارد و اگر جامعه اصلاح گردد افراد نیز اصلاح خواهند شد ولی از آنجایی که جامعه از خود این افراد تشکیل یافته است، بنابراین شرط اصلاح جامعه اصلاح افراد است. به اعتقاد حضرت امام ارتباط تنگاتنگی میان فرد و جامعه وجود دارد و در زمینه اثرات فرد بر جامعه به نظر ایشان یک نفر آدم می تواند یک جامعه را فاسد کند و یا هدایت نماید. در این زمینه می فرمایند: «یک نفر فاسد یک وقت می بینید که یک انجمنی را فاسد می کند و یک کشوری را رو به فساد می کشاند. ما باید توجه به این مسائل داشته باشیم.» (۱۳۷۹ ج ۱۶: ۱۷۲) همچنین «اگر منحرفین و معوجین در یک کشوری سرنوشت آن

کشور را به دست بگیرند، آن کشور رو به انحطاط می رود... و اگر افاضل و دانشمندانی که با فضیلت هستند با فضیلت انسانی هستند اینها سررشته دار یک کشور بشوند، فضیلت در آن کشور زیاد می شود...» (۱۳۷۹ ج ۱۴: ۳۹) در جای دیگر خطاب به دانشگاهیان می گوید: «اگر انسان متعهد درست کردید... مملکتان را نجات می دهد» (۱۳۷۹ ج ۸: ۶۷). بنابراین حضرت امام جهت ایجاد یک جامعه صالح تربیت انسان را وجهه همت خویش قرار می دهد. پس در بحث هویت فردی انسان از منظر امام خمینی ایشان بر اساس هستی شناسی و جهان بینی خود مهمترین عنصر سازنده در هویت یک انسان را حرکت بر اساس ارزشهای فطری و اسلامی می داند. لذا بر تربیت و نقش اساسی آن در فرآیند شکل گیری تأکید می کند و لازمه شکل گیری یک هویت درست را پرورش انسان بر اساس ارزشهای اسلامی می داند. بر این اساس از نظر امام مهمترین عنصر سازنده هویت انسان تربیت بر اساس ارزشهای فطری و درونی اوست که بر اساس این فطرت، انسان موجودی است که از خداست و به دنبال اوست و کمال انسان در رسیدن به خدا و خدایی شدن است و این امری است فطری که در درون هر انسانی وجود دارد. ایشان می فرمایند: «همه هم دنبال او هستند، هم فطرتها دنبال او هستند، منتها چون ما محجوبیم، نمی فهمیم که ما دنبال او هستیم.» (۱۳۷۹ ج ۱۹: ۲۵۳) و نیز می گوید: «این قدر دست و پا نزنید این طرف و آن طرف بروید. شما خدا را می خواهید، بروید دنبال همان که می خواهید. فطرت شما توجه به خدا دارد، خودتان متوجه نیستید. همه فطرتها توجه به خدا دارد» (۱۳۷۹ ج ۱۳: ۳۶). به همین دلیل ایشان مهمترین عنصر سازنده در هویت را عناصری می داند که بتواند انسان را به این خواسته درونی و فطری برساند و در این میان تربیت صحیح و تزکیه نفس بر اساس ارزشهای اسلامی در رأس همه امور قرار می گیرند. د. هویت جمعی و عناصر سازنده آن از دیدگاه امام خمینی بحث در مورد هویت جمعی از جمله هویت ملی از دیدگاه امام خمینی نیازمند آن است که ابتدا به این سؤال پاسخ دهیم که آیا اصولاً امام خمینی برای جمع و جامعه وجود اصیل و عینی مستقل از افراد جامعه قائل است تا بتوان برای آن هویتی قائل بود، یا اینکه جامعه را مجموعه ای از افراد می داند که هویت آن همان هویت مجموعه افراد است و نمی توان برای آن هویتی مستقل از افراد قائل شد، یا به تعبیر دیگر رابطه فرد و جامعه از دیدگاه ایشان چگونه است؟ آیا ترکیب فرد و جامعه ترکیبی اعتباری است یا ترکیبی حقیقی؟ اصولاً این موضوع یکی از مهمترین مسائل علوم اجتماعی است و درباره نحوه رابطه فرد و جامعه و ماهیت جامعه دیدگاههای مختلفی از سوی صاحب نظران ارائه شده است که می توان آنها را در سه دیدگاه کلان شامل جامعه گرایان (که اصالت را از آن جامعه می دانند) و فرد گرایان (که اصالت را از آن فرد می دانند) و قائلان به تعامل متقابل فرد و جامعه طبقه بندی کرد. جامعه گرایان بر روی خصیصه جمعی پدیده های اجتماعی تأکید دارند و جامعه را واقعیتی عینی تلقی می کنند که از افرادی که آن را تشکیل داده اند، متمایز است و آثار و خواص ویژه ای دارد که در افراد انسانی مشاهده نمی شود. به تعبیر دیگر، اینها در ارتباط فرد و جامعه بر روی عامل دوم تکیه می کنند و معتقدند که تنها جامعه است که واقعیتی اصیل دارد و فرد جز از واقعیتی تبعی برخوردار نیست. همان گونه که شخص یک کل مرکب است و دارای زندگی واحدی است که مجموعه ای از اعضای منفصل یک بدن، حتی اگر هر یک از آن اعضا بی عیب و نقص و آن مجموعه کامل باشد، آن حیات را ندارد؛ به همین سان، اجتماع انسانی نیز، که مرکب از افراد است، حیاتی خاص خود دارد که مجموعه ای از آحاد انسانی پراکنده و ناهمبسته، فاقد آن حیات خواهد بود. به دیگر سخن، جامعه هم یک «شخص» یا «فوق شخص» است که، درست به همان شیوه که بدن از یاخته ها، اعضا و دستگاهها تشکیل شده است، مرکب از افراد و دارای زندگی واحدی است غیر از حاصل جمع زندگیهای افراد سازنده آن. می توان گفت که صاحبان این گرایشها که گاهی به نام «طرفداران هستی شناسی اجتماع» هم خوانده می شوند، همگی وارثان هگل، فیلسوف نامی آلمان (۱۷۷۰-۱۸۳۱)، هستند. در نظر هگل اساساً «جز کل، هیچ امری مآلاً و تماماً حقیقی نیست» (راسل ۱۳۵۳: ۴۱۹). در دو قرن اخیر تعداد کثیری از دانشمندان و فلاسفه اجتماعی مغرب زمین، علی الخصوص آلمان، دارای چنین گرایشهایی بوده اند. فی المثل، می توان از مکتب «روان شناسی ملتها» نام برد که در سال ۱۸۹۵ به دست دو متفکر آلمانی،

لازاروس و شتاین هال، تأسیس شد و در «ملت» واقعیتی جمعی و ماهیت روحانی، یک «روح همگانی»، می‌دید که روح فردی، چیزی جز محصول آن نیست (دوورژه ۱۳۶۶: ۱۸). همچنین، می‌توان از اُسوالدشپنگلر (Oswald Spengler) نظریه پرداز سیاست، فیلسوف، و جامعه شناس آلمانی (۱۸۸۰-۱۹۳۶)، یاد کرد که معتقد بود: «هر فرهنگی خصلت خاص خود و جهان بینی خاص خود را دارد و دارای فلسفه اساسی مشخصی نسبت به زندگی، هنر، علم و مذهب است، آن چنان که تفاهم متقابل بین دو فرهنگ متفاوت، نامیسر است» (پولارد ۱۳۵۴: ۱۷۸، ۱۹۴). بسیاری از بنیانگذاران و پیش کسوتان «جامعه شناسی» نیز به اینگونه نظریات گراییده‌اند. سن سیمون فیلسوف اجتماعی و عالم سیاسی فرانسوی (۱۷۶۱-۱۸۲۵) که اگوست کنت از شاگردان و یاران او بود، از این دسته است. جامعه از نظر سن سیمون «کارگاه وسیعی» است که «وظیفه اش نه تنها تسلط بر افراد بلکه غلبه بر طبیعت است». «و از اتحاد آدمیان، وجود حقیقی تشکیل می‌شود، ولی این وجود حقیقی (یعنی وجود اجتماعی) کوششی است در عین حال جمعی و فردی» (گورویچ ۱۳۵۶: ۱۷). پرودون، متفکر اجتماعی فرانسوی (۱۸۰۹-۱۸۶۵)، نیز معتقد است که جامعه «موجود زنده ای است دارای هوش و فعالیت خاص و تابع قوانینی که تنها از راه مشاهده کشف شدنی هستند» (گورویچ ۱۳۵۶: ۲۰). اگوست کنت هم جامعه را در حکم «یک فرد عظیم که دارای موجودیتی خارج از موجودیت افراد است» (گورویچ ۱۳۵۶: ۲۸) تصور می‌کند و «خصلت ویژه و غیر قابل تبدیل واقعیت اجتماعی را نشان داده و آن را با مفهوم جامعه و به عنوان کل واقعی و عینی، ربط داده است» (گورویچ ۱۳۵۶: ۲۷) از همین رو، بر آن شده است تا «در برابر گرایش به انطباق قوانین طبیعی بر قلمرو پدیده های اجتماعی مقاومت کند و ویژگی خاص جامعه شناسی و تبدیل ناپذیری آن به علوم طبیعی را بخوبی دریابد» (گورویچ ۱۳۵۶: ۲۷). وجه اشتراک گرایشهای مختلف جامعه گرا در اتکا به «وحدت حقیقی جامعه» است هر چند آنها در بسیاری از مسائل با یکدیگر اختلاف دارند، به طوری که در بین آنها بر اساس میزان اصلاتی که برای فرد در ارتباط با جامعه قائلند سه گروه را می‌توان از یکدیگر تشخیص داد. جامعه گرایان درباره ارتباط فرد و جامعه معتقدند که تنها جامعه است که واقعیتی اصیل دارد و فرد جز از واقعیتی تبعی برخوردار نیست. جامعه گرایان برای اصالت جامعه به دلایل متعددی اشاره می‌کنند. آنها از یکسو اعتقادات و عواطف انسانها را ناشی از روح جمعی وجود حقیقی جامعه می‌دانند. از سوی دیگر تکالیف اجتماعی انسانها را (وظیفه همسری، فرزند، شهروندی و...) ناشی از وجود واقعیتی عینی و خارجی می‌دانند. زیرا این خود فرد نیست که این تکالیف را می‌سازد بلکه از راه تعلیم و تربیت به آنها دست می‌یابد و جامعه موجودی حقیقی و تشکیل شده از همین راه و رسم و اندیشه و احساس می‌باشد. همچنین آنها معتقد به جنبه قهری دانستن واقعه اجتماعی و فشاری که بر شعورهای فردی وارد می‌کند یا می‌تواند وارد کند، هستند. دلیل دیگر جامعه گرایان در اصالت جامعه بر محور تغییر اراده است. به نظر آنها اراده ما موجب تغییر در جامعه نمی‌شود بلکه برعکس این جامعه است که سبب تغییر در اراده ما می‌گردد و الزامات اجتماعی چنان شدید است که فرد نمی‌تواند خود را از چنگ آن برهاند و بالاخره اینکه آنها جامعه را دارای نوعی حیات که مستقل از حیات یکایک افراد جامعه باشد، می‌دانند و بنابراین جامعه قوانین و سنتی متمایز از قوانین و سنت حاکم بر اعضای خود دارد که باید شناخته شود (مصباح یزدی ۱۳۷۹: ۷۳-۱۰۷). دیدگاه کلان دوم گرایشهای فرد گرایانه است که در آن بر خصیصه فردی بودن پدیده های اجتماعی تکیه می‌کنند و می‌گویند که فقط انسانهای منفرد وجود دارند که به مجموعه آنها جامعه گفته می‌شوند اما ترکیب افراد و تأثیر و تأثرات آنان ترکیبی حقیقی نیست تا بتوان «جامعه» را یک واحد حقیقی دانست (مصباح یزدی ۱۳۷۹: ۵۵). در مغرب زمین جان استوارت میل (John Stuart Mill)، فیلسوف و اقتصاددان نامدار انگلیسی (۱۸۰۶-۱۸۷۳) را بزرگترین منادی فرد گرایی می‌دانند. این فرد گرای طراز اول معتقد بود: «افراد انسانی، هنگامی که گرد هم می‌آیند، به ماده تازه ای مبدل نمی‌گردند.» (ای اچ کار: ۴۶) تا صورت جدیدی بر آن افاضه شود و چیز نوینی، به نام «جامعه»، که آثار مخصوص داشته باشد، از آن پدید آید. مشهورترین جامعه شناسی که به ترکیب و وحدت حقیقی جامعه اعتقاد نداشت ماکس وبر (Max weber)، جامعه شناس، حقوقدان، و مورخ بزرگ

آلمانی (۱۸۶۴-۱۹۲۰) است که فرضیه «وجدان جمعی» را پنداری محض می‌دانست. به عقیده وی، «از دیدگاه جامعه‌شناختی، جمع (جامعه) یک واقعیت قائم به ذات نیست.» (فرونند ۱۳۶۲: ۱۲۱) و فقط فرد است که یک واحد قائم به ذات است. انتخاب یک هدف، سنجش و ارزیابی وسایل برحسب هدف، پیش‌بینی موانع و مشکلات، تصمیم و عزم اجرای هدف، و سرانجام پرداختن به کار، همه و همه، از افراد نشأت می‌پذیرد. بنابراین پدیده‌های اجتماعی، از لحاظ جامعه‌شناختی، تبیین‌پذیر و معقول نخواهد بود مگر اینکه بر اساس رفتارهای معنادار افراد انسانی بازنگری شود. «دولت» چیزی نیست جز اشخاصی که در آن، مشارکت دارند به انضمام رفتارهای معناداری که از آنان سر می‌زند. به همین گونه، «ملت» چیزی نیست جز گروهی از افراد انسانی و مبادله‌هایی که در میان‌شان صورت می‌گیرد، ستیزه‌هایی که با یکدیگر دارند، فرماندهیها و فرمانبرداریها، اعمال قدرتها و حمایتگریها، و خلاصه رفتارهایی که از یکایک آن افراد به منصفه ظهور می‌رسد. مفاهیم دیگر از قبیل؛ خانواده، گروه، طبقه، توده و جامعه همین معنا را در بردارند. در کنار این دو مکتب جامعه‌گرایانه و فردگرایانه، تلاشهایی نیز برای آشتی آنها انجام شده است که می‌توان آن را دیدگاه سومی دانست. از جمله دورکیم، با ابداع نظریه مشهور «وجدان جمعی» کوششی آگاهانه را به منظور آشتی دادن دو گرایش جامعه‌گرایی و فردگرایی، آغاز کرد. به گفته وی در ما، دو وجدان وجود دارد، یکی از آنها حاوی حالات مربوط به هر یک از ما و وجه مشخص ماست و دیگری حالا-تش در تمام جامعه مشترک است. وجدان اول، فقط گزارشگر شخصیت فردی ما و تقویم بخش آن است و وجدان دوم، مبین و نماینده تیپ جمعی است و در نتیجه بدون آن جامعه وجود ندارد. وقتی یکی از عناصر وجدان جمعی حد و مرز سلوک ما را تعیین می‌کند، ما دیگر بر حسب نفع شخصی عمل نمی‌کنیم، بلکه در تعقیب غایات و اهداف جمعی هستیم (دورکیم ۱۳۵۹: ۱۲۵). باید دانست که «گرچه این دو وجدان از یکدیگر متمایزند ولی هر یک به دیگری پیوسته است. زیرا مجموعاً سازنده یک وجدانند و همبسته یکدیگر و برای هر دو منحصرأ یک پیکره سازواری وجود دارد.» (دورکیم ۱۳۵۹: ۱۲۵) به تعبیر دیگر، «این دو وجدان به صورت دو منطقه جغرافیایی متمایز نیستند، بلکه از کلیه جوانب در یکدیگر متنافذند.» (دورکیم ۱۳۵۹: ۱۵۲) با این همه، «وجدان جمعی» دارای حیات خاص خویش است، از «وجدانهای فردی» متمایز و مستقل است، و به تبع قوانین خود تحول می‌یابد. «جامعه‌شناسی» قوانین حیات و تحول «وجدان جمعی» را مطالعه می‌کند، و «روان‌شناسی» در پی کشف قوانین حاکم بر «وجدان فردی» است. تمایز و استقلال «وجدان جمعی» از «وجدانهای فردی»، به عقیده دورکیم، به این معناست که جامعه واقعی است که از لحاظ ماهیت خود با واقعیتهای فردی تفاوت دارد. این دیدگاههای مختلف در خصوص رابطه فرد و جامعه که بحث بنیادینی به منظور بحث در خصوص موضوعات جامعه و تاریخ می‌باشد در بین اندیشمندان اسلامی نیز مطرح شده است. بعضی از دانشمندان و نویسندگان اسلامی نیز برآنند که «جامعه»، خود از نوعی حیات، که مستقل از حیات یکایک افراد است، برخوردار می‌باشد؛ هر چند این حیات جمعی، وجود متمایزی از وجود حیات فردی ندارد و در افراد پراکنده شده و حلول کرده است. بنابراین «جامعه» قوانین و سنتی متمایز از قوانین و سنت حاکم بر اعضای خود دارد که باید شناخته شود. اجزای جامعه، که همان افراد می‌باشند، استقلال هویت خود را، ولو به نحو نسبی، از دست می‌دهند. برخی دیگر از محققین اسلامی ضمن دفاع از اصالت فرد به نقد گروه اول می‌پردازند و معتقدند مجموعه هویت‌های انسانی، موجودی اعتباری به نام هویت اجتماعی را شکل می‌دهد (مصباح یزدی ۱۳۷۹: ۸۴، ۱۰۹). بر اساس این دیدگاه افراد بر جامعه تأثیر گذارند؛ مثلاً- پاره‌ای از افراد، در زمینه‌هایی از قبیل عرف و عادات، آداب و رسوم، و ارزشهای زیباشناختی یعنی ادبیات و هنرها دست به ابداعات و نوآوری‌هایی می‌زنند که بعدها مورد استقبال و خوشایند و تقلید سایرین واقع می‌شود و رواج و شیوع می‌یابد و در جامعه منشأ آثاری می‌گردد و یا برخی از افراد از راه ایجاد یا تکمیل اسباب و آلاتی که برای گذراندن زندگی مادی بشر ضروری یا لاقفل مفید است و یا کشف و فهم امور واقع و اخبار و توصیف آنها، در جامعه تأثیر گذارند. همچنین پیامبران، علمای ادیان و مذاهب، عالمان، فیلسوفان اخلاق و حقوق بر جامعه تأثیر گذارند و ارزشهایی را که بی ارتباط با امور

حقیقی و واقعیات نیست به مردم عرضه می‌دارند و از آنان دعوت می‌کنند که زندگی مادی، معنوی، فردی و اجتماعی خود را با آن ارزشها سازگار و هماهنگ گردانند. شواهد تاریخی تجربی، قابل مشاهده و حس و شواهد فراوانی در کتاب و سنت هست که اصل تأثیر فرد بر جامعه را تأیید و تأکید می‌کند. این شواهد دلالت بر سلسله انبیای الهی صلوات الله علیهم اجمعین می‌کند که هیچ جامعه بشری نیست که مستقیماً یا با واسطه و یا کم و بیش از آن تأثیر نپذیرفته باشد بخصوص با توجه به اینکه نخستین انسان یکی از همین پیامبران بوده و اینکه هیچ قوم و امتی بی پیامبر نبوده است (یونس: ۴۷؛ النحل: ۳۶؛ فاطر: ۲۴؛ الرعد: ۷) و از سوی دیگر دال بر وجود مستکبران ستمگری است که منشأ آثاری منفی و نامطلوب می‌شده‌اند و فرعون معاصر حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام فرد شاخص آنان است. پس از دیدگاه آیات و روایات هم انسانهایی وجود داشته‌اند که خاستگاه و سلسله جنبان آثار مثبت و مطلوب بوده‌اند و هم انسانهایی که آثار منفی و نامطلوب به آنان منسوب و مستند است. به همین سبب قرآن کریم از دو دسته پیشوا و رهبر یاد می‌کند: ائمه هدی و ائمه ضلال؛ که هر یک از این دو دسته هم در دنیا در سرنوشت پیروان و رهبران خود مؤثرند و هم در آخرت و این نشانه عمق و وسعت تأثیری است که در امور و شئون حیات فردی و جمعی تابعان خود دارند. «یوم ندعو کلّ أناسٍ بامامهم»: روز (قیامت) هر گروهی را به پیشوایان آنان بخوانیم (الاسرا: ۷۱). «یَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ... وَبِئْسَ الرَّفْدُ الْمَرْفُودُ» (...هود: ۹۸، ۹۹). یعنی (فرعون) در روز رستاخیز پیشاپیش قوم خویش است و وارد آتشان می‌کند که جای ورود بدی است، و در این دنیا و در روز رستاخیز، لعنتی در پی ایشان است و برای روز قیامت چه بد ذخیره ای فرستاده‌اند. در این باره آیت الله مطهری که افکار و آرای ایشان مورد تأیید امام خمینی قرار گرفت ضمن اشاره به دیدگاههای مختلفی که در خصوص رابطه فرد و جامعه ارائه کرده، معتقد است که برخی ترکیب جامعه و فرد را ترکیبی اعتباری دانسته‌اند که در واقع آنان قائل به ترکیب واقعی بین فرد و جامعه نمی‌باشند و از نظر آنان جامعه وجود اصیل و عینی و حقیقی ندارد. گروه دیگر جامعه را مرکب حقیقی می‌دانند که مطهری این گروه را به سه دسته شامل: قائلین به ترکیب حقیقی صناعی و قائلین به ترکیب حقیقی طبیعی و قائلین به ترکیب حقیقی فوق طبیعی، تقسیم می‌کند. به گفته وی کسانی که معتقد به ترکیب صناعی جامعه می‌باشند در واقع جامعه را مانند یک ماشین و افراد را مانند اجزای ماشین می‌دانند که در این ترکیب، ترکیب حقیقی وجود دارد. اجزاء هویت خود را از دست نداده‌اند اما استقلال خود را از دست داده‌اند یعنی اجزاء به گونه ای خاص با یکدیگر مربوط می‌شوند و آثارشان نیز با یکدیگر پیوستگی پیدا می‌کند و در نتیجه آثاری بروز می‌کند که عین مجموع اثر اجزاء در حال استقلال نیست. مثلاً: یک اتومبیل اشیاء و یا اشخاصی را با سرعت معین از محلی به محل دیگر منتقل می‌کند. در حالی که این اثر نه به جزئی خاص تعلق دارد و نه مجموعه آثار اجزاء در حال استقلال و عدم ارتباط است. در ترکیب ماشین همکاری و ارتباط و پیوستگی جبری میان اجزاء هست، ولی محو هویت اجزاء در هویت کل در کار نیست، بلکه کل وجودی مستقل از اجزاء ندارد، کل عبارت است از مجموع اجزاء بعلاوه ارتباط مخصوص میان آنها. به نظر این گروه جامعه نیز چنین است. جامعه از نهادها و تأسیسات اصلی و فرعی تشکیل شده است. این نهادها و افرادی که این نهادها به آنها وابسته است همه به یکدیگر پیوسته‌اند. تغییر در هر نهادی اعم از نهاد فرهنگی، مذهبی، اقتصادی، سیاسی، قضایی و تربیتی موجب تغییراتی در نهادهای دیگر است و زندگی اجتماعی به عنوان یک اثر قائم به کل ماشین اجتماع پدید می‌آید، بدون آنکه افراد در کل جامعه و یا نهادها در شکل کلی جامعه هویت خود را از دست بدهند. اما در مرکب طبیعی، اجزاء هم هویت خود را از دست می‌دهند و در کل حل می‌گردند و هم به تبع و به جبر استقلال اثر خود را از دست می‌دهند. به گفته مطهری مرکب طبیعی خود دو گونه است گاه به معنای ترکیب تن‌ها و اندامهاست و گاه به معنای ترکیب در روحها، اندیشه‌ها، عاطفه‌ها، خواستها و اراده‌هاست که به نظر ایشان اسلام بر ترکیب نوع دوم تأکید دارد و در واقع اسلام جامعه را مرکب حقیقی طبیعی از روحها و اندیشه‌ها می‌داند و به گفته وی همچنان که عناصر مادی در اثر و تأثیر و تأثر با یکدیگر زمینه پیدایش یک پدیده جدید را فراهم می‌نمایند و به اصطلاح فلاسفه، اجزای ماده پس از فعل و انفعال و کسر و

انکسار در یکدیگر و از یکدیگر، استعداد صورت جدیدی می‌یابند و به این ترتیب مرکب جدید حادث می‌شود و اجزاء با هویت تازه به هستی خود ادامه می‌دهند، افراد انسان که هر کدام با سرمایه‌ای فطری و اکتسابی از طبیعت وارد زندگی اجتماعی می‌شوند، روحاً در یکدیگر ادغام می‌شوند و هویت روحی جدیدی که از آن به «روح جمعی» تعبیر می‌شود، می‌یابند. این ترکیب، خود یک نوع ترکیب طبیعی مخصوص به خود است که برای آن شبیه و نظیری نمی‌توان یافت. این ترکیب، از آن جهت که اجزاء در یکدیگر تأثیر و تأثر عینی دارند و موجب تغییر یکدیگر می‌گردند و اجزاء هویت جدیدی می‌یابند، ترکیب طبیعی و عینی است؛ اما از آن جهت که «کل» و مرکب به عنوان یک «واحد واقعی» وجود ندارد، با سایر مرکبات طبیعی فرق دارد. یعنی در سایر مرکبات طبیعی، ترکیب، ترکیب حقیقی است. زیرا اجزاء در یکدیگر تأثیر و تأثر واقعی دارند و هویت افراد هویتی دیگر می‌گردد و مرکب هم یک «واحد» واقعی است یعنی صرفاً هویتی یگانه وجود دارد. کثرت اجزاء تبدیل به وحدت کل شده است. اما در ترکیب جامعه فرد، ترکیب، ترکیب واقعی است؛ زیرا تأثیر، تأثر، فعل و انفعال واقعی رخ می‌دهد و اجزای مرکب که همان افراد اجتماعند، هویت و صورت جدید می‌یابند؛ اما به هیچ وجه کثرت تبدیل به وحدت نمی‌شود و «انسان الکل» به عنوان یک واحد واقعی که کثرتها در او حل شده وجود ندارد، انسان الکل همان مجموع افراد است و وجود اعتباری و انتزاعی دارد (مطهری بی تا: ۳۱۸ ۳۲۰). وی می‌افزاید این نظریه هم فرد را اصیل می‌داند و هم جامعه را. از این نظر که وجود اجزاء، جامعه (افراد) را در وجود جامعه، حل شده نمی‌داند و برای جامعه وجودی یگانه مانند مرکبات شیمیایی قائل نیست، اصالة الفردی است. اما از آن جهت که نوع ترکیب افراد را از نظر مسائل روحی، فکری و عاطفی از نوع ترکیب شیمیایی می‌داند، و معتقد است که افراد در جامعه هویت جدید می‌یابند که همان هویت جامعه است هر چند جامعه هویت یگانه ندارد پس اصالة الاجتماعی می‌باشد. بنابراین نظریه، در اثر تأثیر و تأثر اجزاء، واقعیت جدید و زنده و روح جدید، شعور، وجدان، اراده و خواست جدیدی پدید آمده که علاوه بر شعور، وجدان، اراده و اندیشه فردی افراد است و بر آنها غلبه دارد. به گفته مطهری آیات کریمه قرآن، نظریه سوم را تأیید می‌کند. همچنان که قبلاً گفتیم قرآن در شکل یک کتاب علمی یا فلسفی بشری، مسائل را به شکل دیگری طرح می‌کند. قرآن مسائل مربوط به جامعه و فرد را به گونه‌ای برداشت می‌کند که نظریه سوم تأیید می‌شود. قرآن برای «امت»ها (جامعه‌ها) سرنوشت مشترک، نامه عمل مشترک، فهم و شعور، عمل، طاعت و عصیان قائل است (مطهری بی تا: ۳۱۸ ۳۲۰). بدیهی است که «امت» اگر وجود عینی نداشته باشد، سرنوشت، فهم، شعور، طاعت و عصیان معنی ندارد، اینها دلیل بر آن است که قرآن به نوعی حیات قائل است که حیات جمعی و اجتماعی است. حیات جمعی صرفاً یک تشبیه و تمثیل نیست، یک حقیقت است. همچنان که مرگ جمعی نیز یک حقیقت است. مطهری سپس ضمن اشاره به آیه ۳۴ سوره اعراف، آیه ۲۸ سوره جاثیه و آیه ۵ سوره غافر و برخی روایات در این مورد چنین می‌گوید (مطهری بی تا: ۳۲۲ ۳۲۴): در سوره اعراف آیه ۳۴ می‌فرماید: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَحِلُّ فَاِذًا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَأْخِرُونَ»: هر امتی (هر جامعه‌ای) مدت و پایانی دارد، مرگی دارد، پس آنگاه که پایان کارشان فرا رسد، ساعتی عقب‌تر یا جلوتر نمی‌افتد. در این آیه سخن از یک حیات و زندگی است که لحظه پایان دارد و تخلف ناپذیر است. نه پیش افتادنی است و نه پس افتادنی و این حیات به «امت» تعلق دارد نه به افراد. بدیهی است که افراد امت نه با یکدیگر و در یک لحظه، بلکه به طور متناوب و متفرق، حیات فردی خود را از دست می‌دهند. در سوره مبارکه جاثیه آیه ۲۸ می‌فرماید: «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا»: هر امت و جامعه‌ای به سوی «کتاب» و نوشته خود برای رسیدگی خوانده می‌شود. پس معلوم می‌شود نه تنها افراد، هر کدام کتاب، نوشته و دفتری مخصوص به خود دارند، جامعه‌ها نیز از آن جهت که در شمار موجودات زنده، شاعر، مکلف و قابل‌تخاطب هستند و اراده و اختیار دارند، به سوی نامه عمل خود خوانده می‌شوند. در سوره انعام آیه ۱۰۸ می‌فرماید: «زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ»: عمل هر امتی را برای خود آنها زیبا قرار دادیم. این آیه دلالت می‌کند که یک امت شعور واحد، معیارهای خاص، طرز تفکر مخصوص پیدا می‌کند. فهم، شعور و ادراک هر امتی مخصوص خود آن است. هر

امتی با معیارهای خاصی قضاوت می‌کند. (لااقل در مسائل مربوط به ادراکات عملی) هر امتی ذوق و ذائقه ادراکی خاص دارد، بسا کارها که در دیده امتی زیبا و در دیده امتی دیگر نازیباست. جو اجتماعی امت است که ذائقه ادراکی افراد خود را این چنین می‌سازد. در سوره غافر آیه ۵ می‌فرماید: «وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ». و هر امتی آهنگ پیامبر خویش کردند که او را بگیرند و به باطل با او جدل کردند تا حق را به این وسیله بشکنند و چون چنین کردند، من آنها را گرفتم. پس چگونه بود عقاب من! در این آیه سخن از یک تصمیم و اراده ناشیست اجتماعی است. سخن از تصمیمی اجتماعی برای معارضه بیهوده با حق، و در این که کیفر چنین آهنگ و تصمیم اجتماعی، عذاب عمومی و اجتماعی است. در قرآن کریم احیاناً مواردی دیده می‌شود که کار یک فرد از افراد یک اجتماع به همه آن اجتماع نسبت داده می‌شود، و یا کار یک نسل به نسلهای بعدی نسبت داده می‌شود، و این در مواردی است که مردمی دارای یک تفکر اجتماعی و یک اراده اجتماعی و به اصطلاح دارای یک روح جمعی می‌باشند. مثلاً در داستان قوم ثمود عمل پی کردن شتر صالح را که ناشی از یک فرد بود به همه آن قوم نسبت می‌دهد: «فَعَقَرُوهَا» آن قوم آن شتر را پی کردند. همه قوم را مجرم می‌شمارد. همچنان که همه آنها را مستحق مجازات برای آن عمل می‌داند، و می‌گوید: «فَدَمِدَمَ عَلَيْهِمْ رَبَّهُمْ». (علی (ع) در یکی از خطب نهج البلاغه در توضیح این مطلب می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَالسَّخَطُ»: ای مردم همانا آن چیزی که عموم را در خود گرد می‌آورد و وحدت می‌بخشد و سرنوشت مشترک به آنها می‌دهد، خشنودی و خشم است. هرگاه مردمی به صورت جمعی به کاری که واقع می‌شود ولو به وسیله فرد واحد خشنود یا ناخشنود باشند، همه یک حکم و یک سرنوشت پیدا می‌کنند. «وَإِنَّمَا عَقَرْنَا قَوْمَ ثَمُودٍ رَجُلًا وَاحِدًا فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لِمَاعْمُوهُمُ بِالرِّضَا؛ فَقَالَ فَعَقَرُوهَا فَاصْبِحُوا نَادِمِينَ». خداوند عذاب خویش را به صورت جمعی بر عموم مردم ثمود فرود آورد زیرا که عموم مردم ثمود به تصمیمی که یک فرد گرفت، خشنود بودند و آن تصمیم که به مرحله عمل درآمد، در حقیقت تصمیم عموم بود. خداوند در سخن خود کار پی کردن را در عین اینکه به وسیله یک فرد صورت گرفته بود به جمع نسبت داد و گفت: آن قوم پی کردند، و نگفت فردی از آن قوم پی کرد. در قرآن احیاناً کار یک نسل را به نسلهای بعدی نسبت می‌دهد، آن چنان که اعمال گذشته قوم اسرائیل را به مردم زمان پیغمبر نسبت می‌دهد و می‌گوید: اینها به موجب اینکه پیامبران را به ناحق می‌کشند استحقاق ذلت و مسکنت دارند. این از آن جهت است که «اینها» در نظر قرآن ادامه و امتداد «همانها» بلکه از نظر روح جمعی، عین آنها هستند که هنوز هم ادامه دارند. در تفسیر المیزان، پس از بحثی درباره اینکه اگر جامعه ای دارای روح واحد و تفکر اجتماعی واحد شد حکم یک فرد انسان را پیدا می‌کند و افرادش همانند قوا و اعضای انسان می‌گردند که ذاتاً و فعلاً در شخصیت انسان مستهلک می‌باشند و لذت و دردشان عین لذت و درد انسان است و سعادت و شقاوتشان عین سعادت و شقاوت انسان است، علامه طباطبایی اینطور به بحث خود ادامه می‌دهد: قرآن در داوری اش درباره امتها و جامعه‌هایی که به علل تعصبات مذهبی یا ملی، تفکر جمعی یگانه‌ای داشته‌اند، این چنین داوری نموده است که طبقات و نسلهای بعدی را به اعمال نسلهای قبلی مورد مؤاخذه قرار می‌دهد و حاضران را به اعمال غایبان و گذشتگان مورد عتاب و ملامت قرار می‌دهد و در موردی که مردمی تفکر جمعی و روحیه جمعی داشته باشند، داوری حق جز این نمی‌تواند باشد (ج ۴: ۱۱۲). به گفته مطهری (بی تا: ۳۲۷) قرآن کریم تصریح می‌کند که امتها و جامعه‌ها از آن جهت که امت و جامعه‌اند (نه صرفاً افراد جامعه‌ها) سنتها و قانونهایی دارند و طبق اینها اعتلاها و انحطاطهایی بر آنها وارد است سرنوشت مشترک داشتن به معنی نسبت داشتن جامعه است. اولاً، جامعه به حکم اینکه خود از نوعی حیات مستقل از حیات فردی برخوردار است هر چند این حیات جمعی وجود جدایی ندارد و در افراد پراکنده شده و حلول کرده است قوانین و سنتی مستقل از افراد اجزای خود دارد که باید شناخته شود و ثانیاً، اجزای جامعه که همان افراد انسانند بر خلاف نظریه ماشینی استقلال هویت خود را ولو به طور نسبی از دست داده و حالت ارگانیزه پیدا می‌کنند، ولی در عین حال استقلال نسبی افراد محفوظ است، زیرا حیات فردی و فطرت فردی و مکتوبات فرد از طبیعت، به کلی

در حیات جمعی حل نمی‌گردد و در حقیقت مطابق این نظریه، انسان با دو حیات و دو روح و دو «من» زندگی می‌کند، حیات و روح و «من» فطری انسانی فردی که مولود حرکات جوهری طبیعت است و حیات و روح و «من» جمعی که مولود زندگی اجتماعی است و در «من» فردی حلول کرده است و علیهذا بر انسان، هم قوانین روان‌شناسی حاکم است و هم سنن جامعه‌شناسی (مطهری بی تا: ۳۲۶). در بررسی دیدگاه امام خمینی در مورد جامعه، شباهتهای بسیاری با نگرش مطهری می‌توان دید و در واقع تلقی ایشان از رابطه فرد و جمع و هویت جمعی با مطهری شباهت بسیار دارد. امام خمینی نیز انسان را موجودی اجتماعی می‌داند که رشد و کمال او در گرو تعامل وی در یک اجتماع بشری است: نوع انسان در دنیا با معاونت و معاضدت بعضی با بعضی زندگانی راحت می‌تواند بکند؛ زندگانی انفرادی برای هیچ کس میسر نیست. مگر آنکه از جامعه بشریت خارج شده به حیوانات وحشی ملحق گردد؛ و زندگانی اجتماعی چرخ بزرگش بر اعتماد مردم به یکدیگر می‌چرخد، که اگر خدای نخواستہ اعتماد از بنی الانسان برداشته شود، ممکن نیست بتوانند با راحتی زندگانی کنند... (۱۳۶۸: ۴۷۶). از نظر امام، جامعه کلتی متمایز از افراد متشکله اش می‌باشد. البته ایشان جامعه را روحی قاهر و منکوب کننده نمی‌داند، اما تأثیرات و عملکردی مستقل از حوزه اراده فردی انسان برای آن قائل است و منطبق حیات جمعی را می‌پذیرد: «انسان در اجتماعات بزرگ، نظیر راهپیماییها، تحت تأثیر واقع می‌شود و چه بسا که از خود بیخود شود و از یک شعار و فریاد بی توجه تبعیت کند» (۱۳۷۹ ج ۱۹: ۲۹) و نیز «دیگر وقتی یک جامعه ای راه افتاد، آن هم که نخواهد قهراً کشیده می‌شود... وضع جامعه و اجتماع اینطوری است.» (۱۳۷۹ ج ۸: ۵۳۲). امام خمینی برای هویت جمعی نوعی کمال تاریخی و فضیلت عقلایی در نظر می‌گیرد: آرای عمومی نمی‌شود خطا بکند. یکوقت یکی می‌خواهد یک کاری بکند اشتباه می‌کند، یکوقت یک مملکت سی میلیونی نمی‌شود اشتباه بکند... قهراً اشتباه در سی میلیون جمعیت نخواهد شد (۱۳۷۹ ج ۵: ۳۲۲). امام نه تنها زندگی فردی را برای انسانها غیرممکن می‌داند بلکه معتقد به تأثیرپذیری جامعه از عمل صالح و عمل ناصالح می‌باشد. ایشان می‌فرمایند: عمل یک شخص در یک جامعه اثر دارد. جامعه عبارت از این اشخاص اند. یک چیز دیگری نیست. عمل هر یک از شما تأثیر دارد. وقتی شما یک عمل زشتی کردید، دیگران هم که می‌بینند در آنها تأثیر می‌کند. وقتی شما یک عمل صالحی انجام دادید، دیگران هم وقتی که می‌بینند در آنها تأثیر می‌کند (۱۳۷۹ ج ۱۳: ۴۰۱-۴۰۲). ایشان معتقدند که سقوط و صعود جامعه بسته به افرادی است که سررشته دار یک کشور هستند: اگر منحرفین و معوجین در یک کشوری سرنوشت آن کشور را به دست بگیرند، آن کشور رو به انحطاط می‌رود... و اگر افاضل و دانشمندانی که با فضیلت هستند، با فضیلت انسانی هستند، اینها سررشته دار یک کشور بشوند، فضیلت در آن کشور زیاد می‌شود، برای اینکه در آن مقامی که هستند، مردم به حسب عادت توجه به آنها دارند و حرفهای آنها در ذهنهای عمومی مردم کارگر است و تأثیر می‌کند. و چه بسا حرف یک نفر آدمی که در جامعه مورد توجه است یک جامعه را رو به فساد ببرد. و همین طور از آن طرف، یک حرف آدمی که در جامعه توجه به او دارند، ممکن است یک جامعه را رو به صلاح ببرد (۱۳۷۹ ج ۱۴: ۳۹). با در نظر گرفتن نقش مهم فرد در جامعه است که فرد فرد جامعه در قبال اجتماع خود مسئول هستند از این میان مسئولیت آموزگاران بیشتر از بقیه است زیرا آنها با تربیت افراد در حقیقت اجتماع را هدایت و راهنمایی می‌کنند. ایشان خطاب به معلمان می‌گویند: شما آقایان معلمین و همه معلمهایی که در سرتاسر کشور هستند و همه اساتیدی که در دانشگاهها هستند مسئولند نسبت به این امانتی که خدای تبارک و تعالی و اولیای اطفال و اولیای اینها به شما سپرده اند. همه مسئول هستید. گمان نکنید که شما ده نفر، پنجاه نفر، پیش شما هست، و شما آن پنج نفر یا ده نفر یا پنجاه نفر را تعلیم می‌دهید، و ممکن است که خیال کنید که این عده چیزی نیستند، دیگران کارها را انجام بدهند. ممکن است در بین همین ده نفر، همین پنجاه نفر که شما تعلیم می‌دهید یک شخصی پیدا بشود که بعدها یک مقام عالی داشته باشد، رئیس جمهور یک مملکت بشود، نخست وزیر بشود، مراتب عالیه کشور دست او بیاید... چنانچه همین یک نفری که پیش شما بوده بعد هم رفته پیش کسان دیگر تا رسیده به آن آخر یک تربیت فاسدی بشود؛ یعنی یا تعلیمی باشد و هیچ

کاری به این نداشته باشند که این باید تربیت انسانی هم بشود، یا خدای نخواستہ معلم منحرفی باشد و این کودک از اول و بعد هم در مراتب دیگر، تحت یک تربیت انحرافی واقع بشود، ممکن است همین یک نفر، یک کشور را به باد فنا بدهد (۱۳۷۹ ج ۱۴: ۳۳).

امام خمینی، ضمن تأکید بر نقش فرد در جامعه می گفت: اسلام انسان درست می کند، همانکه اجانب، ابرقدرتها از او می ترسند، از انسان می ترسند و اسلام را می کوبند چون مکتب انسان سازی است. از آدم می ترسند و مدارس و دانشگاهها را می کوبند... اینجاها مرکزی باشد که آدم درست کنند؟! یک آدم یک ملت را درست می کند. رسول اکرم یک آدم بود، یک انسان کامل بود و یک عالم را تهذیب کرد. و یک فاسد یک ملت را فاسد می کند. یک محمد رضا پهلوی یک ملت را رو به فساد می کشاند (۱۳۷۹ ج ۶: ۲۷۸-۲۷۹). امام با تشریح سرگذشت حضرت ابراهیم (ع)، حضرت موسی (ع) و حضرت رسول (ص) و نقش آنها در تربیت و هدایت جامعه خویش به بیان اهمیت نقش فرد در جامعه می پردازد. ایشان می فرمایند: مردهای تاریخ بسیاریشان تنها ایستادند در مقابل قدرتها. حضرت ابراهیم تنهایی ایستاد و بتها را شکست؛ که وقتی آمدند گفتند که یک کسی ابراهیم می گفتند این کار را باید کرده باشد. تنهایی قیام کرد در مقابل بت پرستها و در مقابل شیطان وقت، و از تنهایی نترسید برای اینکه این قیام، قیام الله بود، برای خدا بود... حضرت موسی یک شبانی بود... و تنهایی مأمور شد که برود و قیام کند... در مقابل دستگاه فراعنه... ایستاد در مقابلشان تنهایی... پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از اول که قیام کرد، تنها تنها قیام کرد و دعوت کرد مردم را. قومش را دعوت کرد به حق تعالی و به توحید و هیچ کس همراهش نبود (۱۳۷۹ ج ۵: ۳۵-۳۶). از سوی دیگر فرد در خانواده، مدرسه و جامعه تحت تأثیر آموزه هایی واقع می شود که می تواند در چگونگی رشد و نمو وی و شکل گیری و فرم جامعه پذیری اش مؤثر واقع شود تأثیر جامعه در صورت بقا و استکمالی وجود فیزیکی و زیستی فرد البته محل انکار نیست. تأثیر جامعه را باید در آنچه به فرد می آموزد، جستجو کرد. این آموخته ها را می توان به دو دسته بزرگ تقسیم کرد: یکی از آنها که جنبه ابزاری دارند و فقط به کار تنظیم جهات جمعی و ارتباطات اجتماعی و ایجاد تفاهم عمومی می آیند و در تکوین شخصیت آدمی تأثیری نزدیک به هیچ دارند و عبارتند از: زبان، خط و اعتباریات صرف. دسته دیگر از آموخته های فرد از جامعه آنهاست که در تکوین شخصیت آدمی تأثیری کم و بیش مهم دارد و عبارتند از: علوم و معارف حقیقی که امور واقع را توصیف و اخبار می کنند و حقایق و واقعیات خارجی و نفس الامری را می شناسانند و علوم و معارفی که اعتباریات و ارزشهایی را که خاستگاه و پشتوانه حقیقی دارند، می شناسانند. از این میان شناخت ارزشهایی که منشأ نفس الامری و تکوینی دارند از اهمیت عظیمی برخوردار است چرا که در تعیین کم و کیف و راه و رسم ارضای میلهای غریزی و فطری حتی در تقویت و تضعیف آنها تأثیر چشمگیر دارند. جامعه، علاوه بر تأثیری که در آموزش و پرورش فرد دارد، در به فعلیت رساندن قوای فطری و روحی فرد اعم از ادراکی و تحریکی و مخصوصاً در ایجاد موضوع برای آن دسته از گرایشهای فطری و غریزی که جنبه اجتماعی دارند سهمی شایان توجه دارد (مصباح یزدی ۱۳۷۹: ۲۱۰).

حضرت امام فلسفه بعثت انبیا را اصلاح جامعه عنوان می نماید و می گوید: تمام انبیا برای اصلاح جامعه آمده اند، تمام. و همه آنها این مسأله را داشتند که فرد باید فدای جامعه بشود. فرد هر چه بزرگ باشد بالاترین فرد که ارزشش بیشتر از هر چیز است در دنیا وقتی که با مصالح جامعه معارضه کرد این فرد، باید فدا بشود. سیدالشهدا روی همین میزان آمد، رفت و خودش و اصحاب و انصار خودش را فدا کرد؛ که فرد باید فدای جامعه بشود، جامعه باید اصلاح بشود؛ «لیقوم الناس بالقسط»، باید عدالت در بین مردم و در بین جامعه تحقق پیدا بکند (۱۳۷۹ ج ۱۵: ۲۱۷). امام بر این اعتقاد است که دعوتهای خدا بدون استثنا با وجود دلالت بر وظایف شخصی افراد دارای معانی سیاسی و اجتماعی است. ایشان می فرمایند: پیغمبر اکرم در عین حالی که وظایف شخصی خودشان را بجا می آورد و خلوتها با خدای تبارک و تعالی داشت، تشکیل حکومت داد و به انحاء عالم برای دعوت آدم فرستاد و مردم را دعوت کرد به دیانت و دعوت کردند به اجتماع. این طور نبود که بنای او این باشد که بنشیند توی خانه و ذکر بگوید. ذکر می گفت، لکن همان ذکر هم خودسازی بود. دعا می کرد، ولی همان دعا هم، هم خودسازی

و هم مردمسازی بود و مردم را تجهیز می کرد برای مقاومت . تمام ادعیه ای که در لسان او و ائمه مسلمین واقع شده است، تمام این ادعیه، در عین حالی که دعوت به معنویات است از راه دعوت معنویات تمام مسائل مسلمین اصلاح می شود (۱۳۷۹ ج ۱۸: ۴۲۲). از نظر امام خمینی قلب انسان هنگام تولد همان لوح سفید پاکی است که بسته به نوع راهنمایی ، هدایت و تربیت به مقصد می رساند. به بیان دیگر، صفات انسانی اکتسابی است تا ذاتی . در نتیجه انسانهای عالم و انسانهای دیکتاتور در اثر شرایط پرورشی ، تربیتی و اجتماعی به انسانهایی متعبد و دانشمند و یا دیکتاتور تبدیل می شوند. پس هیچ دیکتاتوری ذاتاً دیکتاتور نیست . ایشان می گوید: هیچ صفتی در انسان از آن وقتی که متولد شده است ... نبوده هیچ فردی از افراد انسان، مگر آنهایی که (از) خدای تبارک و تعالی (هستند) مثل انبیا اول که متولد شدند عالم نبودند. بعد برای مجاهدت خودشان کم کم تحصیل کردند، و هر کسی یک علمی را انتخاب کرد. دیکتاتوری هم از آن اموری است که بچه وقتی متولد شد دیکتاتور نیست ... لکن با تربیتهای اعوجاجی ، در همان محیط کوچکی که خودش دارد، کم کم دیکتاتوری در آن ظهور می کند. (۱۳۷۹ ج ۱۴: ۹۰). از نظر ایشان عوامل مؤثر بر شخصیت و هویت انسانها را می توان در دو دسته کلی عوامل سرشتی و عواملی محیطی تقسیم نمود. عوامل سرشتی عبارت است از خصوصیات ارثی ، مادرزادی و طبیعی، ولی عوامل محیطی اکتسابی است و فرد در جامعه به آنها مبتلا می شود. امام تأثیر اقدامات و اعمالی را که پیش از تولد و حتی پیش از تکوین نطفه انسان انجام می شود در شکل گیری هویت او مؤثر می داند. از منظر امام ، عوامل محیطی بیشترین تأثیر خود را در زمان کودکی فرد می گذارد، زیرا کودک از شرایط مساعدتری برای رشد و اکتساب برخوردار است . «نفس کودک در ابتدای امر چون صفحه کاغذ بی نقش و نگاری است که هر نقشی را به سهولت و آسانی قبول کند» (امام خمینی ۱۳۷۷: ۱۵۴). خانواده به عنوان اولین سطح از سطوح هویت جمعی بیشترین تأثیر گذاری را به خود اختصاص می دهد. تأثیر خانواده آن قدر زیاد است که این احتمال وجود دارد که تأثیرات زیانبار آن تا آخر حیات یک شخص گریبانگیر او باشد و از جهت دیگر اثرات مثبت آن بسیار عمیق و گسترده باشد. فساد عملی پدر و مادر از هر چیز دیگر بیشتر در طفل سرایت کند چه بسا که یک طفل که عملاً در خدمت پدر و مادر تربیت شد تا آخر عمر با مجاهدت و زحمت مریبان اصلاح نشود. مفهوم «از دامن زن ، مرد به معراج می رود» در سخنان امام برای تربیت فرزندان توسط مادران مشهود است . ایشان ضمن ترجیح شرافت مادری بر شرافت پدری می فرمایند: بانوان محترم ! مسئولید همه؛ مسئولیم همه. شما مسئول تربیت اولاد هستید؛ شما مسئولید که در دامنه‌های خودتان اولاد متقی بار بیاورید، تربیت کنید، به جامعه تحویل دهید. همه مسئول هستیم که اولاد را تربیت کنیم؛ لکن در دامن شما بهتر تربیت می شوند. دامن مادر بهترین مکتبی است از برای اولاد ... مسئولیت دارید نسبت به کشور خودتان . و شما می توانید بچه هایی تربیت کنید که یک کشور را آباد کنند. شما می توانید بچه هایی را تربیت کنید که حفاظت از ... آمال انبیا بکنند. شما هم خود حافظ باید باشید و هم نگهبان درست کنید. نگهبان ، اولاد شما هستید؛ آنها را تربیت کنید. خانه های شما... منزل علماست ... و منزل تربیت علمی ، تربیت دینی ، تهذیب اخلاق . توجه به سرنوشت اینها بر عهده پدران است و بر عهده مادرها. مادرها بیشتر مسئول هستند؛ و مادرها اشرف هستند شرافت مادری از شرافت پدری بیشتر است . تأثیر مادر هم در روحیه اطفال از تأثیر پدر بیشتر است (۱۳۷۹ ج ۷: ۵۰۴). تمام تلاش مادر و خانواده در تربیت فرزند و هویت بخشی صحیح به آن در صورتی مثمرتر خواهد بود که بر جامعه ، سلامت حاکم باشد در غیر این صورت تمام تلاش و کوششها بی ثمر خواهد بود: وقتی در یک جامعه ای سلامت حکمفرما باشد افراد خود به خود سالم بار می آیند. یک خانواده ای که همه شان اشخاص خوب هستند بچه هاشان سالم بار می آیند، مگر باز وارد بشوند در یک جامعه فاسد که آنها فاسدشان بکنند والا طبعاً این طوری است . بچه های کوچک نفسشان مستعد از برای این است که، نقش بگیرد یا از طرف فساد یا از طرف صلاح . اگر یک جامعه صالح بود، بچه هایش هم صالح بار می آیند. اگر فاسد بود، بچه ها هم فاسد بار می آیند (۱۳۷۹ ج ۱۲: ۵۰۰). فرزندان امروز می توانند پایه گذاران جهان راستین واقع شوند در صورتی که خانواده ها به وظیفه پدری و مادری خود در قبال وضعیت اخلاقی و تحصیلی فرزندانشان حساسیت منطقی و به

اندازه به خرج دهند: مادران و پدران متعهد از رفت و آمدهای فرزندانشان سخت مراقبت نمایند و آنان را زیر نظر بگیرند تا خدای ناکرده صید منافقان امریکایی و منحرفان روسی نگردند، و وضع درسی آنان را دنبال کنند، چرا که نقش مادران و پدران در حفظ فرزندانشان در سنین دبستان و دبیرستان بسیار مهم و ارزشمند است. باید توجه داشته باشند که فرزندانشان در سنینی هستند که با یک شعار گمراه کننده فریب می‌خورند و خدای ناکرده به راهی قدم می‌گذارند که جلوگیری از آن از هیچ کس ساخته نیست ... امیدوارم این نونهالان، استقلال فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی فردای ما را تأمین کنند، و ما را از شر ابرقدرتها نجات دهند و پایه گذاران جهان سوم راستین گردند (۱۳۷۹ ج ۴-۵). به نظر می‌رسد در گفتار و پندار امام، خانواده بیشتر از دیگر هویت‌های جمعی، در سازندگی فرد (انسان) تأثیر دارد، زیرا از یکسو خانواده اولین و مهمترین سطح از هویت جمعی است که با فرد از ابتدای زندگی اش در ارتباط است و از سوی دیگر انسان، دوران نوزادی، کودکی و نوجوانی خویش را در خانواده می‌گذراند دورانی که مستعدترین و هویت پذیرترین دوران زندگی می‌باشد. فرد با گذر از خانواده و مدرسه وارد جامعه می‌شود که در هویت جمعی نیز از نظر وی مراتب متعددی همچون خانواده، مدرسه، محله، قومیت، محل سکونت، ملیت و... را می‌تواند دارا باشد که این مراتب توسط امام تأکید می‌شوند و اقشار و قومیت‌های مختلف جامعه به عنوان یک واقعیت در گفتمان امام جای خود را دارا بود. واژه‌هایی چون: ترکها، کردها، لرها، بلوچها، بختیارها، آذریها، عشایرها، روستاییان و... در موارد متعدد به کار رفته است: «طوایفی که در ایران هستند، مثل کرد و لر و ترک و فارس و بلوچ و امثال اینها... مسلمی که با دوزبان صحبت می‌کنند» (۱۳۷۹ ج ۱۱: ۲۹۰). افزون بر این، عشق به وطن و زادگاه، در کلام امام از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است (نه به عنوان یک ایدئولوژی ملی‌گرایی و یا منطقه‌ای) و در این باره می‌گوید: «حب وطن، حب اهل وطن و حفظ و حدود کشور مسأله‌ای است که در آن حرفی نیست» (۱۳۷۹ ج ۱۳: ۲۰۹). اگر سطوح هویت جمعی را خانواده، قومیت، جامعه (ملت) و امت بدانیم طبیعتاً به صورت ظاهری بعضی از عناصر متشکله هویت جمعی همگون و بعضی دیگر ناهمگون تلقی می‌شوند، زیرا بسته به حوزه و گستره هویتی مؤلفه‌های تشکیل دهنده یک هویت نیز متفاوت خواهد بود. این تفاوتها منجر به نوعی ناهمگونی طبیعی در هویتها خواهد شد زیرا تأکید بر عناصر متشکله هویت قومی در تضاد با هویت ملی قرار دارد. یکی از مؤلفه‌های قومی تأکید بر عنصر نژادی یا زبانی است که با دیگر اقوام متفاوت است و متقابلاً در هویت ملی تأکید بر عناصر مشترک ملی و عدم توجه به عناصر قومی می‌باشد. در مرحله بعدی بین عناصر هویت ملی و هویت فراملی (امت) عناصر جداکننده‌ای وجود دارد؛ مثلاً فرهنگ و تاریخ ایران در مقام مقایسه با فرهنگ و تاریخ عربستان در یک سطح کلان و فراملی در یک وضعیت ناهمگونی قرار دارد. این امر در معنی و مفهوم هویت ریشه دارد چرا که هویت در تعامل من و ما با دیگری است و این امر خواه ناخواه به تضاد و ناهمگونی منجر خواهد شد امام خمینی به منظور حل این تناقضهای ظاهری با مد نظر قرار دادن هدفی واحد برای هویت‌های جمعی، وجود آنها را با همان مؤلفه‌های خاص خود نه تنها مشکل آفرین نمی‌داند بلکه چنین امری را لازم و ضروری نیز می‌داند. چنین تفکری ریشه در اندیشه‌های فلسفی ایشان دارد که بر اساس آن کل هستی در عین اینکه در کثرتند از یک وحدت و یگانگی خاص برخوردارند. این مفهوم که تحت عنوان «وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت» از آن یاد می‌شود یکی از اندیشه‌های محوری در میان فلاسفه و عرفای اسلامی است. براساس چنین تفکری حضرت امام هویت‌های مختلفی نظیر قوم، قبیله، ملت و... را به رسمیت می‌شناسد ولی حدود همه آنها را اسلام قرار می‌دهد و تمام هویتها را هویتی دینی اسلامی می‌داند و طبیعتاً بقیه هویتها باید در راستای این هدف اصیل قرار بگیرند. به عبارتی دیگر، هویت‌های قومی، قبیله‌ای، ملی و... هویت‌های فردی و عرضی هستند نه اصلی و ذاتی. بر این اساس می‌توان گفت: «که امام خمینی واحدهای اجتماعی موجود در جوامع را به عنوان یک واقعیت می‌پذیرد و معتقد است که هر یک از این واحدها هویتی را برای انسانها خلق می‌کنند، اما هویت اصیل و بادوام هویتی است که مبتنی بر مؤلفه‌های فرهنگی و اعتقادی باشد و بر این اساس از امت به عنوان یک واحد کلان اجتماعی که توانایی هویت سازی بادوام را دارد یاد می‌

کند. بنابراین امت متشکل از ملت‌ها، اقوام نژادها و گروه‌های اجتماعی متنوعی می‌باشد که «تکثر آنها عین وحدت» و «وحدت آنان عین کثرت» می‌باشد. کار ویژه امت آن است که هویتی واقعی را برای آنان خلق می‌کند و هویت‌های کم‌رنگتر همچون هویت منطقه‌ای، ملی، قومی و نژادی را با خود هم‌جهت خواهد کرد. (فوزی سال اول ش ۴: ۷۳) در این صورت است که ناهمگونی‌های موجود در میان هویت جمعی به صورت همگون در خواهد آمد. منابع امام خمینی، روح الله. (۱۳۷۵). چهل حدیث. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. (۱۳۷۷). شرح حدیث جنود عقل و جهل. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. (۱۳۷۶). شرح دعای سحر. انتشارات فیض کاشانی. (۱۳۷۹). صحیفه امام. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. امین، حسن. (۱۳۷۶). وحدت وجود در فلسفه و عرفان اسلامی. تهران: انتشارات بعثت. ای اچ کار. تاریخ چیست؟. ترجمه حسن کامشاد. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی. چاپ سوم. پولارد، سیدنی. (۱۳۵۴). اندیشه ترقی تاریخ و جامعه. ترجمه حسین اسدپور پیرانفر. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر. چاپ اول. دهخدا، علی اکبر. لغت نامه دهخدا. دورکیم، امیل. (۱۳۵۹). تقسیم کار اجتماعی. ترجمه حسن حبیبی. تهران: انتشارات قلم. دوورژه، موریس. (۱۳۶۶). روش‌های علوم اجتماعی. ترجمه خسرو اسدی. تهران: امیرکبیر. راسل، برتراند. (۱۳۵۳). تاریخ فلسفه غرب. ترجمه نجف دریابندری. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی. عمید، حسن. فرهنگ عمید. فروند، ژولین. (۱۳۶۲). جامعه شناسی ماکس وبر. ترجمه عبدالحسین نیک گهر. تهران: نشر نیکان. چاپ اول. فصلنامه حضور. «امام خمینی فیلسوف بزرگ تربیتی». فوزی، یحیی. «امام خمینی و هویت ملی در ایران». فصلنامه مطالعات ملی. گوریچ، ژرژ. (۱۳۵۶). تاریخ مختصر جامعه شناسی. ترجمه باقر پرهام. تهران: نشر سیمرخ. مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۷۹). جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی. مطهری، مرتضی. (بی تا). جامعه و تاریخ. قم: دفتر انتشارات اسلامی. معین، محمد. فرهنگ معین. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۶۲). تفسیر نمونه. قم: انتشارات هدف. منابع مقاله: مجله متین < شماره ۱۹، یحیی فوزی >

زن از دیدگاه امام خمینی (ره) دیدگاه امام در مورد مسائل مختلف و حق دخالت و نقش زنان

زن از دیدگاه امام خمینی (ره) دیدگاه امام در مورد مسائل مختلف و حق دخالت و نقش زنان یکی از مهمترین الگوهای دین شناختی حضرت امام در حوزه مسایل زنان که در واقع وجهی اساسی در تمایز میان اندیشه و نگاه ایشان و بسیاری از بزرگان دیگری که از زبان دین سخن می‌گفتند و می‌گویند، به شمار می‌رود، اصل و محور فراگیر و گسترده‌ای است که در اینجا با عنوان مسؤلیت و دخالت در سرنوشت از آن نام می‌بریم. این مهم با توجه به سرفصلها و موضوعات متعددی که در مصداق یابی آن از منظر اندیشه امام وجود دارد و می‌تواند با تعابیر دیگر و یا در چند بخش مجزا مطرح شود. مجال اندک مقاله چاره‌ای جز شرح اجمالی و پرداختن فهرست گونه به بخشی از عناوینی که زیر مجموعه این اصل قرار می‌گیرند، باقی نمی‌گذارد. آنچه در این بخش مورد نظر است عمدتاً از وجهه نظر مسؤلیت عملی زن در دو حوزه فرد و جامعه است و نگاهی به بعد کلامی و مباحث انسان شناختی ندارد. در آن زمینه به همان شرحی که در محور «خوشبختی، کالای مشترک»، آمد بسنده می‌کنیم. تردیدی نیست و کسی نیز نمی‌تواند تردید کند که زن نیز یکسان با مرد، در سرنوشت خود دخیل است و پاس‌خگوی عمل خود می‌باشد. مدار تکلیف و مسؤلیت، عبارت است از اراده و اختیار و آزادی عمل از یک سو، و خرد و آگاهی از سوی دیگر. و هر انسانی، زن یا مرد، در گرو دستاوردها و اکتسابات خود است، چه خوب و چه بد: کل نفس بما کسبت رهینه (۱) و: لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت (۲). در اینها تردیدی نیست و کسی نیز تردید نکرده است و نیازی به شرح و بسط آن نمی‌باشد. آنچه در این مختصر از منظر دین شناسی امام به آن اشاره می‌کنیم، همسانی زن و مرد و مسؤلیت مشترک آنان در حوزه عمل بانوان بویژه در زمینه‌های حضور اجتماعی می‌باشد. مظاهر حضور اجتماعی اعم از تلاش‌های فرهنگی، آموزشی، سیاسی و هنری، تحصیل، اشتغال، و تولیدات

صنعتی، کشاورزی و دامی و دیگر فعالیتهای اجتماعی با «حفظ جهات شرعی» اختصاص به قشری یا جنسی خاص ندارد و زنان نیز نه تنها حق پرداختن به آنها را دارند بلکه در بسیاری موارد تکلیف دینی و اجتماعی آنان به شمار می رود و تلاش حضرت امام نیز طی سالهای مبارزه و پس از آن، از جایگاه مرجعی بزرگ و رهبری که فقط و فقط از موضع احکام دین و تکالیف اسلامی سخن می گوید، مصروف این شد که بانوان را به صحنه آورد و از قید و بندهای خرافه ای و محرومیتهای خودساخته ای که بر تلاش اجتماعی و نقش آفرینی آنان با توطئه دشمنان و ناآگاهی توسط برخی دوستان بسته شده بود بگشاید و آنان را به مرحله ای از رشد و بالندگی برساند که در ردیف یکی از افتخارات خود و جامعه اسلامی در آغاز وصیت نامه سیاسی الهی خویش اعلان کند: ما مفتخریم که بانوان و زنان پیر و جوان و خرد و کلان در صحنه های فرهنگی و اقتصادی و نظامی حاضر و همدوش مردان یا بهتر از آنان، در راه تعالی اسلام و مقاصد قرآن کریم فعالیت دارند... و از محرومیتهایی که توطئه دشمنان و ناآشنایی دوستان از احکام اسلام و قرآن بر آنها بلکه بر اسلام و مسلمانان تحمیل نمودند، شجاعانه و متعهدانه خود را رها کرده و از قید خرافاتی که دشمنان برای منافع خود به دست نادانان و بعضی آخوندهای بی اطلاع از مصالح مسلمین به وجود آورده بودند، خارج نمودند (۳). اصل همسانی زن و مرد در جایگاه اجتماعی و حضور سازنده و فعال در صحنه های مختلف جامعه به عنوان یک انسان مستقل، امری نیست که آشنایان به اسلام بی آرایش و رها از داوریهایی پیش ساخته و تکلفهای خودساخته، به آن اذعان نداشته باشند. مفسر عالی قدر، علامه طباطبایی در شرح جایگاه اجتماعی زن در بیانی کلی می نویسد: و اما وزنها الاجتماعی: فان الاسلام ساوی بینها و بین الرجل من حیث تدبیر شؤون الحیاة بالارادة و العمل فانهما متساویان من حیث تعلق الارادة بما تحتاج الیه البنیة الانسانیة فی الاکل و الشرب و غیرها من لوازم البقاء، و قد قال تعالی: «بعضکم من بعض» (۴)، فلها ان تستقل بالارادة و لها ان تستقل بالعمل و تمتلك نتاجها كما للرجل ذلک من غیر فرق، «لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت». محصول این بخش سخن علامه این است که زن در برآوردن نیازهای انسانی و اجتماعی خویش با مرد یکسان است و می تواند مستقلا تصمیم بگیرد و مستقلا عمل کند و مالک دستاوردهای خود است. در نگاه ایشان تنها دو ویژگی در زن است که طبعاً و به مقتضای آن دو، مسؤولیتهای خاصی را متوجه او می سازد: احدیها: انها بمنزلة الحرث فی تکون النوع و نمائه فعلیها يعتمد النوع فی بقائه فتختص من الاحکام بمثل ما یختص به الحرث، و تمتاز بذلک من الرجل. و الثانية: ان وجودها مبني علی لطافة البنية و رقة الشعور، و لذلك ایضا تاثیر فی احوالها و الوظائف الاجتماعیة المحولة الیها (۵). «آن دو ویژگی، یکی جایگاه و مسؤولیت زن در چرخه شکل گیری وجود آدمی و رشد آن است که بقای نسل متکی بر این جایگاه است و طبعاً در «تشریح» و تنظیم مناسبات اجتماعی به مقتضای آن و نه بیشتر، احکام و مسؤولیتهایی را متوجه او می سازد، و دوم، ساختار لطافت آمیز و ظرافتهای ادراکی وی است که به گونه ای در مسؤولیتهای محوله به او تاثیرگذار می باشد» و شرح آن در بخش دیگری از همین نوشته با عنوان «عاطفه زن، نقطه عطف زندگی» آمده است. حضرت امام به مقتضای شناخت همه جانبه و عمیقی که از آموزه های دینی دارند - به شرحی که در مقدمه گذشت - رسالت خود و انقلاب اسلامی را دستیابی زنان به مقام والای انسانی می دانند، به گونه ای که بتواند در سرنوشت خود دخالت کند: ما می خواهیم زن به مقام والای انسانیت برسد. زن باید در سرنوشت خودش دخالت داشته باشد. (۶) اگر قرآن کریم سرنوشت جوامع را به دست خود آنان می داند و پیشرفت و تحولات نیک آن را در سایه تلاشهای آحاد جامعه معرفی و انحطاط اخلاق و فرهنگ و زوال نعمتها و شکست تمدنها را نیز ناشی از عملکرد خود مردم می شمارد (۸) این «مردم» اختصاص به گروهی خاص ندارد. جلوه ای از این اصل قرآنی همان است که در سخنان امام بارها بر آن تاکید شده است: از جمله اینکه: اسلام زن را مثل مرد در همه شؤون، همان طوری که مرد در همه شؤون دخالت دارد، دخالت می دهد. (۹) حضرت امام چنان که اشاره شد، دخالت در سرنوشت خود و شؤون اجتماعی را نه تنها حق بانوان بلکه تکلیف شرعی و به عنوان عمل به وظیفه دینی و اجابت دعوت الهی می شمارند و این، آن الگویی است که ما را در شناخت بیشتر دین یاری می دهد و یک عامل اساسی در برتری اسلام در تکریم شخصیت زنان و حمایت

از حقوق اجتماعی و سیاسی آنان و تاکید بر مشارکت و حضور آنان در عرصه های مختلف اجتماعی در مقایسه با دیگر مکاتب و نظامها است. این بانوان را کی بسیج کرده که در همه شئون کشور دخالت می کنند و دخالت بجایی همه می کنند؟ اینها را کی، اینها را خدا دعوت کرده است. اینها لیبیک برای خدا دارند می گویند. (۱۰) پیامبر اکرم (ص) دعوت خویش را از روز نخست متوجه همه اقشار اجتماعی می دانست. دومین فردی که به او ایمان آورد یک زن بود که تا آخر نیز به پای ایمان خویش ایستاد و آنهمه فداکاری کرد و نام خویش را به عنوان یکی از چهار زن برگزیده جهان توحید ثبت نمود. زنان در همه صحنه ها حضور داشتند، حضوری مسؤولانه و از سر ادای وظیفه دینی و رسالت ایمانی خود. حضوری که در پاسخ به ندای پیامبر (ص) بود. در نخستین بیعتی که با پیامبر (ص) پیش از هجرت در عقبه، از جانب چند نفر از مردم یثرب که هنوز نام «مدینه» را نیز به خود نگرفته بود، صورت گرفت، از زنی به نام هفراء دختر عیید بن ثعلبه نام برده شده است و در همیت حضور وی همان بس که برخی علت نامگذاری آن بیعت به «بیعه النساء» را همین می دانند. در بیعت دوم سال بعد نیز حداقل دو زن حضور داشتند. در بیعت عمومی مردم مکه هنگام فتح آن نیز همه شرکت جستند. قرآن کریم نیز به مساله استقبال زنان از بیعت پرداخته و پیامبر (ص) را موظف به پذیرش آن کرده است. (۱۱) در جریان هجرت نیز که یک امر حیاتی برای مسلمانان بود، چه در هجرت مخفیانه به حبشه که از جمع حدود یکصد نفر مهاجران، نزدیک ۲۰ نفر زن شرکت داشت، و چه در هجرت به مدینه، پیش از هجرت پیامبر (ص) و پس از آن که مسلمانان اموال خویش را در مکه نهاده و به دنبال پیامبر (ص) روانه مدینه می شدند و حدود ۵۰۰ کیلومتر راه را با دشواری بسیار طی می کردند. حضرت امام در باب ضرورت مشارکت بانوان در آنچه که به سرنوشت جامعه اسلامی مربوط می شود، در حوزه های مختلف اجتماعی، بیانات بسیاری دارند که پرداختن به همه نکات و آموزه های آن از مجال بحث بیرون است. آنچه در این مختصر بازگو می شود تنها اشاراتی بس کوتاه، آن هم به بخشی از محورها و عناوین است، افزون بر آنچه در سایر بخشهای مقاله آمده است. مشارکت سیاسی: یکی از محورهایی که در حضور اجتماعی بانوان، سخت مورد تاکید حضرت امام است، مساله مشارکت سیاسی آنان می باشد: زن باید در سرنوشت خودش دخالت داشته باشد. زنها در جمهوری اسلام رای باید بدهند. همان طوری که مردان حق رای دارند، زنها حق رای دارند. (۱۲) همان طوری که مردها باید در امور سیاسی دخالت کنند و جامعه خودشان را حفظ کنند، زنها هم باید دخالت کنند و جامعه را حفظ کنند. زنها هم باید در فعالیت های اجتماعی و سیاسی همدوش مردها باشند. (۱۳) آنچه در این نوشته، به عنوان محور اصلی دنبال می شود، این نکته اساسی است که حضرت امام اینها همه را از موضع دین و در جایگاه معرفی اسلام بازگو می کنند. و چهره ای که از دین و شریعت ترسیم می کنند جز این نیست که بانوان دوشادوش مردان در عرصه های مختلف اجتماعی و شئون زندگی حضور فعال و مسؤولانه دارند: خانمها برای اینکه یک چیزی مثلا دستشان بیاید، - یک - یا فرض کنید که صاحب منصب بشوند نمی آیند بیرون خودشان و بچه هایشان را به کشتن بدهند. این اسلام و قرآن است که خانمها را آورده است بیرون و همدوش مردها بل جلوتر از مردها وارد در صحنه سیاست کرد. (۱۴) حضور در عرصه سازندگی: یکی دیگر از صحنه های مشارکت فراگیر، مساله سازندگی همه جانبه کشور و جامعه است که هیچ کس نباید و نمی تواند تردید کند که بدون حضور فعال بانوان جامعه اسلامی بتوان در این مهم توفیق کامل به دست آورد. در این خصوص نیز حضرت امام، تاکیدهای زیادی دارند: همه ملت ایران، همه ملت ایران، چه بانوان و چه مردان باید این خرابه ای که برای ما گذاشته اند، بسازند. با دست مرد تنها درست نمی شود، مرد و زن باید با هم این خرابه را بسازند. (۱۵) زنان شیردل و متعهد، همدوش مردان عزیز به ساختن ایران عزیز پرداخته چنانکه که به ساختن خود در علم و فرهنگ پرداخته اند و شما شهر و روستایی را نمی یابید جز آنکه در آنها جمعیتهایی فرهنگی و علمی از زنها متعهد و بانوان اسلامی ارجمند به وجود آمده است. (۱۶) حضرت امام اساسا معنای آزادی صحیح بانوان را نیز همین می شمارند که آنان بتوانند با حفظ شئون دینی و انسانی خود، در سازندگی کشور نقش ایفا کنند: امروز زنان در جمهوری اسلامی همدوش مردان در تلاش سازندگی خود و کشور هستند و این

است معنای آزادزنان و آزادمردان، نه آنچه در زمان شاه مخلوع گفته می‌شد، که آزادی آنان، در حبس و اختناق و آزار و شکنجه بود. (۱۷) تلاش فرهنگی: یکی از عرصه‌های حضور اجتماعی که از منظر دینی، بانوان وظیفه دارند در آن مشارکت فعال داشته باشند، تلاش در عرصه فرهنگ به معنای وسیع کلمه است. و حضرت امام، بارها بر این مهم که طبعاً بخش عمده‌ای از حیات اجتماعی را در بر می‌گیرد تاکید کرده‌اند: شما می‌دانید که فرهنگ اسلام در این مدت مظلوم بود، در این مدت چند صد سال، بلکه از اول بعد از پیغمبر سلام الله علیه تا برسد به حالا فرهنگ اسلام مظلوم بود، احکام اسلام مظلوم بودند، و این فرهنگ را باید زنده کرد و شما خانمها همان طوری که آقایان مشغول هستند، همان طوری که مردها در جبهه علمی و فرهنگی مشغول هستند، شما هم باید مشغول باشید. (۱۸) مشارکت در نظارت عمومی: نظارت فعال و متعهدانه بر آنچه در جامعه اسلامی بویژه در اجزاء نظام اسلامی می‌گذرد و تلاش برای حسن جریان امور، وظیفه‌ای است شرعی و متوجه همه افراد جامعه، چه زن و چه مرد. زن نیز باید در نظارت بر امور، خود را مسؤول بداند. نظارت مسؤولانه علاوه بر آگاهیهای لازم، نیازمند حضور فعال و اظهار نظر در مسایل است: باید همه زنها و همه مردها در مسایل اجتماعی، در مسایل سیاسی وارد باشند و ناظر باشند، هم به مجلس ناظر باشند، هم به کارهای دولت ناظر باشند، اظهار نظر بکنند. (۱۹) این سخن امام، شعاعی از فرمان قرآن کریم است که به صراحت پیوند مسؤولانه و ایمانی زنان و مردان مؤمن را یادآور می‌شود و آنان را عهده دار مسؤولیت امر به معروف و نهی از منکر می‌شمارد، همان گونه مسؤول اقامه نماز و ادای زکات و پیروی از خدا و رسول می‌داند: و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و یطیعون الله و رسوله اولئک سیرحهم الله ان الله عزیز حکیم. (۲۰) آری به گفته قرآن، این چنین جامعه‌ای با چنان پیوندهای ایمانی و مناسبات اجتماعی مسؤولانه و نظارت همه جانبه در کنار انجام دیگر وظایف دینی است که مورد لطف و عنایت خداوند قرار می‌گیرد. حضور در دفاع و تدارک میدان نبرد: تحمیل جنگی ناخواسته بر ملت انقلابی ایران، فرصتی تاریخی را برای بانوان مجاهد و فداکار فراهم آورد که گوهر وجود ایمانی و ارزشهای انسانی خویش را به زیباترین و گویاترین شکل به نمایش گذارند و زمینه‌ای شد که حضرت امام نیز وجه دیگری از مشارکت بانوان در مقدرات اساسی جامعه و سرنوشت خویش را بازگو کنند. و این چنین بود که یکی از محورهای اساسی در بیانات حضرت امام درباره جنگ تحمیلی و دفاع مقدس را، ضرورت و نحوه حضور بانوان و تلاش جهادی آنان تشکیل می‌دهد. از آموزش نظامی گرفته تا تدارکات جبهه، تربیت فرزندان و تشویق همسران و بستگان برای حضور در میدان نبرد، حضور در سپاه و ارتش و حتی حضور خود بانوان در جهاد دفاعی که مسؤولیتی مشترک میان زن و مرد است. و اینها همه از نگاه دینی، تحلیل و استدلالهای روشن وانکار ناپذیری دارد. زنان در صدر اسلام با مردان در جنگها هم شرکت می‌کردند. ما می‌بینیم و دیدیم که زنان هم‌دوش مردان بلکه جلوتر از آنان در صف قتال ایستادند، خود و بچه‌های خود و جوانان خودشان را از دست دادند و باز هم مقاومت کردند. (۲۱) اگر خدای ناخواسته زمانی یک هجومی به مملکت اسلامی بشود باید همه مردم، زن و مرد حرکت کنند. مساله دفاع این طور نیست که تکلیف منحصر به مرد باشد یا اختصاص به یک دسته‌ای داشته باشد، همه باید بروند و از مملکت خود دفاع بکنند. (۲۲) من از آنچه تا کنون به همت مردان و زنان با شرف و رزمنده شده است، امید آن دارم که در بسیج همه جانبه آموزش نظامی و عقیدتی و اخلاقی و فرهنگی با تایید خداوند متعال موفق شوند و دوره تعلیمات و تمرینهای عملی نظامی و پارتیزانی و چریکی را شایسته و به طوری که سزاوار یک ملت اسلامی به پا خواسته است به پایان رسانند. (۲۳) استدلال بر ضرورت آموزش نظامی توسط بانوان در شکلهای مختلف آن نیز کاملاً روشن است. کما اینکه امام خطاب به جمعی از بانوان می‌فرماید: اگر دفاع بر همه واجب شد، مقدمات دفاع هم باید عمل بشود. از آن جمله قضیه اینکه ترتیب نظامی بودن، یاد گرفتن انواع نظامی بودن را برای آنها می‌توانست که ممکن است. اینطور نیست که واجب باشد بر ما که دفاع کنیم و ندانیم چه جور دفاع کنیم. باید بدانیم چه جور دفاع می‌کنیم... البته در آن محیطی که شما تعلیم نظامی می‌بینید باید محیط صحیح باشد، محیط اسلامی باشد، همه جهات عفاف محفوظ باشد، همه جهات

اسلامی محفوظ باشد. (۲۴) پایان بخش این محور، سخن دیگری از حضرت امام در پیش از پیروزی انقلاب است که هم تأکیدی بر مشارکت مسؤولاننه بانوان در جهاد شرعی است و هم تأکیدی بر حضور فعال در جامعه و مشارکت در اموری که به سرنوشت آنان مربوط می‌شود: این تبلیغات که «اگر اسلام پیدا شد مثلاً دیگر زنها باید بروند توی خانه‌ها بنشینند و قفلی هم درش بزنند که بیرون نیایند» این چه حرف غلطی است که به اسلام نسبت می‌دهند. صدر اسلام زنها توی لشکرها هم بودند، توی میدانهای جنگ هم می‌رفتند. (۲۵) پی نوشت‌ها: ۱- مدثر، آیه ۳۸. ۲- بقره، آیه ۲۸۶. ۳- صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۷۲. ۴- آل عمران، آیه ۱۹۵. ۵- المیزان، ج ۲، ص ۲۷۱. ۶- صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۵۳. ۷- ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم زرعده، آیه ۱۱. ۸- ذلک بان الله لک یک مغیرا نعمه انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم، انفال، آیه ۸. ۹- صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۵۳. ۱۰- همان، ج ۱۲، ص ۲۳۷. ۱۱- ممتحنه، آیه ۱۲. ۱۲- صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۲۵۴. ۱۳- همان، ج ۱۸، ص ۲۶۴. ۱۴- همان، ج ۱۲، ص ۲۳۶. ۱۵- همان، ج ۱۱، ص ۲۵۴. ۱۶- همان، ج ۱۲، ص ۱۷۲. ۱۷- همان، ج ۱۰، ص ۲۳۴. ۱۸- همان، ج ۱۹، ص ۲۸۱. ۱۹- همان، ج ۱۳، ص ۷۰. ۲۰- توبه، آیه ۷۱. ۲۱- صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۵۳. ۲۲- همان، ج ۱۱، ص ۱۱۷. ۲۳- همان، ص ۲۷۵. ۲۴- همان، ج ۱۹، ص ۲۸۰. ۲۵- همان، ج ۴، ص ۵۹. منابع مقاله: کتاب امام خمینی و الگوهای دین شناختی در مسایل زنان، ص ۱۰۱، سید ضیاء مرتضوی؛

زن از دیدگاه امام خمینی (ره)

زن از دیدگاه امام خمینی (ره) یکی از مهمترین الگوهای دین شناختی حضرت امام در حوزه مسایل زنان که در واقع وجهی اساسی در تمایز میان اندیشه و نگاه ایشان و بسیاری از بزرگان دیگری که از زبان دین سخن می‌گفتند و می‌گویند، به شمار می‌رود، اصل و محور فراگیر و گسترده‌ای است که در اینجا با عنوان مسؤولیت و دخالت در سرنوشت از آن نام می‌بریم. این مهم با توجه به سرفصلها و موضوعات متعددی که در مصداق یابی آن از منظر اندیشه امام وجود دارد و می‌تواند با تعابیر دیگر و یا در چند بخش مجزا مطرح شود. مجال اندک مقاله چاره‌ای جز شرح اجمالی و پرداختن فهرست گونه به بخشی از عناوینی که زیر مجموعه این اصل قرار می‌گیرند، باقی نمی‌گذارد. آنچه در این بخش مورد نظر است عمدتاً از وجهه نظر مسؤولیت عملی زن در دو حوزه فرد و جامعه است و نگاهی به بعد کلامی و مباحث انسان شناختی ندارد. در آن زمینه به همان شرحی که در محور «خوشبختی، کالای مشترک»، آمد بسنده می‌کنیم. تردیدی نیست و کسی نیز نمی‌تواند تردید کند که زن نیز یکسان با مرد، در سرنوشت خود دخیل است و پاسخگوی عمل خود می‌باشد. مدار تکلیف و مسؤولیت، عبارت است از اراده و اختیار و آزادی عمل از یک سو، و خرد و آگاهی از سوی دیگر. هر انسانی، زن یا مرد، در گرو دستاوردها و اکتسابات خود است، چه خوب و چه بد: کل نفس بما کسبت رهینه (۱) و: لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت (۲). در اینها تردیدی نیست و کسی نیز تردید نکرده است و نیازی به شرح و بسط آن نمی‌باشد. آنچه در این مختصر از منظر دین شناسی امام به آن اشاره می‌کنیم، همسانی زن و مرد و مسؤولیت مشترک آنان در حوزه عمل بانوان بویژه در زمینه‌های حضور اجتماعی می‌باشد. مظاهر حضور اجتماعی اعم از تلاشهای فرهنگی، آموزشی، سیاسی و هنری، تحصیل، اشتغال، و تولیدات صنعتی، کشاورزی و دامی و دیگر فعالیت‌های اجتماعی با «حفظ جهات شرعی» اختصاص به قشری یا جنسی خاص ندارد و زنان نیز نه تنها حق پرداختن به آنها را دارند بلکه در بسیاری موارد تکلیف دینی و اجتماعی آنان به شمار می‌رود و تلاش حضرت امام نیز طی سالهای مبارزه و پس از آن، از جایگاه مرجعی بزرگ و رهبری که فقط و فقط از موضع احکام دین و تکالیف اسلامی سخن می‌گوید، مصروف این شد که بانوان را به صحنه آورد و از قید و بندهای خرافه‌ای و محرومیت‌های خودساخته‌ای که بر تلاش اجتماعی و نقش آفرینی آنان با توطئه دشمنان و ناآگاهی توسط برخی دوستان بسته شده بود بگشاید و آنان را به مرحله‌ای از رشد و بالندگی برساند که در ردیف یکی از افتخارات خود و جامعه

اسلامی در آغاز وصیت نامه سیاسی الهی خویش اعلان کند: ما مفتخریم که بانوان و زنان پیر و جوان و خرد و کلان در صحنه های فرهنگی و اقتصادی و نظامی حاضر و همدوش مردان یا بهتر از آنان، در راه تعالی اسلام و مقاصد قرآن کریم فعالیت دارند... از محرومیتهایی که توطئه دشمنان و ناآشنایی دوستان از احکام اسلام و قرآن بر آنها بلکه بر اسلام و مسلمانان تحمیل نمودند، شجاعانه و متعهدانه خود را رها کرده و از قید خرافاتی که دشمنان برای منافع خود به دست نادانان و بعضی آخوندهای بی اطلاع از مصالح مسلمین به وجود آورده بودند، خارج نمودند (۳). اصل همسانی زن و مرد در جایگاه اجتماعی و حضور سازنده و فعال در صحنه های مختلف جامعه به عنوان یک انسان مستقل، امری نیست که آشنایان به اسلام بی آرایش و رها از داوریهایی پیش ساخته و تکلفهای خودساخته، به آن اذعان نداشته باشند. مفسر عالی قدر، علامه طباطبایی در شرح جایگاه اجتماعی زن در بیانی کلی می نویسد: و اما وزنها الاجتماعی: فان الاسلام ساوی بینها و بین الرجل من حیث تدبیر شؤون الحیاء بالارادة و العمل فانهما متساویان من حیث تعلق الارادة بما تحتاج الیه البنیة الانسانیة فی الاکل و الشرب و غیرها من لوازم البقاء، و قد قال تعالی: «بعضکم من بعض» (۴) ، فلها ان تستقل بالارادة و لها ان تستقل بالعمل و تمتلك نتائجها کما للرجل ذلک من غیر فرق، «لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت» . محصول این بخش سخن علامه این است که زن در برآوردن نیازهای انسانی و اجتماعی خویش با مرد یکسان است و می تواند مستقلا تصمیم بگیرد و مستقلا عمل کند و مالک دستاوردهای خود است. در نگاه ایشان تنها دو ویژگی در زن است که طبعا و به مقتضای آن دو، مسؤولیتهای خاصی را متوجه او می سازد: احدیهما: انها بمنزلة الحرث فی تکون النوع و نمائه فعلیها يعتمد النوع فی بقائه فتختص من الاحکام بمثل ما یختص به الحرث، و تمتاز بذلک من الرجل. و الثانية: ان وجودها مبني علی لطافة البنیة و رقة الشعور، و لذلك ایضا تاثیر فی احوالها و الوظائف الاجتماعیة المحولة الیهها (۵). «آن دو ویژگی، یکی جایگاه و مسؤولیت زن در چرخه شکل گیری وجود آدمی و رشد آن است که بقای نسل متکی بر این جایگاه است و طبعا در «تشریح» و تنظیم مناسبات اجتماعی به مقتضای آن و نه بیشتر، احکام و مسؤولیتهایی را متوجه او می سازد، و دوم، ساختار لطافت آمیز و ظرافتهای ادراکی وی است که به گونه ای در مسؤولیتهای محوله به او تاثیرگذار می باشد» و شرح آن در بخش دیگری از همین نوشته با عنوان «عاطفه زن، نقطه عطف زندگی» آمده است. حضرت امام به مقتضای شناخت همه جانبه و عمیقی که از آموزه های دینی دارند - به شرحی که در مقدمه گذشت - رسالت خود و انقلاب اسلامی را دستیابی زنان به مقام والای انسانی می دانند، به گونه ای که بتواند در سرنوشت خود دخالت کند: ما می خواهیم زن به مقام والای انسانیت برسد. زن باید در سرنوشت خودش دخالت داشته باشد. (۶) اگر قرآن کریم سرنوشت جوامع را به دست خود آنان می داند و پیشرفت و تحولات نیک آن را در سایه تلاشهای آحاد جامعه معرفی و انحطاط اخلاق و فرهنگ و زوال نعمتها و شکست تمدنها را نیز ناشی از عملکرد خود مردم می شمارد (۸) این «مردم» اختصاص به گروهی خاص ندارد. جلوه ای از این اصل قرآنی همان است که در سخنان امام بارها بر آن تاکید شده است، از جمله اینکه: اسلام زن را مثل مرد در همه شؤون، همان طوری که مرد در همه شؤون دخالت دارد، دخالت می دهد. (۹) حضرت امام چنان که اشاره شد، دخالت در سرنوشت خود و شؤون اجتماعی را نه تنها حق بانوان بلکه تکلیف شرعی و به عنوان عمل به وظیفه دینی و اجابت دعوت الهی می شمارند و این، آن الگویی است که ما را در شناخت بیشتر دین یاری می دهد و یک عامل اساسی در برتری اسلام در تکریم شخصیت زنان و حمایت از حقوق اجتماعی و سیاسی آنان و تاکید بر مشارکت و حضور آنان در عرصه های مختلف اجتماعی در مقایسه بادیگر مکاتب و نظامها است. این بانوان را کی بسیج کرده که در همه شؤون کشور دخالت می کنند و دخالت بجایی همه می کنند؟ اینها را کی، اینها را خدا دعوت کرده است. اینها لیک برای خدا دارند می گویند. (۱۰) پیامبر اکرم (ص) دعوت خویش را از روز نخست متوجه همه اقشار اجتماعی می دانست. دومین فردی که به او ایمان آورد یک زن بود که تا آخر نیز به پای ایمان خویش ایستاد و آنهمه فداکاری کرد و نام خویش را به عنوان یکی از چهار زن برگزیده جهان توحید ثبت نمود. زنان در همه صحنه ها حضور داشتند، حضوری مسؤولانه و از سر ادای وظیفه دینی و رسالت ایمانی خود. حضوری که در

پاسخ به ندای پیامبر (ص) بود. در نخستین بیعتی که با پیامبر (ص) پیش از هجرت در عقبه، از جانب چند نفر از مردم یثرب که هنوز نام «مدینه» را نیز به خود نگرفته بود، صورت گرفت، از زنی به نام هفراء دختر عبید بن ثعلبه نام برده شده است و در همت حضور وی همان بس که برخی علت نامگذاری آن بیعت به «بیعة النساء» را همین می دانند. در بیعت دوم سال بعد نیز حداقل دو زن حضور داشتند. در بیعت عمومی مردم مکه هنگام فتح آن نیز همه شرکت جستند. قرآن کریم نیز به مساله استقبال زنان از بیعت پرداخته و پیامبر (ص) را موظف به پذیرش آن کرده است. (۱۱) در جریان هجرت نیز که یک امر حیاتی برای مسلمانان بود، چه در هجرت مخفیانه به حبشه که از جمع حدود یکصد نفر مهاجران، نزدیک ۲۰ نفر زن شرکت داشت، و چه در هجرت به مدینه، پیش از هجرت پیامبر (ص) و پس از آن که مسلمانان اموال خویش را در مکه نهاده و به دنبال پیامبر (ص) روانه مدینه می شدند و حدود ۵۰۰ کیلومتر راه را با دشواری بسیار طی می کردند. حضرت امام در باب ضرورت مشارکت بانوان در آنچه که به سرنوشت جامعه اسلامی مربوط می شود، در حوزه های مختلف اجتماعی، بیانات بسیاری دارند که پرداختن به همه نکات و آموزه های آن از مجال بحث بیرون است. آنچه در این مختصر بازگو می شود تنها اشاراتی بس کوتاه، آن هم به بخشی از محورها و عناوین است، افزون بر آنچه در سایر بخشهای مقاله آمده است. مشارکت سیاسی: یکی از محورهایی که در حضور اجتماعی بانوان، سخت مورد تاکید حضرت امام است، مساله مشارکت سیاسی آنان می باشد: زن باید در سرنوشت خودش دخالت داشته باشد. زنها در جمهوری اسلام رای باید بدهند. همان طوری که مردان حق رای دارند، زنها حق رای دارند. (۱۲) همان طوری که مردها باید در امور سیاسی دخالت کنند و جامعه خودشان را حفظ کنند، زنها هم باید دخالت کنند و جامعه را حفظ کنند. زنها هم باید در فعالیت های اجتماعی و سیاسی همدوش مردها باشند. (۱۳) آنچه در این نوشته، به عنوان محور اصلی دنبال می شود، این نکته اساسی است که حضرت امام اینها همه را از موضع دین و در جایگاه معرفی اسلام بازگو می کنند. و چهره ای که از دین و شریعت ترسیم می کنند جز این نیست که بانوان دوشادوش مردان در عرصه های مختلف اجتماعی و شؤون زندگی حضور فعال و مسئولانه دارند: خانمها برای اینکه یک چیزی مثلا دستشان بیاید، - یک - یا فرض کنید که صاحب منصب بشوند نمی آیند بیرون خودشان و بچه هایشان را به کشتن بدهند. این اسلام و قرآن است که خانمها را آورده است بیرون و همدوش مردها بل جلوتر از مردها وارد در صحنه سیاست کرد. (۱۴) حضور در عرصه سازندگی: یکی دیگر از صحنه های مشارکت فراگیر، مساله سازندگی همه جانبه کشور و جامعه است که هیچ کس نباید و نمی تواند تردید کند که بدون حضور فعال بانوان جامعه اسلامی بتوان در این مهم توفیق کامل به دست آورد. در این خصوص نیز حضرت امام، تاکیدهای زیادی دارند: همه ملت ایران، همه ملت ایران، چه بانوان و چه مردان باید این خرابه ای که برای ما گذاشته اند، بسازند. با دست مرد تنها درست نمی شود، مرد و زن باید با هم این خرابه را بسازند. (۱۵) زنان شیردل و متعهد، همدوش مردان عزیز به ساختن ایران عزیز پرداخته چنانکه که به ساختن خود در علم و فرهنگ پرداخته اند و شما شهر و روستایی را نمی یابید جز آنکه در آنها جمعیتهایی فرهنگی و علمی از زنها متعهد و بانوان اسلامی ارجمند به وجود آمده است. (۱۶) حضرت امام اساسا معنای آزادی صحیح بانوان را نیز همین می شمارند که آنان بتوانند با حفظ شؤون دینی و انسانی خود، در سازندگی کشور نقش ایفا کنند: امروز زنان در جمهوری اسلامی همدوش مردان در تلاش سازندگی خود و کشور هستند و این است معنای آزادزنان و آزاد مردان، نه آنچه در زمان شاه مخلوع گفته می شد، که آزادی آنان، در حبس و اختناق و آزار و شکنجه بود. (۱۷) تلاش فرهنگی: یکی از عرصه های حضور اجتماعی که از منظر دینی، بانوان وظیفه دارند در آن مشارکت فعال داشته باشند، تلاش در عرصه فرهنگ به معنای وسیع کلمه است. و حضرت امام، بارها بر این مهم که طبعا بخش عمده ای از حیات اجتماعی را در بر می گیرد تاکید کرده اند: شما می دانید که فرهنگ اسلام در این مدت مظلوم بود، در این مدت چند صد سال، بلکه از اول بعد از پیغمبر سلام الله علیه تا برسد به حالا فرهنگ اسلام مظلوم بود، احکام اسلام مظلوم بودند، و این فرهنگ را باید زنده کرد و شما خانمها همان طوری که آقایان مشغول هستند، همان طوری که مردها در جبهه علمی و فرهنگی

مشغول هستند، شما هم باید مشغول باشید. (۱۸) مشارکت در نظارت عمومی: نظارت فعال و متعهدانه بر آنچه در جامعه اسلامی بویژه در اجزاء نظام اسلامی می‌گذرد و تلاش برای حسن جریان امور، وظیفه‌ای است شرعی و متوجه همه افراد جامعه، چه زن و چه مرد. زن نیز باید در نظارت بر امور، خود را مسئول بداند. نظارت مسئولانه علاوه بر آگاهیهای لازم، نیازمند حضور فعال و اظهار نظر در مسایل است: باید همه زنها و همه مردها در مسایل اجتماعی، در مسایل سیاسی وارد باشند و ناظر باشند. هم به مجلس ناظر باشند، هم به کارهای دولت ناظر باشند، اظهار نظر بکنند. (۱۹) این سخن امام، شعاعی از فرمان قرآن کریم است که به صراحت پیوند مسئولانه و ایمانی زنان و مردان مؤمن را یادآور می‌شود و آنان را عهده دار مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر می‌شمارد، همان گونه مسؤول اقامه نماز و ادای زکات و پیروی از خدا و رسول می‌داند: و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یقیمون الصلوٰة و یؤتون الزکوٰة و یطیعون الله ورسوله اولئک سیرحهم الله ان الله عزیز حکیم. (۲۰) آری به گفته قرآن، این چنین جامعه‌ای با چنان پیوندهای ایمانی و مناسبات اجتماعی مسئولانه و نظارت همه جانبه در کنار انجام دیگر وظایف دینی است که مورد لطف و عنایت خداوند قرار می‌گیرد. حضور در دفاع و تدارک میدان نبرد: تحمیل جنگی ناخواسته بر ملت انقلابی ایران، فرصتی تاریخی را برای بانوان مجاهد و فداکار فراهم آورد که گوهر وجود ایمانی و ارزشهای انسانی خویش را به زیباترین و گویاترین شکل به نمایش گذارند و زمینه‌ای شد که حضرت امام نیز وجه دیگری از مشارکت بانوان در مقدرات اساسی جامعه و سرنوشت خویش را بازگو کنند. و این چنین بود که یکی از محورهای اساسی در بیانات حضرت امام درباره جنگ تحمیلی و دفاع مقدس را، ضرورت و نحوه حضور بانوان و تلاش جهادی آنان تشکیل می‌دهد؛ از آموزش نظامی گرفته تا تدارکات جبهه، تربیت فرزندان و تشویق همسران و بستگان برای حضور در میدان نبرد، حضور در سپاه و ارتش و حتی حضور خود بانوان در جهاد دفاعی که مسئولیتی مشترک میان زن و مرد است. و اینها همه از نگاه دینی، تحلیل و استدلالهای روشن و انکارناپذیری دارد. زنان در صدر اسلام با مردان در جنگها هم شرکت می‌کردند. ما می‌بینیم و دیدیم که زنان همدوش مردان بلکه جلوتر از آنان در صف قتال ایستادند، خود و بچه‌های خود و جوانان خودشان را از دست دادند و باز هم مقاومت کردند. (۲۱) اگر خدای ناخواسته زمانی یک هجومی به مملکت اسلامی بشود باید همه مردم، زن و مرد حرکت کنند. مساله دفاع این طور نیست که تکلیف منحصر به مرد باشد یا اختصاص به یک دسته‌ای داشته باشد. همه باید بروند و از مملکت خود دفاع بکنند. (۲۲) من از آنچه تا کنون به همت مردان و زنان با شرف و رزمنده شده است، امید آن دارم که در بسیج همه جانبه آموزش نظامی و عقیدتی و اخلاقی و فرهنگی با تائید خداوند متعال موفق شوند و دوره تعلیمات و تمرینهای عملی نظامی و پارتیزانی و چریکی را شایسته و به طوری که سزاوار یک ملت اسلامی به پا خواسته است به پایان رسانند. (۲۳) استدلال بر ضرورت آموزش نظامی توسط بانوان در شکل‌های مختلف آن نیز کاملاً روشن است. کما اینکه امام خطاب به جمعی از بانوان می‌فرماید: اگر دفاع بر همه واجب شد، مقدمات دفاع هم باید عمل بشود. از آن جمله قضیه اینکه ترتیب نظامی بودن، یادگرفتن انواع نظامی بودن را برای آنهاست که ممکن است. اینطور نیست که واجب باشد بر ما که دفاع کنیم و ندانیم چه جور دفاع کنیم. باید بدانیم چه جور دفاع می‌کنیم... البته در آن محیطی که شما تعلیم نظامی می‌بینید باید محیط صحیح باشد، محیط اسلامی باشد، همه جهات عفاف محفوظ باشد، همه جهات اسلامی محفوظ باشد. (۲۴) پایان بخش این محور، سخن دیگری از حضرت امام در پیش از پیروزی انقلاب است که هم تأکیدی بر مشارکت مسئولانه بانوان در جهاد شرعی است و هم تأکیدی بر حضور فعال در جامعه و مشارکت در اموری که به سرنوشت آنان مربوط می‌شود: این تبلیغات که «اگر اسلام پیدا شد مثلاً دیگر زنها باید بروند توی خانه‌ها بنشینند و قفلی هم درش بزنند که بیرون نیایند» این چه حرف غلطی است که به اسلام نسبت می‌دهند. صدر اسلام زنها توی لشکرها هم بودند، توی میدانهای جنگ هم می‌رفتند. (۲۵) پی نوشت‌ها: ۱- مدثر، آیه ۳۸. ۲- بقره، آیه ۲۸۶. ۳- صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۷۲. ۴- آل عمران، آیه ۱۹۵. ۵- میزان، ج ۲، ص ۲۷۱. ۶- صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۵۳. ۷- ان الله لا یغیر ما بقوم حتی

یغیروا ما بانفسهم رُعد، آیه ۱۱. ۸- ذلک بان الله لک یک مغیرا نعمه انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم، انفال، آیه ۸. ۹- صحیفه نور، ج ۵ ص ۱۵۳- همان، ج ۱۲، ص ۲۳۷. ۱۱- ممتحنه، آیه ۱۲. ۱۲- صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۲۵۴. ۱۳- همان، ج ۱۸، ص ۲۶۴. ۱۴- همان، ج ۱۲، ص ۲۳۶. ۱۵- همان، ج ۱۱، ص ۲۵۴. ۱۶- همان، ج ۱۲، ص ۷۲. ۱۷- همان، ج ۱۰، ص ۲۳۴. ۱۸- همان، ج ۱۹، ص ۲۸۱. ۱۹- همان، ج ۱۳، ص ۷۰. ۲۰- توبه، آیه ۷۱. ۲۱- صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۵۳. ۲۲- همان، ج ۱۱، ص ۱۱۷. ۲۳- همان، ص ۲۷۵. ۲۴- همان، ج ۱۹، ص ۲۸۰. ۲۵- همان، ج ۴، ص ۵۹. منابع مقاله: امام خمینی و الگوهای دین شناختی در مسایل زنان، مرتضوی، سید ضیاء؛

جایگاه و الگوی زن مسلمان در اندیشه امام خمینی (ره)

جایگاه و الگوی زن مسلمان در اندیشه امام خمینی (ره) از منظر امام، نماد ارزشمند و بسیار روشن زن در جامعه اسلامی، زنی است که در براندازی رژیم شاه و پس از آن در مراحل تصویب و تثبیت جمهوری اسلامی نقش ارزنده داشته، حتی انقلاب اسلامی، گاه به نام او و «انقلاب چادرها» نامیده می شود. این زن در جنگ و دفاع نقش تعیین کننده دارد و در هدایت و رهنمود جوامع، جزو رسولان و فرستادگان دینی است؛ چنان که در هیأت اعزامی به شوروی مشاهده کردیم. در دیدگاه وی، زن مربی انسان و مظهر تحقق آمال بشر است و از دامن وی مرد به معراج می رود، و اگر آنان از ملتها گرفته شوند، ملتها به شکست و انحطاط کشیده می شوند. معنی الگو الگو در کلام و سیره عملی امام، پیوند عملی و اطاعت و متابعت و پیروی و سرمشق برگزیدگان است. الگوی مذهبی و نمونه ای که امام خمینی معرفی می کند، به معنای اقتدا به ایمان و علم و ادب و شجاعت و ایثار و جهاد و مکارم اخلاق و عفت است. این الگوها فقط اندرز نمی دهند، بلکه راهکارها و نمونه های گفتاری و رفتاری را ارائه می کنند، تا بالندگی در زمینه های مختلف به گونه عینی ثابت گردد. آنها معرفی می گردند تا انسانها هدایت و روشنگری یابند و از ارتکاب کژیها سر باز زنند. در این مقاله، به این مباحث پرداخته می شود: الگوی زنان از دید امام، جایگاه زن در اندیشه امام، الگوی مبارزه، خدیجه الگویی دیگر، زن و مسایل اخلاقی تربیتی، الگوی تربیتی، الگوی اخلاقی، الگوی دینی، الگوی مقاومت، بانوان و مسایل علمی، فرهنگی و الگوی فرهنگی. * * الگوی زنان از دید امام إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ اصْطَفَاكِ عَلَى نَسَاءِ الْعَالَمِينَ. (۱) از منظر رهبر فقید انقلاب، حضرت فاطمه زهرا (ص) و نیز حضرت زینب (ع) الگوهای براننده و فراگیر هستند، که زنان مسلمان باید در تمام زمینه ها از آنان پیروی کنند، زیرا آنان کسانی اند که هویت انسان در آنها جلوه گر است. آنها زنانی هستند که افتخار خاندان وحی اند و چون خورشیدی بر تارک اسلام می درخشند. حضرت زهرا (س) زنی است که فضایل او هم تراز فضایل بی نهایت پیغمبر اکرم (ص) و خاندان عصمت و طهارت (ع) است. زنی که هر کس، با هر بینش، در باره او گفتاری دارد، ولی از عهده ستایش او بر نیامده است. بانوی عالم اسلام، زنی روحانی و ملکوتی و به تمام معنا انسان است. او نسخه تمام انسانیت و حقیقت تمام زن و انسان است. (۲) او موجودی الهی جبروتی است که در صورت یک زن ظاهر شده است. زنی که تمام ویژگیهای انبیا در او است. او است که حرکت معنوی را از مرتبه طبیعت شروع کرده، با قدرت الهی و تربیت رسول اکرم (ص) به مرتبه ای رسیده که دست همه از او کوتاه است. این گونه زن، یکی از هدفهای آفرینش است و تأویل «حی علی خیر العمل» نیکی به او و فرزندان او است. (۳) همو است که الگوی امام زمان (وَ فِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ لِي أَسْوَأُ حَسَنَةً) (۴) و همه مؤمنان - چه مرد و چه زن - است. (۵) او زیربنای فضیلتهای انسانی و ارزشهای والا- است. رهبر کبیر انقلاب، عبادت، فصاحت و بلاغت، فرزاندگی و دانش، معرفت و حکمت، جهاد و مبارزه، رفتار مادرانه و احساسات و شخصیت جامع الاطراف حضرت فاطمه زهرا را الگوی زن مسلمان می داند. ایشان معتقد است: ارزش و مقام والای حضرت زینب (س) از حرکت عظیم انسانی و اسلامی او بر اساس تکلیف الهی و تصمیم گیری بر مبنای شناخت دقیق و صحیح موقعیتها ناشی می شود. لذا زنانی که فاطمه زهرا و زینب کبرا - علیهما السلام - را الگوی خود قرار داده باشند، باید زندگی

خویش را بر اساس فهم درست، هوشیاری در درک موقعیتها، انتخاب بهترین کارها در حد فداکاری و پایداری در راه انجام تکلیف الهی بنا نهند. سکینه کبرا شاگرد حضرت زینب یکی از مشعلهای معرفت و دانش در تاریخ اسلام محسوب می شود، و این خود نشان دهنده آن است که پیروی زنان مسلمان از آن حضرت به معنای قرین شدن با دانش، معرفت، بینش جهانی، روشنفکری و فرهنگ است. امام، زنان بزرگواری را که زینب گونه، در راه خدا و اسلام از همه چیز گذشته و به این امر مفتخرند، می ستاید! (۶) ایشان به ملت توصیه می کند چگونگی مبارزه با حکومت قلدران را از زینب کبرا(س) بیاموزند و ببینند چگونه مصایب در نزد او کوچک است. (۷) از آن رو که اهل بیت سیدالشهدا تکلیف و فداکاری در میدان و تبلیغ در خارج از میدان را به ما آموختند و خطبه های حضرت زینب به اندازه مبارزه امام حسین(ع) در مقابل جائز تأثیر داشته است. (۸) زن و فعالیتهای سیاسی - اجتماعی امام زنان و بانوان ایران را شیردلانی می داند که با همت والایشان اسلام از قید اسارت بیگانه بیرون آمده است. ایشان بانوان را خواهرانی محترم، عزیز و شجاع می داند که دوشادوش مردان پیروزی را برای اسلام بیمه کرده اند. امام از تظاهرات پرشور و پشتیبانی زنان از اسلام، که با فرزندان خردسال خود به خیابانها آمده اند، تشکر می کند و آرزو دارد خداوند و امام عصر(ع) از آنان راضی باشند. (۹) امام خمینی، زنان را رهبر نهضت و خود را دنباله رو و خدمتگزار بانوان می داند. (۱۰) از نظر رهبر انقلاب، مسایل بزرگی همچون مجاهدت و مبارزه و مخاطبه (سخنرانی) بر عهده بانوان است، زیرا تعیین روز زن در سالروز تولد حضرت زهرا(س) بدین معناست. امام، بویژه بانوان و همسران منتسب به بیوت علما و فضلا را شایسته حفظ اهداف اسلام می داند و آنان را همچون بیت نبوت می انگارد. (۱۱) رهبر انقلاب معتقد است: زنان در نهضت سهم بسزایی داشتند و در همه جا کمک کردند و پیشوا بودند و موجب تقویت قدرت مردان شدند. (۱۲) امام معتقد است: امروز غیر از روزها و زمانهای سابق است و بانوان می بایست با حفظ عفت عمومی، وظایف اجتماعی سیاسی خود را انجام بدهند. (۱۳) ایشان با برشمردن مسؤولیت زنان در حکومت اسلامی می فرماید: «زنان از نظر اسلام نقش حساسی در بنای جامعه اسلام دارند، و اسلام زن را تا حدی ارتقا می دهد که او بتواند مقام انسانی خود را در جامعه باز یابد و از حد شیء بودن بیرون بیاید و متناسب با چنین رشدی می تواند در ساختمان حکومت اسلامی مسؤولیتهایی به عهده بگیرد.» (۱۴) امام اذعان می دارد زن باید در مقدرات اساسی مملکت دخالت کند، و عنایتی که اسلام به زنان دارد، بیشتر از عنایتی است که به مردان دارد. امام، حق زنان را در نهضت بیشتر از مردان می داند. (۱۵) وی حضور و دخالت زنان در امور سیاسی را لازم می داند و معتقد است: برای حفظ جامعه این امر واجب است. امام این اعتقاد را برگرفته از اسلام می داند و می فرماید: «زنها هم باید در فعالیتهای اجتماعی و سیاسی، همدوش مردها باشند؛ البته با حفظ آن چیزی که اسلام فرموده است، که بحمدالله امروز در ایران جاری است.» (۱۶) رهبر انقلاب آگاهی و نظارت زنان در امور اجتماعی و سیاسی را لازم می داند و از آنها می خواهد در این مسایل اظهارنظر کنند. (۱۷) امام خمینی به زنان ایران افتخار می کند، زیرا آنها بزرگواران در مقابل رژیم ستمکار سابق و پس از آن در مقابل ابرقدرتها و وابستگان آنان در صف اول ایستادگی و مقاومت کردند؛ آنچنان که در هیچ عصری چنین مقاومت و شجاعتی از مردان ثبت نشده است. امام فداکاری زنان بزرگ ایران در جنگ تحمیلی را اعجاب آمیز می داند و قلم و بیان را از ذکر آن ناتوان، بلکه شرمسار توصیف می کند. (۱۸) ایشان از زنان می خواهد مردان و دولتمردان را هدایت و نصیحت کنند و ناصحان خوبی برای جامعه باشند. (۱۹) رهبر انقلاب معتقد است: موانع و فعالیتهای سیاسی بانوان مرتفع شده، در آنان بینشی به وجود آمده و امید است هر کدام به پایه ای برسند که بتوانند عده ای را تربیت کنند. (۲۰) امام معتقد است زنان در انتخاب فعالیت و سرنوشت و همچنین پوشش - با رعایت موازینی - آزادند. (۲۱) ایشان ملتی را که بانوانش در صف مقدم برای پیشبرد مقاصد اسلامی اند، آسیب ناپذیر می داند. ملتی که بانوانش در میدان جنگ با ابرقدرتها و مواجه شدن با قوای شیطانی، قبل از مردها حاضر شده اند، پیروز خواهد شد. ملتی که شهید - هم از بانوان و هم از مردان - دارد و مردان و زنانش شهادت را طلب می کنند، آسیب ناپذیر خواهد بود. (۲۲) رهبر کبیر انقلاب، مردم ایران را مرهون شجاعتهای زنان شیردل می داند و

از این امر احساس غرور می‌کند. زنان در پیروزی پیشقدم بودند و مردان را شهامت و جرأت بخشیدند. (۲۳) امام خمینی می‌فرماید: «من هر وقت بانوان محترم را می‌بینم که با عزم و اراده قاطع در راه هدف، حاضر به همه‌طور زحمت، بلکه شهادت هستند، مطمئن می‌شوم که این راه به پیروزی منتهی می‌شود... من در جامعه زنها یک جور تحول عجیبی می‌بینم که بیشتر از تحولی است که در مردها پیدا شده (است) و آن قدری که این جامعه محترم به اسلام خدمت کردند در این زمان، بیشتر از آن مقداری است که مردها خدمت کردند. خدمت مردها هم بسیارش مرهون خدمت زنها است.» (۲۴) امام خمینی به زنان اجازه می‌دهد در وزارتخانه‌ها فعالیت کنند. (۲۵) ایشان امیدوار است زنان وحدت داشته و با صفوف فشرده و پیشاپیش مردان، در پیشبرد اهداف اسلامی اقدام کنند، همان‌گونه که تاکنون مصمم بودند جمهوری اسلامی را به ثمر برسانند. (۲۶) الگوی مبارزه ایشان همان کمال و وضعیت حضرت زهرا را برای زنان الگو می‌داند و می‌فرماید: حضرت به اندازه خودش که در این ظرف کوتاه، مجاهده داشته است، مخاطبه داشته است با حکومت‌های وقت، محاکمه می‌کرده است حکومت‌های وقت را، شما باید اقتدا به او بکنید تا پذیرفته باشید که این روز، روز زن است، یعنی روز تولد این حضرت، روز زن است. آنکه در این زمینه می‌تواند الگو باشد، بانوی محترمی است که در میدان‌های مختلف، جهاد کرده، از اسلام و امامت و ولایت و پیامبر و بزرگترین سردار اسلام امیر مؤمنان دفاع نموده، و از این رو به «ام ایبها» و «ام ائمه» ملقب گشته است. دخت گرامی رسول اکرم (ص) غمگساری مهربان برای پدر، همسری فداکار برای شوهر و مربی بزرگ برای فرزندان بود و در دامان او شخصیت‌هایی چون امام حسن و امام حسین - علیهما السلام - و حضرت زینب کبرا (ع) تربیت شدند. این دختر مثل فرشته نجاتی برای پیغمبر (ص)، مثل مادری برای پدر خود و مثل پرستار بزرگی برای آن انسان بزرگ مشکلات را تحمل کرد. در مقابل حکومت جبار ایستاد و خطبه‌ای خواند که به گفته علامه مجلسی و بزرگان فصاحت و بلاغت باید بنشینند و کلمات و عباراتش را معنا کنند. خطبه‌ای که پرمغز است و از لحاظ زیبایی هنری، مثل زیباترین و بهترین کلمات نهج البلاغه و سخنان امیر مؤمنان است. خطبه‌ای که در مقابل مردم و با زبده‌ترین و گزیده‌ترین معانی گفته شد. (۲۷) حضرت خدیجه (س) الگویی دیگر از دیگر الگوها، حضرت خدیجه (س) است که با قدرت روحی و عزمی قوی، در مقابل کارشکنیها و مخالفت‌های دشمنان پیامبر ایستادگی کرد و رسالت را از هیچ‌به‌حال کنونی رساند. (۲۸) امام به همگان توصیه می‌کند در محاصره اقتصادی و کمبود ارزاق، به همسر بزرگ و عزیز پیامبر تأسی کنند و ببینند چگونه آنها مقاومت کردند. (۲۹) زن و مسایل اخلاقی - تربیتی امام، خیرخواه بانوان است و نمی‌خواهد آنان به فساد کشیده شوند و ملعبه و بازیچه دست جوانهای اراذل باشند. امام توصیه می‌کند زنان از راه‌های انحرافی، که جوانان را به فساد می‌کشاند برگردند. (۳۰) بنیانگذار جمهوری اسلامی، زهد و تقوا و عفاف را که حضرت فاطمه داشته، سرمشق بانوان دانسته، شرافت ورود به روز زن را در گرو پیروی از کردار سرور بانوان عالم می‌داند. (۳۱) ایشان زن را مبدأ همه سعادت‌ها و خیرها می‌داند و معتقد است: زن، انسانی بزرگ و مربی جامعه است. او است که با تربیت صحیح خود، انسان درست می‌کند و کشور را آباد می‌نماید. (۳۲) ایشان جامعه زنان کنونی را، جامعه‌ای می‌داند که زینب گونه شده‌اند و تابع فاطمه (س)‌اند. زنانی که روزی تابع آرایش اروپایی بودند و می‌بایست از اروپا طرح لباسشان بیاید، اما اکنون پیرو مکتب اسلام هستند و آنچه آن مکتب پسندد، مورد قبول آنها است. امام این تحول را بالاترین تحول جامعه می‌داند، که باید حافظ آن بود. (۳۳) از دید امام، زن نقش بزرگی در اجتماع دارد. او است که مظهر تحقق آمال بشر و پرورش دهنده زنان و مردان ارجمند است. از دامن وی است که مرد به معراج می‌رود و هموست که زنان و مردان بزرگ را تربیت می‌کند. (۳۴) ایشان می‌فرماید: «نقش زنان در عالم از ویژگی‌های خاصی برخوردار است. صلاح و فساد یک جامعه از صلاح و فساد زنان در آن جامعه سرچشمه می‌گیرد. زن یکتا موجودی است که می‌تواند از دامن خود افرادی به جامعه تحویل دهد که از برکاتش یک جامعه، بلکه جامعه‌ها به استقامت و ارزشهای والای انسانی کشیده شوند.» (۳۵) الگوی تربیتی امام به زنان توصیه می‌کند در تهذیب اخلاق خود و دیگران کوشش کنند و همه به بزرگی زنی اقتدا کنند که حیثیت زنان است. ایشان بر این باور است که همه باید

دستورهایشان را از اسلام به وسیله حضرت زهرا و فرزندان او بگیرند و همان طور که ایشان بوده اند، باشند. (۳۶) رهبر انقلاب از زنان می‌خواهد احکام اسلام را عمل کنند و دیگران را نیز وادار به عمل نمایند و معتقد است: همان گونه که هر فردی موظف است خود را اصلاح کند، موظف است دیگران را هم اصلاح کند. ایشان امر به معروف و نهی از منکر را، راهکاری برای اصلاح جامعه می‌داند. (۳۷) امام، زن را همچون قرآن، انسان ساز می‌داند و معتقد است: اگر زنان شجاع و انسان ساز از ملتها گرفته شوند، ملتها به شکست و انحطاط کشیده می‌شوند. (۳۸) الگوی اخلاقی از دید امام برای امام خاطره فراموش نشدنی و الگوی اخلاقی، ازدواج یک دختر جوان با پاسداری است که در جنگ هر دو دست خود را از دست داده و از هر دو چشم آسیب دیده است. امام در ستایش این دختر می‌فرماید: «آن دختر شجاع با روحی بزرگ و سرشار از صفا و صمیمیت گفت: حال که نتوانستم به جبهه بروم، بگذار با این ازدواج دین خود را به انقلاب و به دینم ادا کرده باشم. عظمت روحانی این صحنه و ارزش انسانی و نغمه‌های الهی آنان را نویسندگان، شاعران، گویندگان، نقاشان، هنرپیشگان، عارفان، فیلسوفان، فقیهان و هر کس را که شماها فرض کنید، نمی‌توانند بیان و یا ترسیم کنند، و فداکاری و خداجویی و معنویت این دختر بزرگ را هیچ کس نمی‌تواند با معیارهای رایج ارزیابی کند.» (۳۹) بنیانگذار جمهوری اسلامی معتقد است: خدمات مادران به جامعه، از خدمات معلمان و دیگران بالاتر است، زیرا افراد جامعه را در دامن خود تربیت می‌کنند، و این کاری است که انبیا می‌خواستند؛ انبیا می‌خواستند بانوان، شیرزنان و شیرمردانی تربیت و به جامعه تقدیم کنند. (۴۰) رهبر انقلاب، بچه‌داری را بزرگترین مسؤولیت و شریف‌ترین شغل می‌داند، زیرا این تحول دادن یک انسان به جامعه هدفی است که خدای تبارک و تعالی انبیا را در طول تاریخ برای آن فرستاد. (۴۱) امام، تحویل یک فرزند خوب را به جامعه، بهتر از همه عالم و به اندازه‌ای دارای شرافت می‌داند، که نمی‌توان بیان کرد. (۴۲) امام بر این باور است که حرف شنوی فرزندان از مادر بیشتر است و آن اندازه که اخلاق مادر تأثیر دارد و به فرزندان منتقل می‌شود، از دیگران بر نمی‌آید. مادرها مبدأ خیر هستند و اگر خدای ناخواسته بچه‌ها را بد تربیت کنند، سرمنشأ شرند. مادران ممکن است بچه‌ای را تربیت کنند، که او امتی را نجات دهد، همان گونه که بر عکس ممکن است. (۴۳) رهبر کبیر انقلاب، بانوان را معلم مردان می‌داند و با درود بر آنان درخواست می‌کند با نصیحت‌های خود، مردان را به راه راست وادارند. زنان در نهضت شریف ایران، معلم مردان بودند و اکنون نیز همچنان است. (۴۴) ایشان زنان را همسنگ با سربازان اسلام و همدوش با بانوان صدر اسلام می‌داند. (۴۵) وی معتقد است: از نظر حقوق انسانی، تفاوتی میان زن و مرد نیست، زیرا هر دو انسانند و حق دخالت در سرنوشت خود را دارند؛ گو اینکه در برخی موارد تفاوت‌هایی بین آن دو وجود دارد که به حیثیت انسانی آنها مربوط نیست. (۴۶) در نگاه امام کسی که می‌تواند در این زمینه الگوی بانوان باشد، زنی است که در حجره‌ای کوچک و خانه‌ای محقر، انسان‌هایی تربیت کرد که نورشان از بسط خاک تا آن سوی افلاک و از عالم ملک تا آن سوی ملکوت اعلی می‌درخشد. (۴۷) این خانه کوچک از آن فاطمه (س) است و افرادی که در آن خانه تربیت شدند، چهار - پنج نفر بودند که تمام قدرت حق را تجلی دادند و خدمت‌هایی کردند که همه بشر را به اعجاب در آورده است. (۴۸) این الگو همان است که شادمان می‌باشد کارهای درون خانه بر عهده او است، و او مجبور نیست با نامحرمان ارتباط داشته باشد. همو است که پیوسته مطیع شوی خویش است و هیچ گاه وی را خشمگین نکرده و در هیچ کاری از ایشان سرپیچی ننموده است. (۴۹) او است که هر گاه شوی به وی می‌نگریست، غم و اندوه را از او می‌زدود. (۵۰) همو است که به امیر مؤمنان می‌گفت: از خدا شرم دارم چیزی را که در توان تو نیست، بر تو تحمیل کنم؛ (۵۱) و می‌افزود: ای پسرعمو! از روزی که با تو زندگی کرده‌ام، نه به تو دروغ گفته و نه خیانت کرده و نه مخالفت ورزیده‌ام. (۵۲) چنین بانوی برازنده‌ای تأویل آیه «الْمُ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا - كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضْمِلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» (۵۳) است. و او است که معنا و تفسیر «ذی القربی» (۵۴) است که خداوند در کنار امر به عدل و احسان، به مواظبت بر آن سفارش می‌کند. (۵۵) این الگوی تربیتی - اخلاقی آنچنان مردم‌دار است، که در عبادت شبانه خود، پیش و بیش از آنکه برای خود دعا کند، برای همسایگان دعا و طلب خیر می‌کند

و می فرماید: «الْجَارُ ثُمَّ الدَّارُ» (۵۶) همو است که برای سیر کردن گرسنگان و یتیمان و اسیران، قرص نان را از گلوی خود و فرزندان می زند، تا خشنودی خدا را به دست آورد. (۵۷) امام علی (ع) در معرفی این الگوی ارزنده می فرماید: «آن قدر با مشک آب کشید که اثر آن در بدنش پیدا بود. چندان با دست خود آسیاب کرد که دستهایش پینه زد. آن قدر خانه را جارو کرد که لباسهایش خاک آلود گردید و چندان آتش زیر دیگ روشن کرد که جامه هایش سیاه و دود آلود شد.» (۵۸) خود وی به سلمان که از جامه های ساده اش به شگفت آمده بود، فرمود: «سوگند به خدا! پنج سال است که با علی زندگی می کنم و فرش ما پوست گوسفندی است که روزها بر روی آن شتر خود را علوفه می دهیم و شبها بر روی آن می خوابیم.» (۵۹) او دختر شخص اول اسلام و حاکم جهان اسلام بود، که با سادگی و وضع فقیرانه ازدواج کرد و زندگی را گذراند. حیات او پر از کار و تلاش بود. الگوی دینی عبادت و زهد او نیز مثال زدنی است. «حسن بصری» که خود یکی از عبّاد و زهّاد است، می گوید: «دخت پیامبر به اندازه ای عبادت کرد و در محراب ایستاد که پاهایش متورم شد.» (۶۰) او در هر حال به یاد خدا بود و نشست و برخاستش برای خشنودی پروردگار بود. در دورانی که فتوحات اسلام رخ می نمود و غنایم بسیار به خانه پدر وی برای تقسیم می رسید، ذره ای دلبستگی به تجملات و تشریفات دنیا - که معمولاً دختران جوان به آن دل می بندند - از خود نشان نداد. معرفت و خلوص و صبر و فداکاری وی زبانزدنی بود و به پاس این شایستگیها پدر به او تسیحاتی آموخت که باعث شد هر رکعت نماز پاداش هزار رکعت داشته باشد. (۶۱) مواظبت بر عفت، حتی پس از مرگ داشت و سفارش کرد تابوتی بسازند که حجم بدن وی را به هنگام تشییع بپوشاند. امام علی (ع) در وصف وی فرمود: «نِعْمَ الْعَوْنُ عَلٰی طَاعِيَةِ اللَّهِ؛ یآوری خوب در راه طاعت از خداست.» (۶۲) او خود را از نابینا می پوشاند، زیرا خود نابینا را می دید و او ممکن بود بوی خوش فاطمه را استشمام کند. (۶۳) الگوی مقاومت امام خمینی از اینکه الگوهای غربی، مورد نظر زنان باشند، شرم دارد و از این باور، اظهار کمال تأسف و تأثر را می کند. (۶۴) ایشان خاندان اهل بیت عصمت و طهارت را سرمشق همگان می داند و از آنان که زندگی خود را وقف طرفداری مظلومان و احیای سنت الهی کردند، به نیکی یاد می کند. (۶۵) آنان از آن رو که در مقابل حکومت جبار ایستادند و در راه اسلام فداکاری کردند و دولت جابر اموی را رسوا نمودند و روح الهی و ایمان داشتند، برای همه الگوی مقاومت و ایستادگی اند. (۶۶) بانوان و مسایل علمی - فرهنگی امام خمینی، فهم مسایل و رشد بینش ملت را می ستاید و زنان را که در گذشته از همه حقوق اجتماعی محروم بودند، ولی اکنون بحمدالله به گونه شایسته و با حفظ موازین شرعی وارد و آگاه به مسایل علمی - فرهنگی گردیده اند و دارای درس و تبلیغاتند، شایسته چنین وضعی می داند. (۶۷) امام وضع کنونی جامعه را برای فعالیتهای علمی و عرفانی و فلسفی و تربیتی بانوان، همدوش با مردان، مساعد می داند (۶۸) و مفتخر است بانوان و زنان پیر و جوان و خرد و کلان در صحنه های فرهنگی حاضرند و گاه بهتر از مردان در راه تعالی اسلام و مقاصد قرآن کریم فعالیت دارند. (۶۹) ایشان معتقد است تعلیم و تربیت و تبلیغ بانوان، امری است که در انقلاب تحقق یافت، و گرنه برای بانوان هیچ حقی قایل نبودند که حتی در مجمعی ده نفره وارد شوند و مسأله علمی یا عقیدتی بگویند، ولی اکنون با حفظ موازین اسلامی می توانند در همه جای کشور و خارج از آن تبلیغ کنند. (۷۰) الگوی فرهنگی کسی که در این زمینه می تواند اسوه و نمونه باشد، باز سیده نساء دو عالم است. او است که دانشمندی والا است و دارای مصحفی است که پیام وحی در آن است. پیام وحی که توسط جبرئیل امین بر فاطمه نازل شد و در بردارنده اخبار و مسایل آینده جهان و نیز اوضاع ذریه آن بانوی دو عالم است. اگر تناسب روحی آن حضرت و جبرئیل - که روح اعظم است - نبود، هیچ گاه بانویی شرافت دریافت پیام غیبی را نداشت. او همچون انبیا بود که سروش آسمانی را می شنید و فرشتگان با وی سخن می گفتند و از همین رو است که محدّثه لقب وی است. (۷۱) گاه باب شهر علم (امیر مؤمنان (ع)) برای اثبات سخن خود به گفته های فاطمه استشهاد می کرد، (۷۲) زیرا سخنان وی برگرفته از نور علم بود. روایت کرده اند: روزی زنی خدمت ایشان رسید و سؤالاتی چند - پشت سر هم - پرسید. گستره سؤالات وی چنان بود که خود شرمنده و خجل شد؛ مبادا دختر پیامبر اسلام را خسته و به زحمت انداخته باشد! از این رو

درنگ کرد و گفت: بیش از این شما را به زحمت نمی اندازم. حضرت فرمود: من از طرف خدا مأمورم به پرسشهای تو پاسخ گویم و برای هر جواب مزدی از خدا بگیرم که اگر بین زمین و آسمان را پر از مروارید کنند، باز آن مزد و پاداش پرارزش تر است. (۷۳)

این چنین زنی فرهیخته و فرزانه است که می تواند الگوی معرفت و حکمت باشد. پی نوشتها: ۱- آل عمران، آیه ۴۲. ۲- صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۸۵. ۳- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۴۴. ۴- همان، ج ۵۳، ص ۱۸۰. ۵- تحریم، آیه ۱۱. ۶- صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۷۲. ۷- همان، ج ۱۷، ص ۶۰. ۸- همان، ج ۱۷، ص ۵۹. ۹- همان، ج ۵، ص ۱۵/۱۲/۵۷. ۱۰- همان، ج ۶، ص ۵۸. ۱۱- همان، ج ۶، ص ۱۹۴. ۱۲- همان، ج ۱۰، ص ۱۳. ۱۳- همان، ج ۱۳، ص ۶۹. ۱۴- همان، ج ۳، ص ۱۰۱. ۱۵- همان، ج ۵، ص ۱۵۳. ۱۶- همان، ج ۱۸، ص ۲۶۴. ۱۷- همان، ج ۱۳، ص ۷۰. ۱۸- همان، ج ۱۶، ص ۱۲۶. ۱۹- همان، ج ۱۴، ص ۱۳۱. ۲۰- همان، ج ۱۸، ص ۲۶۲. ۲۱- همان، ج ۲، ص ۲۵۹. ۲۲- همان، ج ۱۳، ص ۳۱. ۲۳- همان، ج ۵، ص ۱۵۳. ۲۴- همان، ج ۱۱، ص ۱۶۰. ۲۵- همان، ج ۵، ص ۱۵۰. ۲۶- همان، ج ۱۳، ص ۳۶. ۲۷- برگرفته از سخنان آیت الله خامنه ای. ۲۸- ولایت فقیه، ص ۱۲۴. ۲۹- صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۴. ۳۰- همان، ج ۵، ص ۱۸۶. ۳۱- همان، ج ۱۹، ص ۲۷۹. ۳۲- همان، ج ۶، ص ۱۸۷. ۳۳- همان، ج ۱۴، ص ۱۳۱. ۳۴- همان، ج ۶، ص ۱۹۴. ۳۵- همان، ج ۱۶، ص ۱۲۵. ۳۶- همان، ج ۱۹، ص ۱۲۱. ۳۷- همان، ج ۱۰، ص ۱. ۳۸- همان، ج ۵، ص ۱۵۳. ۳۹- همان، ج ۱۶، ص ۱۲۶. ۴۰- همان، ج ۱۴، ص ۱۳۰. ۴۱- همان، ج ۶، ص ۲۶۱. ۴۲- همان، ج ۷، ص ۷۶. ۴۳- همان، ج ۸، ص ۱۶۲. ۴۴- همان، ج ۱۴، ص ۱۳۰. ۴۵- همان، ج ۶، ص ۱۳۷. ۴۶- همان، ج ۳، ص ۴۹. ۴۷- همان، ج ۱۶، ص ۱۲۵. ۴۸- همان، ج ۱۶، ص ۶۷. ۴۹- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۴. ۵۰- همان. ۵۱- همان، ص ۵۹. ۵۲- همان، ص ۱۹۱. ۵۳- تفسیر صافی، ج ۱، ص ۸۸۶. آیه در سوره ابراهیم، آیه ۲۴ است. ۵۴- نحل، آیه ۹۰. ۵۵- بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۹۰. ۵۶- علل الشرایع، ص ۱۸۱. ۵۷- دهر، آیه ۸. به نقل از تفسیر صافی، ج ۲، ص ۷۷۰. ۵۸- علل الشرایع، ص ۳۶۶. ۵۹- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۸. ۶۰- همان، ص ۷۶. ۶۱- کافی، ج ۳، ص ۳۴۳. ۶۲- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۱۷. ۶۳- همان، ص ۹۱. ۶۴- تیبان، دفتر هشتم، ص ۲۷. ۶۵- صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۸۳. ۶۶- همان، ج ۱۶، ص ۶۷. ۶۷- همان، ج ۱۶، ص ۵. ۶۸- همان، ج ۱۸، ص ۲۶۲. ۶۹- همان، ج ۲۱، ص ۱۷۲. ۷۰- همان، ج ۱۸، ص ۹۹. ۷۱- علل الشرایع، ص ۱۸۲. ۷۲- خصال، ج ۲، ص ۶۱۸. ۷۳- بحارالانوار، ج ۲، ص ۳.

زن در نگاه و نهضت امام خمینی (ره)

زن در نگاه و نهضت امام خمینی (ره) گذشته از برخی چهره های ماندگار در عرصه های ابتکار و خلاقیت و ادبیات و حماسه و تعهد اجتماعی، که «زن بودن» را همان «انسان بودن» تلقی کرده و آمادگی های فطری و ذاتی شان را ظاهر ساخته اند، بیشتر چنین است که زن با گذار از سنت و مذهب هم نتوانسته است در دوران تجدد، به تغییر و تحولی در خور انسانیت خویش نایل شود؛ چرا که در این دگرگونی ها، تنها شکل و شمایل ظاهری اش عوض شده است. انقلاب ۵۷، یک بار در تاریخ کشورمان نشان داد که می توان از جامعه زنان ایرانی و مسلمان، انتظار قبول جایگاه انسانی و آرمانی خود را داشت. مهم این است که زمینه ها و انگیزه های کمال جویانه را در دنیای زنان به وجود آورده و آنان را در سیر و پویه خود آگاهانه خویش یاری کرد. در این مجال، با ارایه نمونه هایی از رفتار و گفتار حضرت امام خمینی قدس سره، به ارزیابی پدیده بازگشت زنان ایرانی در برهه ای تعیین کننده از تاریخ کشور خواهیم پرداخت. البته در یادکردهای تاریخی از زنان، می بایست بدین مهم نظر داشت که چه میزان، زنان در درازنای نهضت و انقلاب به حقوق انسانی و اجتماعی خویش دست یافته اند؟ به هر حال این همه، در حکم زمینه سازی بوده و باید به احقاق حقوق زنان منتهی شود. انقلابی که بر دوش استوار و لطیف زن، به پیروزی گل بر گلوله نایل شده و نظامی خودکامه را به موزه تاریخ فرستاده است، اینک باید انتظارات حقوقی و مطالبات عادلانه جامعه زنان ایرانی را پاسخ دهد. دیدگاهی که تنها تکلیف زن در قبال کشور و انقلاب و نظام را مطرح کرده و از اندیشه گری و نهادینه شدن راه کارهای دست یابی زن به حقوق و

جایگاهش می‌گریزد، به نوعی دیگر بر وی جفا می‌کند. چنان که از آموزه‌های اصیل دینی بر می‌آید، رعایت متقابل حقوق، سبب تحکیم پیوندها و تضمین حرکت‌ها و نهضت خواهد بود. از این رو رهبران و جنبش‌هایی، کارآمد و کام‌یاب خواهند بود که دیده‌ابزاری نسبت به زنان نداشته و در هموارسازی طریق نیل به حقوق و آزادی‌های انسانی شان بکوشند. انفعال و نومیدی و دل‌سردی جامعه زنان در برابر تهدیدها و آسیب‌های اجتماعی، بی‌گمان محصول بی‌اعتنایی به خواسته‌های فطری و کمال‌گرایانه آنان است که بیشتر در شعارها می‌ماند و اثری بر عینیت زندگی بر جای نمی‌گذارد. سرگذشت زن ایرانی از دیدگاه امام خمینی قدس سره، زنان در دوره پهلوی، بیش از مردان، از حقوق انسانی و اجتماعی شان محروم بودند و مورد آزار و بیداد قرار گرفتند؛ زیرا که زن تا مرز کالای تجاری سقوط کرده و ابزار سیاست‌های استبدادی و استعماری وقت درآمده بود. تماس با غرب، فقط در بهره‌گیری منفی و انحطاطی بود، و هرگز زنان ایرانی را از دست آوردهای علمی و فکری معاصر در مغرب زمین آگاه و برخوردار نساختند. «این‌ها (حاکمان) تربیت انسانی را از ایران به کلی از بین بردند و تربیت‌های غربی، نه آن هم تربیت‌های صحیح غربی، (بلکه) تربیت‌های فاسد غربی در بین ما رواج دادند.» (۱) «من می‌توانم بگویم که در زمان این پدر و پسر (پهلوی‌ها) به بانوان ما، بیشتر ظلم شد، تا به سایر اقشار. (۲) قلم‌های مسموم خطاکار و گفتار گویندگان بی‌فرهنگ در این نیم قرن سیاه اسارت بار عصر ننگین پهلوی، زن را به منزله کالایی خواستند در آورند. (۳) نسبت به زن، این قشر انسان پرور و آموزگار چه ظلم‌ها و خیانت‌هایی در ظاهر فریبنده‌ای به اسم زن مرقی روا داشتند.» (۴) از گفتار و مواضع رهبری - حتی در دهه‌های پیش از انقلاب - به دست می‌آید که وی بیش از هر چیز، دغدغه حجاب و معاشرت زنان را داشته است. امام خمینی از این که رژیم پیشین، در ماجرای کشف حجاب، به زور و خشونت توسل می‌جست و بسا که موجب سقط جنین می‌شد، سخت رنج می‌برد. در کتاب کشف الاسرار، و نیز خطابه‌ها و اعلامیه‌های وی در طی نهضت و انقلاب، هرگاه از زن مسلمان ایرانی و سرگذشت غم‌بار او یاد می‌رفته است، پوشش اجباری و شرکت در جشن‌های شاهانه - که منافای با عفت زنان بوده است - در شمار بیدادهای پهلوی آمده است. «به اسم کشف حجاب، چه کارها کردند! چه پرده‌ها دریدند از این مملکت! چه زورگویی‌ها کردند و چه بچه‌ها سقط شد در اثر حمله‌هایی که این‌ها می‌کردند به زن‌ها که چادر را از سرشان بکشند.» (۵) موضع‌گیری رهبر فقید انقلاب، پیش از قیام ۱۵ خرداد، به هنگام کسب خبر در جهت نکوداشت جشن هفده دی از سوی زنان گرد آمده در آرامگاه رضاشاه، حاکی از اهمیت حجاب از دیدگاه وی بوده است. امام خمینی، با خاطر نشان کردن فاجعه خونین مسجد گوهرشاد - که به حمایت از حجاب زنان صورت گرفت - به دولت وقت هشدار می‌دهد که ملت را به بزرگ‌داشتِ خاطره قیام گوهرشاد مشهد، فراخواهد خواند. بدین سان، می‌توان گفت که رهبری انقلاب، به دلیل خاستگاه روحانی اش، همواره رابطه زن و حجاب وی را منظور داشته است. «شاید همان سال آخری بود که ۱۵ خرداد، بعدش پیش آمد. من شنیدم که زن‌ها می‌خواهند بروند سر قبر رضاشاه و راجع به همین قضیه کشف حجاب تظاهرات بکنند ... گفتم ... اگر این کار را بکنید، من به ملت می‌گویم که عزا بگیرند برای روزی که قتل عام کردید در مسجد گوهرشاد!» (۶) رهبری انقلاب در جای دیگر، فلسفه مبارزه با کشف حجاب و حمایت از زنان ایرانی را، همانا حفظ قدرت و مدیریت سازندگی جامعه از رهگذر عفاف و تلاش آنان بر می‌شمرد. «نقشه این بود که با توطئه کشف حجاب مفتضح در زمان قلدر (رضاخان) این قشر عزیز (زنان) را که جامعه را باید بسازند، تبدیل کنند به یک قشری که فاسد کنند جامعه را.» (۷) زنان در دوران استبداد، اندک‌اندک متوجه مقام و حقوق سیاسی و اجتماعی خویش شدند. امام خمینی بر این باور بود که شاه هر چند از آزادی زن، یا آزادزنان و آزادمردان در اجتماع ایرانی سخن می‌راند، در واقع هیچ زن خودآگاه و روشن‌فکری نمی‌تواند به نقد سیاست‌های شاه پردازد. امام خمینی، زن دیروز ایرانی را، اسیر شهوت و خیابان می‌نگریست و یا گرفتار خشونت و زندان. «رژیم شاه است که با غرق کردن آن‌ها (زنان) در امور خلاف اخلاق می‌کوشد تا مانع آن شود که زنان آزاد باشند ... زنان، مانند مردان زندان‌های ایران را پر کرده‌اند. (۸) شاه از آزادی زنان صحبت می‌کند. آزادی کدام زن؟ در ایران زنان با

شخصیت که خواستار حقوق انسانی خود هستند ... می دانند که آزادی زن در منطق شاه، یعنی به انحطاط کشانیدن زن از مقام انسانی او، و در حد یک وسیله با او رفتار کردن. آزادی زن در منطق شاه، یعنی پر کردن زندان‌ها از زنان ایرانی که حاضر نیستند به پستی‌های اخلاقی شاهانه تن بدهند.» (۹) امام خمینی، زن پیش از انقلاب را که می خواست بازگشت به خویشتن خویش داشته و جامعه و فضایی آکنده از روشنایی و عدالت و فضیلت پدید آورد، دچار خشم و کینه شاهانه می نگرد. هیچ زنی، بهره ای از آزادی اندیشه و بیان و قلم و فعالیت سیاسی و اصلاح گرانه نداشت و به کم ترین بهانه ای دستگیر و روانه زندان می شد. بدین سان رهبر فقید انقلاب، گستره زن ستیزی و در واقع خودکامگی حاکم بر مردان و زنان آزاداندیش ایرانی را یادآور می شود. «(زنان و مردان) آزاد نیستند که یک قلم برخلاف آن‌ها (حاکمان) و بنا به مصلحت مملکت بنویسند. آزاد نیستند یک کلمه راجع به او (شاه) بگویند! (۱۰) کدام زن توانست راجع به مسایل روز یک کلمه بگوید؟ ... زن‌ها آزاد نبودند که راجع به مسایل جامعه فعالیت کنند یا حرف بزنند؛ راجع به گرفتاری‌های ملت.» (۱۱) حقوق انسانی و اجتماعی زنان در نگاه رهبر فقید انقلاب - که از جهان بینی و شناخت‌های توحیدی حکایت دارد - زن همچون مرد، انسانی است آزاد و مسؤول در قبال سرنوشت خود و جامعه. «زن‌ها اختیار دارند؛ همان طوری که مردها اختیار دارند. خداوند شما زنان را با کرامت خلق کرده است، آزاد خلق کرده است.» (۱۲) چنان که از تاریخ صدر اسلام به دست می آید، زنان به دنبال ظهور پیامبر، به تولدی دیگر دست یافتند. کارنامه زنان مسلمان پیش از هجرت و تأسیس جامعه آرمانی مدینه و پس از آن، حتی در روزگار خلفای اموی و عباسی، حاکی از نحوه نگرشی نوین در عرصه حیات و فعالیت زنان است. امام خمینی، اسلام را آیینی واقع بینانه و مدافع زنان و حقوق و تساوی آنان با مردان می شناسد. «اسلام در وقتی که ظهور کرد در جزیره العرب، بانوان حیثیت خودشان را پیش مردان از دست داده بودند. اسلام آن‌ها (زنان) را سربلند و سرافراز کرد. اسلام آن‌ها را با مردان مساوی کرد.» (۱۳) رهبر فقید انقلاب در مصاحبه با روزنامه آلمانی دنیای سوم، اسلام و به خصوص نگرش شیعی را با مشارکت فعال زنان در جامعه و سیاست مغایر تلقی نمی کند و با نقد منصفانه فرهنگ و تمدن غرب، رویکرد جهان معاصر نسبت به حضور و تساوی زن و مرد را در عرصه زندگی می پذیرد: س: شنیده ایم که تشیع، سبک زندگی غربی را برای این که با سنت‌های مذهبی توافق ندارد، رد می کند. آیا ممکن است شما نظر خود را درباره این مسأله براساس مذهب تشیع بیان کنید؟ ج: تشیع که مکتبی است انقلابی و ادامه اسلام راستین پیامبر است ... نه تنها زنان را از صحنه زندگی اجتماعی طرد نمی کند، بلکه آنان را در جامعه در جایگاه رفیع انسانی خود قرار می دهد. ما پیشرفت‌های دنیای غرب را می پذیریم، ولی فساد غرب را که خود آنان از آن ناله می کنند نه. (۱۴) در پاسخ دیگر، گونه گونی حقوق زنان در نظام سیاسی برآمده از اسلام خاطر نشان شده و آشکارا امکان حضور در انتخابات تعیین کننده سرنوشت کشور، بیان شده است. این نوع موضع گیری‌ها، از هم خوانی رهبری با مطالبات مشروع و قانونی و تاریخی ملتی بزرگ در طی نهضت‌ها و تجربه‌های گران قدر گذشته، حکایت می کرد. به همین سبب، انقلاب ۵۷، جاذبه اش چنان بود که کم تر عنصر و جماعتی حاضر بود از حمایت و همراهی با آن، دریغ ورزد. در این میانه، به ویژه جامعه مظلوم و محروم زنان ایرانی را می باید در نظر گرفت که همواره چشم به راه گشوده شدن میدان‌ها و افق‌های امیدبخش زندگی جمعی بوده اند. درست در همین مواضع واقع گرایانه است که انسجام و حرکت شگرف زنان ایرانی شکل می گیرد و در واقع آینده نهضت اخیر مردم مسلمان ایران را رقم می زند. امام خمینی با بیان مقام و حقوق زن در اسلام، و نفی ستم و خشونت درباره زنان، در عین حال دین و فرهنگ و تمدن ایرانیان به ستوه آمده از فریب و بیداد شاهانه را احیا کرد. س: زنان، توده عظیمی از مسلمانان را تشکیل می دهند، چه نقشی و چه حقی شما برای زن در نظام اسلامی قایل هستید؟ ج: ... در نظام اسلامی، زن همان حقوقی را دارد که مرد دارد: حق تحصیل و حق کار و حق مالکیت و حق رأی دادن و حق رأی گرفتن. در تمام جهاتی که مرد حق دارد، زن هم حق دارد ... این که در خارج منعکس کرده اند که در اسلام با زنان با خشونت رفتار می شود، امر غیرصحیحی است و تبلیغات باطلی است. (۱۵) رهبری انقلاب در روزهای آغازین پیروزی، اثر آفرینی زنان در جنبش‌های سده اخیر

ایران را یادآور شده و آنان را به تداوم حرکت سیاسی و اجتماعی در قبال خودکامگی‌ها فرامی‌خواند. «زن باید در مقدرات اساسی مملکت دخالت کند. شما (زنان) همان گونه که در نهضت‌ها، نقش اساسی داشته‌اید و سهمیم بوده‌اید، اکنون هم باز باید در پیروزی سهمیم باشید و فراموش نکنید که هر موقع که اقتضا کند، نهضت کنید و قیام کنید.» (۱۶) امام خمینی، در آستانه پیروزی انقلاب، در جهت مقابله با تبلیغات مخالفان تحول در نظام سیاسی ایران، به صراحت از آزادی‌های زنان در عرصه‌های تحصیل و اشتغال و سیاست و مسافرت و نحوه پوشش، یاد می‌کند. این موضع‌گیری شفاف رهبری، بی‌گمان جذب نیروهای گوناگون جامعه زنان ایرانی، به خصوص دانشجویان و دانشگاہیان را - که پیوسته بسترسازی نهضت‌های آزادی خواهانه و استقلال طلبانه را بر عهده داشته‌اند - سبب شد. تخریب‌گری امام خمینی درباره حقوق و حضور زنان مسلمان ایرانی، گام بلندی بود که نویدبخش فردای سرافرازی برای کشور به شمار می‌آمد. «خیال می‌کنند اسلام آمده است که فقط زن را خانه نشین کند! چرا با درس خواندن زن مخالف باشیم؟ چرا با کار کردن او مخالف باشیم؟ چرا زن نتواند کارهای دولتی انجام دهد؟ چرا با مسافرت کردن زن مخالفت کنیم؟ زن چون مرد، در تمام این‌ها آزاد است. زن هرگز با مرد فرقی ندارد. آری در اسلام، زن باید حجاب داشته باشد، ولی لازم نیست که چادر باشد، بلکه زن می‌تواند هر لباسی را که حجابش را به وجود آورد، اختیار کند.» (۱۷) در مورد زناشویی و متارکه، چنان که تاریخ حاکی است، جور و جفای بسیاری بر نیم پیکره انسانی جامعه ایرانی رفته است. امام خمینی، با مشروط ساختن عقد و نکاح به وکالت در متارکه از سوی زن، آزادی و حقوق وی را در اسلام نشان می‌دهد. بدین گونه هر زنی می‌تواند در صورت عدم تمایل از همسرش جدا شود، به خصوص که شاهد اجحاف او بوده و خود را در بند یافته باشد. در آمدن حق طلاق از صورت یک طرفه - که مورد سوء استفاده پاره‌ای از مردان سودجو و ستمگر قرار گرفته است - به میزان زیادی از فاجعه زناشویی‌های تحمیلی و ناموفق می‌کاهد و زنان را از بیماری‌های روانی و اخلاقی نجات می‌بخشد. «برای زنان محترم، شارع مقدس راه سهل معین فرموده است تا خودشان زمام طلاق را به دست گیرند. به این معنی که در ضمن عقد و نکاح اگر شرط کنند که وکیل باشند در طلاق به صورت مطلق؛ یعنی هر موقعی که دلشان خواست طلاق بگیرند و یا به صورت مشروط؛ یعنی اگر مرد بد رفتاری کرد یا مثلاً زن دیگری گرفت، زن وکیل باشد که خود را طلاق بدهد، دیگر اشکالی برای خانم‌ها پیش نمی‌آید و می‌توانند خود را طلاق بدهند.» (۱۸) زن، خانواده و جامعه زن، پیوند سالم یا ناسالم خانواده و جامعه را سبب می‌شود. نقش و تأثیری که زنان میان این کانون کوچک و بزرگ دارند، بی‌شک مردان نخواهند داشت. شاید بتوان وجود عواطف سرشار زن و لطافت روحی و فکری وی را باعث این برتری تلقی کرد. به هر حال، برای این که بتوان از جامعه‌ای در حال رشد و طراوت و تکامل برخوردار شد و آزادی و استقلال فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آن را فراچنگ آورد، باید نهاد خانواده را در بستر سالمی قرار داد. چه در شرق و چه در غرب، در حقیقت، بینش‌ابزاری - که زن را موجودی مکلف و برده واسیر نشان می‌دهد - سبب ناکامی زنان در برقراری رابطه معقول و مقبول میان خانواده و جامعه می‌شود. در آن جا که زن به حقوق انسانی‌اش آشنایی یافته و براساس آن ازدواج می‌کند و به تعلیم و تربیت فرزندانش همت می‌گمارد، می‌نگریم که او به خاطر خودآگاهی اجتماعی و تاریخی‌اش، در عین همسر و مادر بودن، عنصری تأثیرگذار در حرکت جامعه شناخته می‌شود. این که در عصر حاضر - خانواده‌های شرقی و غربی، و به تبع آن جامعه‌ها و نظام‌ها، با بحران‌های فرساینده و فزاینده‌ای روبه‌رو شده‌اند، از ناتوانی در ایجاد تعادل میان این کانون‌های خرد و کلان حکایت دارد. فرار نگران‌کننده دختران و پسران از خانه و آوارگی و سرگردانی روحی و بزه کاری‌های در حال رشد، نشان می‌دهد که گرایش به تجرد نتوانسته مانع گسست و بحران اخلاقی باشد. امام خمینی، رهبری، زمینه‌سازی تربیت و اصلاح و پیشرفت جامعه، و آزادی خواهی و استقلال طلبی را - که جوهره نهضت‌های مردمی است - محصول نهاد تأثیرگذار خانواده تلقی می‌کند. «نقش خانواده و خصوصاً مادر در نونهالان، و پدر در نوجوانان بسیار حساس است ... اساساً تربیت از دامن پاک مادر، و جوار پدر شروع می‌شود و با تربیت اسلامی و صحیح آنان، استقلال و آزادی و تعهد به مصالح کشور پایه ریزی می‌شود» (۱۹)

شود.» (۱۹) زنان و انقلاب تاریخ ایران، حاکی از نهضت‌هایی است که رکن اصلی آن را زنان تشکیل داده‌اند. از قیام اصلاح طلبانه سید جمال الدین اسدآبادی به بعد که شاهد جنبش‌های مردمی تنباکو و مشروطیت و ملی شدن صنعت نفت و ۱۵ خرداد بودیم، به روشنی حضور انکارناپذیر زنان را می‌نگریم. پژوهش‌های سیاسی - تاریخی نشان می‌دهد که سرگذشت زن ایرانی، همواره با انقلاب و حرکت ظلم‌ستیزانه پیوند خورده است. پدیده انقلاب ۵۷، در میان تجربه‌های پیشین، برجستگی بارزی دارد؛ چرا که زنان، فضای بی‌فرهنگی عصر استبداد را حس کرده و بر اثر آشنایی و تماس با فرهنگ و تمدن، امکان سنجش و گزینش الگوی مناسب رفتاری و شخصیتی را به دست آورده بودند. گستره حضور زنان مسلمان ایرانی در جریان انقلاب، بدون هیچ دعوت واپس‌گرایانه‌ای صورت گرفت. در حقیقت موج برآمده از انقلاب چنان خرد و کلان را به خودجوشی برانگیخته بود که متولیان سنت و ارتجاع و تحجر، توان مقابله با آن همه را از کف داده بودند. امام خمینی، که زنان را دوشادوش مردان به حمایت از انقلاب، تشویق می‌کرد، بدین نکته نظر داشت و آزادی اجتماعی و سیاسی زنان را زمینه‌ساز پیروزی انقلاب برشمرد. «در ماجرای انقلاب، این طور نبود که بگویند: شما زنان! بیرون بروید! در بین مردم نروید! فریاد نزنید! مظالم را نگویند! با همین فعالیت شما و آزادی شما بود که این پیروزی برای ملت ما نصیب شد.» (۲۰) امام خمینی، تأثیرگذاری حرکت و مشارکت سیاسی زنان را، بیش از آن می‌داند که در ظاهر به چشم می‌خورد. «شما (زنان) در آتیه برای مملکت ما پشتوانه هستید.» (۲۱) «ما نهضت خودمان را مدیون زنان‌ها می‌دانیم. مردها به تبع زن‌ها در خیابان‌ها می‌ریختند. تشویق می‌کردند زن‌ها مردان را. خودشان در صف‌های جلو بودند.» (۲۲) «بانوان این نهضت را پیش بردند. برای این که بانوان ریختند توی خیابان‌ها. در صورتی که بانوان بنابراین نبود که بریزند در خیابان‌ها، (اما) ریختند توی خیابان‌ها.» (۲۳) «(زنان) پیشرو این نهضت اسلامی بودند. رشد سیاسی خودشان را اثبات کردند. نهضت را راهنمایی کردند. شما رهبران نهضت هستید ... من شما (زنان) را به رهبری قبول دارم و خدمت‌گذار شمایم.» (۲۴) «ملتی که بانوانش در صف مقدم برای پیشبرد مقاصد اسلامی هست، آسیب نخواهد دید.» (۲۵) بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، حضور و مشارکت زنان در انقلاب را، ناشی از آموزه‌های دینی و انگیزه‌های ایمانی دانسته است. «این اسلام و قرآن است که خانم‌ها را آورده است بیرون، و هم دوش مردها بلکه جلوتر از مردها وارد در صحنه سیاست کرد.» (۲۶) شما در چه تاریخی چنین دیده‌اید؟ امروز زن‌های شیردل، طفل خود را در آغوش کشیده و به میدان مسلسل و تانک دژخیمان رژیم می‌روند. (۲۷) زندان‌های شاه از زنان شیردل و شجاع مملو است ... جلسات سیاسی که زنان در شهرهای مختلف ایران به پا می‌کنند کم نیست. (۲۸) اگر این‌ها (زنان و مردان مبارز) نبودند، ما هیچ قدمی بر نمی‌داشتیم. این هایند که من را وادار می‌کنند به قدم برداشتن.» (۲۹) زنان و جنگ رهبر فقید انقلاب، در یادکرد مجاهدت زنان مسلمان ایرانی در جبهه‌های جنگ تحمیلی، اشارتی به تفسیر و طرز تلقی‌های متحجرانه قاعدین زمانه دارد که همواره مزاحم پیشرفت جامعه بوده‌اند و سنگ‌حمایت از اسلام و ایمان نیز به سینه زده‌اند. «ما مفتخریم که بانوان و زنان پیرو جوان، و خرد و کلان در صحنه‌های فرهنگی و اقتصادی و نظامی حاضر و هم دوش مردان یا بهتر از آنان در راه تعالی اسلام و مقاصد قرآن کریم فعالیت دارند. و آنان که توان جنگ دارند در آموزش نظامی - که برای دفاع از اسلام و کشور اسلامی، از واجبات مهم است - شرکت (کرده) و از محرومیت‌هایی که توطئه دشمنان و ناآشنایی دوستان از احکام اسلام و قرآن بر آن‌ها، بلکه بر اسلام و مسلمانان تحمیل نمودند، شجاعانه و متعهدانه خود را رها کرده و از قید خرافاتی که دشمنان برای منافع خود به دست نادانان و بعضی آخوندهای بی‌اطلاع از مصالح مسلمین به وجود آورده بودند، خارج نموده‌اند.» (۳۰) «و درود خداوند بر زنانی که در این انقلاب و در دفاع از میهن، به درجه والای شهادت نایل گشته‌اند.» (۳۱) آری، در ایام جنگ و دفاع از ایران و اسلام، باز زنان را می‌نگریم که پشت‌از-پشت و استقامت بوده و به مردان نیرو بخشیده‌اند. این بار، میهن دوستی زنان ایرانی نشان داد که آنان از نهضت و حرکت توحیدی و انبیاپی برنگشته و هم‌چنان بدان وفادار مانده‌اند. سخت‌کوشی‌های زنان در جبهه و پشت جبهه، به راستی جای کم‌ترین تردید و انکاری را در گرایش اجتماعی و متعهدانه آنان بر جای

نگذاشته است. البته این همه بار سنگینی را بر دوش حاکمیت و مدیریت کلان نظام می‌گذارد تا به تکلیف خود در جهت تأمین حقوق و تحقق مطالبات زنان، رفتار کنند. ۱- صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۴۸. ۲- همان. ۳- همان، ج ۱۲، ص ۷۲. ۴- همان، ج ۱۶، ص ۱۲۶. ۵- همان، ج ۱۰، ص ۱۳۹. ۶- همان، ج ۱۳، ص ۶۹. ۷- همان، ج ۱۴، ص ۱۳۰. ۸- همان، ج ۲، ص ۴۴. ۹- همان، ج ۲۲، ص ۱۵۳. ۱۰- همان، ج ۹، ص ۱۵۵. ۱۱- همان، ص ۲۳۱. ۱۲- همان، ج ۱۱، ص ۲۵۴. ۱۳- همان. ۱۴- همان، ج ۳، ص ۱۵۹. ۱۵- همان، ج ۴، ص ۳۴. ۱۶- همان، ج ۵، ص ۱۵۳. ۱۷- همان، ج ۴، ص ۱۰۳. ۱۸- همان، ج ۱۰، ص ۷۸. ۱۹- همان، ج ۱۵، ص ۱۶۱. ۲۰- همان، ج ۹، ص ۲۳۰. ۲۱- همان، ج ۶، ص ۱۸۵. ۲۲- همان، ج ۶، ص ۱۸۵. ۲۳- همان، ج ۷، ص ۴۷. ۲۴- همان، ج ۶، ص ۸۵. ۲۵- همان، ج ۱۳، ص ۳۱. ۲۶- همان، ج ۱۲، ص ۲۳۶. ۲۷- همان، ج ۲، ص ۱۴۳. ۲۸- همان، ج ۳، ص ۱۰۲. ۲۹- همان، ج ۵، ص ۱۶. ۳۰- همان، ج ۲۱، ص ۱۷۲. ۳۱- همان، ج ۱۴، ص ۲۰۲.

کنکاشی در کلام امام (ره) بر ارتجاع فمینیسم بررسی ایرادات به حقوق زنان در اسلام و جواب آن

کنکاشی در کلام امام (ره) بر ارتجاع فمینیسم بررسی ایرادات به حقوق زنان در اسلام و جواب آن آنچه امروزه در ایران اسلامی تحت عنوان «فمینیسم» مطرح می‌گردد دارای همان ویژگیهای کلی جنبش زنان در دوره طاغوت است که مهمترین شاخصه آن مخالفت با «دینداری» زنان و «حقوق» آنان در عرصه فقه می‌باشد. در حقیقت فمینیسم وارداتی (۱) مصداق بارزی از روشنفکری مرتجع (۲) است که با گام برداشتن در جهت خلاف دین، خط بطلانی بر کارآیی و واقع نمائی خود کشیده است. حاصل عمر حضرت امام قدس سره، استاد شهید مطهری (ره) در اعتراض به روش متداول روشنفکران ایرانی که فریب خوردن با نام فمینیسم یا همان دفاع از حقوق زنان است که اظهار می‌کنند: «احیاء حقوق فراوان و متروک زنان در اسلام» نهضت حقیقی زنان مسلمان است «نه اینکه با تقلید و تبعیت کورکورانه از روش مردم غرب که هزاران بدبختی برای خود آنها بوجود آورد. نام قشنگی بر روی یک فرضیه غلط بگذاریم. (۳) و با تبعیت از حرکت‌های فمینیستی، «بدبختیهای نوع غربی» زن را بر «بدبختی های نوع شرقی» اش اضافه نمائیم. (۴) ادعای اصلی؛ تشابه حقوق زن و مرد ایده «تشابه حقوق» که با مارک تقلبی «تساوی حقوق زن و مرد» در اواسط دهه پنجاه شمسی در این کشور رایج شد بار دیگر در حرکت ارتجاعی روشنفکران در دهه هشتاد مطرح گردید و این بار که به برکت انقلاب بزرگ اسلامی در کشورمان، زنان از قشرهای مختلف جامعه در سطح وسیعی در صحنه های علمی، فرهنگی و سیاسی و اجتماعی حضور و مشارکت یافته اند، این دیدگاه نیز سعی می‌کند تا با گسترش مصادیق تشابه حقوق، خود را مجدداً مطرح نموده و مطالباتش را از جامعه، انقلاب و اسلام افزایش دهد. اما همچنان با دو اشتباه بزرگ دست به گریبان است یکی اصل تئوری و دیگری مطالبات. بطلان اصل مدعا را به پاسخهای استاد شهید مطهری (ره) می‌سپاریم که در سالهای ۴۵ و ۴۶ و شمسی، در مقام پاسخگویی به شبهات چهل گانه روشنفکران در باب حقوق خانوادگی زن، سلسله مقالاتی را تهیه نمودند که در مجله زن روز آن زمان به چاپ رسید و پیش از پیروزی انقلاب اسلامی نیز به صورت کتابی تحت عنوان «نظام حقوق زن در اسلام» منتشر شد استاد با تبیین اصل «عدل» به عنوان فلسفه حقوق اسلامی، مساوات انسانی زن و مرد و ضرورت عدم مشابهت حقوقی آنها را بررسی می‌نماید. ۱ بازگشت به قانون حمایت از خانواده که به دنبال حرکت‌های سال ۴۵ در زمان طاغوت به تصویب رسید و از آن جمله اعطای حق طلاق به زنان و اجرای مجازات برای تعدد زوجات مرد. ۲ رجعت به قانون مجازات عمومی زمان طاغوت که زن و مرد در قصاص، دیه و شهادت (گواهی) همانند تلقی می‌شدند. ۳- لغو قانون حضانت اطفال که در زمان طاغوت و بعد از انقلاب به آن عمل شده است. ۴- کسب مناصب نخست سیاسی کشور برای زنان. قبل از پاسخگویی به «مطالبات» فوق لازم است دو نکته را روشن نماییم: ۱- مسلمات و ضروریات حقوقی زنان در صراحت وحی: حقوقی مانند حق الابرث و شهادت زنان به عنوان «محکمت» پذیرفته شده در کلیه فرق اسلامی است و قابل تأویل نمی‌باشد. فقه پویای جواهری نیز با متدولوژی ویژه خود تطابق با

مقتضیات زمان را در فروع و متشابهات جستجو می‌کند. نکته‌ای که لازم است تذکر داده شود این است که اجتهاد به مفهوم واقعی کلمه یعنی تخصص و کارشناسی فنی در مسائل اسلامی و این امر چیزی نیست که به قول استاد مطهری (ره) هر «ازمکتب گریخته‌ای» (۵) به بهانه اینکه چند صباحی در یکی از حوزه‌های علمیه بسر برده است بتواند ادعا کند. قطعاً برای تخصص در مسائل اسلامی و صلاحیت اظهارنظر یک عمر اگر کم نباشد زیاد نیست. آنهم به شرط آنکه شخص از ذوق و استعداد نیرومندی برخوردار و توفیقات الهی شامل حالش بوده باشد. گذشته از تخصص و اجتهاد، افرادی می‌توانند مرجع رأی و نظر شناخته شوند که از حداکثر تقوا و خداشناسی و خداترسی بهره‌مند بوده باشند. تاریخ اسلام افرادی را نشان می‌دهد که با همه صلاحیت علمی و اخلاقی، هنگامی که می‌خواستند اظهارنظری بکنند مانند بید بر خود می‌لرزیده‌اند. حال اگر بر اوراق جراید و نشریات امروز جامعه امان نظری دوباره بیفکنیم می‌بینیم که چگونه عده‌ای با اظهارنظرهای غیرکارشناسی (اگر نخواهیم بگوئیم خدانشناسی) در معارف دینی خواهان تغییر ضروریات اسلامی هستند. ۲- تعامل «اخلاق» و «حقوق» ضامن سعادت زنان: باید توجه داشت که مکتب اسلام گرچه دارای سیستم حقوقی دقیقی می‌باشد ولی راه سعادت دنیا و آخرت بشر را صرفاً در «قانون مداری» و تشکیل جامعه مدنی، فارغ از موازین اخلاقی نمی‌داند که «ان الله یأمر بالعدل و الاحسان» (۶). اسلام خود را وقف تکمیل مکارم و بزرگواریهای اخلاقی نموده است (۷) و در همین جایگاه است که هدیه‌ای برتر از حقوق به زنان اعطا می‌کند، تا آنجا که «دوست داشتن» و حب به زن را از اخلاق انبیاء معرفی نموده (۸) و بزرگواری مردان را در گرو «اکرام به زنان» می‌داند. (۹) و این در حالی است که جوامع غربی، زنان کشورهای جهان سوم و بخصوص کشور ما ایران را، نمونه بارز زن مظلوم و تحت ستم به جهان معرفی می‌کنند و حال آنکه آمار، خلاف این ادعا را نشان می‌دهد. هتک حرمت، کتک خوردن و سوء استفاده جنسی از زنان و عناوینی از این قبیل در کشورهای غربی به ویژه امریکا و آلمان به گونه‌ای است که دل هر انسانی را به درد می‌آورد (۱۰) و در واقع زن در حقوق اولیه انسانی خود از ناحیه مردان اطرافش مورد ستم قرار می‌گیرد. حق طلاق زنان و حقوق خانوادگی آنها پیشینه بحث و گفتگو در این باب به قدمت تاریخ بیست ساله انقلاب اسلامی است. حضرت امام «ره» تنها یکماه پس از ورودشان به میهن اسلامی به صراحت از این موضوع سخن می‌گویند: (۱۱) «قوانین اسلام همه به صلاح زن و مرد است... و اما مسأله‌ای که باید توجه داشته باشیم این است که زنانی که می‌خواهند ازدواج کنند از همان اول می‌توانند اختیاراتی برای خودشان قرار دهند که نه مخالف شرع باشد و نه مخالف حیثیت خودشان» و در مورد حق طلاق نیز چنین می‌گویند: «اسلام همان گونه که حق طلاق را برای مردها قرار داده است این حق را برای زن هم قرار داده است که در وقت ازدواج شرط کند که اگر با من چه کردی و چه کردی من و کیل باشم در طلاق» و ضمانت اجرایی این شرط «ضمن عقد»: «و اگر این شرط را کرد، مرد دیگر نمی‌تواند او را معذول کند اگر مردی با زنی بد رفتاری کرد در اسلام او را منع (می) کند و اگر گوش نکرد او را حدّ می‌زند و اگر گوش نکرد، مجتهد زن را طلاق می‌دهد.» ولی سال بعد که مجدداً گروهی از زنان در باب حق طلاق از حضرتش استفتاء می‌گیرند ایشان مجدداً همان معنا را تصریح می‌فرمایند و حق طلاق زنان را به دو صورت و کالت «مطلق» و «مشروط» بیان می‌فرمایند: (۱۲) «برای زنان محترم، شارع مقدس راه سهل معین فرموده است تا خودشان ضمام طلاق را به دست گیرند و به این معنی که در ضمن عقد و نکاح اگر شرط کنند که وکیل باشند در طلاق به صورت مطلق یعنی هر موقعی که دلشان خواست طلاق بگیرند و یا به صورت مشروط یعنی اگر مرد بد رفتاری کرد مثلاً زن دیگری گرفت زن وکیل باشد که خود را طلاق دهد، دیگر هیچ اشکالی برای خانمها پیش نمی‌آید و می‌توانند خود را طلاق دهند.» امام که از ابتدا دستهای پنهان را در دامن زدن به این مسأله می‌دیدند، پس از طرح دوباره آن در عمر یکساله انقلاب در پایان به زنان هشدار می‌دهند: «امید است تحت تأثیر مخالفین اسلام و انقلاب اسلامی واقع نشوید که اسلام برای همه مفید است» و ذهنها را متوجه به این مسئله می‌نماید که طرح این مسئله و مسایلی از این دست برای این است که عدم کارآمدی اسلام را در جامعه القاء کنند و آن را مضر به زنان معرفی نمایند. دامن زدن به این مسئله توسط روشنفکران به اینجا ختم

نمی‌شود بلکه به گفته حضرتش تبدیل به «توطئه» ای می‌شود که منجر به رسوایی زنان و مردان روشنفکری می‌شود که در لوای دفاع از حقوق زنان به مبارزه با اسلام برخاسته‌اند: (۱۳) «من امیدوارم که این قشرهای مختلفی که هست، همه توجه داشته باشند که این توطئه‌هایی که الان در بین هست با توجه خودشان خنثی کنند، شما دیدید و خانمهای به اصطلاح خودشان روشنفکر دیدند که یک دروغی در تهران منتشر کردند و این خانمها بدون اینکه رسیدگی کنند به خیابانها می‌خواستند بریزند در صورتی که اصلاً یک همچو قانونی که آنها خیال می‌کردند مطرح نبود، معذک، مع الاسف این روشنفکرها معلوم شد که این قدر بی‌توجه به مسایل روز هستند و به مسایلی که مربوط به سرنوشتشان هست که مطالبی که در رادیو و تلویزیون، در مطبوعات منتشر شده است اینها را نگاه نمیکنند و فقط به نوشته بعضی اشخاص مفسد نگاه کردند و بدون توجه خواستند ترتیب اثر بدهند. اینها توطئه نیست؟ اینها کیف‌اند یک توطئه فاسد نیست که یک مسأله‌ای که اصلاً مطرح نشده است نسبت بدهند که گذشت در قانون اساسی که زن هیچ حقی ندارد! در صورتی که اصلاً مطرح نشده است. و لذا اموری نیست که مربوط به قانون اساسی باشد. بیدار نمی‌شوند این جوانهای ما؟ این جوانهای زن و مرد ما بیدار نمی‌شوند که یک همچو توطئه‌هایی در کار هست؟ توجه نمی‌کنند که یک دروغ را که بعد از یک روز کشف می‌شود معذک آنها منتشر می‌کنند و از جهات اشخاص بهره برداری می‌کنند؟ به کجا باید گفت که شمایی که اینقدر به قول خودتان دانشمند و روشنفکر هستید، به یک قانونی که سرنوشت شما بستگی به آن دارد بی‌عنایت هستید که نه روزنامه را نگاه کردید، نه رادیو گوش کردید، نه رادیو تلویزیون را و همین طور بی‌جهت اسباب این شد که ما را سرشکسته کنید که روشنفکرهای ما این طور مردم هستند، این طور جمعیت هستند که تحت تأثیر یک دروغی که بعد از یکی دو روز فاش می‌شود واقع می‌شوند و خودشان اینقدر بی‌اطلاعتند که از گزارشها و از چیزهایی که می‌گذرد در مملکتشان هیچ توجهی ندارند، هیچ اطلاعی ندارند. خودتان را اصلاح کنید، توجه کنید به سرنوشتهای خودتان» امام ماهیت واقعی این گونه روشنفکران را برای مردم آشکار می‌کنند: «اینهایی که این دروغها را پخش می‌کنند اینها برای شما نمی‌خواهند یک سعادت ایجاد کنند، اینها همان‌ها هستند که با اسم «آزادمردان و آزادزنان»، شما را و همه جوانهای ما را به تباهی کشیدند. اینها اشخاصی هستند که آزادی را در آن چیزهایی که تباهی می‌آورد می‌دانند و اما آن چیزهایی که تباهی ندارد آن چیزهایی که برای سونوشت ملت است در آن چیزها آزادی نمی‌دهند. اینها همان طایفه هستند و اینها می‌خواهند همان مسایل را پیش بیاورند و از چیزهایی که اینها منتشر میکنند شما توجه داشته باشید اسلام برای همه شماس. و مجدداً مبحث طلاق را چنین تشریح می‌کنند: «این معنا که از من قبلاً سؤال شده است و جواب دادم که طلاق در صورتی که در ضمن عقد با مرد وقتی که می‌خواهند عقد کنند شرط بکنند و در ضمن عقد این شرط بشود که وکیل در طلاق خودش یا مطلق یا در شرایطی، یک سؤالی پیش آورده است به اینکه این زنهایی که حالا تحت زوجیت هستند چه؟ این ولایت فقیه را مخالفت می‌کنند و در صورتی که نمی‌دانند از شئون فقیه هست که اگر چنانچه یک مردی با زن خودش رفتارش بد باشد اولاً او را نصیحت کند و ثانياً تأدیب کند و اگر دید نمی‌شود اجراء طلاق کند.» ایشان در ادامه از «جهل مرکب» این گروه روشنفکران مرتجع گلایه می‌کنند: «از اسلام نترسید و نترسانید مردم را. شماهایی که قلم دستتان می‌گیرید و هرچه دلتان می‌خواهد می‌نویسید یا هر چه دلتان می‌خواهد صحبت می‌کنید، شماها اسلام را بی‌اطلاع از آن هستید. شما یک کلمه اسلامی شنیدید، گاهی هم یک کتابی خواندید که نویسنده اش هم از اسلام اطلاع صحیحی نداشته است، بدون اطلاع از اسلام، بدون اطلاع از فلسفه احکام اسلام. شماها سمپاشی می‌کنید و معلوم هم نیست که واقعا مقصدتان این باشد که یک کار صحیحی انجام بدهید.» و حضرتش مجدداً سه ماه پس از این ماجرا بار دیگر موضوع حق طلاق زنان را به عنوان «فصل الخطاب» تصریح و تأکید می‌کنند. (۱۴) مشارکت سیاسی زنان و کسب مناصب عالیه کشوری گروهی از روشنفکران کشور (۱۵) اظهار می‌کنند (۱۶): که این زنان بودند که با حضور انبوه خود در تظاهرات علیه رژیم پهلوی موجبات متروک شدن موانع شرعی حضورشان را فراهم کردند و چون حضور زنان در این عرصه به نفع سیاستهای آن روز رهبران

دینی - سیاسی بوده، فقها نیز مدعی حضور آنها نشده بلکه بر ضرورت این حضور تأکید نموده اند و به این وسیله روایات دال بر حرمت حضور اجتماعی زن، بدون بررسی صحت و سقم آنها - و صرفاً برای رسیدن به مقاصد سیاسی - متروک واقع شدند. و نهایتاً نتیجه می گیرند که: آنچه محذور داشت و ممنوع بود، نفس حضور زنان بود که تجویز شد، چرا باید در مصادیق این «امر جایز» دچار نوعی امساک و «تنگ نظری» بشویم. چند سؤال و یک پاسخ: حضور زنان دستاورد انقلاب اسلامی بود یا انقلاب اسلامی دستاورد حضور زنان؟ امام به عنوان بزرگ رهبر انقلاب اسلامی، حضور زنان را «معجزه بزرگ اسلام» می نامند و نتیجه «نور ایمان» و «قدرت اسلام و قرآن» (۱۷) و علت تحول زنان را «اسلامی بودن انقلاب» می شمارند. (۱۸) این حضور «آتشی الهی» است که خداوند آن را روشن کرده است. (۱۹) تحولی که «بزرگترین ثمره انقلاب» (۲۰) است و حضرتش از آن به «عظمت» (۲۱) یاد می کنند و آنرا بزرگتر از «پیروزی انقلاب» (۱۶) می دانند. سپس به اراده الهی و با قدرت اسلام و «انقلاب اسلامی» بوده است که زنان ایرانی متحول شده اند، احساس وظیفه نموده و در صحنه های مختلف انقلاب حضور یافته اند و از این جهت است که زنان «مدیون» و «وامدار» اسلام و انقلاب اسلامی می باشند. (۲۲) اما از سوی دیگر، این حضور زنان در عرصه های مختلف است که «تضمین کننده پیروزی» (۲۳) است و اسلام را بیمه می کند. (۲۴) و بدین گونه است که اسلام و انقلاب «مرهون» زنان می گردد. (۲۵) و روایت «حسین منی و انا من حسین» که یک «دور عاشقانه» است - و نه «دور باطل فلسفی» - مصادیقی دیگر می یابد که زنان به دست اسلام آزاد می شوند (۲۶) و اسلام به دست آنان آزاد می گردد. (۲۷) آزادی زنان ایرانی مرهون انقلاب اسلامی می گردد و انقلاب اسلامی وامدار زنان متعهد. (۲۸) حضور اجتماعی زنان، احیاء اسلام است یا پشت پا زدن به آن؟! این سؤال نیز به گرات قبل از پیروزی انقلاب اسلامی از شخص حضرت امام (ره) سؤال می شود و از آن جمله، یکی از اساتید دانشگاه «روتکرز» آمریکا، حضرتش در پاسخ می فرمایند: (۲۹) «تبلیغات سوء شاه و کسانی که با پول شاه خریداری شده اند چنان موضوع آزادی زن را برای مردم مشتبه کرده اند که خیال می کنند اسلام آمده است که فقط زن را خانه نشین کند چرا با درس خواندن زن مخالف باشیم؟ چرا با کار کردن او مخالف باشیم؟ چرا زن نتواند کارهای دولتی انجام دهد؟ چرا با مسافرت کردن مخالفت کنیم؟ زن چون مرد در تمام اینها آزاد است. زن هرگز با مرد فرقی ندارد.» امام (ره) بار دیگر هنگامی که هنوز در تبعید بسر می برند در این باره می فرمایند: (۳۰) «این تبلیغات که اگر اسلام پیدا شد مثلاً دیگر زنها باید بروند توی خانه ها بنشینند و قفلی هم درش بزنند که بیرون نیایند، این چه حرف غلطی است که به اسلام نسبت بدهند» و استدلال می فرمایند که «صدر اسلام زنها توی لشکرها هم بودند، توی میدانهای جنگ هم می رفتند». ایشان در جای دیگر با اشاره به حضور مؤثر زنان در نهضت‌های صدساله اخیر که به رهبری روحانیت شیعه در کشور به وقوع پیوسته می فرمایند: (۳۱) «کسی که تاریخ این صدساله را مطالعه کرده است می داند که در جنبشهایی که در ایران بوده است جنبشهای اصیلی که در ایران بوده است قبل از این دوره رژیم پهلوی، جنبش تنباکو، جنبش مشروطیت، زنها هم‌دوش با مردها فعالیت می کردند. زنها در جامعه بودند و با مردها راجع به امور سیاسی و امور اجتماعی و گرفتاریهای مملکت خودشان فعالیت می کردند همان طوری که مردها در آن وقت قیام می کردند، قیام می کردند، برای اینکه قضیه تنباکو را که همه چیز ما را به باد داده بود جلوگیری از آن قرارداد بکنند، زنها هم در آن وقت شریک بودند و در جنبش مشروطیت هم همان طور که مردها فعالیت می کردند زنها هم فعالیت می کردند.» و نکته ظریفتر آنکه بر این امر تأکید می کنند که این نقش «آن مقداری است که تاریخ به ما گفته است» (۳۲) و نه آن مقدار حقیقی اش که احتمالاً وسیعتر و جدی تر بوده است. همان گونه که گذشت، حضور سیاسی اجتماعی زنان در نظام اسلامی به عنوان یک فریضه و تکلیف می باشد که بسیار بالاتر از «حق» است بلکه اداء حق متقابل است و حکومت اسلامی و این حضور هنگامی بر زن «فرض» و «واجب» می گردد که «فاسد بودن محیط» یا «مفسده انگیز بودن» نحوه حضور مرتفع شده باشد (۳۳) - که بحمدالله در اکثر زمینه ها برطرف شده است - و این حکم در باب حرمت منتخب و منتخب بودن زنان در انتخابات مجلس شورای ملی زمان طاغوت نیز صدق می کند. و اما روایات دال بر

ممنوعیت حضور اجتماعی زنان نیازمند بحثی مستقل و تخصص در باب احادیث می باشد که خود گفتاری گسترده و مستقل است که در این مقال نمی گنجد. آیا «جنسیت» مانعی در کسب مناصب عالیه کشور می باشد یا عواملی دیگر؟ افرادی که به دست گرفتن مناصب ریز و درشت سیاسی، نظامی و امنیتی کشور (۳۴) را برای زنان طلب می کنند، خود معترفند که چنانچه زنی واجد «شرایط عمومی» باشد می تواند در این رقابت قرار گیرد. جا دارد تا سؤال شود در مواردی مانند ریاست قوه قضائیه و ریاست دیوان عالی کشور که به حسب قانون اساسی از جمله شروط عمومی و مسلم آن احراز تخصص در مسایل دین مبین اسلام یا همان «درجه اجتهاد» می باشد چه تعداد «زن» به این درجه رسیده اند و از آن میان چه تعداد خود را برای کسب این مناصب «شایسته ترین» (۳۵) می دانند. البته به این خواسته اشکالات عدیده منطقی، اجتماعی، فقهی و قانونی وارد است که آن را به وقتی دیگر وامی گذاریم. ولی باید توجه داشت این ادعا با مطرح کردن یک «شبهه مفهومی» به جای «شبهه مصداقی» راه سفسطه پیش گرفته و ندای «هل من مبارز» می طلبد. واپسین سخن آنکه: هم آنان که «سقف طلبکاریهایشان» از انقلاب و نظام شکوهمند اسلامی، که به قیمت خون دادنها و خون دل خوردنهای بسیار به دست آمده است، تا بدانجا می رسد که ادعای به دست گرفتن رهبری یا شورای رهبری (۳۶) (!؟) را دارند و معتقدند زنان عصر پهلوی زنانی متکی به نفس (۳۷) بوده اند درحالی که کشف حجاب رضاشاه را عامل ارتقاء منزلت زنان می دانند (۳۸) و به قول خودشان مفتخرند که در جمهوری اسلامی نیز قانون استفاده از حجاب را برنتابیده اند. (۳۹) به ناچار معترفند که نه روشنفکران بعد از مشروطه کاری برای زنان کردند (۴۰) و نه حضور انتصابی - یا انتخابی (!) - زنان در مجلسین پهلوی توانست حضور مفید به حال زنان باشد، (۴۱) ولی همچنان چشم طمع بر خوان گسترده انقلاب اسلامی دوخته اند و «سهم الحرب» می طلبند و این همه در حالی است که چشم بر حضور گسترده و سرشار از موفقیت زنان ایران اسلامی در عرصه های فرهنگی، علمی و آموزشی کشور بسته و قوانین مترقی اقتصاد اسلامی را در مورد زنان کم اهمیت جلوه می دهند و شایسته است در پایان، این سخن «بت شکن قرن» را - که خطاب به زنان فرموده اند - به گوش جان شنیده و به آن عمل کنیم: «نگه دارید این تحول را، توجه کنید به اینکه دستهای فاسد و قلبهای فاسد شما را به اغفال نکشاند و شما را برنگرداند به حال سابق. این راه را شما ادامه بدهید، توده های میلیونی مردان ما هم ادامه بدهند و می دهند و توده های میلیونی بانوان ما هم ادامه بدهند و می دهند و هیچ توجهی به صحبتها و قلمها و سخنرانیهایی که می شود نکنید و خودتان مستقل فکر کنید و تابع افکار دیگران نباشید و خودتان برای کشور خودتان کوشش کنید که مفید باشید و شما هدایت کنید مردان را و هدایت کنید دولتمردان را» (۴۲) پی نوشت ها: ۱. برگرفته از سخنان مقام معظم رهبری، روزنامه جمهوری اسلامی ۱/۸/۷۶. ۲. سخنان مقام معظم رهبری، روزنامه اطلاعات ۲۷/۲/۷۷. ۳. حقوق زن در اسلام، استاد مرتضی مطهری، ص ۱۲۲، تهران ۱۳۵۷، چاپ هشتم. ۴. نظرات مقام معظم رهبری نیز مؤید ایده فوق است، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱/۸/۷۶. ۵. حقوق زن در اسلام، ص ۱۰۵. ۶. سوره نحل، آیه ۹۰. ۷. انی بعثت لا تمم مکارم الاخلاق: رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ۸. حب الناس من اخلاق الانبياء ۹. خیار کم الینکم مناکبه و اگر مکم لنسائهم ۱۰. نگاه شود به مقاله خشونت علیه زنان نقض حقوق بشر، ترجمه لیلیا عنصری، مجله حقوق زنان، ش ۱۱، ص ۵۲. ۱۱. صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۵۴، بیانات ۱۳۵۷/۱۲/۱۵. ۱۲. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۷۸، استفتاء ۱۳۵۸/۸/۱۳۷. ۱۳. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۸۶ تا ۸۸ بیانات ۱۳۵۸/۸/۹. ۱۴. صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۲۵۵ بیانات ۱۳۵۸/۱۱/۱۲. ۱۵. همان روشنفکر مآبان ناآگاه از اسلام که با هر ادعای خویش به رسوایی شان می افزایند. ۱۶. مهرانگیز کار، حقوق سیاسی زنان ایران، ص ۳۳ تا ۳۵، چاپ اول، تهران ۱۳۷۶. ۱۷. «این یک معجزه اسلام است یک معجزه بزرگ است که شما خواهران و برادران با هم همصدا و با مشتتهای گره کرده در مقابل قدرتهای شیطانی ایستاده اید معجزه اسلام است این قدرت اسلام است که در شما تجلی کرده است این قدرت ایمان است که شما را بر این مبارزه پیروز کرد... این معجزه است که خانمها را در مقابل تانک و توپ، در مقابل مسلسلها، در مقابل توپها و تانکها برقرار کرد و از هیچ چیز نهراسیدند. این نور قرآن و اسلام است که در دلهای شما و در قلوب همه ملت ایران جلوه کرده است. این نور ایمان است که

شما خانمها هم از شهادت نمی‌هراسید» صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۲۰، بیانات ۱۶/۲/۱۳۵۸. «برای خاطر اسلامی بودن این انقلاب، این تحول حاصل شده است» صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۳۰، بیانات ۲/۳/۱۳۶۰. «شما» (خطاب به رژیم پهلوی) سرنیزه های را گذاشتید طرف مردم. ولی مردم آمده اند سینه هایشان را سپر کردند در مقابل سرنیزه های شما. بچه ها هم آمدند، زن‌ها هم آمدند، زن‌ها این بچه های کوچکشان را بغل کردند و آمدند در صف مردم. این یک امر الهی است خدا یک چنین کاری کرده است این آتش را خدا روشن کرده و این روشنی اش هست. مثل خورشید می ماند» صحیفه نور، ج ۴، ص ۴۶، بیانات ۱۸/۹/۱۳۵۷. «آنچه که در ایران بزرگتر از هر چیز بود، تحولی است که در بانوان ایران حاصل شد» صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۳۰، بیانات ۲/۳/۱۳۶۰ و ۱۶- «آنچه که عظمت دارد این تحولات روحی است که در ملت پیدا شده و او بالاتر از این پیشبرد و پیروزی است که ملت ما پیدا کرد» صحیفه نور، ج ۸، ص ۱۹۶، بیانات ۳۰/۴/۱۳۵۸. «بنابراین اسلام که در ایران زنده شد، آن خدمتی را که به بانوان کرده است و خواهد کرد ارزشش به اندازه ای است که نمی‌توانیم ما توصیف کنیم اگر نبود این انقلاب و نبود این تغییر و تحولی که در ایران واقع شده بود، بعد از چند سال دیگر اثری از اخلاق اسلامی در ایران نبود» صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۲۶۲، بیانات ۱۹/۱/۱۳۶۳. «زنانی که در کنار مردان بلکه جلوتر از آنان در پیروزی انقلاب اسلامی نقش اساسی داشته اند توجه داشته باشند که با شرکت فعالانه خود، پیروزی ملت ایران را هر چه بیشتر تضمین کنند» صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۰۷، پیام ۴/۱/۱۳۵۸ و «شما بودید (که) این پیروزی را نصیب اسلام کردید» صحیفه نور، ج ۷، ص ۴۷، بیانات ۱۱/۳/۱۳۵۸ و «این پیروزی را ما از بانوان داریم قبل از اینکه از مردها داشته باشیم» صحیفه نور، ج ۶، ص ۲، بیانات ۲۳/۱/۱۳۵۸ و ... ۲۴. «شما بانوان شجاع، دوشادوش مردان، پیروزی را برای اسلام بیمه کردید» صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۲۵۳، بیانات ۱۲/۱۱/۱۳۵۸. (خطاب به زنان): «شماها به اسلام خدمت کردید» صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۶۱، بیانات ۱۷/۱/۱۳۵۸ و «ما بسیاری از موفقیتها را مرهون خدمتهای شما بانوان می دانیم» صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۲۰، بیانات ۲۱/۱۲/۱۳۶۳ و ... ۲۶. همان، شماره ۱۷ ۲۷. «رحمت خدا بر شما شیردلانی که به همت والای شما اسلام از قید اسارت بیگانه بیرون آمد» صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۲۵۳، بیانات ۱۲/۱۱/۱۳۵۸ و «من در جامعه زن‌ها یک جور تحول عجیبی می بینم که بیشتر از آن تحولی است که در مردها پیدا شده و آنقدری که این جامعه محترم به اسلام خدمت کردند در این زمان بیشتر از آن مقداری است که مردها خدمت کردند، خدمت مردها هم بسیارش مرهون خدمت زن‌هاست» صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۶۲، بیانات ۱۰/۱۰/۱۳۵۸. «اسلام شما را حفظ کرد و شما متقابلاً اسلام را حفظ بکنید» صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۲۶۳، بیانات ۱۹/۱/۱۳۶۳. صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۰۳ و ۱۰۴، مصاحبه با دکتر «ککلورفت» ۳۰. صحیفه نور، ج ۵، ص ۵۹، بیانات ۲۰/۹/۱۳۵۷. ۳۱. صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۳۰، بیانات ۸/۷/۱۳۵۸. صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۲۶۳، بیانات ۱۹/۱/۱۳۶۳. «اسلام زن را مثل مرد در همه شئون همان طوری که مرد در همه شئون دخالت دارد، زن هم دخالت دارد، همانطوری که مرد باید از فساد اجتناب کند زن هم باید از فساد اجتناب کند. زن‌ها نباید ملعبه دست جوانهای هرزه بشوند. زن‌ها نباید مقام خودشان را منحط کنند و خدای ناخواسته بزک کرده بیرون بیایند و در انظار مردم فاسد قرار بگیرند. زن‌ها باید انسان باشند، زن‌ها باید تقوا داشته باشند، زن‌ها مقام کرامت دارند، زن‌ها اختیار دارند، همان طوری که مردها اختیار دارند. خداوند شما را با کرامت خلق کرده است، آزاد خلق کرده است. خداوند همان طوری که قوانینی برای محدودیت مردها در حدود اینکه فساد بر آنها راه نیابد دارد، در زن‌ها هم دارد. همه برای صلاح شماست، همه قوانین اسلامی برای صلاح جامعه است آنها که زن‌ها را می‌خواهند ملعبه مردان و ملعبه جوانهای فاسد قرار بدهند، خیانتکارند. زن‌ها نباید گول بخورند زن‌ها گمان نکنند که این مقام زن است که باید بزک کرده بیرون برود، با سرباز و لخت. این مقام زن نیست، این عروسک بازی است، نه زن. زن باید شجاع باشد، زن باید در مقدرات اساسی مملکت دخالت بکند.» صحیفه نور، ج ۱۱ ص ۲۵۴، بیانات ۱۲/۱۱/۱۳۵۸ و صحیفه نور، ج ۵ ص ۵۹ و ۶۰، بیانات ۲۰/۹/۱۳۵۷ و صحیفه نور، ج ۴ ص ۱۰۳ و ۱۰۴. ۳۴. مناصبی از مقام عظمای ولایت تا ریاست سازمان صدا و سیما، نگاه کنید به حقوق سیاسی زنان ایران به قلم مهرانگیز

کار ۳۵. البته چنانچه به اصل «شایسته سالاری» معتقد باشند و نه «زن سالاری» ۳۶. ظاهراً نویسنده محترم کتاب حقوق سیاسی زنان ایران فراموش کرده اند که بر اساس رفراندم سال ۱۳۶۸ (یعنی هشت سال قبل از تألیف و چاپ کتاب مورد نظر) دیگر شورای رهبری در قانون اساسی وجود ندارد، همان کتاب، ص ۳۷ ۵۶. همان، ص ۲۶ ۳۸. همان، ص ۱۷ ۳۹. مجله زنان، شماره ۵۱، ص ۳ ۴۰. حقوق سیاسی زنان ایران، ص ۲۴ و ۲۵ ۴۱. همان، ص ۲۹ ۴۲. صحیفه نور، ج ۱۴۷ ص ۱۳۱، بیانات ۲۵/۱۲/۱۳۵۹ منابع مقاله: مجله شورای فرهنگی و اجتماعی زنان، شماره ۵، ؛

قدرت، جنسیت و شان اجتماعی و سیاسی زن از دیدگاه امام خمینی مقاله ای در مقایسه دیدگاه فمینیسم به زن و د

قدرت، جنسیت و شان اجتماعی و سیاسی زن از دیدگاه امام خمینی مقاله ای در مقایسه دیدگاه فمینیسم به زن و دیدگاه امام مخصوصاً در بعد سیاسی چکیده: این مقاله از ماهیت تازه گفتمان فمینیستی در غرب و مراحل و ویژگی های فمینیسم ایرانی سخن گفته است، سپس به الگوی مورد نظر امام پرداخته و بین دو بعد ایدئولوژیک و مصداقی گفتمان نوین مدرنیسم تفکیک کرده و در نهایت، دیدگاه نهایی امام قدس سره در قالب «اثبات مصداق» و «نفی ایدئولوژیک» را مطرح کرده است. این شماره از کتاب نقد اختصاصاً به فمینیسم پرداخته و ابعاد گوناگون این موضوع را مورد بررسی و گفت و گو قرار داده است. تحول گفتمانی فمینیسم الف) ابعاد گفتمان مدرن فمینیسم: وجوه ممیزه فمینیسم مدرن نسبت به نگرش کلاسیک فمینیستی عبارتند از: ۱. در رویکرد مدرن، زن صرفاً به عنوان یک موضوع که وضعیت او بهبود یابد مطرح نیست بلکه فراتر از آن، فمینیسم تبدیل به منظری شده است که کلیه مسائل از آن منظر به نقد گذاشته می شود. در رویکرد سنتی فمینیسم، سعی در تغییر شرایط زنان می شد بحال آن که مدعای نوین فمینیسم تغییر جهان است. ۲. رویکرد جدید جوهره ای دارد که آن را به حد یک گفتمان می رساند. در نگرش کلاسیک بیشتر شاهد تلاش های تک افتاده با اغراض سیاسی - اجتماعی می باشیم که صرفاً به احقاق بعضی حقوق گرایش داشتند. ۳. این رویکرد از قابلیت بالایی تولید و بازتولید برخوردار است به این معنا که برخلاف دیدگاه های فمینیستی سابق که با پذیرش چارچوب نظری حاکم صرفاً خواستار بهبود مؤلفه های سیاسی و اجتماعی بودند، این رویکرد چشم انداز تازه ای از جهان می خواهد تا در این فضای فکری، همه چیز مجدداً تعریف و بازتولید ایدئولوژیک شود. مهم ترین بازتولیدهای صورت گرفته عبارتند از: بازتولید فرهنگی، بازتعریف خانواده، بازتعریف جنسیت، بازتولید نظام حقوقی. ۴. با تامل در جریان هویت سازی نگرش فمینیستی که در ذیل ویژگی سوم آمد، گفتمان مدرن فمینیسم به یک پروسه فعال تبدیل شده است که در هر دوره و مرحله، خواستی تازه را مطرح و در بستری تازه اظهار وجود می نماید. بهداشت، کار، تحصیل، رفاه و امنیت، نقاط آغازین این جنبش را شکل می دهند که متعاقباً به تاثیر گذاری بر روابط قدرت و امروزه به حوزه جغرافیای انسانی و تغییر معادلات منطقه ای و جهانی می پردازد. ب) پرسش از قدرت سیاسی: این عقیده که قدرت و خشونت همزاد هم هستند و جنس لطیف تاب برتافتن آن را به هیچ نحو و در هیچ سطحی ندارد، منجر به آن شد که حتی فمینیست ها قدرت مردانه را گردن نهند. اما بعدها رابطه قدرت و مهرورزی مورد بازتعریف قرار گرفت. آگاهی معطوف به جنسیت، نخست متوجه فعالیت های سیاسی شد و نولی در ادامه ادعایی بس بزرگ تر از مساوات سهم سیاسی مرد و زن مطرح گردید. مطابق این بینش، قدرت، زنانه می گردد و ادعا می شود که زنان در قیاس با مردان از اولویت و توان بیشتری برای به دست گیری قدرت برخوردارند. خروج فمینیسم از دایره رویکردهای معتدل و قرار گرفتن آن در جبهه رادیکال، همان خطری است که به گفته جان اسکات و روث پیترسون غرب را تهدید می کند و برای مقابله با آن باید چاره ای اندیشیده شود. بدین ترتیب، سؤال اصلی گفتمان مدرن فمینیستی را «جایگاه زن در قدرت سیاسی» شکل می دهد که از حیث معرفت شناختی ریشه در این عقیده دارد که مردان با کنترل قدرت سیاسی و تبدیل آن به یک پدیده مردانه طی چندین قرن توانسته اند از مزایای قدرت برخوردار گردند و خشونت مردانه را علیه زنان به نمایش گذارند لذا باید به

بازتعریف قدرت پردازیم تا در آن شاهد تبدیل «قدرت خانه» (قدرت پنهان زن) به «قدرت حکومتی» (قدرت آشکار) باشیم. گفتمان فمینیستی در ایران شناخت فضای فکری - اجتماعی جامعه ایران از آن حیث که ما را در فهم محتوای اندیشه امام قدس سره یاری می‌رساند، ضرورت دارد. الف) مبانی فرهنگی: در بخشی از فرهنگ ملی و ایرانی که ربطی با اسلام ندارد، شاهد مضامین فراوان ضد زن و نگرش ابزارانگارانه به زنان هستیم. این موارد توسط فمینیست‌ها طرح و مورد استفاده تبلیغاتی قرار می‌گیرند. این در حالی است که بعد مثبت فرهنگ ایرانی در برخورد با زن به خاطر اغراض فمینیستی نادیده گرفته می‌شود. اما در ارتباط با فرهنگ اسلامی، نگرش فمینیستی با احتیاط کامل اقدام می‌کند تا از مباحث حقوقی آغاز می‌نماید و مبانی حقوقی و تکالیف زنان در نظام حقوقی جمهوری اسلامی را مورد تعرض قرار می‌دهد. ب) مبانی اجتماعی: نگرش‌های فمینیستی در کشور ما نیز پس از مدتی با استعانت از مؤلفه‌های فرهنگ ملی و متأثر از آموزه‌های گفتمان جدید فمینیسم، ایفای نقش مؤثر سیاسی را خواستار شده‌اند. با پیروزی انقلاب اسلامی و مشارکت گسترده زن ایرانی در این تحول عمده که حکایت از توانایی بالای زنان در تنظیم و هدایت امور جامعه داشت، کرامت اولیه و خودباوری لازم برای تفکر در شان و جایگاه واقعی زنان فراهم گشت و مطالبات درست و اسلامی و نیز مطالبات افراطی فمینیستی، هر دو زمینه بروز یافت. امام خمینی، زنان و قدرت سیاسی مطالب ایراد شده در باب زن توسط امام قدس سره چندان زیاد و از حیث معنوی متنوع است که تحلیل و نظام‌مند کردن آنها متضمن دقت و صرف وقت بسیاری می‌باشد. حقیقت این است که امام قدس سره با توجه به پیچیدگی و اهمیت مساله زنان در جامعه، در چندین سطح به ارائه پاسخ پرداخته‌اند که عدم توجه به این مقام‌ها منجر به خلط موضوعات و در نتیجه از هم پاشیدگی دیدگاه واحد امام قدس سره در خصوص این موضوع می‌شود. در اینجا ضمن تفکیک گونه‌های مهم فمینیسم، به موضع‌گیری ایشان درباره هرگونه خواهیم پرداخت. ۱. فمینیسم اثبات‌گرا: این دیدگاه برای اولین بار در مقابل نگرش مردسالارانه و در مقابل کسانی که زن را نه انسان، بلکه موجودی پست‌تر از زن در عرصه هستی و جامعه بشری می‌دانستند مطرح شد. امام ضمن نفی کامل این دیدگاه، از پاکی و علو مرتبه زنان در جامعه اسلامی یاد نمودند و تقدم اسلام را بر بسیاری از جنبش‌ها و ایدئولوژی‌ها در این خصوص اعلام داشتند. ۲. فمینیسم مساوات‌طلب: ادعای اصلی آن، احقاق حقوق زنان در حد مساوی با مردان است و از این حیث در مقابل کلیه ایدئولوژی‌هایی قرار می‌گیرد که قائل به عدم مساوات می‌باشند. در این ارتباط، امام اصل مساوات را صراحتاً مورد تأکید قرار می‌دهند و از این اصل تساوی، به حقوق زن در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی، همچون تحصیل، کار، رای دادن، حق طلاق و ... رسیده‌اند. اما از این تساوی به هیچ‌عنوان نمی‌توان «تساوی مطلق حکمی» را استنتاج نمود و همه احکام شرعی مردان و زنان را مطلقاً یکسان دانست زیرا تشابه کامل حقوق و وظایف زن و مرد، خلاف عدالت و موجب ظلم به زن است. ۳. فمینیسم قدرت‌طلب: از این دیدگاه، دو جریان قبلی از آن حیث که در پی مقایسه زن با مرد هستند، در باطن معتقد به اولویت و برتری جنس مرد بوده‌اند. استقلال زن و برتری جویی او بر مرد در کلیه عرصه‌های حیات که به طور مشخص در بازی قدرت تجلی می‌نماید، معنای سوم و مدرن فمینیسم را شکل می‌دهد. درک نظام فکری امام در این خصوص محتاج بررسی تئوری سیاسی ایشان و جایگاه زنان در این مقوله است. امام خمینی چهار مبدا اصلی (۱) برای قدرت قائل بودند. در بعد نخست، به تثبیت قدرت سیاسی می‌اندیشیدند که دو رکن آن، «موضوعیت قدرت سیاسی» و «اسلامیت قدرت سیاسی» است. به این معنا که قدرت سیاسی را برای اصلاح امور جامعه ضروری می‌دانستند و بر بعد مذهبی و ارزشی آن تأکید می‌ورزیدند و به هیچ‌وجه راضی به مصالحه در این زمینه نمی‌شدند. بنابراین، بستر کلی جریان قدرت سیاسی از کانون ولایت الهی تا ولایت فقیه از قبل توسط شارع مشخص شده است و از این حیث، ادعای فمینیسم قدرت‌طلب که مایل به طراحی بستری تازه برای جریان قدرت سیاسی مبتنی بر جنسیت است مردود می‌باشد. همچنین از نظر امام قدس سره، ادعای آنان از آن حیث که برای قدرت سیاسی، صبغه‌ای زنانه قائل می‌شود که با صبغه ارزشی مقابله می‌نماید، نادرست است. نتیجه آن که بعد اثباتی قدرت سیاسی اساساً فارغ از ملاحظات جنسیتی می‌

باشد و امام قدس سره از این حیث رکن اصلی فمینیسم قدرت طلب را نامشروع و متزلزل می‌شمارد. اما بعد دوم تئوری قدرت از دیدگاه امام قدس سره، «تحدید قدرت سیاسی» است. در همین ارتباط، امام قدس سره طی بیانات مبسوطی، از قانون اساسی، حقوق مردمی، احکام الهی و انصاف به عنوان مرزهای اصلی قدرت سیاسی یاد می‌نماید. بنابراین برخلاف مدعای فمینیسم قدرت طلب، جنسیت نمی‌تواند به عنوان یک حد تازه برای قدرت سیاسی عمل نماید. در این ارتباط، اگر شرط مرجع تقلید بودن را جزء شرایط رهبری بدانیم، فتوای صریح امام مبنی بر عدم امکان زن برای مقلد بودن، دلالت می‌کند که جنسیت به منزله مانع زنان برای دست یابی به این قانون قدرت عمل می‌کند. بعد سوم که «تنظیم قدرت سیاسی» است، به راهکارهایی اشاره دارد که فرایند اعمال قدرت سیاسی را هدایت و کنترل می‌نماید. در این بعد، هدف امام قدس سره آن است که قدرت سیاسی را بدل به قدرتی پاسخ‌گو بنماید که نه بر پایه منفعت، بلکه بر مبنای مسؤولیت عمل نماید. امام قدس سره بر حضور گسترده زنان در بعد تنظیمی قدرت تاکید کرده و به گستره حضور آنان در انتخابات، نصیحت و نظارت بر مسؤولان، انتقاد و اعتراض تصریح نموده است. از دیدگاه امام، رشد سیاسی زن، ترکیبی از تعالی اخلاقی و حضور فعالش در جامعه است. لذا معیار ارزش های دینی و توانایی های زن در کلیه ادوار بر فعالیت سیاسی زن حاکمیت دارد. چنان که همین دو اصل به گونه ای دیگر در حوزه فعالیت سیاسی مردان نیز عمل می‌نماید. براین اساس، گفتمان مدرن فمینیستی در گستره اندیشه سیاسی امام قدس سره پاسخی دوگانه می‌یابد: اولاً از حیث ایدئولوژیک مردود است و با مبانی اسلامی قدرت سیاسی تضاد دارد. ثانیاً از حیث مصداقی تایید می‌شود و با انقلاب اسلامی و تاسیس حکومت اسلامی، راه را بر مشارکت همه جانبه زنان در امور حکومتی می‌گشاید. این که گستره مصادیق حضور زن تا کجاست، از این منظر به طور کامل قابل تحدید نیست و مبتنی بر مصالح روز و اصول دینی است که حکومت اسلامی نسبت به آن اقدام می‌نماید. به همین خاطر است که امام قدس سره در پاسخ به خبرنگار خارجی که از تحدید کامل مصادیق حضور زن در قدرت سیاسی سؤال می‌کند، چنین اظهار می‌دارند: «در مورد این گونه مسائل، حکومت اسلامی تکلیف را معین می‌کند و الآن وقت اظهار نظر در این زمینه ها نیست». اشاره ۱. توجه نویسنده به نگرش های نوین فمینیستی و فرایند رشد تحولات جنبش زنان تا رسیدن به بن مایه های تئوریک آن، از ویژگی های مهم مقاله حاضر است. در این مقاله، همچنین به مقایسه ای کوتاه میان فمینیسم در ایران با جریان های فمینیستی غرب پرداخته شده که البته جای تحقیق و تحلیل بیشتر وجود دارد. متأسفانه طرفداران نهضت زنان در داخل کشور بدون توجه به ریشه ها و پیامدهای جنبش فمینیسم در غرب، به برداشت های سطحی و الگوگیری ناقص از آنان می‌پردازند و بدون توجه به شرایط بومی ایران، به شعارها و آرمان هایی نظر می‌کنند که حتی در جوامع غربی نیز به بن بست های اجتماعی و فرهنگی انجامیده است. این موضوع تاکنون کمتر به صورت عالمانه مورد مطالعه قرار گرفته است. ۲. نویسنده محترم، سؤال اصلی گفتمان مدرن فمینیستی را «جایگاه زن در قدرت سیاسی» دانسته و باز تعریف قدرت را پروژه اصلی این گفتمان دانسته است. هر چند این سخن سخت بیراهه نیست، اما چنان که خود تلوّیحا اشاره کرده است، موج نوین فمینیسم بیش از آن که به شاخص ها و مؤلفه های سیاسی تعریف شود، به مبانی و عناصر معرفتی شناخته می‌گردد. از این رو، فمینیسم در چند دهه اخیر بیشترین تلاش را در حوزه های فلسفی و معرفتی صورت داده و مشکل مردم سالاری و قدرت سیاسی را در بنیادهای اندیشه ای غرب جستجو می‌کند. بنابراین، هر چند پژوهشگر می‌تواند با انتخاب موضوع قدرت به تحلیل گفتمان فمینیسم بپردازد، ولی فروکاهش فمینیسم مدرن به باز تعریف نظریه قدرت چندان درست نیست. ۳. نقطه کانونی مقاله به تبیین و مقایسه آرای امام قدس سره با امواج سه گانه فمینیسم اختصاص یافته و در مجموع، نویسنده محترم با نگاهی جامع و محققانه به بررسی موضوع پرداخته است. هر چند دیدگاه یادشده تقریباً با تلقی عمومی از فرمایشات امام قدس سره هماهنگ و همسوست، اما در این پژوهش تطبیقی مطالبی بیان شده است که جای تدبر و تأمل بیشتر دارد. در زیر برای نمونه به یکی از این موارد اشاره می‌کنیم. ایشان برخلاف آنچه در بررسی فمینیسم قدرت طلب انجام داده است، در بررسی دو گرایش فمینیستی اثبات گرا و مساوات

طلب تنها به مقایسه صوری ادعاها بسنده کرده و در مجموع نتیجه گرفته است که دیدگاه امام قدس سره با این دو گرایش همسویی و هماهنگی دارد. این در حالی است که اگر بنیادهای فکری و مفاهیم پایه ای آنها به درستی تبیین می گشت، معلوم می شد که دیدگاه امام قدس سره با هیچ یک از اندیشه های فمینیستی غرب سر سازگاری ندارد. فمینیسم بر مبنای اومانیسم و نگرش مادی به انسان و خلقت بنا شده و هرگونه تبعیض جنسیتی را در حقوق و فرصت های اجتماعی نفی می کند. حال آن که اندیشه اسلامی امام قدس سره بر پایه تفاوت حکمت آمیز خلقت زن و مرد و نقش تکمیلی این دو جنس استوار است. همچنین آنجا که فمینیسم سنتی صرفاً در جست و جوی منافع فردی و دنیوی زن است، اسلام، همراه با این منافع، در نهایت به مصلحت اجتماعی و جاویدان زنان و مردان نیز نظر دارد. این تفاوت های بنیادین بی تردید در تنظیم حقوق و مناسبات اجتماعی و طراحی استراتژی ها و برنامه های اجتماعی تفاوت شگرفی را ایجاد می کند. (۲) گویا از نگاه نویسنده، جریان فمینیسم قدرت طلب مرحله ای ممتاز و مجزا از فرایند تاریخی فمینیسم است. حال آن که به گمان ما، این جریان، مرحله تکامل یافته همان نظریه و دقیقاً بر بنیاد همان تئوری ها شکل یافته است. (پی نوشت: ۱) البته نویسنده در متن مقاله تنها به سه بعد اشاره کرده است. (۲) برای مطالعه بیشتر، رک: تازه های اندیشه (۲)، فمینیسم، قم: معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۷، شفیع سروستانی، ابراهیم، تازه های اندیشه (۸)، جریان شناسی دفاع از حقوق زنان، قم: مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۹. منابع مقاله: کتاب نقد، ش ۱۷، اصغر افتخاری؛

معروفترین کلام امام خمینی (ره) پیرامون نقش موثر تربیتی زن در اسلام

معروفترین کلام امام خمینی (ره) پیرامون نقش موثر تربیتی زن در اسلام پرسش: معروفترین کلام حضرت امام خمینی (ره) پیرامون نقش موثر تربیتی زن در اسلام که در آن موجبات کسب مراتب و مدارج ایمانی مردان می گردد، را بیان نماید. پاسخ: از دامن زن مرد به معراج می رود. ۲. زن یکتا موجودی است که می تواند از دامن خود افرادی به جامعه تحویل دهد که از برکاتشان یک جامعه بلکه جامعه ها به استقامت و ارزشهای والای انسانی کشیده شوند. ۳. قرآن کریم انسان ساز است و زنان نیز انسان ساز. منبع: پایگاه حوزه ۲۷۴۷۲۷۴۷

امام خمینی ثابت و استوار از آغاز تا پایان والاترین روز

امام خمینی ثابت و استوار از آغاز تا پایان والاترین روز مبارک باد بر ملت عظیم الشان ایران بویژه زنان بزرگوار روز مبارک زن، روز شرافتمند عنصر تابناکی که زیر بنای فضیلت های انسانی و ارزش های والای خلیفه الله در جهان است. و مبارکتر و پربهارتر انتخاب بسیار والای روز بیستم جمادی الثانی است، روز پرافتخار ولادت زنی که از معجزات تاریخ و افتخارات عالم وجود است، زنی که در حجره ای کوچک و خانه ای محقر انسان هائی تربیت کرد که نورشان از بسط خاک تا آن سوی افلاک و از عالم ملک تا آن سوی ملکوت اعلی می درخشد. صلوات و سلام خداوند تعالی بر این حجره محقری که جلوه گاه نور عظمت الهی و پرورشگاه زیدگان اولاد آدم است. (۲۵/۱/۶۱) این ولادت با سعادت در زمان و محیطی واقع شد که زن به عنوان یک انسان مطرح نبود و وجود او موجب سرافکنندگی خاندانش در نزد اقوام مختلف جاهلیت به شمار می رفت. در چنین محیط فاسد و وحشتزایی، پیامبر بزرگ اسلام دست زن را گرفت و از منجلاب عادات جاهلیت نجات بخشید. و تاریخ اسلام گواه احترامات بی حد رسول خدا صلی الله علیه و آله به این مولود شریف است، تا نشان دهد که زن، بزرگی ویژه ای در جامعه دارد که اگر برتر از مرد نباشد، کمتر نیست. پس این روز، روز حیات زن و روز پایه گذاری افتخار و نقش بزرگ او در جامعه است. اینجانب به زنان پُر افتخار ایران، مباحث می کنم که تحوّل آنچنان در آنان پیدا شد که نقش شیطانی بیش از پنجاه سال کوشش نقّاشان خارجی و وابستگان بی شرافت آنان، از شعرای هرزه گرفته تا نویسندگان و دستگاہ های تبلیغاتی مزدور را نقش بر آب نمودند و اثبات کردند که زنان

ارزشمند مسلمان دچار گمراهی نشده و با این توطئه های شوم غرب و غربزدگان آسیب نخواهد پذیرفت. رحمت خداوند بر مادرانی که جوانان نیرومند خود را به میدان دفاع از حق فرستاده و به شهادت ارجمند آنان افتخار می کنند. نفرت بر آن عروسک هائی که در کاخ های ننگین داخل و خارج به زندگانی حیوانی پست، دل بسته و جز به فکر فسادانگیزی نیستند. بریده باد زبان ها و دست های جنایتکاری که با گفتار و قلمفرسائی خود، کوشش دارند جمهوری اسلامی را بشکنند و کشور عزیز را به دامن چپ یا راست بکشانند! درود بی پایان بر زنان متعهدی که اکنون در سراسر کشور، به تربیت نوباوگان و تعلیم بیسوادان و تدریس علوم انسانی و آموزش فرهنگ غنی قرآنی اشتغال دارند. و درود خداوند بر زنانی که در این انقلاب و در دفاع از میهن، به درجه والای شهادت نائل شده اند. و بر آنانی که در بیمارستان ها و درمانگاه ها در خدمت معلولان و بیماران می باشند. و درود بر مادرانی که جوانان خود را با افتخار از دست داده اند. مبارک باد روز زن بر زنان متعهد کشورهای اسلامی! و امید آن است که جامعه زنان، از غفلت و خواب مصنوعی که از جانب چپاولگران بر آنان تحمیل شده است، برخیزند و همگان دوش به دوش هم به داد بازیخوردگان برسند. و زن را به مقام والای خود، هدایت کنند. و امید است که زنان سایر کشورهای اسلامی، از تحول معجزه آسایی که برای زنان ایران در اثر انقلاب بزرگ اسلامی حاصل شد، عبرت گرفته و بکوشند تا جامعه خود را اصلاح نمایند و کشورهای خود را به آزادی و استقلال برسانند. رحمت و برکت حق تعالی نثار زنان با شخصیت اسلام و ایران عزیز. (۴/۲/۶۰)

رهنمودهای مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه ای جمهوری اسلامی و ملت ایران بر اساس منطق اسلام بدنبال مبنی اتمی نبوده و نیستند اما استفاده از دانش و فناوری هسته ای را حق مسلم خود می دانند و دانشمندان پرتوان ایران همراه با دولت و ملت، به عنوان وظیفه ای ملی، این هدف را دنبال خواهند کرد. علت اصلی جنجال اخیر آمریکا درباره فعالیت های هسته ای ایران آن است که دشمنان این ملت و نظام اسلامی از بومی شدن دانش هسته ای در ایران و تلاش اندیشمندان ایرانی برای تأمین سوخت مورد نیاز نیروگاه هسته ای بوشهر نگرانند. دشمنان ملت ایران و در رأس آنان آمریکایی های رسوا که جنایات آنها در مناطق مختلف جهان از جمله ابوغریب و دیگر زندانهای عراق، مظهر فاجعه آفرینی و وحشیگری است و عملکرد منحط آنها، ننگ جامعه بشری محسوب می شود. جمهوری اسلامی و ملت ایران را به فریب جهانیان، متهم می کنند و برای خالی کردن کینه های ناشی از پیروزی انقلاب و بیرون انداخته شدن آمریکایی ها، از ایران، بر ضد نظام اسلامی، یاوه گویی و جنجال آفرینی می کنند اما همچون همیشه راه بجایی نخواهند برد. ایران اسلامی بدنبال ساخت سلاح اتمی نبوده و نیست چرا که برای پیروزی بر دشمنان نیازی به اینگونه وسائل ندارد و همچون ۲۵ سال اخیر با تکیه بر عزم و ایمان و آگاهی و اتحاد ملت، دشمنان ایران از جمله آمریکا را شکست خواهد داد. رژیم صهیونیستی با دارا بودن صدها کلاهک هسته ای اکنون در برابر فلسطینی های مؤمن و سنگ بدست درمانده است، چرا که سلاح اتمی در صحنه های عظیم و اساسی، پیروزی بدنبال نمی آورد. مسئله ای که ما با جدیت بدنبال آن هستیم استفاده از دانش هسته ای در مصارف گوناگون غیرنظامی از جمله در تأمین سوخت نیروگاه اتمی بوشهر است که این مسئله مطابق مقررات بین المللی و معاهده «ان پی تی» که ما هم آن را قبول کرده ایم، هیچ اشکالی ندارد و حق مسلم همه کشورها است. این کار ضرورتی اساسی است چرا که اگر ملت ایران نتواند این نیاز اساسی را در داخل تأمین کند، باید به کشورهای دیگر وابسته شود و هرگاه آن کشورها بهر دلیلی از جمله مسائل سیاسی یا بین المللی از دادن سوخت نیروگاه خودداری کنند، ایران عملاً از استفاده از امکانات نیروگاهی خود محروم خواهد شد. آمریکایی ها می دانند که اگر ایران اسلامی و ملت ایران بر قله رفیع این فناوری بایستد، سخن حق او که دعوت به استقلال، عزت و سرافرازی است در افکار عمومی جهان بویژه مسلمانان، نفوذ بیشتری خواهد یافت و دشمنان ملت از همین مسئله ناراحت و نگرانند. اگر اروپایی ها واقعاً نگران دستیابی ما به سلاح هسته ای هستند ما به همان دلایلی که گفته شد به آنها اطمینان می دهیم که بدنبال تولید اینگونه سلاح نیستیم اما اگر از دستیابی ایران به فناوری فاخر و برجسته هسته ای و بومی شدن این دانش در این سرزمین ناراحتند و می خواهند این روند را متوقف کنند به آنها تأکید می کنیم که

ملت ایران زیر بار این حرف زور نخواهد رفت. ملت ایران نیز مانند کشورهای مختلف، در صدد است انرژی مورد نیاز خود را از نیروگاه هسته‌ای تأمین کند چرا که در غیر این صورت از قافله علم، باز هم عقب خواهد ماند، بنابراین تلاش برای دستیابی به فناوری هسته‌ای و دیگر فناوری‌هایی که ایران را به اوج قله علم نزدیک کند، امری واجب و وظیفه‌ای ملی است و ملت و دولت ایران بر خلاف خواست خائنینی که اهداف آمریکا را دنبال می‌کنند با پایداری در برابر فشارهای مراکز سلطه جهانی، این هدف اساسی را دنبال خواهد کرد. (۲/۴/۱۳۸۳)

اسلام به شما افتخار می‌کند

اسلام به شما افتخار می‌کند متن سخنرانی امام خمینی در دیدار گروهی از بانوان دارالمومنین شهرستان ساری که به مناسبت شهادت استاد مطهری خدمت حضرت امام رسیده بودند در تاریخ ۱۹/۲/۵۸ بسم الله الرحمن الرحیم مرحبا به خانمهای محترمه که از راه دور برای ملاقات ما و برای تسلیت در این مصیبت تشریف آوردید. من از شما کمال تشکر دارم و سلامت و سعادت همه شما را از خداوند تعالی خواستارم. شما خانمهای عزیز در این نهضت سهیم هستید بلکه پیشقدم بودید. اسلام به شما خانمهای محترم افتخار می‌کند و ما هم افتخار می‌کنیم. خداوند شماها را حفظ کند شماها که در زمان خود بزرگان را می‌پرورانید شما که وظیفه مادری دارید و این بزرگترین وظیفه است که در اسلام به آن احترام گذاشته شده است مادری که فرزندان تربیت می‌کنند که آتیه ملت را حفظ می‌کند. شما الان هم در مبارزه شریک هستید. شما مادران، خودتان در این نهضت شریک بودید، و بانوان شریک هستند در این نهضت و در این مبارزه. الان هم شریک هستند. ما از این به بعد هم محتاج به وجود شما هستیم. و مباحث می‌کنیم به وجود شما که در اسلام آن طور با تصمیم و عزم راسخ همراهی کردید با اسلام و مسلمین. خداوند شماها را حفظ کند. و من از شما تشکر می‌کنم و به شما دعا می‌کنم. والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

بانوان و نهضت احیای امام خمینی (ره)

بانوان و نهضت احیای امام خمینی ۱. اینک چهارده سال از رحلت احیاگر قرن و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت امام خمینی می‌گذرد. نقشی که امام خمینی در دنیای معاصر بویژه جهان اسلام ایفا کرد و دستاوردهایی که بر جای گذاشت بسی فراتر از آن است که حتی بتوان فهرستی از آن را در یک نوشته کوتاه ارائه کرد. در آن میان و پیش از هر دستاوردی، نقش آفرینی ایشان در احیای اندیشه جامع و ناب اسلامی و تحولی که در بینش مسلمانان بویژه جامعه اسلامی ایران به وجود آورد، جلب توجه می‌کند. تردیدی نیست خاستگاه حرکت امام و جنبش انقلابی مردم ایران، اسلام بود و چارچوب شکل‌گیری نظام برخاسته از آن نیز فقط و فقط اسلام بود و تداوم این حرکت و ادامه حیات این نظام نیز بر اساس اسلام و ارزش‌های بنیادین آن می‌باشد. این جامعه پیش از حرکت امام نیز جامعه‌ای اسلامی بود و این مردم نیز مسلمان بودند. اگر در فتح ایران توسط مسلمانان در صدر اسلام، مردم ایران دعوت به پذیرش دین توحید و رهایی از شرک شدند و اسلام بر آنان عرضه شد، اما امام خمینی نه کشوری گشوده بود و نه دین جدیدی آورده بود و نه جامعه ایرانی، تازه اسلام را پذیرفته بود. پس امام چه کرد و نقش آفرینی وی را بر اساس چه نمودار و محکی باید نشان داد؟ آیا ایشان تفسیر تازه‌ای از اسلام ارائه کرد؟ آیا بخش‌های ناگفته‌ای از اسلام و اصول و ارزش‌ها و احکام آن پنهان و ناگفته مانده بود و ایشان آن را بازگو و آشکار کرد؟ آیا سطح پای بندی جامعه به اسلام و التزام به مسئولیت‌ها و تعهداتی که اصل پذیرش اسلام برای آنان ایجاد می‌کند را بالا برد و از این طریق توانست حرکت خویش را آغاز کند و یک جامعه متعهد و متدین را به عرصه مبارزه و جهاد بفرستد؟ برآستی امام چه کرد که توانست اینهمه نقش آفرینی کند و نقش نخست در حرکت ایشان و تحولی که به وجود آورد را چه عاملی بر عهده داشت؟ ۲. در یک جمله باید گفت پیش از هر

چیز، امام احیاگر بود. احیای فهم صحیح و تبیین درست از اسلام و احیای حیات دینی و هویت اسلامی جامعه‌ای که پیش از آن نیز مسلمان بود. امام سلاحی جز بیان و قلم، و ابزاری جز فهم درست و جامع از اسلام و ایمان کامل و قاطع به آن، نداشت. برای یک مصلح و یک احیاگر، نخستین و مهم‌ترین شرط همین است و امام این شرط را به کمال و تمام دارا بود. و این چنین بود که توانست نهضتی فراگیر و عام را آغاز و رهبری کند؛ نهضتی که مخاطب آن، یک گروه و یک صنف نبود. او پیش از هر چیز، تلاش کرد کژی‌ها و کاستی‌هایی که در شناخت اسلام در قشرهای مختلف وجود داشت را اصلاح کند و صورتی از اسلام و شریعت را که همانند انسانی ناقص الخلقه و ناموزون ترسیم شده بود، در اذهان جامعه و تصورات آنان بازسازی نماید، و از سوی دیگر چشم آنان را بیشتر به روی واقعیات جامعه و جهان کنونی باز کند. فهم و شناخت درست از اسلام و احساس مسئولیت در مقابل این شناخت، او را در جایگاه احیاگری قرار داد که می‌خواهد صورت زنده و درستی از اسلام و قرآن ارائه دهد و در سایه همین روشننگری و تفسیر و برداشت درست، هویت اسلامی مسلمانان را بازسازی کند و آنان را با همه مسئولیت‌هایشان آشنا سازد و پیشاپیش آنان، در قول و عمل خویش، از آنان بخواهد که به مسئولیت‌های خود عمل کنند تا به جایگاه واقعی و «حیات طیبه» خویش بازگردند. بی‌تردید، یکی از عمده‌ترین بلکه عمده‌ترین مانع پیشرفت مسلمانان و برخورداری آنان از حیات طیبه و مدینه فاضله اسلامی، شناخت ناقص، برداشت ناصواب و فهم نادرست از اسلام و دینداری است. و این بلایی است که دست‌های غرض و جهل، دشمنان دانا و دوستان نادان، طی قرن‌ها و حتی از نخستین سال‌های نضج اسلام و گسترش شریعت بر سر اسلام و مسلمانان آوردند و چهره دین را عوض کردند و به خواست خویش و در جهت منافع خود و بر اساس کج‌فهمی و کج‌اندیشی خود تفسیر نموده و صورت‌سازی کردند. که نمونه روشن و مصداق واضح آن را می‌توان در ارائه دیدگاه دین از زن و ترسیم چهره وی و نقش فردی، خانوادگی و اجتماعی او شاهد بود.^۳ حضرت امام خمینی، در بینش جامع خویش از اسلام و جامعه و حاکمیت دین توانستند به خوبی جایگاه و نقش و شخصیت انسانی اسلامی زنان را در تفکر دینی و مکتب اسلام و نظامی که اسلام برای مدیریت جامعه بشری ارائه می‌کند بشناسند و بر اساس آن، بخشی از تلاش احیاگری خود را معطوف به اصلاح برداشت‌های ناصواب از دین در باره زنان و زدودن تفکرات غلط و تفسیر نادرست از موقعیت زن در شرع و جامعه و مصروف مبارزه همزمان با فرهنگ زن ستیزی و زن‌ابزاری و زن‌مداری کنند. این تلاش‌ها طبعاً از دو سو با دشواری و سنگ‌اندازی و مخالفت مواجه بوده است؛ یکی از سوی محافل متحجر و اشخاص واپس‌گرا که با کج‌فهمی خود همواره تیشه به ریشه دین و دینداری زده‌اند و سد راه مصلحان و احیاگران بوده‌اند و هر آنچه را که با یافته‌ها و بافته‌های خود مخالف بینند به چوب کفر و فسق و بدعت و بی‌دینی می‌رانند، و دیگری از سوی کسانی که با دین‌گریزی خویش، به خطا راه نجات خود و جامعه را و یا راه دستیابی به منافع شخصی و مطامع شیطانی خویش را در پشت پا زدن به ارزش‌های متعالی دینی انسانی می‌جویند و طبعاً حضور ضابطه‌مند و نقش‌آفرینی زن در جامعه از منظر دین و ارزش‌های آن را بر نمی‌تابند. این هر دو سو، در یک نقطه مشترک‌اند و آن عبارت است از بیرون بردن زن از جایگاه اصلی و نقش‌حیاتی و انسانی و اسلامی وی در خانه و جامعه و تبدیل آن به ابزاری در دست مرد. امام خمینی در جایگاه یک مصلح بزرگ و یک احیاگر ناب که از موضع دین و از منظر اسلام، انسان و جامعه را تفسیر و تبیین می‌کند و در نگاه وی زن و مرد جز در برخی احکام خاص، تفاوتی ندارند، قهراً در این نقطه مشترک و محوری با هر دو جریان می‌بایست مقابله می‌کرد. و چنین کرد. هم زن را در دوره جاهلیت نخست، مظلوم شمرد که چیزی به حساب نمی‌آمد و هم در جاهلیت مدرن کنونی که ابزاری در دست مرد در آمده بود. هم به مسئولیت‌های اساسی و بی‌بدیل وی در خانه و خانواده، در نقش همسر و مادر تأکید داشت و هم حضور سازنده در جامعه و نقش‌آفرینی وی در نهضت و مبارزه و ماندگاری وی در صحنه را می‌طلبد و بر آن پای می‌فشرد. هم لزوم عفاف و متانت و پاکدامنی و حفظ شئون شرعی و اسلامی را گوشزد می‌کرد و هم آنان را همانند مردان مسئول دخالت در سرنوشت خویش و حضور فعال در صحنه‌های مختلف سیاسی اجتماعی می‌دانست. هم مسئولیت‌های دینی و فردی

آنان را یادآوری می‌کرد و هم بر رشد تحصیلی و پیشرفت فرهنگی و دستیابی به مراتب بالای علم و عمل آنان تأکید می‌ورزید. ۴. آنچه نقطه محوری نگاه امام در تحول آفرینی در بینش عمومی جامعه و محافل دینی و علمی نسبت به زن و حضور اجتماعی وی بود، یکی همان شناخت درست موقعیت و نقش زن در اسلام و شریعت بود و دیگری، تفاوت بنیادینی که ایشان میان حضور زن در جامعه اسلامی با مدیریت دینی و حاکمیت اسلامی، و همین حضور در یک جامعه که چه بسا به اسم، مسلمان باشد اما برخوردار از حکومتی دینی و حاکمیت ارزش‌های اسلامی نباشد، قائل بود. از این رو اساساً یکی از دهها و صدها مسئله‌ای را که نیازمند نگاه دوباره و بازشناسی می‌دانست به تعبیر خود ایشان «نقش سازنده زن در جامعه اسلامی و نقش تخریبی آن در جوامع فاسد و غیر اسلامی» بود. (ن.ک: صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۱۷۷) ۵. این نقش را تا آنجا که ایشان توانست و فرصت و زمینه فراهم بود بازگو کرد و خطاها و کج‌فهی‌ها را برملا ساخت و تلاش کرد فرهنگ و بینش موجود را نیز به فراخور آن اصلاح کند؛ ولی پر واضح است این باب، همانند بسیاری مسائل دیگر را که ایشان به روی جامعه اسلامی و فرزندان و محافل علمی و فرهنگی گشودند، آغازی بر یک راه دراز و پرپیچ و خم بود که باید تلاش کنیم اولاً- دو جریان یاد شده که همواره مایه رنج جامعه و کارشکنی در کار مصلحان بوده‌اند، نتوانند آن را ببندند، و ثانیاً مسئولیت خویش را در جهت تداوم، گسترش و تقویت آن، جامه عمل پوشیم. گذشت زمان و فراهم شدن زمینه عوامل رجعت طلب که در هر دو جریان فرهنگی و اجتماعی وجود دارد؛ جریان متحجر و مقدس نماهای بی‌شعور، و جریان روشنفکران وابسته و وادادگان شیفته فرهنگ غرب و هُرُهری مسلک‌انی که چه بسا تلاش می‌کنند بی‌بند و باری اجتماعی را در قالب و با صورتی علمی ارائه و ترویج کنند، هوشیاری و احساس مسئولیت دوچندان را می‌طلبد. هم در حوزه‌ها و هم در دانشگاه‌ها، خطر هر دو جریان نه تنها کم نشده بلکه به عللی که اینک نیازی به بازگویی آن نیست قوت گرفته است. و این اختصاص به مسائل زنان و اندیشه و رفتاری که حضرت امام خمینی در این خصوص ارائه کرد ندارد. وقتی در اروپای قرون وسطی، مسیحیت به ابزاری در دست صاحبان کلیسا و مبلغان مسیحیت در آمد و به گونه‌ای معرفی شد که اصول و احکام و ارزش‌های آن جز نقشی بازدارنده ندارد و مانع پیشرفت علم و اندیشه و بهسازی زندگی مردم و رشد جامعه به شمار رفت، عملاً نشان داده شد که مسیحیت کلیسایی، توان همراهی با جامعه و اداره کامل زندگی انسان را ندارد و بنابراین باید آن را به کناری نهاد و حداکثر در سلوک فردی افراد مؤثر شمرد. در واقع یک علت عمده، بلکه علت اساسی دین‌گریزی در آن جوامع و محدود شدن نقش دین به درون کلیساها نوع معرفی و تبلیغ آن و رفتار منادیان و مدافعان شریعت عیسوی بود. به عبارت دیگر، بخش عمده‌ای از دین‌گریزی و لابلایی گری جامعه، بازتاب کج‌اندیشی و رفتار کسان است که خود را مصداق روشن دینداری و دین‌مداری و الگویی که از دینداری ارائه می‌کنند است. ۶. در مسائل زنان نیز، چه در سطح شکل‌گیری دیدگاهها و نظریه‌پردازی‌ها و چه در سطح رفتار فردی و اجتماعی، انعکاس متقابل وجود دارد. بخش عمده‌ای از مرزشکنی و ضابطه‌گریزی در تبیین جایگاه و نقش خانوادگی و اجتماعی زنان و کنار زدن موازین موجود دینی و توجیه و تفسیرهای ناصواب از شریعت در بخش مسائل زنان، ناشی از بسته‌فکری، یکجانبه‌نگری، جمود و تحجر و واپس‌گرایی برخی محافل یا افرادی بوده است که خود را عهده‌دار تبیین دین و تفسیر شریعت می‌دانسته‌اند، و بخشی از تقواگریزی و فسادپذیری جامعه نیز معلول نوع رفتار و شکل‌گیری مناسبات غلطی است که از موضع دینداری و اندیشه دینی و عمل به وظایف و ضوابط شرعی، صورت می‌گیرد و در ادامه، چیزی جز بی‌اعتنایی به آن چیزی که به نام ارزش‌های دینی معرفی شده و حتی فاصله گرفتن از بسیاری اعتقادات صحیح و قطعی دین، بر جای نخواهد گذاشت. از طرف دیگر، اگر به عذر مبارزه با تحجر و جمود و به اسم روشنفکری و بازخوانی دوباره دین و شریعت، برخی موازین قطعی نادیده گرفته شود و بویژه رفتار اجتماعی و روابط و نوع حضور زنان و دختران در عرصه‌های مختلف اجتماعی و رسانه‌های جمعی اعم از صدا و سیما و سینما و مطبوعات، نشان از گسترش مرزشکنی و عدم پای‌بندی به ضوابط شرعی و فرهنگ دینی داشته باشد، طبعاً جریان متحجر و واپس‌گرا بهانه و فرصت حضور و ترویج اندیشه و راهکارهای ناصواب و جامد خویش را پیدا خواهد

کرد. و در این میان، آنچه از این دو جریان و دو رفتار، ضربه خواهد خورد و خسارت خواهد دید، اندیشه های ناب و راهگشا و حیات بخش شخصیتی بزرگ چون حضرت امام خمینی و دیگر مصلحانی خواهد بود که در همین مسیر و به تبع ایشان و با همین منطق سال ها تلاش کردند چهره درستی از زن و جایگاه انسانی و اجتماعی و حقوق و تکالیف وی از منظر دین و در نظام اسلامی ارائه دهند. و دوباره آن خواهد شد که جامعه ما در دوران گذشته و در حاکمیت فرهنگ وابسته رژیم دست نشانده پهلوی و یا حتی بدتر از آن، دچار آن بود. ۷. در این فرصت و در بزرگداشت سالگرد رحلت حضرت امام خمینی و در تجدید خاطره خویش از صدها فراز ارزشمند و راهگشایی که ایشان در باره شخصیت انسانی، اسلامی بانوان مسلمان ابراز داشتند، جملاتی را به انگیزه یادکرد از اندیشه های آن پیشوای بزرگ و تأکید بر آنها، بازگو می کنیم. بدان امید که افکار و رفتار ایشان، همواره به عنوان الگوی فکری و عملی جامعه اسلامی و انقلابی ما باقی و نقش آفرین بماند: - ما می خواهیم زن به مقام والای انسانیت برسد. زن باید در سرنوشت خودش دخالت داشته باشد. - اگر زنان شجاع و انسان ساز از ملت ها گرفته شوند، ملت ها به شکست و انحطاط کشیده می شوند. - در نظام اسلامی، زن به عنوان یک انسان می تواند مشارکت فعال با مردان در بنای جامعه اسلامی داشته باشد ولی نه به صورت یک شیء، نه او حق دارد خود را به چنین حدی تنزل دهد و نه مردان حق دارند که به او چنین ببندیشند. - اسلام زن را مثل مرد در همه شئون (همان طوری که مرد در همه شئون دخالت دارد) دخالت می دهد. همه ملت ایران، چه زنان و چه مردان باید این خرابه ای که برای ما گذاشته اند بسازند. ایران با دست مرد تنها درست نمی شود. مرد و زن باید با هم این خرابه را بسازند. - زن باید در مقدرات اساسی مملکت دخالت کند. شما همان گونه که در نهضت ها نقش اساسی داشته اید و سهم بوده اید، اکنون هم باز باید در پیروزی سهم باشید. - خانم ها حق دارند در سیاست دخالت بکنند، تکلیفشان این است. - صلاح و فساد یک جامعه از صلاح و فساد زنان در آن جامعه سرچشمه می گیرد. - امروز باید خانم ها وظایف اجتماعی خودشان را و وظایف دینی خودشان را باید عمل بکنند و عفت عمومی را حفظ بکنند و روی آن عفت عمومی کارهای اجتماعی و سیاسی را انجام بدهند. - همان طوری که مردها باید در امور سیاسی دخالت کنند و جامعه خودشان را حفظ کنند، زن ها هم باید دخالت کنند و جامعه را حفظ کنند. زن ها هم باید در فعالیت های اجتماعی و سیاسی همدوش مردها باشند. البته با حفظ آن چیزی که اسلام فرموده است، که بحمدلله امروز در ایران جاری است. - حالا طوری شده است که خانم ها همدوش با سایر برادران در تحصیل علم و عرفان و فلسفه و تمام شعب علم و ان شاءالله صنعت، فعالیت می کنند. - زنان در انتخاب فعالیت و سرنوشت و همچنین پوشش خود با رعایت موازین آزادند. - حجابی که اسلام قرار داده است، برای حفظ آن ارزش های شماسست. - دامن مادر، بزرگ ترین مدرسه ای است که بچه در آنجا تربیت می شود. - نقش زن و جامعه بالاتر از نقش مرد است برای اینکه زنان، بانوان علاوه بر اینکه خودشان یک قشر فعال در همه ابعاد هستند قشرهای فعال را در دامن خودشان تربیت می کنند. خدمت مادر به جامعه از خدمت معلم بالاتر است و از خدمت همه کس بالاتر است. - ما نهضت خود را مدیون زن ها می دانیم. ما همگی مرهون شجاعت های شما زنان شیردل هستیم. - ملتی که بانوانش در صف مقدم برای پیشبرد مقاصد اسلامی هست آسیب نخواهد دید. - زنان همان طور که قبلاً گفتم، می توانند در ارتش باشند. آنچه اسلام با آن مخالف است و آن را حرام می داند، فساد است؛ چه از طرف زن باشد و چه از طرف مرد، فرقی نمی کند. - پاسدار شدن خواهران هم با مراعات وظایف شرعیه مانع ندارد. ۸. سالگرد رحلت احیاگر قرن، حضرت امام خمینی را به همه کسانی که قلبشان برای اسلام ناب محمدی (ص) می تپد، تسلیت می گوئیم و به روح ملکوتی آن بزرگ مرد تاریخ درود می فرستیم و توفیق پیروی از راه و رسم و اندیشه آن بزرگوار را از خداوند بزرگ می طلبیم. سردبیر

اندیشه اجتماعی امام خمینی در آئینه آمار

اندیشه اجتماعی امام خمینی در آئینه آمار اشاره: مقاله‌ای که از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد، تحقیقی آماری است راجع به

مباحث و موضوعات مطروحه در کلیه آثار امام خمینی، اعم از نوشته‌ها، سخنرانیها، پیامها و فرمانها. روش کار، تحلیل محتوی می‌باشد. در قسمتی از مقاله پیش فرضهایی را که می‌توان در بررسی آثار حضرت امام مدنظر قرار داد مطرح و در انتها نیز به مسایل و موضوعات مختلف اجتماعی (که بیشترین مباحث را در آثار امام به خود اختصاص داده است) اشاره شده است. از غم دوست در این میکده فریاد کشم دادرس نیست که در هجر رخس داد کشم سالها می‌گذرد، حادثه‌ها می‌آید انتظار فرج از نیمه خرداد کشم قبل از پرداختن به اصل بحث، ابتدا لازم است مشخص کنیم در این بررسی آثار امام کدامند و کدام بخش آنها مورد بررسی قرار گرفته است؟ آثار صاحب نظران و مخصوصا مصلحین اجتماعی شامل تمامی نوشته‌ها، پیامها، سخنرانی‌ها، حتی آثار عینی و عملی به جای مانده از ایشان می‌باشد حتی قالبهای بیرونی شامل تشکیلات و سازمانهایی که برای پیاده کردن ایده‌های خود بوجود آورده‌اند را شامل می‌شود. به این مجموعه می‌توان سیره عملی آنها را هم اضافه نمود که خود بحث درخوری را طلب می‌کند آثار حضرت امام در یک تقسیم بندی کلی به شرح ذیل طبقه بندی شده است. الف: نوشته‌ها و سخنرانی‌ها در یک تقسیم بندی کلی، آثار قلمی و کلامی ایشان به دو دسته فقهی و غیرفقهی تقسیم می‌شود. در این بررسی طبیعتا آثار فقهی ایشان که مستقیما توسط خودشان به رشته تحریر درآمده و یا بوسیله شاگردانشان جمع‌آوری شده مورد نظر نمی‌باشد، زیرا بررسی و دریافت نکات اجتماعی از درس تخصصی و فقهی ایشان، توانائی و تخصص خاصی را طلب می‌کند. ولی آثار غیرفقهی ایشان که بعدا به طبقه بندی آنان می‌پردازیم مورد بررسی و موضوع مقاله می‌باشد. ب: روش و سیره عملی بخش مهمی از اندیشه یک متفکر اجتماعی نه در قالب کلمات بلکه بصورت عملی بیان می‌شود، زیرا عمل اجتماعی یک مصلح معمولا برخاسته از نظر و عقاید اوست. گاهی برخی عقاید و نظرات یک متفکر بعلاوه محدودیت‌های اجتماعی به طور عمومی بیان نمی‌شود بلکه در جمع خاص و تنها با نزدیکان مطرح می‌گردد دستیابی به این بخش از نظرات متفکر با مشکلات بیشتری روبرو است، بطوری که این بخش از اندیشه را معمولا نزدیکان و آشنایان آن متفکر در قالب خاطرات بیان می‌کنند. از طرف دیگر می‌دانیم که محدودیت‌های اجتماعی معمولا در زمانی نسبتا طولانی برطرف می‌شود، و زمینه‌ای فراهم می‌کند تا برخی اسناد طبقه بندی شده سازمانهای دولتی و غیردولتی بعد از مدتی انتشار یابد. بعنوان نمونه از ۶۲۱ هزار نامه‌ای که برای امام خمینی ارسال شده به تعدادی از آنها جواب‌های خصوصی داده‌اند، که با تجزیه تحلیل خاطرات و جواب‌های مطرح شده می‌توان ابعاد مبهم و دیدگاه اجتماعی ایشان را بهتر شناخت. به سیره عملی ایشان - مخصوصا ابعادی که کمتر در معرض دید عام قرار گرفته است - فقط با گذشت زمان و جمع‌آوری و تجزیه تحلیل این قسمت دسترسی حاصل می‌گردد. ج: تشکیلات اجرائی برخی از متفکرین موفق می‌شوند اندیشه خود را تحقق بخشیده و لباس عینی بر آنها بپوشانند از مهمترین و عینی ترین ابزار برای دستیابی به نظرات آنها، بررسی سازمانها و تشکیلات اجرائی است که برای تحقق اندیشه خود ایجاد نموده‌اند البته ایجاد تغییر در سازمانهای قبلی و مخصوصا ارگانهای جدیدی که امام ایجاد نموده‌اند گواه صادقی برای دستیابی به نظرات ایشان است. برای آگاهی از اندیشه سیاسی و حتی تئوری سیاسی و حکومتی ایشان، مطالعه کتاب حکومت اسلامی بخشی از اندیشه و ایده ایشان را روشن می‌نماید، بررسی حکومت تشکیل شده و ده سال رهبری حکومت در دوران پر مخاطره دهه اول انقلاب تئوری حکومتی ایشان را بطور عینی و واضح در معرض شناخت و بررسی آیندگان قرار می‌دهد. سیاست دفاعی ایشان علاوه بر گفتار و نوشتار، در قالب سپاه و دفاع عمومی (بسیج) بهتر قابل شناسائی و تعمق می‌باشد. جایگاه مسائل فرهنگی و آموزشی را علاوه بر گفتار امام در خصوص شورای انقلاب فرهنگی، انقلاب فرهنگی؛ با توجه به آموزش بزرگسالان (نهضت سوادآموزی) در قالب یک بسیج عمومی و مردمی بیشتر و بهتر می‌توان شناخت. در یک جمع بندی دسترسی به اندیشه اجتماعی ایشان و ترکیب این سه زمینه با همدیگر بطریق مذکور میسر است. ما در این نوشته فقط، بخش الف از آثار ایشان یعنی کتب و نوشتارهای غیرفقهی آن را بعنوان موضوع تحلیل برگزیده‌ایم و طبیعتا تعمیم نتایج نیز در این محدوده صورت می‌گیرد. روش بررسی یکی از تکنیک‌های مشاهده روش اسنادی (۱) است. در این تکنیک ابتدا صحت و سقم یک متن بررسی می‌شود پس

از اثبات حقیقی بودن آن به بررسی محتوی آن می پردازند. این روش که ابتدا برای تحلیل محتوی مطبوعات و رسانه‌های گروهی بکار رفته به دو دسته تقسیم می‌شود. الف - روش کمی: در این روش برای بررسی یک متن تعداد واژه‌های مربوط به موضوعی خاص شمارش شده و با مقایسه نتایج بدست آمده متن‌های گوناگون مورد ارزیابی قرار می‌گیرد در این روش وجود فرضیه چندان ضرورتی ندارد و بدلیل کمی بودن واژه‌ها امر مقایسه به سادگی انجام می‌گیرد ولی این روش در عین سادگی از عمق کمی برخوردار است و در متن‌هایی که پیام خود را با زبان استعاره و یا غیرمستقیم بخواند منتقل کند، کارآئی چندانی ندارد و گاهی محقق را دچار خوشبختی و گمراهی می‌نماید. ب - روش کیفی و تحلیل محتوای: در این تکنیک به جای توجه به ظاهر واژه‌ها و شمارش آنها با روشی خاص محتوی یک متن مورد بررسی قرار می‌گیرد که به توضیح آن می‌پردازیم. منظور از این روش آن است که بتوان براساس آن خصوصیات زبانی یک متن گفته یا نوشته شده را بطور واقع بینانه و عینی و بطور سیستماتیک شناخت و از آنها نیز استنتاج‌هایی درباره مسائل غیر زبانی یعنی درباره خصوصیات فردی و اجتماعی گوینده و نویسنده نمود. (۲) این روش برای اولین بار (به گفته مرتون و شاگردانش) در یونان باستان و سپس در قرن هفتم میلادی در فلسطین برای استخراج تورات بکار برده شده است. این روش در ایران نیز سابقه طولانی دارد و در گذشته رایج بوده است. تجزیه و تحلیل و جز به جز کردن و یافتن معانی متون قرآنی و حدیث از زمانهای گذشته در اسلام و ایران رایج و شناخته شده بوده است. این روش بطور مختصر در هنگام جنگ جهانی دوم متداول شد و هدف کشورهای درگیر در جنگ با آلمان بررسی نحوه تبلیغات آلمان و میزان تاثیر گذاری آن بر روی جامعه امریکا بود. بعد از جنگ‌هایی که بر روی محتوی بعضی نشریات در امریکا بروز کرده بود که اینها به نفع آلمان و علیه امریکا مطالبی را منتشر می‌کنند. نهایتاً برای دستیابی به ملاک‌هایی که بتوان این غائله را خاتمه داد. آقای لاسول در پی ابداع روشی برآمد تا به کمک آن و با ملاک‌های عینی این مسئله را ارزیابی کند. مهمترین شرایط یک تحلیل محتوایی نسبتاً قابل قبول عبارتند از: ۱- چارچوب تئوریک: وجود یک چارچوب تئوریک در یک تحلیل محتوایی الزامی و بدون یک دیدگاه نظری تحلیل محتوی مشکل و حتی غیر ممکن است. ۲- نمونه‌گیری: داشتن یک نمونه‌گیری دقیق از متونی که بنا است مورد تحلیل قرار گیرند امری لازم و حتمی است مخصوصاً وقتی حجم کار وسیع باشد مانند یک مجله یا روزنامه در چندین سال، البته بدلیل اینکه در آثار امام نمونه‌گیری انجام نگرفته و فقط آثار قابل دسترسی و عمومی و غیرفقهی ایشان مورد بررسی قرار گرفته است از توضیح بیشتر آن خودداری می‌شود. ۳- اعتبار و قابلیت اعتماد: مهمترین اشکالی که به روش فوق وارد است، این است که متفکرین معتقدند، میزان اعتبار و قابلیت اعتماد این روش به توانائی محقق بستگی دارد و کمتر می‌توان با ملاک‌های عینی اعتبار و قابلیت اعتماد آن را سنجید. هرچند از طرف مدافعان این روش تلاش‌های زیادی شده تا این نقیصه برطرف شود ولی در حال حاضر نیز این نقیصه مشکل عمده این روش به حساب می‌آید. (۳) در این بررسی با توجه به مزایای روش تحلیل محتوی (کیفی) برگزیده شد. و در اینکه این روش بهترین ابزار و معتبرترین ابزار برای سنجش و اندازه‌گیری و پی بردن به افکار و اندیشه متفکر است، شکی وجود ندارد، برای گریز از ضعف‌های آن اقدامات ذیل اتخاذ شده است: الف: برای طبقه بندی و تهیه فهرستی از مسائل اجتماعی با همکاری صاحب نظران دانشگاه‌های مختلف فهرستی تهیه شد و به افراد مختلف ارائه شد و پس از جمع‌آوری نظرات آنها فهرستی دیگر بدست آمد و در حین عمل در صورتی که مسایل اجتماعی جدیدی وجود داشت که در فهرست نیامده بود به آن اضافه و در صورتی که موضوعی فاقد فیش بود، از فهرست حذف و نهایتاً فهرستی جامع تهیه شد که در آن از شناخته شده ترین گروه‌های اجتماعی تا پیچیده ترین لایه‌های تفکر اجتماعی یعنی افکار و ایده‌ها، طبقه بندی و گروه‌بندی کلی ذیل حاصل شد: ۱- نظام اجتماعی شامل مفهوم جامعه، گروه‌های اجتماعی، موسسات اجتماعی. ۲- نظام فرهنگی: شامل فرهنگ، اهمیت فرهنگ، انواع فرهنگ، فرهنگ‌پذیری و عوامل آن ایده‌ها، ارزشها، آرمانها. ۳- مسائل و آسیب‌های اجتماعی. ۴- رفتارهای جمعی و تغییرات اجتماعی. ۵- بوم‌شناختی و مسائل جمعیت. ب: برای بالا بردن قابلیت اعتماد به جای انتخاب واژه (روش کمی) بعنوان واحد تحلیل، پاراگراف را

بعنوان واحد تحلیل در نظر گرفته و در صورتی که مطلب در یک پاراگراف تمام نمی‌شد تا هر کجا که لازم بود واحد تحلیل قابل گسترش بود. برای اینکه اساس تحلیل بر توانائی و نظرات یک یا دو محقق متکی نباشد، ابتدا آثار در اختیار گروهی از محققین قرار گرفته و بوسیله آنها کدگذاری می‌شد، همان متن مجدداً در اختیار گروه دوم قرار گرفته و مجدداً کدگذاری انجام و یا کدهای انتخاب شده تأیید می‌شد، حاصل کار را گروهی بعنوان هیات داوران مورد ارزیابی قرار داده در صورت عدم توافق در ارتباط موضوع با کد مربوطه، با بحث روی موضوع، کد مربوطه مشخص می‌شد. - اصول کلی در تحلیل محتوی آثار حضرت امام (ره) اصل اول: انسجام درونی علی‌رغم اینکه یک متفکر اجتماعی با توجه به تغییرات شرایط بیرونی (اجتماع) و یا مصلحت‌هایی که ممکن است در بیان بعضی مسائل پیش آید احتمال دارد موضع‌گیری‌های متفاوتی نسبت به مسئله داشته باشد. ولی با زدودن قید زمان و مکان از یک اندیشه قطعاً می‌توان نشان داد که هر متفکر و مخصوصاً مصلح اجتماعی بینش خاصی را دنبال می‌کند و تغییر شرایط زیربنای فکری او را کمتر دچار تحول می‌نماید، بعنوان مثال کسی که از نظر فلسفی معتقد به انسان‌مداری باشد طبیعتاً موضع‌گیری‌های سیاسی اجتماعی وی به صورتی این وحدت درونی را نشان می‌دهد، برای شاهد مثال می‌توان به داستان‌هایی که ایشان برای تأیید و یا استفاده خاص در بعضی موارد نقل کرده‌اند اشاره کرد، جالب است اگر داستانی را گوینده‌ای در فاصله‌ای کوتاه دوبار تکرار کند، قطعاً مشابه همدیگر نخواهد بود (البته بدون استفاده از نوشته). ولی در این بررسی میان حوادث یا داستان‌هایی که ایشان در فواصل نسبتاً طولانی نقل کرده‌اند نه تنها تفاوتی وجود ندارد بلکه در اغلب موارد ساخت جمله و لغات آن هم مشابه است. این موضوع علاوه بر انسجام درونی، صداقت و امانت گوینده را نیز دقیقاً نشان می‌دهد. اصل دوم: طبقه بندی آثار ایشان همانگونه که قبلاً اشاره شد، جامعه آماری مورد بررسی، آثار قلمی و سخنرانی‌های ایشان به استثنای آثار فقهی است که به سه دسته ذیل طبقه بندی می‌شوند: ۱- کتابهای غیرفقهی ایشان که شامل کتب عرفانی، سیاسی و اجتماعی می‌باشد و اغلب بصورت تخصصی نوشته شده‌اند درجه تخصصی بودن بعضی از آنها در حدی است که فقط افرادی که دارای اطلاعاتی در بعد عرفان نظری هستند، قادر به فهم مفاهیم آن هستند و یا کسانی که قدمی در وادی عرفان عملی برداشته‌اند و برخی از منازل سلوک را طی کرده‌اند می‌توانند آن را درک کنند. کتاب کشف الاسرار (به دلیل اینکه جوایه‌ای است به شبهات مطرح شده در دهه ۱۳۲۰ از جانب برخی افراد)، ولایت فقیه که تئوری سیاسی حکومت اسلامی می‌باشد و جهاد اکبر از این قاعده مستثنی است و مابقی این آثار به ترتیب تاریخ نگارش به شرح ذیل می‌باشند: ۱- شرح دعای سحر ۱۳۰۷ ه. ش) برابر با ۱۳۴۷ (ه. ق) در سن ۲۷ سالگی ۲- مصباح الهدایه ۱۳۰۹ ه. ش) برابر با ۱۳۴۹ (ه. ق) ۳- چهل حدیث ۱۳۱۸ ه. ش) در قم ۴- سرالصلوه ۱۳۱۸ ه. ش) ۵- کشف الاسرار ۱۳۲۱ ه. ش) برابر با ۱۳۶۳ (ه. ق) ۶- طلب و اراده ۱۳۳۱ ه. ش) در همدان ۷- ولایت فقیه ۱۳۴۸ ه. ش) برابر با ۱۳۸۹ (ه. ق) نجف اشرف (عراق) ۸- جهاد اکبر ۱۳۵۰ ه. ش) برابر با ۱۳۹۲ (ه. ق) نجف اشرف (عراق) ۹- شئون و اختیارات ولایت فقیه ۱۳۵۴ یا ۵۵ ه. ش) برابر با ۱۳۹۶- نجف اشرف (عراق) ۱۰- تفسیر سوره حمد ۱۳۵۸ ه. ش) برابر با ۱۴۰۰ (ه. ق) تهران ۱۱- دیوان اشعار سالهای مختلف که این آثار جمعاً حدود ۳۰۰۰ صفحه (۳۰۰۳) از آثار قلمی ایشان را دربرمی‌گیرد. ۲- دست نوشته‌های ایشان شامل پیامها، نامه‌ها، اطلاعیه‌ها، فرمانها، و عموماً آثاری از ایشان که بصورت مکتوب در دسترس عموم قرار گرفته است. متن این دست نوشته‌ها از صلابت و محکمی خاصی برخوردار است و از نظر نثر، در ادبیات معاصر ایران کم نظیر است و بر ادبیات معاصر ایران از جنبه‌های گوناگون تأثیرگذار است که برای نمونه به متن ذیل توجه کنید: "هان‌ای روحانین اسلامی! ای علماء ربانی! ای دانشمندان دیندار! ای گویندگان آئین دوست! ای دینداران خداخواه! ای خداخواهان حق پرست! ای حق پرستان شرافتمند! ای شرافتمندان وطنخواه! ای وطنخواهان باناموس! عظمت‌خدای جهان را بخوانید و یگانه راه اصلاحی را که پیشنهاد فرموده پذیرید و ترک نفع‌های شخصی کرده تا به همه سعادت‌های دو جهان نائل شوید ("۴). البته نمونه‌هایی از نظم و نثر ایشان را می‌توان در دیوان اشعار و پیامهای سالهای آخر عمر ایشان از جمله پیام براثت، وصیت نامه و مشاهده نمود. ۳- سخنرانی‌های

عمومی ایشان که در مجموع ۲۲ جلدی صحیفه نور گردآوری شده است و جمعا حدود ۶۳۰۰ صفحه از آثار ایشان را شامل می‌شود. از ۲۲ مجلد صحیفه‌های نور، یک جلد تا سال ۱۳۵۶، سه جلد مربوط به سال ۵۷ و هفت جلد سخنرانی و پیامهای ایشان در سال ۱۳۵۸ می‌باشد. سالهای ۵۹ و ۶۰ هر کدام دو جلد از صحیفه‌ها را به خود اختصاص داده‌اند. سالهای ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ هر کدام یک جلد و سخنرانی و پیامهای پنج‌سال باقیمانده عمر ایشان نیز در چهار جلد صحیفه نور گردآوری شده است. البته جلد ۲۲ صحیفه مجموعه‌ای از صحبت‌ها و پیامها و نامه‌های ایشان است که در هنگام تدوین صحیفه هنوز جمع‌آوری نشده بود. و مربوط به سالهای متفاوت است. در این آثار که امام با امت بطور مستقیم به گفتگو می‌پردازد. با زبانی بسیار ساده، پیچیده ترین مسائل سیاسی را در قالب همه فهم بیان می‌کند. نوشته‌های عرفانی ایشان کاملا تخصصی، پیامها و دستنوشته‌های ایشان کاملا ادیبانه و صحبت‌های ایشان با مردم کاملا ساده است، بطوری که مسائل غامض سیاسی در قالب کلمات و جملات ساده طوری بیان شده که یک پیرزن روستائی ساده تا یک استاد علوم سیاسی دانشگاه می‌توانند از آن بهره خود را ببرند. بطوری که محقق در صورت عدم آشنائی قبلی با حضرت امام (ره) ممکن است تصور کند، نویسنده کتابها و پیامها فردی غیر از کسی است که سخنرانی‌های عمومی را بیان داشته است. اشعار ایشان عالم دیگری است که بررسی آن به ادیبان و عارفان و حافظ شناسان واگذار می‌شود. ولی: آب دریا را اگر نتوان کشید می‌توان به قدر تشنگی از آن چشید انتظار از غم دوست در این میکده فریاد کشم دادرسی نیست که در هجر رخس داد کشم داد و بیداد که در محفل ما، رندی نیست که برش شکوه برم، داد ز بیداد کشم شادیم داد غم داد و وفا با صفا منت آنرا که به من داد کشم عاشقم، عاشق روی تو، نه چیز دیگری بار هجران و وصال به دل شاد کشم در غمت ای گل وحشی من ای خسرو من جور مجنون ببرم، تیشه فرهاد کشم مردم از زندگی بی تو، که با من هستی طرفه سری است که باید بر استاد کشم سالها می‌گذرد، حادثه‌ها می‌آید انتظار فرج از نیمه خرداد کشم (۵) اصل سوم: تکامل اندیشه در طول زمان عدم توجه به اصل فوق، بررسی آثار و آراء صاحب نظران را با مشکل روبرو می‌سازد. زیرا معمولا صاحب نظران و مصلحین به علت داشتن یک سری ویژگی‌های خاص در جامعه شناخته می‌شوند، روی آوردن جامعه به این گونه افراد در موقعی حاصل می‌شود که این صاحب نظران مراحل از تکامل را طی کرده‌اند. در صورتی که به آثار و گفته‌های قبلی ایشان مراجعه شود، گاهی محقق با تناقض در آثار این بزرگان روبرو می‌شود. توجه این اصل که انسان در مسیر تکاملی خود معمولا منازلی را طی می‌کند که کنار هم نهادن آثار مربوط به هر دوره با دوره بعدی گاهی این مشکل را فراهم می‌کند و برای اجتناب از این مشکل توجه به بعد پیشرفت فکری و روحی انسان اصلی اساسی و پذیرفته شده می‌باشد. البته این اصل در ارتباط با حضرت امام (ره) کمتر مصداق دارد، زیرا این عالم ربانی در تمام دوران حیات خود جهت واحدی را دنبال نموده و آنهم عمل به احکام الهی که از جانب شارع وضع شده، هر چند عنصر تکامل روحی و معنوی در آثار و نوشته‌های ایشان کاملا مشهود است، نویسنده کتاب شرح دعای سحر (۱۳۰۷) همان کسی است که تفسیر سوره حمد را در نیم قرن بعد بیان می‌کند که از نظر جهت کلی هیچ تغییری ننموده است. ولی بیان کننده تفسیر عرفانی سوره حمد با نویسنده شرح دعای سحر از نظر مراتب عرفانی نه تنها یکی نیست بلکه قابل مقایسه هم نمی‌باشد. حتی این تغییرات در مدت کوتاهی هم از دید اهل نظر پوشیده نبوده است (۶) برای نمونه به مطلبی که در اولین نامه ایشان مکتوب است اشاره می‌کنیم: "خودخواهی و ترک قیام برای خدا ما را به این روزگار سیاه رسانده و همه جهانیان را بر ما چیره کرده و کشورهای اسلامی را زیر نفوذ دیگران در آورده. قیام برای منافع شخصی است که روح وحدت و برادری را در ملت اسلامی خفه کرده. قیام برای نفس است که بیش از دهها میلیون جمعیت شیعه را به طوری از هم متفرق و جدا کرده که طعمه مشت شهوت پرست پشت میز نشین شدند. قیام برای شخصی است که یک نفر مازندرانی بیسواد را بر یک گروه چندین میلیونی چیره می‌کند که حرث و نسل آنها را دستخوش شهوات خود کند (۷) با مقایسه نمونه بالا- با آخرین مکتوبات ایشان در پیام برائت و سالهای آخر عمر ایشان نشان می‌دهد که در جهت گیری کلی ایشان نه تنها تفاوتی حاصل نشده بلکه عینا خط فکری همان است هر چند امام سال ۶۸" با

امام سال ۲۳^{۱۱} تفاوت بسیار دارد. اصل چهارم: توجه به عنصر زمان و مکان در بررسی مواضع سیاسی و اجتماعی یک متفکر توجه به عنصر زمان و شرایط اجتماعی و تاریخی نقش مهمی در فهم بهتر آن پدیده اجتماعی دارد. برای شناخت علل مخالفت مدرس با اعلام جمهوری و حکومت جمهوری از جانب رضاخان، توجه به شرایط سیاسی دهه اول قرن چهاردهم (۱۳۰۳ ه.ش) ما را در شناخت این موضع گیری توانا تر می‌نماید. در غیر این صورت ممکن است مدرس را طرفدار حکومت سلطنتی و رضاخان را پیرو دموکراسی ارزیابی کنیم. درک بهتر کتاب کشف الاسرار تنها با مطالعه شرایط سیاسی اجتماعی دهه ۱۳۲۰ و شناخت جریانهای ضد دینی که تحت عنوان پاک دینی (کسروی) و یا اصلاح دینی (شریعت‌سنگلجی) و یا اسرار هزار ساله حکمی زاده، که کتاب حضرت امام (ره) در جواب شبهات مطرح شده از جانب شخص اخیر به رشته تحریر درآمده است، میسر است در غیر این صورت مشکلات عدیده‌ای در فهم آن بروز خواهد کرد. نمونه‌های متعددی در تاریخ پنجاه ساله اخیر ایران می‌توان ذکر کرد که در صورت عدم توجه به ظرف مکان و زمان، فهم آن حادثه یا موضع گیری تغییر خواهد کرد. برای نمونه قیام ۱۵ خرداد که در مخالفت با نقض حاکمیت ملی ایران از طریق قانون کاپیتولاسیون و حرکت‌های ضد دینی رژیم شکل گرفته بود، از طرف ابرقدرت شرق تحت عنوان ارتجاع سیاه و مخالفت با اصلاحات ارضی قلمداد و شناخته شد. اصل پنجم: جایگاه تکرار در مسائل فرهنگی بر عکس کتب و نوشته‌های تخصصی که معمولاً سعی می‌شود مطالب بصورت تخصصی و یکبار مطرح شود، و در ارزیابی متون علمی و ادبی عنصر تکرار بعنوان یک نقطه ضعف شناخته می‌شود. در مسائل فرهنگی و مخصوصاً در انقلابات فرهنگی عنصر تکرار عامل تعیین کننده‌ای محسوب می‌شود بطوری که برای ایجاد تغییرات در پدیده‌های فرهنگی هر چند کوچک و پیش پا افتاده در حد یک رسم غلط اجتماعی، نه تنها تکرار چاره ساز است بلکه تداوم در تکرار می‌تواند نقش تعیین کننده‌ای در تغییرات بعدی بعهدده داشته باشد. برای نمونه در سال ۵۸ که اولین سال بعد از پیروزی انقلاب است سخنانی و بیانات امام قریب ۳/۱ تمام سخنانی‌ها و پیام‌های ایشان می‌باشد، بطوری که از ۲۲ جلد صحیفه نور، ۷ جلد آن مربوط به این سال است. بررسی مطالب این هفت جلد نشان می‌دهد که با توجه به شرایط انقلاب و لزوم هدایت جریانهای صحیح و مقابله با جریانهای انحرافی، عنصر تکرار بشدت در این دوره مشاهده می‌شود. البته حضرت امام به این امر واقف بودند بطوری که در یکی از صحبت‌هایشان مربوط به ضرورت وحدت بعنوان محور و ابزار انسجام اجتماعی به فلسفه این تکرار اشاره می‌کنند: "با این وضع که زیر پرچم اسلام هستید، آسیب پذیر نخواهید بود. و من اینکه مکرر این مطلب را عرض می‌کنم برای اهمیت مطلب است که باید هی تلقین کنیم ما به هم، هر کس موعظه می‌کند همین را بگوید، هر کس سخنرانی می‌کند همین مطلب را بگوید، خیال نکند این را گفته‌اند، باید همیشه گفت، باید همیشه به گوش مردم و به گوش ملت و به گوش همه ارگان‌های دولتی هی خواند به اینکه آقا فراموش نکنید وحدت را، هی نگوئید وحدت و دنبالش نباشید، عملاً با هم وحدت داشته باشید" (۸) به عبارت دیگر تغییرات فرهنگی و اجتماعی بدون عنصر تکرار امکان پذیر نمی‌باشد. موضوعات اجتماعی و فراوانی آنها در اندیشه اجتماعی حضرت امام (ره) همانطور که قبلاً اشاره کردیم در فهرست تهیه شده، اندیشه اجتماعی حضرت امام (ره) را در قالب "نظام اجتماعی"، "نظام فرهنگی"، "آسیب‌های اجتماعی"، "رفتارهای جمعی و تغییرات اجتماعی"، "و در نهایت" مسائل بوم شناختی و جمعیت، "تقسیم کردیم. از بررسی صحیفه‌های نور و کتابهای غیرفقهی ایشان که جمعا حدود ۹۳۰۰ صفحه مطلب را در برمی‌گیرد جمعا حدود ۱۰۷۸۰ فیش استخراج شده که حدود ۱۰۶۱ فیش اجتماعی از صحیفه‌ها و ۱۷۹ فیش از کتب اخلاقی عرفانی ایشان مطالب اجتماعی استخراج شده که توزیع آنها براساس موضوعات مختلف به شرح ذیل می‌باشد: ۱- مفاهیم کلی (مفهوم جامعه، انواع جامعه، جامعه ایده آل، رابطه فرد و جامعه) ۱۱۹ فیش اجتماعی. ۲- گروه‌های کلی (مستضعفین، مستکبرین، بیگانگان، اجانب، گروه‌های خودی) ۴۶۶ فیش اجتماعی. ۳- گروه‌های اعتقادی دینی (شیعه، سنی، حجاج، عرفا، اقلیت‌های دینی،) ۱۶۳ فیش اجتماعی. ۴- گروه‌های فرهنگی آموزشی (معلمین، دانش آموزان، روحانیون، دانشگاہیان، روشنفکران ...) ۱۳۰۵ فیش اجتماعی. ۵- گروه‌های صنفی شغلی

(کشاورزان، کارگران، بازاریان، پزشکان، پرستاران...) ۲۲۷ فیش اجتماعی. ۶- خانواده گروه‌های سنی و جنسی (کودکان، نوجوانان، سالمندان، زنان، مردان، خانواده) ۳۲۱ فیش اجتماعی. ۷- گروه‌های قومی جغرافیائی (کردها، بلوچ‌ها، عشایر، مرزنشینان، ایرانیان خارج از کشور) ۱۱۶ فیش اجتماعی. ۸- گروه‌های سیاسی فکری (لیبرالها، سازشکاران، غرب زده‌ها، کمونیستها، ملی‌گراها، سلطنت طلب‌ها، منافقان، مخالفین نظام، زندانیان سیاسی، فراریان، آزادی خواهان، بهائی‌ها، صهیونیست‌ها، اعتصابیون، سیاسیون، منحرفین، توطئه‌گران، مومنین و وهابیون) ۵۷۰ فیش اجتماعی. ۹- گروه‌های ایثارگر و صدمه دیده از جنگ و حوادث (شهداء، فرزندان و خانواده شهداء، اسرا، جانبازان، جنگ زدگان، زلزله زدگان) ۱۷۵ فیش اجتماعی. ۱۰- گروه‌های محروم و مورد حمایت (فقرا، کودکان یتیم، معلولین جسمی و روحی) ۱۵ فیش اجتماعی. ۱۱- واحدهای اجتماعی ملی (ملت ایران، ملت، مردم، توده مردم، ملت‌های عراقی، لبنان...) ۱۱۳۶ فیش اجتماعی. ۱۲- واحدهای اجتماعی فراملیتی (ملل مستضعف، امت اسلامی و مسلمانان، اروپائیان، تمدن‌های غرب، اعراب) ۳۲۷ فیش اجتماعی. ۱۳- موسسات دینی، فرهنگی، آموزشی و تبلیغاتی (مدارس، مراکز تربیت معلم، دانشگاه‌ها، حوزه‌های علمیه، نهضت سوادآموزی، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، وزارت ارشاد، شورای عالی انقلاب فرهنگی سازمان تبلیغات، سازمان حج و اوقاف و امور خیریه، مساجد و تکایا، موزه‌ها، مطبوعات، رادیو و تلویزیون) ۶۱۳ فیش. ۱۴- بنیادها و نهادهای انقلاب اسلامی (بنیادهای شهید، مستضعفان، پانزده خرداد، کمیته امداد، بنیاد مهاجرین جنگ، هیات‌های هفت نفره، جهاد سازندگی و بنیاد مسکن انقلاب اسلامی). ۷۱ فیش. ۱۵- سایر موسسات و وزارتخانه‌ها (هلال احمر، بهزیستی، تربیت بدنی، شهرداری‌ها، شوراها، اسلامی، و وزارتخانه‌های مختلف به استثنای امور خارجه، دادگستری، اقتصاد و کشاورزی، بازار، موسسات دولتی بطور مطلق). ۵۹ فیش. ۱۶- مفاهیم مربوط به نظام فرهنگی (اهمیت فرهنگ، انواع فرهنگ، فرهنگ اسلامی، فرهنگ غربی، فرهنگ مادی، فرهنگ استعماری و استعمار فرهنگی، مطلق فرهنگ). ۹۸ فیش. ۱۷- فرهنگ‌پذیری و عوامل آن (تبلیغات، انتشارات، افکار عمومی، خواست ملی، رسانه‌های گروهی). ۴۰۳ فیش. ۱۸- ایده‌ها، ارزشها، آرمانها (سرمایه داری، کمونیسم، ملی‌گرایی، غرب‌گرایی، دموکراسی، آزادی، حقوق بشر، تبعیض نژادی، استقلال، وابستگی، تجزیه طلبی، عدالت، برابری، برادری، عدالت اجتماعی، وحدت، جهاد، اعتماد به نفس، خودباختگی، ارتجاع، تعهد، تخصص، امر به معروف و نهی از منکر، گزینش صرفه جوئی، ایثار و شهادت، آگاهی و بیداری، ترقی و تجدد، پیروزی، تعاون و همکاری، احساس مسئولیت، نظم و انضباط، خوداتکائی و خودکفائی). ۲۴۸۹ فیش. ۱۹- هنجارها، آداب و رسوم، سنت‌ها (نماز جمعه و جماعت، اعیاد مذهبی و ملی، ایام الله و روزهای خاص مراسم عزاداری، مراسم حج، حجاب). ۲۳۸ فیش. ۲۰- آسیب‌های اجتماعی (فقر، بیسوادی، بیکاری، فساد اخلاقی و فحشاء، اعتیاد و قاچاق، دزدی، شرارت، بوروکراسی، تفرقه، مشکل مسکن، گرانفروشی، سستی و غفلت، هرج و مرج، مردم‌آزاری، ارتشاء، خیانت، بی‌تفاوتی). ۴۵۸ فیش. ۲۱- رفتارهای جمعی و عمل اجتماعی (تظاهرات، اعتصابات، شایعه‌پراکنی، قیام عمومی هجرت، اوقات فراغت). ۲۰۰ فیش. ۲۲- تغییرات اجتماعی (علت و کارگزاران و شرایط و مراحل و روش و اهداف تغییرات اجتماعی، عوامل تغییرپذیر). ۱۷۳ فیش. ۲۳- بوم‌شناختی و جمعیت (حوادث طبیعی مثل سیل، زلزله، بهداشت، مهاجرت). ۳۸ فیش. با مراجعه به موضوعات ۲۳ گانه فوق، در نظام اجتماعی توجه حضرت امام (ره) بیشتر به گروه‌های فرهنگی آموزشی مخصوصا روحانیون و دانشجویان معطوف شده است و موضوع دوم در نظام اجتماعی که بیشترین فیشها را به خود اختصاص داده واحدهای اجتماعی ملی نظیر ملت و ملت ایران و مردم می‌باشد، اما در نظام فرهنگی بیشترین موضوعی که در کلمات حضرت امام مطرح شده، ایده‌ها، ارزشها و آرمانها می‌باشد (۲۴۸۹ فیش) با توجه به اینکه حضرت امام (ره) بعنوان یک فقیه اسلام شناس جهت نهائی حرکت خود را رضایت‌خداوند در عمل به اسلام قرار داده است با وجودی که ما اسلام را بعنوان یک دین در قالب پدیده‌های اجتماعی قرار نمی‌دهیم باز هم مسئله ایده و ارزشها اعم از منفی و مثبت بیشترین تکرار را به خود اختصاص داده است. و بحث تغییرات که به زبان دیگر مکانیسم‌های انقلاب و ابعاد گوناگون آن مطرح است، بیشترین

فراوانی را در این گروه به خود اختصاص داده است. با توجه به اصل پنجم از پیش فرض‌های موجود برای بررسی اندیشه اجتماعی امام (ره) که همان عنصر تکرار می‌باشد و با نظر به اینکه بیش از نیمی از فیش‌های اندیشه اجتماعی ایشان (۶۱۰۳ فیش) به چهار موضوع فوق اختصاص یافته است، بنظر می‌رسد دو گروه متفکر در جامعه یعنی روحانیون و دانشگاهیان نقش ویژه‌ای در تغییرات اجتماعی و انقلابات بعهدہ دارند. هر چند کثرت توجه به ملت و مفاهیم مشابه آن نشان می‌دهد، انقلاب بدست توده‌های مردم انجام می‌گیرد و مکانیزم آگاهی بخشی و انتقال ارزشها و ایده‌ها به مردم قاعدتا توسط این قشر آگاه و تحصیلکرده قدیم و جدید انجام می‌گیرد. این قسمت از اندیشه اجتماعی امام (ره) و مقایسه آن با تئوری‌های موجود درباره چگونگی بوجود آمدن انقلاب‌ها وقتی دیگر و بحث تخصصی دیگری را طلب می‌کند. مهمترین موضوعات اجتماعی از دیدگاه حضرت امام (ره) در صورتی که کثرت حضور یک موضوع را بنای برای مهمتر بودن آن در مسائل فرهنگی و اجتماعی تلقی کنیم (همانگونه که در فیش فرض پنجم به آن اشاره شد) مهمترین موضوعات اجتماعی مطرح شده در اندیشه امام (ره) به شرح ذیل است: ۱- ملت و ملت ایران ۹۰۶ فیش ۲- روحانیون و علما ۶۵۷ فیش ۳- وحدت ۶۳۱ فیش ۴- علت تغییرات اجتماعی (انقلاب) ۳۶۲ فیش ۵- کارگزاران تغییرات اجتماعی ۳۱۵ فیش ۶- دانشجویان و دانشگاهیان ۳۰۲ فیش ۷- مسلمانان و امت اسلام ۲۵۹ فیش ۸- تبلیغات ۲۳۱ فیش ۹- تفرقه ۲۲۷ فیش ۱۰- محرومین و مستضعفین ۲۲۷ فیش ۱۱- آزادی ۲۰۳ فیش جمع کل ۴۳۲۰ فیش در عین حال که ۱۱ موضوع فوق حدود ۳/۱ فیش‌های اجتماعی را به خود اختصاص می‌دهد. سه موضوع اول یعنی مردم، روحانیون و وحدت نشان می‌دهد برای دستیابی به موضوع چهارم یعنی انقلاب نیاز به چه ابزار و لوازمی است که بحث مفصلی در تئوری‌های انقلاب به خود اختصاص می‌دهد از آنجا که سه محور اساسی در انقلاب، اصلا انقلاب متکی به مردم و بدست مردم انجام می‌گیرد (کارگزاران تغییرات اجتماعی روحانیون، علما) بعنوان انتقال دهنده اندیشه انقلابی دینی به مردم محسوب می‌شوند و نقش واسطه و کاتالیزور را بازی می‌کنند. و لوازم دسترسی به انقلاب در سایه وحدت در ابعاد گوناگون آن می‌باشد، نظر به اهمیت موضوع و پیچیدگی آن بررسی آن مقوله‌ای دیگر و تبیین خاص را طلب می‌کند. برای ارزیابی تحلیل محتوی کیفی به جای نوع کمی آن، با استفاده از ماشین‌های شمارشگر، تعداد واژه‌های ملت، ملت ایران، روحانیون، روحانیت، علما، وحدت و ... که در سخنرانی‌ها، پیام‌ها، فرمانها، بکار رفته بود، دقیقا شمارش شد که نتایج ذیل حاصل شد: ۱- ملت (ملت ایران، مردم ایران، ملت) ۱۵۳۸۹ بار ۲- روحانیت (روحانیت، روحانیون، علما) ۶۳۶۵ بار ۳- وحدت (بطور عام) ۲۹۰۱ بار در عین حال که نشان می‌دهد از نظر فراوانی مشابه تحلیل محتوی کیفی نمی‌باشد ولی از نظر مرتبه و مقایسه آن با موضوعات دیگر قابل مقایسه است، بطوری که از نظر تعداد فیش هم سه موضوع، ملت و روحانیون و علما و وحدت به ترتیب از نظر فراوانی مهمترین موضوعات مطرح شده در اندیشه اجتماعی حضرت امام (ره) می‌باشد. از طرف دیگر تفاوت روش تحلیل محتوی کمی و کیفی را با اختلاف در فراوانی‌ها به خوبی نشان می‌دهد نظر به اینکه مقاله حاضر فقط در صدد معرفی آماری موضوعات اجتماعی منعکس شده در آثار حضرت امام (ره) بوده است در انتها به چند موضوع دیگر که تعداد فیشهای موجود از آنها بالاتر از ۱۰۰ می‌باشد اشاره می‌کنیم: ۱- استقلال ۱۹۷ فیش ۲- مردم ۱۸۲ فیش ۳- دانشگاهها ۱۵۹ فیش ۴- جوانان و نوجوانان ۱۵۴ فیش ۵- زنان ۱۴۶ فیش ۶- شرایط تغییرات اجتماعی ۱۴۶ فیش ۷- جهاد و مبارزه ۱۴۲ فیش ۸- روشنفکران ۱۳۸ فیش ۹- روش تغییرات اجتماعی ۱۳۶ فیش ۱۰- حوزه‌های علمیه ۱۳۵ فیش ۱۱- اهداف تغییرات اجتماعی ۱۳۴ فیش ۱۲- وابستگی ۱۱۶ فیش ۱۳- پیروزی ۱۱۴ فیش ۱۴- مخالفین نظام جمهوری اسلامی ۱۰۶ فیش ۱۵- خواست ملی ۱۰۲ فیش جمع کل ۱۲۰۷ در مجموع ۲۶ موضوع مذکور بیش از نیمی از فیش‌های اجتماعی اندیشه حضرت امام (ره) را به خود اختصاص داده است، توزیع آنها بر اساس جلد‌های مختلف صحیفه نور و کتابها و چگونگی توزیع آنها در زبانهای مختلف موضوع دیگری است که محققین آینده به آن خواهند پرداخت. پی‌نوشت‌ها: ۱- موریس دوروژه - روشهای تحقیق در علوم اجتماعی - observation documentery - رفیع پور - روش تحلیل محتوی - پژوهشنامه علوم انسانی - دانشگاه شهید

بهشتی ۳- در این قسمت از مقاله آقای فرامرز رفیع پور در باب روش تحلیل محتوی بیشتر استفاده شده است. ۴- صحیفه نور - جلد ۱- ص ۴ قدیمی ترین نامه‌ای که از حضرت امام (ره) موجود است تاریخ تحریر ۱۱ جمادی الاول ۱۳۶۳ ه. ق برابر با ۱۳۲۳- ه. ش ۵- غزل انتظار - دیوان امام ص ۱۵۴. ۶- رهبر معظم انقلاب حضرت آیه الله خامنه‌ای فرمودند: "هر گاه بعد از ماه رمضان خدمت ایشان می‌رسیدیم آثار این ارتقاء معنوی را در صورت ایشان می‌شد دید." ۷- صحیفه نور جلد ۱- ص ۳ تاریخ ۱۳۲۳ ه. ش برابر با ۱۱ جمادی الاول ۱۳۶۳ ه. ق ۸- صحیفه نور، جلد ۱۳، صفحه ۲۰۳ تاریخ سخنرانی ۲۲/ریال/۵۹. احمد رضایی - imam-

khomeini.com

امام خمینی (ره) و مستضعفان

امام خمینی (ره) و مستضعفان استضعاف در قرآن و آیه‌های استضعاف و مستضعفین ریشه قرآنی دارند، چنان که کلمه‌هایی چون مستکبران و طاغوتیان نیز چنین اند. این واژگان به فراموشی سپرده شده بود تا این که احیاگر بزرگ قرن، حضرت امام خمینی (ره) آن‌ها را دوباره معنا بخشید و بر زبان‌ها و قلم‌ها جاری کرد. مستضعف یعنی کسی که به استضعاف کشیده شده و خودش و دیگران او را ضعیف و ناتوان می‌شمارند در صورتی که واقع امر چنین نیست. مستکبران نیز کسانی هستند که خودشان و دیگران آن‌ها را برتر می‌شمارند در صورتی که واقع امر چنین نیست. کلمات استکبار و استضعاف را با توجه به یکدیگر باید معنا کرد. در قرآن کریم برای مستکبران چند نشانه ذکر شده است: ۱- برتری جویی و خود بزرگ نمایی، نه برتری واقعی؛ (۱) ۲- تفرقه افکنی در میان مردمان محروم و مستضعف؛ (۲) ۳- سرکوب بی رحمانه و کشتار مخالفان؛ (۳) ۴- به فساد کشیدن مردم و ترویج مفاسد؛ (۴) ۵- تحقیر و توهین مردم؛ (۵) ۶- اسراف و ولخرجی. (۶) از آیه‌های قرآنی استفاده می‌شود که مستکبران افرادی اند که خود را برتر از دیگران می‌دانند و نشان می‌دهند. آن‌ها می‌گویند: ما سیاست مدار، دانشمند و عاقل هستیم و مصالح شما را بهتر از خودتان تشخیص می‌دهیم. از ما اطاعت کنید تا سعادت و خوشبختی شما را فراهم سازیم. با عناوین مختلف رنگ، نژاد، دین، مذهب، زبان، قومیت، ملیت، کشور، شهر و دیگر عنوان‌های اعتباری در میان مردم تفرقه می‌اندازند تا تضعیف شوند و نیروی اجتماعی خود را از دست بدهند. مفاسد اخلاقی را ترویج می‌کنند و مردم را به عیاشی سرگرم می‌سازند تا هویت انسانی خود را فراموش کنند و در برابر خواسته‌های شان تسلیم گردند. زمین، آب، هوا، منابع طبیعی، نیروی علم و اختراع و صنعت، نیروی کار، نیروهای اداری، نظامی و انتظامی، قضایی همه و همه از مردم به وجود می‌آید و خود آنان منابع عظیم قدرت و ثروت هستند، نه مستکبران. مستکبران اقلیتی بیش نیستند و اگر توده‌های مردم با آنان همکاری نکنند قدرتی ندارند. قدرت آن‌ها غیر واقعی و پوشالی است. با حيله گری و تلقینات دروغین، اکثریت را از خود بیگانه کرده تا نتوانند به قدرت واقعی خویش پی ببرند و از آن بهره بگیرند. بنابراین، مستضعفین واقعاً ضعیف و ناتوان نیستند بلکه خودشان را ضعیف می‌پندارند. مشکل مستضعفین ناتوانی واقعی نیست بلکه اختلافات درونی و نادانی و اطاعت کورکورانه از مستکبران است. مستکبران نیروهای سرکوب گر را از خود مستضعفان فراهم می‌سازند و بر سر خودشان می‌کوبند، و استثمارشان می‌کنند. پیامبران در طول تاریخ از جانب خدا مبعوث می‌شدند تا مردم به استضعاف کشیده را بیدار سازند تا خود را از قید و بند مستکبران آزاد نمایند. حضرت ابراهیم (ع) در برابر حکومت طاغوتی نمرود قیام کرد. حضرت موسی (ع) در برابر حکومت جبار فرعون به پا خاست. حضرت عیسی (ع) در برابر جباران عصر خود و به منظور نجات محرومان قیام کرد. حضرت محمد (ص) در برابر ابوجهل‌ها و ابولهب‌ها و قیصرها و کسری‌ها قیام کرد و برای نجات محرومان و مستضعفان به جهاد پرداخت. مبارزه با طاغوت و طاغوتیان و دفاع از حقوق محرومان یکی از مهم‌ترین اهداف پیامبران بوده است. (۷) قرآن کریم قتال در راه خدا را به منظور نجات مستضعفان یکی از وظایف مسلمانان می‌شمارد و می‌فرماید: «چرا در راه خدا و برای نجات مستضعفان جهاد نمی‌کنید؟ مردان و زنان و کودکانی که می‌گویند: پروردگارا، ما را از این شهری که

ساکنان آن ستمکارند بیرون ببر و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار بده و از نزد خویش برای ما یآوری تعیین فرما. مؤمنان در راه خدا جهاد می کنند و کافران در راه طاغوت می جنگند. پس شما با دوستان شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان ضعیف است.» (۸)

جنگ استضعاف و استکبار، فقر و غنا همواره در طول تاریخ ادامه داشته و دارد. هرچند یک بار در گوشه ای از جهان به وسیله محرومان نهضتی بر پا می شد و بر ضد مستکبران و ستمکاران و زراندوزان قیام می کردند. گاهی در همان آغاز امر شکست می خوردند و به وسیله عوامل استکبار سرکوب می شدند و گاهی پیروز می شدند و عوامل استکبار را کنار می زدند و به طور موقت چند صباحی در مسند قدرت قرار می گرفتند. پیامبران در طول تاریخ همواره از محرومان حمایت می کردند، یا خود در رأس چنین نهضت هایی بودند یا از نهضت کنندگان جانبداری می کردند. انقلاب ایران و مستضعفان کسانی که از سال ۱۳۴۱ در جریان مبارزات مردم ایران بر ضد رژیم شاهنشاهی، به رهبری امام خمینی (ره) حضور فعال داشتند یا شاهد حوادث آن زمان تا زمان پیروزی سال ۱۳۷۵ و حوادث مهم بعد از آن، به ویژه دوران هشت ساله جنگ تحمیلی، بوده اند به خوبی می دانند که طبقات محروم و مستضعف بزرگ ترین نقش را در سرنگونی رژیم شاهنشاهی و خنثی ساختن توطئه های دشمنان داخلی و خارجی و تثبیت نظام اسلامی داشته اند. در این دوران بسیار حساس و سرنوشت ساز، کارگران، پیشه وران، کشاورزان، دانشجویان، دانش آموزان و طلاب جوانی که غالباً از فرزندان همین طبقات بودند، در صحنه های مهم مبارزات حضور فعال داشتند. اکثر قریب به اتفاق زندانیان، شکنجه شدگان، تبعیدیان، شهدا و جانبازان از همین اقشار زحمت کش و محروم بودند؛ به طوری که می توان گفت: پیروزی انقلاب اسلامی ایران مرهون ایثار و فداکاری و جهاد طبقات محروم و شریف است، چنان که امام خمینی (ره) بارها بدین مطلب اشاره نمودند. از باب نمونه ایشان فرمودند: (فقرا و متدینین بی بضاعت، گردانندگان و برپا دارندگان انقلاب هستند.) (۹)

(۹) (با پشتیبانی مردم مخصوصاً طبقات محروم بود که پیروزی حاصل شد و دست ستم شاهی از کشور و ذخایر آن کوتاه گردید.) (۱۰)

(۱۰) (مستمندان و فقرا و دور افتاده ها در صف مقدم جامعه هستند، همین ها و همین زاغه نشینان و همین حاشیه نشینان و همین محرومان بودند که این انقلاب را به ثمر رساندند... همین ها هستند که الآن در جبهه ها مشغول به فداکاری هستند.) (۱۱) بنابراین، انقلاب ایران را می توان یکی از مصادیق بزرگ نهضت های مستضعفان به شمار آورد و صاحبان اصلی انقلاب نیز همان ها هستند. ولی این انقلاب با دیگر انقلاب هایی که به وسیله طبقات محروم و مستضعف به وقوع پیوسته یک تفاوت مهم دارد: آن انقلاب ها غالباً ماهیت اقتصادی و ضد تبعیضاتی داشته و با تبلیغات در این محورها مردم به صحنه های مبارزه و پیکار کشیده می شدند. برخلاف انقلاب ایران که ماهیت اسلامی داشت. امام خمینی به عنوان وجوب دفاع از اسلام و ارزش های دینی و مبارزه بر ضد ترویج مفاسد اخلاقی و امور ضد دینی مردم را بسیج می کرد و به صحنه های مبارزه می کشید، از این رو ایثار و فداکاری مردم به قصد قربت و جلب رضای خدا و عمل به تکالیف شرعی انجام می گرفت. پایداری و مقاومت، ایثار و فداکاری تا مرز شهادت نیز از همین منبع معنوی سرچشمه می گرفت. امام خمینی در همه دوران مبارزات و بعد از آن سعی داشت نهضت از مسیر خدایی و قصد اخلاص و انجام وظایف شرعی خارج نگردد. حتی جهاد و تلاش در راه تأسیس حکومت اسلامی و تحکیم پایه های آن و خنثی ساختن توطئه های دشمنان را نیز به عنوان یک وظیفه شرعی و موجب رضای پروردگار جهان معرفی می کرد. ولی این، بدان معنا نیست که امام خمینی توجّهی به امور زندگی و اجتماعی و سیاسی، و اقتصادی مردم نداشت و صرفاً به منظور تأسیس و تثبیت حکومت اسلامی جهاد و تلاش کنند، بلکه به همه این ها کاملاً عنایت داشت ولی از طریق اجرای احکام و قوانین اسلام. امام عقیده داشت اگر حکومت اسلامی برپا شود و احکام و قوانین دینی به طور صحیح و کامل به اجرا درآید، و مسئولان نظام اسلامی در رده های مختلف به وظایف خود عمل کنند مشکلات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی، قضایی مردم حل می شود. کشورشان آباد و در حد امکان زندگی خوب و مرفهی خواهند داشت. امام خمینی و فقرزدایی بی تردید مهم ترین هدف امام خمینی (ره) در مبارزات، سرنگونی رژیم شاهنشاهی و اقامه حکومت اسلامی بود که با ایثار و فداکاری و جهاد مردم شریف و دیندار به پیروزی

رسید. ولی امام به خوبی می دانست که حکومت وسیله است نه هدف. هدف امام فقط این نبود که حاکمانی بروند و حاکمانی دیگر جایگزین آنان شوند. بلکه عقیده داشت با استحکام نظام اسلامی و اجرای کامل و همه جانبه احکام و قوانین دین، مشکلات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، اخلاقی مردم حل می شود و سعادت دنیا و آخرت آنان تأمین می گردد. بنابراین، امام در تأسیس حکومت اسلامی اهدافی را تعقیب می کرد که تحقق آن ها را از آثار اجرای کامل احکام و قوانین اسلام می دانست. در طول مبارزات نیز گاه گاه بدین مطلب اشاره می کرد. یکی از مهم ترین آرمان های امام خمینی (ره) تحقق عدالت اجتماعی، کم شدن فاصله طبقاتی، رفع تبعیضات ظالمانه، حمایت از محرومان و فقر ستیزی بود. از بررسی سخنرانی ها، پیام ها، توصیه های امام استفاده می شود که مسئله رفع تبعیض و فقر ستیزی یکی از اهداف بزرگ او بوده که همواره بدان تأکید داشت. آن بزرگوار به قدری در این باره سخن می گفت که به عنوان پناهگاه مستضعفان و پابرنه ها شناخته شد. کسانی که دوران صدر پیروزی انقلاب را درک کرده اند و سخنان و موضع گیری های امام خمینی و دیگر مسئولان نظام را شنیده اند به خوبی می دانند که حمایت از محرومان و مستضعفان یکی از مهم ترین و پر جاذبه ترین شعارهای انقلابیون و مورد عنایت و تأکید رهبر انقلاب بود. (۱). احقاف، آیه ۲۰ و فصلت، آیه ۱۵. (۲). قصص، آیه ۴. (۳). اعراف، آیه ۸۸. (۴). قصص، آیه ۴. (۵). زخرف، آیه ۴۵. (۶). یونس، آیه ۴۸. (۷). نحل، آیه ۶۳. (۸). نساء، آیه ۶۷. (۹). صحیفه نور، ج ۲، ص ۵۳۲. (۱۰). همان، ج ۱۲، ص ۰۹۱. (۱۱). همان، ج ۱۷، ص ۶۴۲. امام به دو انگیزه بر این هدف تأکید می کرد: انگیزه اول: انجام وظیفه دینی: زیرا کوشش در تحقق عدالت اجتماعی و دفاع از حقوق محرومان و مبارزه با ستمکاران و چپاول گران اموال عمومی یکی از بزرگ ترین اهداف پیامبران و پیامبر اسلام بوده است. در قرآن می گوید: (ما پیامبران را با دلیل های روشن فرستادیم و با آنان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم عدالت را برپا سازند.) (۱) (ای کسانی که ایمان آورده اید عدالت را برپا سازید.) (۲) حمایت از مستضعفان آن قدر مهم بوده که پیامبر اسلام و مسلمانان برای آنان در قرآن مورد خطاب قرار گرفته اند: (چرا در راه خدا و برای نجات مستضعفان جنگ نمی کنید؟) (۳) امام خمینی در این خصوص فرمود: (اسلام از اول برای همین امر قیام کرده که به این مستمندان عالم در مقابل مستکبران خدمت کند و این ستمگران را به جای خود بنشانند و شما اشخاصی هستید که پیرو یک همچو اسلام عزیز هستید و به این پیروی باید ادامه بدهید.) (۴) انگیزه دوم: قدردانی از محرومان و مستضعفان: به عقیده امام، محرومان صاحبان اصلی انقلاب اند و اگر ایثار و فداکاری آنان نبود انقلاب به پیروزی نمی رسید. امام بارها و بارها بدین مطلب تذکر می داد، از باب نمونه به چند فراز از سخنان ایشان اشاره می کنیم: (این پایین شهری ها و این پابرنه ها - به اصطلاح شما - این ها ولی نعمت ما هستند، اگر این ها نبودند ما یا در تبعید بودیم، یا در حبس بودیم یا در انزوا، این ها بودند که همه ما را از این مسائل نجات دادند... اگر تا آخر عمرمان به این ها خدمت کنیم نمی توانیم از عهده خدمت این ها برآییم... شما امروز هم که ملاحظه می کنید این هایی که در جبهه ها الآن دارند جانفشانی می کنند این ها از کدام طبقه هستند؟... الآن هم این هایی که جانشان را در دستشان گرفتند و شما را حفاظت می کنند و آن هایی که در بین شهرها و در بین روستاها حفظ می کنند شما و مردم را همین طبقه هستند... شما باید توجه به این معنا بکنید که ما را این ها آورده اند و کیل کرده اند، آورده اند وزیر کرده اند، رئیس جمهور کرده اند. این ها ولی نعمت ما هستند و ما باید ولی نعمت خودمان را قدردانی کنیم و خدمت کنیم.) (۵) روحانیت و حمایت از محرومان امام خمینی در زمان مبارزه با رژیم شاهنشاهی تا زمان پیروزی انقلاب و بعد از آن، در خنثی سازی توطئه های دشمنان و به ویژه در زمان جنگ تحمیلی همواره از همکاری علمای دین و روحانیون استفاده می جست. از نقش حساس آنان در دفاع از اسلام و تأثیر تبلیغات آنان در میان توده های مردم به ویژه محرومان و مستضعفان به خوبی آگاه بود، از این رو، در نگهداری انقلاب و دفاع از آرمان های اسلامی نیز تلاش روحانیون را یک امر ضروری می دانست. در حمایت از محرومان نیز به روحانیت دل بسته بود و انتظار همکاری جدی داشت، زیرا اولاً: چون روحانیت به ویژه طلاب و فضلالی جوان غالباً از خانواده های محروم هستند و طعم تلخ فقر و گرسنگی و محرومیت را چشیده اند در تعقیب

هدف مقدس فقر ستیزی نیز بیشتر می‌توان به آنان امیدوار بود. و ثانیاً: حمایت از محرومین و مستضعفین یکی از مهم‌ترین اهداف اسلامی است که روحانیت وظیفه دارد در تبلیغ و ترویج آن کوشش کند. محرومان را به حقوق مشروعشان آشنا سازد و در گرفتن حق، آنان را بسیج نماید، به مسئولان نظام تذکر دهد و آنان را از حیف و میل اموال عمومی و تضييع حقوق مستضعفان بر حذر دارد. و ثالثاً: روحانیون در طول تاریخ همواره پناهگاه و حامی محرومان بوده‌اند، و باید موقعیت دینی و اجتماعی خود را در میان مردم به ویژه طبقات محروم حفظ کنند. به همین جهت بود که امام خمینی (ره) بارها و بارها و به مناسبت‌های مختلف انجام وظیفه مهم دفاع از حقوق محرومان را به روحانیون تذکر می‌داد، از باب نمونه ایشان فرمودند: (آن چیزی که روحانیون هرگز نباید از آن عدول کنند و نباید با تبلیغات دیگران از میدان به در روند حمایت از محرومین و پابرنه هاست. چرا که هر کسی از آن عدول کند از عدالت اجتماعی اسلام عدول کرده است. ما باید تحت هر شرایطی خود را عهده دار این مسئولیت بزرگ بدانیم و در تحقق آن اگر کوتاهی بنماییم خیانت به اسلام و مسلمین کرده ایم.) (۶) مسئولان نظام و حمایت از محرومان مهم‌ترین مسئولیت حکومت اسلامی برپا ساختن عدالت اجتماعی، رفع تبعیضات ظالمانه، کم کردن فاصله طبقاتی، فقر زدایی و دفاع از حقوق محرومان و مستضعفان است، زیرا سیره و آرمان همه پیامبران، به خصوص پیامبر اسلام (ص) و ائمه اطهار (ع) در طول تاریخ همین بوده است. مسئولان حکومت اسلامی وظیفه دارند تحقق این آرمان مقدس الهی را در صدر برنامه‌های خود قرار دهند و در این باره تلاش کنند، روشن است که اجرای چنین مهمی بسی دشوار و نیاز به طرح و برنامه ریزی دقیق و منسجم و همکاری و همفکری همه مسئولان در رده‌های مختلف دارد که ما در اینجا می‌بینیم امام خمینی (ره) رهنمودها و توصیه‌های مهمی در این مورد داشت که می‌تواند برای همه مسئولان مفید و کارساز باشد، در این جا به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود: توصیه اول: به اسلام شناسان و قانون گزاران: ایشان در این باره فرمود: (به عهده علمای اسلام و محققین و کارشناسان اسلامی است که برای جایگزین کردن سیستم ناصحیح اقتصاد حاکم بر جهان اسلام طرح‌ها و برنامه‌های سازنده و دربرگیرنده منافع محرومین و پابرنه‌ها را ارائه دهند و جهان مستضعفین و مسلمین را از تنگنا و فقر معیشت به درآورند. البته پیاده کردن مقاصد اسلام در جهان و خصوصاً برنامه‌های اقتصادی آن و مقابله با اقتصاد بیمار سرمایه داری غرب و اشتراکی شرق بدون حاکمیت همه جانبه اسلام میسر نیست و ریشه کن شدن آثار سوء و مخرب آن، چه بسا بعد از استقرار نظام عدل و حکومت اسلامی هم چون جمهوری اسلامی ایران نیازمند به زمان باشد. ولی ارائه طرح‌ها و اصولاً تبیین جهت‌گیری اقتصاد اسلام در راستای حفظ منافع محرومین و گسترش مشارکت عمومی آنان و مبارزه اسلام با زراندوزان بزرگ‌ترین هدیه و بشارت آزادی انسان از اسارت فقر و تهیدستی به شمار می‌رود.) (۷) امام (ره) در همین راستا می‌فرماید: (مجموعه قواعد اسلامی در مسائل اقتصادی هنگامی که در کل پیکره اسلام به صورت یک مکتب منسجم ملاحظه شود و همه جانبه پیاده شود بهترین شکل ممکن خواهد بود. هم مشکل فقر را از میان می‌برد و هم از فاسد شدن یک عده به وسیله تصاحب ثروت جلوگیری می‌کند و در نتیجه کل جامعه را از فساد حفظ می‌کند.) (۸) هم چنین امام خمینی (ره) اظهار داشتند: (در این فرصت به همه مسئولان کشورمان تذکر می‌دهم که در تقدم ملاک‌ها هیچ ارزش و ملاکی مهم‌تر از تقوا و جهاد در راه خدا نیست، و همین تقدم ارزشی و الهی باید معیار انتخاب و امتیاز دادن به افراد و استفاده از امکانات و تصدی مسئولیت‌ها و اداره کشور و بالاخره جایگزین همه سنت‌ها و امتیازات غلط مادی بشود. چه در زمان جنگ و چه در حال صلح، چه امروز و چه فردا، که خدا این امتیاز را به آنان عنایت فرموده است. و صرف این امتیاز لفظی و عرفی کفایت نمی‌کند که باید هم در متن قوانین و مقررات و هم در متن عمل و عقیده و روش و منش جامعه پیاده شود. و مصلحت زجر کشیده‌ها و جبهه رفته‌ها و شهید و اسیر و مفقود و مجروح داده‌ها و در یک کلام مصلحت پابرنه‌ها و گودنشین‌ها و مستضعفین بر مصلحت قاعدین در منازل و مناسک و متمکنین و مرفهین گریزان از جبهه و جهاد و تقوا و نظام اسلامی مقدم باشد.) (۹) لذا امام (ره) فرمودند: (خدا نیاورد آن روزی را که سیاست ما و سیاست مسئولین کشور ما پشت کردن به دفاع از محرومین و رو آوردن به حمایت از سرمایه دارها گردد. و اغنیا و

ثروتمندان از اعتبار و عنایت بیشتری برخوردار بشوند، معاذ الله که این با سیره و روش انبیا و امیرالمؤمنین و ائمه معصومین (ع) سازگار نیست). (۱۰) امام خمینی که یک فقیه عالی رتبه و یک اسلام شناس واقعی و یک متفکر درد آشنای فقر و محرومیت توده مردم بود عقیده داشتند که احکام و قوانین اسلام به گونه ای از سوی خدا نازل شده که اگر درست و همه جانبه و با توجه به اوضاع اسفبار مردم فقیر و مستضعف، و سوء استفاده مستکبران و زراندوزان، مورد مطالعه و تحقیق فقها و علمای درد آشنای اسلام قرار گیرد و به صورت یک طرح کلی و همه جانبه در اختیار قانون گذاران واقع شود و به صورت قوانین در آید و به وسیله مسئولین اجرایی کشور پیاده شود می تواند تضمین کننده عدالت اجتماعی، و کم شدن فاصله طبقاتی و ریشه کن شدن فقر و محرومیت باشد. و تحقق این امر بسیار مهم بر عهده فقها و اسلام شناسان و قانون گذاران نهاده شده است. توصیه دوم: چگونگی گزینش کارگزاران: امام خمینی (ره) در خصوص انتخاب کارگزاران و مسئولان نظام اسلامی در تصدی پست های مختلف، نیز توصیه هایی داشتند که به نمونه هایی از آن اشاره می شود: ایشان می فرمایند: (ثروتمندان هرگز به خاطر تمکن مالی خود نباید در حکومت و حکمرانان و اداره کنندگان کشور اسلامی نفوذ کنند و مال و ثروت خود را به بهانه فخر فروشی و مباحات قرار بدهند و به فقرا و مستمندان و زحمکشان افکار و خواسته های خود را تحمیل کنند). (۱۱)(۱). حدید، آیه ۵۲. (۲). نساء، آیه ۵۳۱. (۳). همان، آیه ۵۷. (۴). صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۷۵۲. (۵). همان، ج ۱۶، ص ۳۳. (۶). همان، ج ۲، ص ۴۴۲. (۷). همان، ص ۸۲۱. (۸). همان، ج ۴، ص ۶۷۱. (۹). همان، ج ۲، ص ۳۲۱. (۱۰). همان، ص ۹۲۱. (۱۱). همان، ج ۱۲، ص ۸۲۱. همچنین می فرمایند: (رئیس جمهور و وکلای مجلس از طبقه ای باشند که محرومیت و مظلومیت مستضعفان و محرومان جامعه را لمس نموده و در فکر رفاه آنان باشند نه سرمایه داران و زمین خواران و صدرنشینان مرفه و غرق در لذات و شهوات که تلخی محرومیت و رنج گرسنگان و پابرنه گان را نمی توانند بفهمند). (۱) باز ایشان فرمودند: (آن هایی که در خانه های مجلل، راحت و بی درد آرمیده اند و فارغ از هم رنج ها و مصیبت های جان فرسای ستون محکم انقلاب و پابرنه های محروم تنها ناظر حوادث بوده اند و حتی از دور هم دستی بر آتش نگرفته اند نباید به مسئولیت های کلیدی تکیه کنند که اگر به آن جا راه پیدا کنند چه بسا انقلاب را یک شبه بفروشند و حاصل همه زحمات ملت را بر باد دهند). (۲) ایشان تأکید می کرد که کارگزاران نظام در سطوح مختلف نمایندگی مجلس، ریاست جمهوری، وزراء، معاونان آن ها، استانداران، مدیر کل ها و دیگر کارگزاران نباید از افراد رفاه طلب انتخاب شوند. در این تأکیدهای فراوان و جدی به چند نکته مهم توجه داشت: اول: امام عقیده داشت با توجه به این که تحقق عدالت اجتماعی و حمایت از محرومان از بزرگ ترین اهداف نظام اسلامی است در صورتی این امر مهم، تحقق می یابد که کارگزاران نظام از افرادی باشند که طعم تلخ فقر و محرومیت را چشیده باشند و از طبقات محروم باشند، تا با ایمان و اخلاص در تحقق این امر تلاش و جدیت نمایند، زیرا افراد رفاه طلب چنین انگیزه ای ندارند. دوم: در صورتی که افراد رفاه طلب در مصادر امور، به ویژه پست های کلیدی مانند مجلس، ریاست جمهوری، وزارت، معاونت های وزیران، مدیر کل ها، استاندارها قرار بگیرند این خطر جدی وجود دارد که در تدوین قوانین و مقررات، در تهیه طرح ها و در مراحل اجرا، منافع خود و وابستگان و افراد هم طبقه خود را بر تأمین منافع محرومان و مستضعفان ترجیح دهند و به تدریج نظام اسلامی را از مسیر اصلی خود یعنی حمایت از محرومان و تأمین عدالت اجتماعی منحرف سازند. سوم: اگر سرمایه داران و مستکبران در مقام های کلیدی نظام به کار گمارده شوند، طبعاً راه برای نفوذ افراد هم طبقه آن ها باز می شود و محرومان و مستضعفان یعنی صاحبان اصلی انقلاب، به تدریج کنار زده خواهند شد. چهارم: در صورتی که طبقات محروم یعنی حامیان اصلی انقلاب احساس کنند که امور مهم کشور در قبضه سرمایه داران و رفاه طلبان قرار گرفته نسبت به اصل نظام و تأمین اهداف انقلاب بدبین می شوند و به تدریج از صحنه های انقلاب کنار می کشند و این بزرگ ترین ضایعه است. پنجم: در صورتی که رفاه طلبان در مصادر مهم امور کشورداری قرار گیرند بیم آن می رود که به تدریج روح تجمل گرایی بر ادارات حاکم گردد. تأسیس ساختمان های مجلل اداری و غیر اداری، تزیین هرچه بیشتر اداره های دولتی، تأسیس

هتل های بسیار لوکس و چند ستاره، برگزاری کنفرانس ها و کنگره های پرهزینه و تشریفاتی و کم فایده، سفرهای تشریفاتی و کم سود داخلی و خارجی و ده ها امور تجملاتی دیگر به صورت یک ارزش حکومتی در می آید. در این صورت، اموال عمومی که باید در راه تأمین عدالت اجتماعی و فقرزدایی و تأمین نیازهای واقعی توده های محروم و مستضعف صرف شود به مصرف تجملات غیر ضروری خواهد رسید؛ کاری که با اهداف مهم انقلاب اصلاً سازش ندارد. بدتر از همه این که اگر مسئولان نظام با تجمل گرایی و اشرافی گری خو گرفته و آن را به عنوان یک ارزش بشناسند، در تصمیم گیری های خود تجمل گرایی و زندگی اشرافی و خوی رفاه طلبی را ترویج می کنند و آن را به صورت یک فرهنگ عمومی در می آورند و جامعه اسلامی را به سوی تجمل گرایی می کشند. علاوه بر این، رفتار اداری و زندگی خصوصی چنین کارگزاران رفاه طلبی برای طبقات متوسط جامعه الگو و سرمشق می شود، به زندگی تجملاتی آن ها نگاه می کنند و سعی می نمایند به هر طریق ممکن ثروت بیشتری به دست آورند و زندگی خود را حداقل شبیه زندگی طبقه رفاه طلب سازند. این توقعات و افزون طلبی ها در حد معینی متوقف نخواهد شد و در اجتماع اختلال های فراوانی به وجود خواهد آورد. طبقات محروم جامعه نیز از این چشم و هم چشمی ها مصون نخواهند ماند. آنان نیز از دور و نزدیک کم و بیش، به تجملات زندگی طبقات متوسط و بالا نظاره می کنند و سطح توقعاتشان روز به روز بالاتر می رود. و چون به خواسته هایشان دسترسی ندارند نسبت به حکومت بدبین می شوند و اگر قدرت داشته باشند نارضایتی های خود را اظهار می دارند. و امکان دارد در مواقع لزوم از نظام حمایت نکنند. علاوه بر این، فقر و تهیدستی منشأ بروز مشکلات فراوانی در جامعه خواهد شد. با توجه به این آفت ها بود که امام خمینی (ره) همواره تأکید شدید داشتند که مسئولان نظام از افراد طبقات محروم انتخاب و گزینش شوند. نفوذ فرصت طلبان برای مصون ماندن انقلاب از انحراف فقط این مقدار کافی نیست که از گزینش مستکبران برای تصدی پست های کلیدی جلوگیری به عمل آید بلکه علاوه بر این باید سعی شود که افرادی گزینش شوند که واقعاً به آرمان های انقلاب ایمان داشته باشند؛ به گونه ای که همواره آرمان ها را بر منافع خود ترجیح دهند، و گرنه بیم آن می رود که سود جویان و فرصت طلبان به تدریج در کادر اداری کشور نفوذ کنند و از درون به انقلاب و انقلابیون لطمه وارد سازند. اگر واقعاً به آرمان های انقلاب ایمانی نداشته باشند وقتی پست های کلیدی را اشغال کردند امکان دارد در آنان خوی زر اندوزی و رفاه طلبی غلبه کند و حمایت از محرومان و مستضعفان را نادیده بگیرند و آه و ناله محرومان را نشوند و انقلاب را از مسیر حمایت از محرومان منحرف سازند. این یکی از آفت های بزرگ انقلاب ها و نهضت های مردمی است که بسیاری از آن ها بعد از چندی با چنین خطری مواجه گشته و از درون پوسیده اند. آن چه در این نوشتار بدان اشاره شد مطالبی فشرده، در خصوص یکی از آرمان های مهم اسلام و انقلاب یعنی تأمین عدالت اجتماعی، کم شدن فاصله طبقاتی، جلوگیری از تراکم ثروت های ظالمانه و غیر مشروع و در نهایت فقر زدایی و تأمین حدّ متوسط معیشت برای عموم مردم بود. امام خمینی (ره) برای تحقق این هدف مهم رهنمودهایی داشتند که بدان ها اشاره شد. (۱). همان، ص ۷۸۱. (۲). همان، ج ۲، ص ۴۲۱. آیت الله ابراهیم امینی - مجله حکومت اسلامی، ش ۱۲

نقش زنان در انقلاب اسلامی در کلام امام خمینی (ره)

نقش زنان در انقلاب اسلامی در کلام امام خمینی (ره) زنان، این عناصر فضیلت و ارزشهای الهی دارای برکات زیادی هستند و به عنوان نیمی از جامعه بشریت، همواره بیشترین بار مشکلات را بر دوش می کشند و به نوعی شریک غم خانواده می باشند. اسلام برخلاف جوامع و تمدن جاهلی که زنان را حقیر و ضعیف و دون شمرده و آنان را در خدمت ابتذال و فساد گرفته بود، به زنان، شخصیتی باکرامت و مقامی والا-بخشید. این مقام و منزلت، توأم با فداکاری و ایثار، در پرتو انقلاب اسلامی تجلی یافت و عطر شکوفایی این موجود بزرگوار و بافضیلت، جهانیان را به شگفت آورد، تا آنجا که از سوی خبرگزاریها و تحلیل گران، انقلاب

اسلامی به «انقلاب چادرها» نام گرفت. زنان، این عناصر عفاف و نجابت، نه تنها در پیروزی انقلاب اسلامی سهم بزرگی ایفا کردند، بلکه در تثبیت نظام جمهوری اسلامی و تداوم انقلاب اسلامی حرف نخست را زدند و با حضور در صحنه انقلاب اسلامی، توطئه‌های دشمنان را در عرصه‌های گوناگون فرهنگی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و ... نقش بر آب ساختند. در این مقاله تلاش شده است با بهره‌گیری از سخنان گهربار معمار انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی، نقش و سهم بزرگ زنان در پیروزی انقلاب، به تصویر کشیده شود و تلاش و منزلت این بزرگواران عیان گردد. چهار عنوان «تحول فکری و روحی زنان»، «حضور زنان در صحنه انقلاب اسلامی»، «انگیزه حضور زنان در انقلاب اسلامی» و «ویژگی زنان انقلابی» محورهای اصلی این تصویر می‌باشد.

۱. تحول فکری و روحی زنان هنر انقلاب اسلامی این بود که زنان جامعه ما را متحول ساخت و در مسیر اسلام و ارزشهای الهی هدایت کرد و از بی‌هویتی و بی‌بند و باری و ابتذال که سوغات غرب بود، به سوی عزت خواهی، عفاف، درک شخصیت و کمال جویی و تحول فکری و روحی هدایت کرد و از دون‌مایگی به اوج انسانیت ارتقا بخشید. زنان مسلمان در انقلاب اسلامی شخصیت و هویت خویش را یافتند و به مقام و منزلت والای خویش پی بردند و بینش سیاسی، فرهنگی و اجتماعی پیدا کردند. این تحول فکری و روحی بزرگی که نصیب زنان شد، موهبت الهی بود که امام خمینی بارها از آن به بزرگی یاد کرده و آن را افتخار بزرگ ملت ایران دانسته و فرمودند: «من در جامعه زنها یک جور تحول عجیبی می‌بینم که بیشتر از تحولی است که در مردها پیدا شده (است)». (۱) «خانمهایی که در قبل وضعشان یک نحو دیگری بود، و رژیم آنها را به یک مسایل دیگری مشغول کرده بود، متحول شدند به کسانی که در مقابل رژیم ایستادند». (۲) «نهضت اسلامی به برکت اسلام چنان تحولی در نفوس زن و مرد به وجود آورده که ره صد ساله را یک شبه طی نموده است». (۳) «این یک تحولی بود که بشر نمی‌توانست این تحول را درست کند. این تحول الهی بود». (۴) «این تحول که در ایران پیدا شد، تحول همه‌جانبه بود». (۵) یعنی زنان در تمام زمینه‌های روحی، فکری، اخلاقی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و انگیزه‌ها و اهداف، الهی شده بودند و می‌خواستند در صبغه اسلام قرار گیرند و در مسیر حضرت زهرا (س) و زینب کبری (س) قدم بردارند. زنان مسلمان از حالت بی‌اعتنایی بیرون آمدند و نسبت به سرنوشت خود و خانواده خویش و اسلام احساس مسوولیت کردند که امام در این باره فرمودند: «همان زنهایی که آن وقت که (اصلاً) بی‌تفاوت بودند راجع به کشور خودشان، راجع به همه چیز، همین‌ها وارد شدند در میدان و دیدیم که خوب هم می‌توانند انجام وظیفه کنند». (۶) تحول فرهنگی در این جا باید یاد آور شد که در تهاجم فرهنگی غرب زنان را در مسلخ «فروش کالا» و «فساد و فحشا» قربانی کرده و این مرکز عطوفت و فضیلت را به گرداب ابتذال کشانده بودند. در طول پنجاه سال سیاه حاکمیت خاندان فاسد پهلوی، زنان مسلمان زیر فشار و یورش فرهنگی استعمار و استکبار دست و پا می‌زدند. رضاخان این مهره استعماری و استبدادی، خشن‌ترین شیوه را در اشاعه فرهنگ مبتذل غرب، در قالب کشف حجاب به کار برد. اسلام و انقلاب آمد و زنان را از این منجلاب فرهنگی نجات داد و آنان را به اخلاق اسلامی و حجاب و عفاف و فضیلتها اراسته ساخت و امام خمینی (ره) در این خصوص می‌فرمایند: «این اسلام که در ایران زنده شد، آن خدمتی را که به بانوان کرده است و خواهد کرد، ارزشش به اندازه‌ای است که نمی‌توانیم ما توصیف کنیم. اگر نبود این انقلاب و نبود این تغییر و تحولی که در ایران واقع شده بود، بعد از چند سال دیگر اثری از اخلاق اسلامی در ایران نبود». (۷) هم چنین می‌فرماید: «اینجانب به زنان پرافتخار ایران، مباحثات می‌کنم که تحولی آن چنان در آنان پیدا شد که نقش شیطانی بیش از ۵۰ سال کوشش نقاشان خارجی و وابستگان بی‌شرافت آنان، از شعرای هرزه گرفته تا نویسندگان و دستگاههای تبلیغاتی مزدور را نقش بر آب نمودند و اثبات کردند که زنان ارزشمند مسلمان دچار گمراهی نشده و با این توطئه‌های شوم غرب و غرب‌زدگان آسیب نخواهد پذیرفت». (۸) «بجز مثنی زنان مرفه طاغوتی و وابستگان ساواکی و سرسپردگان آنان دیگر قشرهای میلیونی زنان متعهد که اساس ملت مسلمان اند، در دام فریب دلباختگان به غرب نیفتاده و با عمل خود در طول پنجاه سال سیاه، با روی سفید نزد خدا و خلق شجاعانه مقاومت نمودند». (۹) بنیانگذار انقلاب اسلامی خطاب به روشنفکران مرتجع و دلباختگان بی

بند و باری و ولنگاری غرب فرمود: «ایا زنها در ایران دیگر کنار رفتند به کلی، یا همدوش مردها در کارهای سازنده داخل اند؟ شما می خواهید که زنها اینجا هم بی بند و بار باشند، هر جور می خواهند باشند؟ این برخلاف آن تحولی است که در خود زنها پیدا شده است.» (۱۰) میل به مبارزه رها ساختن زندگی آرام و بی درد سر و روی آوردن به زندگی پرمخاطره و مبارزه با طاغوت یکی از تحولاتی بود که خداوند در وجود زنها به وجود آورد. آن ترس و وحشتی که از طاغوت داشتند، از میان رفت و شجاعت و شهامت جای آن نشست. زنان مسلمان از چکمه پوشان و سرنیزه های گارد شاهنشاهی واهمه ای به دل راه نمی دادند و از زخمی و کشته شدن نمی هراسیدند. امام راحل این گونه این تحول را بیان می کند: (خداوند) قلبها را از آن وحشت بیرون آورد، از آن وحشتی که از این رژیمها همه داشتند، از آن وحشت بیرون آورد و به جای آن تصمیم و شجاعت به ایشان داد، به طوری که زنها، بچه ها و مردها، همه به مبارزه برخاستند. کی سابقه داشت که زن در مبارزه بیاید مقابل توپ و تانک بایستد؟ این یک تحول روحی بود که خدای تبارک و تعالی در این ملت تحول را ایجاد فرمود.» (۱۱) تحول سیاسی بانوان به برکت انقلاب اسلامی و هدایتهای پیامبرگونه امام خمینی چنان از بینش سیاسی برخوردار شدند که دشمنان اسلام و انقلاب از گمراه ساختن آنان ناامید و درمانده شدند. زنان با شناختی که از ماهیت و ترفندهای دشمنان اسلام پیدا کردند گام در میدان مبارزه و سیاست نهادند و خصم دون را از صحنه بیرون راندند. امام خمینی در دیدار زنان مناطق ساحلی جنوب ایران با اشاره به این تحول بزرگ سیاسی می فرماید: «در اینکه می بینم گوینده شما بانوان ساحلی، مسایلی را که مطرح می کند، مسایل روز است، مسایل سیاسی روز است، مسایل اجتماعی روز است، همان طور که بانوان دیگر در مراکز و در سایر جاهای ایران مسایلی را که مطرح می کنند، مسایل روز و مسایل سیاسی و اجتماعی است، که این تحول به برکت این نهضت اسلامی پیدا شده، من امیدوارم که این تحول باقی بماند.» (۱۲) و در مورد بانوان محله چهارمردان قم فرمودند: «بانوان قم و چهارمردان پیشرو نهضت اسلامی بودند. رشد سیاسی خود را اثبات کردند.» (۱۳) تحول اجتماعی زنان در انقلاب اسلامی شیفته کمک رسانی به محرومان و مستضعفان بودند و به شوق یاری رساندن به کشاورزان و قشر محروم جامعه و شرکت در جهادسازندگی سر از پا نمی شناختند. حضرت امام خمینی فرمود: «در این جهادسازندگی که گاهی وقتها می بینم خانمها رفتند و مشغول شدند، خوب، البته از خانمها ساخته نیست که مثل یک رعیتی، مثل اشخاصی که ورزیده اند، در امور کار کنند، لکن همان رفتنشان در بین آن رعایا و بین کشاورزان، همان رفتن و اشتغال پیدا کردن، به همان مقداری که می توانند، این باعث می شود که قدرت آنها چند مقابل بشود. وقتی آنها ببینند که از شهرها خانمهای محصل، خانمهای محترم آمدند و در دهات مشغول کمک هستند به برادرهای خودشان، قدرت آنها چند مقابل می شود و این یک عمل بسیار ارزشمند است ولو عمل خودش به حسب حجمش کوچک باشد، لکن حجم معنوی خیلی زیاد است.» (۱۴) ۲. حضور زنان در صحنه انقلاب اسلامی حضور پرشور در صحنه انقلاب اسلامی از افتخارات بزرگ زنان مسلمان ایران اسلامی است. آنان در همان روزهای نخستین انقلاب وارد میدان مبارزه شدند و با جهاد خود قدم به قدم، انقلاب اسلامی را یاری کردند. زنان با عزمی استوار علیه طاغوت و استکبار جهانی به صحنه مبارزه آمدند و دین خود را نسبت به اسلام و انقلاب به خوبی ادا کردند. امام خمینی خطاب به بانوان فرمود: «شما خواهان در این نهضت سهم بسزایی داشته اید.» (۱۵) «شما سهم بزرگی در نهضت اسلامی ما دارید. شما در اتیه برای مملکت ما پشتوانه هستید.» (۱۶) آن حضرت به این حضور می بالد و افتخار می کند و می فرماید: «ما باید امروز که روز زن است (۱). صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۶۲. (۲). همان، ج ۸، ص ۱۸۴. (۳). همان، ج ۱۲، ص ۷۲. (۴). همان، ج ۷، ص ۱۲۹. (۵). همان، ص ۲۶۲. (۶). همان، ج ۹، ص ۱۵۶. (۷). همان، ج ۱۸، ص ۲۶۲. (۸). همان، ج ۱۴، ص ۲۰۱. (۹). همان. (۱۰). همان، ج ۱۹، ص ۲۷۳. (۱۱). همان، ج ۷، ص ۱۲۹. (۱۲). همان، ص ۲۶۲. (۱۳). همان، ج ۶، ص ۸۵. (۱۴). همان، ج ۹، ص ۱۰۹. (۱۵). همان، ص ۲۸۵. (۱۶). همان، ج ۲۲، ص ۲۱۹. .. به زنان خویش افتخار نماییم. چه افتخاری بالاتر از اینکه زنان بزرگوار ما در مقابل رژیم ستمکار سابق و پس از سرکوبی آن، در مقابل ابرقدرتها و وابستگان آنان، در صف اول، ایستادگی و مقاومتی از خود نشان دادند که در هیچ عصری

چنین مقاومتی و چنین شجاعتی از مردان ثبت نشده است.» (۱) پیشگام در انقلاب اسلامی زنان در انقلاب اسلامی، پیشگام و جلودار نهضت بودند و پیشاپیش مردها در صفوف تظاهرات خیابانی علیه نظام طاغوت حرکت می کردند. زنان مسلمان در تمامی نهضتها و حرکتهای اسلامی پیش قدم بودند، امام خمینی (ره) درباره پیشگامی زنان می فرماید: «در مساله تنباکو پیش قدم بودند. در مساله مشروطیت پیش قدم بوده اند و بحمدالله زنها در این جمهوری اسلامی چنانچه در همه مسایلی که عمومی پیش آمده است، برای ایران پیش قدم بوده اند.» (۲) هم چنین امام (ره) باز فرمودند: «در مملکت ما این طور شد که بانوان همدوش بلکه جلوتر از مردها از خانه ها بیرون آمدند و در این راه اسلامی زحمت کشیدند و رنج دیدند، جوان دادند، شوهر دادند، برادر دادند، معذکک رنج کشیدند، عمل کردند، پشتیبانی از اسلام کردند و مردها هم به تبع زنها این کار را کردند.» (۳) «زنهای محترم متعهد ایران پیشاپیش مردان به میدان رفتند و سد عظیم شاهنشاهی را در هم شکستند و ما و همه مرهون قیام و اقدام آنان هستیم.» (۴) نقش هدایتگری و تشویق مردها زنها در انقلاب اسلامی نقش هدایتگری داشتند و با حضور خویش در صف مقدم تظاهرات، انگیزه قیام و حضور در تظاهرات و مقابله با طاغوت را در مردها و جوانها به وجود آوردند. این زنان مسلمان و انقلابی احساس برانگیز بودند و الهام بخش، مردان را تشویق کردند و به جوانها جرات و شجاعت بخشیدند و امام خمینی (ره) هم به این موضوع اشاره دارند که: «ما نهضت خودمان را مدیون زنها می دانیم. مردها به تبع زنها در خیابانها می ریختند. تشویق می کردند زنها مردان را. خودشان در صفهای جلو بودند.» (۵) و این طور شد که مردهای ایران از مخدرات ایران، از بانوان ایران عبرت گرفتند و تعلیم گرفتند.» (۶) «بانوان عزیز ما اسباب این شدند که مردها هم جرات و شجاعت پیدا کنند. ما مرهون زحمات شما خانمها هستیم.» (۷) ایثار جان و فرزند بچه های خردسال در اغوش مادران، با اسلحه دژخیمان شاه پرپر می شدند، و جوانان و نوجوانان در پیش رویشان بر زمین می افتادند و خون سرخ شهیدانشان سنگ فرشهای خیابان را رنگین می ساخت، اما آنان چون زینب کبری (س) تن به رضای خدا داده و پرصلابت و استوار در مقابل ستمگران می ایستادند و با ایثار جان و فرزند و صبر در مصیبتها، احساس رضایت در انجام وظایف خویش داشتند. امام راحل ایثارگریهای این قشر از جامعه را این چنین بیان می دارند: «شما در چه تاریخی چنین دیده اید؟ امروز زنها شیردل طفل خود را در اغوش کشیده و به میدان مسلسل و تانک دژخیمان رژیم می روند. در کدام تاریخ چنین مردانگی و فداکاری از زنان ثبت شده است؟» (۸) «در تظاهرات خیابانی، زنان ما بچه های خردسال خود را به سینه فشرده، بدون ترس از تانک و توپ و مسلسل به میدان مبارزه آمده اند.» (۹) ایثار مال زنان در ایثار جان و فرزند در انقلاب پیشقدم بودند. در ایثار مال هم بر مردان سبقت بسته بودند. آنان آنچه ذخیره داشتند و با قناعت جمع کرده بودند، در طبق اخلاص گذاشته، تقدیم مستضعفان و محرومان کردند. امام (ره) چه زیبا زنان مومن و عقیف را در ایثار مال معرفی می کند و می فرماید: «زنان ایران، هم مجاهدات انسانی عظیم کرده اند و هم مجاهدات مالی. این طبقه محترم زنها که در جنوب تهران و در شهر قم و در سایر شهرها هستند، همین خانمهای محجبه، همین ها که مظهر عفاف هستند، در نهضت پیشقدم بودند و در ایثار مال هم پیشقدم. ایثار کردند جواهرات و طلاهایی که دارند. برای مستضعفین دادند. عمده در این امور ان قصد پاک است.» (۱۰) و برای همین بود که ایشان فرمودند: «خداوند شما مومنات را حفظ کند که در نهضت اسلامی خط کافی داشتید، و الان هم برای مستمندان کمک کردید و کمکهای شما بسیار باارزش است. کمکهای بانوان ارزشش چند برابر کمکهای مردان است. خداوند شما را حفظ کند.» (۱۱) پشتوانه انقلاب و اسلام چنانچه پیشگامان انقلاب یعنی آنان که سهم بزرگی در انقلاب داشتند و با ایثار جان و فرزند و مال، گوش به فرمان امام خمینی بوده و در تمامی صحنه های انقلاب اسلامی حضور داشته، این حضور را تداوم بخشند و سستی و بی اعتنائی به خود راه ندهند، یقینا انقلاب اسلامی بیمه خواهد شد. بنیانگذار انقلاب اسلامی بارها این مساله را بیان داشته و از زنان به عنوان پشتوانه انقلاب و اسلام یاد کرده و فرمودند: «ملتی که بانوانش در صف مقدم برای پیشبرد مقاصد اسلامی هست، اسیب نخواهد دید.» (۱۲) «شما در اتیه برای مملکت ما پشتوانه هستید.» (۱۳) من امیدوارم که باز شما در صف مقدم باشید و این نهضت را به اخر

برسانید که حکومت اسلامی ان شاء الله تاسیس بشود و تمام اقشار ملت، تمام مستضعفین به حقوق حقه خودشان برسند. خداوند شماها را حفظ کند و برای اسلام و مسلمین نگهدارد.» (۱۴) ۳. انگیزه حضور زنان در انقلاب اسلامی زنان و مردان مسلمان در ایران با انگیزه الهی انقلاب کردند. آنان خواستار حکومت اسلامی و احیای اسلام ناب محمدی (ص) و زنده شدن نام قران و ائمه اطهار (ع) بودند. از این رو با نام فاطمه زهرا (س) و زینب کبری و امام حسین (ع) به خیابانها می ریختند و تظاهرات راه می انداختند. عشق به اسلام و قران کسی زنان مسلمان را مجبور نکرده بود کودکانشان را در اغوش گرفته، در مقابل توپ و تانک و مسلسلهای رژیم طاغوت بایستند. آنان به خاطر مقام و قدرت و ریاست، خود و فرزندانشان را در معرض خطر قرار ندادند، بلکه عشق به اسلام و قران و پیشوایان معصوم بود که آنان را به صحنه کشاند. عشق به فاطمه زهرا (س) و زینب کبری بود که زنان مسلمان ما را انقلابی کرد. امام راحل انگیزه زنان مسلمان را عشق به اسلام و قران بیان داشته و فرموده اند: «ملت ما عاشق اسلام بود که در همه اطراف با دست تهی سینه های خودشان را سپر کردند، جوانهای خودشان را بردند در میدان، زنها و مردها رفتند و مبارزه کردند و پیروز شدند.» (۱۵) برای همین است که «خانمها برای اینکه یک چیزی مثلا دستشان بیاید یا فرض کنید که صاحب منصب بشوند، نمایند بیرون، خودشان و بچه هایشان را به کشتن بدهند. این اسلام و قران است که خانمها را آورده است بیرون و همدوش مردها بل جلوتر از مردها وارد در صحنه سیاست کرد.» (۱۶) و «این قدرت ایمان است که شماها را به خیابانها کشید و بانوان را به خیابانها، و ارزش عمل همین است.» (۱۷) استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی شعار زنان ما در انقلاب اسلامی سه کلمه بود: استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی. آنان خواستار استقلال بودند و می خواستند زیر سلطه هیچ کشور و قدرتی نباشند و می خواستند آزاد باشند؛ یعنی در سایه اسلام زیست کنند؛ بنده خدا باشند و عبد و ذلیل دیگران نباشند. جمهوری اسلامی یعنی حکومتی بر اساس اسلام ناب محمدی (ص) می خواستند که ارکانش را توحید و عدل الهی تشکیل داده باشد، و ولایت خدا و پیامبر بر آن حاکم گردد. لذا امام امت (ره) فرمود: «زن و مرد زحمت کشید، به خیابانها ریخت، جورها کشید، خونها داد که اسلام را زنده نگه دارد، برای اسلام خون داد، برای شهادت داوطلب شد، ... انکه به او رای داد ملت ما، جمهوری اسلامی بود، اسلام مورد نظر بود.» (۱۸) باز امام (ره) تاکید می کنند: «انکه از سر تا سر کشور فریادش در خیابان و در کوچه ها و در مدارس و در همه جا بلند بود، این بود که استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی. این سه کلمه سر زبان همه بود.» (۱۹) الگوپذیری از حضرت زهرا (س) و زینب کبری (س) زنان مسلمان ایران با اقتدا و الگوپذیری از حضرت فاطمه زهرا (س) و دخت بزرگوارش زینب کبری (س) وارد نهضت شدند و در مقابل طاغوت ایستادند و از اسلام و قران دفاع کردند. در این خصوص بنیانگذار انقلاب اسلامی فرمود: «فردا روز زن است ... روز زنی است که دخترش «حضرت زینب (س) در مقابل حکومتهای جبار ایستاد و ان خطبه را خواند ... زنی که در مقابل یک جباری ایستاد که اگر نفس مردها می کشیدند، همه را می کشتند و نترسید و ایستاد و محکوم کرد حکومت را، یزید را محکوم کرد ... زن یک همچو مقامی باید داشته باشد.» (۲۰) و با همین الگو قرار دادن است که «زنهای عصر ما بحمدالله شبیه به همانها (فاطمه زهرا (س) و زینب کبری (س)) هستند. ایستادند در مقابل جبار با مشت گره کرده، بچه ها در اغوششان و به نهضت کمک کردند.» (۲۱) و «ما مکرر دیدیم که زنان بزرگوار زینب گونه (علیها سلام الله) فریاد می زنند که فرزندان خود را از دست داده و در راه خدای تعالی و اسلام عزیز از همه چیز خود گذشته و مفتخرند به این امر و می دانند آنچه به دست آورده اند، بالاتر از جنات نعیم است، چه برسد به متاع ناچیز دنیا.» (۲۲) ۴. ویژگی زنان انقلابی زنان مسلمان و انقلابی که با جهاد در راه خدا، سلطنت ۲۵۰۰ ساله طاغوت را سرنگون کردند و تاریخ را دگرگون ساختند، از منظر حضرت امام خمینی دارای این خصایل ارزنده بودند: شیردل و شجاع و چه زیبا امام راحل در این باره فرمودند: «ما همگی مرهون شجاعتهای شما زنان شیردل هستیم.» (۲۳) (۱). همان، ج ۱۶، ص ۱۲۵. (۲). همان، ج ۱۹، ص ۲۷۸. (۳). همان، ج ۱۱، ص ۱۶۲. (۴). همان، ج ۱۲، ص ۷۳. (۵). همان، ج ۶، ص ۱۸۵. (۶). همان، ج ۵، ص ۱۷۷. (۷). همان، ج ۶، ص ۲. (۸). همان، ج ۲، ص ۱۱۱. (۹). همان، ص ۱۴۳. (۱۰). همان، ج ۶، ص ۱۹۴. (۱۱). همان، ص ۲۸۳. (۱۲).

همان، ج ۱۳، ص ۳۱. (۱۳). همان، ج ۲۲، ص ۲۱۹. (۱۴). همان، ج ۶، ص ۸۰. (۱۵). همان، ج ۱۲، ص ۹۸. (۱۶). همان، ج ۱۷، ص ۲۴۱. (۱۷). همان، ج ۷، ص ۱۴۷. (۱۸). همان، ج ۶، ص ۲۶۹. (۱۹). همان، ج ۱۰، ص ۱۴۸. (۲۰). همان، ج ۶، ص ۱۸۶. (۲۱). همان. (۲۲). همان، ج ۲۱، ص ۱۷۲. (۲۳). همان، ج ۵، ص ۱۵۳. ایشان با قدر شناسی از زنان فرمودند: «مادران شجاع فرزندان اسلام خاطره جانبازی و رشادت زنان قهرمان را در طول تاریخ زنده کردند. در چه تاریخی اینچنین زنانی را سراغ دارید، در چه کشوری؟» (۱) مظهر حجب و عفاف زنان انقلابی کسانی بودند که باحجابی کوبنده و عفتی زیننده وارد صحنه مبارزه شدند و همین برای دشمنان انقلاب اسلامی بیش از هر چیز شکننده و کوبنده بود و بدین خاطر امام (ره) بیان می دارند: «همینا که مظهر عفاف هستند، در نهضت پیشقدم بودند.» (۲) مظهر خلوص زنان مسلمان در انقلاب اسلامی پیش از مردان اخلاص داشتند. از این رو ارزش اعمال آنان نیز بیشتر بود لذا امام (ره) به این موضوع عنایت خاص داشته و فرمودند: «خواهرهای ما که در عصر نهضت شرکت داشتند، ارزش اعمال آنان بیشتر بود از ارزش اعمال مردها. آنها از پرده های عفاف بیرون آمدند و با پرده عفاف با مردان همصدا شدند و پیروزی را تحصیل کردند و حالا هم با قصد خالص آنچه که در ایام عمر تهیه کردند، برای مستمندان دادند. این ارزش دارد، متمکنین اگر میلیونها بدهند، به قدر ارزش این نیست.» (۳) از طبقات محروم و جنوب شهرها زنان انقلابی از طبقات محروم و مستضعف و به اصطلاح جنوب شهری بودند: «این زنهایی اطراف شهر قم و زنهای جنوب تهران و زنهای جنوب همه شهرستانها (جنوب به معنای اینکه شما (غرب زده ها) می گوید اینها از طبقه پایین هستند) اینها حقوق بشر را می دانند و عمل می کنند ... شماها چه کرده اید؟» (۴) «همین زنهای محترم و مردهای عزیز محترم بودند که از طبقه محروم در آن رژیم بودند، اینها بودند که توانستند این قدرت شیطانی را بشکنند و این سد را خرد کنند و اینها هستند که از این به بعد باز تکلیف دارند.» (۵) امام راحل به تربیت اسلامی زنان توجه نموده و بدین مضمون فرمودند: «انها که قیام کرده اند، همین زنهای محجوبه جنوب شهر قم و سایر بلاد اسلامی بودند. آنها که به تربیت اریامهری تربیت شدند، ابا در این امور دخالت نداشتند. آنها تربیتهای فاسد شده بودند از تربیتهای اسلامی آنها را دور نگه داشتند. اینهایی که تربیت اسلامی داشته اند، خون دادند، کشته دادند، به خیابانها ریختند، نهضت را پیروز کردند.» (۶) (۱). همان، ج ۳، ص ۱۰۲. (۲). همان، ج ۶، ص ۱۹۴. (۳). همان. (۴). همان، ص ۲۸۳. (۵). همان، ص ۲۶۳. (۶). همان، ص ۱۸۶. مصطفی آخوندی

دیدگاه تربیتی امام خمینی (ره)

دیدگاه تربیتی امام خمینی (س) الف: اهمیت تربیت از دیدگاه امام (س) امام خمینی - سلام الله علیه - همواره از آموزش و پرورش اسلامی و تعلیم و تربیت بر مبنای اسلام سخن به میان می آورد او می فرمود: انسان موجودی است که با تعلیم و تربیت رشد می کند البته آدمی چند گونه رشد دارد؛ رشد نباتی که با همه گیاهان، هم در کاروان است. رشد حیوانی که با همه حیوانات در خوردن، خوابیدن و تولید مثل، هم قافله است و رشد انسانی که از راه تعلیم و تربیت صورت می پذیرد و در این مقطع، آدمی از کاروان نباتات و نیز از قافله حیوانات، جدا و متمایز می گردد تردیدی نیست که تعلیم، منهای تربیت بی نتیجه و گاهی مضر است، چنانکه تربیت بدون تعلیم نیز سودمند نخواهد بود. (۱) مسائل اساسی مسأله اساسی در باب تربیت، مسأله روح و قلب آدمی است زیرا اگر قلب الهی شود، همه کردار، رفتار و نیت او نیز الهی خواهد شد و به طور کلی، سعادت انسان به روح یعنی قلب او بستگی دارد. (۲) مسأله اساسی دیگر، مسأله ارجحیت است بدین معنی که اهمیت تربیت از تعلیم بیشتر بوده (۳) و تزکیه و تربیت، مقدم بر تعلیم می باشد. (۴) زیرا خطر دانشمند به دور از تزکیه و تربیت، از مغول بیشتر است (۵) و تردیدی نیست که با اصلاح تربیت انسان، جهان اصلاح می شود. (۶) تربیت کامل از اهم مسائل است (۷) البته هر گونه تربیتی را نمی توان تربیت کامل دانست و باید توجه داشت که تربیت کامل و مفید در پرتو ایمان به خدا و تعالیم انبیا صورت می پذیرد؛ (۸) زیرا غیر از انبیا کسی از تربیت مفید و

کامل، اطلاعاتی ندارند؛ (۹) و غیر از پروردگار متعال، کسی از همه ابعاد وجودی و زوایای آن آگاه نیست بنابراین، کسی که به امور ماورایی و وجود خدا و مکتب انبیا معتقد نیست، انسان را به گونه ای جامع نمی شناسد و در نتیجه دیدگاه تربیت او نیز دیدگاهی کامل و مفید نخواهد بود و سعادت انسان را تأمین نخواهد کرد و تردیدی نیست که تربیت غربی، آدمی را از انسانیت، خلع می کند. (۱۰) تربیت کامل انسان هنگامی میسر است که بر اساس مکتب اسلام و با توجه به مسائل روز ضرورت پذیرد (۱۱) و می دانیم که انسان در بدو تولد، حیوان ضعیفی است که تنها با دارا بودن قابلیت انسانی از سایر حیوانات متمایز می گردد و فقط در پرتو مکتب تربیتی انبیا بویژه مکتب اسلام، ولایت ثانوی او تحقق می یابد. (۱۲) در این باره شکی نیست که برترین مکتب تربیتی، مکتب اسلام است. (۱۳) (و همچنین فرهنگ صحیح و دستور العمل های تربیتی صحیح را باید از حوزه های علوم دینی جویا شد؛ زیرا) اینان وارث مکتب انبیا بویژه اسلام اند. (۱۴) (و) (اسلام بدون روحانیت مثل کشور بدون طیب است) (۱۵) قابل توجه است که اسلام برای تربیت انسان، از پیش از انعقاد نطفه تا پس از مرگ، قانون تربیت دارد (۱۶) که باید از راه حوزه های علمیه آنها را شناخت و به عمل پرداخت. ب: اصول تربیت انسان در آغاز، حیوان بالفعل است و با توجه به نیروی غضب و شهوت اگر تأثیر عوامل تربیت قرار نگیرد، از همه حیوانات فروتر و همه انوار فطری وی خاموش می گردد، ولی اگر تحت تأثیر تربیت قرار گیرد، حالت حیوانیت و قوای سه گانه وی تعدیل گشته و انسانیت وی که به صورت استعداد در او نهفته بود، رشد یافته، تقویت گشته و رو به تکامل می نهد. (۱۷) و از راه رعایت و روش صحیح تربیت، حتی روحیات و خلق و خوی آدمی را می توان بکلی دگرگون ساخت (۱۸) و ضد آنها را جایگزین آنها نمود. (۱۹) پس نقش اساسی تربیت عبارت است: ۱) تجلی و شکوفایی فطرت. ۲) دگرگونی در اخلاق (در صورت ضرورت). «برخی از اصول مؤثر در تسریع فعلیت و تأثیر تربیت» در تسریع تأثیر تربیت، اصولی را می توان از دیدگاه حضرت امام (س) مورد توجه خویش قرار داد از جمله آنها عبارت است از: ۱- اراده خواستن و اراده کردن، در موفقیت تربیت، نقش تعیین کننده ای دارد (۲۰) و تردیدی نیست که اگر آدمی خواهان و طالب چیزی باشد، زودتر تحت تأثیر آن قرار می گیرد. اراده همراه با موفقیت لازم، بهتر در دستیابی به مقصود، دست بشر را می گیرد؛ زیرا این عمل نیز در رشد فردا و اجتماع نقش به سزایی دارد، (۲۱) چنانکه تفکر و محاسبه النفس در انگیزش اراده مؤثر است. (۲۲) ۲- تذکر یاد آوری و تذکر الطاف الهی و توجه به نعمتهای پروردگار در راستای پیشرفت و دستیابی به موفقیت در باب تربیت و خودسازی لازم است البته در این مرحله می توان از روش مشارطه، مراقبه و محاسبه استفاده کرد یعنی مرتبی در قدم اول با خود شرط کند تا طبق دستورها عمل کند و از آن تخطی ننماید و سپس به مراقبت از خود بپردازد و پس از آن به حسابرسی بنشیند و کم و کیف موفقیت خود را بسنجد. (۲۳) ۳- تلقین تلقین یک روش قرآنی است. (۲۴) و در تربیت انسان مؤثر است. (۲۵) این مساله حتی در صحت و بیماری آدمی نیز نقش دارد. لذا پرستاران و پزشکان باید در درمان، بیماران از راه تقویت روانی نیز استفاده کنند، زیرا هنگامی که بیمار معتقد شد که درمان می شود، شفا می یابد و یا بر عکس، اگر معتقد شد که درمان نمی شود این روحیه وی را زودتر به هلاکت می کشاند. (۲۶) ۴- تکرار و عادت تکرار و عمل (حصول عادت) یکی از روش مؤثر قرآنی است (۲۷) و از راه تکرار و ایجاد عادت مطلوب می توان، اخلاقی را بکلی زایل نمود و اخلاق ضد آن را جانشین آن ساخت. (۲۸) ۵- مجالست و معاشرت قلب کودک، نوجوان و جوان است، زیرا لطیف تر، ساده تر و باصفا تر است و در نتیجه، (کثیر الانفعال) تر خواهد بود بر این اساس، عبادت در جوانی، در قلب جوان تأثیر بیشتری دارد همچنین مجالست با افراد شایسته و تربیت یافته و نیز نشست و برخاست با افراد نااهل و تربیت نیافته و کجرو و... هر کدام، در قلب جوان، تأثیر بیشتری دارند. (۲۹) ۶- پرورش جسم (بدنسازی و تربیت بدنی) عیش و خوشگذرانی موجب افسردگی روحی است و تحرک و ورزش همراه با توجه به امور معنوی سبب نشاط انسان می شود. ورزشکاران روحی سالم دارند به خاطر عدم توجه به شهوات و پرداختن صحیح به فعالیت های جسمی که عقل سالم در بدن سالم است من خودم ورزشکار نیستم ولی ورزشکاران را دوست دارم. (۳۰) شما به علی (علیه السلام) در تهذیب نفس و زهد و تقوا و

ورزش، اقتدا کنید. (۳۱) ۷- آموزش تربیتی - تعلیم و تعلم - آموزش و پرورش اسلام برای تمام زندگی انسان از روزی که متولد می شود تا موقعی که وارد در قبر می شود، دستور و حکم دارد (۳۲) اسلام برای انسان حتی پیش از آنکه نطفه اش منعقد گردد تا پس از مرگ وی، قانون تربیتی وضع کرده است. (۳۳) این قانون را باید آموخت تا از صراط تربیتی آن، طی طریق کرد و بهره مند شد. ۸- کردار و عمل ===== کردار و رفتار مناسب تربیتی، می تواند در تربیت مورد نظر او مؤثر باشد؛ زیرا تأثیر متقابلی میان رفتار و روحيات او وجود دارد (۳۴) بدین معنی که هر یک از افعال و آثار روح و بدن در یگدیگر تأثیر دارند. (۳۵) ۹- روحيات و خلیقات در باب تربیت آدمی، گاهی از روحيات و خلیقات سرشتی او می توان بهره جست؛ (۳۶) زیرا به هر سویی که عقربه استعداد، وی متمایل است، تربیت وی به همان سو زودتر به نتیجه می رسد. ۱۰- تأثیر غذا غذا اعم از حلال یا حرام، علاوه بر آنکه در پیدایش زمینه های تربیتی مؤثر است، تأثیر آن در تسریع فعلیت تربیت بر کسی پوشیده نیست. ۱۱- آزادی انسان در برابر زمینه های تربیتی هر یک از این عوامل زمینه ساز در حد فراهم آوردن زمینه و استعداد می توانند آدمی را تحت تأثیر خویش قرار دهند و نمی توانند اراده آدمی را در راستای تحقق مقتضیات خلاف خویش، سلب کنند تا آدمی مجبور شود فقط در آن سو به پیش برود؛ یعنی منافاتی با اراده آدمی ندارند و معنای حدیث معروف (الناس معادن كعادن الذهب و الفضه) (۳۷) همین است. همچنین منظور از حدیث (الشقی شقی فی بطن امه و السعید سعید فی بطن امه) (۳۸) نیز گویای وجود زمینه روی آوردن به شقاوت و سعادت در سرشت انسان است که می توان بر ضد آن قیام کرد و آن زمینه را از راه (روشهای تربیتی مطلوب) تضعیف کرد. (۳۹) و یا تقویت نمود. (۴۰) ۱۲- تحول پذیری انسان طبیعت اخلاقی انسان قابل دگرگونی است. (۴۱) و قابل توجه است که: ۱. بشر تا آخر عمر خود نیازمند به آموزش و پرورش است. (۴۲) ۲. میان زندگی عملی و افکار او ارتباط و تأثیر متقابل برقرار است، چنانکه هر یک از ملکات نفسانی، خلیقات و حالات باطنی آدمی، در کردار و رفتار او تأثیر دارند، کردار و عمل ظاهری او نیز در اوج و باطن و روحيات و خلیقات وی مؤثرند. (۴۳) ۳. صحت و سلامتی یا ضعف و بیماری بدنی نیز در روح و باطن آدمی تأثیر دارد. (۴۴) ۴. همه گونه خلق و خوی انسان قابل تحول اند و در پرتو تربیت می توان آنها را به ضد آنها مبدل ساخت. (۴۵) (از راههایی صحیح می توان اخلاق نامناسب را از روح خویش زایل و اخلاق شایسته را در آن شکوفا ساخت) ۵. انسان در عالم ملکوت دارای صور گوناگونی است. این صور به ملکات نفسانی او مربوط می شوند. اگر آدمی در طریق شیطان گام بردارد، دارای ملکات باطله (رذیله) و اگر در صراط دین قدم نهد دارای ملکات فاضله خواهد شد (۴۶) و تردیدی نیست که کردار شایسته بویژه عبادت، در شکوفایی فطرت، مؤثر است. (۴۷) (۱). صحیفه نور، ج ۸ ص ۶۱ و ۶۵. (۲). صحیفه نور، ج ۶ ص ۱۶۷. (۳). صحیفه نور، ج ۱۴ ص ۲۸ - ۲۹. (۴). صحیفه نور، ج ۱۳ ص ۲۲۶. ۲۶۹. (۵). صحیفه نور، ج ۱۴ ص ۲۵۴ و ۱۵. (۶). صحیفه نور، ج ۹ ص ۱۸۰. (۷). صحیفه نور، ج ۵ ص ۱۰۶ و ۱۰۹. (۸). صحیفه نور، ج ۱۲ ص ۱۷۰. (۹). صحیفه نور، ج ۸ ص ۶۳. (۱۰). صحیفه نور، ج ۷ و ۵ ص ۸۲ و ۲۵۰. (۱۱). صحیفه نور، ج ۷ و ۵ ص ۸۲ و ۲۵۰. (۱۲). چهل حدیث، حدیث دهم، ص ۱۶۸ - ۱۶۹ چاپ و نشر آثار امام خمینی. (۱۳). صحیفه نور، ج ۸ ص ۲۴۷. (۱۴). چهل حدیث، حدیث ۲۶، ص ۴۲۰. (۱۵). صحیفه نور، ج ۱۴ ص ۱۲۳. (۱۶). ولایت فقیه، ص ۱۰. (۱۷). چهل حدیث، حدیث دهم، ص ۱۶۹. (۱۸). چهل حدیث، حدیث اول، ص ۲۵. (۱۹). چهل حدیث، حدیث ۲۹، ص ۵۱۰. (۲۰). صحیفه نور، ج ۱۷ ص ۱۷۷. (۲۱). صحیفه نور، ج ۹ ص ۹۹ - ۱۰۰. (۲۲). چهل حدیث، ذیل حدیث اول، ص ۶. (۲۳). چهل حدیث، ذیل حدیث اول، ص ۶ و ۹. (۲۴). صحیفه نور، ج ۹ ص ۱۵۳. (۲۵). صحیفه نور، ج ۱۳ ص ۱۹۹. (۲۶). صحیفه نور، ج ۱۸ ص ۱۷۲. (۲۷). صحیفه نور، ج ۹ ص ۱۵۳. (۲۸). چهل حدیث، حدیث اول، ص ۲۵. (۲۹). چهل حدیث، حدیث ۲۹، ص ۴۹۹. (۳۰). صحیفه نور، ج ۱۶ ص ۶۱. (۳۱). صحیفه نور، ج ۶ ص ۱۴۶ - ۱۴۷. (۳۲). صحیفه نور، ج ۱ ص ۶۶. (۳۳). ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، ص ۱۰. (۳۴). سر الصلوه، ص ۲۸ - ۲۹. چهل حدیث، حدیث ۲، ص ۵۳. (۳۵). آداب الصلوه، ص ۱۷ و ۲۳. (۳۶). آداب الصلوه، ص ۲۳. (۳۷). فروغ کافی، ج ۸ ص ۱۷۷.

(۳۸). طلب و اراده، ص ۱۵۰ و ۱۵۱. حدیث دهم، مقام اول، ص ۱۴۴. (۳۹). طلب و اراده، ص ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۹. حدیث دهم، مقام اول، ص ۱۶۸. (۴۰). طلب و اراده، ص ۱۵۶. (۴۱). آداب الصلوه، چاپ آستان قدس، ص ۶۷. (۴۲). صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۱۲۹. (۴۳). سر الصلوه، ۲۸، ۲۹. (۴۴). سر الصلوه، ص ۲۸ و ۲۹. (۴۵). سر الصلوه، ص ۲۸ و ۲۹. (۴۶). چهل حدیث، حدیث دوم، ص ۴۵ چاپ نشر آثار امام خمینی. (۴۷). آداب الصلوه، ص ۶۰. کوتاه سخن آنکه: چنانکه در باب تاثیر تربیت خاطر نشان گردید، سیمای باطن انسان در آغاز، دارای شکلی خاص و فعلیت یافته ای نیست و رشد و شکوفایی نهفته های بالقوه انسان به رفع موانع و وجود عوامل رشد بستگی دارد. (۱) ۶. مساله (توبه) در اسلام، گویای این حقیقت است که آدمی بدین آسانی حالت تربیت پذیری را از دست نمی دهد. (۲) و به عبارت دیگر: صفحه قلبمان که همه چیز درش نقش می شود که همان صورت نامه اعمال است؛ (۳) زیرا میان ظاهر و باطن (روح و بدن) ارتباط طبیعی است که آثار هر کدام در دیگری، تأثیر شگرفی دارد. (۴) شیخ عارف کامل (شاه آبادی) معتقد بود مادامی که انسان با زبان ذکر می گوید به باطن خود، مدد می رساند تا زبان باطن نیز گشوده شود و پس از آن از باطن به ظاهر (زبان) وی مدد می رسد (۵) همچنین حالت بدن از صحت و سلامتی و بیماری در روح آدمی موثر است و عکس آن نیز صادق است و روحيات و خلقیات آدمی در اعمال و کردار انسان نمودار می گردد و چنانکه کردار نیک و شر آدمی نیز در نفس او اثر مخصوص به خود را می بخشد. (۶) نتیجه: نفس انسان خو پذیر است انسان همواره قابلیت تربیت را داراست و روحیه تربیت پذیری و تأثیر یابی او هیچ گاه به طور کلی از بین نمی رود. بر این اساس آدمی تا آخر عمر، نیازمند به تربیت است و از حیث پرورش احساس مذهبی انسان کافر و به دور از عقاید و جهان بینی اصیل الهی نیز قابلیت هدایت را دارد (۷) و راه توبه و راهیابی او به پیشگاه نور، همواره باز است و یاس از جنود شیطان می باشد. (۸) در این فصل نیز ابیاتی از دیوان امام خمینی انتخاب شده است که جهت بصیرت دقیق تر مفاهیم و مباحث این گفتار، در ذیل می آید: فاطمی! به سوی دوست سفر باید کرد از خویشتن خویش گذر باید کرد هر معرفتی که بوی هستی تو داد دیوی است به ره، از آن حذر باید کرد. (۹) از هستی خویشتن رها باید شد از دیو خودی خود جدا باید شد آن کس که به شیطان درون سرگرم است کی راهی راه انبیا خواهد شد. (۱۰) هان ای عزیر فصل جوانی بهوش باش در پیری از تو هیچ نیاید به غیر خواب (۱۱) هر کس از گنجهش پوزش و بخشش طلبد دوست در طاعت من غافر و تو اب من است. (۱۲) خود بینی و خودخواهی و خود کامگی نفس جان را چو روان کرده زمین گیر و دگر هیچ در بارگه دوست نبردیم و ندیدیم جز نامه سر بسته به تقصیر و دگر هیچ (۱۳) تا چند ز دست خویش فریاد کنم از کرده خود کجا روم داد کنم (۱۴) طاعات مرا گناه باید شمردی پس از گنه خویش چسان یاد کنم (۱۵) مستان مقام را به پیشیزی نمی خرنند گو خسرو زمانه و یا کیقباد باش فرزند دلپذیر خرابات گر شدی بگذار ملک قیصر و کسری به باد باش (۱۶) از آن دمی که دل از خویشتن فرو بستم طریق عشق به بتخانه روانه نمود (۱۷) به روز حشر که خوبان روند در جنت ز عاشقان طریقت کسی نخواهد بود گر بر سر کوی تو نباشم چکنم گر واله روی تو نباشم چکنم ای جان جهان به تار موی تو اسیر گر بسته موی تو نباشم چکنم (۱۸) (۱). چهل حدیث، حدیث ۱۷، ص ۲۷۲. حدیث ۲۰، ص ۳۲۳. و حدیث ۱۰ و ص ۱۶۹. (۲). چهل حدیث، حدیث ۱۷، ص ۲۷۲ - ۲۷۵. (۳). صحیفه نور، ج ۹، ص ۳۳. (۴). سر الصلوه، ص ۲۸ و ۲۹. (۵). سر الصلوه، ص ۲۸ و ۲۹. (۶). سر الصلوه، ص ۲۸ و ۲۹. (۷). چهل حدیث، حدیث ۳، ص ۶۷. (۸). صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۸۷. (۹). دیوان امام خمینی - سلام الله علیه - ص ۲۰۳. (۱۰). دیوان امام خمینی - سلام الله علیه - ص ۲۰۸، ۴۸، ۵۷ و ۷۴. (۱۱). دیوان امام خمینی - سلام الله علیه - ص ۲۰۸، ۴۸، ۵۷ و ۷۴. (۱۲). دیوان امام خمینی - سلام الله علیه - ص ۲۰۸، ۴۸، ۵۷ و ۷۴. (۱۳). دیوان امام خمینی - سلام الله علیه - ص ۲۰۸، ۴۸، ۵۷ و ۷۴. (۱۴). دیوان امام خمینی - سلام الله علیه - ص ۲۰۸، ۴۸، ۵۷ و ۷۴. (۱۵). دیوان امام (س)، ص ۲۲۴، ۱۲۹، ۱۰۵ و ۲۲۴. (۱۶). دیوان امام خمینی (س)، ص ۲۲۴، ۱۲۹، ۱۰۵ و ۲۲۴. (۱۷). دیوان امام خمینی (س)، ص ۲۲۴، ۱۲۹، ۱۰۵ و ۲۲۴. (۱۸). دیوان امام خمینی (س)، ص ۲۲۴، ۱۲۹، ۱۰۵ و ۲۲۴.

۱۰۵ و ۲۲۴. سید محمد شفیع مازندرانی - با اندکی تصرف از کتاب مبانی تربیتی عرفانی امام خمینی، فصل ششم

جوان در نگاه امام خمینی (ره)

جوان در نگاه امام خمینی (ره) درود بر جوانان پر شور آگاه دانشگاه‌های ایران که با قیام‌های هشیارانه، ییابی وفاداری خود را به اسلام بزرگ و کشور عزیز خود ثابت کردند. (۱) تاثیرگذاری نسل جوان در هر شکل و بعد و گستره‌ای، در درازنای تاریخ فرهنگ و تمدن‌ها و انقلاب‌ها، واقعیتی انکارناپذیر بوده و همواره نظر اندیشوران و رهبران مردمی را به خود معطوف داشته است. چگونه می‌توان از این نیروی اعجاز‌آمیز در عرصه تحول و تکامل حیات و جامعه بشری چشم پوشید و از سرمایه گذاری به منظور پرورش ذوق و استعداد‌های شگفت‌انگیز جوانان دریغ ورزید؟ نادیده انگاشتن جوان و نیازها و انتظارات گوناگون فکری و علمی و مادی و اجتماعی وی، بی‌تردید زمینه‌ساز نابسامانی‌های زیان‌باری خواهد بود که کیان فرهنگ و اجتماع را به نابودی تهدید می‌کند. نگرش‌های واقع‌بینانه و گرایش‌های عادلانه دست اندرکاران مسایل جوانان - به ویژه در سطح مدیریت کلان جامعه - سهمی شایان ذکر در سلامت روحیه و اعتدال در شیوه برخورد آنان خواهد داشت. چنان که در پهنه تجربیات اصلاحی و انقلابی ملت‌ها - از جمله در سقوط نظام استبدادی پیشین و دفاع صادقانه از دین و میهن در برابر تجاوزپیشگان آشکار گشته است - می‌توان به یاری نسل نو، آتیه‌ای آکنده از روشنی و سرافرازی را چشم به راه بود. به یقین، هر گاه جامعه و تمدن و نظامی رو به تباهی گذارده و آسیب‌پذیر شده است، حاکی از یاس و انزوای فکری و اجتماعی جوانانی بوده که حال و مجالی برای حضور مؤثر خویش نداشته‌اند. بدین سان، فراهم آوردن بستر کار و ابتکار همه جانبه برای نسل جدید و مستعد و منتظر امروز، و حرمت نهادن به آرای آنان و بهره جستن از کاوش‌ها و کوشش‌هایشان در حوزه اندیشه و اجتماع، از رشد روحی و سیاسی یک ملت، حکایت دارد. هر چه بر حضور فعال و زاینده و مستمر جوانان فرهیخته در عرصه‌های زندگی ساز و هدایت‌گر افزوده شود، بی‌شک راه آزادی و استقلال فراگیر هموار می‌گردد. تعاون و مشارکت شهروندان بر پایه خیرخواهی و پارسایی - که تضمین‌کننده بقای جامعه است - فضای سرشار از امید و اطمینان و تکاپوی مشترک تمامی عناصر متعهد را می‌طلبد. آنگاه که ملاک‌های گزینش و کوشش چیزی غیر از ایمان و تقوا و اخلاص و رستگاری مردمان نباشد و همگان فراخنای عمل را شفاف و پیراسته از بدبینی‌ها و بدخواهی‌ها نگاه دارند، بی‌گمان می‌توان در انتظار رویش حکمت و عزت اجتماعی بود. سیره رفتاری پیامبر و امام علی (ع) نشان می‌دهد که توجه به جوان و جایگاه تاثیرگذار نسل نوظهور در روابط و مناسبات همگانی، یک ضرورت عقیدتی و اجتماعی است. پیش از هر قشر و گروهی، جوانان، مخاطبان وحی و عدالت‌خواهی اسلام بوده‌اند. در واقع، به مدد همین عارفان جوان بود که دین و جامعه در طی تاریخ پیوندی زوال‌ناپذیر یافته و بر سرنوشت ملت‌ها تاثیر نهاده‌اند. در این مقال برآنیم که در ارتباط میان رهبری و جوان در حوزه آموزه‌های دینی، سخنی رانده شود و نقش شایستگی‌های ذاتی و معنوی رهبر در تربیت و شکل‌گیری حرکت‌سازنده جوانان باز نمایانده شود. تردیدی نیست که تناسب حاکم میان رهبری و دنیای تنوع‌پذیر و آکنده از آرزومندی و نشاط جوان، می‌تواند سبب‌ساز رابطه‌ای روشن و پر بار و ماندگار باشد. چنین توفیقی - که هر پیروزی و امدار آن است - آنگاه به دست می‌آید که جوانی رهبر در سلوکی مؤمنانه و زمان‌شناسانه سپری شده باشد. بی‌گمان باید رهبری، تجلی صفات و آرمان‌هایی باشد که هر جوانی، به نوعی در حوزه‌ای از حیات جمعی می‌کوشد تا بدان دست‌یابد. در این فضای فراگیر و خیره‌کننده است که طریق و گفتار رهبر، همان است که نسل نو می‌طلبد و مغایرتی میان آن همه با خواسته‌های معقول و مقبول خویش در عصر حاضر نمی‌نگرد. بود و نمود جاذبه‌های شخصیتی و رفتاری پیشوا، چند و چون اقبال رهبری را در هدایت‌گری حرکت اجتماعی در نیل به راهبردهای انقلابی و اصلاح‌گرایانه به نمایش می‌گذارد. از این رو می‌توان گفت که جوان، هنگامی اطمینان خاطر را در رابطه با رهبر و پذیرش او به عنوان الگوی رفتاری‌اش، به دست می‌آورد که در آینه کلام و کردارش به مجموعه‌ای منسجم و راهنما و واقع‌نگرانه و حق‌گرایانه بنگرد. امام خمینی (قدس سره) به راستی در میان رهبران نهضت‌ها و ملت‌ها، اسوه ناشناخته‌ای بود که با گذشت زمان، اندک

اندک به ژرفا و گستره معنویت‌ها و فضیلت‌هایش پی خواهند برد. او چنان که گاه به دوران جوانی‌اش، اشارت داشت، از سویی در بعد نظری و فکری و از سویی دیگر در بعد عملی و جمعی، در دست‌یابی به خوبی‌ها کوشیده است. امام در عین حال که به تحصیل و تدریس رشته‌های گوناگون علمی و عرفان و اخلاق اشتغال می‌ورزید، از تفکر فراگیر، ورزش و مقابله مسلحانه با اشرار، و حضور در نشست‌های مجلس شورای ملی و نظاره جریان‌های مبارزاتی زمانه و مبارزه خیرخواهانه با استبداد و استعمار، غفلت نمی‌ورزید. کارنامه افتخارآمیز رهبر فقید انقلاب، حاکی از گرایش‌های خالصانه و جامعه‌سازانه می‌باشد. او، همواره حقیقت و خدمت به دین و مردم و شفقت بر همگان - به خصوص جوانان - را مطلوب خویش تلقی می‌کرد و از هر فرصتی به منظور تعالی و تکامل روح و اندیشه و آینده نسل نو، بهره می‌جست. امام خمینی (ره)، از همان آغاز رهبری‌اش نشان داد که مخاطب‌ها و امیدهایش را در گهواره‌ها و مدرسه‌ها و دانشکده‌ها می‌جوید و می‌پرورد. فروتنی و ارادت پیوسته آن عزیز و اسوه ماندگار، در قبال شور و ذوق و خدمت صادقانه جوانان تحصیل کرده در داخل و خارج از کشور و نیز دوران دفاع مقدس، و حمایت از ایده‌ها و جنبش‌های خیرگرایانه مردمی، از والایی اندیشه او حکایت دارد. امید می‌رود که بتوان در مجال کوتاهی که پیش روی داریم، برگهایی از باغ همیشه سبز اندیشه‌ها و انگیزه‌های روشن‌اش برگزینیم. ۱- جایگاه جوان عرصه کار و خدمت جوانان، در منظر رهبر فقید انقلاب، در واقع آوردگاه فراخی است که خیر و شر را در مصاف با یکدیگر قرار داده و آنان را به فکر و تفاهم و تبادل تجربیات به منظور حفظ ایمان و میهن فرا می‌خواند. کوتاهی در هر بعد و حوزه و نادیده انگاشتن یا کم رنگ نمودن یکی به نفع دیگری، حاکی از نارسایی تحلیل و شناخت عناصر تاثیرگذار می‌باشد. اسلامیت و جمهوریت - که با پیوند میمون خود، سازگاری دین و مردم سالاری را در نهضت امام خمینی متجلی ساخت - حاکی از لزوم تلاش برای اسلام و ایران است. در این نگاه، هر جوان باید خود را برای خدمت در ابعاد مذهبی و ملی مهیا سازد. چرا که او در واقع سربازی است که آتیه نیکو و سرفراز و پیروزمندانه دین و کشور را رقم می‌زند. دامن زدن به تعصب‌های زیان بار مذهبی و احساسات ناسیونالیستی که در تقابل ناخوشایند ایمان و ملیت ظاهر می‌گردد، حاصلی جز شکست و انزوای اسلام در صحنه قدرت و مدیریت جامعه نخواهد داشت. «شماها ان شاءالله در آتیه برای اسلام و برای کشور خودتان سرباز لایق... باشید (۲)». «من از خدای تبارک و تعالی، توفیق شما جوانان را و همین طور جوانان عزیزی که در خارج از کشور به اسلام خدمت می‌کنند، از خدای تبارک و تعالی می‌خواهم. آنها، مجاهدینی هستند که با کمال اخلاص دارند خدمت می‌کنند به ایران. و شما مجاهدینی هستید که با اخلاص دارید خدمت می‌کنید به کشورتان و خداوند با شماست و شما را پیروز می‌کند (۳)». امام خمینی، همواره به فردای نسل نو و کارآمدی آنان در پهنه کوشش‌های متنوع و انسان‌دوستانه می‌نگریست. او هر جوانی را به منزله ذخیره عزت و اقتدار کشور تلقی می‌کرد و از او انتظار داشت که خویشتن را برای ایفای مسؤولیت‌های ملی و مردمی مجهز و مهیا سازد. در میان جوانان، رهبر فقید انقلاب، عنایت خاصی به دانشجویان داشت، آنان که خواه‌ناخواه روزی سکان‌دار این کشتی در دل طوفان‌ها و گرداب‌ها خواهند بود. این که در کلام امام از دانشجوی ایرانی به عنوان وارث کشور یاد شده است، در حقیقت حوزه عملکرد و تاثیر بخشی این نیروی عظیم را خاطر نشان می‌سازد. در نگاه وارث شناسانه، به هر حال از جفا کاری‌ها و یاس افکنی‌ها و حرمت‌شکنی‌ها در حق نسل جوان و دانشجو باید خودداری کرد. «شما (دانشجوها) ذخایر این مملکت هستید، جوانید، دانشجو هستید، ذخیره این مملکت هستید (۴)». «شما ذخیره ما هستید و من خدمت گزار شما هستم (۵)». «امید من به شماست... و شماها وارث این کشور هستید (۶)». وارث بودن جوانان و تحصیل کردگان فرهیخته و متعهد کشور بی‌تردید متولیان و صاحبان قدرت را در برابر آنان و آینده و خواسته‌هایشان مسؤول می‌سازد. رفتار عاطفی مناسب و درک موقعیت و منزلت دانشجویان، عامل تاثیرگذاری در هدایت‌گری اندیشه‌ها و عاطفه‌های سرشار آنان خواهد بود. بدبینی‌ها و بی‌حرمتی‌ها و تکفیرهای جاهلانه به مرور زمان فراخنای رابطه آنان را به تنگنای خسران‌آمیز تبدیل می‌کند. رهبر فقید انقلاب، همواره بر روش و منش پدرانه و مهرورزانه با نسل جوان دانشگاهی تاکید و سفارش داشت، و اولیای امور را از بی‌تفاوتی

بر حذر می‌داشت. «روحانیون محترم باید به طبقه جوان روشنفکر که در خدمت اسلام و کشور اسلامی است و به همین جهت مورد حمله اجانب است، احترام گذاشته، آنها را چون فرزندان عزیز و برادرانی ارجمند بدانند و این قدرت بزرگ (دانشگاه) که مقدرات خواه ناخواه در دست آنها خواهد افتاد، از دست ندهند و از تبلیغات سوئی که بر ضد آنها در این چند صد سال شده و آنها را در نظر بعضی طور دیگر جلوه داده‌اند، تا از تفرقه استفاده هر چه بیشتر برند، احتراز کنند (۷). (۱). صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۷۸. (۲). صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۹۳. (۳). همان، ج ۱۸، ص ۷۸. (۴). همان، ج ۵، ص ۱۰۰. (۵). همان، ص ۲۲۳. (۶). همان، ص ۲۶۵. (۷). همان، ج ۲، ص ۲۰. «البته این همه، محتاج ذهنیتی پیراسته و بینشی آراسته به خود آگاهی اجتماعی و تاریخی می‌باشد، تا بتوان دست محبت و تفاهم را به سوی جوانان و دانشگاهیان گشود. امام خمینی چنان که در رهبری‌اش بارها نمایانده است، به روشنی چنین باورها و اعتمادها و مهرورزی‌هایی داشت و هیچ‌گاه از اظهار تمایل و ارادت‌اش فروگذار نبود. «سلام بر دانش و دانشگاه و دانشگاهیانی که چراغ راه هدایت و راهنمایی ملت به سوی تعالی و سعادت و فضل و فضیلت می‌باشند... سلام بر دانشجویان و استادانی که در سال‌های طولانی اختناق با محرومیت‌ها و شکنجه‌ها و ناراحتی‌های روحی و جسمی مواجه و با شجاعت و شهامت در مقابل استبدادها و قلدری‌ها ایستاده و تسلیم قدرت‌های شیطانی نشده‌اند... مکان‌های علمی مقدس خود را به صورت دژهای مستحکم و سنگرهای شکست‌ناپذیر در آورده و از استقلال و آزادی میهن عزیز خود دفاع نموده و سنگرهای شیطانی را با پشتیبانی این ملت بزرگ در هم شکسته و دشمن خونخوار خود را دفع کردند (۱)». در جای دیگر، رهبر فقید انقلاب، از استقلال و آزادی - که شعارهای اولیه و بنیادی انقلاب مردم ایران است - به عنوان امانت‌های بزرگ نام می‌برد که از رهگذر جان فشانی خرد و کلان فراچنگ آنان آمده و به فرزندان خویش سپرده‌اند. امام خمینی قبول این دو امانت الهی و ملی را، حاکی از مسؤول بودن جوانان دانشگاهی و متفکران جامعه در قبال آن بر می‌شمرد. از نگاه او، دانشجویان مسلمان در آینده رهبری ملت را بر عهده دارند و ناگزیر از مبارزه و روشن‌گری مردم برای نیل به حقیقت استقلال و آزادی در تمامی عرصه‌های نظری و عملی‌اند. زیرا که وظیفه پاسداری از محورهای نظام جمهوری اسلامی که استقلال و آزادی می‌باشد، متوجه نسل جوان دانشگاهی است. «این عزیزانند که استقلال و آزادی و ترقی و تعالی ملت‌ها مرهون زحمات آنان است... و اکنون‌ای جوانان عزیز! وای دانشجویان و دانشمندان! ای امید امروز و فرداهای امت و اسلام! امانت بزرگ استقلال و آزادی که از دام دو قطب شرق و غرب با مجاهدت و فداکاری ملت عظیم‌الشان ایران به دست آمده است، به شما عزیزان سپرده شده و مسؤولیت بزرگی به عهده همه گذاشته است. همه ملت و خصوص دانشجویان مسلمان که رهبران آینده هستند، مسؤول نگهداری از این امانت بزرگ الهی می‌باشند (۲)». از منظر عرفانی امام خمینی، جایگاه خاص جوانان در ارتباط با حق‌جویی و ترجیح حقیقت بر مصلحت‌گرایی‌های نفسانی و اجتماعی، آشکار می‌گردد. آنان به سبب سبب سبیدی دل و آزادگی جان و روشنای روان، پذیرای سخن و فرمان الهی‌اند. نفس اماره و شیطان و سوسه‌گر، هنوز بر نظر و خرد آنان چنگ و سلطه نداشته و لطافت روحی‌شان را نبروده‌اند. چنان که در مقوله بعثت‌ها و دعوت‌های توحیدی می‌نگریم، بیش و پیش از قشر و گروه اجتماعی، جوان‌ها، مخاطب‌های شایسته و فداکاری برای پیامبران بوده‌اند. دیگران به خصوص پیران قوم که عمر را در زران‌دوزی و زورمداری گذرانده بودند، از هیچ توطئه و دشمنی دریغ نداشتند. بدین سان، گفت و گو با نسل جوان، آسان‌تر و مطمئن‌تر است و می‌توان به سلوک و وفاداری آنان در هر برهه‌ای از زمان، دل بست. بی‌تردید، انقلاب و نهضتی که بتواند این ارتباط را توأم با پاسخ‌گویی به انتظار جوانان در ابعاد گوناگون حفظ کند، در نیل به هدف‌ها و راهبردهای اولیه توفیق به دست خواهد آورد. جوان در فضای آزاد و نورانی خویش، هنگامی که رنگ و بوی حقیقت‌گفتار و رفتاری را احساس کند، بی‌درنگ و بی‌محابا به همدلی و همراهی برمی‌خیزد. و بندهای جهل و جور حاکم و محیط را در هم می‌شکند. در واقع، در درازنای تاریخ حق و باطل، عدل و ظلم، اینان بودند که پیام نصرت خواهی مردان خدا را بی‌پاسخ نگذارده و مشعل آزادی و نجات را در جای جای زمین، برافروخته نگاه داشته‌اند. «این جوان، قلبش لطیف است، ملکوتی است (۳)». «جوانها،

نزدیکترند به ملکوت. پیرها هر چه می‌گذرد، هر چه بر عمرشان می‌گذرد، هی اضافه می‌شود یک چیزهایی که آنها را از خدا دور می‌کند (۴). «چنانکه در نصایح آمده است، رعایت حرمت سالمندان واجب است و چه بسا که در میان آنان، چهره‌های فرهیخته و تاثیرگذاری در علم و ادب و هنر دیده‌ایم. اما در این واقعیت نمی‌توان تردید داشت که پیران بر اثر کوتاهی در خودسازی و غفلت از تزکیه و تهذیب در ایام جوانی، در اسارت طبیعت و نفس‌اند. خودخواهی‌ها و دنیاطلبی‌ها، چنان پیران کوردل و از خودبیگانه را به خود مشغول داشته که حال و مجالی برای شنیدن حقیقت هم ندارند. همواره جنبش‌های عدالت‌خواهانه بر اثر تمایلات نفسانی و شیطانی این قشر - که البته صورت معقول و خیرخواهانه‌ای پیدا می‌کرد - دچار ضعف و انحراف و تباهی گشته است. در پیران، هواهای نفسانی و جاه‌طلبی و مال دوستی و خودبزرگ‌بینی، بسیار افزون‌تر از جوانان است. روح جوان لطیف است و انعطاف‌پذیر. و آن قدر که در پیران حب نفس و حب دنیا است، در جوانان نیست (۵).» بگذریم از مؤمنان دلیر و پاک‌باخته‌ای همچون ابوذر و سلمان و عمار یاسر و کمیل بن زیاد و حبیب بن مظاهر - که به رغم پیری و وعد و وعید نفس و طاغوت، همچنان به راه خدا و خدمت به مردم وفادار ماندند - پیران، غالباً مانع خیر و حقیقت‌اند. به آسانی، زبان به موعظه و ملامت و ارشاد می‌گشایند، ولی به دشواری از خودبینی و معصیت پروردگار گذشته و چه بسا در نیل به خشنودی خدا و پیامبر ناتوان‌اند. چنین است که رهبر فقید انقلاب، از والایی روح و رفتار جوانان یاد می‌کند و آنان را محبوب خدا بر می‌شمارد و متواضعانه اظهار می‌دارد: «شما توقع نداشته باشید، من بتوانم از عهده ثنای شما و شکر عمل شما برآیم. شما را همان بس که محبوب خدای تعالی هستید (۶).» «نظیر مجاهدین این زمان، نظیر این جوانه‌های این زمان از اول تاریخ تا حالا نبوده است. اگر آنها بوده‌اند، اما کم بودند (۷).» «من به همه شما (جوانان) ارادت دارم، اخلاص دارم... شما از خود من هستید و من هم از خود شما (۸).» ۲- بیم‌ها در طریق بشر همواره خطرناک‌ها نهفته است و آفت‌زدگی در کمین هر حرکت و هضت‌بیدارگرانه مردمی نشسته است. امام خمینی، پیوسته از رهگذر مواضع نظری و عملی‌اش، هشدارها می‌داد و دوستان را در دست‌یابی به اخلاق کریمه انبیا و اولیا مدد می‌رسانید. «این حب نفس! این (حب) جاه! این حب مسند! اینها دین را از بین می‌برد. یک قدری فکر کنید که این حب را از دلتان بیرون کنید (۹)» هر چند که دعوت به توبه و تحول روحانی و اخلاقی و اجتماعی از رهگذر آن یک تکلیف مشفقانه است، آیا می‌توان به پیران جاهل از حقیقت و مقام پروردگار امیدوار بود؟ کسانی که به گفته رهبر عارف انقلاب، پنجاه سال بدگویی و فحاشی داشته و بوی تعفن دهان و جان ظلمانی‌شان، مشام سالکان مکارم اخلاق را می‌آزارد، بی‌گمان در کفر و خودبزرگ‌بینی اهریمنی‌شان خواهند مرد. «توبه یک امری نیست که انسان با لفظ «توب الی الله...» کارش درست بشود! (توبه) ندامت است. این ندامت به این زودی‌ها نمی‌آید برای اشخاصی که پنجاه سال غیبت کرده! پنجاه سال فحش داده! او دیگر سقوط کرده در کفر و غیبت! او نمی‌تواند! تا آخر عمر مبتلاست (۱۰).» «پشیمانی و عزم بر ترک گناه، برای کسانی که پنجاه سال یا هفتاد سال غیبت و دروغ مرتکب شده، ریش خود را در گناه و معصیت سفید کرده‌اند، حاصل نمی‌شود! چنین کسانی تا پایان عمر مبتلایند (۱۱)» سرنوشت پیران بی‌ادب و محروم از لطف رب، جای عبرت‌آموزی دارد و جوانان جستجوگر کمال اخلاقی را بر آن می‌دارد که پیش از دست رفتن فرصت‌ها و مهلت‌های عمر و جوانی، به پالایش روان همت گمارند. سستی‌ها و کاستی‌های روح و جسم در دوران سالمندی، امکان بازگشت و اصلاح‌طلبی را از میان می‌برد و تیرگی‌های جان و کردار و زبان موجب چیرگی هوس‌ها و سیاهی باطن می‌گردد. در آن هنگام، هیچ روزنه امید و اطمینانی به روی آدمی گشوده نخواهد بود و شیطان با ولایت طاغوتی‌اش، واپسین مجال بازگشت به سوی خدا و پاکی‌ها را خواهد ربود. «اگر به فکر تزکیه و ساختن خویش نباشید، هنگام پیری که ضعف و سستی و رخوت و سردی بر جسم و جان شما چیره شد و نیروی اراده و تصمیم و مقاومت را از دست دادید و بار گناه و معصیت، قلب را سیاه‌تر ساخت! چگونه می‌توانید خود را بسازید و مهذب بکنید (۱۲).» ساده‌اندیشی است که ایمان و اخلاص و تقوایشگی یک جوان را، امری مستمر و پایدار تلقی کرده و هیچگونه تردیدی در حرکت و فرجام او نداشته باشیم. چه بسیار کسان که از ایمان و توحید به کفر و شرک و تجاوز و بزه‌کاری

گراییده و فرجام خسران‌آمیزی را برای خویش به بار آوردند. مگر نه این است که تزکیه و پاکی جان و روشنی روان، یکسر به توفیق الهی بسته است و آنچه به عنوان سعی و سلوک از سوی انسانهای متمایل به فطرت صورت می‌پذیرد، در واقع اظهار علاقه‌های باطنی است. یوسف پیامبر در پرتگاه سقوط، لطف و عنایت الهی را به یاد می‌آورد و از پروردگارش مدد می‌جوید تا بتوان در آن آزمون دشوارخیز، عقیده و حیاطش را از گزند و آلودگی نگاه دارد. پناهندگی انسان به خداوند در هر جا و هر حال، حاکی از ناتوانی وی در هجوم بی‌امان و سوسه‌ها و دسیسه‌های درونی و برونی است. (۱). همان، ج ۹، ص ۱۸۵. (۲). همان، ج ۱۵، ص ۲۱۱. (۳). همان، ج ۲۲، ص ۶. (۴). همان، ج ۲۰، ص ۲۱۰. (۵). جوانان ازدیدگاه امام خمینی، ص ۲۱. (۶). صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۹۹. (۷). همان، ج ۱۷، ص ۱۱۲. (۸). همان، ج ۵، ص ۱۹۳. (۹). همان، ج ۲۲، ص ۹. (۱۰). همان، ص ۶. (۱۱). جهاد اکبر، امام خمینی، ص ۵۷. (۱۲). همان. دعا و تقوا در مجموعه آموزه‌های اسلام، به منزله سپر و محافظ و نیروی مددکار روح و قلب یاد شده است. اولیای حق به رغم سلوک جانانه و عاشقانه، دست نیاز و تمنا به سوی خداوند دراز ساخته و نیک فرجامی خود را آرزومندند. «ممکن است که یک جوانی، خیلی مهذب هم باشد! خیلی هم خوب باشد! لیکن به تدریج برسد به این که یک وقت ظالم بشود (۱)». امام خمینی (قدس سره)، همواره نگران آتیه و سرانجام جوانانی بود که با کوله‌باری از عشق و فداکاری، در ورطه غرور و خودبینی سقوط کنند و خویشان را از نور توحید و تقوا بی‌نصیب سازند. شیطان و نفس سرکش به هر حال، هر کس و جماعت را از راهی به خودپرستی می‌کشاند و به تجاوزکاری و درنده‌خویی وا می‌دارند. مغرور گشتن جوانان کم بهره از معرفت و خودآگاهی و تاریخ پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیر است که روشن‌گری خیرخواهان را می‌طلبد. امام خمینی در عین حال که جهاد و ستقامت‌شگفت‌انگیز آنان را می‌ستاید، اندیشناک نفس و قربانی شدن جوان و جامعه در گرداب جهل و غرور می‌باشد. «کلمه‌ای نصیحت‌آموز با جوانان عزیزی که در جبهه‌ها و پشت جبهه‌ها برای اقامه عدل الهی فداکاری می‌کنند و عزیزانی که به نحوی برای هدف الهی آسیب دیده‌اند... توجه کنید که غرور پیروزیها و شهرت‌ها و جوان‌مردی‌ها در قلب شما رخنه نکند، که این مرض نفسانی از دامهای شیطانی است که بندگان خدا را از توجه به او باز می‌دارد. و از مکاید نفس اماره بالسوء است که انسانها را به شکر و عبودیت‌بتها و خصوصا مادر‌بتها که بت نفس است می‌کشاند (۲)». در جای دیگر، رهبر فقید انقلاب، بیم آن دارد که بر اثر غرورهای جاهلانه - که از سوی بازیگران قدرت و سیاست‌بدان دامن زده می‌شود - جوانان پرشور و فداکار، در برابر مردم موضع‌گیری خصمانه و کینه‌توزانه داشته باشد. بدرفتاریها و قانون‌ستیزیها، بی‌گمان موجب شکاف و درگیریهای سیاسی و داخلی شده و هواخواهان انقلاب و نظام را در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد. امام خمینی، آن روزگار را که تهی از صدق و صفای انقلابی است و آکنده از کدورت و جفاکاری، برای دین و کشور، فاجعه‌آمیز و دردناک ترسیم می‌کند. در حقیقت، انقلاب و جمهوری اسلامی، وامدار همبستگی همه جانبه ملت است و این همه از رهگذر حمایت‌خالصانه آنان پدیدار گشته است. خشک مغزیها و جفاپیشگی‌های مهار گسیخته پاره‌ای از غافلان از نزاع‌ها و سرکشی‌ها، دیر یا زود، باعث کاهش تعهد انقلابی و دینی مردم خواهد گشت. در چنین فضای غبارآلود و هراسناک چگونه می‌توان خوش باور بود و به پشتیبانی ملت امیدوار ماند. «خوف آن است که اسلحه در دست‌شما جوانان عزیز، موجب غرور و سرکشی شود و آن تحول روحانی عظیم که در شما پیدا شده است، از دستتان برود و شیطان نفس اماره شما را به دام کشد و با سوء رفتار با برادران خود، صدق و صفا رخت‌بربندد و به جای آن کدورت و جفا، جایگزین شود. و آن روز، فاجعه‌ای است برای اسلام! و مصیبت دردناکی ست برای شما و یارانتان. پس این اخوت و صفا را هر چه بیشتر حفظ نمایید، تا همان طور که تاکنون از پشتیبانی بی‌دریغ ملت برخوردار بودید، از این پس هم برخوردار باشید، خداوند پشت و پناهتان باد (۳)». ۳- امیدها از رهبری، همواره انتظار می‌رود که از بیم‌ها و امیدهایی سخن براند که در واقعیت امروز و فردای ملت به چشم می‌خورد. غفلت از هر کدام، سبب‌ساز گرفتاریهای پیچیده‌ای می‌شود که چه بسا در آینده تزلزل در باورها و حرکتهای را پدید آورد. چشمان نگران و امیدوار رهبر، کمک شایان و تاثیرگذاری در روند انقلاب و راهبردهای گوناگون

آن خواهد داشت. گسست‌های تکان دهنده اجتماعی و سیاسی، حاصل مشغولیت‌های کاذب و دیده فرو بستن از واقعیت‌هایی است که به هر حال - چه مثبت و چه منفی - در حال شکل گرفتن بوده و روزی به سود یا زیان تمام می‌شود. امام خمینی در کنار بیمناکی‌ها، امیدهایی را نظاره می‌کرد و نظر و اهتمام همگان را بدان معطوف می‌داشت. او در جوانان این مرز و بوم عزت خواهی را یک واقعیت انکارناپذیر می‌دانست و از این رو تداوم دو شعار و محور تعیین کننده - استقلال و آزادی را در بستر شناخت‌ها و اقدام‌های آنان ممکن تلقی می‌کرد. «من امیدوارم، خدای تبارک و تعالی به شما جوانها، عزت و سلامت و سعادت، عنایت فرماید. ما از خدای تبارک و تعالی، استقلال کشور خودمان را و آزادی خودمان را مسالت می‌کنیم (۴)». رهبر فقید انقلاب، چشم به راه خودباوری‌ها و بهره گرفتن از آن در جهت نوسازی و سامان بخشی مسایل کشور بود و بارها بر اداره آن از رهگذر همت و بصیرت جوانان دانشگاهی، سفارش می‌نمود. «امید من به شما جوانان است... که ان شاء الله مقدرات کشور ما، بعد از این در ست‌شماها باشد (۵)». «من همیشه از خدا خواسته‌ام که شما جوانان بتوانید معضلات کشور در زمینه‌های مختلف را حل کنید (۶)». خودسازی، سالیان پیش و پس از پیروزی انقلاب، امام خمینی را به عمل و اندرزگری برانگیخته بود. کمتر گفتار و رفتاری از او را می‌توان نشان داد که حاکی از اهمیت تزکیه نفس و ضرورت دستیابی به روشن بینی و زیست عادلانه و پارسایانه نباشد. چنان که پیش‌تر گذشت، امام جوانان را در همسایگی ملکوت و قدسیان می‌نگرد، چرا که دل سپید و فراخ و نکته‌یاب و حق‌پذیر و فروتن‌شان، همان بستر همواری است که خداوند برای کلام و هدایت‌خود برگزیده است. بدین سان، امیدوار بودن به حرکت اخلاقی و خودسازی جوان، همان اندازه معقول و پذیرفته است که نومی‌دی از اصلاح و آدمیت پیران بی‌خبر و جفاکار و خودپرست! مخاطب شناختن جوانان در نشست‌های عارفانه و معنوی، از تاثیر گذاری حکمت و تاثیر پذیری جان مشتاق‌شان حکایت دارد. «شما جوانها بهتر می‌توانید تحصیل نفس کنید. شما به ملکوت نزدیکتر هستید از پیرمردها! در شما آن ریشه‌های فساد کمتر است، رشدش کمتر است... هزاران جوان اصلاح می‌شوند و یک پیر (اصلاح) نمی‌شود! (۷)». «جوان می‌تواند با آسانی نسبی خود را از شر نفس اماره رها سازد و به معنویات گرایش پیدا کند (۸)». «در جلسات موعظه و اخلاق، آن قدر که جوانان تحت تاثیر واقع می‌شوند، پیران (تاثیرپذیر) نمی‌شوند (۹)». ۴- رهنمودها سخنان و مواضع روشن‌گرانه و مشفقانه، حاکی از بینش و منش والاست. تاریخ نهضت و انقلاب امام خمینی از قلمرو گسترده رهنمودهای عرفانی و اجتماعی سازنده‌ای حکایت دارد که در هنگام ضرورت مطرح می‌شد و بر روند امور جامعه تاثیر ماندگار داشت. آنچه در پی می‌آید، ناظر به برهه‌ها و نیازهایی می‌باشد که خواه ناخواه امکان تکرار و هشدار آن می‌رود. تشابه اجتناب‌ناپذیر احوال و رخدادهای بشری و اجتماعی، رهنمودهایی از این دست را در خور تامل و بهره‌گیری می‌نمایاند. فراگیر بودن کلام رهبر فقید انقلاب، رهنمودهایش را از تنوعی دل‌پذیر و تاثیر گذار، برخوردار ساخته است. خلوص و روشن اندیشی امام بر این همه، پرتوی نظر گیر افکننده و هر یک را بستر ساز جلوه‌ای از عزت و حکمت انسان‌دوستانه ساخته است. نگاهی به گذشته و آثار تعیین کننده بیان پیامبرانه امام خمینی در گرایش معنوی جانها و پرورش عناصر مخلص و کارآمد و مسؤولیت‌شناس، و رشد و تعالی خصلت‌ها و آموزه‌های دینی، از روحی سرشار و بیدارگر خبر می‌دهد. سخن، گفتن، آنگونه که ظاهر بینان می‌پندارند و چندان سهل و جاذب نیست. اگر این گونه بود که حرفها بسی گفته شده و می‌بایست انسانها راه یافته باشند. این که پاره‌ای از گفتارها، قبول خاطر می‌یابد و دلها را روانه کوی حقیقت و فضیلت می‌سازد، و شمار آن هم بسی اندک است، از پشتوانه عملی و باطنی حکایت دارد. به هر حال، امروز محتاج هدایت‌گریهای واقع‌بینانه و تاثیر بخش رهبر فقید انقلاب هستیم، تا بتوان در عرصه ضرورت‌های عصر حاضر از عهده انجام نیکوی وظیفه‌های انسانی و اجتماعی خویش بر آمد. تعلیم و تربیت از منظر امام خمینی، فراگیری دانشها و معرفتها، باید منشا اثر روانی و اخلاقی و اجتماعی باشد. تحصیل و تدریس فلسفه و معارف توحیدی و الهی و قرآنی هم اگر تاثیری مثبت و نورانی بر اخلاق آدمی نداشته باشد و ذهن و دل و زبان وی را به رنگ رحمانی در نیاورده باشد، باطل و عبث و خسران دنیا و آخرت است. «به تو، و سایر جوانها که طالب معرفتند وصیت می‌کنم

که شما و همه موجودات جلوه اویند و ظهور ویند. کوشش و مجاهده کنید تا بارقه‌ای از آن را بیابید و در آن محو شوید و از نیستی به هستی مطلق برسید (۱۰) «سلوک عارفانه و عاشقانه اولیای حق، در قدم‌های روشن و الهام بخش آنان تجلی می‌کند، نه در قال و قیل درس و بحث و حمل کتب! تا از رهگذر مطالعه و تعلیم و تفکر در آیات خداوند و فلسفه خلقت و انگیزه بعثت، سفری از طبیعت، به ملکوت آن نیاغازیم و به حقایق کلمات راهی نگشاییم، بی‌گمان در جهل و جور و جفای بر خلق، غوطه وریم. «از این پیر بی‌نوا، بشنو که این بار را به دوش دارد و زیر آن خم شده است. به این اصطلاحات که دام بزرگ ابلیس است، بسنده مکن و در جست و جوی او - جل و علا - باش (۱۱)». «جدیت کنید در تحصیل، جدیت کنید در یاد گرفتن معارف الهیه، جدیت کنید در این که خودتان را خوب بار بیاورید (۱۲)». «ای عزیزان اسلام و سرمایه‌های ملت! مجاهده کنید که خودیت را از سر قلب خود بزداید و باید بدانید و بدانیم که هر چه هست، اوست و جلوه جمال او جسم و جان و روح و روان همه از اوست. (۱). صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۵۷. (۲). همان، ص ۱۲۳. (۳). وعده دیدار، ص ۲۲۷. (۴). صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۲۳. (۵). همان، ص ۲۶۵. (۶). جوانان از دیدگاه امام خمینی، ص ۸. (۷). تفسیر سوره حمد، امام خمینی، ص ۱۲۹. (۸). وعده دیدار، ص ۹۴. (۹). همان. (۱۰). صحیفه نور، ج ۲۲، ص ۳۴۵. (نامه امام به خانم فاطمه طباطبایی). (۱۱). همان، ص ۳۸۰. (۱۲). اشاره به پاسخ نوجوان بنی هاشم - قاسم بن حسن (ع) - است که خطاب به حسین بن علی (ع) اظهار داشت. بکوشید تا حجاب خودیت را بردارید و جمال جمیل او - جل و علا - را ببینید. آنگاه است که هر مشکلی آسان و هر رنج و زحمتی گواراست و فدا شدن در راه او احلی (شیرین تر) از عسل، بلکه بالاتر از هر چیز به گمان آید (۱)». نه تنها در حوزه مقولات و مباحث علمی، بلکه در گستره زندگی و عمل و خدمت اجتماعی، باید به گونه‌ای بهره‌مندی خود از تربیت الهی و عرفانی را آشکار ساخت. نشانه‌های خداجویی و حق‌گرایی انسانها و خدمتها، در پالایش ذهنی و نفسانی از خودپرستی و تمایل به حقیقت و انسانیت می‌باشد. عملکردهای خالصانه، مطلوب است نه کارهای آلوده به ریا و شرک و نفاق. «وقتی برای اسلام کار می‌کنیم، باید به طور مهذب باشد که اگر خدای نخواست، کارها با خودخواهی و غرور همراه شد، مبداء شکست انسان است. باید اتکال به خدا باشد و خدمت برای خدا (۲)». از افسانه‌هایی که پیرامون ارباب سلوک و عرفان دینی، پراکنده‌اند بگذریم، واقعیت سلوک‌ها و تجربه‌های معنوی عرفای نامور ما، حاکی از کوشش مستمر و آگاهانه آنان است که در ایام جوانی به راستی و درستی شکل گرفته است. نمی‌توان همانند مولانا محمد جلال‌الدین بلخی، بدین آسانی و روانی از دریای معانی، نصیبی برگرفت و بر خلق عرضه داشت، بی‌آن که رنج سلوک و مجاهدت روحی و باطنی را در جوانی بر خویش هموار کرده باشیم. اینکه درباره او گفته‌اند که کتاب پدر - معارف بهاء‌الولد - را تا هنگام تدریس و تربیت شاگردان نگاه داشته و چراغ سلوک‌اش ساخته بود و در دیدار با شمس تبریزی از آن دست فرو شست، از اهتمام مولوی در سالیان جوانی حکایت دارد. امام خمینی، که با یادکرد مشایخ بزرگوار خویش در عرفان و اخلاق، همچون مرحوم میرزا محمدعلی شاه‌آبادی (۱۲۹۲ - ۱۳۶۹ ه. ق) نشان می‌دهد که از همان آغاز دوره جوانی شیفته جمال و کمال هستی بوده و از هیچ تلاشی فروگذار نبوده است. پیوسته بر کسب تجربیات ایمانی و نفسانی در روزگار جوانی تاکید می‌ورزید، چرا که خود هر چه داشت، ریشه در همان کشتزار پاکیزه و مستعد داشت. گفتارها و نوشتارهای عالمانه و عارفانه امام خمینی، آشکارا، جوانان را مخاطب خود ساخته است. نامه‌هایی که از آن عزیز سفر کرده در دست است، به روشنی، عنایت‌اش را به سالکان جوان و جست و جوگران حقیقت، جلوه گر می‌سازد. «عزیزم! از جوانی به اندازه (ای) که باقی است، استفاده کن که در پیری همه چیز از دست می‌رود، حتی توجه به آخرت و خدای تعالی!... در جوانی که قدرت بیشتری داری، به مجاهدت برخیز و از غیر دوست - جل و علا - بگریز و پیوند خود را هر چه بیشتر - اگر پیوندی داری - محکم‌تر کن و اگر خدای نخواست، نداری، تحصیل کن و در تقویتش همت گمار که هیچ موجودی جز او - جل و علا - سزاوار پیوند نیست. و پیوند با اولیای او، اگر برای پیوند به او نباشد، حیل شیطانی است که از هر طریق سد راه حق کند. هیچگاه به خود و عمل خود، به چشم رضا منگر که اولیای خلص چنین بودند و خود را لاشیء

می‌دیدند و گاهی حسنات خود را از سیئات می‌شمردند (۳) «تا جوانی در دست توست، کوشش کن در عمل و در تهذیب قلب، و در شکستن اقبال و رفع حجب، که هزاران جوان که به افق ملکوت نزدیک‌ترند، موفق می‌شوند و یک پیر موفق نمی‌شود (۴)». از دیگر سو، و به منظور بازگشت به صراط مستقیم توحید و تعالی، باز جوانی جایگاه بلند خود را می‌نمایاند. چنانکه در احوال تأیین مینگریم، غالب توبه‌ها و پشیمانی‌ها و اصلاح‌گری‌ها در زمان جوانی صورت گرفته است. که امکان تفکر و تجدید نظر در روش و منش پیشین بوده است. در طی زمان، به هر حال ریشه‌های آفت زده عقیده و خصلت‌ها، دائم در رشد بوده و مجال سلامت قلب و روح، و رویش نیکی‌ها را سلب می‌کند. اگر در بهار توبه که جوانی می‌باشد، کاری و اقدامی مشاهده نشد، بی‌تردید در فرصت‌های خزان زده عمر امید هیچ خیری نیست. «بهار توبه، ایام جوانی است که بار گناهان کمتر و کدورت قلبی و ظلمت باطنی ناقص‌تر و شرایط توبه، سهل‌تر و آسان‌تر است. انسان در پیری، حرص و طمع و حب جاه و مال و طول امل‌اش بیشتر است... پس‌ای عزیز! هر چه زودتر دامن (همت) به کمر بزن و عزم را محکم و اراده را قوی کن (۵)». معاشرت آنچه در باب غنیمت‌شمردن جوانی گذشت، بی‌شک مشروط به آن است که جوان به گفته پیر سالک از مصاحبت‌بدان بگریزد و یار بد را چون مار بد! دشمن خویش بشناسد. هم نشینی‌های غافلانه و بازدارنده از تأمل و تفکر و تعلیم و تربیت عرفانی - اخلاقی، عاقبت تهی دستی آدمی را در محضر پروردگار سبب می‌شود که شرمندگی و حسرت‌اش، عذابی ناگوار است. و از طرف دیگر، جهت معرفت و سرعت مطلوب در سلوک، بهره بردن از دوستان آزاده و وارسته از دنیاطلبی، ضرورتی انکارناپذیر است. بی‌اعتنایی به این اندرزا و سرگرم داشتن خود به رفاقت‌ها و معاشرت‌های بی‌حاصل، کار را به جایی میرساند که در رستاخیز آرزومند جدایی به مسافت میان مشرق و مغرب می‌شود. «از وصیت‌ها(ی) من که در آستان مرگ (بوده) و نفس‌های آخر را می‌کشم، به تو که از نعمت جوانی برخورداری، آن است که معاشران خود و دوستان خویش را از اشخاص وارسته و متعهد و متوجه به معنویات، و آنان که به حب دنیا و زخارف آن گرایش ندارند و از مال و منال به اندازه کفایت و حد متعارف، پا بیرون نمی‌گذارند و مجالس و محافل‌شان آلوده به گناه نیست و از اخلاق کریمه برخوردارند، انتخاب کن که تاثیر معاشرت در دو طرف صلاح و فساد، اجتناب‌ناپذیر است (۶)». کشور و دانشگاه امام خمینی، دست اندرکاران را به راه‌کارهایی در جذب عناصر جوان و دانشگاهی فرا می‌خواند که در نهایت بتوان از آنها در رشد و پیشرفت کشور بهره‌مند گشت. «طوری (عمل) کنید که این ذخیره‌ها (دانشجویان) برای مملکت‌تان مفید واقع بشود (۷)». پرورش نیروهای انسانی کارآمد و مؤثر در تعیین سرنوشت ملت، باید همواره مورد نظر و اهتمام مسؤولان فرهنگی و اجتماعی باشد، تا بتوان از وجود آنان و تخصص‌های متنوع‌شان در بستر نوسازی جامعه سود جست. «از همین سنین (جوانی) شما باید شروع بشود به ساختن افرادی که بعدها یک کشور را ممکن است نجات بدهند (۸)». «جوان‌ها، قدر جوانی‌شان را بدانند که صرف کنند در علم و تقوا و در سازندگی خودشان که اشخاص امین صالح بشوند که مملکت با اشخاص امین صالح می‌تواند مستقل باشد (۹)». رسالت دانشجو و دانشگاه رهبر فقید انقلاب، دانشجویان حوزه و دانشگاه را به تحصیل و رونق بخشیدن به کلاس‌ها و بحث‌های علمی دعوت می‌کرد و هیچگاه نمی‌پسندید که آنان به شور و هیجان انقلابی‌شان بسنده کنند و عمر را به هیاو و بازی‌گری سیاسی سپری کنند. از منظر امام خمینی، مبارزه برای استقلال و آزادی و عدالت - که همان راه و سلوک انبیاست - در پیوند ناگسستنی دین و علم و اجتماع، ممکن است. هر گاه به هر یک از این محورها آسیبی برسد، بی‌تردید حرکت و آیین و آینده ملت دچار تباهی گشته و تمایل به منفعت‌طلبی و وابستگی پیدا می‌شود. اگر دانشگاه‌ها خالی از مردانی دانشمند و متخصص شوند، اجانب منفعت‌طلب چون سرطان در تمام کشور ریشه دوانده و زمام امور اقتصادی و علمی ما را به دست می‌گیرند... بهترین مبارزه با اجنبی، مجهز شدن به سلاح علم و دین و دنیاست (۱۰)». شناخت اسلام و آرمان‌ها و رویکردهای مردمی پیامبران باید، بخشی از وقت جوانان را به خود اختصاص دهد تا درست و نادرست را در تحلیل‌ها و تفسیرها بازشناسند. «باید جوانان روحانی و دانشگاهی، قسمتی از وقت را صرف کنند در شناخت اصول اساسی اسلام که در راس آن، توحید و عدل و شناخت انبیای بزرگ، پایه‌گذاران عدالت و آزادی

امت، از ابراهیم خلیل تا رسول خاتم - صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین - و در شناخت طرز تفکر آنها از نقطه اقصای معنویت و توحید تا تنظیم جامعه و نوع حکومت و شرایط امام و اولی الامر و طبقات دیگر از امرا، و ولایت، و قضات و فرهنگیان که علما هستند (۱۱)». چنانکه از رهنمودهای امام بر می آید، افزون بر حوزه‌ها، باید دانشجوها و دانشگاهی‌ها در کار دعوت گری دینی باشند و با جهاد فکری و علمی روشن گرانه خود ملت‌ها را با روح توحیدی اسلام آشنا سازند. بدین سان، شناختن و شناساندن دین در انحصار و حوزه محدودی از مسلمانان نیست، بلکه تمامی آنان، به خصوص آنان که با جریان‌های فکری و فلسفی نو در جهان امروز مواجه هستند و از دست آوردهای علمی عصر حاضر برخوردارند، در برابر دین خداوند مسؤول می‌باشند. «این جانب در این نفس‌های آخر، امیدم به طبقه جوان عموماً و دانشجویان خارج و داخل اعم از روحانی و غیره می‌باشد. امید است دانشمندان و متفکران روشن ضمیر، مزایای مکتب نجات بخش اسلام که کفیل سعادت همه جانبه بشر و هادی سبیل خیر در دنیا و آخرت و حافظ استقلال و آزادی ملت‌ها و مربی نفوس و مکمل نقیصه‌های نفسانی و روحانی و راهنمای زندگی انسانی است، برای عموم بیان کنند. مطمئن باشند با عرضه اسلام به آن طور که هست و اصلاح ابهام‌ها و کج‌روی‌ها و انحراف‌ها که به ست‌بدخواهان انجام یافته، نفوس سالم بشر که از «فطره الله منحرف نشده و دستخوش اغراض باطله و هوس‌های حیوانی نگردیده، یک سر بدان روی آورند و از برکات و انوار آن بهره‌مند شوند (۱۲)» (۱). صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۹۳. (۲). همان، ج ۲۲، ص ۳۸۰. (۳). همان، ص ۳۷۲. (نامه امام خمینی به زنده یاد سید احمد خمینی). (۴). همان، ص ۳۴۴. (۵). چهل حدیث، امام خمینی، ص ۲۷۲. (۶). وعده دیدار، ص ۸۲. (۷). صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۰۰. (۸). همان، ج ۷، ص ۲۱۱. (۹). همان، ج ۵، ص ۱۰۰. (۱۰). همان، ج ۲، ص ۲۰. (پاسخ امام خمینی به اتحادیه انجمن‌های اسلامی در اروپا). (۱۱). همان. (۱۲). همان، ج ۱، ص ۲۲۷. (پاسخ امام خمینی به تلگراف‌های تسلیت اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و کانادا، در سوگ دکتر علی شریعتی). حوزه و دانشگاه وحدت و احترام متقابل روحانی و دانشگاهی، همواره مورد نظر و توصیه امام خمینی بوده است. کوتاهی و تنگ نظری‌هایی که در این زمینه مشاهده می‌شود، بی‌گمان جامعه و فرهنگ و دین را به همان وضع دردناک و فتنه‌انگیز پیشین سوق می‌دهد که به سهولت و رغبت نمی‌توان دانشگاهی را در کنار حوزوی نگریست. محصول این بی‌حرمتی‌ها و گسست‌ها، انزوای دین از جامعه خواهد بود. از این رو، رهبر فقید انقلاب، هیچگاه فارغ از اندیشه تفاهم و تبادل و تعاون فرهنگی و اجتماعی روحانی و دانشجو نبود، و بارها بر پیروزی انقلاب ملت از رهگذر اتحادها، به ویژه میان طلبه آگاه و دانشجوی بیدار، تاکید می‌ورزید. «لازم است طبقات محترم روحانی و دانشگاهی با هم احترام متقابل داشته باشند (۱)». روشن‌گری جوانها تجربه و تاریخ مبارزه‌ها و عدالت‌خواهی‌ها، نشان می‌دهد که جوانان پرشور و متعهد و پاک‌باخته، سهمی شایان ذکر در روشن‌گری ملت‌ها داشته‌اند. آنان با مدد گرفتن از ایمان و ادبیات انسانی و حماسی و ارائه تحلیل‌های جامعه‌شناختی و تاریخی، زمینه‌گرایی و پیوند نیروهای بیگانه از هم را فراهم آوردند. رهبر فقید انقلاب از جوانها خواستار استمرار بیدارگری‌ها و انتقال خودآگاهی انسانی و اجتماعی و تاریخی در بستر ذوق و شوق انقلابی است. «امید است طبقه جوان که به سردی‌ها و سستی‌های ایام پیری نرسیده‌اند، با هر وسیله که بتوانند ملت‌ها را بیدار کنند؟ با شعر و نثر و خطابه و کتاب و آنچه موجب آگاهی جامعه است، حتی در اجتماعات خصوصی از این وظیفه غفلت نکنند (۲)». خدمت مطبوعاتی جوانان نادیده انگاشتن نقش مطبوعات و قلم و خبر و تفسیر رخ‌دادهای پنهان و آشکار جامعه بشری، پیوسته پرسش‌انگیز بوده است. رهبر فقید انقلاب، دست‌اندرکاران مطبوعات را، خدمت‌گزاران ملت می‌خواند. آنان که رشد نیروی انسانی را هدف والای خود می‌شناسند. چنین خدمتی، در واقع از نویسندگان جوان و متفکر و دردمند جامعه ساخته است. «مجله باید در خدمت کشور باشد. خدمت به کشور این است که تربیت کند، جوان تربیت کند، انسان درست کند. انسان برومند درست کند، انسان متفکر درست کند تا برای مملکت مفید باشد... آن که از خدمت‌ها بالاتر است، این است که نیروی انسانی ما را رشد بدهد و این به عهده مطبوعات است، مجله‌هاست، رادیو تلویزیون است، سینماهاست، تئاترهاست. اینها می‌توانند

نیروی انسانی ما را تقویت کنند و تربیت صحیح بکنند و خدمت‌شان ارزشمند باشد... شما هم که می‌نویسید، می‌توانید خدمت کنید، دنبال این باشید که از نویسندگانه‌های متعهد اسلامی - انسانی، نیرو بگیرید. مقالات صحیح بنویسید. درد و دوايش را بنویسید. همه چیز را انتقاد کنید (۳). امنیت و قانون‌گرایی جوانها بیش از هر عامل دیگر قانون‌گریزی پاره‌ای از جوانها سبب سلب امنیت از جامعه و ناتوانی دولت انقلاب در تحقق شعارها و اصول اجتماعی و سیاسی مورد حمایت‌ت خواهد بود. جانبداری از تمایلات و حرکت‌های هرج و مرج طلبانه گروهی از جوانان احساساتی هر چند در مقطعی از نهضت و تاریخ به مصلحت باشد، بی‌گمان در درازمدت، بستر ناامنی و قانون‌شکنی را به وجود خواهد آورد. رهبر فقید انقلاب، بارها جوانها را به خاطر فرار از تکلیف قانون‌گرایی و حفظ امنیت جامعه و کشور نکوهش کرده و بزه‌کاران در این حوزه را سزاوار کیفر خوانده است. از منظر فقهی - سیاسی امام خمینی، گام نخست در جهت پاسداری از آرمانهای ماندگار ملت بزرگ و آگاه ایران - که همان استقلال و آزادی می‌باشد - قبول و رعایت قانون در تمامی عرصه‌های حیات فردی و جمعی می‌باشد. از یک جامعه سقوط کرده در بی‌نظمی و رفتارهای خودسرانه، نمی‌توان انتظار داشت که در هجوم دسیسه‌های استعماری و وسوسه‌های استبدادی، بایستد و بستر مساعدی را برای پرورش نسل‌های فرهیخته و تاثیرگذار بر سرنوشت خود فراهم آورد. از این رو، امام هشدار می‌دهد و جوانان خودآگاه و متمایل به استقلال و آزادی ملت را از بهره‌گیری ابزاری از اسلام و انقلاب، به منظور نیل به قدرت و منفعت شخصی و حزبی بر حذر می‌دارد. رهنمودهایی از این شمار، روحیه و شیوه نسل جوان را به سمت و سوی تعالی روان و تکامل جامعه از رهگذر حرمت نهادن به قانون و امنیت و حقوق انسانی و اجتماعی مردم، هدایتگر خواهد گشت. «اگر شما بخواهید، مملکت‌تان استقلال داشته باشد! آزادی در آن باشد! مملکت، یک مملکت اسلامی باش. اول چیزی که بر همه ما لازم است، این است که از هرج و مرج جلوگیری بکنیم. نگویند هر کس صبح از خواب بلند شد، هر کاری دلش بخواهد بکند! این معنایش این است که اصلاً حد و مرزی برای هیچ چیز نیست و این غلط است و باید از این جلوگیری شود. و خود جوانها و خود اشخاصی که متعهد به اسلام هستند، اینها باید (از این خودسری‌ها) جلوگیری بکنند... بدانید که اشخاصی با اسم اسلام، توی (جمع) شما وارد می‌شوند، با اسم تعهد به انقلاب، توی (جمع) شما وارد می‌شوند و آنها می‌خواهند، نگذارند این انقلاب به ثمر برسد. یک کارهایی را انجام می‌دهند، یک درگیری‌هایی را درست می‌کنند، یک تظاهرات درست می‌کنند - عرض می‌کنم - مدارس را به هم می‌زنند، همه جهات را به هم می‌زنند (۴). (۱). همان، ج ۲، ص ۲۰. (۲). همان، ج ۱، ص ۱۴۹. (۳). همان، ج ۸، ص ۲۴. (۴). همان، ج ۱، ص ۱۳۸. (در جمع دانشجویان اصفهان). ابوالفضل هدایتی - مجله حضور، ش ۳۴

امام خمینی؛ شخصیت و کرامت زن

امام خمینی؛ شخصیت و کرامت زن تجدید حیات فرهنگ دینی و احیای ارزشهای متعالی انسانی و رویکرد مجدد بشر به کرامتهای اخلاقی و معنوی که در قهر بی‌رحم تمدن صنعتی از آن روی گردانده بود یکی از ثمرات نهضت اسلامی حضرت امام خمینی بود. تفسیری که حضرت امام از دین ارائه داد و جهان علم و تفکر و تمدن را به حیرت فرو برد و اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله را به عنوان الگوی برتر و گریزگاه امن بشر از جهنم اندیشه‌های مادی معرفی کرد، نه متکی بر اجتهاد در مقابل نص بود تا گرفتار ارتداد جاهلی شود و نه بر یافته‌های عقل تجربی تکیه داشت تا در لجزار فهم عصری دین، همه ارزشهای مقدس انسانی را در پای مادیات خشک و منطق مقدس تحصیلی قربانی کند و نه به بهانه انتظار ظهور مصلح جهانی و اعتقاد به تعطیل نمودن دین و دنیا از هر گونه تعهد انسانی و دینی شانه خالی کرد. حضرت امام جهان و انسان و اسلام را دقیقاً آنچنان می‌دید که قرآن کریم به تصویر کشیده بود و اولیا دین در پی تحقق آن لحظه‌ای از پای ننشستند. او توحید را از درون کتابهای کلامی و فلسفی و ذهنیت اندیشمندان و دین‌شناسان برگرفت و به صحنه طبیعت و شریعت و واقعیت زمین و

زندگی و در کانون قانون و قدرت آورد. امام غبارهای سیاه نخوت عربی و اجتهاد متکی بر قیاس عقلی و مصلحت قومی و تجربه ما تریالیستی و خردورزی سکولاریستی را از چهره نبوت و هدایت وحیانی الهی برگرفت و آیات الهی را از مجلس مردگان و گورستان بر فراز مناره صراط مستقیم سعادت انسانی فروزان ساخت. و نیز ولایت و امامت و حاکمیت حق و عدالت را که پس از غیبت امام معصوم (عج) از صحنه حیات و هدایت جوامع بشری رخت بر بسته و همانند اسطوره های تاریخی در درون کتابها و موزه ها و زیارتگاهها عقده گشای کمبودها و سنگ صبور رنجها و ظلمها و عقب افتادگیها و تحقیرها شده بود در همان قالب و مثالی که اولیا معصوم ارائه فرموده بودند متجلی ساخت و... نگاه امام به جایگاه زن و تبیین کرامت او چنان تحولی در انسان شناسی دینی پدید آورد که از یک سو نگاه تفریطی جاهلی به زن را از صفحه ذهن مومنان متکی بر وحی پاک نمود و از سوی دیگر اندیشه های فرزانه و فرهیخته را از نگرش افراطی جاهلیت متمدن بازداشت. حضرت امام که اسلام را به مثابه یک کل بهم پیوسته می دانست معتقد بود که عقیده و شریعت و عبادت مجموعه ای متکامل و هماهنگ هستند و به همین دلیل نمی توان بین دین و سیاست و دولت اختلاف و تعارضی یافت، و نیز معتقد بود که فرهنگ، اساس سعادت و شقاوت ملتهاست و تلازمی در بهره مندی از علوم و صنایع غرب با پذیرش فرهنگ استعماری و مادی غرب نیست و می توان از صنعت آنان بهره مند شد و فرهنگ الهی خود را از دست نداد، و نیز به کرامت انسانی و عزت مومنان و قوت و شوکت مسلمانان باور داشت. او مصمم بود تا بتهای ساخته شده به دست بشر را بشکند و باورهای شرکآلود را در هر زمینه ای ریشه کن کند و با التزام به اسلام ناب، حصار تحجر و التقاط در فهم و عمل اسلامی را در هم فرو ریزد. از نظر حضرت امام و در بیان و عمل او، هم تحجر مردود بود و هم التقاط که به معنای رها کردن قیود صحیح برای فهم دین و اسلام است. (۱) او می گفت: «مادامی که در مسیر حق باشیم پیروزیم... حق بودن به این است که ما همه چیزمان را اسلامی کنیم، عقایدمان عقاید اسلام باشد، ایمان را در قلبمان تقویت کنیم، اعمالمان را تطبیق بدهیم با اسلام، با قرآن و اخلاقمان را مهذب کنیم، تطبیق بدهیم با اسلام.» (۲) و معتقد بود: «هر چه موافق دین و قوانین اسلام باشد، با کمال تواضع کردن می نهیم و هر چه مخالف دین و قرآن باشد... و لو الزامات بین المللی باشد، با آن مخالفیم.» (۳) و به این باور بود که: «ما نمی خواهیم در خارج از کشور و جاهت پیدا بکنیم، می خواهیم به امر خدا عمل کنیم.» (۴) و ترس ایشان از آن بود که: «مبادا از حرفهای خارجیا بترسیم و در پیاده کردن احکام خدا سستی کنیم.» (۵) سرمنزل مقصود ما بیش از آنچه می توانیم از نوشته ها و گفته های حضرت امام در ابعاد اجتماعی و تربیتی اسلام بهره مند شویم باید در مشی عملی و رفتارهای سیاسی، عبادی، اجتماعی، اقتصادی و خانوادگی حضرت امام توجه کنیم تا به هدفهای تربیتی و سیاسی اسلام و فهم شیوه های رفتاری آن دسترسی پیدا کنیم. به دیگر سخن، فهم کامل و تبیین جامع دیدگاه حضرت امام نسبت به شخصیت زن و جایگاه رفیع او، زمانی میسر است که ما به مجموعه نظام فکری، عقیدتی و اصول اعتقادی اسلام توجه داشته باشیم. جامعه ای که بخواهد هر یک از مسایل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و تربیتی خود را از کشوری وام بگیرد و تابع اصول و ارزشها و بینشهای غیر دینی که در معادلات سیاسی، فرهنگی حاکم بر جهان جریان دارد باشد و دچار التقاط در جهان بینی و وام گیری در اندیشه و فرهنگ از این و آن بشود هیچ گاه به سرمنزل مقصود نخواهد رسید و نمی تواند صاحب تمدنی پایا و مستقل باشد. و علت موفقیت حضرت امام در پیشبرد نهضت اسلامی و علت اینکه یکتنه و یکنفس آن همه تاثیر در تحولات فرهنگی و اجتماعی اسلام و ایران و حتی بسیاری از جوامع غیر اسلامی داشت و روز به روز و این تاثیرگذاری افزایش داشت، ریشه در همین حقیقت دارد که او در گفتار و رفتار و شیوه زندگانی و ظاهر و باطن و در خانه و جامعه و در نوع مدیریت و مرجعیت و حکومتش تابع یک نظام عقیدتی و فکری واحد و بهم پیوسته بود. این است که تبیین نگرش امام به مقام زن و جایگاه آن بدون توجه به مجموعه فکری و اعتقادی او، انسان را به بیراهه خواهد کشید و اولین و بزرگترین اشتباه کسانی که مدعی قرائنهای گوناگون در دیدگاههای حضرت امام هستند از همین

جا است که به دلیل جایگاه فکری و سیاسی خودشان نتوانسته اند و یا نخواسته اند امام را آنچنان که بود بشناسند و دریابند. نگرش تخصصی در زمینه علوم انسانی و اسلامی که از ملازمات جامعه صنعتی و حاکمیت تکنولوژی است، در عین داشتن مزایا و منافع قابل توجه یک آفت بزرگ را نیز به همراه دارد، زیرا انسان را از درک ارتباط واقعی بین اشیا و نگاه توحیدی به عالم و انسجام و تعامل بین ابعاد گوناگون تکوین و تشریح و فهم نظام مند قوانین فطری و شرایع دینی که منطبق بر فطرتند بازمی دارد. تبیین ارزش و مقام زن در اسلام فرع بر انسان شناسی اسلام است، و آن نیز خود از هستی شناسی و توحید نشأت می گیرد. ممکن است در پاره ای موارد شیوه های رفتاری و عناوین و موضوعات و حتی قوانین فرعی اسلام با مکتب و فرهنگ دیگری تشابه داشته باشد حتی ممکن است هدفها نیز در یک ارزیابی تخصصی، مشابه و دارای شاخصهای مشابه باشد. اما انگیزه ها و نیات و دیدگاهی که این رفتار و گفتار از آن منبعث شده است حکمهای متفاوتی را بر دو عمل مشابه جاری نماید. حضرت امام در سال ۴۱ خطاب به علم نخست وزیر رژیم شاه می نویسد: «ورود زنها به مجلسین و انجمنهای ایالتی و ولایتی و شهرداری مخالف قوانین محکم اسلام که تشخیص آن به نص قانون اساسی محول به علمای اعلام و مراجع فتواست و برای دیگران حق دخالت نیست و فقهای اسلام و مراجع مسلمین به حرمت آن فتوا داده و می دهند» (۶) و همو پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تأسیس مجلس شورای اسلامی حضور زنان را لازم، و قانونی را که به حضور آنان اجازه شرکت داده است قانون اسلام می شمارد. این است که باید به هنگام بحث از مقام زن در نگرش و روش حضرت امام، توجه به مبانی فکری و فلسفی و فقهی آن بزرگوار که پشتوانه و منشأ واقعی این نگرشها و رفتارها می باشد داشته باشیم. تفاوت دیدگاهها بیشترین نقدها و کج فهمیها در مورد دیدگاه اسلام نسبت به زن و تبیین شخصیت زن در سیره حضرت امام، گذشته از عدم توجه به مبانی اعتقادی، ناشی از تفاوت دیدگاهها در زمینه مباحثی است که به بخشی از آن اشاره می شود: الف: اسلام انسان را خلیفه خدا در زمین می داند که تسخیر طبیعت و عمارت زمین را به او واگذار نموده و او را بر سرنوشت خویش حاکم قرار داده است. حضرت امام می فرماید: «حق تعالی به مقام اسم جامع و رب الانسان بر صراط مستقیم است. چنانچه فرماید: ان ربی علی صراط مستقیم ... و مربوب آن ذات مقدس بدین مقام نیز بر صراط مستقیم است ... آن بر وجه ظاهری و ربوبیت و این بر وجه مظهریت و ربوبیت. و دیگر موجودات و «سائیرین الی الله» هیچ یک بر صراط مستقیم نیستند بلکه اعوجاج دارند یا به جانب لطف و جمال و یا به طرف قهر و جلال. و مومنین، چون تابع انسان کامل هستند و از پیش خود قدمی برندارند و عقل خود را در کیفیت سیر معنوی الی الله دخالت ندهند از این جهت صراط آنها نیز مستقیم و حشر آنها با انسان کامل و وصول آنها به تبع وصول انسان کامل است.» (۷) (۱). بر گرفته از سخنرانی مقام معظم رهبری در سالگرد رحلت حضرت امام در تاریخ ۱۴/۳/۷۱ (۲) . صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۴۵. (۳) . همان، ج ۱، ص ۱۷. (۴) . همان، ج ۸، ص ۲۵۱. (۵) . همان، ج ۱۸، ص ۱۷۹. (۶) . صحیفه نور، ج ۲۲، ص ۳۰. و در ج ۱۳، ص ۶۸ تصریح دارد که: فرض کنید اینها یک زنی را هم وارد می کردند در مجلس اما چه زنی بود و چکار می خواست بکند. حالا هم وارد شدند بعضی خانمها در مجلس، این ورود غیر آن ورود است. (۷) . چهل حدیث، ص ۵۳۱. ولی «در اندیشه سکولاریسم مساوات میان انسانها به عنوان یک ارزش به مثابه مساوات میان خدا و انسان و طبیعت ظهور یافت چون سکولاریسم به جای خدا انسان را در مرکز منظومه معرفتی خود قرار داد و به جای آنکه ساختار ذومراتب هستی از خلال مفاهیم توحید و استخلاف انسان و تسخیر و آبادانی طبیعت و جهان (خدا سپس انسان و سپس طبیعت تدریجی) مشاهده شود همچنان که در دیدگاه توحیدی چنین است عالم وجود در یک سطح افقی و متشکل از سه اقلیم و اصول متساوی (خدا - انسان - طبیعت) دیده شد. این نوع نگاه به عالم هستی در اندیشه غربی رفته رفته به مرگ خدا و در جهان غرب عملاً به نابودی انسان و تخریب طبیعت انجامید. چنین نتیجه ای در مفهوم مساوات میان مرد و زن نیز انعکاس یافت و فقدان مرجعی مستقل از دو طرف - خداوند - در نهایت به حاکمیت و حکمیت واقعیت و سیطره روابط قدرت به اشکال مختلف در میان زن و

مرد انجامید.» (۱) در اندیشه توحیدی بنای بر کمال و سیر الی الله است نه اینکه حاکم و محکومی باشد، یکی فرمانروایی کند و دیگری فرمانبری ولی «از آنجا که جنگ و ستیز، ارزش حاکم بر نظم معرفتی غربی است آثار و شعارهای زن سالاری موجب شد متقابلاً عده ای به معارضه برخاسته و بر برتری مرد تأکید کنند و در اثبات افضلیت او بکوشند. دلایل و حجت‌های این تفکر متنوع بود، برخی آرای خود را بر مبانی دینی استوار کردند، گروهی کوشیدند از نظر زیست‌شناسی و روانی برتری مرد را ثابت کنند و بعضی نیز با استناد به نمونه‌های تاریخی سعی کردند پست تر بودن زن و ناتوانی او را در خلاقیت و نوآوری به اثبات برسانند.» (۲) و حضرت امام در نسخه تربیتی و عرفانی خود نه مردان را به مقام ویژه ای نوید می‌دهد و نه زنان را از سیر تا اوج کمال انسانی محروم می‌شمرد و همان‌گونه که به درخواست یک زن در زمینه سلوک الی الله پاسخ می‌دهد (۳) پسرش را نیز با مراحل سیر الی الله آشنا می‌کند. (۴) ب: باید به این اصل اساسی نیز اعتراف کرد که در نگرش وحی تشریحی و تبیین احکام تکلیفی از لحظه ای که انسان مورد خطاب مستقیم یا غیر مستقیم الهی قرار می‌گیرد تا لحظه محاسبه و پاداش بین زن و مرد فرقی نیست و هر حکمی که برای مرد آمده نسبت به زنان هم جاری بوده و هر خطابی که به زنان شده نسبت به مردان هم جاری بوده است و آنچه در خطابه‌های تشریحی نقش ندارد جنسیت است و استثناهایی که در موارد خاص دیده می‌شود - اگر واقعیت داشته باشد و مشمول جهل و غرض ورزیها و اشتباه بین اصل و فرع و خلط بین ماده و تبصره نباشد - به دلیل تفاوت‌های زیستی و روانی بوده که طبیعتاً قوانین ویژه را نیز نیاز دارد. زیرا یک سری تفاوت‌های زیستی و به تبع و تناسب آنها تفاوت‌های روانی و روحی بین زن و مرد وجود دارد که نه تنها وجود آنها خالی از حکمت نیست بلکه نشان اعتدال نظام آفرینش و آگاهی و قانونمندی حکیمانه آن و برای تداوم نسل بشر ضروری بوده و گرچه هیچ یک از زن و مرد به طور یک‌جانبه مزیت چشمگیری نسبت به دیگری ندارند ولی این تفاوت‌های زیستی و روانی موجب تفاوت‌هایی در جایگاه اجتماعی و رفتار و زندگی شده است که از آنها نیز گریزی نیست. غربیانی که اساس زندگی اجتماعی را قراردادهای اعتباری می‌شمردند و از مقررات تشریحی هماهنگ با فطرت محروم شده یا خود را محروم نموده اند هر گونه محدودیت قانونی را به معنای سلب بخشی از حقوق فردی دانسته و متقابلاً - از مواردی که الزامات قانونی وجود ندارد به نام آزادی و امتیاز نام می‌برند و قانون و مقررات الزامی - تکلیفی - را تحدید مرز آزادی می‌پندارند. در صورتی که وضع قوانین - محدود کننده یا توسعه دهنده - در فرهنگ اسلام با نگرش غربی تفاوت دارد. در اسلام وضع قانون برای کمال انسانی و در جهت رشد و هدایت او و برای حفظ حریم و احقاق حق او است؛ اعطای حق است نه سلب حق و حفظ حریم است نه دخالت در حریم. و قوانین توسعه دهنده نیز تنها به معنای رهایی از الزام و تکلیف نیست بلکه میدانی برای شکوفایی و رشد اخلاق و امتحان و ابتلا است. حضرت امام می‌فرماید: «اسلام اگر محدودیتی برای مردان و زنان قایل شده است همه به صلاح خودتان بوده است. تمام قوانین اسلام چه آنهایی که توسعه می‌دهد چه آنهایی که تحدید می‌کند همه بر صلاح خود شماست برای خود شماست.» (۵) مضافاً بر اینکه اخلاق نقش اساسی را در زندگی انسان دارد و احکام محدود کننده برای تنبه و تحدید کسانی است که به تأملات اخلاقی ملتزم نیستند و همواره پای از گلیم خود بیرون می‌نهند. قانون حداقل حدود ارتباطات را در زندگی اجتماعی اسلام به عهده دارد نه حد تمام و کامل را. چه اینکه قاعده و اساس قوانین اسلامی بر اباحه و حلیت و رخصت است و حرمت و منع و تقیید استثناً است. شخصیت زن در فراسوی اندیشه‌ها الف: حقیقت این است که دستیابی به نقش زن و کرامت او در تاریخ اسلام و تا به امروز کاری بس دشوار و حساس است زیرا بازگشت مسلمین به فرهنگ سنتی جاهلی در اثر فراز و نشیب‌هایی که پس از رحلت پیامبر (ص) پیش آمد و ناتوانی سیاستمداران حاکم از ارائه الگوی اسلامی شفاف در زمینه‌های مختلف و از جمله در زمینه نگرش اسلام به زن مسلمان و تعارض و تباین بعضی از گفتارها و فتواها با رفتار و عمل معصومین و دیگر مسلمین، میدان هر گونه بیان و تصمیم قاطع را محدود نموده و محقق را از رسیدن به یک نتیجه روشن بازمی‌دارد. این است که بیشتر محققین

غربی به هنگام اظهار نظر در مورد شخصیت زن از منظر اسلامی به نتایجی دور از حقیقت رسیده و دین اسلام و مسلمین را نسبت به زن و مقام و جایگاه او ظالم پنداشته اند. نکته لازم به ذکر این است که امروزه در زمینه مباحث اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و حتی اعتقادی، برای مسلمانان دو میراث متوازی و تا حدودی متباین به یادگار مانده است: آنان از سویی وارث تعالیمی هستند که توسط اولیا دین در صدر اسلام و دین شناسان صادق و امین در طول تاریخ به دست آنان رسیده است. و بالطبع طی این مسیر برای همگان میسر نبوده و میراث داران این ثروت عظیم به دلیل شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم محدود و انگشت شمار بوده اند. و از سوی دیگر کم نبوده اند کسانی که در مدت محدود همراهی و مصاحبت پیامبر، همه نگرشهای جاهلی و فرهنگ قومی و عربی را نتوانستند از ذهن خود بیرون کنند و با شرایط پیش آمده پس از رحلت پیامبر و درگیریهای سیاسی و جناحی، این دیدگاهها بعد سیاسی به خود گرفت و به نام سنت و دین ماندگار شدند. تلاشی که سیاست پیشگان اموی و عباسی در تطبیق این شعر جاهلی که می گوید: بنونا بنو ابناثنا و بناتنا بنوهن ابنا الرجال الابعاد (یعنی: فرزندان ما همانا فرزندان پسران ما هستند و فرزندان دختران ما فرزندان دیگرانند) بر اهل بیت پیامبر و اثبات این معنا که حضرت حسن و حسین علیهما السلام و فرزندان آنان، فرزندان علی علیه السلام هستند و نه فرزندان پیامبر! بر صاحبان اندیشه و تحقیق پوشیده نیست. و اگر به این نکته نیز توجه کنیم که گاهی در اثر همان جو حاکم، حوادث خاص موردی - قضایای شخصی - را تعمیم داده و به صورت یک قاعده کلی و مبنایی جلوه می دادند، و یا به عبارت دیگر تبصره ها و استثنایها را به جای قانون جا می زدند، خواهیم دید که دریافت اصول و مواد اساسی نگرش اسلام در مورد زن - و دیگر مباحث اجتماعی و سیاسی - تا چه حد دشوار و پیچیده می باشد. ب: شخصیت انسان در مفهوم انسانیت او نهفته است و انسانیت مجموعه ای از صفات والایی است که از روح الهی نشئت گرفته و در نهاد انسان ملکه شده است. تجلی این ملکات در مظاهر زندگی یک شخص او را از دیگران متمایز می کند و «شخصیت» ویژه ای به او می بخشد و «حریم» ویژه ای برای او منظور می نماید. میزان توجه به این حریم و رعایت آن در مناسبات رفتاری، نشانه ارزش و کرامتی است که برای آن «شخصیت» لحاظ می شود. در این نگرش، کرامت یک شخص به تناسب ملا-حظه او با دیگران و نافع بودنش برای دیگران نیست بلکه ناشی از شخصیت ذاتی او و به تناسب ملکاتی است که در او بروز دارد. کرامت، فرایند شخصیت انسان و یک اصل کلی است که دارای مصادیق و نمودهای متفاوتی می باشد. این نمودها تا آنجا که در تعارض با اصل ملکات روانی قرار نگیرد و بیانگر شخصیت واقعی شخص باشد می تواند متناسب با شرایط اجتماعی و فرهنگی متغیر باشد. به عنوان مثال اصل عفاف و پاکدامنی کرامت ذاتی است ولی نمودها و مظاهر آن به تناسب شرایط و جوامع می تواند تغییر یابد. از سوی دیگر با توجه به تفسیر فوق ملاکهای ارزشی امری کسبی و قابل تحصیل می باشد و ربطی به جنسیت شخص ندارد چنانچه ربطی به جغرافیا و نژاد و رنگ و سن و ثروت و قیافه ندارد و به طور کلی ملاکهای ارزیابی و ارزشمندی انسان در حیطه امور اختیاری و اکتسابی است و در زمینه امور فطری و طبیعی و غریزی که از قدرت و اختیار انسان خارج است ارزش و کرامت معقول نیست. (۱). مشارکت سیاسی زن، نوشته دکتر هبه رئوف، ترجمه محسن آرمین، ص ۳۹. (۲). همان، ص ۴۰ با تلخیص. (۳). ره عشق، نامه عرفانی حضرت امام به خانم طباطبایی. (۴). وعده دیدار، ص ۷۹ و ۱۰۴. (۵). جایگاه زن در اندیشه امام خمینی، ۱۰۳. بدین معنا که انتساب این گونه ویژگیها به انسان روا نیست زیرا به اختیار و انتخاب خود او نبوده است. ج: و سخن آخر اینکه از ناپسندترین شیوه های تکریم و ارجگذاری به زن، مقایسه او با مرد و اصرار بر این امر است که ارزش زن تنها در مشابهت و برابری او با مرد و در مقایسه با او نهفته است. این شیوه تکریم، تقلیدی کور از فرهنگ رسوب شده مردسالاری غربیان است که معتقد بودند - و هنوز هم در فرهنگ عامه وجود دارد و به آن معتقدند - زن موجودی طفیلی است و نعمتهای الهی - و از جمله زن - برای مردان آفریده شده است. و یا اینکه: مرد موجودی دارای شرافت است و زن فاقد این منزلت می باشد. و یا اینکه: زن فاقد شخصیت اجتماعی بوده و نقشی در تمدن

ندارد و ... (۱) برآستی چه تکریمی در این امر نهفته است که گفته شود: وقتی زنان دارای شخصیت و ارزشند که در تمامی مظاهر زندگی و رفتاری همچون مردان باشند!! مگر زن خود انسان نیست و مگر شخصیت مستقل ندارد؟ این است که حضرت امام می فرماید: «مع الاسف زن در دو مرحله مظلوم بوده است: یکی در جاهلیت... مرحله جاهلیت مرحله ای بود که زن را مثل حیوانات بلکه پایین تر از او، زن در جاهلیت مظلوم بود، اسلام زن را از آن لجنزار جاهلیت بیرون کشید. در یک موقع دیگر در ایران، زن مظلوم شد... با اسم اینکه زن را می خواهند آزاد کنند ظلم کردند به زن، ظلمها کردند به زن. زن را از آن مقام و شرافت و عزت که داشت پایین کشیدند، زن را از آن مقام معنویت که داشت «شیی» کردند. به اسم آزادی... آزادی را از زن و مرد سلب کردند.» (۲) سرچشمه کرامتهای الهی بر خلاف آنچه در فرهنگ غرب و مقلدین آنها رسوخ نموده است حضرت امام زن را نه تنها موجودی ضعیف و وابسته و طفیلی نمی شمرد بلکه معتقد است: «احترامات بی حد رسول الله به این مولود شریف - حضرت زهرا(س) - نشان می دهد که زن بزرگی ویژه ای در جامعه دارد که اگر برتر از مرد نباشد کمتر نیست.» (۳) و می گوید: «(زن) عنصر تابناکی که زیربنای فضیلت‌های انسانی و ارزشهای والای خلیفه الله در جهان است.» (۴) و باز می گوید: «زنان در عصر ما ثابت کردند که در مجاهده همدوش مردان بلکه مقدم بر آنانند... همینها که مظهر عفاف هستند در نهضت پیشقدم بودند و در ایثار مال هم پیشقدم.» (۵) حضرت امام خود را مرهون زنان متعهدی می داند که: «پیشاپیش مردان به میدان رفته و سد عظیم شاهنشاهی را در هم شکستند.» (۶) و همه مردان را مرهون شجاعت زنهای شیردل می داند. (۷) حضرت امام معتقد است: «زن نقش بزرگی در اجتماع دارد. زن مظهر تحقق آمال بشر است. زن پرورش ده زنان و مردان ارجمند است.» (۸) «زن مربی جامعه است... مربی انسانها زن است، سعادت و شقاوت کشورها بسته به وجود زن است، زن با تربیت صحیح خودش انسان درست می کند و با تربیت صحیح خودش کشور را آباد می کند، مبدأ همه سعادت‌ها از دامن زن بلند می شود... زن مبدأ همه خیرات است.» (۹) «نقش زنان در عالم از ویژگیهای خاصی برخوردار است، صلاح و فساد یک جامعه از صلاح و فساد زنان در آن جامعه سرچشمه می گیرد.» (۱۰) امام خمینی معتقد بودند که: «قضیه کشف حجاب یک مطلبی نبود که اینها می خواستند زنها را «مثلا ده میلیون زن را» بیاورند در جامعه وارد کنند. اینها یک دستوراتی بود که اینها می گرفتند از خارج و برای اسارت ما اجرا می کردند.» (۱۱) از نظر حضرت امام: «اینها می خواستند... با زور این قشر را - بانوان - هم نابود بکنند. آن خدمتهای ارزنده ای که بانوان ما عهده دار آن هستند، آن از دستشان گرفته بشود و نگذارند اینها آن خدمت اصیلی که باید بکنند و آن تربیت بچه ها که بعدها مقدرات مملکت به دست آنها است، اینها نگذارند که این خدمت انجام گرفته بشود، مبدا بچه ها در دامن اینها تقوا پیدا بکنند، در دامن اینها تربیت اسلامی بشوند، تربیت ملی بشوند.» (۱۲) آنان با سیاستهای شیطانی خود: «نیروی بانوان ما را به عقب راندند، بانوان ما را منحط کردند، خیانت کردند بر ملت ما، بانوان ما را ملعبه کردند... اینها اهانت به مقام زن کردند. اینها می خواستند زن را مثل یک شیی، مثل یک چیز، مثل یک متاع، به این دست و آن دست بگذرانند... و سپس به زنان توصیه می کنند: زنها نباید مقام خودشان را منحط کنند و خدای نخواستہ بزک کرده بیرون بیایند و در انظار مردم فاسد قرار گیرند. زنها باید انسان باشند، زنها باید تقوا داشته باشند، زنها مقام کرامت دارند، زنها اختیار دارند... زنها نباید گول بخورند. زنها گمان نکنند که این مقام زن است که باید بزک کرده بیرون برود، با سر باز و لخت. این مقام زن نیست، این عروسک بازی است، زن باید شجاع باشد، زن باید در مقدرات اساسی مملکت دخالت بکند، زن آدم ساز است، زن مربی انسان است.» (۱۳) حضرت امام با اصرار بر این امر که: «امروز باید خانمها وظایف اجتماعی خودشان را و وظایف دینی خودشان را باید عمل بکنند و عفت عمومی را حفظ بکنند و روی آن عفت عمومی کارهای اجتماعی و سیاسی را انجام بدهند.» (۱۴) ارزشهای انحرافی را در یک جمله که از شاه نقل می کند به تصویر می کشد که: «شاه برای زن این خاصیت را قایل بود که می گفت «زن باید فریبا باشد»... از مقام انسانیت زن را فرو کشید به مرتبه یک حیوان.» (۱۵) هدف

دیگر این توطئه اجتماعی فرهنگی این بود که: «بانوان را بکشند به ادارات، نه برای اینکه اداره درست بشود، یکی اینکه ادارات را فاسد بکنند، یکی اینکه بچه‌ها را از دامن مادر جدا بکنند و بچه‌ها که از اول که در دامن مادر نباشند عقده پیدا می‌کنند و اکثر مفاسد از این عقده‌هایی است که بچه‌ها پیدا می‌کنند.» (۱۶) امام خمینی در زمینه معرفی مجریان فرهنگی این توطئه‌های شوم می‌فرماید: «قلم‌های مسموم خطاکار و گفتار گویندگان بی‌فرهنگ در این نیم قرن سیاه اسارت بار عصر ننگین پهلوی زن را به منزله کالایی خواستند در آورند و آنان را که آسیب پذیر بودند به مراکزی کشیدند که قلم را یارای ذکر آن نیست. هر کس بخواهد شمه‌ای از آن جنایات مطلع شود به روزنامه‌ها و مجله‌ها و شعرهای اوباش و اراذل زمان رضاخان از روزگار تباه کشف حجاب الزامی به بعد مراجعه کند.» (۱۷) و باز می‌فرماید: «کافی است نسلی که آن روزگار سیاه را درک نکرده‌اند به کتابها، شعرها، نوشته‌ها، نمایشنامه‌ها، تصنیفها، روزنامه‌ها، مجله‌ها و مراکز فحشا و قمارخانه‌ها و شرابفروشیها و سینماها که همه یادگار آن عصر بودند بنگرند و یا از آنان که دیده‌اند پرسند و نیز سوال کنند که نسبت به زن، این قشر انسان پرور و آموزگار، چه ظلمها و خیانت‌هایی در ظاهر فریبنده‌ای به اسم «زن مرفعی» روا داشتند.» (۱۸) تا جایی که می‌فرماید: «این جانب به زنان پرافتخار ایران مباهات می‌کنم که تحولی آنچنان در آنان پیدا شد که نقش شیطانی بیش از پنجاه سال کوشش نقاشان خارجی و وابستگان بی‌شرافت آنان، از شعرای هرزه گرفته تا نویسندگان و دستگاه‌های تبلیغاتی مزدور را نقش بر آب نمودند و اثبات کردند که زنان ارزشمند مسلمان دچار گمراهی نشده و با این توطئه‌های شوم غرب و غربزدگان آسیب نخواهد پذیرفت.» (۱۹) کدام یک: جامعه یا خانه؟! «گرچه اکثر نوشته‌های اسلامی به حقوقی که زن در سایه اسلام به دست آورده، اعتراف دارند، اما غالب این مکتوبات از مفهوم - تقسیم کار اجتماعی - دفاع می‌کنند. بدین معنا که معتقدند عرصه کار زن، خانواده است در حالی که مسوولیت عملی اقتصادی و سیاسی بر عهده مرد است.» (۲۰) با ملاحظه اجمالی در گفتار و رفتار حضرت امام روشن می‌شود در عین حالی که ایشان به جایگاه بی‌بدیل زن در تربیت و نقش اساسی او در انسانسازی اصرار می‌ورزد و می‌گوید: «زن یکتا موجودی است که می‌تواند از دامن خود افرادی به جامعه تحویل دهد که از برکاتشان یک جامعه، بلکه جامعه‌ها به استقامت و ارزشهای والای انسانی کشیده شوند.» (۲۱) اما بنا ندارد روایت نقل شده از حضرت زهرا(س) را به عنوان یک اصل کلی و قاعده بگیرد و آن را بر مسوولیت‌های سیاسی و اجتماعی و عبادی نیز تعمیم دهد. نقل شده است که: تقاضی علی و فاطمه الی رسول الله صلی الله علیه و آله فی الخدمه فقضى علی فاطمه علیها السلام بخدمتها مادون الباب و قضی علی علی علیه السلام بما خلفه، فقالت فاطمه: فلا یعلم ما دخلنی من السرور الا - الله باکفائی رسول الله تحمل ارقاب الرجال. (۲۲) حضرت امیر و فاطمه علیهما السلام از پیامبر خواستند تا در تقسیم امور خانواده بین آن دو قضاوت کند، پیامبر اکرم(ص) نیز کارهای مربوط به درون خانه را برای فاطمه و کارهای بیرون خانه را برای علی تعیین کرد و حضرت زهرا در این زمینه می‌فرماید: جز خدا کسی نمی‌داند که من چقدر از این تقسیم خوشحال شدم زیرا از شانه به شانه شدن با مردان بیگانه نجات یافتم. (۱) . نظام حقوق زن در اسلام، ص ۱۱۵ و صفحات بعد. (۲) . صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۸۵. (۳) . سیمای معصومین در اندیشه امام خمینی، ص ۱۷۶ با تصرف اندک. (۴) . صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۱۲۵. (۵) . همان، ج ۶، ص ۱۹۴. (۶) . همان، ج ۱۲، ص ۷۳. (۷) . جایگاه زن در اندیشه امام خمینی، ص ۱۰۲. (۸) . صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۹۴. (۹) . همان، ج ۶، ص ۱۸۶. (۱۰) . همان، ج ۱۶، ص ۱۲۵. (۱۱) . همان. (۱۲) . همان، ج ۶، ص ۱۸۲. (۱۳) . جایگاه زن در اندیشه امام خمینی، ص ۱۰۲ - ۱۰۳. (۱۴) . صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۶۹. (۱۵) . همان، ج ۶، ص ۱۸۶. (۱۶) . همان، ج ۷، ص ۲۴۹. (۱۷) . همان، ج ۱۲، ص ۷۲. (۱۸) . همان، ج ۱۶، ص ۱۲۶. (۱۹) . همان، ج ۱۴، ص ۲۰۱. (۲۰) . مشارکت سیاسی زن، ص ۷۴. (۲۱) . صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۱۲۵. (۲۲) . وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۲۳، حدیث ۲۵۳۴۱. همان گونه که اشاره شد، برداشت حکم فقهی و الزامی از این روایت در تقسیم کار و تعمیم معافیت زن از عمل در بیرون خانه، به مسوولیت‌های سیاسی و اجتماعی و تعهدات اسلامی و دینی امری مشکل است و

عملا نیز خود زهرا(س) چنین نکرد و هیچ گاه به بهانه این تقسیم، خود را از وظایف اجتماعی و سیاسی معاف نمود. این روایت در بیان یک رابطه اخلاقی خانوادگی و در حد مدیریت امور خانه و تقسیم کار در خانه - و نه بیشتر - مضمونی ارجمند و قابل الگوگیری دارد. بنابراین حضرت امام با همان تأکید و اصراری که بر نقش تربیتی زن در خانواده دارد، معتقد است: «حضور زنان در صحنه های سیاسی و اجتماعی نه تنها لازم و واجب و ضروری است» و: «زن باید در مقدرات اساسی مملکت دخالت کند» (۱) و: «مثل مرد در همه شوون همان طوری که مرد در همه شوون دخالت دارد زن هم دخالت دارد» (۲) بلکه اولاً: تربیت انسان و کادرسازی صحیح برای آینده جامعه، اگر مهمترین موضوع سیاسی و اجتماعی نباشد حداقل در حد یکی از مهمترین امور اجتماعی است و تربیت و پرورش انسان بنیانگذاری هسته اولیه جامعه اسلامی است. و ثانياً: نقش تربیتی زن منحصر در خانه نیست بلکه حضور آنان در صحنه ها موجب تشویق و ترغیب و تقویت اراده مردان می گردد و حضرت امام می فرماید: «آمدن شما خانمها به خیابانها و میدانهای مبارزه موجب این شد که مردها هم قوه پیدا کنند. تقویت بشوند، روحیه آنها هم با آمدن شما تقویت بشود.» (۳) و به طور کلی جدا ساختن میدان فعالیت سیاسی و روابط اجتماعی از وظایف فردی و خانوادگی امری دشوار و در واقعیت زندگی انسان مومن که به حکم خدا عمل می کند و نظام هستی را توحیدی می داند دشوارتر است. نگاه اجمالی بر آیاتی شبیه: ان المسلمین و المسلمات و المومنین و المومنات و... (۴) ما را به این نکته هدایت می کند که سه اصل مهم: مشارکت سیاسی و اجتماعی، تربیت و کمال جویی، انسان سازی و تداوم نسل در پرتو دو اصل اساسی دیگر، اصل تعهد و مسوولیت پذیری، اصل طهارت و تقوا - که یکی بیانگر تسلیم و عبودیت انسان در برابر خداوند متعال و دیگری ملاک ارزیابی رفتار مسلمان است - وظیفه متساوی زن و مرد و سرفصل تمامی فعالیت های انسان است. نه صنف مرد در برابر این اصول تعهد ویژه و مسوولیت بیشتری دارد و نه صنف زن می تواند به هر دلیلی درصد تعهد خود به این اصول را کمتر از مرد بشمرد. تنها تفاوت بین این دو صنف در دسترسی به فضا و عوامل و شرایط مناسب برای هر چه بهتر پرداختن به این مبانی است، و بنابراین چه بسا زنان با توجه به شرایط خاص زیستی و روحی به بعضی از مصادیق این اصول نزدیکتر از مردان و یا مردان به بعضی از نمودهای آن مسلطتر باشند، اما هیچ گاه چنین نیست که مرد مسوولیت بیشتر و زن، بار تعهد کمتری داشته باشد. حضرت امام با تمام اهمیتی که برای تربیت فرزند و نقش مادری قایل است و این شغل را از همه شغلها بالاتر می داند، (۵) و یک بار به یکی از دخترانشان می گویند: «من حاضرم ثوابی را که تو از تحمل شیطنت فرزندت می ببری با ثواب تمام عبادات خود عوض کنم» (۶) اما در عین حال نسبت به وظایف اجتماعی زن و حضور او در صحنه غافل نبودند. نکته ای که در اینجا باید توجه کرد، و خود موضوع مفصل و دارای ابعاد گوناگونی می باشد، این است که به دنبال انحراف سیاسی صدر اسلام و روی کار آمدن افرادی که به تصریح خود جاهل بودند و توانایی پاسخگویی علمی به نیازهای مردم را نداشتند، پس از آن در طول تاریخ هر جا که تعارضی در مقام عمل بین دو حکم شرعی پیش می آمد به جای یافتن راه حل و خروج متعدهانه از مورد تعارض، تصمیم بر تعطیل حکم الهی به نفع هوا و هوس می گرفتند. مثلاً - اگر اجرای امر به معروف و نهی از منکر با خطر جانی روبه رو می شد فراموش نمودن حکم الهی به صلاح تشخیص داده می شد و یا اگر دسترسی به ولایت و حاکمیت الهی، جنگ و مرگ را به دنبال می داشت با احاله آن به دوره حضور معصوم خود را از هر گونه زحمت و دردسر نجات می دادند و اگر حضور در صحنه اجتماع را برای زن در تعارض با حفظ حریم عفاف و حیا می دیدند، یک روز به تناسب حاکمیت جهل عربی زنان را از حضور اجتماعی محروم نموده و روز دیگر به تناسب حاکمیت جهل غربی از عفاف و حیا و طهارت جامعه، چشم پوشیده و هیچ گاه برای حضور اجتماعی عقیفانه تصمیم نمی گرفتند و تلاش نمی کردند. با توجه به آنچه گذشت پافشاری بر این موضوع که تنها راه تحقق کرامت و شخصیت زن مقایسه نمودن او با مرد و شرکت رقابتی با او در اداره و کارخانه است، از ناپسندترین شیوه ارجگذاری به زنان است. حضرت امام می فرماید: «نقشه این بود که این بانوان را از آن مقام

اصیل بزرگی که دارند کنار بزنند... و بعد هم خواستند نتیجه بگیرند که کار اصیل را از دست اینها بگیرند و تربیت اولاد را اینها نتوانند بکنند... البته شغل برای زن، شغل صحیح برای زن هیچ مانعی ندارد لکن نه آن طوری که آنها می خواستند. آنها نظرشان به این نبود که زن یک اشتغالی پیدا بکند، نظرشان به این بود که زن را مثل مردها هم، زنهارا و مردها را از آن مقامی که دارند منحط کنند، نگذارند یک رشد طبیعی از برای قشر زن پیدا بشود یا یک رشد طبیعی از برای قشر مرد؛ نگذارند بچه های ما تربیت صحیح بشوند.» (۷) و باز می فرماید: «برای خانمها یک مطلب بالاتر است و آن مطلب تربیت اولاد است. شما گمان نکنید اینها که همیشه از مادر بودن و از اولاد داشتن و از تربیت اولاد داشتن، اینها تکذیب می کنند (مذمت می کنند) و مطلب را یک مطلب خیلی سست می گیرند و مطلب را مطلب بسیار پایین می گیرند، اینها غرض صحیحی دارند. اینها می خواهند از این دامن که بچه خوب می خواهد در آن تربیت بشود، بچه ها را از این دامنها دور کنند... آنها می خواهند بقیه در صفحه ۱۳۹ انسان درست نشود... از این جهت این قدر تربیت اولاد را پیش مادر مبتذل کردند و این قدر تبلیغات کردند که حتی خود مادرها هم شاید باور کردند.» (۸) یکی از نزدیکان حضرت امام می گوید: امام نقش مادر را در خانه خیلی تعیین کننده می دانستند و به تربیت بچه ها خیلی اهمیت می دادند. گاهی که ما شوخی می کردیم و می گفتیم: پس زن باید همیشه در خانه بماند؟ می گفتند: شما خانه را کم نگیرید، تربیت بچه ها کم نیست. اگر کسی بتواند یک نفر را تربیت کند، خدمت بزرگی به جامعه کرده است. ایشان معتقد بودند که تربیت فرزند از مرد برنمی آید و این کار دقیقا به زن بستگی دارد چون عاطفه زن بیشتر است و قوام خانواده هم باید بر اساس محبت و عاطفه باشد. (۹) البته از نظر حضرت امام که خود موحدی عارف و عارفی واصل و شیفته تجلیات ربوبی بودند مقام مادر مقام ویژه ای است. او صریحا می فرماید: «شما خانمها شرف مادری دارید که در این شرف از مردها جلو هستید.» (۱۰) آغاز راه در پایان نگاه لازم است در پایان مروری که بر دیدگاه احیاگر اسلام ناب در تاریخ معاصر نمودیم به این نکته تاکید نماییم که با چشم پوشی از بعضی تفاسیر سطحی که در گوشه و کنار و به نام اسلام طرح می شود، در میان اندیشمندان اسلامی همسو با مبانی حضرت امام در زمینه شخصیت ارجمند و کرامت مقام زن اختلاف قابل توجهی وجود ندارد، اما سخن در این است که اگر هزاران بار بر این مبانی صحیح تاکید شود و با آرایه های گوناگون نوشته و گفته شود و حتی به صورت کاربردی و مواد قانونی در دستور کار مجریان امور اجتماعی و فرهنگی کشور قرار گیرد، تا اراده جمعی بر عمل به طبق اسلام وجود نداشته باشد و زن و مرد مسلمان عزم بر مقابله با آداب و رسوم و سنن به ارث رسیده از نظام شاهنشاهی ایران و قبایلی عرب و یونانی غرب نگیرند، راه به مقصود نخواهند برد. مشکل امروز ما عزم و اراده جمعی بر عمل آگاهانه است و لا- غیر. در این میان مقصود عده ای از طرح کنندگان موضوع زن و جستجوگران مو به موی نقاط ضعف و برجسته کردن آنها و لغزشهای اخلاقی و رفتاری افراد را به نظام و دین و وحی نسبت دادن، طرح اغراض سیاسی است. اینان تلاش می کنند تا به منظور تضعیف نظام، وضع زن در اسلام و بویژه ایران را نامطلوب نشان دهند و این گونه تبلیغ می نمایند که در اسلام و جمهوری اسلامی هیچ گونه شخصیت انسانی برای زن منظور نشده است تا خود را مدافع شخصیت زن وانمود کنند. اینان به کمتر از دگرگونی نظام سیاسی دینی قانع نمی شوند و موضوع دفاع از حقوق و شخصیت زن را به عنوان شیوه مبارزه با نظام برگزیده اند و هر اقدام مثبتی را که در جهت حل شبهات و اصلاح رفتار اجتماعی نسبت به زن انجام گیرد نه تنها آنان را راضی نمی کند بلکه به دلیل اینکه ابزار مبارزه را از دست آنان می گیرد با آن مقابله می کنند. عده دیگری نیز آداب و سنن رسوب شده را به حساب دین می گذارند و گهگاه با استفاده از شیوه های تبلیغی و جمله پردازی احساسات را تحریک می کنند و ناآگاهانه آب را برای ماهی گرفتن خود یا دیگران گلآلود می کنند. (۱). صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۵۳. (۲). همان، ج ۱۱، ص ۲۵۴. (۳). همان، ج ۹، ص ۱۰۹. (۴). احزاب، آیه ۳۵. (۵). صحیفه نور، ج ۷، ص ۷۶. (۶). برداشتهایی از سیره امام خمینی به کوشش غلامعلی رجایی، ج ۱، ص ۳۴. (۷). صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۸۲. (۸). همان، ج ۸، ص ۲۴۰.

- ۲۴۱. (۹). برداشتهایی از سیره امام خمینی، ج ۱، ص ۳۳. (۱۰). صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۵۷. و عده ای نیز جز همرنگی با غرب و راضی کردن غربیان و هماهنگی با نظام سلطه جهانی، هدف دیگری از دلسوزی برای زن ندارند و تا برافراشتن پرچم تسلیم در برابر فرهنگ استکباری دست از سیاست خود بر نمی دارند. در پاسخ این دایگان مدعی مهربانی! سخن ساده و صمیمی و باصفای یادگار حضرت امام مرحوم حاج سیداحمد خمینی را یادآور می شویم که: راستش، دنیا در مورد زنان تنها با شعار حرکت کرده است. آخر تنها درد زنان بیکاری نیست که اگر کاری برای او در کارخانه ای و یا اداره ای درست شد، خدمت لازم شده باشد. شما که در امور زنان کار می کنید می دانید که مردان در غرب زن را «شیء» کرده اند و از آنان به نفع خود و سیاستهایشان استفاده می کنند... زن چون کار نمی کرد و مرد نان او را می داد فکر می کرد با کار در عرض مردان شخصیت خود را می یابد. وقتی وارد کار شد، دید گمشده اش را نیافته است. الهیون می گویند: زن و مرد ندارد، همه مشتاق کمال مطلق اند و گمشده، آن است. پس این سوال مطرح می شود که برای پیدا کردن راه به سوی کمال مطلق چه باید کرد و چه کرده ایم. در ابتدای انقلاب همه متوجه آن کمال بودند، لذا خود را فراموش کردند و «من» از بین رفت لذا بر قدرتهای بزرگ پیروز شدند. ولی امروز روسای زنان مانند روسای مردان برایشان «من» مطرح شده است چون «من» مطرح شده است. خدا به همان اندازه فراموش شده است لذا گمشده گمشده تر است. کسی می گفت: زنان تلاش می کنند بگویند ما به اندازه مردانیم و برای تساوی حقوق مبارزه می کنیم، این دلیل است که مردان بالاتر و مهم ترند که پاسخ شنید وقتی به مردان رسیدند تازه می بینند آنچه بوده اند بهتر بوده است، چون مردان سراپا نقصند. (۱) به بانوان شرکت کننده در کنفرانس نیم دهه زن، تذکر می دهد که: «اساسا هر تشکیلاتی که این ابرقدرتهای بزرگ در آن دست دارند، این تشکیلات تشکیلاتی است که باید به نفع آنها تمام شود. همین سازمان ملل، همین جلساتی که در خارج هست، شورای امنیت، همه اینها در خدمت ابرقدرتها هستند و برای بازیدادن سایر کشورها است... سازمانهایی هم که به هر اسمی اینها درست می کنند می خواهند بکشند همه را به طرف منافع خودشان. و ما به ابرقدرتها آنقدر سوء ظن داریم که یک مطلب راستی هم بگویند ما اعتقادمان طوری می شود که برای مصلحتی گفتند که مردم را اغفال کنند.» (۲) یکی از نوه های امام می گوید: «زمانی که در نماز جمعه بمب گذاری کرده بودند من هم در نماز شرکت داشتم، مادرم و بقیه فامیل در محضر امام بودند و به خاطر من نگران شده بودند. وقتی وارد خانه شدم، مادرم با حالت اعتراض آمیزی گفتند: تو چرا رفتی؛ تو که باردار بودی به خاطر بچه ات هم که شده نباید می رفتی - چون قبلا هم دشمن تهدید به بمباران یا بمب گذاری کرده بود - ولی آقا که سر نهار نشسته بودند با خنده به من گفتند: سالمی؟ من تشکر کردم و آقا آهسته در گوش من گفتند: خیلی کار خوبی کردی که رفتی. خیلی ازت خوشم آمد که به چنین نمازی رفتی.» (۳) و در نسخه هدایتی که برای فرزندش نوشته است می فرماید: «حقوق بسیار مادرها را نمی توان شمرد و نمی توان به حق ادا کرد. یک شب مادر نسبت به فرزندش از سالها عمر پدر متعهد ارزنده تر است. تجسم عطا و رحمت در دیدگان نورانی مادر بارقه رحمت و عطوفت رب العالمین است. خداوند تبارک و تعالی قلب و جان مادران را با نور رحمت ربوبیت خود آمیخته آن گونه که وصف آن را کس نتوان کرد و به شناخت کسی جز مادران در نیاید و این رحمت لایزال است که مادران را تحملی چون عرش در مقابل رنجها و زحمتهای از حال استقرار نطفه در رحم و طول حمل و وقت زاییدن و از نوزادی تا به آخر، مرحمت فرموده. رنجهایی که پدران یک شب آن را تحمل نکنند و از آن عاجز هستند. اینکه در حدیث آمده است که: بهشت زیر پای مادران است، یک حقیقت است. و اینکه با این تعبیر لطیف آمده است برای بزرگی عظمت آن است و هشیاری به فرزندان است که سعادت و جنت را در زیر قدم آنان و خاک پای مبارک آنان جستجو کنید و حرمت آنان را نزدیک حرمت حق تعالی نگه دارید و رضا و خشنودی پروردگار سبحان را در رضا و خشنودی مادران جستجو کنید.» (۴)

(۱). آئینه آفتاب، ص ۲۱۴. (۲). همان، ج ۱۳، ص ۶۸. (۳). همان، ج ۱، ص ۵۰. (۴). جلوه های رحمانی، ص ۴۷- وعده دیدار،

ص ۹۸. محمود لطیفی - مجله حکومت اسلامی

دیدگاه امام خمینی (ره) درباره عوامل و مراکز تربیتی

دیدگاه امام خمینی (ره) درباره عوامل و مراکز تربیتی عوامل و مراکز مهم تربیتی، بی‌شمارند که در اینجا به ذکر برخی از آنها می‌پردازیم. قابل ذکر است که عطف توجه، به این عوامل و مراکز بر اساسی اهمیتی است که امام راحل (س) در دیدگاه تربیتی خود برای آنها قایل بوده‌اند که عبارتند از: ۱- وحی و مکتب انبیا - قرآن (آشنایی و عمل به قرآن) - حوزه های علمیه (علوم حوزوی و آشنایی با علوم اسلامی) ۲- عبادت - مسجد و نماز (نماز شب و نماز جمعه) - حج ۳- معلم ۴- مراکز فرهنگی: الف - کودکان، دبستان، راهنمایی و دبیرستان و... ب - دانشگاه. ۵- زن - (همسر و مادر) ۶- رسانه های جمعی. ۷- مجلس شورای اسلامی. ۸- جلسات عزاداری - (محافل ذکر) ۹- زندان - (مرکز باز پروری و باز سازی انسانها و ندامتگاهها) ۱۰- انتظار فرج «توضیح و تبیین» ۱ وحی و کتب انبیا انسان سازی و تربیت، وظیفه نهایی انبیا و اولیای خداست، (۱) زیرا موضوع علم انبیا تربیت انسان می‌باشد. (۲) و در این باره توجه به این نکته ضروری است که: تربیت انسان توسط انبیا پیرو تربیت تکوینی پروردگار متعال است که با دست طبیعت انجام می‌پذیرد، زیرا ربوبیت به دو گونه است: - ربوبیت عام - ربوبیت خاص اولی که همه موجودات را شامل می‌شود به امر خدا با دست طبیعت در عالم طبیعت صورت می‌گیرد و همه موجودات همواره از نقص به کمال و از قوه به فعل متحول می‌شوند و انسان نیز تا سر حد حیوان از این قانون برخوردار است، ولی از آن به بعد به ربوبیت تشریحی و مکاتب انبیا نیازمند است. تا راه سعادت را برگزیند و به شقاوت نگرانید (۳) و تردیدی نیست که بعثت، پدید آورنده تحول علمی، عرفانی در زندگی انسانهاست. (۴) «قرآن» اسلام مرفقی ترین مکتب تربیتی و قرآن کتاب انسان سازی است (۵) قرآن کتاب تربیت انسانهاست. (۶) و در واقع از طریق قرآن که جبل الهی است رابطه معنوی میان انسان و مربی او پیدا می‌شود. (۷) آرمان اصلی وحی الهی از جمله قرآن، این است که برای بشر معرفت و عرفان لازم نیست به خدا ایجاد کند، و این حقیقت در رأس همه امور قرار دارد. (۸) و قرآن کریم، مرکز و منبع همه عرفان است و نیز منشاء همه (معرفت) هاست. گرچه فهم آن مشکل است. (۹) و بهره برداری از آن پس از رفع حجابها است (۱۰) قرآن جهت استخلاص آدمی از زندان طبیعت و نجات انسان از مرتبه حیوانیت و ارتقای او به اوج کمال، قوت و انسانیت نازل گشته است بر این اساس همواره انسان را به تهذیب نفس و تطهیر باطن دعوت می‌کنند و در جهت تحصیل سعادت، راهنمایی می‌نمایند. (۱۱) و منظور اصلی (و من یخرج من بینه مهاجر الی الله) همین نکته است (۱۲) «حوزه های علمیه و روحانیت» یکی از مراکز مهم تربیت انسانها حوزه های علوم دینی می‌باشند؛ زیرا: ۱- مراکز دینی: عالمان صالح تربیت (می‌کنند چنانچه) کوشش انبیا و ایده بعثت در تمام قرنهای تربیت انسان است. (۱۳) ۲- عالمان انسانهای صالح و جامع را تربیت می‌کنند زیرا تحصیل همراه تهذیب - می‌تواند ما را به حیات انسانی برساند و می‌تواند کشور ما را از وابستگی‌ها نجات بدهد. (۱۴) ما روحانیون با دانشگاهیها یک مسیر داریم. (۱۵) ۳- عالمان صالح در برابر تهاجم فرهنگی بیگانگان و در جهت تربیت نسل بشر در تلاش اند (و الا باید) اسلام بدون روحانیت مثل کشور بدون طبیب است. (۱۶) ۴- فرهنگ صحیح و دستور العملهای تربیتی صحیح را نیز باید در حوزه های دینی جویا شد؛ زیرا اینان و ارثان مکتب انبیایند. (۱۷) ۵- مساله مهم و اصلی حوزه ها اشتغال به تحصیل علوم رایج اسلامی خصوصاً فقه و مبادی آن است به خصوص فقه به طریقه سلف صالح و بزرگان مشایخ همچون (شیخ الطائفه، صاحب جواهر و شیخ انصاری - رضوان الله تعالی علیهم -) فقه به طریقه موروث از فقها اسلام را حفظ می‌کند. (۱۸) ۶- اسلام با فقه مانده است. (۱۹) و تردیدی نیست که اسلام نیز مرفقی ترین مکتبهای تربیت است. (۲۰) ۷- حوزه و روحانیت باید نبض تفکر و نیاز آینده جامعه را همیشه در دست داشته باشند و همواره چند قدم جلوتر از حوادث، مهبای عکس العمل مناسب باشند. (۲۱) مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد، برای مردم و جوانان حتی عوام هم قابل قبول نیست که مرجع و مجتهدش بگوید

من در مسائل سیاسی اظهار نظر نمی‌کنم. (۲۲) ۸- موفقیت‌های روحانیت و نفوذ آنان در جوامع اسلامی در ارزش عملی و زهد آنان است امروز هم این ارزشها نه تنها نباید به فراموشی سپرده شود که باید بیشتر از گذشته به آن پرداخت و هیچ چیزی به زشتی دنیاگرایی روحانیت نیست و هیچ وسیله‌ای هم نمی‌تواند بدتر از دنیاگرایی، روحانیت را آلوده کند چه بسا دوستان نادان یا دشمنان دانا و بخوانند با دلسوزیهای بی‌مورد، مسیر زهد گرایی آنان را منصرف سازد (۲۳) به هر حال، خصوصیات بزرگی چون قناعت و شجاعت و صبر و زهد و طلب علم و عدم وابستگی به قدرت‌ها و مهمتر از همه احساس مسوولیت در برابر توده‌ها، روحانیت را زنده، و پایدار و محبوب ساخته است. منشور روحانیت (۲۴) ۹- اگر فقهای عزیز نبودند معلوم نبود، امروز چه علمی به عنوان علوم قرآن اسلام و اهل بیت (علیه السلام) به خورد توده‌ها داده بودند. (۲۵) ۲) عبادت «مسجد و نماز» دیگر از مراکز مهم تربیتی (مسجد) است مسجد مظهر نماز، ذکر و یاد خدا می‌باشد بالاترین فریضه و کارخانه انسان سازی (تربیت انسان) نماز است نماز برای اصلاح و تربیت نفس، تاثیر بسزایی دارد. (۲۶) حتی (وضو) آدمی را از شر نفس و دام شیطان حفظ می‌کند (۲۷) در احادیث تاکید شده که همیشه با وضو باشید. امام - سلام الله علیه - علاوه بر سفارش اکید به نماز، پیرامون، مداومت رفتن به مسجد نیز همواره رهنمودها داده اند از جمله: ۱- مساجد، سنگرهای اسلام و محراب، محل حرب است. (۲۸) ۲- در صدر اسلام، مسجد مراکز تبلیغ احکام سیاسی اسلام بود. (۲۹) ۳- با خطبه‌های نماز جمعه لشکر (تهیج) می‌شد و سپاهان از مسجد به میدان جنگ می‌رفتند و کسی که از مسجد به میدان جنگ می‌رود فقط از خدا می‌ترسد از کشته شدن، فقر و آوارگی، باکی ندارد و چنین سپاهی، فاتح و پیروز است. (۳۰) «حج» (حج نیز یکی از مراکز تربیتی و یکی از عوامل مهم تربیت انسان است از آنجا که در این مناسک عجیب از اول احرام و تلبیه تا آخر مناسک، اشاراتی عرفانی و روحانی است. . . . لیبکهای مکرر از کسانی حقیقت دارد که ندای حق را به گوش جان شنیده و به دعوت الله تعالی، پاسخ مثبت می‌دهند، و مساءله، مساءله حضور در محضر است و مشاهده جمال محبوب گویی گوینده از خود در این محضر بیخود شده و جواب دعوت را تکرار می‌کند و دنباله آن سلب شریک به طور مطلق می‌نماید. (۳۱) البته مراتب معنوی و تاثیرات تربیتی حج که سرمایه حیات جاودانه است و انسان را به افق توحید و تنزیه نزدیک می‌نماید، حاصل نخواهد شد مگر آنکه دستورات عبادی حج به طور مطلق و شایسته، مو به مو عمل شود. (۳۲) (حج) به عنوان یک نیروی بزرگ و قدرت جهانی، خودنمایی کردن و شوراندن مسلمانان علیه قدرت وابسته است حج کانون معارف الهی است که از آن محتوای سیاست اسلام را در تمام زوایای زندگی باید جستجو نمود. (حج) پیام آور و ایجاد و بنای جامعه‌ای به دور از رذایل مادی و معنوی است (حج) تجلی و تکرار همه صحنه‌های عشق آفرین مناسک زندگی (است) و از آنجا که جامعه امت اسلامی از هر نژاد و ملیتی باید ابراهیمی شود تا به خیل امت محمد (صلی الله علیه و آله) پیوند خورد و یکی گردد و ید واحد شود، حج تنظیم تمرین و تشکل این زندگی توحیدی است. (۳۳) ۳) معلم امام - سلام الله علیه - درباره معلم و نقش سازنده وی در تربیت انسان، این چنین رهنمود می‌داد. ۱- ۳. اصلاح و افساد جامعه، در گرو نحو تربیت معلمین است. (۳۴) ۲- ۳. نونهالان امانتهایی هستند در دست معلمان. (۳۵) ۳- ۳. معلم امانتداری است که انسان، امانت اوست. (۳۶) ۴- ۳. معلمان باید به تعالیم الهی بچه‌ها را تربیت کنند و نه، با تعالیم و تربیت شیطانی. (۳۷) ۵- ۳. تربیت هنگامی سودمند است که (اسم رب) باشد (۳۸) و آگاه باشید که تربیتهای غربی، آدمی را از انسانیت خلع می‌کند (۳۹) گرچه استعمارگران، بر اساس اهداف شوم خود فرهنگ بیگانه را در میان مسلمانان رواج داده اند و مردم را غریزه کرده اند (۴۰) ولی ما مکلف هستیم که اسلام را حفظ کنیم، این مسأله از نماز و روزه واجب تر است. (۴۱) ۶- ۳. منشاء تمام بدبختیها، اساتید غیر متعهد و وابسته اند. (۴۲) ۷- ۳. نقش معلم در جامعه نقش انبیاست ولی از معلمان غریزه باید حذر کرد. (۴۳) ۸- ۳. تمام انبیا معلم اند و تمام بشر دانشجو (۴۴) و همه جهان مدرسه است و معلمین راستین آن انبیا و اولیا هستند. (۴۵) ۹- ۳. شغل معلم اخراج انسانها از ظلمت به نور است. (۴۶) ۴) مراکز فرهنگی الف - (کودکستان، دبستان، راهنمایی، دبیرستان و . . .) مدرسه باید مرکز تربیت صحیح باشد. (۴۷) زیرا اصلاح دانشگاه زمانی آسان است

که فرزندانمان را از دوران دانش آموزی زیر نظر بگیریم تا خوب تربیت شوند. (۴۸) دانش مفید نیست باید با تعهد همراه باشد و در آن صورت است که دانشجو می تواند به جایی برسد و پیش خدا آبرومند باشد. (۴۹) و آموزش و پرورش هنگامی سودمند است که دارای ایمان به خدا و معنویت باشد. (۵۰) (۱). صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۵ و ۲۲۳. (۲). صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۵ و ۲۲۳. (۳). آداب الصلوه، ص ۲۷۵، حدیث ۱۷. (۴). صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۵۰. (۵). صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۲۵۳. ج ۵، ص ۱۶۸. (۶). صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۲۵۳. ج ۵، ص ۱۶۸. (۷). آداب صلوه، ص ۱۹۸، حدیث ۱۲. (۸). صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۵ و ۲۵۱. (۹). صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۴۱ و ۲۵۱. (۱۰). آداب الصلوه، ص ۱۹۵ و ۲۰۲. (۱۱). آداب الصلوه، ص ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۹، ۲۰۰. (۱۲). آداب الصلوه، ص ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۹ و ۲۰۰. (۱۳). ر. ک صحیفه نور، ج ۱۴. ص ۱۵. ۲. وصیتنامه، بند (ط). (۱۴). ر. ک، صحیفه نور، ج ۱۴ و ۱۵. وصیتنامه، بند (ط). (۱۵). صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۹۶. وصیتنامه، بند (و). (۱۶). صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۲۳. (۱۷). چهل حدیث، حدیث ۲۶، ص ۴۲۰. (۱۸). صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۰۵. (۱۹). صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۸۲. (۲۰). صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۴۸ و ج ۱۱، ص ۲۵۳ و ج ۵، ص ۱۶۸. (۲۱). صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۰۰. (۲۲). صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۰۰. (۲۳). صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۲۱. (۲۴). صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۰. (۲۵). صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۸۸. (۲۶). صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۱۴۸. (۲۷). چهل حدیث، حضرت امام خمینی - سلام الله علیه - حدیث ۲۷، ص ۴۳۴. (۲۸). صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۱۴۸. (۲۹). صحیفه نور، ج ۹، ص ۱۳۶. (۳۰). ولایت فقیه، ص ۱۸۰. و صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۱۹. (۳۱). صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۴۲ و ۴۴. (۳۲). صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۴۲ و ۴۴. (۳۳). صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۲۹. (۳۴). صحیفه نور، ج ۷، ص ۷۷. (۳۵). همان مدرک، ج ۱۵، ص ۹۵. (۳۶). همان مدرک، ج ۱۴، ص ۲۷. (۳۷). همان مدرک، ج ۵، ص ۶۲. (۳۸). صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۱۷۰. (۳۹). همان مدرک، ج ۷، ص ۸۲. (۴۰). ولایت فقیه، ص ۵۱ و ۸۷. (۴۱). ولایت فقیه، ص ۵۱ و ۸۷. (۴۲). صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۱۳. (۴۳). صحیفه نور، ج ۸، وصیتنامه سیاسی الهی، بخش شماره ۱. (۴۴). صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۵۲ و ۲۵۶. (۴۵). صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۵۲ و ۲۶۵. (۴۶). صحیفه نور، ج ۸، ص ۲۴۰. (۴۷). صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۲۱۷. (۴۸). صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۴۱ - ۱۴۲. (۴۹). صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۴۱ - ۱۴۲. (۵۰). صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۰. ب: دانشگاه نقش حیاتی دانشگاه و ابعاد و مسائل مربوط بدان را نباید از نظر دور داشت و باید: ۱- دانشگاه باید مرکز تربیت صحیح باشد (۱) زیرا دانشگاه مرکز تعیین سعادت و شقاوت ملت است. (۲) و اگر دانشگاه اصلاح شود، کشور اصلاح می شود (۳) ۲- برای اسلامی کردن دانشگاه باید تلاش و جدیت کرد (۴) و باید در دانشگاه علوم معنوی هم تدریس شود. (۵) باید دانست که مسوولیت دانشگاه سنگین تر و حساستر از سایر قسمتهاست. (۶) ۳- ضرر عالم بدون تهذیب، بیشتر از جاهل بدون دانش است (۷) و تردیدی نیست که علم در دل انسان فاسد، زیاتر از نادانی است. (۸) آری، دانشگاه مرکز همه چیز است حتی تشکیل دولت و باید دانشگاه اسلامی شود تا برای کشور مفید گردد. (۹) و می دانیم که دانش تنها فایده ای ندارد و باید با تعهد همراه باشد در آن صورت می توان مفید واقع شود در پیش خدا آبرومند باشد. ۴- دانشگاهها، نه تنها مراکزی برای تهذیب و تعلیم جوانان می باشد بلکه لازم است تا جوانان به گونه ای تربیت شوند که از خارج بریده و مستقل در راه اسلام و کشورشان خدمت کنند (۱۰) یعنی همه رشته های علمی و تخصصی و هم تهذیب اخلاق و هم عمل و پایبندی بدان را تقویت کنند. (۱۱) ۵- دانشگاه باید متحول شود (۱۲) و به خدا روی آورد به معنویت بپردازد و درسها را برای خدا بخواند (۱۳) زیرا ملاک ارزش در لسان انبیا و اولیاء علم و تقواست. (۱۴) ۶- ترقی مملکت به دانشگاه است. (۱۵) «وحدت فیضیه و دانشگاه» امام - سلام الله علیه - همواره از وحدت حوزه و دانشگاه واتحاد و یکرنگی میان دو قشر تحصیل کرده یاد می کرد رهنمودها می داد از توطئه ها می گفت و از سرانجام هشدار می داد، از جمله: ۱- دشمنهای کشورهای اسلامی، مدتهای طولانی سعی کردند تا بین دو قشر روحانی و دانشجو اختلاف و شکاف ایجاد کنند و کسانی که قبله شان شرق یا غرب است تلاش می کنند تا دانشگاه و فیضیه با هم مرتبط نباشند. (۱۶) ۲- استقلال کشور بستگی به نوع تربیت دانشگاه از طریق دانشگاه می توان

ملتی را اصلاح کرد یا به تباهی کشید (۱۷) و تضعیف روحانیت توطئه ای برای غارت و وابسته کردن ماست. (۱۸) ۳- دانشگاهها در سراسر دنیا، در خدمت ابرقدرتها هستند و ما می خواهیم که این چنین نباشد این دو مرکز باید با هم باشند و علم و عمل را به منزله دو بال بدانند (۱۹) و مسائلشان را با یگدیگر مبادله کنند (۲۰) دانشگاه را باید رو به خدا و معنویت ببرید و همه درسها هم خوانده بشود. (۲۱) ۵- زن یکی از عوامل مهم تربیت انسان (زن) است زن در سیمای یک همسر، در سیمای یک مادر و در سیمای یک مسلمان متعهد و بیدار، نقش بنیادینی در تربیت افراد جامعه دارد براین اساس، امام - سلام الله علیه - همواره از نقش زن یاد می کردند، از جمله: ۱- ۵. زن، انسان ساز است. (۲۲) ۲- ۵. نقش زنان، در عالم از ویژگیهای خاصی برخوردار است صلاح و فساد یک جامعه از صلاح و فساد در آن جامعه سرچشمه می گیرد. زن یکتا موجودی است که می تواند از دامن خود افرادی به جامعه تحویل دهد که از برکاتشان یک جامعه بلکه، جامعه ها به استقامت و ارزشهای والای انسانی کشیده شوند می تواند به عکس آن باشد. (۲۳) ۳- ۵. ما باید به زنان خویش افتخار کنیم (۲۴) زیرا که بانوان مربی مردان اند. (۲۵) ۴- ۵. خانمها شرف مادری و مسوولیت (را) فرزندان، دارند. (۲۶) ۵- ۵. خدمت مادر (به) با جامعه از خدمت معلم بلکه از خدمت همه کس بالاتر است و انبیا می خواستند بانوان جامعه را تربیت کنند. (۲۷) امام - سلام الله علیه - همواره خاطر نشان می کرد که: حضور زن... در جامعه اسلامی ما، امید بخش است (۲۸) بانوان ایران در این نهضت و انقلاب، سهم بیشتری از مردان دارند. (۲۹) ۶- ۵. خانمها باید روی آن علت عمومی، کارهای سیاسی - اجتماعی را انجام دهند همراهی و شرکت فعالانه زنان در نهضت، پیروزی اسلام را بیمه کرد. (۳۰) ۶- رسانه های جمعی نقش تربیتی رسانه ها، مورد توجه دقیق حضرت امام - سلام الله علیه - بود بر این اساس می فرمود: ۱- ۶. رسانه ها مربی یک جامعه هستند. (۳۱) ۲- ۶. ما باید نشریاتمان مفید باشد و اخلاق جامعه را اصلاح کنیم. (۳۲) ۳- ۶. اگر می خواهید کشور اسلامی باشد، باید مطبوعاتش اسلامی باشد. (۳۳) ۴- ۶. مطبوعات باید در خدمت خواسته مردم یعنی اسلام باشد (۳۴) رسالت خطیر رسانه های گروهی، حفظ آرامش کشور است. (۳۵) ۵- ۶. رسانه های گروهی باید حامل پیام ملت و اسلام باشند و اگر رسانه های گروهی اصلاح شوند، جامعه اصلاح می شود. (۳۶) ۶- ۶. تلویزیون باید نگاه تعلیمات اسلام و مربی جامعه (داشته) باشد. (۳۷) زیرا صلاح و فساد امور به دست رادیو و تلویزیون است (۳۸) و رادیو و تلویزیون باید دانشگاهی عمومی برای هدایت و تربیت مردم باشد. (۳۹) و البته امروز نقش رادیو و تلویزیون از همه دستگاهها برتر است. (۴۰) ۷- ۶. سینما یکی از مظاهر تمدن است که باید در خدمت جامعه در خدمت تربیت ملت باشد و ما با مراکز فحشا و فساد مخالفیم نه با تمدن و مظاهر آن. (۴۱) ۷- مجلس شورای اسلامی صلاح و فساد کشور به دست مجلس است موقعیت مجلس و نقش آن همانند صنایع مادر و نقش آن در پیشرفت کشور است یعنی مجلس مصدر همه امور است و همه قوانین از طریق آن باید بر اساس اسلام و قرآن تصویب و اجرا گردد بر این اساس، مجلس باید معلم باشد. (۴۲) ۸- جلسات عزاداری به جلسات عزاداری باید اهتمام ویژه ای داشت زیرا: ۱- ۸. ما هر چه داریم از (محرم) است و باید به عمق تأثیر آن در عالم توجه داشت (۴۳) و ما با همین مجالس عزا و گریه ها، قدرت ۲۵۰۰ ساله را شکستیم. (۴۴) ۲- ۸. مساله کربلا در رأس مسائل سیاسی است باید زنده بماند و باید بعد سیاسی کربلا را برای مردم بیان کرد و سید الشهداء به حسب روایات ما و به حسب عقاید ما از آن وقتی که از مدینه حرکت کرد، می دانست که چه می کند و می دانست که شهید می شود حتی قبل از تولد و از طریق جبرئیل این مسأله (را) به رسول خدا اطلاع داده بودند. (۴۵) ۳- ۸. (محرم) فریاد مظلوم بر سر ظالم است این پرخاش و فریاد باید زنده بماند و برکاتش امروز در جنگ با یزیدیان زمان، واضح ملموس است. (۴۶) ۴- ۸. مجالس عزا و سوگواری، مجالس تبلیغ اسلام است. (۴۷) ۵- ۸. حضرت زینب (سلام الله علیها) بنی امیه را آنچنان تحقیر کرد که در عمر خود چنین تحقیر نشده بود. (۴۸) (سید الشهداء - سلام الله علیه - با چند نفر از اصحاب، چند نفر از ارحامشان، از مخدراتشان قیام کردند؛ چون قیام (لله) بود، اساس سلطنت آن خبیث را به هم شکستند... اساس سلطنت را شکستند، اساس سلطنتی که می خواست اسلام را به صورت سلطنت طاغوتی در آورد. (۴۹) امام حسین - سلام الله علیه - هم در جنگ با

یزید شکست خورد و کشته شد... شکست ظاهری و پیروزی واقعی بود. (۵۰)... کشته شد و زنده کرد یک عالمی را (۵۱) و حتی انقلاب اسلامی ایران پرتوی از عاشورا و انقلاب عظیم آن است. (۵۲) قتل سید الشهداء بنی امیه را تا ابد شکست داد. (۵۳) (و) با این کشته شدن مکتب را زنده کرد (۵۴) و این کلمه (کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا) یک کلمه بزرگی است... یعنی: همه جا باید این طور باشد همه روز هم باید این طور باشد). (۵۵) امام امت (س) همواره خاطر نشان کرده و می فرمود: (هر چه داریم از (محرم) است و البته باید به عمق تأثیر آن در عالم - جهان) توجه داشت. (۵۶) و ما با همین مجالس عزاداری و گریه ها، قدرت دو هزار و پانصد ساله را شکستیم (۵۷) مسأله کربلا- که خودش در رأس مسائل سیاسی هست، باید زنده بماند... (۵۸) (۱۰) انتظار اسلامی یکی از عوامل مهم تربیت جامعه (مسأله انتظار موعود اسلام) است باید مردم جهان را در حد توان تربیت کرد تا شایستگی همکاری و همراهی با امام معصوم (علیه السلام) را پیدا کنند تا زمینه ظهور او فراهم شود، گرچه: ۱- گروهی انتظار را در این می دانند که مهیا باشند امر به معروف و نهی از منکر در حد محدود را انجام می دهند و بیش از این، احساس تکلیف نمی کنند. ۲- گروهی دست به کاری نمی زنند تا جهان پر از ظلم شود تا امام ظهور کند. ۳- گروهی مردم را به ارتکاب فسق و فجور ظلم دعوت کرده و خود نیز بدان می پردازند تا گناه جهان را فراگیرد تا امام زمان ظهور کند! ۴- گروهی نیز بر این باورند که هر حکومتی قبل از حکومت موعود اسلام تاسیس شود باطل است و هر پرچمی که بر پا شود سرنگون خواهد شد. ۵- نظر اسلامی (و صحیح) انتظار (آن) است که ما باید با همه تلاش، (با) تعبد، تقوا پیشگی و اجرای کامل امر به معروف و نهی از منکر و دعوت جهان به پیراستگی و تاسیس حکومت حق و عدل در جامعه، مردم را تربیت کنیم و زمینه ظهور آن منجی بزرگ را فراهم آوریم. (۵۹) عیب از ما است اگر دوست زما مستور است دیده بگشای که بینی همه عالم طور است لاف کم زن که نبیند رخ خورشید جهان چشم خفاش که از دیدن نوری کور است یا رب این پرده پندار که در دیده ماست باز کن تا که ببینم همه عالم، نور است کاش در حلقه رندان خبری بود ز دوست سخن آنجا نه زناصر بود، از منصور است. (۶۰) گل نیست بلکه غنچه باغ سعادت است کز جان دوست بر دل آگاه می رسد آن نغمه فرشته فردوس جاودان بر گوش جان می زده گهگاه می رسد. (۶۱) (۱). صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۱۹۳. و ج ۱۹، ص ۲۵۳. (۲). صحیفه نور، ج ۷، ص ۵۹. (۳). صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۴۲ و ج ۱۹، ص ۲۵۳. (۴). صحیفه نور، ج ۷، ص ۶۱. (۵). صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۵۰. (۶). صحیفه نور، ج ۷، ص ۸۴. (۷). صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۱۸ و ۲۰. (۸). صحیفه نورت ج ۱۷، ص ۲۰. (۹). صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۳۳. (۱۰). صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۴۲، ۱۸۷، ۱۹۳، ۲۱۱ و ۲۵۶. (۱۱). صحیفه نورت ج ۱۹، ص ۱۴۲، ۱۸۷، ۱۹۳، ۲۱۱ و ۲۵۶. (۱۲). صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۴۲، ۱۸۷، ۱۹۳، ۲۱۱ و ۲۵۶. (۱۳). صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۴۲، ۱۸۷، ۱۹۳، ۲۱۱ و ۲۵۶. (۱۴). صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۱۲۸. (۱۵). صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۸. (۱۶). صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۷۸ و ۲۸۰. (۱۷). صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۷۸ و ۲۸۰. (۱۸). صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۹۶ و ۲۰۶ - ۲۱۲. (۱۹). صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۹۶ و ۲۰۶ - ۲۱۲. (۲۰). صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۶۴. (۲۱). صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۵۳. (۲۲). صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۲۵۳. (۲۳). صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۱۲۵ و ۱۲۶. (۲۴). صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۷۷. (۲۵). صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۷۷. (۲۶). صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۵۷. (۲۷). صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۵۷. (۲۸). صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۷۹ و ۲۳۰. (۲۹). صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۷۹ و ۲۳۰. (۳۰). صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۵۳. (۳۱). صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۴۹. (۳۲). صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۴۸ و ۲۴۹. (۳۳). صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۴۸ و ۲۴۹. (۳۴). صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۴۷. (۳۵). صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۲۰۹. (۳۶). صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۴۱. (۳۷). صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۸۰ و ۱۸۰. (۳۸). صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۸۰ و ۱۸۰. (۳۹). صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۸۰. (۴۰). صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۰۲. (۴۱). صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۸۴. (۴۲). صحیفه نور، ج ۱۸ و ۱۴، ص ۲۳۶ و ۲۳۶. (۴۳). صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۶۲. (۴۴). صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۲۱۰. (۴۵). صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۴۰. (۴۶). صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۱. (۴۷). صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۶۰، ۵۹ و ۶۲. (۴۸). صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۶۰، ۵۹، ۶۲. (۴۹). صحیفه

نور، ج ۷، ص ۳۶. (۵۰). قیام عاشورا در کلام امام خمینی، دفتر سوم، ص ۵۰، ۶۹، ۶۷. (۵۱). قیام عاشورا در کلام امام خمینی، دفتر سوم، ص ۵۰، ۶۹، ۶۷. (۵۲). قیام عاشورا در کلام امام خمینی، دفتر سوم، ص ۵۰، ۶۹، ۶۷. (۵۳). صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۵۸. (۵۴). صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۳۰. (۵۵). صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۰۲. (۵۶). صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۶۲. (۵۷). صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۲۱۰. (۵۸). صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۴۰. (۵۹). صحیفه نور، ج ۱۹۶، ۱۹۷ و ۱۹۸. (۶۰). دیوان امام خمینی (س)، ص ۵۲ و ۸۵. (۶۱). دیوان امام خمینی (س)، ص ۵۲ و ۸۵. سید محمد شفیعی مازندرانی - با اندکی تصرف از کتاب مبانی تربیتی عرفانی امام خمینی، فصل هفتم

شهادت طلبی جوانان از دیدگاه امام خمینی (ره)

شهادت طلبی جوانان از دیدگاه امام خمینی (رحمة الله علیه) نویسنده: حسین حسینی منش شهادت افتخار جاودان من شهادت در راه حق و اهداف الهی را افتخار جاودانی می دانم من به مادران و پدران جوانانی که در راه اسلام و آزادمنشی خون داده اند، تبریک عرض می گویم. من به جوانان عزیز و غیوری که جان خود را نثار راه دوست کرده اند، حسرت می برم. آوای انقلاب بزرگ ایران در کشور های اسلامی و دیگر کشورها طنین انداز و افتخار ساز است. شما ملت شریف، به جوانان غیور ملت های اسلامی هشدار داده اید. ۱/۹/۵۷ جوانان و آرزوی شهادت ملتی که غلبه کرد برای این که شهادت آرزوی او بود. بعضی جوان ها، از من شهادت را طلب می کردند و مرا قسم می دادند که دعا کن که شهید بشویم. زن هایی که جوان های خودشان را دادند، افتخار بر این کردند که شهید دادیم و آن که یک پسر از او باقی مانده بود باز می گفت این را هم اهدا می کنم. ۵۷/۱۲/۱۸ استقبال از شهادت رمز پیروزی امروز ما این است که اتکای به خدای تبارک و تعالی داشتیم. رمز پیروزی ما این است که جنبه فقط سیاسی نبود، فقط برای نفت و امثال آن ها نبود، جنبه، جنب؟ معنوی بود، اسلامی بود جوانان ما آرزوی شهادت می کردند، جوانان ما شهادت را استقبال می کردند. سربازان ما از شهادت باک ندارند برای این که مردن را یک چیز فنا شدن نمی دانند. سربازان ما شهادت را سعادت می دانند و برای این سعادت کوشش می کنند. رمز پیروزی، اتکال به قرآن و این شیوه ی مقدس که شهادت را استقبال می کردند بود، خوف در دل آن ها نبود، در عین حال که تانک ها و مسلسل ها به روی آن ها آتش می گشود آن ها استقبال می کردند. خوف نداشتند. مشت بر تانک غلبه کرد، مشت بر مسلسل غلبه کرد، مشت بر ابر قدرت ها غلبه کرد. این رمز را حفظ کنید. این رمز پیروزی را تا حفظ کنید پیروز هستید. ۵۸/۱/۲۶ شهادت، سعادت جوانان جوان های ما شهادت را سعادت می دانند. این رمز پیروزی است. آن ها که مادی هستند و مادیگرا، آن ها هرگز شهادت را نمی خواهند ولی جوانان ما شهادت را سعادت خودشان می دانند، اول راحت خودشان می دانند. این رمز پیروزی بود. آن ها که گمان کردند می توانند در این برهه از زمان بین جوانان من، بین جوانان ما، بین عزیزان ما اختلاف بیندازند، در اشتباهند. جوانان ما همه به اسلام متوجهند، همه با ایمان راسخ به پیش می روند. ۵۸/۲/۵ شهادت برای اسلام ما اسلام را می خواهیم، ما این همه فداکاری کردیم، جوان های ما این همه در مبارزات وارد شدند و زحمت کشیدند و رنج کشیدند و خون دادند برای این بود که اسلام را می خواستند. آنی که این نهضت را پیش برده آنی بود که می گفت من شهادت را فوز می دانم. ما برای اسلام خون دادیم، جوان های ما برای اسلام خون دادند. ۱/۹/۵۷ جوانان طالب شهادت جوان های ما شهادت را می خواهند. همین امروز هم که من این بیرون ایستاده بودم یک جوان برومندی فریاد می کرد از آنجا، که شما دعا کنید که من شهید بشوم. ۵۸/۳/۱۲ سعادت داشتن شهادت ایران متحول شده بود به یک ملت صدر اسلامی، یک جوان هایی مثل جوان های صدر اسلام که شهادت را برای خودشان فوز می دانستند، می گفتند شهید هم بشویم سعادت مندیم. مسأله این بود و مسأله این هست. ۵۸/۳/۱۶ جوانان عاشق شهادت مکرر پیش من آمده اند، جوان ها قسم دادند به من که شما دعا کنید ما شهید بشویم، حالا هم دارند می گویند خوب حالا که دیگر قضیه میدان جنگی نیست، الآن

هم به من می آیند می گویند که شما دعا کنید ما شهید بشویم. ۵۸/۳/۲۱ دنیا گریزی جوانان الان هم باز جوان هایی می آیند پیش من و می گویند دعا کنید که ما شهید بشویم، ما شهادت را می خواهیم این یک تحولی بود که برای این ملت پیدا شد و گرایش زندگی این دنیا خیلی مطرح نبود. شهادت را می خواستند اگر چنانچه دنیا و این امور مادی و این زندگی مطرح بود نمی رفتند و در مقابل توپ ها و در مقابل تانک ها و مسلسل ها. ۵۸/۳/۲۸ روحیه شهادت خواهی از نجف تا اینجا مواجه شدم من با جوان های زیبا، جوان هایی که اول جوانی شان است و اینها یکی شان آمد در نجف، آمد جلوی من نشست بنا کرد قسم و اون من را که شما، قسم، قسم داد که من شهید بشوم، بعد هم که ما در این جا آمدیم زن این تقاضا را کرده، جوان ها این تقاضا را کرده اند، زنی که بچه هایش را از دست داده است باز می گوید که من یکی دو تا دارم این هم می دهم. این روحیه، روحیه ای است که اطمینان برای ما می آورد. این بر همه تانک های عالم مقدم است، یعنی پیروز می شوید. این روحیه، روحیه ای است که خدای تبارک و تعالی انعام کرده است، مرحمت کرده است، این مرحمت الهی را حفظ کنید، این امانت است، این را کوشش کنید محفوظ بماند. ۵۸/۶/۲۶ شهادت میراث اولیا آنگاه که منطبق قرآن آن است که ما از خداییم و به سوی او می رویم و مسیر اسلام، بر شهادت در راه هدف است و اولیای خدا (علیهم السلام) شهادت را یکی از دیگری به ارث می برده اند و جوانان متعهد ما برای نیل شهادت در راه خدا در خواست دعا می کرده و می کنند، بدخواهان ما که از همه جا وامانده دست به ترور وحشیانه می زنند، ما را از چه می ترسانند؟ ۵۸/۹/۲۷ عواطف امام نسبت به جوانان امروز یک عکس پیش من از یک جوانی فرستادند که او نزدیک دانشگاه شهید شده بود و وصیت کرده بود که اگر من فلانی، را ندیدم، این عکس را برای او بفرستید و من از دیدن این عکس و باز عکس های دیگری که از جوان های ما که در این راه شهید شدند، باز احساس یک سنگینی می کنم. بردوش من سنگینی است این عواطف و آن چیزی که همه ی سنگینی ها را سبک می کند، این است که ما از خدا هستیم و به سوی او می رویم. راه، راه خداست. ۵۸/۱۰/۱۰ جوانان مرد شهادت نویسندگان و گویندگان ما ملت را با قلم ها و زبان های خود به پیش ببرند و جوانان برومند ما را از این پیش آمدهای ناچیز نترسانند که جوانان ما مرد شهادت و شهامتند و از قلم های مزدور آسیب بر نمی دارند. ۱۰/۲/۵۹ مباحثات امام به جوانان من وقتی شما جوان ها را می بینم که با صداقت، با سلامت روح فعالیت برای اسلام می کنید و خودتان را در معرض خطر مرگ قرار می دهید مباحثات می کنم. افتخار می کنم که در بین مسلمان ها یک همچو جوان های رشید متعهد است. از این جهت ما نباید از قدرتمندهایی که اتکال به خدا ندارند، اتکال به مسلسل دارند، ما نباید بترسیم، ترس مال آن است که برای شهادت حاضر نباشد. جوان های ما که اعتقاد به ماورای طبیعت دارند و شهادت را برای خودشان یک فوزی می دانند اینها ترس ندارند. ۵۹/۲/۱۲ روحیه ی مکتبی جوانان شما می بینید که حتی این جوان هایی که الان در اینجا و در لبنان و اینها مشغول خدمتند چه روحیه هایی دارند همین دیروز یک جوانی آمده بود اینجا می خواست یک زنی را عقد کند. بعد از این که صحبت از مهر شد، آن زن گفت که مهر من را این قرار بدهد که من را به مکه ببرد. این جوان می گفت که من زنده نیستم تا تو را به مکه ببرم من شهید می شوم. بالاخره با مدتی صحبت ما راضیش کردیم که این که نه، ان شاء الله شما هستید و خدمت می کنید. این یک روحیه ی خیلی خوبی است که در جوان ها پیدا شده است و امیدوارم که در همه ما این روحیه ها پیدا بشود و آن روحیه ی مکتبی توجه به مکتب، نه توجه به امور دیگر. ۵۹/۶/۶ ابتهاج امام از جوانان ما این منظره ها را که می بینیم و این عزم های راسخ و تصمیم های جزم که در شما جوانان می بینیم، از وضع شما هم ابتهاج دارم و هم متأثرم. ابتهاج به این که یک ملتی آن طور متحول شده است که در راه خدا همه چیز خودش را نثار می کند و با آغوش باز دنبال مرگ می رود. این در طول تاریخ اگر نمونه ای داشته باشد در صدر اسلام است، بعد از آن نمونه ای ندارد، مثل شما جوان ها نمونه ای نیست. و تأثر برای این که این جوان های عزیز ما که باید برای ملت ما خدمت کنند و برای اسلام خدمت بکنند، به دست اشرار یا شهید شدند و یا معلول، این موجب تأثر بسیار است و تأثر دیگر این که این گروههای منحرف و این اشخاصی که طرفدار ابرقدرتها هستند و می خواهند همان

وضع سابق را پیش بیاورند یا در صدد قدرت طلبی هستند، چطور می خواهند با خون این شهیدان ما و با این معلولان ما، اینها را ندیده بگیرند و برای قدرت خودشان یا برای ابر قدرت ها خدمت کنند و از روی خون این جوان های ما بگذرند و خدمت به آمریکا یا شوروی بکنند. چطور انسان متأثر نباشد از اشخاصی که قدرتمندی خودشان را در اه خون شهیدان ما می بینند به آن هایی که برای خودشان و برای قدرت خودشان خون شما جوان ها را و شما معلول ها را وسیله قرار می دهند، از فطرت انسانی خارج اند، اینها حیوانی هستند به صورت انسان. تأثر این است که چرا انسان باید این قدر نادان باشد، این قدر شقاوت داشته باشد. جوان های ما دارند در مرزها و در اطراف مملکت برای نگهداری جمهوری اسلامی جانفشانی می کنند و آن ها که نه به اسلام اعتقاد دارند و نه به جمهوری اسلامی، دنبال این هستند که با خون اینها برای خودشان قدرت درست کنند. ۴/۱۰/۵۹ شهادت بهترین جوانان بهترین جوانان عزیز ما را که می بایست در راه اعتلای اسلام در سراسر جهان و کشور عزیز کوشش می کردند، شهید و ارتش عراق را لاقط می بایست با دشمن اعراب اسرائیل جنایت پیشه به جنگ برخیزد و قدس را نجات دهد، به تجاوز به کشوری که جز به اسلام فکر نمی کند وادار و به هلاکت رساندند. ۱۲/۱/۶۰ درس از وصیت نامه جوانان این وصیت نامه هایی که این عزیزان می نویسند، مطالعه کنید. پنجاه سال عبادت کردید و خدا قبول کند، یک روز هم یکی از این وصیت نامه ها را بگیرید و مطالعه کنید و تفکر کنید. این جوان های ما که علیل شدند، الآن هم وقتی می آیند از من می خواهند که دعا کنم که اینها شهید بشوند، پایش را از دست داده عصا زیر بغلش است. لکن گریه می کند و می خواهد که دعا کنیم که شهید بشود. ۱/۴/۶۰ سیمای نورانی جوانان یک همچو ملتی و یک همچو انسان های ارزنده ای اسلام تربیت کرده است، یک همچو جوانانی که الآن عکس بسیارشان در منظره هست و سیمای نورانشان در پیش چشم است اسلام تربیت کرده است، یک همچو مادران و پدران واقرباء شهدایی که در اینجا عده ای شان حاضر هستند اسلام تربیت کرده است من گمان ندارم که در غیر محیط اسلامی یک همچو مسائلی تحقق داشته باشد که پیرزن جوان مرده، اظهار بکند که من جوانان دیگری دارم که آن را هم تقدیم اسلام می کنم و پیرمرد جوان از دست داده اظهار کند که من حاضر خود هم به جبهه بروم و شهید بشوم و جوان های زیادی که می آیند تقاضا کنند که دعا کنیم که در راه اسلام شهید بشوند. جوان بخواهد که دعا کنیم به شهادت برسد. شما در کجا می توانید در غیر سایه اسلام و تربیت اسلامی چنین جوان هایی و چنین بازماندگان از جوان های شهید پیدا بکنید؟ اینها در عین حالی که جوانان خودشان را از دست داده اند و در جبهه ها خاندان خودشان را از دست داده اند و آواره شده اند معذالک ایستاده اند و شجاعانه در مقابل دشمن ایستاده اند و برای فداکاری حاضرند. ۲۶/۷/۶۰ افتخار به شهادت در این مجالس عزا و سوگواری و نوحه سرایی برای سید مظلومان و اظهار مظلومیت یک کسی که برای خدا و برای رضای او جان خودش و دوستان و اولاد خودش را فدا کرده است، این طور ساخته جوانانی که می روند در جبهه ها و شهادت را می خواهند و افتخار به شهادت می کنند و اگر شهادت نصیبشان نشود متأثر می شوند، و آن طور مادران را می سازد که جوان های خودشان را از دست می دهند و باز می گویند باز هم یکی دو تا داریم. ۳۰/۳/۶۱ شهادت به خاطر دفع قدرتها ما جوان هایمان تا کنون آن قدر شهید داده اند، تا کنون مادرها این قدر شهید داده اند، پدرها آن قدر شهید داده اند، جوان ها آن قدر خون خودشان را داده اند برای این که شر این قدرتهای بزرگ از سر ایران کم بشود. ۱۴/۳/۶۲ شوق شهادت الآن شما در این عصر که ملاحظه می کنید جوان هایی هستند که واقعاً فداکاری می کنند، واقعاً رو به شهادت می روند. کسانی هستند که واقعاً جوان هایمان را به شهادت می فرستند و خوشحال هم هستند. ۲۷/۶/۶۲ جوانان شیفته شهادت الآن ما می بینیم که این جوان های ما که دارند می روند در جبهه ها، برای شهادت می روند، اینها همین اند، اینها برای این که در ذائقه شان خوش آمده است این معنا، این را از خدا می دانند چون از خدا می دانند از این جهت سخت برایشان نیست. ۲۹/۱۲/۶۳ عجز از درک ارزش الهی جوانان جوانان عزیز متعهدی که هر یک از آن ها ارزش های الهی ای دارند که ما از درک آن عاجزیم، شهید شده اند و معلول گردیده اند و به اسارت درآمده اند و ملتی که مشتاقانه در راه خدا از جان و مال و منال خود گذشته اند و داغ عزیزان خود

را به جان خریدند. ۶۵/۵/۱۶

آثار امر به معروف و نهی از منکر از منظر امام راحل

آثار امر به معروف و نهی از منکر از منظر امام راحل باید کوشش کنید تا طرز حکومت اسلام و رفتار حکام اسلامی ربا ملت‌های مسلمان به اطلاع دنیا برسانید تا زمینه فراهم شود که حکومت عدل و انصاف به جای این حکومت‌های استعمارزده که اساس آن بر ظلم و چپاولی است برقرار شود، اگر قشرهای جوان از هر طبقه که هستند ماهیت حکومت اسلام را که با کمال تأسف جز چند سالی در زمان پیغمبر اسلام -صلی الله علیه و آله- و در حکومت بسیار کوتاه امیرالمومنین -علیه السلام- جریان نداشت، بفهمند، اساس حکومت‌های ظالمانه‌ی استعماری و مکتب‌های منحرف کمونیستی و غیره، خود به خود برچیده می‌شود. صحیفه امام ج ۲، ص ۳۴۶ سید الشهداء -سلام الله علیه- با چند نفر از ارحامشان، از مخدّراتشان قیام کردند. چون قیام الله بود، اساس سلطنت آن خبیث را به هم شکستند. در صورت ایشان کشته شد لکن اساس سلطنت را، اساس سلطنتی که می‌خواست اسلام را به صورت سلطنت طاغوتی در آورد. خطری که معاویه و یزید برای اسلام داشتند این نبود که غضب خلافت کردند کاین یک خطر، کمتر از آن بود: خطری که اینها داشتند این بود که اسلام را به صورت سلطنت در می‌خواستند بیاورند، می‌خواستند معنویت را به صورت طاغوت در آورند، به اسم اینکه «ما خلیفه رسول الله هستیم» اسلام را منقلب کنند به یک رژیم طاغوتی. این مهم بود. آنقدری که آیین دو نفر ضرر به اسلام می‌خواستند بزنند یا زدند جلوتری‌ها آنطور نزدند. اینها اصل اساس اسلام را وارونه می‌خواستند بکنند. سلطنت بود، شرب خمر بود، قمار بود در مجالسشان. «خلیفه رسوت الله» و در مجلس شرب خمر؟! و باز «خلیفه رسول الله» نماز هم می‌رود در جماعت می‌خواند! این خطر از برای اسلام خطر بزرگ بود. این خطر را سید الشهداء رفع کرد. قضیه قضیه غضب خلافت فقط نبود. قیام سید الشهداء -سلام الله علیه- قیام بر ضد سلطنت طاغوتی بود. آن سلطنت طاغوتی که اسلام را می‌خواست به آن رنگ در آورد که اگر توفیق پیدا می‌کردند، اسلام یک چیز دیگری می‌شد. اسلام میشد مثل رژیم ۲۵۰۰ ساله سلطنت اسلامی که آمده بود و می‌خواست رژیم سلطنتی را و امثال این رژیم‌ها را به هم بزند و یک سلطنت الهی در دنیا ایجاد کند، می‌خواست «طاغوت» را بشکند و «الله» را به جای او بنشانند، اینها می‌خواستند که که الله را بردارند، «طاغوت» را جایش بنشانند. همان مسائل جاهلیت و همان مسائل سابق. کشته شدن سید الشهداء -سلام الله علیه- شکست نبود چون قیام الله بود، قیام الله شکست ندارد. صحیفه امام ج ۸، ص ۹ ما موظفیم که بهانه دست این اشخاصی که غرض دارند ندهیم. هر یک خودمان را مواظبت کنیم و پاسداری از خودمان بکنیم؛ و هر یکمان از رفقا فرض کنید پاسداری بکنند. آقا خودش را حفظ بکنند؛ و مأمور حفظ شما و شما و شما هم هست. نه این است که مأمور است، (برای) خودش؛ مأمور است خودش نماز بخواند؛ نخیر مأمور است که شما را وادار کند به نماز خواندن؛ همه مأموریم. خودش فقط مثلاً بد گوئی به مردم نکند بی جهت؛ این خودش هست؛ اگر شما هم کردید؛ این مکلف است؛ یعنی تکلیف الهی دارد به اینکه جلوی خودتان را بگیرد. امر به معروف و نهی از منکر دو اصلی است در اسلام، که همه چیز را می‌خواهد اصلاح کند؛ یعنی با این دواصل می‌خواهد تمام قشرهای مسلمین را اصلاح بکنند. به همه مأموریت داده، به همه، به تمام افراد زیر پرچم مأموریت داده که باید وادار کنید همه را به کارهای صحیح؛ و جلوگیری کنید از کارهای فاسد. اینطور نیست که شما فقط یک مأموریتی دارید، و آن است که خودتان یک کارهای خوبی بکنید، از کار بد احتراز کنید. مأموریت زیادتر از این است، خودتان و همه را، هم خودتان، هم همه را. و هیچ فرقی هم بین قشرها در این امر نیست که همه باید اطاعت خدا بخندند، و همه باید حفظ این پاسداری را بکنند، مهم این است صحیفه امام ج ۱۰، ص ۱۱۱ باید کاری کرد که ملت‌ها هر جا هستند، ملت‌ها بفهمند تکلیف خودشان را. اگر بخواهید و بخواهند دانشمندان بخواهند و علمای همه ی بلاد اسلامی و دانشگاه‌های همه ی بلاد اسلامی بخواهند مشکله ی اسلام و ممالک اسلامی حل بشود، باید مردم را بیدار کنند؛ این مردمی که با تبلیغات چند صد ساله، به آنها باورانده بودند

که نمی‌شود با آمریکا یا با شوروی مخالفت کرد، و الان هم باور ملت‌های دیگری هست. باید اینها (را) به ایشان فهماند که میشود. بهتر دلیل بر اینکه یک امری ممکن است، وقوع اوست و این امر واقع شد در ایران. دولت‌های دیگر، ملت‌های دیگر گمان نکنند که ایران از آنها غمده و غمده بیشتر داشت خیر، شاید در عشایر عراق بیشتر از ایران اسلحه باشد، لکن مغزهای اینها را به واسطه تبلیغات دامنه‌داری که شده است، شست و شو کرده‌اند و از اسلام مأیوس کرده‌اند، و این مغزها را پر کرده‌اند از اینکه با این قدرتها نمی‌شود طرف شد. این چیز هائی است که با تبلیغات خود آنها و عمال آنها در داخل ممالک تحقق پیدا کرده است. باید آنهایی که در همه‌ی ممالک هستند، آنهایی که دلشان برای مردم می‌تپد، آنهایی که به اسلام اعتقاد دارند و برای اسلام میخواهند خدمت کنند، هر کدام در محل خودشان، ملت خودشان را بیدار کنند؛ تا ملت، خودشان را گم کرده‌اند. هرچه در ذهنشان وارد می‌شود، این (است) که نمی‌شود با این قدرتها طرف شد، اینها چه‌ها و چه‌ها خواهند کرد. باید از مغز ملت‌ها این «نمی‌شود» را بیرون کرد و به جای آن، «می‌شود» را گذاشت. نه، می‌شود این کار را کرد. صحیفه‌ی امام؛ ج ۱۳، ص ۸۵ تمام انبیا از صدر بشریت و بشریت، از آن وقتی که آدم علیه السلام آمده تا خاتم انبیا - صلی الله علیه و آله و سلم - تمام انبیا برای این بوده است که جامعه را اصلاح کنند؛ فرد را فدای جامعه می‌کردند. ما فردی بالاتر از خود انبیا نداریم. ما فردی بالاتر از خود ائمه نداریم. عتیه السلام - این فردها خودشان را فدا می‌کردند برای جامعه. خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که انبیا را ما فرستادیم، بینات به آنها دادیم، آیات به آنها دادیم، میزان برایشان دادیم و فرستادیم ليقوم الناس بالقسط؛ (غایت این است که مردم قیام به قسط بکنند، عدالت اجتماعی در بین مردم باشد، ظلمتها از بین برود، ستمگرها از بین بروند، ضعفها به آنها رسیدگی بشود، قیام به قسط بشود. دنبالش هم می‌فرماید؛ و انزلنا الحديد. تناسب این چیست؟ تناسب این است که با حدید باید اینها انجام بگیرد؛ با بینات، با میزان و با حدید. فیه باس شدید؛ یعنی اگر شخصی یا گروهی بخواهند یک جامعه را تباه کنند، یک حکومتی را که حکومت عدل است، تباه کنند، با بینات با آنها باید صحبت کرد. نشینند، با موازین، موازین عقلی صحبت کرد. نشینند با حدید. صحیفه امام؛ ج ۱۵، ص ۲۱۵ ای ائمه‌ی جمعه‌ی بلاد و کشورهای اسلامی، باید چه کرد؟ چرا ما به این روز نشانده شدیم که آمریکا از آن ور دنیا بیاید و مقدرات علمای اسلام را تعیین کند... ما نباید از تاریخ رسول الله عبرت بگیریم؟ یک نفر آدم پا شد و همچو کارهایی کرد. ما نباید از تاریخ عالم عبرت بگیریم که یک نفر موسی پا شد و با فرعون چه کرد؟ ما باید عبرت بگیریم. آقا آن روز پیغمبر اکرم عده‌ای همراهش نبود، خودش بود و خودش با همه‌ی دشمنها، حتی عشیره‌ی خودش دشمنش بودند. لکن اتکال به خدا، توجه به او، فنای در او کار را پیش برد. نمی‌شود که انسان هم خود پرست باشد هم خدا پرست. نمی‌شود که انسان هم منافع خودش را ملاحظه کند و هم منافع اسلام. باید یکی از این دو تا باشد، یا باید الهی باشد یا شیطانی، این دو راه است. شما علاج بکنید مردم را به اینکه از این هواهای نفسانی بیرون بروند. صحیفه امام؛ ج ۱۷، ص ۲۰۹ آنهایی که به ما اشکال می‌کنند که شما چرا سازش نمی‌کنید با این قدرتها، فاسد، آنها از باب این که همه چیز را با چشم مادی ملاحظه می‌کنند، با چشم طبیعی حل و فصل اشیا را می‌کنند. آنها نمی‌انند که انبیای خدا چه رویه‌ای داشتند؟ با ظالم چگونه برخورد می‌کردند؟ یا میدانند و خودشان را به کوری و کوری می‌زنند؟ سازش با ظالم، ظلم بر مظلومین است، سازش با ابر قدرتها، ظلم بشر است. آنهایی که به ما می‌گویند سازش کنید، آنها یا جاهل هستند یا مزدور. سازش با ظلم، یعنی اینکه دست ظالم را باز کن تا ظلم کند. این خلاف رأی تمام انبیاست. انبیای عظام، تا آنجا که توانستند جدیت کردند که ظلم را از این بشر بزایند، به موعظه، به نصیحت، به امر به معروف، به نهی از منکر، به انزلنا الحديد فیه باس شدید، ۲ «آخر الدواء الکی» ۳ (بعد از آنکه موعظه نشد، نصیحت نشد، آخر دوا این است که داغش کنند. شمشیر آخر دو است. صحیفه امام؛ ج ۱۸، ص ۵۰۰ برای تحقق اهداف اسلامی، که در مقدمه آن کوتاه کردن دست قدرتمندان منحرف و مخالف اسلام از کشورهای اسلامی و رفع موانع داخلی و خارجی می‌باشد، همت گمارند؛ و با احزاب و حکومتها و گروهها و اشخاصی که با نهضت‌های اسلامی، که بحمد الله تعالی در آستانه‌ی رشد و شکل‌گیری است، مخالفند مقابله نموده، و مبارزه با آنها را تا سر تا سر جهان سر لوحه‌ی برنامه

های خود قرار دهند؛ و مطمئن باشند که با وعده‌ی صریح خداوند تعالی، توفیق پیشرفت حاصل شود و مظلومان از دست ستمگران نجات یابند. صحیفه امام؛ ج ۱۹، ص ۲۲-۱- اشاره به آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی حدید: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم و انزلنا معهم الحديد فيه باس شديد و منافع للناس و ليعلم الله من ينصره و رسله بالغيب انا الله قوي العزيز» همانا ما پیامبران خود را با ادله و معجزات فرستادیمو برایشان کتاب و میزان و عدل نازل کردیم تا مردم به راستی و عدالت گرایند و آهن را، که در آن سختی و کارزار و نیز منافع بسیار بر مردم است، برای حفظ عدالت آفریدیم تا خدا بداند که چه کسی با ایمان قبلی، او و رسولانش را یاری خواهد کرد، همانا خدا قوی و مقتدر است ۲- سوره حدید آیه ۲۵: آهن را (آفریدیم و) فرو فرستادیم که در آن سختی فراوان است ۳- داغ کردن، آخرین راه درمان است /س

قلم از منظر امام خمینی (ره)

قلم از منظر امام خمینی (ره) - قلم شما اگر ارشادی باشد، ملت را به راه راست هدایت می‌کند و می‌تواند مردم را از انحرافات نجات دهد. - اگر قلم‌ها و بیان‌ها و علم‌ها و تعلیم‌ها و آموزش‌ها برای خدا باشد، مغزها را الهی تربیت می‌کنند و اگر چنانچه بر خلاف این باشد، مغزها، مغزهای غرورمند، مغزهای طاغوتی از آن پیدا می‌شود. - قلم‌ها اگر در دنیا برای خدا و برای خلق خدا به کار بیفتند، مسلسل‌ها کنار می‌رود و اگر برای خدا و برای خلق خدا نباشد مسلسل ساز می‌شود. - آن قدری که قلم و بیان به خدمت بشر بوده است، مسلسل‌ها نبودند... قلم و علم و بیان است که می‌تواند بشر را بسازد، نه مسلسل و نه سایر قوای تخریب کننده. - دماء شهدا اگر چه بسیار ارزشمند و سازنده است، لکن قلم‌ها بیشتر می‌توانند سازنده باشند و اصولاً شهدا را قلم‌ها می‌سازند و قلم‌ها هستند که شهید پرورند. - ای قشرهای روشنفکر و ای قشرهای نویسنده! قلم‌ها و گفتار خودتان را در راه این مستضعفین صرف کنید... قلم‌ها را در راه خدمت به این خلق به کار بیندازید. - قلم‌ها اگر لغزش پیدا کنند، یک ملت را می‌لغزند. - قلمی فایده دارد که بیدارگر توده‌های مردم باشد. - قلمی آزاد است که توطئه‌گر نباشد. - آن کسی قلمش انسانی است که از روی انصاف بنویسد. - کسانی که اهل قلم هستند، اهل بیان هستند، کوشش کنند که مردم را دعوت به وحدت بکنند. - امیدوارم که بشر به رشدی برسد که مسلسل‌ها را به قلم تبدیل کند. - آن وقتی مردم به مقاصد اسلامی - انسانی و به کمال دانش و علم می‌رسند که قلم‌ها بر مسلسل‌ها غلبه کند و میدان، میدان قلم باشد، میدان علم باشد. - کسی که قلم به دست می‌گیرد، بداند که مورد سؤال قرار می‌گیرد که اینکه نوشتی، چه بود؟ - بدانید که این قلم‌ها که در دست شماست، در محضر خداست الان، و هر کلمه‌ای که نوشته بشود، بعد سؤال می‌شود که چرا این کلمه نوشته شده است. - قلم باید دست اشخاص صالح باشد، دست افاضل باشد. وقتی قلم به دست اراذل افتاد، مفسده‌ها زیاد خواهد شد. - قلمی فایده دارد که بیدارگر توده‌های مردم باشد. - شهدا را قلم‌ها می‌سازند و قلم‌ها هستند که شهید پرورند. - دماء شهدا اگر چه بسیار ارزشمند و سازنده است، لکن قلم‌ها بیشتر می‌توانند سازنده باشند. - قلم، خودش یکی از اسلحه‌هاست؛ این قلم باید دست اشخاص صالح، و دست افاضل باشد. - اشخاصی که قلم در دستشان است متوجه باشند که قلم آنها، زبان آنها، در حضور خداست. - همت بگمارید که قلم و بیان خویش را برای تعالی اسلام و کشور و ملت خود به کار گیرید. - قلم‌ها اگر در دنیا برای خدا و برای خلق خدا به کار بیفتند، مسلسل‌ها کنار می‌رود. - شما کوشش کنید که با بیان و قلم، مسلسل‌ها را کنار بگذارید و میدان را به قلم‌ها و به علم‌ها و به دانش‌ها واگذار کنید. - قلم‌ها اگر در دنیا برای خدا و برای خلق خدا به کار بیفتند، مسلسل‌ها کنار می‌رود، و اگر برای خدا و برای خلق خدا نباشد مسلسل ساز می‌شود. - آن کسی قلمش انسانی است، که از روی انصاف بنویسد. - قلمی آزاد است که توطئه‌گر نباشد. - مسئولیت بزرگ شما امروز قلم‌هایی است که در دست شماست. - آن قدری که بشر از قلم‌های صحیح نفع برده است، از چیز دیگر نبرده است، و آن قدر که ضرر کشیده است، از چیزهای دیگر نبرده است. - قلم‌ها و بیان‌ها با مغزهای مردم رابطه دارند. - این قلم‌ها، بسیاری شان با اسم

اسلام است و نه برای اسلام. این عهد بزرگی است به دوش شما و مسؤولیتی بزرگ است. و بدانید که یک روز از باب این مسؤولیت سؤال خواهد شد قلم و بیان در خدمت تعالی اسلام، کشور و ملت به آن دسته از تحصیل کردگان و روشن فکران و دانشمندان که به مرض غرب و شرق زدگی مبتلا نیستند و حاضر نیستند شرف اسلامی، ملی و میهنی خود را فدای امیال قدرتمندان کنند یا در راه لذات و شهوات زودگذر فدا نمایند، عرض می‌کنم همت بگمارید که قلم و بیان خویش را برای تعالی اسلام و کشور و ملت خود به کار گیرید و با توده‌های محروم هم‌صدا و هم‌دست شوید که آزادی از چنگال شرق و غرب را که امروز نصیبان شده حفظ کنید و در این خدمت از هیچ کوششی و مجاهده‌ای دریغ ننمایید که برای هیچ یک از ملت‌های جهان این فرصت نبوده است و یا برای کمتر ملتی این فرصت پیش آمده است. خداوند همه ما را توفیق شناخت وظیفه، عنایت فرماید. (۱)

شغل نویسندگی برای افراد شایسته یک واجب کفایی است گویندگانی که هر جا ما داریم، در سرتاسر کشور، چه گویندگانی که از طبقه روحانی هستند و اهل منبر و چه گویندگانی که از سایر طبقات هستند و نویسندگان در هر جا که هستند، چه در حوزه‌های علمیه و چه در دانشگاه‌ها و چه در سایر جاها هستند، باید با گفتار خودشان و نوشتار خودشان به این کشور خدمت کنند. عذر نیست برای آن‌ها که چون من وارد به یک شغلی نیستم پس نویسندگی هم نکنم. شغل، امروز یک امری است که برای آن اشخاصی که شایسته هستند و ایران احتیاج به آن شغل‌ها دارد، واجب کفایی است. (۲) مسؤولیت بزرگ شما قلم‌هایی است که در دست شماست. مسؤولیت بزرگ شما امروز قلم‌هایی است که در دست شماست. اداره شما مثل یک اداره دولتی نیست که هر چه در آن واقع شود در همان جاست، مگر گاهی به مردم بگویند، اما قلم‌ها اگر لغزش پیدا کنند یک ملت را می‌لغزاند. رادیو تلویزیون، دستگاهی است که اگر فاسد باشد یک ملت را فاسد می‌کند. الا این همه، رادیو را گوش و تلویزیون را نگاه می‌کنند. معصیتی اگر اتفاق بیفتد، در محضر همه مردم است. اگر خدای نخواست قلم‌های شما بلغزد و از تعهدی که برای خدای تبارک و تعالی باید داشته باشید غفلت بکنید این جور نیست که تنها به شما و دوستان و هم‌مذهب و هم‌دین شما ضرر بزند، به همه ضرر می‌زند، پس یک ضرر کوچک نیست. شما که روزنامه کثیرالانتشاری در دستتان است باید توجه کنید که مسؤولیت بسیار خطیری پیش مردم و ملت‌های جهان دارید که اگر ارشاد کنید مردم را، بالاتر از اطاعت‌هایی است که در گوشه خانه و یا یک مجلسی که چند هزار نفر هستند می‌باشد. قلم شما، اگر ارشادی باشد، ملت را به راه راست هدایت می‌کند و می‌تواند مردم را از انحرافات نجات دهد. (۳) این قلم که در دست شماست در محضر خداست. در نوشته‌هایتان به خدا توجه داشته باشید، بدانید که این قلم که در دست شماست در محضر خداست و اگر هر کلمه‌ای نوشته شود، بعد سؤال می‌شود که چرا این کلمه نوشته شده است. اگر به جای این کلمه بشود یک کلمه خوبتر نوشت، از شما سؤال می‌کنند چرا این کلمه زشت را نوشته‌اید. ان شاء الله خداوند همه ما تأیید کند. موفق باشید. (۴) قلم در خدمت تربیت بشر قلم به دست بگیرید برای تربیت بشر، آن قدری که بشر از قلم‌های صحیح نفع برده است، از چیزی دیگر نبرده است و آن قدر که ضرر کشیده است، از چیزهای دیگر ضرر نبرده است. قلم‌ها و بیان‌ها با مغزهای مردم رابطه دارند. اگر قلم‌ها و بیان‌ها و علم‌ها و تعلیم‌ها و آموزش‌ها برای خدا باشد، مغزها را الهی تربیت می‌کنند و اگر چنانچه برخلاف این باشد، مغزها، مغزهای غرورمند، مغزهای طاغوتی از آن پیدا می‌شود. (۵) معیار ارزش قلم عمده آن جهت و غایاتی است که در افعال انسان و در آلاتی که انسان درست می‌کند و در علم و دانش و سایر چیزهایی که افعال انسان است آن چیزی را که جهت می‌دهد آن غایات است، آن چیزهایی است که برای آن چیزها قلم‌ها وجود پیدا کرده است، مسلسل‌ها وجود پیدا کرده است، علم و دانش وجود پیدا کرده است. اگر غایات و مقاصد و آن چیزهایی که برای او این‌ها وجود پیدا کرده است الهی باشد، هم قلم و هم مسلسل و هم علم و دانش و هم هر عملی ارزش پیدا می‌کنند، ارزش الهی. ارزش قلم به غایتی است که برای او قلم زده می‌شود. ارزش مسلسل هم به غایتی است که برای او مسلسل کشیده می‌شود. اگر این ارزش غایی نباشد و اگر آن مقصد، مقصد انسانی و الهی نباشد، نه مسلسل آلتی است که به درد بخورد و نه قلم، و خطر قلم بیشتر از مسلسل است و خطر بیان بیشتر از

توپ و تانک است و خطر علم بیشتر از همه این‌هاست لکن اگر چنان چه به خدمت خلق باشد و به دستور انسان باشد و در خدمت انسان باشد و در خدمت خدای تبارک و تعالی باشد، تمام این‌ها ارزش پیدا می‌کنند، مسلسل هم همچون قلم می‌شود، قلم هم همچون مسلسل. باید بشر به فکر این باشد که آن چیزهایی که مقصد است و برای تربیت انسان است، برای آموزش انسان است، برای تعلیم انسان است، جهت به آن بدهد. (۶) قلم‌های مسلسل ساز قلم‌ها اگر در دنیا برای خدا و برای خلق خدا به کار بیفتند مسلسل‌ها کنار می‌رود و اگر برای خدا و برای خلق خدا نباشد مسلسل‌ساز می‌شود. ابزار کوبنده انسان با دست قلم‌دارها و با دست علمایی که در همه دانشگاه‌ها هستند، با دست آن‌ها وجود پیدا کرده است و همه ترقیات بشر هم با دست علما و بیان و قلم علما وجود پیدا کرده است. (۷) امیدواریم بشر مسلسل‌ها را به قلم تبدیل کند ما امیدواریم که بشر به رشدی برسد که مسلسل‌ها را به قلم تبدیل کند. آن قدری که قلم و بیان به خدمت بشر بوده است مسلسل‌ها نبودند. مسلسل‌ها غالباً در خدمت ابرقدرت‌ها بودند و برای تباهی بشر بوده‌اند و اسلام هم که امر فرموده است به این که جهاد بکنند و دفاع بکنند و البته محتاج به همه ابزار جنگی است، اساس بر این است که دفاع از حق بکنند و حق را و علم را جانشین مسلسل بکنند. قلم و علم و بیان است که می‌تواند بشر را بسازد، نه مسلسل و نه سایر قوای تخریب کننده. (۸) استفاده از قلم در راه آزادی ملت و نشر فرهنگ اسلامی آقایان، شما نویسندگان الان تکلیف بسیار بزرگی به عهده‌تان هست، بیشتر قلم شما را شکستند، الان قلم شما باز است لکن استفاده از قلم، در راه آزادی ملت، در راه تعالیم اسلامی بکنید. این ملت که می‌بینید، تمامشان زیر بیرق اسلام است که وحدت پیدا کردند، اگر نبود قضیه وحدت اسلامی، ممکن نبود اجتماع این‌ها، الان از بچه چند ساله تا پیرمرد هشتاد ساله همه با هم، این‌ها در این نهضت شرکت دارند و همه با هم در این پیروزی شرکت دارند. (۹) شهدا را قلم‌ها می‌سازند و قلم‌ها هستند که شهیدپرورند اهمیت انتشارات، مثل اهمیت خون‌هایی است که در جبهه‌ها ریخته می‌شود. و «مداد العلماء افضل من دماء الشهداء» دماء شهدا اگر چه بسیار ارزشمند و سازنده است، لکن قلم‌ها بیشتر می‌توانند سازنده باشند و اصولاً شهدا را می‌سازند و قلم‌ها هستند که شهیدپرورند. از این روست که شما باید به ارزش کار خود توجه داشته باشید و بدانید هر عملی که ارزشش بیشتر باشد، مسؤولیتش سنگین‌تر است. (۱۰) حفظ قلم برای جلوگیری از تفرقه لازم است جوان‌های متعصب و طلاب تازه کار از زبان و قلم خود جلوگیری کنند و در راه اسلام و هدف مقدس قرآن از اموری که موجب تشتت و تفرقه است، خودداری نمایند. (۱۱) اهل قلم به جامعه امید بدهند آن‌هایی که اهل فکرند، اهل قلمند، آن‌هایی که صالحند، این صلحا باید بنشینند و در صدد این باشند که امید بدهند به این جامعه، این مردم احتیاج به امید دارند، دیگران دارند این‌ها را ناامید می‌کنند، دیگران می‌گویند که همه به هم ریختند اصلاً مملکتی نیست این جا، مایی که باید همه کوشش کنیم به این که نخیر نظامی هست این جا و این نظامی است که بهتر از نظام‌های دیگری است. (۱۲) همه نویسندگان مکلفند به حفظ نظام من به همه اشخاصی که قلم در دستشان است، زبان گویا دارند می‌خواهم سفارش کنم که متوجه باشند که قلم آن‌ها، زبان آن‌ها در حضور خداست، فردا مؤاخذه دارد، صحبت، سر دولت و ریاست جمهور و این‌ها نیست، صحبت سر نظام است، نظام اسلام است؛ آقای خامنه‌ای سلمه‌الله باشند رییس جمهور یا یک کس دیگر، آقای موسوی نخست وزیر باشند یا یک کس دیگری، این مطرح نیست، مطرح نظام جمهوری اسلامی است، ما مکلفیم به حفظ او، همه نویسندگان مکلفند به حفظ نظام. (۱۳) رسالت تاریخی نویسندگان و شعرا امروز تکلیف همه شما آقایانی که از خارج تشریف آوردید، شعرا شما، نویسندگان شما، گویندگان شما، این است که شعرا در اشعارشان قضایای این انقلاب را منعکس کنند، اگر توانستند در مجامع عمومی و اگر نتوانستند حتی در مجامع خصوصی هم محفوظ بمانند برای نسل‌های آتی‌ای که فرزندان‌شان الان بعضی‌شان از کوچولو‌هایی که در ۲۲ بهمن متولد شده‌اند و آن‌هایی که در طول تاریخ می‌آیند. باید مردم جهان را، مستضعفان جهان را آگاه کنید، آگاه کنیم به این که چه مصایبی بر این‌ها وارد شده است و در تحت چه شرایطی زندگی می‌کنند و آنان که به آن‌ها حکومت می‌کنند تحت چه شرایطی هستند و وضع زندگی مالی‌شان چطور است. و آن‌هایی که از دولت‌های اسلامی هستند، ذخایر خودشان را به کجا خرج

می‌کنند و در جیب کی می‌ریزند در عین حالی که ملت‌های آن‌ها گرسنه هستند، ملت‌های آن‌ها فقیر هستند و بسیاری از آن‌ها از گرسنگی تلف شدند و این‌ها ذخایر خودشان را، ذخایری که مال خود این ملت است و آن‌ها غاصب هستند، به جای این که برای ملت خودشان ولو عشری از اعشار آن را خرج می‌کردند و این‌ها به رشد می‌رسیدند، تماش را تسلیم می‌کنند به آن‌هایی که دشمن اسلامند. شعرا در طول تاریخ باید بنویسند این امور را و به شعر، مردم را بیدار کنند و نویسندگان اگر می‌توانند در نطق‌ها و نوشته‌های خودشان، در مجامعی که می‌روند در شهرهای خودشان، در کشورهای خودشان مسایل ایران را ابلاغ کنند و اگر نمی‌توانند در کتب و رساله‌های خودشان ثبت کنند که بعدها وقتی که مردم در نسل‌های بعد می‌آیند، ببینند که دشمن‌های آن‌ها کی هست و دوستان آن‌ها کی و تکلیف آن‌ها با دوستانشان و دشمنانشان چیست. اگر ما در تبلیغ قصور کنیم، اگر ما در گفتن و نوشتن شعر و نثر و همه نحو نوشتن و گفتن قصور کنیم، ما مدیون نسل‌های آینده هستیم که ممکن بود با نوشته‌های شما، با نوشته‌های نویسندگان عزیز و با اشعار آن‌ها، بیدار بشوند و مطلع بشوند بر این که بر این ملت‌ها در این زمان چه گذشته است و ماها چه تحمل رنج‌ها کردیم، بلکه آن‌ها در صدد علاج برآیند، و امروز نیز ما باید در صدد علاج برآئیم. همه شما و همه ملت‌های ضعیف دردها را می‌شناسند، می‌دانند که از کجا صدمه می‌بینند و کی به آن‌ها صدمه می‌زند و چه رژیمی آن‌ها را تحت فشار قرار می‌دهد و درمان را باید بدانند که تا جهان، مبتلا به این جنایتکاران است و وابستگان به این جنایتکاران، روی خوش نخواهد دید. (۱۴) پی‌نوشت‌ها: ۱ - ۲۲/۱۱/۶۲ - پیام به مناسبت پنجمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۲۳۸ - ۲۳۹. ۲ - ۲۶/۱۰/۶۱ - بیانات امام در جمع گروهی از کارکنان صنایع دفاع و... صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۱۵۲. ۳ - ۱۲/۳/۶۰ - بیانات امام در جمع کارکنان کیهان - صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۵۸ - ۲۵۷. ۴ - ۱۵/۱۰/۵۹ - بیانات امام در جمع اعضای هیأت تحریریه مجله سروش، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۵۱. ۵ - ۶/۱۰/۱۳۵۹ - در جمع مسؤولان نهضت سواد آموزی، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۵۳. ۶ - ۶/۱۰/۱۳۵۹ - در جمع مسؤولان نهضت سواد آموزی، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۲۹. ۷ - ۶/۱۰/۱۳۵۹ - در جمع مسؤولان نهضت سواد آموزی، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۲۸. ۸ - ۶/۱۰/۱۳۵۹ - در جمع مسؤولان نهضت سواد آموزی، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۲۹. ۹ - ۳۰/۱۱/۵۷ - بیانات امام در جمع اعضای کانون نویسندگان ایران، صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۰۱. ۱۰ - ۸/۲/۶۱ - بیانات امام در جمع مسؤولان و نویسندگان دایره انتشارات سپاه پاسداران، صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۱۳۷. ۱۱ - ۴/۸/۴۳ - پیام امام به ملت ایران، صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۱۲. ۱۲ - ۴/۱۱/۱۳۵۹ - در جمع نمایندگان مجلس و اعضای هیأت دولت، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۳. ۱۳ - ۸/۶/۶۵ - در دیدار رئیس جمهور، نخست وزیر و هیأت دولت به مناسبت هفته دولت، صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۳۷. ۱۴ - ۲۱/۱۱/۶۱ - بیانات امام در جمع مهمانان خارجی شرکت کننده در مراسم بزرگداشت دهه فجر، صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۱۹۲. برگرفته از: گلبرگ - تیر ۱۳۸۴، شماره ۶۴ گلبرگ - تیر ۱۳۸۵، شماره ۷۶ گلبرگ - تیر ۱۳۸۳، شماره ۵۲ یاس - خرداد ۱۳۸۵، شماره ۳۹ اشارات - تیر ۱۳۸۷، شماره ۱۱۰ مجله هنر دینی، شماره ۱۰ فصلنامه معرفت، شماره ۳۱/خ تهیه کننده: حجت الله مومنی منبع: راسخون

جایگاه دانشگاه از دیدگاه امام خمینی (ره)

جایگاه دانشگاه از دیدگاه امام خمینی نویسنده: سید فضل الله موسوی چکیده: این مقاله با توجه به برخی بیانات امام خمینی (رحمت الله علیه) در خصوص دانشگاه‌ها، استادان و دانشجویان نگارش یافته است. نظر کلی معظم‌له این است که مبداء همه تحولات و مقدرات یک کشور، دانشگاه است؛ و دانشگاه است که یک کشور را اصلاح یا تباه می‌کند؛ و لذا متذکر می‌شوند که «ما باید دانشگاه اسلامی داشته باشیم»، بدین معنی که دانشگاه‌ها باید استقلال داشته باشند و وابسته به شرق و غرب نباشند. و این مسأله را به استادان و دانشجویان توجه می‌دهند که دانشگاه‌ها و در نهایت مملکت به دست اجانب و منفعت‌طلبان نیفتد. در ضمن بیان می‌دارند که دانشگاه‌ها دو کار عمده دارند: یکی، تربیت و اصلاح انسانها؛ و دیگر، تربیت دانشمندان و متخصصان. به نظر امام

(رحمت الله علیه) هر دو کار باید در کنار یکدیگر انجام شود. در پایان، ضمن اشاره به توسعه مراکز علمی و تحقیقاتی و تهیه امکانات و تشویق مخترعان و مکتشفان و متخصصان متعدد، جوانان را به پایداری در تحقق این امور و ایستادگی در برابر انحرافها از این اصول وامی‌دارند. امام خمینی (رحمت الله علیه) برای دانشگاه، دانشگاهیان و دانشجویان، پیامها و سخنانی بیان فرموده‌اند که اگر با دقت و از ابعاد گوناگون تجزیه و تحلیل شوند، راه نجات یک ملت و کشور در دنیا و آخرت مشخص و در صورت عمل به آن رهنمودها، این نجات محقق می‌شود. اهمیت دانشگاه ایشان در بیانات متعدد خویش با عبارات گوناگون این مطلب را متذکر شده‌اند که «دانشگاه، مبداء همه تحولات است». هم چنین در مواردی دیگر با بکارگیری اصطلاحات «مقدرات» و «سرنوشت»، دانشگاه را منشأ این مقدرات و سرنوشت می‌دانند و آن را در رأس امور می‌خوانند؛ از جمله: «مقدرات این مملکت، دست این دانشگاهی‌هاست»، «از دانشگاه (است که) باید سرنوشت یک ملت تعیین شود» و «دانشگاه که رأس امور هست و تقدیرات یک کشوری، مقدرات یک کشوری بسته به وجود آنهاست، باید جدیت کنند که روی خودشان را از غرب و شرق برگردانند». دانشگاه از دیدگاه امام خمینی (رحمت الله علیه) آن قدر اهمیت دارد که اگر نقش واقعی خود را نداشته باشد، همه چیز مملکت از دست خواهد رفت. ایشان در جمله‌ای این اهمیت را گوشزد کرده‌اند: «اگر دانشگاه را ما سست بگیریم و از دست برود، همه چیزمان از دستان رفته است». بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که دانشگاه هم منشأ دردها و فسادهای موجود و هم منشأ اصلاح کشور است و بسته به اینکه دانشگاه‌ها، استادان و دانشجویان چه جهت‌گیری‌هایی داشته باشند، ثمرات آن نیز مشخص خواهد شد. امام خمینی (رحمت الله علیه) در کلامهای خود، به این دو جهت‌گیری کاملاً مجزا و مشخص، بطور صریح اشاره فرموده‌اند. درباره جهت‌گیری اول چنین اظهار می‌دارند: «امیدوارم احساس کرده باشید که همه دردهای ایران از دانشگاه شروع شده است». و در خصوص جهت‌گیری دوم می‌فرمایند: «دانشگاه یک کشوری اگر اصلاح شود، آن کشور اصلاح می‌شود». آنگاه در بیاناتی دیگر، این دو جهت‌گیری متضاد را در کنار هم قرار می‌دهند و نتیجه هر یک را گوشزد می‌کنند: «دانشگاه خوب، یک ملت را سعادت‌مند می‌کند و دانشگاه غیراسلامی، دانشگاه بد، یک ملت را عقب می‌زند» و در جای دیگر می‌فرمایند: «این افرادی که از دانشگاه می‌آیند، یا مخزب یک کشوری هستند یا سازنده آن کشور هستند» و «هر چه از خوبیها و بدیها برای یک ملتی تحقق پیدا می‌کند: وابستگی یا استقلال، در قید و بند بودن و اختناق یا آزادی، تابع تربیتهای دانشگاهی است». پس اگر متولیان دانشگاه افرادی خوب و صالح باشند، نسلهای حاضر و آینده درست تربیت می‌شوند و اگر افراد غیرصالح باشند، این نسلها نیز غیرصالح تربیت خواهند شد. از این جهت است که امام می‌فرمایند: «دانشگاه است که امور کشور را اداره می‌کند و دانشگاه است که نسلهای آینده و حاضر را تربیت می‌کند. و اگر چنانچه در دانشگاه در اختیار چپاولگرهای شرق و غرب باشد، کشور در اختیار آنهاست». اسلامی شدن دانشگاه اکنون که بر اساس بیانات امام خمینی (رحمت الله علیه) مشخص شد که منشأ همه تحولات و مقدرات کشور، دانشگاه است و این که با توجه به جهت‌گیری خاصی که در دانشگاه گرفته می‌شود، تحولات و مقدرات نیز در دو جهت صلاح یا فساد شکل می‌گیرد، باید در پی یافتن راهی باشیم که این مقدرات و تحولات در مسیر صلاح صورت پذیرد که اگر چنین کنیم، کشور خود را تا همیشه بیمه کرده‌ایم. امام خمینی (رحمت الله علیه) می‌فرمایند: «اساتید دانشگاه بدانند که اگر چنانچه دانشگاه را بسازند، کشورشان را بیمه کرده‌اند تا آخر». در اینجا ضروری است به این سؤال پاسخ داده شود که این ساخت و اصلاح دانشگاه چگونه باید صورت گیرد و راه آن چیست؟ امام (رحمت الله علیه) این مطلب را هم بدون پاسخ نگذاشته و راه آن را نشان داده‌اند. ایشان تنها راه را اسلامی شدن دانشگاه‌ها می‌دانند؛ و در این باره می‌فرمایند: ما «باید این مسأله را دنبال کنیم که دانشگاه اسلامی شود تا برای کشور ما مفید گردد» و نیز در جمله‌ای دیگر می‌فرمایند: «باید قبل از هر چیز دانشگاه اسلامی باشد. برای اینکه کشور هر چه صدمه خورده است، از کسانی بوده که اسلام را نمی‌شناخته‌اند». منظور از اسلامی شدن دانشگاه چیست؟ با این بیان، آنچه به ذهن خواننده و شنونده خطور می‌کند، این است که با توجه به برداشتهای مختلفی که در این خصوص وجود دارد، منظور از اسلامی و دانشگاه اسلامی

چیست؟ امام خمینی (رحمت الله علیه) به این مطلب هم پاسخ داده و دانشگاه اسلامی را با بیانی خاص تبیین کرده‌اند: «معنی اسلامی شدن دانشگاه این است که استقلال پیدا کند، و خودش را از غرب جدا کند و خودش را از وابستگی به شرق جدا کند. و یک مملکت مستقل، یک دانشگاه مستقل، یک فرهنگ مستقل داشته باشیم». و در جمله‌ای دیگر نیز به مسأله استقلال اشاره می‌کنند و می‌فرمایند: «باید دانشگاه‌ها بیدار شوند. باید از همین دبستان تا آخر دانشگاه از این افکار غرب‌زده تهی بشوند، و شرق روی پای خودش بایستد». در جمله اخیر، ضمن اینکه ممکن است «شرق» را به معنای کشورهای کمونیست قلمداد کنیم، می‌توانیم به این نتیجه هم برسیم که منشاء اصلی فسادها، ناشی از غرب و غرب زدگی است که شرق به مفهوم عام را که شامل کلیه کشورهای غیرغربی است، نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. پس باید از چنین فرهنگی دوری جست. به همین دلیل است که امام (رحمت الله علیه) در جایی دیگر، از کشور و رژیم نام می‌برند که مظهر این غرب جهان‌خوار و چپاولگر است و به عبارتی شیطان بزرگ است؛ و روشنفکران و متفکران دانشگاهی را از این موضوع آگاه می‌فرمایند؛ و اظهار می‌دارند: «گویندگان و روشنفکران و متفکران و دانشگاهیان و دانشمندان، همه توان خود را صرف قطع امید از دشمن اصلی ما امریکا کنند». بنابراین، از دیدگاه امام خمینی (رحمت الله علیه) معنی «اسلامی شدن»، «استقلال» است؛ و استقلال یعنی عدم وابستگی به مظاهر استکبار، چپاولگری، جهان‌خواری و فساد و به عبارتی دیگر، داشتن استقلال فکری بر مبنای اصول و عقاید اسلامی. پس کلیه عوامل دخیل در دانشگاه‌ها، خصوصاً استادان، باید به این نکته توجه داشته باشند و در راه قطع وابستگی و کسب استقلال و در نهایت اسلامی شدن دانشگاه‌ها بکوشند. خودباوری و اتکا به خود به این ترتیب، باید قید و بندها و دل‌بستگی به غرب و یا مظاهر دیگر شبیه به آن را رها کنیم و از آنها آزاد شویم. اما ممکن است این سؤال به ذهن خطور کند: بعد از قطع این رابطه، چه می‌شود؟ آیا پس از آن، در خلأ، تنهایی، بی‌یاوری و بدبختی قرار نخواهیم گرفت؟ آیا همه چیزمان نابود نخواهد شد و به هلاکت خواهیم افتاد؟ برای رهایی از این ذهنیت - که ممکن است در افکار برخی از مردم، بویژه استادان و دانشجویان، رسوخ کند - باید برای این سؤالات پاسخی یافت. آن پاسخ، براساس گفته‌های امام (رحمت الله علیه) «خودباوری» و «اتکا به خود» و «خویش‌یابی» است؛ که خلأ موجود را به بهترین وجهی پر خواهد کرد. ایشان در خطاب به دانشجویان می‌فرمایند: «شما دانشجویان عزیز! خودتان درصدد این باشید که از غرب‌زدگی بیرون بیایید. این گمشده خودتان را پیدا کنید. گمشده شما، خودتان هستید». اما این خود را چگونه می‌توان پیدا کرد؟ و آیا چگونه بودن و چگونه شدن، خودپیدا کردن است؟ طبیعتاً اصطلاح «خود را یافتن» باید مفهومی خاص داشته باشد. آنچنان «خودی» که نه تنها جایگزین خلأ و قطع وابستگی شود، بلکه حالتی رشدیابنده داشته باشد و استاد، دانشجو و دانشگاه را به بهترین وجه بسازد و آنها را از جهات مادی و معنوی، به صلاح و ساحل نجات و رشد و ترقی برساند. راه حل از بیانات امام (رحمت الله علیه) می‌توان به این نتیجه رسید که این «خود را یافتن» و «متکی به خود بودن» باید در دو جهت مختلف، اما در کنار هم، جامه عمل بپوشد. یکی از این دو جهت، دانشمند و متخصص شدن افراد و تهیه و توسعه ابزارهای رسیدن به این مرحله است؛ و جهت دیگر، ساخته شدن افراد از حیث معنوی و انسانی است. این دو جهت، به خوبی و صراحت در بیانات مختلف امام (رحمت الله علیه) مشخص شده است. جهت اول (تخصیص) در راستای جهت اول می‌فرمایند: «اگر دانشگاه‌ها خالی از مردانی دانشمند و متخصص شوند، اجانب منفعت طلب چون سرطان در تمام کشور ریشه دوانده و زمام امور اقتصادی و علمی ما را بدست می‌گیرند و سرپرستی می‌کنند». در بیانی دیگر اظهار می‌دارند: «مهمترین عامل در کسب خودکفایی و بازسازی، توسعه مراکز علمی و تحقیقات و تمرکز و هدایت امکانات و تشویق کامل و همه‌جانبه مخترعین و مکتشفین و نیروهای متعهد و متخصصی است که شهامت مبارزه با جهل را دارند و از لاک نگرش انحصاری علم به غرب و شرق بدر آمده و نشان داده‌اند که می‌توانند کشور را روی پای خود نگاه دارند». و نیز می‌فرمایند: «باید دانشگاه‌ها خودکفا شوند که احتیاج به دانش غرب نداشته باشند». پس ملاحظه می‌شود که در یک کشور اسلامی، از یک سو باید افراد به فکر متخصص و دانشمند شدن بیفتند و در این راه بکوشند و از سوی دیگر دولت نیز وسایل و امکانات چنین کاری

را به انحای مختلف فراهم آورد و با هدایت و تشویق لازم، کارها را جهت دهد. اگر چنین اقدامی صورت نگیرد و دانشگاه‌ها در این راستا عمل نکنند، دوباره کشور به اجانب منفعت طلب وابسته می‌شود و آنها زمام امور علمی، اقتصادی و بالأخره سیاسی و فرهنگی ما را در دست می‌گیرند. اما این جهت و این کارها برای «خودشدن» و «خود را یافتن» کافی نیست، بلکه باید با عامل دوم ترکیب شوند و در کنار هم به پیش روند. جهت دوم (انسان‌سازی) عامل دوم، همان گونه که ذکر شد، ساخته شدن افراد از جهات معنوی، انسانی و خدایی است. از این رو است که امام خمینی (رحمت الله علیه) با نگرشی ژرف به ابعاد گوناگون، از جمله به این مسأله توجه کرده و با کلامهای گویبار خود راه را نشان داده‌اند. ایشان در خصوص عامل و جهت دوم می‌فرمایند: «شما دانشگاهیها کوشش کنید که انسان درست کنید؛ اگر انسان درست کردید، مملکت خودتان را نجات می‌دهید»، «دانشگاه باید مرکز درست کردن انسان باشد»، «دانشگاه‌ها را مرکز تربیت قرار دهید؛ علاوه بر دانش، تربیت لازم است. اگر یک دانشمندی تربیت نداشته باشد، مضر است»، «دانشگاه را باید شما رو به خدا بپسیند، رو به معنویت بپسیند. و همه درسها هم خوانده بشود، همه درسها هم برای خدا خوانده بشود»؛ و بالأخره در فرازی دیگر، با اشاره به هر دو عامل تخصص و تعهد در کنار هم، می‌فرمایند: «اگر دانشگاه واقعا دانشگاه باشد و دانشگاه اسلامی باشد، یعنی در کنار تحصیلات، تهذیب هم در آنجا متحقق باشد، تعهد هم باشد، یک کشوری را اینها می‌توانند به سعادت برسانند». پس ملاحظه می‌شود که امام خمینی (رحمت الله علیه) در این مجموعه از بیانات، ضمن اشاره به اینکه دانشگاه باید مرکز تربیت، انسان‌سازی و خداجویی باشد، کسب تخصص را هم لازم می‌شمرد. نپرداختن به چنین موضوعی را باعث نابودی کشور ذکر می‌کنند و متخصص غیرمتعهد و فاقد تربیت انسانی را به حال کشور مضر می‌دانند. جدیت و فداکاری اما روشن است که رسیدن به این دو عامل و جهت، یعنی تخصص و تعهد، به آسانی صورت نمی‌گیرد و به کار و تلاش جدی استادان و دانشجویان و همه دست‌اندرکاران و متفکران دلسوز و هنرمندان دردمند نیاز دارد؛ که هر یک، بویژه دانشگاهیان، باید از یک سو به این تلاش و جدیت دست‌زنند و متحمل سختیها و ناراحتیها شوند و از سوی دیگر، با شناخت موانع و مشکلات، در صدد مبارزه با آن موانع و حل مشکلات برآیند. از این جهت است که امام عزیز بکارگیری این کوشش و تلاش را متذکر می‌شوند و آن را لازم می‌شمارند. ایشان در جایی می‌فرمایند: «جدیت و فداکاری لازم دارد تا دانشگاه، دانشگاه بشود»؛ و در جایی دیگر به این تلاش و کوشش ارج می‌نهند و بر فداکاران و تلاشگران درود می‌فرستند: «سلام بر جوانان برومندی که با سلاح علم در سرافرازی و اعتلای کشور، کشور عزیز اسلامی کوشا، و در رسیدن به هدفهای انسانی - اسلامی از هیچ زحمت و کوششی دریغ ندارند». مانع اصلی و راه‌حل آن اما برای رسیدن به دانشگاه اسلامی با تعریفی که پیشتر با توجه به بیانات امام (رحمت الله علیه) ارائه شد، باید متذکر شد که این تلاش و جدیت شامل شناخت موانع و مشکلاتی که بر سر راه وجود دارد و نیز راه مقابله با آنها هم می‌شود. امام خمینی (رحمت الله علیه) با ریزینی دقیق، موانع موجود بر سر راه را یادآور می‌شوند و توصیه‌ها و رهنمودهای خود را برای مقابله با آنها ارایه می‌دهند. ایشان در زمینه شناخت یکی از موانع می‌فرمایند: «اکثر ضربات مهلکی که به این اجتماع خورده است، از دست همین روشنفکران دانشگاه‌رفته‌ای (است) که همیشه خود را بزرگ می‌دیدند و می‌بینند». هم چنین در جمله‌ای دیگر، ضمن اشاره به موانع دیگر، راه برخورد و مقابله با آنها را نشان می‌دهند. ایشان می‌فرمایند: «به همه نسلهای ملل توصیه می‌کنم که برای نجات خود و کشور عزیز و اسلام آدم‌ساز، دانشگاه‌ها را از انحراف و غرب و شرق‌زدگی حفظ و پاسداری کنند». سپس بیان می‌دارند: «برای همیشه نگذاریم دانشگاه‌ها به انحراف کشیده شوند؛ و هر جا انحرافی بچشم خورد، با اقدام سریع در رفع آن بکوشیم. و این امر حیاتی باید در مرحله اول با دست‌پرتوان خود جوانان دانشگاه‌ها و دانشسراها انجام گیرد». ایشان بویژه در وصیت‌نامه سیاسی - الهی خود در این مورد تأکید می‌ورزند و بر ملت ایران و نیز دولت جمهوری اسلامی تکلیف می‌کنند که جلوی نفوذ عناصر فاسد وابسته به شرق و غرب را از ابتدا بگیرند تا بعدا مشکلی پیش نیاید. بیان صریح ایشان در این باره چنین است: «... و بر ملت و دولت جمهوری اسلامی است در همه اعصار که نگذارند عناصر فاسد دارای مکتبهای انحرافی یا گرایش به

غرب و شرق در دانشسراها و دانشگاه‌ها و سایر مراکز تعلیم و تربیت نفوذ کنند و از قدم اول جلوگیری نمایند تا مشکلی پیش نیاید و اختیار از دست نرود». از بیانات امام (رحمت الله علیه) نتیجه‌گیری می‌شود که از «موانع» رشد و استقلال دانشگاه‌ها و اتکا به خود و خودکفایی، نفوذ آن دسته از افکار غربی و شرقی است که باعث می‌شوند ملت ما، بویژه دانشگاهیان، به دنباله‌روی از آن افکار و بیگانگی از خود و در نتیجه تسلیم در برابر خواسته‌ها و منافع مستکبران کشانده شوند و هدف این است که آن افکار را بر اقتصاد، فرهنگ و سیاست ما مسلط کنند و ما را از خویشتن خویش و استقلال و خوداتکایی خالی سازند تا همواره چشممان در پی آنها باشد و اهداف و آمال و آرزوهایمان را در وجود آنها و در تسلط و رهبری آنها بر خود جستجو کنیم. رسوخ چنین افکاری از زبان استادان و یا برخی از گروه‌های دانشجویی، زمینه انحراف دانشگاه‌ها را که عامل کلیه تحولات و مقدرات یک کشور است، فراهم می‌آورد و باعث تشنج و ناآرامیها در دانشگاه‌ها می‌شود. خاصه آن که چنین افکاری با نقاب آزادی‌خواهی و تمدن‌گرایی مطرح می‌شوند و در ارزشهای اسلامی، فرهنگی و اصولی ملت به اشکال گوناگون تزلزل و تخریب ایجاد می‌کنند. وجود آرامش در دانشگاه طبیعی است که در چنین جو ناآرام و زهر آگینی، استادان و متفکران اسلامی بسختی می‌توانند به تربیت صحیح دانشجویان در دو جهت تخصص و تهذیب پردازند. از این جهت است که امام خمینی (رحمت الله علیه) می‌فرماید «اگر آرامش در دانشگاه و در محیط‌های تعلیمی نباشد، چطور امکان دارد که متفکران افکار خودشان را به جوانان ما صادر کنند و مغزهای آنها را متفکر و متخصص بار بیاورند؟» بنابراین، برای رشد افکار و رسیدن به اهداف یک دانشگاه خوب و اسلامی، نیاز به آرامش است؛ و اگر افکار و عقاید گوناگون متعددی وجود دارند - که طبیعتاً وجود دارند - و عده‌ای می‌خواهند آنها را مطرح کنند، باید محیط مناسبی ترتیب داده شود تا بیان کنندگان آن افکار و عقاید، ضمن طرح مواضع دقیق خود از لحاظ مکتب و عقیده، در محیطی آرام و با حضور متفکران اسلامی، به صحبت و بحث‌های علمی پردازند. نمونه‌شدن دانشگاه برای ملل دیگر به هر حال، امام عزیز و مهربان، بسان پدری دلسوز و آگاه، ضمن روشن کردن همه جوانب مربوط، در نهایت آرزو و دعا می‌کنند که دانشگاهی مفید برای ملت داشته باشیم؛ آن چنان دانشگاهی که مرکز تخصص علمی و انسان‌سازی باشد، که نه تنها از کشورهای اسلامی بلکه از ملت‌های دیگر نیز برای تحصیل به دانشگاه‌های ما بیایند. محتوای پیام مذکور در دو جمله از بیانات ایشان متجلی است؛ آنجا که می‌فرمایند: «امیدوارم دانشگاهی داشته باشیم که به درد ملت بخورد» و این که «انشاءالله روزی بیاید که از جاهای دیگر برای تحصیل به ایران بیایند». منبع: ماهنامه علوم انسانی /خ

مفاسد و انحرافات اجتماعی در کلام امام راحل

مفاسد و انحرافات اجتماعی در کلام امام راحل انبیا مثل یک طبیعی بودند که می‌خواستند اصلاح کنند جامعه را. اگر انحراف اخلاقی نباشد، هیچ یک از این سلاح‌های جنگی به حال بشر ضرر ندارد. آن چیزی که دارد این سیاره ما را در سراسیمی انحطاط قرار می‌دهد، انحراف اخلاقی است. آنکه فاسد می‌کند جامعه را، و دست از فسادش بر نخواهد داشت، او را باید از جامعه جدا کرد؛ او یک غده سرطانی است که جامعه را فاسد می‌کند. نجات معتاد نجات یک فرد نیست، نجات اسلام است. این وظیفه شرعی نیست که کسی نسبت به مسلمانی اهانت کند، از برادر دینی بد گویی نماید؛ این حب دنیا و حب نفس است، این تلقینات شیطان است که انسان را به این روز سیاه می‌نشانند. اذیت مسلم و آزار مؤمنین از بزرگترین گناهان کبیره است. منبع:

www.imam-khomeini-isf.com /س

ایام الله در کلام امام راحل

ایام الله در کلام امام راحل «پانزده خرداد» مبدأ نهضت اسلامی ایران است. واقعه پانزده خرداد ننگ بزرگی برای هیأت حاکمه به

بار آورد. این واقعه فراموش شدنی نیست. باید «پانزده خرداد» و «نوزده دی» جاوید و زنده نگه داشته شود تا جلادی شاه از خاطره‌ها نرود، و نسل‌های آتیه جرایم شاهان سفاک را بدانند. من روز پانزدهم خرداد را برای همیشه عزای عمومی اعلام می‌کنم. قیام پانزده خرداد اسطوره قدرت ستمشاهی را در هم شکست و افسانه‌ها و افسون‌ها را باطل کرد. اولین و مهم‌ترین فصل خونین مبارزه، در عاشورای پانزده خرداد رقم خورد. ملت عظیم ایران لازم است شکر نعمت‌های غیر متناهی الهی را، در سالروز پانزده خرداد به جان و دل بجا آورد. در حقیقت دست آورد نهضت پانزده خرداد ۴۲، پیروزی ۲۲ بهمن ۵۷ بود. «هفده شهریور» از ایام الله است. سالروز هفدهم شهریور که گزارشگر جنایات شاهنشاهی ضد انسانی و اسلامی است، و از ایام الله و نشانگر مقاومت و شجاعت و ایستادگی ملت در مقابل ستمگران و جنایتکاران است، در خاطره ملت مبارز ایران زنده است، و زنده خواهد بود. خاطره تلخ ۱۷ شهریور ۵۷ و خاطره تلخ روزهای بزرگی که بر امت گذشت، میوه شیرین سرنگونی کاخ‌های استبداد و استکبار، و جایگزینی پرچم جمهوری عدل اسلامی را به بار آورد. هفده شهریور ۵۷ از ایام الله است، که ملت شریف ایران یاد آن را زنده نگه می‌دارد. من به نیابت حضرت ولی عصر، امام زمان (ع) به همه مسلمانان جهان، مصیبت چهارم شوال سال ۹۸ ق. (۱۷ شهریور) را، خاصه به خانواده‌های داغدار تسلیت می‌گویم و در عین حال تبریک. خدا شاهد است مصطفای من تنها آن نبود که سالش نزدیک است، بلکه همه به خاک و خون کشیده‌های حادثه شوال، مصطفای من بودند. روز ۱۳ آبان، روز هجوم وحشیانه رژیم منحوس به دانشگاه و کشتار دسته جمعی دانشجویان عزیز ماست. ملتی که «۱۵ خرداد» روز خون و «۱۷ شهریور» روز نوید پیروزی خون، جمعه «سیاه روزی» رژیم را با افتخار و پیروزی پشت سر گذاشته است، از این محاصرات اقتصادی و نظامی باک ندارد. آنان باک دارند که اقتصاد را زیربنا، و شکم را قبله گاه، و دنیا را مقصد و مقصود می‌دانند. درود بر عاشورا، درود بر «۱۵ خرداد» و «۲۲ بهمن»، درود بر ایام الله و بر ملت شریف ارزشمند ایران. درود بر بیست و دوم بهمن، یوم الله، و بر آفرینندگان آن. بیست و دوم بهمن باید سرمشق ما باشد در طول زندگی و برای نسل‌های آینده، که همه آنها ۲۲ بهمن را که (روز) غلبه ما بر کفر و الله بر طاغوت و اسلام بر کفر بود، باید حفظ کنند و بزرگ بشمارند. روز ۲۲ بهمن روزی بود که ارتش و ملت به هم پیوستند و روزی بود که ارتش از طاغوت به الله برگشت و با تکبیر و پشتیبانی امت بر طاغوت غلبه کرد؛ و این معنا باید سرمشق ما باشد در تمام زندگی. در ۲۲ بهمن ثابت شد که ملتی یکپارچه، ملتی که مقصدشان یک مقصد الهی است نه مقصدشان یک مقصد مادی صرف، و همه شان با هم یک صدا هستند، (دارای) یک مقصد هستند، نمی‌توانند بر این ملت غلبه کنند؛ و دیدند که ملت غلبه کرد بر همه آنها. خدایا! تو بر ما منت نهادی و ما را در مثل «۲۲ بهمن» بر دشمنان خودت پیروز کردی، و دست این ملت مظلوم را گرفتی و از سراسیمی سقوط و جهنم هر دو عالم، به قله بلند عنایت خود رساندی. هفده شهریور مکرر عاشورا، و میدان شهدا مکرر کربلا، و شهدای ما مکرر شهدای کربلا، و مخالفان ملت ما مکرر یزید و وابستگان او هستند. منبع: www.imam-khomeini-isf.com

حمایت از مستضعفان و محرومان در کلام امام راحل

حمایت از مستضعفان و محرومان در کلام امام راحل طریق اسلامی این است که مستضعفین را حمایت کنند. ما به پیروی از اسلام بزرگ، از جمیع مستضعفین حمایت می‌کنیم. گمان نمی‌کنم عبادتی بالاتر از خدمت به محرومین وجود داشته باشد. دوستان عزیزم! خود را برای خدمت به اسلام و ملت محروم مهیا کنید؛ کمر به خدمت بندگان خدا که خدمت به خداست ببندید. به همه در کوشش برای رفاه طبقات محروم وصیت می‌کنم، که خیر دنیا و آخرت شماها (در) رسیدگی به حال محرومان جامعه است. چه نیکوست که طبقات تمکن دار، به طور داوطلب برای زاغه و چپر نشینان مسکن و رفاه تهیه کنند؛ و مطمئن باشند که خیر دنیا و آخرت در آن است. و از انصاف به دور است که یکی بی خان و مان، و یکی دارای آپارتمانها باشد. ما آن روز عید داریم که

مستمندان ما، مستضعفان ما به زندگی صحیح رفاهی و به تربیت صحیح اسلامی _ انسانی برسند. آنچه مهم است این است که آن قشر مستضعف بیشتر مورد نظر باشد. خدا نیاورد آن روزی را که سیاست ما و سیاست مسئولین کشور ما، پشت کردن به دفاع از محرومین و رو آوردن به حمایت از سرمایه دارها گردد. اسلام برای مستضعفین آمده است و اول نظرش به آنهاست. این قرن _ به خواست خداوند قادر _ قرن غلبه مستضعفان بر مستکبران، و حق بر باطل است. به مستضعفان و مستمندان و زاغه نشینان که ولی نعمت ما هستند خدمت کنید. پیش خدای تبارک و تعالی کمتر خدمتی است که به اندازه خدمت به زاغه نشینان فایده داشته باشد. منبع: www.imam-khomeini-isf.com /خ

کاخ نشینان و کوخ نشینان در کلام امام راحل

کاخ نشینان و کوخ نشینان در کلام امام راحل ما باید کوشش کنیم که اخلاق کاخ نشینی را از این ملت بزدایم. اکثر این خویهای فاسد از طبقه مرفه به مردم دیگر صادر شده است. طبع کاخ نشینی منافات دارد با تربیت صحیح، منافات دارد با اختراع و تصنیف و تألیف و زحمت. ما وقتی که در مذهب خودمان ملاحظه می کنیم که فقه ما آن طور غنی است، و فلسفه ما آن طور غنی است، (می بینیم) اشخاصی که این فقه را به این غنا رساندند، و آن اشخاصی که این فلسفه را به این غنا رساندند کاخ نشینان نبودند، کوخ نشینان بودند. تزلزلی که در بین کاخ نشینها هست در بین کوخ نشینها نیست، آرامشی که این طبقه محروم دارند، آن طبقه ای که به خیال خودشان در آن بالاها هستند ندارند. ما در طول مشروطیت از این کاخ نشینها خیلی صدمه خوردیم. مجلسهای ما مملو از کاخ نشین بود، و در بینشان معدودی بودند که کوخ نشینها بودند؛ و همین معدودی از کوخ نشینها بودند که از خیلی از انحرافات جلوگیری می کردند. ما _ بحمدالله _ امروز همه دست اندر کارهایمان کاخ نشین نیستند، دولت ما یک دولت کاخ نشین نیست. آن روزی که دولت ما توجه به کاخ پیدا کرد، آن روز است که باید فاتحه دولت و ملت را بخوانیم. آن روزی که رئیس جمهور ما _ خدای نخواست _ از آن خوی کوخ نشینی بیرون برود و به کاخ نشینی توجه بکند، آن روز است که انحطاط برای او و برای کسانی که با او تماس دارند پیدا می شود. کاش کاخ نشینان حال دردمندان ما را مشاهده می کردند، تا به جنایات دولت جبار آمریکا دامن نزنند! شما طبقه جوان برومند زاغه نشین، بر آن اشخاص کاخ نشین شرافت دارید، و شما هستید که اسلام را حفظ کردید. یک موی سر این کوخ نشینان و شهید دادگان به همه کاخ ها و کاخ نشینان جهان شرف و برتری دارد. این پایین شهرها و این پابرنه ها _ به اصطلاح شما _! اینها ولی نعمت ماها هستند. اگر همراهی این توده های محروم نبود، حکومت نمی توانست برقرار باشد. اگر نبود / این / همت این محرومان و همت این روستاییان و همت این جنوب شهرها، اگر نبود این، نه رژیم سابق ظلمش از بین رفته بود و نه ما در مقابل مشکلات می توانستیم مقاومت کنیم. آنهايي تا آخر خط با ما هستند که درد فقر و محرومیت و استضعاف را چشیده باشند. منبع: www.imam-khomeini-isf.com /خ

وظایف و مسئولیت های روحانیت در کلام امام راحل

وظایف و مسئولیت های روحانیت در کلام امام راحل امروز مسئولیت روحانیت و کسانی که در این لباس مقدس هستند مسئولیتی است که در طول تاریخ بر عهده روحانیت نبوده است. آن قدر مسئولیتی که بر عهده آقایان اهل علم است، بر عهده دیگران نیست. در این مقابله ما بین اسلام و کفر همه ملت مسئولند؛ همه مسئولند لکن روحانیت بیشتر مسئول است. علمای اسلام وظیفه دارند هر وقت برای اسلام و قرآن احساس خطر کردند، به مردم مسلم گوشزد کنند، تا در پیشگاه خداوند متعال مسئول نباشند. علمای اسلام موظفند با انحصار طلبی و استفاده های نامشروع ستمگران مبارزه کنند، و نگذارند عده کثیری گرسنه و محروم باشند و در کنار آنها ستمگران غارتگر و حرامخوار در ناز و نعمت به سر برند. فقها باید با جهاد خود و با امر به معروف و نهی از منکر،

حکام جائز را رسوا و متزلزل و مردم را بیدار گردانند، تا نهضت عمومی مسلمانان بیدار حکومت جائز را سرنگون و حکومت اسلامی را برقرار سازد. همه ما، همه روحانیون، همه ملتها، همه ستم‌دیده‌های تاریخ باید قد علم کنند و جلوی این شیاطین بایستند. حوزه‌ها و روحانیت باید نبض تفکر و نیاز آینده جامعه را همیشه در دست خود داشته باشند، و همواره چند قدم جلوتر از حوادث، مہتای عکس‌العمل مناسب باشند. یک مجتهد باید زیرکی و هوش و فراست هدایت یک جامعه بزرگ اسلامی، و حتی غیر اسلامی را داشته باشد، و علاوه بر خلوص و تقوا و زهدی که در خورشان مجتهد است واقعاً مدیر و مدبر باشند. در حوزه‌ها باید اشخاص متقی و اشخاص آشنای به حقایق اسلام، طلبه‌ها را تربیت کنند. اساتیدی که در حوزه‌ها هستند کوشش کنند که حوزه‌ها مہذب باشند. اگر بخواهید که آینده کشور شما یک آینده نورانی باشد، تربیت کنید اینهایی که وارد حوزه‌ها شده‌اند. اگر حوزه‌های علمیه مہذب باشند و متعهد باشند، یک کشور را می‌توانند نجات بدهند. راجع به مدرسه‌ها و حوزه‌ها کراً عرض کرده‌ام که علم بی تقوا اگر مضر نباشد مفید هم نیست. شما آقایانی که می‌خواهید مردم را دعوت کنید به آخرت، دعوت کنید به «صفات کذا»، باید قدم اول را خودتان بردارید تا دعوتتان دعوت حق باشد. من گاهی، شاید بسیاری از اوقات، خوف این را دارم. و از این خوف هم گاهی ناراحتم. که بنادا مردم برای خاطر ما بهشت بروند و ما جهنم. من خوفم این است که ما نتوانیم، روحانیت نتواند آن چیزی که به عهده اوست صحیح انجام بدهد. مبادا. خدای نخواستہ. یک وقت از این زی طلبگی خارج بشوند، و خروج آنها موجب تزلزل عقیدتی در مورد مردم بشود. اگر چنانچه ما از زی متعارف روحانیت خارج بشویم و. خدای نخواستہ. توجه به مادیات بکنیم، در صورتی که خودمان را با اسم روحانی معرفی می‌کنیم، این ممکن است منتهی بشود به این که روحانیت شکست بخورد. شما صنف روحانیت همه. ایدهم الله تعالی. اگر چنانچه کارهایی. خدای نخواستہ. انجام بدهید که از چشم ملت بیفتید، ولو در دراز مدت، آن روز است که فاتوم لازم نیست دیگر، خود ملت شما را کنار می‌زند. این طور نباشد که امام جمعه ای وقتی در خیابان می‌آید، خیابان را خلوت کنند و هیاهو به راه بیندازند، این طور چیزها حیثیتشان را در جامعه ساقط می‌کند. اگر. خدای نخواستہ. مردم ببینند که آقایان وضع خودشان را تغییر داده‌اند، عمارت درست کرده‌اند، و رفت و آمدهایشان مناسب شأن روحانیت نیست، و آن چیزی را که نسبت به روحانیت در دلشان بوده است از دست بدهند، از دست دادن آن همان و از بین رفتن اسلام و جمهوری اسلامی همان! هیچ آفت و خطری برای روحانیت، و برای دنیا و آخرت آنان، بالاتر از توجه به رفاه و حرکت در مسیر دنیا نیست. هیچ چیزی به زشتی دنیا‌گرایی روحانیت نیست، و هیچ وسیله ای هم نمی‌تواند بدتر از دنیا‌گرایی، روحانیت را آلوده کند. وقتی تشریفات زیاد شد محتوا کنار می‌رود. آن چیزی که روحانیت را پیش برده تا حالا و حفظ کرده است، این است که ساده زندگی کرده‌اند. آخوند‌ها آن وقت مظلوم بودند، چهره مظلوم چهره محبوب است؛ شما در آن رژیم هر چه مظلوم تر می‌شدید محبوبتر می‌شدید. روحانیون باید وضعی ارشادی داشته باشند، نه اینکه بخواهند حکومت کنند. اگر مردم از ما خطا ببینند، و اگر چنانچه انصراف پیدا کنند از روحانیت برای خطاهای بعضی از ما، مسئولیت، مسئولیت شخصی نیست، مسئولیت اسلامی است. اگر یک روحانی پایش را کج بگذارد می‌گویند: «روحانیون این طورند!»، نمی‌گویند: «فلاں آدم...» بدبین شدن به روحانیت و شکست روحانیت، شکست اسلام است. از قول من به فرزندان انقلابی ام بفرمایید که تندروری عاقبت خوبی ندارد. از روحانیون عظیم الشان تقاضا دارم که با طبقات جوان به چشم عطوفت و پدری نظر کنند. دشمنان از دیر باز برای اختلاف افکنی میان روحانیون آماده شده‌اند، غفلت از آن همه چیز را بر باد می‌دهد. اختلاف علما اختلاف ملت است، نه اختلاف افراد. به روحانیون اعلام خطر می‌کنم که اگر چنانچه. خدای نخواستہ. در بین شما کسی است که بر خلاف موازین اسلام عمل می‌کند، او را نهی کنید، و اگر نپذیرفت از جرگه روحانیت اخراج کنید. قم شهر علم و اسلام است، اگر خطایی از قم منتشر شود در دنیا علم می‌شود. آن چیزی که روحانیون هرگز نباید از آن عدول کنند. و نباید با تبلیغات دیگران از میدان بدر روند. حمایت از محرومین و پابره‌نه‌هاست؛ چرا که هر کس از آن عدول کند، از عدالت اجتماعی اسلام عدول کرده است.

یکی از امور مهم این است که روحانیون باید ساده زندگی کنند. زندگی «صاحب جواهر» را با زندگی روحانیون امروز بسنجیم، خوب می فهمیم که چه ضربه ای به دست خودمان به خودمان می زنیم. منبع: www.imam-khomeini-isf.com /خ

جوانان و نوجوانان در کلام امام راحل

جوانان و نوجوانان در کلام امام راحل ما جوانهایمان را لازم داریم که تربیت بشوند به تربیت انسانی، یعنی تربیت اسلامی. جوانها را تربیت کنید و تعلیم. همراه تعلیم، تربیت باشد. این جوانهایی که در آتیه باید این مملکت را حفظ کنند، این مملکت را اداره بکنند، اینها باید درست تربیت بشوند و اصلاح بشوند. اسلام آن قدر که به تهذیب این بچه های ما و جوانهای ما کوشش دارد، به هیچ چیز کوشش ندارد. از حالا- که جوان هستید و قوای جوانی محفوظ است، جدیت کنید به این که هوای نفس را از نفس خودتان خارج کنید. «بهار توبه» ایام جوانی است، که بار گناهان کمتر و کدورت قلبی و ظلمت باطنی ناقصتر و شرایط توبه سهلتر و آسانتر است. از جوانان، دختران و پسران می خواهم که استقلال و آزادی و ارزشهای انسانی را، ولو با تحمل زحمت و رنج، فدای تجملات و عشرتها و بی بندوباری ها، و حضور در مراکز فحشا که از طرف غرب و عمال بی وطن به شما عرضه می شود، نکنند. آنهایی که می خواستند ما را غارت کنند، در طول تاریخ و در طول این پنجاه و چند سال، کوشش کردند که جوانهای ما را بی تفاوت بار بیاورند. شما جوانان مسلمان لازم است که در تحقیق و بررسی حقایق اسلام، در زمینه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و غیره اصالتهای اسلامی را در نظر گرفته، و امتیازاتی که اسلام را از همه مکاتب دیگر جدا می سازد فراموش نکنید. باید جوانان ما بدانند: تا معنویت و عقیده به توحید و معاد در کسی نباشد، محال است از خود بگذرد و در فکر امت باشد. شما جوانان برومند، شما محصلین ارجمند که امید من هستید و نوید من هستید، باید در هر جا که هستید، در هر جایی از ایران که هستید باید بیدار باشید، با بیداری از حقوق خودتان دفاع کنید. باید جوانهای ما، پیرهای ما، زنهای ما، مردهای ما و بچه های ما، همه در راه اسلام، برای عزت اسلام، برای عزت میهن خودشان و برای عزت قرآن کریم فداکاری کنند. شما ای جوانان عزیز! یأس به خود راه ندهید؛ حق پیروز است. به نیروی شما جوانها باید این مملکت اصلاح بشود. چقدر موجب افتخار است که جوانهای برومندی در مملکت ما، در خدمت اسلامند. این تحولی که در جوانهای ما، در انسانها، آنهایی که متعهد هستند پیدا شده است، اهمیتش بیشتر از آن تحولی است که در مملکت پیدا شده است. شما جوانان که امید من هستید و نوید من هستید، کوشش کنید و وحدت کلمه خود را حفظ کنید. بر شما جوانان ارزنده اسلام که مایه امید مسلمین هستید لازم می باشد که ملتها را آگاه سازید، و نقشه های شوم و خان و مانسوز استعمارگران را بر ملا نمایید. بر شما جوانان روشنفکر است که از پانشنینید تا خواب رفته ها را از این خواب مرگبار بر انگیزانید، و با فاش کردن خیانتها و جنایتهای استعمارگران و پیروان بی فرهنگ آنها، غفلت زده ها را آگاه نمایید. شما نسل جوان موظف هستید غریزده ها را از خواب بیدار کنید و فجایع حکومتهای ضد انسانی آنها، و اعمال آنها را بر ملا نمایید. تمام حیثیت ملی خودشان را، بعضی از جوانهای ما فدای غرب کردند، و این شکست روحی بود که برای ما از همه شکستهایی که داشتیم بالاتر بود. گمان نکنند جوانهای ما که هر چه هست در غرب است و خودشان چیزی ندارند! منبع: www.imam-khomeini-isf.com /س

حقوق زن در کلام امام راحل

حقوق زن در کلام امام راحل اسلام به زنان آزادی داده است. اسلام با آزادی زن نه تنها موافق است، بلکه خود پایه گذار آزادی در تمام ابعاد وجودی زن است. تشیع نه تنها زنان را از صحنه زندگی اجتماعی طرد نمی کند، بلکه آنان را در جامعه، در جایگاه رفیع انسانی خود قرار می دهد. در نظام اسلامی، زن همان حقوقی را دارد که مرد دارد: حق تحصیل، حق کار، حق مالکیت، حق

رای دادن (و) حق رأی گرفتن. از (نظر) حقوق انسانی، تفاوتی بین زن و مرد نیست، زیرا که هر دو انسانند؛ و زن حق دخالت در سرنوشت خویش را همچون مرد دارد. زن مانند مرد آزاد است که سرنوشت و فعالیت‌های خود را انتخاب کند. در نظام اسلامی، زن به عنوان یک انسان می‌تواند مشارکت فعال با مردان، در بنای جامعه اسلامی داشته باشد. اسلام زنها را نجات داده است از آن چیزهایی که در «جاهلیت» بود؛ آن قدری که اسلام به زن خدمت کرده است _ خدا می‌داند _ به مرد خدمت نکرده است. زنان از نظر اسلام نقش حساسی در بنای جامعه اسلامی دارند؛ و اسلام زن را تا حدی ارتقا می‌دهد که او بتواند مقام انسانی خود را در جامعه بازیابد و از حد «شیء بودن» بیرون بیاید؛ و متناسب با چنین رشدی می‌تواند در ساختمان حکومت اسلامی مسئولیتهایی به عهده بگیرد. امروز باید خانمها وظایف اجتماعی خودشان را و وظایف دینی خودشان را عمل بکنند؛ و عفت عمومی را حفظ بکنند، و روی آن عفت عمومی کارهای اجتماعی و سیاسی را انجام بدهند. آنچه اسلام با آن مخالف است و آن را حرام می‌داند فساد است، چه از طرف زن باشد و چه از طرف مرد، فرقی نمی‌کند. ما می‌خواهیم زنان را از فسادی که آنها را تهدید می‌کند آزاد سازیم. ما می‌خواهیم زن در مقام والای انسانیت خودش باشد، نه ملعبه باشد. اسلام نمی‌خواهد که زن به عنوان یک شیء و یک عروسک در دست مردان باشد؛ اسلام می‌خواهد شخصیت زن را حفظ کند، و از او انسانی جدی و کارآمد بسازد. اسلام خواسته است که زن و مرد حیثیت انسانی شان محفوظ باشد. در اسلام، زن باید حجاب داشته باشد، ولی لازم نیست که چادر باشد، بلکه زن می‌تواند هر لباسی را که حجابش را به وجود آورد اختیار کند. منبع: www.imam-khomeini-isf.com /

علمی - فرهنگی

ملزومات تولید علم در اندیشه امام خمینی (ره)

ملزومات تولید علم در اندیشه امام خمینی (ره) چکیده بررسی و تبیین اندیشه های ناب امام خمینی (ره) در هر زمان می‌تواند راهگشای مسائل و مشکلات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... باشد. بنابراین با توجه به اهمیت و ضرورت پرداختن به تولید علم در شرایط کنونی جامعه اسلامی ایران و همچنین نامه جمعی از فضلا به مقام معظم رهبری در خصوص ضرورت توجه به «جنبش نرم افزاری و تولید علم» و در عین حال استقبال ایشان از این امر و تأیید آن، بیانگر فروزندگی چراغ اندیشه امام فراروی ملت و نخبگان است. در این مقاله سعی شده است تا «ملزومات تولید علم در اندیشه امام خمینی (ره)» بررسی گردد و مباحثی همچون، اصلاح بسترهای فکری منحرف و خلق بسترهای جدید به عنوان اساسی ترین لوازم تولید علم مورد بازخوانی قرار گیرد. از دیگر مباحثی که در این مقاله از منظر اندیشه امام خمینی (ره) مورد بررسی قرار گرفته است می‌توان به علم در اندیشه امام (ره)، رابطه دیانت و سیاست، ستیز با استعمار، قانون و آزادی، علم و اخلاق و ولایت فقیه اشاره نمود. مقدمه با گذشت ربع قرن از عمر جمهوری اسلامی ایران، و در شرایطی که در دو دوره زمانی خاص هشت ساله، توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی به ترتیب در صدر توجهات دولت قرار گرفته است، به نظر می‌رسد در شرایط کنونی آنچه بیش از هر چیز شایسته اهتمام جدی می‌نماید، از یک طرف بذل توجهی جدید به ابعاد مختلف توسعه به عنوان یک عام مجموعی و از طرف دیگر، تمرکز دادن بیش از پیش جهت گیری توجهات به بعد فرهنگی توسعه، با تأکید بر توسعه علمی و تلاش در جهت تولید علم به عنوان بعد مغفول در این فرایند باشد. بی‌گمان، تأکید بر جنبش نرم افزاری و تولید علم در شرایط جدید و نیز فراهم آوردن بستری مناسب جهت تحقق آن، گامی اساسی در جهت احیای تمدن اسلامی محسوب می‌گردد و همواره دغدغه ای دیرین برای نخبگان و مصلحان عالم محسوب گردیده و به ویژه در شرایط حاضر، بیش از هر زمان ضرورت خود را نمایان ساخته است. اگر چه امروزه، شرایط و بسترهای تحقق تولید علم و ضرورت توجه به آن بیش از هر زمان مناسب است، اما باید توجه کنیم که ما این همواری راه را مدیون مجاهدت عزیز سفر کرده ای هستیم

که ضمن باز تفسیر ضرورت توجه به علم و تولید آن، با هدف احیای تفکر و تمدن اسلامی، امری متروک را مجدداً در مقابل دیدگان اهل نظر قرار داد و امروزه، پیمودن راهی چنان دشوار را برای ما تسهیل نمود. این مقاله با عنوان «ملزومات تولید علم در اندیشه امام خمینی (ره)» بر آن است تا ضمن بازخوانی کلام مکتوب و ملفوظ امام خمینی وغور در اندیشه ایشان، مقوله تولید علم را نیز در تفکرات این بزرگوار بررسی نماید و به این سؤال که «تولید علم در اندیشه امام خمینی (ره) نیازمند چه لوازمی است» پاسخ گوید. در پاسخ به این سؤال و در قالب فرضیه بحث به نظر می‌رسد در اندیشه امام خمینی، اصلاح بسترهای فکری منحرف، و خلق بسترهای جدید، به عنوان اساسی‌ترین لوازم تولید علم، مورد اهتمام جدی قرار گرفته است. به منظور پاسخگویی به پرسش مذکور و در عین حال، آزمون فرضیه بحث، از روش تحلیل محتوایی مضمونی استفاده می‌گردد و در سایه آن تلاش می‌شود تا ضمن بازخوانی اندیشه امام، مقولات معطوف به تمرکز گاه‌های بحث مورد عنایت قرار گیرد تا بدین ترتیب نظم گسیخته در اندیشه امام در این باب، بسامان شود. بنابراین، روش تحلیل محتوا با مشخصه هر روشی که از طریق مجموعه فنون جزئی، ولی تکمیلی برای توصیف و به نظم در آوردن محتوای پیام به کمک نشانه‌های قابل کمی کردن و یا غیرقابل کمی کردن دارای ثبات است در این قلمرو، مورد استفاده قرار می‌گیرد، (۲) زمینه‌های انجام تحقیق، حاضر خواهد بود و بطور اخص روش تحلیل محتوایی مضمونی معرفی شده از سوی مورس دوورژه در صدر توجهات قرار خواهد گرفت. بنابراین، چنانکه دوورژه خاطر نشان ساخته است، در امر تحلیل محتوا، واحد تحلیل، گاهی دارای ریشه دستوری است که مشتمل بر؛ کلمه، جمله یا پاراگراف می‌باشد و در زمانی دیگر این واحد دارای ریشه غیر دستوری است و مقولاتی چون کتاب، روزنامه، نامه و مجله را شامل می‌شود. با این تقسیم بندی دوورژه در خصوص رویکرد دوم، به عنوان یکی از راه‌های تحلیل محتوای اسناد از بررسی مضمونهای محتوایی یاد می‌کند و تحلیل محتوا را نیازمند بازشناسی این مضمونها معرفی می‌نماید. (۳) حاصل کلام آنکه پس از بازشناسی مضامین معطوف به مقصود مقاله در خصوص تولید علم در اندیشه امام و تلاش جهت فهم آنها، کوشش خواهد شد تا نظم گسیخته میان آثار پراکنده امام (اعم از ملفوظ و مکتوب) جهت معرفی بسامان گردد. ۱. علم در اندیشه امام خمینی (ره) در ادبیات اسلامی و کلام نقل شده از معصومین (ع)، مفهوم علم به تعبیرهای گوناگون مورد ستایش قرار گرفته است؛ چنانکه از آن با عناوینی چون ودیعه خدا در زمین (۴)، گنج (۵)، گمشده مؤمن (۶)، سلاح در برابر دشمنان (۷)، برترین مایه عزت (۸)، سبب معرفت و توحید خدا (۹) یاد شده است. در امر تقسیم علوم؛ علوم مختلف در دو شاخه طبیعی و انسانی تقسیم بندی شده است که عبارتند از: علوم نرم (۱۰) و علوم سخت (۱۱) و از نظر گاهی دیگر می‌توان از آن به عنوان علوم الهی و علوم بشری نیز نام برد که هر کدام ویژگیهای خود را دارند. اما در اندیشه امام خمینی علم به چه معناست و چگونه تقسیم بندی می‌شود؟ عنایت آن به چیست و به چه منظور شایسته توجه است؟ پاسخ به این سؤالات نه تنها به منظور فتح بابی است برای ورود به بحث حاضر؛ بلکه کشف میزان ضرورت توجه به تولید علم در اندیشه امام خمینی است. در قلمرو شناخت، اندیشه پردازی امام خمینی در سایه جهان بینی الهی، ایشان را در چارچوب حس صرف و عقل صرف محصور نکرده است؛ بلکه دیدگان ایشان را به ماورا گشوده است و از اینروست که دو معنا به شکلی توأم، در مجاری شناختی ایشان مورد توجه است و حاصل آن نیز، خلق گونه‌ای اعتقاد به تکرر علمی است. در سایه این بینش وسیع در عرصه شناخت، پیشرفتهای علمی بشر مشروعیت می‌یابد و شایسته ستایش و استقبال می‌گردد. ادعای آنکه اسلام با نوآوریها مخالف است؛ همان سان که محمدرضا پهلوی می‌گفت: اینها می‌خواهند با چهارپایان در این عصر سفر کنند، اتهامی ابلهانه است؛ زیرا اگر مراد از مظاهر تمدن و نوآوری، اختراعات و ابتکارات و صنعتهای پیشرفته است که در پیشرفت و تمدن بشر دخالت دارد هیچگاه اسلام و سایر مذاهب توحیدی با آن مخالفت نکرده و نخواهند کرد؛ بلکه علم و صنعت، مورد علاقه، تأکید و تأیید اسلام و قرآن مجید است. (۱۲) بنابراین مطلق علم مفید، در اندیشه امام مشروع شناخته شده است. در امر تقسیم بندی، امام خمینی تقسیم علم به دو معنای اسلامی و غیراسلامی که ثمره آن طرد علوم غیراسلامی باشد را مردود می‌شمارد؛ چنانکه ایشان در دفاع از انقلاب

فرهنگی در سال ۱۳۵۹، این امر را مورد تأیید قرار داده و فرموده اند: بعضی گمان کرده اند که کسانی که اصلاح دانشگاهها را می خواهند و می خواهند دانشگاهها اسلامی باشد... این اشخاص توهم کردند که علوم دو قسم است. هر علمی دو قسم است، علم هندسه؛ یکی اسلامی است، یکی غیراسلامی. علم فیزیک؛ یکی اسلامی و یکی غیراسلامی. از این جهت اعتراض کرده اند به اینکه، علم، اسلامی و غیراسلامی ندارد و بعضی توهم کرده اند که اینها قائلند به اینکه دانشگاهها باید اسلامی بشود؛ یعنی فقط علم فقه و تفسیر و اصول در آنجا باشد... اینها اشتباهی است که بعضیها می کنند یا خودشان را به اشتباه می اندازند... می گویم باید دانشگاهها از بنیان تغییر بکنند و تغییرات بنیادی داشته باشد و اسلامی باشد؛ نه این است که فقط علوم اسلامی را در آنجا تدریس کنند نه اینکه علوم دو قسمند. هر علمی دو قسم است؛ یکی اسلامی، یکی غیراسلامی... ما می گویم در این پنجاه سال یا بیشتر... جوانهای ما اگر علم هم پیدا کرده باشند، تربیت نشده اند. (۱۳) تأمل در کلام فوق آشکار می سازد که امام در قالب یک تقسیم بندی، علوم اسلامی متداول و مضمون به این عنوان، نظیر فقه، کلام، تفسیر، فلسفه و... را از غیر آن جدا می سازد؛ اما در خصوص سایر علوم، تقسیم آنها به علوم اسلامی و غیراسلامی را بر نمی تابد. با توضیحات فوق سؤال اساسی این است که در خصوص سایر علوم غیراسلامی ملاک مشروعیت علم از نظرگاه امام چیست؟ یا علوم غیر از علوم اسلامی به مجرد عدم ورود به دایره اسلام چه وجهی پیدا می کند؟ در اینجا تأملی در کلام امام، حکایت از آن دارد که در منظومه اندیشه ایشان این امر کاملاً ملحوظ نظر قرار گرفته است و مفهوم «علم جهت دار» مورد نظر ایشان است که پاسخگوی چنین مسئله ای نیز می باشد. اما علم جهت دار کدام است؟ علم جهت دار علمی است که بزعم امام و در یک بیان به اسم «رب» باشد و قرائت آن نیز به اسم رب باشد، دیدن آن؛ یعنی ابزار مشاهده و سنجش آن به اسم رب باشد، شنیدن آن به اسم رب باشد، گفتن آن به اسم رب باشد و در همه مواردش نام رب باشد و در مجموع، از ابتدا تا انتها برنامه های آن در قالب اسم رب صورت پذیرد. (۱۴) بنابراین ملاک در مطلق علم اعم از؛ طبیعی و غیرطبیعی، اتصاف آن به صفت «جهت الوهیت داشتن» است و غیر از این در شمار علوم غیر مفید و غیر مطلوب قرار خواهد گرفت «آن چیزی که اسلام می خواهد؛ تمام علوم، چه علوم طبیعی باشد و چه علوم غیرطبیعی، این است که تمام اینها مهار بشود به علوم الهی و برگشت به توحید بکنند؛ این است مقصد اسلام. هر علمی که جنبه الوهیت در آن باشد؛ یعنی انسان طبیعت را که می بیند خدا را در آن ببیند، ماده را که می بیند خدا را در آن ببیند، سایر موجودات را که می بیند خدا را در آن ببیند. آن که اسلام برای آن آمده است برای برگردان تمام موجودات طبیعی به الهیت و تمام علوم طبیعی به علم الهی است... علوم طبیعی هم باید باشد، معالجات بدنی هم باید باشد لکن مهم آن مرکز ثقل است که مرکز توحید است، تمام اینها باید برگردند به جهت الوهیت. نباید ما خیال کنیم که مثلاً اگر علوم در اسلام هم باشد مثل علمی است که سایر مردم یا سایر رژیمها دارند.» (۱۵) در اندیشه امام، علم با جهت الوهیت قطعاً تعیناتی در عالم خارج دارد که در دو مقوله اساسی تربیت انسان و خدمت به او خلاصه می گردد و به بیان دیگر، مساعد او در رسیدن به سعادت که همانا غایت علم مطلوب است خلاصه می گردد. «در قرآن کریم وقتی که ظاهر اول آیه ای که بر پیغمبر وارد شده است هم قرائت را توصیه کرده است، هم آن جهتی را که باید قرائت در خدمت او باشد بیان فرموده است، فرموده است: «إقرأ باسم ربك»، قرائت مطلقاً، علم مطلقاً، دانش مطلقاً مطلوب نیست، چه بسا دانشی که برضد انسانیت انسان و برضد کرامت انسان است. بنابراین، دانشی که جهت داشته باشد، برای خدمت بشر باشد، به اسم رب باشد، توجه به ربوبیت الهی داشته باشد، توجه به اسم خدا داشته باشد؛ آن قرائت و آن علم و آن مسلسل، همه در خدمت انسان است. عمده، آن جهت و غایاتی است که در افعال انسان و در آلاتی که انسان درست می کند و در علم و دانش و سایر چیزهایی که افعال انسان است، آن چیزی را که جهت می دهد آن غایات است (۱۶)» امام خمینی با تأکید بر اینکه مهمترین وظیفه و رسالت انبیا، انسان سازی، و موضوع علم جملگی ایشان انسان است، دایره تعلیم پیامبران را متوجه تربیت انسان نموده (۱۷) و علم ایشان را معطوف به تربیت بشر معرفی کرده است، امری که عبارت اخرای آن تأیید مشروعیت مطلق علمی در دیدگاه امام است؛ که تربیت انسان را ملحوظ نظر

قرار داده باشد «آن علمی میزان است و آن علمی برای بشر سعادت است که تربیت در آن باشد و از کسی که تربیت الهی شده است القا بشود به بشر. آن اگر در همه مدارس ما چه مدارس علوم اسلامی و چه مدارس علوم دیگر اگر در همه آنها این معنا باشد و انحراف در کار نباشد و استقامت باشد، چندی نمی گذرد که همه جوان های ما که امید آینده این مملکت هستند؛ همگی اصلاح می شوند و همه نه شرقی و نه غربی بار می آیند و همه بر صراط مستقیم واقع می شوند» (۱۸) بنابر آنچه گذشت، روشن می شود که ملاک علم مطلوب در اندیشه امام خمینی غایتمندی و جهت دار بودن آن است و با دو خصیصه کارآمدی در تربیت انسان و خدمت رسانی به او معرفی می گردد. اما ملزومات تولید علمی با این مشخصات چیست و چنین ملزوماتی از چه بستریایی سر برون می آورد؟ و در عین حال برای رخ نمایی محتاج حذف چه موانع و بستریایی است؟ ۲. ملزومات تولید علم چنانکه توماس اسپرینگن روش پژوهش اندیشمندان و در عین حال، چگونگی شکل گیری اندیشه ایشان را در سه قالب ۱. مشاهده بی نظمی ۲. تشخیص علل و ۳. ارائه راه حل معرفی می کند (۱۹) امام خمینی نیز اگرچه به شهادت تاریخ در سال ۱۳۲۴ و با نگارش کتاب کشف اسرار که پاسخی بر شبهات اسرار هزارساله بود در سپهر علمی کشور ظهور کرد اما تا رفع محذوراتی چون الزام نفس امام به رعایت سلسله مراتب مرجعیت شیعی، پس از فوت مرحوم بروجردی در سال ۱۳۴۰ از اعلام حضور رسمی در سپهر سیاسی کشور پرهیز نمود و پس از این اتفاق و عطف به روحیه تکلیف گرای خویش، اولین صف آرای را در سال ۱۳۴۱ در عرصه سیاست و عمل در قبال رژیم پهلوی محقق ساخت و از این تاریخ تا پایان عمر، با ظرافت خاص به شناخت مشکلات فراروی ملت و مبارزه جهت رفع آن کمر همت بست بر این اساس، چنانکه خود ایشان نیز به صراحت بیان می دارد، منتهای همت خود را مصروف این امر ساخت که «اول هر کار این است که انسان مرض را تشخیص دهد و به فکر علاج بیفتد» (۲۰) بر اساس این منطق، امام خمینی در باب تولید علم، در دهه های چهل و پنجاه شمسی با جامعه ای مورد هجوم از سوی ایسم ها و مکاتب مختلف شرقی و غربی و بویژه کمونیسم، مواجه بوده و علی رغم اعتقاد به کمال و جامعیت دین، در پاسخگویی به مسائل فراروی انسان مدرن، دردمندانه، غفلت از اسلام و مهجور ماندن اصول آن را نظاره گر بود و همواره تأکید می کرد «این را پیوسته گفتم که ما یک متاع خیلی ارزشمندی داریم و داشتیم عرضه عرضه اش را نداشتیم مثل یک کسی که یک متاع بسیار خوبی دارد توی انبار، نمی تواند بیرونش بیاورد و تا عرضه نکند مشتری پیدا نمی کند» (۲۱) اما این عرضه عرضه، مستلزم تمهید شرایطی بود که از یک سو، به اصلاح بسترهای منحرف حاکم بر فکر و اندیشه مسلمین بینجامد و از دیگر سو، خلق بسترهای جدیدی را موجب شود که در پناه آن با برگرفتن غبار غفلت از چهره اسلام، مجال تولید علم و حصول سعادت فراهم آید. بنابراین در دهه های چهل و پنجاه و نیز پس از پیروزی انقلاب، تا زمان رحلت امام، جهد بلیغ ایشان متوجه دو رویکرد اساسی اصلاح بسترهای فکری منحرف تولید علم از یک طرف و خلق بسترهای جدید جهت تحقق این امر از سویی دیگر گردید. در ذیل هر یک از این دو رویکرد، مقولاتی خاص به عنوان ملزومات اصلی این امر قابل توجه می نمایند. الف) اصلاح بسترهای فکری منحرف به شهادت تمامی خمینی پژوهان، دغدغه اصلی امام خمینی در خلال حیات مبارکشان در اسلام خلاصه می گردید، اسلامی که از منظر ایشان پاسخگوی کلیه نیازهای انسان در همه اعصار است. اما اسلام موردنظر، در شرایط معهود غبارهایی از غفلت و زنگاره هایی از انحراف را متوجه خود می دید، بنابراین سزاوار اصلاح می نمود، اصلاح به معنای «سامان دادن آرام، تدریجی و غیربنیادی» (۲۲) البته بدیهی است که مراد از انحراف مورد توجه این بحث، انحراف در دین نیست؛ بلکه چنانکه شهید مطهری هم خاطر نشان می سازد: «تأکید بر انحراف تفکر دینی و نه خود دین است.» (۲۳) تفکری که تصور احیای آن مرادف تصدیق تولید علم بود و بسترهای مطلوب تحقق چنین امری را دربرداشت و از این روست که امام در این مرحله کوشید تا تفکر ناب اسلامی را اصلاح نماید و دامان آن را از حشوها و زوائد حمل شده بر آن پیراسته نماید. ۱. اصلاح رابطه دیانت و سیاست در سایه هجوم مکاتب مختلف غربی و شرقی و حاکمیت استبداد، رفته رفته سمت و سوی حرکت جوامع اسلامی ناخواسته متوجه فروکاستن نقش دین از حیات اجتماعی مسلمانان شده بود و حاصل آن بی محتوا معرفی شدن دین در

پاسخگویی به مسائل جوامع از یکسو و تقویت مراتب حاکمیت توأمان استبداد و استعمار بر این جوامع از دیگر سو بود. امام خمینی ضمن مهم شمردن این مشکل؛ یعنی جدایی دین از سیاست و نیز قلمداد کردن آن به عنوان اساسی ترین معضل فرا روی جوامع اسلامی و نیز با عنایت به این اعتقاد که در تمدن سازی، تشکیل حکومت و حصول قدرت مقدم بر دیگر امور است (۲۴)، کوشید تا اهداف پیدا و پنهان استعماری جدایی دین از سیاست را آشکار کند و در عین حال، با عطف عنایت به آیات، روایات و تاریخ اسلام، پیوند فراموش شده میان این دو مقوله را بر پایه آنچه شایسته است بازخوانی کند. در تبیین اهداف طرح این مسئله، امام صراحتاً آن را نوعی تئوری استعماری و با هدف مسخ کردن اسلام معرفی کرد (۲۵)، ایشان در بیان مستندات پیوند مذکور، از یک طرف آیات و روایات متعددی را مورد توجه قرار دادند و اشعار این مستندات را بر صدق مدعای خود گواه گرفتند؛ چنانکه در جایی می فرمایند: «آنقدر آیه و روایت که در سیاست وارد شده، در عبادت وارد نشده است؛ شما در پنجاه و چند کتاب فقه ملاحظه کنید هفت، هشت عددش کتابهایی است مربوط به عبادات است و باقیش مربوط به سیاست و اجتماع و معاشرت و این قبیل چیزهاست». (۲۶) از طرف دیگر ایشان در مقام یک مرجع تقلید جامع الشرایط مقبول ملت، بر ضرورت پرداختن به سیاست اسلامی و تشکیل حکومت تأکید کرد «هرکس اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است» (۲۷) امام همچنین تاریخ اسلام و سنت و سیره معصومین (ع) را مورد توجه قرار داده و بر پیوند میان سیاست و دیانت در سیره عملی معصومین چنین استدلال کرده اند «روش پیامبر اسلام نسبت به امور داخلی مسلمین و امور خارجی آنها نشان می دهد که یکی از مسئولیتهای بزرگ شخص نبی اکرم مبارزات سیاسی آن حضرت است. شهادت امیرالمؤمنین (ع) و نیز حسین (ع) و نیز شکنجه و تبعید و مسمومیت‌های ائمه (ع)، همه در جهت مبارزات سیاسی شیعیان علیه ستمگریها بوده است و در یک کلمه مبارزه و فعالیتهای سیاسی، بخش مهمی از مسئولیتهای مذهبی». (۲۸) در راستای تلاش جهت اصلاح فکر دینی امام خمینی، آموزه های شیعی معطوف به اسلام سیاسی را نیز که دچار غبار غفلت و یا زنگاره انحراف شده بود، مورد توجه قرارداد و به بازخوانی آنها مبادرت کرد چنانکه از گریه برای امام حسین (ع) به عنوان گریه ای سیاسی یاد کرد (۲۹) و یا در خصوص اندیشه مهدویت، به جای انتظار منفی، انتظاری مثبت را در دهه های چهل و پنجاه در انتظار خلق قرار داد و مرحوم عنایت، چه زیبا این تلاش امام را معرفی کرده است: «خمینی بدون اینکه عقیده به مهدویت را وانهد، می کوشد آن را از محتوای منفی اش تهی و خلع کند، یعنی شیعیان را به تشکیل دولت اسلامی فرامی خواند و آشکارا این عقیده عامه را سخیف می خواند که عدالت حضرت مهدی، هنگامی فائق می شود که سراسر جهان مملو از ظلم و جور باشد». (۳۰) بنابر آنچه گذشت، امام با اعتقاد به جامعیت دین و ایمان به این امر که «فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور است» (۳۱) و خلاصه به ثمر نشاندن آن در قالب ارائه تئوری حکومت اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه، کوشید تا از یک سو جهات مغفول در اسلام را احیا و افکار التقاطی بار شده بر آن را اصلاح کند و از دیگر سو، بستری مناسب جهت تولید علم فراهم آورد. نکته پایانی و قابل تأمل در این باب اینکه؛ امام جزو نوادر مصلحان اسلامی است که ضمن تئوری پردازی، دایره ذهنیت را در نوردیده و با حضور در صحنه عمل، به عینیت بخشی آمال و دیدگاههای خویش مبادرت ورزیده است؛ امری که نه تنها خود عامل به آن بود که خلق را نیز بدان تحریز می نمود: «همه مسلمانان تکلیفشان این است که هم عمل بکنند، هم علم پیدا کنند». (۳۲) در کنار نکات پیش گفته جزم اندیشی، تحجر و جمود از دیگر غبارهای فرونشسته بر چهره تفکر دینی در نظرگاه امام است و ایشان نه تنها پیامدهای آن را بر وجود خود و سایر همفکران خود به وضوح مشاهده کرده بود، بلکه خطر آن را بر پیکره دین و تفکر دینی به جد مشاهده می کرد. البته تأمل در کلام امام نشانگر آن است که مسئله تحجر و جزم اندیشی در ادبیات ایشان دو دسته از افراد و گروهها را شامل می شود. دسته اول، کسانی بوده اند که با تأکید بر وجهی از اسلام، سایر وجوه آن را مغفول گذاشته و در حقیقت از ورای عینکی خاص به اسلام می نگریستند: «من کرارا این مطلب را در نجف هم گفته و اینجا هم گاهی گفته ام که ما در یک

مدتی گرفتار بودیم به یک نفر از مردم و قشری از اهل علم که اینها اسلام را از آن طرف نگاه می کردند، عرفا اسلام را قبول داشتند، لکن تمام مسائل را برمی گرداندند به آن معانی عرفانی، به مسائل روز قائل نبودند؛ حتی اگر روایتی یا آیه ای در جهاد می آمد، اینها همان جهاد نفس را می گفتند هست و اسلام را با یک صورت دیگری غیر از آن صورت واقعی که جامع است، جامع همه اطراف است نگاه می کردند.» (۳۳) اما گروه دوم که امام از آنها با عنوان مقدسین نافهم و ساده لوحان بیسواد یاد می کند گروهی هستند که در عین جزم اندیشی، خطر تکرار فجایع قرون وسطی و کلیساهای این زمان را در مقابل اسلام قرار می دادند؛ «یاد گرفتن زبان خاص، کفر و فلسفه و عرفان گناه و شرک به شمار می رفت. در مدرسه فیضیه، فرزند خردسال مرحوم مصطفی از کوزه ای آب نوشید، کوزه را آب کشیدند چرا که من فلسفه می گفتم، تردیدی ندارم اگر همین روند ادامه می یافت، وضع روحانیت و حوزه ها، وضع کلیساهای قرون وسطی می شد.» (۳۴) امام خمینی ضمن تبیین خطرات ناشی از جزم اندیشی هر دو گروه، ضربه دریافتی اسلام از این جماعت را سنگین تر از دیگر ضربات وارده به اسلام ارزیابی می کرد و نسبت به استمرار آن همواره هشدار می داد. (۳۵) به نظر می رسد یکی از راهکارهای اصلی در اندیشه امام در قبال حاکمیت جزم اندیش و متحجر بر حوزه تولید علم و بویژه در سطح حوزه های علمیه، تأکید ایشان بر ضرورت پویایی فقه و همچنین لحاظ نمودن عنصر شناخت زمان و مکان به عنوان ضروری ترین لازمه اجتهاد باشد، امری که قابلیت توزیع در سایر علوم را نیز با بیانی خاص پیدا می کند. کلام آخر در این باب آنکه، بی گمان تقسیم مطلق علوم به علوم اسلامی و غیراسلامی، اصرار بر بعدی از ابعاد نگرش جامع اسلام به علم و بالاخره تقلیل علوم به علم یا علمهایی خاص و موضع گیری در برابر علوم جدید و تمدن نوین بشری به شکلی افراطی، از دستاویزهای جماعت متحجر مورد نظر امام است که حاکمیت آن بر جامعه، از نشو و نمای علمی و تولید علم در ابعاد مختلف جلوگیری می نماید و به همین خاطر است که امام امر اصلاح بسترهای فکری منحرف، توجه به آن و ضرورت مقابله با آن را در صدر توجهات خویش قرار داده و به رفع آن با تولید علم، تأکید کرده است. ۲. ستیز با استعمار اگرچه از پگاه تاریخ مبارزات امام خمینی، مبارزه با استبداد و استعمار به شکلی توأمان تعقیب شده است و شواهد تاریخی متعددی (مخالفت با انقلاب سفید، کاپیتولاسیون و...) (۳۶) گویای این امر است، اما در باب مسئله تولید علم، مبارزه با استعمار به عنوان بستری از بسترهای فکری منحرف جایگاهی ویژه دارد، چه آنکه از سویی وجود استعمار در ادبیات سیاسی امام راحل و قاموس اندیشگی ایشان، به عنوان مانعی اساسی فراروی تولید علم بومی و فاصله گرفتن مسلمین از تمدن باشکوه اسلامی پیشین معرفی شده و از دیگر سو پیامدهای حاکمیت استعمار بر کشورهای اسلامی در قالب ترویج فرهنگ استعماری به عنوان مانع اساسی فراروی رجوع مسلمین به خویشتن خویش و احیای هویت اسلامی پیشینشان معرفی شده است؛ و مسئله اخیر گاه در قالب خودباختگی در برابر فرهنگ بیگانه و گاه در قامت حاکمیت روح تقلید و اقتباس کورکورانه رخ نمایی کرده است و در هر یک از حالات مذکور، حاصلی جز ایجاد فاصله میان عالم واقعی علمی مسلمین و آنچه بر آنها در سایه حاکمیت استعمار می گذشته است، نداشته و به همین خاطر امام راحل مکرراً بر ضرورت دفع استعمار، به ویژه در عرصه فکر و فرهنگ و همچنین بر ضرورت جایگزین ساختن مغزی استقلالی بر مغزهای استعماری تأکید کرده و بالاخره از فرهنگ به عنوان ضروری ترین مقوله مستحق تحول یاد کرده است: «بزرگترین تحولی که باید بشود، در فرهنگ باید بشود برای اینکه فرهنگ بزرگترین مؤسسه ای است که ملت را یا به تباهی می کشد، یا به اوج عظمت و قدرت» (۳۷) و یا می فرماید: «رأس اصلاحات فرهنگ است و نجات جوانهای ما از این وابستگی به غرب» (۳۸). امام خمینی ضمن نقد فرهنگ استعماری در خوش بینانه ترین حالت، علم صادره از دنیای استعمار به جهان سوم و جهان اسلام را غیر از آن چیزی معرفی می کند که به عنوان علم نزد خود دارند و حاصل چنین امری را وابستگی همه چیز و بویژه افکار اقشار مختلف ملت اعم از جوان، پیر، تحصیل کرده و روشنفکر به علم صادراتی از غرب معرفی می کند. (۳۹) در نگاه امام خمینی استقبال از چنین علمی با چنان اهدافی به معنای استقبال از حاکمیت روحیه انفعال بر جهان سوم و جهان اسلام خواهد بود، امری که هیچگونه

فضایی را جهت تولید علم، مجال گشایش نمی دهد و فکر تولید علم را از خطوط به اذهان باز می دارد. از جمله مسائلی که به مسلمانان و مستضعفان جهان اجازه هیچگونه فعالیت برای خروج از قید و بند استعمارگران را نمی دهد و آنان را به حال رکود و عقب افتادگی نگاه می دارد، تبلیغات همه جانبه ای است که غرب زدگان و شرق زدگان یا به امر ابرقدرتها و یا با کوتاه نظری خود، در سراسر کشورهای اسلامی و مستضعف به راه انداخته اند و می اندازند و آن است که علم، تمدن و پیشرفت، مختص به دو جناح امپریالیسم و کمونیسم است و آنان خصوصا غربیها و اخیرا آمریکائیا نژاد برتر هستند و دیگران نژاد پست و ناقص هستند. بنابراین ترقی آنان در اثر والا نژادی آنان است و عقب افتادگی اینان در اثر نقص نژادی است و به تعبیر دیگر؛ آنان انسانهای تکامل یافته هستند و اینان در حال تکامل که پس از میلیونها سال به تکامل نسبی می رسند. پس کوشش برای پیشرفت بی فایده است و آزادگان یا باید وابسته به سرمایه داری غرب باشند و یا کمونیسم شرق. به بیان دیگر ما از خود هیچ نداریم و باید همه چیز را از ابرقدرتهای غرب یا شرق بگیریم، علم را، تمدن را، قانون را و پیشرفت را». (۴۰) ایجاد و تقویت فرایند عدم اطمینان به ظرفیتهای بومی در اندیشه امام خمینی، اولین قدم استعمار در جهت وابسته ساختن ملتهای تحت استعمار است و این امر در زمانی رخ نمایی مضاعف می کند که کانون توجهات استعمار، متوجه فکر و اندیشه ملل تحت استعمار باشد، بر این اساس، اولین قدم و مهم ترین آن در برخورد با استعمار تلاش به منظور گسست وابستگیها و به ویژه وابستگی فکری و روحی و گریز از خودباختگی است: «مردم را جویری بار آورده اند که سلب اطمینان کردند از خودشان، استقلال فکری را از ما گرفتند، ما در فکر و در اندیشه و در روح وابسته شدیم. این وابستگی بسیار اسفناک است. وابستگی نظامی را در یک روز و یا یک ماه، می شود درست کرد، بیرونشان کرد. وابستگی اقتصادی قابل جبران است، زود می شود جبران کرد، اما وابستگی روحی و انسانی است که بسیار مشکل است... همه باید دست بدست هم بدهیم برای ترمیم این جهت، که وابستگی از بین برود». (۴۱) امام، جهت غلبه بر وابستگیهای مختلف و بویژه وابستگی فکری و علمی راهکارهایی را ارائه می کنند که از آن جمله دعوت از اهل علم و تحقیق به مطالعه اصالتهای اسلامی و امتیازاتی است که اسلام را از دیگر مکاتب جدا می سازد. (۴۲) در کنار این دعوت امام بر پرهیز از تقلید کورکورانه از غرب و دنیای استعمار تاکید می کند. توضیح آنکه در اندیشه امام، چنانکه گذشت از دستاوردهای تمدن بشری استقبال شده است، اما تقلید کورکورانه از غرب از هیچ جایگاهی برخوردار نیست. به نظر می رسد از این حیث در دسته بندی رایج از نحوه تعامل اندیشمندان با غرب که برخی در شمار استقبال کنندگان بی چون و چرای فرهنگ و تمدن غربی، برخی نفی و طرد کنندگان مطلق آن و خلاصه بعضی در شمار معتقدین به تغلیظ فرهنگی معرفی می گردند امام خمینی را بتوان در شمار گروه سوم قرار داد. با این توضیح، امام تقلید کورکورانه از غرب و اصرار بر آن را ناشی از خودباختگی در مقابل تمدن و فرهنگ غرب معرفی می کند. (۴۳) و در عین حال، القای ضرورت تقلید از سوی غرب را در راستای منافع دنیای استعمار معرفی می نماید و بالاخره موفقیت غرب در القای این مقوله را تا بدان حد جدی، اثرگذار و مثمر ثمر برای دنیای استعمار معرفی می کند که بیان می دارد: «ما خودمان را باخته ایم در مقابل غرب، شرق خودش را در مقابل غرب باخته است، تا از این خودباختگی بیرون نیاید و تا محتوای خودش را پیدا نکند، نمی تواند مستقل باشد، استقلال نظامی یک مسئله است. استقلال فکری، استقلال روحی، مغز خود آدم مال خودش باشد و توی آن غرب نباشد هرچه می خواهد بگوید غرب، کی گفته؟ فلان فیلسوف گفته...» (۴۴) قاعده کلی مورد نظر امام در خصوص نحوه تعامل با غرب، مسئله ترجمه آثار و متون این دنیا را نیز شامل می شود و در اینجا نیز خط قرمز امام در برخورد با متون ترجمه ای همچنان متوجه مسئله تقلید کورکورانه است «نویسنده های ما، نویسندگان ما همه حرفهایشان غربی است از این اگر دست برندارند، امید نداشته باشند که ملتشان مستقل بشود». (۴۵) در مجموع، در امر اصلاح بستر فکری منحرف استعماری، امام امر اصلاح این فرهنگ را سر لوحه اقدامات خویش قرار داده و با برنامه ریزی دقیق، پرحوصله و در عین حال دامنه دار و طولانی، خود را مصمم به مبارزه و تلاش در این راه نموده اند و بدین شیوه فرایند تولید علم را به انتظار نشستند. «ان شاءالله ما بتوانیم (عمل کنیم) البته با یک

برنامه طولانی این فرهنگ را به یک فرهنگ صحیح متحول کنیم اگر علمش هست، یک علم صحیح باشد.» (۴۶) ب) خلق بسترهای جدید چنانکه گذشت، در اندیشه امام خمینی تولید علم نیازمند بسترهایی خاص است که در دو قالب سلبی و ایجابی مورد توجه ایشان قرار گرفته است. در بعد سلبی که متوجه پیرایه زدایی، غفلت زایی و زنگار برگیری از چهره اسلام است، ایشان متوجه اصلاح بسترهای فکری موجود گشته و لازمه اصلاح این بستر را در اصلاح فکر دینی در قالب باز تفسیر پیوند میان دیانت و سیاست و بازخوانی آموزه های دینی، نفی استعمار و ملزومات آن، رفع خودباختگی، تقلید کورکورانه، تحجر و اصلاح فرهنگ دانسته، و پیگیری کرده است. اما در بعد ایجابی نیز، تولید علم در نظرگاه ایشان مستلزم ایجاد و خلق بسترهای جدیدی معرفی شده که در سایه مطالعه و بررسی سیره علمی و عملی ایشان قابل احصا می نماید و مواردی چون خلق هویتی جدید برای مسلمانان، حاکم گرداندن قانون بر شئون ملت، تاکید بر آزادیهای مختلف. ایجاد پیوند میان علم و اخلاق و بالاخره فراهم سازی محیطی آرام جهت تولید علم را شامل می شود. ۱. هویت هویت مقوله ای است که به حیات افراد معنا می دهد و در عین حال بیانگر برداشت و تلقی هر فرد، گروه و ملت از خویش است و بدیهی است که برداشتهای هر فرد، گروه یا ملتی از خود رفتار او را متأثر می سازد و نحوه تعامل او با دیگران و در عین حال کنشهای وی را معین می کند. مبتنی بر این توضیح در اندیشه امام خمینی توسل به هویت و ضرورت توجه به آن روی دیگر سکه ای است که از خودباختگی و فقدان استقلال را بر روی دیگر خود منقوش و حک شده می یابد و این امر بدان معناست که امام خمینی ضمن بازشناسی مشکلات فراروی جامعه از حیث غربزدگی، شرقزدگی و سقوط در ورطه خودباختگی، به تبیین هویت و به معنایی ترسیم ابعاد خویشتن خویش جامعه پرداخته و راهکار اعتماد جامعه به خویش، بویژه جهت تولید علم و احیای تمدن اسلامی را در توجه مجدد دادن آن به هویت فرهنگی معرفی کرده است؛ کلید معمایی که بر انفعال حاکم بر خلق خط بطلان می کشید و ضمن بازگرداندن روحیه خود باوری به ایشان موجبات تولید علم و رجعت به اسلاف اندیشمند، نظریه پرداز و تمدن ساز مسلمانان را فراهم می آورد. بر این اساس، ابتدایی ترین اقدام امام از این حیث معرفی اسلام به عنوان دینی است که نه سرمایه داری و نه سوسیالیسم؛ بلکه بهره مند از راه و روشی متفاوت و در عین حال پاسخگو به سوالات نسل امروز است. (۴۷) دیگر اقدام امام در این راه توجه دادن ملل مسلمان و بویژه ملت ایران به آثار و مفاخر گذشته ایشان است «دانشمندان و نویسندگان غیرمسلمان با شواهد زنده ثابت کرده اند که تمدن و علم از اسلام به اروپا رفته و مسلمانان در این امر پیشقدم بوده اند.» (۴۸) نکته جالب توجه در اندیشه امام آن است که ایشان جهت هویت سازی، صرفاً با بیان ظرفیتهای بومی جوامع اسلامی و بویژه ایران، تنها سیر در گذشته تاریخی و افتخار صرف به چنین گذشته ای را مطرح نکرده اند، بلکه این امر را دستاویزی برای تحریز و تشویق ملت جهت خروج از لاک انفعال و حضور در عرصه فعالیت هرچه بیشتر، جهت احیای تمدن پیشین اسلامی معرفی نموده اند امری که بدون اهتمام ایشان به حضور مؤثر در عرصه های علمی و اندیشگی و صحنه های تولید علم میسر نبوده است. شما دارای همه چیز هستید، بر فرهنگ اسلام تکیه بزنید و با غرب و غرب زدگی مبارزه کنید و روی پای خودتان بایستید و بر روشنفکران غرب زده و شرق زده بتازید و هویت خویش را دریابید و بدانید که روشنفکران اجیر شده بلایی بر سر ملت و مملکتشان آورده اند، که تا متحد نشوید و دقیقاً به اسلام راستین تکیه ننمایید بر شما آن خواهد گذشت که تاکنون گذشته است. امروز زمانی است که ملتها چراغ راه روشنفکرانشان شوند و آن را از خودباختگی و زبونی در مقابل شرق و غرب نجات دهند؛ که امروز روز حرکت ملتهاست و آنان هادی هدایت کنندگان تاکنونند. بدانید که قدرت معنوی شما بر همه قدرتها چیره خواهد شد.» (۴۹) ۲. قانون آزادی از لوازم اساسی تولید علم در هر جامعه، حاکمیت قانون بر اندیشه پردازان و تولیدکنندگان علم است و شاید دلیل اینکه جهان سوم را معمولاً در تقسیم بندی رایج ریمون آرون که در علم برخی را تولید کننده، برخی را توزیع کننده و بالاخره گروه سوم را مصرف کننده معرفی می کند (۵۰) در گروه سوم قرار می دهند، حاکمیت استبداد و فقدان قانون در این کشورها باشد. با این توضیح، اگر حرکت فکری و علمی امام خمینی را در بعدی از ابعادش متوجه مبارزه با استبداد و دیکتاتوری

بدانیم، روی دیگر این سکه تلاش ایشان جهت حاکم گرداندن قانون بر سرنوشت ملت است، قانونی که بزعم ایشان از هر گونه دیکتاتوری میرا است و منشاء آن به الوهیت باز می‌گردد. بدیهی است که در پناه چنین قانونی انسان مورد توجه اسلام به واسطه برخورداری از فطرتی آزاد، مستحق بهره‌مندی از آزادی در ابعاد مختلف اندیشه، فکر و بیان خواهد بود و فراهم آوردن چنین بستری به معنای ایجاد تمهیدی جدید برای تولید علم است «حکومت اسلام حکومت قانون است در این طرز حکومت حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان و حکم خداست. قانون اسلام با فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد». (۵۱) بنابراین، چنانکه از اندیشه امام بوضوح قابل استخراج است، حاکمیت قانون از سویی مانع بروز دیکتاتوری، خودسری و استبداد به عنوان مانع جدی فراروی تولید علم است و از دیگر سو، تامین کننده آزادیهای مشروع و مقبول مورد نظر اسلام نظیر آنکه امام فرموده اند: «آزادی بیان و قلم و عقیده برای همگان آزاد است» (۵۲)، می‌باشد. اما آزادی مشروع و مقبول چیست و خطوط قرمز آن کدام است؟ تأملی در اندیشه امام حکایت از آن دارد که آزادی مورد نظر ایشان در باب قلم، اندیشه، فکر و بیان از یکسو با پشتگرمی به استحکام حجتها، براهین و استدلالهای اسلامی و استظهار دین و حکومت اسلامی به براهین و دلایل مستدل مجال عرضه می‌یابد: «کسی که حجت دارد از آزادی بیان نمی‌ترسد» (۵۳) و از دیگر سو، به زیور محدوده‌هایی عقلانی و منطقی نظیر؛ عدم مخالفت با قانون (۵۴)، عدم مبادرت به توطئه (۵۵)، عدم خیانت (۵۶)، عدم افساد در جامعه (۵۷)، عدم مبیانت با مصالح جامعه (۵۸) و... آراسته می‌گردد. ۳. علم و اخلاق هنگام بحث از مفهوم علم در اندیشه امام خمینی، مفهوم علم جهت دار با سویه الوهیت را مورد توجه قرار دادیم و به این جمع بندی رسیدیم که علم مطلوب امام علمی است که از یکسو غایتی الهی داشته باشد و متوجه سعادت بشر باشد و از دیگر سو، به دو مشخصه خدمت به خلق و تربیت انسان متصف باشد؛ بنابراین روشن می‌گردد که امام خمینی بر آن است که تولید علمی را در صدر توجهات قرار دهد که یا بر مبنای اخلاق باشد و یا آنکه یافته‌های آن علم کاربرد اخلاقی داشته باشند. (۵۹) بر این اساس تولید علم مبتنی بر اخلاق، بیش و پیش از تولید، جهت خود را مشخص می‌سازد و از همین روست که توصیه مدام ایشان به پژوهشگران، محققین، علما و اندیشه‌ورزان کرارا این است که متخلق به اخلاق گردند و بزعم ایشان، تزکیه را بر تعلیم مقدم دارند: «اگر تزکیه نشده باشد و وارد شود علم در قلبی که مزگی نیست، این فساد ایجاد می‌کند» (۶۰) البته استخدام مفهوم تزکیه در ادبیات امام، به نظر می‌رسد با معنای تربیت به معنای عمومی آن که متوجه پشتگرمی علم به اخلاق و بهره‌مندی آن از سویه ای الهی است قرابت داشته، و اگرچه در مواردی خاص معنای عالی تزکیه معهود در عرفان اسلامی را طلب می‌کند، اما در مطلق تولید علم با مسئله تربیت و سویه الهی داشتن قابل تفسیر می‌نماید. به هر حال جمله تأکیدات امام بر پیوند علم و اخلاق و ضرورت آن، در شرایطی صورت تحقق به خود می‌گیرد که انسان و جهان مدرن در زمانه مذکور، بیش از هر زمانی قربانی دانش علمای بی بهره از اصول اخلاقی گردیده است. (ج) دیگر ملزومات مطالعه آثار امام حکایت از جامع‌نگری ایشان در باب ایجاد بستری مناسب برای تولید علم دارد؛ چنانکه ایشان بر ضرورت آزادی محیط علم که از جمله اساسی‌ترین ملزومات تولید علم است تأکید ورزیده و به صراحت اعلام می‌دارند: «محیط علم باید محیط آزاد باشد» (۶۱) همچنین دأب ایشان در برخورد با مستشکلین در کلاسهای درسی و استماع اشکالات و تلاش جهت پاسخگویی متین، منطقی و مستدل به آنها، که از جای جای خاطرات شاگردان ایشان قابل درک است، مؤید اعتقاد امام به این امر است. افزون بر این امور، ایشان بر ضرورت تامین آرامش محیط علمی و پرهیز از ایجاد تنش در چنین محیطهایی تأکید بلیغ داشته اند: «تحصیل و دانش وقت می‌خواهد وقت آرام می‌خواهد. محیط آرام می‌خواهد، محیطی که هر روز به جان هم بیفتند و به هم بکوبند، نمی‌تواند محیط علم باشد» (۶۲) و خلاصه ضرورت پاسخگویی به شبهات، از دیگر مقولاتی است که فضای جامعه را برای تولید علم فراهم می‌کند و بستری مناسب جهت رخ‌نمایی و بالندگی آن فراهم می‌سازد. امری که رجوع به جای‌جای اندیشه امام جایگاه آن را در اندیشه ایشان تأیید می‌کند و به شکل مصداقی تر، نسبت به سایر مسائل در مسئله ولایت فقیه عرض اندام می‌کند، جایی که امام به عنوان اندیشه پرداز

صاحب حجت، با متانت و منطق پاسخگوی شبهات مطرح در این خصوص است و می‌کوشد تا شبهه یا شبیه حقیقتها را با استدلالهای متقن و صائب، دوباره به حقیقت نزدیک سازد. نتیجه بنا بر آنچه گذشت، امام خمینی با اتخاذ دو راهکار «اصلاح بسترهای فکری منحرف» و «خلق بسترهای جدید» مهمه تولید علم را در صدر توجهات خویش قرار داد و در خلال دوران تدارک انقلاب اسلامی و سپس تحقق آن، کوشید تا از یکسو موارد انحرافی را اصلاح و از دیگر سو موارد مورد نیاز جهت تولید علم را معرفی و ایجاد نماید. بنابراین حرکت امام در این باب، در سه قالب نقد و تخریب موانع فراروی تولید علم، ارائه الگوی مطلوب و بالاخره تلاش جهت تحقق الگوی مورد نظرشان صورت تحقق به خود گرفت و از این حیث، امام در زمره معدود مصلحاتی قرار گرفت که فاصله میان عرصه ذهن و عین را در نوردیده و ثمرات تلاشهای خویش را نظاره گر شده اند. نکته اساسی در این مجال، توجه به این امر است که در هر مقطعی رجوع به اندیشه امام همواره راهگشا بوده است. در خصوص مقوله مورد بحث نیز تأملی در نامه جمعی از فضلا به مقام معظم رهبری (۶۳) در خصوص ضرورت توجه به جنبش نرم افزاری و تولید علم، و در عین حال استقبال ایشان از این امر و نیز تأیید آن (۶۴)؛ از سویی نشانگر فروزندگی چراغ اندیشه امام فراروی ملت و نخبگان و از دیگر سو، بیانی دیگر از زلال آن اندیشه است که به صورت دسته بندی شده ارائه گردیده و شایسته اهتمامی جدید و جدی قرار گرفته است. کلام آخر آنکه بیان ملزومات علم بویژه در بعد سلبی از سوی امام در شرایطی تحقق پذیرفته که اساسی ترین عامل فراروی تولید علم؛ یعنی حاکمیت توأمان استبداد و استعمار بر کشور، هرگونه فضایی را برای تحقق آن با دشواریهای بسیار خاص، از بین برده بود، اما در عین حال و در سایه چنین شرایطی، امام به عنوان یک تولیدگر علم در عرضه اندیشه سیاسی، موفق به خلق اندیشه های ناب گردید و این در حالیست که در شرایط کنونی و در سایه مجاهدات آن عزیز سفر کرده از سویی موانع فراروی تولید علم در سایه حکومت اسلامی مفقود شده و همچنین شرایط تولید علم فراهم است. بنابراین، هرگونه غفلت از آن، قطعاً به هیچ وجه پذیرفته نیست؛ و مسئولیت خطیر آن، بیش از هر زمانی متوجه اصحاب علم و اندیشه است. پی نوشت ها: ۱. محقق و پژوهشگر ۲. مرتضی عزتی، روش تحقیق در علوم اجتماعی کاربرد در زمینه مسائل اقتصادی، (تهران: انتشارات دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۶)، ص ۲۳۰. ۳. موریس دوورژه، روشهای علوم اجتماعی، مترجم خسرو اسدی، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷)، ص ۴۷. ۴. بحارالانوار، ۲/۳۶. ۵. غررالاحکم، ۱/۲۵. ۶. بحارالانوار، ۱/۱۶۸. ۷. همان، ۱/۱۶۶. ۸. غررالاحکم، ۶/۳۸۳. ۹. بحارالانوار، ۱/۱۶۶. ۱۰. ۱۱. soft sciences ۱۲. Hard sciences. روح الله خمینی، صحیفه نور، (تهران: انتشارات الهام، بی تا)، ج ۲۱، ص ۴۰۶. ۱۳. همان، ج ۲۱، ص ۴۰۶. ۱۴. همان، ج ۸، ص ۳۲۵. ۱۵. همان، ص ۴۳۵. ۱۶. همان، ج ۱۲، ص ۴۴۸. ۱۷. همان، ج ۱۳، ص ۵۱۰. ۱۸. همان، ج ۸، ص ۳۲۵. ۱۹. توماس اسپرینگن، فهم نظریه های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجایی، (تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۵). ۲۰. روح الله خمینی، پیشین، ج ۲، ص ۳۸. ۲۱. همان، ج ۱۰، ص ۱۴۶. ۲۲. مرتضی مطهری، نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، (تهران: نشر صدرا، چاپ ۲۵، مهر ۱۳۷۸)، ص ۳۲۶. ۲۳. همان، ص ۶. ۲۴. اگرچه درباره بحث قدیمی تقدم دولت اسلامی بر تفکر دینی و تولید آن یا بالعکس، نظرات مختلفی ارائه شده است، (رک ب: داود فیرحی، روزنامه ایران، پنجم و هفتم اسفندماه ۱۳۸۱) و در خصوص پی جویی و بررسی این امر در اندیشه امام خمینی، ارائه بحثی جدا ضروری است، اما در یک نگاه اجمالی به اندیشه امام و تأکیدات ایشان بر ضرورت تحقق حکومت اسلامی و اینکه در حکومت اسلامی همه نیازهای انسان مسلمان پاسخ دارد، به نظر می رسد ایشان بر تقدم تشکیل حکومت اسلامی و تقدم دولت اسلامی بر تولید فکر دینی اعتقاد دارند. ۲۵. روح الله خمینی، پیشین، ج ۵، ص ۱۶۷. ۲۶. همان، ج ۵، ص ۱۹. ۲۷. روح الله خمینی، ولایت فقیه، (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۷۴)، ص ۱۹. ۲۸. روح الله خمینی، صحیفه نور، پیشین، ج ۵، ص ۳۲. ۲۹. همان، ج ۱۰، ص ۳۱. ۳۰. حمید عنایت، مفهوم نظریه ولایت فقیه، کیان، ش ۳۴، ص ۱۰. ۳۱. روح الله خمینی، صحیفه نور، پیشین، ج ۲۱، ص ۲۸۹. ۳۲. همان، ج ۳، ص ۲۲۷. ۳۳. همان، ج ۱۰، ص ۴۵۹. ۳۴. همان، ج ۲۱، ص ۲۷۹؛ پراکنده. ۳۵. همان، ج ۲۱، ص ۲۸؛ پراکنده. ۳۶. رک: سید حمید روحانی زیادی، تحلیل و بررسی نهضت امام خمینی،

ج ۱، (تهران: انتشارات راه امام، ۱۳۵۹). ۳۷. روح الله خمینی، صحیفه نور، پیشین، ج ۷، ص ۴۷۳ و یا می فرمایند: «رأس اصلاحات اصلاح فرهنگ است و نجات جوانهای ما از این وابستگی به غرب»، همان، ج ۱۰، ص ۳۵۶. ۳۸. رک: همان، ج ۱۰، ص ۳۵۶. ۳۹. همان. ۴۰. همان، ج ۱۸، ص ۸۹. ۴۱. همان، ج ۷، ص ۳۴. ۴۲. رک: همان، ص ۱۵۲. ۴۳. رک: همان، ج ۲۱، ص ۴۱۵. ۴۴. رک: همان، ج ۸، ص ۳۳۲. ۴۵. همان، ج ۹، ص ۶۱. ۴۶. همان، ج ۱۰، ص ۲۳۲. ۴۷. رک: همان، ج ۸، ص ۹۲. ۴۸. همان، ج ۱۸، ص ۹۰؛ همچنین رک: همان، ج ۹، ص ۷. ۴۹. همان، ج ۱۲، ص ۳۱۲. ۵۰. رک: ریمون آرون، مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی، ترجمه باقر پرهام، (تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲). ۵۱. روح الله خمینی، ولایت فقیه، پیشین، ص ۵ و همچنین روح الله خمینی، صحیفه نور، پیشین، ج ۳، ص ۱۱ و ج ۱۳، ص ۲۴۲. ۵۲. همان، ج ۶، ص ۲۶۲؛ ج ۴، ص ۱۶۰؛ ج ۱۰، ص ۸۱ و ۹۲؛ ج ۶، ص ۳۶۲ و ۲۷۷؛ ج ۱۲، ص ۲۹۹؛ ج ۵، ص ۵۰۲ و ۴۶۸؛ ج ۷، ص ۳۲۰. ۵۳. «کسی که حجت دارد از آزادی بیان نمی ترسد»، همان، ج ۶، ص ۲۷۷. ۵۴. رک: همان، ج ۷، ص ۵۳۵. ۵۵. رک: همان، ج ۶، ص ۲۶۲. ۵۶. رک: همان، ج ۴، ص ۱۶۰. ۵۷. رک: همان، ج ۱۰، ص ۹۲. ۵۸. رک: همان، ج ۷، ص ۳۲۰. ۵۹. رک: عماد افروغ، نگاه سخت افزاری به علم و غفلت از وجوه نرم افزاری؛ پگاه حوزه، ش ۱۰۰. ۶۰. همان، ج ۱۲، ص ۴۹۳؛ ج ۸، ص ۳۲۸؛ ج ۷، ص ۵۳۴؛ ج ۸، ص ۲۶۷؛ ج ۶، ص ۴۶۴؛ ج ۲، ص ۳۸؛ ج ۲، ص ۱۸. ۶۱. همان، ج ۳، ص ۳۰۷. ۶۲. همان، ج ۱۲، ص ۴۱۵. ۶۳. نامه جمعی از دانش آموختگان و پژوهشگران حوزه علمیه قم به مقام معظم رهبری ۸/۱۱/۸۱. ۶۴. پاسخ مقام معظم رهبری به نامه جمعی از دانش آموختگان و پژوهشگران حوزه علمیه قم ۱۶/۱۱/۸۱. منابع مقاله: مجله اندیشه انقلاب اسلامی شماره ۹، دکتر علی محمد صالحی (۱)؛

جایگاه مسجد از منظر امام خمینی

جایگاه مسجد از منظر امام خمینی سخن از طلوع اسلام و مطلع آن و فجر صادق آیین محمدی (صلی الله علیه و آله) و مرکز اشاعه آن یعنی مسجد است. مسجد مهمان خانه خدا در زمین، (۱) جایگاه نزول برکات و خیرات آسمانی، (۲) خانه راز و نیاز، عشق و محبت، صفا و صمیمیت، ایثار و رحمت، تجلی بهشت خدا در زمین (۳) و محل آرامش موحدان است. آنچه از بررسی نقش مسجد در صدر اسلام بدست می آید، جامعیت مسجد در همه زمینه‌های عبادی سیاسی، فرهنگی، آموزشی، نظامی، قضایی و... بوده است؛ و محور همه آنها امامت و پیشوایی در مسجد است که به عنوان مهم‌ترین مسئله در ساختار و پیکره این مکان مقدس مطرح است و کوچکترین غفلت ولو جزئی، سرانجام به لوث شدن هدف کلی و پایمال گشتن مقصد نهایی خواهد شد. اهمیت این موضوع در ساختار مسجد به اندازه‌ای است که در زمان حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مدینه، شخص ایشان عهده‌دار اداره مسجدالنبی (صلی الله علیه و آله) بود و در غیاب حضرت (صلی الله علیه و آله) امامت مسجدالنبی بر عهده کسی بود که توسط آن بزرگوار معین گردیده است. جایگاه مسجد از دیدگاه امام خمینی (ره) با پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره)، مساجد نیز همانند دوران صدر اسلام جایگاه واقعی خود را بازشناختند، به طوری که نیروهای فعال در مساجد به طور مستقیم در متن انقلاب شرکت جستند، به گونه‌ای که از آن پس مساجد نقش پایگاه ارتباطی مردم را به عهده داشتند؛ و در شرایط حساسی که نهضت اسلامی فاقد هر گونه تشکیلات منطبق با معیارهای اسلامی بود مساجد توانستند این نارسایی مهم را جبران کرده و به انسجام نیروهای مردمی پردازند. علاوه بر این بسیاری از برنامه‌های انقلاب مانند رفاندوم، شوراهای محلی، کانون‌های بسیج و دیگر ضرورت‌های زمان در مساجد انجام می گرفت. نویسنده در صدد آن است تا با مروری ولو اجمالی، جایگاه و نقش مسجد در ساختار جامعه اسلامی را از منظر آن بزرگ مرد تاریخ مورد بررسی قرار دهد. ۱- نقش مسجد در مبارزه با دشمنان اسلام با بررسی نقش مسجد در مبارزه علیه کفر والحداد، این نکته بدست می آید که چشمه زلال مبارزه و نهضت علیه باطل در طول تاریخ از مسجد جوشیده است و این مکان الهی بود که توانست به قیام مقدس مردم ایران که به برقراری حکومت اسلامی انجامید، نیرو و توان بخشید و همه این مبارزات و

پیروزی‌ها بر محور سفارشات و رهنمودهای آن پیر فرزانه و بت‌شکن زمان بود. او بود که بر پایه شناختی که از موقعیت و نقش مسجد داشت، خطاب به مسلمانان جهان می‌فرماید: «اگر حرم و کعبه و مسجد و محراب، سنگر و پشتیبان سربازان خدا و مدافعان حرم و حرمت انبیاء نیست، پس مأمن و پناهگاه آنان در کجاست؟» (۴) ۱-۱: مسجد خنثی کننده نقشه‌های دشمن از جمله ترفندهای استعمار و دشمنان داخلی و خارجی برای محو اسلام، خاموش کردن چراغ و رونق مساجد بوده است که این حيله خائنانه در رژیم گذشته تا حد زیادی مؤثر افتاد، و الان نیز تمام سعی و تلاش دشمنان در خلوت کردن مساجد به عنوان پایگاه ضد استکباری است. آن بزرگوار با تأکید بر نقش محوری مسجد در خنثی کردن نقشه‌های دشمنان اسلام می‌فرماید: «اینها از مسجد می‌ترسند، من تکلیفم را باید ادا کنم به شما بگویم، شما دانشگاهی‌ها شما دانشجوها، همه‌تان مساجد را بروید پر کنید، سنگر هست اینجا، سنگرها را باید پر کرد» (۵) و در جایی دیگر می‌فرماید: «مساجد و محافل دینیه را که سنگرهای اسلام در مقابل شیاطین است، هرچه بیشتر گرم و مجهز نگه دارید» (۶) ۱-۲: مسجد مرکز انقلاب و تداوم آن با بررسی تحولات سالهای سرنگونی رژیم شاهنشاهی و پیروزی انقلاب اسلامی، نقش و اهمیت مسجد در ابعاد مختلف به وضوح هویدا است. در آن موقعیت مردم و روحانیت با محوریت مساجد به مبارزه ادامه می‌دادند که نه در گذشته و نه در حال و آینده هیچ مکانی قابلیت این مرکزیت را ندارد و هم اینک نیز اگر مردم از این مرکز دور بمانند، موجب شادی دشمنان و تضعیف انقلاب خواهد شد. در آن موقعیت حساس، مسجد پایگاه عمده‌ای شد تا شاگردان و پیروان ایشان به همراه اقامه فرایض دینی و عبادی که دلیل حضور مردم در مساجد بود، پیامها و اهداف امام خمینی را دریافت کنند. آن بزرگ معمار انقلاب، با تأکید بر حفظ مساجد به عنوان اصل و اساس انقلاب می‌فرماید: «مسجد محلی است که از آن باید امور اداره بشود، این مساجد بود که این پیروزی را برای ملت ما درست کرد، این مراکز حساسی است که ملت باید به آن توجه داشته باشند، این طور نباشد که خیال کنیم حالا دیگر ما پیروز شدیم، دیگر مسجد می‌خواهیم چه کنیم؟ پیروزی ما برای اداره مسجد است.» (۷) ۱-۳: مسجد مرکز جنبش و حرکت‌های اسلامی در زمان رسول اکرم (ص) یکی از مهم‌ترین نقش‌های مسجد، تدارک مقدمات فکری و بسیج عمومی مسلمانان به منظور جهاد با کفار بوده است. عیناً همین نقش در جریان نهضت روحانیون شیعه به رهبری امام خمینی (ره) در سال ۱۳۴۲ (ش) و پس از آن در جریان پیروزی انقلاب اسلامی ایران مشاهده می‌شد. تأثیر این مکان مقدس در طول ۸ سال دفاع مقدس در جذب نیروهای رزمنده بسیجی و آموزش آنها و نیز پشتیبانی و فعالیتهای پشت جبهه، بر هیچ کس پوشیده نیست. مسلم و بدیهی است که اگر بیانات روشنگرانه آن پیر فرزانه نبود، مساجد نمی‌توانستند جایگاه حقیقی خود را بدست آورند و او بود که مساجد را مرکز جنبش‌ها و حرکت‌های اسلامی معرفی کرده و می‌فرمود: «مسجد در اسلام و در صدر اسلام همیشه مرکز جنبش و حرکت‌های اسلامی بوده... از مسجد تبلیغات اسلامی شروع می‌شده است، از مسجد حرکت قوای اسلامی برای سرکوبی کفار و وارد کردن آنها در (زیر) بیرق اسلام بوده است. شما که از اهالی مسجد و علمای مساجد هستید، باید پیروی از پیغمبر اسلام (ص) و اصحاب آن سرور کنید و مساجد را برای تبلیغ اسلام و حرکت اسلامیت و قطع ایادی شرک و کفر و تأیید مستضعفین در مقابل مستکبرین قرار دهید.» (۸) بر اساس همین دیدگاه است که متفکران و نویسندگان خارجی نیز به اهمیت مساجد در ساختار انقلاب تأکید کرده و آن را محور اصلی در شکل‌گیری انقلاب اسلامی دانسته‌اند. از آن جمله حامد الگار نویسنده و منتقد بزرگ می‌گوید: «مسجد هسته اساسی تشکیلات انقلاب اسلامی بود. یکی از عناصر مهم در پیروزی انقلاب، احیای مجدد مسجد و تمام ابعاد عملکردی آن بود. نقش مسجد، دیگر نه عزلت و گریز گاهی از جامعه بود که مردم برای دوری جستن از دنیا، گرفتن وضو، انجام عبادات یا گوش دادن به صوت قرآن به آن پناه می‌بردند بلکه برعکس، مسجد به عنوان یک کانون مبارزه و مرکز فرماندهی بدل گردید به طور خلاصه مسجد تماماً آن چیزی شد که در عصر پیامبر بود.» (۹) ۲- نقش و اهمیت اجتماع در مسجد با توجه به نقش آفرینی عمیق دین در ایجاد تشکلهای اجتماعی است که موجب شده تا اسلام در ابتدای نظام‌دهی سازمان دینی خود، تأسیس مرکز تجمع عمومی مسلمانان را با نام «مسجد» در اولویت قرار داده و

اجتماع در آن را به نیکوترین وجه ستوده و شدیدترین تأکیدات را در راستای حفظ این سنگرهای توحیدی ابراز داشته است. حضرت امام بر اساس همین شناخت، بارها بر اهمیت اجتماع و حضور فعال در مساجد تأکید داشته و آن را موجب تقویت اسلام و نظام می‌دانستند. «مساجد باید مجتمع بشود از جوانها، اگر ما بفهمیم که این اجتماعات چه فوایدی دارد و اگر بفهمیم که اجتماعاتی که اسلام برای ما دستور داده و فراهم کرده است، چه مسائل سیاسی را حل می‌کند، چه گرفتاری‌ها را حل می‌کند، این طور بی‌حال نبودیم که مساجدمان مرکز بشود برای چند پیرزن و پیرمرد.» (۱۰) و در جاهای مختلفی می‌فرمودند: «نماز را در جماعت بخوانید، اجتماع باید باشد. اجتماعات را حفظ کنید. مساجدتان را محکم نگه دارید.» (۱۱) و در سخنی دیگر می‌فرمایند: «مسجد مرکز تبلیغ است، در صدر اسلام از همین مسجدها جیش‌ها، ارتش‌ها راه می‌افتاده، مرکز تبلیغ احکام سیاسی - اسلامی بوده، هر وقت یک گرفتاری را طرح می‌کردند صدا می‌کردند: «الصلوه مع الجماعة» اجتماع می‌کردند، این گرفتاری را طرح می‌کردند، صحبت‌ها را می‌کردند، مسجد مرکز اجتماع سیاسی است. اجتماعات خود را هرچه بیشتر در مساجد و محافل و فضاهای باز عمومی برپا نمایند.» (۱۲) ترس دشمن از مسجد آنچه در تاریخ مسجد در سراسر ایران و در طول مبارزات و فعالیتهای انقلابی بدست می‌آید، مساجد تنها جایگاهی بوده است که در جوی آکنده از وحدت و اخوت و معنویت، نیروهای مبارز و مؤمن و شجاع را در خود جای داده و از این طریق در جهت بیداری و آگاهی‌بخشی به توده‌های بسیج و گروه‌های مختلف مردمی، رسالت خویش را عینیت بخشیده است. به همین دلیل است که دشمنان از مسجد به عنوان مرکز نیرومند پشتیبانی انقلاب و ستاد عملیاتی رهبر انقلاب اسلامی در هراس و وحشت بوده و بارها مساجد آماج حملات دژخیمان رژیم سابق قرار گرفته و هم اینک نیز دشمنان داخلی و خارجی درصدد خلوت کردن و دور کردن مردم به خصوص جوانان از مساجد می‌باشند. آن‌ها بت‌شکن زمان با درک این حساسیت دشمنان، بارها خطر جدایی انقلاب از مساجد را مورد تأکید قرار داده و می‌فرمودند: «اگر این مسجد و مرکز ستاد اسلام قوی باشد، ترس از فائتوم‌ها نداشته باشید. ترس از آمریکا و شوروی و اینها نداشته باشید. آرزو باید ترس داشته باشید که شما پشت بکنید به اسلام، پشت کنید به مساجد.» (۱۳) و در بیانی دیگر می‌فرماید: «ای ملت! مسجدهای خودتان را حفظ کنید، روشنفکر غربی نباشید، ای حقوق‌دانها! مسجدها را حفظ کنید؛ بروید به مسجد... تا این نهضت به ثمر برسد، مملکت شما نجات پیدا کند.» (۱۴) «این یک توطئه است که می‌خواهند مسجدها را کم‌کم خالی کنند. شما باید هوشیار باشید که مسجدهایتان و محراب‌هایتان و منبرهایتان را حفظ کنید و بیشتر از سابق، شمایی که این معجزه را از مسجد دیدید که همه قدرتها را به هم شکست، نه فقط ابرقدرتها، قدرتهای دیگر را هم به هم شکست، نباید در اسلام سستی کنید. مسجدها را محکم نگه دارید و پرجمعیت کنید.» (۱۵) رهبر کبیر انقلاب با تیزبینی که در مسائل سیاسی اوایل انقلاب داشتند، خطر جدایی مردم و انقلاب را از مساجد حس می‌کردند و مراقب بودند تا ارتباط مردم با مسجد قطع نگردد، اسناد تاریخی نشانگر آنست که ارتباط مردم با مساجد، نقش بسیار مؤثری در پیروزی انقلاب اسلامی داشته است و تداوم آن نیز بستگی به همین ارتباط دارد. از جمله مواردی که نشان‌دهنده اهمیت فوق‌العاده حضور مردم در مساجد را از دیدگاه حضرت امام نشان می‌دهد، پیامی که اعلام کردند که تمامی اسلحه‌هایی که در اوج تظاهرات و درگیریها به دست مردم افتاده است، به مساجد تحویل داده شود. این پیام که با استقبال همگان مواجه شد، تأکید دیگری بر این مطلب است که علاوه به اهمیت اجتماع و تجمع در مسجد، حتی رفت و آمد به این جایگاه الهی نیز دارای آثار و برکات و خشتی‌کننده نقشه‌های دشمنان است، در حالیکه مکانهای دیگر نظامی و انتظامی بود که می‌توانست به عنوان پایگاه جمع‌آوری معرفی شود، و این چیزی نیست جز اهمیت حضور و رفت و آمد به مساجد و پیوند و ارتباط جامعه با روحانیت!! حضرت امام در بخشی از این پیام می‌فرمایند: «باید تمام اسلحه‌هایی که در دست مردم است، جمع شوند. هرکس اسلحه‌ای پیدا کرد، باید به مسجد محله خود برود و به امام جماعت مسجد تحویل بدهد، و بعد این اسلحه‌ها از مساجد به کمیته آورده می‌شود.» (۱۶) و به خاطر همین لزوم ارتباط است که در صدر اسلام و حتی بعد از آن، تمام خطابه‌ها و پیام‌ها و مشورت‌ها و نیز محل رفع مشکلات مردم، محل رسیدگی به اختلافات و مسائل

حقوقی و قضائی، مرکز آموزش و تعلیم و دانش‌اندوزی و... در این مکان مقدس انجام می‌گرفته است. ۳- توجه به مدیریت در مسجد بحث مهم دیگر در مسجد، مدیریت و امامت آن است، این رسالت ویژه و مهم - امامت در نماز - نوعی رهبری و پیشوایی است که لازمه آن این است که امام جماعت در حد خود واجد کمال، خصال، روحیات و عملکردهای پسندیده‌ای باشد که همان کمالات در سطح بالاتری برای رهبری صالح جامعه اسلامی مطرح می‌باشد. با نگرشی اجمالی به تاریخ مساجد درمی‌یابیم که مساجد تنها برای ادای فرائض دینی نبوده، بلکه علاوه بر پایگاه تجمع طبقات گوناگون اجتماع برای ادای وظایف شرعی و دینی، همواره پایگاهی برای استفاده‌های علمی، فرهنگی، آموزشی و... برای جوانان بوده است و همانگونه که مساجد محل تصمیم‌گیری‌های سیاسی و شروع بسیاری از حرکت‌های اسلامی و نهضت‌ها بوده است، در مقابل، آن روزی که ارتباط با دین و مساجد ضعیف یا قطع شده، ضعف و ناتوانی و شکست را برای ملت‌ها به دنبال داشته است. در تاریخ انقلاب شکوهمند اسلامی نیز مساجد نقش سازنده و مؤثر خود را در تقویت ایمان به هدف و همچنین گردآوری طبقات گوناگون مردم، به خصوص جوانان ایفا کردند. با توجه به مطالب فوق جایگاه و نقش مهم امام جماعت به عنوان اولین برنامه‌ریز، هم در تقویت بنیه دینی و مذهبی و هم به منظور بهره‌برداری مناسب و مفید از مسائل سیاسی، اجتماعی و ارتقای میزان آگاهی آحاد مردم، آشکار می‌شود. به همین جهت است که در صدر اسلام مدیریت و امامت مسجدالنبی (ص) به عهده شخص پیامبر (ص) و در غیاب ایشان به عهده کسانی بوده است که به تشخیص آن بزرگوار صلاحیت امامت را داشته‌اند و توسط خود حضرت معرفی می‌شده‌اند. حضرت امام خمینی نیز با توجه به نقش مهم مسجد در ابعاد عبادی - سیاسی، نظامی و اجتماعی، وظیفه امام جماعت را بسیار گسترده‌تر از یک نماز جماعت می‌دانستند، و لزوم شایستگی و احراز شایستگی امام جماعت را مورد تأکید قرار می‌دادند و بر این مسئله تأکید داشتند که استقامت هر مسجد و اهل مسجد بستگی به امام جماعت آن دارد، چرا که گاه عدم شایستگی او، موجب انحراف و دوری جماعتی از مسلمین از مسیر حق می‌شود. آن فقید فرزانه می‌فرمودند: «استقامت هر مسجدی و اهل هر مسجد به عهده امام مسجد است. ... گوینده‌ها باید مستقیم باشند تا بتوانند مستقیم کنند. ائمه جماعات باید مستقیم باشند تا بتوانند مستقیم کنند دیگران را.» (۱۷) توجه خاص آن بزرگوار بر لزوم دقت و حساسیت در تعیین و نصب امام جماعت مخصوصاً در مساجد خاص و پرجمعیت تا آنجا بود که حتی در مواردی شخصاً امام جماعت برخی از مساجد را انتخاب و معرفی می‌کردند. که این انتخاب‌ها از دو جهت حائز اهمیت و قابل دقت می‌باشد: اولاً: تعیین و انتخاب امام جماعت مساجد به قدری مهم و حائز اهمیت است که در بعضی موارد رهبر حکومت اسلامی، شخصاً اقدام می‌فرمودند. ثانیاً: با توجه به تأکیدات مکرر آن بزرگوار بر نقش سیاسی، اجتماعی و نظامی مسجد، علاوه بر نقش عبادی آن، این مطلب به دست می‌آید که لازم است ائمه جماعات مساجد، افرادی آگاه به زمان و با تأیید علماء انتخاب شوند. (جهت آگاهی از نمونه‌هایی از تعیین امام جماعت توسط شخص حضرت امام، به صحیفه نور ج ۲۲ و ۱۹ صفحات ۲۰۵ و ۱۱۴ رجوع شود). استفاده بهینه از مسجد مساجد از آغاز نه تنها محل نیایش و عبادت، ذکر، وعظ و خطابه و تجمع مؤمنان در ساعات خاص بوده، بلکه محل ابلاغ احکام و دستورها و آموزه‌های دینی، جایگاه قضاوت و دادرسی، ستاد تبلیغات، و مرکزی برای رفع مشکلات مردم نیز بوده است. آنچه در شرایط اجتماعی و پر از حساسیت فعلی به عنوان یکی از وظایف مهم امام جماعت هر مسجد مطرح می‌باشد، اختصاص زمانی مناسب برای برقراری ارتباط صمیمانه با اقشار مختلف مردم جهت حل مشکلات اجتماعی و فرهنگی آنان و نیز رسیدگی به اختلافات خانوادگی و مشابه آن می‌باشد؛ که از این طریق امام جماعت خواهد توانست ضمن برنامه‌ریزی دقیق برای ارائه خدمات مختلف فرهنگی و دینی به مراجعین، از فضا و محیط مسجد نیز استفاده بهینه بنماید. بخصوص این برنامه می‌تواند عاملی برای جذب بیشتر نسل نو به مسجد باشد، چرا که چشمه‌های امید به آینده موفق و بالنده را در دل و ذهن آنها جاری خواهد ساخت و از خالی شدن این سنگر جهاد و عبادت، جلوگیری خواهد کرد. ۴- نقش و اهمیت مسجد در بعد سیاسی مسئله حائز اهمیت دیگری که در صدر اسلام مورد توجه خاص پیامبر گرامی اسلام (ص) بوده است و مرحوم امام نیز به

تبعیت از آن حضرت بر آن تأکید داشتند، مدیریت سیاسی مسجد است. اهمیت این موضوع به حدی است که اگر مسجد از سیاست اسلام دور بماند، آنگونه خواهد شد که دشمنان خواستارش بوده و سعی کرده‌اند تا مسجد و نماز جماعت را به محل صرف عبادت مبدل کنند، تا هیچ ضرر و خطری از این ناحیه متوجه آنها نباشد. در دوران انقلاب اسلامی ایران نیز پس از محور اعتقادی و عبادی، پررنگ‌ترین، فعال‌ترین و بارزترین بخش کار مساجد در محور سیاست بوده است؛ چرا که مساجد در آگاهی و بیداری توده‌ها در دوران قبل و بعد از انقلاب نقش مؤثری داشته‌اند و رژیم‌های استعماری جهان نیز از مسجد بیش از هر نهاد انقلابی می‌ترسند و این واضح است که همانگونه که مسجد از آغاز به عنوان خانه خدا و محبوبترین مکانها به عنوان نخستین کانون عبادی مطرح بوده است و همانطور که نخستین جایگاه دانش و مرکز تعلیم و تعلم قرآن و بحث و بررسی مسائل دینی بوده است، به همان نسبت به عنوان نخستین نهاد سیاسی در جامعه اسلامی، از جایگاه و اعتبار خاصی برخوردار بوده است. پیامبر اکرم (ص) اصول سیاسی اسلام را به ویژه در اموری که می‌دانست مسلمانان از نظرات و تجربیات مفیدی برخوردارند، در مسجد به شوری می‌گذاشت. حضرت امام در تبیین بعد سیاسی مسجد می‌فرمایند: «اما راجع به اسلام شروع کردند تبلیغات کردن به اینکه اسلام یک مکتبی است که می‌گوید: ملایم، کم‌کم لابد پیش می‌آیند، یک مکتبی است که مربوط به دعا و ذکر و یک روابطی مابین مردم و مابین خالق، و سیاست را کاری به آن ندارد، اسلام به حکومت کاری ندارد، به سیاست کاری ندارد، این را آنقدر تبلیغات روی آن کردند که در جامعه خود روحانیت هم به خورد آنها هم دادند که بسیاری از آنها هم همین اعتقاد را پیدا کردند... که روحانی مسجد بروود و نماز بخواند و عرض می‌کنم از این صنف کارها: درس بگویند و مباحثه بکنند و آن آداب شرعیه را به مردم نشان دهد. آنها دیدند که نماز روحانیون و نماز اسلام هیچ به آنها ضرر ندارد، هرچه می‌خواهند نماز بخوانند.» (۱۸) و در جایی دیگر با بیان اینکه اسلام با سیاست آمیخته شده و اسلام بدون سیاست، اسلام نیست می‌فرمایند: «کتابهایی که اسلام در سیاست دارد بیشتر از کتابهایی است که در عبادت دارد، این غلط را در ذهن ما جای گیر کرده‌اند و حتی حال باورشان آمده است. آقایان، به اینکه اسلام با سیاست جداست، این یک احکام عبادی است مابین خودش است و خدا، بروید توی مسجدها و هرچه می‌خواهید دعا کنید، هرچه می‌خواهید قرآن بخوانید حکومتها هم به شما کار ندارند اما این اسلام نیست.» (۱۹) آن بزرگ‌مرد تاریخ در اوج اختناق رژیم ستمشاهی یعنی سال ۵۲ می‌فرمایند: «وظیفه علمای اعلام و مبلغین است که جرائم اسرائیل را در مساجد و محافل دینی به مردم گوشزد کنند.» (۲۰) البته ناگفته پیداست که سیاست مسجد با مسجد سیاسی که طرفداران هر گروه و جناح، این مکان مقدس را سیاسی و جناحی کرده و امام جماعت، نمازگزاران، سخنرانان و تمام برنامه‌های آن طبق سلیقه آن گروه اجرا می‌شود، فرق، می‌کند. چرا که با تعریفی که اسلام از مسجد عرضه می‌کند، مسجد نمی‌تواند پایگاه سیاسی «یک حزب» باشد، مسجد از یک سو به «خدا» و از سوی دیگر به «مردم» تعلق دارد. از این رو نمی‌تواند زیر سیطره یک باند سیاسی قرار بگیرد و از آن به صورت مرکز فعالیتهای تشکیلات گروهی استفاده شود. حضرت امام در خاطره‌ای می‌فرمودند: «در دوران رضاخان من از یکی از ائمه جماعات سؤال کردم که اگر یک وقت رضاخان لباس‌ها را ممنوع کند و اجازه پوشیدن لباس روحانی به شما ندهد، چکار می‌کنید؟ او گفت: ما توی منزل می‌نشینیم و جایی نمی‌رویم. گفتیم: من اگر پیشنهاد بودم و رضاخان لباس را ممنوع می‌کرد همان روز با لباس تغییر یافته به مسجد می‌آمدم و به اجتماع می‌رفتم. نباید اجتماع را رها کرد و از مردم دور بود.» (۲۱) آنچه از لابلای سخنان و پیامهای حضرت امام خمینی مشهود است، تأکید و سفارش بر اهمیت مسجد و اجتماع در آن است که پرداختن به تمامی آنها در این مقال نمی‌گنجد. ولی آنچه از مجموع سخنان پیامبرگونه ایشان درباره نقش مهم و سرنوشت‌ساز مسجد در جامعه اسلامی بدست می‌آید، حفظ مسجد در راستای حفظ اسلام و دور نشدن از اهداف آن است. نتیجه آنکه مسلمانان و حکومت اسلامی مکلفند دستورات و احکام دین را به بهترین وجه در تمامی ابعاد زندگی خود پیاده نمایند؛ و از سوی دیگر، باید مراقب باشند تا مبادا به بهانه‌های مختلف (مانند مقدس بودن مسجد) توطئه جدایی دین از سیاست در جامعه و مسجد اجرا شود؛ چرا که

یکی از جلوه‌های پیاده شدن احکام دینی در زندگی مؤمنین، توجه و اهتمام به مسائل و مشکلات سیاسی جامعه و تلاش در جهت رسیدگی و برطرف ساختن آنهاست. و چه مکانی بهتر از مسجد برای هماهنگی این فعالیت‌ها؟ و چه فضایی بهتر از جماعت مؤمنین، که خود، جلوه‌ای از بعد سیاسی نماز - این عبادت بی‌همتا - است؟ پس به جاست تا سفارشات و نصایح آن پیر فرزانه را به گوش جان بشنویم و به مقدار توان در اجرای آن بکوشیم تا زمانی که بفرموده آن عزیز همه‌جا یک صبغه و رنگ اسلامی پیدا کند، که اگر انشاءالله این معنا تحقق پیدا کند همه چیز ما اصلاح می‌شود. پی‌نوشتها: (۱). وسایل الشیعه، ج ۳، ص ۵۱۷. (۲). من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۷۷. (۳). ترمذی دعوات، ج ۳، ص ۸. (۴). صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۳۱۶. (۵). همان، ج ۱۲، ص ۳۹۳. (۶). همان، ج ۲، ص ۴۵۱. (۷). همان، ج ۱۳، ص ۱۵. (۸). همان، ج ۷، ص ۶۵. (۹). مسجد و انقلاب اسلامی، ص ۴۶. (۱۰). صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۳۲۵. (۱۱). همان، ج ۱۲، ص ۳۹۳ و ۳۹۴. (۱۲). همان، ج ۱۰، ص ۱۶ و ۱۷. (۱۳). همان، ج ۱۳، ص ۲۱. (۱۴). همان، ج ۸، ص ۶۰. (۱۵). همان، ج ۱۳، ص ۱۹. (۱۶). همان، ج ۶، ص ۱۳۱. (۱۷). همان، ج ۹، ص ۴۷۹. (۱۸). همان، ج ۴، ص ۱۶. (۱۹). همان، ج ۳، ص ۲۲۷. (۲۰). همان، ج ۳، ص ۷. (۲۱). ۴۲۰ داستان از نماز و عبادات امام خمینی.

پیام تاریخی حضرت امام خمینی (ره) به روحانیت

پیام تاریخی حضرت امام خمینی (ره) به روحانیت خدمت حضرات روحانیون سراسر کشور و مراجع بزرگوار اسلام و مدرسین گرام و طلاب عزیز حوزه‌های علمیه و ائمه محترم جمعه و جماعات دامت برکاتهم. صلوات و سلام خدا و رسول خدا بر ارواح طیبه شهیدان خصوصاً شهدای عزیز حوزه‌ها و روحانیت. درود بر حاملان امانت وحی و رسالت پاسداران شهیدی که ارکان عظمت و افتخار انقلاب اسلامی را بر دوش تعهد سرخ و خونین خویش حمل نموده‌اند. سلام بر حماسه‌سازان همیشه جاوید روحانیت که رساله علمیه و عملیه خود را بدم شهادت و مرکب خون نوشته‌اند و بر منبر هدایت و وعظ و خطابه ناس از شمع حیاتشان گوهر شب چراغ ساخته‌اند. افتخار و آفرین بر شهدای حوزه و روحانیت که در هنگامه نبرد رشته‌تعلقات درس و بحث و مدرسه را بریدند و عقال تمنیات دنیا را از پای حقیقت علم بر گرفتند و سبک بالان به میهمانی عرشیان رفتند و در مجمع ملکوتیان شعر حضور سروده‌اند. سلام بر آنانکه تا کشف حقیقت تفقه به پیش تاختند و برای قوم و ملت خود منذران صادقی شدند که بند بند حدیث صداقتشان را قطرات خون و قطعات پاره پاره پیکرشان گواهی کرده است و حقا از روحانیت راستین اسلام و تشیع جز این انتظاری نمی‌رود که در دعوت بحق و راه خونین مبارزه مردم خود اولین قربانیها را بدهد. و مهر ختام دفترش شهادت باشد. آنانکه حلقه ذکر عارفان و دعای سحر مناجاتیان حوزه‌ها و روحانیت را درک کرده‌اند در خلسه حضورشان آرزوئی جز شهادت ندیده‌اند و آنان از عطایای حضرت حق در میهمانی خلوص و تقرب جز عطیه شهادت نخواستند. البته همه مشتاقان و طالبان هم به مراد شهادت نرسیده‌اند. یکی چون من عمری در ظلمات حصارها و حجاب‌ها مانده است. و در خانه عمل و زندگی جز ورق و کتاب منیت نمی‌یابد و دیگری در اول شب یلدای زندگی سینه سیاه هوسها را دریده است و با سپیدی سحر عشق عقد وصال و شهادت بسته است و حال من غافل که هنوز از کتم عدمها بوجود نیامده‌ام چگونه از وصف قافله سالاران وجود وصفی کنم، من و امثال من از این قافله فقط بانگ جرسی می‌شنویم. بگذارم و بگذرم تردیدی نیست که حوزه‌های علمیه و علمای متعهد در طول تاریخ اسلام و تشیع مهمترین پایگاه محکم اسلام در برابر حملات و انحرافات و کجرویها بوده‌اند. علمای بزرگ اسلام در همه عمر خود تلاش نموده‌اند تا مسائل حلال و حرام الهی را بدون دخل و تصرف ترویج نمایند. اگر فقهاء عزیز نبودند معلوم نبود امروز چه علمی بعنوان علوم قرآن و اسلام و اهل بیت علیهم السلام به خورد توده‌ها داده بودند. جمع آوری و نگهداری علوم قرآن و اسلام و آثار و احادیث پیامبر بزرگوار و سنت و سیره معصومین علیهم السلام و ثبت و تبویب و تنقیح آنان در شرایطی که امکانات بسیار کم بوده است و سلاطین و ستمگران در محو آثار رسالت همه امکانات خود را به کار می‌گرفتند کار آسانی نبوده است که بحمدالله

امروز نتیجه آن زحمات را در آثار و کتب بابرکتی همچون کتب اربعه و کتاب های دیگر متقدمین و متأخرین از فقه و فلسفه، ریاضیات و نجوم و اصول و کلام و حدیث و رجال، تفسیر و ادب و عرفان و لغت و تمامی رشته های متنوع علوم مشاهده می کنیم. اگر ما نام این همه زحمت و مرارت را جهاد فی سبیل الله نگذاریم چه باید بگذاریم. در بعد خدمات علمی حوزه های علمیه سخن بسیار است که ذکر آن در این مختصر نمی گنجد. بحمدالله حوزه ها از نظر منابع و شیوه های بحث و اجتهاد غنی و دارای ابتکار است. تصور نمی کنم برای بررسی عمیق همه جانبه علوم اسلامی طریقه ای مناسبتر از شیوه علماء سلف یافت شود. تاریخ بیش از هزار ساله تحقیق و تتبع علمای راستین اسلام گواه بر این ادعای ما در راه بارور ساختن نهال مقدس اسلام است. صدها سال است که روحانیت اسلام تکیه گاه محرومان بوده است. همیشه مستضعفان از کوثر زلال معرفت فقهای بزرگوار سیراب شده اند. از مجاهدات علمی و فرهنگی آنان که به حق از جهاتی افضل از دماء شهیدان است که بگذریم آنان در هر عصری از اعصار برای دفاع از مقدسات دینی و میهنی خود مرارتها و تلخی هائی متحمل شده اند و همراه با تحمل اسارتها و تبعیدها زندانها و اذیت و آزارها و زخم زبانها، شهداء گرانقدری را به پیشگاه مقدس حق تقدیم نموده اند. شهداء روحانیت منحصر به شهداء مبارز و جنگ در ایران نیستند. یقیناً رقم شهداء گمنام حوزه ها و روحانیت که در مسیر نشر معارف و احکام الهی بدست مزدوران و نامردمان غریبانه جان باخته اند زیاد است. در هر نهضت و انقلاب الهی و مردمی علماء اسلام اولین کسانی بوده اند که بر تارک جبینشان خون و شهادت نقش بسته است. کدام انقلاب مردمی اسلامی را سراغ کنیم که در آن حوزه و روحانیت پیشکسوت شهادت نبوده اند و بر بالای دار نرفته اند و اجساد مطهرشان بر سنگ فرشهای حوادث خونین بشهادت نایستاده است. در پانزده خرداد و در حوادث قبل و بعد از پیروزی، شهداء اولین از کدام قشر بوده اند. خدا را سپاس می گزاریم که از دیوارهای فیضیه گرفته تا سلولهای مخوف و انفرادی رژیم شاه و از کوچه و خیابان تا مسجد و محراب امامت جمعه و جماعات و از دفاتر کار و محل خدمت تا خطوط مقدم جبهه ها و میادین مین خون پاک شهدای حوزه و روحانیت افق فقاقت را گلگون کرده است و در پایان افتخارآمیز جنگ تحمیلی نیز رقم شهداء و جانبازان و مفقودین حوزه ها نسبت به قشرهای دیگر زیادتر است. بیش از دو هزار و پانصد نفر از طلاب علوم دینی در سراسر ایران در جنگ تحمیلی شهید شده اند و این رقم نشان می دهد که روحانیت برای دفاع از اسلام و کشور اسلامی ایران تا چه حد مهیا بوده است، امروز نیز همچون گذشته شکارچیان استعمار در سرتاسر جهان از مصر و پاکستان و افغانستان و لبنان و عراق و حجاز و ایران و اراضی اشغالی به سراغ شیردلان روحانیت مخالف شرق و غرب و متکی به اصول اسلام ناب محمدی (ص) رفته اند و از این پس نیز جهان اسلام هر از چند گاه شاهد انفجار خشم جهانخواران علیه یک روحانی پاک باخته است. علمای اصیل اسلام هرگز زیر بار سرمایه داران و پول پرستان خوانین نرفته اند و همواره این شرافت را برای خود حفظ کرده اند و این ظلم فاحشی است که کسی بگوید دست روحانیت اصیل طرفدار اسلام ناب محمدی با سرمایه داران در یک کاسه است و خداوند کسانی را که اینگونه تبلیغ کرده و یا چنین فکر می کنند نمی بخشد. روحانیت متعهد به خون سرمایه داران زالو صفت تشنه است و هرگز با آنان سر آشتی نداشته و نخواهد داشت. آنها با زهد و تقوی و ریاضت درس خوانده اند و پس از کسب مقامات علمی و معنوی نیز به همان شیوه زاهدانه و با فقر و تهیدستی و عدم تعلق به تجملات دنیا زندگی کرده اند و هرگز زیر بار منت و ذلت نرفته اند. دقت و مطالعه در زندگی علمای سلف حکایت از فقر و نهایتاً روح پرفتوت آنان برای کسب معارف می کند که چگونه در پرتو نور شمع و شعاع قمر تحصیل کرده اند و با قناعت و بزرگواری زیستند. و در ترویج روحانیت و فقاقت نه زور سرنیزه بوده است نه سرمایه پول پرستان و ثروتمندان. بلکه هنر و صداقت و تعهد خود آنان بوده است که مردم آنانرا برگزیده اند. مخالفت روحانیون با بعضی از مظاهر تمدن در گذشته صرفاً بجهت ترس از نفوذ اجانب بوده است. احساس خطر از گسترش فرهنگ اجنبی خصوصاً فرهنگ مبتذل غرب موجب شده بود که آنان با اختراعات و پدیده ها برخورد احتیاطآمیز کنند. علمای راستین ازبسکه دروغ و فریب از جهان خواران دیده بودند، بهیچ چیز اطمینان نمی کردند و ابزاری از قبیل رادیو و تلویزیون در

نزدشان مقدمه ورود استعمار بود. لذا گاهی حکم به منع استفاده از آنها را می دادند. آیا رادیو و تلویزیون در کشورهایی چون ایران و سائلی نبودند تا فرهنگ غرب را به ارمغان آورند. و آیا رژیم گذشته از رادیو و تلویزیون برای بی اعتبار کردن عقاید مذهبی و نادیده گرفتن آداب و رسوم ملی استفاده نمی نمودند؟ بهر حال خصوصیات بزرگی چون قناعت و شجاعت و صبر و زهد و طلب علم و عدم وابستگی به قدرتها و مهمتر از همه احساس مسئولیت در برابر توده ها روحانیت را زنده و پایدار و محبوب ساخته است و چه عزتی بالاتر از این که روحانیت با کمی امکانات تفکر اسلام ناب را بر سرزمین افکار و اندیشه مسلمانان جاری ساخته است و نهال مقدس فقاقت در گلستان حیات و معنویت هزاران محقق به شکوفه نشسته است. برآستی اگر کسی فکر کند که استعمار روحانیت را با این همه مجد و عظمت و نفوذ، تعقیب نکرده و نمی کند، ساده اندیشی نیست؟ مسئله کتاب آیات شیطانی کاری حساب شده برای زدن ریشه دین و دینداری و در رأس آن اسلام و روحانیت است، یقینا اگر جهانخواران می توانستند ریشه و نام روحانیت را می سوختند ولی خداوند همواره حافظ و نگهبان این مشعل مقدس بوده است و انشاءالله از این پس نیز خواهد بود بشرط آنکه حيله و مکر و فریب جهانخواران را شناسیم، البته بدان معنا نیست که ما از همه روحانیون دفاع کنیم چرا که روحانیون وابسته و مقدس نما و تحجرگرا هم کم نبودند و نیستند در حوزه های علمیه. هستند افرادی که علیه انقلاب و اسلام ناب محمدی فعالیت دارند امروز عده ای با ژست تقدس مآبی چنان تیشه به ریشه دین و انقلاب و نظام می زنند که گوئی وظیفه ای غیر از این ندارند خطر تحجر گرایان. مقدس نمایان احمق در حوزه های علمیه کم نیست. طلاب عزیز لحظه ای از فکر این مارهای خوش خط و خال کوتاهی نکنند. اینها مروج اسلام آمریکائیند و دشمن رسول الله (ص) آیا در مقابل این افعی ها نباید اتحاد طلاب عزیز حفظ شود؟ استکبار وقتی که از نابودی مطلق روحانیت و حوزه ها مأیوس شد دو راه را برای ضربه زدن انتخاب نمود. یکی راه ارباب و زور، و دیگری راه خدعه و نفوذ، در قرن معاصر وقتی حربه ارباب و تهدید چندان کارگر نشد راههای نفوذ تقویت گردید، اولین و مهمترین حرکت القاء شعار جدائی دین از سیاست است که متأسفانه این حربه در حوزه و روحانیت تا اندازه ای کارگر شده است تا جائی که دخالت در سیاست دون شأن فقیه و ورود در معرکه سیاسیون تهمت وابستگی به اجانب را بهمراه می آورد. یقینا روحانیون مجاهد از نفوذ بیشتر زخم برداشته اند گمان نکنید که تهمت وابستگی و افتراء بی دینی را تنها اغیار به روحانیون زده است، هرگز، ضربات روحانیت ناآگاه و آگاه وابسته بمراتب کاری تر از اغیار بوده و هست. در شروع مبارزات اسلامی اگر می خواستی بگوئی شاه خائن است بلافاصله جواب می شنیدی که شاه شیعه است. عده ای مقدس نمای واپس گرا همه چیز را حرام می دانستند و هیچکس قدرت این را نداشت که در مقابل آنها قد علم کند. خون دلی که پدرپیرتان از این دسته متحجر خورده است هرگز از فشارها و سختی های دیگران نخورده است وقتی شعار جدائی دین از سیاست جا افتاد و فقاقت در منطق ناآگاهان غرق شدن در احکام فردی و عبادی شد و قهرا فقیه هم مجاز نبود که از این دایره و حصار بیرون رود و در سیاست حکومت دخالت نماید حماقت روحانی در معاشرت با مردم فضیلت شد. به زعم بعضی افراد روحانیت زمانی قابل احترام و تکریم بود که حماقت از سراپای وجودش ببارد والا عالم سیاس و روحانی کاردان و زیرک کاسه ای زیر نیم کاسه داشت و این را مسائل رایج حوزه ها بود که هر کس کج راه می رفت متدین تر بود. یاد گرفتن زبان خارجی کفر و فلسفه و عرفان گناه و شرک به شمار می رفت. در مدرسه فیضیه فرزند خرد سال مرحوم مصطفی از کوزه ای آب نوشید، کوزه را آب کشیدند! چرا که من فلسفه می گفتم، تردید ندارم اگر همین روند ادامه می یافت وضع روحانیت و حوزه ها وضع کلیساهای قرون وسطی می شد که خداوند بر مسلمین و روحانیت منت نهاد و کیان و مجد واقعی حوزه ها را حفظ نمود. علماء دین باور در همین حوزه ها تربیت شدند و صفوف خویش را از دیگران جدا کردند. قیام بزرگ اسلامیمان نشأت گرفته از همین بارقه است. البته هنوز حوزه ها بهر دو تفکر آمیخته اند و باید مراقب بود که تفکر جدائی دین از سیاست از لایه های تفکر اهل جمود به طلاب جوان سرایت نکند و یکی از مسائلی که باید برای طلاب جوان ترسیم شود همین قضیه است، که چگونه در دوران وانفسای نفوذ مقدسین نافهم و ساده لوحان

بی سواد عده ای کمر همت بستند و برای نجات اسلام و حوزه و روحانیت از جان و آبرو سرمایه گذاشتند. اوضاع مثل امروز نبود هر کس صد درصد معتقد به مبارزه نبود، زیر فشارها و تهدیدهای مقدس نماها از میدان بدر می رفت. ترویج تفکر «شاه سایه خداست» و یا با گوشت و پوست نمی توان در مقابل توپ ایستاد و اینکه ما مکلف به جهاد و مبارزه نیستیم و یا جواب خون معقولین را چه کسی می دهد؟ و از همه شکننده تر، شعار گمراه کننده حکومت قبل از ظهور امام زمان علیه السلام باطل است و هزاران «ان قلت» دیگر مشکلات بزرگ و جان فرسائی بودند که نمی شد با نصیحت و مبارزه منفی و تبلیغات جلو آنها را گرفت. تنها راه حل مبارزه و ایثار خون بود که خداوند وسیله اش را آماده نمود علماء و روحانیت متعهد سینه را برای مقابله با هر تیر زهر آگینی که بطرف اسلام شلیک می شد آماده نمودند و به مسلخ عشق آمدند. اولین و مهمترین فصل خونین مبارزه در عاشورای پانزده خرداد رقم خورد. در پانزده خرداد ۴۲ مقابله با گلوله تفنگ و مسلسل شاه نبود که اگر تنها این بود مقابله را آسان می نمود. بلکه علاوه بر آن از داخل جبهه خودی گلوله حيله مقدس مآبی و تحجر بود. گلوله زخم زبان و نفاق و دورویی بود که هزار بار بیشتر از باروت و سرب جگر و جان را می سوخت و می درید. در آن زمان روز نبود که حادثه ای نباشد. ایادی پنهان و آشکار آمریکا و شاه به شایعات و تهمتها متوسل شدند. حتی نسبت تارک الصلوة و کمونیست و عامل انگلیس به افرادی که هدایت مبارزه را بعهد داده داشتند می دادند. واقعا روحانیت اصیل در تنهایی و اسارت خون می گریست که چگونه آمریکا و نوکرش پهلوی می خواهند ریشه دینت و اسلام را برکنند و عده ای روحانی مقدس نمای ناآگاه یا بازی خورده و عده ای وابسته که چهرشان بعد از پیروزی روشن گشت. مسیر این خیانت بزرگ را همواره می نمودند. آنقدر که اسلام از این مقدسین و رحانی نما ضربه خورده است از هیچ قشر دیگر نخورده است و نمونه بارز آن مظلومیت و غربت امیرالمؤمنین علیه السلام که در تاریخ روشن است. بگذارم و بگذرم و ذائقه ها را بیش از این تلخ نکنم. ولی طلاب جوان باید بدانند که پرونده تفکر این گروه همچنان باز است و شیوه مقدس مآبی و دین فروشی عوض شده است. شکست خوردگان دیروز سیاست بازان امروز شده اند. آنها که بخود اجازه ورود در امور سیاسی را نمی دادند، پشتیبان کسانی شدند که تا براندازی نظام و کودتا جلو رفته بودند. غائله قم و تبریز با هماهنگی چپی ها و سلطنت طلبان و تجزیه طلبان کردستان تنها یک نمونه است که می توانیم ابراز کنیم که در آن حادثه ناکام شدند ولی دست برنداشتند و از کودتای نوژه ناکام شدند ولی دست برنداشتند و از روحانی نماهایی که قبل از انقلاب دین را از سیاست جدا می دانستند و سر به آستانه دربار می سائیدند یکمرتبه متدین شده و به روحانیون عزیز و شریفی که برای اسلام آنها زجر و آوارگی و زندان و تبعید کشیدند تهمت وهابیت و بدتر از وهابیت زدند دیروز مقدس نماهای بی شعور می گفتند دین از سیاست جداست و مبارزه با شاه حرام است امروز می گویند مسؤولین نظام کمونیست شده اند تا دیروز مشروب فروشی و فساد و فحشاء و فسق و حکومت ظالمان برای ظهور امام زمان ارواحنا فداه را مفید و راهگشا می دانستند امروز از اینکه در گوشه ای خلاف شرعی که هرگز خواست مسؤولین نیست رخ می دهد فریاد و اسلاما سرمی دهند دیروز حجتیه ای ها مبارزه را حرام کرده بودند و در بحبوحه مبارزات تمام تلاش خود را نمودند تا اعتصاب چراغانی نیمه شعبان را بنفع شاه بشکنند امروز انقلابی تر از انقلابیون شده اند ولایتیهای دیروز که در سکوت و تحجر خود آبروی اسلام و مسلمین را ریخته اند و در عمل پشت پیامبر و اهلیت عصمت و طهارت را شکسته اند و عنوان ولایت برایشان جز تکسب و تعیش نبوده است امروز خود را بانی و وارث ولایت نموده و حسرت ولایت دوران شاه را می خورند. راستی اتهام آمریکائی و روسی و التقاطی، اتهام حلال کردن حرامها و حرام کردن حلالها، اتهام کشتن زنان آبستن و حلیت قمار و موسیقی از چه کسی صادر می شود؟ از آدمهای لامذهب و یا از مقدس نماهای متحجر و بی شعور؟ فریاد تحریم نبرد با دشمنان خدا و به مسخره گرفتن فرهنگ شهادت و شهیدان و اظهار طعنها و کنایه ها نسبت به مشروعیت نظام کار کیست؟ کار عوام یا خواص، خواص از چه گروهی از بظاهر معممین یا غیر آن؟ بگذریم که حرف بسیار است همه اینها نتیجه نفوذ بیگانگان در جایگاه و در فرهنگ حوزه ها است و برخورد واقعی هم با این خطرات بسیار مشکل و پیچیده است از یک

طرف وظیفه تبیین حقایق و واقعیات و اجرای حق و عدالت در حد توان و از طرف دیگر مراقبت از نیفتادن سوژه ای بدست دشمنان کار آسانی نیست، با اینکه در کشور ما در اجرای عدالت بین روحانی و غیر آن امتیازی نیست ولی وقتی با متخلفی از روحانیت خوش سابقه یا بدسابقه برخورد شرعی و قانونی و جدی می شود فوراً باندها فریاد می زنند که چه نشسته اید جمهوری اسلامی می خواهد آبروی روحانیت را ببرد اگر احیاناً کسی مستحق عفو بوده و بخشیده شود تبلیغ می کنند که نظام بروحانیت امتیاز بی جا می دهد. مردم عزیز ایران باید مواظب باشند که دشمنان از برخورد قاطع نظام با متخلفین از باصطلاح روحانیون سوء استفاده نکنند و با موج آفرینی و تبلیغات اذهان را نسبت به روحانیون متعهد بدبین نمایند و اینرا دلیل عدالت نظام بدانند که امتیازی برای هیچ کس قائل نیست و خدا می داند که شخصاً برای خود ذره ای مصونیت و حق و امتیاز قائل نیستم اگر تخلفی از منم سرزند مهبای مؤاخذه ام حال بحث این است که برای جلوگیری از تکرار آن حوادث تلخ و رسیدن به اطمینان از قطع نفوذ بیگانگان در حوزه ها چه باید کرد؟ گرچه کار مشکل است ولی چاره چیست؟ باید فکری کرد! اولین وظیفه شرعی و الهی آن است که اتحاد و یکپارچگی طلاب و روحانیت انقلابی حفظ شود و گرنه شب تاریک در پیش است و بیم موج و گردابی چنین هائل. امروز هیچ دلیل شرعی و عقلی وجود ندارد که اختلاف سلیقه ها و برداشتها و حتی ضعف مدیریتها دلیل بهم خوردن الفت و وحدت طلاب و علمای متعهد گردد. ممکن است هر کس در فضای ذهن و ایده های خود نسبت به عملکردها و مدیریتها و سلیقه های دیگران و مسئولین انتقادی داشته باشد ولی لحن و تعبیر نباید افکار جامعه و آیندگان را از مسیر شناخت دشمنان واقعی و ابرقدرتها که همه مشکلات و نارسائیها از آنان سرچشمه گرفته است بطرف مسائل فرعی منحرف کند و خدای ناکرده همه ضعفا و مشکلات بحساب مدیریت و مسئولین گذاشته شود و از آن تفسیر انحصار طلبی گردد که این عمل کاملاً غیر منصفانه است و اعتبار مسئولین نظام را از بین می برد و زمینه را برای ورود بی تفاوتها و بی دردها بصحنه انقلاب آماده می کند من امروز بر این عقیده ام که مقتدرترین افراد در مصاف با آنهمه توطئه ها و خصومتها و جنگ افروزیهایی که در جهان علیه انقلاب اسلامی است معلوم نبود موفقیت بیشتری از افراد موجود بدست می آوردند. در یک تحلیل منصفانه از حوادث انقلاب خصوصاً از حوادث ده سال پس از پیروزی باید عرض کنم که انقلاب اسلامی ایران در اکثر اهداف و زمینه ها موفق بوده است و بیاری خداوند بزرگ در هیچ زمینه ای مغلوب و شکست خورده نیستیم حتی در جنگ پیروزی از آن ملت ما گردید و دشمنان در تحمیل آنهمه خسارات چیزی بدست نیاوردند البته اگر همه علل و اسباب را در اختیار داشتیم در جنگ با اهداف بلندتر و بالاتری می نگرستیم و می رسیدیم ولی این بدان معنا نیست که در هدف اساسی خود که همان دفع تجاوز و اثبات صلابت اسلام بود مغلوب خصم شده ایم هر روز ما در جنگ برکتی داشته ایم که در همه صحنه ها از آن بهره جسته ایم ما انقلابمان را در جنگ بجهان صادر نموده ایم ما مظلومیت خویش و ستم متجاوزان را در جنگ ثابت نموده ایم ما در جنگ پرده از چهره تزویر جهانخواران کنار زدیم ما در جنگ دوستان و دشمنانمان را شناخته ایم ما در جنگ به این نتیجه رسیدیم که باید روی پای خود بایستیم ما در جنگ ابهت دو ابرقدرت شرق و غرب را شکستیم ما در جنگ ریشه های انقلاب پربار اسلامیمان را محکم کردیم ما در جنگ حس برادری و وطن دوستی را در نهاد یکایک مردمان بارور کردیم ما در جنگ به مردم جهان و خصوصاً مردم منطقه نشان دادیم که علیه تمامی قدرتها و ابرقدرتها سالیان سال می توان مبارزه کرد، جنگ ما کمک به افغانستان را بدنبال داشت جنگ ما فتح فلسطین را بدنبال خواهد داشت جنگ ما موجب شد که تمامی سردمداران نظامهای فاسد در مقابل اسلام احساس ذلت کنند جنگ ما بیداری پاکستان و هندوستان را بدنبال داشت تنها در جنگ بود که صنایع نظامی ما از رشد آنچنانی برخوردار شد و از همه اینها مهمتر استمرار روح اسلام انقلابی در پرتو جنگ تحقق یافت. همه اینها از برکت خونهای پاک شهدای عزیز هشت سال نبرد بود همه اینها از تلاش مادران و پدران و مردم عزیز ایران در ده سال مبارزه با امریکا و غرب و شوروی و شرق نشأت گرفت. جنگ ما جنگ حق بر باطل بود و تمام شدنی نیست جنگ ما جنگ فقر و غنا بود جنگ ما جنگ ایمان و رذالت بود و این جنگ از آدم تا ختم زندگی وجود دارد چه کوتاه نظرند آنهایی که

خیال می کنند چون ما در جبهه به آرمان نهایی نرسیده ایم پس شهادت و رشادت و ایثار و از خود گذشتگی و صلابت بیفایده است در حالیکه صدای اسلام خواهی آفریقا از جنگ هشت ساله ماست علاقه به اسلام شناسی مردم در آمریکا و اروپا و آسیا و آفریقا یعنی در کل جهان از جنگ هشت ساله ماست من در اینجا از مادران و پدران و خواهران و برادران و همسران و فرزندان شهدا و جانبازان بخاطر تحلیلهای غلط این روزها رسماً معذرت می خواهم و از خداوند می خواهم مرا در کنار شهدای جنگ تحمیلی ببذیرد. ما در جنگ برای یک لحظه هم نادم و پشیمان از عملکرد خود نیستیم راستی مگر فراموش کرده ایم که ما برای ادای تکلیف جنگیده ایم و نتیجه فرع آن بوده است ملت ما تا آن روز که احساس کرد که توان و تکلیف جنگ دارد به وظیفه خود عمل نمود و خوشا به حال آنانکه تا لحظه آخر هم تردید ننمودند، آن ساعتی هم که مصلحت بقای انقلاب را قبول قطعنامه دید و گردن نهاد باز به وظیفه خود عمل کرده است آیا از اینکه به وظیفه خود عمل کرده است نگران باشد؟ نباید برای رضایت چند لیبرال خود فروخته در اظهار نظرها و ابراز عقیده ها به گونه ای غلط عمل کنیم که حزب الله عزیز احساس کند جمهوری اسلامی ایران چیزی بدست نیاورده و یا ناموفق بوده است آیا جز به سستی نظام و سلب اعتماد مردم منجر نمی شود تأخیر در رسیدن به همه اهداف دلیل نمی شود که ما از اصول خود عدول کنیم همه ما مأمور به ادای تکلیف و وظیفه ایم نه مأمور به نتیجه اگر همه انبیاء و معصومین علیهم السلام در زمان و مکان خود مکلف به نتیجه بودند هرگز نمی بایست از فضای بیشتر از توانایی عمل خود فراتر بروند و سخن بگویند. و از اهداف کلی و بلند مدتی که هرگز در حیات ظاهری آنان جامه عمل نپوشیده است ذکری به میان آورند در حالیکه به لطف خداوند بزرگ ملت ما توانسته است در اکثر زمینه هایی که شعار داده است به موفقیت نائل شود ما شعار سرنگونی رژیم شاه را در عمل نظاره کرده ایم ما شعار آزادی و استقلال را بعمل خود زینت بخشیده ایم ما شعار مرگ بر آمریکا را در عمل جوانان پرشور و قهرمان و مسلمانان در تسخیر لانه فساد و جاسوسی آمریکا تماشا کرده ایم ما همه شعارهایمان را با عمل محک زده ایم البته معترفیم که در مسیر عمل موانع زیادی بوجود آمده است که مجبور شده ایم روشها و تاکتیکها را عوض نماییم ما چرا خودمان و ملت و مسؤولین کشورمان را دست کم بگیریم و همه عقل و تدبیر امور را در تفکر دیگران خلاصه کنیم. من به طلاب عزیز هشدار می دهم که علاوه بر اینکه باید مواظب القائات روحانی نماها و مقدس مآبها باشند از تجربه تلخ روی کار آمدن انقلابی نماها و بظاهر عقلاء قوم که هرگز با اصول و اهداف روحانیت آشتی نکرده اند عبرت بگیرند که مبادا گذشته تفکر و خیانت آنان فراموش و دلسوزیهای بی مورد و ساده اندیشیها سبب مراجعت آنان به پستهای کلیدی و سرنوشت ساز نظام شود من امروز بعد از ده سال از پیروزی انقلاب اسلامی همچون گذشته اعتراف می کنم که بعضی تصمیمات اول انقلاب در سپردن پستها و امور مهمه کشور به گروهی که عقیده خالص و واقعی به اسلام ناب محمدی نداشته اند اشتباهی بوده است که تلخی آثار آن براحتی از میان نمی رود گرچه در آن موقع هم من شخصا مایل به روی کار آمدن آنان نبودم ولی با صلاحدید و تأیید دوستان قبول نمودم و الان هم سخت معتقدم که آنان به چیزی کمتر از انحراف انقلاب از تمامی اصولش و هر حرکت به سوی آمریکای جهانخوار قناعت نمی کنند در حالیکه در کارهای دیگر نیز جز حرف و ادعا هنری ندارند. امروز هیچ تأسفی نمی خوریم که آنان در کنار ما نیستند چرا که از اول هم نبوده اند انقلاب به هیچ گروهی بدهکاری ندارد و ما هنوز هم چوب اعتمادها فروان خود را به گروهها و لیبرالها می خوریم آغوش کشور و انقلاب همیشه برای پذیرفتن همه کسانی که قصد خدمت و آهنگ مراجعت داشته و دارند گشوده است ولی نه به قیمت طلبکاری آنان از همه اصول که چرا مرگ بر آمریکا گفتید چرا جنگ کردید چرا نسبت به منافقین و ضد انقلابیون حکم خدا را جاری می کنید چرا شعار نه شرقی نه غربی داده اید چرا لانه جاسوسی را اشغال کرده ایم و صدها چرای دیگر و نکته مهم در این رابطه اینکه نباید تحت تأثیر ترجمهای بیجا و بیمورد نسبت به دشمنان خدا و مخالفین و متخلفین نظام به گونه ای تبلیغ کنیم که احکام خدا و حدود الهی زیر سؤال بروند من بعضی از این موارد را نه تنها به سود کشور نمی دانم که معتقدم دشمنان از آن بهره می برند من به آنهایی که دستشان به رادیو و تلویزیون و مطبوعات می رسد و چه بسا

حرفهای دیگران را می‌زند صریحا اعلام می‌کنم تا من هستم نخواهم گذاشت حکومت بدست لیبرالها بیافتد، تا من هستم نخواهم گذاشت منافقین اسلام این مردم بی‌پناه را از بین ببرند، تا من هستم از اصول نه شرقی و نه غربی عدول نخواهم کرد، تا من هستم دست‌آیدی آمریکا و شوروی را در تمام زمینه‌ها کوتاه می‌کنم. اطمینان کامل دارم که تمامی مردم در اصول همچون گذشته پشتیبان نظام و انقلاب اسلامی خود هستند که علاوه بر دهها و صدها صحنه اعلام حضور و آمادگی خود امسال نیز در راهپیمائی بیست و دو بهمن حقیقت آمادگی کامل خویش را به جهانیان نشان دادند و واقعا دشمنان انقلاب را شگفت زده کردند که تا کجا حاضر به فداکاریند. من در اینجا خود را شرمنده و کوچکتر از آن می‌دانم که زبان به وصف و تقدیر آنان بگشایم خداوند پاداش عظیم اینهمه اخلاص و رشد و بندگی را خواهد داد. ولی به آنانکه ناآگاهانه مردم شریف و عزیز ما را متهم به روی گردانی از اصول و انقلاب و روحانیت می‌کنند سفارش و نصیحت می‌کنم که در گفتار و کلمات و نوشته‌ها با دقت و مطالعه عمل کنند و برداشتها و تصورات نابجای خود را به حساب انقلاب و مردم نگذارند. مسئله دیگر اینکه امروز مقابله و تجزیه روحانیت انقلاب به سود کیست؟ دشمنان از دیرباز برای اختلاف افکنی میان روحانیون آماده شده اند غفلت از آن همه چیز را بر باد می‌دهد حال اختلاف بهر شکلی باشد بدینی شدید نسبت به مسؤولین بالا باشد یا مرزبندی فقه سنتی و پویا و امثال آن اگر طلاب و مدرسین حوزه علمیه با یکدیگر هماهنگ نباشند نمی‌توان پیش بینی نمود که موفقیت از آن کیست و اگر بر فرض محال حاکمیت فکری از آن روحانی‌نماها و متحجرین گردد روحانیت انقلابی جواب خدا و مردم را چه می‌دهد. انشاءالله در بین جامعه مدرسین و طلاب انقلابی اختلافی نیست اگر باشد بر سر چیست؟ بر سر اصول یا بر سر سلیقه‌ها آیا مدرسین محترم که ستون محکم انقلاب در حوزه‌های علمیه بوده‌اند نعوذ بالله به اسلام و انقلاب و مردم پشت کرده‌اند مگر همانها نبودند که در کوران مبارزه حکم به غیر قانونی بودن سلطنت دادند مگر همانها نبودند که وقتی یک روحانی بظاهر در منصب مرجعیت از اسلام و رزمندگان پشتیبانی نمودند اگر خدای ناکرده اینها شکسته شوند چه نیرویی جای آنان را خواهد گرفت و آیا ایادی استکبار روحانی‌نماهایی را که تا حد مرجعیت تقویت نموده است فرد دیگری را برحوزه‌ها حاکم نمی‌کنند و آیا آنها که در طوفان پانزده سال مبارزه قبل از انقلاب و ده سال حوادث کمرشکن بعد از انقلاب نه غصه مبارزه و نه غم جنگ و اداره کشور را خورده‌اند و نه از شهادت عزیزان متأثر شده‌اند و با خیالی راحت و آسوده به درس و مباحثه سرگرم بوده‌اند می‌توانند در آینده پشتوانه انقلاب اسلامی باشند راستی شکست هر جناحی از علماء و طلاب انقلابی و روحانیون و روحانیت مبارز و جامعه مدرسین پیروزی چه جناحی و چه جریان‌ی را تضمین می‌کند جناحی که پیروز شود یقینا روحانیت نیست و اگر آن جناح الزاما به روحانیت رو آورد راستی به سراغ کدام قشر و تفکر از روحانیت می‌رود. خلاصه اختلاف به هر شکلی کوبنده است وقتی نیروهای مؤمن به انقلاب حتی به اسم فقه سنتی و فقه پویا به مرز جبهه بندی برسند آغاز باز شدن راه استفاده دشمنان خواهد بود جبهه بندی نهایتا معارضه پیش می‌آورد هر جناح برای حذف و طرد طرف مقابل خود واژه و شعاری انتخاب می‌کنند یکی متهم به طرفداری از سرمایه داری و دیگری متهم به التقاطی می‌شود که من برای حفظ اعتدال جناح‌ها همیشه تذکرات تلخ و شیرینی داده‌ام چرا که همه را فرزندان و عزیزان خود می‌دانم البته هیچگاه نگران مباحثات تند طلبگی در فروع و اصول فقه نبوده‌ام ولی نگران تقابل و تعارض جناح‌های مؤمن به انقلابم که مبادا منتهی به تقویت جناح رفاه طلب بی‌درد و نق‌بزن گردد. نتیجه می‌گیرم که اگر روحانیون طرفدار اسلام ناب و انقلاب دیر بجنبند ابرقدرتها و نوکرانشان مسائل را به نفع خود خاتمه می‌دهند. جامعه مدرسین باید طلاب عزیز انقلابی و زحمت کشیده و کتک خورده و جبهه رفته را از خود بدانند حتما با آنان جلسه بگذارند و از طرح‌ها و نظریات آنان استفاده نمایند و طلاب انقلابی هم مدرسین عزیز طرفدار انقلاب را محترم بشمارند و بادیده احترام به آنان بنگرند و در مقابل طیف بی‌عرضه و فرصت طلب و نق‌زن یدواحد باشند و خود را برای ایثار و شهادت در راه هدایت مردم آماده تر کنند حال جامعه و مردم طالب حقیقت باشند مثل زمان ما که حقا مردم بیشتر از آنچه که ما فکر می‌کنیم وفادار به روحانیت بوده و خواهند بود، یا نباشند مثل زمان معصومین علیهم

السلام اما مردم شریف ایران توجه داشته باشند که نوعا تبلیغاتی که علیه روحانیت انجام می پذیرد بمنظور نابودی روحانیت انقلاب است. ایادی شیطان در تنگناها و سختی ها به سراغ مردم می روند که بگویند روحانیت مسبب مشکلات و نارسائیهاست آنهم کدام روحانی، روحانی بی درد و بی مسؤولیت، نه، بلکه روحانیتی که در همه حوادث جلوتر از دیگران در معرض خطر بوده است. کسی مدعی آن نیست که مردم پابرنه ها مشکلی ندارند و همه امکانات در اختیار مردم است مسلم آثار ده سال محاصره و جنگ و انقلاب در همه جا ظاهر می شود و کمبودها و نیازها رخ می نماید. ولی من با یقین شهادت می دهم که اگر افرادی غیر از روحانیت جلودار حرکت انقلاب و تصمیمات بودند امروز جز ننگ و ذلت و عار در برابر امریکا و جهان خواران و جز عدول از همه معتقدات اسلامی و انقلاب چیزی برایمان نمانده بود. لازم به یادآوریست که ذکر شمه ای از وقایع انقلاب و روحانیت به معنای آن نیست که طلاب و روحانیون عزیز در فردای این نوشته حرکت تند و انقلابی بنمایند بلکه هدف علم و آگاهی به نکته هاست که در انتخاب مسیر با بصیرت حرکت کنند و خطرها و گذرها و کمینگاهها را بهتر بشناسند اما در مورد دروس تحصیل و تحقیق حوزه ها اینجانب معتقد به فقه سنتی و اجتهاد جواهری هستم و تخلف از آن را جایز نمی دانم اجتهاد بهمان سبک صحیح است ولی این بدان معنا نیست که فقه اسلام پویا نیست زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند مسئله ای که در قدیم دارای حکمی بوده است بظاهر همان مسئله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند. بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است واقعا موضوع جدیدی شده است که قهرا حکم جدیدی می طلبد، مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد برای مردم و جوانان و حتی عوام هم قابل قبول نیست که مرجع و مجتهدش بگوید من در مسائل سیاسی اظهار نظر نمی کنم. آشنائی به روش برخورد با حيله ها و تزویرهای فرهنگ حاکم بر جهان، داشتن بصیرت و دید اقتصادی، اطلاع از کیفیت برخورد با اقتصاد حاکم بر جهان، شناخت سیاستها و حتی سیاسیون و فرمولهای دیکته شده آنان و درک موقعیت و نقاط قوت و ضعف دو قطب سرمایه داری و کمونیزم که در حقیقت استراتژی حکومت بر جهان را ترسیم می کنند از ویژگی های یک مجتهد جامع است. یک مجتهد باید زیرکی و هوش و فراست هدایت یک جامعه بزرگ اسلامی و حتی غیر اسلامی را داشته باشد و علاوه بر خلوص و تقوی و زهدی که در خور شأن مجتهد است واقعا مدیر و مدبر باشد حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است حکومت نشان دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است فقه تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور است، هدف اساسی این است که ما چگونه می خواهیم اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنیم و بتوانیم برای معضلات جواب داشته باشیم و همه ترس استکبار از همین مسئله است که فقه و اجتهاد جنبه عینی و عملی پیدا کند و قدرت برخورد در مسلمانان بوجود آورد. راستی به چه علت است که در پی اعلام حکم شرعی و اسلامی موافق همه علماء در مورد یک مزدور بیگانه اینقدر جهان خواران برافروخته شدند و سران کفر و بازار مشترک و امثال آنان به تکاپو و تلاش مذبحخانه افتاده اند. غیر از این نیست که سران استکبار از قدرت برخورد عملی مسلمانان در شناخت و مبارزه با توطئه های شوم آنان به هراس افتاده اند و اسلام امروز مسلمانان را یک مکتب بالنده و متحرک و پر حماسه می دانند و از اینکه فضای شرارت آنها محدود شده است و مزدبگیران آنان چون گذشته با اطمینان نمی توانند علیه مقدسات قلم فرسائی کنند مضطرب شده اند من قبلا نیز گفته ام همه توطئه های جهان خواران علیه ما از جنگ تحمیلی گرفته تا حصر اقتصادی و غیره برای این بوده است که ما نگوئیم اسلام جوابگوی جامعه است و حتما در مسائل و اقدامات خود از آنان مجوز بگیریم. ما نباید غفلت بکنیم واقعا باید به سمتی حرکت نمائیم که انشاءالله تمام رگه های وابستگی کشورمان از چنین دنیای متوحشی قطع شود استکبار غرب شاید تصور کرده است از اینکه اسم بازار مشترک و حصر اقتصادی را به میان بیاورد ما درجا می زنیم و از اجرای حکم خداوند بزرگ صرف نظر می نماییم خیلی جالب و شگفت انگیز است که این بظاهر متمدنین و متفکرین وقتی یک نویسنده مزدور

با نیش قلم زهر آگین خود احساسات بیش از یک میلیارد انسان مسلمان را جریحه دار می کند و عده ای در رابطه با آن شهید می شوند برایشان مهم نیست و این فاجعه عین دمکراسی و تمدن است اما وقتی بحث اجرای حکم و عدالت بمیان می آید نوحه رأفت و انسان دوستی سر می دهند ما کینه دنیای غرب را با جهان اسلام و فقاقت از همین نکته ها بدست می آریم قضیه آنان قضیه دفاع از یک فرد نیست قضیه حمایت از جریان ضد اسلام و ضد ارزشی است که بنگاههای صهیونیستی و انگلیس و آمریکا براه انداخته اند و با حماقت و عجله خود را روبروی همه جهان اسلام قرار داده اند البته باید ببینیم که بعض دولتها و حکومتهای اسلامی چگونه با این فاجعه بزرگ برخورد می کنند اینکه دیگر مسئله عرب و عجم و فارس و ایران نیست بلکه اهانت به مقدسات مسلمانان از صدر اسلام تا کنون و از امروز تا همیشه تاریخ است و نتیجه نفوذ بیگانگان در فرهنگ مکتب اسلام است که اگر غفلت کنیم این اول ماجراست و استعمار از این مارهای خطرناک و قلم بدستان اجیر شده در آستین فراوان دارد. ضرورتی نیست که در چنین شرایطی ما بدنال ایجاد روابط و مناسبات گسترده باشیم چرا که دشمنان ممکن است تصور کنند که ما بوجود آنان چنان وابسته و علاقمند شدیم که از کنار اهانت به معتقدات و مقدسات دینی خود ساکت و آرام می گذریم. آنانکه هنوز بر این باورند و تحلیل می کنند که باید در سیاست و اصول و دیپلماسی خود تجدید نظر نمائیم و ما خامی کرده ایم و اشتباهات گذشته را نباید تکرار کنیم و معتقدند که شعارهای تند یا جنگ سبب بدبینی غرب و شرق نسبت به ما و نهایتاً انزوای کشور شده است و اگر ما واقع گرایانه عمل کنیم آنان با ما برخورد متقابل انسانی می کنند و احترام متقابل به ملت ما و اسلام و مسلمین می گذارند این یک نمونه است که خدا می خواست پس از انتشار کتاب کفرآمیز آیات شیطانی در این زمان اتفاق بیفتد و دنیای تفرعن و استکبار و بربریت چهره واقعی خود را در دشمنی دیرینه اش با اسلام برملا سازد تا ما از ساده اندیشی بدرآئیم و همه چیز را بحساب اشتباه و سوء مدیریت و بی تجربگی نگذاریم و با تمام وجود درک کنیم که مسئله اشتباه ما نیست بلکه تعمد جهان خواران به نابودی اسلام و مسلمین است والا مسئله فردی سلمان رشدی آنقدر برایشان مهم نیست که همه صهیونیست ها و استکبار پشت سر او قرار بگیرند روحانیون و مردم عزیز حزب الله و خانواده های محترم شهداء حواسشان را جمع کنند که با این تحلیلهای افکار نادرست خون عزیزانشان پایمال نشود. ترس من اینست که تحلیلگران امروز ده سال دیگر بر کرسی قضاوت بنشینند و بگویند که باید دید فتوای اسلامی و حکم اعدام سلمان رشدی مطابق اصول و قوانین دیپلماسی بوده است یا خیر و نتیجه گیری کنند که چون بیان حکم خدا آثار و تبعاتی داشته است و بازار مشترک و کشورهای غربی علیه ما موضع گرفته اند پس باید خامی نکنیم و از کنار اهانت کنندگان به مقام مقدس پیامبر و اسلام و مکتب بگذریم. خلاصه کلام اینکه ما باید بدون توجه به غرب حيله گر و شرق متجاوز و فارغ از دیپلماسی حاکم بر جهان درصدد تحقق فقه عملی اسلام برآئیم والا- مادامیکه فقه در کتابها و سینه علماء مستور بماند ضروری متوجه جهان خواران نیست و روحانیت تا در همه مسائل و مشکلات حضور فعال نداشته باشد نمی تواند درک کند که اجتهاد مصطلح برای اداره جامعه کافی نیست حوزه ها و روحانیت باید نبض تفکر و نیاز آینده جامعه را همیشه در دست خود داشته باشند. چه بسا شیوه های رایج اداره امور مردم در سالهای آینده تغییر کند و جوامع بشری برای حل مشکلات خود به مسائل جدید اسلام نیاز پیدا کند علماء بزرگوار اسلام از هم اکنون باید برای این موضوع فکری کنند. نکته آخری که توجه به آن لازم است اینکه روحانیون و علماء و طلاب باید کارهای قضایی و اجرائی را برای خود یک امر مقدس و یک ارزش الهی بدانند و برای خود شخصیت و امتیازی قائل بشوند که در حوزه ننشسته اند بلکه برای اجراء حکم خدا راحتی حوزه را رها کرده و مشغول به کارهای حکومت اسلامی شده اند اگر طلبه ای منصب امامت جمعه و ارشاد مردم یا قضاوت در امور مسلمین را خالی ببیند و قدرت اداره هم در او باشد و فقط به بهانه درس و بحث مسؤولیت نپذیرد و یا دلش را فقط به هوای اجتهاد و درس خوش کند در پیشگاه خداوند بزرگ یقیناً مواخذه می شود و هرگز عذر او موجه نیست ما اگر امروز به نظام خدمت نکنیم و استقبال بی سابقه مردم از روحانیت را نادیده بگیریم هرگز فرصت و شرائط بهتر از این نخواهیم داشت امیدواریم از نصایح و تذکرات مشفقانه این پدر پیر و

این خدمتگزار حقیر خود دلگیر نشده باشید و در مظان استجاب دعا با انفاس قدسیه و با دل‌های منور خود برایم دعا و طلب مغفرت نمائید منم از یاد و دعای خیر برای روحانیت اصیل و حوزه‌های علمی غفلت نمی‌کنم خداوندان توان علماء و روحانیت را در خدمت به دین خود افزون نما. خداوندان حوزه‌های علمیه این سنگرهای پاسداری از فقاقت و اسلام ناب را تا ابد پابرجا بدار. خداوندان شهدای روحانیت و حوزه‌ها را از نعم بیکران و رزق حضور خویش بهره‌مند فرما. خداوندان به جانبازانشان شفا مرحمت کن و به خانواده‌های شهدای شان صبر و اجر مرحمت فرما مفقودین و اسراءشان را هرچه زودتر به اوطان‌شان برگردان، خداوندان ارزش خدمت و خدمتگزاری بدین خود و به مردم را در دل و دیدگان ما افزون و جاودانه نما. انک ولی النعم. والسلام علیکم و رحمت الله بر کاتبه ۳ اسفند ۶۷ روح الله موسوی الخمینی منابع مقاله:، امام خمینی؛

روحانیت

روحانیت علما و دانشمندان سراسر جهان بویژه علما و متفکران اسلام بزرگ یکدل و یک جهت در راه نجات بشریت از تحت سلطه ظالمانه این اقلیت حیل‌ه‌ باز و توطئه‌گر که با دسیسه‌ها و جنجال‌ها سلطه‌ظالمانه خود را بر جهانیان گسترده‌اند بپا خیزند و با بیان و قلم و عمل خود خوف و هراس کاذبی را که بر مظلومان سایه افکنده است بزدايند و این کتاب‌هایی را که اخیرا با دست استعمار که از آستین کثیف این بردگان شیطان منتشر شده و دامن به اختلاف بین طوایف مسلمین می‌زنند نابود کند و ریشه‌خلاف که سرچشمه همه گرفتاری مظلومان و مسلمانان است را بر کند و یکدل و یکسو بر این رسانه‌های گروهی که در بیشتر ساعات شب و روز به فتنه‌انگیزی و نفاق افکنی و دروغ‌پردازی و شایعه‌سازی عمر خود را می‌گذرانند پرخاش کنند و بر سرچشمه تروریزم که از کاخ سفید می‌جوشد بشورند. چرا که با ریشه‌یابی معلوم می‌شود اساس آنچه که تفنگداران و سربازان آمریکا را در بیروت و دیگر جاها با انفجارهای محیط به هلاکت رسانده و می‌رساند، همان کاخ‌های ستم بویژه کاخ سفید است. (۱) آقایانی که از اطراف آمده‌اید، از اطراف دنیا آمده‌اید، علما هستید باید متشبهت به آن سیره‌ای بشوید که پیغمبر اکرم و ائمه اسلام بین ما گذاشته است که حتی آن روزی که دست‌هایشان بسته بود و نمی‌توانستند یک کلمه بر خلاف سیاست دولت وقت بگویند، با ادعیه‌شان مردم را دعوت می‌کردند، دعا می‌کردند، با دعا مردم را دعوت می‌کردند و هر روزی که فرصت می‌کردند در هر فرصتی تصریحا دعوت می‌کردند. ما باید به آنها تشبث پیدا بکنیم، به قرآن کریم تشبث پیدا بکنیم. قرآن کریم دعوت به وحدت می‌کند، دعوت به این می‌کند که مخالف با هم نباشید که فشل بشوید. و مع الاسف بعض از روحانیون وابسته به دولت‌های اسلامی دعوت به فشل می‌کنند، می‌خواهند فشل ایجاد کنند. در یک مرکز اسلامی به اسلام نمی‌توانند حمله کنند به ایران که می‌خواهند اسلام را پیاده کند حمله می‌کنند. آن قاضی‌ای که در حجاز یا در مصر یا در سایر جاها بر خلاف قرآن کریم دعوت می‌کند، لکن نه به طوری که صریح باشد، بر خلاف قرآن کریم دارد دعوت می‌کند و مسلمین را از هم جدا می‌کند، آن قاضی، قاضی جور است و شما باید آنها را سر جای خودشان بنشانید. شما که بر می‌گردید به ممالک خودتان، در خطبه‌های نماز جمعه، در ادعیه‌ای که می‌خوانید خطبه‌های شما همانطور که در صدر اسلام خطبه‌ها یک جنبه سیاسی داشته است، نماز جمعه یک اجتماع سیاسی است. نماز جمعه یک عبادت سر تا پا سیاسی است و مع الاسف در جاهایی انسان می‌بیند که در نماز جمعه ابداء مربوط به چیزهایی که ملت‌ها به آن احتیاج دارند، چیزهایی که مسلمین، اجتماع مسلمین بر آن احتیاج دارد، خبری نیست. در صدر اسلام مساجد، محافل و نمازها جنبه سیاسی داشته است، از مسجد راه می‌انداختند لشکر را به جنگی که باید بکنند و به آنجائی که باید بفرستند. از مسجد مسائل سیاسی طرح ریزی می‌شد. از مسجد، مسجد محل این بود که مسائل سیاسی در آن طرح بشود، مع الاسف مساجد را ما کاری کردیم که به کلی از مصالح مسلمین دور باشد و با دست ما آن طرح‌هایی که برای ما ریخته بودند با دست خود ما پیاده شد و ما دیدیم آنچه که، مسلمین دیدند آنچه که باید ببینند و امروز باید بیدار بشوند مسلمین. می‌توانند، به

صراحت وقتی که می بینند حکومت شان بر خلاف اسلام عمل می کند، بگویند. نمی توانند، با دعا، با خطبه و به طور کلی با ظالمین، به طور کلی با متجاوزین، با مخالفین اسلام معارضه کنند. خطبه ها را نگذارند چند تا دعا باشد و چند تا ذکر باشد و این چیزها، همانطوری که تا حالا بوده است، خطبه ها را محتوایش را قوی کنید. شما قوی هستید، مردم همراه شما هستند، مردم همراه حکومت های جور نیستند، مردم همراه با علما هستند. شما قوی هستید، شما هر کدام در محل خودتان همان قدرتی دارید که روحانیون ایران در اینجا دارند. آنها عمل کردند در مقابل یک قدرتی که در منطقه نظیر نداشت، در مقابل یک قدرتی که هیچ یک از قدرت های منطقه شبیه به او نبودند. همین مردم کوچه و بازار ما و همین کشاورزان و کارگران ما به واسطه تعلیمات اسلامی که علمای اسلام به آنها داده بودند و دادند بیدار شدند و هجمه کردند بر یک همچو قدرتی و او را شکستند و او را بیرون کردند، شما هم می توانید. ننشینید که برای شما حکومت هایتان کار کنند. آنها برای خودشان کار می کنند. شما اسلام را باید تقویت بکنید. شما باید در کشورهای خودتان، در خطبه های نماز جمعه خودتان که برای همین مقصد نماز جمعه پیا شده است، در ادعیه خودتان، در زیارات خودتان، در هر چه رفت و آمد دارید مصالح اسلامی را طرح بکنید، مصالح اجتماعی مردم را طرح بکنید. مسائل خصوصی نگوئید، مسائل اجتماعی را بگوئید. بگذارید اگر شما این را گفتید نمازتان را تعطیل کنند، مردم عکس العمل نشان می دهند. اگر دولتی به واسطه خطبه های نماز جمعه، نماز جمعه شما را تعطیل کنند، با عکس العمل مردم مواجه می شود و همانی است که ما می خواهیم. منتظر نشوید که یک لشکری پیدا بکنید یک اسلحه ای پیدا بکنید، جنگ نمی خواهید بکنید، شما مصالح مسلمین را می خواهید بگوئید. شما انتظار نکشید که اول قدرت پیدا بکنید بعد بگوئید. شما بگوئید تا قدرت پیدا بکنید ایران همین کار را کرد، ایران گفت تا قدرت پیدا کرد، نه اینکه نشست تا قدرت پیدا بکند، اگر نشسته بود تا ابد هم نمی شد. در مقابل آن قدرتی که محمد رضا داشت و آن پشتیبانی ای که همه از او می کردند، علمای ایران نشستند تا اینکه اول اجتماع پیدا کنند، بعد قیام کنند. علمای اسلام اول دعوت کردند مردم را و در هر فرصتی نترسیدند و در منبر و پائین مسجد مردم را دعوت کردند تا قدرت پیدا کردند، شما هم همین کار را بکنید. می توانید، اگر خیال کنید نمی توانید، بدانید که نخواهید توانست. به خودتان تزریق کنید که می توانید و بدانید که خواهید توانست. هر عملی اولش فکر است. هر کاری اولش تفکر و تأمل در اطراف کار است. اگر ما در روحمان ضعف باشد، نمی توانیم کاری بکنیم، روح را قوی کنید، قلب خودتان را قوی کنید، به خدا منقطع بشوید. اینهمه ادعیه ای که وارد شده است و همه را دعوت کرده است به اینکه (توکل) به خدا بکنید برای اینکه او مرکز قدرت است. اینهمه دعوت شده است که به کس دیگری غیر خدا متشبث نشوید، برای اینکه به شما تزریق کنند قوت را، که شما یک پشتوانه عظیم دارید و او خداست. کسی که خدا را دارد، از چه باید بترسد؟ شمایی که برای خدا بخواهید کار بکنید از چه قدرتی می ترسید؟ می ترسید که شهید بشوید؟ شهادت ترس دارد؟ می ترسید حبس بشوید؟ حبس در راه خدا ترس دارد؟ می ترسید شکنجه بشوید؟ شکنجه در راه خدا اشکال دارد؟ ایران در راه خدا همه چیز دیده معذک دست برداشت، و این روحانیون بودند که مردم را بسیج کردند و مردم متحول شدند و امروز از آن بچه کوچولوئی که تازه زبان باز کرده است تا آن پیر مردی که چند جوان از دستش رفته، یکصدا بر ضد قدرت های بزرگ صحبت می کنند و قیام کردند. «نوتوانید» نگوئید. هیچ وقت فکر نکنید که نمی توانید، همیشه فکر کنید که می توانید، همیشه فکر کنید که خدا با شماست، همیشه فکر کنید که اسلام شرف شماست و این اسلام باید به دست شما تقویت بشود. (۲) متأسفانه نه تنها مردم کشورها، بلکه روحانیون ممالک اسلامی اکثراً از کارآیی و نقش سازنده و تعیین کننده خود در مسایل روز و سیاست های بین المللی بی خبر هستند و متأثر از القائات و برداشت های مادی، تصور می کنند که در عصر تمدن و تکنیک و صنعت و تحولات علمی و پیشرفت های مادی، نفوذ روحانیت کم شده است و نعوذ بالله اسلام از اداره کشورها عاجز مانده است، که بحمد الله پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری روحانیت، خلاف این تصورات را ثابت نمود و علی رغم همه کارشکنی ها و سنگ اندازی ها و توطئه های شرق و غرب و حسادت و کینه توزی ایادی آنان

توانمندی و اقتدار روحانیت اسلام آشکار گردید. که من از تمامی علما و متفکرین و دانشمندان اسلامی سراسر جهان دعوت می‌کنم که در فرصت‌های مناسب به کشور عزیز اسلامی ایران سفر کنند و در وضع گذشته این مملکت که نظام شاهنشاهی آن را به مملکتی غرب زده و تهی از ارزش‌های اسلامی مبدل ساخته بود و ایران می‌رفت تا پایگاهی برای اسلام زدایی و محو آثار رسالت گردد و از تاریخ تا فرهنگ و همه مظاهر اسلام نابود شود، فکر نمایند و همچنین به بررسی وضعیت کنونی بپردازند که اساس قوانین و مقررات این کشور را وحی و اسلام معین نموده است و تمامی مظاهر کفر و شرک و معاصی علنی حتی المقدور برچیده شده و علی‌رغم همه نغمه‌های شوم التقاطی‌ها و چپ‌ها و راست‌ها و ملی‌گراها که در روزهای اول پیروزی انقلاب و برای قبضه نمودن قدرت و تفکر ملت ایران از حلقوم آنان بر می‌خاست، خداوند بر ما منت نهاد که توطئه آنان کشف و در تمامی کشور ما قوانین و برنامه‌های اسلامی در حال پیاده شدن است و از میدان‌های نبرد و کارزار گرفته تا مراکز تحقیقات علمی، دانشگاه‌ها و حوزه‌ها و از مجالس قانونگذاری و تدوین همه مقررات کشوری و لشکری تا قوه مجریه که دست اندر کار حل و فصل بزرگترین مسایل اداری و اجرایی یک کشور بزرگ و در حال جنگ و محاصره و با جمعیتی متجاوز از پنجاه میلیون نفر است و از قوه قضاییه که مسئولیت اجرای حدود و احکام الهی و در حقیقت بار سنگین تأمین امنیت جان و نوامیس و اموال و شخصیت یک جامعه انقلابی را به عهده دارد تا فرماندهی قوای نظامی و انتظامی که مسئولیت امنیت مرزها و داخل کشور و خنثی نمودن صدها توطئه رنگارنگ به عهده آنان است و باید جلوی تخریب و جنایات منافقین و ضد انقلاب و اشاعه فحشا و منکرات و دزدی‌ها و قتل‌ها و مواد مخدر را بگیرند، که همه اینها با رهبری روحانیت متعهد و به برکت احکام نورانی اسلام و کتاب آسمانی پیامبر اکرم حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم و پیروی از ائمه هدا علیهم السلام اداره می‌شود و خدا را سپاس می‌نهیم که با تکیه بر آیات وحی و کتاب خدا توانسته ایم کشورمان را از وابستگی‌ها نجات دهیم. البته تا پیاده کردن تمامی احکام و مقررات اسلامی و عمل کامل در همه سطوح جامعه راه زیادی در پیش داریم ولی به یاری خداوند همچنان به تلاش و کوشش خود ادامه می‌دهیم و در عمل به همه غرب‌زدگان و شرق‌زدگان و خودباختگانی که از مطرح کردن شعار اسلام و اعتماد به قرآن کریم واهمه داشته‌اند، نشان می‌دهیم که چگونه می‌توان جامعه را از سرچشمه‌های معرفت کتاب خدا و هدایت اسلام عزیز سیراب نمود، که بحمد الله همه اینها از برکات و ورود علما در مسایل سیاسی و استنباط احکام در مسائل مستحدثه بوده است، که روحانیت کشور ایران فقط به خطابه و وعظ و ذکر مسائل روزمره اکتفا ننموده است و با دخالت در مهمترین مسائل سیاسی کشور خود و جهان توانسته است قدرت مدیریت روحانیت اسلام را به نمایش بگذارد و اتمام حجتی برای همه قائلین به سکوت و سازشکاران بی‌تعهد و علم‌فروشان بی‌عمل باشد و تعجب است که چگونه بسیاری از علما و روحانیون کشورها و بلاد اسلامی از نقش عظیم و رسالت الهی و تاریخی خود در این عصری که بشریت تشنه معنویت و احکام نورانی اسلام است غافلند و عطش ملت‌ها را درک نمی‌کنند. از التهاب و گرایش جوامع بشری به ارزش‌های وحی‌بی‌خبرند و قدرت و نفوذ معنوی خود را دست‌کم گرفته‌اند، که در همین شرایط پر زرق و برق حاکمیت علوم و تمدن مادی بر نسل معاصر، علما و خطبا و ائمه جمعه بلاد و روشنفکران اسلامی با وحدت و انسجام و احساس مسئولیت و عمل به وظیفه سنگین هدایت و رهبری مردم، می‌توانند دنیا را در قبضه نفوذ و حاکمیت قرآن در آورند و جلوی این همه فساد و استثمار و حقارت مسلمین را بگیرند و از لانه کردن شیاطین کوچک و بزرگ و خصوصا آمریکا در ممالک اسلامی جلوگیری کنند و به جای نوشتن و گفتن لاطائلات و کلمات تفرقه‌انگیز و مدح و ثنای سلاطین جور و بدبین کردن مستضعفان به مسائل اسلام و ایجاد نفاق در صفوف مسلمین به تحقیق و نشر احکام نورانی اسلام همت بگمارند و با استفاده از این دریای بیکران ملت‌های اسلامی، هم‌عزت خود را و هم‌اعتبار امت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم را پایدار نمایند. آیا برای علمای کشورهای اسلامی ننگ آور نیست که با داشتن قرآن کریم و احکام نورانی اسلام و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام احکام و مقررات کفر در ممالک اسلامی تحت نفوذ آنان پیاده شود و تصمیمات دیکته شده

صاحبان زر و زور و تزویر و مخالفان واقعی اسلام اجرا گردد و سیاست گذاران کرملین یا واشنگتن دستور العمل برای ممالک اسلامی صادر کنند؟ علمای بلاد و کشورهای اسلامی باید راجع به حل مشکلات و معضلات مسلمین و خروج آنان از سیطره قدرت حکومت های جور با یکدیگر به بحث و مشورت و تبادل نظر پردازند و برای حفظ منافع مسلمین سینه ها را سپر کنند و جلوی تهاجم فرهنگ های مبتذل شرق و غرب را که به نابودی نسل و حرث ملت ها منتهی شده است را بگیرند و به مردم کشورهای خود آثار سوء و نتایج خود باختگی در مقابل زرق و برق غرب و شرق را بازگو نمایند و به مردم و به دولت ها خطر استعمار نو و شیطنت ابر قدرت ها که جنگ و مسلمان کشی در جهان به راه انداخته اند، گوشزد کنند. من مجدداً تأکید می کنم که دنیا امروز تشنه حقایق و احکام نورانی اسلام است و حجت الهی بر همه علما و روحانیون تمام گردیده است، چرا که وقتی جوانان کشورهای اسلامی برای دفاع از مقدسات دینی خود تا سر حد شهادت پیش رفته اند و برای بیرون کردن متجاوزان، خود را به دریای حوادث و بلا زده اند و زندان ها و شکنجه ها را به جان خریده اند و همچون مسلمانان شجاع و مبارز و عزیزان حزب الله لبنان و سایر کشورها مقاومت کرده اند و به جهاد علیه متجاوزان برخاسته اند، چه حجتی بالاتر از این و چه بهانه ای برای سکوت و مماشات و در خانه نشستن و تقیه کردن های بی مورد مانده است؟ علما و روحانیت متعهد اسلام اگر دیر عمل کنند، کار از کار می گذرد. البته ما درد تنهایی بعضی از علما و متعهدینی که در شهرها و کشورهاشان در محاصره سر نیزه ها و فشار تهدیدها و حکم های نامشروع علمای سوء و درباری گرفتار آمده اند احساس می کنیم ولی به همه این عزیزان که در فشار جباران می باشند، موعظه خدا را یادآور می شویم که «ان تقوموا لله مثنی و فرادی ثم تفکروا»، برای خدا قیام کنید و از تنهایی و غربت نهراسید، مساجد بهترین سنگرها و جمعه و جماعات مناسب ترین میدان تشکل و بیان مصالح مسلمین می باشند. امروز دولت ها و سرسپردگان ابر قدرت ها اگر چه به جنگ جدی با مسلمانان برخاسته اند و همچون دولت هند مسلمانان بی گناه و بی پناه و آزاده را قتل عام می کنند ولی هرگز جرأت و قدرت تعطیل مساجد و معابد مسلمین را برای همیشه ندارند و نور عشق و معرفت میلیون ها مسلمان را نمی توانند خاموش کنند. در عین حال اگر آنان مساجد و محافل مذهبی و سیاسی علمای اسلام را به تعطیلی بکشاند و حتی علمای اسلام را در ملاء عام بدار کشند، خود دلیل مظلومیت اسلام و موجب توجه بیشتر مسلمانان به روحانیت و پیروی از آنان می شود. مگر نه این است که خداوند از علما پیمان گرفته است که در برابر ستم ستمکاران و ظلم جنایت پیشگان ساکت و آرام نمانند؟ مگر نه این است که علما حجت پیامبران و معصومین بر زمین هستند؟ پس باید علما و روشنفکران و محققان به داد اسلام برسند و اسلام را از غربتی که دامگیرش شده است نجات دهند و بیش از این ذلت و حقارت را تحمل نکنند و بت سیادت تحمیلی جهانخواران را بشکنند و با بصیرت و سیاست چهره منور و پر اقتدار خود را آشکار سازند و در این راستا، دو چهره ها و روحانی نمایان و دین به دنیا فروشان و قیل و قال کنندگان را از خود و از کسوت خود برانند و اجازه ندهند که علمای سوء و تملق گویان ظلمه و ستمگران، خود را به جای پیشوایان و رهبران معنوی امت های اسلامی بر مردم تحمیل کنند و از منزلت و موقعیت معنوی علمای اسلام سوء استفاده کنند. روحانیون متعهد اسلام باید از خطر عظیمی که از ناحیه علمای مزور و سوء و آخوندهای درباری متوجه جوامع اسلامی شده است سخن بگویند، چرا که این بی خبران هستند که حکومت جابران و ظلم سران وابسته را توجیه و مظلومین را از استیفای حقوق حقه خود منع و در مواقع لزوم به تفسیق و کفر مبارزان و آزادیخواهان در راه خدا حکم می دهند، که خداوند همه ملت های اسلامی را از شرور و ظلمت این ناهالان و دین فروشان نجات دهد. و یکی از مسائل بسیار مهمی که به عهده علما و فقها و روحانیت است، مقابله جدی با دو فرهنگ ظالمانه و منحط اقتصادی شرق و غرب و مبارزه با سیاست های اقتصاد سرمایه داری و اشتراکی در جامعه است، هر چند که این بلیه دامنگیر همه ملت های جهان گردیده است و عملاً بردگی جدیدی بر همه ملت ها تحمیل شده و اکثریت جوامع بشری در زندگی روز مره خود به اربابان زر و زور پیوند خورده اند و حق تصمیم گیری در مسائل اقتصاد جهان از آنان سلب شده است و علی رغم منابع سرشار طبیعت و سرزمین های حاصلخیز جهان و

آبها و دریاها و جنگل‌ها و ذخائر، به فقر و درماندگی گرفتار آمده‌اند و کمونیست‌ها و زراندوزان و سرمایه‌داران با ایجاد روابط گرم با جهانخواران، حق حیات و ابتکار عمل را از عامه مردم سلب کرده‌اند و با ایجاد مراکز انحصاری و چندملیتی، عملاً نبض اقتصاد جهان را در دست گرفته و همه راه‌های صدور و استخراج و توزیع و عرضه و تقاضا و حتی نرخ‌گذاری و بانکداری را به خود منتهی نموده‌اند و با القای تفکرات و تحقیقات خود ساخته، به توده‌های محروم باورانده‌اند که باید تحت نفوذ ما زندگی کرده و الا-راهی برای ادامه حیات پا برهنه‌ها، جز تن دادن به فقر باقی نمانده است و این مقتضای خلقت و جامعه انسانی است که اکثریت قریب به اتفاق گرسنگان در حسرت یک لقمه نان بسوزند و بمیرند و گروهی اندک هم از پرخوری و اسراف و تعیش‌ها جانشان به لب آید، به هر حال این مصیبتی است که جهانخواران بر بشریت تحمیل کرده‌اند و کشورهای اسلامی به واسطه ضعف مدیریت‌ها و وابستگی، به وضعیتی اسف‌بار گرفتار شده‌اند که این به عهده علمای اسلام و محققین و کارشناسان اسلامی است که برای جایگزین کردن سیستم ناصحیح اقتصاد حاکم بر جهان اسلام، طرح‌ها و برنامه‌های سازنده و دربرگیرنده منافع محرومین و پا برهنه‌ها را ارائه دهند و جهان مستضعفین و مسلمین را از تنگنا و فقر معیشت به در آورند. البته پیاده کردن مقاصد اسلام در جهان و خصوصاً برنامه‌های اقتصادی آن و مقابله با اقتصاد بیمار سرمایه‌داری غرب و اشتراکی شرق، بدون حاکمیت همه‌جانبه اسلام میسر نیست و ریشه کن شدن آثار سوء و مخرب آن چه بسا بعد از استقرار نظام عدل و حکومت اسلامی همچون جمهوری اسلامی ایران نیازمند به زمان باشد، ولی ارائه طرح‌ها و اصولاً تبیین جهت‌گیری اقتصاد اسلام در راستای حفظ منافع محرومین و گسترش مشارکت عمومی آنان و مبارزه با اسلام با زراندوزان بزرگترین هدیه و بشارت آزادی انسان از اسارت فقر و تهیدستی به شما می‌رود و بیان این حقیقت که صاحبان مال و منال در حکومت اسلام هیچ امتیاز و برتری از این جهت بر فقرا ندارند و ابدا اولییتی به آنان تعلق نخواهد گرفت. مسلم راه شکوفایی و پرورش استعدادهای خفته و سرکوب شده پابرهنگان را فراهم می‌کند. تذکر این مطلب که ثروتمندان هرگز به خاطر تمکن مالی خود نباید در حکومت و حکمرانان و اداره‌کنندگان کشور اسلامی نفوذ کنند و مال و ثروت خود را به بهانه فخر فروشی و مباحثات قرار بدهند و به فقرا و مستمندان و زحمتکشان افکار و خواسته‌های خود را تحمیل کنند، این خود بزرگترین عامل تعاون و دخالت دادن مردم در امور و گرایش آنان به اخلاق کریمه و ارزش‌های متعالی و فرار از تملق‌گویی‌ها می‌گردد و حتی بعضی ثروتمندان را از این که تصور کنند که مال و امکاناتشان دلیل اعتبار آنان در پیشگاه خداست متنبه می‌کند. خلاصه کلام این که بیان این واقعیت که در حکومت اسلامی بهای بیشتر و فزون‌تر از آن کسی است که تقوا داشته باشد، نه ثروت و مال و قدرت و همه مدیران و کارگزاران و رهبران و روحانیون نظام و حکومت عدل موظفند که با فقرا و مستمندان و پا برهنه‌ها بیشتر حشر و نشر و جلسه و مراوده و معارفه و رفاقت داشته باشند تا متمکنین و مرفهین، و در کنار مستمندان و پا برهنه‌ها بودن و خود را در عرض آنان دانستن و قرار دادن، افتخار بزرگی است که نصیب اولیاء شده و عملاً به شبهات و القائات خاتمه می‌دهد، که بحمد الله در جمهوری اسلامی ایران، اساس این تفکر و بینش در حال پیاده شدن است. و همچنین مسؤولین محترم کشور ایران علی‌رغم محاصرات شدید اقتصادی و کمبود درآمدها، تمامی کوشش و تلاش خود را صرف فقرزدایی جامعه کرده‌اند و همه آرمان و آرزوی ملت و دولت و مسؤولین کشور ماست که روزی که فقر و تهیدستی در جامعه ما رخت بر بندد و مردم عزیز و صبور و غیرتمند کشور از رفاه در زندگی مادی و معنوی برخوردار باشند. خدا نیابرد آن روزی را که سیاست ما و سیاست مسؤولین کشور ما پشت کردن به دفاع از محرومین و رو آوردن به حمایت از سرمایه‌دارها گردد و اغنیاء و ثروتمندان از اعتبار و عنایت بیشتری برخوردار بشوند، معاذ الله که این با سیره و روش انبیاء و امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام سازگار نیست، دامن حرمت و پاک‌روحانیت از آن منزّه است، تا ابد هم باید منزّه باشد و این از افتخارات و برکات کشور و انقلاب و روحانیت ماست که به حمایت از پابرهنگان برخاسته است و شعار دفاع از حقوق مستضعفان را زنده کرده است. از آن جا که محرومیت زدایی، عقیده و راه و رسم زندگی ماست، جهانخواران در این مورد هم ما را آرام نگذاشته‌اند و برای

ناتوان ساختن دولت و دست اندرکاران کشور ما حلقه های محاصره را تنگ تر کرده اند و بغض و کینه و ترس و وحشت خود را در این حرکت مردمی و تاریخی تا مرز هزاران توطئه سیاسی اقتصادی ظاهر ساخته اند و بدون شک جهانخواران به همان میزان که از شهادت طلبی و سایر ارزش های ایثارگرانه ملت ما واهمه دارند، از گرایش و روح اقتصاد اسلام به طرف حمایت از پابرهنگان در هراسند و مسلم هر قدر کشور ما به طرف فقرزدایی و دفاع از محرومان حرکت کند، امید جهانخواران از ما منقطع و گرایش ملت های جهان به اسلام زیادتر می شود و روحانیت عزیز باید به این اصل توجه عمیق داشته باشند و افتخار تاریخی و بیش از هزار ساله پناهگاهی محرومان را برای خود حفظ کنند و به سایر مسئولین و مردم توصیه نمایند که ما نباید گرایش و توجه بی شائبه محرومین را به انقلاب و حمایت بی دریغ آنان را از اسلام فراموش کنیم و بدون جواب بگذاریم. البته پر واضح است که همه اقشار کشور ما در انقلاب سهیم و شریکند و همه برای خدا و انجام وظیفه الهی خود وارد صحنه ها شده اند و مقصد خداست و هرگز آمال بلند و الهی خود را به مسایل مادی آلوده نمی کنند و با کمبودها از میدان برد نمی روند، چرا که کسی که برای خدا جان و مال فدا می کند به خاطر شکم و دنیا از پا در نمی آید، ولی وظیفه ما و همه دست اندرکاران است که به این مردم خدمت کنیم و در غم و شادی و مشکلات آنان شریک باشیم که گمان نمی کنم عبادتی بالاتر از خدمت به محرومین وجود داشته باشد. راستی وقتی که پابرهنگ ها و گودنشینان و طبقات کم در آمد جامعه ما امتحان و تقید خود را به احکام اسلامی تا سر حد قربانی نمودن چندین عزیز و جوان و بذل همه هستی خود داده اند و در همه صحنه ها بوده اند و انشاء الله خواهند بود و سر و جان را در راه خدا می دهند، چرا ما از خدمت به این بندگان خالص حق و این رادمردان شجاع تاریخ بشریت افتخار نکنیم! ما مجددا می گوئیم که یک موی سر این کوخ نشینان و شهید دادگان به همه کاخ و کاخ نشینان جهان شرف و برتری دارد. و آخرین نکته ای که در این جا ضمن تشکر از علماء و روحانیون و دولت خدمتگزار حامی محرومان باید از باب تذکر عرض کنم و بر آن تأکید نمایم، مسأله ساده زیستی و زهدگرایی علماء و روحانیت متعهد اسلام است که من متواضعانه و به عنوان یک پدر پیر از همه فرزندان و عزیزان روحانی خود می خواهم که در زمانی که خداوند بر علما و روحانیون منت نهاده است و اداره کشور بزرگ و تبلیغ رسالت انبیاء را به آنان محول فرموده است، از زی روحانی خود خارج نشوند و از گرایش به تجملات و زرق و برق دنیا که دون شأن روحانیت و اعتبار نظام جمهوری اسلامی ایران است، پرهیز کنند و بر حذر باشند که هیچ آفت و خطری برای روحانیت و برای دنیا و آخرت آنان بالاتر از توجه به رفاه و حرکت در مسیر دنیا نیست که بحمد الله روحانیت متعهد اسلام امتحان زهدگرایی خود را داده است، ولی چه بسا دشمنان قسم خورده اسلام و روحانیت بعد از این برای خدشه دار کردن چهره این مشعل داران هدایت و نور دست به کار شوند و با کمترین سوژه ای به اعتبار آنان لطمه وارد آورند که انشاء الله موفق نمی شوند. (۳) در قدیم اگر یک روحانی راجع به امور سیاسی مردم صحبت می کرد می گفتند رهایش کنید او سیاسی است، که این نوع فکر بلا اشکال از شیاطین داخل و خارج بوده است. آنها به ما باورانده بودند که روحانی باید عبادت را سر بکشد و فقط برود مسجد نماز معمولی اش را بخواند. روحانی حق دخالت در هیچ امری را نداشت. ولی واقعیت این است که ما تابع حضرت رسول و ائمه علیهم السلام هستیم که همه امور دست آنها بود. حکومت تشکیل دادند و مردم را هدایت نمودند. بحمد الله امروز وارد مسائل سیاسی شدن دیگر عیبی ندارد، ولی باید توجه کنید که همه متوجه شما هستند، لذا زی اهل علم خودتان را حفظ کنید. درست مانند علمای گذشته ساده زندگی کنید. در گذشته چه طلبه و چه عالم بزرگ شهر زندگی شان از سطح معمولی مردم پائین تر بود و یا مثل آنها بود. امروز سعی کنید زندگی تان از زی آخوندی تغییر نکند. اگر روزی از نظر زندگی از مردم عادی بالاتر رفتید بدانید که دیر یا زود مطرود می شوید. برای اینکه مردم می گویند ببینید آنوقت نداشتند که مثل مردم زندگی می کردند، امروز که دارند و دست شان می رسد از مردم فاصله گرفتند. باید وضع مثل سابق باشد. باید طوری زندگی کنیم که نگویند طاغوتی هستیم. (۴) شما آقایان که در راه اسلام و علم قدم بر می دارید و متلبس به لباس اسلام و لباس انبیاء شده اید و متلبس به لباس روحانیت شده اید، گمان نکنید که درس خواندن بدون اینکه قرائت

به اسم رب باشد برایتان فایده دارد، گاهی ضرر دارد، گاهی علم غرور می آورد، گاهی علم انسان را پرت می کند از صراط مستقیم. اینهایی که دین ساز بودند، اکثرا اهل علم بودند. اینهایی که دعوت بر خلاف واقع کردند، اکثرا از اهل علم هستند، چون علم قرائت به اسم رب نبوده است، انحراف داشته است از اول. این راه انحرافی هر چه پیش رفت، بیشتر انحراف حاصل می شود، دورتر می شود از انسانیت. چه بسا یک نفر آدم فیلسوف اعظم است به حسب نظر مردم، فقیه اکرم است به حسب نظر مردم، همه چیز می داند. انبار معلومات است لکن چون قرائت به اسم رب نبوده است از صراط مستقیم دور شده است و از همه دورتر. هر چه انبار زیادتر و زرش زیادتر، هر چه انبار بزرگتر و زر و ظلماتش بیشتر، «ظلمات بعضها فوق بعض». گاهی علم ظلمت است، نور نیست. آن علمی که شروع بشود به اسم رب، نور هدایت دارد. این علمی که برای این است که یاد بگیرد، آن خوبش این است که می خواهد یاد بگیرد و الا می خواهد مسند بگیرم، می خواهم امام جماعت بشوم، می خواهم اهل منبر بشوم، می خواهم مقبول عامه باشم، مقبول مردم باشم، انحراف است، اینها انحرافات است و همه دقیق. «صراط مستقیم» به حسب وصفی که شده است باریکتر از پوست بسیار دقیق است. چه بسا انسان یک عمر در ریا بوده و خودش نفهمیده، یک عمر هر عملی کرده ریا بوده است و نفهمیده خودش. ریاست اینقدر دقیق است که خود آدم هم نمی فهمد. (۵) لازم است طبقات محترم روحانی و دانشگاهی، با هم احترام متقابل داشته باشند. جوانان روشنفکر دانشگاه ها به روحانیت و روحانیون احترام بگذارند. خداوند تعالی آنها را محترم شمرده و اهل بیت وحی، سفارش آنها را به ملت فرموده اند. روحانیت قدرت بزرگی است که با از دست دادن آن خدای نخواستہ پایه های اسلام فرو می ریزد و قدرت جبار دشمن، بی معارض می شود. مطالعات دقیق اجانب استمارگر در طول تاریخ به آن رسیده که باید این سد شکسته شود و تبلیغات دامنه دار آنها و عمال آنها در چند صد سال، موجب شده که مقداری از روشنفکران را از آنها جدا و به آنها بدبین کنند تا جبهه دشمن، بی معارض شود. اگر احیانا در بین آنها کسانی بی صلاحیت خود را جا بزنند، لکن نوع آنها در خدمت هستند، به حسب اختلاف موقف و خدمت آنها ملت را پای بند اصول و فروع دیانت نموده، برغم اجانب و عمال آنها باید این قدرت را تأیید و حفظ نمود و با دیده احترام نگریست. چنانچه روحانیون محترم باید به طبقه جوان روشنفکر که در خدمت اسلام و کشور اسلامی است و به همین جهت مورد حمله عمال اجانب است، احترام گذاشته آنها را چون فرزندان عزیز و برادرانی ارجمند بدانند و این قدرت بزرگ که مقدرات، خواه ناخواه در دست آنها خواهد افتاد. از دست ندهند و از تبلیغات سوئی که بر ضد آنها در این چند صد سال شده و آنها را در نظر بعضی طور دیگر جلوه داده اند تا از تفرقه استفاده هر چه بیشتر برند، احتراز کنند و کسانی را که جهلا- یا از سوء نیت موجب دور نگه داشتن این طبقه مؤثر است از روحانیت، از خود برانند و به آنها اجازه ایجاد تفرقه ندهند و مطمئن باشند که با ضم این دو قدرت بزرگ پیروزی به دست می آید و با جدائی روی آن را نخواهند دید.

(۶) به جامعه محترم روحانیت خصوصا مراجع معظم وصیت می کنم که خود را در مسائل جامعه خصوصا مثل انتخاب رئیس جمهور و وکلاء مجلس کنار نکشند و بی تفاوت نباشند. همه دیدید و نسل آتی خواهد شنید که دست سیاست بازان پیرو شرق و غرب، روحانیون را که اساس مشروطیت را با زحمات و رنجها بنیان گذاشتند از صحنه خارج کردند و روحانیون نیز بازی سیاست بازان را خورده و دخالت در امور کشور و مسلمین را خارج از مقام خود انگاشتند و صحنه را به دست غرب زدگان سپردند و به سر مشروطیت و قانون اساسی و کشور و اسلام آن آوردند که جبرانش احتیاج به زمان طولانی دارد. (۷) از اول که در این مسائل بودیم و کم کم آثار پیروزی داشت پیدا می شد، در مصاحبه هائی که کردم، چه با کسانی که از خارج آمدند، حتی در نجف و در پاریس و چه در حرف هائی که خودم زدم، این کلمه را گفته ام که روحانیون شغل شان یک شغل بالاتر از این مسائل اجرایی است و اگر چنانچه اسلام پیروز بشود، روحانیون می روند سراغ شغل های خودشان، لکن وقتی که ما آمدیم و وارد در معرکه شدیم دیدیم که اگر روحانیون را بگوئیم همه بروید سراغ مسجدها، این کشور به حلقوم آمریکا یا شوروی می رود. ما تجربه کردیم دیدیم که اشخاصی که در رأس واقع شدند و از روحانیون نبودند، در عین حالی که بعضی شان هم متدین بودند، از باب اینکه آن

راهی که ما میخواستیم برویم و آن راهی که مستقل باشیم و با نان جو خودمان بسازیم و زیر فرمان قدرت های بزرگ نباشیم، آن راه، با سلیقه آنها موافق نبود. و لهذا چون آنجا دیدیم که ما نمی توانیم در همه جا یک افرادی پیدا بکنیم که صد در صد برای آن مقصدی که این ملت ما برای آن، جوان هاشان را دادند و اموالشان را دادند، نمی توانیم پیدا بکنیم، ما تن دادیم به اینکه رئیس جمهورمان از علما باشد و گاهی نخست وزیرمان هم همین طور. و در جاهای دیگر هم که قبلا گفته بودیم، بنا نداریم اینطور باشد و الان هم عرض می کنم هر روزی که ما فهمیدیم که این کشور را یک دسته از افرادی که روحانی نیستند، به آنطوری که خدای تبارک و تعالی فرموده است، اداره می کنند، آقای خامنه ای تشریف می برند سراغ شغل روحانی بزرگ خودشان و نظارت بر امور و سایر آقایان هم همین طور. ما اینطور نیست که هر جا یک کلمه ای گفتیم و دیدیم مصالح اسلام، حالا ما آمدیم دیدیم اینجوری نیست، اشتباه کرده بودیم، بگوئیم ما سر اشتباه خودمان باقی هستیم. ما هر روزی فهمیدیم که این کلمه ای که امروز گفتیم اشتباه بوده و قاعده اش این است که یک جور دیگر عمل بکنیم، اعلام می کنیم که آقا این را ما اشتباه کردیم، باید اینجوری بکنیم. ما دنبال مصالح هستیم، نه دنبال پیشرفت حرف خودمان. ما از حرفی که در مصاحبه ها گفتیم، عدول کردیم و موقتا تا آنوقتی که این کشور را به غیر روحانی می تواند اداره کند، آقایان روحانیون به ارشاد خودشان و به مقام خودشان بر می گردند و محول می کنند دستگاه های اجرائی را به کسانی که برای اسلام دارند کار می کنند و تا مسأله اینطور است که ابهام پیش ما هست، احتمال هست. اگر در یک میلیون احتمال، یک احتمال ما بدهیم که حیثیت اسلام با بودن فلان آدم یا فلان قشر در خطر است. ما مأموریم که جلوی این را بگیریم، تا آنقدری که می توانیم. هرچه می خواهند به ما بگویند، بگویند که کشور ملایان، حکومت آخوندیسم و از این حرفهایی که می زنند، و البته این هم یک حربه ای است برای اینکه ما را از میدان به در کنند. ما نه، از میدان بیرون نمی رویم.

(۸) سؤال: گفته شده است که اصلاحات ارضی شاه، روحانیونی را که دومین طبقه زمینداران بزرگ را تشکیل می داده اند (نیویورک تایمز ۱۱ دسامبر) صدمه زده است و این یکی از دلایلی است که شما با شاه مخالفت می کنید، آیا این مطلب صحیح است؟ پیش از سال ۱۹۶۲ چند درصد از زمین های زراعتی را افراد مذهبی اداره می کرده اند؟ آیا پس از رفتن شاه، عوامل مذهبی دوباره اداره زمین ها را به عهده خواهند گرفت؟ کشاورزی دولتی که مورد تأیید شما باشد چه خواهد بود؟ آیا مکانیزه کردن کشاورزی جایگزین کار یدی خواهد شد؟ در این صورت، این ماشین های کشاورزی از کجا تهیه خواهد شد؟ جواب: به طور کلی هیچ یک از روحانیون مخالف شاه از زمینداران بزرگ نمی باشند تا اصلاحات ارضی شامل زمین های آنها بشود و من هم اعلام کرده ام که چون زمینداران بزرگ مالیات های اسلامی خود را پرداخته اند، ما زمین ها را از رعایا پس نخواهیم گرفت و مخالفت من و سایر روحانیون با شاه هرگز بدین خاطر نبوده است و این هم از تبلیغات سوء شاه است که دیگر رنگ خود را باخته است. (۹) علمای اسلام موظفند با انحصار طلبی و استفاده های نامشروع ستمگران مبارزه کنند و نگذارند عده کثیری گرسنه و محروم باشند و در کنار آنها ستمگران غارتگر و حرامخوار در ناز و نعمت بسر ببرند. (۱۰) علمای اصیل اسلام هرگز زیر بار سرمایه داران و پول پرستان و خوانین نرفته اند و همواره این شرافت را برای خود حفظ کرده اند و این ظلم فاحشی است که کسی بگوید دست روحانیت اصیل طرفدار اسلام ناب محمدی با سرمایه داران در یک کاسه است. (۱۱) این وظیفه مأمورین الهی است که در دنیا آمده اند برای آنکه بشر را از این عالم به عالم بالا- ببرند و یک وظیفه هم روحانین ملت ها دارند، روحانین مسیح، روحانیون مسلم، روحانیون یهود، همه روحانیون. و آن وظیفه تبعیت تام از پیغمبرها و از آنهایی که آمدند برای تربیت بشر و برای صلح و صفا بین تمام افراد بشر. روحانیون در مرتبه اول واقعدند برای تحقق دادن به آرمان های انبیا که همان وحی الهی است. روحانیون یک وظیفه الهی دارند که این وظیفه الهی بالاتر از آن وظایفی است که سایر مردم دارند. یک مسؤولیت الهی دارند. روحانیون مسؤولند در مقابل پیامبران و در مقابل خدای تبارک و تعالی مسؤولند که تعلیمات انبیا را به مردم برسانند و دست مردم را بگیرند و از این گرفتاری ها که دارند نجات بدهند. مردم دنیا امروز مبتلا هستند به قدرت های بزرگ و به قدرت هایی که شیطانی هستند و در

مقابل انبیاء بزرگ ایستادند و نمی گذارند تعلیمات انبیا تحقق پیدا بکند. روحانیت مسیح یک خصوصیت زیادی دارد و آن اینکه قدرت های بزرگ مسیحی هستند، مدعی مسیحیت هستند و آن قدرت های بزرگند که در دنیا بر خلاف تعلیمات خدای تبارک و تعالی که به همه انبیا تعلیم فرموده است و بر خلاف تعلیمات عیسی مسیح عمل می کنند. روحانیت مسیح موظف است به حسب تعلیمات مسیح و به حسب تعلیم خدای بزرگ که با این قدرت هائی که بر خلاف مسیر انبیا و بر خلاف مسیر مسیح رفتار می کنند مبارزه معنوی بکنند، آنها را ارشاد بکنند به ملت مسیح، هدایت کنند ملت مسیح را که تبعیت از این قدرت هائی که بر ضد مسیح هست نکنند. (۱۲) پی نوشت ها: ۱ پیام امام خمینی به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی صحیفه نور جلد ۱۹ ص ۱۰۲ تاریخ: ۲۶۳/۲۲/۱۱ بیانات امام خمینی در جمع میهمانان دومین کنگره جهانی ائمه جمعه و جماعات صحیفه نور جلد ۱۸ ص ۲۷۸ ۲۷۶ تاریخ: ۳۶۳/۲۳/۲ پیام امام به زائران بیت الله الحرام صحیفه نور جلد ۲۰ ص ۱۳۰ ۱۲۵ تاریخ: ۴۶۶/۶/۵ بیانات امام خمینی در جمع اعضای شورای مرکزی ائمه جمعه استان تهران صحیفه نور جلد ۱۷ ص ۲۶۲ تاریخ: ۵۶۲/۴/۳ بیانات امام خمینی در دیدار با روحانیون حوزه علمیه قم صحیفه نور جلد ۷ ص ۲۲۶ ۲۲۵ تاریخ: ۶۵۸/۷/۴ پاسخ امام خمینی به اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا صحیفه نور جلد ۲ ص ۲۰ تاریخ: ۷۵۶/۲۴/۱۱ وصیت نامه الهی سیاسی حضرت امام (س) صحیفه نور جلد ۲۱ ص ۱۸۶ تاریخ تحریر: ۲۶/۱۱/۶۱ تاریخ قرائت: ۸۶۸/۱۵/۳ بیانات امام خمینی در جمع گروهی از روحانیون صحیفه نور جلد ۱۶ ص ۲۱۱ ۲۱۲ تاریخ: ۹۶۱/۳۰/۳ مصاحبه امام خمینی با دکتر جیم کوکلی رفت استاد دانشگاه روترکز آمریکا صحیفه نور جلد ۴ ص ۱۰۵ تاریخ: ۷/۱۰/۵۷ (پاریس نوفل لوشاتو) ۱۰ ولایت فقیه ص ۴۴ ۴۳ ۱۱ پیام امام خمینی خطاب به مراجع و روحانیون سراسر کشور صحیفه نور جلد ۲۱ ص ۹۰ تاریخ: ۱۲/۳/۶۷ بیانات امام خمینی در دیدار با چند کشیش امریکایی و الجزایری صحیفه نور جلد ۱۱ ص ۹۲ تاریخ: ۵۸/۴/۱۰ منابع مقاله: آیین انقلاب اسلامی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)؛

رسالت سیاسی حوزه ها در اندیشه امام خمینی

رسالت سیاسی حوزه ها در اندیشه امام خمینی از گفت و گوهای مهم و در خور درنگ در حوزه کاری حوزه، نقش آفرینی این نهاد و نخبگان آن در سیاست است. مقصود از نقش آفرینی حوزه در سیاست، این است که آیا حوزه به عنوان نهادی دینی، همان گونه که وظیفه دارد به تبلیغ دین و ارشاد مردم بپردازد، وظیفه دارد پایه های حکومت اسلامی را برافرازد و به اجرای قانونها و آموزه های اسلام بپردازد، یا این که حوزه در این عرصه ها هیچ گونه وظیفه و رسالتی ندارد، بسان کلیسا؟ به انزوا کشاندن حوزه ها و دور کردن روحانیان از تلاشهای سیاسی در گذشته، بیش تر ریشه در نقشه ها و حرکتهاست استعماری داشت، تا فکر و اندیشه و تراوش فکری شماری از حوزویان و متفکران حوزوی. البته واگویه ها و تبلیغات و به بوق و کرنا میدنهای دشمن و همیشه و همه گاه از جدایی دین از سیاست سخن گفتن، کم کم در ذهنها جا باز کرد و این ذهنیت را به وجود آورده که دخالت در سیاست، نه تنها وظیفه روحانیان نیست، که به دور از شان آنان است. به گفته حضرت امام، (آخوند سیاسی) در نظر آنان یک فحش و ناسزا پنداشته می شد. ۱ امام خمینی در چنین روزگاری و دوران رواج چنین اندیشه هایی، گام به میدان سیاست نهاد و از جایگاه فقیه و اسلام شناس، با گوناگون بیانها و سخنها، از حوزه و روحانیت خواست تا در عرصه های سیاسی حضور یابد و به عنوان وظیفه و رسالتی دینی، نظام طاغوتی را براندازند و پرچم حکومت اسلامی را برافرازند. این اندیشه متعالی و رهگشا و مترقی را امام، بارها پیش از انقلاب اسلامی و پس از آن، به مناسبتهای گوناگون عرضه کرد و بر آن پای فشرد. آن بزرگوار، انجام رسالت تاریخی و وظیفه دینی حوزه را تنها در صورتی امکان پذیر می دانست که این نهاد دینی در متن سیاست حضور یابد و برخوردار از قدرت اجرایی گردد. این باور از چند اصل اساسی زیر سرچشمه می گیرد که بدون توجه به آن اصول، اظهار چنین دیدگاهی غیرمنطقی است: ۱. اصل پیوند دین و سیاست. ۲. نقش آفرینی و حضور کارآمد در

عرصه سیاسی، وظیفه مهم پیامبران و امامان معصوم (ع). ۳. مشترک بودن عالمان دینی و فقیهان عادل و پرهیزکار با پیامبران در این وظیفه. ۴. تشکیل حکومت از مهم ترین و اساسی ترین وظیفه های عالمان و فقیهان ژرف اندیش، عادل و پرهیزکار. بنابراین، بررسی اندیشه (بایستگی حضور گسترده عالمان دین در عرصه های سیاسی) از نگاه امام، بسته به روشن گری و تحلیل اندیشه آن بزرگوار نسبت به اصول یاد شده دارد. در این نوشتار، که به پاس بزرگداشت صدمین سالگشت تولد حضرت امام خمینی نگاشته می شود، بر آنیم که نگاهی گذرا به چگونگی نگرش آن فرزانه، به این موضوع و مبانی آن داشته باشیم. پیش از آن اشاره ای گذرا به مفهوم (سیاست) و کاربرد آن در فرهنگ اسلامی مفید و مناسب می نماید: مفهوم سیاست دانشوران علوم سیاسی، تعریفهای گوناگونی از سیاست ارائه داده اند. شماری آن را (علم قدرت)، گروهی آن را (مطالعه دولت) و یا (تصمیم گیری در باره مسائل ناهمگون) و شماری دیگر نیز به عناصر دیگری در تعریف سیاست اشاره کرده اند ۲ که در جای خود باید به نقد و بررسی آن پرداخت. در فرهنگهای فارسی و عربی نیز، کاربردهای گوناگونی برای واژه سیاست، برشمرده اند: تدبیر امور، پرورش، سرپرستی، فرمان و دستور، عدالت و داوری و... بیشترین اهل نظر و اندیشه در نوشته های خود، سیاست را به اداره جامعه و حکومت بر مردم تفسیر کرده اند، از باب نمونه: (السیاسه القیام علی الشئ بما یصلحه... وکان بنوا اسرائیل یسوسهم انبیائهم ای تتولی امورهم کما یفعل الامراء و الولاه بالرعیه....) ۳ سیاست، قیام بر امری، برای اصلاح آن است. پیامبران بنی اسرائیل، سیاست می ورزیدند یعنی امور مردم را عهده دار شده و مانند امیران و الیایان، به کار مردم رسیدگی می کردند. این واژه در روایات و ادعیه نیز به همین معنی آمده و با معنای لغوی و اصطلاحی آن تا حدودی هماهنگ است. از باب نمونه: امام صادق (ع) می فرماید: (ان الله ادب نبیه... ثم فوض الیه امر الدین والامه لیسوس عباده). ۴ خداوند پیامبرش را با آداب نیک بیاراست... آن گاه، سرنوشت دین و دنیای مردم را به وی سپرد، تا بندگانش را سیاست و رهبری کند. امام خمینی، باره ها در سخنرانیها و بیانیه های خود، تفسیر خود را از سیاست بیان داشته است. از جمله در یکی از سخنرانیها، پس از ریشه یابی اندیشه غلط و ضد دینی: (جدایی دین از سیاست) می گوید: (مگر سیاست چیست؟ روابط بین حاکم و ملت، روابط بین حاکم با سایر حکومتها... جلوگیری از مفاسدی که هست، همه اینها سیاست است). ۵ یا در جای دیگر می گوید: (سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد، تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد... این، مختص به انبیا و اولیاست و به تبع آنها علمای بیدار اسلام). ۶ با توجه به همین معناست که پیامبر گرامی اسلام (ص) و امامان (ع) در روایات و زیارت جامعه (ساسة العباد)، ۷ (ساده العباد و ساسة البلاد) ۸ و... خوانده شده اند. علامه مجلسی درباره این که پیامبر اسلام (ص) باید برای خود جانشینی معصوم برگمارد، می نویسد: (هكذا تقضى السیاسة المرضیه وعموم الرحمة الالهیه وثبوت الشفقه المحمدیه). ۹ سیاست مورد رضایت و رحمت گسترده خدا و ثبوت شفقت محمدی چنین اقتضایی را دارد. یعنی اقتضای سیاست الهی این است که زمام امور به دست سیاستمداران الهی سپرده شود، چرا که زندگی بدون سیاست ممکن نیست. اگر سیاستمداران الهی به این کار نپردازند، سیاست بازان حرفه ای به جای آنان نشسته و به ستم و فساد خواهند پرداخت. بنابراین، سیاست از دیدگاه امام خمینی، عبارت است از: اداره کشور براساس مصلحت دینی و دنیوی مردم. این چنینی است، جز از پیامبران، اولیای خدا و عالمان بیدار و خداجوی بر نمی آید. ۱۰ با توجه به همین معناست که امام، سیاست همراه با خدعه، نیرنگ و فریب را به پیروی از آموزه های اسلام و فرموده حضرت امیر (ع) ۱۱ سیاست اصیل اسلامی نمی داند. ۱۲ با توجه به همین معناست که می گوئیم: پیامبران، بویژه پیامبر اسلام (ص) مظهر دیانت و سیاست بودند و ضمن راهنمایی و روشن گری شریعت، به مسائل سیاسی و امور اجتماعی مردم نیز توجه داشته و آن را از برنامه ها و هدفهای دینی خود بر می شمردند. به گفته امام خمینی: (پیامبر اکرم (ص) مبعوث شد که سیاست امت را متکفل باشد... انبیا شغلشان سیاست است و دیانت همان سیاستی است که مردم را از این جا حرکت می دهد و به تمام چیزهایی که صلاح ملت و مردم است (هدایت می کند). ۱۳ پیوند دین و سیاست طرح این

بحث و مستندهای آن، هر چند در این گفتار، بحثی مقدماتی به شمار می‌آید، ولی اهمیت ویژه‌ای دارد زیرا تا پیوند دین و سیاست روشن نگردد و به شبهه جدایی دین از سیاست، پاسخ گفته نشود، نظریه بایستگی و بایایی پرداخت عالمان دین به امور سیاسی، جایگاه واقعی خود را باز نمی‌یابد. پرسش اصلی این است: آیا سیاست و حکومت جزئی از دین و اداره اجتماع بدون توجه به آموزه‌های اسلام کاری غیر دینی، بلکه ضد دین است و یا این که سیاست و حکومت از مباحث عقلایی است و دین در این باره رسالتی ندارد و مردم و یا نمایندگان آنان باید براساس شناخت مصالح، نیازها را برآورند و بازدارنده‌ها را از سر راه بردارند و به امور سامان دهند. در این مقوله و در زمینه این پرسش، دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد که در این جا به دیدگاه کسانی می‌پردازیم که بر جدایی دین از سیاست باور دارند و سپس بر اساس مبانی که در دست داریم به آنان پاسخ خواهیم داد: نظریه جدایی دین از سیاست: شماری بر این پندارند: دین از سیاست جداست. این گروه در این باب یکسان سخن نگفته‌اند. گروهی از آنان، بر این پندارند: از متون دینی بر می‌آید: دخالت در شوون دنیوی، از هدفهای دین نیست، امور سیاسی و اجتماعی، به عقل و تجربه بشر واگذاشته شده است. شماری از اینان حتی گفته‌اند: حکومت پیامبر اسلام (ص)، هیچ پیوستگی و پیوندی با رسالت او نداشته و وظیفه پیامبر (ص) و رسالت آن حضرت، تنها هدایت مردم در امور معنوی و اخروی بوده است. البته آن حضرت به سبب بیعت مردم، حکومت را در دست گرفت و گرنه در این عرصه، هیچ مسوولیتی نداشت. گروهی دیگر بر این گمانند: سامان دادن به امور اجتماعی و سیاسی با آموزه‌های اسلام ناممکن است! در حقیقت اینان پنداشته‌اند: دین توانایی چنین کاری را ندارد و نمی‌تواند چرخ جامعه را به گردش درآورد و زندگی مردم را اداره کند. پاسخ: از نگاه امام خمینی پیوند عمیق و گسترده‌ای میان دین و سیاست در مجموعه اصول و فروع دین به چشم می‌خورد. بر همین اساس وی، در درازای زندگی سیاسی خود تلاش ورزید تا پندار جدایی دیانت از سیاست را از میان بردارد و به این سخن واهی، پاسخ درخور و ژرفی بدهد و در عمل ثابت کند که می‌شود بین دین و سیاست جمع کرد و دین را که سیاست جزء جدایی‌ناپذیر آن است، پیاده کرد. اندیشه، حرکت، خیزش و تکاپوی امام در سرتاسر زندگی از این اصل جاودانه و حیاتی سرچشمه می‌گرفت و زندگی وی پیوند ناگسستنی با اندیشه او داشت. اگر به مبارزه با ستم و ستمگران پرداخت، یا به دفاع از ستمدیدگان و مستضعفان برخاست و به برقراری عدالت اجتماعی، همت گماشت، یا ثنوری ولایت فقیه و ضرورت برپایی حکومت اسلامی را پخت و عرضه کرد، بایستگی و بایایی مبارزه با استعمار و صهیونیسم و برگذاری آیین براءت از مشرکان در حج در کانون توجه خود قرار داد، یا نماز جمعه و عیدین را بر پا داشت، همه و همه، ریشه در این تفکر سرچشمه گرفته از اسلام ناب ایشان داشت که دین عجین با سیاست است. امام، برای استوارسازی این اندیشه، دلیلهای بسیاری آورده که در ضمن ارائه فهرستی از آنها، پاره‌ای از آنها را شرح می‌دهیم: ۱. ساختار طبیعی دین اسلام. ۲. سیره پیامبران، بویژه پیامبر گرامی اسلام در مبارزه با حاکمان ستم و تشکیل حکومت اسلامی. ۳. تعیین تکلیف رهبری و حکومت پس از خود در روزهای نخستین بعثت. ۴. اگر دین، دارای نظام و حکومت نباشد، ضامن اجرا ندارد. ۵. درگیری پیایی و گسترده امامان معصوم (ع) با حکومتهای ستم پیشه. ۶. آیات و روایاتی که همکاری و ولایت‌پذیری از ستمگران را روا نمی‌دانند و... ساختار طبیعی دین از نگاه امام، اسلام تنها دین عبادت و موعظه نیست. اسلام دینی است جامع و کامل که برای همه شوون زندگی انسان: اقتصاد، سیاست، تربیت و... قانون و رهنمود دارد. امر به معروف و نهی از منکر، حدود، تعزیرات، قصاص، دیات و... مهم‌ترین و اساسی‌ترین بخش آموزه‌های اسلام را تشکیل می‌دهند. (اسلام دین سیاست است. این نکته با اندک دقتی در احکام حکومتی، سیاسی، اقتصادی اسلام روشن می‌شود. آن که می‌پندارد دین از سیاست جداست نه دین را شناخته و نه سیاست را). ۱۴ آیات و روایاتی که بر بعد سیاسی اجتماعی اسلام دلالت دارند، بسیارند و شمارش آنها دشوار. امام در وصیت نامه سیاسی الهی خود به این نکته اشاره دارد: (قرآن کریم و سنت رسول الله (ص) آن قدر که در حکومت و سیاست احکام دارند، در سایر چیزها ندارند، بلکه

بسیاری از احکام عبادی اسلام، عبادی سیاسی است. (۱۵) امام در کتاب ولایت فقیه، در این باره به روشنی سخن گفته است. وی در آن جا، آیات اجتماعی قرآن را صد برابر آیات عبادی آن می‌داند و با آگاهی ژرفی که از کتابهای روایی دارد اظهار می‌دارد: از یک دوره کتاب حدیث که حدود پنجاه کتاب است، سه - چهار کتاب به مسائل عبادی و وظیفه انسان در برابر خدا می‌پردازند و بخشی هم به اخلاق ویژه شده‌اند و در باقی، از اجتماع، سیاست، حقوق و... سخن می‌رود. (۱۶) امام، حتی از این هم پا را فراتر نهاده و مسائل اخلاقی و عبادی را در پیوند با مسائل سیاسی قلمداد کرده است. از باب نمونه: نماز جماعت، نماز عید فطر و قربان، نماز جمعه، حج و... با این که از آیینها و مناسک عبادی بشمارند، بعد سیاسی آنها نیز جلوه‌گری ویژه‌ای دارد. (۱۷) در بین این عبادتها، نماز جمعه جایگاه ویژه‌ای دارد؛ چرا که در روزگار حضور امام معصوم (ع) و یا نماینده او و در روزگار غیبت نایب عام امام و یا کسی که از سوی وی اجازه دارد، باید این نماز را بگذارد و زمینه انجام را آماده سازد. (۱۸) افزون بر این، بر اساس روایات، باید در خطبه‌های آن مصالح دین و دنیای مسلمانان بیان شود و مردم از رخدادهایی که در دیگر کشور اسلامی روی داده و همچنین از مسائلی که عزت و استقلال آنان به آنها بستگی دارد، آگاه شوند. (۱۹) و... (ماهیت و کیفیت این قوانین می‌رساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه، تشریح گشته است.) (۲۰) یا: (مذهب اسلام از هنگام ظهورش، متعرض نظامهای حاکم در جامعه بوده است. و خود دارای سیستم و نظام خاص اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی است که برای تمامی ابعاد و شئون زندگی فردی و اجتماعی، قوانین خاصی دارد و جز آن را برای سعادت جامعه نمی‌پذیرند.) (۲۱) در نگاه امام، بین دین و سیاست جدایی وجود ندارد. دین بدون حکومت، کامل نیست و اگر دین، بر معنای دقیق کلمه بخواهد پیاده شود، باید پیروان آن تشکیل حکومت بدهند و کسانی که غیر از این درباره اسلام می‌اندیشند، یا اسلام را نشناخته‌اند یا هدفهای سیاسی ویژه‌ای دارند. (۲۲) دینی که سیاست جزو ماهیت و جوهره آن است و رهبران (ساسة العباد) معرفی شده‌اند و همه افراد امت اسلامی را مسوول سرنوشت یکدیگر می‌داند: (کلکم راع و کلکم مسوول عن رعیت.) (۲۳) و (اهتمام به امور مسلمانان) (۲۴) را از نشانه‌های جامعه سالم اسلامی بر می‌شمارد و... چگونه می‌توان گفت که دین را از سیاست جدا می‌داند و چگونه اجازه می‌دهد که کارشناسان و ویژه کاران آن مکتب از سیاست و اجتماع به دور باشند. افزون بر این، اگر دین تنها برای ساماندهی امور اخروی و معنوی بشر برنامه داشته باشد، آن همه آیات و روایات سیاسی و اجتماعی برای چیست؟ بنابراین، این که در متون دینی از سیاست و حکومت سخنی به میان نیامده، سخنی است واهی و به دور از خردورزی و برخاسته از جهل به آموزه‌های والای اسلامی. امام، از ژرفای دل و با تمام وجود، ایمان داشت و آن هم ایمان آگاهانه و از روی دانش و بصیرت که تشکیل حکومت از سوی پیامبر (ص) وظیفه دینی و به دستور خدا و برابر قرآن مجید بوده است. (۲۵) امام، همه سونگر بود. اسلام را جامع می‌دید و یک سویه به مطالعه و داوری درباره اسلام نمی‌پرداخت. امام خمینی، برای پیامبر اسلام (ص) سه مقام و سه جایگاه الهی باور داشت: رسالت، قضاوت و رهبری جامعه. (۲۶) بر همین اساس، آن حضرت تشکیل حکومت داده و به اجرای آموزه‌های اسلام پرداخته است. پندارگرایان، برای بافته‌ها و پندارهای خود، تنها به آیاتی که بیانگر رسالت پیامبرند استدلال می‌جویند و حال آن که آیات دیگری در قرآن وجود دارد که به روشنی به وظیفه دینی پیامبر در جهت تشکیل امت و رهبری آنان دلالت دارند. (۲۷) امام خمینی، منصب حکومت و قضاوت را با مرگ پیامبر (ص) پایان یافته نمی‌داند؛ بلکه پس از رحلت پیامبر (ص) برای امامان معصوم نیز ثابت می‌داند. عقیده دارد: گماردن جانشین در همین راستا از سوی پیامبر اسلام (ص) صورت گرفته است و اگر پیامبر (ص) به این بخش رسالت خویش عمل نمی‌کرد، رسالت ناتمام بود: (اگر پیامبر اکرم (ص) خلیفه تعیین نکند (فما بلغت رسالت) ۲۸ رسالت خویش را به پایان نرسانده است. ضرورت اجرای احکام و ضرورت قوه مجریه و اهمیت آن در تحقق رسالت و ایجاد نظام عادلانه‌ای که مایه خوشبختی بشر است، سبب شده که تعیین جانشین مرداف با اتمام رسالت باشد.) (۲۹) از سخنان یاد شده، به دست می‌آید که اسلام دارای

نظامهای گوناگون: سیاسی، اقتصادی و ... است. مجری این نظامها در روزگار حضور، پیامبر و امامان هستند. و در روزگار غیبت ولی فقیه. این، چنانکه خواهیم آورد، نه تنها به حضور عالمان و فقیهان در صحنه سیاست می انجامد که بر بایستگی و بایایی آن نیز دلالتی روشن دارد. در این نتیجه، بین دیدگاه انتصاب و یا انتخاب و حتی وکالت فقیه، تفاوتی نیست زیرا بر اساس همه این مبانی، محدودیت قلمرو مسوولیت عالمان دینی، به مسائل فردی و عبادات نادرست است. شماری از مدعیان جدایی دین از سیاست، بر این پندارند که: دین نمی تواند و نباید در شئون دنیای بشر از جمله سیاست و حکومت دخالت کنند. مهم ترین و مشهورترین دلیل آنان در این باب این است: دین و آموزه های دینی، ثابت هستند و مقوله های اجتماعی و سیاسی، همواره در حال دگر دیسی و هماهنگی با دگرگونی فرهنگ و دانش و تجربه های اجتماعی بشر، شکل جدید به خود می گیرند، از باب نمونه: روابطی که در جامعه صنعتی وجود دارد، هیچ گاه در جامعه های بدوی وجود نداشته است. همچنین روابط مالی که در جامعه پیچیده امروزی وجود دارد، در جامعه بدوی صدر اسلام وجود نداشته است. از این دو مقدمه، نتیجه گرفته اند: چون دین ثابت، با نیازهای دگرگون شونده، نمی تواند همراه و همگام باشد، پس تنها راه حل این است که: دین را از گردونه زندگی اجتماعی و سیاسی دور کنیم زیرا که اصرار بر دخالت دین، سبب عقب ماندگی و جلوگیری از رشد جامعه و توسعه اجتماعی است. از دیدگاه امام، این پندار و گمان از آن جا ناشی شده که اینان یا نتوانسته اند بین ثبات دین و آموزه های آن و نیازهای دگرگون شونده انسان و زمان جمع کنند و یا به سبب هدفهای کینه آلود سیاسی، به چنین تبلیغاتی روی آورده اند. از دیدگاه متفکران اسلامی، امام خمینی و شاگردان ایشان، هر دو مقدمه دلیل، سست و بی بنیادند زیرا: الف. بسیاری از نیازهای انسان، هر چند در زمانها و مکانهای گوناگون به شکلهای مختلف بروز می کنند، اما در اصل ثابت هستند، از باب نمونه: در زمینه روابط حقوقی و اقتصادی، در گذشته قراردادهایی همانند: بیع، اجاره، عقد شرکت و ... وجود داشته، امروزه گرچه در شکل و قالب آنها دگرگونیهایی به وجود آمده و روابط حقوقی و معاملی، شکلهای پیچیده ای به خود گرفته اند، ولی از جهت حقوقی، همان بیع و اجاره و شرکت به شمار می روند. بنابراین، هم نیازهای دنیوی ثابت وجود دارد و هم بسیاری از نیازهای دگرگون شونده ما می توانند شکلهای گوناگون نیازهای ثابت به شمار آیند. امام خمینی در پاسخ این گروه، در وصیت نامه سیاسی الهی خویش می نویسد: (گروه اول) کسانی که می گویند: احکام اسلام برای هزار و چهارصدسال پیش وضع شده است و نمی تواند در عصر حاضر کشورها را اداره کند) که باید گفت از حکومت و قانون و سیاست یا اطلاع ندارند، یا غرض مندانه خود را به بی اطلاعی می زنند زیرا اجرای قوانین بر معیار قسط و عدل و جلوگیری از ستمگران و حکومت جائزانه و بسط عدالت فردی و اجتماعی و منع از فساد و فحشاء و انواع کج رویها و آزادی بر معیار عقل و عدل و استقلال و خودکفایی و جلوگیری از استعمار و استثمار و استعباد و حدود و قصاص و تعزیرات بر میزان عدل برای جلوگیری از فساد و تباهی یک جامعه و سیاست و راه بردن جامعه به موازین عقل و عدل و انصاف و صدها از این قبیل، چیزهایی نیست که با مرور زمان در طول تاریخ بشر و زندگی اجتماعی کهنه شود. این دعوی به مثابه آن است که گفته شود: قواعد عقلی و ریاضی در قرن حاضر، باید عوض شود و به جای آن قواعد دیگر نشانده شود. اگر در صدر خلقت، عدالت اجتماعی باید جاری شود و از ستمگری و چپاول و قتل باید جلوگیری شود، امروز چون قرن اتم است، آن روش کهنه شده و ادعای آن که اسلام با نوآوریها مخالف است، همان سان که محمد رضا پهلوی مخلوع می گفت: (که اینان می خواهند با چارپایان در این عصر سفر کنند). یک اتهام ابلهانه بیش نیست). ۳۰ امام در ادله سخنان یاد شده، به معنی درست تمدن و نوآوری پرداخته و هماهنگی اسلام و آموزه های آن را با نوع درست آن اعلام داشته است. ب. این ادعا که آموزه های دینی، همه ثابت و درخور انعطاف و دگرگونی نیستند نیز، درست نیست زیرا در دین عناصری وجود دارد که سبب انعطاف پذیری آن در پاره ای از موارد و برابری آن با نیازها و خواسته های زمان می گردد. اجتهاد پذیری اسلام، نقش زمان و مکان در اجتهاد، اختیارهای حاکم اسلامی و

حکم حکومتی، قوانین ثانوی، قاعده اهم و مهم و تقدم اهم بر مهم و... از عواملی بشمارند که برابری آموزه های اسلام را با شرایط و موارد گوناگون و نوین فراهم می آورند. در پرتو این عناصر پویا و کارآمد، حکومت اسلامی می تواند با توجه به اصول و مبانی فقهی در هر یک از مسائل نوپیدای اجتماعی سیاسی، اقتصادی، راه حل دینی ارائه دهد. افزون بر همه اینها، مقصود از دخالت دین در شؤون دنیوی بشر، از جمله حکومت و سیاست، این نیست که در هر مورد جزئی حکمی داشته باشد، بلکه مقصود این است که اسلام اصولی دارد که همه مسائل جزئی مورد نیاز، از آن قابل استنباط است. از باب نمونه: دزدی، فساد، ستم به دیگران و... پدیده هایی اجتماعی اند که در زمان ما شکلهای گوناگونی پیدا کرده اند که با گذشته درخور سنجش نیستند، چه در شیوه و چه در گونه و چگونگی، ولی با این حال، اینها رویه ثابتی دارند و آن دست یازی به حدود و حقوق دیگران است و این امری است ثابت. آنچه لازم بوده بیان حکم کلی بوده که خداوند بیان فرموده و برابرسازی حکم کلی خداوند، بر موارد جزئی، به دست فقیهان، اسلام شناسان، مردم، حاکمان و مجریان قانون است. بنابراین، به بهانه دگرگونی نیازها، نمی توان احکام کلی شریعت اسلام را زیر پا نهاد و آنها را احکامی مربوط به صدر اسلام و یا جامعه هایی همانند آن دانست، آن گونه که سکولاریستها و پیروان آنان می گویند. با این همه، شگفت این جاست که شماری از خام اندیشان پنداشته اند: به کارگیری عنصر مصلحت در احکام حکومتی از سوی امام راحل، همان جدایی ساختاری نهاد دین از حکومت و سکولاریزم و عرفی شدن حکومت اسلامی است و مصلحت اندیشی، عنصری برون دینی به شمار می رود. بنابراین، به هر اندازه از مصلحت بهره ببریم، به همان اندازه از دین و شریعت جدا شده ایم. ۳۱ ما در گذشته در مقاله ای مستقل ثابت کردیم: مصلحت عنصری اصیل، ریشه دار و جوشیده از متن دین است و چیزی نیست که بنابر نیاز و کاستیهای موجود در فقه، به ابتکار امام خمینی وارد اندیشه سیاسی اسلام شده باشد. ۳۲ ج. جدایی ناپذیری دین و حکومت، در دوران حضور: گروهی هر چند پیوند دین و حکومت را پذیرفته، ولی آن را ویژه دوره حضور معصومان(ع) دانسته اند و بر این باورند که در روزگار غیبت، قیام و اقدام برای تشکیل حکومت اسلامی روا نیست. این تفکر، چون با خود کامگی حاکمان ستم ناسازگاری نداشت، بلکه به گونه ای غیر مستقیم توجه گر ناشایسته کاریهای آنان نیز بود، از سوی آنان پشتیبانی می شد و گسترش می یافت، تا جایی که پیش از انقلاب اسلامی، هواداران این اندیشه با مبارزان و هواداران راه امام خمینی، سرناسازگاری گذاشتند و روحیه بی تفاوتی، سکون و سکوت و ستم پذیری را به کالدها می دمیدند. امام خمینی در کتاب ولایت فقیه، ضمن بیان دلیلهای ولایت فقیه، به این تفکر و پیامدهای زیانبار آن اشاراتی دقیق و ژرف دارد: (اعتقاد به چنین مطالبی یا اظهار آنها بدتر از اعتقاد و اظهار منسوخ شدن اسلام است. هیچ کس نمی تواند بگوید: دیگر لازم نیست از حدود و ثغور و تمامیت ارضی وطن اسلامی دفاع کنیم، یا امروز مالیات و جزیه و خراج و خمس و زکات نباید گرفته شود، قانون کیفری اسلام و دیات و قصاص باید تعطیل شود. هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده و جامعیت و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است). ۳۳ چون در گذشته، در مقاله ای مستقل به شرح به این دیدگاه و نقد مبانی آن پرداخته ایم، ۳۴ در این جا به همین اندازه بسنده می کنیم. سیره پیامبران و امامان معصوم(ع) با نگاهی به تاریخ و آیات قرآن، در می یابیم: پیامبران الهی بیش از دیگران با سیاست سروکار داشته اند، به گونه ای که همه پیامبران با دشمنی و کینه توزی پادشاهان و دنیاداران روبه رو شده اند. رویارویی حضرت ابراهیم(ع) با نمرود، حضرت موسی(ع) با فرعون و قارون، قیام حضرت عیسی(ع) در برابر رهبران یهودی و حکومت دست نشانده حاکم بر فلسطین که به پی گیری دستگیری و محکوم شدن آن حضرت انجامید، نهضت و دعوت پیامبر اسلام(ص) از قدرتهای بزرگ آن روزگار، همه و همه، گواه آن است که پیامبران الهی، نه تنها با سیاست و حکومت کار دارند که با همه طاغوتها به نبرد برخاسته و تا براندازی آنان از پای ننشسته اند. ۳۵ قرآن، برقراری عدل و قسط در جامعه بشری را از هدفهای پیامبران الهی شمرده است: (لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم

الکتاب والمیزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فيه باس شديد و منافع للناس. (۳۶) ما پیامبران را با دلیلهای روشن فرستادیم و با آنان کتاب و میزان فرو فرستادیم تا مردم عدل و قسط را بپادارند و آهن را فرستادیم که در آن صلابت شدید و سودهایی برای مردم است. تکیه بر حدید به عنوان عامل قدرت، بیانگر بازدارنده‌هایی است که در راه تعالی و تکامل جامعه اسلامی و انسانی وجود دارند. این بدان سبب است که پیامبران برای نجات و برقراری عدالت اجتماعی دگرگونی بزرگی را در جامعه به وجود می‌آورند، تا نابسامانیها را ریشه کن ساخته و دنیا را به شکلی نو بسازند. روشن است که ستمگران با این دگرگونی که ارکان حاکمیت آنان را به لرزه درمی‌آورد به رویارویی بر می‌خیزند. در این جاست که پیامبران پس از ارائه نشانه‌های روشن و عرضه معیارهای سنجش برای پدید آوردن جامعه و حکومتی خدایی، نیاز به (حدید) و حرکت‌های مسلحانه پیدا می‌کنند: (وکاین من نبی قاتل معه ربيون كثير فما وهنوا لما اصابهم في سبيل الله وماضعفوا وما استكانوا والله يحب الصابرين). (۳۷) چه بسا از پیامبران که خدا دوستان بسیاری، همراه آنان به نبرد پرداختند و در آنچه در راه خدا به آنان رسید، سستی نگرفتند و ناتوان نشدند. خدا صابران را دوست دارد. امام خمینی در تفسیر آیه: (لقد ارسلنا...) به شرح سخن گفته که چکیده‌ای از آن را در این جا می‌آوریم: (همه انبیاء، از آدم تا خاتم، برای اصلاح جامعه آمده‌اند و در این راستا، تلاش‌های بسیار کرده‌اند. آیه شریفه (عدالت اجتماعی) در میان مردم را یکی از اهداف پیامبران دانسته است. تناسب (حدید) با برپایی عدالت اجتماعی، به این صورت است که: پیامبران دعوت خود را شروع می‌کنند و در جهت پیاده کردن اهداف خود هستند، اگر گروهی سد راه شدند، نخست باید با بیانات و موازین، با آنها سخن گفت و اگر نشنیدند، با (حدید) باید در برابر آنها ایستاد. همه پیامبران این گونه بودند. خداوند موسی (ع) را به سراغ فرعون می‌فرستاد که با سخنان نرم با او سخن بگوید و وقتی این سخنان در او کارگر نمی‌افتد، نوبت به قیام می‌رسد. آیا می‌شود گفت که: پیامبر اسلام (ص) کاری به جامعه نداشته است. آن بزرگوار کدام روزش از مسائل سیاسی خارج بود؟ دولت تشکیل می‌داد، با کسانی که بر ضد اسلام و مردم بودند جنگ می‌کرد. مساله دخالت در سیاست در راس تعلیمات انبیاست مگر قیام به قسط، بدون دخالت در سیاست امکان پذیر است. (۳۸) روشن است که اگر پیامبران در اندیشه درهم شکستن سلسله ستمگران نبودند و نجات انسانها را از نظامهای شیطانی هدف قرار نمی‌دادند، نه نیازی به شمشیر بود، نه نیروی مسلح و نه نبرد و درگیری. تنها و تنها تبلیغ معارف دینی بدون اجرای آنها در محیط اجتماع، چه ضرری برای حاکمان ستم و مفسدان داشت که از گسترش آن جلو می‌گرفتند؟ اگر حاکمیت با ستم و ستمگران باشد، چند جمله موعظه بدون هیچ درگیری چه اثری خواهد داشت که آنان را وادار به رویارویی کند؟ گزیده سخن: دقت در هدف‌های پیامبران الهی و شیوه برخورد آنان با قدرتهای زمان، نشانگر دخالت آن بزرگواران در سیاست و تلاش گسترده و ژرف و همه‌سویه آنان برای برپایی حکومت الهی است. در تشکیل حکومت به وسیله پیامبر گرامی اسلام (ص) تردیدی نیست. پس از هجرت به مدینه، تشکیل حکومت از نخستین کارهای آن حضرت بود. پیامبر (ص) مسجد را کانون اسلام و مرکز ساماندهی به امور سیاسی و اجتماعی قرارداد و خود به عنوان رهبر دینی سیاسی کارها را به دست گرفت و کار گزارانی به دیگر جاها گسیل داشت و آنی از سرپرستی مردم و رسیدگی به امور اجتماع و ساماندهی روی برنگرداند. امام خمینی، به شرح، در این باره سخن گفته که چکیده‌ای از آن را در این جا می‌آوریم: (استعمارگران، برای انزوای روحانیت، جدایی سیاست از دیانت را طرح کردند. سرسپردگان استعمار و روحانیون درباری نیز، به تبلیغ این مساله پرداختند. بنابر منطق این طایفه که می‌گویند: مسلمان نباید در سیاست دخالت کند، به پیامبر اسلام (ص) ایراد وارد می‌کنند، چون رسول الله پایه سیاست را در دیانت گذاشته است. تشکیل حکومت و مراکز سیاست داده است. این آخوندهای درباری، یا باید پیامبر اکرم (ص) و خلفای اسلام را طرد کنند و بگویند آنها مسلم نبوده‌اند برای این که دخالت در سیاست می‌کرده‌اند و یا باید خود و حکومت‌های خود را تخطئه کنند. (۳۹) شماری از روشنفکران مذهبی، با الگوگیری از بحث‌های متفکران غربی،

چنین گمان برده اند: هدف بعثت پیامبران، تنها خدا و آخرت بوده است و پیامبران، کاری به حکومت و سیاست نداشته اند. اگر می بینید پیامبر اسلام (ص) نیز تشکیل حکومت داده، همانند یکی از مردم با تقاضاها و بیعت مردم به چنین کاری دست زده و گرنه در اسلام، هیچ دستوری درباره حکومت نرسیده است! علی عبدالرازق در بین اهل سنت و دکتر مهدی حائری و مهندس بازرگان از این جمله اند. ما در همین نوشتار و با استناد به آیات و روایات ثابت کردیم. که پیامبران برای تشکیل حکومت آمده اند و نیز با استناد به آیات و روایات آوردیم که مقام و منصب حکومت و قضاوت، از مقامهای دینی پیامبر (ص) بوده است و واگذار شده از سوی خداوند. ۴۰ یعنی خداوند آن حضرت را امام و رهبر مسلمانان قرار داده و از آنان خواسته است که از پیامبر (ص) پیروی کنند. پیامبر اسلام (ص) نیز به دستور خداوند امامان معصوم را به این مقام برگمارد. از این روی، می توان گفت: در فرهنگ شیعی (امامت) تجسم (فلسفه سیاسی اسلام) است. در این فرهنگ (امامت) الگوی رهبری و حاکمیتی است که از متن اسلام بیرون می آید. امام خمینی در ذیل آیه شریفه: (اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منكم) به این نکته اشاره کرده ۴۱ و از این شبهه که دین و پیامبر (ص) نقشی در اداره زندگی مردمان ندارند و تنها به کار آخرت می پردازند، به گونه استدلالی و روشن پاسخ داده است. ۴۲ از نگاه شیعه، امامان معصوم (ع) به حکم این که راه پیامبر (ص) را می پویند و همان را ادامه می دهند، رسالتی را که بر دوش دارند، همان رسالتی است که پیامبر (ص) بر دوش داشت: اجرای آیینها و دستورهای اسلام و برپایی حکومت قسط و عدل. ۴۳ امام خمینی می گوید: (بنای انبیاء و اهل بیت، علیهم السلام، این نبود که از مردم کناره گیری کنند، آنان با مردم بودند و هر وقت دستشان می رسید حکومت را می گرفتند). ۴۴ از باب نمونه، امام علی (ع) حکومت تشکیل داد و کارگزارانی برای اداره امور سیاسی، قضایی و اقتصادی به این سوی و آن سوی سرزمینهای اسلامی گسیل داشت. ۴۵ پس از امام علی (ع)، امام حسن (ع) حکومت را به دست گرفت، ولی با پدید آمدن پدیده ها و شرایط ویژه ای ناگزیر به صلح شد، با این حال، در همان قرارداد با معاویه، قید کرد: پس از او حکومت به وی واگذار گردد. ۴۶ قیام امام حسین (ع) نیز، برای دگرگونی حکومت باطل و حاکمیت حق بود: (سیدالشهداء، سلام الله علیه، وقتی می بیند که یک حاکم ظالمی، جائری، در بین مردم دارد حکومت می کند تصریح می کند حضرت: که اگر کسی ببیند که حاکم جائری در بین مردم حکومت می کند، به مردم ظلم می کند، باید مقابلش بایستد و جلوگیری کند هر قدر که می تواند، با چند نفر با چندین نفر که در مقابل آن لشکر هیچ نبود و لکن تکلیف بود آن جا که باید قیام کند و خونس را بدهد، تا این که این ملت را اصلاح کند، تا این که علم یزید را بخواباند و همین طور هم کرد). ۴۷ پس از امام حسین (ع) نیز نشانه های بسیاری در زندگی امامان (ع) به چشم می خورد که آن بزرگواران برای به دست آوردن حاکمیت سیاسی تلاش می ورزیده اند. پاسخ به یک پندار شماری بر این پندارند: امامان معصوم (ع) در مسائل سیاسی و اجتماعی، بیش تر، نقش منفی داشته و برای خود در زندگی سیاسی و اجتماعی رسالتی نمی شناخته و داعیه و آرزویی برای قدرت و تشکیل حکومت نداشته و اگر گاه با حاکمان زمان خود درگیر می شده اند، برای دفاع از خود بوده است، نه بر پایی حکومت. یکی از این پندار گرایان خام اندیش، پس از آن که نبوت و حکومت را ناسازگار با هم می بیند ۴۸ می نویسد: (علی (ع) پس از پیامبر اسلام (ص)، هیچ تلاشی برای دستیابی به حکومت از خود نشان نداد و حتی به هنگام بیعت، پس از کشته شدن خلیفه سوم، از آنان می خواست که او را رها کنند و در پی رهبر دیگری باشند. امام حسن (ع) نیز، آشکارا با معاویه صلح کرد و حکومت را به او وا گذاشت. اگر علی (ع) و یا امام حسن (ع) حکومت را ماموریت الهی یا نبوی می دانستند، به خود اجازه چنین کاری را نمی دادند. حرکت امام حسین (ع) نیز صد درصد دموکراتیک و دفاعی بود. افزون بر همه اینها، امام صادق (ع) نیز، هنگامی که نامه ابومسلم خراسانی را دریافت می کند که برای به دست گرفتن خلافت تقاضای بیعت کرده بود، پاسخ امام منفی بود. امام رضا (ع) هم، حکومت را نپذیرفت و جانشینی مامون بر آن حضرت تحمیل شد). ۴۹ پاسخ این سخن بسیار روشن است. کسی که اندک مطالعه ای در تاریخ اسلام داشته باشد به خوبی در

می یابد چرا حضرت امیر(ع) می فرماید مرا رها کنید و یا امام حسن(ع) به صلح تن در می دهد و یا چرا امام حسین(ع) اگر هدف دفاعی داشت، در مدینه و یا در مکه دست به این کار نزد و فرسنگها راه پیمود و در یک بیابان خشک و سوزان به دفاع برخاست و یا چرا امام صادق(ع) به نامه ابو مسلم خراسانی پاسخ منفی داد و یا امام رضا(ع) ولایتعهدی مامون را نمی پذیرفت؟ البته به طور گذرا به این مسائل خواهیم پرداخت پیش از آن، برگگی از وصیت نامه امام را مطالعه می کنیم که هم به زیبایی اصل شبیه را طرح کرده و هم افزون بر پاسخ، پیامدهای زیانبار این گونه اندیشیدن را نمایانده است: (آنچه گفته شده و می شود که انبیاء علیهم السلام، به معنویات کار دارند و حکومت و سررشته داری دنیایی مطرود است و انبیا و اولیا و بزرگان از آن احتراز می کردند و ما نیز باید چنین کنیم، اشتباه تاسف آوری است که نتایج آن به تباهی کشیدن ملت‌های اسلامی و بازکردن راه برای استعمارگران خونخوار است؛ زیرا آنچه مردود است حکومت‌های شیطانی و دیکتاتوری و ستمگری است که برای سلطه جویی و انگیزه‌های منحرف و دنیایی که از آن تحذیر نموده اند، جمع آوری ثروت و مال و قدرت طلبی و طاغوت گرایی است و بالاخره دنیایی است که انسان را از حق تعالی غافل کند. و اما حکومت برای نفع مستضعفان و جلوگیری از ظلم و جور و اقامه عدالت اجتماعی، همان است که مثل سلیمان بن داوود و پیامبر عظیم الشان اسلام، صلی الله علیه و آله، و اوصیای بزرگوارش برای آن کوشش می کردند. از بزرگ ترین واجبات و اقامه آن از والاترین عبادات است، چنانچه سیاست سالم که در این حکومتها بوده از امور لازمه است. باید ملت بیدار و هوشیار ایران، با دید اسلامی این توطئه‌ها را خنثی نمایند و گویندگان و نویسندگان متعهد به کمک ملت برخیزند و دست شیاطین توطئه گر را قطع نمایند). ۵۰ آنچه این شبیه‌ها را از بنیان فرو می ریزد این است که مدعیان برای اثبات ادعای خود، گزینش عمل کرده اند و با اشاره به قطعه‌هایی از تاریخ، بدون تحلیل شرایط زمان و مکان به نتیجه گیری پرداخته اند. علی(ع) و حکومت: اما این سخن که علی(ع) برای دستیابی به حکومت پس از پیامبر(ص) هیچ تلاشی انجام نداد، بسیار سست و بی پایه است؛ زیرا رفتار و سخنان آن بزرگوار عکس این مطلب را نشان می دهد. تلاش آن حضرت برای دستیابی به حکومت، به اندازه‌ای بود که گروهی او را متهم به آزمندی در حکومت کردند و امام در پاسخ می فرماید: (انما طلبت حقا لی و انتم تحولون بینی و بینة). ۵۱ من حق خود را طلب کردم و شما می خواهید بین من و حقوقم جدایی افکنید. علی(ع) برای دستیابی به حق خود، در دل شب به همراه حضرت فاطمه و دو فرزندش به خانه‌های انصار رفت و از آنان خواست که او را در رسیدن به حکومت، یاری دهند. متأسفانه به جز شماری اندک، به بهانه این که کار از کار گذشته، آن حضرت را یاری ندادند. ۵۲ بنابراین، اگر مقصود این است که آن حضرت در مرحله نخست برای به دست گیری حکومت تلاش نکرد، این برخلاف رفتار و سخنان آن حضرت است و اگر مقصود، سکوت و رویارو نشدن با خلفا باشد تا اندازه‌ای درست است. آن حضرت پس از آن که زمینه لازم را برای استقرار حکومت حق ندید و از سوی دیگر مصلحت اسلام و مسلمانان را در سکوت و حتی همکاری دید، برای مدتی سکوت کرد، ولی بارها به روشنی استدلال می فرماید: حکومت حق او بوده است و دیگران به زور آن را در دست گرفته اند. ۵۳ اما این که نویسنده نامبرده نوشته: آن حضرت از پذیرش حکومت سرباز زد و این جمله حضرت را دلیل آورده: (دعونی و التمسوا غیری) ۵۴ درست نیست. امام، با جمله یاد شده می خواست شرایط خود را اعلام و با روی آوردن‌گان به خود، حجت را تمام کند. ۵۵ به گفته ابن ابی الحدید، پس از کشته شدن عثمان، گروهی به نزد علی(ع) آمدند و پیشنهاد بیعت و خلافت کردند، به شرط آن که آن حضرت، براساس کتاب خدا و سنت پیامبر(ص) و سنت خلفای پیشین رفتار کند. (همان شرایطی که در شورای شش نفره به آن حضرت عرضه شد) علی(ع) با این شرط آنان مخالفت کرد؛ چرا که آن را نادرست می دانست. سخن یاد شده (دعونی و التمسوا غیری) در پاسخ به این گروه بود. بنابراین، حضرت از پذیرش حکومت سرباز نزد، بلکه از حکومتی که عمل به سیره خلفای پیشین جزو شرایط آن باشد، سرباز زد. در خود همین خطبه نیز فرازهایی وجود دارد که سخن ابن ابی الحدید را تایید می کند. حضرت پس از فراز یاد شده می فرماید: (واعلموا انی

ان اجبتکم رکبت بکم ما اعلم و لم اصغ الی قول القائل و عتب العاتب. ۵۶ بدانید که اگر من پیشنهاد شما را بپذیرم، با شما چنانکه می دانم، رفتار خواهم کرد و به گفته هیچ کس و نکوهش هیچ فردی گوش نخواهم داد. صلح امام حسن (ع): امام حسن (ع) ناگزیر به صلح و واگذاری حکومت به معاویه شد. امام در پاسخ به اعتراض یکی از یارانش در واگذاری حکومت به معاویه فرمود: (والله ما سلمت الامر الیه الا انی لم اجد انصارا ولو وجدت انصارا لقاتلته لیلی و نهاری حتی یحکم الله بینی و بینہ). ۵۷ سوگند به خداوند که حکومت را به معاویه وانگذاشتم، مگر برای این که یار و یآوری نداشتم. اگر یاور داشته باشم، شبانه و روز با معاویه خواهم جنگید، تا خداوند بین من او حکم فرماید. حضرت در این پاسخ، به نبود یاران و در پاسخهای دیگری که داده است، به مصلحت مردم و جلوگیری از کشتار بی حاصل اشاراتی دارد در ماده دوم نامه قید شده: در صورت مرگ معاویه، حکومت به حسن و حسین (ع) برسد. ۵۸ اگر امام حسن (ع) حکومت را حق خود و سپس امام حسین (ع) نمی دانست، شرط یاد شده معنایی نداشت. افزون بر این، در موارد بسیار، حکومت راحق خود و معاویه را غاصب حق خود شمرده است. ۵۹ و اما این که نوشته است: قیام امام حسین (ع) صرفاً دموکراتیک و در پاسخ به درخواست مردم کوفه بود و در نتیجه قیام و نهضت امام حسین (ع)، وظیفه شرعی و رفتار دینی او نبوده است یعنی اگر مردم از امام دعوت نمی کردند، قضیه کربلا و عاشورا مشروع نبود. با نگاهی گذرا به تاریخ می یابیم که نهضت و قیام امام حسین (ع)، پیش از دعوت مردم کوفه آغاز شده است. مردم کوفه وقتی که دیدند امام حسین (ع) یزید را به رسمیت نشناخته و مدینه را به عنوان اعتراض ترک کرده است، از وی دعوت کردند، تا به کوفه بیاید و تشکیل حکومت بدهد و مردم کوفه در کنار وی خواهند بود. براساس گفته های خود آن حضرت، هدف او از نهضت، اصلاح امت اسلامی و انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر بود. ۶۰ امام خمینی در جاهای گوناگون به شرح درباره نهضت عاشورا و هدفهای رهبر و جلودار آن سخن گفته است. در پاره ای از موارد با استناد به سخنان خود آن حضرت، به روشنی بیان کرده: امام حسین (ع) برای اصلاح امور امت و تشکیل حکومت اسلامی قیام کرد و نهضت عاشورا را به وجود آورد. بنابراین، از دیدگاه امام خمینی، نهضت امام حسین (ع) نهضتی دینی، شرعی و براساس وظیفه دینی وی بوده است. امام حسین (ع) در روایات بسیار، حکومت را حق خود و امامان پس از خود دانسته و بر آن تاکید می کند، از باب نمونه آن حضرت می فرماید: (مجارى الامور و الاحکام على ایدی العلماء بالله الامناء على حلاله و حرامه). ۶۱ اساس کارها باید در دست عالمانی باشد که خدا باور و آشنای به دستوره های او باشند. عالمانی که در انجام حلال و حرام خداوند امین و درستکارند. امام حسین (ع) در سخنان یاد شده، متولی اجرای احکام شریعت را عالمان دین می داند. آیا این که مقصود از: (العلماء بالله) تنها امامان معصوم هستند یا فقهای دارای شرایط را نیز در روزگار غیبت شامل می شود؟ محل بحث ما نیست. در هر حال، حدیث یاد شده ادعای آنان را رد می کند زیرا در این روایت امام (ع) حکومت را حق عالمان دانسته است. امام خمینی در کتاب ولایت فقیه به شرح این روایت پرداخته و می نویسد: (از این روایت، دو مطلب مهم به دست می آید: یکی ولایت فقیه و دیگری این که: فقها باید با جهاد خود و با امر به معروف و نهی از منکر، حکام جائر را رسوا و متزلزل و مردم را بیدار گردانند، تا نهضت عمومی مسلمانان بیدار، حکومت جائر را سرنگون و حکومت اسلامی را برقرار سازد). ۶۲ امام حسین (ع) در پاسخ به درخواست بیعت با یزید می فرماید: (انی لا ابایع له ابدا لان الامر انما کان لی من بعد اخی الحسن). ۶۳ به هیچ روی با یزید بیعت نمی کنم، چون حکومت پس از برادر امام حسن (ع) حق من است. و به هنگام رویارویی با سپاه دشمن در نهضت کربلا، از قول پیامبر اسلام (ص) نقل می کند: ای مردم! رسول خدا فرموده است: هر کس حاکم ستمگری را ببیند که به حقوق الهی و احکام دین تجاوز می کند، پیمان خدا را می شکند و با سنت پیامبر (ص) مخالفت می ورزد و به بندگان خدا ستم روا می دارد، و در برابر چنین حاکم ستمگری واکنش نشان ندهد، گناه همان ستمگر را دارد خداوند او را به جایی می برد که همان ستمگر را می برد. امام حسین (ع) پس از آن که فساد دستگاه حکومت را افشا می کند، به روشنی می فرماید: (من، از هر کس

شایسته ترم که وضع موجود را تغییر دهم... شما نیز، باید از روش من در مبارزه با ستم پیروی کنید زیرا عمل من برای شما حجت و سرمشق است. (۶۴ امام خمینی، با استناد به روایت یاد شده، مبارزه با ستم و تشکیل حکومت اسلامی را از هدفهای امام حسین (ع) در نهضت عاشورا بر می شمارد. ۶۵ بنابراین، حرکت امام حسین (ع) صرفاً دموکراتیک و یا تنها برای دفاع از جان و ناموس خود نبود، بلکه حرکتی دینی بود، برای مبارزه با ستم و واژگون ساختن حکومت یزید و تلاش برای برپایی حکومت اسلامی. امام صادق (ع) و ابومسلم خراسانی: رد پیشنهاد ابومسلم خراسانی، به هیچ روی نمی تواند دلیلی بر سرباز زدن امام صادق (ع) از حکومت باشد، زیرا: ۱. امام صادق (ع) شرایط را برای مبارزه مسلحانه آماده نمی دید. روایت سدیر، دلیل خوبی بر این مطلب است. سدیر صیرفی به امام صادق (ع) اعتراض می کند: چرا قیام نمی کنی؟ حضرت در پاسخ از نبود شرایط و یارانی که بتوانند او را در امر نهضت یاری دهند، سخن می گوید. ۶۶ ۲. امام صادق (ع) می دانست که ابومسلم و همچنین ابومسلمه، در این دعوت راست نمی گویند و با او نیستند و تنها می خواهند از آبرو و جایگاه و نفوذ وی برای رسیدن به آرزوهای خود، سود ببرند. ابومسلم خراسانی، هر چند به ظاهر به امام صادق (ع) نامه می نویسد، ولی وابسته و مامور بنی العباس بود. او نخست از سوی ابراهیم عباسی به خراسان اعزام شد و پس از مرگ او از مبلغان برادرش سفاح شد و در زمان وی، همواره مورد احترام بود. پس از وی، منصور عباسی از قدرت او دچار ترس و وحشت شد و او را کشت. بنابراین، امام چون از نیت او آگاهی داشت، نه تنها دعوت او را نپذیرفت، به عبدالله، که او نیز نامه ای از ابومسلم دریافت کرده بود، یادآور شد: فریب او را نخورد، چرا که بنی عباس این اجازه را به تو و فرزندان امام حسن (ع) و همچنین به فرزندان امام حسین (ع) نخواهند داد که به حکومت برسند. اما عبدالله به جای پند گرفتن از امام (ع) آن بزرگوار را متهم به حسادت کرد. ۶۷ نتیجه آن شد که عبدالله و یارانش همگی به وسیله سفاح گرفتار و یا کشته شدند. امام رضا و نپذیرفتن ولایتعهدی: به چه دلیل امام رضا (ع) خلافت و ولایتعهدی مامون را در مرحله نخست نمی پذیرفت؟ آیا مامون در واگذاری حکومت به امام (ع) صداقت داشت و یا این که هدفهای سیاسی دیگری داشت؟ آیا مامون با این کار در صدد جذب ایرانیان و یا نابودی قیامهای علویان نبود؟ آیا مامون با این کار نمی خواست به حکومت خود مشروعیت ببخشد؟ و... پژوهشگران بر این باورند: مامون در پیشنهاد خلافت و ولایتعهدی صداقت نداشت، بلکه انگیزه های سیاسی مانند: جذب ایرانیان، سرکوب نهضتها و قیامهای علویان، مشروع جلوه دادن حکومت خود و... او را به این کار وادار کرده بود. از این روی، امام رضا (ع) از پذیرش پیشنهاد مامون سرباز می زند، اما نه به علتی که حکومت را حق الهی و شرعی خود نمی داند، آن گونه که این آقایان پنداشته اند، بلکه به همان دلیل که حکومت را حق الهی خود می داند، پیشنهاد مامون را رد می کند، چرا که پذیرش پیشنهاد یعنی تایید و به رسمیت شناختن مامون. در پاسخ به مامون، امام انگیزه خود را در نپذیرفتن خلافت چنین بیان می فرماید: (ان كانت هذه الخلافة لك والله جعلها لك. فلا يجوز لك ان تخلع لباسا البسكه الله و تجعله لغيرك و ان كانت الخلافة ليست لك فلا يجوز لك ان تجعل لي ما ليس لك). ۶۸ اگر این خلافت از آن توست و خدا آن را به تو داده، در این صورت روا نیست حکومتی که خدا به تو داده آن را به دیگری واگذار کنی. و اما اگر خلافت از آن تو نیست، تو نمی توانی آن را به دیگری واگذاری. امام در همین روایت، از انگیزه های مامون در پیشنهاد واگذاری حکومت به وی سخن گفته است. مامون نیز در این گفت و گو، به روشنی می گوید: باید ولایتعهدی را بپذیری. امام ناگزیر می شود و با شرایطی ولایتعهدی را می پذیرد. امام (ع) پس از مراسم بیعت اجباری، در حضور مردم و دیگران می فرماید: (لنا عليكم حق برسول الله و لكم علينا به حق فاذا انتم اديتم اليها ذلك و جب علينا الحق لكم). ۶۹ ما اهل بیت، به واسطه رسول خدا (ص) بر شما مردم حقی داریم، شما نیز بر ما حقی دارید وقتی که شما حق ما را به ما دادید، بر ما لازم است که حقوق شما را رعایت کنیم. مامون انتظار داشت که: امام رضا (ع) به ستایش او پردازد، ولی آن بزرگوار هیچ گونه اشاره ای به مامون نکرد، بلکه خود را صاحب حق معرفی کرد. امام رضا (ع) تنها همین سخن را ندارد. همین مطلب را در جای دیگر به روشنی بیان

می فرماید ۷۰ و یا از حوزه کاری گسترده امام سخن می گوید ۷۱ و یا در پاسخ خرده گیرندگان بر خود که چرا حکومت را پذیرفته و آیا با زهد سازگاری دارد، می فرماید: (ریاست با زهد و تقوا ناسازگاری ندارد، ولی من حکومت مامون را مشروع نمی دانم و بر پذیرش ولایتعهدی او ناگزیر شده ام). ۷۲ یا: (ای فلان، آیا پیامبر بالاتر است و یا وصی و جانشین او؟ مرد گفت: پیامبر. فرمود: آیا مسلمان بهتر است یا مشرک؟ مرد گفت: مسلمان. امام فرمود: یوسف، با آن که پیامبر بود از عزیز مصر که مشرک بود، خواست که او را به سرپرستی خزائن و امور اقتصادی بگمارد و حال آن که مامون مسلمان است و من وصی پیامبرم. با این حال، بر این کار ناگزیر شدم). ۷۳ افزون بر آنچه که یادآور شدیم، نشانه های بسیاری در زندگی امامان به چشم می خورد که آنان برای به دست آوردن حاکمیت سیاسی تلاش می ورزیده و دیگران را غصب کننده حق و حکومت خود می دانسته و از شیعیان می خواسته اند: با آنان همراهی و همکاری نداشته باشند ۷۴ و برای این که امور شیعیان زمین نماند. به تشکیل دولت در دولت تشویق می کرده اند ۷۵. دلالت مقبوله عمر بن حنظله بر چنین مطلبی روشن است. امام خمینی در کتاب ولایت فقیه، به سیره امامان (ع) اشاره کرده و به بسیاری از شبهه های یاد شده، پاسخ گفته است. در بخشی از آن گفتار بلند می نویسد: (ائمه، علیهم السلام، و پیروانشان، یعنی شیعه، همیشه با حکومت های جائز و قدرتهای سیاسی باطل مبارزه داشته اند. این معنی از شرح حال و طرز زندگانی آنان کاملاً پیداست... حکام جور، همیشه از ائمه (ع) وحشت داشتند آنها می دانستند که اگر به ائمه، علیهم السلام، فرصت بدهند قیام خواهند کرد و زندگی توام با عشرت و هوسبازی را بر آنها حرام خواهند کرد. این که می بینید هارون، موسی بن جعفر (ع) را می گیرد و چندین سال حبس می کند یا مامون، حضرت رضا (ع) را به مرو می برد و تحت الحفظ نگه می دارد و سرانجام مسموم می کند، نه از این جهت است که سید و اولاد پیغمبرند و اینها با پیغمبر مخالفند... اینها می دانستند که اولاد علی (ع) داعیه خلافت داشته و بر تشکیل حکومت اسلامی اصرار دارند و حکومت و خلافت را وظیفه خود می دانند، چنانکه روزی به امام پیشنهاده شد: حدود (فدک) را تعیین فرماید تا آن را به ایشان برگردانند، طبق روایت، حضرت حدود کشور اسلامی را تعیین فرمود: یعنی، تا این حدود حق ماست و ما باید بر آن حکومت داشته باشیم و شما غاصبید). ۷۶ امام در ادامه سخنان بالا، به عالمان و فقیهان درد آشنا و آگاه می گوید: باید به پاخیزید و حکومت ستم را سرنگون سازید و حکومت اسلامی را برپا کنید. روحانیان وارثان پیامبران و امامان معصوم (ع) جایگاه و رسالت حوزویان و عالمان بیدار و آگاه دین، همان جایگاه و رسالت پیامبران الهی است. همان گونه که مبارزه با ستم، در افتادن با قدرتهای زورمند و زورگو و رهبری سیاسی مردم، از بر نامه های پیامبران از جمله پیامبر گرامی اسلام (ص) بوده است، عالمان دین نیز، باید در صحنه های گوناگون اجتماعی، به عنوان وظیفه ای الهی حضور داشته باشند و برای اجرای آموزه های اسلام، از راه برقراری حکومت اسلامی تلاش ورزند. از این روی، در روایات از آنان به عنوان: (امین) ۷۷، (خلیفه) ۷۸ و (وارث) ۷۹ پیامبران یاد شده است. امام خمینی با شرح این روایات به یکسانی وظیفه و قلمرو کاری پیامبران و عالمان دینی نظر داده است، از باب نمونه در کتاب (ولایت فقیه) می نویسد: (الفقهاء ائمه الرسل یعنی کلیه اموری که به عهده پیامبران است، فقهای عادل موظف و مامور انجام آنند... فقط فقهای عادلند که احکام اسلام را اجرا کرده نظامات آن را مستقر می گردانند، حدود و قصاص را جاری می نمایند، حدود و تمامیت ارضی وطن مسلمانان را پاسداری می کنند. خلاصه، اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت به عهده فقهاست... همان طور که پیغمبر اکرم (ص) مامور اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود و خداوند او را حاکم و رئیس مسلمین قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده است، فقهای عادل هم بایستی رئیس و حاکم باشند و اجرای احکام کنند و نظام اجتماعی اسلام را مستقر گردانند). ۸۰ با این نگرش، پیوند حوزه و سیاست، پیوندی برخاسته از روح دین و متن شریعت است و کسانی که جز این گفته و نوشته اند و حرکتها و خیزشهای عالمان شیعی را معلول جبرهای اجتماعی و سیاسی پنداشته اند، به بیراهه رفته و نادرست سخن گفته اند. ۸۱ بر این اساس، دخالت حوزه در سیاست از محکمات اندیشه امام خمینی است. این باور را امام،

بارهای بار، پیش از انقلاب اسلامی، در آثار گوناگون خود و پس از آن در مناسبت‌های مختلف عرضه کرد. بالاتر، آن بزرگوار، سکوت، بی تفاوتی و کناره گیری روحانیت را از مسائل سیاسی و اجتماعی، با اسلام راستین و رسالت‌های اجتماعی که عالمان دین بر عهده دارند، ناسازگار می‌دید ۸۲ و با تاکید از آنان می‌خواست که در صحنه‌های گوناگون اجتماعی حضور داشته باشند و مردم را نیز بدان فراخوانند. ۸۳ امام، نه تنها شناخت مسائل سیاسی و دخالت در سیاست را وظیفه عالمان دینی و در قلمرو کاری آنان می‌داند، بلکه بر این باور است که اگر فقهی اعلم در دانش‌های دینی باشد، ولی با سیاست و سیاسیون و روابط حاکم بر جهان معاصر، آشنا نباشد، مجتهد جامع شرایط نیست. ۸۴ امام خمینی نقش آفرینی و حضور در صحنه‌ها و عرصه‌های سیاسی را به معنای عام آن، تنها ویژه حوزه و عالمان بیدار دین نمی‌داند، بلکه از همه مردم مسلمان، زن و مرد، می‌خواهد که به دقت بنگرند و در برابر مسائل سیاسی و رخداد‌های داخلی و خارجی در میان امت اسلامی و مستضعفان جهان از خود واکنش نشان دهند. ۸۵ اما برای حوزه‌ها، عالمان بیدار و آگاه دین رسالت و مسوولیتی ویژه باور دارد که آنان وارث پیامبران و نایب امامان هستند. افزون بر این، میزان مسوولیت با مقدار آگاهی پیوند مستقیم دارد. آنان که از رخداد‌های اجتماعی و ترفندها و توصیه‌های دشمنان آگاهی بیش تری دارند و از راه‌های درمان و رویارویی با آنان نیز، آگاهی دارند، طبیعی است که تلاش آنان پیامدهای بهتری دارد و انتظار بیش تری از آنان برای حضور در صحنه‌های گوناگون می‌رود. از دیدگاه امام، عالمان دینی متعهد و مسوول برخوردار از این مزایا نیستند، زیرا از توطئه‌های دشمنان و هدف‌های آنان، آگاهی بیش تری دارند. افزون بر این، توجه و علاقه و ارادت مردم به آنان، اثر تلاش‌های آنان را چند برابر می‌کند. از این روی، در آموزه‌های دینی مسوولیت‌های اجتماعی سنگینی بر عهده عالمان دینی گذاشته شده است. امام خمینی، پاره‌ای از آنها را مورد استناد خود قرار می‌دهد، از جمله این سخن مولا (ع) را: (وما اخذ الله علی العلماء ان لایقاروا علی کظه ظالم و لاسغب مظلوم، لایقیت جملها علی غاربها). ۸۶ اگر خداوند از دانشمندان پیمان نگرفته بود که بر شکمبارگی ستمگران و گرسنگی ستم دیدگان آرام نگیرند، بی گمان زمام خلافت را بر گردنش رها می‌ساختم. امام خمینی، به پیروی از مولا (ع) می‌گوید: (علمای اسلامی موظفند که با انحصارطلبی و استفاده‌های نامشروع ستمگران مبارزه کنند و نگذارند عده کثیری گرسنه و محروم باشند و در کنار آنها ستمگران و غارتگران حرامخوار در ناز و نعمت بسر برند). ۸۷ بنابراین، از دیدگاه امام، هر انسان مسلمانی باید خود را در برابر جامعه اسلامی و امور مسلمانان، ۸۸ بلکه مستضعفان جهان ۸۹، مسوول و متعهد احساس کند. این مسوولیت با توجه به ویژگی شخص و قلمرو مسوولیت گسترش می‌یابد. تشکیل حکومت اسلامی رسالت مهم عالمان دین گونه‌های حضور عالمان دین و فقیهان آگاه در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی بسیار است. بخشی از آن به عنوان این که عضو جامعه اسلامی هستند و بخشی دیگر به سبب مسوولیتی که در هدایت و رهبری امت اسلامی از سوی امامان معصوم (ع) به آنان واگذار شده است. در این میان، بر پایی حکومت اسلامی برای اجرای آموزه‌های اسلام از مهم ترین و اساسی ترین رسالت‌ها و وظیفه‌های آنان به شمار می‌آید. امام خمینی در آثار گوناگون خود، پیش از انقلاب اسلامی، همچنین در پیامها و سخنرانیهای خود به شرح، مبانی عقلی و نقلی این مقوله را یادآور شده‌اند: (برانداختن (طاغوت) یعنی قدرتهای سیاسی ناروایی که در سراسر وطن اسلامی برقرار است، وظیفه همه ماست. دستگاههای دولتی جائز و ضد مردم، باید جای خود را به موسسات خدمات عمومی بدهند و طبق قانون اسلام اداره شود و به تدریج، حکومت اسلامی مستقر گردد). ۹۰ امام، با استناد به سیره پیامبران، در مبارزه با ستمگران و همچنین امامان معصوم (ع) روحانیت را به مبارزه‌ای همه سویه با آنان فرا می‌خواند ۹۱ و این وظیفه را بر همه وظیفه‌های دیگر مقدم می‌داند. چرا که انجام بسیاری از دیگر وظیفه‌ها و رسالت‌های عالمان دینی، در سایه حکومت اسلامی، امکان پذیر است. ۹۲ از باب نمونه، اجرای آموزه‌های اسلام، پاسداری و گسترش اسلام، دفاع از حقوق مردم، یاری ستمدیدگان و محرومان و مستضعفان، مبارزه با کفر و استکبار و... در سایه و در پرتو و با پشتیبانی و تدارک حکومت اسلامی میسر است. امام خمینی، در مرز جغرافیایی

خاصی نمی‌اندیشید، روی سخن وی، به همه مسلمانان در سرتاسر جهان بود. این که باید کاخ ستم فروریزد و از بنیان برافکنده شود و حکومت اسلامی بنیان گذارده شود، را رسالت همگانی مسلمانان جهان می‌دانست، در هر کجا و با هر فرهنگی و مرامی که بودند: (وظیفه علمای، اسلام و همه مسلمانان است که به این وضع ظالمانه خاتمه دهند و در این راه که سعادت صدها میلیون انسان است، حکومت‌های ظالم را سرنگون کنند و حکومت اسلامی تشکیل دهند). ۹۳ امام در دوران ستمشاهی چند رهنمود مهم برای برپایی حکومت اسلامی به عالمان آگاه و دردآشنای دین، می‌دهد: ۱. اسلام راستین، بویژه اصول سیاسی و اجتماعی و شیوه حکومتی آن را، آن گونه که هست به مردم بشناسانند ۹۴ و شبهه‌ها را دقیق و عالمانه و روشن گرانه پاسخ دهند و اثر ناشایست و تباهی آفرین جوآفرینها و تبلیغات دشمنان دین و استعمار و ایادی آنها را از ذهنها و اندیشه‌ها، با منطق و خرد بزدایند و بفهمانند که برخلاف تبلیغات مسموم دشمن، اسلام، دین حکومت است و گسترش عدل و داد: (بر مسلمانان، بویژه روحانیان و طالبان علوم دینی واجب است که علیه تبلیغات دشمنان اسلام، بر هر وسیله ممکن بپاخیزند و نشان دهند که اسلام دین حکومت است و قوانین عدالت گستر آن در جهت برپایی حکومت الهی است). ۹۵. ۲. ارائه الگوی حکومت اسلامی به مردم دنیا، بویژه روشنفکران، یکی دیگر از اموری است که زمینه را برای ایجاد حکومت اسلامی فراهم می‌کند. ۹۶. ۳. عالمان دینی باید یاس و ناامیدی، انزوا و افسردگی، سکوت و بی تفاوتی را کنار بگذارند و در برابر ستمها و ستمگران ایستادگی کنند. در دنیای امروز، مبارزه با حاکمان ستم از مهم ترین مصادیق امر به معروف و نهی از منکر به شمار می‌آید. ۹۷. ۴. عالمان دینی باید روابط خود را با موسسات دولتی قطع کنند و از هر گونه کاری که کمک به آنها به شمار آید پرهیزند. ۹۸. ۵. موسسات قضایی، مالی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جدیدی را پی بریزند. ۹۹. در حقیقت امام، از عالمان آگاه و بیدار می‌خواهد که تا زمانی که شرایط برای برپایی حکومت اسلامی فراهم نشده است، دولت در دولت پدید آورند. از میان اصول یاد شده، امام بر مبارزه با ستم تاکید بیش تری دارد و در چندین جا به این اصل پرداخته ۱۰۰ و به فلسفه آن نیز اشاره کرده است. در حقیقت، منع امامان معصوم (ع) از همکاری و همراهی با حکومت‌های ستم، طرحی است که اسلام برای نابودی حکومت‌های غیر اسلامی و تشکیل حکومت اسلامی ارائه داده است: (بیش از پنجاه روایت، در وسائل الشیعه و مستدرک و دیگر کتب هست که از سلاطین و دستگاه ظلمه کناره گیری کنید، به دهان مداح آنها خاک بریزید، هر کس یک مداد به آنها بدهد یا آب در دواتشان بریزد، چنین و چنان می‌شود... از طرف دیگر، آن همه روایت در مدح و فضیلت عالم و فقیه وارد شده و برتری آنها را بر سایر مردم گوشزد کرده اند. اینها، طرحی را تشکیل می‌دهند که اسلام برای تشکیل حکومت اسلامی ریخته، برای این که ملت را از دستگاه ستمکاران منصرف و روگردان سازد و خانه ظلم را ویران کند و درب خانه فقها را به روی مردم بگشاید. فقهای که عادل و پارسا و مجاهد و در راه اجرای احکام و برقراری نظام اجتماعی اسلام می‌کوشند). ۱۰۱. یادآوری: شماری بر این گمانند که امام خمینی، تئوری حکومت اسلامی و ولایت فقیه و ضرورت برپایی حکومت اسلامی را در نجف اشرف طرح کرده و پیش از آن در این باره سخنی نگفته است. حال آن که بیست و پنج سال پیش از آن، در کتاب (کشف الاسرار) به روشنی مردم و بویژه عالمان را به مبارزه با حکومت ستمشاهی و تشکیل حکومتی بر اساس اصول اسلام فراخوانده است. امام در کتاب یاد شده، با رد همه الگوهای حکومتی غیردینی، با دلیلهای عقلی و نقلی، به اثبات حکومت اسلامی پرداخته است. ۱۰۲. دفاع هشیارانه از اندیشه حکومت اسلامی امام، تنها طراح و پیاده کننده حکومت اسلامی و ولایتی در این قرن نبود، بلکه در هم کوبنده عالمانه و موشکافانه مخالفان اندیشه والا و متعالی حکومت اسلامی نیز بود. وی، با نمایاندن چهره مخالفان و ریشه یابی اندیشه های آنان و نشان دادن مردابهایی که اندیشه های ضد اسلامی آنان از آنها تغذیه می‌کنند، رسوای عام و خاص شان ساخت: (این که دیانت از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در امور سیاسی و اجتماعی دخالت نکنند، استعمارگران گفته و شایع کرده اند. این را بی دینها می‌گویند. مگر زمان پیامبر اکرم (ص) دیانت از سیاست جدا بود؟ مگر در آن دوره عده ای روحانی بودند و عده ای دیگر

سیاستمدار و زمامدار...؟ این حرفها را استعمارگران و عمال سیاسی آنها شایع کرده اند تا دین را از تصرف امور دنیا و تنظیم جامعه مسلمانان بر کنار سازند و ضمنا علمای اسلام را از مردم و مبارزات راه آزادی و استقلال جدا کنند. در این صورت، می توانند بر مردم مسلط شده و ثروتهای ما را غارت کنند. (۱۰۳) در سخنان یاد شده، امام به خاستگاه استعماری این پندار: که روحانیت نباید در سیاست دستی داشته باشد، اشاره و انگیزه نظریه پردازان را نیز از طرح و ترویج چنین دیدگاهی روشن کرده است. استعمارگران و ایادی آنان، چون اسلام راستین و عالمان آگاه و متعهد را سد راه خود دیدند، با همه توان، تلاش ورزیدند که اسلام را محدود و روحانیت را از سر راه خود بردارند. برای رسیدن به این هدف با تبلیغات گسترده، به شستشوی مغزی مردمان پرداختند و واگویه کردند: جای دین و روحانیت، در مسجدهاست و باید روحانیان کار خود را در آن جا انجام دهند و نباید در مسائل سیاسی و اجتماعی دخالت کنند. انگیزه آنان از نشر این گونه اندیشه، مسخ آموزه های حرکت آفرین اسلام، چون جهاد و مبارزه با ستمگران، استقلال و آزادیخواهی و... بوده و هست. آنان با نشر این گونه سخنان برآوند که اسلام راستین را از صحنه اجتماعی و مسلمانان، بویژه عالمان و رهبران دینی آنان را از دخالت در سیاست باز دارند تا در عین ادعای مسلمانی، نسبت به این امور بی تفاوت گردند. امام خمینی، این توطئه شیطانی دشمنان اسلام را این گونه ترسیم کرده است: (با تبلیغات و تلقینات خود تلاش کرده اند تا اسلام را کوچک و محدود کنند و وظایف فقها و علمای اسلام را به کارهای جزئی منحصر گردانند. به گوش ما خوانده اند که: فقها جز مساله گفتن کاری ندارند و هیچ تکلیف دیگری ندارند. بعضی هم نفهمیده و گمراه شده اند، ندانسته اند که اینها نقشه است تا استقلال ما را از بین ببرند و همه جهات کشورهای اسلامی را از دست ما بگیرند و ندانسته به بنگاه های تبلیغات استعماری و به سیاست آنها و به هدفهای آنها کمک کرده اند.) (۱۰۴) متأسفانه در دو قرن گذشته، تبلیغات استعمارگران و ایادی آنان سبب گردید که در جهان اسلام، شماری از روشنفکران، به این اندیشه گرایش پیدا کنند. در ایران نیز، پیش از انقلاب اسلامی دخالت در سیاست ضد ارزش بود و عالمی که به این سمت گرایش می داشت، با انگ (آخوند سیاسی) پایگاه اجتماعی و حوزوی خود را از دست می داد. این ترفند در حوزه ها و در محفلهای اسلامی، کارگر افتاد و شماری از روحانیان ناآگاه را در برابر اندیشه های نو و سیاسیون دینی و باورمندان به مبارزه سیاسی قرار داد، امام از اینان دل پرخونی داشت و می گفت: (این گونه افکار ابلهانه، که در ذهن بعضی وجود دارد، به استعمارگران و دولتهای جائر کمک می کند که وضع کشورهای اسلامی را به همین صورت نگه دارند و از نهضت اسلامی جلوگیری کنند. اینها افکار جماعتی است که به (مقدسین) معروف اند و در حقیقت مقدس نما، نه مقدس، باید افکار آنها را اصلاح کنیم و تکلیف خود را با آنها معلوم سازیم چون اینها مانع اصلاحات و نهضت ما هستند و دست ما را بسته اند.) (۱۰۵) پس از انقلاب اسلامی، در پیام روشن گرانه به مراجع و عالمان بزرگ و روحانیان کشور، با سوز و گداز، این درد جانکاه را که به جان حوزه ها و مسلمانان افتاد بود، چنین ترسیم کرد: (در شروع مبارزات اسلامی... عده ای مقدس نمای واپسگرا، همه چیز را حرام می دانستند و هیچ کس قدرت آن را ندشت که در مقابل آنها قد علم کند. خون دلی که پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده است، هرگز از فشارها و سختیهای دیگران نخورده است. وقتی شعار جدایی دین از سیاست جا افتاد و فقاقت در منطق ناآگاهان، غرق شدن در احکام فردی و عبادی شد، قهرا فقیه هم مجاز نبود که از این دایره و حصار بیرون رود و در سیاست و حکومت دخالت نماید.) (۱۰۶) سوگمندانه، پرونده تفکر این گروه هنوز بسته نشده است. از این روی، امام راحل، در اواخر عمر شریف خویش از روحانیت متعهد می خواست که مراقب باشند که این اندیشه از لایه های تفکر اهل جمود به طلاب جوان سرایت نکند. امام ترسیم چهره و کارهای آنان را برای طلاب جوان، بایسته می دانست. امام در پاسخ این گروه، به نکته ای دقیق و ظریف اشاره دارد و آن نکته این است: این گروه با ادعای تقدس که دارند اگر در روزگار پیامبر (ص) و علی (ع) می زیستند چه می کردند؟ آیا دخالت آن بزرگواران را نیز در مسائل سیاسی و اجتماعی تخطئه می کردند؟ از اینان هیچ بعید نیست، مگر خوارج

نهروان به تخطئه علی (ع) پرداختند. با پیروزی انقلاب اسلامی، ضربه اساسی بر پیکر استعمار فرود آمد. هیبت استکبار فرو ریخت و اسلام بر کرسی اقتدار نشست و جلال و شکوه دیرین خود را باز یافت. دین و سیاست در هم آمیخت و عالمان و روحانیان نیز در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی حضوری جدی پیدا کردند. در این برهه، استعمار بیش از پیش، بر تز استعماری جدایی دین از سیاست، پای فشرد و همه تلاش‌های خود را برای بیرون کردن دین از صحنه زندگی و به انزوا کشاندن عالمان دین متمرکز کرد و با سازماندهی ایادی خود در داخل کشور، همان شعارهای کهنه را در قالب‌های نو عرضه داشتند. شماری از ورشکسته‌های سیاسی که تا دیروز از حکومت دینی و دخالت دین در امور سیاسی سخن می‌گفتند، با آنها همصدا شدند و جدایی دین از سیاست را شعار خود قرار دادند، حال یا به بهانه قداست دین و عالمان دین و یا به بهانه این که عالمان دین چون تخصص و تجربه کافی در مسائل سیاسی و حکومتی ندارند، بهتر این است که در سیاست دخالت نکنند! این ارتجاع و بازگشت به گذشته است. گذشته‌ای که مورد پسند استعمارگران و حاکمان ستمگر بود و هست. در حقیقت این افراد، خواسته یا ناخواسته، آب به آسیاب دشمن می‌ریزند. پیوند دین و سیاست در سیره مسلمانان از صدر اسلام تا امروز، همه عالمان شیعی و اهل سنت و همه مسلمانان بر این باور بوده‌اند: اسلام دینی کامل و جامع است و آموزه‌های آن همه شوون و زوایای زندگی انسان را در بر دارد. حتی علی عبدالرازق، از روشنفکران معاصر اهل سنت، با این که به جدایی دین از سیاست باور دارد و با همه توان بر آن بوده که حکومت پیامبر اسلام (ص) را عرفی جلوه دهد، پذیرفته است که برداشت همه مسلمانان و عالمان مسلمان بر این نظر بوده که حکومت پیامبر اسلام (ص) جزو رسالت آن حضرت بوده است. ۱۰۷ پس از پیامبر (ص) نیز برداشت و عمل مسلمانان از سیاست و حکومت، همان سیره پیامبر اسلام (ص) بوده است. مسلمانان، عالمان و حتی حاکمان، حکومت را از آن خداوند می‌دانسته و وظیفه خود می‌دانسته‌اند برای اجرای آموزه‌های اسلام و تشکیل حکومت اسلامی تلاش ورزند. پس از رحلت پیامبر (ص) کسی با اصل تشکیل حکومت مخالفتی نداشته، بلکه اختلاف بر سر این بوده که چه کسی باید به جای پیامبر (ص) بنشیند. حاکمان اموی و عباسی و حتی حاکمانی که پس از آنان، زمام امور مسلمانان را بر عهده گرفتند، به عنوان حاکم دینی بر مردم حکومت می‌کردند و خود را نماینده دین و پیامبر (ص) می‌شمردند. ۱۰۸ تاریخ حوزه‌ها و نهضت‌های اسلامی، در روزگار حضور و غیبت، نشان می‌دهد که عالمان و متفکران اسلامی، افزون بر رسالت روشنگری و تبلیغ دین، در سیاست نیز دخالت می‌کردند. شمار عالمانی که در راه حاکمیت اسلام و استوار ساختن آن به شهادت رسیده‌اند، کم نیستند. ۱۰۹ علی عبدالرازق، در پدیده‌ای به این روشنی خدشه می‌کند و می‌پندارد این حرکتها، دلیل بر جدایی دین از سیاست است: (مقام خلافت اسلامی، از روزگار نخستین خلیفه (ابوبکر) تا امروز، همواره شاهد مخالفت معارضان و شورشیان بوده و تاریخ اسلام، خلیفه‌ای را نمی‌شناسد که همگان با او همراه باشند و قیامی علیه او صورت نگرفته باشد). ۱۱۰ تاریخ بیانگر این است که انگیزه رهبران نهضت‌های اسلامی، مخالفت با اصل حکومت نبوده، بلکه داعیه بیش تر آنان، هماهنگ کردن دین و دولت بوده است. انگیزه قیام آنان این بوده که: حاکمان از کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) دور افتاده و به هوا و هوس حکم می‌رانند. از باب نمونه: هدف قیام امام حسین علیه یزید، قیام زید بن علی، حرکت شهدای فخر و دیگر قیام‌های بزرگ، براندازی حکومت ستم و برپایی حکومت دلخواه و براساس معیارها و ترازهای اسلامی بوده است. این از متن دعوت و چگونگی بیعت و تایید امامان شیعه، به دست می‌آید. ۱۱۱ گروهی از عالمان دینی در روزگار حضور، با اجازه امامان معصوم (ع) با ورود در کارهای حکومتی و پذیرش مسوولیت و مقامی از سوی حاکمان، در پوشش تقیه، از قدرت موجود به سود اسلام و مسلمانان بهره گرفته و به بخشی از احکام اجتماعی و سیاسی اسلام جامه عمل پوشاندند. عبدالله بن سنان از یاران امام صادق (ع)، ۱۱۲، نجاشی ۱۱۳ از معاصران امام صادق (ع)، علی بن یقظین ۱۱۴ از یاران موسی بن جعفر... با حکومت‌های زمان خود همکاری‌هایی داشته‌اند ۱۱۵ و در پرتو این همکاریها، به شیعیان و جامعه اسلامی کمکها و خدمت‌های شایانی عرضه داشتند. در روزگار غیبت نیز، بسیاری از

عالمان، از جمله: ابو احمد پدر سید مرتضی و رضی و خود آن دو بزرگوار در دولت عباسیان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بودند. نقابت سادات و نظارت بر امور دادرسی و نیز ریاست حاجیان و... بخشی از کارهای اجتماعی سیاسی آنان بود. ۱۱۶. عالمان شیعی با حاکمان فاطمی در مصر و دولت بنی عمار در طرابلس و... همکاریهایی داشته‌اند. کتاب دعائم الاسلام، نوشته قاضی نعمان، منشور سیاسی و فرهنگی دولت فاطمی بود. قاضی ابن براج، شاگرد مکتب سید مرتضی بیش از بیست سال سرپرستی دادرسی طرابلس را بر عهده داشت. ۱۱۷. شهید اول، با مبارزان شیعه در شام، فارس، خراسان و ری، در پیوند بود. علی بن موید، از رهبران سربدار خراسان، برای دریافت پاسخهای فقهی و سیاسی نظام اسلامی سربدار، از شهید اول یاری خواست و شهید لمعه دمشقیه را در پاسخ به این درخواست نگاشت و توسط (آوی) برای آنان فرستاد. ۱۱۸. از آن روزگار تا کنون، عالمان شیعه، برای اجرای احکام الهی و جامه عمل پوشاندن به احکام سیاسی و اجتماعی اسلام، تلاشهای فراوانی را انجام داده‌اند. حضرت امام، پس از اشاره به این که جدایی دین از سیاست برای انزوای دین و روحانیت، طرح شده، می‌گوید: (علمای ما در طول تاریخ، این طور نبود که منززل از سیاست باشند. مساله مشروطیت یک مساله سیاسی بود و بزرگان علمای ما در آن شرکت داشتند، تاسیس کردند. مساله تحریم تنباکو یک مساله سیاسی بود و میرزای شیرازی، علیه الرحمه، این معنی را انجام داد. در زمانهای اخیر هم، مدرس و کاشانی اینها، مردم سیاسی بودند و مشغول کار بودند). ۱۱۹. در روزگار صفویه و قاجاریه عالمان بزرگی در صحنه سیاست حضور داشته‌اند. این بزرگواران هر چند به ظاهر از حکومت صفویه ولایت پذیرفته بودند، ولی براساس مبانی فقهی، خود را کارگزار امام زمان (عج) می‌دانستند. در گذشته به تحلیل فقهی این مقوله پرداخته و دیدگاه امام راحل را بیان کرده‌ایم. ۱۲۰. پی نوشتها: ۱. (صحیفه نور)، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، ج ۲۹/۵، ارشاد اسلامی. ۲. (مبانی علم سیاست)، عبدالحمید ابوالحمید، ج ۲۱/۱، ۱۵ (آشنایی با علم سیاست)، جمعی از نویسندگان خارجی، ترجمه بهرام ملکوتی، ۳۰/ (اصول علم سیاست)، موریس دوورژه، ترجمه ابوالفضل قاضی، ۳/، ۸ (مقدمه‌ای بر سیاست)، هارولد لاسکی، ترجمه منوچهر صفا، ۱۳۴/، شرکت سهامی کتابهای جیبی. ۳. (لسان العرب)، ابن منظور، ج ۱۰۸/۶، نشر ادب الحوزه، قم. ۴. (اصول کافی)، کلینی، ج ۲۸/۱، ۲۶۶، دارصعب، دارالتعارف. ۵. (صحیفه نور)، ج ۲۳۹/۱، ۶. همان، ج ۲۱۸/۱۳، ۷. (بحارالانوار)، علامه مجلسی، ج ۳۲۰/۹۵، موسسه الوفاء، بیروت. ۸. همان، ج ۲۳/۲۵، ۹. همان، ج ۱۹۲/۳۸، ۱۰. (صحیفه نور)، ج ۲۱۷/۱۳ - ۲۱۸، ۱۱. (نهج البلاغه)، فیض الاسلام، ۱۹۱/، ۱۲. (صحیفه نور)، ج ۲۱۷/۱۳، ۱۳. همان، ۲۱۷/ - ۲۱۸، ۱۴. (تحریر الوسیله)، امام خمینی، ج ۱/۲۳۴، ۱۵. (صحیفه نور)، ج ۱۷۸/۲۱، ۱۶. (ولایت فقیه)، امام خمینی، ۵/، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. ۱۷. (صحیفه نور)، ج ۲۳/۱۳، ۱۸. ۱۸، ۱۸. (احکام نماز جمعه مطابق با فتوای امام، با حواشی مراجع عظام)، تنظیم: اسدی، علم الهدی، ۱۹، ۳۴، ۴۸، ۱۹. (تحریر الوسیله)، امام خمینی، ج ۲۳۴/۱، دارالتعارف، بیروت. ۲۰. (ولایت فقیه)، ۲۰/، ۲۱. (صحیفه نور)، ج ۱۶۸/۴، ۲۲. همان مدرک، ج ۱۷۶/۲۱، ۲۳. (میزان الحکمه)، ری شهری، ج ۲۳۷/۴، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی. ۲۴. (اصول کافی)، ج ۱۶۳/۲، ۲۵. (ولایت فقیه)، ۶۰/، ۲۶. (الرسائل)، امام خمینی، ۵۰ - ۵۴، اسماعیلیان. ۲۷. سوره (احزاب)، آیه ۶، ۳۶ (نساء) آیه ۶، ۶۵، ۲۸. سوره (مائده)، آیه ۶۷، ۲۹. (ولایت فقیه)، ۱۵/، ۳۰. (صحیفه نور)، ج ۱۷۷/۲۱ - ۱۸۸، ۳۱. مجله (کیان)، شماره ۵۸/۲۴، مقاله: فرایند عرفی شدن فقه شیعی. ۳۲. مجله (حوزه)، شماره های ۸۵ - ۸۶، مقاله: مصلحت نظام از دیدگاه امام خمینی. ۳۳. (ولایت فقیه)، ۱۹/ - ۲۰. ۳۴. مجله (حوزه)، شماره های ۷۰ - ۱۸۵/۷۱، ۳۵. (صحیفه نور)، ج ۱۷۸/۲۱، ۳۶. سوره (حدید)، آیه ۲۵، ۳۷. سوره (آل عمران)، آیه ۱۴۶، ۳۸. (صحیفه نور)، ج ۱۵/۱۴۶، ۳۹. همان، ج ۱۳۸/۱۷، ۴۰. مجله (حوزه)، شماره ۲۲۴/۹۱، مقاله: قلمرو اجتماعی دین از دیدگاه شهید مطهری. ۴۱. (ولایت فقیه)، ۶۰/، ۴۲. (صحیفه نور)، ج ۱۷۸/۲۱، ۴۳. (ولایت فقیه)، ۱۳۸/، ۴۴. (صحیفه نور)، ج ۱۱۸/۱۹، ۴۵. (ولایت فقیه)، ۲۰/، ۴۶. (صلح امام حسن)، شیخ راضی آل یاسین، ترجمه سید علی خامنه‌ای، ۳۵۶/، آسیا. ۴۷. (صحیفه نور)، ج ۲۰۸/۲، ۴۸. مجله (کیان)، شماره ۶۵/۲۸، ۴۹. (آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء)، بازرگان، ۴۲/ - ۴۳، ۵۰. (صحیفه نور)، ج ۱۷۸/۲۱.

۵۱. (نهج البلاغه)، فیض الاسلام، خطبه ۱۷۱، فیض الاسلام. ۵۲. (بحار الانوار)، ج ۴۱۹/۲۹، دارالرضا، بیروت (شرح نهج البلاغه)، ابن ابی الحدید، ج ۴۷/۲، ج ۱۱۴/۱۱. ۵۳. (نهج البلاغه)، خطبه ۲، ۳، ۶، ۱۷۱ (شرح نهج البلاغه)، ابن ابی الحدید، ج ۳۰۷/۱. ۵۴. همان، خطبه ۹۱. ۵۵. (امامت و رهبری)، شهید مطهری ۱۴۰/۱۴۱. ۵۶. (نهج البلاغه)، خطبه ۹۱. ۵۷. (بحار الانوار)، ج ۱۴۷/۴۴. ۵۸. (صلح امام حسن)، شیخ راضی آل یاسین. ۵۹. (بحار الانوار)، ج ۲۲/۴۴. ۶۰. (مقتل خوارزمی، ج ۱۸۸/۱ تاریخ الامم والملوک)، طبری، ج ۴/۲۶۶. ۶۱. (تحف العقول) ابن شعبه ۲۷۱/۲، مؤسسه الاعلمی، بیروت (ولایت فقیه) ۹۶/۹۷ - ۹۷. ۶۲. (ولایت فقیه) ۹۵/۹۶. ۶۳. (موسوعه کلمات الامام الحسین) ۲۷۸/۲۷۸. ۶۴. (تاریخ الامم والملوک)، ج ۳۰۴/۴. ۶۵. (صحیفه نور)، ج ۲۰۸/۲. ۶۶. (اصول کافی)، ج ۲۴۲/۲. ۶۷. (بحار الانوار)، ج ۱۳۲/۴۷. ۶۸. همان، ج ۱۲۹/۴۹. ۶۹. همان ۱۴۶/۷۰. ۷۰. همان ۱۲۹/۷۱. (علل الشرایع)، ج ۹۵/۱. ۷۲. (بحار الانوار)، ج ۱۳۰/۴۹. ۷۳. همان ۱۳۶/۷۴. (ولایت فقیه) ۱۳۸/۷۵. همان ۱۲۳/۷۶. همان ۱۳۸، ۱۳۹. ۷۷. (اصول کافی)، ج ۴۶/۱. ۷۸. (وسائل الشیعه)، ج ۶۵/۱۸. ۷۹. (اصول کافی)، ج ۳۲/۱. ۸۰. (ولایت فقیه)، ۶۰ - ۶۱. ۸۱. (کیان)، شماره ۱۷/۱۰. ۸۲. (ولایت فقیه) ۱۳۳ (امام و روحانیت)، مجموعه دیدگاه‌های امام درباره روحانیت ۵۰، ۱۰۲، ۷۶، دفتر سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. ۸۳. (ولایت فقیه) ۱۰۳/۱۰۴ - (امام و روحانیت) ۷۴، ۱۰۶. ۸۴. (صحیفه نور)، ج ۴۷/۲۱. ۸۵. همان، ج ۱۳۶/۹. ۸۶. (نهج البلاغه)، خطبه ۳. ۸۷. (ولایت فقیه) ۲۸. ۸۸. (اصول کافی)، ج ۱۶۳/۲. ۸۹. همان ۱۶۴. ۹۰. (ولایت فقیه) ۱۳۸. ۹۱. همان. ۹۲. همان ۹۵، ۱۴۱. ۹۳. همان ۲۹. ۹۴. همان ۱۱۶ - ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۴۱. ۹۵. (کتاب البیع)، امام خمینی، ج ۴۹۰/۲، اسماعیلیان. ۹۶. (ولایت فقیه) ۱۱۸ - ۱۱۹. ۹۷. (در جستجوی راه از کلام امام)، دفتر هشتم، روحانیت ۲۶۰ - ۳۲۴، بویژه ۲۶۵، ۲۷۸، ۲۸۲. ۹۸. (ولایت فقیه) ۱۳۸. ۹۹. همان. ۱۰۰. (مکاسب محرمه)، ج ۹۳/۲. ۱۰۱. (ولایت فقیه) ۱۴۱. ۱۰۱. (ولایت فقیه) ۱۴۰ - ۱۴۱. ۱۰۲. (کشف الاسرار)، امام خمینی ۱۸۵، ۱۸۸. ۱۰۳. (ولایت فقیه) ۱۶. ۱۰۴. همان ۱۳۰. ۱۰۵. همان ۱۳۱. ۱۰۶. (صحیفه نور)، ج ۹۱/۲۱. ۱۰۷. (الاسلام و اصول الحکم)، علی عبدالرازق ۱۴۵، ۱۴۹. ۱۰۸. همان، ج ۱۹۸/۱. ۱۰۹. همان، ج ۸۹/۲۱. ۱۱۰. (الاسلام و اصول الحکم) ۶۸. ۱۱۱. (الکامل فی التاریخ)، ابن اثیر، ج ۴۷۸/۴، دارصادر، بیروت (تاریخ الامم و الملوک)، جریر طبری، ج ۴۹۷/۵. ۱۱۲. (اختیار معرفه الرجال)، شیخ طوسی، تحقیق مصطفوی ۴۱۲، شماره ۷۷۱، دانشگاه مشهد. ۱۱۳. (بحار الانوار)، ج ۳۷۰/۴۷. ۱۱۴. (کافی)، ج ۱۱۰/۵. ۱۱۵. (مجله (حوزه)، شماره ۷۵ مقاله: موضع واقع بینانه مقدس اردبیلی در برابر شاهان صفوی. ۱۱۶. (الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه)، سید علی خان ۴۵۸، ۵۶۰، مؤسسه الوفاء، بیروت. ۱۱۷. (المهذب)، عبدالعزیز بن براج طرابلسی، ج ۳۴/۱، انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین، قم. ۱۱۸. (اللمعه الدمشقیه)، شهید اول، شرح کلاتر، ج ۱۳۳/۱، دارالعلم الاسلامی. ۱۱۹. (صحیفه نور)، ج ۳۱/۲۰. ۱۲۰. (مجله (حوزه)، شماره های ۸۹ - ۲۱۶/۹۰.

روحانیان در هرم مدیریت نظام

روحانیان در هرم مدیریت نظام نسلی که امروز با آن روبرویم و با آن سروکار داریم و نیز آنان که پس از این می آیند و پا به عرصه می گذارند، از رخدادهای آغاز انقلاب و آنچه بر این پدیده شگفت قرن گذشته، بی خبرند و آنچه را نسل انقلاب دریافته و جاننش با آن در آمیخته، احساس نکرده است؛ از این روی روشن گری و آشنا کردن این نسل به آنچه بر این انقلاب گذشته است و نیز توجه دادن آنان به فلسفه تصمیمها، آنگها، عزمها و برخوردهای امام خمینی و ترسیم سیره عملی آن بزرگوار در مسائل اصلی نظام، وظیفه ای است ملی و دینی. شاید از پرسشهای مهم نسل جدید و بی خبران از مسیر جریانها، این باشد: پافشاری امام بر حضور روحانیان در اداره نظام اسلامی بر چه اساس و تراز و معیاری استوار بوده است. آیا چون امام، خود از روحانیان به شمار می رفت و در مسلک عالمان دین بود، چنین تصویری داشت؟ یا آن که آگاهی دینی امام او را به این جا کشانده بود؟ و یا فراز و نشیبهای تاریخ آموخته بود که باید عالمان دین و نخبگان حوزوی در مدیریت نظام نقش

داشته باشند؟ و.... امامی که از یک سو هم سیاست شناس بود و هم سیاسیون را آزموده بود، و از سوی دیگر، در دریای معارف اسلامی غرق بود در جای جای سخنانش به این پرسش پاسخ داده که در این نوشتار به آنها اشاره می‌کنیم: از سپیده دم پیروزی و شاید اندکی پیش از آن، این پرسش مطرح شد و در پاره‌ای ذهنها نقش بست: (جایگاه روحانیان و حوزه‌ها پس از پیروزی کجاست؟) در این که عالمان زمان شناس و روحانیان آگاه و انقلابی، توانسته بودند در پرتو رهبری امام، به خوبی و به شایستگی مردم را در نهضت بسیج و سازماندهی کنند و آنان را به صحنه آورند و آنان را علیه تباهیها بشورانند. و پی و بنیان استبداد و استعمار را به لرزه در آورند و فرو ریزند و حکومت ستمشاهی را براندازند، گمانی وجود نداشت. همگان این حقیقت را دریافته و پذیرفته بودند. آنچه کم و بیش، ذهنها را به خود مشغول می‌داشت، این بود: آیا عالمان دین و روحانیان آگاه، در ادامه نهضت، در جایگاه پند و اندرز دهی و ارشاد گری قرار خواهند گرفت و از راه منبر و محراب با مردم رو به رو خواهند شد، یا آن که به میدان مدیریت قدم خواهند گذارد و با به دست گرفتن زمینه‌های خدمت و مدیریت، به گونه مستقیم، ژرف و همه سویه، در امور جاری کشور به نقش آفرینی خواهند پرداخت. به دیگر سخن، این پرسش وجود داشت: روحانیان در حاشیه قدرت خواهند زیست و تنها به نظارت، آن هم نظارت اخلاقی و نه قانونی می‌پردازند، یا آن که به متن کار و تلاش سیاسی و اجتماعی، گام می‌نهند و عهده دار پستها و مقامهایی می‌گردند؟ در این زمینه، دو دیدگاه جدای از هم و ناهمگون، وجود داشت که به آنها اشاره می‌کنیم: شماری بر این باور بودند: روحانیت در حریم حکومت قدم نگذارد و خود را به کارهای اداری و اجرایی گرفتار نسازد، همان گونه که حوزه‌های تشیع از دیرباز خود را از حکومتها، از هر نوع آن، جدا کرده و تنها به نظارت اخلاقی و خیرخواهی می‌پرداختند، در حکومت اسلامی نیز، کاری به مسائل سیاسی و اجتماعی نداشته باشند و دورادور، امر به معروف و نهی از منکر کنند، آن هم به گونه‌ای که دخالت در امور پیش نیاید. کسانی که از این دیدگاه جانبداری می‌کردند و می‌کنند، به چند دسته تقسیم می‌شوند و هر دسته‌ای مبنا و انگیزه‌ای برگزیده‌اند که در نوشتاری دیگر، از این مقوله به شرح سخن گفته ایم ۲ و در این جا، به اشارتی بسنده می‌کنیم: جدایی دین از سیاست: در باور شماری از آنان، از اساس بین دین و سیاست ناسازگاری وجود دارد. نباید مسائل دینی را با مسائل سیاسی و اجتماعی در هم آمیخت و آن دو را یکی دانست زیرا سیاست (به نظر این گروه) همراه است با خدعه و نیرنگ، دروغ و دغل و... و این مقوله‌ها با جوهر دین و دیانت سازگاری ندارند. ۳ به نظر صاحبان این تفکر، قلمرو دین و شریعت مسائل فردی و پیوند بندگی بین آفریده و آفریدگار است. آنچه در پیوند و پیوسته به اداره زندگی مادی انسان و رخدادهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است، از ساحت دین به دور است. بر این اساس، تلاش در جهت سیاسی کردن دین و دینی نمودن سیاست، تلاشی است بی‌ثمر و ناکام. این باور که ریشه در تفکر (سکولاریسم) دارد، هرگونه دخالت دین در امور اجتماعی را با جوهره دین ناسازگار می‌شمرد و از مدافعان و پاسداران دینی، مانند حوزه‌ها و فقیهان و عالمان نیز می‌خواهد که قدم در این مقوله نگذارند، چون در حوزه کاری و مسوولیت آنان نیست. این دیدگاه، برخاسته از برداشت نادرست از آموزه‌های دینی و اسلامی است. دینی که سیاست جزء ماهیت و ارکان اصلی آن به شمار می‌رود و رهبران آن به عنوان: (ساسة العباد) ۴ معرفی شده‌اند و بسیاری از دستورهای آن بدون نظام سیاسی و حکومتی و نیروی اجرایی، درخور پیاده شدن نیستند، چگونه با سیاست ناسازگار است؟ خداوند در آیینها و برنامه‌هایی که برای بشر فرو فرستاده، بویژه در آخرین آیین که محمد(ص) برای بشر به ارمغان آورده، در کنار تربیت و ساختن فرد و همراه آن، به ساختن و پرداختن جامعه نیز اهمیت فراوان داده و قرآن پیامبران الهی را از پیشتانان استقرار عدالت اجتماعی در جامعه بشری می‌داند و به ابزار و وسائل اجرای عدالت در گستره اجتماع مانند: قانون، میزان و آهن دلالت آشکار دارد. ۵ به گفته امام خمینی: (هدف بعثتها، به طور کلی، این است که: مردمان بر اساس روابط اجتماعی عادلانه نظم و ترتیب پیدا کرده، قد آدمیت را راست گردانند و این با تشکیل حکومت و اجرای احکام، امکان پذیر است.) ۶ سیاست، به

معنای سامان دادن امور زندگی در جهت خیر و صلاح انسانها، از پایه های اساسی دعوت پیامبران الهی بوده است. جدایی افکندن بین دیانت و سیاست و نیز پرهیز دادن فقاقت از سیاست، از سیاستهای استعماری است: (این را که دیانت باید از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در امور اجتماعی و سیاسی دخالت نکنند، استعمارگران گفته و شایع کرده اند، این را بی دینها می گویند: مگر زمان پیغمبر اکرم(ص) سیاست از دیانت جدا بود؟ مگر در آن دوره عده ای روحانی بودند و عده دیگر سیاستمدار و زمامدار؟) ۷ عالمان راستین، با حضور در انقلاب اسلامی و شرکت گسترده و همه سویه در نظام سیاسی اسلام، بر این تر استعماری خط بطلان کشیدند و در عمل نشان دادند از این که او را (آخوند سیاسی) ۸ بخوانند، به تعبیر امام نه تنها هراس و نگرانی ندارند که آن را از افتخارات حوزه و مکتب تشیع می شمارند. امام، در پاسخ کسانی که بین فقاقت و سیاست و دین و مسائل اجتماعی گونه ای ناسازگاری می بینند و محدوده کار فقها و عالمان دینی را تنها در استنباط و استخراج احکام شرعی و اعلام آن به مردم می دانند، می گوید: (منافات ندارد که فقیه باشد، دخالت در امور مسلمین هم بکند.) ۹ اگر کسی اندک آشنایی با معارف قرآنی داشته باشد، می فهمد که نسبت مسائل سیاسی و اجتماعی اسلام به مسائل عبادی و فردی بسیار بیش تر و گسترده است. ۱۰ نوشته های فقهی نیز، به جز چند کتاب، بیش تر درباره مسائل و احکام و آداب اجتماعی و داد و ستدها و مانند آن است. شرف و پاکی عالمان دین: شماری بر این عقیده اند: چون ابزار کار و سرمایه و سلاح عالمان دین، مردم هستند و با این پشتوانه است که می توانند، به رسالت خویش عمل کنند، بنابراین، شایسته است که روحانیان از کارهای اجرایی و حضور در میدانهای اداری پرهیزند، تا زمینه های اثر گذاری، پیامها و سخنان آنان، همچنان پایدار و ماندگار باشد. پیوند ژرف عالمان دین با مردم، ایجاب می کند که عالم دین همواره در دید و داوری مردم، بزرگ، باشرف، پاک و باشوکت بماند و اگر این پایگاه سست شود و یا از دست برود، فلسفه وجودی حوزه ها و روحانیت نیز نمود عینی و عملی نخواهد داشت. دخالت در امور و پذیرفتن مدیریت از سوی عالمان دین، گرچه به انگیزه خدمت و سودرسانی به مردم هم باشد، گاهی به مسائلی کشیده می شود که راه جرات و جسارت مردم نسبت به اهل علم را می گشاید و با این گونه رخدادها و رویدادها، حریم حرمت حوزه و روحانیت شکسته می شود و به همان اندازه و میزان اثر گذاری آنان در نفسها فروکش می کند. پس چه بهتر که روحانیان و عالمان از این گونه امور بر کنار باشند. ۱۱ صاحبان این اندیشه، بر خلاف دسته اول، پیوند دین و سیاست را پذیرفته اند، لکن بر این باورند: بازوهای اجرایی و مدیران و دست اندرکاران مسائل سیاسی و اجتماعی در نظام اسلامی، عالمان دین و روحانیان نباشند، تا پیشینه درخشان حوزه و روحانیت، که نگهدار و نگهدار و نگهبان شریعت است، بر اثر ناخرسندی مردمان از کارها و کار کردها مخدوش نگردد. اینان، پیشنهاد می کنند: روحانیان در نظام اسلامی، ناظر بر امور باشند، نه مدیر و مجری. مقصود از زیر نظر داشتن کارها، زیر نظر داشتن اخلاقی است، یا قانونی؟ پاسخ: اگر نظاره گری قانونی و نهادینه شده در قانون اساسی مقصود است که این بدون دخالت و مدیریت عملی، در خور اجرا و پیاده شدن نیست. چگونه می شود (ولی فقیه) و ولایت آنرا پذیرفت، اما از او خواست که از اختیارهای قانونی خود، استفاده نکند؟ اگر مقصود از نظاره گری عالمان دین بر امور، نظارگی اخلاقی است که این گونه نظاره گری، بدون دخالت در مدیریت کشور امکان پذیر است، اما کاری از پیش نمی برد. در طول تاریخ، در کنار حکومتهای ستم، عالمان خیرخواه و نظاره گر بوده اند که گاه با سخن و گاه با قلم، خیرخواهیهای کرده و راه نموده و از بی راهه و کژراهه و باتلاقها و سیاهیها و درشتیها و خشونتها پرهیز داده اند، اما ره به جایی نبرده اند و نتوانسته اند، مردم را از رنج و بدبختی برهانند و احکام سیاسی اجتماعی اسلام را پیاده کنند و بگسترانند. افزون بر این، این که گفته می شود: وارد میدان سیاست و مدیریت شدن با بزرگی و شرف و پاکی اهل علم نمی سازد و (فلانی روحانی جلیل القدری است که اصلا به کار مردم کاری ندارد) سخنی است نادرست و ناسازگار با روح شریعت و دین و آیین محمد(ص) و سیره و روش و منش علوی(ع): (این طور نیست که آدم خوب کسی باشد که در کناری نشسته باشد، تسبیحی دست بگیرد و در مسجد ذکر بگوید. اگر انسان

خوب این گونه بود، حضرت رسول (ص) و حضرت امیر (ع) هم این کار را می کردند... بلکه بر عکس همه جا حضور داشتند و در صحنه بودند. ۱۲ پیامبر (ص) دارای سه منصب در عرض هم بود: ابلاغ، قضاوت و حکومت. ۱۳ با تاسیس (مدینه النبی) که خود در راس آن قرار داشت، توانست شکوه و عظمت اسلام را در تمام زمینه های قضایی، سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی به نمایش بگذارد. در عمل بین مسجد و مردم، نماز و نیازهای اقتصادی و ... پیوند ناگسستنی به وجود آورد. همانها که در مسجد از ترس خدا اشک می ریختند و به خود می پیچیدند، از همان پایگاه، به سوی جبهه های نبرد با کفر و نفاق گسیل می شدند و هیچ گونه ناسازگاری هم بین آن دو نمی دیدند. امام علی (ع) نیز، که در اوج معرفت و عرفان و بندگی قرار داشت، به هنگامی که تکلیف امامت و رهبری امت بر دوش او آمد، از آن شانه خالی نکرد و با شهامت و شجاعت، اعلام کرد: (در مدیریت و سیاست خلفای پیشین تجدید نظر می کنم، حقوق از دست رفته را به مظلومان بر می گردانم، آنهایی که بی جهت و بی دلیل از کار برکنار شده اند، باز می گردانم و کسانی که بی معیار بر کرسی و منصب مدیریت نشسته اند، کنار خواهم زد). ۱۴ آیا این گونه دخالتها و مدیریتهای انقلابی و دگرگون ساز با پاکی و شرف و بزرگی آن امام همام، ناسازگاری داشت، یا آنها را عین عدالت و معنویت می شمرد؟ امام بزرگوار خطاب به کسانی که زیر پوشش پاکی و بزرگداشت و شرافت عالمان دین، با اصل حضور آنان در مسائل سیاسی و اجتماعی اسلام، مخالفت می ورزیدند و می گویند: (ما می خواهیم احترام اینها محفوظ باشد. اگر اینها وارد سیاست بشوند، احترامشان از بین می رود پیش مردم و ما میل داریم که احترامشان محفوظ باشد). ۱۵ می گوید: (... این قداست، در زمان حضرت رسول نبوده؟ حضرت رسول قداستش محفوظ نمانده؟ حضرت امیر قداست نداشته؟ حضرت سیدالشهداء و امام حسن (ع) قداست نداشتند؟) ۱۶ امام علی (ع) با حضور در تمامی صحنه های نظامی، سیاسی، اجتماعی و پذیرفتن مدیریت و مسئولیت رهبری امت، بر تمامی پندارهای موهوم کوتاه اندیشان و بسته ذهنان خط بطلان کشید و به روشنی می فرمود: (اگر بتوانم به وسیله این حکومت و مدیریت، حقی را زنده کنم و داد مظلومی را از ستمگری بستانم، بهترین ارزش و افتخار را به دست آورده ام). ۱۷ البته که عدالت دشمن ساز است. دو نفر که به قاضی می روند، همواره یکی ناخرسند برمی گردد. نباید به خاطر این گونه ناخرسندیها، دست از کار کشید و مدیریت نظام اسلامی را رها کرد و از آن فاصله گرفت. مردم، به شیفتگان خدمت عشق می ورزند و از تشنگان قدرت، بیزارند. گواه این سخن اظهار ارادتها و مهربانیها و دوستیها و مهرورزیهای مردم نسبت به شهدای خدمتگزار روحانی، مانند: شهید مطهری، بهشتی، باهنر، مفتاح، مرحوم طالقانی و ... است. اگر مردم احساس کنند عالمان خدمتگزار، مورد بی مهری برخی از نابخردان و ورشکستگان سیاسی قرار گرفته اند، با جان و دل، به پشتیبانی از آنان برمی خیزند. این گونه نیست که کار اجرایی و اداری عالم دینی، وی را از چشم مردم بیندازد و مردم او را بزرگ نشمارند و به او مهر نوزند، بلکه بر عکس، خدمت عالم دین به مردم، جایگاه وی را بالا می برد و او را در کانون توجه ها و مهرورزیها قرار می دهد و اگر همه عالمان دینی و روحانیان لباس خدمتگزاری بپوشند و در غم و درد مردم شرکت جویند و در صدد راه اندازی درست و قانونی و شرعی کارهای مردم باشند و در راه خدمت، سر از پا نشانند، مهرورزی و دوستی مردم به روحانیت و حوزه ها و عالمان دین، نهادینه می شود. شماری دیگر از کسانی که به پرهیز روحانیان از کارهای اجرایی نظر دارند و این کارها را با جایگاه والا و مقدس روحانیت ناسازگار می بینند، توجیه دیگری دارند. اینان می گویند: کارهای اجرایی، همیشه موفقیت آمیز نیست و چه بسا در پاره ای از کارها کندکاری، کم کاری، بدکاری، و یا کاستی و کمبودهایی به وجود می آید که شماری از مردم را ناخرسند و خشمگین می سازد و یا در گرماگرم کارها، به کسی ستم می شود، آبروی فرد و یا افرادی زیر سوال می رود، شخصی بی جهت از کار برکنار می شود و یا بر سر کار می آید و گرفتاریها و دشواریهای روزمره دیگری نیز ممکن است پیش آید و زندگی را بر بعضی از مردمان تنگ و تاریک سازد. از این روی، اگر روحانیان مستقیم در امور اداری و اجرایی، حضور داشته باشند، همه این انحرافها و ضعفها و دشواریها به آنان

نسبت داده می‌شود و در نتیجه، زمینه هدایت و ارشادگری از آنها گرفته می‌شود و پایگاه تبلیغی و مردمی خود را به تدریج از دست می‌دهند و پیامدهای ناگوار دیگری نیز به دنبال آن رخ می‌نماید. بنابراین، صلاح و مصلحت حوزه و حوزویان نیست که در کارهای اجرایی دستی داشته باشند. در پاسخ به صاحبان این تز و اندیشه باید گفت: نخست آن که: بسیاری از نسبتها و بدگوییها، از روی کینه ورزی به اصل نظام اسلامی است و ارتباطی به روحانیت ندارند. آنانی که به گفته امام، از اسلام سیلی خورده اند، همیشه دست اندر کار شایعه و شکاکیند و در هر کوی و برزن و به هر مناسبت شروع به لجن پراکنی و جوآفرینی و شایعه پراکنی می‌کنند و به هیچ خط قرمزی هم پای بند نیستند. ۱۸ دو دیگر: مدیریت روحانیت به معنای این نیست که هیچ گونه مشکلی در هیچ زمینه ای دیده نشود و هیچ گونه خلاقی صورت نگیرد. کسی ادعا نکرده است، اگر روحانیت دست اندر کار امور مملکت گردد. یک روزه همه جا بهشت می‌شود و ایران مدینه فاضله و کشور بدون کمبود و کاستی خواهد شد و همگان از حقوق خود به گونه شایسته برخوردار خواهند شد. سه دیگر: بر فرض وجود دشواریها و ناکامیها بر سر راه اداره نظام، که بخشی از آنها طبیعی است و بخشی از سوی دشمنان و بخشی هم برخاسته از بی تجربگی و ناکارآمدی مدیران در بخشهای گوناگون و... این سخن نا درست است که برای نسبت ندادن پاره ای از انحرافها، کاستیها و کمبودها به روحانیت از آنان بخواهیم که از صحنه های مدیریت جامعه کنار بروند و در امور سیاسی و اجتماعی دخالت نکنند، تا دیگران جایگزین آنان شوند. این انتظار و چشم داشتی غیر منطقی است که بگوییم: در حکومت اسلامی و مدیریت روحانیت، نباید هیچ گونه خلاف و کاستی وجود داشته باشد و گرنه آبروی روحانیت به خطر می‌افتد؛ آیا در حکومت علی(ع) که پاک ترین و پرهیز گارترین و بامعنویت ترین و باایمانترین همه روزگاران به شمار می‌رود همه کارگزاران و دست اندر کاران حکومت وی، خالص، صالح، درست کردار بودند؟ آیا در بیت المال خیانت نمی‌شد؟ آیا به مردم و حقوق آنان به خوبی رسیدگی می‌شد؟ بی گمان به گواهی تاریخ و سخنان آن حضرت در نهج البلاغه پاسخ منفی است. ۱۹ لکن این دلیل بر آن نمی‌شود که آن حضرت نباید دخالت کند و کارها را به دیگران بسپارد. امام راحل در این زمینه می‌گوید: (آن مقدسی که خیال می‌کند کنار نشسته و دخالت در امور اسلامی نمی‌کند... به واسطه این مثلاً یک اعوجاجی از یک نفر می‌بیند، یا از یک گروهی می‌بیند کنار برود، این برخلاف اسلام عمل می‌کند. این معانی در صدر اسلام هم بوده است در زمان ائمه ما هم بوده است... و لکن آنها کنار نمی‌رفتند...) ۲۰ نداشتن تجربه و تخصص: شماری از مخالفان حضور روحانیان در کادر مدیریت نظام اسلامی، نغمه دیگری ساز کردند و آن را در بوق و کرنا دمیدند: روحانیت در امور اجرایی و اداری سررشته ندارد. تجربه عملی و تخصص علمی و آشنایی با فنون و روشهای مدیریت از ابزار نخستین هر مدیر و مسوولی است و روحانیت در این زمینه آمادگیهای لازم را ندارند. درست است که روحانیان و حوزویان در رشته علوم اسلامی مهارت و تخصص ویژه دارند، لکن این تخصص در صحنه کارهای اجرایی کارآیی چندانی ندارد. بنابراین، شایسته است که این گونه امور را به اهل تجربه و تخصص واگذارند و خود دورادور بر کار مدیران و مسوولان نظارت داشته باشند. آقای بازرگان این مطلب را به روشنی در جمع علما و در مدرسه فیضیه اظهار داشت: (علما خوب است نظارت داشته باشند و در اداره مملکت دخالت نکنند... علما تجربه شان کم است... ما که تجربه مان بیش تر است، بهتر است مدیریت مملکت را به عهده داشته باشیم). ۲۱ دولت موقت در این زمینه بسیار کوشید تا عالمان دین و آگاهان حوزه ها را به هر بهانه ای از مجاری امور دور سازد و همه چیز را خود به دست بگیرد. تلاش این دولت و اعضای کژاندیش و کوتاه فکر آن، هنگامی به اوج خود رسید که در مجلس خبرگان قانون اساسی، ولایت فقیه به عنوان روح قانون و محور همه مدیریتها و فعالیتهای اساسی نظام مطرح شد. اینان در این حرکت نابخردانه خود، تا پیشنهاد انحلال مجلس خبرگان قانون اساسی هم پیش رفتند. حساسیت بازرگان و یاران او، چه وابستگان به بیگانه و چه فریب خوردگان و چه کژاندیشان، آنگاه اوج گرفت که در عمل مدیریت و مدبریت شهید بهشتی و یاران باوفای امام را در اداره مجلس بررسی

نهایی قانون اساسی می دیدند و ترس آن را داشتند که روحانیت با این روند، همه کارهای کلیدی را به دست گیرد و آنان را که شایستگی اداره دولت و ملت را نداشتند، از صحنه برانند. بازرگان، که همیشه مخالف حضور روحانیان آگاه در صحنه مدیریت کشور بود، به این بهانه که آنان تخصص ندارند، وقتی که در راس کار قرار گرفت و در اداره کشور در ماند و پی به ناتوانی خود برد، اعتراف کرد: (نه خود من یک سیاستمدار و دولتمرد و نخست وزیر حرفه ای بودم و نه پدران و اجداد من چنین سابقه ای داشتند و در نتیجه، یک سلسله اشتباهات و خطاهایی از من سرزد که هرگز پیش بینی آن را نمی کردم). ۲۲ این مدعیان تجربه و تخصص، بهترین فرصت را از انقلاب گرفتند و نتوانستند کاری از پیش ببرند، نه تنها خدمت چشمگیری از آنان دیده نشد، بلکه خیانتهایی نیز آگاهانه و یا ناآگاهانه از آنان سرزد: ۱. برهم زدن قرار داد و پیمان نظامی ایران با آمریکا، با این که آمریکا از ایران پول گرفته بود و سلاح ها و تجهیزات مدرن نظامی خریداری شده را تحویل نداده بود. ۲. کم کردن از مدت خدمت سربازی و بخشودن دوره های گذشته، با نیاز شدید کشور به ارتش قوی. ۳. برخورد قاطع نکردن با تجزیه طلبان کردستان. ۴. استفاده از افراد جاسوس و بد سابقه در هیات دولت و در استانداریها و مدیریتهای. ۵. میدان دادن به ساواکیها و طاغوتیها. و... این همه ننگ و نفرت در دولتی رخ داد که رئیس آن و اعضای آن، ادعای تخصص و تجربه کاری داشتند و دیگران را بی تخصص می خواندند. این پرمدهاها، هیچ گاه حاضر نشدند تخصص را تعریف کنند و به تقسیم بندی آن پردازند و به روشنی بگویند در کدام بخش نباید روحانیت به خاطر بی تخصصی دستی داشته باشد، تا ببینیم در آن بخشها روحانیت ادعایی دارد یا ندارد؟ اگر مقصود از تخصص، سد و جاده و ساختمان و پل سازی است، یا راه اندازی و اداره صنایع سنگین، امور کشاورزی و دامی، دارویی و پزشکی و ... هیچ عاقل و انسان صاحب شعوری نگفته در این کارهای فنی، صنعتی و علمی از غیر متخصص استفاده شود و یا روحانی غیر متخصص، عهده دار این کارها شود و ساحت روحانیت بری از این نسبتهای نا بخرانه است. و اگر مقصود از تخصص، تخصص در قانونگذاری، قضا، آموزش و پرورش و... است، که به گفته امام، روحانیت در این زمینه از دیگران چیزی کم ندارد: (می گویند که روحانیون باید بروند سراغ کار خودشان و ملت را بگذارند و سیاست را بگذارند برای ما، شما سیاست را پنجاه سال در دست داشتید و هیچ غلطی نکردید. شما کجا کار مثبتی توانستید انجام بدهید؟ هر کدامتان که ملی بودید یا فرض کنید متدین بودید، تا صدایتان در می آمد تو سرتان می زدند... شما را من می شناسم). ۲۳ در دوران حکومت پهلوی این به اصطلاح دکترها و مهندس های با تجربه و برخوردار از تخصص، چه دسته گلی به سر این ملت زده اند و چه خدمت چشمگیر و بنیادی انجام دادند که حال به مدیریت و سازندگی روحانیت اشکال می گیرند و همواره به آن خرده می گیرند و آن را بر نمی تابند. در دوران دولت موقت و حاکمیت لیبرالها، چه معجزه ای رخ داد که اکنون این گونه به حضور روحانیت در مدیریت نظام می تازند؟ شماری از پندار گرایان و دنیا گرایانی که با حضور عالمان برجسته دینی در صحنه و یا حضور روحانیان آگاه در مدیریتها و با حضور فقیه جامع الشرایط در راس امور، جایی برای خود نمی یابند، و یا روزنه ای برای خدمت به اربابان خود پیدا نمی کنند، بر آن شده اند جلوی خورشید کلام امام را بگیرند و فکر کرده اند با جامعه کران، لالان، و کوران و لادگان طرف هستند هر چه بگویند و ببافند، کسی متوجه دغل بازیها و تحریفها و شگردهای کینه آلود آنان نخواهد شد. این بار در باب ولایت فقیه، به تحریف سخنان امام پرداخته اند و به انکار خورشید نشسته اند و گفته اند اصل دخالت روحانیان در مدیریت نظام، از مسائلی است که وارد بر انقلاب شده و پیش از انقلاب، چنین چیزی نه تصور داشته و نه هم مطرح بوده است. ۲۴ زهی خیال باطل! حضرت امام در این باب، چنان روشن، شفاف و بی آمیغ سخن گفته که هیچ کس، حتی بی انصاف ترین انسانها و کم خردترین و کم فهم ترین و لاده ترین آنها نمی توانند، آن فرازهای روشن سخنان امام که در باب ولایت فقیه و روحانیت است، نا دیده بگیرند. با این حال کسانی برای هدفهای ویژه سیاسی، دست به تحلیها و تفسیرهای ناشیانه و به دور از خرد زده اند و یکی از اینان می نویسد: (این رساله فقهی امام {ولایت

فقیه {اولا، یک بحث فقهی است که کلیات را در بر دارد و وارد جزئیات نشده است، ثانيا، در سالهای نزدیک به پیروزی این رساله مورد بحث و نظر نبوده است. ثالثا، در پیش نویس قانون اساسی کمترین اشاره ای به ولایت فقیه نشده است.} ۲۵ در پاسخ این پرسش و یا تعبیر بهتر شبهه، چند نکته را باید در نظر داشت: ۱. امام از نخستین روزهای شروع مبارزات اسلامی در آموزشهای خصوصی و عمومی خود و به سال ۱۳۴۶، به روشنی حوزویان را مورد خطاب قرار داده و می گفت: (شما هم می توانید مملکت را اداره کنید، مگر دیگران چطور بودند که شما نیستید.) ۲۶ و در جای دیگر در همان تاریخ به شایستگی فقها برای اداره امور و نیز تخصص آنها در مسائل سیاسی و اجتماعی اشاره می کند و می نویسد: (آنچه مربوط به نظارت و اداره عالی کشور و بسط عدالت بین مردم و برقرای روابط عادلانه مردم باشد، همان است که فقیه تحصیل کرده است.) ۲۷ کژ اندیشان و شبهه آفرینان در نوشته های خود، این فراز از سخنان امام را آورده اند، ولی با این توجیه انحرافی که: (امام، کلی گویی کرده و به مسائل جزئی نپرداخته) از کنار این سخن روشن و گویای امام گذشته اند. آیا سخن از (اداره)، (عدالت) و (روابط عادلانه) کلی گوئی است. آیا به کار بردن چنین واژگانی در نوشته و سخنرانی، کلی سخن گفتن است و به مسائل جزئی نپرداختن؟ این آقایان که خود را متخصص و انمود می کنند، اگر بخواهند در همین مقوله سخن بگویند، از چه واژگانی استفاده می برند؟ با نگرش گذرا به برخی از مطالب این رساله فقهی (ولایت فقیه) که در حقیقت رساله سیاسی، اجتماعی است بر اساس ترازها، معیارها و مبانی فقهی در بردارنده طرح حکومت اسلامی، با روح ولایت فقیه است، در می یابیم که امام راحل از همان آغازین روزهای حرکت گسترده و بنیان برافکن خود، بر این باور بود: عالمان برجسته دین دانایی و توانایی اداره جامعه و حکومت دینی را دارند: (این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد، در عده بی شماری از فقهای عصر ما موجود است. اگر با هم اجتماع کنند، می توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند.) ۲۸ با وجود این سخن شفاف و روشن امام، آیا می توان به ایشان نسبت داد که پیش از انقلاب نظر ایشان این بوده: عالمان دین و روحانیان بزرگ و آگاه، نباید در اداره جامعه نقشی داشته باشند. در طول سالیان درازی که در تبعیدگاه به سر می برد نیز، بر این اندیشه ناب اسلامی و انقلابی و دینی استوار و پابرجا بود و پیامهای ایشان در این برهه هم، بر محور این مساله دور می زند که روحانیت باید باور کند که می تواند کاری بکند و از تبلیغات دشمنان در این زمینه نباید هراسی به دل راه بدهد و دست از آرمان ها و هدفهای بلند و متعال خود بردارد. در پاسخ به تلگرافهای و نامه های روحانیان می نگارد: (با توجه به وظایف سنگینی که ان شاءالله در آتیه به عهده شما خواهد بود و مصالح مسلمین به دست شما سپرده خواهد شد، از حالا خود را برای این سنگر عظیم مجهز و مهیا فرمایید...) ۳۱

۲. در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، در پاریس در جمع خبرنگاران رسانه های جهانی، در پاسخ پرسش یکی از خبرنگاران که پرسیده بود: نقش روحانیت پس از تشکیل حکومت اسلامی چگونه خواهد بود؟ آیا تمام کارهای کلیدی و اهرمهای قدرت را به دست خواهد گرفت؟ آیا از افراد متخصص و با تجربه سود خواهد جست؟ آیا به جز روحانیون و معممین، کسان دیگری هم کارها را عهده دار خواهند شد؟ بالاخره آیا روحانیت به دیگران مجال و میدان حکومت و مدیریت خواهد داد، یا نه؟ در این برهه تاریخی امام، با تکیه به باورهای و دیدگاههای پیشین خود، پاسخی می دهد که مفهوم و پیام آن چنین است: روحانیت، هدفش از مبارزه، حکومت کردن نیست، یعنی در مبارزه قصد آن ندارد که خود به نام و نوایی برسد، بلکه می خواهد قانون اسلام و سیاست اسلامی را در جامعه آینده پیاده کند. البته طبیعی است که در برخی از امور دخالت مستقیم خواهد داشت و در برخی از امور هم به ارشاد و نظارت خواهد پرداخت. و یا به طور روشن می گوید: (ممکن است علماء هم به صورت عضو کامل و یا عضو ناظر در آن شرکت کنند.) ۳۰ یا: (روحانیان در حکومت آینده نقش ارشاد و هدایت دولت را دارا می باشند.) ۳۱ روشن است که این سخنان ناسازگاری با آن دیدگاههای اصولی امام ندارد. امام در آن شرایط تاریخی به دنیا اعلام کرد: هدف روحانیت از نهضت و قیام، منافع شخصی و گروهی نیست. آنان برای رهایی ملت از زنجیر استعمار و استبداد، می

کوشند، نه برای رسیدن به مکتب و مقام و حکومت و ریاست. به دیگر سخن، امام بر این باور بود: آن دسته از کارهایی که بدون حضور و مدیریت روحانیت سامان می‌یابد و اجتهاد و فقهات شرط احراز آنها نیست و تنها جنبه اجرایی و اداری دارند، لزومی ندارد که روحانیت آنها را به دست بگیرد، دیگران هم اگر صالح و شایسته باشند و کارشناس و کاردان، می‌توانند عهده دار آنها گردند و این برای عالمان دینی شان و مقامی نیست که در راس مدیریت اجرایی، مانند: ریاست جمهوری، وزارت و ... قرار گیرد. سخنان امام، در رابطه با نقش نظارتی و هدایتی روحانیت در حکومت اسلامی، مربوط به این گونه کارها و مدیریتهاست. امام بر این باور و عقیده باقی ماند و حتی پس از پیروزی هم اجازه دخالت در این گونه امور را نداد. لکن در عرصه عمل، معلوم شد، حضور نداشتن عالمان و روحانیان در این گونه امور، ممکن است به انقلاب و آرمانهای اسلامی آن ضربه‌های جبران ناپذیری وارد سازد و تجربه هم نشان داد که حضور و مدیریت روحانیت در این گونه امور، ضرورت دارد. از این روی امام اجازه کار و تلاش و نقش آفرینی و مدیریت آنان در دستگاه اجرایی دادند، با آن که کار در این دستگاه را (شانی برای علما) ۳۲ نمی‌شمردند: (پیش از انقلاب من چنان فکر می‌کردم وقتی انقلاب پیروز شد، افراد صالحی هستند که کارها را طبق اسلام عمل کنند، لذا بارها گفتم روحانیون می‌روند کارهای خودشان را انجام می‌دهند. بعد دیدم خیر، اکثر آنها افراد ناصالحی بودند. دیدم حرفی که زده ام درست نبوده است.) ۳۳ یا می‌گوید: (در مصاحبه‌هایی که کردم، چه با کسانی که از خارج آمدند، حتی در نجف و پاریس و چه در حرفهایی که خودم زدم، این کلمه را گفته‌ام که: روحانیون شغلشان یک شغل بالاتر از این مسائل اجرایی است... لکن وقتی ما آمدیم و وارد معرکه شدیم دیدیم اگر روحانیون را بگوییم بروید... این کشور به حلقوم آمریکا یا شوروی می‌رود... {از این روی} تن دادیم که رئیس جمهورمان از علما باشد.) ۳۴. افزون بر اینها، گیریم که امام، پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، بر این نظر بوده: بایسته نیست عالمان دین و روحانیان در کار اجرایی نقشی داشته باشند. ولی پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تجربه عملی دید، مدیریت نداشتن عالمان دین و روحانیان در کشور، به مصلحت نظام نیست و ممکن است با دور شدن آنان از مسائل اجرایی و اداری، اساس و بنیاد حکومت اسلامی دچار آسیب و آفت گردد. از این روی از آن نظر پیشین خود برگشت و نظر دیگری برگزید. این رویه نیکو، در میان فقیهان شیعی، صاحب نظران و سیاستمداران خردمند وجود دارد که هرگاه به نظری رسیدند که با نظر پیشین خود، ناسازگار یافتند، ولی با حق و دلیل و مصلحت سازگار دیدند، از نظر پیشین خود دست برمی‌دارند و نظر جدیدی را که با معیارها برابر دیده، می‌پذیرند و اعلام می‌دارند: (آنچه مهم است این که ما می‌خواهیم مطابق شرع اسلام مسائل را پیاده کنیم پس اگر قبلاً اشتباه کرده باشیم، باید صریحاً بگوییم اشتباه نموده ایم و عدول در بین فقها از فتوایی به فتوای دیگر، درست همین معنا را دارد.) ۳۵ از مجموع دیدگاههای امام، به دست می‌آید: ایشان از آغاز شایستگی و توانایی عالمان دینی را برای اداره امور سیاسی و اجتماعی، باور داشته و بارها پیش از پیروزی نیز آن را به زبان آورده، لکن پس از پیروزی و در آستانه آن برای پرهیز از نسبت ناروای قدرت طلبی و پاره‌ای نسبتهای ناروای دیگر به عالمان دین و روحانیان آگاه، دوست داشتند: فقها و روحانیان آگاه کارهای بنیادی مانند: رهبری و قضاوت را مستقیم در دست داشته باشند و از پستها و کارهای دیگری مانند ریاست جمهوری، وزارت و ... که از دیگران اگر صالح و متخصص باشند نیز ساخته است، پرهیزند به همین جهت، در جمع خبرنگاران می‌گوید: (ممکن است علما به صورت عضو کامل و یا عضو ناظر) در امور شرکت کنند. منظور از عضو کامل، همان کارهای ویژه حوزویان است و عضو ناظر، سایر اموری که به آن اشارت شد. از این روی، هیچ گونه ناسازگاری در سخنان و سیره امام، در این باره وجود ندارد. چرایی حضور؟ روشن شد که امام هم بر اصل حضور روحانیان در انقلاب و اداره نظام پای می‌فشرد و هم آن را ضروری و لازم می‌شمرد است این باور از محکّمات اندیشه ایشان است که از روزهای نخستین شروع حرکت و خیزش اسلامی، تا واپسین روزهای زندگی از آن سخن گفت. در ادامه نوشتار، بر آنیم که چرایی این حضور را در چشم انداز اندیشه

امام، بررسی کنیم، تا نسل جوان و آیندگان، با ژرف نگری و بصیرت بیش تر و بهتری به آن مقوله بنگرند و در پاسخ شبهه آفرینان، خناسان و فریب گران بتوانند از انقلاب و ارزشهای آن و نیز مدیران و مسولان روحانی آن دفاع کنند. پاسخ این پرسش در سخنان امام بسیار گسترده است که در این جا به چند محور از آن اشارت می کنیم: ۱. ماهیت انقلاب اسلامی و خواست مردم: در انقلاب اسلامی، دین، باورهای دینی، تکلیف و وظیفه شرعی، نقش بنیادی دارند و رهبری امام خمینی بر معنویت این قیام افزود و آن را به حرکتی مکتبی و ارزشی ژرف و همه سویه دگر کرد. این انقلاب در دورانی و در حاکمیتی روی داد که از یک سو به دین و شعائر دینی توجه نمی شد و با دین به گونه جدی و برنامه ریزی شده مبارزه می گردید و تلاش می شد از متن زندگی مردمان به کنار رانده شود و از دیگر سوی، ستم، برتری دادنیهای بی وجه، خوار کردن و به خواری انداختن مردم و پایمال کردن حقوق مردم و نادیده گرفتن جایگاه انسان مسلمان و... جامعه را فرا گرفته بود و قدرتهای خارجی، به ویژه آمریکا و صهیونیت جهانی در این سرزمین فرمانروایی و تاخت و تاز می کردند و منابع انسانی و زیر زمینی را به یغما می بردند. این همه و دهها ناهنجاری و زشتی و پلییدی دیگر سبب شد، مردم بپاخواستند تا ارزشهای دینی را در جامعه حاکم سازند و در پرتو آن به سامان یابی سالم زندگی و برگرداندن کرامت و حیثیت انسانی و نیز پیاده شدن قسط و عدل قرآنی دست یازند. جانبداری همه سویه و پیروی آگاهانه مردم از امام خمینی و گسترش پیامها و رهنمودهای ایشان نیز، به این جهت بود که آنان امام را تجسم عینی و عملی ارزشها می دیدند و سخن و سیرت او را همسو و هماهنگ با معیارهای قرآنی و اسلامی یافتند و در چهره با صلابت او، فرهنگ اسلام ناب محمدی (ص) و سیاست ناب علوی را جلوه گردیدند. امام خمینی، به عنوان عالم دینی، رهبری بزرگ ترین انقلاب معاصر را به عهده گرفت و با قدرتی شگرف و عظیم و قاطعیتی بی بدیل، قدرت دین را در زوایای گسترده به نمایش گذاشت. او کلیه مواضع، تاکتیکیها و استراتژیهای انقلاب را از متن و جوهره دین استخراج کرد و مبانی دینی را در این سرزمین متجلی ساخت. این واقعیت از همان آغاز، سلطه گران جهانی را سخت در اندیشه فرو برد و آنان را وادار به تلاش برای به انزوا کشاندن دین و زدودن ارزشهای دینی، از صحنه زندگی مردم کرد. آنان که از نقش حساس و سرنوشت ساز و دگرگونی آفرین دین و عالمان دینی به هراس افتاده بودند، استقرار و استمرار و رشد جمهوری اسلامی را بر نمی تابیدند و بی تابانه جمهوری اسلامی را مورد تهاجم قرار دادند و شبان و روزان، بر طبل یورش می کوفتند. گرچه تهاجم فرهنگی در کلیت خود، هدفهای گوناگونی داشت که هر یک از آنها بخشی از سناریوی فرهنگی غرب را نشان می داد، اما آنچه در جوهره تمامی این هدفها جاری بود و هست، ناسازگاری کینه آلود با دین و مذهب و حاکمیت ارزشهای دینی است. تجلی پرشکوه و جامع دین در عرصه حیات بشری، دشمنان نظام و انقلاب را علیه نظام ارزش گرا و انسان دوست، در یک صف قرارداد و کانون های قدرتهای جهانی را وادار به واکنش. این بازتاب، آن گاه شدت بیش تری یافت که ولایت فقیه به عنوان رکن رکن نظام مطرح شد و بر آن اساس انقلاب تداوم یافت و نظام نهادینه گردید. انقلابی با این ویژگیها که یاد شد، به طور کامل از دین و معارف دینی الهام گرفته بود و طبیعی بود که کارشناسان دینی می بایست در کنار آن حاضر و ناظر باشند، تا قانونها و آیینها به درستی و شایستگی، برابر ترازها و معیارهای دینی، پیاده شود و پیش رود. به اعتراف دوست و دشمن، روحانیان، به عنوان کارشناسان دین، هنر بسیج و سازمان دهی نیروهای انسانی و جهت دادن به تواناییها و ساز و برگ مادی را در پدید آوردن انقلاب و دفاع از آن به خوبی عهده دار شد. از آغاز، مردم انقلاب را با روحانیت در آمیخته می دیدند و روحانیت جدای از انقلاب و انقلاب جدای از روحانیت را تصور نمی کردند. از آن آن مقدسی که خیزش بزرگ و حماسی مردم، نظام یافت و در قالب جمهوری اسلامی ریخته شد، همگان می دانستند که (اسلامیت) نظام در گرو حضور و نظارت و مدیریت روحانیان و فقیهان آگاه، عادل، همه سونگر، جامع اندیش و عالی مقام است. از این روی، چون محتوای نظام (اسلامی) است و شکل و قالب آن (جمهوری) این دو اقتضا می کند که روحانیت برابر خواست مردم و براساس آشنایی با معارف دینی عهده دار

مسئولیتها و مدیریتها گردد. امام بزرگوار براساس این برداشت از اسلام و انقلاب و خواست مردم، می گوید: (من دولت تعیین می کنم... من به پشتیبانی این ملت دولت تعیین می کنم من به واسطه این که ملت مرا قبول دارند) دولت تعیین می کنم)... دولتی که ما می گوئیم، دولتی است، متکی به آراء ملت است، متکی به حکم خداست. (۳۶) می نگرید که در این بخش از سخنان امام، هم به ماهیت انقلاب و مشروعیت آن که (متکی به حکم خداست) و هم به (آراء ملت) که پذیرش ژرف و خواست مردمی آن را نشان می دهد، به روشنی اشاره شده است. بدین سان، روشن می شود: سپردن کار به روحانیان آگاه و ژرف اندیش، در این نظام چیزی نیست که از بیرون بر این کشور تحمیل شده باشد، بلکه ویژگی بافت و جوهره انقلاب، یعنی حکم خدا و اسلام و خواست مردم است که حضور روحانیت را در صحنه های سیاسی و اجتماعی و مدیریت، می طلبد. از آن جا که به گفته امام (میزان رای ملت) ۳۷ و مردم هم به قانون اساسی با محور بودن ولایت فقیه رای داده اند، نتیجه می گیریم: مردم در انقلاب اسلامی، مدیریت اهل علم و حوزویان را به گونه قانونمند پذیرفته و به آن صحنه گذاشته اند. ۲. آموزشهای دینی: پیش از این اشارت شد: انقلاب با الهام از معارف قرآن و فرهنگ ناب محمدی (ص) و علوی (ع) آغاز شد و استقرار پیدا کرد و استمرار آن نیز در گرو همین ویژگی است. از این زاویه اگر به قرآن و سخنان و سیره معصومان بنگریم می توانیم چرایی حضور روحانیت در اداره نظام اسلامی را بهتر درک کنیم و به شبهه آفرینان پاسخ منطقی و همراه دلیل ارائه دهیم. امام، با بهره گیری از قرآن و سنت، که مجموعه آموزشهای فردی و اجتماعی اسلام در آن دو گرد آمده است، به این نتیجه رسیده بود که عالمان آگاه و متعهد، شایسته ترین افراد موجود برای کارهای کلیدی نظام اسلامی به شمار می روند و بر این ادعا دلیلهای فراوانی اقامه می کرد که در کتاب (ولایت فقیه) ۳۸ موجود است و ما به دو دلیل از آن دلیلهای که آسان یاب تر و همگانی و فراگیر ترند، اشاره می کنیم: الف. سپردن امانتها به شایستگان: قرآن مجید در زمینه سپردن مسوولیتها و کارها به افراد کارداران و کارشناس و شایسته می فرماید: (ان الله یامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل). ۳۹ خدا به شما فرمان می دهد: امانتها را به صاحبانشان باز گردانید و چون در میان مردم، به داوری پرداختید، به عدل داوری کنید. امام خمینی، در تفسیر آیه می نویسد: (عده ای بر این عقیده اند که: منظور از (امانت) هرگونه امانت خلقی (مانند مال مردم) و خالقی (یعنی احکام شرعی) می باشد و مقصود از (رد امانت الهی) این است که: احکام اسلامی را آن گونه که هست اجرا کنند. گروه دیگری معتقدند که: مراد از (امانت) (امامت) است. در روایت هم آمده که مقصود از این آیه، ما (یعنی ائمه، علیهم السلام) هستیم. ۴۰ که خداوند تعالی به ولایت امر (رسول اکرم (ص) و ائمه (ع)) امر کرده ولایت و امامت را به اهلش رد کنند. ۴۱ امام پس از این اشاره به این نکته می پردازد که خطاب ادامه آیه: (اذا حکمتکم...) به زمامداران و رهبران است و قضاوت تنها نیست، زیرا قاضی قضاوت می کند، نه حکومت گرچه از جهتی حاکم است، اما این حکومت از همه جهت نیست. ۴۲ بنابراین، مجموع آیه به قرینه ادامه آیه های بعدی، ظهور در مسائل حکومتی و مدیریتی دارد و منظور از (رد امانت به اهلش) آن است که کارهای اداری و اجرایی در حکومت دینی به دست شایستگان و وارستگان سپرده شود. روشن است که نمونه برجسته و کامل و جامع شایستگی، امامان معصوم (ع) هستند و در زمان حضور امام معصوم (ع) همه قلمرو کاری حکومت و نظام اسلامی در دست اوست، لکن در زمان غیبت این امانت، یعنی فهم و استنباط احکام دینی و اجرای حدود و قانونها و آیینهای آن در گستره جامعه به دست عالمان و فقیهان عالم و عادل سپرده شده است. بدین سان در می یابیم در اموری که جز فقیه کسانی دیگر در آن تخصص ندارند، به گونه واجب شرعی، فقیه عهده دار آن مسوولیت و مدیریت باید باشد و در امور دیگر نیز، اولویت از آن کسانی است که در نگهداری و پاسداری این امانت شایسته ترند. امام خمینی، با توجه به این رهنمود قرآنی است که بر حضور و دخالت عالمان و روحانیان در امور قضایی و اجرایی و حتی سیاسی و اجتماعی اصرار دارد، و آنان را نمونه روشن (اهل) در این آیه شریفه می داند. (از مهمات امور مساله قضاوت است که سروکار آن با جان و مال و

ناموس مردم است. وصیت این جانب به رهبر و شورای رهبری آن است که: در تعیین عالی‌ترین مقام قضایی که در عهده دارند، کوشش کنند که اشخاص متعهد سابقه دار و صاحب نظر در امور شرعی و اسلامی و در سیاست را نصب نمایند... و نگذارند این مقام به غیر اهلش سپرده شود و کسانی که اهل هستند از تصدی این امر سرباز نزنند و به اشخاص غیر اهل، میدان ندهند... و می‌دانند که تصدی قضا برای اهلش واجب کفایی است. (۴۳) ب. اهتمام به امور مسلمانان: اهمیت دادن به امور مسلمانان و تلاش برای سروسامان دادن به زندگی اجتماعی مردم، بست و گشادکارها، گشودن گره‌ها و فراهم ساختن بستر خدمت به همگان و هموعان، وظیفه‌ای است همگانی که در معارف اسلامی به این مهم سفارش و تاکید بسیار شده است و مسلمانان به انجام این مهم فراخوانده شده‌اند: در مجموعه‌های روایی، بخش ویژه‌ای در اهمیت پرداختن به امور جامعه اسلامی به چشم می‌خورد: تعاون، تعاضد، تراحم، همیاری و اهتمام به امور مسلمانان، نمونه‌هایی از فراخوانی مردم مسلمان به حرکت‌های اجتماعی است: (من اصبح لایهتّم بامور المسلمین فلیس بمسلم). (۴۴) آن که شب را به صبح آورد و اهمیاتی نسبت به امور مسلمانان نداشته باشد، مسلمان (کامل) نیست. و در بیانی دیگر امام صادق (ع) می‌فرماید: (من سمع رجلا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم). (۴۵) آن که صدای انسانی به گوشش بخورد که از مسلمانان کمک می‌طلبد، و آن را پاسخ ندهد، مسلمان نیست. اهتمام به امور مسلمانان تنها شامل مسائل فردی و جزئی آنان نیست، بلکه هرگونه تلاش اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و برآوردن نیازهای اقتصادی را در بر می‌گیرد. هر کس با توجه به موقعیت اجتماعی و جایگاه مردمی خود، باید به انجام امور زندگی برادر مسلمانان اهتمام ورزد و او را در دشواریها یار و مددکار گردد و در اندوه‌ها و غمها و دشواریها و گرفتاریها او را وانگذارد و در زندگی همواره در کنار دیگر مردمان قرار گیرد. عالمان دینی، از آن جهت که از مردم هستند و با مردم، به این امر سزاوارتر و شایسته‌ترند. عالمان دین، (حجت) خدا هستند بر مردم و (مجاری امور) (۴۶) به دست آنان سپرده شده است، از این روی، باید همیشه در صحنه باشند و با حضور، تلاش، نقش آفرینی در زوایای گوناگون جامعه و مدیریت خود به این اصل مهم اسلامی و انسانی عمل کنند: (همه امور و تمام کارهای مسلمین، به آنان واگذار شده است. در امر حکومت، تمشیت امور مسلمین و اخذ و صرف فوائدهای عمومی و هر کس تخلف کند، خداوند بر او احتجاج خواهد کرد). (۴۷) امام، با اشراف و آگاهی همه جانبه‌ای که بر معارف اسلامی داشت و مردم و نیازهای اساسی آنان را نیز به درستی می‌شناخت و اهل درد و درمان و طرح و برنامه بود، مقوله (اهتمام به امور مسلمانان) را بسیار خوب تفسیر کرده است: (ما باید اهتمام به امور مسلمانان داشته باشیم و اهتمام به امور مسلمین، تنها مسأله‌گویی نیست. علاوه بر آنها، امور سیاسی و اجتماعی و سایر گرفتاریهای مسلمین است که هر کس به آنها اهتمام نکند، مسلمان نیست و شما باید بر تمام امور مسلمین نظارت داشته باشید و سعی کنید که مساجد ما به مساجد صدر اسلام برگردد و توجه داشته باشید که عزت و کناره‌گیری در اسلام نیست). (۴۸) برپایی نظام اسلامی و اداره شایسته آن و کمک به امور زندگی مردم، از نمونه‌های روشن و انکارناپذیر (اهتمام به امور مسلمانان) به شمار می‌رود. بی‌گمان، این مهم در پرتو قدرت و تواناییهای اجرایی و به دست گرفتن زمام امور، بهتر انجام می‌پذیرد. اگر عالمان دین و روحانیان آگاه و شایسته، افتخار خدمتگزاری منت‌مردمان را در سرلوحه کار و مسوولیت خود دارند، باید وارد صحنه مدیریت شوند، تا بتوانند در این زمینه به شایستگی ایفای مسوولیت و ادای وظیفه کنند. فقیه‌ی دژ اسلام است که در عمل اسلام و قانونها و آیینهای سرافرازانه و عزت آفرین آن را پیاده کند و در برابر هجوم بیگانگان، قد برافرازد و از شرف و کرامت مسلمانان به دفاع برخیزد. این چنین فقیه‌ی است که (حصن) (۴۹) و حصار اسلام نامیده شده و این لقب و عنوانی تشریفاتی نیست، بلکه جایگاه فقیه در نظام سیاسی و اجتماعی اسلام را نشان می‌دهد: (اگر فقیه کنج منزل بنشیند و در هیچ امری از امور دخالت نکند، نه قوانین اسلام را حفظ کند، نه احکام اسلام را نشر دهد نه دخالت در امور اجتماعی مسلمانان کند و نه اهتمام به امور مسلمین داشته باشد، به او حصن الاسلام گفته می‌شود؟ او حافظ اسلام است؟! (۵۰) می‌بیند که امام (اهتمام به

امور مسلمانان) را یکی از مبانی و پایه های حضور روحانیت در صحنه عمل می شمارد و در گوناگون سخنرانیها و پیامها، سربسته و روشن از آن نام می برد. ۲. فقه تئوری کامل: قدرت و توانایی فقیه، که پرتو جلوه ای از قدرت بی پایان و جاودانه دین در بیداری و هدایت توده های مردم بود، توانست پایه های نظام چند صدساله ستمشاهی را از اساس ویران سازد و به جای آن جمهوری اسلامی را بنیان نهد. همین قدرت و توانایی در مراحل پس از پیروزی به شایستگی کارآیی خود را نشان داد و در برابر تمامیت کفر و شرک و نفاق جلوه ای شگفت پیدا کرد و خشم و هراس جبهه متحد کفر و شرک را برانگیخت. امام امت به عنوان فقیهی دانا و هوشیار و استوار، تئوری نوینی در دنیا پی افکند و روشهای مدیریتی ویژه ای را در دنیا مطرح کرد که مانند ندارد، از آن جمله: مقوله (ولایت فقیه) و قلمرو گستره کاری مجتهد عادل در بست و گشاد کارها، سروسامان دادن به زندگی سیاسی اقتصادی مردم ایشان با بهره گیری از منابع دینی، از یک سو تاسیس و تشکیل نظام و حکومت اسلامی را وظیفه و تکلیف فقیهان می شمرد: (وظیفه فقهاست که عقاید و احکام و نظامات اسلام را تبلیغ کنند و به مردم تعلیم دهند، تا زمینه برای اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام در جامعه فراهم آید). ۵۱ و از دیگر سو، بر این باور بود: (فقه تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است) ۵۲ و از این دو چنین نتیجه می گیرد: (یک مجتهد، باید... علاوه بر خلوص و تقوا و زهدی که در خورشان مجتهد است، واقعا مدیر و مدبر باشد). ۵۳ افزون بر اینها، در بینش امام، فقیهان آگاه می بایست طرح و روش مدیریتی را پی ریزی کنند که توان پیاده کردن احکام فقهی را دارا باشد زیرا: (هدف اساسی این است که ما چگونه می خواهیم اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنیم و بتوانیم برای معضلات، جواب داشته باشیم). ۵۴ روشن است که انجام این کار سترگ و بنیادی و اساسی، بدون حضور در صحنه و در دست گرفتن پستهای اجتماعی، سیاسی، قضائی و... نشاید. فقیهی که می خواهد از دور دستی بر آتش داشته باشد و به نظارت بسنده کند و وارد میدان و عرصه کار نشود، نمی تواند در سازمان و ساماندهی، امور پیروزی به دست آورد: (روحانیت، تا در همه مسائل و مشکلات حضور فعال نداشته باشد، نمی تواند درک کند که اجتهاد مصطلح برای اداره جامعه کافی نیست). ۵۵ بنابراین، بدون حضور در میدانهای: سیاسی و اجتماعی و بدون دخالت در اداره امور حکومتی، نمی توان فقه شیعی را پیاده کرد و بر این اساس اگر زمینه اجرای احکام دینی و فقهی فراهم شد و عالمان دینی هم در خودتوان و شایستگی لازم را دیدند، نباید صحنه ها را خالی بگذارند که عذر آنان پذیرفته نخواهد بود: (اگر طلبه ای منصب امامت جمعه و ارشاد مردم یا قضاوت در امور مسلمین را خالی ببیند و قدرت اداره هم در او باشد و فقط به بهانه درس و بحث، مسئولیت نپذیرد... در پیشگاه خداوند بزرگ یقینا مواخذه می شود و هرگز عذر او موجه نیست. ما اگر امروز به نظام خدمت نکنیم... هرگز فرصت و شرایط بهتر از این را نخواهیم داشت). ۵۶. ارزیابی عملکردها: نمودار دیگری که با آن می توان بایستگی حضور روحانیان در مدیریت را ثابت کرد، عملکرد آنان در طول سالیان پس از پیروزی است. اگر به دیده انصاف و از روی داد به قضیه بنگریم و پیش داوریهها و بدبینیهها و جناح گراییهها را کنار نهیم، به روشنی می توانیم عملکرد روحانیان و دولتهایی را که به گونه ای عالمان و روحانیان آگاه در آن نقش مدیریتی و اجرایی داشته اند، با دیگر دولتها نیز با دولتهای پیش از انقلاب مورد ارزیابی قرار دهیم. پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، در این مرز و بوم، سالیان سال خاندان پهلوی با آن همه بوق و کرنا سروصدا، حاکم بودند، درحالی که گرفتاریها، و دغدغه ها، بازدارنده ها و درگیریهای خانمان براندازی مانند: جنگ هشت ساله و حصر اقتصادی و توطئه های داخلی را هم نداشتند. اگر بیلابد کار دولتهای پس از پیروزی و مدیریتهایی را که بخش مهمی از آن بر دوش روحانیت راستین و فداکار بوده است، با دوران پنجاه ساله دوران پهلوی بسنجیم، به درستی داوری خواهیم کرد که تفاوت از زمین تا آسمان است: (... مقایسه با زمان سابق و رسیدگی به عملکرد دولت و جهاد سازندگی در روستاهای محروم از همه مواهب، حتی آب آشامیدنی و درمانگاه و مقایسه با طول رژیم سابق با در نظر گرفتن گرفتاری به جنگ تحمیلی و پیامدهای آن... و با نظریه حصر اقتصادی و توطئه های پی درپی

آمریکا و وابستگان خارج و داخلش... و دهها مسائل دیگر). ۵۷ نشان می‌دهد که در این مدت کوتاه، که در بخشی از کارهای اجرایی، عالمان و روحانیان رشته امور را در دست داشته و در هرم مدیریت قرار گرفته‌اند، بیش‌تر از تمام دوران پهلوی به مردم و جامعه خدمت شده است. اگر مساله را از زاویه مقایسه دولتهای به اصطلاح ملی و به گفته خودشان دولت متخصصان و اهل فن با مدیریت روحانیان نیز بسنجیم، باز به این نتیجه خواهیم رسید که (دو صد گفته، چون نیم کردار نیست) صاحبان ادعا و لاف و گزاف بسیارند، اما مردان عمل و سازندگی، راست‌کردار و راست‌گفتار و شیفته خدمت، اندک و انگشت‌شمار. عالمان بزرگ و روحانیان آگاه و دست‌اندرکار اجرا، در این دوران کوتاه از مدیریت، با توجه به گرفتاریها و دشواریها سیاسی و اقتصادی بسیار و ویران‌گریها و نابسامانی آفرینهای دشمن، جنگ هشت‌ساله و پیش از آن آشوبهای گروهکها در جای جای میهن اسلامی، محاصره تمام عیار اقتصادی، بایکوت سیاسی و تبلیغات شبان و روزان رسانه‌های استکباری، شایعه پراکنیها، ترور و هتک چهره‌های خدمتگزار و... توانسته‌اند با اتکای به خداوند بزرگ، به دین، میهن و مردم، چنین افتخارآمیز خدمت کنند و در جای‌جای میهن اسلامی نسیم دل‌انگیز انقلاب با شکوه اسلامی را بوزانند، نشانگر هوشیاری، توان مدیریتی، استواری، خستگی‌ناپذیری، شایستگی و تعالی‌اندیشه این جمع فداکار و ایثارگر و خدمتگزار است که بر اهل داد و انصاف پوشیده نیست. امام به عنوان فقیهی مدیر و مدبر، نه تنها فقه و فقیهان را در اداره و مدیریت کارآ و توانا می‌دید، بلکه با تقوا، انصاف، هوشیاری و دقت نظر وزیرکی که داشت، به مقایسه مدیریتهای روحانیان و دیگران پرداخت و مدیریت عالمان و دینداران را از مدیریت دیگران، قوی‌تر و موفق‌تر و عزت‌آفرین‌تر و ارزش‌گراتر می‌دید. (من با یقین شهادت می‌دهم که اگر افرادی غیر از روحانیت جلودار حرکت انقلاب و تصمیمات بودند، امروز جز ننگ و ذلت و عار در برابر آمریکا و جهانخواران و جز عدول از همه معتقدات اسلامی و انقلاب چیزی برایمان نمانده بود). ۵۸ این گواهی انسانی است که عمری با عدالت و انصاف زیسته و پرورش یافته و جز خشنودی خدا و انجام وظیفه به هیچ چیز دیگر نیندیشیده است. شهادت و تایید او از مدیریت شایسته روحانیت و ستودن آن، برخاسته از وابستگی صنفی و گروهی نیست، زیرا افق فکر و اندیشه امام و حوزه داوری و قضاوت او، بسی‌التر و بالاتر از آن بود که در دام این‌گونه مسائل گرفتار آید، بلکه قضاوت و شهادت او براساس واقع‌بینی و درک بالای سیاسی و اجتماعی او بود که هم به خوبی سیاست و زوایای آن را می‌شناخت و هم به درستی سیاسیون را آزموده بود. تجربه دولت موقت و حاکمیت لیبرالها و ملی‌گراها را پیش‌روی داشت و آن را دولتی ناموفق و ناکام خواند: (من شخصا مایل به روی کار آمدن آنان نبودم، ولی با صلاحدید و تایید دوستان قبول نمودم و الآن سخت معتقدم که آنان به چیزی کم‌تر از انحراف انقلاب از تمام اصولش و حرکت به سوی آمریکای جهانخوار قناعت نمی‌کنند، در حالی که در کارهای دیگر نیز، جز حرف و ادعاهنری ندارند). ۵۹ آن‌گاه که محک تجربه و آزمون به میان می‌آید و مرحله و هنگامه عمل، افراد به خوبی ماهیت خود را نشان می‌دهند، به فرموده مولا- علی (ع): (فی تقلب الاحوال علم جواهر الرجال). ۶۰ در دگرگونی روزگار، گوهر مردان پدیدار می‌شود. امام، با تجربه‌ای که پیش‌روی داشت و مقایسه‌ای که انجام می‌داد، مدیریت فقیهان و عالمان دین را بر مدیریت پر ادعای دیگران برتری می‌داد و آن را می‌ستود و بر این باور بود: توفیق عالمان آگاه و خدمتگزار، برخاسته از پشتوانه معنوی و مردمی آنان است که برای رسیدن به قدرت از ابزارهای ناروا و نامشروع بهره‌نگرفته و نمی‌گیرند. در منطق عالمان و حوزویان، هدف وسیله را توجیه نمی‌کند، از این روی، مدیریت عالمان دینی در نگاه مردم، گونه دیگری از تکلیف و وظیفه درآمیخته با بندگی و خشنودی پروردگار است: (در ترویج روحانیت و فقاقت، نه زور سرنیزه بوده است، نه سرمایه پول پرستان و ثروتمندان، بلکه هنر و صداقت و تعهد خود آنان بوده است که مردم آنان را برگزیده‌اند). ۶۱ در داوری تاریخی امام، واقع‌بینی و عینیت‌گرایی دیده می‌شود نه ستایش ذهنی و خیالی. امام با نگاه و نگرش به عملکردهای دولت موقت و لیبرالها و کارنامه حوزه و روحانیان در طول انقلاب و نهضت اسلامی، به این نتیجه رسید:

اهل حرف و ادعا و مردان هنر و صداقت و تعهد را باید از یکدیگر بازشناخت و نباید هر دو را به یک دیده نگریست. ۵. تجربه تاریخی: امام دیده بان تیزهوش و تیزبینی بود که جلوتر از زمان می اندیشید. همواره گذشته راه چراغ راه آینده قرار می داد و براساس تجربه هایی که در طول زندگی سیاسی خود آموخته و دیده بود، نهضت و انقلاب و نظام را پیش می برد و اداره می کرد. در زمینه موضوع این نوشتار نیز، تجربه های فراوان داشت و از تاریخ مشروطه همواره به عنوان درس عبرت یاد می کرد و از تکرار دوباره آن بیم داشت. یکی از مبانی آن بزرگوار در زمینه حضور و مدیریت روحانیان در نظام اسلامی، آن بود که: اگر این مدیریت از نظام گرفته شود و روحانیت مشغول و گرفتار کارهای حوزوی گردد و نسبت به سرنوشت نظام و اداره آن احساس مسوولیت نکند و از دخالت در امور بپرهیزد، دوباره همان داستان مشروطه تکرار خواهد شد و روشنفکران و ملی گرایان غیرمذهبی و سیاستمداران خود فروخته و وابسته، میدان دار خواهند شد و خواهد آمد بر سر مردم و مملکت مسلمان، آنچه که بر سر مشروطه آمد. بنابراین، باید فتنه را در نطفه نابود ساخت و جلو انحراف را از سرچشمه بست، تا دوباره دشمن در دیوار آهنین اراده ملت رخنه نکند و این نعمت بزرگ حکومت اسلامی را از آنان نگیرد: (همه دیدید و نسل آتیه خواهند شنید که دست سیاست بازان پیرو شرق و غرب، روحانیون را که اساس مشروطیت را با زحمات و رنجها بنیان گذاشتند، از صحنه خارج کردند و روحانیون نیز بازی سیاست بازان را خورده و دخالت در امور کشور و مسلمین را خارج از مقام خود انگاشتند و صحنه را به غرب زدگان سپردند). ۶۲ آن پیر روشن ضمیر، این تجربه تلخ را از زوایای گوناگون تحلیل و بررسی می کرد، ترفندهای روشنفکران وابسته و ورشکستگان و زده سیاسی را می دید و می شنید و بانگ بر می داشت: هان ای حوزویان! غفلت و تغافل بس است، یاس به خود راه ندهید. تهمتها و شایعه ها در اراده پولادین شما خللی وارد نسازد، طوفانها شما را از پای در نیاورد، نوح گونه به ناخدایی کشتی انقلاب ادامه دهید و رهبری و اداره بندگان شایسته خدا را عهده دار شوید و دستهای پیدا و نهان را که در صدد شکستن این کشتی اند، شناسایی و از سر این ملت کوتاه کنید. (در جنبش مشروطیت، همین علما در راس بودند و اصل مشروطیت اساسش از نجف به دست علما و در ایران به دست علما شروع شد و پیش رفت... لکن دنباله اش گرفته نشد، مردم بی طرف بودند و روحانیون هم رفتند هر کس سراغ کار خودش. از آن طرف عمال قدرتهای خارجی و گویندگان و نویسندگان آنها کوشش کردند به این که روحانیون را از دخالت در سیاست خارج کنند و سیاست را بدهند به دست آنهایی که می توانند به قول آنها یعنی فرهنگ رفته ها و غربزدها و شرق زدها و کردند آنچه را کردند). ۶۳ نکته ای که در این سخن امام، بیش تر باید مورد توجه قرار گیرد، شناخت و تاراندن موج آفرینان فتنه گر و زمینه سازان حيله گر است. برای پرهیز از تکرار تاریخ، باید هشدار امام را جدی گرفت، تا مبدا امواج تبلیغی و تخریبی گویندگان و نویسندگان مزدور و وابسته، به عقب نشینی عالمان آگاه و پرهیزکار بینجامد. روشن است که استکبار جهانی و ایادی پنهان فرهنگی و سیاسی او، بی کار نمی نشینند آنان با استخدام و به کارگیری قلم بمزدها تلاش می ورزند تا همواره فضای مسموم و تنش زایی را فراهم سازند، تا بتوانند آبها را گل آلود کنند و از آن ماهی بگیرند. امام ما را به رشد سیاسی فرا می خواند و در برابر حزبها و جناحهایی که قارچ گونه از گوشه و کنار سر بر می آورند و آرمانها و اهداف و ارزشهای دینی را نشانه می گیرند، بسیج می کند که اگر احساس کردیم: (آن ریشه های پوسیده باز به هم پیوند بکنند و اسباب زحمت بشوند). ۶۴ آن را بخشکانیم و نگذاریم فلاّن آقا: (در منزلش، با الفاظش یا قلمش یا مقاله اش، مطالبی بگوید که بر خلاف مسیر ملت است). ۶۵ و هشدار دیگر این که: (نباید گروه گروه بشویم که در ظرف چند ماه دویست گروه با اسماء مختلف و یا حرفهای مختلف). ۶۶ (همان مسائلی که در صدر مشروطیت برای شکستن آن قدرتهایی که آن وقت مجتمع شده بودند... دوباره مشغول شدند... و هر چه می خواهند به دولت حمله کنند به ملت حمله کنند، هر چه می خواهند به مجلس خبرگان حمله بکنند). ۶۷ در مشروطیت، قلمهای مسموم و زهر آگین و کینه آلود به کار افتادند و واقعیتها را واژگون جلوه دادند و مردم و بویژه جوانان را به کژ راهه کشاندند و در

نتیجه، شایستگان دلسرد و ناامید شدند و ورشکستگان و غرب زدگان میدان دار. (مثل زمان مشروطیت نشود که آنها که اهل کار بودند مایوس بشوند و کنار بروند... و عده ای که با اسلام سروکار دارند، به نام اسلام و پیروی از آداب اسلامی روی کار بیایند). ۶۸ گزیده سخن: در چشم انداز اندیشه والای امام، تجربه، حکم می کند: عالمان بیدار و آگاه با مطالعه در نهضت مشروطیت، خود را از صحنه های اجرایی و اداری کنار نکشند و نگذارند دوباره این غفلت تکرار شود و این اقتدار اسلامی به سستی گراید و مکتب در غربت و اسارت نامردمان قرار گیرد. از آن چه بدان اشارت کردیم روشن شد: ۱. به نظر امام، حضور روحانیان در هرم مدیریت نظام اسلامی ضرورت دارد، تا بدان جا که اگر شخصی از روحانیان و عالمان دین. توانایی انجام کاری و خدمتی را در این نظام داشته باشد و از آن بهره‌برد، عذر و توجیه وی در نزد خداوند پذیرفته نیست. ۲. هدف امام از آغاز انقلاب اسلامی از حضور روحانیان در عرصه های گوناگون اجتماعی، عبارت بود از: به دست گیری کارهای کلیدی و بنیادی که در قلمرو و گستره تخصص او قرار دارند، مانند: رهبری، قضاوت، قانونگذاری و... اما در کارهای اجرایی، مانند ریاست جمهوری، وزارت و... اگر افراد شایسته غیر روحانی، این امور را در دست بگیرند، لزومی بر حضور روحانیان نیست، گرچه برای امام به تجربه ثابت شد که این نوع از حضور هم، بایسته است. ۳. افزون بر ضرورت و چگونگی حضور، امام امت چرایی حضور روحانیان در مدیریت نظام را نیز، تفسیر کرده است و آن را بر اساس ماهیت انقلاب، خواست مردم، فقه، تئوری کامل اداره جامعه، تجربه تاریخی و... شرعی و عقلی می شمارد. پی نوشتها: ۱. (شکست شاهانه) ماروین زونیس، ترجمه اسماعیل زند، بتول سعیدی، ۱۶۸، ۱۰۷، نشر نور. ۲. مجله (حوزه)، شماره ۳۳۱/۶۰. ۳. (ولایت فقیه)، امام خمینی، ۱۲۸، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. ۴. (مفاتیح الجنان)، محدث قمی، زیارت جامعه. ۵. سوره (حدید)، آیه ۲۵. ۶. (ولایت فقیه)، امام خمینی، ۵۹. ۷. همان ۱۶. ۸. همان ۹. (امام و روحانیت)، مجموعه سخنان و دیدگاههای امام درباره روحانیت ۴۸۳، دفتر سیاسی سپاه پاسداران. ۱۰. (ولایت فقیه) / ۵. ۱۱. طلوع و غروب دولت موقت، سمعی ۲۰۸، شباویز، تهران. ۱۲. (امام و روحانیت) ۵۶۴. ۱۳. (ولایت فقیه) ۱۷. ۱۴. (نهج البلاغه)، فیض الاسلام، خطبه ۱۶. ۱۵. (صحیفه نور)، رهنمودهای امام خمینی، ج ۱۳/۱۷۷، وزارت ارشاد. ۱۶. (امام و روحانیت) ۴۶۲. ۱۷. (نهج البلاغه)، ترجمه شهیدی، خطبه ۳۳، سازمان آموزش انقلاب اسلامی، تهران. ۱۸. (صحیفه نور)، ج ۱۸/۲۰۵. ۱۹. (سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب)، علی اکبر ذاکری، ج ۱/۷۴، مرکز انتشارات، دفتر تبلیغات اسلامی، قم. ۲۰. (صحیفه نور)، ج ۱۸/۲۰۵. ۲۱. مجله (حوزه)، شماره ۱۰۸/۳۲. ۲۲. (از سید ضیاء تا بازرگان)، ناصر نجمی، ج ۲/۱۸۶۳. ۲۳. (صحیفه نور)، ج ۱۳/۱۷۰. ۲۴. (انقلاب ایران در دو حرکت)، مهدی بازرگان/۸۲، دفتر نهضت آزادی. ۲۵. همان ۸۵. ۲۶. (ولایت فقیه) ۱۲۷. ۲۷. همان ۱۲۶. ۲۸. همان ۳۹. ۲۹. (نهضت امام خمینی)، سید حمید روحانی، ج ۲/۱۶۵، بنیاد شهید. ۳۰. (صحیفه نور)، ج ۴/۱۸۰. ۳۱. همان ۳۲. همان ۱۷۸/۱۸. ۳۳. همان ۳۴. (امام و روحانیت) ۵۰۴. ۳۵. (صحیفه نور)، ج ۱۸/۱۷۸. ۳۶. همان ۴/۲۸۵. ۳۷. همان ۱۰/۱۸۱. ۳۸. در این اثر گرانبها، حضرت امام، به گونه گسترده و استدلالی، بحث حکومت و ولایت فقیه را مطرح کرده و از آیات و روایات، سیره و دلیل عقل و جامع بودن دین اسلام بر بایستگی حکومت اسلامی کمک گرفته است. ۳۹. سوره (نساء)، آیه ۵۸. ۴۰. (اصول کافی) کلینی، ج ۱/۲۷۶، دارالتعارف، بیروت. ۴۱. (ولایت فقیه) ۷۲. ۴۲. همان ۷۳، ۷۶. ۴۳. (صحیفه نور)، ج ۲۱/۱۸۸. ۴۴. (اصول کافی)، ج ۲/۱۶۴. ۴۵. همان ۴۶. (ولایت فقیه) ۱۱۲. ۴۷. همان ۷۱. ۴۸. (صحیفه نور)، ج ۱۷/۵۴، ۸۴. ۴۹. (اصول کافی)، ج ۱/۳۸. ۵۰. (ولایت فقیه) ۷۲. ۵۱. همان ۱۱۶. ۵۲. (صحیفه نور)، ج ۲۱/۹۸. ۵۳. همان ۵۴. همان ۵۵. همان ۵۶. همان ۵۷. همان ۱۷۹. ۵۸. همان ۹۸. ۵۹. همان ۹۶. ۶۰. (نهج البلاغه)، حکمت ۲۱۷. ۶۱. (صحیفه نور)، ج ۲۱/۹۰. ۶۲. همان ۱۸۶. ۶۳. همان ۲۰۲/۱۵. ۶۴. همان ۶۵/۱۰. ۶۵. همان ۶۶. همان ۶۷. همان ۶۸. همان ۱۵۱/۱۸.

امام خمینی؛ روحانیت و نظام سیاسی منابع مقاله: فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۵، علیرضا زهیری؛ پس از پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار دولت جدید، که محصول دگرگونی عمیق در ساختار سیاسی کشور بود، فصل جدیدی از مناسبات میان نیروهای اجتماعی و نظام سیاسی برقرار گردید. تاسیس دولت نوپدید، بر ایند ائتلاف مهمترین نیروهای چالشگر علیه حاکمیت پیشین و استقرار نظامی جدید مبتنی بر ارزشهای دینی بود. بنابر این، تبیین نقش و میزان تاثیر گذاری نیروهای اجتماعی بر فرایندهای سیاسی، کنکاش درباره ماهیت و کارکرد این نیروها، از ضروریات جامعه کنونی ماست. در این میان، روحانیت شیعه که در تاریخ معاصر ایران بویژه پس از نهضت امام خمینی (ره) بر حیات سیاسی این کشور تاثیر بسزایی بر جای گذاشته است، جایگاه ویژه ای دارد. بدین ترتیب، نقطه عزیمت ما، شناخت و بررسی روابط پیچیده میان این بخش از جامعه سیاسی و حکومت اسلامی در ایران می باشد. تاسیس جمهوری اسلامی در ایران توسط معمار بزرگ آن، امام خمینی (ره)، حمایت گسترده روحانیون و حضور آنان در بخشهای مهمی از سازمان حکومت را به دنبال داشت. این وضعیت، موجب تداخل و تطابق منابع و اهداف نهاد روحانیت بانظام سیاسی و ایجاد نوعی تعلق و هم‌نواپی میان این دو شده است. مهمترین عامل پیوند دهنده روحانیت به نظام سیاسی، بر پایه تمایلات ایدئولوژیک استوار گردیده که همانا مبتنی بر فرهنگ شیعی است. چنانکه «جان فوران» هم می گوید، در میان فرهنگهای گوناگون مخالفت در دهه ۱۹۷۰، اسلام مبارز موفق شد قدرت دولتی را به دست گیرد. علیه شاه، جاذبه و صراحت و صداقت شخصی و نظرات امام خمینی در مسائل مهم سیاسی، به دلیل موضعگیری سازش ناپذیر و دراز مدت ایشان علیه شاه در صف اول جای گرفت. به نظر وی، امام خمینی توانست اسلام مردم گرایی ارائه دهد که برای گروههای مختلف اجتماعی جاذبه داشت. هر چند که پایگاه اولیه اجتماعی اش در صفوف برخی از علما، طلاب دینی و... بود. (۱) بدین سان، امام خمینی در راس ترکیبی نیرومند که به طور عمده از میان شاگردان و پیروان وی بودند، توانست حکومت اسلامی را جایگزین رژیم پیشین کند. حکومتی که بر آرا و نظریات وی، که توسط شاگردانش تفسیر و ترویج می شد، استوار بود. بدین ترتیب، دو متغیر قابل اعتنا وجود دارد که این مقاله می بایست از آن بهره جوید. نخست، آرا و نظریات سیاسی امام درباره روحانیت و رابطه آن با نظام سیاسی و دیگری، ساخت روحانیت و گونه های موجود در درون این ساخت که به طور طبیعی رفتار سیاسی متفاوتی از خود بروز داده اند. اکنون به این پرسشها باید پاسخ داد که: آیا رابطه روحانیت - که بخش مهمی از ساخت حکومت را در دست دارد - با نظام سیاسی جدید کاملاً حمایتی است؟ یا اینکه روحانیت تقاضاها و مطالبات خود رانیز وارد سیستم سیاسی می کند؟ اینکه برخی معتقدند روحانیت باید از دولتها مستقل باشد چه تاثیری در رابطه روحانیت و نظام سیاسی بر جای می گذارد؟ و اساساً این استقلال به چه معنی است؟ پیش از یافتن پاسخ برای پرسشهای فوق، ذکر چند نکته ضروری به نظر می رسد: یکم: روحانیون به عنوان مهمترین مدافعان انقلاب اسلامی عمدتاً از شاگردان و پیروان امام خمینی (ره) به شمار می آیند و در مبانی کنش سیاسی خود، از آرا و نظریات ایشان تاسی می جویند. بنابر این، یکی از عوامل مؤثر در گروه بندیهای درون نهاد روحانیت، ناشی از قرائتهای متفاوت از اندیشه ها و سیره سیاسی حضرت امام می باشد. شکل گیری دو جریان عمده سیاسی در میان روحانیون که هر دو مدعی فهم درست اندیشه های امام خمینی (ره) هستند، محصول تاثیر شرایط محیطی و علائق تاریخی در تکوین تعبیرهای گوناگون آنان است. از این رو، برخی مفاهیم ارائه شده از سوی امام که در زمان حیاتشان مصادیق روشنتری داشت، در شرایط پیچیده عصر حاضر دچار ابهام گردیده است. برای نمونه، ایشان در یکی از پیامهای خود آورده اند که «به همه شما وصیت و سفارش می کنم که نگذارید انقلاب به دست ناهلان و نامحرمان بیفتد.» (۲) اینکه نامحرمان کیانند؟ خود یکی از ابهامات عصر حاضر است که گروههای مختلف سیاسی بر اساس پیش فرضهای خود، مصداقهای متفاوتی برای آن ارائه می کنند. دوم: در دوره پیشین (دهه اول انقلاب) اساسی ترین پرسش در باب مؤلفه های «استقرار و ثبات» دولت اسلامی بوده است؛ حال آنکه در دهه دوم، سخن از «تعادل و حفظ» نظام سیاسی به میان رفته است. در شرایط بحرانی دهه اول انقلاب؛ جنگ هشت ساله با دشمن خارجی، فشارها و توطئه های دولتهای

متخاصم، رفتار منازعه آمیز گروه‌های ضد انقلاب و تروریسم، نابودی بخش مهمی از منابع اقتصادی، نخبگان و رهبران سیاسی را به تلاش برای تثبیت نظام سیاسی وادار ساخت. بنابر این، امام خمینی، در این دوره، همواره رفتار حمایتی را تجویز نموده و از پیروان خود می‌خواستند که از نظام اسلامی دفاع کرده و آن را مورد حمایت قرار دهند. پس از گذار از دوران دشوار و پر تنش دهه اول انقلاب، بسیاری از نیروهای درون نظام سیاسی که برای بیت حاکمیت بسیج شده بودند، وارد دورانی شدند که موجی از تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را به دنبال داشت. در این شرایط، مدافعان دیروز دولت اسلامی، در جست و جوی ساز و کارهای «مشارکت در دولت» می‌باشند. اگر دیروز دوران دفاع از نظام بود، امروز دوران مشارکت در نظام اسلامی است و بدین ترتیب، مقتضیات علمی امروز، تحقیقات و رهیافت‌های ویژه خود را طلب می‌کند. (۳) بدین سان، بخش مهمی از پرسش‌های دوره دوم، ناظر به نوع مناسبات جامعه اسلامی با حکومت اسلامی می‌باشد. حال که دولت انقلابی استقرار یافته و بنیانهای استوار گردیده است، تقاضاها و مطالبات تازه ای شکل گرفته است که اگر به درستی وارد سیستم سیاسی نشود، نظام سیاسی را دچار عدم تعادل خواهد کرد. دیگر، وضع موجود توانایی یارای پاسخگویی به پرسش‌های بی شماری که از دل تجربه های دوره اول زاده شده است، ندارد. بدین ترتیب، پاسخگویی به مطالبات این دوره و تعیین نوع رفتار سیاسی، نیاز به بازنگری و بازسازی منظومه فکری امام خمینی را بیش از پیش نمایان می‌سازد. عوامل مؤثر در کنش سیاسی روحانیت در قبال نظام سیاسی ظهور دین اسلام از ابتدا قرین تشکیل حکومت بود. با تاسیس دولت مدینه توسط پیامبر عظیم الشان اسلام، اهتمام شریعت اسلام بر سازواری و نظام مند ساختن جوامع بشری، بر بنیانهای دینی استوار بود. در این میان شیعیان، هم به لحاظ تاریخی (ستمی که از سوی حاکمان جور بر آنان روا شد) و هم به واسطه آموزه های رهبران دینی (از امامان معصوم (ع) گرفته تا مراجع دینی)، به تقویت روح عدالت خواهی و ستیز با ستمگران همت گماشته و آن را از ویژگی‌های بارز اندیشه سیاسی خود قرار دارند. در میان ادیان و مذاهب مختلف، دین اسلام در مقابل مذاهب دنیاگریز، علاوه بر تامین وسایل رستگاری برای پیروان خود، به تنظیم حوزه زندگی مادی آنها نیز می‌پردازد. این امر، سبب شده است که روحانیون و مفسران دین بویژه در ایران، رغبت بیشتری نسبت به امور دنیوی و سیاسی از خود نشان دهند. آنان بر این اعتقادند که مذهب، خود را با شرایط متحول تاریخی (با استفاده از عنصر زمان و مکان) تطبیق می‌دهد و امکان تعبیر و تفسیر پذیری مذهب و انطباقش با شرایط هر عصری وجود دارد. امام خمینی با اشاره به این دو عنصر تعیین کننده در اجتهاد و ضرورت آشنایی با روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد می‌گوید: «حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمام فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است. حکومت نشان دهنده جنبه عملی فقه در بر خورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است. فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است.» (۴) یکی دیگر از عوامل دخالت روحانیت در سیاست، عوارض ناشی از نوسازی در برخی کشورهای در حال گذار، از جمله ایران است. جریان نوسازی از یک سو، پاسخی به نیازهای عصر جدید و فرایندی است تدریجی و اجتناب ناپذیر که جوامع بشری خود را ملزم به حرکت به سوی آن می‌کنند، و از سوی دیگر، گسستی است با برخی از سنت‌های پیشین که هر چه میدان عمل آن فزاینده شود، به همان نسبت، سنت‌های درون جامعه را مورد تهدید نوگرایی حاصل از توسعه قرار می‌دهد و به این ترتیب، زمینه های غیر دینی شدن جامعه فراهم می‌آید. نتیجه توسعه و نوسازی هر چه باشد، از بعد اجتماعی، دگرگونی در ساختارها و روابط و ارزش‌های اجتماعی حتمی است. پیدایش وضعیت جدید و تهدید ارزش‌های نوپدید، باعث واکنش مذهب و روحانیون گشته و افزایش دخالت آنان در سیاست به منظور جلوگیری از غیر دینی شدن جامعه را به همراه می‌آورد. البته مراد از این سخن، این نیست که توسعه الزاما جامعه را با ارزش‌ها و سنت‌های دینی بیگانه می‌سازد، اما باید گفت تا نسبت بین توسعه و دینداری روشن نشود، سنتها همواره مورد تهدید دگرگونی‌های ناشی از نوسازی جامعه واقع خواهند شد. بنابر این، زمانی که میان ارزش‌های روحانیت و ارزش‌های تبلیغ شده از سوی نظام سیاسی تعارض حاصل شود، آنان از خود واکنش نشان خواهند داد. امام خمینی به رغم مذمت کسانی که به تمدن جدید بی توجه بودند،

در خطاب به یکی از شاگردان خود می گوید: «آنگونه که جنابعالی از اخبار و روایات برداشت دارید، تمدن جدید به کلی باید از بین برود و مردم کوخ نشین بوده و یا برای همیشه در صحراها زندگی نمایند.» (۵) در عین حال یکی از عوامل اساسی در خیزشهای سیاسی علیه رژیم شاه را، برنامه های نوسازی دولت قلمداد کرد که به شدت ارزشهای دینی را مورد تهدید قرار داده بود. ایشان در این باره چنین می گوید: «مخالفت روحانیون با بعضی از مظاهر تمدن در گذشته، صرفاً به جهت ترس از نفوذ اجانب بوده است. احساس خطر از گسترش فرهنگ اجنبی، خصوصاً فرهنگ مبتذل غرب موجب شده بود که آنان با اختراعات و پدیده ها بر خورد احتیاط آمیز کنند... ابزاری از قبیل رادیو و تلویزیون در نزدشان مقدمه ورود استعمار بود؛ لذا گاهی حکم به منع استفاده از آنها را می دادند... آیا رژیم گذشته از رادیو و تلویزیون برای بی اعتبار کردن عقاید مذهبی و نادیده گرفتن آداب و رسوم ملی استفاده نمی نمود؟» (۶) به طور کلی، احتمال دخالت روحانیون در سیاست و بروز کنشهای حمایت جویانه یا منازعه آمیز در قبال نظام سیاسی، به چند عامل بستگی دارد: ۱- هر چه داعیه های سیاسی و اجتماعی مذهب بیشتر باشد، احتمال دخالت روحانیون در زندگی سیاسی بیشتر می شود؛ ۲- هر چه روحانیون یک مذهب، به عنوان یک نیروی سیاسی از نظر تاریخی، موقعیت ممتاز و قوت بیشتری داشته باشند، احتمال دخالت مستقیم و گسترده آنها در سیاست افزایش می یابد؛ ۳- هر چه امکان تعبیر و تفسیر پذیری مذهب و تطبیق آن با شرایط متحول تاریخی بیشتر باشد، توانایی روحانیون برای مداخله مستقیم در سیاست افزایش می یابد؛ ۴- هر چه نهادهای مذهبی سازمان یافته تر و منسجم تر باشند، توانایی روحانیت برای دخالت در سیاست بیشتر می شود. (۷) کار ویژه های سیاسی، اجتماعی روحانیت جامعه شناسی نیروهای اجتماعی، یکی از عرصه های مهم جامعه شناسی سیاسی است. در این میان، رویکرد ساختاری در میان نظریه پردازان علوم اجتماعی بسیار رایج بوده و هست و این تحقیق نیز از این رویکرد متأثر است. در رویکرد ساختاری، به نقش و کارکرد ساخت های سیاسی توجه شده و تاثیر آن را بر فرایندهای سیاسی مورد بررسی قرار می دهد. (۸) هر ساختاری مجموعه فعالیتهایی را به اجرا در می آورد که به نوبه خود، سازمان سیاسی را قادر به تدوین و اجرای خط مشی های خود می سازد. این فعالیتها یا کار ویژه ها (functions) چگونگی تاثیر واحدهای سیاسی بر فرایندهای سیاسی را توضیح می دهد. ساخت سیاسی و اجتماعی روحانیت نیز دارای کار ویژه هایی است که از ظرفیت و تواناییهای موجود در آنان ناشی می شود. بعد از انقلاب و تغییر در ساخت روحانیت، کار ویژه های آن نیز دچار تحول شده و کار ویژه های دیگری نیز الزاماً به آن واگذار گردیده است؛ همانند: کار ویژه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی. اگر چه نمی توان ادعا کرد که این نوشتار به همه کار ویژه ها و تواناییهای این نهاد پرداخته است؛ اما شاید بتوان گفت که این موارد، نمود و بروز بیشتری دارد. الف - دفاع از شریعت و ترویج آن؛ این مورد، اساسی ترین کار ویژه روحانیت تلقی می شود: «تردیدی نیست که حوزه های علمیه و علمای متعهد در طول تاریخ اسلام و تشیع، مهمترین پایگاه محکم اسلام در برابر حملات و انحرافات و کج رویها بوده اند. علمای بزرگ اسلام در همه عمر خود، تلاش نموده اند تا مسایل حلال و حرام الهی را بدون دخل و تصرف ترویج نمایند.» (۹) این کار ویژه، نشانگر فلسفه وجودی روحانیت است. چنانکه ستیز آنان با رژیم پیشین نیز به دلیل رفتار ضد شرعی و تهدید مبانی دینی حکومت بود. و البته تحلیل رفتار سیاسی روحانیت به عنوان حاملان، مفسران و مروجان شریعت، بدون شناخت این کار ویژه، دچار کاستی است. ب - کار ویژه هبستگی و وفاق اجتماعی؛ یکی از آفتهایی که جوامع در حال گذار را تهدید می کند، بحرانهای ناشی از دگرگونی است. این وضعیت، جامعه در حال تغییر را دچار از هم گسیختگی ساخته و شکافهای اجتماعی را فعال و فرایند نوسازی را دچار چالش می سازد. برای حل و رفع این بحران، روحانیت می تواند با برخورداری از تواناییهای نمادین، بویژه به کارگیری نمادهای دینی، به برانگیختن حس همبستگی در جامعه کمک نماید. منظور از همبستگی و وفاق اجتماعی، به هم پیوستن و مجتمع ساختن اجزای یک جامعه و واحدهای کوچک آن به یک کل همبسته تر می باشد؛ به نحوی که توان آن اجزاء و واحدهای کوچک و پراکنده و مختلف، انباشته و متمرکز شود و از طریق همیاری و همکاری آحاد جامعه و حمایت آنان از نظام سیاسی بحرانهای حاصل از دوران گذار را حل

نماید. ج - فرایند بسیج اجتماعی موضوع مشارکت توده ای و اقدام عمومی در فعالیتهای سیاسی - اجتماعی، از پیش شرطهای ایجاد تعادل یا عدم تعادل در سیستم سیاسی به شمار می رود. تبدیل مردم به شهروندان فعال، موجب افزایش ظرفیت نظام سیاسی در پاسخگویی به تقاضاها و مشکلات اجتماعی می گردد. روحانیت به لحاظ تاریخی نشان داده است که از مهمترین عوامل بسیج کننده، حمایت کننده و حرکت دهنده جامعه به سوی ارزشهای سیاسی است و به تعبیر امام خمینی، «آنکه ملت را بسیج کرد، آن روحانیون بودند.» (۱۰) در نظام روحانیت شیعه، به واسطه وجود مساله تقلید، نوعی رابطه معنوی میان توده مردم و رهبران مذهبی ایجاد شده است. به طوری که مردم تحت دستورات و نظرات رهبری مذهبی قرار داشته و نوعی همنوایی میان آنان وجود دارد. روحانیت به عنوان شبکه ارتباطی مستمر میان رهبر و مردم، نقش مهم در بسیج توده ها داشته است. به گونه ای که بزرگترین بسیج در تاریخ انقلابها را سامان داده است. (۱۱) د جامعه پذیری سیاسی: جامعه پذیری سیاسی، یعنی آشنا شدن فرد با ارزشها و ایستارهای جامعه خویش که طی آن ایستارهای سیاسی فرد شکل می گیرد. جامعه پذیری سیاسی، موجب انتقال و دگرگونی فرهنگ سیاسی شده و راهی است برای انتقال اندیشه ها و باورهای سیاسی یک نسل به نسل دیگر. همان فرایندی که انتقال فرهنگ نامیده می شود. (۱۲) از آنجا که مذاهب دنیا، حاملان ارزشهای فرهنگی و اخلاقی هستند. به طور طبیعی پیامدهای سیاسی داشته و بر مسایل سیاسی و سیاستهای عمومی تاثیر می گذارند. بنابر این، روحانیت شیعه نیز در کنار سایر عاملان و نهادهایی که در جامعه پذیری سیاسی نقش ایفا می کنند، قرار می گیرد. آنان می توانند از طریق داخل کردن ارزشهای دینی در فرهنگ سیاسی جامعه، به طور چشمگیری اعتماد به دولت اسلامی را افزایش داده و با پذیرش فرایندهای سیاستگذاری، میزان مشروعیت نظام سیاسی را فزونی بخشند و از این طریق، به حل شکافهای اجتماعی یاری رسانند. ه - کنترل نخبگان سیاسی (کنترل سیاست): تاسیس دولت دینی سبب گردید تا بر اساس یک همسویی ایدئولوژیک، روحانیون که از دیر باز دارای نفوذ اجتماعی قابل توجهی بوده اند، از جایگاه معنوی ویژه ای در میان نظام سیاسی بر خوردار شوند. این توجه و عنایت حکومت، فرصتهای مطلوبی را در اختیار آنان قرار داده است تا بتوانند با تاثیر بر فرایند سیاستگذاری و تصمیم گیری، ارزشهای مورد نظر خود را وارد نظام سیاسی کنند. بنابر این، زمانی که نخبگان سیاسی از پذیرش ارزشهای آنان خودداری کرده و یا آن را مورد تهدید قرار دهند، از خود واکنش نشان می دهند. امام خمینی درباره ارشاد و هدایت دولت و حکومت توسط روحانیون، نظراتی دارند (۱۳) که در بخشهای بعدی، به برخی از آموزه های ایشان اشاره خواهیم کرد. و - کار ویژه های اقتصادی روحانیت: یکی از مهمترین منابع مالی که در عصر غیبت امام زمان (عج) در اختیار فقهای شیعه قرار می گیرد، و جوهی است که مردم تحت عنوان خمس و زکات و...، با شرایط خاصی به عنوان تکلیف شرعی در اختیار آنان قرار می دهند. تا پیش از انقلاب اسلامی، مراجع و علمای عصر، از این درآمدهای شرعی برای حفظ هویت فرهنگی و استقلال شیعه بهره جسته و بر اساس یک رابطه سلبی با دولتها و به دور از هر گونه وابستگی به آنها، آن را صرف امور مسلمین می کردند. بر همین اساس، با تاسیس مراکزی در جهت خدمات رسانی به طلاب و روحانیون، در حفظ استقلال آنان از دولتها تلاش می نمودند. پس از انقلاب و تشکیل دولت دینی که به همسنگری در اهداف میان روحانیون و دولت اسلامی انجامیده است، این منابع، وسیله ای است در دست مراجع و علما تا از طریق آن، وارد فرایند توسعه فرهنگی، اجتماعی و حتی اقتصادی بشوند. گونه شناسی روحانیت و مناسبات آن با نظام سیاسی حضور امام خمینی در پاریس فرصتی بود تا ابعاد تازه ای از آرمانها و آیین اندیشه سیاسی ایشان بازگو شود. در این میان، آنچه ذهن کنجکاو و پرسشگر خبرنگاران را به تحریک و امی داشت، پرسشهایی درباره حکومت اسلامی و نقش روحانیون و رهبران مذهبی در حکومت بود. امام خمینی بارها در پاسخ به این پرسش اعلام نمودند. «روحانیون در حکومت آینده، نقش ارشاد و هدایت دولت را دارا می باشند.» (۱۴) حدود یک سال پس از پیروزی انقلاب، ایشان با همان اعتقاد سابق و در پاسخ به پرسش مشابه، می فرماید: «اینکه شما سؤال کردید آیا روحانی می خواهد به دولت منضم بشود یا چی؟ نه، نمی خواهد دولت باشد. اما خارج از دولت (هم) نیست. نه دولت است، نه خارج از دولت. دولت

نیست؛ یعنی نمی‌خواهد برود در کاخ نخست وزیری بنشیند و کارهای نخست وزیری را بکند. غیر دولت نیست، برای اینکه نخست وزیر اگر پایش را کنار بگذارد، این جلویش را می‌گیرد، می‌تواند بگیرد، بنابر این، نقش دارد و نقش ندارد.» (۱۵) اما حوادث و تحولات بعدی، ضرورت حضور فعالتر روحانیون را در بخشهای مختلف ساختمان حکومت نشان داد. زمانی که امام خمینی، مهندس بازرگان را به نخست وزیری دولت موقت برگزید؛ طی حکمی به وی، بنیان مشروعیت را به دو حق «شرعی» و «قانونی» ناشی از آرای مردم «پیوند زد. (۱۶) و برای دستیابی به «حق شرعی» بنابه تجربه تاریخی اعلام داشت: «ما تجربه کردیم و دیدیم که اشخاصی که در راس واقع شدند و از روحانیون نبودند، در عین حالی که بعضی شان هم متدین بودند، از باب اینکه آن راهی که ما می‌خواهیم برویم... با سلیقه آنها موافق نبود... ما آن روز خیال می‌کردیم که در این قشرهای تحصیل کرده و متدین و صاحب افکار، افرادی هستند که بتوانند این مملکت را به آن جوری که خدا می‌خواهد، ببرند؛ آن طور اداره کنند. وقتی دیدیم که نه، ما اشتباه کردیم...» (۱۷) بنابر این، تعبیر دخالت در سیاست، نزد روحانیون، مفهومی فراتر از نظارت و ارشاد یافت و در سیاستگذاری و اجرا نیز، نقشهای گسترده‌ای را بر عهده گرفتند. به هر روی، روحانیون بر اساس هنجارهای مورد قبول خود، در مواجهه با نظام سیاسی از خود کنشهایی را نشان می‌دهند. شالوده این سمت گیری آنان نسبت به نظام که همانا مبتنی بر فرهنگ سیاسی شان است، آنان را به گونه‌های مختلف سیاسی دسته بندی می‌کند در جوامع مختلف مردم به طرق گوناگون با دولت خود رابطه دارند؛ بعضی صرفاً به سائغه حمایت و حفاظت از دولت عمل نموده، رفتار خود را بر اساس نیازها و تقاضاهای حکومت تنظیم می‌کنند، برخی در تلاش برای اصلاح یا تغییر نظام و یا حداقل در صدد تغییر تصمیم و جهت نظام حکومتی هستند و برخی دیگر نیز بر خلاف دو گروه فوق، مواضع انفعالی و یا بی طرفانه دارند. بعضی از نویسندگان، سه نوع رفتار سیاسی فوق را به دو دسته عام مشارکت فعال و مشارکت انفعالی تقسیم کرده اند. (۱۸) «گابریل آلموند» با استخدام سه اصطلاح مشارکت جو (و کوچک اندیش (parochial)، گونه‌های رفتاری فوق را توضیح می‌دهد. وی با توجه به سمت گیری افراد نسبت به کنشهای سیاسی حکومت، به انواع فرهنگ سیاسی آنان می‌پردازد. بر این اساس، آلموند سه نوع فرهنگ سیاسی را مفروض می‌انگارد. (۱۹) بنابر این می‌توان گونه‌های رفتاری در ساخت سیاسی روحانیت را به سه دسته تقسیم کرد که عبارتند از: الف - مشارکت جویان: آنان کسانی هستند که از مسایل سیاسی آگاه بوده و می‌توانند تقاضاهای سیاسی مطرح سازند و حمایت سیاسی خود را در اختیار رهبران قرار دهند. آنان، در کل نظام یعنی هم در فرایندهای دروندادی (تقاضاها و حمایتها) و هم در فرایندهای بروندادی (تصمیمات و سیاستها) آن فعالیت و مشارکت دارند و بر روی تصمیمات و سیاستگذاریها نیز تاثیر می‌گذارند. مشارکت جویان به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند: اول، آن دسته از روحانیونی که در مقام نخبگان رسمی نظام سیاسی عمل می‌کنند و علاوه بر کار ویژه‌های عمومی که روحانیت داراست، با پذیرش کارکردهای جدید به خدمت نظام سیاسی در می‌آیند؛ مانند: روحانیون عضو مجلس خبرگان و فقهای شورای نگهبان. اینان، به طور عمده رفتار حمایتی دارند و بیشترین نقش را در فرایند بروندادی (تصمیمات سیاسی و سیاستگذاری) ایفا می‌نمایند. دسته دوم، شامل روحانیون مشارکت جویی می‌شود که خارج از ساختمان حکومت قرار دارند. اینان نیز به دو گونه بر فرایندهای سیاسی تاثیر می‌گذارند. نخست، گروههای سازمان یافته (نهاده) مانند: جامعه روحانیت مبارز، مجمع روحانیون مبارز و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دوم، افراد و گروههای بدون سازمان که شامل بسیاری از شخصیتها و اجتماعات سیاسی است و اغلب به صورت صاحبان نفوذ عمل می‌کنند. روحانیون مشارکت جو، اغلب متأثر از آموزه‌های سیاسی امام خمینی هستند و از رفتار و اندیشه‌های سیاسی وی بهره جسته و به طور عمده، شاگردان و تربیت شدگان اویند. بنابر این در مجموع، آنان دارای وجوه همسانی از نظر علائق ارزشی هستند و به شرکت در حیات سیاسی علاقه مند بوده و به این منظور، از خود کنش سیاسی نشان می‌دهند. مشارکت جویان، علاوه بر آنکه در مقابل رفتار غیر شرعی نهادهای نظام سیاسی و اجرای سیاستهای نامطلوب حکومت از خود واکنش نشان می‌دهند برای تاثیر بر فرایند سیاستگذاری، خود را موظف می‌دانند. بنابر این،

علاوه بر انتقاد و اعلام تقاضاهای خود به سیستم، در انتخابات مجلس قانونگذاری و ریاست جمهوری مشارکت می‌کنند. آنان با تاسی به سخنان امام، درخواستهای خود را به سیستم سیاسی اعلام می‌دارند: «اینها (اهل علم) باید ارشاد کنند دولت را، ارشاد کنند به اینکه این ماموری که اینجا فرستادی اشتباه بوده است و دولت را وادار کنند، مجلس را وادار کنند تا اینکه اصلاح بشود.» (۲۰)

امام در جای دیگری می‌فرماید: «هر دو جریان (جامعه روحانیت و مجمع روحانیون) باید با تمام وجود تلاش کنند که ذره‌ای از سیاست «نه شرقی و نه غربی، جمهوری اسلامی» عدول نشود که اگر ذره‌ای از آن عدول شود، آن را با شمشیر عدالت اسلامی راست کنند.» (۲۱) از سوی دیگر، ایشان، نقش روحانیت را در برنامه ریزی کشور تعیین نمودند: «مساله برنامه از مهمات یک کشور است... لکن یک نکته راعرض کنم و آن اینکه، اگر برنامه ریزی را بدون نظارت روحانیون بکنند (یعنی متخصصینی که از روحانیون هستند)، این موجب این می‌شود که برنامه که ریختید ببرید مجلس، مجلس رد کند. آنها قبول کردند، ببرید در کمیسیونی که تخصص در این امر دارند، آنها رد کنند. از اینجا بگذرید ببرید در شورای نگهبان، آنجا رد کنند.» (۲۲) با توجه به اینکه نظام سیاسی، مکانیسم اساسی توزیع «ارزشهای قدرت بخش» در جامعه است و حکومت خود، مجموعه امکانات و تواناییها و ابزارهایی است که هر گروهی طبعاً می‌کوشد سهم خود را از آن افزایش دهد، اغلب گروههای اجتماعی وقتی امتیازات یا منافعی در خطر می‌افتد و یا توزیع جدیدی از امتیازات در شرف تکوین است، به فعالیت سیاسی دست می‌زنند. (۲۳) بر این اساس روحانیت که کار ویژه‌ی اصلی خود را دفاع از شریعت و ترویج مبانی دینی میدانند، می‌کوشد در مناسبات خود با نظام سیاسی، امتیازات بیشتری کسب کند تا به تکلیف خود عمل نماید. علاوه بر نقشهای عمومی که روحانیت در سیاست ایفا می‌نماید هر یک از گروههای فعال سیاسی در درون روحانیت نیز رفتار خاص سیاسی از خود نشان می‌دهد. به طور مثال، جامعه روحانیت مبارز در تلاش بوده است که دخالت و نظارت دولت در امور اقتصادی را کاهش دهد و بر این اساس، توانسته است حمایت بخشهای مهمی از بازار را نیز بدست آورد. از سوی دیگر، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بیش از دیگران نظارت بر اعمال شرعی نظام دارد و در قبال پاره‌ای از رفتارهای غیر شرعی، از خود حساسیت نشان می‌دهد، اما مهمترین نقشی که جامعه مدرسین ایفا می‌نماید، تعیین مرجعیت عامه شیعیان است. این عمل آنان با توجه به تفکیک رهبری از مرجعیت، می‌تواند تاثیرات عمده‌ای در روند سیاسی کشور داشته باشد. (۲۴) در این میان، مجمع روحانیون مبارز که در دهه دوم، بخش مهمی از قدرت خود را از دست داده است، در دولت هاشمی رفسنجانی به عنوان نیروهای منتقد دولت، وارد عمل شدند. آنان، نوسازی و توسعه برون‌دادهای اقتصادی را که مهمترین هدف هاشمی رفسنجانی (رئیس جمهور وقت) بود و برای دستیابی آن از انرژی بخش خصوصی نیز بهره می‌گرفت، مورد انتقاد قرار دادند. این گروه در مقابل راهبرد جدید دولت مبتنی بر بهره‌گیری از توانمندی‌های بخش خصوصی، (۲۵) نظارت دولت بر بخش اقتصاد را تجویز می‌کردند و معتقد بودند که برای ایجاد عدالت اجتماعی، باید بخشهای دولتی فعال شود. هر یک از این گروهها در زمان حیات امام خمینی مورد حمایت ایشان بوده و از رفتار و اندیشه‌های ایشان نیز تاثیر می‌پذیرفتند، اما با توجه به پیش فرضهایی که داشتند، قرائتهای متفاوتی از اندیشه‌های امام را برگزیدند. ب - پیرومنشان (شبکه‌های حامی - پیرو): صاحبان این فرهنگ سیاسی بر خلاف مشارکت جویان که عهده دار نقشهای مهم سیاسی می‌شوند یا در مبارزات انتخاباتی و امور حزبی فعالند، بیشتر ناظر بر کنشهای سیاسی بوده و در فعالیتهایی چون رای دادن و بحث سیاسی شرکت می‌کنند. این افراد از نتایج کار حکومت آگاهند، ولی در فرایندهایی که به سیاست‌گذاری منجر می‌شود، شرکت نمی‌کنند. آنان از مقامات حکومتی و قوانین، منفعلانه اطاعت می‌کنند، اما خود را درگیر سیاست نمی‌کنند. پیرومنشان اگر چه معمولاً بی‌انجمن هستند، اما گاهی در واکنش به یک اقدام ناگهانی از سوی بخشی از هیات حاکمه که با آرمانها و بویژه منافع ایدئولوژیک آنان سازگار نیست، به تاسیس انجمنهای ناپایدار مبادرت ورزیده و از خود واکنش نشان می‌دهند. گاهی نیز به ابزاری در دست مشارکت جویان تبدیل شده و مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند. این موضوع زمانی خود را بیشتر نمایان می‌سازد که برخی افراد دارای نفوذ و یا مقامهای

سیاسی، در صدد بر می آید تا از طریق کسب پشتیبانی و حمایت شهروندان، شبکه های حامی - پیرو برای خود تاسیس نمایند. حمایت از نظام سیاسی این امکان را به وجود می آورد که انرژی لازم برای ادامه کار نظام فراهم شود. از آثار این گونه حمایتها، مشروعیت اقدامات اعضای نظام و قانونی شناختن تصمیمات آنهاست. (۲۶) همگونی و همگرایی میان روحانیت و نظام سیاسی، این بخش از کارکرد روحانیت را بویژه در دهه اول، آشکارتر می سازد. پیوندهای محکمی که آنان با نخبگان سیاسی دارند، میزان وفاداری شان به نظام سیاسی را افزایش می دهد. این امر، سبب فزونی شبکه های حامی - پیرو در ساخت روحانیت گردیده است. با توجه به شرایط دوره: اول انقلاب و بحران گذار از ساخت سیاسی - اجتماعی رژیم پیشین و جایگزین ساختن نظام ارزشی نوین، روحانیت از دو طریق توانست موجب رفتار حمایتی شود و پیروان خود را نیز به سمت حمایت از نظام سیاسی بکشد. نخست از طریق ارایه پاسخهای مناسب به خواستههای جامعه تا انگیزه های لازم برای حمایت از نظام فراهم آید. پیرو منشان در دهه اول انقلاب، به دلیل خواستههای محدود و تقاضاهای ناچیز و با توسل به تواناییهای نمادین، از بسط وفاداریها، در جهت پیشبرد اهداف نظام بهره می گرفتند. این رفتار آنان کاملاً از رهنمودهای امام خمینی، سرچشمه می گرفت: «علمای اعلام و ائمه جماعات و خطبای محترم بر حجم ارشاد و رهنمودهای خود بیفزایند و قشرهای میلیونی مردم را متوجه طرق نگرانی از اسلام و احکام مقدسه آن و حراست از جمهوری اسلامی نمایند.» (۲۷) گرچه به دلیل حمایتهای بی شائبه از نظام سیاسی در دهه اول، مرز میان مشارکت جو و پیرومنش را دشوار می سازد. اما با تغییر خواستههای جامعه و طرح پرسشهای تازه، در دهه دوم، این مرز بندی آشکارتر می شود. بدین سان، برخی شیوه های رفتاری پیرومنشان ماند: بر انگیزتن احساسات و ایجاد هیجانات برای جلب حمایتهای اجتماعی، ناکارآمدی خود را نمایان می سازد. اثبات این موضوع با توجه به تحولات سالهای آخر دهه دوم کار دشواری نیست. در طریق دوم می توان از فرایند سیاسی کردن نام برد که در کار ویژه جامعه پذیری سیاسی روحانیت، از آن سخن به میان آمد. یافتن مصادیق روشنی جهت توضیح شیوه های رفتاری پیرومنشان در میان روحانیون که کاملاً بر آنان مطابقت کند، کار دشواری است زیرا اغلب آنان، رفتار مشارکتی نیز از خود نشان می دهند. متغیرهایی که مرز میان آنان و مشارکت جویان را معین می سازد، پذیرش منفعلانه آنان از قوانین و مقامات حکومتی است. ارادت سالاری نسبت به نظام و نخبگان سیاسی باعث کاهش تحرک سیاسی آنان گردیده است. چرا که قداست، بنیانی ترین عنصر در اندیشه سیاسی آنان می باشد. این سخن امام خمینی که: «این یک تکلیف الهی است برای همه که اهم تکلیفهای است که خدا دارد یعنی حفظ جمهوری اسلامی از حفظ یک نفر و لو امام عصر باشد، اهمیتش بیشتر است.» (۲۸) می تواند منبع مهمی برای اعتقادات آنان باشد. پیرومنشان اغلب بی سازمان هستند و گروههای انجمنی ناپایداری هستند که اهداف غیر سیاسی دارند. به هر ترتیب، برای بیان مصادیق نه چندان روشن، شاید بتوان به روحانیون عضو تیپ ۸۳ امام جعفر صادق (ع)، شورای عالی مدیریت و مجمع طلاب و فضایی حوزه علمیه قم اشاره نمود. تیپ امام صادق (ع) متشکل از طلاب تبلیغی رزمی است. اینان، از وفاداران به نظام اسلامی بوده و در طول سالهای دفاع مقدس، کار ویژه ترغیب و تجهیز روحانیون برای حضور در جبهه های جنگ را بر عهده داشتند. سرامدان این نهاد رسمی، هر چند دارای تمایلات مشارکت جویانه می باشند اما به دلیل منع قانونی نمی توانند در مقام مشارکت جو در فعالیتهای حزبی، تعیین نامزدهای نمایندگی و... شرکت نمایند. اگر چه اعضای خود را در رای دادن و حمایت از نظام سیاسی ترغیب می نمایند. شورای عالی مدیریت حوزه و همچنین مجمع طلاب و فضایی حوزه علمیه قم نیز که کار برنامه ریزی و سیاستگذاری کلان حوزه علمیه را بر عهده دارند، می توانند با تاثیرگذاری بر طلاب که در آینده از ارکان نظام خواهند بود، بر فرایند سیاست تاثیر می گذارند. همانگونه که اشاره شد، این دسته، اغلب از میان افراد و گروههای غیر نهادینه تشکیل می شود. ج - کوچک اندیشان (افراد محدودنگر): اینان افرادی هستند غیر فعال و از نظر سیاسی، اجتماعی کاملاً خنثی و در مسایل اجتماعی، انزوا اختیار می کنند. البته اگر منافع محدودشان به خطر بیفتد، واکنشهای ناپایداری از خود نشان می دهند. ویژگی دیگر آنان این است که از نظام سیاسی خود آگاهی چندانی نداشته یا اصلاً

آگاهی ندارند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و افزایش تحریک سیاسی در میان روحانیت، بی تفاوتی نسبت به هدفهای سیاسی و تصمیمات ملی به شدت کاهش یافت. در عین حال هنوز کسانی یافت می‌شوند که نه فقط خود را درگیر سیاست نمی‌سازند بلکه از حکومت و سیاست نیز اطلاع چندانی ندارند. امام خمینی در ماه‌های آخر حیات پر برکت خویش، در پیامی به روحانیت، با تأکید فراوان از مقدس مآبان و تاجر گرایان نام می‌برد که از تفکر جدایی دین از سیاست سخن می‌رانند: «البته هنوز حوزه‌ها به هر دو تفکر آمیخته‌اند، باید مراقب بود که تفکر جدایی دین از سیاست، از لایه‌های تفکر اهل جمود به طلاب جوان سرایت نکند و یکی از مسائلی که باید برای طلاب جوان ترسیم شود، همین قضیه است که چگونه در دوران وانفسای نفوذ مقدسین نافهم و ساده لوحان بی‌سواد، عده‌ای کمر همت بسته‌اند و برای نجات اسلام و حوزه و روحانیت از جان و آبرو سرمایه گذاشته‌اند... از همه شکننده‌تر، شعار گمراه‌کننده «حکومت قبل از ظهور امام زمان (ع) باطل است»... دیروز حجتیه‌ای‌ها مبارزه را حرام کرده بودند و در بحبوحه مبارزات، تمام تلاش خود را نمودند تا اعتصاب چراغانی نیمه شعبان را به نفع شاه بشکنند، امروز انقلابی‌تر از انقلابیون شده‌اند! ولایتی‌های دیروز که در سکوت و تحجر خود آبروی اسلام و مسلمین را ریختند...» (۲۹) تعبیر «انقلابی‌تر از انقلابیون» می‌تواند اشاره به همان ویژگی کوچک اندیشان باشد که هرگاه منافع محدودشان به خطر می‌افتد، از خود واکنش نشان می‌دهند. البته در میان بی تفاوتها، کسانی هم یافت می‌شوند که به دلایل شخصی و بی رغبتی به سیاست، به لحاظ اجتماعی در انزوا به سر می‌برند. فرجام سخن چنانکه گذشت هدف از نوشته حاضر، بررسی کنش سیاسی روحانیت در قبال نظام سیاسی است. پیروزی انقلاب اسلامی و تاسیس جمهوری اسلامی ایران، به همسویی و هم‌نگری این بخش از نیروهای اجتماعی با نظام سیاسی، انجامید. در نتیجه، روحانیان در سه سطح وارد فرایند سیاست‌گذاری شدند: (۱) در تصمیم‌سازی (۲) در اجرا (۳) در حل بحرانها. نگاهی به کار ویژه‌های روحانیت، درک این کنشها را آسان‌تر می‌سازد. حال برای بررسی مبانی رفتاری و سمت‌گیری روحانیت نسبت به نظام سیاسی، بهره‌گیری از الگوی فرهنگ سیاسی، بهتر راه‌گشا است. این نکته دور از واقع نیست که در میان روحانیون نیز مانند بسیاری از جوامع کوچک و بزرگ، تسلط یک فرهنگ سیاسی مشخص وجود ندارد و به‌طور معمول، تالیفی از گونه‌های مختلف فرهنگ سیاسی به چشم می‌خورد. بنابر این، از سه گونه کلان فرهنگ سیاسی (مشارکت‌جو، پیرومنش و کوچک‌اندیش (محدود) می‌توان سخن گفت (مشارکت‌جویان افزودن بر رفتار حمایتی، تقاضاها و مطالبات خود را وارد سیستم سیاسی می‌کنند و بر برون‌دادها (تصمیم‌سازی و سیاست‌گذاری) تأثیر می‌گذارند. پیرومنشان، اگر چه در سطحی محدود، تقاضاهای خود را به سیستم عرضه می‌کنند، اما ماهیت اصلی آنان، حمایت از نظام سیاسی و انفعال در برابر حکومت است. و سرانجام کوچک‌اندیشان که علاقه‌ای به شرکت در سیاست ندارند. آنچه در دهه دوم شاهد آن بودیم، افزایش تعداد مشارکت‌جویان می‌باشد و همین امر، نشانگر مطالبات جدیدی است که از نظام سیاسی درخواست شده و همچنین سبب بروز رفتار جدیدی از سوی روحانیت در قبال نظام سیاسی گردیده است به گونه‌ای که به دسته‌بندی‌های تازه‌ای میان روحانیون منجر شده است. منازعات میان روحانیون در حالی صورت می‌گیرد که گروه‌های جدیدی در حال شکل‌گیری است که می‌تواند با طرح پرسش‌های تازه‌ای، موقعیت روحانیت را دچار چالش‌های سختی نماید. به نظر می‌رسد اگر روحانیون نتوانند به یک انسجام نیرومند دست یابند و خود، به بازسازی و نوسازی ارزش‌های دینی همت گمارند، در آینده ممکن است قدرت اجتماعی آنان کاهش یابد و بخشی از قدرت سیاسی خود را کف دهند. ذکر این نکته ضروری است که امام خمینی همواره نسبت به تنازع و اختلاف ابراز نگرانی کرده و معتقد بودند که در این تنازع، «جناحی که پیروز (می) شود، یقیناً روحانیت نیست. (۳۰) پرسش دیگری که در ابتدای سخن به آن اشاره رفت، درباره «استقلال روحانیت از دولت» بود. اینکه روحانیت از دولت مستقل است تا پیش از انقلاب مفهوم روشنی داشت. چرا که آنان هیچگاه مشروعیت دولتهای پیشین را به رسمیت نشناخته و بدون مماشات همواره با حکومت‌های وقت، در ستیز بودند. همین امر سبب شده بود که رژیم‌های وقت، به شیوه‌های گوناگون در صدد کنترل حوزه و روحانیت برآیند و از طریق دولتی کردن روحانیت،

آزمون گیری از طلاب، تاسیس دانشکده ها و مؤسسات علوم اسلامی و...تضییقاتی آنان فراهم سازند. اما پس از تشکیل حکومت اسلامی که در راس آن مجتهدی برجسته قرار دارد و روحانیت خود، بخشی از ساختار حکومت بشمار می آید، سخن از استقلال روحانیت از دولت بیشتر به یک تناقض نما شبیه است. اگر چه استاد مطهری در توضیح نظرات امام خمینی، می گوید: «...مقصودشان (مقصود امام درباره وزارت امر به معروف) یک مؤسسه مستقل و وابسته به روحانیت است و این نظریه بر اساس نظریه دیگری است که ایشان درباره روحانیت دارند که روحانیت باید مستقل بماند همچنانکه در گذشته مستقل بوده است... حالا هم که باز حکومت، حکومت اسلامی می شود، با اینکه حکومت اسلامی است، ایشان (امام خمینی) معتقدند که روحانیت باید مستقل و به صورت مردمی مانند همیشه باقی بماند و روحانیت آمیخته با دولت نشود... به هر حال روحانیت نه به طور مجموعه و دستگاه روحانیت باید وابسته به دولت بشود و نه افرادی از روحانین بیایند پستهای دولتی را به جای دیگران اشغال کنند بلکه روحانیت باید همان پست خودش را که ارشاد و هدایت و نظارت و مبارزه با انحراف حکومتها و دولت هاست، حفظ بکند.» (۳۱)

در عین حال استاد مطهری در بخشی از همین تفسیر خود از سخن امام (ره) استقرار روحانین در پست های اجرایی را از باب اضطرار و اجبار حاصل از شرایط زمانی پذیرا می شوند. همانگونه که امام خمینی نیز حضور روحانیون در درون سازمان حکومت را جهت اجرای احکام شریعت در حکومت اسلامی می پذیرند. همین تطور و تحول در اندیشه سیاسی امام خمینی، ما را به امر دیگری رهنمون می سازد و آن وجود دو عنصر بنیادین «زمان» و «مکان» در اندیشه سیاسی ایشان است که می تواند به کشف بسیاری از احکام سیاسی یاری رساند. بنابر این استفاده جزمی به نظرات ایشان و نادیده گرفتن این دو عنصر، به قرائت های ناکارآمد منجر می شود. ع پی نوشتها: ۱، رهیافتهای نظری بر انقلاب اسلامی (مجموعه مقالات)، به کوشش عبدالوهاب فراتی، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، قم ۱۳۷۷، ص ۳۶۱. ۲. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۴۰. ۳. داود فیرحی، مفهوم مشارکت سیاسی، فصلنامه علوم سیاسی، سال اول، ش اول، تابستان ۱۳۷۷، ص ۴۳. ۴. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۸. ۵. همان، ص ۳۴. ۶. همان، ص ۹۰. ۷. برای اطلاع بیشتر از رابطه روحانیون، مذهب و سیاست، ر. ک به: حسین بشیریه، جامعه شناسی سیاسی، نشر نی، تهران، ص ۲۲۲. ۸. «پارسونز» در تحلیل ساختار می گوید: «مجموعه همبسته ای از نقشها، گروهها، هنجارها و ارزشها و نهادهایی که کنشهای خاصی را تجویز، تحریم، تشویق و تقبیح می کنند.» رونالد چیلکوت، نظریه های سیاست مقایسه ای، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب، رسا، تهران، ۱۳۷۷، ص ۲۷۷. ۹. صحیفه نور، ج ۲۱، صص ۸۸-۸۹. ۱۰. صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۳۰. ۱۱. شجاع احمدوند، فرایند بسیج سیاسی در انقلاب اسلامی ایران، مجموعه مقالات سمینار انقلاب اسلامی و ریشه های آن، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، قم، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۶۱. ۱۲. برای اطلاع بیشتر از بحث جامعه پذیری سیاسی، ر. ک به: آلموند و دیگران، پیشین، فصل سوم و عبد العلی قوام، نقد نظریه های نو سازی و توسعه سیاسی، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ۱۳۷۴، صص ۷۷ - ۸۵. ۱۳. -، روحانیت و حوزه های علمیه از دیدگاه امام خمینی (تبیان، آثار موضوعی)، دفتر دهم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۷۴، صص ۱۴۰ - ۱۳۹. ۱۴. صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۸۰. ۱۵. صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۳۴. ۱۶. کوثر (مجموعه سخنرانیهای امام خمینی)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۵۰. ۱۷. صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۲۱۱. ۱۸. حسین سیف زاده، تحول از مشارکت منفعلانه به مشارکت فعالانه، تأمل نظری، فصلنامه دانشکده حقوق و علوم سیاسی، تیر ماه ۱۳۷۳، شماره ۳۲، صص ۱۶۵ - ۱۹۳. ۱۹. برای آشنایی با نظرات آلموند در این باره، ر. ک به: گابریل آلموند و دیگران، چارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی، ترجمه علیرضا طیب، مرکز آموزش مدیریت دولتی، تهران، ۱۳۷۷، فصل سوم و چهارم و رونالد چیلکوت، پیشین، ص ۳۴۵ به بعد و عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست، نشر نی، تهران، ۱۳۷۵، صص ۱۱۴ - ۱۱۵. ۲۰. صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۲۳۰. ۲۱. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۴۸. ۲۲. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۹۶. ۲۳. حسین بشیریه، پیشین، صص ۹۷ - ۹۸. ۲۴. محمد تقی آل غفور، ساختار سیاسی نظام جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه علوم سیاسی (دوره

پیشین)، ش ۸، بهار ۷۳، صص ۱۸-۱۹. ۲۵. انوشیروان احتشامی، سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی، ترجمه ابراهیم متقی و زهره پوستین چی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۸، صص ۲۳. ۲۶. عبد العلی قوام، سیاست های مقایسه ای، سمت، تهران، ۱۳۷۳، صص ۳۴-۳۵. ۲۷. صحیفه نور، ج ۱۵، صص ۲۳۲. ۲۸. همان، صص ۲۲۱. ۲۹. صحیفه نور، ج ۲۱، صص ۹۲-۹۳. ۳۰. همان، صص ۹۷. ۳۱. مرتضی مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، صدرا، تهران، ۱۳۷۵، صص ۲۵-۲۶.

امام، حوزه و نیازهای نظام

امام، حوزه و نیازهای نظام حوزه و حکومت با وصف دینی: (حوزه دینی) و (حکومت دینی) در عنصر دین به یکدیگر گره می خورند، یگانگی می یابند و از پیوندهای استوار برخوردار می شوند. حوزه می کوشد حکومت را بستری برای کارآمدی دین گرداند و حکومت نیز، بازوان توانمند خود را در خدمت هدفها و ارزشهای الهی- انسانی دین در آورد. در این صورت هماهنگی، هماوایی، همراهی و همگامی حوزه و حکومت، بر مدار دین صورت می گیرد و روحانیت، بی آن که وظیفه خوار حکومت باشد، نسبت به آن احساس تکلیف و تعهد می کند. حکومت، در چهره غیردینی و طاغوتی، ناپسند حوزه بود و حوزه، از آن دوری می جست و گاه اگر نزدیک شدن به سلطه های زمان را به صلاح می دید، بر اساس بایدها و بایستگیها بود و به عنوان: (اکل میته). امروز که به برکت وجود امام خمینی و به ابتکار و تلاشهای شبان و روزان و از سرعشق او و یاران باوفایش، نظام، در خدمت به دین کمر بسته و در لباس دوستی و مهرورزی با انسانها جلوه گر شده است، حوزه آن را از آن خود می داند و با آن بیگانه نیست. عزت آن را سربلندی خویش می شمرد و سستی و رخوت و ناکامیابی آن را ناکامی خود. دل بسته پیروزیها و میدان گستردها و عرصه داریها آن است و دغدغه مند آینده اش. امروز، حوزه در برابر دشواریها، گرفتاریها و بازدارنده ها و نیازهای نظام نمی تواند تماشاگر باشد و رهگذر و دست یاری دراز نکند و راه خود را برود، هر چه شد، شد. سرنوشت اسلام به نظام موجود، گره خورده است و صد البته سرنوشت حوزه و روحانیت به آن. امام، بارهای بار این حقیقت را به حوزویان گوشزد کرده که اگر نیازها و گرفتاریهای حکومت را جدی نینگاریم و بر اثر سستی و سهل انگاری ما، دشمنان قدرت بیابند نظام اسلامی را به زانو در آورند و دوباره بر سرنوشت ملت اسلامی ایران چیره شوند، سرنوشت شومی خواهیم داشت و به گفته خود ایشان: (نه روحانی می گذارند باقی بماند نه اسلام). ۱ حکومت اسلامی لایه رویین حوزه است، شاخه ای روییده بر ساقه آن. حکومت در بودن، ماندن و پوییدن، به سرزندگی، شادابی و تناوری ساقه و دامن گستری ریشه بسته است. اگر حکومت اسلامی بخواهد بماند، بر مبنای اسلام باید بماند. کسانی که می توانند مفسران محتوایی و الهام کننده فکر دینی نظام باشند، عالمان ربانی و صمدانی اند. اسلام شناسانی که با تخصص به فهم دین رسیده اند و پژوهش در گفتمانهای دینی و دریافت آموزه ها و رهنمودهای آن کار تخصصی ایشان است. اینان امروز وظیفه ای بس بزرگ و سنگین دارند. رسالتی که اکنون از سوی نظام اسلامی، بردوش حوزه و روحانیت قرار گرفته هیچ زمانی نبوده است. در روزگاران پیشین، حوزه با نیازهای دینی بسته و محدود مردمان مسلمان روبه رو بود. روشن نبود که کاوشها و تلاشهای حوزویان و عالمان آگاه در چه سطح و گستره ای در زندگی عملی مردمان اثر می گذارد، ولی امروز درس و تحقیق و تبلیغ حوزویان می تواند در سرنوشت یک جامعه و ملت کارگر افتد. امروز اگر دستاورد علمی و فقهی و پژوهشی مدرسان، مبلغان، محققان، نویسندگان و متفکران، سازوار این زمان و برآورده کننده نیازهای جامعه باشد، به یقین می داند که بازتابی روشن در پیکره نظام می یابد. می داند که اگر لحظه لحظه های عمر خود را در استنباط و فهم دین به کار بندد، به لحظه های عمر هزاران انسان رونق خواهد داد و به برکت آن، باورها و ایمانهایی شادابی خواهند یافت. امروز فرصتها برای حوزه و روحانیت زرین و بی مانندند. این نوشتار می کوشد تا بر ساحل اندیشه امام و در آفتاب سخن آن فرزانه، رسالتهای حوزه ها و عالمان دین را در برابر نظام اسلامی یاد آورد شود. چستی حوزه و حکومت ویژگیهای ساختاری حوزه و

حکومت اسلامی در نگاه امام، نشان می‌دهد آن بزرگوار این دو نهاد اجتماع را بسته به هم و در پیوند ژرف می‌دیده و آرزومند دادوستد فکری و درآمیختگی آن دو با یکدیگر بوده است و از همین زاویه ویژگی ساختاری حوزه را چنین بیان می‌کند: (حوزه‌های روحانیت، محل تدریس و تعلیم و تبلیغ و رهبری مسلمانان است. جای فقهای عادل و فضلا و مدرسین و طلاب است. جای آنهاست که امانتدار و جانشین پیغمبران هستند.)^۲ در نگاه امام حوزه نهادی است که در دانشهای بسته و پیوسته به بیان و ابلاغ دین، به پژوهش و آموزیدن و آموزاندن می‌پردازد و در عرصه فهم و ارائه آموزه‌های دین، با توجه به بایدها و بایستگیها و نیازهای عصر تلاش می‌ورزد، اما از آن جا که بخش گسترده‌ای از این آموزه‌ها، ناظر به چگونگی وابستگیها و پیوستگیهای افراد و اجتماع است و نیز فرضیه‌هایی است که در مقام اجرا و عمل، سعادت و سلامت جامعه را پاینداند، به طبع فهم و بیان مجرد و به دور از تجربه عینی و عملی، رویکردی ناتمام به دین خواهد بود. از این روی، در نگاه و بیان و بنان امام، حوزه نهادی نیست که تنها عهده‌دار آموزش و پژوهش باشد و همه تلاش خود را به عرصه ذهن و فکر و تحقیق مسائل ویژه کند، بلکه جز آنها به پیاده‌سازی آموزه‌های زندگی ساز دین می‌اندیشد. بسان پیامبران در تربیت معنوی مردمان و اصلاح سازمان جامعه نقش آفرینی می‌کند و می‌کوشد فرهنگها و آداب و سنتهای ناسازگار با وحی را، سازگار با وحی کند و قالب نوین و فرهنگ سازوار با دین را پی‌ریزی و با فرهنگها و سنتهای سازوار با ارزشهای دینی درآمیزد و بستر تجربی و اجرایی آن را فراهم آورد. امام، همواره حوزه را به این رسالت بزرگ فرا می‌خواند و هشدار می‌داد. مباد حوزه‌ها از این رسالت اصلی خود، دور شوند و آن را به بونه فراموشی بسپارند. درباره چستی حکومت اسلامی می‌نویسد: (حکومت اسلامی، نه استبدادی است و نه مطلقه، بلکه مشروطه است... مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است. مجموعه شرط همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت حکومت اسلامی، حکومت قانون الهی بر مردم است.)^۳ مشروط بودن حکومت به قوانین اسلامی، هرگز دایره دید و نگاه حکومت را تنگ نمی‌کند، زیرا آموزه‌های برآمده از عقل و تجربه و مصلحتهای اجتماعی و حکومتی، که صلاح و سود انسانها را تامین نماید، از دایره هدفها و قانونهای دین بیرون نیست. امام، حکومت اسلامی را حاکمیت قانونهای دینی می‌داند. محتوای حکومت همان ایده‌ها و رهنمودهای دین برای سعادت‌مندی و تکامل و پیشرفت همه سویه انسان است. حوزه به عنوان منبع و مرجع برآورنده این محتوا، با حکومت نسبت و پیوند برقرار می‌کند. در اندیشه امام، پرسش از چستی و ماهیت حوزه، در نسبتی بس نزدیک و تنگاتنگ با پرسش از ماهیت حکومت دینی قرار دارد. هرچه پرسش گرانه‌تر درباره این دو مقوله به بررسی و کندوکاو بپردازیم، این نسبت آشکارتر می‌شود، تا آن جا که حکومت ماهیتی (ابزاری) می‌یابد، ابزاری کارآمد و خدمتگراری پرنقش برای پیاده‌شدن خواسته‌ها و هدفهای انسانی و زندگی ساز دین، یعنی همان رسالتی که حوزه وظیفه دارد آن را به سامان رساند: (عهده‌دار شدن حکومت فی حد ذاته، شان و مقامی نیست، بلکه وسیله انجام وظیفه اجرای احکام و برقراری نظام عادلانه اسلام است. بدیهی است تصدی حکومت، به دست آوردن یک وسیله است... هرگاه حکومت وسیله اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام شود قدر و ارزش پیدا می‌کند.)^۴ حوزه یگانه نهادی است که شایستگی دارد این وسیله و ابزار را به خدمت بگیرد و قانونهای الهی را در جامعه پیاده کند: (ائمه و فقهای عادل موظفند که از نظام و تشکیلات حکومتی برای اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام و خدمت به مردم استفاده کنند.)^۵ از این نگاه، تشکیل حکومت، در حقیقت به دست آوردن ابزاری است که می‌تواند حوزه را در انجام رسالت یاری رساند. امام هوشیارانه توانست پیرایه سلطه‌گری و ستم‌بارگی، که در طول تاریخ چهره حکومت و سیاست را نزد توده مردم زشت و ناپسند کرده بود، از آن بزداید و ماهیت ابزاری و چهره مثبت آن، که می‌تواند به خدمت ارزشها و اصالت‌های دینی و انسانی درآید، آشکار کند. این هوشیاری ثمربخشید و نتیجه داد. این ابزار سالم و صالح که به ستم از کف

شایستگان آن ربوده شده بود، به اصل خود بازگشت و به سود دین و مردم مصادره شد. تمام آرزو و امید امام آن بود که به وسیله حکومت، زمینه تربیت و رشد اسلامی جامعه فراهم آید: (معلوم است که اسلام تا چه حد به حکومت و روابط سیاسی و اقتصادی جامعه اهتمام می‌ورزد، تا همه شرایط به خدمت تربیت انسان مهذب و با فضیلت در آید).^۶ بنابراین، به باور امام، حوزه و حکومت دو نهادند که یکدیگر را کامل می‌سازند: حوزه به عنوان دستگاه متفکر و اندیشه‌گر و حکومت دستگاه اجرا و عامل. حوزه بدون ابزار حکومت، نمی‌تواند تعهد علمی و عملی خود را به درستی انجام دهد و حکومت اسلامی جز در سایه حوزه و پشتیبانی فکری آن، نمی‌تواند به هدفهای خود برسد. حکومت آن‌گاه هویت اسلامی می‌یابد که در اجرا و عملکرد از قلمرو شریعت پا بیرون نگذارد و سر نیچد و حوزه نیز وقتی می‌تواند چستی و هویت خود را بیابد که همسو با همه تلاشها و کاوشهایش در عرصه تفکر دینی، به منظور پیاده شدن هدفها و احکام اجتماعی دینی، نیازهای نظام اسلامی را برآورد و پاسخ گوید. نیازهای نظام شماری چنین پنداشته‌اند: حکومت اسلامی، حکومتی است که بیش تر مردم آن مسلمان باشند و ساکنان قلمرو و پهنه آن را مسلمانان تشکیل دهند.^۷ از این قراءت سطحی و به اشتباه اندازنده و گمراه کننده که بگذریم، چنانکه پیش تر یاد شد، حکومت اسلامی، نظامی است که بر مبنای قانونها، آیینها و ارزشهای مکتب بنا شود و از تفکر دینی حظ و الهام بگیرد و بر مدار دین در چرخش و حرکت باشد. البته چنین حکومتی در مرز و بومی که مردم آن مسلمان باشند، امکان پیاده شدن دارد. پیاده سازی این برداشت و تفسیر راستین از حکومت اسلامی، به طبیعت خود اموری را می‌طلبد و خواسته ها و نیازهایی دارد. حوزه پایگاه و نهاد اصیل علمی و تخصصی در عرصه معرفت و فرهنگ دین، وظیفه دارد به شایستگی پاسخ گوی آنها باشد. به طور کلی آن امور و نیازها بر دو گونه‌اند: ۱. اموری که بود و هست نظام به آنها بستگی دارد. به دیگر سخن، نیازهایی که از اسلامی بودن و هویت دینی نظام بر می‌آید. ۲. اموری که نظام برای ماندگاری و پویایی خود به آنها نیاز دارد. این دو محور، به ترتیب بررسی و شرح می‌شود. نیازهای ساختاری و موجودیت نظام ساختار نظام با ویژگی (جمهوری اسلامی) حکومتی متکی بر ایدئولوژی اسلام است. نظامی بر پایه تفکر، ایده و تئوری خاص ظهور یافته و می‌خواهد با درونمایه معرفت دینی با مسائل اجتماعی و مدیریت جامعه رو به رو شود. چندها مورد در قانون اساسی، به روشنی، آمده است: نظام باید برابر آموزه ها و رهنمودهای اسلامی اداره شود، از جمله در اصل چهارم: (کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید براس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است). باور و انتظار جامعه آن است که نظام بر مبنای و اصول دینی حرکت کند. عملکردها و سیاستهای خرد و کلان نظام، در تمامی عرصه ها و زمینه ها، باید برگرفته از اسلام و آموزه های آن باشد. آرمان گرایی پاسخ گویان و دست اندرکاران نظام نیز حکایت از همین امر دارد و چنین انتظاری را پدید آورده است. در واقع این اندیشه و باور را، امام به مردمان الهام کرد. ایشان نمود یافتن قانونهای زندگی ساز اسلام را در بخشهای گوناگون جامعه، نشان و معیار اسلامی بودن حکومت می‌دانست: (حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است. حکومت نشان دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی است).^۸ مکتبها و جامعه های بشری دیگر، در واقع حکومت، فلسفه عملی خواسته ها و آرزوها و انگاره ها و فرضیه های بسته و تاریک بشر است. در نظامهای سکولاریستی، خواه با محتوای لیبرالیزم و یا سوسیالیزم، حکومت اجرا کننده و نشان دهنده قانونها و یافته های خام و غربال نشده ای است که در قالب مکتب، قانون و مرام رخ می‌نماید و پس از اندکی خدایی و حکومت بر بشر و پشت نهادن مرحله گذار تجربی، با برجای گذاشتن آثار و پیامدهای زیانبار انسانی کنار می‌رود. دوباره تئوریه‌ها و انگاره های میرا و غیردرخور اعتماد به صحنه می‌آیند و انسان را با ناکامی و نامرادی جدیدتری درگیر می‌کنند. آفرینندگان این انگاره ها و فرضیه های حکومتی، آن چنان کوتاه فکر و سطحی نگرند که مدیریت بر انسان و جامعه انسانها را بسان مدیریت بر یک

مجموعه صنعتی می‌انگارند. مدیریتی را طرح ریزی و می‌گسترانند که همواره سود اقتصادی و انباشت ثروت و قدرت به دنبال داشته باشد. افراد را مانند پیچ و مهره های یک دستگاه و انسانهای درون یک جامعه را همانند قطعه هایی می‌پندارند که باید سالم باشد، تا کار کند. بی وقفه بر چرخه نیاز و مصرف و بر آوردن نیاز جسم و تن، بچرخد، بی آنکه که هدف (بودن) خود را بفهمد و بداند که چه چیزی می‌خواهد. اگر برای امور معنوی و فرهنگی مردمان برنامه می‌ریزند برای آن است که در بهره‌وریها و داشته‌های مادی، پیروزیهای بیش تری به دست آورند. حتی اگر درباره دین به تحقیق و درنگ روی می‌آورند، سودگرایانه است؛ تا آن جا که آیینها و قانونها و دستورالعملهای دینی آنان را به کار می‌آید می‌پذیرند، به گمان و پندار خود، آن بخش از دین که بر عملکرد و زندگی دنیوی انسان کاراست و اثر پایدار می‌گذارد، پذیرفته است. اینان، تنها معیار پیروزی و کامیابی در حکومتها را در آئینه جمع و تفریقها و آمار و ارقام پولی و محاسبه های اقتصادی درخور دیدن می‌دانند. در نگرش نظام سکولار، (انسان) معنای (ابزار سود ده) دارد. از این روی، در چنین نظامی مدیریت انسانی به مدیریت فنی و اقتصادی تحویل برده می‌شود. حکومتهایی که بر پایه این گونه انسان شناسی و جهان نگرایی به وجود آمده اند، طبیعی است که نشان دهنده حیوانیت انسان و مادیت جامعه باشند و فلسفه و مشی عملی آنها، جز زیاده خواهی، قدرت طلبی و بهره کشی و غارت انسانها در جامعه های عقب نگه داشته شده و ضعیف، چیز دیگری نباشد. هم از این روست که در این گونه حکومتها، دین و امور معنوی و ارزشهای والایی که به خاطر آنها انسان انسان شده است، به حاشیه می‌رود و حاکمیت از مسائل ارزشی و دینی بریده می‌شود. آن وقت، نه تنها حکومت که انسان نیز، ابزار حیوانی و نفسانی خودش می‌شود. آدمی اگر هم بخواهد بر مدار ارزشها و دین و آیینها و قانونهای آن زندگی کند، اراده و توان آن را ندارد و خود را در آن مقام و جایگاه نمی‌بیند که به ارزشها گردن نهد؛ زیرا چیرگی مادی گرایی و نفس پرستی و زندگی حیوانی به گونه نوین آن، زندگانی غیر حیوانی و زندگی بر مدار انسانیت را بر نمی‌تابد. امام، با حرکت و جنبش اسلامی خود، این بیداری و بینش را به متفکران جهان داد که تا حاکمیت و مدیریت جامعه میان (معنویت) و (مادیت) موازنه بر قرار نکنند، مردمان هم چنان در آتش هواها، پستیها، نفس پرستیها و شهوتها خواهند سوخت. اگر بخواهد این نفس پرستیها و هواها و هوسهای جمعی و اجتماعی، به خردگرایی انسانی و ارزش و مدنیت تکاملی و متعالی بدل شود، راهی جز این نیست که حکومت با دین آشتی کند و در مقام اجرا و عمل نسبت به فضیلتها و ارزشهای وحیانی تعهد نشان دهد. حکومت وقتی می‌تواند چنین تعهدی را پذیرا شود که ساختار ایدئولوژیک داشته باشد. بر پایگاه تفکر دینی قرار یابد و فلسفه عملی آرمانهای دین و نشان دهنده آیینها و قانونهای وحی باشد. پیدایی چنین حکومتی که بتواند این بینش و اندیشه بلند را بر تابد، به پیش انگاره های فکری و نظریه ها و طرحهای تخصصی و کارشناسی شده دین نیازمند است. دامنه این نیاز، تنها به دایره فکر و نظر محدود نمی‌شود، بلکه در عمل، حضور واقعی و دیداری آگاهان دینی را نیز، در بدنه نظام می‌طلبد. با ذکر چند عنوان به این بخش از نیازهای نظام اشاره می‌شود. ۱. طراحی ایده های اجتماعی دین در معرفت شناسی دینی امام، هدفهایی که برای دین در نظر گرفته شده است از چگونگی پیوند انسان با خدا و انجام رفتارهای عبادی فردی فراتر می‌رود. دین سامان دهنده پیوندها و پیوستگیهای اجتماعی است و هدف آن سامان دادن جامعه و بیرون آمدن از ناهنجاریها و نابسامانیهاست. دین، برای انسانها ایده های جمعی و سازمانی دارد. امام بر این اعتقاد بود که حوزه ها باید این ایده ها را در معرفت دینی وارد کنند و درباره آنها به پژوهش بپردازند، تا روشن شود که دین به سازمان اجتماع و اداره جامعه چگونه نگاه می‌کند و چه رهنمودهایی به انسان می‌دهد. وی، از میان ایده های دینی، به سه مقوله توجه درخور کرده است: حکومت، عدالت، و مدنیت؛ چرا که این سه مقوله، ارکان و بنیان زندگی اجتماعی انسان به شمار می‌آیند و نیاز فکری نظام اسلامی. حکومت: انسانها به هر سببی، خواه عامل درونی و ساختار وجودی و خواه نیازهای بیرونی، به طور اجتماعی و درون یک جامعه زندگی می‌کنند. زندگی جمعی، انسان را به سوی یک نظام مدیریتی سوق داده و برقراری نهاد حکومت را برای او ضرور

کرده است. از سوی دیگر، از آغاز تاریخ بشر تاکنون، نقشی که حکومتها بر نیک و بد سرنوشت انسانها داشته اند، هیچ پدیده انسانی دیگری چنین نقشی نداشته است. گزاف نیست اگر گفته شود: تاریخ زندگی بشر در تاریخ حکومتها می‌گنجد و چیزی افزون بر آن نیست. کتاب سرنوشت بشر را حکومتها ورق زده اند و هم اکنون نیز چنین است. پس حکومت از زندگی بشر نه جدا شدنی است و نه امری کوچک و ساده که بتوان آن را نادیده انگاشت. با این وصف، آیا باور کردنی است که وحی آسمانی، که فلسفه وجودی و جوهره اصلی آن، در پیوند است با چگونه زیستن بشر و نمایاندن و جلوه گر ساختن سرنوشت و سعادت او، درباره این امر بایسته و سرنوشت ساز، سخنی و رهنمودی نیاورده و در این زمینه چیزی برای انسان نداشته باشد! امام با این منطق، بایستگی و بایایی عقلی حکومت دینی را نشان می‌دهد و بر آن است که: دین به سوی برپایی حکومت و بنیان گذاردن نهاد اداره اجتماع ره می‌پوید و در کار نفوذ دادن این جهت گیری در تار و پود باورها، احکام و ارزشهای اسلام است. قراءت و تفسیری را از دین که به چنین حقیقتی نرسد و به آن گواهی ندهد، فهم و دریافتی نارسا و نادرست و یا بیانی آلوده به بدخواهیها و دشمنانگیهای سیاسی می‌داند. برپایی حکومت و اصلاح مردم و جامعه از این راه، از جمله رسالتهای دینی همه پیامبران الهی بوده است: (تمام انبیاء از صدر بشر و بشریت، از آن وقتی که آدم(ع) آمده است تا خاتم انبیاء، صلی الله علیه وآله وسلم، تمام انبیا برای این بوده است که جامعه را اصلاح کنند). ۹ نقد و بررسی و ارزیابی پرسشها و مسائل مطرح در مقوله حکومت دینی، ضرورتی اجتناب ناپذیر است. حکومت پدیده ای سیال و پیش رونده است همواره نیاز به روشنگری و تفسیر دارد. حوزه می‌بایست توان تفسیری و اجتهادی خود را به کار گیرد، از زوایای گوناگون: فقهی، حقوقی، فلسفی و کلامی به حکومت نگاه کند تا پایه های نظری و معرفتی نظام، روشن و شفاف گردد. امام، ترسیم و تعیین حاکمیت (ولایت فقیه) را، از مسائلی بر می‌شمارند که امروز نیاز عملی به آن هست، از این روی از صاحب نظران حوزه می‌خواهد که برای آن فکر کنند. ۱۰ عدالت: اگرچه انسان نیکویی عدالت و زشتی ستم را به نیروی عقل می‌شناسد، ولی دین پیاده سازی عدالت و نمود یافتن این مفهوم زندگی ساز را هدفی بزرگ برای بشر قرار داده و آن را به عنوان یک تکلیف اجتماعی بر دوش او نهاده است. عدالت مورد نظر دین، بر تمامی وجوه زندگی و ساحتهای وجودی انسان نظارت دارد. امام وجه اجتماعی عدالت را ایده نمایان دین و مرکز تلاشهای اجتماعی پیامبران الهی می‌شمارد: (خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که: انبیا را ما فرستادیم، بینات به آنها دادیم، آیات به آنها دادیم، میزان برایشان دادیم و فرستادیم (لیقوم الناس بالقسط) ۱۱ غایت این است که: مردم قیام به قسط بکنند، عدالت اجتماعی در بین مردم باشد). ۱۲ در نظر امام، با اجرای درست و کامل قانونها و آیینهای اسلام توسط حکومت است که امور جامعه در جاده اعتدال قرار می‌گیرد و مفهوم عدالت اجتماعی آشکار می‌شود: (هدف بعثتها، به طور کلی، این است که مردمان بر اساس روابط اجتماعی عادلانه، نظم و ترتیب پیدا کرده، قد آدمیت راست گردانند. و این با تشکیل حکومت و اجرای احکام امکان پذیر است). ۱۳ انسان در پرتو سیطره و اقتدار دین، وقتی در زندگی اجتماعی خود، لذت اجرای احکام و پرتوافشانی ارزشهای دینی را احساس می‌کند، از نسیم دل انگیز آن حیات دوباره ای می‌یابد، شناختی از زندگی پیدا می‌کند و احساسی در برابر نیکیهها در او پرورش می‌یابد که به طور طبیعی او را از رفتارهای ظالمانه و ستم پیشگی به دور می‌دارد. این شناخت و احساس انسانهای دیندار، ضامن برقراری اعتدال میان حقوق افراد و رشد و گسترش عدالت در جامعه است. از این روی امکان ندارد بشر در نظامی که از مفاهیم مادی الهام می‌گیرد و تنها شالوده این جهانی دارد، به زندگی ای قدم نهد که عدالت و نیک خواهی به مفهوم واقعی بر آن سایه بگسترده. مدنیت: وحی دینی از همان آغاز، نقشی که به انسان واگذارده، خلافت الهی او بر روی زمین و بهره برداری از حیات زمینی اش بوده است. به زندگی مادی و تکامل اجتماعی انسان، به دیده احترام نگریسته و تمامی ساحتهای زندگی را تجلی گاه بندگی او دانسته است. حاکمیت دین نیز، با روشنگری و برابر سازی مفاهیم و حقایق دینی درباره زندگی، انسانهای تلاش گر را در تمامی چشم اندازها برای دستیابی به مدنیتی بزرگ و شایسته به

حرکت وا می‌دارد. در این مدنیت، نگاه آسمانی انسان با نگاه زمینی او به هم دوخته می‌شود و انسان در سایه تلاشهای خود هستی و بودن راستین خود را باز می‌یابد. بدین گونه، وحی و دین به حرکت و پیشرفت زندگی انسان ژرفا، گستره، هدف و معنی می‌بخشد و مدنیت او را بارور می‌سازد. در وحی اسلامی، به روشنی، مردمان به فراگیری علم و دانش و تحقیق و مطالعه به روی طبیعت و تسخیر و به خدمت در آوردن نیروها و تواناییها و ذخیره های نهفته در آن و بهره ور شدن از نعمتها و خوان گسترده طبیعت فرا خوانده شده اند: (یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السماوات والارض فانفذوا لاتنقدون الا بسلطان). ۱۴ ای گروه پریان و آدمیان، اگر می‌توانید از کرانه های آسمانها و زمین رخنه آرید، رخنه آرید. رخنه نخواهید آورد، مگر به قدرتی برآمده از دانش. همین گونه در اسلام در زمینه: بهزیستی انسان، بهسازی زندگی او، سازمان جامعه، حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی و... رهنمودهایی ارائه شده است. مدنیتی که با ظهور و حاکمیت آغازین اسلام در سرزمینهای اسلامی پدید آمد، گواهی روشن بر تمدن آفرین بودن فرهنگ اسلام است. به گفته امام، آن روزی که در غرب هیچ خبری نبود و ساکنان آن سرزمین در وحشی گری به سر می‌برند و آمریکا سرزمین سرخ پوشان نیمه وحشی بود، در دو سرزمین پهناور: ایران و روم اثری از حکومت مردم و قانون نبود، خداوند بر پیامبر اسلام (ص) قانونها و آیینهای والای انسانی - الهی فرد و جامعه را فرو فرستاد که با آن تکامل و ترقی بشر آغاز گردید. اسلام بود که زمینه علم جویی و مدنیت انسان را فراهم آورد. امام مدنیت اسلامی را مدنیتی همه سویه و جامع می‌داند: (اسلام) این جور نیست که به طبیعت کار نداشته باشد، تمدن را به درجه اعلایش اسلام قبول دارد و کوشش می‌کند برای تحققش، ولهدا حکومتهایی که در اسلام بوده اند یک حکومتهایی بوده اند که همه جور تمدنی در آنها بوده است... چیزهایی که در ممالک متمدن باشد، اسلام هم آنها را قبول دارد و کوشش هم برایش می‌کند، در عین حال، آنها به این نگاه می‌کنند و همین است. او به این نگاه می‌کند که بکشدهش طرف روحانیت، بکشدهش طرف توحید. ۱۵ در این نگاه، نظام اسلامی به سوی این هدف پیش می‌رود که انسانها را به مشارکت در بالا بردن سطح زندگی برانگیزاند و آنان را در حرکت تمدن ساز یاری دهد. در نظام اسلامی، چون این حرکت بر بنیاد ایمان به خدا و تحقق بخشیدن به نقش انسان در خلافت الهی او بر روی زمین، استوار است، این پایدانی وجود دارد که نیروی سازندگی به نیروی بهره کشی و آزمندی دگر نگردد، بلکه تمدن و مدنیتی انسانی - ایمانی شکل بگیرد، همان چیزی که بشر امروز، سخت نیازمند و مشتاق آن است. این سه مقوله که از آنها سخن رفت، امام آنها را ضلعههای یک مثلث می‌داند که به صورت ترکیبی، هندسه سازمان اجتماعی بشر را نشان می‌دهند. این عناصر می‌توانند دینی باشند، یا غیر دینی، ولی وقتی سخن از جامعه و نظام دینی است باید از نگاه و دریچه دین به آنها نگریست. پس در نظام اسلامی، ترسیم و تبیین این مثلث به عنوان بن مایه معرفتی نظام دینی، در قلمرو کاری حوزه و از رسالتها و وظیفه های عالمان دین خواهد بود. روشن است که مراد ما، سخنرانی در این امور نیست، بلکه جست وجو و تحقیق اجتهادی و سرانجام ارائه طرحهای راهبردی است. در هر یک از این سه مقوله، باید طرح و یا طرحهایی معرفت شناسانه و همه جانبه پیشنهاد شود که بتواند خواسته و موضع دین را تخصصی نشان دهد و در قالب یک فلسفه فکری برجسته و نمایان بر خط و مشی جامعه و نظام نظارت کند. ۲. تدوین قانونهای دینی پای بندی و تعهد حکومت به قانونها و دستورها و آیینهای اسلام در دو بخش: سیاستگذاری و اجرا، حکومت را به سوی حوزه های علمیه می‌کشاند زیرا حرکت نظام در چارچوب این تعهد، وقتی ممکن می‌شود که از دستاورد علمی - فقهی حوزه بهره برد. قانونها و آیینهای اسلام برای اجرا و پیاده سازی، به روشنگری، به نسق در آوردن و تدوین نیاز دارد که این تنها از دین شناسان و عالمان ربانی ساخته است. هنگامی که این حرکت سترگ انجام گرفت، در اختیار نظام قرار می‌گیرد و نظام با در اختیار داشتن آنها، امور جاری جامعه را به گونه ای برنامه ریزی و سازمان می‌دهد که با شریعت و قانونهای دینی برابری کند. خواسته و امید امام اسلامی شدن نظام به تمام معنای کلمه بود یعنی حرکتها و عملکردهای نظام برابر مبانی و اصول و آیینهای اسلام جلو برود و تمامی برنامه ها و کارهای

گوناگون جامعه با درونمایه اسلامی اجرا و اداره شود. سیاست، فرهنگ، اقتصاد، تربیت، آموزش، قضاوت، پیوندها، پیوستگیها، داد و ستدها و پیمانها با دیگر کشورها چنان باشد که اسلامی بودن نظام در آنها، جلوه‌گری کند و به چشم آید. به حقیقت پیوستن این خواسته و به بارنشستن این امید، بر دست دو گروه است: ۱. دست اندرکاران نظام: کسانی که سیاستگذاری و مدیریت هر بخش از امور را بر عهده دارند، تفکر و عمل آنان این باشد که مسائل و امور کشور بر پایه ترازها و معیارهای اسلامی شکل بگیرد و جریان یابد. از ساحت قانون و ترازهایی که کارشناسان سامان یافته و تدوین شده اند، پا را فراتر نگذارند. به این بیندیشند که کارگزار حکومت اسلامی هستند. دغدغه این را داشته باشند که چگونه می‌خواهند از عهده پیاده‌سازی قانونها و قاعده‌ها و ترازهای اسلامی برآیند. در مدیریتها و سیاستهای خود، از به کارگیری سلیقه و خواسته شخصی یا جناحی بپرهیزند و همواره مصلحت اسلام و مردم مسلمان را بخواهند، نه مصالح گروهی خود را و در یک جمله: قانونمند سیاستگذاری و مدیریت کنند. نیمی از امید و انتظار امام بسته به عملکرد و کارآیی اینان دارد. این گروه، بیش تر دانشگاهیان هستند. ۲. متفکران اسلامی: اسلامی شدن نظام نیازی بنیادی تر دارد. پیش از آن که کارگزاران نظام بر اجرای اسلام و حرکت و پویا شدن در چارچوب قانونها و اصول اسلام تعهد نشان دهند، متفکران حوزوی باید متعهد شوند مبانی تئوریک سیاستها، قانونها و طرحهای تخصصی را در تمامی زمینه‌های مورد نیاز نظام، تبیین و تدوین کنند. امام، خطاب به حوزویان می‌گوید: (اسلام امروز آمده است در اینجا و می‌خواهد پیاده شود و فریاد می‌زند که نصرت کنید). ۱۶ اگر اندیشه وران دینی و نخبگان حوزوی، سیستمهای اسلامی را برای اداره دینی جامعه ارائه نکنند، چه انتظار و پابندانی وجود دارد که کارگزاران نظام در جاری امور از چهار چوب قانون دین بیرون نروند. پشتیبانی فکری برای مدیریت نظام است که اسلامی بودن آن را حفظ می‌کند. حکومت وقتی اسلامی می‌شود که تمامی زوایای آن اسلامی بشود، یگانه منبع و مرجع برآورنده این نیاز، عالمان و روحانیان آگاه و بیدار و زمان شناس هستند. این مهم، با اندیشه و کار و تلاش شبان و روزان فکری عالمان و اندیشه وران حوزوی سامان می‌یابد و نمود پیدا می‌کند. بایستگی این نیاز را کسانی بیش تر و بهتر درک و احساس می‌کنند که به جز درس و مطالعه حوزوی با اداره فکری نظام درگیرند. اینان نیازها و تهیگاههای اندیشه و قانونی نظام را در مدیریتها و سیاستگذاریها، به خوبی درمی‌یابند و در ژرفای وجود خود احساس می‌کنند. برای نمونه وقتی سخنان مقام معظم رهبری را در جمع حوزویان می‌نگریم، از یک سو شادمان می‌شویم که گستره و ژرفای نیازها برای حوزویان و روحانیان روشن شد، ولی از دیگر سو، شرمنده که چرا حوزویان و عالمان و دست اندرکاران اداره این نهاد مقدس، به این دریای بی‌کران استعدادها، ذوقها، شوقها، باورها و تواناییها، ذخیره‌های معنوی رخشان و چشم نواز و درهای گرانبها، توجه ندارند یا کم توجه دارند و چرا استفاده درست از این نیروهای بالنده و شکوفا و تمام نشدنی، نمی‌شود. دیگر مسوولان نظام، به مناسبت، در تریبونهای مختلف: سخنرانیها، گرداییها، کنفرانسها از حوزه و اندیشه وران دینی می‌خواهند تا سیستمها و قانونهای اسلامی را در اختیارشان بگذارند. البته کارها و حرکتهای فردی در این زمینه صورت گرفته و می‌گیرد، ولی این کافی نیست، باید حوزه آن را به صورت نظام یافته و کارشناسانه انجام دهد و عرضه بدارد. امام همواره حوزویان را به بحثها و پژوهشهایی فرا می‌خواند که قانونهای دینی نموده شود و در سایه آنها مدیریت اسلامی جامعه ممکن گردد: (وظیفه فقهاست که عقاید و احکام و نظامات اسلام را تبلیغ کنند و به مردم تعلیم دهند، تا زمینه برای اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام در جامعه فراهم شود). ۱۷ آیا حوزه، در این مدت، این سخن دل سوزانه امام را پاسخ داده است؟ اگر پاسخ در خور و شایسته به آن داده می‌شود، مقام معظم رهبری، نمی‌گفت: (امروز خیلی از مسائل وجود دارد که فقه باید تکلیف اینها را معلوم کند، ولی معلوم نکرده است... بسیاری از مباحث حکومتی حل فقهی نشده و تکلیفش معلوم نگردیده است). ۱۸ به هر روی، تجربه دو دهه استقرار نظام و مسائل بر جای مانده بسیاری که هنوز اصول و مبانی تئوریک آنها به درستی روشن و تفسیر نشده است، نشان می‌دهد که حوزه و متفکران دینی برابر تعهد

علمی و دینی و اجتماعی خود در برابر نظام عمل نکرده اند. آیا ضعفهای تئوریک، ناشی از آن است که شریعت و منابع دینی برای این نیازها پاسخ و رهنمودی ندارد و یا ناشی از ناتوانی حوزه در روشنگری و تفسیر آن قانونها است؟ یا هیچ کدام، بلکه پیامد و نتیجه سهل انگاری و کوتاهی حوزه است؟ کوتاهی از این جهت که در این مدت، چون حوزه در درون خود به اصلاح خوش آیند و مورد انتظار دست نزد، ساختار حوزه برابر و هماهنگ با نیازها و انتظاراتی که نظام از او داشت، دگرگون نشد. نظام انبوهی از نیازها و پرسشهای فکری و دینی را فرا روی حوزه قرار داد، ولی تلاشهای حوزوی کم تر سمت و سوی پاسخ گویی به این گونه نیازها را دنبال می کرد. شماری، این کاستی را ناشی از هیچ کدام ندانسته اند، بلکه آن را کاستی نمی دانند زیرا بر این نظرند که در اساس، دین و شریعت برای این امور قانونی ندارد. اگر کسی فکر کند در دین چنین رهنمودهایی وجود دارد، بی راهه رفته است. به گمان اینان، امور اجتماعی و حکومت و مدیریت جامعه، مقوله هایی عقلانی و تجربی اند و واگذار شده به بشر. شریعت درباره سیستمها و قانونهای حکومتی سخنی نگفته و ساکت است. دین از متدینان خواسته است تا در هر گونه حکومت و مدیریتی، پروای ایمان و دیانت خویش را داشته باشند. حاکمیت نیز، نباید با دین و ایمان مردمان، بستیزد. اکنون درصدد نقد و بررسی این دیدگاه نیستیم. در برابر این گروه و صاحبان چنین اندیشه ای، امام قرار دارد و در پاسخ می گوید: اینان آشنایی درست و کامل از اسلام و متون دینی ندارند. برابر دیدگاه امام، اسلام هرگز امر حکومت را رها نگذاشته است و بر این نظر دلیلهای روشن و استواری اقامه می کند. ۱۹. تنها در همین مرحله نمی ماند و گام فراتر می گذارد تشکیل حکومت را واجب می شمارد ۲۰ و به بیان قانونها و آیینهایی برای جامعه و حکومت می پردازد ۲۱ و در راه بر پایی حکومت اسلامی تلاش می ورزد و برای این کار از سیره پیامبران و امامان (ع) شاهد می آورد: آنان که برداشت مستقیم و ناب از دین داشته اند، حکومت تشکیل داده و یا برای برپایی آن، به تلاش برخاسته اند. ۲۲ امام، از جمله علت هایی که برای پیدایش چنین دیدگاهی درباره اسلام، یادآور می شود، به روشن نشدن مسائل حکومتی و سیاسی اسلام، از سوی اندیشه وران و عالمان حوزوی است. حوزه متولی تفکر دینی جامعه است. باید زوایای مکتب را بنمایاند. نشان دهد که اسلام چگونه از حکومت و مدیریت دینی جامعه سخن گفته است. بی گمان این کار در سلامت اندیشه های دینی جامعه کارگر می افتد. ایشان این سخن را که بر زبان و قلم شماری از ناآگاهان جاری شده: (اسلام چیزی ندارد، اسلام پاره ای احکام حیض و نفاس است!) برخاسته و ناشی از کوتاهی حوزه ها و نارسایی تلاشهای فکری حوزویان می داند. البته امام، نقش و دسیسه و ترفند و سیاستهای کینه توزانه استکبار جهانی را در ساختن و پرداختن و گستراندن این پندارها و سخنان غیر واقعی و غیرمنطقی، نادیده نمی انگارد و می نویسد: (حق هم همین است. آخوندهایی که اصلا به فکر معرفی نظامات و جهان بینی اسلام نیستند و عمده وقتشان را صرف کاری می کنند که آنها می گویند و سایر کتابهای (بخشهای) اسلام را فراموش کرده اند، باید مورد چنین اشکالاتی و حملاتی قرار بگیرند). ۲۳. خالی بودن فضای فکری جامعه و نظام از انگاره ها و فرضیه های دینی، نه تنها نظام را با مشکل و ناکامی رو به رو می سازد که شبیه ناکارآمدی دین در عرصه اجتماعی و سیاست را می آفریند و اندیشه وران را بر درستی نظریه (حکومت دینی) اندیشمند می کند و زمینه پذیرش تفکر سکولاریسم و رشد نظریه مکرآلود (جدایی دین از سیاست) را فراهم می آورد. این نگرانی وقتی فزونی می یابد که می بینیم طرفداران این دیدگاه با ایادی استکبار و بدخواهان نظام در یک جبهه قرار گرفته اند و با تمام توان و نیرو تلاش می کنند که نگذارند نظام بر مدار فقهات دینی و با دورنمایه اسلامی پیش برود. از یک سو، نیروهای فکری و قلم به داستان این جبهه با شبهه افکنیها و علامت سوال گذاشتن در برابر دیدگاهها و اصول اسلامی نظام، آتش تهیه را بر فکر و دل و ایمان مردمان فرو می ریزند، از دیگر سوی، نیروهای عملیاتی آنان، بر جسم و تن طرفداران امام و نظام یورش می برند و با ترور و آشوب و ایجاد شورشهای ساختگی براندازی و برافکنی پیکر نظام را هدف می گیرند. در این جدال رویاروی، نخست این حوزه و متفکران و نویسندگان حوزه اند که باید با سلاح اندیشه، آتش افروزیهای فکری و معرفتی را در جامعه خاموش و

برطرف کنند. در اساس چرا آن قدر در معرفی چهره زیبای اسلام و آموزه های پرکشش و پرجاذبه آن باید کوتاهی بشود که چنان افکار سستی در جامعه اسلامی زمینه رشد بیابند! در این شرایط، مباد که ایمان و ناب اندیشی دینی مردمان دیندار، پناهگاه خیال و امنیت خاطر گردد و بیم و نگرانی آسیب در برابر این هجوم فکری و فیزیکی را، از پاس دارندگان فکری نظام یعنی حوزویان، بستاند. اگر پشتیبانی اصولی و متعهدانه حوزه از پایگاه دینی نظام پیاپی و همه گاه صورت نگیرد و یا با سستی و بی برنامگی همراه باشد، رهنمان فکر و اندیشه، به پشتیبانی دشمنان کینه توز و دستان آلوده، کار را یکسره می کنند و آرزوها و تلاشها و رنجهای مردان بزرگ، بویژه تلاشهای توانفرسای آن مرد مردستان را که اندیشه اسلامی را به این پایه از جلوه گری و نورافشانی و عطرافشانی رسانده، به یک باره از کف می دهیم و بسان بازرگانی خسران زده، می پژمریم و از گردونه زندگی خارج می شویم. عامل مهم که این بیم و هراس را از صفحه خیال و اندیشه می زداید، تلاش نظام دار و انجام درست رسالت علمی و حوزوی در برابر نظام اسلامی است. این رسالت که با برپایی نظام آغاز شد، هم اینک با استقرار نظام تداوم یافته است. نیازهای فکری نظام خط پایان ندارد، همیشگی است. هر چه نظام به جلو می رود نیازهای جدیدی پدید می آیند، افقهای تازه از نیازها در برابر نظام جبهه می گشایند و پاسخ درخور خود را می جویند. اینها افزون بر نیازهای ثابتی است که نظام برای استقرار سیستمهای برگرفته از دین، به حوزه دارد. امروز، قدم به قدم کوچک ترین آیین نامه یا ماده قانونی که تدوین و تصویب می شود، یک رمز آن اسلام و رمز دیگرش نیاز نظام و جامعه است و چشمهای فراوانی نگران این است که ما اسلام را چگونه می خواهیم عرضه کنیم تا پاسخ گوی نیازها باشد. آرزوی امام آن بود که حوزه ها تمام تلاش خود را در جهت استقرار و حاکمیت بخشیدن به قانونها و آیینهای اسلام، قرار دهند و از رهگذر پاسخ گویی به نیازهای فکری و نظری نظام، آن را پشتیبانی و یاری رسانند زیرا شب پرستان دین ستیز، تمام توان خویش را در ناتوان جلوه دادن اسلام از اداره جامعه و ناکام گذاشتن حکومت دینی به کار گرفته اند: (همه توطئه های جهانخواران علیه ما از جنگ تحمیلی گرفته تا حصر اقتصادی و غیره، برای این بوده است که ما نگوئیم اسلام جواب گوی جامعه است.) ۲۴ توانمندی حوزه در بینش امام، حوزویان فرضیه پردازان حکومت و نظام اسلامی هستند. در تمام آیینها و ساختارهای اجتماعی که بر پایه فرضیه پدیدار شده اند، فرضیه پردازان به نگاره و تدوین ساختار و آیین اداره جامعه می پردازند. آیا حوزه ها چنین نقشی را داشته و در این باب به فرضیه پردازی پرداخته اند؟ پیش تر یاد شد که شریعت تمام رهنمودهای لازم و کافی را برای اداره جامعه داراست. در نظر امام وظیفه حوزه هاست که توانایی خود را در بیرون کشیدن و فرامیابی آن رهنمودها و رژیمها و آیینها، نشان دهند. بی گمان حوزه ها در درازای تاریخ خود توانسته اند از عهده نیازهای دینی مردمان برآیند. تمام مسائل مربوط به رفتارهای دینی مومنان را از دل منابع بیرون بکشند و دریافت کنند و به گونه روشن در اختیار ایشان بگذارند. اما از آن جا که در اداره حکومت و جامعه دستی نداشتند، توان پاسخ گویی به این مسائل، در این نهاد پوشیده و نهان مانده است. اینک که حوزه خاستگاه حکومتی یافته وظیفه دارد توانمندیهای خود را در این ساحت از دین نیز نشان دهد. پاسخ به نیازمندیهای دینی نظام را یک رسالت اصلی بداند و به گونه حاشیه ای با آن برخورد نکند. عالمان بزرگ، استادان و فاضلان حوزه، در عمل، مسائل اجتماعی و حکومتی را به قلمرو درس، کندوکاو و پژوهش و گفت و گوی علمی و تخصصی درآورند و زمینه تدوین نظامنامه های فکری نظام را فراهم کنند، تا آهسته آهسته تواناییهای حوزه از حالت استعداد و نهفتگی خارج شود و تمامیت رهنمودهای حکومتی اسلام، از قوه به فعل دربیابند. امام، برای این مهم، گاه گاه به حوزه ها سفارش می داد و دست اندرکاران و پیشاهنگان حوزه را به انجام این وظیفه فرا می خواند. تاکنون پاره ای اجتهادها و تلاشهای حوزوی توانسته بخشی از توانمندی اجتهادی و فقهاتی حوزه را بنمایاند، ولی این اندک درخور همه نیازمندیهای نظام نیست. این حرکتهای خودجوش و فردی و محدود به چند فرزانه و فاضل پرتلاش و ناب اندیش اگرچه پراچ است، ولی تمام نیرو و توان حوزه به شمار نمی آید و حوزه در جایگاه درخور خود،

نمی نمایاند. دست اندرکاران حوزه، هوشیارانه بکوشند تا این حرکتها از غربت و انزوای نگاه و تلاش و جست و جوی فردی بیرون آید و فراگیر شود: (در حکومت اسلامی، همیشه باید باب اجتهاد باز باشد و طبیعت انقلاب و نظام همواره اقتضا می کند که نظرات اجتهاد - فقهی در زمینه های مختلف ولو مخالف با یکدیگر، آزادانه عرضه شود و کسی توان و حق جلوگیری از آن را ندارد، ولی مهم شناخت درست حکومت و جامعه است که بر اساس آن نظام اسلامی بتواند به نفع مسلمانان، برنامه ریزی کند.) ۲۵ درس و تحقیق و اجتهادی، زنده و وظیفه شناسانه است که به حال جامعه سودمند افتد و نظام اسلامی بتواند براساس آن، برای مدیریت جامعه برنامه بریزد. امروز عزت و اقتدار اسلام در سایه این تلاشها تامین می شود. معیار سنجش و میزان کامیابی و پیروزی و ناکامیابی مدیران و اصحاب حوزه در انجام این وظیفه نموده می شود و تلاش و تکاپوی فقیهان و متکلمان و فیلسوفان دین در این بستر ارزش و بها می یابد. بنابراین، نبود فرضیه های دینی و خالی بودن فضای اندیشه از این فرضیه های راهگشا و نابرابری دستاوردهای حوزه در برابر نیازهای نظام، نه برخاسته از شریعت است و نه ناتوانی حوزه، بلکه زاییده و برخاسته از پاره ای نابسامانیهای دورنمایه ای و صوری حوزه است و این خود، مقوله ای است جدا. ۳. روشنگری پرسمانهای فقهی نظام اسلامی گاه در پیاده کردن قانونهای دینی با دشواری و تنگنا روبه رو می شود. یا گزاره ها و پرسمانهای نوپیدا، که حکم پیراسته شده فقهی درباره آنها وجود ندارد، فرا روی نظام قرار می گیرد و یا پاره ای گزاره ها، به خاطر دگرگونیها و دگر دیسیها، نیاز به نگرش و اجتهاد نو دارند. این امور سبب می شود حوزه بخشی از تلاش فقهی خود را به حکم شناسی این پرسمانها و گزاره های دشوار فقهی ویژه کنند، چرا که پویا و حرکت بر مدار شرع، نیازمند این تلاش است. امام، در حیات خود، برای گذر از این تنگناهای فقهی نظام و گشودن گره های اجتماعی، بسیار تلاش ورزید و آرا و فتاوی آن حضرت، در باب گزاره های گوناگون، مانند: حضور زنان در اجتماع، مصلحت نظام، احکام حکومتی، اصالت حقوق اجتماعی، مسائل فرهنگی، موسیقی، شطرنج و... برای حل مسائل فقهی جامعه و نظام بود. امام، از حوزه ها نیز می خواست که برای حل این گونه مسائل تلاش ورزند و نظام را یاری کنند. ایشان گزاره ها و پرسمانهایی را که جامعه و نظام به پاسخ و روشنگری آنها نیاز دارد و در قلمرو کار فقیهانه و اجتهادی حوزه است، چنین بر شمرده است: مالکیت و محدوده آن، زمین، انفال، پول، ارز، بانکداری، مالیات، تجارت داخلی و خارجی، مزارعه، مضاربه، اجاره، رهن، حدود، دیات، قوانین مدنی، هنر و مسائل آن، محیط زیست، جلوگیری از موالید، تعیین فواصل در موالید، پیوند اعضا، معادن، قبض و بسط احکام در زمانها و مکانهای مختلف، مسائل حقوقی، حدود آزادی فردی و اجتماعی، برخورد با کفر و شرکت و التقاط، انجام فرائض در سیر هوایی و فضایی، ترسیم و تعیین حاکمیت ولایت فقیه. امام پس از بر شمردن این مقوله های نیازمند پژوهش و اجتهاد، می نویسد: (همه اینها گوشه ای از هزاران مساله مورد ابتلای مردم و حکومت است که... فقهای امروز باید برای آن فکری بنمایند.) ۲۶ به راستی فقیهان حوزه تاکنون درباره مقوله های پیشنهادی امام، اندیشیده و دست به کار شده اند؟ از سخنان مقام معظم رهبری، در این باب، در این جا و آن جا، می فهمیم، حوزه در این مقوله ها و عرصه ها وارد نشده و تاکنون نتوانسته به این خواست امام که نیاز فوری نظام بوده، پاسخ درخور بدهد و به یاری نظام برخیزد: (ما امروز، در اداره کشور به مسائلی برخورد می کنیم که جزء تشکیلات و معضلات دینی و فقهی است. پاسخ اینها را می خواهیم، ولی کسی جواب گو نیست، لذا می رویم یا خود و یا یک آقای دیگری پیدا می کنیم و از او می خواهیم که در کتابها و مدارک بگردد و جواب این مساله را پیدا کند.) ۲۷ امام، نه تنها شناخت و پاسخ گویی به پرسمانهای موجود که هم اینک نظام با آنها درگیر است و حوزه ناپاسخ گو، از حوزه ها خواسته، بلکه شناسایی و تفکر درباره مسائل آینده نظام را نیز بر دوش آنان نهاده است: (حوزه ها و روحانیت باید نبض تفکر و نیاز آینده جامعه را همیشه در دست خود داشته باشند و همواره چند قدم جلوتر از حوادث، مهیای عکس العمل مناسب باشند. چه بسا شیوه های رایج اداره امور مردم در سالهای آینده تغییر کند و جوامع بشری برای حل مشکلات خود به مسائل جدید اسلام نیاز پیدا کند.

علمای بزرگوار اسلام از هم اکنون باید برای این موضوع فکری بکنند. ۲۸ با این حال، چگونه می توان میان دستاورد فکری و فقهی حوزه برای نظام، و امیدی که امام به این پایگاه اندیشه وری دینی داشته است، تراز سنجی کرد؟ کدام حوزوی است که آزادی و عزت خود را وامدار امام و نظام بدانند، ولی وقتی این همه جدایی و دوری را میان عملکرد حوزه ها از یک سو و امیدهای امام و نیازهای نظام از دیگر سو ببینند احساس شرم و آزر نکند و دردمندانه به تلاش برنخیزد. ۴. تامین کادر حوزوی نظام برای طالب علمان، ماندن در حوزه و کار علمی با هیچ کار دیگری برابر نیست. طالب علمان هیچ چیز را از بودن در فضای معنوی و مبارک حوزه، شیرین تر و دل پذیرتر نمی دانند. در مباحث علمی و گفت و شنودهای درسی حضور می یابند و آفات عمر خود را با درس و بحث و پژوهش سپری می کنند. حوزه را وطن قدس خود می شناسند. درس و بحث زندگی آنان است با کندوکاو علمی و پژوهش تنفس می کند. به هر جا بروند و هر کاری بپذیرند، در دل، آرزوی بازگشت به حوزه و اصل خود را دارند، اما نیازها، بایستگیها، بایدها و تنگناها و خواسته های انقلاب و نظام، سرنوشت دیگری برای آنان رقم زده است. امروز طلبه با همه علقه ای که دارد باید هجران حوزه را تحمل کند. در هر کجا که به وجود او نیاز باشد، حضور یابد. پستهای اجتماعی و مدیریتی درون نظام را بپذیرد. اینها شغل نیست، وظیفه است، ادای دین به انقلاب و امام و اسلام. امام، فراخوان روحانیت به حضور در نظام بود. احساس حوزویان را می دانست از این که روحانیان و طالب علمان، حوزه و کارهای علمی را خوش دارند، با خبر بود، خود سرمست این باده ناب بود، اما نیاز امروز جامعه را در آن سوی می دید، از این روی، از همان احساس و تعهد دینی که آنان را در حوزه ماندگار و به تلاش وادار کرده بود، برای حاضر شدن در عرصه نظام، کمک می گرفت: (روحانیون و علما و طلاب باید کارهای قضایی و اجرایی را برای خود یک امر مقدس و یک ارزش الهی بدانند و برای خود شخصیت و امتیازی قابل بشوند که در حوزه ننشسته اند، بلکه برای اجرای حکم خدا راحتی حوزه را رها کرده اند و مشغول به کارهای حکومت اسلامی شده اند. اگر طلبه ای منصب امامت جمعه و ارشاد مردم یا قضاوت در امور مسلمین را خالی ببیند و قدرت اداره هم در او باشد و فقط به بهانه درس و بحث مسوولیت نپذیرد و یا دلش را فقط به هوای اجتهاد و درس خوش کند، در پیشگاه خداوند بزرگ یقینا مواخذه می شود و هرگز عذر او موجه نیست). ۲۹ روحانیت باید تن به کارهای نظام بدهد. با خوش و ناخوش مسائل اجرایی و اداره جامعه همدم شود. با حضور عالمانه، دقیق و همه سونگرانه پایگاه دینی و ایدئولوژیک حکومت را نگهبانی کند. این حضور به دو گونه صورت می گیرد. گاه، عالمان دین و روحانیان آگاه و مدیر و مدبر، از آن جا که قانون اساسی برای آنان جایگاه ویژه ای در هرم نظام در نظر گرفته، به این هرم وارد می شوند: رهبری نظام، شورای نگهبان، خبرگان رهبری، رئیس مجمع مصلحت نظام، رئیس قوه قضائیه، رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل، وزیر دادگستری و وزیر اطلاعات که در تمامی این پستها، فقاهت و اجتهاد و درایت دینی و سیاسی شرط شده است. گاه نیز با یستگیها و نیازهای اجتماعی و خواست مردم، عالمان دینی و روحانیان آگاه و بیدار را به حضور در نظام وا می دارد، مانند: ریاست جمهوری، نمایندگی مجلس و ... امام، رویکرد مردمان به روحانیت را برای حضور در نظام مجالی گرانبها و ارزش مند برای خدمت به جامعه می دانست: (ما اگر امروز به نظام خدمت نکنیم و استقبال بی سابقه مردم از روحانیت را نادیده بگیریم، هرگز فرصت و شرایط بهتر از این را نخواهیم داشت). ۳۰ گذشته از ضرورت قانون و خواست مردم، حضور روحانیان آگاه و زمان شناس در نظام دو دستاورد بسیار مهم نیز دارد: ۱. این حضور سبب می شود، نظام سالم بماند و بر مدار اسلام، همیشه و همه گاه بچرخد و حفظ شود. هدفها و آرمانهایی که برای نظام اسلامی در نظر گرفته شده، فراموش نگردد و در گیرودارها و کشمکشها و گفت و گو و برخوردها و روابط درهم تنیده سیاسی ذبح نشود و آن سرنوشت تلخی که سیاست بازان برای انقلاب مشروطه پیش آوردند، امروز برای این انقلاب و نظام پیش نیاید. ۲. روحانیت با حضور خود در درون نظام با چگونگی به کار بستن فرضیه های دینی و دستورها و قانونها و آیینهای اسلامی از نزدیک آشنا می شود. در پاره ای از ناکارآمدیها طرحها را می بیند و گره

گاه‌های عملی و ضعف‌های نظری را در می‌یابد. این دریافته‌ها می‌تواند به حوزه و فرضیه پردازان منتقل شود و در بازسازی و تکامل و پویایی فرضیه‌ها کارگر افتد. اگر این حضور نباشد، بی‌گمان بایستگی بازنگری فرضیه‌ها و اجتهادهای دینی احساس نخواهد شد: (روحانیت تا در همه مسائل و مشکلات حضور فعال نداشته باشد، نمی‌تواند درک کند که اجتهاد مصطلح برای اداره جامعه کافی نیست). ۳۱ در این بخش از نیاز نظام، پرورش نیروهای خبره، دین‌شناس و مسوولیت‌پذیر بر عهده حوزه است. این نیاز همیشه نظام است. حوزه برای گماردن نیرو در این سنگرهای مهم و حساس در درون نظام، از هم اکنون باید برنامه ریزی و آینده‌نگری کند. نیروهای مفید، و کارا بی‌رود تا نیاز جامعه و نظام به چنان نیروهایی برآورده شود. نظام آموزشی خود را به گونه‌ای سامان دهد که تخصص‌های دینی مورد نیاز نظام به وجود آید و پست‌های تخصصی نظام خالی نماند و یا با نیروهای ضعیف و ناکارآمد، اداره نشود. نیازهای بیرون نظام اسلامی به خاطر ویژگی مکتبی که دارد، یک نظام سیاسی صرف نیست. تنها روابط روین و صوری و شکلی جامعه را سامان نمی‌دهد. افزون بر پدید آوری نظم و قانون و پیوندها و پیوستگیهای سیاسی، تربیت و رشد و تعالی افراد و جامعه را نیز بر عهده دارد، به زندگی مردمان می‌اندیشد، برنامه می‌ریزد و برای رفاه و آسایش و امنیت جامعه می‌کوشد، اما به همین بسنده نمی‌کند، برای فکر و دل و روح مردمان نیز نگرانی دارد و راه‌های شکوفایی، ژرفایی و گسترش ارزش‌های معنوی و انسانی را در جامعه جست‌وجو می‌کند. جامعه اسلامی (امت قائم به قسط) است. نظام مسوولیت دارد تمام توان خود را به کار گیرد تا چنین جامعه‌ای شکل بگیرد. تا وقتی این ویژگی و برجستگی قرآنی بر پیشانی جامعه بدرخشد، نظام اسلامی از پشتوانه محکم معنوی و مردمی برخوردار خواهد بود. پایندگی و تواناسازی نظام و رشد و بالندگی و شادابی آن در سایه استعداد، تعهد، ایثار، بیداری، وحدت و مجاهدتها و کوشش‌های بی‌دریغ امت تضمین خواهد داشت. نمادهای بارز و شاخص چنین جامعه‌ای را در سه عنوان می‌توان بیان کرد: تعهد دینی، بیداری سیاسی و وحدت ملی. به هر میزان که این نمادهای سه‌گانه در جامعه، آشکارتر باشند، نظام اسلامی استواری و اقتدار بیش‌تری می‌یابد. در آشکار کردن و نمایاندن به این نمادها، حوزه بیش از دستگاه‌های دیگر، مسوول و متعهد است. پیوند پیوسته حوزویان با مردم و جامعه و نیز، اعتماد و اعتبار اجتماعی و مردمی ایشان، این امکان را در اختیار روحانیت می‌نهد که در این زمینه، نقش اساسی داشته باشد و پشتوانه معنوی نظام را توانا و زمینه‌گسترش و پویایی آن را با چاره‌سازیه‌ها و تدبیرها، آماده سازد. ۱. تعهد دینی حیات دینی و تعهد ایمانی مردمان، پاسداشت حکومت دینی را در خود نهفته دارد. شکفتن این تعهد در جامعه، بستگی با عملکرد حوزه و روحانیت دارد. رسالت حوزه، در ارائه و بیان درست دین و تفسیر روشنگری مفاهیم دینی اگر به شایستگی انجام شود و روحانیت وظیفه تبلیغی و رسانه‌ای خود را به نیکویی به سامان برساند، احساس دینی همواره به صورت زنده و پویا جلوه و تبلور فردی و اجتماعی خواهد داشت. انسانها، که در نظام اسلامی قاعده حکومت را تشکیل می‌دهند، نسل به نسل با احساس دینی پرورش خواهند یافت، دیندار و دین‌خواه خواهند بود، آن‌گاه جامعه برای نظام پایگاهی پذیرا و استوار و نظام به کام جامعه میوه‌ای شری‌ن خواهد بود. حوزه برای جاودانگی دین و جایگاه قوی و استوار یافتن مفاهیم دین، نباید به گسیل مبلغ در دهه‌های تبلیغی بسنده کند و در پاسداشت دین و ایمان جامعه بر همین امر خشنود باشد. انجام این رسالت بزرگ برنامه ریزی، اجرای روشها و شیوه‌ها و به کارگیری ابزارهای رسانه‌ای کارآمد تری را می‌طلبد. به ویژه استوار کردن روح ایمان در جوانان امروز و برانگیختن احساس دینی و پای‌بندی آنان به رهنمودهای سازنده دین، چندان ساده و آسان نیست زیرا انگیزه‌های گوناگون و راه‌های پرزرق و برق و جولان اندیشه‌ها و فکرهای آن سویی و ویژگیهای فکری و فرهنگی دنیای معاصر، همواره فکر و دل جوانان را به جاهایی می‌کشاند که برای ایمان و دین‌خواهی آنان خطرناک است. ذهن تکاپوگر و پرکاوش جوان امروز، در برخورد اندیشه‌های گونه‌گون و گاه رویارویی ناسازگارانه و جدال آمیز دو اندیشه از دین، چه بسا نسبت به اساس تفکر دینی واکنش منفی نشان دهد و زمینه بی‌تفاوت ماندن در برابر دین در او پدید آید.

اینک جامعه و جوانان با نظریه‌هایی رو به رویند که در زوررق هزاران فریب و تزویر، ماهیت و چهره اصلی خود را پنهان می‌دارند. نوحواهی و تساهل و آسان‌گیری در فهم و بیان شریعت را سپر کرده‌اند تا بر موج احساس و عواطف دینی جوانان چیره شوند و از این راه نظام اسلامی را در گذر دگرسیهای بنیادین و یا در خطر تحریف و برگشت از اصول قرار دهند. روحانیت باید با ژرف‌نگری، باریک‌اندیشی و منطق و خرد، برای این پدیده نامبارک که به جد ایمان و دیانت جامعه را تهدید می‌کند و در حقیقت، پایگاه و خاستگاه اصلی حکومت را ویران می‌سازد، درنگ بوزد. گامهای جدی بردارد و با برنامه ریزی و دقت بسیار به پیش برود. حوزه‌ها همواره پاسدار باور و فرهنگ دین، در برابر موجها و اندیشه‌های مهاجم بوده‌اند. این رسالت و این جایگاه و این مقام پاسخ‌گویی، در شرایط مدیریت حکومت دینی، باید تواناتر، کاراتر و پرتلاش‌تر باشد زیرا حوزه نه تنها در جایگاه شکوفاننده اندیشه و تربیت‌کنندگی و مسوول فرهنگ دینی جامعه قرار دارد که به عنوان متولی تفکر حاکم بر جامعه شناخته می‌شود. این جایگاه اقتضا می‌کند که تمامی همت و تلاش خود را، در اصلاح و ژرفا بخشیدن تفکر و تعهد دینی، به کار گیرد. ژرفایی فرهنگ دینداری و تواناسازی جامعه در برابر اندیشه‌های رهن و تحریف‌گر، به کار پخته و درازمدت، روشهای سازنده و مناسب فراتر از کارهای کلیشه‌ای و سنتی نیازمند است. برای اثرگذاری بهتر و بیش‌تر بر فرهنگ دینی جامعه، باید در اندیشه‌ها و شیوه‌های نو، سرمایه‌گذاری کند. با نگرش گسترده‌تر، به بالا بردن و استوار کردن عقلانی باورها و مفاهیم و ارزشهای دینی اهتمام ورزد. بی‌آن که اصالتها و بنیادهای دینی نادیده انگاشته شوند، آنها را در بستر فهم جدید و بازیابی اجتهادی، سازوار با ایده‌های نوین، قرار دهد تا حقایق ایمان ساز و باور خیز دین، دیانت جامعه را بارور کند. بی‌توجهی به این جایگاه و رسالت بزرگ، ممکن است ضررهای فراوان و جبران‌ناپذیری را متوجه حوزه و نظام کند. تلاش حوزه و روحانیت برای پاسداشت و مرزبانی فرهنگ دینی، نباید آن‌گاه شکل و چهره جدی به خود بگیرد که جریانهای ناسالم فکری و فرهنگی، موج‌آفریده و جوانان را در کمند خود گرفته باشند بلکه پیش از طوفان و پیش از آن که این موجهای ویرانگر بتوانند آسیب بزنند، طرفدار بیابند و انسانهایی را در باتلاق گمراهی بیفکنند، باید خطر فکری و فرهنگی آنها دورنگری شود و تمهیدات و اقدامهای شایسته و لازم برای نقد و واپس‌زنی آنها انجام گیرد. به اصطلاح (علاج واقعه قبل وقوع) صورت گیرد. از همین روی، امام همواره تاکید داشت فرهنگ و تفکر اصیل اسلامی، در جامعه نشر یابد، مردمان، اسلام را به درستی بشناسند و جایگاه حکومت اسلامی را در مجموعه آموزه‌های دین بفهمند، تا از سر احساس و تعهد و تفکر دینی، پشتیبانی نظام و پاسدار آن گردند. (شما موظفید آن‌چه را تفقه کرده‌اید، بین مردم منتشر کنید و مردم را با مسائل که یاد گرفته‌اید آشنا سازید، آن همه تعریف و تمجیدی که در اخبار از اهل علم و فقیه آمده برای همین است که احکام و عقاید و نظامات اسلام را معرفی می‌کند و سنت رسول اکرم (ص) را به مردم می‌آموزد. شما باید به تبلیغات و تعلیمات در جهت معرفی و بسط اسلام همت بگذارید.) ۳۲ در نگاه امام، اساسی‌ترین روش برای حفظ حکومت اسلامی، آن است که فرهنگ جامعه اسلامی و ایمانی بماند. فرهنگ عنصری مهم و نقش‌آفرین است. انسانها با پذیرش و پرورش فرهنگی، می‌توانند بر ساختار حکومت اثر بگذارند و آن را با اندیشه و فرهنگ خود هماهنگ کنند و از این راه دگرگونی در حاکمیت پدید آورند یا حاکمیت مورد نظر خود را ماندگار سازند: (تربیت یک ملت به این است که فرهنگ آن ملت فرهنگ صحیح باشد. شما کوشش کنید که فرهنگ را، فرهنگ مستقل اسلامی درست کنید. جوانهایی که در این فرهنگ تربیت می‌شوند، همانهایی هستند که مقدرات کشور در دست آنهاست. اگر اینها درست بار بیابند، همه خدمتگزار به مردم، امین به بیت المال، و همه اینها در تحت رهبری اسلام تحقق پیدا می‌کند اگر یک ملتی فرهنگش این طور تربیت شود، این فرهنگ، فرهنگ غنی اسلامی است و مملکت یک مملکت آرام مترقی خواهد بود.) ۳۳ استوارسازی پشتوانه معنوی و مردمی نظام از رهگذر اصلاح و بالا بردن فرهنگ دینی و تواناسازی باورهای ایمانی، کاری است که حوزه می‌تواند آن را در جهت پاسخ‌گویی به اساسی‌ترین نیاز

بیرونی نظام انجام دهد. مهم روشهایی است که برای این هدف به خدمت می‌گیرد. حوزه چگونگی می‌خواهد فرهنگ دینی و بینش اسلامی جامعه را همراه و همپای دیگر امور فکری و فرهنگی به جلو ببرد و در فضای خردگرایی حاکم بر جامعه و رشد فکری انسانها، بویژه برای نسل جوان و تحصیل کرده، نیاز به دین و دینداری را ملموس، تا اندیشه و عمل آنان بر دین خواهی و دین مداری شکل بگیرد. حوزه هر روش و شیوه ای که برای این هدف پیش بگیرد کامیابی و پیروزی آن در سایه تلاش ورزی در نمایاندن مفاهیم دینی و در ترازوی سنجش قرارداد آن‌ها و رویارو کردن آنها با فرهنگها، خردها و اندیشه هاست. با نیازهای زمانی و مکانی و انتخاب حرکت سنجیده و به هنجار و خردمندانه و عالمانه، اسلام را از سکون و ایستایی و رکود به در می‌آورد و در عرصه های فکری و اندیشی جایگاه والای آن را می‌نمایاند و در این آوردگاه است که اسلام ناب، خالص، بی آمیخ و بی غش، از اسلام غیرناب و ناخالص بازشناخته می‌شود و دین کارا و کارآمد و هم‌آورد طلب و ایستا در برابر اندیشه های جدید، جلوه گر می‌شود. از این روی امام خمینی سفارش می‌کرد دو عنصر زمان و مکان در بیان مفاهیم و دیدگاههای دینی در نظر گرفته شود. (تذکری پدران به اعضای عزیز شورای نگهبان می‌دهم که خودشان قبل از این گیرها، مصلحت نظام را در نظر بگیرند، چرا که یکی از مسائل مهم در دنیای پر آشوب کنونی، نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم گیریهاست.) ۳۴ امام، چهره نو وزنده و پرتکاپو از اسلام نشان داد. آموزه های اسلامی را در ظرف نیازها و خواسته های زمان، تفسیر و تبیین کرد. با این کار، توانست آرا و اندیشه ها و وجهه نظر خرد و بزرگ، عوام و خواص مردم را به اسلام توجه دهد. با آن که فرهنگ و شرایط حاکم بر جامعه آن روز، از دین گریزی و پشت کردن نسل نو به حوزه و روحانیت حکایت داشت، با نمایان شدن فرهنگ اصیل و زنده اسلام، چنان پیر و جوان این مردم را به دین و حوزه واله و شیدا کرد که امام با پشتوانه آنان بزرگ ترین و موفق ترین انقلاب دینی را پدید آورد. دین که در سراسر جوامع شرق و غرب به حاشیه رانده شده بود، به متن جامعه، زندگی، سیاست و فرهنگ راه یافت. دین به عرصه گفت و گو برآمد. در پژوهشکده ها و محیطهای علمی و فلسفی جای باز کرد و موضوع بحث قرار گرفت. اگر حرکت امام بر احساس و تعهد و شور و عشق و بیداری دینی مردمان تکیه نمی‌داشت و فرهنگ اصیل و بارور اسلام پشتیبان آن نبود، چگونه نظام اسلامی می‌توانست در این آشفته بازار فرهنگها و اندیشه های ضد دینی، نظامی مقتدر، قانونمند و دین مدار چهره نماید. نظام اسلامی که موفق شده دو دهه در برابر بدخواهیهای اندیشه هایی که نیروهای بسیار و تواناییهای گسترده و تلاش همه جانبه و آکادمیک را، در پشتوانه خویش دارند، همچنان بایستد و بر اصول و جایگاه دینی و ارزشی خود، پا بر جا بماند و بر صراط مستقیم، به پیش برود، وامدار حیات و شادابی و عشق و شور و تعهد ایمانی مردم است. نگهداشت این پشتوانه فکری و معنوی بر عهده حوزه است. به هر میزان که حوزه در سالم سازی و پویایی و شادابی فرهنگ و تعهد دینی و ایمان خیز جامعه موفق باشد، نظام نیز موفقیت و اقتدار خواهد یافت. امروز، نفوذ فرهنگ و تفکر سکولاریسم و لیبرالیسم در جریان شبه روشنفکری جامعه، نوعی بیماری فرهنگی و فکری است. غرب مستکبر می‌خواهد این شیوه تفکر را دستاویز بهره ورها و کام جوییهای استعماری خود قرار دهد. از این روی از جمله رسالتهای حوزه است این جریان خطر ساز را کالبد شکافی کند و فرهنگ جامعه را از آسیب آن به دور بدارد. ۲. بیداری سیاسی نظام اسلامی برخاسته از متن مردم است. این مردمند که قوام بخش اقتدار حکومت هستند. نظام به حضور آگاهانه مردم در ساحت سیاسی و صحنه های گونه گونه: انتخابات و رویدادهای اجتماعی نیاز جدی و همیشگی دارد. شایسته ترین نهادی که می‌تواند این مهم را به شایستگی انجام دهد، نهاد حوزه است. حوزه به خاطر نفوذ اجتماعی و درخورها و شایستگیهای آگاهی بخش و نیز روشها و تواناییهای آموزش مردمی که دارد، به نیکی می‌تواند بینش و بیداری سیاسی به جامعه بدهد و مردم را به حضور در صحنه فرا خواند. امام، کوشید تا جامعه و مردم را به بلوغ و کمال سیاسی و اجتماعی برساند و از نیروی وصف ناپذیر امت، در جهت اقتدار و حاکمیت سیاسی دین و ثابت و پایدار کردن نظام، بهترین بهره را ببرد. اما سیاست و اجتماع مقوله

ای سیال و در حال گذار است. پیش می‌رود و چهره عوض می‌کند. مسائل، روشها و مبانی تازه و نو می‌یابد. همواره نیاز به بین و تفسیر و تحلیل دارد. تا مردمان به درستی سیاستها را شناسند و از بینش سیاسی پویا و تکامل یافته و پیش رونده بهره مند نشوند، نخواهند توانست در رویارویی با بحرانهای سیاسی از خود اراده و ابتکار عمل نشان دهند و موازنه قدرت سیاسی را به سود حاکمیت دینی و ارزشی نظام، بر هم زنند. پیاده کردن اصل (نه شرقی و نه غربی) در عرصه سیاسی، که امام مبتکر آن بود، جغرافیای اندیشه و سیاست جهان را دگرگون کرد و سیاست دینی را در برخورد با همه ناراستیها و نادرستیهای سیاسی نشان داد. پایندگی این اصل از اصول نظام، هوشیاری و درک و حضور سیاسی مردم را می‌طلبد. روحانیت باید توده مردم را از سیاستهای جاری، ترفندها و تزویرهای استکبار و شیوه‌های برخورد با آنها را، آگاه کند و در بیداری سیاسی جامعه نقش بیافریند: (باید مسائل روز گفته بشود. باید شماها که دعوت کردید تاکنون مردم را به اسلام، اسلامیت و به فضائل اخلاقی امروز هم همت بگمارید که بیش تر دعوت کنید. هم مسائل روز را برای مردم بگویید و هم مفاسدی که مرتب فعل این گروهکها هست که می‌خواهند این جمهوری را به هم بزنند به نفع آمریکا یا به نفع شوری، اینها را تنبه بدهید به مردم). ۳۵ امام، همواره از روحانیت و علمای شهرها می‌خواست تا مردمان را به وظیفه حضور در صحنه اجتماع و سیاست آشنا سازند و از این راه، زمینه مشارکت سیاسی مردم را فراهم آورند: (علمای اعلام و ائمه جماعات و خطبای محترم بر حجم ارشاد و رهنمودهای خود بیفزایند و قشرهای میلیونی مردم را متوجه طرق نگهبانی از اسلام و احکام مقدسه آن و حراست از جمهوری اسلامی نمایند و به توده‌های متعهد میلیونی اسلامی لزوم تشریک مساعی در تمام امور کشوری و لشکری و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی را گوشزد نمایند). ۳۶ نباید چنین انگاشت که حق بودن حاکمیت اسلام و قدرت و بیداری رهبری برای کامیابی و موفقیت نظام کافی است، بلکه حضور و بیداری سیاسی مردم به عنوان پایگاه و پشتوانه استوار نظام، بایسته است. قرآن موفقیت پیامبر اسلام را، تکیه بر خدا و حضور مردم بیان می‌کند: (یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المومنین). ۳۷ ای پیامبر، خدا و هر کس از مومنان که پیروی تو کرد، تو را کفایت است. حاکمیت اسلامی به دو رکن اساسی نیاز دارد: ۱. خدا باوری: امور جامعه بر محور خدا و قوانین الهی سامان یابد و در اجتماع، خدا و دین حضور داشته باشد. ۲. مردم باوری: مردمان خدا باور و دین مدار در کارها به مشارکت خوانده شوند و به پیروی از رهبر، در صحنه حاضر باشند. در نظام اسلامی نه تکیه به خدا می‌تواند همتا و جانشین حضور مردم باشد و نه حضور مردم، حاکمیت را از تکیه به خدا و حضور دین در همه عرصه‌ها بی‌نیاز می‌کند. روحانیت باید احساس وظیفه حضور را به مردم انتقال دهد و آنان را از این رسالت مهم دینی بی‌آگاهانند. مردم به حدی از درک و شعور سیاسی برسند که اگر جریان کینه آلودی را در صحنه جامعه، یا بدنه نظام احساس کردند، به صحنه بیایند و بلوغ فکری و سیاسی خود را در دفاع از انقلاب و نظام به نمایش بگذارند: (این حضوری که الان تمام قشرهای ملت دارند، این حضور هیچ وقت نبوده است. همه افراد ملت الان در مسائل سیاسی و مسائل اجتماعی حاضرند و خودشان را موظف می‌دانند. اگر یک مطلبی واقع بشود که بر خلاف موازین باشد، این طور نیست که بی تفاوت باشند). ۳۸ هوشیاری و بیداری سیاسی مردمان، برای نظام امری سرنوشت ساز و تعیین کننده است. اگر در جریان سیاستهای روز، فراز و نشیب مسائل نظام و امور جاری در عرصه فرهنگ و سیاست نباشند، از شناختن دسیسه‌های دشمنان ناتوان خواهند بود. در این صورت، چه بسا، ناخواسته در دام دشمن فرو افتند و نتوانند میان دوست و دشمن و سود و زیان نظام تمیز دهند. در انتخاب نخستین رئیس جمهور، به سبب پاره‌ای جو آفرینیها و ناشناخته بودن دوچهرگان، نفوذیهای دشمن و خدعه‌گران، مردم به کژ راهه سیاسی در افتادند، ولی امام و یاران صادق نظام با تیزهوشی و نگرش همه سویه و شایستگی تمام، بیداری سیاسی جامعه را به سلامت نخستین آن باز گرداندند. اینک نیز روحانیت وظیفه دارد با آگاهی بخشیدن همیشگی به مردمان، فضای سیاسی جامعه را سالم نگهدارد: (شما باید به حال این ملت رسیدگی بکنید و از توطئه‌ها خبر بشوید و جلوگیری کنید و مردم را بیدار بکنید). ۳۹ مردم در عرصه مشارکت سیاسی و

نظارت عمومی و حضور هوشیارانه خود، به بینش و درک سیاسی درست نیازمندند. حوزه برای پاسخ به این نیاز، وظیفه دارد در نخستین و آغازین گام، حساسیت سیاسی خود را بالا برد و در جهت افزودن آگاهی و آشنایی خود به مسائل نظام و جامعه بکوشد و در دومین گام، حساسیت و بینش سیاسی مردم را بالا ببرد. این حرکت، نیاز نظام است زیرا پیروزی و سلامت سیاسی نظام در سایه آن به دست می‌آید. ۳. وحدت ملی وحدت ملی، ثمره شیرینی است که از آمیزه و پیوند دو عنصر: تعهد دینی و بیداری سیاسی بر می‌آید. وقتی در جامعه، آن دو عنصر به کمال بشکفند، به طور طبیعی، وحدت ملی و اجتماعی بر جامعه حاکم می‌شود و دلها و فکرها به یکدیگر گره می‌خورند. صلح و ستیز، خشم و مهر، غیبت و حضور، قیام و قعود و فریاد و سکوت مردمان همه و همه در یک مسیر قرار می‌گیرند و نگاهها به یک سو، به یک هدف و به دنبال یک رهبر، دوخته می‌شود. این وحدت در هر نظام و اجتماعی اتفاق نمی‌افتد، همان گونه که در هر شکلی از حکومت هم ممکن نیست. وحدت آن گاه نمود می‌یابد که مردمان با صلابت و سلامت ایمانی و اعتقادی به دین بیاویزند و هوشیارانه پیوند مکتبی خود را در جامعه بگسترند. وحدتی نظام اسلامی را سود می‌بخشد که بر محور حقیقت و حقانیت مکتب باشد. در نظر امام، (وحدت) یک تاکتیک برای پیشبرد مقاصد سیاسی نیست. جوهره درک امام و تعبد معرفت شناسانه ایشان از اصول و آموزه های قرآن، به مساله (وحدت) مفهوم تازه ای می‌بخشد و چشم انداز جدیدی را از آن نشان می‌دهد. امام، به (وحدت) از زاویه ای نگاه می‌کرد که (حکومت) را از همان زاویه می‌نگریست. هر دو را بر محور اسلام و قانون خدا می‌خواست. صرف با هم بودن مردم را خوشایند نمی‌دانست، بلکه به با هم بودن می‌اندیشید که جهت دار باشد: (شما آقایان که ان شاء الله تشریف می‌برید و موفق می‌شوید و مردم را هدایت می‌کنید، اولاً دعوت کنید همه را به وحدت کلمه خدای تبارک و تعالی امر فرموده است: (واعتصموا بحبل الله) ۴۰ اجتماع لکن اجتماع با تشبث به حبل الله. هر اجتماعی مطلوب نیست و اعتصموا بحبل الله (مطلوب است). ۴۱ (امر این است که همه با هم اعتصام بر حبل الله بکنید. راه، راه حق باشد و توجه به حق باشد و اعتصام به راه حق باشد. انبیاء نیامده اند که مردم را در امور با هم مجتمع کنند، انبیاء آمده اند که همه را در راه حق مجتمع کنند). ۴۲ در این فراز، امام وحدتی را خوشایند می‌داند که برخاسته از اعتقاد و ایمان باشد و خدا و برنامه و دستورهای او مدار کار قرار گیرد. نظامها و حکومتها به همین خرسندند که مردمان در امور اجتماعی وفاق داشته باشند، ولی در نظام اسلامی، وحدت و وفاقی پشتیبان و سلامت بخش نظام است که بر بنیاد باور دینی باشد. جلوه گر ساختن و ظهور و بروز دادن این برداشت و تفسیر از وحدت، به عهده مدیران معنوی و فکری و مربیان دینی جامعه یعنی روحانیت است. (روحانیون مکلفند، خودشان هم می‌دانند مکلفند، حفظ اسلام را بکنند. حفظ اسلام به حفظ وحدت است و باید بکنند و این واجب است بر همه که حفظ کنند وحدت را، مردم را نگه دارند). ۴۳ امام، وحدت و وفاق اجتماعی را به همبستگی میان روحانیت و وحدت آفرینی این گروه می‌دانست و ماندگاری و پایداری نظام و انقلاب را نیز بر این مهم استوار می‌دید. ۴۴ حوزه باید راههای وحدت در درون خود و جامعه را جست و جو کند و باشیوه های درست و کارا، یگانگی و یکدلی و مهرورزی امت را پاس بدارد، چرا که نظام اسلامی در پایداری خود به آن نیازمند است. در این شرایط که سرنوشت نظام به عملکرد و کارآیی فکری و اجتماعی حوزه و روحانیت پیوند خورده است، وظیفه و مسوولیت این نهاد حساس و سنگین است، چه بخواهد و چه نخواهد، انقلاب و نظام این بار را بر دوش او نهاده است. باید به این بیندیشد که چگونه و با چه کار کردی، شایسته و نیکوتر می‌تواند این بار را به فرجام رساند. پی نوشتها: ۱. (صحیفه نور)، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، ج ۵/۱۶، وزارت ارشاد. ۲. (ولایت فقیه)، امام خمینی/۱۳۴، موسسه نشر آثار. ۳. همان/۳۳. ۴. همان/۴۴. ۵. همان. ۶. همان/۲۱. ۷. مجله (حکومت اسلامی)، سال سوم، شماره چهارم/ ۱۸۴ - ۱۸۵، گفت و گو با دکتر توفیق محمد الشاوی. ۸. (صحیفه نور)، ج ۲۱/۹۸. ۹. همان، ج ۵/۱۴۶. ۱۰. همان، ۲۱/۴۷. ۱۱. سوره (حدید)، آیه ۲۵. ۱۲. (صحیفه نور)، ج ۱۵/۱۴۶. ۱۳. (ولایت فقیه)، ۵۹/۱۴. سوره (رحمن)، آیه ۳۳. ۱۵. (صحیفه نور)، ج ۷/۲۸۴ - ۲۸۵. ۱۶. همان، ج ۱۵/۲۰۶.

۱۷. (ولایت فقیه) ۱۱۶/۱۸. مجله (حوزه)، شماره ۷۲/۲۰ - ۱۹۲۱. (ولایت فقیه) ۱۷/۲۰. همان، ۱۴/۱۵ - ۲۱. همان، ۳۲/۳۹ - ۲۲. همان، ۲۳. همان ۱۱/۲۴. (صحیفه نور)، ج ۲۱/۹۹. ۲۵. همان/۴۷. ۲۶. همان. ۲۷. مجله (حوزه)، شماره ۴۶/۳۳. ۲۸. (صحیفه نور)، ج ۲۱/۱۰۰. ۲۹. همان ۳۰. همان. ۳۱. همان. ۳۲. (ولایت فقیه) ۱۱۸/۳۳. (صحیفه نور)، ج ۷/۷۴. ۳۴. همان، ۲۱/۶۱. ۳۵. همان، ج ۱۵۳/۲۰۴ - ۲۰۵. ۳۶. همان/۲۳۲. ۳۷. سوره (انفال)، آیه ۶۴. ۳۸. (صحیفه نور)، ج ۱۲/۲۳۶. ۳۹. همان، ج ۱۳/۲۲۲. ۴۰. سوره (آل عمران)، آیه ۱۰۳. ۴۱. (صحیفه نور)، ج ۷/۲۲۹. ۴۲. همان، ج ۸/۱۵۵. ۴۳. همان، ج ۲۰/۶. ۴۴. (امام و روحانیت) ۲۶۸/۱، دفتر سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

عالمان اسوه در نگاه امام

عالمان اسوه در نگاه امام واژه اسوه به معنای قدوه و مقتداست و دراصل به حالت و گرایش شخص به دیگری و پیروی از کارهای نیک و بد وی اطلاق می‌گردد به گونه‌ای که در عمل همانند او باشد و حالت وی را بیابد. ۱ بنابراین اسوه به کسی گویند که به خاطر برخورداری از قوت و توانایی مخصوص یا صفات برجسته و مشخصه ویژه قابل پیروی و گرایش است. بشر در فطرت و ذات خود اسوه طلب والگوگراست از این روی از راههای خودسازی و اصلاح جامعه توجه به سیره و روش عملی و عینی شخصیت‌هایی است که دارای روحی متعالی و نفس مهذب و ایمانی قوی بوده‌اند. نقش اسوه‌ها در تربیت اسوه‌گیری والگوسازی از مهمترین روشهای تربیتی است که نقش مهمی در تشکیل شخصیت افراد دارد. اسوه والگوهای مطرح شده در جامعه اگر برخوردار از صفات والای انسانی باشند و در مسیر شایسته و در راه خدمت به جامعه گام نهند جامعه به سوی رستگاری هدایت می‌شود و اگر فاسد و غیر مهذب و خائن به مصالح اجتماعی باشند مردم به سوی شدارزشها گرایش پیدا می‌کنند. در میان گروههای مختلف جامعه نیروهای جوان از ویژگی خاصی برخوردارند. معمولاً لگویی و گرایش به ضحیت‌های ایده آل و تقلید و پیروی از رفتار و افکار آنان در میان نسل جوان از دیگران بیشتر است و گاهی چنان تحت تاثیر شخصیت مورد علاقه خود قرار می‌گیرند که در راه رفتن سخن گفتن حرکات و برخوردها از رفتار شخصیت ایده آل خود پیروی می‌نمایند. مشکلی که بر سر راه جوانان جامعه وجود دارد نشاخت الگوهای حقیقی از الگوهای بدلی است. یکی از راههای انحراف نسل نو در جوامع اسلامی و غیر اسلامی طرح شخصیت‌های فاسد و بی‌هویت به عنوان الگوهای ایده آل است. توجه علمای اخلاق به سیره مردان بزرگ و فرزنانگان باتقوا و توصیه به مطالعه در زندگی عالمان متعهد و خدمتگزار برگرفته از این روش موثر تربیتی است. اهتمام اسلام به الگودهی انتخاب فرستادگان خدا از میان انسانهای خوش سابقه و ممتاز علاوه بر جلب اعتماد مردم به این خاطر است که سرمشق عملی و عینی واسوه برای امتها باشند. مهمترین و موثرترین بخش از دعوت و تبلیغ انبیاء دعوتهای عملی آنان است که باعث اعتماد مردم به راه و روش آنان می‌گردد. یک عمل نیک و یا یک برخورد اخلاقی صحیح گاهی چنان افراد را منقلب و دگرگون می‌کند که روشها و عقاید ناصحیح خود را رها کرده و در مسیر صحیح انسانی گام می‌نهند و راه بایسته را می‌یابند. خداوند که آگاه به روحيات و گرایشات بشری است و قرآن را برای هدایت بشر فرو فرستاده است به این فطرت ذاتی و حالت درونی انسان توجه کامل داشته والگوهای مناسب و شخصیت‌های برگزیده‌ای ر به عنوان اسوه‌های قابل پیروی به جامعه بشری عرضه کرده است. قرآن مومنان را به تاسی از پیامبر گرامی اسلام دعوت کرده و می‌فرماید: لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه لمن کان یرجو الله والیوم الاخر و ذکر الله کثیرا ۲ به یقین برای شما در وجود پیامبر سرمشق نیکویی است برای کسی که خدا و دوران آخرت را امید برد و خداوند را بسیار به یاد آرد. پیامبر اسلام بهترین الگو در زندگی است. روحيات عالی استقامت و شکیبائی هوشیاری و درایت اخلاص و توجه به خد تسلط او بر حوادث و.... هر کدام می‌تواند الگو و سرمشق برای همه مسلمانان باشد. تاسی به آن حضرت در همه زمینه‌هاست و اختصاص به سان نزول آیه در جنگ احزاب ندارد. شان نزول هرگز مفاهیم آیات را محدود نمی‌کند و از گسترده مفهوم و معنای آن نمی‌

کاهد. از آن جا که اسوه دارای معنای عام و شامل اسوه های نیک و بد می شود خداوند آن را مقید به (حسنه) کرده است و هراسوه ای را مورد تایید قرار نمی دهد. فقط اسوه های حسنه را قابل پیروی و اطاعت می داند. امام علی (ع) که خود تبلور ارزشهای انسانی و در زهد و ساده زیستی اسوه است در خطبه ای مردم را به تاسی از پیامبران مخصوصا نبی گرامی اسلام دعوت می کند: و لقد کان فی رسول الله صلی الله علیه و آله کاف لک فی الاسوه و دلیل لک علی ذم الدنیا و عیبها و کثره محازیها و مساویها برای تو پیامبر اکرم (ص) الگوی بسیار خوبی است که بدانی و بر مذمت دنیا و معیوب بودن و بسیاری رسواییها و بدهیهای آن دلیل و راهنما باشد. و در ادامه از سیره شایسته و زهد موسی تلاش و نان جوین خوردن داوود لباسهای خشن خوراک ساده گرسنگی و مشکلات عیسی سخن می گوید سپس درباره رسول گرامی اسلام اضافه می کند: فتاس بنبیک الاطیب الاطهر صلی الله علیه و آله فان فیه اسوه لمن تاسی و عزاء لمن تعزی و احب العبادالی الله المتاسی بنبیه و المقتص لا ثره قضم الدنیا قضا و لم یهرعاهضم اهل الدنیا کشحا و اخصم من الدنیا بطنا عرضت علیه الدنیا فابی ان یقبلها ۳. پس به پیامبر پاکیزه و پاک خوداقتدا کن زیرا در راه و روش وی سرمشقی است برای آن کسی که بخواهد تاسی جوید و انتسابی برای کسی که بخواهد اعمال خود را منتسب نماید و محبوب ترین بندگان نزد خدا کسی است که رفتار پیامبر را سرمشق خود کند و به دنبال او برود. بیش از حداقل نیازازامتناع دنیا استفاده نکرد و به آن تمایلی نشان نداد. تهیگاه اواز همه مردم دنیا لاغرتر بود و شکم اواز همه خالی تر. دنیا به وی عرضه شد آن را نپذیرفت. قرآن مجید در بسیاری از موارد برای تکمیل تعلیمات خودالگوهای مهمی که در بین آدمیان وجود دارد شاهد می آورد. ابراهیم (ع) یکی از پیشوایان بزرگی است که مورد احترام همه اقوام مخصوصا قوم عرب بوده و می باشد. خداوند او را به عنوان سرمشقی برای جامعه اسلامی معرفی می نماید. قد کانت لکم اسوه حسنه فی ابراهیم والذین معه ۴. به یقین برای شما مومنان در زندگی ابراهیم و پیروانش سرمشق خوبی است. خداوند نه تنها از ابراهیم به نیکی یاد می کند و وی را الگو واسوه می داند بلکه یاران آن حضرت را همانند او قابل تاسی و پیروی معرفی می کند. در ادامه آیات نیز به اسوه بودن آنان می پردازد. لقد کان لکم فیهم اسوه حسنه کان یرجو الله والیوم الاخر و من یتول فان الله هو الغنی الحمید ۵. به راستی برای شما در وجود آنان (ابراهیم و یارانش) سرمشق خوبی است. برای کسی که خدا و دوران آخرت را امید برد و هر که روی بگرداند بداند که خدا بی نیاز ستوده است. مقید کردن تاسی کنندگان را به امیدواری و اعتقاد به روز آخرت بدان جهت است که تاسی به انبیاء و مردان حق کار دشوار و سخت است که هر مدعی ایمان به آن متصف نمی گردد بلکه کسانی از آن بهره می برند که از حقیقت ایمان برخوردار باشند و در قلب به خدا ایمان آورده و به رحمت او امیدوار و به خاطر ایمان به آخرت در پی کسب اعمال صالح و رضایت حق باشند. طبق آیاتی که ذکر شد قرآن نه تنها پیامبران را اسوه های مناسبی برای جامعه می شناسد بلکه یاران راستین آنان را نیز الگوهای مناسبی برای اجتماع معرفی می کند. امامان معصوم چهره هائی هستند که سیره آنان برای جامعه اسلامی اسوه و قابل تاسی است. امام علی (ع) یکی از یاران با سابقه رسول خدا (ص) است که همانند پیامبر عمل می کرد و روش و سیره او برای جامعه اسلامی درس آموز است. آن حضرت در تمام زمینه ها: عبادت سخاوت شجاعت عزت و کرامت علم درایت تیزهوشی قضاوت کار و ساده زیستی اسوه والگوست. خود آن حضرت نیز زهد و ساده زیستی را از مشخصه های رهبری مردمی می داند: اقنع من نفسی بان یقال هذا امیر المومنین و لا شارکهم فی مکاره الدهر او اکون اسوه لهم فی جشوبه العیش ۶. آیا تنها به این قناعت کنم که به من امیر المومنین بگویند و در سختیهای روزگار یا آنان شریک و در تلخکامی زندگی اسوه والگوی آنان نباشم. امیر المومنین رهبران جامعه را به این نکته توجه می دهد که باید از سختیهای جامعه آگاه و خود مانند افراد جامعه در تحمل مشکلات و سختیها سهیم باشند بلکه پیشوای جامعه باید در پذیرش تلخکامیها جلودار و پیشرو باشد تا تحمل سختیها برای افراد جامعه آسان گردد. نه این که مقام و منصب را وسیله ای برای سودجویی و کامجویی خود قرار دهد. رهبران جامعه باید ساده زیست باشند و از رفاه زدگی و دنیاپرستی و تکاثر ثروت به دور. امام حسین (ع) که به پیروی از دستور خدا و پیامبر علیه یزید خلیفه فاسداموی قیام کرد در خطبه

ای بعد از تشریح انگیزه های نهضت خود جامعه را به قیام دعوت نموده است و خود را الگو واسوه جهاد و قیام در مقابل زشتیها و قانون شکنیها معرفی می کند: فلکم فی اسوه ۷. من برای شمالگو واسوه می باشم. آن حضرت در جهاد و قیام شجاعت و فداکاری ایثار و از خود گذشتگی استقامت و صبر آزادی و رادردی و ظلم ستیزی و طاغوت گریزی برای جوامع بشری اسوه والگوست. اسوه والگو بودن اختصاص به پیامبر و امام و یاران آنان ندارند بلکه علماء و دانشمندان و حامیان دین الهی که در مسیر صحیح گام نهند این شایستگی را دارند که رفتار و گفتار آنان اسوه برای دیگران باشد مخصوصا اگر روش آنان برگرفته از علم و آگاهی و برخاسته از ایمان به وحی الهی باشد. امروز علماء راستین و با تقوا و پیروان حقیقی رسول خدا(ص) اسوه هایی هستند که جامعه اسلامی می تواند در مکتب آنان درس بیاموزد و رفتار و افکار آنان را در مسائل اجتماعی سیاسی فرهنگی اقتصادی سرمشق خود قرار دهد. اینان نشانه هایی دارند که در هر شرایطی از دیگران تشخیص داده می شوند: به دانشی که اندوخته انداکتفا نمی کنند بلکه مردم عمل هستند. زاهد و پارسا هستند اما نه بریده از جامعه که در صحنه های رزم حضور چشمگیر دارند. در مسؤولیت و رساندن پیام وحی به مردمان و دعوت آنان به نیکی و پارسایی و قیام علیه ظلم و بیداد وارث پیامبران ۸ و خلیفه رسول خدا می باشند. ۹ در عمل به دستورات خد بهترین خلق خد بعد از پیامبر وائمه هدی و برتر از هزار عابد و زاهدند. ۱۱ آگاهی آفرین و جهل زدا هستند. خورشیدند در بین ستارگان. ۱۲ مدد آنان تبیین کننده حق و مدافع ارزشهای الهی است از این روی برتر از خون شهیدان است. ۱۳ مزد آنان به خاطر تلاش در راه خدا و نقش آنان در تبیین دین بیشتر از روزه داران شب زنده داران و جنگجویان راه خداست. ۱۴ به گونه ای به اسلام و قرآن در آمیخته اند و با ذات اقدس ربوبی ارتباط برقرار کرده اند و فرامین او را اجرا می کنند که نگاه به صورتشان عبادت محسوب می شود. ۱۵ از شرک به دورند در عمل و گفتار از این روی حضور در محضرشان انسان را از شرک دور و به توحید نزدیک می کند. عالمان اسوه و امام خمینی حضرت امام رضوان الله تعالی علیه از شخصیتهای برجسته جهان اسلام بود که دنیای خفته را بیدار و جامعه بی تفاوت را متعهد و دگرگون ساخت. وی در تمام ابعاد اسوه والگو بود. انسانی وارسته و کامل و شخصیتی خود ساخته و مهذب بود. اسلام را در عبادات خلاصه نمی دانست گرچه در عبادت و تهجد نیزالگو واسوه بود. مبارزه و جهاد او سرمشق نیکی برای تمام مسلمانان گردید. تقوا و ایمانش برای همگان محرز بود. او در اخلاق و اعمال در علم و فقه در فلسفه و عرفان در سیاست و شجاعت اسوه ای قابل تاسی بوده و هست. علم را برای علم نمی خواست بلکه علم را مقدمه ای برای خودسازی قرار داد و سپس با تقوا و آگاهی به مصاف دشمنان اسلام رفت تا اسلام را در تمام ابعادش پیاده کند. امام خمینی اسوه هایی را برای خود و حوزه ها برگزید و آنان را که در تقوا و ایمانشان تردیدی نیست به جامعه معرفی کرد تا به سیره آنان اقتدا گردد. چهره های تابناکی را که سالها زیر پرپنهان بودند و اهریمنان مانع از ظهورشان می شدند نمایاند. وی عالمانی را که در عصر خود به گونه ای برجستگی داشته اند و در بعدی از ابعاد وجودی انسان پیشاهنگ بوده اند به عنوان الگو واسوه معرفی می کرد. برخی در ابعاد گوناگون الگوی جامعه اسلامی بوده اند و امام نیز به ابعاد مختلف آنان نظر داشته است. عده ای را در ساده زیستی برای طلاب و روحانیون اسوه می دانست و گروهی را در مبارزه با استعمار و حفظ استقلال کشور اسلامی به جامعه معرفی می کرد و افرادی را به خاطر مبارزه با طاغوت و مستبدان داخلی می ستود و اشخاصی را به جهت اعتقاد به پیوند دین و سیاست ارج می نهاد. امام رحمه الله علیه از عالمان زیادی با احترام و تجلیل یاد می کند ولی ما از کسانی در این سلسله مقالات یاد می کنیم که در واقع اسوه های امام بوده اند و ایشان به رفتار و افکار آنان استناد جسته و در زوایای گوناگون زندگی از مشی آن الگوهای فرزانه بهره ور شده است. ما در صدد شناساندن دانشمندی که در انقلاب حضور داشته و امام از آنان تجلیل کرده است نیستیم گرچه آنان نیز از اسوه های علم و تقوا بشمارند زیرا حوزه و جامعه با چهره های پرفروغ و درخشان آنان آشناست مانند: مطهری طالقانی بهشتی صدر و... ما در صدد معرفی کسانی که امام به علم و فتوای آنان استناد کرده است مانند مرحوم نراقی ۱۶ و... نیستیم. ما در صدد معرفی دانشمندی که ناآگاهان آنان را به آخوند درباری متهم کرده اند و امام ایشان را علی بن یقین می داند نیستیم. ۱۷ هدف م

معرفی اسوه‌هایی است که در مقطعی از تاریخ معاصر منشا اثر بوده‌اند و امام به عمل آنان استناد کرده است. آنان که به تعبیر امام باقر(ع) به شمع به دستانی مانند که به مردم روشنایی بخشیده و جامعه را از نور وجود خود بهره‌مند ساختند ۱۸. آنان که در تاریکیها درخشیدند و جامعه را به نورایمان روشنایی بخشیدند و یا نمونه‌ای از زندگی ساده و زاهدانه پیامبر را ارائه دادند. آنان که سد راه استعمار بوده و در مقابل تهاجمات نظامی و فرهنگی و استبداد داخلی به ستیز برخاستند. آنان که مشروعه را مجاز و غیر آن را خلاف دانسته و در این راه سر به دار شدند. آنان که در مقابل مزدوران بیگانه و مشروعیت دادن به آنان به مبارزه پرداختند و آوارگی را تحمل نمودند. آنان که در راه مبارزه با استعمار اسارت و شهادت را به جان خریدند. آنان که در مقابل قراردادهای امتیازهای بیگانگان به (آزادستان) فکر می‌کردند. آنان که با استبداد داخلی به ستیز برخاسته و محرومیت و زندان و شهادت را پذیرا شدند. آنان که برای احقاق حق مهاجرت و طی طریق نمودند و در این راه به لقاء معبود نائل شدند. آنان که برای حفظ نوامیس جامعه اسلامی فریاد برآوردند و تسلیم استبداد نگردیدند. آنان که در مقابل ناهنجاری صاحب منصبان به قیام و شورش دعوت نمودند. آنان که در مسیر حق گام نهادند و از حقوق ملت دفاع کردند و تحقیر و توهین و هتاکیهای ناجوانمردان را تحمل کردند و مظلومانه در گوشه عزلت جان سپردند. امام رحمه الله علیه نه تنها از مبارزات و مجاهدات فقیهان آزاده و عالمان اسوه به نیکی یاد می‌کند که از هجوم نامردمان به آنان و توطئه استعمارزدگان و غرب باوران در مشوه جلوه دادن چهره‌های پرفروغ این بزرگان بر می‌آشوبد و به دفاع از آنان می‌پردازد و شخصیت‌های اسوه را از بدلی جدا می‌سازد. بر این باور است که هجوم به این فرزندان و مشوه نمودن چهره آنان توطئه‌ای استعماری و آبشخور آن در خارج از مرزهاست. بر این باور است که استعمارگران در مخالفت با اسلام به مدافعان راستین و سنگرداران واقعی آن یورش می‌برند زیرا ضربه‌هایی که در این یک قرن اخیر خورده‌اند از جانب فقیهان مجاهد و عالمان راستین بوده است. پرواضح است که امام از برخی الگوها نام می‌برد و برجستگیهای آنان را می‌نمایاند و این به معنای دست رد به سینه دیگران نیست. اما مسلم است چهره‌هایی را که نام می‌برد شایسته درخور پیروی هستند. عالمانی که در این مقاله به معرفی آنان می‌پردازیم برگرفته از سخنرانیها و پیامهای حضرت امام موجود در (صحیفه نور) است. امام سی چهره برجسته را به مناسبت‌های گوناگون: تشریح و بررسی نقش عالمان در مقطعی از تاریخ ایران و اسلام بر حذر داشتن مردم و حوزه‌های علمیه از تجمل رفاه دعوت به وحدت تشریح مظلومیت عالمان و... نام برده است و به گونه‌ای از آنان یاد کرده که واضح می‌شود خود از آنان بهره‌برده و می‌خواهد که دیگران نیز از این اسوه‌ها بهره‌برند. م با تاسی به امام به معرفی چهره‌ها پرداخته‌ایم: برخی را در ضمن جریان مهم تاریخی و برخی را به تنهایی و فارغ از جریان خاصی و برخی را هم در ضمن معرفی یکی از الگوهای مورد نظر حضرت امام. سعی داشته‌ایم ترتیب تاریخی در معرفی اسوه‌ها حفظ بشود ولی در مواردی برای حفظ سیاق موضوع و یا به جهات دیگر این ترتیب رعایت نشده است. بحث درباره عالمان اسوه در نگاه امام را در دو محور کلی پی می‌گیریم. ۱. اسوه‌های ساده زیست. ۲. اسوه‌های جهاد و مبارزه. ۱. اسوه‌های ساده زیست در نگاه امام زهد و ساده‌زیستی از مسایل مهم اجتماعی است که اسلام بر آن تاکید کرده و پیامبران الهی و رهبران دینی آن را ارج نهاده و بدان توصیه کرده‌اند. فلسف زهد و ساده‌زیستی آزادی و آزادگی رهایی انسان از قید تعلقات مادی و در نهایت برخوردار شدن او از مواهب روحی و معنوی است. با تقویت جنبه معنوی انسان روحیه ایثار در وی بارور می‌شود. اسلام در عین این که زهد و ساده‌زیستی را یکی از کمالات معنوی دانسته و بدان دعوت می‌کند با گوشه‌گیری و تبلی و بی‌تعهدی در مقابل جامعه و خانواده مخالف است. با این که زهد و ساده‌زیستی از اصول زندگی رسول خدا(ص) بود یعنی ساده غذا می‌خورد قوت غالبش نان جوین و خرما بود ساده لباس می‌پوشید و کفش و جامه خود را با دست خویش وصله می‌کرد زیرا اندازش غالب حصیر بود و بر روی زمین می‌نشست و بر مرکب بی‌زین سوار می‌شد و از این که کسی در رکابش حرکت کند به شدت جلوگیری می‌کرد ۱۹ ولی طرفدار فلسفه فقر نبود و مال و ثروت را به سود جامعه و برای صرف در راههای مشروع لازم و ضروری می‌شمرد: نعم المال الصالح للمرء الصالح ۲۰. مال

حلال و شایسته زینده انسان صالح است. و می فرمود: نعم العون علی تقوی الله الغنی ۲۱. مال و ثروت کمک خوبی است برای تقوی. ائمه معصومین (ع) زهد و ساده زیستی را همانند پیامبر با تلاش و بی نیازی از مردم در آمیخته و بر آن تاکید می کردند. امام صادق (ع) از یاران خود می خواهد که در دعا غنی و بی نیازی را از خداوند طلب کنند: اسالو الله الغنی فی الدنیا والعافیة فی الاخره المغفره و الجنة. ۲۲ بی نیازی و عافیت را در دنیا و مغفرت و بهشت را در آخرت از خدا بخواهید. اهمیت زهد و ساده زیستی در آن است که انسان با داشتن مال و ثروت و برخورداری از فضل الهی تبتذیر و اسراف نکند و دنبال تجملگرایی و دنیادوستی نباشد و علاقه به مال وی را از وظائف اسلامی انسانی باندازد. این خلق و خوی پسندیده ای است که بزرگان و فقهای ما در مکتب اهل بیت آموخته و بدان توجه داشته اند. تاکید حضرت امام به این خاطر است که در دوران انقلاب این سیره حسنه از یاد نرود و حوزه ها به بی راهه کشیده نشوند. معرفی چهره های ساده زیست از جانب امام (ره) در دو مقطع تاریخی مختلف بوده که برای ما درس آموزاست: ۱. قبل از انقلاب اسلامی برای پاسخگویی به کسانی که روحانیت را مفت خور و کل بر جامعه معرفی می کردند و در صدد کاستن محبوبیت و نفوذ آنان بودند. ۲. بعد از انقلاب هشدار به روحانیون که روی آوری آنان به تجمل و رفاه ممکن است باعث شکست روحانیت و اسلام بشود. روحانیت در همه حال باید این سیره شایسته را از یاد نبرد و بدان پایبند باشد و به اسوه های مطرح شده از جانب امام و سخنان و اخطارهای موکل آن پیر طریقت توجه نماید و در میدان عمل از کار آیی آن سود برد. با این مقدمه اکنون به معرفی اسوه های ساده زیست در نگاه امام می پردازیم: صاحب جواهر علامه شیخ محمد حسن بن باقر نجفی معروف به صاحب جواهر از علمای مشهور و بنام نجف بود که بعد از رحلت استادش مرحوم کاشف الغطاء مرجعیت یافت. وی فقهی ژرف اندیش و عالمی متبع و فاضلی گرانقدر و مربی دلسوز بود و از محضر اساتیدی همچون: کاشف الغطاء و فرزندش: کقا شیخ موسی آقا سید عاملی مولف مفتاح الکرامه و سید مهدی طباطبائی صاحب مفاتیح بهره برد و شاگردان زیادی تربیت کرد. کتاب گرانسنگ جواهر الکلام وی که در شرح شرایع محقق حلی است عظیم ترین کتاب فقهی و دائره المعارف فقه شیعه می باشد. این کتاب ثمره حدود ۲۶ سال کار مداوم و تحقیق است. مولف پژوهش روی جواهر را از ۲۵ سالگی آغاز نمود. چنان در عرصه تحقیق و کند کاو مصمم و جدی بود که مرگ فرزند نتوانست او را از نگارش و پژوهش باز دارد. ۲۳ نوشتن چنین کتابی عظیم و شهرت آن بین دانشمندان و فقه مرهون نیت خالص و تلاش پی گیر اوست. این میوه شیرین بر اثر روی گردانی از علائق دنیوی و زخارف جذاب آن به ثمر نشسته است. او به خاطر زندگی ساده و به دور از تشریفات توفیق انجام این مهم را پیدا کرد. امام خمینی رحمه الله علیه درباره این کتاب و زندگی ساده مولف آن می گوید: (صاحب جواهر چنان کتابی نوشته است که اگر صد نفر بخواهند بنویسند شاید از عهد بر نیایند و این یک کاخ نشین نبوده است ... یک منزل محقر داشتند و در یک اتاقشان به دالانی باز بوده است که از آن نسیم داغی می وزید و ایشان مشغول تحریر جواهر بودند. از یک آدمی که علاقه به شکم شهوات مال و منال و جاه و امثال اینها دارد این کارها بر نمی آید. طبع قضیه این است که نتواند) ۲۴. ساده زیستی و بی تکلفی دارای آثار مثبت معنوی و اجتماعی است. برخورداری از مواهب معنوی و روحی از آثار مهم ساده زیستی است. انسان تا از قید زندگی تجملاتی و دنیاگرایی آزاد نگردد و تا خود را از مسائل پرجاذبه مادی رها نسازد اندیشه های تابناک و عواطف ملکوتی وی شکوفا نمی گردد. قلبی که دنیا را در خود جای دهد و فکر و اندیشه ای که در پی زخارف دنیا باشد امکان ندارد که عشق الهی بیابد و از آن عشق افروخته گردد و محل الهام و اشراق خدایی باشد و از نور و علمی که الهام الهی است بهره جوید. کسی که دنبال آسایش و راحتی است و خواستار زندگی پر تجمل و راحت است مسلماً توفیق انجام کارهای مهم را پیدا نمی کند چرا که تامین امکانات دنیوی و عادت به راحتی و تن پروری انسان را از کارهای مشکل و اندیشه و نگارش باز می دارد. امام امت رضوان الله تعالی علیه از روآوری برخی روحانیون به رفاه و تجمل نگران بود و آن را خطری برای انقلاب می دانست. وی پیشرفت و موفقیت روحانیت در صحنه های گوناگون مرهون ساده زیستی آنان می دانست و زندگی ساده انبیاء را به عنوان یک زندگی نمونه معرفی می کرد و

می فرمود: آنان نه در پی باغ بودند و نه به سراغ خانه بزرگ می رفتند چرا که به همان مقدار که انسان به سراغ دنیا برود از معنویت و ارزش وی کاسته می شود و زمانی که وسیله را به جای هدف برگزیند به مقصود نهائی نرسیده شکست می خورد. ۲۵ امام با نگرانی تمام می فرمودند: (باین بساطها نمی شود شیخ مرتضی و صاحب جواهر تحویل جامعه داد. این موجب نگرانی است و واقعا نمی دانم باین وضع چه کنم. این تشریفات باعث آن خواهد می شود که روحانیت شکست بخورد... زندگی صاحب جواهر را با زندگی روحانیون امروز که بسنجیم خود می فهمیم که چه ضربه ای به دتس خودمان به خودمان می زنیم) ۲۶. تکیه امام روی چهره هایی همچون: صاحب جواهر و شیخ مرتضی انصاری با مطالعه و دقت و اندیشه در همه ابعاد قضیه است. این دو بزرگوار که در برهه ای از تاریخ اسلام با زعامت صحیح تالیف تربیت شاگرد و... غباراز چهره جامعه اسلامی زدوده اند و مردمان را فوج فوج به سرچشمه زلال اسلام سوق داده اند همه و همه در سایه سار زهد و ساده زیستی و روی برتافتن از زخارف دنیا بوده است. با تجمل زندگی پرزرق و برق و دنیا محوری نمی شود منشا خدماتی این چنین شد. شیخ انصاری خاتم الفقهاء والمجتهدین شیخ مرتضی انصاری (۱۲۸۱۱۲۱۴ ه. ق.) که نسبتش به جابرین عبدالله انصاری صحابی بزرگوار رسول خدا (ص) می رسد در دزفول متولد شد و تا بیست سالگی نزد پدر خود محمدامین تحصیل کرد. آن گاه برای تکمیل دانش خود و استفاده از محضر بزرگان همراه پدر به عتبات رفت. او در عراق چهار سال توقف کرد و از محضراساتید بزرگ استفاده نمود. در سفری که به ایران داشت برای درک محضر ملا احمد نراقی صاحب مستندالشیعه راهی کاشان شد. محضر جذاب ملا احمد نراقی او را در کاشان به مدت سه سال ماندگار کرد. در سفرهایی که به مشهد اصفهان و بروجرد داشت از محضراساتید مختلف بهره جست. در حدود سال ۱۳۵۲ - ۱۲۵۳ به عتبات رفت و به کار تدریس پرداخت. بعد از فوت صاحب جواهر در شعبان ۱۲۶۶ بنا به توصیه ایشان مرجعیت عام یافت. ۲۷ از آن جا که شیخ انصاری در دقت و عمق نظر و تتبع کم نظیر و نظرات جدیدی در باب مسائل اصولی ارائه داده است وی را خاتم الفقهاء والمجتهدین لقب داده اند. دو کتاب معروف وی در فقه و اصول: مکاسب و رسائل به خاطر عمق و سبک جزء متون درسی حوزه های علمیه قرار گرفتند. علمای متعددی براین دو کتاب حاشیه و یا شرح نگاشته اند. در تقو و زهد و کیاست سرآمد اقران بود. با تمکن مالی فراوان و در اختیار داشتن بیت المال زندگی ساده و فقیرانه ای داشت. می فرمود: من یک فقیر هستم. باید مانند یک فقیر زندگی کنم ۲۸. به قول عراقی در دارالسلام: با آن که در هر سال زیاده از صد هزار تومان از وجوه به سوی او متوجه می گردید وفات کرد و درهم و دیناری نگذاشت و در حیات به اقل مایقنغ به اکتفا نمود ۲۹. وی نمونه انسان زاهد بود و به خاطر اخلاص و تقوایش موفقیت های زیادی کسب کرد و توانست شاگردان بنامی را تربیت نماید و کتب با ارزشی را به حوزه های علمیه ارائه نماید. امام امت رحمه الله علیه که همیشه طلاب را به ساده زیستی و دوری از تجمل دعوت می کردند روش زاهدانه و زندگی طلبگی شیخ انصاری را رمز موفقیت های علمی وی می شمردند و به عنوان اسوه ای موفق به حوزه ها معرفی می کردند: در کیفیت تحصیل آن علوم هم هر چه بروید سراغ تجملات و ان شاء الله نمی روید علوم تان کاسته می شود. آنهایی که این کتابهای طقور را نوشتند و پرارزش ر زندگی شان یک زندگی طلبگی بوده مثل شیخ انصاری..... در جای دیگر می فرماید: زندگی شیخ انصاری رالله.... بسیاری شنیده اند چه وضعی دانه است در زهد. اگر نبود آن وضع نمی توانست آن شاگردهای بزرگی را تربیت کند و نمی توانست آن کتابهای ارزنده را تحویل جامعه بدهد ۳۰. علماء و دانشمندان دینی که مریدان جامعه هستند تنها به تبلیغ آموزش مسال اسلامی و اخلاقی نمی توانند بسنده کنند. مردم زمانی به ارزشهای والا گرایش پیدا می کنند که مبلغان مذهبی ارزشهای اسلامی را در خود به وجود آورده باشند. در این صورت مردم آنان را به عنوان الگو و نمونه ارزشها شناخته و به حقانیت روششان ایمان می آورند. شیخ انصاری واقعا نمونه زهد اسلامی بود و زندگی زاهدانه ای داشت. از نظر غذا و لباس به اندک قناعت می کرد و منزل وی منزلی کوچک و محقر و فرش آن از حصیر بود. در ساه زیستی از علی (ع) الهام گرفته بود. ادیب الممالک در سفرنامه خود به عتبات شرح دیدار با علمای سرشناس و معروف نجف را نقل کرده و درباره شیخ انصاری آورده است

: وی به دیدن ما نیامد و شخصی را نزد ما فرستاد و معذرت خواست: که جناب شیخ از احدی دیدن نمی کند. لذا ما خود به دیدار ایشان رفتیم. وی درباره منزل شیخ مرتضی انصاری می نویسد: چون داخل خانه خلدنشانه گشتیم دیدیم راهش باریک است و از بی چراغی بیرونش چون دل بی خردان تاریک. فانوس جلو را در اطاق گذاشتیم و تخم ارادتش در دل کاشتیم. چون نشستیم دیدم فرشش حصیراست ۳۱. این زندگی ساده و بی آرایش زمانی بوده که شیخ انصاری در اوج قدرت و شهرت و از امکانات مالی برخوردار بوده است. امام امت حوزه ای را موفق می داند که محصول و ثمره آن شخصیت‌های برجسته و کارآمدی مانند صاحب جواهر و شیخ انصاری باشند که از نظر دقت و تحقیق و تتبع سیره عملی نمونه واسوه می باشند: (از موضوعاتی که باید در فکر آینده اش باشیم وضع روحانیت است. وضع درسی روحانیت است. در مورد وضع درسی آنچه پرسیده ام گفته اند خوب است. البته خوب داریم تا خوب. یک موقعی است که صاحب جواهر و شیخ انصاری تربیت شود و یک موقعی هم خوب است که ماها به وجود می آیم. بین این دو خیلی فاصله است.... برای این که افرادی مثل صاحب جواهر تربیت شوند باید دسته بسیار محض بر تحصیل شوند. خود را مهیا کنند تا فقه را به صورت قدیم تحصیل نمایند) ۳۲. آیه الله حائری و بروجردی و..... آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (۱۲۷۶ ۱۳۵۵ ه. ق.). مؤسس حوزه علمیه قم از عالمان متقی و دانشمندان متعهد و فقهای باکیاست و درایت بود. وی در مکتب سامراء تربیت شده بود و از شاگردان مرحوم آیه الله میرزا محمد حسن شیرازی و علامه سید محمد فشارکی و محقق خراسانی است. آیه الله حائری عالمی روشن بین و آگاه و دارای افکاری مترقی و متعالی بود. به مشکلات حال و آینده حوزه و وظائف خطیر آن در راستای پاسخ گویی به نیازهای جامعه می اندیشید. از این روی مساله تخصص در فقه را برای برخی از شاگردان خود مطرح می کرد. ۳۴ به فراگیری زبانهای بیگانه برای تبلیغ و نشر احکام نورانی اسلام اعتقاد داشت. در بحبوحه استبداد رضاخانی که عزم نابودی اسلام و حوزه های علمیه را داشت حوزه علمیه قم را با کیاست و درایت از نابودی حتمی نجات دارد و شاگردان ممتاز و برجسته و خیریه همچون امام خمینی پرورش داد. امام امت رحمه الله علیه عنایتی خاص به استاد خود داشت. به نظرات و راه و روش ایشان استناد می کرد. درباره تشکیل نظام اسلامی و اهمیت آن معتقد بودند اگر مرحوم حائری حضور داشتند از فرصت پیش آمده استفاده می کرده به تاسیس نظام اسلام دست می زدند. اگر مرحوم حاج شیخ عبدالکریم در حال حاضر زنده بودند کاری را انجام می دادند که من انجام اده ام و تاسیس حوزه علمیه کمتر از تاسیس جمهوری اسلامی در ایران نبود ۳۵. تاسیس حوزه مقدمه ای برای تشیل نظام اسلامی گردید. نیروهای پرورش یافته در حوزه با آگاهیهای علمی و سیاسی که به دست آوردند توانستند جامعه را آگاه و علیه استبداد داخلی و توسعه فرهنگ سیاسی و اقتصادی بسیج نمایند و در مقابل توطئه ها و تبلیغات سوء دشمن به مقابله برخیزند. شاه جنایتکار در سال ۴۲ برای اجرای فرامین ارباب خود آمریکاقدماتی را شروع نمود. از جمله: علیه روحانیت که مخالف دخالت بیگانگان در کشور اسلامی ایران بودند تبلیغات گسترده ای را آغاز کرد تا آنان را مطرود و منزوی سازد. از محورهای تبلیغاتی که رژیم فاسد از آن سود می جست و روحانیون را بر آن نکوهش می کرد اتهام مفت خوری و بی خاصیتی بود. امام خمینی به مقابله با کارهای نامشروع و تبلیغات سوء رژیم برخاست و در سخنرانی معروف خود در مدرسه فیضیه به اراجیف رژیم پاسخ قاطع و در خور داد. در خصص این ادعای رژیم دو نمونه عینی از زهد و ساده زیستی ارائه نمود: مرحوم حائری و بروجردی که هر یک در تسکیلات حوزه علمیه قم سهم بسزایی داشتند و برهه ای از زمان سرپرستی آن حوزه مقدسه را عهده دار بودند: آیا ما مفت خوریم که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم ما وقتی که از دنیا می رود شب آقازاده هایش شام نداشتند؟ ما که مرحوم بروجردی ۳۶ ما وقتی که از دنیا می روند ششصد هزار تومان برای اداره حوزه ها قرض باقی می گذارند ایشان مفت خورند؟ ۳۷ زهد و ساده زیستی سیره و روش صالحی است که پیشوایان دینی ما اسوه های بارز آنان می باشند و عالمان متعهد و دانشمندان عامل که وارثان انبیاء و از پروان حقیقی آنان هستند این روش را برای خود برگزیده و دیگران را بدان توصیه می نمایند. امام رحمه الله علیه بارها بر ساده زیستی و زهد تکیه داشتند و کسانی را که داعیه پیروی از علی (ع) می نمودند

و عملا از سیره آن حضرت به دور بودند به مطالعه بستر در زندگی ایشان و پیروی از روش حضرتش دعوت می کردند: (آیا از زهد تقوی زندگی ساده و بی آرایش آن حضرت چیزی می دانید و به کار می بینید؟) ۳۸ رمز موفقیت دانش پژوه دین و شاگردان امام صادق (ع) زندگی ساده و بی آرایش و بی توجهی به مسایل مادی و گرایشات دنیوی است. مرحوم حاج شیخ در این باره می فرمود: (باید طلبه اعمی مذهب بی قید و ساده زیست باشد. اگر می خواهد ملا بشود باید تقیدات را ول کند. عالم طلبگی این طور نیست که از در و دیوار ملامت پیدا شود) ۳۹. آگاهی بر موضوع و مطلبی به تنهایی ارزش چندانی ندارد. علم عالم و آگاهی فقیه آن وقت ارزش پیدا می کند که با عمل توأم گردد و اندوخته های علمی پشتوانه ای برای اعمال صالح و شایسته باشد. امام که نگران رفاه زدگی برخی از روحانیون و از بین رفتن ارزشهای اسلامی بودند ساده زیستی و عادت به آن را توصیه کردند و آنان را از تن پروری و اسارت در هواهای نفسانی که موجب ضعف و ذلت و از بین رفتن ارزشهای اسلامی است بر حذر می داشتند: (خود را به ساده زیستی عادت دهید و از تعلق قلب به مال و منال و جاه و مقام بپرهیزید. مردان بزرگ که خدماتهای بزرگ برای ملتهای خود کرده اند اگر ساده زیست و بی علاقه به زخاف دنیا بودند)..... و درباره اثرات سوء دنیا زدگی اشرافی می گویند: (آنها که اسیر هواهای پست نفسانی و حیوانی بوده و هستند برای حفظ یا رسیدن به آن تن به هر ذلت و خواری می دهند و در مقابل زور و قدرتهای شیطان خاضع و نسبت به توده های ضعیف ستمکار و زورگو هستند ولی وارستگان به خلاف آنانند چرا که به زندگی اشرافی و مصرفی نمی توان ارزشهای انسانی اسلامی را حفظ کرد) ۴۰ امام امت که خود ساده زیست و زاهد زمانه و مصداق فرمایش علی (ع) بود: ان الله فرض علی ائمه العدل ان یقدر و انفسهم بضعفه الناس ۴۱ و به گونه ای زندگی می کرد که ناظران سیاسی جهان را به تحسین و اعجاب واداشت. زندگی ساده را برای روحانیون یکی از امور مهم و رمز موفقیت آنان می دانست و توجه بیشتر به آن توصیه و تاکید می نمود. اسوه های وارسته و در خور پیروی را به حوزه ها معرفی می کرد: یکی از امور مهم هم این است که روحانیون باید ساده زندگی کنند.... شاید آقایان کمی شان یادشان باشد و در آن وقتی که ما اوایل که ما آمدیم قم که در آن ج چه اشخاصی بودند. شخص اول قم در جهت زهد و تقوا و اینه مرحوم آقا شیخ ابوالقاسم قمی ۴۲ مرحوم آقا شیخ مهدی ۴۳ و عده دیگری و شخص نافذ آن جا و متقی مرحوم آ میرزا سید محمد برقی ۶۴۴ مرحوم آ میرزا محمدارباب ۴۵ همه اینها را من منزلهایشان رفتم. این که ریاست صوری مردم را داشت و ریاست معنوی هم داشت با آن که زاهد بود در زندگی مشابه بودند. مرحوم آقا شیخ ابوالقاسم من گمان ندارم هیچ طلبه ای مثل او بود. زندگی اش یک زندگی عادی بود که مثل سایر طلبه ها اگر کمتر نبود بهتر نبود کمتر هم بود. مرحوم آقا میرزا محمدارباب که من رفتم مکرر منزلشان یک منزل داشت دوسه تا اتاق داشت خیلی ساده بود بسیار ساده. مرحوم آقا شیخ مهدی همین طور. سایرین هم همین طور. عده زیاد بودند آن وقت ۴۶. پاورقی

۱. مفردات راغب، لسان العرب. ۲. سوره احزاب آیه ۲۱. ۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰. ۴. سوره ممتحنه آیه ۴. ۵. سوره ممتحنه آیه ۶. ۶. نهج البلاغه نامه ۴۵. ۷. تاریخ طبری هشت جلدی ج ۴. ۳۰۴. ۸. بحار الانوار ج ۲. ۹۲. ۹. ولایت فقیه امام خمینی. ۸۱. ۱۰. بحار الانوار ج ۲. ۸۹. ۱۱. همان ۱۹. ۱۲. همان ۱۳. ۱۳. بحار الانوار ج ۲. ۱۶. ۱۴. همان مدرک ۱۷. ۱۵. بحار الانوار ج ۱. ۱۹۵. ۱۶. امام و روحانیت ۴۸. ۱۷. مانند شیخ بهائی علامه مجلسی و محقق ثانی. سخنرانی امام در تاریخ ۱۰/۸/۵۶. ۱۸. محجه البیضاء ج ۱. ۳۱. ۱۹. نهج البلاغه خطبه ۱۶۰. شرح آن در منهاج البراعه جلد ۹. ۲۰. معج المفهرس لالفاظ احادیث النبوی ج ۳. ۳۳۵. ۲۱. وسائل الشیعه ج ۱۲. ۱۶. ۲۲. همان ۱۹. ۲۳. فوائد الرضویه ۴۵۳. اعیان الشیعه ج ۱۴۹. ۹. جواهر الکلام مقدمه. ۲۴. مجله حوزه شماره ۶۸۹. ۲۵. صحیفه نور ج ۱۹. ۱۷۵. نقل آزاد. ۲۶. صحیفه نور ج ۱۹. ۵۰. ۲۷. اعیان الشیعه ج ۱۱۷. ۱۰. خدمات متقابل اسلام و ایران. ۳۹۸. ۲۸. زندگی شیخ انصاری تالیف مرتضی انصاری. ۸۶. ۲۹. همان. ۳۰. صحیفه نور ج ۱۹. ۱۵۸. و ج ۱۷. ۲۱۷. ۳۱. سفرنامه ادیب الممالک به عتبات با تصحیح مسعود گلزاری. ۱۸۲. و ۱۸۴. ۳۲. صحیفه نور ج ۱۹. ۵۰. ۳۳. اعیان الشیعه ج ۴۲. ۸. الذریعه ج ۱۱۸. ۳۴. درر الفوائد چاپ جدید. ۱۸. ۳۴. مجله حوزه، شماره ۱۲. ۴۰. مصاحبه آیه الله العظمی اراکی. ی ۳۵. مجله حوزه شماره ۶. ۳۶. آیه

اللفه العظمی بروجردی در سال ۱۲۹۲ در بروجرد متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در بروجرد و اصفهان به پایان رسانید و در سال ۱۳۱۸ ه.ق. برای ادامه تحصیل به نجف و اشرف عزیمت کرد و از محضر اساتید بنام نجف مخصوصاً آخوند خراسانی بهره‌ها برد. در سال ۱۳۲۸ به بروجرد بازگشت و پس از مدتی (بعد از رحلت آیه اللفه حائری در سال ۱۳۶۳ ه.ق.) به قم مهاجرت کرد و به تدریس و بازسازی حوزه علمیه قم پرداخت. وی خدمات زیادی به اسلام نمود و در راه وحدت مسلمانان قدم‌های موثری برداشت. عصر روز جمعه ۴ فروردین ۱۳۴۰ ه.ش. به درود حیات گفت. وی مظهر زهد و معنویت بود و دیناری از وجوهات استفاده نمی‌کرد و از ملکی که در بروجرد داشت ارتزاق می‌کرد. مجله حوزه شماره ۴۳۴۴ ویژه نامه ۱۴۸، ۱۰۹، ۶۵. ۳۷. صحیفه نور ج ۱. ۳۸. در جستجوی راه امام از کلام امام دفتر هشتم روحانیت ۲۹۶. ۳۹. مجله حوزه، شماره ۱۲. ۳۸. مصاحبه آیه اللفه العظمی اراکی ۴۰. صحیفه نور ج ۱۱/۱۹/ ۴۱. نهج البلاغه صحی صالح خطبه ۲۰۹ صفحه ۳۲۵. ۴۲. آقا شیخ ابوالقاسم فرزند محمدتقی قمی از بزرگان علماء و مجتهدین و مدققین و عصر خود و در زهد و تقوا معروف بود. عمل وی موید گفتار او بود. در نجف اشرف از محضر آیات عظام میرزا خلیل تهرانی آقا رضا همدانی سید محمد کاظم یزدی و ملا کاظم خراسانی استفاده کرد. مدتی در تهران در محضر آیه الله میرزای آشتیانی تلمذ نمود. مرحوم امین که با وی مباحثات علمی داشته است به علم و اطلاعات وسیع و دقت نظرش اعتراف می‌کند و از نظر فقهی وی را بالاتر از مرحوم حائری موسس حوزه علمیه قم می‌شناسد. ایشان تقریظی بر (جماع الاسبوع) سید بن طاووس دارد. در جمادی الثانی سال ۱۳۵۳ ه.ق. در ۷۰ سالگی در هر قم مرحوم و در مسجد بالاسر دفن گردید. وی به ابوالقاسم کبیر معروف بود. ۱۲ ابوالقاسم صغیر ملا محمد کریم از علمای نامی و مدرسین بزرگوار قم بود که در جمادی الاولی سال ۱۳۵۲ ه.ق. وفا یافت. (آثار الحجه ج ۳۹ و ۱۳۸ آینه دانشوران یا دانشمندان گمنام اثر علیرضا ریحان یزدی ۱۲۵. یغان الشیعه ۲۰۴۱۰ نباء البشر ج ۱. ۶۳ تاریخ قم نوشته محمدحسین ناصر الشریعه با مقدمه و اضافات از علی دوانی ۲۴۹. ۴۳. آقا شیخ مهدی حکمی فرزند مرحوم آخوند ملا علی اکبر حکمی است. وی مجتهدی دانا و عالمی بینا بود. پس از تحصیلات در قم به سامراء و نجف اشرف عزیمت کرد و در محضر آیه الله میرزا محمدتقی شیرزای و سید محمد فشارکی و آخوند خراسانی تحصیلات خود را تکمیل نمود. بعد از مراجعت به قم مورد توجه و وثوق قاطبه اهالی قم قرار گرفت و نماز جماعتی عظیم داشت. وقتی مرحوم حائری به قم آمدند با ایشان همکاری نمود. تاریخ قم ۲۸۴ مجله حوزه شماره ۹۰. ۴۳۴۴. کیهان اندیشه شماره ۱۶۴. ۲۹. ۴۴. آقا میر سید محمد برقی فرزند ارشد سید عبدالله از سلسله سادات رضوی است. پس از تحصیلات مقدماتی به نجف اشرف عزیمت کرد و از اساتید حوزه علمیه نجف از جمله مرحوم آخوند خراسانی بهره برد و پس از چندی در اواخر حیات والدش به قم مراجعت کرد. وی مردی بزرگوار و جلیل القدر بود. شرح لمعه و مکاسب و کفایه الاصول نیز تدریس می‌کرد. از بیانی خوب و تقریر مطلوب برخوردار بود. وی در سال ۱۳۵۰ ه.ق. رحلت کرد. تاریخ قم ۲۸۰ و ۲۷۷ آثار الحجه ج ۱. ۲۲۰. ۴۵. آیه الله میرزا محمد ارباب فرزند محمدتقی در قم متولد شد و در جوانی به ترهان مهاجرت نموده و از اساتید هر فن توشه‌ای بر گرفت و سپس به نجف سفر نمود و از حوزه درس آیه الله محمد کاظم خراسانی سود جست. بعد از بازگشت به قم به تدریس و موعظه و امامت جماعت مشغول گردید و تا قبل از ورود آیه الله حائری به قم ریاستی بزرگ و مرجعیت تام داشت. وی در سال ۱۳۴۱ ه.ق. در قم رحلت نمود و در گورستان شیخان بزرگ مدفون گردید. وی از طبع شعر بهره مند بود از آثار او اربعین الحسینیه است. وی پدر مرحوم میرزا محمدتقی اشراقی متوفای ۱۳۶۸ ه.ق. و جد مرحوم شهاب الدین اشراقی داماد امام رضوان الله تعالی علیه است. (تاریخ قم ۲۷۹ زندگینامه رجال و مشاهیر ایران ج ۱. ۱۲۴ به نقل از جلد اول (گنجینه دانشمندان شهداء روحانیت شیعه) علی ربانی خلخالی ج ۱. ۱۹۳. ۴۶. صحیفه نور ج ۱۹. ۱۵۷.

اخلاق دانشجویی از زبان امام خمینی (قدس سره) (۱)

اخلاق دانشجویی از زبان امام خمینی (قدس سره) (۱) علم توحید هم اگر برای غیر خدا باشد، از حجب ظلمانی است، چون اشتغال

به ماسوی الله است. اگر کسی قرآن کریم را با چهارده قرائت لما سوی الله حفظ باشد و بخواند، جزحجاب و دوری از حق تعالی چیزی عاید او نمی‌شود. اگر شما درس بخوانید، زحمت بکشید، ممکن است عالم شوید، ولی باید بدانید که میان «عالم» و «مehذب خیلی فاصله است. مرحوم شیخ (۱)، استاد ما، رضوان الله تعالی علیه، می‌فرمود اینکه می‌گویند: «ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل» صحیح نیست. باید گفت: «ملا- شدن چه مشکل، آدم شدن محال است!» کسب فضایل و مکارم انسانی و موازین آدمیت از تکالیف بسیار مشکل و بزرگی است که بر دوش شماست. گمان نکنید اکنون که مشغول تحصیل علوم شرعیه می‌باشید و فقه که اشرف علوم است می‌آموزید، دیگر راحتید و به وظایف و تکالیف خود عمل کرده‌اید. اگر اخلاص و قصد قربت نباشد، این علوم هیچ فایده‌ای ندارد. اگر تحصیلات شما، العیاذبالله، برای خدا نباشد و برای هواهای نفسانیه، کسب مقام و مسند، عنوان و شخصیت در این راه قدم گذاشته باشید، برای خود وزر و وبال اندوخته‌اید. این اصطلاحات اگر برای غیر خدا باشد، وزر و وبال است. این اصطلاحات هر چه زیادت‌تر شود، اگر با تهذیب و تقوی همراه نباشد، به ضرر دنیا و آخرت جامعه مسلمین تمام می‌شود. تنها دانستن این اصطلاحات اثری ندارد. علم توحید هم اگر با صفای نفس توام نباشد، وبال خواهد بود. چه بسا افرادی که عالم به علم توحید بودند و طوایفی را منحرف کردند. چه بسا افرادی که همین اطلاعات شما را به نحو بهتری دارا بودند، لیکن چون انحراف داشتند و اصلاح نشده بودند، وقتی وارد جامعه گردیدند، بسیاری را گمراه و منحرف ساختند. این اصطلاحات خشک اگر بدون تقوی و تهذیب نفس باشد، هر چه بیشتر در ذهن انباشته گردد، کبر و نخوت در دایره نفس بیشتر توسعه می‌یابد. و عالم تیره بختی که باد نخوت بر او چیره شده، نمی‌تواند خود و جامعه را اصلاح نماید و جز زیان برای اسلام و مسلمین نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد و پس از سال‌ها تحصیل علوم و صرف وجوه شرعی، برخوردار از حقوق و مزایای اسلامی، سد راه پیشرفت اسلام و مسلمین می‌گردد و ملت‌ها را گمراه و منحرف می‌سازد و ثمره این درس‌ها و بحث‌ها و بودن در حوزه‌ها این می‌شود که نگذارد اسلام معرفی گردد، حقیقت قرآن به دنیا عرضه شود، بلکه وجود او ممکن است مانع معرفت جامعه نسبت به اسلام و روحانیت گردد. من نمی‌گویم درس نخوانید، تحصیل نکنید، باید توجه داشته باشید که اگر بخواهید عضو مفید و مؤثری برای اسلام و جامعه باشید، ملتی را رهبری کرده به اسلام متوجه سازید، از اساس اسلام دفاع کنید، لازم است پایه فقاہت را تحکیم کرده صاحب‌نظر باشید؛ اگر خدای نخواستہ درس نخوانید، حرام است در مدرسه بمانید؛ نمی‌توانید از حقوق شرعی محصلین علوم اسلامی استفاده کنید. البته تحصیل علم لازم است، منتها همان‌طور که در مسائل فقهی و اصولی زحمت می‌کشید، در راه اصلاح خود نیز کوشش کنید. هر قدمی که برای تحصیل علم بر می‌دارید، قدمی هم برای کوییدن خواسته‌های نفسانی، تقویت قوای روحانی، کسب مکارم اخلاق، تحصیل معنویات و تقوی بردارید (۲). پی‌نوشتها: ۱. برگرفته از کتاب جهاد اکبر. ۲. حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (۱۲۷۶-۱۳۵۵ ه.ق.)، از فقیهان بزرگ و مراجع تقلید شیعه در قرن چهاردهم هجری. در نجف و سامراء به درس استادانی چون میرزای بزرگ شیرازی، میرزا محمد تقی شیرازی، آخوند خراسانی، سید کاظم یزدی و سید محمد اصفهانی فشارکی، حاضر شد. در سال ۱۳۴۰ ه.ق. به اصرار علمای قم، در آن شهر رحل اقامت افکند، و حوزه علمیه قم را تشکیل داد. از آثار اوست: درالفوائد در اصول، الصلوٰه، النکاح، الرضاع، الموارث، در فقه.

اسلامی شدن دانشگاهها در نگاه امام خمینی (ره)

اسلامی شدن دانشگاهها در نگاه امام خمینی یکی از مهمترین عوامل اسلامی شدن دانشگاهها تدوین صحیح علوم انسانی بر اساس علوم اسلامی، هماهنگی با آخرین پیشرفتهای علوم انسانی در مغرب زمین می‌باشد. اما در اینجا باید نکاتی را در تحقق این امر بنیادین و سرنوشت ساز در عرصه دانشگاهها و مراکز آموزشی مورد توجه جدی قرار داد و آن اینکه در اسلام بعد از تاریخ صدر آن با عدم فعلیت تاریخی و سیاسی نظام ولایت در زمان حیات ائمه خصوصاً بعد از شهادت امام حسن (ع) تا ظهور انقلاب اسلامی

ایران، جنبه سیاسی و اجتماعی اسلام که در عرصه حکومت در انحصار خلفای بنی امیه و بنی عباس و بعداً سلاطین مستبد قرار گرفت، از جنبه فکری، اعتقادی و معنوی آن جدا گشت و در نتیجه با وجود رشد علوم الهی و حتی طبیعی و ریاضی در تاریخ و تمدن اسلامی، علوم انسانی از جامعه شناسی تا علم سیاست و اقتصاد به علت عدم وجود آزادیهای سیاسی به انحطاط کامل گرایید تا بعد از نهضت مشروطه، با روی کار آمدن حکومت وابسته پهلوی، با وجود طرفداری این رژیم در غربی کردن جامعه اسلامی مجدداً به علت فقدان استقلال و آزادیهای ملی و سیاسی، علوم اجتماعی و انسانی علیرغم تاثیرپذیری سطحی و صوری از تفکر و تمدن غرب مجال رشد و توضیح کافی نیافت. تا با ظهور انقلاب اسلامی و تشکیل نظام مقدس مبتنی بر ولایت و رهبری حضرت امام خمینی (ره)، مسائل معنوی و علوم دینی با جنبه های سیاسی، اجتماعی و مادی، پیوندی مستحکم یافت که بعداً می بایست در انقلابی فرهنگی با تبیین و تفسیر علمی این پیوند مقدس به صورتی علمی و دانشگاهی در عرصه تدوین علوم انسانی بر اساس مبانی اصیل اسلامی که بعد از شهادت امام حسن مجتبی (ع) تا ظهور انقلاب اسلامی ایران به علت ظهور و حاکمیت حکومت های غیر دینی و مستبد مسکوت ماند، صورت می پذیرفت. اما متأسفانه عدم تحقق این امر اساسی بعد از وقوع انقلاب اسلامی بتدریج موجب ازدیاد فقر فرهنگی در زمینه علوم انسانی و تجربی جدید و در نتیجه باعث تشدید وابستگی فکری برخی از اساتید دانشگاهی ایران به غرب گردید و این امر نیز تاکنون موجب ظهور برخی بحرانهای فکری، سیاسی و دانشگاهی در این سرزمین گردیده است و امروز بعد از تحقق نظام ولایت در این کشور با تهاجم و شیخون فرهنگی غرب، دانشگاههای ایران عرصه تاخت و تازاندیشه های ضد اسلامی و ضد ولایتی گشته است تا به حدی که برخی از مراکز پژوهشی علمی و فکری کشور نیز متأسفانه تحت تاثیر این امواج سهمگین غیر اسلامی قرار گرفته اند. تا به آنجا که مقام معظم رهبری درباره این امر خطیر و حساس با صراحت هشدار داده و مکرراً فرموده اند "آینده نظام وابسته به اسلامی کردن دانشگاهها می باشد" زیرا می دانیم که همه مسوولین نظام بدون استثناء در آینده همانند گذشته با تحصیل رسمی در دانشگاهها و یا در خارج از آن تحت تاثیر وضعیت فکری و اجتماعی آن می باشند. آنچه در این مورد ذکر آن بسیار سرنوشت ساز می باشد این است که از آنجا که بزرگترین پیام فرهنگی حضرت امام خمینی (ره) در ارتباط با نحوه تدوین علوم انسانی دانشگاهها بر اساس حقایق و تعالیم معنوی اسلامی در این فرموده موجز اما بسیار عمیق ایشان خلاصه می شود که "تمام علوم چه علوم طبیعی باشد و چه علوم غیرطبیعی باشد، آنکه اسلام می خواهد، آن مقصدی که اسلام دارد این است که تمام اینها مهار بشود به علوم الهی و به توحید باز گردد" (۱). اندیشمندان و اساتید متفکر و متعهد دانشگاهی و حوزوی می بایست با نوعی وحدت فکری و با نوعی همفکری علمی به تدوین علوم انسانی جدید با استفاده از برخی دستاوردهای علوم جدید در غرب براساس مبانی فکری و علمی علوم اسلامی و حقایق مکتب بزرگ اسلام مبادرت ورزند تا قادر به ایجاد تحول و تحقق انقلاب فرهنگی مورد نیاز کشورمان گردند تا به این وسیله هم برخی معضلات عمیق فرهنگی کشورمان مرتفع گردد و هم رسالت جهانی و فرهنگی عمیق انقلاب بزرگ اسلامی در سطح جهان بحران زده معاصر محقق گردد. در اینجا لازم است برای فهم عمیق جمله مذکور حضرت امام که در دنیای علمی و فکری امروز جهان غرب و معاصر مورد توجه برخی بزرگترین متفکران معاصر قرن حاضر می باشد اشاراتی کنیم (تا مشخص گردد که امر تدوین علوم انسانی جدید بر اساس حقایق دین اسلام که یکی از مهمترین ارکان اسلامی شدن دانشگاهها و همه مراکز فکری و آموزشی کشور است خود نیاز به کاری فکری و نظری در سطح همه علوم اسلامی و بشری با حضور همه اندیشمندان اصیل اسلامی و عالم به معارف جدید بشری دارد و به همین علت جز با تفکر و اجتهادی زنده و همه جانبه و جدید ممکن نمی باشد به عبارت دیگر تحقق این امر اساسی نیازمند یک جهاد فرهنگی و علمی بزرگ می باشد که تنها با صدور چند بخشنامه عملی و یا نصیحت و اندرز اخلاقی در سطح دانشگاهها هرگز ممکن نمی باشد. در اینجا برای اینکه به ژرفای سخن بزرگ معظم له وقوف کامل یابیم نظر یکی از بزرگترین فیزیکدانان و جهان شناسان تمام تاریخ علم مغرب زمین یعنی "ماکس پلانگ" را در نیمه اول قرن حاضر متذکر می گردیم "به این ترتیب به جایی می رسیم که علم

حدودی را که از آنها نمی‌تواند تجاوز کند معین می‌نماید و در عین حال نواحی دیگری را نشان می‌دهد که از حوزه فعالیت وی خارج است... نقطه عزیمت ما از سرزمین یک علم خصوصی بود و در ضمن به یک رشته مسائل رسیدیم که همه جنبه فیزیکی خالص داشتند ولی در پایان کار از جهانی که فقط جنبه حسی داشت به یک جهان واقعی متافیزیکی رسیدیم. (۲)" برخی موانع اسلامی شدن دانشگاهها "البته تحقق سخن حضرت امام (قدس سره) مبنی بر لزوم بازگشت همه علوم به علم شریف توحید نیازمند تحقق "انقلاب فرهنگی" بزرگی است که متأسفانه تاکنون در عرصه دانشگاهها و مراکز پژوهشی تحقق نیافته است زیرا غالب اساتید رشته های فلسفه و الهیات و عرفان که می‌بایست تاکنون به تدوین چارچوب و تعریف دقیقی از نگرش اسلام در خصوص جهان بینی فلسفی متناسب با تفکر و تمدن معاصر جهان برای هدایت علوم انسانی پایه و فنی اهتمام می‌ورزیدند با بی تفاوتی و سکوت از اهتمام به چنین مساله سرنوشت سازی خودداری نمودند و حتی برخی از آنها با وجود اعتقادات دینی و آشنایی با تفکر جهان غرب، حضور در چنین عرصه حیاتی و ارتباط غیر مستقیم و علمی با عرصه حکومت و سیاست کشور اسلامی را نوعی کار "ایدئولوژیک" و سیاسی صرف تلقی کردند. از سوی دیگر با وجود چنین خلاء و فقر فرهنگی، بعضی از اساتید علوم اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که فاقد فهم عمیق نسبت به مبانی فلسفی برای ایجاد چارچوب مورد نیاز انقلاب فرهنگی در این سرزمین الهی می‌باشند، تحت تاثیر مکاتب اجتماعی و سیاسی غرب با طرفداری از بینش و فرهنگ علوم انسانی غرب، مروج غربگرایی در عرصه علوم انسانی و سیاسی می‌باشند و در این میان برخی از متخصصان علوم پایه و فنی که مطالعاتی آزاد در مباحث فلسفی و دینی دارند با تلاش در "عصری کردن معرفت دینی" سعی در انطباق اسلام با مکتب "نئوپوزیتوسیم" غرب که در واقع مروج مکتب "ماتریالیسم جدید و علمی" می‌باشد دارند و در این جهت گروه کثیری از عالمان علوم پایه و فنی به صورت سطحی و شخصی معتقدند که علوم مذکور هیچ ارتباطی با رشته هایی چون فلسفه و خصوصاً عرفان و الهیات و دین ندارند و بلکه در تباین و تخالف با علوم مذکور هستند و خود دارای قلمروی کاملاً مستقل می‌باشند. چنین بینش مادی و حسی هم اکنون در میان بسیاری از دانشجویان و برخی اساتید علوم پایه و فنی و همچنین علوم اجتماعی و سیاسی به علت فقدان و حضور یک جریان نیرومند و مرفی فرهنگ اسلامی که در گذشته با متفکران و بزرگانی چون علامه طباطبایی، استاد شهید مطهری و... چنین بینش اصیل و بنیادین برای نسل گذشته را فراهم نمودند و این تلاش عظیم فرهنگی در انطباق متعادل تعالیم عالیه اسلام با مقتضیات عصر جدید خود زمینه فرهنگی مورد نیاز را برای تاسیس حکومت و انقلاب اسلامی در دو دهه گذشته بوجود آورد، ندای اقتباس کامل تفکر و تمدن غرب از جمله توسعه فرهنگی، اقتصادی و سیاسی و همچنین کسب علوم جدید و حتی بینش برخی مکاتب فلسفی و الحادی و اومانیستی مغرب زمین را در برخی مراکز دانشگاهی و پژوهشی سر داده اند تا به این وسیله نادانسته جامعه اسلامی ما را با یک بحران فرهنگی و فکری ژرف و ریشه دار مواجه سازند. در این میان برخی از عالمان و مدیران مراکز آموزشی و پژوهشی و اجرایی کشور به علت سنخیت رشته تخصصی خود با علوم مادی به نحوی غیر صحیح هنوز همانند قرون ۱۸ و ۱۹ اروپا توهم می‌کنند که علوم جدید مادی مغرب زمین دارای ارزشی مطلق و کاملاً عینی می‌باشد در حالی که در قرن حاضر برخلاف پندار بسیاری از آنها که سعی در تفسیر نامتعادل میان دین و حقایق ماورالطبیعی بر اساس علوم جدید مادی غرب دارند بسیاری از فیزیکدانان و جهان شناسان بزرگ غرب همچون "ماکس پلانگ"، "انیشتین" و خصوصاً "جینز" و "ادینگتون" و... سعی کامل در انطباق و تفسیر مبانی علم فیزیک جدید با برخی حقایق متافیزیکی و حتی عرفانی دارند که در اینجا ما تنها به ذکر گفتار یکی از این بزرگان و دانشمندان متعادل و عالیقدر اروپا مبادرت می‌ورزیم. (۳)" از این دورنما ما یک جهان روحانی را در کنار جهان فیزیکی تشخیص می‌دهیم" و درست در چنین شرایط فکری جهان معاصر، برخی متجددان غربگرای داخلی مدعی اقتباس فرهنگ و الگوی توسعه نامتعادل معاصر جهانی می‌باشند و به این وسیله دانشگاهها و مراکز پژوهشی کشور را علیرغم برخی پیشرفتهای علمی و فنی اخیر که اصلاح و تکمیل آن بصورت متعادل و همه جانبه بسیار ارزشمند و مغتنم می‌باشد با بحرانی فرهنگی مواجه ساخته اند به نحوی

که بارها رهبر معظم انقلاب با شکوه از روند کار دانشگاهها و مراکز مربوطه خواستار اسلامی شدن دانشگاهها و مراکز پژوهشی شده اند و تصریح نموده اند که سرنوشت آینده کشور بستگی به همین تحقق اسلامی کردن دانشگاهها و مراکز پژوهشی مربوطه دارد. اما در پاسخ به چنین خواست بنیادین و ضروری بسیاری از مسوولین تصور می کنند که تنها با صدور چند آیین نامه صوری و یا اجرایی و اداری می توان به انجام چنین مسئله خطیر مبادرت ورزید غافل از آنکه مسئله اسلامی شدن دانشگاهها در مرحله نخست با ایجاد تحولی فرهنگی و فکری در عرصه علوم فلسفی و دینی و انسانی که خود می تواند منجر به تحقق توسعه ای همه جانبه در همه عرصه های فرهنگی، اقتصادی، علمی و سیاسی گردد، ممکن و میسر می باشد تا به این وسیله کشور اسلامی ما قادر به رفع مشکلات و نیازهای مادی و همچنین معنوی خود و بلکه امت بزرگ اسلامی گردد تا بتواند در دنیای به بن بست رسیده و بحرانی و متناقض جهان کنونی که دچار تعارضاتی ریشه ای در همه عرصه های فلسفی، علمی، اخلاقی، سیاسی و زیست - محیطی است با پی ریزی یک تمدن متعادل و بزرگ اسلامی در آینده ای نه چندان دور که امروزه سخت مورد نیاز جامعه بشری است. منادی رهایی بشر از بن بست و بحران موجود در تمدن مبتنی بر پیشرفت و آشوب و یا علم و توحش مدرن معاصر گردد". مسئله اسلامی شدن دانشگاهها در نگاه امام خمینی "از اینرو در پایان این بخش متذکر می گردم که از نظر بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران نه تنها علوم انسانی از فلسفه و عرفان تا علوم اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، هنر و ادبیات ارتباطی مستقیم با برخی مبانی و اصول اعتقادی و معنوی اسلام دارند بلکه حتی علوم طبیعی و ریاضی نیز ریشه در همین مبانی مابعدالطبیعی که در دو علم شریف فلسفه و عرفان اسلامی مطرح می باشد، دارند (نه آنچنانکه صرفاً در قرون وسطی و گذشته به آن توجه می گردید). از اینرو معظم له در ارتباط با حوزه های علمیه نیز (که می تواند نقشی تعیین کننده در اسلامی کردن دانشگاهها داشته باشد) برخلاف گذشته دعوت به صلح و وحدت میان علوم اسلامی از فقه تا فلسفه و عرفان که در گذشته به علت عدم تحقق نظام سیاسی ولایت در برخی موارد، علمای علوم مذکور در تضعیف و مخالفت با یکدیگر اصرار می ورزیدند داشتند ایشان در پیامی دیگر فرمودند "فقهها، هنرپیشگان... که در اینجا برخلاف سنت گذشته قابل به ارتباط میان "فقه و سینما" گشتند. چیزی که در نظر بسیاری خود امری اعجاب آور و بی سابقه می باشد و یا ایشان با طرح نقش عظیم "زمان و مکان" در اجتهاد و بدنبال آن با صدور فتاوی بزرگی در خصوص شطرنج، موسیقی و هنر خواستار تحولی جدید در عرصه نگاه سنتی و حوزوی حوزه های علمیه نسبت به مسائل مذکور و جدید بودند و همچنانکه قبلاً بیان گردید دنیای مغرب زمین بعد از تجربه چند قرن اندیشه های اومانیستی و الحادی در مخالفت با علوم دینی و الهی هم اکنون به جهت بروز بحرانهای بزرگی در عرصه تفکر و نیز اخلاق و سیاست با وجود فقر معارف مسیحی و دینی در آن سرزمین مجدداً متذکر لزوم تحقق پیوندی متعادل (نه آنچنانکه علمای مسیحیت مطرح می کنند) میان همه علوم انسانی و حتی تجربی و طبیعی با برخی اصول مابعدالطبیعی و دینی و معنوی می باشند که جا دارد تدوین کنندگان اندیشمند و متعهد اسلامی در عرصه طرح و نقد مواد علمی، آموزشی و پژوهشی کشورمان با توجه به نکات مذکور به ایفای نقش بسیار بزرگ خود در عرصه مباحث علمی و دانشگاهی جمهوری اسلامی ایران و بلکه جهان بشری موفق گردند. در پایان مجدداً متذکر می گردم برای اسلامی شدن دانشگاهها و تدوین علوم انسانی جدید بر اساس حقایق عالییه اسلامی در ابتداء باید متوجه برخی مبانی و محورها و یا اساساً امکان تاسیس علوم انسانی جدید در مراکز علمی دانشگاهی و حوزوی در جمهوری اسلامی ایران و بلکه جهان معاصر گردید (که ما در مباحث گذشته تا حدودی به بیان برخی از آنها مبادرت ورزیدیم) تا براساس وقوف و تذکر نسبت به آنها بتوانیم قادر به تاسیس و تدوین علوم انسانی و برخی مبانی فلسفی علوم تجربی و پایه موفق گردیم. زیرنویس ها: ۱- صحیفه نور، ج ۵ ص ۳۳-۲ علم به کجا می رود، ماکس پلانگ، ترجمه احمد آرام، ص ۱۵-۳ مقاله "واقعیت، علیت و عرفان" ادینگتن، فلسفه علمی (جلد دوم) ترجمه جمعی از مترجمین.

دریچه ای به مبحث اسلامی کردن دانشگاهها دانشگاه در منظر شخصیتی چون امام خمینی از دو جهت جایگاهی ویژه می یابد. از یک سو امام، عالمی برجسته و فقیهی عارف و عامل و مسلط بر پهنه وسیعی از علوم و معارف حوزوی بود که نفس این وسعت دامنه توأم با عمق و اجتهاد نظر و رای بدیع در هریک از آن زمینه ها، از اهتمام و عنایت کم نظیر ایشان به کسب دانش و معارف حکایت می کند که به گونه ای فراتر از رسم متعارف حوزه های عصر خودشان، با وسعت نظر و سعه صدر لازم، از مشربهای مختلف عقل و نقل و شهود بهره گرفته است. طبعاً چنین شخصیتی با آن پشتوانه عظیم علمی که خود مولود درک صحیح از تأکيدات مکتب نجات بخش اسلام بفریضه کسب علم است، به دانشگاه به عنوان جایگاه تعلیم و تعلم و کشف رموز و آیات خلقت به مثابه تجلیگاه بعدی از فطرت حقیقت جوی بشر می نگرد که چنانچه در مسیر درست هدایت شود می تواند، نردبان صعود وی در طی طریق رسالت "خليفة اللهی" باشد. از طرف دیگر، امام رهبری بصیر و دوراندیش بود که افق نگاه نافذش به رسالت آینده انقلاب در هدایت و راهبرد جهان اسلام نظر داشت و در این چشم انداز، دانشگاه نقش و اعتباری کم نظیر برای تربیت متخصصان متعهدی دارد که بتوانند چارچوب سیاستهای حاکم و ظالم جهانخواران را درهم شکنند و جسارت ایجاد داربستهایی بر محور کرامت انسانی را داشته باشند. او که بروشنی هرچه تمامتر به نقش عنصر "علم و آگاهی" در مناسبات فعلی و جهان آینده آگاهی داشت، به اهمیت دانشگاه در دستیابی به این ابزار حیات و رمز حضور موفق در نبرد سرنوشت ملتها واقف بود و به همین دلیل در بحبوحه گرفتاریها و در شرایطی که بحران و مشکلات ناشی از جنگ تحمیلی به اوج رسیده بود و بخش وسیعی از شهرها و موقعیتهای حساس کشور زیر بمباران و در معرض پرتاب موشکهای کینه جویانه جبهه متحد استکبار جهانی قرار داشت، با دوراندیشی و آرامش بی همانندش فرمود: "جنگ چیز مهمی نیست، حل می شود...، اما مسئله دانشگاه یک مسئله فوق العاده است و این افرادی که از دانشگاه در می آیند یا مخرب یک کشور هستند یا سازنده آن. ("۱) امام شاهد و ناظر تیزبینی بود که با نگرانی بسیار، سالها سلطه استعمار و ایادی دست نشانده اش بر دانشگاههای کشور را نظاره کرده و نتیجه این سلطه را بارها گوشزد نموده بود. از یک طرف دانشگاهها از نظر تخصصی و علمی آنچنان بی بضاعت بودند که در بسیاری از زمینه های علمی به بیگانگان نیاز داشتند و امام نشانه این بی کفایتی علمی یا باور نداشتن به کفایت آن را در مراجعه خانواده سلطنتی و مقامهای عالی رتبه رژیم برای درمان ابتدایی ترین بیماریها و جراحیها به مراکز درمانی خارج مثال می زد. از سوی دیگر امام امت به تربیت شدگان و پرورش یافتگان نظام دانشگاهی کشور نظر داشت که امثال "هویدا" ها و "شریف امامی" ها را تحویل جامعه داده بود که از هیچ خدمتی به بیگانگان فروگذار نمی کردند و همچون نوکران حلقه به گوش اطاعت فردی را می کردند که خود مطیع بی اراده اربابان خارجی بود. امام با تلخی هرچه تمامتر از روندی یاد می کرد که استعمار از طریق سلطه بر مراکز تعلیم و تربیت و نظام علمی کشور، با دست و تدبیر این تحصیلکرده های خود فروخته به غارت سرمایه های مادی و معنوی ما می پرداخت و بندهای اسارت ملی با سرپنجه این پرورش یافتگان نظام دانشگاهی وابسته تنیده می شد. امام با آن ویژگیها و با آگاهی از چنین مطامعی که همراه با دسیسه های گوناگون خناسان به جدایی و تفکیک همه جانبه دانشگاه از سنت علمی و فرهنگی ریشه دار حوزوی منجر شده بود در مسند رهبری و مدیریت این انقلاب که در درجه اول یک انقلاب فرهنگی به حساب می آمد، نمی توانست نسبت به دانشگاه کم اعتنا بماند. براین اساس علاوه بر عنایت و توجه مستمری که در فرآیند مبارزات پیش از انقلاب به قشر دانشگاهی و نسل متدین اما معدود اساتید و دانشجویان آن سالها از خود نشان می دادند، از فردای پیروزی انقلاب، نظام تعلیم و تربیت کشور و بویژه آموزش عالی آن کانون توجه رهبری انقلاب قرار گرفت و از هر فرصت برای تحول و بازسازی این مرکز مهم انسانسازی استفاده شد. ماهها و حتی سالهای اول انقلاب، به دلیل حضور و نفوذ جریانهای فکری چپ و نیز تداوم فرهنگ گذشته، بخش مهمی از توجه امام مصروف مقابله با توطئه ها و دسیسه های خطرآفرین این عوامل می شد. اما مسئله تحول در نظام فرهنگی و علمی کشور موضوعی

نمود که از نظر ایشان دوربماند. بارزترین نمود این توجه چهارده ماه پس از پیروزی انقلاب در پیام نوروزی ۱۳۵۹ ظاهر شد که طی آن فرمودند: "باید انقلابی اساسی در تمام دانشگاه‌های سراسر ایران به وجود آید." این اشاره، نقطه شروع وانگیزه حرکتی شد که فرزندان و پیروان راستین امام در دانشگاه‌ها آغاز کردند و تحت عنوان "انقلاب فرهنگی" نقطه عطفی در جهت حاکمیت و حضور و نفوذ فرهنگ اسلامی انقلاب در دانشگاه‌ها به حساب آمد. صرف نظر از پاره‌ای تلاش‌های عناصر لیبرال حاضر در مسند قدرت برای انحراف این حرکت، در حقیقت پس از این رخداد است که نفوذ رسمی جریان‌های فرهنگی ضدانقلاب در محیط دانشگاهی کمرنگ می‌شود و "مسئله اسلامی شدن دانشگاه‌ها" در دستور کار شورای عالی انقلاب فرهنگی و دست اندرکاران و مدافعان انقلاب فرهنگی قرار می‌گیرد و آزمونی سخت برای طیف‌های حاضر در صحنه نظام دانشگاهی کشور برپا می‌شود. طبعاً بخش متشابهی از پرورش یافتگان و هواداران فرهنگ غیراسلامی گذشته نمی‌توانند خود را با این حرکت همسو کنند و اردوگاه کیفی وفاداران به ارزش‌ها و اهداف اصیل انقلاب و رهبری، با فرار مغزهای خودباخته روبرو می‌شود. گذشته از پاره‌ای افراط و تفریط‌ها و نیز محدود افراد فرصت طلب، موضع افراد و عناصر دانشگاهی در آن جریان، آینه تمام‌نمایی است که سره را از ناسره شناخت و محک ارزشمندی برای تشخیص هویت افراد فراهم آورد. انقلاب فرهنگی مورد نظر امام با برداشتها و تفسیرهای گوناگونی مواجه شد که بخش عمده برداشتهای ناصواب، مربوط به معاندینی بود که بر اثر زمینه‌های فرهنگی و تربیتی گذشته خویش یا به نحو شیطنت آمیز قصد داشتند تصویری انحرافی از آن ارائه نمایند و در مناسبت‌های مختلف کوشیدند تا ضمن افشای این جلوه‌های دروغین، ویژگی‌های دانشگاه اسلامی مورد نظر را تشریح نمایند. اگر بخواهیم رئوس این ویژگی‌ها را برشماریم می‌توانیم به موارد زیر اشاره کنیم: ۱- دانشگاه اسلامی، در درجه اول مأمور به تربیت انسان الهی است و این رسالت بدون تاکید بر بعد تزکیه نفسانی محقق نمی‌شود. براین اساس، خدا باوری و خداترسی، اصل مقدمی است که باید آشکارا در محصولات نظام دانشگاهی جلوه کند و سلامت اخلاقی و اعتقادی استادان و حاکمیت فرهنگ معنوی بر فضای عمومی دانشگاه از لوازم اجتناب‌ناپذیری است که برای تحقق این امر مورد تاکید قرار گرفته است. ۲- خودباوری و خوداتکایی علمی و فرهنگی از لوازم اساسی تحقق استقلال جامعه اسلامی است و دانشگاه در تامین آن نقش اصلی برعهده دارد. براین اساس تاکید بر وجه معنوی و اعتقادی دانشگاه به هیچ وجه، نمی‌تواند عامل یا بهانه‌ای برای تسامح و تساهل در قدرت علمی و ژرفای پژوهشی دانشگاه باشد. کوشش برای انطباق هرچه بیشتر مناسبت‌های علمی و پژوهشی دانشگاه با نیازهای واقعی حال و آینده جامعه اسلامی و گسترش پهنه آن بر همه سطوح و حوزه معارف و دانش‌های مورد نیاز بویژه تعمیم و تعمیق آن تا عالیترین سطوح تحصیلی در داخل کشور و پرهیز اکید از اتکا به سیاست‌های اعزام دانشجوی به خارج بویژه به کشورهایی که قصد سلطه و تحکم بر ما را دارند از بارزترین نمودهای مواضع امام در این زمینه است. بلند همتی و آینده‌نگری امام در این عرصه تا بدانجاست که پذیرش دانشجویان از تمام کشورهای اسلامی و تربیت کادرهای متعهد برای تحقق رسالت جهانی انقلاب را خاطر نشان می‌سازد. ۳- تعهد اجتماعی و مسئولیت سیاسی دانشگاه و دانشگاهیان از دیگر وجوه مورد عنایت موکد حضرت امام است. امام از دانشگاهیان انتظار دارند همچون ناظری بصیر و آگاه، هوشمندانه و متعهدانه عملکردها و تصمیم‌گیریه‌ها را مدنظر داشته و با نقادی دلسوزانه خطا و لغزش احتمالی را گوشزد نمایند و همچون مشاوران و کارشناسانی امین مساعدت خویش را از دست اندرکاران و مجریان امور دریغ ندارند. همچنین در رخدادها و مراحل حساس و تعیین‌کننده‌ای همچون انتخابات، همراه با دیگر بازوان فکری جامعه، با ارائه ملاکها و معیارها مردم را برای مشارکت و حضور موثر در سرنوشت خویش مدد رسانند و در جهت‌گیریه‌ها و خلق بسترهای اجتماعی - فرهنگی تسهیل‌کننده راه تحکیم مقاومت ملی و انقلابی در برابر جهانخواران، امت اسلام را حامی و هادی باشند و به مدد قدرت فنی و دانش خویش در تشخیص و افشای ترفندهای دشمنان، لحظه‌ای درنگ به خود راه ندهند. ۴- به عنوان شرط و ابزار تحقق اهداف فوق، وحدت و همسویی حوزه و دانشگاه را از رسالت‌های اجتناب‌ناپذیر این دو مرکز فکری برمی‌شمارد و لوازم و موانع آن را گوشزد می‌نماید. از آن جمله، به فنی

ترین مباحث نظری و ظرایف روشی توجه داشته و می فرماید: "فرهنگ دانشگاهها و مراکز غیرحوزوی به صورتی است که با تجربه و لمس واقعیت ها بیشتر عادت کرده است تا فرهنگ نظری و فلسفی. باید با تلفیق این دو فرهنگ و کم کردن فاصله ها، حوزه و دانشگاه درهم ذوب شوند تا میدان برای گسترش و بسط معارف اسلام وسیعتر گردد." علاوه بر توجه به این ظرایف و ملاحظات درونی، توطئه دیرینه و ریشه دار خناسان و عوامل بیگانه را بسیار جدی گرفته، به طرفین خاطرنشان می سازد که در هر موقعیت و موضوعی که محتمل است تقابل یا دوگانگی احساس شود، مراقب دشمن باشند و ردپای آن را بیابند. در مجموع می توان گفت، اصلی ترین محور پیوند دهنده حوزه و دانشگاه در مشرب امام، فرهنگ اسلام ناب محمدی است که تبعیت و تاکید هریک از این دو جریان برمشخصه های آن، سبب تالیف قلوب و جلب طرف دیگر می شود و جدایی و انحراف از آن اعم از رویکردهای متحجرانه ای که ممکن است به نام اسلام از سوی پاره ای مدعیان اسلام مطرح شود یا دیدگاههای التقاطی و غرب باورانه ای که از سوی مدعیان به اصطلاح تفکر علمی مطرح شود، به جدایی و سوء ظنهای نامیمون گذشته دامن خواهد زد. لذا وقوف و آگاهی کامل و التزام عملی به شاخصه های اسلام ناب، ضامن تقویت و تحکیم این وحدت است و اکنون که سالها از طرح موضوع اسلامی شدن دانشگاهها می گذرد موقعیتهای و ناکامیها را در پرتو این شاخص می توان ارزیابی کرد. در کنار مجموعه ملاحظات ایجابی فوق، امام از نظر سلبی نیز به مسائلی اشاره دارند که ممکن است از طرف دوستان جاهل یا بدخواهان مغلطه گر مطرح شده باشد. ایشان صریحا می فرمایند که منظورشان از دانشگاه اسلامی، حصر دانشگاه به رشته ها و معارف معمولی دینی حوزه ها نیست و اساسا طرح این موضوع را یک مغلطه می دانند، آنجا که می فرمایند: "منظور آن نیست که دانشگاه ما نباید علم و صنعت تحصیل کند، بلکه باید فقط همین آداب صلوئه را بجا آورد. این یک مغلطه ای است که تا صحبت دانشگاه اسلامی می شود، آنهایی که می خواهند ما را به طرف شرق و عمدتا به طرف غرب بکشانند فریاد می زنند که اینها با تخصص مخالف اند، با علم مخالف اند، خیر، ما با تخصص مخالف نیستیم، با نوکری اجانب مخالفیم... ما می گوئیم تخصصی که ما را به دامن آمریکا بکشد یا انگلستان یا شوروی و یا چین. این تخصص، متخصص مهلک است نه تخصص سازنده. ما می خواهیم متخصصینی در دانشگاه تربیت شوند که برای ملت خودشان باشند." امام با برداشتهای سطحی و متحجرانه ای که ممکن است به نام دفاع از اسلام و روحانیت نیز مطرح شود برخورد نموده، بعضی از این موارد را توطئه های بسیار خطرناک نامیده اند. ایشان در سالهای اولیه انقلاب فرهنگی با اقداماتی که در بعضی دانشگاهها برای تفکیک یا پرده کشی در کلاسها صورت گرفته بود مخالفت کردند و مانع از اجرای آن طرحها شدند. همچنین با عقایدی که به عنوان دفاع از روحانیت، مدعی حق انحصاری روحانیت برای شرکت در فعالیتهای سیاسی شده بود، بشدت برخورد نمودند تا آنجا که می فرمایند: "از قراری که من شنیده ام در دانشگاه بعضی از اشخاص رفته اند گفته اند که دخالت در انتخابات، دخالت در سیاست است و این حق مجتهدین است. تا حالا می گفتند که مجتهدین در سیاست نباید دخالت بکنند، این منافی با حق مجتهدین است، آنجا کست خورده اند حالا عکسش را دارند می گویند. این هم روی همین زمینه است، اینکه می گویند انتخابات از امور سیاسی است و امور سیاسی هم حق مجتهدین است هر دویش غلط است... این یک توطئه ای است که می خواهند همانطوری که درصدها سال توطئه شان این بود که باید روحانیون و مذهب از سیاست جدا باشد و استفاده های زیاد کردند و ما ضررهای زیاد از این بردیم، الان هم گرفتار ضررهای او هستیم، حالا دیدند این شکست خورد، یک نقشه دیگر کشیدند و آن این است که انتخابات حق مجتهدین است، انتخابات یا دخالت در سیاست حق مجتهدین است. دانشگاهیها بدانند این را که همانطوری که یک مجتهد در سرنوشت خودش باید دخالت کند، یک دانشجوی جوان هم باید در سرنوشت خودش دخالت کند. فرق مابین دانشگاهی و دانشجو و مثلا مدرسه ای و اینها نیست، همه شان با هم هستند. اینکه در دانشگاه رفتند و یک همچو مطلبی را گفتند، این یک توطئه ای است برای اینکه شما جوانها را مایوس کنند... این از آن توطئه سابق بدتر است برای ایران، برای اینکه آن یک عده از علما را کنار می گذاشت، منتها به واسطه آنها هم یک قشر زیادی کنار گذاشته می شوند، این تمام ملت را

می خواهد کنار بگذارد. یعنی نه اینکه این می خواهد مجتهد را داخل کند، این می خواهد مجتهد را با دست همین ملت از بین ببرد. باید دانشگاهیها متوجه باشند که اگر چنانچه افرادی در دانشگاه هستند که شیطنت دارند می کنند. اینها را باید توجه کنند که گول اینها را نخورند. "...پی نوشت: ۱- صحیفه نور، ج ۱۹، صفحه ۲۵۳.

خطر انحراف دانشگاه و راهکارهای عملی پیش گیری آن از دیدگاه امام خمینی؛

خطر انحراف دانشگاه و راهکارهای عملی پیش گیری آن از دیدگاه امام خمینی؛ مقدمه قل انما انا اعظمکم بواحدۀ ان تقوموا لله مثنی و فرادی خدای تعالی در این کلام شریف، از سر منزل تاریک طبیعت تامنهای سر انسانیت را بیان کرده و بهترین موعظه هایی است که خدای عالم از میان تمام مواعظ انتخاب فرموده و این یک کلمه را پیشنهاد فرموده این کلمه تنها راه اصلاح جهان است. (۱) به راستی انسانی تشنه و درمانده ای در کویر «خود» که خویش را کشان کشان به شریعه اقیانوس معرفت و آب حیات حقیقت رسانده است تابانوشیدن جرعه ای به زندگی حقیقی حق پویی، دست یافته و با کشیدن دلوی برای آنان که در آن سوی ساحل از سوز عطش می سوزند، به حیات سبزشان برساند؛ از عظمت اقیانوس چه می فهمد؟! انسان خاکی که «خود» را مالک هستی پنداشته و مجموعه آفرینش را در خدمت خویش می بیند، از ژرفای حقیقت و عظمت پدیده های هستی چه می فهمد؟ این جا است که بسان کودکی که تازه سخن می گوید با خود شیرینی تمام در بحث آزاد معرفت شناسی از فیلسوف ربانی و حقیقت شناس حقیقی، استاد علامه محمدتقی جعفری؛ چنین می پرسد: «فلسفه هستی چیست؟» و استاد با توجه به این که «گر چه او کودک است اما سؤال او یک واقعیت روشن و یک کنجکاو فطری است که صفحات فکری تاریخ بشر را به خود اختصاص داده است»، سعی دارد بدون لفافه گویی و پرده پوشی واقعیت و حقیقت را آن چنان که خود دریافته ست به کودک مدرسه اش باز گوید و سر هستی را هویدا کند، با احساس عجیبی که از ژرفای وجود او می جوشد می گوید: «فلسفه هستی این است که شخصیتی همانند علی بن ابی طالب (ع) به وجود بیاید؛ پاسخ را به گونه ای بیان می کند که با همین جواب پرسش های منطقی بعدی هم پاسخ داده شود؛ لذا به جای پاسخ به مفهوم انسان کامل، او را به مصداق راه می نماید. انسان کامل، یعنی آینه تمام نمای جمال و جلال الهی که از هر زاویه و جهتی به آن نگری، حق را بنماید که فرمود: «لا- فرق بینک و بینها الا- انهم عبادک و خلقک فتقها و رتقها بیدک بدوها منک و عودها الیک» (۲) وه! که چه زیباست این پاسخ و چقدر ماهرانه بیان شده است، در حقیقت جرعه ای از آب حیات است که خضرهای حیرت زده در وادی ظلمات را به حیات جاوید ره می نماید. گر چه انسان کامل به قید اطلاق، حقیقتی واحد است که در چهارده آینه تکسیر یافته است و بس، اما انسان کامل، به قول مطلق، تجلی دیگری از همان حقیقت و آینه ای دیگر از جمال حق، بسان شاهراهی فراروی بشریت در همه اعصار و امصار قرار دارد تا هر کسی در هر زمانی و هر جایی بخواهد از «خود» به خود آید و در معیت حق به سوی حق رهسپار شود از این راه، ره پوید، که هم راه است و هم رهنما. وجود حکیم سیاستمدار، عارف مجاهد، مجدد شریعت ناب محمدی، احیاگر روح پژمرده تشیع اثنی عشری، اقامه کننده ولایت غدیر در روز اکمال دین، جبل المتین وحدت ملل اسلامی، معنا دهنده واژه حریت و آزادی، ارائه دهنده جدیدترین و کامل ترین روش اداره جوامع بشری برای رسیدن و رساندن به سعادت و سیادت جاودانی، نام آور دوران معاصر، فقیه اهل بیت عصمت و طهارت، حضرت امام خمینی،؛ مصداق دیگری از فلسفه هستی و تجلی دیگری از حقیقت انسان کامل و تکسیری دیگر از آینه حق نما است. بر آشنایان و اندیشمندان محقق و کاوشگران اندیشه های ژرف این شخصیت الهی که خداوند او را به عالم اسماء حسنا خود بار داده است، روشن است که هر زاویه از زوایای شخصیتی و هر بعد از ابعاد وجودی او، نمایانگر حق است و یاد آور علی بن ابی طالب (ع)، و همان گمشده علامه شلتوت است که به دنبال نسخه مطابق با آن نسخه یگانه (علی بن ابی طالب (ع)) می گشت و می گفت: «علی نسخه یگانه ای است که مطابق آن نه در زمان های پیشین بوده است و نه در زمان معاصر یافت می شود». گرچه سال جاری به نام نامی او نام

گذاری شده است ولی به حقیقت تمام سال‌های مکتب تشیع و اسلام راستین پس از تحویل آفتاب اسلام از برج زمهریر خودفراموشی حوت، به برج حمل اندیشه‌های تابناک حضرت امام، که تولد دوباره اسلام ناب محمدی است، تا مکتب تشیع زنده است از آن خمینی و به نام خمینی است و بر تمامی نسل‌ها در همه عصرهاست که با کاوش و کنکاش، تحقیق و پژوهش در اندیشه و آثار او ایفای وظیفه نموده و زمینه‌های شکوفایی، رشد و پیشرفت مکتب، ملت، دیانت و بشریت به سوی اهداف عالی انسانی و مدینه فاضله نبوی و تمدن حقیقی فرشته خویی را فراهم آورند تا آن که ره پوی حقیقت است به ره افسانه نبرندش. مقاله حاضر، کوششی است در زمینه «تبیین دیدگاه‌های امام در باره خطر انحراف دانشگاه‌ها»، که با هدف بررسی علل انحراف دانشگاه‌ها و ارائه راهکارهای عملی برای پیش‌گیری و به سامان آوردن آن از دیدگاه امام، به رشته تحریر آمده است. اما پیش از هر چیز شایسته است تا به تعاریف مفهومی موضوع تحقیق بپردازیم. در این خصوص، به تعریف دو مفهوم خطر و انحراف می‌پردازیم: خطر، در لغت به معنای «ضرر و آفت» آمده است و در علوم سیاسی و علم مدیریت، در روش‌های سازمانی به معنای «ریسک و عدم اطمینان» (۳) نیز به کار می‌رود. البته بررسی این نکته که آیا امام به عنوان رهبر، در اداره بزرگ‌ترین مرکز علمی آموزشی کشور (دانشگاه) به ویژه، در شرایط بحران، از این روش‌ها استفاده کرده است یا نه، تحقیقی دیگر می‌طلبد و از حوصله این مقاله خارج است. انحراف یعنی مایل شدن از معیارها و مسیر اصلی - راه (۴) راست - به سوی کژراهه. آنچه در خور توجه است این است که علل و عوامل انحراف غالباً مورد غفلت واقع شده و به گونه‌ای است که دانشگاه و یا هر نهاد دیگری خودبه‌خود به کژراهه گرفتار می‌شود که باید به بررسی آن پرداخت. عمده محورهای مطرح در این مقاله بدین شرح خواهد بود: جایگاه دانشگاه و محدوده تاثیر آن در جامعه و پی‌آمدهای انحراف از دیدگاه امام؛ معیارهای اصولی مسیر حرکت دانشگاه و تبیین راه راست از دیدگاه امام؛ علل انحرافات از دیدگاه امام؛ کژراهه‌ها و انحرافات دانشگاه از دیدگاه امام؛ راهکارهای عملی برای پیش‌گیری و به سامان آوردن انحرافات از دیدگاه امام. الف: جایگاه دانشگاه در جامعه از پژوهش در کلمات نورانی امام؛ چنین به دست می‌آید که رکن اساسی ترقی و تعالی یک فرهنگ، کشور و ملت، نسل‌های حاضر و آینده، و یا واپسگرایی و عقب‌ماندگی آن، دانشگاه است؛ زیرا فرهنگ یک جامعه وابسته به علوم و معارفی است که در آن جامعه دارای ارزش بوده و ترسیم‌کننده آداب و رسوم آن جامعه است که در دانشگاه تدریس می‌شود. مانند: «فلسفه و معرفت‌شناسی» که مایه ادراک صحیح و جهت‌دهنده ارزش‌های فکری و اعتقادی و دفاع از آن و خط‌دهنده اصلی فرهنگ و به منزله مغز یک فرهنگ است. تاریخ علم نیز مایه استفاده از تجربیات اقوام گذشته و عبور از فرهنگ‌ها و تمدن‌های پیشین به یک تمدن صحیح و دست‌یابی به سعادت است. «ادبیات»، عامل زنده نگه داشتن فرهنگ یک جامعه است. «مدیریت»، «سیاست» و «اقتصاد» نیز هر کدام ارائه‌دهنده روش‌های نوین کشور داری و اداره اجتماعات بشری هستند که به منزله ستون فقرات یک فرهنگ می‌باشند. «علوم تجربی، ریاضی، پزشکی و روان‌شناسی» مایه پیشرفت علوم، صنایع، رفاه و آسایش جامعه و حفظ تعادل جسمی و روانی نیروهای انسانی یک جامعه است و... همه این علوم و فنون در دانشگاه به مرحله رشد و شکوفایی می‌رسد. از همین رو است که امام راحل؛ دانشگاه را مایه سعادت و یا شقاوت، ترقی و یا انحطاط و تعیین‌کننده سرنوشت مملکت دانسته و می‌فرماید: «دانشگاه مرکز سعادت، در مقابل، شقاوت یک ملت است، از دانشگاه باید سرنوشت یک ملت تعیین شود... دانشگاه غیر اسلامی، دانشگاه بد یک ملت را به عقب می‌زند (۵)» «ترقی یک مملکت به دانشگاه است (۶)» «مقدرات هر کشوری به دست دانشگاه و آن‌هایی که از دانشگاه بیرون می‌آیند هست، بنابراین دانشگاه بهترین و بزرگ‌ترین مؤسسه مؤثر است در کشور و بزرگ‌ترین مسئولیت‌ها را هم دانشگاه دارد (۷)» «از فرهنگ است که در وزارتخانه‌ها می‌رود از فرهنگ است که در مجلس می‌رود از فرهنگ است که کارمند درست می‌شود (۸)» «دانشگاه است که تربیت نسل آینده و حاضر را می‌کند.» (۹) ب: محدوده تاثیر دانشگاه بر جامعه ناگفته پیدا است که محدوده تاثیر دانشگاه در مسیر سعادت و راه راست یا در مسیر شقاوت و انحراف همه «قلمرو فرهنگ، ملت، کشور و جامعه است». بنابراین، درمی‌یابیم

که اگر دانشگاه از مسیر اصلی خود منحرف شود به تبع آن فرهنگ، ملت و کشور به انحراف کشیده خواهد شد. لذا، حضرت امام در سراسر صحیفه شریفه نور در بیشتر از ۳۰۰ مورد، درباره دانشگاه تذکر داده و کرارا آن را از خطر انحراف، برحذر داشته اند و علل انحراف آن را بررسی کرده و راهکارهای عملی برای پیش گیری و به سامان آوردن آن را ارائه فرموده اند که در جای خود خواهد آمد. ج: ضررها و پی آمدهای انحراف دانشگاه آنچه از حضرت امام نقل شد و کلمات دیگر ایشان به خوبی گویای آن است که انحراف دانشگاه موجب انحراف و عقب ماندگی و بدبختی یک ملت و اسارت و بردگی آنان در مقابل استعمارگران و موجب از بین رفتن سرمایه های انسانی به ویژه، جوانان و عدم شکوفایی استعدادها، وابستگی روحی به شرق و غرب و اشاعه فساد، تباهی و منکرات می شود و سرانجام، موجب از بین رفتن نسل های حاضر و آینده، دین، مذهب و ارزش ها است. در این زمینه حضرت امام (ره) می فرماید: «با انحراف دانشگاه، کشور منحرف می شود» (۱۰) «اگر این دو قشر - حوزه و دانشگاه - انحراف پیدا کند مطمئن باشید که کشور و احکام اسلام به انحراف کشیده می شود» (۱۰) «استاد دانشگاهی که مهذب نبوده اند برای کشور تحفه فساد می آورده اند» (۱۱) «ادیان و مکاتب انحرافی محصول تحصیل کرده های بی تهذیب است» (۱۲) «از یک فرهنگ فاسد استعماری جز کارمند و کارفرمای استعمار زده حاصل نمی شود» (۱۳) «دانشگاه ها که باید سرمایه انسانی برای ما درست کند اینها به وضع عقب افتاده ای نگاه داشتند» (۱۴) «لازم است از اختلافات داخلی که به نظر می رسد اکثرش با دست سازمان های خیانتکار ایجاد می شود تا باخیال راحت به زندگانی کثیف خود ادامه دهند جدا احتراز کنید» (۱۵) «سلاطین عقیده شان این طور بود که ملت ها عبد ما هستند» (۱۶) «این کاخ های مجلل آسمان خراش و آن کامجویی های رویایی سلاطین جور و حکومت های باطل که بادسترنج ملت ها فراهم شده است مردم را به سوی حزب های منحرف می کشاند» (۱۷) «بزرگ ترین وابستگی ملت ها به مستکبرین وابستگی فکری و درونی است که سرچشمه سایر وابستگی هاست». (۱۸) معیارهای اصولی مسیر حرکت دانشگاه از دیدگاه امام (ره) از تحقیق در کلمات امام (ره) چنین به دست می آید که زیر بنای نهضت امام و انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی «دین است که خود دارای سه رکن اساسی است: احکام اسلام، روحانیت و ملت. در نظر ایشان، راه رسیدن صحیح احکام اسلام به وسیله روحانیت به ملت و پیاده شدن آن در جامعه به منظور سعادت دینی و دنیوی آنان میسر نیست مگر با تهذیب نفس که مایه وحدت کلمه است و این دو در کلمات امام به عنوان بزرگ ترین و مهم ترین عامل رسیدن به مقصد و زمینه اجرای احکام اسلام، و رمز پیروزی نهضت و تداوم آن شمرده شده است. به این ترتیب معیار های اصولی از نظر امام پنج اصل زیر است که تخلف از هر یک انحراف محسوب می شود: احکام اسلام، روحانیت، ملت، تهذیب نفس و اتحاد و وحدت کلمه. مراد از احکام اسلام در کلمات امام، همان قوانین توحیدی الهی برگرفته از قرآن و سخن، سیره و عمل امامان معصوم: است و امام از آن به «اسلام ناب محمدی» تعبیر می کند. اسلام ناب در کلام امام (ره) دارای اصول ارزشی ذیل است: اصل ارزشی مطلق اسلام: «اسلام و قدرت ایمان بود که این ملت را نجات داد» (۱۹) «سرلوحه هدفان اسلام و احکام عدالت پرور آن باشد» (۲۰) «تنها مرجع استناد ما از حکومت اسلامی، زمان پیغمبر و زمان امام امیرالمؤمنین علیه السلام است.» (۲۱) اصل ارزشی مطلق توحید: «اسلام می خواهد علوم مهار شود به علوم الهی و برگشت به توحید بکند، مرکز ثقل توحید است» (۲۲) «مقصد انبیا انتشار توحید بود» (۲۳) «ما این همه فداکاری کردیم جوان های ما این همه در مبارزات وارد شدند و زحمت کشیدند و رنج کشیدند و خون دادند برای این بود که اسلام را می خواستند» (۲۴) «صد این هستند که نگذارند اسلام تحقق پیدا کند، سنگربندی های دانشگاه برای چه بود؟ کی ها بودند این ها؟... دانشگاه تبدیل شده بود به غرب ساختگی و غریزه ساختگی همان ها بودند که... می خواستند بشکنند این اسلام را». (۲۵) و مراد از روحانیت، همان «روحانیان آگاه و کارشناسان دین» و روشنگران و مبلغان و مجریان مذهب احکام اسلامی در جامعه اند، در مقابل حوزویان فریب خورده و متحجر که مبلغان اسلام آمریکایی اند. اصل ارزشی مطلق روحانیت در کلام امام (ره): «روحانیت قدرت بزرگی است که با از دست دادن آن خدای نخواستہ پایه های اسلام فرو می ریزد و قدرت جبار دشمن بی

معارض می شود (۲۶) «دانشگاهی ها بیدارباشند! تر اسلام منهای و حانیت یعنی لا اسلام (۲۷)» «اگر روحانیت نباشد اسلام را هیچکس نمی تواند نگه دارد (۲۸)» «ما بیزار هستیم از اسلام منهای روحانیت، اسلام منهای روحانیت خیانت است. اول می گویند: اسلام را می خواهیم، روحانیت را نمی خواهیم. (اگر) روحانیت استثنا شود، اسلام در کار نیست، اسلام با کوشش روحانیت رسیده است. بیدار باشید توطئه بزرگ در کار است». (۲۹) ملت هم همان مخاطبان قوانین الهی اند، هدف دین، سعادت و سیادت آنان در دنیا و آخرت و رسیدن به مقام «انسان کامل» می باشد. این مقام، همان مقام معنوی انسانیت و عبودیت و توحید الهی است که منشا اخلاق و عمل توحیدی در تمام شؤون زندگی است. اصالت ملت در کلام امام: «نهضتی که در ایران شد به واسطه دو نکته اصلی بود: ۱- نهضت از متن ملت بود ۲- عقاید «ما می گوئیم: دانشگاه در خدمت ملت و رفع احتیاجات ملت باشد نه در خدمت اجانب (۳۱)» «اگر ملت در مقابل غرب ایستاد، دانشگاه در مقابل غرب بایستد، اگر ملت در مقابل کمونیست ایستاد، دانشگاه در مقابل کمونیست بایستد (۳۲)» «ملت ما نجیب است، ملت ما اسلامی است... ملت ما ملتی است که ادب اسلامی دارد (۳۳)» «منطق ما، منطق ملت ما، منطق مؤمنین، منطق قرآن است (۳۴)» «دشمنان اسلام و غارتگران کشور با توطئه هاو نیرنگ می خواهند در این سنگر عظیم که امید ملت و مرکز سرنوشت یک کشور است (دانشگاه) رخنه نموده و با اعمال خود شمارا از راه حق و راه محرومین و مستضعفین، منحرف و با اخلا لگری، در مراکز علم، شما را از هدف باز دارند». (۳۵) اصل ارزشی مطلق «تهذیب نفس» در کلام امام: «در اسلام به پرورش بیش تر سفارش شده است از آموزش تربیب اخلاقی و تهذیب نفس (۳۶)» «بین علم و تهذیب نفس، تهذیب مقدم است (۳۷)» «تزکیه مقدم بر همه چیز است (۳۸)» «تمام بدبختی هادر دنیا، جنگ ها... در اثر عدم تربیت معنوی است (۳۹)» «دانشگاه ها که باید سرمایه انسانی برای ما درست کنند، این ها به وضع عقب افتاده ای نگاه داشتند و دستور داشتند که نگذارند آن جا یک انسان کامل و خدمتگذاری بار بیاید (۴۰)» «اسلام و مقصد همه انبیا این است که آدم ها را تربیت کنند» (۴۱) تمام علوم و تمام عبادات و تمام معارف الهیه و تمام احکام عبادی و همه این چیزهایی که هست، همه این ها برای این معناست که انسان ناقص را انسان کامل کند». (۴۲) اصل ارزشی مطلق اتحاد و وحدت کلمه در نزد امام رحمه الله: امام پس از تهذیب نفس، به هیچ چیزی به اندازه وحدت کلمه و اتحاد سفارش نفرموده است. تاکیدات فراوان امام و هشدارهای حکیمانه او از دامن زدن به اختلاف، حکایت از این می کند که وحدت کلمه و اتحاد و توحید در نظر او، اصلی از اصول نهضت و انقلاب اسلامی بوده است. چه این که بارها و بارها تاکید فرموده اند: «پیغمبر اسلام می خواست در تمام دنیا وحدت کلمه ایجاد کند، می خواست تمام ممالک دنیا را در تحت یک کلمه توحید (قرار دهد)، در تحت کلمه توحید تمام ربع مسکون را قرار دهد (۴۳)» «اکنون که می بینم شما فرزندان عزیز شاهراه اساس را یافته و بر پایه وحدت اسلامی به هم پیوسته اید و نور تابناک قرآن بر... قلب های شما پرتو افکنده است به خود نوید می دهم (۴۴)» «من با کمال تواضع دست خود را به سوی ملت نجیب ایران دراز می کنم، از روحانیون عظیم الشان تا... از جوانان محترم حوزه علمیه تا دانشجویان داخل و خارج کشور... و از همه صمیمانه و با عرض تشکر خواستارم که پیوستگی و وحدت کلمه خود را حفظ و از مناقشات تفرقه انداز احتراز نمایند (۴۵)» «لازم است تا جوانان دانشگاه های قدیم و جدید به هم پیوسته و با سایر طبقات ملت پیوند اخوت اسلامی برقرار کنند «و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا». این است دستور محکم نجات بخش قرآن کریم که باید نصب العین خود قرار دهیم». (۴۶) چنانچه اصول فوق را مورد دقت بیش تری قرار دهیم، در همه این موارد فلسفه آفرینش و فلسفه برانگیختن پیامبران و فرورستاندن کتاب های آسمانی و فلسفه معاد - اعتقاد و عمل و اخلاق توحیدی که از شؤون اصلی یک موحد است - به خوبی جلوه گر است. آنچه ما را به شکفتی وا می دارد و سنت الهی تدوین قرآن و سیره امام امیرالمؤمنین (ع) را تداعی می کند، این است که هر چند کتاب شریف صحیفه به منظور تالیف و تصنیف نگارش نیافته، اما واقعیت هایی از تاریخ بشری و سخنان زمامدار یک نهضت دینی است که در برهه ای از زمان، به منظور رهبری و اداره جامعه در مسیر تداوم نهضت و انقلاب، به تدریج شکل گرفته و نتایج پرثمری داشته است. امام خود،

انسان کاملی که به مقام عبودیت ست یافته بود، هیچ گاه چیزی را به مردم نگفتند مگر آن که خود عمل کرده بودند. چنین کسانی می‌توانند این چنین نهضت و جنبشی را ایجاد و رهبری کنند که عقول بشر از تحلیل آن عاجز است. چه زیباست که امت‌های اسلامی با تحقیق در تمام ابعاد شخصیتی امام راحل، با برگرفتن مشعل‌های هدایت از آثار و کلمات او به سوی شاه راه سعادت، معنویت، انسانیت، حریت و آزادی حقیقی گام بردارند. علل انحرافات دانشگاه از دیدگاه امام؛ آنچه در بررسی علل انحرافات از کلمات امام به دست می‌آید این است که ریشه اصلی انحراف، استکبار است؛ استکبار خارجی و استکبار درونی، دشمن سرسخت اسلام، روحانیت و ملت و از بین برنده دو ارزش «وحدت کلمه» و «تهذیب نفس» است. استکبار درونی و هوای نفس، همان اسارت شیطان (دشمن نامرئی) است. کسانی که در آثار امام تحقیق کرده‌اند می‌دانند که امام به تزکیه نفس و تهذیب اخلاق اهمیت به‌سزایی قایل است. اگر ما اساس و شالوده نهضت و حکومت امام را اخلاق انسانی و تزکیه نفس بدانیم، سخنی به‌گزارف نگفته‌ایم؛ زیرا تزکیه و اخلاق و تهذیبی که امام خود دارا بود و دیگران را سفارش به آن می‌کرد، از والاترین منشا اعتقادی که همان توحید است سرچشمه می‌گیرد. کتاب آسمانی نیز برای همین نازل شده که شخص موحد و مهدبی را تربیت کند. کلمات امام در این قسمت بی‌شمار است و ما تنها به نمونه‌ای تیمن می‌جویم: «نفس انسان سرکش است (اگر) یک آن از آن غافل بشویم (نعوذ بالله) انسان را به کفر می‌کشد. اگر غافل بشود انسان، شیطان را ضی نیست به فکر ما، او کفر ما را می‌خواهد، او می‌خواهد همه را منتهی کند به کفر، منتها از معاصی کوچک می‌گیرد و کم‌کم وارد می‌کند در بزرگ‌تر و کم‌کم در بزرگ‌تر و کم‌کم بالاتر، تا برسد به آن جا که خدای نخواستہ انسان را منحرف کند اصلاً از اسلام». (۴۷) استکبار خارجی (استعمارگران، چپاول‌گران و جهان‌خواران ستمگر) مایه بدبختی و عقب‌ماندگی و وابستگی تمام ملل اسلامی و ملت‌های دیگر و محو آثار اسلام، از طریق اشاعه فساد و فحشا، رواج مواد مخدر و مسکرات و فتنه‌انگیزی و شعله‌ور ساختن جنگ‌ها است آن‌ها از طریق فرهنگ بی‌بندوباری خود، قصد از بین بردن دین و مذهب و ایمان ملت‌ها را دارند. کسانی هم که خود را در مقابل این بلای خانمان سوز حفظ کرده‌اند، به وسیله جنگ‌های ویران‌گر که نتیجه آن، وابستگی نظامی، اقتصادی و فرهنگی و محو فرهنگ ملت‌ها و از خودبیگانگی و خودفراموشی و بردگی آن‌ها در مقابل استکبار جهانی است مورد تهاجم قرار می‌گیرند. امام با بصیرت و دوراندیشی که در غیر انبیا و اولیا دیده نشده است، امت‌های اسلامی و ملل آزاده جهان را از این دشمن سرسخت و پیامدهای آن بر حذر داشته و با برملا ساختن و نقشه‌های شوم آنان، راهکارهای عملی را گوشزد فرموده است: «دشمن اصلی آن‌ها اسلام است و خصیصه اصلی آن‌ها این است که از اسلام می‌ترسند (۴۸)» «ابتلای ما اساسش اجانب است. .. این خیلی تاریخ قدیمی دارد و موانع را هم موفق شدند از سر راه بردارند که یکی از آن‌ها اسلام است، دامن زدند در این سال‌های متمادی که این سد را بشکنند (۴۹)» «لا اقل از بیست سال پیش نقشه کشیدند... اسلام نباشد (۵۰)» «آمریکا نقشه‌اش را دارد و انگلستان هم از سابق داشته است و الآن هم همه دولت‌ها و ابرقدرت‌هایی که می‌خواهند ایران را بچاپند و شرق را بچاپند، از اسلام می‌ترسند و از مظاهر اسلامی می‌ترسند». (۵۱) اولین گام‌های استکبار در زمینه نابودی اسلام الف: وارونه معرفی کردن اسلام «مبلغین آن‌ها تبلیغ کردند بر ضد اسلام، اسلام را گفتند مثل همه ادیان آن‌طور که هست یک مخدری است، اصل دیانت را مخدر دانستند (۵۲)» «بعضی از این جوانان... راجع به تبلیغ اول که ادیان افیون توده‌هاست باورشان آمد (۵۳)» «اعظم مصیبت‌ها این است که نگذاشتند بفهمند مردم اسلام یعنی چه؟ اسلام حالا هم به حال ابهام دارد زندگی می‌کند، الان هم مبهم است (۵۴)» «استعمار مجال معرفی اسلام واقعی را به ما نمی‌دهد، دست استعمار در ممالک اسلامی یکی از فعالیت‌ها را که می‌کند این است که اسلام را به یک طریقت عقب افتاده کهنه شده معرفی کنند، سران قوم می‌گویند کهنه پرستی است، ارتجاع است، اسلام را معرفی این‌طور می‌کنند». (۵۵) ب: بدبین کردن مردم نسبت به روحانیت «دنبال این افتادند که قشر روحانی را در بین مردم منحط کنند گفتند: "روحانیون مردم کهنه پرستی هستند، فاتیکی هستند، این‌ها درباری هستند، این‌ها برای سلاطین کار می‌کنند" این هم یک تبلیغ

وسعی بود (۵۶) «می خواستم سوار اتومبیل بشوم، شوfer گفت ما دو طایفه را سوار نمی کنیم، یکی آخوندها را و یکی فاحشه ها را.» وضع آخوند این جور شده بود آن روز، یعنی این جور کرده بودند جدا کردند این را از ملت». (۵۷) ج: نفوذ در حوزه های علمیه خصیصه روحانی نماهای متحجر و بی درد درباری و مروجین اسلام آمریکایی در کلام امام، سکوت در مقابل ظلم و استبداد و مظاهر فحشا و از بین رفتن ارزش ها و شعائر اسلامی و گاهی تایید استکبار جهانی و عوامل مزدور در مقابل اسلام ناب محمدی (ص) بیان شده است. «تحریر گرایان و مقدس نمایان احمق در حوزه های علمیه کم نیست... این ها مروج اسلام آمریکایی اند و دشمن رسول الله... استکبار وقتی از نابودی مطلق روحانیت و حوزه ها مایوس شد دو راه را برای ضربه زدن انتخاب نمود: یک راه ارباب و زور و دیگری راه خدعه و نفوذ... وقتی شعار جدایی دین از سیاست جا افتاد و فقاقت در منطق ناآگاهان، غرق شدن در احکام فردی و عبادی شد، قهرا فقیه هم مجاز نبود که از این دایره و حصار بیرون رود و در سیاست و حکومت دخالت نماید. حماقت روحانی در معاشرت با مردم فضیلت شد (۵۸) «و این ظلم فاحشی است که کسی بگوید دست روحانیت اصیل طرفدار اسلام ناب محمدی (ص) با سرمایه داران در یک کاسه است، روحانیت متعهد، به خون سرمایه داران زالوصفت تشنه است (۵۹)» امروز نیز همچون گذشته شکارچیان استعمار در سراسر جهان از بصره و پاکستان و افغانستان و لبنان و عراق و حجاز و ایران و اراضی اشغالی به سراغ شیردلان روحانیت مخالف شرق و غرب و متکی به اصول اسلام ناب محمدی (ص) رفته اند. (۶۰) د: نفوذ در دانشگاه و ایجاد وابستگی روحی «کوشش کرده اند غربی ها که ما را از خودمان بی خود کنند، ما را میان تهی کنند، به ما این طور بفهمانند و فهمانند که خودتان هیچ نیستید و هرچه هست غرب است (۶۱)» «آنچه می توان گفت ام الامراض است، رواج روز افزون فرهنگ اجنبی استعماری است که در سال های بسی طولانی جوانان ما را با افکار مسموم پرورش داده و عمال داخلی استعمار بر آن دامن زده اند و از یک فرهنگ فاسد استعماری جز کارمند و کارفرمای استعمارزده حاصل نمی شود (۶۲)» «بزرگترین وابستگی ملت هابه مستکبرین وابستگی فکری و درونی است که سرچشمه سایر وابستگی هاست (۶۳)» «ما از حصر اقتصادی نمی ترسیم ولی از وابستگی می ترسیم». (۶۴) گام های بعدی استکبار، کوشش در جهت محو اسلام با القاء شبهات در قلمرو، دین، روحانیت و حکومت می باشد. در این زمینه می توان به شبهه جدایی دین از سیاست که منشا پیدایش تفکرات انحرافی انواع سکولاریزم است اشاره کرد. امام بارها و بارها فرموده اند: «... نقشه استعمار است از سال های قبل نقشه کشیده اند و متأسفانه به خورد ماهم دادند تا خیلی از ماها باور کردیم و پذیرفتیم که اسلام را با سیاست چه کار (۶۵)» «آن کسی که می گوید دین از سیاست جداست تکذیب خدا را کرده است، تکذیب رسول خدا را کرده است، تکذیب ائمه هدی را کرده است (۶۶)» «اسلام این نیست، والله اسلام تمامش سیاست است، اسلام را بد معرفی کرده اند، سیاست مدن از اسلام سرچشمه می گیرد (۶۷)» «تفکر جدایی دین از سیاست از لایه های تفکر اهل جمود به طلاب جوان سرایت نکند». (۶۸) شبهات دشمنان و پاسخ امام به راستی چرا استکبار هنوز هم علی رغم وجود مشعل های فروزان هدایت و روشنی حقیقت، ره افسانه می زند و با ایجاد شبهات، کمر به نابودی اسلام بسته است؟ در این جا به پاره ای از این شبهات و پاسخ آن از دیدگاه امام اشاره می کنیم: ۱: شبهه سکولاریزم لائیک الف: شبهه عدم جهان شمولی دین اسلام و انحصار به زمان و مکان خاص. امام در این باره چنین پاسخ داده است: «اشخاص بی اطلاع از اسلام خیال می کنند که اسلام... (برای) هزار و چهارصد سال پیش از این بوده... این حدی که گفته می شود... بشر... نمی داند الا زمان خودش را یا زمان سابقی (را) که تاریخ... خوانند... صحیح است، اما وقتی که اسلام و خداست نمی دانسته که بعدها چه خواهد شد این که برنامه اش را همچو درست کند برای همه اعصار باشد، برنامه برای همه اعصار هست شما اطلاع ندارید، این حرف ها برای این است که مردم را از اسلام جدا کنید»، (۶۹) «اسلام همه این معانی را دارد و جامع تمام جهات مادی و معنوی و غیبی و ظاهری هست برای این که انسان دارای همه مراتب است و قرآن کتاب انسان ساز است، انسان چون بالقوه همه مراتب را دارد، کتاب خدا آمده است که انسان را انسان کند و همان طوری که جامعه اش را اصلاح بکند خودش هم کامل کند تا برسد به

مرتبه عالی (۷۰) «انسان را که خلاصه عالم است، عصاره عالم است، انبیا برای این آمدند که همه این‌ها را الهی کنند». (۷۱) ب: شبهه عدم شمول دین اسلام و انحصار در اخلاقیات فردی و عدم کارایی آن در امور اجتماعی همانند سیاست، مدیریت، اقتصاد و... پاسخ امام زچنین است: «احکام سیاسی اسلام بیش تر از احکام عبادی آن هست و کتاب‌هایی که اسلام در سیاست دارد بیش تر از کتاب‌هایی است که در عبادت دارد (۷۲) «اسلام و حکومت‌های الهی این جور نیستند، این‌ها در هر جا و هر کس و هر جا هست و در هر حالی که هست آن‌ها را برایش احکام دارد یعنی کسی که در جوف خانه خودش بخواهد یک کاری خلاف و... بکند حکومت اسلامی به او کار دارد... احکام معنوی دارد و بسیاری از احکامش سیاسی است...». (۷۳) «من قبلا نیز گفته‌ام همه توطئه‌های جهان‌خواران علیه ما از جنگ تحمیلی گرفته تا حصر اقتصادی و غیره برای این بوده است که ما نگوئیم اسلام جواب گوی جامعه است و حتما در مسائل و اقدامات خود از آنان مجوز بگیریم». (۷۴) ۲: شبهه سکولاریزم با منشا ماتریالیزم (محوریت اقتصاد و اصل زیربنایی اقتصاد و روبنایی دین) «ان الذین کفروا یتمتعون و یا کلون کما تاکل الانعام و النار مثوی لهم» این میزان است، هر کس که ملاحظه کرد که در تمتعاتش در اکل و استفاده‌ها و لذایزش به افق حیوانی نزدیک است یعنی می‌خورد و لذت می‌برد بدون این که تفکر کند که از چه راهی باید باشد، حیوان دیگر فکر این نیست که حلال است یا حرام است... بدون قانون اسلامی تمتع می‌کنند... گرفتاری‌های ما این‌هاست... اساس مسلمین و اسلام را دارند از بین می‌برند». (۷۵) ۳: شبهه سکولاریزم علمی از آنچه در کتاب مکاسب امام، که شامل مبانی فقهی او است، در بحث ولایت فقیه آمده و نیز شرایط رهبری که در قانون اساسی آمده است استفاده می‌شود که رهبری بر مبنای ولایت مطلقه فقیه در حکومت اسلامی بالاترین مرتبه مدیریت علمی است و شبهه فوق بی اساس و منشا آن عدم اطلاع از مبانی ولایت فقیه و یا استکبار است. از ترجمه کلام امام چنین به دست می‌آید که ماهیت حکومت اسلامی از حکومت‌های جاری دنیا متمایز است زیرا اساس آن را قوانین جهان‌شمول و عموم‌شمول الهی تشکیل می‌دهد نه تجربیات و اعتبارات بشری محصور به زمان و مکان و هواهای نفسانی، و فقیه عادل یعنی: متخصص و کارشناس وارسته دینی که هرگز گناه نمی‌کند و بر فرض اگر گناه کند، خودبخود، از مقام خویش عزل می‌شود. فقیه عادل موظف است قوانین را از روی ادله و منابع احکام که همان عقل و نقل و اجماع که هر سه کاشف از اراده شارع است استخراج کرده و در جامعه به اجرا گذارد. با عنایت به کلام امام و نیز آنچه در قانون اساسی آمده است که رهبر علاوه بر داشتن شرایطی از قبیل اجتهاد و فقاہت، شجاعت و عدالت، باید از قدرت اداره کشور نیز برخوردار باشد. با توجه به این که چنین شخصی بوسیله مجلس خبرگان و شورای تعیین رهبری متشکل از کارشناسان برجسته علمی و دینی تعیین می‌شود، درمی‌یابیم که معیارهای رهبری در اسلام فراتر و بالاتر از مدیریت کارشناسانه است زیرا ولی فقیه علاوه بر کارشناسی مدیریتی، کارشناسی دینی و حقوقی و قانون‌گذاری و قضایی را نیز در ضمن وارستگی و فضایل انسانی و ملکات معنوی، داراست که ناظران صحنه تاریخ به ویژه، در شرایط بحران از تحلیل این گونه مدیریت یعنی مدیریت برتر عاجز مانده و چه بسا بر آن رشک برده‌اند. نمونه‌هایی در این مورد از کلام امام، بدین شرح بیان می‌گردد: «حکومتی را که اسلام بنا نهاده است نه حکومت دیکتاتوری است که رای یک فرد که از روی هواهای نفسانی اش نشأت گرفته است بر جامعه تحمیل شود و نه دموکراسی است که آراء مردم بر مردم حکومت کند، بلکه حکومتی است که در تمامی میدان‌های فعالیت خود از وحی الهی و قانون‌خدایی استمداد می‌کند (۷۶) «حکومت اسلامی چون یک حکومت قانونی الهی است بلکه تنها حکومت قانونی است که از طرف خداوند جعل و تشریح شده است (در روز غدیر خم) و برای اجرای قوانین الهی و گسترش عدالت الهی اجتماعی است. دو شرط اساسی در والی معتبر است، که اساس حکومت قانونی وی است، و حکومت قانونی الهی معقول نیست الا به تحقق همین دو شرط: ۱- علم به قوانین الهی ۲- عدالت و علم والی به احکام و قوانین که باید به حد کافی باشد و می‌توان آن را شرط سوم قرار داد و چنین شخصی مسلما فقیه عادل است که صلاحیت ولایت مسلمین را دارد و روشن است که معقول نیست خداوند جاهل و فاسق را ولی مسلمین قرار دهد». (۷۷) ۴: شبهه سکولاریزم دینی

الف: شبهه در دلیل ولایت مطلقه فقیه: به این تعبیر که ولایت مطلقه فقیه دلیل ندارد؛ ادله ای که بر ولایت فقیه قائم است مثبت ولایت حسبه است، که ولایت بر امور میت و مجانین و صبیان و... که محدود به موارد خاصه است نه مطلق. و اما پاسخ امام: «حفظ احکام اسلامی، که تا روز قیامت باقی است مانند احکام مربوط به مالیات و حدود و تعزیرات و حقوق جزایی و حقوق مدنی، مقتضی تشکیل حکومت و ولایت ولی ای در عصر غیبت است که متکفل اجرای آن باشد و همچنان حفظ ثغور و مرزها از تهاجم و غلبه تجاوزگران از اوجب واجبات است که ممکن نیست الا به تشکیل حکومت و از (خداوند) دور است ساکت گذاشتن و ترک این امور. پس دلیل ولایت فقیه به عینه، همان دلیل امامت است در عصر غیبت.» (۷۸) ب: شبهه در مفهوم ولایت مطلقه فقیه که لازمه ولایت به قید اطلاق اشتراک در مرتبه انبیا و ائمه معصومین (ع) و احراز عصمت است که نه تنها دلیل ندارد بلکه دلیل برخلاف دارد. و اما پاسخ امام: «خلافت دو معنا دارد: ۱- خلافت تکوینی الهی که مختص به مخلصین از اولیا و انبیای مرسل و ائمه طهارین است. ۲- معنای اعتباری جعلی همانند ولایت روز غدیر خم که توسط رسول خدا (ص) برای امام امیرالمؤمنین (ع) جعل شد که (۷۹) (۸۰) «- بنی الاسلام علی خمس - معنای حکومت نیست. ولایت به معنای امامت است که اگر نباشد نمازش قبول نیست آن غیر از ولایت غدیر است که ولایت غدیر به معنای حکومت است، حکومت را خدا جعل کرد ولایت به معنای امام قابل جعل نیست، خیلی از ائمه: حکومت نداشتند ولی ولایت داشتند، حکومت مجری آن چهارتای دیگر است در عرض هم نیست.» (۸۱) از آنچه در تبیین مفهوم ولایت مطلقه فقیه از کلمات امام آورده شد، پاسخ دو شبهه دیگر هم روشن شد: ۱- شبهه استبداد رای و دیکتاتوری در ولایت فقیه که امام فرمودند: ماهیت ولایت فقیه با دیکتاتوری و دموکراسی فرق دارد: «- سران گروهک ها - بعدا وارد دانشگاه می شوند و می گویند: "ولایت فقیه نباشد - دیکتاتوری است" اگر یک ولایت فقیهی دیکتاتوری بکند از ولایت می افتد، اسلام هر فقیهی را که ولی نمی کند آن که علم دارد عمل دارد، مشی اش به مشی اسلام است، سیاستش به سیاست اسلام است. از برای این است که یک آدمی که تمام عمرش را در اسلام گذرانده و در مسائل اسلامی گذرانده و آدم عوضی نیست و صحیح است، این تجارب را داشته باشد به این امرها، نگذارد که هر کس هر کاری دلش می خواهد بکند.» (۸۲) ۲- شبهه علت لزوم اطاعت از ولی فقیه همانند اطاعت از معصوم: با این که معصوم نیست که امام فرمودند: «دلیل ولایت فقیه همان دلیل امامت است.» (۸۳) بنابراین، دلیل اطاعت امام به عینه دلیل اطاعت از ولی فقیه است به وحدت ملاک، که همان عدم تعطیل حدود الهی و اقامه احکام دین است. ۵. شبهه سکولاریزم با منشا اگزیستانسیالیزم این شبهه با منشا اگزیستانسیالیزم و محوریت آزادی مطلق مطرح شده که دین و به تبع آن حکومت دینی را مایه سلب آزادی از انسان می داند و امروزه کسانی دانسته یا ندانسته، خواسته یا ناخواسته با مطرح کردن آزادی بیان، قلم، آزادی در قرائت دینی، دموکراسی و پلورالیزم از آن تبلیغ می کنند و از آزادی یک مفهوم پوچ و بی محتوا و میان تهی ساخته اند و آن را بهانه تاخت و تاز بر کیان و شرف اسلام و روحانیت و ملت و انسانیت و فطرت و ضروریات دین و بدیهیات مذهب قرار داده و در سایه آن هر چه می خواهند می نویسند و می گویند. امام در این باره گفته است: «و ترویج تمدن غرب از راه مفاهیم رنگ باخته ای همانند آزادی مطلق باید مانند آن ها که می گویند این است که چریک های فدایی، و فلان دسته منافق و فلان دسته کافر و فلان دسته ای که هیچ اعتقاد به اسلام ندارند، اینها آزاد باشند و بیایند و هر چه دلشان می خواهد بگویند و هر کاری می خواهند بکنند و لو فرض کنید بر علیه اسلام حرف بزنند آزادند و لو بر ضد جمهوری اسلامی حرف بزنند و این هم آزادند - و یک دسته نفهم هم می گویند نخیر باید این چیزها باشد این ها مقصودشان این نیست که آزاد باشیم - اینها مقصودشان آن نقشه ای است که طرح شده است برایشان و مرتب می خواهند پیاده کنند.» (۸۴) معیارها و محدوده آزادی معیارها و محدوده آزادی بیان، قلم و قرائت دینی در کلام امام عبارت است از: ۱- عدم ضدیت و مقابله با اسلام ۲- در حدی که مایه هتک و ضرر زدن به دین و ملت و نظام و روحانیت نباشد ۳- مغایر با اصول دین و احکام ثابت اسلام و ضروریات دین و مذهب نباشد. آزادی معنوی: «آزادی تنها سعادت ملت نیست، استقلال تنها سعادت ملت نیست، مادیت تنها سعادت نیست

این‌ها در پناه معنویات سعادت‌منداند، معنویات مهم است، بکوشید تا معنویات تحصیل کنید، علم تنها فایده ندارد، علم با معنویات علم است، ادب تنها فایده ندارد، ادب با معنویات، معنویات است که تمام سعادت بشر را بیمه می‌کند و کوشش کنید در تحصیل معنویات، در خلال علم که تحصیل می‌کنید معنویات را تحصیل کنید، دانشگاه‌ها معنویت پیدا نکنند، مدارس معنویت پیدا نکنند، مکتب‌ها معنویت پیدا نکنند تا ان شاء الله سعادت‌مند بشوند.» (۸۵) آزادی بیان: «امروز جوانان و اندیشمندان در فضای آزاد کشور اسلامی مان احساس می‌کنند که می‌توانند اندیشه‌های خود را در موضوعات و مسائل مختلف اسلامی بیان دارند، با روی گشاده و آغوش باز حرف‌های آنان را بشنوند و اگر بیراه می‌روند با بیان آکنده از محبت و دوستی راه راست اسلامی را نشان آن‌ها دهید و باید به این نکته توجه کنید که نمی‌شود عواطف و احساسات معنوی و عرفانی آن‌ها را نادیده گرفت و فوراً رنگ‌تقاط و انحراف بر نوشته‌هایشان زد و همه را یکباره به وادی شک و تردید انداخت. به جای پرخاش و کنار زدن آن‌ها با پدیری و الفت با آنان برخورد نمود - اگر قبول هم نکردند مایوس نشوید در غیر این صورت خدای ناکرده به دام لیبرال‌ها و ملی‌گراها و یا چپ و منافقین می‌افتد.» (۸۶) باید برنامه و نشریات همه جناح‌ها بدون ابهام متکی به اسلام و حکومت اسلامی باشد: (۸۷) «در سنت یک جور سنت را بیان می‌کند که منحرف بکند در کتاب یک جور کتاب را بیان می‌کند که منحرف بکند بسیاری از این آدم‌هایی که منحرف کردند و می‌کنند جوان‌های ما را، از این‌ها هست که در قشر شما و در قشر ما بودند و متقی نبودند، الهی نبودند، خدایی نبودند فقط توجه به این بوده است که مقام چه باشد، توجه به این بوده است که حقوق چقدر باشد.» (۸۸) آزادی قلم: «نهضت آزادی آمریکایی است - ضرر آن‌ها که متظاهر به اسلام هستند و با این حربه جوانان ما را منحرف خواهند کرد و نیز با دخالت بی‌مورد در تفسیر قرآن کریم و احادیث شریفه، تاویل‌های جاهلانه موجب فساد عظیم ممکن است شود. نهضت آزادی و افراد آن از اسلام اطلاعی ندارند با فقه اسلامی آشنا نیستند از این جهت گفتارها و نوشته‌های آن‌ها که منتشر کرده‌اند مستلزم آن است که دستورات حضرت مولی‌امیرالمؤمنین را در نصب ولایت و اجرای تعزیرات حکومتی که گاهی برخلاف احکام اولیه و ثانویه اسلام است برخلاف اسلام دانسته و آن بزرگوار را نعوذ بالله تخطئه بلکه مرتد بدانند و یا اینکه همه امور را از وحی الهی بدانند برخلاف ضرورت دین است نتیجه چون موجب گمراهی افراد بی‌اطلاع از مقاصد شوم آنانند می‌گردد برخورد قاطعانه شود و رسمیت نداشته باشد (۸۹)» مساله کتاب آیات شیطانی کاری حساب شده برای زدن ریشه دین و دینداری و در راس آن اسلام و روحانیت است (۹۰) «به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می‌رسانم مؤلف کتاب آیات شیطانی که علیه اسلام و پیامبر و قرآن تنظیم و چاپ و منتشر شده است، همچنین ناشرین مطلع از محتوای آن محکوم به اعدام می‌باشند.» (۹۱) تفسیر به رای و قرائت دینی: «باید شما دانشجویان دانشگاه‌ها و سایر طبقات روحانی و غیره از دخالت دادن سلیقه و آراء شخصی خود در تفسیر آیات کریمه قرآن مجید و در تاویل احکام اسلام و مدارک آن جدا خود داری کنید و ملتزم به احکام اسلام به همه ابعادش باشید و مطمئن باشید آنچه صلاح جامعه است در بسط عدالت و رفع ایادی ظالمه و تامین استقلال و آزادی و جریانات اقتصادی و تعدیل ثروت به طور عاقلانه و قابل عمل و عینیت در اسلام به طور کامل می‌باشد و محتاج به تاویلات خارج از منطق نیست و لازم است مراقب باشید با کمال دقت و هوشمندی که کسانی که التزام به اسلام ندارند به جمیع ابعادش ولو در اصلی از اصول با شما موافق نیستند آن‌ها را دعوت به التزام کنید و اگر مؤثر نشد از شرکت دادن آن‌ها در اجتماعات و انجمن‌های اسلامی احتراز کنید.» (۹۲) «اینان از اول تاکنون اسلام را وسیله اهداف شوم خود کرده و قرآن و نهج البلاغه را به بازی گرفته و جوانان پاکدل را به دام خود انداخته بودند تا جوانی‌شان را در راه اهداف استعماری آنان به تباهی بکشند.» (۹۳) جوانان عزیز دبیرستانی و دانشگاهی توجه کنید که سران و سردمداران گروه‌ها که می‌خواهند با اسم اسلام پایه‌های آن را سست کنند و جوانان را به دام اندازند هیچ اطلاعی از اسلام و اهداف قوانین آن ندارند و با خواندن چند آیه از قرآن و چند جمله از نهج البلاغه و تفسیرهای جاهلانه و غلط نمی‌شود اسلام شناس شد. اینان با تفسیر انحرافی چند جمله و چند آیه، آیات و جملات صریح را که مخالفت واضح با مرام

انحرافی و التقاطی آنان دارد، انکار می نمایند و در حقیقت، تمسک به قرآن و نهج البلاغه برای کوییدن اسلام و قرآن است تا راه را برای رهبران غربی و شرقی خود باز کنند و شما جوانان عزیز و سرمایه های کشور را بر ضد مصالح کشور خودتان بسیج نمایند.» (۹۴) آزادی صادراتی: ما با تمدن مخالف نیستیم با تمدن صادراتی مخالفیم... آزادی صادراتی، آزادی است که بچه های ما را به فحشا کشاند و مراکز فساد هر چه خواست زیاد شد به اسم و آزادی، همه مطبوعات ما در خدمت آن ها بود برای این که جوان های ما را از دانشگاه منصرف کنند (۹۵) دانشگاه باید آدمی درست کند که از حیث علمیت کشور را اداره کند: (۹۶) آزادی وارداتی (دموکراسی): موجب تباهی ملت و جوانان است... آزادی که بوسیله آن می خواهند بر ما حکومت کنند (۹۷) «شما با اسم آزادی و آزادی خواهی و دموکراسی می خواهید این مردم را دوباره برگردانید به حال اول و این آزادی است که شما از خارج الهام گرفتید و ما آزادی و ارواح را قبول نمی کنیم» (۹۸) «روشن فکرهای اسلامی، روشن فکرهای و ارواح را کنار بزنند غریزه ها را کنار بگذارید» (۹۹) «می خواهند ملت ها وابسته به غیر باشند این آزادی ها را سوغات می آورند» (۱۰۰) «دانشگاه باید مرکز تربیت باشد - و الا- عالم بی تربیت مضر است». (۱۰۱) سلب آزادی با آزادی: و اگر خدای نخواست آزادی را صرف کردیم بر خلاف مسیر ملت و اسلام، حالا که آزاد شدیم خودمان را به هرج و مرج بکشیم، حالا که آزاد هستیم به زیر دستان خودمان ظلم کنیم، حالا که آزاد هستیم بر خلاف نظامات اسلامی و بر خلاف نظامات ملی عمل کنیم هرج و مرج بیا کنیم چون آزاد هستیم، تحت هیچ قاعده نباشیم تحت هیچ یک از قواعد اسلامی و ملی نباشیم، اگر اینطور باشد، آزادی را سلب کردیم و بر خلاف مسیر ملت و بر خلاف مسیر اسلام.» (۱۰۲) امام و «پلورالیزم»: «اگر گروه ها مختلف باشند ولی در امور عقیدتی و در اصول عقاید اسلامی تفاهم داشته باشند آسیب نمی بینند و درگیری در اختلاف آراء و عقیده است. شما باید کوشش کنید با گروه های دیگری که مسلمان هستند و استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی را می خواهند تفاهم داشته باشید مهم این است که مقصد، مقصد واحد باشد، هر چند از راه هایی مختلف به آن مقصد می رسیم و این اساس امور است و اگر این طور نشود، منجر به درگیری می شود.» (۱۰۳) ۶. ایجاد تفرقه و جدایی بین حوزه و دانشگاه «بین روحانی و دانشگاه اختلاف ایجاد کردند و سپس مردم را از روحانی جدا کردند تا هر کاری می خواهند بکنند. این دو قشر مغز متفکر جامعه هستند.» (۱۰۴) «می گفتند: این آخوندها مرتجع اند، این ها می خواهند ما را برگردانند به آن عصر حجر همه آثار تمدن را با آن مخالفند. می آمدند پیش این قشر می گفتند (این ها دین ندارند) این بی دین ها، یک مشت فکلی بی دین و طوری تزریق می کردند که مع الاسف بعضی از اشخاص بی عمق باورشان می آمد این باور اسباب این شد که این دو قشر از هم جدا شدند، این به او بدبین شد او به این بدبین شد چه دو قشری، دو قشری که مربی جامعه بودند، دو قشری که باید - جامعه را - با مساعی هم دست به هم بدهند و جامعه را اصلاح بکنند، این ها را از هم جدا کردند، دو قشری که اگر این دو قشر به مسیر صحیح باشد، تمام ملت به مسیر صحیح می رود.» (۱۰۵) کژ راه ها و انحرافات دانشگاه از دیدگاه امام رحمه الله از آنچه تا کنون بیان شد، انواع انحرافات و کژروی ها نیز مشخص می شود که خطرناک ترین نوع آن، انحراف فکری است که مایه انحرافات اخلاقی و عملی است که موجب ستیزه جویی با اسلام، روحانیت، ملت و علت روی برتافتن از تهذیب نفس و عمل لله و سبب اختلاف و نفاق و تفرقه و وابستگی و غریزدگی است. در اینجا به فهرستی از انحرافات بسنده می کنیم: ۱. مخالفت با اصل اسلام و ضروریات و احکام ثابت دین ۲. گرایش به مکاتب انحرافی و فکری غرب و شک گرایي و القاء شبهات در زمینه مبارزه بادین و تبلیغ جدایی دین از سیاست ۳. تخطئه امامان معصوم ۴. تفسیر به رای و قرائت های جاهلانه دین و قرآن ۵. مخالفت با روحانیت و ولایت فقیه ۶. غربگرایی و ۷. مخالفت با خواسته های ملت و کژروی از مسیر مردم ۸. تضعیف نظام جمهوری اسلامی و مخالفت با ارکان نظام ۹. نفاق و تفرقه افکنی به بهانه های زبان، نژاد و ۱۰. احیای سنت های شاهنشاهی و طاغوتی. علایم منحرفان در کلمات امام رحمه الله طبیعت گرایي و لذت جویی: (۱۰۶) «مراقب باشید در دانشگاه... می خواهند نفوذ کنند و فریاد وا اسلاما می زنند - شیاطین انسی هستند در هر صورتی و هر شکلی انسان را منحرف می کنند (۱۰۷) «چشم و گوشتان را

باز کنید که اگر کسی آمد و گفت در آن مسیر باشید توجه کنید که غرضی در آن هست، اگر آمدند گفتند دانشگاه چه جوری هست هر وقت آمدند گفتند روحانی چه جوری هست بدانید کاری که شما کرده اید سنگین تمام می شود برای آن ها (۱۰۸) «هم اینان بوده اند که از مسیرو ملت جدا و در مسیر طاغوت و از انقلاب اسلامی بر کنار و بر ضد آن فعالیت می کردند... از فراندم می خواستند جلوگیری کنند... از آراء اکثریت قریب به اتفاق ملت سرپیچی می کنند... با ملت مخالف ... وابسته به شرق و غرب. .. به تبلیغات آنان گوش فرانهید - از آنان احتراز کنید (۱۰۹) «شعار در دانشگاه بر ضد قرآن، مخالفت با شعائر اسلامی، بر ضد ارتش، روحانی، مؤمنین متدینین، سخنی گفتن، درست کردن اجتماعات و تفرقه بین طوایف، شعار جدایی دین از سیاست، شعار آزادی تا هر چه دلشان می خواهد بکنند و لو فرض بر ضد اسلام حرف بزنند (۱۱۰) «این ها به حسب ظواهرشان و بر حسب ادعاهای شان بیش تر از شما ادعای مسلمانی می کنند و از شما بیش تر آدایش را به جا می آورند وقتی حالشان را مطالعه می کنید می بینید رویه شان با رویه شما فرق دارد، اسلامی که آن ها می گویند غیر از اسلامی است که اسلام می گوید. سوابق شان را مطالعه کنید چه تقاصیری دارند.» (۱۱۱) دامن زدن به آزادی وارداتی: «با نوشتارشان می خواهند ایمان مردم را بگیرند، از اسلام می ترسند - وقتی صحبت جمهوری اسلام شد هیاهو کردند.» (۱۱۲) باشعار آزادی - دموکراسی - آزادی دلبخواهی الفاظ جالبی که هیچ جای دنیا معنایش پیدا نشده هر کسی برای خودش معنایی می کند (۱۱۳) «بعضی از اساتید هستند که نمی گذارند تحصیل حسابی کنند آن ها را توقف می کنند مانع از پیشرفت آن ها هستند در خدمت غرب هستند و می خواهند در همه چیز محتاج غرب باشیم.» (۱۱۴) راهکارهای جلوگیری از انحراف در دانشگاه امام زاهدکارهای ذیل را برای جلوگیری از انحراف در دانشگاه ارائه داده اند: ۱. شناخت اسلام و تبیین معارف اسلامی «تمام مقصد ما اسلام است، همه اسلام برای این که اسلام مبدا همه سعادت ها و همه قشرها را از ظلمات به نور می رساند (۱۱۵) «وحدت مذهبی داشته باشید خاضع به احکام اسلام شوید (۱۱۶) «باید فداکاری کنید در ارجاع مجد و عظمت اسلام که در راس عظمت معنوی آن است (۱۱۷) «باید جوانان روحانی و دانشگاهی قسمتی از وقت را صرف کنند در شناخت اصول اساسی اسلام که در راس آن توحید و عدل و شناخت انبیای بزرگ، پایه گذاران عدالت و آزادی است، از ابراهیم خلیل تا رسول خاتم (ص) و در شناخت طرز تفکر آن ها از نقاط اقصای معنویت و توحید تا تنظیم جامعه و نوع حکومت و شرایط امام و اولی الامر و طبقات دیگر. (۱۱۸) «حدود الهی برای حفظ حقوق بشر است.» (۱۱۹) ۲. تهذیب نفس و تربیت صحیح اسلامی «ما می خواهیم یک جمعیتی نورانی پیدا بکنیم، یک قشرهای نورانی که وقتی وارد می شویم و یک دانشگاهی، عملش نورانی، علمش نورانی، اخلاقش نورانی، همه چیزش نورانی باشد، الهی باشد. پیروی نه برای این است که ما برسیم به یک مثلاً آزادی، برسیم به یک استقلال و منافع برای خودتان باشد، همین، همین دیگر تمام؟ حالا که دیگر منافع مال خودمان باشد، دیگر کاری دیگر نداریم؟ این ها مقدمه است، همه اش مقدمه این است که یک ملت انسان پیدا بشود، یک ملتی که روح انسانیت در آن باشد پیدا بشود، تحول پیدا بشود. در خود اشخاص آن چیزی که مطرح است پیش انبیا انسان است. آن چیز، چیز دیگری نیست، انسان مطرح است. پیش انبیا انسان است آن چیز، چیز دیگری نیست، انسان مطرح است. پیش انبیا، چیز دیگر پیش انبیا مطرح نیست. همه چیز به صورت انسان باید درآید.» (۱۲۰) این آدمی که از زیر دستگاه شما یا از دستگاه ما بیرون می آید اگر مؤمن باشد دیگر نمی شود که زیر بار ظلم اجانب برود و یا تطمیع بتوانند بکنند او را، این تطمیع ها و تهدیدها را همه، آنی که تطمیع می شود و تهدیدش آن ها اثر می کند آن هایی است که ایمان ندارند آنی که تقوا و ایمان دارد نه تطمیع در او تاثیر می کند که خیانت کند (۱۲۱) «شما دانشگاهی ها کوشش کنید که انسان درست کنید، اگر انسان درست کردید مملکت خودتان را نجات می دهید، اگر انسان متعهد درست کردید...» (۱۲۲) «اگر مردم را تربیت کنید به یک تربیتی سالم دعوت کنید به این که با خدا آشنا بشوند با معارف الهی آشنا بشوند، با قرآن آشنا بشوند که این طور شد کشور شما سالم می ماند و به جاهای دیگر هم سرایت می کند.» (۱۲۳) «از این رو است که نقش معلمان و اساتید در تربیت و تهذیب دانش آموزان و

دانشجویان به عنوان اساسی ترین و مؤثرترین نقش مطرح می گردد و همه دیدید که گرایش آنان به شرق و غرب برای کشورمان چه فاجعه ها آفرید و دانشگاه ها را به صورت دژ محکمی برای خدمت به شرق و غرب درآورد (۱۲۴). «از اغراض جزئی که تمامش با اغراض دنیویه و به کارهای شیطانی برمی گردد احتراز کنید». (۱۲۵). ۳. شناخت مواضع استکباری «اصل گفتنمان این است که آمریکا نباید باشد، نه آمریکا تنها، شوروی هم نباید باشد، اجنبی نباید باشد، منطبق ما این است و فریاد ما هم همین است (۱۲۶). «به فکر کشور باشند و توطئه ها را با وحدت کلمه خنثی کنند آن هایی که در بین مردم، کارگراها، دهقان ها، در دانشکده ها، دانشگاه ها می روند و تخم فساد می کارند آن ها را بشناسند بینند که این ها چه کسانی هستند و از کجا تایید می شوند و کی آن ها را تایید می کند. قلم های مسموم را بشناسند، اشخاصی که قلم دست می گیرند بر ضد اسلام، بر ضد روحانیت، بر ضد مسیر ملت قلم فرسایی می کنند بشناسید آن ها را، سوابق این ها را به دست بیاورید، مطالعه در احوال و سوابق این ها بکنند (۱۲۷). «بیدار باشید علمای اعلام، خطبای عظام، دانشگاهی، بازاری، کارگر، دهقان، همه بیدار باشید و دشمن خودتان را بشناسید دشمن های اسلام را بشناسید: اگر اسلام نبود این ها که برای آزادی قلم فرسایی می کنند، اینجا نبودند، آزادی نداشتند. آزادی را اسلام به ما داد، قدر این آزادی را بدانید (۱۲۸). «(منافقین و تروریسم) آن ها افکارشان، افکار اسلامی نیست و از اسلام خبری ندارند و از ایمان اطلاعی ندارند و افکارشان افکار مادی و برای دنیا کار می کنند و به هوای دنیا هستند.» (۱۲۹). ۴. اتحاد حوزه و دانشگاه مسرتی که امام در اتحاد حوزه و دانشگاه ابراز می کند، در هیچ جای کلمات وی دیده نشده است و هیچ چیزی امام را به آن اندازه دلشاد نکرده است. عبارت امام چنین است: «چه مجلس شورانگیزی است و چه اجتماع مبارکی، یک روز بود که دانشگاه و حوزه های علمیه از آن که از هم جدا بودند، جوی بوجود آورده بودند که با هم شاید دشمن بودند... اساس هم این بود که این دو قشری که با اتحادشان تمام ملت متحد می شود از هم جدا نگه دارند و با هم مخالفشان کنند تا ملت اتحاد پیدا نکنند.» (۱۳۰) این تعبیر اهمیت ویژه و وحدت حوزه و دانشگاه را در نزد امام می رساند. «دانشگاهی ها که یک عضو مؤثرند توجه به این داشته باشند که ما باید با این معممین که یک عضو مؤثرند آقایان خیال نکنند که معممین چه، شما می بینید که ملت با این هاست، ملت که شما با آن ملت می خواهید کار انجام بدهید با این هاست، هر روزی این ها بخواهند ملت را به یک راهی ببرند، تبعیت می کنند، برای این که این ها را نماینده امام می دانند.» (۱۳۱) «این قشر روحانی را اگر از دست بدهیم شکست می خوریم، ما ها دیگر عرضه نداریم، این ها هستند که می توانند کار انجام دهند. این قشر را نباید از دست بدهیم. روحانی هم گمان نکند که دانشگاهی چه، مقدرات مملکت ما دست دانشگاهی هاست، فردای امروز، مقدرات مملکت ما دست این هاست.» (۱۳۲) «اسلام را ملاها پیش می برد و برای این است که این ها برای خدا دارند حرف می زنند و عمال اسلام هستند و مردم علاقه به اسلام دارند. این مطلب را کنار بگذارید که منهای آخوند، نمی شود آقا، شما بخواهید مملکتان را اصلاح کنید، منهای آخوند اصلاح بردار نیست اختلاف، عامل شکست انقلاب از آن طرف هم، اگر آخوند بگوید که منهای دانشگاه، منهای جبهه های سیاسی، آن هم صحیح نیست برای این که آن هم کارشناسی لازم دارد (۱۳۳). «... حفظ برادری روحانی و دانشجویان نگویند دانشگاهی بی دین است... آخوند مرتجع است، نخیر غلط است این ها، هر دو با هم ست برادری بدهند.» (۱۳۴) «لازم است طبقات محترم روحانی و دانشگاهی باهم احترام متقابل داشته باشند. جوانان روشن فکر دانشگاه ها به روحانیت و روحانیون احترام بگذارند، خداوند آن ها را محترم شمرده.» (۱۳۵). ۵. اسلامی کردن دانشگاه ها «جدیت بکنید دانشگاه را درستش کنید، دانشگاه را اسلامی کنید. مملکت ما برای اسلام زحمت کشیده است و باید برای اسلام زحمت بکشد و می کشد و همه چیزش باید اسلامی بشود.» (۱۳۶) «دانشگاه ها را مد نظر بگیرید که اسلامی شود و اگر دانشگاه ها اسلامی شود مسائل ما در آینده حل است.» (۱۳۷) بعضی گمان کرده اند که کسانی که اصلاح دانشگاه ها را می خواهند و می خواهند دانشگاهها اسلامی باشد این است که علوم دو قسم است، علم هندسه یکی اسلامی است، یکی غیر اسلامی، علم فیزیک یکی اسلامی است یکی غیر اسلامی، از این جهت اعتراض

کرده اند که علم اسلامی و غیر اسلامی ندارد... بعضی توهم کرده اند... که باید دانشگاه اسلامی بشود یعنی فقط علم فقه و تفسیر و اصول در آنجا باشد... این‌ها اشتباهاتی است که بعضی‌ها می‌کنند یا خود را به اشتباه می‌اندازند... آنچه ما می‌خواهیم بگوییم این است که دانشگاه‌های ما دانشگاه‌های وابسته است... دانشگاه‌های استعماری است... اشخاصی هستند که غربزده هستند... جوان‌های ما را غربزده بار می‌آورند دانشگاه‌های ما یک دانشگاه‌هایی که برای ملت مفید باشد نیست... دانشگاه‌های ما مبدل شده است به یک میدان جنگ تبلیغاتی، ما می‌گوییم جوان‌های ما اگر علم هم پیدا کردند تربیت ندارند مریا به تربیت اسلامی نیستند... ما که می‌گوییم باید بنیادا - باید - اینها تغییر بکنند، می‌خواهیم بگوییم که دانشگاه‌های ما باید در احتیاجاتی که ملت دارد در خدمت ملت باشند نه در خدمت اجانب، اساتیدی که در دانشگاه‌های ما هستند بسیاری از آن‌ها در خدمت غربند، جوان‌های ما را شست و شوی مغزی می‌دهند، جوان‌های ما را تربیت فاسد می‌کنند. ما نمی‌خواهیم بگوییم که علوم دو قسم است که بعضی مناقشه کنند - عمدا یا از روی جهالت - ما می‌خواهیم بگوییم که دانشگاه‌های ما اخلاق اسلامی ندارند، دانشگاه ما تربیت اسلامی ندارد، اگر دانشگاه‌های ما تربیت اسلامی و اخلاق اسلامی داشت میدان زد و خورد عقاید که مضر به حال این مملکت است نمی‌شد. « (۱۳۸) ۶. مناظره و بحث و حل شبهات «اسلام دین مستند به برهان و متکی به منطق است و از آزادی بیان و قلم نمی‌هراسد و از طرح مطلب‌های دیگر که انحراف آن‌ها در محیط خود آن مکتب‌ها ثابت و در پیش دانشمندان خودشان شکست خورده است باکی ندارد. درگیری نکنند (۷)» (۱۳۹) «با آن‌ها مباحثه کنید که از دانشمندان اسلامی دعوت کنید با آن‌ها به بحث و گفت‌وگو بنشینید.» (۱۴۰) ۷. پرهیز از اختلاف‌ها و گروه‌بازی‌ها «ای مسلمانان جهان! و ای پیروان مکتب توحید! رمز تمام گرفتاری‌های کشورهای اسلامی اختلاف کلمه و عدم هماهنگی است و رمز پیروزی وحدت کلمه و ایجاد هماهنگی است... تفرقه و جدایی و گروه‌گرایی اساس همه بدبختی‌ها و عقب‌افتادگی‌ها است (۷)» (۱۴۱) «جوان‌ها در مقابل آمریکای استکباری بایستند، جوان‌ها در مقابل خودشان می‌ایستند.» (۱۴۲) ۸. شست و شوی مغزی از وابستگی «مغزها را از این وابستگی فکری شست و شو بدهید و با این انتخاب ملت خود را نجات دهید.» (۱۴۳) ۹. خودکفایی «خودکفایی در سایه پشت کردن به تمدن غرب است.» (۱۴۴) ۱۰. کار برای خدا «خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که: من فقط یک موعظه دارم به شما (قل انما اعظکم بواحد) که به امت بگو که فقط من یک موعظه دارم به شما و آن موعظه این است که قیام کنید و قیام‌الله باشد، قیام‌الله کنید.» (۱۴۵) گرچه استکبار از درون و برون سعی در، بند کشیدن انسانیت دارد و گرچه همیشه از نهان راه‌ها وارد شده و بامکر و حيله قصد اسارت فکر و تسخیر جان انسان را دارد، اما از آنجایی که در این طرف میدان رزم، خدای بزرگ مرتبه قرار دارد و سپاهیان خدایی، همانند دیدبان عقل، راهنمای نبوت، و چراغ وحی، و مدافعان ملکوتی فرشتگان، و سلسله فریادگران و بیدارگران اقالیم قبله همانند امام که ادامه کاروان انبیاء و شهدا و صدیقین اند، دشمن همیشه در خسران و ناکامی است و تا اندیشه امام موجود دارد و تا مکتب اسلام ناب محمدی هست، پرچم‌های هدایت توحیدی، بر فراز قله افکار ملل آزاده در اهتزاز و شعله‌های جاودانی طور سینای مکتب اهل بیت: روشنایی بخش شاهراه پویندگان حقیقت و مسافران الی الحق مع الحق بالحق است. پی‌نوشتها: ۱- صحیفه نور، ج ۱، ص ۳-۴-۲ مفاتیح الجنان - ادعیه وارده در ایام ماه رجب دعای پنجم ۳- الف) مدیریت رفتار سازمانی ج ۱ ص ۱۰۸ - استفن رابینز. ب) مدیریت فرهنگ سازمان - دکتر سلیمان ایران زاده. ج) فرهنگ علوم سیاسی - واژه risk - علی آقابخشی و... ۴- واژه نامه فلسفی و علوم اجتماعی - دکتر جمیل صلیبا - فرهنگ علوم سیاسی واژه deviation - صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۶-۲۱-۶ همان، ج ۷، ص ۷۸۱- همان، ج ۷، ص ۸۱ تا ۸۴- همان، ج ۱، ص ۸۶ تا ۱۰۰-۹ همان، ج ۱۴، ص ۲۷۸ تا ص ۲۸۲-۱۰ همان، ج ۱۷، ص ۸۸ تا ۹۱-۱۱ همان، ج ۱۷، ص ۱۷ تا ۲۶-۱۲-۱۳- همان، ج ۱، ص ۱۱۸ تا ۱۲۵ / ص ۱۶۱-۱۴- همان، ج ۵، ص ۳۹ تا ۴۱-۱۵ همان، ج ۱، ص ۱۶۱ تا ۱۶۲-۱۶ همان، ج ۵، ص ۳۹ تا ۴۱-۱۷ همان، ج ۱، ص ۱۶۱ تا ۱۶۲-۱۸-۱۹ همان، ج ۹، ص ۱۸۵ تا ص ۱۸۸ / ص ۲۵۷ تا ص ۲۶۲-۲۰-۲۱- همان، ج ۲، ص ۱۷ تا ص ۲۱ / ص ۲۲-۲۵- همان، ج ۸، ص ۶ تا ۱۰-۲۳- همان، ج ۷، ص ۲۴-۴۶-۲۴

همان، ج ۶، ص ۲۵۵ تا ص ۲۶۲ ۲۵- همان، ج ۱۲، ص ۱۰۶ تا ۱۱۴ ۲۶- همان، ج ۲، ص ۱۷ تا ص ۲۱ ۲۷- همان، ج ۶، ص ۲۶۹ تا ص ۲۷۱ ۲۸- همان، ج ۷، ص ۴۴ تا ص ۴۷ ۲۹- همان، ج ۶، ص ۲۶۹ تا ص ۲۷۱ ۳۰- همان، ج ۱۱، ص ۱۸۹ - ۱۹۸ ۳۱- همان، ج ۱۲، ص ۵۲ تا ۵۵ ۳۲- همان، ج ۱۲، ص ۵۲ تا ۵۵ ۳۳- همان، ج ۶، ص ۵۵ تا ص ۶۲ ۳۴- همان، ج ۱۵، ص ۱۱۲ تا ص ۱۱۶ ۳۵- همان، ج ۹، ص ۱۸۵ تا ۱۸۸ ۳۶- همان، ج ۱۷، ص ۱۷ تا ۲۶ ۳۷- همان، ج ۱۹، ص ۱۲۲ تا ص ۱۲۳ / ۳۹ ۹۰- همان، ج ۱۷، ص ۱۷ تا ۲۶ ۴۰- همان، ج ۵، ص ۳۹ تا ۴۱ ۴۱- همان، ج ۷، ص ۱۵ تا ص ۱۷ ۴۲-۴۳-۴۴- همان، ج ۱، ص ۲۳۳ تا ص ۲۴۲ / ۱۱۸ تا ص ۱۲۵ / ج ۱ ص ۱۳۰ تا ص ۱۳۱ ۴۵-۴۶- همان، ج ۲، ص ۱۱ تا ص ۱۴ / ۴۷ ۱۵- همان، ج ۱، ص ۱۱۸ تا ص ۱۲۵ ۴۸- همان، ج ۱۳، ص ۱۶۸ تا ۱۷۴ ۴۹- همان، ج ۲، ص ۱۸۱ تا ص ۱۸۹ ۵۰- همان، ج ۱، ص ۸ تا ص ۱۴ ۵۱- همان، ج ۱۳، ص ۱۶۸ تا ص ۱۷۴ ۵۲- همان، ج ۲، ص ۱۸۱ تا ص ۱۸۹ ۵۳- همان، ج ۶، ص ۲۰۱ تا ص ۲۱۸ ۵۴-۵۵- همان، ج ۱، ص ۱۶۵ تا ص ۱۷۵ ۵۶ ۸۶- همان، ج ۶، ص ۲۰۱ تا ص ۲۰۷ ۵۷- همان، ج ۲، ص ۲۳۶ تا ص ۲۴۵ ۵۸-۵۹-۶۰- همان، ج ۲۱، ص ۸۸ تا ص ۱۰۱ / ۸۸ تا ص ۱۰۱ ۶۱- همان، ج ۹، ص ۲۵ تا ص ۳۲ ۶۲- همان، ج ۱، ص ۱۶۱ تا ۱۶۲ ۶۳- همان، ج ۹، ص ۱۸۵ تا ص ۱۸۸ ۶۴ ۱۸۸- همان، ج ۱۲، ص ۵۲ تا ۵۵ ۶۵- همان، ج ۱، ص ۲۳۳ تا ص ۲۴۲ ۶۶- همان، ج ۲۰، ص ۲۷ تا ص ۳۴ ۶۷- همان، ج ۱، ص ۶۴ تا ۶۶ ۶۸- همان، ج ۲۱، ص ۸۸ تا ص ۱۰۱ ۶۹- همان، ج ۹، ص ۲۵۷ تا ۲۶۲ ۷۰- همان، ج ۱، ص ۲۳۳ تا ص ۲۴۲ ۷۱- همان، ج ۷، ص ۵۹ تا ص ۶۴ ۷۲-۷۳- همان، ج ۱، ص ۲۳۳ تا ۲۴۲ ۷۴- همان، ج ۲۱، ص ۸۸ تا ۱۰۱ ۷۵- همان، ج ۱، ص ۱۶۵ تا ص ۱۷۵ ۷۶-۷۷-۷۸- المکاسب، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۱ / ص ۴۶۴ / ص ۴۶۱ ۷۹- نهج البلاغه، خطبه ۳۳ ۸۰- المکاسب، تالیف امام، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۶ ۸۱- صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۷ تا ص ۳۴ ۸۲- همان، ج ۹، ص ۱۷۸ تا ۱۸۴ ۸۳- المکاسب، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۱ ۸۴- صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۶۸ تا ۱۷۴ ۸۵- همان، ج ۷، ص ۱۵ تا ص ۱۷ ۸۶- همان، ج ۲۰، ص ۲۲۷ تا ۲۴۴ ۸۷- همان، ج ۲، ص ۱۷ تا ۲۱ ۸۸- همان، ج ۶، ص ۲۴۸ تا ص ۲۵۲ ۸۹- همان، ج ۲۲، ص ۳۸۴ تا ۳۸۵ ۹۰-۹۱- همان، ج ۲۱، ص ۸۸ تا ص ۱۰۱ / ۹۲ ۸۶- همان، ج ۲، ص ۱۷ تا ۲۱ ۹۳-۹۴- همان، ج ۱۵، ص ۱۶۰ تا ص ۱۶۲ / ۱۶۰ تا ص ۱۶۲ ۹۵-۹۶- همان، ج ۱۱، ص ۱۸۹ تا ۱۹۸ ۹۷- همان، ج ۹، ص ۱۸۸ ۹۸- همان، ج ۸، ص ۲۶۹ تا ۲۷۳ ۹۹- همان، ج ۷، ص ۱۲۰ تا ۱۲۶ ۱۰۰- همان، ج ۹، ص ۱۴۳ تا ۱۴۸ ۱۰۱- همان، ج ۱۱، ص ۱۸۹ تا ص ۱۹۸ ۱۰۲- همان، ج ۷، ص ۴۲ تا ص ۴۳ ۱۰۳- همان، ج ۱۵، ص ۱۷۷ تا ص ۱۷۷ ۱۰۴- همان، جلد ۱۲، ص ۱۰۶ تا ۱۱۴ ۱۰۵- همان، ج ۶، ص ۲۴۸ تا ص ۲۵۲ ۱۰۶- همان، ج ۸، ص ۶ تا ۱۰ ۱۰۷- همان، ج ۱۷، ص ۸۸ تا ۹۱ ۱۰۸- همان، ج ۱۳، ص ۲۰۶ تا ۲۱۲ ۱۰۹- همان، ج ۹، ص ۱۸۵ تا ۱۸۸ ۱۱۰- همان، ج ۱۳، ص ۱۶۸ تا ۱۷۴ ۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳- همان، ج ۹، ص ۱۷۸ تا ۱۸۴ / ۲۶۲ تا ۲۵۷ / ۱۷۸ تا ۱۸۴ ۱۱۴- همان، ج ۱۲، ص ۵۲ تا ۵۵ ۱۱۵- همان، ج ۷، ص ۵۹ تا ص ۶۴ ۱۱۶- همان، ج ۱، ص ۶۴ تا ۶۶ ۱۱۷- همان، ج ۱، ص ۱۶۱ تا ۱۶۲ ۱۱۸- همان، ج ۲، ص ۱۷ تا ۲۱ ۱۱۹- همان، ج ۶، ص ۱۷۲ تا ص ۱۸۰ ۱۲۰- همان، ج ۷، ص ۵۹ تا ص ۶۴ ۱۲۱- همان، ج ۶، ص ۲۴۸ تا ص ۲۵۲ ۱۲۲- همان، ج ۷، ص ۵۹ تا ص ۶۴ ۱۲۳- همان، ج ۱۹، ص ۲۰۷ تا ص ۲۱۲ ۱۲۴- همان، ج ۱۵، ص ۱۶۰ تا ص ۱۶۲ ۱۲۵ ۱۶۲- همان، ج ۱۱، ص ۶۵ تا ۶۶ ۱۲۶- همان، ج ۲، ص ۱۳۲ تا ص ۱۴۱ ۱۲۷-۱۲۸- همان، ج ۷، ص ۲۹ تا ص ۳۰ ۱۲۹- همان، ج ۱۵، ص ۱۱۲ تا ص ۱۱۶ ۱۳۰- همان، ج ۱۳، ص ۲۰۶ تا ۲۱۲ ۱۳۱- همان، ج ۶، ص ۲۲۴ تا ۲۳۲ ۱۳۲- همان، ج ۶، ص ۲۲۴ تا ص ۲۳۲ ۱۳۳- همان، ج ۴، ص ۸۹ تا ۹۵ ۱۳۴- همان، ج ۱، ص ۲۵۵ تا ۲۶۶ ۱۳۵- همان، ج ۲، ص ۱۷ تا ص ۲۱ ۱۳۶- همان، ج ۷، ص ۵۹ تا ۶۴ ۱۳۷- همان، ج ۱۹، ص ۲۲۳ تا ص ۲۲۶ ۱۳۸- همان، ج ۱۲، ص ۵۲ تا ص ۵۵ ۱۳۹- همان، ج ۹، ص ۱۸۵ تا ص ۱۸۸ ۱۴۰- همان، ج ۹، ص ۱۸۵ تا ۱۸۸ ۱۴۱- همان، ج ۹، ص ۲۲۵ تا ۲۲۶ ۱۴۲- همان، ج ۱۲، ص ۵۲ تا ۵۵ ۱۴۳- همان، ج ۹، ص ۱۸۵ تا ص ۱۸۸ ۱۴۴- همان، ج ۱۱، ص ۱۸۹ تا ۱۹۸ ۱۴۵- همان، ج ۷، ص ۳۶ تا ۴۱ منابع مقاله: فصلنامه معرفت، شماره ۳۱، سیدمحمدعارف امینی؛

وحدت حوزه و دانشگاه در اندیشه امام خمینی (ره)

وحدت حوزه و دانشگاه در اندیشه امام خمینی (ره) وحدت حوزه و دانشگاه آرمان بلند امام راحل ره بود که فراوان بر آن تأکید می فرمود و سال کنونی (۱۳۷۸) به توصیه و حسن انتخاب رهبر معظم انقلاب سال امام خمینی نام گرفت. از این رو طلیعه این مجموعه نیز به مقالاتی مزین می شود که به بررسی وحدت حوزه و دانشگاه از منظر آن یار سفر کرده و همیشه زنده می پردازد. (۱) به طور کلی قطع نظر از بررسی سیر تاریخی وحدت حوزه و دانشگاه با مرور به تحلیلهای ارائه شده در خصوص محدوده و قلمرو آن می توان به پنج تحلیل عمده نایل شد که عبارتند از: ۱ وحدت آرمانی اخلاقی، سیاسی اجتماعی ۲ وحدت معرفت شناختی ۳ وحدت ساختاری ۴ وحدت ایدئولوژیک و ۵ وحدت مبتنی بر تقسیم کار که هر کدام از این تحلیلهای دارای پیش فرضها و دلالتهای خاص خود است. در این مقاله به طور عمده به تحلیل اول یعنی وحدت آرمانی و سیاسی اجتماعی بین دو قشر روحانی و دانشگاهی که به نظر می رسد به شدت مورد نظر حضرت امام (ره) بوده است می پردازیم. اما قبل از اینکه بحث از دیدگاه امام را آغاز کنیم ذکر اجمالی از دیگر دیدگاهها و موارد نقد آنها به میان می آوریم. علاوه بر دیدگاه حضرت امام (ره) که آن را تحت عنوان وحدت اخلاقی آرمانی، سیاسی اجتماعی طرح کردیم، سایر دیدگاهها را می توان به وحدت معرفتی، وحدت ایدئولوژیک، وحدت ساختاری و وحدت مبتنی بر تقسیم کار دسته بندی کرد که به اختصار به ارائه این دیدگاهها و نقدهای وارد بر آنها می پردازیم: (۲) الف. وحدت معرفتی: این دیدگاه با فرض جدایی کامل معرفتی دو نهاد حوزه و دانشگاه عامل اصلی تعارض را جدایی معرفتی و عامل اصلی وحدت را وحدت معرفتی می داند. پیش فرضهای معرفتی، روشهای معرفتی و اخلاق و روحیه جداگانه معرفتی سه بعد اساسی اختلاف بین این دو نهاد است. در بعد پیش فرضها، قداست بخشی به معرفت دینی و بی توجهی به معرفت بشری و بی اعتنایی به صامتیت متون دینی از سوی حوزه عامل اصلی اختلاف است. در بعد روشهای معرفتی، وفاداری حوزه به روشهای عقلی، قیاسی و منطق قدیم و پای بندی دانشگاه به روشهای تجربی، استقرایی و منطق جدید عامل عمده اختلاف در این سطح است و در بعد روحیه معرفتی نیز حوزه متهم به جزم اندیشی، نقدناپذیری، خودسانسوری، اسیر خطوط قرمز خودساخته بودن و محدودیت در تحقیق است و دانشگاه معرفت آزادمنشی، نقدپذیری، نظریه پردازی، کم رنگ بودن خطوط قرمز، مطلق ناننگاری و پذیرش حدود و نسبیست است. بر این دیدگاه شش نقد وارد است: ۱. بین علوم و روش شناسی آنها مرز قاطعی وجود ندارد. بین علوم مختلف طبیعی، اخلاقی و دینی بده بستان وجود دارد. حتی روشهای تجربی نیز ابتناء بر یکسری مفروضات غیر تجربی و ماوراءالطبیعی دارند که علی الاصول پرداختن به آنها از حیطة علوم تجربی و روشهای تجربی خارج است. ۲. این دیدگاه به لحاظ تاریخی پاسخی برای وحدت علوم و علما در حوزه های مختلف تمدن در گذشته و از جمله در تمدن اسلامی ندارد. ۳. تقدس گرایی و جزم اندیشی برخی از دانشگاهیان متعصب و پای بند به پارادایم پوزیتیویسم کلاسیک قابل مقایسه با قداست گرایی حوزه های علمیه نیست. بعلاوه اگر قداست گرایی معرفت دینی توجیهی داشته باشد، جزم اندیشیهای تجربی برخی از دانشگاهیان چه توجیهی دارد؟ ۴. حتی در درون دانشگاه یا حوزه نیز الزام به وحدت روش معرفتی بی وجه است. ۵. روحیه نقد و ابطال در حوزه بمراتب بیش از دانشگاههای فعلی ماست، هرچند مطلوب نیست. ب. وحدت ایدئولوژیک: سه تعبیر در ذیل وحدت ایدئولوژیک طرح شده است: ۱. علت عدم وحدت، دوگانگی بنیان علوم دانشگاهی و علوم حوزوی است. بنیان علوم دانشگاهی بر پایه الحاد و هوی و هوس است و بنیان علوم حوزوی بر پایه تفکر و ایدئولوژی اسلامی است. ۲. عامل عدم وحدت، تأکید دانشگاه و علوم دانشگاهی بر تسلط بر جهان و ازدیاد قدرت مادی است و هدف نهاد حوزه دستیابی به حقیقت هستی است. ۳. عامل عمده اختلاف، دیدگاهها و علائق ایدئولوژیکی گروهی است که در پس مبانی منتسب به علوم پنهان است. این تعبیر علت اصلی اختلاف را تلاش گروهی از جامعه برای استفاده از ابزار موجه علوم تجربی برای پوشاندن علائق ایدئولوژیکی فرد می داند.

بر تعبیر اول و سوم چهار نقد وارد است: ۱. قلمرو دین اسلام قابل تسری به تمام علوم بشری نیست. ۲. با این تعبیر، بویژه تعبیر اول، بنیانهای مستقل عقلی و فرادینی فرو می ریزد و انسانها قادر به درک و فهم مشترک از عالم نخواهند بود. ۳. با این تعبیر، داد و ستد میان فرهنگهای مختلف بی اعتبار خواهد شد. ۴. با فرض غلبه ایدئولوژی بر تمام یافته های علمی، خود این عبارت نیز ایدئولوژیک تلقی شده و از بنیان زده می شود. بر تعبیر دوم نیز دو نقد زیر وارد است: ۱. تمایز ماهوی علوم انسانی فاقد اعتبار است. ۲. این تعبیر پیوستگی علوم مختلف الهی، فلسفی، متافیزیک و تجربی را نادیده می انگارد. ج. وحدت ساختاری: بر پایه این دیدگاه، هماهنگی سازمانی بین دو نهاد حوزه و دانشگاه امری ضروری است. اگر طالب وحدت بین این دو نهاد هستیم باید از وحدت و ادغام سازمانی استقبال کنیم. طرد نقاط ضعف هر دو نهاد تلفیق بر آینه نقاط مثبت هر دو نهاد، راه رسیدن به سازمانی برجسته، فعال و فراگیر است. این دیدگاه با استناد به شواهد تاریخی که مدارس علمیه عهده دار علوم مختلف بوده اند، به دنبال ادغام فوق به منظور رفع دوگانگی نهادی علمی است. بر این دیدگاه به طور عمده سه نقد وارد است: ۱. این دیدگاه ابزارگرا و غافل از محتواگرایی در امر وحدت است. ۲. با توجه به تقسیم کار علوم و معارف مختلف بشری، ادغام ساختاری نه مطلوب است و نه امکان پذیر. ۳. با توجه به واقعیت تاریخی اختلاف بین حوزه و دانشگاه، این ادغام به نفع هر کدام تمام شود، به تشدید خصومت و اختلاف خواهد انجامید. د. وحدت مبتنی بر تقسیم کار: این دیدگاه به چند روایت عمده اشاره می کند که هر کدام می تواند ضمن پرده برداری از ابهامات موجود گامی در جهت ریشه یابی اختلاف و حتی الامکان ارائه نوعی پیشنهاد برای رابطه و وحدت باشد. ۱. با استفاده از مباحث فلسفه تعلیم و تربیت، تعیین بایدها و نبایدها، هدفها و غایات آموزشی توسط حوزه به عنوان متولیان اصلی استنباطات دینی و فعالیت علمی و پژوهشی دانشگاه در ذیل این غایات و جهات دینی، که البته مستلزم گسترش قلمرو معرفتی حوزه و تحول متدلوژیک در شیوه استنباط متناسب با شرایط زمانی و مکانی است. در خصوص برنامه ریزی اجتماعی نیز طرفداران این نظریه معتقدند که حوزه جهات کلی اجتماعی را استنباط کند و برنامه ریزان اجتماعی بر اساس این اهداف برنامه ریزی کنند. از سوی دیگر، در جای خود در مباحث فلسفه علم و فلسفه علوم اجتماعی بحث می شود که علوم مختلف اعم از طبیعی و انسانی ابتناء بر یکسری مفروضات ارزشی، ایدئولوژیک و هنجاری و انسان شناختی دارند که خواه ناخواه اگر قرار باشد به دنبال علوم دینی باشیم حوزه می تواند علاوه بر رسالت تبلیغی و وظیفه شناسی خود که بر فضاسازیهای روانی و اجتماعی و جهت گیری ارزشی و ایدئولوژیک عالمان علوم طبیعی مؤثر خواهد بود، در شفاف کردن برخی از مبانی غیر تجربی علوم مختلف نیز نقش داشته باشد. با توجه به ابعاد هنجاری نظریه های اجتماعی این وظیفه حوزه است که ابعاد هنجاری دینی و متناسب با جامعه و تمدن اسلامی را در اختیار دانشگاهیان قرار دهد. ۲. اخذ فرهنگ از حوزه و تفکر از دانشگاه و ابزار حرکت با دولت. به عبارت دیگر، جهت گیری حرکت با حوزه ها، تنظیم و کنترل این حرکت و انطباق آن با مقتضیات زمانی با دانشگاه و ابزار حرکت با دولت. ۳. با فرض انحصار موضوع شناسی در موضوعات مستحدثه و تخصصی به دانشگاه و حکم شناسی به حوزه، موضوع شناسی با دانشگاه و استنباط احکام این موضوعات با حوزه. چون موضوعات تخصصی کلی هستند و شناخت آنها احتیاج به تخصص دارد، فقیه باید برای شناخت این گونه موضوعات به مشاوران موضوع شناسی و متخصص مراجعه کند و نظرات ایشان را در تعیین مشخصات موضوع و چگونگی اجرا و پیاده کردن احکام آنها جویا گردد. برای مثال با توجه به دو اصل دینی وجوب حفظ مصلحت مسلمین و یا قانون لاضرر و لا ضرار، تشخیص این که در امور مختلف مصلحت چیست و چگونه باید تأمین شود و یا این که چه چیزی مضر است و چگونه باید از آن اجتناب کرد، در حیطه درک متخصصان است. ۴. با فرض یکی نبودن مبانی معرفتی علوم حوزوی و دانشگاهی، حوزه ها متولی اصلی علوم انسانی باشند و دانشگاهها متولی اصلی علوم طبیعی. دانشگاهها به علوم دقیقه پردازند و اهتمام به علوم انسانی در انحصار حوزه ها باشد. ۵. با این فرض که دایره تواناییهای دین صرفا مسائل معنوی، اخلاقی و فردی است و ابعاد اجتماعی دین تنها از طریق دغدغه زندگی دینی افراد یک اجتماع تجلی می یابد، حوزه ها

عهدہ دار وظایف فردی و اخلاقی باشند و مسایل مربوط به برنامه ریزیهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در انحصار دانشگاه ها و مباحث کارشناسی آنها باشد. به نظر نگارنده از بین زیرتقسیمهای وحدت مبتنی بر تقسیم کار، روایت اول معقول تر، مطلوب تر و متناسب تر با تجربه بشری و تحولات معرفت شناسی و بده بستان بین علوم مختلف است. فرض دوم، علاوه بر این که درک مبهمی از فرهنگ ارائه می کند، عنصر تفکر را نیز از حوزه سلب می کند، هرچند ویژگی مثبت آن اعطای نقش الگوسازی و نظام سازی به دانشگاه است که درخور تأمل است. به نظر می رسد اگر به مفهوم نارسای فرهنگ و انحصار مقوله فکر به دانشگاه اعتنایی نکنیم، این روایت شکل دیگری از همان روایت اول است که در برنامه ریزی اجتماعی قائل به ارائه جهات اجتماعی از سوی حوزه و برنامه ریزی از سوی دانشگاهیان و کارشناسان دانشگاهی است، هرچند بسیار محدودتر از روایت اول است. فرض سوم، یعنی فرض موضوع شناسی، علاوه بر این که موضوع شناسی را از حوزه ها می گیرد، حوزه را محدود به فقه و حکم شناسی می کند که این هم جفایی است در حق حوزه و هم جفا در نقشی که حوزه می تواند در جهت دهی به علوم دانشگاهی داشته باشد. فرض چهارم درست نقطه مقابل وحدت معرفتی است و منادی تعارض معرفتی است که علاوه بر آن که بده بستان معرفتی و تقسیم کار مثبت را نفی می کند، بر جدایی نهادی دو نهاد حوزه و دانشگاه صحنه می گذارد که به نوبه خود می تواند تعارضهای اجتماعی موجود را دامن بزند. فرض پنجم در واقع مسیحی کردن اسلام به عنوان دین تمام عیار است که نه با واقعیت تاریخی اسلام سازگار است و نه با برداشتهای صحیح و اصولی از متون دینی. در مجموع می توان بهترین شکل وحدت حوزه و دانشگاه را با عنایت به اندیشه حضرت امام (ره) و دیدگاه پیشنهادی نگارنده در توجه به موارد پنجگانه زیر جستجو کرد: ۱. توجه دانشگاهیان به ریشه های وابستگی نهاد دانشگاه و خودباختگی تاریخی، وابستگی فکری و به دور از هویت و فرهنگ جامعه بودن این نهاد (عنایت به بومی سازی و اسلامی شدن دانشگاه) و تلاش در جهت ارتقای فایده مندی آن. ۲. توجه حوزویان به ریشه های تحجر و گسترش قلمرو فکری معرفتی خود متناسب با نیاز انسان معاصر و در راستای پیش فرضها و مبانی دینی و ماوراءالطبیعی مورد نیاز علوم دانشگاهی. به عبارت دیگر، تقسیم کار ساختاری با توجه به مبانی معرفتی علوم از یکسو و جهت گیری این علوم از سوی دیگر که متضمن آشنایی هرچه بیشتر با مبانی علوم طبیعی و انسانی و حوزه های معرفتی فلسفه علم و فلسفه علوم اجتماعی است. ۳. وحدت آرمانی در عرصه فعالیت های سیاسی اجتماعی به عنوان دو قشر تعیین کننده و سرنوشت ساز فکری فرهنگی در جامعه. ۴. توجه به موانع تاریخی و سیاسی اجتماعی ایجاد وحدت بین روحانیان و دانشگاهیان با عنایت به نقشهای مورد انتظار جامعه از حوزوی و دانشگاهی و پرهیز از یکسویه نگری در وحدت. ۵. عنایت به معنویت و تهذیب نفس در دو نهاد حوزه و دانشگاه در کنار فعالیت های علمی و پژوهشی. آنچه در این نوشتار از اهمیت بیشتری برخوردار است توجه به دیدگاه امام (ره) و بررسی آن است. دریافت ما از کلام امام (ره) این است که ایشان به قضیه وحدت حوزه و دانشگاه بیشتر به عنوان یک واقعیت تاریخی اجتماعی می نگرستند و عمدتاً از این زاویه به تحلیل آن می پرداختند؛ تحلیلی که می توان عنوان جامعه شناسی تاریخی رابطه حوزه و دانشگاه بر آن نهاد. به طور قطع واقعیت فوق مورد نظر تحلیلهای مختلف نیز بوده است. بعضی از تحلیلهای فوق در ارائه راه حل از بررسی این واقعیت به مثابه یک پدیده اجتماعی فاصله گرفته و چاره درد را صرفاً در مباحث نظری و فلسفی دیده اند که در خور تأمل است. مروری اجمالی بر اندیشه حضرت امام (ره) این امر را آشکار می کند که ایشان بیشتر با عطف توجه نسبت به مسائل سیاسی اجتماعی اقدام به ترغیب در جهت وحدت حوزه و دانشگاه کرده اند، این امر روشن می سازد که تحلیلهای دیگر که بیانگر زمینه هایی غیر از زمینه های آرمانی اخلاقی سیاسی و اجتماعی است. الزاماً وفادار و محدود به نظر حضرت امام (ره) نبوده است آنها با این توجیه که اگر برای محدوده وحدت مورد نظر ایشان، بنیانی مستحکم به لحاظ نظری و معرفتی فراهم نشود، این وحدت بسیار متزلزل و شکننده خواهد بود. اقدام به مطرح نمودن برخی ابعاد دیگر درباره وحدت کرده اند، توجه به این بنیانها هر چند درجای خود امری بجای و ضروری است، لکن بعضی از این مبانی معرفتی آن قدر آرمانی و بعضاً خیالی و دور از دسترس است که اولاً

خروج از آن به سهولت امکان پذیر نیست، بدین معنا که به قدری ابعاد این مبانی نظری پیچیده و تو در توست که پرداختن به آنها و حل معضلات و سؤالات مرتبط با آنها متضمن مباحث فلسفی یا شبه فلسفی پر دامنه و زمان بر است ثانیاً ورود فی نفسه در این مناقشات نقض غرض است. اگر این گفته درست باشد که حیظه مورد نظر، حداقل در اندیشه امام (ره)، به طور عمدیه حیظه سیاسی اجتماعی بوده است باید با این مسأله به مثابه یک پدیده اجتماعی که منطبق خاص خود را داراست، برخورد نماییم، و در حد ضرورت، مطلوبیت و امکان پذیری به مبانی فلسفی و معرفتی آن پردازیم، باید توجه ما معطوف به ریشه های پیدایی این اختلاف به عنوان یک واقعیت اجتماعی و توجه به ابعاد و مؤلفه های مختلف تاریخی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آن باشد و در این بین اگر بحثی معرفتی نیز صورت می گیرد به طور عمدیه به آن از زاویه ابعاد فکری فرهنگی نگریسته شود. این به معنای انکار مبنای نظری، ارزشی و حتی ایدئولوژیک در بررسی پدیده های اجتماعی نیست، بلکه مراد این است که بحث ما یک بحث اجتماعی است و پرداختن به مبانی نظری و ارزشی باید در حد شفاف کردن بیشتر موضوع باشد ثالثاً انتقال از مباحث نظری صرف به مباحث اجتماعی و بالعکس، براحتمی امکان پذیر نبوده و مناقشه آمیز است. این انتقال منطبق خاص خود را داراست. چه بسیار اندیشمندانی که ارتباطات مفهومی و حتی منطقی ذهن خود را به جامعه نسبت می دهند و توجه به منطبق پدیده های اجتماعی که از نوعی سیاست، تغیر، نسیت و کثرت برخوردار است ندارند و بالعکس چه بسیار اندیشمندانی که سیاست و تغیر پدیده های اجتماعی را به عالم ذهن و معرفت نسبت میدهند. با این مقدمه که بیانگر ضرورت توجه به مقوله وحدت حوزه و دانشگاه از زاویه نگرش حضرت امام (ره) است به بررسی دیدگاه ایشان می پردازیم. تأمل در دغدغه خاطر امام (ره) نسبت به وحدت حوزه و دانشگاه روشنگر دل مشغولی و اهتمام بیشتر ایشان به وحدت سیاسی و عاطفی و ارتباط و همبستگی بین روحانی و دانشگاهی و توجه و هشدار نسبت به توطئه های بیرونی و درونی در جهت برهم زدن این وحدت بوده است. آنچه به طور خاص جلب نظر می کند مسأله وحدت روحانی و دانشگاهی است تا وحدت حوزه و دانشگاه. اگر به طور غیرمستقیم نیز از دانشگاه و حوزه در مقوله وحدت بحث می شود، منظور عمدتاً وحدت دانشگاهی و روحانی است. امام (ره) در وصیت نامه الهی سیاسی خویش در بندهای (د، و)، (ط) و (ک) ضمن اشاره به مسأله وحدت روحانی و دانشگاهی که بیانگر حساسیت و اهمیت موضوع نزد ایشان است به طور خاص بر محور همبستگی اخلاقی و سیاسی تأکید می نمایند. از مباحث دیگر وصیت نامه نیز این گونه استنباط می شود که جوهر اساسی این وحدت، انگیزه الهی و مقصد حکومت اسلامی از سوی هر دو قشر است. حضرت امام (ره) به ریشه یابی ایجاد عداوت و خصومت بین روحانی و دانشگاهی عنایتی خاص دارند و آن را پدیده ای برنامه ریزی شده، از زمان رضاخان می دانند. پدیده ای که وابستگی فرهنگی و فکری را در دستور کار خود قرار داده بود و با هدف دین زدایی و روحانیت ستیزی از یکسو و غرب گرایی و هویت گریزی از سوی دیگر، تلاش در جهت تعمیق عقب ماندگی و وابستگی بیشتر کشور داشته است. تحقیقا هر جا امام (ره) از اصلاح فرهنگ یاد می کنند منظورشان اصلاح فکر وابسته ای است که از زمان رضاخان و با ترفندهای گسترده تبلیغاتی در قالب نهادهای فکرساز از جمله دانشگاه اعمال گردیده و به موفقیتهایی نیز دست یافته است. به تعبیر ایشان قسمت عمدیه قرار دادهای خانه خراب کن، باز شدن پای مستشاران خارجی، غارت ذخایر ایران و طلای سیاه که در نیم قرن اخیر به ایران و اسلام ضربه مهلک زده است، توسط دانشگاهها صورت گرفته است. (۳) ایشان بر این اساس نجات دانشگاه از انحراف را نجات کشور و ملت می دانند. (۴) امام تلاشی وافر در جهت رسوب زدایی از افکار شرق زده و غرب زده روشنفکران و دانشگاهیان و القاء خودباوری و بازگشت به هویت شرقی و فرهنگ اسلامی به منظور ایجاد دانشگاهی مستقل و فایده مند داشته اند. قهراً یکی از دلایل عمدیه مخالفت حوزه با دانشگاه می تواند ریشه در همین خودباختگی و اسلام ستیزی اولیه دانشگاه داشته باشد. این وابستگی فکری، وابستگی عقلی و وابستگی مغزی به خارج منشأ اکثر بدبختیهای ملتها و ملت ماست. (۵) ما تا خودمان را پیدا نکنیم، تا شرق خودش را پیدا نکند، تا این گمشده پیدا نشود، نمی توانیم سر پای خودمان بایستیم. باید از مغزهای ما اسم غرب زدوده شود. (۶)

امام (ره) در خصوص فایده مندی و خودی بودن دانشگاه معتقدند: اگر ما تربیتی اصولی در دانشگاهها داشتیم، هرگز طبقه روشنفکر دانشگاهی ای نداشتیم که در بحرانی ترین اوضاع ایران در نزاع و چند دستگی با خودشان باشند و از مردم بریده باشند و از آنچه که بر مردم می گذرد، چنان آسان گذرند که گویی در ایران نیستند. (۷) تمام عقب ماندگی های ما به خاطر عدم شناخت صحیح اکثر روشنفکران دانشگاهی از جامعه اسلامی ایرانی بود و متأسفانه هم اکنون هم هست ... بدآموزیهای دانشگاهی زمان شاه، روشنفکر دانشگاهی را طوری بار آورد که اصولاً ارزشی برای خلق مستضعف قائل نبوده و متأسفانه هم اکنون هم نیست. (۸) روشنفکران متعهد و مسئول، بیایید تفرقه و تشتت را کنار بگذارید و به مردم فکر کنید و برای نجات این قهرمانان شهید داده، خود را از شر «ایسم» و «ایست» شرق و غرب نجات دهید. روی پای خود بایستید و از تکیه به اجانب پرهیزید. (۹) از اندیشه امام این گونه مستفاد می شود که یکی از موانع عمده تحقق وابستگی فکری، قشر مستقل روحانی بوده است که می بایست با عزلت و انزوا کشاندن آن و گرایش به استادان شرق زده و غرب زده و ایجاد فضای روانی و تبلیغاتی گسترده، مانع فوق کنار زده شود. در اندیشه امام کنار زدن این مانع تنها کنار زدن یک مانع عمده اجتماعی تلقی نمی شود، بلکه کنار زدن دین و دیانت از دانشگاه و مآلاً عرصه سیاسی اجتماعی محسوب می شود. از نقشه های شیطانی قدرتهای بزرگ استعمار و استثمارگر که سالهای طولانی در دست اجراست و در کشور ایران از زمان رضاخان اوج گرفت و در زمان محمدرضا باروشهای مختلف دنباله گیری شد به انزوا کشاندن روحانیت است. (۱۰) ایشان در ادامه به ایجاد عداوت بین دانشگاهیان و روحانیان اشاره نموده و اضافه می کنند که سعی بر این بوده است تا کسانی که در آتیه، حکومت را به دست می گیرند از کودکی تا جوانی به گونه ای تربیت کنند که از ادیان به طور مطلق و اسلام به طور خاص و از وابستگان به ادیان به ویژه روحانیان و مبلغان متنفر باشند و ایشان را عمال انگلیس در آن زمان و طرفدار سرمایه دار و زمین خوار و ارتجاع و مخالف تمدن و تعالی در بعد از آن معرفی کنند. از طرف دیگر با تبلیغات سوء، روحانیان و مبلغان و متدینان را از دانشگاه و دانشگاهیان ترسانده و همه را به بی دینی و بی بند و باری و مخالفت با مظاهر اسلام و ادیان متهم می نمودند. (۱۱) امام به نکته بسیار ظریف و دقیقی اشاره می کنند که بنده جایی ندیده ام به این هشدار امام توجه شده باشد. ایشان اظهار می دارند که حاصل این عداوتها آن بود که دولتمردان، مخالف ادیان و اسلام و روحانیان و متدینان باشند و توده های مردم که علاقه به دین و روحانی دارند، مخالف دولت و حکومت باشند. در نتیجه اختلاف عمیق بین دولت و ملت و دانشگاهی و روحانی راه را برای چپاولگران ذخایر کشور هموار نمود. (۱۲) امام (ره) با این تعبیر، دانشگاهی را سمبل و نماد دولت و روحانی را سمبل و نماد مردم می دانند و این نکته ای است که اولاً روشنفکران باید به آن توجه داشته باشند و ثانیاً بیانگر رسالت و تعهدی است که روحانیان همواره باید نسبت به آن هشیار باشند. پیوند مردم با روحانیت حاکی از عمق بینش امام نسبت به هویت دینی جامعه است که در اصلاحات اجتماعی باید به آن توجه نمود. از سوی دیگر، نیم نگاهی به نهضت‌های مردمی موفق و نسبتاً موفق در یکصد سال اخیر حکایت از گونه ای پیوند با روحانیان دارد، از جنبش تنباکو تا مشروطه، نهضت ملی شدن نفت تا قیام ۱۵ خرداد و بالاخره انقلاب اسلامی، تماماً بیانگر پیوند مردم با دین و روحانی است. با توجه به جامعه مذهبی ایران، تنها نهضتهایی موفق و پایدار بوده اند که به گونه ای پیوند خود با فرهنگ عامه به ویژه ارزشها و شیوه های رفتاری اسلامی را حفظ کرده باشند. امام با اشاره فوق به گونه ای وحدت روحانی و دانشگاهی را وحدت ملت و دولت و اختلاف این دو را تهدیدی برای نظام و استقلال آن به حساب می آوردند. این برداشت، ضمن آنکه پرده از یک واقعیت عمیق تاریخی بر می دارد، هشدار است که روحانیان. این گونه نیست که پیوند ملت با روحانیت و یک انگاری این دو همواره و تحت هر شرایطی پایدار باشد. امام در کنار هشدار به دانشگاهیان در توجه به توطئه های مختلف در ایجاد خصومت و عداوت با روحانیان، وظایفی برای روحانیت برمی شمرد که با رعایت این وظایف است که می توان پیوند فوق را مستمر و پایدار دانست. نگارنده از مجموع فرمایشات امام در مورد انتظار از روحانیت به هفده مورد برخورد نموده ام که توجه به آنها می تواند ضامن بقاء حیثیت روحانیت و استمرار پیوند فوق باشد

این وظایف بدون توجه به تقدم و تأخر آنها عبارتند از: ۱. حضور در صحنه، بدون فراموشی شأن روحانی بودن. ۲. استقلال و عدم وابستگی به دولت. ۳. تهذیب نفس. ۴. تحمل دانشگاهیان و کارشناسان. ۵. ارشاد و هدایت دولت. ۶. آگاهی بخشی به مسلمانان نسبت به وظایف خطیر سیاسی خود. ۷. اصلاح حال ملت و جلوگیری از ظلم، غارتگری و دزدی. ۸. پرهیز از دنیاطلبی، هر چند در امور مباح. حفظ زی طلبگی باشخص سطح زندگی پایین تر از سطح معمولی مردم. ۹. حفظ شأن، منزلت و آبروی خود در بین مردم. ۱۰. تداوم بخشی به انقلاب اسلامی، استمرار نظام اجتماعی اسلام و حفظ قوانین اسلامی و قانون اساسی. ۱۱. مقابله با دو فرهنگ منحط شرق و غرب. ۱۲. پرهیز از سخنان تفرقه آمیز. ۱۳. اخراج عناصر غیراخلاقی از حوزه. ۱۴. افشای آخوندهای درباری. ۱۵. پرهیز از گروه گرایی. ۱۶. رعایت عدالت اسلامی در رفتار خود. ۱۷. اجتناب از تقدس مآبی و تحجر به نظر نگارنده و با فرض سست شدن پیوند بین ملت و روحانیت که فرض دور از واقعیتی نیست، ریشه این سستی را پس از انقلاب نباید صرفاً در توطئه های بیرونی جستجو کرد. بخش عمده از ضعف پیوند فوق به رفتار روحانیت پس از انقلاب، به ویژه فراموشی زی طلبگی برمی گردد. سستی این پیوند نیز به معنای بی پشتوانگی دولت و تجدید وابستگی کشور خواهد بود. اما به طور خاص صفتی که به پیوند روحانی و دانشگاهی لطمه ای جدی وارد می سازد و امام به آن توجه خاص دارند، تقدس مآبی و تحجر برخی از روحانیان است. شاید عبارت زیر به حد کافی بیانگر انزجار امام از قشر متحجر و مقدس مآب باشد: شما باید نشان دهید که جمود حوزه های علمیه آن زمان که هر حرکتی را متهم به حرکت مارکسیستی و یا حرکت انگلیسی می کردند، تنی چند از عالمان دین باور، دست در دست مردم کوچه و بازار، مردم فقیر و زجر کشیده گذاشتند و خود را به آتش و خودن زدند و از آن پیروز بیرون آمدند. شما به روشنی ترسیم کنید که در سال ۴۱ سال شروع انقلاب اسلامی و مبارزه روحانیت اصیل در مرگ آباد تحجر و مقدس مآبی چه ظلمها بر عده ای روحانی پاکباخته رفت، چه ناله های دردمندانه کردند، چه خون دلها خوردند، متهم به جاسوسی و بی دینی شدند ولی با توکل بر خدای بزرگ کمر همت را بستند و از تهمت و ناسزا نهراسیدند و خود را به طوفان بلا زدند و در جنگ نابرابر ایمان و کفر، علم و خرافه، روشن فکری و تحجر، سرافراز ولی غرقه به خون یاران و رفیقان خویش پیروز شدند. (۱۳) از آفات تحجر، ابزار پرستی، مقابله با تغییر و نوآوری و تقدس بخشی به فهم خود قطع نظر از مفروضات مبنایی این فهم و قطع نظر از متدولوژی این فهم است که می تواند مانعی برای نوآوریهای اصولی و متدولوژیک در فهم عمیق تر و متناسب با سوالها و نیازهای انسان امروزی در حیطه وظایف حوزه از یکسو و مقابله نامعقول با ابزارهای نوین به دلیل ابزار پرستی از سوی دیگر باشد که هر دو به وحدت روحانی و دانشگاهی به عنوان قشری که با معرفت تجربی و علوم روز و تحولات نوین تکنولوژیک سرو کار دارد آسیبی جدی وارد سازد. فراموش نکنیم که حضرت امام (ره) با دخالت عنصر زمان و مکان در موضوع، فقه سنتی صاحب جواهری مورد قبول خود را کمال بخشید و تحولی نو در برداشتهای فقهی ایجاد کرد. بهرحال، همان گونه که اشاره شد به صراحت پیوند دوستی و تفاهم بین دانشگاهیان و روحانیان را مورد تأکید قرار داد و در این خصوص به نقش حساس روحانیان در توجه به سیاست بازان نفوذی در ایجاد تفرقه اشاره می کند: توصیه اینجانب آن است که نسل حاضر و آینده غفلت نکنند و دانشگاهیان و جوانان برومند عزیز هر چه بیشتر با روحانیان و طلاب علوم انسانی پیوند دوستی و تفاهم را محکم تر و استوارتر سازند و از نقشه ها و توطئه های دشمن غدار غافل نباشند و به مجرد آنکه فرد یا افرادی را دیدند که با گفتار و رفتار خود در صدد است بذر نفاق بین آنان افکنند، او را ارشاد و نصیحت نمایند و اگر تأثیر نکرد از او روگردان شوند و او را به انزوا کشانند و نگذارند توطئه ریشه دواند که سرچشمه را به آسانی می توان گرفت و مخصوصاً اگر در اساتید کسی پیدا شود که می خواهد انحراف ایجاد کند و او را ارشاد و اگر نشد از خود و کلاس خود طرد کنند و این توصیه بیشتر متوجه روحانیون و محصلین علوم دینی است و توطئه ها در دانشگاهها از عمق ویژه ای برخوردار است و هر دو قشر محترم که مغز متفکر جامعه هستند باید متوجه توطئه ها باشند. (۱۴) توجه به پیوند و همسویی روحانیان و روشنفکران دانشگاهی و تأثیر آن در پیروزیهای اجتماعی مورد تأیید و نظر برخی از روشنفکران متعهد بنام از

جمله مرحوم جلال آل احمد نیز بوده است. به تعبیر آل احمد، هر جا روحانیت و روشنفکران زمان با هم و دوش به دوش هم یا در پی هم می روند در مبارزه اجتماعی بردی هست و پیشرفتی و قدمی به سوی تکامل و تحول و هر جا که این دو از در معارضه با هم درآمده اند و پشت به هم کرده اند یا به تنهایی در مبارزه شرکت کرده اند از نظر اجتماعی باخت هست و قدمی به سوی قهقرا.

(۱۵) یکی دیگر از تأکیدات امام توجه به برنامه های اخلاقی و تهذیب نفس در حوزه و دانشگاه است. شما از دانشگاه مؤمن بیرون بدهید و ما از مدرسه ها مؤمن بیرون بدهیم. (۱۶) توجه به معنویت و تهذیب نفس تنها اختصاص به حوزه و متولیان رسمی دین ندارد و امری است که همگان باید متوجه آن باشند. بنابراین آنچه در کل از نگرانیها و فرمایشات امام استنباط میشود این است که ایشان به پیوند و رابطه روحانی و دانشگاهی به مثابه یک واقعیت اجتماعی و تاریخی می نگرند که شناخت و ریشه یابی آن منطق خاص خود را داراست. توجه به نحوه پیدایش دانشگاه در کشور و سیاستهای شبه مدرنیستی و اباحیگری رضاخان و تقویت آن به قیمت تضعیف حوزه و روحانیان و مبارزه بی امان برای تغییر لباس علماء و پایان بخشیدن به معافیت طلاب از خدمت نظام وظیفه و گرفتن فرصتهای شغلی آموزشی و قضایی از آنان و ایجاد زمینه برای توسعه غربزدگی و بی دینی و تهاجم ایسم های مختلف نمی تواند در اختلاف بین روحانی و دانشگاهی بی اثر باشد. علاوه بر فلسفه وجودی دانشگاه و غرب باوری و دین ستیزی آن، یکی دیگر از عوامل تاریخی اختلاف به تر اسلام منهای روحانیت برخی از روشنفکران دانشگاهی برمی گردد که در ریشه یابی تاریخی فرهنگی نباید از آن غافل بود. (۱۷) اهتمام امام عمدتاً معطوف به پیوند سیاسی و عاطفی بین این دو به عنوان دو قشر سرنوشت ساز و تعیین کننده جامعه و توجه به توطئه ها در برهم زدن این وحدت است و اگر قرار باشد پای مبانی نظری و معرفتی در جهت استحکام این پیوند به میان آید باید به طور عمده ناظر به این پیوند و تقویت کننده آن باشد. نباید آن قدر در مباحث معرفتی غرق شد که اصل بحث به فراموشی سپرده شود. این نکته به معنای ساده انگاری بیش از حد و نادیده انگاشتن مبانی معرفتی این وحدت و چشم فرو بستن بر شبهات فکری مطرح شده از سوی روشنفکران نیست، بلکه ضمن توجه به این مبانی و شبهات باید بابتی مستقل برای موانع سیاسی، اجتماعی باز کرد، موانعی که بیش از آنچه ناشی از اختلاف در مبانی معرفتی باشد ناشی از تبلیغات و توطئه های سیاسی اجتماعی است. بسیاری از سوالات و شبهات بیش از آنکه ناشی از تفاوت واقعی و غیرقابل حل باشد، ناشی از جوسازیهای روانی و سوء تفاهمهای عمدی در جهت ایجاد اختلاف سیاسی و اجتماعی است. بهر حال، همان گونه که اشاره شد عمده توجه امام در مورد وحدت روحانی و دانشگاهی، ارتباط و همبستگی و هم جہتی این دو قشر در جهت ایجاد ایرانی آزاد و مستقل و از بین رفتن جو بدبینی بوجود آمده توسط رژیم پهلوی و سلطه جویان است. از بین رفتن این بدبینی و جلوگیری از دامن زدن به اختلاف، وظیفه ای است به یکسان بر دوش هر دو، هر دو باید بر ایجاد وحدت و همبستگی اهتمام ورزند و از بروز تنش ها و اختلافات جلوگیری کنند. دانشگاهی نباید روحانی را متهم به سنت پرستی و مخالفت با مظاهر تمدن و ترقی کند. روحانی نیز نباید با استفاده از فرهنگ عامه، حربه بی دینی و تکفیر را به کار گیرد. البته باید اذعان نمود که اتهام مخالفت با تمدن به روحانیت بیش از آنکه بر آمده از یک امر واقعی باشد، بر آمده از یک سوء تفاهم و متأثر شدن از فضاها و تبلیغاتی است.

حامدالگار در بحث اصلاحات جدید در دوره قاجار می نویسد: مهم این است که در میان علما از هیچکس نام نبرده اند که با نظام جدید مخالفتی کرده یا علیه آن به وعظ پرداخته باشد. (۱۸) مرحوم حائری نیز می نویسد: تا آنجا که ما آگاهیم، رهبران مذهبی، نامه، رساله یا اعلامیه ای بر ضد برنامه های نوگرایی فتحعلی شاه و عباس میرزا در نخستین دهه های سده ۱۹ از خود به جای نگذاردند و حتی در شرایط و ویژگیهای آن روزگار در هماهنگی و همنوایی با آن بوده اند. (۱۹) اما به هر حال وحدت آرمانی و سیاسی اجتماعی فوق نمی تواند بی ارتباط با گونه ای رابطه در سطوح دیگر معرفتی و ساختاری باشد امری که مورد توجه برخی از اندیشمندان علاقه مند به این حوزه بوده و تحلیلهای مختلفی نیز در این خصوص ارائه نموده اند. در کنار برخوردهای کلی، ساده انگارانه و سطحی چندین تحلیل عمده در خصوص وحدت یا رابطه بین حوزه و دانشگاه ارائه شده است که هم ناظر به مفهوم

وحدت، ابعاد مرتبط با آن و چالشهای مربوط و هم ناظر به موانع تحقق این وحدت است. در کل همان گونه که اشاره شد بر تحلیل و رویکرد حضرت امام (ره) که می توان آن را با عنوان وحدت آرمانی اخلاقی و سیاسی اجتماعی طرح کرد، تحلیل‌های دیگر را می توان به چهار دسته عمده: ۱. وحدت معرفتی؛ ۲. وحدت ساختاری؛ ۳. وحدت ایدئولوژیک؛ ۴. وحدت مبتنی بر تقسیم کار؛ تقسیم نمود. (پی نوشت: ۱) این مقاله با ساختاری دیگر و به صورتی کاملتر بوسیله وزارت فرهنگ و آموزش عالی در سمینار «دانشگاه، جامعه و فرهنگ اسلامی» که در آذر ماه ۱۳۷۸ در دانشگاه تربیت مدرس برگزار گردید ارائه شده است. (۲) برای آشنایی با بحث تفصیلی این دیدگاهها به منابع زیر رجوع کنید: (۱) افروغ، عماد. امام (ره) و وحدت حوزه و دانشگاه. مجموعه مقالات مباحث نظری وحدت حوزه و دانشگاه. گردهمایی وحدت حوزه و دانشگاه. ۲۸ آذرماه ۷۴، صص ۲۳ ۲۱ (وحدت مبتنی بر تقسیم کار) (۲) افروغ، عماد. «سؤالها و چالشهای اساسی وحدت حوزه و دانشگاه». مجموعه مقالات سمینار دانشگاه، جامعه و فرهنگ اسلامی، آذرماه ۱۳۷۸، صص ۳۸ ۳۵۹ باقری، خسرو. «معنا و بی معنایی در علم دینی». حوزه و دانشگاه، سال پنجم، شماره ۱۶ و ۱۷، پاییز و زمستان ۷۷، صص ۲۳ ۴) درخشان، مسعود. «نقش حوزه و دانشگاه در تدوین مکتب اقتصاد اسلامی». مجموعه مقالات اولین مجمع بررسیهای اقتصاد اسلامی. مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹، صص ۵۸ ۱۵۷ (تعبیر دوم از وحدت مبتنی بر تقسیم کار) (۵) زاهد زاهدانی، سعید. تاریخ تفکر اجتماعی در اسلام. شیراز، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز، بخش علوم اجتماعی، بهار ۱۳۶۷، صص ۵۵ ۵۳ (تعبیر سوم (موضوع شناسی) از وحدت مبتنی بر تقسیم کار) (۶) دفتر مجامع فرهنگستان علوم اسلامی. فقه سنتی و نظام سازی، صص ۳۰۳ (تعبیر اول از وحدت ایدئولوژیک) (۷) سروش، عبدالکریم. سخنرانی در دانشگاه اصفهان، ۱۳۷۱ و فصل اول کتاب فربه تر از ایدئولوژی (وحدت معرفتی) (۸) کچویان، حسین. «وحدت حوزه و دانشگاه». حوزه و دانشگاه. سال اول، شماره دوم، بهار ۷۴، صص ۶۱ (تعبیر سوم از وحدت ایدئولوژیک) (۹) نبوی، عباس. «حوزه و دانشگاه به سوی وحدت راهبردی». دانشگاه اسلامی، شماره هفتم، زمستان ۷۷، صص ۸ ۹ (ایشان وحدت راهبردی را پیشنهاد می کنند که به نظر نگارنده به دیدگاه سیاسی اجتماعی و اخلاقی آرمانی نزدیک است. در ضمن برخی از نقدهای وارد بر تعبیر اول وحدت ایدئولوژیک و وحدت ساختاری (نقد اول) مربوط به ایشان است) (۳) امام خمینی، صحیفه انقلاب، وصیت نامه الهی سیاسی امام، چاپ چهارم، ۱۳۶۸، صص ۲۳ ۴) همان، صص ۱۷ ۵) صحیفه نور، ج ۶، صص ۵۷۳ ۶) همان، صص ۱۴۲ ۷) صحیفه نور، ج ۷، صص ۱۴۰ ۸) همان، صص ۱۴۱ ۹) همان، صص ۱۴۱ ۱۰) وصیت نامه امام، صص ۱۴ ۱۱) همان، صص ۱۴ ۱۲) همان، صص ۱۴ ۱۳) صحیفه نور، چاپ قدیم، ج ۲۱، صص ۷۴ ۱۴) وصیت نامه امام، صص ۱۴ ۱۵) جلال آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، جلد ۲، تهران: انتشارات راست خوارزمی، ۱۳۵۷، صص ۵۲ ۱۶) صحیفه نور، ج ۱۱، چاپ قدیم، صص ۹۸ ۱۷) هادی و کیلی. «تأملی در موانع نظری و تاریخی تقریب حوزه و دانشگاه، دانشگاه اسلامی، سال دوم، شماره هفتم، زمستان ۷۷، صص ۲۲ ۱۸) حامدالگار نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت. ترجمه ابوالقاسم حری. تهران: انتشارات توس. ۱۳۵۹، صص ۱۰۹ ۱۹) عبدالهادی حائری. نخستین رویاروییهای اندیشه گران ایرانی با دو رویه تمدن بورژوازی غرب. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳، صص ۳۶۷. منابع مقاله: افروغ، عماد؛

«وحدت حوزه و دانشگاه در نظر امام خمینی (ره)»

«وحدت حوزه و دانشگاه در نظر امام خمینی» مجله حوزه و دانشگاه، وسعت بخشیدن به فضای بحث درباره وحدت حوزه و دانشگاه را، از اهم اهداف خود قرار داده است. آنچه نیاز مبرم جامعه کنونی ماست، تحلیل و بررسی محققانه این وحدت است، نه ارائه گفتگوها و نوشته های بسیار، اما کم محتوا. مجله آمادگی دارد تا تحقیقات پر بار حوزویان و دانشگاهیان عزیز را در این صفحه منعکس نماید. اولین گام در صفحه «وحدت حوزه و دانشگاه» را با تقدیم گزیده هایی از پرتو انوار سخن و قلم امام

راحل (ره)، به خوانندگان محترم، آغاز می‌کنیم. دانشگاه و حوزه‌های علمیه روحانیون می‌توانند دو مرکز باشند برای تمام ترقیات و تمام پیشرفتهای کشور و می‌توانند دو مرکز باشند برای تمام انحرافات و تمام انحطاطات. از دانشگاه هست که اشخاص متفکر متعهد بیرون می‌آید. اگر دانشگاه، دانشگاه باشد، تعهد هم باشد، یک کشوری را اینها می‌توانند به سعادت برسانند، و اگر حوزه‌های علمیه مهذب باشند و متعهد باشند، یک کشور را می‌توانند نجات بدهند. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۰۶ فرق بین دانشگاه و حوزه‌های علمیه نیست در اینکه اگر همراه با علم، تعهد باشد تزکیه باشد، با این دو بال علم و اخلاق و عمل مملکت خودشان را، کشور خودشان را نجات می‌دهند. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۰۷ منشا همه گرفتاریهای یک کشور از دانشگاه است و حوزه‌های علمی، و منشا همه سعادت‌های، مادی و معنوی، از دانشگاه هست و حوزه‌های علمی صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۰۷ باید از حوزه‌های علمیه یک عالمی به تمام معنا متعهد بیرون بیاید و مرکز ساخت انسان باشد و دانشگاه هم مرکز ساخت انسان. ما انسان دانشگاهی می‌خواهیم، نه معلم و دانشجو. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۰۹ حالا که می‌بینید یک تحولی پیدا شده است، دانشگاهی متمایل شده است به روحانی، روحانی متمایل شده است به دانشگاهی، با هم هستند و می‌خواهند با هم کشور خودشان را به پیش ببرند، حالا شیاطین بیشتر در فکر هستند که روحانی را از یک طرف بکوبند و دانشگاهی را از یک طرف، و فساد کنند بین این دو تا، به آنها بگویند که اینها چطورند، به اینها بگویند آنها چطورند. چشمه‌ایان را باید خیلی باز کنید، در این زمان چشم و گوشها باید خیلی باز باشد که یک وقت می‌بینید از داخل خود دانشگاه و از داخل خود فیضیه شما را به فساد می‌کشاند، شما را به تفرقه می‌کشاند. اینها نمی‌توانند ببینند، اینهایی که نمی‌خواهند این کشور یک کشور صحیح و سالم باشد و اربابهای آنها که از اول هم نمی‌خواستند، نمی‌توانند ببینند که شما با هم مجتمع شده اید و می‌خواهید با هم کار کنید. آنها عواقب این امر را برای خودشان می‌دانند که اگر حقیقتا دانشگاهی و حوزه‌های علمی و همه دانشگاهها در هر جا که هستند اینها با هم بشوند و با هم نقشه داشته باشند برای پیروز کردن انقلاب، این برای آنها عواقبی دارد. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۱۲ منابع مقاله: فصلنامه حوزه و دانشگاه، شماره ۱، ۴؛

جایگاه فرهنگ در توسعه از دیدگاه حضرت امام خمینی (ره)

جایگاه فرهنگ در توسعه از دیدگاه حضرت امام خمینی چکیده یکی از مباحث مهم در زمینه توسعه، رابطه فرهنگ با توسعه می‌باشد. در این زمینه عوامل فرهنگی مؤثر بر توسعه جایگاه ویژه‌ای دارند. مقاله حاضر تلاشی برای تبیین این موضوع از دیدگاه حضرت امام خمینی (ره) است. دیدگاهی که می‌توان آن را به عنوان یک دیدگاه قابل قبول اسلامی پذیرفت و مطرح کرد. در این مقاله ابتدا سعی می‌شود اهمیت فرهنگ در توسعه تبیین شود و سپس اثر برخی از عوامل فرهنگی مؤثر بر توسعه از دیدگاه امام تبیین شود. ۱- اهمیت فرهنگ به طور کلی می‌توان اهمیت فرهنگ را در دو جنبه دید. یکی جایگاهی که فرهنگ در هویت و موجودیت جامعه دارد و دیگری نقشی که فرهنگ در پیشرفت جوامع ایفا می‌کند. جنبه اول را می‌توان اهمیت و جایگاه فرهنگ در موجودیت جامعه انگاشت و وجه دوم را می‌توان اهمیت و نقش فرهنگ صحیح در حرکت به سمت اعتلا یا انحطاط جوامع دانست. در زمینه نقش فرهنگ در موجودیت جامعه باید گفت، حوزه نفوذ فرهنگ به همه ابعاد زندگی بشر کشیده شده است و همه ویژگیهای غیرفیزیکی و متمایزکننده انسانها از یکدیگر و نیز همه ویژگیهای متفرقه جوامع در فرهنگ آنها نهفته است. حضرت امام خمینی (ره) این مفهوم را با تصریح بیشتر چنین بیان می‌فرماید: «بی شک بالاترین و والاترین عنصری که در موجودیت هر جامعه دخالت اساسی دارد، فرهنگ آن جامعه است. اساسا فرهنگ هر جامعه هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد.» (۲) و به طور اساسی فرهنگ است که ویژگیهای مشترک به وجود آورنده یک ملیت را تشکیل می‌دهد و بدون وجود یک فرهنگ واحد، افراد تبعه یک کشور را نباید یک ملت نامید. لذا می‌توان گفت اساس ملیت یک ملت فرهنگ است. (۳) این اهمیت والای

فرهنگ در هویت و موجودیت جوامع از تعاریفی که برای فرهنگ شده نیز متسلف است. چنان چه می بینیم همه ابعاد علوم، فنون، ادبیات، هنر، اخلاق، ارزشها، باورها، اعتقادات و ... جوامع را در حیطه فرهنگ جای می دهند. بدیهی است ویژگیهای مفترقه جوامع نیز همینهاست. کل تمدن بشری از این مجموعه ساخته شده است. هر جامعه ای نیز مرهون این ابعاد زندگی اجتماعی خود است. زیرا همه پیشرفتهای یک جامعه در پیشرفت علوم و اعتقادات و ارزشهای آن منعکس می شود و بشر بدون ابعاد فرهنگی حیات، بشری بدوی و عقب مانده خواهد بود که در جوامع امروزی تصور وجود آن نیز مشکل است. می توان گفت «فرهنگ مبداء همه خوشبختیها و بدبختیهای ملت است.» (۴) زیرا تمام خوشبختیها و بدبختیهای جوامع، بستگی به بهره مندی از پیشرفت علوم و فنون و عملکرد اعتقادات، اخلاق، ارزشها، هنر و ... در زمینه های مختلف اجتماعی دارد. با عملکرد صحیح این ابعاد فرهنگ و نیز بهره مندی از نتایج پیشرفت علوم و فنون، جوامع می توانند به خوشبختی برسند. می توان گفت همه امور جوامع بستگی تام به فرهنگ آنها دارد. لذا «اگر مشکلات فرهنگی و آموزشی به صورتی که مصالح کشور اقتضا می کند حل شود، دیگر مسائل به آسانی حل می گردد.» (۵) بر این اساس حضرت امام می فرمایند: «راءس همه اصلاحات فرهنگ است.» (۶) نه تنها فرهنگ، سازنده خوشبختی ملتهاست بلکه انحطاط ملتها نیز در گرو فرهنگ جامعه است. زیرا پایه های اعتقادی، اخلاقی، علمی و هنری جوامع که موجب خوشبختی ملتها هستند با انحراف فرهنگ، مضمحل می شود و انسانها به انحطاط کشیده می شوند. «اگر فرهنگ ناصالح شد، این جوانهایی که تربیت می شوند به این تربیتهای فرهنگ ناصالح، اینها در آتیه فساد ایجاد می کنند ... وقتی فرهنگ فاسد شد، جوانهای ما که زیربنای تاسیس همه چیز هستند، از دست ما می روند و انگل بار می آیند.» (۷) فرهنگ نه تنها انسانها را به انحطاط می کشد بلکه می تواند موجب انحطاط و پوچی و در نهایت اضمحلال جوامع شود. (۸) ۲- فرهنگ بستر توسعه امروزه علمای توسعه، بیش از هر زمان دیگری به این باور رسیده اند که تا فرهنگ یک جامعه ای موافق با توسعه نباشد، پیشرفت و توسعه آن جامعه میسر نخواهد بود. زیرا انسانها به عنوان عاملان محوری توسعه باید برای عمل خود تمایل داشته باشند. این تمایل که با قدرت انتخاب همراه است و در عمل پس از انتخاب به منصف ظهور می رسد، باید شرایط ایجاد تمایل در انسان را داشته باشد. تمایلهای افراد نیز از طریق ارزشها و باورهایشان ایجاد می شود. با این وجود ممکن است این تمایلها در انتخاب با محدودیتهایی که برای فرد وجود دارد مواجه شود و در نهایت تمایلات، ارزشها و امکانات مختلف فرد و جامعه، فرد را به انتخاب در عمل وادار می کند و این انتخاب عملی فرد است که می تواند در جهت توسعه جامعه یا برخلاف آن باشد. می بینیم که عمل افراد متکی به ارزشها، اعتقادات و باورهای افراد و نیز امکانات فرد و جامعه از جهات مختلف علمی، هنری و نیز مادی دارد. بر این اساس می توان گفت فرهنگ مبداءی است که اعمال انسانها و به تبع آن مسیر تکاملی جامعه از آن نشات می گیرد. (۹) چنان چه اگر جامعه ای فرهنگی ضد توسعه داشته باشد، این فرهنگ موجب اعمالی از سوی اعضای جامعه خواهد شد که نه تنها در جهت توسعه و پیشرفت جامعه عمل نخواهند کرد، بلکه راه پیشرفت را نیز سد می کنند و موجب انحطاط جامعه می شوند. لذا برای تحقق پیشرفت و توسعه جامعه، ضرورت دارد فرهنگ آن جامعه موافق با توسعه باشد. با این توضیحات می توان گفت، بستر و مسیری که اصلاح امور باید طی کند، بستر فرهنگ است. یعنی جامعه تنها در بستر فرهنگی مناسب است که می تواند به توسعه و پیشرفت دلخواه دست یابد. بدیهی است که اگر این بستر نامناسب باشد، توسعه نیز تحقق نخواهد یافت و یا حداقل به صورت دلخواه نخواهد بود. بر این اساس: «راه اصلاح یک مملکتی، فرهنگ آن مملکت است. اصلاح باید از فرهنگ شروع بشود ... اگر فرهنگ درست بشود یک مملکت اصلاح می شود.» (۱۰) در اینجا است که ضرورت تحول فرهنگی ایجاد می شود. زیرا اگر بخواهیم جامعه ای پیشرفت کند و به طرف تعالی حرکت کند، باید زمینه های آن در مجریان این پیشرفت و حرکت ایجاد شود و گفتیم که این زمینه ها نیز چیزی جز فرهنگ جامعه نیست. بنابراین ضرورت تحول فرهنگی برای دستیابی به توسعه نمایان می شود. (۱۱) ۳- تقدم تحول فرهنگی دیدیم که پیشرفت در همه شؤون اقتصادی، سیاسی و اجتماعی زندگی یک جامعه، متکی به فرهنگ آن جامعه است و تا زمانی که

فرهنگ جامعه ای موافق با پیشرفت و توسعه نباشد، پیشرفت آن جامعه میسر نخواهد بود. بر این اساس می توان گفت: اگر فرهنگ جامعه ای موافق توسعه (به معنی عام آن) نباشد، برای دستیابی به توسعه در ابعاد گوناگون باید به اصلاح فرهنگ در جهت توافق آن با توسعه همت گماشت. (۱۲) چنانچه حضرت امام تاکید نموده اند که: «اجانب خصوصا آمریکا در نیم قرن اخیر کوشش داشتند و دارند فرهنگ و برنامه های فرهنگی و علمی و ادبی ما را از محتوای اسلامی انسانی ملی خود خالی و به جای آن فرهنگ استعماری و استبدادی بنشانند. فرهنگ زمان طاغوت، کشور ما را تا لب پرتگاه سقوط کشاند و خداوند تعالی به داد این کشور اسلامی رسید. ولی بدون تغییرات صحیح بنیادی و تحول فرهنگی و علمی، امکان تحول فکری و روحی نیست و باید با کوشش همه جانبه از طرف دولت و رؤسای دانشگاهها و فرهنگیان و جوانان دانشجو به مقصود نزدیک شویم و انشاءالله تعالی از پیوستگی و وابستگی نجات پیدا کنیم و کشور عزیزمان را نجات دهیم.» (۱۳) می بینیم حضرت امام به طور صریح تاکید دارند که برای دستیابی به پیشرفت و اصلاح مملکت در جهت اهداف انقلاب، باید فرهنگ ضد توسعه به فرهنگ موافق توسعه و پیشرفت اصلاح شود. بنابراین، تحول در فرهنگ در جهت موافق توسعه، می تواند مقدمه ای برای توسعه در ابعاد گوناگون باشد. البته بدیهی است که تحول فرهنگ صالح (موافق پیشرفت) به فرهنگ ناصالح (مخالف پیشرفت) نیز در جهت انحطاط جامعه عمل خواهد کرد. در اینجا بیان این نکته نیز ضروری است که بی شک چنانچه در تعریف توسعه دیدیم، توسعه، یک پیشرفت همه جانبه در اجتماع است و در این مقوله، پیشرفت فرهنگ نیز بخشی از توسعه می باشد. و اگرچه گفتیم تحول فرهنگی موافق توسعه، زمینه ساز توسعه است، اما فرهنگ در عملکرد توسعه ای دارای دو جنبه است: یکی، عواملی از فرهنگ که عامل پیشرفت جامعه در ابعاد مختلف هستند و دیگری، بخشی از فرهنگ که در جریان توسعه، پیشرفت می کند و شاخصهایی برای توسعه یافتگی یک جامعه است. به هر حال در اینجا منظور از فرهنگ، عواملی از فرهنگ می باشد که زمینه ساز توسعه در ابعاد گوناگون خود است در ادامه برخی از عوامل فرهنگی مؤثر بر توسعه از دیدگاه حضرت امام خمینی را تبیین می کنیم. ۴- عوامل فرهنگی مؤثر بر توسعه ۱-۴- اثر اعتقاد به خدا اعتقاد واقعی به خدا، اصلی ترین و اساسی ترین پایه و بنیان دینی است و مذهب بدون اعتقاد به وجود هستی بخش هدایت گر، معنی نمی دهد. این اصل اساسی، بیشترین تاثیر را بر زندگی و رفتار افراد جامعه دارد، زیرا اساسی ترین عنصر تاثیر گذار بر رفتار و عملکرد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی افراد جامعه، اعتقادات این افراد است و بدون شک اصلی ترین اعتقادات و باورها، اعتقاد و باور به وجود مبدء هستی و ایمان به این مبدء، یعنی خداست. این ایمان چاره همه مشکلات جوامع بشری است. حضرت امام (ص) اثر این ایمان را چنین خلاصه می کنند: «اگر ایمان به خدا و عمل برای خدا در فعالیتهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و سایر شئون زندگی بشر وارد شود، پیچیده ترین مشکلات امروزی جهان به آسانی حل می شود. امروز دنیا، هم در این بن بست گرفتار شده است و هم نمی خواهد به نوع هدایت انبیاء تسلیم شود، ولی سرانجام چاره ای جز تسلیم ندارد.» (۱۴) اگر مجموعه اعتقادات و باورهای افراد را درون فرهنگ ببینیم، بی تردید باید پایه اصلی فرهنگ جامعه را که رفتار انسانها را می سازد، همین اعتقاد و ایمان به خدا دانست و بدیهی است که پایه های رشد جامعه بر همین فرهنگ استوار است. بنابراین، رشد و توسعه جامعه و به طور کلی حیات جامعه بستگی مستقیم به فرهنگ و اعتقاد به خدا دارد. به تعبیر حضرت امام خمینی (ره) تنها وجود ایمان و اعتقاد به خدا می تواند مملکت را احیا کند (۱۵) و لذا برای احیای مملکت و پیشرفت آن باید روح ایمان و اعتقاد به خدا را در جوانان ملت رشد داد. احیای مملکت نیز وابسته به عوامل متعددی است که مهمترین آنها از نظر حضرت امام، انسانها و شخصیت و فرهنگ آنهاست. بر این اساس، ایمان و اعتقاد به خدا موجب ساخته شدن انسانی و در نتیجه بروز و ایجاد ویژگیهای مختلفی در انسان می شود که همگی موجب تسریع حرکت انسانها برای دستیابی به اهداف جامعه یا همان توسعه به معنای کامل می شوند. حضرت امام، بی اعتقادی به خدا را موجب بی توجهی به مصالح کشور و توجه صرف به مصلحت خود و در نتیجه نرفتن به دنبال امور لازم مملکت می دانند و براساس این تفکر و اعتقاد به خداست که حضرت، تمام گرفتاریهای کشور و ملت را از نبودن ایمان به خدا می

دانند. در عین حال بر این باورند که اعتقاد به خدا را باید حکومت و دستگاه تربیتی در مردم ایجاد و تقویت کند زیرا این اعتقاد، به خودی خود، به حد لازم و کافی وجود ندارد و اگر افراد جامعه به حال خود واگذار شوند جامعه باز هم به تباهی کشیده می‌شود: «اگر ما و شما دست به هم بدهیم و جوانها را مومن و متقی بار بیاوریم مملکتمان تا آخر احیاء می‌شود و اگر چنانچه ما کوتاهی بکنیم. این مسئولیت بزرگ را ما به دوش خودمان بکشیم و کوتاهی بکنیم در حق فرزندان این مملکت فرض کنید چند روزی هم یک چیزی بشود و یک صورتی پیدا بکند فردا بدتر از این است.» (۱۶) چنانچه گفتیم از دیدگاه حضرت امام، اعتقاد واقعی به خدا نه تنها به طور مستقیم بر جریانهای اجتماعی اثر می‌گذارد، بلکه خود باعث ایجاد خصلتهایی در افراد اجتماع می‌شود که این خصلتها تسریع کننده جریان توسعه هستند. در ادامه به این اثرات اشاره می‌کنیم. آثار وجود اعتقاد به خدا در افراد جامعه از فرمایشات حضرت امام خمینی چنین مستفاد می‌شود که ایمان به خدا، موجب تجلی خصلتهای انسانی والایی در افراد می‌شود که همگی آنها از زمینه های فردی و اجتماعی توسعه و پیشرفت جوامع بشری است. از جمله زمینه ها عبارتند از: ۱- تعهد به اسلام: یکی از نتایج ایمان به خدا و مبداء هستی ایجاد تعهد نسبت به دین خدا و نظام حکومتی این دین است. فرد با ایمان همان طور که نسبت به اعتقاد به خدا تقدس قایل است، برای دین و نظامی که تقویت کننده این اعتقاد است نیز تقدس قایل می‌شود و همچنان که خود را نسبت به انجام دستورات الهی و وظایف دینی مقید می‌داند، نسبت به حفظ و پیشبرد این دین نیز متعهد خواهد دانست. زیرا دین، خود مجموعه ای از دستورات الهی است. این تعهد دینی می‌تواند افراد را در انجام وظایف کمک کند تا بهتر و مفیدتر برای جامعه خدمت کنند و این امر موجب پیشرفت جامعه و فراهم آمدن مقدمات لازم برای توسعه سریعتر و بهتر می‌شود. حضرت امام در این زمینه می‌فرماید: «من به شما نوید می‌دهم که انشاءالله کشور شما کشور صحیح خوب بشود به شرط این که متعهد به اسلام باشید و متوجه باشید به اینکه خدای تبارک و تعالی عنایت به ما کرد...» (۱۷) ۲- نپذیرفتن ظلم: ظلم ستیزی و کرنش نکردن در مقابل ظلم، از جمله زمینه های لازم برای دستیابی جوامع به استقلال و نپذیرفتن استثمار و استعمار است که از جمله موانع اصلی توسعه می‌باشند. این نپذیرفتن ظلم از اثرات ایمان و اعتقاد به خداست. حضرت امام در این زمینه می‌فرماید: «آدمی که از زیر دستگاه شما یا از دستگاه ما بیرون می‌آید، اگر مؤمن باشد، دیگر نمی‌شود که زیر بار ظلم اجانب برود و یا تطمیع بتوانند بکنند او را، این تطمیعهها و تهدیدها را همه، آنی که تطمیع می‌شود و تهدید آنها (بر او) اثر می‌کند، آنهایی است که ایمان ندارند.» (۱۸) در این رابطه می‌بینیم، جوامعی که از خصوصیات فرهنگی آنان تن به ظلم دادن و صبر در ظلم است، سالیان طولانی زیر سیطره استعمار بوده اند و جوامع اسلامی که ایمان و اعتقاد به خدای محکمتری داشته اند، کمتر به طور مستقیم استعمار شده اند و در مبارزه با استعمار نیز رشادتهای تحسین برانگیزی از خود نشان داده اند. اکنون نیز با تقویت روح ایمان و اعتقاد واقعی به خدا، جوامع اسلامی بر علیه ظلم و ستم حاکم، سر به قیام برداشته اند و مبارزه با ظلم در این جوامع فراگیرتر است. بدیهی است که اینها تنها نقش اثر اعتقاد واقعی به خداست. ۳- تطمیع ناپذیری: هنگامی که جامعه جامعه ای معنوی باشد و افراد جامعه بخدا و روز جزا اعتقاد داشته باشند، هدف این افراد در تمامی زمینه های فعالیتهاشان، جلب رضایت خدا خواهد بود. (۱۹) و بالعکس. «کسی که اعتقاد به خدا نداشته باشد، کسی که به روز جزا اعتقاد نداشته باشد این نمی‌شود که برای کشورش مفید واقع بشود... مردمی می‌توانند کشور خودشان را حفظ کنند، مردمی می‌توانند مملکت و ملت خودشان را نجات بدهند که معنویت داشته باشند. اگر معنویت در کار نباشد و همه مربوط به مادیت باشد، هر جا آخور بهتر است، سر آن آخور می‌روند و لولاین که آن آخور را آمریکا برایش درست کند. اینهایی که خیانت به مملکت ما کردند و همه چیز ما را بردند، اینها پیششان فرق نمی‌کرد که آمریکا بر آنها مادیت را بدهد، پارک و نمی‌دانم دستگاه را بدهد یا از یک راه صحیحی باشد... آنهایی که خوردند و بردند و ما را به تباهی کشاندند، آنهایی بودند که به اسلام کار نداشتند، اعتقاد نداشتند، به ماوراء طبیعت اعتقاد نداشتند، به معنویات عقیده نداشتند. آنها می‌گفتند همین چهار روز زندگی است. پس هر چه هست بهتر و مرفه تر، از هر راهی می‌خواهد باشد.» (۲۰) ۴- تلقی کار به

منزله عبادت (افزایش کارآیی): یکی از لوازم اصلی توسعه به مفهوم عام آن، افزایش کارآیی است. بنابر فرمایشات حضرت امام در دیدگاه اسلامی اگر کار برای خدا باشد، به منزله عبادت است. (۲۱) هنگامی که انسان در این عبادت و کار انگیزه الهی داشت و هدفش جلب رضایت خدا بود، با تمام قدرت و توان به انجام آن خواهد پرداخت. در نتیجه کارایی بسیار زیادی خواهد داشت. چنین کاری که با حداکثر توان انجام می شود کارآترین شیوه فعالیت است و قرین موفقیت خواهد بود. در این زمینه امام می فرماید: «اگر این انگیزه شد، مسلماً دنبال این هستید که کار خوب باشد، وقتی انگیزه الهی شد ... وقتی که انگیزه برای خدا شد، دنبال این است که این کار را انجام بدهد به طوری که خدا پسند باشد. از این جهت در این کار موفق است.» (۲۲) ۵- ایجاد بیداری: از جمله زمینه های لازم برای توسعه، بیداری افراد جامعه است. هنگامی که افراد جامعه آگاه و بیدار باشند، استعمار و استثمار از آن جامعه رخت بر خواهد بست. البته بیداری از جهات مختلف موجب بهبود تصمیم گیری و عمل آحاد جامعه می شود و از جمله اثرات اعتقاد واقعی به خدا، بیداری افراد می باشد. (۲۳) ۶- شجاعت: هنگامی که انسان همه چیز را از خدا دید، خود را غرق در چنین اعتقادی به مبداء هستی بخش جهان یافت و به خدا ایمان مطلق پیدا کرد، به خدا متکی خواهد شد و این اتکا، موجب می شود از هیچ چیزی نهراست و با شجاعت در مقابل هر دشمن و نامالایمی بایستد و مبارزه کند و به سمت هدف گام بردارد. (۲۴) ۷- ایمان، ضامن و عامل تداوم تلاش: یکی از زمینه های لازم برای توسعه، تلاش و تداوم تلماس برای دستیابی به توسعه و تکامل بیشتر است. چنانچه حضرت امام می فرماید: «اگر بخواهید جمهوری اسلامی به همه معنا که دارد، با همه محتوا که دارد، در خارج تحقق پیدا بکند باید که از حالا به بعد هم همان ایمان را، همان قدرت ایمان را حفظ کنید.» بدیهی است که با عنایت به توضیحات قبلی، هدف جمهوری اسلامی و تحقق اسلام، همان توسعه و تکامل جامعه است. اثر ایمان در تداوم تلاش به همین جا ختم نمی شود، بلکه وقتی فرد به خدا ایمان داشت و همه چیز را از او و برای او دید، همه را سعی خود صرف تلاش بیشتر برای خدا خواهد کرد و حتی اگر در مقطعی با شکست مواجه شود، باز هم سست نمی شود و به همان صورت قبل و با تلاش کامل سعی در انجام وظیفه و کار خواهد داشت. (۲۵) اعتقاد به خدا علاوه بر این اثرات، آثار بسیار مهم دیگری نیز بر جامعه و افراد آن دارد. از جمله: اعتماد به نفس، صبر در برابر شداید و تحمل مشتقات، اعتقاد به برابری و برادری و ... که به دلیل اهمیت این موارد، دیدگاه حضرت امام را در هر یک از این مباحث به صورت مستقل بیان خواهیم کرد. ۲-۴- اثر آموزش بر توسعه از آنجا که در جوامع بشری، انسان ایجادکننده هر گونه حرکت و تحولی است، ویژگیهای کیفی این انسان می تواند در این حرکتها و تحولات عامل اصلی را ایفا کند. زیرا هر حرکت و تحولی از اندیشه و تفکر انسان نشات می گیرد و دستور انجام این تحولات را فکر او به وی می دهد و سطح این فکر و اندیشه که کیفیت انسان را می سازد، عامل اصلی چگونه اندیشیدن و فکر کردن است. زیرا اطلاعات، باورها و برداشتهای انسانها، پایه های تفکر و نتیجه گیری از این تفکر را می سازند و بدیهی است هرچه اطلاعات، باورها و برداشتها کاملتر و والاتر باشند، این اندیشه و تفکر نیز از سطح بالاتری برخوردار خواهد بود. لذا عملکرد انسان نیز که از دستورات فکر او نشات گرفته، کاملتر و با کیفیت بیشتری خواهد بود. بنابراین اطلاعات و باورها و برداشتهای انسانها که همگی از طریق یادگیری و آموزش کسب می شود، می تواند عامل مهمی در بهبود عملکرد و برنامه ریزی انسانها باشد و چون با بهبود عملکرد انسانها، دستیابی به اهداف و بهبود وضعیت عمومی جامعه حاصل می شود و توسعه نیز، بهبود و ارتقای سطح عمومی وضع موجود جامعه به طرف وضع مطلوب است، می توان گفت که آموزش، عامل مهمی برای بهبود عملکرد انسانها برای نیل به توسعه در ابعاد گوناگون است. در ادامه، بیشتر به آن خواهیم پرداخت. قبل از پرداختن به اثرات آموزش بر توسعه و پیشرفت جوامع، اشاره ای به اهمیت علم و آموزش از نظر اسلام داریم. نقش علم و آموزش در پیشرفت با توجه به اینکه انسان محرک توسعه است و توسعه باید توسط این محرک به حرکت درآید، هرچه این انسان از تواناییهای فکری بیشتری برخوردار باشد و آموزش و پرورش بیشتر و بهتری یافته باشد، در حرکت دادن این چرخ، بهتر عمل خواهد کرد و عملکرد او چه در جز و چه در کل، بسیار بهتر خواهد بود و بر این اساس،

چنانچه تعلیم و تربیت به طور صحیح صورت گیرد، حرکت جامعه، به سمت پیشرفت و تعالی مطلوب خواهد بود. در اهمیت این نقش، حضرت امام (ره) چنین می‌فرماید: «مساله فرهنگ و آموزش و پرورش در راس مسائل کشور است. اگر مشکلات فرهنگی و آموزشی به صورتی که مصالح کشور اقتضا می‌کند حل شود، دیگر مسائل به آسانی حل می‌گردد.» (۲۶) به این ترتیب از دیدگاه حضرت امام در صورت وجود علم و تهذیب، می‌توان از جهالت مادی و معنوی به طرف سعادت و کمال حرکت کرد. با آموزش و پرورش صحیح اسلامی و مطابق مصالح اجتماع، می‌توان به پیشرفتهای مختلف دست یافت و سعادت دنیوی و اخروی جامعه را تضمین کرد. نکته قابل توجه اینکه مساله آموزش و پرورش طبق فرمایش حضرت امام و از دیدگاه ایشان در بین عوامل مؤثر بر توسعه در راس مسایل قرار دارد و مهمترین عامل است. به طوری که با حل مسایل و رفع مشکلات موجود در آموزش و پرورش، می‌توان امید داشت که دیگر مسایل به آسانی حل شود. البته در ریشه یابی این اهمیت ویژه تعلیم و تربیت در مقاطع مختلف فرمایش حضرت امام مبنی بر اینکه: «نقش دانشگاه در هر کشوری ساختن انسان است» (۲۷) می‌تواند پاسخ گو باشد. زیرا چون انسان عامل اصلی حرکت توسعه است، اگر او ساخته شود می‌تواند عامل مفیدی برای جامعه باشد و در صورت فساد او این فساد، می‌تواند به فساد جامعه بیانجامد، باید توجه داشت که تعلیم و تربیت در شکل گیری شخصیت انسانها، نقش کلیدی و اصلی دارد و در واقع می‌توان گفت شخصیت انسانها را تعلیم و تربیت می‌سازد و چون عملکرد انسان به طور ویژه ای تحت تاثیر شخصیت اوست، می‌توان آموزش و پرورش (در مقاطع مختلف) را عامل اصلی در حرکت به سمت توسعه یافتگی در ابعاد مختلف دانست: «نقش دانشگاه در هر کشوری ساختن انسان است. ممکن است از دانشگاه انسانی خارج بشود که یک کشور را نجات بدهد و ممکن است که یک انسان درست بشود که کشور را به هلاکت بکشاند. این نقش مهم از دانشگاه می‌باشد. مقدرات هر کشوری به دست دانشگاه و آنهاييکه از دانشگاه بیرون می‌آیند هست. بنابراین دانشگاه بزرگترین مؤسسه مؤثر است در کشور و بزرگترین مسئوليتها را هم دانشگاه دارد.» (۲۸) نقش مراکز علمی در استقلال و خودکفایی چنانچه گفته شد، دانشگاهها و مراکز علمی می‌توانند یک کشور را به سوی ترقی و تعالی و یا به سمت انحطاط و سقوط سوق دهند. همان طور که تعلیم و تربیت استعماری، کشور را به دامن استعمار می‌کشاند، تعلیم و تربیت ملی، استقلالی و اسلامی می‌تواند کشور را به تعالی و پیشرفت برساند و همان طور که اگر مراکز علمی و دانشگاهها در دست استعمار باشند، کشور را به زیر سلطه بیگانگان می‌کشاند، چنانچه مراکز علمی و دانشگاهها در خدمت جامعه باشند، حافظ استقلال کشور خواهند بود. زیرا مراکز آموزشی تکیه گاه یک کشور برای اداره امور آینده خود است و اداره جوامع به دست تربیت یافتگان این مراکز است. اگر این تربیت یافتگان در جهت استقلال کشور تربیت یابند، استقلال کشور حفظ خواهد شد و در غیر این صورت استقلال کشور از دست می‌رود. تربیت استقلالی نیز از دانشگاه و مدارس مستقلى ناشی می‌شود که اساتید و دست اندرکاران آن دارای تفکر استقلالی هستند. بنابراین حضرت امام تاکید کنند که: «ما باید سالهای طولانی زحمت و مشقت بکشیم تا از فطرت ثانی خود متحول شویم و خود را بیاییم و روی پای خویش بایستیم و مستقل گردیم و دیگر احتیاجی به شرق و غرب نداشته باشیم. و باید از همان بچه ها شروع کنیم و تنها مقصدمان تحول انسان غربی به انسانی اسلامی باشد. اگر این مهم را انجام دادیم، مطمئن باشید که هیچ کس و هیچ قدرتی نمی‌تواند به ما ضربه بزند. اگر ما از نظر فکری مستقل باشیم آنها چگونه می‌توانند به ما ضربه بزنند. تنها آنها می‌توانند از داخل خود ما به ما ضربه بزنند. در داخل فردی را درست کنند (کما اینکه می‌بینید درست کرده اند) و بعد توسط آن هر چه می‌خواهند انجام می‌دهند.»

(۲۹) ۳-۴- آثار اخلاق بر توسعه یکی از شاخه های تعالیم اسلامی، تعلیم اخلاق کریمه است و در حدیث قدسی است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله وسلم) برای تکمیل مکارم اخلاق مبعوث شده است. اخلاق در تعالیم اسلامی از جایگاه ویژه ای برخوردار است. در عین حال این موضوع یکی از عوامل مؤثر بر توسعه و پیشرفت جامعه است. اخلاق از جنبه های مختلف بر عملکرد اجتماعی افراد تاثیر می‌گذارد. می‌توان گفت اخلاق، برخورد افراد جامعه را می‌سازد. اخلاق اسلامی نزد آحاد جامعه می‌تواند

مانع گرایش به مفساد اجتماعی که عنصری مهم در ممانعت از تحقق اهداف، متعالی جامعه است شود و برخورد افراد جامعه و مدیران نظام را که در پیشبرد اهداف، نقش مؤثری دارد اصلاح کند و به نحو احسن در خدمت توسعه و پیشرفت جامعه قرار دهد. در اینجا به بررسی عامل اخلاق اسلامی و نقش آن در توسعه می پردازیم. قبل از هر چیز باید گفت که آنچه در این بحث از اهمیت خاصی برخوردار است این نکته می باشد که فساد و مفساد در جوامع اثرات بسیار مخربی بر جامعه دارند و مانعی مهم در تحقق اهداف جوامع هستند. نقش مهم اخلاق اسلامی نیز از این بعد، جلوگیری از فساد افراد و جامعه است و از این طریق به اصلاح امور در جهت فراهم شدن شرایط و لوازم توسعه جامعه، کمک شایانی می کند. بنابراین در ابتدا به آثار فساد اخلاقی برای جامعه می پردازیم. آثار مفساد اخلاقی فساد افراد، موجب بروز رفتاری مخالف با نیازهای تعالی و رشد انسان و اجتماع می شود. این رفتار نقش مخربی بر آثار عملکردی انسان برای خود و جامعه دارد. البته فساد در معنای وسیع خود، بسیار گسترده است و بسیاری از اعمال فردی و اجتماعی افراد را دربر می گیرد. در نتیجه در همین ابعاد بر آثار اعمال انسانها تاثیر می گذارد. موثرترین مفساد در تاثیر گذاری منفی بر روند حرکت جامعه به سمت مطلوب، فساد جوانان اجتماع است. اما در مجموع فساد می تواند موجب از کار انداختن قدرت تفکر انسانها، به بطالت هدر دادن فرصتهای مفید، ایجاد غفلت از مسایل زندگی فردی و اجتماعی، سلب جدیت از افراد، انهدام نیروی انسانی به ویژه جوانان، جلب توجه انسانها و خاصه مدیران جامعه به زرق و برق دنیا و انحراف افکار از توجه به حقایق و واقعیتها و ... می شود. حضرت امام در تاثیر فساد در رژیم طاغوتی پیش از انقلاب اسلامی چنین می فرمایند: «آنکه از همه چیز به کشور ما صدمه اش بیشتر بود، این بود که نیروی انسانی ما را خراب کردند و نگذاشتند رشد بکنند. مراکز فساد در شهرها و به خصوص در تهران آن قدر زیاد بود و آن قدر تبلیغ در کشاندن جوانهای ما به این مراکز فساد شد و آن قدر راههای فساد برای جوانهای ما باز کردند و دامن زدند به اینها و کشاندند اینها را در مراکز فساد که این خرابی از همه خرابیها بدتر بود. خرابیهای مادی جبرانش آسانتر از خرابیهای معنوی است. ... اینها نیروهای انسانی ما را از بین بردند، نگذاشتند رشد بکنند. در بین خود کشور ما جوری کردند که محتوای انسان را از بین بردند، یک صورتی گذاشتند و محتوا را گرفتند. طوری کردند که اعتماد ما هم به خودمان تمام شد. استقلال فکری ما را، استقلال روحی ما را از دستمان گرفتند.» (۳۰) ۴-۴ اثر ویژگیهای اخلاقی مدیران بر توسعه حضرت امام درباره ویژگیهای اخلاقی مدیران نظام اسلامی به موارد متعددی اشاره داشته اند که در اینجا تنها اشاره ای به برخی از آنها می کنیم و به آثار آنها می پردازیم: ۱- ساده زیستی و در سطح پایین ترین افراد جامعه زندگی کردن و از نعمات مادی بهره مند شدن. (۳۱) ۲- برخورد از روی مهر پدری (و برادری) با افراد جامعه. (۳۲) ۳- خود را خدمتگزار مردم دانستن و بر این اساس با مردم برخورد کردن. (۳۳) ۴- برخورد عادلانه بین همه مردم و تبعیض قایل نشدن برای نزدیکان، پولدارها و ... نسبت به سایرین. (۳۴) ۵- با مردم معاشرت نزدیک داشتن و در بین مردم با سادگی وارد شدن. (۳۵) ۶- دوری از خودکامگی و دیکتاتوری. (۳۶) ۷- دوری از مال اندوزی. (۳۷) ۸- زهدپیشگی اسلامی و دوری از تجمل گرایی و رفاه طلبی. (۳۸) ۹- خود را در عمل با دیگران برابر دانستن. (۳۹) ۱۰- حلال محوری، از دست رنج خود امرار معاش کردن و چشم نداشتن به بیت المال. (۴۰) ۱۱- استفاده نکردن از اموال عمومی برای مصارف شخصی. (۴۱) ۱۲- به فکر آحاد افراد جامعه بودن و غصه همه را خوردن. (۴۲) ۱۳- اهمیت ندادن به پست و مقام. (۴۳) ۱۴- تقوی پیشه کردن و تهذیب نفس. (۴۴) هر نظامی دارای اهدافی است که از طریق عملکرد نهادها و سازمانهای موجود در نظام در صدد تحقق این اهداف است. نهادها و سازمانها نیز توسط مدیران به گردش در می آیند و وظیفه مدیر است که با اداره نهاد یا سازمان تحت دیریت خود، آن را به سمتی سوق دهد که به تحقق اهداف آن و در نتیجه دستیابی به اهداف عالی جامعه بیانجامد. بر این اساس اصلی ترین عنصر هر سازمانی، مدیر آن است و هنگامی سازمان می تواند به اهداف خود دست یابد که مدیر سازمان ویژگیهای لازم برای اداره صحیح و حرکت دادن عملکرد سازمان به سمت تحقق اهداف را داشته باشد. از آنجا که اهداف نظام در توسعه، هم مادی و هم معنوی هستند، یک مدیر باید هم توانایی تحقق اهداف مادی و هم توانایی

تحقق اهداف معنوی را داشته باشد. تحقق اهداف مادی و معنوی جامعه نیز در گرو عملکرد مدیران است و قسمتی از عملکرد مدیران را نیز برخورد و اخلاق آنها تشکیل می‌دهد. در اخلاق و برخورد مدیران نیز عوامل بیان شده، مهمترین تاثیر را دارند که اثرات این عوامل را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد: به طور خلاصه می‌توان گفت توجه به خدا و کار برای خدا موجب می‌شود که مدیر، قدرت و جسارت بیشتری پیدا کند، قانون را به طور صحیح عمل و اجرا کند، تسلیم هوای نفس نشود، با تمام وجود کار کند و در یک کلام، تمام هم و غم خود را صرف کار و مدیریت کند که به طور قطع در چنین شرایطی کاراترین مدیر در نوع خود خواهد بود. اگر در چنین حالتی توان کار را در خود ندید، مسؤولیت را به دیگران که توان بالاتری دارند واگذار خواهد کرد. بدین ترتیب مدیریت نظام، برای دستیابی به اهداف جامعه که به طور کلی در مفهوم توسعه خلاصه می‌شود، کاراترین مدیریت ممکن خواهد بود. اگر مدیر خود را موظف به خودسازی و رفع مفسد اجتماعی بداند، در این راه تلاش خواهد کرد و هم خود به عنوان الگویی سالم برای جامعه خواهد بود و هم تلاش او برای رفع مفسد، زمینه های انحطاط جامعه را از بین می‌برد و زمینه پیشرفت را فراهم می‌کند. هنگامی که مدیر، مدیریت را منصب خدمتگزاری دانست این منصب را فقط برای این خدمتگزاری صرف خواهد کرد و تلاش او برای خدمتگزاری بهترین هدیه مدیریت برای احیای جامعه و پیشرفت و تعالی آن خواهد بود. محبت نسبت به مردم و زبردستان، مایه جلب همکاری آنها در پیشبرد اهداف عالی توسعه جامعه می‌شود. ساده زیستی مایه هم دردی و هم سویی نظرات افراد جامعه با مدیران می‌شود و مردم با ملاحظه این دو خصلت از مدیران، آنان را از خود دانسته و در نتیجه هم مدیران بهتر می‌توانند به مشکلات مردم پی ببرند، هم مردم بهتر نظراتشان را به آنان ارایه دهند و در مجموع با میل و رغبت به همکاری و تلاش در جهت تحقق اهداف مدیریت جامعه بپردازند. عدالت مدیر از جهات مختلف بر توسعه مؤثر است: موجب توزیع عادلانه امکانات و سازندگی در جامعه می‌شود که زمینه ای برای توسعه هماهنگ خواهد بود، سبب انتصاب مدیران عادل در رده های پایتتر می‌شود، زمینه اصلی برادری و برابری را فراهم می‌کند و در مجموع پایه های «توسعه عادلانه و پایدار» را می‌سازد. برای تقویت اثرات اخلاق و برخورد کارگزاران نظام بر توسعه، باید گفت چون منشاء وجود همه این ویژگیهای اخلاقی، اعتقاد و ایمان واقعی به خداست. در وهله اول، در انتخاب مدیران جامعه باید به تعهد و ایمان آنان به خدا توجه کافی شود و افراد صالح و متعهد را برای مدیریت سازمانهای مختلف برگزید و در وهله بعد، سعی در گسترش ایمان و تعمق آن در قلوب مدیران و مسؤولان نظام داشت. در کنار این، باید به تقویت نفس و اعتماد به خود نیز پرداخت، زیرا این موضوع یکی از علل تجمل گرایی و توجه به دنیا و دوری از اخلاق کریمه و ضعف نفس است. حضرت امام خمینی (ره) در مورد کسانی که می‌گویند باید دفاتر و محل کار مدیران و مسؤولان با تجمل و شکوه باشد، می‌فرماید: «می‌ترسند که مبادا یک وقت مهمانی از اجانب بیاید در کاخ دادگستری و یا در کاخ نخست وزیری و اینجا ببیند که یک چیز محقری است، باید حتما به فرم غرب باشد. ضعیفید آقا، تا ضعیفید زیر بار اقویا هستید. آن وقتی که نفس شما قوی شد و اعتنا نکردید، اعتنا به این زخارف نکردید، آن وقت است که از شما حساب می‌برند.» (۴۵) که می‌بینیم در این کلام، ضعف نفس، منشا تصور لزوم تجمل گرایی و توجه به دنیا بیان شده است. پس برای گسترش آثار مثبت اخلاق و برخورد مدیران برای توسعه، باید افراد مؤمن و متعهد را به مدیریت گماشت و در عین حال به تقویت «ایمان» و «نفس مطمئن» آنان نیز پرداخت. ۴-۵- نقش فرهنگ کار در توسعه یکی از عوامل فرهنگی مؤثر بر توسعه، فرهنگ کار است. فرهنگ کار یکی از مهمترین عوامل توسعه اقتصادی در دنیای غرب تلقی شده است. گفته می‌شود رنسانس که در غرب با ظهور مذهب پروتستان آغاز شد در ایجاد فرهنگ کار نقش اساسی داشت. در نتیجه موجب تحولات بزرگ صنعتی در دنیای غرب شد. زیرا مذهب پروتستان که زاییده رنسانس است و موفقیت دنیوی را نشانه رستگاری در آخرت و رسیدن به این هدف را از طریق سخت کار کردن، صرفه جویی و میانه روی ممکن می‌دانست برخلاف عقیده ای که دنیا و در نتیجه کار را مورد تشویق قرار نمی‌داد به عنوان موتور حرکت تحولات اجتماعی و اقتصادی شناخته شده است. لذا عده ای از اندیشمندان توسعه معتقدند که

اقتصاد سرمایه داری فعلی از تعالیم پروتستان سرچشمه گرفته است. در اسلام، کار کردن عبادت محسوب می شود و کارگر مجاهد و عابد. این بینش اگر در فرهنگ مردم رسوخ کند، می تواند موجب استقلال و خودکفایی یک مملکت باشد. حضرت امام که اندیشه هایش جملگی نشأت گرفته از تعالیم دینی است درباره ارزش کار سخنان نغزی بیان می کنند: «پیغمبر اسلام که اولین فرد انسانهاست و بزرگترین انسان کامل است، نسبت به کارگر این طور تواضع بکند و کف دست او را که علامت کار است ببوسد، این نکته دارد که کف دست را بوسیده (نه پشت دست را) کف دست آثار کار درش هست، می خواهد ارزش کار را به عالمیان اعلام کند، به مسلمین اعلام کند که ارزش کار این است که آن جایی که کارگر که کار کرده است، در اثر کار یک نشانه ای پیدا کرده من آنجا را می بوسم که ملت‌های اسلامی و بشر ارزش این کارگر را بدانند.» (۴۶) وجدان کاری وجدان کاری یکی از موضوعاتی است که در رابطه با فرهنگ کار مطرح می شود. منظور از این عنصر، وجود حالتی درونی در افراد است که آنها را وادار می کند کار را به کارآترین شکل انجام دهند. به عبارت دیگر می توان وجدان کاری را به انجام کار به کارآترین شکل تعریف کرد. این روحیه زمانی حاصل می شود که هر کس در کاری که به عهده دارد سعی کند کار خود را درست انجام دهد. پیامبر اکرم (ص) فرمود: خداوند رحمت کند کسی را که اگر کاری انجام می دهد محکم کاری می کند. این مساله ای است که متاسفانه علیرغم تاکید زیاد اسلام هنوز در فرهنگ ما کمتر رسوخ پیدا کرده است و در واقع یکی از آفات کار است. می توان نبودن این روحیه را از موانع عمده توسعه و رشد به حساب آورد. حضرت امام در موارد متعددی به این حقیقت اشاره کرده اند و مجاهدت هر کسی را به انجام درست کاری که به عهده دارد، می دانند: «امروز که شما هستید و خودتان هستید و کشور مال خود شما هست و منافع کشور از خود شما و از برادران شماست، بخواهید که آنها دیگر نتوانند رخنه کنند، استقامت باید بکنید، پایداری باید بکنید، پایداری به این است که هر کس در هر شغلی که هست آن جا را خوب عمل بکند. همان طوری که پاسدارها و ارتش ما در جبهه ها پایداریشان به این است که جنگ را خوب عمل بکنند و پیش ببرند، پایداری کشاورز این نیست که جنگ بکند، پایداری کشاورز این است که کشاورزی خوب باشد. پایداری بانکدارها این است که خوب عمل بکنند و پایداری افرادی که پرسنل اداره مالیه هستند، آنها این است که خوب عمل بکنند، ناراضی درست نکنند. مردم، این مردمی هستند که همه با هم دست به هم دادند و کشور را آزاد کردند، کشور را اسلامی کردند و کسانی که انحراف دارند در صدد اینند که ناراضی درست بکنند.» (۴۷) چنانچه ملاحظه می شود پایداری و استقامت هر طبقه ای از دیدگاه حضرت امام این است که کار خود را خوب انجام بدهد نه اینکه وارد عرصه های دیگر بشوند. ۶-۴- اثر وحدت بر توسعه بی شک یکی از عوامل فرهنگی که نقش بسیار مهمی در موفقیت برنامه های توسعه دارد، وحدت آحاد جامعه است. وحدت زمانی در یک جامعه به وجود می آید که منافع افراد، همان باشد که منافع جمع است. اگر افراد بین منافع خود با منافع اجتماع تزاخم و برخورد دیدند، اجتماع را صحنه برخورد بین این دو منفعت می کنند. هماهنگی بین این دو خواسته که بعضی مواقع با هم متضاد هستند، می تواند به وحدت و یکپارچگی جامعه کمک کند. لزوم وجود وحدت به این دلیل است که توسعه همه جانبه، احتیاج به مشارکت همه آحاد جامعه در برنامه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دارد و مشارکت بدون وجود یک هدف مشترک ممکن نیست. لذا می توان نتیجه گیری کرد که داشتن هدف مشترک، می تواند مهمترین علت وحدت آحاد جامعه باشد. حضرت امام خمینی به موضوع داشتن هدف مشترک اشاره می کنند و می فرمایند در دوران سازندگی نباید دنبال منافع فردی و خواسته های شخصی باشیم، مشکلات دوران سازندگی و توسعه را به وجود گردنه هایی که به طور مرتب غارتگران و دزدان در آن هستند تشبیه می کنند و راه حل پیروزی بر مشکلات را دست یازیدن همه ملت به یک هدف مشترک و آن پیروزی مقاصد اسلامی می دانند و می فرمایند: «همه می دانید که رمز پیروزی بزرگی که ملت به آن رسیده است، وحدت کلمه همه اقشار از مرکز تا اقصی بلاد کشور و وحدت هدف (آن برچیده شدن حکومت طاغوتی و قطع ایادی استعمار و استثمارگران بین المللی و برپا شدن جمهوری اسلامی) بود. اکنون احتیاج بیشتر داریم به حفظ این وحدت

کلمه و وحدت مقصد». (۴۸) چرا در دوران سازندگی احتیاج بیشتری به وحدت در مقصود است؟ از نظر علمای توسعه، وحدت عامل ثبات، نظم، امنیت و برانگیختن مشارکت همه مردم در توسعه و سازندگی است. نبودن وحدت در هدف، منجر به تشتت اجتماعی، بحران و هدر رفتن منابع انسانی و غیرانسانی است. از جنبه فرهنگی، وحدت آحاد جامعه در شرایطی به وجود می‌آید که جامعه دچار تعارض فرهنگی نباشد. منظور از تعارض فرهنگی این است که بعضی از اجزای فرهنگ یک جامعه با بعضی دیگر در تضاد و مخالفت باشند. به عبارت دیگر جامعه دارای اجزای فرهنگی مانع الجمع باشد. این امر زمانی ایجاد می‌شود که اجزای فرهنگ از منسایمات متفاوت و یا متضادی گرفته شده باشند. به عنوان مثال، فرهنگ اسلامی ایران با فرهنگ غرب در مبنا با هم در تضاد هستند. اگر گروهی از جامعه، فرهنگ غرب را بپذیرند و گروهی فرهنگ دینی را، ما شاهد تضاد و دو دستگی بین این دو گروه خواهیم بود. اگر بعضی عناصر را از فرهنگ دینی و بعضی دیگر را از فرهنگ غرب بگیریم، چون این دو فرهنگ در مبنا با هم در تعارض هستند، امکان تضاد و دوگانگی در جامعه بسیار زیاد است. لذا حضرت امام (ره) وقتی به موضوع وحدت اشاره می‌کنند، موضوع اسلامیت را به عنوان محور وحدت مطرح کرده‌اند. (۴۹) با وجود این عناصر ما در جامعه تعارض فرهنگی نخواهیم داشت. زیرا چنانچه گفتیم تعارض فرهنگی وقتی به وجود می‌آید که فرهنگ یک جامعه منسایمات متفاوتی داشته باشد. ولی اگر همه باورها، عقاید و ارزشها از فرهنگ دینی نشأت گرفته باشند، حتی برخی از عناصر مثبت سایر فرهنگها نیز وارد فرهنگ شود، به لحاظ اینکه عناصر مثبت سایر فرهنگها با اسلام تباین ندارد، باز هم فرهنگ جامعه، فرهنگی یک دست خواهد ماند. در این حالت زمینه برای توسعه فراهم است. (۵۰) ۷-۴- نقش توجه به دنیا در توسعه یکی از عوامل فرهنگی مؤثر در توسعه، به ویژه توسعه اقتصادی، نوع نگرش و توجه به دنیا است. این، یکی از مسایل پیچیده‌ای است که در نوع نگرش به آن برای توسعه افراط و تفریطهای زیادی صورت گرفته است. عده‌ای معتقدند که توجه به دنیا و زخارف آن انسان را از کمال باز می‌دارد و نباید به دنیا دل بسته بود. البته شبیه به این مضمون در روایات و آیات آمده است. از طرفی عده‌ای از علمای توسعه معتقدند که جامعه‌ای که دنیا را مطلوب نداند نمی‌تواند به توسعه دست یابد. استدلال این عده بر این است که توسعه باید در این دنیا صورت گیرد این، با به کارگیری عقل در جهت تسخیر نیروها و منابع موجود در طبیعت به نفع بشر ممکن می‌شود. در آن صورت است که انسان می‌تواند بر رفاه و آسایش خود بیافزاید. بر این اساس اگر مکتبی، زندگی و حیات این دنیا را مذموم بداند. این دیدگاه به طور طبیعی در اعمال و افکار افراد جامعه اثر می‌گذارد. زیرا افکار و اعمال انسانها، نتیجه فرهنگ و بینش آنهاست. اگر این مطلب را بپذیریم و رفتارهای انسانها را معلول طبیعی افکار و اعتقادات آنان بدانیم، پس لاجرم باید قبول کنیم که اعتقاد به مذموم بودن دنیا در رفتار انسان مؤثر است. البته این واضح است که اگر کسی دنیا را به خودی خود مذموم دانست، برای استفاده در حداکثر ممکن از منابع موجود در طبیعت سعی و تلاش نخواهد کرد و هرگز برای دستیابی به سطح بالاتری از رفاه مادی به تلاش فوق العاده دست نخواهد زد بلکه به حداقلها اکتفا خواهد کرد. سؤال این است که این بینش در تعالیم اسلامی چه جایگاهی دارد و چگونه می‌توان به زخارف دنیا توجه نداشت در عین حال به توسعه و رشد هم رسید؟ این مساله‌ای است که به تفاوت نوع توسعه و تعریف آن در اندیشه اسلامی با آنچه در دنیای غرب اتفاق افتاده است بازمی‌گردد. در واقع، این اختلاف دو بینش است. در اندیشه اسلامی، دل بستگی به دنیا مذموم است. اما، دنبال دنیا رفتن به صورت ذاتی مذموم نیست. این مساله را می‌توان با مراجعه به آیات و روایات استنباط کرد، اما در اینجا فرصتی برای پرداخت به آنها نیست. همین قدر اشاره می‌کنیم که در آیات قرآنی در بعضی موارد دنیا با صفاتی نظیر لهو و لعب، متاع قليل، متاع غرور، تکاثر و تفاخر معرفی شده است که همه، صفاتی دارای بار منفی هستند و در برخی مواقع با صفاتی نظیر فضل الهی، خیر، رحمت و حسنه معرفی شده است که همه بار مثبت دارند، البته آیاتی نیز وجود دارند که راز اختلاف این دو دسته از صفات را بیان و تضاد ظاهری این دو دسته از آیات را حل می‌کند. به عنوان مثال در قرآن شریف آمده است: (ان الذین لایرجون لقاءنا و رضوا بالحویه الدنیا و اطمانوا بها هم عن آیاتنا غافلون اولئک ماواهم النار بما کانوا یکسبون) یعنی

کسانی که امید لقای ما را ندارند (اعتقاد به آخرت ندارند) و زندگی دنیا را پسندیده و به آن آرام گرفته اند و آنهایی که از نشانه های ما بی خبرند، جایگاهشان به سزای اعمالی که انجام داده اند در آتش است. نتیجه ای که از محتوای این آیه می گیریم این است که علت مذمت دنیا بی اعتقادی به قیامت و منحصر کردن زندگی به حیات دنیایی (رضوا بالحویه الدنیا) است. پس، دنیایی مذموم است که برای آخرت بنا نشود. لذا دنیا به خودی خود مذموم نیست بلکه مطلوب نیز هست. در این باره پیامبر اکرم (ص) می فرمایند: «نعم العون الدنیا علی الاخره» دنیا بهترین کمک برای رسیدن به آخرت است. حضرت امام خمینی به این حقیقت که اگر دنیا در جهت اهداف آخرت باشد نه فقط مذموم نیست، بلکه دستیابی به آن واجب است و در مساله حکومت اشاره کرده اند: «و آنچه گفته شده و می شود که انبیاء علیهم السلام به معنویات کار دارند و حکومت و سررشته داری دنیایی مطرود است و انبیاء اولیاء و بزرگان از آن احتراز می کردند و ما نیز باید چنین کنیم اشتباه تاسف آوری است که نتایج آن به تباهی کشیدن ملت‌های اسلامی و باز کردن راه برای استعمارگران خون خوار است. زیرا آنچه مردود است حکومت‌های شیطانی و دیکتاتوری و ستمگری است که برای سلطه جوئی و انگیزه های منحرف و دنیایی که از آن تحذیر نموده اند جمع آوری ثروت و مال و قدرت طلبی و طاغوت گرایی است و بالاخره دنیایی است که انسان را از حق تعالی غافل کند. و اما کومت حق برای نفع مستضعفان و جلوگیری از ظلم و جور و اقامه عدالت اجتماعی، همان است که مثل سلیمان ابن داود و پیامبر عظیم الشان اسلام، صلی الله علیه و آله و اوصیاء بزرگوارش برای آن کوشش می کردند، از بزرگترین واجبات و اقامه آن از والاترین عبادات است، چنانچه سیاست سالم که در این حکومتها بوده از امور لازمه است. باید ملت بیدار و هشیار ایران با دید اسلامی این توطئه ها را خنثی نمایند و گویندگان و نویسندگان متعهد به کمک ملت برخیزند و ست شیاطین توطئه گر را قطع نمایند.» (۵۱) چنانچه از سخنان حضرت امام استنباط می شود، دنیاداری به صورت ذاتی مذموم نیست و اگر به وسیله حکومت حق بتوان از ظلم و ستم جلوگیری کرد و به اقامه عدالت پرداخت، نه فقط مذموم نیست بلکه از دیدگاه حضرت امام از والاترین واجبات است. تفاوت دیدگاه امام خمینی با دیدگاه غربیان در نگرش به دنیا و مظاهر آن در این است که آنها رسیدن به این دنیا به صورت ذاتی برایشان هدف است، لذا تمام اهداف توسعه آنها در همین دنیا خلاصه می شود، ولی از دیدگاه حضرت امام که از اسلام نشأت گرفته است، دنیا وسیله ای برای مقاصد عالیترو اهداف توسعه اسلامی است. لازمه این نگرش و عملکرد آن مستقل بودن انسان در مقابل دنیا و همین طور هدف مطلق ندانستن دنیاست. دلبستگی به دنیا به معنای هدف قرار دادن آن، مانع کمال انسان است و چنانچه گفته شد هدف اصلی توسعه اسلامی هم، کمال انسان است. به همین خاطر می بینیم که در اندیشه اسلامی دلبستگی نداشتن مطلق به دنیا از جمله ساده زیستی، عدم وابستگی به زخارف دنیا و مال و جاه وارد شده است. حضرت امام خمینی وجود روحیه ساده زیستی را شرط توانایی انسان برای مقابله با باطل و دفاع از حق می دانند و معتقدند که دلبستگی نداشتن به دنیا باعث می شود که مردان بزرگ بتوانند به ملت‌های خود خدمت کنند و به طور صریح می فرمایند با زندگی اشرافی و مصرفی نمی توان ارزشهای انسانی اسلامی را حفظ کرد. این نکته هدف قرار دادن دنیا و دلبستگی افراطی به آن را نفی می کند و گرنه چنانچه دنیا مقدمه احقاق حق مظلومین و اقامه عدالت باشد، از دیدگاه حضرت امام، دستیابی به آن از اهم واجبات است. البته این موضوع آن چیزی است که از مجموع تعالیم دینی قابل استنباط است. حضرت علی (ع) می فرماید: «بالدنیا تحرز الاخره» آخرت به وسیله دنیا به دست می آید. پیامبر اکرم (ص) دنیا را مزرعه و مقدمه آخرت می دانند. لذا رهبانیت در اسلام مردود است. حضرت امام در مواقع متعددی به این حقیقت اشاره کرده اند. از مجموع سخنان ایشان در این باره، نتایج زیر برداشت می شود: ۱- هدف قرار دادن دنیا و دلبستگی به آن مردود است. ۲- برای دستیابی به اهداف عالیه توسعه باید دنیا را مقدمه کسب این اهداف قرار داد. ۳- ساده زیستی و داشتن روحیه کوخ نشینی، نه کاخ نشینی، برای خدمت به خلق و سازندگی ضروری است. ۴- ترک دنیا و بی اعتنایی به آن به بهانه اینکه باید به معنویات کار داشت، مردود است. (۵۲) این بینش، سبب می شود که جامعه اسلامی نتواند به بهانه داشتن آخرت، دنیای خود را ترک کند و بداند برای رسیدن به

آخرت باید دنیا را مقدمه قرار دهد. به طور طبیعی، روشن است که دعوت به ترک رهبانیت و مطلوب داشتن حکومت داری و دنیاداری برای اهداف عالیه اسلام، نقش مثبتی در توسعه دارد. لذا می توان گفت از دیدگاه حضرت امام این بینش که بگویم پیامبران به معنویات کار دارند و حکومت و سررشته داری دنیا مطرود است و انبیا و اولیا و بزرگان از آن احتراز کرده اند و ما نیز باید چنین کنیم، از موانع توسعه و سازندگی اسلامی است. منتها چون حضرت امام برخلاف بقیه اندیشمندان غیرمسلمان معتقدند مسایل مربوط به دنیا نباید خود هدف باشد، نتیجه اش این است که همان اندازه که انسان امروز در غرب برای دنیا تلاش می کند، یک مسلمان باید تلاش کند، بلکه چون می داند که فعالیت دنیایی در آخرت حساب و کتاب دارد، باید حداکثر استفاده مطلوب را از آن ببرد و هرچه می تواند بیشتر به نفع توسعه گام بردارد. تنها تفاوتی که ممکن است میان نگرش امروزیین انسانهای مادی غربی با یک انسان مسلمان وجود داشته باشد، این است که آنها همه چیز را در همین دنیا می بینند، ولی فرد مسمان برای دنیا هدفی برتر قایل است. این دیدگاه به زندگی، معنی و جهت می بخشد. اهداف توسعه در غرب در همین جهان خلاصه می شود، ولی در یک جامعه دینی در عین حال که باید به همه آن بهره مندیهای مادی دسترسی یافت، باید آنها را وسیله ای برای رسیدن به غایتی برتر از این دنیا قرار داد و این پیشنی است که اسلام، به یک انسان مسلمان می دهد. چنانچه دیدیم، حضرت امام نیز در فرمایشاتشان بر این نکته تاکید داشته اند. ۸-۴- نقش فرهنگ مصرف در توسعه یکی از عوامل فرهنگی مؤثر بر توسعه، فرهنگ مصرفی است. در این باره دو دیدگاه وجود دارد: یک دیدگاه معتقد است که رواج فرهنگ مصرف گرایی به توسعه کمک می کند و به طور صریح مصرف گرایی را به عنوان یکی از عواملی که نقش مثبت در توسعه دارد عنوان می کند. استدلال آنها این است که این عامل بر توسعه دنیای غرب اثر مثبت داشته است. وقتی تقاضا برای مصرف افزایش یافت در نتیجه تقاضا برای کالاها و خدمات تولیدی نیز زیاد شد و تولید سودآورتر شد و از این طریق به رشد تولید کمک کرد. به علاوه اینکه افزایش مصرف از طریق مکانیسم ضریب تکاثر بر تولید ملی اثر مثبت دارد چنانچه در اقتصاد گفته می شود افزایش یک واحد مصرف باعث می شود که بیش از یک واحد بر مقدار تولید ناخالص ملی افزوده شود. دیدگاه دیگر این است که فرهنگ مصرف گرایی اثر منفی بر توسعه دارد. استدلال این عده چنین است که رواج فرهنگ مصرف گرایی، مصرف جامعه را به سوی کالاهای لوکس و تجملی که اغلب وارداتی است، سوق می دهد و باعث خروج سرمایه های ملی و نیز تضعیف روحیه تلاش می شود. این آثار به زیان کشورهای در حال توسعه است و مانع توسعه سریع آنها می شود. این دیدگاه در مقابل این تفکر است که تصور شده است چون توسعه اقتصادی در دنیای غرب تحقق یافته است هر عنصر فرهنگی که در غرب وجود دارد از عوامل مفید برای توسعه است. در پاسخ به آن می گوید: بسیاری از عناصر فرهنگی که از غرب گرفته شده است، خاصیت ضد توسعه ای دارد و یا در اقتباس غلط، چنین خاصیتی پیدا می کند. پس در مرحله اول باید به فرهنگ خودی تکیه کرد. فرهنگ مصرف گرایی که در تماس کشورهای جهان سوم با فرهنگ غرب گرفته شده است، اکنون به عنوان یکی از موانع جدی توسعه اقتصادی در این کشورها محسوب می شود. این فرهنگ باعث شده است، مردم اغلب کالاهایی مصرف کنند که خود تولید نمی کنند (کالاهای وارداتی) و از این طریق به جای کمک به تولید و پایه های اقتصاد داخلی، با گسترش فرهنگ مصرفی و مصرف کالاهای تجملی که تولید کشورهای توسعه یافته است به بنیان اقتصاد جامعه خود لطمه می زنند. البته گسترش فرهنگ مصرف گرایی (افزایش مصرف) در جوامع غربی، به رشد تولید آنها کمک کرده است. زیرا با افزایش تقاضا برای مصرف کالاها و خدمات، تولیدکنندگان، تشویق به عرضه انبوه این کالاها شدند و تولیدکنندگان در تداوم تولید به بازارهای داخلی خود بسنده نکردند و به بازارهای خارجی نیز روی آوردند. این افزایش تقاضا در مجموع کمک بزرگی به توسعه آنها کرده است، اما اکنون افزایش مصرف و روحیه مصرف گرایی و مصرف زدگی و مصرف کالاهای دیگران در کشورهای جهان سوم به یک معضل غیرقابل حل تبدیل شده است. اگر بپذیریم که این عنصر فرهنگی (افزایش مصرف) در تماس با غرب به این کشورها انتقال یافته است و اگر فرض کنیم فرهنگ مصرفی در آن کشورها به لحاظ نداشتن رقیب در ابتدای

توسعه به رشد و توسعه آنها کمک کرده است، در این مساله شکی نیست که در حال حاضر در کشورهای جهان سوم به عنوان یک مانع در برابر توسعه عمل می‌کند. زیرا کشورهای جهان سوم بیش از هر چیز به افزایش سرمایه گذاری و افزایش تولیدات احتیاج دارند که شاخص اصلی توسعه اقتصادی است، ولی افزایش مصرف کالاهای خارجی باعث می‌شود که تولیدات داخلی دچار مشکل شود و به علاوه بخش قابل توجهی از درآمد ملی به جای سرمایه گذاری، به مصرف کالاهای ساخته شده دیگران برسد و این روند، ضد توسعه است. جدای از این که این مصرف زدگی باعث ایجاد یک الگوی نامناسب مصرفی در این کشورها می‌شود و خاصیت ضد توسعه ای آن، ارزشها و فرهنگ اسلامی را سخت مورد تهاجم قرار می‌دهد، فرهنگ مصرف گرایی به طور مشخص متوجه مصرف کالاهای لوکس و تجملی و رواج زندگی اشرافی و روحیه اشرافی و روح کاخ نشینی است. به دلیل اینکه هر مصرفی، فرهنگ خاص خود را دارد اغلب، کسانی که دچار مصرف زدگی هستند آن هم مصرف کالاهای لوکس و تجملی، فرهنگ این کالاها را که وارداتی است کسب خواهند کرد. در واقع فرهنگ مربوط به این گونه مصارف، آثار انحطاط آمیز دارد. کاخ نشینی به عنوان یکی از مظاهر ترویج فرهنگ مصرفی این گونه است. لذا حضرت امام به طور صریح می‌فرمایند «خوی کاخ نشینی مضر است» یا «خود کاخ نشینی این خوی را می‌آورد» و در نهایت در این نکته تاکید می‌فرمایند که «اگر بخواهید ملت شما جاوید بماند و اسلام را به آن طوری که خدای تبارک و تعالی می‌خواهد، در جامعه ما تحقق پیدا کند مردم را از آن خوی کاخ نشینی به پایین بکشید.» (۵۳) چنانچه ملاحظه می‌شود حضرت امام (ره) در سخنان خود ضمن برحذر داشتن جامعه از خوی کاخ نشینی که باعث رواج فرهنگ مصرفی به معنایی است که بیان شد، همچنین به آثار این صفت اشاره کرده اند و در نهایت در یک جمله جان کلام را بیان کرده اند و آن اینکه روحیه کاخ نشینی موجب انحطاط اخلاقی جامعه است. یکی دیگر از مظاهر رواج فرهنگ مصرف گرایی، اسراف و تبذیر است که گریبان گیر چنین جامعه ای می‌شود. اسراف و تبذیر با توسعه ناسازگار است. اسراف به معنای تجاوز از حد اعتدال و متوسط مصرف جامعه است. تحریم اسراف، باعث می‌شود که مصرف یک جامعه اسلامی در حد اعتدال باقی بماند، مردم در حد ضرورت مصرف کنند، اضافه بر آن را پس انداز کنند و به سرمایه گذاری و یا انجام مصارف مستحب (صدقات و انفاقهای مستحب ...) که به توزیع بهتر درآمد کمک می‌کند، اختصاص دهند. (۵۴) ۹-۴- اثر خودباوری بر توسعه یکی از خصلتهای شخصیتی افراد که ریشه فرهنگی روانی دارد، خودباوری است. خودباوری به معنی قبول داشتن خود به عنوان شخصیتی مستقل که ریشه های آن به استقلال فرهنگی نیز باز می‌گردد، عنصری است که اثر قابل توجهی بر چگونگی رفتار انسانها در راه دستیابی به توسعه دارد. آثار خودباوری را می‌توان از جوانب مختلف بررسی کرد. آنچه در اینجا، با توجه به موضوع بحث، اهمیت بیشتری دارد، اثر خودباوری بر توسعه است. جوانب منفی خودباوری یا به عبارت بهتر، نبودن خودباوری در افراد جامعه نیز می‌تواند جایگاه خاصی در این بحث داشته باشد. در کلام حضرت امام خمینی (ره) در زمینه اهمیت خودباوری و اثر آن بر توسعه، می‌توان موضوعهای خوداتکایی و اعتماد به نفس و تحمل مشقات را یافت. اینها می‌توانند با خودباوری افراد حاصل شوند. در جنبه های منفی این موضوع نیز می‌توان بیگانه زدگی (غریزدگی)، یاس و ناامیدی و بی اعتقادی را عوامل از دست رفتن خودباوری و در نتیجه از خودبیگانگی دانست. اساس و پایه توسعه، انسان است. رفتار انسان که عامل اصلی ایجاد کننده توسعه است، فعالیت‌های مختلف او را تحت تاثیر قرار می‌دهد. فعالیت‌های انسان می‌توانند سازنده یا ویران کننده جامعه باشند. لذا می‌توان گفت اساس هر حرکتی در جامعه، انسان است. رفتار این انسان بر پایه اعتقادات و باورهای او شکل می‌گیرد و این اعتقادات و باورها به رفتار او جهت مساعد یا نامساعد می‌بخشد. (۵۵) لذا باورهای انسان از اهمیت و جایگاه بسیار بالایی در عملکرد او و جامعه برخوردار است. در این میان، خودباوری به ویژه در زمینه توسعه و استقلال جوامع از اهمیت اصلی برخوردار است. زیرا این عامل می‌تواند از جوانب مختلف بر روند توسعه و تحولات آن اثر بگذارد. حضرت امام در زمینه ضرورت خودیابی و خودباوری می‌فرمایند: «هیچ ملتی نمی‌تواند استقلال پیدا بکند الا اینکه خودش، خودش را بفهمد و تا زمانی که ملتها خودشان

را گم کرده اند و دیگران را به جای خودشان نشانده اند، نمی توانند استقلال پیدا کنند. ... شرق، فرهنگ اصیل خود را گم کرده است و شما که می خواهید مستقل و آزاد باشید باید مقاومت کنید و باید همه قشرها بنای این را بگذارند که خودشان باشند.» (۵۶)

بر این اساس خودباوری و خودیابی زمینه اولیه و لازم برای کسب استقلال و هر حرکتی به سمت پیشرفت محسوب می شود. هنگامی که افراد جامعه ای خود را باور کردند، آنگاه می توانند کار، انجام دهند و اگر بخواهند کار انجام دهند، باید قبل از آن خود را بیابند و باور کنند. البته خودباوری زمینه ای برای اعتماد به نفس، خوداتکایی و تحمل مشقات است. حضرت امام در این زمینه نیز مطالب مبسوطی بیان فرموده اند که در ادامه به آنها نیز می پردازیم. اعتماد به نفس انسانی که خود را یافت و باور کرد، می تواند به خود اعتماد کند. خودیابی و خودباوری، زمینه لازم برای اعتماد به نفس است. به دنبال خودباوری، اعتماد به نفس می آید، به این معنی که انسان هنگامی می تواند به خود اعتماد کند که خود را باور داشته باشد. تا انسان خود را باور نداشته باشد، نمی تواند به خود اعتماد کند. به خود اعتماد کردن به معنی اعتماد به توانایی خود داشتن، می تواند به صورت مؤثری زمینه هر فعالیت مستقلی را فراهم کند. انسان هنگامی دست به اقدامی خواهد زد که به توانایی خود اعتماد داشته باشد و به طور کلی بتواند به نفس خود اتکا کند. حضرت امام در این زمینه می فرمایند: «لازم است که با این دو خصیصه: اتکال به خدای تبارک و تعالی، اطمینان به نفس، با این دو خصیصه به پیش بروید و بعد از مدت کوتاهی خواهید دید که راههای سعادت بر شما باز می شود و قدرتهای بزرگ طمعشان قطع می شود و ان شاءالله این کشور، یک کشور نمونه می شود برای کشورهای دیگری که آنها هم گرفتار آن تبلیغات ابرقدرتها هستند که نمی گذارند آنها هم رشد بکنند.» (۵۷) خود اتکایی یکی از ویژگیهای افراد جامعه که می تواند به توسعه پایدار کمک کند، خوداتکایی خصوصیتی است که با وجود آن افراد جامعه خود را ملزم خواهند دید تا برای رفع نیازهای مختلف خود به نیرو و توان خود اتکا کنند و تواناییهای خود را در راه پیشرفت جامعه به کار ببندند. خوداتکایی به معنی به خود اتکا کردن در انجام امور خود، می تواند به انسانها در تلاش و کوشش فردی و جمعی نشاط ببخشد و به طور ویژه با دادن تجارب مفید و ارزنده، تواناییهای فنی و تخصصی افراد جامعه را در زمینه های مختلف، افزایش دهد. برای بهره مندی از مزایای اعتماد به نفس، انسانها باید به دنبال احساس توانایی خود، بخواهند تا از این توانایی در جهت انجام امور خود بهره بگیرند. هنگامی که چنین خواستی پدید آمد، افراد به کار خواهند ایستاد و از تواناییهای خود در جهت توسعه و پیشرفت، استفاده خواهند کرد: «عمده این است که ما باور کنیم که خودمان می توانیم. اول هر چیزی این باور است که ما می توانیم این کار را انجام بدهیم. وقتی این باور آمد، اراده می کنیم. وقتی این اراده در یک ملتی پیدا شد، همه به کار و می ایستند، دنبال کار می روند. ... یک ملت وقتی یک چیزی را بخواهد، این خواهد شد. ... آن ممالکی که توانستند مثل ژاپن، ژاپن خوب اول چیزی نبود، کوشش کردند تا اینکه حالا با آمریکا مقابله می کند بسیار از چیزهای او در آمریکا به فروش می رسد. خوب یک امر نشدنی را شدنی کردند. یا هندوستان که الان پیش رفته است، برای این است که این فکر را در خودش پیش آورده است که ما نباید وابسته باشیم.» (۵۸)

بر این اساس برای اینکه در ملتی روحیه خوداتکایی ایجاد شود، ابتدا باید بیداری و سپس خودیابی و خودباوری به وجود بیاید. هنگامی که ملتی بیدار شد و خود را باور کرد به دنبال آن می تواند به خود اتکا کند. در غیر این صورت روح خوداتکایی در جامعه رسوخ نخواهد کرد. اگر فرهنگ جامعه برای این خوداتکایی تناسب داشت، آنگاه افراد جامعه به خود می آیند و با اتکا به خود در پی رفع نیازهای جامعه خود بر خواهند آمد، چرخ اقتصاد و فعالیتهای اقتصادی جامعه را به دست خود خواهند چرخاند و هر روز برای بهبود وضعیت آن تلاش بیشتری خواهند کرد. فهرست منابع و مآخذ ۱ - حضرت امام خمینی (ره) صحیفه نور - ۲۱ جلد ۲، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سالهای ۱۳۶۱ الی ۱۳۶۸. ۲ - «ولایت فقیه» مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی (ره)، چاپ اول، بهار ۱۳۷۳. ۳ - «شئون و اختیارات ولایت فقیه» تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۵. ۴ - «معجم راز» مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی (ره)، چاپ اول، ۱۳۶۹. ۵ -

- «وصیت نامه سیاسی - الهی حضرت امام خمینی (ره)» انتشارات بانک تجارت، فروردین ۱۳۶۹. ۶ - «کشف الاسرار» بی‌جا، بی‌تا.
- ۷ - «آئین انقلاب اسلامی: گزیده ای از اندیشه های حضرت امام خمینی (ره)» مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی (ره)، ۱۳۷۴. ۸ - مجموعه نویسندگان «مجموعه مقالات اولین کنگره بررسی اندیشه های اقتصادی حضرت امام خمینی (ره)» مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی (ره)، خرداد ۱۳۷۴. ۹ - مقالات مختلف سمینار «فرهنگ و توسعه» وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳. ۱۰ - موسایی - میثم «زدین و فرهنگ توسعه»، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴. ۱۱ - منصوری - جواد «فرهنگ، استقلال و توسعه» سازمان چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴. ۱۲ - «توسعه اقتصادی در جهان سوم» جلد اول، ترجمه غلامعلی سجادی «سازمان برنامه و بودجه، چاپ چهارم، ۱۳۶۸. ۱۳ - تودارو - مایکل «توسعه اقتصادی در جهان سوم» جلد دوم، ترجمه غلامعلی سجادی و حمید سهرابی «سازمان برنامه و بودجه، چاپ دوم، ۱۳۶۹. ۱۴ - الیاسی - حمید «وابستگی جهان سوم» تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴. ۱۵ - ماهنامه «زمینه» شماره های مختلف، سازمان اقتصادی کوثر. ۱۶ - ماهنامه «تازه های مدیریت» شماره های مختلف، سازمان امور اداری و استخدامی. ۱۷ - ماهنامه «فرهنگ و توسعه» شماره های مختلف. ۱۸ - فصلنامه «تحول اداری» شماره های مختلف «سازمان امور اداری و استخدامی. پی نوشتها: ۱- عضو هیات علمی دانشگاه تربیت مدرس. ۲- صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۶۰. ۳- ر.ک: همان، ج ۶، ص ۴۰. ۴- همان، ج ۱، ص ۲۷۳. ۵- همان، ج ۱۵، ص ۱۹۲. ۶- همان، ج ۱۰، ص ۵۵. ۷- همان، ج ۱، ص ۲۷۳ و ر.ک: ج ۱، ص ۱۶۱. ۸- ر.ک: همان، ج ۱۵، ص ۱۶۰. ۹- ر.ک: همان، ج ۱، ص ۲۷۳. ۱۰- همان، ج ۱، ص ۹۷. ۱۱- ر.ک: همان، ج ۶، ص ۲۵۲. ۱۲- ر.ک: همان، ج ۱۰، ص ۵۵. ۱۳- همان، ج ۹، ص ۱۸۷. ۱۴- همان، ج ۴، ص ۱۹۰. ۱۵- همان، ج ۶، ص ۲۵۱. ۱۶- همان، ج ۶، ص ۲۵۱. ۱۷- همان، ج ۱۷، ص ۱۰۰. ۱۸- وصیت نامه سیاسی - الهی حضرت امام خمینی (ره)، ص ۳۵، بند «ز» ۱۹- ر.ک: صحیفه نور، ج ۶، ص ۲۵۱ و ۲۶۰. ۲۰- همان، ج ۶، ص ۱۱۳ و ۱۱۳. ۲۱- ر.ک: همان، ج ۱۱، ص ۱۷۹. ۲۲- همان، ج ۱۹، ص ۲۵۴. ۲۳- ر.ک: همان، ج ۶، ص ۱۱۳. ۲۴- ر.ک: همان، ج ۶، ص ۱۱۳ و ۱۱۳. ۲۵- ر.ک: همان، ج ۶، ص ۱۱۳. ۲۶- همان، ج ۱۵، ص ۱۹۲. ۲۷- ر.ک: همان، ج ۷، ص ۸۱. ۲۸- همان، همچنین ر.ک: ج ۱۴، ص ۱ و ۲۸۰. ۲۹- همان، ج ۱۴، ص ۱۴. ۳۰- همان، ج ۱۵، ص ۱۹۲. ۳۱- همان، ج ۷، ص ۷۳. ۳۲- همان، ج ۷، ص ۷۳. ۳۳- همان، ج ۷، ص ۷۳. ۳۴- ر.ک: همان، ج ۱۶، ص ۲۶۴. ۳۵- همان، ج ۱۱، ص ۱۲۸-۱۲۹. ۳۶- همان، ج ۱۱، ص ۲۷. ۳۷- همان، ج ۱۱، ص ۱۱۹. ۳۸- همان، ج ۱۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰. ۳۹- همان، ج ۳، ص ۹۰ و ۶۸. ۴۰- همان، ج ۲، ص ۲۳۳ و ۲۴۰. ۴۱- همان، ج ۹، ص ۲۲۰ و ۱۱۴. ۴۲- همان، ج ۱۱، ص ۳۷. ۴۳- همان، ج ۳، ص ۶۸ و ۳۷. ۴۴- ر.ک: همان، ج ۳، ص ۶۹. ۴۵- همان، ج ۱۹، ص ۶۰ و ۲۸۷. ۴۶- همان، ج ۳، ص ۶۹. ۴۷- همان، ج ۲۱، ص ۹۰. ۴۸- همان، ج ۲، ص ۱۴۳ و ۱۳۰. ۴۹- همان، ج ۱۸، ص ۵۲. ۵۰- همان، ج ۱۷، ص ۵۲. ۵۱- ر.ک: صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۱۷. ۵۲- همان، ج ۱۱، ص ۲ و ۲۳۱. ۵۳- همان، ج ۱۷، ص ۲۱۷. ۵۴- ر.ک: همان، ج ۱۵، ص ۲۳۲. ۵۵- ر.ک: همان، ج ۱۴، ص ۱۹۳. ۵۶- همان، ج ۱۱، ص ۱۸۶. ۵۷- همان، ج ۱۸، ص ۱۴۶ و ۱۴۷. ۵۸- همان، ج ۱۴، ص ۷۸ و ۷۹. منابع مقاله: فصلنامه نامه مفید، شماره

۲۰، دکتر مرتضی عزتی (۱)؛

امام خمینی (ره) و توسعه ی فرهنگی

امام خمینی (ره) و توسعه ی فرهنگی چکیده رشد و توسعه از دیدگاه امام (ره) مفهومی وسیع و فراگیر دارد به گونه ای که همه ی ابعاد وجود انسان را شامل شده و او را از تک بعدی و تک ساختی بودن در گرایشات مادی رها ساخته و معنویت، اخلاق، تهذیب نفس و قرب الی الله را در مسیر اهداف و زندگی او قرار می دهد. فرهنگ، هم زیر بنای توسعه وهم عامل آن و هم هدف و نتیجه ی توسعه تلقی شده است. فرهنگ هر ملّتی نشانه ی هویت و استقلال اوست. کسب و حفظ استقلال فرهنگی و فکری نشانه ی حیات و قدرت یک جامعه است. ویرانی و انهدام یک فرهنگ، ویرانی یک ملّت است. تمدن سیمای تجسم یافته ی فرهنگ و از مظاهر بر جای ماندنی و باقی آن است. همه ی مردم عموماً و حکومت خصوصاً و بالأخص بخش های مربوطه همانند حوزه و دانشگاه و... در حفظ و ارتقا و توسعه ی فرهنگ ملی و اسلامی مسئول می باشند. در این مقاله به ابعادی از توسعه ی فرهنگی اشاره شده که دارای سه ویژگی است: ۱. از دیدگاه امام دارای اولویت و اهمیت می باشد. ۲. این عوامل برآمده از توسعه ی فرهنگی بوده و معلول آن به شمار می آید. ۳. همچنین علت و تأثیرگذار بر توسعه ی فرهنگی نیز تلقی شده و در رشد و سرعت آن مؤثر می باشد. سوادآموزی، خودباوری، حوزه و دانشگاه، آزادی، صدا و سیما و رسانه ها از مباحث این مقاله است. امروز جایگاه و اهمیت توسعه به گونه ای است که یکی از شاخص های تفکیک و تشخیص کشورهای پیشرفته از عقب مانده به شمار می آید. یکی از ابعاد توسعه در کشورها توسعه ی فرهنگی است، و با توجه به تأثیرگذاری فرهنگ هر جامعه در اقتصاد و سیاست آن، نقش توسعه ی فرهنگی و اهمیت آن در هر جامعه به خوبی به دست می آید. ذکر این نکته لازم است که منظور از فرهنگ مجموعه اعتقادات، باورها و سنت ها در یک جامعه است؛ و از توسعه لزوماً معنای گسترش و افزایش منظور نیست، بلکه گاه اصلاح و یا تغییر در جهت رشد و تعالی جامعه منطبق با اهداف و سیاست های توسعه در همین راستا انجام می پذیرد. به دلیل آنکه موضوع سخن، تبیین دیدگاه امام خمینی (ره) در توسعه ی فرهنگی است ابتدا تعریف امام از فرهنگ و جایگاه آن در جامعه لازم به نظر می رسد. از دیدگاه امام، فرهنگ هویت و موجودیت یک جامعه را شکل می دهد و در تحولات اجتماعی نقش اساسی و زیربنایی دارد و اصلاح آن نخستین گام، در اصلاحات ابعاد دیگر جامعه باید دیده شود: «اساساً فرهنگ هر جامعه هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می دهد؛ و با انحراف فرهنگ، هرچند جامعه در بعدهای اقتصادی، سیاسی، صنعتی و نظامی قدرتمند و قوی باشد ولی پوچ و پوک و میان تهی است.»^۱ «فرهنگ مبدأ همه ی خوشبختی ها و بدبختی های ملت است.»^۲ «راه اصلاح یک مملکتی (اصلاح) فرهنگ آن مملکت است، اصلاح باید از فرهنگ شروع شود.»^۳ هدف توسعه ی فرهنگی بر اساس دیدگاه امام هدف از توسعه ی فرهنگی: زدودن وابستگی، دستیابی به استقلال، خوشبختی، شرافت و انسایت و اصلاح جامعه و ساختارهای آن در دیگر ابعاد است. و به دلیل ارتباط توسعه ی اقتصادی و سیاسی با توسعه ی فرهنگی و وابسته بودن هر یک به دیگری امام برای توسعه ی فرهنگی نسبت به آن دو اولویت قایل است، و هر توسعه ی واقعی را متأثر از توسعه ی فرهنگی می بیند. امام ریشه ی سلطه غرب را در سلطه ی فرهنگی او دیده است «این غرب یا شرق که سلطه پیدا کرده است بر همه ممالک اسلامی، مهمش این سلطه فرهنگی بوده است.»^۴ امام در پیامی که به مناسبت بازگشایی مدارس و دانشگاهها در سال ۱۳۵۸ صادر شد چنین می گویند: «بزرگترین وابستگی ملّت های مستضعف به ابر قدرتها و مستکبرین، وابستگی فکری و درونی است که سایر وابستگی ها از آن سرچشمه می گیرد. تا استقلال فکری برای ملّتی حاصل نشود، استقلال در ابعاد دیگر حاصل نخواهد شد.... برای به دست آوردن استقلال فکری و بیرون رفتن از زندان وابستگی خود، مفاخر و مآثر ملی و فرهنگی خود را دریابید. بزرگترین فاجعه برای ملّت ما این وابستگی فکری است که گمان می کنند همه چیز از غرب (است) و ما در همه ی ابعاد فقیر هستیم و باید از خارج وارد کنیم.»^۵ بر اساس

نظریه های توسعه، هدف از توسعه و سیاست های اتخاذی در توسعه متفاوت است. امام هدف توسعه را در تولید امکانات فرهنگی، توسعه علم، رفاه و بهبود کیفیت زندگی محدود نمی کند، بلکه این همه را زمینه و ابزار هدف واقعی توسعه یعنی الهی شدن انسان، شکوفایی ابعاد معنوی و روحانی در انسان و تهذیب نفس او می داند. از این رو می توان از دیدگاه امام انسان را محور توسعه دانست و هدف نهایی توسعه را در ارتقای معنوی و تهذیب انسان خلاصه نمود. با این توضیح به تبیین برخی از ابعاد توسعه ی فرهنگی با منظور داشتن دیدگاه امام در توسعه و گسترش فرهنگی می پردازیم. ابعاد توسعه ی فرهنگی ۱ سواد آموزی نخستین گام در توسعه ی فرهنگی در هر کشوری، توانایی زن و مرد آن جامعه در بهره مند شدن از متون و مکتوبات و قدرت بر مکتوب کردن خواسته ها و امیال و دانش و تجربه خویش است. بدون بهره مندی از این نعمت، تمامی اقدامات و فعالیتهای دولت و جامعه در گامهای بعدی بی تأثیر و یا کم تأثیر و ابتر خواهد بود. جامعه ای که دچار چنین محرومیتی است، قطعاً در فقر و رنج مضاعف درگیر خواهد بود. با اهتمام اسلام و پیامبر او بر فراگیر شدن دانش، روشن می شود که افراد و جوامعی که از این بینایی محروم اند، از این دین و آیین آن فاصله دارند. دینی که معجزه اش کتاب است. نام آن «قرآن» (خواندنی) است، اولین آیه ی نازل شده ی آن با «بخوان» شروع می شود، به «قلم» سوگند یاد کرده و آن را بزرگ و مقدس می شمارد و سوره ای را به آن اختصاص می دهد و پیامبرش اسیران جنگی را در برابر با سواد کردن ده مسلمان آزاد می کند و برای دانشمندان و قلم آنان ارزشی بیش از جهاد و خون مجاهدان قایل است. طبعاً دانش آموزی در این گونه جوامع بایستی رایج و فراگیر باشد. امام خمینی (ره) با پیروزی انقلاب دستور تأسیس نهادی با عنوان «نهضت سوادآموزی» داد. و تعلیم و تعلم در آن را عبادت دانسته و همه ی افراد محروم از نعمت سواد را به یادگیری و علم آموزی فرا می خواند. امام در این زمینه چنین می گوید: «ما مبارزه با بی سوادی را به نحو احسن اجرا خواهیم کرد.» ۶ «مایه ی بس خجالت است در کشوری که مهد علم و ادب بوده و در سایه ی اسلام زندگی می کند که طلب علم را فریضه دانسته، از نوشتن و خواندن محروم باشد.» ۷ «تمام بی سوادان برای یادگیری و تمام خواهران و برادران با سواد برای یاد دادن بیخیزند.» ۸ این اهتمام به دلیل آن است که سوادآموزی آغاز کار و مقدمه دانش آموزی است. علم و دانش و لزوم فراگیری آن در اسلام به دوره خاصی از عمر، یا اشخاص خاص و یا به زمان و مکان خاصی محدود نیست و فراغت از تحصیل را اساساً و از بی معنی می داند. «هر انسانی تا آخر عمرش هم علم احتیاج دارد و هم به آموزش و پرورش...» رشد تحقیقات و گسترش امر پژوهش با چنین رویکردی از ارزش گذاری میسر خواهد بود و نتیجه ای که مطلوب اسلام است، یعنی غلبه قلم ها بر مسلسل ها در این هنگام قابل دستیابی است. «بشر تا در سایه مسلسل و توپ و تانک می خواهد ادامه حیات بدهد، نمی تواند به مقاصد انسانی برسد. آن وقتی مردم به مقاصد اسلامی و انسانی می رسند، و به کمال دانش و علم می رسند که قلم ها بر مسلسل ها غلبه کند، و دانش ها در بین بشر به آنجا برسد که مسلسلها را کنار بگذارد و میدان، میدان قلم باشد، میدان علم باشد.» ۹ و بالأخره در پیامی مهمترین عامل در خودکفایی را توسعه ی مراکز علمی و پژوهشی می داند «مهمترین عامل در کسب خودکفایی و بازسازی، توسعه ی مراکز علمی و تحقیقاتی و تمرکز و هدایت امکانات، و تشویق همه جانبه ی مخترعین و مکتشفین و نیروهای متخصص و متعهدی است که شهادت مبارزه با جهل را دارند، واز لاک نگرش انحصاری علم به غرب و شرق را به درآمده، و نشان داده اند که می توانند کشور را روی پای خود نگه دارند.» ۱۰ خود باوری بی تردید یکی از بزرگترین انگیزه های امام در قیام علیه نظام شاهنشاهی وابستگی رژیم به قدرتهای بیگانه بوده است. خودباختگی، سلطه پذیری، از خود بیگانگی و غرب زدگی عناصری است که روح غیور او را رنج داده است. البته تعامل فرهنگ ها و دادوستد در آن امری طبیعی است. داشتن علم دیگران، فرهنگ دیگران و صنعت دیگران تا آنجا که به سلطه گری نینجامد مسأله ای نیست، بلکه اسلام به فراگیری آن مسلمانان را واداشته است. مرعوب بیگانه شدن، به تمسخر گرفتن ذخایر و اندوخته های خودی و از بیگانه نسخه گرفتن که چه بکنیم؟ چه باشیم؟ که باشیم و چگونه زندگی کنیم؟ مورد نکوهش است. همان برهنگی که اقبال از آن می گوید و با نقل داستانی به زیبایی نیاز مسلمانان را در بازگشت به هویت

اسلامی خویش بیان کرده است: ما از آن خاتون طی عربانتریمپیش اقوام جهان بی چادریم در یکی از جنگها دختر حاتم طایی اسیر شد، وقتی این دختر را پیش پیامبر(ص) آوردند نیمه برهنه بود. پیامبر(ص) عباى خود را روی آن دختر انداختند تا پوشیده بماند. اقبال می گوید ما در این روزگار، از دختر حاتم طایی هم لخت تر مانده ایم و آن همه عزت و شرف خود را از کف داده ایم و پیش تمام اقوام دنیا، بی چادر شده ایم. پیامبری می خواهیم که دوباره با عباى خودش ما را بپوشاند. نظام سلطه برای تحمیل و ترویج فرهنگ و ارزش های نظام خود ناچار است ملت ها را علیه فرهنگ، سنت ها، علایق روحی و فکریشان بشورانند، و به گفته ی شاد روان جلال آل احمد: «هجوم استعمار نه تنها به قصد غارت مواد خام معدنی و مواد پخته آدمی فرار مغزها از مستعمرات صورت می گیرد، بلکه این هجوم، زبان، آداب و موسیقی و اخلاق و مذهب محیط های مستعمراتی را نیز ویران می کند.» ۱۱ امام با شناختی که از عملکرد استعمار در سال های پیش از انقلاب داشته است، خطر آن را این گونه گوشزد می کند: «به قدری ما را از پیشرف های خود و قدرت های شیطانیشان ترسانده اند که جرأت دست زدن به هیچ ابتکاری نداریم و همه چیز خود را تسلیم آنان کرده و سرنوشت خود و کشورهای خود را به دست آنان سپرده و چشم و گوش بسته مطیع فرمان هستیم. و این پوچی و تهی مغزی مصنوعی، موجب شده که در هیچ امری به فکر و دانش خود اتکا نکنیم و کورکورانه از شرق و غرب تقلید کنیم. بلکه از ادب و فرهنگ و صنعت و ابتکار، اگر داشتیم، نویسندگان و گویندگان غرب و شرق زده ی بی فرهنگ، آنها را به باد انتقاد و مسخره گرفته و فکر و قدرت بومی ما را سرکوب و مأیوس نموده و می نمایند و رسوم و آداب اجنبی، هر چه مبتذل و مفتضح باشد، با عمل و گفتار و نوشتار ترویج و با مداحی و ثنا جویی، آنها را به خورد ملتها داده و می دهند. فی المثل، اگر در کتاب یا نوشته یا گفتاری، چند واژه فرنگی باشد، بدون توجه به محتوای آن، با اعجاب پذیرفته و گوینده و نویسنده ی آن را، دانشمند و روشنفکر به حساب می آورند. و از گهواره تا قبر، به هر چه بنگریم، اگر با واژه غربی و شرقی اسم گذاری شود، مرغوب و مورد توجه و از مظاهر تمدن و پیشرفتگی محسوب، و اگر واژه های بومی خودی به کار رود، مطرود و کهنه و واپس زده خواهد بود.» ۱۲ استاد شهید مطهری ضمن آنکه استعمار فرهنگی را مقدمه ی استعمار اقتصادی و سیاسی می داند، چنین می گوید: «برای بهره کشی از فرد باید شخصیت فکری او را سلب کنند و او را به آنچه مال خودش است بد بین کنند و در عوض او را شیفته ی هر آنچه از ناحیه ی استعمار عرضه می شود بسازند. می باید در مردم حالتی به نام تجدد زدگی به وجود بیاورند به طوری که از آداب و رسوم خودشان متنفر بشوند، امّا از آداب و رسوم بیگانه خوششان بیاید. می باید آنها را به ادبیات خودشان، به فلسفه خودشان، به کتابهای خودشان، به دانشمندان و مفاخر علمی و فرهنگی خودشان بد بین کنند و در عوض مسحور ادبیات، فلسفه و کتاب های دیگران کنند.» ۱۳ خودباوری در نگاه امام جایگاه ویژه ای دارد. و پیشبرد همه امور را در گرو آن می داند. اگر این معمای روحی و فکری حل شود اولین و اساسی ترین قدم برای رسیدن به خود کفائی و استقلال برداشته شده است. «اعتماد به نفس بعد از اعتماد به خداوند منشأ خیرات است.» ۱۴ «بدانید که نژاد آریا و عرب از نژاد اروپا و آمریکا و شوروی کم ندارد و اگر خودی خود را بیابد و یأس را از خود دور کند و چشمداشت به غیر خود نداشته باشد، در دراز مدّت قدرت همه کار و ساختن همه چیز را دارد.» ۱۵ تلاش بزرگ امام تزریق روحیه ی خودباوری و خود اتکایی به کالبد جامعه بود: «باید به خود بیاوریم که اگر یک ملت بخواهند بدون وابستگی ها زندگی کنند می توانند، و قدرتمندان جهان بر یک ملت نمی توانند خلاف عقیده آنان را تحمیل کنند.» ۱۶ در سخنان امام، از دلبستگی به فرهنگ بومی و هویت اسلامی و ملی و کوشش در جهت حفظ و اعتلای آن، اعتماد به نفس و قطع امید از بیگانگان به همراه عزم و اراده، تلاش و هشیاری و شناخت استعدادها و امکانات و ذخایر درونی شرط خود باوری و موفقیت در توسعه ی فرهنگی و راه رسیدن به آن یاد شده است. ۳ حوزه و دانشگاه، نقش و جایگاه امام(ره) نقش حوزه و دانشگاه را در تحولات فرهنگی و توسعه ی آن بسیار مهم ارزیابی می کند. ریشه ی صلاح و فساد مردم و جامعه را در آنجا می بیند. از این رو اجرا و تحقق اصلاح و توسعه ی واقعی را ابتدا در همین مراکز لازم می داند. حوزه و دانشگاه را مکرر به تهذیب و تعهد فرامی خواند. و از

تحجر و غرب زدگی باز می‌دارد. در همان زمان روحانیت و حوزه‌ها را در برابر انحرافات و استعمار سدّ بزرگی دانسته است. «تردیدی نیست که حوزه‌های علمیه و علمای متعهد، در طول تاریخ اسلام و تشیع، مهمترین پایگاه محکم اسلام در برابر حملات و انحرافات و کج روی‌ها بوده‌اند.»^{۱۷} اما از اجتهاد مصطلح در حوزه، مقدّس مآبی، تحجر گرایان و روحانی نمایان بارها نالیده است و حوزه‌ها را به هشیاری و پیشتازی دعوت کرده: «حوزه‌ها و روحانیت باید نبض تفکر و نیاز آینده جامعه را همیشه در دست خود داشته باشند، و همواره چند قدم جلوتر از حوادث، مهبّای عکس العمل مناسب باشند.»^{۱۸} همچنین دانشگاهها را مراکز اداره امور کشور، تربیت نسل‌ها و تعیین‌کننده مقدرات کشور می‌بیند. «دانشگاه مبدأ همه تحولات است.»^{۱۹} استقلال دانشگاهها، به روز شدن حوزه‌ها، پیوند این دو در کنار تعهد و تهذیب موجب سعادت یک ملت و کشور و اصلاح توسعه آن است. «توجه داشته باشید که اگر دانشگاه و فیضیه اصلاح بشود، کشور شما استقلال خودش را بیمه می‌کند.»^{۲۰} ۴۲۰ آزادی آزادی سیاسی و اجتماعی ضمن آنکه برآمده از توسعه‌ی فرهنگی است، خود نیز مقدّم و گسترش دهنده آن است. آزادی‌های فردی، اجتماعی و سیاسی و از جمله آزادی قلم و آزادی بیان تا جایی که به ضرر مردم نباشد و در چارچوب اسلام و قوانین کشوری باشد، هیچ کس نمی‌تواند آن را محدود کند. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در هنگام تصویب، نسبت به آزادی مطبوعات با ابهام مواجه بود. هنگامی که کمیسیون، اصل مربوطه را تصویب کرد متن آن چنین بود: «بیان و نشر افکار و عقاید و مطالب از طریق مطبوعات، سینما، تئاتر، نوار و رسانه‌های گروهی در جهت خدمت به فرهنگ جامعه و تنویر افکار و انتقادات سازنده آزاد است و آنچه مخالف عفت عمومی، توهین به شعایر دینی، فاش کردن اسرار نظامی یا مخل به استقلال و تمامیت ارضی و امنیت عمومی کشور یا موجب گمراهی مردم باشد ممنوع است. مجازات تخلف از این اصل را قانون تعیین می‌کند.»^{۲۱} امام نسبت به مشارکت‌های اجتماعی و سیاسی مردم و آزادی‌هایی که موجب شکوفایی استعدادها و در جهت توسعه‌ی سیاسی، فرهنگی اقتصادی جامعه باشد واز جمله انتقادات سازنده از دولت تأکید داشتند: «مسأله‌ی دیگر راجع به انتقاد. البته روزنامه‌ها باید مسایلی را که پیش می‌آید نظر کنند. یک وقت انتقاد سالم است، این مفید است؛ یک وقت انتقام است نه انتقاد، این نباید باشد؛ این با موازین جور در نمی‌آید. انسان چون با یکی خوب نیست او را در مطبوعات بکوبید کار درستی نیست. اما اگر کسی خلاف کرده است باید او را نصیحت کرد. پرده‌داری نباشد ولی انتقاد خوب است.»^{۲۲} نسبت به آزادی زنان و نقش آنان در فعالیت‌های اجتماعی در نگاه دینی کلیه‌ی آزادی‌هایی که مطرح است محدود و مقید به قشر خاصی نیست. اما سابقه‌ی تاریخی نشانگر محرومیت زنان از حقوق اجتماعی برابر با مردان به ویژه در جوامع سنتی آن هم به اسم دین می‌باشد. امام (ره) درباره‌ی موضع اسلام نسبت به آزادی‌های زنان، نه تنها زنان را در اسلام آزاد، می‌داند بلکه اسلام را پایه‌گذار آزادی زنان می‌بیند. «اسلام با آزادی زنان نه تنها موافق است، بلکه خود پایه‌گذار آزادی زن در تمام ابعاد وجودی زن است.»^{۲۳} «اسلام به زن‌ها بیشتر عنایت کرده است تا مردها. اسلام زن‌ها را، بیشتر حقوقشان را ملاحظه کرده است تا مردها. زن‌ها حق رأی دارند، از غرب بالاتر است این مسایلی که ما برای زن‌ها قایل هستیم، حق رأی دادن دارند، حق انتخاب دارند، حق انتخاب شدن دارند، همه این‌ها هست؛ معاملاتشان به اختیار خودشان هست و آزاد هستند، اختیار شغل آزاد را دارند.»^{۲۴} ۵۲۴ صدا و سیما و رسانه‌ها قانون اساسی یکی از مهم‌ترین رسالت‌های صدا و سیما را توسعه‌ی فرهنگ و حفاظت و پاسداری از آن در سراسر کشور می‌داند. رسانه‌ها به ویژه صدا و سیما همان گونه که در انتقال فرهنگ نقش اساسی دارند در توسعه‌ی فرهنگی نیز یک عامل مهم به شمار می‌آیند. امام نقش صدا و سیما را در جامعه به یک دانشگاه عمومی تعبیر می‌کند. به این معناست که مسایل علمی و داده‌های آن پس از تصفیه از قالب‌های تخصصی به قالب‌های عمومی تبدیل گردد و به صورت همه کس فهم درآید. این نه به معنای کشانده شدن آموزش‌های دانشگاهی به صدا و سیما و نه به معنای تنزل دادن علم است، بلکه به معنای قابل فهم شدن عمومی مسایل علمی و فرهنگی است، تا با ارتقا و رشد سطح آگاهی و بینش مردم، توسعه در آن جامعه رشد بیشتری یابد. امام با بینشی عمیق و مردم‌گرایانه از این که رسانه‌ها در خدمت دولت باشد یا از منافع طبقه‌ی خاصی

حمایت کند، پرهیز می دهد. «روزنامه ها مال طبقه سوم است، مال طبقه اول نیست، و این هم نیست که همه اش مال حکومت باشد» ۲۵ و نقش رسانه ها و نشر را هم چون جهاد و با اهمیتی هم چون خون شهیدان می داند: «آن که از همه خدمت ها بالاتر است این است که نیروی انسانی ما را رشد بدهد، و این به عهده ی مطبوعات است. اهمیت انتشارات مثل اهمیت خون هایی است که در جبهه ها ریخته می شود.» ۲۶ جمع بندی رشد و توسعه از دیدگاه امام (ره) مفهومی وسیع و فراگیر دارد به گونه ای که همه ابعاد وجود انسان را شامل شده و او را از تک بعدی و تک ساختی بودن در گرایشات مادی رها ساخته و معنویت، اخلاق، تهذیب نفس و قرب الی الله را در مسیر اهداف و زندگی او قرار می دهد. فرهنگ، هم زیر بنای توسعه و هم عامل آن و هم هدف و نتیجه ی توسعه تلقی شده است. فرهنگ هر ملتی نشانه ی هویت و استقلال اوست. کسب و حفظ استقلال فرهنگی و فکری نشانه ی حیات و قدرت یک جامعه است. ویرانی و انهدام یک فرهنگ، ویرانی یک ملت است. تمدن سیمای تجسم یافته ی فرهنگ و از مظاهر بر جای ماندنی و باقی آن است. همه ی مردم عموماً و حکومت خصوصاً و بالأخص بخش های مربوطه همانند حوزه و دانشگاه و... در حفظ و ارتقا و توسعه ی فرهنگ ملی و اسلامی مسئول می باشند. منابع و مآخذ ۱. کلمات قصار، پندها و حکمت ها، امام خمینی (ره)، مؤسسه ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص ۱۷۵. ۲. همان. ۳. همان، ص ۱۷۶. ۴. صحیفه نور، ج ۶، ص ۲۱۸. ۵. همان، ج ۹، ص ۱۸۶. ۶. کلمات قصار، ص ۲۰۵. ۷. همان، ص ۲۰۵. ۸. همان. ۹. همان، ص ۱۸۸. ۱۰. همان، ص ۲۰۲. ۱۱. آل احمد، جلال، خدمت و خیانت روشنفکران، ص ۵۲. ۱۲. وصیت نامه سیاسی الهی رهبر کبیر انقلاب اسلامی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۱۵. ۱۳. مطهری، مرتضی، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۱۶۰. ۱۴. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۶۵. ۱۵. همان، ج ۲۱، ص ۱۸۴. ۱۶. همان، ص ۱۹۸. ۱۷. کلمات قصار، ص ۱۸۹. ۱۸. همان، ص ۱۹۴. ۱۹. همان، ص ۱۹۹. ۲۰. همان، ص ۲۰۳. ۲۱. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهائی قانون اساسی ج.ا.ا.، ج ۱، ص ۶۴۵. ۲۲. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۱۶. ۲۳. همان، ج ۴، ص ۱۹۲. ۲۴. همان، ج ۵، ص ۲۲۱. ۲۵. کلمات قصار، ص ۱۷۹. ۲۶. همان. ۱. مدیر پژوهش و تحقیقات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام منابع مقاله: مجله اندیشه انقلاب اسلامی، شماره ۵، دکتر محمدحسن شیبانی فر (۱)؛

توسعه فرهنگی از دیدگاه امام خمینی (ره)

توسعه فرهنگی از دیدگاه امام خمینی ضرورت طرح اندیشه های امام خمینی (ره) درباره توسعه و فرهنگ در سالهای اخیر دانشمندان و صاحب نظران مسائل اجتماعی و فرهنگی، توسعه را ضرورتی اجتناب ناپذیر برای کشورهای جهان سوم دانسته اند و رسانه های جمعی، کتابها، مطبوعات و نشریات این کشورها، آئینه اندیشه های توسعه گردیده اند. انعکاس گسترده اندیشه های توسعه، در رسانه های جمعی و مطبوعات، ضمن آنکه نشان دهنده اهمیت طرح موضوع توسعه است، همگانی کردن این اندیشه ها و اشاعه آن را نیز ضروری می سازد. اما همگانی شدن و اشاعه اندیشه های توسعه، در کشورهای جهان سوم می تواند دارای کارکرد مثبت یا منفی باشد. کارکرد مثبت فراگیر شدن این تفکر آن است که مردم این کشورها هنگامی که ضرورت توجه به توسعه را درک کنند، بتدریج برای انجام حرکتی عمومی به سوی سازندگی، بسیج می شوند. کارکرد منفی اشاعه اندیشه های توسعه، انحراف افکار عمومی، وابستگی و گسیختگی فرهنگی و اجتماعی ناشی از پذیرش اندیشه ها و نظریه های غیر بومی و استعماری درباره توسعه مربوط می شود. غالب نظریه های توسعه، در دهه هفتاد میلادی از طرف دانشمندان غربی و یا وابسته به غرب و نظام استکباری حاکم بر جهان ارائه شده است، در نتیجه بطور آگاهانه و عمد و گاهی غیر عمد، برخی نظریه های توسعه، عقب ماندگی و وابستگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشورهای جهان سوم به آمریکا و چند قطب صنعتی دیگر جهان را به دنبال داشته است. گاهی نیز آشکارا ارزشهای معارض با نظام ارزشی جهان سوم را - که پذیرش آنها اساساً جز بی هویتی و پوچی این ملتها ره آورد دیگری در پی ندارد - تبلیغ کرده است. الگوی نوسازی، عقیده کسانی که اندیشه دوگانگی جامعه سنتی و

جامعه مدرن را مطرح ساخته اند، از جمله نمونه های بارز آن دسته از نظریه هایی است که آشکارا، در جهت نفی هویت فرهنگی ملت‌های جهان سوم تلاش می کردند. نظریه دوگانگی جامعه سنتی و مدرن که اصطلاحاً به دیدگاه نوسازی موسوم است، قائل به دگرگونی کامل جامعه سنتی (ماقبل مدرن) به جامعه هایی با انواع تکنولوژی، سازمان اجتماعی و فرهنگ مربوط به آن است. جامعه ای که دارای ویژگی‌هایی نظیر اقتصاد پیشرفته و ثروتمند و از هر حیث نظیر کشورهای غربی است. بطور کلی این نظریه پردازان، طبق سنتی جامعه شناختی، به تقسیم بندی دوگانه ای از جوامع، یعنی جوامع سنتی در مقابل جوامع مدرن پرداخته اند، بطوری که در یک سو با جامعه سنتی - نقطه ای که توسعه نیافتگی از آن آغاز می شود - و از سوی دیگر با جامعه ای مدرن، نظیر جوامع دموکراتیک غربی روبرو هستیم. فرض بر این است که تمام جوامع، در مرحله سنتی شبیه به هم بوده اند و بالاخره این جوامع، همان دگرگونی‌هایی را از سر خواهند گذراند که در غرب، اتفاق افتاده است. و به صورت جوامع مدرن درخواهند آمد. و این گذر، از طریق اشاعه فرهنگ، تکنولوژی و نظام ارزشهای سرمایه داری و یا گسترش نظامهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی از نوع غربی به وجود می آید. دانیل لرنر، رستو، مک کله لند، ریزمن و کسانی که نظریه خود را مبتنی بر تناقض میان سنت و صنعت مدرن و ما قبل مدرن ارائه کرده اند، در نهایت، غربی شدن را تنها راه توسعه قلمداد کرده اند. حتی اگر این نظریه ها محصول و نتیجه تحقیقات و روشهای علمی معتبر باشد، باز بیش از آنکه توسعه و پیشرفت ملی کشورهای جهان سوم را موجب شوند، زنجیره وابستگی جهان سوم به آمریکا را تحکیم و تقویت می نمایند. متأسفانه غیر بومی بودن و بیگانگی دانشمندان و عالمان علوم اجتماعی و اقتصادی نظریه پرداز در امر توسعه، باعث گردیده که مفاهیمی غیر بومی و ارزشهای بیگانه با نظام ارزشی کشورهای جهان سوم در این جوامع اشاعه، تبلیغ و در نهایت به آنها تحمیل گردد. از اینرو کشورهای جهان سوم علاوه بر مشکل توسعه نیافتگی با مساله جدیدتری به نام توسعه اندیشه ها و نظریه های غربی و استعماری توسعه مواجهند. برای مقابله با این مشکل، حداقل دو راه را می توان پیشنهاد و دنبال کرد: الف- اتخاذ رویکردی انتقادی به نظریه های توسعه. ب- ارائه و تبلیغ دیدگاهها و اندیشه های متفکران مذهبی، ملی، مردمی و بومی. این راه حل در واقع تمهیدی است که می تواند تا حدی ناسازگاریها و عناصر ناسره اندیشه های غیربومی و بیگانه را آشکار کند و در صورتی که توطئه ای فکری یا فرهنگی در پی اغوای افکار عمومی باشد آن را خنثی سازد. این نظریه ها و دیدگاهها در جامعه، خود آگاهی فرهنگی ایجاد کرده و بینش انتقادی آنان را بیشتر می سازد. دیدگاههای حضرت امام خمینی رضوان الله علیه، درباره فرهنگ و توسعه فرهنگی با توجه به ضرورتی که شرح آن گذشت، یکی از نیازهای اساسی جامعه امروز ماست. اما متأسفانه در سالهای اخیر، اکثر مطبوعات کشور با ترجمه و اقتباس از کتابها و مجلات غربی، بیش از گذشته به تبلیغ و اشاعه نظریه های غربی توسعه می پردازند و از دیدگاههای مذهبی، ملی و شخصیت‌های بزرگی چون امام خمینی (ره) غافل مانده اند. حضرت امام خمینی (ره) با هوش و درایت کم نظیر و الهی، بینش عمیق و شناخت دقیق از مسائل انسانی، اجتماعی و سیاسی، تجربه سالهای پرفراز و نشیب از تاریخ و وقایعی که در این سده در جهان و کشورهای اسلامی رخ داد و با الهام از تعالیم عالیه اسلام و آیات قرآن، به عنوان مرجع جهان اسلام و رهبری بزرگ، با بیانی بلیغ و شیوه ای حکیمانه، دردها، مسائل و مصائب کشورهای اسلامی را بیان می کرد و راههای نجات و حل مشکلات را توصیه می نمود. ایشان غالباً در رهنمودهای خود از ذکر مقدمات و عبارت پردازیهایی معمول پرهیز نموده و به روح و محتوای مطلب اشاره می فرمودند و با ذکر شواهد، مثالها، اهداف، نتایج و سیاستهای کلی، هدایت و ارائه طریق می کردند. بنابراین بر اهل قلم و اهل علم است که این سیاستهای کلی، اهداف عالی و ظرایف عمیق را بررسی نموده و باز نمایند. حضرت امام خمینی (ره) در مناسبت‌های گوناگون، ایده ها، خط مشی های کلی، اصول و سیاستهای کلان و استراتژی دراز مدت کشور و امت اسلامی، بلکه مستضعفان جهان را مطرح می فرمود و راه مجد و عزت و عظمت را به انسانهای دربند می آموخت. در این نوشتار تلاش خواهد شد، تا آنجا که مقدور است برخی از دیدگاههای آن بزرگ مرد تاریخ توضیح داده شود. توسعه از دیدگاه امام خمینی (ره) مفهوم توسعه از دیدگاه امام

خمینی از پنج ویژگی زیر برخوردار است: - جامعیت مفهوم توسعه به نحوی که کلیه ابعاد وجودی انسان را فرا می‌گیرد. - اساس توسعه، مبتنی بر فرهنگ است. - استقلال فرهنگی، عامل اصلی توسعه و وابستگی فرهنگی، عامل اصلی توسعه نیافتگی است. - فرهنگ اسلامی، اساس و هدف توسعه فرهنگی است. - تربیت و تعالی انسان، شرط توسعه و غایت آن است. ۱- جامعیت مفهوم توسعه تعریف و مفهوم توسعه از جنگ جهانی دوم به بعد - که آغاز تولد آن بود - تا امروز که چندین دهه از آن می‌گذرد، کاملاً تغییر کرده است. برداشتها و مفاهیم اولیه از توسعه، مبتنی بر کمیات اقتصادی بود و شاخصهای اقتصادی، معرف سطح توسعه یافتگی یا عقب ماندگی شناخته می‌شد. اما از دهه هفتاد میلادی به بعد شاخصهای اجتماعی نیز به شاخصهای توسعه افزوده گردید. رشد جمعیت، رشد شهرنشینی، دموکراسی، عدالت اجتماعی یا توزیع عادلانه ثروت، دسترسی به وسائل ارتباط جمعی، ثبات سیاسی و بودجه آموزش و تحقیقات، عواملی بودند که بتدریج به عنوان شاخصهای توسعه پذیرفته شدند. بروز حوادث مختلف، در دهه هشتاد میلادی، نظرها را بیش از گذشته متوجه عوامل فرهنگی ساخت و نواقص نظریه های اقتصادی توسعه را آشکارتر نمود. بروز بحرانهای اجتماعی، انفجار جمعیت، تضادهای قومی، پیروزی انقلاب اسلامی ایران، نضج فعالیتهاى مذهبی و گرایشهای دینی در غرب و فروپاشی شوروی سابق در نتیجه اختلافات فرهنگی و قومی اقوام ساکن این کشور، عواملی بودند که متفکران مسائل توسعه را بیشتر متوجه اهمیت و نقش فرهنگ، در فرآیند توسعه و تغییرات اجتماعی ساخت. در وضعیت کنونی، همه صاحب نظران پذیرفته اند که برای هر نوع توسعه ای باید به عالم فرهنگ توجه ویژه داشت چرا که داشتن بینش یکسویه اقتصادی، در بررسی اجتماعی، خطایی فاحش است. اما بر ماهیت این توجه نیز همچنان بینشی مادی حاکم است، زیرا تمامی ابعاد وجودی انسان و نیازهای معنوی او را دربر نمی‌گیرد. حضرت امام خمینی (ره) به عنوان رهبری دینی، عارفی فیلسوف، فقیهی مجتهد و مرد سیاست و عمل، در رهنمودهایی که درباره مسائل اقتصادی و برنامه ریزیهای توسعه ارائه کرده است، جامعیت مفهوم توسعه را در نظر داشته اند. بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و پدید آمدن شرایط جدید و ضرورت تجدید قوای کشور و ملت و اتخاذ تصمیمی قاطع و سرنوشت ساز برای بازسازی و شروع فعالیتهای اقتصادی، حضرت امام خمینی (ره) طی پیامی که در یازدهم مهرماه ۱۳۶۷ صادر کردند، محورهای عمده و حیاتی، در دهه بازسازی کشور را اعلام فرمودند. بر همین اساس، دهه دوم انقلاب، دهه بازسازی و سازندگی نام گرفت. بینش جامع حضرت امام (ره) درباره توسعه و برنامه های اقتصادی، در این پیام کاملاً مستتر است. در این پیام، محورهای زیر به عنوان کلی ترین پایه های برنامه ریزی آینده کشور، مورد تاکید قرار گرفته است. - کلیدی بودن سیاست نه شرقی، نه غربی به عنوان رمز عزت و اعتبار کشور. - تاکید بر حفظ ارزشها و شئون اخلاقی در جامعه. - تاکید بر اینکه بازسازی منجر به وابستگی نشود. - اصالت والویت داشتن خودکفایی کشاورزی، در مقابل بازسازی مراکز صنعتی. - توجه به رفاه مردم با رعایت شعایر و ارزشهای اسلامی و انقلابی. - بها دادن به حضور اقشار مختلف مردم در صحنه های بازسازی کشاورزی، صنعت و تجارت. - تاکید بر پیچیده بودن شرایط سیاسی و اقتصادی نظام و لزوم رعایت این شرایط در برنامه ریزی و موضع گیری. - توسعه مراکز علمی و تحقیقاتی و تشویق نیروهای خلاق و سازند. - همکاری همه جانبه کارشناسان و صاحب نظران با مسوولین اجرایی در بازسازی کشور. - قدرشناسی از ایثارگران. - توجه ویژه به تقویت بنیه دفاعی و نظامی کشور. - این منشور بازسازی که توسط حضرت امام خمینی (ره) صادر گردید، نشان می‌دهد که ایشان در شکل فعالیتها و برنامه ریزیهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، حفظ ارزشها، اعتقادات فرهنگی - اسلامی را در راس امور و رسیدن به پیشرفت مادی و تامین رفاه و امکانات زندگی، برای آحاد مردم را به عنوان یک ضرورت، توأمان عنوان داشته اند. این بینش از سوی فردی که سیاست گزار و تعیین کننده اهداف علمی، در برنامه ریزیهای کشور است مفهوم جدیدی از توسعه را ارائه می‌کند. ۲- اساس توسعه مبتنی بر فرهنگ است یکی از نکاتی که جامعه شناسی مارکسیستی و آراء فلسفی ماتریالیستها به بشریت القا کرده و مدتها نصب العین متفکران اجتماعی بوده است تفکیک و طبقه بندی دو گانه حیات انسانی، به زیرساخت یا زیربنا و روساخت یا روبنا است. در این طبقه بندی، زیر ساخت اجتماعی، عبارت

از شیوه های تولید، روابط تولیدی، ابزار تولید، مالکیت و نیروهای تولیدی و در واقع، اقتصاد است، و رو ساخت یا روبنا عبارت از فلسفه، حقوق، مذهب، هنرها، و بطور کلی تر فرهنگ است. در این طبقه بندی چنین فرض شده است که فرهنگ یک جامعه، محصول زندگی اقتصادی است. دین، فلسفه و هنر، تابعی از صنعت، کشاورزی، تجارت و محصول ساده ای ناشی از فرایند تولید کالا- و خدمات در جامعه است. این نظریه راهنمای بسیاری از تئوریهای توسعه بوده و بسیاری از تغییرات اجتماعی با توجه به این پیش فرض تبیین شده است. حضرت امام خمینی (ره) با استناد به تعالیم عالییه اسلام و براساس اندیشه دینی، اساس جامعه را در فرهنگ آن می داند و ضمن پذیرش نیازهای مادی و اقتصادی به عنوان یکی از ابعاد وجودی انسان، نقش فرهنگ را تعیین کننده و امور دیگر را تابعی از آن می شناسد. برای تبیین دیدگاههای امام خمینی (ره) درباره محور بودن فرهنگ، هیچ بیانی رساتر از کلمات خود ایشان نیست: "بی شک بالا-ترین و والا-ترین عنصری که در موجودیت هر جامعه دخالت اساسی دارد، فرهنگ آن جامعه است. اساسا فرهنگ هر جامعه، هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می دهد و با انحراف فرهنگ، هر چند جامعه از بعدهای اقتصادی، سیاسی، صنعتی و نظامی قدرتمند و قوی باشد ولی پوچ و پوک و میان تهی است. اگر فرهنگ جامعه ای وابسته و مرتزق از فرهنگ غرب باشد، ناچار دیگر ابعاد آن جامعه به جانب مخالف گرایش پیدا می کند، و بالاخره در آن مستهلک می شود و موجودیت خود را در تمام ابعاد از دست می دهد" (صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۶) ایشان در جایی دیگر اساس سعادت را در فرهنگ جامعه می دانند و می فرمایند: "فرهنگ مبدا همه خوشبختیها و بدبختیهای ملت است، اگر فرهنگ ناصالح شد این جوانهایی که تربیت می شوند به این تربیتهای ناصالح، اینها در آتیه فساد ایجاد می کنند." (صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۷۳). درباره فرهنگ هر چه گفته شود کم است و می دانید و می دانیم اگر انحرافی در فرهنگ یک کشور پیدا شود... دیری نخواهد گذشت که انحراف فرهنگی بر همه غلبه می کند و همه را خواهی نخواهی به انحراف می کشاند. (صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۳، ۲). مقام معظم رهبری درباره فرهنگ کهن و پر افتخار تمدن و فرهنگ جامعه اسلامی می فرمایند: "خیلی جای تاسف است که یک ملتی مثل ملت ما، با آن سوابق کهن و پر افتخار تمدن و فرهنگ و معرفت که یک بخش از این سابقه یعنی ۱۳۰۰ سال بعد از اسلام که واقعا سرشار از برجستگیها و درخشندگیهاست حالا قبل از ۱۳۰۰ سال را اطلاع زیادی نداریم. اما اجمالا می شود فهمید که یک ملت بزرگ با آن خصوصیات، قاعدتا فرهنگ بالغی داشته است. اگر چه از جزئیاتش، مگر بعضی از آثار، خبر نداریم لکن آنچه را در دوران ما اتفاق افتاده، می دانیم، ملت ایران به برکت اسلام واقعا خیلی نبوغ و برجستگی نشان دادند و منت زیادی از خودشان بر سر نه فقط اسلام، بلکه بر سر همه دنیا باقی گذاشتند که اینها در سطر سطر تاریخ دنیا مسطور و مضبوط است. اگر خود ما که از این مساله غافلیم به تاریخ آنها مراجعه کنیم، خواهیم دید ("فرهنگ و تهاجم فرهنگی برگرفته از سخنان مقام معظم رهبری انتشارات سازمان مدارک فرهنگ انقلاب اسلامی، ص ۲۳). حضرت امام خمینی (ره) که ریشه تمامی معضلات جامعه را در بیماریهای فرهنگی می دانستند، کرا را گوشزد می کردند که آفات فرهنگی سموم کشنده ای هستند که سیاست و اقتصاد جامعه را هلاک می کنند. چنین بینشی ایشان را بیش از هر چیز، به آسیب شناسی فرهنگی در جامعه اسلامی سوق می داد، به همین دلیل در تمامی سخنرانیها و آثارشان نوعی جهت گیری آگاهانه در راستای تبیین و توضیح مسائل فرهنگی، مشهود است. ایشان غریبزدگی، استعمار فرهنگی، جهل فرهنگی، ... و بسیاری از آفات فرهنگی دیگر را از موانع اصلی دستیابی به الگوی جامع توسعه می شناخته اند.": "فرهنگ مسموم استعمار، تا اعماق قصابات و دهات ممالک اسلامی رخنه کرده و فرهنگ قرآن را عقب زده و نوباوگان ما را فوج فوج در خدمت بیگانگان و مستعمرین در می آورد و هر روز با نغمه تازه، با اسامی فریبنده، جوانان ما را منحرف می کند." (صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۵۶، تاریخ ۱۹/۱۱/۱۳۴۹). عمده این است که فرهنگ یک فرهنگ بشود. یکی فرهنگی از آن غریبزدگی بیرون بیاید ("صحیفه نور، ج ۸، ص ۱۲۶). توطئه های فرهنگی یکی دیگر از موضوعاتی است که حضرت امام خمینی (ره) از آن به عنوان مانع توسعه و اساس عقب ماندگی جامعه یاد می کنند: "تردید نیست که جهانخواران، برای به دست آوردن مقاصد شوم

خود و تحت ستم کشیدن مستضعفان جهان راهی بهتر از هجوم به فرهنگ و ادب کشورهای ضعیف ندارند ("صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۶۷"). و یک باب هم این فسادهایی است که پیش آورده اند، این هم یک مساله ای نیست که خیال شود از باب اتفاق حاصل شده، تمام این مراکزی که برای فحشاء و خوشگذرانی درست کرده اند همین طوری درست نشده است، در مجلاتشان در رسانه های گروهی چه سمعی و چه بصری تبلیغات کردند و کلا در خدمت اینها بودند. رادیو و تلویزیونشان مشغول بود که این جوانها را از بازار از بیابان که مشغول خدمت بودند، از ادارات به آن مراکز فساد بکشانند، از دانشگاهی یک موجود فاسد بسازند از دانشگاهی یک موجود فاسد درست کنند. (صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۱۹، تاریخ ۶/۱۰/۱۳۵۸). توطئه های فرهنگی، امروز به شکلی دیگر و به صورت حادثه از جانب غرب روز به روز علیه جمهوری اسلامی ایران و تمامی ملل مستضعف جهان اعمال می شود. مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای در سالهای اخیر مفهوم جامعی را عنوان داشته اند که مبین همین معضل است. تهاجم فرهنگی مفهومی جامعه شناختی است که با بینش سیاسی، اعتقادی و شناختی عمیق از واقعیات اجتماعی و فرهنگی جهان امروز به کار برده اند. تهاجم فرهنگی غرب همچنان یکی از آفاتی است که بشریت و جهان اسلام را تهدید می کند. معظم له می فرمایند: "تهاجم فرهنگی که ما بارها روی آن تاکید کرده ایم یک واقعیت روشنی است که با انکار آن نمی توانیم اصل تهاجم را از بین ببریم، تهاجم فرهنگی وجود دارد، اگر ما آن را انکار کردیم مصداق این فرموده امیرالمومنین صلوات الله علیه شویم که: "و من نام لم ینم عنه تو اگر در سنگر به خواب بروی معنایش این نیست که دشمن در سنگر مقابل به خواب رفته است و لذا تو که به خواب رفته ای، سعی کن خودت را بیدار کنی. ما باید توجه داشته باشیم که انقلاب فرهنگی در تهدید است، کما اینکه فرهنگ ملی و اسلامی ما در تهدید دشمنان است. ("فرهنگ و تهاجم فرهنگی، برگرفته از سخنان مقام معظم رهبری، انتشارات سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ص ۸) جهل فرهنگی و ناآگاهی از موارث و سرمایه های فرهنگی، یکی دیگر از موانع توسعه و توسعه فرهنگی در جامعه اسلامی است که حضرت امام خمینی (ره) فراوان به آن اشاره نموده اند و از اندیشمندان ملل مختلف خواسته اند که مردم را نسبت به حفظ اصالتهای خود آگاه سازند: "آن چیزی که وظیفه همه ما مسلمین است، وظیفه علمای اسلام است، وظیفه دانشمندان مسلمین است، وظیفه نویسندگان و گویندگان در بین طبقات مسلمین است، این است که هشدار بدهند به این ممالک اسلامی که ما خودمان فرهنگ داریم، ما خودمان فرهنگ غنی داریم، فرهنگ ما طوری بوده است که فرهنگ ما صادر شده است به خارج که آنها گرفتند از ما. (صحیفه نور، ج ۶، ص ۲۱۹). ۳- فرهنگ اسلامی اساس و هدف توسعه فرهنگی است یکی از موانع اصلی عدم موفقیت نظریه های توسعه، بی توجهی یا کم توجهی این نظریه ها به شرایط اعتقادی، فکری و فرهنگی حاکم بر جوامع مختلف است. متأسفانه علی رغم وجود انگیزه و میل مضاعف به روند توسعه و نوسازی، فقدان درک جامع از مفاهیم و ملزومات توسعه و عدم شناخت قانونمندیهای حاکم بر آن در جهان اسلام منجر به ایجاد یک دور باطل، در پروسه توسعه یافتگی گردیده است. مذهب و اعتقادات دینی، اساسی ترین رکن فرهنگ هر جامعه است، متأسفانه نظریه پردازان توسعه، بندرت براساس نوع مذهب خاص هر جامعه توانسته اند تئوری یا الگوی توسعه خاص آن جامعه را بیان کنند. حضرت امام خمینی (ره) ضمن آنکه شرط اصلی توسعه و زیربنای آن را توسعه فرهنگی می شناسند، محتوای این فرهنگ را فرهنگ اسلامی می دانند و نادیده گرفتن و تضعیف فرهنگ اسلامی را علت اصلی توسعه نیافتگی، و ترویج و اشاعه فرهنگ اسلامی را تنها راه توسعه عنوان می دارند. ایشان ضمن آنکه قائل به زیربنا بودن فرهنگ و روبنا بودن اقتصاد هستند، رشد و گسترش فرهنگ اسلامی را هدف اصلی برنامه های توسعه می دانند: "نظر ما به اقتصاد نیست مگر بطور آلت، نظر ما را به فرهنگ اسلامی است ("... صحیفه نور، ج ۷، ص ۷۲) نظر ما به فرهنگ اسلامی است که این فرهنگ اسلامی را از جامعه جدا کردند، باید فرهنگ، فرهنگ اسلامی باشد ("... دیدگاههای... ص ۲۷) این جوامع (کشورهای استعمارگر) مطالعه کردند که اگر فرهنگ اینها (کشورهای مسلمان) یک فرهنگ مستقل صحیحی باشد از توی اینها یک جمعیت سیاسی مستقل و امینی پیدا می شود، و این هم برای آنها مضر است. بناء علیه در جانب

اسلام و روحانیت دو چیز را سد می‌دیدند یکی اصل اسلام و یکی هم روحانیت را ("دیدگاه‌های... ص ۲۰) در همین رابطه مقام معظم رهبری نیز می‌فرمایند: "همانطور که قرآن کریم بیان فرموده است "و لن ترضی عنک الیهود ولا النصراری حتی تتبع ملتهم" حقیقتاً این بیان، از معجزات قرآن است که تا جامعه مسلمانان از اسلام دست بردارد دشمنان راضی نمی‌شوند. و مقصود از دست برداشتن از اسلام این است که احکام زنده، نیروی حیاتی و روح اسلام، میان مسلمانان نباشد. البته اگر مسلمانان از مبانی عالیه اسلام بی‌اطلاع باشند هرچند به ظواهر مختصری از آن هم عمل کنند، اینها خیلی کاری ندارند و دشمنی هم نمی‌کنند. اما این دیگر آن اسلامی نیست که پیغمبر آورده و قرآن فرمود کنتم خیر امه اخرجت للناس ("فرهنگ و تهاجم فرهنگی، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، گروه انتشارات، ص ۵۰). ۴- استقلال فرهنگی کشورهای جهان سوم، در آخرین دهه قرن بیستم دریافتند که بعد از یک قرن و پذیرش مفاهیم ظاهراً علمی به نام توسعه و آرزوی دستیابی به دروازه‌های بزرگ تمدن، به کشورهای عقب مانده، عقب‌نگه داشته شده، توسع نیافته، مقروض، فقیر و وابسته مبدل شده‌اند. و امروز که به سالهای تاریک چند دهه پیش می‌نگرند، تهی و پوچ بودن آن همه مفاهیم پر زرق و برقی که به نام پیشرفت به آنها القاء شده بود را به خوبی درک می‌کنند. حضرت امام خمینی (ره) با توجه به آیه شریفه "لن يجعل الله الکافرین علی المومنین سیلاً" استقلال را یکی از مهمترین اصول و محورهای برنامه ریزیهای توسعه و وابستگی و سلطه فرهنگی را اساسی ترین علت عقب ماندگی کشورهای جهان سوم می‌دانستند و بارها و بارها درباره آن به ملتهای در بند، بخصوص مسلمانان هشدار دادند. از خود بیگانگی فرهنگی، استعمار فرهنگی، فرهنگ استعماری، سلطه فرهنگی، فرهنگ سلطه، استقلال فرهنگی، تحول فرهنگی و استقلال فکری، مفاهیمی هستند که ایشان برای بیان جنبه‌های مختلف وابستگی فرهنگی ملل اسلامی و اهمیت حصول استقلال فرهنگی در سخنرانیها و نوشته‌هایشان به کار برده‌اند: "اسلام وابستگی شما را و ما خودمان را به دیگران منکر است، می‌گوید نباید صنعت ما وابسته باشد، نباید زراعت ما وابسته باشد، نباید ادارات ما وابسته باشد، نباید اقتصاد ما وابسته باشد، نباید فرهنگ ما وابسته به غیر باشد... مبدا این همین است که در فکر، وابسته هستیم، فکرمان نمی‌تواند بکشد این را که ما خودمان هم فرهنگ داریم، خودمان هم فرهنگمان غنی است خودمان هم همه چیز داریم ("دیدگاه‌های... /ص ۴۴) ۵- تعالی انسان از نظر هدف، نظریه‌های توسعه را به دو دسته می‌توانیم تقسیم کنیم. نخست نظریه‌هایی که غایت توسعه را، تولید امکانات فرهنگی، بهبود کیفیت زندگی، رفاه مادی و بهره‌جویی بیشتر انسان از لذتها و خوشیهای دنیوی و توسعه علم می‌دانند. دوم نظریه‌هایی که تعالی انسان، شکوفایی ابعاد معنوی و روحانی و الهی شدن او را هدف توسعه فرهنگی محسوب می‌کنند. این دو نظریه، دو الگوی سیاست فرهنگی مختلف را ایجاد می‌کند. مکتب حیاتبخش اسلام در عین آنکه به نیازهای مادی انسان توجه کافی مبذول داشته و گسترش علم و تکنولوژی را در جامعه اسلامی لازم می‌داند، توسعه را در افزایش امکانات و گسترش تسهیلات مادی خلاصه نکرده و آن را زمینه و ابزاری برای توسعه حقیقی - که همانا مذهب و متقی شدن انسانهاست - می‌داند. در این دیدگاه توسعه مادی فاقد اعتبار است و هنگامی ارزشمند خواهد بود که منجر به رشد معنوی، روحی و اخلاقی انسان گردد. بنابراین، هدف غایی توسعه در نظام اسلامی پرورش و تکامل افراد جامعه است، چنانکه قرآن نیز می‌فرماید: "قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها" به درستی که رستگار شد آن کس که خویش را از آلودگیها پاک کرد و زیانکار شد آن کس که فریفته شد (دچار رذایل گردید). اهمیت این موضوع تا بدانجاست که خداوند، یکی از بزرگترین رسالات پیامبرانش را تزکیه انسانها قرار داده است: "هو الذی بعث فی الامم رسولاً - منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین" او خدایی است که در میان مردم پیامبرانی از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنان بخواند و آنها را از پلیدیها پاک سازد و به آنها کتاب و حکمت بیاموزد و اگرچه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند. حضرت علی (ع) نیز سعادت واقعی انسان را در تهذیب نفس و توجه به درون می‌داند و می‌فرماید: دوائک فیک و ما تشعر و دائک منک و ما تبهر و یحسب انک جرم صغیر و فیک النطوی العالم الاکبر و انت الکتاب المبین الذی باحرفه یظهر المظهر فلا

حاجه لک فی خارج یخبر عنک بما سطر حضرت امام (ره) براساس تعالیم قرآنی، ضمن آنکه هدف از توسعه و غایت توسعه فرهنگی را، تهذیب و تزکیه انسان می‌شناسند و در برهه‌های مختلف به تعلیم و تربیت و برنامه‌ریزی برای نیروی انسانی و تربیت و پرورش و هدایت استعدادها و اندیشه‌ها پرداخته‌اند، بر کار و تولید، نظم و انضباط، پشتکار و تحقیق، جهاد و اجتهاد و ارتباط و پیوند مدرسه و دانشگاه با محیط کار، صنعت، کارخانه و مزرعه نیز به عنوان یک سیاست و استراتژی فرهنگی تاکید نموده‌اند: "نقیصه‌ها را همه با هم باید رفع بکنیم که در راس آنها فرهنگ است. فرهنگ اساس ملت است، اساس ملیت یک ملت است. اساس استقلال یک ملت است و لهذا آنها کوشش کرده‌اند که فرهنگ ما را استعماری کنند، کوشش کردند که نگذارند انسان پیدا بشود، آنه از انسان می‌ترسند از آدم می‌ترسند. (صحیفه نور، ج ۶، ص ۹۴)". اول چیزی که بر ملت لازم است و بر دانشگاهها لازم است و بردانشکده‌ها لازم است... این است که این نفری که حالا شده است یک نفر اروپایی یا یک نفر شرقی، این مغز را بردارند یک نفر انسان خودمانی، انسانی ایرانی - اسلامی... یک مغز اسلامی - انسانی جایش بنشانیم ("... دیدگاههای... ص ۴۴) توجه به مقوله فرهنگی در اندیشه حضرت امام خمینی (ره) از چنان برجستگی و اهمیتی برخوردار است که به جرات می‌توان آن را هسته اصلی افکار ایشان دانست. لهذا ضروری است که به رهنمودها و پیامهای فرهنگی ایشان با دقت نظر و تعمق کامل نگریست و آنها را مبنای برنامه‌ریزیها و سیاستهای کلی قرار داد تا جامعه به سمت تعالی و ترقی حرکت کرده از انحراف و انحطاط در امان بماند و بتواند به معنای حقیقی کلمه به توسعه ست یابد.

سازوکارهای تحقق عدالت فرهنگی در اندیشه امام خمینی (ره)

سازوکارهای تحقق عدالت فرهنگی در اندیشه امام خمینی اگر عدالت توزیعی را مهم‌ترین نوع عدالت اجتماعی به شمار آوریم، توزیع عادلانه اطلاعات، زیربنای عدالت اجتماعی است؛ زیرا عدالت اطلاعاتی یا به دیگر سخن، عدالت فرهنگی، پایه و اساسی برای عدالت سیاسی و اقتصادی خواهد بود. اعمال قدرت بر بخش وسیعی از جامعه، تنها در صورت داشتن اطلاعات کامل از وجوه مختلف جامعه میسر می‌شود. موفقیت در کارهای اقتصادی نیز منوط به آگاهی از تغییرات قیمت و ارزش کالاها، عرضه و تقاضا و سایر مؤلفه‌ها و تحولاتی است که بر امور اقتصادی تأثیرگذار است. عدالت فرهنگی علاوه بر اثرگذاری بر عدالت سیاسی و اقتصادی، خود یکی از مهم‌ترین نیازمندی‌های دنیای امروز است که تبادل اخبار و اطلاعات در آن موقعیت بالایی یافته است. با این مقدمه، پرسشی که مقاله حاضر به دنبال پاسخ‌گویی به آن است عبارت است از این که: سازوکارهای تحقق عدالت فرهنگی در اندیشه امام خمینی چیست؟ انتخاب اندیشه امام خمینی برای تبیین این مقوله به علت تأثیرگذاری فراوان ایشان بر آگاهی و نگرش مردم در عرصه‌های فرهنگی، معنوی، دینی و سیاسی است. ایشان صریحاً بیان می‌کند که فرهنگ زیربنا است و از این رو باید بر ذهن و روان انسان‌ها تغییر ایجاد شود تا بتوانیم در عرصه‌های مختلف توسعه اجتماعی موفق باشیم. برای دستیابی به پاسخ پرسش مذکور، در ابتدا به پاره‌ای از ارتباط میان مفهوم عدالت و سازوکارهای تحقق عدالت فرهنگی حاصل می‌شود و حکم چارچوب نظری برای پژوهش حاضر را دارد. آن‌گاه به اندیشه امام خمینی در باب عدالت فرهنگی پرداخته می‌شود. (۱) «فرهنگ عبارت است از ارزش‌هایی که اعضای یک گروه معین دارند، هنجارهایی که از آن پیروی می‌کنند و کالاهای مادی تولید می‌نمایند». (۲) فرهنگ، محتوای باطنی و چارچوبه ذهنی افراد یک جامعه را تشکیل می‌دهد. شخصیت افراد متأثر از فرهنگ خاص جامعه‌ای است که در آن زیست می‌کنند و تظاهرات خارجی افراد که به صورت آداب و سنن و هنجارهای اجتماعی آنان نمود می‌یابد، برگرفته از مایه‌ها و باورداشت‌های درونی آنان است. لذا فرهنگ دارای دو سطح ذهنی و مادی است. بدین صورت که سطح ذهنی آن به صورت زیربنا عمل نموده و با تغییر خود در سطح مادی ایجاد تغییر و تحول می‌نماید. از آنچه گفته شد نتیجه می‌گیریم فرهنگ، مشخص‌کننده شیوه نگاه و برخورد ما با مسائل است. برای مثال، دیدگاه و عملکرد ما نسبت به اقتصاد، فرهنگ اقتصادی ما را

می‌سازد و یا دیدگاه ما نسبت به حکومت، سیاست و سیاستمداران، فرهنگ سیاسی ما را شکل می‌دهد، تا آنجا که حتی از فرهنگ گفتگو، فرهنگ کتابخوانی، فرهنگ ورزش و... نیز صحبت می‌شود. عدالت فرهنگی به دنبال یافتن راه‌هایی است که در شکل‌گیری ذهنیت‌ها و تغییر آنها و در نتیجه در نوع رفتار افراد عدالت برقرار گردد. اما چه عواملی بر ذهن و عمل افراد تأثیر می‌گذارند؟ آنچه در درجه اول به ذهن‌خاطر می‌کند این است که علم و معرفت و کسب آگاهی‌های تازه، ذهنیت فرد را شکل می‌دهند و تفاوت آگاهی‌ها، باعث تمایز انسان‌ها از همدیگر می‌شود. بنابراین یکی از زمینه‌های تحقق عدالت فرهنگی، برابری افراد در بهره‌مندی از علم و معرفت مطابق با طبع و ذوق و علاقه آنهاست. اساس استبداد بر جهل نهفته شده است. جاهلان از حقوق خویش بی‌اطلاعند، نه می‌دانند چه حقی بر گردن دارند و نه از حقی که بر گردن دیگران دارند آگاهند، لذا اصلی‌ترین عامل شکل‌گیری حکومت‌های مستبد می‌گردند و این حکومت‌ها نیز عملاً تا زمانی مستدام می‌مانند که جهل مردم تداوم داشته باشد. بنابراین مبارزه با جهل و ناآگاهی، گامی در راه تحقق عدالت به شمار می‌رود. آگاهی به دو طریق رسمی و غیررسمی انجام می‌شود اصلی‌ترین کانال غیررسمی آن خانواده است. «فرد در خانه با فرهنگ جامعه آشنا می‌شود. از مشاهده رفتار والدین متوجه این حقیقت می‌شود که آیا پدر و مادر و سایر اعضای خانواده او از میزان‌های خاصی پیروی می‌کنند، یا رفتار آنها تابع هیچ قاعده و اصلی نیست؟ آیا این میزان‌ها موافق یکدیگر هستند، یا متضاد می‌باشند؟ آیا پدر و مادر او همیشه در مقابل دیگران گذشت و اغماض روا می‌دارند یا در یک مورد گذشت می‌کنند و در مورد دیگر سختگیر هستند؟...» (۳) بنابراین اعتدال روحی و روانی فرد در خانواده نضج می‌گیرد. پرهیز از افراط و تفریط و داشتن شخصیتی ثابت، متعادل و میانه‌رو- نه جزمی و دگم- در نتیجه زندگی در خانواده‌ای با چنین خصوصیات ایجاب می‌گردد. برخورداری از روحیه و منش متعادل زمانی میسر است که با محیط پیرامون، بطور مداوم، تبادل فکر و اطلاعات برقرار نماییم و از تحولات جدید مطلع باشیم. در غیر این صورت اعتدال روانی جای خود را به رکود و تحجر می‌دهد. یکی دیگر از ابزار مهم انتقال اطلاعات به افراد، مدرسه است. مدرسه نهادی رسمی است که بخش اعظم اطلاعات فرد از محیط پیرامون را به او می‌رساند و او را برای نهادها، سازمان‌ها و نقش‌های مختلف موجود در جامعه آماده ساخته با هنجارها و قواعد اجتماعی آشنا می‌سازد. فرد شیوه صحیح زندگی اجتماعی را می‌آموزد و از حقوق خود و سایرین اطلاع می‌یابد، مهمتر از همه اینکه آمادگی شرکت فعالانه در زندگی سیاسی و پذیرش مسئولیت در جامعه را می‌یابد. وسایل اطلاع‌رسانی، شیوه‌ای دیگر در انتقال اطلاعات به افراد است که امروزه نقش و جایگاه قابل ملاحظه‌ای یافته است. مطبوعات و رسانه‌های صوتی و تصویری می‌توانند در آن واحد جمعیت بی‌شماری را پوشش دهند، لذا هم به لحاظ زمانی و هم مکانی از سایر طرق خبررسانی سریعتر و وسیعتر عمل می‌نمایند. به همین جهت نیز مطبوعات و رسانه‌ها جایگاه بالایی را در فرایند جامعه‌پذیری افراد خصوصاً جامعه‌پذیری سیاسی آنان به خود اختصاص داده‌اند. «جامعه‌پذیری بطور کلی به معنی روندی است که بدان وسیله اعضای یک جامعه ارزش‌های گوناگون فیزیکی، فرهنگی، تکنولوژیک و زیبایی‌شناختی جامعه را طی دوره طولانی و اغلب در سراسر زندگی، به تدریج درونی و از آن خود می‌کنند بطور مشخص‌تر، جامعه‌پذیری سیاسی را می‌توان ترکیبی از مکانیسم‌ها، روندها و نهادهای گوناگونی دانست که به وسیله آنها اعضای جامعه به تدریج از روابط قدرت طبقه حاکم در جامعه‌شان آگاهی و شناخت می‌یابند و الگوها را می‌پذیرند.» (۴) بطور کلی، جامعه‌پذیری از خانواده آغاز شده، در مدرسه ادامه می‌یابد و توسط رسانه‌ها و مطبوعات استمرار می‌یابد. علاوه بر این، کانال‌های اطلاع‌رسانی فرصت بحث و انتقاد و گفتگو را به نحو وسیعی فراهم نموده و به ارتقاء آگاهی عمومی جامعه کمک بیشتر می‌نمایند. علاوه بر موارد ذکر شده، در جوامع اسلامی راه‌های دیگری در آگاه نمودن و پرورش ذهنی افراد وجود دارد. یکی از این موارد مسجد است که علاوه بر مکان عبادت و ذکر خدا بودن، باعث تقویت روحی افراد می‌گردد، علاوه بر آن مساجد از گذشته مکان آموزش علم هم بوده‌اند و معمولاً دارای کتابخانه و کلاس‌هایی همچون قرآن‌خوانی یا جلسات سخنرانی و بحث بوده‌اند. مورد دیگر، تریبون‌های نماز جمعه است که هر هفته علاوه بر ذکر و توصیه به

تقوی، مهمترین اخبار سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جهان اسلام را به اطلاع عموم افراد می‌رسانند و مهمتر از همه اینها فریضه حج است که همه مسلمانان جهان را در یک مکان گردهم آورده و علاوه بر افزایش وحدت میان آنان، سبب تبادل فکر و اطلاعات میان آنها می‌گردد. بطور کلی، نهادهایی مانند آموزش و پرورش، خانواده، مطبوعات و... در جهت تنظیم و نظارت بر رفتار اجتماعی عمل می‌کنند و شیوه‌های رفتار شایسته و ناشایسته را به افراد آموزش می‌دهند. تعالی فرهنگ عمومی جامعه و پیشرفت آن در جهت خیر و صلاح عمومی نیازمند راهنمایی مطمئن و الگویی صحیح است که مورد توافق اکثریت شهروندان قرار گیرد. این الگو در مواقعی اساطیر بوده‌اند و در مواقعی مسلک‌ها و مرام‌های ساخته و پرداخته ایدئولوگ‌ها، در زمان‌هایی نیز مذهب چنین نقشی داشته است. با وجود اهمیت هر سه مورد، تأثیر و نمود بیرونی مذهب بیش از سایر موارد بوده است. در اینجا، تأکید اصلی و ویژه بر اسلام است که دارای «طرح و برنامه کوتاه، میان‌برد و بلندمدت (تاریخی - جهانی)، نقش‌ها و راهنمای عمل و روابط و رفتار فردی و اجتماعی آحاد، گروه‌ها، ملت و امت اسلامی و مسئولان دولت و نظام سیاسی اسلام و ساماندهی و تدبیر و اداره آنهاست.» (۵) از آنجا که این باور وجود دارد که این طرح از ناحیه خدا بوده و عملی‌ترین و مناسبترین طرح برای ساختن جامعه‌ای سعادت‌مند است، درجه استقبال مردم نیز از آن بیشتر است. هرچه «امکان تعبیر و تفسیرپذیری مذهب و تطبیق آن با شرایط متحول تاریخی» (۶) بیشتر باشد، نقش آن در عرصه‌های مختلف زندگی بیشتر است و اسلام به دلیل داشتن چنین خصوصیتی در تکامل اجتماعی انسان نقش بسزایی داشته است. «تلقی از دین می‌تواند مهمترین عامل شتاب بخشیدن به رشد و بلوغ مردم و آشنا کردن آنان به حقوق خود و استقرار نظم قانونی معقول در جامعه و فراهم آوردن زمینه‌ای باشد که دینداران بتوانند تأمین‌کننده سربلندی و نیرومندی مادی و معنوی جامعه و کشور باشند.» (۷) در یک جامعه اسلامی و یا دینی، پابندی به دین، از اصلی‌ترین عوامل مشروعیت بخش به شمار می‌رود که سبب افزایش فرمان‌پذیری مردم از حکومت و کمک و حمایت آنان از دولتمردان و اطاعت آنان از قوانین جامعه می‌گردد. دین، نخست بر فرد صحنه می‌گذارد و آنگاه به جامعه می‌پردازد، به عبارت بهتر، دین برای تحقق عدالت اجتماعی، در مرتبه اول بر عدالت فردی و شخصی تأکید می‌نماید و پس از پرورش انسان‌های عادل به ایجاد جامعه عادلانه همت می‌گمارد. فرد عادل در هر جایگاهی که قرار داشته باشد، به قواعد و مقررات آن عمل می‌کند و رفتاری صحیح و شایسته از خود نشان می‌دهد. چنین فردی بهنجار و موردپسند اجتماع است. بنابراین با افزایش شمار عادلان، جامعه بر محور فضیلت و انصاف حرکت خواهد نمود. در چنین جامعه‌ای هر فرد و نهادی، نقش و وظایف مشخص و تعیین‌شده‌ای دارد و مطابق با آن عمل می‌نماید. بدین ترتیب صلاح خود و جامعه‌اش را تأمین می‌کند؛ توازن ناشی از دین، مصلحت و خیر تمام افراد جامعه را دربردارد و به همین جهت مذهب از عوامل همبستگی اجتماعی به شمار می‌رود. تأکیدی که بر افراد عادل می‌گردد، بطور مشخص تری در رفتار هیأت حاکمه مورد تأکید واقع می‌شود. عدالت شخصی، پایه عدالت تقنینی، اجرایی و قضایی است. به عبارت بهتر، با وجود قانونگذار، مجری و قاضی عادل است که می‌توان از قانون، اجرا & ۱۶۴۹، برخوردار از روحیه و منش متعادل زمانی میسر است که با محیط پیرامون به طور مداوم، تبادل فکر و اطلاعات برقرار نماییم و از تحولات جدید مطلع باشیم & ۱۶۴۹، نهادهایی مانند آموزش و پرورش، خانواده، مطبوعات و... در جهت نظارت بر رفتار اجتماعی عمل می‌کنند و شیوه‌های رفتار شایسته و ناشایسته را به افراد آموزشی می‌دهند و قضاوت منصفانه سخن به میان آورد. از سوی دیگر عملکرد و رفتار مردم جامعه متأثر از رفتار هیأت حاکمه است چرا که مردم بر دین و شیوه هیأت حاکمه عمل می‌نمایند (الناس علی دین ملوکهم). لذا رفتار معتدلانه حکمرانان به جامعه هم تسری می‌یابد. مسأله حائز اهمیت دیگر، امنیت فرهنگی است، که از وظایف اصلی و بنیادین دولت به شمار می‌رود. این مسأله هم در سطح کلان و هم در سطح خرد مورد توجه است، به عبارت بهتر دولت بایستی در درجه اول محیط فرهنگی مساعد و مناسبی برای پرورش فکری و روانی آحاد افراد جامعه به وجود آورد و در درجه بعد، برابری و انصاف را در عرصه فرهنگ در برابر کلیه افراد لحاظ کند. وجود آزادی اندیشه و بیان برای همه افراد و قشرهای مختلف و تأمین برابر و یکسان امکانات فرهنگی برای

پیشرفت فکری و پژوهش‌های علمی و کلیه رشته‌ها، سبب تأمین امنیت فرهنگی در سطح فرد می‌گردد از سوی دیگر، ایجاد یک نظام فکری مستحکم، پیدایش هویت عمومی منسجم اعضای جامعه و همدلی و همبستگی آنان سبب تأمین جو فرهنگی مساعد در کشور در سطح کلان خواهد گردید. پوچی، بی‌ارادگی، بی‌هویتی، سردرگمی و بی‌هدفی و از طرف دیگر فرار سرمایه‌های فکری و متخصص، ترس از ارائه نظر و رکود و جمود فکری جامعه از نتایج ناامنی فرهنگی است. شاید نتوان ترکیب «عدالت فرهنگی» را در میان سخنان امام پیدا نمود، اما شاخص‌ها و ابعاد عدالت فرهنگی به وفور در سخنان وی یافت می‌شود. فرهنگ، محوری‌ترین و اساسی‌ترین بحث را در اندیشه امام تشکیل می‌دهد. بطوری که ایشان تغییر و تحول در هر بخشی از جامعه را از طریق تحول در فرهنگ میسر می‌داند. این فرهنگ است که جامعه را به سمت پیشرفت و یا انحطاط می‌برد. (۸) لذا برای رسیدن به پیشرفت و کامیابی، توجه به فرهنگ اهمیت بالایی دارد. «بی‌شک بالاترین و والاترین عنصری که در موجودیت هر جامعه دخالت اساسی دارد، فرهنگ آن جامعه است، اساساً فرهنگ هر جامعه هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد و با انحراف فرهنگ، هر چند جامعه در بعدهای اقتصادی، سیاسی، صنعتی و نظامی قدرتمند و قوی باشد، ولی پوچ و پوک و میان‌تهی است...» (۹) راه اصلاح یک مملکتی فرهنگ آن مملکت است. اصلاح باید از فرهنگ شروع بشود. (۱۰) از مجموع این سخنان چنین نتیجه گرفته می‌شود که عدالت فرهنگی، مقدم بر عدالت سیاسی و اقتصادی است. فرهنگ با اندیشه و باور و ذهنیت افراد سروکار دارد و باور اساس هر تحولی است. بدین جهت عدالت فردی نیز مقدم بر عدالت اجتماعی قرار می‌گیرد و تزکیه و تهذیب نفس و پرهیز از تندروی و تفریط و نه ظالم و نه مظلوم شدن، توصیه دائم امام به مردم می‌گردد. تبادل فکر و اندیشه (۱۱) و تربیت صحیح اسلامی طرق دیگر عادل شدن افراد از دیدگاه رهبر انقلاب است. از دید هدف تمامی ادیان الهی این بوده است که رفتار و اعمال و اعتقادات بشر صحیح گردد و به محاسن اخلاقی مزین شود. (۱۲) بعثت پیامبر اکرم نیز برای تعلیم راه رفع ظلم به مردم بوده است (۱۳) انسان دیندار به قوانین الهی که مطابق روحیات و مصالح تمامی بشریت نظام یافته است، احترام می‌گذارد، و اصولاً هدف تشریح قوانین اسلام، برقراری نوعی نظم اجتماعی عادلانه است که باعث پرورش انسانی مهذب می‌گردد. (۱۴) مبارزه با ظلم و جهل و بی‌عدالتی، هنگامی متصور است که نسبت به ظلم و عدل، آگاهی وجود داشته باشد. زمانی که ندانیم عدل چیست، کاری برای ایجاد آن نمی‌توانیم انجام دهیم. آگاهی و معرفت از لوازمی است که برای عادل شدن افراد جامعه لازم است. دانش و معرفت پس از طی مراحل گوناگونی حاصل می‌شود نخستین مرحله از خانواده آغاز می‌شود. نظر امام در خصوص این مطلب این است که: «... بچه وقتی در دامن مادرش هست، می‌بیند مادر اخلاق خوش دارد، اعمال صحیح دارد، گفتار خوش دارد، آن بچه از همان‌جا اعمالش و گفتارش به تقلید از مادر که از همه تقلیدها بالاتر است و به تزیق مادر که از همه تزیق‌ها مؤثرتر است، تربیت می‌شود...» (۱۵) تعادل روحی و روانی، عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی از طریق خانواده شروع می‌شود و در مدرسه کاملتر می‌گردد. آموزش عمومی برای همگان از اصول مورد توجه رهبر انقلاب است. (۱۶) تا آنجا که از باسوادان می‌خواهد، افراد بیسواد را در منزل خویش تعلیم دهند و منتظر اقدامات دولت نباشند. رشد عقلی افراد در دوره مدرسه شکل می‌گیرد، به همین دلیل بایستی بچه‌ها را از همان دوران کودکی به خوبی تربیت نمود تا خواهان عدالت و تابع قوانین جامعه بار آیند. تربیت و جامعه‌پذیری صحیح در مدارس سبب آسان شدن کار دانشگاه‌ها می‌گردد. دانشگاه خوب، مسیر پیشرفت کشور را مشخص می‌کند. رهبر عادل انقلاب عقیده دارد، سبب بسیاری ناکامی‌های ایران و علت ضعف در برابر انگلستان و امریکا و روسیه و تحمیل قراردادهای ظالمانه بر کشور به علت بی‌توجهی به تعلیم و تهذیب کودکان، نوجوانان و جوانان در مدارس و دانشگاه‌ها بوده است. اگر مراکز تعلیم و تربیت به وظایف خویش عمل می‌نمودند، هیأت حاکمه و مسئولان و کارگزاران نظام که اغلب از دانشگاه‌ها تأمین می‌شوند، شخصیت‌های با کفایت و پاکدامنی بودند که مشابه محرومیت‌ها و ظلم و فساد که اکنون بر جامعه حاکم است، وجود نمی‌داشت. «چه غم‌انگیز و اسفبار است که دانشگاه‌ها و دبیرستان‌ها به دست کسانی داده می‌شد و عزیزان ما به دست کسانی تعلیم و تربیت

می‌دیدند که جز اقلیت مظلوم محرومی همه از غرب‌زدگان و شرق‌زدگان با برنامه و نقشه دیکته شده در دانشگاه کرسی داشتند.» (۱۷) نکته دیگری که در ضمن این سخن امام قابل ذکر است. مسأله برابری افراد در تعلیم دادن است بطوریکه از جمله اسباب عقب‌ماندگی مراکز تعلیم و تربیت از دیدگاه امام، نابرابری در استخدام اساتید و تعلیم‌دهندگان خصوصاً عدم استفاده از اقشار پایین جامعه است. مراکز اطلاع‌رسانی و رسانه‌های گروهی و همچنین محافل روشنفکری و روحانیون، عمل اطلاع‌رسانی را در تمام طول عمر افراد و در تمامی مراحل زندگی برعهده دارند، اضافه بر آن، برخی رسانه‌ها همچون تلویزیون می‌توانند در تمامی نقاط، در دسترس همگان قرار گیرند و اخبار و اطلاعات جدید را به مردم برسانند؛ همگان حق دارند تا بطور برابر به اطلاعات دسترسی داشته باشند. نابرابری اطلاعاتی یکی از مصادیق نابرابری‌های اجتماعی است که در دهه‌های اخیر پدید آمده است. امام خمینی معتقد است که رادیو و تلویزیون یک «دانشگاه عمومی» است که باید مردم را تربیت کند و همه افرادی که آگاهی و توانایی دارند باید از فرصتی برابر با سایرین برخوردار باشند تا بتوانند از این وسیله برای رساندن طرح‌ها و پیشنهادات خود به مردم بهره گیرند. (۱۸) طبق این سخن امام، وسایل عمومی خبری علاوه بر دادن آگاهی، وظیفه انتقال نظرات مردم را نیز عهده‌دار هستند، فایده این بحث علاوه بر مسائل علمی، در بحث مشارکت سیاسی مردم حائز اهمیت است که پایه و اساس آن در فرهنگ قرار گرفته است علاوه بر آن رهبر انقلاب، صدا و سیما را مرکزی برای دفاع از حقوق مظلومان می‌داند. (۱۹) به این شکل که امکان دفاع از حقوقشان را در صدا و سیما داشته باشند. مطبوعات نیز همچون رادیو و تلویزیون، مسائل روز را به مردم می‌رساند. یکی از زمینه‌های ایجاد چنین امری این است که آزادی قلم و بیان وجود داشته باشد تا اطلاعات و حقایق بطور واضح و صریح و صحیح به مردم برسد. افراد جامعه باید از ظلم و اجحافی که در جامعه می‌شود مطلع گردند و روزنامه‌ها بهترین وسیله مطلع نمودن هستند؛ اما نایستی طریق افراط و تفریط را بیمایند و یا بطور مثال در خدمت قشر و طبقه‌ای خاص قرار گیرند، بلکه از آنجا که همه مردم در مطبوعات حق دارند، روزنامه بایستی در خدمت مردم باشند و آنها را در جریان مسائل قرار دهد. آنان وظیفه دارند از مستضعفین و مظلومین دفاع نمایند و ترس و هراس را از چهره جامعه بزدایند. (۲۰) امام درخصوص کار ویژه مهم مطبوعات که هدایت‌گری جامعه است می‌فرماید: «تمام رسانه‌ها مربی یک کشور هستند، باید تربیت کنند کشور را و باید خدمت کنند به ملت.» (۲۱) دادن طرح‌ها و برنامه‌های مفید و سازنده و مشخص نمودن جهت عمل دولتمردان جامعه در راستای احقاق حقوق افراد جامعه و حفظ منافع محرومین و گسترش مشارکت عمومی آنان (۲۲) خدمات ارزشمندی است که روشنفکران، علمای اسلام و کارشناسان اسلامی به جامعه می‌رسانند. به باور رهبر بزرگ ایران، تنها بیان این مطلب از سوی علمای اسلام، که ثروتمندان هیچ امتیازی از جهت ثروتشان بر فقرا ندارند و اولویتی از این جهت برای آنان در نظر گرفته نمی‌شود. سبب شکوفایی استعدادهای خفته محرومین و قشر کم‌درآمد جامعه می‌گردد (۲۳) اعتماد به نفس و اتکا به اراده و توان خویش از نتایج اطلاع‌رسانی صحیح است. نقش مساجد، نمازهای جمعه و حج نیز در بالا- بردن سطح معارف بشری بر کسی پوشیده نیست. امام عباداتی مانند حج را تنها از بعد فردی نمی‌گیرد، بلکه به اهداف عظیم اجتماعی که در پشت آن نهفته است اشاره می‌کند که از جمله آنها اجتماع تعداد زیادی از مسلمین در مکانی واحد و تبادل فکر و اطلاعات میان آنهاست. نتیجه این تبادلات می‌تواند تلاش برای بهبود وضعیت جوامع اسلامی و رفع تبعیض و اختلاف از آنها باشد. (۲۴) در خطبه‌های نماز جمعه و نمازهای عید فطر و... مسائل و نیازهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور مطرح می‌گردد و شرکت کنندگان از اوضاع کشور و وضعیت مسلمین اطلاع می‌یابند. (۲۵) امام خمینی درخصوص اهمیت مساجد در آگاهی دادن و ظلم‌ستیزی می‌فرماید: «۱۶۴۹ فرهنگ، محوری‌ترین و اساسی‌ترین بحث در اندیشه امام خمینی است & ۱۶۴۹؛ اساساً فرهنگ هر جامعه هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد» & ۱۶۴۹، تزکیه و تهذیب نفس و پرهیز از تندروری و تفریط و نه ظالم و نه مظلوم شدن، توصیه دائم امام به مردم است «مسجدها محلی بوده است که از همان مسجد ارتش راه می‌افتاد برای جنگ با کفار و با قلدرها از توی مسجد، آنجا خطبه خوانده می‌شد، دعوت می‌شدند مردم به اینکه مثلاً آدم متعدی

در فلان جا قیام کرده بر ضد مسلمین یا مال مردم را چپاول می‌کند... و از همان مسجد راه می‌افتادند و می‌رفتند طرف دشمن.» (۲۶)

ملاحظه می‌گردد که بسیاری از عبادات اسلام جنبه سیاسی و اقتصادی و فرهنگی دارد. از هر طریقی که نگاه کنیم، نمی‌توانیم بگوییم اجتماع عظیمی همچون حج که در آن مسلمانان سراسر جهان از تمامی قاره‌ها و کشورها و از دور دست‌ترین نقاط عالم در زمانی مشخص و در مکان واحد جمع می‌گردند و اعمال و عبادات مشترکی انجام می‌دهند، تنها با هدف تقویت روحیه فردی افراد است. زیرا اگر چنین می‌بود، نیازی نبود زمان و مکان حج مشخص و یکسان باشد. به هر حال مسلمین تاکنون استفاده زیادی از چنین اجتماعات معنوی و سازنده‌ای نبرده‌اند و بیشترین میزان بی‌عدالتی در کشورهای اسلامی صورت می‌گیرد که در زمره کشورهای جهان سوم قرار گرفته‌اند. علاوه بر داشتن اطلاعات و دانستن مسائل روز، امنیت فرهنگی زمینه دیگری برای بهتر اندیشیدن و صحیح‌تر تعلیم دیدن است. اعتیاد به مواد مخدر، سبب می‌گردد فرد اعتماد به نفس، استقلال و شخصیت مستقل نداشته باشد و با وضعیتی که برای او پیش می‌آید، نتواند به مصالح و ضروریات کشور خویش فکر کند و کمکی نماید. امام خمینی بر این باور است که بیگانگان برای از بین بردن روحیه چرایی و انتقادی جوانان، به پخش مواد مخدر در کشور مبادرت می‌نمایند و تعداد زیادی از جوانان را معتاد می‌کنند و جوان معتاد به غارت منابع طبیعی کشور، وجود ظلم در جامعه، عدم وجود آزادی و... نمی‌اندیشد (۲۷) و به عبارت بهتر روحیه ظلم ستیزی و عدالت خواهی از او گرفته می‌شود. امام در سخنانی می‌فرماید: «اینها می‌خواستند هر قوه‌ای که احتمال بدهند در مقابل اجانب و ارباب‌ها می‌ایستد و هر فکری را که احتمال بدهند که این فکر در تقابل آنهاست، اگر بتوانند فکر را از آنها بگیرند. فکر را چگونه باید بگیرند؟ با اعتیاد به مشروبات، با اعتیاد به هروئین و امثال این مخدرات که فکر انسان را می‌گیرند، انسان را از میان تهی می‌کنند...» (۲۸) در جامعه‌ای که مواد مخدر و سایر ابزار مبتذل برای از بین بردن اندیشه و فکر جوانان، فراوان یافت می‌شود، امنیت فرهنگی مورد تهدید است. مطبوعات و اهل قلم می‌توانند امنیت فرهنگی را به نحو مطلوبی در جامعه ایجاد نمایند. برای مثال امام توصیه می‌کند: «نویسنده‌های ما، گویندگان ما، همه‌شان دنبال این باشند که به این ملت امید بدهند، مأیوس نکنند. ملت را، بگویند توانا هستیم، نگویند ناتوان هستیم، بگویند خودمان می‌توانیم...» (۲۹) علاوه بر ایجاد آرامش و اطمینان مطبوعات نباید محیط کشور را متشنج و پرهرج و مرج نشان دهند بلکه موظفند از تیرهایی که سبب تحریک و تضعیف مردم می‌گردد و یا مخالف واقعیت است، پرهیز نمایند. (۳۰) از مصادیق بارز امنیت فرهنگی، داشتن آزادی سیاسی است. اگر آزادی نباشد، هیچ فردی نمی‌تواند به راحتی فکر کند و اندیشه‌های خود را منتقل نماید و در نتیجه قدرت ابتکار و خلاقیت افراد می‌خشکد. امام خمینی آزادی مردم در اظهار عقیده و نظرشان را از خصوصیات یک مملکت متمدن می‌داند (۳۱) در جای دیگری امام از اهل قلم می‌خواهد که به مردم بگویند: «اسلام برای ملیت خاصی نیست و ترک و فارس و عرب و عجم ندارد. اسلام متعلق به همه است و نژاد و رنگ و قبیله و زبان در این نظام ارزش ندارد؛ و قرآن کتاب همه است...» (۳۲) با ذکر این مطلب، امام خمینی خواسته است به مردم اطمینان دهد که فعالیت‌های فکری و جسمی آنها و حقوقی که در جامعه دارند، پایمال نمی‌گردد و آنان را به اطمینان و آرامش و انجام فعالیت‌های اجتماعی دعوت کند. تفصیل بهتر این مطلب در بحث امنیت سیاسی ذکر شده است. از آن‌چه در این مقاله در باب عدالت فرهنگی از دیدگاه امام خمینی آمد این نتیجه حاصل می‌شود که امام خمینی در درجه نخست، بر زیربنا بودن عدالت فرهنگی بر سایر ابعاد عدالت تأکید داشته و اصلاح روح و روان انسان‌ها را مقدم بر هر چیز دیگری قرار می‌دهد. در مرحله بعد، استفاده از تمام ابزارها و امکانات اطلاع‌رسانی و خبرگیری را مورد توجه قرار می‌دهد تا آن‌جا که از تلویزیون به عنوان مربی جامعه یاد می‌نماید. سپس توجه به این مرحله اساسی است که از دید ایشان بهترین راه اصلاح فرهنگ و روان انسان‌ها در روی آوردن به معنویت و ادیان توحیدی است. توجه ایشان به مواردی همچون حج، مسجد، نماز جمعه و... که علاوه بر بعد عبادی، جنبه اطلاع‌رسانی و تبادل افکار مردم با یکدیگر را مورد نظر قرار می‌دهد، حائز اهمیت است. رفع موانعی که از رشد و تفکر خلاق انسان‌ها جلوگیری می‌کند و تأمین امنیت نویسندگان و کسانی که کار

فرهنگی می‌کنند و لزوم آرامش و امنیت برای همه مردم، از اموری است که امام خمینی برای تحقق عدالت فرهنگی متذکر می‌گردد. (۱). به علت تفاوت برداشت‌ها از تعریف عدالت، نگارنده از ترکیب چند مؤلفه مهم و اساسی عدالت اجتماعی، یعنی توازن، اعطای حقوق، برابری و قانون‌مندی تعریفی ارائه داده است که عبارت است از: «برقراری مساوات، توازن و روحیه اطاعت از قانون در جامعه، به نحوی که با مراعات حقوق تمامی شهروندان همراه باشد». توضیح این مؤلفه‌ها به طور مبسوط در مقاله‌ای از نگارنده با عنوان «سازوکارهای تحقق عدالت اجتماعی از منظر امام خمینی» در نشریه حضور، شماره ۴۳، زمستان ۱۳۸۱ به طبع رسیده است. (۲). آنتونی گیدنز، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، چاپ اول، تهران: ۱۳۷۳، نشر نی، ص ۳۶. (۳). علی شریعتمداری، روانشناسی تربیتی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵، ص ۲۱۱-۲۱۰. (۴). عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی، ۱۳۷۵، ص ۱۱۸. (۵). علیرضا صدرا، «ویژگی‌های فقه سیاسی شیعه»، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۱۴، سال چهارم، تابستان ۱۳۸۰، ص ۳۹. (۶). حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۶، ص ۲۲۲. (۷). محمد خاتمی، نقد و نظر، سال دوم، شماره سوم و چهارم، تابستان و پاییز ۱۳۷۵، ص ۱۵-۱۴. (۸). صحیفه امام، ج ۷، ص ۴۷۳. (۹). همان، ج ۱۵، ص ۲۴۳. (۱۰). همان، ج ۱، ص ۳۹۰. (۱۱). همان، ج ۲۱، ص ۱۸۰. (۱۲). همان، ج ۶، ص ۲۸۸. (۱۳). همان. (۱۴). کلمات قصار، پندها و حکمت‌ها، امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۷۲، ص ۶۳. (۱۵). همان، ص ۲۵. (۱۶). صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۴۴۶. (۱۷). همان، ج ۲۱، ص ۴۳۰. (۱۸). همان، ج ۶، ص ۳۹۹. (۱۹). همان، ج ۱۸، ص ۴۶۸. (۲۰). همان، ج ۱۹، ص ۱۴۸. (۲۱). همان، ج ۷، ص ۳۲۲. (۲۲). همان، ج ۲۰، ص ۳۴۰. (۲۳). همان. (۲۴). همان، ج ۱۰، ص ۱۵۹. (۲۵). همان، ج ۹، ص ۳۳۳. (۲۶). همان، ج ۴، ص ۴۴۷. (۲۷). همان، ج ۱۲، ص ۱۱۰. (۲۸). همان، ج ۸، ص ۳۹۵ و ۳۹۶. (۲۹). همان، ج ۱۳، ص ۵۳۷. (۳۰). همان، ج ۹، ص ۳۵۲. (۳۱). کوثر، مجموعه سخنرانی‌های حضرت امام خمینی، همراه با شرح وقایع انقلاب، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۴۶، ۲۸/۸/۵۷. (۳۲). صحیفه امام، ج ۵، ص ۱۸۷.

آزادی مطبوعات در کلام امام خمینی (ره)

آزادی مطبوعات در کلام امام خمینی (ره) یک کار خارجی است که در خارج واقع می‌شود هر کاری می‌خواهد باشد انسان وقتی می‌خواهد قلم دستش بگیرد و راجع به این کار یک چیزی بنویسد یا می‌خواهد برود در مرجع مردم، در محضر ملت راجع به این مسأله یک مطلبی بگوید قبل از این که می‌رود و این مسأله را می‌گوید، ببیند که آیا این حب نفس که تابع او حب به علایق خودش است، حب به دوستان خودش است او را همچون کور کرده است که نمی‌تواند واقعیت را بگوید و واقعیت را فدای خودش می‌کند یا نه این طور نیست و فدای خودش نمی‌خواهد بکند چیزی را. آن وقت اگر دید آن طوری است، بداند که قلم مال شیطان است و به دست اوست و زبان مال شیطان است و در قدرت اوست و اگر دید که نه، کار خوب را هر کس بکند این خوب است، چون خوب است، هر کس بکند این کار را، تحسین می‌کند. کار، خود کار را ببیند، صدور کار از فلان، این است که انسان را مبتلا می‌کند. خود کار را وقتی می‌بیند نگاه بکند بدون صدورش از این و آن، انسان می‌تواند حکم بکند، می‌تواند حکم بکند که مجلس شورای اسلامی ما، این مجلس چطور است، می‌تواند حکم بکند اگر خود مجلس چطور است، می‌تواند حکم بکند اگر خود مجلس چطور است، می‌تواند حکم بکند که این چیزی که از مجلس گذشته است این چطور است، اینجا می‌تواند قضاوت کند، برای این که بسته به افراد نیست اگر پای افراد پیش آمد به مجردی که پای افراد پیش می‌آید همین معنایی که قبلاً وقتی که بدون افراد، بدون توجه به افراد حکم به خویش یا بدیش کرده بود حالا- وقتی که توجه به افراد کرد عوض می‌شود، حکم عوض می‌شود در باطن انسان. اکثراً هم خودشان غفلت دارند یعنی بینش از روی دوستی و بینش از روی عداوت یک جور یک چیزی است که در انسان تأثیر می‌گذارد. (۱) خواستن حق برای حق

کمال بزرگ انسان باید اشخاصی که می‌خواهند صحبت کنند، ببینند که آیا حق را می‌خواهند برای حق؟ بزرگتر چیزی که انسان اگر آن را داشته باشد کمال بزرگ دارد این است که حق را برای حق بخواهد، از حق خوشش بیاید برای این که حق است و از باطل متنفر باشد برای این که باطل است. اگر حق از دست دشمنش هم اجرا شد، این مالکیت داشته باشد برای نفس خودش که آن حق را تعریف کند و اگر باطل از فرزندش یا دوستانش وجود پیدا کرد، این مالکیت را داشته باشد که از او تنفر داشته باشد و اظهار تنفر کند. کسانی که حق را برای حق می‌خواهند، اندکند و بسیار اندک، کسانی که باطل را برای باطل بودنش بغض بر آن دارند و تنفر از آن دارند، اندکند و بسیار اندک. (۲) تفکر قبل از گفتن و نوشتن و انتخاب تیرهای درشت توجه کنید که قلم‌های شما شریک خنجرهایی که از پشت به ما می‌زنند نباشد، توجه کنید که زبان‌های شما، قلم‌های شما چماق نباشد و با همان قلم بنویسید که چماق بد است، توجه کنید که قلم‌های شما و زبان‌های شما مسلسل نباشد و به سینه این جوان‌های ما وارد بشود و آن وقت بگویید که به ما حمله شده است. شما هم حمله کردید، فقط صدام نیست شما هم شریک خواهید بود. قبل از این که به نطق‌ها بروید و قبل از این که مقاله‌های بخواهید بنویسید و قبل از این که تیرها را بخواهید درشت بنویسید با خودتان خلوت کنید و ببینید که برای چه این کار را می‌کنید؟ مقصد شما چه؟ شما حق را برای حق می‌خواهید یا حق را از رقبای خودتان هم نمی‌پذیرید؟ باطل را برای باطل از آن متنفر هستید یا باطل را از دوستان خودتان می‌پذیرید؟ شما خودتان را امتحان کنید، انسان یک موجود عجیب و غریبی است که تا آخر عمر خودش نمی‌تواند خودش را بشناسد. (۳) اهل قلم مجبور به فساد نیستند این طور نیست که ما مجبور باشیم و معاقب باشیم از باب این که مجبور هستیم. نه، ما مختاریم، لکن با اختیار خودمان فساد ایجاد می‌کنیم، با اختیار خودمان قلم‌هایمان را به کار می‌اندازیم برای این که دیگران را بی‌آبرو کنیم، قلم‌های خودمان را و زبان‌های خودمان را به کار می‌اندازیم برای این که حریفها را از میدان بیرون کنیم، اینها همه مسائلی است که در خود انسان هست و خود انسان خیال می‌کند کار خوب می‌کند و حال آن که کار بد دارد می‌کند، خیال می‌کند برای خداست و حال آن که برای شیطان است. (۴) با اختیار و قدرت جلوی زبان و قلم را بگیرد ما تا اصلاح نکنیم خودمان را، نمی‌توانیم کشور خودمان را اصلاح کنیم. من نمی‌گویم که این طور باشید که خیر، از همه هواهای نفس بیرون بروید، این نه برای من و نه برای شما و نه برای «الّا من عصمه الله» میسور نیست، لکن ما قدرت داریم که جلوی زبانمان را بگیریم، نمی‌توانیم بگوییم زبانمان اختیار ندارد، ما قدرت داریم که جلوی قلم‌مان را بگیریم، نمی‌توانیم بگوییم قلم‌مان اختیار ندارد. ما جلوی زبانمان را، جلوی بیانمان را، جلوی قلم‌مان را، جلوی عملمان را همه را می‌توانیم بگیریم، قدرت داریم. این معنایی که می‌توانیم و قدرت داریم و به واسطه او همه مؤاخذه‌ها و همه گرفتاری‌ها هست هر چه هم انسان حبّ به یک کسی داشته باشد، یا بغض به یک کسی داشته باشد، قلمش را نگه دارد، لااقل این قدر قدرت داشته باشد که در نوشته‌هایش دنبال این نباشد که بد از هر جا هست پیدا بشود و او بنویسد، ضعف از هر جا هست پیدا بشود و او بنویسد. (۵) قلم‌ها نصیحت کنند نه تندگویی ما اگر بخواهیم که واقعا کشور خودمان یک کشوری باشد که برای خودمان باشد، دیگران نتوانند به او تسلط پیدا کنند حالا باید همه قشرهایی که هستند، با هم دست به دست هم بدهند، دست بردارند از این حبّ و بغض‌هایی که اساسش هم همان حبّ نفس است، یک مقدار حبّ نفس را کنترلش کنند، نمی‌توانند خارجش کنند کمش کنند، موقتا کمش کنند تا این پیروزی حاصل بشود، موقتا جلوی قلم‌ها را بگیرند، و اگر می‌خواهند نصیحت کنند، نصیحت باشد، نصیحت را آدم ممکن است قبول کند، اما تندگویی را همان آدمی هم که هر چه باشد تندگویی را نمی‌تواند تحمل کند. (۶) قلم آلوده مورد نفرت است وقتی ما بتوانیم با زبان نرم، با نصیحت، با قول سالم بدون نیش، بدون اظهار غرض مردم را اصلاح کنیم، دوستان خودمان را زیاد کنیم، برای خدا همین معنا باشد خوب چه ادعایی هست که آدم با قلم خودش به ضد خودش عمل کند. خیلی‌ها خیال می‌کنند که این حرفی که من می‌زنم ضد فلان است و سرکوب می‌شود فلان، لکن اوّل خودش سرکوب می‌شود. اینها توجهی به این معنا ندارند اوّل وقتی که یک همچو شد که دیدند قلم، قلم آلوده است، این مورد نفرت واقع می‌شود. چه ادعایی دارد انسان

که می‌تواند یک انسانی را دعوت به خیر بکند با زبان ملایم، با قلم ملایم، با نصیحت، با دوستی او را به راه راست ببرد آن طور که انبیا می‌کردند. انبیا بنایشان بر این بود که دست به شمشیر نبرند الاً برای آنها که عاجی ندارند جز شمشیر و فاسد می‌کنند جامعه را. (۷) گرفتاری قلم برای مردم اگر قلم‌های ما و زبان‌های ما هم این طوری بشود که واقعا بخواهیم این جامعه پیش ببرد، این مملکت اصلاح بشود و در حالی که ما همه گرفتار هستیم، لااقل از این گرفتاری قلم ما، مردم بیرون بیایند، آخر این گرفتاری گرفتاری زیادی است. اگر بخواهیم جامعه را اصلاح بکنیم باید یک قدری فکر بکنیم که حالا خوب است که ما قلم‌ها را یک قدری غلاف کنیم و یک قدری مردم را نصیحت کنیم. اگر قلم، می‌گویم قلم مان اصلاحی باشد، دنبال این نیرویم هی عیب پیدا کنیم و هی بنویسیم، شما که این عیب را پیدا کردید و نوشتید حریف شما هم/همین/یک عیب دیگری برای شما می‌تراشد فردا زیادترش می‌کند. آن یکی هم همین طور، همین طور تا آخر. (۸) بغض شخصی عامل کمک به تبلیغات خارجی اگر فرض کنید یک کدورتی فرض کنید بین دو طایفه باشد خوب ما باید دنبال این برویم که اصلاح کنیم این را با قلم مان، با گفتار مان، اجتماع کنیم، با هم باشیم، برادریم، همه می‌خواهند که این مملکت اصلاح بشود. اگر با قلم ما، با قدم ما، گفتار ما، خدای نخواستہ یک آسیبی به این مملکت برسد، یک آسیبی به این جمهوری اسلامی برسد، در خارج بگویند اینها نمی‌توانند اداره بکنند، خودمان هم دامن بزنیم به این. چرا باید ما به واسطه یک بغضی که با یک شخصی یا با یک جمعی داریم در دنیا یک طوری بگوییم که دنیا به جمهوری اسلامی بدبین بشود؟ جمهوری اسلامی را خودتان که می‌خواهید آن را، یک کاری بکنید که دنیا لااقل این طور که دارند خودشان تبلیغ می‌کنند، دیگر دست ما هم دنبال تبلیغ نباشد، به حرف‌های ما هم استشهاد نکنند آنها. باید توجه به این مسائل داشت، انسان خیلی گرفتار است/انسان/خداوند ما را از این گرفتاری‌ها نجات بدهد و خداوند ما را از شر خودمان نجات بدهد. (۹) به تبلیغات خارجی کمک نکنید ای کاش! اشخاصی که در داخل هستند، از نویسندگان، از گویندگان، توجه به این معنا می‌کردند که کمک به تبلیغات خارجی نکنند، کمک به جنایات دیگران نکنند، این قلم‌ها را یک مقدار متوقف کنند برای اسلام، برای خدا، برای کشور اسلام، برای ملت اسلامی، این قلم‌ها را یک قدری متوقف کنند. هی دعوت نکنند مردم را که بیایید فحش بدهید، خودشان کم است برای فحش دادن دعوت می‌کنند از این و آن که بیاید یا الله! بیایید مبارزه کنید با جمهوری اسلامی، بیایید فحش بدهید به جمهوری اسلامی، بیایید بگویید جمهوری اسلامی اصلاً اسلامی نیست، بیایید بگویید که این ارگان‌هایی که در ایران هستند، همه شان خلاف اسلامند. اینها یک قدری توجه داشته باشند به مسؤولیت‌های که به عهده شان است، توجه داشته باشند، این متاع خوب را آن طور مشوه نکنند. (۱۰) خوراک تبلیغاتی برای بوقهای خارجی شیاطینی که از اطراف دنبال این هستند که یک چیزی پیدا کنند و در بوق‌ها بزرگش کنند در نظر بگیرید. چرا هر روز برای بوق‌های خارجی یک چیزی درست می‌کنید و خوراکی درست می‌کنید که آنها تبلیغ بر ضد شما بکنند؟ من تکلیف می‌دانم این را که عرض کنم و الا نمی‌خواستم چیزی بگویم. (۱۱) منشأ قلم‌ها و گفتاریهای انحرافی دو راه بیشتر نیست یا عبودیت خدا یا عبودیت نفس اماره. این دو راه است. اگر انسان از عبودیت دیگران آزاد بشود و عبودیت خدا را بپذیرد که لایق این است که انسان عبد او باشد، کارهایی که انجام می‌دهد، انحراف ندارد؛ یعنی انحراف عمدی نخواهد کرد. تمام اینهایی که انحرافی هستند چه عقاید انحرافی و چه اعمال انحرافی و چه قلم‌های انحرافی، چه نطق‌های انحرافی است، اینها برای این است که از کانال عبودیت الله عبور نکرده‌اند، اینها بنده هواهای نفسانی هستند. (۱۲) توطئه‌گرها و قلم‌های بازیگر، بیمار هستند مسأله این طوری است که آن آقایان توی خانه هاشان می‌نشینند و می‌نویسند یا گاهی برای رفقاییشان می‌گویند و گاهی توطئه‌ها دارند که از آن توطئه‌ها هم بی‌خبر خیلی نیستیم مسأله این طوری آن مرضشان را بگویند، بیمارند اینها. آن مرض واقعی‌ای که دارند بگویند. مرض واقعی این است که اسلام آمد منافع ما را از دستمان گرفت، ما از اسلامی که منافعمان را، منافع مادیمان را از دست بگیرد ما بیزاریم. من نه این که اعتقاد این باشد که شما آقایان و همه ملت ما از این مطالبی که من امروز گفتم بی‌اطلاع باشند لکن تذکرش خوب است ممکن است در بین این جمعیت‌های

زیادی که هستند بعضی ها توجه شان درست نباشد و بازی بخورند از این بازیگرها، این نویسنده ها بازیگرند، این قلم هایشان قلم های بازیگری است، اینها با هر حیلۀ ای که هست می خواهند این ملت را دلسرد کنند. (۱۳) تقویت روحیه ملت، پرهیز از تضعیف خدمتگزاران نظام تذکر متواضعانه اش است به حضرات گویندگان و نویسندگان اعم از روحانیون معظم و سایر آقایان، مطبوعات و تمامی رسانه های گروهی. عزیزان من! شما می دانید آنچه که به دست آوردید از نفی طاغوت و جایگزین کردن جمهوری اسلامی به جای آن، ارزان نبوده است بلکه با خون هزاران جوان مؤمن و هزاران معلول و مجروح که ما باید تا آخر عمر خود را رهین آنان بدانیم، به دست آمده است. این نعمت بزرگ الهی را ارزان از دست ندهید. شما حضرات آقایان که در پیروزی انقلاب سهیم بودید و اسلام و ایران مال خودتان است، سعی کنید قلم ها و زبان هایتان در خدمت انقلاب و به ثمر رسیدن آن که آزادی و استقلال در سایه جمهوری اسلامی و زیر پرچم توحید و اسلام بزرگ است، باشد. سعی کنید روحیه ملت را تقویت نمایید و در مقابل فحاشی های منحرفین که برای تضعیف روحیه ملت است بی دریغ فعالیت نمایید و از تضعیف اشخاص و یا گروه هایی که در خدمت جمهوری اسلامی هستند و تضعیف آنان مستقیماً خدمت به جهانخوارانی است که در کمین نشسته اند تا از قلم ها و زبان های شما بهره گیری کنند، پرهیزید. (۱۴) بزرگترین اهانت به ملت از سوی قلم های منحرف این قلم ها می خواهند که ملت را دلسرد کنند در عین حالی که ملت خودش وارد عمل هست لکن باز احتیاطاً آنها حرف را می زنند منتشر هم می کنند به افراد هم می گویند که نه، خبری نشده است جمهوری اسلامی هم کاری از آن نیامد، اسلام هم از آن کاری نمی آید و همین ها در خارج منعکس بشود، آنهایی که در خارج هستند بی اطلاعند از وضع ایران، باورشان بیاید. آنها دلشان را خوش می کنند به این که بگذارید خارجی ها باور کنند و شاید یک فرجی برای این ستمکارها پیدا بشود و ایران به آن حال برگردد و اینها هم مشغول بشوند به آن کارهایی که دلشان می خواست بکنند. من این که شما را زحمت دادم و این واضحات را برای شما گفتم برای این است که توجه داشته باشید که این انگل هایی که می خواهند نباشد اسلام و می خواهند نباشد نظام جمهوری اسلامی و از این صدمه دیدند، در بین مردم، در بین جوان ها، در بین مدارسی که هست، افتاده اند و از این حرف ها می زنند و این بزرگتر اهانتی است که به یک ملت می کنند که ملت خودش با دست خودش یک طاغوت را کنار گذاشته و یک طاغوت را به جای او گذاشته. (۱۵) ایجاد اختلاف بزرگترین معصیت خدا را در نظر بگیرید، ای گویندگان! ای نویسندگان! ای کارکنان مملکت! ای کارمندان اداری و غیراداری و کشاورز و همه! خدا را در نظر بگیرید، خدا حاضر است همه جا، زبان شما در محضر خداست، چشم شما در محضر خداست و همه قوای شما در محضر خداست، در محضر خدا، خدا را معصیت نکنید. بزرگتر معصیت امروز در کشور ما ایجاد اختلاف است، ایجاد نفاق است. بزرگترین رحمت برای ما و تکلیف برای ما ایجاد آرامش است و ایجاد رفاه است. گویندگان ما، نویسندگان ما هر چند هم بسیار خوب باشند و بسیار متعهد باشند، لکن گمان نکنند که از آن شرور باطنی پاک شدند، از آن شیطان باطن پاک شدند. توجه کنند که شیطان باطنی انسان تا آخر هم همراه انسان هست و گاهی این شیطان کاری می کند که انسان خودش را به هلاکت برساند، که رفیقش را به هلاکت برساند. (۱۶) چماق زبان و چماق قلم بالاترین چماق هاست چماق زبان و چماق قلم بالاترین چماق هاست که فسادش صدها برابر چماق های دیگر است. آنهایی که می خواهند صحبت بکنند و خصوصاً در این چند روز زیاد هم هستند، باید توجه بکنند به این که قبل از این که می خواهند صحبت بکنند، بنشینند و با خودشان فکر بکنند ببینند که این زبان چماق است و می خواهد به سر یک دسته دیگر کوبیده بشود یا این که این زبان، زبان رحمت است و برای وحدت؟ اگر چنانچه مالک نفس خودشان هستند و این امر مهم را که مالکیت شخص بر نفس خودش است و حضرت موسی سلام الله علیه یک همچو ادعایی کرد و او بحق بود که به خدای تبارک و تعالی عرض کرد که من مالک هیچ کس نیستم الا مالک خودم و برادرم. این یک ادعای بزرگ است که شایسته پیغمبران است. ماها مالک خودمان نیستیم، مالک برادرهایمان هم نیستیم، مالک فرزندانمان هم نیستیم، مالک دوستانمان هم نیستیم عمده مالکیت خودش است از خودش که انسان وقتی می خواهد صحبت

بکند زبان مملوک او باشد و او سلطنت بر زبان خودش داشته باشد نه این که شیطان بر نفس او و بر زبان او تسلط پیدا بکند و حرف ها و چماق ها و اسلحه هایی باشد که از اسلحه صدام برنده تر است. (۱۷) قلم انتقامجو، قلم شیطان است به همه آقایان من می گویم با هم جنگ نکنید، روزنامه ها را پر نکنید دوباره از بدگویی از هم و از انتقاد از هم. انتقاد غیر انتقامجویی است. انتقاد، انتقاد صحیح باید بشود. هر کس از هر کس می تواند انتقاد صحیح بکند اما اگر قلم که دستش گرفت انتقاد کند برای انتقامجویی، این همان قلم شیطان است. اگر روی مصالح عامه یک کسی به کسی اشکال می کند و همچنین است که اگر خودش را بردارند یک کسی دیگر را این جا بنشانند و همین حرف ها را بزند خودش ناراحت نشود، این میزان دستش باشد که قلم دست شیطان است می نویسد یا دست رحمان است، زبان، زبان شیطان است یا زبان رحمان است. (۱۸) انتقاد زیانبخش باید مطلب نشریات رو به انتقاد سالم و مصلحت اندیشی و هدایت باشد. گاهی ممکن است یک انتقادی از باب این که با سلامت نفس نوشته نشده است، انتقاد باعث بدتر شدن وضع شده باشد. انتقادی وضع را آرامش می دهد که از روی مصالح باشد و نویسنده توجه به این داشته باشد که مسؤولیت الهی دارد و پیش خدا مسؤول است. کسی که قلم به دست می گیرد، بداند که مورد سؤال قرار می گیرد که اینکه نوشتی چه بود. (۱۹) مسؤولیت الهی نشریات من نمی رسم که همه مجلات را بخوانم اما گاهی می بینم که بعضی ها انحراف دارند. خود آنها که مدعی هستند که ما در راه اسلام قدم برمی داریم، باید بدانند که این قلم ها بسیاریشان با اسم اسلام است و نه برای اسلام. این عهد بزرگی است به دوش شما و مسؤولیتی بزرگ است و بدانید که یک روز از باب این مسؤولیت، سؤال خواهد شد و آن وقت دیگر چیزی پنهان نخواهد ماند. دل شما بر علیه شما شهادت می دهد، دست شما بر علیه شما شهادت می دهد، خود اعضا بر ضد انسان اگر خلاف کرده باشد، شهادت می دهند. (۲۰) تیراژ بیشتر، مسؤولیت بیشتر اگر تیراژ روزنامه ای دویست هزار باشد، پانصد هزار نفر آن را مطالعه می کنند و اگر انحراف باشد، پانصد هزار نفر را منحرف می کند و این مسؤولیت کوچکی نیست. این غیر از معصیتی است که در خانه است، آن هم معصیت است اما نه به بزرگی این. هر چه تیراژ شما بیشتر باشد، باید بیشتر توجه به اصلاح آن بکنید. آنها که می گویند تیراژ بیشتر، توجه مردم بیشتر است پس هر چه می خواهیم می نویسیم، اشتباه می کنند. آنها مسؤولیت بیشتر دارند. همان طوری که مردمی که در کوچه و محلات و کارخانه و صحرا مشغول فعالیتند، مردم سالمی هستند، نویسنده ها باید فکر کنند که این جمعیت این محیط را به وجود آورده و ما در پناه این جمعیت های میلیونی، منشور درست کرده ایم. در زمان سابق شما یک سطر نمی توانستید بیرون بدهید و اینکه حالا نشریه منتشر می کنید، از برکت این مردم است، پس شما و همه ما مرهون این جمعیت هستیم. آنها هم اسلام می خواهند و مملکتی را که قواعد اسلامی پیاده شود. باید مردم را به این راه دعوت کرده و منحرفین را به راه راست هدایت کرد. باید فساد آنها را به طور سالم با برهان از بین برد، نه با جنگ و جدال. (۲۱) قلم هایشان از خارج مایه می گیرد در پنجاه سال اخیر زحماتی کشیده شد برای انحراف جوانان، آن همه مراکز فساد و نشریات فاسد و آزاد گذاشتن منکرات و همه برای این بود که صدای ملت در نیاید، اما آنچه که کردند برایشان اثر نداشت. آنها که دیدند تبلیغاتشان آن گونه نبوده که اسلام را کنار بزند، حالا بیشتر درصدد هستند که اسلام را کنار بگذارند و سرانشان در خارج مشغول فساد هستند و قلم هایشان از خارج مایه می گیرد. باید همه دست به دست هم بدهید و این مملکت را در دست بگیرید و به دامن آمریکا و شوروی ندهید که باز ما چند صد سال در دام آنها بیفتیم. و آنها که متصدی امور هستند و نویسنده ها، گوینده ها و روشنفکرها بیدار شوند و ببینند که چه بوده ایم، چه شده ایم و چه باید بشویم. باید همه دست به دست هم بدهیم و کار بکنیم. (۲۲) وحشت قلم های زهر آگین از اسم جمهوری اسلامی بهوش باشید که از تفاله های رژیم طاغوتی و مکتب های انحرافی آسیب نبینید که دشمنان اسلام در کمینند و قلم های زهر آگین از هر سو از غلاف ها کشیده شده تا جمهوری اسلامی را از صحنه بدر کنند و به جز جمهوری اسلامی به هر چه باشد گردن نهند. اینان همان ها هستند که از اول از اسم جمهوری اسلامی وحشت داشتند و اکنون نیز وحشت دارند. (۲۳) ترفند نویسنده گان برای نابودی اسلام با ادعای اسلام می خواستند اسلام زدایی کنند، منتها از اول نمی

توانستند بگویند ما اسلام را قبول نداریم، می گفتند قبول داریم، اما مرتب پاورقی می زدند و یکی یکی احکام اسلام را از بین می بردند. (۲۴) قلم های مسموم و ایجاد تفرقه بین روحانیت و دانشگاه و من حالا به شما عرض می کنم که قلم ها، قدم ها، نطق ها، شیطنت ها دنبال این است که نگذارند شما ادامه بدهید به این چیزی که مشغول شده اید، اینها می خواهند نگذارند که قشر روحانی با قشر دانشگاهی یکی بشود. شما الان اول کارتان است، تازه شروع کردید. ممکن است به حسب حدسی که من می زنم که بیایند بیخ گوش اشخاصی که در فیضیه و در جاهای دیگر، در مراکز علمی هستند، بیخ گوش اینها چیزهایی بخوانند که نتیجه اش این باشد که شما با این دسته کنار بروید، و بیایند بیخ گوش دانشگاهی ها مطالبی بگویند که شما را از آنها جدا کنند. اینها می بینند این تظاهرات شما را، اینها می بینند این اجتماعات شما را و این فریاد اسلامی شما و ناراحت می شوند. (۲۵) دست آمریکا در آستین صاحبان قلمهای جنایت بار امروز دست جنایتکار آمریکا و دیگر قدرت های چپاولگر از آستین بعضی عمال سرسپرده و از خدا بی خبرشان بیرون آمده و از داخل و خارج با اسلحه و قلم های بدتر و جنایت بارتر از سلاح های گرم به این ملت مظلوم حمله ور شده و درصدد شکست انقلاب اسلامی و شکست اسلام عزیز برآمده اند و از هیچ تهمت و افترا به ملتی که جز به احکام اسلام و قرآن کریم فکر نمی کنند خودداری نمی کنند و با بهانه های بسیار موهوم به سرکوبی این انقلاب اسلامی پیاخته اند. آنان که از اسلحه گرم برخوردارند همچون صدام، با اسلحه و آنان که سلاح گرم ندارند، با قلم های زهر آگین که از سلاح گرم جنایت بارتر است ملت مظلوم ما را زیر ضربات خود قرار داده اند. (۲۶) رسانه های فاسد مخربتر از توپ و تانک ملت عزیز در طول ۵۰ سال سیاه اخیر گرفتار مجلات و روزنامه های تخریب کننده و فاسد کننده نسل جوان و از آنها بدتر سینماها و رادیو تلویزیون بود که با برنامه های خود، ملت را به حد وافر در آغوش غرب و غرب زده ها غلتانید و ضررهای رسانه های گروهی از خرابی های توپ و تانک ها و سلاح های مخرب بالاتر و بدتر است، چه که ضررهای سلاح ها گذر است و ضررهای فرهنگی باقی و به نسل های بعد انتقال پیدا می کند چنانچه دیدید و می بینید. و اگر نبود لطف خاص خداوند منان و تحول برق آسای ملت در سراسر کشور، نمی دانیم سرانجام اسلام و کشور به کجا کشیده می شد. امروز نیز که از تفاله آن رژیم فاسد عددی باقی مانده است، اگر به طور قاطع با آنان برخورد نشود، خطر ولو در دراز مدت کشور را تهدید می کند و سهل انگاری در این مورد ساده اندیشی است. و بر متعهدان است که کوشش کنند و از انحرافات گرچه جزئی باشد جلوگیری نمایند. (۲۷) جنگ مطبوعات و غفلت از مصالح کشور شما انصاف می دهید که یک مملکتی که خونس را داده و شما را به مسند نشانده، سرمسند جنگ بکنید، دعوا بکنید، هر روز صحبت بکنید، هر روز انتقاد بکنید، روزنامه ها هر روز انتقاد بکنند، هم را بکوبند، به هم تهمت بزنند، به هم افترا بزنند، آخر این انصاف است؟ پیش خدا چه می خواهد شد این؟ پیش ملت چه انعکاسی دارد؟ خارجی ها چه استفاده از آن می کنند؟ آنها همه دلشان می خواهد که شما سر و کله هم بزنید و از مصالح مملکت غافل باشید و آنها یک وقتی کار خودشان را، ضربه خودشان را بزنند. (۲۸) جوسازی علیه اجرای احکام اسلام هر کس هر جوسازی بکند به ضرر خودش است و او را در بین مردم، ما اعلام می کنیم. اگر کسی بخواهد یک جوسازی بکند که اسلام کار خودش را عمل نکند، این بدتر از آن کاری است که منافقین دارند می کنند، برای این که آنها جوسازی اسلامی نمی کنند، شما می خواهید جوسازی برخلاف قوانین اسلام بکنید و شما هم جزء آنها واقع می شوید. (۲۹) پرهیز مطبوعات و رسانه ها از جوسازی و تضعیف قوه قضائیه مجلات و روزنامه ها و رسانه های گروهی توجه داشته باشند که تضعیف قوه قضائیه برخلاف موازین اسلامی است و از پخش چیزهایی که موجب تضعیف یا توهین مقام قضاست، احتراز کنند. این کشور اسلامی است و باید هر امری موافق با موازین اسلامی باشد. شکایت از قاضی یا دادگاه باید به حسب مقررات شرعی باشد و شاکی هر کس هست حق ندارد در مطبوعات یا رسانه های گروهی یا در مجامع عمومی طرح دعوی کند و علیه قوه قضائیه جوسازی نماید، و روزنامه ها و مجلات و رادیو تلویزیون توجه به این مسائل و اشباه آن را داشته باشند. و بالجمله مسأله قضا و احترام از قضات محترم و اطاعت از احکام صادره آنها امری است که مورد اهتمام اسلام است. (۳۰) لسان نصیحت غیر

لسان لجن کردن وقتی که انسان فرض کنید از یک کسی گله دارد یا می بیند نقیصه ای در کار هست، این نصیحت می تواند بکند و باید بکند، اما لسان نصیحت غیرلسان لجن کردن و ضایع کردن است. من راجع به افراد هم عقیده ام هست یعنی شارع هم همین طور است، ما تابع او هستیم که اگر انسان یک مسلمانی را به خاطر هوای نفسش لگدمال کند، این در آن دنیا شاید مجازاتش بدترین مجازات باشد و در این دنیا هم موفق نخواهد شد. ما لسانمان باید لسان نصیحت باشد و انسان می بیند که گاهی وقت ها لسان ها لسان نصیحت نیست، قلم ها قلم های نصیحت نیست. مطرح دولت نیست، مطرح جمهوری اسلامی ست. (۳۱) تأثیر سوء قلم بر مسائل اقتصادی گاهی وقت ها انسان می بیند که به واسطه یک قلمی، به واسطه یک نوشته ای ممکن است که در بازار یک مطلبی واقع بشود، یک زیادی قیمتی بشود، یک کسر قیمتی بشود، این طور چیزها، این کسی که قلم دستش می گیرد باید توجه به این معنا بکند که مسأله، مسأله فرد نیست، مسأله اسلام است و نظام اسلامی و ما مکلفیم این نظام را حفظ کنیم. همچو نباشد که وقتی قلم دستمان آمد، اگر من با آقای نخست وزیر مخالفم یا با آقای خامنه ای مخالفم، دیگر فکر این نباشم که قلمم کجا می رود، هر جا رفت بنویسم، هر چه شد بکنم. این در حضور خداست، در حضور ملائکه الله است، ثبت می شود اینها و/من/ ممکن است که اشخاص هم خوب باشند، اما این چیزهایی که در نفس انسان است نمی تواند انسان به این زودی بر آن مکاید شیطان و مکاید نفس اماره/انسان/ تسلط پیدا کند، انبیا هم دنبال این بودند که یک وقت خدای نخواستگرفتار یک همچو مسائلی نشوند. (۳۲) هر چیزی نباید نوشته و منتشر شود الان به طوری که برای من گزارش دادند در عراق هیچ مطلبی را جز این که اداره اطلاعات اجازه بدهد نمی توانند بروز بدهند، هیچ مطلبی را؛ راجع به اقتصادشان، راجع به عرض می کنم که ارزشان، راجع به نظامی شان، همه چیزها، باید اداره اطلاعات اجازه بدهد تا چی بشود. بعضی... (۳۳) نوشته بود، لابد آقایان هم دیده اند که بعد از دو سال حق دارند که یک کلمه ای راجع به او بگویند خوب ما چی؟ ما هر چه دستمان آمد گفتیم. حالا اقتصاد ما این طوری است و ما ورشکسته هستیم! خوب ما ورشکسته، جناب عالی که می فرمایید که ما ورشکسته شدیم، این برای اسلام مضر است یا برای دولت مضر است؟ این برای جمهوری اسلامی مضر است. وقتی فهمید طرف ما ورشکسته نیستیم، چون مردم می دانند، اما تویی که برمی داری می نویسی ما ورشکسته هستیم تویی که می نویسی ما هیچی دیگر نداریم تویی که این حرفها را می نویسی، این برای اسلام مضر است نه برای دولت. اگر یک چیزی بود که مخصوص دولت بود، خوب! یک مسأله ای بود، باز می شد یک چیزی، اما یک چیزی که برای نظام مضر است هست و این را توجه کنید به آن. دست هاتان را یک قدر نگه دارید، قلم هاتان را یک قدر نگه دارید، توجه بکنید به این که هر چیزی نباید نوشته بشود، هر چیزی نباید منتشر بشود. و من به شما عرض می کنم که من ممکن است یک روزی اگر چنانچه خدای نخواستگتعیب بکنند آقایان، ممکن است من یک وضع دیگری پیش بیاید، برایم. (۳۴) قلم شیطان در دست انسان ضعیف شما ملاحظه کنید انسان چقدر ضعیف است، اگر من یک قلمی دستم بگیرم و بخواهم مطلبی بنویسم برای کسی که خیلی دوستش دارم، ممکن نیست در این قلم یک لغزشی پیدا بشود که این ولو هزار تا عیب داشته باشد یکی از آنها را اشاره کنم، هیچ ممکن نیست، برای این که این دوستی نمی گذارد. اگر چنانچه از آن ور من با یک کسی دشمنی داشته باشم، یک قلمی دستم بگیرم بخواهم بنویسم، ممکن نیست که از محاسن او یک کلمه بنویسم، این قضیه، قلم شیطان است این. (۳۵) میزان اعمال ما پیش خداست اگر خدای نخواستگتبرخلاف میزان یک وقت در روزنامه شما چیزی منعکس بشود، متوجه باشید که انعکاسش در آن «میزان» نیز هست. میزان اعمال ما پیش خداست؛ زیرا هر حرفی که از ما صادر می شود در میزان اعمال ما منعکس می شود ولی بنای این عالم بدین گونه است که اگر شما پیش استالین هم بروید، آن میزان را خودش قرار می دهد و اگر پیش آمریکا هم بروید، او میزان را خودش قرار می دهد و هیچ کدام نمی گویند حرف ما میزان نیست. به طور کلی بشر خود را محور همه چیز قرار می دهد، «هر چه من خواستم و گفتم، آن صحیح است» و این برخلاف آن میزانی است که در آن جا هست، واضح و آشکار همه چیز روشن می شود، قلب ها در آن جا همه اسنادشان منعکس می شود و آن جا دیگر این نیست که بتوانیم یک

مطلبی بگوئیم و ادعا کنیم و در عمل خلافتش را بکنیم و بعد هم توجیه بکنیم. آن جا این طور نیست. (۳۶) اقرار به اشتباه و انتقاد از خود نشانه قدرت روحی انسان کامل عدل و حق را ملاحظه کنید. عدل از هر کس صادر بشود عدل است و جرم و جور از هر کس صادر بشود جرم است و انسان کامل آن است که آن چیزی که از خودش صادر می شود اگر باطل است دنبال این باشد که اصلاحش بکند و ابایی از آن نداشته باشد که اقرار به باطلش بکند. البته نه این که معصیتی که در خفا کرده است بیاید علنا بگوید. این حرام است. فرض کنید در این روزنامه میزان که شما منتشر می کنید در مقاله ای یا سرمقاله ای اشتباهی شده است و برخلاف آن چیزی که میزان اقتضا می کند شده است، قدرت روحی انسان صحیح این است که بتواند در همان اول بنویسد که من اشتباه کرده ام، هر کس این قدرت را پیدا کند مالک خودش است و اگر این قدرت در انسان نباشد مالک خودش نیست، شیطان مالک اوست. شما توجه به این معنا بکنید حال که روزنامه شما این اسم را انتخاب کرده است در این راه کوشش کنید. در بین شما جوانان و پیران هستند و طرز فکر جوان ها با پیرها فرق می کند. شما اگر دیدید جوانی به واسطه تندی که دارد و مقاله ای نوشته است که موجب آزرده گی جمعیتی می شود و یا موجب تفرقه می گردد، به پیرها عرضه کنید تا اصلاح کنند. (۳۷) اسلام پیش ما امانت است با قلم ها و زبان ها به آن خیانت نکنیم برادرهای من! خواهرهای من! توجه بکنید که مسؤولیت داریم امروز، مسؤولیت های بزرگ داریم ما، اگر این نهضتی که تا این جا رسیده و این انقلابی که تا این جا رسیده است و یک جمهوری اسلامی در مملکت ما تحقق پیدا کرده است اگر این از دست ما برود همه مامسؤولیم، اگر قلم هایی که در روزنامه ها به ضد هم چیز می نویسند کمک کنند بر این از بین رفتن جمهوری، همه مسؤولند، ما مسؤولیم و ما اسلام امانت است پیشمان، احکام اسلام امانت است پیشمان و نباید با سر قلم ها خیانت کنیم بر این امانت و نباید با زبان ها خیانت کنیم به این امانت و نباید با قدم ها به این امانت خیانت کنیم. اگر بخواهید کشورتان مستقل باشد، اگر بخواهید آزاد باشید، باید از این طور مناقشات دست بردارید و همه نظر حسن بکنید و برادروار همه با هم کمک بکنید تا این کشور به مقصد خودش برسد. (۳۸) پی نوشتها: ۱ - ۴/۱۱/۱۳۵۹ - بیانات امام در جمع نمایندگان مجلس و اعضای هیأت دولت، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۸-۱۹ - ۲ - ۴/۱۲/۱۳۵۹ - بیانات امام در جمع مسؤولان عقیدتی سیاسی نیروهای انتظامی سراسر کشور، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۹۷. ۳ - ۴/۱۲/۱۳۵۹ - بیانات امام در جمع مسؤولان عقیدتی سیاسی نیروهای انتظامی سراسر کشور، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۹۸. ۴ - ۴/۱۲/۱۳۵۹ - بیانات امام در جمع مسؤولان عقیدتی سیاسی نیروهای انتظامی سراسر کشور، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۰۰. ۵ - ۴/۱۱/۱۳۵۹ - بیانات امام در جمع نمایندگان مجلس و اعضای هیأت دولت، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۰. ۶ - ۴/۱۱/۱۳۵۹ - بیانات امام در جمع نمایندگان مجلس و اعضای هیأت دولت، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۲. ۷ - ۴/۱۱/۱۳۵۹ - بیانات امام در جمع نمایندگان مجلس و اعضای هیأت دولت، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۳. ۸ - ۴/۱۱/۱۳۵۹ - بیانات امام در جمع نمایندگان مجلس و اعضای هیأت دولت، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۳. ۹ - ۴/۱۱/۱۳۵۹ - بیانات امام در جمع شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۴۴. ۱۱ - ۲۳/۶/۶۳ - بیانات امام در دیدار با حجت الاسلام عباس واعظ طبسی، استاندار خراسان و... صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۶۴. ۱۲ - ۱۰/۱۱/۱۳۵۹ - بیانات امام در جمع معلمان علوم دینی سراسر کشور، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۳۰. ۱۳ - ۲۷/۱۱/۱۳۵۹ - بیانات امام در دیدار با اقشار مختلف مردم، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۸۷. ۱۴ - ۲۲/۱۱/۱۳۵۹ - پیام به مناسبت دومین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۶۰. ۱۵ - ۲۷/۱۱/۱۳۵۹ - بیانات امام در دیدار با اقشار مختلف مردم، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۸۸. ۱۶ - ۴/۱۲/۱۳۵۹ - بیانات امام در جمع مسؤولین دوائر عقیدتی سیاسی نیروهای انتظامی سراسر کشور، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۹۹. ۱۷ - ۲۰/۶/۵۹ - بیانات امام در جمع اعضای هیأت دولت برادر محمدعلی رجایی، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۷۸. ۱۸ - ۱۱/۳/۱۳۶۰ - بیانات امام در جمع کارکنان نشریه عروه الوثقی (نشریه دانش

آموزان و جوانان حزب جمهوری اسلامی)، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۹.۲۴۸ - ۱۱/۳/۱۳۶۰ بیانات امام در جمع کارکنان نشریه عروه الوثقی (نشریه دانش آموزان و جوانان حزب جمهوری اسلامی)، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۰.۲۴۹ - ۱۱/۳/۱۳۶۰ بیانات امام در جمع کارکنان نشریه عروه الوثقی (نشریه دانش آموزان و جوانان حزب جمهوری اسلامی)، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۱.۲۴۹ - ۱۱/۳/۱۳۶۰ بیانات امام در جمع کارکنان نشریه عروه الوثقی (نشریه دانش آموزان و جوانان حزب جمهوری اسلامی)، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۲.۲۵۰ - ۱۶/۳/۱۳۶۰ پیام به مناسبت روز پاسدار، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۳.۲۶۶ - ۴/۱۰/۱۳۶۱ بیانات امام در دیدار با وزیر دفاع و مسئولان دواير عقیدتی سیاسی و گروه تحقیقات صنعتی وزارت دفاع، صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۴.۱۲۱ - ۳/۳/۱۳۵۹ بیانات امام در جمع اعضای انجمن های اسلامی دانشجویان سراسر کشور و اساتید دانشگاه و حوزه و... صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۱۰۹.۱۱۰ - ۱۵/۶/۱۳۶۰ پیام به مسلمانان جهان و زائران بیت الله الحرام، صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۶.۱۲۴ - ۲۲/۱۱/۱۳۶۳ پیام به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۰۹.۱۱۰ - ۲۰/۶/۱۳۵۹ بیانات امام در جمع اعضای هیأت دولت برادر محمدعلی رجایی، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۷۵.۷۶ - ۲۰/۶/۱۳۵۹ بیانات امام در جمع اعضای هیأت دولت برادر محمدعلی رجایی، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۷۵.۷۶ - ۲۹.۷۶ بیانات امام در جمع اعضای ستاد پیگیری فرمان ۸ ماده ای امام، صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۱۳۵.۳۰ - ۲۲/۱۱/۱۳۶۲ پیام به مناسبت پنجمین سالگرد انقلاب اسلامی، صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۲۳۴.۲۳۵ - ۸/۶/۱۳۶۵ بیانات امام در دیدار با رئیس جمهور، نخست وزیر و هیأت دولت به مناسبت هفته دولت، صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۳۷.۳۲ - ۸/۶/۱۳۶۵ بیانات امام در دیدار با رئیس جمهور، نخست وزیر و هیأت دولت به مناسبت هفته دولت، صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۳۷.۳۳ مفهوم نشد. ۳۴ - ۸/۶/۱۳۶۵ بیانات امام در دیدار با رئیس جمهور، نخست وزیر و هیأت دولت به مناسبت هفته دولت، صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۳۸.۳۵ - ۸/۶/۱۳۶۵ بیانات امام در دیدار با رئیس جمهور، نخست وزیر و هیأت دولت به مناسبت هفته دولت، صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۳۸.۳۶ - ۱۲/۱۲/۵۹ بیانات امام در جمع اعضای هیأت تحریریه و کارکنان روزنامه میزان، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۱۴.۳۷ - ۱۲/۱۲/۵۹ بیانات امام در جمع اعضای هیأت تحریریه و کارکنان روزنامه میزان، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۱۵.۳۸ - ۱۲/۱۲/۵۹ بیانات امام در جمع اعضای هیأت تحریریه و کارکنان روزنامه میزان، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۱۵. منابع مقاله: مجله هنر دینی، شماره ۱۷ و ۱۸، ؛

حدود آزادی مطبوعات در کلام امام خمینی (ره)

حدود آزادی مطبوعات در کلام امام خمینی اهمیت انتخاب افراد از مسائل مهم کسانی است که بخواهند خدمتی بکنند، مجله ای بیرون بدهند یا روزنامه ای بنویسند. اولین مسأله آنها این است که افراد انتخاب کنند، اولین مسأله آنها انتخاب افراد است، چون افراد اگر چنانچه اشخاصی منحرف باشند، بدون این که شما توجه داشته باشید، یک وقت متوجه می شوید که انحراف پیدا شده است چون اشخاصند که می توانند انسان را به دامان آمریکا و یا به دامان شوروی بکشانند. ملتی که برای این که از زیر این سلطه ها خارج شود آنقدر مجاهده کرده است، آنقدر جوان داده است، آنقدر زحمت کشیده است، یک وقت می بینید راه مجله، راه مطبوعات، راه رادیو تلویزیون، نطق ها و همه آن چیزهایی که الآن هست، به واسطه ورود اشخاصی که خلاف آن چیزی که مسیر ملت است، عمل می کنند، منحرف شده و شما بعدا متوجه آن می شوید. این از مسائل مهمی است که توجه به او لازم است و اغماض از آن جایز نیست. (۱) ارزیابی سوابق و افکار اشخاص اشخاصی که اداره می کنند یک جایی را باید از اول ارزیابی شود که این اشخاص چکاره بوده اند، سوابقشان چیست و تحصیلاتشان در کجا بوده، چه رویه ای در تحصیلات داشته اند و بعد از انقلاب چه وضعیتی داشته اند، قبلاً چه وضعیتی داشته اند، افکارشان قبلاً چه بوده. اگر کسی افکارش منحرف بوده و حالا بیاید ادعا بکند که من برگشته ام، ما باید قبول کنیم، اما نباید او را مجله نویس کنیم، این دو، با هم فرق دارد. بسیاری از اشخاص هستند که

می آیند و می گویند ما توبه کردیم، البته توبه آنها قبول است لکن نمی شود آنها را سر کاری گذاشت که آن کار اهمیت دارد، برای این که ما نمی دانیم این شخص به حسب واقع توبه کرده است یا می خواهد با کلمه توبه ما را بازی دهد. ما قبول می کنیم که در جامعه مسلمین مثل سایر مسلمانان با او عمل کنیم، اما نباید رادیو تلویزیون را به دست او بدهیم و یا او را در رادیو تلویزیون راه دهیم و یا مجله ای که برای تربیت افراد و برای ترویج مسیر اسلامی ملت است، به دست او بدهیم و یا نوشته هایش را به دست او بسپاریم. ما نباید خوش باور باشیم، خیلی از اشخاص هستند که تمام حرف هایشان حرف های اسلام است، تمام حرف هایشان حرف های نهج البلاغه است، تمام حرف هایشان حرف های قرآن است، لکن مسیرشان این نیست. اشخاصی هستند که این راه را پیش گرفتند برای این که خودشان را در جامعه جا بزنند و آن مقصدی را که دارند عمل کنند. (۲) استفاده از نویسندگان متعهد اسلامی و انسانی مملکت اسلامی محتوایش باید اسلامی باشد. شما هم که مجله می نویسید می توانید خدمت کنید، جوان ها را برومند کنید با مقالاتتان، مقالات صحیحتان، دنبال این باشید که از نویسندگان متعهد اسلامی و انسانی نیرو بگیرید، مقالات صحیح بنویسید، درد و دوایش را بنویسید همه چیز را انتقاد کنید. (۳) کیفیت و نظارت نظارت دقیق بر مطالب مطبوعات و کتب قبل از انتشار من امیدوارم این مجله ای که شما دارید و حالا آمده اید به این جا با من صحبت می کنید، این توجه در رأس همه توجهات آن باشد. نوشته هایی که می خواهید طرح بشود، چند نفری را که یقین دارید آدم هایی مستقیم هستند و در مسیر ملت و کشور هستند و وابستگی به هیچ جا ندارند، مطالعه و درست در آن دقت کنند و بعد از دقت در روزنامه یا مجله نوشته شود. این طور نباشد که بنویسند و منتشر بشود بعد بفهمند که این نوشته بر خلاف بوده است، و این مطلب یک امری است لازم. کتاب هم وقتی که نوشته می شود، قبل از این که انتشار پیدا کند، باید اشخاص کارشناس متوجه به شیطنت هایی که شیاطین می خواهند بکنند، باشند. فرض کنید کتابی اولش خیلی خوب است، اواسطش هم خیلی خوب است، ولی یک وقت می بینید که یک جایش طوری از کار در می آید که آن طور که ما تصور می کردیم، نیست، چیزهایی که منتشر می شود باید به آن درست توجه شود و افراد مطلع و مدبر و کسانی که از مکتب ها اطلاع دارند و مسیر آنها را می دانند به آن توجه کنند، کتاب ها را مطالعه کنند، مجله ها را قبل از انتشار درست مطالعه کنند، مبادا یک وقتی یک جایش خلاف در آید و آن وقت برای شما دست بگیرند که مثلاً این مجله انحرافی است. این مطلب هم به صلاح خود شماست و هم به صلاح ملت و از مسائل مهمی است که در درجه اول اهمیت واقع شده است. (۴) دقت در بررسی مقالات و چاپ عکس ها باید بنابراین بگذارید که هیچ اعتنا به انتقاداتی که ممکن است حتی به این اسمی که شما انتخاب کردید منحرفین بکنند، هیچ اعتنایی به این مسائل نکنید، همان راهی را که دارید، همان راه را بروید و مقالاتی که نوشته می شود از اشخاصی که مقاله به شما - ممکن است خارج از خود شما باشد - و مقاله می فرستند، این مقالات را با دقت در یک شورایی که خودتان تأسیس می کنید مطالعه کنید که ممکن است یک وقت یک مقاله ای ابتدایش خیلی هم دلچسب باشد و برای شما خوب باشد، لکن در خلالش یک وقت مسائلی طرح شود که بر خلاف مسیر خود شماست. مقالات هم باید به طور دقت، یک نفر نه، یک شورایی باشد، یک جمعیتی باشد که مقالات را درست تحت نظر بگیرد و بعد از این که دید همین راه و همین مسیر است، آن وقت در مجله آن مقاله را منعکس کنید و همین طور راجع به عکس هایی که اگر در آن هست، من درست الآن نمی توانم بگویم چیزی را، اگر عکس هایی در آن هست، اگر چیزهایی مثلاً در آنها هست، باز توجه کنید که یک وقت قالب نزنند به شما یک عکس هایی که نباید در مجله شما باشد. و ادامه بدهید همین کار را و دامنه اش را توسعه بدهید. (۵)

رعایت مصالح کشور و مردم در انتشار اخبار من جناب عالی را مردی متدین و دلسوز انقلاب می دانم و شما و دوستانمان در وزارت امور خارجه باید تحمل انتقاد را - چه حق و چه ناحق - داشته باشیم. جوّ باز سیاسی ایران انقلابی، بی تجربگی بعضی از مسئولان، سبقت در رساندن سریع هر موضوعی به جامعه گرچه به ضرر مردم باشد، نه تنها کار وزارت امور خارجه را مشکل می کند که در بعضی اوقات روی سیاست های داخلی هم اثر نامطلوب می گذارد. (۶) اگر بخواهید منحرفین را راضی کنید شما را به

انحراف می‌کشاند. باید نشریات شما در مقابل اینها به صورتی باشد که وقتی دست مردم می‌رسد بگویند تعلیمی است و مدرسه‌ای است برای تعلیم و کسانی که الهی هستند راضی باشند. شما در صدد این نباشید که منحرفین را راضی کنید، در صدد این باشید که منحرفین را اصلاح کنید. اگر منحرفین را بخواهید راضی کنید شما را به انحراف می‌کشند، اما اگر بخواهید منحرفین را اصلاح کنید هر روز قلم شما قلم اصلاحی است. (۷) مجله صحیح نوشتن مشکل است در هر صورت مجله نویسی آسان است ولی مجله صحیح نوشتن مشکل است. چهار تا عکس، چهار مقاله و چهار شعر و چهار فکاهی، این آسان است تخصص نمی‌خواهد. باید مجله راه بیان‌دازید که وقتی جوان‌ها باز می‌کنند شکل و صورت و عکس‌های مجله و تیترهای مجله طوری باشد مقابل آن که پنجاه سال ما را به نابودی کشید. شما باید جبران آن خرابی پنجاه سال را بکنید. پنجاه سال جامعه ما هر مجله‌ای را باز کردند و یا گوش به رادیو و تلویزیون دادند همه انحرافی بود، همه برای این بود که از جوان‌ها مبادا جوان صحیحی ساخته شود، که خداوند به داد شما رسید و مسائل جهش پیدا کرد. اینها دنبال این هستند که انقلاب را برگردانند به جای اولش. هر کس مجله می‌خواهد بنویسد باید مجهز باشد که این نسل آینده را تربیت کند. برای نسل آینده فکری بکنید. اسلام همه نسل‌ها را مکلف می‌داند. پیغمبر اسلام مکلف بودند برای همه نسل‌ها. همچنین مکلفیم که برای نسل‌های آینده کار کنیم. چون تربیت ما از اولاد در خانه و دبستان و دبیرستانها باشد. ان شاء الله موفق باشید که مجله‌تان تربیت‌کننده باشد. زیاد نوشتن نباشد، خوب نوشتن باشد. (۸) تأثیر مجله و چگونگی ارائه آن در فرهنگ مردم باید خیلی جوانها و دانشمندا و آنهايي که نویسنده و گوینده هستند، خیلی کوشش کنند که آن‌ها کدورت‌هایی را که در ذهن جوان‌های ما در طول حکومت آن نظام فاسد پیدا شده است، جبران کنند. البته به خواست خدا ملت ایران یک جهشی کرد که در همه جهات تحول حاصل شد. آن همه جوانی که یا معطل مانده بودند و یا نیروی خودشان را نمی‌توانستند صرف کنند و کلمه حقی را بگویند و یک دسته از جوانهای ما هم مع الأسف کشیده شده بودند به یک انحرافاتی، و الحمدلله این انقلاب که حاصل شد و زندان‌ها شکسته شد و تقریباً یک اکثریت قاطعی از ملت ایران راه صحیحی را طی می‌کنند. لکن خیلی لازم است که کوشش شود و در این مورد آنچه که بیش از همه در فرهنگ مردم تأثیر می‌گذارد، مجله و فرم مجله است، برای اینکه مجله و نحوه ارائه آن خیلی تأثیر دارد. این حتی خودش اگر مجله را هم نخواند، ورق زدن مجله، این خودش در روحیه اش تأثیر می‌کند. شما دیدید زمانی که مجلات دست منحرفین بود، همان نوشتن و صفحه‌ها در آنها تأثیر داشت. یک جوانی که مجله را ورق می‌زند، در روحیه اش تأثیر می‌گذارد. اگر می‌خواند، همه چیز انحرافی گذاشته بودند و همه چیز را وارونه می‌کردند. فکرها را مقید کرده بودند در یک محدوده‌هایی و نمی‌گذاشتند که جوانی که تازه می‌خواهد وارد شود در جامعه، فکر آزاد داشته باشد و خودش مسائل را بررسی کند... همه وسائل انحرافی بود، مجله‌ای نبود که در آن چیز صحیحی باشد و بی‌پرده مطلبی بگوید، ممکن است در پرده گفته باشد، ولی این اسباب این نمی‌شد که اکثریت روزنامه‌ها و مجله‌هایی که در دست آنها بود و همه برای این بود که شهوات و خواسته‌های حیوانی را در جوانان بیشتر کنند. (۹) تیترا باید با محتوا بخواند مقالاتی که می‌نویسید اصلاحی باشد، اخباری که می‌نویسید، تیترهایی هست، مردم اینها را در روزنامه می‌بینند و می‌فهمند که این تیترا از کجا پیدا شده است و برای چه مقصدی این تیترا گذاشته‌اند و گاهی هم آدم می‌بیند مسأله این طور نبوده است، تیتراش یک جور است و مسأله اش یک جور دیگر. مردم این تیترها را نگاه می‌کنند و می‌فهمند که چه فسادی و یا چه صلاحی واقع شده است. باید توجه کنید که روزنامه‌ای تیتراش چیزی نباشد که محتوایش آن طور نباشد، نه به آن تندی که در تیتراست و نه به آن عظمت، این غش است. درست مثل کاسبی که روی متاعش چیز خوب می‌ریزد و آخرش فاسد است و این حرام است و اگر تیترا با محتوا نخواند، غش است که شما با قلم‌هایتان می‌کنید. باید توجه کنید و شک نکنید ما روز محاسبه داریم، از همه چیزها محاسبه می‌شود آن روز، خود انسان، قلم‌ها، دست‌ها، چشم‌ها شهادت می‌دهند، دیر یا زود چیزی نیست ولی چنین روزی هست. (۱۰) پرهیز از درج مطالب تکراری و طولانی در روزنامه‌ها مسأله دیگر، عمده این است که تکرار نباشد، به عقیده من این

سه روزنامه با هم تفاهم کنند و مسائل را مختصرتر بنویسند، مفیدتر و کمتر بنویسند، طولانی و تکراری نباشد. مردم وقتی می خوانند استفاده کنند، احساس کنند مطلبی است. این که بگویند من هر روز به کی، چی گفتم! این تکراری است. آخر هر روز من یک مسأله ای را می گویم، و هی تکرار می کنند که: فلانی چه گفت! این چه فایده ای دارد. اما در هر گوشه کشور اگر اتفاقی افتاده باشد، این خبر است و اخبار را برای مردم گفتن مفید است. (۱۱) پرهیز از عکس های مهیج برای جلب مشتری بیشتر مطبوعات، سینما، تلویزیون، رادیو، مجله ها، همه اینها برای خدمت به یک کشور است، اینها باید در خدمت باشند، نه این که هر کس پا شود و یک مجله ای درست کند و هر چه دلش بخواهد در آن باشد و هر عکسی بهتر مشتری داشته باشد توی آن بیندازد. عکس های مهیج، عکس های مهوع در آن بیندازد که مشتری هایش زیاد بشود آن وقت اسمش مطبوعات است و - عرض می کنم - صاحب قلم است و آزادی هم می خواهد!! باید دید تو چه می کنی، چه خدمتی داری به این مملکت می کنی، با قلمت داری چه می کنی؟ با قلمت بچه های ما را داری به باد فنا می دهی یا تربیت می کنی؟ (۱۲) پرهیز از طرح مسائل مضر به وحدت و اسلام مطبوعات باید مسائلی را که مضر به وحدت جامعه و مضر به آن انگیزه ای است که جامعه برای آن قیام کرده است و در حقیقت مضر برای اسلام است، از او احتراز کنند. (۱۳) نشر کتاب نظارت و کنترل شدید نشر کتاب خط مشی را اسلام معین کرده است و ما تابع اسلام هستیم و آن این است نشریاتی که شما می خواهید اقدام بر چاپ آن نکنید، باید اسلامی باشد و منزله از انحرافات و البته این تشخیص با یک هیأتی باید باشد، آقایان مثلاً هیأتی را تعیین بکنند که در این امور وارد باشند و کتاب ها وقتی که بناست نشر بشود، به نظر آقایان برسد و آن آقایان وقتی که تصویب کردند مانعی ندارد و مخالف با اسلام هم نبود آن وقت نشر بدهند. چون ممکن است که یک وقت یک کتابی چند سطرش اسلامی باشد و در خلالش یک مسائل غیر اسلامی باشد، ابتدایش یک جور باشد بعدش یک انحرافاتی داشته باشد و شما که می خواهید برای اسلام خدمت کنید خدای نخواسته این اسباب این بشود که بر خلاف مسیر اسلامی باشد و لهذا باید کتاب ها تحت نظر اهل علم باشد، اهل علم مطلع بر این مطلب های انحرافی و آنها مطالعه کنند و وقتی این کتابی که می خواهید نشرش بدهید، وقتی مطالعه کردند آنها، تصدیق کنند که این نشرش مانع ندارد بعد نشر بدهند. و البته این خدمت بسیار بزرگی است که به اسلام شما می توانید بکنید و آن نشر معارف اسلامی، نشر احکام اسلام، نشر حقایق اسلام، نشر مکتب اسلام و کتبی که این نحو هستند، نشرش بسیار خوب و ان شاء الله شما مأجور هستید در این امر، لکن با این وضع باید باشد، با این وضعی که عرض کردم که مصون باشد از این که یک وقت خدای نخواسته شما می خواهید یک کار خیری بخواهید بکنید، با دست خود شما یک کار خلافی انجام بگیرد. این باید با یک کنترل شدیدی از طرف یک هیأتی چند نفری که خودتان تعیین بکنید و مورد تصدیق مثلاً اهل علم تهران باشد، آن وقت آنها، آن چند نفر بررسی کنند و شما هم مشغول باشید و ان شاء الله خداوند حفظ کند شما را و من هم دعاگوی همه تان هستم ان شاء الله. و مسئولیت شما بسیار سنگین است و کار شما بسیار با ارزش و مسئولیت هم زیاد پر ارزش است برای این که نشر احکام خداست، نشر مکتب الهی است مسئولیت زیاد است برای این که باید طوری انجام بگیرد که خدای نخواسته یک وقت لغزش در آن نباشد و کتابی که مثلاً غیر اسلامی و انحرافی باشد در آن نباشد. (۱۴) جلوگیری از تحریف وقایع تاریخی در کتب درسی نامه جناب حجت الاسلام آقای سید حمید روحانی اخطاری است برای همه آنانی که دلشان برای اسلام و انقلاب می تپد و باعث تعجب و تأسف است که نظام آموزشی کشور اسلامی ایران نسبتی به مرحوم بهبهانی رحمه الله دهد که حتی کسروی با آن سوابق ضد اسلامی درباره ایشان نمی هد. کسروی ضد دین پس از تحلیل از آقایان بهبهانی و طباطبایی تا دستور بهبهانی و طباطبایی به مردم را در پناه بردن به سفارت یک دولت بیگانه، رد می کند. از حضرت عالی که دلسوز اسلام و انقلاب هستید، اکیدا می خواهم مسئولی برای رسیدگی به این امور گذاشته تا در تمام این گونه موارد شما را در جریان بگذارد. سایر موارد نامه آقای روحانی هم مورد مذاقه است، گزارش کار را به این جانب بدهید. (۱۵) ثبت دقیق وقایع انقلاب برای نسلهای آینده لازم است برای بیداری نسل های آینده و جلوگیری از غلط

نویسی مغرضان، نویسندگان متعهد با دقت تمام به بررسی دقیق تاریخ این نهضت اسلامی پردازند و قیام‌ها و تظاهرات مسلمانان ایران را در شهرستانهای مختلف با تاریخ و انگیزه آن ثبت نمایند تا مطالب اسلام و نهضت روحانیت سرمشق جوامع و نسل‌های آینده شود. ما که هنوز در قید حیات هستیم و مسایل جاری ایران را که در پیش چشم همه ما به روشنی اتفاق افتاده است دنبال می‌کنیم، فرصت طلبان و منفعت‌پیشگانی را می‌بینیم که با قلم و بیان بدون هراس از هرگونه رسوایی، مسایل دینی و نهضت اسلامی را بر خلاف واقع جلوه می‌دهند به حکم مخالفت با اساس نمی‌خواهند واقعیت را تصدیق کنند و قدرت اسلام را نمی‌توانند ببینند و شکی نیست که این نوشتجات بی‌اساس به اسم تاریخ در نسل‌های آینده آثار بسیار ناگواری دارد. از این جهت روشن شدن مبارزات اصیل اسلامی در ایران از ابتدای انعقاد نطفه اش تاکنون و رویدادهایی که در آینده اتفاق می‌افتد از مسایل مهمی است که باید نویسندگان و عالمان متفکر و متعهد بدان پردازند. درست آنچه را امروز برای ما روشن و واضح است برای نسل‌های آینده مبهم می‌باشد و تاریخ، روشن‌گر نسل‌های آینده است و امروز قلم‌های مسموم در صدد تحریف واقعیات هستند، باید نویسندگان امین این قلم‌ها را بشکنند. (۱۶) پی‌نوشتها و مراجع ۱. ۱۵/۱۰/۵۹. بیانات امام در جمع هیأت تحریریه مجله سروش، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۴۸-۲۴۹. ۲. ۱۵/۱۰/۵۹. بیانات امام در جمع هیأت تحریریه مجله سروش، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۴۹-۲۴۸. ۳. ۱۴/۴/۵۸. بیانات امام در جمع کارکنان مجله خواندنیها، صحیفه نور، ج ۸، ص ۲۵. ۴. ۱۵/۱۰/۵۹. بیانات امام در جمع اعضای هیأت تحریریه مجله سروش، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۴۹. ۵. ۱۱/۱۱/۵۹. بیانات امام در جمع اعضای هیأت تحریریه مجله پویندگان راه زینب سلام الله علیها - (اطلاعات بانوان)، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۵۱. ۶. ۲۰/۱/۶۷. بیانات امام در پاسخ به نامه دکتر ولایتی (وزارت امور خارجه وقت)، صحیفه نور ج ۲۰، ص ۲۰۱. ۷. ۱۲/۳/۶۰. بیانات امام در جمع کارکنان کیهان، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۵۸. ۸. ۴/۴/۶۰. دیدار با حجت الاسلام کربوبی سرپرست سابق بنیاد شهید و... صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۳۸-۳۷. ۹. ۴/۴/۶۰. بیانات امام در دیدار با حجت الاسلام کربوبی سرپرست سابق بنیاد شهید و خانواده شهید مازندرانی، صحیفه نور ج ۱۵، ص ۳۶-۳۵. ۱۰. ۱۲/۳/۶۰. بیانات امام در جمع کارکنان کیهان، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۵۸. ۱۱. ۱۰/۶/۶۶. بیانات امام در جمع مسئولان روزنامه های کیهان، جمهوری اسلامی و اطلاعات، صحیفه نور ج ۱۹، ص ۲۱۶-۲۱۵. ۱۲. ۱۴/۴/۵۸. بیانات امام در جمع کارکنان مجله خواندنیها، صحیفه نور ج ۸، ص ۲۳. ۱۳. ۱۵/۱۰/۵۹. بیانات امام در جمع اعضای هیأت تحریریه مجله سروش، صحیفه نور ج ۱۳، ص ۲۴۸. ۱۴. ۱/۷/۵۸. بیانات امام در جمع گروهی از ناشران اسلامی، صحیفه نور ج ۹، ص ۱۸۹. ۱۵. ۴/۱۲/۶۷. فرمان به ریاست شورای عالی انقلاب فرهنگی، صحیفه نور ج ۲۱، ص ۱۰۲. ۱۶. ۵/۵/۵۷. پیام به ملت ایران در مورد لزوم تداوم نهضت، صحیفه نور ج ۲، ص ۸۴-۸۳. منابع مقاله: مجله هنر دینی، شماره ۱۵ و ۱۶؛

حدود آزادی مطبوعات در کلام امام خمینی (ره)

حدود آزادی مطبوعات در کلام امام خمینی (ره) همه مطبوعات آزادند، مگر این که مقالات مضر به حال کشور باشد (۱). تأمین آزادی‌ها در حدود قوانین اسلام و قانون اساسی مطبوعات باید همیشه در خدمت اسلام عزیز و مردم و کشور باشند و آزادی‌ها در حدود قوانین مقدس اسلام و قانون اساسی به بهترین وجه تأمین شود. (۲) آزادی مطبوعات در چهارچوب قوانین اسلام آقاییانی که اسم از آزادی می‌آورند، چه آقاییانی که داخل در مطبوعات هستند و چه قشرهای دیگری که فریادی از آزادی می‌زنند، اینها آزادی را درست بیان نمی‌کنند یا نمی‌دانند. در هر مملکتی آزادی در حدود قانون است، در حدود قوانین آن مملکت است. مردم آزاد نیستند که قانون را بشکنند. معنی آزادی این نیست که هر کس بر خلاف قوانین، بر خلاف قانون اساسی یک ملت، بر خلاف قوانین ملت هم چه دلخواهش می‌خواهد بگوید. آزادی در حدود قوانین یک مملکت است. مملکت ایران مملکت اسلامی است و قوانین ایران قوانین اسلام است. در قانون اساسی زمان سابق هم این معنا که هر چه بر خلاف قانون اسلام باشد، قانونی نیست

و قانون باید موافق با قوانین اسلام باشد، هست و هر قانونی که در ایران، قانون اساسی که در ایران بخواهد قانونیت داشته باشد، نمی تواند قانونی باشد که بر خلاف گفته پیغمبر اسلام، بر خلاف گفته قرآن باشد. پس آزادی که گفته می شود به مطبوعات آزادند، بیان آزاد است، اینها معنایش این نیست که مردم آزادند که هر کاری می خواهند بکنند (۳). آزادی در چهارچوب موازین و خواست ملت کجای دنیا وجود داشته که یک انقلابی بشود و این همه روزنامه داشته باشد. همه روزنامه ها را می بستند و یک تنها یک روزنامه ارگان خود حزب مثلاً یا خود دولت را می گذاشتند باشد. کجای دنیا این طور آزادی به مردم داده بودند که به مجرد این که انقلاب پیروز بشود همه به میدان بیایند و هر چه می خواهند به هر کسی بگویند تا پنج شش ماه هم هیچ کس به کسی حرف نزد تا فهمیدند به این که اینها دسته ای هستند در داخل که با خارج مرتبط هستند و بر ضد کشور و مصالح کشور دارند عمل می کنند. باز هم ما بگوییم که شما آزادید؟! به واسطه کلمه آزادی باید حدود آزادی آن چیزی باشد که ملت می خواهد، نه آنی که به خلاف ملت آدم آزاد است. خوب من آزادم، یک تفنگ هم دستم است، بزنم یک کسی را بکشم، این چه آزادی است؟ آزادی موازین دارد و بحمدالله شما این طور که من تا حالا دیده ام و حرف های شما را شنیده ام از روی میزان حرف می زنید، حالا که در مؤسسه اطلاعات وارد شده اید باز هم همان میزان که از آزادی پیش شما هست و همان میزان که در نشریات می باشد که نشریات در خدمت این ملت باشد، نه نشریات بر ضد ملت، با کمال قدرت و پشتکار مشغول شوید، و شما قدرتش را دارید. به شما کسی نمی تواند بگوید مرتجع هستید. دیگران اگر یک وقت بخواهند یک کاری بکنند ممکن است ارباب قلم یک همچون حرفی را به او بزنند اما نسبت به شما نمی توانند این حرف را بزنند. شما با قدرت عمل کنید و این عناصری که بر ضد نهضت و انقلاب و مصالح کشورند تصفیه و پاکسازی کنید (۴). آزادی قلم و بیان در خدمت ملت نه ابرقدرتها و صهیونیستها ما مبتلا به یک طایفه روشنفکر هستیم که هر اصلاحی در کشور می خواهد بشود نمی گذارند. در گذشته شاه نمی گذاشت، حالا اینها. اینها ولو همان ها نباشند اما کار همانها را می کنند. اگر ما بخواهیم یک روزنامه را بگوییم که به خط ملت باشید، تو روزنامه ای هستی که از ملت هستی و ملت هر چه می خواهد شما باید در روزنامه هایتان بنویسید، تا یک همچو حجتی می شود و یک روزنامه ای که بر خلاف مقاصد ملت و مقاصد اسلام است و بی اذن هم منتشر می شده، جلویش گرفته می شود یک دفعه می بینیم در روزنامه همان طایفه از روشنفکران شروع می کنند به اعتراض که خیر. خوب قلم آزاد است، اما هر قلمی؟! بیان آزاد است، اما هر بیان؟! یک بیان است که مملکت را به دامن ابرقدرت ها می اندازد، آیا این بیان آزاد است؟! این را ما می گوییم آزادی که مملکت ما را به فساد بکشید؟! یک قلمی است که با صهیونیسم و امثال اینها روابط دارند، یک روزنامه ای که با بودجه آنها اداره می شود و خودشان تیراژی ندارند تا خود را اداره کنند، ما باید به آنها بگوییم آزاد هستید؟! (۵) آزادی توطئه و توهین به مقدسات را ملت نمی پذیرد این اشتباهی است می کنند اینهایی که فریاد از آزادی می زنند، اینها غریزه اند، آزادی غربی می خواهند. اینها که دم از دموکراسی می زنند، اینها همان دمکراتیک غربی می خواهند، آزادی غربی را می خواهند یعنی بی بند و باری. در غرب هر چه شده است ما هم باید تبع آنها باشیم، اینها جزو غریزه ها هستند. روزنامه ها آزادند مطالب بنویسند، مسائل بنویسند، اما آزاد هستند که اهانت به مثلاً مقدسات مردم بکنند؟! آزادند که فحش به مردم بدهند؟! آزادند که تهمت به مردم بزنند؟! همچو آزادی نمی تواند باشد، آزادی توطئه نمی تواند باشد. اگر روزنامه ای فرضاً (من نمی خواهم یک روزنامه ای را بگویم این طور است) اگر یک روزنامه ای توطئه بر ضد مسیر ملت می خواهد بکند با نوشتن چیزهایی که بر خلاف مسیر ملت است و با نوشتن چیزهایی که بر مسیر ملت است، اگر بخواهد توطئه بکنند و راهی برود که دشمن های یک ملت آن راه را می روند، ترویج بکند از کارهای دشمن های یک ملتی، بنویسد چیزهایی که مربوط به دشمن های یک ملت است، اگر این طور باشد، این طور آزادی ها را ملت ما نمی توانند بپذیرند (۶). مسؤولیت نویسندگان در ترویج آزادی سالم تا جوان ها را این نویسندگان بی انصاف ما نجات ندهند و آزادی سالم را ترویج نکنند و آزادی فاسد را جلویش را با قلم و قدم نگیرند، امید اینکه یک مملکت آزاد مستقل داشته باشیم این

امید را به گور باید ببریم (۷). اسلام شما را آزاد کرد، بر ضد اسلام صحبت نکنید اگر اسلام نبود همه اینها که دارند می گویند آزادی، آزادی، همه اینها یا در اروپا باید زندگی بکنند یا در بیغوله ها. اسلام اینها را از بیغوله ها بیرون آورد و از خارج کشور آورد به داخل، حالا که آورده باز حرف هایی می زنند که مسیر، مسیر اسلام نیست. این کاری که اسلام کرد این بود که شماها را آزاد کرد، شماها را از حبس ها بیرون آورد، شماها را از تبعیدات برگرداند. شماهایی که رفتید در خارج نشستید و تماشا کردید تا خون مردم ریخته شد، حالا- فرصت به دست آمد و آمدید به ایران. همچو کرد که شما حالا- آزاد شدید لکن آزادی که بر ضد اسلام صحبت کنید؟! آزادی که بر ضد همان که شما را آزاد کرده است، بحث بکنید؟! آزادی که همه چیز بگویید، الا اسلام؟! همه حرف ها را بزنید، همه چیز خوب است، لکن از اسلام صحبت نشود؟! اگر یک کسی از اسلام صحبت می کند به او حمله بکنید؟! این حرف ها نیست در کار، مطبوعات و کلیه چیزهایی که در یک کشوری هست به خدمت ملت باید باشد. برای یک ملتی باید آموزنده باشد. مسیر ملت را باید روشن کند نه این که بر خلاف مسیر ملت عمل بکند. هر جا و هر روزنامه ای، هر مطبوعاتی و هر چه که از این رسانه های تبلیغاتی هست، همه اینها باید مسیرشان همان مسیر ملت باشد و تخلف از این نکنند. این هم بر صلاح خودشان است، هم بر صلاح کشور است و هم موافق با قوانین موضوعه در یک کشوری است (۸). توطئه غیر از آزادی مطبوعات اگر مطبوعاتی پیدا بشود مسیر آنها بر خلاف مسیر ملت است، راهی که آنها می روند غیر از راهی است که ملت می رود و این بر فرض این که ملت هم و دولت هم اجازه بدهند که بنویسند و بگویند، لکن مورد تأیید این ملت نمی تواند باشد و نباید آن را حساب کرد که یک رسانه ملی است و یک روزنامه کشوری و ملی است و اگر خدای نخواست در نوشتن و نوشتن، نوشتن مقالات انحرافی و نوشتن مقالاتی که در مسیر ملت است این نحو عمل بکنند، این به نظر می آید که توطئه در کار باشد، این غیر از آزادی مطبوعات است (۹). آزادی نوشتن مسائل نه توطئه بر ضد انقلاب مطبوعات در عین حال که یک مؤسسه محترم و بسیار مؤثرند لکن باید روی موازین مطبوعاتی و خدمت به ملت رفتار کنند. آزادی قلم و آزادی بیان معنایش این نیست که کسی بر ضد مصلحت کشور قلمش آزاد است که بنویسد، بر خلاف انقلابی که مردم خون پایش داده اند بنویسد، همچو آزادی صحیح نیست. قلم آزاد است که مسائل را بنویسد لکن نه این که توطئه بر ضد انقلاب بکند (۱۰). روشنفکران و نویسندگان و آزادی لجام گسیخته این روشنفکرها و نویسنده ها و آزادیخواه ها نه همه شان، بسیارشان یا توجه به این ندارند که این برنامه ها و آزاد گذاشتن این جوان ها و این دخترها و این پسرها برای اینکه هر کاری دلشان می خواهند بکنند، این چه به سر این مملکت می آورد، یا توجه ندارند، یا می دانند و اجیر هستند، دنبال همان هستند (۱۱). آزادی وارداتی استعماری، پیشنهاد بعضی از نویسندگان آن آزادی هم که آنها می خواستند برای مملکت ما حالا هم بعضی از نویسندگان ما پیشنهاد همان را دارند آن آزادی است که هم جوان های پسر ما را و هم جوان های دختر ما را به تباهی می کشد. آن آزادی را آنها می خواهند که من از این تعبیر می کنم به آزادی وارداتی، آزادی استعماری، یعنی یک آزادی که در ممالکی آن می خواهند وابسته به غیر باشد این آزادی ها را سوغات می آورند (۱۲). نویسندگان غافل یا خائن در خدمت آزادی دیکته شده غریبها این آزادی که آقایان می خواهند، آزادی است که قدرتمندها دیکته کرده اند و نویسندگان ما یا غافلند و یا خائن. این دموکرات مآبها که می گویند باید آزاد باشد، به هیچ وجه نباید جلوی هیچ چیز را گرفت، اینها الهام می گیرند ابر قدرت ها، با آنها می خواهند ما را غارت کنند و جوان های ما بی تفاوت باشند (۱۳). سلب آزادی مردم به اسم آزادی قلم در بعضی مطبوعات می بینیم که اینها از آزادی سوءاستفاده می کنند، به گمان این که یا به خیال این که آزادی است می خواهند از مردم آزادی را سلب کنند. این مردم با این زحمتی که در این سال های طولانی کشیده اند و با این خون هایی که در این دو سال اخیر داده اند می خواهند آزاد باشند، بعضی مطبوعات می خواهند اینها را از شان سلب آزادی بکنند، به اسم آزادی قلم بر خلاف مسیر ملت عمل بکنند. دست اشخاصی که می خواهند اختناق در ملت ایجاد بکنند می خواهند چپاولگری کنند. بعضی مطبوعات دست آنها را دارند باز می کنند و این معنی آزادی نیست این معنی خیانت است. این

که داده می شود به ملت آزادی است، نه خیانت، آزادی قلم است، نه خیانت قلم، آزادی بیان است، نه بیان خائنانه (۱۴). شما قدر آزادی را نمی دانید تویی که حالا قلم به دست گرفته ای و برای همه می نویسی، از همه ارگان ها انتقاد می کنی، آزادی، ولی آیا شما در سه سال پیش از این می توانستی قلم را دست بگیری و یک کلمه راجع به یکی از این ارگان ها صحبت کنی؟ قلمت را می شکستند و پدرت را در می آوردند. شما قدر آزادی را نمی دانید. الان آزادی پیش بعضی از اشخاص ملعبه شده است که هر چه دلشان می خواهد باید بنویسند و هر چه دلشان می خواهد باید بگویند (۱۵). هشدار به مطبوعات من یک هشدار می دهم به روزنامه نویس ها، به رادیو و تلویزیون، به جمعیت هایی که هر کدام حالا پیدا شدند، به همه جمعیت ها، این یک هشدار است به این که همه جمعیت ها اگر بخواهند خیانت نکنند به ملت، اگر بخواهند خدمت کنند به کشور، مطالعه کنند ببینند مسیر این ملت چه بود، چرا این ملت به خیابان ها ریخت الله اکبر گفت، چرا جوان هایش را داد و شب پشت بام ها رفت و فریاد زد و مرگ بر که و زنده باد بر که گفتند، این برای چه بود؟ برای اسلام بود، اینها اسلام را می خواهند. آزادی باشد لکن مثل شوروی باشد؟! آزادی باشد لکن مثل مملکت دیگری باشد، اجنبی باشد؟! کی همچون چیزی را ملت ما می خواست. این آقایان در اشتباهند، من نمی گویم خائنانند، من می گویم در اشتباهند باید اشتباهات خودشان را رفع کنند، باید همه با هم باشند، همان طوری که همه با هم به این جا رسیدند. همه با هم از این جا تا آخر مسیر که ما در اولش حالا هستیم، همه با هم این مسیر را طی بکنیم. ان شاء الله خداوند همه را هدایت کند و همه ما به راهی که خدای تبارک و تعالی راضی است، قدم برداریم (۱۶). پی نوشت ها: ۱/۱۰/۱۳۵۷ ۲۰/۱۰/۱۳۵۷ مصاحبه خبرنگار مجله امریکایی تایم، صحیفه نور، ج ۲۲، ص ۱۶۵. ۲/۲/۵۹ ۲۰/۲/۵۹ فرمان امام (ره) به حجة الاسلام دعائی، صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۸۰. ۳/۳/۵۸ ۸/۳/۵۸ بیانات امام در جمع کارکنان روزنامه کیهان، صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۸. ۴/۲/۱۳۵۹ ۲۶/۲/۱۳۵۹ در دیدار با شمس آل احمد سردبیر روزنامه اطلاعات، صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۹۰. ۵/۳/۵۸ ۸/۳/۵۸ در جمع کارکنان روزنامه کیهان، صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۹. ۶/۶/۵۸ ۱۷/۶/۵۸ بیانات امام به مناسبت ۱۷ شهریور، صحیفه نور، ج ۹، ص ۶۲. ۸/۳/۵۸ ۸/۳/۵۸ بیانات امام در جمع کارکنان روزنامه کیهان، صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۹. ۲۰/۳/۵۸ ۸/۳/۵۸ بیانات امام در جمع کارکنان روزنامه کیهان، صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۸. ۱۰/۲/۵۸ ۲۶/۲/۵۸ بیانات امام در جمع کارکنان روزنامه کیهان، صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۹۲. ۱۱/۶/۵۸ ۱۷/۶/۵۸ بیانات امام در جمع کارکنان واحد پخش صدای جمهوری اسلامی، صحیفه نور، ج ۹، ص ۷۳. ۱۲/۶/۵۸ ۲۷/۶/۵۸ بیانات امام در جمع اعضای گروه فرهنگی و تربیتی خانواده شهدا، صحیفه نور، ج ۹، ص ۱۴۶. ۱۳/۶/۵۸ ۲/۶/۵۸ بیانات امام خطاب به امت مسلمان ایران، صحیفه نور، ج ۸، ص ۲۷۱. ۱۴/۲/۵۸ ۲۶/۲/۵۸ بیانات امام در جمع کارکنان روزنامه کیهان، صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۹۲. ۱۵/۱۰/۵۹ ۱۵/۱۰/۵۹ بیانات امام در جمع اعضای هیأت تحریریه مجله سروش، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۵۲. ۱۶/۳/۵۸ ۸/۳/۵۸ بیانات امام در جمع کارکنان روزنامه کیهان، ج ۷، ص ۲۰. منابع مقاله: مجله هنر دینی، شماره ۱۳ و ۱۴، ؛

رسالت مطبوعات و رسانه ها در کلام امام خمینی (ره)

رسالت مطبوعات و رسانه ها در کلام امام خمینی (ره) قلم و بیان در خدمت تعالی اسلام، کشور و ملت به آن دسته از تحصیل کردگان و روشن فکران و دانشمندان که به مرض غرب و شرق زدگی مبتلا نیستند و حاضر نیستند شرف اسلامی، ملی و میهنی خود را فدای امیال قدرتمندان کنند یا در راه لذات و شهوات زودگذر فدا نمایند، عرض می کنم همت بگمارید که قلم و بیان خویش را برای تعالی اسلام و کشور و ملت خود به کار گیرید و با توده های محروم هم صدا و هم دست شوید که آزادی از چنگال شرق و غرب را که امروز نصیبان شده حفظ کنید و در این خدمت از هیچ کوششی و مجاهده ای دریغ ننمایید که برای هیچ یک از ملت های جهان این فرصت نبوده است و یا برای کمتر ملتی این فرصت پیش آمده است. خداوند همه ما را توفیق شناخت وظیفه، عنایت فرماید. (۱) حرکت در مسیر خواست ملت، اساس کار مطبوعات و رسانه ها به طور کلی در هر کشوری

مطبوعات آن کشور و تلویزیون و رادیو آن کشور باید در مسیر آن ملت و در خدمت ملت باشد. مطبوعات باید ببینند که ملت چه می‌خواهد، مسیر ملت چیست، روشن‌گری از این طریق داشته باشد و مردم را هدایت کند. (۲) شغل نویسندگی برای افراد شایسته یک واجب کفایی است گویندگانی که هر جا ما داریم، در سرتاسر کشور، چه گویندگانی که از طبقه روحانی هستند و اهل منبر و چه گویندگانی که از سایر طبقات هستند و نویسندگان در هر جا که هستند، چه در حوزه‌های علمی و چه در دانشگاه‌ها و چه در سایر جاها هستند، باید با گفتار خودشان و نوشتار خودشان به این کشور خدمت کنند. عذر نیست برای آن‌ها که چون من وارد به یک شغلی نیستم پس نویسندگی هم نکنم. شغل، امروز یک امری است که برای آن اشخاصی که شایسته هستند و ایران احتیاج به آن شغل‌ها دارد، واجب کفایی است. (۳) مسؤولیت بزرگ شما قلم‌هایی است که در دست شماست. مسؤولیت بزرگ شما امروز قلم‌هایی است که در دست شماست. اداره شما مثل یک اداره دولتی نیست که هر چه در آن واقع شود در همان جاست، مگر گاهی به مردم بگویند، اما قلم‌ها اگر لغزش پیدا کنند یک ملت را می‌لغزاند. رادیو تلویزیون، دستگاهی است که اگر فاسد باشد یک ملت را فاسد می‌کند. الان همه، رادیو را گوش و تلویزیون را نگاه می‌کنند. معصیتی اگر اتفاق بیفتد، در محضر همه مردم است. اگر خدای نخواست قلم‌های شما بلغزد و از تعهدی که برای خدای تبارک و تعالی باید داشته باشید غفلت بکنید این جور نیست که تنها به شما و دوستان و هم‌مذهب و هم‌دین شما ضرر بزند، به همه ضرر می‌زند، پس یک ضرر کوچک نیست. شما که روزنامه‌کثیرالانتشاری در دستتان است باید توجه کنید که مسؤولیت بسیار خطیری پیش مردم و ملت‌های جهان دارید که اگر ارشاد کنید مردم را، بالاتر از اطاعت‌هایی است که در گوشه‌خانه و یا یک مجلسی که چند هزار نفر هستند می‌باشد. قلم شما، اگر ارشادی باشد، ملت را به راه راست هدایت می‌کند و می‌تواند مردم را از انحرافات نجات دهد. (۴) این قلم که در دست شماست در محضر خداست. در نوشته‌هایتان به خدا توجه داشته باشید، بدانید که این قلم که در دست شماست در محضر خداست و اگر هر کلمه‌ای نوشته شود، بعد سؤال می‌شود که چرا این کلمه نوشته شده است. اگر به جای این کلمه بشود یک کلمه خوبتر نوشت، از شما سؤال می‌کنند چرا این کلمه زشت را نوشته‌اید. ان شاء الله خداوند همه ما تأیید کند. موفق باشید. (۵) قلم در خدمت تربیت بشر قلم به دست بگیرید برای تربیت بشر، آن قدری که بشر از قلم‌های صحیح نفع برده است، از چیزی دیگر نبرده است و آن قدر که ضرر کشیده است، از چیزهای دیگر ضرر نبرده است. قلم‌ها و بیان‌ها با مغزهای مردم رابطه دارند. اگر قلم‌ها و بیان‌ها و علم‌ها و تعلیم‌ها و آموزش‌ها برای خدا باشد، مغزها را الهی تربیت می‌کنند و اگر چنانچه برخلاف این باشد، مغزها، مغزهای غرورمند، مغزهای طاغوتی از آن پیدا می‌شود. (۶) معیار ارزش قلم عمده آن جهت و غایاتی است که در افعال انسان و در آلتی که انسان درست می‌کند و در علم و دانش و سایر چیزهایی که افعال انسان است آن چیزی را که جهت می‌دهد آن غایات است، آن چیزهایی است که برای آن چیزها قلم‌ها وجود پیدا کرده است، مسلسل‌ها وجود پیدا کرده است، علم و دانش وجود پیدا کرده است. اگر غایات و مقاصد و آن چیزهایی که برای او این‌ها وجود پیدا کرده است الهی باشد، هم قلم و هم مسلسل و هم علم و دانش و هم هر عملی ارزش پیدا می‌کنند، ارزش الهی. ارزش قلم به غایتی است که برای او قلم زده می‌شود. ارزش مسلسل هم به غایتی است که برای او مسلسل کشیده می‌شود. اگر این ارزش غایی نباشد و اگر آن مقصد، مقصد انسانی و الهی نباشد، نه مسلسل آلتی است که به درد بخورد و نه قلم، و خطر قلم بیشتر از مسلسل است و خطر بیان بیشتر از توپ و تانک است و خطر علم بیشتر از همه این‌هاست لکن اگر چنانچه به خدمت خلق باشد و به دستور انسان باشد و در خدمت انسان باشد و در خدمت خدای تبارک و تعالی باشد، تمام این‌ها ارزش پیدا می‌کنند، مسلسل هم همچون قلم می‌شود، قلم هم همچون مسلسل. باید بشر به فکر این باشد که آن چیزهایی که مقصد است و برای تربیت انسان است، برای آموزش انسان است، برای تعلیم انسان است، جهت به آن بدهد. (۷) قلم‌های مسلسل‌ساز قلم‌ها اگر در دنیا برای خدا و برای خلق خدا به کار بیفتد مسلسل‌ها کنار می‌رود و اگر برای خدا و برای خلق خدا نباشد مسلسل‌ساز می‌شود. ابزار کوبنده انسان با دست قلم‌دارها و با دست علمایی که در همه دانشگاه‌ها هستند، با

دست آن‌ها وجود پیدا کرده است و همه ترقیات بشر هم با دست علما و بیان و قلم علما وجود پیدا کرده است. (۸) امیدواریم بشر مسلسل‌ها را به قلم تبدیل کند ما امیدواریم که بشر به رشدی برسد که مسلسل‌ها را به قلم تبدیل کند. آن قدری که قلم و بیان به خدمت بشر بوده است مسلسل‌ها نبودند. مسلسل‌ها غالباً در خدمت ابرقدرت‌ها بودند و برای تباهی بشر بوده اند و اسلام هم که امر فرموده است به این که جهاد بکنند و دفاع بکنند و البته محتاج به همه ابزار جنگی است، اساس بر این است که دفاع از حق بکنند و حق را و علم را جانشین مسلسل بکنند. قلم و علم و بیان است که می‌تواند بشر را بسازد، نه مسلسل و نه سایر قوای تخریب‌کننده. (۹) استفاده از قلم در راه آزادی ملت و نشر فرهنگ اسلامی آقایان، شما نویسندگان الان تکلیف بسیار بزرگی به عهده تان هست، پیشتر قلم شما را شکستند، الان قلم شما باز است لکن استفاده از قلم، در راه آزادی ملت، در راه تعالیم اسلامی بکنید. این ملت که می‌بینید، تمامشان زیر بیرق اسلام است که وحدت پیدا کردند، اگر نبود قضیه وحدت اسلامی، ممکن نبود اجتماع این‌ها، الان از بچه چند ساله تا پیرمرد هشتاد ساله همه با هم، این‌ها در این نهضت شرکت دارند و همه با هم در این پیروزی شرکت دارند. (۱۰) شهدا را قلم‌ها می‌سازند و قلم‌ها هستند که شهیدپرورند اهمیت انتشارات، مثل اهمیت خون‌هایی است که در جبهه‌ها ریخته می‌شود. و «مداد العلماء افضل من دماء الشهداء» دماء شهدا اگر چه بسیار ارزشمند و سازنده است، لکن قلم‌ها بیشتر می‌توانند سازنده باشند و اصولاً شهدا را می‌سازند و قلم‌ها هستند که شهیدپرورند. از این روست که شما باید به ارزش کار خود توجه داشته باشید و بدانید هر عملی که ارزشش بیشتر باشد، مسؤولیتش سنگین‌تر است. (۱۱) نقش مطبوعات در تربیت جامعه و انعکاس آرمان ملت نقش مطبوعات در کشورها منعکس کردن آرمان‌های ملت است. مطبوعات باید مثل معلمینی باشند که مملکت را و جوانان را تربیت می‌کنند و آرمان ملت را منعکس می‌کنند. در مملکتی که آن همه خونریزی شد و آن همه ملت‌ها خون دادند تا این که یک جمهوری اسلامی موافق آراء اکثریت قریب به اتفاق محقق شد و دست خائنین کوتاه گردید و دست چپاولگران قطع شد، اگر مطبوعات در مطبوعات بخواهند باز به پشتیبانی از جنایتکاران و خیانتکاران چیزی بنویسند، این مطبوعات ما نیست، این خیانت است. باید مطبوعات آن چه که ملت می‌خواهند بنویسند، نه آن چه که برخلاف مسیر ملت است مع الاسف در بعضی از مطبوعات چیزهایی که برخلاف مسیر ملت است و برخلاف آمال جامعه ملت است منعکس می‌شود و ما تاکنون به مسامحه رفتار کرده ایم و من امیدوارم که مطبوعات را خود صاحبان مطبوعات اصلاح کنند. (۱۲) مطبوعات باید یک مدرسه سیار و یک بنگاه هدایت باشند وضع کشور را در گذشته دیدید که چگونه بود، تمام چیزها در جهت اسلام زدایی بود خصوصاً مطبوعات که وضعی داشتند که اگر مهلت پیدا می‌کردند طولی نمی‌کشید که همه چیز را از بین می‌بردند. امیدوارم با همت آقایان همه آن انحرافات از بین برود. مطبوعات باید یک مدرسه سیار باشند تا مردم را از همه مسایل به خصوص مسایل روز آگاه نمایند و به صورتی شایسته از انحرافات جلوگیری کنند و اگر کسی انحرافی دید با آرامش در رفع آن بکوشد. به طور کلی مطبوعات باید یک بنگاه هدایت باشند، یعنی به صورتی که اگر دست مردم بیفتد مردم هدایت شوند، به خصوص روزنامه‌هایی مثل اطلاعات و کیهان و جمهوری اسلامی و آزادگان. باز تکرار می‌کنم دنبال این نباشند که من از شما تشکر کنم، تقدیر و تشکر من فانی است و از بین می‌رود. آن چه که باید همگی در نظر بگیریم رضای حق تعالی است و آن چه وظیفه من است دعاست. امیدوارم موفق و مؤید باشید. (۱۳) نقش رسانه‌ها و مطبوعات در معرفی اسلام واقعی و پذیرش فطرت‌های سالم ما که می‌گوییم اسلام را ما می‌خواهیم صادر کنیم، معنایش این نیست که ما سوار طیاره بشویم و بریزیم به ممالک دیگر. یک همچو چیزی نه ما گفتیم و نه ما می‌توانیم. اما آن که ما می‌توانیم این است که می‌توانیم به وسیله دستگاه‌هایی که داریم، به وسیله همین صدا و سیما، به وسیله مطبوعات، به وسیله گروه‌هایی که در خارج می‌روند، اسلام را آن طوری که هست معرفی کنیم. اگر آن طوری که هست معرفی بشود، مورد قبول همه خواهد شد. بشر فطرتش یک فطرت سالم است، اگر یک چیزی را القا بکنند، روی فطرت سالم خودش قبول می‌کند و قدرتمندها از همین معنا می‌ترسند. بنابراین ما یک وظیفه بسیار بزرگ بر عهده داریم. نه ما تنها، همه مسلمان‌ها و نه شما تنها، همه

قشرهایی که در ایران و در خارج ایران هستند و متعهد به اسلام هستند، وظیفه بزرگی داریم و آن این که اسلام را آن طوری که هست، آن طوری که خدای تبارک و تعالی فرموده است، آن طوری که در روایات و در قرآن ما هست، آن طور به مردم ارائه بدهیم و به دنیا ارائه بدهیم و همین خودش از هزارها توپ و تانک بیشتر می‌تواند مؤثر باشد. آن چیزی که با ارشاد حاصل بشود، قلب مردم را بر می‌گرداند و این کار، این هنر از اسلام می‌آید و این هنر از احکام اسلام می‌آید، نه با یک توپ و تانک بخواهد کار بکند، او نمی‌تواند کاری بکند و شما می‌بینید که با این که قدرت‌های بزرگ دارای آن قدرت‌ها هستند هر روز در دنیا دارند شکست می‌خورند. (۱۴) تربیت انسان‌های متفکر و شجاع برای دفاع از آزادی و استقلال کشور این نویسنده‌های ما، این گوینده‌های ما، این متفکرین ما، اگر بیدار شدند، حالا باید همه چیز فرمش تغییر بکند. مجله باید در خدمت کشور باشد، خدمت به کشور این است که تربیت کند، جوان تربیت کند، انسان درست کند، انسان برومند درست کند، انسان متفکر درست کند تا برای مملکت مفید باشد. مجله باید وقتی کسی بخواند، ببیند، اگر عکس دارد، عکسی باشد که تهیج کند برای این که مقابله با دیگران بکند. اگر مطلبی دارد، مطلبی باشد که بسیج کند این را برای حفظ استقلال خودش، برای حفظ آزادی خودش، برای حفظ مملکت خودش. اگر مجله، این مجله است، مجله اسلامی است و مجله جمهوری اسلامی. اگر مجله همان مسایل سابق است منتها حالا یک خرده تخفیفش داده اند لکن باز هست، اگر آن باشد نباید اسمش را مجله جمهوری اسلامی گذاشت، باید اسمش را مجله طاغوتی گذاشت. (۱۵) مطبوعات و رسانه‌ها مریبی جامعه اگر مطبوعات متحول بشود و ان شاءالله می‌شود و شده است متحول بشود به یک مراکزی که بخواهند تقوا را در جامعه منتشر کنند، وقتی جوان‌ها و بچه‌های تازه رس ما وارد می‌شوند در میدان فعالیت اجتماعی، بروند دنبال روزنامه، روزنامه مریبی باشد، گوش کنند به رادیو، رادیو مریبی باشد، نگاه کنند به تلویزیون، تلویزیون مریبی باشد، نگاه کنند به مجلات، مجلات، مجلاتی باشد که تربیت بکند، این جوان وقتی که به هر جا توجه کرد، دید که گوش و چشمش پر شده از تربیت، این طور بار می‌آید. اگر رها بشود، هرزه، بار می‌آید؛ اگر بکشندش در طرف فساد، می‌رود. آن طرف و اگر بکشندش در طرف صلاح، می‌آید این طرف. (۱۶) مطبوعات و تربیت نیروی انسانی مفید آن که از همه خدمات‌ها بالاتر است این است که نیروی انسانی ما را رشد بدهد و این به عهده مطبوعات است، مجله‌هاست، رادیو تلویزیون است، سینماهاست تاثرهاست. این‌ها می‌توانند نیروی انسانی ما را تقویت کنند و تربیت صحیح بکنند و خدمتشان ارزشمند باشد و می‌توانند مثل رژیم سابق باشند که همه چیز به هم ریخته بود و همه چیز در خدمت استعمار بود، آن‌ها خودشان هم نمی‌دانستند، خیلی‌ها خودشان نمی‌دانستند، نمی‌دانست که این عکسی که از این زن لخت می‌اندازد چند تا جوان را آشفته می‌کند، از بین می‌برد. در هر هفته ای که یک مثلاً مجله ای در می‌آید که در آن ده تا عکس گذاشت، این چند نفر از جوان‌های ما را از دست ما می‌گیرد. یا خودشان هم متوجه نبودند یا خودشان هم از آن‌ها بودند ما چه می‌دانیم. اگر خودتان را متحول کردید، کشورتان را هم می‌توانید نجات دهید، اگر به همان حال باشید و اسمتان را عوض کردید، با اسم نمی‌تواند یک کشوری اداره بشود، با لفظ، با لفظ جمهوری اسلام، با رأی به جمهوری اسلام نمی‌تواند یک مملکتی اسلامی بشود. مملکت اسلامی محتوایش باید اسلامی باشد. شما هم که مجله می‌نویسید می‌توانید خدمت کنید، جوان‌ها را برومند کنید با مقالاتتان، مقالات صحیحتان، دنبال این باشید که از نویسنده‌های متعهد اسلامی و انسانی نیرو بگیرید، مقالات صحیح بنویسید، درد و دوایش را بنویسید، همه چیز را انتقاد کنید. (۱۷) مسؤلیت مطبوعات در هدایت جوانان باید جوان‌های ما، نسل فعلی، نسل آینده را تربیت کنند... باید مجله راه بیندازید که وقتی جوان‌ها باز می‌کنند شکل و صورت و عکس‌های مجله و تیترهای مجله طوری باشد مقابل آن که پنجاه سال ما را به نابودی کشید. شما باید جبران آن خرابی پنجاه سال را بکنید. پنجاه سال جامعه ما هر مجله ای را باز کردند و یا گوش به رادیو و تلویزیون دادند همه انحرافی بود، همه برای این بود که از جوان‌ها مبادا جوان صحیحی ساخته شود، که خداوند به داد شما رسید و مسایل جهش پیدا کرد. این‌ها دنبال این هستند که انقلاب را برگردانند به جای اولش. هر کس مجله می‌خواهد بنویسد باید مجهز باشد که این نسل آینده را

تربیت کند. برای نسل آینده فکری بکنید. اسلام همه نسل‌ها را مکلف می‌داند. پیغمبر اسلام مکلف بودند برای همه نسل‌ها. همچنین ما مکلفیم که برای نسل‌های آینده کار کنیم. باید تربیت ما از اولاد، در خانه و دبستان و دبیرستان‌ها باشد. (۱۸) تشویق اشخاص فعال و مبتکر، اساس کار مطبوعات رادیو تلویزیون و مطبوعات مال عموم است چنانچه شما هم همین اعتقاد را دارید که عموم بر آن‌ها حق دارند از این جهت من به سهم خود خیال دارم که راجع به من کم باشد، مگر در مواقع حساسی که لازم است که آن‌ها هم باید از ما سؤال شود که آیا مطلبی را باید نقل بکنند یا خیر؟ والا- آن‌ها خوب است در رادیو تلویزیون و مطبوعات باشد، آن‌ها است که برای کشور اثری داشته باشد. مثلاً اگر زارعی خوب زراعت کرد و زراعتش خوب بود، شما این شخص را به جای مقامات کشور در صفحه اول بگذارید و زیرش بنویسید این زارع چگونه بوده است، این منتشر بشود، و یا کارمندی خوب کار کرد، و یا اگر طیبی عمل خوبی انجام داد، عکس او را در صفحه اول چاپ کنید و بنویسید که این عملش چطور بوده است. این باعث تشویق اطبا می‌شود و بیشتر دنبال کار می‌روند. یا مثلاً اگر کسی کشفی کرد، باید مفصل با عکس و مطلب باشد یا اگر کسی سارقی را دستگیر نمود، و یا یک کشاورز و یا هنرمند و یا جراح که متأسفانه نه اسمشان است و نه عکسشان! در حالی که این‌ها لایقند تا در روزنامه‌ها مطرح شوند. خلاصه، باید اساس تشویق، اشخاصی باشد در این کشور فعالیت می‌کنند؛ این‌ها به کشور حق دارند، به این روزنامه‌ها حق دارند، به رادیو تلویزیون حق دارند. ولی ماها نسبت به آن‌ها حقمان کم است. البته، آن‌ها چه من می‌گویم راجع به خودم است، به دیگران هیچ کاری ندارم، آن‌ها اختیارش با شما و با خود آن‌هاست. من میل ندارم رادیو هر وقت باز می‌شود اسم من باشد، مدت‌هاست که از این جهت متنفرم، این کار غلطی است، به اندازه متعارف نسبت به همه خوب است زیادی اش مضر است، این به ضرر مطبوعات است و مطبوعات را سبک می‌کند. اشخاص، شخصیت‌هایشان با خودشان است، این‌طور نیست که اگر اسمشان زیاد و کم مطرح گردد، شخصیتشان زیاد یا کم شود. در ایران هر کس با هم باشد کس معلوم است چه جوری است. بنابراین، آن‌ها راجع به خودم می‌گویم این است که اگر قرار است عکس مرا بگذارید، به جای آن، عکس یک رعیت را بگذارید و زیرش بنویسید این رعیت چه کار مهمی کرده است. (۱۹) روزنامه‌ها مال طبقه سوم است باید با اخبار مردم را تعلیم کرد و باید اخبار به صورتی باشد که مفید باشد، باید کاری شده باشد تا اخبار باشد. آن اشخاصی که در اطراف ایران زحمت می‌کشند، وقتی خبرشان را دادید تشویق می‌شوند. این‌طور نیست که همه‌لله کار کنند و چه بنویسید و چه ننویسید، فرقی نکند. ما مکلفیم تا افراد را در هر رشته تشویق کنیم تا امثالشان زیاد شود. اگر مطلبی از این طبقه‌ها در روزنامه‌ها آمد، روزنامه آبروی خوبی پیدا می‌کنند. روزنامه‌ها مال طبقه سوم است، مال طبقه اول نیست و این هم نیست که همه‌اش مال حکومت باشد و از چیزهای حکومتی بنویسید، این صحیح نیست. به نظر من روزنامه‌ها برای همه مردم است و همه مردم در آن حق دارند و می‌شود گفت که گاهی جای دیگران غصب می‌شود، البته بدان معنای غصب نه! ولی نظیر آن این عرض من است. (۲۰) خدمت به مستضعفین ای قشرهای روشن فکر و ای قشرهای نویسنده! قلم‌ها و گفتار خودتان را در راه این مستضعفین صرف کنید. ای دانشمندان ما! ای دانشجویان ما! ای فرهنگیان ما! ای دانشگاهیان ما! اجتماعات خودتان را برای راه این مستضعفین تقویت کنید، شما بودید که این همه خدمت کردید و این همه خون دادید و این همه حبس رفتید و این همه زجر کشیدید برای خلاصی از یوغ دشمنان، خلاصی از چپاولگری چپاولگران، نگذارید زحمات خودتان هدر برود، قلم‌ها را در راه خدمت به این خلق به کار بیندازید، گفتار را در راه خدمت به مستضعفین و اعمال را در خدمت به مستضعفین. (۲۱) توجه به خواست ملت باید بینیم که زبان ملت چیست تا بفهمیم که این ملت چه می‌خواهد، خودمان بخواهیم حکم بکنیم باید بینیم که زبان ملت چیست تا بفهمیم که این ملت چه می‌خواهد خودمان بخواهیم که حکم بکنیم که این ملت ما فلان چیز را می‌خواهد، این حرف غلطی است، حرف صحیح این است که ما مطالعه کنیم، در حال ملت، گوش بدهیم به صدای ملت بینیم چه می‌خواهد؟ یک ملتی که همه فریاد می‌زنند که ما جمهوری اسلامی می‌خواهیم «نه شرقی و نه غربی، جمهوری اسلامی» ما دیگر حق نداریم که بنشینیم بگوییم که نه، این ملتی که

قیام کرده اند، برای این قیام کرده اند که دموکراسی باشد، در اسلام همه چیز هست به معنای سالمش، اما ما می بینیم که همه مردم دارند می گویند که ما جمهوری اسلامی می خواهیم، ما حق نداریم که تأویل کنیم و بنشینیم خودمان هر چه دلمان می خواهد بگوییم که نخیر، مردم که این حرف ها را دارند می زنند، یک چیز دیگر را ما، گردنشان بگذاریم. این خلاف واقع است. (۲۲)

نقش مطبوعات در برچیدن مراکز فحشا اگر مطبوعات جوان ها را نکشاند به طرف فحشا و ببرد طرف مستقیم، مراکز فحشا هم برچیده می شود. (۲۳) حفظ قلم برای جلوگیری از تفرقه لازم است جوان های متعصب و طلاب تازه کار از زبان و قلم خود جلوگیری کنند و در راه اسلام و هدف مقدس قرآن از اموری که موجب تشمت و تفرقه است، خودداری نمایند. (۲۴) بیان خدمات جمهوری اسلامی در مطبوعات از مسایلی که در مطبوعات لازم است این است که مقداری از اوراق خودشان را صرف این کنند که جمهوری اسلامی چه کرده است. شما می بینید که الان آن اشخاصی که می خواهند به جمهوری اسلامی صدمه بزنند، راه افتاده اند که این رژیم هیچ کاری نکرده است و این همان رژیم شاهنشاهی است و فرقی با رژیم شاهنشاهی ندارد حتی بعضی از نویسندگان های متعهد مسلمان که آدم های صحیح و باسوادی هستند شرح مفصلی نوشته اند راجع به این که جمهوری اسلامی حالا هم، همان کارهای سابق را می کند، این ها نگاه نمی کنند ببینند حالا چه شده است. (۲۵) لزوم قردردانی از مردم و مأمورین مبارزه با خرابکاری اگر در رژیم سابق یک خانه تیمی کشف می شد، می دانید که چه هیاهویی راه می انداختند؟ امروز چه؟ من این را یک ظلم می دانم که فرزندان عزیز ما این گونه شبانه روز کار کنند و در رادیو و تلویزیون و روزنامه ها فقط چند کلمه بگویند و رد بشوند. همین، فقط گفته شود که چه شد، بدون تشکر از مردم ما که با مأمورین همکاری داشتند و بدون تشکر از تمام دست اندرکاران. امروز پاسداران عزیز ما برای کشف خانه های تیمی آن همه کشته می دهند تا خانه ای کشف شود و محل فسادی از بین برود، من از آن ها تشکر می کنم. (۲۶) آموزش راه و روش زندگی شرافتمندانه و آزاد منشانه رسانه های گروهی به ویژه صدا و سیما، این مراکز آموزش و پرورش عمومی می توانند خدمت های گرانمایه ای را به فرهنگ اسلام و ایران نمایند. بنگاه هایی که شب و روز ملت در سراسر کشور با آن ها تماس سمعی و بصری دارند، چه مطبوعات در مقالات و نوشتارهای خود و چه صدا و سیما در برنامه ها و نمایشنامه ها و انعکاس هنرها و انتخاب فیلم ها و هنرهای آموزنده باید همت گمارند و بیشتر کار کنند و از گردانندگان و هنرمندان متعهد بخواهند تا در راه تربیت صحیح و تهذیب جامعه، وضعیت تمام قشرها را در نظر گرفته و راه و روش زندگی شرافتمندانه و آزادمنشانه را با هنرها و نمایشنامه ها به ملت بیاموزند و از هنرهای بدآموز و مبتذل جلوگیری کنند. (۲۷)

بسیج ملت ها برای اخراج ستمگران از صحنه در این دنیای مسموم که نفس کشیدن در آن مرگ تدریجی است، تکلیف ملت های در بند این ابرقدرت ها و انگل های آنان چیست؟ باید بنشینند و این صحنه های جنایتکار را تماشا کنند و با سکوت مجال دهند که دنیا در آتش بسوزد؟ آیا روحانیون، نویسندگان، گویندگان، روشن فکran، متفکران از هر ملت و مذهب که هستند، در این زمان تکلیفی انسانی، مذهبی، ملی و اخلاقی ندارند و باید نقش تماشاگر را در کشورهای خود ایفا کنند؟ و یا آن که باید این سران و سردمداران با گفتار و نوشتار خود، ملت های مظلوم در بند را بسیج کنند تا ستمگران را از صحنه خارج نمایند و حکومت را به دست مستضعفان بسپارند، چونان که در ایران با همت ملت بزرگوار شد. (۲۸) مقابله با گسترش سلاح های هسته ای باید برای آتیه دنیا، امروز توده های مردم، نویسندگان، گویندگان، فکر بکنندگان و مردم را آگاه بکنند که این خطری که تمام بشریت را تهدید می کند، آگاه کنند همه توده های دنیا را که این خطر بزرگ پیش است و اگر این ابرقدرت ها در این حالی که هستند و مشغول تهیه سلاح های بزرگ اتمی و غیر آن هستند، به همین حال باقی باشند، دنیا ممکن است که به خرابی بکشد و عمده ضررش به ملت ها برسد. باید هر کس در هر جا هست، نویسنده هایی که هستند، روشن فکرانی که هستند و علمایی که در همه قشرهای دنیا هستند و دانشمندان، مردم را به این خطر آگاه کنند تا بلکه خود مردم و توده های مردم در مقابل این دو قدرت بایستند و این سلاح ها را جلوگیری کنند. و این که زمزمه این هر وقت شده است و می شود، مدت ها در این حرف هست که می خواهیم تحدید این سلاح

های اتمی را بکنیم و می‌خواهیم تفاهم کنیم به این که این سلاح‌های اتمی با موشک‌های عظیمی را که تازه درست شده است، جلوی این را بگیریم؛ هر دوی این‌ها شر است و آمریکا هم همین نظر را دارد که شوروی را اغفال کند و آن سلاح‌ها را در غرب و در هر جایی که دست دارد، این سلاح‌ها را مهیا کند برای یک روزی که با فشار یک دگمه، دنیا به آتش کشیده بشود. امروز باید مردم دنیا توجه به این مشکل بزرگ دنیا بکنند و هر قشری، نویسنده‌ای، مطبوعات، در سر تا سر دنیا دنبال این مطلب باشند و مردم را بیدار کنند که در مقابل این کارهایی که این‌ها می‌کنند، درست قیام کنند. البته کم و زیاد الان هستند قشرهایی که تظاهر می‌کنند بر ضد این سلاح‌ها، لکن باید همه مردم قیام کنند تا بتوانند کاری انجام بدهند. (۲۹) صرفه جویی در وقت و بیت‌المال مطبوعات باید این توجه را داشته باشند که چیزهایی که برای ملت مفید نیست در روزنامه‌ها ننویسند، کاغذ صرف این نکنند، وقت صرف این نکنند. باید رادیو تلویزیون توجه به این معنا داشته باشد که این از بیت‌المال مسلمین است، باید وقتش صرف چیزهایی که مربوط به مصالح مسلمین است، نشود؛ مسئولیت دارد این‌ها. (۳۰) نشریات مفید و اصلاح اخلاق جامعه نشریه، بسیار خوب است در صورتی که محتوای آن محتوای آموزنده باشد و دست‌اندرکاران آن متعهد باشند، این نشریه رأس همه امور می‌شود. انسان اگر انصاف داشته باشد، باید به خاطر مردمی که قلم‌ها را برای این‌ها آزاد گذاشته‌اند، از قلم و قدمش استفاده کند و دیانت هم اقتضای همین را می‌کند. ما باید نشریاتمان مفید باشد و اخلاق جامعه را اصلاح کنیم. (۳۱) اهل قلم به جامعه امید بدهند آن‌هایی که اهل فکرند، اهل قلمند، آن‌هایی که صالحند، این صلحا باید بنشینند و در صدد این باشند که امید بدهند به این جامعه، این مردم احتیاج به امید دارند، دیگران دارند این‌ها را ناامید می‌کنند، دیگران می‌گویند که همه به هم ریختند اصلاً مملکتی نیست این‌جا، مایی که باید همه کوشش کنیم به این که نخیر نظامی هست این‌جا و این نظامی است که بهتر از نظام‌های دیگری است. (۳۲) همه نویسندگان مکلفند به حفظ نظام من به همه اشخاصی که قلم در دستشان است، زبان گویا دارند می‌خواهم سفارش کنم که متوجه باشند که قلم آن‌ها، زبان آن‌ها در حضور خداست، فردا مؤاخذه دارد، صحبت، سر دولت و ریاست جمهور و این‌ها نیست، صحبت سر نظام است، نظام اسلام است؛ آقای خامنه‌ای سلمه‌الله باشند رییس جمهور یا یک کس دیگر، آقای موسوی نخست‌وزیر باشند یا یک کس دیگری، این مطرح نیست، مطرح نظام جمهوری اسلامی است، ما مکلفیم به حفظ او، همه نویسندگان مکلفند به حفظ نظام. (۳۳) رسالت خطیر رسانه‌های گروهی در حفظ آرامش کشور ما الان در ایران احتیاج به آرامش داریم، اگر ما بخواهیم که این نهضت پیروز بشود، باید ما آرامش این مملکت را حفظ بکنیم، باید همه قشرها متوجه باشند که آرامش را حفظ کنند، نباید به جان هم بریزند و هم را چیز بکنند، ارشاد باید بکنند، تلویزیون باید ارشاد بکند، رادیو باید ارشاد بکند، روزنامه‌ها باید ارشاد بکنند، روزنامه‌ها نباید یک چیزهایی را که موجب تهییج مردم است و موجب انحراف مردم است در آن‌جا بنویسند، رادیو نباید این کار را بکند، باید ارشاد بکنند و در عین حال مردم را متوجه به این بکنند که ما دشمن داریم و دشمن دنبال این است که تشنج پیدا بشود، باید از تشنج‌ها جلوگیری کرد و باید آن اشخاص منحرف را ارشاد کرد و اگر ارشاد نشدند، آن‌ها را منزوی کرد، بی‌اعتنایی کرد به آن‌ها. هر دفعه‌ای که شما یک طوری بکنید که با شدت رفتار کنید، آن‌ها مظلومیت به خودشان می‌دهند و برای ما ضرر دارد. باید هم مسایل را گفت و هم آرامش را حفظ کرد، هم مطالب را مردم بدانند (گویندگان باید بگویند) و هم آرامش را باید حفظ بکنند. (۳۴) رسالت تاریخی نویسندگان و شعرا امروز تکلیف همه شما آقایانی که از خارج تشریف آوردید، شعرای شما، نویسندگان شما، گویندگان شما، این است که شعرا در اشعارشان قضایای این انقلاب را منعکس کنند، اگر توانستند در مجامع عمومی و اگر نتوانستند حتی در مجامع خصوصی هم محفوظ بمانند برای نسل‌های آتیه‌ای که فرزندان‌شان الان بعضی‌شان از کوچولوهایی که در ۲۲ بهمن متولد شده‌اند و آن‌هایی که در طول تاریخ می‌آیند. باید مردم جهان را، مستضعفان جهان را آگاه کنید، آگاه کنیم به این که چه مصایبی بر این‌ها وارد شده است و در تحت چه شرایطی زندگی می‌کنند و آنان که به آن‌ها حکومت می‌کنند تحت چه شرایطی هستند و وضع زندگی مالی‌شان چطور است. و آن‌هایی که از

دولت های اسلامی هستند، ذخایر خودشان را به کجا خرج می کنند و در جیب کی می ریزند در عین حالی که ملت های آن ها گرسنه هستند، ملت های آن ها فقیر هستند و بسیاری از آن ها از گرسنگی تلف شدند و این ها ذخایر خودشان را، ذخایری که مال خود این ملت است و آن ها غاصب هستند، به جای این که برای ملت خودشان ولو عشری از اعشار آن را خرج می کردند و این ها به رشد می رسیدند، تماش را تسلیم می کنند به آن هایی که دشمن اسلامند. شعرا در طول تاریخ باید بنویسند این امور را و به شعر، مردم را بیدار کنند و نویسندگان اگر می توانند در نطق ها و نوشته های خودشان، در مجمعی که می روند در شهرهای خودشان، در کشورهای خودشان مسایل ایران را ابلاغ کنند و اگر نمی توانند در کتب و رساله های خودشان ثبت کنند که بعدها وقتی که مردم در نسل های بعد می آیند، ببینند که دشمن های آن ها کی هست و دوستان آن ها کی و تکلیف آن ها با دوستانشان و دشمنانشان چیست. اگر ما در تبلیغ قصور کنیم، اگر ما در گفتن و نوشتن شعر و نثر و همه نحو نوشتن و گفتن قصور کنیم، ما مدیون نسل های آینده هستیم که ممکن بود با نوشته های شما، با نوشته های نویسندگان عزیز و با اشعار آن ها، بیدار بشوند و مطلع بشوند بر این که بر این ملت ها در این زمان چه گذشته است و ماها چه تحمل رنج ها کردیم، بلکه آن ها در صدد علاج برآیند، و امروز نیز ما باید در صدد علاج برآئیم. همه شما و همه ملت های ضعیف دردها را می شناسند، می دانند که از کجا صدمه می بینند و کی به آن ها صدمه می زند و چه رژیمی آن ها را تحت فشار قرار می دهد و درمان را باید بدانند که تا جهان، مبتلا به این جنایتکاران است و وابستگان به این جنایتکاران، روی خوش نخواهد دید. (۳۵) پی نوشت ها ۱ ۲۲/۱۱/۶۲ پیام به مناسبت پنجمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۲۳۸ ۲۳۹. ۲ ۸/۳/۵۸ بیانات امام در جمع کارکنان روزنامه کیهان، صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۸. ۳ ۲۶/۱۰/۶۱ بیانات امام در جمع گروهی از کارکنان صنایع دفاع و... صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۱۵۲. ۴ ۱۲/۳/۶۰ بیانات امام در جمع کارکنان کیهان صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۵۸ ۲۵۷. ۵ ۱۵/۱۰/۵۹ بیانات امام در جمع اعضای هیأت تحریریه مجله سروش، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۵۱. ۶ ۶/۱۰/۱۳۵۹ در جمع مسؤولان نهضت سواد آموزی، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۵۳. ۷ ۶/۱۰/۱۳۵۹ در جمع مسؤولان نهضت سواد آموزی، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۲۹. ۸ ۶/۱۰/۱۳۵۹ در جمع مسؤولان نهضت سواد آموزی، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۲۹. ۹ ۶/۱۰/۱۳۵۹ در جمع مسؤولان نهضت سواد آموزی، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۲۸. ۱۰ ۳۰/۱۱/۵۷ بیانات امام در جمع اعضای کانون نویسندگان ایران، صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۰۱. ۱۱ ۸/۲/۶۱ بیانات امام در جمع مسؤولان و نویسندگان دایره انتشارات سپاه پاسداران، صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۱۳۷. ۱۲ ۲۶/۲/۵۸ بیانات امام در جمع کارکنان کیهان، صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۹۱. ۱۳ ۲۶/۵/۶۲ بیانات امام در جمع اعضای شورای سرپرستی روزنامه اطلاعات و نماینده امام در این روزنامه، صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۶۵. ۱۴ ۹/۱۲/۶۲ بیانات امام در جمع مدیران و کارکنان سازمان صدا و سیمای سراسر کشور، صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۲۴۳. ۱۵ ۱۴/۴/۱۳۵۸ در جمع کارکنان مجله خواندنی ها، صحیفه نور، ج ۸، ص ۲۴. ۱۶ ۵/۶/۵۹ بیانات امام در جمع کارگران، نویسندگان و کارمندان مؤسسه اطلاعات، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۴۱. ۱۷ ۱۴/۴/۵۸ بیانات امام در جمع مسئولین و کارکنان مجله خواندنی ها، صحیفه نور، ج ۸، ص ۲۴ ۲۵. ۱۸ ۴/۴/۶۰ بیانات امام در دیدار با حجت الاسلام کروبى سرپرست سابق بنیاد شهید و خانواده شهید مازندارانی، صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۳۷ ۳۸. ۱۹ ۱۰/۴/۶۴ بیانات امام در جمع مسؤولان روزنامه های کیهان، اطلاعات و جمهوری اسلامی، صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۱۵. ۲۰ ۱۰/۴/۶۴ بیانات امام در جمع مسؤولان روزنامه های کیهان، اطلاعات، جمهوری اسلامی، صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۱۶. ۲۱ ۱۳/۸/۵۸ بیانات امام در جمع دانش آموزان و دانشجویان، صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۲۸. ۲۲ ۲۹/۷/۵۸ بیانات امام در جمع شورای پنج نفری صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۳. ۲۳ ۵/۶/۵۹ بیانات امام در جمع کارگران، نویسندگان و کارمندان مؤسسه اطلاعات، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۴۱. ۲۴ ۴/۸/۴۳ پیام امام به ملت ایران، صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۱۲. ۲۵ ۱۵/۱۰/۵۹ بیانات امام در جمع اعضای هیأت تحریریه مجلس سروش، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۵۱. ۲۶ ۱/۱۰/۱۳۶۱ در دیدار با وزیر کشور و معاونین و استانداران، صحیفه نور،

ج ۱۷، ص ۱۱۷. ۲۷/۱/۶۳ ۲۲/۱ پیام به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۰۹. ۲۸/۳/۶۲ پیام به مناسبت شهادت شش تن از اعضای خانواده آیت الله العظمی حکیم، صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۲۳. ۲۹/۸/۱۳۶۱ در جمع اعضای شوراهای اسلامی روستاهای سراسر کشور و ... صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۷۰۷۱. ۳۰/۶/۶۴ در جمع رئیس جمهور و سایر مقامات مملکتی و ... به مناسبت عید غدیر خم، صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۲۴. ۳۱/۳/۱۳۳۶۰ در جمع کارکنان نشریه عروة الوثقی، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۴۹. ۳۲/۱۱/۱۳۵۹ ۴/۱۱ در جمع نمایندگان مجلس و اعضای هیأت دولت، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۳. ۳۳/۶/۶۵ در دیدار رئیس جمهور، نخست وزیر و هیأت دولت به مناسبت هفته دولت، صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۳۷. ۳۴/۴/۱۳۵۹ پیام به مناسبت نیمه شعبان خطاب به ملت ایران، صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۲۱۰. ۳۵/۱۱/۶۱ ۲۱/۱۱ بیان امام در جمع مهمانان خارجی شرکت کننده در مراسم بزرگداشت دهه فجر، صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۱۹۲. منابع مقاله: مجله هنر دینی، شماره ۱۰، ۱؛

امام خمینی رحمه الله و رسانه های جمعی

امام خمینی رحمه الله و رسانه های جمعی مقدمه درباره انسان، گفته ها و ناگفته های فراوانی وجود دارد و هر یک از اندیشمندان و متفکران از زاویه ای به او نگریسته است. یکی از موضوعات جالب توجه سیر تحول و دگرگونی هایی است که حیات جوامع بشری شاهد آن بوده اند. شاید بهترین تبیین در جهت تحلیل دگرگونی های درون نظام های اجتماعی، سیر تکامل و پویایی جوامع است. این سیر تکاملی موجب شده که اجزای درون نظام نیز به فراخور تحولات کلان و همراه آن دگرگون شود تا متناسب با آن رشد کند و پاسخ گوی نیازهای آن گردد. نظام ارتباطات نیز به تبعیت از این اصل کلی، دوره های گوناگونی به خود دیده است. ایجاد روابط (۱) و اشکال آن از پیک ها و چاپارها گرفته تا علایم صدایی همانند کوبیدن بر طبل و پیام های تلگرافی و امواج رادیویی و سایر ارتباطات جهانی، همه روش ها و الگوهایی بوده اند تا از طریق آن ها، پیام هایی را به مخاطبان خود برسانند. بدین روی، ایجاد ارتباط امری اجتناب ناپذیر بوده است. لئسکی می گوید: «نخستین نیاز ناشی از نظام عبارت است از وجود ارتباط میان اعضا. این امر در هر نوع سازمان اجتماعی انسانی یا حیوانی ضرورتی اجتناب ناپذیر است.» (۲) ناگفته پیداست که به فراخور نوع و شکل پیام، زبان آن نیز تغییر می کند. اما آنچه مسلم است این که ارتباط در گرو زبان محاوره ای است تا تعامل و تفهیم بین اعضا امکان پذیر شود. همان گونه که دگرگونی ها کلیت نظام را در برمی گیرد و روش های مبادله اطلاعات و ایجاد ارتباطات را شامل می شود، محتوای پیام ها نیز در معرض تغییر و دگرگونی قرار می گیرد و چه بسا نظام های فرهنگی، که متشکل از باورها و ارزش های بنیادین آن جامعه است، دست خوش تغییر و دگرگونی شود که البته این ممکن است زاینده تحولات درونی و یا بیرونی باشد. اما در عین حال، ویژگی جامعه بشری به طور طبیعی، در معرض نابودی است زیرا مرگ سرنوشت محتوم هر انسانی است. برای مقابله با این پدیده، جامعه باید تدبیری اتخاذ کند تا بقای فرهنگی خود را تضمین نماید و این ممکن نیست، مگر از طریق فرایند اجتماعی شدن (۳). مطالعه ویژگی های جوامع سنتی این واقعیت را به وضوح آشکار می سازد که یکی از کارکردهای اساسی خانواده، (۴) اجتماعی کردن کودکان و آماده ساختن آن ها برای ایفای نقش های آینده و نیز کسب موقعیت های مختلف اجتماعی است. در فرآیند اجتماعی شدن، افراد ارزش ها و هنجارها را می آموزند و بدان ها پای بند می گردند و از طریق این فرآیند اجتماعی، به اعضای موظف جامعه تبدیل می شوند. (۵) امروزه بر اساس تغییرات ناشی از رشد جوامع صنعتی و نفوذ ویژگی های آن در تار و پود بافت های جامعه، سلول های آن متاثر و منفعل گشته است. این انفعال همان تغییرات و دگرگونی هایی است که قبلا بدان اشارت رفت. خانواده امروزی، خانواده دیروزی نیست. اگر در جامعه سنتی روابط انسان در حوزه اعضای خانواده، خویشان و همسایگان و همسالان خلاصه می شد، امروزه به کمک وسایل ارتباط جمعی، ارتباط با دورترین انسان ها امکان پذیر شده است. شکل این ارتباط به گونه ای است که فرد درگیر در تعامل، حضور دیگران را کاملا حس می کند. به همین دلیل، از او می آموزد

که چگونه عمل کند، چه چیزهایی را باور نماید و به چه اندیشه‌ای فرو رود. در حقیقت، رسانه‌ها به میزان زیادی جایگزین خانواده شده و کارکرد اجتماعی کردن را به عهده گرفته‌اند. علاوه بر آن که افراد مستقیماً تحت تاثیر رسانه‌ها می‌باشند، گروه‌ها و سازمان‌های اجتماعی کننده و نیز خود خانواده تحت تاثیر این پدیده است. نهاد آموزش و پرورش با تمام وسعت و طول و عرض خود، منفعل و متاثر از رسانه‌هاست. گروه‌های خویشاوندی، شغلی و نیز همسالان از این موضوع مستثنا نیستند. برقراری این ارتباطات «فرهنگ» ساز است و موجب تعالی و تکامل فرهنگ (۶) و یا انحطاط آن می‌گردد. بر این اساس، وسایل ارتباط جمعی از اهمیت خاصی برخوردار است زیرا به دلیل فرهنگ‌سازی، الگوهای رفتاری اعضا را تنظیم می‌کند. در عین حال، همواره تخطی از آموخته‌ها برای هر یک از اعضا و نیز هر گروهی محتمل است. بدین منظور، راهکارهای نظارت اجتماعی برای اعضا و گروه‌ها طراحی شده تا از این رهگذر، رفتار اعضا تنظیم گردد. برای تنظیم روابط میان افراد، دو دلیل عمده وجود دارد: ۱. حصول اطمینان از این که کارهای حیاتی جامعه انجام می‌گیرد؛ ۲. پیش‌گیری از اختلال‌ها و آشفتگی‌هایی که ممکن است به سبب کشمکش‌های درونی جامعه در زندگی اجتماعی پدید آید. (۷) علی‌الاصول، ویژگی‌های زیستی، فطری و غریزی انسان به گونه‌ای طراحی شده که ناخودآگاه این اهداف تامین می‌شود و روابط به گونه خاص خود تنظیم می‌گردد. اما این ویژگی‌ها کافی نیست و زمینه کج روی کاملاً از بین نمی‌رود، بلکه همواره احتمال تخطی و اهمال زیاد است. بنابراین، لازم است عنصر دیگری بدان افزوده شود تا اهمال کاری‌ها به حداقل ممکن برسد. علاوه بر آن، چه بسا رفتارها مبتنی بر ویژگی زیست‌شناختی نباشد، بلکه خاستگاه اجتماعی داشته باشد. در این صورت است که ضرورت وجود عوامل و کارگزاران «اجتماعی شدن» رخ می‌نمایند. همچنین در این موارد است که راهکارهای نظارت اجتماعی ضرورتی دو چندان می‌یابد: «با وجود این (مهارهای زیست‌شناختی)، قابلیت اهمال در جوامع انسانی، به ویژه در زمینه انجام وظایف ضروری و تنظیم رفتارهای انفرادی، چنان نیرومند است که مکانیسم‌های ژنتیکی را لزوماً باید با مکانیسم‌های فرهنگی بسیار نیرومندتر تکمیل کرد. این مکانیسم‌ها، که معمولاً «کنترل‌های اجتماعی» خوانده می‌شوند، تنظیم زندگی گروهی را بر اساس تشویق رفتارهای مطلوب و تنبیه رفتارهای نامطلوب سازمان می‌دهند.» (۸) تجربه و مطالعات جامعه‌شناسان و سایر اندیشمندان این حقیقت را به اثبات رسانده که راهکارهای نظارت اجتماعی و ضمانت‌های اجرایی به تنهایی ناکارآمد بوده و در مواردی بی‌کارکرد و یا حتی دارای کارکرد منفی است. بدین دلیل، می‌توان از عوامل و کارگزاران اجتماعی شدن حداکثر بهره را برد تا بتوان راهکارهای نظارت و ضمانت اجرایی را به درون اعضا نفوذ داد و از این رهگذر است که علاوه بر موارد یاد شده، رسانه‌های جمعی اهمیت می‌یابد. چنان که جامعه‌شناسان به تفصیل خاطر نشان ساخته‌اند، هیچ‌گونه روش نظارت اجتماعی، در صورتی که منحصراً به تشویق و تنبیه‌های برونی متکی باشد - یعنی بر تصمیم‌هایی که گروهی از افراد در مورد افراد دیگر اخذ می‌کنند - مؤثر واقع نخواهد شد. مسأله اساسی این است که نظام فرهنگی جامعه باید چنان محیطی به وجود آورد که افراد به نوعی نظم اخلاقی درونی پایبند گردند. به همین علت، یکی از هدف‌های عمده فرایند اجتماعی شدن باید عبارت باشد از ادغام موازین و ارزش‌های گروهی در وجدان‌های انفرادی به نحوی که اعضای جامعه ارزش‌های گروهی را نه به عنوان معیارهای تحمیلی از خارج، بلکه به عنوان ارزش‌ها و معیارهای شخصی خویش نیز بپذیرند. با عنایت به آنچه گذشت، هدف از این مقال، بررسی جایگاه و نقش رسانه‌های عمومی از جمله مطبوعات و رادیو و تلویزیون از دیدگاه امام خمینی رحمه الله به عنوان بنیان‌گذار انقلاب اسلامی است. به همان میزان که پرداختن به جایگاه رسانه‌ها در ساختار اجتماعی حایز اهمیت است، دیدگاه‌های حضرت امام رحمه الله درباره آن‌ها و مواضع ایشان در این باره نیز شایان توجه است. اهمیت و کارکرد مطبوعات یکی از ارکان ایجاد ارتباط و انتقال مفاهیم و نظرات در دنیای امروز، مطبوعات است. مطبوعات حوزه و گسترش فراوانی را در خود جای می‌دهد. از یک منظر، هر آنچه به طبع می‌رسد در قلمرو مطبوعات قرار می‌گیرد. به همین دلیل، نوشتار حاضر درصدد است که از این وسعت مفهومی بهره‌جسته، گونه‌های مختلف را مورد مذاقه قرار دهد. حضرت امام رحمه الله نیز از این

عمومیت مفهوم بهره برده و در سخنرانی‌ها و پیام‌های کتبی خود، گاهی «مطبوعات» را با برخی مصادیق آن مثل «روزنامه» (۹) به کار برده‌اند. تردیدی نیست که قوام و بنیاد نظام‌های اجتماعی بر اصل ایجاد ارتباط در بین اعضای جامعه و نیز رابطه با بیرون نظام است. ایجاد رابطه بدون اطلاع و آگاهی از کنش‌های درون و بیرون نظام ممکن نیست؛ بدین معنا که وجود اطلاعات و اخبار از یک سو بر تعامل‌ها مؤثر بوده و آن‌ها را تحت تاثیر قرار می‌دهد و از سوی دیگر، همین عمل‌ها و عکس‌العمل‌ها موضوعات جدیدی برای مطبوعات فراهم می‌نماید. مطبوعات یکی از ابزارهای تعیین‌کننده خطمشی‌های حاکم بر جامعه است که می‌تواند مصلح یا مفسد باشد. «اما قلم‌ها اگر لغزش پیدا کنند یک ملت را می‌لغزانند... قلم شما اگر ارشادی باشد، ملت را به راه راست هدایت می‌کند و می‌تواند مردم را از انحرافات نجات دهد.» (۱۰) یکی از کارکردهای مطبوعات انتشار اطلاعات (۱۱) و اخبار و تازه‌های علم و فرهنگ است، مطبوعات همانند سایر کارگزاران جامعه پذیر، موظفند انسان‌ها را به صورت اعضای مفیدی برای جامعه تربیت کنند. «رسالت علم و قلم و بیان، آموزش و تعلیم و تربیت انسان است تا انسان الهی شود.» (۱۲) همان‌گونه که حضرت امام رحمه الله صراحتاً بیان می‌فرمایند، رسالت قلم علم آموزی است که برای انجام این مهم، لازم است اهل قلم موقعیت و جایگاه خود را در ساختار اجتماعی همانند یک معلم دل‌سوز در نظر بگیرند تا هم به دنبال کسب علم و دانش باشند و همواره اندوخته‌های علمی خود را افزایش دهند و هم اندوخته‌های علمی خود را به کمک قلم به دیگران منتقل کنند. به طور معمول، معلم باید یافته‌های علمی خود را با زبانی بیان کند که آن‌ها که در کلاس درس نشسته‌اند بتوانند از آموخته‌های او بهره‌برند. اما این کافی نیست، بلکه تعلیم و آموزش باید همراه با تربیت باشد، علم آموزی باید جهت‌دار باشد و انسان را متوجه رابطه شخص با خدا و خالقش کند تا از این رهگذر الهی شود. از این منظر، قلم و مطبوعات کارکردی ابزاری دارند و تا زمانی ارزشمندند که بتوانند مقصدی متعالی را تأمین نمایند. در غیر این صورت، نه تنها مفید فایده نیستند، بلکه حتی مانع رشد و تعالی می‌شوند. بنابراین، اولین کارکرد مطبوعات در عرصه روابط اجتماعی، زمینه‌سازی برای رشد معنوی اعضای جامعه است. از این موضوع معلوم می‌گردد که مطبوعات و فراورده‌های قلمی در دیدگاه حضرت امام رحمه الله از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. «و آن که از همه خدمات‌ها بالاتر است این است که نیروی انسانی ما را رشد بدهد و این به عهده مطبوعات است...» (۱۳) مطبوعات و انتقاد معمولاً انسان مرتکب خطا و اشتباه می‌شود و هیچ انسانی - مگر معصومان علیهم السلام - مبرای از خطا و اشتباه نیست. اما دیدن اشتباهات، خود هنر است که باید به موقع و به نحو شایسته، اشتباهات را دید. در درون ساختار اجتماعی نیز ممکن است این‌گونه موارد وجود داشته باشد و احياناً اجزای نظام کاملاً با یکدیگر هم‌نوا و هماهنگ نباشند. یکی از کارکردهای مطبوعات مشاهده این ناسازگاری‌ها است و چه بسا تذکرات مطبوعات و سایر رسانه‌ها موجب شود که اعضای درگیر در خطا و اشتباه متوجه آن شده، روند انجام کارها را به گونه‌ای طراحی نمایند و تغییر دهند که خسارات احتمالی به دنبال نداشته باشد و از آسیب‌های جدی آشکار و پنهان جلوگیری به عمل آید. «... مساله دیگر راجع به انتقاد، البته روزنامه‌ها باید مسائلی که پیش می‌آید را نظر کنند، یک وقت انتقاد است - یعنی: انتقاد سالم است - این مفید است...» (۱۴) با این دیدگاه، که اصولاً انتقاد سالم، مفید است، انتقاد سالم از دیدگاه حضرت امام رحمه الله آن شکل بیانی است که در آن انگیزه تکمیل کاستی‌ها وجود دارد، نه آن که در پی تخریب افراد و ترور شخصیت آن‌ها باشد. «انسان چون با یکی خوب نیست، در مطبوعات او را بگوید، کار درستی نیست...» (۱۵) یکی دیگر از ویژگی‌های مطبوعات و نوشتار سالم آن است که علاوه بر حفظ کلیت نظام، (۱۶) آرامش آن دچار اختلال نگرداند و در عین آرامش و حفظ تعادل، نکات مورد نظر را به گونه‌ای بیان کند که تنش‌زا نباشد. «روزنامه‌ها نباید یک چیزهایی را که موجب تهییج مردم است و موجب انحراف مردم است در آن جا بنویسند.» (۱۷) حضرت امام رحمه الله در جای دیگر، مرز بین انتقاد و انتقام یا تضعیف و تخریب را به گونه دیگری بیان می‌کنند: «وقتی که انسان فرض کنید از یک کسی گله دارد یا می‌بیند نقیصه‌ای در کار هست این نصیحت می‌تواند بکنند، اما لسان نصیحت غیر لسان لجن کردن و ضایع کردن است. ... شما ملاحظه کنید

انسان چه قدر ضعیف است. اگر من یک قلمی دستم بگیرم و بخواهم مطلبی بنویسم برای کسی که خیلی دوستش دارم، ممکن نیست در این قلم یک لغزشی پیدا بشود که این ولو هزار تا عیب داشته باشد، یکی از آن‌ها را اشاره کنم: هیچ ممکن نیست برای این که این دوستی نمی گذارد. اگر چنانچه از آن ور، من با یک کسی دشمنی داشته باشم، یک قلمی دست بگیرم بخواهم بنویسم، ممکن نیست که از محاسن او یک کلمه بنویسم. این قضیه، قلم شیطان است این، آن کسی قلمش قلم انسانی است، آنی است که از روی انصاف چیز بنویسد، از روی انصاف صحبت کند.» (۱۸) خط مشی کلی حاکم بر فضای مطبوعات آنچه تاکنون در مورد اهمیت و کارکردهای مطبوعات عنوان شد، به نوعی بیانگر خط مشی مطبوعات در دیدگاه حضرت امام رحمه الله به شمار می آید. در نظر ایشان، مطبوعات باید دل مشغولی های عیدیه ای داشته باشند که در راس آن‌ها، وظیفه آموزش مردم در جهت تعالی و تکامل است. مطبوعات باید به طور جدی از ذکر مطالب و اخباری که زمینه انحراف دیگران را فراهم می آورد و آنان را به ورطه کثری سوق می دهد اجتناب نمایند. این یک شاخص و معیار اصولی است که هر چیز دیگر را تحت الشعاع قرار می دهد (۱۹) در زمینه این اصل اساسی و بنیادین، موضع مطبوعات در مقابل کلیت اسلام و احکام اسلامی و نیز کلیت نظام و انقلاب روشن می شود. در دیدگاه حضرت امام رحمه الله مطبوعات باید بدان گونه عمل نمایند که تحت هیچ شرایطی، کلیت اعتقاد به دین اسلام و باورها و ارزش های موجود در آن‌ها خدشه دار نشود. «احکام اسلام امانت است پیشمان و ما نباید با سر قلم ها خیانت کنیم بر این امانت و نباید با زبانها خیانت کنیم به این امانت...» (۲۰) در جای دیگر، به هنگام اعطای حکم حجة الاسلام والمسلمین خاتمی به مسؤولیت روزنامه کیهان تاکید می رزند که مطبوعات باید همیشه در خدمت اسلام عزیز و مردم و کشور باشند. (۲۱) ایشان معتقدند که یکی از رسالت های اصلی مطبوعات خدمت به مردم است. آن‌ها باید از ذکر مطالب غیر مفید به حال مردم اجتناب کنند. (۲۲) «حتی مطبوعات باید این توجه را داشته باشند که چیزهایی که برای ملت مفید نیست در روزنامه ها نویسند، کاغذ صرف این نکنند، وقت صرف این نکنند.» حضرت امام رحمه الله در بحث رسالت مطبوعات در خدمت به مردم و کشور، به این امر بسنده نکرده و به توضیح بیشتر فایده رسانی می پردازند و اعلام می دارند: «... مطبوعات مال عموم است... آنچه خوب است در رادیو و تلویزیون و مطبوعات باشد آن است که برای کشور اثری داشته باشد، مثلاً اگر زارعی خوب زراعت کرد و زراعتش خوب بود شما این شخص را به جای مقامات کشور در صفحه اول بگذارید و زیرش بنویسید این زارع چگونه بوده است.» (۲۳) یکی از موضوعات مورد نظر حضرت امام رحمه الله حفظ حرمت مردم است. ایشان هیچ گاه بین مردم و اسلامیت نظام و جهت گیری آن تمایزی نمی دیدند و به صورتی زیبا و جذاب، این دو عنصر اساسی انقلاب را با هم آمیخته می کردند، به طوری که تفکیک آن‌ها کاری بسیار سخت و دشوار است زیرا انقلاب را مردم به وجود آوردند و این در حالی است که انگیزه آن‌ها اسلام بوده است. بر این اساس، جهت گیری مطبوعات نیز باید همین راه و مسیر باشد. بهترین دلیل برای اسلامیت مردم و همراهی این دو عنصر با هم، آن است که اگر عشق و علاقه به اسلام نبود، وحدت و انسجام درونی حاصل نمی شد و در نتیجه، انقلاب به پیروزی نمی رسید. بنابراین، انقلاب مرهون اسلامیت و مردم است. (۲۴) این مضمون در حکم انتصاب حجة الاسلام دعائی نیز به وضوح روشن و آشکار است. (۲۵) امام خمینی رحمه الله در طراحی خطمشی مطبوعات تنها به بعد ایجابی و بایدها اکتفا نمی کردند و وارد حوزه «سلبی» نیز می شدند و نبایدها را نیز عنوان می کردند: هر چند ممکن است از توجه به ابعاد ایجابی، ابعاد سلبی آن نیز مشخص شود، اما در عین حال، بدان تصریح می کردند. گاهی به صورت واضح و روشن به اندیشه های غریزه نظر افکنده، به آن‌ها حمله می کردند. «هی دم از غرب چه قدر می زنی؟ چه قدر میان تهی شدیدی؟! باید احکام اسلام را با احکام غرب بسنجیم؟! چه غلطی است! شکر نعمت این است که به اسلام وفادار باشید...» (۲۶) «در جای دیگر نیز این معنا را تذکر داده و خطر قلم های مسموم را برای یاران خود بر شمرده اند. «آن‌ها که قلم های مسموم را گرفته اند و بر خلاف اسلام چیز می نویسند و ملی و دموکراتیک و این حرف‌ها را به میان می آورند، از آن‌ها نپذیرند...» (۲۷) ایشان معتقدند که قلم اسلحه ای است که باید در دست افراد صالح و شایسته باشد. (۲۸)

در عین حال، از موعظه و نصیحت اهل قلم دست بر نمی داشتند و به آن ها یادآوری می کنند که: «توجه کنید که قلم های شما شریک خنجرهایی که از پشت به ما می زند، نباشد، توجه کنید که زبان های شما، قلم های شما چماق نباشد و با همان قلم بنویسید که چماق بد است. توجه کنید که قلم های شما و زبان های شما مسلسل نباشد و به سینه این جوان های ما وارد بشود و آن وقت بگویید که به ما حمله شده است. شما هم حمله کردید.» (۲۹) مطبوعات و روحانیت از آن جا که حضرت امام رحمه الله معتقد بودند که خاستگاه انقلاب، توان حرکتش و تمام بافت ها و سلول هایش از اسلام است، آنچه را به اسلام مرتبط است ارج می نهادند و معتقد بودند که باید حریم و حرمت آن حفظ گردد و به هیچ کس حق نمی دادند که بدان متعرض گردد. آنچه آن که روحانیت برای اسلام و انقلاب همانند طیب است. همان گونه که پزشک از ابتدا با سلامت و بیماری اشخاص آشنا می شود و راه حفظ سلامتی و نیز درمان بیماری ها را می داند، روحانیت اسلام و راه های شناخت آن را فرا گرفته است. تخصص در کارها و انجام کارشناسی های لازم در کارها نیز ما را بر آن می دارد تا اسلام شناسی را به اسلام شناسان و کارشناسان فن ارجاع دهیم. «آقایان نشینند که دیگران قلم ها را بردارند و قانون را بررسی کنند و به خیال خودشان آن را اصلاح کنند. این حق شماست. درباره قانون اسلام، باید اسلام شناس نظر بدهد، قانون اساسی جمهوری اسلامی یعنی: قانون اساسی اسلام. حق این مطلب با شماست.» (۳۰) با این دیدگاه، امام رحمه الله یک شاخص و معیار برای شناخت قلم های مسموم از قلم های سالم و خادم ترسیم کردند و اعتقاد داشتند که قلم فرسایی بر ضد روحانیت (۳۱) اقدام علیه اسلام است. «من این نصیحتی که می کنم برای شماست و برای نسل های آینده که بدانند این را که هر وقت یک قلم فاسدی خواست مطلق روحانیت را از بین ببرد، یا به یک صورتی منزوی کند یا روحانی که در بین ملت مؤثر است او را خواست که منزل کند، این روی آن نقشه دارد عمل می کند.» (۳۲) اما ممکن است دشمن با برانگیختن احساسات و عواطف مردم و روشنفکران، مسیری انحرافی در اذهان و تحلیل ها ایجاد نماید. برای پیش گیری از ایجاد این مسیر انحرافی، امام رحمه الله در پیشگاه خداوند متعال و در حضور مردم سوگند یاد کردند. و خدا را بر آن گواه گرفتند که این موضع گیری و دفاع از روحانیت بدان سبب نیست که خود از صنف روحانی اند در واقع، دفاع امام رحمه الله از روحانیت اسلام، حرکتی سیاسی، حزبی و صنفی نبود بلکه آنچه را وظیفه دینی و الهی خود احساس می کردند بیان می نمودند. مطبوعات و مجلس خبرگان امام خمینی رحمه الله همواره در ذهن خود، دغدغه حفظ کیان و ارکان اعتقادات دینی جامعه اسلامی را داشتند به منصف ظهور رساندن این اعتقادات دینی منوط بر آن است که چارچوب و شالوده کار منطبق با اسلام باشد. بدین منظور، مجلسی تحت عنوان مجلس خبرگان تاسیس کردند. مجلسی که اعضای آن کارشناسان اسلام باشند. به طور عادی و معمول، این گونه اتفاق نمی افتد که این جمع قابل توجه، همگی به تنظیم احکام منافی اسلام رای بدهند. زیرا آنان احکام اسلامی را بهتر از دیگران می شناسند. به همین منظور و برای حفظ وصیانت از احکام اسلام و حرمت فقهای اسلام، با بیانی سلیبی از قلم هایی که برای تضعیف خبرگان به میدان آمده اند با عنوان «زهر آگین» یاد کردند و آنان را عمال بیگانه معرفی نمودند. «... آن ها با قلدری عمل می کردند، حالا این ها با تشکل و باقلم های زهر آگین و صحبت های انحرافی مشغول شده اند. آن ها سابق با سرنیزه اهل علم را، اهل تقوا را، مؤمنین را می کوبیدند، با سرنیزه مجالس وعظ و خطابه را، مجالس عزاداری بر شهداء را می کوبیدند، این ها با قلم. قلم ها همان سرنیزه سابق است. آن سرنیزه به صورت قلم درآمده، ساواک به منزله، به صورت گروه های دیگر درآمده و مقصد همان مقصد است. باید بیدار بشود ملت ما. به صورت های مختلف، با اسلام مخالفت می کنند. در مجلس خبرگان، به مجرد این که صحبت ولایت فقیه شد، شروع کردند به مخالفت... در یکی از مجالس شان این منحرین را این هایی که از اسلام هیچ اطلاعی ندارند را این هایی که مخالف با اسلام هستند، در مجلس شان گفتند که این مجلس خبرگان باید منحل بشود و دیگران هم دست زدند، برای آن تظاهرات کردند. این ها از مجلس خبرگان می ترسیدند. برای این که مجلس خبرگان می خواهند ولایت فقیه را اثبات کنند، مجلس خبرگان می خواهند تصویب کنند آن چیزی را که خدای تبارک و تعالی فرموده است و این ها از او می

ترسند.» (۳۳) بنابراین، اگر مطبوعات می‌خواهد مصلح باشد و حافظ کیان اسلام و انقلاب و دین، باید از طرح هر آنچه موجب تضعیف مجلس خبرگان می‌شود خودداری کند. مطبوعات و قوه قضائیه اصولاً دستگاه قضایی در هر جامعه‌ای، عهده دار برخورد با خاطیان و منحرفان است تا آنان را مجبور به همنوایی با کل نظام نماید. تضعیف این دستگاه به هر شکل که باشد، موجب تقویت کسانی است که دستگاه قضایی باید با آنان برخورد نماید تا امنیت و عدالت در جامعه پابرجا باشد. در هر نظام اجتماعی، طراحی قوانین و مقررات قضایی مبتنی بر باورها و عقاید حاکم بر آن جامعه است. به دلیل آن که انقلاب ریشه در اسلام دارد، قوانین و مقررات حاکم بر اجزای آن نیز باید موافق با احکام و موازین اسلامی باشد. علاوه بر آن، سایر اجزا و بخش‌های نظام نیز باید بر اساس اصول و موازین اسلامی با آن رابطه برقرار نمایند. مطبوعات و سایر رسانه‌ها به عنوان جزئی از این نظام، روابطی با دستگاه قضایی خواهند داشت که حضرت امام رحمه الله آن را بدین گونه طراحی می‌نماید: «مجلات و روزنامه‌ها و رسانه‌های گروهی توجه داشته باشند که تضعیف قوه قضائیه بر خلاف موازین اسلامی است و از پخش چیزهایی که موجب تضعیف یا توهین مقام قضاست، احتراز کنند.» (۳۴) اما این امکان وجود دارد که دستگاه قضایی طی مراحل قانونی بررسی و نهایتاً صدور حکم، دچار اشتباه گردد. در این صورت، آیا موازین اسلامی اجازه می‌دهد که اشخاص حقیقی یا حقوقی وارد پرونده شده و درباره آن اظهار نظر نمایند؟ «شکایت از قاضی یا دادگاه باید به حسب مقررات شرعی باشد و شاکی هر کس هست حق ندارد در مطبوعات یا رسانه‌های گروهی یا در مجامع عمومی طرح دعوا کند و علیه قوه قضائیه جوسازی نماید.» (۳۵) در صورتی که دستگاه قضایی مرتکب اشتباه و خطا شد و اعتراضی به حکم وجود داشته باشد باید: «... به مقامات صالحه رجوع نمایند و به هیچ وجه، خودسرانه عملی را انجام ندهند و باید بدانند که احکام صادره از قضات شرعی، مادامی که خلاف شرع بودن آن در محاکم و مراجع صالحه ثابت نشده، واجب العمل است.» (۳۶) رعایت حریم و شان قاضی و امر قضاوت آن قدر اهمیت دارد که هیچ کس به هیچ عنوان، حق دخالت در کار قضاوت ندارد. حتی دخالت کردن مسوولین نیز خلاف شرع قلمداد شده است. اجازه نداشتن دیگران در دخالت موجب می‌شود که دستگاه قضایی و شخص قاضی استقلال خود را حفظ کند. (۳۷) و علاوه بر آن که وامدار دیگران نباشد، از ترس جوسازی‌ها، حکمی منافی با موازین شرع صادر ننماید زیرا جوسازی مطبوعاتی ممکن است بدان جا ختم شود که قاضی و یا دستگاه قضایی تحت فشارهای بیرونی و یا افکار عمومی واقع شده و به چیزی حکم کند که نباید. ممنوعیت در کار قضاوت شمول زیادی دارد و حتی سایر مجتهدان را نیز در بر می‌گیرد. ممانعت از اجرای حکم از ناحیه هر کس که باشد خلاف شرع قلمداد شده است. بنابراین، مطبوعات باید موضع خود را آن گونه طراحی نمایند که دخالت در کار دستگاه قضایی شمرده نشود. مطبوعات و شورای نگهبان یکی دیگر از نهادهای زاینده اسلامیت انقلاب، شورای نگهبان است که وظیفه آن نگرانی از حریم قوانین و موازین اسلام و قانون اساسی است. تاریخ انقلاب‌ها این واقعه تلخ را نمایان می‌سازد که همواره پس از تثبیت انقلاب‌ها، حکام و سردمداران حکومت و نظام از عقاید و نگرش‌های اولیه خود فاصله گرفته و به تدریج، بر معتقدات اولیه خود خط بطلان کشیده‌اند. حضرت امام رحمه الله که با بینش عمیق خود چنین پدیده‌ای را پیش‌بینی می‌نمودند، ابتکار عمل را برای همیشه در دست گرفتند و شورای نگهبان را تاسیس کردند تا همواره مصوبات مجلس را مدنظر داشته باشند و از ورود افراد ناصالح و ناشایست به مجموعه قانون‌گذاری و مدیریتی نظام اسلامی ممانعت به عمل آورند. این ممانعت البته همواره با فشارهایی از بیرون درون روبه‌رو بوده است تا از طریق تضعیف این شورا، راه‌های ورود به پیکره نظام فراهم گردد. اما حضرت امام رحمه الله با جدیت تمام، وارد عرصه گردیدند و از کیان شورای نگهبان دفاع نمودند. دفاع ایشان در برابر مطبوعات و محافل و سخنرانی‌ها از دو موضع قابل توجه است: اولاً، ایشان نه تنها از شورای نگهبان دفاع نمودند و تضعیف آن را به مصلحت اسلام و مسلمین ندیدند، بلکه اعضای این شورا را نیز مورد حمایت قرار دادند و از آنان دفاع کردند. ثانیاً، از مطبوعات و اشخاصی که در مطبوعات ذی نفوذ هستند خواستند قوانین و مقررات را ارج نهند و بدان پایبند باشند، هرچند مخالف منافع شخصی و گروهی آن‌ها باشد. (۳۸) مطبوعات

و دستگاه‌های نظامی و انتظامی معمولاً هرگونه حرکت و جنبش جدید، اشخاص و گروه‌هایی را با خود بیگانه احساس می‌کند و متقابلاً آنان نیز با آن حرکت و جنبش بیگانه بوده، به ستیز با آن بر می‌خیزند تا شاید بتوانند، قدرت مقابله آن جنبش و حرکت را در رویایی با مشکلات تضعیف نمایند. برای افزایش تاب مقاومت در برابر دشمنان، هر حرکتی نیازمند بازوان نظامی و قوای مسلح است، به خصوص وقتی دشمنان بیرونی متحد و متشکل باشند تا ممانعت جدی بر سر راه آن جنبش ایجاد کنند. از این رو، رسانه‌های گروهی همواره باید این اصل را مد نظر داشته باشند که قوای مسلح انقلاب هیچ‌گاه نباید تضعیف شوند. تضعیف قوای مسلح، راه بر بیگانگان می‌گشاید. بلکه به عکس، مطبوعات باید در مسیر تقویت بنیادهای نظامی و انتظامی گام بردارند تا مبادا دشمن به کمک تضعیف عناصر داخلی، بر آن‌ها غلبه کند. (۳۹) حضرت امام رحمه الله به عنوان یک رهبر سیاسی - دینی، از تحلیل‌های سیاسی یا عقلانی صرف اجتناب می‌کردند و توده مردم را با مفاهیم و دل‌مشغولی‌های اعتقادی و باورهای ایدئولوژیک همراه می‌ساختند تا وظایف اجزا و اعضای نظام نهادینه شود؛ زیرا عجین شدن وظایف سیاسی با تکالیف دینی، نهادینه کردن آن وظایف را به دنبال دارد. (۴۰) اما همواره این مشکل به عنوان یک واقعیت اجتماعی وجود داشته است. که چه بسا برخی افراد ناهمنوایی کنند و مرتکب کج روی شوند. در چنین شرایطی، رهبر سیاسی و دینی از مؤلفه‌های اقتدار دینی و سیاسی بهره‌جسته، برای حفظ کیان و انقلاب و تمامیت ارضی و اعتقادی آن، با تمام توان وارد میدان می‌شود. (۴۱) اما تضعیف اجزا و تشکل‌های درون نظام همواره برخاسته از عناصر بیرونی و دشمنان نیست، چه بسا برخی دوستان نادان مرتکب این اشتباه شوند و بازوان مسلح و حفاظ انقلاب را به گونه‌ای تضعیف نمایند. در این صورت، لحن کلام و بیان دگرگون می‌شود و باید زبان نصیحت و پند و اندرز گشود و آنان را آگاه ساخت. «انصاف نیست که جوانان عزیز اسلام از ارتش و سپاه و ژاندارمری و بسیج و شهربانی گرفته... در سراسر کشور در خدمت اسلام و مسلمین خون خود را نثار و جان خود را فدا کنند، ما در کناری بنشینیم و با قلم‌ها و زبان‌های خود قلب نورانی آنان را آزار دهیم. (۴۲) مطبوعات و مجلس شورای اسلامی در نگاه امام خمینی رحمه الله هرچه از مسؤولان در پیکره نظام و حکومت رخ دهد، رنگ و بوی رسالت و وظیفه را دارد. با این نگرش، نامزدی در انتخابات مجلس نیز به عنوان یک وظیفه دینی و ملی مطرح می‌شود. اگر نمایندگی مجلس یک وظیفه تلقی شود که بر دوش اشخاص سنگینی می‌کند، باید هر که اصلح است به میدان بیاید و طبعاً در این میان، باید اخلاق انتخاباتی را مبتنی بر داده‌های دینی و آموزه‌های اخلاقی استوار سازد. آموزه‌های دینی و اخلاقی حکم می‌کند که اگر کسی نامزد انتخابات شد و صلاحیت او تایید نگردید و یا مردم به او رای مثبت ندادند، اصل انتخابات را مورد هجوم قرار ندهد و در اذهان عمومی نسبت به نتیجه انتخابات تشکیک ایجاد ننماید. خدمت و انجام وظیفه جای خاصی نمی‌خواهد، در هر جای این نظام حکومتی می‌توان خدمت کرد. اصحاب مطبوعات و قلم نباید با جوسازی فضای حاکم بر جامعه را متشنج سازند. (۴۳) پس از تشکیل مجلس نیز مطبوعات و اهل بیان و قلم باید کمک کنند تا قوانین مطابق با موازین اسلام طرح، تصویب و اجرا شود. بنابراین، نمایندگان نیز موظف‌اند تا طرح‌ها و لوایح پیشنهادی را براساس موازین اسلام تصویب کنند و از قلم‌های مسموم و گفتارهای منحرفان نترسند. (۴۴) مطبوعات و ملی‌گرایی هر انسانی نسبت به آب و خاک و میهن خود و ویژگی‌های فرهنگی‌اش تمایلات ویژه‌ای دارد و در حفاظت و حراست از آن‌ها تلاش و جدیت می‌نماید و در مقابل دشمنان خارجی که بیرون از مرزها هستند و به دنبال تجاوز به حریم کشور می‌باشند، به مقابله و دفاع بر می‌خیزند. این اصل کاملاً پذیرفتنی و قابل قبول است و هیچکس در مقابل این تلقی و طرز فکر واکنش نشان نمی‌دهد، مگر آن‌که بیگانه با خود و یا خودفروخته و وابسته به خارج باشد که مؤلفه‌های شهروندی و ملیت خود را نادیده گیرد و همه چیز را به بیگانگان بفروشد. اما معنا و مفهوم دیگری از «ملی‌گرایی» در ادبیات انقلاب اسلامی وجود دارد غیر از آنچه ذکر شد و آن تسلیم مطلق در برابر مؤلفه‌های ملی است، اگر چه متعارض و متناقض با باورهای دینی باشد. یکی از ویژگی‌های برجسته حضرت امام رحمه الله آن بود که توانست در اندیشه خود ویژگی‌های ملی و دینی را جمع نماید و به پیروان خود این را بیاموزد که

ملیت و ملی‌گرایی در ادامه باورهای دینی، مقدس است اما اگر در مقابل دین داری قرار گیرد مذبوم و مطرود است. در زمینه این تفکر و اندیشه، همواره مطبوعات را نیز به این مهم متوجه می‌کردند که مبادا ویژگی ملی‌گرایی بر دین باوری ترجیح یابد و آن را تحت الشعاع قرار دهد. «آن‌ها که قلم‌های مسموم را گرفته‌اند و بر خلاف اسلام چیز می‌نویسند و ملی و دموکراتیک و این حرف‌ها را به میان می‌آورند، از آن‌ها نپذیرند.» (۴۵) دقت در این فراز در برگیرنده نکاتی است که ذکر آن خالی از لطف نمی‌باشد. اولاً، قلم‌های مسموم قلم‌هایی است که بر خلاف اسلام به حرکت درآمده و قلم‌فرسایی می‌کنند. ثانیاً، ملی‌گرایی، که بر خلاف اسلام باشد، مذبوم است، و قابل پذیرش نیست. حضرت امام رحمه الله به این بیان اکتفا نکردند و شاخص‌های روشن‌تری برای قلم‌های مسموم معرفی کردند تا مبادا دشمنان انقلاب و دگراندیشان با به کارگیری واژه‌های مقدس، تقدس‌زدایی کنند و انقلاب و یارانش را از مسیر خود منحرف سازند. «قلم‌های مسموم را بشناسند، اشخاصی که قلم دست می‌گیرند و بر ضد اسلام، بر ضد روحانیت، بر ضد مسیر ملت قلم‌فرسایی می‌کنند، بشناسید آن‌ها را... زحمت ملت ما برای اسلام است، برای اسلام بود. اسلام است که سعادت همه را تامین می‌کند و اسلام است که ما را به پیروزی رساند و اسلام است که ما را به پیروزی می‌رساند... اگر اسلام نبود، اینها که برای آزادی قلم‌فرسایی می‌کنند، اینجا نبودند، آزادی نداشتند. آزادی را اسلام به ما داده. قدر این آزادی را بدانید و قدر این اسلام را بدانید. کسانی که برای کشور می‌خواهند خدمت کنند، به اسلام خدمت کنند باید روحانیت را تقویت کنند، دانشگاه را تقویت کنند.» (۴۶) دقت در مطالب ذکر شده این واقعیت را نمایان می‌سازد که از قلم‌فرسایی بر ضد روحانیت و بر ضد مسیر ملت - که همانا اسلام بوده است - قلم‌های مسموم شناخته می‌شود. ملت ما با نام و یاد «اسلام» به پا خاست و چون قیام و انقلاب زیر لوای اسلام بوده دستاوردهای این انقلاب و قیام نیز اسلامی است در نتیجه، آزادی ارمغان اسلام به مردم، به ویژه به اهل قلم است. حال که چنین است، اگر ملی‌گرایی به معنای عشق به آب و خاک و میهن در وجود کسی شعله‌ور است، باید از اسلام و مؤلفه‌های حاکی از اسلامیت دفاع کند در غیر این صورت، موضع‌گیری در مقابل اسلام و خواسته ملت است. یکی از زیبایی‌های کلمات حضرت امام رحمه الله این است که همواره خواسته ملت را «اسلام» معرفی کرده و بین این دو تفکیک‌ناپذیر نشده‌اند، گویی این دو واژه و مفهوم مترادف یکدیگرند. بنابراین، منظور از «خواسته ملت و مردم» بعد اسلام خواهی آنان است. برای تقویت این مهم نیز خطاب به اهل قلم و روشنفکرانی که می‌خواهند اسلام را با دنیای متمدن جدید مقایسه کنند و غرب‌گرایی را رواج دهند، به شدت هشدار داده‌اند و مجدداً آنها را به اسلام و همراهی با مردم - که همان اسلام است (۴۷) - دعوت کرده‌اند. این شکل برخورد امام رحمه الله با جریان روشنفکری وابسته و غریزدگان موجب گردید که آنان منفعلانه وارد میدان شوند و این بار با نام «اسلام» و دین‌خواهی و دین‌باوری، شبهاتی را القاء کنند تا اذهان عمومی بدین وسیله مسموم شود. بنابراین، این قشر محکوم‌اند به رفتار خودپسندانه خود، نه اسلام‌پسندانه. آنچه را هم از این دسته به اسلام نسبت داده می‌شود از روی بی‌اطلاعی از اسلام است که این نوع عملکرد دقیقاً یکی دیگر از شاخص‌های قلم‌های مسموم است که «سمپاشی» می‌کنند. (۴۸) شکل برخوردهای حضرت امام رحمه الله با جریان روشن‌فکری بیمار و منحرف از اسلام همواره شکل جدی‌تری نیز به خود گرفت: زیرا آنان به هوش نیامدند و این عدم هوشیاری، اگرچه بعضاً از روی نادانی بود، اما گاهی هم از روی عناد و دشمنی و سرسپردگی به حساب می‌آمد. حضرت امام رحمه الله این بار با قاطعیت تمام، در خانه نشین کردن جریان ملی‌گرایی وابسته وارد میدان شدند و اعلام داشتند: «... تا من هستم، نخواهم گذاشت حکومت به دست لیبرال‌ها بیفتد، تا من هستم، نخواهم گذاشت منافقین اسلام این مردم بی‌پناه را از بین ببرند. تا من هستم، از اصول «نه شرقی و نه غربی» عدول نخواهم کرد. تا من هستم، دست‌ایادی امریکا و شوروی را در تمام زمینه‌ها کوتاه می‌کنم و اطمینان کامل دارم که تمامی مردم در اصول، همچون گذشته پشتیبان نظام و انقلاب اسلامی خود هستند...» (۴۹) بررسی مواضع حضرت امام رحمه الله در مقابل روشنفکران وابسته این واقعیت را نشان می‌دهد که آن بزرگوار مراحل نصیحت و آگاهی‌دادن را پشت سر گذاشته و در این باره، هیچ چیزی را فروگذار نکرده‌اند، با

وجود آن که بر عجز شدن خصوصیت مردمی با اسلام تاکید داشته اند، زیرا ایشان دشمن را خوب شناخته بودند. (۵۰) و به همین دلیل، توانسته بودند الگوهای مناسبی برای مواضع خود طراحی نمایند. تقویت قلم های ملی گرایان وابسته از طرف دشمنان، بیانگر این واقعیت است که این قلم ها در خدمت اهداف دشمنان است. امام رحمه الله و آزادی مطبوعات همان گونه که قبلا ذکر شد، ایجاد ارتباط یکی از ضروریات دنیای امروز است که در تعامل افراد با یکدیگر نقش مهمی ایفا می نماید. اصولا تعامل اعضا بر این اصل استوار است که متعاملین اعمال خود را به گونه ای تنظیم کنند که احساس رضایت و خشنودی و میل به بقا و استمرار تعامل در هر دو به وجود آید: اگر این احساس خشنودی به هر دلیل، به نارضایتی تبدیل گردد، تعامل قطع می شود و ادامه نمی یابد. یکی از دلایل نبود رضایت و خشنودی آن است که اعمال افراد در گیر در تعامل مبتنی بر الگوهای پذیرفته شده رفتاری باشد. ابتدا بر الگوهای رفتار، خود به نحوی بیانگر محدوده آزادی اعمال متعاملین است؛ بدین معنا که افراد در گیر در تعامل باید در آن قالب ها عمل نمایند تا تعامل به شکل مطلوب ادامه یابد و منجر به قطع یا ستیز و خشونت نگردد. حال سخن در این جاست که این قالب ها و الگوهای عمل چگونه باید طراحی شود و خاستگاه آن ها کجاست؟ صورت های متعددی می توان برای آن به تصویر کشید؛ گاه ممکن است این الگوها صرفا جنبه توافقی داشته باشد. این توافق گاه در سطح وسیع و کلان مطرح است و به وفاق اجتماعی باز می گردد و گاهی ممکن است در یک سطح خرد صورت پذیرد در هر دو صورت، مبنای رضایت، توافق است. اما گاهی ممکن است این الگوها از سوی یک دستگاه مستبد و خود رای القا شده باشد و نادیده گرفتن آن با انواع تنبیه ها روبه رو گردد. گاهی نیز ممکن است در ورای این الگوها، ارزش های بنیادین دیگری نهفته باشد و بر اساس آن، این قالب ها طراحی شده باشد. آنچه مسلم است این است که همواره در اعمال بشر محدودیت هایی وجود داشته تا موجب تضییع حقوق دیگران نشود. حال باید دید که حضرت امام رحمه الله چه موضعی در قبال آزادی مطبوعات داشتند. در نظر ایشان، مطبوعات رسالت سنگینی بر عهده دارند تا آنچه زمینه آزادیشان را فراهم نموده حفظ کنند. در اوایل پیروزی انقلاب و در نشست با کانون نویسندگان، (۵۱) اظهار داشتند که آزادی قلم های شما مرهون ملت و اسلام است. بنابراین، باید در راه تعالی اهداف این دو کانون قدرت گام بردارید. و برای آن که ذهن ها دچار تضاد نگردد، این دو کانون را در راستای یکدیگر تبیین کردند؛ زیرا اقتدار اسلام بود که موجب قدرت ملت شد. چه بسا فریبکاران و فرصت طلبانی بخواهند از ویژگی مردمی بودن سوء استفاده کنند، اما وظیفه آحاد مردم است که از مکر مکاران جلوگیری کنند و توطئه های آن ها را خنثی سازند. (۵۲) امام رحمه الله در جای جای پیام ها و سخنرانی های خود، همواره متذکر گشته اند که قلم و بیان آزاد است که بنویسد و بگوید، اما توطئه نباید بکند. معیار توطئه در دیدگاه آن بزرگوار عبارت بود از آنچه مصلحت کشور و انقلاب را به مخاطره می اندازد یا مسائل مربوط به نهضت و اسلام را تحریف کند. (۵۳) در جای دیگر نیز شاخص توطئه را تحریف دانسته و اظهار نموده اند: «دشمن خودتان را بشناسید. من حالا دارم معرفی می کنم و این نواری که من می گویم، امروز، امشب، باید یا هر وقت که می شود، باید در رادیو بی یک کلمه این طرف و آن طرف، اگر اهل یک حرف اهل روزنامه یا رادیو این ور و آن ور بکنند، من خراب می کنم آن روزنامه را؛ برای این که بر خلاف مسیر ملت است، آزادی نیست، توطئه است، ما توطئه ها را می شکنیم. بشناسید آن ها را. من حجت را دارم تمام می کنم بر ملت ایران. من می بینم بدبختی هایی که از همین اشخاصی که فریاد آزادی می کشند برای ملت ایران. من بدبختی را دارم می بینم.» (۵۴) در این کلام، حضرت امام رحمه الله تصریح می کنند که قلم های توطئه گر مطالب را به صورت واقع بیان نمی کنند، بلکه «این ور و آن ور» می کنند. علاوه بر آن، ایشان به صورتی کاملا روشن و شفاف به دفاع از حدود و ثغور دین بر آمده اند و به جد، با قلم های مسموم - که همان قلم های نافی اسلام و احکام اسلامی است - به مبارزه برخاسته و اجازه توهین به مقدسات (۵۵) را نداده اند، تعرض به اسلام را آزادی نمی دانند. (۵۶) بلکه آزادی غربی معرفی می کنند که برای به فساد کشیدن جوانان طرح می گردد. (۵۷) «مقاله ها به جای مسلسل ها، حالا به روی اسلام بسته شده است. الان ما گرفتار سرنیزه نیستیم، ما گرفتار قلم هستیم، اهل قلم، ما گرفتار روشنفکرها هستیم، ما

گرفتار آزادیخواه‌ها - که آزادی را نمی‌دانند چی است - هستیم. یعنی چه آزادی؟ ما الان گرفتار این‌ها هستیم و من امیدوارم که بیدار بشود یک وقت ملت ما» (۵۸) امام رحمه الله در برخورد با جریان وابستگی و اسلام زدایی به موعظه و پند و اندرز اکتفا نمی‌کردند و به صورت آشکار و صریح اعلام می‌نمودند که نشریات مسموم نباید اجازه نشر داشته باشند زیرا ممکن است موجب اغفال توده‌ها گردند. (۵۹) معتقد بودند مسئولان مستقیم نشریات باید با اعمال نظارت‌های جدی، از ایجاد انحراف جلوگیری نمایند، و گرنه ممکن است ملت برای حفظ دستاوردهای خود، وارد میدان عمل شوند که در آن صورت، ملاحظات کنار می‌رود. (۶۰) «اکنون وصیت من به مجلس شورای اسلامی در حال و آینده... آن است که نگذارند این دستگاه‌های خبری و مطبوعات و مجله‌ها از اسلام و مصالح کشور منحرف شوند و باید همه بدانیم که آزادی به شکل غربی آن که موجب تباهی جوانان و دختران و پسران می‌شود، از نظر اسلام و عقل محکوم است. و تبلیغات و مقالات و سخنرانی‌ها و کتب و مجلات بر خلاف اسلام و عفت عمومی و مصالح کشور حرام است و بر همه ما و همه مسلمانان جلوگیری... و از آنچه در نظر شرع حرام و آنچه بر خلاف مسیر ملت و کشور اسلامی و مخالف با حیثیت جمهوری اسلامی است، به طور قاطع اگر جلوگیری نشود همه مسؤول می‌باشند» (۶۱) بنابراین، حضرت امام رحمه الله مصرا معتقد بودند که حد و مرز آزادی‌ها در قلم و بیان احکام دین اسلام و نیز مصالح کشور است. چه بسا مواردی وجود داشته باشد که مستقیما با شرع مقدس مرتبط نباشد، اما مصالح نظام و کشور اسلامی را به مخاطره بیندازد که در این صورت حفظ مصالح عمومی کشور بر همه کس شرعا و عقلا لازم است. امام رحمه الله و سینما یکی از رسانه‌های عمومی، که از مظاهر تمدن جدید به شمار می‌رود، سینما می‌باشد که می‌تواند به سهم خود، اثر شایان توجهی در جامعه‌پذیری و آموزش هنجارها داشته باشد و در عین حال، در دنیای امروز یکی از وسایل گذران اوقات فراغت نیز به شمار می‌آید. با توجه به نقش سینما و قابلیت تاثیرگذاری آن بر بینندگان، اگر این وسیله در جهت رشد و تعالی اخلاقی به کار گرفته شود ابزاری بسیار کارآمد و مهم است به همان اندازه، اگر در جهت فساد و تباهی اخلاقی گام بردارد، اثر تخریبی مهمی دارد. حضرت امام رحمه الله با اصل کاربرد سینما و استفاده از آن موافق بودند، به شرط آن که موجب فساد اخلاق و تخریب فرهنگی اسلامی نباشد. (۶۲) ایشان در اولین سخنرانی خود، در بین مردم مسلمان و انقلابی کشور به صراحت بیان داشتند: «سینما یکی از مظاهر تمدن است که باید در خدمت این مردم، در خدمت تربیت این مردم باشد.» (۶۳) موضع‌گیری‌های حضرت امام این واقعیت را نشان می‌دهد که ایشان پیوسته دغدغه دین‌داری مردم و حفاظت از کیان فرهنگی اسلامی را داشتند و کلیه دولتمردان و شخصیت‌های فرهنگی کشور را دعوت به این مهم می‌کردند که تمام اجزاء و عناصر تشکیل‌دهنده نظام و کشور اسلامی محتوای اسلامی داشته باشد زیرا وقتی رای به جمهوری اسلامی داده شد همه چیز باید اسلامی باشد. (۶۴) بنابراین، وقتی گفته می‌شود سینما باید اسلامی باشد فقط بدین منظور نیست که به نوعی جایگاه تماشاگران جدا شود و زنان در محل خاص و مردان در جای دیگری استقرار یابند، بلکه علاوه بر این مهم، باید محتوای فیلم‌های سینمایی مملو از معارف و شعایر دینی باشد تا از این طریق بینندگان آموخته‌های دینی را در فرایند اجتماعی شدن بیاموزند و از روش‌های غیر مستقیم با معارف دینی آشنا گردند. امام رحمه الله و رادیو و تلویزیون امروزه رادیو و تلویزیون در گونه‌های متفاوت خود، یکی از اساسی‌ترین وسایل ارتباط جمعی و ابزار اطلاع‌رسانی است که کارکردهای متعددی برای نظام اجتماعی دارد و نقش‌های عمده‌ای ایفا می‌کند. آگاهی مردم از رویدادها و اتفاقات در عرصه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی و فرهنگی از کارکردهای این بخش به حساب می‌آید. پیش‌بینی رخدادهای طبیعی و احیانا فراهم کردن زمینه‌های لازم برای استفاده‌های علمی و تحقیقاتی و یا پیشگیری از خسارات احتمالی نیز از دیگر زمینه‌های استفاده از رادیو و تلویزیون است. دنیای صنعتی امروز و تاثیرات قابل توجه آن بر حیات انسان، به خصوص در زمینه روابط فردی و اجتماعی، کناره‌گیری از زیبایی‌های طبیعی و احیانا تخریب آن‌ها، زندگی شهری و مجتمع‌نشینی، به کارگیری وسایل و امکانات خدماتی و رفاهی همه موجب شده است که انسان امروزه برای پر کردن اوقات خود، از این دستگاه‌ها حداکثر بهره را ببرد و به جای آن که خود را به دامن

طبیعت و زیبایی های آن بسپارد، عکس و فیلم آن را به درون خانه خود ببرد، به جای آن که کودکان منتظر شب های یلدا و قصه های مادر بزرگ باشند، همه روزه از طریق رادیو و تلویزیون چشم و گوش خود را به داستان های گویا و مصور می سپارند. آموزش های گوناگون دیگر نیز از طریق این دستگاه ها صورت می پذیرد. یادگیری آداب و سنن اجتماعی، ارتباطات اجتماعی و مانند آن، همه از کارکردهای این دستگاه هاست. حضرت امام رحمه الله با توجه به همین واقعیت ها، مواضع کاملاً روشن و آشکاری در قبال مسئولین و مدیران این دستگاه ها اتخاذ کردند و توصیه های لازم را ارائه نمودند. چه آن که این دو رسانه به لحاظ قدرت تاثیرگذاری، هم در جهت اصلاح و هم در جهت افساد، قابل توجه است. حوزه و قلمرو این وسیله ارتباطی آن قدر گسترده است که ایشان آن را دانشگاهی می داند که در سطح کلی کشور گسترده است. (۶۵) چون دانشگاه است، کارکرد اصلی اش آموزش است. و چون آموزش کارکرد اصلی است، پس موقعیت های معلم و شاگردی قابل تصور است. (۶۶) بر همین اساس، می توان نقش ها و انتظارات را طراحی نمود تا به تاثیر این دستگاه ها، در ساختار فرهنگی - اجتماعی بهتر و بیش تر واقف شد. براساس این اهمیت ویژه و جایگاه رادیو و تلویزیون در ساختار فرهنگی - اجتماعی، توجه به مدیران و کارگزاران و سیاست های کلان در آن نیز اهمیت پیدا می کند. شکل گفتاری ایشان با هیات دولت موقت بیانگر آن بود که وضعیت موجود در آن وقت موجبات رضایت خاطر را فراهم نمی کرد. بنابراین، تاکیدات بیش تری صورت گرفت و اعلان داشتند که توجه بیش تری مبذول گردد تا از عناصر ناسالم پاک سازی شود. (۶۷) نکته قابل توجه دیگر در دیدگاه حضرت امام رحمه الله این است که چون این دو دستگاه امکانات فراوانی برای آموزش و پرورش اعضای جامعه فراهم می آورد، باید در زمینه تفکر دینی به عنوان یک وسیله و ابزار دین آموزی به کار گرفته شود. در این صورت، نه تنها بد و مذموم نیست، بلکه در خدمت اسلام به کار گرفته می شود. (۶۸) در به کارگیری آموزه های دینی برای آموزش دین از هیچ کوشش و تلاشی نباید دریغ ورزید و از هیچ تهدید و تهمتی نیز نباید هراسید، هرچند اتهام ارتجاع و کهنه پرستی مطرح شود. (۶۹) نه تنها این دستگاه عظیم و مهم را باید به لحاظ محتوایی اسلامی کرد، بلکه باید حضور فیزیکی و فکری وابستگان و غریزدگان را نیز از بین برد. (۷۰) زیرا عناصر وابسته هیچ گاه راضی نمی شوند، مگر آن که به انحراف کارگزاران بینجامد. (۷۱) علاوه بر آن چه گذشت یعنی رسالت آموزش و پرورش و نیز اسلامی کردن جامعه، رادیو و تلویزیون می بایست در زمینه های دیگر مورد توجه قرار گیرد. وظیفه واقع نمائی و بیان آن چه واقعیت هاست از رسالت های رادیو و تلویزیون است. در دیدگاه حضرت امام، رادیو و تلویزیون می بایست اخبار و اطلاعاتی که واقعی هستند و صحت آنها کاملاً تایید شده است به اطلاع مردم رسانده شود. (۷۲) ضمن آن که نباید دستگاه ها و نهادهای درون نظام تضعیف گردند. (۷۳) همان گونه که قبلاً نیز بیان شد، رادیو و تلویزیون از اهمیت ویژه ای برخوردار است زیرا مخاطب مطبوعات قشر خاصی است - یعنی: فقط افراد باسواد می توانند از آن استفاده کنند - سینما نیز مخاطبان خاص خود را دارد، زیرا محدودیت زمانی و مکانی دارد، اما رادیو و تلویزیون بسیار فراگیرتر است. چون رسانه ای شنیداری و دیداری است و با توجه به شرایط دنیای امروز، در همه زمان ها و مکان ها قابل استفاده است. (۷۴) «... آن وقت هم قضیه رادیو و تلویزیون فرق دارد با قضایای دیگر. ممکن است در یک وزارتخانه یک مطلب خلافی باشد، اگر ده سال دیگر هم مردم نفهمند، اما رادیو و تلویزیون، اگر یک کار خلافی بشود و بخواهد یک چیزی باشد که بر خلاف شرع، بر خلاف مسیر ملت یک چیزی نمایش بشود یا گفته بشود، همان روز اول و ساعت اول همه کشور... سرتاسر کشور یکدفعه ملتفت می شوند که یک همچو مساله ای است... بنابراین، حیثیت اسلام، حیثیت جمهوری اسلامی بسته به این دستگاه هاست.» (۷۵) چون شناخت جمهوری اسلامی و اسلام با عملکرد رادیو و تلویزیون گره خورده است، این دستگاه ها می توانند خدمات قابل توجهی به فرهنگ اسلامی و ملی بکنند. (۷۶) علاوه بر این، چون هزینه آن ها از بیت المال مسلمانان تامین می شود، باید عملکردشان در راستای مصالح مسلمانان باشد. (۷۷) رسانه ها و قوه مجریه یکی از ابتکارات و ویژگی های حضرت امام رحمه الله، که اختصاص به ایشان داشته است، نگاه کل نگر و اصولی به نظام می باشد. این امر، باعث شده

که آن بزرگوار همواره بین کلیت نظام جمهوری اسلامی و اجزای آن تفکیک قایل شود. در اندیشه سیاسی امام رحمه الله، حفظ نظام چنان مهم است که حاکم اسلامی برای حفظ نظام، می تواند بسیاری از احکام اسلام را تعطیل کند. از جمله این موارد، می توان به تعطیل شدن حج به دستور ایشان اشاره کرد. به همین دلیل است که حضرت امام در جای جای گفتار و اندیشه های خویش دفاع از ارکان نظام را مد نظر داشته اند. (۷۸) و علی رغم اطلاعاتشان از کمبودها و کاستی ها و احیانا تخلف ها، سکوت اختیار می کردند تا مبادا نظام دچار اختلال و دگرگون شود. برای انجام این مهم، همواره اهل قلم و زبان را دعوت به آرامش و عدم شایعه پراکنی می کردند. چه بسا این امر، توطئه دشمنان و تضعیف دولت اسلامی را به همراه داشته باشد. (۷۹) و نیز چه بسا تضعیف ارکان نظام با فتنه های مطبوعاتی انجام شود که بخش ها و اجزای درون کشور را در مقابل یکدیگر قرار دهند. (۸۰) و اختلافات را با برنامه های طراحی شده دامن بزنند. (۸۱) امام در طول حیات خود در جمهوری اسلامی، همواره از دولت و سایر دستگاه های نظام حمایت جدی می کردند. و همه اعضای جامعه را، اعم از مسئولین و غیر مسئولین، دعوت به حمایت از دولت می نمودند. ایشان بر این عقیده بودند که تضعیف دولت اصولا از سر بی اطلاعی و بعضا غرض ورزی است و در ورای آن توطئه های دشمنان اسلام نهفته است. آنها از دشمنی با دولت شروع می کنند و آرام، آرام سایر دستگاه ها را نشانه خواهند گرفت. (۸۲) در حالی که، قبلا این دشمنی را احساس کرده و تذکرات لازم را داده اند. (۸۳) و بیان داشته اند که اگر عضوی از دولت متخلف باشد می بایست او را نصیحت کرد. پی نوشت ها ۱- ارتباط را می توان جریانی دانست که طی آن دو یا چند نفر به تبادل افکار، نظرات، احساسات و عقاید خود می پردازند. باقر ساروخانی، جامعه شناسی ارتباطات، ج دوم، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۸، ص ۶-۲- گرهارد و جین لنسکی، سیر جوامع بشری، ترجمه ناصر موفقیان، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹، ص ۴۶-۳-۴-۵- همان، ص ۴۷ / ؟ / ص ۴۷-۶- باقر ساروخانی، پیشین، ص ۶ و ۷-۷-۸- لنسکی، پیشین، ص ۴۸ / ۴۹-۹- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۹، سخنرانی در جمع مقامات مملکتی، ۱۳/۶/۶۴-۱۰- همان، ج ۱۹، ص ۲۱۵-۲۱۶- سخنان معظم له در جمع مسؤولان روزنامه های کیهان، اطلاعات، جمهوری اسلامی، ۱۰/۶/۶۴-۱۱-۱۲- همان، ج ۱۴، ص ۲۵۷-۲۵۹ / ج ۱۳، ص ۲۲۸-۲۳۱-۱۳- همان، ج ۸، ص ۲۲-۲۵- سخنان معظم له در جمع مسؤولان و کارکنان مجله خواندنی ها، ۱۴/۴/۵۸-۱۴- همان، ج ۱۹، ص ۲۱۵-۲۱۶- سخنان معظم له در جمع مسؤولان- روزنامه های کیهان، اطلاعات، و جمهوری اسلامی، ۱۹/۶/۶۴-۱۵ و ۱۶- همان، ج ۲۰، ص ۳۵-۳۹- سخنان معظم له در جمع رئیس جمهور و هیات دولت، ۱۷/۸/۶۵-۱۷- همان، ج ۱۲، ص ۲۰۷-۲۱۰- پیام به مناسبت نیمه شعبان ۱۸/۴/۵۹-۱۸- همان، ج ۲۰، ص ۳۵-۳۹- سخنان معظم له در جمع رئیس جمهور، نخست وزیر و هیات دولت، ۱۹/۸/۶۵-۱۹- همان، ج ۸، ص ۲۲-۲۵- سخنان معظم له در جمع کارکنان مجله خواندنی ها، ۱۴/۴/۵۸-۲۰- همان، ج ۱۳، ص ۲۸۳-۲۸۹- سخنان معظم له در جمع اقشار، نهادها و ارگان ها و سازمان ها، ۲۹/۱۰/۵۹-۲۱- همان، ج ۲۲، ص ۲۸۳- سخنان معظم له در جمع مقامات مملکتی، ۲۵/۸/۵۹-۲۲- همان، ج ۱۹، ص ۲۲۳-۲۲۶- سخنان معظم له در جمع مسؤولین روزنامه کیهان، اطلاعات و جمهوری اسلامی، ۱۰/۶/۶۴-۲۳-۲۴- همان، ج ۱۹، ص ۲۱۵ / ج ۱۳، ص ۲۴۷ تا ۲۵۳- سخنان معظم له در جمع اعضای هیات تحریریه مجله سروش، ۱۵/۱۰/۵۹-۲۵- همان، ج ۱۲، ص ۸۰-۲۶- همان، ج ۷، ص ۵۸-۵۳- سخنان معظم له به مناسبت سالگرد ۱۵ خرداد، ۱۵/۳/۵۸-۲۷- همان، ج ۵، ص ۱۷۹ تا ۱۸۲- سخنان معظم له در جمع فرهنگیان و دانش آموزان قم، ۱۷/۱۲/۵۷-۲۸- همان، ج ۱، ص ۲۶۷-۲۷۶-۲۹- همان، ج ۱۴، ص ۹۴ تا ۱۰۰، سخنان معظم له در جمع شهربانی های سراسر کشور، ۴/۱۲/۵۹-۳۰-۳۱-۳۲- همان، ج ۷، ص ۱۵۲-۱۵۳ / ص ۲۹-۳۰ / ج ۱۳، ص ۱۷۵-۱۸۲-۳۳- همان، ج ۱۰، ص ۲۶-۳۲- سخنان معظم له در جمع علمای غرب تهران، ۳۰/۷/۵۸ و ۳۵ و ۳۶-هما، ج ۱۸، ص ۲۲۷-۲۳۹- پیام معظم له به مناسبت پنجمین، سالگرد انقلاب اسلامی، ۲۲/۱۱/۶۲-۳۷- همان، ج ۱۹، ص ۸۷، سخنان معظم له در دیدار با شورای عالی قضایی، ۲/۱۰/۶۳-۳۸- همان، ج ۱۸، ص ۲۸۰-۳۹- همان، ج ۱۳، ص ۲۷۹-۲۸۲- سخنان معظم له در جمع گروهی از اصناف و بازاریان تهران و جوانان خوزستان، ۲۵/۱۰/۵۹-۴۰-

۴۱-۴۲- همان، ج ۱۳، ص ۹۴ / ج ۸، ص ۲۶۱ - ۲۶۲ / ج ۱۴، ص ۵۹ - ۶۳، پیام معظم له به مناسبت دومین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، ۲۲/۱۱/۵۹-۴۳- همان، ج ۱۲، ص ۱۶ - ۱۸، پیام معظم له به مناسبت تحویل سال نو، ۲۹/۱۲/۵۸-۴۴- همان، ج ۱۲، ص ۱۲۱ - ۱۲۳، پیام معظم له به مجلس شورای اسلامی، ۷/۳/۵۹-۴۵- همان، ج ۵، ص ۱۷۹ - ۱۸۲، سخنان معظم له در جمع فرهنگیان و دانش آموزان قم، ۱۷/۱۲/۵۷-۴۶- همان، ج ۷، ص ۲۹ - ۳۰، سخنان معظم له در جمع علمای سبزواری و بانوان قم، ۹/۳/۵۸-۴۷- همان، ج ۷، ص ۵۳ - ۵۸، سخنان معظم له به مناسبت سالگرد ۱۵ خرداد، ۱۵/۳/۵۸-۴۸- همان، ج ۱۰، ص ۸۶ - ۹۰-۴۹- همان، ج ۲۱، ص ۸۸ - ۱۰۱، پیام معظم له به مراجع و روحانیون، ۳/۱۲/۶۷-۵۰- الی ۸۳- همان، ج ۶، ص ۲۸۱ - ۲۸۷ / ج ۵، ص ۱۰۰ - ۱۰۳ / ص ۱۱۹ - ۱۲۳ / ج ۶، ص ۱۹۱ - ۱۹۳ / ج ۶، ص ۲۵۵ - ۲۶۲ / ج ۷، ص ۱۸ - ۲۰ / ج ۷، ص ۹۱ - ۹۳ / ج ۹، ص ۲۳۲ - ۲۳۶ / ج ۷، ص ۲۳ - ۲۵ / ج ۱۲، ص ؟ / ج ۱۲، ص ۲۷۱ - ۲۷۷ / ج ۲۱، (وصیت نامه) ص ۱۶۹ / ج ۲، ص ۲۵۷ - ۲۶۲، ۱۰/۸/۵۷ / ج ۴، ص ۲۸۱ - ۲۸۷ / ج ۹، ص ۷۱ - ۷۶ / ج ۵، ص ۱۹۸ - ۲۰۴ / ج ۵، ص ۲۴۸ - ۲۵۱ / ج ۸، ص ۱۹۷ - ۲۰۱ / ج ۱۲، ص ۸۴ - ۸۶ / ج ۱۴، ص ۳۴ / ج ۱۳، ص ۹۴ / ج ۱۲، ص ۱۰۳ - ۱۰۵ / ج ۸، ص ۱۷۵ - ۱۷۶ / ج ۹، ص ۲۶۳ - ۲۶۵ / ج ۱۹، ص ۱۰۱ - ۱۱۱ / ج ۱۹، ص ۲۲۳ - ۲۲۶ / ج ۷، ص ۲۳۷ / ج ۸، ص ۹۱ - ۹۳ / ج ۱۳، ص ۱۶۸ - ۱۷۴ / ج ۱۴، ص ۱۲۸ - ۱۲۹ / ج ۱۲، ص ۲۷۱ - ۲۷۷ / ج ۱۸، ص ۱۸۱ - ۱۸۷ منابع مقاله: مجله فصلنامه معرفت، شماره ۳۱، فاضل حسامی؛

امام خمینی (ره) و هنر

امام خمینی (ره) و هنر شخصیت عظیم و افکار بلند حضرت امام از یک سو، گستردگی مباحث مربوط به هنر و شاخه های مختلف آن از سوی دیگر، و محدودیت صفحات خاص این موضوع از سوی سوم، پرداختن به موضوع امام خمینی و هنر را دشوار می سازد. اما از آنجا که جامعیت شخصیت امام راحل و دیدگاههای نو و مترقی حضرت او نسبت به مسایل گوناگون از جمله هنر، پرداختن به این موضوع را ضروری می سازد، هر چند گذرا به موضوع یاد شده می پردازیم. امید است که پرداختن به این مقوله در یک مقاله، فتح بابی باشد برای کاوش بیشتر و عمیق تر، و گامی کوچک در راه ادای دین به ساحت والای آن پیشوای جاوید. گستره بحث دامنه مباحث و شاخه های مربوط به هنر، بسی گسترده است. از نویسندگی، شعر، قصه، طنز، نقاشی، موسیقی، خطابه و سخنوری گرفته، تا وادی فیلم و سینما و تئاتر و برنامه های هنری رادیو و تلویزیون و کاریکاتور، نمایشنامه ها و فیلمهای عروسکی و کارتون کودکان و طراحی و گرافیک و خوشنویسی و آهنگ و آواز و ... را شامل می شود. در مقوله هنر، زیباشناسی و زیباییآفرینی از عناصر مهم به شمار می رود. تخیل و ذهن خلاق هنرمند، به کمک احساس بالنده و قدرت تعبیر و ظرافت اندیشه و نکته شناسی و نکته سنجی و خیال انگیزی، جلوه های ماندگاری از هنر را پدید می آورد. آنکه روحی لطیف و درکی زیبا و زبانی نافذ و بیانی رسا دارد، در شاخه های مختلف هنر، بهتر می تواند اندیشه و احساس و پیامی را بر بال هنر بنشانند و در آفاق اندیشه های بشری و در قلمرو دل و جان انسانها به پرواز آورد. امام امت، با برخورداری از مایه های اصلی و عمده هنر، در حد بالایی این عناصر را در وجود خویش فراهم آورده بود. نیروی خطابه و سخنوری امام امت، زیبایی قلم و قدرت نگارش و تعبیری او، توان تاثیر گذاری عمیق بر دلهای مخاطبین، قدرت انگیزش نسبت به جوانان، ذوق لطیف شعری، خط پخته و زیبا، مایه های طنز و کنایه و استعاره و صناعات ادبی در گفتار و نوشتار، زیبایی روح و رفتار، جمال ظاهر و باطن و حسن صورت و حسن سیرت و حسن سریرت، همه و همه در امام امت جمع بود. هنر رفتاری و جاذبه فوق العاده او و هنر ایجاد تغییر در رفتار و ساختار فرد و جامعه نیز از او چهره ای به عنوان معمار حکومت اسلامی ساخته است. هم او بود که هنر بسیج توده ها را علیه ستم در سطح جهان داشت و این کم هنری نیست. خدای متعال، که زیبایی آفرین پهنه خلقت است، هنرهای متعددی را در وجود این انسان پیامبرگون، مسیح وار، ابراهیم آسا، علی وش یکجا گرد آورده است. در بحث از امام و هنر، هم می توان به جلوه های هنری که در وجود و فکر و

بیان و قلم و شعر و ادبیات و ذوقیات امام راحل نهفته است پرداخت، هم می توان دیدگاههای او را در باره هنرهای مختلفی چون: قلم، شعر، موسیقی، فیلم و سینما، رادیو و تلویزیون، هنرهای نمایشی و تصویری و ... بررسی کرد. دو مقوله جدا از هم، و دو بررسی که هر یک میدانی متفاوت از دیگری دارد. هنر برتر پیش از آنکه به مطالعه دیدگاههای امام درباره مقوله های هنری بپردازیم، گفتنی است که هنر، مبتنی بر زیبایی است، چه در مرحله درک و شناخت، چه در مرتبه خلاقیت و آفرینش هنری. همچنان که جمال و زیبایی تنها جمال صوری و ظاهری و حسی نیست و جمال برتری به نام جمال معنوی داریم، هنر نیز، غیر از شاخه ها و مقوله های محسوس و مادی و قلبهای عینی، نوع برتر هم دارد که به همان زیباییهای روح و زیباییهای عمل و رفتار باز می گردد. آراءستگی به اخلاق حسنه هنری است دشوار، ارزشمند و مهم. به فرموده حضرت امیر(ع): زینه البواطن اجمل من زینه الظواهر(۱) آراءستگی درونها، زیباتر از آراءستگی ظاهرهاست. و در سخن دیگری فرموده است: حسن الصورة جمال ظاهر و حسن العمل جمال باطن(۲) زیبایی چهره، جمال آشکار است، ولی زیبایی کار و عمل، جمال و زیبایی باطنی است. در سخنان دیگری از آن امام بزرگوار و معصوم(ع)، خصلتهایی همچون حلم و بردباری، وقار، طاعت، پرهیز از ننگ و زشتی، عمل به علم، خردمندی و ... به عنوان جمال برای یک فرد به شمار آمده است.(۳) اینها نشان دهنده آن است که زیبایی (و در نتیجه هنر مبتنی و متکی بر زیبایی) به زیبایی حسی خلاصه نمی شود. جمال برین و هنر برتر هم وجود دارد. امام خمینی، با توجه به این دیدگاه و عنایت به هنر برتر، جلوه های ایثار و شهادت طلبی و جهاد حماسه آفرینان دفاع مقدس را برترین هنری می داند که حتی قابل ترسیم و تجسیم و ثبت و ضبط نیستند. در پیام سالگرد انقلاب، می فرماید: ... گیرم که قلمفرسایان هنرمند، بتوانند میدانهای شجاعت و دلآوری آنان و قدرت و جسارت فوق العاده آنها را در زیر آتش مسلسلها و توپها و تانکها ترسیم نمایند و نقاشان و هنرپیشگان بتوانند پیروزیهای هنرمندانه آنان را در آن شبهای تار در مقابل موشکها و بمب افکنهای دشمن غدار و عبور از پیچ و خمهای سیمهای خاردار و کوههای سر به فلک کشیده و بیرون کشیدن دشمنان خدا از سنگرهای بتونی و مجهز به جهازهای پیشرفته را مجسم نمایند، لکن آن بعد الهی عرفانی و آن جلوه های معنوی ربانی که جانها را به سوی خود پرواز می دهد و آن قلبهای ذوب شده در تجلیات الهی را با چه قلم و چه هنر و چه بیانی می توان ترسیم کرد؟(۴) در این سخن، هم برخی جلوه های ویژه مطرح شده که فراتر از قلمرو هنر معمولی است و نمی توان به بیان هنری آنها پرداخت، هم کار شگفت و زیبای حماسه آفرینان را هنرمندانه بیان کرده است. پیام به هنرمندان در راستای همان دیدگاه و ارج گذاری، پیامی که امام امت در تجلیل از هنرمندان متعهد دادند، آکنده از همین توجه و عنایت و دید فرا حسی است. در اینجا متن کامل آن پیام آورده می شود، تا هم تأکیدی بر مطالب یادشده باشد، هم زمینه ای برای مباحث بعدی و عنصر تعهد در کارهای هنری که از نظر امام، بسیار مهم و تعیین کننده است. جالب توجه است که این پیام را که ترسیم کننده خطوط هنر مکتبی و متعهد است، امام امت در آستانه سالگرد هفته دفاع مقدس (۳۰/۶/۶۷) در آخرین سال عمر پربرکت خویش و پس از خاتمه جنگ تحمیلی صادر کرده است: بسم الله الرحمن الرحيم خون پاک صدها هنرمند فرزانه در جبهه های عشق و شهادت و شرف و عزت، سرمایه زوال ناپذیر آن گونه هنری است که باید به تناسب عظمت و زیبایی انقلاب اسلامی، همیشه مشام جان زیبا پسند طالبان جمال حق را معطر کند. تنها هنری مورد قبول قرآن است که صیقل دهنده اسلام ناب محمدی(ص)، اسلام ائمه هدی(ع)، اسلام فقراء دردمند، اسلام پابرهنگان، اسلام تازیانه خوردگان تاریخ تلخ و شرم آور محرومیتها باشد. هنری زیبا و پاک است که کوبنده سرمایه داری مدرن و کمونیسیم خون آشام و نابود کننده اسلام رفاه و تجمل، اسلام التقاط، اسلام سازش و فرومایگی، اسلام مرفهین بی درد و در یک کلمه اسلام آمریکایی باشد. هنر در مدرسه عشق، نشان دهنده نقاط کور و مبهم معضلات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، نظامی است. هنر در عرفان اسلامی ترسیم روشن عدالت و شرافت و انصاف و تجسیم تلخکامی گرسنگان مغضوب قدرت و پول است. هنر در جایگاه واقعی خود، تصویر زالوصفتانی است که از مکیدن خون فرهنگ اصیل اسلامی، فرهنگ عدالت و صفا لذت می برند. تنها به هنری باید پرداخت که راه ستیز با جهانخوآراء

شرق و غرب و در رأس آنان آمریکا و شوروی را بیاموزد. هنرمندان ما تنها زمانی می‌توانند بی‌دغدغه کوله بار مسوولیت و امانتشان را زمین بگذارند که مطمئن باشند مردمشان بدون اتکاء به غیر، تنها و تنها در چارچوب مکتبشان به حیات جاویدان رسیده‌اند و هنرمندان ما در جبهه‌های دفاع مقدس‌مان این گونه بودند، تا به ملاً اعلا شتافتند و برای خدا و عزت و سعادت مردمشان جنگیدند و در راه پیروزی اسلام عزیز، تمام مدعیان هنر بی‌درد را رسوا نمودند. خدایشان در جوار رحمت خویش محشورشان گرداند. روح الله الموسوی الخمینی (۵) هنر در خدمت تعهد از دیدگاه امام امت، هنری ستوده و ارجمند و قابل دفاع است که از عنصر تعهد و جوهر پیام و بعد سازندگی و تربیت برخوردار باشد، هنری که ارزشهای مقدس را ترسیم کند، به انسانها ایده و امید و اعتماد بدهد، و از فساد و هرزگی و بدآموزی و تحریک‌گرایی حیوانی و شهوانی دور و منزّه باشد. هنری که وسیله‌ای در خدمت فساد و حکومت جور و برآوردن اهداف سیاسی بیگانگان باشد و مایه غفلت و بی‌خبری و بی‌دردی و بی‌تحریکی باشد، ناپسند است. این تأکید را در مورد همه شاخه‌های هنر، و مهمتر از همه در زمینه سینما و فیلم و رادیو و تلویزیون بیشتر فرموده‌اند. در پیام هفته دفاع مقدس، در دعوت از نویسندگان و هنرمندان و نقاشان به ثبت حماسه‌های رزمندگان، می‌فرماید: امروز، همه از تصویر این صحنه‌های معنوی انسانی عاجزند و اینجانب که به نویسندگان و گویندگان و تحلیل‌گران و هنرمندان و نقاشان و همه و همه پیشنهاد می‌کنم تا همیشه و بخصوص در این هفته آنچه در توان دارند، در طبق اخلاص گذاشته و تقدیم این سلحشوران عظمت آفرین و ملت ایران و اسلام بزرگ نمایند، برای آن است که به گوشه‌ای از وظیفه اسلامی، انسانی، ملی، میهنی هرچند کوچک خود عمل نماید، و الا خداوند شکور است که نام این عظمت آفرینان را در جهان، بلند و مقامشان را در ملکوت اعلا به نمایش می‌گذارد. (۱)(۶). غررالحکم. (۲). بحارءالانوار، ج ۷۸، ص ۳۷۷. (۳). در این زمینه، ر.ک: هنر در قلمرو مکتب از نویسنده، فصل اول. (۴). صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۲۳۰. (۵). همان، ج ۲۱، ص ۳۰. (۶). همان، ج ۱۸، ص ۱۲۳. همه انتقادهایی که امام امت به شدت متوجه رادیو و تلویزیون و فیلمها و سینماها و تئاترهای پیش از انقلاب داشت، به لحاظ محتوای فاسد و غرض آلوده و آثار زیانبار اخلاقی و اجتماعی آنان بود. امام می‌کوشید تا این هنرها از ابتدال به تعهد و از غفلت آفرینی به بیدارگری تحول یابد و مکرر در مصاحبه‌های پیش از انقلاب، وقتی دیدگاه او را در باره سینما و هنر و ... می‌پرسیدند، تأکید داشت که ما با هنر و سینما مخالف نیستیم، بلکه با فساد مخالفیم. این دقیقاً ترسیم‌کننده خط تعهد در هنری است که امام از آن دم می‌زد. امام (ره) در این باره رهنمود می‌دهد که: ... ساختن تئاتری که مطابق با اخلاق انسانی اسلامی باشد، زحمت دارد و سینما هم اگر بخواهد چنین باشد، نیازمند به صرف مدت‌ها وقت است و هرگز در متن سینما و تئاتر، نوشته نشده است که باید مرکز فساد باشند و هنر آنها هم عبارت بود از چیزهای مبتذل، جز این نبود که افراد و جوانان ما را در دانشگاهها و خارج و داخل طوری تربیت کنند که همه را منحرف سازد. (۱) حتی در مورد شعر، این زبان زیبا و نافذ هنری، هم از شاعران وابسته به دربار طاغوت و قلم بدستان مزدور انتقاد می‌کند و هم اهل قلم را تشویق می‌کند که هنر خویش را در خدمت ایمان و آرمان مردم انقلابی به کار گیرند. می‌فرماید: بدانید که بی‌انگیزه نبوده است که رژیم سابق از شاعران و نویسندگان و سخنگویان و شایعه‌سازان و روزنامه‌نگاران وابسته برای تفرقه بین این دو گروه (روحانیون و دانش‌آموزان و دانشجویان) استفاده می‌کردند. (۲) و می‌فرماید: همه شماها که نویسنده هستید و خصوصاً شعرا که لسان شعر بالاترین لسان است، باید مردم را آگاه کنید، نسلهای فعلی را، نسلهای آینده را... (۳) عرصه هنر دفاع مقدس: امام عزیز درباره اهمیت هنر در دفاع مقدس اظهار داشتند: لازم است ملت شریف ایران عموماً و خصوصاً دولتمردان و گویندگان و نویسندگان و شاعران و هنرمندان از این قشر فداکار، هر یک به سهم خود قدردانی نمایند و مراحل مختلف پیروزی این حماسه آفرینان را با گفتار و نوشتار و کردار خود در معرض نمایش بگذارند. (۴) امام امت در نامه‌ای خطاب به آقای محمدرضا حکیمی اظهار امیدواری می‌کند که طبقه جوان با هر وسیله‌ای که بتوانند، با شعر، نثر، خطابه، کتاب و آنچه موجب آگاهی جامعه است، ملت‌ها را بیدار کنند. شعر از دیدگاه امام، وقتی که نغز و حکمت آمیز باشد، مورد تمجید است. از این رو در پاسخ به همسر حاج

احمد آقا که از امام امت شعر خواسته است، در نامه عارفانه اش خطاب به وی از جمله چنین آورده است: شاعر اگر سعدی شیرازی است بافته های من و تو بازی است در وصیتنامه سیاسی الهی خویش نیز ضمن مهم دانستن اثرگذاری رسانه ها و مطبوعات و هنر، در جهت دهی به این ابزار هنری و ترسیم آثار تخریبی هنرهای وابسته و در خدمت فساد، می نویسد: ... رادیو تلویزیون و مطبوعات و سینماها و تئاترها، از ابزارهای موثر تباهی و تخدیر ملتها خصوصا نسل جوان بوده است. در این صد سال اخیر، بویژه در نیمه دوم آن، چه نقشه های بزرگی از این ابزار، چه در تبلیغ ضد اسلام و ضد روحانیت خدمتگزار و چه در تبلیغ استعمارگران غرب و شرق کشیده شد ... فیلمهای تلویزیون از فرآورده های غرب یا شرق بود که طبقه جوان زن و مرد را از مسیر عادی زندگی و کار و صنعت و تولید و دانش منحرف و به سوی بی خبری از خویش و شخصیت خود و یا بدبینی و بدگمانی به همه چیز کشور خود، حتی فرهنگ و ادب و مآثر پرارزشی که بسیاری از آن با دست خیانتکار سودجویان به کتابخانه ها و موزه های غرب و شرق منتقل گردیده است. (۵) پس تباهی و تخدیر و بی خبری، ره آورد هنرهای فاسد است، و جهت داشتن و تربیت و بیدارسازی، محصول هنرهای متعهد است. هنر پیش از انقلاب شاید برخی جوان ترها به لحاظ فاصله زمانی، دقیقا در جریان آنچه که پیش از انقلاب اسلامی در کشور ما جاری و ساری بود و به نام هنر، ابتدال و فساد و گناه ترویج می شد، نباشند. امام راحل، با توجه دقیق و شناخت عمیق، در مصاحبه ها، پیامها و سخنرانی هایش انگشت روی مفسده های هنر پیش از انقلاب گذاشته و آنها را به نقد می کشد. اگر دستگاههای رادیو تلویزیون و مطبوعات و مجلات و سینماهای آن دوره ستم شاهی را مراکز فسادپرور می داند، بیراهه نیست. اینک به نمونه هایی از دیدگاههای حضرت امام به مقوله های هنری آن دوره، اشاره می نمایم. در زمینه فیلم و سینما امام (ره) می فرماید: ما با سینماهایی که برنامه های آنها فاسد کننده اخلاق جوانان ما و مخرب فرهنگ اسلامی ما باشد مخالفیم، اما با برنامه هایی که تربیت کننده و به نفع رشد سالم اخلاقی و عالی جامعه باشد، موافق هستیم. (۶) این فسادهایی که در ایران هست، اینها را جزء فرهنگ حساب می کنند؟ سینماها جزء فرهنگ است؟ اینها از ثبات فرهنگ است؟ کدام سینماها؟ همین هایی که همه جوانها و نیروی جوان ما را از بین برده است؟ (۷) شاه، تمام آثار تمدن را به صورت فاسد کننده در آورد. سینما به صورت ترویج فساد شد. اخلاق جوانها را فاسد کرد. (۸) سینمای ما مرکز فحشاست. ما با سینما مخالف نیستیم، ما با مرکز فحشا مخالفیم. ما با رادیو مخالف نیستیم، ما با فحشا مخالفیم. ما با تلویزیون مخالف نیستیم، ما با آن چیزی که در خدمت اجانب برای عقب نگه داشتن جوانان ما و از دست دادن نیروی انسانی ماست، با آن مخالف هستیم. (۹) رادیو و تلویزیون، اکثر اوقات جوانهای ما را به گوش کردن این طور چیزها وامی داشت. از طریق چشم، جوانهای ما را فاسد می کردند ... (۱۰) ممکن است که کسی در سینما، نمایشهایی که می دهد، نمایشهای اخلاقی باشد، نمایشهای آموزنده باشد، که آن را هیچ کس منع نکرده، و اما سینمایی که برای فساد اخلاق جوانهای ماست، و اگر چند روز جوانهای ما در این سینماهایی که در این عصر متعارف بود و در زمان شاه متعارف است، اگر چند وقت یک جوان برود در آنجا، فاسد بیرون می آید، دیگر به درد نمی خورد و اینها می خواهند همین بشود ... می خواهند این جوانها به طرق مختلفه یا بیکاره و بیعار باشند که دیگر در مقابل این استفاده جوهای خارجی نتوانند کاری بکنند، یعنی بی تفاوت باشند. (۱۱) روشن است که دیدگاه امام، بر نفی مطلق و کلی هنر و سینما نیست و جنبه اخلاقی و آموزنده سینمای متعهد را هم می پذیرد. اما نقد او متوجه وضعیتی است که در سینمای پیش از انقلاب در کشورمان حاکم بود و نسل جوان را بی انگیزه، فاقد هویت، لابلایی و فاسد می ساخت. باز هم از زبان امام، این روایتگر صادق آن روزگار تاریک و شوم بشنویم: این سینماهایی که الان جوانهای ما را دارند به فساد می کشند و به فحشا می کشند، اینها می گویند این فرم نباشد، می خواهند سینما باشد، سینمای آموزنده باشد، سینمای اخلاقی باشد، با فساد اسلام مخالف است، با فساد کشیدن جوانان، مسلمین را به فساد کشیدن مخالف است. (۱۲) سینماها کارشان از بین بردن روحیه مقاومت در نسل جوان کشور بوده است. امروزه این امر مورد اقرار گردانندگان دستگاههای تبلیغاتی خود رژیم نیز هست. (۱۳) در رژیم سابق، تمام چیزها خصوصا فرهنگ و هنر، محتوایش عوض شده بود، یعنی

کسی که نام سینما را می شنید، خیال می کرد که آنجا باید مرکز فساد و سوء اخلاق و مرکز مخالفت با همه چیز باشد و یا کلمه تئاتر، در ذهن انسان چیز مبتدلی بود که از آن بهره فساد برده می شد. (۱۴) این نیز گویای تغییر ماهیت و مسخ هویت هنر است، اگر در خدمت انسانهای فاسد یا اندیشه های خراب و حکومت‌های تباهی آفرین قرار گیرد. موسیقی هر چند فتوای جدید و دیدگاه‌های نوین امام راحل در باره موسیقی و استفاده از آن در رسانه ها و صدا و سیما، چنان باز و تحول آفرین بود، که عده ای بر نتافتند و حتی به طعنه و طنز، می گفتند که امام، موسیقی را حلال کرده است، اما در عین حال، از دید امام، نباید موسیقی به عنوان یک اصل تلقی شود و مایه دل مشغولی مردم و جوانان گردد و به جای کار و تلاش و جدیت، به گوش دادن به موسیقی آن هم در حد اعتیاد روی آورند و از عناصری پرتحرک و سازنده و جدی، به افرادی لاقید و بی خیال، که صرفاً در پی لذت جویی های حیوانی و خوش بودن‌های غافلانه و کیف کردن‌های مخدر و غفلت‌زا باشند. در این قسمت، بحث فقهی نمی کنیم و آراء و دیدگاه‌های فقهی و فتوای امام مورد نظر نیست، بلکه زاویه دید امام در مورد موسیقی پیش از انقلاب و پس از انقلاب و آنچه در رسانه های کشور استفاده می شود مورد بررسی است. امام امت، به بعد تخدیری موسیقی و اعتیاد به آن اشاره می کند و می فرماید: از جمله چیزهایی که باز، مغزهای جوانها را مخدر می کند و تخدیری است، موسیقی است. موسیقی اسباب این می شود که مغز انسان وقتی چند وقت به موسیقی گوش کرد، تبدیل می شود به یک مغزی غیر آن کسی که جدی باشد، از جدیت انسان را بیرون می کند و متوجه می کند به جهات دیگر. (۱۵) یک جوانی که اکثر اوقاتش را صرف کند پای موسیقی و اکثر اوقاتش را صرف کند در اینکه پای موسیقی بنشیند و اینها، از مسایل زندگی و از مسایل جدی بکلی غافل می شود، عادت می کند همان طور که به مواد مخدره عادت می کند... فکر انسان را موسیقی جوری می کند که دیگر نتواند در غیر همان محیط موسیقی و مربوط به شهوات و مربوط به موسیقی نتواند اصلش فکرش را بکند. (۱۶) (۱). همان، ص ۱۶۲. (۲). همان، ج ۱۷، ص ۳۶. (۳). همان، ص ۱۹۲. (۴). همان، ص ۳۳. (۵). وصیتنامه امام خمینی (ره)، «م» (صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۹۴). (۶). صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۵۹. (۷). همان، ج ۳، ص ۲۱۴. (۸). همان، ج ۴، ص ۲۶۲. (۹). همان، ص ۲۸۴ و ج ۵، ص ۶. (۱۰). همان، ج ۱۲، ص ۱۰۴. (۱۱). همان، ج ۴، ص ۸۵. (۱۲). همان، ج ۳، ص ۸۲. (۱۳). همان، ص ۵۲. (۱۴). همان، ج ۱۸، ص ۱۶۱. (۱۵). همان، ج ۸، ص ۱۹۷. (۱۶). همان، ص ۱۹۸. قضیه موسیقی یک مطلبی است که خوب طبع جوان به آن توجه دارد. اگر یک مدتی این عادت کرد که موسیقی را باز کند و گوش کند، مغز این از تفکر در امور جدی باز می ماند، می رود دنبال همین قضیه. (۱) یک مغزی که دنبال این رفت که موسیقی گوش کند... و عادت به این کرد، این مغز مریض می شود، این نمی تواند فکر این بکند که کشورش به چه حال دارد می گذرد، چه می گذرد در آن، دیگر دنبال این نیست، مثل یک آدم هروئینی می ماند. (۲) جالب است که امام، روی جهات انسانی و نیروهای خلاق جوانان و بعد جدیت و آراءده جوان تاکید دارد و مهمترین زیان آن را غافل ساختن از هدفهای برتر و بازداشتن از تفکر و اندیشه می داند. (البته نظر امام درباره موسیقی حرام مبتنی بر همان مطرب و لهوی بودن موسیقی است که فتوای ایشان در این باره این موسیقی حرام بودن آن است. فیلمهای سینمایی و تلویزیونی در بخشهای پیشین، تحلیل امام را نسبت به فسادآوری هنرهای تصویری و صوتی پیش از انقلاب و تلویزیون و سینمای آن دوره یاد کردیم. امام امت، به این رسانه های هنری به عنوان یک آموزشگاه می نگریست و تاکید داشت که آموزنده و تربیت کننده باشد و این در صورتی است که صلاح و اصلاح گری در متن تفکر هنرمندان و دیدگاههای برنامه سازان سینما و تلویزیون جریان داشته باشد. پس موضع امام، نفی مطلق نبود و اگر از نوعی هنر انتقاد می کرد، جایگزین بهینه را هم معرفی می نمود و دیدگاههای ارشادی و اصلاحی خویش را باز می گفت. در این قسمت با گوشه هایی از نظرات امام در این زمینه آشنا می شویم و رسالت هنر و هنرمندان و دستگاههای هنری را از زبان امام می شنویم: بنگاههایی که شب و روز، ملت در سراسر کشور با آنها تماس سمعی و بصری دارند، چه مطبوعات در مقالات و نوشتارهای خود و چه صدا و سیما در برنامه ها و نمایشنامه ها و انعکاس هنرها و انتخاب فیلمها و هنرهای آموزنده، باید همت گمارند و بیشتر کار

کنند و از گردانندگان و هنرمندان بخواهند تا در راه تربیت صحیح و تهذیب جامعه، وضعیت تمام قشرها را در نظر گرفته و راه و روش زندگی شرافتمندانه و آزادمنشانه را به هنرها و نمایشنامه‌ها به ملت بیاموزند و از هنرهای بدآموز و مبتذل جلوگیری کنند. (۳)

شما یک سینمای اخلاقی، یک سینمای آموزنده بیاورید، اگر یک کسی با آن مخالفت کرد؟ با آن مراکز فساد، دولت اسلام مخالف است. (۴) باید فیلمهایی که در رادیو تلویزیون نمایش داده می‌شود، آموزنده باشد، فیلمهایی باشد ولو از خود ایران درست کنند، آموزنده باشد، یا فیلمهایی که از خارج می‌آید، درست تفتیش بشود که چنین نباشد، آنها ممکن است با شیطنت فیلمهایی را به ایران بفرستند که بخواهند جامعه ما را فاسد کنند. (۵) در این بیانها، امام امت ضمن آنکه بر مذهب و مربی و سالم و آموزنده بودن فیلمها تأکید دارد، هوشیارانه به تأثیر فیلمهای غربی و شیطنت های هنری آنان اشاره می‌کند. در جایی دیگر به فیلمهای ایرانی اشاره می‌کند و ارتباط بهتر و متفاهم تر آنها را با فرهنگ جامعه خودمان یادآور می‌شود: من غالباً فیلمهایی که خود ایرانیها درست می‌کنند، به نظرم بهتر از دیگران است. مثلاً- فیلم گاو آموزنده بود ... فیلمهایی که از خارج به ایران می‌آید، اکثراً استعماری است. لذا فیلمهای خارجی استعماری را حذف کنید، مگر صد در صد صحیح باشد. (۶) و این است معنای هادی امت و دیدبان هشیار و مراتب بیدار مرزهای فکری و فرهنگی! امام امت تأکید دارد که گاهی پیام اصلی سازندگان فیلمها، از چشم و گوش نظارت کنندگان و بینندگان ممکن است پنهان بماند. از این رو مسوولان فرهنگی و مراکز تصمیم گیرنده در مورد وارد کردن، خریدن و پخش فیلمها و سریالها باید مراقبت هوشمندانه تری داشته باشند و کارشناسانه به مسأله بنگرند، نه به عنوان یک ناظر معمولی و ساده. شایسته است توجه دادن امام امت را در این باره بنگرید: کارشناسی می‌خواهد این فیلمها. این فیلمها ممکن است یک نتایجی بدهد که نتایج را اشخاص عادی نتوانند درست بفهمند. کارشناسها در آن فکر کنند، تأمل کنند، تا اینکه یک فیلم صحیحی باشد که مناسب جمهوری اسلامی و با مصالح اسلام، با مصالح کشور خودتان باشد. (۷) توجه کنید که فیلمها یک فیلمهای انحرافی نباشد ... (۸) فیلمهای منحرف کننده از اخلاق متعالی انسان، ممنوع است. (۹) امام، با شناخت دقیق از بعد سمعی بصری این رسانه‌ها و تأثیر فراوانشان، می‌فرماید: این دستگاه، حساسترین دستگاهی است که در مملکتمان بوده است، یعنی از حیث اینکه در رادیو تلویزیون هم چشم می‌بیند، هم گوش می‌شنود، آن هم در حد وسیع همه جایی، و رادیو در خارج هم که پخش می‌شود. (۱۰) دستگاه رادیو تلویزیون ... دستگاهی است که حساسترین دستگاههای تبلیغاتی هر کشوری است که هم از طریق بصر و هم از طریق سمع، از آن مردم استفاده می‌کنند و آن طوری که به رادیو تلویزیون به تلویزیون توجه می‌کنند مردم، به هیچ دستگاهی آن طور توجه نمی‌کنند. از دستگاه کوچکی که برای بچه‌ها گذارده می‌شود، تا آن برنامه‌هایی که برای دیگران. اگر این دستگاه اصلاح بشود و برنامه‌های آن اصلاحی باشد، امید است که یک مملکت اصلاح بشود. (۱۱) حضرت امام، علاوه بر فراگیری این رسانه نسبت به مخاطبین، و شمول نسبت به خارج از کشور در برنامه‌های برون مرزی، به تأثیر شگرف آن، روی مخاطبان کودک و نوجوان اشاره می‌کند. با عنایت به حساسیت گیرندگی کودکان نسبت به فیلم و کارتون و ... در تلویزیون، پخش فیلمها برای این قشر از بینندگان اهمیت فوق العاده‌ای دارد. امام بر این مسأله چنین تأکید می‌فرماید: بچه‌های کوچولو که می‌نشینند و این عروسکهایی که آنجا چه می‌شود مثلاً تماشا می‌کنند و فیلمها را تماشا می‌کنند، اگر انحراف در اینها باشد، آنها را از همان بچگی منحرف می‌کند. این از مدرسه‌ها بالاتر است. این مدرسه عمومی سرتاسری کشور است ... نقشی که در اینجا می‌بندد، در صورتی که در اینجا و سیمایی که در اینجا نشان داده می‌شود، در همه کشور و در داخلی هر جا که این پوشش را دارد، می‌رود. (۱۲) بچه‌ها علاقه دارند به نگاه کردن به این عکسها، به این فیلمها، آنها پایش می‌نشینند و نگاه می‌کنند، اگر فیلم یک آموزنده باشد، این بچه‌ها تربیت می‌شوند به تربیت صحیح. و اگر یک فیلمی باشد که برخلاف باشد و انحراف کننده باشد، بچه‌ها تربیت می‌شوند به تربیت انحرافی. بزرگها هم همین طور. (۱۳) هنر طاغوتی بی‌شک، هنرمند در هر قالبی که کار کنند، روحیات و اندیشه‌ها و باورهای خود را در اثر هنری خویش می‌ریزد و همانها را به مخاطبین القاء می‌کند. از

این رو، عرصه هنر و فیلم و مطبوعات، از حساس‌ترین میدان‌هایی است که نمی‌توان خوش خیالانه در اختیار هر کس که ظاهرالصلاح بود نهاد و به کسانی که با زرنگی و منافقانه خود را در خط اسلام و انقلاب جا می‌زنند، سپرد. امام راحل با توجه به این گونه رسوبات فکری هنرمندان طاغوتی و ضد انقلاب و جریان آنها در آثار هنریشان، جامعه ما را به این رخنه گاه خطیر توجه می‌دهد و از مسوولان هنری کشور می‌خواهد تا در گزینش نیرو و سپردن مسوولیت و بکارگیری عناصر هنری، به این بعد هم توجه داشته باشند. در مورد این گونه فیلمسازان می‌فرماید: باید کسانی که فیلم سازند، باید معلوم بشود که اینها چه کاره اند، چه جور بوده اند، وضع روحی شان، وضع زندگی شان، وضع معاشرت هایشان، قبلا- چه جور بوده است؟ آیا تحول حاصل شده برایش؟ تحول روحی، یا اینکه باز همان ته مانده های سفره شاه هست در قلبهایشان؟ ... گاهی وقتها خوب، فیلم را بسیاری متوجه نمی‌شوند چی است، لکن محتوایش روی هم رفته انسان یک وقت می‌بیند که یا طرف چپ است، یا طرف راست است، یا رو به فساد است، این وضع باید دقت شود. (۱۴) مگر نه اینکه در عصر طاغوت، این عناصر هنری و سینماها و فیلمها، در استخدام فرهنگ شاهنشاهی بود؟ و مگر اغلب هنرمندان آن عصر، در تحکیم مبانی همان رژیم هنر آفرینی نمی‌کردند؟ چه نویسندگان، چه شاعران، چه آهنگ سازان و ... برچسب طاغوتی داشتند. تحول روحی و عوض کردن مسیر، در تعداد کمی ایجاد شد. هنرمندان متعهد مسلمانی بودند که با ورودشان به عرصه هنر، این خلا- را پر کردند. و هرگز مباد که باز هم این عرصه ها، میدان تاخت و تاز هنرمندان طاغوتی و چپ و راست و مبتذل نویسان گردد. امام امت باز هم به بعد آموزشی و متعهدانه این هنرها اشاره دارد: سینما یک جایی است که برای آموزش است، برای پرورش است، رادیو تلویزیون همه اینها تا وقتی که رسید اینجا به دست اینهایی که مأمور بودند از طرف غیر، که وطن را به این حالت در آورند، و مأموریت برای وطنشان داشتند، (۱۵) اینها را منقلب کردند به یک چیزی که بر خلاف بود. حالا از این به بعد، باید همه اینها یک دستگاه پرورش باشد، یک دستگاه آموزش باشد، رادیو هم همین طور، تلویزیون هم همین طور، تئاتر هم همین طور. (۱۶) امام، با این بیان به مأموریت شاه برای خدمت به فرهنگ اجنبی و سلطه بیگانگان و ترویج فرهنگ فاسد غرب دارد، به جلوه ای از این هنر طاغوتی اشاره کرده است. در جای دیگر، ضمن رد تهمت اینکه روحانیون با مظاهر تمدن مخالفند، در باره سینما می‌گوید: سینما یکی از مظاهر تمدن است که باید در خدمت این مردم، در خدمت تربیت این مردم باشد و شما می‌دانید که جوانهای ما را اینها به تباهی کشیده اند. (۱۷) (۱). همان، ص ۱۸۱. (۲). همان، ج ۹، ص ۱۵۵. (۳). همان، ج ۱۹، ص ۱۰۹. (۴). همان، ج ۳، ص ۶۹. (۵). همان، ج ۱۲، ص ۱۰۴. (۶). همان، ص ۸۵. (۷). همان، ج ۱۶، ص ۸۴. (۸). همان، ج ۱۰، ص ۱۲. (۹). همان، ج ۳، ص ۹۲. (۱۰). همان، ج ۹، ص ۲۶۳. (۱۱). همان، ج ۱۰، ص ۱۱. (۱۲). همان، ج ۱۶، ص ۸۳. (۱۳). همان، ج ۹، ص ۲۶۵. (۱۴). همان، ج ۱۶، ص ۲۳۵. (۱۵). اشاره ای ظریف به کتاب شاه با نام مأموریت برای وطن. (۱۶). صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۵۰. (۱۷). همان، ص ۶. درباره سینما و هنر مطلوب گرچه از خلال بخشهای گذشته و آنچه از دیدگاههای امام نقل شد و همین طور نظر حضرت او در باره اینکه سینما، فیلم و هنر چگونه باید باشد، روشن گشت اما چند سخن دیگر از امام امت می‌آوریم، تا به صبغه آموزشی و بعد تربیتی هنر و رسانه های هنری و سریال، بیشتر تاکید کرده باشیم. امام می‌فرماید: رادیو تلویزیون، یک دستگاه آموزشی است. سینما یک دستگاه آموزشی است. باید دستگاهها را به طور مسالمت، به طور صحیح، به طور سلیم اداره کرد. (۱) سینمایی که باید معلم این جوانها باشد، مربی این جوانها باشد، اصلاح کند اینها را، جوری درستش کردند که به فساد می‌کشاند آنها را ... مطبوعات، سینما، تلویزیون، رادیو، مجله ها، همه اینها برای خدمت به یک کشور است. اینها باید در خدمت باشند، نه اینکه ... (۲) فیلمی که شما نشان بدهید، اگر فیلم سازنده باشد، این در سرتاسر کشور سازندگی دارد و اگر یک فیلم خدای نخواستہ انحرافی باشد، در سرتاسر کشور نقش دارد. شما این را مثل سایر رسانه های گروهی حساب نکنید. (۳) امام و جلوه های دیگر هنر آن گونه که در آغاز نوشتار اشاره شد، خود امام امت، در زمینه های خاصی از ذوق هنری بالا- برخوردار بود. خط زیبا و پخته امام، بیان ساده و روان و مردمی از یک سو و زبان پرشور و خطابه های حماسه آفرین و

برانگیزنده وی از سوی دیگر، آثار جاویدان و عمیق و زیبایی علمی و ادبی، پیامها و نامه های ادبی و عرفانی وی، سروده های نغز و غزلیات پر بار و حافظانه امام بویژه در سالهای آخر عمر شریف، هر کدام جای تجزیه و تحلیل و نمونه آوری برای هنر امام است. پیامهایی که امام راحل در مقاطع مختلف انقلاب و حوادث مربوط به جنگ و شهدا و ... صادر می کرد، هر یک نمونه بارز نثر ادبی و فصیح بود. بلاغات کلامش، جادوی سخنش و افسون قلمش، اوجها و عمقها داشت و نثرش زنده و جاندار، امروزی و جوان، گرم و خون ساز، روشن و روشنگر بود. همچون تیغ می برید، همچون بآراءن سیراب می کرد، همچون خورشید گرما می بخشید، همچون دریا ژرف و موج بود، همچون آینه تصویرگر حقیقت بود، به حکمت لقمان می مانست، در عمق و اصالت و دلنشینی. به ذوالفقار علی (ع) شبیه بود، در قاطعیت و دشمن شکنی. به مواعظ پیامبر شباهت داشت، در الفت بخشی و تقواآموزی و دلنوازی. (۴) بعد ادبی آثار مکتوب حضرت امام، از زاویه های گوناگون شایان توجه است، از نظر زیباییهای لفظی، از جهت مضمون آفرینی، از حیث جوان بودن نثر و به تعبیر مقام معظم رهبری: پیامهای امام خمینی که از سالیان دراز تا امروز، دلهای مبارزان را گرم و آتش مبارزه را روشن و مشتعل نگه می داشت، سه ویژگی اساسی دارد: ۱ برانگیزندگی خلق ۲ هدایت و ترسیم خط انقلاب ۳ ثبت دقیق تاریخ قیام و مبارزه مردم. مشخصه بارز پیامهای امام، تاثیر قاطع آن در برانگختن مردم بود و هست. نه تنها در گذشته، که امروز نیز کلام ساده و بی پیرایه این مرشد و رهبر، جان شیفتگان حق و عدالت را مشتعل می کند و در آن شور و هیجان می آفریند. (۵) پیامهای مکتوب امام، لبریز از صناعات ادبی است و نمونه های فراوانی از جناس، سجع، تضاد، ایهام، لف و نشر، تشبیه و کنایه و استعاره، تلمیح، مراعات النظیر و ... است که بر غنای این نوشته ها و جذابیت هنری آنها افزوده است. (۶) سبک خاصی که امام راحل در نگارش متنهای حماسی و عرفانی و ادبی ابداع کرد، فصلی جدید برای بررسیهای ادبی گشوده است و بر ادبیات و شعر معاصر هم تاثیر خاص خود را نهاده است. شعر امام امت نیز تحلیل جداگانه ای می طلبد، چه آن سروده های دوران جوانی و مجموعه های شعری که از امام مفقود شده و چه آنچه که اغلب مربوط به سالهای اخیر بود و در دیوان امام گرد آمده است. قالبهای مختلفی که امام در آنها شعر سرود و نیز متنوع است و جلوه ای از هنر کلامی امام را نشان می دهد. (۷) پایان بخش این مقاله را ابیاتی از غزل دریا و سراب حضرت امام قرار می دهیم، تا حسن ختامی برای این بررسی شتابان و گذران باشد: ما را رها کنید در این رنج بی حساب با قلب پاره پاره و با سینه ای کباب عمری گذشت در غم هجران روی دوست مرغم درون آتش و ماهی برون آب حاصل نشد نصییم از این رنج و زندگی پیری رسید غرق بطالت پس از شباب از درس و بحث مدرسه ام حاصلی نشد کی می توان رسید به دریا از این سراب هرچه فرا گرفتم و هرچه ورق زدم چیزی نبود، غیر حجابی پس از حجاب ... (۸) به امید آنکه هنر خوب زیستن را در مکتب امام عزیزمان بیاموزیم و همچون او به زیبایی معنوی دل ببندیم و جمال هنر برتر را آینه دیدار حق بسازیم. (۱) <http://www.artqom.ir>. همان، ص ۲۱۰. (۲). همان، ج ۸، ص ۲۳. (۳). همان، ج ۱۶، ص ۸۲. (۴). مجموعه مقالات سمینار بررسی ادبیات انقلاب اسلامی، ص ۵۱۱. (۵). مقدمه معظم له بر صحیفه نور، ج ۱، ص ۹. (۶). در این زمینه، مقاله تحلیلی نویسنده پیرامون نثر ادبی امام خمینی مراجعه کنید، در مجموعه مقالات سمینار بررسی ادبیات انقلاب اسلامی، ص ۵۱۱ تا ۵۵۶. (۷). ر.ک: دیوان امام، مقدمه. (۸). دیوان امام، ص ۴۸.

دیدگاه فلسفی امام خمینی (ره)

دیدگاه فلسفی امام خمینی (ره) امام خمینی (ره) همان گونه که فقیهی ژرف اندیش، اصولی متبحر و عارفی وارسته بود در حکمت و فلسفه نیز دستی توانا داشت. سابقه تدریس طولانی و تدوین کتب وزین وی در این رشته، گواه بر این مدعاست. گرچه دیدگاههای فلسفی این فیلسوف فرزانه در این مختصر نمی گنجد ولی از باب نمونه، مروری داریم به برخی از دیدگاههایی آن؛ البته دیدگاههایی که به مسائل تربیتی، ارتباط بیشتری دارند: الف: هستی شناسی (جهان شناسی) ۱- جمیع ابعاد وجود از اعلی

مراتب غیب تا ادنی منازل شهود، عین تعلق و ربط محض و وابسته به قیوم مطلق اند. (۱) ۲- جهان، نه تنها در پیدایش خود محتاج و وابسته به خداست بلکه در همه لحظه‌های تداوم وجود خویش نیز محتاج به اوست که اگر لحظه‌ای فیض حق دریغ شود، نابود خواهد شد. (۲) ۳- ارتباط میان ذات حق و جهان، از نوع ارتباط تعلقی است که پروردگار متعال احاطه قیومی بر همه ابعاد آن دارد. (۳) ۴- جهان و همه ابعاد آن دارای شعورند و تسبیح همه موجودات، تسبیح شعوری است نه تکوینی؛ چون از حیات و شعور، نشأت یافته اند. (۴) و البته این تسبیح را برخی از انسانهای کامل، ادراک می کنند (کما قال عبد الله بن مسعود و لقد كنا نسمع تسبیح الطعام). (۵) ۵- وجود جهان و هستی آن، وجودی ظلی و سایه گونه است و در واقع هستی آن مجزا، مستقل و غیر وابسته نیست و هویت وجودی جهان رامی توان به وجود سایه بالنسبه به صاحب آن تشبیه کرد. (۶) ۶- در جهان جز اراده او (خدا) چیزی حاکم نیست و همه گونه آفرینشها و تأثیر بخشی در اصل متکی به قدرت اوست (لا موثر فی الوجود الا الله). (۷) ۷- ما فقط از آثار وجود خدا به وجود او پی می بریم، ولی در باب درک چگونگی او، ما را توانی نیست؛ چرا که او غیب الغیوب است، و از تیر رس عقل ما به دور می باشد. (۸) و البته از طریق شهود باطنی نیز نمی توان ذات احدیت را مشاهده کرد؛ زیرا انسان، حجاب خود است و از درک حقیقت وجودی خود عاجز است پس چگونه می تواند از پشت پرده حجاب وجودی خود، ذات احدیت را ادراک نماید؟ (۹) عنقا شکار کس نشود دام بازگیر کانجا هنوز باد بدست دام را ۸- جهان به خاطر اشتداد فقری جز از مجرای وسایط فیض، نمی تواند از فیض الهی برخوردار شود و آن وسایط، جز، همان حقیقت لیل القدر و اسم اعظم الهی نمی باشد که از آنان به عنوان (خلیفه الله) یاد می شود که دارا بودن دو صبغه و وجهه (یلی الخلق) و (یلی الرب) از ویژگی آن است. (خلیفه الله) هم مقام عنایت و شهود را دارا می باشد و هم متصل به خلق است؛ یعنی از سویی متصل به حق و خالق و از سویی متصل به مخلوقات است و او همان نورانیت ولایت کبری محمدی صلی الله علیه و آله و خلافت عظمای حضرت خاتم الانبیاست (۱۰) که اولین مخلوق الهی نیز می باشد (۱۱) و گاهی به عنوان (عقل) از او یاد شود. (۱۲) (و مشکل ربط حادث به قدیم از غامض ترین مسائل فلسفی است، از این راه حل می گردد) ۹- وجود کمال را در جهان نمی توان انکار کرد و در این صورت باید دانست که خدا نه تنها منشاء همه گونه کمالات است بلکه وجود کمالات برای او ذاتی (یعنی عین ذات اوست) است نه زاید بر ذات و وارد بر ذات او غیر از او منشاء کمالی نیست به دلیل آنکه منشاء کمال، یا وجود است یا عدم و نیستی و یا ماهیت. نیستی و عدم هیچگاه نمی تواند منشاء آفرینش و پیدایش چیزی باشد. ماهیت نیز پیراسته از وجود و عدم است و قهرا مبداء پیدایش جز امری وجودی نمی تواند باشد. در نتیجه؛ وجود است که مبداء همه گونه کمالات است و از اینکه کمالات برای آن وجود ذاتی اند نه زاید و حادث بر آن؛ به دلیل آنکه اگر چنین نباشد لازم می آید: اولاً: ذات خدا مرکب باشد که این خود نشانه امکان است. ثانیاً: مبداء آفرینش متعدد باشد که با توحید ناسازگار است. و ثالثاً: ذات خدا محتاج باشد که این مساله نیز با غنی بالذات بودن خدا ناسازگار است (۱۳) پس همه کمالات از اویند و برای او نیز ذاتی می باشند. ۱۰- در جهان، آنچه از خدا نشاءت می گیرد و از اوست، همان کمال یعنی وجود است، ولی نقایص، برخاسته از نفس ماهیات اند، نه از قادر متعال. (۱۴) ۱۱- تأثیر و تأثر میان خالق و مخلوق از مقوله تضایف میان علت و معلول متعارف نیست و از مقوله اضافه و تضایف میان علت و معلول متعارف نیست بلکه از مقوله اضافه و تضایف اشراقی است؛ (۱۵) زیرا پروردگار، قیوم بذاته است و سایر موجودات متقوم به او و احتیاج و فقر محض اند: (ان الوجود... لیس له ماهیه بل هو وجود محض متعلق بالواجب تعالی و ربط محض و تعلق صرف و معنا حرفی و بهذا یفرق بینه و بین الواجب تعالی فان الواجب قیوم بذاته مستقل فی هویتة والوجود العام المتقوم به ذاتا صرف الاحتیاج و محض الفاقه) (۱۶) ب: شناخت شناسی موضوع فوق، دارای ابعاد گوناگونی است که بناچار در محدوده چار چوب این نوشتار به برخی از مسائل که ارتباط بیشتری با مسأله تعلیم و تربیت دارند، اشارتی داریم: شناخت و دریافت حقایق هستی و راهیابی به اسرار نهفته در گیتی برای انسان از راههای گوناگون صورت می پذیرد و آن راهها عبارتند از: ۱- حواس ظاهر معرفت برخی از حقایق از راه حواس انجام می گیرد و در این رابطه کسی که

حسی از حواس را فاقد باشد از معرفت حاصله از راه آن نیز بی نصیب است (۱۷) ۲- عقل و ادراکات عقلی استفاده از عقل، مورد توجه اکید اسلام است. و روایات شریفه از جمله (دین الله لا- یصاب بالعقول) مربوط به احکام تعبدی دین است و گرنه در باب اثبات صانع، توحید و تقدیس، اثبات معاد و نبوت بلکه مطلق معارف، از عقل می توان استمداد جست و کلام برخی که می گویند در اثبات توحید، فقط باید به دلیل نقلی اعتماد جست، از مصایب است. (۱۸) ۳- فطری و بینشهای فطری در انسان، بینش های فطری وجود دارد، از جمله: توحید، معاد بلکه رئوس همه معارف و عقاید ما فطری می باشند. (۱۹) ۴- رؤیاهای صادقه عامل اصلی مشاهدات نفسانی و اطلاع و آگاهی از حقایق هستی، انقطاع و انسلاخ نفس انسان از پرداختن و توجه به طبیعت و زندگی طبیعی است و این انقطاع، گاهی از راه خواب صورت می پذیرد. (۲۰) ۵- مکاشفات و شهود باطن (۲۱) چنانکه در باب رؤیا خاطر نشان کردیم، آنگاه که روح انسان از سرگرمی ها و اشتغالات برکنار ماند، می تواند از حقایق جهان، آگاهی یابد (المکاشفه المعنویه للحقایق بالاطلاع علی عالم الاسماء و الاعیان) (۲۲) او می تواند نادیدنی ها را ببیند و حتی از گذشته و آینده با خبر شود و این فراغت در صورت حصول انقطاع است و انقطاع نیز: گاهی در پرتو وقوع امور هولناک در زندگی، گاه از طریق و اشاره ولی الله و انسان کامل، و نیز گاهی از راه کمالات نفسانی برای آدمی حاصل می شود که در پرتو آن (انقطاع) گاهی انسان به مشاهده بخشی از حقایق هستی نایل می گردد. گاهی نیز جمیع حقایق از ازل تا ابد را مشاهده می کند. (۲۳) ۶- وحی و مکتب انبیا از راه وحی و مکتب انبیا نه تنها فطرت و بینشهای فطری انسان به فعلیت و تجلی در می آیند (۲۴) و افق عقل و میدان دید آن نیز گسترده تر می گردد (۲۵) بلکه انسان به بسیاری از حقایق فراتر از تیررس حس و عقل آدمی دست می یابد (۲۶) زیرا رسولان، منصوب از طرف خدا و مجری احکام او در جهان اند بر این اساس اینان امانتدار اسرار اویند و از ابعاد هستی با خبرند. (۲۷) ج: انسان شناسی (خودشناسی) انسان شناسی و معرفه النفس، در نظر امام - سلام الله علیه - از اهمیت ویژه ای برخوردار است او همواره در نوشتار، گفتار و رهنمودها بدین مهم توجه می داد و ابعاد مختلف وجود انسان، حقیقت نفس و اهمیت آن را خاطر نشان ساخته اند، از جمله: ۱- (معرفه النفس) نردبان راهیابی به آسمان معارف و حقایق است و کسی که نقش خویش را شناخت، خدای خود را شناخته است. (۲۸) ۲- مراد از (نفس) همان عنصر ملکوتی است که در عین ارتباط با بدن، وجودی مستقل از آن دارد؛ زیرا موجودی مجرد یعنی غیر مادی است، ولی بدن موجودی است مادی و غیر مجرد. (۲۹) ۳- (نفس) ویژگی هایی دارد که بدن فاقد آنهاست. نفس پس از جدایی از بدن به حیات خویش ادامه می دهد (۳۰) این ویژگی انسان است (۳۱) نفس موجودی با شعور و آگاه است (۳۲) و در آن واحد صور مختلفی را می پذیرد (۳۳)؛ در حالی که بدن در آن واحد بیش از یک صورت را نمی تواند دارا باشد. هر چه عمر نفس بگذرد، قویتر می گردد، در حالی که بدن فرسوده گشته و رو به کهولت می رود (۳۴) نفس از بدن به عنوان یک ابزار استفاده می کند و نفس است که بدن را از نابود شدن حفظ می کند. (۳۵) ۴- انسان، عصاره ای از تمام اسماء و صفات الهی است (۳۶) ۵- انسان موجودی برگزیده شده و انتخاب گشته است. (۳۷) و اسرار الهی فقط توسط انسان آشکار می گردد. ۶- انسان پرتوی از جمال است، ولی باید توجه داشت که آدمی عین ذات حق نخواهد بود بلکه نسبت میان او و ذات پروردگار متعال، تباین ذاتی است (۳۸) و مسأله یگانگی که اهل مکاشفه می گویند، مربوط به تجلی است نه در مرتبه ذات. (۳۹) ۷- غیر از انسان هیچ موجودی مظهر تام اسمای الهی نیست و این مسأله فقط به انسان اختصاص دارد. (۴۰) ۸- آفرینش انسان، مقصود اصلی خلقت جهان است؛ یعنی پیدایش اصلی از آفرینش همه موجودات جهان؛ (انسان) است و با پیدایش انسان، آفرینش به تمامیت و اکمال خود دست یافت (۴۱) (چنانکه در حدیثی قدسی آمده است یابن آدم خلقت الاشیاء لا جلك و خلقتك لا جلی) (۴۲) ۹- اسرار الهی، فقط توسط انسان آشکار می گردد (۴۳) ۱۰- انسان در آغاز، حیوان بالفعل و انسان بالقوه است (۴۴) هر گاه تمام بالقوه و استعدادها نرفته و گرایش ها و بینش های فطری او به فعلیت در آمده باشد و شکوفا گردد؛ (۴۵) (انسان) به مقام خلاف (خلیفه الهی) نایل می آید لذا سید بن طاووس سالروز مکلف شدن خود را جشن می گرفت. (۴۶) (۱). ر. ک آداب

الصلوه، امام خمینی، ص ۹۵ و ۱۳۱. (۲). ر. ک آداب الصلوه، امام خمینی، ص ۹۵ و ۱۳۱. ر. ک آداب الصلوه، امام خمینی، ص ۹۵ و ۱۳۱. (۳). چهل حدیث امام، حدیث ۱۸، ص ۲۲۸. (۴). آداب الصلوه، ص ۲۵۶. مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص ۱۸۷. (۵). ر. ک تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۸۹. (۶). همان مدرک: ص ۱۴۹. (۷). سر الصلوه، ص ۹ و آداب الصلوه، ص ۱۳۱. (۸). مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص ۲۵ - ۲۸. (۹). ر. ک تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۷۰ - ۷۱. (۱۰). مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص ۳۰، ۵۰ و ۵۳. (۱۱). مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص ۳۰، ۵۰ و ۵۳. (۱۲). تعلیقات علی مصباح الانس، ص ۲۳۳. (۱۳). ر. ک: طلب و اراده، ص ۱۲ و ۱۶. (۱۴). تعلیقات علی مصباح الانس، ص ۲۶۸ و ۲۸۷. (۱۵). تعلیمات علی مصباح الاءنس، ص ۲۶۸ و ۲۸۷. (۱۶). تعلیمات علی مصباح الاءنس، ص ۲۶۸ و ۲۸۷. (۱۷). ر. ک مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص ۲۷ و ۳۷. (۱۸). آداب الصلوه، ص ۲۰۰. (۱۹). صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۳۴. طلب و اراده، ص ۱۵۴ و ۱۵۵. چهل حدیث، حدیث ۱۰، ص ۱۶۸. و حدیث ۱۱، ص ۱۸۰: (... فطره الله، ای العش باکمال المطلق... و یتبع هذه الفطره اخرى فيها هي فطره الانزجار عن النقص... الفطره الاصيله هي فطره باکمال المطبق و الفطره التبعيه هي فطره الانزجار عن النقص... و هما جناحان يطير الى الله بهما الى و كره و هو فناء الله و جنابه)، طلب و اراده، ص ۱۵۲ و ۱۵۳ (ثم ان الله لم يترك الانسان بفطرته لعلمه تعالى بانه سيحجب عن الفطره المنموره بابتلائه الحيوانيه و و الشهويه و الغضبيه و القوه الوهميه الشيطانيه و هذه القوى فطره اليها في عيشه و بقائه شخصا و نوعا و في رقا و سلوكه الى الله تعالى... الخ)، (ر. ک: طلب و اراده، ص ۱۵۴ - ۱۵۵) (۲۰). ر. ک: شرح اسفار نسخه خطی در آستانه طبع، مبحث معاد و تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۱۳۶. (۲۱). سر الصلوه، ص ۱۹ - ۲۰. (۲۲). تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۱۷۹. (۲۳). آداب الصلوه، ص ۲۸۴ و ۳۴۴. (۲۴). چهل حدیث، حدیث ۱۱ ص ۱۸۰. (۲۵). صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۵۰. (۲۶). صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۵۰ - ۲۵۱. (۲۷). تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۱۹۸. (۲۸). ر. ک مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص ۳۲. (۲۹). چهل حدیث، حدیث اول، ص ۵ و ۳۳. (۳۰). چهل حدیث، حدیث ۴، ص ۱۹. (۳۱). مبارزه با نفس یا جهاد اکبر، امام خمینی، ص ۵۵. (۳۲). صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۶۷. (۳۳). چهل حدیث، حدیث ۱۲، ص ۱۹۸ و ۱۹۹. (۳۴). چهل حدیث، حدیث ۱۲، ص ۱۹۸ و ۱۹۹. (۳۵). تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۶۱ و ۸۸ / (۳۶). چهل حدیث، حدیث ۱۵، ص ۲۵۶. و حدیث ۱۶، ص ۲۵۸. (۳۷). صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۳۰. (۳۸). مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص ۲۵ و ۳۲. (۳۹). مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص ۲۵ و ۳۲. (۴۰). تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۱۶۱. (۴۱). تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۶۰ - ۶۱. (۴۲). آداب الصلوت، ص ۲۶۳. (۴۳). تعلیقات علی شرح الحکم، ص ۱۶۱. (۴۴). چهل حدیث، حضرت امام خمینی - سلام الله علیه - حدیث دهم، مقام اول، ص ۱۶۸ و ۱۴۴. تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۱۹۰. (۴۵). چهل حدیث، حدیث ۱۵۰، ص ۲۲۷. و حدیث ۱۶، ص ۲۶۰ و ۲۶۱. (۴۶). مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص ۵۷، ۸۲ و ۱۹۶. چهل حدیث، حدیث ۱۶ ص ۲۶۱. ۱۱ - انسان نه تنها در جهت رشد و شکوفایی و فعلیت توانهای بالقوه بلکه در زندگی، همواره، نیازمند به مکتب انبیاست تا راه سعادت را بییابد. (۱) ۱۲ - چون علقه و ارتباط انسان پس از موت در رابطه با بدن او قطع نمی شود، مشکلی در باب مسأله رجعت و زنده شدن مردگان به چشم نمی خورد. (۲) ۱۳ - انسان از حیث مراتب سعادت و شقاوت نامتناهی است. (۳) او می تواند از جنبه سعادت و فضیلت تا آنجا اوج گیرد که (یدالله)، (اذن الله) و... شود آنچه اندر وهم ناید آن شود. از نظر جنبه شقاوت و رذیلت نیز حدی سقوط کند که به آخرین مراتب ظلمات قدم نهد (۴) و در نتیجه، ملکات و صفات نفسانی او نیز از نظر حسنه و سیئه، دارای مراتب نامتناهی است (۵) او نه تنها از حیث صفات (۶) بلکه از نظر بینش نامتناهی است (۷) و هنگامی که پروردگار متعال، اسماء را به وی تعلیم داد، همه گونه دانشها، هنرها و حرفه ها را به او آموخت. (۸) ۱۴ - همواره خلیفه الهی از میان انسانها در جهان وجود دارد. این خلیفه ظاهری (راهبر معصوم) منصوب از سوی خدا و مجری احکام اوست و در هر عصری بیش از یکی نیست، چون کسی (خدا) که وی

را منصوب کرد و بدین امر خطیر می‌گمارد، یکی بیش نیست. (۹) ۱۵- ظرفیت علمی و توان فراگیری انسان بزرگترین ظرفیت جهان است بر این اساس، پروردگار متعال درباره هیچ مخلوقی جز آدم نگفت (۱۰) (و علم آدم الاسماء کلها) (۱۱) (سوره بقره، آیه ۳۱) ۱۶- انسان موجودی است فناپذیر و جاودانه. و این حقیقت، طی نامه‌ای، در آخرت رسماً به وی ابلاغ می‌گردد در قیامت نامه‌ای به دست او می‌رسد که در آن آمده است (من الحی القيوم الذی لا- يموت الی الحی الذی لا يموت) (۱۲) و البته آدمی فطرتاً خواهان بقا و جاودانگی است و از هر گونه مرگ و زوال، گریزان است. (۱۳) ۱۷- از این نکته غافل نباشیم که انسان را (به گونه‌ای جامع و کامل) در جهان نمی‌توان شناخت؛ زیرا دنیا حجابی است برای ملکات نفسانی او و در واقع دنیا ظرف تجلی باطنی او نیست بر این اساس، شناختن و شناسایی واقعی او در جهان دیگر که (یوم تبلی السرایر) است، موکول می‌گردد (۱۴) و در آن روز، انسان حتی چگونگی ارتباط و جود با ذات حضرت احدیت را می‌تواند ادراک نماید. (۱۵) در اینجا بار دیگر نظر امام خمینی (س) را به اختصار یاد آور می‌شویم: الف: جسم در خدمت روح است و در پرتو آن کامل می‌گردد: (الجسد لا یتم کماله الا بروح التی تدبره و حفظه من الافات) (۱۶) ب: طی مراحل معنوی، جز از راه عبودیت، میسر نیست (اعلم ان العبد السالک الی الله بقدم العبودیه اذا خرج من بیت الطبیعه مهاجراً الی الله) (۱۷) ج: توان مشاهده امور غیبی آدمی به قدر انسلاخ او از بدن اوست (اعلم ان المیزان فی مشاهد الصور الغیبیه هو انسلاخ عن الطبیعه و الرجوع عالمها الغیبیه... و الانسلاخ قد یکون فی النوم) (۱۸) د: مشاهدات انسان محدود به ما سوی الله است و ذات خدا، غیب الغیوب می‌باشد و هرگز نمی‌توان به مشاهده آن پرداخت و آنچه از او مشاهده می‌شود، جز اسماء یعنی نشانه‌های وجود او نمی‌باشد (و اما الذات من حیث هی فلا یتجلی فی مرات من المراتی و لا یشاهده سالک من اهل الله و لا مشاهد من اصحاب القلوب و الاولیاء فهی غیب) (۱۹) و مراد از سخن امام صادق (علیه السلام) که فرمود (ما رایت شیئاً الا- و رایت الله فیه)، جز دیدن اسمای الهی نیست (۲۰) و از راه معرفت‌های نفسانی نیز آدمی جز به مشاهده حقیقت نفس خویش، نایل نمی‌آید (شهودنا للحق شهود انفسها) (۲۱) (فلا یدرک الحق ادراک نفسه) (۲۲) و انسان کامل که مرات شهود حق است، جز ذات خویش را مشاهده نمی‌کند (فالانسان الکامل کما انه مرات شهود الحق، ذاته مراه شهود الاشیاء کلها) (۲۳) (۱) . چهل حدیث، حدیث دهم - مقام اول ص ۱۶۹ و ص ۱۶۸. (۲) . تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۱۷۵. (۳) . صحیفه نور، ج ۱۲ و ۴، ص ۱۶۸، ۱۵۲ و ۱۵۳. (۴) . صحیفه نور، ج ۱۲ و ۴، ص ۱۶۸، ۱۵۲ و ۱۵۳. (۵) . چهل حدیث، حدیث ۲، ص ۵۶. (۶) . صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۵۲. (۷) . صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۱۶۸. (۸) . تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۱۹۸. (۹) . تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۱۹۸. (۱۰) . تعلیقات علی مصباح الانس، ص ۲۳۶. (۱۱) . تعلیقات علی مصباح الانس، ص ۲۳۶. (۱۲) . آداب الصلوه، ص ۳۳ چهل حدیث، حدیث ۶، ص ۱۲۲. و صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۶۸. (۱۳) . چهل حدیث، حدیث ۱۰، ص ۱۶۸. و حدیث ۱۱، ص ۱۸۰. (۱۴) . ر. ک: صحیفه نور، ج ۴ ص ۱۵۲. (۱۵) . ر. ک: تعلیقه علی مصباح الانس، ص ۲۹۷: و عندی اذا غلب حکم الحقیقه و اندکت جبال الانیات عند ظهور نور الاوهیه و تجلی الکمال الربوبی و انقهر حکم التعینات و لوازم الامکانات عند قهر کبریائه تعالی او بروز احدیته شهد السالک نفسهمند که بعز قدسه مضمحل تحت نور عند ربه و ذلک عند قیامه الکبری. (۱۶) . تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۳۹، ۱۵، ۳۶، ۶۵، ۷۰ و ۶۱. (۱۷) . تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۳۹، ۱۵، ۳۶، ۶۵، ۷۰ و ۶۱. (۱۸) . تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۳۹، ۱۵، ۳۶، ۶۵، ۷۰ و ۶۱. (۱۹) . تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۳۹، ۱۵، ۳۶، ۶۵، ۷۰ و ۶۱. (۲۰) . تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۳۹، ۱۵، ۳۶، ۶۵، ۷۰ و ۶۱. (۲۱) . تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۳۹، ۱۵، ۳۶، ۶۵، ۷۰ و ۶۱. (۲۲) . تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۳۹، ۱۵، ۳۶، ۶۵، ۷۰ و ۶۱. (۲۳) . تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۳۹، ۱۵، ۳۶، ۶۵، ۷۰ و ۶۱. سید محمد شفیعی مازندرانی - مبانی تربیتی عرفانی امام خمینی، فصل چهارم

مبانی مدینه فاضله اسلامی در اندیشه سیاسی امام(ره) مقدمه طرح مسأله و اهمیت موضوع توفیق عظیم امام خمینی - سلام الله علیه - در رهبری یک انقلاب بزرگ و براندازی یک نظام قدرتمند و سپس ریاست و هدایت یک نظام اجتماعی و سیاسی نوین طی ده سال پس از پیروزی این انقلاب می تواند سؤال اساسی زیر را برای اندیشمندان سیاسی مطرح نماید: از آرا و اندیشه های سیاسی و اجتماعی امام خمینی - سلام الله علیه - چه نظریه ها و راهبردهایی قابل استنباط و انتزاع است؟ به عبارت دیگر، با چه چهارچوب های نظری و راهبردی می توان به تحلیل اندیشه های سیاسی امام خمینی - سلام الله علیه - پرداخت؟ امام خمینی - سلام الله علیه - مرد علم و نظر بود زیرا در فقه و اصول و کلام و فلسفه و عرفان به مقام استادی رسید و اطلاعات ایشان در تاریخ و ادبیات نیز در حد بالایی بود. (۱) او مرد عمل و اقدام هم بود زیرا در مقام اجتهاد و مرجعیت با مسأله گویی و صدور فتوا تکالیف عملی مؤمنین و مقلدین را مشخص می کرد و به همین لحاظ با واقعیات زندگی مردم و مشکلات جامعه آشنا بود. از سال ۱۳۴۱ نیز در عین فقاهت و مرجعیت، خیلی آشکار و مستقیم وارد عرصه اقدام و مبارزه سیاسی گردید و بزرگترین و مهمترین رهبر مخالفان شاه شد. ایشان در تبعید پانزده ساله خود نیز به تعلیمات و تبلیغات انقلابی دست زد و کادرسازی و سازماندهی نمود؛ با چنین دست مایه و سابقه ای از سال ۱۳۵۶ رهبر بلا منازع انقلاب اسلامی شد و با بسیج مردمی نظام شاهنشاهی را براندازی کرد و از سال ۱۳۵۷ تا به هنگام مرگ رئیس دولت و فرد اول نظام جمهوری اسلامی بود. در طول تاریخ ایران و جهان و در طی قرون اخیر شاید بی نظیر و یا لافل کم نظیر است که مردی در اوج زهد و عرفان و عمل دست به یک انقلاب خونین مکتبی و مردمی بزند و یک قدرت منطقه ای و مورد حمایت همه ابر قدرت ها را ساقط نموده و سپس ده سال نیز در عین مرجعیت، نقش رهبری سیاسی و ریاست دولت را نیز ایفا کرده باشد. یک چنین جریان تاریخی، انقلابی و سیاسی عظیمی به رهبری امام خمینی - سلام الله علیه - دارای چه پشتوانه نظری و راهبردی بود و این اندیشه دارای چگونه سازمان و انسجامی بود که این چنین در تحقق اهداف خود قرین توفیق شد؟ سؤال آخر و به عبارتی سؤال کاربردی نیز این است که همچنان که امام در براندازی نظام شاهنشاهی و استقرار نظام جمهوری اسلامی از این اندیشه منسجم استفاده کرد، اینک در حفظ و گسترش اصلاح و تکمیل جامعه و دولت برخاسته از انقلاب چگونه می توان از آن استفاده کرد؟ مفروضات و ارکان یک چهارچوب نظری و راهبردی نظریه و راهبردی که در این نوشتار می خواهیم از آرا و اندیشه سیاسی امام استنباط و استخراج کرده و یا به مدد آن به اندیشه های امام وارد شویم چنین نام می نهیم: «هندسه سیاسی امام خمینی - سلام الله علیه - جامعه مطلوب یا مدینه فاضله» این هندسه و چهارچوب شامل پنج رکن و عنصر است که اجمالاً در این جا تعریف و تشریح می شوند. آن گاه با رجوع به آرا و اندیشه های سیاسی امام خمینی - سلام الله علیه - هر یک از این ارکان و عناصر این ها مورد بررسی قرار می گیرند. در نهایت بطور محسوس و ملموس تجلی این هندسه سیاسی را می توان در اصول دوم و سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی مشاهده نمود. ارکان پنجگانه این نظریه راهبردی عبارتند از: ۱. وضع موجود جامعه چیست؟ ۲. وضع مطلوب جامعه چه باید باشد؟ ۳. چه باید کرد تا از وضع موجود به وضع مطلوب رسید؟ ۴. وضع مسبوق و تاریخی جامعه موجود چه بوده؟ ۵. شاخص های وضع مطلوب مبنی بر چه جهان بینی و اصول اعتقادی است؟ (۲) در زیر، ارکان پنجگانه فوق و ارتباط و انسجام آن ها را تعریف و تشریح می شوند. ۱. وضع موجود جامعه چیست؟ انسان در چهارچوب روابط اجتماعی و زندگی جمعی اهداف و نیازهای خود را تعقیب و اشباع می نماید. جامعه واقعی و مفروض دارای سه رکن و نهاد اصلی و اساسی است. ۱. اقتصاد و معیشت ۲. فرهنگ و معنویت ۳. سیاست و حکومت چون جامعه محیط زندگی انسان است و آدمی سعادت و شقاوت خود را در درون آن به خوبی حس می کند، لذا هر فردی ولو بی سواد و درس نخوانده در حد خود از ساختار و کارکرد جامعه خود برداشت و استنباطی داشته و نسبت به آن دارای احساسات و موضع گیری منفی و مثبتی است. (۳) ۲. وضع مطلوب جامعه چه باید باشد؟ آدمی موجودی است با دو بعد مادی و معنوی و دارای عقل و اراده و با توان انتخابگری و هدفگذاری. بنابر این او همواره در افق

دید و ذهن خود تصویری از یک وضع مطلوب و آرمانی جامعه را دارد. (۴) این تصویر می‌تواند خود ساخته و بعضاً مبهم و تار باشد و همچنین می‌تواند محصول تفکر و اندیشه عقلا، اندیشمندان، مبارزان و انبیا و اولیای الهی بوده و دارای خطوطی مشخص و شفاف باشد و با تبلیغ و تعلیم به ذهن و روح آحاد افراد جامعه منتقل شده و نقش بسته باشد. مدینه فاضله و جامعه مطلوب شامل شاخص‌ها و تجویزهایی درباره سیاست، اقتصاد و فرهنگ خوب و مطلوب می‌باشد. ۳. چه باید کرد؟ وجود تصویری از یک جامعه مطلوب در ذهن افراد و ذهنیت اجتماع دارای این کاربرد است که شهروندان دانسته یا ندانسته، وضع موجود جامعه را با آن می‌سنجند. نتیجه این مقایسه از لحاظ کلی به صورت‌های زیر است: الف) وضع موجود در راستای وضع مطلوب است. ب) وضع موجود با وضع مطلوب تطابق ندارد اما این اختلاف کم، سطحی و صوری است. ج) وضع موجود با وضع مطلوب تطابق ندارد ولی عدم تطابق، زیاد، اساسی و عمیق است. (۵) عقل نظری و نخبگان و افکار عمومی و عقل جمعی، اگر تحقیقاً به هر یک از قضایای فوق برسند به تناسب، خط مشی‌ها و راهبرد‌های زیر را توصیه و تجویز می‌کنند: الف) وضع موجود و روش‌ها و راهبرد‌های قبلی باید حفظ شود. ب) در وضع موجود باید رفرم و اصلاح صورت بگیرد. ج) وضع موجود باید به صورت انقلابی و بنیادی برهم زده شود تا مدینه فاضله ایجاد شود. ۴. وضع مسبوق و تاریخ جامعه چه بوده؟ این پرسش که وضع مسبوق و تاریخ یک جامعه چه بوده؟ همواره برای اهل نظر و بصیرت بطور اساسی مطرح بوده و مورخین و فلاسفه و عالمان تاریخ تلاش داشته‌اند به آن پاسخ گویند. (۶) این سؤال در شرایطی که نخبگان و شهروندان به این نتیجه می‌رسند که وضع موجود بسیار بد و ناصواب است، بیشتر موضوعیت و اولویت می‌یابد و همه مایلند سرمنشأ و ریشه‌های کثری‌ها و انحرافات را بشناسند و بدانند وضع موجود چرا به بن بست کشانده شده است. از یک منظر ممکن است برخی، وضع موجود را نتیجه و میراث محتوم گذشته دانسته و وضع و حال جاری و آتی جامعه را به طور جبری در تداوم وضع ماضی و تاریخ گذشته بدانند. (۷) و لذا تن به قضا داده و امیدی برای برهم زدن وضع موجود و بنیان‌گذاران وضع مطلوب نداشته باشند. معمولاً حکام جور و دستگاه تبلیغی و تعلیمی آنها نیز دانسته و ندانسته مروج این نظریه هستند. از سوی دیگر عده‌ای هم می‌توانند این طور بیندیشند که با وجود نقش و تأثیر تاریخ در روند جاری و آتی جامعه، اما چون انسان عاقل و مختار است لذا می‌تواند برای آینده جامعه و سرنوشت خود هدف‌گذاری کرده و خواسته‌ها و آرزوهایی را در قالب وضع مطلوب آرمانی و مدینه فاضله ترسیم کرده و بگنجاند. (۸) تحولات و تغییرات و نقطه عطف‌های انسان و جامعه در بستر زمان و تاریخ در همین نکته نهفته است. ۵. جهان بینی و اصول اعتقادات چیست؟ مکتب‌های بزرگ سیاسی - اجتماعی اعم از الهی و انسانی، هر کدام برای انسان و جامعه مطلوب شاخص‌هایی ارائه کرده‌اند که بعضاً با هم تفاوت اساسی دارند. همچنین این مکاتب در حرکت از وضع موجود به وضع مطلوبشان راهبردها و خط‌مشی‌های متفاوتی داده‌اند. در این رابطه می‌توان مکاتب بزرگ معاصر یعنی مارکسیسم، لیبرالیسم و اسلام را با هم مقایسه کرد. (۹) دو مکتب اول انسان ساخته هستند و سومی الهی است و مکتبی است که در قرن بیستم بوسیله امام و انقلاب اسلامی بعنوان مکتبی اجتماعی و قابل عمل، احیا و مطرح شد. مارکسیسم از لحاظ عملی و علمی فعلاً از گردونه خارج شده و چنانچه نظام جمهوری اسلامی بتواند خود را حفظ کرده و کمال ببخشد، قرن بیست و یکم از لحاظ نظری و مکتبی قرن تقابل و تعامل سرنوشت ساز اسلام و لیبرالیسم خواهد بود. (۱۰) نکته مهم و کاربردی و تجویزی این نوشتار آن است که باری ابراز وجود و عرض اندام در چنین میدان حساسی باید از هندسه سیاسی و نظریه راهبردی امام خمینی - سلام الله علیه - که در انقلاب اسلامی و براندازی شاه و استقرار جمهوری اسلامی بکار رفته، استفاده نمود. سؤال این بود که چرا شاخص‌های جامعه مطلوب و راهبرد‌های مکاتب با یکدیگر تفاوت‌های اساسی دارند؟ مثلاً در جامعه مطلوب و مدینه فاضله اسلامی، حکم و حاکم به نوعی باید از طرف خداوند باشند. (۱۱) اقتصاد اسلامی باید مبتنی به کار و انفاق و ایثار باشد. (۱۲) فرهنگ باید مبتنی بر توحید و باور به یگانگی خداوند و ضرورت بندگی انسان در مقابل او باشد. (۱۳) در حالی که در لیبرالیسم، حکم و حاکم اصالتاً به نوعی منبعث از مردم بوده و اساس اقتصادش مبتنی بر سود و منفعت طلبی می‌باشد و اساس

فرهنگی باور به انسان محوری و دنیا گرایی است. (۱۴)(۱). محمد حسن رجبی، زندگینامه سیاسی امام خمینی - سلام الله علیه - وزارت ارشاد، چ ۱، ۱۳۶۹، ص ۶. (۲). محمد باقر حشمت زاده، چهارچوبی برای تحلیل و شناخت انقلاب اسلامی ایران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۸، ص ۳۹. (۳). مصطفی ملکوتیان، سیری در نظریه های انقلاب، چ ۲، نشر قومس، ۱۳۷۶، ص ۹۶. (۴). کارل مانهایم، ایدئولوژی و اتوپیا، ترجمه فریبرز محمدی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۵، ص ۲۰۰. (۵). محمد باقر حشمت زاده، همان، ص ۳۸. (۶). ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۲، ترجمه آریان پور و دیگران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ج ۳، ص ۱، ۱۳۷۰. (۷). غلامعباس توسلی، نظریه های جامعه شناسی، سمت، ۱۳۷۰، چ ۲، ص ۱۰۵. (۸). مرتضی مطهری، جامعه و تاریخ صدر، بیتا، ص ۱۴۳. (۹). محمد تقی جعفری، تحلیل و بررسی سکولاریسم، فصلنامه قسبات، س اول، ش اول، ص ۵۵، و نیز رجوع شود به: سید محمد باقر صدر، جهان بینی در فلسفه ما، ترجمه سید حسین حسینی، بدر، ۱۳۶۰. (۱۰). جان آل اسپوزیتو، اسلام سیاسی و غرب، گفت و گوی تمدن ها یا برخورد تمدن ها، مجله سیاست خارجی، س ۱۲، تابستان ۱۳۷۷، ص ۲۹۹. (۱۱). عباس علی عمید زنجانی، مبانی اندیشه سیاسی اسلام، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۵، ص ۱۲۶. (۱۲). سید عباس موسویان، پس انداز و سرمایه گذاری در اقتصاد اسلامی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۹۲. (۱۳). محمد جواد باهنر، معارف اسلامی، نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۱، ص ۸۲. (۱۴). سید جلال الدین مدنی، مبانی و کلیات علوم سیاسی، ج ۱، ۱۳۷۲، ص ۱۷۷. در وضع مطلوب کمونیستی نیز، حکم و حاکم به نوعی باید منبعث و منتخب طبقه اکثریت و محروم یعنی کارگران باشد. (۱) اقتصادش مبتنی بر لغو مالکیت خصوصی بوده و فرهنگش بر اساس باور به اصالت و از کمیت ماده است. با توجه به تفاوت در شاخص و ماهیت مدینه فاضله مکاتب، طبعاً خط مشی ها و راهبردها نیز با هم متفاوت است. مثلاً فروع دین، احکام و دستور العملهایی برای تحقق انسان و جامعه اسلامی است که عبارتند از: ۱- نماز - ۲- روزه - ۳- خمس - ۴- زکات - ۵- حج - ۶- جهاد - ۷- امر به معروف - ۸- نهی از منکر - ۹- توبی - ۱۰- تبری. این دستور العملها و راهبردها دقیقاً با ویژگی های جامعه مطلوب اسلامی و جهان بینی و اصول اعتقادات اسلام تناسب داشته و منبعث از آن ها است. (اصل تناسب وسیله و هدف). (۲) پس چون جهان بینی و اصول اعتقادات مکاتب تفاوت اساسی دارند بنا بر این اصول مدینه فاضله آن ها هم با هم تفاوت اساسی دارد. اگر در جامعه مطلوب اسلامی حاکم و حکم باید به نوعی از سوی خدا باشند برای این است که جهان بینی و اصول اعتقادات مکتب اسلام بر توحید استوار بوده و به حاکمیت تکوینی و تشریحی خداوند باور دارد. اگر علم و عدالت از مهمترین شرایط حاکم اسلامی است برای آن است که خداوند بعنوان حاکم علی الاطلاق کل هستی، دارای علم و عدالت مطلق است. (۳) پس همانطور که گردش حسنه امور کل هستی مبتنی بر علم و عدالت مطلق خداوند است، حاکم اسلامی نیز برای گردش حسنه امور جامعه و انسان ها باید دارای علم و عدالت باشد. یعنی حاکمیت در جامعه انسانی که بخشی از هستی و کائنات است نمی تواند جدا از اصول حاکمیت در کل هستی یعنی حاکمیت خداوند باشد. (۴) خلاصه بحث - پس بطور اجمال نظریه راهبردی مدینه فاضله شامل پنج رکن بود که رویهم و در ارتباط با یکدیگر یک نظام هماهنگ را تشکیل می دهند. این ارکان عبارت بودند از: ۱. وضع موجود جامعه چیست؟ ۲. وضع مطلوب جامعه چه باید باشد؟ ۳. چه باید کرد تا از وضع موجود به وضع مطلوب رسید؟ ۴. وضع مسبوق و تاریخ گذشته جامعه چه بوده؟ ۵. جهان بینی و اصول اعتقادات مکتب مفروض چه هستند؟ با داشتن هندسه سیاسی و نظریه راهبردی مدینه فاضله و جامعه مطلوب که در این مقدمه مطرح شد اینک می توانیم به عرصه اندیشه سیاسی امام خمینی - سلام الله علیه - وارد شویم و در این میان برای تمرکز و استنتاج دقیق به یکی از مهمترین حوزه ها و قسمت های اندیشه امام یعنی مجموعه درسهای ولایت فقیه که در سال ۱۳۴۸ در نجف افاده شده رجوع می کنیم. این نوشتار را به ترتیب از ابتدا ورق می زنیم و هر جا بینه و قرینه ای در تطابق افکار و گفتار امام با هندسه سیاسی مذکور مشاهده نمودیم در حد گنجایش این مقاله مطرح می کنیم. ۲. دروس ولایت فقیه: هندسه سیاسی امام نگرش راهبردی و حکومتی - در اولین جملات درس ولایت فقیه در نجف، امام گفتار خود را از رکن سوم

هندسه سیاسی یعنی چه باید کرد و راهبردها آغاز می‌کند و این بیانگر عملیاتی بودن اوست و این مهمترین ممیزه امام نسبت به بسیاری از علما و مراجع می‌باشد و این که امام در نهایت اندیشه و علم را برای عمل و اقدام می‌خواهد. «... هر کس عقاید و احکام اسلامی را حتی اجمالاً دریافته باشد چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد بیدرنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت.» (۵) ملاحظه می‌شود امام فوق العاده دغدغه اجرا و عملی شدن احکام اسلامی را دارند و در ادامه دروس معلوم می‌شود که وی بیشتر نگران تعطیل ماندن احکام سیاسی و اجتماعی اسلام است. «این که امروز به ولایت فقیه چندان توجهی نمی‌شود و احتیاج به استدلال پیدا کرده علتش اوضاع اجتماعی مسلمانان عموماً و حوزه های علمیه خصوصاً می‌باشد اوضاع اجتماعی ما مسلمانان و وضع حوزه های علمیه ریشه های تاریخی دارد که به آن ها اشاره می‌کنم. نهضت اسلام در آغاز گرفتار یهود شد ... بعد از آن ها نوبت به طوایفی رسید که به یک معنی شیطان تر از یهودند. این ها به صورت استعمارگر از سیصد سال پیش یا بیشتر به کشور های اسلامی راه پیدا کردند و برای رسیدن به مطامع استعماری خود لازم دیدند که زمینه هایی فراهم سازند تا اسلام را نابود کنند.» «... تبلیغات سوء آن ها متأسفانه مؤثر واقع شده است. الان گذشته از عامه مردم، طبقه تحصیل کرده چه دانشگاهی و چه بسیاری از محصلین روحانی، اسلام را درست نفهمیده اند و از آن تصور خطایی دارند. همان طور که مردم افراد غریب را نمی‌شناسند اسلام را هم نمی‌شناسند ... چنان چه کسی بخواهد اسلام را آن طور که هست معرفی کند مردم به این زودی ها باورشان نمی‌آید. بلکه عمال استعمار در حوزه ها هياهو و جنجال به پا می‌کنند. وضع موجود و وضع مسبق جامعه و حوزه - ملاحظه شد که امام در ابتدای این دروس بحث خود را از راهبرد آغاز نموده و از ضرورت احیای اندیشه و حکم ولایت فقیه سخن می‌گوید. سپس به رکن اول هندسه سیاسی یعنی وضع موجود جامعه و حوزه ها نظر کرده و آن را قابل قبول نمی‌داند. وی وضعیت جاری را محصول وضعیت ماضی دانسته و وارد بحث از رکن چهارم می‌شود و علل و ریشه های تاریخی سستی و فتور امروز مسلمانان را تا عمق تاریخ اسلام پی می‌گیرد و از توطئه یهود در صدر اسلام و از تهاجم استعمار از سه قرن قبل سخن می‌گوید و به خصوص از نفوذ و تأثیر آن ها در حوزه ها شکوه دارد. در عین حال امام از یک زاویه مثبت هم به وضع مسبق و تاریخ اسلام اشاره می‌کند و از جامعه مطلوبی که پیامبر در صدر اسلام ساخته و قوانین الهی را حاکمیت بخشیده یاد می‌کند. با این تصور وی امید می‌دهد که می‌توان با همان قوانین و همان قرآن و سنت امروز هم رکن دوم هندسه سیاسی یعنی جامعه مطلوب اسلامی را برپا کرده و وضع موجود و فاسد شاهنشاهی را بر هم زد. مهمترین شاخص جامعه مطلوب: حاکمیت قانون الهی «آن روز که در غرب هیچ خبری نبود و ساکنانش در توحش بسر می‌بردند و آمریکا سرزمین سرخ پوستان نیمه وحشی بود، در مملکت پهناور ایران و رم مردم محکوم استبداد و اشرافیت و تبعیض و تسلط قدرتمندان بودند و اثری از حکومت مردم و قانون در آن ها نبود، خدای تبارک و تعالی بوسیله رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - قوانین فرستاد که انسان از عظمت آن ها به شگفت می‌آید. برای همه امور قانون و آداب آورده است ... هیچ موضوع حیاتی نیست که اسلام تکلیفی برای آن مقرر نداشته و حکمی درباره آن نداده باشد.» (۶) بنابر این از دید اندیشه امام خمینی - سلام الله علیه -، مهمترین شاخص جامعه مطلوب و مدینه فاضله اسلامی (یعنی رکن دوم) رواج و حاکمیت قانون الهی و روشن بودن تکلیف مردم در همه زمینه ها است. امام در توضیح این که چرا و چگونه در وضع موجود جامعه شاهنشاهی، حاکمیت قانون الهی و اسلامی از بین رفته، به وضع مسبق و تاریخ یعنی رکن چهارم اشاره می‌کند: «توطئه ای که دولت استعماری انگلیس در آغاز مشروطه کرد به دو منظور بود. یکی که در همان موقع فاش شد این بود که نفوذ روسیه تزاری را در ایران از بین ببرد و دیگری همین که با آوردن قوانین غربی احکام اسلام را از میدان عمل و اجرا خارج کند.» در همین راستا امام به نقد و نفی وضع موجود نظام شاهنشاهی از بعد مسایل قضایی و قانونی می‌پردازد: «تحمیل قوانین بیگانه بر جامعه اسلامی ما منشأ گرفتاری ها و مشکلات بسیار شده است. اشخاص مطلعی الان در عدلیه هستند که از قوانین دادگستری و طرز کار آن شکایت ها دارند. اگر کسی گرفتار دادگستری فعلی ایران یا سایر کشور های مشابه آن شود یک عمر

باید زحمت بکشد تا مطلبی را ثابت کند. «مهمترین راهبرد امام: تشکیل حکومت اسلامی - تا این جا امام عمدتاً به نقد وضع موجود و شرح شاخص های وضع مطلوب می پردازد یعنی بحث در عرصه رکن اول و دوم هندسه سیاسی است. اما انگیزه امام از ذکر این مقدمات در نهایت ارائه راهبرد عملی یعنی بیان ضرورت تشکیل حکومت اسلامی بر اساس ولایت فقیه است. «... اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره، جزیی از ولایت است. چنان که مبارزه و کوشش برای آن از اعتقاد به ولایت است.» (۷) «مبارزه در راه تشکیل حکومت اسلامی لازمه اعتقاد به ولایت است ... توجه داشته باشید که شما وظیفه دارید حکومت اسلامی تأسیس کنید.» (۸) «دلیل دیگر به لزوم تشکیل حکومت، ماهیت و کیفیت قوانین اسلام (احکام شرع) است. ماهیت و کیفیت این قوانین می رساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح گشته است. اولاً احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می سازد. در این نظام حقوقی، هر چه بشر نیاز دارد فراهم آمده است. از طرز معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و مراوده با سایر ملل، از قوانین جزایی تا حقوق تجارت و صنعت و کشاورزی ... معلوم است که اسلام تا چه حد به حکومت و روابط سیاسی و اقتصادی جامعه اهتمام می ورزد تا همه شرایط به خدمت تربیت انسان مهذب و با فضیلت در آید. قرآن مجید و سنت شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد.» (۹) (۱).

سید محمد خاتمی، از دنیای شهر تا شهر دنیا، نشر نی، چ ۲، ۱۳۷۶، ص ۱۷۶. (۲). ابوالفضل قاضی، حقوق اساسی و نهاد های سیاسی، انتشارات دانشگاه تهران، چ ۲، ۱۳۷۰، ص ۳۸۴. (۳). سید مهدی حسینی، مدیریت استراتژیک، موسسه کار و تأمین اجتماعی، ۱۳۷۷، ص ۶۶. (۴). مرتضی مطهری، عدل الهی، صدرا، چ ۱۰، ۱۳۵۷، ص ۴۷. (۵). محمد باقر حشمت زاده، مسایل اساسی علم سیاست، کانون اندیشه جوان، ۱۳۷۷، ص ۳۸. (۶). امام خمینی - سلام الله علیه - ولایت فقیه و جهاد اکبر، بی تا، انتشارات سعید، ص ۵. (۷). ولایت فقیه، ص ۶. (۸). همان، ص ۷. (۹). همان، ص ۹. در این جملات، امام مهمترین هدف و غایت جامعه مطلوب اسلامی را سعادت و کمال می داند و این ها را در پرتو رواج و ترویج قوانین اسلامی که همه رفتارها و روابط مادی و معنوی انسان را سامان می دهند، قابل تحقق می داند. انقلاب: مهمترین راهبرد عملیاتی - مهمترین فراز راهبرد دروس ولایت فقیه که در سال ۴۸ تبلیغ شد و در سال ۵۷ تحقق یافت، تجویز و ضرورت انقلاب است. امام، انقلاب را مقدمه لازم و ضروری تشکیل حکومت اسلامی، بر هم زدن وضع موجود شاهنشاهی و استقرار وضع مطلوب اسلامی تلقی می کند. امام چون این تجویز را از متن آموزه های اسلامی استخراج و استنباط کرد، بنابر این اطلاق «انقلاب اسلامی» بر این واقعه صحیح و با مسمی است. «شرع و حق حکم می کند که باید نگذاریم وضع حکومت ها به همین صورت ضد اسلامی یا غیر اسلامی ادامه پیدا کند. دلایل این کار واضح است. چون برقراری نظام سیاسی غیر اسلامی به معنی بی اجرا ماندن نظام سیاسی اسلام است. همچنین به این دلیل که هر نظام سیاسی غیر اسلامی، نظام شرک آمیز است چون حاکمش طاغوت است و ما موظفیم آثار شرک را از جامعه مسلمانان و از حیات آنان دور کنیم و از بین ببریم و باز به این دلیل که ما موظفیم شرایط اجتماعی مساعدی برای تربیت افراد مؤمن و با فضیلت فراهم سازیم و این شرایط درست ضد شرایط حاکمیت طاغوت و قدرتهای نارواست. شرایط اجتماعی که ناشی از حاکمیت طاغوت و نظام شرک آمیز است لازمه اش همین فساد است که می بینید این همان «فساد فی الارض» است که باید از بین برود و مسبب آن بسزای اعمال خود برسند ... ما چاره ای نداریم جز این که دستگاه های حکومتی فاسد و فاسد کننده را از بین ببریم و هیئت های حاکمه خائن و فاسد و ظالم و جائر را سرنگون کنیم. این وظیفه ای است که همه مسلمانان در یک یک کشورهای اسلامی باید انجام بدهند و انقلاب سیاسی اسلامی را به پیروزی برسانند.» (۱) در این جملات، ارکان ۱ و ۲ و ۳ هندسه سیاسی در یک رابطه هماهنگ و نهادی با یکدیگر طرح شده اند در رکن ۱، یعنی بیان وضع موجود شاهنشاهی، امام آن را فاسد و فاسد کننده تشخیص می دهد و همانند یک طیب پس از تشخیص مرض و فساد، مهمترین تجویز و راهبرد خود را برای درمان جامعه ارائه داده و

وخواستار انقلاب سیاسی اسلام شده است. با این عمل راه برای برپایی جامعه مطلوب و مدینه فاضله اسلامی که قادر به تربیت انسان های با تربیت، با فضیلت و مؤمن است باز می شود. زیربنای هندسه سیاسی: توحید و اصول اعتقادات - با چندین جلسه بحث پیرامون ولایت فقیه و طرح چهار رکن از ارکان هندسه سیاسی و راهبردی، امام زمینه را برای طرح پنجمین رکن آماده می بیند و مسأله جهان بینی و اصول اعتقادات اسلامی را، که اساس و زیربنای هندسه سیاسی اسلام است، مطرح می نماید. ممیزه و راز موفقیت امام در قیاس با سایر مراجع و علما در همین جا است؛ یعنی با آن که نفس الامر و ثبوتاً توحید و اصول اعتقادات اساس و نقطه آغاز دین اسلام است، لیکن امام بحث خود را در این دروس بطور اثباتی و استقرایی ابتدا از احکام و حکومت و اصلاح و عمل و تربیت آغاز می کند، آن گاه به ریشه و اساس اسلام یعنی توحید و اعتقادات می رسد؛ یعنی از دیدگاه امام، تحقیق و تبلیغ و تعلیم توحید زمانی به غایت می رسد و کمال می یابد که منبعث و مبتنی بر آن، حکومت صالحه اسلامی در عمل و اجرا بوجود آمده باشد. در حالی که بطور سنتی ممکن است سیره بسیاری از علما در طول تاریخ آن بوده باشد که تبلیغ و تعلیم خود را از توحید و خداشناسی آغاز کرده و حداکثر به تجویز و توصیه برخی از احکام فردی و عبادی رسانیده باشند و در عمل و نظر هم با طاغوتهای زمان خود وارد درگیری هم نشده باشند. لیکن امام ایمان و عمل را در ارتباط با هم کامل می داند و به قول حافظ: نه من زبی عملی در جهان ملولم و بس ملائت علما هم زعلم بی عمل است «حکومت اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان و حکم خدا است. قانون اسلام یا فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند.» (۲) پس مهمترین شاخص مدینه فاضله اسلامی، حاکمیت قانون است اما منبع و منشأ این قانون، حاکمیت خداوند است. از منظر توحیدی چون خداوند، عالم و قادر مطلق است، پس خالق مطلق همه موجودات است پس مالک مطلق است، پس حاکم مطلق است. حاکمیت خدا دو شعبه مرتبط با هم دارد یعنی حاکمیت تکوینی و تشریحی. در بعد اول همه موجودات و مخلوقات، وجودشان و سیر تحولی و تکاملی شان تحت امر خداوند است. اما چون خداوند به انسان عقل و اراده داده بشر می تواند تا حدود زیادی سیر تحولی و تکاملیش را به طور آزاد طی کند. اما چون خطر انحراف وجود دارد، خداوند از راه لطف و به تناسب نوع تکوین و خلقت انسان، احکامی را برای هدایت او تشریح و ارسال داشته است. اگر آدمی آگاهانه و آزادانه از این احکام تشریحی تبعیت کند و رفتار و روابط انسانی و اجتماعی خود را مطابق آن ها انجام دهد مسلمان و مؤمن است و آگاهانه و آزادانه و برای هدایت و سعادت خودش، اراده اش را تحت ولایت و حاکمیت خداوند قرار داده است. به این ترتیب می بینیم بین باور و اعتقاد به توحید و عمل به احکام و فرامین حکومت اسلامی یک رابطه طولی و منطقی وجود دارد و هر کدام از این حلقه ها نادیده گرفته شود اسلام و مسلمانی ناقص می شود. اصولی دیگر از جامعه مطلوب: نظم و عدالت و راهبرد تحقق آن ها - در ادامه مباحث و دروس ولایت فقیه امام، به تناسب و به ضرورت، راجع به ارکان مختلف هندسه سیاسی و راهبردی اشاراتی دارد. مثلاً فراز زیر درباره نظم به عنوان یک شاخص مهم وضع مطلوب اشاره دارد: «اسلام آمده تا به جامعه نظم بدهد. امامت اعتباری و حکومت برای تنظیم امور جامعه است.» (۳) امام برای حصول این آرمان ها و برخورد با وضع موجود رهنمود ها و راهبردهایی برای تبلیغ و تعلیم و اعتراض و مبارزه و انقلاب می دهند: «این جا ننشینید فقط مباحثه کنید، بلکه در سایر احکام اسلام مطالعه کنید حقایق را نشر دهید، جزوه بنویسید و منتشر کنید البته مؤثر خواهد بود. من تجربه کرده ام که تأثیر دارد.» (۴) عدالت یکی دیگر از شاخص های مهم جامعه مطلوب است که امام به آن اشاره می کند: «... در حقیقت مهمترین وظیفه انبیا بر قرار کردن یک نظام عادلانه اجتماعی از طریق اجرای قوانین و احکام است که البته با بیان احکام و نشر تعالیم و عقاید الهی ملازمه دارد.» (۵) همچنین امام با استناد به آیات قرآن و آن دو شاخص مذموم و فاسد، وضع موجود را دروغ پردازی (قول اثم) و حرام خواری (اکل سحت) می داند و مصادیق آن را در نظام شاهنشاهی بیان می کند و لذا برای برهم زدن وضع موجود و برقراری وضع مطلوب در جامعه، رهنمود و راهبرد انقلابی می دهد.

«اگر یک اعتراض دسته جمعی به ظلمه که خلاف مرتکب می شوند یا جنایتی می کنند بشود اگر چند هزار تلگراف از همه بلاد اسلامی به آن ها بشود که این کار خلاف را انجام ندهید یقیناً دست بر می دارند.» (۶) «ما موظفیم برای تشکیل حکومت اسلامی جدیت کنیم. اولین فعالیت ما را در این راه تبلیغات تشکیل می دهد بایستی از راه تبلیغات پیش بیایم.» (۷) «تبلیغات و تعلیمات دو فعالیت مهم و اساسی ما است.» (۸) «ما موظفیم ابهامی را که نسبت به اسلام بوجود آورده اند بر طرف سازیم تا این ابهام را از اذهان نزداییم هیچکاری نمی توانیم انجام بدهیم ... این ابهامی را که بر اثر تبلیغات سوء چند صد ساله نسبت به اسلام در اذهان حتی بسیاری از تحصیل کرده های ما پیدا شده رفع کنند، جهان بینی و نظامات اجتماعی اسلام را معرفی کنند.» (۹) «اگر اسلام را معرفی نمایند و جهان بینی (یعنی عقاید) و اصول و احکام و نظام اجتماعی اسلام را به مردم بشناسانید با اشتیاق کامل از آن استقبال می کنند. خدا می داند که خواستاران آن بسیارند. من تجربه کرده ام. وقتی کلمه ای القاء می شد موجی در مردم ایجاد می گردید. برای این که مردم همگی از این وضع ناراحت و ناراضی هستند. زیر سر نیزه و خفقان نمی توانند حرفی بزنند. کسی را می خواهند که بایستد و با شجاعت صحبت کند. اینک شما فرزندان دلیر اسلام مردانه بایستید و برای مردم نطق کنید، حقایق را به زبان ساده برای توده های مردم بیان کنید و آنان را به شورش و حرکت در آورید از مردم کوچه و بازار از همین کارگران و دهقانان پاکدل دانشجویان بیدار مجاهد بسازید. همه مردم مجاهد خواهند شد. از همه اصناف جامعه آماده اند که برای آزادی و استقلال و سعادت ملت مبارزه کنند. مبارزه برای آزادی و سعادت احتیاج به دین دارد اسلام را که مکتب جهاد و دین و مبارزه است در اختیار مردم قرار دهید تا عقاید و اخلاق خودشان را از روی آن تصحیح کنند و بصورت یک نیروی مجاهد، دستگاه سیاسی جائر و استعماری را سرنگون کرده حکومت اسلامی را برقرار سازند.» (۱۰) «شما این افسردگی را از خود دور کنید، برنامه و روش تبلیغات خودتان را تکمیل نمایید و در معرفی اسلام جدیت بخرج دهید و تصمیم به تشکیل حکومت اسلامی بگیرید.» (۱۱) (۱). همان، ص ۱۱. (۲). همان، ص ۱۲. (۳). همان، ص ۱۸. (۴). همان، ص ۱۹. (۵). همان، ص ۲۹. (۶). همان، ص ۳۵. (۷). همان، ص ۴۷. (۸). همان، ص ۷۵. (۹). همان، ص ۷۵. (۱۰). همان، ص ۷۷. (۱۱). همان، ص ۱۳۷. «بله آن آدم های بی عرضه ای که در حوزه ها نشسته اند از عهده تشکیل و ادامه حکومت بر نمی آیند چون آن قدر بی عرضه اند که قلم هم نمی توانند بکار ببرند قدمی در هیچ کاری بر نمی دارند.» (۱) «شما به حوزه های علمیه نگاه کنید، آثار همین تبلیغات استعماری را مشاهده خواهید کرد افراد مهمل و بیکاره و تنبل و بی همتی را می بینید که فقط مسأله می گویند و دعا می کنند و کاری جز این از آن ها ساخته نیست.» (۲) (۳). تطبیق، جمع بندی و نتیجه گیری ملاحظه می شود که در فراز های آخر درس ولایت فقیه که در سال ۱۳۴۸ در نجف از سوی امام تعلیم و تبلیغ شده، ارتباط و تمرکز و انسجام ارکان پنجگانه هندسه نظری و راهبردی محسوس تر و بیشتر می شود و معلوم می شود که در ورای ظاهر ساده این جملات عامه فهم و این گفتار به ظاهر سنتی و حوزوی که ظاهراً فاقد دسته بندی و متدولوژی است، چه هندسه دقیق و منظمی قرار دارد. ما در خلال این اندیشه و گفتار شاهد دیالکتیک و تعامل منطقی علم و عمل و عقل نظری و عقل عملی هستیم. نتیجه چنین حقیقت و هماهنگی، همانا وقوع پدیده عظیم انقلاب اسلامی، براندازی یک نظام بسیار قدرتمند و استقرار یک دولت و نظام نوین دینی است، اموری که همگی در قرن بیستم و رواج لیبرالیسم و لائیسزم غیر منتظره هستند. در واقع اساس این هندسه و جوهر این هماهنگی و تناسب بین علم و عمل، در متن و بطن قرآن و سنت قرار دارد که امام خمینی - سلام الله علیه - توانسته به خوبی آن را تحقیق، تبلیغ، تعلیم و تجویز نماید. در همین فرازهای اساسی از اندیشه و گفتار امام ملاحظه می شود. که وی چگونه چند سؤال اساسی فلسفه و معرفت سیاسی را مطرح کرده و به آن ها پاسخ داده است. سؤالات اساسی فلسفه و معرفت سیاسی و پاسخ های امام: ۱. وضع موجود جامعه و حکومت چیست؟ ۲. چرا وضع موجود چنین شده است؟ ۳. اگر وضع موجود به همین منوال پیش برود چه خواهد شد؟ ۴. وضع مطلوب جامعه و حکومت چه باید باشد؟ ۵. چرا وضع مطلوب باید چنین باشد؟ ۶. چه باید کرد تا از وضع موجود به وضع مطلوب رسید؟ در پرسش و پاسخ سؤال اول، امام همچون یک جامعه شناس واقع بین با اتکا به

اخبار و اطلاعات واقعی و عینی، وضع موجود جامعه شاهنشاهی را تشریح، نقد و ارزیابی کرده و آن را فاسد و فاسد کننده تشخیص می دهد. در طرح سؤال دوم امام وارد وضع مسبوق جامعه ایران و اسلام شده و همچون یک مورخ مطلع، عواملی چون توطئه یهود در صدر اسلام و ورود استعمار به جهان اسلام، سستی حکام، اهمال حوزه های علمیه و جهل و بی خبری توده ها را علت و ریشه فساد و خرابی وضع موجود بر می شمارد. در پاسخ به سؤال سوم امام تلویحاً در این دروس و صریحاً در بسیاری از اعلامیه ها و سخنرانی هایش هشدار می دهد که اگر وضع موجود به همین روال پیش برود سقوط کیان ملت و اسلام و ذلت و زبونی امت حتمی است و این نکته بسیار مهمی در هندسه سیاسی و راهبردی امام است. زیرا می گوید اگر وضع موجود را هم کسی توجیه کند و از ترس به خطر افتادن جان و مال مسلمین، تجویزی برای برخورد با مفاسد ندهد اما خرد تر شدن و سقوط و اضمحلال جامعه مسلمین در آینده ایجاب می کند که نباید گذاشت وضع بدتر شود و باید جهت اصلاح آن قیام کرد. در پاسخ به سؤال چهارم، امام شاخص هایی برای وضع مطلوب جامعه اسلامی با اتکا به قرآن و سنت بیان می کند که مهمترین آن ها عبارتند از: ۱. حاکمیت قانون الهی؛ ۲. وحدت؛ ۳. نظم؛ ۴. عدالت. با برقراری این شاخص ها امام می گوید جامعه مطلوب اسلامی موجب تربیت و فضیلت و ایمان مردم شده و سبب حصول سعادت و کمال می شود. در این جا نوبت به پاسخ این پرسش اساسی می رسد که ویژگی ها و شاخص های وضع مطلوب مبتنی بر چه فلسفه و منطقی هستند و از کجا منبث شده اند و خلاصه این که چرا وضع مطلوب اسلامی باید چنین باشد و چرا باید چنین ویژگی ها و شاخص هایی داشته باشد؟ در پاسخ به این سؤال، امام جهان بینی و اصول اعتقادات اسلامی و در رأس آن مقوله توحید و حاکمیت خداوند را مطرح می نمایند. اما مهمترین فراز اندیشه سیاسی امام که ممیزه او و راز براندازی نظام شاهنشاهی و استقرار نظام جمهوری اسلامی در آن نهفته است، راهبرد، توصیه و تجویز های عملی و عملیاتی وی است. در این جا است که او به آخرین و ششمین سؤال هندسه سیاسی و نظری پاسخ می دهد. در واقع پنج سؤال اول عمدتاً در عرصه عقل نظری هستند و به «چیستی ها و چه باید باشد ها» پاسخ می گویند. اما سؤال ششم در عرصه عقل عملی است. این امر نشان می دهد که عقل عملی که مبین تکالیف و شارح اعمال مؤمنین و مسلمین است چقدر اهمیت دارد. زیرا برای پاسخ گوئی به این سؤال لازم است به پنج سؤال بسیار مهم پیشین در عرصه عقل نظری پاسخ گفت. در این جا امام با داشتن معارف و قضایا و یافته های آن پنج سؤال، پاسخ سوال ششم را بیان کرده و تجویز ها و راهبردهای عملی خود را برای برهم زدن وضع موجود شاهنشاهی و استقرار وضع مطلوب اسلامی و تأسیس دولت و حکومت اسلامی بر اساس ولایت فقیه، به شرح زیر صادر می کند: ۱. اعتراض خواص و نخبگان به حکومت ۲. تبلیغات برای توده ها ۳. تعلیمات برای طلاب و عامه مردم ۴. انقلاب امام اعتراض را قدم اول می داند و علما و مبارزین و روشنفکران را به آن دعوت می کند تا به هر شکل آن را متوجه رژیم شاه نمایند و به این وسیله آن را دچار ضعف و سستی کرده و در دل مردم امید و انگیزش ایجاد نمایند. تبلیغات و تعلیمات نیز به عهده علما و خواص و روشنفکران است که به آن وسیله، وضع مطلوب جامعه اسلامی و اسلام را تشریح و ابهام زدایی کرده و وضع موجود شاهنشاهی را شرح و نقد و طرد نمایند. پس از این مراحل و با روشن شدن افکار عمومی و شیوع نارضایتی عامه از وضع موجود، زمان انقلاب و براندازی فرا می رسد و باید با بسیج همگان و سازماندهی توده های مسلمان ناراضی، انرژی لازم و ابزار مناسب را به میدان مبارزه آورده و حکومت جائر را ساقط کرد و سپس حکومت اسلام را تشکیل داد تا به آن وسیله وضع مطلوب اسلامی را ایجاد نمود. توصیه و سخن آخر در این نوشتار کوتاه فقط فرصت طرح موضوع و فتح بابی در مورد این سؤال بود که آیا در پس افکار و اعمال سیاسی امام چه طرح و چهارچوبی وجود داشته که توانسته واقعه عظیم انقلاب اسلامی و تأسیس و استقرار دولت و نظام دینی را ایجاد نماید؟ فرضیه ما این بود که طرح مزبور دارای پنج رکن منسجم و مرتبط بود که می توان نام «هندسه سیاسی، نظری و راهبردی - مدینه فاضله و وضع مطلوب» بر آن نهاد. در تشریح و اثبات و آزمون وسیع تر، عمیق تر و دقیق تر این فرضیه توصیه های زیر ارائه می شود: ۱. بخش های وسیع تری از افکار و گفتار و نوشتار های امام با چهارچوب فوق تحلیل شود. ۲. قانون اساسی

جمهوری اسلامی با این چهارچوب بررسی شود. مشخصاً اصول دوم و سوم آن مبتنی بر این هندسه هستند. ۳. چون قرآن مهمترین منبع و سند اسلامی است و اندیشه امام از آن ملهم است، هندسه سیاسی مذکور را در آیات آن پی بگیریم. (۱). همان، ص ۱۴۱. (۲). همان، ص ۱۵۱. محمد باقر حشمت زاده- ایدئولوژی، رهبری و فرایند انقلاب اسلامی، ج ۲، ص ۴۳۳-۴۵۲

روشنفکری و روشنفکران از دیدگاه امام خمینی (ره) (قسمت سوم)

روشنفکری و روشنفکران از دیدگاه امام خمینی (ره) (قسمت سوم) نویسنده: حجر اکبری زادگان مقدمه: بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و برجیده شدن بساط رژیم وابسته پهلوی و سفره‌ی رنگینی که برای رژیم‌های استکباری بویژه آمریکای جهان‌خوار و ایادی او در داخل پهن شده بود، روشنفکران عمده‌ترین جناح مخالف با نظام را تشکیل دادند. برخی از روشنفکران از خارج به داخل آمدند تا به کمک بازماندگان جریان روشنفکری به میوه‌چینی از انقلاب و انحراف آن از اصول اسلامی و ارزشهای دینی بپردازند. و این در حالی بود که برخی که سیاه‌ترین عملکرد را در کارنامه خود داشتند از ایران گریختند تا در دامان حامی خود، آمریکا و غرب به توطئه علیه نظام اسلامی و براندازی آن مشغول شوند هر یک از این طیفهای روشنفکری، علی‌رغم عملکردهای متفاوت، در یک هدف مشترک بودند و آن بازگرداندن شرایط مناسب برای صاحبان تفکر وابسته به غرب بود و چنین شرایطی قطعاً در یک نظام دینی که اصول و ارزشهای حاکم بر آن از فقه غنی و انسان‌ساز اسلام اخذ شده بود تحقق نمی‌یافت و لذا در هر قدم که نظام نوپای اسلام برای استحکام اصول دینی و اداره جامعه براساس آن برمی‌داشت آنان به مخالفت از راهای مختلف می‌پرداختند. به هر حال می‌توان محورهای مخالفت روشنفکران را در قدمهای اساسی نظام اسلامی به شرح ذیل توضیح داد: ۱- همه‌پرسی نوع نظام در دوازدهم فروردین سال ۵۸: «امروز روزی است که اسلام باید تحقق یابد. این حرفها که گفته می‌شود، نظیر همان حرفها بود که گفته شد که حالا-زود است صبر کنید (در جریان اوج‌گیری نهضت اسلامی، گروههای روشنفکری و ملی‌گراها القاء می‌کردند که هنوز موقع نهضت نرسیده است تا بتوانند در مسیر آن اعمال نفوذ کنند) ما اگر اسلام را در این انقلاب، در این نهضت، احکام اسلام را پیاده نکنیم، کی پیاده خواهد کرد؟ چه وقت همچو نهضتی تحقق پیدا می‌کند؟ اگر ما امروز قوانین اسلامی را اجرا نکنیم، کی اجرا بکنیم؟ آقایی که می‌گویند نمی‌شود پس کی می‌شود؟ پس بگویید هیچ وقت اسلام نه، بگویید نهضت منهای اسلام، همان طوری که گفتید اسلام منهای روحانیت» روشنفکران برای این که اسلام و احکام اسلامی را از نهضت کنار بگذارند در اولین قدم می‌خواستند اسلامی را از جمهوری جدا کنند تا به جمهوری هر چه می‌خواهند انجام دهند. ۱-۲- مجلس خبرگان و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: در این زمینه فعالیت روشنفکران حول چند محور به موازات هم انجام می‌شود: الف: مخالفت با تشکیل مجلس خبرگان و پیشنهاد مجلس مؤسسان: مجلس مؤسسان مجلسی است با جمعیت بسیار فراتر از مجلس خبرگان به خاطر حضور تعداد بیشتر امکان نفوذ عناصر وابسته را فراهم می‌نمود. ب: نمایندگان مجلس خبرگان: روشنفکران، مدعی بودند که برای بررسی و تدوین قانون اساسی بایستی از افراد و شخصیت‌های تحصیل کرده غربی و حقوقدانانی که مبنای تفکر آنان معیارهای حقوقی غرب است انتخاب شوند. ج: مخالفت با اصول اسلامی از جمله مهمترین اصول آن یعنی ولایت فقیه: حضرت امام (قدس سره) در بیانات متعدّد و مصاحبه‌ها و بسیج متعهدین به انقلاب اسلامی موفق شدند که این طوفان مهیب و انقلاب ویران‌کن تبلیغات را مهار کنند و در نهایت اصل ولایت فقیه، گرچه کم‌رنگ‌تر از آنچه در اسلام مطرح است یعنی ولایت مطلقه فقیه- به تصویب رسید. د: تلاش برای انحلال مجلس خبرگان قانون اساسی: «اینها جاهلند، اینها بی‌دین هستند، اینها قرار داشتند مجلس خبرگان را منحل کنند و می‌گفتند برگردیم به ۲۲ بهمن باید بگوییم که غلط است و برگردیم به ۲۲ بهمن و آن وقت شروع کنیم. نه مجلس و نه هیچ چیز دیگر و نه جمهوری اسلامی داشته باشیم و رأی بگیرند» ۲-۳- مخالفت با اسم مجلس شورای اسلامی: روشنفکران در سیر عملکرد خود بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، هر جا که نام اسلام بود و نشان از

ارزشهای اسلامی، علم مخالف برافراشتند. جلوتر دیدیم که با نام جمهوری اسلامی ایران بنای مخالفت گذاردند و اینک که مجلس، نهاد دیگر نظام، شکل می‌گرفت بر سر نام آن غائله دیگری برپا کردند. ۴- مخالفت و ضدیت شدید با روحانیت و احکام: گروهک ملی گرای نهضت آزادی در زمان کوتاه تصدی دولت پس از پیروزی انقلاب، تلاش بسیار کرد تا روحانیت را تحت عناوین مختلف از حکومت دور نگهدارد و در این راه تا زد و بند را جاسوسخانه «سفارت» آمریکا و ملاقات با سران دولت جنایتکار آمریکا پیش رفت و دیگر روشنفکران گرد آمده در جمعیت جبهه ملی که مقتدایشان دکتر مصدق بود با روحانیت و احکام اسلامی در آویختند. ۵- اسلامی شدن دانشگاهها: «از آن روز اولی که صحبت انقلاب دانشگاهها پیش آمد مخالفتها شروع شده اگر شما گروه‌هایی که مخالفت کردند با این مسائل و اشخاصی که سینه می‌زدند برای باز شدن دانشگاه قبل از اصلاح، مشاهده کنید، می‌بینید که اینها همه پای بیرق غرب یا شرق سینه می‌زنند» ۶۳- اشغال لانه جاسوسی آمریکا: روشنفکران با اشغال لانه جاسوسی آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام در ۱۳ آبان سال ۱۳۵۸ مخالفت نمودند. در اولین واکنش آنان به این حرکت از سوی حضرت امام خمینی عنوان «انقلاب بزرگتر از انقلاب اول» را گرفت، دولت موقت اقدام به استعفا نمود. انتشار اسناد باقی مانده از جاسوسان آمریکایی و افشای روابط پنهانی عناصر روشنفکر در دولت موقت با عوامل آمریکایی و رد و بدل کردن اطلاعات انقلاب اسلامی، دلایل مخالفت آنان را با این انقلاب روشن ساخت. ۷- جنگ تحمیلی عراق علیه ایران: جنگ دارای مراحل است که می‌توان نقش روشنفکران را در هر مرحله جداگانه بررسی کرد. لکن در اینجا به طور کلی به عملکرد آنان اشاره می‌کنیم. روشنفکران در طول جنگ همواره قلم و بیان خود علیه منافع ملت ایران و انقلاب اسلامی بکار بردند. تضعیف نهادهایی که مستقیماً در جنگ وارد بودند مانند ارتش و سپاه و بسیج از اهداف آنان بود. تضعیف روحیه ملت با عناوینی چون خسته شدن آنان، کشته شدن جوانان و ... از دیگر هدفهای روشنفکران در طول جنگ تحمیلی بود. راه علاج و مبارزه با روشنفکران در مفسده‌هایی که در پیش دارند چندان ناشناخته نیست. حضرت امام با شناخت کافی که نسبت به دیدگاهها و عملکرد و وابستگی آنان به غرب داشتند و خود شاهد خیانت طولانی آنان به اسلام و ملت ایران بودند، راههای مقابله با توطئه‌های روشنفکران و جریان روشنفکری وابسته را بخوبی ترسیم کرده‌اند. *نهراسیدن از روشنفکران و هیاهوی آنان: اساس در مبارزه با جریان روشنفکری وابسته به غرب، نهراسیدن از مخالفت روشنفکران است و باور این که آنان در ظلمت هستند و توان مقابله با ایمان اسلامی و اداره کشور بر مبنای فقه غنی اسلام را ندارند. * حفظ مراکز تعلیم و تربیت و دانشگاهها از عناصر منحرف: «ملت عزیز ایران و سایر کشورهای مستضعف جهان اگر بخواهند از دامهای شیطنت آمیز قدرتهای بزرگ تا آخر نجات پیدا کنند، چاره‌ای جز اصلاح فرهنگ و استقلال آن ندارند و این میسر نیست جز با دست اساتید و معلمان متعهدی که در دبستانها تا دانشگاهها راه یافته‌اند و با تعلیم و کوشش در رشته‌های مختلف علوم و تربیت صحیح و تهذیب مراکز تربیت و تعلیم از عناصر منحرف و کج اندیش، نوباوگان را که ذخایر کشور و مایه امید ملتند با تعلیم در همه رشته‌ها به حسب تعالیم اسلامی تربیت و تهذیب نمایند.» ۴ * مطالعه روی اسلام ناب و بیرون آوردن مسلمانان از اشتباه جدایی دین از سیاست: «طلّاب علوم دینی و دانشجویان دانشگاهها باید دقیقاً روی مبانی اسلام مطالعه کنند و شعارهای گروههای منحرف را کنار بگذارند و اسلام عزیز راستین را جایگزین تمام کج اندیشی‌ها نمایند. این دو دسته باید بدانند اسلام خود مکتبی است غنی که هرگز احتیاجی به ضمیمه کردن از مکاتب دیگر نیست و همه باید بدانند که التقاطی فکر کردن خیانتی بزرگ به اسلام و مسلمین است که نتیجه و ثمره تلخ این نوع تفکر در آینده روشن می‌گردد... دانشجویان عزیز! راه اشتباه روشنفکران دانشگاهی غیر متعهد را نروید و خود را از مردم جدا نسازید.» ۵ * باور امکانات و تواناییها، فرهنگ و مفاخر خودی و زدودن مظاهر غریب‌دگی: «استقلال فکری شرط اول استقلال است که ما فرمان را عوض کنیم، از این انگل بودن خودمان را درآوریم» ۶ «به آنان (جوانان) حالی کنید که شما خودتان مفاخر داشتید، خودتان فرهنگ دارید، خودتان همه چیز دارید. به آنها حالی کنید که باید خودتان هر کاری بکنید.» ۷ * جلوگیری از آزادی‌های به شکل غربی: «باید

همه بدانیم که آزادی به شکل غربی آن که موجب تباهی جوانان دختران و پسران می شود از نظر اسلام و عقل محکوم است تبلیغات و مقالات و سخنرانیها و کتب و مجلات برخلاف اسلام و عفت عمومی و مصالح کشور حرام است و بر همه ما و همه مسلمانان جلوگیری از آن واجب است. *عملکرد روشنفکران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی* *حضرت امام خمینی (قدس سره)* آنهايي که نظر انحرافی دارند، آنهايي که نظر خیانت به اسلام و این ملت دارند، آنهايي که اسلام ۱۴۰۰ ساله را کافی نمی دانند، آنها باید حسابشان را از ملت جدا کنند، جدا هم هست. زحمات ملت و قدرناشناسی روشنفکران!! اینها غافل از این هستند که این روحانیون بودند که شما را از این زاویه ها بیرون کشیدند، این نهضت را با قدرت روحانیت و اسلام که ملت ما اسلامی بودند و علاقه به اسلام و کارکنان اسلام داشتند به این جا رساندند و شما به جای این که تشکر کنید از اینها که شما را از خارج ایران به داخل کشاندند، شمایی که در خارج ایران بعضیتان به سر می برید و جرأت اینکه به مرز ایران وارد بشوید نداشتید، زحمات ملت ما که در رأسش روحانیت بود شما را از خارج به داخل کشاند و شما را از زاویه ها بیرون آورد و شما را از سکوت به صحبت کشاند و قلمهای شکسته شما را دوباره تجدید کرد. شما هیچ ملت را حساب می کنید و بعد می گوید ملت ما. ملت شما یعنی ملت ایران، این است که وقتی به او می گوید که وکیل بفرست به مجلس خبرگان، می فهمد چه می کند. ۸ میوه چینی روشنفکران از زحمات ملت: مخالفین شما می خواهند خونی را که شما دادید، استفاده را آنان ببرند. مخالفین می خواهند زحمتهای شما کشیدید، میوه ها را آنان بچینند. مخالفین شما ملت ستم دیده هیچ رنجی نبردند، در زمان طاغوت هم هیچ رنجی نبردند برای اینکه تبع بودند موافق بودند یا ساکت بودند شما سفره را پهن کردید، اینها به دور سفره نشسته اند برای استفاده. کاش می گفتند شما هم شریک لکن می گویند ما و شما نه. ما و روحانیت نه، قشرهای دیگر نه. همه چیز را برای خودشان می خواهند. ما و اسلام نه ۹ روشنفکران خوف دارند که این متاع ارزشمند عرضه بشود: این را کراراً گفتم که ما یک متاع خیلی ارزشمند داریم و داشتیم، عرضه عرضه اش را نداشتیم، مثل یک کسی که یک متاع بسیار خوبی دارد توی انبار، هم نمی تواند بیرونش بیاورد و تا عرضه نکند، مشتری پیدا نمی کند. شما این را بدانید، اینهایی که الان به ضد روحانیت و به ضد اسلام و مذهب منتها با پوشش این نه خیر مذهب چطور، چطور، به ضد اینها فلم فرسایمی می کنند و قیام می کنند، اینها خوف این را دارند که یک وقتی بتوانیم ما عرضه کنیم این متاع را به عالم. روشنفکر غربی و وارداتی نباشید: این مساجد است که این بساط را درست کرد این مساجد است که نهضت را درست کرد، این مساجد است که نهضت را درست کرده، در عهد رسول الله هم و بعد از آن هم تا مدتها مسجد مراکز اجتماع سیاسی بود مرکز تجنیس جیوش بود. محراب یعنی مکان حرب، مکان جنگ، هم جنگ با شیطان و هم جنگ با طاغوت. از محرابها باید جنگ پیدا بشود چنانچه پیشتر از محرابها پیدا می شد، از مسجدها پیدا می شد، ای ملت! مسجدهای خودتان را حفظ کنید. ای روشنفکران! مسجدها را حفظ کنید، روشنفکر وارداتی نباشید، این حقوقدانها! مسجدها را حفظ کنید، بروید به مسجد، نمی روید. این مسجدها را حفظ کنید تا این نهضت به ثمر برسد، تا مملکت شما نجات پیدا کند. ۱۰ روشنفکران مانع شکوفایی انگیزه های مردم: ای ملت! این روشنفکران! ای متفکران! از این قدرت استفاده کنید. این قدرت بود که طاغوت را تا جهنم راند، شماها که نمی توانستید. چرا هرروز این مظاهر الهیت و قدرت خدایی را می بینید و بیدار نمی شوید. این مرض چه مرضی است که بعضی از روشنفکران ما دارند؟ همه شان را نمی گوئیم، بعضیشان، این چه مرضی است که اینها دارند که وقتی یک ملت در سرتاسر ایران به سر و سینه اش می کوبد و به عنوان نایب پیغمبری، یک کسی را یاد می کند، وقتی می خواهد بنویسد می گویند که آقای طالقانی یک مرد روشنفکری بود از این جهت مردم، توهم روشنفکر هستی، چطور مردم برای فاتحه نمی خوانند؟ تبلیغات ابلهانه روشنفکران علیه اسلام و احکام و حکومت اسلامی: از توطئه های مهمی که در قرن اخیر خصوصاً در دهه های معاصر و بویژه پس از پیروزی انقلاب آشکارا به چشم می خورد. تبلیغات دامنه دار با ابعاد مختلف برای مأیوس نمودن ملتها و خصوص ملّت فداکار ایران از اسلام است. گاهی ناشیانه و با صراحت به اسلام که یک دین ارتجاعی است و با هر نوآوری و مظاهر تمدن مخالف است و گاهی

تبلیغات ابلهانه و موزیانه و شیطنت آمیز، به گونه ای طرفداری از اسلام، که این گونه دوم در بعضی روحانیون و متدینان بی خبر از اسلام تأثیر گذاشت. مخالفت روشنفکران با طرح ولایت فقیه و تصویب آن در قانون اساسی: الان هم همان مسایل هست، یعنی آنها باز هم چشم طمعشان به این جاهاست، آن ذخیری که ممالک شرق دارد، ایران دارد، نمی گذارد آنها راحت باشند، خصوصاً که ایران وضعیت جغرافیایی اش هم یک وضعیت حساسی است. آنها دست بر نمی دارند از ایران، نه از طرف شرقیها و از طرف غربیها و با هر کوششی که دارند می خواهند نگذارند که این مملکت سر و سامان پیدا نکند. همه شلوغیهایی که الان درست می کنند با دست آنها دارد درست می شود، همه جا آشفتگی هایی که پیدا می شود با دست آنها درست می شود و پیدا می شود که نگذارند یک آرامشی بشود و یک سامانی پیدا کند مملکت. در قضیه ولایت فقیه که این چند روز چیز شده است، خوب اینها دیدند که یک کار خطرناکی است برای آنها، برای اینکه یک حکومت اسلامی دارد درست می شود اینها هم نمی خواهند این را. گویند، شان گاهی می گوید که بگذارید که روحانیون قداستشان را حفظ بکنند، قداست روحانیون که اینها می گویند، معنایش این است که بگذارید روحانیون مشغول مسجد و محراب همین مقدار در همین حدود باشند و سیاست را به امپراطور واگذار کنید. ۱۱ پی نوشت ها: ۱. صحیفه نور جلد ۴ صفحه ۳۶۳. ۲. صحیفه نور جلد ۸ صفحه ۵۰۷. ۳. صحیفه نور جلد ۸ صفحه ۴۶۶. ۴. صحیفه نور جلد ۹ صفحه ۱۸۷. ۵. صحیفه نور جلد ۷ صفحه ۱۷۱. ۶. صحیفه نور جلد ۶ صفحه ۳۷۳. ۷. صحیفه نور جلد ۶ صفحه ۱۸۴. ۸. صحیفه نور جلد ۵ صفحه ۵۷۰ و ۵۶۹. ۹. صحیفه نور جلد ۴ صفحه ۳۶۲. ۱۰. صحیفه نور جلد ۴ صفحات ۳۶۵ و ۳۶۴. ۱۱. صحیفه نور جلد ۵ صفحات ۵۳۴-۵۳۲

روشنفکری و روشنفکران از دیدگاه امام خمینی (ره) (قسمت چهارم)

روشنفکری و روشنفکران از دیدگاه امام خمینی (ره) (قسمت چهارم) نویسنده: حجر اکبری زادگان * راههای مقابله با توطئه های روشنفکران * * حضرت امام خمینی (قدس سره): نترسید از غرب، اراده کنید، دانشمندیهای ما نترسند از غرب، اساتید دانشگاه ما نترسند از غرب و جوانان ما نترسند و اراده کنند، در مقابل غرب قیام کنند. باور امکانات و تواناییهای خود: چقدر برای یک مملکتی عیب است و سرشکستگی که دستش را دراز کند طرف آمریکا که گندم بده، کشکولی گدایش را باز کند پیش دمشش و از او بخواهد که رزقش را بدهد، چقدر برای ما سرشکستگی دارد. تا - بنای بر این - این ملت بنای بر این نگذارد که کشاورزش را تقویت کند و بسازد به آن که خودش به دست می آورد، ما نمی توانیم استقلال پیدا کنیم. اگر بخواهیم یک کشور مستقل داشته باشیم محتاج به غیر نباشد، باید آن کشاورزش و آن کارگرش و آن کارمندش و همه قشرها بنای بر این بگذارند که ما خودمان یک موجودی هستیم، یک آدمی هستیم، مملکتمان هم یک مملکتی است، همه چیز هم دارد یک مملکت غنی است و همچو کردند که ما باید در آنجایی که آنها دارد هرز می رود و زمینهای سرشار هست که همه چیز از آن می شود ایجاد بشود، زمینها افتاده باشد و آنها هم هرز برود. این یکی از کارهای استعماری بوده. نهراسیدن از مخالفت روشنفکران و کنار گذاردن آنها: شما هم از این تپهای روشنفکری که همیشه با سرقلمشان مشغول یک فسادکاری هستند از اینها هیچ وقت نترسید، اینها می خواهند بهانه ای دستشان بیاید، هرچه دلشان بخواهد بگویند. از اول که این نهضت شروع شد که روبه رشد و ترقی گذاشت، این طایفه (البته نه همه شان اما آنها) که سوء قصد دارند و غر بزرده هستند، آنها مشغول فعالیت بر ضد انقلاب بودند، هر مطلبی پیش می آید اینها یک سنگی جلوی پا انداختند. باید از اینها شما هیچ ملاحظه ای نکنید و از این که یک دسته ای مثلاً مخالفت با شما بکنند ابداً باکی نداشته باشید. البته هر کار مهمی یک دسته مخالف دارد. شما با قاطعیت در آن جا اشخاصی که می بینید در آنجا فاسد هستند، اشخاصی که در آنها توطئه گر هستند باید با شرکت همه این نهادهای اسلامی، آنها را کنار بگذارید و نگذارید فعالیت بکنند. ۱. استقلال فکری شرط اول استقلال است: ما تا نفهمیم این مسایل را، توجه نکنیم به این مسایل و خودمان را نیابیم، این گمشده را

پیدا نکنیم، این مغزی که گم شده است و به جای او یک مغز دیگر نشسته عوضش نکنیم نمی توانیم مستقل بشویم. استقلال مغزی شرط اول استقلال است. استقلال فکری شرط اول استقلال است ما اگر بخواهیم، همه، همه ملت ما ادراک این معنا را کرده باشند که همه چیزها را اینها برده اند و ما اینها را بیرون کردیم، باید خودمان، خودمان را نگه داریم، اگر این نشود، بعدها باز همان مسایل کم کم باتدریج (حوصله آنها زیاد است) با تدریج همین مسایل سابق تحمیل ما می شود. ۲. جلوگیری از آزادیهای به شکل غربی به وسیله همه اقشار و مسئولین: اکنون وصیت من به مجلس شورای اسلامی در حال و آینده و رییس جمهور و رؤسای جمهور ما بعد و به شواری نگهبان و شواری قضایی در هر زمان آن است که نگذارند این دستگاہها خبری و مطبوعات و مجله‌ها از اسلام و مصالح کشور منحرف شوند و باید همه بدانیم که آزادی به شکل غربی آن موجب تباهی جوانان و دختران و پسران می شود، از نظر اسلام و عقل محکوم است و تبلیغات و مقالات و سخنرانیها و کتب و مجلات برخلاف اسلام و عفت عمومی و مصالح کشور حرام است و بر همه ما و همه مسلمانان جلوگیری از آن واجب است و از آزادی های مخرب باید جلوگیری شود و از آنچه از نظر شرع حرام و آنچه برخلاف مسیر ملت و کشور اسلامی و مخالفت با حیثیت جمهوری اسلامی است، به طور قاطع اگر جلوگیری نشود، همه مسؤول می باشند، و مردم و جوانان حزب اللهی اگر برخورد به یکی از امور مذکور نمودند، به دستگاہهای مربوط رجوع کنند و اگر آنان کوتاهی نمودند، خودشان مکلف به جلوگیری هستند، خداوند تعالی مددکار همه باشد. ۳. بیرون آوردن مسلمانان از اشتباه القایی روشنفکران در مورد جدایی دین از سیاست و معنویت از سررشته داری دنیا: اینجانب در این وصیت نامه به اشاره می گذرم ولی امید آن دارم که نویسندگان و جامعه شناسان و تاریخ نویسان، مسلمانان را از این اشتباه بیرون آورند. و آنچه گفته شده و می شود که انبیاء (علیهم السلام) به معنویات کار دارند و حکومت و سررشته داری دنیایی مطرود است و انبیاء و اولیاء و بزرگان از آن امترازی می کردند و ما نیز باید این چنین کنیم اشتباه تأسف آوری است که نتایج آن به تباهی کشیدن ملت‌های اسلامی و باز کردن راه برای استعمارگران خونخوار است. زیرا آنچه مردود است حکومت‌های شیطانی و دیکتاتوری و ستمگری است که برای سلطه جویی و انگیزه های منحرف و دنیایی که از آن تحذیر نموده اند جمع آوری ثروت و مال و قدرت طلبی و طاغوت گرایی است و بالاخره دنیایی است که انسان را از حق تعالی غافل کند. و اما حکومت حق برای نفع مستضعفان و جلوگیری از ظلم و جور و اقامه عدالت اجتماعی همان است که مثل سلیمان بن داود و پیامبر عظیم الشان (ص) و اوصیاء بزرگوارش برای آن کوشش می کردند از بزرگترین واجبات و اقامه آن از والاترین عبادت است، چنانچه سیاست سالم که در این حکومتها بوده از امور لازمه است. باید ملت بیدار و هشیار ایران به دید اسلامی این توطئه را خنثی نماید و گویندگان و نویسندگان متعهد به کمک ملت برخیزند و دست شیاطین توطئه گر را قطع نمایند. ۴. * نصیحت به روشنفکران * * حضرت امام خمینی (قدس سره) * هرچه به سر این ملت آمد از این فرهنگ غربی آمد، هر انحرافی که برای جوانهای عزیز ما پیدا شد به واسطه فرهنگ غربی بود. روشنفکرها توجه کنند به این که مهلت بدهند یک چند سالی هم فرهنگ اسلامی باشد. بیدار شدن روشنفکران که عامل ابرقدرتها نیستند و روی آوردن آنان به فرهنگ اسلامی: روشنفکرهایی که عامل ابرقدرتها نیستند لکن اعمالی می کنند، صحبت‌هایی می کنند که / در نتیجه / همان نتیجه عمال آنها را می دهد، بیدار بشوند، توجه بکنند به این که یک مملکت اسلامی است، یک مملکتی است که مال خودتان شده است، مستقل است، وابسته به هیچ جا نیست، کاری نکنید که این وابستگی ای که گسسته شده است دوباره پیوند بشود. دعوت به اسلام بکنید، دعوت به صلاح بکنید، دعوت به تجهیزات سلاحی بکنید، دعوت به فرهنگ اسلامی بکنید. این - فرهنگ - فرهنگ‌های غربی را بیش از ۵۰ سال است که شما دیدید و هرچه بر سر این ملت آمد از این فرهنگ غربی بود. روشنفکرها توجه کنند به اینکه مهلت بدهند یک چند سالی هم فرهنگ اسلامی باشد، تجربه کنند ببینند که با فرهنگ اسلامی چه خواهد شد. ۵. مطالعه روی مبانی اسلام و جایگزین آن با کج اندیشها: روشنفکرانه متعهد و مسؤول! بیاید تفرقه و تشّت را کنار گذارید و به مردم فکر کنید و برای نجات این قهرمانان شهید داده، خود را از شرّ «ایسم» و «ایست» شرق و غرب نجات دهید. روی پای خود

بایستید و از تکیه به اجانب پرهیزید. طلاب علوم دینی و دانشجویان دانشگاهها باید دقیقاً روی مبانی اسلام مطالعه کنند و شعارهای گروههای منحرف را کنار بگذارند و اسلام عزیز راستین را جایگزین تمام کج اندیشی‌ها نمایند. این دو دسته باید بدانند اسلام خود مکتبی است غنی که هرگز احتیاجی به ضمیمه کردن از مکاتب (غیر) آن نیست همه باید بدانید که التقاطی فکر کردن خیانتی بزرگ به اسلام و مسلمین است که نتیجه ثمره تلخ این نوع تفکر در سالهای آینده روشن می‌گردد. با کمال تأسف گاهی دیده می‌شود که به علت عدم درک صحیح و دقیق مسایل اسلامی، بعضی از مسایل را با مسایل ماکسیستی مخلوط کرده اند و معجونی به وجود آورده اند که به هیچ وجه با قوانین مترقی اسلام سازگار نیست. دانشجویان عزیز! راه اشتباه روشنفکران دانشگاهی غیرمتعهد را نروید و خود را از مردم جدا نسازید. ۶ منابع: ۱- روشنفکری و روشنفکران در ایران- از دیدگاه حضرت امام خمینی (قدس سره) جمع آوری و تدوین: موسسه فرهنگی قدر ولایت نوبت چاپ: اول ۱۳۷۷-۲ وصیت نامه سیاسی-الهی امام خمینی (قدس سره) ۳- صحیفه نور جلدهای ۴ و ۳- صحیفه نور جلدهای ۵ و ۶- صحیفه نور جلدهای ۷ و ۸- پی نوشت ها: ۱. صحیفه نور جلد ۶ صفحه ۳۷۳-۲. حضرت امام خمینی- قدس سره- وصیت نامه سیاسی-الهی امام خمینی (قدس سره) ۳. صحیفه نور جلد ۶ صفحه ۳۷۳-۴. حضرت امام خمین قدس سره وصیت نامه سیاسی-الهی ۵. حضرت امام خمینی قدس سره. وصیت نامه سیاسی-الهی ۶. صحیفه نور جلد ۸ صفحه ۷۷۰-۷. صحیفه نور جلد ۷ صفحه ۱۴۱

روشنفکری و روشنفکران از دیدگاه امام خمینی (ره)

روشنفکری و روشنفکران از دیدگاه امام خمینی (ره) نویسنده: حجر اکبری زادگان مقدمه: فرهنگ با گستره وسیع و تأثیر و فراگیری آن به همه ی آحاد ملت از اقشار مختلف، همواره در تهاجم و دفاع، مدنظر بوده است. چه بسیار از ملتها که، اگرچه سرزمینشان به تسخیر درآمد، لکن به سبب حفظ فرهنگ خود، سرافراز و پیروز ماندند و برترین مقاومت را از خود نشان دادند و برعکس تسخیرکنندگان بلادها که اسیر و مقهور فرهنگ ملت به ظاهر مغلوب قرار گرفتند. سیاستمداران و زبده گانی که زمام امور کشورها را در دست دارند همواره به نقش فرهنگ در سازندگی و بالندگی و نیز در تخریب و انحطاط توجه ویژه می نمایند. سلطه گران جهانی و در رأس آنها صهیونیسم در پروتکلها و استراتژی بلند مدت خود، دهکده جهانی را در نظر داشتند که در آن فرهنگ حاکم، فرهنگ غربی باشد و فرهنگ ملت با تغییر در ماهیت و شکل خود در آن فرهنگ غالب هضم شوند. هدف آنان در تهاجم فرهنگی، تربیت انسانهایی است که از فرهنگ خود گریزان و بی خبر و غافل بوده و تظاهر و تقلید از فرهنگ بی گانه را مایه فخر و پیشرفت و تمدن خود بدانند. این نقشه در کشورهای اسلامی و بخصوص ایران به ثمر نشست و غم انگیزترین صحنه ها و کاری ترین ضربه ها را به ملتها وارد ساخت. غرب برای عملی کردن نقشه خود، ماهرانه به جست وجو و تربیت افرادی از میان ملتها برخاست. آموزش و پرورش، دانشگاهها، مطبوعات و رسانه ها، پُستهای حساس سیاسی، محلهای روشنی برای اعمال فرهنگ غربی گشتند. جریان روشنفکری در ایران از ابتدا، متأثر از روشنفکری غرب، با ارزشهای دینی و حضور آن در سیاست و حکومت و مسایل اجتماعی و فرهنگی از در ناسازگاری درآمد و در طرح ها و اقداماتی که در زمینه ساختارهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به عمل آورد، دین محلی از اعراب نداشت و بلکه ماهیت این اقدامات دین را به صورت حضور در جامعه و تحرکات آن را نفی می کرد. چنانچه در بزرگترین تحولات سیاسی دوران قاجار یعنی نهضت مشروطیت، این امر اتفاق افتاد و همه مقدماتی که از لحاظ فکری و تبلیغی توسط روشنفکران انجام گرفت در جهت ایجاد نظامی مطابق با الگوهای ضدّ دینی غرب بوده، آنان در برخورد با تحولات غرب، مجذوب ظواهر آن شدند و بیش از آن که به اخذ نقاط مثبت ترقیات آنان بپردازند به تغییر رفتار و آداب و رسوم و کنار گذاردن فرهنگ ملی و اسلامی خود پرداختند. غرب در راستای نفوذ و استیلا بر کشورهای جهان سوم و به خصوص اسلامی، کمر به نابودی فرهنگ این کشورها و جایگزین کردن آن با فرهنگ خویش بسته بود و لذا آنچه را که به

اهداف و منافع او کمک می‌کرد به انتخاب خود، به خوش باوران به اصطلاح روشنفکر می‌داد. آنان که برای تحصیل به خارج می‌رفتند، روشنفکران، با کوله باری از عادات غربی‌ها به ایران باز می‌گشتند، و عمده عامل عدم ترقی کشور را در دوری آنان از فرهنگ غربی داشته و لذا در ترویج آنچه با خود آورده بودند می‌کوشیدند. میرزا ملکم خان تنها راه رسیدن به ترقی و پیشرفت را نسخه برداری از تمامی ره آوردهای توسعه غرب حتی در اختراعات و ساختار اجتماعی و اداری و فرهنگی می‌دانست و در این راه تلاشهای خود را از تنظیم انتشار روزنامه قانون تا تأسیس فراموش‌خانه و مجمع آدمیت و به سفر خارج بردن شاه برای مرعوب و مجذوب کردن او و فراهم نمودن مقدمات امتیازهای بزرگ اقتصادی به بیگانگان، به کار بست و در جایگاه پدر روشنفکری ایران، خیانت‌های بی‌شماری به ملت نمود. میرزا فتحعلی آخوندزاده با اسائه آداب به مقدسات اسلامی، هم خود را صرف تغییر خط اسلام نمود تا کشورهای اسلامی را از صنایع فنی و سرشار فرهنگ اسلامی جدا کند، آنها را از خود بیگانه و به بیگانگان وابسته نماید. میرزا حسن خان سپهسالار ده سال در بالاترین مسؤولیتهای سیاسی یعنی صدارت اعظمی و وزارت قرار گرفت تا بیشترین خدمات را به ارباب خود انگلستان بنماید. قرارداد رویش و دهها قرارداد دیگر را امضا نماید، خیل مستشاران نظامی را برای تربیت قشون ایران به سبک ارتشهای غربی به ایران آورد و تخم جدایی دین از سیاست را در قانون اساسی پیشنهادی خود بکاشت تا در مشروطه به ثمر بنشیند. سیدحسن تقی زاده، با طرح «از نوک پا تا فرق سر باید فرنگی شود» سهم به سزای در گرایش ملت بخصوص جوانان به سوی آداب و رسوم و تفکرات غرب به عهده گرفت و در کشاکشهای سیاسی نهضت مشروطیت، با حمایت عوامل انگلیسی و همفکران خود، در جدا شدن نهضت از بستر اصلی خود یعنی روحانیت و جهت یافتن آن به سوی سیستم سیاسی غرب نقشی مهم ایفا کرد و با همکاری با رضاخان و سپس محمدرضا در تمام فجایع این دوران و همچنین تمديد امتیاز ۶۰ ساله نفت دست داشت. یکی از زشت‌ترین کارهای روشن‌فکران، ترویج فرهنگ غرب در برابر فرهنگ ملی و اسلامی بود. فرهنگ غرب عبارت بود از آزادی‌های بی‌قید و شرط، اختلاط زن و مرد، عوامل و ابزارهایی چون سینما و مطبوعات و رادیو و تلویزیون که تماماً مروج فساد بودند، مواد مخدر، مشروبات الکلی، قمارخانه‌ها، مراکز فحشا و اموری از قبیل لاقیدی نسبت به مذهب و ارزشهای دینی، وقت‌گذرانی و عیاشی. چنان در این امور زیاده روی کردند که خود غربی‌ها را به تعجب واداشته بودند. روشنفکران برای انزوای دین و ترویج فرهنگ غرب چند برنامه را در عرض یکدیگر اجرا نمودند: ۱- جدا کردن ملت از اسلام: در این مورد تمام تلاش روشنفکران این بود که مردم را به هر وسیله‌ای که شده است از اسلام جدا کنند. «اینها به آنجایی رسیده‌اند که اگر این ملت تحت ندای اسلام مجتمع بشود نمی‌توانند بر آنها غلبه بکنند. کوشش کردند که این ملت را اول از اسلام کنار بگذارند و اسلام را بد نمایش بدهند». روشنفکرانی که در دامان غرب پرورش یافته بودند تلاش کردند تمدن جدید را در قالب اسلام عرضه کنند تا مورد مخالفت قرار نگیرد. و با طرح «دین افیون توده هاست» با تبلیغ وسیعی علیه دین اسلام و تا حدود زیادی موفق شدند. «تبلیغات کردند که اسلام اصلش افیون جامعه است و ادیان برای این آمده است که مردم را خواب بکند تا اشخاص مقتدر و سلاطین بیایند و مردم را بچاپند.» ۲- مخالفت با روحانیت و تبلیغات همه‌جانبه علیه آنان: مخالفت با روحانیت از بدو تشکیل روشنفکری جدید در ایران آغاز گردید. میرزا ملکم خان و پدرش میرزا یعقوب ارمنی تلاش می‌کردند تمدن جدید را در قالب اسلام عرضه کنند که مورد مخالفت قرار نگیرد و بتوانند فرهنگ غربی را آسوده‌تر ترویج نمایند، اما خود اذعان داشتند که هیچ تناسبی بین این دو نیست. فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی و طالب‌دفع عملاً و صراحتاً اسلام و روحانیت آن را در صحنه بدترین برخوردها و اهانت‌ها قرار دادند. «همین‌طور دنبال این افتادند که قشر روحانی را در بین مردم منحط کنند» روحانیون مردم کهنه پرستی هستند، فئاتیک هستند، اینها درباری هستند، اینها برای سلاطین کار می‌کنند» این هم یک تبلیغ وسیعی بود. ۲. اوج این فشار تبلیغی و سیاسی را در زمان رضاخان ملاحظه می‌کنیم. مراجع و علماء بزرگواری چون شهید سید حسن مدرس و آقا زاده به شهادت رسیدند. علماء بزرگواری رفع بلد شدند و به نقاط بد آب و هوا و دور دست تبعید گشتند. حوزه‌های علمیه تحت فشار عمال

رضاخان به طور اختفاء به تربیت طلبان می پرداختند. حضرت امام خمینی (رحمت الله علیه) در این باره می فرمایند: «در زمان رضاخان که من شاهد مسایل بدم طوری کرده بودند که شاعرش، نویسنده اش، گوینده اش، همه بر ضد روحانیت بودند... شاعرش می گفت- نمی خواهم شعرش را بخوانم- که تا آخوند و قجر در این مملکت هست این ننگ را کشور به کجا خواهد برد. آخوند را ننگ می دانستند، قجر را هم که با او دشمن بودند.» ۳-۳- هجوم به ارزشهای اسلامی: عزاداری سیدمظلومان حسین علیه السلام، حجاب زنان مسلمان، مدارس علمی، زبان و ادبیات اسلامی، آداب و سنن اسلامی مردم، ارادت مردم به اماکن مقدسه، مساجد، قرآن و نماز و حدود و تعزیهات و احکام اسلامی هر یک به نوعی در این هجوم رنگ باختند و یا به نوعی افراط و تفریط مواجه شده، از کار آیی آنها در ایجاد انگیزه و خیزش در مردم کاسته شد. «گذشته از نکات سیاسی، به عقیده آقای مدرس در رژیم نوینی که نقشه آن را برای ایران بی نوا طرح کردند، نوعی از تجدد به ما داده می شود که تمدن غربی را رسواترین قیافه تمدن نسلهای آینده خواهد نمود.» ۴- لذا تردیدی نیست که جریان روشنفکری و روشنفکران در ایران یک جریان ضددینی است که از ابتدای تشکیل خود با ایده کنار گذاردن اسلام، از حیات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه حرکت کردند و آنچه به عنوان (باستان گرایی) و (زرتشت گرایی) در ایران در زمان حکومت سیاه پهلوی توسط همین جریان رواج یافت، بازگشت به حالت قبل از اسلام را مدنظر داشت تا گام های نهایی را در حذف اسلام بردارد. ۴- وابسته کردن کشور از تمامی جهات به کشورهای غربی: وابستگی کشور به غرب تنها به ابعاد فنی و صنعتی و این قبیل امور نبود بلکه در امور اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، حقوقی، قضایی، آموزشی، اداری و... وابستگی حاصل شد. روشنفکران معتقد بودند که: «در اخذ اصول تمدن جدید و مبانی ترقی عقلی و فکری، حق نداریم در صدد اختراع باشیم، بلکه باید از فرنگی سرمشق بگیریم و در جمیع صنایع از باروت گرفته تا کفش دوزی محتاج سرمشق غیر بوده و هستیم» ۵- چنین دیدگاهی از روشنفکران که مصدر مهمترین مسؤولیتهای نظام شاهنشاهی بودند باعث شد که تمام نهادها و ساختارهای کشور به صورت و باطن طبق الگوهای غربی، شکل بگیرد و طبیعی است که اینها با فرهنگ ملت بیگانه بود. «در همه جهات وابستگی پیدا شد. در عین حال که قضایمان، قضای حقوقی مان و مسایل حقوقی یمان و مسایل فرهنگی یمان یک مسایل پیشرفته و از سایر جاها جلوتر است، لکن در هر امری دستتان را دراز کردند از جاهای دیگر گرفتند.» ۶- روشنفکران و فارغ التحصیلان دانشگاهها در طول پنجاه سال سلطنت پهلوی، تمامی مسؤولیتهای کشور را به عهده داشتند. بررسی عملکرد آنها در هر یک از بخشهای کشور از صنعت و کشاورزی و تجارت، صادرات و واردات، عمران و آبادانی شهرها و روستاها، تصمیمگیری های خرد و کلان سیاسی، آموزش و پرورش، دانشگاهها و... نشان می دهد که مدیریت آنها علی رغم ادعاهایشان و حمایت همه جانبه از سوی کشورهای پیش رفته، در تمامی زمینه ها ناموفق بوده است، سوءمدیریت آنان سبب عقب ماندگی کشور در حساس ترین مقطع زمانی که دنیا در جهش به سوی پیشرفت بود گردید. ۵- نفوذ در مراکز تعلیم و تربیت به ویژه دانشگاهها: «از امور بسیار با ارزش و سرنوشت ساز مسأله مراکز تعلیم و تربیت، از کودکان تا دانشگاههاست که به واسطه اهمیت فوق العاده اش تکرار نموده و با اشاره می گذرم، باید ملت غارت شده بداند که در نیم قرن اخیر آنچه به ایران و اسلام ضربه مهلک زده است، قسمت عمده اش از دانشگاهها بوده است، اگر دانشگاهها و مراکز تعلیم و تربیت دیگر با برنامه های اسلامی و ملی در راه منافع کشور به تعلیم و تهذیب و تربیت کودکان و نوجوانان و جوانان جریان داشتند، هرگز میهن ما در حلقوم انگلستان و پس از آن آمریکا و شوروی فرو نمی رفت.» ۷- «اگر ما ترتیبی اصولی در دانشگاهها داشتیم، هرگز طبقه روشنفکر دانشگاهی ای نداشتیم که در بحرانی ترین اوضاع ایران در نزاع و چند دستگی با خودشان باشند و از مردم بریده باشند و از آنچه بر مردم می گذرد چنان آسان بگذرند که گویی در ایران نیستند. تمام عقب ماندگی های ما به خاطر عدم شناخت صحیح اکثر روشنفکران دانشگاهی از جامعه اسلامی ایران بود و متأسفانه هم اکنون هم هست. اکثر ضربات مهلکی که به این اجتماع خورده است از دست اکثر همین روشنفکران دانشگاه رفته ای هست که همیشه خود را بزرگ می دیدند و می بینند.» ۸- دانشگاه در ایران از ابتدای تشکیل، به واسطه تربیت غربی

بنیانگذارانش، محیطی بیگانه از دین و ارزشهای الهی بوده افرادی همچون محمدعلی فروغی فراماسون مجذوب و مرعوب غرب، مشیرالدوله (پیرنیا) فراماسون دیگری که قبله آمالش غرب بود. در تشکیل دانشگاه سهم اساسی داشتند. «وابستگی به شرق و غرب توسط غربزدگان و شرقزدگان به اصطلاح روشنفکران که از دانشگاهها برخاسته اند ولی چارچوب فکریشان در مدارس ابتدایی و متوسطه درست شده است به فرهنگ، دین و کشورمان صدمه های بی شمار زدند، چرا که این افراد برای تکمیل وابستگی به شرق و غرب و اخیراً آمریکا هر کاری توانستند به نفع آنان انجام دهند دادند و چون درس خوانده بودند با کوله بار غربزدگی و شرقزدگی چون دزدانی که با چراغ آیند، برای اربابان و کعبه های آمالشان گزیده تر کالاها را انتخاب کردند». ۹ نقشه شیطانی قدرتها به یاری روشنفکران مجذوب غرب در ایران به ثمر نشست و محصولی از دانشگاه عاید گردید که دلخواه و هواخواه ملت نبود. اسناد لانه جاسوسی صحت بیانات حضرت امام خمینی قدس سره شریف را نشان می دهد «دانشگاهها باید تغییر بنیانی کند و باید از نو ساخته بشود که جوانان ما را تربیت کنند به تربیتهای اسلامی، اگر چنانچه تحصیل علم می کنند، در کنار آن تربیت های اسلامی، اگر چنانچه باشد نه آن که اینها را تربیت کنند به تربیتهای غربی ... اینهایی که راه افتاده اند در خیابانها یا در خود دانشگاهها و درگیری ایجاد می کنند اینها اشخاصی هستند که طرفدار غرب یا شرقند به عقیده من طرفدار غربند، طرفدار آمریکانند». وابستگی فکری و روحی چیزی نیست که بشود به سادگی و در فرصت کم از بین برد. وابستگی فکری مصیبت بزرگی است که گریبان روشنفکران را گرفته است آنچنان که تحول بزرگی که در ملت ایران به وقوع پیوست نتوانست آنان را متوجه عیب بزرگشان سازد و با این تحول معجزه آسا و عزت بخش و ره آورد مهم آن یعنی استقلال و آزادی و ایمان اسلامی همراهشان سازد، و لذا همچنان به صورت مختلف در مخالفت با اصول و ارزشها و اقدامات جمهوری اسلامی تلاش کردند و می کنند.

* حضرت امام خمینی * تمام عقب ماندگی های ما به خاطر عدم شناخت صحیح اکثر روشنفکران * * دانشگاهی از جامعه اسلامی ایران بود و متأسفانه هنوز هم هست. * در این بحث، جایگاه روشنفکران در بزرگترین مصیبت ایران یعنی تهی شدن از فرهنگ خود و تسلیم شدن به فرهنگ و آداب و رسوم غربی، یعنی غربزدگی، و این مصیبت و دامنگیری آن به اقشار مختلف ملت را در بیانات بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و هادی بزرگترین انقلاب تحول جهان معاصر، پی می گیریم * غرب زدگی و روشنفکران * حضرت امام خمینی (ره): * همه غربزدگی ها ظلمت است. اینهایی که توجهشات به غرب است، توجهشان به اجانب است، قبله شان غرب است ... اینها در ظلمات فرو رفته اند، اولیائشان طاغوت است. * نقش روشنفکران در غربزدگی: * هیچ ملتی نمی تواند استقلال پیدا بکند الا این که خودش، خودش را بفهمد، مادامی که خودشان را گم کردند و دیگران را به جای خودشان نشانند، استقلال نمی توانند پیدا کنند. کمال تأسف است که کشور ما که حقوق اسلامی و قضای اسلامی و فرهنگ اسلامی دارد. این فرهنگ را، این حقوق را نادیده گرفته است و دنبال غرب رفته است، غرب در نظر یک قشری از این ملت جلوه کرده است که گمان می کنند غیر از غرب هیچ خبری هیچ جا نیست و این وابستگی فکری، وابستگی عقلی، وابستگی مغزی به خارج منشأ اکثر بدبختیهای ملت‌هاست و ملت ما است. در هر امری که پیش می آید، از باب این که مغزهای آنهایی که در رأس بودند به طوری بار آمده بوده است که از خودشان به کلی منصرف و قبله شان غرب شده بود، یکی از روشنفکرهاشان، متفکریشان به اصطلاح گفته بود که ما تا همه چیزمان را انگلیسی نکنیم نمی توانیم یک رشدی بکنیم. یک همچو مغزهایی در رأس واقع شد و از آن طرف هم تبلیغات دامنه داری که غربی ها و غربزدگان شروع کردند و شاید حالا هم باز باشد، اسباب این شد که مغزها غربی شد، قبله غربی شد و تا بیاید این غربزدگی و اجنبی زدگی از این قلبها زدوده بشود، وقت طولانی لازم است، در این پنجاه سال قبل هم بوده است، لکن در این پنجاه سال اخیر و خصوصاً در این زمانی که شخصی فاسد، ابن محمدرضای فاسد، زمامدار این کشور بود، این مسایل به رشد خود رسید، غربزدگی به کمال خودش رسید، در همه جهت وابستگی پیدا شد. * قصه غم انگیز و طولانی غربزدگی: * از جمله نقشه ها که مع الأسف تأثیر بزرگی در کشور عزیزمان گذاشت و آثار آن باز تا حد زیادی به جا مانده بیگانه نمودن

کشورهای استعمار زده از خویش و غریزه و شرق زده نمودن آنان است. بطوری که خود را و فرهنگ و قدرت خود را به هیچ گرفتند و غرب و شرق، دو قطب قدرتمند را نژاد برتر و فرهنگ آنان را والاتر و آن دو قدرت را قبله گاه عالم دانستند و وابستگی به یکی از دو قطب را غیرقابل اجتناب معرفی نمودند. رفتن به انگلستان و فرانسه و آمریکا و مسکو افتخاری پرارزش و رفتن به حج و سایر اماکن مُتَبَرِّ که کهنه پرستی و عقب ماندگی است. بی‌اعتنایی به آنچه مربوط به مذهب و معنویات است از نشانه‌های روشنفکری و تمدن و در مقابل تعهد به این امور نشانه عقب ماندگی و کهنه پرستی است. من وصیت دلسوزانه و خادمانه می‌کنم به ملت عزیز که اکنون که تا حدود بسیار چشمگیری از بسیاری از این دامها نجات یافته و نسل محروم حاضر به فعالیت و ابتکار برخاسته و دیدیم که بسیاری از کارخانه‌ها و وسایل پیشرفته مثل هواپیما و دیگر چیزها که گمان نمی‌رفت متخصصین ایران قادر به راه انداختن کارخانه‌ها و امثال آن باشند و همه دستها را به سوی غرب یا شرق دراز کرده بودیم که متخصصین آنها اینها را به راه اندازند، در اثر محاصره اقتصادی و جنگ تحمیلی خود جوانان عزیز ما قطعات محل احتیاج را ساخته و با قیمت‌های ارزانتر عرضه کرده و رفع احتیاج نمودند و ثابت کردند که اگر بخواهیم می‌توانیم.» ۱۰ باید همه چیزمان انگلیسی باشد!! اگر در فرهنگ ما وابستگی داشته باشیم، در اساس مسایل وابستگی پیدا می‌کنیم اگر ما بخواهیم مستقل باشیم، باید از همه جهات خود را مستغنی کنیم و از حالا درصددش برآیم از حالا باید، حالایی که مملکت شده است مال خودتان و دست اجانب کوتاه شده است و امید است تا آخر کوتاه باشد و این خیانتکارها هم رفتند و این ریشه گندیده شان مانده است. وضع مملکت ما در این مدت و خصوصاً در این پنجاه سال اخیر یک همچو وضعی شده بود (به ما باورانده بودند که چیزی نیستیم) و ما باید از این خارج کنیم خودمان را، ما اگر بخواهیم که یک مملکت مستقل باشیم باید همه چیز، در همه چیزمان جدیت کنیم که خودکفا باشیم، سرزمین ما دیگر خارج نرود، چیزهایی که ما خودمان می‌توانستیم درست کنیم خودمان درست کنیم و هر چیز را می‌توانید درصدد برآید. وقتی انسان باشد می‌تواند درست بکند. می‌تواند همچو کاری را بکند لکن وضع را این طوری به بار آورده بودند که ما باورمان آمده بود که چیزی نداریم ما چیزی نمی‌دانیم باید ما از خارج بگیریم، باید همه چیز از خارج بگیریم. و اگر واقعاً این طوری است که یک مصیبتی است و اگر این طور نیست و ما را این طور تربیت کردند که باورمان بیاید، این هم یک مصیبت دیگری است. ۱۱. وابستگی فکری روشنفکران و غرب زدگی کامل ملت به واسطه آنان: ما را وابسته کرده اند به غیر ما، عقیده مان این شده است که غیر از غرب دیگر کسی نیست جایی نیست که بشود، ما باید وابسته باشیم یا به شرق یا به غرب. آدم خوبها می‌گفتند به غرب وابسته باشیم برای اینکه این مقدار ادراکشان نبود که نه، ما می‌توانیم خودمان بایستیم کار بکنیم، خودمان می‌توانیم سرپا بایستیم، ما ترجیح می‌دهیم به این که از این تمدنی که ما را فاسد دارد می‌کند دست برداریم و برسیم به یک زندگانی سیط انسانی. اگر ما یک همچو چیزی پیدا بکنیم به آن، خودمان کم کم خودکفا خواهیم شد، آنکه ما را نمی‌گذارند به اینکه در هر قشری که داریم خودکفا باشیم، وابستگی است که ما به آنها داریم. یکی از دانشمندان به اصطلاح ما که در زمان سابق بود و بعد هم فوت شد، او در ایران گفته بود که ما تا همه چیزمان انگلیسی نشود نمی‌توانیم درست کنیم خودمان را. یک همچو مغزهایی که همه چیز را آنجا می‌دانند و مع الأسف دامن زده با تمام تبلیغاتی که بوده است در عرض این سالهای طولانی به این که به ما باور بدهند و تحمیل کند به ما که خودمان آدم نیستیم، تحمیل کردند به ما، تا یکی دلش درد می‌گیرد برود اروپا، یکی می‌خواهد چند تا کلمه چیزی یاد بگیرد برود اروپا، شما اگر اینهایی که رفتند اروپا و تحصیل به خیال خودشان کردند بیاورید با آن کسانی که صحیح در اینجا تحصیل کرده باشد اگر مقایسه کنید می‌بینید که این که رفته اروپا، رفته تفریح بکند، رفته کاغذ بگیرد بیاید اینجا، تحمیل مردم بشود اجازه بگیرد، اجازه تحمیل به مردم، آن دیپلمی را که به جوانان ما می‌دهند خیلی آسانتر و زودتر است از آن که به خودشان می‌دهند، برای اینکه خودشان می‌خواهند دانشمند بشوند ما را می‌خواهند نگذارند، ما را همچو کردند که هر چه هست از آنجا است و خودشان هیچ نیستند. روشنفکران، برپادارندگان سلطه ابرقدرتها و استمرار آن: تردیدی نیست که جهانخواران برای

به بدست آوردن مقاصد شوم خود و تحت ستم کشیدن مستضعفان جهان راهی بهتر از هجوم به فرهنگ و ادب کشورهای ضعیف ندارند. زیرا با تربیت غربی یا شرقی معلم و استاد است که دبستانها و دبیرستانها محلهایی می شوند مجهز به تربیت غربی یا شرقی جوانهایی که دولتمردان و دست اندرکاران آتیه کشورهایند. و یا این گونه تربیت است که جوانهای ما گرایش به یکی از دو قطب قدرت، راه را برای مستکبرین جهان در به دام کشیدن کشورهای مستضعف به صورتی شایسته و بدون زحمت و دست بازی به سلاحهای نظامی زنگ زده باز می نمایند. ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم لکن از شر تربیت یافتگان غرب و شرق به این زودیها نجات نخواهیم یافت. اینان برپا دارندگان سلطه ابرقدرتها هستند و سرسپردگانی می باشند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی شوند و هم اکنون با تمام ورشکستگیها دست از توطئه علیه جمهوری اسلامی و شکستن سد عظیم الهی بر نمی دارند. ۱۲ میزان فهم روشنفکران مطالب غریبه است!! اسلام را معرفی کردند به این که یک تربیتی است که مال سابق بود، کهنه است حالا دیگر، این مال هزار چهارصد سال پیش از این است و باید حالا فکر نویی کرد. آنها از آن طرف هرچه توانستند راجع به اسلام گفتند و حالا هم می گویند و مهمش این است که از اسلام می ترسند. اینهایی که قلمهای مسمومشان یا قدمهای بسیار کثیفشان بر ضد اسلام و جمهوری اسلام و اینها برداشته می شود، اینها بعضی هایشان یا خیلیهایشان اصلاً نمی دانند چی است اسلام، غافلند اصلاً نمی فهمند، یک چیزی از یک مقاله در اروپا منتشر شده است خوانده اند، همان را میزان فهم خودشان، و همان طوری که (غریزه اند دیگر) هرچه آنان بگویند اینها بی دلیل می پذیرند، هیچ دلیل دیگر نمی خواهند، هرچه آنها در مقالاتشان بنویسند این دلیلشان این است که او نوشته، شما در کتابهایی که در این قرنها از نویسندگان ما از به اصطلاح محققین ما نوشته اند - الّا بعضی - ملاحظه کنید که اینها هم مطلبی را که می گویند آخرش دلیلشان این است که فلان پروفیسور در کجا این را گفته، فلان مثلاً کی در کجا این را گفته، تمام استشهادشان به قول آنها نظیر استشهاد ما به قول خداست. غرب، قبله آمال روشنفکران: اسلام را هم وقتی می خواهند بشناسند با حرفهای اروپایی می شناسند. حرفهای غربی ها را می آورند، فلان غربی اسلام شناس. اسلامی که غربی ها برای ما معرفی می کنند. این برای این است که ما خودمان را باخته ایم در مقابل غرب، شرق خودش را باخته است، تا از این باختگی بیرون نیاید، تا محتوای خودش را پیدا نکند نمی تواند مستقل باشد. استقلال نظامی یک مسأله است، استقلال فکری، استقلال روحی، مغز خود آدم مال خودش باشد، همه اش توی آن غرب نباشد، هرچه می خواهد بگوید «غرب، کی گفته، فلان چه گفته». این تا شرقیها آن حیثیتی که خودشان داشتند و یک وقتی قبله همه جا بودند، آن وقتی که آنها وحشی بودند اینها قبله برای آنها، تا اینها آن محتوا برای خودشان پیدا نکنند و نشوند یک موجود شرقی و خودشان را نشانند نمی توانند مستقل باشند. شما هرچه هم زحمت بکشید تا دانشگاه ها آن مغز غربیتی را کنار نگذارد و یک مغز شرقی پیدا نکند نمی تواند مستقل باشد. دائماً حرف حرف آنهاست. فوج فوج از اینجا باید بروند اروپا برای تحصیل، اگر هم اروپا نروند، اینجا نمی پذیرند آنها را، تمام سرّ این است که ملت هم این طور شده، مردم هم این طور شده اند، دولت هم همین طور است، همه همین طورند، همه این جورند دیگر که تا این نرود یک مدتی در فرض کنید که فرانسه آنجا برود وقتی برمی گردد، آنها هم زود به اینها ورقه می دهند برای اینکه نمی خواهند یک آدم دانشمند بفرستند، می خواهند یک آدم ورقه دار بفرستند. ۱۳ پی نوشت ها: ۱- صحیفه نور جلد ۳ صفحه ۳۴۹-۲ صحیفه نور جلد ۴ صفحه ۲۱۱-۳ صحیفه نور جلد ۵ صفحه ۵۵۶-۴ رحیم زاده صفوی- اسرار سقوط احمدشاه- به کوشش کاوه دهگان صفحه ۸۵-۵ میرزا ملکم خان- نقل از فکر آزادی- فریدون آدمیت- صفحه ۱۱۳-۶ صحیفه نور جلد ۶ صفحه ۵۷۴ و ۵۷۳-۷ حضرت امام خمینی قدس سره- وصیت نامه سیاسی- الهی- ۸ صحیفه نور جلد ۷ صفحه ۱۴۰-۹ صحیفه نور جلد ۹ صفحه ۵۶۶-۱۰ حضرت امام خمینی قدس سره- وصیت نامه سیاسی- الهی- ۱۱ صحیفه نور جلد ۶ صفحات ۱۸۳-۱۸۱-۱۲ صحیفه نور جلد ۹ صفحه ۱۸۶-۱۳ صحیفه نور جلد ۵ صفحات ۳۵۵-۳۵۳

فرهنگ نقد از نگاه امام خمینی (ره) (۱) نویسنده: ابوالقاسم یعقوبی انسان موجودی است که در نهاد نخستین او، عشق به کمال و خوشبختی پی ریزی شده است. و برای دستیابی به کمال از انگیزاننده‌ها و وادارنده‌های گوناگون کمک می‌گیرد و بازدارنده‌ها را به کنار می‌نهد، تا زمینه رشد و بالندگی فردی و اجتماعی خویش را فراهم سازد. از جمله انگیزه‌هایی که در سیر تکامل انسانی و پیدایش حیات طیبه اجتماعی او، نقشی مهم و بنیادی دارد، مسأله «نقد و انتقاد» است. نقد کردن و نقد پذیری، سرمایه‌ای ارزنده برای صلاح فرد و اصلاح اجتماع به شمار می‌رود. شناخت کاستیها و تلاش برای زدودن آنها، گامی است اساسی در رسیدن به رستگاری فردی و اجتماعی. پرده پوشی بر آنچه بوده و هست و رویدادها و یا خود را به نادانی زدن، رویدادها را دگرگون نمی‌سازد. انسان خردمند، همواره در جست و جوی آن است که در مسیر تکاملی فردی و جمعی، آفتها، آسیبها، کم و کاستیها را بزاید، تا به درستی راه بینماید. از این روی، در منطق فرزنانگان، نقد و انتقاد قدر و قداست ویژه‌ای دارد و یکی از برتریهای اخلاقی و اجتماعی مهم، به شمار می‌رود. اگر فرهنگ نقد کردن و نقد پذیرفتن، به درستی بیان شود و آداب نقد و ویژگیهای ناقدان و مرزهای روا و ناروای انتقاد به روشنی ترسیم گردد، بسیاری از تنشها و تشنجه‌ها و کشمکشها فروکش می‌کند و بسیاری از سستیها و کاستیها، زمینه ظهور نمی‌یابند. اگر همگان به این باور برسند که: بالندگی فردی و توسعه و پیشرفت اجتماعی آنان به وسیله نقد دلسوزان و انتقاد تیزبینان رشد و شتاب بیش تری می‌یابد و هیچ کس بی‌نیاز از یادآوری و انتقاد دیگران نیست، فضای جامعه دگرگون می‌شود و انتقادها جای انتقامها را می‌گیرند. در چنین حال و وضعی، «اخوت دینی» ۱ و «الفت ایمانی» ۲ بر اساس «تعاون بر نیکی» ۳ و «تواصی به حق» ۴ و «دعوت به خیر» ۵ و «امر به معروف و نهی از منکر» ۶ خود را در تمام زوایا و شؤون جامعه دینی نشان می‌دهد و همگان خود را در دید و جلوه گاه پذیرش یادآوریهای خیرخواهانه قرار می‌دهند و نقد را به عنوان «هدیه» ۷ و تحفه‌ای سودمند می‌پذیرند. در این نوشتار، برآنیم: مقوله «نقد» و فرهنگ انتقاد را از دیدگاه امام خمینی به تصویر بکشیم و بر این باوریم: نگاه نقادانه و واقع بینانه امام به مسائل فردی و اجتماعی و تجربه عینی و عملی آن عزیز در رخدادهای سیاسی و اجتماعی، سرمایه‌ای گرانبه‌است که از آموزه‌های اسلام ناب محمدی الهام گرفته و می‌تواند بسیاری از گره‌های نابگشودنی را در زمینه مسائل سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی گشوده و راه درمان و شیوه خردمندانه را پیش روی رهروان انقلاب قرار دهد. برای روشن تر شدن فضای نوشتار، اشاره‌ای گذرا به مفهوم نقد و بایستگی و جایگاه آن خواهیم داشت، سپس به رهنمودهای روشننگر امام راحل در زمینه فرهنگ نقد، آداب و مرزهای آن خواهیم پرداخت. مفهوم نقد نقد و انتقاد، به معنای جدا کردن دینار و درهم سره از ناسره، جدا کردن کاه از گندم، به گزینی، خرده‌گیری و آشکار کردن زیباییها و کاستیهای یک اثر، به کار رفته است. ۸. سنجش و ارزیابی و بررسی همراه با عدل و انصاف در پدیده‌های اجتماعی و نگرش دوسویه به رفتارها و عملکردها و دیدن درد و ارائه درمان، از مقومات مفهوم «نقد» است. هدف از نقد، پاره کردن و دریدن و منته کردن افکار و آرامش جامعه و مردم نیست، بلکه ارج نهادن به کار مثبت دیگران و یادآوری رواها و نارواها در کنار هم است. این شیوه، می‌تواند راه را بر پویایی و شفاف شدن جامعه هموار کند و جامعه را به سوی آفرینش گری و ابتکار و تکامل و پیشرفت رهنمون شود. از این روی، وجهه دیگران را خراب کردن و دامن زدن به بدبینیها و پدید آوردن جو بدبینی را نمی‌توان و نباید با نقد و انتقاد یکی دانست؛ زیرا عیب گرفتن آسان است، ولی بیان عیب به گونه‌ای و زبانی که به اصلاح صاحب عیب بینجامد، کاری است بزرگ و دشوار. و چه زیبا گفته است خواجه عبدالله انصاری: «عیب از یار بیندازند / اما یار را به عیب نیندازند». ۹ شهید مطهری در تفسیر و تعریف نقد می‌نویسد: «قوه نقادی و انتقاد کردن، به معنای عیب گرفتن نیست، معنای انتقاد، یک شیء را در محک قرار دادن و به وسیله محک زدن به آن، سالم و ناسالم را تشخیص دادن است». ۱۰... در روزگار گذشته که دادوستد مردم، با نقره سکه زده شده انجام می‌گرفت، کسانی بودند که سرب را به گونه پول رایج سکه می‌زدند و با پولهای نقره می‌آمیختند. در کنار اینان افراد خیره و کارشناسی به عنوان

«صِرَاف» در جامعه وجود داشتند که سکه شناس بودند و سکه های طلایی و یا نقره ای خالص را از ناخالص، جدا می کردند. ۱۱ این واژه درباره کسی که افکار و عملکرد افراد را می شکافد و نقطه های کمال را از نقطه های ضعف، باز می شناسد نیز، به کار رفت. در آموزشهای حضرت مسیح (علیه السلام) چنین آمده است: «خذوا الحق من اهل الباطل ولا تأخذوا الباطل من اهل الحق کونوا نَقَادَ الکلام فکم من ضلاله زخرفت بآیه من کتاب الله کما زخرف الدرهم من نحاس بالفضة الممؤهه، النظر الی ذلک سواء والبصراء خبراء.» ۱۲ حق و حقیقت را هر کجا و از هر کس یافتید، بپذیرید، گرچه از اهل باطل باشد. باطل را و گرچه از زبان اهل حق بتراود، نپذیرید. همآره سخنان را مورد نقد قرار دهید زیرا چه بسا گمراهی به وسیله آیه ای از کتاب خدا آراسته شده باشد، مانند آمیختن درهمی از مس با نقره و انسان را بفریبید و به اشتباه افکند از این روی، در نگاه نخست، درهم خالص و ناخالص، یکی می نماید و کارشناسان تیزهوش می توانند سره از ناسره آن را بازشناسند. در این سخن، به مفهوم نقد و انتقاد و جایگاه نقّادان آگاه در جامعه اشارت شده و بایستگی آن، به روشنی بیان گردیده است. بی گمان، نقد به عنوان عاملی اصلاحی و پیش برنده و بالنده، به برنامه ریزان، سیاستگزاران و مدیران و مجریان، مجال بازنگری، همه سونگری و واقعیت نگری همراه با در نظر گرفتن افکار عمومی را می بخشد و جلوی بسیاری از ریزشها و دوباره کاریها و تکرورهای را می گیرد و در نتیجه، طرحها را در راستای سودهی و بهره مندی بهتر و بیش تری قرار می دهد و از اسرافها و اترافها و گاه از ریخت و پاشهای حاشیه ای و جانبی نیز جلوگیری می کند. بنابراین، در اصل نیاز جامعه و مدیران به نقد و بایستگی وجود نقّادان تیزبین در اجتماع نمی توان تردید کرد، لکن این نیمی از کار است، نیم دیگر که کامل کننده این بخش است، مسأله «نقدپذیری» و به کار بستن نقد ناقدان است. نقدپذیری نقدپذیری به عنوان خوی و خصلتی انسانی و اسلامی، نقش مهمی در فرونشاندن آسیبها و آفتهای فردی و اجتماعی دارد، رواج فرهنگ نقدپذیری در اجتماع، کمک فراوانی به پایان دادن کشمکشها و درگیریها می کند. به همان اندازه که نقد و نقادی مایه کمال و رشد رفتارها و عملکردهاست، نقدپذیری نیز زمینه ساز بسیاری از خوشبینی ها و امیدواریها نسبت به اصلاح امور است. دست اندرکارانی که به پیشباز نقد می روند و از آن بیم و ترسی ندارند، از مدیریتی بهتر و کمال یافته تر برخوردارند و کم تر دچار چالش، دوباره کاری و نابسامانی می شوند. سرزمینی که گود است دو بهره از باران آسمان می برد، یکی بهره مستقیم و دیگر آن که بارانی که در بلندی می بارد نیز، به سوی آن سرازیر می گردد. پذیرش نقد، نه تنها چیزی از بزرگواری و شخصیت سیاسی و اجتماعی انسان نمی کاهد، بلکه می توان گفت: روشن ترین گواه بر شخصیت و کمال آدمی است. به گفته امام خمینی ...: «اگر یک چیزی را دیدید که واقعاً خلاف کردید، اعتراف کنید و این اعتراف شما را در نظر ملتها بزرگ می کند، نه این که اعتراف به خطا شما را کوچک می کند.» ۱۳ تلخی نخستین نقد و انتقاد، با دستاوردهای شیرین آن از میان می رود. پیامدهای سازنده و سودمند نقد، سبب می شود که آدمی همواره خود را در دید نقد دیگران بگذارد و هیچ گاه کارکرد خویش را از آن بی نیاز نداند. امام جواد (علیه السلام) در ضمن شمارش نیازمندیهای همیشگی مؤمنان می فرماید ...: «و قبول مَمَّن ینصحه.» ۱۴ (مؤمن) نقد و نصیحت خیرخواهان را می پذیرد. امام سجاد (علیه السلام) در «رساله الحقوق»، حقوق متقابل نصیحت کننده و نصیحت شونده را این گونه بر شمرده است: «و حق الناصح ان تلین له جناحک و تصفی الیه بسمعک فأن أتى بالصواب حمدت الله عزوجل وان لم یوافق رحمته.» ۱۵... حق ناقد و نصیحت کننده آن است که با او نرم رفتاری کنی و او به سخنان او گوش فرا دهی، اگر سخن وی درست بود، خدای را سپاس گویی و اگر سخن او نادرست بود، با او مهربان باشی (و او را از خود دور نسازی). به همان اندازه که پذیرش نقد، نشانه شخصیت و خاکساری آدمی است و ترازوی برای شناختن انسانهای با انصاف و واقع نگر، سرباز زدن و نقد ناپذیری نشانه نوعی غرور و تکبر است که ریشه در خودخواهی و خود برترینی و یا خود مطلق انگاری انسان دارد. از این روی، دیده شده است که گاه ناب ترین نقدها و پندها بر دلهای غبار کبر و خودبینی گرفته، اثر نمی بخشد ...: «واذا قیل له اتق الله اخذته العزة بالاثم.» ۱۶... و چون به او گفته شود که از خدا بترس، او را غرور گناه بگیرد. حب نفس، حجابی بین انسان نقد شونده و ناقد به وجود می آورد که نه تنها از

نقد استقبال نمی‌کند، بلکه به ناقد نیز به دیده دشمن می‌نگرد، ولی غافل از آن است که: آینه چون عیب تو بنمود راست خودشکن آینه شکستن خطاست امام خمینی در بیان فرهنگ نقد، به این نکته توجه تمام داشت که مسؤولان و دست اندرکاران، هرگز نباید خود را مژه و مبرای از نقد بدانند، بلکه شایسته است که سخنان و نوشته‌های نقدآمیز را آویزه گوش سازند و آن را به عنوان «هدیه» و ره آوردی الهی و آسمانی، به شمار آورند: «نبايد ما ها گمان کنیم که هر چه می‌گوئیم و می‌کنیم، کسی را حق اشکال نیست. اشکال، بلکه تخطئه، یک هدیه الهی است برای رشد انسانها.» ۱۷ به مدیران نظام اسلامی سفارش می‌کرد: «شما و دوستانمان در وزارت امور خارجه، باید تحمل انتقاد را - چه حق و چه ناحق - داشته باشیم.» ۱۸ امام راحل بر این باور بود: پذیرفتن نقد و انتقاد، نشانه کم فروغ بودن چراغ تهذیب در درون جان است و پذیرش نقد، نشانه بزرگی روح و شرح صدر: «اگر انسان خودش را ساخته بود، هیچ بدش نمی‌آمد که یک رعیتی هم به او اشکال کند و از انتقاد بدش نمی‌آمد.» ۱۹ بنابراین، نقد کردن دیگران و نقد پذیرفتن از دیگران، در کنار یکدیگر سازنده و سامان دهنده وضع و حال مردم و جامعه‌اند. نقد خویش پیش از دیگران آدمی، افزون بر پذیرش نقد، باید در گام نخست، به نقد خویش پردازد و پیش از آن که به کاستی و عیب دیگران توجه کند، در جست‌وجوی زدودن عیبهای خویش باشد. در فرهنگ دینی به این نکته نیز سفارش فراوان شده است. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب الناس.» ۲۰ خوشا به حال کسی که پرداختن به عیب خویش، وی را از عیب دیگران باز دارد. «من لم یسس نفسه اضعها.» ۲۱ آن که نفس خویش را سیاست و ادب نکند، آن را تباه ساخته است. اگر آدمی خود آینه خویش شود، از بسیاری انتقادات در امان می‌ماند و اگر همگان به فکر نقد خود برآیند، زمینه نقد اجتماعی کم‌تری پیدا می‌شود و در نتیجه پاره‌ای تنشها و تشنجهها، به خودی خود، از بین می‌روند و جلو بسیاری از نقدهای ویران‌گر گرفته می‌شود. عیب کسان منگر و احساس خویش دیده فروکن به گریبان خویش آینه روزی که به گیری به دست خود شکن آن روز مشو خود پرست امام حسین (علیه السلام) فرمود: «من دلائل العالم انتقاده لحدیثه و علمه بحقائق فنون النظر.» ۲۲ از نشانه‌های عالم آن است که گفتار و کردار خویش را نقد کند و به تمام ریزه کاریهای امور، آگاهی و شناخت پیدا کند. اگر مسؤولان و دست اندرکاران، هر چند گاه، به بررسی کارکرد حوزه کار خویش پردازند، تواناییها و پسندیده‌ها را بگسترانند و کاستیها را اصلاح کنند، هم‌روند پیشرفت کارها شتاب بیش‌تری می‌گیرد و هم هدف نقدهای روا و ناروای ناقدان قرار نخواهند گرفت. انسان وارسته و خودساخته، پیش از آن که دیگران آمار ناراستیهای او را به رخ بکشند، آنچه انجام داده در دادگاه وجدان ردیف می‌کند، با بررسی و حسابرسی ضعف را شناسایی و راه درمان می‌جوید. و گاه پس از حسابرسی به سرزنش نفس می‌پردازد و خود ناقد و قاضی خویش می‌گردد. البته شجاعت در پذیرش اشتباه و کژراهه رویها، شجاعتی انسانی و درخور سپاس است. به زبان آوردن این عبارت که اشتباه کردم، ریشه در کرامت انسانی دارد که به دست آوردن آن کار آسانی نیست. امام خمینی، این نکته را در باب نقد نیز به خوبی در سخنان و سیره اش ترسیم کرده و به روشنی بیان داشته است که در ترکیب دولت موقت و سپردن دولت به دست لیبرالها و افراد غیر انقلابی، اشتباه شد: «من امروز بعد از ده سال از پیروزی انقلاب اسلامی، همچون گذشته اعتراف می‌کنم که: بعضی تصمیمات اول انقلاب در سپردن پستها و امور مهمه کشور به گروهی که عقیده خالص و واقعی به اسلام ناب محمدی نداشته‌اند، اشتباهی بوده است که تلخی آثار آن به راحتی از میان نمی‌رود.» ۲۳ یا: «آنچه مهم است این است که: ما می‌خواهیم مطابق شرع اسلام، مسائل را پیاده کنیم. پس اگر قبلاً اشتباه کرده باشیم، باید صریحاً بگوئیم که اشتباه نموده ایم و عدول در بین فقها از فتوایی به فتوای دیگر، درست همین معنی را دارد... فقهای شورای نگهبان... هم باید این طور باشند که اگر در مسأله‌ای اشتباه کردند، صریحاً بگویند اشتباه کردیم و حرف خود را پس بگیرند... این معنی ندارد که من بگویم چون دیروز حرفی زده‌ام، باید روی همان حرف باقی بمانم.» ۲۴ بسیاری از ریزشها در انقلاب و بریدن‌ها از اصول، از سوی کسانی است که در فراز و نشیبها، راه اشتباه پوییده‌اند و با اثرپذیری از دیگران حرفی زده و یا موضعی ناپسند پیش گرفته‌اند، و امروز، گرفتار شده‌اند و حاضر

نیستند خود و موضع گیریهای خود را نقد کنند و با شهادت حق و حقیقت را بپذیرند. از این روی، لازم است همه کسانی که صاحب اندیشه و قلمند، پیش از آن که لبه تیز انتقادها را به سوی دیگران نشانه روند، اندیشه های خود را بررسی همه جانبه بکنند و اگر نقدی بر آن دیدند، از اظهار و ابراز آن شرم نداشته باشند و گرنه، کم کم در دامی خواهند افتاد و در باتلاقی فروخواهند رفت که هر چه بیش تر تلاش کنند، گرفتارتر می شوند. پی نوشت ها: ۱. سوره «آل عمران»، آیه ۱۰۳. ۲. سوره «انفال»، آیه ۶۳. ۳. سوره «مائده»، آیه ۵. ۴. سوره «عصر»، آیه ۵. ۵-۶ سوره «آل عمران»، آیه ۱۰۴. ۷. «اصول کافی»، ج ۶۳۹/۲، دار صعب، بیروت. ۸. «فرهنگ معین» و «لغت نامه دهخدا». ۹. «مجموعه رسائل»، ج ۲۰/۱. ۱۰. «اسلام و مقتضیات زمان»، شهید مطهری ۲۸۵/۱۱. «انسان کامل»، شهید مطهری، ۱۹۴. ۱۲. «اثبأ الهداء»، حر عاملی، ج ۷۱/۱، مطبعه علمیه قم. ۱۳. «صحیفه نور»، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، ج ۹۷/۱۴، وزارت ارشاد اسلامی. ۱۴. «تحف العقول» ۳۳۷/۱، مؤسسه علمی، بیروت. ۱۵. «میزان الحکمه»، ری شهری، ج ۵۷/۱۰، دفتر تبلیغات اسلامی. ۱۶. سوره «بقره»، آیه ۲۰۶. ۱۷. «صحیفه نور»، ج ۱۷۰/۲۰. ۱۸. همان مدرک ۲۰۱/۲۰. ۱۹. همان مدرک، ج ۷۴/۱۳. ۲۰. «نهج البلاغه»، صبحی صالح، خ ۱۷۶، ترجمه شهیدی، ۱۸۵/۱. ۲۱. «فهرست غرر»، ج ۳۸۹/۷. ۲۲. «تحف العقول»، ۱۷۹، بیروت. ۲۳. «صحیفه نور»، ج ۹۶/۲۱. ۲۴. همان، ج ۱۷۸/۱۸. ادامه دارد /خ

فرهنگ نقد از نگاه امام خمینی (ره) (۲)

فرهنگ نقد از نگاه امام خمینی (ره) (۲) نویسنده: ابوالقاسم یعقوبی جایگاه نقد و نقدپذیری در اسلام در آموزه های دینی، به مقوله نقد و نقدپذیری، اهمیت فراوان داده شده است. واژه های: نصیحت، تذکر، موعظه، استماع قول، اتباع احسن، توأسی به حق، دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر، هر یک به گونه ای، اهمیت و جایگاه نقد و نقدپذیری را بیان می کنند. خداوند در قرآن می فرماید...: «فبشّر عبادالذین یستمعون القول فیتبعون احسنه...» ۲۵ پس بندگان مرا که به سخن گوش فرا می دهند، آن گاه بهترین آن را پیروی می کنند، مژده بده. ... در کلمه «استماع» نکته و نغز ویژه ای نهفته است که در «سماع» نیست. گوش فرادادن، شنیدن سخن دیگران، غیر از به گوش خوردن است. آن که گوش فرا می دهد، نقد و بررسی هم می کند، تمام پیامدهای خوب و بد و زیبا و زشت سخن را می سنجد، آن گاه دست به گزینش می زند. به هنگام برگزیدن نیز، میان خوبها و خوب ترها، به گونه ای ارزیابی می کند و در پایان با آگاهی و بررسی همه جانبه، سخن نیکوتر و پیشنهاد به واقع نزدیک تر و طرح و برنامه خردمندانه تر را بر می گزیند. قرآن به مؤمنان فرمان می دهد: «وذكر فإن الذکری تنفع المؤمنین». ۲۶ و پند ده زیرا که پند در مؤمنان سودمند افتد. یادآوری، فراموشیها و ناآگاهیها را به هشیاریها و بیداریها دگر می کند و همگان را به حضور و مراقبت همه سویه فرا می خواند در چنین جامعه ای، کم کاریها، کند کاریها و بد کاریها، کم تر به چشم می خورد و هر یک از مردمان وظیفه خود می دانند که نسبت به دیگران هشدار و یادآوری داشته باشند، تا کارها در روال و روند واقعی خود قرار گیرد. بسیاری از آیات شریف و روایات بر این معنی دلالت دارند که مؤمنان و باورمندان، نباید به افراد چاپلوس و کسانی که همواره از خوبیها سخن می گویند و بر سستیها سرپوش می گذارند، میدان دهند و اینان باید دوستانی برگزینند که در کنار ستایش، به نقد رفتار و کارکرد آنان نیز، پردازند. آینه گون، خوبی و بدی، شایستگی ها و کاستیها بر آنان بنمایاند. ۲۷ امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «المؤمن احوالمؤمن، عینه ودلیله لایخونه ولا یظلمه ولا یغشه ولا یعده عدۀ فیخلفه». ۲۸ مؤمن برادر مؤمن است و به منزله چشم او و راهنمای اوست، هر گز به او خیانت نمی کند و ستم روا نمی دارد، با او غش و تقلب نمی کند و هر وعده ای به او دهد، سر بر نخواهد تافت. امام موسی بن جعفر (علیه السلام) درباره برنامه ریزی زندگی مؤمنان و جایگاه نقد و نقدپذیری در آن می فرماید...: «و ساعة لمعاشره الأخوان الثقات الذین یعرفون عیوبکم ویخلصون لکم فی الباطل». ۲۹ و بخشی را برای رفت و آمد با برادران دینی مورد اعتمادی که از کاستیها و سستیهای شما باخبرند و بی خدعه و نیرنگ آنها را به شما گوشزد می کنند، ویژه سازید. در این سخن

معصوم، چند نکته آموزنده و الهام بخش به چشم می خورد: ۱. بایستگی برنامه ریزی و سرمایه گذاری برای آسیب شناسی فردی و اجتماعی در جامعه دینی. ۲. انتقاد پذیری و پیدا کردن ناقدان خالص و مورد اعتماد. ۳. ناقدان باید دردشناس و دارای معرفت در مسائل مورد نقد باشند. ۴. نقد باید بدون خدعه و نیرنگ و خالص و ناب باشد. در مجموع می توان نتیجه گرفت: نقد به معنای جداسازی سستیها از تواناییها و تلاش و کوشش در جهت از بین بردن کاستیها و یا کم کردن آنهاست. نقد، جایگاه ویژه و با اهمیتی دارد و پرورش یافتگان مکتب اسلام، آن را به عنوان اصل ضروری و لازم در زندگی انسانها، و بویژه مؤمنان پذیرفته و سفارش کرده اند. امام خمینی، تربیت یافته مکتب وحی، از چشم انداز زیبایی به نقد نگریست که توانست زیباییهای بسیار بیافریند. او، در سراسر زندگی معنوی خود، هم با نقدهای علمی و اجتماعی خود، جامعه را به آبخشور اصلاح رهنمون شد و هم با نقدپذیری، فرهنگ نوینی بنا نهاد. او، پیش از پیروزی انقلاب، که در حوزه در کار تدریس و نیروهای دینی و انقلابی بود، روحیه نقد و انتقاد و اشکال و اعتراض منطقی و مستدل را در حوزه درسی فقه و اصول خود رواج می داد و به شاگردان روش نقادی می آموخت و خطاب به آنان می گفت: «مجلس درس و بحث است، مجلس وعظ و خطابه نیست، چرا ساکت هستید و حرف نمی زنید.» ۳۰ او، ضمن پاسداشت جایگاه بزرگان و پیشینیان حوزوی و بهره مندی از تلاش علمی آنان، به نقد و بررسی موشکافانه دیدگاههای آنان می پرداخت و هیچ بزرگی، بزرگی او سبب نمی شد که دیدگاه وی در بوته نقد قرار نگیرد. او، همیشه به شاگردان سفارش می کرد: «هر سخنی گفته می شود، به نظر تنقید بنگرید، هر چه صاحب سخن هم بزرگ باشد، انسان نباید فوراً حرف او را بپذیرد، بلکه باید دقت و بررسی کند.» ۳۱ امام در دانش فقه و اصول، دیدگاههای فقیهان و عالمان بزرگی چون: میرزای نائینی و اصفهانی را عالمانه نقد می کرد و به تجزیه و تحلیل دیدگاههای آنان می پرداخت. ایشان، در مسائل سیاسی و اجتماعی نیز همین روش را به کار گرفت. پدیده ها را درست تجزیه و تحلیل و ریشه یابی می کرد و سپس آنها را با منطقی و استدلال به نقد می کشید و آن را عامل رشد و بالندگی می دانست: «انتقاد بجا و سازنده، باعث رشد جامعه می شود. انتقاد اگر به حق باشد، موجب هدایت دو جریان می شود. هیچ کس نباید خود را میرای از انتقاد ببیند.» ۳۲... جامعه بالنده، مانند بچه ای است که پس از دوران شیرخوارگی نیروهای مغزی و استعدادهای درونی و ذاتی اش اندک اندک شکوفا می گردد و روحیه کنجکاوی وی، نسبت به آنچه در پیرامون او می گذرد، بیش تر و دقیق تر می شود. پرسشهایی برای وی پیش می آید و آنها را بر زبان جاری می کند در پاسخ او نباید گفت: ساکت باش، فضولی نکن! سن و سال او چنین می طلبد که پرسد و مسایل را بکاود. و همین، نشانه سلامت فکر و قوای مغزی اوست. جامعه به معنای مجموعه انسانها در جهت زندگی مشترک و جمعی نیز، همواره رو به تکامل و پیشرفت است. طبیعی است که در روند حرکت جامعه به سوی آرمانهای انسانی و ارزشی، زمینه های پرسش و نقد به وجود می آید و گروهی آن پرسشها را به زبان می آورند و یا در نوشته های خود مطرح می کنند. فضا و بستر جامعه باید به گونه ای آماده شود که همگان پذیرش نقد و انتقاد را داشته باشند. با پیروزی انقلاب اسلامی و رخت بر بستن حاکمیت استبداد، فضای عطرآگینی به وجود آمد که مردم مسلمان ایران ره صدساله را یک شبه پیمودند. بینشها به رشد و بالندگی رسید و مردم، هر یک، به نوبه خود دارای تجزیه و تحلیل شدند، کژیها و ناراستیها را بر نمی تافتند و نقد حاکمان و مدیران انقلاب را حق اصلی و اساسی خود می شمردند زیرا این بار با کوله باری از تجربه تلخ گذشته به میدان آمده بودند و از ورود آسیبها و آفتها به بدنه و درون نظام اسلامی، بیم داشتند. در این فضای آماده، امام همچون دیده بانی آگاه و دورنگر، با استفاده از تجربه های شخصی و تاریخی و با الهام از تعالیم و آموزه های دینی، فرهنگ نقد را گسترش داد و با شجاعت تمام گفت: «هر فردی حق دارد مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمانان را استیضاح کند و به او انتقاد کند و او باید جواب قانع کننده دهد.» ۳۳ انتقادگری و انتقاد پذیری را امام به عنوان یک فرهنگ در جامعه دینی مطرح کرد و بر این باور بود: نوآوری و ابتکار و رشد و حیات جامعه در سایه پرسش و پاسخ و نقد و انتقاد به دست می آید. از این روی، بی تفاوتی و نظاره گری را در جامعه دینی نمی پسندید و همگان را به خیرخواهی و نظارت بر امور مسلمانان

و اهتمام به کار مردمان فرامی خواند: «ما از جانب خدای تعالی مأمور ممالک اسلامی و استقلال آنها هستیم و ترک نصیحت و سکوت را در مقابل خطرهایی که پیش بینی می شود، برای اسلام و استقلال مملکت جرم می دانیم، گناه بزرگ می شماریم.» ۳۴

ویژگی های بایسته ناقدان جایگاه نقد در ساماندهی امور و ساختن و به کمال رساندن مدیران بر کسی پوشیده نیست. انتقادگری و انتقادپذیری از نشانه های مجموعه انسانی سالم و مدیریت شایسته به شمار می رود. نقد، گرچه حقی است عمومی و همگانی و کسی نمی تواند مردم را از این حق، بی جهت محروم سازد، لکن شرطهایی لازم است رعایت و توجه شود، تا نقد کامل و کارساز گردد. در این جا نگاهی داریم به این بایستگیها در آموزه های دینی و سخنان اسلام شناس ناب اندیش، امام خمینی. الف. شناخت و تحلیل رویدادها شناخت رویدادها و حرکت و حضور در متن آنها و پدیده های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و آگاهی از وجود زمینه ها و گنجاییها و بازدارنده ها و تحلیل همه سویه آنها، از پیش درآمدهای مهم و بنیادی نقد ناقدان به شمار می رود. در مجموعه های روایی برای کسانی که می خواهند امر به معروف و نهی از منکر کنند و این وظیفه و تکلیف دینی را به شایستگی انجام دهند، ویژگیهایی بیان شده است، از جمله: «عالم بما یؤمر و عالم بما ینهی، عادل بما یؤمر و عادل بما ینهی.» ۳۵ به آنچه فرمان می دهد و از آنچه باز می دارد، آگاهی داشته باشد و در هر دو مورد، عدل و داد را نگهدارد. روشن است آن که بدون آگاهی و شناخت واقعیتها، برنامه ها و سیاست ها، مدیران اجرایی را زیر سؤال می برد و از چپ و راست آنها را به نقد می کشد، کاری نافرجام و بی اثر و یا دست کم، کم اثر انجام می دهد و زیانی که از سوی او به مردم وارد می شود، بیش از سود آن خواهد بود.

امام راحل درباره شرایط آمران به معروف و ناهیان از منکر می نویسد: «ان يعرف الأمر والنهی ان ما ترکه المکلف او ارتکبه معروف او منکر فلا یجب علی الجاهل بالمعروف والمنکر.» ۳۶... کسی که امر و نهی می کند، باید آگاهی داشته باشد که آنچه از معروفها که در جامعه جامه عمل نمی پوشد چیست؟ و آنچه انجام می گیرد از منکرها کدام است بنابراین، کسی که چنین شناختی ندارد، بر او انجام این دو وظیفه لازم نیست. و می افزاید: «یجب تعلم شرائط الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر و موارد الوجوب والعدم والجواز و عدمه حتی لایقع فی منکر فی امره و نهیه.» ۳۷ واجب است که (ناقدان و آمران به معروف و ناهیان از منکر) شرایط معروف و منکر را فرا گیرند و موارد واجب بودن و جز آن را بشناسند، تا این که در انجام این دو فریضه، خود گرفتار منکر نشوند.

از این دیدگاه فقهی امام، چنین به دست می آید که هرگونه نقد و انتقاد در مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... باید از روی آگاهی و شناخت صورت بگیرد. آن که می خواهد از ارزشها دفاع کند و جلو ضد ارزشها را در جامعه بگیرد، شایسته است پیش از آن خود را با سلاح آگاهی همه سویه آماده سازد، وظیفه خود را به درستی بشناسد، آن گاه دست به انجام وظیفه بزند. هر موضوعی را که می خواهد به نقد بکشد و امر و نهی نسبت به آن داشته باشد، باید تمام زوایای آن را بجوید و احتمالها را پیش روی نهاد، آن گاه، با تجزیه و تحلیل منطقی و روش و شیوه ای خردپسند و همسو با شریعت، نکته های مورد نظر خود را بیان کند.

شهید مطهری در این باره می نویسد: «تفقه در دین که در این آیه ذکر شده است... «لیتفقهوا فی الدین» مستلزم آن است که انسان واقعا نقاد باشد و کار نقادی او به آن جا کشیده شود که هر چیزی را که گفته می شود با امر دین تماس دارند، بتواند تجزیه و تحلیل کند.» ۳۸ به دیگر سخن، دینداری و دین شناسی دو مقوله است. هر دینداری، دین شناس نیست. و سوگمندان بیشترین ضربه ها هم از همین گونه افراد به اسلام وارد شده و می شود. مؤمن راستین، با زیرکی و هوشمندی مسائل را پی گیری می کند و هرگز سوژه به بیگانگان و غیرخودیها نمی دهد. از این رو امام راحل با لحنی پدران و خیرخواهانه به ناقدان ناآگاه می گوید: «تقاضا این است که قبل از آشنایی به مسائل، به اشکال تراشی و انتقاد کوبنده و فحاشی برنخیزید و به حال این اسلام غریب که پس از صدها سال ستمگری قلدرها و جهل توده ها، امروز طفلی تازه پا و ولیده ای محفوف به دشمنهای خارج و داخل، رحم کنید.» ۳۹

آسیبی که نظام از سوی ناقدان ناآگاه و متحجر می بیند، کمتر از آسیبی نیست که از دشمنان کینه توز می بیند. شماری از خودیهای غافل و یا جاهل، نسبت به پاره ای از مسائل جزئی آن چنان واکنش شتاب زده و تند نشان می دهند و اصل نظام و مدیران آن را

هدف حمله‌های خود می‌گیرند که دشمنان قسم خورده هم به گرد آنان نمی‌رسند. این ناقدان ساده دل و ناآگاه و زود باور و ظاهر نگر، جریان گسترده بی‌دینی، قلدرمآبی، ستم، حیف و میل بیت‌المال، اسرافها و اترافهای کلان، نوکرمآبی، و سیطره استعمار را از این سرزمین از یاد برده‌اند و آبادانی و آزادی و عزت و سروری که انقلاب اسلامی و نظام مقدس جمهوری اسلامی به این مرز و بوم به ارمغان آورده، نادیده انگاشته‌اند، هر روز به بهانه‌ای آتش کینه بر سر ملت و نظام می‌ریزند. و نظام اسلامی را که زلال‌ترین و ناب‌ترین و مردمی‌ترین نظام در جهان است، نظام قرون وسطایی می‌خوانند مسؤولان نظام را متهم به خشونت، قانون شکنی و... می‌کنند. این افراد، که برای رسیدن به هدفهای ناپاک و برنامه‌های تنفرانگیز خود لباس عوض کرده‌اند و خود را مصلح و خیرخواه جلوه می‌دهند، با این که سابقه آنان روشن است بر کرسی احساس تکلیف می‌نشینند و لجن می‌پراکنند، نه مصلحت جامعه را می‌شناسند و نه قوه بازشناسی خوب از بد را دارند. حقد و کینه است که آنان را به جوش و خروش آورده و نه احساس تکلیف و گرنه هر حکومتی، حتی حکومت معصوم (علیهم‌السلام) کاستیهایی دارد و زوایای نازیبایی شاید به چشم بخورد و خلفای بزرگ و کوچکی شاید انجام بگیرد و... در حکومت علوی هم والیان و فرماندهان برجسته حکومتی، گاه به گناه بزرگ و فساد می‌غلتیدند و گاه به خطا و اشتباه می‌افتادند. این واقعیتهای عینی و تاریخی را نباید نادیده گرفت و با ارزیابی عملکردهای مسؤولان نظام در مقایسه با نظام پیشین عدل و انصاف را در انتقادهای باید در نظر داشت: مؤذن بانگ بی‌هنگام برداشت نمیداند که چند از شب گذشته است درازی شب از چشمان من پرس که یک دم خواب در چشم نگشته است رهبر معظم انقلاب، در زمان حیات امام، سخنانی دارند که در این بحث رهگشا است: «امروز که تمام چارچوب نظام بر مبنای اسلام است، در رأس این نظام یک مجتهد عادل زکی تقی زاهد است... اگر یک وقت اشتباهی هم سر بزنند، انگار دیگر شیعه و تنها کشور شیعه تمام شد، اصلاً نه کار می‌کنند نه کمک می‌کنند، نه همکاری می‌کنند، نق هم می‌زنند، اینها بر اثر چیست... بعضی بر اثر هوای نفس و اغراض و امراض است و بعضی هم بر اثر تحلیل غلط و درک غلط است.» ۴۰ پی نوشت ها: ۲۵. سوره «زمر»، آیه ۱۸. ۲۶. سوره «ذاریات»، آیه ۵۵. ۲۷. «اصول کافی»، ج ۶۳۸/۲ «فهرست غرر»، ج ۲۰۳/۷، چاپ دانشگاه. ۲۸. «اصول کافی»، ج ۱۳۳/۲. ۲۹. «تحف العقول»، ۳۰۲، بیروت. ۳۰. «سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی»، ج ۲۵/۲، پیام آزادی. ۳۱. همان ۱۴۹/۱. ۳۲. «صحیفه نور»، ج ۴۸/۲۱. ۳۳. همان، ج ۱۹۰/۴. ۳۴. همان، ج ۱۲۰/۱. ۳۵. «تحف العقول»، ۲۶۳، بیروت. ۳۶. «تحریر الوسیله»، ج ۴۶۶/۱. ۳۷. همان. ۳۸. «اسلام و مقتضیات زمان» ۲۸۵/۲. ۳۹. «صحیفه نور»، ج ۱۸۰/۲۱. ۴۰. «حوزه و روحانیت در آئینه رهنمودهای مقام معظم رهبری»، ج ۲۷۳/۱، سازمان تبلیغات. ادامه دارد..... /خ

فرهنگ نقد از نگاه امام خمینی (ره) (۳)

فرهنگ نقد از نگاه امام خمینی (ره) (۳) نویسنده: ابوالقاسم یعقوبی ب. پارسایی در نقد چشم و گوش آدمی را دوستیها، از دیدن و شنیدن آنچه بوده و هست باز می‌دارد. چشم به خاطر علاقه و محبت، عیبها و کاستیهای محبوب را نمی‌بیند و گوش از شنیدن صدای حقیقت سرباز می‌زند و نمی‌تواند و نمی‌خواهد سخن از کاستیهای او را بشنود. «حب الشیء یعمی و یصم.» ۴۱ دوستی چیزی، انسان را کور و کر می‌کند. و از سوی دیگر، دشمنی شخص با دیگری نیز چنین است و چشم و گوش را از دیدن و شنیدن بود و هست و آنچه حقیقت دارد، باز می‌دارد. دشمنی انسان با دیگری، سبب می‌شود که انسان همواره زشتیها را ببیند و زیباییها را نبیند و هر چه خوبی است و والایی، نادیده انگارد. اگر انسان نتواند با این خوی و ویژگی زشت مبارزه کند و آن را مهار کند، همواره در لبه پرتگاه خودستایی قرار می‌گیرد. آدمی به خاطر علاقه‌ای که به خود دارد، اگر خصلت خودستایی را از خود دور نسازد، نقدهای او نیز، در حقیقت نمودی و چهره‌ای از خودستاییهای او به شمار می‌رود و برای طرح خود و دیگران متوجه خود کردن، به نقد دیگران روی می‌آورد. تنها کسانی از این آسیب و آفت در امانند که پیش از آن به خوی خودستانی و تهذیب و

تزکیه نفس پرداخته باشند. امام راحل، این مقوله مهم را در قالب واژه «مالکیت بر نفس» به تفسیر نشسته و از شرایط بنیادین و نخستین ناقدان، چیرگی آنان بر نفس و مالکیت بر آن شمرده است. روشن است کسی که مالک بر خود نیست، مانند پشه ای است در برابر باد، همیشه دستخوش اضطراب و مشکلات است و ثبات در فکر و تحلیل و نقد او به چشم نمی خورد. در برابر آن که مالک خویش است ناخدایی را می ماند که کشتی حیات خود و دیگران را در اقیانوس روزگار با مهارت پیش می برد و در برابر طوفانها لنگر می افکند و سرنشینان را به ساحل نجات رهنمون می گردد. قرآن مجید، هنگامی که از شخصیت موسای کلیم (علیه السلام) و روش برخورد انتقادی وی با فرعون سخن می گوید از زبان او چنین نقل می کند: «انی لا املک الا نفسی و اخی». ۴۲ من تنها مالک خود و برادرم هستم. امام خمینی با الهام از این لطیفه و اشاره قرآنی، در بحث بیان بایستگیهای ناقدان می گوید: «آنهايي که می خواهند صحبت کنند... بنشینند و باخودشان فکر کنند، ببینند این زبان چماق است و می خواهد بر سر یکدسته دیگر کوبیده شود، یا این که زبان زبان رحمت است و برای وحدت. اگر چنانچه مالک نفس خودشان هستند و این امر مهم را، که مالکیت شخص بر نفس خودش است... و می تواند ادعایی را که حضرت موسی پیغمبر بزرگ کرد، آنها هم بکنند که: «لا املک الا نفسی و اخی» (سخن بگویند و انتقاد بکنند) اما کسی که به این مقام نرسیده باید بگوید: «انی لا املک نفسی و لا اخی». ۴۳ شخصی که قلم به دست می گیرد و مسائل سیاسی و اجتماعی و فرهنگی را به بوته نقد می نهد، باید تقوای قلم و سخن داشته باشد و این تقوا پشتوانه ای محکم و استوار می خواهد که نامش «مالکیت بر نفس» و زمامداری خویشتن خویش است. آن که خودش در اختیار خودش نیست و هواهای نفسانی او را به هر جا که می خواهد می برد و می کشد، چگونه می تواند تضمین کند که آنچه می گوید و می نویسد از روی خیرخواهی و اصلاح امور است و نه برای مطرح کردن خود در سطح جامعه و مردم. اگر تو امر به معروف و نهی از منکر بر این طریق کنی بر تو اهل دل خندند تو راست خانه پُر از مار و جامه پر کژدم زروی خلق مگس رانی از تو نپسندند ناقد خودساخته دارای سعه صدر و دریادل است، زود از میدان به در نمی رود به هنگام خشم، میزان و معیار از دست نمی دهد، حق پوشی و کتمان نمی کند و در هر فضایی که قرار گرفت به کاستیها و کمبودها و ناشایستگیها با عینک عدل و انصاف می نگرد و میزان داوریش من حیوانی او نیست: «در باطن ذات همه هست که آن که با من خوب است، خوب است و آن که با من بد است، بد. نه آن که به حسب حکم خدا خوب است و به حسب واقع خوب است. نخیر، آنی که با من خوب است آن میزان است... و آن که برای من نباشد، فاسد است». ۴۴ ناقد مبتلای به این درد نمی تواند نسخه شفابخش بپیچد و باید به او گفت: یک قدم بر خویشتن نه و آن دگر در کوی دوست. به دیگر سخن، اگر کسی به این انگیزه دست به قلم ببرد و لب به سخن بگشاید که گرهی از دشواریها را برای رضای خدا و آسایش مردم باز کند و بازدارنده ای را از جلو راه آنان بردارد، این حرکت، حرکتی است خدا پسندانه و بخشی از جلوه های بندگی که «قضاء حوائج مؤمنان» ۴۵ و «اهتمام به امور مسلمانان» ۴۶ نام دارد. و اگر خدای ناخواسته برای مطرح کردن «من» و خود حیوانی و شیطانی باشد، هر چند ظاهری آراسته و ادیبانه هم داشته باشد، انتقادی است ناسالم و زیانبار. و با همین معیار، می توان «تشنگان قدرت» را از «شیفتگان خدمت» بازشناخت و نوشته ها و سخنرانیها را ارزیابی کرد و موضع گیریها را تشخیص داد. در جامعه ای که «من» ها و «میت»ها حکومت می کنند، ناگزیر پدیده های زشتی، مانند: چاپلوسی، تظاهر، نفاق و... زمینه رشد می یابند، در حالی که در حکومت الهی و دینی خشنودی خدا و اثبات حق و حقیقت ملاک و میزان است، نه چیز دیگر. از این روی در فضایی که حق، محور گفتن و نوشتن و عمل کردن افراد است، فضای فرهنگی مورد اعتمادی بین دولت و مردم و مردم با مردم به وجود می آید، تنشها و تشنجهای کم تر میدان ظهور می یابند و انتقادها شفاف تر و بی غلّ و غش بیان می شوند. علی (علیه السلام) به مالک اشتر می فرماید: «ثم لیکن آثرهم عندک اقولهم بمّر الحق لک». ۴۷... برگزیده ترین وزیران و همکاران تو باید از کسانی باشد که سخن (و انتقاد) تلخ حق را به روشنی و با صداقت با تو در میان می گذارد. امام راحل بر اساس همین بینش و روش علوی، که حق محوری اساس همه چیز است، نه من محوری، مرز انتقاد سالم و ناسالم را می شناساند

و در یک نگاه کلی می‌گوید: «نظری که نظر حب باشد به یک جریانی یا بغض باشد به یک جریانی، این نظر نمی‌تواند سالم باشد: «حب الشیء یعمی و یصم» بغض هم همین طور است، نور عقل را خاموش می‌کند... این دو نظر را انسان مبتلا به آن هست. نظر بی طرف بسیار کم است. خود آدم هیچ وقت نمی‌تواند بی طرف باشد، لکن در نظر دادن حق را ببیند، حق تحت تأثیر حق واقع بشود... حق هر جا که هست باید دنبالش رفت و او را با آغوش باز پذیرفت و لو بر خلاف نظر من هست.» ۴۸ کسی به دیده انکار اگر نگاه کند نشان صورت یوسف دهد به ناخوبی و گر به چشم ارادت نگه کنی در دیو فرشته است نماید به چشم کروی بی اگر حق خواهی و حق طلبی بر اساس تقوای الهی محور انتقاد ناقدان قرار گیرد، در گیربها و برخورد کم تر و آثار وحدت و همسویی بیش تر می‌گردد. در فضایی که حق حاکم و محور است، همه احساس آرامش می‌کنند. اگر نقدی هم نسبت به عملکرد آنان صورت پذیرد، به جان و دل می‌پذیرند. اما اگر «من»ها و «میت»ها ملاک نقد و بررسی باشد و همتها در جهت حذف رقیب و قلع و قمع کسانی به کار رود که به هر دلیلی با دیگر سلیقه‌ها همخوانی و همسانی ندارند، در چنین فضایی نقدها نه تنها راه گشایی نخواهند داشت که هر نقدی، پاسخی نقد گونه و انتقامی به خود خواهد گرفت و التهاب و بحران و سردرگمی را در جامعه دو چندان خواهد کرد. امام راحل، انتقاد با انگیزه حق خواهی را سالم ترین انتقاد و بزرگ ترین عامل نجات و کمال می‌شمرد و گوید: «باید اشخاصی که می‌خواهند صحبت کنند، ببینند که آیا حق را می‌خواهند برای حق، بزرگ ترین چیزی که انسان اگر آن را داشته باشد، کمال بزرگ دارد این است که: حق را برای حق بخوهد. از حق خوشش بیاید برای این که حق است و از باطل متنفر باشد، برای این که باطل است.» ۴۹ اگر این زیرساخت در اندیشه و گفتار و رفتار مسلمانان شکل بگیرد و استوار گردد، انتقادات بستر مناسب خود را می‌یابند و بهترین دوستان کسانی به شمار می‌روند که در کنار بر شمردن زیباییها، توانها و شایستگیها و... کاستیها را هم گوشزد می‌کنند و انتقادپذیری امری پسندیده می‌شود و پذیرفته همگان. «حق را اگر کسی برای حق بخوهد، اگر چنانچه در ضد خودش هم هست، آن را باید بخوهد و دوست داشته باشد و اظهار کند و باطل را اگر از خودش هم صادر شده باشد، باید مبعوض او باشد و فرار کند.» ۵۰ دست اندرکاران اداره نظام، اگر از دریچه حق جویی و حق خواهی، به پدیده‌ها و رخدادهای سیاسی و اجتماعی ننگرند، آفتها و آسیبهای فراوانی برای نظام و انقلاب به وجود می‌آورند که به آسانی نمی‌شود با آنها در افتاد و از بدنه نظام زدودشان و پیامدهای ناگوار آنها را مهار کرد. برداشتنها و گماردنهای پی در پی، مدیریت نظام را دچار چالشی بزرگ خواهد کرد و برنامه‌ها و سیاستهای کلی راه به جایی نخواهند برد. و اما اگر هدف ثابت کردن و استوار ساختن حق حاکمیت و قانون باشد، رقابتها و اختلاف سلیقه‌ها نیز در خدمت آفرینشها و ابتکارها قرار می‌گیرد و همگان همسو با هم، به پیش خواهند رفت. امام امت، بیم آن را داشت که مبدا روح میت و خودخواهی بر روح عبودیت و خیرخواهی و پارسایی، چیره شود و میزان همه چیز «من» بشود و حق در محاق فرو رود: «هر کاری از من صادر بشود، چون من میزان هستم خوب است و هر کاری از رقیب من حاصل بشود بد است برای این که رقیب من است. هر چه هم خوب باشد کار خوب رقیب بد است و کار بد من خوب. این یک مسأله و یک بیماری است در انسان که معالجه او را با زحمت می‌شود کرد... انسان یک همچون موجودی است که حاضر است سرش را ببرد که رقیبش از بین برود»... ۵۱ شرایط زمان و مکان نقادی و سره از ناسره شناسی، فن و هنری است که در هر زمان و مکان شیوه و روش ویژه ای می‌طلبد. چه بسا در برهه ای سخنی را به عنوان انتقاد به توان گفت که همان سخن در شرایط دیگر روا نباشد، گاه نقادی از روی اخلاص فرد و یا گروه و یا دولت را به نقد می‌کشد که دشمن از آن، به سود خود و به زیان جامعه اسلامی بهره می‌برد و از سخن حق بهره ای تبلیغاتی علیه نظام می‌برد. از این روی، توجه به زمان و شناخت زمینه‌ها در طرح مسائل انتقادی نقشی کلیدی و سرنوشت ساز دارد. امام راحل، این نکته را براساس روش اجتهادی که در همه مقوله‌های فقهی، سیاسی و اجتماعی داشت، همواره گوشزد می‌کرد: «ببیند که آیا این صحبت در سطح کشور یک تشنجی ایجاد می‌کند... یا آرامش ایجاد می‌کند؟ ببینید این روزنامه‌ها، این قلم، آرامش در این کشور «که الآن لازم است» ایجاد می‌کند، یا تشنج ایجاد

می‌کنند؟» ۵۲ توجه به زمان در نقد، در این فراز از سخنان امام، به روشنی پیداست. امام نقاد چیره دست، ناآرام و پراحساس بود. سراسر زندگی سیاسی او را نقدهای ناب و آگاه‌کننده و هشجاری آفرین فرا گرفته است به رژیم ننگین پهلوی، آمریکایی جنایتکار، همیشه و همه حال، در زیر پتک انتقادهای قوی و خردکننده او قرار داشتند. هر بی‌قانونی و افسارگسیختگی را، چه کوچک و چه بزرگ، بر نمی‌تابید و فریاد می‌زد. امّا همین امام پرشور و پراحساس و نقاد و سره از ناسره شناس چیره دست و قوی، وقتی جمهوری اسلامی پا می‌گیرد، به اقیانوس آرامی می‌ماند و با ضرب آهنگ انتقاد خود، پایه‌های آن را لرزان نمی‌کند، بلکه شبان و روزان به تواناسازی آن همت می‌گمارد او ناقد زمان شناس بود. برابر زمان حرکت می‌کرد. او با حکومت دینی، همان رفتار را نمی‌کرد که با حکومت شاه می‌کرد. آقای فلسفی، از واعظان نقاد سرشناس کشور، او که در رژیم گذشته گاه بر فراز منبر و در مکانهای عمومی، دولت وقت را استیضاح و انتقادهای خود را با روشنی از زبان مردم و با تأیید آنان بیان می‌کرد. ۵۳ پس از پیروزی انقلاب اسلامی در پاسخ کسانی که به او خرده می‌گرفته‌اند: چرا در زمان جمهوری اسلامی شیوه انتقادی را پیش نمی‌گیرد، گفته است: «من در زمان شاه انتقاد می‌کردم، انتقاد من به ضرر شاه بود و به نفع رسول اکرم و خدا بود؛ اما الآن انتقاد نمی‌کنم برای این که انقلاب ما اسلامی است، اگر از سوء اعمال بعضی‌ها به نام دولت انتقاد کنم... آمریکا استفاده می‌کند.» ۵۴ آقای فلسفی، این مسأله را با امام راحل در میان می‌گذارد، ایشان نیز بر مشی وی مهربان تأیید می‌زند و می‌گوید: «بعضی از روزنامه‌ها، مطالبی خلاف واقع می‌نوشتند و بد می‌گفتند و من گفتم: بد نگویید، انتقاد کنید؛ اما حالا به شما می‌گویم: انتقاد نکنید؛ چون حساب شما از آنها جداست. در حکومت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم برخی کارهای ناشایست را افرادی مرتکب می‌شدند که تک‌تک بد بود، ولی دولت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر اساس اسلام بود. بنابراین، شروع انتقاد در منابر مصلحت نیست.» ۵۵ ویژگی‌های انتقاد سالم آنچه در فرهنگ نقد مهم است، آداب و ویژگیهایی است که انتقاد را به دو بخش انتقاد سازنده و یا ویرانگر تقسیم می‌کند. امام خمینی با آن که نقد را در مسائل سیاسی و اجتماعی امری ضروری و لازم می‌شمرد و از آن به عنوان عامل رشد و پیشرفت یاد می‌کرد، لکن همواره در سخنرانیها بر این واژه تکیه و اصرار داشت که انتقاد باید انتقاد سالم باشد. در این بخش از نوشتار به ویژگیهای انتقاد سالم از دیدگاه امام می‌پردازیم به این امید که این معیارها و میزانها، همچون دستورالعملی سیاسی-اجتماعی در جامعه دینی مورد توجه قرار گیرد و مثل راه باشد و فضای حاکم بر مطبوعات، سخنرانیها، اظهار نظرها و مناظره‌ها و براساس سخنان و سیره عملی امام شکل بگیرد. روشن است که پی‌ریزی «حیات طیبه» و استواری «اخوت دینی» در جامعه اسلامی، آن‌گاه میسر و میسر است که همه به فکر اصلاح و ساماندهی امور باشیم و با انتقاد سالم و سازنده، راههای عملی سودمند و گره‌گشا را پیش رو نهمیم، تا این انقلاب و دستاوردهای آن ماندگار بماند. انتقاد نه انتقام انتقادهای برخاسته از حسدها و غرض‌ورزیها و تسویه حسابها، نه تنها مشکلی را نمی‌گشاید که وضع را بدتر می‌سازد؛ زیرا انسان کینه‌توز نمی‌تواند به انتقاد درست دست یابد. «النصیحة من الحاسد محال» ۵۶. از این روی، بسیاری از نقدهای وی انتقام است. هدف از انتقاد، بر شمردن عیبهات و کاستیها نیست؛ بلکه پیدا کردن راههای درمان برای دردهای موجود و رهایی از بحران و آشفتگی و نابسامانی است. در انتقاد سالم، عالم محضر خداست و مردمان همه آفریده‌های او. کاستیها و ضعفها، با توجه به این بینش، به گونه‌ای مطرح می‌شوند که ناسازگار با آن حضور نباشد. انتقام گرفتن خویی است حیوانی، در برابر انتقاد سالم. «انتقاد غیر از انتقامجویی است. انتقاد صحیح، باید باشد. هر کس از هر کس می‌تواند انتقاد صحیح بکند؛ اما اگر قلم که دستش گرفت انتقاد کند، برای انتقامجویی، این همان قلم شیطان است.» ۵۷ بنابراین، قلمی که همسو با خوبیهای شیطانی است و از آن فریبندگی و وسوسه‌ها، شبهه افکنی، ظاهر آرایی ۵۹، دعوت به فقر ۶۰ و فساد، فتنه‌گری ۶۱، تشنج آفرینی و دشمن‌تراشی ۶۲ و مانند آن تراوش می‌کند، انتقاد نیست، بلکه انتقام گرفتن از اسلام و مردم مسلمان و نظام اسلامی است. اگر دیو کینه‌توزی به جای مهرورزی و مهربانی بنشیند، پرده‌ای تار در پیش چشم آدمی می‌کشد که بین او و حقیقت و واقعیت فرسنگها فاصله می‌اندازد. و در نتیجه نگاه او نگاهی دشمنانه و حرکت‌های

او هم حرکت‌های براندازی خواهد شد: «یک وقت مخاصمه هست، این طرف می‌خواهد او را بکوبد آن طرف می‌خواهد او را بکوبد، این نه راه اسلام است نه مقصد اسلامی می‌تواند داشته باشد... و یک وقت مباحثه است.» ۶۳ بحث و بررسی و گفت و گو، در فضای برادری و تفاهم، نه تنها مانعی ندارد، بلکه کارساز و رهگشا نیز هست. اگر بحثها به درگیری و دشمنی کشیده شود و می‌گیری و انتقامجویی رواج یابد، نه تنها مشکلی گشوده نخواهد شد، بلکه بر مشکلها افزوده خواهد شد. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «ایاکم والمراء والخصومه فانهما یرضان القلوب علی الأخوان و ینبت علیهما النفاق.» ۶۴ از بگومگوهای بی حاصل و دشمنیها پرهیزید زیرا این دو مایه بیماری دلها و زمینه ساز نفاق در میان مؤمنان است. امام خمینی در شرح این حدیث نورانی می‌نویسد: «بیان آن که مراء و خصومت در مقال، قلب را مریض می‌کند و انسان را به دوستان بدبین می‌کند و نفاق در دل می‌رویاند، آن است که پیش از این مذکور شد که اعمال ظاهریه را در باطن و دل آثاری است متناسب با آنها.» ۶۵... پرخاشگری و پریدن به یکدیگر و به کار گرفتن عبارتها و تعبیرهای نیش دار و کینه توزانه، بذر بدبینی و بدخواهی را در جامعه می‌افشاند و نتیجه ای جز تشنج و سلب آرامش و آسایش به دنبال ندارد. هیچ ملت و گروهی در سایه انتقام، به آقایی و سروری نمی‌رسد. «لا سؤدد مع الانتقام.» ۶۶ بزرگواری و آقایی از راه انتقام به دست نمی‌آید. کسی که به بهانه انتقام می‌خواهد انتقام شخصی و یا گروهی خود را از دیگران بگیرد، دارای روحیه خود کم بینی و حقارت نفس گردیده است، شفای خاطر خود را در تخریب دیگران می‌بیند، از این روی، هیچ گاه نمی‌تواند گام اصلاحی بردارد و سخن مصلحانه و خیرخواهانه بر زبان و قلم خود جاری سازد. این گونه کسان، نه تنها کاستی و منکری را بر طرف نمی‌کنند که خود گرفتار کاستی و منکرند: «مع الأسف بعضی از نویسندگان و گویندگان، به جای انتقاد سالم و هدایت مفید، با انتقاد کینه توزانه می‌خواهند افراد جامعه را به جمهوری اسلامی بدبین کنند. اینان به جای انتقاد سازنده به فحاشی پرداخته و به جای نهی از منکر، خود مرتکب منکر می‌شوند.» ۶۷ «یک پارچگی جامعه در گروه انتقاد سالم و سازنده است. قلم و نوشته ای که انتقام‌جوست، این وحدت و یگانگی را شیطان گونه به «عداوت و بغضاء» ۶۸ دگر می‌سازد و در عمل، قلم او قیچی را مانند است که پیوندها را می‌گسلد و جامعه و ارزشهای حاکم بر آن را مثلثه و پاره پاره می‌کند. امام رضا (علیه السلام) به عبدالعظیم حسنی می‌فرماید...: «ولایشغلوا انفسهم بتمزیک بعضهم بعضاً» ۶۹... (به دوستان ما بگوئید): مبادا به خود مشغول شوند و همدیگر را پاره پاره کنند! امام بزرگوار این ادب را در باب انتقاد به ما آموخت که فضای دشمنی و درگیری را که فضای جهنمیان است، از جامعه بزدائیم: «وان ذلك لحق تخاصم اهل النار» ۷۰ و فضای بهشت و بهشتیان را در پیوندها و پیوستگیها و برخوردها و انتقادها، حاکم سازیم: «اخواناً علی سرر متقابلین» ۷۱ جالب این است که قرآن نیایش بهشتیان را این گونه ترسیم می‌کند...: «ولاتجعل فی قلوبنا غلاً للذین آمنوا» ۷۲ (پروردگارا) در دل ما غل و غش و کینه نسبت به مؤمنان قرار مده. اگر بخواهیم بهشت اخلاقی اسلام را در پیوندهای فردی و معاشرتهای اجتماعی پی بریزیم، باید مواظب گفتار و نوشتار خود باشیم. در هر کجا و هر اداره ای که هستیم و مسؤولیتی که داریم، دیده بانی باشیم که عقبه نیروها را درست گرا بدسیم و خدای ناکرده با کینه ورزیها، روشهای انتقامی، گلوله های آتشین را در جبهه خودی مصرف نکنیم. مقام معظم رهبری می‌گوید: «امام مکرراً توصیه می‌فرمودند که: در مجلس از تنازعات اجتناب شود، من هم این توصیه را می‌کنم. مجلس باید آزاد باشد هر کسی نظر و رأی خود را ابراز کند، اما اظهار رأی غیر از خصومت و تنازع و درگیری است... روحیه خصومت و تنازع را از بین ببرید و آن را به روحیه محبت تبدیل کنید، اگر چنانچه محبت باشد، کارایی به حد کمال خواهد رسید.» ۷۳ پی نوشت ها: ۴۱. «بحارالانوار»، علامه مجلسی، ج ۷۵/۷۰، ج ۱۶۵/۷۴ «با اندک اختلافی در تعبیر». ۴۲. سوره «مائده»، آیه ۲۵. ۴۳. «صحیفه نور»، ج ۹۷/۱۴. ۴۴. همان ۲۴۴. ۴۵. «اصول کافی»، ج ۱۹۳/۲. ۴۶. همان ۱۶۳. ۴۷. «نهج البلاغه»، نامه ۵۳، ترجمه شهیدی ۳۲۸. ۴۸. «صحیفه نور»، ج ۲۳۷/۱۴. ۴۹. همان ۹۷. ۵۰. همان ۹۹. ۵۱. همان ۵۲. همان ۵۳. «خاطرات و مبارزات حجة الاسلام فلسفی»، ۲۳۰، مرکز اسناد انقلاب اسلامی. ۵۴. همان ۲۳۴. ۵۵. همان ۵۶. «بحارالانوار»، علامه مجلسی، ج ۱۹۴/۷۵، مؤسسه الوفاء. ۵۷.

«صحیفه نور»، ج ۷۸/۱۳. ۵۸. سوره «ق»، آیه ۱۶. ۵۹. سوره «انفال»، آیه ۴۸. ۶۰. سوره «بقره»، آیه ۲۶۸. ۶۱. سوره «اعراف»، آیه ۲۷. ۶۲. سوره «مائده»، آیه ۹۱. ۶۳. «صحیفه نور»، ج ۲۹/۱۹. ۶۴. «اصول کافی»، ج ۳۰/۲. ۶۵. «تعلیم و تربیت»، از مجموعه تبیان، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. ۶۶. «فهرست غرر» ۳۹۶/۶۷. «صحیفه نور»، ج ۶۲/۱۴. ۶۸. سوره «مائده»، آیه ۹۱. ۶۹. «بحار الانوار»، ج ۲۳۰/۷۴. ۷۰. سوره «ص»، آیه ۶۴. ۷۱. سوره «حجر»، آیه ۴۷. ۷۲. سوره «حشر»، آیه ۱۰. ۷۳. «حدیث ولایت»، مجموعه رهنمودهای مقام معظم رهبری، ج ۸۳/۲، تهیه و تنظیم دفتر مقام معظم رهبری. ادامه دارد /خ

فرهنگ نقد از نگاه امام خمینی (ره) (۴)

فرهنگ نقد از نگاه امام خمینی (ره) (۴) نویسنده: ابوالقاسم یعقوبی پاسداشت حرمت دیگران روح حاکم بر جامعه دینی، روح برادری و حرمت و آبرومندی است. همگان در حفظ و پاسداشت، آبرو و شرف یکدیگر می‌کوشند، آبرو و شرف فردی و اجتماعی افراد در امان است و نگهداشته شده. آنچه به شخصیت شهروندان صدمه می‌زند و بی‌حرمتی به شمار می‌رود، در جامعه دینی وجود ندارد. در پیدا و پنهان، حریمهای قانونی و ایمانی مؤمنان محترم شمرده می‌شود. این اصل اصیل می‌طلبد که انتقادات هم، در چنین فضایی به گونه‌ای باشد که آبروی کسی زیر سؤال نرود، موقعیت مدیر و مسؤولی به ناحق دچار تزلزل نگردد. شایسته است شیوه و روش برخورد با کاستیها و کژیها، به گونه‌ای گزینش شود که ناسازگاری با این اصل اساسی، نداشته باشد. از این روی، در معارف دینی به این نکته اشاره شده که: بازگویی عیبه و نقصها تا جایی که امکان دارد، غیر مستقیم و غیر علنی باشد. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «النصح بین الملائم تقریح» ۷۴ نصیحت و خیرخواهی آشکارا و علنی نوعی سرکوب به شمار می‌رود. اگر انسان بتواند عیب و کاستی کسی را به گونه‌ای مطرح کند که جایگاه اجتماعی و حیثیت حقوقی و حقیقی او صدمه نیند، باید چنین کند و هرگز افشاگری و در بوق و کرنا دمیدن، پسندیده نیست. گرهی که به آرامی و نرمی و با دست گشوده می‌شود، چرا با سروصدا و با دندان بگشاییم. در آموزه‌های علوی آمده است: «من قال لمسلم قولاً یزید به انتقاص مروته حبسه الله فی طینه خیال حتی یأتی مما قال لمخرج» ۷۵ هر که به مسلمانی سخنی بگوید و مقصودش بردن آبروی وی باشد، خداوند او را در لجنزار دوزخ زندانی کند، تا از آنچه گفته عذری آورد. امام خمینی با الهام از این آموزه‌ها، همواره سفارش می‌کرد: در انتقادات مواظب باشیم با حیثیت و آبروی کسی بازی نکنیم و کسی را از موقعیت و مسؤولیتی که دارد، فرو نیفکنیم.. «انتقاد آزاد است، به اندازه‌ای که نخواهند کسی را خفیف کنند، یا یک گروهی را خفیف کنند و از صحنه خارج کنند، انتقادات برای اصلاح امور لازم است» ۷۶ اگر کسی خدای ناخواسته برای استوارسازی موقعیت اجتماعی خویش، به ویران‌گری دیگران پردازد، و با اشاره و با بیان روشن، سبب فرو افتادن دیگران از جایگاه اجتماعی خود گردد، دچار آفت اخلاقی بزرگی شده است که به آسانی قابل گذشت و جبران نیست. درهم شکستن جایگاه اجتماعی افراد، کاری نیست که با توبه و طلب بخشش قابل جبران باشد، کسی که به وسیله قلم مسموم و زهر آگین نویسنده‌ای و یا با زبان نیش دار گوینده‌ای، خوار می‌گردد، و در دید جامعه و مردم جایگاه پست و گاه خیانت کار و خلافکار پیدا می‌کند، به آسانی نمی‌تواند نگاههای سرزنش‌آلود و بدبین را از خود برگرداند و ذهنیتها را دگرگون سازد و جایگاه ویژه خود را بیابد. از این روی، امام امت به نمایندگان مجلس شورای اسلامی می‌گوید: «انتقاد کنند، انتقاد سازنده، انتقاد نصیحت و انتقاد خصمانه نکنند. در نطق‌های قبل از دستور ... در صحبت‌هایی که وقتی معرفی می‌کنند وزرا را هتاک می‌کنند، این از شأن آقایان به دور است ... برخوردها برخوردهای اسلامی سالم باشد، چه در مجلس و چه در خارج مجلس» ۷۷... عیب و کاستی دیگران را فاش گفتن، مصاحبه انجام دادن، تیر درشت برگزیدن و جو جنجال و غوغاسالاری آفریدن، از آداب نقد اسلامی به دور است. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «المؤمن مرآة لأخیه، فاذا رأیتم من اخیکم هفوة فلاتکونوا علیه إلباً وکونوا له کنفسه وارشدوه وانصحوه وترفقوا به» ۷۸ مسلمان، آینه مسلمان است. اگر از برادر دینی خویش لغزشی دیدید، بر او مشورید و

برای او همچون خود او باشید و او را هدایت و نصیحت کنید و نسبت به او مهربان و خیرخواه باشید. ویژگی آئینه آن است که بی سروصدا و با کمال آرامش عیبها و کاستیها را نشان می دهد، هدف آن، شکستن کسی نیست، بلکه نمایاندن و نشان دادن نازیباییها و کاستیهاست. رو به رو و با صداقت عیب را با صاحب عیب مطرح می کند و او را با انتقاد سازنده، هشیاری می دهد: ای غزالی گریزم از یاری که اگر بد کنم نکو گوید مخلص آن شوم که عیب مرا همچو آینه روبرو گوید جامعه دینی آئینه گونه، آبرومند و با صفا و صمیمیت می زید و کینه و کدورت بردار نیست. مردمان در چنین جامعه ای آن چنان صاف و شفاف و بی غلّ و غش با یکدیگر برخورد می کنند که نه تنها یادآوری عیب و نقد یکدیگر را بد نمی دانند، بلکه آن را «هدیه» و تحفه ای ارزشمند به شمار می آورند. امام راحل در پی، پی ریزی چنین فرهنگی از نقد و انتقاد بود. آن بزرگمرد به دیگران انتقاد داشت، لکن هرگز انتقادات و اظهارات او به آبرو و موقعیت دیگران خدشه و صدمه وارد نمی ساخت، مگر در مواردی که مصلحت نظام و مسأله مهمتری از افراد مطرح بود. و اگر اقدامی از سوی شاگردان، دوستان و یا نزدیکان ایشان صورت می گرفت که بوی تنه زدن و سست کردن جایگاه اجتماعی دیگران را داشت، از آن با شدت جلوگیری می کرد. در زمانی که در نجف می زیست، ریاست حوزه در دست آقای خوبی بود و وی به عنوان «زعیم الحوزات العلمیه» شناخته می شد. در همان روزگار، کتاب تحریرالوسیله امام را چند تن از شاگردان ایشان به زیور طبع آراستند و روی جلد آن این لقب را برای امام نوشته بودند. امام با دیدن این عنوان، مسؤول چاپ کتاب را خواستند و گفتند: «اگر این جمله را از روی کتاب من بردارید، دستور می دهم تمام این کتاب را بریزند در دجله!» ۷۹ در مورد دیگر از ایشان استفتایی شده بود: فلان شخص در فلان شهر ادعا می کند که در جمع آوری وجوهات شرعی و مصرف آن برای فلسطینی ها از ناحیه شما نمایندگی دارد، آیا درست است یا نه؟ امام در پاسخ نوشته بود: «شما کلی سؤال کنید، بگویید آیا کسی تا به حال شخصا از طرف شما اجازه یا دستور داشته برای جمع آوری یا نه؟ و من پاسخ خواهم داد، ولی به گونه شخصی جواب نمی دهم!» ۸۰ آنان که سنگ امام را به سینه می زنند و برای خط و راه امام دل می سوزانند و نگرانند، شایسته است به این ریزه کاریهای راه امام نیز توجه کامل داشته باشند و خدای ناخواسته در کنار سفره امام و انقلاب کاری نکنند که به امام و آرمانهای او کم توجهی شود. انتقاد خیرخواهانه واژه «نصیحت» به معنای خیرخواهی از ریشه «نصح» به معنای خالص شدن و خالص کردن است. در زبان عرب، به غسل صاف و خالص گویند: «نصح العسل». ۸۱ و نیز به خیاط «ناصح» گویند و به نخی که در دوختن به کار می برد «نصاح» گفته می شود. از این روی، در نصیحت افزون بر خیرخواهی، نوعی پیوند دادن نیز وجود دارد. انتقاد اگر به انگیزه خیرخواهی صورت بگیرد، می شود انتقاد سالم و سازنده و در این گونه انتقادات، پیوند مردم با یکدیگر براساس خیرخواهی و وحدت تقویت می شود و نیروها و استعدادها در جهت شکوفایی و بالندگی به کار می افتد. هرگونه انتقادی که از روی خلوص و خیرخواهی و بدون خدعه و نیرنگ انجام بگیرد، سالم و سودمند است و در برابر آن نقدی که براساس هدفهای شخصی و گروهی شکل می گیرد، انتقاد ناسالم و «غش» نام دارد. به همین جهت، ارباب لغت واژه «غش» را در برابر واژه «نصیحت» دانسته اند. ۸۲ آن که از روی دلسوزی و مهرورزی و با انگیزه بهبود بخشیدن به پیوندهای اجتماعی لب به سخن می گشاید و دست به قلم می زند، ناصح و خیرخواه است. از این روی قرآن کریم در موارد بسیاری از پیامبران الهی، به عنوان «ناصح امین» ۸۳ نام برده است. جامعه ای که زمینه پذیرش نقد سالم و ناصحان امین در آن وجود داشته باشد، جامعه ای است عزّتمند در برابر اگر در جامعه ای زمینه پذیرش نقد وجود نداشته باشد، ناقدان و ناصحان نتوانند انتقاد سالم خود را به گوش دیگران برسانند، آن جامعه بیمار است. علی (علیه السلام) می فرمود: «لا خیر فی قوم لیسوا بناصحین ولا یحبون الناصحین». ۸۴ آن مردمی که خیرخواه یکدیگر نیستند و از خیرخواهان نیز استقبال نمی کنند، از سعادت بهروزی بی بهره اند. امام خمینی در بیان ویژگیهای انتقاد سالم به این نکته توجه تام و تمام دارد. او، به همه کسانی که در مقام نقد و انتقاد قرار دارند و یا شغل و کارشان اقتضای آن را دارد که مسائل را بحث و بررسی کنند که از آن جمله است نمایندگان مجلس می گوید: «مجلس باید محیطی باشد که با کمال تفاهم و خیرخواهی برای ملت و کشور مسائل

را پیش ببرند، انتقاد می کنند. انتقاد خیرخواهانه باشد، جواب انتقاد می دهند، آن هم خیرخواهانه باشد. ۸۵ امام به روزنامه نگاران و اهل قلم، این نکته را از روی خیرخواهی یادآور می شود: تلاش و همت شما این نباشد که درشت بنویسید، بلکه بکوشید که درست بنویسید. تیتراها با محتوا و خبرها یکسان باشد. برخلاف واقعیت، تیتراها را برجسته نکنید. در گزینش خبرها و مطلبها، خیر جامعه و نظام را در نظر بگیرید و اگر چنین نکردید، گرفتار «غش» و انتقاد ناسالم و ناروا شده اید: «اخباری که می نویسید، تیتراهایی هست، مردم اینها را در روزنامه ها می بینند و می فهمند که این تیترا، از کجا پیدا شده است و برای چه مقصدی این تیترا گذاشته اند... باید توجه کنید که روزنامه ای تیتراش چیزی نباشد که محتوایش آن طور نباشد... این غش است، درست مثل کاسب که روی متاعش چیز خوب می ریزد و آخرش فاسد است و این حرام است. و اگر تیترا با محتوا نخواند، غش است که شما با قلم هایتان می کنید.» ۸۶ این نگاه فقیهانه امام است به مسأله نقد و انتقاد، که هرگونه ناخالصی در برخورد های زبانی و قلمی را غش می نامد و حکم به حرام بودن می دهد. در فضای جامعه دینی هرگونه غشی با هر کسی با دوست و یا دشمن، رفیق و یا رقیب، با زبان، یا با قلم نادرست و ناپسند است. امام علی علیه السلام می فرماید: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَغْشَى النَّاسَ.» ۸۷ بدترین مردم کسی است که با مردم غلّ و غش می کند. این سخن مولی، اطلاق دارد و چشم اندازی گسترده و همه غش ها را، در همه حوزه های فرهنگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شامل می شود. نشانه سلامت زبان و قلم انتقادگر آن است که آن را از غش و خیانت خالی و خالص سازد و خیر و نیکی و آرامش و آسایش شهروندان و هم کیشان خود را در نظر داشته باشد. آن نوشته زهر آگین که با نیش خود زندگی را بر کام هموعان تلخ می سازد و با تک تک واژگان، تیری بر دل آزادگان می زند و شعله ای در بوستان عاشقان و شیفتگان ولایت بر می افروزد، نوشته ای است ناسالم و غش دار: «بینید که آیا این صحبت در سطح کشور، یک تشنجی ایجاد می کند... و یا آرامش ایجاد می کند؟ بینید این روزنامه ها، این قلم ها آرامش در این کشور ایجاد می کنند، یا تشنج؟ اگر چنانچه تشنج ایجاد کرد، این روزنامه چماق است و آن گفتار چماق و اگر آرامش ایجاد کرد این رحمت است و این مشکور است پیش خدای تبارک و تعالی.» ۸۸ میزان و معیار انتقاد سالم از نگاه امام آن است که ذهن و فکر و اعصاب مردم را به سوی آرامش و اطمینان بکشاند، اعتمادساز باشد، نه اعتماد سوز. و اگر چنین نبود و نشد، ویرانگر و ناسالم است. تردیدی نیست که «غش» اجتماعی، از غش فردی ویران کننده تر و زیان بار تر است. آن که جوّ و فضای جامعه را با انتقاد ناسالم و غیرخیرخواهانه می آلود، کاری بس زشت تر و ناپسندتر انجام داده است. علی علیه السلام می فرماید: «وَأَنَّ اعْظَمَ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْأُمَّةِ وَافْطَحَ الْغِشَّ الْغِشَّ الْأُمَّةُ.» ۸۹ بزرگ ترین خیانت، خیانت به مسلمانان است و زشت ترین، فریبکاری، ناراستی کردن با امام ایشان. نکته دیگر آن که غش و خدعه و نیرنگ، با پیشوای جامعه، که سکاندار کشتی امنیت مردم است، بسیار بدتر و زشتتر از غش و فریب با دیگران است. از این روی، بر خورد مردم با رهبر جامعه ولایی باید برخورد خیرخواهانه باشد «النصيحة لأئمة المسلمين» ۹۰، نه غش آلود. امام علی (علیه السلام) می فرماید...: «فَاعِينُونِي بِمَنَاصِحَةٍ خَلِيَّةٍ مِنَ الْغِشِّ سَلِيمَةٍ مِنَ الرِّيبِ.» ۹۱ پس مرا یاری کنید به نصیحت به دور از دغل و ریب. پرهیز از غش و نیرنگ، در انتقاد و حرکت در مسیر خیرخواهی امت و امام، همان آرمانی است که امام امت همواره آن را بر زبان می آورد و مردم را به آن فرا می خواند و مقام معظم رهبری نیز بر آن تأکید و پافشاری دارد: «مبادا کسانی در گوشه و کنار پیدا شوند و از گاهی کوه بسازند و اگر دیدند کاری در بلند مدت قابل اصلاح است، ولی در مدت کوتاهی اصلاح نشده، مورد انتقاد قرار دهند باید زبانی و عملی و مالی و با هر وسیله ای که می شود دولت و مسؤولان را کمک و حمایت بکنند.» ۹۲ مرزهای انتقاد هر کشور و مملکتی با هر ایده و مرام و مکتبی، برای خود مرزهایی دارد و خط قرمزهایی. این مرزها هم در مسائل جغرافیایی وجود دارد و هم در مسایل سیاسی، اجتماعی و امنیتی، که از آن به «خطوط قرمز» کشورها تعبیر می شود. گذر از مرزها و نادیده انگاشتن خط قرمز، در همه جای دنیا جرم است. حتی به اصطلاح، دموکراتیک ترین کشورها هم اجازه نمی دهند که کسانی از این خطوط قرمز بگذرند و پا را فراتر نهند. در مثل، مارکسیسم در نظام سرمایه داری آمریکا، خط قرمز بود و آن

زمانی که سوسیالیسم در دنیا مطرح بود، مارکسیستها در شرایط سختی در آن کشور می زیستند و تنگناهای ویژه ای برای آنان در نظر گرفته بودند. اگر امروز هم در مثل، شماری در آمریکا سخن از تجزیه آن کشور بزنند و بگویند: سیاهان و یا سرخ پوستان حق حاکمیت جداگانه دارند، دولت آمریکا با آنها به شدت برخورد می کند و آنان را از سر راه بر می دارد. این حالت در سایر کشورهای جهان هم مطرح است. مقام معظم رهبری می گوید: «همه توجه داشته باشند که یک خط قرمزی وجود دارد از این خط قرمز هیچ کس نباید عبور کند، نه این که ما اجازه نمی دهیم، در هیچ جای دنیا اجازه نمی دهند.» ۹۳... برای آن که به توان جامعه ای را بر سر پا نگهداشت و از گزنده ها و دست اندازیها به دورش داشت، ضرورت روشن کردن مرزهای اصلی چاره ناپذیر است. این حد و حق، باید به گونه ای روشن باشد که تکلیف وظیفه همگی با آن معلوم گردد. اگر چنین نشود و نباشد و در جامعه مرزی و خطی وجود نداشته باشد، همه چیز به هم می ریزد و شیرازه جامعه از هم می گسلد. چطور می توان در جامعه ای، حتی بدوی ترین آن، بدون مرز و خط زیست. هر واحد کوچک و بزرگ، هر قوم و قبیله، هر کشور و سرزمین برای بهروزی و ادامه زندگی، مرزهایی و خط قرمزهایی دارد. هر جامعه ای برای خود معیارهایی دارد و برابر آن معیارها، مرزهایی. بایستگی وجود خطهای قرمز برای روشن شدن وظیفه مردم یک کشور و وجود چهارچوب برای حرکت در محدوده آن، مسأله ای است مورد تأیید همه خردمندان و خردورزان. اگر چهار چوبها، روشن باشد، طبیعی است که انتقادگران هم محدوده نقد خویش را خواهند شناخت و نقد سیاسی و اجتماعی نیز سامان مند و اصولی خواهد شد. ما در این جا، برای روشن تر شدن سخن، به خطهای قرمزی که باید از آنها نگذشت و پارا فراتر نهاد، اشاره می کنیم و از سخنان و سیره امام خمینی برای آن شاهد و نمونه ارائه می دهیم: * قانون اساسی * رهبری و محوریت نظام * امتیّت ملی * وحدت مردمی * ارزشهای پایدار دینی قانون اساسی قانون برای جامعه همان ضرورت را دارد که هوا برای فرد زنده، قانون سند آبروی هر کشور و خمیرمایه نظم و انضباط سیاسی و اجتماعی آن است. هر کشوری، هر چند کوچک و دور افتاده، برای خود مرجع قانونی دارد و این اصلی است مشترک و همگانی. روشن است که داشتن قانون، به تنهایی کارگشا نیست. قانون باید آن چنان در روح و جان مردم جا گیر شود که نفس وجود قانون آنان را از دست اندازی به مرزهای اجتماعی و حقوق مردم، بازدارد. قانون اگر درست شناخته شود و درست اجرا گردد و به خوبی در روح و جان مردم جای بگیرد، بسیاری از نابسامانیها رخت برخواهند بست و همگان در سایه سار آن زندگی آرام و به دور از دغدغه ای خواهند داشت. امام خمینی می گوید: «قانون برای نفع ملت است، برای نفع جامعه است. برای نفع بعضی از اشخاص و بعضی گروه ها نیست. قانون توجه تام به تمام جامعه کرده است. و قانون برای تهذیب تمام جامعه است.» ۹۴ همه باید در برابر قانون، سر فرود آورند و به هیچ روی در برابر آن نایستند. حال اگر قدرت مندان و زر اندوزان، جناحهایی با نفوذ، در برابر آن بایستند و هر جا قانون را به زیان خود دیدند، سربرتابند و گردن نهند، جامعه دچار بیماری می شود و از حرکت به سوی کمال باز می ماند و بی قانونی، بسان خوره به جان جامعه می افتد و آن را از پای در می آورد. برای همین پیامدهای ناگوار است که امام، همگان را به قانون مداری فرا می خواند: «قانون در رأس واقع شده است و همه افراد هر کشوری باید خودشان را با آن قانون تطبیق بدهند. اگر قانون برخلاف خودشان هم حکمی کرد، باید خودشان را در مقابل قانون تسلیم کنند آن وقت است که کشور کشور قانون می شود.» ۹۵ هنگامی که بیش ترین مردم، به قانون اساسی رأی دادند، همان ملاک و میزان سیاستها و برنامه ریزیها و تصمیم گیریها می شود. مبارزه با چنین قانونی، گذر از خط قرمز است و فساد در زمین: «همه باید مقید به این باشید که قانون را بپذیرید و لو برخلاف رأی شما باشد. باید بپذیرید برای این که میزان اکثریت است. بعد از این که چیزی قانونی شد، دیگر نق زدن در آن اگر بخواهد مردم را تحریک بکند، مفسد فی الارض است.» ۹۶ تا زمانی که قانون مرجع است و قانونیت دارد، گرچه برخلاف اندیشه و سلیقه و نظر من باشد، باید به آن پایبند باشم. ممکن است اشکالهایی به ذهن برسد و قانون کاستیهایی داشته باشد که نیاز به اصلاح دارد، لکن تا وقتی که قانونیت دارد باید آن را پذیرفت و به آن گردن نهاد: «در مقام عمل، قبول داریم، اما رأیمان این است که این

جوری نیست، اما در عمل هم ملتزم هستیم. این هیچ مانعی ندارد.» ۹۷ بنابراین، بحث درباره مواد قانونی و انتقاد به پاره ای از اصول و یا تبصره های آن، خط قرمز نیست. آنچه قرمز است و خط قرمز، اصل قانونی بودن، قانون اساسی یک کشور است. در مجموع می توان گفت: آنانی که با جوسازی و غوغاسالاری، خود را اصل می گیرند و محور و مرکز همه چیز را منافع شخصی خود می دانند و با شیوه های گوناگون به قانون می تازند، به تعبیر امام خمینی، دیکتاتورند. «اگر بنا باشد که یک جانی بخواهند، دادستان بخواهد روی قوانین عمل بکند، ما بخواهیم بگویم که خیر ما دادستان را قبول نداریم. این معنای دیکتاتوری است. دیکتاتوری، همین است که نه به مجلس سر فرود می آورد، نه به قوانین مجلس و نه به شورای نگهبان و نه به تأیید شورای نگهبان و نه به قوه قضائیه و نه به دادستانی.» ۹۸ «نمی شود از شما پذیرفت که ما قانون را قبول نداریم، غلط می کنی قانون را قبول نداری، قانون ترا قبول ندارد... مردمی که رأی دادند به قانون اساسی، منتظرند که قانون اساسی اجرا بشود، نه هر کس از هر جا صبح بلند می شود بگوید... من قانون اساسی را قبول ندارم.» ۹۹ نگهداری و پاسداری از مرزهای قانونی، وظیفه همگانی است. همگان وظیفه دارند. با گردن نهادن به آن، دفاع از آن در برابر قدرت مندان و زراندوزان و افراد و جناحهای با نفوذ، قانون را پاس دارند و بهترین پاسداشت، ایستادن اهل نفوذ، قدرت، با دیگران در یک صف در برابر قانون است: «در اسلام همه کس حتی پیامبر عظیم الشان (صلی الله علیه و آله و سلم) در مقابل قانون بی امتیاز در یک صف هستند.» ۱۰۰ روشن شد، از جمله مرزهای انتقاد که می توان آن را خط قرمز نامید، قانون اساسی است. حرکت بر محور این قانون، تکلیف و وظیفه ملی و دینی است و مخالفت با اصل قانون و مصوبات قانونی، مخالفت با رأی اکثریت ملت و نامشروع به شمار می رود. کسانی که اهل قلم و سخن هستند، باید همواره این معیار و میزان را در نوشته ها و سخنهای خود رعایت کنند و برخلاف دین و جریان ملی و مردمی گام برندارند. پی نوشت ها: ۷۴. «بحارالانوار»، ج ۵۸۰/۷۵. ۷۵. «تحف العقول» ۸۷/۷۶. «صحیفه نور»، ج ۲۳۶/۱۴. ۷۷. همان، ج ۲۳۳/۱۹. ۷۸. «بحارالانوار»، ج ۹۷/۱۰. ۷۹. «سرگذشتهای ویژه»، جمعی از فضیلاي حوزه، ج ۹۲/۱. ۸۰. همان ۷۵/۸۱. مفردات راغب، واژه «نصح». ۸۲. «لسان العرب»، ابن منظور، واژه «نصح». ۸۳. سوره «اعراف»، آیه ۶۸. ۸۴. «فهرست غررالحکم»، ج ۳۸۲/۷. ۸۵. «صحیفه نور»، ج ۲۳۹/۱۴. ۸۶. همان ۲۵۸/۸۷. «فهرست غررالحکم» ۲۹۱/۸۸. «صحیفه نور»، ج ۹۶/۱۴. ۸۹. «نهج البلاغه»، نامه ۲۶، ترجمه شهیدی ۲۸۸/۹۰. «بحارالانوار»، ج ۶۶/۷۲، مؤسسه الوفاء. ۹۱. «نهج البلاغه»، خ ۱۱۸، ترجمه شهیدی ۱۱۷/۹۲. «حدیث ولایت»، به رهنمودهای مقام معظم رهبری، ج ۸۲/۳. ۹۳. روزنامه «جمهوری اسلامی»، ۷۵/۲/۱۵. ۹۴. «صحیفه نور»، ج ۲۶۸/۱۴. ۹۵. همان ۲۶۹/۹۶. همان ۲۴۴/۹۷. همان ۹۸. همان ۲۶۹/۹۹. همان ۲۴۴/۱۰۰. همان ۱۴۵/۱۰۰. ادامه دارد /خ

فرهنگ نقد از نگاه امام خمینی (ره) (۵)

فرهنگ نقد از نگاه امام خمینی (ره) (۵) نویسنده: ابوالقاسم یعقوبی محور نظام «ولایت فقیه» بدون نظم و نظام و ناظم، نمی توان امور کشور را سامان و سازمان داد. قانون اساسی کشورها، پشتوانه بی زبان نظامها به شمار می روند. باید مرجع دیگری باشد که از آن قانون سخن بکشد و او را به زبان آورد. رهبری جامعه، چنین نقشی دارد. او قانون را به زبان می آورد و راه را بر رهروان، روشن و هموار می سازد. از این روی، در معارف دینی ما سخن از «قرآن صامت» و «قرآن ناطق» به میان آمده است. رهبری چون برق در تن سیم است. کالبد جامعه به روح و حیات نیاز دارد، تا ادامه حیات دهد. آن نیروی توانایی که پراکنده گیها را پیوند می زند، استعدادها را شکوفا می سازد، نیروها را بسیج و سازمان می دهد، رهبر است. امام علی (علیه السلام) می فرماید: «مکان القیم بالأمر مکان النظام من الخرز یجمعه ویضمه، فان انقطع النظام تفرق وذهب ثم لم یجتمع بحذافیره ابدًا.» ۱۰۱ جایگاه زمامدار در این کار، جایگاه رشته ای است که مهره ها را به هم فراهم آورد و برخی را ضمیمه برخی دیگر دارد. اگر رشته ببرد مهره ها پراکنده شود و از میان رود و دیگر به تمامی فراهم نیاید. رهبری عمود خیمه نظام است و رشته جمع کننده تک تک مردم. انتقادات و خرده

گیریه‌ها تا جایی آزاد است و میدان دارد که نخواهد این عمود را بشکند و آن رشته را بگسلد. اگر نقد وارد این حریم گردد، به انگیزه سست کردن محور نظام و پاره کردن ریسمان وحدت و انسجام مردم، بی گمان خط قرمز نادیده انگاشته و از آن گذشته است. بحث از این نیست که کسی درباره مسائل نظری ولایت فقیه، تحلیل و بررسی علمی نداشته باشد. این شیوه نقد و بررسی در مسائل علمی و نظری، همواره در میان فقها و حوزه‌ها مطرح بوده و هست. کارشناسان و خبرگان در این گونه مسائل علمی سلیقه‌ها و برداشتهای گوناگونی ارائه داده و در نوشته‌هایشان به یادگار گذاشته‌اند. بحث از این است که اگر بر اساس قانون اساسی و با رأی مستقیم مردم، یا بارأی مردم به خبرگان رهبری، فردی رهبری امت را عهده‌دار گردید و در رأس نظام به عنوان پیشوا و جلودار برگزیده شد، و در راستای اختیارات قانونی عمل کرد، کسی حق ندارد با صراحت یا با کنایه، به این مرز و حق بتازد و مشروع بودن آن را زیر سؤال ببرد و در تصمیم‌گیری‌های او که بر اساس قانون شرع، قانون اساسی و مصلحت نظام است، چون و چرا کند. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «فان اجتمعوا علی رجل وسموه اماماً، كان ذلك لله رضی فان خرج عن امرهم خارج بطعن او بدعه رده الی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین وولاه الله ماتولی.» ۱۰۲ پس اگر گرد مردی فراهم گردیدند و او را امام خود نامیدند خشنودی خدا را خریدند. اگر کسی کار آنان را عیب گذارد، یا بدعتی پدید آرد، او را به جمعی که از آن برون شده باز گردانند و اگر سرباز زد، با وی پیکار کنند - که راهی دیگر را پذیرفته - و جز به راه مسلمانان رفته و خدا در گردن او درآرد آن را که بر خود لازم دارد. اصل لشکر بی گمان سرور بود قوم بی سرور، تن بی سر بود وجه و چهره نظام اسلامی در مقام امامت و رهبری تبلور و تجلی می‌کند و شکوه و شکوفایی انسانها در پرتو وجود او عیثیت می‌یابد. رهبری، در حقیقت هم ایدئولوگ نظام است و هم زمامدار و هم پشتوانه معنوی، فرهنگی و دینی برای مدیران اجرایی. ولایت فقیه، به عنوان روح قانون اساسی و شالوده و اساس نظام اسلامی، امروز از مرحله نظریه پردازی گذشته و به مرحله قانونی رسیده است. و چون در متن قانون اساسی این مسأله به رسمیت شناخته شده و نمایندگان مردم در خبرگان قانون اساسی، آن را با حوزه اختیاری گسترده، در قانون جای داده‌اند و سپس اکثریت به آن رأی داده‌اند، از آن پس هرگونه چون و چرا در اصل زنده و حیاتی «ولایت فقیه» و زیر سؤال بردن و انتقاد به آن، قانون شکنی و گذر از خط قرمز نظام و فساد در زمین به شمار می‌رود. این که شماری پنداشته‌اند: «هیچ خط قرمزی در طرح مباحث نظری و مسائل سیاسی جز آنچه قانون اساسی به صراحت مشخص و تبیین کرده وجود ندارد و هیچ مقامی مصون از انتقاد و سؤال نیست» باید به این نکته توجه کنند و خود را به نادانی و غفلت نزنند که همان قانون اساسی که آنها آن را به عنوان خط قرمز می‌شناسند، مواردی را به عنوان خط قرمز نظام تعیین کرده که از آن جمله است: «ولایت فقیه» و رهبری فقیه عادل و مدبر. پوشیده نماند که مقصود این اشارت آن نیست که رهبری مصون از خطا و معصوم و از هرگونه انتقادی مبرا و به دور است. امام علی (علیه السلام) با آن که معصوم بود خود را بی نیاز از یادآوری و رایزنی نمی‌دانست و از مردم می‌خواست که او را در ادامه رهبری و اداره امور یاری و مدد رسانند. ۱۰۳ امام خمینی نیز به روشنی می‌گوید: «هیچ کس نباید خود را مطلق و مبرا از انتقاد ببیند، البته انتقاد غیر از برخورد خطی و جریانی است.» ۱۰۴ کسانی و جریانهایی که از آغاز با ولایت فقیه و ولی فقیه درافتادند و زبان به انتقاد گشودند و اکنون نیز، با فضای جدید، سودهایی در سر می‌پرورند، به خاطر قدرت و اقتدار آن بوده و هست. اینان از این که بتوانند این دریای بی کران را از جوش و خروش باز ایستانند و او را به عقب نشینی و دارند، ناامید شده‌اند، از این روی هر روز به بهانه‌ای بر این برج و باروی مقدس یورش می‌برند. و در این لشکر کشی، به تازگیها ترفند جدیدی ساز کرده‌اند و آن هماهنگی نشان دادن خود با یکی از جناحهای کشور و این ترفند، شماری از ساده لوحان را به سویی انداخته که دشمن در پی آن بود و آن انتقاد کینه توزانه و غرض آلود، از ولایت فقیه و اختیارها و... است. امنیت ملی در هر کشوری مسأله امنیت ملی، از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین دغدغه‌ها و حساسیتهای مسؤولان آن کشور به شمار می‌رود و برقراری امنیت، در همه جا، نشانه اقتدار دولت و نظام است. برقراری امنیت و آسایش مردم، جلوگیری از هرج و مرج خواهان، بر هم

زندگان امنیت و آسایش مردم و... وظیفه اساسی دولت‌هاست. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز، به این نکته، به روشنی اشاره دارد که شورای عالی امنیت ملی، برای تأمین منافع ملی و پاسداری از انقلاب اسلامی و تمامیت ارضی و حاکمیت ملی، تشکیل می‌شود و با بهره‌گیری از امکانات مادی و معنوی کشور و هماهنگی کردن فعالیت‌های سیاسی، اطلاعاتی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، با تهدیدهای داخلی و خارجی مقابله می‌کند. ۱۰۵ به کارگیری توان مادی و معنوی برای پدید آوردن و برقرار کردن امنیت ملی و پاسداری از آن رویارویی با جریان‌هایی که به آشوب و بلوا دامن می‌زنند، نشانگر این معنا است که «امنیت ملی» جزء خطوط قرمز حکومت‌هاست. در نظام جمهوری اسلامی نیز، این خط قرمز مورد توجه قرار گرفته و به هرگونه انتقاد و انتشار مطلب و یا نوشته‌ای که بخواهد این اصل را کمرنگ سازد و آرامش مردم را برهم زند گذر از خط قرمز خواهد بود. هرگونه حرکتی که جو عمومی جامعه را دچار تزلزل و آلودگی روانی سازد و مردم را کلاف سر درگم کند و زمینه انتخاب و گزینش‌های درست را از آنان بگیرد، حرکتی است علیه امنیت ملی. البته این سخن به این معنی نیست که آزادی‌های مشروع از بین برود و جو خفقان و استبداد بر اندیشه‌ها و قلم‌ها، حاکم گردد، اما معنی آزادی هم این نیست که نخاله‌ها و عقده‌ایها و رجاله‌ها سر برآورند و میدان دار آزادی بیان گردند و به نام آزادی هرگونه فکر تخریبی را القاء کنند. نظام خوش آیند آن است که زمینه‌ای فراهم سازد تا جوهره انسانی انسانها رشد یابد و این به معنای آزاد گذاشتن فتنه‌انگیزی و فتنه‌گری که امنیت ملی را از بین می‌برد، نیست: «انتقاد غیر از توطئه است. لحن توطئه با لحن انتقاد فرق دارد... این لحن آزاد نیست، توطئه آزاد نیست، انتقاد آزاد است.» ۱۰۶ آزادی و امنیت ملی کامل‌کننده یکدیگرند. اگر قرار باشد آزادی بیان و قلم امنیت جامعه را به خطر بیندازد، باید آن آزادی مهار گردد، تا کسانی به بهانه آزادی، هرگونه رطب و یا بسی را به هم نیاوند و نظام و امنیت آن را زیر سؤال نبرند. نباید گذاشت آزادی ملعبه شود: «الآن آزادی پیش بعضی از اشخاص، ملعبه شده است که هر چه دلشان می‌خواهند، باید بنویسند و بگویند.» ۱۰۷ امام راحل و آینده‌نگر، برداشت نادرست دگراندیشان و دشمنان کینه‌توز را از آزادی مطرح کرده و به آن پاسخ داده است: «آزادی مطلق باید باشد که آنها می‌گویند این است که: چریک فدایی و فلان دسته منافق و فلان دسته کافر و فلان دسته ای که هیچ اعتقاد به اسلام ندارند، اینها آزاد باشند، بیایند هر چه دلشان می‌خواهند بگویند، هر کاری می‌خواهند بکنند و لو فرض کنید به ضد اسلام حرف بزنند، آزادند و لو به ضد جمهوری اسلامی حرف بزنند، آزادند و یک دسته نفهم هم می‌گویند نخیر باید این چیزها باشد... این روزنامه‌ها نمی‌فهمند، یا فهمیده عمل می‌کنند چرا باید این روزنامه‌ها دامن بزنند به اختلافات... روزنامه‌ها را به بازی گرفته‌اند.» ۱۰۸ هشدار امام به روزنامه‌ها، گویای موقعیت ویژه‌ای است که روزنامه‌ها دارند. آنها اگر در دست ناپاکان دین به دنیا فروشان، وابستگان به قدرتها و محفل‌های خارجی و پشت‌کردگان به انقلاب باشد، امنیت کشور را به خطر می‌اندازند و اگر در دست پاکان و انسان‌های شریف، مسلمان، انقلابی، علاقه‌مند به وطن و ملت باشد، امنیت می‌آفرینند. پس روزنامه هم می‌تواند امنیت بیافریند و هم می‌تواند تشنج‌آفرینی کند. که در آشوب‌جویی دانشگاه دیدیم، بسیاری از روزنامه‌های دگراندیش و متأسفانه پاره‌ای از روزنامه‌هایی که با بودجه بیت‌المال اداره می‌شوند، چگونه به آشوب دامن زدند. اگر بررسی‌ها، گزارش‌ها، انتقادها، با انصاف و عدل همراه باشد و در تجزیه و تحلیل‌های روزانه حقایق را کتمان نکنند و عیب‌های کوچک را بزرگ جلوه ندهند، درست نویسی را به درشت‌نویسی بدل نکنند، و در یک کلام، از موهبت آزادی قلم و بیان به شایستگی بهره‌برند، نقش مهم و بنیادی در تأمین امنیت فرهنگی و فکری مردم دارند و اگر رفتاری غیر از این داشته باشند، و به جای استوار ساختن باورها دست به ویرانگری بزنند و از نعمت آزادی سوء استفاده کنند و انتقاد را به انتقام دگرسازند، برخلاف مسیر مردم و قانون گام برداشته‌اند. در پایان این بخش، اصل نهم قانون اساسی را که بیانگر مرز آزادی در پیوند با امنیت ملی است، یادآور می‌شویم: «در جمهوری اسلامی ایران، آزادی و استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند و حفظ آنها وظیفه دولت و آحاد ملت است. هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی، به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی و تمامیت ارضی ایران کم

ترین خدشه ای وارد کند و آزادیهای مشروع را هر چند با وضع قوانین و مقررات سلب کند.» ۱۰۹ وحدت ملی و روح امید از محورهای بنیادی یک نظام، «وحدت ملی» آن است. آنچه می تواند یک جامعه را در برابر آفتها و آسیبهای گوناگون مقاوم سازد، وفاق اجتماعی و همگرایی نیروها و روح امید و امیدواری مردم نسبت به آینده نظام است. امام خمینی، دو هدف اساسی را همیشه دنبال می کرد: وحدت ملی و دمیدن روح امید به کالبد مردم و جامعه با سیری در اندیشه امام درخواست یافت، وحدت ملی و امیددادن به مردم، از اصول اساسی تفکر ایشان است که هم در بیان و هم در بنان ایشان جلوه ای خاص یافته است. امام ترفندهای دشمن را به خوبی دریافته بود که در پی ویران کردن چه چیزهایی است. به گفته مقام معظم رهبری: «دشمن سه هدف مرحله یی و مقطعی را تعقیب می کند: اول عبارت است از تخریب وحدت ملی... دوم تخریب ایمان و باورهای کارساز در دل مردم... سوم: تخریب روح امید و تخریب آینده در ذهن مردم... اسم این تخریبها را هم «اصلاح» می گذارند.» ۱۱۰ امام، با تمام توان در برابر این سه هدف ویرانگر دشمن ایستاد و دیگران را نیز به ایستادگی فرا خواند. او، در مقام بیان فرهنگ نقد، همواره به این نکته اشاره داشت که انتقادهای نباید مردم را سست و دلسرد کند و آنان را نسبت به نظام و مسؤولان آن بدبین و بی اعتماد گرداند: «ما امروز احتیاج به این داریم که این ملت را امیدوار کنیم و دلگرم... نباید این مردم را سست شان کنیم... باید همه کوشش کنیم که امید ایجاد کنیم.» ۱۱۱ انتقاد و امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه ای است دینی و همگانی، اما باید در انجام این دو فریضه بزرگ روشی را برگزینیم که آن رویه و روش هم معروف و پسندیده باشد، نه منکر و ناپسند. «مع الأسف بعضی از نویسندگان و گویندگان به جای انتقاد سالم و هدایت مفید، با انتقاد کینه توزانه می خواهند افراد جامعه را به جمهوری اسلامی بدبین کنند، اینان به جای نهی از منکر، خود مرتکب منکر می شوند.» ۱۱۲ روح حاکم بر انتقادهای و ایرادها و خرده گیریها باید این باشد که نابسامانیها سامان یابد، نارضایتیهای مردم ریشه یابی گردد و درمان شود. دشواریها و گرفتاریهای آنان شناسایی و از راه قانونی، برای آنها راه حل ارائه شود. شکل و شیوه انتقاد باید به گونه ای باشد که مردم را از صحنه انقلاب و اسلام خارج نکند، بلکه پرتو امید در دل آنها بیفکند و خرسند از این باشند که کسی و کسانی برای برداشتن بازدارنده از سر راه آنان و سامان دادن نابسامانیهای زندگی آنان دل می سوزانند و پی گیرند: «در جمهوری اسلامی همه باید با انتقادهای و طرح اشکالها راه را برای سعادت جامعه باز کنند.» ۱۱۳ اگر در انتقادهای سیاسی و اجتماعی منتقدان، این جهت و این هدف رعایت نشود، و نقد آلودن فضای ذهنی و فکری مردم و به ناامیدی کشاندن و دلمرده ساختن آنان را در پی داشته باشد، این انتقاد نیست، بلکه به گفته امام: «انتحار» ۱۱۴ است. روشن است در این گونه شیوه ها و انتقادهای ویرانگر تر و خشک و باگناه و بی گناه، همه خواهند سوخت. هدف از انتقاد، باید آن باشد و فکر و دل خدمتگزاران را به یکدیگر نزدیک کنیم و مردم را در صحنه های سازندگی امیدوار و پرنشاط گردانیم، نه آن که تیشه به ریشه منافع ملی و مردمی خود بزنیم: «در هر حال، یکی از کارهایی که یقیناً رضایت خداوند متعال در آن است، تألیف قلوب و تلاش جهت زدودن کدورتها و نزدیک ساختن مواضع خدمت به یکدیگر است. باید از واسطه هایی که کارشان القاء بدبینی نسبت به جناح مقابل است پرهیز نمود. شما آن قدر دشمنان مشترک دارید که باید با همه توان در برابر آنان بایستید.» ۱۱۵ در این فراز از رهنمود امام راحل چند نکته اساسی به چشم می خورد: ۱. حرکت در جهت پیوند دلها و از بین بردن کینه ها و کدورتها، کاری خدا پسندانه است. ۲. هنر ناقدان و مصلحان اجتماعی، باید آن باشد که مواضع خدمت را به یکدیگر نزدیک کنند و به وحدت نیروها و همدلی آنان در پیشبرد هدفهای نظام و خدمت به مردم، مدد رسانند. ۳. در هر جامعه ای آتش بیاران معرکه مایه فتنه و فساد و دو دستگی هستند. آنان که به هیچ جناحی پایبند نیستند و هدفی جز جوسازی و بدبین کردن نیروهای انقلابی به یکدیگر ندارند، آنان را باید شناسایی کرد و از خود دور ساخت. ۴. سرگرم شدن در جبهه خودی و نقد و بررسی عملکردها، بزرگ کردن عیبهای کوچک و کاستیهایی که در درازمدت قابل جبران است، نباید ما را از غیر خودی و دشمن مشترک غافل سازد. یکی از آفتهای سیاسی و اجتماعی برای یک نظام توانا و قدرت مند همین است که در مسائل جزئی سرگرم شود و از مسائل

اصولی و دشمنیهای بیرونی غافل بماند. امام خمینی، با توجه به این اصول و این که وحدت ملی مردم، به هیچ روی نباید فدای چیز دیگری بشود، می‌گوید: «ممکن است هر کس در فضای ذهن و ایده‌های خود نسبت به عملکردها و مدیریتها و سلیقه‌های دیگران و مسؤولین انتقادی داشته باشد، ولی لحن و تعابیر نباید افکار جامعه و آیندگان را از مسیر شناخت دشمنان واقعی و ابرقدرتها، که همه مشکلات و نارساییها از آنان سرچشمه گرفته است، به طرف مسائل فرعی منحرف کند و خدای ناکرده همه ضعفها و مشکلات به حساب مدیریت و مسؤولیت مسؤولین گذاشته شود و از آن تفسیر انحصارطلبی گردد که این عمل، کاملاً غیر منصفانه است و اعتبار مسؤولین نظام را از بین می‌برد و زمینه را برای ورود بی تفاوتها و بی دردها به صحنه انقلاب، آماده می‌کند.»^{۱۱۶} باورها و ارزش‌های پایدار دینی آخرین بخشی که در این نوشتار در باب مرزهای انتقاد و خطهای قرمز به آن می‌پردازیم، برگرفته از آخرین اصل قانون اساسی است که در ذیل آن آمده: «محتوای اصل مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتدای کلیه قوانین و مقررات براساس موازین اسلامی و پایه‌های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران و جمهوری بودن حکومت و ولایت امر و امامت امت و نیز اداره کشور با اتکاء به آراء عمومی و دین و مذهب رسمی ایران تغییر ناپذیر است.»^{۱۱۷} روح این اصل آن است که در این کشور، چند چیز از اصول پایدار و ثابت و دگرگونی ناپذیرند: ۱. اسلامی بودن نظام ۲. جمهوری بودن آن ۳. ولایی بودن حکومت ۴. مردمی بودن هر قلمی و سخنی که به این اصول اساسی خدشه وارد سازد و بخواهد به حریم آنها دست اندازی کند، ناسالم است و گذر از خط قرمز. مقام معظم رهبری در تفسیر و بیان نمونه‌ها و مصداقهای خط قرمز، خطاب به دشمنان انقلاب، می‌گوید: «شما انقلاب را زیر سؤال ببرید، اصل انقلاب را نفی کنید نظام جمهوری اسلامی را نفی کنید و کسی چیزی نگوید؟ بدیهی است این خط قرمز است. این قابل تحمل نیست. گزارشهای نامربوط که به چیز دیگری مربوط است آن را می‌کشاند به یک جایی که به نظام ضربه بزنند، یا زیر سؤال ببرند. دستگاه هم تاحالا چیزی نگفته و حرفی نزده است، ولی توجه داشته باشید که اینها خط قرمز است.»^{۱۱۸} بی‌گمان، نظام اسلامی، و ارزشها و باورهایی که این نظام بر آنها استوار است و در اصل سوم قانون اساسی، به روشنی بیان شده، در حوزه نقد و انتقاد ناقدان نمی‌گنجد. با پذیرفتن این اصول و در چارچوب آن باورها و ارزشها، اگر انتقادی صورت بگیرد تا زمانی که به سست کردن نظام و ارزشهای آن نینجامد، آزاد است و این نکته را امام راحل، به روشنی در رهنمودها و سخنان و سیره عملی خود، ترسیم کرده است. امام با آن که نقد و انتقاد را مایه هدایت و رشد و تعالی می‌دانست و همواره اهل سوز و درد را دعوت به خیرخواهی و نقد هدایت‌گراانه و سالم می‌کرد، اما نسبت به باورهای دینی و پایه‌های اعتقادی و اصول ارزشی حساسیت ویژه داشت و غیرت دینی و شجاعت و صلابت او در این زمینه زبانزد همگان است. امام در مسأله عزل قائم مقام رهبری، این واقعیت را به اثبات رساند که چارچوب دوستی و پیوند او با دیگران بر محور باورها و ارزشهای پایدار دینی و مصلحت نظام اسلامی است. از این روی به روشنی به نمایندگان مجلس شورای اسلامی یادآور شد: «سفارش این موضوع لازم نیست که دفاع از اسلام و نظام شوخی بردار نیست. در صورت تخطی، هر کس در هر موقعیت، بلافاصله به مردم معرفی می‌شود.»^{۱۱۹} و به همه کسانی که در جامعه پایگاه و مخاطب دارند، گوشزد کرد: «طلاب عزیز، ائمه محترم جمعه و جماعات، روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون، باید برای مردم این قضیه ساده را روشن کنند که در اسلام مصلحت نظام از مسائلی است که مقدم بر هر چیز است و همه باید تابع آن باشیم.»^{۱۲۰} پایداری امام بر اصول پایدار، شکوفه بسیار داد، اسلام را به ژرفای دلها برد، باورندگان به اسلام را فزونی بخشید. البته شماری هم تاب این اصول مداری امام را نداشتند و از گردونه و چرخه نظام به کنار ماندند. پی‌نوشت‌ها: ۱۰۱. «نهج البلاغه»، خ ۱۶۶، ترجمه شهیدی ۱۴۳/۱۰۲. همان، نامه ۶، ترجمه شهیدی ۲۷۵/۱۰۳. همان، خ ۲۱۶/۱۰۴. «صحیفه نور»، ج ۴۸/۲۱. ۱۰۵. «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با اصلاحات»، اصل ۷۶. ۱۰۶. «صحیفه نور»، ج ۲۶۸/۱۷. ۱۰۷. همان، ج ۳۵۲/۱۳. ۱۰۸. همان ۱۷۰/۱۰۹. «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، اصل نهم. ۱۱۰. روزنامه «جمهوری اسلامی»، ۷۸/۹/۲۶. ۱۱۱. «صحیفه نور»، ج ۲۳۰/۱۴. ۱۱۲. همان ۶۲/۱۱۳. همان ۲۴۸/۱۱۴. همان ۴۰/۱۱۵. همان،

ج ۴۸/۲۱. ۱۱۶. «صحیفه نور»، ج ۹۴/۲۱. ۱۱۷. «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران». ۱۱۸. روزنامه «جمهوری اسلامی»، ۷۵/۲/۱۵. ۱۱۹. «صحیفه نور»، ج ۱۰۶/۲۱. ۱۲۰. همان ۲۱۲. منبع: <http://www.porsojoo.com> /خ

امام خمینی (ره) و مبحث آزادی

امام خمینی (ره) و مبحث آزادی نویسنده: احمد واعظی در مطالعه تمدن معاصر غربی این واقعیت را از نظر دور نمی توان داشت که این تمدن علی رغم برخی ضعف ها و کاستی های بنیادین، و صرف نظر از بعضی پی آمدها و دست آوردهای ناگوار، مشتمل بر پدیده های نوظهور فراوانی در عرصه های مختلف است. در بطن این تمدن، رویکردها و جهت گیری ها و مسائلی مطرح شد که در تاریخ بشر سابقه نداشت و تنها می توان آن ها را از ویژگی های مدرنیسم و تمدن معاصر غربی بر شمرد. نوع نگاه به علم و اهداف و غایات و روش آن، بازنگری در جایگاه خرد آدمی و به بوته نقد کشیدن فلسفه و عقل محض، ترویج خودبستگی عقل و دانش بشری و استغناء از وحی، پی ریزی دولت مدرن، رواج دموکراسی و حکومت مبتنی بر مشارکت مردمی، طرح مسئله آزادی در ابعاد مختلف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی از اهم این ویژگی های نوظهور تمدن معاصر است. از نگاه دینی و با توجه به آموزه های اسلامی، ره آوردهای تمدن غربی برای انسان معاصر در مواضع متعددی غیر قابل قبول و نقد پذیر است، بررسی ابعاد این چالش و تحلیل تفصیلی آن مواضع خود محور بحث جالب و تأمل برانگیز دیگری است که نگارنده در مقام آن نیست. در این نوشتار سعی بر آن است که به طور اجمالی و محدود برخی جوانب تفسیر مدنیت معاصر از آزادی را مورد ارزیابی قرار دهیم و در باب نسبت آن با آموزه های دینی به داوری برخیزیم و در جهت تأمین این غرض به بیان و بنان اسلام شناس فرهیخته و مجاهدی که عرفان و برهان و قرآن و فقاهاست و سیاست را به هم در آمیخت توجه خاص خواهیم داشت. امام بزرگوار که در عین پای بندی حیرت برانگیز به اصول و مبانی و ارزش های اسلامی در میدان عمل و نظریه در کی واقع بینانه و منصفانه از شرایط جهانی و واقعیت های مدنیت معاصر داشت و اگر در مواضعی به طرد و نقد برخی وجوه آن می پرداخت نه از سر تعصب بلکه از سر دوراندیشی و روشن بینی بود. ۱. جایگاه امام راحل به عنوان رهبر یک انقلاب و بنیان گذار یک حکومت نوپا اقتضا می کرد که با جوهی از تمدن معاصر در گیری فکری و چالش بیش تری داشته باشند. جمهوریت، دموکراسی و آزادی از مقولاتی بودند که ایشان به عنوان رهبر انقلابی و مؤسس یک نظام بایستی مواضعی روشن در مورد آن ها اتخاذ کنند و تاریخ انقلاب نشان داد که تلفیق اسلامیت با جمهوریت و پر رنگ شدن نقش مردم و مشارکت آنان در حاکمیت به مدد تصویر روشنی است که ایشان از حکومت دینی متناسب با شرایط نوین فرهنگی، سیاسی، اجتماعی بشر معاصر داشتند. نسبت میان دین و آزادی نیز از مسائل مورد توجه جدی حضرت ایشان بود و بارها در این مورد اظهار نظر نمودند. پیش از پرداختن به بحثی تفصیلی تر در این زمینه لازم است که ابعاد و جوانب بحث های مختلفی که در باب آزادی امکان طرح دارد را مورد اشاره قرار دهیم تا روشن شود که بحث این مقال در کدام محور از مباحث آزادی جریان دارد. ساحت های مختلف بحث از آزادی تفسیر نوین از آزادی به ویژه در سنت تفکر لیبرالی بحث ها و نزاع های فراوانی را در افکنده است مجموعه مباحث قابل طرح در این زمینه را می توان به شرح ذیل دسته بندی کرد: الف) بحث در مفهوم آزادی: آزادی از مفاهیم کش دار و قابل تفسیر فراوان است. به طور طبیعی هر نحله فکری باید مشخص کند که به کدام تفسیر از آزادی گرایش دارد و نفی و اثبات خویش را متوجه کدام تلقی از آزادی کرده است. مقاله معروف (آیزایا برلین) به نام (دو مفهوم از آزادی) که در سال ۱۹۵۷ نگاشت تأثیر فراوانی در تشدید بحث درباره مفهوم آزادی نهاد و آن را به بحثی محوری در زمینه آزادی بدل کرد. ب) آزادی یک حق است یا یک ارزش: آیا آزادی یکی از حقوق طبیعی و فطری بشر است یا آن که یک ارزش است. معنای ارزشی بودن آزادی آن است که نظر به آثار و نتایج مطلوبی که آزاد بودن انسان به همراه دارد باید از آن دفاع کرد و به انسان آزادی بخشید. اما اگر آزادی را یک حق بدانیم، آزاد بودن انسان ها واقعیتی است که باید بدان تمکین

کرد و سلب آن محتاج دلیل و مدرک است نه اعطای آن. آزادی حقی است که خداوند یا طبیعت و خلقت به بشر داده است. نگاه ارزشی به آزادی آن را به مثابه یک روش می بیند. روشی که سودمندی و کارآیی خود را نشان داده است و از نظر انسان معاصر به عنوان روشی سودمند در عرصه سیاست و فرهنگ و اقتصاد اعمال می شود. (ج) مطلق یا مقید بودن آزادی: آیا آزادی مطلق مطلوب است یا آن که بایستی در جهاتی مقید شود. آیا این حق وجود دارد که در قالب قوانین موضوعه برخی آزادی ها را در برخی موارد تحدید و تضییق کرد؟ (د) ارزش مطلق بودن آزادی: سنت تفکر لیبرالی بر آن است که آزادی ارزش مطلق است یعنی اگر آزادی را حق بدانیم فوق همه حق هاست و اگر آزادی را یک ارزش بدانیم باز هم فوق همه ارزش هاست. معنای این مطلق بودن آن است که به واسطه و به بهانه هیچ ارزشی نمی توان آزادی را تحدید و تضییق کرد. تنها یک ارزش است که می تواند آزادی را تحدید کند و آن نیز خود آزادی است. اگر آزادی یک فرد، مخلّ به آزادی فرد دیگر شد در این جا می توان آزادی فرد اول را محدود کرد. بنابراین مدافعان ارزش مطلق بودن آزادی برآنند که به واسطه عدالت یا دین و یا به خطر افتادن اخلاق فردی و ارزش های دینی نمی توان برخی آزادی ها را سلب و محدود کرد. (ه) منابع تحدید آزادی: آزادی مطلق طرفداران چندانی ندارد (برخلاف ارزش مطلق بودن آزادی) و به ناچار در هر جامعه ای قدری از آزادی های فردی توسط دولت و تدابیر و قوانین موضوعه آن تضییق و تحدید می شود. پرسش اصلی در این محور آن است که منابع تحدید آزادی چیست. به چه معیارهایی می توان آزادی فردی را در عرصه های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی (اندیشه و بیان) محدود کرد؟ آیا اخلاق و مذهب و سنت های قومی می توانند مبنای تحدید آزادی قرار گیرند؟ (و) نحوه سازگاری حفظ اقتدار دولت در عین دفاع از آزادی ها: از مباحث مهم و اساسی اندیشه سیاسی در قرون اخیر آن است که میان دو ضرورت چگونه می توان وفاق و سازگاری ایجاد کرد. از یک طرف حفظ اقتدار دولت در جامعه یک ضرورت است و از طرف دیگر، دولت مقتدر به طور طبیعی برخی آزادی های شهروندان را در قالب قوانین و تصمیم گیری های خود، سلب می کند پس چگونه می توان دولت مقتدری داشت که پاسدار حریم آزادی های فردی باشد. این معضله محور اصلی تدوین حقوق اساسی در بسیاری از سیستم های حکومتی و سیاسی است و هر نظام سیاسی به گونه ای به این مشکل پرداخته و راه حلّ خاص خویش را عرضه کرده است. (ز) مبانی نظری آزادی: در محور اولّ اشاره داشتیم که تلقی ها و تفاسیر متنوعی از آزادی وجود دارد. هر یک از این تفاسیر بر پشتوانه های نظری خاصی تکیه زده اند. تنقیح این مبانی و تبیین انسان شناسی و معرفت شناسی و فلسفه اخلاقی که هر یک از آن ها را احاطه کرده است از مباحث جالب و ضروری مربوط به آزادی است. مباحث هفت گانه فوق، بحث های عامی است که نگاه همه جانبه به آزادی ضرورت طرح آن ها را ایجاب می کند اما برای یک عالم دینی فضای دیگری از بحث نیز گشوده می شود. و آن نسبت سنجی میان تلقی غالب و رایج از آزادی در اندیشه معاصر غرب با اسلام و آموزه های آن است. عالم دینی با تکیه بر ارزش ها و آموزه های دینی خود می تواند در این ساحت ها وارد شود و موضع گیری نماید و در باب میزان انطباق دیدگاه های مختلف با اسلام به داوری برخیزد و در برخی موارد از وجه منطقی ناسازگاری برخی تعالیم دینی با تلقی های رایج از آزادی دفاع کند یعنی عالم دینی باید بتواند از فلسفه برخی احکام شریعت که ناسازگار با برخی آزادی های متداول و پذیرفته شده می نماید، دفاع کند. این گونه مباحث از مباحث خاص آزادی محسوب می شود. باید اعتراف کرد که بحث از ساحت های مختلف آزادی و نسبت آن با دین در جامعه ما کم رونق است و چه روشن فکران و چه عالمان دینی به طور جدّی و همه جانبه به این مباحث نپرداخته اند. امام راحل نیز در برخی از این عرصه ها اظهار نظر کرده اند و البته اظهار نظر ایشان بیش تر در قالب موضع گیری کلی و تفکیک و ترسیم خطوط بوده است نه در غالب بحثی آکادمیک و ردّ و اثبات های فلسفی و علمی رایج در مباحث نظری و فکری. امام خمینی در مجموعه بیانات خویش در باب آزادی دو محور از محورهای هفت گانه فوق را بیش تر مورد توجه قرار داده اند: یکی بحث مفهوم آزادی است و این که تلقی اسلام از آزادی متفاوت با تلقی رایج در غرب از آزادی است. دیگری بحث از لزوم تقیید آزادی در چارچوب اسلام و قوانین آن است یعنی از نظر

ایشان آزادی هرگز (ارزشی مطلق) نیست بلکه به واسطه ارزش ها و قوانین اسلامی باید محدود و مضیق شود. ۳ با توجه به این نکته، دامنه بحث در ادامه مقاله را محدود می کنیم و تنها از انحاء تفاسیر موجود از آزادی و نقطه نظر خاص حضرت امام در باب ماهیت آزادی بحث می کنیم و بحث در سایر جنبه ها را به مجالی واسع تر موکول می کنیم. تفسیرهای آزادی از آزادی تعاریف زیادی ارائه کرده اند با این وجود می توان تمامی آن ها را در سه تلقی و تفسیر اصلی گنجانند یعنی علی رغم اختلاف در تعابیر و تنوع بیان هر تعریفی لزوماً داخل در یکی از سه رویکرد اصلی در باب ماهیت آزادی است. این سه تلقی و رویکرد اصلی عبارتند از: الف) آزادی منفی (ب) آزادی مثبت حداقلی (ج) آزادی مثبت حداکثری. آزادی منفی (negative freedom) به معنای فقدان موانع و اجبار برای انجام اعمال است و به همین جهت است که این تلقی از آزادی را (آزادی از) (freedom from) می نامند. بر طبق این تفسیر، فردی که در انجام افعال ارادی و انتخابی خویش توسط فرد یا افراد یا گروه یا دولت تحت فشار و اجبار نباشد، آزاد است یعنی آزاد (از) اجبار و تحمیل است. آزادی منفی در سنت فردگرایی و لیبرالیسم اروپایی نقش محوری داشت. لیبرال ها همواره از این ایده دفاع می کردند که هر انسانی خود باید انتخاب کند که چگونه و چطور رفتار کند بی آن که از ناحیه کسی یا قدرتی در رفتارش مورد اجبار و فشار باشد. در نزد لیبرال ها، آزادی به معنای رهایی از تحمیلات خاص بیرونی افراد دیگر است. کتاب (در باب آزادی) (on liberty) (جان استوارت میل) شاید در زبان انگلیسی بهترین کتابی باشد که به روشنی این مفهوم از آزادی فردگرایانه و لیبرالی را تبیین کرده است. ۴ بر اساس این تلقی کلاسیک از آزادی، هر نوع اجباری از آن جا که سد راه آرزوهای بشر می شود به خودی خود بد است هر چند این اجبار برای جلوگیری افراد از ارتکاب به شرّ بزرگ تری استفاده شود، و عدم مداخله که نقطه مقابل اجبار است فی نفسه خوب است هر چند تنها امر خوب نیست. ۵ در آمیختگی لیبرالیسم با این تلقی از آزادی به حدّی است که برخی لیبرال های معاصر نظیر فردریک هایک (Hayek) برخی تجدید نظرهای صورت گرفته در ربع پایانی قرن نوزدهم را موجب سقوط و زوال لیبرالیسم انگلیس می دانند و معتقدین به این آزادی تجدید نظر شده (آزادی مثبت) را لیبرال نمی دانند. ۶ آزادی مثبت (positive) را که (آزادی برای) (freedom to) نیز تعبیر می کنند بر آن است که صرف فقدان فشار و اجبار بیرونی شخص یا اشخاص دیگر تأمین کننده آزادی بشر نیست، زیرا چه بسا در ظرف و شرایطی هیچ اجبار و اکراه بیرونی توسط دیگران بر من تحمیل نمی شود در عین حال من آزاد نیستم. به قول هربرت ساموئل: (کسی که در زندان فقر و عدم امنیت اسیر است، آزادی حقیقی ندارد، آزادی حقیقی به این است که از قید این امور نیز آزاد باشد). ۷ معتقدین به آزادی مثبت بر آنند که صرف غایت تحمیل و فشار شخص یا اشخاص دیگر برای آزادی و اختیار انسان کافی نیست. برای آزاد بودن فراهم بودن علل و اسباب طبیعی نیز لازم است. لیبرالیسم کلاسیک و پیروان آزادی منفی تنها به نقش اجبار و تحمیل انسانی در سلب آزادی توجه کرده اند و از نقش علل و اسباب طبیعی که گاه مانع تحقق آزادی می شوند غفلت ورزیده اند. برای رسیدن انسان به مطلوب و غایتش سه شرط لازم است: نخست فقدان اجبار و تحمیل بیرونی و دیگری فقدان علل و موانع طبیعی که سد راه وصول به مطلوب می شوند و شرط سوم وجود اسباب و توانایی هایی که شخص را در وصول به هدفش یاری می دهند. در اواخر قرن نوزدهم در ذهن و اندیشه برخی لیبرال ها این تفکر جوانه زد که آزادی اقتصادی به تلقی کلاسیک آن (این که هر شخص رها و آزاد باشد که بدون ایجاد محدودیت و فشار از طرف دوست عمل اقتصادی انجام دهد) منتهی به شکل جدیدی از فقر و بی عدالتی می شود و آزادی اقتصاد عدّه ای موجب آفت و پژمردگی شانس زندگی عده زیادی از افراد می شود و در عمل، آزادی آن ها را سلب می کند، بنابراین اگر بخواهیم که همه آزاد باشند (آزادی به معنای مثبت) یعنی همگی زمینه و اسباب وصول به غایات خویش را داشته باشند باید به اجبار از برخی فعالیت های اقتصادی جلوگیری کرد و آزادی برخی (آزادی منفی) را سلب کرد. آقای گرین (T.H.Green) در سال ۱۸۸۰ منادی این تفکر بود و از این رو موجب بروز تحولی در اندیشه لیبرالیسم گردید و زمینه زوال لیبرالیسم کلاسیک را فراهم آورد. این طرز تلقی از آزادی به نوعی در سنت سوسیال دموکراسی های قرن بیستم مورد

توجه قرار گرفت. ۸. همان طور که مشاهده می شود (آزادی مثبتِ حداقلی) به ابزار و وسائط توجه دارد و صرف فقدان اجبار را کافی نمی داند و آزادی را یک قدرت مثبت برای انجام دادن یا لذت بردن می داند. قدرتی که در سایه تأمین وسائط و اسباب و فقدان موانع (اعم از موانع طبیعی و اجبار و تحمیل اشخاص و گروه ها) حاصل می شود. این تلقی از آزادی به نیازها و ظرفیت ها و شرایط اجتماعی توجه دارد و خواهان فراهم شدن شرایط و ظرفیت های اجتماعی برای همگان در جهت وصول به غایاتشان است در غیر این صورت آن ها را آزاد نمی داند ولو تحت فشار و اجبار اشخاص و دیگران نباشند. ۹. آزادی مثبتِ حداقلی داوری و قضاوتی در باب نوع غایات و اهداف آحاد افراد ندارد بلکه آن را مبهم می گذارد و خواهان فراهم آمدن زمینه ها و شرایط برای رسیدن افراد به غایاتشان است بی آن که در باب نوع این غایات و تعیین و تشخیص آن ها نقطه نظر و دیدگاهی داشته باشد. اما (آزادی مثبت حداکثری) قدمی فراتر می رود و غایات خاصی را معین می کند و آزادی بشر را مشروط به فراهم آمدن اسباب و شرایط برای وصول به آن غایات خاص می داند. آزادی مثبتِ حداکثری در اصل جهت گیری در باب آزادی با دیدگاه حداقلی مشترک است که آزادی بشر به صرف رها بودن او از اجبار و تحمیل بیرونی و اعمال محدودیت اختیاری تأمین نمی شود بلکه اسباب و علل و شرایط باید مهیا باشد و سایر موانع نیز باید برطرف شود تا بتوان انسان را حقیقتاً آزاد و آزاده نامید. تفاوت این دو دیدگاه صرفاً در آن است که دیدگاه حداکثری غایاتی نظیر خود شکوفایی (self realization) یا تکمیل نفس را مطرح می کند. اموری به عنوان کمال نفس آدمی بر شمرده می شوند و آن گاه آزادی انسان در سایه فراهم بودن زمینه برای رسیدن به این کمالات تعریف می شود. آزادی مثبتِ حداکثری مبتنی بر انسان شناسی خاصی است و من انسانی را فراتر از من غریزی و شهوی می داند به قول آیزایا برلین: (اگر آزادی را به ارباب خود بودن و بنده دیگری نبودن تفسیر کنیم این بحث مهم پیش می آید که کدام خود؟ هگل و افلاطون و طرفداران آنان با در نظر گرفتن خود طبیعی و پست تر و خود معنوی و برتر، از چیزی به نام بردگی طبیعت یاد می کنند. انسان ممکن است در عین حال که هیچ اجبار بیرونی در کار نیست، برده طبیعت و من سفلی خود باشد و در عین حال که مفهوم منفی آزادی خدشه دار نشده در عین حال آزاد به معنای مثبت آن نباشد به تعبیر دیگر، آزاد سازی خود همیشه توأم با نوعی بردگی برای خود دیگر ماست. خود طبیعی و لجام گسیخته اگر آزاد باشد معنایش در بند شدن خود معقول و پنهان و معنوی ماست.) ۱۰. امام و مفهوم آزادی امام خمینی در بیانات متعددی آزادی لیبرالی غرب را که همان آزادی به تفسیر اول است را طرد می کند. از نظر ایشان رهایی و به خود و انهادگی انسان در همه جا مطلوب نیست و برای صلاح و رشد جامعه لازم است که در مواردی آزادی های فردی تحدید و تضییق شود: (آن آزادی که در غرب است یک قدری فحشاست که هر جوری دلشان می خواهد عمل کنند، در شهوات هیچ قید و بندی نباشد، آزادند هر طوری دلشان می خواهد در فحشا غوطه ور شوند.) ۱۱ (باید همه بدانیم که آزادی به شکل غربی آن که موجب تباهی جوانان و دختران و پسران می شود از نظر اسلام و عقل محکوم است و تبلیغات و مقالات و سخنرانی ها و کتب و مجلات برخلاف اسلام و عفت عمومی و مصالح کشور حرام است.) ۱۲ (گفته می شود که مطبوعات آزادند، بیان آزاد است این ها معنایش این نیست که مردم آزادند که هر کاری می خواهند بکنند؛ مثلاً آزادند دزدی بکنند، به فحشا بروند، آزادند مراکز فحشا درست کنند. این آزادی، آزادی غربی است - البته به استثناء دزدیش - این آزادی غربی است که هر کس هر کاری دلش می خواهد بکند ولو این که یک کارهایی باشد ناشایسته. این طور آزادی در ایران نمی تواند باشد.) ۱۳ همان طور که ملاحظه می شود. ایشان به طور صریح آزادی لیبرالی یا آزادی منفی را کاملاً مردود اعلام می کنند و به سمت آزادی مثبت آن هم از نوع حداکثری آن گرایش پیدا می کنند. از نظر حضرت امام، محدودیت های اعمال شده توسط شریعت و قوانین اسلامی نه تنها مخل آزادی نیست بلکه آزاد کردن بیشتر انسان است و این تحلیل جز با پذیرش مفهوم آزادی حداکثری سازگار نمی باشد. (این مقدار آزادی که خدای تبارک و تعالی به مردم داده است بیش از آن آزادی هایی است که دیگران داده اند. آن ها آزادی غیر منطقی داده اند و آزادی هایی که خدا داده است آزادی منطقی است. همه چیزهایی را که آن

ها داده اند آزادی نیست، آزادی باید منطقی و طبق قانون باشد. ۱۴ از نظر ایشان آزادی حقیقی در چارچوب تعالیم اسلام معنا پیدا می‌کند، پس آزادی گرچه ارزش است و نعمت الهی اما برتر از سایر ارزش‌ها نیست و اسلام و ارزش‌ها و تعالیم آن فوق همه چیز است و حدود آزادی باید در چارچوب اسلام و قوانین آن ترسیم شود. (ما آزادی در پناه اسلام می‌خواهیم، استقلال در پناه اسلام می‌خواهیم، اساس مطلب اسلام است.) ۱۵ تلقی حداکثری از مفهوم آزادی مثبت در اندیشه امام ریشه در تعالیم اسلامی دارد. آیات و روایات ما تقویت‌کننده این تفسیر از آزادی می‌باشند. در این جا به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌کنیم. قرآن شریف دعوت رسول الله (ص) به توحید و نفی شرک و ترغیب به عبودیت و بندگی را آزاد کردن انسان‌ها می‌داند، یعنی عقاید باطل و آداب غیر اسلامی گرچه با میل و خواست و اراده و انتخاب انسان‌ها پذیرفته شوند و انجام گیرند، موجب بردگی و بندگی و اسارتند. (یأمرهم بالمعروف و ينهیهم عن المنکر و یحلّ لهم الطیبات و یحرّم علیهم الخبائث و یضع عنهم إصرهم والاغلال الّتی كانت علیهم.) ۱۶ امر به معروف و نهی از منکر و تحریم برخی افعال در دیدگاه لیبرالی از آزادی، توضیح آزادی انسان‌هاست اما از آن جا که موجب کمال آدمی و فربهی من واقعی او می‌شود در تلقی مثبت حداکثری از آزادی، عین رهایی و آزادسازی آدمی است و آیه شریفه به این مضمون گواهی می‌دهد که این امور بند اسارت از پای آدمی باز کردن است. در روایات اسلامی نیز آزادی مثبت مورد توجه قرار گرفته است، زیرا برخی اعمال محدودیت‌ها بر خوشتن و خود را در مسیر بندگی خداوند قرار دادن و کنترل غرایز و شهوات به عنوان مسیر حریت و آزادگی انسان معرفی شده‌اند، امام علی (ع) می‌فرماید: (من ترک الشهوات کان حرّاً.) ۱۷ هم چنین فرمود: (من زهد فی الدنیا أعتق نفسه و ارضی ربّه.) ۱۸ (من قام یشرط العبودیّة أهلّ للعتق.) ۱۹ آن چه در این مقاله از نسبت دین و آزادی مورد بررسی قرار گرفت تنها بحث از مفهوم آزادی بود امید آن که اهل تحقیق به سایر ابعاد و جوانب گوناگون این بحث توجه جدی مبذول دارند و در آینده نزدیک شاهد تحقیقات جالب و راه‌گشایی در این زمینه باشیم. پی‌نوشتها: ۱. به عنوان نمونه ایشان در باب تمدن معاصر چنین اظهار نظر می‌کنند: (در اسلام تمام آثار تجدد و تمدن مجاز است مگر آن‌هایی که فساد اخلاق بیاورند.) (صحیفه نور، ج ۴، ص ۸۵) (همه مظاهر تمدن را انبیا قبول دارند لکن مهار شده، نه مطلق و رها.) (همان، ج ۸، ص ۶۳) ۲. (دولت اسلامی قهقراگرا نیست و با همه مظاهر تمدن موافق است مگر آنچه که به آسایش ملت لطمه وارد آورده و با عفت عمومی ملت منافات داشته باشد.) (همان، ج ۴، ص ۱۹۲) ۳. (باید همه بدانیم که آزادی به شکل غربی آن که موجب تباهی جوانان و دختران و پسران می‌شود از نظر اسلام و عقل محکوم است.) (همان، ج ۲۱، ص ۱۹۵) (ما آزادی در پناه اسلام می‌خواهیم، استقلال در پناه اسلام می‌خواهیم، اساس مطلب اسلام است.) (همان، ج ۶، ص ۲۵۹) ۴. ۳، ۲۲۲ Encyclopedia of philosophy, paul Edwards, vol. ۵. ۵. Maykel Sandel, لیبرالیسم و منتقدان آن، ترجمه احمد تدین، ص ۳۴. ۶. ۳۷. ۸. ۴۱ Ibid, p. ۷. ۴۰ Modern political Idologies, Andrew vincent, p. ۹. ۲۴۹ Modern political Idologies, Andrew Heywood. ۹. P and modern political Idologies, p. ۱۰. thought, Raymond plant, p. ۱۰. ۱۱. صحیفه نور، ج ۸، ص ۱۲۳. ۱۲. همان، ج ۲۱، ص ۱۹۵. وصیت‌نامه سیاسی الهی حضرت امام (ره) ۱۳. همان، ج ۷، ص ۱۹-۱۴. همان، ص ۲۰۲. ۱۵. همان، ج ۶، ص ۲۵۹. ۱۶. اعراف (۷)، آیه ۱۵۷. ۱۷. تحف العقول، ص ۹۹. ۱۸. غرر الحکم، ۸۸۱۶. ۱۹. همان، ۸۵۲۹. منبع: فصلنامه حکومت اسلامی شماره ۱۲ /خ

منزلت روحانیت و حوزه های علمیّه در کلام امام راحل

منزلت روحانیت و حوزه های علمیّه در کلام امام راحل نظر روحانیت جز اصلاح حال ملت و بقاء استقلال مملکت نیست. روحانین پدر ملتند، به فرزندانشان علاقه دارند. خواسته های روحانیت عمل به قوانین اسلام است. اگر علوم اسلامی مردانی متخصص

نداشت، تا کنون آثار دیانت محو شده بود؛ و اگر پس از این نداشته باشد، این سد عظیم مقابل اجانب منهدم می شود و راه برای استثمارگران، هر چه بیشتر باز می شود. اگر فقهای عزیز نبودند معلوم نبود امروز چه علمی به عنوان علوم قرآن و اسلام و اهل بیت _علیهم السلام_ به خورد توده ها داده بودند. اسلام به استثنای روحانیت مثل طب به استثنای طبیب است. اینها مظهر اسلامند، اینها مبین قرآنند، اینها مظهر نبی اکرمند. روحانیون که مربی انسانها هستند، به جای انبیا نشسته اند، مبعوث از طرف انبیا هستند. تردیدی نیست که حوزه های علمیه علمای متعهد، در طول تاریخ اسلام و تشیع، مهمترین پایگاه محکم اسلام در برابر حملات و انحرافات و کج رویها بوده اند. روحانیون هستند که بر اساس دریافتهای اسلامی خود، همیشه در حرکت های اجتماعی و مبارزات سیاسی پیشتاز بوده اند. علمای مبارز اسلام همیشه هدف تیرهای زهر آگین جهانخواران بوده اند، و اولین تیرهای حادثه قلب آنان را نشانه رفته است. افتخار و آفرین بر شهدای حوزه و روحانیت، که در هنگام؟ نبرد رشت؟ تعلقات درس و بحث و مدرسه را بریدند و عقالت تمیّات دنیا را از پای حقیقت علم بر گرفتند، و سبکباران به میهمانی عرشیان رفتند و در مجمع ملکوتیان شعر سرودند. سلام بر حماسه سازان همیشه جاوید روحانیت، که رساله علمیه و عملیه خود را به «دم شهادت» و مرکب خون نوشته اند، و بر منبر هدایت و وعظ و خطابه ناس از شمع حیاتشان گوهر شب چراغ ساخته اند. آنان که حلقه ذکر عارفان و دعای سحر مناجاتیان حوزه ها و روحانیت را درک کرده اند، در خلسه حضورشان آرزویی جز شهادت ندیده اند. روحانیت قدرت بزرگی است که با از دست دادن آن _خدای نخواست_ پایه های اسلام فرو می ریزد، و قدرت جبار دشمن بی معارض می شود. این قدرت روحانیت را که یک قدرت الهی است از دست ندهید. اسلام با کوشش روحانیت به اینجا رسیده است. من با یقین شهادت می دهم که اگر افرادی غیر از روحانیت جلودار حرکت انقلاب و تصمیمات بودند، امروز جز ننگ و ذلت و عار در برابر آمریکا و جهانخواران، و جز عدول از همه معتقدات اسلامی و انقلابی، چیزی برایمان نمانده بود. در هر نهضت و انقلاب الهی و مردمی، علمای اسلام اولین کسانی بوده اند که بر تارک جبینشان خون و شهادت نقش بسته است. کدام انقلاب مردمی _اسلامی را سراغ کنیم که در آن حوزه و روحانیت، پیشکسوت شهادت نبوده اند و بر بالای دار نرفته اند، و اجساد مطهرشان بر سنگفرشهای حوادث خونین به شهادت نایستاده است؟ مردم را نمی شود به چیزی توجه داد مگر توسط روحانیون، و در طول تاریخ هر چه بوده از روحانیون و مردم بوده است، و هر وقت این دو را از صحنه کنار گذاشته اند همه اش فساد بوده است. حقا از روحانیت راستین اسلام و تشیع، جز این انتظاری نمی رود که در دعوت به حق و راه خونین مبارزه مردم، خود اولین قربانیها را بدهد و مهر ختام دفترش شهادت باشد. روحانیت همیشه مخالف با قدرتمندها بوده است. روحانیت متعهد، به خون سرمایه داران زالو صفت تشنه است، و هرگز با آنان سر آشتی نداشته و نخواهد داشت. مردم شریف ایران توجه داشته باشند که نوعاً تبلیغاتی که علیه روحانیت انجام می پذیرد، به منظور نابودی روحانیت انقلاب است. هدف اجانب (نابودی) قرآن و روحانیت است. جرم علمای اسلام و سایر مسلمین آن است که دفاع از قرآن و ناموس اسلام و استقلال مملکت می نمایند، و با استعمار مخالفت دارند. اگر روحانیت نباشد، اسلام را هیچ کس نمی تواند نگه دارد. شکست روحانیت شکست اسلام است. روحانیت اگر شکسته بشود اسلام شکسته شده است. اگر روحانیون شکست بخورند جمهوری اسلامی شکست می خورد. شما بخواهید مملکتتان را اصلاح کنید، منهای آخوند اصلاح بردار نیست. اسلام به استثنای آخوند و روحانی، معنایش این است که اسلام (را) ما نمی خواهیم. بر طبقات جوان است که در حفظ روحانیت و روحانیون معظم کوشا باشند. سعی کنید اسلامتان از روحانیت جدا نشود. اسلام تا آخر احتیاج دارد به این علما، این علما اگر نباشند اسلام از بین می رود. تکلیف ملت است که تبعیت از روحانیون بکند، و حرفها و تبلیغاتی که بر ضد روحانیت می شود، گوش به آن ندهد. حوزه های روحانیت جزئی از جامعه و مردم است. حوزه علمیه اگر درست بشود، ایران درست می شود. مدعیان فضیلت و مجاهدت و شجاعت و تعهد به حق و دین بسیار بوده اند و هستند، لکن صاحبان فضایل و مجاهده و تعهد به حق و حقیقت در اقلیتند. در زمانی که قلم ها شکسته و زبانها بسته و گلوها فشرده بود، او از اظهار حق و ابطال باطل دریغ نمی کرد. (او

مراد آیت الله سید حسن مدرس است). مطهری که در طهارت روح و قدرت ایمان و قدرت بیان کم نظیر بود رفت و به ملاً اعلی پیوست، لکن بد خواهان بدانند که با رفتن او شخصیت اسلامی و علمی و فلسفی اش نمی رود. در اسلام عزیز، به شهادت این فرزند برومند و عالم جاودانه، تلمه ای وارد شد که هیچ چیز جایگزین آن نیست. مطهری فرزندی عزیز برای من، و پشتوانه ای محکم برای حوزه های دینی و علمی، و خدمتگزاری سودمند برای ملت و کشور بود. من فرزند بسیار عزیزی را از دست دادم و در سوگ او نشستم که از شخصیت‌هایی بود که حاصل عمرم محسوب می شد. من در تربیت چنین فرزندان‌ای که با شعاع فروزان خود مردگان را حیات می بخشند و به ظلمتها نور می افشانند، به اسلام بزرگ مربی انسانها، و امت اسلام تبریک می گویم. اگر گمان بکنید که در تمام دنیا، رئیس جمهورها و سلاطین و امثال اینها، یک نفر را مثل آقای خامنه ای پیدا بکنید که متعهد به اسلام باشد و بنای قلبی اش بر این باشد که به این ملت خدمت کند، پیدا نمی کنید. قم شهری است که در آن ایمان و علم و تقوا پرورش یافته . از قم علم به همه جهان صادر شده است و می شود. قم حرم اهل بیت است، قم مرکز علم است، قم مرکز تقواست، قم مرکز شهادت و شهامت است. منبع: www.imam-khomeini-isf.com /خ

رسانه های گروهی در کلام امام راحل

رسانه های گروهی در کلام امام راحل تمام رسانه ها مربی یک کشور هستند، باید تربیت کنند کشور را. امروز نقش رادیو تلویزیون از همه دستگاهها بالاتر است. باید رادیو و تلویزیون مربی جوانهای ما، مربی مردم کشور باشند. رادیو و تلویزیون موظفند اخباری را نقل کنند که صد در صد صحت آن ثابت می باشد، و برای اضطراب و تشویش اذهان ، اخبار را از غیر منابع موثق نقل نمایند. ما با رادیو مخالف نیستیم، ما با فحشا مخالفیم، ما با تلویزیون مخالف نیستیم ، ما با آن چیزی که در خدمت اجانب برای عقب نگه داشتن جوانان ما ، و از دست دادن نیروی انسانی ماست، با آن مخالف هستیم. تلویزیون باید ارشاد بکند، رادیو باید ارشاد بکند، روزنامه ها باید ارشاد بکنند ، و روزنامه ها نباید یک چیزهایی را که موجب تهییج مردم است و موجب انحراف مردم است در آنجا بنویسند. آنچه که در خبر گزارها مهم است کیفیت آن است، زیرا هر کدام که به راستی و راستگویی نزدیکتر باشد، شوق انسان را به گوش دادن بیشتر می کند. واقع آن است که آن قدر که پابرهنه ها به رادیو _ تلویزیون حق دارند ما نداریم. مطبوعات باید یک بنگاه هدایت باشند. مطبوعات باید یک مدرسه سیار باشند تا مردم را از همه مسائل ، به خصوص مسائل روز آگاه نمایند. به نظر من روزنامه ها برای همه مردم است، و همه مردم در آن حق دارند؛ و می شود گفت که گاهی جای دیگران غصب می شود. توجه کنید! اگر می خواهید کشور اسلامی باشد باید مطبوعاتش هم اسلامی باشد. روزنامه ها باید با کسی صورت مخاصمه نداشته باشد بلکه صورت ارشاد داشته باشد. روزنامه ها مال طبقه سوم است، مال طبقه اول نیست، و این هم نیست که همه اش مال حکومت باشد . مجله باید در خدمت کشور باشد ؛ خدمت به کشور این است که تربیت کند، جوان تربیت کند، انسان درست کند، انسان برومند درست کند، انسان متفکر درست کتد تا برای مملکت مفید باشد. آن که از همه خدمتها بالاتر است این است که نیروی انسانی ما را رشد بدهد ، و این به عهده مطبوعات است . اهمیت انتشارات مثل اهمیت خونهایی است که در جبهه ها ریخته می شود. منبع: www.imam-khomeini-isf.com /س

بین المللی - جهانی

دیدارهای امام خمینی (ره) با سران اپوزیسیون و نمایندگان دولت فرانسه در پاریس

دیدارهای امام خمینی (ره) با سران اپوزیسیون و نمایندگان دولت فرانسه در پاریس پاریس، محل مناسبی برای فعالیتهای سیاسی

امام خمینی بود. از فردای ورود آیت الله، به نوفل لوشاتو، این شهرک آرام و بی سر و صدای مجاور پایتخت فرانسه، به یکی از مراکز مهم خبری تبدیل گردید. ابتدا، خبرنگاران فرانسوی، سپس گزارشگران رسانه های خبری نقاط مختلف جهان، به این محل روی آوردند تا با مردی که یک تنه در مقابل پادشاه خود کامه قدرتمند و مورد پشتیبانی شرق و غرب، رهبری مبارزه را به عهده گرفته بود، مصاحبه کنند. در همه این مصاحبه ها، سخنان آیت الله، با یک کلام ختم می شد: شاه باید برود! بر طبق مقررات دولت فرانسه و تاکید رئیس جمهوری آن کشور، آیت الله خمینی مجاز به فعالیتهای سیاسی علیه رژیم شاه نبود، ولی دولت فرانسه نمی توانست مانع ملاقات و مصاحبه خبرنگاران رسانه های خبری و شخصیت های مهم سیاسی، با امام شود. در آبان ۱۳۵۷ گزارشگر روزنامه معتبر «فیگارو» اولین مصاحبه را با آیت الله انجام داد و راه را برای مطبوعات دیگر فرانسه و خبرگزاری های اروپا و آمریکا، هموار ساخت، به طوری که از ۳ آبان تا ۲۱ آذر ۱۳۵۷ امام خمینی طی پنجاه و سه مصاحبه، نظریات خود را در زمینه های مختلف، که اهم آن حذف رژیم سلطنتی و استقرار رژیم جمهوری اسلامی بود، بیان داشت. به عنوان نمونه، قسمتهایی از چند مصاحبه ایشان را در زیر نقل می کنیم: مصاحبه با تلویزیون سی.بی.اس آمریکا در روز دوشنبه ۱۵ آبان. در این مصاحبه امام خمینی در پاسخ سخنان شاه و دولت نظامی ارتشبد از هاری چنین گفت: «سؤال: واکنش جنابعالی درباره واقعه اخیر، یعنی تغییر دولت و سخنان شاه چیست؟ جواب: تغییر دولت تاثیری در نهضت عمومی مردم ایران ندارد. دولتها، چه نظامی و چه دولتهای دیگر نمی توانند مسائل را حل کنند، یعنی قیامی را که از مردم صادر شد، بشکنند. حرفهای شاه هم، حرفهایی است که دیگر ملت آن را نمی پذیرد. این مطالبی که حالا گفته و تعهدی که داده است آغاز سلطنتش هم این تعهد را داد و قسم خورد. تعهد را داد و خلاف کرد. اکنون دیگر این تعهدات اثری ندارد. ایشان بدون اینکه خودشان را خیلی زحمت بدهند، باید بروند تا ملت خودش تکلیف کشور را تعیین کند».

(۱) در مصاحبه دیگری، همان روز (۱۵ آبان) با کانال ۲ رادیو تلویزیون آلمان گفته شد: «سؤال: شاه ایران حکومت نظامی تشکیل داده، نظر یا عکس العمل شما چیست؟ جواب: با این حکومت نظامی، مردم همان رفتار را می کنند که با حکومت های نظامی دیگر کردند. این دست و پا کردنها در ایران دیگر هیچ رنگی ندارد و فایده ای برای شاه ندارد. شاه باید برود و چاره ای جز این نیست.»

مصاحبه با خبرگزاری آسوشیتد پرس در روز سه شنبه ۱۶ آبان ۱۳۵۷: «سؤال: نظر شما درباره دولت نظامی که شاه منصوب کرده است چیست؟ جواب: توطئه جدید شاه، یعنی انتصاب دولت نظامی، برای کشتار بیشتر و تسلیم مردم ایران است، که نه تنها راه برای شاه نیست، بلکه هم شاه و هم حامیان وی را در بن بست بدتری قرار می دهد (...). آنچه مسلم است سرنگونی رژیم شاه را قطعی تر می کند.» در همان روز، جمعی از خبرنگاران انگلیسی، فرانسوی و آلمانی نیز با امام خمینی مصاحبه کردند: «سؤال: شاه برای همکاری به دولت نظامی متوسل شده است و ارتشبد از هاری را انتخاب کرده که او قول داده انتخاباتی کاملاً آزاد در آینده بر پا کند. شاه همچنین از آیت الله و سایر آیات عظام برای برقراری مجدد صلح و آرامش در ایران، طلب کمک و یاری کرده است. عکس العمل شما در مقابل این اعمال چیست؟ جواب: تشبثات شاه از طرفی فریبکاری، که در نقش استمداد از روحانیون و سایر ملت و افراد مملکت کرده و از طرفی در عملش که دولت نظامی برای سرکوبی ملت و قتل و غارت بر پا نمود، به هیچ وجه تاثیری در سرنوشت ما و در نهضت ندارد. وعده انتخابات آزاد، امری موهوم و اصلاً انتخابات چه آزاد و چه غیر آزاد، قانونی نیست، چون نه شاه قانونی است و نه دولت شاه قانونی است...» آیت الله خمینی در مصاحبه دیگری با روزنامه هلندی، در همان روز، در پاسخ به این سؤال که شاه به اشتباهات گذشته اعتراف کرده و «پیام انقلابی» ملت را شنیده است، چنین پاسخ داد: «اولاً اینکه شاه به اشتباهات گذشته اعتراف می کند، چیزی جز فریب و نیرنگ نیست و گمان کرده است به صرف اعتراف، ملت از او دست بر می دارد و دیگر آنکه اگر مجرمی به گناه خود اعتراف نمود، بر حسب اعترافش باید محاکمه و مجازات شود و دلیل اینکه به دروغ می گوید پیام انقلابی شما را شنیدم این است که اگر شنیده است، که حتماً شنیده، پیام ملت به او (شاه) در برابر مملکت این است که شاه و همه خاندان سلطنت باید کنار بروند...» (۲) بخشهای دیگری از مصاحبه های آیت الله در پاریس بدین شرح است: ۱.

مصاحبه با رادیو تلویزیون اطیش، به تاریخ ۱۰ آبان ۱۳۵۷: «حضور من در خارج برای افشای جرایم شاه در سطح جهانی مناسبتر است (...). مخالفین رژیم، یک ملت است و ناچار ملت پیروز است (...). با قیام انقلابی ملت شاه خواهد رفت و حکومت دموکراسی و جمهوری اسلامی برقرار می شود. در این جمهوری یک مجلس ملی مرکب از منتخبین واقعی مردم امور مملکت را اداره خواهند کرد. حقوق مردم - خصوصاً اقلیتهای مذهبی - محترم بوده و رعایت خواهد شد و با احترام متقابل نسبت به کشورهای خارجی عمل می شود، نه به کسی ظلم می کنیم و نه زیر بار ظلم می رویم.» ۲. مصاحبه با رادیو تلویزیون لوکزامبورگ به تاریخ ۱۱ آبان ۱۳۵۷: «مردم از اختناق و جنایتهای پنجاه ساله به جان آمده و برای مطالبه حقوق اولیه خود قیام نموده اند. هدف ما برقراری جمهوری اسلامی است و برنامه ما تحصیل آزادی و استقلال است و سپردن اداره کشور به کارشناسان دینی و حذف خیانتها و هزینه های مخرب اقتصاد...» ۳. مصاحبه با رادیو تلویزیون هلند در تاریخ ۱۴ آبان ۱۳۵۷: «رژیمی که به جای رژیم ظالمانه شاه خواهد نشست، رژیم عادلانه ای است که شبیه آن در دموکراسی غرب نیست و پیدا نخواهد شد. ممکن است دموکراسی مطلوب ما، با دموکراسیهایی که در غرب هست مشابه باشد، اما آن دموکراسی که ما می خواهیم به وجود آوریم، در غرب وجود ندارد. دموکراسی اسلام کاملتر از دموکراسی غرب است.» ۴. مصاحبه با گزارشگر تلویزیون سی.بی.اس آمریکا در تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۵۷: «سؤال: رابطه یک دولت اسلامی و دولت آمریکا در آینده چگونه خواهد بود؟ جواب: باید بینیم آمریکا خودش در آینده چه نقشی دارد. اگر آمریکا می خواهد همان طور که حالا با ملت ایران معامله می کند، رفتار کند، نقش ما با او خصمانه است و اگر چنانچه آمریکا به دولت ایران احترام بگذارد، ما هم با همان احترام متقابل عمل می کنیم و با او به طور عادلانه، که نه به او ظلم کنیم و نه ظلم کند، رفتار خواهیم کرد و اشکالی پیش نمی آید.» ۵. با روزنامه یونانی توویما در تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۵۷: «سؤال: به نظر شما دخالتهای خارجی که هدفشان سلب آزادی و استقلال می باشد کدام است؟ جواب: سیاستهای خارجی آمریکا، انگلیس، روسیه، چین و سایرین، از رژیم فاسد شاه و خیانتهای او پشتیبانی می کنند، اقتصاد ما را بر هم زده اند، ارتش ما را وابسته کرده اند، فرهنگ ما را آلوده ساخته اند، اما ملت ما با قیام خود، به دخالتهای این اجانب پایان خواهد داد...» (۳) علاوه بر این مصاحبه ها، امام خمینی سخنرانیهایی در باغچه نوفل لوشاتو، خطاب به ایرانیانی که برای ملاقات ایشان می آمدند ایراد می کرد. که یکی از آنها بیانات بعد از ظهر روز ۱۶ آبان بود. متن این سخنرانی که در حقیقت پاسخ به پیام رادیو - تلویزیونی شاه بود، به مناسبت اهمیت مطالب آن، عیناً در زیر نقل می شود: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم «باز شاه به دو وسیله برای نجات خودش متوسل شد. یکی به وسیله فریب، یکی به وسیله سرنیزه. وسیله فریب این بود که در نطقی که کرد التزام داد، تعهد داد به ملت که این اشتباهاتی که کرده است دیگر این چنین اشتباهی تکرار نمی شود. از این به بعد دیگر به قانون اساسی به همه معنا عمل می شود، و جبران این اشتباهاتی که کرده بود می کند. و از عموم ملت خواستار شد که دست از این مخالفت بردارند و از آیات عظام و علمای اعلام خواسته شد که مردم را هدایت کنند که آنها آرام باشند، و از سایر افراد ملت از قبیل کارگراها و محصلین و جوانها و همه اینها خواستار این شد که از این مخالفتها دست بردارند و به ایران فکر کنند! و حرفهای ایشان گرد این گونه مسائل هست. یکی اینکه بررسی بشود که آیا این کارهایی که تا حالا انجام داده است اشتباهات بوده است یا تعمدات؟ این مخالفتهایی که از قانون کرده، از اسلام کرده، این خیانتهایی که به ملت کرده، این جنایتهایی که کرده است، آیا آن طور که ادعا می کند اشتباهی این کار را کرده است؟ مثلاً این نفتی که به آمریکا داده است خیال کرده است که آمریکا یک محله از ایران است. یک شهری از شهرهای ایران است و نفت را دارد به ایرانیها می دهد. این اسلحه هایی که به درد ما نمی خورد و به جای نفت پایگاه برای آمریکا درست کرده است. خیال کرده است که این اسلحه ها ارز است؟ پول است؟ که اشتباه کرده، به خیال اینکه پول می گیرد، لیره می گیرد، این چیزها را گرفته است؟ این جنایتهایی که در ایران تا حالا کرده است، حبس هایی که کرده، ضربه هایی که زده، شکنجه هایی که داده است، قتل عامهایی که کرده، اینها اشتباهی بوده است؟ مثلاً به مدرسه فیضیه که ایشان کماندوها را فرستادند و ریختند در

مدرسه فیضیه و قرآن‌ها را آتش زدند. عمامه‌ها را آتش زدند. جوانها را دست و پا شکستند، حجره‌ها را خراب کردند و بستند، خیال می‌کرده که این یک جایی از روسیه است؟ در حمله به روسیه است و اشتباهی این کار را کرده است؟ عقیده ایشان این بوده است که مدرسه فیضیه یک جایی از محله‌های اجانب است؟ یا این اشخاصی که ایشان حبس کرده اشتباه کرده... اعتقادش این بوده است که در باغستان اینها را برده است و حالا معلوم شده است که این حبس بوده نه باغ؟ این اشخاصی که از علما در حبس رفته اند یا کشته شده اند یا پای آنها را در روغن داغ گذاشته اند یا می‌گویند پای بعضی را اره کرده اند و همین طور از رجال سیاسی، اشتباهات بوده اینها؟ تخیلات بوده ست حالا؟ اگر اشتباهات بوده است ایشان نمی‌کنند حالا دیگر از این اشتباهات؟ که حالا تعهد فرمودند، مگر هم ایشان نبودند که اول سلطنتشان قسم خوردند؟ تعهد دادند از خود؟ کسی که بخواهد سلطنت پیدا بکند این تعهدات را باید بدهد. ایشان تعهد داده و همین التزاماتی که حالا دارد می‌دهد، آنوقتها هم داده است و بعد از آن تعهدات و التزامات این کارها را کرده است. حالا یک تعهد دیگری که می‌دهد یعنی حالا فرق کرده است این تعهد با آن تعهد؟ حالا تعهدی است که دیگر قابل برگشت نیست. تعهد نوقت برگشت داشته، اما حالا تعهد دیگر قابل برگشت نیست؟ حالا این اشتباهاتی که کرده چطور جبران شده است؟ ده سال عمر یک انسان را نه یک انسان، آنقدر انسان را ده سال در حبس در یک محفظه به آن وضع، با آن شکنجه‌ها، با آن اذیتها، با آن اهانتها، ده سال پانزده سال شاید کمتر شاید بیشتر عمر اینها را تلف کرده اینها جبران چه است؟ همین تعهد آقا جبران کرد اینها را؟ که من تعهد کردم؟! کسی که این قدر جنایت کرده حالا به مجرد اینکه آمد و تعهد کرد می‌خواهد قضیه تمام شود؟ (حالا- ما فرض می‌کنیم که خوب تعهد ایشان صادقانه است فرض است این...). رضا شاه به مرحوم فیروزآبادی (وقتی آمده بود به نجف در حرم ایشان را ملاقات کرده بود) رضا شاه گفته بود «من مقلد شما هستم» مرحوم فیروزآبادی گفته بود: «مطلب معلوم است». کتاب ایشان مرا یاد کتاب موش و گربه انداخت امروز، کتاب ارزنده ای است، کتاب آموزنده ای است، این همون وضع حال سلاطین و قلدرها را در وقت قدرت و در وقت کمی قدرت، وضع حيله بازی آنها را مجسم کرده است به اسم کتاب موش و گربه، که سجاده را یکوقت انداخته و نماز خوانده و توبه کرده و پیش خدا استغفار کرده که من دیگر کاری نمی‌کنم. تا این موشهای بیچاره بازی خوردند و برایش چیزی بردند ولی خوب بعدا پنج تاشون را یکمرتبه گرفت. آنوقتها یکی یکی می‌گرفت حالا- پنج تا پنج تا. ما می‌دانیم که شما توبه تان همان توبه گریگ است. همان توبه گریگ است. اینها را ملت دیگر می‌داند لکن آنقدر شما زحمت می‌کشید و مرتب حرف می‌زنید. این آیات عظام و علمای اعلام که حالا ایشان می‌گویند که هدایت کنید مردم را چه بکنند! اینها کسانی بودند که تا دیروز هر وقت ایشان صحبت می‌کرد ارتجاع سیاه اسم آنها بود. در لغت شاه اینها مرتجعین بودند آنهم مرتجعین سیاه. در یکی از نطق‌هایشان (آنوقت که ما در قم بودیم) در یکی از شهرهای ایران گفت که: «از اینها از این مرتجعین مثل حیوان نجس احتراز کنید.» آن حیوان نجس که آنوقت گفت. حالا- آیات عظام شد و علمای اعلام. اگر مهلتش بدهند این آیات عظام و علمای اعلام که نفس بکشد نفس دوم باز حیوان نجس اند. این اشتباهات که همه اش تعمدات بوده است و همه اش کارهای عمدی بوده است و خیانتها همه عمدی بوده است و ایشان گفت اشتباهات شده است اینها، اگر چنانچه این ملت به این مهلت بدهند. تمام این اشتباهات دوباره از سر گرفته می‌شود. الآن این یک حيله ای است که ایشان مرتکب شده اند از آن طرف با نطق خود که: من متعهدم دیگر از این کارها نکنم بیاید به حال ایران فکر کنید، بیاید همه تون فکر ایران باشید! ما به ایشان می‌گوییم که: ما چون فکر ایران هستیم این حرفها را داریم می‌زنیم. این ملت که می‌بیند ایران را شما از دست آنها دارید خارج می‌کنید، همه قلدرها را بر ما مسلط کردی همه مخازن ما را بردی. از این جهت است که این ملت قیام و نهضت را کرده و ما هم برای این است که به فکر ایران هستیم و داریم فکر ایران را می‌کنیم. با شما که مبدا اشتباهات (به قول خودتان) و تعمدات (به قول ما) هستید، مبارزه می‌کنیم. فکر اسلام، فکر کشور مسلمان، فکر این مستضعفین ما را وادار کرده است که با شما این طور مبارزه و مخالفت بکنیم. پس بیاید فکر ایران را بکنید ما فکر ایران می‌خواهیم بکنیم. فکر

ایران هستیم نه اینکه چون ما با شما مبارزه کردیم پس از فکر ایران رفتیم. باز این حرفها را رها نمی کند. چه عنصری است این آدم؟ چه کسی را می خواهد بازی بدهد. این الآن به نظرش چه رسیده است؟ کی را می خواهد بازی بدهد از این حرفها؟ می گویند که اگر ایشان نباشند، ایران نیست، همانطور که ایشان سرشان را زمین بگذارند، آن روزی که بالاخره ایشان خواهند مرد (هر چه زودتر!) آن روز به فرمایش ایشان دیگر ایرانی در کار نیست. بالاخره پس ایران از دست ما رفته است. بعد از ده روز دیگر، یا بعد از (مثلاً) چند ماه دیگر... به فرمایش ایشان ایران دیگر رفتنی است. چون کسی که ایران را نگه داشته ایشان است. وقتی ایشان نباشد ایران دیگر نیست. چو ایشان نباشد تن من مباد و باید عوضش کرد. این راهی است که ایشان تشبث کرده و همان راه خدعه است، که دیروز وزیر ایشان آمده و گفته است که... (اربابها دیکته می کنند این حرفها را) امروز هم خود ایشان آمدند (و گفتند) که: اشتباه کردیم... همین امروز در جاهای مختلف ایران، در تهران، در جاهای دیگر همان حرفهایی بود که می گفتند. تشبث دومشان هم این بود که پناه به سرنیزه بردند. الآن دو پناهگاه ایشان دارند. یکی چماق است، چماق اشرا را یا آنهایی که اجیر کرده اند، پول می دهند یک اشرا را اجیر می کنند و با چماق به جان مردم می اندازند. یکی هم سرنیزه است با آن به جان اشخاصی که در خیابان عبور می کنند می زنند. این سرنیزه تا زگی ندارد. مدتی است که تحت سرنیزه ما زندگی می کنیم. ...ایشان دیگر پناهگاهی ندارد جز سرنیزه شما. آقای می گفت (حالا هم اگر یک خورده رهاش کنند باز می گوید این حرف را عجیب است که امروز نگفته) «ملت شاه دوست»! اصفهان داشت فریاد مردم بلند می شد و داد و قال می کردند که «مرگ بر این سلطنت پهلوی» ایشان در نطقش می گفت: مردم اصفهان شاه را... مردم ایران به تخت و تاج علاقه دارند. علاقه ذاتی این مردم به این تخت و تاج دارند. این مطلب ایشان است که: مردم رژیم سلطنتی را می خواهند... الآن این همه فریادها برای این است که احتمال می دهند خدای نخواست (مثلاً) رژیم سلطنتی بهم بخورد. از این جهت به خیابانها می ریزند و فریاد می زنند. این هم یک تشبثی است می کردند که به سرنیزه و چماق پناه بردند... تا حالا مدتی است که این مسئله هست و فایده نکرده. یعنی این حکومت نظامی که از قوانینش مثلاً این است که اعلام کرده اند به اینکه بیش از دو نفر نباید اجتماع بکنند، اگر اجتماع بکنند چه خواهد شد. در پشت سر اعلامیه و این حرفها. هفتاد هزار نفر، صد هزار نفر، پانصد هزار مردم حرکت می کردند و نظامیان می ریختند و می زدند این حکومت نظامی نتوانست در مردم تاثیر بکند. مردمی که از جان خودشان گذشته اند دیگر نمی شود با حکومت نظامی اینها را جلوگیری کرد. مردمی که جوانانشان را می دهند و بعدا افتخار می کنند، یک زنی که اولادش را، جوانش را فدا می کند و بعد هم می گوید که من مفتخرم به اینکه همچنین خدمتی به اسلام کردم. این نمی شود دیگر با سرنیزه (جلویش را گرفت). مگر سرنیزه غیر از این است که آدم را می کشد. او هم می گوید من می خواهم مرا بکشند! این نمی شود با سرنیزه، این راه حلهایی احمقانه است که یقوت حکومت آشتی می آورند که آن بساط را درست کنند حالا حکومت نظامی آورده اند... مگر تا حالا حکومت نظامی نبوده است؟ بله حاکم نظامی نبوده است یعنی یک نفر وکیل بوده و حالا حاکم شده اما حکومت؟! این طرز حکومت نظامی نیست. یعنی همه ایران حکومت نظامی بود. بعضیها رسمی بود بعضیها غیر رسمی بود، مردم حکومت نظامی را دیدند، دیگر چیز عجیبی نیست که حالا به چشم مردم عجیب بیاید و بترسند. دیگر عادی مردم است. کسی خیال کند حکومت نظامی راه حل است، یا دنبال این مثلاً آمریکا خیال بکند به اینکه کودتای نظامی بشود... رژیم را می برد و نظامیان سرکار می آیند. مگر می شود؟ در مردم مگر تاثیر دارد این. مردم عادت کردند به حکومت نظامی ها... سابق الايام که مردم آشنا به این مسائل نشده بودند اگر یک نظامی می آمد توی بازار و هر غلطی می خواست بکند کسی نبود بگوید نه. اگر دو تا ستاره روی شانه کسی بود دیگه وامصیبتا. هر جا می رفته هر کاری می خواسته بکند و هر شرارتی بکند کسی نبود که بگوید نه. اما حالا خودش هم بیاید وسط مردم می ریزند تکه تکه اش می کنند، حالا غیر آن وقت هاست. این ملت غیر آن ملت است، این تحول که حاصل شده است از برای این ملت مردم را عوض کرده است. یک چیز دیگری هستند اینها یک موجودات دیگری شدند اینها. اینکه حکومت نظامی بشود یا مثلاً یک رژیم

نظامی روی کار بیاید اینها دیگر حوصله اش را ندارند. برای اینکه حکومت نظامی همین است که اینها دیدند و همراه با آن مبارزه کردند و از آن کتک هم خوردند و مردم هم از آنها کشته شده اند. همه اینها را مردم دیدند وقتی بنا شد آن آدم را بکشند، چه رژیم نظامی باشد چه حکومت نظامی باشد چه عادی باشد! مردم تن داده اند به کشته شدن. بنابراین، اینها راه حل نیست، که کسی بخواهد حل کند یک قضیه ای را یعنی درد مردم را دوا بکند. در روزنامه شوروی هم یک چیزی نوشته بود (یکی از اتباع آمریکا هم یکی از دوستان شاه هم همین ها را تکرار کرده بود. آن به تعبیر دیگر آمده این به تعبیر دیگر)، به تعبیر اینکه این روحانیونی که در این قضایا مخالفند با شاه، این اصلاحات ارضی ضرر به آنها زده است، از این جهت منافعشان در خطر شده است و اینها مخالفت می کنند. اینهم گفته است که فلانی غرض شخصی دارد با شاه... اما اینکه او نوشته است، اینهم اشتباه است، روحانیون حالا زندگیشان خیلی بهتر از آن وقتی است که اصلاحات ارضی نشده بود. مسئله چیزی است که زندگیشان چطور است؟ زندگی روحانیون حالا صد درجه بهتر از آن وقتهاست چون که بهم نخورده. اگر نفوذ کلمه ندارد، که مسلما دارند، اگر ندارند چطور ایشان تشبث کرده اند که ای مراجع عظام و ای علمای اعلام بیاید و مردم را هدایت کنید که چه بکنید... یکدفعه وقتی جواب کاغذ مراجع را می دهد (در همان اوایل امر)... می نویسد که «شما بروید همان ارشاد عوام را بکنید». یعنی شما حق دخالت در امور مملکت ندارید... باید گفت ما ارشاد عوام را کردیم، عوام الآن هدایت شدند و ارشاد شدند و شما خواب بودید. آنها ارشاد شدند، حالا که ارشاد کردند تشبث پیدا کردید که دیگر ما را ول کنید. به ایران فکر کنید. اینها تشبثات است فایده ندارد، چیزی غیر از یک کلمه نیست و اینکه این رژیم برود و این آمریکا شوروی و انگلستان و همه اینها که در سفره ایران که افتاده مجانی دارند استفاده می کنند، اینها دست مجانی شان را بردارند. ما که نمی خواهیم به اینها نفت ندهیم تا دست و پا بزنند که یک ملت‌هایی را از سرما خواهیم شکست، نخیر ما می خواهیم نفت ما در اختیار خودمان باشد. هر مقدار دلمان می خواهد بفروشیم و می فروشیم، هر رژیمی که بیاید می خواهد نفتش را بفروشد، اما نه اینطور که ما با غارتگری مخالفیم نه فروش نفت، نفت را به قیمت صحیح خودش می فروشیم و ارز می گیریم، پول می خواهیم ما، می خواهیم برای مردم صرف بشود. اینجا نفت ما را زیادتر از آن اندازه که باید استخراج کنند استخراج می کنند، پول هم که نمی گیرند، یا آهن پاره یا طیاره های به آن قیمت‌های گراف می گیرند آن مقداری هم که می گیرند صرف این ملت نمی شود. الآن این ملت بیچاره چی دارد؟ شما چهار تا بازاری مثلا (سرمایه دار) تهران را با چار تا اربابهایی که از همین طعمه ارتزاق می کنند، نگاه کنید، شما پایتان را تو زاغه ها بگذارید شما پایتان را توی دهات بگذارید بروید خوزستان و دهات خوزستان را ملاحظه کنید. تاسف دارد، خدا می داند، شط آب دارد، من یکوقتی (سی سال، چهل سال پیش از این بود) عبور کردم از خوزستان می خواستم عتبات برم خوب این آب یک شط آب است یک رود و دو رود نیست. یک شطی است که کشتیرانی تویش می شود. زمین تا چشم کار می کند زمین افتاده و هیچ زراعت ندارد. من تو ذهنم آمد که شاید خاک این لیاقت زراعت ندارد به جایی پیاده شدیم من رفتم خاکش را امتحان کردم، خاک خوبی است، لکن دست خیانت نمی گذارد. آب از اینجا دارد هرز می رود. زمین هم اینجا افتاده است و مردم خوزستان اگر بچه هایشان مریض بشوند، (بخواهند) پیش طبیب بروند، طبیب نیست! هیچ چیز ندارند، از ده تا ده، بیست تا ده یکوقت می بینی یک درمانگاه نیست تمدن بزرگ این است؟ در بعضی جاها اصلا درمانگاه نیست طبیب نمی داند چه؟ در روزنامه های خودشان نوشتند که: آب آنقدر نیست که صبح این بچه ها از خواب بلند می شوند و چشمشان تراخمی است. که به خاطر حکومت فاسد این تراخما هست، نوشته که: آب ندارند که چشمش را تر کنند!... با بول چشم این بچه را که بر اثر تراخم به هم چسبیده تر می کنند. برای نداشتن آب (تو روزنامه اینطور نوشته بود). یک همچنین زندگی ما داریم. در اثر اشتباهات آقا... حالا بعد از این اشتباهات نمی روند، ایران می شود تمدن بزرگ، اشتباهات شما یکی دو تا و ده تا، تعمدات شما یکی و دو تا و ده تا نیست. هی از ما روزنامه نگارها می پرسند به اینکه خوب شما چرا با شاه بد هستید؟ چرا دارد؟ آخر شما برسید این ملت این فریاد بچه ها و این فریاد بزرگها، ببینید چه کرده است، این آدم که با او بد هستند؟

با او بد هستند از بابت اینکه دشمنی شخصی با هم دارند؟ سی ملیون دشمن شخصی هست؟ یا خیر. به این سی ملیون اینقدر خیانت کرده است و آنقدر جنایت کرده است در این... دیگر راه آشتی نیست! راه نیست که کسی بگوید که شما اشتباه هایتان تا حالا هیچ، حالا- از این به بعد انشاء الله دیگر اشتباهی نمی کنند. راه نگذاشتی برای این کار. امکان ندارد یک چنین مطلبی اگر یک روحانی، یک سیاسی، یک بازاری، یک دانشگاهی بخواهد به مردم بگوید که بیایید با هم سازش کنیم. شاه امروز آمده است توبه کرده، استغفار کرده، خوب بیایید ببخشید این را. این را مردم خائن می دانند، چی را ببخشند؟ مگر یک مطلبی قابل بخشش است. آقا بچه ها و جوانهای ما را به خون کشیده است. چه چیز را ببخشیم ما، این آدم مملکت ما را به باد داده. کجایش را ببخشیم؟ از حالا- به بعد چی؟ خانواده های مردم را به عزا نشانده. حالا- بسم الله الرحمن الرحیم تمام شد قضیه، ببخشید من اشتباه کرده بودم. این حرف شد برای ما؟ برای کی این حرفها را می زند؟ در هر صورت مسیر همین است. هر که غیر از این فکر کند خائن به ملت است! خائن به مملکت است هر کس غیر از این فکر کند، خائن به اسلام است. اگر این مهلت را بدهید، فردا نه اسلام برای شما می ماند، نه مملکت برای شما می ماند، و نه خاندان برای شما می ماند، مهلت ندهید او را فشار بدهید این گلو را تا خفه بشود. انشاء الله خداوند همه تان را توفیق بدهد و مؤید باشید. خداوند شر این اربابها را از سر ما کم کند. والسلام» (۴) بخش دوم دیدار امام با سران اپوزیسیون پس از استقرار امام خمینی در پاریس گروهی از شخصیتهای سیاسی و مذهبی و روحانی به فرانسه رفتند و با ایشان ملاقات کردند. یکی از دیدار کنندگان مهندس مهدی بازرگان، رهبر سازمان نهضت آزادی ایران بود. موضع مهندس بازرگان در جریان بحران ایران در سال ۱۳۵۶ و سپس انقلاب سال ۱۳۵۷ بدین شرح بود: «حفظ قانون اساسی سال ۱۲۸۵ و متمم آن (بدون اضافات بعدی) به عنوان ضامن اجرای اصول و احکام اسلامی است و اگر آن را نفی کنیم منطقا و قانونا هرگونه مدرک محکومیت رژیم شاه را از دست می دهیم. به معنای ضامن سلطنت نیز هست، چون سراسر به خلاف آن عمل کرده، خود را قانونا معزول ساخته است.» (۵) به عقیده بازرگان، در روند مبارزه «لبه تیز حمله فعلا بهتر است به استبداد باشد نه استعمار، جنگ کردن در دو جبهه مانع پیروزی است و مصلحت در برانگیختن سیاست آمریکا و اروپا، که علیه خودمان و به سود و حمایت شاه است، نخواهد بود.» به عقیده رهبر نهضت آزادی ایران «هدف نهایی سرنگونی رژیم است ولی این هدف باید در چهار مرحله اجرا شود، مرحله اول رفتن شاه، مرحله دوم نظارت و محدودیت جانشینان او در چهار چوب قوانین موجود و آزادیها، مرحله سوم کار کردن روی افکار و افراد و تشکل و تربیت و تجهیزات، مرحله چهارم تبدیل (رژیم) به جمهوری اسلامی.» بازرگان، ضمن تاکید بر ایجاد حکومت اسلامی می گوید: «... اما هنوز روی کیفیت حکومت اسلامی از جهات عدیده، ایدئولوژیکی، اقتصادی، سیاسی، اداری و غیره به قدر کافی و مقبول کار نشده، همچنین رهبری انحصاری روحانیت، که در گذشته امتحان خوبی نداده، سابقه و تجربه و صلاحیت فنی لازم ندارد. کنار زدن و خارج از حق و وظیفه کردن گروههای ملی غیر مذهبی با حسن نیت و با صلاحیت، به خلاف مصلحت است.» (۶) مهندس بازرگان، مشخص ترین چهره اپوزیسیون از سال ۱۳۴۱، با سابقه مبارزات ستیزگرانه علیه رژیم شاه که منجر به محاکمه و محکومیت او و یارانش به زندان طولانی گردید، با چنین عقاید و نظریاتی که شرح داده شد، روز ۳۰ مهرماه ۱۳۵۷ در نوفل لوشاتو، به دیدار امام خمینی می رود. در مذاکرات آن روز، که دکتر یزدی و آقای اشراقی نیز حضور دارند، نقطه نظرهای طرفین در زمینه شیوه مبارزات آینده برای براندازی رژیم شاه، مقابله با کارشکنی های دولتهای بزرگ و برخورد با دشمنان انقلاب و برخی مسائل دیگر، یکسان نیست: «...مختصری از وضع ایران، عقب نشینی های شاه و امکان توسعه فعالیت و پیشروی و پیروزی صحبت کردم و گفتم، انتخابات مجلس که وعده آزادی آن را داده اند، فرصت خوبی برای نفوذ و موفقیت خواهد بود و شاه را می شود به تدریج بیرون انداخته و از راههای قانونی و مجلس مؤسسان تغییر نظام داد.» پاسخ امام خمینی صریح و انقلابی است، ایشان بلافاصله اشکال کرده و گفتند: «شور و هیجان مردم خواهد خوابید.» بازرگان ادامه می دهد: «...از کارشکنیهای حتمی دولتهای بزرگ و لزوم دقت و تدبیر در پیشروی صحبت کردم. فوق العاده متعجب شدم که دیدم ایشان مسائل را ساده می گیرند و نمی

خواهند وجود یا اثر آمریکا را قبول کنند. گفتم: بالا-خره باید آمریکا را با قدرت و موقعیتی که دارد، به حساب بیاوریم، جواب دادند: چون حرف ما حق است، آمریکا مخالفت نخواهد داشت. ما نمی‌گوییم نفتمان را به آنها نمی‌فروشیم، می‌فروشیم ولی به قیمت عادله‌ای که خودمان در بازار آزاد مشتری تعیین نماییم (....) پرسیدم جنابعالی چگونه اوضاع و تکلیف را می‌بینید؟ باز هم ساده‌نگری و سکینه و اطمینان ایشان به موفقیت نزدیک، مرا به تعجب و تحسین انداخت. مثل اینکه قضایا را انجام شده و حل شده دانستند گفتند: شاه که رفت و به ایران آمدم، مردم نمایندگان مجلس و دولت را انتخاب خواهند کرد. منتهی چون کسی را نمی‌شناسم، از شما می‌خواهم افرادی را که مسلمان و مطلع و مورد اعتماد باشند، علاوه بر خودتان و دکتر یزدی معرفی کنید...» (۷) دکتر کریم سنجابی، به عنوان رهبر جبهه ملی نیز، دوبار (۱۳ و ۱۴ آبان ۱۳۵۷) با آیت الله خمینی در نوفل لوشاتو، ملاقات و مذاکره کرد. سنجابی، به قصد شرکت در کنفرانس بین‌المللی سوسیالیست‌ها در کانادا، همراه حاج محمود مانیان و مهدیان، به پاریس رفته بود. در اولین دیدار با امام خمینی علاوه بر این دو نفر سلامتیان، اشراقی و حاج احمد خمینی نیز حضور داشتند. دکتر ابراهیم یزدی، چگونگی مذاکرات آن روز دکتر سنجابی با آیت الله خمینی را بدین شرح روایت کرده است: «آقای دکتر سنجابی در کنار امام نشستند و پس از مبادله تعارفات معمولی، کمی آهسته و تقریباً به صورت «در گوشه» شروع به صحبت با امام کردند. امام، به صدای بلند که ما بشنویم گفتند که «ما، مطلب در گوشه نداریم و شما می‌توانید صحبت‌های خود را آزادانه بیان کنید». روزنامه اطلاعات دیدار دکتر سنجابی را با آیت الله خمینی، به نقل از خود او، بدین شرح نقل کرده است: «...من ابتدا به عنوان یک مسلمان و یک ایرانی، حضور حضرت آیت الله خمینی که امروز تمام حرکات ایران زیر نظر ایشان قرار دارد رسیدم و گفتم همان طور که هر فرد مسلمان روزی چند بار خدا را به شهادت می‌گیرد، من خدا را به شهادت می‌گیرم که با هیچ سیاست خارجی به طور مستقیم و یا غیر مستقیم ارتباط ندارم و در هیچ جمعیت سری، یا غیر سری ارتباط ندارم و با مقامات دولتی و یا دربار ایران گفتگو و مذاکره نکردم (....) برای این به اینجا آمده‌ام تا آنچه را تشخیص می‌دهم بیان کنم و موضع جبهه ملی را برای شما تشریح کنم و بعد، به طور خلاصه وضع مملکت را از جنگ جهانی دوم و ورود قوای بیگانه و کوشش جبهه ملی، تحت رهبری دکتر مصدق و ملی شدن صنعت نفت و ادامه جبهه ملی را برایشان توضیح دادم. ایشان صحبت‌هایی کردند، قرار شد جلسات دیگری حضورشان صحبت بشود. چون بعضی از عناصر آنجا نبودند...» (۸) بعد از این دیدار قرار شد سنجابی بعد از ظهر روز بعد به دیدار امام خمینی بیاید. پیش از این دیدار، سنجابی طی اعلامیه‌ای، انصراف خود را از شرکت در اجتماع سوسیالیست‌ها در کانادا، اطلاع داد. به گفته دکتر یزدی پس از لغو برنامه سفر کانادا از جانب دکتر سنجابی برای تعیین ملاقات دوم با امام تماس گرفته شد. در این مرحله، امام پذیرفتن ایشان را مشروط بر اعلام صریح مواضعشان، در مورد سلطنت و شاه دانستند، زیرا دکتر سنجابی در مصاحبه‌ای که قبل از سفر به پاریس در تهران انجام داده بودند و در مطبوعات چاپ شده بود اعلام کرده بودند که از نظر او، مسئله عمده و اساسی دموکراسی و آزادی است، نه رژیم سلطنتی یا جمهوری. (...). آقای حاج مانیان که از مبارزین و معتمدین مردم و خوشنام و سابقه دار بازار هستند و همراه دکتر سنجابی به پاریس آمده بودند، متنی را که دکتر سنجابی تهیه کرده بود آوردند و به امام ارائه دادند و ایشان با اضافه کردن یک یا دو کلمه به متن، آن را پذیرفتند. (۹) دکتر سنجابی در مورد متن بیانیه می‌گوید: «...بعدا راجع به نظریات سیاسی و حقوقی ما، با حضرت آیت الله مذاکراتی شد. اشخاص آمدند و رفتند، من این طرح سه ماده‌ای را به خط خودم نوشتم و خدمتشان فرستادم. ایشان به خط خودشان واژه استقلال را به آن اضافه کردند. آن وقت امضا کردم و فردای آن روز فرستادم خدمتشان...» (۱۰) متن بیانیه اعلام مواضع دکتر سنجابی بدین شرح است: بسمه تعالی یکشنبه چهارم ذیحجه ۱۳۹۸ مطابق با چهاردهم آبانماه ۱۳۵۷. ۱. سلطنت کنونی ایران با نقض مداوم قوانین اساسی و اعمال ظلم و ستم و ترویج فساد و تسلیم در برابر سیاست بیگانه فاقد پایگاه قانونی و شرعی است. ۲. جنبش ملی اسلامی ایران با وجود بقای نظام سلطنتی غیر قانونی، با هیچ ترکیب حکومتی موافقت نخواهد کرد. ۳. نظام حکومت ملی ایران باید بر اساس موازین اسلام و دموکراسی و استقلال به وسیله مراجعه به

آراء عمومی تعیین گردد. دکتر کریم سنجابی (۱۱) پس از آن، آقای دکتر سنجابی به همراهی آقایان حاج مانیان و مهدیان و احمد سلامتیان آمدند و در جلسه ای با حضور مرحوم اشراقی، حاج احمد آقا و نویسنده (دکتر یزدی) در خدمت امام بیانیه مذکور عنوان گردید. امام درباره مواضع قبلی خود، مجددا توضیحاتی داده و اضافه کردند: «اگر امروز شاه در موضع ضعف قرار گرفته است بخواهیم به او مهلت بدهیم و کمی سست بیایم تا او بتواند از این مهلکه جان سالم بدر برد، مجددا که قدرت پیدا کند، دمار از روزگار همه بر خواهد آورد. نباید به او فرصت داد، و گرنه، مردم مایوس می شوند.» سپس دکتر سنجابی گفت: این بیانیه که دستور العملی برای ماست، به عنوان سندی در خدمت شما بماند. آنگاه سؤال کرد آیا می تواند این مواضع را در تهران اعلام نماید. امام جواب دادند هر کجا که می توانید آن را اعلام کنید. از همین در که بیرون می روید، می توانید آن را اعلام کنید. پس از پایان ملاقات، دکتر سنجابی بیرون آمد. جمع کثیری از خبرنگاران خارجی اجتماع کرده بودند. یکی از همراهان ایشان متن را همانجا خواند و ترجمه کرد، که بلافاصله تمامی خبرگزاریها، آن را مخابره نمودند... (۱۲) سفر مهندس بازرگان و دکتر سنجابی به پاریس و ملاقاتشان با آیت الله خمینی از سوی محافل سیاسی و مطبوعات، مورد بحث و تفسیرهای ضد و نقیض قرار گرفت و به صورت مصاحبه مطرح گردید. خبرنگار مجله عربی المستقبل، مقدمات تشکیل جبهه مشترک را عنوان کرد و از امام خمینی پرسید: «سؤال: در این اواخر، عده ای از شخصیت‌های مخالفین در ایران را استقبال کرده اید و در بین آنان دکتر سنجابی نیز بوده است و گفته شده کسانی را که شما با آنان گفتگو کرده اید، با رای شما مبنی بر ضرورت سرنگونی شاه و خانواده اش موافقت کرده اند. آیا این اتخاذ نظر مقدمه تشکیل یک جبهه مشترک برای مخالفین به حساب می آید؟ جواب: جنبش اسلامی کنونی ملت ایران، همه جامعه را در بر گرفته و به همین صورت هم به پیش می رود و متذکر می شویم که ما، با هیچ جبهه و دسته ای رابطه نداشته و نداریم و هر کس و یا هر گروهی که مسائل ما را نپذیرد، او را نمی پذیریم...» (۱۳) امام خمینی، در مصاحبه دیگری با گزارشگر رادیو - تلویزیون آلمانی زبان سویس، شایعه ائتلاف با جبهه ملی را رد کرد: «سؤال: شما، حضرت آیت الله، با کریم سنجابی از جبهه ملی در پاریس بحث مهمی داشتید. آیا شما با این حزب سیاسی، مشترکا مبارزه خواهید کرد؟ یعنی آیا ائتلاف می کنید؟ جواب: من مسائل و مطالبی که داشتم، و امکان ندارد یک قدم از آنها برگردم، به ایشان گفتم و ما، با جبهه خاصی ائتلاف نداریم. همه ملت با ما و ما با ملت هستیم و هر کس این مطالبی که ما داریم و عبارت است از استقلال مملکت و آزادی همه جانبه و جمهوری اسلامی که قائم مقام رژیم سلطنتی است، با آنها موافقت کند، از گروه ماست و از ملت است و اگر موافقت نکند، بر خلاف مصالح اسلام و ملت گام برداشته است و ما هیچ ربطی با او نخواهیم داشت و آنهایی که با ما موافقت کنند، ما هم با آنها همصدا خواهیم بود، لکن ربط خاصی با کسی نداریم.» (۱۴) بخش سوم دیدار نمایندگان دولت فرانسه با امام خمینی طی اقامت امام خمینی در پاریس، نمایندگان دولت فرانسه، چند دیدار و گفتگوی رسمی با ایشان به عمل آوردند. در این ملاقاتها عموما حجج اسلام احمد خمینی و اشراقی حضور داشتند. ترجمه مذاکرات از فرانسه یا انگلیسی به وسیله صادق قطب زاده و دکتر ابراهیم یزدی انجام می گرفت. همچنین دکتر یزدی متن مذاکرات را یادداشت می کرد. اولین دیدار نمایندگان رسمی دولت فرانسه با امام خمینی روز ۲۲ مهر ماه ۱۳۵۷، در آپارتمان دکتر غضنفرپور، محل اقامت موقت امام این دیدار صورت گرفت. دانشجویان ایرانی مقیم پاریس، به ابتکار و دعوت اتحادیه انجمنهای اسلامی در اروپا، به مناسبت حضور امام خمینی در پاریس، جلسه ای ترتیب داده بودند و تقاضا داشتند امام در آن جلسه حضور یابد. نمایندگان اتحادیه، قبلا هم برای دیدار امام مراجعه کرده بودند ولی شرکت ایشان در جلسه انجمن دانشجویان دارای جنبه های مثبت و منفی بود. به لحاظ سیاسی، برای از بین بردن محدودیتهای دولت فرانسه، مفید بود بخصوص از این جهت که طبق برنامه دانشجویان، پس از انجام مراسم نماز جماعت و سخنان امام قرار بود کنفرانس مطبوعاتی برگزار شود. نمایندگان دانشجویان پس از جلب نظر امام با انجام برنامه مزبور، دعوتنامه و اطلاعیه هایی در این مورد منتشر کردند. پس از انتشار اعلامیه مربوط، دو تن از طرف دولت فرانسه، به دیدار امام آمدند و رسماً اطلاع دادند که ایشان نمی توانند در

برنامه دانشجویان شرکت کنند. آنها در این ملاقات، حدود فعالیت‌های قانونی امام را به شرح زیر بیان کردند: «مصاحبه با خبرنگاران مطبوعات، رادیو - تلویزیون های فرانسوی و غیر فرانسوی همچنین شرکت در برنامه های نماز جماعت و شرکت در میتینگها ممنوع است.» امام خمینی در پاسخ به اظهارات نمایندگان دولت فرانسه اعلام کرد که این محدودیتها نمی تواند شامل صدور بیانیه و پیام از جانب ایشان باشد، بلکه محدود است به آنچه در محیط فرانسه صورت می گیرد. نمایندگان مزبور، رونوشت نامه رئیس شهربانی کل جمهوری فرانسه را که رسماً ممنوعیت شرکت امام خمینی در برنامه دانشجویان تاکید شده بود، تسلیم دفتر امام کردند. (۱۵)

پس از این ملاقات، امام خمینی و همراهان، به نوفل لوشاتو نقل مکان کردند، شرایط و محدودیت‌های دولت فرانسه، به طور موقت پذیرفته شد. در مکان جدید، علاوه بر دیدارهای روزانه، نمازهای جماعت نیز برگزار می گردید. چون فیلمبرداری ممنوع نبود، خبرنگاران و عکاسان از مراسم نماز جماعت فیلمبرداری می کردند. جلسه دانشجویان در روز یکشنبه، به اجتماع بزرگ دانشجویان و ایرانیان، در میدان سن ژرمن تبدیل شد. خلیل رضائی و هادی غفاری، که تازه از تهران آمده بودند، در آن اجتماع شرکت کردند. به دستور امام، دکتر ابراهیم یزدی، به نمایندگی امام از حاضران تشکر کرد و جریان ملاقات نمایندگان دولت فرانسه و محدودیت فعالیت‌های سیاسی را به تفصیل بیان داشت. دومین ملاقات نمایندگان دولت فرانسه با امام خمینی ملاقات و گفتگوی دوم نمایندگان رسمی دولت فرانسه با آیت الله خمینی روز ۲۰ آذر ۱۳۵۷ (۱۱ دسامبر ۱۹۷۸) پس از صدور بیانیه امام، در آستانه ماه محرم که به «پیروزی خون بر شمشیر» معروف شد، در نوفل لوشاتو، صورت گرفت. در فاصله ملاقات اول نمایندگان رسمی فرانسه در ۲۲ مهر تا این ملاقات، تغییرات سیاسی وسیعی در ایران روی داده بود، در این فاصله تلگرافهای فراوانی از سوی گروهها و شخصیت‌های مختلف در تجلیل از آیت الله خمینی، به مقامات رسمی مخابره شده بود، تظاهرات عظیم در شهرهای ایران به طرفداری از ایشان صورت گرفته بود. انقلاب ایران به رهبری امام، علیه رژیم استبدادی شاه به یک مسئله بین المللی تبدیل شده بود. حضور آیت الله خمینی در پاریس، فرانسه را به صورت یکی از مهمترین مراکز خبری در آورده بود. روند انقلاب، فروپاشی رژیم شاه را خبر می داد. دولت فرانسه به لحاظ منافع اقتصادی فراوانی که در ایران داشت، نمی خواست در برابر انقلاب ایران بایستد و موضع منفی و ضدیت با آن اتخاذ نماید. در چنین شرایطی دومین ملاقات نمایندگان دولت فرانسه با امام انجام گرفت. در این دیدار ابتدا آقای کلود شایه، نماینده وزارت امور خارجه فرانسه، با عنوان مدیر کل امور کنسولی، شروع به صحبت کرد و گفت: «دولتم، مرا برای دیدار شما فرستاده است، دولت متبوعه من نهایت احترام را برای شما قائل است. بی نهایت خوشوقتم که فرصت دیدار شما نصیبم شده است. وزیر و وزارت خارجه، توجه زیادی به حضور شما در فرانسه دارند. کشور فرانسه پناهمگاهی است برای تمامی کسانی که مشکلاتی دارند (...). من سئوالات سیاسی ندارم. مسئولیت من در وزارتخانه ام، مربوط است به امور تمامی فرانسوی هایی که در خارج هستند و تمامی خارجیانی که در فرانسه مقیم می باشند و یا از فرانسه عبور می کنند، یا پناهنده می شوند (...). دلیل حضور من این است که از زمره افراد معدودی هستم که می دانند وضعیت خارجی ها در فرانسه چیست و معیارها و ضوابط اقامت آنها در فرانسه کدام اند. همان طور که احتمالاً می دانید رژیم فرانسه دموکراتیک است و مردم می توانند آزادانه ابراز عقیده نمایند. اتباع خارجی هم وقتی به فرانسه می آیند، می توانند از همان ضوابط تبعیت کنند. دولت فرانسه در مورد فعالیت‌های شما در خاک فرانسه مشکلی دارد که حداقل آن بیان مطالب ایراد شده از جانب شماست. دولت ما با نهایت دقت، بیانات دیروز شما را خوانده است، به همین دلیل امروز من اینجا آمده ام. در بیانات دیروز شما، سه مطلب وجود دارد، دعوت به اعتصابات، دعوت به فرار سربازان ارتش و... دعوت به نافرمانی و ایجاد بلوا. (۱۶) اظهارات شما در این مورد از حد آزادی بیان گذشته است. قانون برای خارجیان، هر کس و به هر ترتیبی، از هر کجا که آمده باشند (...). یکی است. هر خارجی مقیم فرانسه می تواند نظام سیاسی کشور خود را مورد انتقاد قرار دهد و ما آن را می فهمیم (...). اما برای ما بسیار مشکل است که دعوت به نافرمانی و ایجاد مشکل و بلوا در کشور را بپذیریم (...). کسی که از کشوری تبعید شده است و بر ما وارد می شود ممکن است دوست ما باشد یا

بالعکس، فرق نمی‌کند. در هر موقعی و در هر شرایطی قوانین ما برای همه یکسان است. منظور من از دیدار شما این است که ناراحتی و عدم رضایت دولت فرانسه را نسبت به اعلامیه‌ای که دیروز صادر کردید، به شما ابلاغ کنم. پاسخ امام خمینی: «من از اینکه دولت فرانسه، بعد از سختگیری اولیه آزادمان گذاردند قدردانی می‌کنیم، البته از دولت فرانسه هم که آزادی در دین و آزادی بشر را محترم می‌شمارد، ما همین توقع را در آزادی بیان داریم و خودمان را آزاد می‌بینیم. اما در مورد سه یا دو مطلبی که گفتید، اول ناراحتی هایتان در مورد فرار سربازان، باید بگویم قضیه سربازی هر وقت این امر قانونی باشد و دولت هم قانونی باشد و مطابق با آراء ملت، سربازگیری را باید خودش اعلام کند که بیایند خدمت کنند. ایران، مع الاسف نه مجلس قانونی دارد، نه شاه قانونی و نه دولت قانونی. مع ذلک، سربازها را با سرنیزه به سربازخانه می‌برند. ما اعتقاد داریم که شاه و دولت غاصب است و اعتقاد داریم که سرنوشت ما باید در دست خودمان باشد و اینها، با زور سرنیزه حکم می‌کنند. ریشه اختلاف ما، با شما در همان اظهار عقیده است. سرباز، در یک دولت غاصب سرباز نیست. در یک دولتی که شاه غاصب است و بر تمامی مصالح ملت قیام کرده است، شاه یاغی است نه یک دولت، غاصب است. لذا، یک قیام مسلحانه هم شورش نیست بلکه ضد شورش است (...). اگر دولت فرانسه مایل نیست ما حرف حقمان را بزنیم، حرف خود را که همه آزادند حرف حقشان را بزنند، نگوییم، ما با ناراحتی به جای دیگر منتقل می‌شویم.» نماینده دولت فرانسه: «ما در مقام قضاوت نیستیم که شاه درست عمل می‌کند، یا آیت الله ما نمی‌خواهیم داخل این مقوله بشویم.» امام خمینی: «شما هیچ وقت به سفارت خودتان در ایران مراجعه کرده اید که این کشتارهایی که می‌شود علتش چیست؟ آنها می‌کشند! اسیر می‌کنند! مردم را حبس و تبعید می‌کنند. اینجا، دولت فرانسه می‌گوید ما صحبت نکنیم؟ مظالم آنها را نگوییم؟ آیا این آزادی است؟ اسمش آزادی است!» نماینده دولت فرانسه: «ما، نمی‌خواهیم از مطالب ما این طور استنباط شود که احساسی نسبت به آنچه در ایران می‌گذرد نداریم. اما اینکه گذاشته ایم شما کار کنید، یعنی جانبداری می‌کنیم. ما فرق قائل هستیم بین انتقاد، به هر شدت و وسعت، با بسیج مردم و دعوت به قیام و شورش.» امام خمینی: «به نظر من، دولت فرانسه در این امر در اشتباه است. مسئله امر به شورش است، قرار شورش است. امر به قیام مسلحانه ضد شورش است. برای فلج کردن شورش است. دولت فرانسه از شاه جانبداری می‌کند و این اشتباه است. باید از ملت پشتیبانی کند، شاه رفتنی است، شاه نخواهد ماند. ملت می‌ماند، اصل ملت است. شاه جانی است و برای حیثیت فرانسه ضرر دارد که از یک جانی طرفداری کند. فرانسه که آزادیخواه است در برابر مظلومان و آزادیخواهان می‌گوید فریاد زنید تا آنها جنایت خود را بکنند؟! این بر خلاف مصالح فرانسه است و فرانسه باید مصالح آتی خود را ببیند!» نماینده دولت فرانسه: «جسارت است اگر بخواهم در مقام خودم ایشان را درباره مسائلی که می‌گویند متقاعد کنم، ما در این معنائی که می‌گوییم تنها درباره مصالح مملکت صحبت نمی‌کنیم بلکه قوانین را رعایت می‌کنیم تا حداکثر آزادی بیان را تامین کنیم. ما نفوذ کلام و رهبری شما را می‌فهمیم و در نظر داریم، با توجه به تمام اینها، در نهایت صداقت مطالب شما را به اطلاع دولت متبوعه خود می‌رسانم.» امام خمینی: «شما می‌بینید که مردم ایران و تمامی، حتی ارتشها، چه احترامی به فرانسویها که به ایران می‌روند می‌گذارند و می‌دانند که چرا؟ چون من اینجا هستم و داد مظلومیت آنها را سر می‌دهم. من میل ندارم که این وضع عوض شود. مسائلی که پیش می‌آورد، خبرش به ایران برسد. نظرشان را ممکن است عوض کنند و من میل ندارم. من میهمان شما هستم. دولت فرانسه بهتر است تجدید نظر کند. من مایل هستم دوستی شما با مردم ایران برقرار باشد.» نماینده دولت فرانسه: «واقعیت این است که من برای بحث در زمینه مسائل سیاسی نیامده‌ام. مشکل ما، مشکل دولت فرانسه است. از فرصتی که دادید و مرا پذیرفتید، تشکر می‌کنم. ما برای شما احترام بسیاری قائل هستیم. اما، در هر حال برای آنکه نقطه ابهامی نباشد باید عرض کنم که ما، از قوانین خود عدول نمی‌کنیم. این قوانین ما فوق اشخاص است. با نهایت امانت، مطالب شما را هم به نظر مقامات بالاتر می‌رسانم و مجدداً تماس می‌گیرم.» (۱۷) سومین ملاقات نمایندگان دولت فرانسه با امام خمینی این ملاقات هنگامی صورت گرفت که چند روز قبل چند تن از وکلای مجلس فرانسه، راجع به ادامه اقامت امام خمینی در فرانسه سئوالاتی

کرده بودند. در ضمن مدت ویزای سه ماهه امام در شرف پایان بود و برای اقامت در فرانسه باید ویزای توریستی سه ماهه تجدید می شد. روز ۳۱ دسامبر (۱۰ دیمه) کلود شایه نماینده مخصوص کاخ الیزه و نیز، رئیس امور کنسولی فرانسه و ژاک روبر مدیر کل سیاسی و مسئول امور خاورمیانه و ایران در وزارت امور خارجه، برای دیدار و مذاکره با امام خمینی، به نوفل لوشاتو آمدند. متن این مذاکره به شرح زیر بود: کلود شایه: در ابتدای اقامت حضرتعالی، ما خدمتتان رسیدیم و قبلاً هم صحبت کرده و اطلاع دادیم که هیچ گونه ممانعتی برای ماندنتان در فرانسه وجود ندارد. امام خمینی: متشکرم. کلود شایه: حضرتعالی فراموش نفرموده اید که در دفعه قبل خطوط کلی جنبش را تشریح فرمودید. من در تماس خودم با مقامات عالی، اهداف نهضت را به آنها منتقل کردم. در عین حالی که توجه داریم که مسائل حضرتعالی، مسائلی است مربوط به امور داخلی ایران، مع ذلک حالا آمده ایم عرض کنیم که ما به تمامی این مسائل توجه داریم و توجه کرده ایم. شرایط قبلی به سرعت تغییر می کند و رو به جلوست و فکر نمی کنیم که باید به این مسائل مشغول شویم و توجه داشته باشیم. همکار من، که بیشتر از من صلاحیت دارد این بار، همراه من آمده است تا این توجهات را به نظر حضرتعالی برساند. وزیر امور خارجه (فرانسه) توجه خاص و عمیقی دارد که این شخص را همراه من به ملاقات جنابعالی فرستاده است. ژاک روبر: از فرصت و ملاقاتی که به ما داده و ما را پذیرفته اید تشکر می کنم و توجه شما را به این نکته جلب می کنم که همانطور که مسیوشایه گفتند، هدف ما دخالت در امور ایران نیست، بلکه منظور از این ملاقات و مذاکره کسب اطلاع است. دولت فرانسه علاقه مند است آنچه را که در دنیا اتفاق می افتد بفهمد و طبیعتاً در سیاست خود، مستقل عمل می کند. این اطلاعات را ما برای سیاست مستقل خود لازم می دانیم. ما، نسبت به مردم ایران علاقه قدیمی داریم. من، در وزارت خارجه فرانسه، مسئول امور خاورمیانه و امور ایران هستم. مسائل سختی که در ایران در ماههای گذشته رخ داده است توجه ما را به خود جلب کرده است. نفوذ قطعی شما در ایران ما را بر آن داشته است که خدمت شما برسیم و چند سؤال در این باره بکنیم. اولین مطلب تحلیل کلی از مسائل ایران خصوصاً راجع به دولت بختیار و احتمال تشکیل شورای سلطنت است. امام: مکرر گفته ایم که ما و ملت تحمل شورای سلطنت و شاه را نخواهیم کرد. تمامی بدبختی های ما از شاه و رژیم سلطنت است. بختیار هم مثل اسلافش چند روزی خواهد بود و کنار خواهد رفت. ژاک روبر: منظور شما این است که حتی رفتن شاه به خارج هم راه حل نیست؟ امام: خیر. ژاک روبر: آیا استعفای کامل (شاه) مورد نظر است؟ امام: استعفای کامل! او الآن هم کنار است. استعفا مطرح نیست. ما از اول او را قانونی نمی دانستیم. حالا هم که همه رای به خلع او داده اند. مردم رژیم سلطنت را نمی خواهند. همه را نفی کرده اند سلطنت خلاف قوانین ماست. ژاک روبر: آنچه که ما از اول این بحران فهمیدیم رژیم سلطنت بر اساس قانون اساسی ۱۹۰۶ است و ادامه این رژیم از قبل است. مسئله اساسی عدم اجرای قانون است که قدرت مذهبی را در درجه اول قرار می دهد آیا این تغییر کرده است؟ امام: اصل قانون اساسی این است که سلطنت و همه رژیم ها باید به تصویب مردم باشد. مسئله رژیم بدون رضایت مردم هیچ اساس ندارد. مردم الآن تماماً نه شاه و نه سلطنت پهلوی را می خواهند، و نه رژیم سلطنتی را. بلکه جمهوری، جمهوری اسلامی را می خواهند. ژاک روبر: بنابراین آنچه مطرح است سلطنت این یا آن خانواده مورد نظر نیست. آنچه در این قانون اساسی بجای سلطنت جایگزین می شود جمهوری - جمهوری اسلامی است. ممکن است بحثی درباره این جمهوری و اسلامی بکنید؟ امام: اصل جمهوری همین است که در مملکت شما هم هست که آراء عمومی مردم آن را تعیین می کند. اسلامی می گوئیم چرا که قانون اساسی ما بر اساس آن است. قانون اساسی فعلی را بررسی می کنیم آنچه با اسلام موافق است می پذیریم و هر جا که تناقض دارد رد می کنیم. جمهوری است یعنی دموکراتیک، و اسلامی است یعنی قانون آن اسلامی است. ژاک روبر: بجز ریاست جمهور آیا نظرتان حضور پارلمان، و احزاب و مقابله احزاب هم هست؟ امام: بله. همه اینها هست. ژاک روبر: آیا تغییر مثل فرانسه است؟ امام: بله، همین طور است اما قانون ما اسلام است. ژاک روبر: فرض کنیم که شاه رفته است. در چنین شرایطی کسانی که قدرت را در مرحله انتقالی به دست می گیرند تا انجام انتخابات آیا در دست مذهبی ها خواهد بود یا کسانی که مورد تایید مذهبی ها باشند؟ امام: در دست کسانی که ما

تعیین می کنیم و کسانی خواهند بود که شورایی آنها را تعیین خواهد کرد. ژاک روبر: از شرایط فعلی ایران متاسفم. آخرین سؤال ما درباره ارتش است. نظر شما چیست؟ آن را حفظ خواهید کرد؟ قدرت مذهبی با ارتش کنار می آید؟ امام: با اصل ارتش مخالفتی نداریم. هر کشوری ارتش لازم دارد. ارتش را باید تصفیه کرد. اشخاصی استفاده جو هستند و خائن اند. اما جناحهای دیگر خدمتگزار به وطن هستند و باید محفوظ بمانند. البته ارتش با این عرض و طول که بیشتر بودجه مملکت را فرو می برد قابل تحمل نخواهد بود. ژاک روبر: ما در این مسافرت (منظور مسافرت وزیر امور خارجه فرانسه به کشورهای همسایه ایران است) به کشورهای عربی اطراف خلیج رفته بودیم. از مسائل مربوط به ایران سخت ناراحتند که عدم ثبات ایران همه منطقه را به هم می زند. شاه حسین هم وقتی به فرانسه آمد از همین مسائل نگران بود، شاید هم حافظ اسد، که چه خواهد شد. مورد علاقه است که بدانیم به نظر حضرت آیت الله در آینده وضع ثبات منطقه چه خواهد شد. به علت اهمیت آن برای دنیا و وزن ایران در منطقه و دنیا، ثبات ایران را چگونه حفظ می کنید؟ امام: ثبات ایران با نبودن شاه بهتر حفظ می شود. بودن شاه عدم ثبات را به وجود آورده است، و تمامی ابعاد ملی، سیاسی و اجتماعی ایران فرو ریخته است. اینها باید در مدتی ترمیم گردد. اما در مورد ثبات منطقه، دولت ایران وضع ژاندارم را نخواهد داشت که برای حفظ مصالح دیگران امنیت را حفظ کند. اما ایران با سایر کشورهای منطقه در حفظ آرامش و ثبات همکاری خواهد کرد. ژاک روبر: یکی از کشورهایی که با ما صحبت می کرد، اظهار نگرانی می کرد که تحولات اخیر ایران ممکن است موجب تجزیه ایران بشود. آیا چنین چیزی امکان پذیر است؟ امام: این تبلیغات و تشبثات شاه است. دروغ است واقعیت قضیه این است که هرگز احتمال چنین چیزی نیست و واقعیت ندارد. ژاک روبر: مسئله مورد سؤال این است که روسیه قدرت بزرگ جهانی همسایه شماست که قرارداد ۱۹۲۱ را با ایران دارد و به موجب آن هر کشوری که به خاک ایران نیرو پیاده کند یا نیروهایی به مرزهای ایران نزدیک شوند و خطری برای روسیه باشد آنها به ایران نیرو وارد خواهند کرد. با توجه به اینکه روسها از این قرارداد صحبت می کنند و آمریکاییها ناوهای جنگی خود را به خلیج فارس آورده اند این سئوالها مطرح می گردد. امام: این قرارداد (با روسها) اصل آن غیر قانونی است اصل آن هم امکان به وجود آمدن را ندارد. آنطور نیست که هر کدام از این دو اجازه بدهند که دیگری وارد شود وقتی جنبش به حرکت در می آید باید تمامی جوانب آن را بپذیرد. ژاک روبر: دولت فرانسه مخالف جنگهای ابرقدرتهاست. امام: ما هم مخالفیم. ژاک روبر: در بین کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه کارهایی در حال انجام است. کارهایی انجام می شود در سطح سازمان ملل متحد و سایرین، که ما هم جزو آنها هستیم، تمام خارجیهای مقیم تهران نگران وضع آینده هستند که آیا این روابط ادامه خواهد یافت؟ چه خواهد شد؟ برخی اقلیتهای مذهبی، خصوصا یهودی ها ابراز نگرانی کرده اند نظرتان چیست؟ امام: بعد از استقرار حکومت اسلامی، قراردادها مورد بررسی قرار خواهند گرفت. آنچه که مورد قبول باشد و به مصالح ما باشد قبول می کنیم. خارجی ها و اقلیتها همه محترمند. اقلیتهای مذهبی در اسلام احترام دارند، آزادی دارند. بدانید آنها بهتر به زندگی خود ادامه خواهند داد. نماینده یهودیان آمد اینجا و من به آنها اطمینان دادم که با آنها به احترام رفتار خواهد شد. (۱۸) پی نوشت ها: ۱. ابراهیم یزدی، آخرین تلاشها، در آخرین روزها، انتشارات قلم، چاپ پنجم، ۱۳۶۳، صفحات ۴۳-۴۲. ۲. همان، صفحات ۴۶-۴۴. ۳. ندای حق، جلد اول، انتشارات قلم، گردآورده اتحادیه انجمنهای دانشجویان اروپا و امریکا، بهمن ۱۳۵۷، صفحات ۳۱ تا ۱۱۵. ۴. آخرین تلاشها، در آخرین روزها، صفحات ۴۶ تا ۵۵. ۵. شورای انقلاب و دولت موقت، و سیمای دولت موقت از ولادت تا رحلت و نامه سرگشاده مهندس بازرگان به امام خمینی، از انتشارات نهضت آزادی ایران، شهریور ۱۳۵۹، صفحات ۲۰-۱۹. ۶-۷. همان، صفحه ۲۲-۲۱. ۸. روزنامه اطلاعات، ۱۹ دی ۱۳۵۷. ۹. آخرین تلاشها، در آخرین روزها، صفحات ۳۱ تا ۳۳. ۱۰. روزنامه اطلاعات، ۱۹ دی ۱۳۵۷. ۱۱. تصویر بیانیه ضمیمه است. ۱۲. آخرین تلاشها، در آخرین روزها، صفحه ۳۳. ۱۳. مصاحبه مجله المستقبل با امام خمینی، ۱۵ آبان ۱۳۵۷ (۶ نوامبر ۱۹۷۸). ۱۴. مصاحبه رادیو - تلویزیون آلمانی زبان سویس با امام، ۲۵ آبان ۱۳۵۷ (۱۶ نوامبر ۱۹۷۸). ۱۵. ترجمه متن نامه رئیس شهربانی کل جمهوری فرانسه

بدین شرح است: جمهوری فرانسه - شهربانی کل دفتر رئیس شهربانی - پاریس ۱۴ اکتبر ۱۹۷۸ نظر به ماده ال - ۱۲ - ۱۸۴ مقررات اجتماعات، نظر به طرح تجمعی که برای روز یکشنبه ۱۵ اکتبر ۱۹۷۸ ساعت ۹ تا ۱۲ در یکی از سالنهای «انجمن تشویق» به نشانی پاریس، میدان سن ژرمن دپره، پلاک ۴ با حضور آیت الله خمینی از ناحیه اطرافیان ایشان در نظر گرفته شده است، با توجه به اینکه اجتماع مورد بحث در حضور آیت الله خمینی می تواند اخلال در نظم عمومی ایجاد نماید، مقرر می دارد: (۱) اجتماع فوق الذکر در حضور آیت الله خمینی در ۱۵ اکتبر ۱۹۷۸ در تالار و انجمن تشویق ممنوع است و ممنوع خواهد بود. (۲) آقای مدیر کل پلیس شهرداری و مامورین تحت فرمان ایشان، مسئول اجرای این تصمیم می باشند. رئیس کل شهربانی - پیر سوموی ۱۶. اشاره به اعلامیه آیت الله خمینی در آستانه ماه محرم. در این اعلامیه از همه قشرها خواسته شده بود، با ادامه تظاهرات و اعتصابها به مبارزه خود تا سرنگونی رژیم شاه ادامه دهند. مردم از دادن مالیات خودداری کنند، سربازان از دستور فرماندهان سرپیچی نمایند، کارکنان شرکت نفت از صدور نفت به خارج جلوگیری نمایند... ۱۷. از یادداشتهای دکتر ابراهیم یزدی. کپی مذاکرات نزد مؤلف است. ۱۸. گروهی از نمایندگان یهودیان ایران به پاریس آمدند و در ملاقات با امام، سئوال و جوابی که با ایشان داشتند ضبط کردند و به ایران بردند. منابع مقاله: تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ج ۲، نجاتی، غلامرضا؛

اولین مصاحبه حضرت امام با مطبوعات

اولین مصاحبه حضرت امام با مطبوعات تهیه و تدوین: مرکز نشر دانشگاهی روزنامه فرانسوی لوموند آقای لوسین ژرژ مقدمه خبرنگار: (۱) آیت الله خمینی رهبر مذهبی شیعیان گفتند: «قیامهای اخیر مقدمه انفجاری عظیم است...» از آغاز سال جاری مسیحی، قیامهای بزرگی مرتباً در ایران، از قم گرفته تا تبریز بوقوع پیوسته و شهرهای متعددی را زیر آتش خود گرفته است. در همین هفته نیز کار درس و بحث در چند دانشگاه واقع در تهران به هم خورده است. گر چه بعضی مخالفان چپ و چپ افراطی در این جنبشها که بر ضد رژیم شاه است شرکت دارند. (۲) ولی به نظر می رسد که الهام دهندگان عمده و اصلی این جنبشها رهبران مذهبی اند... به هر حال بطور منظم و مرتب تظاهرکنندگان نام رهبر مذهبی شیعیان جهان یعنی آیت الله خمینی را تکرار می کنند. (۳) آیت الله خمینی از سال ۱۹۶۳ به حالت تبعید در عراق به سر می برد، در روز ۲۹ اکتبر ۱۹۷۷ مرگ مشکوک پسر ایشان در عراق و انتشار مقاله توهین آمیزی علیه آیت الله خمینی در روزنامه های دولتی، منشأ عصیان و طغیانی گردید که پس از آن تاریخ، نیروهای مذهبی را علیه شاه بطور جدی تری به حرکت درآورد. هر چند آیت الله خمینی که از مخالفان سرسخت رژیم شاهنشاهی است، مرتباً بیانیه ها و اعلامیه هایی خطاب به مردم صادر می کنند و آنها را به قیام و عصیان فرا می خوانند، ولی هیچ گاه تاکنون با مطبوعات خارجی مصاحبه ای به عمل نیاورده اند. ایشان در تبعیدگاه خود نجف (عراق) فرستاده مخصوص «لوموند» را به حضور پذیرفت. آیت الله خمینی با چهره ای لاغر که محاسنی سفید آن را کشیده تر می کرد، با بیانی متهورانه و لحنی آرام، به مدت دو ساعت با ما سخن گفت. حتی وقتی به این مطلب و تکرار آن می پرداخت که ایران باید خود را از شر شاه خلاص کند و نیز هنگامی که به مرگ پسرش اشاره می کرد، نه آثار هیجان در صدایش دیده می شد و نه در خطوط چهره اش حرکتی ملاحظه می گردید. وضع رفتار و قدرت تسلط و کف نفس او خردمندانه بود. آیت الله به جای آنکه با فشار بر روی کلمات، ایمان و اعتقاد خود را به مخاطبش ابلاغ کند، با نگاه خود چنین می کرد، نگاهی که همواره نافذ بود. اما هنگامی که مطلب به جای حساس و عمده ای می رسید، تیز و غیر قابل تحمل می شد. آیت الله عزمی راسخ و کامل دارد و در صدد قبول هیچ گونه مصالحه ای نیست. مصمم است که در مبارزه خود علیه شاه تا پایان پیش برود... در حال حاضر در ایران و به نام همین پارسای زاهد هفتاد و شش ساله است که قیامهای متعدد بوقوع می پیوندد. این قیامها که عناوین و موضوعات مذهبی دارند خیلی بیشتر از آنچه جبهه مخالف چپ، رژیم شاه را به خطر بیندازد، رژیم مذکور را بطور جدی به خطر انداخته است. اکنون ما در حضور آیت الله در اتاقی ۲*۳ متر و در

خانه ای هستیم که در دورترین قسمت نجف واقع است. شهری که از لحاظ وضع جغرافیایی یکی از بدترین مناطق کویری عراق است. در راه نجف و بغداد بادی سخت برخاست و شنهایی را به حرکت درآورد. شدت باد به اندازه ای بود که اتومبیل ما را مانند پر کاهی جابجا می کرد و بالاخره آن را در یک توده شن بیحرکت ساخت. راننده ما این وضع را خشم و غضب خداوندی می دانست و به تلاوت آیاتی از قرآن پرداخت. در اینجا که سرزمین مقدس مسلمانان شیعی است همه جا خداوند عادل و عدالتخواه و عدالت گستر آنان حاضر و ناظر است. مرقد علی (علیه السلام) نخستین امام و داماد پیغمبر در نجف است و در کربلا نیز مرقد امام حسین (علیه السلام) سومین امام و نواده پیغمبر قرار دارد. قبور این امامان در زیر گنبدی قرار دارد که از خارج طلا کاری است و تاللو و لمعان آن بینهایت است. و از داخل نیز با هزاران آئینه درخشان آذین شده است. این دو امام و فرزندان امام حسین (علیه السلام) تا امام یازدهم، همگی توسط غاصبان اموی و عباسی به قتل رسیده اند. مع ذلک این ثروت نمایان در متن فقر بینهایت محیط تعجب آور نیست. در واقع، این امر خود بیانی است از حالت انتقام مردمان شیعی اندیش از غاصبان حق امامانشان. اسلام شیعی، که پیروانش در سراسر جهان که یک ششم مسلمانان را تشکیل می دهند، مدت ده قرن است که در انتظار امام دوازدهم هستند. امامی که حکومت حق را برقرار خواهد کرد و بر روی زمین عدالت را مستقر خواهد ساخت. گرچه اماکن مقدس شیعیان در مملکت عراق واقع است... که نصف جمعیت آن شیعه هستند، ولی شیعیان خصوصا در ایران ساکنند. در حقیقت از سی و سه میلیون ایرانی ۹۳ درصد شیعه هستند و آیا کسی که این توده شیعه را، که هنوز ایمانی شدید و سوزان به حرکتشان درمی آورد، تحت تسلط و کنترل خود دارد و بر سر ایران فرمانروایی می کند، همین پارسای کهنسال یعنی آیت الله خمینی است؟ که دارای چنین قدرتی است؟ شاه وی را در (۱۹۶۳) از ایران تبعید کرد، و از (۱۹۶۵) و پس از طی یک دوران تبعیدی در ترکیه... در نجف بسر می برد و مرگ (قتل؟) پسرش دلیلی برای قیامهایی متوالی شده است که هر چند یک بار ایران را به لرزه در می آورد. در پیچ یکی از کوچه های تنگ نجف که خانه هایش برای آنکه سپری در مقابل تابش سوزان آفتاب باشد، سخت به هم فرو رفته است، مسکن محقر آیت الله خمینی قرار دارد. این خانه نظیر مسکن فقیرترین افراد نجف است. در سه اتاق این خانه حداکثر دوازده تن از نزدیکان وی، حضور داشتند. در این مسکن محقر از قدرت رؤسای شورش و با رؤسای جبهه مخالف که در تبعید بسر می برند، هیچ نشان و علامتی دیده نمی شود و اگر آیت الله خمینی قدرت آن را دارد که ایران را به حرکت درآورد و قیام برانگیزد، این قدرت مسلما ناشی از تسلط و اقتدار وی بر افکار مردم ایران است، اقتداری که پس از تبعید وی از ایران به جای آنکه کم شود، ده برابر شده است. آیت الله که مردی متین و کم سخن است تا به حال هیچ گاه خطاب به مطبوعات بین المللی مطلبی بیان نکرده است و بنابراین مصاحبه حاضر با «لوموند» نخستین مصاحبه ایشان است: سؤال: شاه شما را متهم می کند که مخالف تمدن و گذشته گرا هستید، جواب شما به این مطلب چیست؟ امام: این خود شاه است که عین مخالفت با تمدن است و گذشته گراست. مدت پانزده سال است که من در اعلامیه هایم خطاب به مردم ایران مصرا خواستار رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی مملکت بوده ام. اما شاه سیاست امپریالیستها را اجرا می کند و کوشش دارد که ایران را در وضع عقب ماندگی و واپس گرایی نگاه دارد. رژیم شاه رژیمی دیکتاتوری است، در این رژیم آزادیهای فردی پایمال و انتخابات واقعی و مطبوعات و احزاب از میان برده شده است. نمایندگان را شاه با نقض قانون اساسی تحمیل می کند، انعقاد مجامع سیاسی مذهبی ممنوع است، استقلال قضایی و آزادی فرهنگی به هیچ وجه وجود ندارد. شاه قوای سه گانه را حذف کرده است و یک حزب واحد ایجاد نموده است. از این بدتر پیوستن به این حزب را اجباری کرده است و از متخلفان انتقام می گیرد. کشاورزی ما که تولیدش حتی تا بیست و سه سال پیش اضافه بر احتیاجات داخلیمان بود و ما صادر کننده این مازاد بودیم، فعلا از میان رفته است. مطابق ارقامی که نخست وزیر شاه در دو سال پیش به دست داده است، ایران ۹۳ درصد از مواد غذایی مصرفی خود را وارد می کند. و این است نتیجه به اصطلاح اصلاحات ارضی شاه. دانشگاههای ما نیمی از سال بسته است و طلاب و دانشجویان ما هر سال چندین بار مضروب و مجروح می گردند و به زندان

افکنده می شوند. شاه اقتصاد ما را از میان برده و درآمد حاصل از نفت را که ثروت آینده مردم ماست تبذیر می کند و آن را برای خرید اسلحه هایی به کار می برد که جنبه تجملی و قیمتهای سرسام آور دارد و این امر به استقلال ایران صدمه می زند. من مخالف شاه هستم درست به دلیل آنکه سیاست وی که وابسته به قدرتهای خارجی است، پیشرفت مردم را در معرض خطر قرار می دهد. هنگامی که شاه ادعا می کند که ایران را به مرز «تمدن بزرگ» می رساند، دروغ می گوید و این مطلب را بهانه قرار داده است تا ریشه و استقلال مملکت را قطع کند و خون مردم را جاری سازد... کارگران، کشاورزان، دانشجویان، کسبه و زنان و مردان علیه قدرت ارتجاعی و گذشته گرای وی مبارزه می کنند، به دلیل این واقعیتهای غیر قابل بحث است که شاه کوشش می کند موضع مخالف ما را در قبال رژیمش وارونه جلوه دهد و ما را مخالف تمدن و گذشته گرا قلمداد کند. اگر ما موفق به سرنگون کردن رژیم او شویم، او برای کارهایی که بر ضد پیشرفت و ترقی اقتصادی و فرهنگی مردم کرده است محاکمه خواهد شد. و آن روز تمامی عالم از جنایات وی آگاه خواهند گردید. سؤال: شاه شما را مخالف با تمدن قلمداد می کند، شما نیز همین اتهام را به شاه بر می گردانید و این مطلب لزوماً قانع کننده نیست. لطفاً ممکن است موضع و موقع خود را راجع به سه موضوع اصلی ایران بیان بفرمایید؟: اصلاحات ارضی، صنعتی کردن مملکت و زنان... امام: هدف از اصلاحات ارضی شاه، خصوصاً این بود که بازاری برای کشورهای خارجی، خصوصاً آمریکا ایجاد کند. اما اصلاحات ارضی که ما خواستار هستیم، کشاورز را از محصول کارش بهره مند خواهد ساخت و مالکانی را که برخلاف قوانین اسلامی عمل کرده اند مجازات خواهد کرد. سؤال: زمینهایی که گرفته اند، به مالکان قدیمی اش بر گردانیده خواهد شد؟ امام: مسلماً نه... درست همین مالکان در طول سالها درآمدهایی را روی هم انباشته بودند، بی آنکه مقررات اسلام را در خصوص توزیع آنها اجرا نمایند. بدین ترتیب ثروتی را که حق جامعه بوده و باید به جامعه برسد در نزد خود نگهداشته و برخلاف قوانین اسلامی ثروتمند شده اند. بنابراین اگر ما به قدرت و حکومت برسیم، ثروتهایی که این مالکان به ناحق متصرف شده اند، ضبط خواهیم کرد و بر اساس حق و انصاف مجدداً میان محتاجان توزیع خواهیم کرد. در خصوص صنعتی کردن مملکت کاملاً با این امر موافقیم، ولی ما خواستار یک صنعت ملی و مستقل هستیم که در اقتصاد مملکت ادغام شده و همراه با کشاورزی در خدمت مردم قرار گیرد، نه یک صنعت وابسته به خارج، بر اساس مونتاژ، نظیر صنعتی که فعلاً در ایران مستقر ساخته اند. سیاست شاه از لحاظ صنعتی و کشاورزی، مملکت ما را به نفع قدرتهای استعماری بصورت یک جامعه مصرفی درآورده است. در خصوص زنان، اسلام هیچ گاه مخالف آزادی آنان نبوده است، بر عکس اسلام با مفهوم زن بعنوان شیء مخالفت کرده است و شرافت و حیثیت او را به وی باز داده است. زن مساوی مرد است. زن، مانند مرد آزاد است که سرنوشت و فعالیتهای خود را انتخاب کند. اما رژیم شاه است که با غرق کردن آنها در امور خلاف اخلاق می کوشد تا مانع آن شود که زنان آزاد باشند. اسلام شدیداً معترض به این امر است، رژیم، آزادی زن را البته نظیر آزادی مرد از میان برده و پایمال ساخته است. زنان مانند مردان زندانهای ایران را پر کرده اند. در اینجا است که آزادی آنها در معرض تهدید و در خطر قرار گرفته است. ما می خواهیم که زنان را از فساد که آنان را تهدید می کند، آزاد سازیم. سؤال: درباره لفظ «مارکسیسم اسلامی» که رژیم مرتباً استعمال می کند، چه فکر می کنید؟ آیا با دسته جات چپ افراطی روابط سازمانی دارید؟ امام: این شاه است که اصطلاح مذکور را به کار برده است و اطرافیان او از تبعیت کرده اند. این مفهوم، مفهومی نادرست و حاوی تناقض است و برای اعتبار انداختن و از بین بردن مبارزه مردم مسلمان ما بر ضد رژیم شاه است. مفهوم اسلامی که بر اساس توحید و وحدانیت خداوند بنا شده است با ماتریالیسم در تضاد است. اصطلاح «مارکسیسم اسلامی» یک اصطلاح خلاف حقیقت است، به عبارت دیگر، شاه و دستگاه تبلیغاتی از اتحاد بین ارتجاع سیاه و خرابکاری سرخ نیز هدفی را که در بالا گفتیم تعقیب می کند، بدین معنا که وی می خواهد مردم مسلمان را وحشت زده سازد و بذریعہ ابهام را در آنها بپراکند، تا مخالفتشان را نسبت به رژیم که جامع و غیر قابل بحث و انکار است از میان ببرد. هیچ گاه میان مردم مسلمانی که بر ضد شاه در حال مبارزه اند و عناصر مارکسیست افراطی یا غیر افراطی،

اتحاد وجود نداشته است. من همواره در اعلامیه های خود خاطرنشان ساخته ام که مردم مسلمان بایستی در مبارزه خود همگون و متجانس باقی بمانند و از هر نوع همکاری سازمانی با عناصر کمونیست بر حذر باشند. بدین ترتیب، با اتحاد بین تمام مسلمانان است که ما با شاه مبارزه می کنیم و خواهیم کرد. و به همین دلیل است که شاه سعی دارد مبانی مبارزه ای ما را وارونه جلوه دهد. سؤال: با توجه به فقد روابط سازمانی، آیا یک اتحاد تاکتیکی را با مارکسیستها برای سرنگون کردن شاه در نظر دارید؟ و روش و طرز رفتار شما با آنان پس از موفقیت اجتماعیتان چگونه خواهد بود؟ امام: نه، ما حتی برای سرنگون کردن شاه با مارکسیستها همکاری نخواهیم کرد. من همواره به هواداران خود گفته ام که این کار را نکنند. ما با طرز تلقی آنان مخالفیم، ما می دانیم که آنها از پشت به ما خنجر زده اند و اگر روزی به قدرت برسند، رژیم دیکتاتوری برقرار خواهند کرد و این مخالف روح اسلام است. اما در جامعه ای که ما به فکر استقرار آن هستیم، مارکسیستها در بیان مطالب خود آزاد خواهند بود، زیرا ما اطمینان داریم که اسلام در بردارنده پاسخ نیازهای مردم است. ایمان و اعتقاد ما قادر است که با ایدئولوژی آنها مقابله کند. در فلسفه اسلامی از همان ابتدا مسئله کسانی مطرح شده است که وجود خدا را انکار می کرده اند ما هیچ گاه آزادی آنها را سلب نکرده و به آنان لطمه وارد نیاورده ایم. هر کس آزاد است که اظهار عقیده کند و برای توطئه کردن آزاد نیست. سؤال: به نظر شما علت شعله ور شدن قیامهای ایران چیست؟ چرا این طغیانها در حال حاضر رخ داده است؟ امام: فشار و قهری که شاه و پدرش اعمال کرده اند، بدبختیهایی که ملت ما دچارش شده است، مردمی که از آزادیشان، استقلالشان، پیشرفتشان و زندگی خوبشان محروم شده اند، وعده هایی دروغی، که در پانزده سال اخیر مغزشان را پر کرده است روی هم رفته منشأ تظاهرات مذکور است. خرابی وضع اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و وسعت دامنه قهر و فشار به درجه تحمل ناپذیری رسیده است. آخرین قیامها مقدمه انفجار عظیمی است که نتایجش غیر قابل محاسبه است. هدف از ضد تظاهراتی که پلیس در مقام مقابله و با شرکت افراد مزدور ترتیب داده است و هدف از کشتارهایی که در هر شهر و روستا پیش می آید آن است که مانع سرنگون شدن شاه گردد. سؤال: فکر می کنید که فرزند شما به قتل رسیده است؟ اگر چنین نیست چرا مرگ وی علت انفجار و تظاهرات شده است؟ امام: من با قطع و یقین نمی توانم بگویم چه اتفاقی افتاده است، ولی می دانم که او شب قبل از درگذشتش صحیح و سالم بود و مطابق گزارشهایی که به من رسیده است، اشخاص مشکوکی آن شب به خانه وی رفته اند و فردای آن شب او فوت کرده است. چگونه؟ من نمی توانم اظهار نظری بکنم، نارضایتی مردم به این مناسبت ابراز شد. مسلماً مردم خدمتگزاران خود را دوست می دارند و مرا و نیز پسر را خدمتگزار خود می دانند. دنبال این جریان هر کشتاری که رژیم ترتیب داد، تظاهرات تازه ای را به مناسبت چهلم کشته شدگان موجب گردید. اما مطلب اصلی و اساسی پسر من نیست. مسئله اساسی، عصیان و قیام همه مردم بر ضد ستمگرانی است که بدانها ستم می کنند. سؤال: برنامه سیاسی شما چیست؟ آیا می خواهید که رژیم را سرنگون سازید؟ بجای این رژیم، چه نوع رژیمی را برقرار خواهید کرد؟ امام: کمال مطلوب ما ایجاد یک دولت و حکومت اسلامی است، مع ذلک نخستین اشتغال حاضر ما سرنگون کردن این رژیم خودسر و خودکامه است. در مرحله اول بایستی قدرتی به وجود آوریم که به احتیاجات اساسی مردم پاسخ دهد. سؤال: مقصودتان از حکومت اسلامی چیست؟ آنچه از این تعبیر، خودبخود به ذهن می آید، امپراطوری عثمانی و یا عربستان سعودی است؟ امام: تنها مرجع استناد برای ما، زمان پیغمبر (ص) و زمان امام علی (ع) است. سؤال: آیا به نظر شما بازگشت به قانون اساسی (۱۹۰۶) (۴) یک راه حل معتبر است؟ امام: قوانین اساسی و متمم آن (۱۳۲۴) بشرط آنکه مورد اصلاح قرار گیرد، می تواند مبنای دولت و حکومتی باشد که ما توصیه می کنیم، این حکومت در خدمت آرمان اسلامی قرار می گیرد. سؤال: آیا این قانون اساسی، رژیم سلطنتی را حفظ خواهد کرد؟ و یا حکومت جمهوری را در مدنظر دارید؟ امام: رژیم می که ما برقرار خواهیم کرد به هیچ وجه رژیم سلطنتی نخواهد بود. این مطلب خارج از موضوع است و مطرح نیست. سؤال: به سلطنت رسیدن پسر شاه فعلی برای شما قابل قبول خواهد بود؟ امام: ما مخالف پدر شاه بودیم و مخالف شاه فعلی و مخالف همه سلسله اش هستیم، زیرا مردم ایران آن را نمی

خواهند. سؤال: آیا خود شما در نظر دارید که در رأس آن قرار گیرد؟ امام: شخصا نه. نه سن من، و نه موقع و نه مقام من و نه میل و رغبت من، متوجه چنین امری نیست. اگر موقعیت پیش آید ما در میان کسانی که در جریان مفاهیم و فکر اسلامی مربوط به حکومت هستند، شخصی و یا اشخاصی را که مستعد تعهد چنین امری باشند، انتخاب خواهیم کرد. سؤال: شما همواره در مقابل درخواستهای مطبوعات بین المللی سکوت را حفظ کرده اید، چرا؟ امام: مطبوعات بین المللی بیشتر به دبدبه و کبکبه... و طمطراق و تشریفات رسمی توجه دارند. تخت جمشید، تاجگذاری شاه و... یا در حد اعلا- توجهشان معطوف به قیمت نفت است، نه به بدبختیهای مردم ایران و یا فشاری که تحمل می کنند. ظاهراً شاه هر سال صد میلیون دلار برای تبلیغاتش در خارج پول خرج می کند. از این جهت من در طول پانزده سال گذشته خصوصاً حرفهای خود را خطاب به مردم ایران زده ام و همین کار را ادامه خواهم داد. سؤال: آیا سیاست موافق شاه در قبال اسرائیل، یکی از دلایل مخالفت شما با رژیم است؟ امام: آری. زیرا اسرائیل سرزمین یک قوم مسلمان را اشغال کرده، جنایات بیشماری مرتکب شده است. عمل شاه در حفظ روابط سیاسی با اسرائیل و دادن کمک اقتصادی به وی برخلاف مصالح و منافع اسلام و مسلمانهاست. سؤال: آیا آرزومند آن هستید که ایران علیه اسرائیل در جرگه کشورهای عربی وارد شود؟ امام: من همواره مصرأ خواسته ام که مسلمانان سراسر جهان متحد شوند و بر ضد دشمنانشان از جمله اسرائیل مبارزه کنند. متأسفانه دعوتهای مرا رژیمهای مختلفی که در کشورهای مسلمان بر سر کار آمده اند نشنیدند. من امیدوارم که بالاخره این دعوتهای شنیده شود. من در این راه پایداری خواهم کرد. سؤال: آخرین رشته و عملیات نظامی اسرائیل منجر به اشغال یک سرزمین عربی دیگر یعنی جنوب لبنان شده است که مردمانش شیعه اند. در این باره چه فکر می کنید؟ امام: مردم جنوب لبنان باید به هر وسیله ای که شده به خانه های خود باز گردند و وظیفه دارند که برای باز پس گرفتن سرزمین خود مبارزه کنند، پیش از آنکه اسرائیلیها مردم خودشان را در آنجا مستقر سازند. شخص من از مردم ایران و شیعیان جهان درخواست کرده ام که به کمک برادران خود، در جنوب لبنان بشتابند، این دعوت نتایجی داشته است. اما تنها حکومتها هستند که با توجه به احتیاجات این مردم، وسایل لازم را در اختیار دارند. تنها حکومتها هستند که امکان دارند به اسرائیل فشار بیاورند که مجبور به تخلیه این سرزمین بشود. سؤال: یک دسته از سربازان ایرانی جزء نیروهای ملل متحد در جنوب لبنانند، فکر می کنید که این کمک مثبت است؟ امام: ما رژیم ایران را تجربه کردیم. هیچ دلیلی وجود ندارد که بتوان باور کرد که این رژیم که همواره به ضرر اعراب و به اسرائیل کمک کرده است، این بار در خدمت یک آرمان مقدس عمل کند. به اعتقاد من کار ایران بیشتر به این جهت است که مانع از اظهار عقیده دشمنان اسرائیل بشود. سؤال: موقع و موضع شما در قبال آمریکا چیست؟ امام: در طی بیانیه ها و اعلامیه های پانزده سال اخیر، چندین بار موضع و موقع خودم را در قبال آمریکا و قدرتهای بزرگ دیگری که از ثروتهای ممالک فقیر بهره برداری می کنند، بیان کرده ام. آمریکا عمال خود را در این ممالک تحمیل و بعد خشونت را که بر مردم تحمیل می شود تأیید می کند. آمریکا که منشأ کودتای (۱۳۳۲) (۵) و بازگشت و حفظ شاه بر سر قدرت است، سیاست خود را تغییر نداده است، تا وقتی که وضع بدین منوال است، موضع و موقع من در قبال آمریکا همچنان تغییرناپذیر خواهد ماند. سؤال: آیا مثل برخی فکر می کنید که آمریکا می خواهد یک رژیم آزادمنش لیبرال در ایران مستقر سازد؟ امام: یعنی اعلامیه راجع به احترام و رعایت حقوق بشر؟ این مطلب چیزی جز حرف نیست. حرف! و من بدان باور ندارم. کافی است که ملاحظه بکنید کارتر رئیس جمهور آمریکا در جریان دیدارش در تهران پشتیبانی خود را از شاه تجدید کرد و علاوه بر آن، عملاً این پشتیبانی مورد تکذیب قرار نگرفت. به هر حال، ما هیچ گاه رژیمی را با سیما و صورتی لیبرال و آزادمنش و مضمون و محتوای دیکتاتوری و استبدادی قبول نخواهیم کرد. سؤال: در مقابل اتحاد شوروی که همسایه بزرگ ایران است، موضع و موقع شما چیست؟ امام: همان موضع و موقعی که در قبال آمریکا است. ابرقدرتها مردم ما را استثمار کردند. من فرقی میان آنها و حتی بین آنها و انگلیس هم نمی بینم. هنگامی که ایران واقعا مستقل گردید، در آن صورت می تواند روابط سالمی با تمامی ممالک عالم برقرار سازد. سؤال: آیا فکر می کنید که رژیم شاه قادر است که آزادمنشی پیشه

کند؟ امام: هرگز. حتی اصول دموکراسی و آزادی در تضاد بنیادی با این رژیم و با وجود خود شاه هستند. لذا هیچ مصالحه ممکن با وی وجود ندارد. جنایات وی بیشمار است. نخستین کار یک رژیم آزاد آن خواهد بود که محاکمه شاه را ترتیب دهد، بر اساس این امر که او ثروتهای مملکت را جمع کرده و آنها را به بانکهای خارجی منتقل ساخته است. باید که او... در خصوص جنایاتی که مرتکب شده است جواب دهد. آزادسازی واقعی تا هنگامی که شاه بر اریکه قدرت است امکانپذیر نخواهد بود. پی نوشتها ۱ مقدمه از لوسین ژرژ، خبرنگار روزنامه «لوموند» که پس از مدتها پافشاری، بالاخره توانست موافقت امام خمینی را برای مصاحبه جلب نماید. ۲ جنبش ایران در حال حاضر اسلامی است و گروههای چپ و چپ افراطی در آن شرکت ندارند (خبرنگار). ۳ آیت الله عنوانی مذهبی است که در ایران به کار می رود و به معنای نمونه و نشانه خداوند است. (خبرنگار) ۴ یعنی شیعه، مطلبی که در خصوص مسلمانان سنی صادق نیست. (خبرنگار) ۵ مطابق سنت اسلامی در روز چهارم درگذشت، مراسم فاتحه برگزار می شود. (خبرنگار) ۶ مشروطه لیبرال (آزادمنش) که تحت تأثیر اروپا خصوصا فرانسه، در ایران استقرار یافت. (خبرنگار) ۸ نوزده اوت ۱۹۵۳، کودتا علیه مصدق. (خبرنگار) منابع مقاله: طلیعه انقلاب اسلامی، مرکز نشر دانشگاهی؛

مصاحبه با اوریانا فالاجی خبرنگار و نویسنده ایتالیایی

مصاحبه با اوریانا فالاجی خبرنگار و نویسنده ایتالیایی قم: ۲ مهر ۵۸، ۲ ذیقعدة ۹۹، ۲۴ سپتامبر ۷۹. سؤال: امام روح الله خمینی، تمام کشور در دست شماست و هر تصمیم شما فرمان است. تعداد زیادی هستند که می گویند در ایران آزادی نیست، انقلاب آزادی را به همراه نیاورده است؟ امام: ایران در دست من نیست. ایران در دست مردم ایران است، برای اینکه مردم بودند که کشور را به دست کسی که خادم است و خوبی مملکت را می خواهد داده اند. شما دیدید که بعد از مرگ آیت الله طالقانی، مردم میلیونها نفر بدون تهدید سرنیزه به خیابانها ریختند. این بدین معنی است که آزادی هست، بدین معنی است که مردم، مردان خدا را پیروی می کنند و این آزادی است. سؤال: اجازه دهید که پافشاری کنم برای بهتر فهمیدن، منظورم این است که امروز در ایران خیلی ها هستند که شما را دیکتاتور می نامند. بلکه دیکتاتور جدید و صاحب اختیار جدید چه جوابی دارید؟ آیا این موضوع شما را ناراحت می کند و یا اینکه بی تفاوت هستید؟ امام: از یک طرف ناراحت می شوم و متأسفم برای اینکه نادرست و غیر انسانی است که مرا دیکتاتور بنامند. از طرف دیگر برایم مهم نیست، برای اینکه می دانم بعضی از بدیها جزء رفتار انسان هستند و از طرف دشمنان ما می آیند. با راهی که انتخاب کردیم، راهی که مخالف ابرقدرتها است، طبیعی است که نوکران اجنبی مرا با نیش زهر آگین نیش بزنند و هر گونه اتهام و دروغ را به من بچسبانند. توقعی غیر از این نیست. کشورهایایی که عادت به غارت و خوردن ما دارند. ساکت و راحت بنشینند؟! و یا مزدوران شاه چیزهای زیادی می گویند، مثلا اینکه خمینی دستور بریدن پستان زنان را داده. شما که در اینجا هستید بگوئید آیا شما دیده اید که خمینی، چنین جنایت وحشتناکی که بریدن سینه زنان باشد مرتکب شده باشد؟ سؤال: نه هیچ چنین چیزی نیست امام. ولی شما مردم را می ترسانید و همچنین جمعیتی که با شما هستند آدم را می ترسانند، ولی شما چه احساسی دارید زمانی که این فریادها را شب و روز می شنوید و می دانید که آنها اینجا ساعتها در انتظار سر پا ایستاده اند و در حالی که در زیر دست و پاله و لورده می شوند و رنج می کشند که حتی برای یک لحظه شما را ببینند و ابراز احساسات کنند؟ امام: مرا بسیار خوشحال می کند. خوشحال می شوم وقتی که آنها را می بینم و فریاد آنها را می شنوم، برای اینکه همانهایی هستند که قیام کردند برای اینکه دشمنان داخلی و خارجی را بیرون بزنند. به خاطر اینکه ابراز احساسات آنها ادامه فریادی است که با آن یک غاصب را بیرون انداختند، و این خوب است که جوشش ادامه یابد. دشمنان هنوز از بین نرفته اند و تا مملکتمان آرام نگیرد، باید آماده بمانند. آماده حرکت و حمله از نو را داشته باشند و به علاوه این عشق آنان است، عشقی الهام گرفته از معرفت آنها. نمی توان خوشحال نبود. سؤال: عشق است یا فئاتیسم است امام؟ به نظرم می رسد که فئاتیسم است و فئاتیسمی خطرناکتر از فاشیسم. در

حقیقت عده زیادی هستند که تهدید فاشیسم را در ایران می بینند و یا حتی عقیده دارند که در ایران فاشیسم حاکم است. امام: نه، به فاشیسم ربطی ندارد. به فنا تیسیم ربطی ندارد من تکرار می کنم که ملت فریاد می کشد به خاطر اینکه به من محبت دارند و مرا دوست دارند، به خاطر اینکه ملت حس می کنند من خوبی آنها را می خواهم و برای خوبی آنها کار می کنم، چون فرامین اسلام را عمل می کنم. اسلام عدالت است. در اسلام، دیکتاتوری بزرگترین گناه است. فاشیسم و اسلام دو تضاد غیر قابل سازش اند. فاشیسم در غرب در پیش شما تحقق می یابد، نه در بین مردمی با فرهنگ اسلامی. سؤال: شاید یکدیگر را در مورد مفهوم کلمه فاشیسم نفهمیده ایم امام. من از فاشیسم به عنوان یک پدیده توده ای صحبت می کنم. همان طوری که ما در ایتالیا داشتیم، وقتی که مردم برای موسولینی ابراز احساسات می کردند، همانطوری که برای شما می کنند، و از او اطاعت می کردند، همان طوری که از شما اطاعت می کنند. امام: نه، به خاطر اینکه توده ما یک توده مسلمان است و از طرف روحانیون تربیت شده، یعنی از طرف مردانی که معنویت را تبلیغ می کنند. امکان فاشیسم در اینجا زمانی است که شاه برگردد، آن هم چیزی است بعید. یا اینکه اگر کمونیسم بیاید، آری آن چیزی که شما می گوئید امکان تحقق دارد، فقط اگر کمونیسم بیاید. این فریادها برای من معنی عشق به آزادی و دموکراسی است. سؤال: امام، پس از آزادی و دموکراسی صحبت کنیم و این طور شروع کنیم: در یکی از نطقها، شما در قم گفته اید که دولت جدید اسلامی آزادیهای عقیده و بیان را برای همه از جمله کمونیستها و اقلیتها تضمین می کند. ولی این قول عملی نشده و اکنون شما کمونیستها را فرزندان شیطان و رهبران اقلیتی که اکنون شورش کرده اند را مفسدین فی الارض می نامید؟ امام: شما اول صحنه بر چیزی می گذارید و بعد توقع دارید که من اظهارات شما را تشریح و تأیید کنم. حتی توقع دارید به توطئه گرانی که می خواهند مملکت را به هرج و مرج و فساد بکشانند، آزادی عمل بدهم. درست مثل اینکه آزادی عقیده و بیان، آزادی توطئه و فساد باشد بنابراین جواب می دهم، بیش از پنج ماه تحمل کردم، آنهایی را که مثل ما فکر نمی کردند تحمل کردیم و آنها آزاد بودند. مطلقاً آزاد بودند که هر کاری که می خواهند انجام دهند و از آزادیهایی که به آنها داده ایم بهره مند شوند. حتی به وسیله آقای بنی صدر که در اینجا هستند، کمونیستها را دعوت به بحث کردیم ولی در عوض آنها خرمنها را آتش زدند، صندوقهای آراء را آتش زدند و با اسلحه و تفنگ در مقابل پیشنهاد ما عکس العمل نشان دادند. در حقیقت آنها بودند که مسئله کردها را پیش کشیدند. این طور فهمیدیم که آنها از صبر و بردباری ما سوء استفاده می کنند برای خرابکاری و دیدیم که آزادی را نمی خواهند. اما اجازه خرابکاری و توطئه را می خواهند. و ما تصمیم گرفتیم که از آن ممانعت کنیم و زمانی که کشف کردیم که از رژیم گذشته و از نیروهای خارجی الهام می گیرند و هدف آنها تخریب ماست با توطئه های متفاوت و طرق مختلف، آنها را ساکت کردیم تا از مصائب دیگری پیشگیری کنیم. سؤال: روزنامه های مخالف را می بندید. برای مثال در آن نطق شما در قم، معنی مدرن بودن این است که افراد آگاهی ساخته شوند که حق انتخاب و انتقاد کردن را داشته باشند، ولی روزنامه آیندگان که یک روزنامه لیبرال است بسته شد و تمام روزنامه های چپ هم. امام: روزنامه آیندگان جزء همان توطئه گرانی بود که صحبتش شد. گویا با صهیونیستها رابطه داشت، از آنها الهام می گرفت. در جهت ضربه زدن به ملت و مملکت، به همین ترتیب سایر روزنامه هایی که دادستانی کل انقلاب تشخیص داده که خرابکارند و آنها را بست. روزنامه هایی که با موضعگیری و مخالفت دروغین، هدفشان برگرداندن رژیم سابق و خدمت به اجنبی بود، آنها را ساکت کردیم به خاطر اینکه بدانیم چه کسانی هستند و چه اهدافی دارند و این ضد آزادی نیست، همه جا این کار را می کنند. سؤال: نه امام. در هر صورت چطور می توان آنهایی را که ضد شاه مبارزه کردند و از طرف او تحت تعقیب و دستگیر و شکنجه شده اند هواداران شاه خواند؟ چطور می توان فضا و حق وجود به چپی که این همه مبارزه کرده و رنج کشیده، نداد؟ امام: هیچ کدام از آنها مبارزه و رنج نکشیدند، حتی آنها به خاطر اهداف خودشان از رنج خلق ما بهره برداری می کردند. شما خوب اطلاع ندارید. اکثر چپها که منظور شماست، در زمان رژیم شاهنشاهی در خارج از کشور بودند و بازگشتند فقط بعد از اینکه مردم شاه را بیرون انداختند. درست است یک گروه از آنها در اینجا بود که در

مخفیگاهها و در خانه هایشان بودند. فقط زمانی خارج شدند که از خونی که ملت داده استفاده کنند. ولی تاکنون اتفاقی نیفتاده که آزادیهای آنها را محدود کرده باشد. سؤال: معذرت می‌خواهم امام، می‌خواهم مطمئن شوم: شما می‌گویید که چپها هیچ سهمی را در بیرون کردن شاه نداشتند؟ حتی آن چپی که زندانی شده و شکنجه شده و کشته شده؟ و نه مرده‌ها و زنده‌ها؟ چپها به حساب نمی‌آیند؟ امام: هیچ سهمی نداشتند، در هیچ جهتی در خدمت انقلاب نبودند. بلکه چندتایی مبارزه کردند، البته برای اهداف خودشان و بس و در پیروزی انقلاب وزنه‌ای نبودند، کمکی به این انقلاب نکردند، هیچ رابطه‌ای با جنبش ما نداشتند و هیچ تأثیری بر انقلاب نداشتند. نه، چپها هیچ وقت با ما همکاری نکرده‌اند. چوب لای چرخهای ما گذاشتند و بس. در زمان رژیم شاه ضد ما بودند همان طوری که هم اکنون هستند و حتی به حدی بود که خصومت آنها نسبت به ما بیشتر از خصومت شاه به ما بود، عمیقتر بود. نهضت ما یک جنبش اسلامی بود و چپها همیشه ضد آن بوده‌اند و اتفاقی نیست که توطئه کنونی از طرف آنان است و این نقطه نظر من است که این مربوط به یک چپ واقعی نیست، بلکه به یک چپ مصنوعی است که خواست آمریکاست. سؤال: آیا چپ ساخت آمریکاست امام؟ امام: بله، زاده شده و پشتیبانی شده آمریکایی‌هاست که به ما اتهام بزنند و خرابکاری کنند و ما را منهدم سازند. سؤال: بنابراین وقتی که شما از مردم صحبت می‌کنید، منظور شما به مردمی است که انحصاراً به نهضت اسلامی وابستگی دارند، ولی به نظر حضرتعالی این مردمی که هزاران کشته داده‌اند، دهها هزار کشته داده‌اند، برای آزادی بود یا برای اسلام؟ امام: برای اسلام بود. مردم برای اسلام مبارزه کردند چون اسلام همه چیز است. بله اسلام حتی آن چیزی که در دنیای شما به آن آزادی و دموکراسی می‌گویند هم هست، بله، اسلام شامل همه چیز است، اسلام فراگیر همه چیز است، اسلام همه چیز است. سؤال: پس باید سؤال کنم که منظور شما از آزادی چیست؟ امام: آزادی... تعریف این کلمه ساده نیست. می‌توانیم بگوییم که آزادی بدین معنی است که بتوان عقیده و افکار خود را انتخاب کرد و هر گونه که انسان خواست، فکر کند بدون اینکه اجباری در کار باشد، بدون اینکه اجباری داشته باشد که به عقیده‌ای دیگر غیر از عقیده خود عقیده داشته باشد. در انتخاب محل سکونت و انتخاب شغل و پیشه آزاد و مختار باشد. سؤال: می‌فهمم... پس فکر کردن و نه بیان کردن و عمل کردن به آنچه انسان فکر می‌کند. منظورتان از دموکراسی چیست؟ این سؤال را با کنجکاوای بخصوصی می‌کنم به خاطر اینکه در رفراندوم. شما عنوان جمهوری دموکراتیک اسلامی را منع کردید کلمه دموکراتیک را حذف کردید و گفتید نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد، نتیجه این بود که توده که به شما اعتقاد دارد کلمه دموکراسی را مثل اینکه کلمه فحش باشد تلقی می‌کند. چه چیزی است در این کلمه که خوب نیست و برای ما غریبها این همه قشنگ است؟ امام: اولاً کلمه اسلام احتیاج به صفتی مثل صفت دموکراتیک ندارد، به خاطر اینکه اسلام همه چیز است، اسلام همه معنایی را در بر دارد. برای ما تأسف آور است کلمه دیگری را در کنار کلمه اسلام بگذاریم چونکه اسلام کامل است. اگر اسلام را می‌خواهیم چه لزومی دارد که مشخص کنیم که دموکراسی را می‌خواهیم؟ درست مثل این می‌ماند که بگوییم که اسلام را می‌خواهیم و بایستی به خداوند اعتقاد داشت. ثانیاً این دموکراسی که برای شما این قدر عزیز است و برای شما این قدر با ارزش است، یک معنی و تعریف دقیقی ندارد. دموکراسی ارسطو یک چیز است و دموکراسی شورویها یک چیز دیگر و دموکراسی سرمایه داران یک چیز دیگر. پس نمی‌توانیم به خود اجازه دهیم که یک مفهوم چند پهلو را وارد قانون اساسی خود کنیم. حال با مثالی تاریخی مفهوم دموکراسی را که من می‌فهمم برایتان می‌گویم: زمانی که علی‌جانشین پیامبر و رهبر دولت اسلامی شد و حکومت او از عربستان تا مصر و قسمت اعظم آسیا و حتی اروپا گسترش یافته بود و بر این کنفدراسیون حکومت می‌راند، برای او اتفاقی افتاد که با یک یهودی اختلاف پیدا کند و یهودی از او پیش قاضی شکایت کرد، علی از طرف قاضی احضار شد. وقتی که قاضی دید که علی وارد می‌شود، به حالت احترام از جا برخاست، ولی علی با عصبانیت به قاضی گفت چرا وقتی که من وارد می‌شوم احترام می‌کنی و وقتی آن یهودی آمد احترام نکردی؟ قاضی باید با طرفین مخاصمه به یک شیوه رفتار کند و بعد علی حکم محکومیت خویش را قبول می‌کند. من از شما که سفرها کرده‌اید و هر

نوع رژیم و همچنین تاریخ را می‌شناسید، می‌پرسم، مثال بهتری از این بیان دموکراسی سراغ دارید؟ سؤال: دموکراسی مفهومی خیلی بیش از این دارد. خیلی از ایرانیانی که مثل ما خارجیا نمی‌فهمند و یا درک نمی‌کنند، می‌خواهند بدانند جمهوری اسلامی شما به کدام سو می‌رود؟ امام: اگر شما خارجیا نمی‌فهمید، این موضوع به شما ربطی ندارد. انتخاب ما هیچ ربطی به شما ندارد. اگر بعضی از ایرانیها این موضوع را نمی‌فهمند، این بدین معنی است که اسلام را درک نکرده‌اند. سؤال: ولی امام، همان بعضی از ایرانیان، امروز استبدادی را که از طرف روحانیت اعمال می‌شود حس می‌کنند. در تدوین قانون اساسی جدید در مجلس خبرگان در اصل پنجم، قانونی را گذرانیده‌اند که بر اساس آن رئیس کشور باید بالاترین مرجع مذهبی باشد، یعنی خود شما، و تصمیمات نهایی به دست کسانی است که قرآن را خوب بدانند، یعنی، روحانیون. این بدین معنی نیست که طبق قانون اساسی سیاست در دست روحانیون باقی خواهد ماند؟ امام: این قانون اساسی که می‌بایست توسط ملت تصویب شود، ابتدا با دموکراسی تناقض ندارد برای اینکه ملت روحانیت را دوست دارد، به روحانیون اعتماد دارد و می‌خواهد که رهبریش به دست روحانیون باشد. پس درست است که مرجع نظارت داشته باشد بر اعمال نخست وزیر و یا ریاست جمهوری، برای اینکه جلوگیری کنند از اشتباهات و یا اینکه برخلاف قانون که قرآن است. در هر حال بالاترین مرجع مذهبی، و یا یک گروه از نماینده روحانیون مثلاً پنج نفر فقیه که قادر باشند عدالت اسلامی را پیاده کنند. سؤال: پس حالا از عدالتی که توسط روحانیون دارد پیاده می‌شود صحبت کنیم. از پانصد نفری که بعد از پیروزی انقلاب در ایران اعدام شده‌اند، صحبت کنیم. شما تأیید می‌کنید طرز کار این دادگاهها را، نه وکیل مدافع در آن هست و نه می‌شود تقاضای فرجام کرد؟ امام: مسلماً شما غریبه‌ها نادیده می‌گیرید که چه کسانی بودند اینهایی که اعدام شده‌اند و یا تعمداً آنها را نادیده می‌گیرید. اینها کسانی بودند که در خیابانها و میدانها در کشتار شرکت کرده بودند و یا افرادی بودند که دستور قتل عام داده بودند و یا اشخاصی بودند که خانه‌ها را به آتش کشیده بودند، شکنجه داده بودند، باها و دستها را در بازجویی اهر کرده بودند. یا کسانی که زنده زنده دست و پای جوانهای ما را اهر می‌کردند و یا اینکه بر روی تاوه سرخ می‌کردند. با اینها چه کاری می‌توانستیم بکنیم؟ آنها را می‌بخشیدیم؟ می‌گذاشتیم بروند؟ اجازه دفاع کردن از خود و جواب به اتهامات را ما به آنها دادیم و می‌توانستند هر چیزی را که بخواهند بگویند. ولی وقتی گناه آنها ثابت شد، چه نیازی بود و اصلاً چه نیازی هست به اینکه فرجام بخواهند؟ اگر می‌خواهید برعکسش را بنویسید، قلم در دست شما است. و در هر حال ملت من برایش این سؤالات مطرح نیست و اضافه می‌کنم که اگر ما این اعدامها را نمی‌کردیم، «انتقام مردمی» ابعاد وسیعی به خود می‌گرفت و قابل کنترل هم نبود و حتی تمام کارگزاران رژیم گذشته کشته می‌شدند، پس بدین ترتیب پانصد نفر کشته نمی‌شدند بلکه هزاران نفر کشته می‌شدند. سؤال: موافقم، ولی منظورم الزاماً شکنجه گران و جلادان ساواک نبود، منظورم بیشتر به اعدام شدگانی است که اصلاً ربطی به رژیم سابق نداشتند و منظورم اشخاصی هستند که هنوز هم این روزها اعدام می‌شوند برای زنا، فحشا و یا لواط... به نظر شما این عدالت است که فاحشه بدبختی و یا زنی که به شوهرش خیانت می‌کند و یا مردی که مرد دیگری را دوست دارد، اعدام شود؟ امام: اگر یک انگشت شما قانقار یا گرفت، چکار می‌بایست کرد؟ می‌گذارید که مرض به تمام دست و بعد به تمام بدن سرایت کند و یا اینکه انگشت را قطع می‌کنید؟ چیزهایی که فساد ایجاد می‌کند و در میان ملتی، باید ریشه کن شود. همانند علف هرزه‌های یک مزرعه گندم. من می‌دانم جوامعی هستند که به زنانشان اجازه می‌دهند که برای لذت و شهوترانی خود را در اختیار مردانی قرار دهند که شوهرانشان نیستند و مردانی که خود را در اختیار مردان دیگر می‌گذارند. ولی باید بدانید در جامعه‌ای که ما می‌خواهیم بسازیم، این اجازه نیست. در جامعه اسلامی، ما می‌خواهیم سیاستی را پیش گیریم که جامعه را پاک کند و برای تحقق این موضوع، مجازات آنهایی که فساد را اشاعه می‌دهند و جوانان ما را فاسد می‌کنند لازم است، حال چه شماها خوشتان بیاید و یا خوشتان نیاید. ما نمی‌توانیم تحمل کنیم که فاسدان فسادشان را اشاعه دهند. بگذریم، مگر شما غریبه‌ها همین کار را نمی‌کنید؟ وقتی که یک دزد، دزدی می‌کند او را به زندان نمی‌اندازید؟ در خیلی از ممالک، مگر قاتلین را

اعدام نمی‌کنند؟ این کار را می‌کنید برای اینکه اگر آزاد و یا زنده بمانند سایرین را آلوده می‌کنند و لکه بدکاری را توسعه می‌دهند. آیا این طور نیست؟ بله بدکاران را باید حذف کرد، باید ریشه کن کرد. مثل علفهای هرزه و فقط با از ریشه درآوردن آنها کشور تصفیه خواهد شد. سؤال: امام، چطور امکان دارد یک شکنجه‌گر یا حیوان وحشی ساواکی را با یک فرد عادی که می‌خواهد آزادانه تمایلات جنسی خود را برآورده کند مقایسه کرد؟ مثلاً آن جوانی که دیروز به خاطر لواط اعدام شد؟ امام: فساد، فساد است. لازم است که فساد حذف شود. سؤال: مثالی دیگر، زن هیجده ساله آبستنی که چند هفته قبل به خاطر زنا در بهشهر اعدام شد...؟ امام: آبستن؟ دروغی است. دروغی است همانند اینکه می‌گویند سینه زنان را می‌برند. در اسلام چنین وقایعی اتفاق نمی‌افتد، زن آبستن را اعدام نمی‌کنند. سؤال: دروغ نیست امام. تمام روزنامه‌های ایران درباره آن نوشتند و همچنین در تلویزیون میزگردی تشکیل شد، برای اینکه به مردی که با او زنا کرده بود فقط صد ضربه شلاق زده بودند. امام: اگر این طور است شاید حقش بوده، من چه می‌دانم شاید آن زن کار دیگری کرده بوده. از دادگاهی که آن را محکوم کرده سؤال کنید. کافی است. از این مسائل صحبت نکنیم، خسته شده‌ام. سؤال: پس از کردها حرف بزنیم که اعدام می‌شوند برای اینکه خودمختاری می‌خواهند. امام: این کردها که اعدام می‌شوند، از ملت کرد نیستند، خرابکارانی هستند که بر ضد ملت و بر ضد انقلاب عمل می‌کنند و مانند همانی که دیروز اعدام شد. او سیزده نفر را کشته بود. من البته ترجیح می‌دهم که هیچ کس اعدام نشود، ولی وقتی یکی مثل این فرد دستگیر می‌شود و او را به مجازات می‌رسانند موجب خوشحالی است. سؤال: هر که دستگیر می‌شود، مانند پنج نفری که امروز صبح دستگیر شدند، برای اینکه اعلامیه‌های کمونیست‌ها را پخش می‌کردند؟ امام: اگر دستگیر شده‌اند دلیل بر این است که مستحق بوده‌اند. شاید کمونیست‌هایی بوده‌اند در خدمت اجنبی، مثل کمونیست‌های تقلبی که در جهت منافع آمریکا و برای شاه عمل می‌کنند. کافی است: گفتم کافی است صحبت کردن در مورد این مسائل. سؤال: بسیار خوب از شاه صحبت کنیم. امام، آیا شما دستور داده‌اید که شاه را در خارج بکشند؟ یا شما گفته‌اید که هر کس این کار را بکند یک قهرمان به حساب می‌آید و اگر در عملیات کشته شود به بهشت خواهد رفت؟ امام: نه من نگفته‌ام، برای اینکه من می‌خواهم که او را به ایران بیاورند و محاکمه عمومی کنند، به جهت پنجاه سال جرم‌هایی که بر ضد ملت ایران انجام داده، به اضافه جرم خیانت و غارت ثروت. اگر در خارج کشته شود تمام آن پولها به هدر می‌رود. در عوض اگر در اینجا محاکمه شود، تمام ثروت‌هایش را خواهیم گرفت. نه، نه من نمی‌خواهم که در خارج کشته شود. من او را زنده همین جا می‌خواهم، همین جا و برای همین است که برای سلامتی‌اش دعا می‌کنم. همان طوری که آیت الله مدرس برای سلامتی رضا پهلوی دعا می‌کرد، پدر همین پهلوی که او هم به خارج فرار کرده بود و با خود ثروت کلانی را برد و معلوم است که کمتر از پسرش به بیرون برده بود. سؤال: ولی اگر او پولها را پس بدهد از تعقیب دست خواهید کشید؟ امام: از نظر آن پولها اگر واقعا پس بدهد. بلی. از این جهت دیگر حسابی نخواهیم داشت. ولی در عوض برای خیانت به کشورش و به اسلام خیر، خیر. چگونه می‌شود از کشتار ۱۵ خرداد، کشتار ۱۶ سال قبل و کشتار «جمعه سیاه» یک سال پیش چشم پوشی کرد؟ چگونه می‌توان برای تمام شهیدان که در پشت سرش گذاشت و رفت او را بخشید؟ اگر تمام شهیدان زنده شوند، شاید من بتوانم او را ببخشم و راضی شوم به اینکه تمام ثروتی را که او و فامیلش از ملت دزدیده‌اند پس بگیرم. سؤال: دستور اینکه شاه را توسط عملیات کماندویی و یا چیزی شبیه عملیاتی که باعث دستگیری آیشمن در آرژانتین شد، به ایران باز گردانند، آیا فقط در مورد او اجرا خواهد شد و یا اینکه افراد خانواده اش را هم شامل می‌شود؟ امام: هر کدام که جرمی مرتکب شده باشند، گناهکار است. اگر اعضای از فامیلش در هیچ جرمی شرکت نکرده‌اند دلیلی نمی‌بینم برای محکومیتشان، وابستگی به خانواده شاه که جنایت محسوب نمی‌شود. مثلاً پسرش رضا فکر نمی‌کنم که خود را آلوده جنایت کرده باشد. بنابراین ضدیتی با او ندارم و می‌تواند به ایران باز گردد هر وقت که می‌خواهد و مثل یک ایرانی معمولی زندگی کند، اگر می‌خواهد بیاید. سؤال: من می‌گویم که هرگز نمی‌آید. و اما فرح دیبا؟ امام: برای او دادگاه تصمیم خواهد گرفت. سؤال: و اشرف؟ امام: اشرف خواهر

دوقلوی شاه، درست مثل او جنایتکار است و برای جنایاتی که انجام داده باید محاکمه شود و مثل شاه محکوم شود. سؤال: نخست وزیر سابق، بختیار چطور؟ بختیار می گوید که بر سر جایش باز خواهد گشت و می گوید که دولتش را آماده کرده است که به جای این دولت بنشانند. امام: اگر بختیار باید اعدام شود یا نه، هنوز این را نمی دانم ولی می دانم که باید محاکمه شود. که برگردد، بر گردد. حتی با دولت جدیدش اگر می خواهد برگردد، برگردد. حتی اگر دوست دارد، دست در دست شاه برگردد. بدین نحو همه با هم به دادگاه انقلاب فرستاده می شوند. بلی باید بگویم که خوشحال می شوم که بینم بختیار با شاه با هم دست در دست هم بر می گردند. منتظر آنها هستم. سؤال: پس امام خمینی، بختیار هم باید محکوم به مرگ شود. حالا می توانم پیرسم آیا هرگز کسی را بخشیده اید؟ آیا گاهی ترحم کرده اید؟ و آیا گاهی گریه کرده اید؟ امام: فکر می کنید من یک بشر نیستم. بله، گریه می کنم، می خندم، رنج می برم و اما در مورد اینکه کسی را بخشیده ام یا نه؟ باید بگویم اکثر آنها را که در گذشته بد کرده اند بخشیده ام. عفو عمومی داده ام برای پلیس، ژاندارمها و خیلی از مردم دیگر به شرطی که شکنجه نداده باشند و جرمهای سنگین نداشته باشند. هم اکنون حتی برای کردهای شورشی عفو عمومی صادر کرده ام و با این عمل فکر کنم شفقت و ترحم را نشان داده باشم. ولی برای کسانی که در بالا گفتم هیچ بخششی نیست، هیچ ترحمی نیست. سؤال: خواهش می کنم امام، باید هنوز از شما سؤالات زیادی بکنم. مثلاً از این چادر که بر من پوشانده اند تا به خدمت شما برسم و شما به زور بر زنان می پوشانید. به من بگویید چرا زنان را مجبور می کنید که خود را مخفی کنند در زیر پوششی که پوشیدن آن مشکل و بیهوده است؟ که با آن نه می شود کار کرد، و نه می شود حرکت کرد، در حالی که همان زنان نشان داده اند که مثل مردانند مثل مردان مبارزه کردند، زندان کشیدند، شکنجه دیدند و مثل مردان انقلاب کردند. امام: زنانی که انقلاب کرده اند، زنانی هستند که پوشش اسلامی داشته اند و یا دارند، نه زنان شیک پوش بزرگ کرده مثل شما، اینور و آنور می روند بدون پوشش و یک دوجین مرد را دنبال خود می کشند. عروسکائی که بزرگ می کنند و به خیابانها می آیند و سر و سینه و موی و فرم بدن خود را نشان می دهند، بر ضد شاه قیام نکردند، هیچ کار مفیدی انجام ندادند، نمی دانند خود را چگونه مفید قرار دهند. نه به صورت اجتماعی، نه به صورت سیاسی و نه حتی به صورت حرفه ای و تخصصی و این بدین دلیل است که خود را به نمایش می گذارند، برای مردان حواس پرتی می آورد و آزارشان می دهد. همچنین باعث حواس پرتی سایر زنان و آزار و حسرت آنان می شود. سؤال: صحیح نیست امام. در هر حال منظورم فقط یک پوشش نیست بلکه چیزی است که باعث عقب افتادن زنان از انقلاب می شود. همین که زنان نمی توانند در دانشگاه با مردان تحصیل کنند و نه با مردان می توانند کار کنند، نه اینکه در دریا و استخر با مردان شنا کنند و باید جداگانه با چادر شیرجه بروند. راستی با چادر چگونه می شود شنا کرد؟ امام: تمام این مسائل ربطی به شما ندارد. رسوم و آداب ما به شما مربوط نیست. اگر پوشش اسلامی را دوست ندارید، مجبور نیستید پیوشید. برای اینکه پوشش اسلامی برای زنان جوان و حسابی است. سؤال: متشکرم. حالا که به من می گوید، زود برش می دارم. ولی به من بگویید زنی مثل من که همیشه بین مردان زندگی کرده و مو و سینه و گوشهای خود را نشان می داده و در جبهه جنگ با سربازان خوابیده، آیا به نظر شما یک زن بی اخلاق و یا پیرزنی ناحسابی هستم؟ امام: این را وجدان شما می داند. من احوالات شخصی را قضاوت نمی کنم. نمی توانم بدانم که زندگی شما اخلاقی بوده یا غیر اخلاقی و یا چگونه با سربازان به سر برده اید. این چیزهایی را که گفتم در زندگی طولانیم به این تجربه رسیده ام. اگر پوشش نباشد، زنان نمی توانند به نحو مفید و سالمی کار کنند و نه حتی مردان، قوانین ما قوانین با ارزشی هستند. سؤال: حتی قوانینی که به یک مرد اجازه ازدواج با چهار زن را می دهد؟ امام: قانون اینکه یک مرد بتواند با چهار زن ازدواج کند قانونی است خیلی مرفقی و برای خوبی زنها نوشته شده است. به خاطر اینکه تعداد زنها از مردان خیلی بیشتر است، مؤنث بیشتر از مذکر متولد می شود. در جنگها، مردان بیشتر از زنان کشته می دهند. یک زن احتیاج به یک مرد دارد. پس باید چه کار کرد که در این دنیا زنان بیشتر از مردان هستند؟ آیا شما ترجیح می دهید که زنان اضافی بروند و فاحشه شوند؟ و یا اینکه با یک مرد که

چند زن دارد ازدواج کنند؟ به نظر من صحیح نیست که زنهای تنها فاحشه شوند به خاطر اینکه مرد کم است و می‌گویم در شرایط مشکلی که اسلام تحمیل می‌کند بر مردی که با دو یا سه و یا چهار زن رفتار مساوی، محبت مساوی و زمان مساوی داشته باشند، که البته این خیلی مشکل است به هر صورت این قانون بهتر است از قانون ازدواج تنها با یک زن. سؤال: ولی امام، این قوانین و رسوم مربوط به ۱۴۰۰ سال قبل است. به نظر شما فکر نمی‌کنید که دنیا پیشرفت کرده است. شما حتی ممنوع کردن موزیک و الکل را در رابطه با احترام با آن قوانین ممنوع کرده اید. برایم توضیح دهید چرا یک لیوان شراب و یا آبجو وقتی که کسی تشنه و یا همراه غذا می‌خورد گناه است؟ چرا گوش دادن به موزیک گناه است؟ کشیشهای ما مشروب می‌خورند و آواز می‌خوانند، حتی پاپ. این بدین معنی است که پاپ هم گناهکار است؟ امام: آداب و رسوم کشیشهای شما به ما ربطی ندارد. اسلام مشروبات الکلی را حرام کرده است. به طور مطلق ممنوع می‌کند به خاطر اینکه بر فکر اثر می‌گذارند و جلوگیری می‌کنند از اینکه یک انسان بتواند به شیوه سالم فکر بکند. همچنین موزیک که فکر را کدر می‌کند، منظورم موزیک شماس است برای اینکه همراه خودش یک حالت لذت و حالت خلسه می‌آورد و همانند مواد مخدر است. معمولاً روح را تحریک و تهییج نمی‌کند، روح را کسل می‌کند و جوانهای ما را مسموم و غافل می‌کند و دیگر به فکر کشورشان نیستند. سؤال: همچنین موزیک باخ، بتهوون و وردی؟ امام: اگر مغز و فکر را کسل نکند قدغن نیستند. بعضی از موزیکهای شما قدغن نیستند، مثلاً مارشها و سرودها. ما موزیکی می‌خواهیم که جوانهای ما را عوض اینکه فلج کند، آنها را به حرکت در آورد و آنها را وادار کند به اینکه به مملکت خود بیندیشند. آری مارش شما مجاز است. سؤال: امام خمینی، بیانات شما و لحن شما همیشه ضد غربی است و هر قضاوتی که شما می‌کنید به این نتیجه می‌رسد که شما ما را قهرمان زشتی و انحرافات اخلاقی می‌دانید. با وجود این غرب شما را در تبعید قبول کرد و خیلی از مسئولان مملکتی هم در غرب تحصیل کرده اند. به نظر شما فکر نمی‌کنید که در ما چیزهای خوبی هم باشد؟ امام: بله، بله چیزهای خوبی هم هست، ولی وقتی ما مار گزیده هستیم از ریسمان سیاه و سفید هم باید بترسیم و شما ما را خیلی گزیده اید و خیلی زیاد و برای مدت زیادی هم ما را فقط به صورت یک بازار مصرف دیده اید و بس، برای ما چیزهای بد صادر کردید و بس، چیزهای خوب مثل پیشرفت مادی را برای خودتان نگه داشتید. آری، خیلی رنج و بدیهای زیادی از غرب کشیده ایم و اکنون دلایل بسیاری داریم که از غرب بترسیم. برای همین است که ما جوانهای خودمان را از نزدیک شدن به غرب و تحت نفوذ قرار گرفتن بیشتر آنان ممانعت می‌کنیم. من علاقه ندارم که جوانان ما بروند و در غرب تحصیل کنند. جایی که از الکل و موزیک که مانع فکر کردن می‌شود و مواد مخدر و زنان آزاد، به فساد کشیده شوند. بدون اینکه حساب کنیم که با جوانان ما مثل جوانان خودتان رفتار نمی‌کنید، به خاطر اینکه فوری به آنها یک مدرک اهدا می‌کنید، گرچه هم بیسواد باشند. سؤال: درست است امام، ولی هواپیمایی که با آن شما به مملکت بازگشتید یک محصول غربی است، تلفنی که شما از قم با سایر جاها ارتباط دارید، همچنین تلویزیون که شما اغلب به وسیله آن با ملت تان صحبت می‌کنید، همچنین کولر که در این گرمای کویری از آن استفاده می‌کنید، همه محصول غربی است. اگر این طور فاسد و فاسد کننده هستیم پس چرا از این وسایل استفاده می‌کنید؟ امام: به خاطر اینکه اینها چیزهای خوب غرب هستند و ترسی نداریم و آنها را مصرف می‌کنیم. ما از علم و تکنولوژی شما نمی‌ترسیم. ما از ایده‌ها و رسوم شما می‌ترسیم. این بدین معنی است که ما از نظر سیاسی و اجتماعی از شما می‌ترسیم. ما می‌خواهیم که مملکت مال خودمان باشد. ما می‌خواهیم که در سیاست، اقتصاد و در رسوم و امور داخلی ما مداخله نکنید. و از این به بعد هر کس بخواهد دخالت کند، جلوی او می‌ایستیم. چه راست و چه چپ، از هر کجا که باشد. سؤال: امام آخرین سؤال را می‌کنم: این روزها که در ایران بودم، خیلی ناراضی دیدم، خیلی بی‌نظمی دیدم. انقلاب همان طوری که انتظار می‌رفت، تا به حال ثمره نداده، کشور در آبهای تیره مثل یک کشتی در حرکت است و افرادی هستند که آینده تاریکی را برای ایران پیش بینی می‌کنند و حتی کسانی هستند که آمادگی شرایط یک جنگ داخلی و حتی یک کودتا را در یک آینده نه چندان نزدیک فراهم دیده می‌بینند، چه جوابی دارید؟ امام: این را

به شما می‌گویم، ما یک کودک ششماهه ای هستیم، از انقلاب ما فقط شش ماه گذشته. انقلابی است که در کشوری صورت گرفته که مثل یک مزرعه گندم که آفت ملخ زده باشد، به بیچارگی کشیده شده. ما در ابتدای راه خود هستیم. از یک کودک ششماهه که در یک مزرعه آفت زده متولد می‌گردد، بعد از ۲۵۰۰ سال برداشت محصول بد و پنجاه سال برداشت محصول سمی چه انتظاری دارید؟ آن گذشته را در چند ماه و یا حتی چند سال نمی‌شود ترمیم کرد، احتیاج به زمان داریم، وقت می‌خواهیم و بیش از همه از آنهایی که خودشان را کمونیست و یا دموکرات و غیره می‌خوانند، می‌خواهیم. آنها هستند که به ما مهلت نمی‌دهند، آنها هستند که به ما حمله می‌کنند. جنگ داخلی و کودتا به خاطر اتحاد ملت اتفاق نخواهد افتاد خداحافظ شما انشاءالله.

منابع مقاله: طلیعه انقلاب اسلامی، مرکز نشر دانشگاهی؛

مصاحبه با تلویزیون فرانسه، کانال ۱

مصاحبه با تلویزیون فرانسه، کانال ۱ سؤال: آیا شما در حکومتی انتقالی با حضور شاه شرکت خواهید کرد؟ به چه شرط؟ امام: با حضور شاه ما در هیچ حکومتی، چه انتقالی و چه غیر انتقالی شرکت نخواهیم کرد و هیچ شرطی را هم نمی‌پذیریم. سؤال: آیا از آن بیم ندارید که با رفتن شاه، بحران سیاسی و اقتصادی بدتر شود؟ امام: با بودن شاه بحرانهای سیاسی و اقتصادی وجود دارد، زیرا که ملت با او همکاری ندارد و این موجب بحران است. اگر شاه برود بحران رفع می‌شود. سؤال: آیا جنبش و نهضت اخیر ایران، از طرف یک ایدئولوژی مارکسیستی هدایت و حمایت نشده و یا نمی‌شود؟ امام: ابد، نه هدایت شده و نه می‌شود و نه خواهد شد. و حمایت آنها مورد قبول کسی نیست. سؤال: آیا حمایت و کمک یک کشور کمونیستی را قبول خواهید کرد؟ امام: ما می‌خواهیم مستقل باشیم و حمایت هیچ کشوری را قبول نخواهیم کرد و تحت الحمایه هیچ کشوری نیستیم. سؤال: آیا اسلام با قوانین بدون انعطافی که دارد، می‌تواند آزادی و پیشرفت اجتماعی را ضمانت نماید؟ نمونه‌ای از آن را در کشور دیگری بدهید. امام: اولاً، اسلام قوانین اساسیش انعطاف ندارد و بسیاری از قوانینش با نظرهای خاصی انعطاف دارد و می‌تواند همه انحاء دموکراسی را تضمین کند. کشوری که ما می‌خواهیم، کشوری اسلامی به همه معناست و اکنون در خارج نظیرش نیست، ولی در گذشته وجود داشته است. سؤال: نهضت اخیر ایران را متهم می‌کنند که ارتجاعی است. نظر شما چیست؟ امام: نهضت اخیر برای این است که امور ارتجاعی را رد کند و آن دولت شاه و امثال اوست که تمام جهات ارتجاع و عقب ماندگی را برای ما به بار آورده و ما می‌خواهیم همانا را رفع کنیم. نهضت ما، نهضتی متمدن و پیشرفته است. سؤال: شما خواهان رفتن شاه هستید، می‌توانید دلایل آن را شرح دهید؟ آیا آرزوی کشته شدن و از بین رفتن شاه را دارید؟ امام: ما بیش از پانزده سال است که دلایل محکومیت شاه و لزوم رفتن او را در اعلامیه‌های خود ذکر کرده ایم و الاذن برای شما برخی دلایل را ذکر می‌کنم: بیش از پنجاه سال است که دولتهای خارجی پدر شاه و شاه را در ایران بر ما تحمیل کرده اند. شاه سابق را به حسب اعتراف انگلیسیها، آنان آوردند و بر کشور ما حاکم کردند در رادیو دهلی این مطلب را تصریح نمودند. شاه فعلی در یکی از کتابهایش نوشت: «متفقین که زمان جنگ به ایران آمدند، مرا به سلطنت انتخاب کرده و صلاح این دیدند که من سلطان باشم.» ما پنجاه سال است که تحت فشار و با اختناق فوق العاده به سر می‌بریم، ما نه فرهنگ مستقل داریم و نه لشکر و ارتش مستقل داریم و نه اقتصاد صحیح و سالم داریم و نه جهات سیاسی ما صحیح و سالم است. اما فرهنگ ما، فرهنگی است که با دستور دیگران شاه تحمیل کرده است. مدارس ما غالباً به شکل نیمه تعطیل است یا تعطیل و در وقتی هم که اشتغال داشته باشند، دستور این است که اینها را عقب نگه دارند و نگذارند که رجال دانشمند در مملکت ما پیدا بشود. تمام مطبوعات ما و کلیه وسایلی که باید بوسیله آن تبلیغ شود در این پنجاه سال در اختیار شاه بوده است، تمام اشکال آزادی از ملت ما سلب شده است. ما در این پنجاه سال حتی یک مجلس ملی هم نداشتیم. در زمان رضاشاه با زور او رژیم را تغییر دادند، یعنی سلطنت را منتقل کردند. مجلس موسسان که تأسیس کردند با سرنیزه تأسیس شد و ملت بکلی با آن

مخالف بود، لکن سرنیزه نگذاشت که این مخالفت را اظهار کنند. بنابراین اصل مجلس موسسان که در زمان رضاشاه با سرنیزه درست شد غیرقانونی بود. با غیرقانونی بودن آن، آمدن رضا شاه و رسیدن به سلطنت غیرقانونی بود. با غیرقانونی بودن او، سلطنت محمدرضا شاه غیرقانونی است. محمد رضا شاه، در تمام جوانب ترقی ملت ما، کارهایی کرده است و نگذاشته که ملت ما رو به ترقی رود. نگذاشته است فرهنگ ما فرهنگ مترقی باشد. ارتش ما را در تحت نظارت ارتشهای دیگران قرار داده است. مستشاران آمریکایی هستند که ارتش ما را اداره می کنند. اقتصاد ما را بکلی از بین برده است. ایران که زراعتش از بین رفته و نفتش را هم دارند زیاد خرج می کنند و به دیگران هم زیاد می دهند که آن هم از بین برود. اگر محمد رضا شاه در سلطنت باقی باشد، چند سال دیگر کشور ما رو به فقر و نیستی خواهد رفت. بنابراین تا ایشان نرفته است، مملکت ما نمی تواند روی آزادی و ترقی را ببیند، و باید برود. منابع مقاله: طلیعه انقلاب اسلامی، دفتر نشر دانشگاهی؛

مصاحبه با خبرگزاری فلسطینی وفا

مصاحبه با خبرگزاری فلسطینی وفا پاریس: ۲۴ آذر ۵۷، ۱۴ محرم ۹۹، ۱۵ دسامبر ۷۸. سؤال: مولانا الامام، بدون شک زندگی طولانی شما، پر از تجربه های مختلف و تغییرات و تحولاتی بوده است و این سبب شده است که امروز از موضع قوی با مسائل برخورد کنید و خواسته ها و نظرات خود را خیلی واضح بیان نمایید. مضافاً بر اینکه میلیونها نفر از مردم ایران از رهبری شما در مبارزه خود برخوردارند. از حضورتان تقاضا داریم که مهمترین مراحل این تجربه های تاریخی و آثار آنها را که در خط امروزی مبارزه شما تبلور یافته است، بیان نمایید. امام: پیش از بیان تجربیات دورانی که من خودم شاهد آن بوده ام، تذکر و توضیح یک نکته لازم است. و آن اینکه نهضت موجود ملت ایران، همچنان که بارها گفته ام یک نهضت صد در صد اسلامی است و خط مشی و هدفها و راههای آن از اسلام الهام می گیرد. اگر ملت ایران حاضر به سازش با شاه نیست، که یک فرد ظالم و جنایتکاری است، به این دلیل است که اسلام اجازه نمی دهد که ظالمی بر مردم حکومت کند. ملت ایران، با رژیم سلطنتی مخالف است، زیرا رژیمی است تحمیلی که هرگز متکی به آراء ملت نبوده و از این جهت به شکل بنیادی، مخالف با اراده و خواست مردم است، و خود را موظف به تأمین هدفها و خواسته های مردم نمی داند و حکومت چنین رژیمی، حکومت طاغوتی است و اسلام اطاعت از این حکومت را بر مردم حرام کرده و مبارزه با حکومت طاغوتی را واجب شمرده است و این مبارزه، از ابراز تنفر از ظلم که پایینترین مرتبه نهی از منکر است، شروع شده، تا قتل و جنگ با دشمن ادامه دارد، تا ظلم و ظالم از بین برود و حکومت عدل اسلامی مستقر گردد و اگر ملت ایران علیه تسلط اجانب مبارزه می کند، باز هم از اسلام دستور می گیرد، زیرا مردم مسلمان حق ندارند که غیر مسلمین را در امور خود دخالت بدهند، که مسلط بر سرنوشت آنان شوند و واجب است که با این مسلط مبارزه اسلامی، استقلال کنند، تا جامعه خود را به دست بیاورد. و نسبت به تجربه های عمر خودم، ما می بینیم که رضاخان که هیچ گونه صلاحیت حکومت را نداشت، به زور اجانب و برخلاف میل ملت، بر مردم ایران تحمیل شد و با روی کار آمدن رضاخان این سه اصل اسلامی در امر حکومت پایمال شد، اول اصل لزوم عدالت در حاکم اسلامی و دوم اصل آزادی مسلمین در رأی به حاکم و تعیین سرنوشت خود و سوم اصل استقلال کشور اسلامی از دخالت اجانب و تسلط آنها بر مقدرات مسلمین. و اگر در آن روز برای احیای این سه اصل اسلامی اقدام شده بود، کار به اینجا نمی کشید و دیده ایم که رضاخان چه جنایاتی نسبت به کشور اسلامی و ملت مسلمان ایران مرتکب شد. بعد از سقوط رضاخان، پسرش محمد رضاخان سرکار آمد و برخلاف اصول سه گانه فوق، حکومت را در دست گرفت و در آن موقع هم قدرتی نداشت. از این جهت به خواسته های جزئی مردم که پدرش نادیده گرفته بود، تن داد و بعد که مسلط شد، جنایاتی مرتکب شد که دست کم از پدرش نداشت. و در بیست و پنج سال پیش که شاه ضعیف شد و فرار کرد، اگر مخالفین در آن روز به این اصول سه گانه اسلامی توجه می کردند و کار شاه را یکسره می کردند به اینجا نمی کشید و دیدیم که

شاه بعدا مسلط شد و در این بیست و پنج سال و بخصوص در این پانزده سال اخیر جنایاتی مرتکب شده است که روی مغولان و چنگیزها را سفید کرده است، که ابعاد جنایاتش در بیان نمی گنجد و از این رو در این مرحله حساس، ملت ایران تصمیم گرفته است که متکی به اسلام و با الهام از اصول مترقی اسلام، نهضت خود را به پیش برد و بر اساس قواعد و ضوابط اسلامی، جامعه خود را از نو بنا کند و هیچ گونه سازش و راه میانه و امثال این توهمات را نپذیرد. سؤال: در سال ۱۹۴۸ فلسطین غصب شد و با همکاری دولت های بزرگ استعماری، خواب صهیونیستی تحقق یافت. این فاجعه بر مردم ایران چه تأثیری در آن زمان گذاشت؟ و چه عکس العملی داشت؟ امام: بحق باید گفت که غصب فلسطین به دست اسرائیل متجاوز و با همکاری دولتهای بزرگ استعماری، برای همه مسلمین و نیز برای مسلمانان ایران فاجعه بود، فاجعه ای بسیار دردناک. و باید گفت متجاوز اصلی در این فاجعه همان دولتهای استعماری آن زمان بودند که این توطئه را علیه مسلمین در این منطقه طرح ریزی کردند و کشورهای اسلامی از دست ابرقدرتها مصیبتهای زیادی دیده اند و این هم یکی از مصائب بزرگ بود، منتهی به دست صهیونیستها. ملت ایران نه شاه و دولت او، به دلیل احساس عمیق اسلامی خود از دست رفتن فلسطین را به مثابه از دست رفتن پاره ای از پیکر خود می دانست. و به همین دلیل همیشه، علی رغم همکاری شاه و دولتهای دست نشانده او با اسرائیل، عمیق ترین احساسات پاک خود را نثار مبارزین فلسطینی کرده است. من بیش از پانزده سال است که مکرر به همکاری شاه و دولت او با اسرائیل اعتراض کرده ام و چه بسیار از ایرانیان، از روحانی و غیر روحانی به دلیل اعتراض به تجاوزات اسرائیل، به زندان رفته اند و شکنجه دیده اند و ما همیشه به عنوان یک وظیفه اسلامی تا حد امکان از فلسطین دفاع کرده ایم و به خواست خدا همیشه در کنار سایر مسلمین به این وظیفه الهی عمل خواهیم کرد. سؤال: باید دانست که تجربه مصدق به همه ثابت کرد که علل شکست را جستجو نمایند و نتیجتا به گروههای مختلف سیاسی نشان داد که باید روش مبارزه را تغییر دهند. تقاضا داریم نتایجی را که از این تجربه گرفته اید بیان نمایید. آنچه تجاربی که شما را در ایجاد اطمینان و رابطه محکم با ملت یاری نمود. امام: من همیشه با روشهای مسالمت آمیز مخالفت کرده ام، شاه به هیچ وجه نمی تواند و نباید سلطنت کند. سؤال: همان طور که می دانید، انقلاب فلسطین در اوایل ژانویه سال ۱۹۶۵ شروع شد و پس از شکست ۱۹۶۷، قدرت و گسترش یافت. آیا اخبار آن به ملت ایران می رسید؟ به چه وسیله ای؟ امام: آری خبر می رسید. به همان وسیله ای که به سایر کشورها می رسید. البته رژیم ایران سعی می کرد که اخبار جنگ مسلمانان با کفار را به نفع کفار گزارش کند و این کار را همیشه کرده است و همیشه اعراب را مشتی مردمی که مسائل را درست درک نمی کنند، معرفی کرده است. رژیم، یکی از پشتیبانان بزرگ اسرائیل است. رادیو ایران و وسائل ارتباط جمعی همه، چه آنها که از خود رژیم است و چه آنها که زیر فشار رژیم بودند، به نفع اسرائیل کار می کردند و این ما بودیم که از اول با تمام برنامه ها مخالفت کردیم و اکنون نیز می کنیم. سؤال: در دهه ۱۹۶۰ شاه چیزی به نام «انقلاب سفید» برای اصلاحات ارضی و تغییرات اجتماعی اعلان کرد. تقاضا داریم حقیقت این نمایشنامه را بیان نمایید. بخصوص اینکه بعضی از وسائل تبلیغاتی، این روزها مثل «پاری ماچ» ادعا می کنند که یکی از علل انقلاب رجال دینی، حسادتشان نسبت به شاه به خاطر این است که زمینهای ایشان را مصادره کرده است و نیز به خاطر اجرای اصول «انقلاب سفید» است. امام: شاه پس از سالها فکر و مشاوره با حامیان خارجی اش طرحی تهیه کرد که هم بتواند ایران را به نفع خود و اربابانش غارت کند و هم به خیال خام خود، زمینه هر گونه انقلاب داخلی علیه خود را نابود کند. برای توجیه برنامه های ضد ملی خود ابتدا موضوع اصلاحات ارضی را به میان کشید، به این امید که دهقانان محروم و فقیر ایران را به بهانه صاحب زمین شدن بفریبد و آنان را علیه مخالفین خود بسیج نماید. البته اوج داستان غم انگیز شاه برای مردم ایران، اصلاحات ارضی بود. ولی مسئله آزادی زنان را هم به این نقطه اوج به اصطلاح انقلاب خود اضافه کرد و سایر مواد به اصطلاح انقلاب سفید، هر یک نیز در این نمایش مبتذل نقش خاصی ایفا کردند. و اما نتیجه چه شد؟ نتیجه اینکه، کشاورز ایرانی که فقیر و محروم و گرفتار چنگال مالکین بزرگ، که همه از قماش خودشان بودند، بود روز به روز بر فقرش افزوده شد و سرانجام، برای لقمه نانی به شهرها روی آورد. شاه بلافاصله از این

بازار کار ارزان سوء استفاده کرد و به بهانه صنعتی کردن کشور راه را برای سرمایه گذاران خارجی و داخلی در مؤسسات صنعتی هموار کرد و نیز همان مالکین بزرگ را می بینیم که امروز بصورت کارخانه داران بزرگ که همه از وابستگان و سرسپردگان رژیم هستند ظاهر شده اند. دیروز اگر کشاورز ایرانی برای کوچکترین تخلف از دستور ارباب ظالم خود، به زیر شلاق می رفت و اموالش تاراج می شد، امروز هم کارگران برای بدست آوردن حقوق حقه خود، زیر فشار کارخانه داران به توسط مزدوران رژیم به گلوله بسته می شوند و در بعضی از روستاها که روستاییانی که حاضر به مهاجرت نشدند، چون دارای زمینهای نسبتاً مرغوبی بوده اند، از خانه هایشان آواره کردند و زمینهای مرغوب را به نفع دربار و سرسپردگان دربار تصاحب نمودند. شاه برای ملت ایران دست به اصلاحات ارضی زده است، بلکه طراح اصلاحات ارضی یعنی آمریکا و سایر دول استعماری اقدام به اصلاحات کرده است، زیرا نتیجه اصلاحات ارضی شاه، این شده است که امروز در حدود نود درصد مواد غذایی ایران از خارج بخصوص از آمریکا تأمین می شود و نتایج خانمانسوز اصلاحات شاه به همین جا تمام نمی شود. مزدوران شاه گفته اند که علمای مذهبی به دلیل اینکه اصلاحات ارضی زمینهای آنان را از دستشان بیرون برده، علیه شاه قیام کرده اند. کدام زمینها؟ کدام یک از علمای دینی از مالکین ایرانی بوده اند. زندگی علمای دینی که با سادگی در حد مردم معمولی است، آیا نیاز به زمینداری دارد؟! تمام دروغهای شاه و حامیانش برای ملت ایران روشن شده است، ابعاد خیانت شاه در زمینه مسائل اقتصادی به این مسائل تمام نمی شود. شاه از آزادی زنان صحبت می کند. آزادی کدام زن؟! در ایران زنان با شخصیت که خواستار حقوق انسانی خود هستند و اکثریت زنان ایرانی را تشکیل می دهند، امروز همه علیه شاهند و سرنگونی او را خواستارند و همه آنان امروز می دانند که آزادی زن در منطق شاه یعنی به انحطاط کشاندن زن از مقام انسانی او و در حد یک وسیله با او رفتار کردن. آزادی زن در منطق شاه، یعنی پر کردن زندانها از زنان ایرانی که حاضر نیستند به پستیهای اخلاقی شاهانه تن بدهند. سؤال: این روزها، ملاحظه می شود که یکی از شعارهایی که مردم در خیابانهای شهرهای ایران می دهند و همچنین خود شما می دهید این است که کسانی که می کوشند سازش کنند خائن هستند. تقاضا داریم محتوای این شعار و عواقب آن (سازش) را بیان نمایید. امام: سازش با شاه یعنی سازش با ظالمی خائن و سازش با چنین موجودی، پیداست که خیانت به ملت ایران و اسلام است و اما راه حلهای میانه را قبلاً توضیح دادم که چرا نمی پذیریم. سؤال: آیا ممکن است از چگونگی روابط بین خود و مقاومت فلسطین گفتگو کنید؟ معروف است که بین شاه و اسرائیل روابط آشکاری در میدانهای مختلف برقرار است و بخصوص اینکه شاه، اسرائیل را به نسبت زیادی از طریق ارسال نفت کمک می کند. تقاضا داریم بعد از آزادی ایران از حکم شاه، روابط خود را با اسرائیل بیان نمایید. امام: همان طور که قبلاً اشاره کردم، ما همیشه در حد امکانات و قدرتمان از برادران فلسطینی برای پایان دادن به تجاوز اسرائیل و آزاد کردن اراضی اسلامی از دست اسرائیل غاصب، حمایت می کنیم و هرگز کمترین کمکی به اسرائیل نخواهیم کرد. سؤال: درباره جمهوری اسلامی با یک برداشت عمومی بگویید و آیا روابط جمهوری اسلامی با دو کشور بزرگ چگونه است؟ امام: جمهوری اسلامی به این معنی است که قانون کشور را قوانین اسلامی تشکیل می دهد، ولی فرم حکومت اسلامی جمهوری است. به این معنی که متکی بر آراء عمومی است. و روابط ما با تمام کشورها بر اساس احترام متقابل بطوری که نه به آنها ظلم می کنیم و نه به آنها اجازه ظلم را می دهیم.

منابع مقاله: طلعه انقلاب اسلامی، مرکز نشر دانشگاهی؛

مصاحبه با خبرنگاران آمریکایی

مصاحبه با خبرنگاران آمریکایی قم: ۲۸ آبان ۵۸، ذیحجه ۹۹، ۱۹ نوامبر ۷۹ سؤال: برخلاف کلیه قراردادهای بین المللی، شما عده ای از گروگانها را در ایران نگه داشته اید، آیا آنها را آزاد خواهید کرد؟ و کی؟ امام: قراردادهای بین المللی اقتضا می کند که جاسوس در یک مملکتی به اسم سفیر باشد یا به اسم کاردار سفیر باشد! یا نه؟ اگر سفرایی باشند، اشخاصی باشند که در یک

مملکتی خیانت نخواهند بکنند، جاسوسی نمی خواهند بکنند، اسباب حکومت نمی خواهند فراهم کنند، اینها هستند که گروگان گرفتارشان صحیح نیست. و اما اینکه ملت ما عمل کرده است، این گرفتن یک دسته جاسوس است که این جاسوسها به حسب قواعد باید بازرسی و محاکمه شوند و باید بر حسب قوانین ما با آنها عمل بشود. و اما آنچه که کارتر کرده است برخلاف قوانین بین المللی است برای اینکه مجرم به یک کشور باید بیاید در همان کشور محاکمه بشود و یک کشوری حق ندارد مجرم را نگه دارد و پناه بدهد و برخلاف قوانین بین المللی است. این کارتر است که برخلاف قوانین بین المللی رفتار کرده است نه ما. سؤال: کارتر کاملا روشن کرده است که شاه را به ایران بر نمی گرداند در حالی که دیپلماتها و خانواده هایشان از این جریان سخت ناراحت هستند، آیا محلی برای مذاکره وجود دارد؟ امام: تا مادامی که این مجرم بر نگردد و آقای کارتر به قوانین بین المللی احترام نگذارد، این جاسوسها را ما نمی توانیم برگردانیم. ما اگر چنانچه بعد از آمدن شاه هم جاسوسها را برگردانیم این برای این است که یک تخفیفی به آنها داده ایم والا اینها باید محاکمه بشوند و در همین جا بر حسب قانون ما با آنها رفتار بشود. سؤال: آیا تنها شرطی که شما می گذارید برای این مسئله، همین است، یعنی برگشتن شاه؟ امام: تنها شرط، برگشتن شاه است و این روی تخفیفی است که ما به اینها می دهیم. سؤال: ایران و آمریکا در حال جنگ اقتصادی و سیاسی هستند و در عین حال ایران قبول نمی کند که هیچ گونه نماینده ای را از نمایندگان آمریکا بپذیرد و با آنها صحبت کند، علت این مسئله چیست؟ امام: این جنگ اقتصادی و سیاسی است که آقای کارتر به وجود آورده است و ما نه از جنگ سیاسی او واهمه داریم و نه از اقتصادی، بلکه اعتقاد داریم که جنگ سیاسی حتما به ضرر آمریکاست و جنگ اقتصادی به ما ضرری نمی رساند و مع ذلک تا شاه بر نگردد و مجرم را به ما بر نگرداند و کارتر سر به قوانین بین المللی فرود نیاورد، ما نمی توانیم برای مذاکرات راه پیدا کنیم ما در آقای کارتر انسان دوستی را سراغ نداریم. سؤال: از شما نقل کرده اند که فرموده اید، رابطه داشتن با آمریکا به مصلحت ایران نیست، آیا این امکان پذیر است که در یک لحظه ای از زمان شما تصمیم بگیرید که تمامی روابط با آمریکا را قطع بکنید و تمام آمریکاییان را و نیز این گروگانها را به آمریکا برگردانید؟ امام: امکان دارد این معنا، باید مطالعه بشود این نحو روابطی که آمریکا با ما تاکنون داشته است و این طور سفارتخانه ای که آمریکا در ایران داشته است، اینها قابل قبول نیستند و اما اگر این محل جاسوسی تبدیل بشود به محلی که سفارتخانه صحیح در آن باشد و آن طور روابطی که آمریکا تاکنون با دولت ایران در رژیم سابق داشته است آن نباشد و ما صلاح بدانیم که بعضی روابط محفوظ باشد و دولت صلاح ببیند که بعضی از روابط محفوظ باشد این مانع ندارد، محفوظ می ماند. سؤال: منظور بیشتر این بود که اگر روابط قطع شود، بلافاصله گروگانها بر می گردند؟ یا نه؟ امام: باید ملاحظه کنیم که اینها سفیر بودند و مأمور سفارتخانه بودند یا اینکه اشخاصی بودند که برای جاسوسی آمدند. البته جاسوسها را ما نمی توانیم برگردانیم و هیچ قواعدی اقتضا نمی کند که جاسوس را برگرداند، لکن اگر مأمورهای رسمی عادی باشد، آن را اگر قطع رابطه شد مانع ندارد. سؤال: آیا تمایل دارید که با کارتر ملاقات کنید و او را قانع کنید که به خواست شما گردن بنهد؟ و اگر چنین است آیا حاضرید در یک کشور سوم مانند فرانسه که مدتی هم در آن زندگی کرده بودید ایشان را ملاقات کنید؟ امام: ملاقات ما تأثیری در امور ندارد اگر چنانچه آقای کارتر بخواهد با این ملاقات، فرضا ما تنازلی بکنیم، از آمدن مجرم که ایشان به حسب قواعد بین المللی باید تسلیم بکنند، بخواهند که ما یک قدمی پایین بیایم، این امکان ندارد و اگر او را بفرستند اینجا ملاقات ما دیگر چه فایده ای دارد، لهذا من مایل به ملاقات ایشان نیستم. سؤال: من در مقابل سفارت آمریکا با بسیاری از مردم صحبت کردم و آنها می گویند هر اتفاقی بیفتد در هر حال این گروگانهای آمریکایی کشته نخواهند شد. شما می توانید همان حرف را بگویید؟ امام: بلا اشکال این مسئله همان طوری است که آنها گفتند و مادامی که اینجا هستند، در پناه اسلام هستند، هیچ ابدا به آنها ضرری نمی رسد و آنها در آنجا در کمال رفاه هستند. وقتی که مجرم ما را دادند با اینکه بر حسب قواعد ما باید اینها را محاکمه کنیم چون جاسوس هستند، ولی معذالک اگر مجرم ما را دادند، ما یک مرتبه تخفیف به آنها خواهیم داد و آنها را بر می گردانیم. سؤال: حضرت آیت الله،

اینجا یک نکته ظریفی است، توجه بفرمایید که اگر شاه را بر نگردانند محاکمه اینها، محاکمه جاسوسانشان قطعی است؟ امام: اگر چنانچه طولانی شود قطعی است. سؤال: و در آن صورت هر حکمی که دادگاه بدهد بلی؟ امام: بلی. منابع مقاله: طلعه انقلاب اسلامی، دفتر نشر دانشگاهی؛

مصاحبه با خبرنگاران کشورهای مختلف

مصاحبه با خبرنگاران کشورهای مختلف پاریس: ۱۸ آبان ۵۷، ۸ ذیحجه ۹۸، ۹ نوامبر ۷۸. خبرنگاران: برزیلی، انگلیسی، تایلندی، ژاپنی، آمریکایی و برخی کشورهای دیگر سؤال: حضرت آیت الله، پس از این ناراحتیها و ناآرامیهای اخیر دانشجویان و سپس روی کار آمدن یک دولت نظامی، آیا شما فکر می کنید اوضاع کنونی برای سرنگونی شاه است؟ و آیا توقیف آقای هویدا نخست وزیر اسبق، تغییری در اوضاع ایجاد کرده است؟ و بالاخره آیا شما هواداران خودتان را به یک مبارزه مسلحانه علیه شاه، تشویق و توصیه خواهید نمود؟ امام: دولت نظامی تأثیری در مسائل ایران ندارد. بلکه در ازدیاد ناراحتیها و اعتصابات و تظاهرات، نقش اساسی دارد. لذا پس از تشکیل حکومت نظامی، مسائل بدین صورت که ملاحظه می کنید تشدید شده است. چنانچه توقیف هویدا هم اثری ندارد، این هم یک مانوری است که خیال می کنند برای اسکات مردم این گونه امور تأثیر دارد. چیزی که بلاشکال تأثیر فی الجمله دارد، این است که خود شاه و سلسله او بروند و آن وقت یک آرامش نسبی حاصل خواهد شد. و اما روش ما در مبارزه، عجالتا همین است که هست و من امید این را دارم که همه مسائل را حل کند، لکن اگر طول کشید و احتیاج افتاد تجدید نظر خواهیم کرد. سؤال: حضرت آیت الله، برای جانشینی رژیم کنونی، شما خواستار جمهوری اسلامی هستید. چنین دولتی، آیا آزادیهای دموکراتیک را برای همه مردم تضمین خواهد کرد؟ و در چنین دولتی نقش خود شما شخصا چه خواهد بود؟ ضمنا در مورد آزادیهای دموکراتیک می خواهیم بدانیم آیا کمونیستها و مارکسیستها آزادی اظهار عقیده و بیان خودشان را دارند یا نه؟ امام: دولت اسلامی یک دولت دموکراتیک به معنای واقعی است و برای همه اقلیتهای مذهبی آزادی بطور کامل هست و هر کس می تواند اظهار عقیده خودش را بکند. و اسلام جواب همه عقاید را به عهده دارد و دولت اسلامی تمام منطقها را با منطق جواب خواهد داد. و اما من هیچ فعالیت در داخل خود دولت ندارم و به همین نحو که الان هستم، وقتی هم که دولت اسلامی تشکیل شود، نقش هدایت را دارم. سؤال: سیاست خارجی جمهوری اسلامی، خصوصا در رابطه با ابرقدرتها، چه خواهد بود؟ امام: سیاست دولت اسلامی، حفظ استقلال، آزادی ملت و دولت و کشور و احترام متقابل بعد از استقلال تمام خواهد بود و فرقی بین ابرقدرتها و غیر آنها نیست. سؤال: شما نفوذ غرب بخصوص آمریکا را مذموم شمرده اید. این نفوذ چگونه می تواند محدود شود؟ ایران به این ترتیب کنونی به فنون و تکنولوژی غربی وابسته است و غرب هم احتیاج مبرمی به نفت خام شما دارد؟ امام: حکومت اسلامی و خواست ملت ما، برای همین است که نفوذ غرب و همه کشورها را در ایران از بین ببرد. وقتی یک ملت با تمام اقشار آن برای یک هدف قیام کردند، هیچ نفوذی نمی تواند خلاف آن را تحمیل کند و اما قضیه نفت، ما بعد از اینکه استقلال خود را به دست آوردیم و نفت در اختیار ما قرار گرفت، می خواهیم بر حسب اختیار خودمان نفتمان به فروش رود و ارز گرفته و صرف مصالح کشور کنیم. ما از حیث فروش مضایقه ای نداریم، لیکن نه مثل فروشی که الان انجام می گیرد. سؤال: حضرت آیت الله، تا چه مدت انتظار خواهید کشید که شاه روی کار باشد و بعد دستور جهاد مسلحانه بدهید؟ امام: تا وقتی مایوس شوم از اینکه به ترتیبی که در پیش است مقصود ما حاصل نشود. سؤال: برای یکشنبه آینده در تهران دستور اعتصاب عمومی صادر شده است. آیا این آغاز یک مبارزه جدی با دولت نظامی کنونی در ایران است؟ امام: مبارزه، به همین شکلی که هست همیشه جدی بوده، منتهی نوسان داشته است. البته حکومت نظامی و دولت نظامی، موجب ناآرامی مردم و بیشتر شدن این اعتصابات و تظاهرات شده است. سؤال: نتیجه مذاکرات شما با آقای دکتر کریم سنجابی و جبهه ملی چه بوده است؟ امام: مذاکرات به آن معنایی که گفته می شود

توافق حاصل شده است نبوده. من مسائلی را که مورد نظرم بوده طرح کردم و آنها قبول کردند. من مسائلی را که همیشه خواست ملت است طرح می‌کنم، هر کس آن را پذیرفت به خواست ملت عمل کرده است. خواست ملت، رفتن شاه و استقرار حکومت اسلامی است. به تظاهرات بنگرید. منابع مقاله: طلوع انقلاب اسلامی، مرکز نشر دانشگاهی؛

مصاحبه با رادیو تلویزیون فرانسه

مصاحبه با رادیو تلویزیون فرانسه سؤال: دریافت شما از حکومت اسلامی چیست؟ آیا منظور این است که رهبران مذهبی حکومت را خود اداره کنند؟ مراحل این حکومت کدام است؟ امام: خیر. منظور این نیست که رهبران مذهبی خود حکومت را اداره کنند، لکن مردم را برای تأمین خواسته‌های اسلام رهبری می‌کنند و چون اکثریت قاطع مردم مسلمان هستند، حکومت اسلامی از پشتیبانی آنان برخوردار شده و متکی به مردم می‌گردد. در مرحله اول، هدف مستقل نمودن کشور و قطع ایادی و سلطه خارجی و داخلی متکی به خارج است و نیز قطع هر نحو سلطه چه سیاسی و نظامی و چه فرهنگی و اقتصادی است و بیرون راندن استعمار و استثمارگران هر که باشند و اختصاص دادن مخازن و منابع کشور به مردم رنج کشیده و در فقر و بیماری غوطه خورده که قرن‌ها خصوصاً قرن حاضر بواسطه کج رویهای رژیمها با همه بدبختیها مواجه بوده اند و تمام مخازن و ثروت کشور را رژیمهای فاسد از بین برده و به جیب خارجیها یا داخلیهایی که در خدمت آنان بوده اند ریخته اند. مرحله دوم، تصفیه کامل وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی و مؤسسات دولتی و ملی از اشخاص خائن و استفاده جو و انگلهاست و سپردن کار به کاردانان وطنخواه امین و نیز حذف زوائد شعبه‌ها و کرسیهایی که کار مفید برای کشور ندارند و فقط برای استفاده رسانیدن به اشخاص بی صلاحیت ایجاد شده و حذف هزینه‌های فوق العاده و حاتم بخشیها که موجب تزلزل بودجه دولت شده است و پس از آن مراحل دیگری است که بتدریج اصلاح می‌شود. و قبل از هر چیز برای رسیدن به این مراحل و تشکیل حکومت اسلامی باید این سد بزرگ را که سلسله پهلوی است از سر راه ملت برداریم و با وجود شاه و بستگانش به هیچ اصلاحی دسترسی ممکن نخواهد بود. سؤال: آیا تصمیم دارید مبارزه را تا به کجا ادامه دهید؟ امام: تا آنجا که به هدفهای اسلامی و انسانی برسیم. ملت احساس نابودی کرده است و اسلام و کشور اسلامی را در لب پرتگاه فنا می‌بیند و از اعمال رژیم شاه که اسلام و کشور را بسرعت رو به نیستی می‌کشد به جان آمده است و روحانیون و سیاسیون و روشنفکران همیشه مردم را به مبارزه با فساد دعوت می‌کنند و ملت به پشتیبانی از آن، از نهضت اسلامی خود دست نمی‌کشد تا دست اجانب را کوتاه و طمع مفتخواران را قطع کنند. سؤال: چگونه است که به دنبال فراخوان شما، مردم ایران چنان انبوه به کوچه‌ها می‌ریزند؟ امام: چون ملت ما را خدمتگزار به اسلام و کشور می‌داند و ما مسائلی را طرح می‌کنیم که سالهاست در نهاد ملت است و بدین جهت است که ما بیان کننده خواسته‌های ملت هستیم و از طرفی هر چه از دستگاه شاه و دولت دیده اند برخلاف مصالح اسلام و کشور بوده است و تظاهرات بی سابقه چند ماه اخیر به دنبال دعوت ما، تظاهراتی ملی و اسلامی است و ناچار همه اقشار ملت در آن شرکت می‌کنند و در حقیقت رفراندومی است بر ضد رژیم که قهرا آن را غیر قانونی اعلام می‌کند. سؤال: نظر شما درباره شایعه رفتن شاه و جانشینی فرزندش چیست؟ امام: چون رفتن شاه و بر چیده شدن سلسله پهلوی خواست همه اقشار ملت است، ناچار شایعه رفتن شاه اوج می‌گیرد. اگر دستهای ستمگر خارجی برای حفظ او در کار نباشد این شایعه بسرعت جامه عمل می‌پوشد و نظر ما با نظر ملت یکی است و هر مسلمی باید نظرش همین باشد، یعنی بر چیده شدن سلسله پهلوی و نابودی شاه و اولاد شاه و اگر کسی خلاف این بگوید خائن به اسلام و مسلمین و خائن به کشور است. سؤال: نظر شما درباره قول آقای امینی چیست، آنجا که به مخبر «لوموند» می‌گوید اگر نخست وزیر شود، تقاضای مهلت می‌کند تا این کشور را از بن بست خارج سازد؟ امام: کسی صلاحیت دارد ایران را از بن بست خارج کند که در بین مردم پایگاهی داشته باشد و کسانی که چنین نیستند نمی‌توانند موفق باشند. سؤال: شما با چه شرایطی این تقاضا را اجابت خواهید کرد؟ امام: با برقراری

حکومت شاه و رژیم پهلوی با هیچ شرطی، زیرا مهلت با برقراری شاه و باز بودن دست چپاولگران رژیم، جز اغفال ملت نیست و هر طرحی با بودن شاه و رژیم، قابل قبول ما و ملت نیست و ما با بودن این دودمان آزادی و استقلال را با مهلت و بی مهلت به دست نخواهیم آورد و پیروزی آن موقع میسر است که دست خارجی و آنانی که به خارجی کمک می کنند که در رأس آنان شاه است قطع شود. سؤال: کارتر که خود را در دنیا قهرمان دفاع از حقوق بشر معرفی می کند به چه دلیل بعد از کشتار تهران از شاه حمایت کرد و شما نقش آمریکا را در ایران چگونه ارزیابی می کنید؟ امام: ادعای بشر دوستی و طرفداری از حقوق بشر از طرف کسانی مطرح است که متجاوز به حقوق بشر هستند و قهرمان در این امر کسی است که تجاوزش از همه بیشتر است و آن در عصر حاضر، شخص کارتر است. همه شاهد قتل عامهای مکرر دسته جمعی در بسیاری از شهرستانهای ایران که به دست شاه صورت گرفت، بودیم و اخیراً تهران شاهد قتل عامی وسیع از طرف شاه بود که به حسب مشهور تعداد کشته شدگان به بیش از چهار هزار نفر رسید. آقای کارتر که برای یک زندانی در شوروی آن قدر هیاهو درآورد، پس از کشتارهای پیاپی شاه پشتیبانی خود را از او دریغ نکرد و رئیس دولت چین پس از دیدارش از ایران که شاه از ترس قیام مردم نتوانست او را از خیابانها عبور دهد، شاه را که عامل تمام کشتارهای ایران است مورد حمایت خود قرار داد و رؤسای کرملین هم مانند اینها هستند. آمریکا و سایر کشورهای استعمارگر هدفی جز عقب نگه داشتن تمام کشورهای ضعیف در تمامی ابعاد فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نظامی ندارند و برای برخورداری از مخازن و منابع ما و سایر کشورهای عقب افتاده نقشی جز این نمی توانند داشته باشند و این است منشاء تمام فشارها در تمامی ابعاد به ما. سؤال: با توجه به وضعیت اقتصادی و اجتماعی فعلی ایران و با توجه به تمام شدن ذخائر نفت در آینده و وابستگی کشور از لحاظ مواد غذایی، به نظر شما راه حل بحران ایران چیست؟ امام: اگر دست نفتخواران و مفتخواران خارجی و داخلی از مخازن نفتی کوتاه شود و بطور معقولی نفت بفروش رود، به این زودیها از مخازن نفت محروم نمی شویم، این اسراف بیحد شاه در فروش نفت و در ازای آن، آهن پاره خریدن است که نفت را در خطر اتمام انداخته است، ما با برپایی حکومت ملی اسلامی و جایگزین نمودن اشخاص ملی وطنخواه خدانشناس به جای خائنین مسرف، راههای معقولی برای رفع بحران داریم: اول، کوتاه کردن دست غارتگران بیت المال که در رأس آنها شاه است که برای حفظ خود با کشیدن چکهای یک میلیون دلاری و بیشتر از بیت المال برای سفراء و اشخاص مؤثر آمریکا بر پیکر اقتصاد فلج شده ایران ضربه وارد می آورد. دوم، کوتاه کردن دست سران قوم از وزراء و کلاء و رؤسای مهم ادارات از اجحاف و خیانت. سوم، حذف بسیاری از شعب ادارات که جز زحمت برای مردم و خرج برای بیت المال ندارند. چهارم، بکار انداختن صحیح نیروی کشاورزان برای ایجاد یک کشاورزی سالم که در چند سال انقلاب شاه آمریکا! به نابودی گرایید و ایران را در امر کشاورزی ساقط و بصورت بازاری برای اجانب درآورد و غیر از این برنامه ها، چیزهای دیگری که متخصصان امین پیشنهاد می نمایند و شکی نیست که به این ترتیب بحران ریشه کن می شود و من در ترسیم حکومت اسلامی در ابتدا بدان اشاره کردم. سؤال: مطبوعات غربی اغلب شیعه را واپس گرا و مخالف ترقی معرفی می کنند، بعنوان مثال منزلت زن با پوشش چادر، حمله به سینما و بانک، نظر شما در تمام این موارد چیست؟ امام: رژیم شاه با صرف هزینه های گزاف بعضی از مطبوعات غرب را در خدمت خود درآورده است و برای انحراف اذهان غرب از مسائل اصلی که یکی از مهمترین آنها رفتن شاه و بستگان ستمگر او و کوتاه شدن دست اجانب است، دست به تبلیغات خالی از حقیقت زده است. این شاه است که آزادی را از ملت چه مرد و چه زن سلب نموده و اجازه نفس کشیدن به هیچ کس را نمی دهد. این شاه است که برای به فساد کشیدن قشر جوان ما سینماها را با برنامه استعماری رایج کرده، و دختران و پسران ما را بی عفت و غافل از وضع اسفبار کشور می خواهد بار بیاورد. سینمای شاه مرکز فحشاء و تربیت کننده آدمکهایی است از خود بیخبر و از وضع بیسامان کشور بیخبرتر و چنین مراکز را ملت مسلمان، مخالف با مصالح کشور می داند و بدون آنکه از طرف روحانیون امری بشود، آنها را خراب کردنی می دانند. البته حادثه سینمای آبادان به دست عمال شاه صورت گرفت تا وحشت بزرگ را که شاه ادعا کرده بود مخالفان او وعده می دهند، به اثبات

برساند و با کمال وحشیگری نزدیک به چهار صد نفر را ذغال کرد. و از سینماها بدتر وضع بانکهاست که در ورشکستگی و عقب ماندگی کشور نقش مؤثرتری دارد و ملت این مراکز را ویران کننده و موجب تزلزل اقتصاد کشور و لایق آتش زدن می دانند. این شاه است که به حسب نقل در مصاحبه با مخبر ایتالیایی گفته است: «درک من از زن آن است که او باید زیبا و فریبا باشد» این شاه است که زنها را به فساد می کشاند و آنها را عروسک می خواهد بار بیاورد. مذهب با این فاجعه ها و دردها مخالف است، نه با آزادی زن. شرکت زنها در رفراندوم اخیر بیهوده بودن ادعاهای پوچ شاه را برای تمام اقشار ثابت کرد، زنان همدوش مردان پیا خاستند و آزادی و استقلال خود را تقاضا کردند و شاه را محکوم نمودند و در «جمعه سیاه» آنچه مشهور است ششصد نفر از زنان آزاده ما به دست عمال شاه کشته شدند، این است درک شاه از آزادی زنان و تمدن بزرگ. سؤال: چه رابطه ای می خواهید میان ایران و کشورهای غربی بخصوص فرانسه برقرار شود با توجه به نقشی که این کشورها در رابطه با رژیم ایران ایفاء کرده اند؟ امام: می خواهیم، این دولتها، دولت ما را برای ترقی واقعی به رسمیت بشناسند و بدانند که اعمال زور برای جلوگیری از پیشرفت مردم آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین دیر یا زود اثرات خود را در خراب کردن وضعیت خود آنان به جای خواهد گذاشت و به نظر من غرب نمی تواند به قیمت نابودی بقیه بشریت کامیاب گردد. ما از تمام ملتهای آزاد و بزرگ می خواهیم که به ما کمک کنند تا دست غرب و شرق و دست کسانی که مفتخوارند و می خواهند منابع ما را به زور ببرند از سر ما قطع شود. سؤال: نظر شما درباره اصطلاحی که شاه باب کرده است «مارکسیست اسلامی» چیست؟ امام: مقصود از این اصطلاح در خارج ایران، مشروعیت دادن به سلطه جابرانه شاه نزد آمریکاست و در داخل کشور وارونه جلوه دادن حقایق به مردم و موجه گردانیدن کشتار مردم توسط سربازان ساده و معتقد که با وجدان راحت به سوی مردم آتش بگشایند و گرنه اسلام کامل است و نیازی به قرض گرفتن عناصر هیچ ایسمی ندارد و مبارزات مردم کشور ما صد در صد اسلامی است. سؤال: در برابر حرف شاه که پیش از وقایع اخیر اظهار کرده است یعنی انتخابات آزاد عملی گردد، چه موضعی اتخاذ خواهید فرمود و چه کاندیداهایی از پشتیبانی شما برخوردار خواهند شد؟ امام: اگر شاه انتخابات آزاد را می پذیرفت، خواست یکپارچه مردم تهران و اجتماعات بزرگ تمام شهرهای کشور را که عزل او و برپایی حکومت اسلامی و استقلال و آزادی بود می پذیرفت و از سلطنت استعفا می داد، یعنی سلطنت خود و دودمانش را غیرقانونی اعلام می کرد. اما انتخابات آزاد خود را در «جمعه سیاه» به اجرا گذاشت، آیا راستی چنین حکومتی انتخابات آزاد می تواند داشته باشد؟ اگر غرب راست می گوید و براستی جانبدار ترقی است، عالیتین نشانه رشد انسان اظهار آزادانه رأی خود است، مردم مسلمان کشور جلوی چشم خبرنگاران جهان، رأی عدم اعتماد به شاه دادند، پس غرب اگر مدعی طرفداری از حقوق بشر است، از مردم ایران طرفداری کند و آن اینکه از دولت شاه سلب رسمیت کند و حکومت کسی را که برای بقای خود هر چند گاه دست به کشتار می زند نپذیرد. سؤال: دعوت افکار عمومی به حمایت از مبارزه مردم ایران است، چه انتظاری از مردم کشورهای غرب دارید؟ غیر از دولتها مردم هم هستند. امام: انتظارم از افکار عمومی غرب این است که از مبارزه بر حق ملت ایران دفاع کنند و از دستگاههای تبلیغاتی و مطبوعاتی خود بخواهند که به مخالفین رژیم حق توضیح دهند و از دولتهای خود پرسند: شمایی که از سیاست ترقی پیروی می کنید، چرا مطالب مخالفین رژیم ایران را خیلی کوتاه و مبهم نقل کرده و در عوض مطالب رژیم ایران را با آب و تاب نقل می کنید؟ آیا این گونه مسائل با آزادی منافات ندارد؟ منابع مقاله: طلیعه انقلاب اسلامی، مرکز نشر دانشگاهی؛

مصاحبه با مجله عربی المستقبل

مصاحبه با مجله عربی المستقبل سؤال: اوضاع کنونی ایران را چگونه ارزیابی می فرمایید؟ امام: رژیم فاسد شاه با اجرای سیاستهای غلط و ویرانگر خود باعث ورشکستگی مملکت شده است، با اعمال زور و شکنجه و اعمال خلاف انسانی هزاران نفر را از بین برده است، اما مردم ما علی رغم همه این فشارها علیه شاه و خاندان او قیام کرده اند و نهضت عظیم اسلامی مردم ما تا سرنگونی رژیم

سلطنتی ادامه خواهد یافت. سؤال: شما تصریح فرموده اید که راغب ایجاد حکومت اسلامی هستید، همانند حکومتی که در ایام علی رضی الله عنه وجود داشت، آیا معنی آن این است که به هنگام سقوط خاندان پهلوی، حکومت خلافت اسلامی را بر پا خواهید داشت؟ امام: حکومت «جمهوری اسلامی» مورد نظر ما از رویه پیامبر اکرم (ص) و امام علی علیه السلام الهام خواهد گرفت و متکی به آراء عمومی ملت خواهد بود و شکل حکومت با مراجعه به آراء ملت تعیین خواهد گردید. سؤال: از سال ۱۹۶۳ شاه شما را متهم می کند که در مقابل گامهای اصلاحی وی ایستاده اید. نخست از انقلاب سفید تا برسد به آنچه او اعطای آزادی (لیبرالیسم) نامیده است. رد شما بر این اتهامات چیست؟ برنامه سیاسی و اصلاحی که شما بدان فرا می خوانید و یا وقتی به حکومت رسیدید، به اجرا در خواهید آورد چیست؟ امام: هدف شاه از انقلاب ادعائیش وابسته کردن هر چه بیشتر کشور به آمریکا بود و در زمینه اصلاحات ارضی آمار واردات سالیانه مواد غذایی این مطلب را به خوبی نشان می دهد و در روستاها نیز فقر دهقانان به حدی رسید که دسته دسته به طرف شهرها هجوم بردند تا با زندگی در زاغه های اطراف شهر و دستمزد ناچیز کارخانه ها سد جوع کنند. فلذا برنامه ما این است که کشاورزی کشور با تأمین شرایط زندگی دهقانان هم سطح سایر مردم کشور، به حدی رسد که کلیه نیازهای داخلی را برآورده سازد و صنایع مونتاژ استعماری را که نتیجه آن حداقل سطح زندگی کارگر و افزایش درآمدهای افسانه ای افرادی محدود شد، به صنایع مستقل و مطابق نیازهای جامعه تبدیل نماید و در زمینه منابع زیرزمینی مطابق مصالح و نیازهای داخلی با رعایت مصالح بشری در سطح جهانی از آنها استفاده شود. سؤال: در گذشته به افسران و سربازان ارتش ایران ندهایی در مورد عدم اجرای اوامر شاه داشته اید، و تاکنون موضع ارتش در میان کلیه طرفهای سیاسی در ایران، نامعلوم است، آیا شما هنوز انتظار موضعی از ارتش دارید؟ چه موضعی؟ و چگونه؟ امام: نیروهای نظامی از همین مردم هستند و ما امیدواریم که آنها هر چه زودتر به خود آیند و به صفوف مبارزه ملت بیوندند. ولی آنچه مسلم است شاه نمی تواند تنها با اتکای به ارتش به حکومت خود ادامه دهد. سؤال: در صورت وقوع یک حرکت کودتای نظامی بر ضد شاه، موضع شما چه خواهد بود؟ برای حرکت ارتش دو فرض منصور است: ۱ در کنار جنبش توده های مخالف. ۲ امکان دارد شکل دیکتاتوری به خود بگیرد، همان گونه که در شیلی رخ داد. بنابراین چه راهی است که شما را قادر می سازد مانع از شکل دیکتاتوری آن شوید؟ امام: بن بست کنونی رژیم نتیجه دیکتاتوری شاه و برنامه های استعماری او متکی به ارتش و سازمانهای پلیسی است و کودتای نظامی که قهرا به دست اجانب انجام می شود، چیزی جز ادامه وضع کنونی نیست. فلذا هیچ مشکلی را حل نمی کند و تا حکومتی به دست خود مردم سرکار نیاید مبارزه آنان ادامه خواهد داشت. سؤال: اتصال رئیس جمهور آمریکا، کارتر، با شاه و کمک وی به شاه، روز «جمعه سیاه» عامل مهمی بود که شاه مجدداً به قدرت خود اطمینان یابد. شما معتقدید تا چه وقت ایالات متحده آمریکا شاه و رژیم او را در حمایت خواهد داشت؟ امام: حمایت کارتر از شاه اوضاع را مشکلتر می کند و بر شدت مبارزات ملت ایران می افزاید و او باید هر چه زودتر بفهمد که حمایت از شاه نه به نفع ملت ایران است و در نتیجه، نه به نفع مردم آمریکا. سؤال: در وقتی که درها برای امکان مذاکره باز شد، چه زمینه ای برای مذاکره با ایالات متحده آمریکا دارید؟ و حدود این مذاکره چیست؟ امام: ملت ایران با دولت ایالات متحده یا هر دولت دیگری که از شاه و جنایات او حمایت می کند تا زمانی که آزادی و استقلال کشور تأمین نشده باشد گفتگو نخواهد کرد. سؤال: در گذشته تصریح فرمودید، وقتی که تظاهرات کنونی در ایران به اسقاط شاه منجر نگردد، شما مردم را به جنبش مردمی مسلحانه فرا خواهید خواند. اعتقاد دارید که چه وقت زمان اعلان جنبش مسلحانه فرا خواهد رسید؟ امام: ما هنوز امیدواریم که مبارزات ملت ایران با شیوه ای که فعلاً تعقیب می شود به سرنگونی رژیم شاه بینجامد. سؤال: در این اواخر، عده ای از شخصیتهای مخالفین در ایران را استقبال کرده اید و در بین آنان دکتر سنجابی نیز بوده است، و گفته شده کسانی را که شما با آنان گفتگو کرده اید با رأی شما مبنی بر ضرورت سرنگونی شاه و خانواده اش موافقت کرده اند، آیا این اتحاد نظر مقدمه تشکیل یک جبهه مشترک برای مخالفین به حساب می آید؟ و آیا می پذیرید دسته های مارکسیستی از مخالفین در هنگام ایجاد این جبهه بدان بیوندند؟ امام: جنبش

اسلامی کنونی ملت ایران همه جامعه را در بر گرفته و به همین صورت هم به پیش می رود و متذکر می شوم که ما با هیچ جبهه و دسته ای رابطه نداشته و نداریم و هر کس و یا هر گروهی که مسائل ما را نپذیرد او را نمی پذیریم. سؤال: گفته می شود با اصرار شما مبنی بر سقوط خانواده پهلوی، قهرآمیزی اغتشاشات مردمی ایران از حدود درگیری سیاسی تجاوز خواهد کرد. و اینکه قهرآمیزی مزبور در حقیقت مبارزاتی است از اکثریت مردم بر ضد اقلیتهای مذهبی، صحت این گفتارها در چه حدی است؟ امام: جنبش کنونی ملت مسلمان ایران با هدفهای سه گانه ای که اعلام شده است، همه افراد جامعه را در بر گرفته و هر کس یا هر گروهی که این هدفهای سه گانه را تأیید و تعقیب کند حقوق حقه او محفوظ خواهد بود. سؤال: روابط خود را با همسایه های عرب ایران چگونه می بینید؟ امام: جهت نهضت اسلامی ما بر ضد رژیم شاه است و هر گروه و دسته ای هم که با این رژیم همکاری کند و آنها را استعانت نماید مورد مخالفت و نفرت مردم قرار می گیرد. علائق ما با ملت‌های همسایه و مسلمان عرب دارای ویژگیهای خاص اسلامی است، لذا ما خواستار نزدیکی هر چه بیشتر این ملت‌ها با هم هستیم. این استعمار و دست اجانب است که میان این مسلمانان اختلاف انداخته و می اندازد. سؤال: ناپدید شدن امام موسی صدر، فکر هموطنان لبنانی را اشغال کرده است، آیا در خصوص آن تماسهایی برقرار کرده اید؟ و نتیجه تماسها چه بوده است؟ امام: در خصوص وضعیت حجت الاسلام آقای سید موسی صدر که مورد علاقه بسیاری از مسلمین است اقداماتی کرده ایم و متأسفانه تاکنون به نتیجه نرسیده ایم. سؤال: در خلال اقامت خود در فرانسه، آیا تماسهایی بین شما و حکومت فرانسه حاصل شده است؟ امام: خیر. سؤال: گفته شده شما بر اثر ارزیابی اوضاع در لبنان، بر پیشنهاد اقامتتان در لبنان موافقت نکرده اید، آیا جایی برای خود، خارج از فرانسه برگزیده اید؟ و کجا؟ امام: اقامت من در فرانسه موقتی است. منابع مقاله: طلیعه انقلاب اسلامی، مرکز نشر دانشگاهی؛

مصاحبه با تلویزیون CBS آمریکا

مصاحبه با تلویزیون CBS آمریکا سؤال: واکنش حضرتعالی درباره آخرین مسئله ای که اتفاق افتاده، تغییر دولت و سخنرانی شاه چیست؟ امام: تغییر دولتها تأثیری در نهضت عمومی مردم ایران ندارد. دولتها چه دولت نظامی باشند و چه دولتهای دیگر، نمی توانند مسائل را حل کنند، یعنی قیامی که از مردم صادر شده، این قیام را بشکنند. حرفهای شاه هم حرفهایی است که دیگر ملت از او نمی پذیرند. این مطالبی که حالا گفته و تعهدی که داده است، آغاز سلطنتش هم این تعهد را داد و قسم خورد. تعهد را داد و خلاف کرد. اکنون دیگر این تعهدات اثری ندارد. ایشان بدون اینکه خودشان را خیلی زحمت دهند، باید بروند تا ملت خودش تکلیف کشور را تعیین کند. سؤال: چگونه می خواهید شاه را برکنار کنید؟ با قیام مسلحانه، یا با قراردادن ارتش در کنار مردم، چگونه؟ امام: ما امیدواریم احتیاجی به قیام مسلحانه نیفتد و با همین اعتصابات و تظاهرات و اظهار انزجار ملت مسائل حل شود و امید این را داریم ارتش هم که از خود این ملت است و ملت برادر اوست، پشت به ملت نکند و در کنار ملت قرار گیرد. لکن اگر این شکل مبارزات ملت مفید واقع نشد و لازم آمد یک طور دیگر عمل شود ممکن است ما تجدید نظر کنیم. سؤال: شما با شاه چه خواهید کرد؟ آیا قبول دارید که نفی بلد شود یا باید محاکمه گردد؟ امام: اگر شاه فرار کند که دست ما به او نمی رسد، ولی اگر او را دستگیر کنیم بر حسب قوانین و احکام حکومت اسلامی رفتار خواهیم کرد. اگر چنانچه مرتکب قتل شده باید او را قصاص کنند و اگر امر به قتل کرده حبس ابد خواهد شد. و علی ایحال، حکومت وی باید از بین برود و خودش هم بواسطه خیانتها و جنایتهایی که کرده است باید محاکمه شود. سؤال: دولت پیشنهادی شما چگونه خواهد بود و چه کسی آن را اداره خواهد کرد؟ امام: راجع به چگونگی دولت و رژیم، پیشنهاد ما جمهوری اسلامی است و چون ملت، ملت مسلم است و ما را هم خدمتگزار خود می داند، از این جهت حدس می زنیم به پیشنهاد ما رأی دهد. ما از طریق رفراندوم با ملت یک جمهوری اسلامی تشکیل می دهیم. و اما شخص، این تابع آراء مردم است و الان شخص معینی در نظر نیست. سؤال: رابطه یک دولت اسلامی و دولت آمریکا

در آینده چگونه خواهد بود؟ امام: باید ببینیم آمریکا خودش در آینده چه نقشی دارد اگر آمریکا بخواهد همان طور که حالا با ملت ایران معامله می کند با ما رفتار کند، نقش ما با او خصمانه است. و اگر چنانچه آمریکا به دولت ایران احترام بگذارد، ما هم با همان احترام متقابل عمل می کنیم، و با او بطور عادلانه، که نه به او ظلم کنیم و نه به ما ظلم کند، رفتار خواهیم کرد و اشکالی پیش نمی آید. منابع مقاله: طلیعه انقلاب اسلامی، مرکز نشر دانشگاهی؛

امام و غرب زدگی

امام و غرب زدگی از جمله دغدغه های فکری امام خمینی قدس سره مسئله مهم غرب زدگی مردم مسلمان خصوصا قشر تحصیل کرده و روشنفکران آنها بوده است. او بارها و در موارد متعدد به عوامل ایجاد و گسترش غرب زدگی و خطرات و بی آمدهای سوء آن در کشورهای اسلامی، اشاره و رهنمودهایی برای رفع و زدودن این عارضه و بلای عظیم از میان کشورهای اسلامی - خصوصا از جامعه اسلامی ایران - بیان داشته اند. به نظر امام «غرب زدگی» یعنی عدم اتکاء مردم به توانایی بالقوه و بالفعل خود برای رفع مشکلات و اتکاء به نیروی اجنبی برای کسب ترقی و کمال. و «غرب زده» کسی است که از محتوا تهی و هیچ گونه توانایی را در وجود خود و جامعه خود حس نمی کند تا به واسطه آن به مقاصد مادی و معنوی دست یابد و تنه راه حل مشکلات و ترقی و کمال را در غرب و فرهنگ غربی دیده و خود را مزین به فرهنگ و آداب و رسوم غربی نموده است. خطرات غرب زدگی امام خمینی قدس سره غرب زدگی را منشاسیاری از بدبختی های ملت های مسلمان و ملت ایران می داند. (۱) تاجایی که آن را تشبیه به زلزله می نمایند: «آقا، امروز مملکت ما غرب زده است که از زلزله زده بدتر است. امروز بعضی از اشخاص در این مملکت می خواهند نگذارند اسلام تحقق پیدا نکند... الآن ما زلزله زده هستیم، غرب زده هستیم، همه باید دست به هم بدهیم و این راه را تا اینجا که آمدیم، باقیش هم برویم.» (۲) و در جای دیگر، جامعه غرب زده را جامعه ای بیمار می داند: «مثل کشور ما مثل بیماری است که لااقل پنجاه و چند سال بیماری کشیده است و همه قشرها به بیماری او دامن زده اند و الآن از بارقشهایی که دامن به بیماری او می زدند، فارغ شده است، لکن بیمار است.» (۳) و اینک به بعضی از خطرات و عواقب سوء غرب زدگی که در سخنان امام قدس سره آمده است، اشاره می شود: الف - بی محتوایی انسانها از جمله پی آمدهای غرب زدگی، بی محتوایی افراد غرب زده است. در فرازی از سخنان ایشان چنین آمده است: «ای غرب زده ها! ای اجنبی زده ها! ای انسانهای میان تهی! ای انسانهای بی محتوا! به خود آید، همه چیز خودتان را غربی نکنید.» (۴) ب - جدایی انسانها از اخلاق و کرامت انسانی امام خمینی قدس سره جامعه غرب را خالی از انسانیت و اخلاق می داند و ترقی و پیشرفت مادی و اقتصادی در غرب را در خدمت بشریت نمی داند. همان طوری که می گوید: «بسیاری از چیزهایی که درست کرده اند، برضد انسانیت درست کرده اند، این غرب است که دارد اساس اخلاق انسانی را از بین می برد، این غرب است که دارد شخصیت انسانیت را از بین می برد و ما خیال می کنیم که غرب همه چیز دارد، حالا که غرب اتومبیل درست کرد، پس باید غرب همه چیز داشته باشد.» (۵) ج - خطر توحش امام خمینی قدس سره فرهنگ غرب را خلاف انسانیت انسان می داند و آن را منشا توحش و آدم کشی معرفی می کنند: «غرب دارد انسان را وحشی بار می آورد، آن وحشی که آدمخوار است، آدم کش است، آدم کش بار می آورد.» (۶) مقایسه جامعه اسلامی با جامعه غرب امام خمینی قدس سره در مواردی ضمن بیان مقایسه بین جامعه اسلامی با جامعه غرب، به مضرات و خطرات غرب زدگی بیشتر اشاره می کنند و اینک به بعضی از این مقایسه ها اشاره می شود: ۱ - اسلام، انسان ساز است و غرب و فرهنگ غربی نابود کننده انسان. (۷) ۲ - قانون اسلام، قانونی است مرفعی برخلاف قانون غرب. (۸) ۳ - اسلام، انسان را محب آدم و عطوف باری می آید ولی غرب انسان را وحشی می سازد. (۹) ۴ - اسلام، اقتصاد را وسیله ای در اختیار انسان می داند ولی غرب آن را هدف می داند. (۱۰) ۵ - اسلام، اقتصاد و معنویت را باهم آورده است ولی غرب فقط اقتصاد دارد. (۱۱) ۶ - آزادی در اسلام، آزادی مشروع است ولی در غرب، آزادی بی

بندوباری است. (۱۲) ۷ - آزادی در اسلام، در خدمت اخلاق است ولی در غرب، مخالف با اخلاق است. (۱۳) ۸ - دانشگاه اسلامی در جهت مهارت‌طبیعت برای انسانیت است، بر خلاف دانشگاه غربی. (۱۴) غرب زدگان به نظر امام خمینی قدس سره غرب زدگان دو گروه هستند؛ گروهی از آنها مغرض و خائن هستند و اینها کسانی هستند که می‌گویند اسلام در حکومت دخالت نکند و در پی تشکیل جمهوری هستند که اسلامی نباشد و به عبارتی طرفدار جمهوری دموکراتیک هستند و جمهوری اسلامی را قبول ندارند و گروه دوم، جاهلانی هستند که گفته‌های گروه اول را شنیده و باور کرده‌اند و قصد خیانت به اسلام و مسلمین ندارند و چه بسا گفتار و رفتار غربی‌ها را با قصد خدمت به مردم رواج دهند. به هر حال حکمشان با گروه اول جداست. (۱۵) و در جای دیگر امام، غرب زدگان را به دو گروه رهبر و مقلد تقسیم می‌کنند. گروهی از غرب زدگان حالت رهبریت برای رواج فرهنگ غربی و غرب‌گرایی در جامعه اسلامی را دارند و گروهی دیگر جاهلانه و بدون آن که صحت و سقم افکار گروه اول را بدانند، در رواج غرب زدگی کوشش می‌کنند. (۱۶) هدف غرب از غرب زده کردن هدف اساسی غربی‌ها در غرب زده کردن مردم مسلمان، بهره‌کشی از آنها و به خدمت گرفتن امکانات و استعدادهای سرشار آن‌هاست. امام خمینی قدس سره به این مسأله کاملاً واقف بوده و در موارد متعدد به آن گوشزد کرده است. در جایی می‌فرماید: «هرچه طرف غرب بروید آن‌ها از شما بهره می‌برند.» (۱۷) در جای دیگر می‌گوید: «شما تصور نکنید که این‌ها برای ما و برای اصلاح ما یک قدم بردارند. هر که این را تصور بکند، این جاهل است، که این‌ها بخواهند ممالک شرق یک قدم رو به ترقی برود. این‌ها نمی‌خواهند... خیال نکنید که روابط ما با آمریکا و روابط ما با - نمی‌دانم - شوروی و روابط ما با این‌ها یک چیزی است که برای ما یک صلاحی دارد. این مثل رابطه بره با گرگ است. رابطه بره با گرگ، رابطه صلاح‌مندی برای بره نیست. این‌ها می‌خواهند از ما بدوشند. این‌ها نمی‌خواهند به ما چیزی بدهند.» (۱۸)

راههای تسلط فرهنگ غربی امام خمینی قدس سره راههای تسلط غربی‌ها بر فرهنگ مردم مسلمان را متعدد و متنوع دانسته و به بعضی از آنها اشاره می‌نماید: ۱ - تضعیف اسلام. «غربی‌ها برای این که بتوانند بر مردم مسلمان مسلط شده و آنها را زیر سلطه خود قرار دهند، از راه تضعیف اسلام با القاء شبهه‌های فراوان وارد شدند. شبهه‌هایی از قبیل، کهنه بودن احکام اسلام، عدم توانایی اسلام در اداره امور بشر، تضاد علم و دین و امثال آنها.» (۱۹) ۲ - جدا نمودن روحانیت از مردم «دو نقشه می‌خواستند پیاده کنند... یکی این که اسلام را در بین توده‌ها، در بین مردم، این را کوچکش کردند، قلم‌های اجیر آنها و تبلیغات دامنه‌دارشان راجع به این که «این اسلام مال زمان سابق بوده است، چیزی که مال هزار و چهارصد سال پیش از این است دیگر حالا، حتی حالا هم اگر شما دیده باشید گاهی وقت‌ها جرات نمی‌کنند بگویند، امامی گویند در یک کلمه ای. این یک راه بود که اسلام را اصلاً از نظر مردم بیندازند. اسلام کهنه شده است، دیگر حالا وقت عصر نوینی است، حالا عصر تجدد است، حالا عصر موشک است، در عصر موشک دیگر اسلام نباید مطرح بشود. یک راه دیگرش هم در عرض همین دنبال می‌شد. این که روحانیت را از دست مردم بگیرند. این هادرباری‌اند، این‌ها انگلیسی‌اند. خود انگلیسی‌ها تزریق می‌کردند. خود انگلیس‌ها به مردم این طور می‌گفتند که این‌ها انگلیسی‌اند، این‌ها منحرّفند، انگلیسی‌اند...» (۲۰) ۳ - استفاده از عناوین مقدس و عوام‌پسند غربی‌ها و عمال آنها در کشورهای اسلامی برای رسیدن به مقاصد خود از عناوینی مقدس همچون ترقی، تمدن، مردم‌سالاری، آزادی و امثال آن‌ها استفاده نموده و می‌نمایند که به نظر امام خمینی قدس سره تمام این واژه‌ها جهت اغفال مردم بوده و جز دروغ چیز دیگری نیستند. (۲۱) امام می‌گوید: «من متأسفم از این اشخاص که دعوی ملیت می‌کنند و با اغراض ملت مخالفت می‌کنند. آنها که با اسم ملیت و یا اسم خلق دوستی خنجر به پشت ملت می‌زنند، بیدار شوند.» (۲۲) غربی‌ها نه تنها با استفاده از آن عناوین، ذهن مردم مسلمان را به خود متوجه کردند بلکه واقعیات تاریخی و مذهبی آنها را وارونه جلوه داده و چهره واقعی اسلام را در پشت پرده‌های ابهام پنهان کردند. به طوری که شناخت حقائق اسلام مثل شیوه حکومت علی علیه السلام و امثال آن برای نسل امروز بسیار مشکل شده است. «ما امروز قبل از هر چیز وظیفه داریم تبلیغات چند صد ساله اجانب و عمال استعمار را خنثی کنیم. کارشناسان استعمار با کمال تزویر و حيله، با

اسم اسلام دوستی و شرق شناسی پرده های ضخیمی بر چهره نورانی اسلام کشیده و اسلام را با معماری ها و نقاشی ها، ابنیه عالیه و هنرهای زیبا معرفی نموده و حکومت های جائزانه ضد اسلام اموی و عباسی و عثمانی را به اسم خلافت اسلامی به جامعه ها تحویل داده اند و چهره واقعی اسلام را در پشت این پرده ها پنهان نگه داشته به طوری که امروز مشکل است ماءء بتوانیم حکومت اسلام و تشکیلات اساسی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آن را بر جوامع بشری حتی مسلمین بفهمانیم. باید کوشش کرد و پرده از تبلیغات مسموم چند صد ساله اجانب برداشت. شمانسل جوان موظف هستیید غرب زده ها را از خواب بیدار کنید و فجایع حکومت های ضد انسانی آنها و عمال آنها را بر ملا نمائید.» (۲۳) ۴ - گرفتن روح تعهد از جوانان «جوان های ما را به طوری تربیت کرده بودند که تعهد دیگر نداشتند نسبت به گرفتاری هایی که برایشان پیش می آمد.» (۲۴) ۵ - اجیر نمودن قلم بدستان «ما از سرنیزه ها و مسلسل ها و این ها فارغ شدیم. سر قلم ها حالا ضد ماست. قلم ها به جای نیزه ها آمده است. مقاله ها به جای مسلسل ها، حلام روی اسلام بسته شده است. الآن ما گرفتار سرنیزه نیستیم، ما گرفتار قلم هستیم، اهل قلم. ما گرفتار روشنفکرها هستیم. ما گرفتار آزادی خواهها که آزادی رانمی دانند چی است، هستیم.» (۲۵) زمینه های غرب زدگی امام خمینی قدس سره عوامل و اسباب ذیل را به عنوان زمینه های غرب زدگی مردم خصوصاً قشر تحصیل کرده و روشنفکر معرفی می کند: ۱ - احساس حقارت و ضعف نفس امام خمینی قدس سره احساس حقارت و ضعف نفس و خود کم بینی در مقابل قدرتهای بزرگ را از جمله زمینه های مهم غرب زدگی معرفی می نمایند. در جایی می گویند: «این برای این است که ما خودمان را باخته ایم در مقابل غرب، شرق خودش را باخته است. تا از این خود باختگی بیرون نیاید، تا محتوای خودش را پیدا نکند، نمی تواند مستقل باشد.» (۲۶) و در جای دیگر می گوید: «من باید به مصادرامور بگویم که اخطار کنم که این قدر ضعف نفس به خرج ندهید، دنبال این نباشید که فرم غربی پیدا کنیم. بیچارگی ما این است که دنبال این هستیم که فرم غربی پیدا کنیم، دادگستری ما، دادگستری غربی باشد، قوانین ما، قوانین غربی باشد.» (۲۷) ۲ - عدم آگاهی نسبت به احکام و قوانین مترقی اسلام امام می گوید: «این قدر ضعیف النفس نباشید، ما قانون غنی داریم، ما قانون الهی داریم. آن هایی که فرم غربی را بر فرم الهی ترجیح می دهند، این ها از اسلام اطلاع ندارند. آنهایی که می گویند نمی شود اسلام را در این زمان پیاده کرد، برای این است که اسلام را نشناخته اند، نمی فهمند چه می گویند.» (۲۸) ۳ - تمام کمالات را در غرب دیدن امام می گوید: «ما باورمان آمده است که همه چیزها در غرب است. خیر، آن چیزی که در غرب است، ربیت حیوان درنده است.» (۲۹) فراموشی مفاخر اسلام و ایران از منظر امام، فراموشی مفاخر اسلام و ایران زمینه ای برای خود باختگی و غرب زدگی می باشد و مردم چون نسبت به این مفاخر اطلاع کافی ندارند خود را از هرگونه افتخار اسلامی و ملی خالی دیده، توجه به مفاخر غرب می نمایند. امام می گوید: «آنها همچو کردند که مغز ما را این طور بار آوردند که اگر بخواهیم یک چیزی بشویم، کتاب می نویسیم اولش هم اسم یکی از آن ها باید باشد، تا کتابمان را بخرند. جوانهای ما بخواهند کتاب بخرند اگر چنانچه با اسم مارکس باشد و لنین باشد، مشتری زیاد است. اگر به اسم شیخ الرئیس باشد نه، با این تمام این ها یک صفحه از کتب شیخ الرئیس رانمی توانند بفهمند ولی معذک چون شرقی است و غربی نیست، از این جهت ملاصدرا را اسمش را نشنیدند. ملاصدرا اصلاً اسمش را نشنیدند و ملاحادی (سبزواری) ما را اسمش را نشنیدند اما رجال آنها همه، همه هست.» (۳۰) عوامل رفع غرب زدگی امام خمینی قدس سره برای درمان بیماری غرب زدگی و پیش گیری و جلوگیری از مفاسد و خسارتهای آن راه حل های فراوانی را پیشنهاد می دهند که به طور خلاصه به آن ها پرداخته می شود: ۱ - خود اتکائی و خود باوری امام می گوید: «ما همه چیز را باختم. حالادزدها را بیرون کردیم اما خودمان را پیدا نکردیم باید خودمان را پیدا کنیم. شرق باید در غرب را ببندد. در غرب را به روی خودش ببندد. تا غرب راه به اینجا دارد، شما به استقلال خودتان نمی رسید و تا این غریزده هایی که در همه جا موجوداند، از این مملکت نروند یا اصلاح نشوند، شما به استقلال نخواهید رسید. این ها نمی گذارند. ما باید خودمان را پیدا کنیم تا بتوانیم سرپای خودمان بایستیم و بفهمیم ما هم موجودی هستیم.» (۳۱) و نیز می گوید: «اساس همه شکست ها و پیروزی ها از خود

آدم شروع می شود. انسان اساس پیروزی است و اساس شکست است. باور انسان اساس تمام امور است. غریبان و در سابق انگلستان و بعد از او آمریکا و سایر کشورهای قدرتمند دنبال این بودند که با تبلیغات دامنه دار خودشان به ممالک ضعیف باور بیاورند که ناتوانند، باور بیاورند که این ها نمی توانند هیچ کاری انجام بدهند. این ها باید در صنعت، در نظام، در اداره کشورها، دستشان به طرف قدرتهای بزرگ از شرق و غرب دراز باشد.» (۳۲) و در جای دیگر می گوید: «شما دیدید که قیام کردید و در مقابل قدرتهای بزرگ ایستادید و حریت خودتان را در عین حالی که همه جدیت داشتند که باشد، عقب زدید، معلوم شد، می شود مقابل غرب ایستاد، می شود حتی جلو قدرتهای غرب ایستاد، در این قضیه خودتان را پیدا کردید، دیدید که ما خودمان هم می توانیم با مشت خالی جلو برویم، در فرهنگ هم باید خودتان را پیدا کنید.» (۳۳) ۲ - تحول و انقلاب فرهنگی امام می گوید: «شما باید مستقل باشید. ورشد انسانی پیدا بکنید. بچه ها را، جوان های ما را رشد انسانی بدهید، دولت باید درست توجه بکند که رؤسای را که انتخاب می کند برای دانشگاهها، برای مدارس، معلمینی را که انتخاب می کنند آنها برای تربیت اطفال، اینها باید متحول بشود از حال سابق و کسانی که سابق در خدمت اشخاص بیگانه بودند یا در خدمت طاغوت بودند، حال ثانیاً نیاید و بچه های ما را باز به عقب برانند، این هم یک مطلبی است که در فرهنگ بسیار مهم است و بالاخره باید فرهنگ متحول بشود به یک فرهنگ سالم، به یک فرهنگ مستقل، و یک فرهنگ انسانی.» (۳۴) و در جای دیگر می گوید: «اگر فرهنگ، فرهنگ صحیح باشد، جوانهای ما صحیح بار می آیند.» (۳۵) و نیز می گوید: «استقلال و موجودیت هر جامعه از استقلال فرهنگ آن نشات می گیرد و ساده اندیشی است که گمان شود با وابستگی فرهنگی، استقلال در ابعاد دیگر یا یکی از آنها امکان پذیر است. بی جهت و من باب اتفاق نیست که هدف اصلی استعمارگران که در راس تمام اهداف آنان است، هجوم به فرهنگ جوامع زیر سلطه است.» (۳۶) ۳ - اصلاح صدا و سیما امام می گوید: «اهمیت تلویزیون بیشتر از همه است، اهمیت رادیو تلویزیون بیشتر از همه است، این دستگاهها، دستگاههای تربیتی است، باید تمام اقشار ملت با این دستگاهها تربیت بشوند، یک دانشگاه عمومی است. دانشگاهها دانشگاههای موضعی است، این دانشگاه عمومی است، یعنی دانشگاهی است که در تمام سطح کشور گسترده است، این باید از آن عمل دانشگاه را، از آن به آن اندازه ای که می شود، استفاده کرد. باید این دانشگاه، دانشگاهی باشد که بعد از چند سال تمام قشر ملت را روشن کند، تمام را مبارز بار بیاورد، تمام را متفکر بار بیاورد، تمام اینها را مستقل بار بیاورد، آزادمنش بار بیاورد، از غربزدگی بیرون کند، استقلال به مردم بدهد، این از همه چیزهایی که در این دستگاهها هست، مهمتر است و این وظیفه دارد که با مردم، حکم معلم و شاگرد داشته باشد.» (۳۷) ۴ - افشاء توطئه های غربی ها امام می گوید: «شما نسل جوان موظف هستید غربزده ها را از خواب بیدار کنید و فجاج حکومتهای ضد انسانی آنها و عمال آنها را بر ملا نمائید و طرز حکومت اسلام را که مع الاسف بسیار عمر کوتاهی داشت و در همان چند صباح راه و روش اسلام را در ولایت و والی روشن کرد، به جوامع عموماً و به فرزندان اسلام خصوصاً گوشزد کنید و صفوف خود را فشرده تر نمائید.» (۳۸) ۵ - افشاء مفاسد فرهنگ غرب امام می گوید: «باید کوشش کنید مفاسد فرهنگ حاضر را بررسی کرده و به اطلاع ملت ها برسانید و با واست خداوند متعال آن را عقب زده و به جای آن فرهنگ اسلامی انسانی را جایگزین کنید تا نسل های آینده باروش آن که انسانسازی و عدل پروری است، تربیت شوند، باید کوشش کنید تا طرز حکومت اسلام و رفتار حکام اسلامی را با ملتهای مسلمان به اطلاع دنیا برسانید.» (۳۹) ۶ - رواج اخلاق اسلامی در دانشگاهها امام می گوید: «اگر دانشگاههای ما تربیت اسلامی و اخلاق اسلامی داشت، میدان زد و خورد عقایدی که مضر به حال این مملکت است نمی شد، اگر اخلاق اسلامی در این دانشگاهها بود این زد و خوردهایی که برای ما بسیار سنگین است، تحقق پیدا نمی کرد. این ها برای این است که اسلام را نمی دانند و تربیت اسلامی ندارند.» (۴۰) ۷ - توجه به قدرت معنوی ملت اسلام امام می گوید: «امروز زمانی است که ملتها چراغ راه روشنفکران شوند و آن را از خود باختگی و زبونی در مقابل شرق و غرب نجات دهند که امروز روز حرکت ملت هاست و آنان هادی هدایت کنندگان تاکنونند. بدانید که قدرت معنوی شما بر همه قدرتها چیره و قریب یک میلیارد جمعیت شما با خزائن بی پایان

می تواند تمام قدرتها را درهم بشکند.» (۴۱) ۸- تقویت تبلیغات اسلامی امام گوید: «در مقابل همه تبلیغاتی که می شود، از هر جور تبلیغی که می شود، جواب بدهید و آشنا کنید ممالک دیگر را، کشورهای دیگر را به آن چیزی که در ایران هست و آن طوری که در ایران می گذرد. آشنا کنید مردم را به اسلام و به نهضت اسلامی و انقلاب اسلامی.» (۴۲) ۹- تغییر بنیادین برنامه های آموزشی دانشگاهها امام می گوید: «یکی از مسائل بسیار مهم در تمام دستگاهها خصوصا دانشگاهها و دبیرستانها تغییرات بنیادی در برنامه ها و خصوصا برنامه های تحصیلی و روش آموزش و پرورش است که دستگاه فرهنگ ما از غرب زدگی و از آموزش های استعماری نجات یابد.» (۴۳) ۱۰- پرهیز از تفرقه امام می گوید: «حکومت اسلامی و خواست ملت ما برای همین است که نفوذ غرب و همه کشورها در ایران از بین ببرد. وقتی یک ملت باتمام اقشار آن برای یک هدف قیام کردند، هیچ نفوذی نمی تواند خلاف آن را تحمیل کند.» (۴۴) ۱۱- توجه به قوانین مترقی اسلام امام می گوید: «ملت ایران با داشتن مکتبی مترقی چون اسلام، دلیلی ندارد که برای پیشرفت و تعالی خود از الگوهای غربی و یا کشورهای کمونیست تقلید کند.» (۴۵) امام راحل قدس سره عوامل متعدد دیگری را نیز برای زدودن عارضه غربزدگی از چهره جامعه اسلامی معرفی می کنند که عناوین آنها را به خاطر اختصار ذکر می کنیم: اتحاد حوزه و دانشگاه، جلوگیری از شایعه پراکنی حکومتهای استعمارگر، پرهیز از اختلافات داخلی، القاء فرهنگ صحیح اسلامی، استقلال اقتصادی، استقلال سیاسی، اسلامی کردن دانشگاهها، نصب مسئولین صالح، آزادی در پناه اسلام، پایداری در اصول اساسی اسلام و انقلاب، اصلاح جامعه از غرب زده ها، جنبه الهی دادن به علوم و فنون، پیروی مردم از روحانیت، پرهیز از تشریفات، عجز کردن تخصص با تعهد، کوشش در جهت تهذیب خود و دیگران، تقویت مساجد و... کلام آخر آن که از مجموع مبانی امام خمینی قدس سره در مورد رفع و زدودن عارضه غرب زدگی از خود و جامعه اسلامی، به دست می آید که وظیفه فعلی و همیشگی مردم و مسئولین نظام اسلامی شناخت هرچه بیشتر اصول و فروع اسلام و شناساندن آن همراه با محور قرار دادن قرآن کریم در زندگی و توجه به اصل اساسی ولایت فقیه در جامعه اسلامی می باشد و در این صورت است که سدی محکم در برابر فرهنگ منحط غرب ایجاد شده و فرهنگ اصیل اسلامی که مایه ترقی و شکوفائی و سعادت مردم جهان است، حفظ و بلکه گسترش داده می شود. به امید آن روزی که فرهنگ اصیل اسلامی در سرتاسر جهان با عزت و سربلندی گسترش یابد. پی نوشتها: ۱- صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۸۳. ۲- همان، ج ۷، ص ۱۲۰. ۳- همان، ج ۱۰، ص ۱۲۰. ۴- همان، ج ۷، ص ۵۳. ۵ تا ۹- همان، ص ۶۶. ۱۰- همان، ص ۷۲. ۱۱- همان، ص ۷۸. ۱۲ و ۱۳- همان، ص ۸۱. ۱۴- همان، ج ۸، ص ۶. ۱۵- همان، ج ۷، ص ۸۱. ۱۶- همان، ج ۹، ص ۹. ۱۷- همان، ج ۷، ص ۸۵. ۱۸- همان، ج ۱۰، ص ۵۵. ۱۹ و ۲۰- همان، ج ۹، ص ۲۵. ۲۱- همان، ج ۳، ص ۱۵۶. ۲۲- همان، ج ۵، ص ۱۸۳. ۲۳- همان، ج ۱، ص ۱۵۲. ۲۴- همان، ج ۹، ص ۱۰۹. ۲۵- همان، ج ۷، ص ۲۳. ۲۶- همان، ج ۹، ص ۹. ۲۷ و ۲۸- همان، ج ۵، ص ۱۲۵. ۲۹- همان، ج ۷، ص ۸۱. ۳۰- همان، ج ۹، ص ۹. ۳۱- همان، ج ۱۰، ص ۷۴. ۳۲- همان، ج ۱۴، ص ۱۹۳. ۳۳- همان، ج ۱۱، ص ۱۸۳. ۳۴- همان، ج ۵، ص ۱۹۸. ۳۵- همان، ج ۱، ص ۲۷۶. ۳۶- همان، ج ۱۵، ص ۱۶۰. ۳۷- همان، ج ۵، ص ۱۹۸. ۳۸- همان، ج ۱، ص ۱۵۲. ۳۹- همان، ص ۱۶۱. ۴۰- همان، ج ۱۲، ص ۵۲. ۴۱- همان، ج ۱۳، ص ۸۰. ۴۲- همان، ص ۲۶۰. ۴۳- همان، ج ۹، ص ۱۸۵. ۴۴- همان، ج ۳، ص ۸۸. ۴۵- همان، ص ۱۵۶.

اصول نه شرقی و نه غربی امام خمینی

اصول نه شرقی و نه غربی امام خمینی اشاره: دکتر لقمان بایمتوف تبعه تاجیکستان در سال ۱۹۶۰ م / ۱۳۳۹ در شهر باستانی خجند به دنیا آمد، پس از طی تحصیلات مقدماتی در این شهر موفق به اخذ مدرک فوق لیسانس از دانشکده تاریخ دانشگاه دولتی مسکو در سال ۱۹۸۴ گردید و مدت چند سال در انستیتو تاریخ اکادمی علوم روسیه در مسکو به کارهای تحقیقی اشتغال داشت. در ابتدای سال ۱۲۷۱ ش / ۱۹۹۳ م از رساله دکتری خود تحت عنوان "اوضاع اجتماعی، اقتصادی و قیامهای مردمی ماوراءالنهر بر علیه مغول"

دفاع نمود. ایشان همچنین چندین فرصت مطالعاتی در دانشگاه‌های دوشنبه (تاجیکستان) برلین لایپزیگ، آلمان و اصفهان (ایران) داشته است. در حال حاضر نیز بنا به دعوت دانشگاه فردوسی به مدت یک سال به عنوان فرصت مطالعاتی با اساتید گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی همکاری علمی - آموزشی دارد. دکتر لقمان بایمتوف دارای بیش از ۲۰۰ مقاله ارزنده تاریخی است که به زبانهای روسی، انگلیسی، اوزبکی، تاجیکی و فارسی تالیف شده اند. "شورش محمود تارابی"، "حمله چنگیزخان به ممالک غرب (کتاب اول)"، "خجند در عهد مغول"، "تیمور لنگ"، "سربداران سمرقند"، "جوانی تیمور لنگ"، "مغولان در آسیای مرکزی" و... نمونه ای از کتب تالیف شده ایشان می باشد. در وقت های آزاد دکتر بایمتوف به شعر و ادب اشتغال می ورزد و برخی از حکایات ادبی و شعرهایش در تاجیکستان و روسیه به زبان های فارسی، روسی، ازبکی به چاپ رسیده است. آموزش اصول سیاست خارجی کشورهای دیگر برای تعیین اصول و خطمشی اساسی در روابط بین المللی جمهوری تاجیکستان بغایت مهم است. در صورتیکه اکنون حکومت جمهوری تاجیکستان و برخی از متخصصان امور سیاسی در لایحه برنامه های کلی سیاست خارجی جمهوری تاجیکستان را بکار می بندند. تحقیق بی غرضانه هر نوع برنامه های کلی سیاست خارجی دولتهای خارجی دور و نزدیک و همچنین تحلیل نظر سیاستمداران معاصر از این لحاظ خالی از فایده نیست. توجه ما به مسئله اصول اساسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از سه جهت معطوف شد: اول اینکه امام خمینی پایه گذار اصول اساسی سیاست خارجی حکومت اسلامی ایران سیاست جدید در عصر حاضر است. ثانیاً توصیه های سیاسی و نظرهای ایشان نسبت به سیاست خارجی و برنامه اساسی ایدئولوژی اسلامی از یکسو مخاطبین امام را معین می سازد و از سوی دیگر روشن کننده میزان علمی و پایدار بودن افکار سیاسی بنیانگذار انقلاب اسلامی ایران است. ثالثاً مراجعه به افکار سیاسی امام خمینی بخصوص در مسائل اساسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در انتخاب و کاربرد کل برنامه های سیاست خارجی جمهوری تاجیکستان نسبت به ممالک اسلامی نتیجه خوبی خواهد داد. امام خمینی در یکی از وصایای خویش مخاطبانانش را به صراحت مشخص و نوشتند که... "و آنچه لازم است تذکر دهم آنست که وصیت سیاسی - الهی اینجانب اختصاص به ملت عظیم الشان ایران ندارد، بلکه توصیه به جامعه اسلامی و مظلومان جهان در هر ملت و مذهب می باشد "...پس مخاطبین امام خمینی به طور اجمال بدینصورت است یعنی نام ملت ایران، کل مسلمانان جهان، مظلومان جهان در هر ملت و مذهب. این مشخصات بر اساس قرآن (سوره ۶ آیه ۹۲. سوره ۴۲ آیه ۷) بوده و اغلب وصیتهای امام خمینی چنانکه فقها و سیاستمداران ایرانی تصدیق می نمایند برای همگان یعنی هم برای ملت ایران و هم برای جامعه ملل اسلامی و مظلومان جهان است. همینطور داهی انقلاب اسلامی علاوه بر ملت ایران، جامعه مسلمانان و مظلومان جهان را در هر ملت و مذهب مورد خطاب خود قرار داده و البته خواهیم دید که هم ظاهر و هم از باطن این خطاب طبیعت مشروطیت و منطقی را داراست. و از دیدگاه فقه اسلام خطابهها و وصایای سیاسی امام دارای مضامینی اصلاحی است. امام مصلحی است که احیاگر مکتب انبیاء الهی است آنهم در جهانی که شرک و کفر با تمام امکانات و سعی همه نیروهای مذاهب را محاصره کرده اند او با تمسک به بت شکنی ابراهیم خلیل، و قاطعیت موسی کلیم و حلم عیسی مسیح و با تکیه بر حکمت لقمان و با پشتوانه از اقیانوس بسی ژرف و عمیق معرفت پیامبر اکرم و اهل بیت طاهرینش صلاهی توحید سر داد و از میان راه، نه گامی به عقب نشست و نه لحظه ای تردید کرد. امام خمینی در یکی از خطابه های خود وظایف و اهداف سیاسی وزرای خارجه را در مرحله نزدیک و دور مشخص کرده منجمله تاکید می کند که سفارتخانه ها و وزارتخانه ها در امور خارجی قبل از هر چیز حفظ استقلال و منافع جمهوری اسلامی را بنمایند. امام می فرماید: که در بهتر کردن روابط کشورهای اسلامی سیاستمداران باید بکوشند تا کل مسلمانان جهان متحد شوند. او می گوید وصیت من به وزرای خارجه در این زمان و زمانهای بعد این است که مسئولیت شما بسیار زیاد است چه در اصلاح و تحول وزارتخانه ها و سفارتخانه ها و چه در سیاست خارجی حفظ استقلال و منافع کشور و روابط حسنه با دولی که قصد دخالت در امور کشورها را ندارند و از هر امری که از وابستگی در همه ابعادی که دارد بطور قطع احتراز نمایید و باید بدانید که وابستگی

در بعضی امور هر چند ممکن است ظاهر فریبنده ای داشته باشد یا منفعت و فایده ای در آن حال داشته باشد لیکن در نتیجه، ریشه کشور را به تباهی خواهد کشید و کوشش داشته باشید در بهتر کردن روابط با کشورهای اسلامی و در بیدار کردن دولتمردان و دعوت به وحدت و اتحاد کنید که خداوند با شماست. چنانکه می بینیم توصیه امام خمینی به وظایف دولتی سفارتخانه ها، کنسولگریها و دیپلماتهای ایرانی که در دولتهای دیگر فعالیت دارند تبلیغ اسلام است. امام در نطق خویش در چهارم ژانویه ۱۹۸۱ در حضور دیپلماتهای ایرانی در این باب بروشنی تاکید نموده و بطور مخصوصی خاطر نشان کرده است که دیپلماتهای کشور اسلامی ایران برتر از دیگر سفیران و دیپلماتهایند و آنها باید در هر جا که باشند اسلام را تبلیغ نمایند این عقیده بعدها خیلی تکمیل تر شده و عاقبت از زمره وصیتهای سیاسی امام بر دیپلماتها و بخصوص بر وزرای امور خارجه در آمد. شک نیست، سفارتخانه های جمهوری اسلامی در کشورهایی که وجود دارند طبق وصایای سیاسی امام فعالیت می کنند و تا حدی که بر من معلوم است از راه امام در این زمینه دور نشده اند. وجود نشریات تبلیغی، فروشگاه کتاب و روزنامه ها و غیره از جمله اقدامات سفارتخانه ها است. واقعا در این رابطه امام خمینی در یکی از وصایای خویش پیرامون داشتن نشریات تبلیغی در سفارتخانه ذکر فرموده است: باید وزارت خارجه کوشش کند سفارتخانه ها نشریات تبلیغی داشته باشند و چهره نورانی اسلام را برابر جهانیان روشن نمایند. مفهوم عمیق تر این رهنمود از جانب سیاستمداران اروپایی همان است که بعضی از متخصصین آن را صدور انقلاب اسلامی دانسته اند واقعا مسئله صدور انقلاب اسلامی پس از شعار نه شرقی و نه غربی در دایره افکار سیاسی رهبر انقلاب اسلامی ایران، وصیت خیلی جدی و مهمی است، زیرا امام خمینی پیاده کردن خواسته های اسلامی را در ممالک دنیا قطعی می داند. خود و طرفدارانش تبلیغ مذهب اسلام را از اهداف اساسی سیاست خارجی دولت اسلامی ایران دانسته اند و بارها بخصوص در اوقات اخیر تصدیق نموده اند که تبلیغ اسلام در ممالک دیگر نباید از طریق تهدید و اجبار باشد، بلکه باید صدور انقلاب اسلامی تنها با یک راه یعنی از راه تبلیغ صورت گیرد از جمله در قضیه افغانستان مشاهده می شود که نظریه ها و پیشنهادهای امام خمینی تنها راه حل مشکل افغانستان خواهد بود. باید یادآور شد که اساس اصول مذکور عبارت از عقیده جهاد است که در اغلب نطقهای امام خمینی آورده شده است. امام، کشور ایران را مملکت نمونه اعلام کرده و باور داشت که تمام ممالک جهان پس از این از راه ایران دنبال ایران خواهند رفت و برنامه ها و اصول حکومتی را در سیاست و دولت داری از دولت اسلامی ایران اقتباس خواهند کرد. مسلم است چنانکه گفتیم زورآوری و تهدید در گسترش اهداف اسلامی بر سیاست خارجی حکومت ایران روشهای چندان معمول نیست. این را می توان در مناسبات بین ایران و جماهیر آسیای مرکزی بخصوص با جمهوری تاجیکستان که در آنجا بحران سیاسی حکمفرماست کارساز دانست. راه اساسی در اینکار پایدار کردن همکاری و مناسبات دولتی با تمام کشورهای دنیا بدون توجه به ساختار سیاسی و اجتماعی آنها و البته در جهت تامین استقلال ملی ایران است. امام خمینی همچنین در امور خارجی و دیپلماتیک برنامه حفظ استقلال ملی را از عمده ترین اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دانسته است و همراه با این مسئله باید گفت که نظر امام خمینی سبب به حفظ استقلال کشور و ملت اسلام این روزها مورد توجه خاصی است و این طرز کاربرد سیاست را امروز نیز در عملکرد و مواضع سیاستمداران و وزارت امور خارجه ایران مشاهده می توان کرد. پوشیده نیست که امام خمینی تنها یک شخص عارف و فقیه نبوده بلکه بی شک از شخصیتهای سیاستمدار و دانشمند علوم تاریخ و جامعه شناسی نیز هست و اساس علوم انسانی را از نگاه اسلام و شریعت به غایت آموخته و بی علت نیست که شعار مشهور امروز نه شرقی و نه غربی را از جهت سیاسی در مسائل روابط بین الملل خوب بررسی و حتی آنرا پیاده و قابل اجراء کرده است. به قصد آموزش و بهره گیری بیشتر از وصایای سیاسی و گفته های امام مفهوم نه شرقی و نه غربی را اغلب فقها و سیاستمداران ایران نه مانند ناظر بیطرف بلکه طرفدار و حمایتگر این شعار مطرح کرده اند زیرا ایشان واقعا باور دارند که تمام مسلمانان و مستضعفین جهان از راه امام خواهند رفت و امام برای ملت ایران بی حد عزیز و معتبر و نصایح ایشان امری تاریخی شده است و به گفته اندیشمند محترم سید علی قادری: "این باور و ایمان را اگر چه

یک حالت اساسی و دریافتی دارد و این عزتی که خداوند به ما و ملت ما (ایرانیان) و مسلمانان جهان در این عصر عطا فرموده بواسطه نفس قدسی آن بزرگمرد بوده است و ما همه حیات سیاسی و عزت خود را مدیون او می دانیم." بی شک می توان گفت شعار سیاسی مورد نظر اساس منطقی و کلامی استواری را داراست و آن این است که امام در مسائل روابط بین الملل گاهی به صفت فقیه مصلح، گاهی همچون سیاستمدار عالی و گاهی به صفت فیلسوف موصوف است. از دیدگاه سیاست شناسان و فقیهان ایران، امام خمینی از احیاگران بی مانند و تواناست و بگفته ای در قرن معاصر اسلام را از هضم شدن و حذف شدن در صحنه اندیشه های شرقی و غربی جهان نجات داد و دوباره آنرا احیاء کردند. چنانچه فقها و سیاست شناسان ایران تصدیق دارند با مراجعه به آثاری چون ولایت فقیه، اعلامیه، مصاحبه ها و کتابها مفهوم نه شرقی و نه غربی بیش از سیصد بار استفاده شده و واژه استقلال در معنای واقعی خود مطرح شده است. مفهوم نه شرقی و نه غربی تنها یک شعار سیاسی نیست، بلکه همچنین مفهومی فرهنگی و استراتژیکی است که مقام رهبری تقریباً در کل عرصه های سیاسی و دولتی کشور ایران مطرح کرده است. این شعار از لحاظ اهمیت قلب سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است، بی سبب نیست که پیرامون نفوذ به این شعار در مردم ایران یکی از دانشمندان ایران چنین گفته است". این شعار چنان نفوذی بر کل سیستم دارد که اگر آنرا از سیستم حکومتی ایران حذف کنیم ماهیت آنرا قلب کرده ایم... بنابراین علاوه بر آنکه شعار نظام است، استراتژی نظام نیز بر آن مبتنی است. خطا نخواهد بود اگر بگوییم انقلاب اسلامی در ایران همین تناسب موجود را در صحنه روابط بین المللی تا حدی ایجاد نمود و ایدئولوژی نه شرقی نه غربی نیروهای سیاسی و ایدئولوژیک بود که به سیاست خارجی ابرقدرت هایی چون اتحاد شوروی و آمریکا تاثیر جدی گذاشت. سیاست خارجی آمریکا از روزی که انقلاب ایران بوقوع پیوست خیلی ساکن بود، یعنی از ابتدا تاکنون مخالف انقلاب ایران بوده و هست. اما در اتحاد شوروی نسبت به انقلاب اسلامی در همان دوره ای که انقلاب شده بود فکر و عقیده یکسان نبود یعنی نه تنها در رده های پایین دولتی بلکه در مقام رهبری شوروی نسبت به انقلاب اسلامی عقاید دگرگون می شد و تا مدتی ماهیت این واقعه بزرگ سیاسی و اجتماعی را در ایران درک نکرده بودند برعکس اینها حکومت جوان اسلامی ایران در مسائل روابط بین الملل برخلاف ایدئولوژی بلوکهای شرق و غرب، ایدئولوژی جدید یعنی شعار نه شرقی و نه غربی را در جهان اعلام کرد و پیوسته در کار سیاست و دولتمداری اعمال نمود. امام خمینی و نزدیکان ایشان کوشش زیاد بخرج دادند تا حاکمیت خویش را نه تنها از تاثیر نیروهای بیرونی حفظ کنند بلکه آنرا در تمام سرزمین های ایران استوار می کردند و هویت ملی را از دست نداده در صحنه روابط بین المللی تدریجاً خارج از تاثیر بلوکها شدند. حکومت ایران تبلیغ کرده و می کند که اگر ملت خویش را بر سرزمین خود متکی و مستقر و معتقد به هویت ایرانی - اسلامی نکند. هویتش نخواهد ماند و اگر هویت نداشته باشد رابطه سلطه گران با او مثل رابطه گرگ و میش خواهد شد. مقصود از ایدئولوژی نه شرقی و نه غربی آن بود که امام خمینی سلطه دیگران را نمی پذیرفت و امروز نیز شعار نه شرقی و نه غربی پابرجاست و این شعاری اساسی در ایدئولوژی سیاست خارجی حکومت ایران است، وزارت امور خارجه ایران همیشه تایید بر آن دارد که ملت ایران سلطه بیگانه را نمی پذیرد و از استقلال خویش چشم پوش نیست و به هیچ حاکمیت خارجی تن نخواهد داد. و در روابط بین الملل کوشش دارد تا ایدئولوژی خود را بکار بندد بدون آنکه آن را به کسی تحمیل کند هر چند که می بینیم بسیاری از کشورها بخصوص غربیان تا حال ایدئولوژی نه شرقی و نه غربی را در شک و شبهه می بینند. در ایدئولوژی امور خارجی جمهوری اسلامی ایران نه تنها شعارهای اسلامی و تبلیغ نقش مهمی دارد بلکه همراه با آن شعارهای ملی ایرانی یا ایران دوستی که در عهد شاه محسوس بود، در وصیتهای سیاسی امام البته همراه با تعلیمات اسلامی جایگاه مرکزی پیدا نموده است. امام همیشه روی این مسئله تاکید خاص می کند، وی به جوانان ایران تاکید می نماید که قوم ایرانی می تواند عالم را از قدرتهای بیگانه رها کند و تنها ایرانیان قادرند که اسلام را در تمام دنیا احیا نمایند. در خطابه خویش که در مورخه ۲۱ مارس ۱۹۸۰ به مردم ایران داشت گفته بود که ایرانیان باید اسلام را در کل جهان گسترش دهند و این از وظایف اساسی این

ملت است. از این رو وارثان و طرفداران امام خمینی ساخت دولت اسلامی ایران را در جهان بی نظیر می دانند همانطور که گفتیم حفظ استقلال ملی و مذهبی اساس برنامه های سیاسی خارجی جمهوری اسلامی ایران است که امام خمینی احیاء کرده است: "توصیه اینجانب به مسلمین و بخصوص ایرانیان بویژه در عصر حاضر آنست که در مقابل این توطئه ها عکس العمل نشان داده و به انسجام و وحدت خود به هر راه ممکن افزایش دهند و کفار و منافقین را مایوس نمایند". چنانکه می بینیم امام خمینی تضعیف قدرت سیاسی مخالفین را از نزدیکترین وظایف مردم ایران برشمرده است. در گفتارها و وصایای زیاد امام خمینی ملت ایران و بخصوص حکومت تازه اسلامی همچون نیروی اصلی و پیش برنده جامعه انسانی مورد بررسی قرار گرفته، و امام در مراجعه به ممالک اسلامی توصیه دارد که مسلمانان دنیا در کار دولرداری و سیاست از ایرانیان الگو بگیرند چنانچه او فرموده است: "به ملتهای اسلامی توصیه می کنم که از حکومت جمهوری اسلامی ایران و از ملت مجاهد ایران الگو بگیرید و به حکومتهای خود در صورتیکه به خواست ملتها عمل نکنند برای آنها سر فرود نیاورید و با تمام قدرت آن دولتها را به جای خود بنشانید". و در جای دیگر نوشته است وصیت من به همه مسلمانان و مستضعفان جهان این است که شماها نباید بنشینید منتظر آن نباشید که حکام و دست اندرکاران کشورتان با قدرتهای خارجی بیایند و برای شما استقلال و آزادی تحفه بیاورند. این گفته های امام روشن است او مسلمانان دنیا را برای بدست آوردن استقلال کشور خویش دعوت می کند و باز در جای دیگر این مراجعه را قطعی کرده کل مسلمانان جهان را به جنگ و جهاد دعوت نموده است: "ای مستضعفان جهان وای کشورهای اسلامی و مسلمانان جهان پاخیزید و حق را با چنگ و دندان بگیرید". این نمونه های قاطع و وصیتهای سیاسی امام خمینی در سالهای اول انقلاب اسلامی معمول بودند و این بی سبب نیست زیرا وصایای امام به آن هنگام که دولت جدید اسلامی ایران شکل می گرفت قدرتی ایدئولوژیک داشت. خطابه های امام خمینی به مسلمانان جهان حالا هم همین جهت ایدئولوژی را داراست و سفارتخانه های ایران در کشورهای مختلف وصیتهای امام را همچون شعارهای سیاسی و ایدئولوژی خاص جمهوری اسلامی ایران مورد استفاده قرار می دهند. "من اکنون به ملتهای شریف و ستمدیده و به ملت عزیز ایران توصیه می کنم که از این راه مستقیم الهی که نه به شرق ملحد و نه به غرب ستمگر وابسته است بلکه بصیرتی است که خداوند بر آنها نصیب فرموده است محکم و استوار و متعهد و پایدار و پایبند باشند". چنانکه می بینیم امام خمینی بعنوان یک احیاگر اسلام فرموده است که تمام سیاست و حرکتهای اجتماعی عالم باید از شعار نه شرقی و نه غربی رنگ بگیرد و او مخصوصا نشان داده که این مفهوم همچنین باید زمینه استوار خارجی داشته باشد تا وضوعیت بیابد. باید ریشه اعتقاد اصیل اسلامی و ریشه مبانی فکری، نظامی و سیاسی اسلامی نیز داشته باشد و اینست که امام خمینی کل سیستم موجود و سلطه های بیگانه را برای ایران بیگانه خوانده و در امور سیاست خارجی و مناسبات بین الملل تمام آنها را رد نموده است. از نگاه امام خمینی اسلام در سیاست و ایدئولوژی قانون اصلی بشر است و آن برای کل عالمیان ارسال شده است. در دایره وصایای سیاسی امام خمینی نصیحت او به گروههای مخالف دولت نوبنیاد اسلامی جای مخصوصی را داراست. او خطاب به آنها تاکید می نماید که در زندگی راه اسلام را پیشه کنند و توبه و تضرع نموده و به کشور خویش بازگردند. او می گوید: من به شما اصحاب گروهکها چه آنان که به چپ گرایی معروفند گرچه شواهد و قرائنی دلالت دارد که اینان کمونیست امریکایی هستند و چه آنان که از غرب ارتزاق می کنند و الهام می گیرند و چه آنها که با اسم خودمختاری و طرفداری از خرد و کوچک دست به اسلحه برده و مردم محروم کردستان و دیگر جاهای این کشور را از هستی ساقط کرده اند و مانع از خدمات فرهنگی و بهداشتی و اقتصادی و بازسازی دولت جمهوری در آن استانها می شوند مثل حزب دمکرات، کومله بر آنها وصیت می کنم که به ملت بیبوندند و تاکنون تجربه کرده اند که کاری جز بدبخت کردن اهالی آن مناطق نکرده اند و نمی توانند بکنند یا در جای دیگری می گویند: "نصیحت و وصیت من به گروهها و اشخاصی که در ضدیت با ملت و جمهوری اسلامی و اسلام فعالیت می کنند من به شما نصیحت می کنم دست از این کار بی فایده و غیرعقلانه بردارید و گول جهانخواران را نخورید و در هر جا که هستید اگر به

جنایتی دست نزده اید به میهن خود و دامن اسلام برگردید و توبه کنید که خداوند با شماست و او ارحم الراحمین است و جمهوری اسلامی و ملت از شما انشاءالله می گذرد و اگر دست به جنایتی زده اید حکم خداوند تکلیف شما را معین کرده باز از نیمه راه برگشته و توبه کنید و اگر شهامت دارید تن به مجازات داده و با این عمل خود را از عذاب الیم خداوند نجات دهید و در هر جا هستید عمر خود را بیش از این هدر ندهید و به کار دیگری مشغول شوید که صفا در آنست. همین مضمون و همین هدف در وصیتهای امام خمینی به جوانان ایرانی همیشه اظهار شده است امام می فرماید: "نصیحت مشفقانه من به شما جوانان و نوجوانان (هواداران گروهکها) داخل و خارج آن است که از راه اشتباه برگردید و با محرومین جامعه که با جان و دل به صورت دلسوزانه به جمهوری اسلامی خدمت می کنند متحد شوید و برای ایران مستقل و آزاد فعالیت نمایید تا کشور و ملت از شر مخالفین نجات پیدا کند و همه با هم به زندگی شرافتمندانه ادامه دهید. امام خمینی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در نطقها و گفتارهای خویش عمده ترین برنامه سیاست خارجی کشور را معین ساخت که آنها را بصورت زیر می توان خلاصه کرد. ۱- حفظ استقلال ملی و منافع ارضی کشور از هر گونه دخالت نیروهای بیگانه. ۲- خدمت نمودن برای ایران مستقل و آزاد هم در بیرون و هم در داخل. ۳- استوار کردن سلطه خاص ملت ایران نه شرقی و نه غربی و نپذیرفتن سلطه های بیگانه. ۴- پایدار کردن روابط بین همدیگر با دولتهایی که قصد دخالت در امور کشور ایران را ندارند. ۵- گسترش روابط با کشورهای اسلامی و دفاع از حقوق همه مسلمانان جهان. ۶- دعوت به وحدت و اتحاد دولتهای اسلامی. ۷- تبلیغ اسلام ایرانی در ممالک اسلامی تا اینکه بگفته امام چهره نورانی اسلام برای جهانیان روشن شود. اصول و برنامه های احیا شده از جانب امام خمینی نسبت به امور خارجه و دیپلماسی ایران که در فصل دهم از ایران ثبت شده است بعنوان سیاست خارجی در قانون نامه جمهوری اسلامی ایران است. و اگر برنامه ها و روشهای سیاست خارجی حکومت ایران را از دیدگاه قانون اساسی این کشور تحلیل نمایم، می توانیم آنها را به دو گروه تقسیم کنیم: گروه اول: برنامه و روشهایی که برای روابط بین الملل کشورها هستند اینگونه برنامه ها و روشها در اکثر قوانین اساسی دولتهایی با دموکراسی ثبت شده است مانند برنامه ها و رعایت حقوق فردی، طرد دخالت کشورهای بیگانه در امور داخلی کشور، برنامه استقلال ارضی کشور، برنامه های روابط دوستی ممالک همجوار، تامین پناهندگی سیاسی به اشخاص، کمکهای بشر دوستانه و امثالهم اینگونه برنامه ها در قانون اساسی جمهوری اسلامی به صورت عمیقی مورد نظر بوده اند و جهتگیری علیه حقوق بین المللی ندارند. گروه دوم: برنامه و روشهایی که از اسلام، قرآن و از وصایای سیاسی امام خمینی و همچنین از آثار فقها گرفته شده با ماهیت اسلامی خویش در سیاست خارجی دولت از عمده ترین روشها و اصول این کشور محسوب می شود. همانطور که مشاهده شد وصایای سیاسی امام خمینی بعدا برای دولت و ملت ایران حکم قانونی را گرفت. شعار نه شرقی و نه غربی پایه گذار دولت جدید اسلامی هم در سیاست داخلی و هم در سیاست خارجی شعار اصلی شده و به معنی استقلال مردم و دولت در قانون اساسی دولت جمهوری اسلامی ایران ثبت گردیده است. در همین ارتباط باید گفت که دولت جدید جمهوری تاجیکستان تغییرات جدی را که در سالهای اخیر در روند سیاسی جهان بوقوع پیوست و همچنین روابط بین الملل در عرصه های اقتصاد و سیاست، علم و فرهنگ را به نظر اعتبار گرفته، در برابر موقعیت دین و مذهب و بخصوص دین اسلام در جامعه انسانی را درست تحلیل نموده، سیاست دولت خود را نسبت به دول دور و نزدیک بخصوص جمهوری اسلامی ایران به صورت علمی و خیلی عمیق معین می سازد زیرا علم قبل از سیاست با دگرگونیهای ایدئولوژیک در جهان آشنا می شود و پیشامد کارها را تا حدودی معین می نماید. در دو سه سال اخیر روابط جمهوری تاجیکستان با جمهوری اسلامی ایران مستحکمتر شده است اما وسعت همکاریها تا حد مطلوب هنوز هم فراهم نشده است. مسلم است که دو طرف مایل و علاقمند به تکمیل و گسترش روابط بین همدیگر هستند. این روند و پیش خوب در سالهای آینده در همه زمینه ها ادامه خواهد یافت و شکی نیست که چنین خواهد شد. اما باید اشاره نمود که سیاست توسعه طلبی اواخر قرن بیستم بدون تردید به شرایط موجود و وضعیت فعلی روابط کشورها تاثیر خواهد گذاشت. اکنون

فرصت گرانبهای تاریخی برای جبران جداییهای طولانی برای دو ملت فراهم شده است این اوضاع را علما و محققین خوب درک کرده اند و ضرورت دارد که این فرصت گرانبها از جانب دو کشور برای گسترش و پایدار کردن روابط فعلی و آینده به شکل صحیح مورد استفاده قرار گیرد تا تکرار اشتباه گذشته اجداد و پدران روی ندهد و حکومت تاجیکستان نیز از هر گونه سلطه گری ابرقدرتها پرهیز کند. وضع کنونی روابط دو کشور که اکنون در مراحل ابتدائی خود قرار دارد و ظاهرا در مسیر دولت حرکت می نماید و بی شک مناسبتهای امروز برای تکامل و بهبود روابط بیشتر و مفیدتر، شرایط را فراهم خواهد آورد. زیرا مسلم است در شرایط کنونی مقررات جدید در رفتارهای بین المللی در حال شکل گیری است کمترین تغییرات عملی که در صحنه یاست بین الملل بوجود می آید می تواند بر مناسبات کشورها تاثیر بگذارند. بنابراین در سیاست خارجی جمهوری تاجیکستان و جمهوری اسلامی ایران بخصوص در مناسبات دو طرفه نباید به فشارها و تاثیرات دول نیرومند توجه داشته باشند بلکه باید در جهت حمایت از منافع کشورهای خود عمل نمایند؛ علاوه بر آن برای اصلاح هرگونه اشتباه و نقصان حرکت نموده و از منافع یکدیگر در نظام کنونی و آینده جهان حمایت کنند. گسترش همکاریهای جمهوری تاجیکستان و جمهوری اسلامی ایران را می توان در ترویج و زمینه های زیر مشاهده کرد: همکاریهای سیاسی در سطح بین المللی یا منطقه ای، همکاریهای اقتصادی در سطح جهانی، ارتباط متقابل فرهنگی در سطح بین المللی و تمام اینگونه مناسبات باید بر اساس قوانین بین المللی صورت گیرد همچنین لازم است همکاریهای منطقه ای از جمله همکاری برای حل بحرانهای منطقه ای و داخلی جمهوری و سازمان همکاریهای کشورهای اسلامی و سازمان همکاریهای کشورهای فارسی زبان، سازمان همکاریهای اکو، همکاریها در سطح دو جانبه، و... صورت گیرد. ایران و تاجیکستان در این نوع همکاریها از امکانات وسیعی برخوردارند اما نواقص و کمبودهایی که در برخی همکاریها به چشم می خورد باید اصلاح شود تا اینکه زمینه تاریخی و گرانبها برای همکاریها میان دو کشور در امور مختلف نامحدود گردد. توسعه روابط دو جانبه در همه امور سیاسی و اقتصادی و فرهنگی حوزه فعالیت وسیعی دارد و بی شک مناسبترین و سودمندترین آنها توسعه همکاریهای اقتصادی و فنی و علمی میان دو ملت و دو کشور است. قبل از هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران، آقای خاتمی یکی از کاندیداها در برنامه کلان توسعه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی خویش (اردیبهشت ۱۳۷۶) در فصل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران موقعیت جماهیر آسیای مرکزی را به عنوان یکی از اولویتهای سیاست خارجی خیلی خوب بررسی کرده و از جمله تاکید بر آن نموده که جمهوری اسلامی ایران اهداف گسترش روابط بین المللی بر اساس سه اصل عزت حکومت و مصلحت دارد و البته اولویتها و برنامه های آقای خاتمی در مورد همکاری سیاسی، اجتماعی اقتصادی و فرهنگی با کشورهای آسیای مرکزی به خصوص با جمهوری تاجیکستان معین شده اند. با همان اولویتها جمهوری تاجیکستان نسبت به ایران خیلی نزدیک و از بسیاری جهت با همدیگر موافقت دارند و اکنون که آقای خاتمی و وزرای جدید در مجلس انتخاب شده اند تلاش بر آن دارند که برنامه رئیس جمهوری عملی گردد و امید است همکاری در رشته های مختلف بین دو کشور ایران و تاجیکستان به نفع یکدیگر باشد. منابع: ۱- قرآن کریم. ۲- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران - تهران، ۱۳۷۱. ۳- مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز - سال چهارم، دوره دوم شماره ۱۰، ۱۳۷۴. ۴- مخاطبین در وصیتنامه سیاسی الهی حضرت امام خمینی - تهران، ۱۳۷۱. ۵- برنامه کلان توسعه اقتصادی - اجتماعی سیاسی - فرهنگی آقای خاتمی ویژه هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری. اردیبهشت ۱۳۷۶.

بررسی سیاست خارجی در منظومه فکری حضرت امام

بررسی سیاست خارجی در منظومه فکری حضرت امام شخصیت، اندیشه و مواضع امام خمینی هم با متفکران و هم با سیاستمداران به مفهوم متعارف آن به طور کامل، متفاوت است؛ به همین دلیل نیز تبیین و توضیح آن پیچیده است. دلایل این امر را می توان این

گونه برشمرد: ۱. حضرت امام اندیشمند بزرگی است و مانند هر متفکر بزرگی، اندیشه ایشان دارای وجوه مختلفی است که قرائت های گوناگونی را از آن متصور می کند و ورود امام به عالم سیاست، بر پیچیدگی آن افزوده است. در شکل گیری شخصیت امام، مبانی فقهی، عرفانی، فلسفی، تاریخی و کلامی نیز مؤثر بوده است و همین امر پیچیدگی شخصیت ایشان را نشان می دهد. با توجه به این مسئله، برای درک اندیشه و عمل امام از روش های مختلف فقهی، عرفانی - فلسفی و کلامی می توان بهره برد. البته برخی معتقدند که امام، این مبانی مختلف را به وحدت رساندند و اندیشه و عمل ایشان مبتنی بر تلفیق و ترکیبی از این مبانی مختلف است.

۲. از لحاظ عملی هم پس از تشکیل نظام جمهوری اسلامی، دو موضوع با یکدیگر در آمیخت: ضرورت تصمیم های مقطعی (که لازمه حکومت است و گاه مستقل از اندیشه است) و ماهیت اندیشه آن حضرت (ثبات) که لازمه اندیشه است. امتزاج این دو موضوع بعد از انقلاب، به حدی است که گاه تشخیص آنها غیرممکن است. این امر نیز موجب پیچیدگی مضاعف اندیشه های سیاسی ایشان می شود. گاهی بین برخی از دیدگاه ها و عمل ایشان نوعی تضاد مشاهده می شود و گاه بین برخی از اظهارات ایشان نیز نوعی اختلاف به چشم می آید که تشخیص دیدگاه واقعی ایشان را دچار مشکل می سازد. ۳. یکی از مسائل دیگر این است که قرائتی که از اندیشه ایشان می شود از لحاظ روشی مبتنی بر همان وحدت مبانی اندیشه های حضرت امام نیست و مفسران مختلف هر کدام با توجه به حوزه کاری خود و با اتکا به یک روش خاص، سراغ فهم اندیشه امام می روند و هنوز به وحدت روش در این زمینه نرسیده ایم و احیاناً چنین وحدت روشی ممکن نیست. معمولاً هم تفسیرها از اندیشه های امام، دارای الزامات و اهداف سیاسی است و گروه های مختلف برای فراهم آوردن مؤیدات برای اندیشه ها و اقدامات خود، به سراغ اندیشه های ایشان می روند. در عین حال قرائتی که در حال حاضر از اندیشه های امام می شود، طبعاً با قرائتی که بیست سال پیش می شد، متفاوت است؛ چون اندیشه هنگام صدور، لوازم زمانی و مکانی خاصی دارد. تفسیری که از یک اندیشه هنگام صدور آن می شود، با تفسیری که پس از گذشت بیست سال، از آن به عمل می آید، کاملاً متفاوت است. در مورد اندیشه های امام در باب سیاست خارجی این مشکلات به صورت مضاعفی وجود دارد؛ چون الزامات بین المللی هم به آن افزوده می شود. بسیاری از تحولات در آراء و مواضع سیاسی حضرت امام که در ظاهر با ثبات اندیشه ایشان همخوانی ندارد، در واکنش به الزامات بین المللی بروز و ظهور یافته است. همچنین در این حوزه، ابهامات و دیدگاه های متعارض، بیش از سیاست داخلی است. برای مثال حضرت امام در زمینه صدور انقلاب، ناسیونالیسم و امت گرایی، نوع نگرش به نظام بین الملل، آرمان گرایی یا واقع گرایی، نوع و نحوه روابط با امریکا و دیگر کشورها، استقلال و عدم وابستگی، اولویت حفظ دارالاسلام یا ام القری، اصل دعوت و یا پدیده جنگ تحمیلی، مواضع مختلفی دارد که بعضی مواقع جمع کردن آنها بسیار دشوار است. از همین رو است که قرائت های مختلف ممکن می شود.

در این گونه موارد درک مقاطع زمانی و مکانی صدور آراء و مواضع از اهمیت خاصی برخوردار است و حتی می تواند تعیین کننده باشد. با وجود پیچیدگی های فوق، بازسازی منسجم اندیشه امام و ارائه منظومه فکری ایشان یک ضرورت اساسی است. تنها در این صورت است که اندیشه امام می تواند معیاری برای نقد و بررسی دیدگاه های دیگر و مواضع سیاسی باشد؛ در غیر این صورت اندیشه امام برای تایید هر دیدگاه دیگری می تواند مورد بهره برداری قرار گیرد که در واقع حتی می تواند به استفاده ابزاری از اندیشه امام هم منتهی شود. در این نوشته کوتاه سعی خواهد شد که نظریه امام درباره سیاست خارجی، به صورت منسجمی مورد تبیین واقع شود. ××××× در مورد سیاست خارجی دوره امام از چند منظر می توان بحث کرد. از یک زاویه می توان مبانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را از دیدگاه امام مورد بررسی قرار داد و از منظری دیگر می توان عملکرد و اقدامات سیاست خارجی را مطالعه کرد و از منظری سوم می توان به بررسی تطبیقی اندیشه و مبانی با عمل پرداخت. الف. مبانی سیاست خارجی از دیدگاه امام در مورد مبانی سیاست خارجی از دیدگاه امام، با چند مسئله اصلی مواجه هستیم: رویارویی آرمان گرایی و واقع گرایی در اندیشه امام، اندیشه معطوف به تکلیف و فارغ از نتیجه و اصول سیاست خارجی از دیدگاه امام. در مورد

تقابل آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی، می‌تواند دو وجه را در نظر گرفت: وجه اول تعقیب اهداف دور از دسترس بر اساس آرمان‌گرایی و توجه به واقعیت‌ها بر اساس واقع‌گرایی است و وجه دوم آن اخلاق محوری در ایده‌آلیسم و آرمان‌گرایی و قدرت محوری و نفی اخلاق در رئالیسم است. حال بر حسب توضیح فوق، امام و اندیشه ایشان را در کدام قالب می‌توان مطالعه کرد. باید گفت که در مورد اخلاق محوری در روابط بین‌الملل، بی‌تردید امام یک آرمان‌گرای بزرگ است و هرگز اخلاق را در مصالحه با قدرت، قربانی نمی‌کند و به دنبال اخلاقی کردن سیاست در داخل و روابط میان ملت‌ها است. البته این بدین معنا نیست که امام بالکل از عنصر قدرت غافل و به آن بی‌توجه است، بلکه به شدت به روابط قدرت در عرصه بین‌المللی حساس بود. علاوه بر این بر اساس مبانی فلسفی و عرفانی امام، قدرت فی‌نفسه شر نیست، بلکه جلوه جمال و پرتو جلال الهی است. با این حال ایشان در عرصه سیاست، اعم از داخلی و خارجی به دنبال پیوند اخلاق و سیاست بودند و بی‌گمان در این زمینه پیشرو آرمان‌گرایان هستند. اما در مورد وجه دیگر رویارویی آرمان‌گرایی با واقع‌گرایی در اندیشه امام چه می‌توان گفت؟ در این زمینه می‌توان به سه روایت اشاره کرد: برخی امام را آرمان‌گرا تلقی می‌کنند که بی‌توجه به واقعیت‌های داخلی و بین‌المللی به دنبال دستیابی به اهداف دور از دسترس و ایده‌آلیستی بودند. برخی امام را در حوزه واقع‌گرایی مطالعه می‌کنند که همواره در تصمیمات سیاسی خود پس از انقلاب اسلامی با نظر به واقعیت‌ها عمل کرده است. برخی هم امام را آرمان‌گرای واقع بین قلمداد می‌کنند که به دنبال پیوند میان آرمان و واقعیت بوده است. برخی صرفاً با تأکید بر عملکرد و تصمیمات امام در سیاست خارجی، معتقدند که امام رویکردی واقع‌گرایانه به سیاست خارجی داشته است. این گروه فارغ از اندیشه‌های امام به برخی اقدامات ایشان از جمله پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان استناد کرده، معتقدند که امام در تصمیمات سیاسی خود به واقعیت‌های داخلی بین‌المللی، اولویت بسیاری می‌دادند. دسته دوم با استناد به اندیشه‌های امام و برخی اقدامات ایشان در عرصه بین‌المللی که بدون توجه به ساختار قدرت در نظام بین‌الملل صورت می‌گرفت، معتقدند که اندیشه امام به طور کامل در قالب آرمان‌گرایی قابل مطالعه است. این گروه با استناد به آن جمله معروف حضرت امام که «ما مکلف به وظیفه هستیم نه به نتیجه» رویکرد حضرت امام را به روابط بین‌الملل، بر حسب تکلیف‌گرایی صرف مورد مطالعه قرار می‌دهند و اعتقاد دارند که امام تمامی مرزبندی‌های مرسوم در روابط بین‌الملل و نظام بین‌المللی را زیر پا گذاشته، صرفاً به آرمان‌های خود می‌اندیشید. اما گروه سوم معتقدند که با نگاهی به سیره عملی امام خمینی (ره) می‌توان تلفیقی از آرمان‌گرایی و واقع‌بینی را در رویکرد امام به سیاست مشاهده کرد. بر اساس این دیدگاه، آنچه از تدبیر در اقوال و اعمال امام برمی‌آید، آن است که ایشان آرمان‌گرایی واقع بین بود و حتی در مواردی که به ظاهر حاکی از آرمان‌گرایی یا واقع‌گرایی ایشان است، صبغه‌هایی از هر دو رویکرد ملاحظه می‌شود. در درون این دیدگاه نیز می‌توان دو دیدگاه جزئی را ملاحظه کرد. بر اساس دیدگاه اول امام، به صورت توأمان آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی را در دیدگاه‌ها و تصمیمات خود اعمال می‌کرد و در واقع تلفیقی از این دو رویکرد مبنایی اندیشه و عمل امام بود، ولی بر حسب دیدگاه دوم، امام آرمان‌خواه بودند و این آرمان‌خواهی، نه تنها در تقابل با واقع‌گرایی قرار نداشت، بلکه واقع‌گرایی را جهت‌دار می‌کرد. به طور کلی در مورد آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی و رویکرد امام می‌توان گفت که امام اصولاً از لحاظ فکری آرمان‌گرا بودند و این آرمان‌خواهی فقط محدود به سیاست خارجی نبود. کم‌اینکه انگیزه امام از انقلاب، آرمان‌خواهانه بود. با این حال امام آرمان‌گرایی واقع بین بودند که در سال‌های دهه اول انقلاب اسلامی، عمل ایشان بیشتر جنبه آرمان‌گرایانه داشت و هر چه به سال‌های آخر عمر پر برکت ایشان نزدیک می‌شویم، واقع‌گرایی در عمل صبغه بیشتر و برجسته‌تری پیدا می‌کند. بنابراین می‌توان گفت که حضرت امام در اندیشه‌های سیاسی خود، آرمان‌گرا باقی ماند، ولی در آرا و مواضع سیاسی خود در اواخر عمر خود، به واقع‌گرایی نزدیک شد و وجه آن رعایت مصالح جامعه اسلامی و فراهم شدن شرایط برای تحقق آرمان‌ها بود. در عین حال امام با وجود تأکید بر مؤلفه‌های آرمانی و اخلاقی در سیاست خارجی، بر مؤلفه‌های عقلانی و واقع‌گرایانه هم تأکید می‌کردند. ایشان ضمن آن که، مردم و

زامداران حکومت اسلامی را به هوشیاری و درایت فرا می خواندند، آنان را از انحراف اخلاقی نیز برحذر می داشتند. به دنبال امتزاج عقل گرایی و اخلاق گرایی (به عنوان دو پایه عمده سیاست خارجی) بودند و این گونه نبود که به بهانه اخلاق گرایی اصول عقلانی را در سیاست خارجی نادیده بگیرند. از همین جهت است که در عین آرمان گرایی به تامین منافع ملی نیز اهمیت می دهد و این را در مقاطع مختلف نشان داده است. چه زمانی که بر ضرورت حفظ ام القراء تاکید می کنند و چه زمانی که بر اولویت دفاع از مرزهای ایران نسبت به سایر کشورها تاکید می داشتند. از همین رو از دید امام، بخشی از وظیفه نظام اسلامی در سیاست خارجی، تعقیب منافع ملی است که البته باز هم با تاکید بر ضرورت رعایت توامان اخلاق و عقلانیت است، ولی به هر حال منافع ملی اهمیت خاصی در اندیشه ایشان دارد. به هر حال از این منظر آرمان گرایی نه تنها در تقابل با واقع گرایی قرار نمی گیرد، بلکه واقع گرایی را جهت دار می کند و به دنبال اخلاقی کردن قدرت است و گفتمان مسلط (عدم امکان اخلاقی شدن سیاست، حداقل سیاست بین المللی) را به چالش فرا می خواند. تکلیف گرایی از دیدگاه امام نیز با توجه به این مسئله قابل درک است. یکی از اصول مهمی که امام در سیاست داخلی و خارجی بر آن تاکید می کرد، تکلیف گرایی فارغ از نتیجه بود که شاید در نگاه اول غیر قابل درک باشد. ولی عملکرد امام و تحلیل آن می تواند تا حد زیادی این موضوع را تبیین کند. سؤال این است که آیا در هر شرایط و در هر زمینه ای، تکلیف فارغ از سود و زیان آن مورد توجه است. به نظر می رسد که براساس عملکرد امام، نمی توان به این سؤال پاسخ مثبتی داد. امام در زمینه حفظ اسلام و جلوگیری از هرگونه تعرض به ارزش های آن، به تکلیف اسلامی فارغ از هر نتیجه و سود و زیانی عمل می کرد، ولی در کلیه زمینه های سیاست خارجی این گونه نبودند. مورد سلمان رشدی و فتوای امام بر قتل ایشان، بیانگر همین مسئله است. این اقدام با اینکه در اواخر عمر ایشان صورت گرفت و از لحاظ زمانی متاخر بر اقداماتی بود که به نظر می رسید در آنها به اصل نتیجه و سود و زیان توجه شده (مانند پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل و پایان جنگ)، ولی فارغ از تمام جهت گیری ها و قطب بندی های بین المللی و با علم به آثار جهانی مترتب بر آن، فتوای مذکور را صادر کرد که می توان گفت صرفاً عملی بر حسب تکلیف بود. این فتوا نشان داد که در جایی که هویت و کیان اسلام در معرض تهدید است و ارزش های اساسی آن مورد تحقیر واقع شده، محل تامل در باب سود و زیان یک فعل نیست. ولی پذیرش قطعنامه و پایان جنگ هم نشان می دهد که امام همیشه فارغ از سود و زیان و نتیجه تصمیم نمی گرفتند. در واقع عملکرد خود حضرت امام نشان می دهد که این کلام در مقامی مصداق دارد که عمل واقعا از جنس تکلیف، آن هم یک تکلیف بزرگ و حیاتی است و کیان و موجودیت کل مسلمانان به آن بستگی دارد. ب. اصول سیاست خارجی از دیدگاه امام موضوع دیگر در زمینه سیاست خارجی از دیدگاه امام، اصول سیاست خارجی است. اصول سیاست خارجی، معیارهای ثابت برای برنامه ریزی و اقدام در سیاست خارجی است که روابط خارجی کشور را هدفدار کرده، تمامی توان و امکانات یک کشور را جهت تحقق آن اصول به کار می گیرد. سؤال این است که امام چه موضوعاتی را جزء اصول سیاست خارجی اسلامی و جمهوری اسلامی ایران و جزء ذات آن می پندارند و این اصول بر چه مبنایی استوارند و در مواجهه با واقعیت، تا چه حدی دچار تحول و انعطاف پذیری می شوند؟ با تامل در اندیشه سیاسی امام، می توان به این نتیجه رسید که ایشان بر سه اصل مهم در سیاست خارجی تاکید می کردند که عبارت بودند از اصل نفی سبیل، اصل دعوت و حفظ دارالاسلام که از مبانی فقهی و اسلامی نشأت گرفته اند و بسیاری از جهت گیری ها و هدایت های ایشان در سیاست خارجی، مبتنی بر یکی از اصول فوق یا ترکیبی از آنها بوده است. اصل نفی سبیل اصلی قرآنی است که از نظر امام، اهمیت فوق العاده ای دارد و سیاست نه شرقی و نه غربی که از امهات اهداف سیاست خارجی امام بود، از آن نشأت گرفته بود. امام با سلطه بیگانگان بر کیان اسلامی به شدت به مخالفت برخاسته و در واقع یکی از اهداف مهم انقلاب اسلامی در ایران، مبارزه و براندازی سلطه بیگانگان در ایران بود. رویکرد امام نسبت به نظام بین الملل و جهت گیری هجومی و مبارزه جویانه ای که به آن داشتند، ناشی از اعتقاد به این اصل حیاتی بود. البته از نظر امام حیطه شمول اصل نفی سبیل، محدود به ایران نیست، بلکه

ایشان سلطه هر قدرتی را بر شئون سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مسلمین نفی می کند. منشا این اعتقاد به اصل دیگر ایشان، یعنی حفظ دارالاسلام باز می گردد. از این نظر، مصالح امت اسلامی از دیدگاه امام اولویت دارد و مصالح ملت ایران هم به عنوان جزئی از امت اسلامی در چارچوب مصالح اسلامی مورد نظر است. حمایت های ایشان از ملت فلسطین و مبارزه سرسختانه ایشان با اسرائیل، در راستای یکی از اصول عمده یاست خارجی امام بود. برقراری ارتباط میان این دو مقوله، البته تذکر این نکته ضروری است که برقراری ارتباط و سازگاری میان این دو مقوله، یعنی مصالح اسلامی و مصالح ملی و استنتاج یک منطق روشن از اندیشه و عمل امام بسیار پیچیده است، ولی تفکیک نظر و عمل در این زمینه می تواند مؤثر باشد. بدین معنا که از لحاظ نظری ظرف تفکر ایشان، امت اسلامی است، ولی از لحاظ عملی، از آنجا که حفظ ام القری اهمیت حیاتی برای امت بزرگ اسلامی دارد، سیاست خارجی باید به نحوی سامان یابد که ام القری همواره در حال پیشرفت و افزایش قدرت باشد. بعد دیگری که در این زمینه می تواند به ما کمک کند، مطالعه تاریخی سیاست خارجی دوره امام است. در دهه اول انقلاب اسلامی، هر چه از سال های اولیه فاصله می گیریم عطف توجه ایشان به مصالح ملی افزایش پیدا می کند و این امر نشان می دهد که اولویت هر یک از آنها بسته به شرایطی است که جامعه جهانی، جوامع اسلامی و وضعیت ام القری دارد و نمی توان به یک روند دائمی و ثابت در این زمینه دست یافت. به هر حال می توان گفت که با وجود این که امام با اندیشه ناسیونالیسم، به عنوان یک ایدئولوژی مخالف است و آن را به نوعی در تقابل با اندیشه اسلامی می بیند، ولی با تعقیب منافع ملی مخالف نیست. به عبارت دیگر، از نظر امام هر چند ناسیونالیسم اصالت ندارد، ولی تعقیب منافع ملی، یک ضرورت اساسی است. چون ایشان به مقتضیات جدید بین المللی کاملاً واقف بوده و به این مسئله توجه داشتند که در وضعیت فعلی نمی توان فارغ از مرزهای ملی به جهان و سیاست جهانی صرفاً در قالب تقسیم بندی دارالاسلام و دارالفکر نگریست. بر این اساس دولت باید براساس «منافع ملی» عمل کند، اما منافع ملی در کلیت نظام اسلامی، دامنه ای وسیع تر از منافع ملی در نظام هایی دارد که آرمان گرا نیستند. اصل «دعوت» هم یکی دیگر از اصول سیاست خارجی امام است که می توان گفت یکی از ابتکارات ایشان در جهان فعلی است و حاکی از شجاعت فکری و اعتماد به نفس ایشان است. در شرایطی که اصل دعوت به اسلام اصل فراموش شده ای بود، ایشان این اصل را احیاء کردند و در یکی از شگفت انگیزترین اقدامات خود، در پیامی تاریخی به گورباچف، آنان را به اسلام فرا خواندند. حوزه دیگری که درباره سیاست خارجی در دوره امام قابل طرح است، میزان و انطباق آن با اصول و مبانی فکری یاد شده است. به طور مقدماتی باید گفت که بین نظر و عمل فاصله شگفت انگیز و معناداری وجود دارد و انتظار هماهنگی کامل بین نظر و عمل انتظار معقولی نیست. ایده آلیست ترین افراد هم در مقام عمل، به میزانی از رئالیسم، گرایش پیدا می کنند؛ مخصوصاً در عرصه سیاست و حکومت، این گرایش کاملاً محسوس و در عین حال طبیعی است؛ چون برای ادامه حیات سیاسی، ضروری است. اصولاً از لحاظ عملی قرار گرفتن در دو طیف رئالیسم یا ایده آلیسم، غیر ممکن است. به این معنی که انسان نمی تواند به طور کامل و مطلق ایده آلیست باشد و نمی تواند به طور مطلق رئالیست باشد؛ البته گرایش های رئالیستی در انسان ها غالب است. ایده آلیسم، به ویژه در عرصه سیاست بیشتر به چشم می خورد. در دنیای سیاست، ایده آلیست ترین افراد معمولاً رهبران انقلابی هستند؛ ولی زمانی که همین رهبران انقلابی به قدرت و حکومت می رسند، اغلب ضرورت های مملکتداری، آنان را به گرایش های واقع بینانه نزدیک می کند. در مورد عملکرد حضرت امام (ره) در سیاست خارجی هم باید طی آن دوره ده ساله این مسئله را در نظر داشت. در این حوزه با توجه به کثرت موضوعات و تصمیمات، برخی از موضوعات مهم را به صورت گزینشی مورد مطالعه قرار می دهیم که عبارتند از صدور انقلاب، روابط ایران و آمریکا، قضیه جنگ، پذیرش قطعنامه ۵۹۸، فتوای قتل سلمان رشدی، نامه به گورباچف. ۱. صدور انقلاب اسلامی صدور انقلاب یکی از پدیده هایی بود که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، بحث ها، اختلاف نظرها و دیدگاه های گوناگونی را موجب شد. انقلاب ها به صورت طبیعی میل به گسترش دارند و انقلاب اسلامی نیز از این قاعده مستثنا نبود. معمولاً رهبران انقلابی، ارزش ها

و اصول و انقلاب خود را عاملی برای رهایی تمامی انسان‌ها تلقی می‌کنند و برای گسترش و صدور آن به دیگر ملل، تلاش می‌کنند که از این پدیده تحت عنوان صدور انقلاب یاد می‌شود. از این نظر می‌توان گفت که صدور انقلاب‌ها، یک پروسه و فرایندی طبیعی است. در اینکه در انقلاب اسلامی پدیده صدور انقلاب، یک پروژه بود و یا پروسه، باید گفت که در اوایل، اغلب نیروهای انقلابی به صورت فعال و آگاهانه‌ای به دنبال القای ارزش‌ها و اندیشه‌های انقلابی خود به خارج از مرزهای ایران، به ویژه کشورهای اسلامی بودند و در واقع در آن دوران، حالت یک پروژه را داشت زولی به تدریج در سال‌های بعدی که موانع و مخالفت‌های بیرونی تشدید شد، تعریفی از صدور انقلاب ارائه می‌شد که بیشتر ماهیت یک پروسه و فرایند طبیعی را داشت که خودبه‌خود به دیگر کشورها منتقل می‌شود. البته ناگفته نماند که در همان مقطع هم برخی گروه‌ها و جریان‌های سیاسی با صدور انقلاب مخالف بودند و در عین حال، برخی از نیروهای رادیکال انقلابی، به دنبال تمرکز امکانات و فعالیت بیشتر در امر صدور انقلاب بودند. حضرت امام در وهله اول صدور انقلاب را امری طبیعی می‌دانستند و معتقد بودند، از آنجا که ماهیت انقلاب در ایران اسلامی است، کاملاً طبیعی است که دیگر مسلمانان هم تحت تاثیر اندیشه‌های آن قرار گیرند و برای تاسیس نظام اسلامی در کشور خود، به حرکت‌های سیاسی دست زنند. امام با اینکه معتقد بود برای صدور انقلاب (به لحاظ اجتناب ناپذیر بودن جریان فکری انقلاب اسلامی) نیاز به فعالیت خاصی وجود ندارد، در سال‌های اولیه به صراحت و روشنی بر ضرورت صدور انقلاب تاکید می‌کردند و دولتمردان و مسئولان را به برنامه‌ریزی در این جهت فرا می‌خواندند. هدف امام هم از صدور انقلاب بر اساس یکی از اصول سیاست مورد نظر ایشان، یعنی حفظ دارالاسلام و نیز نفی سبیل قابل توضیح است. چون امام برای حفظ دارالاسلام، تاسیس حکومت اسلامی در کشورهای مسلمان و برای رفع سلطه بیگانگان بر امور داخلی کشور اسلامی، ضروری می‌دانستند که از طریق انقلاب حاصل می‌شد. البته تصور عمده امام از صدور انقلاب، جلب توجه مسلمانان به اسلام و قوانین اسلامی بود. از نظر ایشان در صورتی که مسلمانان به اهمیت تاسیس نظام سیاسی بر مبنای ایده‌های اسلامی آگاهی یابند، خود برای آن اقدام خواهند کرد. به همین دلیل امام بارها به این مسئله تصریح کرده‌اند که هرگز مقصود از صدور انقلاب، کشورگشایی نیست. باز به همین دلیل بود که امام خمینی، زمینه‌های اصلی صدور انقلاب را، ارائه الگوی موفق از نظام سیاسی در داخل در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و برقرار عدالت اجتماعی می‌دانستند و آن را موجب گرایش روزافزون به اسلام و ارزش‌های اسلامی در بین سایر مسلمانان تلقی می‌کردند. اصولاً- شاید بتوان گفت که از نظر امام، تحقق همین شرط، برای صدور انقلاب اسلامی کفایت می‌کرد. از لحاظ آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی، امام اندیشه صدور انقلاب را به هیچ عنوان آرمان‌گرایانه و غیر عملی تلقی نمی‌کرد بلکه آن را واقعیتی ممکن می‌دانست و در بسیاری از مناطق جهان اسلام آن را به رای‌العین می‌دید. در سال‌های بعدتر و با بروز و ظهور برخی موانع داخلی و خارجی (از جمله مقتضیات دولت ملی) امام به این اندیشه متمایل شدند که مراد از صدور انقلاب، صدور اندیشه انقلاب است که این امر محقق شده است و ندای اسلام خواهی در اقصی نقاط دنیا پیچیده است. هدف امام از این موضع، خنثی کردن تبلیغات کشورهای غربی و دشمنان انقلاب اسلامی در زمینه صدور انقلاب اسلامی بود که به زعم آنان امنیت کشورهای منطقه را تهدید می‌کرد و ایران به عنوان عامل اصلی این تهدید در ادراک نخبگان کشورهای عربی جای می‌گرفت. بنابراین امام با این موضع هم به عملی شدن اندیشه صدور انقلاب اشاره می‌کردند و هم در واقع با آن تبلیغات منفی مبارزه می‌کردند. در مجموع درباره صدور انقلاب در سال‌های بعد هم همین اندیشه (صدور طبیعی انقلاب) به عنوان تفکر غالب از سوی نخبگان سیاسی جمهوری اسلامی ایران پذیرفته شد. ۲. روابط ایران و آمریکا عملکرد حضرت امام در زمینه روابط ایران و آمریکا نیز در چارچوب اصول و مبانی ایشان درباره سیاست خارجی قابل بحث است. امام با نظام سلطه جهانی که بر سرنوشت کشورهای اسلامی (دارالاسلام) حاکم شده بود، به شدت مخالف بودند و آن را با اصول نفی سبیل و حفظ دارالاسلام در تضاد می‌دیدند. مظهر اصلی این سلطه، در مقطع رهبری انقلاب، آمریکا بود. از نظر امام، آمریکا علاوه بر گرایش

های سلطه طلبانه جهان اسلام، بزرگترین دشمن انقلاب اسلامی نیز محسوب می شد. امام خمینی در جریان انقلاب، به طور توأمان، هم رژیم شاه و هم حامیان (نظام سلطه جهانی) آن را مورد حمله قرار داده بود و این برگرفته از اندیشه های اسلامی ایشان بود. در دوران تاسیس جمهوری اسلامی ایران هم، امام همان جهت گیری را حفظ کرد. این بدین معنا است که امام به قطب بندی ها و تقسیمات متعارف در نظام بین الملل اعتنایی نداشت، چون در صورت پذیرش این قطب بندی ها، نمی توانست به اصول عمده سیاست خارجی خود، یعنی نفی سییل و حفظ دارالاسلام، وفادار بماند. مخالفت امام با نظام سلطه جهانی و آمریکا موجب می شد که ایشان حتی کشورهای ضعیف دیگر را نیز به انقلاب و طغیان علیه آن فرا می خواند. چون مبارزه با تمام عوامل و زمینه های سلطه که موجب تنگ شدن عرصه بر ملل ضعیف می شود، از مقولات دست اول و غیر قابل اجتناب سیاست خارجی از دیدگاه امام بود. ۳. جنگ تحمیلی جنگ تحمیلی و مواضع حضرت امام در قبال آن نیز یکی از مهم ترین و بحث انگیزترین حوادث دهه اول انقلاب اسلامی است که در آن دوران، امام نقش اصلی را در هدایت سیاست داخلی و خارجی کشور به عهده داشتند. به طور کلی موضع امام درباره جنگ، از دیگر مواضع ایشان جدانیست و تصمیمات امام درباره جنگ نیز از همان اصول و مبانی پیروی می کند که دیگر حرکت ها و دیدگاه های امام بر آنها مبتنی است. امام در وهله اول، جنگ را کارکرد نظام سلطه جهانی برای خاموش کردن انقلاب اسلامی تلقی می کردند. با این حال جنگ یکی از پدیده های مهمی بود که تاثیر زیادی در گرایش های واقع گرایانه امام گذاشت. در اولویت قرار گرفتن دفاع از مرزهای ملی پس از آغاز جنگ، یکی از موارد مهمی است که دال بر واقع بینی امام در صورت اقتضای ضرورت های سیاسی و بین المللی است. از لحاظ آرمانی و اصولی در تلقی امام، حفظ دارالاسلام اهمیت حیاتی دارد، ولی در صورت اقتضای شرایط داخلی بین المللی می توان برای حفظ مرزها و امنیت ام القری حتی با یکی دیگر از واحدهای دارالاسلام که ابزار دست نظام سلطه بین المللی شده، به جنگ و مقابله پرداخت. ادامه جنگ نیز تاثیر عمده ای بر آراء و عملکرد سیاسی حضرت امام گذاشت که در مقطع پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل خود را نشان داد. پذیرش قطعنامه سازمان ملل به یک معنا پذیرش مشروعیت سازمان های بین المللی بود که بیشتر تصمیمات آنها تابع اعمال نفوذ قدرت های برتر بین المللی است. از سوی دیگر این امر با آرمان ها و اصول اولیه اعلام شده از سوی امام در تضاد بود، ولی به لحاظ اینکه در آن مقطع به تصریح خود ایشان، مصالح نظام (ام القری جهان اسلام) ایجاب می کرد، آن قطعنامه را به رسمیت شناخت. شاید هیچ یک از تصمیمات سیاسی امام در سیاست خارجی به اندازه مسئله پایان جنگ، سیر تدریجی امام را از آرمان گرایی به واقع گرایی (البته در آراء و مواضع سیاسی) نشان نمی دهد. ۴. فتوای قتل سلمان رشدی شاید یکی از مهم ترین اقدامات و تصمیمات امام که جلوه آرمان گرایانه پررنگی داشت، صدور فتوای علیه ارتداد سلمان رشدی بود. اهمیت فتوی در این است که تقریباً در اواخر عمر مبارک امام صادر شد که برخی از گرایش های واقع گرایانه در رفتار ایشان مشاهده شده بود، ولی به لحاظ اهمیت موضوع که به کیان و هویت دارالاسلام مرتبط می شد، امام طی ابتکاری بی سابقه اقدام به صدور این فتوی کردند. امام خمینی با آگاهی به این مسئله که فتوای قتل سلمان رشدی، تنش های جدی، در روابط ایران با نظام بین الملل (اروپا و آمریکا) ایجاد خواهد کرد، با پایبندی به اصول و آرمان های خود در سیاست خارجی، اقدام به صدور این فتوی کرد. این امر نشان می دهد که در جایی که موجودیت اسلام در معرض خطر است، جای مصلحت بینی آن هم از نوع ملی آن نیست، و حفظ دارالاسلام از اولویت جدی برخوردار است. فتوای قتل سلمان رشدی با وجود اینکه تنش های زیادی را در روابط ایران با اتحادیه اروپا به وجود آورد و موجب بروز تیرگی طولانی در روابط میان ایران و اتحادیه اروپا و به ویژه انگلستان شد، ولی اتفاقاً یکی از نادر مواردی بود که مواضع سیاسی جمهوری اسلامی ایران را از سوی اکثر قریب به اتفاق کشورهای اسلامی در محل قبول و تایید قرار دارد و در واقع تایید جهانی مسلمانان را پیدا کرد. حکم سلمان رشدی، از آن مواردی است که فارغ از سود و زیان و تنها به حکم تکلیف صادر شده است. تلاش های انگلیس، آمریکا و اسرائیل نتوانست در هم صدایی کشورهای اسلامی با ایران، رخنه ای ایجاد کند. اهمیت فتوای قتل سلمان رشدی

تنها در آن مورد خاص نبود، بلکه به معنی پیشگیری از هرگونه هتک مقدسات اسلامی و حتی مقدسات دیگر ادیان بود و امام با این اقدام بی نظیر خود، جرات هرگونه توهین به اسلام را گرفت. به هر حال می توان گفت که فتوای قتل سلمان رشدی، مرز آرمان گرایی و واقع گرایی و رابطه اصول و ضرورت ها را به خوبی و روشنی نشان می دهد. ۵. نامه به میخائیل گورباچف این اقدام امام در سیاست خارجی بر اساس اصل دعوت و گسترش دارالاسلام صورت گرفت که در تاریخ اسلام، صرف نظر از دوران صدر اسلام بی نظیر است. امام با این پیام مرزبندی های مرسوم و متعارف و تعارف های دیپلماتیک را به هم ریخت و دعوت دینی را به عنوان عامل محکمی برای پیوند ملت ها برگزید. اهمیت این پیام زمانی بیشتر می شود که به عمق درک امام از فرارسیدن دوران افول کمونسیم توجه کنیم که در آن مقطع کمتر کسی بدان آگاهی یافته بود. همچنین این امر تلقی امام را از گسترش روزافزون نقش و اهمیت دین و مذهب در جوامع مختلف نشان می دهد. امام با پیام خود سطح مراودات میان دولتمردان و سیاستمداران را از سطح معمول به سطحی بسیار بالاتر ارتقاء داد و نشان داد که در قرن بیستم هم می توان ملل دیگر را به سوی اسلام فراخواند. در این نامه امام اسلام را عامل رهایی تمامی انسان ها معرفی می کند که در واقع تداوم و ادامه اندیشه انقلاب اسلامی در ایران بود. شاید این پیام برای عقول معمولی قابل درک نباشد، ولی تامل در محتوای آن بیانگر عمق بینش دینی، معنوی، سیاسی و بین المللی حضرت امام است. در مجموع سیاست خارجی دوره امام در سه حوزه مبانی، اصول و عملکرد، الگوی عمیقی از سیاستگذاری را پیش روی سیاستمداران و دولتمردان جمهوری اسلامی ایران قرار می دهد تا ضمن آرمان گرایی در مواقع مقتضی واقع گرا باشند و در عین واقع گرایی، بتوانند پای بند به حفظ آرمان ها باشند. به نظر می رسد که می توان از سیاست خارجی دوره امام الگوی منسجمی ارائه کرد که با وجود برخی فراز و نشیب ها، بین سه حوزه مبانی، اصول و اقدام، هماهنگی و سازگاری وجود دارد و به نوعی سیر از آرمان گرایی واقع بینانه را به واقع بینی آرمان خواهانه، نشان می دهد.

امام خمینی(ره) و روابط بین الملل

امام خمینی(ره) و روابط بین الملل بی تردید اندیشه حکومت دینی و بنیان گذاری نظام جمهوری اسلامی در ایران از سوی امام خمینی(قده) رویکرد جدیدی را به دین به همراه داشت. موج جدید نگاه به دین از یک سو افق های روشنی را از منظر تفکر و خردورزی دینی نوید می داد، و از سوی دیگر، دل نگرانی و دغدغه های خاطر ایجاد می کرد. دل نگرانی از این که رویکرد جدید به دین از سر شوق زدگی به نظریه پردازی شتاب زده در معارف و حقایق دین پردازد و با چشم پوشی از تمام ابعاد دین و جامعیت آن آرا و دیدگاه های یک بُعدی و متغیر را جایگزین دیدگاه های جامع و ثابت اصول و معارف دین کند. و افق های روشن و امیدهای تازه به این که رویکرد نو به دین و حکومت دینی سمت و سوی تحلیل منطقی و پژوهشی و ماهیت دین شناسانه داشته و با جامع نگرایی همراه باشد، روی کردی که با انگیزه، بازنشانی آموزه های دینی با توجه به تحولات بنیادین شرایط زندگی اجتماعی، فرهنگی، سیاسی انسان و با توجه به دو اصل خاتمیت اسلام و جهان شمولی آن باشد که در این صورت رویکردی مبارک بوده و شاهد نمودی دیگر از ورود تفکر و اندیشه دینی در عرصه های جهانی دین و فرهنگ خواهیم بود. البته آن چه تا هم اکنون با این ماهیت و انگیزه انجام یافته بسیار درخشان و از برجستگی های تاریخ دین پژوهی به شمار می رود. با ارج نهادن به تمامی گام ها و پژوهش های ارزنده ای که در این مقوله انجام یافته است و یا در حال انجام است، به نظر می رسد هم چنان اولویت ها و محورهایی با زمینه و نیاز کامل به پژوهش وجود دارد که بایسته است از نگاه پژوهش گران و صاحب نظران دور نماند که در این جا به مواردی هر چند کوتاه و فشرده اشاره می کنیم: ۱. تحلیل ماهیت حکومت دینی و جایگاه و نسبت آن با مجموعه دین؛ ۲. نسبت و رابطه فلسفه دین با فلسفه حکومت دینی؛ ۳. حوزه های ورود و نوع ورود حکومت دینی در حریم های فرد و جامعه؛ ۴. تأثیرگذاری حکومت دینی بنا بر مبنای اولی بودن حکومت در محدوده قوانین و احکام دیگر؛ ۵. تأثیرگذاری حکومت بنا بر مبنای

ثانوی بودن در محدوده‌های قوانین و احکام دیگر ۶؛ نوع و ماهیت روابط حکومت دینی با جهان خارج از مرزهای جغرافی خود. این محورها برخی از بایسته‌های تحلیل نظریه حکومتی دینی است که نه تنها برای اثبات و تبیین برخی ابعاد احکام اجتماعی، سیاسی اسلام روشن گر است بلکه خود پاسخی به برخی شبهه افکنی‌ها در عرصه اندیشه و تفکر حکومت دینی خواهد بود. این نوشتار پیش در آمدی است کوتاه در محور (امام خمینی و روابط بین الملل) به دیگر سخن روابط بین المللی حکومت اسلامی از منظر امام خمینی که با توجه به اهمیت و گستره موضوع آن، امید است این مقال کوتاه زمینه ساز تحلیلی جامع و کامل گردد.

روابط یک کشور با جهان خارج از مرزهای جغرافیایی خود از منظرهای متفاوتی مورد توجه قرار می‌گیرد: گاهی مدیریت سیاسی یک کشور از منظر ارتباطات خاصی، سیاسی و دیپلماتیک به رابطه با کشورهای دیگر می‌نگرد. و این نگاه فلسفه روابط را هم مشخص می‌کند، و گاهی چشم انداز روابط یک کشور با کشورهای دیگر را تحولات، نیاز و شرایط اقتصادی ترسیم می‌کند و گاهی هم نگاه پیوند به اردوهای قدرت و سلطه‌های منطقه‌ای، جهانی، آنچه در همه نگاه‌ها به روابط بین المللی یک کشور مشترک است تفکر حاکم بر مدیریت سیاسی جامعه است. از آن جا که ماهیت حکومت دینی از اصول و مبانی دینی شکل می‌پذیرد به کلام امام خمینی در بیان آن می‌نگریم، امام در بیان مبانی تفکر حاکم بر مدیریت سیاسی در حکومت اسلامی می‌فرماید: (الف: حکومت اسلامی به آن طوری که خدای تبارک و تعالی مقرر فرموده، شرایط حاکم را شرایط مأمورین دولت را، کیفیت حکومت را، آن طوری که در اسلام مقرر است، همان طوری که در صدر اسلام بود. ۱. ب: حکومت اسلامی مشروطه است از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که باید رعایت و اجرا شود، از این جهت حکومت اسلامی حکومت قانون الهی بر مردم است. ۲. ج: روابطی را که هر فرد بشر با خداوند دارد، روابطی را که هر فرد بشر با پیغمبر اسلام (ص) دارد، با حکومت دارد، روابطی را که هر فرد با فرد دیگر باید داشته باشد، روابطی را که هر فرد با غیر ملت خودش باید داشته باشد، کلیه روابطی را که امکان دارد بین یک فرد بشر با افراد دیگر بشر یا جوامع بشری باشد در اسلام مطرح است و حکم دارد. ۳. د: بنابراین ما یک کتابی داریم که مصالح شخصی، مصالح اجتماعی، مصالح سیاسی، کشورداری و همه چیزها در آن هست، البته با آن تفسیرهایی که از اهل تفسیر وارد شده است. ۴) در این فرازها از کلام امام اصول حاکم بر مدیریت سیاسی، قوانین، ضوابط در تمامی ابعاد حکومت اسلامی از جمله روابط بین المللی حکومت اسلامی ترسیم شده است. روابط بین المللی به شکل کنونی، در دوران صدر اسلام ابعاد و شکل دیگری داشته است و با عنوان روابط مسلمانان با غیر مسلمانان شناخته می‌شود. البته نگاه به این موضوع می‌تواند نگاه تاریخی به روابط باشد که در آن صورت عوامل و فراز و نشیب آن روابط از آغاز تاکنون بررسی و تحلیل می‌شود و می‌تواند نگاه به اصول و مبانی رفتاری روابط مسلمانان با غیر مسلمانان و در این جا نگاه به روابط را براساس احکام اسلام و اصول آن بررسی می‌کنیم. مسئله روابط مسلمانان با غیر مسلمانان از جمله موضوعات خاصی است که در قرآن مجید با عناوین مختلفی چون: شرکت در مجالس کافران، دوستی با کافران، هم رازی با کافران، ازدواج با کافران و... مورد توجه قرار گرفته است. دیدگاه قرآن نسبت به روابط با غیر مسلمانان چون دیگر دیدگاه‌های این کتاب جامع آسمانی به پدیده‌ها و حقایق فردی و اجتماعی همه جانبه، جامع و بنیادی است، تا آن جا که حتی در این مسئله به ظاهر ساده، انگیزه‌های انسانی، عاطفی، اجتماعی، سیاسی از نظر دور نمانده است. با توجه به تعدد آیات و نیاز گسترده به تفسیر تحلیلی نسبت به عناوین و موضوعات بررسی شده در آیات در این مقام فقط اشاره ای کوتاه و گویا به پیام نخستین آیات قرآن در موضوع می‌کنیم. قرآن و روابط عاطفی با خویشاوندان کافر (یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا اباءکم و اخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان... ۵؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند (آنان را) به دوستی مگیرید.) (لاتجدد قوما یؤمنون بالله والیوم الاخر یؤادون من حادّ الله ورسوله ولو کانوا اباؤهم أو... ۶؛ قومی را نیابی که به خدا و روز باز پسین ایمان داشته باشند (و) کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده اند هر چند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره آنان باشند دوست

بدارند). ... در این آیات قرآن مجید مسلمانان را از دوستی و روابط دوستانه با خویشاوندان کافر نهی می کند. تفاوت دو خطاب و توجه به زمان و شرایط نزول قابل تأمل است. روشن است که دوستی نامطلوب و نهی شده در این آیات، حالت و وصف قائم به نفس که خارج از اختیار انسان است نیست، بلکه آن رابطه دوستانه و محبتی مورد نکوهش قرار گرفته که بر محبت ایجاد شده از منشأ ایمان به خدا و به پیامبر (ص) غلبه کند و بر رفتار اسلامی و عقاید آنان تأثیر گذار باشد؛ چنان که در آیه دیگر اشاره می فرماید: (قل ان كان اباؤکم و ابناءکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارۃ تخشون کسادها و مسکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله...؛ بگو: اگر پدران و پسران و برادران و زنان و خاندان شما و اموالی که گرد آورده اید و تجارتی که از کسادهش بیمناک اید و سراهایی که خوش می دارید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست داشتنی تر است، پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را (به اجرا در) آورد.) توجه به شرایط عمومی مسلمانان دوران صدر اسلام که برخی از خویشاوندان آنان (پدران، فرزندان، برادران و همسران) هم چنان کافر بوده و در جمع مخالف مسلمانان شرکت داشتند و مسلمانان با آنان آلفت دیرینه خویش را حفظ نموده بودند، در زمان هجرت و دوری خویشاوندان نوعی دل نگرانی پنهان آنان را احاطه کرده و چه بسا ظهور نموده اند اعلام خطر و نوع بیان قرآن مجید بسیار لطیف است که چگونه نسبت به تأثیر گذاری این نوع عواطف بر عقاید و اندیشه های دینی حساسیت نشان می دهد. قرآن و روابط دوستانه با کافران (لایتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین) ۸۰؛ مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان به دوستی بگیرند، و هر که چنین کند، در هیچ چیز (او را) از (دوستی) خدا (بهره ای) نیست، مگر این که از آنان نوعی تقیه کند.) (یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا الکافرین اولیاء من دون المؤمنین اتریدون ان تجعلوا لله علیکم سلطانا مبیناً؟ ۹؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، به جای مؤمنان، کافران را به دوستی خود مگیرید.) ... در این آیات، نهی الهی به نوعی خاص از رابطه دوستانه با کافران تعلق گرفته است و آن رابطه با کافران که به جای رابطه با مسلمانان باشد. چه این که معاشرت و دوستی با کافران بدون توجه و با چشم پوشی از دوستی با مسلمانان به مفهوم ورود به جمع و مجموعه کافران و خالی گذاردن مجموعه مسلمانان است که طبعاً آثار خاصی به همراه دارد و ابتدایی ترین آن آسیب پذیر شدن روح جمعی مسلمانان و اظهار توان مندی ظاهری از ناحیه کافران و ایجاد خلل بر پیوند اجتماعی و عاطفی مسلمانان است؛ اگرچه این نوع رابطه، انگیزه خاص دوستانه داشته باشد. قرآن و روابط اجتماعی با کافران از آن جا که روابط اجتماعی شکل ها و گونه های متفاوتی داشته و دارد قرآن مجید به نمونه های برجسته ای از آن اشاره نموده است: الف شرکت در مجالس کافران: آمیختگی زندگانی مسلمانان با غیر مسلمانان در شهرهای مکه و مدینه، وجود قبیله ها و طایفه هایی از غیر مسلمانان، یهودیان بنی قریظه، بنی نضیر، سفرهای مسلمانان و ... نوعی زندگی جمعی و روابط فشرده اجتماعی، فرهنگی، سیاسی ضروری و طبیعی بین مسلمانان و غیر مسلمانان ایجاد کرده بود. در این شرایط، حضور مسلمانان در اجتماعات کافران به مفهوم تصمیم و اراده مسلمانان برای شرکت و همراهی با کافران نبوده است. با این وصف، قرآن کریم این شرایط را از نظر دور نداشته و با جداسازی و تفکیک آن به نقطه خاصی از این آمیختگی در روابط اجتماعی مسلمانان اشاره می فرماید: (وقد نزل علیکم فی الکتب ان اذا سمعتم آیات الله یکفر بها و یستهزأ بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره، انکم اذا مثلهم...؛ ۱۰؛ و البته (خدا) در کتاب (قرآن) بر شما نازل کرده که: هر گاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می گیرد، با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن در آیند، چرا که در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود.) ... قرآن مجید با بیانی شگفت و حکیمانه تأثیر گذاری تلاش فرهنگی تبلیغاتی کافران را از نظر دور نداشته و برای در امان ماندن مسلمانان دستوری صریح و قاطع می فرماید. البته تعیین زمان و ملاک حکم را بیان نموده تا در آن شرایط زندگی مسلمانان در عسر و حرج قرار نگیرد. ب هم رازی با کافران: (یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا بطانۃ من دونکم لایألونکم خبالاً...؛ ۱۱؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، از غیر خودتان، (دوست و) هم راز مگیرید (آنان) از هیچ نابکاری در حق شما کوتاهی نمی ورزند. آرزو دارند که در رنج بیفتید.) رابطه همرازی با کافران با انواع دیگر رابطه با کافران تفاوت های روشنی

دارد که صورت پنهانی و اعلام نشده آن بخشی از تفاوت‌ها است. با توجه به شأن نزول آیه شریفه این نوع رابطه پنهانی و اطلاعاتی با کافران نهی شده است اگرچه ماهیت جاسوسی و خیانت نداشته باشد. ج ازدواج با کافران: (ولاتنکحوا المشركات حتى يؤمن ولأمة مؤمنة خیر من مشرکة ولو اعجبتمکم، ولاتنکحوا المشرکین حتی يؤمنوا و لعبد مؤمن خیر من مشرک ولو اعجبکم) ۱۲؛ و با زنان مشرک ازدواج نکنید، تا ایمان بیاورند، قطعاً کنیز با ایمان بهتر از زن مشرک است هر چند (زیبایی) او شما را به شگفت آورد، و به مردان مشرک زن مدهید تا ایمان بیاورند. قطعاً برده با ایمان بهتر از مرد آزاد مشرک است، هر چند شما را به شگفت آورد. آنان (شما را) به سوی آتش فرا می‌خوانند و خدا به فرمان خود، (شما را) به سوی بهشت و آمرزش می‌خواند. از مواردی که دین برای پیروان خود جایگاه و منزلت خاصی قائل می‌شود و به صورت کنایی این منزلت را به مؤمنان یادآور شده مسئله ازدواج مسلمانان با کافران است تعبیر (خیر من مشرکة) و (خیر من مشرک) در آیه شریفه است. اگرچه این تعبیر معنای کنایی حکمی داشته و انشای حکم می‌باشد، اما به زبان بیان مصلحت و با حکمت حکم برای مؤمنان و توجه دادن به رعایت مصالح در روابط حقوقی و اجتماعی و این روش در عموم مسائل عرفی و جاری زندگی که دین برای آن دستور و برنامه دارد جاری است چه به صورت عام و چه خاص و این روش بیان مصلحت اگرچه حکم در مقام ثبوت ملاک و حکمت دیگری هم داشته باشد اما در مقام اثبات موجب می‌گردد مسلمانان آگاهانه رفتار اجتماعی خود را با احکام و مصالح تبیین شده از سوی دین تطبیق کنند. احسان به کافران (لاینبهیکم الله عن الذین لم یقاتلکم فی الدین ولم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین) ۱۳؛ (اما) خدا شما را از کسانی که در (کار) دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده اند، باز نمی‌دارد که با آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید، زیرا خدا دادگران را دوست می‌دارد.) جداسازی کافران محارب و در حال جنگ از کافران دیگر و توجه به ارزش‌های انسانی و برجسته نمودن ارزش عدالت حتی در حق غیر خودی‌ها در این بخش از روابط مسلمانان با غیر مسلمانان پیام صریح و روشن این آیه شریفه است. از برجستگی‌های دیدگاه‌های قرآن به مسائل و موضوعات چند بعدی این که موضوعات را اندام‌واره می‌بیند، اما در همان حال از پیوند اجزای آن در ترکیب دیگر و در شرایط دیگر غفلت نمی‌کند و برای آن شرایط هم نظر و حکم می‌دهد. قرآن و دفاع در برابر کافران (انما ینهیکم الله عن الذین قاتلکم فی الدین و أخرجوکم من دیارکم... ۱۴؛ فقط خدا شما را از دوستی با کسانی باز می‌دارد که در (کار) دین با شما جنگ کرده و شما را از خانه‌هایتان بیرون رانده و در بیرون راندتان با یکدیگر همنشین کرده اند، و هر کس آنان را به دوستی گیرد، آنان همان ستمگران اند.) دیدگاه دین به مسائل و موضوعات حقوقی بسیار دقیق و حساس است. طبقه‌بندی حقوق و تعیین و مشخص نمودن حقوق خدا، حقوق انبیا، حقوق انسان‌ها، با تعیین اولویت، تعیین روش اثبات و دریافت حقوق، جایگاه و منزلت حقوق را در اندیشه دینی مشخص می‌کند. دین آن‌گاه که به حقوق انسان‌ها می‌نگرد. آن چنان که در تعیین حدود آن نظر می‌دهد، به لزوم اثبات و دریافت حقوق هم توجه می‌کند تا آن‌جا که از فروگذاری و فراموشی حقوق هم نمی‌گذرد نگاهی به احکام و ظرافت‌های فقهی در کتاب قضاوت، احکام فقهی جهاد، ارزش‌گذاری دین به حیثیات و آبروی انسان‌ها و مسائلی چون غیبت، تهمت و توبه از غیب و تهمت بخشی از نمودهای توجه خاص دین به حقوق اجتماعی، و حقوق انسانی است. از ریزنگری‌های دین در حقوق، دیدگاه‌های دین در تراحم حقوق است، تراحم حقوق خدا با حقوق پدر، مادر، تراحم حقوق جامعه با حقوق فرد. در آیه شریفه حق دفاع در برابر متجاوزان مانع از احسان و دوستی (که حق مشخص هر انسانی است) به متجاوزان بیان گردیده و بسیار ظریف است، بخش آیه که می‌فرماید دوستان متجاوز همان ستمگران اند از این آیات که بخشی از اصول بیان شده در موضوع رابطه با غیر مسلمانان می‌باشد این نکات استفاده می‌شود: ۱. مسلمانان از روابط دوستانه و دوستی با کافران تا آن‌جا که بر محبت ایمانی مسلمانان و بر عقاید و اندیشه‌های مورد پذیرش آنان تأثیرگذار منع شده اند ۲. مسلمانان از رابطه پنهانی و اطلاعاتی با کافران حتی با انگیزه عاطفی منع شده اند ۳. مسلمانان از شرکت در مجالس کافران که با هدف استهزای احکام اسلام برگزار می‌شود تا زمانی که

مجلس کافران در این سمت و سوی قرار دارد منع شده اند؛^۴ در صورت تقیه حکم روابط مسلمانان با غیر مسلمانان تابع شرایط جدید است؛^۵ کافران طرف رابطه و موضوع احکام، روابط کافران در حال جنگ، در زمان جنگ و شرایط جنگی می باشند و کافران غیر محارب از موضوع استثنا شده اند و شمول اهل کتاب در برخی احکام قابل بررسی است. روابط مسلمانان دوران صدر اسلام در شهر مدینه با غیر مسلمانان و نوع آمیختگی زندگانی آن‌ها با قبیله‌های دیگر مثل یهود بنی نضیر، بنی قریظه و... با روابط جاری مسلمانان با غیر مسلمانان تفاوت‌های بسیار دارد اگرچه در برخی از جهات شباهت نیز وجود دارد. آن‌چه اکنون به عنوان روابط بین‌المللی شناخته می‌شود ماهیتی مستقل و بسیار پیچیده یافته است اگرچه روابط عاطفی که در دوران صدر اسلام بین مسلمانان و غیر مسلمانان قهری و غیر ارادی می‌نمود امروز کمتر وجود دارد اما روابط فرهنگی، اقتصادی به شکلی گسترده اما بسیار طبیعی و در برخی موارد قهری و غیرقابل جداسازی گردیده است. مشخصه‌های روابط بین‌المللی در جهان امروز باید شناخته شود تا بتوان نسبت به آن از منظر دین داوری کرد. مشخصه‌های روابط بین‌المللی (۱) روابط بین‌المللی هم‌اکنون از مرحله لازم حکومت عبور کرده و از ارکان و مصالح اداره جامعه و مدیریت سیاسی گردیده است. تا آن‌جا که حتی تصویر ذهنی از اداره نظام اجتماعی، سیاسی، بدون رابطه با جهان خارج غیرممکن و یا در نهایت بسیار دشوار است. (۲) نوع و کیفیت روابط بین‌المللی آن‌چنان که از درون براساس مبانی و اصول پذیرفته شده ترسیم می‌گردد، از بیرون هم‌نمایانگر همان اصول و مشخصه‌ها است، و تحلیل‌گران از روابط برون‌مرزی هر کشوری مواضع و دیدگاه‌های اصولی و مورد احترام آن کشور را بازشناسی می‌کند. به دیگر سخن، روابط بین‌المللی یک کشور تجسم و نمود ایده‌ها، آرمان‌ها، تفکر و روش مدیریت سیاسی آن کشور است، این نمود طبیعی خارجی است که نوع و سطح رابطه با جهان خارج از مرزها را در حکومت دینی با دشواری خاصی روبه‌رو می‌کند و می‌تواند زمینه ایجاد گرایش به شناخت و اصول و حقایق دین را در خارج فراهم نماید؛ چنان‌که می‌تواند نسبت به حقانیت و ماهیت دین ایجاد شبهه نماید. (۳) از مشخصه‌های بسیار مهم در روابط بین‌المللی تأثیرگذاری متغیرهای متنوعی است که حاکم بر روابط کشورها است، و این مسئله‌ای روشن است که هر کشور روابط خود را با دیگران براساس شرایط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی مورد پذیرش خود مورد توجه قرار می‌دهد و این شرایط همیشه متأثر از عوامل متنوعی است که در حال پیدایش و زوال هستند. رشد اقتصادی، بحران سیاسی تغییر اقلیت، اکثریت و... بخشی از عواملی است که روابط کشورها را با دیگران مورد تأثیر و تغییر قرار می‌دهد. (۴) اهداف و سطح روابط مانند اصل روابط بین‌المللی پیچیدگی و ظرافت‌هایی به همراه دارد و چه بسا در برخی موارد دشوارتر و دقیق‌تر باشد. روابط بین‌المللی در حکومت دینی روابط بین‌المللی در حکومت اسلامی مانند ابعاد دیگر حکومت، اصول و شرایط خاصی دارد. امام خمینی در بیان مشخصه‌ها و اصول روابط بین‌المللی در حکومت دینی در پاسخ خبرنگار می‌فرماید: (حکومت اسلامی، حکومتی است آزاد و مستقل و روابطش با شرق و غرب به یک نحو است، و اگر آن‌ها روابط حسنه داشته باشند، دولت اسلام هم با آن‌ها روابط حسنه دارد و اجازه نمی‌دهیم، کسی در مقدرات مملکت مان دخالت کند).^{۱۵} و در پاسخ به پرسش خبرنگار از جهت و تمایل روابط حکومت اسلامی می‌فرماید: (حکومت ما، حکومت مستقل است، در صورتی که کشورها دخالتی در امور داخلی ما نداشته باشند، ما با آن‌ها روابط دوستانه داریم).^{۱۶} در پاسخ خبرنگار دیگری (از تغییر تعادل در روابط جهانی با انقلاب اسلامی و در نتیجه وقوع جنگ) امام می‌فرماید: (ما امیدواریم که تعادل دنیا به خطر نیفتد برای این که ما به هیچ طرفی از دو طرف شرق و غرب تمایلی نداریم و ما با همه روابطی علی‌السواء داریم و با همه رفتاری عادلانه داریم، البته در صورتی که آن‌ها عدالت را در رابطه با ما رعایت کنند).^{۱۷} امام در این چند پاسخ کوتاه اصل روابط بین‌المللی و محدوده آن را در حکومت اسلامی ترسیم فرمودند. در خصوص ماهیت روابط بین‌المللی نیز، کلام امام بسیار عمیق و قابل توجه است. ایشان در پاسخ به پرسش خبرنگاری که پرسید: (آیا شما قراردادهایی را که با کشورهای خارجی امضاء شده حفظ خواهید کرد) فرمودند: (اولاً: ما از مضمون و مواد مندرج در این قراردادها اطلاعی نداریم؛ یعنی رژیم شاه هرگز ملت را از مفاد این قراردادها مطلع نکرده

و از مردم ایران مخفی نگاه داشته است. ولیکن حکومت آینده آن‌ها را مجدداً مورد بررسی قرار می‌دهد و از آن‌ها آن‌چه را با منافع و مصالح ملت ما موافق نباشد، لغو می‌کند، ولی ما در نوسازی کشور از همه امکاناتی که دولت‌های خارجی مایل باشند در اختیار ما بگذارند، با حفظ آزادی و استقلال کشور، براساس احترام متقابل از آن امکانات استفاده می‌کنیم و قراردادهایی منعقد می‌نماییم. ۱۸ امام در این بیان جامع خود، ماهیت روابط بین‌المللی را منطبق بر مصالح و منافع ملی در حکومت دینی می‌داند. زبه این معنا که مصالح و منافع ملی است که روابط بین‌المللی را در حکومت اسلامی شکل می‌بخشد. در این دیدگاه مصالح ملی، نوسازی کشور، آزادی و استقلال همیشه بر روابط خارجی حکومت اسلامی حاکم است. امام در پاسخ به پرسش دیگری که: (آیا شما می‌خواهید مانند تکسین‌ها و مستشاران را در ایران ببینید)؟ فرموده‌اند: (در مورد هر یک از این گروه‌ها و نقش آن‌ها در ایران و میزان احتیاج کشور به آن‌ها حکومت آینده مطالعه و بررسی می‌کند و تصمیم می‌گیرد، حکومت آینده هیچ تعهدی جز در برابر ملت و حفظ منافع و مصالح آن‌ها ندارد). ۱۹ مشخصه‌های مصالح ملی، آزادی و استقلال در مقام ثبوت و اثبات در دیدگاه امام، تعیین‌کننده مسیر و ماهیت روابط برون‌مرزی حکومت اسلامی‌اند. مصالح ملی و مصلحت نظام از اصول ثابت و غیرقابل‌تغییری است که در حکومت اسلامی همواره باید مورد توجه قرار گیرد که در تاریخ حکومت دینی جلوه‌های خاصی را از توان مندی دین در حلّ دشواری‌های اجتماعی سیاسی و... به مرحله بروز و ظهور رسانده است. مصلحت نظام گرچه خود امری ثبوتی است اما مصادیق مختلف و متنوع آن در مقام اثبات گستره توجه و نگاه دین را به مقتضیات زمان و مکان در مدیریت اجتماعی و سیاسی به اثبات می‌رساند و این مصادیق خارجی عموماً ترکیبی از مقولات متفاوت و گاه متباین‌اند و عموماً موضوعات عرفی هستند که با نظر عرف خاص مشخص می‌گردند و این از جمله مواردی است که سمت و سوی دین را در امور عرفی و اجتماعی مشخص می‌نماید. البته مصالح ملی و مصلحت نظام در اندیشه و حکومت دینی تعریفی خاص و حدود آن متناسب با اهداف و فلسفه دین و حکومت دینی است و با مصالح ملی در حکومت‌های غیر دینی تفاوت دارد و این تفاوت به مفهوم محدودیت مصالح در دین نیست. در اندیشه دینی مصالح ملی و مصلحت نظام دایره گسترده‌ای دارد، چنان‌که منزلت و جایگاه خاصی را هم داراست و امام در اهمیت و نقش مصلحت نظام در حکومت فرموده‌اند: (مصلحت نظام از امور مهمه‌ای است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می‌گردد، امروز جهان اسلام نظام جمهوری اسلامی ایران را تابلوی تمام‌نمای حلّ معضلات خویش می‌دانند، مصلحت نظام و مردم از امور مهمه‌ای است که مقاومت در مقابل آن ممکن است اسلام‌پا به‌رنگان زمین را در زمان‌های دور و نزدیک زیر سؤال ببرد). ۲۰ امام در حالی که از یک سو روابط بین‌المللی حکومت اسلامی و محدوده آن را بر اساس مصالح ملی و مصلحت نظام می‌دانند و از سویی دیگر مصلحت نظام را امری مهم که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می‌گردد، اصول حاکم بر روابط بین‌المللی را در حکومت دینی مورد توجه قرار داده و با استناد به آیه‌ای از قرآن می‌فرماید: (قرآن می‌گوید: هرگز خدای تبارک و تعالی سلطه‌ای برای غیر مسلم بر مسلم قرار نداده است. هرگز نباید یک همچو چیزی واقع شود، یک تسلطی، یک راهی، اصلاً یک راه نباید پیدا بکند: لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً، اصلاً راه نباید داشته باشند این قدرت‌های فاسد بر مسلمین). ۲۱ این اصل حاکم و جاری است که روابط بین‌المللی را در حکومت اسلامی بسیار دقیق و حساس می‌نماید. از یک سو روابط بین‌المللی ضرورت حکومت، از سوی دیگر محدوده روابط مصلحت نظام و مصالح ملی و شرط حاکم حساسیت بر راه‌های ورود و سلطه کافران بر مسلمانان. این موضوع پیچیده که ابعاد متفاوتی هم دارد چنان‌که گذشت همواره باید در حکومت اسلامی با پژوهش و تجزیه و تحلیل جامع و جهانی به دور از شتاب زدگی و نگاه تاریخی به گذشته‌ها انجام گیرد، چرا که در این سوی موضوع مصلحت اسلام و مسلمانان باید بدون هیچ تسامح و غفلت مورد توجه قرار گیرد و در آن سوی مصلحت نباید راه‌سازی برای سلطه کافران نماید. و این از مصادیق روشن باب تراحم است که به تناسب ابعاد موضوع باید نخبگان هر بخش دیدگاه‌های خود را ارائه دهند و مجموعه‌ای از نخبگان با جمع‌نگری و ارزیابی آن‌ها

اهم و مهم را در مسئله تبیین نموده و تشخیص دهند. این حرکت کارشناسانه هیچ گاه نباید متوقف شود و هر لحظه باید از انطباق حکم بر موضوع اطمینان حاصل شود، چرا که بر روابط بین المللی عوامل متعددی هر لحظه تأثیر می گذارد. به تعبیر دیگر، چون روابط بین المللی همیشه در حال دگرگونی است این موضوع همیشه متغیر باید در حال پیگیری و شناخت باشد تا نسبت به ترتیب حکم بر آن موضوع صدق ترتب حکم بر موضوع خودش بنماید. پی نوشت ها: ۱. صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۲۶. ۲. ر.ک: همان، ج ۲۲. ۳. همان، ج ۲۲، ص ۱۴۲. ۴. همان، ج ۱۸، ص ۲۷۵. ۵. توبه (۹) آیه ۲۳. ۶. مجادله (۵۸) آیه ۲۲. ۷. توبه (۹) آیه ۲۴. ۸. آل عمران (۳) آیه ۲۸. ۹. نساء (۴) آیه ۱۴۴. ۱۰. همان، آیه ۱۴۰. ۱۱. آل عمران (۳) آیه ۱۱۸. ۱۲. بقره (۲) آیه ۲۲۱. ۱۳. ممتحنه (۶۰) آیه ۸. ۱۴. همان، آیه ۹. ۱۵. صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۹۹. ۱۶. همان، ص ۱۹۷. ۱۷. همان، ص ۱۹۳. ۱۸. همان، ص ۱۷۷. ۱۹. همان، ج ۲۰، ص ۱۷۶. ۲۱. همان، ج ۳، ص ۴. منابع مقاله: فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱۲، سادات، سید محمد؛

امام خمینی (ره) و مبانی نظری سیاست خارجی

امام خمینی (ره) و مبانی نظری سیاست خارجی مقدمه قلمرو مطالعاتی سیاست خارجی همانند سایر حوزه های مطالعاتی، با نظرات، تحلیلها و دیدگاههای متفاوتی مواجه شده است و تلاش محققان و اندیشمندان جهت مفهومی و نظری کردن وقایع، رخدادهای بین المللی و مبانی رفتار دولتها، همواره با موانع و مشکلات خاص نظریه پردازی مشابه سایر رشته های علوم انسانی روبرو گردیده است. این امر در عرصه ای که همچنان فاقد اقتدار محیط داخلی است و مهمترین خصلت آن، عدم قوه فائده یا آنارسی است، دو چندان می گردد (۱) و این سؤال اساسی همیشه مطرح بوده که چگونه می توان سیاست خارجی را مطالعه نمود؟ مبانی رفتارهای تخصمی دولتها چیست؟ دولتها چگونه در شرایط بحرانی تصمیم گیری می نمایند؟ فرایند سیاستگزاری خارجی چگونه شکل می گیرد و به طور کلی، متغیرهای مؤثر در شکل دهی به جهت گیریها و اهداف سیاست خارجی کدامند؟ برخی اندیشمندان از جمله مک کلاند، مدلسکی، روزکرانس و کاپلان، سیاست خارجی را از منظر نظام بین المللی یا سطح کلان مورد توجه قرار داده اند. (۲) از نظر این صاحب نظران، دولتها صرفاً در چارچوب نظام بین المللی توان اقدام داشته و سیاست خارجی، با توجه به ساختار و فرایندهای نظام بین الملل محدود می شود. در این دیدگاه، یا تمایزات داخلی دولتهای عضو نظام بین المللی لحاظ نمی گردد و یا برای متغیرهای داخلی نقش ناچیزی قائل می شوند. بر این اساس، در مطالعه سیاست خارجی، باید ساختارها، فرایندها، قواعد، ارزشها و اهداف نظام بین المللی را شناخت. متفکران دیگری از جمله ریچارداسنایدر، ژوزف فرانکل، بیشتر توجه خود را به متغیرهای داخلی معطوف داشته و رفتار خارجی کشورها را عمدتاً تابعی از عوامل و عناصر داخلی دانسته اند. در این سطح، متغیرهای متعددی مورد مطالعه قرار می گیرد و از میان آنها، باورها، ارزشها و تصاویر ذهنی فرد سیاستگذار، از اهمیت خاص برخوردار است. (۳) و دسته دیگری از متخصصان روابط بین المللی، مانند هانریدر و جیمز روزنا به اتصال دو محیط داخلی و بین المللی پرداخته و برای مطالعه سیاست خارجی توجه به هر دو سطح را لازم می دانند. (۴) برخی نیز با توجه به نظریه سیستمها، به بررسی سیاست خارجی از جمله بازده های آن پرداخته اند. (۵) مقاله حاضر که در پی فهم و شناخت سیاست خارجی با عنایت به اندیشه های امام خمینی (ره) می باشد، در صدد است مبانی نظری و نقطه عزیمت امام (ره) را در نگرش به سیاست خارجی مشخص سازد و با بهره گیری از نظرات ایشان، حوزه سیاست خارجی را که مشحون از همکاری، رقابت، تعارض و خصومت است، مطالعه و تحلیل نماید. بدین منظور و در پاسخ به مساله اصلی، آنچه به عنوان چارچوب مفهومی جهت مطالعه سیاست خارجی پیشنهاد می گردد، پژوهش سیاست خارجی با توجه به سه متغیر انسان، محیط و نقشهای ملی است که از میان آنها، متغیر انسان بیشترین اهمیت را دارد. ۱- متغیر انسان ۱-۱- ماهیت انسان حضرت امام خمینی (ره) با نگرش عرفانی و اخلاقی خود، توجه ویژه ای به باطن، روحیات، صفات، خلیقات و کردار انسان نموده و در بیانات و تقریرات خود در بررسی انسان، به فرد یا انسان مهذب و غیر مهذب

پرداخته است، در آثار امام (ره)، انسان، گاهی «انسان بما هو انسان» و زمانی در مقام یک زمامدار و فرد سیاست‌گزار و در جایی به صورت افراد یا جامعه انسانی مورد توجه قرار می‌گیرد و اقدامات آن، سیاست داخلی و خارجی را بر حسب موقعیت، به درجات متفاوت تحت تاثیر قرار می‌دهد. امام (ره) در رابطه با خلقت انسان می‌فرماید: «بدان که انسان اعجوبه ای است دارای دو نشئه و دو عالم؛ نشئه ظاهره ملکیه دنیویه که آن بدن اوست و نشئه باطنیه غیبیه ملکوتیه که از عالم دیگر است» (۶) امام (ره) نفس انسان را در بدو فطرت همانند صفحه ای خالی از مطلق نقوش می‌داند که نور استعداد و لیاقت برای حصول هر مقامی در او ودیعه گذاشته شده است و درباره نحوه رشد و نمو نفوس انسانیه می‌فرماید: «بدان که نفوس انسانیه در بدو ظهور و تعلق آن به ابدان و هبوط آن به عالم ملک، در جمیع علوم و معارف و ملکات حسنه و سیئه؛ بلکه در جمیع ادراکات و فعلیات بالقوه است و کم کم رو به فعلیت گذارد به عنایت حق جل و علاء و ادراکات ضعیفه جزئیه اول در او پیدا شود، از قبیل احساس لمس و حواس ظاهری دیگر الاخس فالاخس، و پس از آن، ادراکات باطنیه نیز به ترتیب در او حادث گردد؛ ولی در ملکات باز بالقوه باشد، و اگر در تحت تاثیراتی واقع شود، به حسب نوع ملکات خبیثه در او غالب شود و متمایل به زشتی و ناهنجاری گردد... و چون عنایت حق تعالی و رحمتش شامل حال فرزند آدم در ازل بود، دو نوع از مری و مهذب به تقدیر کامل در او قرار داد که آن دو به منزله دو بال است... و این دو یکی مری باطنی، که قوه عقل و تمیز است و دیگر، مری خارجی که انبیا و راهنمایان طرق سعادت و شقاوت می‌باشند» (۷). امام (ره) از وجود سه قوه در باطن انسان یاد می‌کند و آن را سرچشمه تمام ملکات حسنه و سیئه و منشا تمام صور غیبیه ملکوتیه می‌داند. این سه قوه عبارتند از: «واهمه»، «غضبیه» و «شهوویه». که افراط و تفریط در هر یک، برای انسان مضر است. امام (ره) ضمن اشاره به حدیث امام صادق (ع)؛ «الغضب مفتاح کل شر»؛ خشم کلید همه شرهاست (۸)، می‌فرماید: «بیشتر فتنه‌های بزرگ و کارهای فجیع در اثر غضب و اشتعال آن واقع شده است.» (۹) ۱-۲- سیاست فرد غیر مهذب امام (ره) سیاست خارجی دولتهای دست‌نشانده و قدرتهای بزرگ را مرتبط با قوای باطنی و عدم تهذیب دانسته و درباره اقدامات و رفتارهای آنها می‌فرماید: «به هر کس دستش رسید، با قهر و غلبه ظلم کند و هر کس با او مختصر مقاومتی کند هر چه بتواند با او بکند و با اندک ناملایمی جنگ و غوغا به پا کند و به هر وسیله شده، مضار ناملایمات خود را از خود دور کند و لو منجر به هر فسادی در عالم هم بشود... و همین طور قوه غضب در انسان طوری مخلوق است که اگر مالک الرقاب مطلق یک مملکت شود، متوجه مملکت دیگر می‌شود که آن را به دست نیاورده، بلکه هر چه به دستش بیاید، در او این قوه زیاده‌تر می‌شود. هر کس منکر است، مراجعه به حال خود کند و به حال اهل این عالم از قبیل سلاطین و متمولین و صاحبان قدرت و حشمت، آن وقت خود تصدیق ما را می‌کند.» (۱۰) امام در بیانات خود درباره وضع سلاطین و صاحبان قدرت، به بررسی سیاست‌گزاری رژیم دست‌نشانده پهلوی در مدت بیش از پنجاه سال، این کشور از هر جهت به سقوط کشانده بود و ذخایر سرشار آن را به نفع جیب اجانب؛ خصوصاً انگلستان و امریکا، ریخته و باقی مانده آن را به نفع خود و انگلستان و سرسپردگان خود برداشت کرده و ما را با مشکلات بسیار روبرو کرده است.» (۱۱) امام (ره) علت وضع جهت‌گیریهای سیاست خارجی دوره پهلوی را ناشی از یک مساله روحی در شخص رضا شاه و پسرش و سیاستمداران غیر مهذب خارجی می‌داند و می‌فرماید: «اینکه این عمل را آنها انجام می‌دادند، یک نکته روحی دارد و آن، این است که انسان در باطن خودش و فطرت خودش تنهایی ندارد. آمالش غیر متناهی است، وقوف نمی‌کند. آمال انسان وقتی که این طور است، اگر انسان اسیر همین آمال غیر متوقف بشود و ببیند که یک ابر قدرتی این آمال او را و آن خواسته‌های مادی او را و آن قدرت او را سلطه او را برت خودش حفظ می‌کند، او دیگر در بند این نیست که برای ملت کار بکند؛ برای اینکه از طبقه مرفه است و از طبقه قدرتمند است و قدرتمندی هم و همین طور حب مال و جاه هم حدی ندارد، مرزی ندارد. آن برای حفظ قدرت خودش و پشتوانه‌ای که دارد، برای این حفظ قدرت با ملت آن می‌کند که همیشه حیثیت ملت و گنجینه‌های ملت را در دسترس او قرار بدهد و یک سهم ناچیزی هم برای خودش قرار بگیرد.» (۱۲) امام (ره)

سیاست‌های تهاجمی و ورود قدرتهای خارجی به کشورهای جهان سوم و ممالک اسلامی را ناشی از زمامداری می‌داند که بدون توجه به مصالح ملتها برای دستیابی به قدرت و مطامع خود به هر اقدامی دست می‌زنند. (۱۳) از دیدگاه ایشان مشکل، دنیای امروز که گرفتار جنگ و خونریزی است، ناشی از افراد غیر مذهب است (۱۴) و وقوع دو جنگ جهانی اول و دوم و سایر فجایع جهانی را ناشی از این می‌داند که اسلحه در دست افراد غیر صالح است (۱۵) امام (ره) در این رابطه چنین می‌گوید: «وقتی سیاستمداری به طریقه اخلاقی انسانی نباشد، او چاقوکش از کار در می‌آید، اما نه چاقوکش سر محله (زبلکه) چاقوکش در یک منطقه وسیعی در دنیا. اینکه در روایت هست که اذا فسد العالم فسد العالم، مصداق بالاترش همینها هستند که علمای سیاست هستند، فاسد هستند، عالم را به فساد کشاندند... اگر اینها حذف بشوند از دنیا، مردم آرامش بهتری پیدا می‌کنند.» (۱۶) امام (ره) درباره اینکه چرا سیاستمداران بزرگ و ابر قدرتها به سمت سیاست‌های تهاجمی و چپاولگرانه می‌روند و این حرکت در سیاست خارجی آنها وقفه بردار نیست می‌فرماید: «این ابر قدرتها که ما اسمش را ابر قدرت می‌گذاریم، تمام قدرتش را روی هم می‌گذارند و صرف آمال حیوانی و شیطانی می‌کنند، به آن هم درست نمی‌رسند. اگر بنا بود که به آن چیزی که می‌خواهند برسند که باید وقوف کنند. اینکه می‌بینید که این ابر قدرتها جلو می‌روند و هر چه داشته باشند، باز یک قدم جلوتر می‌روند و اگر تمام این دنیا را هم داشته باشند، باز کافی برایشان نیست... (۱۷) و تمام مقصد این جنایتکاران رسیدن به یک نقطه است، قدرت، قدرت برای کوبیدن هر کس که در مقابلشان است» (۱۸) ۱-۳- سیاست فرد مذهب: از دیدگاه امام (ره)، اگر فرد مذهب یعنی انسانی که خود را تحت تربیت انبیا (۱۹) قرار داده است، در راس امور سیاسی قرار گیرد، جهت‌گیری سیاست خارجی آن بر مبنای لاشریقیه و لاغریه خواهد بود و این امر، ریشه در صراط مستقیم دارد. امام (ره) ضمن بیان مفهوم صراط مستقیم در سیاست خارجی، سیاست نه شرقی و نه غربی را مبنایی ابدی و تخلف‌ناپذیر در سیاست خارجی ایران اسلامی می‌داند. (۲۰) امام درباره مفهوم صراط مستقیم می‌فرماید: «...حق تعالی به مقام اسم جامع و رب الانسان بر صراط مستقیم است، چنانچه فرماید ان ربی علی صراط المستقیم.» (۲۱) امام (ره) ضمن بیان آیه شریفه «افمن یمشی مکب علی وجهه اهدی ام من یمشی سویا علی صراط مستقیم» می‌گوید: «در احادیث شریفه، در ذیل آیه شریفه، «صراط مستقیم» را به حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام تفسیر فرمودند.» (۲۲) امام (ره) مؤمنین را تابع انسان کامل می‌داند که سیر و قدم خود را جای قدم او گذارد و به نور هدایت و مصباح معرفت او سیر کنند. (۲۳) امام (ره) در جمع اعضای وزارت امور خارجه، سیاست نه شرقی و نه غربی را با توجه به صراط مستقیم اینگونه بیان می‌کند: «بنابر این، وقتی ما می‌توانیم در مقابل همه دنیا بایستیم (و) بگویم ما نه طرف «مغضوب علیهم» می‌رویم و نه طرف «ضالین»، نه طرف غرب می‌رویم و نه طرف شرق می‌رویم وقتی ما می‌توانیم این طور باشیم و به صراط مستقیم عمل بکنیم که همه مان با هم باشیم، ید واحده باشیم...» (۲۴) امام (ره) با توجه به سیاست نه شرقی و نه غربی، استراتژی ایران اسلامی را سیاست واقعی عدم تعهد می‌داند و تاکید می‌نماید که از این سیاست عدول نخواهد شد (۲۵) زیرا دوام و قوام جمهوری اسلامی بر پایه این سیاست استوار است (۲۶) و در چارچوب همین سیاست، استقلال، آزادی، حمایت از محرومین و مستضعفان، مبارزه با ظلم و ستم و سایر نقشها و اهداف جمهوری اسلامی شکل می‌گیرد. امام (ره) در مقایسه انقلاب اسلامی با دیگر انقلابها، یکی از ویژگیهای اساسی آن را در سیاست لاشریقیه و لاغریه می‌داند (۲۷) و در وصیتنامه خود می‌فرماید: «من اکنون به ملتهای شریف ستم‌دیده و به ملت عزیز ایران توصیه می‌کنم که از این راه مستقیم الهی که نه به شرق ملحد و نه به غرب ستمگر کافر وابسته است، بلکه به صراطی که خداوند به آنها نصیب فرموده است، محکم و استوار و متعهد و پایدار پای بند بوده و لحظه‌ای از شکر این نعمت غفلت نکرده، دستهای ناپاک اعمال ابر قدرتها، چه عمال خارجی و چه عمال داخلی بدتر از خارجی، تزلزلی در نیت پاک و اراده آهنین آنان رخنه نکنند...» (۲۸) ۲- متغیر محیط متغیرهای محیطی را به دو دسته کلی محیط داخلی (کشوری) و محیط عملیاتی (نظام بین المللی) تقسیم نموده اند (۲۹). امام (ره) ضمن رجوع به باطن انسان و بیان تاثیر آن، در اعمال و اقدامات فرد سیاست‌گذار، متغیرهای هر دو محیط را در

ارتباط با متغیر انسان توضیح می‌دهد. ۲ - ۱ - محیط داخلی از آنجا که متغیرهای محیط داخلی متعدد است، صرفاً به سه متغیر به صورت خلاصه اشاره می‌شود. الف - نوع حکومت؛ ب - نوع جامعه؛ ج - امکانات و تواناییها. الف - نوع حکومت تاکنون درباره انواع حکومت تقسیم بندیهای متفاوتی ارائه شده است. آنچه مسلم است، سیاست داخلی و خارجی کشورها تحت تاثیر نوع هدف و ساختارهای حکومتی می‌باشد. امام (ره) در کتاب ولایت فقیه، ضمن اشاره به حکومتهای استبدادی، سلطنتی، مطلقه، مشروطه متعارف، شاهنشاهی و امپراطوری، درباره حکومت اسلامی می‌فرماید: «حکومت اسلامی، حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان و حکم خداست. (۳۰) امام (ره) پس از ذکر شرایط عامه مثل عقل و تدبیر، دو شرط علم به قانون و عدالت را برای زمامدار بیان می‌کند (۳۱). و معتقد است؛ اگر این سیره حفظ می‌گردید، خضوع در مقابل آمریکا و انگلیس واقع نمی‌شد: «هرگاه این سیره حفظ می‌شد و حکومت به شیوه اسلامی بود، نه تسلط بر جان و مال مردم، نه سلطنت و نه شاهنشاهی، این ظلمها و غارتگریها و دستبرد به خزانه عمومی و فحشا و منکرات واقع نمی‌شد... اگر این تشریفات پر خرج سلطنتی و این ریخت و پاشها و اختلاسهها نبود، بودجه مملکت کسری نمی‌آورد تا در برابر آمریکا و انگلیس خاضع شوند و تقاضای قرض و کمک کنند... از طرف دیگر، تشکیلات اداری زائد و طرز اداره توأم با پرونده سازی و کاغذ بازی که از اسلام بیگانه است، خرجهایی بر بودجه مملکت تحمیل می‌کند که از خرجهای حرام نوع اول، کمتر نیست». (۳۲) ب - نوع جامعه جامعه مورد نظر امام (ره)، جامعه ای توحیدی است (۳۳) که برخی از ویژگیهای آن، عبارتند از: هدفمند بودن، (۳۴) نظم، (۳۵) وحدت و استقلال خواهی. (۳۶) امام (ره) در تعریف جامعه توحیدی می‌فرماید: «جامعه توحیدی، عبارت از جامعه ای است (توحیدی به معنای حقیقی، نه به آن معنای غلطی که گفته شده است)... که با حفظ همه مراتب یک نظر داشته باشد؛ کانه یک موجودند». (۳۷) از دیدگاه امام (ره)، انسان به منزله جامعه توحیدی است... مغز، فرمان می‌دهد. دست، فرمان می‌برد؛ اما همه یک راه دارند، همه برای این است که این کشور فردی را (انسانی) را اداره کنند (۳۸) و در جامعه توحیدی همه قوا در خدمت به اسلام است. از دیدگاه امام (ره)، وجه دیگر جامعه توحیدی، نظم آن است. در صورتی که جامعه دچار بی‌نظمی و هرج و مرج شد، دنیا حکم می‌کند که این کشور قیم لازم دارد و زمینه برای آوردن قیم فراهم می‌شود. به علاوه در زمان هجوم دشمن، دیگر نمی‌توان از کشور دفاع کرد و از طرفی، کشورهایی که دولت اسلامی را الگو قرار داده اند، دیگر به آن اقتدا نمی‌کنند. (۳۹) از نظر امام (ره)، با استقرار نظم، وحدت و انسجام حاصل می‌شود و تمام پیروزی و پیشرفت کشور اسلامی ناشی از وحدت و انسجام است که خود باعث حفظ نظام می‌گردد. (۴۰) ج - امکانات و تواناییها (منابع قدرت) منابع قدرت را به دو دسته مادی و معنوی تقسیم می‌کنند. امام (ره) ضمن توجه به منابع مادی قدرت، بیشترین اهمیت را به منابع معنوی قدرت می‌دهند. ایشان امدادهای غیبی، ایمان مردم، وحدت و روحیه شهادت طلبی را از عوامل پیروزی انقلاب می‌دانسته و می‌فرماید: «ما به قدرت طبیعی بر این مشاغل و بر این مصیبتهایی که وارد شده است، فائق نیامده ایم؛ برای اینکه قدرت ما بر حسب طبیعت یک قدرت بسیار ناچیزی بود... ملت ما که در این نهضت پیروز شد، این فقط برای اتکال به خدا بود». (۴۱) امام (ره) در زمینه منابع معنوی قدرت، تأکید زیادی بر باورهای ذهنی مردم دارند و در این مورد معتقد است: «اگر افکارشان و باورشان این باشد که ما می‌توانیم مستقل باشیم، وابسته به غیر نباشیم، خواهید توانست... اگر شماهایی که در صنعت هستید و در پرسنل صنعتی کار می‌کنید... این باور را داشته باشید... که می‌توانید صنایع باشید و می‌توانید کارهای ابتکاری بکنید، خواهید توانست». (۴۲) در قلمرو مادی قدرت امام ضمن تأکید بر نو سازی و صنعتی شدن کشور (۴۳)، یکی از منابع مادی دولت اسلامی را منابع مالی آن می‌داند که از جمله آنها مالیات، خمس، انفال... می‌باشد. امام مالیات را بر دو گونه تقسیم می‌نماید که عبارتند از: مالیات اجباری و مالیات اختیاری. مالیاتهای اجباری، خود بر دو گونه است: مالیات سالیانه و مالیات فوق العاده. مالیات فوق العاده که در شرایط انقلاب و بحرانی مصداق دارد، غیر محدود است و دولت در صورت صلاح می‌تواند به عنوان قرض و یا مالیات غیر مستقیم و فوق العاده به مقدار نیاز کشور با تقسیم عادلانه دریافت

دارد و آن را برای استقلال کشور اسلامی خرج نماید. (۴۴) ۲ - ۲ - محیط عملیاتی (محیط خارجی) سیاست خارجی تحت تاثیر متغیرهای متعدد محیط بین المللی است که از جمله آنها نظام بین الملل، دولتها، ملتها، سازمانها و حقوق بین المللی است. دیدگاهها و نظرات امام (ره) پیرامون این متغیرها بسیار گسترده است که در اینجا صرفا به چند مورد به صورت خلاصه اشاره می شود. الف - نظام بین الملل از نظر امام (ره)، ساختار نظام بین الملل همچنان فاقد قدرت فائقه است (۴۵) و منطبق قدرتهای بزرگ بر آن حاکم می باشد. این قدرتها با هر کشوری که بخواهد مستقل باشد، وحشیانه مقابله نموده و دست از توطئه بر نمی دارند. (۴۶) امام با توجه به موانع محیط عملیاتی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می فرماید: «از آنجا که محرومیت زدایی، عقیده و راه و رسم زندگی ماست، جهانخواران در این مورد ما را آزاد نگذاشته اند و برای ناتوان ساختن دولت و دست اندرکاران کشور ما، حلقه های محاصره را تنگتر کرده و بغض و کینه و ترس و وحشت خود را در این حرکت مردمی و تاریخی تا مرز هزاران توطئه سیاسی و اقتصادی ظاهر ساخته اند.» (۴۷) ب - دولتها امام (ره) دولتها را به دو دسته اسلامی و غیر اسلامی تقسیم نموده و رابطه با آنها را چنین ترسیم می کند: «دولتهای اسلامی با ما روابط دارند، آن هم تا حدی که روی مصالح اسلام، روی مصالح مسلمین باشد، ما با آنها روابط داریم... دول غیر اسلامی هم هر کدامشان با ما بخواهند با عدالت رفتار بکنند، ما را به حساب بیاورند... تفاهم می کنیم و به استثنای اینکه باید آن ظلمهایی که به ما کرده است، باید جبران کند.» (۴۸) امام (ره) سیاست انزوا را مردود دانسته (۴۹) و قطع رابطه با دولتها را بر خلاف عقل و شرع ذکر می کند (۵۰) زیرا بر قراری رابطه برای پیشرفت و حفظ نظام لازم است. ج - ملتها امام (ره) در رابطه با تاثیر ملتها بر سیاست خارجی ایران اسلامی، به دو مشکل مسلمین اشاره می کند که شامل اختلاف میان دولتها و اختلاف دولتها با ملتها است. از نظر ایشان، علت عدم حمایت ملتها از دولتها رفتار نامناسب دولتهاست. (۵۱) ایشان در این رابطه می فرماید: «مشکل اسلام، دولتهای اسلامی است نه ملتها، (۵۲) اگر این مشکل از پیش پای مسلمین بر داشته شود، مسلمین به آمال خودشان خواهند رسید و راه حلش به دست ملتهاست.» (۵۳) ۳- متغیر نقش نقشهای ملی به آن دسته از تعهدات و وظایفی اطلاق می شود که دولت خواهان ایفا و اجرای آنهاست. نقشها از یک طرف با جهت گیریها و از سوی دیگر، با اهداف سیاست خارجی رابطه نزدیک دارد. (۵۴) دولت اسلامی نیز در سیاست خارجی برای خود دارای نقشهایی است که مهمترین آنها را می توان به صورت زیر بیان نمود: ۱- دولت مستقل و فعال؛ ۲- حفظ نظام و تمامیت ارضی کشور؛ ۳- دولت الگو؛ ۴- مخالفت با وضع موجود؛ ۵- حامی ملل محروم و مستضعف؛ ۶- عامل وحدت بخش؛ ۷- دولت میانجی؛ ۸- حامی عدالت جهانی؛ ۹- حامی حکومت جهانی اسلام. نظرات حضرت امام (ره) را می توان درباره نقشهای فوق بیان نمود زولی در اینجا به اختصار به چند مورد اشاره می شود. ۱- ۳- دولت مستقل و فعال مقصود از استقلال در سیاست خارجی یک کشور، استقلال در سه مرحله سیاستگزاری، تصمیم گیری و اجرای تصمیم است که مصادیق آن، در زمینه های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، دفاعی و غیره ظاهر می شود. گرچه در نگاه اول، استقلال سیاسی با اهمیت به نظر می رسد اما از دیدگاه امام (ره)، استقلال فرهنگی مهمتر از آن است. از آنجا که امام (ره) بر متغیر انسان و باورها و ذهنیتهای فردی تاکید دارد، خودیابی و خودباوری فکری را شرط دستیابی به استقلال کشور می داند. امام (ره) در این رابطه می فرماید: «اساس، باور این دو مطلب است: باور ضعف و سستی و ناتوانی و باور قدرت و قوه و توانایی. اگر ملت این باور را داشته باشد که ما می توانیم در مقابل قدرتهای بزرگ بایستیم، این باور، اسباب این می شود که توانایی پیدا می کنند و در مقابل قدرتهای بزرگ ایستادگی می کنند.» (۵۵) امام (ره) مبدا همه خوشبختی ها و بدبختی های یک ملت را فرهنگ آن دانسته و می فرماید: «راه اصلاح یک مملکتی، فرهنگ آن مملکت است. اصلاح باید از فرهنگ شروع شود... برای اینکه از فرهنگ است که در وزارتخانه ها می رود، از فرهنگ است که در مجلس می رود، از فرهنگ است که کارمندان دولت می شود.» (۵۶) از دیدگاه امام (ره)، دولت اسلامی نه تنها باید در راه استقلال فرهنگی، سیاسی اقتصادی و... بکوشد بلکه باید نسبت به جریانات بین المللی حساس باشد و برای اصلاح آن، اقدام نماید. از نظر ایشان، منطق دولت اسلامی

بر اساس منطق انبیا است و با توجه به آیه شریفه «اشداء علی الکفار رحماء بینهم»، می فرماید: «منطق انبیا این است که «اشداء» باید باشند بر کفار و بر کسانی که بر ضد شریعت هستند (و) بین خودشان رحیم باشند و آن شدت هم رحمت است بر آنها.» (۵۷) ۳-

۲- حفظ نظام اسلامی و تمامیت ارضی کشور امام (ره) در کتاب بیع، در بحث شؤن و اختیارات ولی فقیه و در کتاب ولایت فقیه، در بحث لزوم تشکیل حکومت اسلامی، حفظ نظام اسلامی را از واجبات الهی تلقی نموده و می فرماید: «حفظ مرزهای کشور اسلامی از هجوم بیگانگان و جلوگیری از تسلط تجاوزگران بر آن، عقلا و شرعا واجب است.» (۵۸) همچنین در کتاب ولایت فقیه، در ذیل احکام دفاع ملی با توجه به آیه «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه...» می فرماید: «آیه دستور می دهد که تا حد امکان نیرومند و آماده باشید، تا دشمنان نتوانند به شما ظلم و تجاوز کنند.» (۵۹) ۳-۳- دولت الگو (سرمشق) امام (ره) با توجه به ویژگیهای انقلاب اسلامی و ملت ایران، آن را برای سایر ملتها الگو و سرمشق می داند و با توجه به آیه شریفه «ان الله لا یغیروا ما بقوم حتی ینقضوا ما بانفسهم»، تحول در ملت ایران را یک تحول نفسانی می داند که نتیجه آن، رفتن یک رژیم طاغوتی و آمدن یک رژیم اسلامی شد. (۶۰) لذا درباره ملت ایران می فرماید: «من با جرات مدعی هستم که ملت ایران و توده میلیونی آن در عصر حاضر، بهتر از ملت حجاز و عهد رسول الله صلی الله علیه و اله و کوفه عراق در امیرالمؤمنین و حسین ابن علی صلوات الله علیهما می باشند.» (۶۱) امام در وصیتنامه خویش نیز چنین می گوید: «آنچه که شما ملت شریف و مجاهد برای آن به پا خاستید و دنبال می کنید و برای آن جان و مال نثار کرده و می کنید، والاترین و بالاترین و ارزشمندترین مقصدی است و مقصودی است که از صدر عالم در ازل و از پس این جهان تا ابد عرضه شده است و خواهد شد آن مکتب الهییت به معنای وسیع آن و ایده توحید با ابعاد رفیع آن است که اساس خلقت و غایت آن در پهناور وجود و در درجات و مراتب غیب و نمود است.» (۶۲) با توجه به مطالب فوق، امام می فرماید: «و اما به ملتهای اسلامی توصیه می کنم که از حکومت جمهوری اسلامی و از ملت مجاهد ایران الگو بگیرید و حکومتهای جائز خود را در صورتی که با خواست ملتها که خواست ملت ایران است سر فرود نیاوردند، با تمام قدرت به جای خود بنشانید که مایه بدبختی مسلمانان، حکومتهای وابسته به شرق و غرب می باشند.» (۶۳) امام، ملت ایران را برای سایر ملتها حجت می داند و می فرماید: «ملت ایران اعزهم اراه عذرهما را مسدود نموده و اثبات نمود که در مقابل قدرتهای بزرگ، می توان ایستاد و حق انسانی خود را باز پس گرفت.» (۶۴) ۳-۴- مدافع اعتقادی خاص و گسترش آن حضرت امام (ره) اسلام امریکائی را از اسلام ناب محمدی (ص) متمایز ساخته و ملت و دولت اسلامی را موظف به دفاع و گسترش آن می داند و در این راستاست که صدور انقلاب ایران معنا و مفهوم می یابد. امام درباره مرز اسلام ناب محمدی (ص) با اسلام آمریکائی می فرماید: «اسلامی که پرچمداران آن، با برهنگان و مظلومین و فقرای جهانند و دشمنان آن، ملحدان و کافران و سرمایه داران و پول پرستانند، اسلامی که طرفداران واقعی آن همیشه از مال و قدرت بی بهره بوده اند و دشمنان حقیقی آن زراندوزان حیلہ گر و قدرت مداران بازیگر و مقدس نمایان بی هنرند...» (۶۵) از دیدگاه امام (ره)، فلسفه گسترش اسلام ناب محمدی (ص)، در رسالت جهانی اسلام به منظور اقامه نظام عادلانه جهانی قرار دارد و منظور از صدور انقلاب، همان گسترش اسلام است. (۶۶) امام در این رابطه معتقد است: «ما با صدور انقلابمان که در حقیقت صدور اسلام راستین و بیان احکام محمدی (ص) است، به سیطره و سلطه و ظلم جهان خواران خاتمه می دهیم.» (۶۷) بر اساس مطالب فوق، هر کشوری برای خود نقشهای قائل است که در چارچوب استراتژی سیاست خارجی شکل می گیرد و بر اساس آن، اهداف سیاست خارجی خود را ترسیم می کند. در این نوشتار برخی، نقشهای دولت اسلامی با توجه به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مطرح شد و بررسی نقشهای دول غیر اسلامی را به وقت دیگری موکول می نمایم. نتیجه: آنچه مطرح شد بیان مختصری از چارچوب کلی مبانی نظری سیاست خارجی از دیدگاه امام خمینی (ره) بود. در این بحث نظری که نیازمند تحقیق و پژوهش بیشتری است مطالعه سیاست خارجی با توجه به سه متغیر انسان، محیط و نقشها مورد بررسی قرار گرفت از پژوهش انجام شده می توان استنباط نمود که نقطه عزیمت امام (ره) در نگرش به سیاست خارجی و داخلی، انسان و رفتار اوست بنابراین با

استفاده از سطح تحلیل خرد بهتر می‌توان نظرات امام(ره) را مطالعه نمود. از دیدگاه امام(ره) همچنان که برای انسان صراط مستقیم وجود دارد برای دولت و زمامداران نیز صراط مستقیم متصور است و تجلی آن در سیاست خارجی همان سیاست نه شرقی و نه غربی است، اگر دولتی در صراط مستقیم قرار گیرد، استراتژیها، اصول، اهداف و عملکرد سیاست خارجی او نیز استمرار حرکت انبیا علیهم السلام خواهد بود. امام(ره) ضمن توجه به عوامل محیطی داخلی و بین‌المللی مؤثر بر سیاستگزاری خارجی، بر تقویت باورها و ذهنیت عامه مردم، بیداری و آگاه شدن ملتها جهت تحقق اهداف سیاست خارجی دولت اسلامی تاکید دارند. از دیدگاه امام(ره) صدور انقلاب که همان صدور اسلام ناب محمدی(ص) است، رسالت و تعهد دولت اسلامی می‌باشد و حمایت از ملل محروم و مستضعف و حمایت از حکومت جهانی اسلام و سایر نقشهای دولت اسلامی در این راستا مفهوم و معنی می‌یابد. امیداست مطالب بیان شده مقدمه مباحث گسترده‌تر و مفیدتر در شناخت ابعاد نظری آراء و اندیشه امام خمینی در قلمرو سیاست خارجی قرار گیرد. پی‌نویسها: ۱. جهت مطالعه ماهیت نظام بین‌المللی ر.ک: Hedley,Bull:The Anarchical Society. ۲۲_۵۲ PP. (۱۹۷۷ London:The Macmillam press.LTD). ر.ک. حسین سیف زاده، مبانی و مدلهای تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی تهران ۱۳۷۵، صص ۱۲۸ - ۱۴۸. ۳. ر.ک: همان. همچنین برای مباحث نظریه پردازی در سیاست خارجی ر.ک: Theodore A.Coulombis and James H.Wolfe :Introduction to International Relations Power andjustice . (New Delhi:Prentice Hall of India Private James.N.Rosenau,` The scientific Study of Foreign Policy: ۵. ر.ک: Iimltd, (۱۹۸۶) PP. ۱۲۵_۱۴۸. ۴. ر.ک: William .o. Chittick. The Analysis of Foreign Policy Outputs U.S.A:charles E.Merrill. PubllshinyCompany. ۶. امام خمینی، شرح چهل حدیث مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، تهران، ۱۳۷۵، صص ۵. ۷. همان، صص ۲۳۷ و ۲۷۲. ۸. همان، صص ۱۳۳. ۹. همان، صص ۱۳۷، همچنین درباره علت وجود این قوا در انسان، ر.ک: امام خمینی، طلب و اراده، شرح و ترجمه سید احمد فهری، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی تهران، ۱۳۶۲، صص ۱۵۶، و شرح چهل حدیث، صص ۹. ۱۰. همان، صص ۱۹. ۱۱. در جستجوی راه از کلام امام (دفتر چهاردهم)، استعمار و ابرقدرتها امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۲، صص ۲۹۵. ۱۲. در جستجوی راه از کلام امام (دفتریست و دوم)، فرهنگ و تعلیم و تربیت، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۴، صص ۱۶۰-۱۶۱. ۱۳. همان، صص ۱۷۵. ۱۴. صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی(ره)، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، تهران، جلد ۱۱، صص ۱۴. ۱۵. صحیفه نور، ج ۲، صص ۲. ۱۶. صحیفه نور، ج ۱۸، صص ۱۷۵. ۱۷. در جستجوی راه از کلام امام (دفتر چهاردهم)، صص ۶۲. ۱۸. همان، صص ۵۹. ۱۹. صحیفه نور، ج ۱۴، صص ۱۰۳. ۲۰. فریاد برات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، صص ۱۴. ۲۱. شرح چهل حدیث، صص ۵۳۱. ۲۲. همان، صص ۵۳۳، سوره ملک، آیه ۲۲. ۲۳. همان، صص ۵۳۱. ۲۴. صحیفه نور، ج ۱۹، صص ۱۹۴. ۲۵. صحیفه نور، ج ۷، صص ۱۱۴، و ج ۲۱، صص ۳۶، و ج ۱۲، صص ۱۲۲. ۲۶. صحیفه نور، ج ۲۱، صص ۳۶. ۲۷. صحیفه نور، ج ۱۹، صص ۵. ۲۸. صحیفه انقلاب، صص ۵. ۲۹. ر.ک. جیمز باربر - مایکل اسمیت، ماهیت سیاستگزاری خارجی در دنیای وابستگی متقابل کشورها ترجمه و تحشیه حسین سیف زاده، نشر قومس، تهران، ۱۳۷۲) صص ۱۲۳ - ۱۹۰. ۳۰. امام خمینی، ولایت فقیه (بی‌نا)، (بی‌جا)، (بی‌تا) صص ۵۴. ۳۱. همان، صص ۵۸. ۳۲. همان، صص ۵۷ - ۵۸. ۳۳. صحیفه نور، ج ۱۱، صص ۱۳۶. ۳۴. همان، صص ۱۳۶. ۳۵. همان، صص ۱۳۹. ۳۶. همان، صص ۱۴۰ - ۱۳۹. ۳۷. همان، صص ۱۳۶. ۳۸. همان، صص ۱۳۶. ۳۹. همان، صص ۱۳۹ - ۱۴۰. ۴۰. همان، صص ۱۱۰ و ۲۲۳. ۴۱. گزیده‌ای از اندیشه و آراء امام خمینی، آیین انقلاب اسلامی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، تهران، ۱۳۷۳، صص ۱۶۷. ۴۲. همان، صص ۱۷۹. ۴۳. همان، صص ۴۷۱. ۴۴. جهت مطالعه بیشتر ر.ک. همان، صص ۴۶۴. ۴۵. نهضت‌های رهایی بخش در کلام امام، نخست‌وزیری، تهران، (بی‌تا) صص ۱۴. ۴۶. صحیفه نور، ج ۱۱، صص ۱۶۵. ۴۷. فریاد برات، پیشین، صص ۴۳. ۴۸. صحیفه نور، ج ۱۱، صص ۳۶. ۴۹. در جستجوی راه از کلام امام (دفتر چهاردهم)، پیشین، صص ۴۰۰. ۵۰. صحیفه نور، ج ۱۹، صص ۷۳. ۵۱. آئین

انقلاب اسلامی، ص ۵۱. ۵۲. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۵۳. ۹۳. صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۵۴. ۲۷۸. در بیان انواع نقشهای دولت اسلامی و مفهوم آن، از کتاب زیر استفاده شده است: کی. جی. هالستی. مبانی تحلیل سیاست بین الملل، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، تهران، ۱۳۷۳، صص ۱۹۹ - ۲۰۸. ۵۵. در جستجوی راه از کلام امام (دفتر بیست و دوم)، ص ۲۰۵. ۵۶. همان، ص ۱۸۳. ۵۷. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۵۶. ۵۸. شئون و اختیارات ولی فقیه، ص ۲۳. ۵۹. ولایت فقیه، ص ۳۸. ۶۰. آیین انقلاب اسلامی، صص ۱۷۲ - ۱۷۳. ۶۱. همان، ص ۴۴۹. ۶۲. صحیفه انقلاب، ص ۳۵. ۶۳. همان، ص ۱۳. ۶۴. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۴۲. ۶۵. آیین انقلاب اسلامی، ص ۴۶۰. ۶۶. صحیفه نور، ج ۱۱ صص ۲۱-۲۸. ۶۷. در جستجوی راه از کلام امام (دفتر دهم)، ص ۴۳۵. منابع مقاله: فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۵، ستوده، محمد؛

رهیافت تصمیم گیری در منظر امام خمینی با تاکید بر نظام بین المللی

رهیافت تصمیم گیری در منظر امام خمینی با تاکید بر نظام بین المللی به تو دل بستم و غیر تو کسی نیست مرا جز توای جان جهان دادرسی نیست مرا عاشق روی توام ای گل بی مثل و مثال بخدا غیر تو هرگز هوسی نیست مرا با سپاس و ستایش از خداوند متعال که به ملت مسلمان ایران نعمت آزادی - امنیت - مشروعیت و ولایت عطا فرمود و با عنایات و الطاف بیکرانیش ملت ایران را خالق یوم الله هایی چون ۱۵ خرداد و حماسه خونین شهر و دیگر روزهای باشکوهی که تجلی قدرت نمایی خداوند بود گردانید. سپاس از خداوندی که به ما نعمت بهره مندی از رهبری امام خمینی (ره) عطا فرمود. او که به انسانها کرامت و به مومنان عزت و به مسلمانان قوت و شوکت و به دنیایی مادی و بی روح معنویت و به جهان اسلام حرکت و به مبارزان و مجاهدان فی سبیل الله شرافت و شهامت داد. او که به ملتها فهماند که قوی شدن و بند اسارت گسستن و پنجه در پنجه سلطه گران انداختن ممکن است. موضوع این مقاله رهیافت تصمیم گیری در منظر امام خمینی با تاکید بر نظام بین المللی می باشد. مقدمه مقاله با بررسی جایگاه تصمیم گیری در تئوریهای کاربردی علوم سیاسی آغاز می گردد. خلاصه این بحث در سه نکته اساسی متمرکز شده است. ۱- اهمیت تصمیم گیری در حیات سیاسی ملتها زمانی بیشتر خواهد بود که کشوری به استقلال سیاسی و اقتصادی نایل آید و مدیریت نظام، وظیفه اخذ تصمیمات مناسب در برهه های خاص را برعهده داشته باشد. ۲- تصمیم گیری، معرف رفتار و عمل سیاسی انسانهاست و نظریات و توصیه های سیاسی مدیریت نظام در قالب تصمیمات سیاسی تاثیر گذار است. ۳- تصمیم گیری سیاسی از این حیث حائز اهمیت است که تصمیم گیرنده از لحاظ زمانی و فرصت مورد نیاز محدودیت دارد در حالیکه واقعیت پدیده ها و قضایای سیاسی پیچیده و پیش بینی نشده است. دانش سیاسی امروز در زمینه های فوق گامهای ابتدایی را پیموده است و علمای سیاسی برپایه های نظریه تصمیم گیری عقلایی و تصمیمات آماری به ضرورت پردازش مقوله تصمیم گیری در سیاست توجه وافر دارند. قسمت دوم بررسی بعضی خصائص و ویژگیهای منحصر به فردی است که امام (ره) در امر تصمیم گیری داشتند که به اختصار اشاره خواهد شد: ۱- تصمیمات امام (ره) ترجمان آیات و روایات و سنت پیامبر و ائمه می باشد که پس از نزدیک به یک قرن تعلیم و تعلم، تزکیه و تهذیب و فراگیری و تدریس شاخه های مختلف علوم اعم از فلسفه، عرفان، فقه و اصول تحقق یافته است. ۲- اهمیت موضوع تصمیم گیری در بیانات امام به برداشت از سیاست و رابطه دین با سیاست مرتبط بود. چرا که با قبول این فرض که سیاست از دیانت و یا دیانت از سیاست جدا نمی باشد، عدم اهتمام انسان به امور کشور اسلامی به منزله گناه و نافرمانی تلقی می نمود. ۳- امام خمینی در نگرش خویش نسبت به تصمیم گیری بین بینش ها و گرایش ها رابطه مستحکمی قائل بود به عقیده امام سرچشمه معضلات بشر تنها در عدم آگاهی آنها سبب به مسائل اجتماعی خلاصه نمی شود، بلکه علل اساسی مشکلات جامعه عدم تهذیب و تزکیه و فقدان گرایشهای معنوی است. ۴- امام خمینی از شخصیتهای سیاسی خاص بود که شخصیت علمی وی محدود به یک بعد نمی شد بلکه در زمینه های مختلف فلسفی، فقه، اصول، عرفان و اخلاق عملی توانمند بودند این موضوع باعث می شد

که دیدگاه‌های امام در حوزه‌های مختلف به یکدیگر نزدیک شود و مبانی تصمیم‌گیریهای سیاسی وی را شامل شود. به عنوان مثال شخصیت عرفانی امام در مسائل سیاسی و تصمیمات سیاسی متجلی بود تا آنجا که قدم اول در بهبود وضعیت مظلومین و مسلمانان را یقظه و بیداری معرفی می‌نامند. (۱) آنجا که می‌فرماید: "ملتی که بخواهد سرپای خود بایستد و اداره خودش را خودش بکند لازم است که اول پیدا شود در مسیر الی الله هم اهل معرفت گفته‌اند که یقظه، بیداری منزل اول است ("۲. ۵- اهمیت روحیه و تحول روحی در تصمیم‌گیری امام (ره) در این رابطه به اهمیت روحیه در تصمیم‌گیری ملتها و مبارزه سیاسی و در رابطه با تحلیل انقلاب اسلامی، مبنی بر نظریه "تحول روحی" (۳) و "انقلاب درونی" بارها اشاره نمودند. ایشان در اهمیت تحول روحی در تصمیم‌گیری می‌فرمایند: "انسان دارای روحی است و جسمی، آن که انسان به او انسان است، روح انسان است نه جسم انسان. . . لب انسان روح انسان است. (۴) تاکید امام این است که جسم انسان تنها ابزاری است در استخدام روح و مبدا و منشا تمام فعالیت‌های انسان، روح انسان است، روح است که درک می‌کند، اراده می‌کند، و در نهایت تصمیم‌گیری می‌کند. ۶- تصمیم‌گیری‌های حضرت امام (س) برپایه اعتماد به خداوند، اعتماد به نفس و اعتماد به مردم بود. یعنی اتکا به مثلث اعتمادی که قاعده آن حسن ظن و اعتماد به خداوند و به تبع آن اعتماد به نفس و به مردم بود. امام بارها به اعتماد سه گانه اشاره داشتند. ارکان تصمیم‌گیری سیاسی صاحب نظران علم سیاست در تبیین نظریه تصمیم‌گیری، ارکانی را برای تصمیم‌گیران برشمرده‌اند که بدون توجه به آنها تصمیم‌گیران در عرصه سیاسی ناتوان و عقیم خواهند بود. (۵) در این قسمت به اختصار این ارکان مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت. اطلاعات رکن نخست تصمیم‌گیری سیاسی اطلاعات است. اطلاعات در واقع علائم و نشانه‌هایی است که در یک تصمیم‌گیری سیاسی راه حل‌ها و راه کارهای سیاسی را میسر می‌سازد. اطلاعات وسیله‌ای است که بین تصمیم‌گیرنده و واقعیات محیط پیوند و ارتباط برقرار می‌کند تا نحوه برخورد فرد با پدیده‌ها را مشخص سازد. تحلیل و ارزیابی تحلیل و ارزیابی از ارکان مهم در امر تصمیم‌گیری سیاسی است. منظور از تحلیل این است که اخبار و اطلاعات به دست آمده کنار هم قرار گیرند. لازم است این امر با توجه به فرمولهای خاص و گرفتن نتایج ممکن و کشف مجهول بر اساس معلومات انجام شود منظور این است که اطلاعات به دست آمده از محیط به فرد تصمیم‌گیرنده منتقل شود و در دستگاه ذهن او وارد شود و عملیات تجزیه و تحلیل بر روی آنها صورت گیرد. بر این اساس مفهوم تحلیل قرابت بسیاری با تصمیم‌گیری دارد. اهمیت تحلیل اطلاعات به این علت است که در مسیر راه تصمیم‌گیری راهها و انتخابهای متعددی وجود دارد. فرد تصمیم‌گیرنده باید یکی از آنها را انتخاب کند این انتخاب دارای تبعاتی در سطح محیط بین المللی و داخلی خواهد بود که می‌تواند نتایج مهمی به دنبال داشته باشد. لذا تصمیم‌گیرنده باید نسبت به اطلاعات موجود که از خارج به دست آمده تفکر نماید و با ارزیابی کردن راههای مختلف اقدام نماید. آینده‌نگری آینده‌نگری رکن دیگری از تصمیم‌گیری سیاسی است و نگرش تصمیم‌گیرنده به آینده به دو قسمت قابل تقسیم می‌باشد. نخست اهداف و مقاصد، دوم پیش‌بینی حوادث، پدیده‌ها و جریانات سیاسی و توضیح اینکه تصمیم‌گیرنده، از سویی به اهداف آرمانی، برنامه‌ها و ایده‌آل‌ها و خواسته‌های مورد نظر می‌نگرد و از سوی دیگر به واقعیات موجود در متن حوادث، پدیده‌های موجود و شرایط و مقتضیات می‌نگرد. وی سعی می‌کند برپایه این محورها تحولات سیاسی آتی را پیش‌بینی کند. (۶) دشمن‌شناسی و کنش‌های دشمن یکی دیگر از آرمان تصمیم‌گیری سیاسی کنش و واکنشهای دشمن می‌باشد و ملاحظه آن در تصمیم‌گیری است. در علوم سیاسی در نظریه بازیها این رکن و کیفیت عمل مناسب مورد توجه صاحب نظران قرار دارد. تصمیم‌گیران سیاسی در اجرای تصمیمات خود مواجه با دشمنانی خواهند بود. این دشمنان پیوسته درصددند با ایجاد موانع جدی و فراهم نمودن مشکلات مانع از انجام تصمیمات فرد شوند. لذا تصمیم‌گیرنده ناچار است بخشی از توان و نیروی خود را جهت خنثی کردن اقدامات دشمن مصروف دارد. نکته مهم این است که مطالعه تصمیم‌گیرنده بدون توجه به دشمن و بدون نظر داشتن عمل و عکس‌العمل دشمن اغلب با ناکامی و شکست همراه می‌باشد. افکار عمومی و حساسیتهای مردمی یکی دیگر از ارکان تصمیم‌

گیری سیاسی افکار عمومی و واکنش‌های قومی آنهاست. تصمیم‌گیرندگان سیاسی جهت اجرای تصمیمات و موفقیت در برابر مشکلات موجود نیازمند به جلب افکار عمومی و برخورداری از حمایت مردم و پشتیبانی آنها هستند. تصمیمات سیاسی چون یک حرکت سیاسی اجتماعی را مدنظر دارد می‌بایست همراهانی تصمیم‌گیرنده را یاری نمایند. لذا تصمیم‌گیرندگان سیاسی باید ملاحظه حساسیت‌ها، افکار عمومی و اقوال و برداشتهای آنها را داشته باشند و به مقولاتی چون مشارکت سیاسی مردم، رضامندی مردم، مردم‌اتکایی، حفظ وحدت، پرستیژ و حیثیت توجه نمایند. رعایت جلب نظر، اعتماد، رضایت و خشنودی مردم در اخذ تصمیمات سیاسی ضروری می‌باشد. امام خمینی (ره) و رهیافت تصمیم‌گیری در صحنه بین‌المللی یکی از عرصه‌های مهم تصمیم‌گیری، عرصه بین‌المللی است. اهمیت تصمیم‌گیری و نگرش مدیریت نظام سیاسی به مسائل بین‌المللی ناشی از روابط پیچیده دیپلماسی و بین‌دولتها و حساسیتهای سیاسی بین‌الملل است. روابط بین‌الملل که بر اقدامات متقابل میان مجموعه‌ای از واحدهای انسانی ملت، کشور و امپراطوری دلالت دارد، از ابعاد گوناگون نظری، تاریخی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی قابل مطالعه و بررسی است. (۷) شناخت اوضاع و احوال جهان و تصمیم‌گیری سیاسی به موقع و حساب شده در صحنه بین‌المللی اساس موفقیت دولتهاست که نظریات و توصیه‌های سیاسی مدیریت نظام در شکل‌گیری آن نقش اساسی را ایفا می‌نماید. شکل‌گیری انقلاب اسلامی و ایجاد نظام جمهوری اسلامی به رهبری امام خمینی طیف وسیعی از خیزش اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی را در سطح خارجی، منطقه‌ای و جهانی به دنبال داشت. انقلاب اسلامی مفاهیم و اطلاعات جدیدی مانند جهان اسلام، جهان مستضعفین و مستکبرین، اسلام ناب محمدی و... را خلق نمود. پیروزی انقلاب اسلامی همراه با مفاهیم جدیدش نمایانگر یک جریان فکری و احیای یک طرز تفکر بنیادی بود که توسط امام خمینی بوجود آمد. در آغاز بحث مربوط به رهیافت تصمیم‌گیری امام خمینی (ره) در صحنه بی‌لازم است اجزاء ساختار بین‌المللی معرفی گردد، سپس به تحلیل این اجزاء از دیدگاه امام خمینی (ره) پرداخته شود. تحلیلگران نظامهای بین‌المللی بازیگران، ساختار، روندها و محیط را عناصر اصلی و متغیرهای مستقل نظام بین‌الملل محسوب می‌نمایند. دیدگاه امام خمینی نسبت به هر یک از واحدهای نظام بین‌الملل محور اصلی تصمیم‌گیریهای سیاسی آن حضرت را تشکیل می‌دهد که به اختصار اشاره خواهد شد. بازیگران نظام بین‌الملل به شرح ذیل می‌باشد: ۱- افراد: به نظر امام هر فردی توان اقدام در روابط بین‌الملل و تاثیر بر رفتار سیاسی واحدها را دارد. اگرچه برحسب مقام و موقعیت متفاوت باشند. انسانهایی که در مناصب دینی و مذهبی قرار دارند. همچون علما و روحانیون در دین اسلام و پاپ رهبر و روحانی در مسیحیت توان تاثیر بر واحدها و بازیگران روابط بین‌الملل را بیشتر از سایرین دارند. یک فرد انسان در مقام نمایندگی مجلس قادر به ایفاء نقش بین‌الملل است چنانکه شهید آیه الله مدرس به عنوان نماینده مجلس در مقابل اولتیماتوم روسیه ایستاد و مجلس نیز به واسطه این مقاومت دلیرانه آن را رد کرد. (۸) ۲- گروههای انسانی در قالبهای فرهنگی، تخصصی، هنری، ورزشی و... از واحدهای مؤثر در روابط بین‌الملل می‌باشند. هیئتهای بین‌المللی نمونه‌های دیگر از این گروهها هستند. امام کلیه گروههای انسانی را به عنوان بازیگران نظام بین‌المللی مورد توجه قرار داده‌اند. گروههای انسانی از سویی در بعد عملی و نظری و از سوی دیگر در بعد مثبت و منفی بر رفتار سایر واحدها تاثیر می‌گذارند. از این رو در تمامی تصمیم‌گیریهای سیاسی به نقش سیاسی آنها توجه دارند و همواره خواهان فداکاری این گروهها در راه تامین استقلال و آزادی هستند. ۳- ملتها: ملتها یکی از واحدهای روابط بین‌الملل می‌باشند که همواره مورد توجه امام می‌باشند. و به علت جایگاه رفیع آنها در تغییر و تحول بین‌المللی همواره مورد تمجید و ستایش امام قرار داشتند. " شماها منتظر این نباشید که دولتهای شما برای شما کار نکنند. امتهای خودشان باید به فکر خودشان باشند... اگر بخواهید به مشکلات خودتان پیروز بشوید... ملتها باید قیام بکنند (" ۹) ۴- حکومتها: حکومتها مشکل‌ترین بازیگران سیاسی نظام بین‌الملل هستند که به نمایندگی از کشور و ملت خود با سایر واحدهای روابط بین‌الملل در تماس هستند و بر رفتار یکدیگر تاثیر می‌گذارند. امام خمینی در اطلاعات بین‌المللی و ارزیابی و تحلیل حوادث و رخدادهای نظام جهانی و نیز دشمن‌شناسی از

قابلیتهای بالایی برخوردار بودند و در باره حکومت‌های جهان تحلیل و ارزیابی جامع و دقیقی داشتند. در بیانات امام مخالفت، کارشکنی و هجوم نظامی کشورهای بزرگ به نهضت اسلامی ایران، (۱۰) دفاع چین و آمریکا و شوروی از سرکوب ملت استقلال طلب ایران توسط شاه، اعمال سلطه و ظلم و غارت مخازن مسلمین جهان توسط آمریکا در طول نیم قرن گذشته، (۱۱) به عنوان ام الفساد قرن حاضر، اقدامات حکومت‌های مدعی اسلام برخلاف مصالح کشورشان با نزدیک شدن و وابستگی به اسرائیل و آمریکا کمک به صدام، گوشه‌ای از اقدامات آشکار حکومتها در روابط بین الملل معرفی شده است و نشانگر قابلیت و ارزیابی امام و درک اطلاعاتی بالای آن حضرت نسبت به واقعیات حوزه بین المللی است. " همه فسادهای دنیا زیر سر این قدرتهای بزرگ است و الا- این کوچکها اهمیتی ندارند (" ۱۲) ۵- بلوکها: بلوکها مجموعه‌ای از واحدها و بازیگران روابط بین الملل هستند که قادر به حرکت هماهنگ و منسجم برای تعقیب اهداف مشترک و اتخاذ استراتژی واحد در جهت تاثیرگذاری بر سایر بازیگران هستند. در بیانات امام توقیف دارایی یک کشور و ممانعت از حق طلبی یک ملت با جلوگیری از تشکیل شورای امنیت توسط غرب (۱۳) تجاوز و جنایت شرق تجاوزگر و غرب جنایتکار نسبت به ملل مستضعف جهان (۱۴) نمونه‌هایی از اقدامات و اثرات مستقیم و بارز این بلوکها می باشد. ۶- سازمانهای بین المللی: این سازمانها به صورت سازمانهای دولتی - غیر دولتی، جهانی - منطقه‌ای، سیاسی، نظامی و فرهنگی بروز کرده و بر رفتار سایر واحدها اثر می گذارند. تحلیل و ارزیابی امام از سازمانهای دولتی این گونه است که سازمانهایی که توسط دولت‌های بزرگ تشکیل شده در جهت تامین منافع خودشان عمل می کنند. (۱۵) از این رو سازمان ملل و حقوق بشر و امثال اینها برای منافع ملتها از جمله فلسطین قدمی برنداشتند. (۱۶) در اندیشه امام خمینی بازیگران به عنوان واحد تاثیرگذار بر رفتار سایر واحدها در روابط بین الملل از اهمیت بالایی برخوردار هستند. امام در تصمیم گیری سیاسی با استفاده بهینه از ارکان اساسی تصمیم گیری سیاسی خط مشی دقیق و جامعی نسبت به مسائل مربوط به سازمانهای بین المللی اتخاذ نمودند و بیانات بسیاری در این زمینه ابراز داشتند که نمایانگر تاکید ایشان بر هوشیاری در برابر سازمانهای بین المللی و مشارکت گسترده در عضویت سازمانهای بین المللی، منطقه‌ای به منظور سازماندهی هرچه بیشتر به مبارزات ضد استکباری و نیز توسعه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ملت‌های مسلمان از طریق استفاده از هویت جمعی ملت‌های اسلامی که در قالب سازمانهای بین المللی متجلی خواهد شد. روندهای بین الملل روندها، یا فرآیندهای روابط بین الملل دومین متغیر مستقل یا عنصر عمده نظام بین المللی است. ابعاد و حوزه های روابط، لزوم و علل روابط، نوع و چگونگی روابط، ماهیت روابط و اهداف بازیگران روابط مولفه های اساسی روندهای نظام بین الملل هستند که امام خمینی با این مولفه‌ها با دقت و ظرافت برخورد نموده اند. امام (ره) در نگرش جامعه شناختی به روندهای روابط در همه ابعاد از طریق بیانات و مکتوبات خود توجه لازم را داشتند. حوزه های گوناگون روانی، عقیدتی، اخلاقی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی براساس ابعاد انسانی در روابط بین واحدهای نظام بین الملل در نظر گرفته شده است. و با توجه به توزیع ناهمگون منابع طبیعی، فطرت اجتماعی انسان، حکم عقل و سفارشات شرع، ایجاد و گسترش روابط بین واحدهای نظام بین الملل ضروری است. امام روابط با بازیگران را مورد تاکید قرار داشتند مگر با کسانی که در چارچوب عقلایی نبودند ایشان می فرمایند " ما باید با ملتها و دولت‌ها رابطه پیدا کنیم. آنها را که می توانیم ارشاد کنیم و از آنهایی که نمی توانیم ارشاد کنیم سیلی نخوریم. بنابراین من به شما سفارش می کنم که در هر کشوری که هستید رابطه تان را محکم کنید و رفت آمد داشته باشید (" ۱۷) قانون حاکم بر روابط بین الملل قانون حاکم بر روابط و قاعده عملکرد نظام بین الملل متغیر مستقل دیگری از نظام بین الملل محسوب می شود. روش تصمیم گیری سیاسی امام در قبال قوانین بین المللی نشان دهنده بینش عمیق امام نسبت به مسائل بین المللی است. امام ضمن برشمردن قوانین و قواعد مورد ادعای بازیگران بین المللی (۱۸) اعلام می دارد. . . قواعد و قوانین مورد ادعای بازیگران بیانگر قانون کنونی حاکم بر روابط آنها نیست. باید با توجه به واقعیات موجود در روابط آنها به قانون و قاعده نظام بین الملل پی برد و خط مشی سیاسی دولت‌ها را بر پایه واقعیتها قرار داد. در دوران معاصر منطبق ظالم در روابط بین الملل، راهنمای

عمل و اقدام بازیگران بین‌المللی و حاکمان روابط بین‌الملل گشته است. لذا قانونی ظالمانه و غیر انسانی بر عملکرد نظام بین‌الملل حاکم است. صحنه روابط بین‌الملل یک صحنه تنازع بقا است با گستردگی خاص خود. حفظ استقلال، آزادی و ارزشهای انسانی و داشتن یک زندگی شرافتمندانه در چنین محیط پر آشوبی نیازمند هر گونه لوازم پیشرفت مادی و معنوی است، تا نیل به مقاصد متعالی برابر یک حرکت مردمی آسان شود. امام با اشاره به صحنه پیچیده روابط بین‌الملل خطاب به مجلس شورای اسلامی می‌فرماید: "مجلس امروز مواجه است با دنیای پر آشوب صنعتی و سیاسی پیچیده و فرهنگهای غربی و شرقی و صحنه های تنازع بقای بین‌المللی و چنین مجلسی باید انباشته از مطلعین و دانشمندان و متخصصان در هر رشته باشد (" ۱۹). ساختار روابط بین‌الملل ساختار روابط بین‌الملل یکی دیگر از متغیرهای مستقل و عناصر عمده نظام بین‌الملل می‌باشد که عبارت است از روابط نهادینه شده در بین بازیگران در مدت زمان طولانی. از دیدگاه امام خمینی همچنانکه روندها بر حسب ابعاد انسان، در حوزه های مختلف جریان می‌یابد، می‌توان ساختارهای گوناگونی به تعداد ابعاد انسانی تصور نمود. ساختار چیزی جز روابط نهادینه شده روندها نیست. در تحلیل امام خمینی: قانون ضد انسانی بدتر از جنگل و ماهیت ظالمانه روابط و روندها نتیجتاً موجب پیدایش ساختاری با همین ماهیت خواهد بود، امروزه ساختار استکباری مبین ساختار کلی نظام بین‌المللی است. لازم است تصمیم گیرندگان با توجه به شرایط موجود در نظام قانونمند بین‌الملل و ساختارهای فوق‌الذکر ارائه طریق نمایند. یکی از موارد مهم ساختاری، ایجاد ساختار روانی است که مستلزم تصمیم (۲۰)، عزم، خودیابی و کسب استقلال روحی (۲۱) واحدهای مرعوب برای مقابله با ایجاد کنندگان ساختار ارباب در نظام و روابط بین‌الملل می‌باشد تا ساختار اطمینان و آرامش جایگزین ساختار ارباب گردد. (۲۲) محیط روابط بین‌الملل محیط بین‌الملل متغیر مستقل دیگری در نظام بین‌الملل است. نظام بین‌الملل با محیط خود دارای تاثیر متقابل می‌باشد از این رو عطف توجه به محیطی که نظام بین‌الملل در درون آن واقع گردیده حائز اهمیت است. محیط از دیدگاه امام عالم هستی مرکب از طبیعت و ماورای طبیعت است و انسان در حال سیر از عالم طبیعت به عالم ماورای طبیعت است و عاقبت آن منوط به خدایی یا شیطانی بودن عمل انسان است. (۲۳) قدرت و کنترل قدرت قدرت و کنترل قدرت از جمله متغیرهای وابسته نظام بین‌الملل به شمار می‌رود. قدرت در نظام بین‌الملل به معنای توانایی تاثیر بر رفتار دیگران است. (۲۴) امام خمینی در رابطه با ضرورت دستیابی به قدرت و استفاده کاربردی آن در امر تصمیم‌گیری سیاسی می‌فرماید: "ضعیف همیشه محکوم است. ضعیف محکوم سه نیزه است. محکوم قلم‌هایی است که این قلم‌ها از سه نیزه بدتر است. محکوم این است که ابرقدرتها هرچه دلشان می‌خواهد بگویند و هرکاری می‌خواهند سر این ضعفا، این ممالک ضعیف بیاورند و آنها هم صحنه بگذارند (" ۲۵). قدرت بازیگران نظام بین‌الملل از سه منبع طبیعی، انسانی و ماورای طبیعی سرچشمه می‌گیرد. تاکید امام بر سه منبع اصلی نظام بین‌المللی نمایانگر بینش فکری عمیق و جامع ایشان نسبت به منابع اصلی قدرت می‌باشد. از دیدگاه امام صحراها، دریاها و کشورهای بسیار وسیع (۲۶)، ذخایر زیرزمینی فراوان مانند اورانیم، مس (۲۷)، نفت (۲۸)، موقعیت سوق الجیشی، خودکفایی اقتصادی (۲۹)، بنیه قوی دفاعی (۳۰) و... بیانگر منابع طبیعی قدرت کشورها می‌باشند. از دیدگاه امام اتکاء به نفس، روحیه قوی، استقلال روحی، فرهنگ مستقل، کار و کوشش، خودیابی و یافتن خویشتن، مهارت و نیروی انسانی ماهر و... از جمله منابع انسانی هستند. منابع ماوراء طبیعی نیز عبارتند از ایام الله که روز قدرت نمایی خداست تائیدات غیبی الهی و انجام امور خارق‌العاده، پیروزی به واسطه رعب الهی، رحمت خدا و وجود چنین منابع قدرتی در وجود امام خمینی باعث گردید تا در تصمیم‌گیریهای سیاسی مهم این گونه با قاطعیت عمل نماید. "من به تمام دنیا با قاطعیت اعلام می‌کنم که اگر جهانخواران بخواهند در مقابل دین ما باشند ما در مقابل همه دنیای آنان خواهیم ایستاد تا نابودی تمام آنان از پای نخواهیم نشست، یا همه آزاد می‌شویم و یا به آزادی بزرگتری که شهادت است، می‌رسیم. و همانگونه که در تنهایی و غربت بدون کمک و رضایت احدی از کشورها و سازمانها و تشکیلات جهانی انقلاب را به پیروزی رسانیدیم و همانگونه که در جنگ نیز مظلومانه تر از انقلاب جنگیدیم و بدون کمک حتی یک کشور

خارجی، متجاوزان را شکست دادیم. ما به یاری خدا، باقیمانده راه پر نشسیب و فراز را با اتکای به خدا تنها خواهیم پیمود و به وظیفه خویش عمل خواهیم کرد. (۳۱) در مقام بین المللی برای تعدیل این منابع از حالت بالقوه به حال بالفعل استفاده از دو دسته ابزار ضرورت دارد. الف) مادی ب) معنوی (۳۲) امام در تصمیم گیریهای خود در نظام بین الملل به این عوامل تاکید دارند. امام خمینی با بیاناتی چون "تجهیزات دنیایی و دینی" (۳۳)، ابزار و ساز و، سلاحهای مدرن نظامی و خشم انقلابی و مقدس ملتها (۳۵) و... ابزارهای اعمال قدرت را مورد تاکید قرار می دهند. از دیدگاه ایشان این ابزارهای مادی و معنوی در عرصه های گوناگون سیاست، اقتصاد و فرهنگ در راستای اهداف بازیگران بین المللی به کار رفته می شود. این ابزارها در عرصه های مورد نظر با شیوه های گوناگون به کار می رود و از خشونت تا همکاری قابل تصور است که ترور اشخاص و شخصیتها، تجاوز و دفاع، برائت و تبلیغات نشانگر این شیوه هاست. یکی از مبانی عمده تصمیم گیری امام در عرصه های اعمال قدرت دستیابی به حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور بود. امام می گوید: "باید ایرانی بسازیم که بتواند بدون اتکاء به آمریکا و شوروی و انگلستان، این جهانخواران بین المللی، استقلال سیاسی، نظامی، فرهنگی، اقتصادی خویش را به دست گیرد و روی پای خود بایستد و هویت اصیل خویش را به جهان عرضه کند" (۳۶). شیوه های اعمال قدرت از طریق مانور نظامی و سیاسی (۳۷)، مداخله (۳۸)، مبارزه، شرارت و بهانه جوییهای تجاوزگرانه (۳۹)، فتنه و جاسوسی (۴۰)، تبلیغ (۴۱)، تبیین (۴۲)، ارشاد (۴۳) و... بیانگر شیوه های به کارگیری قدرت می باشد. از سخنان امام خمینی نتیجه گیری خواهد شد که برای ایجاد ساختار توحیدی انسانی و ایجاد تعادل و ثبات در روابط بین الملل باید به عناصر قدرت توجه کرد بازیگرانی که از منابع قدرت خویش غافل هستند، باید در فعلیت بخشیدن به عوامل و عناصر قدرت خویش بکوشند و در این راستا وحدت مستضعفین و جهان اسلام را سرلوحه کار خود قرار دهند. تحول، تغییر، تعادل و ثبات در روابط بین الملل وجود دگرگونیهای کمی و کیفی در روابط بین الملل، نشانگر متغیرهای وابسته دیگری در نظام بین الملل است که شامل تعادل و عدم تعادل، ثبات و بی ثباتی، تحول و تغییر می گردد. تعادل در نظام بین الملل به معنای قرار گرفتن همه متغیرهای مستقل و وابسته در جای خود است. حال اگر تمام اجزای روابط بین الملل دارای چنین توازن و قرار گرفتن در جای مناسب خود باشند نظام بین الملل در حال تعادل است و در غیر این صورت دچار عدم تعادل خواهد گشت. امام خمینی روابط بین الملل را در حالت تعادل دانسته و حفظ آن حالت و بالاتر از آن تقویت و تحکیم آن را ضروری می دانند. "ما امیدواریم که تعادل دنیا به خطر نیفتد. برای این که ما به هیچ طرفی از طرف شرق و غرب تمایلی نداریم و ما با همه روابط علی السویه داریم و با همه رفتار عادلانه داریم." (۴۴) ثبات و بی ثباتی ثبات در نظام بین الملل به معنای آرامش، صلح و روابط مسالمت آمیز بازیگران می باشد و ناآرامی جنگ و روابط خصمانه آنان به مزله بی ثباتی در روابط بین الملل خواهد بود. در منظر امام ثبات و آرامش نظام بین الملل، از آنجا که نظامی انسانی است باید آرامش انسانی باشد نه مانند آرامش یک حیوان در مقابل یک انسان. (۴۵) از جمله عوامل بی ثباتی در نظام بین الملل که باعث ناآرامی روابط بین الملل در زمان حاضر است. حضور آشکار نظامی قدرتها و ابرقدرتها در مناطق حساس جهان است. امروزه اگر قدرتهای استکباری در مناطقی چون افغانستان و... نبودند، آرامش و ثبات برقرار بود. لذا برای ایجاد آرامش انسانی در نظام بین الملل باید از طریق نابودی بحران زا و جنگ افروز کوشید، تا یک نظام بین الملل با ثبات بوجود آید. تحول و تغییر تحول و تغییر از متغیرهای وابسته نظام بین الملل محسوب می شود. تحول به معنای دگرگونی کیفی و ماهوی و تغییر به معنای دگرگونی کمی و صوری. در روابط بین الملل تحول و تغییر در نظام بین الملل در دو جهت بوده است. الف) انحطاط و توحش ب) اعتلا و تمدن. از دیدگاه بی تفاوتی و غفلت، خواب مرگبار، خوف و هراس، غریبزدگی و شرق زدگی و بن بست ایدئولوژیک، نشانگر تحول منفی در روابط بین الملل است. آتش ملتها و دولتها، بیداری، خواستن و توانستن، آگاهی، اراده و امید نشان دهنده تحول مثبت در بازیگران نظام بین الملل و در نهایت روابط بین الملل فرهنگ استعماری، عدم استقلال فکری، عدم پرورش صحیح، عدم رشد سیاسی، خودخواهی، به زندان کشیدن جناحهای آزادیخواه و

استقلال طلب، فرنگی م آبی و خودباختگی، نوکری اجانب . . . نشانه انحطاط و توحش است و آزادیخواهی، استقلال، وظیفه شناسی، کمالات انسانی و نفسانی، عظمت روح، رشد در همه ابعاد مادی و معنوی انسانی، نشانه ترقی، اعتلا، تمدن و پیشرفت بازیگران در روابط بین الملل است. نتیجه اینکه در این مقاله در دو مرحله شخصیت حضرت امام در عرصه سیاست و تصمیم گیری معرفی گردید. در مرحله اول مبانی تصمیم گیری سیاسی، خصوصیات و ویژگیهای منحصر به فرد، و در مرحله دوم برداشتهای سیاسی حضرت امام در عرصه بین الملل. با توجه به دگرگونیهای کمی و کیفی در حال پیشرفت، مشخص شد که توان بالای تصمیم گیری امام در یک دوره زمانی خاص در نظام بین الملل، آنچنان تاثیر گذار و جهان شمول بود که باعث تغییرات بنیادی در سرنوشت ملتها و دولتهای معاصر گردید و تبعات سیاسی - اجتماعی بسیاری را در سطح جهان به دنبال داشت و همچنین نشان داد که تداوم و توسعه ملتها در گرو تصمیم و تلاش و اراده انسانهاست. امام برداشتهای نوینی را در عرصه تصمیم گیری وارد نمود به طوری که مقام معظم رهبری عصر حاضر را عصر اندیشه های پر ثمر امام خمینی برای ملتهای خواهان استقلال و آزادی معرفی نموده و فرمودند. ("۴۶) این عصر را باید عصر امام خمینی نامید و ویژگی آن عبارت است از بیداری و جرات و اعتماد به نفس ملتها در برابر زورگویی ابرقدرتها و شکستن بتهای قدرت ظالمانه و بالندگی نهال قدرت واقعی انسانها و سربر آوردن ارزشهای معنوی و الهی. "پی نوشت ها: ۱. صحیفه نور، ج ۱۸، ۱۶/۹/۶۲، ص ۱۷۰۵. ۲. صحیفه نور، ج ۱۲، ۱۴/۳/۵۹، صحیفه نور، ج ۱۴، ۲۹/۱۰/۵۹، ص ۱. ۳. صحیفه نور، ج ۵، ۷/۱۲/۵۷، ص ۱۱۴. ۴. صحیفه نور، ج ۵، ۷/۲/۵۷، ص ۱۱۸. ۵. تئودر الکساندر کلیمین، نظریات مختلف در روابط بین المللی، ترجمه برزگر، (تهران: انتشارات نوید ۱۳۶۵) ۷. عبدالعلی قوام، اصول سیاست خارجی و روابط بین الملل، رهیافت تصمیم گیری، ص ۴۳، ۴۹، صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۷۸. ۸. صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۶۲. ۹. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۹۲. ۱۰. صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۲۸۵. ۱۱. صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۷۶-۱۷۵. ۱۲. صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۲۵. ۱۳. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۹۲. ۱۴. صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۲۸۵. ۱۵. صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۵۱. ۱۶. صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۵. ۱۷. صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۴۲. ۱۸. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۴۷. ۱۹. صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۲۳۲. ۲۰. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۱۰. ۲۱. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۲۲. ۲۲. صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۶۲. ۲۳. صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۴۶. ۲۴. ژ. و. لاپیر، قدرت سیاسی، ترجمه دکتر بزرگ نادرزاده، (تهران: نشر زبان، ۱۳۶۲) ۱۵. صحیفه نور، ج ۱۱ تا ص ۲۶۳۰. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۲۶. ۲۷. صحیفه نور، ج ۶، ص ۳۲. ۲۸. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۲۱۳. ۲۹. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۰۵. ۳۰. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۴۰. ۳۱. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۱۸. ۳۲. علی اصغر کاظمی، نقش قدرت در جامعه و روابط بین الملل. (تهران: نشر قوس، ۱۳۶۹، چاپ اول). ۳۳. صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۳۸. ۳۴. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۹۷. ۳۵. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۱۲۷. ۳۶. صحیفه نور، ج ۸، ص ۹۱. ۳۷. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۲۴۰. ۳۸. صحیفه نور، ج ۳، ص ۲۵. ۳۹. صحیفه نور، ج ۳، ص ۲۴۰. ۴۰. صحیفه نور، ج ۳، ص ۲۳۱. ۴۱. صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۲۴۳. ۴۲. صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۲۳۶. ۴۳. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۹۳. ۴۵. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۵۹. ۴۶. پیام مقام معظم رهبری به مناسبت سالگرد رحلت رهبر کبیر انقلاب اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی

دیدگاههای نظری امام خمینی (ره) در حوزه سیاست خارجی

دیدگاههای نظری امام خمینی (ره) در حوزه سیاست خارجی مقدمه پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (ره) تحول نوینی را در باب مسائل سیاسی ایران اعم از سیاست داخلی و خارجی به دنبال داشت. در بعد داخلی، تغییر در ساختار حکومت و نحوه ای اداره کشور و سپردن امور به دست مردم و در بعد خارجی و بین المللی، تغییر رفتاری - ارزشی که در هر دو بعد بر مبنای اسلام ناب محمدی خلاصه می شود. لذا سیاست خارجی ایران پس از انقلاب اسلامی به کلی با آنچه که در رژیم گذشته جاری و ساری بود تفاوت پیدا می کند. این تغییرات ناشی از رهنمودهایی است که امام راحل در احکام و فرامین، پیامها و توصیه ها،

مکتوبات، سخنرانیها و مصاحبه‌ها در مواضع و مواقع مختلف بیان می نمودند. در این مقاله برآنیم تا چند نمونه مهم و تاثیرگذار از مواضع و دیدگاههای نظری ایشان را در حوزه سیاست خارجی در شرایط و مناسبتهای مختلف بررسی نماییم. قبل از آنکه وارد بحث اصلی شویم لازم می دانم تعریف سیاست و محورهای یاست خارجی از دیدگاه امام (ره) را بیان نمایم. تعریف سیاست از دیدگاه امام (ره) «سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد و تمام این مصالح جامعه را مد نظر بگیرد و اینها هدایت کند به آن چیزی که صلاحشان است» (۱) «سیاست عبارت است از اداره کشور بر اساس مصلحت دینی و دنیوی مردم» (۲) محورهای سیاست خارجی از دیدگاه امام به طور کلی می توان محورهای زیر را در زمینه سیاست خارجی از کلام و نظرات ایشان استنباط نمود: ۱- عدم اتکا به قدرتهای جهانی که در سیاست نه شرقی و نه غربی امام تجلی نموده است ۲- نفی سلطه پذیری و سلطه گری ۳- حفظ کیان و تمامیت ارضی کشور و رعایت مصالح بلند مدت نظام ۴- دعوت به ارزشهای توحیدی و مبانی اسلام ۵- دفاع از حیثیت و شرافت اسلام در مجامع بین المللی ۶- اظهار همدردی با مستضعفان جهان و دعوت از آنها به اتحاد با یکدیگر ۷- دعوت به اتحاد مسلمانان ۸- مبارزه راهبردی با رژیم اشغالگر قدس ۹- همزیستی مسالمت آمیز و برقراری عادلانه و دوستانه با کشورهای جهان و نفی انزواگرایی ۱۰- معرفی اسلام به عنوان دینی جامع، کامل و کاربردی. (۳) لازم به توضیح است که تعدادی از این محورها به کرات در کتابها، مقاله‌ها، رساله‌های دانشگاهی، مصاحبه‌ها و... بحث شده است و توضیحات مفصلی راجع به آنها داده شده است و تقریباً همگان از آنها با اطلاع اند از آنجا که در این مقاله سعی می شود از تکرار مکررات خودداری شود و به جای گفته‌ها به ناگفته‌ها پرداخته شود و مطلب حالت تکراری و خسته کننده نداشته باشد از بحث راجع به آنها خودداری می شود و به مواردی پرداخته می شود که کمتر راجع به آنها صحبت شده و غریب مانده اند. انزواگرایی یا حضوری فعال در روابط بین الملل یکی از اصولی را که حضرت امام در سیاست خارجی بر آن تاکید می کردند سیاست نه شرقی و نه غربی بود که درباره مفهوم سیاست نه شرقی و نه غربی همان طوری که قبلاً توضیح داده شد در بسیاری از کتابها و نوشته‌ها توضیح داده شده لذا از تکرار آن خودداری می کنیم فقط به آن جنبه‌ای که برداشتهای نادرست از این اصل شده است می پردازیم. برداشت نادرستی را که بسیاری از عوام از این اصل می کنند این است که با توجه به اینکه بر نظام بین الملل کفر حاکم است و بسیاری از کشورها بخصوص کشورهای پیشرفته صنعتی با دین میانه خوبی ندارند بهتر است هیچ گونه رابطه‌ای با آنها نداشته باشیم و مرزهایمان را بر تمام جنبه‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آنان ببندیم در حالی که حضرت امام هرگز چنین منظوری از این اصل نداشته اند بلکه برعکس، باید با استفاده از اصل دعوت که به عنوان اولین اصل در سیاست خارجی اسلام مطرح است با حضوری بسیار فعال و گسترده در تمام زمینه‌ها و با تمام کشورها رابطه مسالمت آمیز (نه گرگ و میش) برقرار کنیم (بجز رژیم صهیونیستی و کشورهایی که مفهوم رابطه متقابل عادلانه را درک نمی کنند) و با تقویت جنبه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حتی اقتصادی با استفاده از مبانی اسلامی بتوانیم جامعیت و برتر بودن دین اسلام و قوانین سعادت آفرین آن را به جهانیان بشناسانیم، چگونه هم می توانیم شعار صدور انقلاب را بدهیم و هم قطع رابطه را بدون رابطه با جهان چگونه و با چه وسیله‌ای می توانیم اسلام را معرفی نماییم. آیا با توسل به زور و تهاجم و جنگ می توانیم انقلاب را صادر و اسلام را معرفی کنیم یا با برقراری رابطه حتی با کشورهای غیر مسلمان و کشورهای لائیک، به تدریج و در میدان عمل می توانیم هم مصلحت اسلام را که معرفی و جهانی شدن آن است و هم منافع ملی کشورمان به عنوان ام القری را تامین نماییم. نباید اینطور فکر کنیم که هر چه را که در دیگر کشورها است بد است و مضر بلکه بایستی بدانیم که بسیاری از پیشرفتهای علمی و فنی و اقتصادی که در جهان ست برای ما نیز مفید است و بایستی بتوانیم با شیوه‌های درستی این دستاوردها را گزینش و گلچین کرده، در اختیار بگیریم، در عصری که ارتباطات بسیار گسترده و سهل شده است و با وجود شبکه‌های جهانی (اینترنت)، ماهواره‌ها و... چه بخواهیم و چه نخواهیم ارتباطات وجود خواهد داشت. حال که چاره‌ای جز ارتباط با دیگر کشورها با هر فلسفه‌ای نداریم بهتر است در اندیشه ارتباط

درست و مؤثر باشیم نه ارتباطی ناخواسته و تحمیلی، لذا این تعبیر از سخنان امام که رهبری دوری اندیش و آینده نگر بودند هرگز درست نیست و تعبیر ایشان هرگز به معنی بستن مرزها نیست و تمایل حضرت امام به دنبال کردن اهداف جهانی اسلام و انجام وظایف درست اسلامی در قبال مسلمانان و حتی غیر مسلمانان به کلی با عدم ارتباط منافات دارد امام معتقدند که نظام بین الملل همانند یک شهر است که محله های مختلف آن با هم ارتباط دارند و ما بایستی منزوی نباشیم بلکه بایستی همان گونه که پیامبر با ارسال سفیران و مبلغان رابطه برقرار می کرد، عمل کنیم و با کشورها رابطه برقرار کنیم. پاسخ قانون اساسی به ابهامات یکی دیگر از منابع و مصادر سیاست گذاری خارجی قانون اساسی است که مورد تایید و تاکید حضرت امام بوده است و مطالعه دقیق اصول مرتبط با سیاست خارجی ما را به این مطلب رهنمون می کند که جهتگیری قانون اساسی به سوی برقراری توسعه و تحکیم روابط با بازیگران بین الملل و به خصوص با کشورهای اسلامی و جهان سوم می باشد و هرگز در این سند صحبتی از قطع یا تقلیل ارتباط بجز مواردی که با اصول دینی تعارض دارد به میان نیامده است و در اصل یکصد و سی دوم قانون اساسی تصریح گردیده است روابط صلح آمیز با دولتهای غیر محارب نه فقط کشورهای مسلمان یا همسایه. (۴) قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصلها و بندهای مختلفی شیوه های برخورد و اصول روابط و سیاست خارجی دولتمردان جمهوری اسلامی ایران را در حوزه عمل ترسیم کرده است که به صورت اجمال به اشاره برخی از این اصول می پردازیم. در اصل دوم و سوم به نفی هر گونه ستمگری، ستم کشی، سلطه گری، سلطه پذیری، استقلال سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور، طرد کامل استعمار و تنظیم سیاست خارجی کشور بر اساس و معیارهای اسلام و تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان جهان و حمایت از آنها تاکید شده است. در اصل یازدهم به حکم آیه کریمه «ان هذه امتکم واحده و انا ربکم فاعبدون» دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است سیاست کلی خود را بر پایه ائتلاف و اعتماد ملل اسلامی و در اصل چهاردهم به رفتار حسنه و بر مبنای قسر و عدل اسلامی با افراد غیر مسلمان تا زمانی که بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی توطئه و اقدامی نکنند توصیه شده است. در اصل یکصد و پنجاه و دوم و سوم به دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرتهای سلطه گر و روابط صلح آمیز با دولتهای غیر محارب و نفی هر گونه قرارداد که موجب سلطه بیگانه به شئون کشور گردد اشاره شده است. در اصل یکصد و پنجاه و چهارم جمهوری اسلامی ایران سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود می داند استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می داند بنابراین ضمن خودداری کامل از هر گونه دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر از مبارزه حق طلبانه مستضعفان در برابر مستکبران در هر نقطه از جهان حمایت کند. (۵) پاسخ امام به ابهامات حضرت امام گوشه نشینی و سیاست انزعال را خلاف عقل و شرع معرفی نموده ضمن تاکید بر رابطه با همه دولتها (به جز چند کشور محدود آنهم به دلایل کاملاً منطقی) بستن مرزها به روی کشورها و قطع روابط دیپلماتیک با آنها را به معنای فنا و هلاکت و مدفون شدن کشور تلقی می کند و طرحان سیاست انزوا را مورد انتقاد قرار داده می فرماید: «این معنا که گاهی اهل غرض و جهال آن را بیان می کنند یا نمی فهمند یا غرضی دارند زیرا تا انسان جاهل یا مخالف با اصل نظام نباشد نمی تواند بگوید که یک نظام باید از دنیا منعزل باشد ما با هیچ ملتی بد نیستیم ما به حسب طبع اولیه می خواهیم با همه دولتها دوست باشیم می خواهیم که روابط حسنه با احترام متقابل نسبت به همه داشته باشیم و اگر چنانچه ما احتیاج به یک چیز داشته باشیم و آنها احتیاج به یک چیز داشته باشند تبادل کنیم مگر این که دولتهایی باشند که با ما خلاف رفتار کنند» (۶) امام همواره به روابط صلح آمیز توأم با دوستی تاکید داشته و آن را جزء ضرورت زندگی اجتماعی و سیاسی می دانستند و همواره داشتن رابطه را بر ترک آن مقدم می دانستند با این شرط که این رابطه براساس احترام متقابل باشد و منافع و مصالح طرفین رابطه مدنظر باشد نه اینکه یکجانبه باشد. با شناختی که همگان از شخصیت جامع و کامل و آینده نگر و واقع بین امام داریم از آن بزرگوار انتظاری جز این نداریم. «ما با همه ملتهای عالم می خواهیم وست باشیم با همه دولتهای عالم به حسب طبع اولی می خواهیم دوست باشیم و روابط حسنه داشته باشیم با احترام متقابل نسبت به همه رابطه داشته باشیم» (۷) از نظر امام خمینی (ره)

روابطی مردود است که موجب سلطه شود لذا در این باره می‌فرمایند: «اگر روابط تجاری با کفار موجب ترس بر حوزه اسلام شود ترک این روابط بر تمام مسلمانان واجب است» (۸) در اینجا فرقی میان استیلائی سیاسی یا فرهنگی و معنوی دشمن وجود ندارد «اگر روابط سیاسی که بین دولتهای اسلامی و دول بیگانه بسته می‌شود و برقرار می‌گردد موجب تسلط کفار بر نفوس و بلاد و اموال مسلمانان شود یا باعث اسارت سیاسی آنها گردد برقراری روابط حرام است و پیمانهایی که بسته می‌شود باطل است و بر همه مسلمین واجب است که زمامداران را راهنمایی کنند و وادارشان نمایند بر ترک روابط سیاسی اینچنینی هر چند بوسیله مبارزه منفی باشد.» (۹) وحدت مستضعفان جهان به عنوان یک ماموریت مهم در سیاست خارجی در ان امام به عنوان یک رهبر نجات بخش برای همه مستضعفین جهان چه مسلم و چه غیر مسلم و حتی چه الهیون و غیر الهیون همیشه خواستار سعادت تمام ابناء بشر بودند و نسبت به همه افراد بشر احساس مسئولیت می‌کردند و این مسئولیت پذیری جهانی الهی را چه در پیامشان به گورباچف و احساس مسئولیت در برابر نجات مردم کمونیست و چه در قطع رابطه با رژیم نژادپرست سابق افریقای جنوبی که ملتی مسلمان نبودند، و چه در برابر سایر مسلمانان بدون در نظر گرفتن رنگ، نژاد، زبان، مذهب و طبقه به وضوح می‌بینیم که مساله وحدت بین مستضعفین عالم را مهمترین و ثمربخش ترین راه برای مقابله با مستکبرین عالم مطرح می‌نمایند و اتحاد و یک صدایی و حمایت از یکدیگر را در مقابله با ظلم در سراسر جهان تنها راه رفع ظلم در جهان مظلومان می‌دانند لذا استراتژی مهمی را در این زمینه اتخاذ نموده و می‌فرمایند: «من امیدوارم که یک حزب به اسم مستضعفین در تمام دنیا به وجود بیاید و همه مستضعفین با هم در این حزب شرکت کنند و مشکلاتی را که بر سر راه مستضعفین است از میان بردارند و در مقابل مستکبرین و چپاولگران شرق و غرب قیام کنند و دیگر اجازه ندهند که مستکبرین به مستضعفین عالم ظلم کنند» (۱۰) در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز (اصل یازدهم) با استناد به آیه شریفه «ان هذه امتکم واحده و انا ربکم فاعبدون» اصل وحدت بین مسلمین را به عنوان یک فوریت در سیاست خارجی تصریح نموده، بیان می‌دارد دولت جمهوری اسلامی موظف است سیاست کلی خود را بر پایه ائتلاف و اتحاد ملت‌های اسلامی قرار دهد و کوشش کند تا وحدت سیاسی و فرهنگی جهان اسلام را تحقق بخشد. (۱۱) در تایید استراتژی وحدت آفرین امام از قول یکی از نشریات می‌خوانیم: امام خمینی در تمامی دوران مبارزات خود که در ایران انجام گرفت طرح اسلامی خود را بر دو اصل وحدت و فلسطین قرار داد و لحظه‌ای از اندیشه تحقق وحدت اسلامی و اهمیت آن غافل نماند، وحدت اسلامی را از انبان شعارها و آرزوهای ذهنی بیرون آورده و به طرح عملی جدی و حقیقی مبدل ساخت تا مسلمانان بتوانند آن را محقق سازند. امام به درستی اعتقاد داشت طرح موضوع وحدت اسلامی و فراخوان مسلمانان بدون پشتوانه محکم و تبیین اصول و مبانی آن و یا طرح اسلام به عنوان رسالت جهانی دشوار است، بنابراین تلاش مجدانه‌ای به عمل آورد تا خلل و نقص موجود را که برای مسلمانان جهت شناخت اسلام ابهاماتی به وجود آورده بود را بوسیله تالیف کتابهای مختلف و در زمینه‌های مختلف، سخنرانیها و موضع گیریهایشان، اصلاح نمایند. توصیه به دولتها و ملتها به همدلی و وحدت همانظوری که می‌دانیم در سیستم و صحنه بین المللی واحدهای تصمیم گیرنده و عمل کننده دولتها هستند و دولتها زبان گویای ملت‌هایشان می‌باشند اگر قرار باشد همه مستضعفین جهان با هم وحدت داشته باشند این امر از طریق دولتها سریعتر و سهل تر قابل دسترسی است به این دلیل لازم است دولتها با ملت‌های خود همدل و همصدا باشند تا این امر محقق شود لذا می‌بینیم بنیانگذار جمهوری اسلام ایران به خوبی به این مساله توجه داشته و آنها را به یکدلی و یک صدایی دعوت می‌کنند تا در سایه آن بتوانند بر مشکلات غلبه کرده و به دشمن اجازه سلطه ندهند. «اگر وحدت کلمه اسلامی بود و اگر دولتها و ملتها اسلام به هم پیوسته بودند معنا نداشت که قریب یک میلیارد جمعیت مسلمین زیر دست قدرتها باشند اگر این قدرت به قدرت بزرگ الهی منظم شود هیچ قدرتی بر آنها غلبه نخواهد کرد» (۱۲) «ملتها و دولتها اگر بخواهند به پیروزی و هدفهای اسلامی به تمام ابعادش که سعادت بشر است برسند باید اعتصام به حبیل الله کنند از اختلافات و تفرقه پرهیزند فرمان حق تعالی را «واعتصموا بحبل الله... جمیعا ولا تفرقوا» را اطاعت نمایند.» (۱۳) پله‌های بعد یا مرحله بعدی تحقق

وحدت بین دولتهای مستضعف با یکدیگر است تا با این اتحاد و عملکرد همراستای خود ستم مستکبرین را بر عالم رفع نمایند و در مجامع و صحنه های بین المللی با اتخاذ موضعی واحد ظالمین را عاجز کنند و خود قدرتی بزرگ را تشکیل می دهند در این مورد امام تاکید بیشتری بر وحدت بین دولتهای مسلمان می کنند و می فرمایند: «دولتهای اسلامی باید به منزله یک دولت باشند کانه یک جامعه هستند، یک پرچم دارند، یک کتاب دارند، یک پیغمبر دارند. اینها همیشه باید با هم متحد باشند با هم علاقه های همه جانبه داشته باشند و اگر چنانچه این آمال حاصل شود که بین دولتهای اسلامی از همه جهت وحدت پیدا بشود امید است که بر مشکلات خودشان غلبه کنند و قدرتی بزرگتر از قدرتهای دیگر در مقابل سایر قدرتها باشند» (۱۴) امام موفقیت استعمارگران در استعمار طبقه محروم را نتیجه تفرقه و جدایی بین مسلمانان و سران کشورهای اسلامی می داند. «روزگاری که پنجه های استعمار تا اعماق کشورهای اسلامی فرو رفته است، روزگاری که استعمار تمام نیروها و امکانات خود را در راه ایجاد تفرقه میان مسلمانان و سران کشورهای اسلامی بسیج کرده است، می کوشد تا به هر وسیله که در اختیار دارد از پابندی و عمل به تعالیم اسلام جلوگیری کند تا بدین وسیله استعمارگران با خیال راحت به هدفهای غیرانسانی، استعمار طبقه محروم نائل شوند» (۱۵) نفی ملیت گرایی و قومیت گرایی مهمترین عاملی که مسلمانان و مستضعفان عالم را در رسیدن به وحدت عمل باز می دارد ملیت گرایی و قومیت گرایی است که امام خمینی آن را نفی کرده و عاملی برای تفرقه و دشمنی مسلمانان می داند همانطور که می دانیم تاکنون جهان اسلام به خاطر همین حربه های استعماری لطمات فراوانی دیده است و چه خونها و امکاناتی که در این راه به هدر نرفته است، جنگهای فرقه ای در پاکستان و افغانستان نمونه بارزی است که متأسفانه همچنان ادامه دارد و منجر به برادرکشی و نسل کشی و عدم آرامش و امنیت در آن منطقه شده است که ریشه های استعماری دارد، تا بدین وسیله آنها را سرگرم این امور کرده و خود به راحتی بتوانند منابع آنها را غارت کرده و کارخانجات اسلحه سازی خود را پررونق تر سازند. از این قبیل است جنگ بین عرب و عجم که صدام راه انداخته و آن را اسباب تفرقه و تشنج قرار داده و جوانان هر دو کشور را که می توانستند نقش مهمی در سازندگی کشورشان داشته باشند و مردم را از وابستگی به سلطه گران نجات دهند قربانی کرده و بسیار نمونه های دیگری در الجزایر، سودان، یمن و جنگهای فرقه ای در لبنان و... (۱۶) «از مسائلی که طراحان برای ایجاد اختلاف بین مسلمین طرح و عمل استعمارگران در تبلیغ آن به پا خواسته اند قومیت و ملیت است، ملی گرایی در مقابل ملت‌های دیگر مسلمانان مساله ای است که اسلام و قرآن کریم و دستور نبی اکرم برخلاف آن است آن ملی گرایی که به دشمنی بین مسلمین و شکاف در صفوف مؤمنین منجر می شود برخلاف اسلام و مصلحت مسلمین است و از حيله های اجانب است که از اسلام و گسترش آن رنج می برند. (۱۷) از تجربیات بارز این عصر که ملی گرایی باعث تضعیف و شکست مسلمین شده می توان از ناسیونالیسم عرب که جمال عبدالناصر از آن دم می زد عنوان کرد که با این تبلیغات و با این احساسات غیرعقلانه حمایت بسیاری از کشورهای غیرعرب را نتوانست در جنگ اعراب و اسرائیل جلب نماید و همین امر منجر به شکست آنها و قدرت گرفتن اسرائیل شده است. «من مکرر عرض می کنم که این ملی گرایی اساس بدبختی مسلمین است برای این که این ملی گرایی ملت ایران را در مقابل سایر ملت‌های مسلمین قرار می دهد و ملت عراق را در مقابل دیگران (۱۸) «آن چیزی که دول اسلامی را بیچاره کرده است و از ظل قرآن کریم دارد دور می کند آن قضیه نژادبازی است. این نژاد ترک است، این نژاد ایرانی است، این نژاد عرب است، قضیه نژادبازی ارتجاعی است» (۱۹) مصلحت در سیاست خارجی از نگاه امام تعریف مصلحت چنانکه اهل لغت مصلحت را تعریف کرده اند مصلحت معنا و وزنا منفعت است (۲۰) واژه مصلحت یا اسم مکان به معنای جایگاه و مکان صلاح است که ضد آن افساد می باشد و همین طور در یک معنا مفرد مصالح است. (۲۱) ابوحامد غزالی شافعی در تعریف مصلحت آن را در پنج مورد اهم خلاصه می کند: حفظ دین، جان (نفس)، مال، عقل و نسل، برخی دیگر عرض را نیز به معیارها و موارد فوق اضافه می کنند. در تعریف دیگری مصلحت را جلب منفعت و دفع ضرر در حدودی که مقاصد شرع حفظ شود تعریف کرده اند. (۲۲) حضرت امام مصلحت و سربلندی اسلام و ملت

هر دو را همواره فراراه خود قرار داده بودند و به اشکال گوناگون و در مناسبت‌های مختلف بر آن تاکید می کردند. تمام محورهای سیاست خارجی از نظر امام مواردی هستند که تامین منافع ملی و عزت و سربلندی ایران و مصالح اسلام را به دنبال دارد نمی توان گفت که امام فقط به توسعه و معرفی مجدد اسلام می پرداختند و بس (حتی اگر اینطور هم باشد باز هیچ منافاتی با تامین منافع بلندمدت مردم ندارد) تمام اصولی که امام بر روی آن تاکید می کردند در درازمدت منافع ملی و مصالح اسلام هر دو را تامین می کرد نظیر خوداتکایی در تمام زمینه ها (عدم وابستگی به شرق و غرب)، نفی سلطه پذیری و سلطه گری، هم زیستی مسالمت آمیز و روابط توأم با احترام مقابل و... یکی از بزرگترین آموزه های بنیانگذار جمهوری اسلامی به ملت ایران و مسلمانان جهان درس عزت طلبی است و در نظر داشتن عزت در سیاست خارجی به این معنا است که در تصمیم گیریهای بین المللی به گونه ای مصلحت سنجی شود که عزت کشور و اسلام خدشه دار نشده و آن تصمیم منتهی به ذلت مسلمین نگردد. (۲۳) لذا در نظر داشتن عزت کشور و مسلمانان و رعایت اصل نه شرقی و نه غربی و حفظ استقلال کشور هیچ کدام نباید مجوزی برای غافل شدن از منافع کشور باشد و باید یک ظرفیتهای خاصی را به کاربرد و برنامه ریزی استراتژیک انجام داد و با در نظر گرفتن مصالح اهم و مهم همه اهداف را تامین کرد. امام معتقد بودند که ما باید برای پیشبرد اهداف و منافع ملت محروم ایران برنامه ریزی کنیم و مکرر این را به مسئولین نظام تذکر می دادند. (۲۴) در این راستا به اهم عملکرد امام در این رابطه می پردازیم. خنثی کردن توطئه دشمنان امام (ره) با بینش عمیق همواره به این مقوله توجه داشته و در موارد خاص به تذکر و راهنمایی به مسئولین نیز می پرداختند و به افراد ناآگاه داخلی این موارد را هشدار می دادند و نیز توطئه دشمنان را نیز خنثی می کردند زمانی که بعضی افراد زمزمه انزوگرایی را سر می دادند و می گفتند ما روابط با دیگر کشورها را می خواهیم چکار و یا زمانی که افرادی لازمه ارتباط با کشورهای دیگر را ست برداشتن از اهداف و اصول آرمانی انقلاب و اسلام می دانستند و نیز در جواب کسانی که فقط به رابطه با ملتها تاکید می کردند و رابطه با دولتها را رد می کردند می فرمایند: «برقدرتها و امریکا خیال می کردند که ایران به واسطه انقلابی که کرده است و می خواهد استقلال و آزادی را که یک مساله تازه و برخلاف رویه همه حکومتهاست به دست بیاورد، به ناچار منزوی خواهد شد وقتی که منزوی شد زندگی نمی تواند بکند دیدید که نشد و ایران روابطش با خارجها زیادتر گردید. حالا به این مطلب افتادند که ما چکار داریم به دولتها اینها همه ظالم هستند و کذا و ما باید با ملتها روابط داشته باشیم که این هم نقشه تازه و مساله بسیار خطرناک و شیطنت دقیقی است. ما باید همان گونه که در زمان صدر اسلام پیامبر سفیر به اطراف می فرستاد که روابط درست کند عمل کنیم و نمی توانیم بنشینیم و بگوییم که با دولتها چه کاری داریم. این برخلاف عقل و شرع است و ما باید با همه رابطه داشته باشیم منتها چند استثنا دارد که الان هم با آنها رابطه نداریم. (۲۵) مصلحت اهم در سیاست خارجی مصالح «ملت» یا «امت»؟ آنچه که گفته شد، چارچوبهای کلی مصلحت سنجی در سیاست خارجی بود که از بیان بنیانگذار جمهوری اسلامی، اهم این موارد را به دست آوردیم. اما نکته این است که در همه مواقع، مصلحت یابی به این سادگی میسر نیست که تنها با دانستن این چارچوبها و اصول، مصلحت اقوی را که مبتنی بر یکی از این مبانی باشد، برگزینیم و اعلام دیپلماسی کنیم. چه این که در بعضی موارد، خود همین اصول - در یک مقوله واحد - با یکدیگر تراحم پیدا می کنند. چنان که قبلا نیز گفته شد در مرحله اول در مواقع تراحم، حفظ «عزت» به عنوان یک مصلحت عالی، از ارزش بالایی برخوردار بوده و ملاک قویتری نسبت به سایر مصالح دارد. اما یک فرض و صورت دیگر نیز محتمل است و آن این که اگر در خصوص مساله ای، عزت کشور در تراحم با عزت جهان اسلام واقع شد و یا به یک بیان اگر مصالح ملت با مصالح امت تراحم پیدا کرد، در این مقام کدام از این دو بر دیگری ترجیح دارند؟ در زبان شناسی سیاسی واژه ملت برای مردم یک کشور با حدود جغرافیایی و مرزهای شناخته شده بین المللی است و مراد ما از ملت نیز همین مفهوم متعارف آن است. مفهوم «امت» نیز علاوه بر قرآن، در فلسفه اسلامی و دیدگاههای جامعه شناسانه مفاهیم مختلفی دارد. اما مقصود ما از امت، همان امت اسلامی است که فرای مرزهای جغرافیایی و اختلافات نژادی و زبانی و قومی، همگی مسلمان بوده و

فارغ از مذهب، پیرو دین اسلام هستند. اما جواب پرسشی که طرح شد بستگی به نوع اندیشه و مبنای فکری پاسخ دهنده دارد. به طور کلی به سه نظر می‌توان در این خصوص اشاره کرد: (۲۶) نظر اول در این نظر مصالح مسلمین به هیچ وجه مورد توجه نبوده و تنها مصالح کشور مدنظر است. افراطی‌ترین پیروان این نظریه، وطن پرستان (اغلب سلطنت طلب) هستند که اگر احیانا برای خالی بودن عریضه سخنی هم از اسلام بگویند، بیشتر متمایل هستند تا خدمات ایران به اسلام را بیان کرده و به رخ بکشند. برای این قافله معمولا خشایار شاه، کورش، داریوش و تاریخ ایران باستان ارزشی افزون تر از تاریخ اسلام دارد و پر واضح است که برای اینان اصولا-تراحمی میان مصالح ملت و امت پیش نمی‌آید و هر چه هست ملت است و وطن و کشور. البته باید گفت که معمولا-در شرایط حساس و در «محک تجربه» این مدعیان وطن دوستی، به راحتی دست از وطن شسته و تسلیم می‌شوند. آخرین نمونه این محک، در مساله جزایر سه گانه ایرانی و مشکل آفرینی استکبار از طریق امارات برای جمهوری اسلامی بود که عده ای از این طایفه به اصطلاح وطن پرست در یکی از نشریات خود به خاطر اغراض سیاسی به راحتی حاضر شدند این جزایر را تقدیم کرده و از اصل، ایران را غاصب! این جزایر بدانند: «جزیره ابوموسی، متعلق به امارات متحده عربی است. ایران، جزیره ابوموسی در مرکز خلیج فارس را در سال ۱۹۷۱ به تصرف درآورد و بعد از آن دو جزیره تنب بزرگ و کوچک را نیز مالک شد. (۲۷) ملی گرایان و شبه روشنفکران مذهبی نیز از آنجا که به مصالح مسلمین هیچ توجهی ندارند، داخل در همین گروه هستند تفاوت این طایفه با وطن پرستان و سلطنت طلبان، جلوه مذهبی و دینی این گروه است و درست به همین جهت از وطن پرستان به عنوان اصحاب افراطی این نظر یاد کردیم. کم رنگی و عدم تعمیق در مبانی دینی از یک سو و شدت روحیه ملی گرایی از سوی دیگر موجب شده است تا در سیاست خارجی این گروه نیز جایی برای مصالح مسلمانان باقی نماند. بروز اختلاف میان سران دولت موقت و پرچمداران نهضت اسلامی در اوایل انقلاب (به خصوص در مساله سیاست خارجی و رابطه با امریکا) دقیقا ناشی از همین تفکر و نظر بود. حضرت امام در چند مورد به این خصوصیت ملی گرایان - یعنی در نظر نداشتن مصالح مسلمین - اشاره کرد و در جایی می‌گویند: «... و ملی گرایان بی‌خبر از اسلام و مصالح مسلمین را از خود برانید که ضرر ایشان بر اسلام از ضرر جهانخواران کمتر نیست. اینان اسلام را وارونه نشان می‌دهند و راه را برای غارتگری باز می‌کنند. (۲۸) نظر دوم طرفداران این نظریه از نیروهای درون نظام بوده و نسبت به سیاست خارجی یک نگرش عملگرا (پراگماتیک) دارند. از نظر این گروه مصالح امت اسلامی محترم می‌باشد ولی مصالح کشور مقدم است. بر طبق این نظر همین که ما بتوانیم در کشور خودمان قوانین اسلامی را تحت نظر ولی فقیه پیاده کنیم، کافی است. در بعد بین الملل ما مسئول حل مشکلات کشور خودمان هستیم نه مسئول رفع معضلات همه مسلمین و البته اگر در مواردی توانستیم و برایمان مقدور بود و ضرری هم به مصالح کشورمان وارد نمی‌آمد، کشورهای دیگر مسلمان را دستگیری و یاری نموده و در مجامع بین الملل همواره (در شرایط بی‌ضرری برای کشور) مدافع آنان خواهیم بود. بنابراین در این نظریه مصالح کشور در اولویت بوده و رعایت مصالح مسلمین بیشتر در همین دلسوزی و همدردی با آنان خلاصه می‌شود. نظر سوم این نظر که در واقع باید آن را فراتر از یک نظر و تئوری، یک دکترین نامید، دکترین حضرت امام در سیاست خارجی است. با توجه به آنچه در کلام و عمل امام مشاهده می‌کنیم، ایشان گسترش نفوذ اسلام در کل جهان را به عنوان یک وظیفه و راهبرد بزرگ در سیاست خارجی در نظر داشتند و همواره مصالح اسلام و مسلمانان (مصالح امت) را بر مصالح ملت - در شرایط تراحم - اولویت می‌دادند. البته این اولویت، یک شرط مهم و اساسی دارد و آن این که اگر آن ملت و کشور به عنوان الگو و سردمدار جهان اسلامی قرار داشت و در این شرایط موجودیت و هستی این الگو - که در فرهنگ سیاسی اسلام از آن به «ام القری» تعبیر می‌شود - به خطر افتاد، مصالح ام القری استثنا بر مصالح امت اولویت دارد و نه تنها ام القری، که سایر مسلمانان و کشورهای مسلمان نیز باید مساعدت کنند تا بیرق دار امت اسلام دچار تزلزل نشده و نابود نگردد. بنابراین نظر، کشور ام القری نیز در مقابل مسائل و مشکلات جهان اسلام که به تصریح قرآن «امت واحده» هستند، مسئول بوده و باید به حل مشکلات انسان مبادرت ورزند، حضرت امام این وظیفه را به عنوان

یکی از اصول همیشگی سیاست خارجی ایران چنین بیان می‌دارند: «ما باید در ارتباط با مردم جهان و رسیدگی به مشکلات و مسائل مسلمانان و حمایت از مبارزان و گرسنگان و محرومان با تمام وجود تلاش نماییم و این را باید از اصول سیاست خارجی خود بدانیم. ما اعلام می‌کنیم که جمهوری اسلامی ایران برای همیشه حامی و پناهگاه مسلمانان آزاده جهان است و کشور ایران به عنوان یک دژ نظامی، نیاز سربازان اسلام را تامین و آنان را به مبانی عقیدتی و تربیتی اسلام و همچنین به اصول و روشهای مبارزه علیه نظامهای کفر و شرک آشنا می‌سازد. (۲۹) بنابراین کشوری مثل ایران که پیشتر از جبهه اسلام در مقابل جبهه کفر است، باید در شان یک کشور ام‌القری از نیروی دفاعی قوی برخوردار باشد و به مقدار نزلت سرپرستی و سردمداری امت اسلام، بنیه اقتصادی قوی و مستحکمی داشته باشد. نکته‌ای که در این بحث وجود دارد این است که اگر این فرض را بپذیریم که «ام‌القری» باید این چنین خصوصیتی داشته باشد و وظایف مشخصی در قبال کل امت دارا باشد و از طرفی همه امت نیز در قبال آن شکور و مسئول هستند، آنگاه این مساله مطرح می‌شود که حال، «ام‌القری» چه کشوری است و این که شما (ایران) ادعا می‌کنید ام‌القری هستید، بر چه مبنا و دلیلی این سخن را می‌گویید. همانطور که می‌دانیم امام خمینی انقلاب اسلامی را در کشور ایران رهبری و به ثمر رساند که از بسیاری جهات با انقلابهای دیگر متفاوت است یکی از تفاوت‌های مهم این انقلاب نگاه جهانی آن بخصوص مهم بودن سرنوشت همه مسلمانان جهان و توسعه اسلام در جهان از دیدگاه بنیانگذار آن بوده است. لذا امام کشور ایران را مرکزی برای توسعه و نشر اسلام و مآمن و مفر مسلمانان جهان می‌دانستند و در واقع یکبار دیگر ظنین لا اله الا الله از بام ایران برخاست و از دید حضرت امام و ملت مسلمان ایران و بسیاری از مسلمانان جهان کشور ایران امروز، ام‌القری (مادر) همه مسلمانان به شمار می‌رود و تشخیص و تعیین مصلحت در یاست خارجی با این دیدگاه در مورد ایران بسیار متفاوت خواهد شد تا اینکه صرفاً آن را کشور ایران و محدود به منافع ملت ایران قلمداد کنیم. از طرفی بسیاری از رهبران در کشورهای دیگر نیز داعیه رهبری امت اسلامی را دارند و کشور خود را ام‌القری مسلمانان می‌دانند و خود را شریک در سرنوشت دیگر مسلمانان و دلسوز به مصالح آنان می‌دانند نظیر رهبران کشور عربستان (بخصوص خاندان آل سعود که از زمان به قدرت رسیدنشان این ادعا را دارند)، صدام در عراق و ملک حسین متوفی (شاه سابق اردن و حتی سابقاً کشور پاکستان، و لذا می‌خواهیم بدانیم راه شناسایی ام‌القرای واقعی از ام‌القرای ادعایی چه بوده و در حقیقت ویژگیهای ام‌القری چه می‌باشد تا براساس آن، به تشخیص صحیح نائل آییم. ویژگیهای ام‌القری در قرآن کریم شهر مکه موصوف به صفت ام‌القری گشته و به پیامبر اکرم از جانب خداوند فرمان داده شده است تا مردم ام‌القری و اطراف آن را انداز کند (از خدا بترساند): «و کذلک اوحینا الیک قرآنا عربیا لتذکر ام‌القری و من حولها» (۳۰) در این که بیت الله الحرام و بلاد الحرام یعنی سرزمین مکه برترین مکانهای روی کره زمین است، جای هیچ تردیدی نیست و اساسا اگر سرزمین مکه از مکانهای دیگر برتر نبود خداوند خانه خود را در آنجا بنا نمی‌کرد و جهت قبله دین خاتم خود را به آن سو قرار نمی‌داد. اما برخی با استناد به همین آیه کریمه، هم اکنون ام‌القری - در مفهوم خاص سیاسی اش - را به دولت و جغرافیای سیاسی فعلی آن سرزمین تسری می‌دهند و بعضی از هموطنان نیز «اخباری گونه» نسبت به این که ایران را ام‌القرای جهان اسلام بدانیم، حساس هستند. غافل از اینکه اولاً مقصود از ام‌القری در چنین مباحث، مسئول بودن و مسئولیت داشتن یک کشور در مقابل کل امت اسلام است. ثانیاً این معنی از ام‌القری که در واقع نوعی پیش‌قراولی امت اسلام است، ویژگیها و خصوصیتی دارد و به صرف ادعا نمی‌توان یک کشور را ام‌القری نامید. از میان این خصوصیات و ویژگیها به مهمترین آنها اشاره می‌کنیم. ۱- رهبری و نظام حکومتی همچنان که قبلاً گفتیم از وظایف بزرگ حکومت اسلامی هدایت مردم به سوی سعادت حقیقی و اجرای احکام و حدود الهی می‌باشد. بنابراین بدیهی است که راهبر و حاکم این حکومت - که رهبر جهان اسلام نیز خواهد بود - می‌بایست اطلاع دقیقی از مبانی دینی و احکام شریعت داشته باشد. به همین جهت رهبری واقعی حکومت اسلامی شایسته کسی است که هم اطلاعات عمیق دینی داشته و هم بالاترین تدبیر و قوه مدیریت را دارا باشد. نظریه‌های صائب و تصمیم‌گیریهای دقیق در شرایط حساس و بحرانی جهان اسلام،

می تواند بسیار راهگشا باشد. همچنین داشتن روحیه ای «وحدت گرا» که نتیجه آن می تواند به «همگرایی اسلامی» و «وحدت امت» بینجامد و دوری جستن از اندیشه های آن می تواند به «همگرایی اسلامی» و «وحدت امت» بینجامد و دوری جستن از اندیشه های افراطی فرقه ای - مذهبی که ضد وحدت است، از خصوصیات و ویژگیهای برجسته یک رهبر نمونه کشوری است که می خواهد (یا می تواند) ام القری جهان اسلام قلمداد شود. (۳۱) حال تصور کنید در کشورهایی که ملاک حکمرانی حاکمان، لیاقت و شایستگی اسلامی نبوده و ملاکهایی چون خون و ژن و نظام موروثی برای حکومت مطرح می باشد و از دیگر سو حاکم حکمرانان آن کشور کمترین اطاعتی از اصل دین و شریعت (فارغ از نوع مذهب) ندارند؛ آیا به راستی چنین حکومتهایی می توانند حکومت اسلامی واقعی تلقی شوند؛ چه رسد به اینکه ام القری باشند. یا اگر نظام حکومتی براساس ملاکهای کشورهای غربی (مثل زور و کودتا توسط نظامیان) باشد و یا رؤسای آن حکومتها مشروعیت خود را - به تمامی - از طریق دموکراسیهای لیبرال هدایت شونده! غربی به دست آورده و در عین حال کمترین اطلاعی از دین و مسایل دینی نداشته و حتی تمامی تحصیلات خود را در کشورهای غیراسلامی و در رشته های غیردینی غرب گذرانده باشند؛ آیا چنین اشخاصی می توانند مصالح واقعی جامعه خود و مصالح امت اسلام را شناسایی کرده و مفسد آن را دفع نمایند؟ آیا به راستی چنین افرادی می توانند راهبرد وحدت اسلامی را ترسیم و همگرایی مذاهب مختلف و متنوع اسلام را موجب شده و جبهه مستحکمی در مقابل جبهه کفر به وجود آورند؟ قطعا در نزد هر صاحب خردی پاسخ به این پرسش منفی خواهد بود. بنابراین در نظر گرفتن نظام حکومتی و ساز و کار به قدرت رسیدن حاکم، یکی از معیارهای راهگشا در تشخیص حکومت مقتدر و شایسته اسلامی است و باید دید که حاکم آن کشور لیاقت، شایستگی و شانیت ریاست ام القری را دارد یا خیر؟ (۳۲) ۲- رعایت حدود و حفظ شعائر اسلامی در جامعه بدون شک جوامعی که در حفظ شعائر اسلامی به حداقل بسنده می کنند و بعضا حتی در سطح جامعه و رسانه های عمومی آن کشور فساد علنی و رفتارهای آشکار دیده می شود، شایستگی سیادت جهان اسلام که می بایست به سوی فضیلت و معنویت حرکت کند را ندارند و قطعا چنین کشورهایی نمی توانند الگوی امت برای رسیدن به فضایل اخلاقی و اجتماعی گردند. بنابراین معیار، کشوری بیشترین لیاقت و شایستگی ام القری بودن را دارد که بیشترین پایبندی به اصول دینی را داشته و این اصول را در سطح جامعه خود پیاده کرده باشد. (۳۳) ۳- شجاعت و شهامت کفرستیزی ام القرای جهان اسلام به واسطه مسئولیت سنگینی که در نجات مظلومان و محرومان و ستمدیدگان مسلمان دارد، می بایست شهامت و جسارت برخورد با مستکبران و زورگویان را داشته باشد. کشورهایی که در عمل نشان داده اند که زیر یوغ بندگی مستکبران هستند، چگونه می توانند داعیه نجات امت اسلامی را داشته باشند، بدون تردید کشورهایی که بیشترین ملامت را با دشمنان درجه یک اسلام دارند، نمی توانند و نخواهند توانست حتی برای مسلمانان دلسوزی کرده و از محرومین دردی را دوا کنند. ۴- دفاع از حدود و ثغور اسلام در مجامع بین المللی یکی از وظایف مهم ام القری اسلامی صیانت از حیثیت و هویت اسلام در جهان است. ام القری بایستی نسبت به مسائل و اعتبار و خدشه وارد شدن به اصول و مقدسات اسلام حساس بوده و در مقاطعی که دشمنان اسلام قصد ضربه زدن به اصول و مقدسات آن را دارند ساکت ننشینند و به هر وسیله ممکن از آن دفاع کنند و فرصت هر نیت پلیدی را در نطفه خفه نمایند و یا در صورت بروز آن به بهترین نحو آن را در مجامع بین المللی مطرح کرده و ریشه آن را بخشکانند. همان طوری که مشاهده کردیم در قضایای مختلفی که برای اسلام و مسلمین و قرآن کریم پیش آمد بسیاری از کشورها و رهبران آنها که داعیه رهبری امت اسلام را دارند یا سکوت کامل کرده و یا تحریک اندکی از خود نشان داده و یا به طریقی با عاملان اهانت از در سازش برآمدند نظیر قضیه فلسطین، کتاب توطئه آیات شیطانی و قتل عام مردم مسلمان بوسنی و... در حالی که در تمام عمر امام فلسطین یکی از دغدغه های اصلی ایشان بوده و هنوز هم جمهوری اسلامی ایران بزرگترین مدافع حقوق فلسطینیان در جهان است و در قضیه توطئه کتاب آیات شیطانی نیز امام با شهامت و صلابت کامل این توطئه را خنثی کرد (که جای بحث مفصلی دارد) و حکم ارتداد و اعدام سلمان رشدی را صادر کردند

و در سایر موارد نیز جمهوری اسلامی ایران همواره مدافع اسلام و مسلمانان به هر طریق ممکن بوده و هست. ۵- تلاش در جهت اشاعه احکام و فرهنگ غنی اسلام یکی دیگر از ویژگیهای ام القری تلاش برای معرفی و اشاعه احکام، قوانین، فرامین، و فرهنگ دین مبین اسلام در جهان به شیوه‌های مختلف و در مناسبت‌های مختلف می باشد که بایستی تلاش شود تا از طریق گفتگو، مفاهیم، تبلیغات، تالیف قلوب و... کامل بودن و سعادت بخش بودن آن را به جهانیان شناساند و مهمترین ابزار در این راه فرهنگ اسلامی می باشد که متأسفانه تا کنون کشورهای اسلامی عملکرد چندان رضایت بخشی در این زمینه نداشته اند و تبلیغات غربیان بر آنها اثر گذاشته به جای صدور فرهنگ اسلامی، یا آن را به کلی فراموش کرده و یا به صورت خیلی کم رنگ به آن عمل کرده اند و به جای آن فرهنگ غرب را با آغوش باز پذیرا شدند فقط در بعد از انقلاب اسلامی و رهنمودهای امام مبنی بر صدور انقلاب بوسیله فرهنگ و تبلیغات فرهنگی یکبار دیگر نام اسلام در جهان زنده شد و تمام هم ایشان همین مساله بود. در سالهای اخیر هم ریاست جمهوری اسلامی ایران در پاسخ به نظریه هانتینگتون مبنی بر برخورد تمدنها که نه تنها مورد استقبال جهانیان قرار نگرفت بلکه باعث ناخرسندی بسیاری از دانشمندان و جامعه شناسان جهانی قرار گرفت، نظریه گفتگوی تمدنها را ارائه کردند که علاوه بر اینکه فطرت‌های سالم و پاک دنیا آن را پذیرفتند سازمان ملل متحد از آن استقبال کرده و سال ۲۰۰۰ را سال گفتگوی تمدنها نامیدند و کنفرانس سران کشورها را به این مناسبت تشکیل دادند که باز هم افتخاری برای مسلمانان و ایرانیان شد که اساس و مبنای این نظریه رهنمودهای نجات بخش قرآن کریم و اسلام عزیز و امام راحل بود. ۶- دارا بودن توانمندیهای ژئوپولیتیک و راهبردی این معیار اگر چه به عنوان یک شرط مجرد چندان قابل توجه نیست اما به عنوان یک امتیاز بسیار حائز اهمیت است. کشورهایی که دارای جمعیت و نیروی انسانی اندک و مساحت ناچیزی هستند یا از اهمیت ژئوپولیتیک ضعیفی برخوردارند، خواه ناخواه قابلیت و استعداد لازم را برای سازماندهی امت اسلامی و جهان اسلام نداشته و یا حداقل می توان گفت که با مشکل مواجه خواهند شد و در مواجهه با دشمنان بسیار آسیب پذیر خواهند بود. آنچه که گفته شد مهمترین خصوصیات و ویژگیهایی است که به واسطه آنها یک کشور، استعداد و توانایی و قابلیت ام القری بودن را پیدا می کند. بنابراین می توانیم این نتیجه را بگیریم که ام القری بودن یک کشور، بستگی به تحقق این شرایط و ویژگیها دارد و لذا می تواند ثابت و همیشگی نباشد: با این توضیح که یک کشور ممکن است در یک زمان ام القری باشد و در زمانی دیگر لایق این منصب نباشد. نتیجه این که ام القری در یک نسل به نسل دیگر به ارث نمی رسد، مگر این که صفات و شرایط نیز به نسل بعدی منتقل شده و به ارث رسیده باشد و آن کشور همچنان به لحاظ معیارهایی که گفته شد برجستگی و شایستگی ام القری بودن را داشته باشد. (۳۴) با عنایت به توضیحاتی که در رابطه با ام القری بودن کشوری ارائه شد می توان این نتیجه را گرفت که از زمان پیدایش انقلاب اسلامی به رهبری امام تا کنون که چند سال از رحلت ایشان می گذرد مشخصه های ام القری به طور کامل فقط در کشور ایران وجود داشته و بس. امیدواریم که برای همیشه مدافع مظلومین و موطن امید مسلمانان باقی بماند زیرا هر فکر و ایده و مکتبی نیاز به محافظانی دارد که آن را حفظ کرده، توسعه داده تثبیت نمایند و برای این امر حتما بایستی یک پایگاه فیزیکی نیز وجود داشته باشد تا به وسیله آن برنامه توسعه و اشاعه و یاری مسلمانان و محرومین صورت گیرد که از آن پایگاه به ام القری تعبیر می شود لذا در نظر گرفتن مصالح و منافع آن پایگاه برای بقای آن الزامی است و حفظ و صیانت از ام القری عین مصلحت اسلام است با این توصیف هیچگونه تضادی بین منافع و مصالح مردم (کشور ایران) به عنوان ام القری و مصالح و منافع اسلام وجود ندارد. برای هر چه بیشتر روشن شدن موضوع باز هم از کلام امام بهره می گیریم: «روابط خارجی ما براساس حفظ آزادی، استقلال و حفظ مصالح و منافع اسلام و مسلمین است». (۳۵) امام با قاطعیت تمام حفظ مصالح و منافع مردم را از وظایف غیر قابل انکار خویش تلقی می کنند: «سیاست ما همیشه بر مبنای حفظ آزادی و استقلال و حفظ منافع مردم است که این اصل را هرگز فدای چیزی نمی کنیم». (۳۶) امام هدف از تشکیل حکومت را فقط برای تامین منافع و مصالح مردم می دانند و قبل از پیروزی انقلاب در پاسخ به سؤالی، هدف از تشکیل حکومت را اینگونه بیان می

فرمایند: «حکومت آینده هیچ تعهدی جز در برابر ملت و حفظ منافع و مصالح آنها ندارد». (۳۷) بنابراین می‌توان این نتیجه کلی را گرفت که مصلحت در سیاست خارجی اول مصلحت اسلام است بعد مصلحت مردم یا منافع ملی البته در مورد مصلحت مهم اسلام همانظوری که در مقدمه فصل بیان شد کسانی می‌توانند این مساله را درک و هضم نمایند که دیدگاه امام را براساس اسلامی و مفاهیم و اهداف اسلامی درک کنند در خارج از این چارچوب هیچگاه نمی‌توانند این اولویت را بپذیرند. مورد دیگری که به نظر می‌رسد توضیح داده شود این است که مصلحت اسلام خود در واقع مصلحت مردم می‌باشد یعنی اسلام به خودی خود نیازی به مصلحت ندارد و مکتب اسلام برای سعادت و خوشبختی انسانها برنامه تعریف کرده است در نهایت صلاح اسلام مصالح و منافع برای سعادت بشر است و امام به این وجه مستتر در مکتب اسلام توجه کرده و در تشخیص مصلحت اهداف بلندمدت را مدنظر دارند و خود را مأمور سعادت همه انسانها می‌دانند نه فقط سعادت مردم کشوری خاص مثل ایران. خشونت سیاسی در عرصه بین المللی و اندیشه صدور انقلاب همان طوری که در طول تحقیق و به مناسبتهای مختلف و با شیوه‌ها و الفاظ مختلف توضیح داده شد، مهمترین هدف امام خمینی در مبارزه با ظلم و ستم و در پیروزی رساندن انقلاب نجات اسلامی بود که توسط رژیم منحط پهلوی و با برنامه ریزیها و تبلیغات آنها قرار بود که از جامعه ایران رخت بریندد و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران از آنجا که امام به عنوان یک مسلمان رسالت خویش را تبعیت از پیامبر اسلام در توسعه و نشر تعالیم نجات بخش اسلام قرار داده بودند همواره تلاش می‌کردند که یکبار دیگر اسلام را در سراسر جهان معرفی و از نو احیا کنند. اسلامی که با تلاش دشمنان و تبلیغات استعمارگران در مدت زمان طولانی فقط اسمی از آن باقی مانده بود و مذهب و مکتب، و عملکرد آن هم در اغلب کشورها وسیله ای شده بود در خدمت استکبار و استعمار مسلمانان. هدف امام جایگزین کردن اسلام ناب محمدی به جای اسلام امریکایی بود که این هدف را تحت عنوان صدور انقلاب مطرح کردند و یکی از آرزوهای بزرگ ایشان صدور کامل انقلاب و ارزشها و قوانین اسلامی بود. در این مجال کوتاه با توجه به گسترده بودن ابعاد صدور انقلاب، بررسی صدور انقلاب از دیدگاه امام کاملاً میسر نمی‌باشد. در این بررسی سعی شده است به یکی از جنبه‌های صدور انقلاب که با اهمیت می‌باشد و شبهاتی هم در اذهان مردم به وجود آورده است و گاهی دشمنان انقلاب برای معرفی چهره‌ای بد از انقلاب و امام آن را دستاویز قرار می‌دهند و همچنین به مناسبت اینکه بحث خشونت سیاسی، گفتگوی تمدنها و مفاهیم بحث مطروحه روز جامعه ما می‌باشد پردازیم. حضرت امام شخصیتی بسیار مهربان و رئوف بود و چهره‌ای پر عطف داشت و رفت و لطافت همیشه و در همه حال در چهره و بیان ایشان هویدا بود و جاذبه‌ای خاص در رخسارشان وجود داشت، لبریز از دوستی و محبت و شفقت به مردم. هرگز مانند بسیاری از رهبران که به هنگام خشم و ناراحتی برمی‌آشفتنند و فریاد می‌زدند نبودند در بدترین حوادث با آرامش و طمأنینه صحبت می‌فرمودند لذا نشان دادن چهره‌ای خشن و مستبد از ایشان توسط دشمنان اسلام و شیطان بزرگ امریکا ظلم بزرگی در حق این رادمرد بزرگ جهان است. عملکرد و شخصیت ایشان در طول زندگی‌شان، تئوری بعضی افرادی که معتقد هستند بایستی برای معرفی و صدور انقلاب و یا احیای ارزشهای اسلامی به هر وسیله‌ای متکی شد را رد می‌کنند و هرگز توقع نداشتند به زور و اجبار دیگران را پیرو و دنباله‌رو انقلاب اسلامی کنند. همان طوری که در تثبیت نظام جمهوری اسلامی ایران با وجودی که می‌دانست هر آنچه ایشان پسندند مردم ایران نیز لیبیک می‌گویند ولی هرگز نخواست حق انتخاب را از مردم بگیرد و اراده آنان را سلب نماید، لذا می‌بینیم آن را به فراندم گذاشته و بیش از ۹۸٪ مردم با انتخاب و اختیار خود به استقرار جمهوری اسلامی رای مثبت دادند. کسی که به خود اجازه نمی‌دهد اختیار از کسانی که در قلوب آنان قرار دارد بگیرد چگونه ممکن است در سیستم جهانی برای صدور انقلاب متوسل به زور و خشونت گردد. امام اعتقاد کامل به آیه شریفه لاکراه فی دین داشته و معتقد بودند با معرفی چهره و عملکرد واقعی اسلام و قوانین آن سعی شود تا جهانیان به لحاظ قابلیت ذاتی که در اسلام وجود دارد به آن تمایل پیدا کنند. امام برای احیای ارزشهای اسلامی ابتدا حتی با رژیم شاه نیز متوسل به خشونت نشده اند ایشان ابتدا به پند و اندرز و توصیه به شاه و دولتمردانش

پرداختند و به آنها توصیه می کردند که به اصلاح سیستم پردازند و عظمت و اقتدار مردم مسلمان ایران را حفظ کنند. لذا در این بررسی گزیده هایی از فرمایشات امام در رابطه با صدور انقلاب فارغ از هر گونه اعمال زور و خشونت و از طریق راههای مشروح تحلیل می گردد. فرهنگ مهمترین وسیله انتقال پیام می توان گفت امام اولین کسی است که باب گفتگوی تمدنها و فرهنگها را گشودند و به آن ارج می نهادند و آن را مهمترین ابزار برای تفاهم و ارتباط می دانستند لذا معتقد بودند که برای صدور انقلاب بایستی کار فرهنگی کرد همانطوری که همه می دانیم هرگز کار فرهنگی نمی تواند با خشونت همراه باشد. همانطوری که می دانیم کسانی یا کشورهایی که می خواهند فرهنگشان را به دیگران تحمیل کنند از ابزارهایی استفاده می کنند که کاملاً مقابل خشونت و نهی کننده آن هستند و سعی می کنند با بهتر جلوه دادن فرهنگ و اندیشه خود و اثبات برتری فرهنگشان با استفاده از جاذبه های آن فرهنگ، دیگران را به دنبال خود بکشانند و برای این کار سعی می کنند بر قلب و روح و فکر و اندیشه افراد تسلط پیدا کنند که این امر هرگز با زور و خشونت قابل تحقق نیست. ایجاد ترس و رعب و وحشت افراد را منجر و بی میل می نماید. حضرت امام می فرمایند: «ما که می گوئیم انقلاب را می خواهیم صادر بکنیم می خواهیم این مطلب را همین معنایی که پیدا شده، همین معنویتی که پیدا شده است در ایران همین مسائلی که در ایران پیدا شده می خواهیم صادر بکنیم. ما نمی خواهیم شمشیر بکشیم و تفنگ بکشیم و حمله بکنیم ما می خواهیم انقلاب فرهنگی مان را انقلاب اسلامی مان را به همه کشورهای اسلامی صادر بکنیم و اگر این انقلاب صادر شد مشکل حل است.» (۳۸) حضرت امام معتقدند اگر اسلام آن طوری که هست و آن طوری که در قرآن و احکام اسلامی بیان شده است معرفی شود در کشورهای اسلامی بخصوص در جمهوری اسلامی پیاده شود، جایگاه خود را پیدا خواهد کرد و نیازی به توپ و تانک ندارد. «ما می گوئیم اسلام را می خواهیم صادر کنیم معنایش این نیست که ما سوار طیاره بشویم و بریزیم به ممالک دیگر یک همچو چیزی نه گفتیم و نه ما می توانیم اما اینکه می توانیم به وسیله دستگاههایی که داریم به وسیله همین صدا و سیما به وسیله مطبوعات به وسیله گروههایی که به خارج می روند اسلام اگر آن طوری که هست معرفی بشود مورد قبول همه خواهد شد آن چیزی که با ارشاد حاصل بشود قلب مردم را برمی گرداند و این کار این هنر از اسلام برمی آید و این هنر از احکام اسلام می آید نه با یک توپ و تانک بخواهد کار بکند.» (۳۹) از نظر حضرت امام هدف اصلی هدایت و اصلاح است لذا اگر هیات حاکمه به چنین اصلاح و ارشادی مبادرت ورزید هدف تحقق یافته است و تنها در صورت تخطی هیات حاکمه از ارزشها و مبانی اسلامی است که انقلاب علیه آنها را جایز می داند. امام در مورد بکاربردن خشونت و اسلحه و استفاده از زبان و منطق گفتگو و علم در خدمت به بشریت می فرمایند: «ما امیدواریم که بشر به رشدی برسد که مسلسلها را به قلم تبدیل کند. آن قدری که قلم و بیان در خدمت بشر بوده است مسلسلها نبوده است.» (۴۰) در جای دیگر باز هم در رد خشونت و اهمیت تبلیغ و دعوت درست می فرمایند: «ما که می گوئیم می خواهیم انقلابمان را صادر بکنیم می خواهیم با شمشیر باشد بلکه می خواهیم با تبلیغ باشد می خواهیم تبلیغات گسترده ای را که کمونیستها و دیگران بر ضد اسلام می کنند با تبلیغات صحیح خنثی بکنیم و بگوئیم که اسلام همه چیز دارد.» (۴۱) هدف از صدور انقلاب بیداری دولتها و ملتها «اینکه می گوئیم باید انقلاب به همه جا صادر بشود این معنای غلط را از آن برداشت نکنند که ما می خواهیم کشورگشایی کنیم. ما همه کشورهای مسلمین را از خودمان می دانیم همه کشورها باید در محل خودشان باشند ما می خواهیم این چیزی که در ایران واقع شده و خودشان از ابرقدرتها فاصله گرفتند و دست آنها را از مخازنشان کوتاه کردند این در همه ملتها و در همه دولتها بشود. آرزوی ما این است معنای صدور انقلاب ما این است که همه ملتها بیدار بشوند و خودشان را از این گرفتاری که دارند و از این تحت سلطه بودن که هستند و از اینکه همه مخازن آنها دارد به باد می رود، خودشان به نحو فقر زندگی می کنند، نجات بدهند.» (۴۲) «بارها گفته ام ما با کسی جنگ نداریم. امروز انقلاب ما صادر شده است. همه جا اسلام است و مستضعفین به اسلام چشم دوخته اند باید با تبلیغات صحیح اسلام را آنگونه که هست به دنیا معرفی نمایم وقتی ملتها اسلام را شناختند قهرا به آن روی می آورند و ما چیزی جز پیاده شدن

احکام اسلام در جهان نمی خواهیم». (۴۳) امام در بیان موضع اسلام در رد خشونت و اعتقاد ارزش اسلام به اراده و خواست انسانها می فرماید: «اسلام دیکتاتوری نیست، آن که دیکتاتور است مسلم نیست». (۴۴) حضرت امام با نصایح خود به حاکمان کشورهای اسلامی و دعوت آنها به بکاربردن گرفتن خط مشی صحیح و حاکمیت بخشیدن به احکام الهی ابتدا به انقلاب زبرین (در هیات حاکمه دول اسلامی) تاکید داشتند و در صورت عدم درایت حاکم اسلامی انقلاب را تنها راه نجات ملل مسلمان و شرطی اساسی برای تحقق ارزشهای اسلامی می دانستند. هدف امام از صدور انقلاب ابتدا بیداری و تغییر افکار و اذهان مردم بود تا از زیر بار ظلم خارج گردند. و همواره در صحبت‌هایشان به روشنگری دین اسلام می پرداختند و جامعیت دین اسلام را بیان می کردند تا از طریق بیان و ماهیت واقعی اسلام آن را به دنیا عرضه داشته و صدور انقلاب را محقق سازند. «مکتب اسلام همزمان با این که به انسان می گوید خدا را چگونه عبادت کن به او می گوید چگونه زندگی کن و روابط خود را با سایر انسانها باید چگونه تنظیم کنی و حتی جامعه اسلامی با سایر جوامع باید چگونه روابطی داشته باشد. هیچ حرکت و عملی از فرد و یا جامعه نیست که اسلام در مورد آن حکمی مقرر نکرده باشد. من امیدوارم که حکومت اسلامی در ایران تشکیل بشود و مزایایی که در حکومت اسلامی هست بر بشر روشن گردد تا بشریت بفهمد که اولاً اسلام چگونه است و روابط بین حکومتها و ملتها چه روابطی است و طرز اجرای عدالت به چه صورت است و شخص اول مملکت در زندگی با رعیت هیچ فرقی ندارد.» (۴۵) حضرت امام صدور انقلاب را یک رسالت دینی براساس سیره پیامبر (ص) می دانند: «ما که نهضت کردیم برای اسلام نهضت کردیم. نهضت برای اسلام نمی تواند محصور باشد. نهضت برای اسلام همان دنباله نهضت انبیا است. نهضت انبیا برای یک محل نبوده است. پیغمبر اکرم (ص) اهل عربستان است لکن دعوتش مال عربستان نبوده، محصور نبوده به عربستان، دعوتش مال همه عالم است» (۴۶) «امیدوارم که موفق بشوید به این که اسلام را در همه کشورهای اسلامی و حقایق اسلام را در همه دنیا پیاده کنید.» (۴۷) حج ابزاری مهم در دستیابی به اهداف سیاست خارجی اسلام بنا بر فرمانی که در آیه سوم مبارکه التوبه این گونه از طرف خداوند به نبی اکرم (ص) ابلاغ شده است «و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر ان الله بریء من المشرکین و رسوله» همچنین به ابراهیم خلیل الله (ع) خطاب می شود که مردم را به حج بخوان تا برای شهود منافع خود از همه اقشار بیایند. این منافع منافع جامعه است منافع: سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بیایند و ببینند تو که بر آنان پیغمبری عزیزترین ثمره حیات خود را در راه خدا تقدیم کردی همه ذریه آدم باید به تو اقتدا کنند ببینند که چگونه بتها را شکستی و آن چه جز خداوند بود به دور افکندی. سالها و یا شاید قرنها بود که این کنگره عظیم سیاسی - اجتماعی - عبادی که می توانست تمام اهداف مکتب اسلامی را جامه عمل بپوشاند فقط جنبه عبادی فردی پیدا کرده بود و رسالت واقعی آن که اعتقاد واقعی به خدا و دوری از هر گونه شرک و چندخدایی و تشریک مساعی و رفع مشکلات مسلمین بود به فراموشی سپرده شده بود تا اینکه یک بار دیگر خمینی بت شکن وارد مسائل دنیای اسلام شد و رسالت این روز را در اعمال و اقوال و نوشته هایش به جامعه اسلامی گوشزد کرد. امام خمینی در حج سال ۱۳۶۲ ه. ق سنت پیامبر را احیا کرد و از این کنگره بزرگ اسلامی به عنوان مهمترین ابزار سیاست خارجی و بهتر بگوییم سیاست خارجی اسلام استفاده کرد امام در این چند سال آخر عمر پربرکت در پیامهای مختلفی که به کنگره سالیانه حج فرستادند تمام جنبه هایی را که می تواند در این کنگره مطرح و از آن بهره برداری شود بیان کردند و یا بهتر بگوییم منشور حکومت اسلامی را در این پیام بیان فرمودند که در این جا به سه پیام مهم که در برگیرنده همه مسائل و مشکلات جهان اسلام و تقریباً همه جنبه های متصوره برای مراسم سیاسی و عبادی حج می باشد اشاره می کنیم. ۱- اسلام دارای فرهنگ غنی انسان ساز است که ملتها را بی گرایش به راست و چپ و بدون در نظر گرفتن رنگ و زبان و منطقه به پیش می برد و انسانها را در بعد اعتقادی و اخلاقی و عملی هدایت می کند و از گهواره تا گور به تحصیل و جستجوی دانش سوق می دهد. اسلام در بعد سیاسی، کشورها را در همه زمینه ها بدون تشبث به دروغ و خدعه و توطئه های فریبنده به اداره و تشبث حکومت سالم هدایت می کند و روابط را با کشورهای دیگری که به زیست

مسالمت آمیز و خارج از ظلم و ستمکاری متعهد هستند محکم و برادرانه می‌کند، اقتصاد را به صورتی سالم و بدون وابستگی به نفع همگان در رفاه همه مردم، با اهمیت دادن به مستمندان و ضعیفان بارور می‌کند و برای رشد بیشتر کشاورزی و صنعت و تجارت کوشش می‌نماید و در بعد نظامی به همه کسانی که صلاحیت دفاع از کشور را دارند برای مواقع اضطراری تعلیم نظامی می‌دهد و در این مواقع بسیج عمومی اختیاری و احیانا اجباری می‌کند و در حال عادی برای دفاع از مرزها و تنظیم شهرها و امنیت جاده‌ها و حفظ نظم و انتظام نیروی مؤمن ورزیده تربیت می‌کند. (۴۸) ۲- در لیبک، لیبک، نه بر همه بتها بگوئید و فریاد را بر همه طاغوتها و طاغوتچه‌ها کشید و در طواف حرم خدا که نشانه عشق به حق است دل را از دیگران تهی کنید و جان را از خوف غیرحق پاک سازید و به موازات عشق به حق از بتهای بزرگ و کوچک طاغوتها و وابستگانشان براث بجوئید و همه آزادگان جهان از آنان بری هستند و در لمس حجرالاسود بیعت با خدا بندید که به دشمنان او و رسولانش و صالحان آزادگان دشمن باشید و به اطاعت و بندگی آنان هر که باشد و هر باشد سر نهید و خوف و زبونی را از دل بزدايید که دشمنان خدا و در راس آنان شیطان بزرگ، زبونند هر چند در ابزار آدم کش و سرکوبی جنایتشان برتری داشته باشند. و در سعی بین صفا و مروه با صدق و صفا سعی در یافتن محبوب کنید که با یافتن او همه بافتهای دنیایی گسسته شود و همه شک و تردیدها فرو ریزد و همه خوف و رجاهای حیوانی زایل شود و همه دلبستگیهای مادی گسسته شود و آزادیگی‌ها شکفته گردد و قید و بند شیطان و طاغوت که بندگان خدا را به اسارت و اطاعت کشند، و در هم ریزد. و با حال شعور و عرفان به مشعرالحرام و عرفات روید و در هر موقف به اطمینان قلب بر وعده‌های حق و حکومت مستضعفان بیفزایید و با سکوت و سکون تفکر در آیات حق کنید و به فکر نجات محرومان و مستضعفان از چنگال استکبار جهانی باشید و راههای نجات را از حق در آن مواقف کریمه طلب کنید. پس به منا روید و آرزوهای حقانی را در آنجا دریابید که آن قربانی نمودن محبوبترین چیز خویش در راه محبوب مطلق است و بدانید تا از این محبوبها که بالاترینش حب نفس است و حب دنیا تابع آن است نگذیرید به محبوب مطلق نرسید و در این حال است که شیطان را رجم کنید و شیطان از شما بگریزد و رجم شیطان را در موارد مختلف با دستورهای الهی تکرار کنید که شیطان و شیطان زادگان همه گریزان شوند. و شرط همه مناسک و مواقف برای رسیدن به آرزوهای فطری و آمال انسانی اجتماع همه مسلمانان در این مراحل و مواقف وحدت کلمه تمامی طوایف مسلمین است بدون اعتنا به زبان و رنگ و قبیله و طایفه و مرز و بوم و عصبیتهای جاهلی. (۴۹) ۳- حج کانون معارف الهی است که از آن محتوای سیاست اسلام را در تمامی زوایای زندگی باید جستجو نمود. حج پیام آور ایجاد و بنای جامعه‌ای به دور از رذایل مادی و معنوی است. حج تجلی و تکرار همه صحنه‌های عشق آفرین زندگی یک انسان و یک جامعه متکامل در دنیا است و مناسک حج مناسک زندگی است و از آنجا که جامعه امت اسلامی از هر نژاد و ملتی باید ابراهیمی شود تا به خیل امت محمد پیوند خورد و یکی گردد و ید واحد شود و حج تنظیم و تمرین و تشکل این زندگی توحیدی است حج عرصه نمایش و آینه سنجش استعدادها و توان مادی و معنوی مسلمانان است. (۵۰) نتیجه گیری امام تمام تلاش خود را بکار بردند تا ابهامات و نقصهایی که در زمینه یاست خارجی کشور اسلامی و ایجاد رابطه با کشورهای دیگر متصور است را در بعد نظری و عملی برطرف نمایند. که بعد نظری اندیشه امام در زمینه سیاست خارجی در این مقاله مورد بررسی قرار گرفت. امام تلاش کردند تا دستورات سیاسی و اجتماعی اسلام را که یا بدست فراموشی سپرده شده بودند و یا امکان اجرا پیدا نکردند را احیا کنند و چهره‌ای از اسلام را به نمایش گذارند که در این چهره اسلام کاملترین دین، دقیق ترین قانون زندگی، مترقی ترین فرهنگ و تمدن و وسیله‌ای برای نجات و سعادت بشر معرفی شد. این هدف را امام به وسایل گوناگون از طریق تحریر کتابها، مقالات، سخنرانیها، موضعگیریها و احکام در همه زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی اجتماعی و حقوقی بیان کردند. تمام محورهای سیاست خارجی از نظر امام مواردی هستند که تامین منافع ملی و عزت و سربلندی ایران و مصالح اسلام را به دنبال دارد. اصولی را که امام بر آن تاکید داشتند در دراز مدت هم منافع ملی و هم مصالح اسلام را تامین می‌کرد. امام برای معرفی چهره

اسلام و نجات مردم و صدور انقلاب و تجربه های مثبت ملت ایران اعتقاد به اقدامات فرهنگی در دنیا داشتند تا از طریق آن بتوان در مردم جهان بیداری و آگاهی ایجاد کرد و توسل به خشونت و زور از نظر امام مردود بود به نظر نگارنده با وجودی که مدت فیض رسانی امام به صورت کامل و آشکار خیلی کوتاه بود ولی در همین مدت کوتاه امام رسالت خویش را انجام داده و آنچه را که می بایستی منتقل کنند منتقل شد و آنچه که بایستی روشن می شد روشن گشت. لذا امام توانست در احیای ارزشهای اسلامی توجه دادن مردم به منافع و مصالحشان موفق شود و حال بر عهده ماست که از این ارزشها و تلاشهای امام پاسداری کنیم. ان شاء الله. پی نوشتها: ۱. صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۳۹. ۲. مزینانی، محمدصادق، رسالت سیاسی حوزه ها در اندیشه امام خمینی، فصلنامه حوزه، ش ۹۵ و ۹۴، دی ماه ۱۳۷۸، ص ۷۰. ۳. برای مطالعه بیشتر اصول و محورهای سیاست خارجی ر. ک به محلوچی، محمد، جلوه های سیاست اسلامی، ژبی جا، چاپ اول، ۱۳۷۲. ۴. یزدانی، عنایت الله، انزوآگرایی یا انزوآگریزی، مجله سیاست خارجی، سال سیزدهم، ش ۲، تابستان ۱۳۷۸، ص ۳۶۳. ۵. گواهی، عبدالرحیم، مجله سیاست خارجی، سال یازدهم، ش ۲، تابستان ۱۳۷۶، ص ۵۶۲-۵۶۱. ۶. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۳۵۲. ۷. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۲۵۲. ۸. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۳۵۲. ۹. خمینی، روح الله، تحریرالوسیله، ج ۱، چاپ اول، ص ۴۸۵. ۱۰. دفتر اول، در جستجوی راه امام از کلام امام، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲، ص ۱۸۵. ۱۱. نشریه ندای القدس، سال سوم، ش ۴۷، مهر ۱۳۷۸، ص ۱. ۱۲. صحیفه نور، ج ۶، ص ۴۹. ۱۳. صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۲۲. ۱۴. صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۲۷. ۱۵. دفتر اول، پیشین. ۱۶. ر. ک به منصوری، جواد، نظری به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، انتشارات امیرکبیر، بی تا ص ۵۶-۵۱. ۱۷. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۸۱. ۱۸. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۸۱. ۱۹. صحیفه نور، ج ۱، ص ۸۹. ۲۰. تقوی، سید محمدناصر، حکومت و مصلحت، چاپ اول، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۸، ص ۱۳. ۲۱. تقوی، پیشین. ۲۲. تقوی، پیشین. ۲۳. تقوی، سیدمحمدناصر، مصلحت در سیاست خارجی، مجله سیاست خارجی، سال دوازدهم، ش ۳، پاییز ۱۳۷۷، ص ۵۸۹. ۲۴. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۳۹. ۲۵. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۷۳. ۲۶. تقوی، پیشین، ص ۵۹۳. ۲۷. نشریه راه زندگی، چاپ لس آنجلس، ش ۵۲۸. ۲۸. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۹۹. ۲۹. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۳۸. ۳۰. سوره شوری، آیه ۷. ۳۱. تقوی، پیشین، ص ۵۹۴. ۳۲. تقوی، پیشین، ص ۵۹۸. ۳۳. تقوی، پیشین، ص ۵۹۸. ۳۴. تقوی، پیشین، ص ۵۹۸. ۳۵. صحیفه نور، ج ۳، ص ۲۳۶. ۳۶. صحیفه نور، ج ۳، ص ۵۱. ۳۷. صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۷۷. ۳۸. صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۲۸۳. ۳۹. صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۲۴۳. ۴۰. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۲۸. ۴۱. صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۸۰. ۴۲. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۴۹. ۴۳. صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۰۰. ۴۴. صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۵۲. ۴۵. صحیفه نور، ج ۲۳، ص ۸۴. ۴۶. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۱۵. ۴۷. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۸۶. ۴۸. پیام امام (ره) به زائران بیت الله الحرام - ۲۵/۵/۱۳۶۴ - ۴۹. بخشی از پیام امام (ره) به زائران بیت الله الحرام ۱۶/۵/۱۳۶۶. ۵۰. بخشی از پیام امام (ره) به زائران بیت الله الحرام ۲۹/۴/۱۳۶۷.

درونگرایی و برونگرایی در سیاست خارجی از دیدگاه امام خمینی (ره)

درونگرایی و برونگرایی در سیاست خارجی از دیدگاه امام خمینی (ره) چکیده: این مقاله پس از تبیین مفاهیم واژه های: «درونگرایی» (introversionism) و «برونگرایی» (extraversionism)، به تشریح دیدگاه امام خمینی پیرامون دو «رهیافت» مذکور می پردازد. امام خمینی، استقلال در تصمیم را به عنوان بعد سیاسی، خودباوری را به عنوان جنبه فرهنگی، و خودکفایی را به عنوان بعد اقتصادی «سیاست درونگرایی سازنده» (constructive) به لحاظ اتکا به گفتمان حفظ محور، مقبول و مطلوب تلقی می نمودند؛ اما انقطاع روابط باجهان خارج یا «سیاست درونگرایی ویرانگر» (destructive) را مغایر با «عقل سیاسی» به شمار می آوردند. ایشان بر «برونگرایی رشد محور یعنی برقراری «روابط دوجانبه» (bilateralism) با کشورهای مسلمان و کافر غیر متخاصم، و نیز بر «سیاست چند جانبه گرایی» (multilateralism) مبتنی بر وحدت جهان اسلام و اتحاد ممالک مستضعف،

تأکید می کردند. «سیاست برونگرایی بسط محور سرزمینی» به معنای «مداخله جویی» (interventionism) و «توسعه طلبی سرزمینی» (territorial expansionism) از نظر ایشان، امری مطرود و غیرمقبول تلقی می شود. اما «سیاست برونگرایی بسط محور ایدئولوژیک» به معنای صدور پیام معنوی و سیاسی انقلاب اسلامی، مورد توصیه ایشان بود. تحقیق با این نتیجه به پایان می رسد که امام خمینی با اعتقاد به طولی بودن سه رویکرد مزبور، بر انجام شدن مرحله به مرحله آنها براساس قاعده وسع (توانایی)، تأکید داشتند. واژه های کلیدی: ۱. امام خمینی ۲. سیاست خارجی ۳. درونگرایی ۴. برونگرایی ۵. توسعه طلبی مقدمه یکی از ابهامات عمده نظری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، نحوه رویکرد دست - اندرکاران روابط خارجی به دو «رهیافت بظاهر متناقض» درونگرایی و برونگرایی است؛ بویژه آنکه دو واژه مزبور، از نوسان مفهومی و عملیاتی برخوردارند. «درونگرایی» با افاده معانی «انزوای سیاسی - اقتصادی ویرانگر» و «انزوا طلبی سازنده» گاه با واژه «برونگرایی» (extraversionism) که مفاهیم «بسط محوری» (self- extention) و «رشد محوری» (self - progress) یا «تعهد پویا و فعال» (active engagement) را در برمی گیرد، از نظر عملیاتی «همپوشی» و قابلیت تلفیق و سازش دارد. لذا، اصطلاحات مزبور از نظر «واژه شناسی»، دارای ابهام مفهومی اند و از نظر «عملیاتی»، از امکان امتزاج برخوردارند. درونگرایی در معنای نخست آن، به مفهوم انزوای ویرانگر است؛ بدین معنا که کشوری ضمن انقطاع روابط با جهان خارج، سعی در اعمال حاکمیت تام در درون و برون داشته باشد. چنین کشوری که در لا-ک خود فرو می خزد از نظر نظام سیاسی داخلی، متمایل به توتالیتریانیسم و از نظر روابط خارجی، دارای گرایش به مناسبات محدود و رویکرد تضییقی است. چنین رهیافتی در نهایت، مانع عمده شکوفایی اقتصادی و مقبولیت سیاسی در جامعه بین المللی می شود. (Renouvin, ۱۹۹۱, pp.۴۴۲-۴۴۴) درونگرایی در معنای دوم آن، که به مفهوم انزوای سازنده می باشد، از دوبرعد: سیاسی و اقتصادی قابل بررسی است. در بعد سیاسی هدف از اتخاذ این سیاست، ممانعت از مداخلات و دست اندازیهای قدرتهای منطقه ای و بازیگران مداخله گر بین المللی، و جلوگیری از رخنه آنان در نظام تصمیم گیری آن کشور می باشد. در بعد اقتصادی، هدف از «سیاست خود بسندگی» (autarky)، «حفاظت از کالاها، محصولات و منابع داخلی» (protectionism) برای نیل به «خودکفایی» (self-sufficiency) و جلوگیری از چپاول و مداخله اقتصادی بیگانگان است. از این رهگذر، درونگرایی سازنده موجب پویایی مغزهای ملی در عرصه فرهنگی، به حرکت در آوردن اقتصاد کشور، به فعلیت رساندن منابع بالقوه داخلی و به قابلیت بهره برداری رساندن آنها به وسیله دولت در حوزه اقتصادی می گردد تا با اتکا به منابع و نیروهای خودی، کشور درونگرا در نیل به مرحله خودکفایی و شکوفایی اقتصادی توفیق یابد. برونگرایی در معنای نخست آن، بر گفتمان رشد محور استوار است؛ بدین معنا که برقراری روابط با جهان خارج و اتخاذ «سیاست انفتاح» در بعد سیاسی و «سیاست درهای باز» (open door policy) در بعد تجاری، موجب ارتقای جایگاه آن کشور از طریق تحکیم پیوند سیاسی و حضور فعال و مؤثر آن کشور در صحنه بین المللی و معادلات جهانی می شود. حضور و مشارکت در مراکز تصمیم گیری بین المللی و همکاری و تعامل با دیگر کشورها در دهکده جهانی، موجبات نیل به اهداف ملی براساس احترام متقابل، رعایت ارزشهای انسانی و مداخله نکردن در امور داخلی دیگر کشورها را فراهم می آورد. همچنین، اتخاذ سیاست درهای باز، موجب به حداکثر رساندن تعاملات تجاری و بازرگانی با جهان خارج، افزایش مرادوات اقتصادی، اهتمام به بهره گیری از فن آوری دیگر کشورها در جهان و وابستگی متقابل می شود. برونگرایی در معنای ثانوی آن، به مفهوم «مداخله گرایی» (interventionism)، مداخله جویی یا دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر از طریق حمله نظامی، وابسته سازی، محاصره اقتصادی و تهاجم فرهنگی است که در این باره، مداخله های رسمی و غیررسمی، و مستقیم و غیرمستقیم به شیوه ها و ابزارهای: فرهنگی، نظامی و اقتصادی، در کشور مورد آماج قابل تشخیص است. حال با عنایت به ایضاح مفهومی دو واژه مزبور، تحقیق حاضر سعی دارد با بهره گیری از بیانات امام خمینی، به عنوان ایدئولوگ و معمار انقلاب در سیاست داخلی و روابط خارجی، رویکرد ایشان را در سیاست خارجی بویژه در باره

درونگرایی و برونگرایی مدافعه کند. آنچه از بررسی دیدگاههای امام راحل برمی آید، می تواند ما را به این مهم رهنمون سازد که ایشان بر درونگرایی سازنده که منجر به خودکفایی، ختم چپاولها و مداخلات خارجی، و تحکیم استقلال و حاکمیت کشور اسلامی به دور از تأثیر بیگانگان بر نظام تصمیم گیری حکومت اسلامی می شود، تأکید داشتند. به همین دلیل، ایشان درونگرایی مخرب یا ویرانگر را که منجر به قطع ارتباط با جهان خارج و فروخزیدن در لاک خود می گردد، مردود و مطرود می دانستند و آن را مغایر با «عقل سیاسی» تلقی می کردند. در باره راهبرد برونگرایی، حضرت امام بر این اعتقاد بودند که برونگرایی رشد محور که سیاست افتتاح یا گشایش و همکاری نهادینه با جهان خارج را موجب گردد و زمینه های لازم برای ترویج یا تبیین آرا، عقاید و دیدگاههای اسلامی، بیان افکار و اندیشه های استقلالی، و صدور انقلاب فرهنگی را فراهم سازد، سیاستی مطلوب و مقبول تلقی می گردد؛ در حالی که برونگرایی بسط محور در صورتی که برگسترش سرزمینی و مداخلات نابجا برای کسب مطامع دنیوی استوار باشد، سیاستی نامطلوب و مطرود محسوب می شود. اما برونگرایی بسط محور در بعد ایدئولوژیک به معنای صدور پیام معنوی انقلاب اسلامی، مورد توصیه آن حضرت بوده است. حال با توجه به رویکرد مزبور در سیاست خارجی، تحقیق حاضر، ابتدا به ایضاح مفهومی دو واژه: درونگرایی و برونگرایی اهتمام می نماید و سپس، دیدگاههای امام درباره درونگرایی سازنده، برونگرایی رشد محور و برونگرایی بسط محور ایدئولوژیک را پردازش می کند. امید آنکه تحقیق حاضر، سرفصلی برای پژوهشهای بعدی در زمینه تبیین آرا و اندیشه های امام خمینی در سیاست خارجی در سطح آکادمیهای علمی باشد. گفتار مقدماتی: مفهوم شناسی سیاستهای درونگرایی و برونگرایی به طور کلی، راهبردهای سیاست خارجی به دو طیف عمده درونگرایی و برونگرایی، تقسیم می شوند. «درونگرایی» که با راهبرد «انزواطلبی» (isolationism) همپوشی قابل توجهی دارد، بیشتر ناظر به ترجیح درون بر برون و اولویت بخشی به حفظ ساختارهای سیاسی و اقتصادی داخلی از دست اندازیهایی بیگانگان است. در این راهبرد، حفظ حاکمیت تام و تمام در داخل، منجر به انقطاع رابطه یا وابستگی زدایی از استعمارگران می شود. «برونگرایی» که بر ترجیح سیاست خارجی بر سیاست داخلی استوار است، می تواند تعاملی یا تقابلی باشد. برونگرایی تقابلی می تواند از انگیزه های توسعه طلبانه سرزمینی یا از تهاجم ایدئولوژیک و رویکرد ستیزشی به قواعد حاکم بر نظام بین الملل نشئت گرفته باشد. حال به تبیین مفاهیم این دو واژه در واژه شناسی روابط بین الملل می پردازیم. الف: مفهوم سیاست درونگرایی درونگرایی می تواند با رویکردی «انفعالی» و «محافظ کارانه»، برای «حفاظت از منابع داخلی» و حفظ وضع یا «شرایط موجود» (status quo) اعمال گردد که می توان آن را درونگرایی ویرانگر دانست؛ چرا که منجر به نوعی «ایستایی» (statics) در سیاست خارجی، تصلب، جزمگرایی و انقطاع از جهان خارج می شود. نوع دیگر با رویکردی «تدافعی» (defensive)، «اصلاحگرانه» (reformist) و «حفظ محور» (self-preservational) اتخاذ می گردد که هدف آن، نفی انقیاد و وابستگی: سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به مداخله جویان بیگانه، بازیابی هویت ملی، استقلال در تصمیم و حفظ تمامیت ارضی است. از این رو، می توان آن را درونگرایی سازنده دانست، زیرا منجر به خودکفایی و شکوفایی تواناییهای داخلی می شود. حال، شایسته است که نسبت به دو شق سیاست درونگرایی، مذاقه و پردازش بیشتری شود. ۱. درونگرایی ویرانگر دورنگرایی ویرانگر، می تواند دارای دو بعد: سیاسی و اقتصادی باشد. در بعد سیاسی، این سیاست به معنای انزواگرایی، در لاک خود فروخزیدن و اتخاذ «سیاست: انفرادی، تک رو و خودگرا» (go-it-alone policy) می باشد و در بعد اقتصادی، به معنای «خودبسندگی» (autarky) یا انزوای کامل اقتصادی است؛ که شایسته است این دو بعد بیشتر توضیح داده شود. ۱-۱. درونگرایی سیاسی ویرانگر سیاست درونگرایی تخریبگر با رویکردی انفعالی، برای حفاظت از شرایط موجود اتخاذ می گردد و بر این فرضیه مبتنی است، که اقتدار و اعمال حاکمیت تام در داخل با استقلال کامل در خارج، ارتباطی وثیق دارد. این «سیاست متصلب، سرسختانه، جزمگرا، ایستا، و خودگرا» (egotistic)، مبتنی بر «واپسگرایی» (regression)، «عقب نشینی» (withdrawal oriented)، توجه به خود، «بی توجهی به جهان اطراف» (inner

(directed)، «سکوت» (acquiescence)، «ریاضت» (austerity)، قطع رابطه با جهان خارج، «ترک سیاست تعهد آمیز» (engagement policy)، بی توجهی به بازیهای اتحاد و همکاری، صرف نظر از هرگونه تعهد خارجی نسبت به کشورهای دور دست از آن لحاظ که ارتباط نزدیکی با دفاع سرزمینی ندارد، دوری از جریانها و حوادث بین المللی، و دور ماندن از سیاست قدرت در جهان است. لذا، کشور منزوی برای حفظ حسادت آمیز استقلالی ملی، خود را در تنگنای دفاعی قرار می دهد و از ارتباط با دیگر کشورها امتناع می کند. بدین ترتیب، سیاست مزبور منجر به فرو خزیدن در لاک خود، قرار گرفتن در حاشیه نظام بین الملل و به فراموشی سپرده شدن از سوی دیگر دولتها می شود و نتیجه ای جز «خود انهدامی» (self-destruction) در بر ندارد. (Vital, ۲-۱) (Handel, ۱۹۸۱, p. ۴۴; Haas, ۱۹۵۲, p. ۴۶۹; ۱۹۷۱, p. ۱۲۰). درونگرایی اقتصادی تخریبگر سیاست خودبسندگی (اتارسی)، بر مبنای حفاظت از سرزمین و منابع آن و قطع مبادلات تجاری با جهان خارج استوار است. این سیاست، به قرار گرفتن در محاصره اقتصادی منجر می شود. از آنجا که یک کشور به تنهایی قابلیت به فعلیت رساندن منابع و معادن ارضی را ندارد و از کلیه فن آوریهای صنعتی بهره مند نیست، سیاست درونگرایی اقتصادی مزبور در نهایت منجر به تلف شدن ذخایر مملکتی می شود. با این وجود، سیاست مزبور در صورتی موفق است که کشوری از خود کفایی منابع، ایده های غنی و سرشار، فن آوری پیشرفته، توسعه اقتصادی کنترل شده، قدرت سیاسی مسلط، همگونی میان نیازهای جمعیت و منابع سرزمینی: انسجام بالای داخلی، استحکام هدف و ذخایر مادی و مالی قابل توجه برخوردار باشد. اگرچه این سیاست با هدف پرهیز از وابستگی به قدرتهای اقتصادی برتر، دفع یا کاهش وابستگی خارجی، شکست مداخله جویان اقتصادی و تضمین بقای جمعیت، نوعی «خودگرایی مقدس» (sacred egotism) شمرده می شود، اما از آنجا که اصولاً کشورهای جهان سوم از همه این امکانات بهره مند نیستند، این سیاست به دلیل ناسازواری با مقتضیات زندگی بین المللی بویژه در جهان وابستگی متقابل، با شکست روبرو شده است و در نهایت، به هرز رفتن امکانات، ذخایر و تواناییهای اقتصادی بالقوه داخلی منجر می شود. ۲. درونگرایی سازنده درونگرایی سازنده، دو بعد: مثبت و منفی دارد. در بعد مثبت، این سیاست به معنای استقلال در تصمیم و افزایش قدرت مانور و آزادی عمل است. در بعد منفی، این سیاست به معنای اعتراض به نظم موجود جهانی و نظام حاکم بر روابط بین الملل یا نهادهای بین المللی می باشد. لذا، شایسته است که سیاست درونگرایی سازنده، از دو جنبه: ایجابی و سلبی، تجزیه و تحلیل شود. ۱-۲. جنبه ایجابی درونگرایی سازنده جنبه ایجابی سیاست درونگرایی سازنده، به حداکثر رساندن گستره انتخاب یک کشور در تصمیم گیری سیاست خارجی و افزایش آزادی عمل آن در روابط بین الملل، برای مقابله با سلطه بیگانگان و جلوگیری از رخنه مداخله جویان در نظام سیاسی کشور است. سیاست مزبور، نوعی سیاست دفاعی پویا برای بازداشتن دشمنان از مداخله سیاسی - اقتصادی در کشور غیر متعهد می باشد. از این رو، اتخاذ سیاست درونگرایی سازنده را می توان در راستای مقابله با سلطه جویی قدرتهای بیگانه، طرد انقیاد و وابستگی سیاسی و بازیابی هویت از دست رفته دانست. در این معنا، از استقلال، تفسیری مضیق و محدود به عمل نمی آید، بلکه سعی می شود با تأکید بر تواناییها و امکانات ملی، از حالت «پذیرش و اخذ سیاست دیگران» (policy - taker) خارج شد و به حالت «سیاستگذاری پویا و فعال» (policy - maker) رهنمون گشت. در این باره، کشور مزبور که به درونگرایی اقلی یا درونگرایی حفظ محور با رویکردی «تدافعی» و «اصلاحگرانه» متمایل است، سعی می کند با تکیه بر ارزشهای مذهبی و ناسیونالیسم فرهنگی، منافع ملی و استقلال سیاسی - اقتصادی، خود را در مقابله با هژمونی طلبی بیگانگان بویژه در «مناطق توفانی» (tempest zones) حفظ نماید و با بهره گیری از ابزارهای مقاومت، به «دوری گزینی همسان» (equidistance)، ایجاد «توازن و تعادل منفی» (negative equilibrium) میان قدرتهای برتر، درگیر نشدن در بازیهای مداخله جویان و ردّ الحاق به پیمانهای سیاسی یا نظامی قدرتهای بزرگ اهتمام ورزد تا از این رهگذر، سیاستی خلّاق را در عرصه بین المللی به منصفه بروز برساند و جایگاه کشور غیر متعهد و استقلال طلب را در سیاست بین الملل ارتقا بخشد. در این باره، اگرچه درونگرایی با شاخصهایی از انزوا طلبی عجین

است، لیکن همکاری با جهان خارج و تعامل حداقلی با دیگر کشورها، منتفی تلقی نمی شود. (Boussetta, ۱۹۸۹, p.۲۳۸؛ Jouve, ۱۹۸۸, pp. ۱۴ et ۲۹-۳۰; Djalili, ۱۹۸۹, pp. ۷۱-۷۲) ۲-۲. جنبه سلبی درونگرایی سازنده درونگرایی سازنده، گاه به جنبه سلبی یا مقاومت منفی و اعتراض به نظم جهانی با رویکرد عدم تعهد آمیخته است. هدف، آن است که از رهگذر شورش اعتراض آمیز علیه وابستگی ساختاری دولتهای ضعیف به ابرقدرتها در نظام بین الملل، کشور غیرمتعهد بتواند جهانیان را با ندای خود آشنا کند و در محافل عمومی بین المللی، فریاد اعتراض آمیز خود را به سمع افکار عمومی بین المللی برساند. چنین «سیاست مقابله با وابستگی» (counter-dependence) که با پرخاشگری علیه مداخلات بیگانگان اعلام می شود، گاه از طریق «شرکت نکردن در سازمانهای بین المللی» (obstructionism) وردّ ورود به سیتسم مذاکره، در نهادهایی از قبیل سازمان متحد صورت می گیرد. این اقدام که موسوم به «دیپلماسی صندلی خالی» (empty chair diplomacy) می باشد، نوعی اعتراض منفی علیه نتایج تضییق آور نهادهای بین المللی تلقی می شود. سیاست مزبور از آن لحاظ که منجر به احقاق حقوق دولت خودی و رساندن ندای مظلومیت کشور متبوع به مردم جهان از طریق دیپلماسی پارلمانی یا کنفرانس می گردد، سیاستی سازنده به حساب می آید (plantey, ۱۹۹۴, p.۱۳۴) ب: مفهوم سیاست برونگرایی یا تمایل به ارجحیت بخشیدن به سیاست خارجی و تفوق آن بر سیاست داخلی، گاه جنبه رشد محور دارد؛ یعنی، سیاستی فعال، همکاری جویانه و مبتنی بر انفتاح، گشایش و افزایش تعامل با جهان خارج می باشد. و گاه این سیاست، جنبه بسط محور دارد؛ یعنی برگسترش ایدئولوژی و صدور عقاید یا بر تهاجم به سرزمین کشوری دیگر به طور قهر آمیز استوار می باشد. (Handel, ۱۹۸۱, p.۴۴) حال شایسته است که دو بعد سیاست برونگرایی، که برگفتمانهای رشد محور و بسط محور مبتنی است، بدقت بررسی شود: ۱. برونگرایی رشد محور سیاست برونگرایی رشد محور، بیشتر برگسترش روابط با دیگر کشورها از طریق اتحاد یا همکاریهای دوجانبه یا چند جانبه استوار است. این سیاست «فعال» که به ایجاد نهادهای منطقه ای و همکاریهای بین المللی براساس احترام متقابل استوار است، گاهی بر «منطقه گرایی» (regionalism) و گاه بر «کارکردگرایی» (functionalism) مبتنی می باشد. کشور اتخاذ کننده این سیاست، خواهان نوعی «تجدید نظر طلبی» (revisionnism) در قواعد نظام بین المللی بدون چالش و ستیز بانهادهای آن است. این مهم از طریق سیاستهای «اتحاد» (alliance) و «ضد اتحاد» (counter-alliance)، برای دستیابی به موازنه، حفظ استقلال عمل و تغییر وضع موجود به نفع خود، انجام می شود. اساس برونگرایی رشد محور را می توان «مذاکره» (negotiation) و «گفتگو» (dialogue) دانست. مذاکره، ممکن است «ستیزه جویانه» (conflictive) یا «همکاری جویانه» (cooperative) باشد. مذاکره ستیزه جویانه مبتنی بر تخصص و توافق نکردن دوطرف در باره موضوعات گوناگون است، ولی مذاکره همکاری جویانه در راستای جستجوی راه حل و نیل به نتیجه ای مطلوب صورت می گیرد. در مذاکره، روشهایی از قبیل: «اقناع» (persuasion)، «اغوا» (seduction)، تطمیع، «در مقابل عمل انجام شده قرار دادن» (accomplished fact) و «چانه زنی» (bargaining) وجود دارد. انحای گوناگون این سیاست را می توان «وساطت» (mediation) به عنوان تکنیکی بازدارنده از خشونت، اعزام «هیئتهای ویژه و موقت برای امری معین» (ad hoc mission)، دیپلماسی پارلمانی، کنفرانس یا چند جانبه در کنفرانس ها و سازمانهای بین المللی و مذاکرات طولانی یا ماراتون گونه دانست. (plantey, ۱۹۹۴, pp. ۱۴۳-۱۷۶) به هر حال، برونگرایی رشد محور یا به معنای داشتن رابطه با تمام کشورهای جهان براساس نفع و احترام متقابل است - که این مهم در ذات خود از مطلوبیت برخوردار می باشد - یا به معنای رویکرد همکاری جویانه یا اتحاد آمیز با کشورهایی است که مواضع هماهنگ و عقاید مشترک دارند. البته، در اتحاد، میزان همبستگی، اتحاد و وفاداری اعضا به پیمان، بیش از همکاری است؛ زیرا اتحاد براساس غیرقابل تقسیم و تفکیک بودن امنیت مجموعه ای از کشورها و ضرورت جلب همه وسایل، برای گسترش دامنه مانور و مقابله علیه خصم می باشد. البته، آنچه در سیاستهای اتحاد، مطلوب به نظر می آید، «سیاست اتحاد برابر» (equal alliance) میان مجموعه ای از کشورهای همسطح و

همسنگ است تا از طریق ائتلاف منطقه ای، فرمانطقه ای یا جهانی، اراده تأثیر خود بر جامعه جهانی را به منصفه ظهور برسانند. چنین اتحادهایی، می تواند بعد: اقتصادی، سیاسی یا ایدئولوژیک داشته باشد؛ که در مورد اخیر، می توان به اتحاد ایدئولوژیک جهان اسلام برای مقابله با قدرتهای مداخله جو و چپاولگر، و مقاومت یکپارچه و پویا در برابر فشار ابرقدرتهای سلطه جو اشاره کرد. (۲) Singer, ۱۹۷۲, p.۳۸۸. برونگرایی بسط محور برونگرایی «بسط محور» (self-extention)، به معنای تلاش یک کشور برای گسترش ایده ها و عقاید خود یا فتح سرزمینی است. لذا، برونگرایی بسط محور ایدئولوژیک که خواهان تضمین شرایط بین المللی مطلوب برای گسترش و صدور ایدئولوژی خود، تقویت جایگاه حامیان این عقیده در جهان و حمایت از مبارزات معتقدان به آیین خود می باشد، اساس مبارزه خود را بر جنگ ارزشها و انتشار عقاید و افکار خود در زیر یک سیستم منطقه ای یا نظام بین المللی استوار می کند. اما برونگرایی بسط محور سرزمینی خواهان گسترش ارضی، تحمیل اراده خود به همسایگان و رویکرد ستیزشی و قهرآمیز در مقابل همه قوا یا نیروهایی است که مانع تحقق اهداف توسعه طلبانه آن کشور می شوند. حال، این دو رویکرد در چارچوب راهبرد برونگرایی بسط محور تشریح می شوند. ۱-۲. برونگرایی بسط محور ایدئولوژیک بنیانهای سیاست برونگرایی بسط محور ایدئولوژیک، عبارتند از: گرایش دادن بشریت به عقاید خود، بیدارسازی وجدانهای عمومی، «تقسیم دوگانه (dichotomy) جهان به طرفداران و مخالفان ایدئولوژیک»، سازش ناپذیری ایدئولوژیک، جنگ روانی و تبلیغاتی علیه دشمنان ایدئولوژیک، موضع بین المللی رادیکال برای واژگون سازی قواعد سرکوبگرانه حاکم بر نظام بین الملل، «دیدگاه انقلابی» (revolutionary) در تغییر بنیادین ساختار و کارکرد سیستم بین المللی، «استراتژی رهبری جنگ ایدئولوژیک» و «مقابله دائمی با دشمنان آیین خود در جهان»، طراحی تهاجم نهادینه برای مبارزه با قواعد و نهادهای بین المللی که ساخته و پرداخته قدرتهای بزرگ تلقی می گردد، تلاش برای مخدوش کردن مشروعیت نظم حاکم بین المللی و ثبات زدایی آن، قطع روابط دیپلماتیک با متخاصمان ایدئولوژیک، تلاش برای جهانی کردن ارزشهای خود و صدور آرمانها و ایده های انقلابی خود به دیگر کشورهای جهان، حرکت تبلیغاتی برای فعال ساختن نیروهای انقلابی و رهایی بخش و حمایت از آنان در سرتاسر گیتی، سیاست آشتی ناپذیر و سرسختانه در قبال قدرتهای چپاولگر، ایجاد بحران و اعمال فشار علیه قدرتهای امپریالیستی در عرصه بین المللی و اعمال دیپلماسی دوئل با حرکتهای تهاجمی تبلیغاتی یا حملات لفظی برای تضعیف نفوذ دشمن و جهت دادن معادلات بین المللی به سوی ارتقای موقعیت خود در جهان. (۲-۲) Boussetta, ۱۹۸۹, p.۱۵۶; ۲۰۲; et Lovell, ۱۹۷۰, pp.۱۲۹-۱۳۰; Aron, ۱۹۶۲, pp.۹۴-۹۵. برونگرایی بسط محور سرزمینی برونگرایی بسط محور سرزمینی که بر استفاده از خشونت سمبلیک، مخفی یا آشکار و تأثیر قهرآمیز بر دیگر کشورها تکیه دارد، می تواند از بیرون به کشوری خاص حمله نماید تا سرزمین او را فتح کند یا از درون به اقدامات تخریبی برای سرنگونی نظام حاکم بر آن کشور دست یازد. در باره اول که تهاجم از بیرون نامیده می شود، کشوری خاص به اعمال فشار، زور آزمایی و حمله به کشوری دیگر اهتمام می نماید و به نام حفظ منافع ملی یا حیاتی، به توسعه طلبی و گسترش سرزمینی از طریق: گسیل نیروها، استفاده از زور و تهدید، اعلان جنگ و اقدامات: نظامی قهرآمیز و غافلگیرانه اقدام می کند. اما در مورد دوم که تهاجم از درون یا «فرافکنی» (projection) نامیده می شود، کشور مزبور سعی می کند به نابودی دشمن از درون و فرافکنی قدرت به خارج از مرزها از طریق: «خرابکاری» (sabotage)، «واژگون سازی» (subversion)، اقدامات تروریستی و دیگر حرکتهای ستیزشی و قهرآمیز بر مبنای منافع ژئوپولیتیک خود اهتمام کند. (Huntzinger, ۱۹۸۷, pp. ۱۷۸-۱۷۹; vital, ۱۹۶۷, p.۳۰; Indorf, ۱۹۸۵, pp. ۱۳۳-۱۴۰) گفتار اول: درونگرایی سازنده از دیدگاه امام خمینی (ره) بر مبنای گفتارها و بیانات امام خمینی، درونگرایی سازنده بر گفتمان حفظ محور استوار است، چرا که ایشان بر حفظ نظام به عنوان اهم واجبات تأکید داشتند و از این رهگذر حفاظت از تمامیت ارضی، جلوگیری از تهدیدات امنیتی و حفظ مرزهای ملی را برای تأمین استقلال سیاسی و قطع مداخلات بیگانگان، استقلال فرهنگی و خود کفایی اقتصادی، ضرور می دانستند. از این رو، امام خمینی بر درونگرایی در سه بعد:

سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، اهتمام می‌ورزیدند. الف: درونگرایی سازنده در بعد سیاسی امام خمینی معتقد بودند که درونگرایی سازنده از بعد سیاسی، منجر به استقلال و حاکمیت کشور اسلامی، رفع فشارهای سیاسی، قطع مداخلات نابجای قدرتهای سلطه‌جو در امور داخلی کشور اسلامی، نکردن رخنه بیگانگان در نظام تصمیم‌گیری سیاسی، نفی وابستگی و اتکا به قدرتهای خارجی و جهانخواران بین‌المللی ضد بشریت و ارتقای حیثیت، عزت و احترام کشور اسلامی نزد کشورهای دیگر می‌شود. لذا، انزوایی که منجر به قطع وابستگی و نفی اتکال به غیر می‌گردد از آن لحاظ که کشور اسلامی را از اسارت خارج می‌کند، امری سازنده تلقی می‌شود (امام خمینی، ج ۱۳، صص ۱۴۰-۱۴۹): «هی می‌گویند که ماها در انزوا هستیم. آن وقت که در انزوا نبودیم، چه بودیم؟ یک ملت زیر دست ضعیف بیچاره... حالا- که منزوی هستیم، چه هستیم؟ حالا- که منزوی هستیم، جوانهای ما ایستاده اند و سفارت آمریکا را گرفتند... حالا که منزوی هستیم، اینکه بازارمان سرچایش هست با عزت و احترام. هیچ کس به ما نمی‌تواند ظلم کند... حالا که منزوی هستیم، خودمانیم، مستقیم. انزوا اگر پیدا شد، انسان خودش را بهتر پیدا می‌کند... منزوی نبودن یعنی متکل بودن به غیر، یعنی اسیر بودن. منزوی هستیم؛ یعنی ارتباطمان با دیگران قطع است و ما نوکر دیگران نیستیم... ما از این انزوا نمی‌ترسیم. ما استقبال می‌کنیم یک همچو انزوایی را که ما را وادار می‌کند که خودمان به فکر خودمان بیفتیم. وقتی این انزوا نباشد، ما متکل به غیریم... ملتی که منزوی بشود، می‌تواند ترقی کند، متری می‌شود... تا منزوی نشوید، نمی‌توانید مستقل بشوید.» امام خمینی براین باور بودند که انزوای سرزمینی اهمیت چندانی ندارد، اما آنچه با اهمیت تلقی می‌گردد، منزوی شدن اسلام عزیز است؛ که در آن صورت، ملت مسلمان آسیب خواهد دید (امام خمینی، ج ۱۵، صص ۱۱۷-۱۲۰): «اگر (اسلام) این نقطه بروز مخالفت با همه قدرتها - خدای نخواست - آسیب ببیند، اسلام تا سالهای طولانی منزوی خواهد شد.» در این باره، امام راحل بر حفظ ایران به عنوان ام‌القرای جهان اسلام، برای حفظ مکتب اسلام تأکید داشتند (امام خمینی، ج ۱۶، صص ۸۹-۹۵): «اگر این جمهوری اسلامی از بین برود، اسلام آنچنان منزوی خواهد شد که تا آخر ابد، مگر در زمان حضور حضرت، نتواند سرش را بلند کند.» از سوی دیگر، امام راحل براین اعتقاد بودند که آنچه ملت مسلمان ایران باید از آن هراس داشته باشد، منزوی شدن نزد ملت‌هاست؛ و گرنه انزوا نزد دولتهای مداخله‌جو نه تنها مانعی ندارد، که مطلوب نیز تلقی می‌شود (امام خمینی، ج ۱۶، صص ۶۱-۶۲): «ما در بین دولتهای مرتجع ودولتهایی که مردم را می‌خواهند چپاول کنند، ما در بین دولتها منزوی هستیم، برای اینکه آنها هم برضد ما هستند. لکن، بین ملتها این طور نیست. ملتها باحقتند.» همچنین، امام خمینی درباره توجه ملتها به جمهوری اسلامی ایران فرمودند (امام خمینی، ج ۱۹، صص ۱۹۲-۱۹۶): «اگر مقصود این است که پیش ملتها مامزوی هستیم، خوب! همه می‌دانند که ملتها همه توجه دارند.» با عنایت به شاخصهای مزبور، امام خمینی درونگرایی مبتنی بر اتکال نکردن به قدرتهای بیگانه را امری سازنده برای دستیابی ملت مسلمان به هویت اصیل اسلامی خویش می‌دانند (امام خمینی، ج ۸، صص ۹۱-۹۳): «باید ایرانی بسازیم که بتواند بدون اتکا به آمریکا و شوروی و انگلستان، این جهانخواران بین‌المللی، استقلال: سیاسی، نظامی، فرهنگی، اقتصادی خویش را به دست گیرد و روی پای خود بایستد و هویت اصیل خویش را به جهان عرضه کند.» ب: درونگرایی سازنده در بعد فرهنگی از نظر امام خمینی، درونگرایی سازنده در بعد فرهنگی، منجر به فرهنگ استقلالی و استقلال فرهنگی می‌شود. چنین سیاستی، موجبات: نفی وابستگی فرهنگی، حفظ: شرافت انسانی، آبرو، اعتبار و حیثیت ملت اسلامی، عدم اسارت فکری، شکوفایی: افکار، اندیشه‌ها، فرهنگ و تمدن، خودباوری، بازیابی: شخصیت، هویت واقعی و قدرت معنوی ملت مسلمان، فراهم شدن وسایل ارتقای: اخلاقی، اعتقادی، علمی و هنری جوانان، نیل به ارزشهای والا و نوآوریهای روزافزون، افزایش: بیداری، آگاهی، روحیه و اراده ملل مسلمان، خروج آنان از غفلت و جهالت، احتیاج نداشتن به دانش غرب و تمدن منحط آن، و ایستادگی دراز مدت در مقابل تهاجم فرهنگی بیگانگان رافراهم می‌آورد (امام خمینی، ج ۱۳، صص ۱۴۰-۱۴۹ و ج ۲، صص ۲۲۷-۲۴۴ و ج ۲۰، صص ۲۲۷-۲۴۴). از این رو، امام خمینی فشارهای سیاسی، محاصره‌های اقتصادی و تهاجمات فرهنگی را عامل بروز خلاقیتها و بارور شدن اندیشه‌ها در کشور اسلامی می‌داند.

داند و از این رهگذر، درونگرایی مبتنی بر استقلال فکری و فرهنگی را برای شکوفایی افکار، سازنده تلقی می‌کنند (امام خمینی، ج ۹، صص ۱۸۵-۱۸۸ و ج ۱، صص ۱۸۳-۱۸۵ و ج ۱۱، صص ۱۸۹-۱۹۸)؛ که البته این مهم، نیاز به برنامه ریزی دراز مدت دارد: «ما باید در برنامه دراز مدت، فرهنگ وابسته کشورمان را به فرهنگ مستقل و خودکفا تبدیل کنیم.» (امام خمینی، ج ۱۱، صص ۱۲۱) ج: درونگرایی سازنده در بعد اقتصادی امام خمینی بر این اعتقاد بودند که درونگرایی سازنده که منجر به خودکفایی و بی‌نیازی به کشورهای چپاولگر می‌شود، امری مستحسن و نیکو به شمار می‌آید. ایستادن مملکت اسلامی روی پای خود برای برآورده ساختن نیازهایش (امام خمینی، ج ۱۳، صص ۱۴۰-۱۴۹)، موجب کوتاه کردن دست جهانخواران از ذخایر کشور اسلامی، رهایی از سلطه بیگانگان و ارتقای حیثیت و آبروی کشور اسلامی نزد جهانیان می‌شود (امام خمینی، ج ۱۶، صص ۷۴-۸۰). استفاده از امکانات خدادادی و دیگر برکات الهی، موجب تقویت منابع داخلی و به فعلیت رساندن ذخایر بالقوه و قابلیت بهره‌برداری آنها می‌شود. این مهم، علاوه بر آنکه موجب ترقی، پیشرفت و شکوفایی منابع زیر زمینی داخلی می‌گردد، وجهه کشور اسلامی را با خضوع نکردن در مقابل تهدیدها و نه‌راسیدن از محاصره اقتصادی استعمارگران چپاولگر، ارتقا می‌بخشد (امام خمینی، ج ۱۱، صص ۲۲۱-۲۲۲).

لذا، خودگردانی و خودبستگی از آن لحاظ که کشور اسلامی را به پویا کردن سیاستهای زراعی و صنعتی داخلی وادار می‌سازد، امری مطلوب و سازنده تلقی می‌شود (امام خمینی، ج ۱۲، صص ۱۱۶-۱۲۰). «امروز متفکران ملت بزرگ ما در اثر محاصره اقتصادی، مغزهای خود را به کار انداخته‌اند و نقصانهای موجود را به طور چشمگیری رفع و زیانهای ناشی از محاصره را با کوشش شبانه روزی خود به مقدار زیاد جبران نمودند.» (امام خمینی، ج ۱۴، صص ۱۵۵-۱۵۸) گفتار دوم: برونگرایی رشد محور از دیدگاه امام خمینی برونگرایی رشد محور در اندیشه امام خمینی از یک سو، بر ارتباط با جهان خارج جهت تحکیم توانمندیهای کشور اسلامی در همه سطوح سیاستگذاری و برنامه ریزی استوار است تا از رهگذر رشد و توسعه روابط سیاسی و تجاری با دیگر کشورها، شاهد شکوفایی اقتصادی و ثبات سیاسی کشور اسلامی باشیم و از سوی دیگر، بر ارتباط وثیق و اتحاد ایدئولوژیک با همه کشورهای جهان اسلام و نیز اتحاد عملیاتی با تمامی ملتها و کشورهای مستضعف و جهان سوم استوار است. از این رو، شایسته است که این رویکرد در برونگرایی رشد محور بدقت بررسی شود. الف: برونگرایی رشد محور با تأکید بر روابط متقابل با جهان خارج امام خمینی بر این اعتقاد بودند که «عقل سیاسی»، ایجاب می‌کند که یک کشور اسلامی با دیگر کشورها در ارتباط باشد تا منجر به انزوای آن و بی‌تأثیری بر مراکز تصمیم‌گیری منطقه‌ای و جهانی نگردد. در این خصوص، اولویت و ارجحیت به ارتباط با کشورهای اسلامی است؛ اگرچه روابط دوستانه با کشورهای کافر غیر متخاصم بر اساس اصل احترام متقابل و مداخله نکردن در امور داخلی یکدیگر، مطلوب تلقی می‌شود. ۱. ارتباط با کشورهای غیرمسلمان و غیرمتخاصم بر اساس آیه شریفه: «لاینها کم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم آن تبروهم و تقسطوا الیهم»، روابط صلح آمیز متقابل با کفار غیرمحارب بر اساس: نیکویی، عدالت و نفی توسعه طلبی، مجاز شمرده شده است. امام خمینی با الهام از این آیه شریفه، سیاست ارتباط با این دسته از کشورها را در صورت تحقق شروطی از قبیل: احترام متقابل، رعایت استقلال مملکت اسلامی از سوی دیگر کشورها (امام خمینی، ج ۴، صص ۴۹-۵۰)، رعایت موازین انسانی از سوی کشورهای دیگر (امام خمینی، ج ۱۹، صص ۷۲-۷۴) و مداخله نکردن در امور داخلی یکدیگر (امام خمینی، ج ۳، صص ۹۸-۹۹)، تجویز می‌نماید. از این رو، امام خمینی سیاست انفتاح و گشایش به سوی جهان خارج را امری مبتنی بر عقل و شرع و متناسب با اصول کشورداری می‌دانستند و بر آن تأکید وافر داشتند: «برنامه دولت اسلامی آن است که همه بشر به سعادت برسند و همه در کنار هم به طور سلامت و رفاه زندگی کنند. اسلام با همه کشورهای جهان هستند، می‌خواهد که دوست باشد. و دولت اسلامی با همه ملتها و با همه دولتها می‌خواهد که تفاهم و ارتباط صحیح داشته باشد؛ در صورتی که آنها متقابلاً احترام دولت اسلامی را مراعات کنند.» (امام خمینی، ج ۱۸، صص ۱۱۴) در این باره، سیاست انفتاح و ارتباط با جهان خارج از دیدگاه امام خمینی، می‌تواند منشأ اثر جدی در جهان، در راستای اتفاق و

همبستگی ملل و آسایش و سعادت بشری باشد؛ آنجا که می فرمایند: «امیدوارم جمهوری اسلامی ما که براساس اتحاد کلمه و بر مبنای پراج انقلاب اسلامی و محور رژیم طاغوتی بنا شده، در همبستگی و اتفاق ملل جهان و آسایش ابناء بشر، نقش ارزنده ای ایفا نماید.» (امام خمینی، ج ۷، ص ۱۸۴) ۲. ارتباط با کشورهای مسلمان امام خمینی بر ارتباط با کشورهای مسلمان برای تحکیم وحدت بین ملت‌های اسلامی تأکید وافر داشتند (امام خمینی، ج ۱۰، صص ۲۲۳-۲۲۶) تا از این رهگذر، قدرت معنوی اسلام در عرصه بین المللی به منصفه بروز برسد و ذخایر و منابع اسلامی شکوفا شود. از سوی دیگر، تجمعات اسلامی از قبیل حج، به عنوان کنگره بزرگ ملل مسلمان، مورد تأکید ویژه امام خمینی بود؛ چرا که این گونه اجتماعات وسیع، زمینه را برای تبادل نظر و گفتگو، فعال شدن پایگاه‌های اسلامی و همبستگی و اتفاق میان مسلمانان جهان فراهم می کند، و برائت و بیزاری آنان را از مداخله‌های قدرتهای استکباری فراگیر می گرداند (امام خمینی، ج ۱، صص ۱۵۶-۱۵۹). در این خصوص، امام خمینی نقش قابل توجهی را برای ملل اسلامی قائل بودند (امام خمینی، ج ۶، ص ۱۱۹). به اعتقاد ایشان، باید روابط بین ملیتی بر روابط بین دولتی ارجحیت و اولویت یابد (امام خمینی، ج ۱۲، ص ۳۶) تا از رهگذر همدلی ملت‌های مسلمان، حکومت‌های آنان مجبور به خضوع در مقابل اراده ملل مسلمان خویش گردند: «کوشش داشته باشید در بهتر کردن روابط با کشورهای اسلامی و در بیدار کردن دولتمردان و دعوت به وحدت، و اتحاد کنید.» (امام خمینی، ج ۲۱، صص ۱۶۹-۲۰۶) البته در این خصوص، امام خمینی اولویت و ارجحیت را به ارتباط با کشورهای اسلامی هم‌جوار و نزدیک از نظر جغرافیایی - در مقایسه با کشورهای دور دست در مناطق دیگر - می دادند؛ آنجا که می فرمودند (امام خمینی، ج ۱۶، صص ۱۵۷-۱۶۱): «و از موضع قدرت عظیم، دست پربرکت و قدرتمند خود را برای دوستی و برادری ایمانی پیش تمام مسلمین خصوصاً ملتها و دولتهای منطقه و همسایه دراز... می کنم.» ب: برونگرایی رشد محور با تأکید بر روابط چند جانبه با کشورهای اسلامی یا ممالک مستضعف یکی از محورهای مورد تأکید امام خمینی، اتحاد میان کشورهای اسلامی در چارچوب نهادهای: منطقه ای، فرامنطقه ای و بین المللی و نیز همکاری نهادینه با ممالک مستضعف بود. از نظر ایشان، اتحاد می تواند بعد ایدئولوژیک و مذهبی داشته باشد که در این رابطه، بر همپیمانی دولتهای اسلامی برای پیکار علیه امپریالیسم و استکبار، ریشه کن کردن اسرائیل و صهیونیسم و گشودن جبهه ای ثالث در جهان به گونه ای که تعادل قوای مطلوب به نفع کشورهای اسلامی برقرار شود، تأکید داشتند. از سوی دیگر امام خمینی بر این نظر بودند که اتحاد می تواند بعد انقلابی و ظلم ستیز داشته باشد. ایشان برای مبارزه با فشارهای ابرقدرتهای جهانخوار و چپاولگر، وحدت میان ملل مستضعف را توصیه می کردند؛ زیرا معتقد بودند که این سیاست چند جانبه، می تواند گامی عمده در تحکیم جایگاه سیاست عدم تعهد و تثبیت سیاست مستقل این گونه از کشورها بردارد. حال، به تشریح این دو رویکرد می پردازیم. ۱: برونگرایی مبتنی بر اتحاد ممالک اسلامی از نظر امام خمینی، تفاهم و ارتباط صحیح میان کشورهای اسلامی، می تواند گامی عمده در راستای حضور مسلمانان در عرصه‌های: تصمیم گیری بین المللی، مبارزه با ظلم و استکبار جهانی (امام خمینی، ج ۱۰، صص ۷۹-۸۰ و ج ۱، صص ۸۳-۸۵) و نشر حقایق حیاتبخش اسلام (امام خمینی، ج ۲، صص ۱۷-۲۱) تلقی شود. از این رو، امام راحل علاوه بر توصیه به دوستی و برادری جمهوری اسلامی با کشورهای منطقه و همسایه، برای ایجاد اتحادی پویا و پایا میان ممالک اسلامی تحت سازمانی هماهنگ و منسجم تأکید می کردند (امام خمینی، ج ۱، صص ۶۴-۶۶) تا از این رهگذر، بانگ «لا اله الا الله محمد رسول الله» در سراسر گیتی طنین افکند و تمدن بزرگ اسلامی به مرحله رشد، بالندگی و شکوفایی در عرصه جهانی برسد: «مسلمانان جهان با این مخازن بزرگ و وسعت کشورهاشان اگر اتحاد داشتند، آیا مثل امروز تحت سلطه دو ابرقدرت بودند؟» (امام خمینی، ج ۱۵، ص ۲۷۳) ۲. برونگرایی مبتنی بر وحدت ممالک مستضعف امام خمینی وحدت کشورهای جهان سوم و همکاری نهادینه ممالک مستضعف را برای مقابله با جهانخواران شرق و غرب، شورش علیه نظم تبعیض آمیز جهانی، سعادت تمامی بشریت، استقلال کشورهای مستضعف در تصمیم گیری و تحکیم سیاست عدم تعهد این دسته از کشورهای ضعیف مبنی بر نپیوستن به پیمانهای سیاسی نظامی قدرتهای بزرگ، امری ضرور و لازم

می‌شمرند (امام خمینی، ج ۱۲، ص ۳۵ و ج ۱۵، صص ۱۹۴-۱۹۸). در این خصوص، حضرت امام نقش محوری برای جمهوری اسلامی ایران جهت فراگیر کردن و نهادینه سازی نهضت مستضعفان علیه مستکبران قائل بودند تا از این رهگذر، همه کشورهای مستضعف به استقلال و حاکمیت کامل دست یابند: «نهضت ما ... نهضت مستضعفین سراسر جهان است؛ قبل از آنکه به منطقه ای خاص متعلق باشد.» (امام خمینی، ج ۱۰، صص ۲۲۷-۲۲۸) گفتار سوم: برونگرایی بسط محور از دیدگاه امام خمینی از نظر امام خمینی، برونگرایی بسط محور به معنای سیاستهای جاه طلبانه برای توسعه سرزمینی و بسط نفوذ و دخالت نظامی در دیگر کشورها، به هیچ وجه مطلوب نمی‌باشد. از این رو، ایشان سیاست پهلوی دوم مبنی بر ژاندارمی خلیج فارس و گسترش قهر آمیز حریم امنیتی ایران را مردود تلقی می‌کردند و معتقد بودند که صدور انقلاب، به معنای جنگ طلبی نیست. اما از نظر ایشان، برونگرایی بسط محور به معنای ماهیت گسترش یابنده فرهنگ انقلاب اسلامی و صدور ارزشهای دینی - الهی، که موجب ارتقای روحیه ظلم ستیزی، صدور معنویت گرایی و افزایش سعادت بشری می‌گردد، امری مطلوب به حساب می‌آید. در این باره، ایشان اولویت را به صدور انقلاب به کشورهای اسلامی می‌دادند، لکن در مرحله بعد بر حمایت از جنبشهای آزادیبخش و نهضت‌های رهایی بخش مستضعفان برای ترویج ایده مقابله با هژمونی قدرتهای بزرگ تأکید داشتند. الف: صدور معنویت و ایدئولوژی انقلاب اسلامی امام خمینی، انقلاب اسلامی را طلیعه تحقق اهداف و مقاصد الهی و معنوی و نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام می‌دانستند. ایشان بر این اعتقاد بودند که انفجار نور اسلام در ایران، موجب پرتو افشانی اشعه آن به اقصی نقاط گیتی، پیاده شدن احکام اسلام در جهان و ابلاغ پیام خون شهیدان مبنی بر ضرورت صدور فرهنگ معنویت انقلاب گردید. چنین دعوت عملی به اسلام، موجب روی آوردن ملت‌ها به اسلام و صدور عدالت اسلامی در اکناف جهان می‌شود (امام خمینی، ج ۲۰، صص ۱۰۹-۱۳۳ و ج ۱۸، صص ۱۳۶-۱۳۲). در این باره، حضرت امام نقش قابل توجهی را برای سفارتخانه های جمهوری اسلامی در دیگر کشورها، برای ترویج حقایق اسلام و تبیین فرهنگ استقلالی مملکت ایران قائل بودند: «صدور اسلام به این است که اخلاق اسلامی، آداب اسلامی، اعمال اسلامی، آنجا طوری باشد که مردم توجه به آن بکنند و از امور مهمه، داشتن یک نشریه در هر سفارتخانه هست ... یک نشریه اخلاقی - اسلامی و در آن درج بشود مسائلی که در ایران گذشته است ... شما باید به هر سفارتخانه ای که دارید ... آن مخارج را صرف تبلیغات بکنید ... در مقابل همه تبلیغاتی که می‌شود، از هر جور تبلیغی که می‌شود، جواب بدهید و آشنا کنید ممالک دیگر را. کشورهای دیگر را به آن چیزی که در ایران هست و آن طوری که در ایران می‌گذرد. آشنا کنید مردم را به اسلام و به نهضت اسلامی و انقلاب اسلامی ... صدور با سرنیزه، صدور نیست. صدور با زور، صدور نیست. صدور آن وقتی است که اسلام، حقایق اسلام، اخلاق اسلامی، اخلاق انسانی در اینجاها رشد پیدا بکند و شما موظف به این معنا هستید.» (امام خمینی، ج ۱۳، صص ۲۶۰-۲۶۴) در این باره، امام خمینی با الهام از حدیث جعفری: «کونوا دعاة الناس بغیرالستکم»، جوانان را به عمل به احکام اسلام دعوت می‌کردند تا از رهگذر این عملکرد، ایران اسلامی به عنوان الگوی عملی، سرمشق و نمونه برای همه کشورهای مسلمان و مستضعف مطرح گردد و با دعوت عملی، پیام معنوی انقلاب صادر شود: «یکی از وجوه صدور اسلام، شما جوانانید. شما نمونه باشید در کشورهای دیگر که شماها از جمهوری اسلامی هستید. ما امروز احتیاج به این داریم که اسلام را در هر جا تقویت کنیم و در هر جا پیاده کنیم و در مملکت خودمان اسلام را به جاهای دیگر به آن معنایی که در مملکت الآن حاصل شده است، صادر کنیم. یکی از وجه صدورش، همین شما جوانها هستید که در سایر کشورها می‌روید و جمعیت‌های زیادی به تماشای شما می‌آیند. به تماشای قدرتهای شما می‌آیند. باید طوری بکنید که این جمعیت‌های زیاد را دعوت کنید عملاً به اسلام در اعمالتان، در رفتارتان، در کردارتان؛ طوری باشد که نمونه باشید برای جمهوری اسلامی و جمهوری اسلامی با شما به جاهای دیگر هم - ان شاء الله - برود.» (امام خمینی، ج ۱۶، صص ۶۱-۶۲) ایشان بر این اعتقاد بودند که انقلاب اسلامی و معنویت آن به دیگر کشورها، از آن لحاظ سرایت می‌کند که مطابقت با مقتضای فطرت سالم انسانی دارد: «طوری بکنید که با همین عمل، بتدریج انقلاب شما صادر بشود به

آن کشوری که در آن هستید. مسائل اخلاقی، یک مسائلی است که وقتی که یک کسی مقید به آن بود و دنبالش بود، این سرایت می‌کند. و مردم به حسب طبیعتشان، بر حسب فطرتشان، فطرتها سالم است.» (امام خمینی، ج ۱۳، صص ۲۶۰-۲۶۴) ب: صدور پیام سیاسی انقلاب به مستضعفان جهان امام خمینی ضمن اعتقاد به ضرورت صدور پیام انقلاب اسلامی به جهانیان مبنی بر سیاست نه شرقی - نه غربی، تحقق استقلال سیاسی، مقابله با مداخله جویبهای قدرتهای بزرگ و مقاومت در مقابل چپاولها و سلطه جویبهای آنان (امام خمینی، ج ۱۲، صص ۱۹-۲۴ و ج ۳، صص ۵-۲۶ و ج ۱۳، صص ۱۲۳-۱۲۷)، بر حمایت از نهضتهای رهایی بخش به عنوان بازیگران نوین نظام بین الملل تأکید داشتند. از نظرایشان، صدور انقلاب به کشورهای جهان سوم و ممالک مستضعف، از یک سو نیازمند بنیانهای نظری از قبیل: ایدئولوژی جهانشمول، استبداد ستیزی، استعمار ستیزی و هژمونی ستیزی است و از سوی دیگر، نیاز به پایه های عملی و قابلیت‌هایی از قبیل: توان سازماندهی عملیاتی و شبکه سازی انقلابی، امکانات اراده، حیثیت و اعتبار، قدرت معنوی و توانایی و پویایی فرهنگی دارد. (Defarges, ۱۹۹۵, pp. ۴۳۱-۱۲۸) در این باره، امام خمینی بر شیوه‌هایی از قبیل: تدرج در بیدارسازی، استقامت و پایداری در دعوت و عزم و اراده انقلابی تأکید داشتند تا از این رهگذر، پیام استقلال طلبی و عدالتجویی انقلاب در دو بعد: بین‌ملیتی و بین‌دولتی، به جهان سوم سرایت کند (امام خمینی، ج ۱۸، صص ۱۱-۱۴ و ج ۱۷، صص ۱۷-۲۶ و ج ۱۱، صص ۲۵۸-۲۵۹) و با تحول و دگرگونی بنیادی در ساختار و کارکرد نظام بین‌الملل، قدرتهای شیطانی به انزوا کشانده شوند و دست مستکبران و زورمندان از جهان قطع گردد: «انقلاب اسلامی ایران با تأیید خداوند منان، در سطح جهان در حال گسترش است. - و ان شاء الله - با گسترش آن، قدرتهای شیطانی به انزوا کشیده خواهند شد.» (امام خمینی، ج ۱۵، صص ۲۱۱-۲۱۲) نتیجه با عنایت به تحلیل محتوای بیانات امام خمینی در باره درونگرایی و برونگرایی، می‌توان به این نتیجه نایل شد که آن حضرت نه تنها قطع رابطه با جهان خارج را منطبق با خردورزی و سزاوار با عقل سیاسی نمی‌دانستند، بلکه سیاست افتتاح یا ارتباط با جهان خارج یا برونگرایی رشد محور را، چه در بعد دو جانبه گرایی و چه در بعد چند جانبه گرایی نهادینه، تأکید و توصیه می‌کردند. با این وجود، ایشان ارتباطی را که منجر به گشوده شدن راه مداخله بیگانگان در نظام تصمیم‌گیری سیاسی و چپاول آنان در ذخایر سرشار مملکتی گردد و استیلای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ابرقدرتها را موجب شود، طرد می‌کردند همچنان و از باب حفظ حیثیت و آبروی مملکت اسلامی، حضرت امام سیاست درونگرایی سازنده را که منجر به بارور شدن مغزها، شکوفایی اقتصادی و استقلال در تصمیم‌گیری سیاسی شود، تأکید می‌کردند. از سوی دیگر، امام خمینی ضمن اعلام اینکه دولت اسلامی در صدد سلطه و مداخله در امور داخلی دیگر کشورها نیست و لشکر کشی نظامی یا برونگرایی بسط محور سرزمینی را به هیچ وجه مد نظر قرار نمی‌دهد، بر ضرورت صدور پیام: فرهنگی، معنوی و سیاسی انقلاب به کشورهای مسلمان و مستضعف یا برونگرایی بسط محور ایدئولوژیک (به معنای گسترش بخشی به ارزشهای دینی - الهی)، تأکید وافر داشتند. ایشان با تأکید بر اینکه توجه در سیاست خارجی جمهوری اسلامی باید بر تحکیم روابط بین‌ملیتی باشد، بر تلاش برای تحبیب قلوب ملتها و حمایت از نهضتهای رهایی بخش ضد استکباری، عنایت ویژه ای مبذول می‌داشتند. با این وجود، حضرت امام لازمه صدور انقلاب را حفظ ام‌القرای جهان اسلام از همه آفات و صدمات نظامی و فرهنگی می‌دانستند و با اعتقاد به اینکه اسلام حد و مرز نمی‌شناسد، انزوای واقعی را زمانی می‌دانستند که این مکتب حیاتبخش منزوی شود یا در کشوری خاص محبوس و محدود گردد. با این وجود، بررسی بیانات و دیدگاههای امام راحل، ما را به قاعده تدرج در اجرای سیاست خارجی رهنمون می‌سازد؛ بدین معنا که در وهله نخست بایستی کشور اسلامی به درونگرایی حفظ محور اهتمام نماید و پس از آنکه در حفظ کیان مملکت اسلامی توفیق یافت، بر برونگرایی رشد محور و توسعه روابط با کشورهای جهان، اعم از مسلمانان و کفار غیرمتخاصم، اهتمام نماید تا بتواند از این رهگذر، تأثیری قابل توجه بر سیاست بین‌الملل اعمال کند، و در وهله نهایه به برونگرایی بسط محور ایدئولوژیک با رعایت قاعده وسع، توجه و عنایت کند. امید آنکه امکانات، اراده و اعتبار - که سه بنیاد اتخاذ رهیافتی پویا و سیاستی واقع بین تلقی می‌شوند - به

سطحی منسجم و همنوا در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نایل آیند و دست اندرکاران سیاست خارجی در ترکیبی بهینه از درونگرایی سازنده، برونگرایی رشد محور و برونگرایی بسط محور ایدئولوژیک با رعایت قواعد تدرّج و توانایی، توفیق یابند.

کتابنامه ۱. (امام) خمینی، روح الله، صحیفه نور، ج ۱-۲۲، ۲. Aron, Raymond, *paix et guerre entre les nations*, Paris: Clamann - Lewy, ۱۹۶۲ ۳. Boussetta, Allouche, *small states and international mediation: The case of Algeria, Alger; O.P.U.*, ۱۹۸۹ ۴. Defarges, philippe Moreau, *les grands concepts de la politique internationale*, paris: Hachette, ۱۹۹۵ ۵. Djalili, Mohammad Reza, *Diplomatie islamique: strategie internationle du khomeynisme*, paris: presses Universitaires de France, ۱۹۸۹ ۶. Haas, Ernest B., «The Balance of power: prescription, concept, or propaganda», in *World Politics*, volume V, number ۱, october ۱۹۵۲, p.۴۶۹ ۷. Handel, Michael, *weak states in the international system*, London: Frank Cass and company limited, ۱۹۸۱ ۸. Huntzinger, Jacques, *Introduction aux relations internationales*, Paris: Editions du seuil, ۱۹۸۷ ۹. Indorf, Hans H., *strategies for small state survival*, Malaysia: Institute of strategic and interntional studies, ۱۹۸۵ ۱۰. Jouve, Edmond, *Le Tiers - Monde (Que - Sais - n° ۲۳۸۸)*, Paris: P.U.F, ۱۹۸۸ ۱۱. Lovell, John P. *Foreign policy in perspective: strategy, adaptation, Decision - making*, Holt, Rinehart and winston, Inc., U.S.A., ۱۹۷۰ ۱۲. Plantey, Alain, *la negociation internationale: principes et méthodes*, Paris: C.N.R.S Editions, ۱۹۹۴ ۱۳. Renouvin, Pierre et Duroselle, Jean - Baptiste, *Introduction à l'histoire des relations internationales*, Paris: Editions Armand Colin, ۱۹۹۱ ۱۴. Singer, Marshall R. *weak states in a world of powers*, New york: The free press, ۱۹۷۲ ۱۵. Vital David. *The inequality of states: A study of the small power in international Relations*, New york: Oxford University Press, ۱۹۶۷ ۱۶. Ibid, *The survival of small states*, London: Oxford University Press, ۱۹۷۱ * دانش آموخته رشته معارف اسلامی و علوم سیاسی دانشگاه امام صادق علیه السلام و عضو هیأت علمی دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه منابع مقاله: مجله پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع)، شماره ۹، دهشیری، محمد رضا؛

پیوند سیاست داخلی و سیاست خارجی در اندیشه امام خمینی

پیوند سیاست داخلی و سیاست خارجی در اندیشه امام خمینی استادیار علوم سیاسی در دانشگاه امام صادق (ع) و دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج مقدمه امام خمینی به عنوان معمار و ایدئولوگ انقلاب اسلامی، تبیین کنندو آموزه ها و راهکارهای حکومت اسلامی در دو عرصه درونی و برونی به شمار می آید. ایشان به عنوان بنیانگذار نظام متکی بر نقش حمایتگر قاطبؤ مردم از حکومت، بر پویس سیاست خارجی آن با تاکید بر گفتمان رشد محور اعتقاد داشتند چرا که سیاست داخلی و سیاست خارجی را راهکارهای متنوع در راستای نیل به هدف اصلاح طلبانه می دانستند. به عبارت دیگر، با اذعان به تكثر روش و اتحاد ارزش، نظریؤ وحدت در عین کثرت را مورد تاکید قرار می دادند. یعنی برهمکنشی روشهای درونی و برونی را موجب تحقق برآیند اعتلای اسلام در عرصؤ جهانی می دانستند. بنابراین در اندیشؤ ایشان، پیوند سیاست داخلی و سیاست خارجی به عنوان رابطه ای دو سویه بین دو متغیر وابسته در راستای متغیر مستقل نشر و احیای تعالیم حیاتبخش اسلامی در اقصی نقاط گیتی معنا و مفهوم می یافت.

یعنی تاثیر گذاری دو سطح تحلیل خرد و میانه بر یکدیگر به معنای تاثیر مختصات نظام داخلی بر نوع روابط خارجی و اثربخشی روابط میان کشورهای مسلمان و مستضعف بر مسائل داخلی در راستای سطح تحلیل کلان یعنی اصلاح ساختار و کارکرد و نظام بین الملل جهت می یابد. همانگونه که انطباق و همسویی محیط روانشناختی یعنی ذهنیت ها و ادراک ها با محیط عینی - عملیاتی در خصوص فراگیری ارزشهای جهان وطنی اسلام موجب توجه به ارزشهای انسانی - معنوی در دو سطح سیاست داخلی و سیاست خارجی می گردد. در واقع، در اندیشه امام خمینی، سیاست خارجی نه به معنای سیاست کشور اسلامی در قبال کشورهای بیگانه که به معنای سیاست بیرونی ام القری در قبال کشورهای واقع در فراسوی مرزهای نظام اسلامی است که به عنوان فراگردی واسط بین سیاست داخلی و سیاست جهانی، تاثیر پذیری و تاثیر گذاری دو جانبه در رابطه با آندو دارد. البته راهکارهای دیپلماتیک در سطح میانه بر اساس قواعد وسع و تدرج (۱) یعنی مرحله بندی نیل به هدف بر اساس توانایی شکل می گیرد و در ابعاد سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی، حقوقی و ارتباطاتی - تبلیغاتی قابل بازشناسی است که شرح آن با الهام از بیانات امام راحل در پی می آید. الف - بعد سیاسی پیوند داخلی و سیاست خارجی در بعد سیاسی، امام خمینی بر این اعتقاد بودند که تحقق نظام اسلامی متکی به حضور مردم در صحنه و آراء آنان در انتخابات موجب ترجیح روابط بین ملیتی می گردد چرا که نظام متکی بر آحاد ملت خواهان ارتباط با سایر ملت ها و یا دولتهای متکی به نقش حمایتگر ملت خویش است و در این رابطه ملت های مسلمان و مستضعف که از سنخیت و تجانس بیشتری با مردم ام القری برخوردارند حائز اولویت و ارجحیت می باشند. این مهم موجب اتخاذ سیاست جهانی بسط محور بر مبنای حکومت مسلمانان مستضعف بر سراسر گیتی می گردد به گونه ای که نظام هژمونیک سنتی بر سلطو قدرتهای استکباری بویژه امریکای امپریالیست و حامی آن اسرائیل صهیونیست و نیز شوروی سوسیال امپریالیست دچار تحولی بنیادین و عمیق گردد و توطئه های ستمگران و حيله گران تاریخ خنثی، مداخلات یکجانبه قدرتهای بزرگ در امور داخلی ملتهای مستضعف منتفی و نظمی فارغ از سلطو مداخله جویان و کفر پیشگان مستقر شود. تحقق این مهم در سطح کلان سیستمی به نوبه خود موجب افزایش ارتباط بین ملتهای غیر سلطه جو و ارتقاء سطوح همکاری و همزیستی مسالمت آمیز بین کشورهای اسلامی و ممالک جهان سوم در سطح میانه و ترویج سیستم مشارکت پذیر و متکی به وحدت ملی - با گفتمان حفظ محور در رهیافت فرد - می گردد. بنابراین اندیشه امام خمینی بر پیوند متقابل و برهمکنشی سیاست داخلی، سیاست بین المللی در بعد سیاسی استوار است. در باب تاثیر سیاست داخلی بر سیاست خارجی، امام خمینی با تاکید بر اینکه نظام اسلامی متکی به آراء ملت است تحقق انقلاب متکی به حضور آحاد و اقشار مردم در صحنه را الگوی موفق برای سایر ملت ها و ستمدیدگان می دانند و با اعتقاد به اینکه " هر چه عمل بزرگ باشد دشمنش بیشتر و بزرگتر است ("صحیفه نور، سخنرانی شماره ۹۴۴، ۱۸/۶/۱۳۶۳) می فرمایند: " پیروزی ملت مسلمان ایران بدون شک سرمشق خوبی برای سایر ملل ستمدیده جهان خصوصاً ملت های خاورمیانه خواهد بود. (صحیفه نور، ۱۵/۸/۱۳۵۷، ج ۳، صص ۲۶-۲۵)" مادامی که ملت پشتیبان مجلس و دولت و قوای مسلح هستند... هیچ قدرتی توانایی آسیب رساندن به این نظام مقدس را ندارد ("صحیفه نور، پیام شماره ۲۵۵، ۱۲/۱/۱۳۶۶) ایشان بر این اعتقاد بودند که تحقق نظام عدالتجو و مشارکت پذیر در عرصه داخلی نه تنها بر ظلم ستیزی در سطح تحلیل میانه تاثیر گذار است که بر تحقق آرمانهای ظلم ستیز و عدالتخواهانه اسلام در عرصه جهانی نیز اثربخش می باشد. حضور شما مردم عزیز و مسلمانان در صحنه است که توطئه های ستمگران و حيله گران تاریخ را خنثی می کند ("صحیفه نور، ج ۱۵، ۲۸/۳/۱۳۶۰، صص ۲۴-۲۲)" ما باید نه تنها کشورمان، بلکه تمام مردم جهان را مستقل کنیم ("صحیفه نور، ۲۵/۱۲/۱۳۶۰، ج ۱۶، ص ۸۱) همچنین سیاست خارجی مبتنی بر افزایش وحدت و ارتباط میان ملل اسلامی در سطح میانه نیز بر تحقق نظام عادلانه در سطح کلان سیستمی تاثیر گذار می باشد و می فرمایند: " اگر مسلمانان جهان از خواب برخیزند و با یاری خداوند دست اتحاد ایمانی به هم دهند هیچ قدرتی نمی تواند آنها را تهدید کند" (صحیفه نور، ۱۵/۳/۱۳۶۱، ج ۱۶، صص ۱۸۲-۱۷۹)" برنامه ما وحدت کلمه مسلمین و اتحاد ممالک اسلامی است در مقابل دول

استعمار طلب ("صحیفه نور، ۱۵/۳/۱۳۴۲، ج ۱، صص ۸۳-۸۵") اگر نزدیک به یک میلیارد جمعیت مسلمانان جهان متحد شوند شرق و غرب کاری نمی‌تواند بکند ("صحیفه نور، ۸/۱۰/۱۳۶۰، ج ۱۵، ص ۲۷۳) از دیگر سو، امام خمینی در باب تاثیر سیاست بین‌المللی بر سیاست خارجی منطقه ای چنین اذعان دارند که تحقق نظام فارغ از سلطو قدرتهای استکباری موجب برچیده شدن بنیان نظام های سلطه جو و نژادپرست چون اسرائیل در زیر سیستم منطقه ای خاورمیانه خواهد شد: "امروز روزی نیست که کسی اتکا به سرنیزه بکند، دنیا عوض شده، ملتها یکی بعد از دیگری دارند بیداری می‌شوند (" کتاب کلمات قصار، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص ۱۲۲) من همواره مصرأ خواسته ام که مسلمانان سراسر جهان متحد شوند و بر ضد دشمنانشان از جمله اسرائیل مبارزه کنند ("صحیفه نور، ۱۶/۲/۱۳۵۷، ج ۲، صص ۵۰-۴۳) همچنین ایشان بر این اعتقادند که افزایش وحدت ممالک اسلامی و ارتقا روابط بین ملل مستضعف در سطح منطقه ای موجب پایداری و ثبات نظام اسلامی می‌گردد و به عبارت دیگر گفتمان رشد محور در عرصه سیاست خارجی زمینو تحقق گفتمان حفظ محور در عرصه سیاست داخلی را فراهم خواهد آورد، لذا از نظر امام محبوس شدن انقلاب در داخل که موجبات زوال آن را فراهم می‌آورد ناشی از عدم گسترش نایره آن به سایر ممالک مسلمان و مستضعف می‌باشد. از اینرو در سایه ارتقا روابط بین‌المللی است که جمهوری اسلامی ایران می‌تواند محفوظ و پایدار باقی بماند: "اگر ما در محیطی بسته بمانیم قطعاً با شکست مواجه خواهیم شد ("صحیفه نور، ۱/۱/۱۳۵۹، ج ۱۲، صص ۲۴-۱۹) به شهادت تاریخ، هیچ قدرتی نمی‌تواند آتش قلب ملت مظلومی را که برای رسیدن به آزادی و استقلال قیام کرده است فرو نشاند (" کتاب کلمات قصار، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص ۱۲۱) ب - بعد اقتصادی پیوند بین سیاست داخلی و سیاست خارجی در بعد اقتصادی، امام خمینی، تحقق خودکفایی و سازندگی در داخل را موجب اتخاذ سیاست خارجی مبتنی بر عزت و در نهایت معرفی نظام اسلامی به عنوان الگو و قطب اقتصادی برای ممالک مستضعف می‌دانستند و در سطح تحلیل کلان سیستمی مبارزه با قدرتهای چپاولگر و نفی نظام استثمارگرانه قدرتهای استکباری را از نتایج آن بر می‌شمردند. از دیگر سو، سیاست بین‌المللی مبتنی بر نفی مداخله قدرتهای زمینخوار و نفت خوار در امور داخلی ممالک مستضعف را موجب شکوفایی اقتصادی کشورهای جهان سوم و در نهایت رشد و ترقی ام القری در بعد اقتصادی و تجاری تلقی می‌نمودند و از این رهگذر رابطو دو سویه سیاست داخلی - سیاست خارجی - سیاست جهانی را مورد تاکید قرار می‌دادند. در باب تاثیر سیاست اقتصادی خودکفا در بعد داخلی بر سیاست خارجی "خودبسندگی سازنده" و مبتنی بر رهایی از سلطو ابرقدرتها، امام خمینی می‌فرمایند: "کوشش در خودکفایی کشاورزی گامی است به سوی رهایی از سلطه ابرقدرتها ("صحیفه نور، ۵/۸/۱۳۵۸، ج ۱۰، صص ۶۲-۶۰) باید ملت ما این تحول را پیدا کند که عارش بیاید که به امریکا بگوید گندم به ما بده، یا مستشار به ما بده، خودش باید دنبال کار خودش باشد، خودش باید قیام کند و حوائج خودش را برآورد. همه اقشار ملت قیام کنند. برای رسیدن به خودکفایی و رفع حوائج خویشان ... همه قشرهای ملت باید در صدد این باشند که خودکفا باشند، محتاج نباشند ("صحیفه نور، ۱۱/۸/۱۳۵۸، ج ۱۰، صص ۱۱۴-۱۱۱) همچنین از باب تاثیرگذاری سیاست اقتصادی داخلی بر سیاست بین‌المللی، امام خمینی، هدف عمده را نفی نظام سلطو قدرتهای مستکبر بر کشورهای مستضعف می‌دانند و معتقدند در صورتی که بیداری تحقق یافته در نظام اسلامی، به سایر کشورها نیز سرایت یابد نظام عاری از سلطو اقتصادی و استثمار بیگانگان بر ذخایر ممالک اسلامی تحقق خواهد یافت. " ما می‌خواهیم این چیزی که در ایران واقع شد و این بیداری که در ایران واقع شد... این در همه ملت‌ها و در همه دولت‌ها بشود. آرزوی ما این است و معنی صدور انقلاب ما این است که همه ملت‌ها بیدار بشوند و همه دولت‌ها بیدار بشوند و خودشان را از این گرفتاری که دارند و از این تحت سلطه بودنی که هستند و از اینکه همه مخازن آنها دارد به باد می‌رود و خودشان به نحو فقر زندگی می‌کنند نجات بدهد ("صحیفه نور، ۲۸/۷/۱۳۵۹، ج ۱۳، صص ۱۲۷-۱۲۳) همچنین تاثیر سیاست خارجی استقلال طلب در بعد اقتصادی بر سطح تحلیل کلان سیستمی را موجب قطع سلطو جهانخواران در عرصه بین‌المللی می‌دانند و معتقدند در صورتی که ملت‌های مستضعف سرنوشت خود را به

دست گیرند و بر ذخایر و منابع تحت الارض خویش مسلط گردند از شکار شدن توسط گرگهای دنیا رهایی خواهند یافت": ما اگر عقل سیاسی هم داشته باشیم، باید همگی دست در دست یکدیگر گذاریم تا بتوانیم راه برویم.... حال که ما همه طعمه گرگ های دنیا هستیم و همه می خواهند ما را شکار کنند ما باید با عقل و تدبیر و قلم و حق و همه چیز با یکدیگر همکاری کنیم ("صحیفه نور، ۱۲/۱۲/۱۳۵۹، ج ۱۴، صص ۱۱۶-۱۱۴) از دیگر سو در باب تاثیر سیاست بین المللی بر سیاست خارجی، نفی سلطه قدرتهای جهانخوار بر نظام بین المللی را موجب دستیابی ملل مسلمان به حق تعیین سرنوشت می دانستند و اظهار می داشتند: "آن روز مبارک است بر ما که سلطه جهانخواران بر ملت مظلوم ما و بر سایر ملت های مستضعف شکسته شود و تمام ملت ها، سرنوشت خودشان را به دست خودشان بگیرند ("صحیفه نور، ۱/۱/۱۳۶۰، ج ۱۴، صص ۱۴۸-۱۴۶)" خوشوقتی کامل ما آن روزی است که سلطه همه استعمارگران شرق و غرب و بخصوص امریکای جهانخوار از سر مسلمانان قطع شود ("صحیفه نور، ۲۷/۱۲/۱۳۵۸، ج ۱۲، ص ۱۱) همچنین در خصوص تاثیر سیاست خارجی بر سیاست داخلی، تسلط قدرتهای بزرگ بر ذخایر تحت الارضی کشورهای ضعیف را موجب اتلاف منابع آنان و محاصره اقتصادی ام القری توسط قدرتهای استکباری را عامل توجه به استعدادهای نیروی انسانی داخلی و به فعلیت رساندن پتانسیل های بالقوه و نعمت های خدادادی آنان محسوب می داشتند. مگر تسلط امریکا بر ما غیر از این است که منابعی که ما داریم، مخازنی را که ما داریم و چیزهای زیرزمینی را که ما داریم، روی زمینی را که ما داریم، اینها سلطه پیدا کنند و ببرند ("صحیفه نور، ۱۳/۸/۱۳۵۷، ج ۲، صص ۲۸۹-۲۹۶)" وقتی که محاصره اقتصادی بشود افکار همه مردم توجه به این پیدا می کند که ما باید خوکفا باشیم ("صحیفه نور، ۲۴/۱۲/۱۳۶۰، ج ۱۶، صص ۷۴-۸۰)" همین دست دزدی از خزاین یک مملکت کوتاه شدن اسباب این می شود که... یک مملکتی خودش خودکفا بشود، خودش بتواند ارزاق خودش را اداره بکند ("صحیفه نور، ۲۳/۴/۱۳۵۸، ج ۸، صص ۱۲۴-۱۲۰)" اگر ما را محاصره اقتصادی بکنند ما فعالیت می شویم، به نفع ماست ("صحیفه نور، ۱۰/۱۰/۱۳۵۸، ج ۱۱، صص ۱۵۹-۱۵۳)" امروز متفکران ملت بزرگ ما در اثر محاصره اقتصادی، مغزهای خود را به کار انداخته اند و نقصان های موجود را به طور چشمگیری رفع و زیان های ناشی از محاصره را با کوشش شبانه روزی خود به مقدار زیاد جبران نمودند ("صحیفه نور، ۱۲/۱/۱۳۶۰، ج ۱۴، صص ۱۵۸-۱۵۵)" ما در شرایط جنگ و محاصره توانسته ایم آن همه هنرآفرینی و اختراعات و پیشرفت ها داشته باشیم ("صحیفه نور، ۲۹/۴/۱۳۶۷، ج ۲۰، صص ۲۴۴-۲۲۷) ج - پیوند سیاست داخلی و سیاست خارجی در بعد نظامی امام خمینی بر این اعتقاد بودند که بسیج عمومی نیروهای داخلی بر مبنای جانباختگی و شهادت طلبی موجب ارتقاء روحی ملی و افزایش جایگاه قدرتمند ام القری در جهان اسلام می گردد و این مهم موجبات ایجاد خوف و رعب و وحشت در دل دشمنان جهانی را فراهم خواهد آورد و با اقتدار مستضعفان در سراسر گیتی، توان مقابله نیروهای مسلمان و انقلابی در سطح میانه نیز ارتقاء خواهد یافت و در این رهگذر افزایش کارآیی استراتژی بازدارندگی مردمی و نهایتاً بقای کیان مملکت اسلامی و آسیب ناپذیری امنیتی آن را موجب خواهد شد. در باب تاثیر سیاست داخلی بر سیاست خارجی، شرکت نیروهای ارتش بیست میلیونی در دفاع مقدس را عاملی عمده در قطع شر جهانخواران و تجاوزگران قلمداد می نمودند و می فرمودند: "امید آن است که با شرکت فعال قشرهای معظم و شور و شغفی که در جوانان عزیز از برکت اسلام مشاهده می شود ارتش بیست میلیونی که نگهبان جمهوری اسلامی و کشور عزیز از شر جهانخواران متجاوز است تحقق یابد ("صحیفه نور، ج ۱۵، ۴/۹/۱۳۶۰، صص ۲۳۳-۲۳۱)" تا شما جوانان بیدار و سایر قشرهای ملت بزرگ با این شور و شعور در صحنه حاضرید به کشور و جمهوری اسلامی آسیبی نخواهد رسید ("صحیفه نور، ج ۱۵، ۴/۹/۱۳۶۰، صص ۲۳۳-۲۳۱)" اگر بر کشوری ندای دلنشین تفکر بسیجی طنین اندازد چشم طمع دشمنان و جهانخواران از آن دور خواهد گردید ("صحیفه نور، ۲/۹/۱۳۶۷، ج ۲۱، صص ۵۲-۵۳)" آنها (دشمنان) با یک ملتی که با شجاعت خود و تعهد خود به اسلام و روی گشاده به طرف مرگ می رود نمی توانند مقابله کنند ("صحیفه نور، ج ۱۶، ۱۵/۱۱/۱۳۶۰، صص ۲۸-۲۹) نیز در باب تاثیر سیاست خارجی بر سیاست بین المللی، امام خمینی بسیج

نیروهای مسلمان جهان اسلام را عامل ایجاد رعب و وحشت در دل قدرتهای استکباری در سطح ما کرو تلقی می نمودند." اگر مسلمانان به این (سلاح ایمان) مجهز شدند طرفشان را می ترسانند ("صحیفه نور، ج ۱۲، ۲۶/۱/۱۳۵۹، صص ۴۹-۴۴") ابرقدرتان جنایتکار... خطر عظیم صدور انقلاب و پرتو حق در جهان اسلام بلکه در جهان مستضعفان آنان را به وحشت انداخت ("صحیفه نور، ج ۱۵، ۲۷/۶/۱۳۶۰، صص ۱۵۹-۱۵۷") (مسلمین) اگر چنانچه متحد شوند، هیچ یک از ابرقدرت ها قدرت اینکه به آنها تجاوز کنند ندارند ("صحیفه نور، ۲۰/۸/۱۳۵۷، ج ۳، صص ۱۰۶-۱۰۴) در باب تاثیر سیاست بین المللی بر سیاست خارجی، امام خمینی مقابله تمامی نیروهای اسلامی و انقلابی علیه قدرتهای فتنه گر و فتنه جو را موجب توفیق سیاست استقلال طلبانه ملت‌های مسلمان می دانستند و اظهار می داشتند: "امروز روزی نیست که کسی اتکا به سرنیزه بکند، دنیا عوض شده، ملت ها یکی بعد از دیگری دارند بیداری می شوند، دارند از تحت سلطه استعمار بیرون می روند ("صحیفه نور، ۱۶/۱۰/۱۳۵۸، ج ۱۱، صص ۲۱۳-۲۱۲") قرآن می فرماید: قاتلوهم حتی لا-تکون فتنه همه بشر را دعوت می کند به مقابله برای رفع فتنه یعنی جنگ جنگ تا رفع فتنه در عالم". (صحیفه نور، ۲۰/۹/۱۳۶۳، ج ۱۹، صص ۸۶-۸۲) در خصوص تاثیر سیاست خارجی بر سیاست داخلی، توطئه قدرتهای بزرگ و ضرورت مقابله با آن را موجب تحقق بسیج عمومی نیروهای داخلی می دانستند و اظهار می داشتند: "شما ابدأ نباید خوف محاصره اقتصادی و نظامی داشته باشید ("صحیفه نور، ۲۶/۱/۱۳۵۹، ج ۱۲، صص ۴۹-۴۴") در حال دفاع هستیم و در حال دفاع، بسیج باید عمومی باشد. (صحیفه نور، ج ۱۲، ۲۶/۱/۱۳۵۹، صص ۴۹-۴۴) د - بعد فرهنگی پیوند سیاست داخلی و سیاست خارجی امام خمینی بر این اعتقاد بودند که ارتقاء فرهنگ معنویت و ایمان و به عبارت دیگر اصلاح درون موجبات اصلاح برون و گسترش ارزشهای انسانی و اسلامی در ممالک مسلمان و مستضعف را فراهم خواهد آورد. در این رابطه ایجاد پایگاههای نشر اسلام موجب فراگیر شدن دعوت و صدور پیام فرهنگی انقلاب در جهان خواهد شد. از دیگر سو عمومیت ارزشهای معنوی در جهان موجبات ارتقاء حیثیت و قدرت بین المللی ممالک اسلامی را فراهم خواهد ساخت و وحدت معنوی این کشورها جایگاه رفیع اخلاق و معنویت را در ام القری ارتقاء خواهد بخشید. البته با الهام از بیانات امام خمینی، منظور ایشان از فرهنگ همانا فکر و طرز تفکر مبتنی بر اخلاق، معنویت و تربیت است که در ابعاد داخلی، خارجی و بین المللی متجلی است. در باب تاثیر سیاست داخلی بر سیاست خارجی امام خمینی بر اصلاح درون برای ایجاد تغییر در برون تاکید داشتند و با تاکید بر ضرورت دعوت عملی اذعان می داشتند که: "باید طوری بکنید که این جمعیت های زیاد را دعوت کنید عملاً به اسلام. در اعمالتان، در رفتارتان، در کردارتان طوری باشد که نمونه باشید از جمهوری اسلامی و جمهوری اسلامی با شما به جاهای دیگر هم انشاءالله برود ("صحیفه نور، ۱۷/۱۲/۱۳۶۰، ج ۱۶، صص ۶۱-۶۲") لکن ما باید از خودمان شروع کنیم. اگر ما خودمان را اصلاح کنیم قهراً آن تعهدی که ما داریم در دنیا هم صدور پیدا می کند. چنانچه پیدا کرده است ("صحیفه نور، ۲۱/۴/۱۳۶۲، ج ۱۸، صص ۳۸-۳۰") اگر مردم را تربیت کنید به یک تربیتی سالم و دعوت کنید به این که با خدا آشنا بشوند، با معارف الهی آشنا بشوند، با قرآن آشنا بشوند، اگر این طور شد، کشور شما سالم می ماند و به سایر جاها هم سرایت می کند ("صحیفه نور، ۵/۶/۱۳۶۴، ج ۱۹، صص ۲۱۲-۲۰۷") صدور آنوقتی است که اسلام، حقایق اسلام، اخلاق اسلامی، اخلاق انسانی در اینجاها رشد پیدا بکنند.... کم کم این انقلاب صدور پیدا می کند به خارج ("صحیفه نور، ۱۶/۱۰/۱۳۵۹، ج ۱۳، صص ۲۶۴-۲۶۰") باید دانشگاهها خودکفا بشوند که احتیاج به دانش غرب نداشته باشند ("صحیفه نور، ۱۲/۱۰/۱۳۵۸، ج ۱۱، صص ۱۸۵-۱۸۳) همچنین امام خمینی با تاکید بر اینکه انقلاب اسلامی انقلاب جهانی مستضعفان است بر پیوند سیاست خارجی و سیاست بین الملل تاکید وافر داشتند و اظهار می داشتند: "نهضت ما اسلامی است قبل از آنکه ایرانی باشد، نهضت مستضعفین سراسر جهان است قبل از آنکه به منطقه ای خاص متعلق باشد ("صحیفه نور، ۴/۹/۱۳۵۸، ج ۱۰، صص ۲۱۸-۲۲۷) "ما چیزی جز پیاده شدن احکام اسلام در جهان نمی خواهیم ("صحیفه نور، ۲۹/۷/۱۳۶۰، ج ۱۵، صص ۲۰۰-۱۹۹") امیدوارم که این انگیزه های الهی و اسلامی در همه نقاط جهان محقق بشود ("صحیفه نور، ۱۴/۱/۱۳۶۱، ج ۱۶، صص ۱۱۲-۱۰۴") امید آن است که

یک انقلاب عمیق عمومی در سراسر جهان در مقابل جهانخواران ضد بشریت تحقق یابد ("صحیفه نور، ۱۵/۱/۱۳۶۱، ج ۱۶، صص ۱۱۳-۱۱۵") محتوای این انقلاب، اسلام و اخلاق اسلامی و اخلاق انسانی و تربیت انسان‌ها بر موازین انسانیت بوده است. (صحیفه نور، ۱۶/۱۱/۱۳۵۹، ج ۱۴، صص ۴۱-۴۵) ما باید با تمام توان کوشش کنیم تا مردم متوجه گردند که می‌شود روی پای خودمان بایستیم، می‌شود در مقابل شرق و غرب از فرهنگ و حیثیت - ملی اسلامی مان دفاع کنیم و می‌توانیم دنیای مادی را شکست دهیم و پرچم لاله‌الله و محمداً رسول‌الله را در تمامی دنیا به اهتزاز در آوریم ("صحیفه نور، پیام شماره ۲۶۵، ۲۲/۱۱/۱۳۶۲) و با عنایت به این پیوند بین سیاست خارجی در قبال کشورهای اسلامی در سیاست بین‌المللی است که مسلمانان را به خود آگاهی و وحدت ایمانی برای مقابله با تهدیدات قدرتهای بزرگ دعوت می‌نمایند: "اگر مسلمانان جهان از خواب برخیزند و با یاری خداوند دست اتحاد ایمانی به هم دهند هیچ قدرتی نمی‌تواند آنها را تهدید کند" ("صحیفه نور، ۱۵/۳/۱۳۶۱، ج ۱۶، صص ۱۷۹-۱۸۲) وظیفه مسلمانان نفی سلطه فرهنگی اجنبی و نشر فرهنگ غنی اسلام است ("صحیفه نور، ۳۱/۲/۱۳۵۸، ج ۶، صص ۲۱۸-۲۲۱) امیدوارم که مسلمانان جهان در آستان قرن حاضر، گرفتاری‌های خود و منشا آن را به درستی بررسی کنند و با اتحاد همه جانبه و تکالی به اسلام و در زیر پرچم پرافتخار آن از قید و بندهای استعمارگران رهایی یابند ("صحیفه نور، ۸/۸/۱۳۵۸، ج ۱۰، صص ۷۹-۸۰) فقط با فداکاری، پایداری و اتحاد دولت‌های اسلامی می‌توان از شر این کابوس سیاه استعمار رهایی یافت ("صحیفه نور، ۱۶/۸/۱۳۵۲، ج ۱، صص ۲۱۰-۲۰۹) امیدواریم جمهوری اسلامی ما که بر مبنای اتحاد و تشریک مساعی با کشورهای مسلمان جهان بنا شده نقش قاطعی در حصول به هدف‌های والای اسلامی و خوشبختی مسلمانان سراسر جهان داشته باشد ("صحیفه نور، ۱۶/۲/۱۳۵۸، ج ۶، صص ۱۱۹) امید است همه ملل مسلمان جهان، با اتحاد و همبستگی و رفع اختلاف و تفرق، عظمت از دست رفته خود را باز یافته، از تحت سلطه دشمنان اسلام و بخصوص امریکای جنایتکار نجات یابند ("صحیفه نور، ۱۸/۱/۱۳۵۹، ج ۱۲، ص ۳۹) از دیگر سو، امام خمینی بر تاثیر سیاست بین‌الملل بر سیاست خارجی کشورهای اسلامی تاکید داشتند و معتقد بودند محافل و مجامع بین‌المللی اسلامی می‌تواند نقش مهمی در حصول به اهداف عدالتجویانه اسلامی ممالک مسلمان ایفا نماید: "اهالی هر کشوری باید در این اجتماع مقدس (حج)، گرفتاری‌های ملت خود را به مسلمین جهان گزارش دهند" (صحیفه نور، ۱۹/۱۱/۱۳۴۹، ج ۱، صص ۱۵۹-۱۵۶) لازم است پایگاههای اسلامی برای معرفی اسلام و نشر حقایق نجاتبخش در هر نقطه‌ای از جهان که امکان است برقرار باشد و در تحت یک سازمان هماهنگ برای نشر عدالت و قطع ایادی ستمکاران و چپاولچیان مشغول فعالیت شوند. ("صحیفه نور، ۲۴/۱۱/۱۳۵۶، ج ۲، صص ۲۱-۱۷) ما الحمدلله همه جا پیروز هستیم و احدی الحسینین برای ماست. انشاءالله شکست ابرقدرتها و صدور انقلاب اسلام با اتحاد ممالک اسلامی ("صحیفه نور، ۳۱/۲/۱۳۵۸، ج ۶، صص ۲۱۸-۲۲۱) و امّا در خصوص تاثیر سطح میانه یعنی سیاست خارجی بر سطح خرد یعنی سیاست داخلی، امام خمینی بر این اعتقاد بودند که از یکسو وحدت و همدلی مسلمانان در امور تربیتی و اخلاقی موجب ترویج اخلاق در ممالک آنان می‌گردد و از دیگر سو نفی سلطه فرهنگی بیگانگان موجب تحقق فرهنگ استقلال در جوامع مورد هدف استعمارگران می‌شود. هدف اصلی استعمارگران که در راس تمام اهداف آنان است، هجوم به فرهنگ جوامع زیرسلطه است ("صحیفه نور، ۳۱/۶/۱۳۶۰، ج ۱۵، صص ۱۶۰-۱۶۲) اسلام بزرگ سد مقابل اجانب به دست خود فروختگانی بی‌مایه شکسته می‌شود تا راه برای چپاول و غارتگری اجانب باز شود. سهل‌انگاری برای ممالک اسلامی و تشتت و تفرقه آنان موجب سلطه روز افزون مستعمرین بر مقدسات و مقدرات مسلمین شده است ("صحیفه نور، ۱۳/۸/۱۳۵۶، ج ۱، صص ۲۴۸-۲۴۷) هـ- بعد از تباطاتی - تبلیغاتی پیوند سیاست داخلی و سیاست خارجی امام خمینی ضمن اذعان به اهمیت تبلیغات در داخل کشور بر محوریت روحانیت، بر اهمیت ایجاد پایگاه تبلیغی در داخل برای گسترش آن در عرصه خارجی تاکید داشتند و تقویت مراکز تبلیغی نشر اسلام در ممالک مسلمان را موجب زدودن انحصار تبلیغاتی از دست رسانه‌های قدرتهای بزرگ می‌دانستند. از دیگر سو عدم تمرکز قدرت تبلیغی در دست قدرتهای استکباری را

موجب حضور مسلمانان در مراکز تصمیم‌گیری جهانی و تقویت پایگاه‌های ارتباطاتی آنان می‌دانستند. نشر تبلیغات پان‌اسلامیستی در عرصه خارجی، زمینه را برای ارتقاء نقش و جایگاه روحانیت تشیع در درون ممالک اسلامی بویژه ام‌القری فراهم خواهد آورد و از این رهگذر پیوندی دو سویه میان سطوح تحلیل‌خرد، میانه و کلان در عرصه تبلیغی تحقق می‌یابد. در بعد تاثیر سیاست داخلی بر سیاست خارجی، اصلاح شیوه تبلیغات در داخل را عامل عمده برای معرفی صحیح اسلام به جهانیان می‌دانستند و معتقد بودند که نقش تبلیغات بیشتر تبیینی و تعلیمی است تا ترویجی و اعلامی. یعنی هدف بیشتر رساندن پیام انقلاب به گوش جهانیان است تا از طریق افتتاح خود آنان به اسلام روی آورند. "باید با تبلیغات صحیح، اسلام را آنگونه که هست به دنیا معرفی نماید. وقتی ملت‌ها اسلام را شناختند قهراً به آن روی می‌آورند" (صحیفه نور، ۲۹/۷/۱۳۶۰، ج ۱۵، صص ۱۹۹-۲۰۰) امید است... برای بارور شدن تبلیغات اسلامی و صدور معنوی انقلاب اسلامی در جهان موفق و موید باشید ("صحیفه نور، ۱۸/۷/۱۳۶۲، ج ۱۸، ص ۱۴۳) صدور انقلاب به لشکر کشی نیست بلکه می‌خواهیم حرفمان را به دنیا برسانیم. که یکی از آن مراکز وزارت امور خارجه است که باید مسائل ایران و اسلام و گرفتاری‌هایی که ایران از شرق و غرب داشته است به دنیا برساند ("صحیفه نور، ۱۱/۸/۱۳۶۴، ج ۱۹، صص ۲۴۱-۲۴۲) همچنین در باب تاثیر سیاست خارجی بر سیاست بین‌المللی، امام خمینی نشر صحیح عقاید و تبیین دقیق مواضع انقلاب اسلامی را عاملی عمده برای صدور انقلاب به اقصی نقاط گیتی تلقی می‌نمودند و می‌فرمودند: "صدور اسلام به این است که اخلاق اسلامی، آداب اسلامی، اعمال اسلامی، آنجا طوری باشد که مردم توجه به آن بکنند و از امور مهم داشتن یک نشریه در هر سفارتخانه هست.... یک نشریه اخلاقی - اسلامی و در آن درج بشود مسائلی که در ایران گذشته است.... شما باید به هر سفارتخانه‌ای که دارید.... آن مخارج را صرف تبلیغات بکنید" ("صحیفه نور، ۱۶/۱۰/۱۳۵۹، ج ۱۳، صص ۲۶۴-۲۶۰) باید با تبلیغات صحیح، اسلام را آنگونه که هست به دنیا معرفی نماید. وقتی ملت‌ها اسلام را شناختند قهراً به آن روی می‌آورند و ما چیزی جز پیاده شدن احکام اسلام در جهان نمی‌خواهیم ("صحیفه نور، ۲۹/۷/۱۳۶۰، ج ۱۵، صص ۱۹۹-۲۰۰) لازم است پایگاه‌های اسلامی برای معرفی اسلام و نشر حقایق نجاتبخش در هر نقطه‌ای از جهان که امکان است برقرار باشد و در تحت یک سازمان هماهنگ برای نشر عدالت و قطع ایادی ستمکاران و چپاولچیان مشغول فعالیت شوند ("صحیفه نور، ۲۴/۱۱/۱۳۵۶، ج ۲، صص ۱۷-۲۱) با اتحاد قوای تبلیغاتی، سدها را شکسته و بر سعادت دست یابیم ("صحیفه نور، ۲۰/۷/۱۳۵۷، ج ۲، صص ۱۴۱-۱۳۲) از دیگر سو، در باب تاثیر سیاست خارجی و سیاست بین‌المللی بر سیاست داخلی امام خمینی بر این اعتقاد بودند که افکار عمومی بین‌المللی می‌تواند نقش مهمی در خنثی کردن تبلیغات بیگانگان و تاثیرگذاری جهانی تبلیغات اسلامی ایفا نماید: "اینها همه شان دنبال این هستند که این نهضت اسلامی را شکست بدهند که مبدا در ایران درست تحقق پیدا کند و تا آخر دست آنها کوتاه بشود و مبدا از ایران به سایر جاها و منطقه‌های دیگر سرایت بکند و صدور پیدا بکند که دست قدرتهای بزرگ از جهان کوتاه بشود" (صحیفه نور، ۳۰/۱۰/۱۳۶۰، ج ۱۶، صص ۱۵-۸) و آقای کارتر را... نصیحت کنید که با موازین انسانی با ملت‌هایی که می‌خواهند استقلال مطلق داشته باشند و وابسته به هیچ قدرتی در جهان نباشند، رفتار کنید ("صحیفه نور، ۲۵/۱/۱۳۵۹، ج ۱۲، ص ۴۳ پاسخ به پاپ ژان پل دوم رهبر وقت کاتولیک‌های جهان) از ترس اینکه مبدا این انقلاب به جاهای دیگر هم سرایت بکند در دست و پا افتاده اند که من امیدوارم که ملت‌ها بیدار بشوند و توجه داشته باشند که تمام این تبلیغات برای این است که اسلام را در همین جا خفه کنند و نگذارند اسلام به آن معنایی که هست، به آن معنای لاشریقیه و لاغریه در جاهای دیگر هم پیاده بشود ("صحیفه نور، ۱۰/۶/۱۳۶۰، ج ۱۵، صص ۱۲۰-۱۱۷) و - بعد حقوقی پیوند سیاست داخلی و سیاست خارجی امام خمینی ضمن قائل شدن پیوندی ناگسسته بین حقوق و اخلاق بر ضرورت رعایت موازین انسانی و عرفی در قراردادها، معاملات و پیمانهای بین‌المللی تاکید داشتند و ضمن تاکید بر فطرت‌گرایی در تدوین قوانین داخلی و خارجی، رعایت قانونگرایی و توزیع عادلانه حقوق در داخل را مستوجب رعایت قوانین مبتنی بر طبیعت بشری و توازن حقوقی ملت‌ها در عرصه بین‌المللی می‌دانستند، به گونه‌ای که ضمن نهادینه

سازی تساوی حقوقی دولت - ملتها، حاکمیت ملی آنان توسط سایر دولتها نیز به رسمیت شناخته شود. البته امام خمینی در پذیرش قراردادهای بین المللی قائل به حق شرط یا تحفظ بودند بدین معنا که در صورت رعایت مصالح و منافع نظام اسلامی، دولت اسلامی تن به قراردادهای امضا شده توسط رژیم مخلوع پهلوی دهد چرا که این قراردادها در حالت اکراه و اجبار منعقد شده نه در حالت اضطرار. از اینرو امضای قراردادهای قبلی با توجه به تغییر بنیادین اوضاع و احوال بین المللی منوط به انطباق با مصالح نظام اسلامی و رعایت حقوق مملکت مسلمان از سوی سایر دولتهاست. البته در باب رعایت حقوق و مقررات دیپلماتیک از سوی حکومت اسلامی امام خمینی از باب قاعدۀ الزام (الزمو الناس بما الزمو علیه انفسهم) که موجب متعهد سازی سایر کشورها بر رعایت برخی حقوق و موازین بین المللی می گردد پذیرش آنها را مجاز تلقی نموده اند. لذا در صورت رعایت توازن حقوقی بین ملتها در سطح میانه است که می توان شاهد ترویج عدالتخواهی، تحقق اصل نصفت و احترام متقابل در جهان همزیستی مسالمت آمیز باشیم. از دیگر سو در صورتی که در عرصه کلان، آناشسیسم و هرج و مرج بین المللی منتفی گردد و قدرت حقوقی به صورتی عادلانه بین ملتها توزیع گردد و حقوق مستضعفان از سوی ابرقدرتهای قلدردم آب تضييع نگردد شاهد رعایت حقوق ممالک مسلمان و مستضعف در سطح بین المللی و تحقق نمادهای منطقه ای از سوی آنها خواهیم بود که این مهم به نوبه خود حاکمیت حقوق جامعۀ خود سامان اسلامی را در سطح خرد به ارمغان خواهد آورد. از اینرو مشاهده می گردد که در بعد حقوقی نیز پیوندی ناگسستنی بین سطوح خرد، میانه و کلان به صورت رابطه ای دو سویه برقرار می باشد که البته می توان وضعیت نسبی سیاست خارجی را در اندیشۀ امام خمینی از رهگذر بررسی اندیشه های حقوقی ایشان مورد مذاقه قرار داد. از یکسو سیاست خارجی در مقایسه با سیاست بین الملل نوعی سیاست داخلی به شمار می آید که بین ممالک اسلامی و مستضعف و به اصلاح ممالک خودی تحقق می یابد و از سوی دیگر سیاست خارجی در مقایسه با سیاست ام القری سیاستی بیرونی است که با سیاست درونی در حال کنش متقابل می باشد. لذاست که می توان از خلال بررسی بیانات امام راحل چنین پیوند دوجانبه ای را مورد تجزیه و تحلیلی دقیقتر قرار داد: در باب تاثیر سیاست داخلی بر سیاست خارجی، امام خمینی ترویج قانون در داخل را موجب نفی سیل و طرد سلطۀ اجانب می دانستند و عمل به موازین حقوقی در داخل را موجب گرایش ابناء بشر به چنین الگوی قانونی با رعایت اصل تدرج تلقی می نمودند، چرا که فطرت سالم و نهاد پاک بشری در همه انسانها وجود دارند و این مهم در سطح میانه موجبات گرایش سایر ملتها به موازین اسلامی را فراهم خواهد آورد. البته در این رابطه عدالت در معاملات و رعایت حق تصمیم گیری مملکت اسلامی از موارد تاثیر گذار بر سیاست خارجی ام القری به حساب می آید. "اگر جمهوری اسلامی شد و قانون، قانون اسلامی شد، دیگر برای آن ارباب ها راهی پیدا نمی شود. نمی دانند قدرت اسلام چیست، نمی توانند قدرت یک ملت چیست." (صحیفه، ۲۴/۳/۱۳۶۰، ج ۱۵، ص ۱۰۹) طوری بکنید که با همین عمل، به تدریج انقلاب شما صادر بشود به آن کشوری که در آن هستید. مسائل اخلاقی، یک مسائل اخلاقی، یک مسائلی است که وقتی که یک کسی مقید به آن بود و دنبالش بود این سرایت می کند و مردم به حسب طبیعتشان، به حسب فطرتشان، فطرت ها سالم است ("صحیفه نور، ۱۶/۱۰/۱۳۵۹، ج ۱۳، صص ۲۶۴-۲۶۰) ما کلیه قراردادهایی را که بر خلاف مصلحت ملتمان باشد برایشان ارزش قائل نیستیم و اگر قراردادی باشد که انصاف داشته باشد و برای ما فائده ای داشته باشد. آن قرارداد را تصویب می کنیم ("صحیفه نور، ۱۰/۹/۱۳۵۷، ج ۳، صص ۲۷۷-۲۷۳) درست در بین چهارچوب یک معامله عادلانه است که نفت و گاز نیز به خریداران آن عرضه خواهد شد. ما قطعاً با جهان صنعتی در رابطه کامل خواهیم بود ولی حق تصمیم گیری برای جهتی که اقتصاد ما انتخاب خواهد کرد، به عهده خود ما خواهد بود ("صحیفه نور، ۱۱/۹/۱۳۵۷، ج ۴، صص ۶۸) ایران ثابت کرد که در مقابل جنایات قدرتها ایستادگی می کند. مردم ما در مقابل آن رژیم جنایتکار ایستادند ("صحیفه نور، ۲۰/۵/۱۳۶۲ که ۱۹-۹۶-۷۰) اما در باب تاثیر سیاست خارجی بر سیاست بین المللی و یا کنش سطح میانه بر سطح کلان، امام خمینی معتقد بودند که ملل اسلامی بایستی از حقوق حقو خود دفاع کند تا بتوانند در عرصه بین الملل جایگاه

حقوقی لازم را کسب کنند چرا که حق گرفتنی است و با اتحاد حقوقی ممالک اسلامی در چارچوب نهادهای چند جانبه می توان جایگاه آنان را در عرصه جهان ارتقا بخشید که در این رابطه جایگاه قابل توجهی برای ام القری جهان اسلام قائل بودند". باید مسلمین در آستانه قرن پانزدهم هجری پیاخیزند و در زیر پرچم الهی - اسلامی از حقوق حقه خود دفاع کنند و دست ستمکاران، حقوق ابرقدرت های شرق و غرب را قطع کنند ("صحیفه نور، ۱۵/۱۱/۱۳۵۸، ج ۱۱، صص ۲۵۹-۲۵۸") نمی دانند و نمی بینند که انقلاب اسلامی صادر و یا در شرف صدور است و با تاییدات خداوند متعال پرچم اسلامی در آتیه ای نه چندان دور به دست ملت های اسلامی بلکه مظلومان تشنه عدالت اسلامی در سراسر عالم به اهتزاز درخواهد آمد". اما در باب تاثیر سطح کلان بر سطح میانه و یا تاثیر سیاست بین الملل بر سیاست خارجی، امام خمینی معتقد بودند که در صورتی که موازین قانونی بر اساس توازن حقوقی در میان کشورها رعایت گردد و قانون جنگل جای خود را به قوانین اسلامی و انسانی در عرصه گیتی دهد و قوانین عادلانه جایگزین قوانین مبتنی بر منافع قدرتهای بزرگ گردد در آنصورت شاهد آن خواهیم بود که ملت های مسلمان و مستضعف در فضایی که حقوق آنان تضمین شده است با سایر ملتها به همزیستی مسالمت آمیز اهتمام خواهند کرد. لذاست که بایستی اصول حقوقی حاکم بر نظام بین الملل به صورتی عادلانه و مبتنی بر حقوق آحاد انسانها تغییر یابد". ما در عصری زندگی می کنیم که مقدرات ملت های در بند مظلوم، به دست مشتی جنایت پیشه که خوی سبعت بر آنان غالب است می باشد. دنیا در عصر ما و عصرهایی نظیر آن مبتلا به حکومت هایی بوده است که جز قانون جنگل در آن حکومت نمی کند. ما در عصری هستیم که جنایتکاران به جای تویخ و تادیب، تحسین و تاکید می شوند. ما در عصری به سر می بریم که سازمان های به اصلاح حقوق بشر، نگهبان منافع ظالمانه ابرجنایتکاران و مدافع ستمکاری آنان و بستگان آنان هستند ("صحیفه نور، ۲۸/۳/۱۳۶۲، ج ۱۸، صص ۲۴-۲۳) لذاست که آن دسته از قراردادهای بین المللی را معتبر می دانند که منجر به رابطه ظالمانه و حاکمیت یکسویه قدرتهای بزرگ نگردد و مداخلات بیگانگان را در امور داخلی ممالک مستضعف مجاز نشمرد بلکه برای تمامی ملتها حقوقی عادلانه را تضمین و نهادینه نماید.

"قراردادهای بین المللی اقتضا می کند که جاسوس در یک مملکتی به اسم سفیر باشد یا به اسم کار دار سفیر باشد؟ یا نه... و اما آنچه که کارتر کرده است برخلاف قوانین بین المللی است. برای اینکه مجرم، مجرم به یک کشور باید بیاید در همان کشور محاکمه بشود و حق ندارد یک کشور مجرم را نگه دارد و پناه بدهد، برخلاف قواعد بین المللی است. این کارتر است که برخلاف قواعد بین المللی عمل کرده نه ما ("صحیفه نور، ۲۸/۸/۱۳۵۸، ج ۲۲، صص ۲۶۱-۲۵۹) و اما در باب تاثیر سطح میانه بر سطح خرد و یا کنش سیاست خارجی بر سیاست داخلی، امام خمینی رعایت احترام نسبت به مملکت اسلامی از سوی بیگانگان را موجب رعایت حرمت سایر ممالک بر می شمرد. و عدم مداخله آنان در امور در داخلی ام القری را مستلزم رفتار احترام آمیز با آنان در عرصه سیاست داخلی می دانند: "ما با تمام ملت ها در صورتی که دخالت در امور ما نکنند و برای ما احترام متقابل قائل باشند. با احترام رفتار می کنیم ("صحیفه نور، ج ۴، ص ۳۸) تمام کشورها اگر احترام ما را حفظ کنند ما هم احترام متقابل را حفظ خواهیم کرد و اگر کشورها و دولتها بخواهند به ما تحمیلی بکنند از آنها قبول نخواهیم کرد. نه ظلم به دیگران می کنیم و نه زیر بار ظلم دیگران می رویم ("صحیفه نور، ۱۵/۸/۱۳۵۷، ج ۳، ص ۳۱) نتیجه گیری با عنایت به آنچه گذشت می توان پیوندی متقابل میان سیاست داخلی به عنوان سطح خرد، سیاست خارجی به عنوان سطح میانه با توجه به تلقی امام از آن به عنوان سیاست کشورهای اسلامی و سیاست بین المللی به عنوان سطح کلان با توجه به عنایت امام خمینی به اصلاح بنیادین در ساختار و کارکرد نظام بین الملل و رابطه ای دو سویه بین این سه متغیر را دریافت گرچه در وهله اول در کوتاه مدت، متغیر خود به عنوان متغیر مستقل و دو متغیر دیگر به عنوان متغیرهای وابسته محسوب می شوند اما در میان مدت متغیر میانه به عنوان متغیر مستقل داخلی و سیاست بین المللی به عنوان متغیرهای وابسته آن می گردند و در دراز مدت دو متغیر اول به عنوان متغیرهای وابسته و متغیر نهایی یعنی سطح تحلیل کلان سیستمی به عنوان متغیر مستقل به حساب می آید. از اینرو، سیاست خارجی که همانا سیاست کشورهای مسلمان و مستضعف در

قبال بیگانگان با الهام و تاثیرپذیری از سیاست ام القری محسوب می گردد، مرحله ای واسط بشمار می آید که در مقایسه با سیاست داخلی سیاستی بیرونی محسوب می گردد از آن لحاظ که سیاست دولت اسلامی در قبال کشورهای فراسوی مرزهای آن را مورد لحاظ قرار می دهد و ضرورتاً به معنای بیگانه بودن آن کشورها از ام القری به حساب نمی آید. لذاست که سیاست خارجی بیشتر در اندیشه امام خمینی به عنوان سیاست بیرونی (Exterior policy) تلقی می گردد. با توجه به این مهم، از دیگر سو، سیاست خارجی در مقایسه با سیاست بین الملل سیاستی داخلی میان کشورهای خودی یعنی ممالک مسلمان و مستضعف محسوب می شود که هدفش تغییر بنیادین نظم جهانی بر اساس موازین و ارزشهای انسانی و اسلامی است. از اینرو سیاست خارجی مقوله ای نسبی است که در مقایسه با سیاست داخلی سطحی کلان و در مقایسه با سیاست بین الملل سطحی خرد به شمار می آید لذاست که سیاست خارجی در اندیشه امام خمینی در راستای سطح میکرو - ماکرو یا میانه قابل بازشناسی است. از خلال بررسی اندیشه های امام خمینی در خصوص پیوند این سه مقوله در ابعاد سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی ارتباطاتی - تبلیغاتی و حقوقی به این نتیجه می توان نایل شد که میان این مقولات نیز ارتباطی وثیق وجود دارد بدین معنا که اصلاح ساختارهای درونزا موجبات گرایش سایر ملت‌های مسلمان و مستضعف را به سیاستهای اخلاقی - معنوی - انسانی ام القری فراهم می سازد و اصلاح در سطح میانه موجبات تاثیر گذاری بر ساختار و کارکرد نظام بین الملل را فراهم خواهد ساخت به گونه ای که قدرتهای بزرگ در تحمیل نظم هژمونیک بر کشورهای مستضعف توفیق نیافته و نخواهند توانست سیاستهای سلطه طلبانه و چپاولگرانه خود را حتی از طریق نهادهای بین المللی ساخته و پرداخته بر کشورهای استقلال طلب تحمیل نمایند. در صورت تحقق ارزشهای انسانی و عدالتجویانه در عرصه جهانی است که شاهد نضج جایگاه و موقعیت ممالک استضعاف یافته و بالندگی و اعتلای آنان خواهیم بود به گونه ای که این مهم در نهایت موجبات رشد و توسعه سیاستهای دیپلماتیک، اقتصادی، دفاعی، حقوقی، فرهنگی و تبلیغی حکومت اسلامی را فراهم خواهد آورد و پیوندی ناگسستنی بین گفتمان های حفظ محور، رشد محور و بسط محور ایدئولوژیک برقرار خواهد ساخت. پاورقی: ۱- این مهم در سخنرانی شماره ۹۴۲ امام خمینی مورخ ۱۱/۶/۱۳۶۳ مورد اشاره قرار گرفته است که "در قرآن هم کارها به تدریج انجام گرفته است".

کارکرد نظام سلطه در روابط بین المللی از دیدگاه امام خمینی (ره)

کارکرد نظام سلطه در روابط بین المللی از دیدگاه امام خمینی (ره) مقدمه: بیش از ۱۰ سال از رحلت امام خمینی می گذرد، در حالی که سیاستهای منطقه ای خاورمیانه هنوز از رهنمودهای ایشان تاثیر می پذیرد. در دهه ۱۹۵۰ جمال عبدالناصر، مرد اول خاورمیانه بود. او هیجانانگیز سیاسی منطقه ای را به اوج خود رساند و ناسیونالیسم عربی را به عنوان محوری برای مبارزه با استعمار و اسرائیل به کار گرفت. شکست نظامی اعراب در جنگهای ۱۹۵۶ و ۱۹۶۷ بسیاری از امیدها را بر باد داد. خاورمیانه دچار خلا گردید و در این شرایط، روند لیبرالیزه شدن سیاستهای منطقه ای فراهم آمد. در دهه ۱۹۷۰، ایران، کشورهای خاورمیانه و نظام بین الملل شاهد ظهور یکی دیگر از چهره های حادثه ساز خاورمیانه بود. امام خمینی در ایران ظهور کرد، اما پیروزی انقلاب ایران و مؤلفه های رفتاری اش، از وی چهره ای فراملی ساخت. جهان اسلام، مخاطب دائمی ایشان بود و به همین دلیل، به موازات انقلاب ایران، جنبش اسلامی خاورمیانه نیز توسعه و گسترش یافت. تحلیلگران مسائل ایران در کشورهای غربی بویژه در ایالات متحده امریکا، ظهور امام خمینی را به عنوان روند جدیدی در تحولات سیاست بین الملل دانستند. پارادایم های گفتمانی ایشان را جدید می دانستند و به این ترتیب، با ارائه نقطه نظرات و تحلیلهای انقلابی امام خمینی از حوادث و رویدادهای سیاسی روز، بسیاری از رهیافتهای قبلی، کارکرد خود را از دست دادند. ایران به عنوان مرکز تحولات و دگرگونیهای سیاسی خاورمیانه گردیده بود و به همین دلیل، جنبش انقلابی خاورمیانه در دهه ۱۹۸۰ با ابعاد و مؤلفه های اسلامی خودنمایی می کرد. ریچارد فالک که از سرشناس

ترین پژوهشگران خاورمیانه ای ایالات متحده می باشد، در آستانه انقلاب اسلامی ایران، مقاله ای را در نشریه انتقادی سیاست خارجی « امریکا به چاپ رساند. وی در این مقاله، الگوهای رفتاری ایالات متحده را مورد بررسی تحلیلی - انتقادی قرار داده و چنین بیان داشت: «حیات خاورمیانه با ظهور رهبران قدرتمند تداوم خواهد یافت، رهبرانی که واقعیت‌های اجتماعی را درک نمایند، نیازهای واقعی آنان را احساس نمایند و به آنان، برای زندگی در آینده امید دهند. خاورمیانه با ناامیدی به حیات خود ادامه می داد؛ زیرا هیچ یک از رهبرانش به حقارت شکل گرفته در ذهن و روحیه مردم توجهی نداشته است. آنان به دنبال نقطه امید می گشتند که حداقل، حرف دل آنها را بر زبان جاری ساخته و عقده های متراکم شده را آزاد نماید. آیت الله خمینی چنین جسارتی را به آنان خواهد داد و مردم خاورمیانه را برای دستیابی به آرزوهایشان کمک خواهد کرد. (امام) خمینی مرد پرفروغ منطقه خواهد بود، چون آنان را برای آزادی و غرور کمک خواهد کرد.» (۱) چنین عبارتهایی نشان می دهد که تحلیل و برداشت پژوهشگران غربی با مقامات اجرایی این کشورها نسبت به نقش و کارکرد امام خمینی در عرصه سیاست‌های ملی (ایران) و منطقه ای (خاورمیانه و جهان اسلام) متفاوت به نظر می رسد. کارگزاران و مقامات اجرایی دولتهای غربی بویژه ایالات متحده امریکا، نگرش کاملاً متفاوتی نسبت به نقش و کارکرد امام خمینی داشته اند، اما تفاوت در جهت گیری ها و تحلیلی که نسبت به نقش و عملکرد رهبری انقلاب اسلامی ایران وجود دارد، دلیلی نخواهد شد تا کابوس ایجاد شده در ذهن غریبهها به سرعت ترمیم یابد. شاید بتوان به این جمع بندی رسید که بیست سال بعد از پیروزی انقلاب اسلامی غرب هنوز مسحور پدیده و شخصیت امام خمینی می باشد. و به همین دلیل، واکنش امریکایی ها نسبت به وی منفی بوده است. چه بسا باید طرح نظریه برخورد تمدنها را به عنوان بازتاب نگرانی عمیق غرب نسبت به پدیده ای دانست که دولتهای غربی و امریکایی را به واکنش در مقابل مقولاتی بسیج می نماید که ناشی از شخصیت و نهضت امام خمینی بوده است. هانتینگتون تفسیر خود را چنین بیان می دارد: «در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، گرایش کلی اسلام و مسلمانان در جهت مقابله و ضدیت با غرب بوده است. این امر را باید پیامد طبیعی احیای اسلام و عکس العمل آن در مقابل نفوذ غریبهها در جوامع اسلامی دانست. غرب زدایی و تاکید بر مبانی اسلامی به عنوان اصول اخلاقی جدیدی است که انکار نفوذ اروپایی ها و امریکایی ها را دربردارد. در گذشته، رهبران کشورها و فرقه های مسلمان، به مردم خود می گفتند که ما باید غربی شویم. در حالی که در دو دهه گذشته هیچ گونه عبارتی در تمجید از ارزشها و سازمانهای غربی از جانب مقامات رسمی، اساتید دانشگاه، تجار و روزنامه نگاران دیده نمی رسد. آنها در مقابل، بر تفاوت‌های میان تمدن خود با تمدن غرب، تفوق فرهنگی خود بر غرب، و ضرورت حفظ همگرایی آن فرهنگ علیه هجوم بی امان غرب تاکید می کنند.» (۲) چنین تحولی در جوامع و اندیشه سیاسی - اجتماعی کشورهای اسلامی بیانگر آن است که آموزه های سیاسی امام خمینی تاثیر خود را بر جوامع اسلامی بر جای گذاشته است. به عبارت دیگر، ما شاهد ظهور مجدد رنسانس اسلامی می باشیم. هرچند که عده ای بر روندهای «جهان گرایی globalization» تاکید دارند، اما هویتها نیز در این دوران، روند «انفکاک و جداسازی Fragmentation» را در مقابل آنچه که غریبهها تحت عنوان روند اجتناب ناپذیر لیبرال دموکراسی می دانند، به نمایش گذاشته است. بازگشت به هویت اسلامی دارای ابعاد گسترده و فراگیرتری می باشد. این امر در تمامی کشورهای جهان اسلام به عنوان آموزه ای قابل دفاع محسوب گردیده که می تواند مبنای بسیج اجتماعی توده های مردم محسوب گردد. با توجه به روندهای موجود، این سؤال مطرح می شود که چرا جنبشهای اسلامی نوظهوری در کشورهای اسلامی شکل گرفته است؟ چرا این جنبشهای دارای ابعاد غرب ستیز بوده است، چگونه اسلام گرایی به عنوان پدیده ای اصلی در ربع آخر قرن بیستم تلقی شده است و چرا رفتار، عملکرد و جلوه های شخصیتی امام خمینی توانست غرب، جهان اسلام و جوانان ایرانی دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ را مسحور خود نماید؟ چرا نمادهای دیگری در خاورمیانه و کشورهای اسلامی ظهور نکردند و چرا امام خمینی به عنوان رهبر چنین نهضت فکری، اجتماعی و سیاسی تلقی می گردد؟ در پاسخ به سؤالات یاد شده، می توان روحیه شخصیت ضد سلطه امام خمینی را مورد تاکید قرار داد. هرچند که ایشان به

عنوان رهبر مذهبی و یکی از مراجع بزرگ دوران خود محسوب می گردیدند؛ اما مؤلفه های شخصیتی ایشان، از جمله: بیگانه ستیزی، استقلال خواهی، نوگرایی در اندیشه های دینی، تطابق گرایی با ضرورت های اجتماعی را باید اصلی ترین مؤلفه های دانست که در تبیین ویژگی های شخصیتی و رفتاری ایشان مورد بحث قرار می گیرد. در این مقاله، نگرش ضد سلطه و هژمونیک ستیزی ایشان در روابط بین الملل مورد تاکید قرار گرفته است. چنین ویژگی های فردی و شخصیتی را باید به عنوان مبنایی برای تحولات سیاسی ایران، خاورمیانه و نظام بین الملل دانست. نقش ویژگی های فردی رهبران در سیاست سازی تحولات سیاسی و بین المللی تحت تاثیر پدیده های متنوع و چندگانه شکل می گیرد. هیچ تحلیلگر منصفی وجود ندارد که شکل گیری و وقوع هر حادثه ای را با یک متغیر توضیح دهد. اما در میان متغیرهای دخیل در وقوع هر پدیده یا رویدادی، صرفاً یک «متغیر مستقل: اصلی و تعیین کننده Best Independent Variable» وجود خواهد داشت. بقیه متغیرهای مستقل، دارای نقش و جایگاه محدودتری می باشند. به طور مثال در شکل گیری پدیده هایی مانند: انقلاب، کودتا، جنگ یا بحران می توان به متغیرهای اجتماعی، سازمانی، بوروکراتیک، نظام بین الملل و شخصیتی رهبران اشاره داشت. «جیمز روزنا» متغیرهای یاد شده را در روندهای تصمیم گیری مورد مطالعه قرار داده است. وی بر این نکته تاکید داشته است که هر حادثه ای براساس نوع کنش و واکنش بین بازیگران اصلی آن حادثه و همچنین مبتنی بر «شرایط محیطی خاص Special Situational Environmental» قرار دارد. «کنش action» و «واکنش reaction» را باید «نتیجه تصمیم گیری Result of Decision Making» رهبران دانست. یکی از مهمترین مؤلفه های تاثیر گذار بر یک حادثه را باید ویژگی های شخصیتی و رفتاری بازیگران دانست. (۳) در تبیین نقش شخصیت، «کرین بریتون در کتاب کالبد شکافی چهار انقلاب» بر این نکته تاکید دارد که رهبران تمامی انقلابات بررسی شده (چین، روسیه، امریکا و انگلستان) از جسارت و پرخاشگری لازم علیه رژیم پیشین برخوردار بوده اند. این رهبران خود را به لحاظ اخلاقی برتر از زمامداران و مجریان حاکم می دانستند (۴). ماروین زونیس نیز در کتاب «شکست شاهانه»، تحولات اجتماعی ایران را براساس شخصیت شاه و چگونگی اتکای وی به همکاران، دوستان و خویشاوندانش مورد بررسی قرار می دهد. وی ضعف شخصیت، ناپایداری در تصمیم گیری و دوگانگی رفتاری را به عنوان اصلی ترین عوامل سقوط شاه ذکر می کند. (۵) اگر چه ویژگی های شخصیتی افراد عادی، عموماً امری فردی می باشد و با چگونگی تحولات بیولوژیک آنان بویژه در دوران کودکی در ارتباط است، اما شخصیت های سیاسی علاوه بر مؤلفه های فردی، از متغیرهای دیگری نیز بهره می گیرند. ارزشهای محیطی، ایستارها، باورها و همچنین ایدئولوژی های سیاسی، در شکل گیری شخصیتی رهبران سیاسی برجسته از جمله امام خمینی، تاثیر برجای می گذارند. چنین ویژگی هایی، فرد را آماده اتخاذ برخی شیوه ها در شرایط معین می نماید. اگر نتایج حاصل از به کارگیری شیوه های رفتاری و نوع رفتارها، مثبت و نتیجه بخش باشد، بازتابهای مؤثر و سازنده ای در چارچوب شخصیتی فرد به جا می گذارد، زیرا از یک طرف نسبت به روش و الگوی رفتاری خود مطمئن می شود و از سوی دیگر، زمینه روانی و محیطی لازم را برای تکرار و تشدید یک الگوی رفتاری فراهم می کند. به همین دلیل است که رهبران انقلاب در آغاز افرادی اصلاحگر به نظر می آیند. این امر، نشان دهنده آن است که این افراد برای رویارویی مستقیم با نظام سیاسی نیازمند اعتماد به نفس بیشتری می باشند. روند مبارزات انقلابی و نتایج حاصل از آن، منجر به تشدید اعتماد به نفس و خود مختاری در الگوهای رفتاری شده و به تدریج شخصیت سیاسی آنان شکل می گیرد. با شکل گیری تدریجی شخصیت سیاسی نخبگان، به تدریج درک فراگیری برای رفتار در «محیط روانشناختی» ایجاد می شود. رهبران سیاسی به این جمع بندی می رسند که چگونه باید جامعه را تهییج کرد؟ چگونه باید مردم را در عرصه سیاسی نگاه داشت؟ تحت چه شرایطی و با چه ابزاری در روحیه طرف مقابل ایجاد تردید نمود؟ چگونگی پاسخ محیط به چنین روندهایی می تواند ذهنیت رفتاری و واکنشی را برای بهره گیری حداکثر از محیط فراهم آورد، زیرا جمع بندی حاصله براساس معادله «تحریک - پاسخ Stimulus - Response» انجام می گیرد. باید تاکید داشت که در تمامی دورانی که «تحریک

سیاسی» و «پاسخ متقابل در ازای تحریک» به انجام می‌رسد، نخبگان از ارزشها، باورهای ایدئولوژیک و ایستارهای خود بهره می‌گیرند تا طرف مقابل را در شرایط تردید، قراردادده و یا اینکه موج روانی فزاینده‌ای را علیه آنان ایجاد نمایند. زمانی که صف آرایی انجام گرفت و سخنان کلی، جلوه‌های انضمامی تری پیدا نمود، اهداف هر یک از بازیگران مشخص گردیده و چگونگی واکنش طرف مقابل نیز مشخص می‌گردد. این امر با توجه به «درک محیط» و «درک مؤلفه‌های شخصیتی» طرف مقابل انجام می‌گیرد. مطالعاتی را که الکساندر جورج در رابطه با شرایط و محیط روانی تصمیم‌گیران امریکایی در روند جنگ ویتنام به انجام رسانده است، وی را به این جمع‌بندی می‌رساند که در روند کنش سیاسی و بین‌المللی، هر یک از بازیگران، اقدامات طرف مقابل را کدگذاری نموده و در برابر هر گونه «نشانه‌ای Code»، از خود واکنش متناسب با ادراک و مؤلفه‌های شخصیتی خود نشان می‌دهد. به همین دلیل، جورج اعتقاد دارد که با توجه به نوع واکنش بازیگران، می‌توان مؤلفه‌ها و ویژگیهای شخصیتی آنان را درک نمود. برخی از این رهبران سیاسی دارای ویژگیهایی، از جمله: تساهل، عدم تساهل، زودکنش، دیرکنش، تحکم‌کننده High Dominance، کمتر تحکم‌کننده Dominance Low، بهره‌گیری از سیاستهای سرسختانه Hard Line policies، درون‌گرا Introvert، برون‌گرا Extrovert می‌باشند. (۶) با توجه به مطالعات انجام شده، بسیاری از تحلیلگران سیاست خارجی، به این جمع‌بندی رسیده‌اند که هیتلر و صدام حسین دارای رفتارهای آنی بدون تامل می‌باشند. این گونه رفتار دارای نتایج متضادی است. یا موفقیت‌های شگفت‌انگیز را به وجود می‌آورد و یا اینکه شکست‌های نابودکننده را فراهم می‌آورد. «معمردزاقی» دارای شخصیتی ماجراجو و خودبین می‌باشد و «استالین» دارای شخصیت قدرت طلب همراه با سوءظن بوده است. «فیدل کاسترو» دارای شخصیت ثابت قدم می‌باشد. امام خمینی را نیز دارای مؤلفه‌های شخصیتی «ایدئولوژیک» می‌دانند که از سیاستهای سرسختانه حمایت کرده است. با توجه به ضرورت درک «ویژگیهای فردی Idiosyncratic Variable» نخبگان و سیاستمداران کشورها، ساختارهای اطلاعاتی و سازمانهای دیپلماتیک کشورهای پیشرفته، بخشهایی را ایجاد کرده‌اند تا رفتار نخبگان سیاسی کشورها با تاکید بر مولفه‌های روانشناختی مورد تحلیل قراردهند. اهمیت این امر برای نخبگان کشورهایی که دارای سیستم متمرکز تری می‌باشند، بیشتر است زیرا در چنین شرایطی، توزیع قدرت محدودتر بوده و عوامل بوروکراتیک، سازمانی و اجتماعی نقش کمتری را در روند تصمیم‌گیری و سیاست‌سازی خارجی و داخلی ایفا می‌کنند. براین اساس، کشورهای جهان سوم، عمدتاً براساس الگوهای تمرکزگرا مورد بررسی قرار می‌گیرند که از جمله این موارد، می‌توان به کتاب‌های یادشده ماروین زونیس اشاره داشت. (۷) ویژگیهای شخصیتی و رفتاری امام خمینی (ره) تمامی کسانی که در سالهای قبل از تبعید امام خمینی به نجف با ایشان ارتباط داشته‌اند، بر این امر تاکید دارند که ایشان دارای «ذهنی پویا»، «نگرشی منسجم» و «روحیه‌ای سازش‌ناپذیر» بوده‌اند. دوران کودکی ایشان با مبارزه عجیب‌گردیده است. با توجه به ساخت اجتماعی و اقتصادی ایران و نقش پدر در زندگی اجتماعی اعضای خانواده، می‌توان تاکید داشت که «سرنوشت پدر» ارواح پرتلاطم و کاوشگر امام را در راستای مبارزه اجتماعی جهت ایجاد عدالت شکل داد، از آنجایی که امام از سالهای نوجوانی در حوزه علمیه اراک و قم به کسب علوم دینی مبادرت ورزیده‌اند، از این رو «روح فردی» با «شرایط محیطی» پیوند می‌خورد و انگیزه‌های ایدئولوژیک قوی و مؤثری را در ایشان پدیدار می‌سازد. بعد از حوادث ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، ساواک، اطلاعاتی را در مورد آیت‌الله خمینی جمع‌آوری می‌کند. در این گزارش برخی از ویژگیهای شخصیتی و رفتاری امام در این اطلاعیه چنین آمده است: «حاج آقای روح‌الله خمینی در خمین متولد شده، برای تحصیل به قم آمده، چند سال در قم تحصیل کرده، سپس به اصفهان رفته و چند سال هم در آنجا تحصیل کرده، مجدداً به قم آمده و در محضر آقای شیخ عبدالکریم یزدی به تحصیل اشتغال داشته است. مدتی هم تحصیل «حکمت» نموده و مجتهد مسلم است. در علوم معقول و منقول بسیار وارد و متخصص است..... شیخ عبدالکریم از او حمایت کرد و او را مامور تدریس فقه و اصول نمود..... پس از فوت حاج شیخ عبدالکریم، مورد احترام مرحوم بروجردی بوده و از مدرسین

درجه اول حوزه علمیه بوده است. شخصی است خیلی متین و کم حرف، ۶۳ سال دارد. پدر او از مالکین در خمین بوده است. وی خیلی عصبانی و شجاع بوده و در منازعه و اختلافی که با حاکم وقت داشته، به دست حاکم وقت کشته می شود. خودش هم مثل پدرش خیلی بی باک و شجاع است. به علوم جدید و سیاست روز هم آشنایی زیادی دارد. در سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ کتابی علیه اعلیحضرت فقید نوشته است. همیشه اهل مبارزه و سیاست بوده است. ۵ سال قبل رساله نوشته و در مقام مرجع تقلید قرار گرفته و پیروانی هم داشته است. (۸) اگر ویژگیهای فردی و شخصیتی که اداره ساواک در مورد امام خمینی تهیه کرده را مرور نمایم، می توانیم مؤلفه هایی از جمله: مجتهد مسلم، مدرس درجه اول حوزه علمیه، متین، کم حرف، بی باک، شجاع، آشنا به علوم جدید، اهل سیاست، منتقد نسبت به سلسله پهلوی و اهل مبارزه را نام برد. طبیعی است که اگر فردی دارای ویژگیهای فراگیر و چند جانبه یاد شده باشد، زمینه های اولیه برای مبارزه سیاسی را خواهد داشت. از سوی دیگر، می توان به این جمع بندی رسید که بستر اولیه و معیارهای رفتاری جهت مبارزه سیاسی ایشان، از درون مبانی دینی و ایدئولوژیک منشا می گیرد. این مبانی، همواره ذهن امام خمینی را به خود مشغول داشته و بسیاری از اقدامات و فعالیت های ایشان، با همین معیارهای دینی مستند می شد. باورهای امام بر این امر قرار داشت که جامعه ایران، آمادگی پذیرش هنجارهای دینی را دارا می باشد، در حالی که نسبت به مقامات حکومتی بی اعتماد است. در بسیاری از سخنرانی های امام می توان به چنین ذهنیتی وقوف داشت. ایشان نه تنها عالمان دین را شایسته تر از مقامات اجرایی حکومت می دانست، بلکه به این دلیل که علمای دینی با مردم کنترل دارند، آنان را برای حکومت «شایسته ترین گروه» تلقی می کرد. کتاب «کشف الاسرار» و «ولایت فقیه» به عنوان متون مستند و کلاسیک اندیشه امام در مورد دولت و حکومت در ایران می باشد. در این دو کتاب، از ضرورت ایجاد حکومت اسلامی بحث گردیده است. چنین نگرشی به منزله آن است که در دیدگاه امام، آنچه که مبنای «دینی» نداشته باشد، مورد قبول خداوند و مردم قرار نخواهد گرفت. واژه هایی همانند: قانون اسلام، قانون اساسی، ساحت مقدس قرآن کریم، نقش علما در تصویب قوانین، در عبارتهای تهییج کننده ایشان جهت کاهش مشروعیت اقدامات دولت و رژیم شاه به کار گرفته می شد که بسیای از علما و شاگردان ایشان در خاطرات سیاسی خود، بر این امر صحه گذاشته اند. به طور مثال می توان گفت که ایشان، «اسداله علم» را به این خاطر، توصیه به استغفار می کرد و یا نامبرده را مستحق عزل می دانست که به قواعد و قوانین اسلامی بی اعتنا بوده است. (۹) به همین دلیل، در نامه ای به «علم» یادآور می شوند که «معلوم می شود شما بنا ندارید به نصیحت علمای اسلامی که ناصح ملت و مشفق امت اند، توجه کنید و گمان کرده اید ممکن است در مقابل قرآن کریم، قانون اساسی و احساسات عمومی قیام کرد؟». (۱۰) حساسیت اصلی امام بر این امر قرار داشت که این افراد به عنوان گروههای غرب زده و وابسته به سیاستهای بین المللی در صددند تا مبانی و ساخت اجتماعی ایران را دگرگون نمایند. این دگرگونی در راستای اهداف غریبه تلقی می شد، کسانی که با اسلام و جامعه اسلامی خصومت داشته و در هر دورانی در صدد مرعوب سازی جامعه و کشورهای اسلامی بوده اند. از دیدگاه امام، این نکته به عنوان معمای اصلی جوامع در حال توسعه بویژه کشورهای اسلامی وجود داشت که چگونه یک گروه از افرادی که فاقد پایگاه اجتماعی در جامعه خود می باشند و صرفاً بر اساس «هنجارزدایی»، «دین زدایی» و «هویت زدایی» عمل می نمایند، این امکان را پیدا می کنند تا قدرت سیاسی و اجتماعی را در دست گرفته و به این ترتیب بتوانند سیاستهای دیکته شده را به اجرا در آورند، بدون آنکه ضرورتهای طولانی مدت و بنیانی جوامع خود را مورد توجه قرار دهند. این امر به عنوان معمایی تلقی می شد که برای حل آن، می بایست با سیاستهای جهانی مقابله نمود و از پایگاه داخلی آنان «مشروعیت زدایی» نمود. به این ترتیب بخش اعظم گرفتاری کشورهای اسلامی متوجه جهان غرب گردید. جهانی که به لحاظ تاریخی همواره با جهان اسلام در چالش بسر برده است و از قرن شانزدهم، به گونه ای بی مهابا عرصه های نفوذ خود را در تمامی کشورهای اسلامی افزایش داده است. مطالعات تاریخی امام نشان می داد که توسعه اسلام صرفاً تا قرن ۱۵ میلادی ادامه داشته است. از این دوران به بعد، موج اسلامی گرایی و گسترش اسلام متوقف گردید. کشورهای اروپایی قادر

گردیدند تا با بهره‌گیری از ابزارهای تکنولوژیک خود، بر مناطق حیاتی جهان اسلام سلطه پیدا نمایند. «فرمان تقسیم پاپ»، زمینه حضور پرتغالی‌ها را در خلیج فارس و اقیانوس هند فراهم آورد. در طی تمامی این دوران، فتح سرزمینهای اسلامی با پوشش ایدئولوژیک و در قالب الگوهای جنگهای شبه‌صلیبی انجام پذیرفته بود. این روند منجر به ضعف تدریجی، گسترده و فراگیر واحدهای اسلامی گردید. از دیدگاه امام خمینی، کشورهای اسلامی در طی این مدت تمام موجودیت خود را از دست دادند، بویژه اینکه بعد از جنگ اول جهانی کشورهای بریتانیا، فرانسه و ایتالیا توانستند تیر خلاص را بر موجودیت فرتوت و انحصارگرای امپراطوری عثمانی وارد نمایند. از این مقطع زمانی، بسیاری از سرزمینهای اسلامی (به غیر از ترکیه، افغانستان، ایران، عربستان سعودی) تحت نظارت مستقیم کشورهای غربی درآمدند. جنگ دوم جهانی نیز زمینه توسعه نفوذ امریکا را فراهم آورد. از این زمان به بعد، امریکا به عنوان محور کشورهای غربی درآمد. آنان در صدد برآمدند تا سلطه خود را از طریق ابزارهای فرهنگی و اقتصادی به گونه‌ای پایدار و در تمامی کشورهای اسلامی اعمال نمایند. چنین روندی را باید دلمشغولی اصلی امام دانست. ایشان ریشه گرفتاری کشورهای اسلامی را در مداخلات خارجی مورد جست‌جو قرار می‌دادند. به همین دلیل، تضاد اصلی و بنیانی را متوجه روح سلطه‌گری و استکباری غرب می‌نمودند. در این شرایط، کشورهای اسلامی و دولتهای حاکم بر آن به عنوان سپری تلقی می‌شدند که وظیفه اصلی آنان، حراست از احکام دینی و حفظ ساختهای سنتی و ضدغربی جامعه محسوب می‌گردید. این امر، در دوران استعمار مستقیم دارای کارکرد بود، زیرا حکام و زمامداران کشورهای اسلامی نیز با مداخلات فزاینده غربیها در امور داخلی خود مخالفت می‌کردند. به همین دلیل، گرایش ملی و ضداستعماری ایجاد شده دارای جلوه‌های مختلط بود. تا دهه ۱۹۴۰، شاهد حرکتی بودیم که اجماع داخلی در برابر تهاجم و الگوهای سلطه مستقیم خارجی را نشان می‌داد. در این دوران تاریخی، روحانیون نیز در کنار سایر اقشار و طبقات از حریم دین و اسلام در برابر تهاجم فزاینده و مستقیم غرب حمایت می‌کردند. از دهه ۱۹۴۰ که ساخت نظام بین‌الملل دگرگون گردید: ما شاهد ظهور الگوهای جدیدی از «توسعه طلبی» و «هژمونیک‌گرایی»، «ادغام‌سازی» و «بی‌محتوی‌سازی» کشورهای اسلامی بوده‌ایم. لازم به توضیح است که این روند، در رابطه با سایر کشورهای جهان حتی در حوزه مسیحیت پیرامونی نیز شکل گرفته بود. موج جدید، جلوه‌هایی از «جهان‌گرایی» را به عنوان موتور محرک خود برای یکدست کردن نظام جهانی در پیش گرفته بود. اقتصاد، به عنوان اصلی‌ترین ابزار این روند تلقی می‌شد، اما در دهه‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۸۰ علاوه بر موج اقتصادگرایی مبتنی بر بازار آزاد، موج جنگ سرد مبتنی بر مبارزه ایدئولوژیک «سرمایه‌داری» و «سوسیالیسم جهانی» نیز وجود داشته است. این امر فضای لازم برای مقابله بانفوذ ساختاری غرب در جوامع اسلامی را فراهم می‌آورد. ابزار چنین مبارزه‌ای بر الگوهای «هویتی» قرار داشت. طبیعی به نظر می‌رسد که مذهب، به عنوان یکی از اصلی‌ترین مولفه‌های جامعه سنتی، حامل انگیزشهای رفتاری و هویتی است. به این ترتیب، باید اصول و مبانی مذهبی موجود با توجه به شرایط سیاسی، اجتماعی و بین‌المللی تنویر شده و بر اساس مبانی گفتمانی جدید انجام پذیرد. در این رابطه، امام خمینی سلطه خارجی را به عنوان اصلی‌ترین تهدید جوامع اسلامی مورد توجه قرار داد. برای مقابله با آن، از مبانی ایدئولوژیک بهره‌جسته و تسهیلات لازم را برای ایجاد جو انقلابی بکار گرفتند. بر این اساس، نمی‌توان این فرضیه را مورد تبیین قرار داد که امام از ویژگیهای فردی، شرایط اجتماعی و باورهای ایدئولوژیک خود بهره‌گرفتند تا با سلطه خارجی در جوامع اسلامی مقابله نمایند. این امر از طریق انقلاب و مصادره قدرت سیاسی تحقق یافت. مبانی تفکر سلطه‌ستیز امام خمینی اصلی‌ترین مؤلفه‌های رفتاری نخبگان، گروههای اجتماعی و سازمانهای سیاسی، مفاهیمی از جمله: تصاویر ذهنی، سنتهای محیطی، اسطوره‌ها و حتی برخی از پیشداوریها می‌باشد. این موارد بر فرهنگ سیاسی جامعه و جهت‌گیری سیاسی نخبگان هر کشور تاثیر برجای می‌گذارد. چنین مؤلفه‌هایی در روندی تاریخی، بر ضمیر ناخودآگاه یک جامعه نقش می‌بندد. برخی از افراد را بیش از دیگران متأثر می‌سازد و به این ترتیب، چنین افراد و گروههایی، آمادگی لازم برای ایفای نقش تاریخی را دارا می‌گردند. مطالعه تاریخ سیاسی ایران، نشان می‌دهد که سلطه

خارجی به عنوان عامل بازدارنده توسعه سیاسی کشورمان محسوب می‌گردد. این امر در طی دو قرن اخیر شتاب و گسترش بیشتری پیدا کرده است. مداخلات روسیه، انگلستان، فرانسه، ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی، به عنوان عرصه‌های سیاه اما واقعی تاریخ ایران می‌باشد. این مداخلات، ذهنیت بدبینانه‌ای را در افکار عمومی و فرهنگ سیاسی ایران بر جای گذاشته است. روشنفکران ملی‌گرای ایرانی به همراه روحانیون آگاه، نسبت به چنین سرنوشت دردناکی اظهار تاسف می‌کردند. از اینکه بیگانگان بخشی از سرنوشت سیاسی ایران را تحت تاثیر خود قرار داده، بیمناک و متاثر بودند. به همین دلیل، در مقاطعی از دوره‌های تاریخی ایران، بویژه در شرایطی که فشار و تهاجمی خارجی علیه ایرانیان شدیدتر بود، زمینه همکاریهای فراگیر علیه سلطه خارجی، ابعاد فراگیر و پردامنه‌ای پیدا می‌کرد، جنبش تنباکو از جمله مقاطعی محسوب می‌گردد که چنین روندی با ابتکار روحانیون و همکاری سایر اقشار و گروههای اجتماعی پدیدار شد. از این مقطع زمانی به بعد، روحانیون دریافتند که از توان لازم برای تاثیر گذاری بر افکار عمومی برخوردارند. این امر بویژه در دوره‌هایی که مبارزه علیه عامل خارجی انجام می‌گرفت، از نتایج و اجماع گسترده تری برخوردار می‌شد. مؤلفه‌های مذهب شیعه و همچنین فضایی که در جامعه ایران نسبت به مظلومیت امام حسین (ع) وجود داشت، عامل تقویت کننده رفتار سیاسی روحانیون می‌گردید. به این ترتیب، ایدئولوژی، فرهنگی سیاسی و زمینه‌های تاریخی ایران، شرایطی را فراهم می‌آورد که رهبران مذهبی و روحانیون عالی رتبه بتوانند مردم را بسیج نموده و به این ترتیب بر حوادث و رویدادهای سیاسی جامعه تاثیر بر جای گذارند. روحانیون می‌توانستند حادثه عاشورا را بازسازی نموده و آن را با «گفتمانهای جدیدی» وارد عرصه سیاسی ایران نمایند. از آنجایی که سلطه خارجی بر اساس شرایط غیرعادلانه‌ای ایجاد می‌گردد، بنابراین می‌تواند همانند «یزید» در فرهنگ سیاسی ایران «تشابه سازی» نماید. و به این ترتیب، مردمی که سالها در عزای امام حسین گریه کرده‌اند و از قیام وی، درس غیرت و شهادت فرا گرفته‌اند را وارد عرصه سیاسی و اجتماعی‌ای نماید که زمینه ساز اعتراض علیه «سلطه خارجی» می‌باشد. به عبارت دیگر می‌توان تاکید داشت که: «خصوصیات روانشناختی اسلام شیعه که تاکید بر فضایی از رنج و بی‌عدالتی را بهای ناگزیر تعهد به ایمان حقیقی می‌داند، این سوء ظن (نسبت به بیگانگان و سلطه‌گران) و همچنین بیگانه ترسی تاریخی را تقویت می‌کند. بنابراین، نوعی سوءظن و نخوت نسبت به دنیای خارج با تصمیم جدی برای کسب استقلال و عدم آمیزش با قدرتهای خارجی همراه است. در دنیایی که غالبا زیر سیطره نیروهای خارجی ویرانگری بوده که سعی داشتند ایران را به انقیاد خود در آورند، بهره‌گیری از هوشمندی سنتی ایرانی، یکی از ابزارهای مهم و لازم برای استمرار بقاء بوده است.» (۱۱) اگر چه بیگانه ترسی به عنوان یکی از هنجارهای فرهنگ سیاسی ایران تلقی می‌شود، اما نوعی واکنش در برخورد با چنین پدیده‌ای متفاوت به نظر می‌رسد. عده‌ای ممکن است دچار محافظه‌کاری گردند و سلطه خارجی را به عنوان واقعیتی غیر قابل اجتناب مورد پذیرش قرار دهند. گروهی دیگر ممکن است دچار «فریفتگی» و اشتیاق گردند و در نتیجه آن «سلطه خارجی» را به عنوان یک ضرورت برای تحول اجتماعی مورد توجه قرار دهند. این گروه حتی نوسازی کشورهای جهان سوم را بر اساس «فرآیند غربی شدن» **Process of westernization** مورد تبیین قرار می‌دهند. طبعاً کسانی که غربی شدن را به عنوان مبنای توسعه و نوسازی قرار می‌دهند، جوامع غربی را به عنوان معیار رفتاری خود قرار داده و به این جمع بندی می‌رسند که برای تحول فراگیر باید ویژگیهای درون ساختی جوامع غربی از جمله: گروهی دیگر از نخبگان سیاسی ایران در مقابل ذهنیت حاصل از «سیطره نیروهای خارجی» و «سلطه فراگیر بیگانگان»، «رس‌ث/حخ» (۱۱) رهیافتهای مبارزه جویانه‌ای را ارائه دادند. امام خمینی را می‌توان از جمله این افراد دانست. ایشان دارای دو پیش فرضیه بودند که بر اساس آن، هدفهای خود را مشخص نمودن: پیش فرض اول بر این امر واقع بود که عناصر خارجی، ساخت سیاسی ایران را تحت کنترل خود در آورده و در صدد می‌باشند تا مؤلفه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خود را در ایران نهادینه نمایند. پیش فرض دوم بر این موضوع قرار داشته است که به میزان گسترش سلطه غرب در ایران، نفوذ آئین و احکام اسلامی کاهش خواهد یافت، همچنان که این روند در سایر جوامع اسلامی، بویژه در

کشور ترکیه نیز ظهور یافته بود. بر اساس پیش فرضهای یادشده، اصولی ترین تحلیل بر این امر قرار دارد که امام خمینی برای تثبیت مبانی احکام اسلامی و حفظ فرهنگ و هنجارهای اسلامی، بر ضرورت مبارزه با سلطه خارجی تاکید داشتند. این امر از یک سو، بر اساس زیر ساختهای اسطوره های ایرانی در مورد نقش بیگانگان شکل گرفته بود و از سوی دیگر، روند مبارزات استقلال طلبانه و ضد استعماری را در ایران تقویت نمود. به این ترتیب، هدف امام از انجام مبارزات سیاسی در داخل، حفظ و تحقق احکام اسلام بوده است. برای نیل به این امر، انجام مبارزات استقلال خواهانه، بیگانه ستیز و آزادی خواهانه به عنوان ابزار و روندی محسوب می گردید که از یک سو زمینه برای تحقق شرایط محیطی برای حفظ احکام دینی فراهم می گردید و از سوی دیگر، واکنشی جدی و فراگیر را علیه دولتهایی فراهم می آورد که از مشروعیت فراگیر داخلی برخوردار نبودند. البته بسیاری از غریبهها، بخصوص آنانی که در ساختار اجرایی دولت امریکا انجام وظیفه کرده اند، از امام تصاویر دیگری را نیز ارائه می دهند. آنان بر این اعتقادند که رهیافتهای ایدئولوژیک و سیاسی امام با نوسازی همبستگی ندارد، اما همین گروه نیز بر گرایشات بیگانه ستیزی امام خمینی تاکید داشته اند. تصور این گروه از امریکایی ها از «نوسازی»، با آنچه که «سری نیواز» از توسعه و نوسازی بیان می دارد، همگونی دارد، زیرا «سری نیواز» همانند بسیاری از فریفتگان غرب در ایران، «غربی سازی» را با «نوسازی» همگون می داند. این رهیافت از سوی امام خمینی مورد انکار گرفت. ایشان برای نوسازی بر رهیافتهای درون ساختاری و مبتنی بر ارزشهای ملی تاکید داشتند. ایشان هر موضوعی را که مبتنی بر اهداف و برنامه های غربی باشد، برای منافع کشورهای اسلامی و بویژه برای ایران، امر مخاطره آمیز و نابودکننده ای می دانستند. رفتار سلطه ستیز امام خمینی در روند انقلاب اسلامی تحولات سیاسی ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد در جهت تداوم می یافت که امریکا نفوذ فراگیر خود را در عرصه های مختلف سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی جامعه افزایش می داد. تعداد امریکایی ها در ایران افزایش یافتند. روابط دیپلماتیک ایران گسترش همه جانبه ای پیدا کرد. امریکا محور تمامی روابط خارجی و اقدامات داخلی محسوب می شد. ضرورتهای نظام دو قطبی و نقش ایران در ائتلاف با غرب، زمینه های همکاری فراگیر بین ایران و امریکا را فراهم می آورد. طبیعی بود که در چنین شرایطی، «استبداد سیاسی» نیز در جامعه ایران حاکم باشد بسیاری از تحلیلگران در چنین شرایطی، ساختارهای حکومتی ایران، اراده چندانی از خود نداشتند. نفوذ سیاسی امریکا در ایران به گونه ای ویژه ساختاری رژیم شاه در دوران بعد از کودتا را با واژه هایی از جمله «دولت دست نشانده» تبیین کرده اند. (۱۳) افزایش یافته بود که زمینه بیان آرا و اندیشه های مخالف در چارچوب ساختارهای حکومتی وجود نداشت. همه چیز به نام کمونیسم سرکوب شده بود. البته دستگاه روحانی به دلیل آنکه از این اتهام مبرا بود به موجودیت سیاسی و فعالیتهای اجتماعی خود ادامه می داد، اما جو سنگین نظام سیاسی، امکان بیان واقعیتهای اجتماعی را از این گروه نیز سلب کرده بود. انتشار کتاب حکومت اسلامی به این مفهوم بود که اگر نظام سیاسی دارای مبانی دینی و فقهی باشد، زمینه محیطی و اجتماعی برای ادامه سلطه بیگانگان از بین خواهد رفت. از سوی دیگر، این کتاب، نشان می داد که اندیشه جدید دینی برای نظام سیاسی حاکم، مشروعیت ندارد، بلکه تمامی مشروعیتها را از آن احکام خدا می داند، احکامی که فقها تبیین کننده آنند. به این ترتیب، مبارزه با سلطه بیگانگان نیز به عنوان ضرورتی دینی تلقی می شود. چنین ضرورتی برای فقها، که بیان کننده احکام الهی می باشند، انگیزه مبارزاتی امام برای مقابله بانظام سیاسی دست نشانده شاه و همچنین حامیان خارجی آن را افزایش می دهد. در این رابطه، امام در آغاز درس رسمی حوزه علمیه چنین بیان می دارند: «هر چند موافق دین و قوانین اسلام باشد، ما با کمال تواضع به آن گردن می نهیم. و هر چه مخالف دین و قرآن باشد ولو «قانون اساسی» باشد، ولو «الترامات بین المللی» باشد ما با آن مخالفیم». (۱۴) همانگونه که مستفاد می شود، امام خمینی با هر آنچه مخالف آیین و احکام دینی باشد، مخالفت نموده و آن را به عنوان جلوه ای تلقی می کند که زمینه سلطه خارجی را فراهم می آورد. به این ترتیب، آنچه که به عنوان قانون حکومتی ایران، اجرا می شود همچنین کلیت نظام سیاسی شاه در آغاز دهه ۱۹۶۰، مورد نکوهش قرار گرفت، زیرا زمینه سلطه خارجی را فراهم آورده بود. امام خمینی در تبیین

شرایط محیطی و ضرورت‌هایی که به موجب آن مشروعیت زدایی از رژیم ضرورت پیدا می‌کرد، تا کید داشته اند که: «نفوذ احکام اسلامی در جامعه مسلمانان کاهش یافته است. ملت به ضعف، انحطاط و افتراق مبتلا گشته، احکام اسلامی ممنوع شده و وضع عوض شده است. استعمارگران از اینها به عنوان فرصتی مناسب استفاده کرده، قوانین خارجی را آوردند، که خدا در آن نقش و قدرتی ندارد. فرهنگ و فکر مسمومشان را بین مسلمین اشاعه دادند و ما امکان تشکیل یک حکومت شایسته را از دست دادیم».

(۱۵) کلام و مکتوبات امام در مقاطع مختلف مبارزاتی ایشان نشان می‌دهد که حیات دوباره اسلام می‌تواند زمینه نفوذ سلطه گران و خارجیها را در ایران کاهش دهد. در تمامی این دوران، نفوذ سیاسی امریکا فراگیرتر از سایر واحدهای استعمارگر بود. از سوی دیگر، اینگونه کشورها اصلی ترین های حامی سیاستهای وابسته سازی به شاه محسوب می شدند. بنابراین، مبارزه با شاه امری تاکتیکی برای خلع ید فراگیرتر قدرت و نفوذ امریکا و سایر واحدهای خارجی محسوب می شد. به همین دلیل، امام خمینی در دوران بی رنگ شدن مبانی و هنجارهای اسلامی در ایران، سکوت را جایز نمی شمرد، زیرا در صورت سکوت یا مصلحت اندیشی، زمینه برای تثبیت پایه های حکومتی شاه افزایش می یافت. انجام فعالیتهای سیاسی و مواضع صریح امام خمینی در برخورد با رژیم شاه، بیانگر اعتماد به نفس وی در مبارزه دینی علیه مظاهر غرب زدگی بود. در نتیجه چنین صراحت و بیان راسخ، حوزه های علمیه و بویژه نسل جوان و انقلابی آن که دارای درد دین، شور انقلابی و گرایش ضد غربی بودند، به عنوان اصلی ترین پایگاه سیاسی در انجام حرکت‌های انقلابی به شمار می رفتند، هر چند که شخصیت بارز و مواضع مشخص امام زمینه جذب سایر گروه‌های اجتماعی را نیز به نهضت انقلابی فراهم آورد. در این مبارزه سیاسی، مشروعیت زدایی رژیم شاه به عنوان، «اصلی بنیانی» محسوب می شد. در حالی که تمامی سخنان و اطلاعیه های صادره از سوی امام خمینی، فعالیتها و اقدامات غیرقانونی رژیم شاه محکوم می شد، واحدهای خارجی نیز به دلیل اینکه استقلال ایران را خدشه دار نموده و زمینه اصول بنیادین و هنجارهای درونی جامعه را فراهم آورده اند، مورد نکوهش قرار می گرفتند. «جان دی استمیل» وابسته سیاسی سفارت امریکا طی سالهای ۱۹۷۶ الی ۱۹۷۹، در مورد گرایش و جهت گیری ضد غربی و ضد خارجی امام خمینی بیان می دارد که امام خمینی: «در اوایل دهه ۱۹۶۰ در حوزه های اسلامی سرشناس و شاخص شده بود، اما هنوز در غرب چندان معروف نبود. به علت اشتغال فکری آزار دهنده ای که از نفوذ خارجیان در ایران داشت، با خواست قانونی مجلس (شاه) مبنی بر تصویب قانون مصونیت سیاسی برای کارکنان نظامی و مشاورین فنی امریکایی به مبارزه برخاست. قانون تصویب شد. «امام» خمینی در سال ۱۹۶۴ تبعید گردید. ابتدا به ترکیه رفت و سپس در سال ۱۹۶۵ در نجف اقامت گزید. آیت الله در دوران تبعید به طور خستگی ناپذیر، علیه دولت در زمینه های گوناگون اطلاعیه نوشت و سخنرانی کرد، ولی موضوع مورد علاقه اش هم این بود تا خارجیها را به علت اجرای برنامه هایی که موجب نوسازی کشور و کاهش حرمت اسلام می گردید، سرزنش کند.» (۱) روند مبارزاتی امام از زمانی تشدید گردید که زمینه های اجتماعی مبارزه علیه رژیم دست نشانده به وجود آمده بود. در اوایل ۱۹۴۰، تمامی گروهها حتی سنتی ترین بخش های جامعه ایران نسبت به آینده خود بیمناک بوده و از سوی دیگر، نسبت به مشروعیت رفتاری و ساختاری رژیم شاه تردید داشتند. در این شرایط امام خمینی قیام و مبارزه علنی را به عنوان امری واقعی و اجتناب ناپذیر مورد تاکید قرار دادند. مبارزه سیاسی ایشان نیز منبعث از الگوهای رفتاری ائمه دین بود، زیرا اگر «تشابه سازی» ایجاد نمی شد، اعتماد به نفس لازم را برای مبارزه جدی، و فراگیر که دارای زمینه های دینی و اجتماعی باشد، فراهم نمی آورد. ایشان در بیان ضرورت مبارزه سیاسی و ضد حکومتی با استناد به الگوهای رفتاری ائمه اظهار می دارند: «مسلمانان همیشه حافظ دین مبین اسلام بوده اند، حتی برای حفظ اسلام از حق خود می گذشتند... و به آن عمل کردند. ولو با عده کم تا کشته شدند و اقامه فرایض نمودند، و هر کدام می دیدند که قیام صلاح نیست، در خانه می نشستند و ترویج می کردند.» (۱۷) در طی این دوران، جامعه نسبت به توصیه های امام خمینی واکنش مثبت نشان داد؛ اما مردم فاقد پتانسیل سازماندهی و ایدئولوژی لازم برای بسیج سیاسی بودند. علی رغم این وضعیت، شعارهای امام به گونه ای بود

که جامعه را با واقعیت‌های نفوذ غرب و کارکرد سیاسی آنان آشنا می‌کرد. ایشان به این دلیل حکومت ایران را مورد انتقاد قرار می‌داد که شایستگی لازم برای مقاومت در برابر غرب و تهاجم فراگیر کشورهای غربی به یک کشور مسلمان را ندارد. بر این اساس، بر «احکام مذهبی» و «روحانیون» تاکید می‌شده؛ گروه‌هایی که هیچ‌گاه در مقابل غرب گرابی و پذیرش روند استعماری مشارکت نداشتند. از دیدگاه امام خمینی روحانیون به عنوان مجموعه‌هایی محسوب می‌گردید که استقلال کشور را در برابر تهاجم خارجی حفظ خواهد کرد. ایشان در مورد نقش سیاسی و جهت‌گیری روحانیون تاکید داشتند که: «این روحانیت است که با این وضع ساخته و به استقلال کشور خدمت می‌کند (۱۸)» بنابراین در ذهن مردم، روحانیون به عنوان مجموعه‌ای تلقی می‌گردید که بر اساس احکام الهی عمل می‌کنند، خیر عمومی را می‌خواهند و از همه مهمتر اینکه در صدد ایجاد استقلال فراگیر برای جامعه می‌باشند. روند فوق‌نه تنها در ذهن افراد عامی جامعه جایگاه پیدا کرده بود؛ بلکه روشنفکران دینی نیز از «امام» و «روحانیون» به عنوان پیشوایان استقلال و مبارزین ضد استعماری یاد کردند. مرحوم شریعتی در نقد روشنفکران خود باخته و غرب زدگان بیگانه از جامعه، بر هنجارهای سیاسی و مبارزاتی امام تاکید نموده و بیان داشت که «تاکنون در زیر هیچ یک از قراردادهای استعماری کشورمان را روحانیون امضاء نکرده است.» این روند نشان می‌داد که استراتژی مبارزاتی امام به گونه‌ای درست انتخاب گردیده بود؛ چرا که با تاکید بر مؤلفه‌های غرب‌زدگی نظام سیاسی، امکان بسیج فراگیر و گسترده گروه‌های سیاسی وجود داشت حتی برخی از لیبرال‌ها نیز با تاسی از نهضت اسلامی و نقش ضد استعماری رهبری نهضت، الگوهای یاد شده از سوی امام خمینی را مورد تاکید قرار دادند. «داریوش فروهر» در سخنرانی آبان ماه ۵۶، ضرورت و مبانی نهضت اسلامی ضد استعماری ایران را چنین تفسیر نمود: «برای مدت بیش از دو قرن، کشور ما مستقیم و غیر مستقیم تحت حاکمیت امپریالیست‌های خارجی بوده و با همه نوع طرح و توطئه، زندگی و ارزشهای ملی ما را بازیچه قرار دادند. با دستور خارجها، دیکتاتوری‌های وابسته، دولت‌های فاسد و فرهنگی غارت زده در کشور ما بوجود آوردند... با تکیه بر نقش رهبران مذهبی و بازار، قصد ندرم بر سایر گروه‌های اصلی جامعه مانند دهقانان، کارگران و نیز روشنفکران به عنوان ستون فقرات این نیروها بی‌توجهی کنم... (۱۹)». علاوه بر گروه‌های ملی، حتی مارکسیست‌ها نیز نسبت به ماهیت نهضت اسلامی و نقش ضد استعماری امام خمینی تاکید داشتند: «بیژن جزینی» در کتاب تاریخ سی ساله بیان می‌دارد که «اگر مذهب در آینده سیاسی ایران نقش داشته باشد، این امر تحت رهبری آیت الله خمینی خواهد بود.» موجی که امام در روند مبارزات سیاسی ایران علیه رژیم شاه ایجاد نمود، بر اساس شناخت واقعی محیط اجتماعی ایران و زمینه‌های بسیج سیاسی در ایران بود. به طور کلی می‌توان اصلی‌ترین زمینهای اجتماعی ایران در روند فعالیتهای ضد نظام سیاسی شاه را که دارای ابعاد ضد استعماری نیز بود را به شرح ذیل بیان داشت: ۱- بر اثر حضور مظاهر غربی در جامعه ایران، واکنش گروه‌های مختلف ایجاد شد. این گروه‌ها دارای نگرش سنتی و محافظه‌کار بودند و نسبت به اکثر نمادهای غربی با نگرش ستیزه‌جویانه برخورد می‌کردند. ۲- کودتای ۲۸ مرداد، تمامی مشروعیت نظام سیاسی شاه را از بین برد. گروه‌های ملی‌گرا و مارکسیست‌ها در دوران بعد از کودتا نظام سیاسی شاه را مورد انتقاد قرار می‌دادند. بیانات ضد استعماری، ضد امریکایی و ضد استبدادی امام، موج فراگیرتری را علیه رژیم شاه به وجود آورد، به گونه‌ای که در ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ خرداد ۱۳۴۲ شدیدترین تظاهرات ضد نظام در شهرهای تهران، قم، اصفهان و مشهد ایجاد شد. لبه تیز حملات تظاهرکنندگان علیه رژیم شاه بود. «عدم مشروعیت سیاسی» و «دست‌نشان‌دگی رژیم ساسی» مورد تاکید افرادی قرار گرفت که برای توسعه و گسترش نهضت اسلامی و در قالب دسته‌های تظاهرات‌کننده، وارد خیابانها شده بودند. این موج بعد از ۱۵ خرداد نیز وجود داشت، اما عقیم ماندن نهضت و سرکوب شدید، مانع از آن گردید که موج ایجاد شده به سادگی خود را نمایان سازد. از این مقطع زمانی به بعد؛ دانشگاه‌ها به عنوان اصلی‌ترین سکوی نهضت اسلامی، پایگاهی مطمئن برای انقلاب محسوب می‌شدند. بیانیه‌ها و اطلاعیه‌های امام به گونه‌ای دائمی در محیط دانشگاهی پخش می‌شد. این گروه از دانشجویان علاوه بر انگیزه‌های مذهبی دارای تمایلات شدید ضد استبدادی و ضد

استعماری بودند. ۳- رشد جمعیت ایران از سال‌های دهه ۱۳۴۰ به بعد نیز افزایش تصاعدی پیدا نمودند. اکثریت جمعیت را افرادی شامل می‌شدند که در خانواده‌های متوسط و مذهبی متولد شده بودند. این افراد زمانی که به سن رشد رسیدند، به عنوان اصلی‌ترین سربازان انقلاب و نهضت ضد غربی امام خمینی قرار داشتند. شایع است که در سال ۱۳۴۲ به امام توصیه نمودند که زمینه‌های اجتماعی نهضت وجود ندارد؛ لذا مخالفت با برنامه‌های غرب‌گرای شاه را با تاخیر انجام بدهند. ایشان در پاسخ بر این امر تأکید داشتند که سربازان من هم اکنون در گهواره‌ها هستند. این بیانات، نشان‌دهنده برنامه‌ریزی جهت انجام اقدامات انقلابی بود. به این ترتیب، در دهه ۱۳۵۰ تحولات مربوط به انفجار موج جمعیتی همراه با نوسانات رونق - رکود، زمینه را برای اعتراضات اجتماعی فراهم آورد. ۴- به هر اندازه از روند نهضت اسلامی می‌گذشت، موج اسلام‌گرایی با اطمینان بیشتری توسعه پیدا می‌کرد. علی‌رغم وجود بسیاری از مؤلفه‌های فرهنگ غربی در جامعه، گرایش‌های بوجود آمده بود که با انگیزه‌ای فراگیر در صدد بودند تا از این موج، ایدئولوژی مبارزه علیه رژیم شاه را ایجاد نمایند. طبعاً انگیزه‌های این گروه از جوانان در پیروی از استراتژی امام، دارای ابعاد ضد غربی، ضد شاهنشاهی و ضد امپریالیستی بوده است. ۵- شکست آمریکا در ویتنام و ظهور برخی از دولتهای ضد امپریالیستی منجر به تقویت بلاواسطه نهضت امام خمینی در ایران می‌گردید. امام نیز لبه تیز حملات خود را از خرداد ۱۳۴۲ به بعد متوجه آمریکا نموده بود. به همین دلیل، آمریکا به عنوان شیطان بزرگ مورد استناد قرار گرفت. این واژه به معنای آن بود که ایالات متحده و غرب به منزله عنصر اغواگر برای جوامع اسلامی نقش آفرینی می‌کنند. از دیدگاه امام خمینی، کشورهای غربی دارای همگونی‌های کارکردی مشابهی علیه ایران و جهان اسلام بوده‌اند؛ اما نقش توسعه‌گرا و مداخله‌گرایانه آمریکا بیش از سایر کشورهای غربی مورد نکوهش واقع می‌شد. تجربه کاپیتولاسیون برای نهضت امام خمینی بسیار تعیین‌کننده می‌باشد. به عبارت دیگر، در دهه ۱۹۴۰ هیچ‌وقتی به اندازه مبارزه مستقیم امام علیه کاپیتولاسیون و توسعه نقش اسرائیل با اهمیت تلقی نمی‌شد. ایشان در مورد ماهیت این کشورها بیان داشتند: «ما چون ملت ضعیفی هستیم و دلار نداریم، باید زیر چکمه آمریکا برویم. آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر، شوروی از هر دو بدتر، همه از هم بدتر، همه از هم پلیدتر، لیکن امروز سروکار ما با آمریکا است.» (۲۰) با توجه به نگرش امام نسبت به آمریکا و همچنین به دلیل آنکه از قانون کاپیتولاسیون، آمریکایی‌ها منتفع می‌گردیدند؛ از این رو، امام نسبت به زمامداران ایالات متحده کاملاً بدبین بود و آنان را به عنوان «خصم قرآن» مورد خطاب قرار می‌داد. واژه‌هایی که امام برای تبیین نقش و جایگاه ایالات متحده به کار می‌گرفت، دارای ابعاد «دینی»، «ملی‌گرایانه» و «رمانتیک» و احساس‌گرایانه، «بسیج‌گرا» و تحقیرکننده بود. برخی از تحلیلگران چنین احساس می‌کنند که امام خمینی صرفاً در دوران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در صدد برآمد تا آمریکا را در نزد سایر ملل و کشورهای جهان تحقیر نماید، در حالی که این امر مربوط به دوران قبل از انقلاب اسلامی و بویژه مربوط به دوران بعد از تصویب لایحه کاپیتولاسیون می‌باشد. در این شرایط، امام خمینی در واکنش به اقدام دولت، مجلس و مقامات آمریکایی، موضع قاطعانه‌ای در برابر آمریکا اتخاذ نمودند: «رئیس جمهور آمریکا بداند، این معنا را بداند که امروز در برابر ملت ما از منفورترین افراد بشر است که چنین ظلمی را به ملت ایران کرده است. امروز قرآن با او خصم است. ملت ایران با او خصم است. دولت آمریکا این مطلب را بداند که او را در ایران ضایع و مفتضح کردند.» (۲۱) به موازات تخریب ساختاری دشمن سیاسی و ایدئولوژیک، امام خمینی در صدد برآمدند تا تمامی اقشار و گروه‌های اجتماعی را علیه آمریکا و نظام شاه که به عنوان واحد دست‌نشانده آمریکا محسوب می‌شد، بسیج نماید. حتی ارتشیان وفادار شاه نیز مورد خطاب قرار گرفتند. امام خمینی بر آن بود تا آنان را نیز به عمق فاجعه‌ای که در حال وقوع بود، امتنا نماید و به این ترتیب، روند مشروعیت‌زدایی را تشدید نمایند. ایشان خطاب به ارتشیان اعلام داشتند که: «آیا دیگر برای ارتش آبرو باقی می‌ماند که یک فراس آمریکایی، یک آشپز آمریکایی بر ارتشبد ما مقدم شود.» اگر من نظامی بودم استعفا می‌کردم. اگر وکیل مجلس بودم استعفا می‌کردم. من این ننگ را قبول نمی‌کردم.» (۲۲) بیان چنین واژه‌هایی به عنوان آگاه‌سازی مقامات و مسوولین حکومتی بود؛ اما

در ادامه این سخنان، ایشان درصدد برمی آید تا توضیح دهد که عدم مقابله با چنین روندی، به چه مفهوم می باشد و چه مخاطراتی را برای جامعه به وجود خواهد آورد. به همین دلیل، اقدام «همکاری جویانه» با چنین روندی را به عنوان خیانت به اسلام، ایران، جامعه اسلامی و قرآن ذکر می کنند. امام در پایان سخنان خود تاکید می کنند: «امروز تمامی گرفتاری ما از امریکاست. تمام گرفتاری ما از اسرائیل است. اسرائیل هم از امریکاست. این و کلا- هم از امریکا هستند. این وزراء، هم از امریکا هستند (و) همه دست نشانده امریکا هستند. اگر نیستند چرا در مقابل آن نمی ایستید... خداوندا افرادی که به این آب و خاک خیانت می کنند، به اسلام خیانت می کنند، به قرآن خیانت می کنند را نابود کن» (۲۳) الگوی رفتاری امام در دوران بعد از نیل به قدرت نیز بالگوها و رویه های ستیزش گرایانه علیه غرب و بویژه ایالات متحده امریکا همراه بوده است. ایشان تحت هیچ شرایطی نسبت به جاذبه های فرهنگ و محیط اجتماعی غرب خوشبین نبودند. تاکید امام بر این که امریکا مرکز سلطه است و ایران اسلامی باید چنین وضعیتی را پایان بخشد. ایشان برای تحقق این امر، از الگوهای «روانشناسی سیاسی» استفاده نموده و بهترین راه را در شرایط و وضعیتی دیدند که سلطه گر با ابزارهای کم شدت شکسته شود و این، به منزله تحقیر امریکا محسوب می شد. تحقیر امریکا زمینه را برای گسترش نهضت اسلامی و توسعه اسلام گرایی فراهم آورد. بدون تسخیر سفارت امریکا، شرایط روانی لازم برای تهاجم علیه تاسیسات آن کشور در مناطق مختلف جهان فراهم نمی شد. امروزه اگر «بن لادن» هایی پیدامی شوند که مراکز نظامی و دیپلماتیک امریکا را منفجر می کنند، به گونه ای خود آگاه یا نا خود آگاه، تحت تاثیر روندی قرار دارند که امام خمینی در اواخر دهه ۱۹۷۰ ایجاد کردند. مقاومت ایشان در برابر امریکا و فشارهای دیپلماتیک آن کشور، بیش از آنکه در بردارنده منافع ملی برای کشور باشد، روح مقاومت در برابر ابرقدرتها را فراهم آورد. چنین روحی بود که توانست هشت سال در برابر نیروهای مسلح عراق به طور قهرمانانه مقاومت نماید. با توجه به چنین الگوهای رفتاری، ایشان هیچ گاه در مقابل اراده مقاومت جویانه علیه امریکا و غرب عقب نشینی نکرد. در دوران گروگان گیری، ایشان مصاحبه ای را با خبرنگار مجله تایم لندن انجام داد. وقتی که خبرنگار در مورد امکان تردید در مواضع امام خمینی سؤال نمود، ایشان به گونه ای جدی اظهار داشت: «ما می خواهیم به همه دنیا نشان دهیم که «قدرتهای فائده» را هم می توان با نیروی «ایمان» شکست داد. ما در برابر دولت امریکا با تمام قدرتش مقاومت می کنیم و از هیچ قدرتی نمی هراسیم... ما امریکا را خوب می شناسیم و می دانیم که می توانیم در برابرش مقاومت کرده از شرفمان دفاع کنیم. ما باید بر امریکا غلبه کنیم و او را در همه منطقه شکست دهیم. ما تسلیم بی عدالتی ها نخواهیم شد و با ستمکاران کنار نخواهیم آمد... ما می توانیم به آسانی در برابر تجاوز امریکا بایستیم. امریکا ممکن است ما را شکست دهد، ولی نه انقلاب ما را، و به همین دلیل است که من به پیروزی خودمان اطمینان دارم.» (۲۴) روند فوق تا پایان حیات امام تداوم داشت. ایشان نسبت به ماهیت کلی و فراگیر ایالات متحده، هیچ گاه تغییری در مواضع خود نداد. البته موضوع روابط با امریکا کاملاً متفاوت است. می تواند رابطه وجود داشته باشد؛ اما چالشگری در مواضع، اهداف و الگوهای رفتاری نیز تداوم پیدا کند. از این رو، امام خمینی زمانی که کارتر قطع روابط دیپلماتیک با ایران را اعلام کرد، از این اقدام کارتر استقبال کرد و آن را برای مسلمین امری سودمند دانستند. مواضع و دیدگاههای سلطه ستیز امام خمینی تا پایان دوران حیات ایشان تداوم یافت. فردی که مبارزه گسترده و فراگیر را در سن ۶۴ سالگی آغاز کرده باشد، در سن ۷۹ سالگی انقلاب را به پیروزی رسانده باشد و دورانهای بحران فراگیر را طی کرده باشد، جز با اراده آهنین ناشی از انگیزه ها و اعتقادات ایدئولوژیک با مؤلفه دیگری قابل تحلیل نمی باشد. به همین دلیل، در وصیتنامه سیاسی خود، آخرین توصیه ها را در جهت مقاومت در برابر جاذبه ها و فشارهای غرب اعلام داشتند. ایشان در بخشی از وصیتنامه خود تاکید می کند: «از جمله نقشه ها که مع الاسف تاثیر بزرگی در کشورها و کشور عزیزمان گذاشت و آثار آن تا حد زیادی به جا مانده، بیگانه نمودن کشورهای استعمار زده از خویش و غرب زده و شرق زده نمودن آنان است؛ به طوری که خود را فرهنگ و قدرت خود را به هیچ گرفتند... از جوانان دختران و پسران می خواهم که استقلال و آزادی و ارزشهای انسانی را ولو با تحمل زحمت و

رنج، فدای تجملات و عشرتها و بی بند و باریها و حضور در مراکز فحشاء که از طرف غرب و عمال بی وطن به شما عرضه می شود، نکنند» (۲۵). امام در آخرین پیام و کلامش، بار دیگر جامعه و حقوق جوانان را به مقاومت در برابر غرب دعوت نمود. ایشان بر پرهیز درونی جوانان نسبت به جاذبه ها و اغواگری های غرب تاکید داشته و از آنان خواسته تا اراده خود را برای انجام هر گونه ابتکاری به جامعه داخلی و جوامع بین المللی عرضه نمایند. به عبارت دیگر، امام درصدد بود تا ذهنیت وارداتی جوامع را بازسازی نموده و آنان را در روند خودکفایی، اعتماد به نفس، عزت نفس، قرار دهد؛ زیرا چنین شرایطی منجر به تداوم خط مبارزه و مقابله با قدرتهای بزرگ خواهد شد. دستیابی به چنین فرآیندهایی، می تواند زمینه مقابله با استبداد داخلی، استکبار بین المللی و اغواگری های سرمایه داری بین المللی را فراهم آورد. نقش و الگوی رفتاری امام خمینی به اندازه ای برای منافع امریکا بحران آفرین بود و به حدی آن کشور را در عرصه نظام بین الملل تحقیر نمود که از یک سو، به عنوان نهاد انقلابی گری در قرن بیستم محسوب گردید و از سوی دیگر، آرای ایشان به عنوان ادبیات و الهیات رهایی بخش، مورد استفاده سایر مبارزان راه آزادی و آزادسازی قرار گرفت. چنین روندی منجر به آن گردید که ذهنیت کشورها و تحلیلگران غرب نسبت به ایشان با بدبینی و خصومت همراه گردد. از دیدگاه امریکایی ها، مبارزات ضد امپریالیستی، آزادیخواهانه و استقلال طلبانه ایشان، به عنوان نقطه عطفی در برابر پویایی و توسعه گرایی غرب محسوب می شود. به همین دلیل است که گراهام فولر امام خمینی را به مثابه چهره ای مهم و غیر متعارف، نماد تمامی نگرانیهای عمیق غرب نسبت به اسلام رادیکال و فناتیک می داند... (۲۶) منابع مقاله: فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۵، متقی، ابراهیم؛

امام در مصاف با نظریه بن بست

امام در مصاف با نظریه بن بست بخش پایانی در بخش اول از مقاله حاضر که به مناسبت سالروز مبارزه با استکبار جهانی مطالعه کردید، به طرح تئوری بن بست از سوی شیفتگان ارتباط با آمریکا و هم‌نوایی سیاست گذاران آمریکایی با این طرح پرداختیم و گفتیم: این نظریه با طرح شعار آزادی و مشارکت مدنی تمامی گروه ها آغاز شد، «جبهه نفاق» در پی ایجاد فضای باز وارد عرصه های سیاسی شد و آنگاه به طرح و ایجاد فضای انحرافی برای افکار عمومی پرداخت. گام دیگر ایجاد انحراف در دو قشر (نخبگان و مردم) بود که به صورت ایجاد انحراف سیاسی و فکری در نخبگان و انحراف فرهنگ و رفتاری در عموم مردم بروز یافت. اینک به ادامه بحث (۲گام نهایی) توجه فرمایید. ۳ ایجاد اختلاف طرفداران رابطه از تمام امکانات تبلیغی خود برای درج دیدگاههای انحرافی سود می برند، با نامها و عناوین مختلف به خلق دیدگاههای جدید و متنوع می پردازند و سعی دارند بین گروه های مختلف به ایجاد تنش و در نهایت بهره برداری بپردازند. از دیدگاه اینان استفاده از نقاط تعارض جناح های کشور و ایجاد اختلاف، موجب تشتت نیروهای فعال جامعه خواهد شد و آنگاه که نیروهای داخلی به جبهه گیری علیه هم روی آوردند، به راحتی می توان قوای ضعیف شده را به کنترل در آورد، آری شکست ابهت نظام اسلامی و قدرت آن، تنها راهی است که می تواند سیاستمداران نظام را به قبول رابطه وادار سازد؛ در اینجا نیز مطبوعات، قلم ها و نوشته ها ابزار منحصر به فرد توطئه اختلاف هستند. امری که امروزه به عینه شاهد تکرار آن هستیم. امام (ره) در این باره هشدار داد و فرمود: «این اختلافاتی که شما می خواهید درست کنید، در سخنرانی هایتان درست می شود و در نوشته هایتان ایجاد می شود. این ها به صلاح اسلام و به صلاح کشور، به صلاح ملت نیست، شما می خواهید به کجا بکشانید این کشور را؟ کوشش شما متدینین در این است که این کشور کجا برود؟ در آغوش آمریکا برود؟ در آغوش شوروی برود؟ شما نمی دانید که اگر ایجاد اختلاف فرض محال بتوانید، بین گروههای اسلامی بکنید، این به جز این که آمریکا بیابد و این کشور را به دست بگیرد یا شوروی این کار را بکند، نتیجه دیگری ندارد؟ شما همه این ملت را به آمریکایی خواهید بفروشید؟»... (۱) ۴ - تخطئه تحرکات ضد آمریکایی پس از ایجاد شعارهای انحراف و فراموشی آمریکا و ایجاد اختلاف، نوبت به تخطئه تحرکات ضد آمریکایی می رسد. ایراد خدشه به هر نوع حرکت ضد آمریکایی از آخرین مراحل

اقدامات شیفتگان ارتباط است که این گروه بارها به آن دامن زده اند و هم اینکه نیز که فرصتی به دست آمده آنان اقدامات ضد آمریکایی ملت از جمله قضیه لانه جاسوسی را مخالف قوانین موجود و اشتباهی ناشی از شور انقلاب قلمداد می کنند. این طیف وابسته در آغازین روزهای انقلاب نیز چنین عکس العملی از خود بروز می دادند که نمونه اش را در تصرف لانه جاسوسی می توان باز خواند. امام رحمه الله در برابر خدشه وارد کردن و تخطئه تصرف لانه جاسوسی به این طیف اشاره کرد و فرمود: «آن روزی که این جوان های بیدار عزیز ما این لانه جاسوسی را گرفتند، این شیاطین به دست و پا افتادند؛ یکی گفت که اینها خط شیطان هستند و دنبال این کردند که ما الان اسیر آمریکا هستیم، نه اینکه نفهمیدند که نه؟ اسیر آمریکا نیستیم، می خواستند که ما را از استقلال بیرون بیاورند و به دامن آمریکا بیندازند. و قضیه گرفتن این محل جاسوسخانه ناگوار بود برای آنها، برای اینکه پرونده های اینها هم ظاهر می شد... این جوان های عزیز ما که می گفتند ما در خط اسلام هستیم، می گفتند به آنها که شما در خط شیطان هستید.» (۲) ۵- وصول به امیال شهوانی و مادی (هدف نهایی) این حقیقت قابل احساس است گروهی از نخبگان از قدرت تحلیلی و فکری برخوردارند، بنابراین نمی توان گفت همه آنانی که فریاد ایجاد رابطه سر می دهند، خود افرادی گرفتار در چنگ تئوری بن بست اند؛ بلکه این عده تنها برای وصول به آرمان های فردی و قبيله ای حاضر به پذیرش چنین ارتباطی هستند. «سودجویی مبنای فکری این اشخاص است و حاضرند برای وصول به آن، حتی کشور را به کام ذلت فرو برند. امام خمینی (ره) به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۶۳ به همین مبنای فکری اشاره می کند و مردم را به ایستادگی و نابودی قید و بند های وابستگی که این گروه ها برای وصول به اهدافشان به دور مردم و انقلاب تنیده بودند. فرا می خواند: «آنان که به خیال خود برای ایران دل می سوزانند و به ادعای واهی برای ملت ایران غمناکند، ایرانی را می خواهند که متسشاران آمریکایی گردانند گانش باشند، ایران وابسته و دلبسته به اجنبی را می خواهند. ایران زمان پهلوی را که غرق فساد اخلاقی و بر بادده شرف انسانی بود، را می خواهند. ایرانی را که سر پرستش مظلومان را غارت کند و جیب آنان را پر کند و سرمایه هایش را در خدمت طبقات مرفه و بالانشین باشد و مستمندان و کوچ نشینان در فقر و محرومیت بسوزند و هیچ کس به فکر آنان نباشد. و بالاخره ایرانی را می خواهند که به اصطلاح شخص اولش در مقابل رئیس جمهور آمریکا چون در یوزگان گردن کج کند تا مظلومان را پایمال کند.» (۳) ۶- همراه سازی افکار عمومی جالب است بدانیم این گروه برای وصول به آرزوی خود، سعی دارند مردم را به هر نحو با خود همراه سازند، آنان را که برای رسیدن به امتیازهای مادی در «سایه وابستگی» تلاش می کنند و در تبلیغات فریب کارانه اساسا وابستگی به غرب را عامل استقلال می دانند. این تناقض آشکار را امام رحمه الله اینگونه بر ملا می سازد: «برادران عزیزم، از یاهو گویی ها و تهمت ها و برجسب های دشمنان خدا و اسلام در میهن اسلامی نهراسید که هر چه حجم دروغ پردازی ها که از عقده های دل و رنج های شکست سیاسی و نظامی برمی خیزد، افزون باشد، دلیل عجز و یأس آنهاست... ایرانی را می خواهند که به اصطلاح شخص اولش در مقابل رئیس جمهور آمریکا چون در یوزگان گردن کج کند تا مظلومان را پایمال کند. آن روز ایران را مستقل و زنده می دانند و امروز که به برکت اسلام، جوانان و کودکان و پیران و خردسالان از هر طبقه بیدار و متحول شدند و همه قید و بند های استعماری و استثماری را بریدند و بامشت گره کرده، آمریکا و اذنب او را از کشور راندند، ایران را مرده و وابسته می دانند.» (۴) امام خمینی (ره) البته قبل از اینها در سال ۵۸ به تفصیل درباره وجود افراد نفاق پیشه که تنها منافع خود را ترجیح می دهند تصریح می کنند. امام در این سخنرانی به گروههایی اشاره می کند که حاضرند پای بیرق آمریکا سینه بزنند و می فرماید: «حالا مسلمان ها غلبه کردند، آمده اند زیر بیرق مسلمان ها لکن شیطنت شان را دست بر نمی دارند، زیر زیر در ظاهر فریاد می کنند و اسلام را ترویج می کنند و رژیم سابق طاغوت می گویند و رژیم فعلی راجمهوری اسلامی می گویند؛ لکن در زیر پرده مخالفت می کنند با اسلام، مخالفت می کنند با جمهوری اسلامی، اگر امروز کارتر پیش بیاید، اینها سینه زن کارترند حالا هم در زیر دارند سینه می زند. الان هم روابط با آمریکا، هم مستقیم هست، هم مع الواسطه هر کس پیش بیاید، آن طوری است.»

منافقین اینطورند. پس این صفت منافقین است.» (۵) امام رحمه الله در همین سخنرانی به نقش نویسندگان نفاق پیشه با همین تحلیل سودجویی اشاره می‌کند و می‌گوید: «اگر همین امروز هم مسأله خدای نخواستہ برگردد، خواهید دید که همین قلم به دست هایی که بعضی شان البته بعضی شان هم متعهدند. همین بعضی از روشنفکرها، همین بعضی از قلم به دست ها، همین بعضی چیز نویس ها خواهید دید که همان مسائل سابق و باز دعاگوی و ثناگوی برای همان رژیم هستند. امروز چون اینجا بیشتر به آن توجه دارند، آنها برای یک کسب اعتبار به اینجا متوجه شده اند ولی قلوبشان اینجا نیست فرد اگر چنانچه یک ورق دیگر پیش بیاید، آنها پای آن بیرق سینه زنند. اینها سینه می زنند، بیرق اسلام بلند بشود، پایش سینه می زنند لکن به اسلام کاری ندارند، بیرق کفر هم بلند بشود، پایش سینه می زنند، برای استفاده امروز اگر چنانچه آمریکا غلبه پیدا کند، آنها سینه برای آمریکا می زنند، الان، الان که من اینجا ایستاده ام، اشخاصی هستند که روابط با آمریکا دارند، روابط با کسانی که با آمریکا روابط دارند، دارند، اینها سینه زنند پای هر علمی سینه می زنند. به نظرشان فرقی نیست مابین علم اسلامی و یا علم کفر. آن کسبش را می خواهد بکند. او می خواهد رایج او می خواهد اسم بلند کند. او می خواهد مردم او را به روشنفکری بشناسند او می خواهد مردم او را به عرض می کنم که آن چیزهایی که پیش ملت رایج است، بشناسند.» (۶) پی نوشت ۱- صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۳۱ (۱)، ۴ (۶۰)، ۲- صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۶۸ (۱۳، ۴، ۶۰) ۳- صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۳ (۲۲، ۱۱، ۶۳) ۴- صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۰۴ (۲۲، ۱۱، ۶۳) ۵- صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۲۸۵ (۲۴، ۹، ۵۸) ۶- همان.

استقلال در اندیشه روح الله

استقلال در اندیشه روح الله ما ارزش حیات را به آزادی و استقلال می دانیم. بزرگترین آرزوی من این است که مردم ایران از چنگال ظلم نجات پیدا کنند و صاحب کشوری باشند آزاد و مستقل. ما می خواهیم زندگی فقیرانه داشته باشیم زولی آزاد و مستقل باشیم. یک مملکت اگر بخواید، خودش روی پای خودش بایستد، مستقل بشود در همه ابعاد، چاره ندارد جز این که، تفکر این که «ما باید از خارج چیز وارد بکنیم»، از کله اش بیرون کند. بزرگترین فاجعه برای ملت ما، این وابستگی فکری است که گمان می کنند همه چیز از غرب (است) و ما در همه ابعاد فقیر هستیم. عمده این است که ما باور کنیم که خودمان می توانیم. اگر بخواهیم مستقل باشیم، باید مهیا باشیم که با همه چیز مقابله بکنیم. در راس برنامه ملت و دولت باید استقلال همه جانبه کشور، از قوای انتظامیه گرفته تا قوای مقننه و قضائیه و اجرائیه، باشد. هر کس در هر جا که هست، کوشش کند و کوشش این باشد که ما باید وابسته نباشیم. همت کنید تا آخرین رگ و ریشه های وابستگی این کشور، به بیگانگان، را در هر زمینه ای قطع نمایید. این وابستگی فکری، وابستگی عقلی، وابستگی مغزی به خارج، منشا اکثر بدبختیهای ملتها و ملت ماست. اگر ما از وابستگی فکری بیرون بیاییم، همه وابستگیها تمام می شود. یک ایران آزاد ما می خواهیم و یک ایران مستقل ما می خواهیم، یک ایران قدرتمند می خواهیم، یک ایرانی ما می خواهیم که خود ملت بایستد و خود ملت اداره کند، مملکت را. اجازه نمی دهیم کسی در مقدرات مملکتمان دخالت کند. تا این دو دست ما طرف شرق و غرب دراز است، ما وابسته هستیم. ما که می خواهیم وابسته نباشیم، باید اول بیدار شویم، به این که ما خودمان هم شخصیت داریم. ما می توانیم کار انجام بدهیم. شما به فکر این باشید که همه چیزتان را خودتان درست کنید. احتیاج ما، پس از این همه عقب ماندگی مصنوعی به صنعتهای بزرگ کشورهای خارجی، حقیقتی است انکارناپذیر و این به آن معنی نیست که ما باید در علوم پیشرفته به یکی از دو قطب وابسته شویم. برای ما فرقی بین شرق و غرب نیست. ما با اتکاء به خدا و ملت شجاع استقلال واقعی را به دست می آوریم. ملت ایران تصمیم گرفته است که خود را از چنگال استعمار و استبداد نجات دهد و مستقل و آزاد باشد و سیاستهای خود را بر این دو پایه طرح ریزی می کند و برای او مهم نیست که چه کسی این سیاستها را می پسندد و یا نمی پسندد. آزادیخواهی و استقلال طلبی شما در جبین تاریخ ثبت شد. ما اگر چنانچه

بخواهیم اسلام را پیش ببریم، دیگر نباید نوکرباشیم. ملتها خودشان باید در فکر اسلام باشند. استقلال مغزی شرط اول استقلال است. استقلال فکری شرط اول استقلال است. اگر شما بخواهید استقلال پیدا بکنید و آزادی حقیقی پیدا بکنید، باید کاری بکنید که در همه چیز خود کفا باشید. وصیت من به وزرای خارجه در این زمان و زمانهای بعد آن است که مسؤولیت شما بسیار زیاد است؛ چه در اصلاح و تحول وزارتخانه و سفارتخانه‌ها و چه در سیاست خارجی حفظ استقلال و منافع کشور و روابط حسنه با دولتهای که قصد دخالت در امور کشور ما را دارند و از هر امری که شائبه وابستگی - با همه ابعادی که دارد - به طور قطع اهتراز نماید. ملت ایران خواستار عدالتند و آزادی و استقلال و معتقدند جز در سایه اسلام و با قوانین اسلام به آن نمی‌رسد. کشاورزان و کارگران اساس استقلال کشورند. روز کارگر، روز دفن سلطه ابرقدرتهاست. الان می‌دانید که محتاج به خارجیم، راجع به مواد غذایی، باید خودمان این را جبران بکنیم و این به همت کشاورزان ما است. اساسا تربیت از دامان پاک مادر و جوار پدر شروع می‌شود و باید تربیت اسلامی و صحیح آنان استقلال و آزادی و تعهد به مصالح کشور پایه ریزی می‌شود. وابستگی یا استقلال در قید و بند بودن و اختناق یا آزادی، تابع تربیتهای دانشگاهی است. نظر روحانیت جز اصلاح حال ملت و بقاء استقلال مملکت نیست. جرم علمای اسلام و سایر مسلمین آن است که دفاع از قرآن و ناموس اسلام و استقلال مملکت می‌نمایند و با استعمار مخالفت دارند. استقلال و موجودیت هر جامعه از استقلال فرهنگی آن نشات می‌گیرد. کمال تاسف است که کشور ما که حقوق اسلامی و قضای اسلام و فرهنگ اسلامی را دارد، این فرهنگ را، این حقوق را نادیده گرفته است و دنبال غرب رفته است. تا این مغز استعماری را ما عوض نکنیم، یک مغز استقلالی جایش نگذاریم، نمی‌توانیم این مملکت را اداره کنیم. ارتش ما ضامن استقلال کشور ما است. ارتش وقتی می‌تواند استقلال و غرور خودش را حفظ کند که ببیند خودش هست، نه این که از خارج کسی بیاید و مستشارانی بیایند و بخواهند او را اداره کنند. ما نمی‌خواهیم آمریکا سرپرست ما باشد. مملکت اسلامی عار است که دستش را دراز کند، طرف آمریکا، که شما نان ما را بدهید. (۱) پی نوشت: ۱- کلمات قصار «پندها و حکمتها»، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره). استقلال علیرضا وزیری طلیعه سخن در این مقاله با اشاره ای کوتاه به اصل «استقلال» به عنوان یکی از دستاوردهای درخشان انقلاب و جنگ و لزوم تلاش برای دستیابی به آن در همه زمینه‌ها، گفتاری در مورد ویژگی‌های درخشان جامعه اسلامی و ضرورت نفی سلطه کافران از دیدگاه قرآن می‌خوانیم. سپس در باره عوامل و زمینه‌های استقلال سیاسی، فرهنگی، مکتبی، فکری، علمی، اقتصادی، نظامی و ... از نگاه دین و بزرگان دینی و فروغ اندیشه، و ترفندهای استکبار جهانی برای سلب استقلال و ممانعت از دستیابی به استقلال مطالبی ذکر خواهیم کرد و به تبیین وظیفه ما در مقابل این ترفندها خواهیم پرداخت. با توجه به آن که از مدت‌ها پیش بحث «آزادی» در جامعه مطرح شده است و هنوز هم ادامه دارد، ضروری می‌نماید بحث «استقلال» نیز به، عنوان یکی دیگر از شعارها و اصول بنیادی جمهوری اسلامی، در کشورمان بیش از پیش مطرح و بررسی شود و البته «استقلال» همواره از زبان مسئولان رده بالا - مطرح می‌شده است به نظر می‌رسد که باید، در مطبوعات و محافل فکری نیز انعکاس بیشتری داشته است. حفظ استقلال مهم‌تر از به دست آوردن زود گذر آن است؛ از این رو این مقاله گامی در این عرصه است. باشد که قلم به دستان متعهد بیش از پیش، این مهم را تبیین نمایند و این دستمایه عزت را در سراسر کشور بانوایی نوطنین افکن سازند. با نگاهی گذرا به عرصه پهناور گیتی و پهنه تاریخ بشری بر این نکته واقف می‌شویم که در صحنه جهانی بشر به دو گروه عزتمند و ذلتمند تقسیم می‌شود. عزتمندان، انسان‌هایی خودیافته و خودساخته و هدفدار و خدامحورند و از چنان استغنا و استقلال روحی برخوردارند که هیچگاه تن به ذلت نمی‌دهند و زیر بار سلطه زورمندان نمی‌روند. پیامبران، امامان معصوم (علیهم السلام) و رهروان راه آنان در این گروه جای دارند. امام خمینی (ره) یکی از برجسته‌ترین عزتمندان است و مردم ایران نمونه درخشان امتی عزتمند که، با تکاپویی خوبار، خود را از زیر سلطه بیگانگان خون آشام رهانیدند. قبل از انقلاب، سایه شوم حاکمیت طاغوت، بر ایران گسترده بود و اجانب، چنگال ویرانگر سلطه فکری، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی خود را در تار و پود این کشور

فرو برده بودند؛ کشور، به رغم آن که دارای استعداد ذاتی سرشاری بود، در قانونگذاری، صنعت، اقتصاد، کشاورزی و ... وابستگی شدیدی پیدا کرده بود. خودباختگان غرب و شیطان بزرگ، «آنچه خود داشتندز بیگانه طلب می کردند». در این هنگامه ذلت بار، امام خمینی برخاست، ماهیت پلید ستمشاهی و پایه گذاران و حامیان آن را افشا کرد و سکوت مرگبار آن زمان را شکست: «در این زمان، سکوت مقابل ستمکاری، اعانت به ستمکاران است.» (۱) در آن زمان، اجانب با خیال آسوده، این کشور را زیر چکمه های استعمار خویش گرفته بودند و از مصونیت کافی نیز برخوردار بودند؛ از اینرو، امام فریاد آورد که: «اعطای مصونیت به اجانب، سند بزرگ عقب افتادگی و بی حیثیتی و تسلیم بی قید و شرط است.» (۲) چه چیز باعث شد سلطنت ستمشاهی و مسلمانان آلت دست استعمارگران شده واز در سازش با آنان وارد شوند؟ امام (ره) می فرماید: «دوری دول اسلامی از قرآن کریم، ... سرنوشت ملت های مسلمان و کشورهای اسلامی را دستخوش سیاست سازشکارانه استعمار چپ و راست قرار داده است ... اگر دول اسلامی و ملل مسلمان، به جای تکیه به بلوک شرق و غرب، به اسلام تکیه می کردند و تعالیم نورانی و رهایی بخش قرآن کریم را نصب عین خود قرار داده و به کار می بستند، امروز اسیر تجاوزگران صهیونیسم و مرعوب فانتوم آمریکا و مقهور اراده سازشکارانه و نیرنگ بازی های شیطانی شوروی واقع نمی شدند.» (۳) با افشاگریها و روشنگریهای امام راحل و همکاری امام، مردم به تدریج بیدار شدند و در صدد برآمدند که هویت گمشده و عزت دیرینه خود را باز یابند، از اینرو، عقربه فطرتشان به سوی کسی که «حیات طیبه» را نوید می داد، چرخید؛ امام، آنان را متوجه خود و تواناییهایشان کرد و فطرت غبار گرفته و عقول خفته را بیدار و از زنجیر اسارت آزاد ساخت. قیام امام (ره) با کمک مردم به تدریج توسعه یافت و با تحولی سراسری، سلطنت شاهنشاهی به زباله دان تاریخ افکنده شد؛ بیگانگان اخراج شدند؛ ذخایر آزاد شد و مردم بر سرنوشت خود مسلط شدند. امام با مقبولیت مردمی و خواست عمومی، رهبری انقلاب را تداوم بخشید. مردم خواهان حاکمیت اسلام شدند و در پرتو نور اسلام ناب محمدی (ص)، راه رسیدن به استقلال کامل در عرصه های گوناگون را پیش گرفتند. استکبار جهانی، که پایگاه خود را در ایران از دست داده بود، عراق را واداشت هجوم غافلگیرانه ای را به این کشور آغاز کند. بدین ترتیب، جنگی تمام عیار میان ایران و استکبار جهانی در گرفت. مردم با پیروی از خمینی کبیر، به دارایی خود امید بستند و از خود مایه گذاشتند. این نگاه خود بسندانه موجب شکوفایی ملت ایران شد؛ از اینرو از درون شکوفا شدند، در مقابل همه دنیای استکبار ایستادند و استکبار را در صحنه نظامی و ... به زانو درآوردند. بدین ترتیب، جهاد مقدس ملت ایران موجب عزت اسلام و سربلندی مسلمانان گردید و به فرموده مقام معظم رهبری «ملت ایران و انقلاب اسلامی موجب شد که ملتهای دیگر بیدار شوند... اسلام با سلطه یک قدرت استکباری بر ملت مسلمان مخالف است.» (۴) کشورهای دیگر زیر سلطه ابرقدرتها، که جرات اعتراض نداشتند. جرات یافتند: «انقلاب اسلامی ایران، این ابر یاس را از افق زندگی و دید ملتها زدود ... و جوانان به اسلام گرایش پیدا کردند.» (۵) کشور ما تاکنون گامهای بلندی را در دستیابی به استقلال پیموده است؛ اما هنوز برای رسیدن به قله استقلال باید باشتابی دو چندان، مقتدرانه و هوشمندانه به راه خود ادامه دهد و استقلال خویش را تقویت کند و از دستاوردهای گرانسنگ خویش محافظت نماید. زیرا این استقلال در معرض هجوم بیگانگان است. بنابراین، ما دو وظیفه مهم و بنیادی داریم: پیشروی و مبارزه. گروه دوم ذلتمندانند که مستکبران سلطه گر و سازشکاران سلطه پذیرند. مستکبران که هیچ ملت و گروهی را مستقل نمی خواهند، نیز، به رغم پندار سازشکاران، در زمره ذلتمندانند؛ رسول اکرم (ص) فرمود: «اذل الناس، من اهان الناس» (۶) پست ترین مردم کسی است که مردمان را خوار می کند. امپریالیسم کرامت انسانی خویش را قربانی شهوات نفسانی کرده است؛ از اینرو، عزت خود را در سیطره بر دیگران یا وابستگی به قدرتهای سلطه گر می جوید و در پی سلب استقلال کشورهای استقلال یافته است، زیرا عزتمندی دیگران را ذلت خود قلمداد می کند. ما در برابر چنین دشمن سرکش و بی ملاحظه ای قرار داریم و باید بیندیشیم که چگونه با او، که قدرت مادی غول آسایی نیز دارد، رو به رو شویم؟ نخستین وظیفه ما چیست؟ امام خمینی (ره) می فرماید: «اول باید اساس استقلال مملکتمان را درست بکنیم.» (۷) «استقلال، نشان درجه یک شجاعت و استقامت

است. (۸) دشمنان می خواستند و می خواهند که ما مستقل نشویم و به استقلال کامل نرسیم، اما نتوانستند و نمی توانند زیرا «به شهادت تاریخ هیچ قدرتی نمی تواند، آتش قلب ملت مظلومی را که برای رسیدن به آزادی و استقلال قیام کرده است فرو نشاند.» (۹) پی نوشتها: ۱- صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۱۱-۲. همان، ص ۱۳۳-۳. همان، ۱۸۶-۴. روزنامه رسالت، ۱۳/۸/۷۷، ص ۳. ۵- مقام معظم رهبری، همان ماخذ. ۶- میزان الحکمه، ج ۳، ص ۴۴۴، ح ۶۵۳۲-۷. اندیشه امام خمینی (ره) در باره تغییر جامعه، غلامرضا اورعی، (به نقل از صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۶۱ و ۱۶۲). ۸- لحظه های سبز، ص ۵۳. ۹- صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۱۱.

امام خمینی ثابت و استوار از آغاز تا پایان خودباوری شرط استقلال

امام خمینی ثابت و استوار از آغاز تا پایان خودباوری شرط استقلال هیچ ملتی نمی تواند استقلال پیدا بکند الا اینکه خودش خودش را بفهمد و تا زمانی که ملت ها خودشان را گم کرده اند و دیگران را به جای خودشان نشانده اند، نمی توانند استقلال پیدا کنند. ... اگر شما دیدید که غربی ها در صنعت پیشرفتی دارند، اشتباه نشود. خیاک نکنید که در فرهنگ هم پیشرفت دارند. شما دانشجویان عزیز خودتان در صدد باشید که از غربزدگی بیرون بیایید و گمشده خود را پیدا کنید. شرق، فرهنگ اصیل خود را گم کرده است و شما که می خواهید مستقل و آزاد باشید باید مقاومت کنید و باید همه قشرها بنای این را بگذارند که خودشان باشند. باید کشاورزان در صدد باشند که روزی خودشان را از زیر زمین بیرون بیاورند و کارخانه ها خودکفا باشند تا صنایع کشورمان رشد پیدا کند. همچنین دانشگاه ها خودکفا و مستقل باشند تا نیاز به غرب نداشته باشیم. جوانان ما، دانشمندان ما، اساتید دانشگاه های ما از غرب نترسند، اراده کنند در مقابل غرب، قیام کنند و نترسند. (۳/۱۰/۵۸) اینجانب نمی گویم ما خود همه چیز داریم. معلوم است ما را در طول تاریخ نه چندان دور خصوصاً و در سده های اخیر از هر پیشرفتی محروم کرده اند و دولتمردان خائن و دودمان پهلوی خصوصاً و مراکز تبلیغاتی علیه دستاوردهای خودی و نیز خود کوچک دیدن ها و یاناچیز دیدن ها، ما را از هر فعالیتی برای پیشرفت محروم کرد. وارد کردن کالاها از هر قماش و سرگرم کردن بانوان و مردان خصوصاً طبقه جوان به اقسام اجناس وارداتی از قبیل ابزار آرایش و تزئینات و تجملات و بازی های کودکانه و به مسابقه کشاندن خانواده ها و مصرفی بار آوردن هرچه بیشتر که خود داستان غم انگیز دارد و سرگرم کردن و به تباهی کشاندن جوان ها که عضو فعال هستند با فراهم آوردن مراکز فحشاء و عشرتکده ها و ده ها از این مصائب حساب شده برای عقب نگهداشتن کشورهاست. من وصیت دلسوزانه و خادمانه می کنم به ملت عزیز که اکنون که تا حدود بسیار چشم گیری از بسیاری از این دام ها نجات یافته و نسل محروم حاضر به فعالیت و ابتکار برخاسته و دیدیم که بسیاری از کارخانه ها و وسائل پیشرفته مثل هواپیماها و دیگر چیزها که گمان نمی رفت متخصصین ایران قادر به راه انداختن کارخانه ها و امثال آن باشند و همه دست ها را به سوی غرب یا شرق دراز کرده بودیم که متخصصین آنان اینها را به راه اندازند، در اثر محاصره اقتصادی و جنگ تحمیلی خود جوانان عزیز ما قطعاً محل احتیاج را ساخته و با قیمت های ارزانتر عرضه کرده و رفع احتیاج نمودند و ثابت کردند که اگر بخواهیم می توانیم. باید هوشیار و بیدار و مراقب باشید که سیاست بازان پیوسته به غرب و شرق با وسوسه های شیطانی شما را به سوی این چپاولگران بین المللی نکشند و با اراده مصمم و فعالیت و پشت کار خود به رفع وابستگی ها قیام کنید و بدانید که نژاد آریا و عرب از نژاد اروپا و آمریکا و شوروی کم ندارد و اگر خودی خود را بیابد و یأس را از خود دور کند و چشم داشت به غیر خود نداشته باشد، در دراز مدت قدرت همه کار و ساختن همه چیز را دارد و آنچه انسان های شبیه به اینان به آن رسیده اند، شما هم خواهید رسید، به شرط اتکال به خداوند تعالی و اتکاء به نفس و قطع وابستگی به دیگران و تحمل سختی ها برای رسیدن به زندگی شرافتمندانه و خارج شدن از تحت سلطه اجانب، و بر دولت ها و دست اندکاران است، چه در نسل حاضر و چه در نسل های آینده، که از متخصصین خود قدردانی کنند و آنان را با کمک های مادی و معنوی تشویق به کار نمایند و از ورود کالاهای مصرف ساز و خانه برانداز جلوگیری نمایند و به آنچه دارند بسازند. تا خود همه چیز

بسازند. (۲۶/۱۱/۶۱) رهنمودهای مقام معظم رهبری دنیای اسلام می‌تواند در پرتو برنامه ریزی و همکاری متقابل به یک بلوک مقتدر اسلامی تبدیل شود... در این اوضاع پر آشوب، اگر امت اسلامی قدرتمند نشود یقیناً دستخوش بحران خواهد شد و به همین علت کشورهای اسلامی باید با گسترش همکاریها در عرصه های مختلف از جمله اقتصاد، جهان اسلام را به جایگاه مقتدر و پر عظمتی برسانند... جهان اسلام، ظرفیت ها و امکانات مادی و انسانی فراوانی دارد و می‌تواند با استفاده صحیح از ظرفیت ها و منابع بسیار غنی خود، در رشد و توسعه عمومی جهان نقش برجسته ای بر عهده گیرد... نباید اجازه دهیم قدرتهایی که جهان را به صحنه تعارض و درگیری تبدیل کرده اند به منابع بی پایان جهان اسلام به عنوان یک طعمه نگاه کنند... تشکیل بازار مشترک اسلامی، ایده ای کاملاً عملی است که تحقق آن، نیازمند فراهم آمدن مقدمات مختلفی است و بانک توسعه اسلامی می‌تواند در عملی شدن این گونه اهداف نقش مهمی ایفا کند... قدرتهای سلطه گر با هر بهانه ای کشورهای اسلامی را به بلوکه کردن سرمایه ها و دارایی ها تهدید می‌کنند که جهان اسلام می‌تواند با برنامه ریزی برای تمرکز فعالیت های بانکی کشورهای اسلامی در مجموعه دنیای اسلام، این احساس ناامنی را از بین ببرد. (۲۶/۶/۸۳) احتمال خطا و آسیب پذیری در روشها و شیوه ها، همواره وجود دارد. بنابراین همه مسئولان باید با شناسایی دقیق خطاها و عبرت گرفتن از اشتباهات خود و دیگران، روشها را دائماً اصلاح کنند... برخی بنام نو اندیشی و اصلاح، در اهداف تجدید نظر می‌کنند که این دیدگاه انحرافی در واقع همان ارتجاع و عقب گرد است و در مقابل برخی به اسم صلابت و پایداری، بر روشهای غلط پافشاری می‌کنند که این هم تاجر است... آنچه آنها می‌خواهند اصلاح نیست بلکه افساد است زیرا مستکبران در حقیقت بدنبال تجدید نظر جمهوری اسلامی در مبانی و اصول و ارزشهای نظام هستند تا منافع خود را در ایران تأمین کنند. در قانون اساسی برای مسئولان رده های مختلف کشور شرایط و وظایفی پیش بینی شده که تحقق آن شرایط و کارآمدی در انجام دادن وظایف قانونی ملاک مشروعیت مسئولان است... از هیچ کس انتظار معجزه نمی‌رود اما در عملکرد همه مسئولان باید کارآمدی و نشانه های موفقیت در انجام دادن وظایف محوله، آشکار و ملموس باشد... اگرچه مراکز سلطه در تشریح علت دشمنی با نظام اسلامی از موشک و اتم و غنی سازی سخن می‌گویند اما حقیقت این است که نظام اسلامی ضمن ارائه الگویی مبتنی بر عقل و منطق با خواسته های انسانی، عملی بودن تشکیل حکومتی بر پایه اسلام را برای ملت‌های مسلمان اثبات کرده و در پرتو پیشرفت سیاسی، فرهنگی، علمی، اجتماعی و اقتصادی و ثبات و پایداری مستمر، هر روز بیش از پیش مورد توجه نخبگان، جوانان و توده های ملت‌های مسلمان قرار می‌گیرد. (۱/۷/۸۳)

امام در مصادف با نظریه بن بست

امام در مصادف با نظریه بن بست در آستانه «روز مبارزه با استکبار جهانی» قرار داریم، روزی که ملت ما در برابر زور گویی و «خودمحوری» آمریکا می‌ایستد و به استکبار جهانی «نه» می‌گوید. با مرور تاریخ انقلاب می‌توان ادعا کرد، ملت ما همواره از آمریکا و البته از سیاستمداران استکباری و استعماری آن به شدت متنفر و خشمگین بوده است. اما نقطه ابهامی در این مسیر تاریخی به چشم می‌خورد و آن شیوه هایی است که شیفتگان رابطه با آمریکا برای بازگرداندن ارتباط بین دو کشور به کار برده اند. جالب است بدانیم که این گروه در دوران حیات امام خمینی (ره) نیز کم و بیش مکنونات خود را آشکار می‌کردند. برای آگاهی از ماهیت این گروهها باید ردپای آنان را از روزهای آغازین انقلاب پی گرفت و سیمای آنان را از منظر امام خمینی (ره) ارائه کرد. این تحقیق که در آستانه (۱۳ آبان) «روز مبارزه با استکبار جهانی» و پرچمدار آن، آمریکا به خوانندگان گرامی تقدیم می‌شود زهدیه ای کوچک از آرمانهای خورشیدانقلاب، امام خمینی (ره) است که به رهروان خط مقدس آن انسان ملکوتی عرضه می‌گردد. هدف ما طرح شیوه های کلی همراهی و وابستگی داخلی با خواست نظام سلطه آمریکا است و به ذکر مصادیق و جزئیات نمی‌پردازیم. بازسازی تئوری وابستگی وابسته سازی جوامع و کشورها از سال های دور در فهرست برنامه های استعمارگران قرار گرفته است.

آنان از روزی که ناچار شدند سلطه مستقیم خود را از کشورها بردارند، «ثوری وابسته سازی مزمن» را در پیش گرفتند و به تدریج چنان کشورها را به خود متکی کردند که در اذهان مردم اتکا به یک قدرت قوی خارجی، امری ضروری و بی نیاز از برهان و استدلال جا انداخته شد. در چنین فضایی، انقلاب اسلامی ایران با شعار «نه شرقی» و «نه غربی» به پیروزی رسید و بدیهی بود که با این اندیشه بساط وابستگی برچیده می شد و بیم آن می رفت که سیاست «آزادی خواهی» به نقاط مختلف نیز نفوذ یابد و همین رمز ترس آمریکا از صدور انقلاب بود. آری، آمریکایی ها بخوبی معنای صدور انقلاب ما را فهمیدند و در مقابل شیوه های مختلفی را به بوته آزمایش گذاشتند که وابسته سازی، قدیمی ترین و اساسی ترین آنهاست. به همین خاطر آنها در صدد برآمدند ما را هم چنان به فکر و خیال سابق برگردانند. یکی از اهداف اصلی این طرح جلوگیری از الگوگیری دیگر کشورها از ایران بود، اما امام خمینی (ره) به شدت با این طرز تفکر به مقابله برخاست و شعار استقلال سرداد و فرمود: «مساله این بود که وحشت زده بودند که جای دیگر این طور شود. این وحشت هست که اگر این سرایت کند به سایر کشورهای اسلام و حتی این انقلاب به آمریکا و سیاهان آمریکا منتهی شد. اینها این وحشت را دارند و اینکه می گفتند: نمی شود بدون آمریکا نفس کشید. ولی ما چند سال است که بدون آمریکا نفس می کشیم. اینها می ترسند. اینها می ترسند مبادا این مطلب ایران در جای دیگر برود» ۱- ایجاد بن بست تحلیلی ارتباط منطقی بین کشورهای جهان، مانند ارتباط اعضای یک جامعه کوچک با یکدیگر امری ضروری و برای بقای حیات اجتماعی بشر لازم است؛ اما آنگاه که این ارتباط «دوسویه» بین اعضا به ارتباط «تک سویه» تبدیل می شود، باید به جای «ارتباط» واژه «وابستگی» را به کار برد. در این شیوه از حیات اجتماعی، گروهی از جوامع (قطب قدرت)، صادر کننده فکر و روحیه و اندیشه و گروه دوم تنها دریافت کننده اند، به عبارت دیگر جوامع وابسته همواره «متاثراند» و هرگز قدرت تاثیر گذاری ندارند، زیرا شریانهای ارتباطی به وسیله قدرتهای مسلط، یکسویه شده اند؛ ایجاد این شیوه ارتباط اجتماعی، به سیاستهای سوجدویانه قدرتهای استکباری بستگی دارد، ولی ناگفته پیداست که تا اندازه زیادی هم مرهون وجود مردان و زنانی خود باخته در کشورهای متاثر است. به عبارت دیگر وابسته های داخلی ابزار لازم در دست قدرتهای استکباری بودند. امام خمینی (ره) درباره این گونه اشخاص معتقد است: «هستند اشخاصی که متدین هم هستند، نماز خوان هم هستند. شاید نماز شب هم می خوانند، اما افکارشان آن طوری پرورش یافته، یعنی از بچگی به گوش اینها خوانده اند، به اینکه خوب این کشورهای ضعیف بدون وابستگی یا به این طرف یا به آن طرف بدون این، برایشان امکان استمرار حیات نیست.» بروز چنین افکار و روحیاتی را در اشخاص می توان به دلایل متعددی مرتبط دانست که شیوه تربیت، خصوصیت فردی اشخاص، نداشتن پشتوانه داخلی، ترس از حکومت و احساس ناامنی، سیستم های آموزشی وابسته و شیوه های تبلیغی و رسانه ای از جمله آنهاست. در این میان دو موضوع «سیستم های آموزشی» و «شیوه های رسانه ای» از اهمیت ویژه ای برخوردارند. زیرا شخصیت مردان و زنان آینده به دست این دو دستگاه سپرده شده است. امام خمینی (ره) به هر دو موضوع توجه ویژه دارد و معتقد است: «وقتی از بچگی، وقتی هم وارد شدند در مدرسه، توی مدرسه این را به گوش شان خوانده اند. و وقتی هم وارد شدند در جامعه، هی این در گوش شان خوانده شده است. در روزنامه ها تبلیغ شده است. در مجلات تبلیغ شده است. همه باین مطلب پیش آمده است که شما خودتان نمی توانید خودتان را اداره کنید. اگر از دامن شرق فرار می کنید به دامن غرب باید پناهنده بشوید.» در این میان، روزنامه ها و به طور کلی رسانه ها را باید بازوی قوی یا قلب تپنده وابسته سازی دانست، زیرا: ارائه تحلیل های وارداتی، شیوه تبلیغات این رسانه ها است که مستقیماً ذهن نخبگان و روشنفکرهای جامعه های وابسته را متوجه خود می سازد و بر این اساس آنان منطقی خود را ناچار به وابستگی می دانند. «این اشخاص متدین هم که نماز خوان هم هستند، متدین هم هستند، لکن این معنا در ذهنشان هست که چون شوروی الحاد ذاتی دارد و اصلاً مبدای قبول ندارد، ما اگر از او فرار کنیم و ناچاریم که یک جایی باید پیوند حاصل کنیم باید به طرف غرب برویم و حالا آمریکاست، اینها نه اینکه غرضشان این است که مثلاً صدمه ای به اسلام، وارد شود، نه اصلاً این طوری پرورش پیدا کرده اند. فرایند تحلیل بن بست «فلسفه سازی ارتباط»

فرایند این بن بست تحلیلی و فکری، تلاش و تکاپو برای ایجاد ارتباط (هرچند یکسویه) و قبول سلطه برای بقای حیات است و تجربه نیز این را در کشور ما ثابت کرده است که حتی گروه‌هایی شاید قربه‌الی الله برای ایجاد ارتباطی این چنین، شبانه روز در تلاشند. «هرجا می‌روند، صحبت می‌کنند، هم‌وغمشان این است که این جمهوری اسلامی به درد نمی‌خورد، ما حتماً باید یا در آغوش آمریکا باشیم تا بتوانیم زندگی کنیم یا در آغوش شوروی و چون شوروی الحاد دارد و آمریکا موحد است و خیلی صحیح است و خوب است.» امام رحمه الله علیه همین تحلیل را احتمال می‌دهند در افکار نهضت آزادی نفوذ کرده باشد و می‌گویند: «نهضت به اصطلاح آزادی، طرفدار جدی وابستگی کشور ایران به آمریکا است و در این باره از هیچ کوششی فروگذار نکرده است و حمل به صحت اگر داشته باشد، آن است که شاید آمریکای جهان‌خوار را که به هرچه بدبختی ملت مظلوم ایران و سایر ملت‌های تحت سلطه او دارند، از ستمکاری اوست. بهتر از شوروی ملحد، می‌دانند و این از اشتباهات آنهاست.» بدیهی است که نتیجه عملی نفوذ این تحلیل‌ها و تلاش برای القا و موجه ساختن آن، خواسته یا ناخواسته به رویج خودباختگی و وابستگی می‌انجامد و در نهایت به فرهنگ وابستگی منجر می‌شود. «اینها ماها را همیشه با این مسائل می‌ترسانند. دست به آن نزنید که نخواهد شد، غیر از آمریکا کاری نمی‌تواند بکند... نترسیم از این مطلب که ما نمی‌توانیم بکنیم، خیر می‌توانیم بکنیم.» «مصیبت بزرگ برای مسلمین همین فرهنگی است که در بین مسلمین رواج پیدا کرده است و جوانهای ما را می‌کشاند یا به آن طرف یا به آن طرف و در ایران اکثر طرف آمریکا هستند.» در همین راستا باید تلاش روشنفکران را ارزیابی کرد. چه آنان براساس لزوم ارتباط با آمریکا سعی در توجیهات علمی دارند و اساساً یکی از جلوه‌های تلاش شیفتگان ارتباط طرح «فلسفه لزوم ارتباط» است. آنان با نزدیکی به برخی شخصیت‌ها و یا مطالعه منابع اسلامی بر اساس فهم ناقص خود قطع ارتباط را برخلاف شرع و سیره ائمه (علیهم السلام) می‌دانستند. امام رحمه الله علیه در پیامی که برای زائران بیت الله الحرام در سال ۶۵ فرستادند، این شیوه را چنین تبیین کردند: «در نظر دنیاگرایان و ملت پرستان، آنچه از این اولیای معظم الهی صادر شده، برخلاف عقل و شرع است. قیام بدون تجهیزات کافی را عقل آنان نمی‌پسندد و شرع آنان اجازه نمی‌دهد و نیز به عقیده آنان حرکت از کشوری به کشوری دیگر که دارای حکومت و تشکیلاتی می‌باشد مخالفت با عقل و ملیت بوده و بالاخره مخالف با موازین شرعی و الهی است و هم چنین صلح با نمرودیان و فرعونیان و ملحدان و ستمگران و سازش با ظالمان به صورت مسلمان و با زهد فروشان داغ برپیشانی، طریق صواب و عقل و شرع بوده و هست و با این انگیزه تسلیم و سازش با آمریکای جهان‌خوار و وابستگان به او لزوم عقل و شرعی دارد و تخلف از آن مخالف شرع و عقل است.» خاستگاه این فلسفه با فان از دو مرکز بزرگ دانشگاه و حوزه بود و در هر دو مرکز عده‌ای مشغول توجیه علمی این ارتباط بودند. «اینها بسیارشان از همین دانشگاهها بیرون آمده‌اند. یعنی با این تربیت بیرون آمده‌اند که خودتان چیزی نیستید، عمال آنها چه آنهایی که قلم فرسایی می‌کردند و غریزه بودند و چه آنهایی که در مدارس ما مشغول تربیت بودند، اینها همه این معنی را متفق القول بودند که از خود ما چیزی نمی‌آید، ما باید دنباله رو غرب باشیم یا دنباله رو شرق باشیم.» ۲- طرح شعارهای انحرافی گام دوم شیفتگان رابطه، طراحی شعارها و برنامه‌های انحرافی است. ایجاد تنشهای فرهنگی و خلق تضادهای رفتاری در دستور کار این گروهها قرار دارد. آنان با این شیوه به نوعی اعمال «مدیریت تبلیغاتی» می‌کنند و با خلق اخبار انحرافی، افکار عمومی را از موضوعات اصلی دور می‌سازند. عجیب است که برخی از این شیوه‌ها بعد از گذشت ۲۰ سال بی‌هیچ تفاوتی تکرار می‌شود. و طالبان رابطه، با سیاست نفاق زده آنچه را که آزموده شده، بار دیگر می‌آزمایند. «اینها می‌خواستند که این منافقین هم آزادباینند توی مردم و بعد از یک سال بسیاری از جوانهای ما رامنحرف کنند، آزادانه و بسیاری از کارهایی را که می‌خواهند زیرجلی انجام بدهند، آزادانه انجام بدهند. برای اینکه آزادی است، بی‌جهت نیست که در آن نطق‌های با اجتماع زیاد روز عاشورا سوت می‌زنند و کف می‌زنند، امام مظلوم ما به شهادت رسیده، روز شهادت امام مظلوم ما، پای نطق و سخنرانی یک نفر آدمی که با آنها دوست است، کف می‌زنند و سوت می‌کشند و آمریکا را از یاد می‌برند. خط این بود که اصلاً آمریکا منسی بشود. یک دسته شوروی را

طرح می کردند تا آمریکا منسی بشود. یک دسته الله اکبر را کنار می گذاشتند، سوت می زدند و کف می زدند آن هم در روز عاشورا! خط این بود که این قضیه «مرگ بر آمریکا» منسی بشود. لهذا دیدید که آن روزی که این جوان های بیدار عزیز ما این لانه جاسوسی را گرفتند این شیاطین به دست و پا افتادند. یکی گفت که اینها خطشیطان هستند.» به نظر می رسد این فراز از فعالیت های نفاق پیشگان رابطه طلب برای ناظران امروزی کاملا ملموس باشد. براساس این بخش از سخنان امام، می توان نموداری به شکل صفحه بعد ارائه داد. بر این اساس باید این مرحله (طرح شعارهای انحرافی) توسط طالبان رابطه با آمریکا را پیش زمینه برای مرحله بعدی یعنی ایجاد رابطه با آمریکا به شمار آورد زیرا رابطه تنها در صورتی ممکن خواهد بود که ابتدا رابطه ظالمانه قبلی به کلی از ذهن ملت و افکار عمومی محو شود و آن وقت است که نوبت به فلسفه بافان و تئوری پردازان جدید خواهد رسید. تا در فضایی مناسب به طرح مبحث ارتباط و لزوم عقلی آن پردازند. امام رحمه الله علیه می فرماید: «الان یک جریانی در کار است که من الان نمی خواهم اشخاص هیچ صحبتش بشود اما جریان هست در کار که اگر کسی توجه بکند به مسائلی که در این اواخر می پیش می آورند، در روزنامه های مختلف پیش آوردند. یک جریانی در کار است که آن جریان انسان را از این معنا می ترساند که بخواهند به طور خزنده این کشور را باز هل بدهد به طرف آمریکا، بخواهند از این راه پیش بروند. و این مساله ای است که به قدری اهمیت دارد در نظر اسلام و باید آنقدر اهمیت داشته باشد در نظر شما فرماندهان و دیگران که اگر احتمال این را بدهید، باید مقابلش بایستید.» البته این سیاست نفاق آلود از منظر امام مخفی نماند و در آن تجربه اش در تاریخ انقلاب به شکست منجر شد و نه تنها راه برای آمریکا باز نشد، بلکه قفلی محکمتر از قبل به درب رابطه با آمریکا زده شد. «این نقشه ای که مدتهاست در کار است و نقاشان بی خبر از خدا دنبال شکل دادن آن بودند و من مطالعه می کردم در حال آنها و در وضع آنها و بالاخره با ناشیگری، خودشان را الودادند و باطنشان را ظاهر کردند و ملت فهمیدند که اینها چکاره اند و با یک صورت اسلامی و حق به جانب در این مملکت آمدند و نقشه شوم قدرتهای بزرگ را یعنی آمریکا را می خواستند در این کشور پیاده کنند، اینها ملت را نشناخته بودند، اینها ملت اسلامی را نمی شناختند، اینها با همه هوششان و با همه علمشان این علم را ندانستند که ملت اسلام یعنی چه و قدرت اسلام یعنی چه، اینها خواستند راه را برای آمریکا باز کنند و آمریکائیان همه در دور پرچم شان جمع شدند و نصیحت من را گوش نکردند و مصلحتی که من برای آنها می اندیشیدم و برای کشور خودمان، اینها از آن غفلت کردند.» ایجاد رعب از تخریب چهره بین المللی یکی دیگر از ترفندها برای برقراری رابطه است. قطع ارتباط کشورهای غربی و تحریمهای متنوع، تنها بخشی از تحفه غربی ها به انقلاب نوپای ما بود. سیاستگذاران استعماری در طول این سالها تلاش کردند چهره ای مخدوش از انقلاب اسلامی بسازند و به خیال خود ایران را در صحنه بین المللی منزوی کنند. به گمان آنان هرگاه ایران به انزوای خود پی ببرد، از ترس تنها ماندن در عرصه جهانی و برای نجات از انزوا، دست به سوی آمریکا دراز خواهد کرد. این تحلیل که توسط عده ای از طرفداران ارتباط، بارها مطرح شد از منظر امام خمینی (ره) مردود بود. «این که گاهی وقت همامی گویند که، «ای! ایران منزوی شده است. مقصودشان چه است؟ مقصود این است که آمریکا به ما چیز ندارد. آمریکا هر آنی که ما دست به طرفش دراز کنیم، صد مقابل او به مابیشتر جواب می دهد، ولی ما اعتنا به او نمی کنیم.»

پیام حضرت امام به آقای گورباچف و تاثیر آن در نظام سیال بین المللی

پیام حضرت امام به آقای گورباچف و تاثیر آن در نظام سیال بین المللی اشاره روز یازدهم دیماه سال جاری به مناسبت پیام تاریخی امام خمینی به آقای میخائیل گورباچف (صدر هیئت رئیسه وقت اتحاد جماهیر شوروی سابق) در سال ۱۳۶۷، جلسه ای در محل موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی تشکیل شد که در این جلسه آقای سید علی قادری سخنرانی مفصلی ایراد کردند که متن آن در پی به نظر خوانندگان گرامی می رسد. تمام رفتار حضرت امام در سیاست خارجی در سه اصل فقهی که بین شیعه و سنی از

همان قرون اولیه اسلام تاکنون مشترک است، می‌گنجد. این سه اصل عبارتند از: "دعوت"، "نفی سبیل" و "حفظ دارالاسلام" برای درک بهتر اندیشه سیاسی معظم له در بعد سیاست خارجی یکبار مبانی فقهی ایشان را در حد بضاعت، مورد بررسی قرار داده‌ام و دریافتم که تمام رفتار سیاست خارجی معظم له در این سه اصل جای گرفته است. در ابتدا این اصول را فارغ از نظرات فقهی معظم له کنکاش کرده بودم ولی وقتی رفتار و نظرات ایشان را از وجه فقه سیاسی مورد کنکاش قرار دادم، با این سه اصل تطابق کامل داشت. مثلاً- پیام به آقای گورباچف مبتنی بر اصل دعوت است. براساس اصل دعوت، ارتباط با همه ملل جهان اصالت می‌یابد و عدم ارتباط با یک یا چند کشور استثنا است. براساس همین اصل در وصیتنامه سیاسی الهی خود، تمام ملل اعم از مسلمان و غیر مسلمان را مخاطب قرار می‌دهند. براساس قاعده "نفی سبیل" که امروزه می‌توان آن را نفی سلطه تعبیر کرد، شعار "نه شرقی نه غربی" مبنای فقهی می‌یابد و سلطه هر قدرت بیگانه‌ای بر شئون سیاسی، فرهنگی، اقتصادی مسلمین نفی می‌شود. هرچند این سلطه به ظاهر در بعضی موارد در نگاه عده‌ای مفید جلوه کند. ۲ صیانت از مرزها در مقابل هجوم بیگانه و به عهده گرفتن مسئولیت خون خیل شهیدان در دفاع از کشور، ریشه در اصل "حفظ دارالاسلام" دارد. و آنگاه که واحد سیاسی بزرگتر از کشور یعنی یک بلوک سیاسی تصور شود، مانند "امت مسلمان"، دست اندازی بیگانه بر سرزمینهای اسلامی به موجب قاعده حفظ دارالاسلام واجب می‌گردد. چنین است که به رسمیت نشناختن رژیم اشغالگر قدس، مبنای فقهی دارد. بدیهی است ظرف سیاست خارجی در نگاه معظم له فقط کشور نیست. امت اسلامی که می‌تواند به عنوان یک بلوک سیاسی تعبیر شود و در مرتبه‌ای دیگر جهان به گونه‌ای دیگر تقسیم گردد و موحدین جهان در برابر غیر موحدین و در مرحله‌ای دیگر مستضعفین در مقابل مستکبرین قرار گیرند، همگی می‌توانند ظرفهای مختلفی برای سیاست خارجی باشند. لذا اگر یک گروه اندک در مقابل دیگران، یک واحد سیاسی بسازد و یا در شکل وسیع‌تر واحد سیاسی بصورت یک کشور اسلامی مطرح گردد و چه از آن وسیع‌تر، یک بلوک سیاسی بنام امت مطمح نظر قرار گیرد، همچنان سه اصل فوق به عنوان اصول اولیه سیاست از بعد روابط خارجی باید بر تمامی رفتارها سایه بیندازد و در مورد حضرت امام چنین بوده است. سه اصلی که ذکر شد اگرچه اصولی از فقه سیاسی است و مبنای روشن قرآنی و روایی دارد اما این طور نیست که اولاً فارغ از اندیشه سیاسی باشد. ثانیاً همواره به یک شکل عرصه بروز بیابد و ثالثاً عمق اندیشه و درک عاملین به آنها نسبت به شناختی که از واحد سیاسی خود و نظام بین‌الملل و ظرفهای رابطه دارند حتی در شکل ظاهری عمل به این اصول، تاثیر نگذارد. چنین اصولی از یک سو واقع‌گرایانه‌ترین اندیشه را پشتوانه خود دارد و از سوی دیگر آرمانی‌ترین اصول سیاست خارجی است که بشر می‌تواند تصور کند. چرا واقع‌گرایانه؟ ۳ زیرا هر سه در ترکیب با هم نه تنها واحد سیاسی را که امروزه بیشتر در شکل کشور مورد شناسایی قرار گرفته، به رسمیت می‌شناسد، بلکه بزرگترین پشتوانه منطقی حفظ آن می‌شود. یک اصل آن که حفظ دارالاسلام است به طور صریح اشعار به این دارد که واجب است کشور را حفظ کرد، حتی اگر لازم باشد برای آن قربانی‌های بسیار داده شود. لذا فداکاری برای حفظ کشور را با بیان یک اصل روشن فقهی که به صورت یک حکم قابل عرضه است، توجیه عقلانی و شرعی می‌کند. ولی در بسیاری از مکاتب دیگر اگرچه عملاً حفظ کشور و سرزمین واجب و ضروری القا می‌شود اما اگر بپرسیم بنا به چه اصلی باید آحاد یک کشور در مقابل هجوم بیگانه تا سرحد مرگ فداکاری کنند؟ اصل عقلانیتی که تعریف شده نادیده گرفته می‌شود و به چیزی بیرون از منظومه همان مکتب تمسک جسته می‌شود. زیرا در آن مکاتب، توجیه عقلانی برای فداکاری وجود ندارد. به عنوان مثال اگر بپذیریم که ناسیونالیسم به عنوان قدرتمندترین ایدئولوژی که می‌تواند مردم را علیه دشمن آب و خاک و سرزمین بسیج کند و اصولاً آنقدر کارایی دارد که در طول تاریخ توانسته به ارتشهای دنیا انگیزه دفاع و هجوم بدهد و غالباً بیشتر کشورها با چنین ایدئولوژی حفظ شده‌اند، آنگاه اگر کسانی یافت شوند که بطور جدی بپرسند که چرا باید برای حفظ کشور از جان بگذرم؟ این ایدئولوژی قدرتمند، پاسخی عقلانی و واقع‌گرایانه به این سوال نخواهد داشت و باید برای پاسخ از منظومه خود خارج شود و ابتدا شعر و حماسه و هنر و موسیقی و

افسانه‌ها را برای اقتناع به مدد بطلبید و اگر فرد مورد نظر، هیجان زده نشد و از دریافت پاسخ عقلانی صرف‌نظر نکرد، آنگاه به زور متوسل شده و با تو دهنی و سپس محاکمه و در هنگامه جنگ با تیر خودی به وی پاسخ دهند. چنانکه در طول تاریخ با میلیون‌ها انسانی که به طور جدی به این سوال رسیده‌اند اینطور رفتار شده است. با کدام اصل عقلانی در ناسیونالیسم می‌توان سربازی را که از جنگ گریخته، محاکمه و اعدام کرد؟ اگر کسی به طور جدی بپرسد: چرا من باید جانم را بدهم تا سرزمینم به دست بیگانه اداره نشود؟ وقتی من نباشم، دیگر برای من چه فرقی دارد که چه کسی بر این سرزمین حکم براند؟ ناسیونالیسم چه پاسخ عقلانی به وی می‌دهد؟ یک فرد واقع‌گرا و عاقل در منظومه فکری و اعتقادی ناسیونالیسم می‌تواند تا پشت سنگرها به شرط محفوظ بودن جان‌ش برای حفظ کشور تلاش کند. زیرا در قبال تلاش او عالی‌ترین توجیهی که با واقع‌گرایی مطابق باشد است که باید بخشی از وقت و امکاناتی را که در اختیار داری، صرف پیشرفت کشورت کنی. چون دیگران نیز اگر همین‌طور فکر کنند، آنگاه مجموعه این خدماتی که به هم می‌دهید، کشور را آباد می‌سازد و امکانات جدیدی در اختیار شما قرار می‌دهد که اگر یک نفره بخواهید آن امکانات را فراهم کنید، قادر نخواهید بود و فقط بخش اندکی از نیازهای خود را تامین کرده‌اید ولی اگر یک جمعیت تحت نام یک ملت با هم به کار و فعالیت پردازند و به هم خدمت کنند، دستاورد مجموعه با دستاورد فرد فرد آن قابل قیاس نیست. به همین جهت کاملاً عاقلانه و واقع‌گرایانه است که وقتی دشمن به کشور حمله کرد تا دستاوردها را که مستقیم و غیر مستقیم به تو تعلق دارد، به یغما ببرد یا نابود سازد، تلاش کنی و نگذاری که چنین شود. عقل حکم می‌کند که به خود زحمت بدهی و بطور جدی از دستاوردهایی که مستقیم و غیر مستقیم متعلق به توست، دفاع نمایی. تا اینجا ناسیونالیسم می‌تواند توجیه ظاهراً مطابق با واقع‌گرایی و عقل منفعت طلب برای خدمت به هموطن داشته باشد. اما فراتر از این وقتی پای جانفشانی و جانبازی به میان آید، توجیهات ناسیونالیسم توجیهات عقلانی نخواهد بود. زیرا فرد عاقل در این منظومه می‌تواند استدلال کند که تلاش و زحمت من در دفاع از موجودیت کشور تا جایی با واقع‌گرایی همسو است که من سالم باشم و پس از دفاع و رفع تهدید دوباره از امکاناتی که وجود دارد بهره‌مند گردم. بنا بر این با چنین نگاه واقع‌گرایانه نه تنها جانفشانی برای کشور احمقانه است که حتی اگر یک پایم آسیب ببیند و نتوانم آنطور که قبلاً می‌توانستم از وجود آن منتفع گردم، دیگر توجیه عقلانی نخواهد داشت که یک قدم جلو بگذارم. این است که مکتب‌هایی که با واقع‌گرایی اصطلاحی در صورتی که تعارضی بین موجودیت فرد و موجودیت کشور پیش آید، از لحاظ فلسفی توجیه کم می‌آورند و مجبور می‌شوند از منظومه خود خارج شوند و گاه دست به دامن مذهب شده و یا با موزیک و رقص و شعر، هموطنان را هیجانی کنند و یا در پشت سر، سربازانی بگمارند که اگر در مواجهه با دشمن کسی قصد فرار داشت، به رگبار بسته شود تا بازگشت برای فرد فراری غیر عقلایی گردد! حال اگر در منظومه فلسفی اسلام به اصل حفظ دارالاسلام بنگریم، می‌بینیم که این اصل، حراست از کشور را تا نائل شدن به شهادت توجیه می‌کند. بی‌آنکه برای توجیه آن لازم باشد از منظومه خود خارج شود. ۴ اصل نفی سبیل و به تعبیر امروزی تر نفی سلطه که در انقلاب اسلامی با توجه به مصداق‌های سلطه در نظام بین‌الملل، به صورت شعار نه شرقی نه غربی تجلی یافت، نیز یک اصل کاملاً واقع‌بینانه است. چراکه وقتی واحد سیاسی را تعریف کنیم و به مشهورترین مصداق آنکه امروزه در شکل کشور قابل شناسایی است، برسیم و مفهوم آن را تجربه کنیم، در می‌یابیم که اصل نفی سبیل اصلی است که بقای مفهوم کشور را به طور عقلانی تضمین می‌کند. چراکه کشور از چهار عنصر: سرزمین، جمعیت، حاکمیت و دولت تشکیل شده است که اگر یکی از این عناصر نباشد، مفهوم کشور دچار خدشه می‌شود. بدیهی است که اگر تمام سرزمین کشوری توسط کشوری دیگر اشغال شود، دیگر آن کشور وجود خارجی ندارد. اگر جمعیت سرزمینی بطور کامل نابود گردد و یا به جای دیگر مهاجرت کند، دیگر سرزمینی متروکه خواهیم داشت و نه کشور. همچنین سرزمینی دارای جمعیت ولی بدون حکومت قابل تصور نیست و اگر سرزمینی دارای جمعیت و حکومت ولی بدون حق حاکمیت وجود داشته باشد، واژه کشور را بر آن سرزمین بکار نمی‌برند و آن را مستعمره می‌نامند. وقتی ظرف واحد سیاسی در

شکل کشور بروز کند، قاعده نفی سیبل، حاکمیت آن را تضمین می کند و راه مداخله در شئون داخلی آن را بروی بیگانه می بندد و اگر بر این اصل عنایت شود در می یابیم که اصلی کاملاً واقع گرایانه است. چراکه تاریخ این واقعیت را نشان داده که جمعیت هیچ سرزمینی به طور دائمی تسلط بیگانه را بر خود تحمل نکرده و اگر بیگانه بر سرزمینی تسلط یافته، چه این تسلط بر اثر ضعف و زبونی درونی و چه در اثر تهاجم قدرتمند قوای مهاجم بوده، جمعیت آن سرزمین در اولین فرصت ممکن خود را از یوغ بیگانه رهانیده است. در ایران نیز شاهدیم که وقتی اسلام آمد مردم به استقبالش دویدند اما وقتی اسلام رنگ عوض کرد و بصورت ناسیونالیسم جاهلی اموی و عباسی و غزنوی خود را بر این سرزمین حاکم ساخت، ملت آنها را بیگانه دانست و آرام آرام خود را از شر بیگانه رهانید. شاهکار فردوسی حکیم در بیگانه ستیزی این بود که روح اسلام محمدی و علوی را بخوبی درک کرد و به مدد تعالیم اسلامی افسانه های ایرانی را به مصاف ناسیونالیسم عرب فرستاد. اگرچه قاعده نفی سیبل مبتنی بر این آیه قرآن است "ولن يجعل الله للمومنین علی الکافرین سیلاً" ۵ و مومنین مورد خطاب هستند ولی یک اصل عام بشری است. ۶ اصلی است که وقتی یک واحد سیاسی به صورت کشور در صحنه بین المللی ظاهر شود و یا به صورت یک بلوک سیاسی و یا به صورت یک امت عرصه بروز بیابد، خود بخود این اصل، خود را با نام و نشانی دیگر نشان می دهد. چنانکه امروزه "حق حاکمیت" و آن سوی چنین مفهومی "استقلال" می تواند از وجوهی ترجمان این قاعده باشد. گویا قاعده ای فطری است که به صورت یک حکم روشن فقهی خود را نشان داده است. درست مانند ازدواج که فطری است ولی در همه ادیان و فرهنگ ها قاعده مند می گردد و احکامی بر آن مترتب می شود. بنابراین اگر چنین قاعده ای بیان هم نمی شد بطور غریزی ملتها آن را دریافت می کردند و به نحوی بدان پایبندی نشان می دادند اما با بیان صریح آن تابلوی روشنی پیش روست تا سیاستمداران مسلمان در پیچ و خم سیاست، دست و پای خود را گم نکنند. چنانکه موارد بسیاری در تمام کشورها از جمله کشورهای اسلامی وجود دارد که سیاستمداران ملتها را در مقابل بیگانه زبون و خوار کرده اند و بیگانه یا لخت و عریان و بی پروا، حاکمیت کشوری را نقص کرده و یا به صورت استعمار نوین بر شئون یک کشور چیره شده است. که اگر چندین علت برای چنین تسلطهایی بر شمریم اصلی ترین آنها، این است که فقه سیاسی در جامعه، بالاخص در قرون اخیر آنطور که لازمه حکومت داری است مطرح نشده بود و حضرت امام با عنایت به این معنا و البته با واژه های متناسب با فرهنگ امروز مانند حفظ استقلال، خود کفایی ۷، برخورد با اجانب، برخورد با مستکبرین و نیز شعار نه شرقی نه غربی این قاعده فقهی را بسیار پر رنگ در جامعه مطرح کرده اند. اما اصل دعوت اگر بیشتر روشن گردد از سویی واقع گرایانه ترین اصول سیاست خارجی را با آرمانگرایانه ترین آمال بشری پیوند می زند چرا که اصولاً حکمی است که بدون داشتن آرمان حتی فهم آن مشکل خواهد بود و از سوی دیگر بی آنکه منافع ملی را نادیده انگارد آن را تا سطح مصالح عالیه بشری ارتقا می دهد. اصل دعوت چرا یک اصل آرمانی است؟ زیرا به فرض آنکه یک واحد سیاسی بتواند تمام نیازمندی های مادی اعم از حیاتی، اولیه و ثانوی خود را در داخل کشور تامین کند و برای تامین آنها به هیچ واحد سیاسی دیگری محتاج نباشد که البته فرضی محال است، باز هم حق ندارد رابطه خود را با دیگر ملل قطع نماید. زیرا عمل به اصل دعوت خود به خود این رابطه را برقرار می سازد و بدان جهت که به نیازهای متعالی عنایت دارد، آرمانی می شود. سوال در مورد اینکه چرا کشورها به هم محتاجند و باید با هم رابطه داشته باشند، نزد هر عاقلی پاسخ روشن دارد. زیرا مواهب خداوند در یک سرزمین یکجا جمع نشده است. جدای از منابع معدنی و تولید کالاهای ضروری و تفننی زندگی، بشریت از لحاظ علمی نیز به هم محتاج است. نمی شود هر کشوری بالاستقلال در همه زمینه ها به کشفیات و اختراعاتی که انسان را در بهره وری از مواهب هستی برخوردار می سازد، نائل شود. یک جای دنیا کسی واکسن سل را کشف می کند و در جای دیگر جهان کسی آنتی بیوتیک ضد بیماری سل را می سازد. خوارزمی و خیام جبر و مقابله را به جهانیان عرضه می کنند و کسانی دیگر آن را تکامل می بخشند و جبر بول می رسند یا الگوریتم را ارائه می دهند. این است که تمام کشورهای جهان امروزه حتی برای تامین نیازهای اولیه خود محتاج یکدیگر شده اند و هر روزه به یکدیگر

بیش از پیش احساس نیاز می‌کنند. به گونه‌ای که می‌گویند جهان یک دهکده شده است و حضرت امام نیز همین تعبیر را بکار می‌برند. بنابراین براساس نیازی که توسعه و پیشرفت به ارتباطات بین‌المللی دارد، روابطی بین کشورها برقرار می‌شود که اگر به ماهیت این روابط توجه کنیم از سه مقوله خارج نیست. یا رابطه‌ای اقتصادی است یا رابطه‌ای امنیتی و یا رابطه‌ای فرهنگی و انسانی. اصل دعوت اگرچه بر روابط امنیتی و اقتصادی تاثیر غیر مستقیم می‌گذارد ولی بالذات فارغ از آنها است و به نوعی از رابطه اشعار می‌دهد که ماهیت انسانی دارد به همین سبب اصلی آرمانی است. اصل دعوت را اسلام ابداع نکرده است بلکه ناموس طبیعی است و هر کشور و ملتی با این اصل به نحوی سر می‌کند. آنچه در اسلام وجود دارد اینکه آن را برای پیروان خود به عنوان یک قاعده و یک اصل لازم‌الاجرا در سیاست خارجی، مطرح می‌سازد. چرا ابداع اسلام نیست؟ بدانجهت که رفتاری از همه ملتها با نامهای دیگر بروز می‌کند که نشان می‌دهد، وقتی ملتی بوجود بیاید، در مقابل دیگر ملتها چنین رفتاری، ذاتی او خواهد بود. چنانکه مسیحیت در طول تاریخ خود با اعزام مبلغین مذهبی به همه جای دنیا، ملتها را به ارزشهای خود دعوت کرده است. گاه بسیار لطیف و صبورانه و انسانی، گاه بسیار خشن و بیرحمانه و ددمنشانه و حیوانی ولی با نام تبشیر. گاه به واقع برای صدور ارزشهای خود به دیگر ملل و نجات بعضی ملل از بت پرستی و گاه برای صدور رایگان منابع ملتها بسوی کلیسا یا بسوی بعضی قدرتهایی که به مسیحیت نیز بشکل ابزار قدرت می‌نگریستند. هم اکنون چرا ژاپنی‌ها که بودایی هستند، کریسمس را جشن می‌گیرند؟ مگر خودشان تاریخ ندارند؟ برای آنکه مسیحیت موفق شده است روز مهمی از روزهای خود را در نظام اداری کشورهای مسیحی جا بیندازد و توسط قدرت حاصل از نظام اداری آن کشورها، این روز مهم برای جهان مسیحیت را، جهانی کند. مگر شوروی سابق بخش عمده و قابل توجهی از منابع مالی و نیروی انسانی خود را صرف دعوت از ملتهای دیگر برای پذیرش کمونیسم نکرده است؟ بی تردید اگر انقلاب اسلامی ایران بوقوع نمی‌پیوست، دعوت بسوی کمونیسم هنوز جاذبه زیادی داشت و بسیاری از ملتها را بسوی خود جذب می‌کرد. مگر ممکن بود پس از جنگ جهانی اول و دوم که سرمایه سالاری بیرحم در دنیا امان کشورهای ضعیف را بریده بود، بدون انقلاب علیه قدرتهای سرمایه سالار نفس کشید؟ و در این شرایط کمونیسم برای بسیاری از ملتها پیام داشت و آنها را به خود دعوت می‌کرد و کسانی را در کشورهای مختلف شناسایی کرده تا مبلغ کمونیسم باشند و دیگران را به این ایدئولوژی که علیه دینهای آسمانی نیز بود ولی مختصاتی مانند مختصات ادیان را داشت، چنان دعوت می‌کردند که گویا جهان فقط یک پیامبر حقیقی به خود دیده، پیامبری که چون به خدا اعتقاد ندارد باید جای خدا را نیز خود پر کند. در این ایران هم نهضت جنگل بیش از آنکه از حکومت مرکزی لطمه بخورد از مبلغان و طرفداران بلشویک‌ها که دو آتش مردم گیلان را به موهبتهای کمونیسم نوپا دعوت می‌کردند، لطمه خورد و حزب توده چنان فعالیت فراگیر در کشور بوجود آورده بود که حتی بخش عمده‌ای از شعر و ادبیات و هنر معاصر ما را تحت تاثیر قرار داد. امروزه تهاجم فرهنگی به چه معنا است؟ آیا تهاجم فرهنگی جز این است که بیاید به ارزشهایی که ما ارزش می‌دانیم، روی آورید؟ شاید پیچیده ترین نوع دعوت را می‌توان در مقالاتی که بنیانهای فلسفی "جهانی شدن" را مطرح می‌سازند، سراغ گرفت. این است که دعوت به ارزشهای خود از سوی هر ملت و گروه و شخص و شخصیتی یک امر فطری و جاری است که گاه ناخود آگاه بدان عمل می‌شود و گاه آگاهانه ابزاری می‌گردد در دست زراندوزان و زورمداران و حيله گران و گاه به صورت مشغله‌های تفتنی پاسخگوی نیازهای معنوی آندسته از انسانها می‌شود که اصل تعقیب معنویت در آنها نمرده ولی مختصات روشنی از اینکه دیگران را به چه چیز باید دعوت کنند، در ذهن ندارند. چرا سازمان صلیب سرخ جهانی در دنیا آنهمه طرفدار دارد؟ مهمترین علتش را در اساسنامه آن می‌توان دید که اگر از وجه فلسفه دعوت به آن بنگریم، می‌بینیم از مردم جهان دعوت می‌کند که آستین همت بالا- بزنند و اگر حادثه‌ای غیر مترقبه گیربانگیر جمعیتی شد، فقط به لحاظ مسائل انسانی خدماتی به آنها داده شود. البته انگیزه‌های سیاسی و گاه اقتصادی نیز عواملی هستند که ممکن است بر فعالیت این تشکیلات سایه بیندازد اما اساس این دعوت به دلیل سازگاریش با فطرت بشری پاسخی در خور توجه

است. حتی بعضی شرکت‌های چند ملیتی که چیزی جز سود و زیان برای آنها مطرح نیست، با سفارش فیلم و نوشتن نمایشنامه و استفاده از دیگر ابزار هنری، فرهنگی می‌سازند که در آن فرهنگ، خرید تولیدات آنها ضروری بنظر برسد و این مبتذل ترین شکلی است که دعوت می‌تواند به خود بگیرد. بنابراین دعوت یک مقوله عام بشری است که هر گروه و جمعیت و ملتی خود آگاه و ناخود آگاه، رویکردی به آن دارد اما در اسلام این موضوع به صورت یک اصل در سیاست مطرح می‌شود و آنهم بسیار پر رنگ. خیلی اهمیت دارد که یک موضوع به چه صورت عرصه بروز یابد. اگر امری حاشیه‌ای باشد، تبعات خاص امور حاشیه‌ای را خواهد داشت و اگر در زیرمجموعه اصلی دیگر طرح گردد، باید همسو با اصل اولیه خود را شکل دهد و اگر به صورت اصل مرتبط منطقی با دیگر اصول اما بطور مستقل مطرح شود آنگاه دارای جوهره و ماهیت دیگری خواهد بود که در اسلام به صورت اخیر مطرح شده است. دعوت به عنوان یک اصل اساسی در روابط خاجی مسلمانها اگر آنطور که شارع اراده کرده اصل قرار گیرد، این معنا را افاده می‌کند که حتی اگر به هیچ کشوری نیاز مادی نداشته باشیم و از روابط اقتصادی و امنیتی با دیگر ملل بی‌نیاز باشیم باز هم باید با آنها رابطه برقرار کنیم. مگر در موارد استثنایی. زیرا وظیفه داریم که آنچه دستاورد فکری ما است به جهانیان عرضه داریم. بدیهی است بخشی از دستاوردهای فکری و ذهنی قابل مبادله است و مانند کالا قابلیت تبدیل شدن به ارزش مالی دارد، این دسته از دستاوردهای فکری در زیرمجموعه اقتصاد قرار می‌گیرد. اما دستاوردهایی نیز هست که فراتر از ارزش مادی می‌باشد و فروش آن عین دین فروشی است و باعث تخریب آخرت می‌شود و دین را از محتوا و روح تهی می‌کند. چنین دستاوردهایی بدون طمع مادی و خارج از مقوله سود و زیان متعلق به بشریت می‌باشد که باید به رایگان به همگان عرضه شود. چنانکه همه انسانهای پاک طینت چنین کرده‌اند و هرگز دستاوردهایی بزرگ علمی و فکری خود را با پول مبادله نکرده‌اند. بدانجهت که مسلمانان اعتقاد دارند که به حقیقتی در هستی دست یافته‌اند که ذات هستی است و به صورت یک جهان شناسی و جهان بینی و در مرحله بعد به صورت مجموعه قواعد و قوانینی برای ساماندهی مرادوت بشری عرضه شده، لازم است دیگران را با این مجموعه آشنا کنند و در این مورد حکمی دارند و در حد احکام تکلیفیه. لذا اگر این را اصل بگیرند و نه موضوعی حاشیه‌ای، با دیگر ملل فعالانه و از موضعی تعالی جویانه رابطه خواهند داشت و نه رابطه‌ای منفعلانه یا برتری جویانه و گاه خفت بار. بدیهی است که این رابطه دو سویه می‌شود. زیرا ملتها خود داری اعتقادات و فرهنگ و رسوم و قوانینی برای زندگی هستند که به سادگی به این دعوت لبیک نخواهند گفت و ممکن است کار به مجادله کشد. چنان که در یکی از آیات شریفه‌ای که در آن اصل دعوت به صورت روشن تری مطرح می‌شود، جدال نیز بیش بینی شده و داعی به ترک جدال دعوت نشده بلکه به جدال احسن تحریص شده است. جالب آنکه در پایان آیه با ظرافت ادبی خاصی می‌گوید پروردگار تو بهتر می‌داند که چه کسی گم کرده راه است و چه کسی از هدایت شدگان می‌باشد. ۸ اصل دعوت در حقیقت سطح مرادوت بشری را از سطوح نیازهای حیاتی، اولیه و ثانوی که ضروری و به طور قهری امری جاری خواهد بود به سطوح بالاتری که نیازهای متعالی است ارتقا می‌دهد. اما مشروط به دو شرط. اول آنکه اصل دعوت مطمح نظر باشد و نه چیزی دون آن. دیگر آنکه شرایط دعوت برای داعی فراهم گردد. از کجا می‌توان فهمید که شرط اول محقق است؟ یک آزمایش بسیار ساده دارد و آن اینکه هیچ بحثی پیرامون منافع مادی و سیاسی مترتب بر دعوت در آن دخالتی نداشته باشد. مثلاً- گفته نشود اگر ما آقای گورباچف را که در راس بزرگترین کشور جهان از لحاظ وسعت خاک قرار دارد و به عنوان یک ابر قدرت نظامی و سیاسی در جهان شناخته شده به ارزشهای دینی خود دعوت کنیم، آنگاه این ژست سیاسی می‌تواند تا حدودی خفت قرار داد ترکمنچای را جبران کند. حال اگر چنین خاصیتی بر آن مترتب باشد، امری تبعی است که داعی باید طمعی به آن نداشته و عمل و اندیشه خود را به چنین منافی آلوده نسازد. اما درک اینکه شرایطی باید برای داعی فراهم شود تا دعوت واجب گردد، ظاهراً ساده است زیرا همه احکام تکلیفیه تابع مقتضیات و شرایط خود است. مثلاً- اگر روزه واجب، موجب تشدید بیماری کسی گردد، شارع این واجب را بر آن فرد حرام می‌کند و اگر کسی

مستطیع نباشد، واجب نیست به حج مشرف شود. اما در زیر این ظاهر یک تناقض نما وجود دارد و آن اینکه وقتی چیزی به عنوان اصل قرار می‌گیرد، قاعده بر اجرای آن است و موارد عدم اجرا و فراهم نشدن شرایط، استثنا می‌باشد. چنانکه وقتی امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یکی از اصول سیاست داخلی مطرح باشد، اینطور نیست که منتظر شرایط بمانیم. بلکه باید ساختار سیاسی، اجتماعی، قانونی و فرهنگی کشور را طوری پی‌ریزی کنیم که این اصل حضور خود را نشان دهد و همگان فعالانه در جستجوی معروفهای بر زمین مانده باشند تا آن را در جامعه جاری سازند و نیز ساختارها آنگونه سامان گرفته باشد که منکرات عرصه بروز نیابند و اگر یافتند ناهی ناتوان از نهی نباشد. لذا اگر اصل دعوت به عنوان یکی از اصول اساسی سیاست خارجی واحد سیاسی مبتنی بر اسلام قرار گیرد، اینطور نخواهد بود که صبر کنیم شاید در قرن آتی وضعیتی شبیه به شوروی سابق برای کشوری پیش بیاید و شخصیتی همچون حضرت امام پیدا شود و بنابر اصل دعوت پیامی ارسال دارد. بلکه ساختار سیاست خارجی باید این اصل را سرلوحه مراودات خود قرار دهد و یا فصلی جداگانه برای آن باز کند و دائما پیام جدید تولید نماید و خود را آماده سازد تا شرایط داعی در او بوجود آید که خوشبختانه مردم ایران و شخص حضرت امام این شرایط را فراهم ساخته‌اند و به نحوی این اصل در قانون اساسی نیز خود با عباراتی دیگر به صورت قانون در آمده است و پس از پیام حضرت امام به آقای گورباچف زمینه برای دعوت به امر ارزشی دیگری چنان فراهم شد که به سرعت اذهان جهانیان را به خود مشغول داشت. که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد. یکی از شرایط داعی تناسب شخصیت او است با آنچه بدان دعوت می‌کند. لذا به عنوان مثال اگر صدام حسین می‌خواست پیامی شبیه پیام حضرت امام برای آقای گورباچف ارسال دارد، لازم بود به عنوان نهی از منکر جلوی وی گرفته شود. چرا که جز وهن اسلام چیزی عاید کسی نمی‌شد. از این پایین تر اگر دولتها را دعوت به انهدام سلاح شیمیایی کند، جز تمسخر پاسخی نخواهد داشت. شرط دوم اینکه داعی، ابعاد موضوع و اثرات مترتب بر دعوی را به خوبی بشناسد. سخن اصلی من در اینجا است که حضرت امام براساس چه شناختی از اثرات مترتب بر این دعوت، چنین پیامی ارسال داشتند؟ برای پاسخ به این سوال ناگزیریم به ساختار نظام فعلی بین الملل اشاره ای گذرا داشته باشیم. نظام بین الملل فعلی را نظم سیال نام داده‌اند و معتقدم حضرت امام در این نظم حضور دارند. زیرا ایشان معتقد بودند که باید انقلاب را به جهان صادر کرد و در سال ۶۶ فرمودند انقلاب صادر شد. و تصور من این است که حضرت امام موفقیت‌های زیادی در صدور انقلاب داشتند ولی مهمترین موفقیت ایشان در صدور انقلاب، به طور غیر مستقیم عوض کردن موضوعات اصلی نظام بین الملل بوده است. البته می‌دانم که به دلایل ساختار فرهنگی خودمان اصولا- بعضی‌ها نمی‌توانند به خود بیاورانند که ممکن است یک مرد الهی نیز توفیقات زیادی کسب کند و تصور می‌کنند که مردان الهی حتما باید ناموفق باشند. به همین سبب دائما می‌گردند تا شواهدی بیابند و نشان دهند که نظم فعلی از نظامهای گذشته پلیدتر شده است ولی من برعکس در کنکاش‌هایم به این نتیجه رسیده‌ام که نظم فعلی به دلیل وجود دو شخصیت سیاسی بزرگ جهان یعنی گاندی و حضرت امام که خداوند را هم با نگاه فلسفی یافته بودند و هم با عرفان و علم حضوری در محضرش بودند و نهضت خود را براساس مذهب پی‌ریختند و نیز نگاه مردم جهان را به شدت به خود معطوف داشتند، تاثیرات عمیقی بر نظم بعد از خود برجای گذاشتند. لذا نظم سیال فعلی هم بین المللی ترین نظامی است که بشر تجربه می‌کند و هم انسانی ترین نظم. لاقلا از این حیث نسبت به نظم گذشته انسانی تر است که کمونیسیم در آن جاذبه‌ای ندارد و می‌رود تا به موزه‌ها سپرده شود. البته باز کردن ابعاد این موضوع بحثی مستقل می‌طلبد که در چند مقاله و مصاحبه و سخنرانی تا حدودی بدان پرداخته‌ام و در اینجا همین مجمل وافی به مقصود می‌باشد. در نظم فعلی چهار بازیگر داریم و بازی در بین این چهار بازیگر از نظامهای گذشته قاعده مندرتر و البته پیچیده تر شده است. این بازیگران عبارتند از: - کشورها - سازمانهای بین المللی - شرکتهای چند ملیتی - نخبگان در نظامهای گذشته هنوز سازمانهای بین المللی هویت مستقل نداشتند و بیشتر تابعی از امیال قدرتها بشمار می‌رفتند ولی در حال حاضر هویت مستقل تری نسبت به گذشته یافته‌اند. شرکتهای چند ملیتی فعلی نیز که تعداد آنها روزافزون است، دیگر مثل

سابق نمی‌توانند آنگونه غولهای ثروت شوند که هرگاه اراده کردند، حکومت‌هایی را بر سر کار آورده و یا ساقط نمایند. نخبگانی که در گذشته نیز بازیگر بودند امروزه روزافزون شده و عرصه بازی فقط برای نخبگان سیاسی باز نیست، بلکه ارتباطات بین‌المللی عرصه بازی برای نخبگان فکری، هنری، علمی، اجتماعی و غیره را فراخ‌تر کرده است. حال آنکه در نظام‌های گذشته فقط آن دسته از نخبگان عرصه بازی داشتند که یا به قدرتی متصل و یا قابلیت‌های شخصی آنها بزرگتر از قابلیت‌های کشور خود بود. اگر بازیگران فوق را به منزله عناصر سخت افزاری نظام بین‌الملل فرض کنیم، عناصر نرم افزاری آن متعدد می‌باشد و دائماً بر آن افزوده می‌شود اما موضوعات اصلی مطرح در این نظم عبارتند از: - حقوق بشر - حفظ محیط زیست - خلع سلاح - تقسیم کار در تجارت بین‌المللی - گفتگوی تمدن‌ها موضوعاتی مانند: مبارزه با تروریسم، مبارزه با قاچاق مواد مخدر، صلح خاورمیانه، تغییر ساختار شورای امنیت، اطلاع‌رسانی جهانی نیز در این نظم مطرح می‌باشد ولی آنها هنوز موضوعاتی حاشیه‌ای است. اگر سوال شود با چه ملاکی می‌توان موضوعات فرعی را از موضوعات اصلی باز شناخت؟ یک پاسخ دارد و آن اینکه هرگاه موضوعی چنان فراگیر مطرح گردد که تمام جوامع را به نحوی درگیر آن کند، موضوعی اصلی محسوب می‌گردد. لذا به همین سبب است که آمریکا علاقه مند است مردم جهان را درگیر مبارزه با تروریسم نماید تا آن را در حد موضوعات اصلی نظام بین‌الملل ارتقا دهد. دلیل این میل نیز کاملاً روشن است اما دریغ با آنکه آمریکا بعد از فروپاشی شوروی بیشترین معارضة را علیه کشور ما داشته ما به اندازه حساسیتی که آن کشور نسبت به ما دارد در تحلیل سیاسی این حساسیت را نسبت به آن بروز نمی‌دهیم و به همین سبب بعضی ابعاد این میل برای ما ناشناخته مانده است. اگر اندک تعمقی در موارد زیر شود تا حدودی علت این میل آشکار می‌گردد. - آمریکا پس از جنگ جهانی دوم به عنوان رقیب اصلی شوروی بیشترین هزینه را برای بدر بردن رقیب، متحمل شده است. - میلیاردها دلار هزینه مستمری که برای تولید کلاهک‌های هسته‌ای صرف کرده یک طرف، شاید به همان اندازه با ساخت فیلم‌های پرهزینه، سفارش رمان‌های پیچیده و نیز استخدام افراد زیادی برای تبلیغات گسترده و از همه بیشتر پرداختن به امور جاسوسی و بوجود آوردن تشکیلات عریض و طویلی در C.I.A منابع مالی و انسانی زیادی را صرف کرده است. اما آنچه جاذبه کمونیسم را در جهان از بین برد، نه آن هزینه‌های گزاف که انقلاب اسلامی ایران بود. و پیام حضرت امام به آقای گورباچف آخرین روزنه امید به کسب افتخار فروپاشی شوروی را بنام آمریکا بست. تا قبل از انقلاب اسلامی به رغم خشونت‌های استالین که باعث شد کمونیسم جاذبه زیادی در داخل نداشته باشد، در بیرون از مرزها مارکسیسم به واقع جاذبه داشت و بعضی رفتارهای آمریکا بر جاذبه آن می‌افزود. چنانکه در ایران نیز پس از کودتای ۲۸ مرداد که همه دانستند کودتایی آمریکایی است و نیز اصلاحاتی که در سال ۴۱ آمریکا از شاه طلب کرده بود، حتی بعضی گروه‌های مذهبی را هم به سوی مارکسیسم کشانید. لذا انقلاب اسلامی با پیروزی خود در صحنه عمل، ایدئولوژی اسلامی را تثبیت کرد و از همان لحظه مارکسیسم ناگهان بی‌رنگ شد و از بی‌رنگ شدن کمونیسم چیزی عاید آمریکا نشد. - بعد از فروپاشی شوروی آمریکایی‌ها توسط فوکویاما بحث پایان تاریخ را مطرح کردند تا جبران مافات کنند اما حتی جهان غرب به این موضوع با تمسخر پاسخ داد. یک فیلسوف اروپایی در پاسخ به بحث پایان تاریخ فوکویاما نوشت: آمریکا ده سال است تبلیغ می‌کند که ظهور انقلاب اسلامی برای غرب خطرناکتر از کمونیسم است اما چطور شده که این خطر را فراموش کرده و با فروپاشی شوروی پایان تاریخ را اعلام می‌کند؟ - با عدم اقبال بحث پایان تاریخ از سوی مردم جهان، آمریکایی‌ها بحث جهان شیشه‌ای را مطرح ساختند و آنقدر راه افراط را پیمودند که گفتند اگر نیمکره راست مغز اطلاعاتی را به نیمکره چپ مغز منتقل کند، ماهواره‌ای ما از آن عکس خواهند گرفت. نتیجه چنین ادعا و تبلیغی این بود که افکار عمومی جهان از آمریکا مشمئز شد و اعصاب بسیاری از مردمی که دوست ندارند تمام رفتار و گفتار آنها دائماً در معرض دید دیگران قرار گیرد از این ادعا برآشفتنند. به همین سبب آمریکایی‌ها مجبور شدند، بسیاری از طرح‌هایی را که برای دستیابی به اطلاعات موجود در رایانه‌های شخصی مردم جهان که توسط اینترنت پیش می‌بردند متوقف کنند و این رفتار جهان بود با قدرتی که تصور می‌کرد

یا تبلیغ می‌کرد که بی‌رقیب شده است. - پس از بحث جهان‌شیشه‌ای، آمریکا دست به یک فلسفه بافی زد و با پشتوانه تبلیغی فراوان و هزینه‌های نسبتاً زیاد تلاش کرد که تمام ملتها این فلسفه را بپذیرند و آن طرح بحث برخورد تمدنها بود که اهل سیاست در تمام جهان بخوبی دریافته‌اند که چرا چنین بحثی از سوی آمریکا مطرح شده است. آنچه برای آمریکا بسیار شگفت و دردناک بود اینکه در مقابل این بحث ناگهان تمام دولتها و نخبگان فکری جهان به دعوت رئیس‌جمهور اسلامی ایران لیبیک گفتند و فلسفه برخورد تمدنها صد و هشتاد درجه تغییر مسیر داد و به عنوان پنجمین موضوع اصلی نظام بین‌الملل در دستور کار قرار گرفت. از آن دردناکتر این بود که شرایط بگونه‌ای برای استقبال از طرح گفتگوی تمدنها فراهم بود که حتی آمریکایی‌ها باید با خوشرویی و مصلحت‌اندیشی به آن رای مثبت می‌دادند. وقتی به مسائل فوق‌دوباره نظری کنیم می‌بینیم، انقلاب اسلامی ایران توانسته است برای نظام بین‌الملل موضوع اصلی تعیین کند. حال آنکه ایران نه از نظر اقتصادی و نه از نظر مقدار تسلیحات نظامی قابل مقایسه با آمریکا نیست. لذا آمریکا در جستجوی مفهومی برآمد که دارای ظرفیتی باشد که با طرح آن بتوان آن را به عنوان ششمین موضوع نظام بین‌الملل در دستور کار قرار داد. اما آنچه مهم است آنکه چون شرایط داعی را احراز نکرده از همین حالا می‌توان گفت که توفیقی رفیق راهش نخواهد بود. البته مبارزه با تروریسم ذاتاً استعداد آن را دارد که از فهرست موضوعات فرعی بیرون آید و در فهرست موضوعات اصلی بنشیند اما نه با این داعی بلکه با داعی دیگری که در این زمینه مقبولیت عام داشته باشد. حال اگر به موضوعات حقوق بشر، حفظ محیط زیست، خلع سلاح و تجارت عادلانه بین‌المللی نیز نظر کنیم می‌بینیم هیچیک از این موضوعات مورد علاقه قدرتهای بزرگ نیست. البته در مورد حقوق بشر آمریکایی‌ها حدود بیست و پنج سال است داعیه سردمداری آن را دارند اما این نیز برای آنها مشکلاتی را فراهم ساخته است. چنانکه وقتی کارتر قدرت را به دست گرفت، تعقیب حقوق بشر را در سرلوحه سیاست خارجی خود قرار داد. چه چیز از این مطلوب تر که کشوری تعقیب تحقق حقوق بشر را سرلوحه سیاست خارجی قرار دهد و از دوستان خود بخواهد که بیایم به چنین موضوعی که جزو ارزشهای مشترک بشری است توجه جدی کنیم؟ ۱۰ اما وقتی دلائل آن را در کنگره بر شمرد، می‌بینیم منافع حاصل از این سیاست، موضوعیت دارد و نه نفس حقوق بشر به عنوان امری ارزشی. جالب آنکه هنوز آن زمان آمریکا اعلامیه جهانی حقوق بشر را بدون تحفظ امضا نکرده بود و دنبال حقوق بشر دویدنش تمسخرآمیز می‌نمود. جالب تر آنکه سیاست حقوق بشری کارتر در جریان عمل تبدیل به رویارویی آمریکا با مردم ایران گردید و دقیقاً خلاف منفعی که برایش در نظر گرفته بودند نتیجه داد. چراکه وقتی با ارزشهای بشری نیز ایزاری برخورد شود، نتیجه چیز دیگری از آب در می‌آید. اکنون حقوق بشری که به عنوان اولین موضوع اصلی نظام بین‌الملل مطرح شده ربطی به کشورهای قوی و ضعیف ندارد و در حقیقت متولی اصلی آنها سازمانهای حقوق بشری خصوصی هستند که اتفاقاً بعضی از آنها بیشتر در جستجوی موارد نقض حقوق بشر در میان قدرتهای بزرگ هستند و به کشورهای ظاهراً توسعه نیافته کمتر کار دارند. اگر سازمانهای حقوق بشری خصوصی نبودند، بعضی کشورهای بزرگ به جای موضوع حقوق بشر، حقوق قدرتهای بزرگ را در دستور کار قرار می‌دادند. چنانکه در نظم گذشته که دستشان بازتر بود، حق و تورا در سازمان ملل برای خود نهادی کردند. آیا موضوع حقوق بشر جدای از مباحثی که در محتوای اعلامیه حقوق بشر وجود دارد، به عنوان یکی از مهم ترین موضوعات اصلی بین‌المللی ارزشمندتر است یا تحمل رژیم آپارتاید که در نظم گذشته بالاخره توانست ادامه حیات دهد؟ بدیهی است که در نظم فعلی همگام با رشد بعضی ارزشها بعضی ارزشها نیز رشد کرده است. چنانکه در همین نظم اسرائیل، مطامع خود را عریان تر از گذشته تعقیب می‌کند و باز در همین نظم بود که غرب حاضر شد در الجزایر و ترکیه به جنگ دموکراسی برود تا اسلام رشد نکند. وقتی می‌گوییم این نظم انسانی تر از نظامهای گذشته است بدین معنا نیست که هر آنچه در آن اتفاق می‌افتد انسانی است اما وقتی به موضوعات آن نگاه می‌کنیم می‌بینیم مثلاً به جای تسلط کور بر طبیعت و بهره‌مندی بی‌رویه از آن "حفظ محیط زیست" مورد عنایت می‌باشد، آنگاه حق داریم که به این بیندیشم آیا موضوعات مطرح در یک نظم حاکی از جوهره نمی‌کند؟

در نظم فعلی است که به جای تجهیز بی رویه به سلاحهای کشتار جمعی "خلع سلاح" ارزش بین المللی شده است. البته با همه ناکاستی ها و فریب کاریهایی که شاهدش هستیم. اما در این نظم یک تناقض عجیب نیز وجود دارد که توجه به آن باعث می شود به رغم انسانی تر بودن آن نسبت به نظامهای گذشته، اذهان مرعوب این نظم نشود و آن اینکه در همین نظم است که در جهان اسلام دموکراسی به عنوان یک ارزش مطرح می شود ولی برای سرکوب اسلام خواهی، غرب احساس می کند که باید با دموکراسی به طور جدی درگیر شود و در الجزایر و ترکیه بی پروا با دموکراسی درگیر می شود. فرض کنیم که با این مقدمه اندکی با نظم سیال فعلی که دیگر قطبی نیست از این دریچه آشنا شده ایم و مختصات نظامهای سابق را نیز بیاد داریم. حال بینیم پیام حضرت امام به آقای گورباچف چه تبعات قابل لمسی در این نظام داشته است. ۱. اگرچه کمونیسم با انقلاب اسلامی جاذبه خود را در بیرون از مرزهای شوروی از دست داده بود و در داخل نیز پس از لنین به ماشینی غول آسا و خوفناک بدل شد ولی هنوز تشکیلات عریض و طویلی در خدمت آن بود و این استعداد و عزم وجود داشت که برای بار دیگر دست به اصلاحات بزند و خود را با شرایط جدید زمانه تطبیق دهد و خود را بازسازی نماید و دوباره به میدان بیاید. چنانکه گلاسنوست و پروستاریکا برای بازسازی مطرح شد و نه برای براندازی. اما پیام حضرت امام به آقای گورباچف این فرصت را از آن گرفت. ۲. اگر شوروی موفق به بازسازی خود نمی شد و از هم می پاشید، بدون وجود آن پیام، فروپاشی به نفع قدرت رقیب تمام می شد. حال آنکه تصور چنین چیزی حتی برای اروپا، چین و ژاپن هم بسیار وحشتناک است. زیرا اگر چه نظام دوقطبی نظام نامطلوبی است اما بی تردید از نظام یک قطبی قابل تحمل تر است. در حقیقت پیام حضرت امام به آقای گورباچف باعث شد که اولاً شوروی نتواند خود را بازسازی کند و دوباره به عنوان یک قطب قدرتمند نظامی و سیاسی در صحنه بین الملل ظاهر گردد و ثانیاً در فروپاشی، قدرت آن از لحاظ سیاسی به قدرت رقیب ضمیمه نگردد و نظم فعلی نه نظم یک قطبی که نظم سیال شود. ۳. با پیام حضرت امام به آقای گورباچف، همه کشورهایی که خود را ضعیف می پنداشتند، عرصه بازی را در صحنه بین الملل فراخ تر دیدند و چنین شد که می توان گفت نظم سیالی که بعد از آن بر مراودات بشری حاکم گردید، بین المللی ترین نظامی است که بشر تجربه می کند. ۴. می دانیم که هرگاه نظامی فرو ریزد اگر انقلابی شکوهمند پشتوانه آن نباشد، برای ملت و دولت آن نظام، تلخ و دردناک و تحقیرآمیز است اما پیام حضرت امام به آقای گورباچف نه تنها از تلخکامی آن کاست، بلکه این فروپاشی تا آنجایی که به نفس رها کردن آن نظام ناموفق مربوط می شد، در کام همگان شیرین شد. عبارت بندی حضرت امام در آرزوی موفقیتی که برای آقای گورباچف و ملت شوروی کرده و نیز در ستودن شجاعت آقای گورباچف یکی از فرازهای این پیام است که بوی عشق و محبت و بشارت می دهد و این پیام را پیامی الهی می سازد و این همان روح دعوت است که دعوت را به عنوان هدیه ای دلپذیر عرضه می دارد. ۵. پس از این پیام فضایی باز شد و انسان امروز آموخت که می توان سطح ارتباطات بین دو کشور و ارتباطات بین المللی را از منافع ملی فراتر دید و آن را تا سطح مصالح عالیه بشری ارتقا بخشید. حال اگر بگوییم استقبال همگانی همه ملل از پذیرش گفتگوی تمدنها نیز مهر تاییدی است بر این سخن که نظم فعلی بیش از آنکه آمریکایی یا غربی باشد، نسبت به نظامهای گذشته نظامی بین المللی تر است، سخنی بگزارف نگفته ام و اگر پا را فراتر بگذارم و ادعا کنم که نظم حاکم بر جهان فعلی اگرچه فاصله اش با مطلوب ها از زمین تا سهیل و ثریا است اما ردپای اندیشه حق جوینان خمینی (ره) در آن مشهود است، خالی از حقیقت ادعا نکرده ام. این است نباید بجویم تا بینیم آقای گورباچف با این پیام چگونه برخورد کرد و اگر چگونه برخوردی داشت بهتر بود، بلکه باید ردپای این پیام را در ناموس هستی پیگیر باشم. چرا که دعوتهای خالصانه، خود راه خود را باز می کند و اگر نسخه ای است برای دردی، خود آن نسخه درمان است. پی نوشتها: ۱. ر. ج: مقاله طرح تحقیق در مبانی سیاست خارجی اسلام. فصلنامه سیاست خارجی سال اول شماره دوم، سید علی قادری. ۲. پررنگ بودن این شعار در جامعه ما چنان بود که کسی نمی توانست به طور مستقیم از سلطه بیگانه دفاع کند. اما بعضی افراد گاه در توجیه اینکه سلطه بیگانه همواره بد نیست، غیر مستقیم مواردی را ذکر کرده اند. از

جمله عده ای آنگاه که از دموکراسی هند سخن می گویند استعمار انگلیس را مهمترین عامل آشنایی مردم هند با دموکراسی ذکر می کنند و یا عده ای یکی از مهمترین علل عمده توسعه ژاپن را سلطه آمریکا بر این کشور در سالهای اولیه پایان جنگ می دانند و اینگونه از سلطه بیگانه بر شئون کشورها دفاع می شود. ۳. واقع گرایی را به معنای اصطلاحی کلمه بکار می برم و الا اگر محرز شود که پیامبران جز حقیقت نمی گفتند و آخرت یک واقعیت انکار ناپذیر است، دیگر هیچ دنیادار دنیانگری واقع گرا نخواهد بود. در حقیقت باید واقع گرایی را در مقابل دنیاگرایی قرار داد اما دریغ که نگاه کفرآلود، مفاهیم را هم آلوده می کند و باز لازم است گفته شود که برخلاف تصور بعضی افراد "دنیا" در قرآن کریم و روایات معصومین به معنای عالم ماده نیست، به معنای جهان مادی نیست، بلکه به معنای یک جهان بینی است که اشعار به کوه بینی و پست نگری، در ظاهر در جازدن و "دنیای دنی" نگری دارد و الا مگر می توان به ماده که مخلوق خداست، صفت دنی داد و به آن اهانت کرد؟ چرا که همین ماده است که شرافت آن را داشته که سلولهای حبیب خدا محمد (ص) را بسازد. و جالب آنکه در نگاه شیعه قیامت و بهشت هم جسمانی است و همین ماده است که در اشکال مختلف، خداوند به آن قسم خورده و در آیه ای شگفت نه تنها به خود ماده که حتی به جایگاه و موقعیت نجوم که ماده بودن آن جای تردید ندارد، قسمی بزرگ می خورد: "فلا أقسم بمواقع النجوم" و انه لقسم لو تعلمون عظیم "سوره واقعه". ۴. البته در بین مسلمانان نیز بسیار دیده شده که سیاستمداران برای حفظ کشور از باورها و هیجانات ناسیونالیستی استفاده کرده اند. چنان که در نیم قرن اخیر میان اعراب مسلمان برای مقابله با صهیونیسم، ناسیونالیسم عربی تبلیغ می شد و طی چند دهه این ایدئولوژی مبارزه با رژیم اشغالگر را توجیه می کرد. ولی در دو دهه اخیر نه تنها این ایدئولوژی ناکارایی حتی زاحمت خود را نیز آشکار نموده است. چنانکه اگر اعراب نه براساس عروبت که براساس اسلامیت به دفاع از سرزمینهای خود می پرداختند، آنگاه مدافعان حفظ سرزمین فلسطین به عنوان سرزمین مسلمانان از مرز اعراب فراتر می رفت و جهان اسلام را به تحریک بیشتر و می داشت. اما نکته ای که از لحاظ جامعه شناسی سیاسی قابل تامل است اینکه هیچ کشوری تاکنون نتوانسته فقط با انگیزه ناسیونالیستی از خود دفاع کند و مجبور شده از امکانات دیگر نظیر مذهب نیز سود جوید. عکس آن نیز بسیار دیده می شود و حتی در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران نیز در بسیاری از سخنرانیهای تهیج و بسیج کننده، می توان رد پای استفاده از انگیزه های ملی را نیز مشاهده کرد. ولی به رغم این واقعیت آنچه حائز اهمیت است اینکه برای توجیه عقلانی و فلسفی فداکاری برای حراست از کشور، منظومه اسلام، مسیحیت، یهود و حتی دین زرتشت احتیاجی ندارند که از یک ایدئولوژی بیرون از خود چیزهایی وام بگیرند. ۵. سوره نسا آیه ۱۴۱. ۶. تدبر در مفهوم آیه نشان می دهد که علاوه بر انتزاع قاعده نفی سبیل که یک اصل فقهی و تشریحی است، به این مفهوم نیز دلالت می شویم که با اصلی تکوینی نیز روبرو هستیم. در حقیقت از این آیه اینگونه برداشت می شود کافران بر مومنان راه تسلط ندارند. البته از نظر فقهی یعنی نباید داشته باشند و از لحاظ فلسفی یعنی تسلطی نخواهند داشت. ۷. در بیانات حضرت امام خود کفایی یعنی خود اتکایی زیرا خود کفایی نه ممکن است و نه مطلوب ولی خوداتکایی لازمه نفی سبیل و نفی سلطه است. اگر حضرت امام واژه خود کفایی را به جای خود اتکایی بکار برده اند برای این بوده که آن زمان در فرهنگ عمومی کشور، خوداتکایی واژه مرسوم و مانوسی نبود و ایشان بطور طبیعی از فرهنگ عامه متابعت کرده اند. ۸. ادع الی سبیل ربك بالحكمه و المواعظ الحسنه و جادلهم بالتي هي احسن ان ربك هو اعلم بمن ضل عن سبيله و هو اعلم بالمهتدين (سوره نحل آیه ۱۲۵). ۹. البته سهم مرحوم شریعتی در بازگشت و جلوگیری از مارکسیست شدن نسل ما از کسی پوشیده نیست و البته انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام نیز مجموعه ای است از این نوع تلاشهای همسو. ۱۰. اصل موضوع حقوق بشر یک امر ارزشی کاملاً مقبول است ولی اصرار بر اینکه اعلامیه جهانی حقوق بشر وحی منزل در مورد حقوق بشر می باشد، یک دیکتاتوری وحشتناک تر از استبداد رضاخانی است که غرب دچار آن شده است. زیرا هر ملتی در این زمینه سخنی دارد. چنانکه اینجانب تصور می کنم اعلامیه حقوق بشر حتی در عنوان نیز بی مسامحه نیست. زیرا بر سر تعریف بشر و انسان هنوز اختلافات جدی وجود

دارد و نمی توان برای موجودی که تعاریف مختلف از آن ارائه شده، حقوق واحد در نظر گرفت. ولی در مورد واژه و مفهوم مردم چنین نیست و تمام جهان تقریباً به یک تعریف برای مردم رسیده اند. به همین سبب در اسلام به حق الناس "حقوق مردم" عنایت شده است و آنچه می تواند جهانی شود حقوق مردم است و نه حقوق بشر یا حقوق انسان. ۱۱. اگرچه در مراحل اولی از اصل دعوت، جهاد ابتدایی نیز پیش بینی شده است اما گویا این دیگر فقط هنر معصوم می باشد که می تواند از برق شمشیر نیز هدیه بسازد. به همین جهت اکثر قریب به اتفاق فقهای شیعه، جهاد ابتدایی را جز در زمان حضور معصوم جایز نمی دانند.

امام خمینی (ره) و تحولات بین المللی

امام خمینی (ره) و تحولات بین المللی امام خمینی (ره) نهضت دینی و اسلامی خود را در زمانی آغاز ورهبری کرد که بر جهان، نظام ژئوپلیتیکی دو قطبی حاکم بود و ساختار قدرت و مناسبات آن در جهان به نوعی سکون و ایستایی رسیده بود. بدین معنا که جهان به دو بخش کاملاً مشخص تقسیم شده و رهبری هر بخش را یکی از دو ابرقدرت شوروی و امریکا به عهده داشت و واحدهای سیاسی جهان یا کشورها، هر یک به نحوی در چارچوب ساختار مزبور جایابی شده بود، چه به صورت الحاق و وابستگی، و چه به صورت تبدیل شدن به قلمرو نفوذ ابرقدرت مربوطه. در این نظام ژئوپلیتیکی، توازن قدرت به صورت یک واقعیت شکل گرفته بود و رقابت شدید بین دو ابرقدرت، توأم با حفظ توازن مزبور پدیده ای آشکار و جدی بود. تلاش های پراکنده کشورها و دولت ها نظیر تشکیل کنفرانس اسلامی، جنبش غیر متعهدها، اتحادیه عرب، سازمان وحدت افریقا و غیر آن جملگی فاقد اعتبار ذاتی شده بودند و میزان خودنمایی و نشو و نماهای آن ها تابعی از موقعیت آن ها نسبت به الگوی رقابت جهان دو قطبی بود، و اساساً در مقابل آن رنگ باخته بودند. در واقع تلاش های استقلال طلبانه و خارج از حوزه حاکمیت و نفوذ دوا بر قدرت بی ثمر شده بود. بر دولت ها، ملت ها، کشورها و جنبش های آزادیبخش نیز این امر مشتبه شده بود که حیات و بقای آن ها در گرو وابستگی به یکی از دو ابرقدرت و قرارگیری آنها در سیکل رقابت آنها می باشد. جالب اینکه دو ابرقدرت رقیب دوره جنگ سرد، خود همپیمانان برنده جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵م و در برابر دشمن مشترک آنها یعنی آلمان بودند که از فردای جنگ به سرعت بر تحکیم موقعیت ژئوپلیتیکی خود، و اکتساب فرصت های قدرت افزایی در عرصه بین المللی و شکل دهی به الگوی رقابت و حوزه های نفوذ جغرافیایی پرداختند. در فضای سیاسی ژئوپلیتیکی دوره جنگ سرد که در حدود ۴۵ سال طول کشید استقلال خواهی و خود تصمیم گیری معنا و مفهوم خود را از دست داده بود و به صورت واژگانی ادعایی، رویایی و آرزویی درآمده بود. ایران آن روز در چرخه رقابت دو ابرقدرت مزبور به صورت قلمرو ژئواستراتژیک و حوزه نفوذ ژئوپلیتیکی امریکا شکل گرفته بود و همگرایی رژیم پهلوی با امریکا توازن دهنده در عرصه های اقتصاد، سیاست، تسلیحات، تکنولوژی، ارتباطات و غیره پایدار و تثبیت می گردید. تنها با خروج یک عنصر موثر سیستم که در عین حال بر آن عصیان می ورزید امکان تحول را پیدا می کرد. این عنصر موثر و آغازگر دگرگونی در سیستم حاکم، در یکی از حساس ترین قلمروهای ژئوپلیتیک دوره رقابت جنگ سرد پدیدار گشت و این نقش برجسته و دگرگون ساز را ایران انقلابی به رهبری امام خمینی (ره) به عهده گرفت. انقلاب اسلامی در فضای جغرافیایی پدید آمد که موقعیت ژئوپلیتیکی آن در استقرار توازن قدرت دوره جنگ سرد بسیار تعیین کننده بود. قرار گرفتن در آن بخش مرکزی در قلمرو ریملند و کمربند سد نفوذ کمونیسم و در منطقه رقابت و حائل وسطوح تماس دو قلمرو ژئواستراتژیک بری و بحری و ژئوپلیتیک شرق و غرب از یکسو، و مجاورت جغرافیای آن با مخزن بزرگ انرژی جهان یعنی خلیج فارس و هم چنین دسترسی آن به حوزه های ژئوپلیتیکی فعال نظیر جنوب آسیا، خاورمیانه و شرق مدیترانه، اقیانوس هند از سوی دیگر آن را از چنان وزن ژئوپلیتیکی و پتانسیل قدرتی برخوردار می کرد که با رها شدن آن می توانست الگوی موازنه استراتژیک جهانی را به هم بزند و با رفتار سیاسی جدید خود به تزلزل و لرزش سیستم ایستای مستقر کمک کند و آن را تا سر حد فروپاشی تهدید نماید. بنابراین

مهمترین نقشی که برای امام خمینی (ره) در ارتباط بانظام بین‌المللی می‌توان قائل بود این است که فرآیند دگرگون‌سازی سیستم ژئوپلیتیکی مستحکم دوره جنگ سرد را پایه‌گذاری نمود تا آن‌جا که سقوط سیستم را پس از گذشت یک دهه از پیروزی انقلاب اسلامی عملی ساخت و فضای جهان را آماده استقرار سیستم جدیدی نمود که هر چند با گذشت یک دهه از سقوط آن، هنوز در دوره انتقال و سیالیت به سر می‌برد ولی توالی رویدادها نشان می‌دهد که علی‌رغم پدید آمدن فرصت‌های قدرت طلبی برای امریکا که در جستجوی رهبری بلامنازع جهانی بود، فرضیه استقرار نظام چند قطبی همراه با توزیع جغرافیایی متعادل تر قدرت جهانی، احتمال وقوع بیشتری پیدا می‌کند. جهان اکنون در دوره انتقال و بلا-تکلیفی بسر می‌برد. از یکسو امریکا به عنوان تنها بازمانده نظام دو قدرتی گذشته سعی بر تصاحب اقتدار جهانی داشته تا آن‌را به صورت انحصاری در اختیار خود داشته باشد. از سوی دیگر قدرت‌های جدید و یا درجه دو دوره جنگ سرد از فرصت موجود بهره‌برداری نموده و به شدت می‌کوشند مانع از استقرار نظام تک قطبی در جهان بگردند. رقابت و مخالفت در عین برخی فرازهای همگرایی، کاملاً آشکار است، و امریکایی‌ها نیز بر این امر کاملاً واقفند که چنین امکانی برای آن‌ها وجود ندارد که بتوانند همه بازیگران بین‌المللی اعم از قدرتمندان جدید و یا دولت‌های کوچک را تحت کنترل درآورند. از این رو به نظر می‌رسد استراتژی خود را بر کنترل برخی نهادها و مکان‌های دارنده کارکردهای جهانی و استراتژیک نظیر رسانه‌ها و شبکه‌های اطلاعاتی، فضا، بحران‌سازی و شکل‌دهی به ائتلاف‌های بین‌المللی و منطقه‌ای، خلیج فارس و ذخایر انرژی جهان، سازمان ملل و غیره متمرکز کرده‌اند تا از طریق آن‌ها بتوانند فشارهای لازم را بر مدعیان قدرت جدید و یا رقبای احتمالی آینده وارد سازند و رفتارهای مورد نظر خود را از طریق به‌کارگیری اهرم‌های مزبور بر آن‌ها تحمیل نمایند. جمهوری اسلامی ایران به عنوان میراث امام خمینی (ره) نیز کارکرد ثابت خود را در کنش نسبت به نظام بین‌المللی حفظ نموده و هم‌چنان به عنوان آغازگر دگرگونی نظام جهانی، و با هدف کامل شدن فرآیند سقوط نظام‌های سلطه تک قطبی، دو قطبی و چند قطبی در جهان، در جستجوی استقرار نظام عادلانه بین‌المللی با مشارکت همه دولت‌های جهان است. استراتژی جمهوری اسلامی ایران در ارتباط با نظام بین‌المللی و ساختار قدرت جهانی تاکنون ثمربخش بوده است، و به نظر می‌رسد علی‌رغم ضعف تکنولوژیک و ضعف قدرت اقتصادی آن‌که از عناصر بنیادین قدرت در جهان هستند، هم‌چنان از قدرت سیاسی و ژئوپلیتیکی تعیین‌کننده‌ای در نظام جهانی برخوردار است که می‌تواند بر فرآیندهای نهادگذار و ساختار ساز نظام بین‌المللی تأثیر بگذارد و انهدام فرسایشی نظام سلطه بین‌المللی را تعقیب نماید. نظام سلطه‌ای که از سوی دولت‌ها و ملت‌ها اعم از قوی و ضعیف به چالش کشیده شده و عصیان و اعتراض علیه آن به صورت یک فرهنگ فراگیر جهانی درمی‌آید و اندیشه دستیابی به استقرار نظام عادلانه و مشارکتی بین‌المللی تقویت می‌گردد. چالش‌ها و اندیشه‌هایی که نسبت به ضرورت دگرگونی در نظام بین‌المللی، امروزه به صورت علنی و بعضاً با کردارهای شجاعت‌آمیز انجام می‌شود خود ریشه در استراتژی «انحصار شکنی قدرت جهانی» و به تعبیر داخلی «بت شکنی» دارد که تاسیس‌کننده آن باز هم امام خمینی (ره) بود، که استراتژی تهاجم بی‌وقفه سیاسی تبلیغی علیه سران دو قطب قدرت جهانی دوره جنگ سرد را اتخاذ کرد و روح جرات، شهامت، ایستادگی و مقاومت و برخورد با سران نظام سلطه جهانی را در ملت‌ها زنده کرد تا آن‌جا که نگارنده اطلاع دارد، چنین روحیه‌ای قبل از آن‌ها وجود نداشت یا اگر داشت شهامت بروز آن وجود نداشت. امام خمینی در تاریخ ۱۸/۱۱/۱۳۶۲ در جمع سفرا و نمایندگان سیاسی جمهوری اسلامی ایران در بیانی نصیحت‌آمیز به سران قدرت جهانی، دیدگاه‌های جدید برخاسته از عنصر پیشگام دگرگونی نظام بین‌المللی، یعنی ایران عصر انقلاب اسلامی را این‌گونه بیان می‌کند: «قدرت‌های بزرگ باید طرز تفکرشان را عوض کنند باید بدانند که دنیا عوض شده است. دنیا، دنیای سابق نیست که یا انگلستان باید بر همه دنیا حکومت کند یا اروپا یا امریکا و یا شوروی. دنیا امروز نمی‌پذیرد این‌را. باید آنها تعدیل کنند کارهای خودشان را. دنیا نمی‌پذیرد که دو قدرت تمام دنیا را از بین ببرند. دنیا نمی‌پذیرد که یک اقلیت تمام کشورها را ببلعد. باید این نهاد کارهای خودشان یک تجدید نظر بکنند.» (صحیفه نور، جلد ۱۸، وزارت فرهنگ و

ارشاد اسلامی، ۱۳۶۵، ص ۲۲۰).

گزیده ای از بیانات حضرت امام خمینی (ره) در رابطه با ابرقدرتها

گزیده ای از بیانات حضرت امام خمینی (س) در رابطه با ابرقدرتها مستکبران باید این نهضت در تمام عالم، نهضت مستضعف در مقابل مستکبر در تمام عالم گسترده شود. ۲۴/۲/۵۸ مستکبرین غاصبند، مستکبرین باید از میدان خارج بشوند. ۲۷/۲/۵۸ اگر شما کسانی که زیر دستتان هست ضعیف شمردید به آنها خدای نخواستہ تعدی کردید. تجاوز کردید، شما هم مستکبر می شوید و آن زیردستها مستضعف. ۴/۳/۵۸ و همه باید کوشش کنیم که وحدت بین مستضعفان در هر مسلک و مذهبی که باشند، تحقق پیدا کند که اگر خدای نخواستہ سستی پیدا شود، این دو قطب مستکبر شرق و غرب مانند سرطان همه را به هلاکت خواهند رساند. ما عازم هستیم که تمام سلطه ها را نابود سازیم. ۲۰/۲/۶۲ خدای تبارک و تعالی ما و شما را از شر این مستکبرین نجات بدهد (آمین حضار) و ملتهای ایران را، ملتهای دیگران را،... همه مسلمین را بیدار کند (آمین حضار) تا دماغ این مستکبرین را به خاک بمالد (آمین حضار) و آنها را رسوا کند (آمین حضار). ۶/۸/۶۰ آمریکا و ابرقدرتها ابرقدرتها می خواهند انسانیت انسانها را تحت سلطه قرار دهند. ۶/۸/۶۰ آمریکا می خواهد با تمام قوا بین مسلمین اختلاف بیندازد. ۱۱/۹/۶۰ آمریکا محدود نیست آمالش، به یک کشور و دو کشور. ۱۴/۶/۶۱ شریان حیات آمریکا و غرب بسته به نفت این منطقه است. ۱۴/۶/۶۱ اگر قدرت آمریکا نبود، اسرائیل هم نمی توانست که این کار سفاکانه را بکند. ۱۳/۸/۶۱ دنیا باید آمریکا را از بین ببرد. و الا- تا اینها هستند، این مصیبتها در دنیا هست. ۱۳/۸/۶۱ باید در مقابل ابرقدرتها مقاومت کرد. ۹/۱۲/۶۶ ابرقدرتها آن لحظه ای که منافعشان اقتضا کند شما و قدیمی ترین وفاداران و دوستان خود را قربانی می کنند و پیش آنان دوستی و دشمنی و نوکری و صداقت ارزش و مفهومی ندارد. ۲/۲/۵۹ امروز تمامی قدرتها و ابرقدرتها مصمم شده اند تا ریشه اسلام ناب رسول گرامیمان صلی الله علیه و آله وسلم - را قطع کنند. ۲/۲/۵۹

مرگ بر آمریکا

مرگ بر آمریکا بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی من با اطمینان می گویم که اسلام، ابرقدرتها را به خاک مذلت می کشاند. هرچه فریاد دارید بر سر آمریکا بکشید. آنهایی که خواب آمریکا را می بینند خدا بیدارشان کند. آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند. ما آمریکا را زیر پا می گذاریم. ما تا آخرین نفس در مقابل آمریکا ایستاده ایم. در راس همه مسائل اسلامی ما قضیه مواجهه با آمریکاست. دشمن اصلی اسلام و قرآن و پیامبر عظیم الشان (ص) ابرقدرتها، خصوصاً آمریکا و ولیده فاسدش اسرائیل است. گویندگان، روشنفکران، دانشگاهیان و دانشمندان همه توان خود را صرف قطع امید دشمن اصلی ما آمریکا کنند. دانشجویان مسلمان و مبارزی که لانه جاسوسی را اشغال کردند ملت را سرافراز کردند. ولی امر مسلمین جهان حضرت آیت الله خامنه ای (مدظله العالی): ما حتی یک لحظه با آمریکا کنار نخواهیم آمد. وحدت، مقاومت و اراده ملت رمز پیروزی در برابر آمریکاست. ملت مسلمان ایران و نظام اسلامی پرچمدار جبهه حق است و در یک صف بندی دائمی در مقابل آمریکای غارتگر و صهیونیستهای متجاوز قرار دارد. کسی مرگ بر آمریکا را به ملت ایران یاد نداد، مرگ بر آمریکا از اعماق جان یکایک مردم برآمد. موفقیت های بزرگ ملت ایران در عرصه سازندگی، در شرایطی بدست آمده است که آمریکا و متحدان او، با نظام اسلامی دشمن بوده اند. ایران اسلامی هیچ نیازی به آمریکا ندارد. آمریکا از رشد انقلابی دانش آموزان ما بیمناک است. با آمریکا هیچ مذاکره ای نداریم، زیرا اصلاً نیازی به او نداریم. استکبار بداند که اسلام در شرق و غرب عالم رو به گسترش است و توطئه های آنان را به شکست خواهد کشاند. آینده کشور و انقلاب و درنگاهی وسیعتر آینده دنیا در دست دانش آموزان ایران

است. ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران هاشمی رفسنجانی: مردم ما از سیاست ارباب و تهدید آمریکا وحشتی نداشته و هر روز مقاومتر می شوند. ایران با اعتبار، عظمت و افتخار در صحنه بین المللی حضور دارد. امروز آمریکا ذلیل شده و جمهوری اسلامی به عزت، احترام و افتخار دست یافته است. ای کاش آمریکایی ها شاگرد خوبی در کلاس درس تاریخ بودند. آمریکا باید بداند ملت ما با تحریکات و شیطنت ها از میدان بیرون نمی رود. تحولات امروز جهان نشان می دهد که ملت ایران تنها نیست، بلکه آمریکا تنها و منزوی است. ما صراحتاً، با منطق زورگویانه و تبعیض آمیز دولت آمریکا مخالفیم. مردم ایران با صلابت و استواری با سیاستهای خصمانه آمریکا مقابله می کنند.

آمریکا در اندیشه روح الله

آمریکا در اندیشه روح الله ۱- وقتی که فریاد اسلام خواهی مردم کشورما در پانزده خرداد به گوش آمریکا رسید و وقتی که برای اولین بار غرور آمریکا واقتدار و ابرقدرتی او در اعتراض به مصونیت کارگزارانش در ایران شکسته شد. .. محمدرضاخان دستور داد که صدای اسلامخواهی ملت ما را خاموش کند. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۱۶. ۲- آمریکا می خواهد که همه کشورها را زیر نفوذ خود داشته باشد ولی ما چنین تصویری را نمی توانیم بپذیریم و ملت از آن خسته شده است. صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۸۶. ۳- آمریکا و شوروی اینان برای مقاصد شوم خود... بهترین راه را در حمله به فرهنگ های ملت دانسته و دانشگاه ها را به خدمت گرفتند. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۰۳. ۴- مهمترین و دردآورترین مساله ای که ملت های اسلامی و غیراسلامی کشورهای تحت سلطه با آن مواجه است، موضوع آمریکاست، دولت امریکا به عنوان قدرتمندترین کشورهای جهان برای بیشتر بلعیدن ذخایر مادی کشورهای تحت سلطه از هیچ کوششی فروگذار نمی کند. امریکا دشمن شماره یک مردم محروم و مستضعف جهان است. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۸۳. ۵- امریکا و شوروی عملاً- جهان را به دو بخش آزاد و قرنطینه سیاسی تقسیم کرده اند. در بخش آزاد جهان این ابرقدرتها هستند که هیچ مرز و حد و قانونی نمی شناسند... اما در بخش قرنطیه سیاسی که متأسفانه! اکثر ملل ضعیف عالم و خصوصاً مسلمانان در آن محصور و زندانی شده اند هیچ خصوصیات و اظهارنظری وجود ندارد. همه قوانین و مقررات و فرمول ها همان قوانین دیکته شده و دلخواه نظامهای دست نشانده گان و در برگیرنده منافع مستکبران خواهد بود. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۳۰. ۶- آمریکاست که اسلام و قرآن مجید را به حال خود مضر می داند و می خواهد آنها را از جلو خود بردارد. آمریکاست که روحانیون را خوار راه استعمار می داند و باید آنها را به حبس و زجر و اهانت بکشد. صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۱۱. ۷- درندگان هستند که از هیچ جنایت و خیانتی برای مقاصد شوم جنایتکارانه خود دست نمی کشند و برای ریاست و مطامع پست خود دوست و دشمن را نمی شناسند و در راس آنان آمریکا این تروریست بالذات دولتی است که سرتاسر جهان را به آتش کشیده و هم پیمان او صهیونیست جهانی است. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۷۲. ۸- اگر آمریکا از یک جایی یا از جاهایی تعریف می کند، تعریف از خودش است، برای اینکه می بیند همه مطیع او هستند و این که از ماتکذیب می کند و هر روز یک چیزی می گوید، برای این که می بیند که این ملت مطیع او نیست. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۸ و ۱۷۹. ۹- این ملتی که الان دارند فریاد می زنند «مرگ بر آمریکا» مقصودشان کارتراست، ملت آمریکا که به ما کاری نکرده، ملت آمریکا بفهمد مطلب را؛ اگر بفهمد مطلب را ملت آمریکا به حسب وجدان انسانی اش با ما موافق است. صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۹. ۱۰- تحمیل کاپیتولاسیون بر ملت مظلوم ما به وسیله شاه مخلوع سابق از بزرگترین جنایات آمریکا بود که با مخالفت روحانیون و ملت متدین مواجه گشت و از آن پس چه ستم ها و چه جنایات که بر ملت ما وارد نشد... ملت ایران را از سگهای آمریکا پست تر کردند. مجموعه کوثر، ج ۱، ص ۱۷۰. ۱۱- آمریکا می خواهد با تمام قوا بین مسلمین اختلاف بیندازد. صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۴۳. ۱۲- مصیبت عظیم آن است که آمریکا که قریب نیم قرن بر مسلمانان جهان بخصوص منطقه هرچه خواسته است ستم کرده و مخازن آنان را غارت نموده است، دولتها نه تنها از ترس

آمریکانمی توانند اظهار مظلومیت مظلومان را حتی در کشورهای خودشان بشنوند، بلکه چنانچه دیدیم با ملت غارت زده ایران که با نهضت اسلامی خود می خواهد فریاد مظلومانه سردهد... چه ها کرده و در مخالفت با ایران حتی از آمریکا و اسرائیل گوی سبقت را ربودند. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۱۳۰۲۸- روحانیت اصیل در تنهایی و اسارت خون می گریست که چگونه آمریکا و نوکرش پهلوی می خواهند ریشه دیانت و اسلام را برکنند وعده ای روحانی مقدس نمای نا آگاه یا بازی خورده و عده ای وابسته که چهره شان بعد از پیروزی روشن گشت، مسیر این خیانت بزرگ راهموار می نمودند. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۴۰۹۲- اگر چنانچه بنشینید سرمسند و با حرف و با فحاشی، به هم مسائل را غفلت از آن بکنید، این همان است که قدرتهای بزرگ می خواهند تا این مملکت خرابه بماند و صدای مردم در آید، این همان است که شما هم عمان آمریکایید منتها ملتفت نیستید... و در عذاب با آنهاپی که از عمال آمریکا بودند با توجه، مشترک هستید با کم و زیادش. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۵۰۷۶- به ایستادگان در مقابل آمریکا و سایر قدرتها دعا کنید و بدانید که ما با آمریکا در ستیزیم و امروز دست آمریکا از آستین دولت عراق بیرون آمده است و به امید خدا این ستیز تا استقلال واقعی ادامه دارد. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۶۰۸۴- من بارها گفته ام و هم اکنون اعلام می کنم که ایران باید تاقطع تمام وابستگی های سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی خود از آمریکا به مبارزات قاطع خود علیه این جهانخوار بی رحم ادامه دهد و بعد در صورتی که ملت بیدار و شریف ما اجازه دهد، ارتباطسیار عادی خود را در حد سایر کشورها با آمریکا بر قرار می کنند. صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۷۰۲۶۵- ایران دستش را پیش آمریکا ان شاء الله تا ابد دراز نمی کندولو اینکه فانی بشود. آنها گمان می کنند که ما برای فرض کنید که یک نفت یا برای چیزی تسلیم آمریکا می شویم در صورتی که نه؛ ما تا فنانی خودمان تسلیم دیگر نمی شویم. صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۸۰۲۶۶- جهان باید بداند که ایران راه خود را پیدا کرده است و تاقطع منافع آمریکای جهانخوار این دشمن کینه توز مستضعفین جهان با آن مبارزه ای آشتی ناپذیر دارد. صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۹۰۱۲۵- آمریکا ضربه از اسلام خورده است و از اسلام می ترسد. صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۲۰۰۲۲۱- جوانهای ما توجه داشته باشند به اینکه امریکا با سرنیزه نمی آید به میدان شما، با قلم می آید به میدان شما، با قوای انتظامی نمی آید به اینجا، با آن اشخاص که دارد و دارد این امور را می گرداند به دست آنها، با آنها می آید به میدان ما. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۲۱۰۱۵۶- اگر آمریکا پشتیبانی از اسرائیل نمی کرد، اسرائیل می توانست فلسطین را غضب کند، می توانست ادعا کند که جولان مال ماست و آن را برای خودشان ثبت کند؟ اگر امریکا نبود و این قدرت شیطانی نبود، این همه فساد در بلاد مسلمین حاصل می شد؟ این همه خونریزی هایی که در بلاد مسلمین می شود با تحریکات آمریکاست و امریکا و آنهاپی که با او هستند. صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۲۲۰۹۳- آمریکای جهانخوار باید بداند که ملت عزیز و خمینی تانابودی کامل منافعش او را راحت نخواهد گذاشت و تا قطع هردودست آن به مبارزه خدایی خود ادامه خواهند داد. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۳۰۲۶۶- ننگ و نفرین ابدی بر وابستگان و پیروان شیاطین شرق و غرب خصوصاً شیطان بزرگ امریکای جنایتکار که با نقشه های شیطانی شکست خورده گمان کرده، ملتی را که برای خداوند متعال و اسلام بزرگ قیام نموده و هزاران شهید و معلول تقدیم نموده، با این دغلبازی ها می تواند سست کند و یا از میدان به در برد. صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۴۰۱۵۴- باید سعی کنیم تمامی اشکال نفوذ امریکا چه اقتصادی و چه نظامی، چه سیاسی و فرهنگی را از بین ببریم و من امیدوارم که ملت ایران به این مهم هرچه زودتر برسد. صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۵۰۱۱۹- من به شما عرض می کنم تا شما زنده اید، آمریکا بر نمی گردد. شوروی هم بر نمی گردد، در نسل های آتیه اگر ملت ها در نسل های آتیه به همین روش حرکت کردند... هم ان شاء الله نخواهد شد. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۶۰۲۶۰- آن که می تواند ما را وابسته کند و در دامن آمریکا یا شوروی بکشد، دانشگاه است. برای اینکه همه چیز ما در دانشگاه (است). همت کنید، باهم دانشگاه را اصلاح کنید. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۷۰۲۰۸- راه مبارزه با اسلام امریکایی از پیچیدگی خاصی برخوردار است که تمامی زوایای آن باید برای مسلمانان پابرنه روشن گردد که متاسفانه هنوز برای بسیاری از ملتهای اسلامی مرزبین اسلام امریکایی و اسلام ناب محمدی و اسلام

پابرهنگان و محرومان و اسلام مقدس نماهای متحجر و سرمایه داران خدانشناس و مرفهین بی درد کاملاً مشخص نشده است و روشن ساختن این حقیقت که ممکن نیست در یک مکتب و در یک آیین، دو تفکر متضاد و دو در رو وجود داشته باشد، از واجبات سیاسی بسیار مهمی است... وظیفه همه علماست که با روشن کردن این دو تفکر، اسلام عزیز را از ایادی شرق و غرب نجات دهند. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۲۸.۸- تنها هنری مورد قبول قرآن است که صیقل دهنده اسلام ناب محمدی، اسلام ائمه هدی، اسلام فقرا دردمند، اسلام پابرهنگان، اسلام تازیانه خوردگان تاریخ تلخ و شرم آور محرومیت ها، باشد. هنری زیبا و پاک است که کوبنده سرمایه داری مدرن و کمونیسم خون آشام و نابود کننده اسلام رفاه و تجمل، اسلام التقاط، اسلام سازش و فرومایگی، اسلام مرفهین بی درد و در یک کلمه، اسلام آمریکایی باشد. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۲۹.۳۰- خطر امریکا به حدی است که اگر کوچکترین غفلتی کنید، نابود می شوید... ما به، در صدور انقلابمان به جهان کوشش کنیم و تفکر اینکه ما انقلابمان را صادر نمی کنیم، کنار بگذاریم... صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۱۹.۳۰- هدف اجانب، قرآن و روحانیت است، دستهای ناپاک اجانب بادت این قبیل دولتها قصد دارد قرآن را از میان بردارد و روحانیت را پایمال کند. ما باید به نفع یهود، آمریکا و فلسطین هتک شویم، به زندان برویم، معدوم گردیم، فدای اغراض شوم اجانب شویم. صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۷. (۱۳۴۱ ه. ش. ۳۱- باید یک وزارت فرهنگی، یک فرهنگ صحیح باشد و فرهنگ هم حقیقت است دست ما باشد. خوب ما در این ملکت یک وزارتخانه نداشته باشیم؟ همه وزرا از آمریکاست. خوب یکی هم از ما، خوب بدهید این فرهنگ را دست ما، خودمان اداره می کنیم. صحیفه نور، ج ۱، ص ۹۷.۳۲- قانونی در مجلس بردند، در آن قانون اولاً ما را ملحق کردند به پیمان وین و ثانیاً الحاق کردند به پیمان وین که تمام مستشاران نظامی آمریکا با خانواده هایشان با کارمندهای فنی شان، با کارمندان اداری شان، با خدمه شان، با هر کس که بستگی به آنها دارد، اینها از هر جنایتی که در ایران بکنند، مصون هستند. دولت با کمال وقاحت از این امر ننگین طرفداری کرد. ملت ایران را از سگ های امریکا پست تر کردند. اگر چنانچه کسی سگ آمریکایی را زیر بگیرد، بازخواست می کنند، اگر چنانچه یک آشپز آمریکایی شاه ایران را زیر بگیرد، مرجع ایران را زیر بگیرد، بزرگتر مقام را زیر بگیرد، هیچ کس حق تعرض ندارد، چرا؟ برای اینکه می خواستند وام بگیرند از آمریکا. صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۰۴. (۴/۸/۱۳۴۳) ۳۳- تمام گرفتاری ما از این آمریکاست، تمام گرفتاری ما از این اسرائیل است. اسرائیل هم از آمریکاست. این و کلا هم از آمریکا هستند. این وزرا هم از آمریکا هستند، همه تعیین آنهاست، اگر نیست، چرا نمی ایستند در مقابل داد بزنند؟ صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۰۶. ۳۴- دنیا بداند که هر گرفتاری که ملت ایران و ملل مسلمین دارند، از اجانب است، از آمریکاست... امریکاست که به اسرائیل قدرت می دهد که اعراب مسلم را آواره کند، آمریکاست که و کلا رایا بی واسطه یا با واسطه بر ملت ایران تحمیل می کند. امریکاست که روحانیون را خار راه استعمار می داند و باید آنها را به حبس و زجر و اهانت بکشد... صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۱۱. (۴/۸/۱۳۴۳) ۳۵- دانشجویان خارج و داخل و انجمن های اسلامی در هرجاست، بی درنگ... صدای خود را به مجامع بین المللی برسانند و به رئیس جمهور امریکا بفهمانند که ملت های اسلامی جنایات این خاندان را خصوصاً در سالهای اخیر از روسای جمهور امریکا می دانند. دولت آمریکا با پشتیبانی از این عناصر در نظر مسلمین در راس ستمکاران و جنایتکاران تاریخ است. صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۴۳. ۳۶- این بی عرضه ها که در مقابل سلاطین یا در مقابل رئیس جمهورها خصوصاً رئیس جمهور آمریکائی با لفع این قدر خاضعند و این قدر چاپلوسند و خودشان را وابسته و پیوسته به اینهامی دانند، همین بی عرضه ها، بی عرضگی شان وقتی که وارد می شوند در جمعیت خودشان چون مسلط هستند، اینها را اذیت می کنند، آنجادستیوسی می کنند و چاپلوسی وقتی که می رسند به مملکت خودشان شروع می کنند به کارهای هرزگی. صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۷۰. (۱۹/۱۰/۵۶) ۳۷- اعلامیه حقوق بشر را اینهایی امضا کرده اند، که سلب آزادی بشر را در همه دوره هایی که کفیل بوده اند... کرده اند... امریکا یکی از آنهاست که تصویب کردند این را و امضا کردند این مطلب را که حقوق بشر باید محفوظ بماند و یکی از حقوق بشر «آزادی» است، این آمریکایی که اعلامیه حقوق بشر را به اصطلاح امضا

کرده است، شما ببینید چه جنایاتی بر این بشر واقع کرده است. صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۳-۳۸- ملت مظلوم ایران باید در هر چند صبحی پرچم های سیاه افراشته کنند و در سوگ بنشینند. برای جوانان عزیز و عزیزان اسلام که به دست عمال آمریکا و به امر شاه در خاک و خون کشیده شدند. صحیفه نور، ج ۲، ص ۳۹-۳۹- ما حرفمان از اول تا حالا این بوده است که ما یک مملکتی داریم برای خودمان می خواهیم، ما نمی خواهیم آمریکا سرپرست ما باشد. ما نمی خواهیم همه منافع ملت را آمریکا ببرد. صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۲۰-۴۰- ما می گوئیم که آن کس که به مملکت خیانت اصل را کرده است، آمریکاست. الان ما سرو کارمان با آمریکاست، اینها دیگر شاخ و برگش هستند. شاه یکی از شاخه های آمریکاست. صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۳۵.

آمریکا «امام خمینی ثابت و استوار از آغاز تا پایان»

آمریکا «امام خمینی ثابت و استوار از آغاز تا پایان» (ما نمی توانیم دیگر زیر بار آمریکا برویم. آمریکا اگر تمام افراد ما را هم از بین ببرد، دیگر نمی تواند در اینجا بیاید منافع خودش را جبران کند و منافع خودش را تامین کند و ملت ما را به ستم و زور در تحت شکنجه و اختناق قرار بدهد. آمریکا باید این را بداند که دیگر گذشته است از این که او خیال بکند که می تواند باز در ایران با این شیطنت ها برگردد... ما در مقابل آمریکا ایستاده ایم تا آخر و نخواهیم گذاشت آمریکا باز برگردد یا آن اشخاصی که تبع او هستند برگردند و ملت ما تا آخرین نفس برای دفاع از حق حاضر است و تحت بار ظلم نخواهد رفت). (۱۲/۵/۵۹) (در آستانه هجوم ابرقدرت ها به کشورهای اسلامی، همچون افغانستان و کشتار بیرحمانه و وحشیانه مسلمانان افغانی (که نمی خواهند اجنبی در مقدرات آنان دخالت کند و یا با آمریکا که در هر فساد دست دارد) و همزمان با هجوم همه جانبه اسرائیل جانی، به مسلمین در فلسطین و... همزمان با طرح جنایتکارانه اسرائیل برای انتقال پایتخت خود به بیت المقدس و گسترش جنایات و کشتار وحشیانه مسلمانان آواره از وطن خویش و در وقتی که مسلمانان بیشتر از هر زمان احتیاج به وحدت کلمه دارند... مسلمین باید به خیانت این سرسپردگان آمریکا به اسلام و مسلمین توجه داشته باشند. از مهمترین و دردآورترین مساله ای که ملت های اسلامی و غیر اسلامی کشورهای تحت سلطه با آن مواجه است، موضوع امریکاست. دولت آمریکا به عنوان قدرتمندترین کشورهای جهان برای بیشتر بلعیدن ذخایر مادی کشورهای تحت سلطه، از هیچ کوششی فروگذار نمی کند. آمریکا دشمن شماره یک مردم محروم و مستضعف جهان است. آمریکا برای سيطرة سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و نظامی خویش بر جهان زیر سلطه، از هیچ جنایتی خودداری نمی نماید. او مردم مظلوم جهان را با تبلیغات وسیعش که به وسیله صهیونیسم بین الملل سازماندهی می گردد، استثمار می نماید. او با ایادی مرموز و خیانتکارش، چنان خون مردم بی پناه را می مکد که گوئی در جهان هیچ کس جز او و اقمارش حق حیات ندارند... اگر ما با آمریکا و یا سایر ابرقدرت ها و قدرت ها کنار آمده بودیم، گرفتار این مصائب نبودیم زولی مردم ما دیگر به هیچ وجه حاضر نیستند تن به خواری و ذلت دهند و مرگ سرخ را به زندگی ننگین ترجیح می دهند. ما برای کشته شدن حاضریم و با خدای خویش عهد نموده ایم که دنباله روی امام خود سیدالشهداء (ع) باشیم). (۲۱/۶/۵۹) (من بار دیگر خطر آمریکا را به جهان بخصوص منطقه و ایران گوشزد می نمایم. امروز تمامی آنانی که علیه جمهوری اسلامی ایران متحد شده اند، با واسطه یا بدون واسطه در رابطه با آمریکا می باشند. ملت ایران باید با قاطعیت با این خطر بزرگ مبارزه نماید). (۲۲/۱۱/۵۹) (امروز اگر بر اینها ثابت نشده باشد که این طرح هایی که آمریکا می دهد مخالف با مصالح خود منطقه هست و مخالف با مسلمین هست، باید بسیار نادان باشند. آمریکا باز از طرح ها دست بردار نیست. آمریکا می خواهد با تمام قوا بین مسلمین اختلاف بیندازد. شما ببینید که در این طرحی که اخیرا دادند، بین طوایفی از مسلمین، بین حکومت های مسلمین اختلاف واقع شد و بیشتر خواهد شد و اگر این طرح هم شکست خورد و شکست خورده است، طرح دیگر خواهد داد و باید مسلمین توجه داشته باشند که طرح امریکایی برای شرق و برای ملل اسلامی و دولت های اسلامی صرفه ندارد. باید همه مسلمین توجه کنند و به حکومت های خود تذکر دهند که

زیر بار طرح های آمریکایی که از این بعد، یکی بعد از دیگری خواهد آمد نروند و بازی نخورند از این شیاطین. اینها می خواهند شما را آلت دست قرار بدهند و ذخایر شما را بچاپند. آمریکا نظر سوء به شما دارد. شما را برای مصالح خودش می خواهد استخدام کند و استخدام کرده است. چرا شما ذخایر خودتان را در راه مقاصد شوم و پلید آمریکا صرف می کنید؟ (۱۱/۹/۶۰)

جهانی شدن با قرائتی از اندیشه امام خمینی (ره)

جهانی شدن با قرائتی از اندیشه امام خمینی آینده جهان را پندارهایی از توهمات ناشی از جهانی شدن دربر گرفته است. جهانی شدن بحثی است که در سال های اخیر علی رغم ناهمخوانی های فراوان آن در زمینه های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی با ساختار حاکم بر جوامع، بسیار گسترده شده و به خاطر ابهاماتی که در اصل این پیامند وجود دارد، هنوز این مفهوم از تعریف بیرون نیامده، واکنش های متعددی را در پی داشته است. این مقوله همانند پست مدرنیته، برخورد تمدن ها، انحلال و اضمحلال خرده فرهنگ های محلی یا ملی در قالب یک فرهنگ جهانی و ... موضوعی است که بسیاری از روشنفکران و سیاستمداران جوامع مختلف و به ویژه جوامع فرودست (جنوب) را به خود مشغول کرده است. این مقولات تنها مشغولیتی نظری برای این متفکران ایجاد نکرده اند، بلکه استمرار حیات فرهنگی و اجتماعی این جوامع را تحت تاثیر خود قرار داده اند. یا Globalism به یک معنا به کار می رود و پروژه ای است که بعضی ها و در راس آنها آمریکا، تمایل دارند، در دنیا به اجرا درآید و در نتیجه، ساختار نظام بین المللی را به شکل یک قطبی درآورد. «نظم نوین» که از طرف جورج بوش (پدر) رئیس جمهور اسبق آمریکا، مطرح شده در واقع الگوی مصداقی این تعریف است. واژه جهانی شدن از اواخر دهه ۱۹۶۰ میلادی، در عرصه های گوناگون اقتصادی، سیاسی و فرهنگی رخ نموده است. با این حال نقش آن در فرهنگ و اقتصاد بیشتر مشهود است. در این راستا، ترکیب جهانی توافق در تجارت آزاد، شبکه جهانی و یکپارچگی بازارهای مالی، مرزها و فاصله ها را از یاد برده است. فرآیند اجتماعی نیز قید و بندهای حاکم بر روابط فرهنگی را از هم گسسته و به تضعیف ارزش های مذهبی و ملی انجامیده است. در روند کنونی، جهان با تحولاتی همچون ظهور منابع جهانی ارتباطات، رشد شرکت های چندملیتی، تاثیرگذاری بازارهای مالی جهان و تلاش برای تصرف فرهنگ های محلی با ارایه شیوه های نوین روبروست. نظریه جهانی شدن، مدعی است که ما به تدریج به یک فرهنگ جهانی (دهکده جهانی) نزدیک می شویم. اما سوگمندان باید گفت که عصر ارتباطات، عصر رایانه ها و عصر فناوری های نوین علمی و صنعتی، با وجود دستاوردهای مثبت آن برای بشر، حس ناامنی مشترکی را نیز در بین همه مردم جهان پراکنده است. انگاره های جهانی شدن پیش از بیان تعاریف متنوع جهانی شدن، ضرورت دارد به نوعی درک اجمالی از این واژه را بیان نماییم. امروزه درباره این مفهوم اتفاق نظر چندانی وجود ندارد و تعبیرها و برداشت های متفاوتی از آن ارائه می شود. از این رو برخی صاحب نظران مدعی اند که اصطلاح جهانی شدن یکی از اصطلاحات مبهم است که تعریف مشخصی ندارد. آنتونی گیدنز جامعه شناس بریتانیایی یادآور می شود که فهم این اصطلاح به ندرت صورت گرفته است و برخی نویسندگان دیگر معتقدند که این اصطلاح هیچ معنایی ندارد یا این که صرفاً نامی جدید برای پدیده هایی است که پیش از ما وجود داشته است. (۱) بر این اساس واژه جهانی شدن از جهاتی یک مفهوم کاملاً جدید و از لحاظی یک مقوله قدیمی به شمار می رود. بسیاری از انگاره های جهانی شدن به شکل آرمان خواهانه آن مانند همبستگی ملت ها، انسان ها، حقوق بشر، برادری، عدالت جهان و جز اینها از قرن ها پیش توسط علمای اخلاق، حقوقدان ها، رهبران، سیاستمداران، مطرح گردیده اند. ایجاد دولت - ملت در قرن هفدهم ضمن آنکه بر اثر تصلب مرزهای حقوقی و تقویت ناسیونالیسم مشکلاتی را برای جهانی شدن به وجود آورد، در عین حال زمینه هایی را برای رشد آن، از نظر یکنواختی رفتار حکومتی و توسعه روابط بین الملل و حاکم نمودن حقوق بین الملل، فراهم ساخت. از زاویه دیگر، جهانی شدن کاملاً یک مفهوم جدید است زیرا مختصات و ویژگی های آن با آنچه قبلاً مطرح گردیده، به کلی متفاوت است. ظهور این پدیده باعث بروز

تحرك شكفت انگيز اجتماعي، اقتصادي، سياسي و ارزشي شده و ضمن کاهش فاصله زمان و مكان و تفاسير جديدي از سياست، اقتصاد، فرهنگ، دولت، اقتدار، امنيت و جز اينها به دست مي دهد. به هر حال اين پديده، چالش ها و تعارضاتي را به همراه دارد و مي تواند باعث تحول مفاهيم و تغيير مصاديق در روابط بين الملل شود. (۲) بنا بر اين جهاني شدن فرآيندي است كه در آن پديده هاي انساني رفته رفته، ابعاد و هويت جهاني پيدا مي كنند. جهان كم كم به موضوع واحد براي مطالعه در علوم اجتماعي مطرح مي شود و علوم اجتماعي ديگر در قالب جوامع باقي نمي ماند. مي دانيم كه علوم اجتماعي كلاسيك كارشان بررسي اجتماع است و اجتماع، جامعه اي است كه از مابقي جهان مجزا شده است. در حالي كه علوم اجتماعي جديد، جهان را به عنوان مورد مطالعه در نظر مي گيرند، نه يك جامعه را به طور مشخص. جهاني شدن فرآيندي است كه هم به پديده هاي انساني، ابعاد و هويت جهاني مي دهد و هم نوع نگرش انسان را به پديده هاي اجتماعي متحول مي كند. بر اين اساس جهاني شدن هم در عرصه واقعي و اتفاق مي افتد و هم در عرصه اندیشه. بسياري مظاهر جهاني شدن را مثلا در عرصه اقتصاد و گسترش سازمان تجارت جهاني و شركت هاي چند مليتي و خارج از مهار حاكميت هاي ملي، و در عرصه ياست شكل گيري بازيگران سياسي كه فراتر از كنترل و مهار دولت ها هستند، مي دانند. اما روايت و قرائت هاي جهاني شدن در يك نگاه كلي به مجموعه تعاريف موجود، به معاني ذيل آمده است: ۱. آلبرو معتقد است: جهاني شدن كليه فرآيندهايي است كه به وسيله آن، مردمان جهان، درون يك جامعه واحد جهاني ادغام مي گردند. جامعه جهاني كه در آن انسانيت براي اولين بار به شكل يك بازيگر جمعي در مي آيد. (۳) ۲. امانوئل و آلبراشتاين: جهاني شدن، يعني پيروي اقتصاد جهاني سرمايه داري كه همراه با يك تقسيم كار جهاني است. اين اقتصاد جهاني سرمايه داري توسط منطق انباشت سرمايه هدايت مي گردد. ۳. اولم و سورنسن: جهاني شدن يعني تشديد و تقويت روابط اقتصادي - سياسي و فرهنگي در ورای مرزها. (۴) ۴. گروهی از نظریه پردازان میان جهانی شدن و جهانی سازی (۵) تمایز قائلند و معتقدند جهانی شدن نه یک پروژه که یک فرآیند است که به صورت طبیعی در حیات نظام بین المللی پدید آمده و به صورت خودکار به پیش می رود و در آن کشورهایی که از قدرت اطلاعاتی برخوردارند، نقش آفرینی بیشتری دارند. طرفداران این نظریه نیز یکسان نمی اندیشند: عده ای معتقدند در ساحت اقتصادی، این روند، چیزی جز تحول نظام سرمایه داری نیست که در آن دوره های مشخصی از صعود و نزول را می توان مشاهده کرد و جهانی شدن همان «جهانی شدن سرمایه» است و در ساحت سیاسی، عبارت است از پیروزی نهایی سرمایه داری و سیاست های کثرت گرایانه لیبرالی که با پایان جنگ سرد و پایان تاریخ آغاز شده و نشانه آن است که لیبرال - دموکراسی غرب، شکل نهایی حکومت هاست. از نظریه پردازان شاخص این دیدگاه فوکویاما است. (۶) اما از نگاه نظریه پردازانی چون کاپلان و هانتینگتون این وضعیت در پی فرو ریختن نظام دستفالیایی دولت ها به پایان مدنیت می انجامد. از این منظر جهانی شدن فرصت هایی را برای بازيگران تازه - حتی آن دسته از کسانی که ارزش های بنیادین نظام دموکراتیک را پاس نمی داند - فراهم آورده است که این وضعیت را برخی پیدایش دموکراسی غیر لیبرال، مانند دموکراسی عوام سالار به جای نظام های کثرت گرا می خوانند. ۵. آنتونی گیدنز جامعه شناس و متخصص معروف روابط بین الملل دانشگاه لندن: جهانی شدن یک پديده جديد تاريخي و انساني است كه تغييرات طوفاني در مشت خود دارد. وی معتقد است كه فرآیند جهانی شدن را نباید در مسائل صرفاً اقتصادی خلاصه کرد زیرا این پديده حد و مرز اقتصادی را در می نوردد و بر فضای سياسي، تکنولوژی، اجتماعي و از همه مهمتر فضای فرهنگي ملت ها، قوميت ها و هويت ها را نیز تحت تاثير مستقيم خود قرار مي دهد. توسعه ارتباطات و فرآیند اثر گذاری ابزارهای ارتباطی و مخابراتی به حدی گسترده شده است که به طور ملموس وارد زندگی خصوصی و خانواده ها شده، تعريف جديدي از راه و روش زندگي ارائه مي كند. ۶. همه مردمان جهان بنا به دلایل متعدد سياسي، اجتماعي، تکنیکی، امروز سرنشینان کشتی واحدی هستند. گذشت از غرقاب و نیل به ساحل امن، یا برای همه ممکن خواهد شد یا برای هیچ کس. این سخن اگر امروز کمی مبالغه آمیز به نظر آید، فردا قطعاً روشن تر و آسان تر فهمیده خواهد شد. سرنوشت ما در آغاز هزاره

سوم در طول سال های آتی، سرنوشتی واحد خواهد بود. برای این که این سرنوشت، عادلانه و سعادت مند باشد، چاره ای جز گفت و گو میان فرهنگ ها و تمدن های گوناگون وجود ندارد. ما باید بدانیم اگر قرن بیستم بر مدار شمشیر گشت و در این گردش، بعضی بازنده و بعضی برنده شدند، مدار قرن آتی ناگزیر باید بر گفت و گو بچرخد و گرنه، آن شمشیر تیز دو لبه خواهد شد که به هیچ کس رحم نمی کند و چه بسا جنگ افروزان، نخستین قربانیان آن باشند. این سخن یکی از لوازم و پی آمدهای جهانی شدن است. (۷) (۷). محسن عبدالحمید: جهانی شدن ابزاری برای سلطه کشورهای شمال بر جنوب، به ویژه کشورهای اسلامی است. این کشورها تمام همت خود را صرف مبارزه با اسلام در تمامی ابعاد اعتقادی، اقتصادی و ارزشی آن کرده اند. (۸) (۸). جهانی شدن به معنای یکسان سازی جوامع در چهار چوب تمدنی واحد و اهدافی واحد است. (۹) (۹). روزه گارودی: جهانی سازی، نظامی است که قدرتمندان را با ادعای روابط آزاد و آزادی بازار قادر می سازد تا اصنافی از دیکتاتوری های ضد انسانی را بر مستضعفان تحمیل نمایند. (۱۰) (۱۰). هانس پیتر مارتن و هارولد شومان، نویسندگان کتاب دام جهانی شدن: جهانی سازی فرآیند یکسان سازی در خوراک، پوشاک و آداب و سنن مردم جهان است. (۱۱) ابعاد جهانی شدن آنچه در تفکرات مؤسسان مقوله جهانی شدن قرار دارد، وجود این مسئله است که بایستی تمامی ابعاد جامعه و جهان را در تحت عنوان جهانی شدن از حیث سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی قرارداد زیرا جهانی شدن به هیچ وجه نمی تواند در قالب اقتصاد صرف یا سیطره فرهنگی تنها، حرکت خود را در جهت سلطه به جهان تثبیت نماید. امام خمینی (ره) این مجموعه نگرشی دنیای استکبار را تذکر داده، توجه همگان را بدان جلب می کند: ... باید دید که در عصری همانند امروز که سران کفر و شرک همه موجودیت توحید را به خطر انداخته اند و تمامی مظاهر ملی و فرهنگی و دینی و سیاسی ملت ها را بازیچه هوس ها و شهوت ها نموده اند، چه باید کرد. (۱۲) در این مقال ابعاد جهانی شدن را در سه بعد سیاست، فرهنگ و اقتصاد، در عرصه بین الملل مورد دقت و تفسیر قرار می دهیم: الف. جهانی شدن عرصه سیاست مراد از یکسان سازی جهان در عرصه سیاست، الگو پذیری از سیاست واحد در عرصه های اجتماعی است. به عبارت دیگر همسان سازی مناسبات اجتماعی و ساختار مدیریتی جوامع گوناگون هدف جهانی شدن در این عرصه است. امروزه با تبلیغات و اهرم های سیاسی فرهنگی در سراسر جهان، بسیاری از کشورها مدل دموکراسی را به رسمیت شناخته، رهبران و مدیران و ... جامعه خود را بدین شکل انتخاب می نمایند و جایگاهی را برای این موضوع برای دین و باورهای مذهبی قائل نیستند. این اجماع جهانی یکی از مهمترین ویژگی های جریان مدرنیته است که محور فرهنگی آن امپریالیزم است. این اندیشه به اصطلاح برتر، با فرو ریختن دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ به نقطه اوج عظمت و اقتدار خود رسید. غربی ها با یقین به کارآمدی این نظریه در عرصه بین الملل، با تمام توان در حال راه اندازی ساختار درونی آن در دنیا می باشند. شاخص بارز این دیدگاه در اندیشه فرانسیس فوکویاما است که معتقد است: پایان تاریخ زمانی است که انسان به شکلی از جامعه انسانی دست یابد و در آن عمیق ترین و اساسی ترین نیازهای بشری برآورده شود. بشر امروز به جایی رسیده است که نمی تواند دنیایی ذاتا متفاوت از جهان کنونی را تصور کند. ... در طول چند سال گذشته همگام با پیروزی لیبرال دموکراسی بر رقبای ایدئولوژیک خود نظیر سلطنت موروثی، فاشیسم و جدیدتر از همه کمونیست ها، در سراسر جهان اتفاق نظر مهمی درباره مشروعیت لیبرال دموکراسی به عنوان تنها نظام حکومتی موفق به وجود آمده است. اما افزون بر آن لیبرال دموکراسی ممکن است نقطه پایان تکامل ایدئولوژیک بشریت و آخرین مشکل حکومت بشری باشد و در این مقام پایان تاریخ را تشکیل دهد. (۱۳) البته ریشه این حرف و دیدگاه فوکویاما در حقیقت در اندیشه پوزیتیویست گرایانه ماکس وبر است. ماکس وبر با تاکید بر جهان شمول بودن عقلانیت ابزاری، مدعی است که جهانی شدن یعنی هم سطح کردن و این کار زمانی محقق خواهد شد که عقلانیت، جدا از ارزش ها، معیار ارزیابی قرار گیرد. در یک بررسی سطحی می توان گفت که خود این تعریف، حکایت گر نقش محوری لیبرالیسم در شکل گیری جهانی شدن و هم افشای تلاش های صاحبان قدرت برای سلطه بر جهان است. بسیاری از خود غربی ها اعم از سیاستمداران، اندیشمندان و ... باین عرصه و

نگاه مخالفت آشکار کرده و آن را ابزاری برای چپاول ملت‌ها و دولت‌های جهان تلقی نموده‌اند. اندیشمندان فرانسوی مثل فوکو، دریدا و لیوتاد که خود تفکر پست مدرنیته را از دهه ۶۰ آغاز کردند، به دلیل مخالفت‌های بنیادی با سیاست‌های جهانی آمریکا از دیدگاه سیاسی و نظم نوین جهانی آمریکا، راضی به نظر نمی‌رسند و با نظریه جهانی شدن، آشکارا مخالفت می‌ورزند. فرانسویان معتقدند: جهانی شدن همان نظام تک قطبی است که آمریکا در کانون این نظم قرار دارد. زیرا آمریکا تنها قدرت باقی مانده از نظام دو قطبی است. (۱۴) هوبر و درین وزیر امور خارجه فرانسه می‌گویند: این پدیده (جهانی شدن) پس از نابودی جهان دو قطبی، اصولاً گرایش است و به سوی همگن سازی جهان بر اساس الگوهای غربی. امروزه سلطه ایالات متحده آمریکا در تمام زمینه‌ها مشهود و محسوس است. سلطه سیاسی، نظامی، اقتصادی و فناوری به دلیل وجود رسانه‌ها، دلار، CNN اینترنت و تبلیغات بی سابقه به شیوه و سلیقه آمریکایی را نمی‌توان انکار کرد. (۱۵) دکتر نعیمه شومان یکی از اندیشمندان عرب می‌گوید: در پرتو جهانی سازی، کشورهای فقیر نه تنها استقلال سیاسی خود را از دست می‌دهند، بلکه به بردگی کشیده می‌شوند. آن چنان که گویی در حکم بدهکارانی هستند که به هیچ وجه توان پرداخت بدهی‌های خود را ندارند. در نتیجه هیچ اختیاری برای فسخ پروژه‌های پیشنهاد شده به خود را ندارند. (۱۶) ب. جهانی شدن در عرصه فرهنگ عده‌ای بر این باورند که با گسترش شبکه‌های ارتباطی جهانی و افزایش کانال تلویزیونی و رسانه‌های بین‌المللی، مردم به آسانی می‌توانند از حوادث و رویدادهای جهان مطلع گردند. از سوی دیگر نیز معتقدند یکسان سازی فرهنگ حاکم بر جهان، نقطه اصلی جهانی شدن در عرصه فرهنگ است. زیرا جریان مدرنیته و پست مدرنیته در حقیقت مبتنی بر فرهنگی است که دارای اصولی است که بر جنبه‌های انسانی تکیه دارد که راسیونالیسم و تکیه بر عقل نقاد و جزئی‌نگر و خودبنیاد و انسان و اعلام استغناء از وحی در همه عرصه‌ها، حاصل آن خواهد بود. ظهور جهانی شدن در عرصه فرهنگ در حقیقت همان طرح دهکده جهانی معروف است که در سال ۱۹۶۱ برای اولین بار مارشال مک لوهان آن را بیان کرد. او معتقد بود که با رشد سریع الکترونیک به ویژه تلویزیون، جهان را یک گستره عظیم فرا می‌گیرد و افکار جهان همه با یک نوع تفکر و فرهنگ پیش خواهند رفت و جامعه جهانی شکل یک دهکده جهانی را خواهد یافت. (۱۷) از جمله نشانه‌های جهانی شدن فرهنگی، رواج زبان انگلیسی در سطح بین‌الملل است که طبق آن دیگر فرهنگ ملی مفهومی نداشته و همه باید کامپیوتر بیاموزند که شرط آموزش آن دانستن زبان انگلیسی است. امروزه موفقیت فن‌سالار بدون شناخت درست راز و رمز زبان انگلیسی تجاری آمریکایی ممکن نیست. این مثل حروف است که انگلیسی آمریکایی از زهدان انگلیسی بریتانیا، رشد و بالندگی یافته است. اما به همین اندازه نیز راست است که انگلیسی آمریکایی در طی این دوره، به شکلی خلاقانه پاسخگوی نیازها و اوضاع اجتماعی و اقتصادی جهان جدید بوده است. عده‌ای قائل به عدم ارتباط بین یکسان سازی فرهنگ‌ها و نظام سلطه فرهنگی هستند و معتقدند جهانی شدن فرهنگی جدا از جهانی شدن اقتصادی است که به صورت مستقل از هم عمل می‌نمایند و ارتباطی به هم ندارند. (۱۸) نقد و بررسی شکی نیست که فرهنگ به عنوان یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌ها در سرپرستی جوامع محسوب می‌شود. زمانی که وابستگی فرهنگی، منشا دیگر سلطه‌هاست و زمانی که دو نهال سیاست و اقتصاد در زمین بکر فرهنگ غرس می‌شوند و از آن تغذیه می‌کنند و با حیات او می‌زینند، دیگر جای هیچ گونه تردیدی در ارتباط عرصه‌های مختلف در سلطه جهانی نیست. بنابراین اگر جهانی شدن به هم گون سازی فرهنگ‌ها منجر شود، حتماً آثار سیاسی و اقتصادی گسترده‌ای در پی خواهد آورد. آنچه غربی‌ها در عرصه فرهنگ در مقوله جهانی شدن مطرح می‌کنند، به شهادت آمار منتشره در سطح بین‌الملل تماماً دروغ و عوام‌فریبی بوده و ناعادلانه بودن او به اثبات رسیده است. براساس گزارشات توسعه انسانی سال ۱۹۹۸ سازمان ملل متحد، در حال حاضر ۱۵ مردم دنیا که ثروتمندترینند، ۷۴ درصد کل خطوط تلفن دنیا را در اختیار دارند، در حالی که سهم ۵/۱ مردم فقیر دنیا از این وسیله ارتباطی، تنها ۵/۱ درصد است. ثروتمندان ۸۴ درصد کل کاغذ جهان را مصرف می‌کنند، در حالی که مصرف ۵/۱ مردم فقیر دنیا از این قلم کالای فرهنگی ۱/۱ درصد است. (۱۹) پس چگونه می‌توان این ارتباطات

را جهانی دانست، در حالی که بیش از ۹۵۰ میلیون صاحب خانه (۶۵ درصد از مردم کل جهان) در سال ۱۹۹۷، رایج ترین وسیله ارتباطی یعنی تلفن نداشته اند و کامپیوترهای متصل به اینترنت آن چنان توزیع شده اند که آمریکا ۵/۵۱ درصد، کشورهای عضو اتحادیه اروپا ۲۳ درصد، کانادا ۱/۶ درصد و ژاپن ۲/۵ درصد از آنها را در اختیار داشته اند که جمعا ۸/۸۵ درصد از کل برآورد جهانی است. (۲۰) ج. جهانی شدن در عرصه اقتصاد نوع سوم جهانی شدن در عرصه اقتصاد عبارت است از این که: جهانی شدن به معنای همگون سازی است. قیمت ها، تولیدات، دستمزدها، دارایی ها، نرخ های بهره و سود در سراسر جهان میل به مشابهت و یکی شدن دارند. (۲۱) از علائم دیگر این مفهوم در عرصه اقتصاد، شدت گرفتن روابط اقتصادی و گسترش حجم ناگهانی تجارت بین المللی است. قابل توجه است که تولید جهانی از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۸۰ فقط ۶/۳ برابر شده است؛ اما حجم صادرات جهانی از سال ۱۹۶۰ تا سال ۱۹۹۶ یعنی در یک دوره ۳۶ ساله بیش از ۳۷ برابر تولید جهانی رشد کرده است. این حجم از معاملات عظیم، روند جهانی شدن را شدت بخشیده است. (۲۲) طرفداران جهانی شدن، گونه ای از اقتصاد دهکده جهانی را تصور می کنند که گسترش نوسازی و رشد فناوری را در جهان تسهیل می کند. آنان اشاره می کنند که جهانی شدن به ادغام جوامعی انجامیده است که تاکنون در بازار جهانی به فقر و عزلت کشانده شده اند. از نظر اینان جهانی شدن تنها به آفریدن میلیون ها فرصت کاری و بهبود شرایط اقتصادی و اجتماعی برای فقیران نینجامیده است، بلکه گشودگی فضای فرهنگی و فکری را به روی ملت های فقیر نیز باعث شده است. (۲۳) نقد و بررسی در تحلیل این نگاه ابتداء بایستی متذکر شد که ساده لوحی است اگر تصور شود جهانی شدن در عرصه اقتصاد هیچ گونه ارتباطی با عرصه های سیاست و فرهنگ ندارد؛ در حالی که اقتصاد حامل و حاصل نوعی فرهنگ خاص است که اثرات آن در عینیت دیده می شود. در تحلیل وجود شرکت های چند ملیتی که در امر اقتصاد حرف اول را می زنند، باید دانست که آنها از اهرم های قوی غرب در راه اندازی جهانی شدن هستند؛ زیرا ورود شرکت های چند ملیتی به امور اقتصادی جهان سوم، نه تنها فقر را از بین نبرد و از بینوایی درماندگان نکاست، بلکه سه پدیده به هم پیوسته را هم در پی داشت: - فزونی شمار بیکارشدگان و فقیران - تمرکز ثروت در دست نخبگان سیاسی - فزونی سرکوب گری دولت. کشور اندونزی مثال روشن این سه پارامتر است. با ورود فناوری های نو در پوستین جهانی شدن، پافشاری بر رسالت قدیمی غربی یا رسالت تمدنی در سایه الهه نفوذ و فناوری و سرمایه گذاری و ... تکرار شد. با بررسی کتاب «دام جهانی سازی» به پیامدهای این پدیده آگاه تر می شویم: - افزایش نرخ بیکاری - کاهش دستمزدها - نابسامانی سطح معیشت - کاهش میزان خدمات اجتماعی حکومت - بازگذاشتن مکانیزم بازار - دوری حکومت از مداخله در فعالیت های اقتصادی و محدود شدن وظیفه آن به حفظ نظام - عمیق تر شدن شکاف در توزیع ثروت میان آحاد جامعه. ماهاتیر محمد نخست وزیر مالزی می گوید: دنیای جهانی سازی شده نمی تواند دنیای عادلانه و رعایت کننده مساوات باشد، بلکه جهان تحت کنترل قدرت های بزرگ در خواهد آمد، همان طور که در پی فرو پاشی جنگ سرد، تعداد بی شماری جان خود را از دست دادند، انتظار می رود که در پی جهانی شدن هم این اتفاق، بلکه بدتر از آن تحقق یابد. در یک دنیای جهانی سازی شده، کشورهای ثروتمند و مسلط درست، همچون دوران استعمار، قادر خواهند بود که اراده و خواست خود را بر دیگر کشورها اعمال کنند. (۲۴) از عوارض منفی دیگر جهانی شدن در عرصه اقتصاد وجود این رویکرد است که افزایش بینوایی و فقر اقتصادی منحصر به جهان سوم نیست. این پدیده در خود مرکز هم شیوع دارد؛ چنان که در فرانسه و انگلستان و ایالات متحده نمود دارد. نابسامانی شهری در شهرهای مراکز اصلی هم آشکار است. معنای این حالت، نقض رفاه اجتماعی و آموزشی بین فقراست و داد و ستد مواد مخدر و گسترش جرم و جنایت نشانه آن است که نسبت معناداری از جامعه در مراکز پیشرفته، به حاشیه رانده شده اند. به عبارت دیگر سرمایه داری در مسیر تلاش برای اثبات سرمایه، به سرمایه و سود هر چه بیشتر دست یافته است؛ اما به قیمت ویرانی بخش های ضعیف در جامعه داخلی و جوامع آن سوی آب ها. (۲۵) امروزه در سطح جهان، گروه های بسیاری معتقدند که جهانی شدن اقتصاد، معنایی فراتر از سلطه بلا منازع کمپانی های بزرگ بین المللی و شرکت

چند ملیتی بر بازارهای جهانی ندارد. پاپ ژان پل دوم، رهبر کاتولیک های جهان می گوید: جهانی سازی پدیده ای وحشی و سرکش و فقط به سود ثروتمندان است که باید با آن مخالفت کرد. اقتصاد بدون حد و مرز نباید نیازهای انسان را فراموش کند، بلکه رشد اقتصادی باید با ارزش های انسانی همراه باشد. (۲۶) البته فرآیند جهانی شدن را نباید تنها در همین حیطه اقتصادی دید؛ زیرا این پدیده حد و مرز اقتصادی را در می نوردد و بر فضای سیاسی - تکنولوژی، اجتماعی و از همه مهم تر فضای فرهنگی ملت ها، قومیت ها و هویت ها را تحت تاثیر قرار می دهد. گیدنز پیامدهای احتمالی را در این عرصه موضوعاتی چون تخریب محیط زیست، به کارگیری ابزارآلات غیر مؤثر و فاسد شده و بعضا اعمال غیر مسئولانه شرکت هایی را که فراتر از حریم خود پا می گذارند، می داند و لقب تاراج جهانی را بدان می دهد. وی معتقد است که این مسئله در اثر سلطه یک حکومت یا دولت نیست، بلکه در توانایی موجود در جوامع مختلف است. به حتم جوامع غربی (کشورهای شمال) به مراتب برتر از کشورها و جوامع دیگر (کشورهای جنوب) هستند که این برتری ممکن است به استثمار نو و استعمار معکوس تعبیر و تفسیر شود و مانعی شود بر سر راه ورود برخی از دولت ها به رودخانه جهانی شدن. با این همه، امروزه حتی جوامع قدرتمند غربی هم فاقد آنند که سیاستی مخالف مصالح جهانی شدن اتخاذ کنند و سد راه اهداف واقعی جهانی سازی شوند. ادامه دارد پی نوشت: (۱) مفهوم گریزان جهانی شدن - ترجمه مختار منوچهرآبادی، روزنامه کیهان ۳۰/۱۱/۷۹) بحران معنا در عصر جهانی شدن - دکتر سید عبدالولی قوام - فصلنامه سیاست خارجی ۱۴ ش ۳۳) رک پدیده جهانی شدن - فرهنگ جهانی - ترجمه عبدالحسین آذرنگ - مؤسسه انتشارات آگاه ۴. Globalization ۵. Globalizm) سخنرانی آقای سید محمد خاتمی ریاست جمهوری ایران در کنفرانس یونسکو - پاریس - آبان ۷۸ - مجله تربیت - آذر ۷۹ (۷) ۸. جهانی شدن از منظری اسلامی - محسن عبدالحمید - مترجم شاکولوائی (۹) مقاربتان عربیتان للعولمه - یاسر عبدالجواد - مجله مستقبل العربی - ش ۲۵۲ ص ۲. ۱۰. العولمه المرعومه - روزه گارودی - ص ۱۷ - ترجمه عربی دکتر محمد سیبلی (۱۱) فح العولمه - هانس پیتر مارتین ص ۸۸ - ۵۸ ترجمه عدنان عباس علی - مجله عالم المعرفه ش ۲۳۸ سال ۱۹۹۸. برای اطلاع بیشتر در تعاریف جهانی شدن به منابع زیر رجوع کنید: العولمه، الخطر علی الکیان و الهویه - نجیب غزاوی - مجله معرفت سال ۳۸ - ش ۴۳۲ و ۱۹۹۹. (۱۲) رک پیام منشور - جمهوری اسلامی. (۱۳) نظریه برخورد تمدنها - ساموئل هانتینگتون - مجتبی امیری ص ۱۶ (۱۴) جهانی شدن و جهانی سازان - اسماعیل پرور ص ۳۵ (۱۵) جهانی شدن - فرصت ها و تهدیدها - علی بیگدلی - روزنامه کیهان ۲۰/۱۰/۷۹ (۱۶) قضایا فی الفکر العربی المعاصی - محمد عابد الجابری - ص ۱۴۷ (۱۷) کاوش های نظری در سیاست خارجی - جواد لاریجانی ص ۲۷۱ (۱۸) رک روند جهانی شدن، الزام یا اختیار - شهیندخت خوارزمی (۱۹) رک ماهنامه تدبیر - آذر ۱۳۷۷ (۲۰) رک مفهوم گریزان جهانی شدن - مختار منوچهر آبادی. (۲۱) حکومتها و فرآیند جهانی شدن - روزنامه جام جم ۲۲/۸/۸۰) روند جهانی شدن - دکتر مرتضی ایمانی راد - ماهنامه تدبیر - ش ۸۹ - دیماه ۱۳۷۷. (۲۳) (۲۴) بخشی از سخنرانی در کوالامپور در ۲۴ ژوئیه ۱۹۹۶ - به نقل از مقاله الدین والعولمه دکتر احمدبن عثمان/ص ۱۹ (۲۵) پگاه ش ۱۷/ص ۲۵ (۲۶) روزنامه کیهان مورخ ۳۰/۲/۸۰ و نیز رک ماهنامه تدبیر آذرماه ۷۷/ش ۸۸

جهانی شدن با قرائتی از اندیشه امام خمینی (ره)

جهانی شدن با قرائتی از اندیشه امام خمینی اهداف جهانی شدن را می توان از چشم اندازه های گوناگون بررسی کرد اما آنچه را که شاید بتوان در این زمینه به عنوان عامل توافق این چشم اندازه ها یافت، فراهم شدن زمینه یکسان ساختارهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در میان کشورها و ملت های جهان است. اگر چه هنوز در باب چگونگی و سیر تحول جهانی شدن سخن بسیار است، اما عده ای بر این باورند که نمی توان از این نکته مهم غفلت کرد که جهانی شدن خوب یا بد، مردمان دهکده جهانی را به یکدیگر نزدیک کرده و در تعامل، گفت گو قرار داده است. در این قسمت هم اهداف را بایستی

همانند عرصه های جهانی شدن در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تفسیر کرد. گروهی معتقدند که جهانی شدن در سیر رسیدن به اهداف خود، نه یک پروژه که یک فرآیند است که به صورت طبیعی در حیات نظام بین المللی به وجود آمده و به صورت خودکار به پیش می رود و در آن، کشورهایی که از قدرت اطلاعاتی برخوردارند، نقش آفرینی بیشتری در دنیای جهانی شدن ایفا خواهند کرد. طرفداران این نظریه نیز یکسان نمی اندیشند: عده ای معتقدند در ساحت و در عرصه اقتصادی، این روند چیزی جز تحول نظام سرمایه داری نیست که در آن دوره های مشخصی از صعود و نزول را می توان مشاهده کرد و جهانی شدن «همان جهانی شدن سرمایه» است و در ساحت و عرصه سیاسی، عبارت است از پیروزی نهایی سرمایه داری و سیاست های کثرت گرایانه لیبرالی که با پایان جنگ سرد و پایان تاریخ آغاز شده و نشانه آن است که لیبرال دموکراسی غرب شکل نهایی حکومت هاست. فوکویاما از نظریه پردازان شاخص این دیدگاه است. اما از نگاه نظریه پردازانی چون کاپلان و هانتینگتون این وضعیت در پی فرو ریختن نظام و دستفالیایی دولتها به پایان مدنیت می انجامد. این دو گروه جهانی شدن را یکسویه تفسیر می کنند و به دو نتیجه متفاوت می رسند: گروه نخست که از فوکویاما تاثیر می پذیرند، جهانی شدن را حاکی از جهان گرایی لیبرال دموکراتیک غرب می دانند و دسته دوم که متأثر از هانتینگتون هستند، جهانی شدن را متضمن تمدن گرایی متعارض و عرصه برخورد تمدن می دانند. نکته اینجاست که در این دو دیدگاه، تمدن و فرهنگ اغلب به جای یکدیگر به کار می روند. بازتاب منفی دیگر جهانی شدن که در اهداف جا می گیرد، کمرنگ شدن مرزهای سیاسی و نقش مرزهای جغرافیایی است که با توجه به ماهیت سرزمینی و شکل حکومتی بسیاری از کشورهای در حال توسعه و کشورهای جنوب این مسئله بزرگترین نگرانی را به وجود آورده است. زیرا این حکومت ها با اقتصادهای ناتوان خود، امکان هماهنگ نمودن خود را با این سرعت، ممکن نمی دانند. از سوی دیگر هر چند سیاست، قدرت مدیریت و هدایت سیاسی هر جامعه مجموعه سازمان یافته ای از مفاهیم و پدیده هایی است که مبتنی بر ساختارهای متفکران سیاسی جامعه با رعایت کلی سلايق، تمایلات و خواسته های عموم شکل گرفته باشد، ولی جهانی شدن سیاست، نقش برجسته و وسیع ملت ها را در حیطه ای فراتر از دولت ها و کشورها یا مناطق تعریف می نماید و مدیریت جامعه جهانی با هدف تنظیم سیاست های اقتصادی و فرهنگی در فضاهای گسترده و نامحدود مرزی را مورد توجه قرار می دهد. قرلسفلی در مقاله ای به نام «رویاریوی یا همزیستی» می گوید: جهان گرایی سیاسی در صدد یافتن راه حل های همگانی و جهانی از طریق سازمان های بین المللی و قوانین جهانی است. نتواند به شکل گیری یک جامعه مدنی جهانی (Globalcivi Lsociety) کمک کند. با این تفاسیر در ابعاد سیاست جهانی می توان چنین استنباط نمود که این حرکت، جهان را به سمت همگرایی های گسترده هدایت نموده و به دنبال ارائه شیوه ای واحد و منسجم برای اعمال کنترل بر کنسرسیوم های جهانی است. این در واقع همان شعار است که به نام پیوستن به دنیای نوین که کشورهای غیر عضو از جمله ایران تحت تاثیر شدید این جریان می باشند. با استناد به سخنان و دیدگاه های برخی از نظریه پردازان یا سیاستمداران غربی، این قسمت را پایان می بریم. سوئیس مارشالکوویکی از اندیشمندان و نظریه پردازان غربی در تحلیل اهداف و فرآیند مطلوب جهانی شدن می نویسد: «همه ملل باید حق مالکیت خویش را به یک دولت جهانی (آمریکا) تفویض کنند، زیرا دوران حکومت مستقل دولت ها به سر آمده است. تمام ارتش ها، ناوگان ها، نیروی هوایی و بمب های اتمی باید تحت کنترل و نظارت آن دولت جهانی قرار گیرند. کانال پاناما، تنگه جبل الطارق، بندر اکیناوا، داردانیل، عدن و کانال کیل باید در کنترل اداره جهانی باشد.» (۱) جرج بوش (پدر) در این مورد از رهبری جهانی آمریکا این گونه یاد می نماید: «امید بشریت به ایالات متحده است و آمریکاییان مسئولیت بی همتایی برای به انجام رساندن کار دشوار آزادی به عهده دارند. در جهانی که پیوسته در حال تغییر است، رهبری آمریکا ضروری است.» (۲) مک لوهان، تحقق حکومت جهانی یا دهکده جهانی را، در گرو استفاده مدرن از ابزارهای تهاجمی در تمام عرصه های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی دانسته و جهانی شدن را در گرو انقلاب در اطلاعات و ارتباطات نوید داده، می نویسد: ... تفکر لیبرالیسم بیش از هر فکر دیگری زمینه بسط و عرضه دارد و اگر

واقع بینانه بنگریم، باید منتظر بود که فرهنگ‌ها و اندیشه‌های گوناگون سیاسی به گونه طبیعی در فرهنگ غالب غرب یعنی فرهنگ دموکراسی لیبرال حل شوند و حکومت جهانی تحقق یابد. (۳) آنچه در گفتار و رفتارهای سیاسی سران سیاستمدار و اندیشمندان غربی مشهود است، این نکته مهم می‌باشد که جهانی شدن همان حکومت جهانی آمریکاست که در جای جای کلمات هانتینگتون به چشم می‌خورد. وی در تشریح برتری تمدن غرب در مقابل تمامی تمدن‌های موجود چنین ادعا می‌کند: مفهوم تمدن جهانی، خود از تمدن غرب برآمده است. در قرن نوزدهم نظریه مسئولیت سفید پوستان به توجیه گسترش سلطه سیاسی و اقتصادی غرب بر جوامع غیر غربی کمک کرد. در پایان قرن بیستم نیز مفهوم تمدن جهانی، در خدمت توجیه سلطه فرهنگی غرب بر جوامع دیگر و نیاز آن جوامع به تقلید از روش‌ها و نهادهای غربی درآمده است. جهان‌گرایی، ایدئولوژی غرب برای فرهنگ‌های غیر غربی است. پرشورترین مدافعان نظریه تک‌تمدنی، روشن‌فکرانی هستند که به غرب مهاجرت کرده‌اند. غرب نخستین تمدنی است که مدرن شد و در کسب فرهنگ مدرنیته پیش‌گام است، چون جوامع دیگر نیز همین الگوی‌های تعلیم و تربیت، کار، ثروت و ساختار طبقاتی را اختیار می‌کنند، فرهنگ غربی مدرن به فرهنگ جهانی سراسر دنیا تبدیل خواهد شد (۴) امام خمینی در مقابل این اعلام قدرت و برتری غربی‌ها در راه اندازی حکومت جهانی تحت عنوان جهانی شدن، قاطعانه خطاب به مسلمانان می‌فرماید: من به صراحت اعلام می‌کنم که جمهوری اسلامی با تمام وجود برای احیاء هویت اسلامی مسلمانان در جهان سرمایه‌گذاری می‌کند و دلیلی هم ندارد که مسلمانان جهان را به پیروی از اصول تصاحب قدرت در جهان دعوت نکند و جلوی جاه‌طلبی و فزون‌خواهی صاحبان قدرت و پول و فریب را نگیرد. ما باید برای پیشبرد اهداف و منافع ملت محروم ایران، برنامه ریزی کنیم. ما باید در ارتباط با مردم جهان و رسیدگی به مشکلات و مسایل مسلمانان و حمایت از مبارزان و گرسنگان و محرومان، با تمام وجود تلاش نمائیم و این را باید از اصول سیاست خارجی خود بدانیم. (۵) ... باید بسیجیان جهان اسلام در فکر ایجاد حکومت بزرگ اسلامی باشند و این شدنی است، چرا که بسیج تنها منحصر به ایران اسلامی نیست باید هسته‌های مقاومت را در تمامی جهان بوجود آورد و در مقابل شرق و غرب ایستاد. (۶) امام خمینی به خوبی این حقیقت را درک نمودند که سقوط حاکمیت طاغوت پهلوی در ایران اولین قدم در راه مبارزه با نظام استکبار جهانی است، اما قطعاً آخرین قدم نخواهد بود، چرا که آمریکا و تمامی نظام‌های استکباری تحمل دوام استقلال یک کشور اسلامی را نخواهند داشت و هشدارهای امام در فرازهای پیشین خطاب به بسیجیان به همین دلیل است. برای تبدیل نمودن این سیاست و فرمایش امام بایستی موارد را به دقت عمل نمود که عمده و مهم‌ترین آنها عبارت است از این که قطعاً در راه مبارزه با جهان‌خواران، شناخت دقیق روابط کفرآلود بین‌المللی امری لازم و ضروری است زیرا به تبع شناخت دقیق دشمنان انقلاب و نظام اسلامی و مطالعه دقیق نظام استکبار جهانی است که می‌توان به برنامه‌های آنها علیه اسلام و مسلمین سراسر جهان آگاه شد و ضمن آسیب‌شناسی و پی‌بردن به نقاط ضعف آنها از انقلاب اسلامی دفاع نمود. در این رابطه شناخت ساختار اجتماعی و عملکرد آمریکا به عنوان شیطان بزرگ و کلیه سازمان‌ها و تشکیلات وابسته به آن، که اداره دنیا را طبق نظم نوینی بر عهده دارند، مهم و اساسی است که بایستی از ابعاد مختلفی مورد دقت و بررسی قرار گیرند از جمله: - اهرم‌های اصلی آمریکا در اداره و سرپرستی نظام بین‌المللی چیست؟ - نقش آمریکا در سازمان ملل، و سازمان‌های تابعه آن و همچنین سازمان‌های بین‌المللی و جهانی چیست؟ - توحش مدرن یا نظم نوین بین‌الملل چه مختصاتی دارد؟ - تشکیلات و سازمان‌هایی که سازنده و حافظ اصول خودساخته بین‌المللی در ابعاد مختلف هستند، کدامند؟ برنامه‌ها و ابزارهای جهانی شدن طراحان پروژه جهانی شدن، جهت هجوم به حاکمیت‌های سیاسی و مراکز تصمیم‌گیری کشورهای جهان از ابزارهای متعددی استفاده می‌کنند، به نحوی که دامنه آن همه شئون زندگی انسان‌ها و جوامع را دربر گرفته است و از ابعاد گوناگون کلیه زوایای تمدن و تعالی و ارزش‌های انسانی و الهی را محصور نموده و در گسترش گستره وسیع نظام بین‌المللی همه انسان‌ها و امکانات را در خدمت اهواء و آمال دنیایی و مادی قرار داده است. بنابراین اهداف حکومت جهانی تحت عنوان جهانی

شدن در حقیقت هجوم به همه امکانات و مقدرات انسانی و طبیعی ملل محروم از طریق ایجاد روابط غارتگری بین المللی است. برای اداره و مدیریت واحد جهان در دهکده جهانی بایستی تمام سازمان‌ها و مؤسسات وابسته بین المللی به شکل منظم و سیستمی با هم مرتبط بوده و اهداف و سیاست‌های مجریان جهانی شدن را اجرا نمایند. در این بخش هر یک از این سازمان‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهیم. ۱. سازمان ملل متحد این سازمان از قدیمی‌ترین و فراگیرترین اهرم‌های جهانی است که باظاهری فریبنده در سال ۱۹۴۵ میلادی به بهانه «حفظ صلح و امنیت بین المللی» و با هدف به ظاهر زیبای «توسعه روابط دوستانه میان ملل» و نیز «همکاری در حل مسائل بین المللی که دارای ماهیت اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی یا بشر دوستی است» و بالاخره تحت پوشش فریبنده «ایجاد نظم نوین جهانی» تشکیل گردید. ۱-۱. علت تشکیل و هدف سازمان جنگ دوم جهانی در حالی پایان رسید که قدرتمندان جهانی دیگر از بکارگیری و مؤثر افتادن چنگ و دندان برای تصاحب و یا تقسیم دنیا خسته و ناامید شده بودند. آنها در اندیشه یافتن راهی دیگر برای وصول به مقصود، یکدیگر را با نگاه‌ها زیر نظر داشتند و عاقبت قرار بر این شد که «باید سازمانی جای جنگ را بگیرد» و بدین ترتیب سازمان ملل متحد برای تصاحب و تقسیم دنیا میان صاحبان قدرت تشکیل شد. (۷) از جمله اصول مسلم این سازمان برای رسیدن به اهداف شوم خود، با اعلام این که بایستی «آزادی عقاید گوناگون و احترام به آنان مراعات شود»، در حقیقت مسئله اعتقاد به خدای متعال را کنار گذاشته و به دنبال آن در دومین گام به مسئله اصلی یعنی تقسیم دنیا پرداختند. امام خمینی این ترفند دشمن را به خوبی درک نموده، اعلام می‌نماید: این سازمان‌ها دست آورد ابرقدرت‌هایی هستند که می‌خواهند مردم مستضعف جهان را چپاول کنند. (۸) ... اصل این سازمان (سازمان ملل) را خود اینها درست کردند اساس این سازمانها خود اینها هستند. اگر ساخته خود اینها نبود به چه مناسبت باید یک کشور یا چند کشور قلدر حق و تو داشته باشند؟ این را درست کردند برای بازی دادن ملت‌های کوچک. (۹) این سازمان سپس در طی جلسات متعدد با وضع قوانینی برای تمامی ملل و دول به قصد تصاحب دنیا اقدامات بعدی خود را شروع نمود. بنا به تصریح هدف چهارم از ماده اول منشور سازمان، این قوانین، نهایتاً قوانینی هستند که جهت هماهنگ ساختن اقدامات ملت‌ها برای نیل به هدف‌های تعیین شده در سازمان تعیین و تقنین یافته است و به عبارت روشن‌تر برای یکپارچه کردن دنیا و ایجاد نظمی جهانی است، بدین معنا که همه دنیا را با حذف گرایش‌ها، تعصبات، وابستگی‌های قومی و منطقه‌ای، مکتبی و مذهبی، بسان محلات یک شهر، تحت یک مدیریت واحد پیوند داده و کلیه سیستم‌های فرهنگی، اقتصادی، و سیاسی هر کشور هماهنگ با سایر ملل براساس قوانینی که کیفیت بهره‌مندی و لذت جویی از امکانات و پرستش عمیق‌تر و ظریف‌تر بت مادی را سهولت و سرعت بخشد اداره شود. امام خمینی با اشاره به این که این سازمان ابزار سلطه قدرت‌های بزرگ بر جهان بوده، چنین می‌فرماید: اساساً هر تشکیلاتی که این ابرقدرت‌های بزرگ در آن دست دارند، این تشکیلات تشکیلاتی است که باید به نفع آنها تمام شود. همین سازمان ملل، همین جلساتی که در خارج هست، شورای امنیت، همه اینها در خدمت ابرقدرتها هستند و برای بازی دادن سایر کشورهاست و خود آنها هم اساساً در خدمت ابرقدرتها هستند. سازمان‌هایی که به هر اسمی اینها درست می‌کنند، می‌خواهند بکشند همه را به طرف خودشان. (۱۰) ۱-۲. ساختار درونی سازمان ملل دقت در سازماندهی و تشکیلاتی این مرکز مدیریت بیان‌گر این واقعیت تلخ است که به جهت چپاول و سیطره یافتن بر تمامی دنیا، به تاسیس و تحکیم سازمانهایی اقدام کرده‌اند که می‌تواند ارزش‌ها و اعتقادات باطل، برنامه‌ها و سیاست‌های ظلم‌گستر آنان را تا عمق جان مناطق و زوایای مختلف جهان، نفوذ دهد. ارکان و کارگزاری‌های این سازمان عبارتند از ۶ رکن اصلی، مجمع عمومی، دبیرخانه، شورای امنیت، شورای قیمومیت، دیوان داوری بین المللی، شورای اقتصادی و اجتماعی و شوراها و کمیته‌های فرعی مربوط به هر قسمت. سازمان از طریق دو رکن مجمع عمومی و شورای اقتصادی و اجتماعی برنام‌های ضروری را برای اجرا دیکته می‌کند و از طریق دو رکن شورای امنیت و دیوان داوری، عدم اجرای موارد توصیه و دیکته شده را در قالب تضمین صلح و یا رسیدگی به دعاوی زیر سؤال برده و با محکومیت یا دخالت مستقیم در امور داخلی کشور، حاکمیت

خویش را تثبیت می‌کنند. اینک برای آشنایی اجمالی با دستگاه‌هایی که با هماهنگی سازمان مرکزی ملل متحد کانال‌های جریان یافتن حاکمیت بر ممالک جهانی است، به معرفی آنها می‌پردازیم: ۱- ۳. یونسکو سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) U.N.E.S.C.O به عنوان هماهنگ‌کننده و ایجادکننده فرهنگ یکسان جهانی و سیاستگذاری آموزشی، علمی و تحقیقاتی به ایفای وظیفه زیر می‌پردازد: ماموریت یونسکو، تحریک پیشرفت آموزشی، علمی و فرهنگی، تشویق همکاری بین المللی در این زمینه از طریق کمک به کشورهای عضو و انجام وظیفه به عنوان مرکز آماده سازی مطالب مناسب برای آنهاست. (۱۱) این سازمان با اعزام کارشناس و مشاور در موضوعات مختلف به کشورهای مختلف و اعطای کمک‌های بلاعوض و ورود از پنجره زیبای اصلاحات آموزشی و تحقیقاتی، ایفای نقش می‌کند، و عملاً تمامی کشورها به همکاری خود با یونسکو و نیز اجرای سیاست‌های بین‌المللی آن مباحث می‌کنند. این سازمان طبق سازمان دهی مصوب، موظف است کلیه مسائل مربوط به آموزش و پرورش - از ریشه کنی بیسوادی گرفته تا اصلاح نظام آموزشی و مواد درسی و تربیت معلمان و نیز محیط‌های آموزشی و ... - را و از طریق مرکز اطلاعات آموزشی خود سازماندهی نماید. از سوی دیگر این سازمان بایستی در بخش ارتباط جمعی، جریان تبلیغاتی جهانی و نیز موضوع فعالیت‌های رسانه‌های گروهی و مسائل جنبی آنها را مدنظر داشته و به هدایت آنها در مسیرها و اهداف تعیین شده بپردازد. نیز در قسمت مبادلات بین‌المللی خود، بایستی زمینه ساز مبادلات انسانی برای کسب مهارت‌ها و دریافت آخرین اطلاعات و معلومات و در حقیقت انحلال شخصیت فرد در فرهنگ جهانی و تبدیل او به عنصری متناسب با ماشین الحادی نوین برای از میان برداشتن ناهماهنگی‌ها، باشد. امام خمینی در نفی رسالت یونسکو و توجه به مقوله مهم فرهنگ در عرصه دانشگاه‌ها و مدارس در سالیان پیش هشدار دادند که: این اتفاقی نیست که مراکز تعلیم و تربیت کشورها و از آن جمله ایران از دبستان تا دانشگاه مورد تاخت و تاز استعمارگران خصوصاً غربی‌ها و اخیراً آمریکا و شوروی قرار گرفت. (۱۲) هجوم دانشجویان پس از طی کردن دوره‌های تحصیلی با آموزش‌های غربی و شرقی در دبیرستان‌ها و دانشگاه‌های ایران بسوی غرب و اسیان شرق که رهاوردی جز فرهنگ غربی و شرقی نداشت، چنان فاجعه‌ای به بار آورد که همه ابعاد جامعه را بی‌قید و شرط وابسته بلکه تسلیم به ابرقدرت‌ها کرد. (۱۳) نقش یونسکو در حقیقت در امر علمی، آموزشی و فرهنگی بیان این واقعیت است که محصول چنین نظام آموزشی، پدیده‌ای دقیقاً هماهنگ و همساز با فرهنگ جهانی است. (۱۴) ۱- ۴. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول (I.M.F) این دو، مسئولیت تعیین و اعمال سیاست‌های پولی و ارزی، تعیین ارزش‌های قدرتمند و کیفیت ثبات آنها، ارزش‌گذاری ارزش‌ها، ایجاد تعادل، یعنی تعیین نرخ ربا، تعیین اعتبار بین‌المللی کشورها و شرکت‌های خصوصی یا چندملیتی و نیز زمینه‌سازی اجرای طرح‌های عمرانی هماهنگ با سیاست‌های جهانی در کشورهای گوناگون را برعهده دارد: از زمان جنگ جهانی دوم نظام پولی غالب بر جهان، نظامی بود که در سال ۱۹۹۴ در «برتن وودز» آمریکا شکل گرفت که منجر به وضع اساسنامه و ایجاد صندوق بین‌المللی پول گردید. این نظام در حالی شکل گرفت که اروپای پیشرفته در ویرانی کامل بود و بقیه کشورهای جهان در فقر و گرسنگی بسر می‌بردند و تمام آنها طالب کالاهای آمریکایی بودند. ... ماموریت اصلی صندوق بین‌المللی پول تثبیت نرخ ارزش‌ها بود. دول عضو بدین منظور موظف شده بودند که نرخ رسمی تسعیر پول‌های خود را به طلا (برای هر اونس طلا ۳۵ دلار) و در نتیجه به دلار با موافقت صندوق در آن نرخ تغییری ندهند، مگر تا حدود حداکثر ۱۰ درصد با اطلاع قبلی صندوق. (۱۵) ارتباط کلیه سازمان‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، با تبیین وظایف هر یک بخوبی روشن می‌شود. به طوری که گروه بانک جهانی به عنوان خزانه مالی آنها عمل می‌کند. باید از همکاری یونسکو و بانک جهانی در برنامه ریزی آموزشی و تامین بودجه برای فعالیت‌های آموزشی نام برد که منجر به فرستادن هیئت‌های کمک به تعدادی از کشورهای عضو یونسکو در آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین شده است. (۱۶) امام خمینی با رد این مردم‌فریبی‌ها در عرصه بین‌الملل، می‌فرمایند: سازمان‌های کذابی آن‌جا که به نفع قدرتمندان و ثروتمندان بین‌الملل است حقوق مستضعفین را نادیده گرفته و جز برای سلطه آنها عملی انجام نمی‌دهند. (۱۷) تمام

این سازمان ها و گروه ها برای طرفداری از قدرتمندان و این جمعیت ها به دست ثروتمندان برای سلطه بر ضعیفان و مکیدن خون محرومان جهان بوجود آمده است. (۱۸) بنابراین هدف از این هماهنگی ها دقیقا اجرای برنامه هایی است که نهایتا بتواند اقتصاد، سیاست و فرهنگ کشورهای مختلف را با سیستم های حاکم مادی متناسب ساخته و همه این قسمت های گوناگون را از طریق این نظام های اجتماعی به مرکزیت مادی و حول محور ماده پرستی پیوند دهد. (۱۹) ۱ - ۵. ایمکو وایکائو سازمان مشورتی دریایی بین الدولی (ایمکو) عهده دار همکاری و مبادله اطلاعات میان دولت ها در مورد کشتی رانی و مسائل جانبی آن بوده و نیز سازمان بین المللی هواپیمائی کشوری (ایکائو) تشکیلاتی است که مسئولیت هماهنگ سازی در حمل و نقل هوایی را با معیار بین المللی بر عهده دارد. ۱ - ۶. سازمان بهداشت جهانی W.H.O وظیفه این سازمان در واقع، تفسیر معنای بهداشت در قاموس دنیای اصالت مصرف و اصالت سرمایه و به اصطلاح سعی در بالا بردن سطح بهداشت و درمان جهانی است. ۱ - ۷. گات موافقت نامه عمومی تعرفه و تجارت گات موافقت نامه ای بود برای تصمیم گیری تجاری دولت ها و در چارچوب فعالیت های سازمان ملل متحد، برای جهانی کردن تجارت و از میان برداشتن مشکلات. این امر موجب گردید که صدور کالاهای مصرفی دنیای ماشینیزم به سمت جوامع مصرفی، افزایش یابد و صنایع ایالات متحده در بازارهای جهانی تقویت گردد و سیل جریان مواد خام و معادن ملت های عقب نگه داشته شده به سمت کشورهای چپاول گر سرعت گیرد و بالاخره امکان نفوذ کشورهای صنعتی در برنامه ریزی اقتصادی ممالک تحت سلطه فراهم گردد. از سوی دیگر گات باعث شد تا کشورهای کوچک و فقیر در حفظ صنایع کوچک و نوپای خود با مشکل مواجه شوند؛ زیرا در اصل دوم این موافقت نامه با کمال صراحت تصریح شده که «استفاده از سهمیه وارداتی به عنوان وسیله حمایت از صنایع داخلی، ممنوع است.» (۲۰) ۱ - ۸. سازمان جهانی هواشناسی W.M.O این سازمان برای هماهنگ سازی کشورها در مسیر بهره گیری از امکانات آنها در ساخت ایستگاه ها و مراکز خدماتی و کمک به ایجاد و حفظ سیستم های مبادله سریع اطلاعات هوایی و نیز کمک به استاندارد کردن مشاهدات هواشناسی است. ۱ - ۹. شرکت های چند ملیتی محور قرار گرفتن ربا در حرکت ها و ارزیابی ها و در پی آن رسمیت یافتن و پذیرش انحصار در سیستم مادی هماهنگ با چرخش سریع کمی و کیفی چرخ های ماشینیزم، موجب پیدایش و ظهور شرکت هایی به اصطلاح چند ملیتی شد که قدرت آنها را قطعاً از اکثریت امپراطوری های شناخته شده، نمی توان کمتر دانست؛ شرکت هایی که به مرور زمان با ایجاد سازمان های بین المللی و روابط انسانی متناسب با حرکت خویش، پیوسته رشد نموده و بر گستره قدرت خویش افزوده اند. این شرکت ها برای عالیت خویش مرزی نمی شناسند و تقریباً در هر جا که بخواهند پایگاه حکومتی، یعنی شعبه ای از تشکیلات خود را بر پا می کنند و از هر ملیتی و با هر اعتقادی، کارمند و مدیر به کار می گمارند. استیفن هایمر در سال ۱۹۷۰ پیش بینی کرد که در فاصله نه چندان دور، رژیم متشکل از ۳۰۰ تا ۴۰۰ شرکت چند ملیتی بر بیش از ۶۰ تا ۷۰ درصد کل بازده صنعتی جهان حکومت خواهد کرد. (۲۱) طبق بررسی هایی که حدود ۲۴ سال پیش، از طرف کمیسیون اقتصادی ملل متحد در اروپا صورت گرفت، تعداد شرکت های چند ملیتی غربی نزدیک به ده هزار شرکت اعلام شده و این تعداد شرکت های چند ملیتی که مقر آنها در اروپاست، حدود ۵۰/۰۰۰ پایگاه در خارج از اروپا دارند و شرکت های چند ملیتی آمریکایی دارای ۲۴ هزار پایگاه در خارج هستند. (۲۲) پی نوشت ها: (۱) فاتحین جهانی - سوئیس مارشالکور ص ۱۲۴ (۲) نظم نوین جهانی - دانشکده اطلاعات - ص ۲۳ (۳) کاوش های نظری - محمد جواد لاریجانی ص ۲۷۱ (۴) برخورد تمدنها و بازسازی نظم نوین جهانی - ساموئل هانتینگتون ص ۱۰۲ (۵) صحیفه نور ج ۲۰ ص ۲۳۸ (۶) رک سخترانی مورخ ۲/۹/۶۷ (۷) رک حکومت جهانی - آکادمی علوم/ص ۵۲ - ۵۰ (۸) رک پیام ۲۱/۷/۶۱ (۹) رک پیام ۴/۱۱/۶۰ (۱۰) صحیفه نور ج ۱۶/ص ۳۲۴ (۱۱) نقل از راهنمای سازمان ملل متحد - قسمت مربوط به یونسکو (۱۲) صحیفه نور ج ۱۵/ص ۱۶ (۱۳) همان (۱۴) برای اطلاع بیشتر رک موج سوم - الوین تافلر (۱۵) نظام نوین اقتصاد بین المللی/ص ۱۶۳ (۱۶) راهنمای سازمان ملل/یونسکو (۱۷) صحیفه نور ج ۱۲/ص ۱۸۶۰ (۱۸) همان (۱۹) برای اطلاع بیشتر رک - رباخواران - آنتی سمسون ص ۲۱۳ به بعد -

تکاپوی جهان - ژان ژاک سروان شرابیر (۲۰) اصول ۱ - ۲ - ۳ راهنمای سازمان ملل متحد (۲۱) شرکتهای چند ملیتی و کشورهای توسعه نیافته - سعید رهنما (۲۲) ۴۸ - ود کاکولا/ص ۳۷

فلسطین در چشم انداز امام خمینی (ره)

فلسطین در چشم انداز امام خمینی دیار فلسطین، محل ظهور و موطن و مزار حضرت موسی (ع) و زادگاه و مزار حضرت عیسی و نخستین قبله گاه مسلمین، همواره کانون توجه و احترام مذاهب بزرگ دنیا و همه ملل جهان است. مسلمانان همواره اکثریت مطلق جمعیت فلسطین را دارا بودند و قرن ها در سایه حکومت مسلمین، همه مذاهب و فرق در همزیستی کامل زندگی کردند اما از هنگامی که با دسایس استعماری، تسلط انحصاری صهیونیسم و نادیده گرفته حقوق اکثریت ساکنان آن دیار آغاز شد، به پایگاه استعمار در منطقه و کانون تهدید و تفرقه در منطقه حساس خاورمیانه تبدیل گردید. در نیم قرن اخیر مبارزات آزادیبخش مسلمانان مظلوم فلسطین افت و خیزهای فراوانی را پشت سر گذاشت و وابستگی اغلب حکومت ها در سرزمین های اسلامی به استعمار، مسلمانان مجاهد فلسطین را از پشتوانه وسیع هم کیشان محروم ساخته و جنبش ضدصهیونیستی را به نوعی رکود کشانیده بود. با وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، روح جدیدی در کالبد مبارزات ضدصهیونیستی دمیده شد. اگر در یک تحلیل جامع و کلی تر بخواهیم به عوامل و موانع اوجگیری مبارزات ملت فلسطین پس از انقلاب اسلامی اشارتی داشته باشیم می توان گفت که وقوع انقلاب اسلامی و به تبع آن نفوذ معنوی و شخصیت امام خمینی و مواضع وی جزو عوامل اوجگیری مبارزات و تحول روش و ایدئولوژی مبارزه و سرانجام پیدایش انتفاضه بود. اما موانع آن بطور کلی در این بود که "انقلاب اسلامی در مرحله ای از پیشرفت تکنولوژی و اوج تکامل صنعتی دنیای غرب واقع شد که در برابر مسائل و دشواری های بسیار پیچیده ای برای تداوم راه خود و تقویت جنبش های موازی قرار می گرفت که امپریالیسم رسانه ای، تنها به عنوان نمونه ای از آن موانع، قادر بود در افکار عمومی مردم جهان و حتی در داخل کشور، رسوخ کرده و با بهره گیری از روشهای پیچیده روانشناختی و خبری در سطحی وسیع دست به سمپاشی، تاثیر گذاری و مقابله بزند و جهان را علیه اهداف انقلاب اسلامی متحد سازد و یا آنرا در جنگی نابرابر قرار دهد که یک طرف آن متکی به آواکس ها و ماهواره ها و پیچیده ترین و پیشرفته ترین امکانات باشد و طرف دیگر متکی به نیروهای انسانی مومن و فداکار ("۱). انقلاب اسلامی در چنان شرایطی پیروز شد و خط مشی حمایت از جنبش های آزادیبخش و نیز مبارزات فلسطین را در پیش گرفت. در زمانی که جهان در آستانه ورود به دوران تمدن سوم، عصر رایانه ها، عصر انفجار اطلاعات و پیدایش تکنولوژی ارتباطات دوسویه و آمیزش های فرهنگی، وحدت جهانی و ظهور علائم فروپاشی ابرقدرت شرق بود و پدیده ای موسوم به نظم نوین جهانی شکل می گرفت و در درون خود شبکه های سنتی سلطه را نیز حفظ می کرد. زمانی که ستیزه های بین المللی به تدریج به سود قدرتمندان جهانی تبدیل به همکاری بین المللی شده و نظام استعمار و سلطه شکل نوینی گرفت و اکنون که در آخرین سال های قرن بیستم هستیم، نظم نوین جهانی با پشتیبانی قدرتهای نظامی و فوق صنعتی در شرف وقوع است، امریکا با هجوم گسترده موسوم به جنگ نفت علیه عراق (به بهانه اشغال کویت توسط آن کشور) زهرچشمی از اعراب و دولتهای متری عرب گرفت. به لیبی حمله کرد و در بمباران مقر حکومت قذافی رهبر لیبی، تنی چند از اعضای خانواده او کشته شدند اما آب از آب تکان نخورد و دنیای اسلام فقط نظاره گر این حادثه بود اکنون در سایه راه اندازی بحران ها و جریانات انحرافی (و سرگرم کردن مسلمانان به مسائل متفرقه و پرداختن به مسائلی نظیر انفجار بوئنوس آیرس، خطر هسته ای ایران و پاکستان و ... ادعای مالکیت سه جزیره ایرانی توسط امارات و جنگ داخلی بوسنی و صرب و غیره) مسئله فلسطین را می خواهند حل کنند و سوریه را که سال ها بر موضع سازش ناپذیری با اسرائیل پای می فشرد مجبور به مذاکره و سازش کرده اند. کشور اسلامی سومالی توسط امریکایی ها اشغال شد و جنوب عراق در تصرف قوای امریکایی هاست امریکایی ها نفت عراق را خود استخراج می کنند و می

فروشد و پس از کسر کردن غرامت جنگی و هزینه قشون خویش، هرچه را که خواستند به دولت عراق می‌پردازند. خلیج فارس نیز جولانگاه ناوگان های امریکایی گردیده است و دنیای اسلام در برابر همه این فجایع خاموش است و گاه به اعتراضات شفاهی اکتفا می‌کنند. اکنون جو غالب بر اعراب جو مذاکره، سازش و تسلیم در برابر اسرائیل است. هنگامی که سادات قرارداد کمپ دیوید را امضاء کرد، مصر از جرگه اعراب اخراج شد و امروز نه تنها مصر به جرگه اعراب بازگشته است که افتخار تقدم سازش با اسرائیل و به سمیت شناختن آن را نیز به دوش می‌کشد و ممالک مترقی ضدصهیونیستی هم اسرائیل را به رسمیت می‌شناسند و بدینسان یک اقلیت کوچک یهودی اراده خویش را به یک میلیارد مسلمان تحمیل و بر آنان حکمفرمایی می‌کند. ما این حوادث را به مثابه برگی از کتاب برای آیندگان ثبت می‌کنیم تا آیندگان بدانند خادم و خائن چه کسانی بودند و روند انحطاط چگونه آغاز شد و چه کسانی تا واپسین دم از حقوق غصب شده یک ملت دفاع کردند و ... در روزگاری که، افشای صهیونیسم حتی در ممالک غربی مدعی دمکراسی، تهدید، ترور و محاکمه در پی داشت و نشانه نفوذ صهیونیسم بر ارگانهای حکومتی آنان بود و یا در برخی از ممالک جهان سوم مانند حکومت شاه در ایران که سازمان اطلاعات و امنیت آن (ساواک) با همکاری اسرائیل طراحی و تربیت شده بود سخن گفتن علیه اسرائیل ممنوع بود در خرداد سال ۱۳۴۲ امام خمینی در نطق معروف خویش که منجر به بازداشت ایشان و قیام پانزده خرداد شد چنین گفت: "امروز به من اطلاع دادند که بعضی از اهل منبر را برده اند در سازمان امنیت و گفته اند شما با سه موضوع کار نداشته باشید، پس از آن هر چه خواستید بگویید. یکی اینکه با شاه کاری نداشته باشید و از او حرف نزنید و یکی هم اینکه با اسرائیل کار نداشته باشید و یکی هم اینکه نگوید دین در خطر است (۲)." وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ و جهت گیری ضدصهیونیستی اش پدیده ای غیرمنتظره و نگران کننده برای اسرائیل بود. ایران در زمان شاه، بازار واردات انبوه کالاها و محصولات اسرائیلی بود که رونقی به اقتصاد اسرائیل می‌بخشید و از آن سو با صادرات نفت به آن جان می‌داد و نفت ایران تبدیل به گلوله و سلاح می‌شد و بر سینه فلسطینیان می‌نشست. ایران تبدیل به پایگاهی برای اسرائیل شده بود و همین امر از دلایل دشمنی متقابل اسرائیل با انقلاب اسلامی ایران بود. امام خمینی می‌گویند: "یکی از جهاتی که ما را در مقابل شاه قرار داده است کمک او به اسرائیل است من همیشه در مطالبم گفته ام که شاه از همان اول که اسرائیل بوجود آمد با او همکاری کرده و وقتی که جنگ بین اسرائیل و مسلمانان به اوج خود رسیده بود، شاه همچنان نفت مسلمین را غصب کرده و به اسرائیل می‌داد و این امر خود از عوامل مخالفت من با شاه بوده است (۳)." با وقوع انقلاب اسلامی همه این روابط گسسته شد و سفارت اسرائیل در تهران تبدیل به سفارت فلسطین گردید. بدیهی است که در مصاف انقلاب با امپریالیسم، توطئه های اسرائیل بخشی از توطئه ها علیه انقلاب اسلامی ایران خواهد بود. جنگ تحمیلی یکی از آنها بود که مانع از رویارویی انقلاب اسلامی با اسرائیل شد. آنچه که موجب تاسف بسیار است آن است که ابرقدرت ها بویژه امریکا با فریب صدام، با هجوم به کشور ما دولت مقتدر ایران را سرگرم دفاع از کشور خود نمود تا مجال به اسرائیل غاصب تبهکار دهد تا به نقشه شوم خود که تشکیل اسرائیل بزرگ که از نیل تا فرات است، اقدام نماید." (۴) عقوبت مبارزه با اسرائیل فقط تهدید و ترور نبود. در مقیاسی بزرگ، جنگ تحمیلی نیز راهی بود برای مستهلک کردن انرژی ملت های مسلمان، به فراموشی سپردن مسئله اسرائیل و یا در درجه دوم قرار دادن آن. در عین حال رهبر کبیر انقلاب اسلامی علیرغم جنگ تمام عیار با عراق، از مسئله فلسطین و اصلی بودن مبارزه با اسرائیل غافل نبودند به طوری که یکی از راههای انگیزه بخشی به مردم ایران و نسل انقلابی و حزب اللهی، شعار (راه قدس از کربلا می‌گذرد) بود و امام خمینی با توجه به جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و شرایطی که در پایان قرن بیستم با آن روبرو هستیم، مبارزه با صهیونیسم را جز لاینفک انقلاب اسلامی ایران اعلام داشتند. محورهای اساسی در دیدگاههای امام خمینی پیرامون فلسطین (۵) استفاده از حربه نفت علیه امریکا و اسرائیل: پس از فتح قسطنطنیه به دست سلطان محمد فاتح در سال ۱۴۵۳م، دوران انقلاب و نوزائی فکری و فرهنگی (رنسانس) در غرب آغاز شد و در نیمه دوم قرن هیجدهم به انقلاب صنعتی و اقتصادی انجامید. اما درست از همان آغاز اولین انقلاب فکری در غرب، دنیای شرق

انحطاط خویش را آغاز کرد به گونه ای که در قرن بیستم دیگر هیچ توازنی میان آنها وجود نداشت. جهان به دو قطب پیشرفته صنعتی و ثروتمند یعنی غرب سیاسی و مسیحی و قطب عقب مانده و فقیر موسوم به جهان سوم تقسیم شد که ممالک اسلامی در زمره آن بودند و به مدد بهره گیری از ثروت و تولید و امکانات و سلاح های مدرن بود که غرب توانست اسرائیل را با جمعیت اندکی به اعراب مسلمان تحمیل کند. تجربه جنگ های متعدد اعراب و اسرائیل، بالاخص جنگ رمضان که ارتش های چند کشور عربی مورد حمایت ابرقدرت شوروی، از اسرائیل کوچک شکست خوردند. نموداری از ضعف آنان بود و این احساس ضعف و حقارت ناشی از این شکست ها و تلقی اینکه تداوم دشمنی با اسرائیل که با برخی از آنان مرزهای مشترک دارد، امنیت ملی آنها را به خطر می اندازد، زمینه های سازش را در اعراب بوجود آورد. در چنین شرایطی، امام خمینی بر ادامه مبارزه با اسرائیل تاکید کرد و راه موثر در این مبارزه را استفاده از حربه تحریم نفت علیه اسرائیل و حامیانش دانست. ایشان در پیامی به دول و ملل اسلامی به مناسبت جنگ رمضان اعراب و اسرائیل در تاریخ ۱۶/۸/۱۳۵۲ گفتند: "دولتهای ممالک نفت خیز اسلامی لازم است از نفت و دیگر امکاناتی که در اختیار دارند، بعنوان حربه علیه اسرائیل و استعمارگران استفاده کرده، از فروش نفت به آن دولتهایی که به اسرائیل کمک می کنند خودداری ورزند". با داشتن آن همه ذخایر، آن همه امکانات اگر یک هفته نفت خودشان را به روی این جنایتکارها ببندند، تمام مسائل حل خواهد شد معذک می گویند که ما این کار را نمی کنیم ("۶"). اسرائیل قیام مسلحانه بر ضد کشورهای اسلامی نموده است و بر دول و ملل اسلام، قلع و قمع آن لازم است. کمک به اسرائیل چه فروش اسلحه و مواد منفجره و چه فروش نفت حرام و مخالف با اسلام است ("۷"). آیا جا ندارد که اعتراض کنیم: آقا نفت مسلمین را چرا به کفار می دهی، به کفاری که در حال جنگ و تجاوز به سرزمین و امت اسلام هستند. (۸) حقیقت این است که نفت چون خون در رگهای اقتصاد و صنعت دنیای پیشرفته صنعتی است و کاهش یا قطع صدور نفت موجب کم خونی و ضعف و مرگ آن خواهد شد، غرب سیاسی علیرغم همه پیشرفت هایش، مانند گول شیشه ای است که با قطع صدور نفت از پای در می آید. ممکن است تصور شود، همان اندازه که غرب به نفت محتاج است، فروشندگان نفت نیز که دارای اقتصاد تک پایه ای نفت می باشند، زندگی شان به همان اندازه وابسته به درآمد نفت است اما حقیقت این است که در صورتی که کشورهای تولید کننده نفت در یک مدت زمان، سیاست ریاضت اقتصادی و استفاده از ذخایر خویش را اتخاذ می کردند، غرب سریعتر از آنان از پای می افتاد. فقط با یکماه قطع نفت بحران اقتصادی، اجتماعی و سیاسی عظیمی غرب را فرا می گرفت و آنان را به تسلیم وامی داشت بویژه که در آن هنگام هنوز کشورهای صنعتی تدابیری از قبیل ایجاد چاهها و منابع ذخیره نفتی را نیندیشیده بودند اما پس از آنکه مدت ها نظریه تحریم اقتصادی غرب بخاطر حمایتش از اسرائیل مطرح شد (ولی متأسفانه توسط همه ممالک اسلامی به اجرا در نیامد)، مصرف کنندگان نفت به صرف احتمال وقوع چنین امری در فکر ایجاد منابع ذخیره نفتی به مدت سه ماه افتادند و آنرا عمل کردند زیرا اقتصاد ممالک صنعتی بسیار آسیب پذیر است و برنده نهائی در جنگ نفت فقط کسی است که بتواند چند روز بیشتر مقاومت کند و ذخیره سازی نفت به منظور افزایش زمان و ضریب مقاومت بود اما اگر اعراب حاضر به جنگ نفت با اسرائیل و حامیان نیرومند غربی اش نشدند خود دلایلی داخلی داشت که این دلایل در نهایت به ماهیت وابسته، رفاه طلب، عافیت جو، استبدادی و عدم پایگاه مردمی حکومت های ممالک اسلامی مربوط می شد. وابستگی، عدم مشروعیت مردمی و روش استبدادی حکومت های منطقه مانع اصلی نجات فلسطین: لازمه اتخاذ سیاست ریاضت اقتصادی این است که مردم مبتلا به بیماری و تب مصرف نباشند و اگر هم بودند آنقدر به زمامداران خویش اعتماد داشته باشند که با آنان همکاری و همراهی کنند، ولی خفقان و استبداد به حدی بود که مردم و مخالفین حکومت نه تنها حاضر به همکاری نبودند بلکه در کمین فرصت ها می نشستند تا به محض ضعیف شدن حکومت، آن را از پای در آورند. به همین روی در صورت اتخاذ روش ریاضت اقتصادی کوتاه مدت، که نتیجه آن کمبود ارزاق، کالاها و صعود تورم بود. نارضایتی های سیاسی و اجتماعی وسعت می گرفت و برای حکومت ها خطر ساز بود، بویژه آنکه در بسیاری از

کشورهای عربی اصولاً حکومت‌ها یا پادشاهی بودند و پارلمان و انتخابات وجود نداشت و یا اگر هم مانند کویت پارلمانی وجود داشت یک مجلس تشریفاتی بود که مطابق قوانین آن کشور پادشاه حق انحلال آن یا عزل و نصب اعضای مجلس را داشت و یا اگر هم نظام حکومتی جمهوری بود، تفاوتی با نظام سلطنتی استبدادی نداشت و رئیس جمهور مادام العمر بود. در نتیجه از آنجا که مردم نقشی در روی کار آوردن دولت‌ها نداشتند، مسئولیتی هم در قبال آن احساس نمی‌کردند و دلیلی هم برای شرکت اختیاری و داوطلبانه در خطر نمی‌دیدند. به همین دلیل است که امام خمینی کرارا به اعراب می‌گوید شما هم مانند ایران شاه را کنار بزنید: "ما تا به اسلام برنگردیم اسلام رسول الله - تا به اسلام رسول الله برنگردیم، مشکلاتمان سر جای خودش هست، نه می‌توانیم قضیه فلسطین را حلش کنیم، نه افغانستان را نه سایر جاها را. ملت‌ها باید برگردند به صدر اسلام، اگر حکومت‌ها هم با ملت‌ها برگشتند که اشکالی نیست و اگر برگشتند ملت‌ها باید حساب خودشان را از حکومت‌ها جدا کنند و با حکومت‌ها آن‌کنند که ملت ایران با حکومت خودش کرد، تا مشکلات حل شود ("۹...") تاکید امام بر قیام و مبارزه علیه حکومت‌ها بعنوان راه نجات فلسطین: امام خمینی کرارا در مواضع و بیانات خویش، علاوه بر تاکید بر اتحاد و تمسک به اسلام و بازگشت به ارزشهای اسلامی قیام علیه حکومت‌ها را در ممالک اسلامی یکی از مقدمات واجب برای نجات فلسطین می‌داند زیرا حکومت‌های استبدادی به دلیل فقدان پایگاه داخلی، برای حفظ خود در برابر نارضایتی‌ها و مخالفت‌های داخلی نیاز به حمایت خارجی دارند و بدینسان میان استبداد و استعمار اتحاد بوجود می‌آید. طبیعی است که مبارزه با استبداد داخلی مقدم بر مبارزه با استعمار خارجی است زیرا مادامی که دشمن در خانه است، مبارزه در جبهه خارجی بی‌ثمر خواهد بود. برای مبارزه با استعمار نخست باید پایگاههای داخلی آن یعنی استبداد و حکومت‌های وابسته و سرمایه‌های وابسته و پایگاههای اقتصادی را از میان برد به همین دلیل از دیدگاه امام خمینی، سرنگونی حکومت‌های وابسته و مسلط بر ممالک اسلامی، فوری‌ترین راه نجات فلسطین است. همانطور که گفته شد، از راههای اساسی مبارزه با اسرائیل و حامیان قدرتمند غربی آن، تحریم اقتصادی و نفتی بود اما این واقعه محتمل بود که فقط با تحمل ریاضت اقتصادی خاتمه نیابد و غرب برای نجات خویش دست به تهاجم به منابع نفتی خاورمیانه و اشغال آنها بزند. اگرچه نظام دو قطبی جهان و وجود ابرقدرت شوروی در همسایگی کشورهای اسلامی سبب خودداری غرب از چنین اقدامی می‌گردید زیرا قهراً پای روس‌ها را به میدان جنگ می‌کشید و جنگ جهانی سوم را شعله‌ور می‌ساخت که در آن صورت اثری از حیات روی کره زمین نمی‌ماند و از طرفی هرگونه درگیری آمریکا و غرب با کشورهای نفت خیز منطقه خاورمیانه، نتیجه اش گسترش بیشتر نفوذ شوروی در این کشورها می‌شد و سرنوشت امروز جهان بگونه‌ای دیگر بود و غرب نیز به دلیل فقدان نفت در جنگ با کشورهای نفت خیز تاب مقاومت نمی‌آورد اما مهمتر از همه این موارد آن بود که در برابر سلاحهای مدرن و تجهیزات پیشرفته کشورهای غربی، جهان سومی‌ها فقط با تکیه بر امواج انسانی مومن و فداکاری که به فرماندهی حکومت‌های خویش اعتماد دارند و با استفاده از روش جنگ‌های چریکی می‌توانستند وارد هم‌اوردی با غرب شوند که این امر به دلایل مختلف بعید می‌نمود زیرا هم حکومت‌ها به دلیل غیر مردمی بودن قدرت بسیج امواج انسانی مومن را نداشتند و هم به دلیل ماهیت وابسته عده‌ای از آن‌ها، به سادگی، توده‌های مردم وجه المصالحه قرار می‌گرفتند، چه اساساً برخی از این حکومت‌ها با کمک آمریکا و انگلیس به قدرت رسیده بودند. به همین دلیل امام خمینی علاوه بر راه تحریم نفتی، سرنگونی رژیم‌های وابسته و غیر مردمی منطقه توسط مردم آن کشورها را اصلی‌ترین و مقدم‌ترین راه می‌دانستند: "مشکل مسلمین، حکومت‌های مسلمین است. این حکومت‌ها هستند که این مسلمین را به این روزانداخته‌اند ملت‌ها مشکل مسلمین نیستند. این حکومت‌ها هستند که بواسطه روابطشان با ابرقدرت‌ها و سرسپردگی‌شان با ابرقدرت‌های چپ و راست، مشکلات را برای ما و مسلمین ایجاد کرده‌اند مشکل مسلمین فقط قدس نیست، این یکی از مشکلاتی است که مسلمین دارند. افغانستان مگر از مشکلات مسلمین نیست؟ پاکستان مگر از مشکلات مسلمین نیست؟ ترکیه مگر از مشکلات مسلمین نیست؟ مصر مگر از مشکلات مسلمین نیست؟ عراق مگر از مشکلات مسلمین نیست؟ باید ما تحلیل کنیم که

مشکلی که در همه اقطار مسلمین هست از کجا پیدا شده است و راه حلش چیست؟ چرا مسلمین در همه جای دنیا تحت فشار حکومت‌ها و ابرقدرتها هستند و راه حل این مسئله چیست؟ تا اینکه هم رمز پیروزی بر همه مشکلات بدست بیاید و هم قدس و افغان و سایر بلاد مسلمین آزاد بشوند. مشکل مسلمین حکومت‌های مسلمین است این حکومت‌ها هستند که مسلمین را به این روز رسانده‌اند، ملت‌ها مشکل مسلمین نیستند، ملت‌ها با آن فطرت ذاتی که دارند می‌توانند مسائل را حل کنند لکن مشکل، دولت‌ها هستند شما سرتاسر ممالک اسلامی را وقتی که ملاحظه کنید کم‌جایی را می‌توانید پیدا کنید که مشکلاتشان بواسطه حکومت‌هایشان ایجاد نشده. این حکومت‌ها هستند که بواسطه روابطشان با ابرقدرت‌ها و سرسپردگی‌شان با ابرقدرت‌های چپ و راست مشکلات را برای ما و همه مسلمین ایجاد کرده‌اند اگر این مشکل از پیش پای مسلمین برداشته بشود، مسلمین به آمال خودشان خواهند رسید و راه حلش با دست ملت‌هاست ("۱۰). افشای مکرر نقشه اسرائیل بزرگ از نیل تا فرات: دلایل مختلف نشان می‌داد که مرزهای جغرافیایی اسرائیل محدود به اراضی اشغال شده فلسطین نخواهد ماند: الف: از یک سو شعار اصلی پارلمان اسرائیل که برگرفته از کتاب تورات است این بود که "اسرائیل، مرزهای تو از نیل تا فرات است" و این شعار در دوران ضعف و نوپایی اسرائیل که اشغالگران از جمعیت و قدرت اندکی در برابر دنیای اسلام برخوردار بودند مطرح می‌شد و بدیهی است که به هنگام قدرت آن را عملی سازند. ب: صهیونیست‌ها نژادپرست بودند و نژاد خود را برترین نژادها و بنی اسرائیل را فرزندان خدا می‌دانستند که باید حکومت جهان را به دست گیرند و دست کم زمانی که قدرت آن را ندارند از نیل تا فرات را به دلایل مذهبی خود، از آن خویش می‌دانستند. همین عقاید و روحیات یکی از دلایل رواج جهودکشی بود بطوری که حکومت تزاری روسیه آنان را قلع و قمع می‌کرد و هیتلر بعنوان نژادپرست دیگری که این گروه را رقیب خویش می‌دید، برای براندازی نسل یهود و بنی اسرائیل آنان را فوج به هلاکت می‌رساند. ج: دنیای غرب با آینده‌نگری که داشت نیازمند تسلط پایدار بر سرزمین‌های طلای سیاه (نفت) و معادن عظیم دیگر در خاورمیانه و قبضه کردن بازار مصرف آن بود و اسرائیل وسیله مناسبی برای تحقق این رویا بود. اما این کار نیاز به زمانی طولانی و زمینه‌سازیهائی ماهرانه داشت. اسرائیل همواره یکی از مهمترین عوامل ناامنی منطقه بود که اعراب و مسلمانان همواره ناچار از تجهیز و تسلیح خویش برای حفظ امنیت ملی بودند و همین امر خاورمیانه را به زرادخانه امریکا و غرب تبدیل کرد و از این رهگذر میلیاردها دلار را به جیب سرمایه‌داران و دولت‌های غربی سرازیر ساخت. د: تجربه تحمیل یک اقلیت کوچک یهودی بعنوان حکومت اسرائیل، بر اکثریت اعراب و مسلمانان ساکن فلسطین نشان داد که تکرار این تجربه در سایر ممالک عربی هم امکانپذیر است. بخصوص وقتی که اعراب در جنگ با اسرائیل شکست خوردند امید به تحقق اسرائیل بزرگ و تکرار آن تجربه بیشتر شد. امام خمینی کرارا به هدف و نقشه اسرائیل بزرگ در سخنان خویش اشاره داشته است. از جمله می‌گوید: "این مهره دومی که حالا آمده است، اسحاق شامیری که الان آمده است و می‌خواهد نخست وزیر بشود از اول برنامه خودش را گفته است. از اول گفته است که اسرائیل بزرگ باید تحقق پیدا کند - باید فلسطین به کلی از بین برود. تمام جاهایی که دست اسرائیل است اینها لاینفک از اسرائیل است، اسرائیل بزرگ یعنی از نیل تا فرات، یعنی تمام منطقه‌ای که عرب نشین است، حجاز هم جز این باید باشد، مصر هم جزو این است و اینها (دولتهای عربی) نشسته‌اند آنجا دارند تماشا می‌کنند و عده کثیرشان هم همراهی می‌کنند و اسرائیل را می‌خواهند (به رسمیت) بشناسند" (۱۱). امام خمینی معتقد بود که اهداف نهائی اسرائیل حتی فراتر از نیل تا فرات است و آنان حتی در اندیشه تسلط بر ایران هم بوده‌اند زیرا صهیونیست‌ها سال‌ها پیش از اشغال فلسطین و تشکیل دادن حکومت در اندیشه کودتا در ایران بوده‌اند: "عمال اسرائیل در ایران (در زمان محمد رضا شاه پهلوی) هر جا انگشت می‌گذاری می‌بینی که یکی از اینها در مراکز حساس، مراکز خطرناک، والله مراکز خطرناک برای تاج این آقا (شاه)، ملتفت نیستند اینها، اینها (یهودی‌ها)، آنها بودند که در شمیران توطئه کردند ناصرالدین شاه را بکشند، مملکت ایران را قبضه کنند شما تاریخ را نگاه کنید، تاریخ که می‌دانید، در نیاوران توطئه کردند، در نیاوران چند نفر رفتند ناصرالدین شاه را ترور کنند و یک عده هم در تهران بودند که حکومت

را قبضه کنند. اینها حکومت را از خودشان می‌دانند، اینها در کتاب هاشان نوشته‌اند، در مقالاتشان نوشتند حکومت مال ماست، باید ما یک سلطنت جدیدی بوجود آوریم (۱۲^م) مسئله یهود و صهیونیسم جداست: رفتار بنی اسرائیل با حضرت موسی (ع)، نشان می‌دهد که آنان به پیشوا و پیامبر خویش هم جفا نمودند و در خلال مدت ۴۰ روز غیبت موسی (ع) مجدداً به بت پرستی گراییدند و ۴۰ سال قوم بنی اسرائیل بخاطر این عمل آواره شدند. تاریخ نشان می‌دهد که از سرسخت‌ترین و خطرناک‌ترین دشمنان پیامبر اسلام، قوم یهود بودند که نه تنها نبوت او را انکار می‌کردند که برای نابودی او و یا شکست دادن حکومت نوپای پیامبر در برابر مشرکین توطئه می‌کردند اما در یهودیان، در همان روزگار نیز دو گروه مشاهده می‌شدند. عده‌ای با پیامبر اسلام دشمنی می‌کردند و گروهی نیز خواستار همزیستی مسالمت‌آمیز و انجام مناسک همزیستی خویش بودند تا قرن‌ها پس از ظهور اسلام، یهودیان به استناد روش تسامح و مدارای پیامبر با پیروان مذاهب گوناگون (که تا وقتی توطئه نمی‌کردند آزاد بودند) با مسلمانان در کنار هم زندگی می‌کردند. وقتی عمر بن خطاب با مرکب و لباسی ساده پس از چند ماه محاصره اورشلیم وارد این شهر شد برخلاف انتظار یهودیان با آنان به نیکی رفتار کرد و یهودیان، قرن‌ها با مسلمانان در کنار هم می‌زیستند و اما افراطیون و نژادپرستان یهودی در امتداد خط همان نیاکان خویش که موجب آوارگی قوم موسی شدند و بعدها فتوای قتل حضرت عیسی (ع) را دادند و با مذهب مسیح به جدال برخاستند و با پیامبر اسلام نیز دشمنی می‌کردند، در اندیشه تحقق رویای باستانی اسرائیل بزرگ افتادند. صهیونیست‌ها ادامه همان خطی بودند که حسابشان را باید از یهود جدا ساخت. یهودیانی که می‌خواستند مذهبی باشند و خود را آلوده به بازی‌های سیاسی نکنند از آغاز نهضت صهیونی بویژه در آمریکا و اروپا، مخالفت خویش را با آن اعلام کردند و در مواردی سازمان‌های مختلف یهودی دست به مبارزه با صهیونیسم زدند. پس از انقلاب اسلامی ایران، اگرچه تفکیک روشنی در این مورد بعمل نیامد و یهودیان زیادی بودند که از عدم مرزبندی دقیق میان یهود و صهیونیسم و یک کاسه کردن آنها کدورت خاطر داشتند اما شواهدی از سخنان امام خمینی دال بر این مرزبندی وجود دارد^{۱۱}: ما حساب جامعه یهود را از حساب صهیونیست‌ها جدا می‌دانیم، آنها (صهیونیست‌ها) اهل مذهب نیستند، و قیام بر ضد مستکبرین، طریقه حضرت موسی سلام الله علیه بوده و این درست برخلاف صهیونیست‌هاست حساب جامعه یهود غیر از حساب جامعه صهیونیست است و ما با آنها مخالف هستیم و مخالفت ما برای این است که آنها با همه ادیان مخالف هستند، آنها یهودی هستند، آنها مردمی سیاسی هستند که به اسم یهود کارهایی می‌کنند و یهودی‌ها هم از آنها متنفر هستند و همه انسان‌ها باید از آن‌ها متنفر باشند (۱۳^م) صهیونیسم یک پدیده سیاسی با آرمان‌های جاه طلبانه، نژادپرستانه و استعمارگرانه است که زیر پوشش مذهب یهود، جلوه مذهبی به خود می‌گیرد و بعنوان ناجی قوم یهود خواسته است این ملت را زیر چتر خویش جمع کند. مسئله اصلی صهیونیسم، اسلام است: همانطور که در تاریخ صدر اسلام مشهود است، افراطیون و نژادپرستان بنی اسرائیل و یهود، علیرغم سیاست مدارا از سوی حکومت پیامبر و آزادی آنان در اعمال و مناسک مذهبی خویش، دست به فتنه‌گری و بستن پیمان با دشمنان خارجی می‌زدند و حتی اقدام به ترور پیامبر اکرم نمودند اما ناکام ماندند. رویه دشمنی آنها با اسلام همواره ادامه داشت و در دهه‌های اخیر نیز به اشکال و طرق گوناگون در تخریب اسلام کوشیده‌اند و برای تحریف کتاب آسمانی مسلمانان و احکام دینی آنها نیز به ترفندهای گوناگونی متوسل شده‌اند که امام خمینی به نمونه‌ای از آن اشاره دارد^{۱۲}: این اسرائیلی که همین چند وقت پیش از این، همین اخیراً به قرآن کریم نسبت داد به اینکه جنایت بعضی از امراض در آلمان گردن قرآن است برای اینکه قرآن دستور داده است، در سوره پنجم آیه ششم دستور داده است که مسلمین وقتی مستراح می‌روند حق ندارند با صابون بعدش دست خودشان را بشویند... از این جهت میکروب سرایت می‌کند به دست و کذا. آن آیه ششم سوره پنجم چه است؟ آیه وضو است و آیه غسل است این هم در آلمان یک بساطی درست کرد این مطلب، آن طوری که نوشتند به بهداری‌ها، به چه و چه و اسرائیل نقل کرد این مطلب را که به قرآن یک همچین نسبتی داده^{۱۳}

(۱۴) حفاری مسجدالاقصی قبله اول مسلمین و ویران کردن آن و کشتار جمعی مسلمانان، نمونه‌ای دیگر از دلایل دشمنی اسرائیل با

اسلام و مسلمین است و مسلمانان در برابر اسرائیل باید به اسلام و قرآن که وجه مشترک همه مسلمانان است تمسک کنند. اسلام و اتحاد راه نجات فلسطین: امام خمینی همواره بازگشت به اسلام و متحد شدن را شرط نجات فلسطین و جلوگیری از امیال توسعه طلبانه صهیونیسم دانسته اند و همواره با تاکید بر اینکه مسئله اصلی اسرائیل نابود کردن اسلام است، خواستار کنار گذاشتن اختلافات از جمله اختلافات مذهبی بود. اگرچه اکثریت اعراب و مسلمانان ساکن فلسطین، پیروان مذاهب اهل سنت بودند اما امام خمینی بعنوان یک فقیه و مرجع شیعه از هیچگونه حمایتی نسبت به آنان فروگذار نمی کرد. این رویه برخلاف کسانی بود که چون اهل سنت را غاصب و کافر می دانستند معتقد بودند که سنی ها دارند مجازات می شوند و حمایت از فلسطین را به این بهانه که تقویت اهل سنت است تجویز نمی کردند. امام خمینی مسئله را نه در چارچوب های تنگ دعوی شیعه و سنی که مربوط به کیان اسلام می دانست و به همین رو، پیوسته شیعیان لبنان را در کمک به فلسطین تشویق می ساخت زیرا شیعیان لبنان در برابر اسرائیل هم سرنوشت هستند. امام خمینی حکمفرمایی یک عده قلیلی صهیونیست را بر یک میلیارد مسلمان جهان ننگ و عار می دانست و می گفت: "چرا باید یک کشورهایی که دارای همه چیز هستند و دارای همه جور قدرت هستند اسرائیل با آن عده کم بیاید و به آنها اینطور حکمفرمایی کند؟ چرا باید اینطور باشد؟ جز این است که ملت ها از هم جدا و از دولت ها جدا و دولت ها از هم جدا و یک میلیارد جمعیت، یک میلیارد جمعیت مسلمین با همه تجهیزاتی که دارند نشسته اند و اسرائیل آن جنایات را به لبنان می کند و به فلسطین می کند ("۱۵). نه تنها کنار گذاشتن اختلافات مذهبی که کنار گذاشتن اختلافات سیاسی میان دولت ها و ملت ها و متحد شدن علیه اسرائیل شرط دیگر نجات فلسطین و پاک کردن لکه ننگ سلطه یک عده قلیل بر اراده یک میلیارد مسلمان جهان است و این سخن معروف امام خمینی رهبر فقید انقلاب اسلامی است که اگر همه مسلمین جمع شوند و هر کدام یک سطل آب بریزند، اسرائیل را آب می برد: "برای من یک مطلب به شکل معماست و آن این است که همه دول اسلامیه و ملت های اسلام می دانند که درد چیست؟ می دانند که دست اجانب در بین است که اینها را متفرق از هم بکنند، می بینند که با این تفرقه ها ضعف و نابودی نصیب آنان می شود می بینند که یک دولت پویشالی اسرائیل در مقابل مسلمین ایستاده که اگر مسلمین مجتمع بودند و هر کدام یک سطل آب می ریختند او را سیل می برد، معذک در مقابل او زبون هستند ("۱۶). روز جهانی قدس روز بسیج مسلمانان علیه اسرائیل و امریکا: تجربه چند دهه اخیر حاکی از آن است که با یک گام عقب نشینی اعراب، اسرائیل چند گام به جلو برمی داشت و از هنگامی که طرح های سازش کارانه در اعراب وارد بورس دیپلماسی شد، اسرائیل جنوب لبنان را اشغال کرد و وقتی طرح های سازشکارانه فهد و فاس و طائف هم به کمپ دیوید افزوده شد ضعف اعراب و عدم تصمیم دولت های وابسته و مرتجع عربی برای مبارزه با اسرائیل به نمایش در آمد و اسرائیل نیز از همین ضعف ها و فرصت ها بهره گیری کرد و گام های دیگر را برداشت از جمله آنکه، علیرغم مخالفت های وسیع، پس از مدت ها تلاش، پایتخت خود را به قدس انتقال داد که فقط با مخالفت های زبانی دولتهای عربی و اسلامی مواجه گردید. امام خمینی در مقابل این عقب نشینی ها، آخرین جمعه ماه مبارک رمضان را روز قدس اعلام کرد. در این روز اجتماع مسلمانان در فضایی روحانی، زمینه بسیار مناسبی برای طرح همزمان مسئله فلسطین در جهان اسلام است. اعلام روز قدس حرکتی بود در مقابل یهودی کردن بیت المقدس، سازشکاری های اعراب و پیشروی های اسرائیل. روز قدس حرکتی بود در راستای استراتژی اتحاد مسلمین و روز قدس بستر خیزش امواج انسانی و احیای وسیع مسئله قدس و بیداری مسلمین بود. چون حکومت ها در خط امتیازدهی پی در پی به اسرائیل افتاده بودند، روز قدس عامل توقف این روند و روزی بود که ملت ها را نیز وارد معادله سرنوشت ساز قدس می ساخت. "مسلمانان نشینند که حکومت هایشان برایشان عمل بکنند و اسلام را از دست صهیونیسم نجات بدهند نشینند که سازمان های بین المللی برای آنها کار بکنند، ملت ها خودشان قیام کنند و حکومت های خودشان را وادار کنند در مقابل اسرائیل بایستند و اکتفا نکنند به محکوم کردن ("۱۷) من از عموم مسلمانان جهان و دولتهای اسلامی می خواهم که برای کوتاه کردن دست این غاصب و پشتیبانان آن، به هم بیوندند و جمیع مسلمانان جهان را

دعوت می‌کنم، آخرین جمعه ماه مبارک رمضان را که از ایام قدر است و می‌تواند تعیین‌کننده سرنوشت فلسطین نیز باشد بعنوان روز قدس انتخاب و طی مراسمی همبستگی بین المللی مسلمانان را در حمایت از حقوق قانونی مسلمانان اعلام نمایند ("۱۸). امام خمینی می‌گفتند اگر یک میلیارد جمعیت مسلمانان مجتمع شوند و هر کدام یک سطل آب بریزند اسرائیل را آب می‌برد و روز قدس مقدمه ای بود برای به راه انداختن راهپیمایی‌ها و تظاهرات همزمان مسلمانان جهان و راه اندازی امواج انسانی علیه اسرائیل و برای نجات فلسطین. پاورقی: ۱- ن، ک، بررسی انقلاب ایران. ع. باقی ص ۱۶. ۲- صحیفه نور، جلد ۱، ص ۵۴، سخنان ۱۳/۳/۱۳۴۲-۳. صحیفه نور، جلد ۴، ص ۳۰، مصاحبه با امل در تاریخ ۱۶/۹/۱۳۵۷-۴. صحیفه نور، جلد ۱۸، ص ۱۲۰، سخنان مورخ ۳۱/۶/۱۳۶۲-۵. تقدم و تاخر محورهایی که در این مقاله مطرح شده به مفهوم اولویت و اهمیت هر بند نسبت به بند بعدی نیست بلکه برعکس، هر کدام از محورها مقدمه و زمینه ای برای بحث بعدی است و به همین دلیل اهمیت این بندها از دیدگاه امام خمینی در دو بند آخر بحث است که به نوعی نتیجه گیری از مجموعه بحث های پیشین می‌باشد. ۶- در دیدار با نمایندگان جنبش های آزادیبخش در تاریخ ۲۴/۳/۱۳۶۱. صحیفه نور، جلد ۱۶، ص ۱۹۷. ۷- اعلامیه مورخ ۱۸/۳/۱۳۴۶ خطاب به ملل و دول اسلامی بمناسبت جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل. صحیفه نور، جلد ۱، ص ۱۳۹. ۸- سخنرانی علیه جشن های دو هزاروپانصد ساله شاهنشاهی در تاریخ ۶/۳/۱۳۵۰. صحیفه نور، جلد ۱، ص ۱۶۵. ۹- صحیفه نور، جلد ۱۲، ص ۲۸۲، سخنان مورخ ۱۸/۵/۱۳۵۹. ۱۰- صحیفه نور، جلد ۱۲، ص ۲۷۸، سخنان مورخ ۱۸/۵/۱۳۵۹. ۱۱- صحیفه نور، جلد ۱۸، ص ۹۸، سخنان مورخ ۱۵/۶/۱۳۶۲. ۱۲- صحیفه نور، جلد ۱، ص ۹۶، سخنان مورخ ۱۸/۶/۱۳۴۳. ۱۳- صحیفه نور، جلد ۶، ص ۱۶۳، سخنان مورخ ۲۴/۲/۱۳۵۸ امام خمینی در جمع نمایندگان کلیمی. ۱۴- صحیفه نور، جلد ۱، ص ۱۷۲، سخنان مورخ ۶/۳/۱۳۵۰. ۱۵- صحیفه نور، جلد ۱۰، ص ۹۳، سخنان مورخ ۱۰/۸/۱۳۵۸. ۱۶- صحیفه نور، جلد ۸، ص ۲۳۵، سخنان مورخ ۲۵/۵/۱۳۵۸. ۱۷- صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۶۲، سخنان امام خمینی در تاریخ ۲۵/۹/۱۳۶۰. ۱۸- صحیفه نور، ج ۸، ص ۲۲۹، پیام امام به مسلمانان جهان و اعلام روز قدس در ۱۶/۵/۱۳۵۸.

قدس و فلسطین در اندیشه روح الله

قدس و فلسطین در اندیشه روح الله ۱- از مصیبت‌های بزرگ مسلمین، قضیه اسرائیل تجاوزکار است و از طرف شاه برخوردار از کمک است و دول اسلامی غالباً در این امر مهم حیاتی بی تفاوت هستند. صحیفه نور، ج ۲، ص ۴۱. ۲- در فلسطین یک عده محدودی از این صهیونیست‌ها، از این یهودی‌ها، یک قسم از این اسرائیل یک عده محدودی این قدر ممالک عربی را که بیش از صد میلیون جمعیت دارد، طوری کرده است که یابعضی شان تسلیم او شده اند، بعضی شان هم نمی‌توانند هیچ کاری بکنند. می‌گویند آمریکا پشت سر اوست. خیر بی‌عرضه هستید، بی‌عرضه اند... اگر این قدرت، قدرت صد میلیونی عرب باهم مجتمع بشوند، آمریکا هم نمی‌تواند کاری بکند، اروپا هم نمی‌تواند هیچ‌جانی تواند کاری بکند. اگر یک وقت استشمام این را کردند که این دول عربی می‌خواهند باهم مجتمع بشوند، یک کاری بکنند برهم بخورد این اجتماعشان، مثلاً رئیس جمهور مصر را ببرند به آنجا. صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۴۸. ۳- ما در قضیه فلسطین همیشه مخالف با شاه و اسرائیل و پشتیبانان آنان بوده و با شما همصدا بودیم و مظالم اسرائیل رابه ملت‌ها رساندیم و حال که ملت ایران در زیر چکمه دژخیمان شاه و در حصار تانگ‌ها و توپ‌ها و مسلسل‌هایی است که از سربازان اسرائیلی در خیابان‌های تهران برای کشتار ملت بی‌دفاع ایران از آنها کمک گرفته، با ملت مظلوم ما همصدا شوید. صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۰۷. ۴- جهان عرب باید بداند امروز ضربه ای که صدام و سادات به آنها زده اند، چنان وحشتناک است که تنها با اتحادشان می‌توانند جبران نمایند... آیا وقت آن نرسیده است که ملت مبارز و غیور فلسطین بازی‌های سیاسی مدعیان مبارزه با اسرائیل را شدیداً محکوم نموده و با سلاح گرم سینه اسرائیل دشمن سرسخت اسلام و مسلمین را بشکافد؟ صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۲۵. ۵- روز قدس که همجوار شب قدر است، لازم است که در بین مسلمانان احیا شود و

مبداء بیداری و هشیاری آنان باشد... در روز قدس که آخرین روزهای شهرالله اعظم است، سزاوار است که همه مسلمانان جهان از قید اسارت و بردگی شیاطین بزرگ و ابرقدرت‌ها رها شده و به قدرت لایزال الله پیوندند... صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۶۷۳-۶- هان ای مسلمانان جهان و مستضعفان گیتی... تاکی باید قدس شما در زیر چکمه تفاله‌های آمریکا، اسرائیل غاصب پایکوب شود؟ تاکی سرزمین قدس، فلسطین، لبنان و مسلمانان مظلوم آن دیار در زیر سلطه جنایتکاران بسر ببرند و شما تماشاچی باشید و بعضی حکام خائن شما آتش بیار آنان باشند... تاکی به جای مقابله با دشمنان اسلام و برای نجات قدس از اسلحه گرم و قدرت نظامی و الهی غفلت نموده و با کارهای سیاسی و برخوردی سازشکارانه با ابرقدرت‌ها وقت گذرانده و به اسرائیل مهلت جنایت‌های بی‌امان داده و شاهد قتل عام‌ها باید بود؟... همان ۷- روز قدس را زنده نگه دارند. امید است بازنده نگه داشتن این روز بی‌تفاوتی‌ها زائل شود و غفلت‌ها مرتفع گردد... ملت و دولت و مجلس و ارتش و سایر قوای مسلح ایران که امروز با وحدت اسلامی و انسجام الهی صف واحد هستند، مصمم اند که... تابرگشت قدس و فلسطین به دامن مسلمین، از لبنان و قدس عزیزپشتیبانی نمایند. همان ۸- مسلمانان جهان باید «روز قدس» را روز همه مسلمین، بلکه مستضعفین بدانند. همان ۹- از اول مبارزات، قضایای لبنان و فلسطین جزء مقاصد اصلی ما بوده است... اگر آمریکا و اسرائیل لا اله الا الله بگویند، ما قبول نداریم، چرا که آنها می‌خواهند سرما کلاه بگذرانند. آنها که صحبت از صلح می‌کنند، می‌خواهند منطقه را به جنگ بکشند. صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۰۹-۱۰- اسرائیلی که خون مسلمین را مکیده است و فلسطین را قدس را آن طور کرده است... حالا ما موظفیم که حافظ او باشیم، همه تامین کنیم او را! آن کسی که از اول که وارد شده است در قدس و فلسطین، همه کارهایش غاصبانه بوده است، حالا ما به رسمیت بشناسیم،... اگر نقطه مثبتی که بعضی‌ها می‌گویند این است که یکی از مواد این است که اسرائیل خارج بشود تا جنگ گداز تا آن حدودی که در جنگ گذاشت این از نقاط منفی این است. این معنایش این است که اسرائیل این همه جاها را که گرفته است، مال خودش حالا یک چند جا را هم رها کند... صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۲۵-۱۱- اگر ما همه از بین برویم بهتر است از این که ذلیل باشیم زیر دست صهیونیسم و زیر دست آمریکا همان ۱۲- ما اکنون نیز تکرار می‌کنیم که تا ملت‌های اسلام و مستضعفان جهان بر ضد مستکبران جهانی و بچه‌های آنان خصوصاً اسرائیل غاصب قیام نکنند، دست جنایتکار آنان از کشورهای اسلامی کوتاه نخواهد شد و این غده سرطانی از بیت المقدس و لبنان اخراج نخواهد گردید. صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۵۸-۱۳- همه دست به دست دادند که نگذارند که ملت فلسطین، این راهی را که الان پیش گرفته است، باقی باشد، یا به صورت دلسوزی برای فلسطین که حیف فلسطین دارد چه می‌شود. خوب است که مثلاً یک قدری مماشات کنند تا کار درست بشود و ملت فلسطین بدانند که اگر یک قدم عقب بگذارد، راجع به همین معنایی که الان در دست دارد، دو باره بر می‌گردد به آن حال اول. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۹-۱۴- ملت‌های مسلمان باید به فکر نجات فلسطین باشند و مراتب انزجار و تنفر خویش را از سازشکاری و مصالحه رهبران ننگین و خودفروخته‌ای که به نام فلسطین، آرمان مردم سرزمین‌های غصب شده و مسلمانان این خطه را به تباهی کشیده‌اند، به دنیا اعلام و نگذارند این خائنان بر سر میز مذاکره‌ها و رفت و آمدها، حیثیت و اعتبار و شرافت ملت قهرمان فلسطین (را) خدشه دار کنند که این انقلابی‌نماهای کم‌شخصیت و خودفروخته به اسم آزادی قدس به آمریکا و اسرائیل متوسل شده‌اند. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۱۵-۱۵- عجباً که هر روز از فاجعه خونبار غصب فلسطین می‌گذرد، سکوت و سازش سران کشورهای اسلام و طرح مماشات با اسرائیل غاصب بیشتر و حتی از تبلیغ و شعارهای بیت المقدس هم خبری به گوش نمی‌رسد... نکند اینان تصور کرده‌اند که گذشت زمان سیرت و صورت جنایت‌های اسرائیل و صهیونیسم را دگرگون ساخته است و گرگ‌های خون آشام صهیونیسم از فکر تجاوز و غصب سرزمین‌های نیل تا فرات دست برداشته‌اند. همان ۱۶- مسوولین محترم کشور ایران و مردم ما و ملت‌های اسلامی از مبارزه با این شجره خبیثه و ریشه کن کردن آن دست نخواهند کشید... و با تشکیل هسته‌های مقاومت حزب الله در سراسر جهان اسرائیل را از گذشته جنایت‌بار خود پشیمان و سرزمین‌های غصب

شده مسلمانان را از چنگال آنان خارج کرد... اطمینان می‌دهم ملت ایران شمارا تنها نخواهد گذاشت. همان. ۱۷- ما شاهد بودیم که در زمانی که مسلمین با کفار اسرائیل در حال جنگ بودند، دولت ایران به امر شاه دولت اسرائیل را به رسمیت شناخت و علما مخالفت کردند. ما شاهد کمک‌های این مردسیاه دل به اسرائیل بودیم و در حالی که مسلمین را آواره می‌کردند و به خاک و خون می‌کشیدند، نفت و اسلحه و کمک‌های دیگری که بودجه آن از خون و دسترنج ملت ایران تهیه می‌شد، در اختیار آنها می‌گذاشت... وظیفه اسلامی و ملی شماست که اضافه بر وظایف انقلابی تان در راه آزاد کردن سرزمین فلسطین، در راه وحدت دول عرب و اتفاق کلمه آنها جدیت و فداکاری کنید... آرزوی ما آن است که سرزمین فلسطین و مسجد اقصی از صهیونیسم تطهیر شود و مردم فلسطین به سرزمین خویش باز گردند. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۸۲۴۸- اکیدا شایسته و بلکه واجب است که قسمتی از وجوه شرعی مانند ذکوات و سایر صدقات به مقدار کافی به این مجاهدان راه خدا اختصاص داد به مجاهدانی که در صفوف نبرد و فداکاری به منظور از بین بردن صهیونیسم کافر ضد بشری می‌جنگند. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۹۱۳۸-... هنگامی که می‌بینید خون‌های برادران و خواهران بی‌گناه شما در سرزمین‌های مقدس فلسطین جاری است و هنگامی که مشاهده می‌کنید سرزمین‌های ما به دست صهیونیست‌های تبهکار ویران گشته، در این شرایط هیچ راهی جز ادامه جهاد نمی‌ماند و بر همه مسلمانان واجب است که کمک‌های مادی و معنوی خود را در این جهاد مقدس صرف کنند. همان. ۲۰- بهترین راه این است که مردم مسلمان ایران با همه امکاناتشان بکوشند داد و ستد خود را با صهیونیست‌های داخلی و غیر از آنان که در ایران هستند، به طور کلی قطع نموده و از لحاظ روحی و مادی آنان را مستاصل و بیچاره نمایند. نکته‌ای که هیچ جای تردید در آن نیست، اینکه وظیفه هر فرد مسلمانی که در دورترین نقاط جهان اسلامی به سر می‌برد همان وظیفه ایست که خلق مسلمان فلسطین بدان موظفند. «المسلمون ید واحده علی من سواهم یسعی بذمتهم ادناهم» همان. ۲۱- برای آزادی سرزمین اسلامی فلسطین از چنگال صهیونیسم دشمن سرسخت اسلام و انسانیت چاره اندیشی کنید. از مساعدت و همکاری با مردان فداکاری که در راه آزادی فلسطین مبارزه می‌کنند، غفلت نورزید. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۵۶. ۲۲- این اختلافات سران کشورهای اسلامی است که مشکله فلسطین رابه وجود آورده، نمی‌گذارد حل شود. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۵۷. ۲۳- اسرائیل با تباری و همفکری دولت‌های استعماری غرب و شرق زائیده شد و برای سرکوبی و استعمار ملل اسلامی به وجود آمد و امروز از طرف همه استعمارگران حمایت و پشتیبانی می‌شود. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۸۶. ۲۴- امروز ماناظر جهاد مبارزین فلسطینی در راه سپردن سرنوشت فلسطین به فلسطینی‌ها هستیم، ناظر مجاهدانی هستیم که جان برکف به جهاد قهرمانانه علیه اشغال و تجاوز و در راه آزادی فلسطین و سرزمین‌های اشغال شده، پیا خاسته‌اند، ناظر آنچه که دیروز دست‌نشانندگان استعمار در اردن و امروز در لبنان بر سر این مجاهدان آوردند، ناظر تبلیغات و توطئه‌هایی که علیه آنان به انحاء مختلف همگی به تحریک و به دست گماشتگان استعمار و به منظور جدا کردن گروه‌های مسلمان از مبارزان فلسطینی و به خاطر بیرون کردن مبارزه از مناطق سوق الجیشی انجام می‌گیرد، هستیم. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۹۳. ۲۵- در این موقع که آتش جنگ بین مسلمین و کفار صهیونیست شعله‌ور است و ملت اسلام برای احقاق حق خود از اسرائیل غاصب جان برکف نهاده، در میدان‌های نبرد فداکاری می‌کنند، به امر شاه دولت ایران، به مناسبت سالروز جشن دوهزار و پانصد ساله در سراسر کشور جشن بپا کرده است؛ جشن برای شاهان خونخواری که نمونه آنان امروز مشهود است. مسلمین برای مجدد و عظمت اسلام و آزادی فلسطین در خاک و خون می‌غلطند، ولی شاه ایران برای رژیم مبتذل شاهنشاهی جشن و سرور به پا می‌کند. می‌توان گفت که این صحنه‌سازی‌ها و دستگیری‌ها برای سرگرم کردن ملت ایران به مصیبت‌های خود و دور نگه داشتن اذهان از جنگ ملت اسلام با اسرائیل است. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۰۶. ۲۶- ملت شریف و مسلمان ایران از هر راه ممکن برادران مسلمان خود را در آزادی سرزمین فلسطین و نابودی صهیونیسم کمک نمایند. همان، ص ۲۱۰. ۲۷- ما طرفدار مظلوم هستیم، هر کسی در هر قطبی که مظلوم باشد ما طرفدار آنها هستیم و فلسطینی‌ها مظلوم هستند و اسرائیلی‌ها به آنها ظلم کرده‌اند، از این

جهت ما طرفدار آنها هستیم. همان، ج ۴، ص ۲۸۰۳- کمپ دیوید چیزی جز یک فریب و بازی سیاسی برای ادامه تجاوز اسرائیل به مسلمانان نیست. من بیش از پانزده سال است که در اعلامیه‌ها و سخنرانیهای خود اسرائیل را محکوم کرده و از ملت فلسطین و سرزمین آنان دفاع کرده‌ام. اسرائیل غاصب است و هرچه زودتر باید فلسطین را ترک کند و تنها راه حل این است که برادران فلسطینی هرچه زودتر این ماده فساد را نابود گردانند و ریشه استعمار را در منطقه قطع کنند. صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۶۰۲۹- قدس مال همه مسلمانان است. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۳۰۰۵- کشورهای اسلامی... با تمام نیرو از آرمان فلسطین و لبنان عزیز دفاع کنند. کشورهای اسلامی باید از سازمانهای آزادی بخش سراسر جهان دفاع کنند. ما توطئه مصر و آمریکا و اسرائیل را برای درهم کوبیدن نهضت بزرگ مردم مبارز فلسطین شدیداً محکوم می‌کنیم. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۷۹۰۳۱- ان شاء الله فلسطین آزاد بشود و بیت المقدس آن که مسجد همه مسلمانان است، به حال اول برگردد. همان، ج ۱۴، ص ۱۴۸۰۳۲- بیت المقدس باید به مسلمانان برگردد. همان، ج ۳، ص ۱۰۵۰۳۳- اگر جلوی این جرثومه فساد گرفته نشود، طمع او بر تمام منطقه است و او قناعت نمی‌کند برفقط فلسطین و مسجد اقصی. همان، ج ۶، ص ۵۰۰۳۴- ما با کمونیسم بین الملل به همان اندازه در ستیزیم که با جهان خواران غرب به سرکردگی آمریکا و با صهیونیسم و اسرائیل شدیداً مبارزه می‌کنیم. صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۱۹۰۳۵- سزاوارتر آن که با ملت پیا خاسته مظلوم در اراضی اشغالی فلسطین همصدا شده و از تظاهرات و قیام آنان در مقابل ستم های اسرائیل پشتیبانی عملی کنند. همان، ج ۱۶، ص ۱۰۳۰۳۶- ما باید فلسطین را، قدس را آزاد کنیم. همان، ج ۱۶، ص ۲۰۰۳۷- مساله قدس... یک مساله خصوصی به یک کشور و یا یک مساله مخصوص به مسلمانان جهان در عصر اضر نیست بلکه حادثه ای است برای موحدین جهان و مومنان اعصار گذشته و حال و آینده از روزی که مسجد الاقصی پی ریزی شد تا آنگاه که این سیاره در نظام هستی در گردش است. و چه دردناک است برای مسلمانان جهان در عصر حاضر که با داشتن آن همه امکانات مادی و معنوی در مرئی و منظر آنان به پیشگاه خداوند متعال و رسولان عالی قدرش این چنین جسارت واقع شود... و چه شرم آور است سکوت در مقابل این فاجعه بزرگ تاریخ و چه زیبا بود که بلندگوهای مسجد الاقصی از همان روز که اسرائیل این عنصر خبیث دست به کار این جنایت عظیم شده بود، به صدا درمی آمدند. اکنون که خون جوانان عزیز فلسطین دیوارهای مسجد قدس را رنگین کرده است و در مقابل مطالبه حق مشروعشان از مشتی دغلباز با مسلسل جواب شنیده اند، برای مسلمانان غیرتمند عار نیست که به ندای مظلومانه آنان جواب ندهند؟ صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۱۲۸۰۳۸- تکلیف ملت ها در آستان روز قدس... آن است در اجتماعات و راهپیمایی های خود از دولت های خویش به طور جدی بخواهند که با قدرت نظامی سلاح و نفت در مقابل آمریکا و اسرائیل به مقابله برخیزند. من به سران فلسطینی نصیحت می‌کنم که دست از رفت و آمدهای خودشان برداشته و با اتکاء به خداوند متعال، مردم فلسطین و اسلحه خویش تا حد مرگ با اسرائیل بستیزند؛ چرا که این رفت و آمدها موجب می‌شود که ملت های مبارز از شما دلسرد شوند. صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۲۲۸۰۳۹- می‌گفتند بعد از فشار زیادی که روی ائمه جمعه آنجا (حجاز) آمد که راجع به فلسطین صحبت کنید آنها با چند کلمه دعا که خداوند مسلمانان را از شر اسرائیل نجات دهد، اکتفا کردند و همه کتک ها که حجاج ما خوردند و آن حبس ها را کشیده و اهانت شدند به خاطر این بود که اسم اسرائیل برده نشود؛ چون آنان می‌گفتند این گونه حج، خلاف سنت رسول الله و بدعت در اسلام است. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۵۳۰۴۰- مسلمانان و خصوصاً مظلومان منطقه بدانند که اسرائیل باتغییر و تبدیل مهره ها که شاید برای اغفال رزمندگان فلسطین و لبنان باشد، هیچ گاه از مقصد شوم خود که حکومت بر کشورهای مسلمانان از نیل تا فرات است، منصرف نخواهد شد. کسانی که از اسرائیل حمایت می‌کنند باید بدانند که افعی گزنده را در حمایت خود قوی می‌کند. صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۹۳.

حمایت از فلسطین اختلاف نظر و مزدوری بعضی سران کشورهای اسلامی، به هفتصد میلیون مسلمان، علیرغم معادن و ثروت ها و امکانات طبیعی شان، فرصت و امکان کوتاه کردن دست استعمار و صهیونیسم و محدود کردن نفوذ بیگانگان نمی دهد، خودخواهی ها و دست نشاندهی و تسلیم بعضی از دولت های عربی در برابر نفوذ مستقیم بیگانگان، مانع این می شود که دهها میلیون عرب بتوانند سرزمین فلسطین را از اشغال و غصب اسرائیل برهانند. همه باید بدانند که هدف دولت های بزرگ از ایجاد اسرائیل، تنها با اشغال فلسطین پایان نمی پذیرد، آنها در این نقشه اند که (پناه بر خدا) تمامی کشورهای عربی را به همان سرنوشت فلسطین دچار کنند و امروز ما ناظر جهاد مبارزین فلسطینی در راه سپردن سرنوشت فلسطین به فلسطینی ها هستیم، ناظر مجاهدانی هستیم که جان بر کف به جهاد قهرمانانه علیه اشغال و تجاوز و در راه آزادی فلسطین و سرزمین های اشغال شده پیا خاسته اند، ناظر آنچه که دیروز دست نشاندهان استعمار در اردن و امروز در لبنان بر سر این مجاهدان آوردند، ناظر تبلیغات و توطئه هایی که علیه آنان به انحاء مختلف، همگی به تحریک و به دست گماشتگان استعمار و به منظور جدا کردن گروه های مسلمان از مبارزان فلسطینی و به خاطر بیرون کردن مبارزه از مناطق سوق الجیشی (که موقعیت مناسبی برای ضربه زدن به قوای اسرائیل و صهیونیسم، این دشمن غاصب دارد) انجام می گیرد، هستیم. آیا مسلمانان و سران کشورهای اسلامی در چنین موقعیتی در پیشگاه خدا و عقل و وجدان، مسؤولیت و وظیفه ای ندارند؟ آیا رواست که مجاهدان فلسطینی به دست گماشتگان استعمار در مناطق زیر سلطه استعمار قتل عام شوند ولی دیگران در برابر این جنایت سکوت کنند و حتی در بیرون راندن این جهاد آزادیبخش از مناسبترین منطقه سوق الجیشی خودش، با یکدیگر همداستانی و توطئه کنند؟ آیا دولت های عربی و ساکنان مسلمان این مناطق نمی دانند که با نابودی این جهاد، سایر کشورهای عربی از شر این دشمن ناپاک، روی امن و امان نخواهند دید؟ امروز بر تمام مسلمانان عموماً و بر حکومت ها و دولت های عربی خصوصاً، به خاطر حفظ استقلال خودشان لازم است که به پاسداری و پشتیبانی این گروه مجاهد، متعهدانه اقدام کنند و از هیچ تلاشی در راه رسانیدن اسلحه و آذوقه و ذخیره به این مجاهدان دریغ نورزند و بر فدائیان مجاهد لازم است که با توکل به خدا و پایبندی به تعالیم قرآن، با ثبات و جدیت تمام در راه هدف مقدس خویش به کار خود ادامه دهند، نه آنکه از سردی و سستی بعضی عناصر، افسرده شوند و به شور آزادیبخش شان لطمه ای رسد. تاکید می شود که مجاهدان و اهالی مناطقی که مجاهدان در آن سرگرم کارند با یکدیگر. از تمام مسلمانان بیدار و هوشیار و دور اندیش خصوصاً بندگان خالص خدا و علمای اعلام خواستارم که در این روزهای مبارک از خدا بخواهند که مسلمانان را در رهایی از سلطه ناپاک، استعمار یاری کند. در مجامع ماه مبارک رمضان و اجتماعات بزرگ اسلامی دیگر مانند نمازهای جمعه و مواقع حج، به خاطر نشر و ابلاغ حقایق به تمام مسلمانان بکوشند و مردم را به پیروی قرآن (که همه را به وحدت می خواند) دعوت کنند و برای آزادی فلسطین و حل مشکلات خانمانسوزی که گریبانگیر سراسر عالم اسلامی شده است، دست به دست هم بدهند. از خدای بزرگ خواستارم که دست بیگانگان را از سرزمین مسلمانان قطع فرماید. «انه سمیع مجیب». (۱) یکی از علل قیام مردم مسلمان ایران علیه شاه، حمایت بیدریغ او از اسرائیل غاصب است، نفت اسرائیل را تأمین می کند، ایران را بازار مصرف کالاهای اسرائیل کرده است و حمایت های معنوی دیگر و برای فریب افکار جهانی، صرفاً به محکوم کردن اسرائیل می پردازد. ملت مسلمان ایران و هیچ مسلمانی و اصولاً هیچ آزاده ای اسرائیل را به رسمیت نمی شناسد و ما همواره حامی برادران فلسطینی و عرب خود خواهیم بود. (۲) من از خدای تبارک و تعالی می خواهم که ملت برادر ما فلسطین را بر مشکلات خودش غلبه دهد. ما با آنها برادر هستیم و من از اولی که این نهضت قبل از ۱۵ سال که ابتدای این نهضت بود، راجع به فلسطین همیشه در نوشته ها و گفته ها راجع به فلسطین و راجع به جنایاتی که اسرائیل در آن حدود کرده است، همیشه متذکر می شدم و الان هم انشاء الله بعد از اینکه ما از این غائله فارغ بشویم همانطوری که آنوقت در کنار شما بودیم و حالا هم در کنار شما هستیم و امیدواریم که همه با هم مثل برادر با مشکلات مقابله کنیم. من از خدای تبارک و تعالی عزت اسلام و مسلمین و رجوع قدس به برادران خودمان را می خواهم. (۳) امروز قبله اول مسلمین، به دست اسرائیل این غده

سرطانی خاورمیانه افتاده است، امروز برادران فلسطینی و لبنانی عزیز ما را با تمام قدرت می‌کوبد و به خاک و خون می‌کشد، امروز اسرائیل با تمام وسایل شیطانی تفرقه افکنی می‌کند، بر هر مسلمانی لازم است که خود را علیه اسرائیل مجهز کند. امروز کشورهای افریقایی مسلمان ما زیر یوغ امریکا و سایر اجانب و سرسپردگان آنان دست و پا می‌زنند. (۴) خداوند انشاء الله ما را موفق کند به اینکه یک روزی برویم و در قدس نماز بخوانیم و مسلمان‌ها امیدوارم که روز قدس را بزرگ بشمارند و در همه ممالک اسلامی در روز قدس در روز جمعه آخر ماه مبارک تظاهر کنند، مجالس داشته باشند، محافل داشته باشند، مسجد داشته باشند، در مساجد فریاد بزنند. وقتی یک میلیارد جمعیت فریاد کرد، اسرائیل نمی‌تواند، از همان فریادش می‌ترسد، اگر همه مسلمینی که در دنیا هستند الان هستند که قریب یک میلیارد هستند، اگر در روز قدس همه بیرون بیایند از خانه، فریاد بکنند مرگ بر امریکا و مرگ بر اسرائیل و مرگ بر شوروی، همین قول مرگ بر شوروی برای آنها مرگ می‌آورد. جمعیتشان یک میلیارد، ذخائرشان اینهمه زیاد که همه دولت‌ها محتاج به ذخائر شما هستند معذک شما را وادار می‌کنند با هم مختلف باشید اختلاف کنید و ذخائرتان را ما ببریم و هیچ کدام صحبت نکنید. خوب است یک مقدار ملت‌های غیر ایران از ایران سرمشق بگیرند و از این ملت نجیب عزیز ما، و خوب است یک قدری از این جوان‌هایی که در امریکا و در انگلستان و در بلاد غرب هستند و تظاهر می‌کنند و در مقابل پلیس می‌ایستند و آنها را غل و زنجیر می‌کنند در حال غل هم فریاد می‌زنند و احقاق حق می‌خواهند بکنند یک قدری ما متنبه بشویم و ما تعلیم بگیریم از این جوان‌ها که آنها برای اسلام فریاد می‌کنند. (۵) پی‌نوشت‌ها: ۱ پیام امام خمینی به پشتیبانی از فلسطین صحیفه نور جلد ۱ ص ۱۹۴ ۱۹۲ تاریخ: ۱۹/۸/۵۱ مصاحبه امام خمینی با بولتن خبری خاورمیانه صحیفه نور جلد ۳ ص ۱۷۸ تاریخ: ۲۶/۸/۵۷ (پاریس نوفل لوشاتو) ۳ بیانات امام خمینی در دیدار با هیئت فلسطینی صحیفه نور جلد ۵ ص ۹۳ ۹۲ تاریخ: ۲۹/۱۱/۵۷ پیام امام خمینی به زائران بیت الله الحرام صحیفه نور جلد ۹ ص ۲۲۶ تاریخ: ۷/۷/۵۸ بیانات امام خمینی به مناسبت روز جهانی قدس صحیفه نور جلد ۱۲ ص ۲۷۶ تاریخ: ۵/۱۵/۵۹ منابع مقاله: آیین انقلاب اسلامی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)؛

یک سند تازه و منسوب به امام درباره فلسطین

یک سند تازه و منسوب به امام درباره فلسطین در اوائل سال ۱۳۲۷ ش مصادف با ۱۹۴۹ میلادی ماجرای فلسطین و نزاع میان مسلمانان و صهیونیستها بالا گرفت و در نهایت با حمایت کشورهای غربی، کشور اسرائیل تاسیس شد. این مساله با اعتراض سراسری مسلمانان روبرو شد و در ایران نیز بسیاری از رهبران مذهبی - و نه ملی - دست به کار شده و با برپایی تظاهرات و نشستها و صدور اعلامیه‌ها همراهی خود را با جهان اسلام نشان دادند. (در این باره بنگرید به: آیین اسلام، س ۵، ش ۸، صص ۸، ۱۰ - ۱۱) در این میان، فدائیان اسلام و اتحادیه مسلمین و بسیاری از چهره‌های منفرد مانند مرحوم طالقانی، مرحوم سید غلامرضا سعیدی و عده‌ای دیگر، فعال بودند. مطبوعات مذهبی این دوره مانند نشریه آیین اسلام و دنیای اسلام و پرچم اسلام، اخبار مربوط به فلسطین و همراهی شیعیان ایرانی را با فلسطین منتشر می‌کردند. در این زمان، آیت الله سید محمد بهبهانی - فرزند سید عبدالله بهبهانی از رهبران روحانی مشروطه - از علمای موجه تهران بود. به همین مناسبت، وی از شماری از علما دعوت کرد تا در این باره اندیشه کرده، نامه‌ای برای پاپ بنویسند. آن زمان، امام خمینی رحمه الله علیه گهگاه به تهران می‌آمد و در محافل علما شرکت می‌کرد. ایشان در نشستی که برای تدوین این نامه در منزل آیت الله بهبهانی تشکیل شد، شرکت کرد. قرار بر آن شد تا حاضرین، هر کدام متنی را بنویسند تا در جلسه بعدی، مورد بررسی قرار گرفته و یکی از آنها انتخاب و ارسال شود. روز بعد علما در خانه مرحوم بهبهانی گرد آمدند و متنهای تهیه شده توسط علما در جمع خوانده شد. در این میان، متنی که امام خمینی نوشته بود، مورد پذیرش قرار گرفت و از طرف مرحوم بهبهانی که عنوان رئیس‌العلمائی داشت برای پاپ ارسال شد. همان زمان این نامه در نشریه

آیین اسلام و دنیای اسلام به چاپ رسید و جوایه کوتاهی به نظر می‌رسد که نثر آن نامه، بخوبی می‌تواند نشان دهد که قلم، قلم امام خمینی است. نامه بسیار با سیاست تنظیم شده و نکات مهمی را در ارتباط میان سه جامعه مسلمان، مسیحی و یهودی یادآور و از پاپ خواسته شده است تا در برابر تجاوز یهود موضعگیری کند. اکنون که بار دیگر مساله فلسطین اوج گرفته است، نامه آن رهبر عظیم‌الشان را که دغدغه فلسطین یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های ایشان در تمام دوره زندگیشان بود. تقدیم خوانندگان عزیز می‌کنم. تلگراف آیت الله بهبهانی به پاپ اعظم جناب قدسی خطاب پاپ اعظم واتیکان لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا اليهود والذین اشركوا و لتجدن اقربهم مودة للذین آمنوا الذین قالوا انا نصاری ذلک بان منهم قسیسین و رهبانا و انهم لایستکبرون (سوره مائده آیه ۸۲) خبرهای اسف‌انگیز فلسطین در محافل روحانی و ملی کشور ایران تاثیرات عمیقی کرده و نظر مراکز حساس روحانیت را به خود جلب نموده است. فتنه‌انگیزی و ماجراجوئی جمعیت لجوج و حریص یهود چندان موجب تعجب نیست زیرا سوابق سؤ آنها روی تاریخ بشریت را سیاه کرده است و بحکم قضاوت تاریخ باید این جمعیت را دشمن نوع بشر دانست. تنها چیزی که مایه تعجب و تحیر بسیار است پشتیبانی پاره‌ای ملل مسیحی از آنها و برسیت شناختن دولت پوشالی اسرائیلی است. همان مردمی که قلب عیسی مسیح را در آسمان رفعت جریحه دار کردند همان جمعیتی که مریم صدیقه را به ناسزا و بی ادبی یاد کرد. همان افرادی که امروز هم در محافل مذهبی آنها مریم پاک را به خلاف عفت یاد می‌کنند این ضربت‌های جگر خراش معنوی است که از این یک مشت جهود عنود به مذهب عیسوی وارد شد. در مقابل تنها کسی که به مخالفت آنها برخاست پیغمبر بزرگ اسلام بود که کتاب آسمانی خود را در دست اینست پاداش ملت نصاری در مقابل خدمت اسلام به مسیح و مریم صدیقه، باز اینقدرها تعجب و تاثر ندارد که بعضی از رجال سیاسی دست دوستی و برادری به دشمن عیسی و مادر معصومه اش بدهند لیکن در محافل مذهبی و ملی مسلمین یک نکته با کمال تعجب تلقی می‌شود و آن نکته اینست که چه شده است که محافل روحانی مسیحیت به جای آنکه دولتهایی را که با دشمنان مسیح دست دوستی داده و با آغوش باز آنها را پذیرفته اند به خطای خود آگاه کند و ملل دیندار عیسوی را از خواب غفلت بیدار کند، به سکوت فرو رفته و وظیفه روحانی خود را انجام نمی‌دهد؟ اینک اینجانب از طرف عموم ملت اسلام مخصوصا پیروان و روحانیون مذهب مقدس در خاتمه از مقام پاپ تقاضا دارم که به ملل مسیحی تذکر دهند که از این جمعیت یهود که دست تعدی به جان و مال مسلمین مظلوم دراز کرده اند پشتیبانی ننموده و عواطف چند صد ملیون مسلمین را برای خاطر یک مشت یهود فتنه جو جریحه دار نمایند و البته این معنی در خور مقام روحانیت پاپ که همیشه رهبر و هادی ملت هستند می‌باشد. محمد الموسوی البهبهانی متن بیانیه از تصویر ارائه شده واضح است. اما پاسخ نماینده پاپ بدین شرح است: چون یک نسخه از تلگرافی که حضرت آیت الله بهبهانی به پاپ اعظم واتیکان در موضوع فلسطین مخابره نموده اند برای اطلاع نماینده پاپ در تهران فرستاده شده بود، اینک نماینده پاپ شرح زیر را در جواب ارسال داشته است: بعد از عنوان: افتخار دارم که مراسله جنابعالی به ضمیمه کپی تلگراف شما به حضرت آقای پاپ را زیارت کنم. من در اقدام و نوشتن این موضوع به واتیکان قصور نخواهم کرد. لکن لازم است قبلا عرض کنم که قدسی م آب پاپ از قضایای فلسطین خیلی متأثر است و در دهم اردیبهشت ماه (۱۳۲۷ش) به کلیه کاتولیک‌های دنیا دستور داده است که دعا کنند که قضیه فلسطین منجر به خونریزی نشود و صلح و صفا را در فلسطین از خدا بخواهند. و رونوشت نامه پاپ به ضمیمه ارسال می‌شود. احترامات فائقه را تقدیم می‌دارم.

امام خمینی ثابت و استوار از آغاز تا پایان» اسرائیل باید از صفحه روزگار محو شود»

امام خمینی ثابت و استوار از آغاز تا پایان» اسرائیل باید از صفحه روزگار محو شود» بیت المقدس مال مسلمین و قبله اول مسلمین است. همه باید بدانند که هدف دولتهای بزرگ از ایجاد اسرائیل، تنها با اشغال فلسطین پایان نمی‌پذیرد، آنها در این نقشه اند که -

پناه بر خدا - تمامی کشورهای عربی را به همان سرنوشت اسرائیل دچار کنند. ما طرفدار مظلوم هستیم، هر کسی در هر قطبی مظلوم باشد ما طرفدار آنها هستیم، و فلسطینیها مظلوم هستند و اسرائیلیها به آنها ظلم کرده اند، از این جهت ما طرفدار آنها هستیم. ملت مسلمان ایران و هیچ مسلمانی و اصولاً هیچ آزاده ای اسرائیل را به رسمیت نمی شناسد، و ما همواره حامی برادران فلسطینی و عرب خود خواهیم بود. دولت غاصب اسرائیل با هدفهایی که دارد، برای اسلام و ممالک مسلمین خطر عظیم دارد. برادران و خواهران باید بدانند که آمریکا و اسرائیل با اساس اسلام دشمنند. اسرائیل از نظر اسلام و مسلمین و تمامی موازین بین المللی غاصب و متجاوز است، و ما کمترین اهمال و سستی را در پایان دادن به تجاوزات او جایز نمی دانیم. اسرائیل باید از صفحه روزگار محو شود. کسانی که از اسرائیل حمایت می کنند باید بدانند که افعی گزنده را در حمایت خود قوی می کنند. از اسرائیل، این دشمن اسلام و عرب جانبداری نکنید، که این افعی افسرده اگر دستش برسد بر صغیر و کبیر شما رحم نمی کند. بر همه آزادیخواهان جهان است که با ملت اسلام همصدا شده، تجاوزات غیر انسانی اسرائیل را محکوم نمایند. من به جمیع دول اسلام، و مسلمین جهان در هر جا هستند اعلام می کنم که ملت عزیز شیعه از اسرائیل و عمال اسرائیل متنفرند، و از دولتهایی که با اسرائیل سازش می کنند متنفر و منزجرند. تا ملتهای اسلامی و مستضعفان جهان بر ضد مستکبران جهانی و بچه های آنان، خصوصاً اسرائیل غاصب قیام نکنند، دست جنایتکار آنان از کشورهای اسلامی کوتاه نخواهد شد. اسرائیل غاصب است و هر چه زودتر باید فلسطین را ترک کند. و تنها راه حل این است که برادران فلسطینی هر چه زودتر این ماده فساد را نابود گردانند و ریشه استعمار را در منطقه قطع کنند، تا آرامش به منطقه باز گردد. این ماده فساد که در قلب ممالک اسلامی، با پشتیبانی دول بزرگ جایگزین شده است و ریشه های فسادش هر روز ممالک اسلامی را تهدید می کند، باید با همت ممالک اسلامی و ملل بزرگ اسلام ریشه کن شود. آیا سران قوم نمی دانند و ندیده اند که مذاکرات سیاسی با سیاستمداران قدرتمند و جنایتکاران تاریخ، قدس و فلسطین و لبنان را نجات نخواهد داد، و هر روز بر جنایات و ستمگریها افزوده خواهد شد. مسأله قدس یک مسأله شخصی نیست، و یک مسأله مخصوص به یک کشور و یا یک مسأله مخصوص به مسلمین جهان در عصر حاضر نیست، بلکه حادثه ای است برای موحدین جهان و مؤمنان اعصار گذشته و حال و آینده. روز قدس یک روز جهانی است، روزی نیست که فقط اختصاص به "قدس" داشته باشد، روز مقابله مستضعفین با مستکبرین است. من طرفداری از طرح استقلال اسرائیل و شناسایی او را، برای مسلمانان یک فاجعه و برای دولتهای اسلامی

امام خمینی ثابت و استوار از آغاز تا پایان روز قدس، روز اسلام

امام خمینی ثابت و استوار از آغاز تا پایان روز قدس، روز اسلام همه باید بدانند که هدف دولتهای بزرگ از ایجاد اسرائیل، تنها با اشغال فلسطین پایان نمی پذیرد، آنها در این نقشه اند که - پناه بر خدا - تمامی کشورهای عربی را به همان سرنوشت دچار کنند. آیا سران قوم نمی دانند و ندیده اند که مذاکرات سیاسی با سیاستمداران قدرتمند و جنایتکاران تاریخ، قدس و فلسطین را نجات نخواهد داد، و هر روز بر جنایات و ستمگریها افزوده خواهد شد. ما طرفدار مظلوم هستیم، هر کسی در هر قطبی مظلوم باشد ما طرفدار آنها هستیم، و فلسطینیها مظلوم هستند و اسرائیلیها به آنها ظلم کرده اند، از این جهت ما طرفدار آنها هستیم. باید همه بپاخیزیم و اسرائیل را نابود کنیم، و ملت قهرمان فلسطین را جایگزین آن گردانیم. روز قدس که همجوار شب قدر است، لازم است که در بین مسلمانان احیا شود و مبدأ بیداری و هشیاری آنان باشد. مسلمانان جهان باید روز قدس را روز همه مسلمین، بلکه مستضعفین بدانند. این آوای الله اکبر است، این همان فریاد ملت ماست که در ایران، شاه را و در بیت المقدس، غاصبین را به نومییدی کشاند. اصولاً این تکلیف همه مسلمین است که قدس را آزاد کنند و شر این جرثومه فساد را از سر بلاد اسلامی قطع کنند. مسأله قدس یک مسأله شخصی نیست، و یک مسأله مخصوص به یک کشور و یا یک مسأله مخصوص به مسلمین جهان در عصر

حاضر نیست، بلکه حادثه ای است برای مؤحدین جهان و مؤمنان اعصار گذشته و حال و آینده. قدس متعلق به مسلمین است و باید به آنان برگردد. روز قدس روز اسلام است. روز قدس روزی است که باید سرنوشت ملت‌های مستضعف معلوم شود. روز قدس یک روز جهانی است، روزی نیست که فقط اختصاص به "قدس" داشته باشد، روز مقابله مستضعفین با مستکبرین است. روز قدس روزی است که اسلام را باید احیا کرد. روز قدس که آخرین روزهای "شهر الله اعظم" است سزاوار (آن) است که همه مسلمانان جهان از قید اسارت و بردگی شیاطین بزرگ و ابرقدرتها رها شده و به قدرت لایزال الله پیوندند. اسرائیل از نظر اسلام و مسلمین و تمامی موازین بین المللی غاصب و متجاوز است؛ و ما کمترین اهمال و سستی را در پایان دادن به تجاوزات او جایز نمی دانیم. من طرفداری از طرح استقلال اسرائیل و شناسایی او را، برای مسلمانان یک فاجعه و برای دولتهای اسلامی یک انفجار می دانم. ملت‌های برادر عرب، و برادران لبنان و فلسطین بدانند که هرچه بدبختی دارند از اسرائیل و آمریکا است. اسرائیل باید از صحنه روزگار محو شود. بر همه آزادیخواهان جهان است که با ملت اسلام همصدا شده، تجاوزات غیر انسانی اسرائیل را محکوم نمایند. من به جمیع دول اسلام، و مسلمین جهان در هر جا هستند اعلام می کنم که ملت عزیز شیعه از اسرائیل و عمال اسرائیل متنفرند، و از دولتهایی که با اسرائیل سازش می کنند متنفر و منزجرند.

نگرش استراتژیک امام

نگرش استراتژیک امام هفته نامه میدل ایست: دقیقاً محاسبه نشده است که عملکرد امام خمینی در ده سال گذشته تا چه حد در جهان اسلام اثر گذاشته است. ولی شکی نیست که ترس از همین مساله باعث شد تا صدام به ایران حمله کند و جنگی ۸ ساله آغاز شود. اشیپگیل: حمایت سراسری از امام خمینی بیشتر به دلیل زندگی بی تجمل او بود. فقط امام خمینی بوده است که به اعتراف حتی دشمنانش در تمامی عمرش یک زندگی همراه با تواضع و محقر و دور از هرگونه تمایلات و تجملات دنیوی داشته و کوچکترین لکه سیاهی در شرح حال زندگی اش دیده نمی شود. آیت الله خمینی در ده سال قدرتش توانست همه چیز را به تحرک وادارد و با وجودی که بنیادگرایی اسلامی قبل از او نیز وجود داشت، وی توانست آن را از مراکش تا اندونزی به یک نیروی سیاسی انقلابی تبدیل کند که رژیمهای مادی گرا و غیر روحانی را در فشار قرار دهد و حکام نفتی و ریاکار در خلیج فارس را به لرزه در آورد. نگاهی به رویدادهای گذشته نشان می دهد تا به روشنی دریابیم که آیت الله خمینی اهمیت استراتژیکی ایران را در معادله خاورمیانه بهتر از پرزیدنت کارتر ارزیابی کرده است. امریکا توجه نکرد که ایران بالقوه، نقطه ضعیف سیستم منیت بین المللی اوست، ولی آیت الله خمینی این معنی را به روشنی دیده است. پیروزی او در تهران، فقط مرحله آغازین موجی انقلابی بوده است که وی امید دارد به سراسر منطقه کشیده شود. کارتر و مشاورانش پدیده خمینی را فقط دریافت ملی آن در نظر گرفتند. از این پس مسلم است که ممالکی، از مصر و اسرائیل گرفته تا عربستان سعودی و عراق و امارات خلیج فارس، باید پی آمدهای انقلاب ایران را تحمل کنند. ویلیام لوئیس - مایکل لدین شکست رسوای امریکا بنوشته این روزنامه، اقدامات مداوم وی او را به دشمن شماره یک امریکا تبدیل کرد و به امریکاییان این درس را داد که نمی توان رهبران جهان سوم را فقط به دست راستی یا دست چپی تقسیم کرد. (امام) خمینی همچنین ثابت کرد رهبرانی می توانند پیدا شوند که در فراسوی آنچه امریکا به عنوان کانالهای فشار بر حکومت‌های جهان می شناسد، بایستند. روزنامه میانه رو "لا سویس" چاپ ژنو: در سرمقاله ای نوشت میلیونها مسلمان شیعه در مرگ آیت الله خمینی به سوگ نشستند. اما غرب بیش از آنکه متأثر و متأسف باشد احساس آسودگی می کند. بی. بی. سی: آیت الله خمینی یکی از قدرتمندترین رهبران خاورمیانه در قرن اخیر بود او از سوی بنیادگرایان در سراسر جهان اسلامی به عنوان رهبر معنوی انقلاب اسلامی مورد احترام و تحسین بود. اما بسیار کسان در غرب به او به چشم یک عارف خطرناک که در آرزوی گسترش جهانی اسلام است می نگرستند. بی. بی. سی: صرف نظر از اندوهی که ممکن است از مرگ هر

انسانی پیدا شود و یا احترامی که ما در غرب برای مردمان قائلیم این را نباید ناگفته گذاشت که در مغرب زمین کسان بسیاری هستند که پس از درگذشت آیت الله نفس راحتی خواهند کشید و خوشحال خواهند شد که آیت الله دیگر زنده نیست. رادیو امریکا: برخی از ایرانیان تبعیدی امیدوارند و پیش بینی می کنند که رژیم ایران به زودی زیر فشار جدال درونی بر سر تصاحب قدرت از یکسو و فشار مشکلات اقتصادی مملکت و نارضایتیهای اجتماعی که از نتایج جنگ با عراق است، سقوط خواهد کرد. خبرگزاری آلمان غربی: مرگ (امام) خمینی ایران را در آستانه یک جنگ قدرت قرار داده است. تهران - خبرگزاری آلمان - ۱۴/۳/۱۳۶۸ آیت الله روح الله خمینی رهبر مذهبی ایران شنبه شب درگذشت و کشورش را در معرض یک جنگ قدرت فاجعه آمیز قرار داد. رادیو امریکا: بسیاری از شخصیت‌های سیاسی ایرانی در تبعید گفتند که درگذشت آیت الله بدون تردید به بی ثباتی بیشتر در ایران منجر خواهد شد و بعضیها پیش بینی کردند که ممکن است این امر به جنگ داخلی بیانجامد. روزنامه "الاکبار" نوشت که امریکا انتظار بروز یک جنگ داخلی را در ایران دارد. واشنگتن - خبرگزاری جمهوری اسلامی - ۱۷/۳/۱۳۶۸ مقامات و کارمندان امریکایی در یک اقدام احتمالاً حساب شده در اظهار نظرات خود پیرامون رحلت رهبر کبیر انقلاب اسلامی، "جنگ قدرت داخلی و دوران ناآرام و شلوغی" را برای ایران پیش بینی نموده اند. پاریس - خبرگزاری آلمان - ۱۶/۳/۱۳۶۸ جانشینان آیت الله خمینی با سرعتی که خیلی از ناظران را متعجب کرده در صدد برآمده اند تا اختلافات خود را کنار گذارند و در برابر آنچه که بعضی کارشناسان آن را به عنوان یک آینده نامطمئن برای جمهوری اسلامی توصیف می کنند مشترکاً تلاش کنند. روزنامه انگلیسی ایندپندنت: به ندرت اتفاق می افتد که یک مرد به تنهایی بتواند مسیر تاریخ را عوض کند لکن این درست همان کاری بود که آیت الله خمینی از عهده آن برآمد. روزنامه ترک زبان گارت: به نوشته این روزنامه "امام خمینی با حرکت انقلابی خود در دل دنیای غرب خوف و وحشت آفرید اما در میان ملت خود مظهر آنچنان عشق و مهری بود که امروز پنجاه میلیون ایرانی در غم رحلت او در ماتم فرو رفته است. تلویزیون نروژ: دوشنبه شب در مشروح اخبار خود ضمن نشان دادن صحنه هایی از میلیونها عزادار ایرانی در تهران گفت تعداد عزاداران و سوگواران رحلت امام خمینی بیش از جمعیت مراسم عاشورا و تاسوعای سال ۱۳۵۷ تهران و لحظات ورود امام است. اکنون میست: مراسم تدفین امام را سوگواری بی سابقه توده های ایرانی در غم رحلت رهبرشان خوانده است. ارگان اتحادیه سوسیالیستهای یوگسلاوی: در شماره های قبلی خود در یک سلسله مقالات از حضور توده عظیم مردم در مراسم تشییع پیکر مطهر امام خمینی شدیداً ابراز تعجب کرد و غم فراوان مردم و راههای ابراز آن را در این مراسم مرتجعانه توصیف نمود. نویسنده مقاله حتی حضور هلیکوپتر در مراسم تشییع را محل تلاقی دنیای مدرن و کهنه دانست و آن را بسیار تعجب برانگیز توصیف کرد. تانویگ خبرگزاری دولتی یوگسلاوی: اوضاع تهران پس از انتشار خبر رحلت امام خمینی را آرام توصیف کرد اما نوشت در شمال تهران زنان و مردان عزادار و سیاهپوش فراوانی به چشم می خورند. نیویورک تایمز: در مقاله ای تحت عنوان دوران بعد از جاذبه در ایران نوشته است: در صفحه تلویزیون در گذشته هیچ گاه سابقه نداشته بود که انبوهی از مردم تا این حد هیجان زده شده باشند که در عمل حتی قسمتی از کفن آیت الله را پاره کنند این تصویری بود که انسان را به یاد عزاداریهای دوران ایمان می انداخت. نیویورک پست: صحنه های عزاداری تهران نشانه ای است بر اینکه نفوذ خمینی از ایران به این زودیها رخت بر نمی بندد. سفیر سابق اسرائیل در ایران (": امام) خمینی معرف افراطیگری شیعه بود که اسلام متعصبانه را به مرزهای ما آورد. اما این به این معنی نیست که این تلقی از اسلام به زودی محو خواهد شد " بی نظیر بوتو "نخست وزیر سابق پاکستان "جمهوری اسلامی ایران برای ما از اهمیت بسیاری برخوردار است. پیامهای امام خمینی در آینده نیز چراغ هدایت مسلمانان است و ملت‌های مسلمان در آینده نیز از پرتو نورانی افکار و اندیشه های والای حضرت امام استفاده خواهند کرد. من ایران را کشور خودم می دانم، همان گونه که پاکستان مسلمان نیز کشور ایرانیها است. هیچ چیز بیشتر از این ما را خوشحال نمی کند که ایران به عنوان یک کشور موفق قدرتمند در منطقه مطرح باشد ".

جهان و انقلاب معجزه آسای خمینی (ره)

جهان و انقلاب معجزه آسای خمینی امام خمینی و انقلاب اسلامی در آیین مطبوعات جهادی و سیاسی افغا اشاره: بازتاب و حرکت انقلاب اسلامی در جهان، بخصوص در کشورهای همسایه و مسلمان و توجه و بیداری انسان در پناه روی کردی دوباره به شناخت حقیقت وجودی خود و رمز و رازهای آن و توجه به آراء و اندیشه های بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران از جمله مسایل و مطالعاتی است که آثار آن را می توان در حوزه های فکری و سیستم های رسانه ای و تالیفات اهل قلم و هنر به وضوح و روشن دید. از طرفی سعی در مخفی نگاهداشتن و تلاش های بی حد و مرز سردمداران رسانه های غربی و تولید و تکثیر ابزار انتقال پیام برای پوشش دادن افکار عمومی جهان به گونه های مختلف، مبارزه برای جلوگیری از رشد سریع و بیداری نسل کنونی جهان، همه گواه و نشانگر آنست که بیم و هراس مدیران و برنامه ریزان حکومت های غربی و عوامل منطقه ای آنها در جهان از آن است که بیداری ناشی از ظهور حکومت اسلامی در ایران در آینده ای نه چندان دور به محدوده و قلمرو نا امن آنها نیز وارد خواهد شد و از اینرو با ایجاد جو اختناق، اعمال سانسور و توطئه سکوت، بر آنند تا در حد ممکن مرزهای فکری و حوزه های حکومتی خود را از این بیداری در امان نگه دارند که لاجرم امری ناشدنی است و حقیقت در پرده کتمان ماندنی نخواهد بود. حضور بر آن است تا با بررسی و کنکاش در حوزه های مطبوعاتی کشورهای مختلف با نگاهی تحلیل گونه بازتاب حرکت انقلاب اسلامی را در مناطق مختلف از طریق بررسی مطبوعات به نقد و تحلیل و نظر بکشاند، در این شماره نگاهی داریم به مطبوعات و انتشارات سازمانهای جهادی و سیاسی کشور افغانستان. شخصیت والای امام خمینی (س): اولاً چند نکته پیرامون شخصیت والای حضرت امام به رشته تحریر درآورده و ثانیاً بازتاب و جایگاه او را در ژرفنای اندیشه اندیشمندان و قلم داران و جهادگران افغانستان در دست بررسی قرار می دهیم. امروز جهان اسلام شاهد است که آن سیاست و عظمتی را که از قرنهای پیش از دست داده بود و در اثر از دست دادن آن سالهای رکود و انحطاط را سپری می کرد بار دیگر با قیام و نهضت آن بزرگ مرد تاریخ جهان اسلام بدست آورد، رادمردی که فریاد زد: "اگر جهانخواران در مقابل دین ما بایستند ما در مقابل همه دنیای آنان خواهیم ایستاد." این شخصیت عالیمقام و مجاهد کبیر در عصری ظهور کرد که الحاد و کفر جهانی پس از سیطره کامل بر مسلمانان قصد داشت هویت آنان را مسخ، محو و نابود سازد و نام اسلام را از صفحه جغرافیای گیتی بزداید. در حالیکه اندیشه و افکار دیگر شخصیت های بزرگ اسلامی در احیای مجد و عظمت اسلام، استقلال و آزادی مسلمانان و پیروزی جهاد و انقلاب اسلامی صرفاً در لابلای سایر افکار و نظریات شان باقی مانده است و قادر نشدند اندیشه خویش را در عمل پیاده کنند و جامعه ایده آل و حکومت اسلامی مورد نظرشان را تاسیس کنند. این شخصیت های بزرگ اسلامی در قرن های اخیر و در عصر حاضر به نحویکه تذکر رفت از علامه سید جمال الدین حسینی که بنیان گزار نهضت جهانی اسلامی بود گرفته تا حسن البناء، سید قطب ابوالاعلی مودودی، علامه اقبال لاهوری، همگی در احیای مجد و عظمت اسلام و قطع سلطه و نفوذ کفر و الحاد از جامعه مسلمانان، ایثارگری و قهرمانیهای فراموش نشدنی و بی نظیری را انجام دادند ولی عملاً نتوانستند طاغوتیان را از اریکه قدرت و حکمروائی بر جوامع و کشورهای اسلامی به زیر بکشند و انقلاب اسلامی را با تاسیس حکومت اسلامی و ادای متن و محتوای واقعی ارزشهای اسلامی به پیروزی برسانند. امام خمینی (س) در چنین وضع آشفته ای پیا خواست و با قیام خود جلوه ای از حیات راستین را برای امت اسلام به ارمغان آورد. و بار دیگر حاکمیت اسلام را که قوس نزولی خود را می پیمود در سرزمینی وسیعی از جهان اسلام مستقر ساخت، و موج ویرانگر انفکاک دین از سیاست را مهار کرد و احکام دین اسلام را به جهانیان عرضه داشت و بدین منوال با رهبری پیامبر گونه خود کشتی طوفان زده اسلام را که در میان امواج پر تلاطم کفر و الحاد گرفتار شده بود با کمال متانت و درایت خاص به ساحل نجات رساند و از گزند غارتگران غرب و شرق حفظ کرد، به عبارتی دیگر انقلاب اسلامی را که بعد از رحلت حضرت رسول گرامی اسلام از مدارش خارج شده بود، در اثر

مساعی خستگی ناپذیر و موضع گیری های شجاعانه خود به مدار اصلی بازگرداند. امام (س) در بعد دیگر انقلاب اسلامی موج عظیم گرایش جوانان مسلمان را که ویت خود را باخته بودند به سوی اسلام و انقلاب مهیا نمود، نهضت و جنبش اسلامی را بیش از هر زمان دیگر به سوی تحقق اهداف و آرمانهای الهی آن رهبری کرد و بالاخره آن را به شکل زنجیره و سلسله ای نیرومند متشکل نمود، که رشد جهان شمول اسلامی و گرایش همگانی امت اسلامی به سوی خود آگاهی الهی و رهائی جامعه اسلامی از زنگار افکار پوچ و تاثیرات فرهنگ مادی و الحادی از جمله پی آمدهای آن می باشد. باید اعتراف کرد که در تاریخ معاصر نقش امام خمینی در آگاهی بخشیدن به مسلمانان و بر ملا ساختن چهره دشمنان اسلام و بخصوص در بالا بردن سطح بینش و دانش قشر جوان که در لجن زار فرهنگ مبتذل غرب و شرق غوطه ور شده بودند منحصراً بفرود بود زیرا نه تنها از ضرورت استقلال و آزادی مسلمانان از زیر یوغ استعمارگران طرح نظری ارائه دادند بلکه انقلاب اسلامی را در کشور اسلامی ایران رهبری کردند و به پیروزی رساندند، و این بزرگترین نقطه امتیاز و برتری شخصیت ایشان در میان سایر شخصیت‌های اسلامی در چند قرن اخیر به حساب می آید. امام خمینی (س) در اندیشه ملت و مطبوعات جهادی افغانستان: اندیشه و نظریات انقلابی و رسالت تاریخی آن حضرت و بازتاب گسترده نقش برجسته و تاثیر ژرف ایشان بر ملت افغانستان و بخصوص رجال سیاسی و چهره های جهادی، تا حدی است که همگان اذعان دارند که ملت افغانستان اعم از شیعه و سنی از صمیم قلب به او ارادت دارند. حضرت امام (س) مرجع تقلید شیعیان افغانستان بود کما اینکه شیعیان دیگر نقاط جهان نیز او را به حیث یگانه مرجع تقلید خویش می شناختند. مردم افغانستان به بیانات رسا و سحرانگیز حضرت امام (س) که آن را "ان من الی ان لسحرا" می دانستند گوش فرامی دادند و به عمق مطالبی که با بیان رسا و دلنشین طرح می نمودند می رسیدند و آنرا سر لوحه عمل خویش قرار داده اند، بخصوص جهادگران افغانستان که حضرتش را یگانه ملجا و ماوای خویش می دانستند و به امید و اتکا به نیروی کفر ستیزی او در پشت سنگر می نشستند و از حضرت او درس کفر ستیزی، شجاعت و استقامت و پایداری را آموخته اند. زمانی که جهادگران افغانستان شعار "خون بر شمشیر پیروز است" را از زبان آن حضرت شنیدند با درک واقعی مفهوم "پیروزی خون بر شمشیر" وارد صحنه های نبرد شدند و با جان نثاری و پیکار بی امان در برابر دشمن عملاً مشاهده کردند که واقعا می تواند خون بر شمشیر پیروز شود. موقعی که حضرت امام (س) فرمودند: "کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا" کربلاها در سرزمین بخون آغشته و گلگون افغانستان بوجود آوردند و یزیدیان بیشماری را در عاشوراهای آن دیار بلا کشیده به خاک و خون کشیدند بحدی که صدای شکستندت بار و تحقیر آمیز، ملحدان روسی و چاکران و سرسپردگان کاخ نشینان کرملین را کر کرد و ستونهای ایدئولوژی مارکسیستی فرو پاشید و به موزه های تاریخ سیاسی جهان سپرده شد. در لحظه ای که این فراز از سخنان آن مجاهد کبیر را شنیدند که می فرمودند: "افتخار بر رزمندگانی که جبهه های نبرد را با مناجات خویش و راز و نیاز با محبوب خود عطر آگین نموده اند، فخر و عظمت بر جوانان عزیزی که در راهی قدم برداشته و پاسداری از مکتبی می کنند که شکست ناپذیر و سرتاسر پیروزی است" لیک گویان اعلام داشتند که: "ای امام آرمانهای مقدسستان را تا لحظه شهادت و دشوارترین و سخت ترین زمانها و نامساعدترین لحظات به پیش خواهیم برد و سلاح رزم و مبارزه و جهاد را هیچگاه تا رسیدن و تحقق بخشیدن به اهداف و آرمانهای الهی شما به زمین نخواهیم گذاشت. و حال به منظور رسیدن به عمق بازتاب گسترده شخصیت حضرت امام (س) در رابطه با ملت افغانستان جراید و مجلات منتشره سازمانهای جهادی را بگونه ذیل به مطالعه می نشینیم: ۱- مجله میثاق خون مجله مذکور ارگان انتشاراتی جمعیت اسلامی افغانستان است که به مناسبت رحلت حضرت امام، پیام تسلیت مجاهدان و مبارزان و شخصیت های مبارز و اسلامی افغانستان را که به حضور مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه ای و مردم ایران صادر شده بود در صفحه اول به چاپ رساند مبنی بر اینکه: "وفات امام خمینی بزرگمرد تاریخ معاصر جهان اسلام ضایعه ای جبران ناپذیر و حادثه ای است دردناک که مسلمانان را در نقاط مختلف جهان سخت تکان داد." چه شخصیت‌های بزرگ مذهبی و سیاسی در جهان اسلام در حدود مرزهای جغرافیایی کشور و زادگاه خویش محدود باقی

نمی‌مانند و مربوط به کل جهان اسلام اند". امام خمینی کاپیتالیسم و کمونیسم هر دو را مردود خواند و راه نجات بشریت را تنها در پیروی از تعالیم والای اسلام می‌دانست. او در برابر مستکبران شرق و غرب قوی و مقاوم بایستاد و با هر نوع فشار و توطئه پنجه نرم کرد و آزاده و سربلند زیست. "لازم به تذکر است که با تاسی از اصل ارائه شده توسط حضرت امام خمینی (س) که راه نجات بشریت را منحصر در پیروی از تعالیم والای اسلام می‌داند، تمام سران گروه‌های سیاسی افغانستان از جمله آقای ربانی در ارتباط با ساختمان و اداره سیاسی افغانستان چنین ابراز نمودند که: اصل حاکمیت اسلام عزیز از جمله اساسی‌ترین اصول لازم برای بقای کشور و بقای اسلام می‌باشد. و نیز مشارالیه گفت که بجز حکومت اسلامی در افغانستان، جمعیت اسلامی افغانستان به هیچ رژیم‌ی و به هیچ راه و رسم سیاسی دیگری اجازه نمی‌دهند که پیاده شود. اضافه بر این، مجله مذکور در سر مقاله خود می‌نویسد: "...: حضرت امام خمینی (س) یکی از این فرزانه فرزندان مکتب قرآن بود که عمر عزیزش را در سایه قرآن سپری کرد، زندگی و حیاتش را در همه ابعاد به خاطر خدا و در راه خدا وقف نمود، او جز خدا حاکمی را نمی‌شناخت و جز قرآن قانون و دستوری را." در ادامه سر مقاله پس از آنکه اوضاع نابسامان ایران پیش از انقلاب و ایجاد رعب و وحشت، اختناق، ترور و قتل و کشتار بیرحمانه فرزندان مبارز اسلامی در دوره حکومت طاغوت، تسلط و نفوذ بالقوه استکبار جهانی بر رژیم طاغوتی تشریح شده آمده است: "شاه و ایادی ننگینش از ایران گریختند و رستاخیز عظیمی در میان ملت ایران پیا گردید." و در مقاله‌ای دیگر تحت عنوان "امام خمینی بزرگمردی از دنیای اسلام و عالم بشریت" که در مجله میثاق خون انتشار یافته چنین می‌خوانیم: "...: در تاریخ اخیر اسلام خاصه با تبارز استعمار جدید غرب و شرق بعد از سپری شدن قرون وسطی و انکشاف صنعت و تکنولوژی عصری که مسلمانها و کشورهای اسلامی به زیر تسلط و نفوذ کافران کشیده شدند امام خمینی (س) در میان میلیونها تن امت اسلامی دنیا یگانه شخصیت ممتاز و بزرگی محسوب می‌شود که بسی اوصاف و خصوصیات عالی یک شخصیت اسلامی را فقط منحصر در خود دارد. "۲-

مجله فتح این مجله که ارگان انتشاراتی ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح حزب الله افغانستان است طی سرمقاله با عنوان: حزب الله و تداوم خط امام (س) می‌نویسد: "خمینی پیشوای دیگری از سلاله‌ی اولیاء که بعد از انبیاء و اولیاء و ائمه معصومین یک تنه پیاخواست و بر تمامیت جبهه کفر و شرک و اختناق و خفقان در عصر سطره‌ای قایلین و نژاد پرستان و مکتب‌های الحاد و آئیسم تاخت و طریق حقیقت و عدالت و انسانیت را به جهانیان شناساند و مجد و عظمت و سیادت از دست رفته و رنگ باخته مسلمانان را به آنان بازگردانید و به ماهیت اصیل شان آگاهی داد و بصیرت شان را بازگرداند و انقلاب اسلامی اش جهان گستر و گسترش جهانگیر یافت و نهضت اسلامی به سرعت رو به پیش می‌رود و امت اسلام در حال بدست آوردن عظمت و بزرگی از دست رفته خویش می‌باشد. ... جهان اسلام و مستضعفین آنها که در بی‌خبری تن به بندگی داده بودند خود آگاهی و بدست آوردن مجد دوباره خود را متوجه رهبری پیامبر گونه امام خمینی می‌دانند." در فراز دیگری از مقاله مذکور چنین آمده است: "امروز فرزندان اسلام در قطبین بیرق اسلام را نصب نموده اند و در دورترین جاها که اختناق و سرکوب بیداد می‌کند صدای دلنشین موذن به گوش می‌رسد و پیروان خط امام (س) مهیاند تا آرمانهای والای او را تا مرز شهادت تحقق بخشند، و از این نیز غافل نمی‌باشند که مثلث همیشه تاریخ، زر و زور و تزویر را نیز در هر جبهه‌ای که عدالت حضور دارد در مقابل خود خواهند داشت و با اینها روبرو خواهند بود." ۳- هفته نامه وحدت: ارگان انتشارات مرکزی حزب وحدت اسلامی افغانستان در خارج از کشور در سرمقاله‌ای تحت عنوان در مکتب سیاسی امام خمینی (س)، بعد از آنکه حضرتش را به عنوان یک چهره محبوب قرن، صاحب کلام نافذ، فریاد رسا، بیان شیوا، متانت رفتار، صراحت لهجه، بینش ژرف، دانش عمیق و گسترده و تقوی و تزکیه روح و عرفان الهی معرفی می‌نمایند، چنین می‌نویسد: "آنچه در شخصیت ممتاز حضرت امام (س) بیش از همه جلب توجه می‌کند این است که او یک رهبر مذهبی و یک فقیه بود و تلقی جهانیان و برداشت حاکم در جامعه از یک فقیه و یا عالم دینی این بود که تنها به زهد و پارسائی و عبادت و تهجد اکتفا کرده و کاری به کار دنیا و قیصرهای آن نداشته باشد، جز اینکه به وعظ و ارشاد پرداخته و مردم را

از آتش جهنم بترساند و به سوی بهشت و مائده های آن فراخواند! اما در مکتب امام خمینی (س) نه اجتهاد و فقاقت این معنی را داشت و نه عالم دینی آن وظیفه را، او اجتهاد و فقاقت را در متن زندگی می دید و دیانت را عین سیاست می دانست و با عمل و سیره خود در فقه چنان تحولی به وجود آورد که به حق می توان او را احیاء گر فقه و بنیان گذار فقه نوین در تاریخ معاصر دانست. امام (س) عناصری را در فقه و فقاقت وارد ساخت که اگر غیر از شخصیت بلند علمی و تثبیت شده ایشان کسی دیگر آن سخنان را به زبان می راند حتما تکفیر می شد، اما ایشان با جرات و قاطعیت و شهامت بی نظیری که داشت با ارائه روشن ترین تصویر از استنباط فریاد کشید: "زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند مساله ای که در قدیم دارای حکمی بوده است به ظاهر همان مساله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام، ممکن است حکم جدیدی پیدا کند بدان معنی که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است واقعا موضوع جدیدی شده است که قهرا حکم جدیدی می طلبد." تهران: ۶/۷/۷۳ برابر با ۲۱ ربیع الثانی ۱۴۱۵ منابع: ۱- هفته نامه وحدت: ارگان انتشاراتی مرکزی حزب وحدت اسلامی افغانستان در خارج از کشور شماره (۱۰۰) ۱۳۳۷۲/۱۳۳۷۳. ۲- مجله فتح: ارگان انتشاراتی ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح حزب الله افغانستان. ۳- میثاق خون: ارگان انتشاراتی جمعیت اسلامی افغانستان شماره (۲ و ۳) سال ۱۳۶۸.

امام خمینی و رویارویی با صهیونیسم

امام خمینی و رویارویی با صهیونیسم سلام بر صدیقه کبری حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) سرور و سالار زنان جهان، جگر گوشه پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - و جان دل او، مادر امامان معصوم - علیهم السلام -، کسی که خداوند از برای رضای او خشنود و از برای خشم او خشمگین می شود، بانویی که امام راحلمان درباره اش فرموده اند: آن موجود ملکوتی که در این جهان به صورت انسان تجلی کرده، و زنی که، به معنی فراگیر و کامل، یک زن و انسان کامل، بوده است. و سلام بر نواده بزرگ او، آن سلاله کوثر، شخصیت استثنایی تاریخ، هدیه و نعمت بزرگ الهی به امت عصر حاضر، زنده کننده دین، بنیانگذار قیام مستضعفین، امام انقلابیون و مجاهدان، حضرت روح الله الموسوی الخمینی قدس الله نفسه الزکیه. اما بعد... امام از همان آغاز نهضت مبارک خود، دیدگاه روشن و صریحی را در مورد صهیونیسم و رژیم آن (اسرائیل) و میزان خطرهایی که بر امت وارد می آورد را بیان کرده و روش علمی و قاطعی را جهت مقابله با این خطر تاریخی که امت را تهدید می کند، فرا روی ما قرار داد. امام از همان آغاز نهضت خود نقطه نظرهای مبارزاتی خویش را اعلام کرده و تمامی امکانات خود را در جهت عملی کردن آنها به کار گرفت، و بالاتر از آن، اینکه پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی او در ایران و بازتابهای این پیروزی بزرگ و معجزه آسا، در سراسر جهان و به ویژه در منطقه ما، نهضت ضد صهیونیستی را وارد مرحله دیگری کرد. به طوری که می توانم مدعی شوم که پیروزی این انقلاب بزرگ سرآغازی برای نابودی رژیم اشغالگر و فاسد اسرائیل بوده است. این رژیم که به رغم فراهم شدن شرایط سقوط و اضمحلالش، در ظاهر همچنان دارای ثبات سیاسی و عمومی بوده و خود بر دیگران اعمال سلیقه می کند. برای اینکه در مقدمه سخن خود زیاده روی نکنم، مایلیم که دیدگاه و شیوه امام در این زمینه را بیان کرده و در برخی موارد ارتباط میان دیدگاه نظری و شیوه عملی ایشان را بیان کنم. نخست: امام اسرائیل را ساخته و پرداخته قدرتهای بزرگ دانسته و معتقد بود این رژیم پایگاه نظام استکبار است که در مرکز جهان اسلام احداث شده تا در خدمت تمامی طرحهای مستکبران در چیره شدن بر کشورها و امت ما به کار گرفته شود. به طوریکه منافع استعمار دیرینه و طمعکاریهای یهودیان صهیونیسم در این نقطه به یکدیگر رسیده و این فرزند نامشروع را بر سرزمین اشغال شده فلسطین به وجود آورد، و پس از آن برپایی دولت اسرائیل را اعلام کرد. همان رژیم که امروز مورد حمایت و پشتیبانی سرکرده استعمار نوین و وارث استعمار کهن یعنی آمریکا قرار گرفته و کاملاً سیاست برتری کمی و کیفی اسرائیل را در منطقه اعمال می کند تا در مقابله با کشورهای عرب منطقه و سراسر جهان اسلام برتر بماند و از سوی دیگر نیز تمامی

امکانات قدرت و مقاومت را در اختیار اسرائیل قرار می دهد و کار به جایی می رسد که اسرائیل به خاطر جنایت‌هایش در الجلیل و قانا محکوم می شود اما آمریکا این محکومیت را در شورای امنیت و تو می کند. در مورد روابط موجود میان آمریکا و اسرائیل گفته ها و نوشته های زیادی ارائه شده است تا جایی که برخی مدعی شده اند که جنبش صهیونیسم در حقیقت، خود به دولتمردان آمریکا خط می دهد و دولتمردان آمریکا خود مغلوب و فرمانبر گروه فشار یهودی موجود در واشنگتن شده اند. به طوریکه برخی از پیروان این ایده به این نتیجه رسیده اند که برای رهایی از این مشکل می بایست یک گروه فشار عربی و یا اسلامی در آمریکا تشکیل داده شود. اما، آقایان محترم، این به معنی تلف کردن وقت و تلاش‌های انجام شده است. چون یکی از ایده های تشکیل چنین گروهی، این است که می گوید برای آزادسازی سرزمین و مقدسات خودمان در فلسطین، سوریه و لبنان باید ابتدا واشنگتن را از سلطه گروه فشار صهیونیستی در آورد!!... و این خود اوج بیهودگی افکار و آرزوهای متفکران و پژوهشگرانی است که ایده آنان سرشار از ایده ها و گرایش‌های غربی بوده و اینکه آن را برای فرار از عقب نشینی از عرصه مبارزه مطرح می کنند. امام در دیدگاه خود نسبت به اسرائیل بسیار روشن و صریح بود. او اسرائیل را دست پرورده و فرزند نامشروع آمریکا می دانست که هر وقت بخواهد آن را برای به کارگیری طرح‌های سلطه جویانه و استکباری خود به کار می گیرد. به عبارت دیگر اسرائیل پلیس آمریکا در منطقه ما بوده و جنبش صهیونیسم در خدمت طرح‌های استبدادی آمریکا در منطقه می باشد. البته این حقیقت نیز به نوبه خود به طور همزمان امیدها، آرزوها و طمع‌کاری‌های یهودیان و صهیونیسم را نیز جامه ی عمل می پوشاند چون آنان همواره در خدمت شیطان و این آرزوها و طمع‌کاری‌های او بوده و هستند. این دو برداشت متفاوت از جوهر روابط آمریکا و اسرائیل، نیاز به شیوه عملی متباینی در برخورد با آمریکا دارد که می توان به چند نوع آن در زیر اشاره کرد: الف - کشورهای عربی و اسلامی و ملت‌های آنان باید پیش از هر چیز آمریکا را مسئول تمام اشغالگریها، تجاوزها، کشتارها و جنگ‌افروزی‌های روزانه اسرائیل دانسته و تأکید کنند که مسئول و عامل نادیده گرفتن حقوق بشر، آن هم در موارد زیاد و هولناک توسط این رژیم آمریکا است. ب - این کشورها و ملت‌ها باید آمریکا را دشمن شماره یک و حقیقی خود دانسته و در حقیقت این آمریکا است که به وسیله دست پرورده اش اسرائیل، با ملت ما وارد منازعه و جنگ شده است. ج - هرگونه حکمیت و مرجعیت آمریکا را رد کرده و با تمامی اقداماتی که ایده ی مطرح کردن آمریکا به عنوان میانجی و یا داور بی طرف حمایت می کند، مخالفت کنند، چگونه آمریکا می تواند داور باشد در حالی که دشمنی است که هرگز رحم نمی کند و در تجاوز هیچ تردیدی نمی کند. د - تدوین طرحی برای مقابله با شیطان بزرگ که هم اکنون تمامی قدرتهای استکباری در آن خلاصه می شوند، و باید دست آنان از مراکز تصمیم گیری، ثروت و کشور ما کوتاه گردد تا بتوان نبرد را با عامل آن در منطقه «اسرائیل» به نفع خود تمام کنیم، و این همان مطلبی است که امام در طول عمر مبارک خود به آن دعوت می کرد. دوم: امام اسرائیل را غده سرطانی نامید، و طبیعی است که غده سرطانی خود و بدن را فاسد می کند و به نقطه معینی محدود نمی شود بلکه تا آنجایی که می تواند پیشروی می کند و این به معنی آن است که اسرائیل می خواهد جامعه های ما را فاسد بکند، ملت‌های ما را بکشد و بدون هیچ حد و مرزی به توسعه طلبی خود ادامه دهد. امام معتقد بود که آرزوها و طمع‌کاری‌های اسرائیل بسیار فراتر از نیل به فرات است و این طمع‌کاریها و توسعه طلبی‌های اسرائیل همگام با قدرت طلبی، کنترل بر منطقه و غلبه بر آن بیشتر و بیشتر می گردد. به همین جهت است که امام خطر اسرائیل را محدود به ثروتهای طبیعی و سرزمین محدود نمی دانسته و می گفتند اسرائیل تمامی ارزش‌های انسانی، دینی و فرهنگی تمدن اسلامی را نیز تهدید می کند. بر اساس همین دیدگاه است که امام شیوه ی عملکرد و برخورد با اسرائیل را مشخص کرده و می فرماید: اسرائیل باید از صحنه روزگار محو شود، این غده سرطانی باید از بیخ در آورده شود. چون هرگز نمی توان در برابر سرطان ساکت ماند و زندگی هم نمی توان با آن کرد، چه رسد به خطرها و تهدیدهایش که جز با درآوردن ریشه های آن برطرف شدنی نیست، هرچند این کار دردناک باشد و برای ما گران تمام شود. سوم: از دیدگاه امام، مسأله قدس تنها به فلسطینیان و اعراب محدود نمی شود بلکه مسأله تمامی امت

اسلامی است، مسئولیت ملت‌ها، دولت‌ها و دیگر طبقات جامعه‌های اسلامی است و به همین دلیل است که بزرگترین روز را در بزرگترین ماه، یعنی آخرین جمعه ماه مبارک رمضان را برای آن انتخاب کرده و آن را روز جهانی قدس نامیده و فرمود این روز، روز فلسطین و اسلام است. امام با این موضعگیری خود مسأله قدس را به جایگاه طبیعی و تاریخی خود در منازعه موجود با صهیونیسم بازگرداند و توانست آن را از چنگ کسانی که آن را محدود به مسأله فلسطین می‌دانستند آزاد کند. چرا که هیچ مسلمانی در این جهان نیست که بپذیرد قدس بخشی از اسرائیل بوده و یا سندی را امضاء کند که بر اساس آن قدس پایتخت اسرائیل معرفی شود، این مسلمان خواه خود حاکم و فرمانروا باشد، یا به نمایندگی از سازمان و یا گروهی باشد چه رسد که یک ملت باشد چنین سندی را امضاء نمی‌کند. آری تا زمانی که این ملت بویی از روح و عزم خمینی در میان خود دارد هرگز قدس بخشی از اسرائیل نخواهد شد. از سوی دیگر امام مسأله قدس را به عنوان محور و زمینه‌ای برای وحدت و همبستگی ملت‌های عربی و اسلامی مطرح کرد، تا در میان ملت‌ها زنده، محترم و شایسته و عزیز بماند. مردم اگر هم در بسیاری از موارد با یکدیگر اختلاف نظر داشته باشند اما در مقابله با اشغالگران و متجاوزان، تمام اختلافات را کنار زده و با یکدیگر متحد گشته و تمام نیروهای خود را در جنگی سرنوشت ساز به کار می‌گیرند. مقابله با صهیونیسم و مقاومت در برابر اشغالگران اسرائیلی که سرزمین ما را اشغال کرده است، مهمترین عاملی است که می‌تواند تمامی نیروهای امت ما و جریان‌های مختلفش را حول یک محور سرنوشت ساز جمع آوری کند و چنانچه در همبستگی حول چنین محوری ناکام بمانیم محققاً در متحد شدن حول محورهای دیگر ضعیف‌تر و ناکام خواهیم بود. چهارم: امام همواره تأکید می‌کردند که بازپس‌گیری مقدسات و برکندن این غده سرطانی هرگز از راه‌ها و مانورهایی سیاسی تحقق نمی‌یابد و باید با تفنگ‌هایی که بر ایمان تکیه دارد، انجام شود. امام روش جهاد و مبارزه را با قدرت تمام به عنوان تنها راه حل پایان دادن به نزاع، مطرح کردند. این طرح امام، عملکرد جمهوری اسلامی ایران و اقدامات عملی جنبش‌های جهادگر لبنان و فلسطین، دشمن صهیونیستی را در برابر نوع دیگری از رویارویی که منحصر به فرد است قرار داده است. خان‌ها آقایان ... هر جنگی جهاد نیست و هر کشته‌ای شهید نمی‌باشد. تنها نبرد در راه خدا جهاد و کشته‌ای که راه شهید است. نبردی را که امام با اسرائیل آغاز کرد پیش از آن که در شکل و شیوه خود با طرح‌های گذشته تفاوت داشته باشد از لحاظ ماهیت، جوهر و محتوا با آنها تفاوت دارد. به عنوان مثال مقاومت اسلامی که در لبنان مبارزه و از خودگذشتگی می‌کند خود در راه و شیوه این امام همام گام بر می‌دارد و از تفکر ایشان الهام می‌گیرد و به همین دلیل است که جنگ آن از لحاظ ماهیت و جوهر با دیگر جنگ‌ها متفاوت است. بردی است در راه خدا و هدف از آن جلب رضایت خدا و عشق به لقاء الله است. جنگ عارفان شب و مشتاقان وصل یار، مقاومت کسانی است که با مرگ انس یافته و آن را شیرین‌تر از عسل می‌دانند. مقاومت صاحبان دل‌های آرام گرفته‌ای است که هرگز چیزی از حرص و طمع به دل‌هایشان راه نمی‌یابد، این مقاومت شعارش، محتواش، فرهنگش، نفس‌هایش، عاطفه‌هایش، دوستی‌اش، دشمنی‌اش، رضایتش، خشمش، اندوهش، شادی‌اش، والایش، اطمینانش، عزمش، خورش و تمام عناصر تشکیل دهنده جوهر آن از نوع دیگری است. این مقاومت که امام آن را در این دوره به وجود آورد، عزیمت، صبر و امید به ظهور حجت حق حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - که خداوند ظهور او را در قرآن وعده داده است، به همراه خود دارد و چون اینچنین است امام دو سال پیش از رحلت ملکوتی خود درباره اش فرمودند: جهاد حزب الله لبنان خود حجت خداوند است بر تمامی علمای جهان اسلام!!!... این تجربه ما شیوه عملی امام را تحقق بخشید که می‌فرمود یک گروه اندک که مؤمن بوده و بر خدا توکل کرده است می‌تواند قدرتمندترین ارتش خاورمیانه را شکست دهد و می‌تواند آن را به ذلت نشانده و مغلوب کند و افسانه شکست ناپذیری آن را از بین ببرد. چه رسد به اینکه طرف این جنگ امت بزرگ، مقتدر و میلیونی باشد. امام هنگامی که فرمود: اگر هر مسلمان یک سطل آب بر اسرائیل بریزد، سیل آن را از جا خواهد کند مبالغه نمی‌کرد. برادران و خواهران عزیز ... امروز در یکصدمین سالگرد تولد امام، روح ایمان و مسئولیت شما را به کمک می‌طلبم، امروز در میان شما هستم، تا از میان شما این امت را

مورد خطاب قرار داده، و ندای رسای امام را که در طول چندین دهه عمر شریف خود آن را مورد تأکید قرار داد، تکرار کنم. امروز فلسطین در معرض خطرناکترین تسویه حسابها و تحریف تاریخ قرار گرفته است. قدس هر روز بیش از روز پیش به سوی یهودیان کشانده می شود. هر روز یک شهرک یهودی نشین در آن ساخته می شود مسجد الاقصی نیز در معرض خطر تخریب، آتش زدن و از میان رفتن قرار دارد... برادران و خواهران عزیز... امتی که شرکت «والت دیزنی» آمریکا را فراری دهد، یهودیان صهیونیست نه قدس را برای آن خواهند گذاشت، و نه مسجدی و نه کلیسا و نه کرامتی!!... برادران و خواهران گرامی... انقلاب اسلامی ایران و جمهوری گرانقدر آن از همان آغاز پیروزی، تمام صهیونیستها و وابستگان به آنان را از خاک خود بیرون رانده و پرچم فلسطین را به جای سفارت اسرائیل در تهران برافراشت و خود را در کنار ملتها و دولتهای عربی در مقابله با اسرائیل قرار داد و تا کنون همان شیوه امام و راهش را با پیروی از رهبری ولی امر مسلمین حضرت آیت الله العظمی امام خامنه ای (دام ظلّه) ادامه داده و مشکلات و فشارهای مختلف و دردهای فراوانی را به خاطر این موضعگیری عقیدتی خود، در برابر مسأله فلسطین و قدس، تحمل می کند. همچنین در منطقه ما، ایستادگی و مقاومت در سوریه، و جایگاهی برای مبارزه و شهادت در لبنان و فلسطین وجود دارد. امت نیز همچنان قادر است امیدها و اعتماد به نفس را به دست آورده و پیروزی را از آن خود کند. من به نام امام، و به نام تمامی مقدساتی که به آنها ایمان دارید از شما می خواهم تا مقابله با صهیونیسم و اسرائیل را در رأس اولویتهای خود قرار داده و با همت خود نیرنگ و دروغهای آمریکا و صهیونیسم را فاش کرده و تمامی موانع ترس زا و شک آلود را کنار زده، تلاشها و نیروهای خود را وحدت بخشید تا امید و وصیت امام جامه ی عمل پوشد. و سرانجام... شیوه و راه امام خمینی - رحمه الله - همچنان چراغ راه تمامی مبارزان و مجاهدان برای رسیدن به آزادی و آزادسازی خواهد ماند، و روزی که مسلمانان در قدس نماز پیروزی را به پا می دارند، روح امام بزرگترین روحی خواهد بود که در آنجا حضور خواهد داشت، چرا که آن روز نه اشغالگری خواهد بود و نه صهیونیسم.

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته» سیدحسن نصرالله - ایدئولوژی رهبری و فرآیند انقلاب اسلامی، ج ۲، ص ۴۷۳

صدور انقلاب از دیدگاه امام خمینی (ره)

صدور انقلاب از دیدگاه امام خمینی (ره) نویسنده: کاظم ابراهیمی فصل اول: صدور انقلاب، ویژگی اجتناب ناپذیر انقلاب اسلامی همه مسلمین تحت تأثیر نهضت مقدس ایران قرار می گیرند: سؤال: آیا فکر می کنید دامنه حوادث ایران به ترکیه نیز کشیده می شود؟ جواب: نهضت مقدس ایران، نهضت اسلامی است و از این جهت بدیهی است که همه مسلمین جهان تحت تأثیر آن قرار می گیرند. (صحیفه نور، جلد ۴، صفحه ۱۱۴، تاریخ ۱۰/۱۰/۵۷) نهضت اسلام محصور به یک کشور نیست: ما که نهضت کردیم برای اسلام نهضت کردیم. جمهوری، جمهوری اسلامی است. نهضت برای اسلام نمی تواند محصور باشد در یک کشور و نمی تواند محصور باشد در حتی کشورهای اسلامی. نهضت برای اسلام همان دنباله نهضت انبیاء است. نهضت انبیاء برای یک محل نبوده است. پیغمبر اکرم اهل عربستان است دعوتش مال همه عالم است. موج سوم دموکراسی: موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم یکی از مطرح ترین کتاب ها در زمینه ی جامعه شناسی با گرایش سیاسی در دهه های اخیر می باشد. هانتینگتون در این کتاب روند ایجاد و حذف لیبرال دموکراسی در کشورهای جهان را در ۳ مقطع تاریخی به عنوان موج های دموکراسی شدن و روند بازگشت به اقتدارگرایی بررسی می کند. گرچه نگاه نویسنده در آن جا که به قضاوت در مورد تاریخ می پردازد به شدت متأثر از دیدگاه آمریکاستایانه وی است، اما در مقام یک محقق مطالب وی بسیار موشکافانه و قابل استفاده می باشد. به اعتقاد هانتینگتون کشورهای دموکراتیک عموماً در سه برحه از تاریخ، در روندی موج گونه یکی پس از دیگری به سوی دموکراسی آغوش گشوده اند. او معتقد است تاریخ جهان تاکنون سه موج دموکراسی را از سر گذرانده است: موج اول: ۱۹۲۶-۱۸۲۸م، موج دوم: ۱۹۴۲-۱۹۲۲م، موج سوم: زمان حاضر- ۱۹۷۴م، البته بعد از موجهای اول و دوم، موجهای برگشتی هم بوده است که طی آنها تعدادی از

کشورهای دموکراتیک شده دوباره به استبداد و اقتدارگرایی بازگشته اند. (صحیفه نور، جلد ۱۰، صفحه ۱۱۵، تاریخ ۱۱/۸/۵۸)

پرتو استقلال و آزادی همه عالم را خواهد گرفت: ملت ما بحمدالله با عنایت حق تعالی و عنایت اولیای خدای تبارک و تعالی که به آن ایمان داد، به آنها قدرت داد این ملت دست رد به سینه همه زد و ایستاد و گفت استقلال را ما می خواهیم، آزادی را ما می خواهیم. و اگر به همین وضع پیش رود مطمئن باشید که پرتوش همه عالم را خواهد گرفت. (صحیفه نور، جلد ۲۰، صفحه ۱۷۸، تاریخ ۲۱/۱۱/۶۶)

الگو شدن ایران دلیل مخالفت دشمنان: چون اسلام را آنها نمی توانند ویران بینند که درصدد این است که اسلام را معرفی کند به عالم و اگر معرفی بشود به عالم قبول خواهند کرد و منافع آنها را به هدر خواهد داد. از این جهت با ایران مخالفت می کنند. نه اینکه چون یک جمعیتی در ایران هستند یا انسانهایی در ایران هستند. (صحیفه نور، جلد ۱۸، صفحه ۲۴۸، تاریخ ۱۳/۱۲/۶۲)

انفجاری عظیم در توده های زیرستم: ملت ایران، خواهران و برادران عزیز می دانند که انقلاب عظیم ایران که در نوع خود کم نظیر یا بی نظیر است، از ارزش های بزرگی برخوردار است که بزرگترین آن مکتبی بودن و اسلامی بودن آن است. همان ارزشی که پیامبران عالی مقام در پی آن قیام نمودند. امید است که این انقلاب جرقه و بارقه ای الهی باشد که انفجاری عظیم در توده های زیرستم ایجاد نماید و به طلوع فجر انقلاب مبارک حضرت بقیه الله ارواحنا لمقدمه الفداء منتهی شود. (صحیفه نور، جلد ۱۵، صفحه ۷۵، تاریخ ۱۰/۵/۶۰)

فصل دوم: اندیشه و عزم راسخ در جهت صدور انقلاب ملت ایران پرچم اسلام را در همه جا به اهتزاز در می آورد: ملت عزیز و پیرو حق امام علیه السلام (امام حسین)، با خون خود، سلسله ابلیس پهلوی را در قبرستان تاریخ دفن می نمایند و پرچم اسلام را در پهنه کشور بلکه کشورها، به اهتزاز در می آورد. (صحیفه نور، جلد ۴، صفحه ۹، تاریخ ۱۱/۹/۵)

مقصد، زنده شدن احکام جهانگیر اسلام است: مقصد این است که اسلام، احکام اسلام، احکام جهانگیر اسلام زنده بشود و پیاده بشود و همه در رفاه باشند و همه آزاد باشند، همه مستقل باشند. (صحیفه نور، جلد ۶، صفحه ۲۲، تاریخ ۲۷/۱/۵۸)

اسلام حق همه است: من امیدوارم که ما بتوانیم پرچم اسلام را، پرچم جمهوری اسلامی را در همه جای دنیا بر پا کنیم و اسلام که حق همه است، از او تبعیت کنند. (صحیفه نور، جلد ۸، صفحه ۲۶۷، تاریخ ۱/۶/۵۸)

پرچم اسلام در همه قشرهای دنیا: امروز اسلام و قرآن در دست شماست و شما می توانید قرآن را ترویج کنید و در همه قشرهای دنیا پرچم اسلام را بالا ببرید. (صحیفه نور، جلد ۱۱، صفحه ۶۵، تاریخ ۲۹/۹/۵۸)

پرچم توحید را در سایر مهالک برافرازیم: انشاءالله جمهوری اسلامی را با محتوای جمهوری، با احکام اسلامی در ایران، و امید است که در سایر جاهها بر پا کنید و بیرق توحید را بر فراز مملکت خودتان و سایر ممالک افراشته کنید. (صحیفه نور، جلد ۱۱، صفحه ۲۲۳، تاریخ ۱۸/۱۰/۵۸)

ما انقلابمان را به تمام جهان صادر می کنیم: ما انقلابمان را به تمام جهان صادر کنیم چرا که انقلاب ما اسلامی است و تا بانگ لا-اله الا الله و محمدرسول الله بر تمام جهان طنین نیفکند مبارزه هست و تا مبارزه در هر کجای جهان علیه مستکبرین هست ما هستیم. (صحیفه نور، جلد ۱۱، صفحه ۲۶۶، تاریخ ۲۲/۱۱/۵۸)

فصل سوم: انقلاب اسلامی، الگوی ارزشهای مطلوب مردم تحت ستم انقلاب ایران، ملت ها را به فکر رهایی از شرق و غرب می اندازد: سؤال: آیا فکر می کنید نبرد و نهضتی را که ایجاد کرده اید، موجب بروز جهادی در ایران و در جاهای دیگر مثل ترکیه و سایر کشورها بشود. جواب: آن مربوط به ما نیست. ملت ما در سراسر کشورهای اسلامی اثر می -گذارد. و ملت ها را به فکر رهایی از شرق و غرب می اندازد. (صحیفه نور، جلد ۴، صفحه ۱۹۲، تاریخ ۲۰/۱۰/۵۷)

امیدوارم در همه ممالک اسلامی مسئولین از خود مردم باشند: ما میل داریم همه ممالک اسلامی، همه کشورهای اسلامی، همه کشورهای مستضعفین دنیا این طور بشود که یک جمعیت باشند، در بین خود این جمعیت و در بین همین جمعیت، نخست وزیر، رئیس جمهور، مجلس، افراد دیگری که در بنگاه های دولتی هستند تعیین بشوند تا آسیب بردار نباشد. (صحیفه نور، جلد ۱۲، صفحه ۲۸۶، تاریخ ۲۰/۵/۵۹)

هراس دولتها از تحول دولتها: ملت ما در این انقلابی که کرده است، تا حالا استقامت کرده است و بحمدالله تا حالا پیروز شده است شما پیروزید در دنیا، شما مطرح نشده اید در دنیا، در همه گوشه های دنیا، دولتهای دنیا از شما یک نحو هراسی دارند که مبادا یک وقت ملت هایشان مثل شما بشود. شما تا

کشورهای اسلامی سرایت می‌کند: با این ایمان و با این انقلاب و روح انقلابی شما انشاءالله پیروز می‌شوید، پیروزی را به آخر می‌رسانید و انشاءالله از کشورهای خودتان به کشورهای خارجی، به کشورهای اسلامی سرایت می‌کند. (صحیفه نور، جلد ۸، صفحه ۱۷۳، تاریخ ۲۸/۴/۵۸) پرتو افشانی اسلام در جهان مستضعفین: این اسلام است که ملت ما را منسجم کرده است و الان دارد انعکاس حقیقی را به سایر جاها هم می‌اندازد و ما امیدواریم که انشاءالله این پرتو اسلامی در همه کشورهای اسلامی بلکه همه کشورهای مستضعفین خودنمایی کند. (صحیفه نور، جلد ۱۶، صفحه ۲، تاریخ ۲۳/۱۰/۶۰) حجاج، رسولان پیام انقلاب اسلامی: باید حجاج محترم کشور انقلاب اسلامی ایران فریاد مجاهدین شجاع و فداکار ملت شریف مجاهد را بر مسلمانان جهان در آن مجمع عمومی مسلمین برسانند و آنان را مؤظف نمایند که حامل پیام ملت ایران به تمام ملت‌های مظلوم جهان و فریاد یاللمسلمین این ملت انقلابی باشند. (صحیفه نور، جلد ۱۷، صفحه ۲۹، تاریخ ۲۹/۶/۶۱)

فلسطین در چشم‌انداز امام خمینی(ره) (۱)

فلسطین در چشم‌انداز امام خمینی(ره) (۱) دیار فلسطین، محل ظهور و موطن و مزار حضرت موسی (علیه السلام) و زادگاه و مزار حضرت عیسی و نخستین قبله گاه مسلمین، همواره کانون توجه و احترام مذاهب بزرگ دنیا و همه ملل جهان است. مسلمانان همواره اکثریت مطلق جمعیت فلسطین را دارا بودند و قرن‌ها در سایه حکومت مسلمین، همه مذاهب و فرق در همزیستی کامل زندگی کردند اما از هنگامی که با دسایس استعماری، تسلط انحصاری صهیونیزم و نادیده گرفته حقوق اکثریت ساکنان آن دیار آغاز شد، به پایگاه استعمار در منطقه و کانون تهدید و تفرقه در منطقه حساس خاورمیانه تبدیل گردید. در نیم قرن اخیر مبارزات آزادیبخش مسلمانان مظلوم فلسطین افت و خیزهای فراوانی را پشت سر گذاشت و وابستگی اغلب حکومت‌ها در سرزمین‌های اسلامی به استعمار، مسلمانان مجاهد فلسطین را از پشتوانه وسیع هم‌کیشان محروم ساخته و جنبش ضدصهیونیستی را به نوعی رکود کشانیده بود. با وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، روح جدیدی در کالبد مبارزات ضدصهیونیستی دمیده شد. اگر در یک تحلیل جامع و کلی تر بخواهیم به عوامل و موانع اوجگیری مبارزات ملت فلسطین پس از انقلاب اسلامی اشارتی داشته باشیم می‌توان گفت که وقوع انقلاب اسلامی و به تبع آن نفوذ معنوی و شخصیت امام خمینی و مواضع وی جزو عوامل اوجگیری مبارزات و تحول روش و ایدئولوژی مبارزه و سرانجام پیدایش انتفاضه بود. اما موانع آن بطور کلی در این بود که "انقلاب اسلامی در مرحله‌ای از پیشرفت تکنولوژی و اوج تکامل صنعتی دنیای غرب واقع شد که در برابر مسائل و دشواری‌های بسیار پیچیده‌ای برای تداوم راه خود و تقویت جنبش‌های موازی قرار می‌گرفت که امپریالیزم رسانه‌ای، تنها به عنوان نمونه‌ای از آن موانع، قادر بود در افکار عمومی مردم جهان و حتی در داخل کشور، رسوخ کرده و با بهره‌گیری از روشهای پیچیده روانشناختی و خبری در سطحی وسیع دست به سمپاشی، تاثیر گذاری و مقابله بزند و جهان را علیه اهداف انقلاب اسلامی متحد سازد و یا آنرا در جنگی نابرابر قرار دهد که یک طرف آن متکی به آواکس‌ها و ماهواره‌ها و پیچیده ترین و پیشرفته ترین امکانات باشد و طرف دیگر متکی به نیروهای انسانی مومن و فداکار ("۱). انقلاب اسلامی در چنان شرایطی پیروز شد و خط مشی حمایت از جنبش‌های آزادیبخش و نیز مبارزات فلسطین را در پیش گرفت. در زمانی که جهان در آستانه ورود به دوران تمدن سوم، عصر رایانه‌ها، عصر انفجار اطلاعات و پیدایش تکنولوژی ارتباطات دوسویه و آمیزش‌های فرهنگی، وحدت جهانی و ظهور علائم فروپاشی ابرقدرت شرق بود و پدیده‌ای موسوم به نظم نوین جهانی شکل می‌گرفت و در درون خود شبکه‌های سنتی سلطه را نیز حفظ می‌کرد. زمانی که ستیزه‌های بین‌المللی به تدریج به سود قدرتمندان جهانی تبدیل به همکاری بین‌المللی شده و نظام استعمار و سلطه شکل نوینی گرفت و اکنون که در آخرین سال‌های قرن بیستم هستیم، نظم نوین جهانی با پشتیبانی قدرتهای نظامی و فوق صنعتی در شرف وقوع است، امریکا با هجوم گسترده موسوم به جنگ نفت علیه عراق (به بهانه اشغال کویت توسط آن کشور) زهرچشمی از اعراب

و دولتهای مترقی عرب گرفت. به لیبی حمله کرد و در بمباران مقر حکومت قذافی رهبر لیبی، تنی چند از اعضای خانواده او کشته شدند اما آب از آب تکان نخورد و دنیای اسلام فقط نظاره گر این حادثه بود اکنون در سایه راه‌اندازی بحران‌ها و جریانات انحرافی (و سرگرم کردن مسلمانان به مسائل متفرقه و پرداختن به مسائلی نظیر انفجار بوئوس آیرس، خطر هسته‌ای ایران و پاکستان و ... ادعای مالکیت سه جزیره ایرانی توسط امارات و جنگ داخلی بوسنی و صرب و غیره) مسئله فلسطین را می‌خواهند حل کنند و سوریه را که سال‌ها بر موضع سازش ناپذیری با اسرائیل پای می‌فشرد مجبور به مذاکره و سازش کرده‌اند. کشور اسلامی سومالی توسط امریکایی‌ها اشغال شد و جنوب عراق در تصرف قوای امریکایی هاست امریکایی‌ها نفت عراق را خود استخراج می‌کنند و می‌فروشند و پس از کسر کردن غرامت جنگی و هزینه قشون خویش، هرچه را که خواستند به دولت عراق می‌پردازند. خلیج فارس نیز جولانگاه ناوگان‌های امریکایی گردیده است و دنیای اسلام در برابر همه این فجایع خاموش است و گاه به اعتراضات شفاهی اکتفا می‌کنند. اکنون جو غالب بر اعراب جو مذاکره، سازش و تسلیم در برابر اسرائیل است. هنگامی که سادات قرارداد کمپ دیوید را امضاء کرد، مصر از جرگه اعراب اخراج شد و امروز نه تنها مصر به جرگه اعراب بازگشته است که افتخار تقدم سازش با اسرائیل و به سمیت شناختن آن را نیز به دوش می‌کشد و ممالک مترقی ضد صهیونیستی هم اسرائیل را به رسمیت می‌شناسند و بدینسان یک اقلیت کوچک یهودی اراده خویش را به یک میلیارد مسلمان تحمیل و بر آنان حکمفرمایی می‌کند. ما این حوادث را به مثابه برگگی از کتاب برای آیندگان ثبت می‌کنیم تا آیندگان بدانند خادم و خائن چه کسانی بودند و روند انحطاط چگونه آغاز شد و چه کسانی تا واپسین دم از حقوق غصب شده یک ملت دفاع کردند و ... در روزگاری که، افشای صهیونیسم حتی در ممالک غربی مدعی دموکراسی، تهدید، ترور و محاکمه در پی داشت و نشانه نفوذ صهیونیسم بر ارگانهای حکومتی آنان بود و یا در برخی از ممالک جهان سوم مانند حکومت شاه در ایران که سازمان اطلاعات و امنیت آن (ساواک) با همکاری اسرائیل طراحی و تربیت شده بود سخن گفتن علیه اسرائیل ممنوع بود در خرداد سال ۱۳۴۲ امام خمینی در نطق معروف خویش که منجر به بازداشت ایشان و قیام پانزده خرداد شد چنین گفت: "امروز به من اطلاع دادند که بعضی از اهل منبر را برده‌اند در سازمان امنیت و گفته‌اند شما با سه موضوع کار نداشته باشید، پس از آن هر چه خواستید بگویید. یکی اینکه با شاه کاری نداشته باشید و از او حرف نزنید و یکی هم اینکه با اسرائیل کار نداشته باشید و یکی هم اینکه نگویید دین در خطر است ("۲). وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ و جهت گیری ضد صهیونیستی اش پدیده‌ای غیرمنتظره و نگران کننده برای اسرائیل بود. ایران در زمان شاه، بازار واردات انبوه کالاها و محصولات اسرائیلی بود که رونقی به اقتصاد اسرائیل می‌بخشید و از آن سو با صادرات نفت به آن جان می‌داد و نفت ایران تبدیل به گلوله و سلاح می‌شد و بر سینه فلسطینیان می‌نشست. ایران تبدیل به پایگاهی برای اسرائیل شده بود و همین امر از دلایل دشمنی متقابل اسرائیل با انقلاب اسلامی ایران بود. امام خمینی می‌گویند: "یکی از جهاتی که ما را در مقابل شاه قرار داده است کمک او به اسرائیل است من همیشه در مطالبم گفته‌ام که شاه از همان اول که اسرائیل بوجود آمد با او همکاری کرده و وقتی که جنگ بین اسرائیل و مسلمانان به اوج خود رسیده بود، شاه همچنان نفت مسلمین را غصب کرده و به اسرائیل می‌داد و این امر خود از عوامل مخالفت من با شاه بوده است ("۳). با وقوع انقلاب اسلامی همه این روابط گسسته شد و سفارت اسرائیل در تهران تبدیل به سفارت فلسطین گردید. بدیهی است که در مصاف انقلاب با امپریالیسم، توطئه‌های اسرائیل بخشی از توطئه‌ها علیه انقلاب اسلامی ایران خواهد بود. جنگ تحمیلی یکی از آنها بود که مانع از رویارویی انقلاب اسلامی با اسرائیل شد. آنچه که موجب تاسف بسیار است آن است که ابرقدرت‌ها بویژه امریکا با فریب صدام، با هجوم به کشور ما دولت مقتدر ایران را سرگرم دفاع از کشور خود نمود تا مجال به اسرائیل غاصب تبهکار دهد تا به نقشه شوم خود که تشکیل اسرائیل بزرگ که از نیل تا فرات است، اقدام نماید. ("۴) عقوبت مبارزه با اسرائیل فقط تهدید و ترور نبود. در مقیاسی بزرگ، جنگ تحمیلی نیز راهی بود برای مستهلک کردن انرژی ملت‌های مسلمان، به فراموشی سپردن مسئله اسرائیل و یا در درجه دوم قرار دادن آن. در عین حال رهبر کبیر انقلاب اسلامی علی‌رغم

جنگ تمام عیار با عراق، از مسئله فلسطین و اصلی بودن مبارزه با اسرائیل غافل نبودند به طوری که یکی از راههای انگیزه بخشی به مردم ایران و نسل انقلابی و حزب اللهی، شعار (راه قدس از کربلا می گذرد) بود و امام خمینی با توجه به جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و شرایطی که در پایان قرن بیستم با آن روبرو هستیم، مبارزه با صهیونیسم را جز لاینفک انقلاب اسلامی ایران اعلام داشتند. محورهای اساسی در دیدگاههای امام خمینی پیرامون فلسطین (۵) استفاده از حربه نفت علیه امریکا و اسرائیل: پس از فتح قسطنطنیه به دست سلطان محمد فاتح در سال ۱۴۵۳م، دوران انقلاب و نوزائی فکری و فرهنگی (رنسانس) در غرب آغاز شد و در نیمه دوم قرن هیجدهم به انقلاب صنعتی و اقتصادی انجامید. اما درست از همان آغاز اولین انقلاب فکری در غرب، دنیای شرق انحطاط خویش را آغاز کرد به گونه‌ای که در قرن بیستم دیگر هیچ توازنی میان آنها وجود نداشت. جهان به دو قطب پیشرفته صنعتی و ثروتمند یعنی غرب سیاسی و مسیحی و قطب عقب مانده و فقیر موسوم به جهان سوم تقسیم شد که ممالک اسلامی در زمره آن بودند و به مدد بهره‌گیری از ثروت و تولید و امکانات و سلاح‌های مدرن بود که غرب توانست اسرائیل را با جمعیت اندکی به اعراب مسلمان تحمیل کند. تجربه جنگ‌های متعدد اعراب و اسرائیل، بالاخص جنگ رمضان که ارتش‌های چند کشور عربی مورد حمایت ابرقدرت شوروی، از اسرائیل کوچک شکست خوردند. نموداری از ضعف آنان بود و این احساس ضعف و حقارت ناشی از این شکست‌ها و تلقی اینکه تداوم دشمنی با اسرائیل که با برخی از آنان مرزهای مشترک دارد، امنیت ملی آنها را به خطر می‌اندازد، زمینه‌های سازش را در اعراب بوجود آورد. در چنین شرایطی، امام خمینی بر ادامه مبارزه با اسرائیل تاکید کرد و راه موثر در این مبارزه را استفاده از حربه تحریم نفت علیه اسرائیل و حامیانش دانست. ایشان در پیامی به دول و ملل اسلامی به مناسبت جنگ رمضان اعراب و اسرائیل در تاریخ ۱۶/۸/۱۳۵۲ گفتند: "دولتهای ممالک نفت‌خیز اسلامی لازم است از نفت و دیگر امکاناتی که در اختیار دارند، بعنوان حربه علیه اسرائیل و استعمارگران استفاده کرده، از فروش نفت به آن دولتهایی که به اسرائیل کمک می‌کنند خودداری ورزند". با داشتن آن همه ذخایر، آن همه امکانات اگر یک هفته نفت خودشان را به روی این جنایتکارها ببندند، تمام مسائل حل خواهد شد معذک می‌گویند که ما این کار را نمی‌کنیم ("۶") اسرائیل قیام مسلحانه بر ضد کشورهای اسلامی نموده است و بر دول و ملل اسلام، قلع و قمع آن لازم است. کمک به اسرائیل چه فروش اسلحه و مواد منفجره و چه فروش نفت حرام و مخالف با اسلام است ("۷") آیا جا ندارد که اعتراض کنیم: آقا نفت مسلمین را چرا به کفار می‌دهی، به کفاری که در حال جنگ و تجاوز به سرزمین و امت اسلام هستند. (۸) حقیقت این است که نفت چون خون در رگهای اقتصاد و صنعت دنیای پیشرفته صنعتی است و کاهش یا قطع صدور نفت موجب کم‌خونی و ضعف و مرگ آن خواهد شد، غرب سیاسی علیرغم همه پیشرفت‌هایش، مانند غول شیشه‌ای است که با قطع صدور نفت از پای در می‌آید. ممکن است تصور شود، همان‌اندازه که غرب به نفت محتاج است، فروشندگان نفت نیز که دارای اقتصاد تک پایه‌ای نفت می‌باشند، زندگی شان به همان‌اندازه وابسته به درآمد نفت است اما حقیقت این است که در صورتی که کشورهای تولیدکننده نفت در یک مدت زمان، سیاست ریاضت اقتصادی و استفاده از ذخایر خویش را اتخاذ می‌کردند، غرب سریعتر از آنان از پای می‌افتاد. فقط با یکماه قطع نفت بحران اقتصادی، اجتماعی و سیاسی عظیمی غرب را فرا می‌گرفت و آنان را به تسلیم وامی داشت بویژه که در آن هنگام هنوز کشورهای صنعتی تدابیری از قبیل ایجاد چاهها و منابع ذخیره نفتی را نیندیشیده بودند اما پس از آنکه مدت‌ها نظریه تحریم اقتصادی غرب بخاطر حمایتش از اسرائیل مطرح شد (ولی متاسفانه توسط همه ممالک اسلامی به اجرا در نیامد)، مصرف‌کنندگان نفت به صرف احتمال وقوع چنین امری در فکر ایجاد منابع ذخیره نفتی به مدت سه ماه افتادند و آنرا عمل کردند زیرا اقتصاد ممالک صنعتی بسیار آسیب پذیر است و برنده نهائی در جنگ نفت فقط کسی است که بتواند چند روز بیشتر مقاومت کند و ذخیره سازی نفت به منظور افزایش زمان و ضریب مقاومت بود اما اگر اعراب حاضر به جنگ نفت با اسرائیل و حامیان نیرومند غربی اش نشدند خود دلایلی داخلی داشت که این دلایل در نهایت به ماهیت وابسته، رفاه طلب، عافیت جو، استبدادی و عدم پایگاه مردمی حکومت‌های ممالک

اسلامی مربوط می‌شد. وابستگی، عدم مشروعیت مردمی و روش استبدادی حکومت‌های منطقه مانع اصلی نجات فلسطین: لازمه اتخاذ سیاست ریاضت اقتصادی این است که مردم مبتلا به بیماری و تب مصرف نباشند و اگر هم بودند آنقدر به زمامداران خویش اعتماد داشته باشند که با آنان همکاری و همراهی کنند، ولی خفقان و استبداد به حدی بود که مردم و مخالفین حکومت نه تنها حاضر به همکاری نبودند بلکه در کمین فرصت‌ها می‌نشستند تا به محض ضعیف شدن حکومت، آن را از پای در آورند. به همین روی در صورت اتخاذ روش ریاضت اقتصادی کوتاه مدت، که نتیجه آن کمبود ارزاق، کالاها و صعود تورم بود. نارضایتی‌های سیاسی و اجتماعی وسعت می‌گرفت و برای حکومت‌ها خطر ساز بود، بویژه آنکه در بسیاری از کشورهای عربی اصولاً حکومت‌ها یا پادشاهی بودند و پارلمان و انتخابات وجود نداشت و یا اگر هم مانند کویت پارلمانی وجود داشت یک مجلس تشریفاتی بود که مطابق قوانین آن کشور پادشاه حق انحلال آن یا عزل و نصب اعضای مجلس را داشت و یا اگر هم نظام حکومتی جمهوری بود، تفاوتی با نظام سلطنتی استبدادی نداشت و رئیس جمهور مادام العمر بود. در نتیجه از آنجا که مردم نقشی در روی کار آوردن دولت‌ها نداشتند، مسئولیتی هم در قبال آن احساس نمی‌کردند و دلیلی هم برای شرکت اختیاری و داوطلبانه در خطر نمی‌دیدند. به همین دلیل است که امام خمینی کرارا به اعراب می‌گوید شما هم مانند ایران شاه را کنار بزنید! ما تا به اسلام برنگردیم اسلام رسول الله - تا به اسلام رسول الله برنگردیم، مشکلاتمان سر جای خودش هست، نه می‌توانیم قضیه فلسطین را حلش کنیم، نه افغانستان را نه سایر جاها را. ملت‌ها باید برگردند به صدر اسلام، اگر حکومت‌ها هم با ملت‌ها برگشتند که اشکالی نیست و اگر برگشتند ملت‌ها باید حساب خودشان را از حکومت‌ها جدا کنند و با حکومت‌ها آن کنند که ملت ایران با حکومت خودش کرد، تا مشکلات حل شود ("۹...") پی نوشت: ۱- ن، ک، بررسی انقلاب ایران. ع. باقی ص ۱۶. ۲- صحیفه نور، جلد ۱، ص ۵۴، سخنان ۱۳۴۲/۳/۱۳- صحیفه نور، جلد ۴، ص ۳۰، مصاحبه با امل در تاریخ ۱۳۵۷/۹/۱۶-۴- صحیفه نور، جلد ۱۸، ص ۱۲۰، سخنان مورخ ۱۳۶۲/۶/۳۱-۵- تقدم و تاخر محورهایی که در این مقاله مطرح شده به مفهوم اولویت و اهمیت هر بند نسبت به بند بعدی نیست بلکه برعکس، هر کدام از محورها مقدمه و زمینه‌ای برای بحث بعدی است و به همین دلیل اهمیت این بندها از دیدگاه امام خمینی در دو بند آخر بحث است که به نوعی نتیجه‌گیری از مجموعه بحث‌های پیشین می‌باشد. ۶- در دیدار با نمایندگان جنبش‌های آزادیبخش در تاریخ ۱۳۶۱/۳/۲۴. صحیفه نور، جلد ۱۶، ص ۱۹۷. ۷- اعلامیه مورخ ۱۳۴۶/۳/۱۸ خطاب به ملل و دول اسلامی بمناسبت جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل. صحیفه نور، جلد ۱، ص ۱۳۹. ۸- سخنرانی علیه جشن‌های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی در تاریخ ۱۳۵۰/۳/۶. صحیفه نور، جلد ۱، ص ۱۶۵. ۹- صحیفه نور، جلد ۱۲، ص ۲۸۲، سخنان مورخ ۱۳۵۹/۵/۱۸. ادامه دارد..... /خ

فلسطین در چشم‌انداز امام خمینی (ره) (۲)

فلسطین در چشم‌انداز امام خمینی (ره) (۲) تاکید امام بر قیام و مبارزه علیه حکومت‌ها بعنوان راه نجات فلسطین امام خمینی کرارا در مواضع و بیانات خویش، علاوه بر تاکید بر اتحاد و تمسک به اسلام و بازگشت به ارزشهای اسلامی قیام علیه حکومت‌ها را در ممالک اسلامی یکی از مقدمات واجب برای نجات فلسطین می‌داند زیرا حکومت‌های استبدادی به دلیل فقدان پایگاه داخلی، برای حفظ خود در برابر نارضایتی‌ها و مخالفت‌های داخلی نیاز به حمایت خارجی دارند و بدینسان میان استبداد و استعمار اتحاد بوجود می‌آید. طبیعی است که مبارزه با استبداد داخلی مقدم بر مبارزه با استعمار خارجی است زیرا مادامی که دشمن در خانه است، مبارزه در جبهه خارجی بی‌ثمر خواهد بود. برای مبارزه با استعمار نخست باید پایگاه‌های داخلی آن یعنی استبداد و حکومت‌های وابسته و سرمایه‌های وابسته و پایگاه‌های اقتصادی را از میان برد به همین دلیل از دیدگاه امام خمینی، سرنگونی حکومت‌های وابسته و مسلط بر ممالک اسلامی، فوری‌ترین راه نجات فلسطین است. همانطور که گفته شد، از راه‌های اساسی مبارزه با اسرائیل و

حامیان قدرتمند غربی آن، تحریم اقتصادی و نفتی بود اما این واقعه محتمل بود که فقط با تحمل ریاضت اقتصادی خاتمه نیابد و غرب برای نجات خویش دست به تهاجم به منابع نفتی خاورمیانه و اشغال آنها بزند. اگرچه نظام دو قطبی جهان و وجود ابرقدرت شوروی در همسایگی کشورهای اسلامی سبب خودداری غرب از چنین اقدامی می‌گردید زیرا قهرا پای روس‌ها را به میدان جنگ می‌کشید و جنگ جهانی سوم را شعله‌ور می‌ساخت که در آن صورت اثری از حیات روی کره زمین نمی‌ماند و از طرفی هرگونه درگیری امریکا و غرب با کشورهای نفت‌خیز منطقه خاورمیانه، نتیجه اش گسترش بیشتر نفوذ شوروی در این کشورها می‌شد و سرنوشت امروز جهان بگونه‌ای دیگر بود و غرب نیز به دلیل فقدان نفت در جنگ با کشورهای نفت‌خیز تاب مقاومت نمی‌آورد اما مهمتر از همه این موارد آن بود که در برابر سلاحهای مدرن و تجهیزات پیشرفته کشورهای غربی، جهان سومی‌ها فقط با تکیه بر امواج انسانی مومن و فداکاری که به فرماندهی حکومت‌های خویش اعتماد دارند و با استفاده از روش جنگ‌های چریکی می‌توانستند وارد هم‌اوردی با غرب شوند که این امر به دلایل مختلف بعید می‌نمود زیرا هم حکومت‌ها به دلیل غیر مردمی بودن قدرت بسیج امواج انسانی مومن را نداشتند و هم به دلیل ماهیت وابسته عده‌ای از آن‌ها، به سادگی، توده‌های مردم وجه المصلحه قرار می‌گرفتند، چه اساسا برخی از این حکومت‌ها با کمک امریکا و انگلیس به قدرت رسیده بودند. به همین دلیل امام خمینی علاوه بر راه تحریم نفتی، سرنگونی رژیم‌های وابسته و غیر مردمی منطقه توسط مردم آن کشورها را اصلی‌ترین و مقدم‌ترین راه می‌دانستند:

"مشکل مسلمین، حکومت‌های مسلمین است. این حکومت‌ها هستند که این مسلمین را به این روزانداخته‌اند ملت‌ها مشکل مسلمین نیستند. این حکومت‌ها هستند که بواسطه روابطشان با ابرقدرت‌ها و سرسپردگی شان با ابرقدرت‌های چپ و راست، مشکلات را برای ما و مسلمین ایجاد کرده‌اند مشکل مسلمین فقط قدس نیست، این یکی از مشکلاتی است که مسلمین دارند. افغانستان مگر از مشکلات مسلمین نیست؟ پاکستان مگر از مشکلات مسلمین نیست؟ ترکیه مگر از مشکلات مسلمین نیست؟ مصر مگر از مشکلات مسلمین نیست؟ عراق مگر از مشکلات مسلمین نیست؟ باید ما تحلیل کنیم که مشکلی که در همه اقطار مسلمین هست از کجا پیدا شده است و راه حلش چیست؟ چرا مسلمین در همه جای دنیا تحت فشار حکومت‌ها و ابرقدرتها هستند و راه حل این مسئله چیست؟ تا اینکه هم رمز پیروزی بر همه مشکلات بدست بیاید و هم قدس و افغان و سایر بلاد مسلمین آزاد بشوند. مشکل مسلمین حکومت‌های مسلمین است این حکومت‌ها هستند که مسلمین را به این روز رسانده‌اند، ملت‌ها مشکل مسلمین نیستند، ملت‌ها با آن فطرت ذاتی که دارند می‌توانند مسائل را حل کنند لکن مشکل، دولت‌ها هستند شما سرتاسر ممالک اسلامی را وقتی که ملاحظه کنید کم جایی را می‌توانید پیدا بکنید که مشکلاتشان بواسطه حکومت‌هایشان ایجاد نشده. این حکومت‌ها هستند که بواسطه روابطشان با ابرقدرت‌ها و سرسپردگی شان با ابرقدرت‌های چپ و راست مشکلات را برای ما و همه مسلمین ایجاد کرده‌اند اگر این مشکل از پیش پای مسلمین برداشته بشود، مسلمین به آمال خودشان خواهند رسید و راه حلش با دست ملت‌هاست ("۱۰). افشای مکرر نقشه اسرائیل بزرگ از نیل تا فرات: دلایل مختلف نشان می‌داد که مرزهای جغرافیایی اسرائیل محدود به اراضی اشغال شده فلسطین نخواهد ماند: الف: از یک سو شعار اصلی پارلمان اسرائیل که برگرفته از کتاب تورات است این بود که "اسرائیل، مرزهای تو از نیل تا فرات است" و این شعار در دوران ضعف و نوپایی اسرائیل که اشغالگران از جمعیت و قدرت‌اندکی در برابر دنیای اسلام برخوردار بودند مطرح می‌شد و بدیهی است که به هنگام قدرت آن را عملی سازند. ب: صهیونیست‌ها نژادپرست بودند و نژاد خود را برترین نژادها و بنی اسرائیل را فرزندان خدا می‌دانستند که باید حکومت جهان را به دست گیرند و دست کم زمانی که قدرت آن را ندارند از نیل تا فرات را به دلایل مذهبی خود، از آن خویش می‌دانستند. همین عقاید و روحیات یکی از دلایل رواج جهودکشی بود بطوری که حکومت تزاری روسیه آنان را قلع و قمع می‌کرد و هیتلر بعنوان نژادپرست دیگری که این گروه را رقیب خویش می‌دید، برای براندازی نسل یهود و بنی اسرائیل آنان را فوج فوج به هلاکت می‌رساند. ج: دنیای غرب با آینده‌نگری که داشت نیازمند تسلط پایدار بر سرزمین‌های طلای سیاه (نفت) و معادن عظیم دیگر در خاورمیانه و قبضه کردن بازار مصرف آن بود

و اسرائیل وسیله مناسبی برای تحقق این رویا بود. اما این کار نیاز به زمانی طولانی و زمینه‌سازیهائی ماهرانه داشت. اسرائیل همواره یکی از مهمترین عوامل ناامنی منطقه بود که اعراب و مسلمانان همواره ناچار از تجهیز و تسلیح خویش برای حفظ امنیت ملی بودند و همین امر خاورمیانه را به زرادخانه امریکا و غرب تبدیل کرد و از این رهگذر میلیاردها دلار را به جیب سرمایه‌داران و دولت‌های غربی سرازیر ساخت. د: تجربه تحمیل یک اقلیت کوچک یهودی بعنوان حکومت اسرائیل، بر اکثریت اعراب و مسلمانان ساکن فلسطین نشان داد که تکرار این تجربه در سایر ممالک عربی هم امکانپذیر است. بخصوص وقتی که اعراب در جنگ با اسرائیل شکست خوردند امید به تحقق اسرائیل بزرگ و تکرار آن تجربه بیشتر شد. امام خمینی کرارا به هدف و نقشه اسرائیل بزرگ در سخنان خویش اشاره داشته است. از جمله می‌گوید: "این مهره دومی که حالا آمده است، اسحاق شامیری که الان آمده است و می‌خواهد نخست وزیر بشود از اول برنامه خودش را گفته است. از اول گفته است که اسرائیل بزرگ باید تحقق پیدا کند - باید فلسطین به کلی از بین برود. تمام جاهایی که دست اسرائیل است اینها لاینفک از اسرائیل است، اسرائیل بزرگ یعنی از نیل تا فرات، یعنی تمام منطقه‌ای که عرب نشین است، حجاز هم جز این باید باشد، مصر هم جزو این است و اینها (دولتهای عربی) نشسته‌اند آنجا دارند تماشا می‌کنند و عده کثیرشان هم همراهی می‌کنند و اسرائیل را می‌خواهند (به رسمیت) بشناسند ("۱۱) امام خمینی معتقد بود که اهداف نهائی اسرائیل حتی فراتر از نیل تا فرات است و آنان حتی در اندیشه تسلط بر ایران هم بوده‌اند زیرا صهیونیست‌ها سال‌ها پیش از اشغال فلسطین و تشکیل دادن حکومت در اندیشه کودتا در ایران بوده‌اند: "عمال اسرائیل در ایران (در زمان محمد رضا شاه پهلوی) هر جا انگشت می‌گذاری می‌بینی که یکی از اینها در مراکز حساس، مراکز خطرناک، والله مراکز خطرناک برای تاج این آقا (شاه)، ملتفت نیستند اینها، اینها (یهودی‌ها)، آنها بودند که در شمیران توطئه کردند ناصرالدین شاه را بکشند، مملکت ایران را قبضه کنند شما تاریخ را نگاه کنید، تاریخ که می‌دانید، در نیاوران توطئه کردند، در نیاوران چند نفر رفتند ناصرالدین شاه را ترور کنند و یک عده هم در تهران بودند که حکومت را قبضه کنند. اینها حکومت را از خودشان می‌دانند، اینها در کتاب هاشان نوشته‌اند، در مقالاتشان نوشتند حکومت مال ماست، باید ما یک سلطنت جدیدی بوجود آوریم ("۱۲) مسئله یهود و صهیونیسم جداست: رفتار بنی اسرائیل با حضرت موسی (علیه السلام)، نشان می‌دهد که آنان به پیشوا و پیامبر خویش هم جفا نمودند و در خلال مدت ۴۰ روز غیبت موسی (علیه السلام) مجدداً به بت پرستی گراییدند و ۴۰ سال قوم بنی اسرائیل بخاطر این عمل آواره شدند. تاریخ نشان می‌دهد که از سرسخت‌ترین و خطرناک‌ترین دشمنان پیامبر اسلام، قوم یهود بودند که نه تنها نبوت او را انکار می‌کردند که برای نابودی او و یا شکست دادن حکومت نوپای پیامبر در برابر مشرکین توطئه می‌کردند اما در یهودیان، در همان روزگار نیز دو گروه مشاهده می‌شدند. عده‌ای با پیامبر اسلام دشمنی می‌کردند و گروهی نیز خواستار همزیستی مسالمت آمیز و انجام مناسک همزیستی خویش بودند تا قرن‌ها پس از ظهور اسلام، یهودیان به استناد روش تسامح و مدارای پیامبر با پیروان مذاهب گوناگون (که تا وقتی توطئه نمی‌کردند آزاد بودند) با مسلمانان در کنار هم زندگی می‌کردند. وقتی عمر بن خطاب با مرکب و لباسی ساده پس از چند ماه محاصره اورشلیم وارد این شهر شد برخلاف انتظار یهودیان با آنان به نیکی رفتار کرد و یهودیان، قرن‌ها با مسلمانان در کنار هم می‌زیستند و اما افراطیون و نژادپرستان یهودی در امتداد خط همان نیاکان خویش که موجب آوارگی قوم موسی شدند و بعدها فتوای قتل حضرت عیسی (علیه السلام) را دادند و با مذهب مسیح به جدال برخاستند و با پیامبر اسلام نیز دشمنی می‌کردند، در اندیشه تحقق رویای باستانی اسرائیل بزرگ افتادند. صهیونیست‌ها ادامه همان خطی بودند که حسابشان را باید از یهود جدا ساخت. یهودیانی که می‌خواستند مذهبی باشند و خود را آلوده به بازی‌های سیاسی نکنند از آغاز نهضت صهیونی بویژه در امریکا و اروپا، مخالفت خویش را با آن اعلام کردند و در مواردی سازمان‌های مختلف یهودی دست‌به‌دست مبارزه با صهیونیسم زدند. پس از انقلاب اسلامی ایران، اگرچه تفکیک روشنی در این مورد بعمل نیامد و یهودیان زیادی بودند که از عدم مرزبندی دقیق میان یهود و صهیونیسم و یک کاسه کردن آنها کدورت خاطر داشتند اما شواهدی از سخنان امام خمینی دال

بر این مرزبندی وجود دارد^{۱۱}: ما حساب جامعه یهود را از حساب صهیونیست‌ها جدا می‌دانیم، آنها (صهیونیست‌ها) اهل مذهب نیستند، و قیام بر ضد مستکبرین، طریقه حضرت موسی سلام الله علیه بوده و این درست برخلاف صهیونیست‌هاست حساب جامعه یهود غیر از حساب جامعه صهیونیست است و ما با آنها مخالف هستیم و مخالفت ما برای این است که آنها با همه ادیان مخالف هستند، آنها یهودی هستند، آنها مردمی سیاسی هستند که به اسم یهود کارهایی می‌کنند و یهودی‌ها هم از آنها متنفر هستند و همه انسان‌ها باید از آن‌ها متنفر باشند ("۱۳") صهیونیسم یک پدیده سیاسی با آرمان‌های جاه طلبانه، نژادپرستانه و استعمارگرانه است که زیر پوشش مذهب یهود، جلوه مذهبی به خود می‌گیرد و بعنوان ناجی قوم یهود خواسته است این ملت را زیر چتر خویش جمع کند. مسئله اصلی صهیونیسم، اسلام است: همانطور که در تاریخ صدر اسلام مشهود است، افراطیون و نژادپرستان بنی اسرائیل و یهود، علیرغم سیاست مدارا از سوی حکومت پیامبر و آزادی آنان در اعمال و مناسک مذهبی خویش، دست‌به‌فتنه گری و بستن پیمان با دشمنان خارجی می‌زدند و حتی اقدام به ترور پیامبر اکرم نمودند اما ناکام ماندند. رویه دشمنی آنها با اسلام همواره ادامه داشت و در دهه‌های اخیر نیز به اشکال و طرق گوناگون در تخریب اسلام کوشیده‌اند و برای تحریف کتاب آسمانی مسلمانان و احکام دینی آنها نیز به ترفندهای گوناگونی متوسل شده‌اند که امام خمینی به نمونه‌ای از آن اشاره دارد^{۱۲}: این اسرائیلی که همین چند وقت پیش از این، همین اخیرا به قرآن کریم نسبت داد به اینکه جنایت بعضی از امراض در آلمان گردن قرآن است برای اینکه قرآن دستور داده است، در سوره پنجم آیه ششم دستور داده است که مسلمین وقتی مستراح می‌روند حق ندارند با صابون بعدش دست‌خودشان را بشویند... از این جهت میکروب سرایت می‌کند به دست و کذا. آن آیه ششم سوره پنجم چه است؟ آیه وضو است و آیه غسل است این هم در آلمان یک بساطی درست کرد این مطلب، آن طوری که نوشتند به بهداری‌ها، به چه و چه و اسرائیل نقل کرد این مطلب را که به قرآن یک همچنین نسبتی داده ("۱۴") حفاری مسجدالاقصی قبله اول مسلمین و ویران کردن آن و کشتار جمعی مسلمانان، نمونه‌ای دیگر از دلایل دشمنی اسرائیل با اسلام و مسلمین است و مسلمانان در برابر اسرائیل باید به اسلام و قرآن که وجه مشترک همه مسلمانان است تمسک کنند. اسلام و اتحاد راه نجات فلسطین: امام خمینی همواره بازگشت به اسلام و متحد شدن را شرط نجات فلسطین و جلوگیری از امیال توسعه طلبانه صهیونیسم دانسته‌اند و همواره با تاکید بر اینکه مسئله اصلی اسرائیل نابود کردن اسلام است، خواستار کنار گذاشتن اختلافات از جمله اختلافات مذهبی بود. اگرچه اکثریت اعراب و مسلمانان ساکن فلسطین، پیروان مذاهب اهل سنت بودند اما امام خمینی بعنوان یک فقیه و مرجع شیعه از هیچگونه حمایتی نسبت به آنان فروگذار نمی‌کرد. این رویه برخلاف کسانی بود که چون اهل سنت را غاصب و کافر می‌دانستند معتقد بودند که سنی‌ها دارند مجازات می‌شوند و حمایت از فلسطین را به این بهانه که تقویت اهل سنت است تجویز نمی‌کردند. امام خمینی مسئله را نه در چارچوب‌های تنگ دعوی شیعه و سنی که مربوط به کیان اسلام می‌دانست و به همین رو، پیوسته شیعیان لبنان را در کمک به فلسطین تشویق می‌ساخت زیرا شیعیان لبنان در برابر اسرائیل هم سرنوشت هستند. امام خمینی حکمفرمایی یک عده قلیلی صهیونیست را بر یک میلیارد مسلمان جهان ننگ و عار می‌دانست و می‌گفت^{۱۳}: چرا باید یک کشورهایی که دارای همه چیز هستند و دارای همه جور قدرت هستند اسرائیل با آن عده کم بیاید و به آنها اینطور حکمفرمایی کند؟ چرا باید اینطور باشد؟ جز این است که ملت‌ها از هم جدا و از دولت‌ها جدا و دولت‌ها از هم جدا و یک میلیارد جمعیت، یک میلیارد جمعیت مسلمین با همه تجهیزاتی که دارند نشسته‌اند و اسرائیل آن جنایات را به لبنان می‌کند و به فلسطین می‌کند ("۱۵") نه تنها کنار گذاشتن اختلافات مذهبی که کنار گذاشتن اختلافات سیاسی میان دولت‌ها و ملت‌ها و متحد شدن علیه اسرائیل شرط دیگر نجات فلسطین و پاک کردن لکه ننگ سلطه یک عده قلیل بر اراده یک میلیارد مسلمان جهان است و این سخن معروف امام خمینی رهبر فقید انقلاب اسلامی است که اگر همه مسلمین جمع شوند و هر کدام یک سطل آب بریزند، اسرائیل را آب می‌برد^{۱۴}: برای من یک مطلب به شکل معماست و آن این است که همه دول اسلامی و ملت‌های اسلام می‌دانند که درد چیست؟ می‌دانند که دست اجانب در بین است که اینها را متفرق

از هم بکنند، می‌بینند که با این تفرقه‌ها ضعف و نابودی نصیب آنان می‌شود می‌بینند که یک دولت پوشالی اسرائیل در مقابل مسلمین ایستاده که اگر مسلمین مجتمع بودند و هر کدام یک سطل آب می‌ریختند او را سیل می‌برد، معذکک در مقابل او زبون هستند ("۱۶). روز جهانی قدس روز بسیج مسلمانان علیه اسرائیل و امریکا: تجربه چند دهه اخیر حاکی از آن است که با یک گام عقب نشینی اعراب، اسرائیل چند گام به جلو برمی‌داشت و از هنگامی که طرح‌های سازش کارانه در اعراب وارد بورس دیپلماسی شد، اسرائیل جنوب لبنان را اشغال کرد و وقتی طرح‌های سازشکارانه فهد و فاس و طائف هم به کمپ دیوید افزوده شد ضعف اعراب و عدم تصمیم دولت‌های وابسته و مرتجع عربی برای مبارزه با اسرائیل به نمایش در آمد و اسرائیل نیز از همین ضعف‌ها و فرصت‌ها بهره‌گیری کرد و گام‌های دیگر را برداشت از جمله آنکه، علیرغم مخالفت‌های وسیع، پس از مدت‌ها تلاش، پایتخت خود را به قدس انتقال داد که فقط با مخالفت‌های زبانی دولتهای عربی و اسلامی مواجه گردید. امام خمینی در مقابل این عقب نشینی‌ها، آخرین جمعه ماه مبارک رمضان را روز قدس اعلام کرد. در این روز اجتماع مسلمانان در فضایی روحانی، زمینه بسیار مناسبی برای طرح همزمان مسئله فلسطین در جهان اسلام است. اعلام روز قدس حرکتی بود در مقابل یهودی کردن بیت المقدس، سازشکاری‌های اعراب و پیشروی‌های اسرائیل. روز قدس حرکتی بود در راستای استراتژی اتحاد مسلمین و روز قدس بستر خیزش امواج انسانی و احیای وسیع مسئله قدس و بیداری مسلمین بود. چون حکومت‌ها در خط امتیازدهی پی در پی به اسرائیل افتاده بودند، روز قدس عامل توقف این روند و روزی بود که ملت‌ها را نیز وارد معادله سرنوشت ساز قدس می‌ساخت. مسلمانان نشینند که حکومت‌هایشان برایشان عمل بکنند و اسلام را از دست صهیونیسم نجات بدهند نشینند که سازمان‌های بین‌المللی برای آنها کار بکنند، ملت‌ها خودشان قیام کنند و حکومت‌های خودشان را وادار کنند در مقابل اسرائیل بایستند و اکتفا نکنند به محکوم کردن ("۱۷") من از عموم مسلمانان جهان و دولتهای اسلامی می‌خواهم که برای کوتاه کردن دست این غاصب و پشتیبانان آن، به هم بیوندند و جمیع مسلمانان جهان را دعوت می‌کنم، آخرین جمعه ماه مبارک رمضان را که از ایام قدر است و می‌تواند تعیین کننده سرنوشت فلسطین نیز باشد بعنوان روز قدس انتخاب و طی مراسمی همبستگی بین‌المللی مسلمانان را در حمایت از حقوق قانونی مسلمانان اعلام نمایند ("۱۸). امام خمینی می‌گفتند اگر یک میلیارد جمعیت مسلمانان مجتمع شوند و هر کدام یک سطل آب بریزند اسرائیل را آب می‌برد و روز قدس مقدمه‌ای بود برای به راه‌انداختن راهپیمایی‌ها و تظاهرات همزمان مسلمانان جهان راه‌اندازی امواج انسانی علیه اسرائیل و برای نجات فلسطین. پی نوشت: ۱۰- صحیفه نور، جلد ۱۲، ص ۲۷۸، سخنان مورخ ۱۸/۵/۱۳۵۹. ۱۱- صحیفه نور، جلد ۱۸، ص ۹۸، سخنان مورخ ۱۵/۶/۱۳۶۲. ۱۲- صحیفه نور، جلد، ص ۹۶، سخنان مورخ ۱۸/۶/۱۳۴۳. ۱۳- صحیفه نور، جلد ۶، ص ۱۶۳، سخنان مورخ ۲۴/۲/۱۳۵۸ امام خمینی در جمع نمایندگان کلیمی. ۱۴- صحیفه نور، جلد ۱، ص ۱۷۲، سخنان مورخ ۶/۳/۱۳۵۰. ۱۵- صحیفه نور، جلد ۱۰، ص ۹۳، سخنان مورخ ۱۰/۸/۱۳۵۸. ۱۶- صحیفه نور، جلد ۸، ص ۲۳۵، سخنان مورخ ۲۵/۵/۱۳۵۸. ۱۷- صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۶۲، سخنان امام خمینی در تاریخ ۲۵/۹/۱۳۶۰. ۱۸- صحیفه نور، ج ۸، ص ۲۲۹، پیام امام به مسلمانان جهان و اعلام روز قدس در ۱۶/۵/۱۳۵۸. منبع: <http://www.imam-khomeini.com>

امام خمینی(ره) و روابط بین الملل (۱)

امام خمینی(ره) و روابط بین الملل (۱) نویسنده: سید محمد سادات بی تردید اندیشه حکومت دینی و بنیان گذاری نظام جمهوری اسلامی در ایران از سوی امام خمینی(ره) رویکرد جدیدی را به دین به همراه داشت. موج جدید نگاه به دین از یک سو افق‌های روشنی را از منظر تفکر و خردورزی دینی نوید می‌داد، و از سوی دیگر، دل‌نگرانی و دغدغه‌های خاطر ایجاد می‌کرد. دل‌نگرانی از این که رویکرد جدید به دین از سر شوق زدگی به نظریه پردازی شتاب زده در معارف و حقایق دین پردازد و با چشم

پوشی از تمام ابعاد دین و جامعیت آن آرا و دیدگاه‌های یک بُعدی و متغیر را جایگزین دیدگاه‌های جامع و ثابت اصول و معارف دین کند. و افق‌های روشن و امیدهای تازه به این که رویکرد نو به دین و حکومت دینی سمت وسوی تحلیل منطقی و پژوهشی و ماهیت دین شناسانه داشته و با جامع‌نگری همراه باشد، روی کردی که با انگیزه، بازشناسی آموزه‌های دینی با توجه به تحولات بنیادین شرایط زندگی اجتماعی، فرهنگی، سیاسی انسان و با توجه به دو اصل خاتمیت اسلام و جهان شمولی آن باشد که در این صورت رویکردی مبارک بوده و شاهد نمودی دیگر از ورود تفکر و اندیشه دینی در عرصه‌های جهانی دین و فرهنگ خواهیم بود. البته آن چه تا هم اکنون با این ماهیت و انگیزه انجام یافته بسیار درخشان و از برجستگی‌های تاریخ دین پژوهی به شمار می‌رود. با ارج نهادن به تمامی گام‌ها و پژوهش‌های ارزنده‌ای که در این مقوله انجام یافته است و یا در حال انجام است، به نظر می‌رسد هم‌چنان اولویت‌ها و محورهایی با زمینه و نیاز کامل به پژوهش وجود دارد که بایسته است از نگاه پژوهش‌گران و صاحب‌نظران دور نماند که در این جا به مواردی هر چند کوتاه و فشرده اشاره می‌کنیم: ۱. تحلیل ماهیت حکومت دینی و جایگاه و نسبت آن با مجموعه دین؛ ۲. نسبت و رابطه فلسفه دین با فلسفه حکومت دینی؛ ۳. حوزه‌های ورود و نوع ورود حکومت دینی در حریم‌های فرد و جامعه؛ ۴. تأثیرگذاری حکومت دینی بنابر مبنای اولی بودن حکومت در محدوده قوانین و احکام دیگر؛ ۵. تأثیرگذاری حکومت بنابر مبنای ثانوی بودن در محدوده‌های قوانین و احکام دیگر؛ ۶. نوع و ماهیت روابط حکومت دینی با جهان خارج از مرزهای جغرافیایی خود. این محورها برخی از بایسته‌های تحلیل نظریه حکومتی دینی است که نه تنها برای اثبات و تبیین برخی ابعاد احکام اجتماعی، سیاسی اسلام روشن‌گر است بلکه خود پاسخی به برخی شبهه‌افکنی‌ها در عرصه اندیشه و تفکر حکومت دینی خواهد بود. این نوشتار پیش‌درآمدی است کوتاه در محور (امام خمینی و روابط بین الملل) به دیگر سخن روابط بین المللی حکومت اسلامی از منظر امام خمینی که با توجه به اهمیت و گستره موضوع آن، امید است این مقاله کوتاه زمینه‌ساز تحلیلی جامع و کامل گردد. روابط یک کشور با جهان خارج از مرزهای جغرافیایی خود از منظرهای متفاوتی مورد توجه قرار می‌گیرد: گاهی مدیریت سیاسی یک کشور از منظر ارتباطات خاصی، سیاسی و دیپلماتیک به رابطه با کشورهای دیگر می‌نگرد. و این نگاه فلسفه روابط را هم مشخص می‌کند، و گاهی چشم انداز روابط یک کشور با کشورهای دیگر را تحولات، نیاز و شرایط اقتصادی ترسیم می‌کند و گاهی هم نگاه پیوند به اردوهای قدرت و سلطه‌های منطقه‌ای، جهانی، آنچه در همه نگاه‌ها به روابط بین المللی یک کشور مشترک است تفکر حاکم بر مدیریت سیاسی جامعه است. از آن جا که ماهیت حکومت دینی از اصول و مبانی دینی شکل می‌پذیرد به کلام امام خمینی در بیان آن می‌نگریم، امام در بیان مبانی تفکر حاکم بر مدیریت سیاسی در حکومت اسلامی می‌فرماید: (الف: حکومت اسلامی به آن طوری که خدای تبارک و تعالی مقرر فرموده، شرایط حاکم را شرایط مأمورین دولت را، کیفیت حکومت را، آن طوری که در اسلام مقرر است، همان طوری که در صدر اسلام بود. ب: حکومت اسلامی مشروطه است از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که باید رعایت و اجرا شود، از این جهت حکومت اسلامی حکومت قانون الهی بر مردم است. ج: روابطی را که هر فرد بشر با خداوند دارد، روابطی را که هر فرد بشر با پیغمبر اسلام (ص) دارد، با حکومت دارد، روابطی را که هر فرد با فرد دیگر باید داشته باشد، روابطی را که هر فرد با غیر ملت خودش باید داشته باشد، کلیه روابطی را که امکان دارد بین یک فرد بشر با افراد دیگر بشر یا جوامع بشری باشد در اسلام مطرح است و حکم دارد. د: بنابراین ما یک کتابی داریم که مصالح شخصی، مصالح اجتماعی، مصالح سیاسی، کشورداری و همه چیزها در آن هست، البته با آن تفسیرهایی که از اهل تفسیر وارد شده است. ۴) در این فرازها از کلام امام اصول حاکم بر مدیریت سیاسی، قوانین، ضوابط در تمامی ابعاد حکومت اسلامی از جمله روابط بین المللی حکومت اسلامی ترسیم شده است. روابط بین المللی به شکل کنونی، در دوران صدر اسلام ابعاد و شکل دیگری داشته است و با عنوان روابط مسلمانان با غیر مسلمانان شناخته می‌شود. البته نگاه به این موضوع می‌تواند نگاه تاریخی به روابط باشد که در آن صورت عوامل و فراز و نشیب آن روابط از آغاز تاکنون

بررسی و تحلیل می‌شود و می‌تواند نگاه به اصول و مبانی رفتاری روابط مسلمانان با غیرمسلمانان و در این جا نگاه به روابط را براساس احکام اسلام و اصول آن بررسی می‌کنیم. مسئله روابط مسلمانان با غیر مسلمانان از جمله موضوعات خاصی است که در قرآن مجید با عناوین مختلفی چون: شرکت در مجالس کافران، دوستی با کافران، هم‌رازی با کافران، ازدواج با کافران و... مورد توجه قرار گرفته است. دیدگاه قرآن نسبت به روابط با غیر مسلمانان چون دیگر دیدگاه‌های این کتاب جامع آسمانی به پدیده‌ها و حقایق فردی و اجتماعی همه جانبه، جامع و بنیادی است، تا آن جا که حتی در این مسئله به ظاهر ساده، انگیزه‌های انسانی، عاطفی، اجتماعی، سیاسی از نظر دور نمانده است. با توجه به تعدد آیات و نیاز گسترده به تفسیر تحلیلی نسبت به عناوین و موضوعات بررسی شده در آیات در این مقام فقط اشاره ای کوتاه و گویا به پیام نخستین آیات قرآن در موضوع می‌کنیم. قرآن و روابط عاطفی با خویشاوندان کافر (یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا اباکم و اخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان... ۵۷) ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند (آنان را) به دوستی مگیرید. (لاتتجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یؤادون من حادّ الله ورسوله ولو كانوا آباءهم أو ۶۰۰) قومی را نیایی که به خدا و روز باز پسین ایمان داشته باشند (و) کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده اند - هر چند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره آنان باشند - دوست بدارند. ... در این آیات قرآن مجید مسلمانان را از دوستی و روابط دوستانه با خویشاوندان کافر نهی می‌کند. تفاوت دو خطاب و توجه به زمان و شرایط نزول قابل تأمل است. روشن است که دوستی نامطلوب و نهی شده در این آیات، حالت و وصف قائم به نفس - که خارج از اختیار انسان است - نیست، بلکه آن رابطه دوستانه و محبتی مورد نکوهش قرار گرفته که بر محبت ایجاد شده از منشأ ایمان به خدا و به پیامبر (ص) غلبه کند و بر رفتار اسلامی و عقاید آنان تأثیر گذار باشد؛ چنان که در آیه دیگر اشاره می‌فرماید: (قل ان کان اباؤکم و ابناءکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقربتموها و تجارۃ تخشون کسادها و مسکن ترضونها حب الیکم من الله ورسوله... ۷۷) بگو: اگر پدران و پسران و برادران و زنان و خاندان شما و اموالی که گرد آورده اید و تجارتی که از کسادهش بیمناک اید و سراهایی که خوش می‌دارید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست داشتنی تر است، پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را (به اجرا در) آورد. توجه به شرایط عمومی مسلمانان دوران صدر اسلام که برخی از خویشاوندان آنان (پدران، فرزندان، برادران و همسران) هم چنان کافر بوده و در جمع مخالف مسلمانان شرکت داشتند و مسلمانان با آنان اُلفت دیرینه خویش را حفظ نموده بودند، در زمان هجرت و دوری خویشاوندان نوعی دل‌نگرانی پنهان آنان را احاطه کرده و چه بسا ظهور نموده اند اعلام خطر و نوع بیان قرآن مجید بسیار لطیف است که چگونه نسبت به تأثیرگذاری این نوع عواطف بر عقاید و اندیشه‌های دینی حساسیت نشان می‌دهد. قرآن و روابط دوستانه با کافران (لاتتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین... ۸۰) مؤمنان نباید کافران را - به جای مؤمنان - به دوستی بگیرند، و هر که چنین کند، در هیچ چیز (او را) از (دوستی) خدا (بهره ای) نیست، مگر این که از آنان نوعی تقیه کند. (یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا الکافرین اولیاء من دون المؤمنین اتریدون ان تجعلوا لله علیکم سلطانا مبیناً ۹۷) ای کسانی که ایمان آورده اید، به جای مؤمنان، کافران را به دوستی خود مگیرید. ... در این آیات، نهی الهی به نوعی خاص از رابطه دوستانه با کافران تعلق گرفته است و آن رابطه با کافران که به جای رابطه با مسلمانان باشد. چه این که معاشرت و دوستی با کافران بدون توجه و با چشم پوشی از دوستی با مسلمانان به مفهوم ورود به جمع و مجموعه کافران و خالی گذاردن مجموعه مسلمانان است که طبعاً آثار خاصی به همراه دارد و ابتدایی ترین آن آسیب پذیر شدن روح جمعی مسلمانان و اظهار توان مندی ظاهری از ناحیه کافران و ایجاد خلل بر پیوند اجتماعی و عاطفی مسلمانان است؛ اگرچه این نوع رابطه، انگیزه خاص دوستانه داشته باشد. قرآن و روابط اجتماعی با کافران از آن جا که روابط اجتماعی شکل‌ها و گونه‌های متفاوتی داشته و دارد قرآن مجید به نمونه‌های برجسته ای از آن اشاره نموده است: الف - شرکت در مجالس کافران: آمیختگی زندگانی مسلمانان با غیر مسلمانان در شهرهای مکه و مدینه، وجود قبیله‌ها و طایفه‌هایی از غیر مسلمانان، یهودیان بنی قریظه، بنی

نضیر، سفرهای مسلمانان و ... نوعی زندگی جمعی و روابط فشرده اجتماعی، فرهنگی، سیاسی ضروری و طبیعی بین مسلمانان و غیر مسلمانان ایجاد کرده بود. در این شرایط، حضور مسلمانان در اجتماعات کافران به مفهوم تصمیم و اراده مسلمانان برای شرکت و همراهی با کافران نبوده است. با این وصف، قرآن کریم این شرایط را از نظر دور نداشته و با جداسازی و تفکیک آن به نقطه خاصی از این آمیختگی در روابط اجتماعی مسلمانان اشاره می‌فرماید: (وقد نزل علیکم فی الکتب ان اذا سمعتم آیات الله یکفر بها و یستهزأ بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره، انکم اذا مثلهم... ۱۰۶؛ و البته (خدا) در کتاب (قرآن) بر شما نازل کرده که: هرگاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می‌گیرد، با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن در آیند، چرا که در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود). .. قرآن مجید با بیانی شگفت و حکیمانه تأثیر گذاری تلاش فرهنگی تبلیغاتی کافران را از نظر دور نداشته و برای در امان ماندن مسلمانان دستوری صریح و قاطع می‌فرماید. البته تعیین زمان و ملاک حکم را بیان نموده تا در آن شرایط زندگی مسلمانان در عسر و حرج قرار نگیرد. ب - هم رازی با کافران: (یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا بطانۀ من دونکم لایألوکم خبالاً... ۱۱۶؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، از غیر خودتان، (دوست و) هم راز مگیرید (آنان) از هیچ نابکاری در حق شما کوتاهی نمی‌ورزند. آرزو دارند که در رنج بیفتید.) رابطه هم‌رازی با کافران با انواع دیگر رابطه با کافران تفاوت‌های روشنی دارد که صورت پنهانی و اعلام نشده آن بخشی از تفاوت‌ها است. با توجه به شأن نزول آیه شریفه این نوع رابطه پنهانی و اطلاعاتی با کافران نهی شده است اگرچه ماهیت جاسوسی و خیانت نداشته باشد. ج - ازدواج با کافران: (ولاتنکحوا المشرکات حتی یؤمنن و لامۀ مؤمنۀ خیر من مشرکۀ ولو اعجبکم، و لاتنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا و لعبد مؤمن خیر من مشرک ولو اعجبکم ۱۲؛ و با زنان مشرک ازدواج نکنید، تا ایمان بیاورند، قطعاً کنیز با ایمان بهتر از زن مشرک است هر چند (زیبایی) او شما را به شگفت آورد، و به مردان مشرک زن مدهید تا ایمان بیاورند. قطعاً برده با ایمان بهتر از مرد آزاد مشرک است، هر چند شما را به شگفت آورد. آنان (شما را) به سوی آتش فرا می‌خوانند و خدا به فرمان خود، (شما را) به سوی بهشت و آمرزش می‌خواند.) از مواردی که دین برای پیروان خود جایگاه و منزلت خاصی قائل می‌شود و به صورت کنایی این منزلت را به مؤمنان یادآور شده مسئله ازدواج مسلمانان با کافران است تعبیر (خیر من مشرکۀ) و (خیر من مشرک) در آیه شریفه است. اگرچه این تعبیر معنای کنایی حکمی داشته و انشای حکم می‌باشد، اما به زبان بیان مصلحت و با حکمت حکم برای مؤمنان و توجه دادن به رعایت مصالح در روابط حقوقی و اجتماعی و این روش در عموم مسائل عرفی و جاری زندگی که دین برای آن دستور و برنامه دارد جاری است چه به صورت عام و چه خاص و این روش بیان مصلحت اگرچه حکم در مقام ثبوت ملاک و حکمت دیگری هم داشته باشد اما در مقام اثبات موجب می‌گردد مسلمانان آگاهانه رفتار اجتماعی خود را با احکام و مصالح تبیین شده از سوی دین تطبیق کنند. احسان به کافران (لا ینهیکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین ولم یخرجوکم من دیارکم ان تیروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین ۱۳؛ (اما) خدا شما را از کسانی که در (کار) دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده اند، باز نمی‌دارد که با آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید، زیرا خدا دادگران را دوست می‌دارد.) جداسازی کافران محارب و در حال جنگ از کافران دیگر و توجه به ارزش‌های انسانی و برجسته نمودن ارزش عدالت - حتی در حق غیر خودی‌ها - در این بخش از روابط مسلمانان با غیر مسلمانان پیام صریح و روشن این آیه شریفه است. از برجستگی‌های دیدگاه‌های قرآن به مسائل و موضوعات چند بعدی این که موضوعات را اندام واره می‌بیند، اما در همان حال از پیوند اجزای آن در ترکیب دیگر و در شرایط دیگر غفلت نمی‌کند و برای آن شرایط هم نظر و حکم می‌دهد. قرآن و دفاع در برابر کافران (انما ینهیکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین و أخرجوکم من دیارکم... ۱۴؛ فقط خدا شما را از دوستی با کسانی باز می‌دارد که در (کار) دین با شما جنگ کرده و شما را از خانه‌هایتان بیرون رانده و در بیرون راندتان با یکدیگر هم‌نشینی کرده اند، و هر کس آنان را به دوستی گیرد، آنان همان ستمگران اند.) دیدگاه دین به مسائل و موضوعات حقوقی بسیار دقیق و حساس است. طبقه بندی حقوق و تعیین و مشخص نمودن حقوق

خدا، حقوق انبیا، حقوق انسان ها، با تعیین اولویت، تعیین روش اثبات و دریافت حقوق، جایگاه و منزلت حقوق را در اندیشه دینی مشخص می کند. دین آن گاه که به حقوق انسان ها می نگرد. آن چنان که در تعیین حدود آن نظر می دهد، به لزوم اثبات و دریافت حقوق هم توجه می کند تا آن جا که از فروگذاری و فراموشی حقوق هم نمی گذرد نگاهی به احکام و ظرافت های فقهی در کتاب قضاوت، احکام فقهی جهاد، ارزش گذاری دین به حیثیات و آبروی انسان ها و مسائلی چون غیبت، تهمت و توبه از غیب و تهمت بخشی از نمودهای توجه خاص دین به حقوق اجتماعی، و حقوق انسانی است. از ریزنگری های دین در حقوق، دیدگاه های دین در تراحم حقوق است، تراحم حقوق خدا با حقوق پدر، مادر، تراحم حقوق جامعه با حقوق فرد. در آیه شریفه حق دفاع در برابر متجاوزان مانع از احسان و دوستی (که حق مشخص هر انسانی است) به متجاوزان بیان گردیده و بسیار ظریف است، بخش آیه که می فرماید دوستان متجاوز همان ستمگران اند از این آیات - که بخشی از اصول بیان شده در موضوع رابطه با غیر مسلمانان می باشد - این نکات استفاده می شود: ۱. مسلمانان از روابط دوستانه و دوستی با کافران تا آن جا که بر محبت ایمانی مسلمانان و بر عقاید و اندیشه های مورد پذیرش آنان تأثیر گذارد منع شده اند ۲. مسلمانان از رابطه پنهانی و اطلاعاتی با کافران حتی با انگیزه عاطفی منع شده اند ۳. مسلمانان از شرکت در مجالس کافران که با هدف استهزای احکام اسلام برگزار می شود تا زمانی که مجلس کافران در این سمت و سوی قرار دارد منع شده اند ۴. در صورت تقیه حکم روابط مسلمانان با غیر مسلمانان تابع شرایط جدید است ۵. کافران طرف رابطه و موضوع احکام، روابط کافران در حال جنگ، در زمان جنگ و شرایط جنگی می باشند و کافران غیر محارب از موضوع استثنا شده اند و شمول اهل کتاب در برخی احکام قابل بررسی است. روابط مسلمانان دوران صدر اسلام در شهر مدینه با غیر مسلمانان و نوع آمیختگی زندگانی آن ها با قبیله های دیگر مثل یهود بنی نضیر، بنی قریظه و ... با روابط جاری مسلمانان با غیر مسلمانان تفاوت های بسیار دارد اگرچه در برخی از جهات شباهت نیز وجود دارد. آن چه اکنون به عنوان روابط بین المللی شناخته می شود ماهیتی مستقل و بسیار پیچیده یافته است اگرچه روابط عاطفی که در دوران صدر اسلام بین مسلمانان و غیر مسلمانان قهری و غیر ارادی می نمود امروز کمتر وجود دارد اما روابط فرهنگی، اقتصادی به شکلی گسترده اما بسیار طبیعی و در برخی موارد قهری و غیر قابل جداسازی گردیده است. مشخصه های روابط بین المللی در جهان امروز باید شناخته شود تا بتوان نسبت به آن از منظر دین داوری کرد. مشخصه های روابط بین المللی (۱) روابط بین المللی هم اکنون از مرحله لازم حکومت عبور کرده و از ارکان و مصالح اداره جامعه و مدیریت سیاسی گردیده است. تا آن جا که حتی تصویر ذهنی از اداره نظام اجتماعی، سیاسی، بدون رابطه با جهان خارج غیر ممکن و یا در نهایت بسیار دشوار است. (۲) نوع و کیفیت روابط بین المللی آن چنان که از درون براساس مبانی و اصول پذیرفته شده ترسیم می گردد، از بیرون هم نمایانگر همان اصول و مشخصه ها است، و تحلیل گران از روابط برون مرزی هر کشوری مواضع و دیدگاه های اصولی و مورد احترام آن کشور را بازشناسی می کند. به دیگر سخن، روابط بین المللی یک کشور تجسم و نمود ایده ها، آرمان ها، تفکر و روش مدیریت سیاسی آن کشور است، این نمود طبیعی خارجی است که نوع و سطح رابطه با جهان خارج از مرزها را در حکومت دینی با دشواری خاصی روبه رو می کند و می تواند زمینه ایجاد گرایش به شناخت و اصول و حقایق دین را در خارج فراهم نماید چنان که می تواند نسبت به حقانیت و ماهیت دین ایجاد شبهه نماید. (۳) از مشخصه های بسیار مهم در روابط بین المللی تأثیر گذاری متغیرهای متنوعی است که حاکم بر روابط کشورها است، و این مسئله ای روشن است که هر کشور روابط خود را با دیگران براساس شرایط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی مورد پذیرش خود مورد توجه قرار می دهد و این شرایط همیشه متأثر از عوامل متنوعی است که در حال پیدایش و زوال هستند. رشد اقتصادی، بحران سیاسی تغییر اقلیت، اکثریت و ... بخشی از عواملی است که روابط کشورها را با دیگران مورد تأثیر و تغییر قرار می دهد. (۴) اهداف و سطح روابط مانند اصل روابط بین المللی پیچیدگی و ظرافت هایی به همراه دارد و چه بسا در برخی موارد دشوارتر و دقیق تر باشد. روابط بین المللی در حکومت دینی روابط بین المللی در حکومت اسلامی مانند ابعاد دیگر حکومت،

اصول و شرایط خاصی دارد. امام خمینی در بیان مشخصه‌ها و اصول روابط بین‌المللی در حکومت دینی در پاسخ خبرنگار می‌فرماید: (حکومت اسلامی، حکومتی است آزاد و مستقل و روابطش با شرق و غرب به یک نحو است، و اگر آن‌ها روابط حسنه داشته باشند، دولت اسلام هم با آن‌ها روابط حسنه دارد و اجازه نمی‌دهیم، کسی در مقدرات مملکت مان دخالت کند.) ۱۵ و در پاسخ به پرسش خبرنگار از جهت و تمایل روابط حکومت اسلامی می‌فرماید: (حکومت ما، حکومت مستقل است، در صورتی که کشورها دخالتی در امور داخلی ما نداشته باشند، ما با آن‌ها روابط دوستانه داریم.) ۱۶ در پاسخ خبرنگار دیگری (از تغییر تعادل در روابط جهانی با انقلاب اسلامی و در نتیجه وقوع جنگ) امام می‌فرماید: (ما امیدواریم که تعادل دنیا به خطر نیفتد برای این که ما به هیچ طرفی از دو طرف شرق و غرب تمایلی نداریم و ما با همه روابطی علی‌السواء داریم و با همه رفتاری عادلانه داریم، البته در صورتی که آن‌ها عدالت را در رابطه با ما رعایت کنند.) ۱۷ امام در این چند پاسخ کوتاه اصل روابط بین‌المللی و محدوده آن را در حکومت اسلامی ترسیم فرمودند. در خصوص ماهیت روابط بین‌المللی نیز، کلام امام بسیار عمیق و قابل توجه است. ایشان در پاسخ به پرسش خبرنگاری که پرسید: (آیا شما قراردادهایی را که با کشورهای خارجی امضاء شده حفظ خواهید کرد)؟ فرمودند: (اولاً: ما از مضمون و مواد مندرج در این قراردادها اطلاعی نداریم، یعنی رژیم شاه هرگز ملت را از مفاد این قراردادها مطلع نکرده و از مردم ایران مخفی نگاه داشته است. ولیکن حکومت آینده آن‌ها را مجدداً مورد بررسی قرار می‌دهد و از آن‌ها آن چه را با منافع و مصالح ملت ما موافق نباشد، لغو می‌کند، ولی ما در نوسازی کشور از همه امکاناتی که دولت‌های خارجی مایل باشند در اختیار ما بگذارند، با حفظ آزادی و استقلال کشور، براساس احترام متقابل از آن امکانات استفاده می‌کنیم و قراردادهایی منعقد می‌نماییم.) ۱۸ امام در این بیان جامع خود، ماهیت روابط بین‌المللی را منطبق بر مصالح و منافع ملی در حکومت دینی می‌داند. به این معنا که مصالح و منافع ملی است که روابط بین‌المللی را در حکومت اسلامی شکل می‌بخشد. در این دیدگاه مصالح ملی، نوسازی کشور، آزادی و استقلال همیشه بر روابط خارجی حکومت اسلامی حاکم است. امام در پاسخ به پرسش دیگری که: (آیا شما می‌خواهید مانند تکسین‌ها و مستشاران را در ایران ببینید)؟ فرموده‌اند: (در مورد هر یک از این گروه‌ها و نقش آن‌ها در ایران و میزان احتیاج کشور به آن‌ها حکومت آینده مطالعه و بررسی می‌کند و تصمیم می‌گیرد، حکومت آینده هیچ تعهدی جز در برابر ملت و حفظ منافع و مصالح آن‌ها ندارد.) ۱۹ مشخصه‌های مصالح ملی، آزادی و استقلال در مقام ثبوت و اثبات در دیدگاه امام، تعیین‌کننده مسیر و ماهیت روابط برون‌مرزی حکومت اسلامی‌اند. مصالح ملی و مصلحت نظام از اصول ثابت و غیرقابل‌تغییری است که در حکومت اسلامی همواره باید مورد توجه قرار گیرد که در تاریخ حکومت دینی جلوه‌های خاصی را از توان مندی دین در حلّ دشواری‌های اجتماعی سیاسی و... به مرحله بروز و ظهور رسانده است. مصلحت نظام گرچه خود امری ثبوتی است اما مصادیق مختلف و متنوع آن در مقام اثبات گستره توجه و نگاه دین را به مقتضیات زمان و مکان در مدیریت اجتماعی و سیاسی به اثبات می‌رساند و این مصادیق خارجی عموماً ترکیبی از مقولات متفاوت و گاه متباین‌اند و عموماً موضوعات عرفی هستند که با نظر عرف خاص مشخص می‌گردند و این از جمله مواردی است که سمت و سوی دین را در امور عرفی و اجتماعی مشخص می‌نماید. البته مصالح ملی و مصلحت نظام در اندیشه و حکومت دینی تعریفی خاص و حدود آن متناسب با اهداف و فلسفه دین و حکومت دینی است و با مصالح ملی در حکومت‌های غیر دینی تفاوت دارد و این تفاوت به مفهوم محدودیت مصالح در دین نیست. در اندیشه دینی مصالح ملی و مصلحت نظام دایره گسترده‌ای دارد، چنان که منزلت و جایگاه خاصی را هم داراست و امام در اهمیت و نقش مصلحت نظام در حکومت فرموده‌اند: (مصلحت نظام از امور مهمه‌ای است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می‌گردد، امروز جهان اسلام نظام جمهوری اسلامی ایران را تابلوی تمام‌نمای حلّ معضلات خویش می‌دانند، مصلحت نظام و مردم از امور مهمه‌ای است که مقاومت در مقابل آن ممکن است اسلام پابرهنگان زمین را در زمان‌های دور و نزدیک زیر سؤال ببرد.) ۲۰ امام در حالی که از یک سو روابط بین‌المللی حکومت اسلامی و محدوده

آن را بر اساس مصالح ملی و مصلحت نظام می‌دانند و از سویی دیگر مصلحت نظام را امری مهم که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می‌گردد، اصول حاکم بر روابط بین‌المللی را در حکومت دینی مورد توجه قرار داده و با استناد به آیه ای از قرآن می‌فرمایند: (قرآن می‌گوید: هرگز خدای تبارک و تعالی سلطه ای برای غیر مسلم بر مسلم قرار نداده است. هرگز نباید یک همچو چیزی واقع شود، یک تسلطی، یک راهی، اصلاً یک راه نباید پیدا بکند: لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً) اصلاً راه نباید داشته باشند این قدرت های فاسد بر مسلمین. (۲۱) این اصل حاکم و جاری است که روابط بین‌المللی را در حکومت اسلامی بسیار دقیق و حساس می‌نماید. از یک سو روابط بین‌المللی ضرورت حکومت، از سوی دیگر محدوده روابط مصلحت نظام و مصالح ملی و شرط حاکم حساسیت بر راه های ورود و سلطه کافران بر مسلمانان. این موضوع پیچیده که ابعاد متفاوتی هم دارد چنان که گذشت همواره باید در حکومت اسلامی با پژوهش و تجزیه و تحلیل جامع و جهانی به دور از شتاب زدگی و نگاه تاریخی به گذشته ها انجام گیرد، چرا که در این سوی موضوع مصلحت اسلام و مسلمانان باید بدون هیچ تسامح و غفلت مورد توجه قرار گیرد و در آن سوی مصلحت نباید راه سازی برای سلطه کافران نماید. و این از مصادیق روشن باب تراحم است که به تناسب ابعاد موضوع باید نخبگان هر بخش دیدگاه های خود را ارائه دهند و مجموعه ای از نخبگان با جمع نگری و ارزیابی آن ها اهم و مهم را در مسئله تبیین نموده و تشخیص دهند. این حرکت کارشناسانه هیچ گاه نباید متوقف شود و هر لحظه باید از انطباق حکم بر موضوع اطمینان حاصل شود، چرا که بر روابط بین‌المللی عوامل متعددی هر لحظه تأثیر می‌گذارد، به تعبیر دیگر، چون روابط بین‌المللی همیشه در حال دگرگونی است این موضوع همیشه متغیر باید در حال پیگیری و شناخت باشد تا نسبت به ترتیب حکم بر آن موضوع صدق ترتب حکم بر موضوع خودش بنماید. پی نوشت ها: ۱. صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۲۶. ۲. ر.ک: همان، ج ۲۲. ۳. همان، ج ۲۲، ص ۱۴۲. ۴. همان، ج ۱۸، ص ۲۷۵. ۵. توبه (۹) آیه ۲۳. ۶. مجادله (۵۸) آیه ۲۲. ۷. توبه (۹) آیه ۲۴. ۸. آل عمران (۳) آیه ۲۸. ۹. نساء (۴) آیه ۱۴۴. ۱۰. همان، آیه ۱۴۰. ۱۱. آل عمران (۳) آیه ۱۱۸. ۱۲. بقره (۲) آیه ۲۲۱. ۱۳. ممتحنه (۶۰) آیه ۸. ۱۴. همان، آیه ۹. ۱۵. صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۹۹. ۱۶. همان، ص ۱۹۷. ۱۷. همان، ص ۱۹۳. ۱۸. همان، ص ۱۷۷. ۱۹. همان. ۲۰. همان، ج ۲۰، ص ۱۷۶. ۲۱. همان، ج ۳، ص ۴. منبع: فصلنامه حکومت اسلامی شماره ۱۲ /خ

امام خمینی (ره) و روابط بین الملل (۲)

امام خمینی (ره) و روابط بین الملل (۲) نویسنده: سید محمّد سادات امام خمینی (ره) اسوه جامع حیات مکتب ها و شخصیت های بزرگ الهی بر سه رکن استوار است که راز ماندگاری و جاودانگی آنان نیز در پس این ارکان نهفته است: ۱- اصول ثابت ۲- قواعد منعطف ۳- مواضع و تطبیقات. اصول ثابت، معیارها و موازینی است که رنگ زمانه و محیط نمی‌گیرد و شرایط بر آن تأثیر نمی‌گذارد، و می‌توان به عنوان نشانه های مکتبی و شخصیتی از آن یاد کرد. ویژگی این اصول، شمول، جاودانگی و وضوح مفهومی و مصداقی است. قواعد منعطف، اصولی درجه دوم است که در عین کلیت و ماندگاری، تفسیرهایی گوناگون می‌پذیرد، ولی تنها در کنار اصول ثابت، تفسیر بایسته را می‌یابد. مواضع و تطبیقات، نیز ظهور عینی و خارجی آن دو رکن است. بیکی از آفت های بزرگ در شناخت مکتب ها و شخصیت ها، نگاه تجزیه ای به این سه رکن است. اگر تنها به رکن اول اندیشه شود، پی آمد آن، جمود، ایستایی و یک سونگری است، و چنان چه تنها رکن دوم منظور گردد، به برداشت های دل خواهانه و بی ثبات منجر خواهد شد، و اگر تنها به مواضع و تطبیقات نگریسته شود، در دید نخست تعارض و ناسازگاری در اندیشه و فکر، چهره می‌نماید. نگاه جامع، توجه به سه رکن یاد شده در پژوهش، شناخت، شناساندن و الگوگیری است. که این نگاه می‌تواند ما را به دو خصلت جاودانگی و عصری گری رهنمون سازد، یعنی از یک سو با نشانه ها خود را برای همیشه محفوظ می‌دارد و از دیگر سو واقعیت های عینی و اجتماعی را منظور می‌دارد. امام خمینی - که ملت مسلمان ایران چندی پیش نهمین سالگرد ارتحالش را گرامی

داشت و با همه آرمان‌ها، اهداف و راه او بیعتی دوباره کرد - از شخصیت‌های برجسته و بی نظیر تاریخ اسلام و ایران در عصر حاضر است. شناخت درست ایشان - بر پایه مقدمه پیش گفته - زمانی میسر است که اصول ثابت، قواعد منعطف و مواضع و تطبیقات وی در حیات علمی و سیاسی اش، دانسته شود و گرنه تحریف‌ها و آفت‌ها بر پیکره اندیشه و عمل، آسیب می‌رسانند و آن را رنجور و ناتوان می‌سازند. پیروان اندیشه و راه امام اگر به این قاعده نیندیشند و بدان پای بند نشوند، بی شک به بیراهه خواهند رفت. امام در حیات علمی و سیاسی خود مبنا و قاعده داشت، وی بر اصولی ثابت و قواعدی منعطف تکیه کرده و به مواضع شفاف و ژرفی رسیده بود. اینک تحلیل موضع‌گیری‌هایش نیز باید در پرتو آن دو اصل باشد. در این صورت است که تصمیم وی بر جنگ و صلح، تعطیلی حج و شروع آن و... تفسیرپذیر است. امام خمینی هویتی جامع داشت و جاودانگی و عصری‌گری را در کنش و منش به هم پیوند داده بود. از این رو اقتباس معیارهای جامد و لاینعطف، انحراف از مشی امام است؛ چنان که ترویج ابتدال سیاسی و فرهنگی به نام او، گونه‌ای دیگر از انحراف است. امام دین و دینداری را رکن اصلی در جامعه اسلامی می‌دانست و از مسلمات دینی به هیچ روی عدول نمی‌کرد. امام، اگرچه اجتهاد مصطلح را برای اداره جامعه کافی نمی‌دانست، اما حاکمیت فقیه را به عنوان حاکمیت دین و مظهر آن پذیرفته بود و فقه را تئوری کامل انسان‌سازی از گهواره تا گور می‌دانست. امام مردم را صاحبان حق می‌دانست و آنان را در شکل‌گیری، انتخاب و نظارت بر حکومت سهیم می‌دانست. امام در درون جامعه اسلامی با تکیه بر اصل رحمت (رُحْمَاءُ بَيْنَهُمْ) به نوعی تساهل پای بند بود و به طبقات مردم و درجات ایمان توجه داشت. امام در برخورد با دشمنان به ویژه دشمنان فکر و اندیشه، به منشور (أَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ) باور داشت و آن را در مناسبات و روابط خارجی منظور می‌کرد. امام به پاکی فطری انسان‌ها اعتقاد داشت و حساب توده‌های مردم را - از هر نحله و ملت - از حساب زورمداران و زرمداران ستمگر و طاغیان و باغیان جدا می‌کرد. امام همه جناح‌های سیاسی را در چهارچوب اصول ثابت می‌پذیرفت و تعادل و موازنه قدرت آن‌ها را در جامعه حفظ می‌کرد و توانمندی‌های افراد و گروه‌ها را به کار می‌گرفت. امام، رضایت عامه را بر خشنودی خواص مقدم می‌داشت. امام، مسؤولان را به زهد و ساده‌زیستی توصیه کرد و بر آن پا می‌فشرد. امام، محرومان و مستضعفان و پابرنه‌ها را گرامی می‌داشت و رسیدگی به آنان را وظیفه حکومت اسلامی می‌دانست. امام، از طبقات مرفه بی‌درد، که انسانیتشان در لابه‌لای چرخ‌های ثروت مسخ شده، نفرت داشت. امام، صداقت انسانی در همه روابط را ترویج می‌کرد. امام، حرمت همه نهادهای قانونی را نگه می‌داشت و مردم را بدان ملزم می‌کرد. امام به استعداد و شایستگی بانوان باور داشت و بر مشارکت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آنان تأکید می‌کرد. و امام... به هر حال سلوک فکری و عملی امام و آموزه‌های سترگ آن پیشوا، که در قالب وصیت‌نامه، صحیفه نور و آثار علمی دیگر به یادگار مانده، مشعل فروزانی برای هدایت انقلاب اسلامی است، لیک باید از (يُؤْمِنُ بَعْضٌ وَيَكْفُرُ بَعْضٌ) که نتیجه آن (كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ) است، پرهیز شود؛ زیرا امام همه این‌ها است و کسی که گزینش کند و بر بعضی از آن انگشت می‌گذارد، خود را به جای امام نشانده است. امید است همه کسانی که به امام و اندیشه‌های والایش می‌اندیشند، او را نه از زاویه‌ای تنگ، که در همه فراسو بنگرند و چونان اسوه‌ای فراگیر، فراروی دارند. /خ

امام خمینی (ره) و روابط بین الملل (۳)

امام خمینی (ره) و روابط بین الملل (۳) نویسنده: سید محمد سادات امام خمینی (ره) و قانون‌گرایی نظم اجتماعی و روابط انسانی جامعه بشری، که بستر آسایش، امنیت، رشد و بالندگی است، بر تعیین وظایف و حقوق، و رعایت آن استوار است. قوانین، دولت، نهادهای اجتماعی، قوای قهریه، همه ابزاری برای تحقق چنین نظم اجتماعی و روابط انسانی اند. از همین رو بخش مهمی از رسالت پیامبران به مرزبندی وظایف و حقوق انسانی برمی‌گردد، و چنان که بخش دیگر آن روشن ساختن وظایف بندگی و حریم عبودیت

است. ادیان الهی، به ویژه آیین اسلام، به دقت و روشنی از این وظایف و حقوق سخن گفته اند، خواه در حوزه زندگی خصوصی و یا زندگی اجتماعی. فروگذار نکردن تعیین خسارت خراش پوست (ارش الخدش) و نیز چگونگی ادای قراردادهای... از این دقت و شفافیت حکایت دارد. این دقت و روشنی در قوانین مربوط به عبادات و شعائر مذهبی نیز جای تمثیل ندارد. به جز پرداختن به تبیین قوانین، تأکید بر انجام وظایف و رعایت حقوق، و نیز برابری انسان‌ها و شهروندان در برابر قانون، در سیره پیامبران و پیشوایان دینی بسی آشکار است. امیرمؤمنان می فرمود: (اگر آن چه دخترم به امانت از بیت المال گرفته، شرط ضمان در آن نبود نخستین حد سرقت را در بنی هاشم بر او اجرا می کردم).^۱ و نیز می فرمود: (به خدا قسم، اگر اقلیم‌های هفت گانه یا آن چه در زیر آسمان‌ها است به من دهند که خداوند را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه‌ای نافرمانی کنم، هرگز نخواهم کرد).^۲ تشویق به انجام وظایف، بیان پاداش‌های اخروی و نیز تبیین کیفرهای دنیوی در تخلف از وظایف همه از اجرای مقررات و قوانین گواهی می دهد. اگر سه عنصر تبیین و شفافیت قوانین، اجرای قوانین و نیز تساوی انسان‌ها در برابر قانون را ارکان مقوله قانون‌گرایی بدانیم، سابقه دینی و تاریخی آن به قرن‌ها قبل برمی گردد. و فضل سبقت، از آن ادیان آسمانی و پیامبران الهی خواهد بود. امروزه پای فشردن بر آن، فراتر از مشاجره‌های سیاسی، احیای یک ارزش دینی - انسانی است. امام خمینی (ره) که صدمین سال ولادتش را، مقام معظم رهبری حضرت آیه‌الله خامنه‌ای مدظله، سال امام‌گذاری کردند، درس آموخته همین مکتب است، وی گوی سبقت را در عصر انقلاب اسلامی در احیا و تأکید بر قانون‌گرایی ربوده است، چرا که وی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و پس از آن، قانون‌گرایی را یکی از عناصر کلیدی در نظام اسلامی معرفی می کرد. او بر همه ارکان قانون‌مندی و قانون‌گرایی تأکید داشت، از این رو، همیشه تصویب قوانین، اجرای صحیح آن‌ها، برابری در قبال قوانین و احترام به نهادهایی قانون‌گذار را گوشزد می فرمود. در این جا به پاس گرامی‌داشت یاد و اندیشه‌های والای امام‌گزیده‌ای از سخنانش را در سه بخش می آوریم: یک. اهتمام به اجرای قانون امام در پیام‌ها و سخنان بسیاری از تأثیر تعهد به قانون در پیشرفت زندگی سخن راندند، و بی قانونی را سبب همه مفسدات اجتماعی می دانستند: (در کشوری که قانون حکومت نکند خصوصاً قانونی که قانون اسلام است این کشور را نمی توانیم اسلامی حساب کنیم).^۳ (در اسلام، قانون حکومت می کند. پیغمبر اکرم هم تابع قانون بود، تابع قانون الهی، نمی توانست تخلف بکند).^۴ (باری حکومت در اسلام به مفهوم تبعیت از قانون است و فقط قانون بر جامعه، حکم فرمایی دارد. آن جا هم که اختیارات محدودی به رسول اکرم (ص) و ولات داده شده از طرف خداوند است. حضرت رسول اکرم (ص) هر وقت مطلبی را بیان یا حکمی را ابلاغ کرده اند، به پیروی از قانون الهی بوده است).^۵ (در اسلام آن چیزی که حکومت می کند یک چیز است و آن قانون الهی است، پیغمبر اکرم (ص) هم به همان عمل می کرده است، خلفای او هم به همان عمل می کردند، حالا هم ما موظفیم که به همان عمل کنیم، قانون حکومت می کند، شخص هیچ حکومتی ندارد، آن شخص ولو رسول خدا باشد، ولو خلیفه رسول خدا باشد، شخص مطرح نیست در اسلام، در اسلام قانون است، همه تابع قانون اند).^۶ (ما می خواهیم یک حکومت داشته باشیم که این حکومت قانون را ملاحظه کند حکومت قانونی باشد).^۷ (آن حکومتی که تمام قوانین بشری را، تمام قانون عالم را زیر پا بگذارد و هر جور دلش بخواهد با یک ملتی عمل بکند ما با او مخالفت داریم. ما می خواهیم یک حکومتی باشد مثل حکومت اسلام که غیر از قانون هیچ چیز حکومت نکند، هیچ، قانون فقط حکومت بکند).^۸ (من امیدوارم... مملکت ما در سال آینده و در این سال در همین سالی که هستیم مملکتی باشد که قانون فقط حکم کند. هیچ کس غیر قانون حکم نکند و تمام مجری قانون باشند و کسی در حدود غیر قانونی عمل نکند و همه در حدود خودشان عمل کنند).^۹ (ما اگر همه اشخاصی که در کشورمان هستند و همه گروه‌هایی که در کشور هستند و همه نهادهایی که در سرتاسر کشور هستند اگر به قانون خاضع بشویم و اگر قانون را محترم بشمریم، هیچ اختلافی پیش نخواهد آمد. اختلافات از راه قانون شکنی‌ها پیش می آید).^{۱۰} (کسانی که می خواهند قانون را بشکنند این‌ها دیکتاتورانی هستند که به صورت اسلامی پیش آمده اند یا به صورت آزادی و امثال این حرف‌ها).^{۱۱} (بپذیرید قانون را، همه تان

روی مرز قانون عمل بکنید و اگر همه روی مرز قانون عمل بکنند اختلاف دیگر پیش نمی آید. ۱۲) قانون در رأس واقع شده است و همه افراد هر کشور باید خودشان را با آن قانون تطبیق بدهند. اگر قانون برخلاف خودشان حکمی کرد، باید خودشان را در مقابل قانون تسلیم کنند. آن وقت است که کشور، کشور قانون می شود. ۱۳) باید توجه داشت که پاره ای اختیارات فرافقانونی که برای رهبران در هر نظام سیاسی و رهبری فقیه عادل در جمهوری اسلامی ایران پیش بینی شده، امری عقلایی است، و برای خروج از بن بست ها و تنگناهای اجرایی و اداره جامعه می باشد، و این خود امری قانونی است، گرچه بدون و مکتوب نیست. بر این مطلب در سومین فرازی که از امام نقل شد نیز به صورت ضمنی اشاره شده است. دو. برابری در قبال قانون تأکید امام بر مساوات همه اقشار و اصناف در برابر قانون اعجاب برانگیز است...: (قانون که همه بدون استثنا بایستی از آن پیروی و تبعیت کنند. حکم الهی برای رئیس و مرئوس متبع است، یگانه حکم و قانونی که برای مردم متبع و لازم الاجرا است، همان حکم و قانون خداست. ۱۴) (فرقی ما بین اشخاص نیست در قانون اسلام، فرقی میان گروه ها نیست. ۱۵) (همه باید مقید به این باشید که قانون را بپذیرید ولو برخلاف رأی شما باشد. باید بپذیرید برای این که میزان اکثریت است. ۱۶) سه. احترام به نهادهای قانون گذار الف. مجلس شورای اسلامی امام، مجلس شورای اسلامی را بالاترین مقام و در رأس تمام نهادها جای می داد و به هیچ کس حق نمی داد به این ارگان جسارت روا دارد: (من تکرار می کنم مجلس بالاترین مقامی است در این مملکت، مجلس اگر رأی داد و شورای نگهبان هم آن رأی را بپذیرفت هیچ کس حق ندارد یک کلمه راجع به این بگوید، من نمی گویم رأی خودش را نگوید، بگوید رأی خودش را بگوید، اما اگر بخواهد فساد کند، به مردم بگوید که این شورای نگهبان کذا و این مجلس کذا، این فساد است و مفسد است و یک همچو آدمی، تحت تعقیب مفسد فی الارض، باید قرار بگیرد. ۱۷) (مجلس شورای اسلامی که در رأس تمام نهادهای نظام جمهوری اسلامی است از ویژگی های خاصی برخوردار است که مهم ترین آن ها اسلامی - ملی بودن آن است. ۱۸) (من تأیید می کنم مجلس را و همیشه سفارش می کنم به ملت که مجلس را باید تأیید کنند و مجلس از ارگان هایی است که لازم است بر همه ما که او را تأیید کنیم و هیچ کس حق ندارد که به مجلس جسارتی بکند. ۱۹) البته همیشه در پیام ها و سخنرانی ها، توصیه ها و سفارش هایی داشت که به حفظ مقام بلند مجلس و جایگاه دینی آن برمی گشت، در این جا به برخی از این نکته ها که در پیام ایشان به مناسبت گشایش دومین دوره مجلس شورای اسلامی می باشد، فهرست وار اشاره می شود: ۱. عالم را جلوه خداوند دانستن ۲. اجرای سیاست نه شرقی و نه غربی ۳. رسیدگی هرچه بیشتر به امور محرومان و قشرهای کم درآمد ۴. رعایت اخلاق اسلامی و ارزش های انسانی در: - برخورد با یکدیگر در محیط مجلس و مباحثات بین مخالف و موافق. - برخورد با دولت و وزرا و سایر کارمندان و فرق گذاردن بین نظارت و عیب جویی و استیضاح و انتقام گیری. - در نطق های قبل از دستور، و در همین جا می نویسد که: (این نکته نیز قابل ذکر است که اگر در مجلس به کسی که حاضر نیست و راه به مجلس ندارد که از خود دفاع نماید حمله ای شده، به او اجازه داده شود یا در مجلس از خود دفاع کند و اگر قانونا اشکالی در این عمل می بینید، رادیو تلویزیون و مطبوعات این وظیفه سنگین را به دوش کشند تا حق مظلومی ضایع نشود و شخصیتی بی دلیل خرد نگردد). - رعایت ضوابط و جوانب حق در بررسی اعتبار نامه ها و... ساده زیستی و پرهیز از تعلق قلب به مال و منال و جاه و مقام. ۲۰ ب. شورای نگهبان امام با قاطعیت فراوان و در بحران ها از نهاد شورای نگهبان و اعضای آن دفاع می کند و بر قوت و کارآمدی آن تأکید می ورزد: (من با نهاد شورای نگهبان صد درصد موافقم و عقیده ام هست که باید قوی و همیشگی باشد. ۲۱) (شورای محترم نگهبان که حافظ احکام مقدس اسلام و قانون اساسی هستند مورد تأیید این جانب می باشند و وظیفه آنان بسیار مقدس و مهم است و باید با قاطعیت به وظایف خود عمل کند. ۲۲) (من به این آقایان هشدار می دهم که تضعیف و توهین به فقهای شورای نگهبان امری خطرناک برای کشور و اسلام است. همیشه انحرافات به تدریج در یک رژیم وارد می شود و در آخر رژیمی را ساقط می نماید. لازم است همه به طور اکید به مصالح اسلام و مسلمین توجه کنیم و به قوانین هرچند مخالف نظر و سلیقه شخصی مان باشد احترام بگذاریم. ۲۳) البته

در کنار تأکید بر حفظ حریم و جایگاه قانون شورای نگهبان یادآوری های لازم را نیز گاهی بیان داشت: (من با نهاد شورای نگهبان صد درصد موافقم و عقیده ام هست که باید قوی و همیشگی باشد ولی حفظ شورا مقداری به دست خود شماست. برخورد شما باید به صورتی باشد که در آینده هم به این شورا صدمه نخورد... شما روی مواضع اسلام قاطع بایستید، ولی به صورتی نباشد که انتزاع شود (که) شما در همه جا دخالت می کنید. صحبت های شما باید به صورتی باشد که همه فکر کنند در محدوده قانونی خودتان عمل می کنید نه یک قدم زیاد و نه یک قدم کم). ۲۴ (تذکر پدران به اعضای عزیز شورای نگهبان می دهم که خودشان قبل از این گیرها، مصلحت نظام را در نظر بگیرند، چرا که یکی از مسائل بسیار مهم در دنیای پر آشوب کنونی، نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم گیری ها است). ۲۵ پایان بخش مقال را این سخن امام قرار می دهم که: (اسلام به قانون نظر (آلی) دارد؛ یعنی آن را آلت و وسیله تحقق عدالت در جامعه می داند، وسیله اصلاح اعتقادی و اخلاقی و تهذیب انسان می داند. قانون برای اجرا و برقرار شدن نظم اجتماعی عادلانه، به منظور پرورش انسان مهذب است). ۲۶ پی نوشتها: ۱. بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۳۳۸. ۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴. ۳. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۶۸. ۴. همان، ج ۱۰، ص ۲۹. ۵. ولایت فقیه، ص ۳۴-۳۵. ۶. کوثر، ج ۲، ص ۲۱۵. ۷. صحیفه نور، ج ۹، ص ۴۲. ۸. کوثر، ج ۲، ص ۲۱۵. ۹. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۴۸. ۱۰. همان، ص ۲۶۸. ۱۱. همان. ۱۲. همان، ص ۲۴۴. ۱۳. همان، ص ۲۶۸. ۱۴. ولایت فقیه، ص ۳۴-۳۵. ۱۵. صحیفه نور، ج ۹، ص ۴۲. ۱۶. همان، ج ۱۴، ص ۲۴۴. ۱۷. همان، ص ۲۹۳. ۱۸. همان، ج ۱۸، ص ۲۷۳. ۱۹. همان، ج ۱۹، ص ۲۳۲. ۲۰. همان، ص ۷. ۲۱. همان، ص ۵۱. ۲۲. همان، ص ۱۰۶. ۲۳. همان، ج ۱۸، ص ۲۸۰. ۲۴. همان، ج ۱۹، ص ۵۱. ۲۵. همان، ج ۲۱، ص ۶۱. ۲۶. ولایت فقیه، ص ۶۲. /خ

رژیم اشغالگر قدس (اسرائیل) در کلام امام راحل

رژیم اشغالگر قدس (اسرائیل) در کلام امام راحل من طرفداری از طرح استقلال اسرائیل و شناسایی او را، برای مسلمانان یک فاجعه و برای دولتهای اسلامی یک انفجار می دانم. دولت غاصب اسرائیل با هدفهای که دارد، برای اسلام و ممالک مسلمین خطر عظیم دارد. برادران و خواهران باید بدانند که آمریکا و اسرائیل با اساس اسلام دشمنند. خیال ابلهانه اسرائیل بزرگ، آنان را به هر جنایتی می کشاند. ملت های برادر عرب، و برادران لبنان و فلسطین بدانند که هر چه بدبختی دارند از اسرائیل و آمریکاست. نسبت به اسرائیل، مسلم است که ما به یک دولت غیر قانونی و غاصب و متجاوز به حقوق مسلمین و دشمن اسلام، هیچ گونه کمکی نخواهیم کرد. اسرائیل از نظر اسلام و مسلمین و تمامی موازین بین المللی غاصب و متجاوز است؛ و ما کمترین اهمال و سستی را در پایان دادن به تجاوزات او جایز نمی دانیم. کراراً گفته ام و شنیده اید: اسرائیل به این قراردادها اکتفا نمی کند و حکومت اعراب را از نیل تا فرات غصبی می داند. اسرائیل باید از صفحه روزگار محو شود. بر هر مسلمانی لازم است که خود را علیه اسرائیل مجهز کند. کسانی که از اسرائیل حمایت می کنند باید بدانند که افعی گزنده را در حمایت خود قوی می کنند. از اسرائیل، این دشمن اسلام و عرب جانبداری نکنید، که این افسرده اگر دستش برسد بر صغیر و کبیر شما رحم نمی کند. بر همه آزادیخواهان جهان است که با ملت اسلام هم صدا شده، تجاوزات غیر انسانی اسرائیل را محکوم نمایند. ایران دشمن سر سخت اسرائیل بوده و هست. ما اسرائیل را رد خواهیم کرد و هیچ رابطه ای با او نخواهیم داشت، او دولت غاصب است و با ما دشمن. من به جمیع دول اسلام، و مسلمین جهان در هر جا هستند اعلام می کنم که ملت عزیز شیعه از اسرائیل و عمال اسرائیل متنفرند، و از دولتهایی که با اسرائیل سازش می کنند متنفر و منزجرند. ما با اسرائیل چون غاصب است و در حال جنگ است با مسلمین، روابطی نخواهیم داشت. اسرائیل حقوق مردم عرب را غصب کرده است، با او مخالفت خواهیم کرد. اسرائیل در حال جنگ با مسلمین است و غاصب سرزمینهای برادران ما می باشد، ما به آن نفت نخواهیم داد. اسرائیل مطرود ماست؛ و ما برای همیشه نه نفت به او می دهیم و نه آن را به هیچ وجه (به رسمیت) می شناسیم. تا ملت های اسلامی و مستضعفان جهان بر ضد مستکبران جهانی و بچه های آنان، خصوصاً اسرائیل غاصب قیام

نکنند، دست جنایتکار آنان از کشورهای اسلامی کوتاه نخواهد شد. اسرائیل غاصب است و هر چه زودتر باید فلسطین را ترک کند. و تنها راه حل این است که برادران فلسطینی هر چه زودتر این ماده فساد را نابود گردانند و ریشه استعمار را در منطقه قطع کنند، تا آرامش به منطقه باز گردد. وظیفه ملت غیور ایران است که از منافع آمریکا و اسرائیل در ایران جلوگیری کرده، و آن را مورد هجوم قرار دهند. دولتهای ممالک نفت خیز اسلامی لازم است از نفت و دیگر امکاناتی که در اختیار دارند، به عنوان حربه علیه اسرائیل و استعمارگران استفاده کنند. لازم است بر دول اسلامی خصوصاً، و بر سایر مسلمین عموماً، که دفع این ماده فساد را به هر نحو که امکان دارد بنمایند. این ماده فساد که در قلب ممالک اسلامی، با پشتیبانی دول بزرگ جایگزین شده است و ریشه های فسادش هر روز ممالک اسلامی را تهدید می کند، باید با همت ممالک اسلامی و ملل بزرگ اسلام ریشه کن شود.

منبع: www.imam-khomeini-isf.com /س

قدس و فلسطین در کلام امام راحل

قدس و فلسطین در کلام امام راحل بیت المقدس مال مسلمین و قبله اول مسلمین است. همه باید بدانند که هدف دولتهای بزرگ از ایجاد اسرائیل، تنها با اشغال فلسطین پایان نمی پذیرد، آنها در این نقشه اند که _ پناه بر خدا _ تمامی کشورهای عربی را به همان سرنوشت فلسطین دچار کنند. آیا سران قوم نمی دانند و ندیده اند که مذاکرات سیاسی با سیاستمداران قدرتمند و جنایتکاران تاریخ، قدس و فلسطین و لبنان را نجات نخواهد داد، و هر روز بر جنایات و ستمگریها افزوده خواهد شد. ما طرفدار مظلوم هستیم، هر کسی در هر قطبی مظلوم باشد ما طرفدار آنها هستیم، و فلسطینیها مظلوم هستند و اسرائیلیها به آنها ظلم کرده اند، از این جهت ما طرفدار آنها هستیم. ما مبارزات برادران فلسطینی و مردم جنوب لبنان در مقابل اسرائیل غاصب کاملاً پشتیبانی می نمایم. ملت مسلمان ایران و هیچ مسلمانی و اصولاً هیچ آزاده ای اسرائیل را به رسمیت نمی شناسد؛ و ما همواره حامی برادران فلسطینی و عرب خود خواهیم بود. باید همه بپا خیزیم و اسرائیل را نابود کنیم، و ملت قهرمان فلسطین را جایگزین آن گردانیم. روز قدس که همجوار شب قدر است، لازم است که در بین مسلمانان احیا شود و مبدأ بیداری و هشیاری آنها باشد. مسلمانان جهان باید روز قدس را روز همه مسلمین، بلکه مستضعفین بدانند. این آوای الله اکبر است، این همان فریاد ملت ماست که در ایران، شاه را و در بیت المقدس، غاصبین را به نومیدی کشاند. اصولاً این تکلیف همه مسلمین است که قدس را آزاد کنند و شر این جرثومه فساد را از سر بلاد اسلامی قطع کنند. مسأله قدس یک مسأله شخصی نیست، و یک مسأله مخصوص به یک کشور و یا یک مسأله مخصوص به مسلمین جهان در عصر حاضر نیست؛ بلکه حادثه ای است برای موحدین جهان و مؤمنان اعصار گذشته و حال و آینده. قدس متعلق به مسلمین است و باید به آنان برگردد. روز قدس روز اسلام است. روز قدس روزی است که باید سرنوشت ملت های مستضعف معلوم شود. روز قدس یک روز جهانی است، روزی نیست که فقط اختصاص به «قدس» داشته باشد، روز مقابله مستضعفین با مستکبرین است. روز قدس روزی است که اسلام را باید احیا کرد. روز قدس روز حیات اسلام است. روز قدس که آخرین روزهای «شهر الله اعظم» است سزاوار (آن) است که همه مسلمانان جهان از قید اسارت و بردگی شیاطین بزرگ و ابر قدرتها رها شده و به قدرت لایزال الله پیوندند. منبع: www.imam-khomeini-isf.com /س

سیاست خارجی در کلام امام راحل

سیاست خارجی در کلام امام راحل ما با حفظ استقلال، با تمام کشورها روابط دوستانه خواهیم داشت. ما روابط دوستانه با همه ملت ها داریم، و دولتها هم اگر با ما به طور احترام (آمیز) رفتار کنند، احترام متقابل را داریم. سیاست خارجی ایران با همه دول بر حسب احترام متقابل است و هیچ فرقی بین دول در این باره نیست. ما با تمام دولتها در صورتی که دخالت در امور داخلی ما نکنند

و برای ما احترام متقابل قائل باشند، با احترام رفتار می کنیم. رابطه با کشورهای خارجی که نمی خواهند ما را بیلعند باید باشد. با آنها که می خواهند از طریق روابط، ما را وابسته بکنند هیچ لزومی ندارد؛ و باید با احتیاط با آنها برخورد شود. ما طرفدار مظلوم هستیم، هر کسی در هر قطبی که مظلوم باشد ما طرفدار آنها هستیم. ما وظیفه داریم مردم مظلوم و محروم را نجات دهیم. تکلیف اسلامی مسلمانان است که اگر کسی مظلوم واقع شد، باید به آنان کمک کرد. ما وظیفه داریم پشتیبان مظلومین و دشمن ظالمین باشیم. ما با هر نوع معامله ای که مصالح مسلمین را آسیب برساند مخالفیم. وقتی ما خدمتگزار ملت شدیم ملت هم پشتیبان ما خواهد شد؛ و در این صورت است که طمع خارجیها قطع خواهد شد. ما با ملتها مخالفتی نداریم؛ ما با دولتهایی که ظالم هستند، چه به ما ظلم کرده باشند و چه به برادران مسلمان ما ظلم کرده باشند و بکنند، با آنها دشمن هستیم. حاضر نیستیم که دولتی بخواهد مبادلات اقتصادی را اهرمی برای نفوذ سیاسی و تحمیل اغراض استعمارگرانه خود قرار دهد. دنیا دیگر وضعیت جوری شده است که نمی تواند قبول کند که همه «بنده» باشند و یک عده «آقا» باشند. ما در روابطمان با سایر کشورها، همچنان که ظلم را نمی پذیریم به کسی هم ظلم نمی کنیم. رابطه بین یک ملت پیا خاسته برای رهایی از چنگال چپاولگران بین المللی، بایک چپاولگر عالمخوار همیشه به ضرر ملت مظلوم و به نفع چپاولگر است. ما با هر کشوری که بخواهد ظلم کند مخالفیم، حال این کشور چه در غرب باشد و چه در شرق. امروز کشوری که غیر متعهد است ایران است؛ یک کشور دیگر پیدا نمی کنید که «غیر متعهد به معنای واقعی اش» باشد. هر کس در هر مقام که خیال سازش با شرق و غرب را داشت، بی محابا و بدون هیچ ملاحظه ای او را از صفحه روزگار بر اندازید! دفاع از اسلام و حزب الله اصل خدشه ناپذیر سیاست جمهوری اسلامی است. ما نمی توانیم حساب خودمان را از حساب سایر مسلمین جدا کنیم. اهتمام به امور مسلمین از اوجب واجبات است. اهتمام به امور مسلمین از فرایض مهمه اسلام است. ما امید واثق داریم که ملل اسلامی در آتیه نزدیکی بر استعمار چیره شوند؛ و ما در موقع خود _ به خواست خدای تعالی _ از هیچ گونه فداکاری دریغ نمی کنیم. حکومت ما حکومت مستقل است، و در صورتی که کشورها دخالتی در امور داخلی ما نداشته باشند، ما با آنها روابط دوستانه داریم. منبع: www.imam-khomeini-isf.com /س

امام از نگاه دیگران

از نگاه یاران

خاطرات از زبان یاران

خاطرات از زبان یاران امام در نوفل لوشاتو ما تعدادی از دانشجویان بورسیه انرژی اتمی در آلمان غربی (سابق) بودیم که خبر ورود امام (ره) را به پاریس شنیدیم هنوز رژیم شاه کم و بیش بر اوضاع ایران مسلط بود، لذا ملاقات با امام یک حرکت ضد رژیم تلقی می شد و به همین دلیل پیدا کردن اقامتگاه امام کار مشکلی بود. دانشجویان به چند دسته تقسیم شدند، عده ای از روی ماجراجویی و احتمالاً فرصت طلبی خود را مشتاق ملاقات نشان می دادند. عده ای که امیدی به پیروزی انقلاب نداشتند نگران این بودند که مبادا بعد از زیارت امام به چنگ ماموران ساواک افتاده و به ایران برگردانده شوند. و نهایتاً گروه اصلی می ماندند و آن بچه مسلمانان عاشق انقلاب بودند، کسانی که از وطن دور مانده و مایل بودند به صف همزمانشان در ایران بیوندند. بنابراین ملاقات با امام ممکن بود آنها را در پیروزی شریک کند. با این انگیزه جستجو را برای یافتن اقامتگاه شروع کردیم و به کمک دانشجویان مسلمان مقیم اروپا آدرسی را بدست آوردیم. بعنوان گروه اول از آلمان به طرف پاریس حرکت کردیم و به سراغ آدرس رفتیم. در یکی از خیابانهای جنوب پاریس آپارتمانی بود که ملاقات کنندگان را جمع کرده و گروه گروه با مینی بوس به روستای نوفل لوشاتو می بردند. نزدیکی های اذان ظهر به نوفل لوشاتو رسیدیم. در یک خیابان باریک پیاده شدیم. سمت چپ خانه کوچکی بود

که امام در آنجا سکونت داشت و سمت راست قطعه زمینی بود با یک درخت قدیمی سیب. وضو گرفتیم و امام با عده ای به محوطه نماز وارد شدند، پس از نماز جماعت امام نطق های تاریخی خود را شروع کردند. عده ای سخنان امام را ضبط می کردند، عده ای فیلم و عکس می گرفتند و بعضی هم گزارش تهیه می کردند. تمام فعالیت های دانشجویان بورسیه در آلمان در اثر اعتصاب به تعطیلی کشیده شده بود. ما عملاً هفته ای، یکی دو روز به نوفل لوشاتو می رفتیم و پیامهای امام را گرفته به تمام شهرهای آلمان می فرستادیم. جهت اعلام همبستگی با مردم مسلمان ایران و با رهنمودهای امام تظاهرات بسیار سنگین شهر کلن و فرانکفورت را ترتیب دادیم که از شبکه های تلویزیونی اروپا پخش می شد. رفته رفته اقامتگاه امام به مرکز اصلی رهبری انقلاب تبدیل شد. آنجا محل تجمع خبرنگاران ایرانی و خارجی، سیاستمداران تبعیدی، جاسوسان، انقلابیون مسلمان شده بود؛ اما قدرت حرکت انقلاب و قاطعیت امام در امر رهبری فرصت را از همه گرفته بود و تنها اقدامات انقلابیون مؤثر واقع می شد. نکته جالب توجه این است که بسیاری از آن افراد بعدها در جبهه های نظامی و یا سیاسی به شهادت رسیدند، بعضی ها هم خیانت کردند و عده ای هم به خدمت صادقانه به مردم و انقلاب ادامه دادند. از خاطرات بیاد ماندنی آن زمان بگوییم: امام شاه حسین را نمی پذیرند شنیدیم ملک حسین پادشاه اردن بطور غیر رسمی وارد فرودگاه پاریس شده و تقاضای ملاقات حضوری با امام را نمود. ما منتظر نظر امام بودیم. مرحوم حاج احمد خمینی از نزد امام برگشت و اعلام کرد (امام شاه حسین را نمی پذیرند) ملک حسین در کمال حقارت به اردن برگشت. رژیم شاه و مهلت احضاریه نامه ای توسط ساواک به دفتر انرژی اتمی در ارلانگن آلمان وارد شده بود و از آنها خواسته بودند که پنج نفر از بورسیه هایی که برنامه های تظاهرات و اعتصابها را ترتیب داده اند ظرف مدت ۱۵ روز به ایران برگردانده شوند. این اخطاریه را نزد امام بردیم. اتاق کوچکی تقریباً به مساحت ۱۲ متر مربع با دو در روبروی هم با تشکچه ای دست دوز در گوشه اتاق مقرر امام بود. امام وارد شدند، سلام کردیم. به ما تعارف کردند که بنشینیم؛ بلافاصله نامه را تقدیم کردیم، ایشان در چند جمله کوتاه خیال ما را راحت کردند: "این رژیم به اندازه سررسید مهلت این اخطاریه دوام نمی آورد که بخواهد شما را به ایران برگرداند." و واقعاً چنین شد، رژیم شاه بعد از حدود ۱۳ روز سقوط کرد. نماز جماعت و خطر سوء قصد در اواخر اقامت امام در نوفل لوشاتو مصادف بود با دی و بهمن ماه که پاریس هم به اوج سرمای خود می رسید بعلاوه اینکه برف و باران هم پیوسته می بارید. به همین دلیل برای اقامه نماز چادری برپا شده بود. در ایران به پیشنهاد رحیمی فرمانده هوانیروز تصمیم به ترور امام گرفته بودند. این خبر بلافاصله به نوفل لوشاتو رسید. روز عجیبی بود بیشتر شبکه های خبری جهان در آنجا جمع شده بودند. نیروهای پلیس فرانسه نیز به خاطر حفظ پرستیژ سیاسی خود با تجمع در اقامتگاه می خواستند جلوی سؤ قصد احتمالی را بگیرند، لذا برای امام پیغام فرستادند که امروز برای نماز جماعت و سخنرانی از خانه بیرون نیابند. اما امام اعلام کردند امروز با روزهای دیگر فرقی ندارد و من نماز را میان مردم به جماعت برگزار خواهم کرد. ملاقات کنندگان فاصله خانه تا مصلاً را با دست به هم دادن راهرویی ساختند تا امکان سؤ قصد به حداقل برسد. امام از خانه بیرون آمد به اتفاق حاج احمد آقا در کمال خونسردی فاصله را پیمودند تا به چادر نماز رسیدند، وقتی امام برای اقامه نماز برخاست، تعدادی از نیروهای پلیس با لباس شخصی که وارد چادر شدند - جالب است که در میان آنها یک پلیس زن وجود داشت که با روسری وارد اقامتگاه شده بود - امام به آنها اشاره کردند که از چادر بیرون بروند تا نماز اقامه شود. اصرار پلیس ها برای ماندن و حفاظت از جان امام به جایی نرسید و آنها از چادر بیرون رفتند. خونسردی و مقاوم بودن امام حتی در برابر خطر سؤ قصد که ناشی از اعتقادات و ایمان قوی او بود، امید پیروزی انقلاب را در دل همگان افزایش داد و نیز ایمان و اعتقادات مذهبی گروه زیادی را فزونی بخشید. اهالی نوفل لوشاتو مدت اقامت امام در نوفل لوشاتو مصادف بود با سالروز میلاد حضرت مسیح و عید کریسمس به همین دلیل امام هدایای کوچکی را بسته بندی کرده و دستور دادند به در منازل اهالی نوفل لوشاتو ببرند. این عمل تاثیر بسیار عجیبی روی اهالی گذاشت، اولاً دانستند که اسلام برای ادیان الهی احترام قائل است و تبلیغات امپریالیزم بعد از انقلاب مبنی بر اینکه اقلیت های مذهبی در ایران مورد اذیت و

آزار قرار می گیرند، قبلا- توسط امام ختنی شده بود. ثانيا تاثیر عاطفی زیادی روی ساکنین نوفل لوشاتو گذاشت و باعث شد آنها برای ملاقات کنندگان احترام خاصی قائل شوند و موقعی که امام نوفل لوشاتو را ترک کردند بیشتر اهالی ایشان را بدرقه کردند. نظر متخصص ارج گذاشتن به تخصص و کارشناسی از جمله خصوصیات امام بود. دانشجویان انرژی اتمی اطلاعات وسیعی در رابطه با قراردادهای ساخت ۲۲ نیروگاه اتمی در زمان شاه تهیه و بصورت مکتوب تحویل حضرت امام دادند. ایشان فرمودند اظهار نظر و قضاوت در این مورد در تخصص من نیست. موضوع را با متخصصین و کارشناسان مورد تایید در میان خواهیم گذاشت. نظافت محل کار روزی با تعدادی از دوستان که بعضی با همسرانشان بودند به خدمت امام رفتیم. منظره جالبی دیدیم و آن اینکه امام مشغول جارو کردن اتاق خود بودند همسر یکی از دوستان جلو رفت و گفت اجازه بدهید تا اتاق را من جارو کنم. ایشان فرمودند: هر کس موظف است محل کار خود را خودش تمیز کند. مهندس صمد کریمی فام تا کجا ایستاده اید در اوج بمباران شهرها به وسیله هواپیماها و موشکهای صدام، یک روز چندین موشک به تهران اصابت کرده بود و در نقاطی از آسمان شهر، دود غلیظ ناشی از انفجار موشک به چشم می خورد و ضد هوایی ها هم کار می کرد. من خدمت حضرت امام بودم و ایشان مشغول قدم زدن بودند. عرض کردم، آقا! بالاخره شما تا کجا ایستاده اید؟ امام انگشت خود را روی پیشانی گذاشته و فرمودند "تا وقتی که موشک اینجا بخورد. آقای حمید انصاری به نقل از مرحوم حاج سیداحمد خمینی (ره) امام قانع نشد حضرت امام از اینکه در سخنرانیها و نوشته ها از ایشان تعریف بکنند، ناراحت می شدند. یکبار فرمودند: من هر وقت سخنرانی آقای انصاری (آقای شیخ محمدعلی) از رادیو پخش می شود، رادیو را می بندم، چون همه اش تعریف از من است. من عرض کردم آقا، ایشان چون در خدمت شما هستند، هر کجا که می روند، مردم مصر از وی می خواهند تا راجع به خصوصیات حضرتعالی بگویند". امام قانع نشد.

"آقای حمید انصاری به نقل از مرحوم حاج سیداحمد خمینی (ره) اختلاف بین مسئولین با وجود اینکه ضربان قلب حضرت امام (س) از دور تحت کنترل اینجانبان بود و هر نوع تغییری در وضع ایشان برای ما قابل درک بود، و نیز با در نظر گرفتن اینکه در افراد بطور معمول خبرهای خوب یا بد باعث بروز عکس العمل در وضع بدنی افراد شده و اکثرا تغییرات بسیار زیادی در فشار خون و ضربان قلب و امثال ذلک می شود. اما در مورد حضرت امام حتی در لحظاتی که اخبار بسیار بدی از مسائل مملکت و جبهه ها می رسید، ایشان با چنان صلابت و صبر و تحمل با قضا یا برخورد می کردند که حتی کوچکترین تغییری در علائم حیاتی ایشان نظیر فشار خون و ضربان قلب دیده نمی شد. تنها موردی که از نظر پزشکی تغییراتی در وضع جسمانی ایشان ایجاد می کرد، مواقعی بود که اختلافاتی بین مسوولین کشور به وجود می آمد. دکتر محمدحسین نعمتی دستورات پزشکی باوجودی که پزشکان معالج ایشان اکثرا حدود ۵۰ سال جوان تر از حضرت امام (س) بودند، معهذا ایشان همواره با احترام با پزشکان برخورد نموده و دستورات پزشکی را راحت قبول می کردند. آن روزی که برای تجویز عمل جراحی (چند روز قبل از ارتحال) خدمت ایشان رسیدیم، آقای دکتر فاضل با احتیاط بسیار به ایشان گفت بایستی عمل جراحی انجام شود، همه پزشکان حاضر در جلسه فکر می کردند که ایشان امتناع نمایند و یا لاقول نظرشان را بعد از مدتی تفکر بیان بفرمایند، در حالیکه ایشان بلافاصله فرمودند، هر چه صلاح می دانید انجام دهید. حتی لحظه ای مکث فرمودند. در انجام دستورات پزشکی بسیار منظم و دقیق بودند. مثلا یکبار متخصص فیزیوتراپی از ایشان عیادت کرد و یک نوع نرمش خاصی را برای زانوی ایشان تجویز نمود که با روزی ۵ حرکت شروع می شد و باید هر روز ۲ حرکت به تعداد نرمش اضافه گردد. بعد از حدود یک ماه آن شخص فیزیوتراپ به حضور حضرت امام (س) رسید و از حال ایشان سؤال کرد. در جواب فرمودند نرمش زانوی من به حدود ۷۰ حرکت در روز رسیده است. شخص فیزیوتراپ دقایقی بعد برای من تعریف کرد که من از این حرف ایشان بسیار شرمنده شدم و نیز تعجب کردم چون گمان می کردم ایشان بعد از چند روز که زانویشان بهتر شود، نرمش را قطع می کنند. در حالیکه در نهایت نظم و دقت روزی ۲ عدد به تمرین مذکور اضافه کرده بودند. دکتر محمدحسین نعمتی احترام همسر برنامه نظم و ساعات آقا واقعا عجیب بود. حتی برنامه غذا خوردنشان. یک دفعه حاج

احمد آقا می گفتند: من گفتم آقا وقت ناهار شده. بگویم ناهار بیاورند؟ آقا نگاهی به ساعتشان کردند و گفتند: نه هنوز وقتش نشده است. مدت کمی گذشت و چند کلمه ای با آقا صحبت کردم، آمدم تا دم در، امام صدا زدند. برگشتم، گفتند می خواهید بگویند ناهار بیاورند، بیاورند. حالا وقتش است، ببینید، شاید یک دقیقه نشده بود، اما آقا این قدر منظم بودند که برای خود خانواده هم جای تعجب داشت، و می شود نتیجه گرفت که آقا واقعا چقدر در کارشان منظم است اما یادم می آید روزی که حاج خانم (همسر حضرت امام) برای زیارت حضرت عبدالعظیم رفته بودند و بنده هم به عنوان راننده حضور داشتم، در موقع برگشت که نزدیکهای ظهر بود، خانم گفت زود برویم، من به آقا نگفتم که ناهار بخورند، آقا صبر می کنند تا من بروم. زودتر برویم که آقا برای خوردن ناهار معطل نشوند. خلاصه راه بنده بود و ترافیک. تا ما رسیدیم ۲۵ دقیقه ای - نیمساعتی از وقت ناهار گذشته بود. خانم گفتند: مثل اینکه آقا ناهار خورده باشند. ولی امام ناهار نخورده بودند و من پرسیدم، دیدم تازه سفره را انداخته اند و آن زمانی بود که یکی از اعضای بیت دیده بود که خانم می آیند. خانم به آقا گفته بودند "شما ناهار می خوردید، ما می آمدیم." آقا در جواب با ملاحظت و احترام گفته بودند "شما نفرمودید که من نمی آیم." درست با همین لفظ که "شما نفرمودید که من نمی آیم و گرنه ما ناهار می خوردیم. ما منتظر شما بودیم." خلاصه آن آقای که برای یک یا دو دقیقه به حاج سیداحمد آقا می گوید هنوز وقت ناهار نشده. تا نیم ساعت صبر می کنند تا حاج خانم بیاید. محمد هاشمی (محافظ بیت) تقاضای آب توی قم، زمانی که تازه به سپاه آمده بودم، روی پشت بام منزل نگهداری می دادم. وقتی که پاس بخش برای تعویض بعضی نگهبانها آمد، یکی از برادران نگهبان آن طرف پشت بام برادری را که نوبت نگهداریش تمام شده و داشت به پایین می رفت، صدا زد و گفت پایین که می روی، مقداری آب برای ما بیاور که تشنه ایم. ساعت یک یا ۵/۱ بعد از نصف شب بود، طرف می خواست برود بخوابد، خوابش می آمد و حالش را نداشت تا برود و از آسایشگاه آب بیاورد. لذا در جواب گفت "یک ساعت دیگر که پستت تمام شد، خودت می روی پایین و آب می خوری. خلاصه نیمه شب بود و دیر وقت ولی چند دقیقه ای نگذشته بود که دیدم حضرت امام یک پارچ آب و یک پیش دستی خرما دستشان است و دارند می آیند بالا. از پله های پشت بام آمدند بالا، من هم سر در پشت بام نگهداری می دادم، حضرت امام آمدند جلو، من دست پاچه شدم، پریدم پایین و گفتم آقا جان چکار دارید؟ گفتند مثل اینکه یکی از برادرها تشنه بود، این آب را به او بدهید، خرما را هم دادند که ما بخوریم. من اصلا زبانم بند آمده بود که چه بگویم. آخر این موقع شب آقا خودشان را به زحمت انداخته بودند و گویا صدای برادری را که تقاضای آب می کردند، شنیده بودند. محمد هاشمی (محافظ بیت) گریه برای حضرت زهرا (س) سالگرد وفات فاطمه زهرا (س) بود که سخنرانی شهید حجت الاسلام شیرازی پیرامون حضرت فاطمه از رادیو پخش می شد. ساعت یک بود ایشان گوش می کردند و صدای رادیو هم بلند بود. از پشت اتاق شنیدیم که ایشان با صدای بلند گریه می کنند. حشمت الله رنجبر از اعضای تیم پزشکی جوراب وصله دار وقتی برای کشیدن ناخن پایشان تشریف آورده بودند بیمارستان، جورابهایشان را من در اتاق عمل در آوردم. دیدم که جورابها وصله دار است. کف جورابها هر کدام یک وصله گنده افتاده و این کوهایی که زده بودند کوههای درشت که اصلا نشان می داد خوب مثلا یک آدم ناوارد مثل خود آقا آنها را کوه زده یا وصله کرده است. این از جورابهایش و آن هم از وضعیت لباسهای دیگرش. غلامرضا غمخور از اعضای تیم پزشکی قلب مطمئن یکی از شبهای سال ۶۷ بود که تهران مورد حملات موشکی دشمن قرار گرفته بود ساعت ۱۱ و یا ۵/۱۱ بود که ایشان معمولا می خوابیدند مثل اینکه به خواب رفتند چون آن حالت آرامش و به اصطلاح پایین بودن ریتم قلبشان نشان می داد که الان در حالت آرامش و استراحت هستند در همان لحظه یک موشک به حوالی جماران - گویا فرمانیه - اصابت نموده، صدای بسیار مهیبی ایجاد کرد. بطوری که ما واقعا حس کردیم که به نزدیک بیت اصابت کرده است اما در همان لحظه چشمهایمان به مونیتر بود که ببینیم حضرت امام چه وضعی دارند، ریتم قلبشان بالا می رود یا نه؟ خوب طبیعتا در مورد هر فردی این ریتم قلب بالا می رود و یک حالت ترس ایجاد می شود ولی برای من تعجب آور و واقعا جالب بود که ایشان نمی ترسید. بارها پزشکان از ایشان خواسته بودند

بعنوان یک تکلیف پزشکی - چون درک کرده بودند که آقا حرف پزشکان را گوش می دهند - آقا شما لطف کنید، مثلا اجازه ای بدهید که برایتان سنگری ساخته شود، یا جایتان را تغییر بدهیم. ایشان قبول نمی کردند. حشمت الله رنجبر امام بیدار بود شبی که فردای آن روز، حکم اعدام سلمان رشدی را صادر کردند برای ایشان بسیار شب بحرانی بود. که البته ما فهمیدیم: ایشان چند شبی بود خواب نداشتند بسیار بی قرار بودند، دیرتر می خوابیدند. تعداد ریتم قلبشان بالا بود. ما پیش خودمان برایمان سؤال پیش آمده بود که چی شده، مشکل چیست؟ حضرت امام در این ساعت از شب باید خواب باشند و نباید قلبشان مثلا بیشتر از ۶۰ تا ۶۵ تا بزند. چطور است که ریتم قلبشان بالاست این نوساناتی که روی دستگاه ایجاد می شد، جریان چیست؟ پزشکان هم معاینه می کردند و مساله ای نبود. بعد از اینکه ایشان فتوای اعدام سلمان رشدی را اعلان کردند تازه ما فهمیدیم که ایشان حدود یک هفته، واقعا اذیت می شدند حالا یا مطالعه داشتند یا اینکه بهر حال چه بود، نمی دانم ولی بسیار آشفته و مضطرب بودند. حشمت الله رنجبر وقت نماز بعد از عمل جراحی، هر لحظه که ایشان هم مشکل خاصی نداشتند چشمشان را روی هم می گذاشتند و می خوابیدند به نحوی که از این عالم جدا می شدند. حتی پزشکان به این شک می افتادند که نکند اثر داروهای بیهوشی است که ایشان را به این صورت درمی آورد. اما زمانی که وقت نماز می شد خودشان بیدار می شدند. اصلا وقتی آن لحظه می رسید چشم باز می کردند می گفتند: وقت نماز است؟ می گفتم: بله. آقای انصاری تشریف داشتند به ایشان کمک می کردند، وضو می گرفتند و نمازشان را می خواندند. برای ما درک آن مسائل عمیق معنوی مشکل بود چون ما در آن عالم امام نبودیم تا آن مرحله را درک کنیم.

امام در مصباح اندیشه نایب الامام

امام در مصباح اندیشه نایب الامام امام پدیده ای شگرف بود که کفایت و کمال توانمندی مکتب را در تربیت نفوس انسانی در عصر حاضر به نمایش گذارد. او بهترین گواه، بر عملی بودن برنامه های اسلام در اعلی مرتبه ایمان، عزم، نظم، هدایت، اخلاص، آزادگی و عدالت خواهی در دوران کنونی بود. امام قرائت عملی اسلام در چگونه زیستن است، همواره دغدغه بودن بر مدار تکلیف را داشت و نه ماندن در متون تاریخ، امام در تشخیص تکلیف، بصیر و تیزبین بود و در انجام تکلیف، شجاع و خالص و ثابت قدم، او در لحظه لحظه عمرش زانوی ادب و بندگی در پیشگاه خدا داشت و لحظه ای از عبودیت دائم، رخ برنتافت. امام عبد صالح خدا بود، در عبد بودن با عالی ترین جذبه های عرفان و عشق، در منازل عالی سلوک با محبوبش «ملاقات» داشت و در صالح بودن با تمامیت عشق و عرفان، در مناسک حیات ابراهیمی اش «یکپارچه عمل بود و عمل» آنچه را که ما درباره او می گوئیم وصفی است شبح گونه و نامأنوس، که این خود حاکی از جان مانده ما از افق اعلائی است که امام بدان دست یافته، و از این رو به سراغ کسی می رویم که درد و قرابت، یعنی جان الهی و جایگاه خدایی با او پیوند دارد. سراغ خورشید را از جان خورشید شده، می گیریم و از فرزانه و حکیم و عارف و مدبر و سیاستمداری که در عالی ترین تقدیر ممکن بر جایگاهی جلوه کرد که امام آن را جان بخشید، به محضر حضور و آگاهی و عشق و عرفان و بندگی کسی می رویم که در یک لحظه رمز آمیز و با شکوه و الهی «ثم انشأناه آخرین» بر کالبد نیاز امت به هدایت و رهبری، جان بخشید و روحی، روح الله گونه و نگاهی به سان امام با صلابتی عالمانه، ناخدای سفینه نجاتمان شد، تا در امواج متلاطم روزگارمان آن را رهبری کند. اگر چه همیشه دلیمان داغدار دردها، تنهایی ها، مظلومیتها و مشکلات عظیمی است که بر سر راه زعامت علی گونه اش هست، اما می دانیم سینه باصفا و سینایی امت، صفوف آماده باشی است که با اشاره او حضور می گیرند و با فرمانش حماسه می سازند. مفتخریم که روح امام در راه نایب الامام جاری و زنده است و ما نیز تا آخرین رمق پاسدار همه ارزشها و آرمانها و اصالتهایی خواهیم بود که امروز به دست رهبر عزیزمان تبیین و ترسیم می گردد. با این امید جانمان را به کلام جانباز مکتب امام، رهبر عزیز و معظم انقلاب اسلامی می سپاریم و سراغ «او» را از «او» می گیریم که این سلسله تربیت شدگان «او» یند. مراد و محبوب امام خمینی، شخصیتی آنچنان بزرگ بود که در میان بزگواران

و رهبران جهان و تاریخ، بجز انبیا و اولیاء معصومین علیهم السلام به دشواری می توان کسی را با این ابعاد و این خصوصیات تصور کرد.. آن بزرگوار، قوت ایمان را با عمل صالح، ارداه پولادین را با همت بلند، شجاعت اخلاقی را با حزم و حکمت، صراحت لهجه را با صدق و متانت، صفای معنوی و روحانی را با هوشمندی و کیاست، تقوا و ورع را با سرعت و قاطعیت، ابهت و صلابت را با رقت و عطوفت و خلاصه بسی خصایص نفیس و کمیاب را که مجموعه ی آن در قرن‌ها به ندرت ممکن است در انسان بزرگی جمع شود؛ همه و همه را با هم داشت. الحق شخصیت آن عزیز یگانه، شخصیتی دست نیافتنی و جایگاه والای انسانی او جایگاهی دور از تصور و اساطیر گونه بود. او، رهبر و پدر و معلم و مراد و محبوب ملت ایران و امید روشن همه ی مستضعفان جهان و بخصوص مسلمانان بود. ممتاز و بی نظیر یقیناً خصوصیات امام، استثنایی و ممتاز و بی نظیر است و هرچه در ابعاد شخصیت ایشان تأمل کنیم؛ این استثنا و امتیاز را بهتر و بیشتر می یابیم. شخصیتی بی بدیل شخصیت عظیم رهبر کبیر و امام عزیز ما، حقا و انصافاً پس از پیامبران خدا و اولیای معصومین، با هیچ شخصیت دیگری قابل مقایسه نبود. او ودیعه خدا در دست ما، حجت خدا بر ما و نشانه ی عظمت الهی بود. وقتی انسان او را می دید، عظمت بزرگان دین را باور می کرد. ما نمی توانیم عظمت پیامبر صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام، سیدالشهداء علیه السلام، امام صادق علیه السلام، امام صادق علیه السلام و بقیه ی اولیا را حتی تصور کنیم؛ ذهن ما کوچکتر از آن است که بتواند عظمت شخصیت آن بزرگمردان را در خود بگنجانند و تصور کند؛ اما وقتی انسان می دید شخصیتی با عظمت امام عزیزمان و با آن همه ابعاد گوناگون: ایمان قوی، عقل کامل، دارای حکمت، هوشمندی، صبر و حلم و متانت، صدق و صفا، زهد و بی اعتنایی به زخارف دنیا، تقوا و ورع و خداترسی و عبودیت مخلصانه برای خدا، دست نیافتنی است و مشاهده می گردد که همین شخصیت عظیم، چگونه در برابر آن خورشیدهای فروزان آسمان ولایت، اظهار کوچکی و تواضع و خاکساری می کند و خودش را در مقابل آنها، ذره ای به حساب می آورد؛ آن وقت انسان می فهمید که پیامبران و اولیای معصومین علیه السلام چقدر بزرگ بودند. او اصلاً از جنس و خمیره ی انبیا بود. توصیف و ترسیم چهره آن عزیز خدا و عزیز بندگان صالح او، واقعا خیلی مشکل است. ویژگیهای بشری او کمتر در افراد عادی پیدا می شود. اگر یکی از آن خصوصیات در فردی مشاهده شود، او انسان بزرگی به شمار می رود؛ چه رسد به آنکه همه ویژگیهای ممتاز را در یک جا در خود جمع کرده باشد. امام (ره) انسانی بسیار عاقل، دوراندیش، حکیم، آدم شناس، تیزبین، حلیم، متین و آینده نگر بود که هر کدام از این صفات، کافی بود که شخصی را در مرتبه ای والا جای دهد و احترام همگان را جلب کند. میراث امام اما خرسندیم که میراث او در دست ماست و آن، «جمهوری اسلامی» توأم با ارزشهایی است که او در این جمهوری به وجود آورد، یا بهتر است بگوییم با ارزشهایی که او جمهوری اسلامی را با آن ساخت. ما مس بودیم، او ما را طلا کرد. او کیمیا بود، او اکسیر بود. ما زندگی معمولی داشتیم، او خمودگیها را تبدیل به تحرک و تپش کرد و انسان ساخت. فاتح فتح الفتوح در پیامی، به مناسبت یکی از فتوحات ارزنده شما در جبهه، فرمودند: «فتح الفتوح»، عبارت از ساختن اینگونه انسانها و جوانهاست. در حقیقت، فاتح این فتح الفتوح، خود او بود. او بود که این انسانها را ساخت. او بود که این فضا را مهیا کرد. او بود که مسیر را به وجود آورد. او بود که ارزشهای اسلامی را بعد از انزوا و خمول، دوباره احیا کرد. میراث او همین ارزشها و همین جمهوری اسلامی است. هر کدام از ما در هر مسؤولیتی که هستیم؛ عشق و محبت و افرمان را به آن عزیز، باید در حفظ و تداوم ارزشها و نظام جمهوری اسلامی مجسم کنیم. ذخیره ای بس گرانبها او، عبد صالح و بنده خاضع خدا و نیایشگر گریان نیمه شبها و روح بزرگ زمان ما بود. او، الگوی کامل یک مسلمان و نمونه بارز یک رهبر اسلامی بود. او، به اسلام عزت بخشید و پرچم قرآن را در جهان به اهتزاز درآورد. او ملت ایران را از اسارت بیگانگان نجات داد و به آنان غرور و شخصیت و خودباوری بخشید. او، صلاهی استقلال و آزادی را در سراسر جهان سرداد و امید را در دل‌های ملل تحت ستم جهان زنده کرد. او، در عصری که همه دستهای قدرتمند سیاسی برای منزوی کردن دین و معنویت و ارزشهای اخلاقی تلاش می کردند، نظامی بر اساس دین و معنویت و ارزشهای اخلاقی پدید آورد و دولت و سیاستی اسلامی بنیان نهاد. او

جمهوری اسلامی را ده سال در میان طوفانهای سهمگین و حوادث سرنوشت ساز، قدرتمندانه اداره و حراست و هدایت کرد. و به نقطه ای مطمئن رسانید. ده سال رهبری او برای مردم و مدیران ما، یادگاری فراموش نشدنی و ذخیره یی بس گرانبه‌است. امیر هواها و خواهش‌ها حقیقتاً برای انسان بزرگ و شخصیت بی نظیری مثل امام عزیز و بزرگوارمان، جا دارد که برگزیده ترین انسانها و هوشمندترین ذهنها و صافترین و پاک ترین دلها و جانها، از احساس تعظیم و تکریم، سرشار شوند. فرق است میان شخصیتی که به خاطر مقام و سمت ظاهریش، مورد احترام و تجلیل واقع می شود و کسی که شخصیت و عظمت و عمق وجود و آراستگیهای گوناگون او، هر انسان بزرگ و قوی و هوشمندی را به تعظیم و تجلیل و ستایش و تکریم وادار می کند. امام عزیز ما، از این نوع انسانها بود. امام (ره)، خصلتهای گوناگونی داشت، بسیار خردمند و عاقل و متواضع و هوشیار و زیرک و بیدار و قاطع و رئوف و خویشتن دار و متقی بود. نمی شد حقیقتی را در پیش چشم او واژگونه جلوه داد. دارای اراده یی پولادین بود و هیچ مانعی نمی توانست او را از حرکت باز دارد. انسانی بسیار دل رحم و رقیق بود؛ چه در هنگام مناجات با خدا که از خود بی خود می شد و چه در هنگام برخورد با نقطه هایی از زندگی انسانها که به طور طبیعی دلها را به عطف و رأفت وادار می کند. انگیزه های نفسانی، جاذبه های مادی، هواها و هوسها، نمی توانست به قله رفیع وجود با تقوای او دست اندازی کند. او امیر هواها و خواهشهای خود بود. نکته اصلی در شخصیت معنوی امام نکته اصلی این است که اگر در مجموعه ذی قیمتی که شخصیت معنوی امام (ره) را تشکیل داده بود، عنصر عبودیت و اخلاص وجود نمی داشت؛ او به این موفقیتها نمی رسید. بنابراین، کارهای انجام شده، خیلی عظیم تر از آن است که شخصیتی با همه آن خصوصیات - منهای ارتباط با خدا - بتواند آن کارها را انجام دهد. حیات و ممات امام برای خدا بود حیات و ممات این مرد بزرگ، برای خدا بود: «سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم بیعت حیا» (۱). قیامش، تبعیدش، آمدنش، زندگی پربرکتش و از دنیا رفتنش، برای خدا بود. علمدار اسلام ناب روزی که ما پشت سر امام عزیز و علمدار اسلام ناب، شعارهای اسلام واقعی را مطرح می کردیم؛ می دانستیم که دشمنها و قدرتها و ابرقدرتها، در مقابل ما صف آرای می کنند. در صدر اسلام هم همین گونه بود. آن روزی که یهودیها و منافقان و کفار و مشرکان، اطراف مدینه پیامبر را محاصره کردند و جنگ احزاب و خندق را به وجود آوردند، مؤمنین واقعی گفتند: «هذا ما وعدنا الله و رسوله» (۲) این، چیز تازه یی نیست، خدا و رسولش به ما گفته بودند که بدها و شریرها و فاسدها، علیه شما همدست خواهند شد. بنابراین، آنها چون صدق وعده الهی را دیدند؛ ایمانشان قویتر شد. آرمانهای بزرگ امام آرمانهای بزرگی که امام (ره) بیان می کردند، عبارت بود از: مبارزه با استکبار جهانی، حفظ اعتدال قاطع در خط «نه شرقی و نه غربی»، اصرار فراوان بر استقلال حقیقی و همه جانبه ملت، (خودکفایی به معنای کامل)، پافشاری فراوان و تمام نشدنی بر حفظ اصول دینی و شرع و فقه اسلامی، ایجاد وحدت و همبستگی، توجه به ملتهای مسلمان و مظلوم دنیا، عزت بخشیدن به اسلام و ملتهای اسلامی و مرعوب نشدن در مقابل قدرتهای جهانی، ایجاد قسط و عدل در جامعه اسلامی، حمایت بی دریغ و همیشگی از مستضعفان و محرومان و قشرهای پایین جامعه و لزوم پرداختن به آنها. همه ما شاهد بودیم که امام در این خطوط، مصرّانه و بدون تعلل، حرکتش را ادامه داد. ما باید راه و اعمال صالح و حرکت مداوم او را دنبال کنیم. فردای آن شبی که امام عزیز (ره) به جوار رحمت الهی پیوسته بودند، سحرگاه در حالت التهاب و حیرت، تفرّلی به قرآن زدیم؛ این آیه شریفه سوره کهف آمد: «و اما من امن و عمل صالحا فله جزاء الحسنی و سنقول له من امرنا یسرا» (۳). دیدم واقعا مصداق کامل این آیه، همین بزرگوار است. ایمان و عمل صالح و جزای حسنی، بهترین پاداش برای اوست. اگر چه امام (ره) عوامل و عناصر و مقدماتی که وجود ظاهری او را به وجود می آورد و تشکیل می داد، با خود برد؛ اما افکار، آرمانها، جهان بینی، هدفها، توصیه ها، راهها و ابزارها را در اختیار ما گذاشت. هم اکنون بخش عظیمی از شخصیت امام در اختیار ماست. آرمانهای اعلام شده به وسیله او، برترین و بالاترین آرمانهاست. ما باید اینها را دنبال کنیم. ملتی که این طور بر سر و سینه می زنند و اشک می ریزند و دل در سینه هاشان، تاب ماندن ندارد و هر کدام اگر می توانستند همه دنیا را می داند تا امام را لحظه ای دیگر به حیات بازگردانند؛

اینها دنبال افکار امام (ره) هستند و او را به خاطر فکر و ایده و آرمان و راه و مجاهدت و مقاومتش دوست می‌دارند. ما باید آرمانهای این مردم و شما رزمندگان را نگه داریم. محو در تکلیف شرعی شخصیت امام تا حد بسیار زیادی به اهمیت و عظمت آرمانهای او مربوط می‌شد. او با همت بلندی که داشت، هدفهای بسیار عظیمی را انتخاب می‌کرد. تصور این هدفها، برای انسانهای معمولی دشوار بود و می‌پنداشتند آن هدفهای والا، دست نیافتنی هستند؛ لیکن همت بلند و ایمان و توکل و خستگی ناپذیری و استعدادهای فراوان و توانایی‌های اعجاب‌انگیزی که در وجود این مرد بزرگ نهفته بود؛ به کار می‌افتاد و در سمت هدفهای مورد نظرش پیش می‌رفت و ناگهان همه می‌دیدند که آن هدفها محقق شده است. نقطه اساسی کار او، این بود که در اراده الهی و تکلیف شرعی محو می‌شد. هیچ چیز برایش غیر از انجام تکلیف، مطرح نبود. واقعا او مصداق ایمان و عمل صالح بود. ایمانش به استحکام کوهها می‌مانست و عمل صالحش با خستگی ناپذیری باورنکردنی، توأم بود. آنچنان در تداوم عمل، صبور و کوشا بود که انسان را دچار حیرت می‌کرد. به همین خاطر هدفهای بزرگ او وصول شد و امکان دست یافتن به قله‌ها، حتمی گردید. جمهوری اسلامی، در حالی به وجود آمد که هیچ کس در دنیا باور نمی‌کرد این نظام پابرجا بماند و بر دشمنان کینه ورز و قدرتمند خود، فایق آید. ما باید این راه را ادامه دهیم. آن چیزی که از امام برای ما قابل تقلید است، هدفهای او و حرکت به سمت آن اهداف است. هیچ کدام از هدفها و آرمانهایی که امام معین کردند، صرف نظر کردنی نیست. آن بزرگوار برای ملت ایران و انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، بهترین و والاترین و اصیل‌ترین هدفها را انتخاب کردند و به زبان آوردند و آنها را در دهها اثر از ادبیات مخصوص خود، ثبت کرده و حرکت به سمت آنها را نشان دادند. پی نوشت‌ها: ۱. سوره مریم، آیه ۱۵ و ۲. سوره احزاب، آیه ۲۲ و ۳. سوره کهف، آیه ۸۸ منابع مقاله: مجله شورای فرهنگی و اجتماعی زنان شماره ۵، ۵؛

رییس قلم و بیان «سخنان حضرت آیت الله جعفر سبحانی درباره امام خمینی (ره)»

رییس قلم و بیان «سخنان حضرت آیت الله جعفر سبحانی درباره امام خمینی (س)» علماء و دانشمندان بر سه گونه اند، گروهی می‌توانند دانش خود را از طریق بیان به دیگران منتقل کنند اما دارای قلم نیستند، به این معنا که نمی‌توانند اندیشه‌های خود را روی کاغذ بیاورند و به صورت جامعه پسند منتشر کنند. گروه دوم برعکس هستند، دارای اندیشه‌هایی بوده و با قلم می‌توانند افکار خود را به روشنی بنویسند و منتشر کنند، اما فاقد بیان زبانی هستند، قدرت تدریس و بیان آنها کم است. در این میان گروه سومی داریم که از هر دو منقبت برخوردارند، هم در مقام بیان و هم در مقام قلم استعداد دارند، هم خوب تدریس می‌کنند و هم خوب می‌نویسند. مرحوم امام اعلی الله مقامه الشریف از این قسم سوم بودند. هم در تدریس و سخنرانی استاد بزرگی بود و سخت‌ترین مسائل را به روشن‌ترین بیان برای ما می‌گفت و در سخنرانیهایی که برای جامعه می‌کرد، اندیشه‌های عرفانی و اندیشه‌های اجتماعی را درست روشن می‌کرد و دارای قلم بود، هم قلم فارسی و هم قلم عربی. مسائل علمی و اندیشه‌های خود را از همان دوران جوانی می‌نوشت و ضبط می‌کرد و آنچه از ایشان منتشر شده است روشن و واضح است. بنابراین امام در میان علماء این ویژگی را دارد. باید بگوییم ذوریاستین است. هم ریاست بیان را دارد و هم ریاست قلم را و البته در حوزه هم معروف بودند. آن وقتی که حضرت امام تدریس می‌فرمودند کاملا معروف و مشخص بود که ایشان یک فرد خوش بیان است و درس را روشن می‌کند و مشکلات را حل می‌کند. ما هم خودمان در طول زمانی که خدمتشان بودیم و درس خواندیم، این موضوع را لمس کردیم. اگر قرار باشد مطالب یا سخنانی را پیرامون آثار و تالیفات امام بازگو کنیم باید بگوییم که بخشهای عمر ایشان، هر کدام یک تقاضایی داشت و طبق آن تقاضا حضرت امام (ره) حرکت می‌کرد. مثلا از سال ۱۳۱۰ ه. ش تا سال ۱۳۲۴ ه. ش نوع آثار امام عرفانی و اخلاقی است. چون در آن زمان استاد بزرگوارش مرحوم شاه آبادی در قم بودند و در محضر ایشان تحصیل می‌کردند و قهرا تحت تاثیر افکار فلسفی و عرفانی استاد بودند و آن اندیشه‌ها را پرورش می‌دادند و آثار منتشر شده در این دوره یا عرفانی

است یا اخلاقی. در قلمرو اخلاق آن چهل حدیثی است که ایشان اینها را به عنوان درس اخلاق برای طلاب می گفت. درس اخلاقی که ایشان شروع کردند و در آن زمان چون منبر و سخنرانی ممنوع بود. ایشان تحت عنوان درس، این مساله را مطرح کردند، چون درس را مزاحم نبودند، کسی متعرض نمی شد. این درس از سالهای ۱۳۱۵ یا ۱۳۱۶ شروع شد و بعد از سال ۱۳۲۰ هم ادامه داشت. بخشی از این درسها به صورت چهل حدیث منتشر شد و پایان تحریر آن سال ۱۳۱۸ ه. ش برابر با ۱۳۵۸ ه. ق است. تقاضای آن زمان این بود که درس اخلاق بگوید و حقایق را در لابلای اخلاق برساند و آن کتاب هم کتاب عرفانی اخلاقی است و در عین حال دارای نکات اجتماعی هم هست. باز در این فترت می بینیم ایشان حاشیه بر فصوص الحکم دارد چون در این دوره از محضر مرحوم شاه آبادی بهره مند شده و فصوص را خدمت ایشان خواندند و به مرور زمان بر این کتاب حاشیه زده و تمام حواشی را در خود کتاب وارد نمودند که بعدها هم مستقلا چاپ شد. باز در این دوره که چون موج، موج فلسفی - عرفانی بود، تحت تاثیر اساتید بزرگش کتاب "مصباح الهدایه" را نوشتند که در حقیقت اسماء صفاتی است. یک دوره عرفان است در قالب اسماء صفات که مستقلا چاپ شده است. دو سه سالی قبل از ۱۳۱۰ یعنی می شود ۱۳۰۸، جو، جو عرفانی بوده برای حضرت امام که در همان زمان شرحی بر دعای سحر نوشته است که این کتاب اخیرا هم چاپ شده است. (سال ۱۳۴۸ ه. ق - ۱۳۰۸ ه. ش). آثار دیگر این دوره (۱۳۲۴ - ۱۳۰۸) یکی کتاب "آداب الصلوٰه" است و دیگری "اسرار الصلوٰه" که البته "آداب الصلوٰه"، غیر از اسرار الصلوٰه است و ایشان به ما می فرمودند که غالبا اسرار الصلوٰه ها آداب الصلوٰه اند. اسرار الصلوٰه یا نوشته نشده و یا کمتر نوشته شده است ولی ایشان دونوشته دارند، یکی آداب الصلوٰه و دیگری اسرار الصلوٰه که مربوط به این دوره است و در این دوره ایشان از محضر مرحوم "آیه الله رفیعی" هم بهره می گرفت که یک نوع کشش فلسفی - عرفانی داشت و یا مرحوم آیه الله "شاه آبادی" که باز هم تمایلات به بخش فلسفی - عرفانی داشته است. البته از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۵ در درس مرحوم آیه الله موسس - آیه الله حائری - فقها و اصولا وارد می شد. در آن زمان یک کتاب کوتاهی در فقه نوشتند به عنوان قاعده من ملک - من ملک شیئا ملک الاقرار به - . البته در آن زمان که در درس آیه الله حائری حاضر می شد، باز آثار کوتاهی در قواعد فقهیه دارند، از جمله کتابی به نام "قواعد" که نکات برگرفته ضبط شده از درس استاد است ولی علت اینکه در آن زمان اصول مرحوم آیه الله حائری را نمی نوشت، این بود که اصول نوشته شده توسط ایشان چیز فوق العاده ای نداشت که ایشان دست به قلم باشد و آنها را بازگو نماید. (کتاب اصول آقای حائری در نام داشت). سال ۱۳۲۰ شد و کشور را متفقین اشغال کردند و فشار برگذشت، قلمهای مسموم هم که زمان پهلوی کار می کردند. در این اوج بلبشو بیشتر به جان تشیع و اسلام افتادند و مردی که شاید سابقه دروس دینی هم داشت کتابی نوشت به عنوان اسرار هزار ساله - یک کتابچه کوچک - حضرت امام کم کم مسائل فلسفی عرفانی را رها کرد و وظیفه دید که این کتاب را نقد نماید، چون این کتاب غوغایی در ایران بر پا کرده بود. سؤالهای متعددی را نوشته بود، اشکالاتی را مطرح کرده بود و به خیال خودش دنبال جواب می گشت و ادعا داشت که اینها جواب ندارد و اگر می توانید جواب دهید. امام در آن زمان در ظرف ۲ ماه، آنکه من از خود ایشان شنیدم، فرمود - در ظرف ۲ ماه کتاب کشف الاسرار را نوشت - امام فرمود: چند صفحه اول را پاکنویس کردم، دیدم بقیه احتیاج به پاکنویس ندارد و فقط اصلاحات جزئی صورت گرفت. زمانی شد که از مرحوم آیه الله بروجردی برای زعامت حوزه علمیه قم دعوت به عمل آمد و پس از ورود ایشان به حوزه یعنی سال ۱۳۲۴. حضرت امام خمینی (ره) به سوی مسائل فقه و اصول بیشتر کشیده شد، یعنی آن علاقه خاصی که به فقه و اصول در دورانهای قبلی داشت، چند برابر شد و احساس کرد که باید در حوزه بیشتر این مسائل را تعقیب کرد. و در عین حال که خود یک مجتهد عالی مقامی بود، از درس مرحوم آیه الله بروجردی بهره های وافر برد و کسانی که درس مرحوم آیه الله بروجردی را دیده باشند و درس امام را، خواهند دید که خیلی با هم نزدیک بوده و ایشان تحت تاثیر روش مرحوم آیه الله بروجردی بودند ولی در عین کمالات درس مرحوم آیه الله حائری را - که تشقیق شقوق است و ایجاد احتمالات - نیز دارا بودند. این هم در بحث ایشان بود. خلاصه در اینجا قلم را به سوی

فقه و اصول برد. اول کتابی که نوشتند، حاشیه بر کفایه و در حقیقت درس خارج بود که برای گروهی از فضلا تدریس می‌کرد و مرحوم آیه الله مطهری یکی از مؤسسين این درس به شمار می‌رفت. این درس را ایشان در سال ۱۳۲۴ شروع کردند و به جای اینکه از جلد اول اصول شروع کنند. از جلد دوم و مباحث عقلی شروع کردند، چون مرحوم آیه الله بروجردی جز اول و جلد اول کفایه را تدریس می‌کردند (یعنی خارج کفایه را تدریس می‌کردند). ایشان ناچار شدند جلد دوم را تدریس کنند که در ظرف ۷ سال این بخش تمام شد (اواخر بهار ۱۳۳۰) و به عنوان حاشیه بر کتاب کفایه در عین حالی که درس مستقلی بود، چاپ شد و آنچه از ایشان چاپ شده است عنوان رسائل مربوط به همین دوره است. یعنی این دوره اولی که برای مرحوم مطهری تدریس می‌کرد، ما هم از استصحاب به درس ایشان ملحق شدیم و بعد هنگامی که جلد دوم تمام شد، بنا شد از جلد اول شروع کنند. آغاز این شروع ۱۳۳۰ بود و جلد اول را هم تدریس کردند. من جلد اول را به قلم خودم منتشر کردم یعنی درسهای ایشان را نوشتم به نام و عنوان تهذیب الاصول و ایشان عنایت فرمودند از اول تا آخر دیدند. ملاحظاتی که داشتند، تغییراتی که لازم بود، اصلاحاتی که باید صورت می‌گرفت، انجام دادند و این کتاب به نام تهذیب الاصول، جلد اول منتشر شد و اولین تقریراتی بود که در ایران و در قم از یک شخصیتی که محصول خود حوزه علمیه قم بود، منتشر شد و به حمدالله مورد توجه فضلاء و علماء قرار گرفت و حتی به نجف هم ارسال گردید و در آنجا هم نسبتاً مورد استقبال قرار گرفت. بعداً ایشان آمدند جلد دوم را دو مرتبه بحث کردند که قبلاً هم یک بار بحث کرده بودند و ما هم از استصحاب ملحق شده بودیم. همان را هم ما نوشتیم. یک دوره اصول ایشان را ما نوشتیم و منتشر کردیم که جلد دوم آخرش ۱۳۷۷ ه. ق برابر با ۱۳۳۷ ه. ش بود. زمانی که من اصول را منتشر کردم، ایشان دیگر خیلی علاقمند نبود که آنچه به قلم خودشان نوشته‌اند، منتشر شود چون کتاب‌های مرا کافی می‌دانستند. در عین حال آثار دیگری در این میان در فقه و اصول به جای نهادند. اولین اثری که ایشان شروع کردند، مساله اغسال ثلاثه بود یعنی مسائل مربوط به زنان که یکی از مسائل مشکل کتاب طهارت است. بعداً کتاب تیمم را نوشتند. این در فقه بود که در قم منتشر شده بعداً ایشان لازم دیدند مکاسب محرمة را شروع کنند. مکاسب محرمة را شروع کردند و در دو جلد منتشر شد. مقداری هم از بیع تدریس کردند - تا واسط بیع فضولی - که مساله تبعیدشان به ترکیه پیش آمد. از اینجا به بعد بقیه اش در قم نیست، رفتند نجف دو مرتبه کتاب بیع را از اول شروع کردند و در مدت اقامت خود بیع و خیارات را تدریس کردند که در پنج یا ۶ جلد منتشر شده است. باز از آثار ایشان که بعد از آمدن مرحوم آیه الله بروجردی دست به کار شدند، حاشیه بر "وسیله" است. "وسیله" مرحوم سید را مطالعه و حاشیه کردند و بعداً این حواشی را در ترکیه وارد متن نموده و مسائلی افزودند که به عنوان تحریرالوسیله به چاپ رسید که چون مسائل عباداتی را زیاد ندارد، ناچار شدند که "عروه" را هم حاشیه کنند. چون قبلاً وسیله را تحشیه کرده بودند، تحشیه عروه آسان می‌نمود و بعداً ایشان مصلحت دیدند درباره ارث هم، ارث مرحوم حاج ملا هاشم خراسانی را حاشیه کنند. مدت‌ها این حاشیه در نزد من بود ولی بعداً به خود ایشان رد کردیم. این هم آثار فقهی است که از ایشان منتشر شده است. ولی آثار اصولی ایشان یک اثری دارد که الان نمی‌دانم دست کیست این اثر خوب است منتشر شود. آن اثر، تقریرات ایشان از درس مرحوم آیه الله بروجردی است، ایشان به درس مرحوم آیه الله بروجردی حاضر می‌شدند و می‌فرمودند: "دیدم آقای بروجردی زحمت می‌کشد و درس می‌گوید، خوبست ما هم که زحمتی می‌کشیم می‌رویم پای درس، چرا این درس‌ها هدر برود، خلاصه درس مرحوم آیه الله بروجردی را در اصول از اول تا مبحث "حجیت ظن" نوشت. و اینکه از آن به بعد ایشان بقیه را موفق به نوشتن نشد، به خاطر یک نوع مناسباتی که با مرحوم آیه الله بروجردی پیش آمد که به ادامه کار موفق نشدند. این نسخه را نمی‌دانم دست کیست. همچنین ایشان دیوان اشعاری داشتند که بسیار قطور بود و این اشعاری که از ایشان چاپ شده است، یک دهم آنها نیست. ایشان چون در عاریه دادن کتاب خیلی سخی بودند و این کتاب را کسی از ایشان عاریه گرفت و یا از خانه ایشان کسی برد. در آن دیوان اشعاری را که از دوره جوانی گفته بود، ضبط کرده بودند. به نظر می‌رسد اینها آثاری باشد که از مرحوم امام (ره) به یادگار مانده باشد. آن بخش

اول که عرض کردم از سال ۱۳۰۷ یا ۸ تا اوائل ۱۳۲۱، در واقع غیر از آن بخش اخلاق که احساس وظیفه کرد و همینطور کتاب "کشف الاسرار"، بقیه بر اساس یک نوع رابطه استاد و شاگردی بود و ذوق خاصی که از درون می جوشید و کشش را نسبت به این مسائل افزایش می داد هم از نظر تدریس و هم از نظر نگارش. اما بحث اخلاق چنانکه گفته شد، احساس وظیفه عامل اصلی آن بود چون هیچ گونه جلسه مذهبی در خانه ها و مساجد وجود نداشت، خلاصه ایشان این بحث را شروع کردند، هم طلبه ها حاضر می شدند و هم افراد دیگری که صاحب فکری و فضلی بودند در رابطه با کتاب کشف الاسرار هر چند، تعدادی جواب نوشته شده بود اما علماء جواب حضرت امام را انتخاب کردند که چاپ شود. در رابطه با کتاب کشف الاسرار از خود امام شنیدم که فرمود: حکمی زاده به من پیغام داد که این سؤالها را که من مطرح کردم، این اشکالها را خیال نکنی که من این اشکالات را معتقد بودم - لابد از ترس جانم بود - من دیدم این اشکالات دست و پای جوانها ریخته شده و کسی نیست جواب بنویسد، من این را نوشتم شما را تحریک کنم که جواب بنویسید. اما به نظر اینجانب ایشان (حکمی زاده نویسنده جزوه اسرار هزار ساله) آدمی که علاقمند باشد و این کار را با هدف مثبت انجام داده باشد، نیست و نبود. آدم علاقمند این کتاب را، این سؤالها را پخش نمی کند؛ آن هم به زبان اعتراض، آن هم به زبان نیشخند و نیشدار. مسلما او تحریک شده مقاماتی بود. خصوصا در آن زمان که ایران در اشغال متفقین - آمریکا، انگلستان و شوروی - بود. مملکت ثباتی نداشت و در همان زمان هم وی به مسائلی دامن زد ولی باید گفت: "عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد" کسی اگر کتاب کشف الاسرار را مطالعه کند، از همان زمان فکر امام را می خواند که یک مرد انقلابی و در فکر تشکیل و تهیه حکومت اسلامی است. حضرت امام بدون ذکر نام مولف و با هدف دوری از ریا و اینکه می خواستند این کار بدون ریا باشد، این کتاب را نوشتند ولی چون کتاب خوبی، کتاب با عظمتی بود، جریان برعکس شد، ایشان فرمودند "ما می خواستیم مشهور نشویم، کتاب ما را بیشتر مشهور کرد. و اما در رابطه با شیوه تدریس ایشان باید گفت: شیوه تدریس ایشان در فقه بدینصورت بود که اول با مساله بطور ریشه ای برخورد می کرد که این مساله در فقه کی پیدا شده و اقوال علمای شیعه را از زمان شیخ و قبل از شیخ طوسی می گرفت و تا حالا بیان می کرد و از کتب اهل سنت بیشتر به "خلاف" و "تذکره" مراجعه می نمود با حالی که این دو کتاب از نویسندگان شیعی است ولی معتقد بود که اینها بهتر عقاید عامه را ضبط کرده اند. خلاصه بعد از آنکه اقوال مساله را قشنگ روشن می کرد که آیا مساله مشهور است یا نیست، شهرتی است یا نیست؟ اقوال موافق چیست؟ نظریات مخالف کدام است؛ بعدا شروع می کرد، اگر مساله، مساله روایتی بود، روایات را خواندن. گاهی همه روایات را می خواند و دسته بندی می کرد و گاهی از اول روایات را دسته بندی می نمود و می خواند. این دیگر دو جور بود؛ گاهی ایجاب می کرد از اول دسته بندی کند و روایات را بخواند و بعدا جمع کند، گاهی هم ایجاب نمی کرد. باید گفت که روایات را دسته بندی نمی کرد، اول می خواند و آخر هم دسته بندی می کرد. از نکته های جالب در درس ایشان یکی هم این بود که به شاگرد هم مجال می داد که حرف بزند و در این زمینه درس ایشان، مثل برخی از دروس نبود که از اشکال شاگرد ناراحت شود. برعکس ایشان خوشش می آمد که در درس یک نفر اعتراض کند و بیشتر ماها را تشویق می کرد که نسبت به حرف استاد منتقد باشیم، مقلد صرف نباشیم. می فرمود: سخن را از استاد بشنوید اما در سخن او فکر کنید. و می فرمود که استاد من مرحوم آیه الله حائری فرمودند که "ما درس مرحوم فشارکی را نوشتیم و خدمتشان تقدیم کردیم. بعد مرحوم فشارکی گفت که خوب نوشتید اما یک اشکال دارد، اشکال کار این است که مطالب مرا نوشتید ولی هیچ از خودتان اظهار نظر نکردید، شاگرد باید حرف استاد را بنویسد، بعدا یک خطی زیرش بکشد، اشکال به استاد کند و اگر اشکال گیرش نیامد، چند تا فحش به استاد بنویسد آن زیرش." این خود نشانه این است که ذهن شاگرد باید ذهن نقاد باشد، ذهن مقلد نباشد. از خصوصیات درسشان همین انتظار اشکال و جواب بود. کسی که کتاب تهذیب الاصول را مطالعه کند، در آنجا می بیند که، قسمت اعظم ان قلت ها از من است، یعنی ان قلت را من گفتم، ایشان جوابش را یا در درس فرمود و یا اینکه ان قلت را من می نوشتم ایشان قلت را در جواب مرقوم می فرمود. کاربرد این

شیوه به این لحاظ بود که اعتقاد داشتند اشکال مساله را روشتر می‌کند. از دیگر خصوصیات درسشان این بود که افراد فاضل اگر حرف می‌زدند، خوب گوش می‌داد و اما اگر افراد بی‌مایه حرف می‌زدند، به گونه‌ای آنها را ساکت کرده و اجازه نمی‌داد وقت دیگران تلف بشود. به اشکالات مرحوم مطهری دقت می‌کرد و حتی قسمتی از اشکالات ایشان را در نوشته‌هایش ان قلت می‌نمود و جواب می‌نوشت و خیلی به ایشان عنایت داشت که مسائل حل بشود. همیشه کوشش می‌کرد که از بزرگان به نیکی نام ببرد. یک موقع من کلامی را از بزرگی نقل کرده بودم و نوشته بودم که: "و هذا فاسد؛ ایشان قلم کشید یعنی که احترام مشایخ رعایت شود و به جای فاسد، بنویسید غیر تام و لذا از آن به بعد ما می‌نویسیم غیر تام. خیلی احترام مشایخ و علماء را در نظر می‌گرفت و در بین علماء بیشتر به مرحوم آقای حاج شیخ از نظر عمق و مرحوم آیه الله بروجردی از نظر تتبع و فقاقت معتقد بود و غالباً کلمات مرحوم آقای نائینی را بیشتر در اصول متعرض می‌شد. چون مرحوم نائینی در نجف یک مقام عظیمی داشته و اندیشه‌هایش خلل پذیر نبود، یعنی آنچه عقیده به او داشتند که بسیاری از افکار او را خلل ناپذیر فکر می‌کردند و ایشان بیشتر به آن اشکال می‌کرد و آن را بیشتر مطرح می‌نمود و در اصول معتقد بود که نباید با فلسفه در آمیزد؛ فلسفه مقامی دارد، اصول مقامی دارد و به زور نباید مسائل هر علمی را وارد علم دیگر کرد و به خاطر همین کمتر به سخنان مرحوم آیه الله اصفهانی - آشیخ محمد حسین اصفهانی - متعرض می‌شد و معتقد به تفکیک بود که باید مسائل هر علمی را تفکیک نموده و هر علمی را با مبادی خودش اصلاح کرد. از نکاتی که باید عرض کنم، اخلاقشان بود در مکان درس، ایشان تا زمانی که مرحوم آیه الله بروجردی زنده بود منبر نمی‌رفت و روی زمین می‌نشست. مسجد سلماسی که تدریس می‌کرد با زیلو مفروش بود و چون مسجد روی آب انبار ساخته شده بود، بسیار مرطوب و لااقل در زمستانها سرد بود، من یک روز پتویی آوردم و انداختم که ایشان بیاید روی پتو بنشینند، ایشان آمدند و نشستند ولی بعد از درس فهمیدند که پتو مال من است، من آورده‌ام؛ گفت: جناب میرزا امروز آوردی و من به احترام شما نشستم، فردا بیاوری من نمی‌نشینم! من می‌خواهم یکسان باشد، همگی روی زیلوبنشینیم، همه مایکسان باشیم. یک شب مسجد سلماسی روضه بود. سال ۱۳۲۸ یا ۱۳۲۹. من هم بودم ایشان آمدند روضه، خوب مردم که در آن زمان درست ایشان را نمی‌شناختند، فضلا و طلاب می‌شناختند ولی توده مردم کمتر. و ایشان همان وسط که جا بود نشستند همین که وارد مسجد شدند و دیدند آن وسط جای خالی هست، همان وسط نشستند و به روضه‌ای که خوانده می‌شد، گوش می‌دادند. بعدا که روضه تمام شد، مردم سینه زنان از مسجد سلماسی درآمدند و به تکیه رفتند، ایشان هم به دنبال آن مردم می‌رفتند و گریه می‌کردند. دستمال هم دستشان بود. تمام ابوابی که ایشان نوشتند، فقهای قبلی هم در آن بحث کرده اند اثر ابتکاری ایشان همین تحریرالوسیله است که در آن یک سری مسائلی را که از قلم مرحوم سید افتاده بود، اینها را وارد کردند و به اندازه یک ربع "وسیله" به آن افزودند. مسائل حکومتی را، مسائل مربوط به امر به معروف و نهی از منکر و مسائلی از مسائل مستحدثه را آوردند. اینها مسائلی بود که فقهای قبلی کمتر بحث کرده بودند ولی ایشان به بحث آنها پرداختند و الا بقیه مسائل از قبیل تیمم، اغسال ثلاثه، بیع، خیارات و... بحث شده بود. وقتی کتاب تحریرالوسیله منتشر شد، آن مسائل حکومتی در افکار و اندیشه‌ها تاثیراتی داشت و موجهایی ایجاد کرد و خیلی مسائل را روشن نمود ولی کتاب حکومت اسلامی ایشان سبب شد که خیلی از کتابها پیرامون حکومت اسلامی نوشته شود و آن خیلی اثر داشت. ایشان از روز اول به مسائل سیاسی عنایت داشتند. می‌فرمود که من در دوران پهلوی یقین داشتم که این فشار باقی نمی‌ماند. تعبیری که ایشان کرده اند "مقرون به این بود که بیخ گلوی مردم را گرفته اند و این همیشه باقی نخواهد ماند. روزی این گلوها آزاد می‌شود و می‌فرمود "من یقین داشتم به این مساله. تشکیل حکومت اسلامی برای ایشان یک فکر و اندیشه قدیمی بود و کسی هم اگر کشف الاسرار را مطالعه کند، جسته و گریخته این فکر در آنجا جوانه زده است و زمان مرحوم آیه الله بروجردی که فدائیان اسلام - مرحوم نواب و مرحوم واحدی و... - دستگیر شدند و در آستانه اعدام قرار گرفتند یعنی سال ۱۳۳۴، ما هم خودمان به این افراد علاقمند بودیم. مرحوم نواب و مرحوم واحدی انسانهای دلسوخته‌ای برای اسلام بودند. من رفتم خدمت امام،

نزدیک ظهر بود. گفتم اطلاع دارید که اینها چنین و چنان اند و در آستانه اعدام قرار دارند، شما یک فکری بکنید ما که دسترسی به آیه الله بروجردی نداریم. یعنی یک مرحله ای منزل آیه الله بروجردی به گونه ای بود که امثال ماها نمی توانستیم داخل برویم و مساله را برسانیم و علاوه بر این مامورین دولتی هم چنین چیزی را اگر می فهمیدند، اجازه نمی دادند. ایشان دو تا نامه نوشتند، دادند دست من، نامه ای به مرحوم آیه الله بهبهانی و نامه دیگر به مرحوم صدرالاشراف. خوب دیگر وسایل در آن زمان همین ها بودند که می توانستند با روحانیت تماس بگیرند و یادم می آید که به مرحوم صدرالاشراف و مرحوم بهبهانی نوشتند که واحدی یک برادرش اعدام شده و خودش در آستانه اعدام است. نامه ها را ما به دست هر دو بزرگوار رساندیم. مرحوم آیه الله بهبهانی جواب داد. ایشان گر چه نامه های سیاسی را با خط فرد دیگر جواب می داد ولی نامه حضرت امام را با خط خودشان جواب داده بود. این نامه به خط خود آقای بهبهانی بود و حضرت امام می فرمود که من فهمیدم که خط، خط آقای بهبهانی است. اما من نمی دانم مرحوم صدرالاشراف جواب داد یا نداد. ولی بالا-خره فشار از بالا-زیاد بود و این بزرگان دلسوخته های اسلام در آن زمان اعدام شدند و ایشان این دو اقدام را کرد که من خودم واسطه اش بودم (سال ۱۳۲۷). خاطره ای را که می گویم کسی نمی داند، موقعی که اسرائیل غاصب آمد و فلسطین را گرفت، صداهایی که از حوزه بلند شد، یکی مربوط به مرحوم آیه الله خوانساری بود و نیز مرحوم آیه الله بروجردی هم یک اعلامیه عربی داد ولی حضرت امام (ره) یک نامه مستدل به زبان فارسی همراه آیات و روایات به پاپ نوشت و نامه را به نماینده پاپ در ایران داد تا به پاپ برسانند. اگر این نامه یافته و چاپ گردد، قطعاً یاد و نیز سند خوبی از بینش و روشن بینی ایشان است.

امام در مصباح اندیشه شاگردان از بیان آیت الله جوادی آملی

امام در مصباح اندیشه شاگردان از بیان آیت الله جوادی آملی ذات قدسی و کمال طلب انسان، پیوسته طالب حق و جویای طریق طهارت و صواب است و از این روست که همواره سر بر مسلک انبیاء سپرده و به جبل متین ادیان دست یازیده و اعتصام به این طریق را بهترین راه فلاح یافته است. رسولان الهی نیز که خود در سایه سلوک، از راه یافتگان در گاه محبوب اند، رسالتی جز معرفی صراط و زدودن تیرگی های جهالت و ضلالت از ادراک بشری و رساندن آنها به مرتبه ایمان و ایقان نداشته اند. و این نه رسالت آنان، که وظیفه و مسئولیت تمام مؤمنان و شیفتگان حاکمیت حق و عدل بر روی زمین است، چه! بنای هستی بر طهارت و قداست بوده و وراثت زمین از آن حق مداران و حقیقت جویان است. اما هموار کردن این راه و هدایت جماعت بر این مسیر، جز به صبوری نوح، استواری موسی، روحانیت عیسی، ابتلاء ابراهیم و اصطفای محمد (ص) میسر نبوده و نیست. و بعد از انبیاء، مردان حقی بوده و هستند که بر طریق آنان سیر نموده اند، صلاهی دعوت آنان را سر داده و حیات بخش امتهای می گردند. امام خمینی (ره) از جمله رادمردان طریقت یافته ای بود که به رسم اسلاف صالح خود با ظهورش لمعان پر فروغ هدایت الهی را تابشی دیگر بخشید و در سایه فراگیرش، به آزاد سازی اندیشه ها و رهایی ملتها توفیق یافت. شخصیت بی بدیل آن قائد ربانی بنیان مرصوصی است که معرفی آن جز در بیان و بنان فرزنانگان راه یافته و شاگردان پناه یافته او شایسته نیست. سالی را که شاگرد فرید و خلف وحیدش امام خامنه ای (دام ظلّه العالی) به نام آن عزیز دردانه تشریف بخشید؛ فرصت مغتنمی شد تا به امید نزدیکی بیشتر و رهیافتی روشن تر با او و اندیشه های تابناکش قرین گردیم و از آن گنج مستور گوهری برگیریم. همانگونه که در توحید، هر یک از مخلوقات را نماد و مظهری از صفات جمال خداوند می بینیم؛ شاگردان خاص مکتب امام را نیز مظاهری از ویژگیهای آن حضرت می یابیم. در این میان نقش مؤثر و عمیق حکیم عالیقدر و مفسر توانمند، حضرت آیه الله جوادی آملی (دام ظلّه العالی)، در تبیین دانشهای متعالی و تشریح ارزشهای متکامل امام راحل (رحمه الله علیه) جایگاهی ویژه داشته و طریقی بس نزدیک به دستیابی بر آن بنیان مرصوص است. بیان و بنان این باقیه صالحه، معالم شفافی از آن همه عظمت و تجلی به حقی از آن مقام قدسی است. آنچه ذیلاً آورده می

شود گزیده‌هایی از بیانات ایشان در زمان حیات و بعد از رحلت حضرت امام (ره) است که از جهات گوناگون به تجلیل شخصیت آن بزرگ در ابعاد مختلف می‌پردازند: مهندس و معمار انقلاب حضرت امام خمینی (قدس سره) نه تنها «مهندس اسلام» بود، بلکه «معمار اسلام» نیز بود، ایشان نه تنها فهمید که دین چه می‌گوید، بلکه کوشید تا دین را از صفحه کتاب بدر آورده و در صحنه جامعه پیاده کند. امام امت (قدس سره) معماری بود که بر اسلوب هندسه اسلام شناسی، ساختمان عظیمی را پی افکنی کرده و به پایان رساند و همه دیوارها و سقفهای آن را چون «بنیان مرصوص» ساخت. دو دهه منحصر به فرد امام راحل (قدس سره) یک سیر تاریخی دارد که مورخان می‌توانند درباره او و شناسنامه او بررسی کرده و سخن بگویند: «او ۱۹ سال در خمین زندگی کرد، و پس از آن کم کم وارد مسایل علمی شد، ادبیات، فقه و اصول را مانند دیگران فرا گرفت، تا به حدود سن ۲۷ سالگی رسید، و...» که دیگران نیز این مراحل را داشته‌اند، ولی در سن ۹۰ ساله امام امت (قدس سره)، دو دهه را باید از یکدیگر جدا کرد، که دیگران این دو دهه را نداشتند و این دو دهه مخصوص ایشان است: دهه اول، دهه انس او به جهان «غیب» و «عرفان» است. دهه دوم، دهه انس او به عالم «شهادت» و «رهبری» است. دهه اول از اواخر سن ۲۷ سالگی تا اوایل ۳۸ سالگی است از سال (۱۳۴۷ هـ - ق) شروع و تا سال ۱۳۵۸ (هـ - ق) ادامه می‌یابد یعنی سالهایی که حضرت امام (قدس سره) کتابهای عمیق عرفانی را می‌نوشت؛ در ۲۷ سالگی کتاب شریف «مصباح الهدایه إلی الخلافه و الولایه» را نوشت؛ سپس تعلیقات بر فصوص، تعلیقات بر مصباح الأُنس و آنگاه «سر الصلاة» را به رشته تحریر درآورد. اینها کتابهایی نیستند که هر کس ده یا بیست سال در حوزه علمیه بود و درس می‌خواند، بتواند بفهمد. اینها نظیر رسائل، مکاسب، جواهر یا منظومه نیست. این دهه ۲۷ تا ۳۷ سالگی دهه غیب و قلمرو غیبی شخصیت امام راحل (قدس سره) است. اما دهه دوم که دهه شهادت و نشأه شهادت اوست، از پایان سال (۱۳۵۷ هـ - ق) تا آغاز سال (۱۳۶۸ هـ - ق) است که در این دهه عالم را زیر و رو کرد. دوران زندان و تبعید نشانه «مظلومیت» بود، نه اقتدار، و خیلی از افراد به زندان رفتند، ولی آیا توانستند پس از آزاد شدن، کشور را رهبری و جنگ را هدایت کرده، انقلاب را به سامان برسانند؟ بسیاری مظلوم بودند، ولی آیا این قدرت را داشتند که اگر بر سریر اقتدار بنشینند، چون حضرت علی (ع) حکومت کنند؟ این مطلب برای دیگران ثابت نشد، ممکن بود که «مدرس» بتواند، ولی ثابت نشد، ممکن بود که دیگران بتوانند، ولی عملی نشد. آنکه همه یافته‌ها و اسفار اربعه را از علم به عین آورد و از گوش به آغوش رساند، امام امت (قدس سره) بود. این دو دهه شاخص و بارز، تمیز دهنده زندگی حضرت امام خمینی (قدس سره) از دیگران است، بقیه آنچه که ایشان در قم بود، یعنی چهل سال وسط، هرچند با ریاضت و تهذیب نفس هماهنگ بود، تدریس می‌کرد، ولی دیگران نیز چنین دورانی را پشت سر گذاشتند و تفاوتی که با دیگران بود، در این جهات قابل تبیین بود، اگر تعمق در «اصول» یا تحقیق در «فقه» داشت، هرچند با دیگران فاصله داشت، ولی نه آنقدر که عالم آرا و عالمگیر باشد. بنابراین امام راحل (قدس سره) را باید با این دو دهه شناخت: دهه اول، دهه «غیب» و دهه دیگر دهه «شهادت» اوست. طوبی برای کسی است که بین غیب و شهادت از یک سو، بین عرفان و سیاست از سوی دیگر، و بین فلسفه و سیاست از سوی سوم جمع کرد. او نه تنها قایل به «ولایت فقیه» بلکه چون حکیم بود، قایل به «ولایت حکیم» بود و چون عارف، قایل به «ولایت عارف» بود؛ او «ولایتی» را آورد که در آن فقاقت، آمیخته با حکمت و حکمت، عجین شده با عرفان بود (۱). اقامه عبادت امام راحل (قدس سره) که هنگام ارتحال در آستانه ۹۰ سالگی بود، تا آخرین لحظه همان حرفی را داشت که در اوایل فرمود. درحالی که رهبران دیگر در این سن بازنشست هستند. فرق اساسی بین این دو آن است که آنها برای آب و خاک می‌جنگند، درحالی که او برای «فرشته شدن» نبرد می‌کند؛ آنها برای نان و رفاه مبارزه می‌کنند، و حال آنکه او برای تحصیل عقل و کسب بهشت می‌جنگد. لذا هرچه سن او بیشتر می‌شود، خوی رزم جویی و جهاد در او تقویت می‌شود. فرق جهاد اسلامی با جهاد غیر اسلامی در همین است. لذا هرچه سن انسان بالاتر می‌رود، رزم او بیشتر می‌شود؛ چه اینکه نماز و روزه وی نیز بیشتر می‌شود. چون انسان برای مقام نمی‌جنگد. اگر کسی برای مقام مبارزه می‌کرد، وقتی دوران بازنشستگی او فرارسید، دیگر داعیه و انگیزه نظامی ندارد. همچنین اگر کسی برای

مال یا اعمال غرایز جنسی جنگ می کرد وقتی پیر و فرتوت شد و همه این نیروها را از دست داد، چنانکه نه غذای سالمی می تواند بخورد نه خواب خوبی دارد، او که دیگر داعی برای جنگ ندارد! اما اگر کسی برای رضای خدا جنگ و جهاد کرد، هر چه پیرتر می شود، مبارزه را با نشاط بیشتری ادامه می دهد. لذا شخصیت والای امام راحل (قدس سره) از آن جهات یاد شده تأمین شده است؛ یعنی او: اولاً: خود را به منطقه فرشته ها نزدیک کرد. ثانیاً: در نظام درونی، همه خواسته های خود را بر «عقل» عرضه کرد. ثالثاً: بازده این دو فعالیت علمی و عملی آن بود که موفق شد همه عبادات مخصوصاً «حج» را اقامه کند. دنیا خود شما هستید حضرت امام خمینی (قدس سره) در تفسیر شریف سوره حمد این تعبیر را داشتند که: جوانها بهتر از سالمندان می توانند خود را نجات دهند. همه ما باید بکوشیم تا خاطراتی را که برایمان خوشایند و جاذبه دار است، طرد کنیم چون این نوع جاذبه ها مصداق این حدیث شریف است که: «فإنما مثل الدنيا كمثل الحية لئن مسها و قاتل سَمها» (۲) دنیا مانند مار است که تماس با بدن آن نرم و سم آن کشنده است. یکی از نوآوریهای امام بزرگوار (قدس سره) آن است که در تبیین معنای «دنیا» می فرمود: دنیا خود شما هستید، انسان «بد» خود دنیاست، و گرنه آسمان، زمین، درخت، کوه، صحرا و دریا هیچ کدام دنیا نبوده بلکه از «آیات الهی» هستند و خدای سبحان از همه آن ها با تجلیل یاد کرده است (۳). هرگز از آسمان به بدی یاد نشد، از اختران گنبد مینا به زشتی نام برده نشد و از زمین، کوهها، معادن دل زمین، دریا و موجودات دریایی بدگویی نشد، اینها دنیا نیستند. «دنیا» (که ضمیر و قلب، متوجه اوست) مجموعه ای از «عناوین اعتباری» است که انسان تبهکار را به خود سرگرم و مشغول کرده است. مجموعه خودخواهی ها است که دنیا را تشکیل داده و به جهنم تبدیل خواهد شد. گاهی انسان، خود هیزم جهنم است و نمی داند که چه می کند: «و أما القاسطون فکانوا لِجَهَنَّمَ حطباً» (۴). کسی که اهل قسط (جور و ظلم) است، هیزم افروخته جهنم است و گرنه شما به آسمان یا زمین بروید، دنیا را پیدا نمی کنید؛ زیرا همه اینها «آیات الهی» هستند، موجوداتی که تسبیح گوی حقّ اند و مستقیماً برای عبادت خدای سبحان و به طور غیر مستقیم برای نفع ما خلق شده اند. همانطوری که بین صاحب نظران و اندیشمندان تفاوت و اختلاف است، بین صاحب دلان و صاحب بصران نیز تمایز و تفاوت است، نه آنها که از راه فکر قدم بر می دارند همتا و همسان هستند، و نه آنها که با شهود این راه را طی می کنند هم سنگ یکدیگرند. امام راحل (قدس سره) هم در بخش صاحب نظران حضور دارد و هم در صحنه صاحب دلان. او در صحنه صاحب نظران یک اندیشمند فائق است و در میدان صاحب دلان، یک صاحب بصر صائب است. نشانه اش آن است که هم در براهین فکری بر بزرگان، نقدی قابل توجه دارد و هم در مسایل عرفانی بر ره آورد صاحب بصران نقدی عمیق و عارفانه دارد؛ مثلاً بر «اسفار اربعه»، آنگونه که عارف نامدار میرزا محمد رضا قمشه ای (قدس سره) بیان می کند، نقد داشته و آن را به سبک خاص خود تبیین می کند و سرّ مطلب این است که هر چه «بصیر» قوی تر باشد، ره آورد آن نیز بیشتر و بهتر خواهد بود. مظلومیت قرآن امام راحل (قدس سره) دلش برای معرفت بلند انسان سوخته و درباره قرآن کریم اظهار نظر کرده، می گوید: «ما چقدر بیچاره ایم و قرآن کریم چقدر مظلوم شده که باید خدای سبحان را به وسیله «شتر» معرفی کرده و به ما بگوید: «أفلا ينظرون إلى الإبل كيف خلقت» (۵)». امام راحل (قدس سره) این مسئله را با احساس درد می گوید، ایشان در تفسیر شریف سوره حمد می فرماید: ما برای آن می نالیم که کار معرفت به جایی رسیده که به جای اینکه خدا را با «هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن» (۶) بشناسیم، باید خدا را با شتر بشناسیم. چرا خدا را با «فلما تجلی ربّه للجبل جعله دكاً» (۷) نشناسیم؟ چرا خدا را باید با شتر بشناسیم که شترشناسی باید معرفت «الله» باشد؟ دیانت و سیاست امام راحل شاخصه ای دارد که نه شریعتیان دارند، نه طریقتیان داشتند، و نه حقیقتیان از آن برخوردار هستند؛ چون شریعتیان میگفتند: «شریعت» منهای «سیاست» است، و طریقتیان می گفتند: «طریقت» منهای «سیاست» است و حقیقتیان هم باورشان این بود که: «حقیقت» منهای «سیاست» است ولی امام امت هم سخن مرحوم مدرس (قدس سره) را فرمود که: «شریعت و دیانت ما عین سیاست است»، وهم بالاتر از مدرس، آنچه را که ما از مدرس نشنیده بودیم، فرمود، که: «طریقت» ما عین «سیاست» ماست، و بالاتر از آن، سخن حقیقتیان را هم سیر کرد که: «حقیقت» ما عین «سیاست»

است. البته سیاست در شریعت به سبکی، در طریقت به سبک دیگر، و در حقیقت نیز به روش خاص خود می باشد. وظیفه، اداء دین است ادامه راه انبیا نه تنها در سالگرد انقلاب، دهه فجر و نه فقط سالی چند بار یا هفته ای یک بار، بلکه «هر بامداد» و «هر شامگاه» خواهد بود. اگر سخن از نماز در اوقات پنج گانه مطرح است، پیام آن ناظر به صیرف نعمت در راهی که متعمین صرف کرده اند می باشد. انسان باید قدرت علم و توان عمل را علیه باطل به پیکار گیرد که این خود برخاسته از محتوای نماز است. اگر رزمندگان در جبهه های نبرد ما در هنگام محاصره می گفتند: «كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ» (۸)، از برکت «نماز» بود و اگر آنها وقتی در کام خطر قرار می گرفتند، می گفتند: «لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» (۹)، در سایه «نماز» است؛ بنابراین پاس داشتن نعمت الهی و بجا صرف نمودن آن، مایه تدوام انقلاب اسلامی خواهد بود. وظیفه ای که امت اسلامی در برابر این نعمت الهی دارد این است که دین خود را به خداوند سبحان ادا کند. قرآن کریم از دو گروهی که به اسلام رأی مثبت داده اند چنین یاد می کند: گروهی تعهد کردند که در تدوام دین، پایداری را از کف ندهند، ولی لغزیده و افتادند: «وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا لَآلِ يُولُونَ الْأَدْبَارِ وَ كَانُ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا» (۱۰) این گروه با رأیی که به اسلام داده اند، تعهد پایداری کرده اند تا نگرینخته و صحنه را ترک نکنند و این تعهد الهی مورد سؤال است، ولی در روز خطر، دین خود را به دین ادا نکرده، برگشتند و صحنه دین را خالی و دین را تنها گذاشتند. قرآن کریم به این گروه می گوید: «قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذْ لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا» (۱۱). خداوند سبحان به پیامبر گرانقدر الهی صلی الله علیه و آله فرمود: به فراری ها بگو: نه فرار کردن از مرگ ظرفی دارد و نه گریختن از کشته شدن سودی، شما در این میان جز اندک مدتی نمی مانید. این گروه به اسلام رأی دادند، ولی پایداری نکرده و گریختند. گروه دیگر پایمردی را از کف رها نکردند: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْظُرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا» (۱۲). یعنی در برابر گروه اول که فرار کرده و صحنه را ترک نمودند، رادمردانی پایدار و مستقیم هستند که به عهد خود وفادار بوده، به آن حرمت می نهند و جان دادن در راه دین را یک دین می دانند. اگر گروه اول تعهد کردند و فرار کردند، در مقابل، گروه دوم تعهد سپردند و ایستادند و راه انبیا را ادامه داده و از امدادهای آن ذوات مقدسه بهره ها بردند. آنها تعهد کردند که صحنه را رها نکنند، به این تعهد ارج نهاده، آن را محترم شمرده و صحنه را ترک نکردند، چنین گروهی یا خون داده و شهید شدند و یا برای خون دادن آماده بوده، به انتظار شهادت نشسته اند؛ نه پیشگامان آنها که خون دادند پشیمان هستند و نه آنان که منتظر بوده و در پشت جبهه هستند، نگران می باشند، آنها هرگز تصمیم خود را عوض نکردند: «... و مَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا» (۱۳). قیام برای آزادی وقتی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه أفضل صلوات المصلین) مالک اشتر را به رهبری حکومت مصر منصوب فرمود، دستوری به رهبر مصر داد و فرمانی هم خطاب به امت مصر صادر کرد. دستوری که حضرت، به رهبر مصر (مالک اشتر) داد این بود که فرمود: «إِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ، يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَىٰ وَ يُطَلَّبُ بِهِ الدُّنْيَا» (۱۴). ای مالک! هدف نهایی نهضت من آزاد کردن دین از چنگال طاغوت زمانه بوده و هست، قیام من تنها برای آزادی مردم نیست؛ زیرا مردم بنده ی خدا هستند، بلکه قیام من برای آزاد کردن دین از چنگال خون آشام اشرا پیشین بود. (هم اکنون نیز مشاهده می شود کعبه و قدس که بهترین پایگاه دین خداست، اسیر اشرااری از بدترین دولتمردانی به نام اسلام است). حضرت فرمود: ای مالک! بکوش که دین را آزاد کنی، معارف بلند و عقلی دین را از چنگال خرافات، اوهام و پندارهای عوامانه برهان تا آن معارف بلند با بیان و بنان عرضه شود. ای مالک! احکام الهی را مانند حکم دین در جامعه آزاد کن و زنده کن تا طمع آزمندان، احکام الهی را عوض نکنند. ای مالک! با علما و رجال علم بسر ببر، تا حکم دین را از دام جهل و وهم آزاد کنند، با فقها و دیگر اسلام شناسان بسر ببر، تا احکام دین را رهایی بخشند: «و أَكْثَرُ مُدَارَسَةِ الْعُلَمَاءِ، وَ مُنَاقَشَةِ الْحِكْمَاءِ» (۱۵). اگر علما، حکم دین را از پرده های وهم آزاد کرده و دیگر اسلام شناسان، احکام دین را از آز و طمع زورمداران رهایی بخشند، دین، آزاد و رها خواهد شد، اگر دین از اوهام و خرافات آزاد شد و از چنگال دینداران صوری رهایی یافت، آنگاه می تواند عامل آزادی جامعه باشد. مردی که مالک اشتر عصر و نسل ما بود و

فرمان مولی الموحّدين حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه افضل صلوات المصلّین) را به خوبی ادراک کرده و احیا نمود، رهبر گرانقدر و عظیم الشان انقلاب اسلامی ایران حضرت امام خمینی (قدس سرّه) است که خدای سبحان را به انبیا و اولیایش سوگند می‌دهیم که روح بلند آن حضرت را با اجداد طاهرینش علیهم السلام محشور فرماید. این بزرگ رهبر الهی، هم احکام الهی را آزاد کرد و هم حکم الهی را رهایی بخشید. حضرت علی علیه السلام نامه‌ای به طور جداگانه خطاب به مردم مصر نوشت که در آن به مسلمانان مصر چنین خطاب کرد: ای مسلمین مصر! ما در حال نبرد و جنگ علیه باطل هستیم و جامعه‌ای که در خواب باشد، دشمن او بیدار بوده و او را رها نمی‌کند: «من نام لم ینم عنه» (۱۶). اگر خواستید انقلاب اسلامی در مصر مستقر شود و عمروعاص ها در قلمرو دین طمع نکنند، نخوابید تا دشمن بیدار نتازد. این بیان نورانی، شعار انقلابی رهبر مسلمین، امیرالمؤمنین علیه السلام است: هر آن غافل زید، غافل خورد تیر. شیطان، خواه در جهاد اکبر، خواه در جهاد اصغر، از راهی می‌آید که انسان از آن غافل است: «إِنَّه یراکم هو و قبیلہ من حیث لا- ترونهم» (۱۷). یعنی شیطان و ستادش از راهی بر شما می‌تازد که شما نمی‌بینید. این دستور علوی هم اکنون نیز زنده است، یعنی اگر مسئولین کشور به وظایف خود وفاوار نباشند، خوابیده‌اند، اگر امت اسلامی در همه‌ی مراسم اجتماعی و سیاسی در صحنه حضور پیدا نکنند، خوابیده‌اند، اگر تلاش اسلام شناسان بر این محور نباشد که معارف بلند و عمیق دین را از چنگال و حجاب و هم و خرافات رها کنند، خوابیده‌اند، اگر احکام دانان دین نکوشند تا احکام الهی در جامعه به درستی تبیین و اجرا شود، خوابیده‌اند، اگر حکم شناسان دین تلاش نکنند تا کلمات حکیمانه کسی که می‌گوید: «أُعْطِیْتُ جِوَامِعَ الْکَلِمِ» (۱۸) به درستی شناخته و عرضه شود، خوابیده‌اند، اگر جامعه بخوابد، بیگانگان می‌تازند. خط امام کلمه «خط امام» بودن، یا «ادامه دهنده‌ی راه امام» بودن و مانند آن، یک سلسله‌واژه‌ها و داعیه‌های پر جاذبه است، ولی اگر مسئله به درستی بررسی و تحلیل شود، آنگاه روشن خواهد شد که کمتر کسی به خود اجازه می‌دهد که بگوید من تابع خط امام هستم. امام راحل (قدس سرّه) مسئولیتی به نام مرجعیت (مقام افتاء) داشت، که عصاره‌ی فتاوی‌ایشان به صورت رساله‌های فارسی و عربی جلوه کرده است، که مشتمل بر کلیاتی است که دیگر فقها نیز آنها را گفته‌اند. فاصله فقهی ایشان با دیگران، خیلی نیست و از طرفی درک آن معانی کلی نیز خیلی سخت نیست؛ لذا بقای بر تقلید در زمان ارتحال ایشان امری دشوار نخواهد بود. اصولاً بقای بر تقلید میت کاری است آسان؛ زیرا آن مرجع تقلید فتاوی‌کلی را بیان کرد و آن فتاوی‌کلی همواره زنده است. اما ادامه دادن راه امام راحل (قدس سرّه) ادامه دادن راه یک «رهبر» و «ولّی» است. کار «ولّی» آن است که دستور جزئی داده و رهنمود خاص ارائه می‌کند. «ولّی» درباره هر کاری که باید انجام شود، به طور روزانه تصمیم تازه می‌گیرد، چنانکه گاهی شاهد پیروزی می‌نوشد و گاهی نیز سمّ و زهر پذیرش قطعنامه را سر می‌کشد. کار او مقطعی، جزئی و روزانه است؛ لذا گاهی تلخ و زمانی شیرین است. حال باید دید که چه کسی می‌تواند بگوید: «من تابع امامم»، و پیروی خط آن حضرت به چه معناست؟ «تابع امام» کسی است که بینشی چون امام راحل (قدس سرّه) داشته باشد، چنانکه اگر فهمید امروز باید جام زهر را، گرچه تلخ است، بنوشد نکول نکند، و اگر دریافت که روز دیگر باید شاهد را، با شکر نه با فخر، بنوشد، شاکرانه قبول کند. «بقا بر ولایت ولّی»، به معنای داشتن پیوند تنگاتنگ جزئی با روح ولّی و ارتباط ناگسستنی غیبی با روح اوست. اینکه انسان به درستی فهمیده و تشخیص دهد که کجا جای فریاد است و کجا جای سکوت، و دریابد که کجا جای نوشیدن زهر و سمّ است و کجا جای نوشیدن شهد، کار آسانی نیست. بنابراین هرگز کسی به خود اجازه ندهد که به آسانی بیافد که «من تابع خط امام هستم!»، مگر اینکه ولای آن حضرت را از نزدیک در جان خود احساس کند، بدین معنا که اگر به او بگویند: اکنون زمان پذیرش قطعنامه و نوشیدن شرنگ است و این زهر کشنده را باید بنوشی، دریغ نورزیده، صابرانه پذیرفته و تحمل نماید، چه اینکه اگر گفتند فتح خرمشهر و جای نوشیدن شهد است، شاکرانه قبول کند. در این صورت است که انسان می‌تواند مدّعی پیروی از خط امام باشد. بنابراین داعیه‌ی تابعیت خط امام و ادّعی پیروی مسیر امامت آن حضرت، از توان بسیاری از افراد عادی خارج و از تحمل آنها بیرون است. به نقل از کتاب: «امام خمینی در بیان و

بنان آیه الله جوادى آملی» - محمد امین شاهجویی - مرکز نشر اسرا ۱- اتحاد ولایت و فقاہت در شخصیت ممتاز امام خمینی (قدس سره): آوای توحید (نامه امام خمینی (قدس سره) به گورباچف و شرح آن) - ص ۲۳ ۲- نهج البلاغه فیض الاسلام - نامه ۶۸ - ص ۱۰۶۵ ۳- فصلت - ۴ ۱۱ - جن - ۵ ۱۵ - غاشیه - ۶ ۱۷ - حدید - ۷ ۳ - اعراف - ۸ ۱۴۳ - شعرا - ۹ ۶۱ - توبه - ۱۰ ۴۰ - احزاب - ۱۵ ۱۱ - احزاب - ۱۲ ۱۶ - احزاب - ۱۳ ۲۳ - همان مصدر ۱۴ - نهج البلاغه فیض الاسلام - نامه ۵۳ (عهدنامه مالک اشتر) - ص ۱۰۱۰ ۱۵ - همان مصدر - ص ۱۰۰۱ ۱۶ - نهج البلاغه فیض الاسلام - نامه ۶۲ - ص ۱۷ ۱۰۵۰ - اعراف - ۱۸ ۲۷ - بحار الانوار - ج ۹۸ - ص ۳۸؛ خصال - باب الخمسه - ج ۵۷ منابع مقاله: مجله شورای فرهنگی و اجتماعی زنان، شماره ۳، ۴؛

امام در مصباح اندیشه شاگردان از بیان آیت الله معرفت

امام در مصباح اندیشه شاگردان از بیان آیت الله معرفت حضرت آیت الله محمد هادی معرفت، فقیه، محقق و اندیشمند معاصر، از مدرسین حوزه علمیه قم و از اعضاء محترم مجلس خبرگان می باشند. ایشان در زمینه های مختلف علوم اسلامی، به ویژه فقاہت و علوم قرآنی، دارای آثار فراوان و ارزشمندی به زبانهای عربی و فارسی است که بسیاری از آنها به چاپ رسیده و برخی آماده چاپ می باشند. از جمله آثار این فرزانه حکیم عبارتند از: رساله های «حقوق المرأة فی الاسلام» درباره حقوق زن در اسلام؛ - «تمهید القواعد» در باب نمازهای قضا؛ - «ولایت فقیه» به عربی؛ و رساله های متعدد دیگر در موضوعات مختلف فقهی، قرآنی و اجتماعی و کتابهای: «ولایت فقیه» به زبان فارسی، «تناسخ الارواح» که در فارسی به نام «بازگشت روح» است. «التفسیر والمفسرون» در دو جلد و ترجمه آن به نام «تفسیر و مفسران» به فارسی، «صیانه القرآن من التحریف»؛ «عصمت انبیا»؛ «تاریخ قرآن» به عربی و فارسی؛ «علوم قرآنی» به عربی و فارسی؛ «سیاست در اسلام» به فارسی؛ «الموسوعه القرآنیة الکبری» مجموعه ای ۳۰ جلدی، جامع مباحث قرآنی که در پایان مرحله تدوین است و «تعلیقہ ای بر جواهر الکلام» در ۱۰ مجلد آماده چاپ است و مقالات ارزنده فراوانی که در بسیاری از نشریات علمی و فرهنگی کشور تاکنون به چاپ رسیده است. حضرت آیت الله معرفت از شاگردان و همراهان امام خمینی (ره) در نجف اشرف بوده و دوران جوانی را در محضر آن بزرگوار گذرانده اند. از خدمات ارزنده دیگر ایشان به ساحت اسلام و فقاہت، ترجمه دروس و آثار استاد خود، حضرت امام خمینی (ره) می باشد. به مناسبت سال امام خمینی و آشنایی بیشتر با شخصیت آن حضرت به محضر حضرت آیت الله معرفت رسیدیم و از آشنایی ایشان با امام و ابعاد شخصیتی ایشان و موضوعاتی در این راستا سؤال نمودیم: حضرت استاد لطفا کمی از سابقه تحصیلی و دوران کسب علمتان بفرمائید. بسم الله الرحمن الرحیم. بنده اصالتا اصفهانی هستم و متولد کربلا- پدر و اجدادم روحانی بودند. کسب علم را قبل از سن بلوغ آغاز کردم و در رشته علوم حوزوی مشغول شدم، تا پایان سطح را در کربلا نزد اساتید معتبر کسب فیض کردم. بعد از آن به نجف اشرف آمدم، در درس آیت الله حکیم و آیت الله خویی شرکت می کردم. بعدها که حضرت امام (ره) به نجف آمدند، شیفته شخصیت و درس ایشان شدم و به اتفاق چند تن از جوانان طلبه تصمیم گرفتیم که در درس امام شرکت کنیم البته به نحوی که درسهای قبلی را نیز دنبال می کردیم. سال ۱۳۵۱ به قم مهاجرت کردم و آنجا نیز از محضر علمای برجسته چون آقا میرزا جواد آملی بهره گرفتیم. بنده تقریبا از ابتدای تحصیل تاکنون خود را موظف به ایفای سه وظیفه کرده ام: تحصیل، تدریس و تحقیق که الان در تحقیق و تدریس منجز شده است. همواره پایه پای تحصیل و تدریس از تحقیق که از کارهای مورد علاقه من بوده است، فارغ نبوده ام و بحمدالله توفیقاتی داشته ام و هرگز احساس خستگی نکرده ام. آشنایی شما با حضرت امام (ره) از چه زمانی آغاز شد و ارتباط شما با ایشان تا چه حد بوده است؟ قبل از اینکه حضرت امام به نجف تبعید شوند ما از قیام ایشان مطلع بودیم و در نجف به همراه پدران و دوستانمان از ایشان حمایت می کردیم. قیام امام (ره) آرزوی همه کسانی بود که به دین علاقه مند بودند. برای من مسایل سیاسی از روزهای اول همپای تحصیل و تدریس و در کنار مسایل اعتقادی و عبادی اهمیت داشت و علاقه مفراطی به آن داشتم، پدرم هم با اینکه واعظ و

روحانی بود، فردی سیاسی و مشوق مابود. وقتی حضرت امام به نجف آمدند بنده برای شرکت در درس ایشان تفرّلی به قرآن زدم. این آیه آمد: «ولا تأسو من روح الله...» با جدیت خاصی در درس ایشان شرکت می کردم و ما در نجف از یاران ایشان بودیم. من بحثهای امام را به عربی ترجمه می کردم. بحث حکومت اسلامی و ولایت فقیه و بسیاری از مباحث درسی ایشان را می نوشتم و آماده چاپ می کردم. حضرت استاد مایلیم بدانیم کدام بعد از شخصیت حضرت امام شما را بیشتر جذب کرده بود؟ دو بعد از شخصیت جامع ایشان برای من قابل توجه بود یکی علمیت و دیگری سیاست ایشان. کلاً من از ابتدای آشنایی با امام، مجذوب شخصیت ایشان شده بودم و در برابر او بسیار خضوع داشتم؛ با این حال در میان ابعاد مختلف و جذابیت حضرت امام، دو بعد علمی و سیاسی ایشان برای من بسیار جالب بود؛ همینطور صلابت ایشان. ما به علمیت ایشان ایمان داشتیم. و چون برای ما محرز شد، نظرگاههای سیاسی ایشان برای ما مُتَّع بود. اهل علم بیشتر از کسانی پیروی می کنند که تفوق علمی و ولایت او را قبول داشته باشند. و امام این موقعیت را پیدا کرده بودند. همه به ایشان اعتماد داشتند، ایشان اسلام را کامل و درست فهمیده بودند و این برای مردم و حوزه ها به اثبات رسیده بود که امام راه را درست تشخیص داده و درست حرکت می کند. مجذوبیت ایشان در درجه اول در همین بود که مردم بالاخص قشر تحصیل کرده شناخت او را نسبت به اسلام و حقیقت دین دقیق و عمیق می دیدند و پذیرفته بودند که نظرات ایشان، اعلامیه هایشان و حرکات سیاسی شان تحت تأثیر نفس نیست. لذا تبعیت می کردند، در حقیقت به هیچ وجه سیاست ایشان را جدای از دیانتشان نمی دانستند، و همه را الهی و برای خدا می دیدند. یکی از شاخصه های امام، صلابت امام بود چیزی را که درست تشخیص می داد روی آن ایستادگی می کرد، رمز موفقیتش هم همین بود. تحت تأثیر هیچ کس قرار نمی گرفت و در این راه ملاحظه هیچ کس را نمی کرد. از هیچ چیز هراس نداشت. از چیزهایی که در زندگی امام راه پیدا نمی کرد، ترس بود. و خلاصه این صلابت امام، همچنین شجاعتشان، خیل عظیم مردم، محصلین، بازاریها و همه و همه را به دنبال ایشان می کشاند. طبیعی است که علمیت، سبب تشخیص درست و تشخیص درست، موجب سیاست صحیح و صلابت می گردد. در وجود امام، همه این ویژگیها با شجاعت همراه بود و موفقیت امام در همین بود. حضرت امام در بُعد علمی، فقهی، فلسفی، عرفانی و کلام و حدیث و شعر بسیار سرآمد و متبحر بودند. حتی در فقه، ایشان مؤسس و دارای مینا و مکتب بودند. مکتبی بسیار اصیل، که حوزه نجف و شاگردانش را جذب کرده بود. به طوری که در برابر شخصیت علمی او، همه متواضع بودند. مستحضرید که مقام معظم رهبری امسال را بنام مقدس حضرت امام (ره) تشریف بخشیدند و فرمودند: «امیدوارم امسال که سال امام خمینی و زنده کننده یاد امام بزرگوار است، فرصتی برای بررسی هر چه بیشتر در زندگی و خصوصیات و اهداف و غایات مورد نظر آن بزرگوار باشد.» بهترین بهره گیری از این سال، آشنایی بیشتر با شخصیت علمی و عملی حضرت امام و سعی در تبعیت بیشتر از آن حضرت است. در این رابطه تقاضا داریم با توجه به اینکه حضرتعالی سالیایی را در کنار امام بوده اید و با اعمال و کردار ایشان از نزدیک آشنا هستید، از جنبه های عملی آن حضرت نکاتی را بفرمایید. بطور مثال سعه صدر امام در برابر افراد تا چه حد بود؟ از اصل تساهل و تسامح، چگونه استفاده می کردند؟ و اصولاً کاربرد این اصل را شما در شریعت مقدس اسلام چگونه می بینید؟ اساساً تساهل و تسامح یکی از اصول شریعت اسلامی است. «شَرِيعَةٌ سَهْلَةٌ سَمِيحَةٌ»، این اصل از پایه های شریعت است. اما مسئله مهم این است که تساهل و تسامح با مدهنه فرق دارد. مدهنه یعنی سازش. در اسلام سازش با مخالف معنی ندارد. مسلمان با مخالف خودش سازش نمی کند، امام مسامحه دارد، مسامحه یعنی تحمل. آیه «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَاجِرُهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ...» این مساهله است، روح تسامح است، اما سازش نیست. می گوید: «هرگاه یکی از مشرکان به تو روی آورد که از دین آگاه شود، بدو پناه ده تا کلام خدا را بشنود.» همین قرآن است که می گوید: «فاقتلوا المشركين حيث وجدتموه...» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در جزیره العرب نباید یک عدد مشرک وجود داشته باشد.» با آنها برخورد شدید داشتند. پس تحمل کردن با سازش کردن متفاوت است. سازش مدهنه است، یعنی تنازل از ایده ها و مبادی برای رضای خصم. یعنی من با طرف اختلاف دارم و برای سازش

با او از نظراتم پایین می‌آیم. قرآن هم تصریح می‌کند و می‌فرماید: «اگر می‌خواهی اینها را راضی کنی، اینها راضی نمی‌شوند.» حضرت امام هم در برابر دشمنان اهل مداهنه و سازش نبودند و فرمودند: «اگر در برابر دشمن یک قدم تنازل کنیم آنها جلو می‌آیند و به این هم قانع نیستند.» در اسلام، ما به دشمن مجال می‌دهیم. مسامحه یعنی مجال دادن به کسی که قصد اضرار ندارد و در مکتب و مرام خودش است. به او فرصت می‌دهیم که در کشور اسلامی زندگی کند. «...حتی یسمع کلام الله...» ما هم از عرض و دین و اموال او حفاظت و حمایت می‌کنیم تا تحت لوای اسلام مصون بماند، ولی باید شرایط ما را بپذیرد. توطئه در سر نداشته باشد. فرصت و مجال، برای زندگی مسالمت آمیز در کنار هم است، نه سوء استفاده و ضربه زدن. یعنی خلاصه مسامحه و مساهله برای ایجاد زمینه نزدیکی او به اسلام است نه تنازل ما. معنای دیگر مساهله، این است که اسلام در انجام تکالیف سخت‌گیری نمی‌کند. در احکام با مکلف راه می‌آید. مثلاً اگر نمی‌تواند وضو بگیرد، تیمم کند. یا در روزه، در حج و ...، توانایی استطاعت فرد لحاظ می‌شود. امروزه متأسفانه برخی همان معنای مداهنه را از مسامحه بهره می‌گیرند، یعنی قایلند در برابر مخالفین، ایادی غرب و سیاستهای غربی، ما از اصولمان تنازل کنیم. امام در این قسمت سخت می‌ایستادند. زمانی که در نجف بودند، میان حزب بعث و شاه اختلاف شده بود، صدام حسین توسط مأمورینش از امام خواستند که یک بیانیه علیه شاه بدهد، امام نپذیرفتند و نظرشان این بود که ما به همان دلیل که با شاه می‌جنگیم، با تو هم می‌جنگیم. ما با شاه به دلیل کفر و ظلمش می‌جنگیم و در این زمینه بین تو و شاه فرقی نیست. زمان دیگری رژیم عراق تصمیم گرفت، به حوزه‌های علمیه یک نظم و برنامه بدهد و حوزه‌ها را تحت نظامی قرار دهد. وقتی این درخواست را از امام کردند، امام فرمودند: «انحلال الحوزة أهونُ علیَّ» «اگر من حوزه را منحل کنم برایم آسان تر از قبول این برنامه است.» خلاصه حضرت امام (ره) برای اساس اسلام همه جا محکم می‌ایستادند و ذره‌ای تخفیف یا عقبگرد نداشتند. به نظر شما آیا می‌توان محدوده خاصی را برای تساهل و تسامح در شریعت تعیین کرد و مرزی یا به اصطلاح خط قرمزی را قایل شد؟ ما در هیچ یک از ابعاد شریعت، چه عبادیات، چه معاملات، چه انتظامیات و ...، در هیچ بخشی حاضر نیستیم یک گام به عقب برویم. اگر به عقب رفتیم مداهنه است و مسلمان اهل مداهنه نیست. اما نسبت به افراد بیگانه سخت گیر نیستیم. آنها را می‌پذیریم، اکرام می‌کنیم ولی چیزی را به او تحمیل نمی‌کنیم. زیرا در پذیرش دین اکراهی نیست. دین یک باور است و باور با فشار و اکراه امکان ندارد. ما در اسلام نه تنها اکراه در دین نداریم، بلکه به منکر دین فرصت می‌دهیم اشکالاتش را مطرح کند، در سایه نظام اسلامی آرامش داشته باشد و آنچه در دل و ذهنش دارد طرح کند و شبهاتش برطرف شود. اما شبهه را باید در محافل علمی طرح کند تا پاسخ علمی بشنود نه اینکه در مجامع عمومی یا رسانه‌ها بخواهد یک حرف شبهه ناک را که برای خودش هم حل نشده، مطرح کند. خلاصه حق توطئه و ایجاد انحراف در افکار ندارد. بنابراین در این اصل، حد و مرز ما اسلام است. در همه شئون، برای اینکه حق خصم ضایع نشود و مهلت یابد برای اصلاح و نزدیک شدن به ما، نه اینکه ما از خواست و نظر خود دور شویم. یا فرود آییم. حضرت امام همواره این مرز را نگه داشتند و اجازه تعدی و تعرض نمی‌دادند. از خود می‌گذشتند اما از اسلام نه. زمانی ما در دادگاه انقلاب بودیم. فردی نامه توهین آمیزی برای امام نوشتند. امام فرمودند اگر کسی به من اهانت یا جسارت کرد، من اجازه نمی‌دهم به او متعرض شوید، ولی اگر به اسلام اهانت شد یا علیه اسلام توطئه بود، شما بایستید. توصیه شما برای بهره برداری بیشتر در این سال و یافتن رهگشودی برای ملت ایران چیست؟ سفارش بنده این است که همه سعی داشته باشیم تا خط امام احیا شود. بر این قضیه همه پافشاری کنند و مراقب باشند که انحرافی در این صف ایجاد نشود. من متأسفانه احساس می‌کنم دستهایی از طرق مختلف دارد به خط امام خدشه وارد می‌کند. هرگونه انحراف از خط امام انحراف از اسلام و انقلاب است. و بر همه مسلمین و دلسوزان انقلاب است که خود را ملزم به حفظ خواست و اهداف امام بدانند و ببینند خط مشی امام چگونه بود و اجازه بروز ضعف و سستی چه از حیث نظری و چه عملی در این راه ندهند. تفکر و راه امام را زنده نگه دارند، که این بزرگترین ارمان برای مردم دنیاست. منابع مقاله: مجله شورای فرهنگی و اجتماعی زنان، شماره ۴، ۴؛

هجرت امام از عراق تا ایران (۱) گفت و گو با آیه الله مسعودی خمینی

هجرت امام از عراق تا ایران (۱) گفت و گو با آیه الله مسعودی خمینی به نظر حضرت عالی چرا رژیم عراق از حضرت امام قدس سره درخواست کرد تا کشور عراق را ترک کند؟ و آیا رژیم شاه نیز در این مسأله دخالت داشته است یا نه؟ آیه الله مسعودی خمینی: خروج حضرت امام از عراق، ریشه در فشارهایی داشت که این رژیم بر حضرت امام وارد می کرد. به نظر می رسد که در اعمال فشارها، رژیم شاه و حکام عراق به توافق رسیده بودند، از این رو به امام اطلاع می دهند که باید خاک عراق را ترک کنید و ایشان هم بدون هیچ گونه صحبتی آماده حرکت می شوند. برای من هنوز جای سؤال هست که چگونه رژیم عراق و ایران اقدام به اخراج امام کردند؛ در حالی که در واقع امام از تحت کنترل خارج می شد. فکر می کنم در آن مقطع عملاً رژیم شاه به سستی و پوکی رسیده بود. ساواکی ها دیگر بریده بودند و به آینده امید نداشتند. شاهدش این که وقتی در شهر کرد، ساواک مرا دستگیر کرد. مشاهده کردم که «رضوان» رئیس ساواک شهر کرد و حتی مأموران او مانند سابق انگیزه ندارند و زیاد دوروبر متهم حاضر نمی شوند. این مسأله را با کسی در میان گذاشتم و در جواب شنیدم که این جماعت به آخر خط رسیده اند. یکی از رفقای حضرت امام جناب آقای املائی در هجرت از عراق با ایشان همراه بود، برای ما نقل می کرد که وقتی به حضرت امام خبر دادیم که رژیم عراق ابراز کرده که خاک این کشور را ترک کنید، امام بدون کوچک ترین درنگی فرمودند: «ماشین صدا کنید، برویم!» حتی وقت نخواستند که کتاب ها و وسایلشان را جمع کنند یا مسأله را به همسر و فرزندان‌شان در میان بگذارند. آن قدر اعتماد به نفس داشتند که بدون هماهنگی با کشورها، به سمت مرز کویت حرکت کردند، که البته برای ورود به این کشور، جواب رد شنیدند و در همان بیابان نزدیک مرز به نماز ایستادند و بعد هم باز گشتند و به فرانسه عزیمت کردند. علت این که حضرت امام از ورود به کویت منع شد چه بود؟ آیه الله مسعودی خمینی: به نظر می رسد معاهده هایی میان شاه ایران و کویتهای وجود داشت یا تماس هایی برقرار شده بود و از کویتهای خواسته بودند که حضرت امام را به این کشور راه ندهند. در این خصوص خاطرات مرحوم املائی شنیدنی است. ایشان برای من نقل می کرد: وقتی خواستیم از عراق خارج شویم، مسؤولان کویت و عراق با دربار شاه ایران در تماس مداوم بودند و وضعیت حضرت امام را تعقیب می کردند. حضرت امام در آن شرایط از توکل بالایی برخوردار بود و این روحیه را می توان از فیلمی که در مرز کویت برداشته شده بود و نشان می داد که امام بسیار خونسرد عبای خود را زیر بغل گرفته اند دریافت. گویا قرار بوده که هیچ یک از کشورها ایشان را نپذیرند و ایشان عزم ایران کنند. در این حال هر گونه احتمالی وجود داشت. بعید نبود رژیم شاه در پی از میان برداشتن امام بر آید. به نظر می رسید که امام خود به این احتمال وقوف داشتند که فرمودند: «به آب های آزاد جهان که زیر نظر هیچ دولتی نیست، می روم و حرفم را می زنم». امام در آن مقطع، هفتاد و اندی سال داشتند و بسیار موجب شگفتی بود که در سنین پیری و به اصطلاح بازنشستگی این گونه با قطعیت کار مبارزه را ادامه دهند. پس از منع کویت از ورود امام به این کشور، چرا یک کشور غیر مسلمان انتخاب شد و چرا فرانسه به ایشان اجازه ورود داد؟ آیه الله مسعودی خمینی: این که چرا فرانسه انتخاب شد و چرا این کشور به امام اجازه داد، این بود که فرانسه در میان کشورهای اروپایی از همه جا آزادتر است. در حال حاضر هم این کشور در مقابل آمریکا شاخ و شانه می کشد و زیر بار بسیاری از سیاست های آمریکا نمی رود. من معتقد نیستم که شاه به فرانسه، اجازه پذیرش حضرت امام را داده باشد. به نظر می رسید که با توجه به این که فرانسه خود را مهد آزادی می دانست و در شمار عقایدشان این بود که باید انسان آزاد باشد، به امام به عنوان فردی که سال هاست در راستای دیدگاه هایش تلاش می کند و از خودخواهی های سیاسی در او خبری نیست، اجازه دادند که در فرانسه اقامت کنند. با توجه به این که حضرت امام (ره) مرجع دینی و رهبر مذهبی انقلاب ایران بود و حال یک کشور غیرمسلمان را برای اقامت انتخاب کرده بودند، این رفتار امام چه واکنش هایی را در میان علمای قم در پی داشت؟ آیه الله مسعودی خمینی: وقتی حضرت امام به فرانسه هجرت

کردند، عده‌ای از ظاهرینان و قشریون ابراز تعجب کردند که چگونه یک مرجع به خود اجازه می‌دهد که به خاک کفر پناهنده شود. در این جهت هم من گمان می‌کنم که این اشکال ساخته و پرداخته سازمان امنیت بود تا شأن و شخصیت حضرت امام را بشکنند، ولی حضرت امام از این معنا باکی نداشت. ایشان بیشتر به هدف و راهی که صحیح می‌دانست و این که دیدگاه‌های خودشان را به گوش جهانیان برسانند می‌اندیشید. نظر مقامات روحانی ایران در خصوص اقامت حضرت امام در فرانسه متفاوت بود. آیه‌الله گلپایگانی و آقایان دیگر به جز آقای شریعتمداری چیزی در مخالفت ابراز نکردند و حتی در مواردی تأیید هم کردند؛ اما اطرافیان آقای شریعتمداری قصد داشتند این گونه تبلیغ کنند که امام به یک مملکت غربی سفر کرده‌اند و این کار جای انتقاد دارد. خوشبختانه در آن مقطع، آقای شریعتمداری از وجهه خوبی برخوردار نبود. اقامت امام در پاریس بیش از سه ماه به طول انجامید. در این مدت امام حتی در میان خارجی‌ها جا باز کردند. وقتی امام از خیابان‌های نوفل‌لوشاتو عبور می‌کردند، مردم آن ناحیه می‌ایستادند و به حضرت امام و چهره نورانی ایشان خیره می‌شدند. جناب عالی و دوستان شما در قم، به محض این که خبر عزیمت حضرت امام به پاریس را شنیدید، جلسه و گفت‌وگو و تبادل نظری با هم داشتید؟ آیه‌الله مسعودی خمینی: وقتی صحبت رفتن امام به فرانسه پیش آمد، این مسأله را به قم اطلاع دادند. عده‌ای از مدرسین حوزه علمیه قم در منزل ما تشکیل جلسه دادند. آقای منتظری در همان جلسه ابراز تمایل کرد که برای دیدن امام به فرانسه برود و عنوان کرد که آقایانی که تمایل دارند با ایشان همراه شوند، خود را معرفی کنند. آقایان امینی، دوزدوزانی و سید ابوالفضل موسوی ابراز آمادگی کردند که به فرانسه عزیمت کنند و برای این کار ویزا تهیه کردند و رفتند. رژیم در خصوص افرادی که از ایران عازم دیدار حضرت امام بودند، زیاد سختگیری نکرد و به گمان من می‌خواست با این کار برای خودش محبوبیت درست کند. شنیده شده که حضرت امام در نوفل‌لوشاتوی فرانسه، به هیچ یک خبرنگاران رسانه‌های جمعی و حتی از دوستان و یاران خود ملاقات خصوصی نمی‌دادند، به نظر شما علت این امر چه بود؟ آیه‌الله مسعودی خمینی: حضرت امام در نوفل‌لوشاتو نیز طبق عادت همیشگی شان حتی المقدور از ملاقات خصوصی با افراد خودداری می‌کردند. یکی از نزدیکان امام نقل می‌کرد: آقای اشراقی به طور مرتب خدمت امام می‌رسید و ابراز می‌کرد که فلان کس مایل به ملاقات خصوصی است. امام جواب منفی می‌دادند و می‌گفتند: «هر کس هر حرفی دارد، باید در جمع به من بگوید». حتی خبرنگاران یا افراد کاملاً نزدیک به امام همچون آقای امینی و منتظری نیز برایشان مقدور نبود که بخواهند امام را پشت درهای بسته ملاقات کنند. از قرار معلوم امام به مضرّات ملاقات خصوصی واقف بودند و می‌دانستند اگر مسائل به صورت غیر واقع نقل شود، بهره‌برداری‌های ناصوابی از آن خواهد شد. شیوه برخورد امام در آن مقطع در فرانسه بسیار هوشیارانه و توأم با دقایق و ظرایف بود که با تمام مدتی که در ایران بودند، برابری می‌کرد. مقطعی که حضرت امام در نوفل‌لوشاتو به سر می‌بردند، در شمار پربرترین مقاطع زندگی امام است و جا دارد در این خصوص کتابی از خاطرات افرادی که در آن جا با امام از نزدیک برخورد داشتند، تألیف شود. به طور کلی برخورد امام در این مقطع بسیار زیرکانه و عاقلانه بود؛ به نحوی که هیچ کس از موافقان و مخالفان امام نمی‌توانند به رفتار و موضعگیری‌های امام در آن برهه خُرده‌ای بگیرند. واکنش اهالی نوفل‌لوشاتو در زمانی که حضرت امام در آن جا حضور داشتند، در قبال حضور یک مرجع و رهبر دینی چگونه بود؟ آیه‌الله مسعودی خمینی: در روزهای نخست اقامت امام در آن منطقه به لحاظ تجمعات و ترافیک و حضور طرفداران امام، مردم بومی منطقه قدری ناراضی بودند، ولی به تدریج رابطه دوستانه و صمیمانه‌ای میان آنان و حضرت امام برقرار می‌شود، به نحوی که مردم از خروج ایشان دلگیر بودند و ابراز تمایل کرده بودند که امام در آن جا بمانند. ظاهراً حتی غیرمسلمانان منطقه وقتی امام عبور می‌کردند، برای تماشا می‌ایستادند و به ایشان سلام و اظهار ارادت می‌کردند و این همه به اخلاق حسنه و شیوه برخورد امام برمی‌گشت که ناظران را شیفته می‌کرد؛ برای مثال تصور اولیه بسیاری از مقدسین این بود که خارجی‌ان کافر و نجس‌العین هستند و باید از آنان اجتناب کرد؛ در حالی که حضرت امام با آنان دست می‌دادند. حتی در منزلی که اقامت کردند، بعضی‌ها ابراز کردند که چون متعلق به کفار است، نجس

است. امام ابراز کرد: «تا آلودگی و نجاست به چشم دیده نشود، محکوم به طهارت است». امام در ابتدا بر این باور بودند و در درسشان هم می‌فرمودند که کفار کتابی نجس محسوب می‌شوند و این نجاست، سیاسی است! ولی به نظر می‌رسد با توجه به عملکرد خود ایشان در فرانسه، از این فتوا عدول کرده باشند و حق هم این است که کفار کتابی اگر موحد باشند همچنان که غالباً این افراد ادعا می‌کنند که موحدند پاک هستند. امام هم روی این جهت ابایی نداشتند که با دست مرطوب میله‌های منزل مزبور را لمس کنند. بنده بعد از ارتحال حضرت امام یک بار به نوفل لوشاتو سفر کردم تا ببینم در چه حال و هوایی است. مشاهده کردم که منزلی را که امام در آن سکنا داشتند، تخریب کرده‌اند، ولی باغ هنوز بود و احتمالاً درخت سیب معروف هم سرپا بود و به لحاظ این که باغ مزبور ملک خصوصی بود، از ورود ما به آن جلوگیری کردند. چه خاطراتی خاص از اقامت حضرت امام (ره) در نوفل لوشاتو دارید؟ آیه‌الله مسعودی خمینی: یک بار یکی از ایرانیان نزد امام آمد و ابراز کرد که من حاضریم هر چقدر پول که شما نیاز داشته باشید، در اختیارتان بگذارم. ایشان نپذیرفتند و فرمودند: «ما به این پول‌ها نیازی نداریم». امام با این شیوه می‌خواستند استقلال و عزت نفس خود را حفظ کنند و وامدار کسی نباشند. حتی یک روز آقای امینی و آقای منتظری به حضرت امام گفته بودند: «چرا این جا وضعیت غذایی این گونه است؟ نان هم به میزان کافی وجود ندارد تا انسان سدّ جوع کند». امام سرشان را بلند کرده و فرموده بودند: «به همین زندگی بسازید که خوب زندگی ای است». یک بار هم آقای اشراقی به امام گفته بود: «ما از بس در این جا نان و سیب زمینی خوردیم، پوسیدیم». امام در جواب گفته بودند: «اگر می‌خواهی غذای حسابی بخوری، برو ایران و چلوکباب بخور تا حالت جا بیاد». زهد و دنیاگریزی حضرت امام صرفاً برای این نبود که توده مردم را متوجه خود کند. امام واقعا باور داشت که راه صحیح در این گونه زندگی خالی از تشریفات و تجملات است. تمام حرکات و سکنات امام توأم با زیبایی و ظرافت بود. به یاد دارید که چگونه خودشان را به درخت سیب معروفی که زیر سایه آن می‌نشستند، می‌رساندند. فرش‌های آن جا پهن بود که رویش می‌نشستند و در وقت نماز در همان جا اقامه جماعت می‌کردند. برخی از اهالی منطقه به تماشای نماز امام می‌آمدند. این امر باعث شد که عده زیادی به ایشان گرویدند. حتی دولت فرانسه پی برد که امام تنها یک سیاست‌مدار ساده و با اندیشه‌های خشک سیاسی نیست، بلکه به یک مکتب الهی وابسته است و از آرمان‌های آن دفاع می‌کند. حتی وقتی خبرگزاری‌ها برای تهیه‌ی نواری گزارش به نزد امام می‌آمدند، ایشان غیر از اسلام و انقلاب و مردم چیزی نمی‌گفتند و برای یک بار هم از خودشان دم نزدند. یکی از خاطرات من در این ایام این است که یک روز من از ایران به نوفل لوشاتو زنگ زدم. حاج احمدآقا گوشی را برداشت. از وضعیت حضرت امام و سلامتی ایشان سؤال کردم. بعد حاج احمدآقا پرسید: از ایران چه خبر؟ قدری از مشکلات و این که برخی از آقایان با انقلاب همراهی نمی‌کنند گفتم. در ادامه مکالمه، جملاتی چند در باب حرف‌ها و موضعگیری‌هایی که در قم شنیده و دیده شده است، صحبت کردم. احمدآقا گفت: «آقا نظرشان این است که از علمای قم حتی اگر کارشکنی می‌کنند یا همکاری لازم را با حرکت انقلاب انجام نمی‌دهند، انتقاد نشود». جناب آقای مسعودی، حال که بحث به این جا رسید، مایلم درباره ادعای رئیس‌جمهور وقت فرانسه ژیسکاردستن سؤال کنم، ایشان ادعا کرده که حضرت امام (ره) زمانی که وارد پاریس شد تقاضای پناهندگی کرد. شما با شناختی که از حضرت امام دارید، آیا این مسأله را ممکن می‌دانید؟ آیه‌الله مسعودی خمینی: من ادعای ژیسکاردستن، رئیس‌جمهور سابق فرانسه را مبنی بر این که امام به محض ورود به فرانسه از این کشور تقاضای پناهندگی سیاسی کرد و دولت فرانسه هم با این پیشنهاد موافقت نمود، تکذیب می‌کنم. امام اگر می‌خواستند به این خفت‌ها تن در دهند که اصلاً نهضتشان را آغاز نمی‌کردند و با آن شدت و حدت سخنرانی نمی‌نمودند. البته بعید نیست روشنفکرانی همچون قطب زاده و بنی‌صدر که با فرهنگ غرب و شیوه‌های دیپلماتیک آشنایی داشتند، بدون این که به امام اطلاع دهند، از طرف حضرت امام اقدام به این کار کرده باشند؛ البته این احتمال هم ضعیف به نظر می‌رسد. امام برای جلوگیری از چنین مواردی بود که همواره اعلام می‌کردند که خودشان سخن‌گوی خودشان هستند و کسی از سوی ایشان برای بیان دیدگاه‌هایشان و کالت

ندارد. از برخی بیانات حضرت امام پس از پیروزی انقلاب اسلامی می توان دریافت که ایشان به نقشه ها و افکار غلط برخی از لیبرال ها و روشنفکرها همچون بنی صدر واقف بوده و همواره در صدد سد کردن روزنه هایی بودند که این افراد از آنها می خواستند برای حرف های خود جایگاه و پایگاه درست کنند. جملاتی همچون «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کم، نه یک کلمه زیاد!» نشان از این احساس خطر می داد. همان گونه که مطلع هستند، حضرت امام بنا بود اوایل بهمن به ایران برگردد، ولی به خاطر بسته شدن فرودگاه این کار میسر نشد. متعاقب این مسأله علما و انقلابیون دست به تحصن زدند. سؤال بنده این است که چرا تحصن علما در دانشگاه تهران شکل گرفت؟ آیه الله مسعودی خمینی: در آن موقعیت علما به این نتیجه رسیدند که برای بازگشایی فرودگاه ها خوب است به تهران بروند و تحصن کنند. مرکز تحصن دانشگاه تهران بود. بنده برای ملاقات با تحصن کنندگان به تهران رفتم. مشاهده کردم که عده زیادی از علما بست نشسته اند؛ یکی به نماز ایستاده و دیگری قرآن می خواند، سومی در حال تحلیل سیاسی است و مردم هم دایم در حال رفت و آمد هستند. نیروهای امنیتی رژیم هم در آن حوالی چندان حضور ندارند. وقتی از دانشگاه خارج شدم، ناگهان دیدم که عده ای در حال تعقیب ما هستند. راننده ما دامادمان آقای سید جعفر موسوی، استاندار فعلی اصفهان بود. به ایشان گفتم: «آقا جعفر، انگار ما را تعقیب می کنند؛ چکار کنیم؟» به ناچار دور زدیم و دوباره به دانشگاه بازگشتیم و لابه لای جمعیت خودمان را گم کردیم. یکی دو ساعت بعد دوباره خارج شدیم. قصد داشتیم به قم مراجعت کنیم. بعد از چند روز که تحصن به طول انجامید، خبر رسید که فرودگاه ها به روی هواپیمای حامل امام باز است. غوغای غیرقابل توصیفی برپا شد. ای کاش تمام آن لحظات در قالب فیلم ثبت می شد. مردم در آن مقطع به قدری سرشار از شور و شعور بودند که دیگر تیربارهای دشمن و گلوله های سرخ و آتشین، برایشان بی معنا بود. قدری بعد حاج احمد آقا اعلام کرد که در فلان روز و فلان ساعت، هواپیمای حضرت امام بر زمین خواهد نشست. جناب عالی به عنوان یکی از یاران امام، قبل از این که امام به ایران بیاید چه اقداماتی انجام دادید؟ و اگر خاطره ای و مطلبی از نحوه ورود امام به ایران دارید بیان کنید؟ آیه الله مسعودی خمینی: قبل از ورود امام به ایران کمیته استقبال از ایشان در قم تشکیل شد و مرکز آن ظاهراً در منزل آقای یزدی بود. فکر می کردیم که امام در بدو ورودشان به ایران مستقیماً به قم خواهند آمد. بعداً خبر رسید که امام فعلاً در تهران اقامت خواهند کرد. بی درنگ کمیته استقبال به تهران منتقل شد که البته بنده دیگر حضور نداشتم. وقتی به روز ورود امام نزدیک شدیم، قرار شد برای استقبال از امام به فرودگاه مهرآباد برویم. استقبال ۳۴ تا ۳۵ کیلومتری از حضرت امام، امر نادری بود که آن روز اتفاق افتاد. شنیدم که وقتی امام در پاریس سوار هواپیما شدند، دقایقی بعد فرموده بودند که من خوابم می آید. بعد به طبقه بالای هواپیما رفته و عبایشان را به عنوان بستر انداخته بودند و چیزی هم به صورت بالش زیر سر نهاده و در کمال آسایش خوابیده بودند؛ در حالی که در آن شرایط اگر هر فرد دیگری بود، حال التهاب و اضطرابی که در وجودش بود، استراحت را از او سلب می کرد. ما در ایران که بودیم، حال عادی نداشتم و برنامه هایمان مختل شده بود. اما قدرت بالای روحی و اراده و استحکام شخصیت در حضرت امام ایشان را به درصد بالایی از اطمینان نفس رسانده بود که باور کردنی نبود. وقتی ایشان در فرودگاه از هواپیما پیاده شدند، بنده در شمار کسانی بودم که تا پای پلکان هواپیما رفتم. حاج احمد آقا در جلسه ای قبل از آمدن امام، اخطار کرده بود که آقا می فرماید: «مواظب باشید وقتی مرا از هواپیما پیاده می کنند، نکنند عده ای بخواهند مرا به جای دیگری که مردم و آقایان حضور ندارند، ببرند». ظاهراً این اتفاق یک بار در هنگام بازگشت آیه الله کاشانی از خارج پیش آمده بود. عده ای ایشان را دوره می کنند و طوری برنامه ریزی می کنند که با استقبال کنندگان برخورد نکند و به جای دیگری که تنها هفت، هشت نفر حضور داشتند می برند و از آن جا سوار ماشین می کنند و می برند. به هر حال بنده به همراه عده زیادی از علما از جمله آقای محمدی گیلانی به فرودگاه رفتیم. آقای گیلانی فرمود که همه آقایان به طور دسته جمعی به سالن اصلی اجتماعات فرودگاه برویم. قبل از این که حضرت امام تشریف بیاورد، من به سمت ایشان دویدم، ولی هجوم جمعیتی که در آن جا بود اجازه حرکت را از من گرفت. نزدیک بود زیر دست و پا بمانم که به

ناچار دیگر جلوتر نرفتم. حضرت امام به داخل سالن تشریف آوردند و حدود نیم ساعت سخنرانی کردند و بنده از نزدیک به دست بوسی و احوال پرسی ایشان رفتم. بعد قرار شد به سمت بهشت زهرا حرکت کنند. ماشینی برای ایشان آوردند که به «جیب عروس» مشهور بود. امام در آن ماشین نشستند. ماشین و سیل استقبال کنندگان به سمت بهشت زهرا حرکت کرد و ما هم به دنبال ایشان حرکت کردیم. سخنرانی حضرت امام را در بهشت زهرا، با توجه به اوضاع و احوال آن زمان، چگونه ارزیابی می کنید؟ آیه الله مسعودی خمینی: امام در بهشت زهرا، آن سخنرانی غزا و بسیار شورانگیز خود را ایراد کردند که این بخش از آن بسیار معروف است که «من دولت تعیین می کنم. من توی دهن این دولت می زنم». این نوع برخورد امام و قاطعیت ایشان از عجایب بود. بد نیست این خاطره طنزآمیز را هم نقل کنم. این خاطره را یک بار در زمان جنگ تحمیلی برای حدود ده هزار تن از جوانان جبهه نقل کردم و بسیار خندیدند. وقتی حضرت امام در بهشت زهرا سخنرانی می کردند، من هم در پایین جایگاه در میان مردم بودم. زمانی که امام فرمودند من توی دهن این دولت می زنم، شنیدم که یکی از کسانی که در میان مردم ایستاده بود، به رفیقش گفت: «اصغر آقا، جون تو، آقا خیلی تمیز اومدها». آهنگ صدای فرد مزبور نشان می داد که جزء داش هاست! و من خیلی لذت بردم که کلام امام حتی در دل این تیپ از افراد هم اثر گذاشته است. گفته می شود که حضرت امام پس از پایان سخنرانی خود در بهشت زهرا، در هنگام عزیمت به مدرسه رفاه، در مسیر بهشت زهرا و مدرسه رفاه، گم می شوند، آیا این مسأله صحت داشته یا خیر؟ آیه الله مسعودی خمینی: بله، در مسیر میان بهشت زهرا و مدرسه رفاه، حدود یک ساعت و نیم حضرت امام مفقود شدند. برای همه جای سؤال و نگرانی بود که امام در کجا تشریف دارند. بعداً معلوم شد که ایشان برای دیدن اقوام خود، به منزل آنان رفته اند. ظاهراً امام احساس کرده بودند که بعد از استقرار در مدرسه رفاه فرصت کافی برای این کار را نخواهند داشت. لذا ترجیح داده بودند که زودتر این مهم را انجام دهند. چرا امام در مدرسه رفاه استقرار یافت؟ آیه الله مسعودی خمینی: بعد از پایان سخنرانی حضرت امام در بهشت زهرا، صحبت بر سر اقامت ایشان در تهران بود. قبل از این که ایشان در مدرسه رفاه مستقر شوند، با آقای پسندیده در مورد منزل مناسبی که امام در آن اسکان یابند، صحبت و تبادل نظر کردیم. این جا بود که آقای پسندیده در کمال تعجب ابراز کرد که حضرت امام فرموده اند برای من در تهران جایی در نظر نگیرید. حتی به آقای پسندیده هم گفته بودند که شما در این خصوص دخالت نکن. بعداً معلوم شد که ایشان به برخی افراد سپرده اند که برایشان در جایی در تهران مسکن متوسطی تهیه کنند. نظرشان این بود که نه در شمال شهر باشد و نه جنوب. نه در کنار طاغوتیان و متمولین باشد و نه محرومین سطح پایین. طبیعی بود که اگر کار به آقای پسندیده واگذار می شد، بعید نبود که آقای پسندیده، در شمال شهر و شمیرانات، ویلای مجللی تهیه می کرد و امام را به آن جا می برد. متقابلاً استقرار ایشان در پایین شهر نیز خالی از مسأله و اشکال نبود. لذا به حکم «خیر الامور اوسطها» مایل بودند که در خانه متوسطی زندگی کنند. سؤال این جاست که با این همه چرا مدرسه رفاه برای امام در نظر گرفته شد؟ آیه الله مسعودی خمینی: به نظر من، حضرت امام این نکته را لحاظ کردند که اگر به منزلی که متناسب به کسی است، تشریف بیاورند بعید نیست امکان سوء استفاده برای صاحبخانه فراهم شود. ایشان روی این جهت ترجیح دادند در جایی که متعلق به فرد خاصی نیست، اقامت کنند؛ ضمن این که در ملاقات ها و رفت و آمدها نیز مزاحمت برای کسی فراهم نشود. بنده بعد از اتمام مراسم بهشت زهرا به مدرسه رفاه رفتم و در اولین فرصت هم برای انجام کارها به قم مراجعت کردم. آقای پسندیده هم به قم بازگشتند و در مورد این که چه کارهایی را باید در قم انجام داد، مذاکره کردیم. دو سه روز بعد از آن، مجدداً به تهران رفتم. وقتی خدمت امام رسیدم، مشاهده کردم که آقای فلسفی و تنی چند از بزرگان خدمت امام هستند. حضرت امام متوجه ورود من شدند. ایشان کاملاً در این گونه جلسات متوجه ورود و خروج افراد بودند و مقتید بودند که اگر جلسه حالت خصوصی دارد، فرد غریبه وارد نشود و سوء استفاده نکند. در آن جلسه در خدمت امام، برادرزاده ایشان، پسر آقا نورالدین را نزد امام آوردند. امام تا او را دیدند، در آغوش گرفتند و بوسیدند و دست به پشتش زدند و چندبار ماشاء الله گفتند. برادرزاده امام به قدری از دیدن امام خوشحال بود که

حد نداشت و یک ربع ایستاده بود و جمال نورانی امام را تماشا می کرد. یکی دو روز بعد از این که بنده در تهران در خدمت امام بودم، حضرت امام به من فرمودند: «شما برگرد قم». گفتم: «کاری هست»؟ فرمود: «آقای صانعی این جا باشد و شما هم قم باش و مسائل آن جا را در نظر داشته باش». مدرسه رفاه که توسط آقایان مطهری، هاشمی رفسنجانی و بهشتی اداره می شد، سرشار از خاطرات گوناگون در مورد انقلاب و امام بود. یک روز به خاطر دارم آقای خلخالی در حالی که کیسه ای در دست داشت، وارد شد. به آقا گفت: «این وجه (ظاهرا پانصد هزار تومان بود) سهم امام است». امام فرمود: «بگذار آن گوشه!» بعد به آقای صانعی دستور دادند که وجه مزبور را به حساب شماره فلان که مربوط به فقرا بود، واریز کنند. این اولین پولی بود که در آن مقطع برای حضرت امام آوردند. در پایان، از این که وقت تان را در اختیار ما گذاشتید متشکریم. ۱ این گفت و گو بخشی از گفت و گوهای طولانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی قم است که به زودی به صورت کتاب از سوی آن مرکز منتشر خواهد شد. ۲ تولید آستانه مقدسه حضرت معصومه علیهاالسلام. منابع مقاله: مجله علوم سیاسی، شماره ۱۶، علی شیرخانی؛

از رواق چشم یاران

از رواق چشم یاران وصف آن گویم که او روح خداست آن که گفتارش همه ذکر خداست آن که در حکمت چو لقمان حکیم حدس او الهامی از سوی خداست صبر ایوب است، صبر آن عزیز همچو اسماعیل، در صدق و وفاست بت شکن، خصم همه نمودیان چو خلیل الله، آن روح خداست پر خروش اندر مصاف کافران خشم و قهرش موسی عمران نماست از دم عیسایی آن رادمرد زنده دلها و همه اندیشه هاست خلق او یادآور «خلق عظیم» راستی، او یادگار مصطفی است با صلابت استوار و با نشاط در شجاعت چون علی مرتضاست باشد او سرچشمه خیر کثیر گوهری از کوثر خیر الناسات (۱) امام خمینی، شخصیت بزرگی بود که تحولات عظیمی را در دنیای معاصر پدید آورد، آن عارف خلد آشیان با گذر از مسیری که عالمان شیعه هموار کرده بودند؛ طرحی نو در انداخت و بر مبنای اسلام ناب محمدی (ص) معماری بنیان با شکوه و پرابهت انقلاب اسلامی را عهده دار گشت و چراغ فروزان دین را بر زوایای زندگی فردی و اجتماعی آدیان تاباند و برای افزایش این درخشندگی به نفی حاکمیت استبدادی و سلطه استعماری پرداخت و به نحو شایسته ای از تلفیق حکومت الهی و رای مردم، نظام جمهوری اسلامی را پدید آورد که بر نیروی معنوی تشیع، اتکاء داشت. از مهمترین امتیازات آن یگانه دوران، این بود که ضمن رویکرد به سنت های مذهبی و اصالت های دینی، مقتضیات زمان و مسایل روز را در نظر داشت و افکار و برنامه هایش، با نوآوری و ابتکار و خلاقیت و نشاط آفرینی و بهجت روحانی و شادمانی ملکوتی، توأم بود. او نسیم آرامش و کوه استوار اطمینان و چشم بیدار مظلومان و محرومان صالح بود، با وجود آن که در وصف این نامدار میدان دیانت و تداوم بخش طریق خاندان عصمت و طهارت (ع)، سخن ها گفته، مقالات و کتبی نگاشته اند و هنوز ابعادی از فروزندگی این خورشید تابناک در هاله ای از گمنامی و ناشناخته بودن می باشد و آنچه هم در وصفش گفته اند مصداق این شعر مولوی است: مادح خورشید مداح خود است که دو چشم روشن و نامرمد است مقام معظم رهبری، حضرت آیت الله العظمی خامنه ای نوشته اند: «هنوز هیچ بیانی نتوانسته عظمت امام و عظمت فقدان او را باز گوید و هنوز هیچ زبان گویایی نتوانسته مرثیه او را بسراید، پیش از این در هر مصیبتی ما به او پناه می بردیم و او وزن و مقدار آن را در بیان خود به ما می فهمانید و هم ما را تسلی می داد. . . اما امروز کجاست آن میزان عظیم که وزن و مقدار این مصیبت (فقدان امام راحل) را بسنجد و کیست آن دریا دلی که جویبارهای خروشان و آشفته ما را در سینه پر عمق خود به سکینه و اطمینان تبدیل سازد؟. . .» (۲) محمد العاصی و امام جمعه واشنگتن، در مراسم شب هفت امام نیز گفت: امام عزیز ما برج و تکیه گاه عظیمی بود که مانند او شاید هر چند صد سال یک بار پدیدار شود. روزنامه السفیر در مقاله ای به مناسبت چهلمین روز عروج ملکوتی آن میهمان قدسیان نوشت: انسان در فهم وجود چنین رادمردی عاجز است زیرا امام خمینی از جمله تاریخ سازان قرن حاضر بود که طنین انقلابش، دنیا را به لرزه

در آورد. وی نه تنها فرهنگ و ارزش های اسلامی را به ایران بازگرداند بلکه اراده سردمداران کاخ سفید را به پشت کیسه های شن و سنگرهای بتونی کشاند و جنبش تغییر در نظام شوروی سابق را سرعت بخشید. (۳) آقای «آلوارو ماچورو دوم کومینز» شاعر نویسنده روزنامه نگار و محقق اسپانیایی - که چندین بار به ایران آمده و مشغول تحقیق و بررسی، برای تحریر کتابی درباره امام خمینی می باشد - امام را مرد قرن بیستم نامیده و می افزاید: «آن بزرگوار، انسانی برجسته خردمند زاده فرهنگ غنی و پر محتوای اسلام است. او دریای معرفت، علم و ایمان بود و چون نوری بر من نمایان گردید و تکامم داد، او دو هزار سال تاریخ را دگرگون ساخت. کسی را نمی توان با وی مقایسه نمود. من شدیداً و عمیقاً اعتقاد دارم که حتی مردم ایران، امام خمینی را درک نکردند».

(۴) روزنامه تشرین - چاپ سوریه - چنین نگاشت: او (امام خمینی) کاروان انقلاب اسلامی را با درایت و تدبیر از میان طوفان، شن زارها و صحراهای مخوف جهان متلاطم امروز، به سوی نور هدایت کرد. امروز، امام در میان امت خود نمی باشد اما خطی را ترسیم کرد که به عنوان منشور ابدی و جاودانه انقلاب باقی خواهد ماند. (۵) ذکر احوال شخصیتی چون امام، مصداق بیان لطیف حدیث نبوی است که می فرمایند: «عند ذکر الصالحین تنزل الرحمه» (۶) و رحمت همان سعادت راستین و لقای پروردگار است که عین آن را در هنگام سخن گفتن از بندگان وارسته و پرهیزگار و اولیای الهی نازل می شود و رغبت و شوق در دلهای مستعد و شایسته پدید می آورد، خصوصاً در نسل جوان، اثر ژرف تری دارد چنانکه حضرت علی (ع) فرموده اند: «دل نوجوان همچون زمین بکر و تهی است آنچه در آن می پاشند پذیرا می شود و بخوبی قبول می کند». (۷) ولی پیچیدگی انسانی چون امام خمینی و وسعت و عظمت او کار بیان و بنان را دشوار می کند و ترسیم سیمای چنین وجودی را مشکل می نماید زیرا تفکر در آثار و احوال و ویژگی های چند جانبه او همچون شناوری در دریای مواجی است که اندیشه ها پیاپی موج ایجاد می کنند و بیان و قلمی که بتواند به وصف او پردازد نادر است و قالب از معنای مقصود لبریز می گردد اما این مشکلات، هیچگاه نخواهد توانست، وقفه ای در شناخت ابعادی از سیره عملی و نظری امام پدید آورد و ما را از انوار درخشان، جرعه های حیات بخش او محروم کند. البته باید در هر زاویه ای از زندگی با دقت و دیدی جامع نگریت تا بتوان او را چنان که بوده بشناسیم و به دیگران معرفی کنیم.

امام خمینی به پیروی از سالار شهیدان، بر دشمنان، پیروز شد و فکر و راهش بعد از ارتحالش، تضمین گردید و آن چه که دشمنان می خواستند، بر زبانش جاری نگردید و این برنامه، نشان از استقامت حسینی وار او دارد و به همین علت، خصم را از تهدید و فشار، مایوس نمود. خردمندان عالم، اگر با نگرش منطقی و واقعی بر افکار و کردار امام بنگرند و تحلیلی دقیق در این زمینه داشته باشند متوجه خواهند شد که راه صحیح همان طریقی بود که او پیمود و از این حرکت مقدس با فتح و ظفر و سربلند بیرون آمد.

امام بانفوذترین رهبر سیاسی بود، و شیوه اش در استماع سخنان گروه ها و افراد سیاسی بر این بود که به گفته و سخن فردی در مساله ای خاص، اکتفا نمی نمود هر چند که به آن فرد اطمینان داشت و چون به اظهارات او گوش می داد نظرهای مخالفش را هم می شنید و در این زمینه، سخنان دیگران را نیز گوش می کرد و از مجموع شنیده ها، با استنباط عالی و ذکاوت فوق العاده ای که داشت به نتیجه می رسید. و این که برخی ادعا می کنند امام بر حسب برخی اوضاع و احوال و آگاهی های افراد، تصمیماتی اتخاذ می نمود رخصت ندارد. و دوراندیشی، ژرف نگری و شناخت دقیق امام در مورد افراد و تصمیم های حکیمانه ایشان، امروزه بخوبی برای طالبان حق و مشتاقان معرفت، روشن است. امام خمینی با وجود همه عظمت، ابهت و مکارمی که داشت درباره خویشتن می فرمود: «اگر به من خدمتگزار بگویند بهتر است که رهبر بگویند». و در کلامی دیگر فرموده اند: «طلبه ای خدمتگزارم که زندگی ام خدمتی به اسلام نکرد، شاید مرگم باعث خدمتی شود». (۸) ذخیره الهی مرحوم آیه الله بروجردی، در مورد ایشان گفته اند: «چشم حوزه علمیه، به وجودشان روشن است و حوزه تدریس ایشان، سرآمد حوزه های دیگر و (جای) بس امیدواری هاست. و برخی از افاضل حوزه نجف اشرف، از مرحوم حاج شیخ محمد تقی بروجردی، نقل می کنند که مرحوم آیه الله بروجردی می فرمود: «قصده دارم که در موقعیت مناسبی زیر بازوی جوانی را بگیرم که برای اسلام و مسلمین ثمربخش باشد (و اشاره به امام خمینی کرده بود).

آن مرجع عالیقدر، به ایشان اعتماد و اطمینان ویژه ای داشت و در مواقع حساس با وی ارتباط برقرار می کرد و مشورت می نمود. (۹) آیه الله حاج شیخ عبد الکریم حائری، در مکتب خود، فرزندگان و خردمندان سترگ را پرورش داد که در میان آنان، امام خمینی چون خورشیدی در آسمان معرفت و فقهت می درخشید. او که در دوران تدریس، عنایت ویژه ای به این شاگرد خود داشت همواره او را تشویق و حمایت می نمود و به آینده اش امیدوار بود. آیه الله حائری، نه تنها از نبوغ و استعداد ذاتی و شایستگی های امام خمینی بر خود می بالید و در موجی از نشاط واقع می شد، بلکه اراده قوی، شجاعت و شهامت امام در آن سالهای جوانی و واقف بودنش بر اوضاع جهان اسلام و آگاهی گسترده و کنجکاوانه در مورد نقشه های استعماری و ظلم و جور رضاخانی او را به شگفتی، وا می داشت. (۱۰) علامه نستوه؛ آیت الله عبد الحسین امینی که با مطرح نمودن ولایت و امامت و بحث های علمی و کاوشگرانه پیرامون آن، از نخستین متفکران اسلامی بود که به ولایت فقیه در عصر غیبت رسید و حکومت را از آن ولی فقیه به حساب آورد و گفت: «دیگران غاصبند و این مقام، حق مسلم آن فریادگر است (۱۱) و در جای دیگر به صراحت هر چه تمام تر ندا برداشت: الامام الخميني ذخیره الله للشیعه یعنی، امام خمینی ذخیره خدا برای جهان تشیع است». (۱۲) زیرا او از طلوع فجر صادق و رسالتی که بر دوش آن مجدد قرن نهاده شده بود آگاهی داشت و شاگردی چون نواب صفوی تربیت کرد تا حکومت علوی را فریاد زند و با یاران خویش، پایه های سلطه غاصبان را به لرزه در آورد. وی (نواب صفوی) طی رفت و آمدی که به حوزه علمیه قم داشت با امام خمینی آشنا گردید و ملاقات هایی با آن روح قدسی انجام داد (۱۳) و به سوی اندیشه های والای ایشان متمایل گردید و در تالیف کتاب «جامعه و حکومت اسلامی» از پرتو انوار مشعشع امام برخوردار گشت. (۱۴) امام خمینی در آن روزگار اختناق بر طبق تعالیم قرآن و عترت و وظیفه خود را مبارزه می دانست؛ اما از هر گونه حرکت و عمل حساب نشده و صرفاً احساساتی اجتناب می کرد و با به کار بستن روش های انقلابی به گونه ای حرکت می کرد که تا آغاز روز نهضت، حتی نزدیکترین افراد و دوستانش به حقیقت، افکار و منویاتش پی نبردند، اما گویا آیه الله کاشانی، تا حدی مقصد ایشان را درک کرده بود و از برنامه هایش آگاهی داشت. چنانکه نقل کرده اند در مجلسی اظهار کرده بود: «تنها کسی که بعد از من امید است به درد ملت ایران بخورد آقای خمینی (قدس سره) است (۱۵) و ایشان را الخیر الموجودین یاد می کند. (۱۶) حضرت آیه الله میلانی با تاسی به برخورد شدید اللحن امام خمینی با دولت علم، در خصوص تصویب لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی، نامه ای به نخست وزیر «شش کلاسه» وقت شاه نوشت و خواستار لغو آن گردید و پس از حادثه روز سوم فروردین ۱۳۴۳ ه ش مدرسه فیضیه - که از دردناکترین صحنه ها در تاریخ نهضت اسلامی است - آیه الله میلانی، ساکت نشست و در نامه ای برای علمای حوزه علمیه قم از حرکت امام خمینی حمایت کرد. حمله به این مکان با شرافت را، یورش چنگیزانه نامید. با وقوع قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و دستگیری حضرت امام خمینی؛ آیه الله میلانی طی حرکتی اعتراض آمیز، از مشهد عازم تهران گردید و با صدور اعلامیه ای سرکوب خونین مسلمانان را در این ماجرا از سوی عوامل حکومتی تقبیح نمود و خطاب به امام خمینی نوشت: «... خواستم به تهران آیم و از نزدیک پشتیبانی و هماهنگی خود را اعلام کنم و بگویم؛ آنچه شما گفته اید، گفته همه روحانیون بلکه گفته اولیاء خدا و ائمه اطهار (ع) است». (۱۷) و چون امام به ترکیه تبعید گردید طی تلگرافی در پنجم رجب ۱۳۶۴ ه ق با تایید اقدامات و برنامه های سیاسی ایشان خاطر نشان ساخت: خوشا به سعادت آن سرزمینی که حضرت عالی در آن تشریف دارید، قلوب همه مردم با ایمان متوجه شما است - فانه تعالی جعل افئدة من الناس تهوی الیک - و همگی برای نصرت و تایید شما که لسان ناطق همه مجامع روحانی و دینی هستند و گفته شما کلام حق و حقیقت است دعا می نمایند و در چهارم صفر ۱۳۸۳ در جواب اصناف بازار که راجع به مقام امام پرسیده بودند، نوشت: «حضرت آیه الله حاج آقا روح الله خمینی از مفاخر عالم اسلام و یکی از مراجع تقلید می باشند، موقعیت دینی و شخصیت اسلامی ایشان بر کسی پوشیده نیست متعجبم چرا چنین سؤال می شود». (۱۸) شهید آیه الله سعیدی می گوید: «هنگامی که نام امام نزد آیه الله میلانی برده می شد، می فرمودند: «سلام الله علیه» پس عده ای معترض بودند،

فرمودند ساکت باشید ای فلانی! اینجا مساله تقلید در بین نیست که گفته شود فلانی اعلم است یا من؟ بحث رهبری است و چنین نمی باشد که هر مجتهدی لیاقت رهبری داشته باشد، لیاقت رهبری را تنها فقیه سیاستمدار دارا است که عالم به زمان خویش باشد و در راه خدا از ملامت ملامتگران هراسی نداشته باشد و اکنون در این مشخصات کسی جز آیه الله خمینی نمی باشد». (۱۹) آیه الله سید ابوالحسن رفیعی قزوینی در تلگرام خود به سفارت ترکیه می گوید: «میهمان عالیقدر که در این ایام قدم به خاک ترکیه نهاده یکی از مراجع بزرگ اسلام و نمونه کامل علم، فضیلت و تقواست. مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد تقی آملی ضمن اعلامیه ای در سال ۱۳۸۳ ه ق نوشت: «مقامات علمی و عملی حضرت آیه الله آقای خمینی (مد ظله العالی) پوشیده نیست تا محتاج به بیان باشد. این جانب جناب ایشان را به عنوان یک نفر از مجتهدین و مراجع تقلید طراز اول می شناسم. (۲۰) خورشید آسمان فضیلت امام خمینی به همراه علما و مراجع و فرزاندگانی که به دفاع از حریم تشیع پرداختند و از ارزش های معنوی صیانت کردند و در صحنه های علمی و سیاسی و فرهنگی برای محور استبداد و استکبار جدیت داشتند، همچون منظومه نورافشانی هستند که در آسمان فضیلت به درخشندگی پرداخته و ظلمت ها و جهالت ها را از بین برده و فضای سرشار از معنویت را برای علاقه مندان به دیانت به ارمغان آورده اند. بدیهی است در این مجموعه پرفروغ، امام، چون شمس می درخشد و دیگران نیز به مثابه ستارگانی فروزان در هدایت مردمان به سوی طریق حق گام های مؤثر و مفیدی برداشته اند و وصف این خورشید پرصلابت از دیدگاه آن ستارگان فضیلت می تواند ما را به سوی حقایق و مضامینی آموزنده و ارزنده سوق دهد. حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی با رهبر کبیر انقلاب - قدس سرهما - از دیرباز ارتباطی صمیمی داشتند، بعد از تبعید امام به ترکیه، این مرجع عالی قدر بدون درنگ، فرزند برومندش حاج آقا مهدی را برای اطلاع از وضع روحی و جسمانی امام خمینی (ره) به این کشور فرستاد و از احوال ایشان جويا گردید و در تلگرامی که مخابره نموده مراتب نگرانی خویش را از این وضع اسف بار اعلام کرد، در موقع ورود امام به تهران نامه ای حاکی از شادمانی و شغف به امام نگاشت (۲۱) و در وقت ورود امام فقید به قم آن مرجع بزرگوار تا مدخل شهر - مسجد امام حسن مجتبی (ع) - به استقبال شتافته و بدین وسیله اشتیاق خود را نسبت به ایشان بروز داد. شهید رجایی پس از ملاقات با آیه الله گلپایگانی می گوید در وهله اول پرسیدم که چه فرمایشی دارید؟ مجموعه مطالبشان این بود که هر چه در توان دارید امام را تقویت نمائید (۲۲) و چون امام رحلت فرمود آیه الله گلپایگانی طی پیامی نوشت: «شخصیتی دعوت حق را لیک اجابت گفت که با مجاهدت بزرگ و فداکاریها و رهبری های قاطع و محکم خود اسلام را در عالم معاصر زنده کرد و ندای تکبیر توحید را به گوش جهانیان رسانید و مجد و عظمت مسلمانان را به آنان بازگردانید و فریاد کوبنده اش دلهای مستکبران ابرقدرت را به لرزه درآورد. مردی دنیای فانی را وداع نمود... که با اتکا به نصرت الهی و شجاعت و ایمانی انقلاب اسلامی ایران را به وجود آورد و بر جریان استبداد و استعماری که به این ملت استضعاف شده حکومت داشت، پایان داد و در همه جا مسلمانان مستضعفان را علیه تباهی برانگیخت. فقیهی بزرگ و مرجعی مسلم... که در زهد و عبادت و شب زنده داری و خوف از خدا و حق گویی و حقیقت طلبی و صفات ممتاز دیگر از آیات الهی بود». (۲۳) حضرت آیه الله العظمی اراکی (ره) خاطر نشان نموده است: ایشان (امام خمینی) مرد بسیار جلیلی است و شناختم او را به جلالت، بسیار مرد پاکی است، پاکی نفس دارد، پاکی ذاتی و درونی دارد و این بر همه خلق معلوم شده است، ما در مدت پنجاه سال که با این شخص بزرگ آشنایی پیدا کرده ایم جز تقوا، دیانت، سخاوت، شجاعت، شهامت، بزرگی نفس، بزرگی قلب، کثرت دیانت و جدیت در علوم نقلی و عقلی و مقامات عالی در او نیافتیم و ندیدیم. مردی با تقوا به تمام معنی و فداکار اسلام به تمام معنی. این مرد قد مردانگی علم کرد و در مقابل کفر ایستاد و ید غیبی هم با او همراهی کرد به طوری که محیر العقول بود و در هیچ خانه ای و زاویه ای از زوایای مملکت باقی نماند مگر که گفته شد: مرگ بر شاه... او مانند جدش علی بن ابی طالب (ع) است، یک چنین کسی که کمیاب است و نظیر ندارد...». (۲۴) آیه الله العظمی حاج میرزا هاشم آملی، در اعلامیه ای به مناسبت رحلت امام نوشت: «با فاجعه دردناک و جانگداز رحلت حضرت آیه الله العظمی امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه

- ملت مسلمان را اندوهی عمیق و غمی جانکاه فرا گرفت، شخصیت امام که جامع علم و عمل و ایثار و مجاهده بود توانست با رهبری خالصانه خویش در دنیایی که غرق در ماده پرستی، ظلم و جور بوده و هست کلمه اسلام و توحید را بلندآوازه سازد. از خداوند متعال می‌خواهم که مساعی جمیله و مجاهدات خستگی‌ناپذیر معظم له را به رضوان و قرب خویش ماجور فرماید. (۲۵)

آیة الله العظمی مرعشی نجفی، در جواب جمعی از طلاب می‌نویسد: «حضرت آیة الله آقای خمینی - دامت برکاته - که یکی از مراجع عالم تشیع هستند، از اساطین روحانیت اسلام و مفاخر عالم تشیع (بوده و می‌باشند). در غائله انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی، آیة الله مرعشی همگام با امام خمینی، شدیدترین اعلامیه‌ها و تلگراف های اعتراض آمیز را صادر نمود و همراه با اوج گیری مبارزات سیاسی مردم ایران به رهبری امام خمینی، به عنوان یکی از پایه های ثابت مبارزه و جهاد درآمد و دفاعیات ایشان از امام در حادثه پانزده خرداد و دستگیری آن قائد بزرگ معروف است و با بیانات آتشین و شدید اللحن خواستار آزادی امام و سایر علما گردید، مکاتبات آن فقیه فقید با حضرت امام خمینی نشان دهنده صمیمیت، همدلی و ارتباط تنگاتنگ بین نامبرده و امام بوده است. (۲۶) آیة الله العظمی حاج آقا رضا بهاء‌الدینی، همواره با اخلاص و صفا از امام خمینی یاد می‌کرد و آمال و آرزوهای آن فرزانه خودساخته را گوشزد می‌نمود. ایشان طی بیاناتی فرموده‌اند: «ما بیش از شصت سال امام را می‌شناختیم. ایشان از ابتدای امر متعبد بودند. در پنجاه سال قبل که شایع بود استاد فلسفه‌اند، در عین حال همه می‌گفتند ما چنین مرد حکیمی که تا این اندازه به مسائل، ائمه (ع) و اوضاع امور وارد باشد سراغ نداریم... از نظر اخلاق هم بی‌نظیر بودند جلسات نشست او با شاگردانش که تشکیل می‌گردید عاری از مساله استاد و شاگردی بود، نمی‌گفت: این‌ها شاگردان من هستند، این حرف‌ها نبود، گاهی ریاست جلسه به ست شاگردان می‌افتاد، اما امام استاد جلسه بود خلاصه این که از ابتدای تاسیس حوزه علمیه قم تاکنون ما برای امام نظیر نیافتیم و همه به خاطر خودسازی و تهذیب ایشان بوده است... اعتقاد ما این است که مثل امام خمینی در زمان فعلی نداریم... درک او فوق درک‌ها و شجاعت ایشان فوق شجاعت‌هاست... باید انسان مؤید من عندالله باشد تا بگوید: آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند». (۲۷) آیت الله العظمی فاضل لنکرانی، از همان دوران کودکی با امام خمینی انس پیدا کرد، زیرا آن بزرگوار از دوستان والدش بود و بین آنان رفت و آمد زیادی وجود داشت، از همان دوران این معنا در ذهن آیة الله لنکرانی مسلم گردید که امام با سایر رفقای پدرش فرق دارد، خودشان می‌گویند: «دیدم یک وضع خاصی در ایشان هست و از جهات اخلاقی حالت ویژه ای در وی مشاهده می‌گردید و یادم است از همان موقع که این تمیز در من به وجود آمد ایشان را با این خصوصیات ویژه شناختم. یک ارادت بسیار قوی و محکمی نسبت به او پیدا کردم. کم‌کم رسیدیم به مقامی که می‌توانستیم در درس ایشان حضور یابیم، ایشان همان طور که در مسایل سیاسی و رهبری از یک فکر صحیح و بینش کامل برخوردار بود و تحت تاثیر دیگران قرار نمی‌گرفت، در خصوص مسایل علمی هم این گونه بود. شهامت ایشان از حد و حصر بیرون است و دستگاه جبار طاغوت هم به این معنا پی برده بود که آن چه فشار، تهدید و زندان و تبعید در مورد امام به عمل آورد کمترین اثری در روحیه ایشان نخواهد داشت و بلکه روز به روز بر اثر این مسایل مقاوم تر و مصمم تر می‌شود». (۲۸) ایشان در جای دیگر اظهار داشته‌اند، تحولی را که امام در جامعه ایران پدید آورد شبیه همان دگرگونی است که رسول اکرم (ص) در مردم جاهلیت به وجود آورد. او در پرتو اسلام نه تنها قوانین این آیین را پیاده کرد بلکه به مردم ایران و جهان بینش داد و به مردم ایران به تمام معنا آزادی و استقلال اعطا نمود». (۲۹)

آیة الله العظمی مکارم شیرازی، درباره شخصیت امام خمینی (ره) می‌گوید: «چگونه می‌توان باور کرد مردی که مایه آن همه شور و حرکت و صاحب آن همه قدرت و عظمت بود اکنون در میان ما نیست. ما به هر جا قدم می‌گذاریم به هر ارگانی مراجعه می‌کنیم در هر اجتماعی وارد می‌شویم و به هر نماز جمعه‌ای سر می‌زنیم، حضور او را لمس می‌کنیم... چگونه می‌توان کسی را که آثار وجودی اش صحنه اجتماع را پر کرده و در هر جا گام می‌نهیم با اثر تازه‌ای از او روبرو می‌شویم و کران تا کران عالم هنوز از او سخن می‌گویند در صف مردگان دانست». (۳۰) آیة الله العظمی حسین نوری همدانی، طی مصاحبه‌ای به گوشه‌هایی

از ابعاد زندگی امام اشاره کرده و گفته اند: «امام به کار خودشان صد در صد مطمئن بودند و به پیروزی و پیشرفت کار خود یقین داشتند، در بلندنظری، کرم، بزرگواری، و رعایت موقعیت، اشخاص برآستی ممتاز بودند، برای ساختن افراد و مهیا کردن آنان جهت حرکت و انقلاب خیلی تلاش می کردند، بیانات ایشان در پیشرفت انقلاب و پیدا کردن افکار و بسیج کردن مردم نیز خیلی مؤثر بود، هر چند در بیان و قلم نبوغ داشتند ولی قلمشان قوی تر بود». (۳۱) آیه الله مشکینی، ضمن تشریح جوانب معنوی و زوایای سیره ملکوتی امام خمینی، به این حقیقت اشاره دارند که: امام امت با توکل به خدا قیام کرد و مردم را به نهضت دعوت کرد و پیروز شد. اگر ما می خواهیم بر شیطان بزرگ پیروز شویم باید با اتکا به الله به فرامین امام عمل کنیم. (۳۲) آیه الله سید محمود طالقانی، با شناخت دیرینه ای که از امام داشت وی را یگانه شخصیتی لایق برای به دست گرفتن پرچم رهبری انقلاب اسلامی می دانست و در این ارتباط گفت: «من از دوران طلبگی از نزدیک با ایشان بوده ام و افکار و نظریات و حسن سوابق ایشان برای همه روشن است حضرت آیه الله العظمی خمینی از همان آغاز دارای تقدس خاص و از هر جهت ممتاز بوده و هستند». (۳۳) و در سخنرانی روز سی ام تیر در میدان بهارستان تهران گفت: «رهبری ... به قدری قاطع به قدری دارای ایمان و حسن نیت است که شما کمتر می توانید مثل او پیدا کنید». (۳۴) و در جای دیگر اظهار داشت: «من اخیراً می بینم که امام مطالبی را مطرح می کنند که برای من دارد ثابت می شود که حتماً از جایی الهام می گیرند.». (۳۵) و در بیاناتی جالب اظهار داشت: «من هر وقت احساس ضعف می کنم گاهی یاس برآیم پیش می آید (به قم) می روم پیش چنین رهبری قاطع و از توکل و ایمان و خلوص او الهام می گیرم». (۳۶) علامه حسن زاده آملی، قبل از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در تهران مشغول تحصیل و تدریس بود و چون شنید امام خمینی (ره) مبلغینی را که برای ایام محرم به نقاط گوناگون برای تبلیغ می روند موظف نموده که مسایل سیاسی اجتماعی جهان اسلام را به گوش مردم برسانند و آنان را از مصائب مسلمین آگاه کنند، از تهران به قم عزیمت نمود و به محضر امام شرفیاب گردید و به ایشان عرض کرد بنده هم مانند دیگران در خدمت و شما نیز ان شاء الله در اهدافتان موفق خواهید شد و همه با هم دست به دست هم می دهیم و ان شاء الله تعالی کشور را از دست فاسقان و فاجران نجات داده و دین خدا را پیاده می نمائیم». (۳۷) و در سمینار تعلیم و تربیت در اسلام که در دانشگاه کرمان برگزار گردید، چنین دعا کرد: خدایا از پیشگاه والای تو خواهانیم که این کشتی انقلاب عظیم اسلامی ما را و این ملت به حق قیام کرده و رهبر گرامی (امام خمینی) را... در کنف عنایات خود... محفوظ فرما». (۳۸) حضرت آیه الله جوادی آملی، که از پرورش یافتگان مکتب امام خمینی است در بیان و بنان به تشریح سیره عملی و نظری استاد خویش پرداخته، در اظهارات خویش می گوید: حضرت امام خمینی - قدس سره - نوآوری های فرهنگی و فکری فراوانی داشت که در سایه آنها رهبری را تصاحب نموده و قافله دلها را تسخیر کرد. امام راحل از فکری بلند برخوردار بود که احياناً در لابه لای کتب و آثار علمی سلف صالح به چشم می خورد اما آن ها آن توان را نداشتند که این اندیشه را از علم به عین آورند، اما او این اندیشه های بلند را کاملاً ترسیم کرده، عملاً پیاده نموده و به همگان فهمانید که می توان آن را عینیت بخشید... امام راحل - قدس سره - در نهان و نهاد خود دو کار را انجام داد؛ یعنی همه خواسته ها را بر قرآن درونی عرضه کرد آن گاه عاقل شد و از نظر کارهای بیرونی نیز سعی کرد که فرشته خوی شود. (۳۹) عالم محقق حضرت آیه الله سبحانی، که در جلسات درس امام حضور داشته و از پرتو افکار آن بزرگوار محفوظ بوده در سخنانی گفته است: (امام) در تدریس و سخنرانی استاد بزرگی بود و سخت ترین مسایل را به روشن ترین بیان برای ما می گفت و در سخنرانی هایی که برای جامعه می کرد اندیشه های عرفانی و اجتماعی را درست روشن می کرد و دارای قلم بود، هم فارسی و هم عربی، مسایل علمی و اندیشه های خود را از همان دوران جوانی می نوشت و ضبط می کرد و آن چه از ایشان منتشر شده روشن است بنابراین امام در میان علما ذو ریاستین است هم ریاست بیان را دارد و هم ریاست قلم را و البته در حوزه هم معروف بودند. (۴۰) و طی مصاحبه ای می گوید: امام خمینی، در روحیه عمیق و گسترده خود عناصر دور از هم را جای داده بود، او مظهر عاطفه و در عین حال قهرمان خرد بود، در برابر ناملایمات سخت متاثر و در برابر گردن کشان مقاوم و

سرسخت بود، عارف و سالکی بود که متجاوز از شصت سال نماز شبش ترک نشد و با معبود خود راز و نیازی داشت و احیانا مناجات‌های خود را در قالب شعر عرفانی ریخته است، غرق در تفکر بود ولی در عین حال سیاست مدار عادل، مدبر و رشیدی بود که با دست آهنین خود سکان کشتی کشور (ایران) را به ساحل نجات رسانید، فیلسوف موشکافی بود که به حق الهیات را خوب درک کرده و بلکه چشیده بود، ولی در مجال و قلمرو فقه انسانی عرفی بود که اندیشه خود را به حد یک پرسشگر عادی که مساله را از امام می پرسید تنزل می داد. (۴۱) آیه الله سید عز الدین زنجانی، که محضر پرفیض امام را در حکمت و فلسفه درک کرد، اظهار داشته است: «از ابتدای آشنایی ام با امام خمینی - قدس سره - یک خلوص نیت عجیبی را در ایشان مشاهده کردم. . . یکی از عمده ترین موجبات محبوبیت ایشان در بین مردم نوع هدایت و رهبری آن بزرگوار بود، حضرت امام پیش از هر کس دیگر مردم را شناخته بود و به آنان اطمینان کامل داشت، از جمله مسائل مهمی که در پیروزی انقلاب مؤثر بود، بعد از توکل به خدا همین اطمینان ایشان به مردم بود. امام در مقصد خود که همان اسلام خواهی بود، راست می گفت و هیچ گونه شائبه دیگری دخالت نداشت، کاملا خالص بود و این حقیقت را در سرتاسر زندگی نورانی و آکنده از خیر و برکت خود ثابت کرد و امتحان‌های سخت و توانفرسایی را پشت سر گذاشت». (۴۲) حضرت آیه الله محمد هادی معرفت، فقه و اصول را از محضر امام خمینی (ره) استفاده نموده و از همان دوران طلبگی با اندیشه‌ها و حالات اخلاقی امام آشنا بود. وی در فرازی از اظهارات خود در خصوص ویژگی‌های آن روح قدسی می گوید: «امام رایی (فکری) را که انتخاب می کرد، جوانبش را بررسی می نمود و با این سابقه این تفکر برایش چون کوه صلابت داشت و بر همین اساس برای مخاطبین قاطعیت می آورد، چون با تعمق و اندیشه به آن رای دست یافته از آن بر نمی گشت، برای ساختن انسان‌ها مهارت فوق العاده ای داشت و جامعه را برای پذیرش حرف‌های خودش مهیا می کرد. در بحث‌ها سکوت می کردند و گوش می دادند و وارد بحث نمی شدند مگر این که بگوئیم آقا چه می فرمایید آن وقت به طور جدی وارد می شدند نه این که بخواهد ما را اقناع کند یا مثلا- از بحث در برود، این روش‌هایی که ایشان داشت برایمان کاملا افتخارآمیز، حیات بخش و آموزنده بود. (۴۳) رواق عشق دانشوران شهید کاروانی شکوهمند از انسان‌های رشد یافته اند که از دنیای لرزان و فریبنده «من» و «ما» رها گشته و با خویشی اصیل و راستین بر قله عشق هستی آفرین صعود نموده اند. آنان در طول حیات با برکت خویش با قلم، بیان و قدم ارزش‌های والای انسانی را از چنگال خون بار درندگان انسانیت رهانیدند و از صدق و اخلاص که توسط مبتلایان به بیماری مهلک خودخواهی زیر پا گذاشته شده بود، دفاع کردند. این پروانه‌های شمع فروزان ملکوت، درخشش انوار معنوی و فروغ‌های ربانی را بر آدمیان نوید دادند و در اقیانوس حیات طیبه، کشتی نشینانی بودند که در ساحل آرام بخش نفس مطمئنه لقای الهی را مشاهده می کردند، مسیر حق را طی طریق کردند و کمال برین را دریافتند و به دشتی رسیدند که رایحه روان بخش توحید در فضایش پیچیده بود، در آن جا گوش دل را باز کردند و نغمه‌های قدسی و طنین لیبیک‌های پروردگار فیاض و هستی بخش را شنیدند. مبارزان میدان حق با باطل که خویش را آماج تیرهای ستم، قدرت و نفاق نمودند و در حالی که ذکر حق بر زبان داشتند و هیچ فکری جز اعتلای اسلام و تقویت ولایت در سر نمی پروراندند به قربان‌گاه عشق شتافتند، ببینیم این قهرمانان میدان معرفت و معنویت در خصوص رهبری که مردی از سلاله حماسه آفرین کربلاست چه گفته اند و معلم آگاه خود یعنی امام خمینی (ره) را در چه مضامینی وصف کرده اند. متفکر به خون خفته شهید آیه الله مرتضی مطهری، که در درس اخلاق و عرفان امام شرکت می نمود می نویسد: «... اگر چه در آغاز مهاجرت به قم هنوز از مقدمات فارغ نشده بودم و شایستگی ورود در معقولات را نداشتم اما درس اخلاقی که وسیله شخصیت محبوبم در هر پنج شنبه و جمعه گفته می شد و در حقیقت درس معارف و سیر و سلوک بود نه اخلاق به مفهوم خشک علمی، مرا سرمست می کرد، بدون هیچ اغراق و مبالغه ای این درس مرا آن چنان به وجد می آورد که تا دوشنبه و سه شنبه هفته بعد خودم را شدیداً تحت تاثیر آن می یافتم. بخش مهمی از شخصیت فکری و روحی من در آن درس و سپس در درسهای دیگری - که در طی دوازده سال از آن استاد الهی فرا گرفتم -

انعقاد یافت و همواره خود را مدیون او دانسته و می دانم راستی که او روح قدس الهی بود. (۴۴) در جای دیگر می گوید: «من نسبت به امام حالتی چون مولوی به شمس دارم. (۴۵) آن سفر کرده که صدها قافله دل همراه اوست نام او، یاد او، شنیدن سخنان او، روح گرم و پرخروش او، اراده و عزم آهنین او، استقامت او، شجاعت او، روشن بینی او، ایمان جوشان او، زبانزد خاص و عام است یعنی جان جانان، قهرمان قهرمانان، نور چشم و عزیز روح ملت ایران، استاد عالی قدر و بزرگوار ما حضرت آیه الله العظمی خمینی... حسنه ای است که خداوند به قرن ما و روزگار ما عنایت فرموده است... قلم بی تاب می کند که به پاس دوازده سال فیض گیری از محضر آن استاد بزرگوار و به شکرانه بهره های روحی و معنوی که از برکت نزدیک بودن با آن منبع فضیلت و مکرمت کسب کرده ام، اندکی از بسیار را بازگو کنم». (۴۶) وقتی حضرت امام خمینی به ترکیه تبعید گردید، شهید آیه الله سید محمد باقر صدر، که به قیام ایران به رهبری آن بزرگوار امیدوار بود، اندوهگین شد، در سال ۱۳۴۴ در نامه ای به یکی از دوستان خود نوشت: «اما در مورد ایران وضع هم چنان است که بود و آقای خمینی از سوی مزدوران آمریکا در ایران، به ترکیه تبعید شده است، این بار آقای خمینی توانست دهان شاه را ببندد که همواره جنبش مخالف خود را در ایران به ارتجاع و عقب ماندگی متهم کند و در تاریخ نهم جمادی الثانی ۱۳۸۵ ه - ق که امام به نجف آمد، آیه الله صدر با اشتیاق تمام به همراه علمای دیگر در مراسم استقبال و پیشواز از امام شرکت و شاگردان و هم فکراش را نیز به این مراسم دعوت کرد و عظمت معنوی امام را برایشان بیان کرد و در طول چهارده سال اقامت رهبر کبیر انقلاب در نجف با او ارتباط نزدیکی داشت و به وی عشق می ورزید». (۴۷) هنگامی که امام در پاریس اقامت داشت، ضمن تجلیل از قیام پرشکوه امت مسلمان ایران به رهبری ایشان آمادگی خود را برای هرگونه همکاری اعلام کرد و پیامی خطاب به شاگردان و علاقه مندان خود در ایران فرستاد و در آن خاطر نشان ساخت هم چنان از فداکاری در راه پیروزی انقلاب اسلامی ایران دریغ نورزند، در این پیام آمده است: «در وجود امام خمینی ذوب شوید. همان گونه که او در اهداف الهی و اسلامی خود ذوب گردید». (۴۸) او در سخنی دیگر اظهار داشته است: «امام خمینی در طرح شعار جمهوری اسلامی تجلی گر تداوم دعوت انبیاء و استمرار حضور حضرت محمد (ص) و علی (ع) در برپایی حکومت الهی در زمین بوده است، مرجعیت امام خمینی امروزه امیدهای اسلام را در ایران تجسم بخشیده است.» فرازهایی از بیانات شهید مظلوم دکتر بهشتی درباره امام خمینی: سخن امام این بود و لو سرکوب کنند، همه ما را بگیرند و بکشند و نابود کنند برای این که ما می میریم اما آرمانمان زنده خواهد بود... امام در میان فقهای گران قدر عالم تشیع یکی از ویژگی هایش همین چند بعدی بودن است. از نظر وسعت نظر امام هم فلسفه، هم عرفان، هم فقه، هم اصول، هم حدیث، هم قرآن، همه این ها در دوران خودسازی خود را ساخته و پرداخته و چند رشته از این ها را سال ها در قم تدریس فرموده، به همین دلیل خیلی باز و وسیع می نگرد». (۴۹) همه هستی شهید آیه الله سعیدی، در امام خلاصه شده و او زندگی بدون خمینی را بیهوده می دانست و هیچ روزی را بی زمزمه نام او سپری نمی کرد، گزیده ای از سخنان آن شهید درباره امام چنین است: «... حضرت آیه الله خمینی نمونه بزرگی است که نظیری برای او نیست... من افتخار می کنم که مداح ایشانم و تا جان در بدن دارم از آیه الله خمینی سخن خواهم گفت... آنچه امام خمینی را پیشوای امت قرار داد غیر از علم و تقوا و شجاعت... ساده زیستی و غم محرومین خوردن او بود...». (۵۰) شهید آیه الله غفاری، خالصانه در راه اهداف امام گام برداشت و در زندان شاه با فریاد رسا گفت: دشمن خمینی کافر است و چون به او گفتند بیا و دست از تبعیت امام بردار، در جواب خاطر نشان ساخت: خداوند همه شماها را ریشه کن کند، من بیایم و دست از مرد شریفی مثل او بردارم که حیثیت محفوظ باشد و بتوانم چهار صباحی یک لقمه نانی بخورم و بعد دست به محاسنش برد و گفت: این محاسنی که در اثر مخالفت با آقای خمینی - مرجع تقلید من - باقی باشد محاسن نیست و به همین دلیل پاهایش را با مته سوراخ کردند و تا زانو در روغن زیتون جوش گذاشتند و با این شکنجه ها وی را شهید کردند». (۵۱) شهید محراب آیه الله شهید صدوقی گفته است: «ما هر چه داریم قبل از پیروزی و بعد از آن از این مرد شریف و بزرگوار حضرت امام هست که مرده بودیم و زنده مان کرد حیاتی

نداشتیم و او به ما حیات اسلامی و سیاسی داد. . . (۵۲) پوشیده نیست که اگر رهبری های داهیه آن حضرت نمی بود دشمنان انقلاب خاصه آمریکای مکار و خیانت پیشه می توانستند به مقاصد شوم و استعماری خود نائل آیند. شکر خدا را که با توجهات و عنایات خود امام را برای رهبری امت اسلامی و نجات مسلمین از حاکم سلطه استعمار و استثمار بیگانگان برای ما حفظ فرمود. .

(۵۳) شهید آیه الله سید اسد الله مدنی، با آن همه مقام و لیاقت شخصی خویشان را در امام فانی می دانست و بی نهایت به آن وجود مبارک عشق می ورزید و هر موقع می خواست از تبریز خارج شود از رهبر کبیر انقلاب اجازه می گرفت، با وجود آنکه به درجه اجتهاد رسیده بود به خود اجازه نمی داد تبلیغ از خویشان نماید و می گفت: «کسانی که مرا می شناسند می دانند برای مثل من به اصطلاح کسر شان است که از شخص دیگری غیر از خود ترویج کنم. قاعدتا باید از خود بگویم، ولی چه کنم دینم به من می گوید باید امروز خودت را فراموش کنی و خود را زیر پای این مرد (امام خمینی) بگذاری تا یک قدم بالا بیاید و به دنبال ایشان حرکت کنی و عده ای از من می پرسند و خواسته اند که چرا رساله نمی نویسی؟ وقتی مرجعی چون حضرت آیه الله العظمی خمینی - روحی له الفدا - وجود دارد ما باید همه مروج چنین مرجعی باشیم. شهید مدنی بارها می گفت: امام هر فرمانی بدهند باید بدون چون و چرا آن را اطاعت کنیم، حتی اگر به ضرر جانمان هم باشد». (۵۴) آن شهید در تمام مراحل قدم به قدم از حرکت و رهنمودهای امام پیروی می کرد و در نجف همیشه در نماز جماعت شرکت می نمود و به حضورش شرفیاب می گردید و از محضرش استفاده می کرد. (۵۵) شهید محراب آیه الله اشرفی اصفهانی، در وصف امام گفته است: «کسی که در تمام عمرش یک ترک اولایی از او صادر نشده امام امت است، دیگران را با امام خمینی نمی شود مقایسه کرد. امروز خداوند به ما لطف کرده که نه تنها یک رهبر بلکه مجتهد جامع الشرایط اعلم و افقه و اورع به ما عنایت کرده وظیفه ما همه این است که باید از ایشان تبعیت کنیم. در زمان غیبت (امام زمان) مانند امام امت ما دیگر ندیده ایم کسی را، امام امت نظیر ندارد. (۵۶) شهید آیه الله دستغیب، در میعادگاه عبادی - سیاسی نماز جمعه در دفاع از رهبری و ولایت فقیه اظهار داشت: «واجب است در هر دوره ای مسلمین دور یک محور باشند، یک رهبر الهی داشته باشند. . . در زمان غیبت مهدی (عج) فقیه عادل زمان و امروز حضرت آیه الله العظمی امام خمینی (رهبر) است و هر کسی در مقابل او ایستاد قانون خدا را شکسته است. ولایت فقیه یعنی حکومت خدا، حکومت رسول خدا (ص)، رسول خدا (ص) ولایت کرد سرپرستی کرد، لشکرکشی کرد و تمام امور مسلمین را به عهده داشت، حال امام هم دنباله آن را گرفته اند، بزرگترین گناه یک قوم که دارای یک رهبر الهی است، مخالفت با این رهبر است و بزرگترین عبادت جهت آن قوم اطاعت از چنین رهبری است و بزرگترین دام شیطان جدایی ملت مسلمان از رهبر الهی است. (۵۷) شهید دستغیب از آن جایی که به امام خمینی، عشق می ورزید یکی از مساجدی را که در شیراز بنا نهاد، روح الله نامید، مثل این که در امام امت بیش تر محور می شد و می خواست نام او تا ابد زنده تر بماند، هر چه می پرسند نام فلان مسجد یا مکان را چه بگذاریم می فرمود: خمینی روح الله. (۵۸) شهید آیه الله قاضی طباطبایی، پس از تحمل زندان و مدتی بستری شدن در بیمارستان در اواخر سال ۱۳۴۳ ه ش به عراق تبعید گردید، در این مدت با امام خمینی که مدتی قبل از ایشان به نجف تبعید گردیده بود، ارتباطی نزدیک پیدا کرد. و چون به ایران بازگشت منزلش یکی از عمدت محل های توزیع بیانیه ها، نوارها و رساله امام بود، او که سال ها نزد امام تلمذ کرده و از انوار وجودی بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران بهره برده بود عشق و علاقه عمیقی به امام داشت و حتی در سال هایی که نام بردن از امام بزرگوار ممنوع بود، علنا در منابر از ایشان اسم برده و خود را شاگرد او می خواند و بر این امر افتخار می نمود. (۵۹) شهید آیه الله دکتر مفتاح، عرفان و دروس خارج فقه و اصول را در عالی ترین سطح نزد رهبر کبیر انقلاب آموخت و علاوه بر روابط شاگردی و استادی با امام پیوندی صمیمانه داشت، وی در سخنان پرشوری که در سیزدهم بهمن ۱۳۵۷ ایراد نمود خاطر نشان ساخت: تشریف فرمایی رهبر بزرگ، با این شوکت و عظمت و هیجان بار دیگر این آیه کریمه «قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا» را مصداق عملی داد، واقعا چنین هیجانی در تاریخ بی سابقه بوده است. این همه شور و احساس نشان دهنده عشق و علاقه به حقیقت

است... بدون علت نیست که یک فرد این قدر در دنیا عظمت پیدا می کند این نمودار همان آیه کریمه حق پایدار است همین سخن معروف «ان الباطل جولة و للحق دولة» باطل یک چند روزی جولان دارد و نابود می شود و حق ثبات دارد. (۶۰) و در سخن دیگری می گوید: «مردم به این دلیل قانون اساسی را تصویب کردند که امام تصویب کرده بود و این یک امر موقت و زودگذر نیست مردم به این دلیل از امام حمایت می کنند چون به صداقت و رهبری ایشان اعتقاد دارند». (۶۱) شهید آیه الله قدوسی، در محضر امام خمینی دریایی از علوم، دقت و قدرت علمی یافت و در مکتب آن رهبر فرزانه علاوه بر مسائل درسی جنبه های معنوی، تقوا و زهد و اخلاص امام خمینی به شدت مورد توجه او قرار گرفت و در وجود آن بزرگوار شخصیتی را مشاهده کرد که از مرز هوی و هوس و مسایل دنیایی گذشته و چنان محو در انجام وظیفه و متوجه به خداوند است که کوچک ترین لغزشی در مسائل از او سر نمی زند، جنبه های معنوی امام تأثیری شگرف و عظیم در روح شهید قدوسی باقی گذاشت که تا آخر عمر نه تنها اثر آن باقی ماند، بلکه آن شهید پیوسته از این تأثیرات و از عجایب و شگفتی هایی که از امام دیده بود با احترام، تکریم و تجلیل سخن می گفت. (۶۲) شهید دکتر محمد جواد باهنر، در مصاحبه با حامد الگار برای معرفی امام و تاریخ آشنایی خود با رهبر کبیر انقلاب اظهار داشت: «از سال های ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۱ به مدت هشت سال به عنوان یک طلبه در کلاس درس ایشان شرکت می کردم، بهتر از این نمی توان گفت که امام خمینی یک انسان اسلامی است با همه ابعادش، بدون این که اظهار تعجبی در این قضاوت بشود... همیشه حالتی از وارستگی، غنای فکری و حالت عهد در وجودشان دیده می شود. در درس عرفان چنان اوج روحی به انسان می داد که احساس می کردیم دیگر تهی از تمامی این متعلقات مادی می باشیم و پروازی روحی به ما دست می داد. امام خمینی در برخوردهای شخصی خود همیشه همراه با قاطعیت و پاسخ های کوتاه می باشد و از اتلاف وقت و بیهودگی جلوگیری می کنند ولی در عین حال انسان احساس انس می کند و هیچ وحشتی از تماس نیست». (۶۳) عشق شهید هاشمی نژاد، به رهبری در اطاعت از ولی فقیه جلوه می کرد، خانه دلش با یاد امام مصفا می گشت و گفتار و کردارش آئینه قلب امام بود و در صحبت از آن رهبر فرزانه می گفت: «اگر روزی خطر متوجه امام شود و ما به قیمت از دست دادن جان خود توان رفع خطر را داشته باشیم در آن صورت چقدر از سر و جان گذشتن آسان است. شکر نعمت ولایت فقیه بر زبان و دلش جاری بود و با شناخت کامل امام را صاحب کرامت می دانست». (۶۴) شهید آیه الله محلاتی، در خصوص نقش شگفت انگیز امام در محو استبداد و استکبار می گوید: «نامه هایی از چهل سال قبل، پنجاه سال قبل از امام مانده که از روحیه امام حکایت دارد که از همان وقت در مقام این بود که در حوزه افرادی را تربیت کند و یک قدرتی برای روحانیت به وجود بیاورد تا بتواند این قدرت استبداد که وابسته به استعمار خارجی است در هم بکوبد و اسلام را حاکم کند. اگر کسی با تفکر امام آشنا باشد می داند در درس هایشان هم مباحثی که نقل می کردند، مثلاً در درس اصولشان، مبحث اجتهاد و تقلید مباحث ولایت را تشریح می کردند در آن جا عنوان را ریشه ای بحث می کردند که اصلاً یک مجتهد در زمان غیبت چه اختیاری دارد. این را روی ادله، روایات، آیات قرآن، اصول و مسایل عقلی مورد بررسی قرار می دادند... شاگردهایی که امام تربیت کرده بود به او اعتقاد داشتند و مراتب علم، تقوا و طرز تفکر امام را درک کرده بودند. (۶۵) همسر شهید محلاتی، می گوید: «آن شهید متجاوز از چهل سال با حضرت امام آشنایی داشت و یک روز را بدون رهبر نزیست و رهرو واقعی، مؤمن و شجاع حضرت امام بود تا به محبوب خود رسید، نسبت به امام عشق می ورزید و ایشان را در وصیت نامه خود شفیع قیامت قرار داد». (۶۶) جامعیت در اندیشه و عرصه عمل استاد محمدرضا حکیمی، یکی از عناصر برجسته و والایی را که در ساختن انقلاب اسلامی نقشی شگرف داشت ویژگی های شخص رهبر می داند و می افزاید: امام خمینی از نظر عمل و علم، درک وسیع اسلامی، تقوای اصولی و مراحل باطنی در حد یکی از بزرگترین شخصیت های اسلامی در میان عالمان بزرگ اسلام، در طول قرون تاریخ این دین می باشد و به نظر وی جامعیت امام خمینی در علوم اسلامی، تهذیب نفس، پاکی اخلاقی، شور و شوق مناجات، سلوک قلبی، زهد و اعراض از دنیا و شجاعت کم مانند، هوش بیکران در شناخت دسیسه ها و

نیرنگ ها، قطع علاقه از هر چه غیر از حکمت و حقیقت است، دلنشین بودن سیما و حسن هیئت ظاهر، نفوذ عمیق و خدانگاهی که حاکی از صدق و پاکی عمیق قلب است، این ها همه (پس از مقام نیل ناپذیر پیامبران و امامان) بدانگونه که در امام خمینی است در کمتر کسی به هم می رسد و این حاکی است از عنایت خاص ازلی و زمینه تقدیر که خداوند برای این برهه از تاریخ اسلام، و حفظ دین و دفاع از حقوق محرومین حضور این انسان بزرگ را در حیات بشری مقدر کرده است. « (۶۷) آیه الله ربانی املشی، از تاثیر نفس امام در درس اخلاق سخن گفته و خاطر نشان ساخته: برای ما همه چیز امام آموزنده بود، همه خوبی ها را داشت، شهامت، شجاعت و صراحت لازم رهبری را دارا بود. افکار سیاسی خیلی عالی و بلندی داشت، ولی مسئله ای که برایم خیلی مهم بود و بیش از همه چیز جلب توجه می کرد، تقوا و تارک هوی بودن امام بود، این خصلت های برجسته بود که مرا و عده کثیری را فریفته امام ساخته بود به طوری که از جان و دل او را دوست می داشتیم. در وجنات امام همیشه آینده درخشان را مشاهده می کردم و بعدها معلوم شد که نظرم صائب بود. خیلی وقت ها در کارهای ایشان نصرت و امداد الهی را می بینم. « (۶۸) علامه محمد تقی جعفری، طی بیاناتی به تشریح ابعاد گوناگون عرفان مثبت پرداخته و در فرازی از سخنان خود این حقیقت را مطرح کرده که شخص عارف قدرت را در مسیر حیات معقول به کار می اندازد و به این اعتقاد رسیده که مقدس ترین تجلی قدرت در مهار کردن، تعدیل و تنظیم آن در مسیر جاذبه کمال می باشد و این تجلی مقدس قدرت الهی در دست امیر المؤمنین (ع) بود که هرگز جز در احیای حق و امحای باطل به کار نیفتاد، هماهنگی عرفان با قدرت همان فرو رفتن در قدرت الهی است و به نفس مطمئنه رسیدن چون در جلسه ای از هر دری درباره قدرت های بزرگ دنیا سخن می رفت، حضرت امام خمینی فرمود: تا کنون به یاد ندارم از چیزی یا کسی ترسیده باشم، جز خداوند متعال در سال ۱۳۴۳ بعد از آن که آزاد شدند و در مسجد اعظم قم سخنرانی نمودند، گفتند: «والله من به عمرم نترسیدم، آن شبی هم که آن ها مرا می بردند، من آن ها را دلداری می دادم، آری قدرت علمی و معرفتی گاهی به درجه ای می رسد که شخص عالمی چون امام خمینی این قدر قدرت ها را ناچیز می بیند و گامی فراتر نهاده از بالا به امور می نگرد. (۶۹) امام خمینی، از نظر عرفان عملی نیز اندیشه هایی والا و تفکرات ارزشمندی داشت و کتاب مصباح الهدایه الی الخلافة و الولاية از جمله آثار قلمی آن انسان سترگ در عرصه عرفان است که استاد سید جلال الدین آشتیانی در معرفی آن چنین می نگارد: «یکی از آثار نفیس در مبحث نبوت و ولایت به طریقه محققان از عرفا و کمال از حکمای اسلامی رساله «مصباح الهدایه الی الخلافة و الولاية» اثر سید السادات و اماجد العرفاء و الفقهاء قدوة الحکماء المتالهین استاد محقق در حکمت متعالیه، مرحوم مبرور حضرت امام خمینی سقی الله تربته می باشد، مرحوم امام خمینی کتاب سر الصلوة که به حق اثری است بی نظیر و شرح دعاء السحر و اثر حاضر را به زبان عرفان تصنیف فرموده اند. . . مصنف همه جا به لسان خواص از عرفا با عبارات پرمعنا سخن می گوید و سعی فرموده که اثر خود را از صورت رساله در حلیات کتاب مسوط در نیاورد و از تعرض به مسایل غیر نافع احتراز نموده است. . . « (۷۰) آیه الله عمید زنجانی، که از دومین سال ورود به حوزه علمیه قم در سال ۱۳۳۱ ه - ش با نام و شخصیت امام آشنا شده است، طی خاطراتی می گوید: «آن چه در اولین برخورد در خود احساس نمودم با توجه به سابقه ذهنی که از شخصی به نام حاج آقا روح الله داشتم جلوه ای از علم امام صادق (ع) و شجاعت و وقار جدش علی (ع) و شمایی از شخصیت جامع پیامبر (ص) بود. در آن روزها طلبه هیجده ساله ای بودم که می خواستم از همه حالات امام برای خود اسوه و الگو بگیرم، علم جامع، اخلاق، عرفان، وقار و تعبد و حتی پاکیزگی ظاهری امام برایم الگو بود. « (۷۱) خطیب مشهور مرحوم حجة الاسلام فلسفی، خاطر نشان ساخته است: «من از همان اوایل آشنایی با حضرت امام یک ایمان قوی و ثابت در او دیدم، به علاوه فهمیدم که او مردی فقیه، مجتهد، آگاه به دقایق احکام اسلام است، از این گذشته او را دارای عزمی آهنین یافتم. من می دانستم هدف او خیلی بلند است، ولی نیل به آن مستلزم پیمودن این راه پرخطر است. او این گونه نبود که در راه رسیدن به هدف دو دل و مردد باشد و یا حرفش را پس بگیرد و عقب برود. (۷۲) حضرت آیه الله سید مصطفی خوانساری، که با حضرت امام ارتباط زیادی داشته، می گوید: «هرگاه از ایشان صحبت به میان می

آید متاثر می‌شوم، واقع مطلب این است که منقلب می‌گردم شاید باور نکنید اگر بگویم کمتر کسی را سراغ دارم که مانند ایشان اهل عبادت و تهجد باشد، در امام عبادت و تهجد اگر بی‌نظیر نبود یقیناً کم‌نظیر بود، آن شخصیت بزرگ دارای ابعاد گوناگونی بود، فضائل علمی و عملی داشت که منحصر در خودش بود و با خودش هم برد و به هیچ کس نداد. تهجدات، گریه‌ها و حالت فوق العاده‌ای که داشت منحصر به فرد بود، ایشان استعداد ذاتی منحصر به خودش داشت، مجمع الفضایل و ذخیره الهی برای اسلام و مسلمانان بودند». (۷۳) حضرت آیه الله سید محمد حسینی همدانی (از شاگردان مرحوم آیه الله میرزا حسین نائینی) حضرت امام خمینی را به عنوان نابغه جهان اسلام معرفی کرده و افزوده است: امام خمینی (ره) به راستی لقمان علماست، (او) به گونه‌ای استقامت ورزید و بخشید که هیچ کس نمی‌تواند منکر شود مگر کسی بخواهد امور بدیهی را انکار کند، ما در گذشته عرفا، فقها و علمای بزرگی داشتیم اما تاریخ هیچ نشان نمی‌دهد که آن بزرگان به جز در رشته خودش در زمینه دیگری کار فوق العاده‌ای داشته باشند، در مدت کمی واقعا تمام مردم را به صورت یک عده فدایی اسلام درآوردند، این امر فوق العاده نیست؟ این یک کرامت بزرگ و در خور تحسین نیست؟ من نمی‌دانم چگونه کسانی می‌توانند منکر این حقایق شوند؟ (۷۴) حجة الاسلام و المسلمین سید عباس مه‌ری، عقیده دارد: «هیچ کس نمی‌تواند امام را مدح کند، به علاوه مدح باید بر ممدوح استیلا داشته باشد، ما واقعا معتقدیم که او انسانی عالی است، خیلی از علما و بزرگان را دیده‌ام تاکنون مثل ایشان را ندیده‌ام و این یک اعتقاد واقعی است، آن چه را که خودم پیدا کردم و یقین حاصل کردم این بزرگوار مافوق همه رجال عادی است». (۷۵) آیه الله محمدی گیلانی، امام را وارث راستین انبیا دانسته و می‌افزاید: در فصل جوانی پیام حماسه آفرین و حیات بخش سید الشهداء (ع) صورت جوهریه نفس زکیه اش گردید و تکیه گاه بسیاری از خطابه‌ها و پیام‌های آینده وی شد، وی اعتقاد دارد آن شجاع و بت شکن که ترس و جبن از ترس او از دل‌های اهل ایمان پا به فرار می‌گذاشت همواره پیامش این بود که دل سراپرده محبت خدای متعال است... آن وارسته از غیر خدا در پرتو الزام شدید به شریعت و تعالیم الهی دل‌ها را به هم پیوست و مغناطیس قلوب شد و پیروز گردید». (۷۶) وی در کلام دیگری امام را چنین معرفی می‌کند: «رهبر عظیم الشان انقلاب اسلامی اجتماعی در فرد بوده است آن هم نه هر اجتماعی فشرده شده در فرد بلکه اجتماع انوار انبیاء (ع) و حکما و اولیاء پاک و بی‌باک در مسایل الهی و به یک کلام او وارث حسین (ع) بوده است». (۷۷) آیه الله محمد مؤمن، از سال ۱۳۳۷ هـ - ش با شرکت در درس‌های خارج فقه و اصول حضرت امام با آن بزرگوار آشنا شد وی بی‌توجهی به دنیا و تسلیم در برابر وظیفه و مسؤولیت را از ویژگی‌های امام خمینی برشمرده و گفته است: «از اموری که در رفتار و گفتار حضرت امام به وضوح مشهود بود، اعتقاد ایشان به توحید افعالی حق متعال بود که همه چیز را از ناحیه او و در ید قدرت او می‌دانستند و وجود و بیانات ایشان در حوزه مبارکه، طلاب را به همین توحید افعالی و در عین حال مبارزه دعوت می‌کردند به طوری که واقعا مبارزه با طاغوت و وجهه عبادتی بزرگ به خود گرفته بود». (۷۸) آیه الله امامی کاشانی، گفته است: «در مدت هفت سالی که در جلسات درس امام بودم نکاتی به چشمم می‌خورد که عبارت است از جنبه معنوی و روحانی ایشان که وقتی جایی وارد می‌شدند، حتی اگر کسی شاگرد ایشان نبود به طرف امام جذب می‌شدند، ایشان توحید عجیبی داشتند، نصایحی می‌کردند که از آن توحید می‌بارید، حضرت امام در احترام نسبت به بزرگان از علما و فقها تکریم خاصی داشتند و بزرگان را با عظمت یاد می‌کردند، در عین قاطعیت مهربان و دلسوز بودند، تمام وجودش برکت و بهره رساندن بود. (۷۹) آیه الله حسین مظاهری، در سال ۱۳۳۲ ش. برای تحصیل علوم دینی به قم عزیمت نمود و چون مقدمات و سطح را در اصفهان به پایان رسانیده بود از همان بدو ورود به قم در درس امام خمینی حضور یافت. و پس از چند ماه از خواص ایشان گردید و متجاوز از سی سال از محضر امام استفاده نمود. وی طی خاطراتی می‌گوید: «درس ایشان (امام) فقط تعلیم و تعلم نبود بلکه مقید بودند در ضمن تعلم، تهذیب هم باشد، آنچه برای ما اعجاب انگیز و از الطاف بزرگ ایشان بود. تهذیب عملی بود، آنچه من فراموش نمی‌کنم ابهتی بود که از معظم له در مجالس حکمفرما می‌شد و محبتی بود که در دل همگی رسوخ داشت». (۸۰) آیه

الله ابراهیم امینی می گوید: «خصوصیات اخلاقی و مراتب اخلاص و ایثار و استقامت و قاطعیت و صفای باطنی امام خمینی در این زمان بر کسی پوشیده نیست، یکی از ویژگی های امام مبارزه با خواسته ها و هواهای نفسانی و کوشش برای اخلاص بود از مناظره، جدال و خودنمایی در بحث اجتناب می کرد، از مجموع حالات امام استنباط می کردم که مراقب و مواظب نفس خودش می باشد و با تمایلات مبارزه می کند و به همین جهت از عمق جان دوستش می داشتم». (۸۱) پی نوشت ها: ۱- ابیاتی از قصیده حجه الاسلام و المسلمین علی ربانی گلپایگانی که در تاریخ ۲۶/۳/۱۳۶۸ سروده است. ۲- فصلنامه علمی - پژوهشی انقلاب اسلامی، سال اول، پیش شماره دوم، بهار ۱۳۷۸، ص ۷. ۳- همان. ۴- فصلنامه حضور، بهار ۱۳۷۶ شماره ۱۹ ص ۳۱-۳۲. ۵- فصلنامه انقلاب اسلامی، همان، ص ۸. ۶- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۴۷. ۷- شرح نهج البلاغه عبده، ج ۳، ص ۴۲. ۸- خورشید بی غروب، محمد سپهری، مقدمه. ۹- بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، سید حمید روحانی، ص ۱۰۱. ۱۰- شیخ عبدالکریم حائری نگهبان بیدار، سعید عباس زاده، ص ۸۳. ۱۱- فریاد روزها، محمدرضا حکیمی، ص ۲۴. ۱۲- علامه امینی مصلح نستوه سید علیرضا سید کباری، ص ۱۱۸. ۱۳- مجله ۱۵ خرداد، شماره ۱۰، ص ۶۲. ۱۴- نواب صفوی سفیر سحر، سید علی رضا سید کباری، ص ۱۰۰. ۱۵. ۱۰۱- بررسی تحلیلی از نهضت امام خمینی، ص ۹۶. ۱۶- مجله ۱۵ خرداد، شماره ۸-۹، ص ۱۰۰. ۱۷- آیه الله میلانی مرجع بیدار، سعید عباس زاده، ص ۱۲۸. ۱۸- مجله نور علم، دوره سوم، شماره ۳۱، ص ۱۳۴. ۱۹- آیه الله میلانی مرجع بیدار، ص ۱۳۴ پاورقی. ۲۰- مجله نور علم، همان، ص ۱۳۴. ۲۱- روزنامه اطلاعات، پنج شنبه ۱۹ بهمن ۱۳۵۷. ۲۲- فرزند ملت در آینه انقلاب اسلامی، ص ۲۲۲-۲۲۴. ۲۳- آیه الله گلپایگانی فروغ فقاقت، ناصرالدین انصاری قمی، ص ۹۲. ۲۴- سرگذشت های ویژه از زندگی حضرت امام خمینی، به روایت جمعی از فضلا، ج ۶ ص ۱۴-۱۵. ۲۵- مجله نور علم، همان، ص ۱۳۶. ۲۶- بر ستیغ نور، علی رفیعی، ص ۵۴-۵۵. ۲۷- حاج آقا رضا بهاءالدینی آیت بصیرت، سید حسن شفعی - احمد لقمانی، ص ۷۹ و ۱۴۱ نیز مجله حوزه شماره ص ۶۳. ۲۸- سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۶ ص ۱۱۴-۱۱۶. ۲۹- مصاحبه با حضرت آیه الله محمد فاضل لنکرانی، مجله حوزه شماره ۲۳ ص ۱۳۲. ۳۰- پرتوی از خورشید (ویژه نامه روزنامه رسالت) چهارشنبه ۱۲ خرداد ۱۳۷۸، ص ۵. ۳۱- مصاحبه با حضرت آیه الله میرزا حسین نوری، مجله حوزه، شماره ۳۲، ص ۹۰ و نیز ۱۰۹-۱۱۰. ۳۲- یاد یار (ویژه اولین سالگرد رحلت امام خمینی). روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳ خرداد ۱۳۶۹، ص ۶۳. ۳۳- مجله پیام انقلاب، شماره ۴۰، ص ۲۶. ۳۴- مجله اعتصام، ش ۵ ص ۲۹. ۳۵- آیه الله طالقانی ابوذر امام، علی محمدی، ص ۸۶. ۳۶- مجله نور علم، مقاله نجوم امت، ناصر باقری بیدهندی، دوره سوم، شماره مسلسل ۳۱، ص ۱۰۹. ۳۷- جرعه های جانبخش، از نگارنده، ص ۱۵۸. ۳۸- مجموعه مقالات، علامه حسن زاده آملی، ص ۸۶. ۳۹- بنیان مرصوص امام خمینی در بیان و بنان حضرت آیه الله جوادی آملی، ص ۳۷ و ص ۱۰۷. ۴۰- رئیس قلم و بیان (سخنرانی حضرت آیه الله سبحانی درباره امام خمینی)، مجله حضور، بهار ۷۶، ش ۱۹، ص ۴۲-۴۳. ۴۱- مصاحبه با حضرت آیه الله سبحانی، مجله حوزه سال ششم، شماره ۳۲، ص ۱۲۲-۱۲۳. ۴۲- همان مجله، مصاحبه با حضرت آیه الله سید عزالدین زنجانی، ص ۷۲، ۸۱، ۸۵-۸۶. ۴۳- همان مجله، ماخوذ از مصاحبه با حضرت آیه الله محمد هادی معرفت. ۴۴- علل گرایش به مادی گری، شهید مطهری، ص ۱۰. ۴۵- یاد یار، ص ۶۳. ۴۶- پرتوی از خورشید، ص ۴. ۴۷- شهید صدر بر بلندای اندیشه و جهاد، مصطفی قلیزاده، ص ۳۷، ۳۹. ۴۸- زندگی نامه شهید آیه الله صدر، سید محمد موسوی، ص ۲۰. ۴۹- یاد یار، ص ۶۴. ۵۰- شهید سعیدی فریادی در سکوت، سید محمد سعیدی - حسن ابراهیم زاده، ص ۸۷-۸۸. ۵۱- سرگذشت های ویژه از زندگانی امام خمینی، ج ۶، ص ۱۶۲. ۵۲- یاد یار، ص ۶۳. ۵۳- پرتوی از خورشید، ص ۴. ۵۴- یادواره شهید مدنی، علی شیرازی، ص ۴۹-۵۰. ۵۵- شهید مدنی جلوه اخلاص، سعید عباس زاده ص ۶۶. ۵۶- یاد یار، ص ۶۴ پرتوی از خورشید ص ۵. ۵۷- یادواره شهید محراب (دستغیب) و یارانش، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ص ۲۱. ۵۸- یادواره شهید محراب (بخش سوم)، ضمیمه کتاب «نبوت» شهید دستغیب، ص ۷۹. ۵۹- مجلس نشین قدس، علی اصغر شعر دوست، ص ۳۲-۳۳. ۶۰- شهید مفتح تکبیر وحدت، از

نگارنده ص ۱۵۰-۱۵۱. ۶۱- یاد یار، ص ۶۵. ۶۲- شهید قدوسی پارسای پرتلاش، محمد حسین قدوسی، ص ۳۲-۳۳. ۶۳- شهید دکتر باهنر الگوی هنر مقاومت (دفتر اول)، واحد فرهنگی بنیاد شهید انقلاب اسلامی، ص ۳۵۲-۳۵۳. ۶۴- شهید هاشمی نژاد فریاد فضیلت، مرتضی بذرافشان، ص ۱۰۱-۱۰۲. ۶۵- سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۴، ص ۸۴. ۶۶- صحیفه دل، واحد خاطرات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص ۱۲۷. ۶۷- تفسیر آفتاب، محمد رضا حکیمی، ص ۱۴۳-۱۴۴. ۶۸- سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۳، ص ۱۹-۲۰. ۶۹- مجموعه مقالات و سخنرانی های کنگره بین المللی بررسی ابعادی چند از شخصیت امام خمینی (تیر ۱۳۶۸)، ص ۶۰. ۷۰- با تو چشم انداز روشن خدا (ویژه نامه به مناسبت پنجمین سالگرد ارتحال امام خمینی قدس سره) همشری ۱۲ خرداد ۷۳، ص ۸. ۷۱- صحیفه دل، ص ۱۰۱، سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۵، ص ۱۳۵-۱۳۶. ۷۲- پرتوی از خورشید، ص ۳۲. ۷۳- ماموز از اظهارات آیه الله خوانساری در مصاحبه با مجله حوزه ش ۳۲، ص ۵۳-۵۴. ۷۴- مصاحبه با حضرت آیه الله سید محمد حسینی همدانی، مجله حوزه، ش ۳۲، ص ۶-۷. ۷۵- سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۶، ص ۱۶۲. ۷۶- فصلنامه ندا، شماره اول، ص ۷۹. ۷۷- مجموعه مقالات و سخنرانی های کنگره بین المللی بررسی ابعادی چند از شخصیت حضرت امام خمینی، ص ۲۸. ۷۸- صحیفه دل، ص ۱۳۹. ۷۹- فصلنامه ندا، شماره اول، ص ۲۰-۲۱، سرگذشت های ویژه... ج ۶، ص ۱۹. ۸۰- سرگذشت های ویژه، ج ۵، ص ۱۶۹. ۸۱- همان، ج ۴، ص ۱۱۲-۱۱۳. منابع مقاله: فرازهای فروزان، گلی زواره، غلامرضا؛

امام خمینی در بیان مقام معظم رهبری

امام خمینی در بیان مقام معظم رهبری او آینه تمام نمای مکتب و معارف دینی بود. وجودش سرچشمه مکارم انسانی را به دیگران نشان می داد. به فرموده رهبرانقلاب: (۱) (آن بزرگوار قوت ایمان را با عمل صالح و اراده پزلا دین را با همت بلند و شجاعت اخلاقی را با حزم و حکمت و صراحت بهجه را با صدق و متانت و صفای معنوی و روحانی را با هوشمندی و کیاست و تقوا و ورع را با سرعت و قاطعیت و ابهت و صلابت رهبری را با رقت و عطوفت و خلاصه بسی خصایص نفیس و کمیاب را که مجموعه آن انسان بزرگی جمع شود همه و همه را با هم داشت. او بتها را شکست و باورهای شرک آلود را زدود. او به همه فهماند که انسان کامل شدن علی وار زویستن و تا نزدیکی مرزهای عصمت پیش رفتن افسانه نیست. او به ملتها نیز فهماند که قوی شدن و بنداسارت گسستن و پنجه در پنجه سلطه گران انداختن ممکن است. آن اراده نیرومندی که کوههای عظیم در مقابل او به حساب نمی آمدند همواره در برابر فداکاریه شجاعت و احساسات پاک مردم سر تعظیم فرود می آورد. آن روح بزرگ و کوه ستبر به دفعات در برابر عظمت مردم تکان می خورد و می لرزید. او آن روح الله بود که با عصا و ید بیضای موسوی و بیان و فرقان مصطفوی به نجات مظلومان کمر بست تخت فرعون های زمان را لرزاند و دل مستضعفان را به نور امید روشن ساخت. بزرگترین ستایش برای رهبر عزیز ماهمین است که او را (عبدالله) یعنی بنده خدا و تسلیم اراده پروردگار... یاد کنیم... امام خمینی مردی حکیم دقیق و برخوردار از ذهنیتی بالا که قادر به پیش بینی بسیاری از وقایع بودند. اعتقاد داشتند که از آغاز نهضت دست هدایتگر خداوند انقلاب و اسلام را پیش می برده است. (۱). پایگاه حوزه مجله حوزه شماره ۴۹، امام تجسم ارزشها. منابع مقاله: ؛

شخصیت امام خمینی (ره) در کلام رهبر معظم انقلاب

شخصیت امام خمینی (ره) در کلام رهبر معظم انقلاب اشاره: شنیدن وصف امام و شرح خط جاودانه آن یگانه دوران همواره خوش است و دلنشین، اما وقتی عزیزی از آن بزرگوار سخن می گوید که خود سالهای سال در جوار شخصیت وی زیسته است و درس امامت و رهبری آموخته است و در فراز و نشیبهای مبارزه و پیروزی و حرکت نظام اسلامی از نزدیکترین یاران و شاگردان مخلص و

شایسته امام بوده است، لطافت و شیرینی دیگری دارد و طبعاً جامعیت، عمق و تأثیرگذاری فزونتری خواهد داشت. حضرت آیت الله خامنه‌ای، رهبر گرانقدر انقلاب، امسال را سال امام نامیدند و بر بزرگداشت یکصدمین سال امام تأکید ورزیدند. ویژه نامه نیز به همین مناسبت انتشار می‌یابد. مجموعه مطالب آن، هر یک به زاویه‌ای از شخصیت امام می‌پردازد. نگاه به این شخصیت از منظر یار فرزانه‌ای که اینک و پس از امام، سکاندار کشتی انقلاب و نظام می‌باشند، در این مجموعه جایگاه خود را خواهد داشت. یک راه این بود که مجموعه‌ای از سخنان ایشان در وصف امام و شرح شخصیت آن عزیز را در قالب یک مقاله مدون تقدیم کنیم. راه دوم همان است که پیش روی دارید. سخنرانی جامع ایشان، در دهمین سال رحلت، در کنار مرقد، و به انگیزه آراءئه تحلیلی راهگشا از زندگی و مبارزه امام و ویژگیهای خط جاودانه آن بزرگوار. این بود که آن را غنیمت شمردیم و گزیده آن را برای خیل عظیم علاقه‌مندان بازگو کردیم. لازم به ذکر است رهبر معظم انقلاب، حضرت آیت الله خامنه‌ای، این سخنرانی را در تاریخ ۱۴ خرداد سال جاری، همزمان با بزرگداشت دهمین سالگرد عروج ملکوتی بنیانگذار جمهوری اسلامی، در خطبه‌های نماز جمعه تهران که در حرم مطهر امام راحل برگزار شد، ایراد فرمودند. بسم الله الرحمن الرحیم روز، روز متعلق به امام بزرگوار است؛ و سخن ما در باره خصوصیات از این مرد بزرگ و این یادگار پیامبران و اولیای الهی در زمان ماست. ... خصوصیت امام بزرگوار ما رعایت تقوا بود. همه شما تقوا را دستورالعمل زندگی خود قرار بدهید، تا همچنان که ابواب رحمت الهی بر روی آن مرد بزرگ باز شد، بر روی ما هم باز بشود. تقوا، رحمت و هدایت الهی را متوجه فرد و جامعه با تقوا می‌کند. دستورالعمل اول و آخر پیامبران و جانشینانشان، تقوای الهی است. ... در نظر دارم آن درکی را که در طول زمان به عنوان یک شاگرد و پیرو این مرد بزرگ احساس کردم و دیدم و لمس کردم، به شما عزیزان بخصوص جوانان منتقل کنم. در باره امام خیلی حرف زده ایم. همه، از دوستان، از دشمنان، از ایرانی و غیر ایرانی و مسلمان و غیر مسلمان، از این مرد بزرگ تجلیل کردند؛ در اینها هیچ حرفی نیست؛ عظمت و جلال و شأن او برای همه مسلم است؛ اما این یک امر اجمالی است. من فکر می‌کنم که نسل جوان ما که امروز با قدرت و نشاط دارد راه افتخار و عزتی را که این مرد بزرگ در مقابل ما باز کرد، طی می‌کند مایل است از امام خود چیزهای بیشتری بداند. من دریافتهای خودم را عرض می‌کنم؛ یعنی آنچه را که به مرور زمان در طول حدود سی سال، ما امام را از نزدیک شناختیم و در امام مشاهده کردیم؛ در هر برهه‌ای، چیزی، مظهري و بُعدی از ابعاد این شخصیت عظیم را. از این سی و یک سال که از دوران جوانی بنده تا رحلت آن بزرگوار طول کشید البته چهارده سال ایشان در تبعید بودند و ما به ظاهر از ایشان دور بودیم؛ اما در فضای ذهن و مسیر امام بودیم و از او جدا نبودیم؛ همان چهارده سال هم در واقع با امام بودیم. یک نکته را به شما عزیزان عرض کنم. درست است که شاگردان امام و آشنایان با امام، امام را در حد بالایی با عشق و محبت دوست می‌داشتند، اما آنچه در باره امام گفته شده است، منشایش محبت نیست، محبت منشایش آن خصوصیتی است که در امام بود. نکته دوم این است که این شخصیت دآراءی ابعاد گوناگون، هیچ اصرار و عجله‌ای نداشت که آن زیباییها و درخشندگیهای وجود خود را به رخ کسی بکشد. هر وقت هر جا تکلیف شرعی او را وادار به حرکتی کرد، بعدی از ابعاد او آشکار شد. من از سال ۳۷ شروع می‌کنم؛ سالی که من خودم به قم رفتم و اول بار امام را از نزدیک دیدم؛ البته قبل از آن در مشهد شنیده بودیم که در قم یک مدرسی، یک استاد بزرگی هست که جوان پسند و برجسته است. طلبه جوانی که به قم وارد می‌شود، دنبال استاد می‌گردد. در حوزه‌های علمیه، انتخاب استاد، اجباری نیست؛ هر کسی طبق پسند و سلیقه خود، استاد را انتخاب می‌کند. استادی که طلاب جوان و مشتاق را در وهله اول به خود جلب می‌کرد، همین مردی بود که آن روز در میان شاگردانش، به عنوان (حاج آقا روح الله) شناخته می‌شد. مجموعه جوانان فاضل و درس خوان و پرشوق در محفل درس او جمع بودند؛ ما در چنین فضایی وارد قم شدیم. او مظهر نوآوری علمی و تبحر در فقه و اصول بود. بنده قبل از ایشان استاد بزرگی را در مشهد دیده بودم یعنی مرحوم آیت الله میلانی که از فقهای برجسته بود. در قم هم همان وقت رئیس حوزه علمیه قم که استاد امام هم بود؛ یعنی مرحوم آیت الله العظمی بروجردی بود؛ بزرگان

دیگری هم بودند؛ اما آن محفل درسی که دل‌های جوان و مشتاق و کوشا و علاقه‌مند به استعداد‌های خوب را جذب می‌کرد، درس فقه و اصول امام بود. یواش یواش از قدیمی ترها شنیدیم که این مرد، فیلسوف بزرگی هم هست و در قم درس فلسفه او، درس اول فلسفه بوده است؛ لیکن حالا- ترجیح می‌دهد که فقه تدریس کند. شنیدیم که این مرد، معلم اخلاق هم بوده است و کسانی در درس اخلاق او شرکت می‌کردند و او به تقویت فضایل اخلاقی در جوانان همت می‌گماشته است. در خلال درس در طول سالها، این را ما از نزدیک هم مشاهده کردیم. اما تا اینجا شخصیت این مرد بزرگ که باطن او سرشار از خصوصیات ناشناخته بود برای اکثر مردم در آن روز فقط به عنوان یک استاد عالم و شاگردپرور و یک تهذیب‌کننده اخلاق طلاب و شاگردان شناخته می‌شد. در سال ۱۳۴۰ مرحوم آیت الله بروجردی مرجع تقلید وفات پیدا کرد. مراجع بزرگواری بودند که مطرح شدند و دوستانشان نام آنها را می‌آوردند. اینجا صحنه‌ای شد برای اینکه این مرد به همه نشان داد که این درس اخلاقی که می‌گفته است، فقط زبان و یاد دادن به دیگران نبوده است؛ خود او اولین عامل به درسهای تهذیب نفس بوده است. همه دیدند، همه فهمیدند و تصدیق کردند که این مرد، از مقام، از مطرح شدن، از ریاست، حتی اگر آن ریاست، مرجعیت باشد؛ که یک ریاست روحانی و معنوی است، رویگردان است و برای مقام و منصب و رتبه و شخصیت، هیچ گونه تلاشی نمی‌کند؛ بلکه اگر دیگران هم بخواهند تلاش کنند، تا آنجایی که بتواند، مانع می‌شود. بعد از گذشت حدود یک سال و نیم از فوت مرحوم آیت الله بروجردی، نهضت اسلامی شروع شد. در نیمه دوم سال ۱۳۴۱، بعد دیگری از ابعاد این شخصیت آشکار شد و آن، هوشیاری و تیزفهمی و توجه به نکاتی که غالباً به آن توجه نمی‌کردند، از یک طرف و غیرت دینی از یک طرف دیگر بود. خیلی‌ها شنیدند که تصویب نامه دولت در آن روز، قید مسلمان بودن و سوگند به قرآن را برای فرد منتخب حذف کرده است؛ اما خیلی توجه نکردند که این چقدر اهمیت دارد؛ در عین حال خیلی اهمیت داشت؛ دلیل هم این بود که با آنکه مجلس شورای ملی آن زمان، مجلس فرمایشی بود؛ خودشان آن را تشکیل می‌دادند و فقط نامزدهای مورد قبول خودشان به آنجا می‌رفتند؛ در واقع انتخاب مردم وجود نداشت؛ انتصاب بود، با وجود این، آن رژیم جرات نکرد آن مقررات مربوط به انجمنها و این مسأله اسلام را در وقتی که مجلس سر پا بود، مطرح کند؛ ترسید منعکس بشود؛ گذاشتند در غیاب مجلس! مجلس را در آن وقت منحل کرده بودند؛ مجلس نبود؛ در محیط در بسته‌ای آن را تصویب کردند. این نشان می‌داد که پشت سر این قضیه، حرفهای فراوان و مقاصد زیادی هست. این را کسی نمی‌فهمید، اما امام این را فهمید و ایستاد. غیرت دینی او، او را وادار کرد که در این مسأله پیشقدم بشود و مبارزه برای این زاویه علی‌الظاهر کوچک ضد اسلامی را شروع کند و این کار را هم کرد. در همین جا یک نکته مهم وجود دارد: امام بزرگوار حتی در میدان مبارزه هم نخواست جلو بیفتد. خود ایشان برای ما نقل کردند که در اول شروع نهضت، در منزل مرحوم آیت الله حائری، با یک نفر از مراجع معروف وقت آن زمان، و از هم دوره‌های خودشان صحبت می‌کردند و به ایشان گفته بودند که شما جلو بیفتید، ما هم دنبال شما حرکت می‌کنیم. امام مقصودش این بود که تکلیف انجام بگیرد؛ آن فریضه‌ای را که بر دوش خود احساس می‌کرد، انجام بدهد، جلو افتادن مطرح نبود. البته دیگران آنقدر توانایی و جرات ورود در این میدان را نداشتند و به امام نمی‌رسیدند. امام به طور طبیعی رهبری و سررشته‌داری این حرکت را بر عهده داشت؛ این مبارزه را شروع کرد و به مردم تکیه نمود. تا آن روز هیچ کس از بزرگان حوزه‌های علمیه و مراجع حدس نمی‌زد که یک حرکت دینی، آن هم در آن دوران اختناق، این گونه بتواند پشتیبانی مردم را جلب کند؛ اما امام در همان روز گفت من به پشتیبانی این مردم حرکت می‌کنم؛ مردم را به این بیابان قم دعوت می‌کنم. او می‌دانست که اگر مردم را دعوت کند، از همه ایران جمع می‌شوند و یک اجتماع عظیم غیر قابل علاج برای دولت آن وقت و رژیم فاسد به وجود می‌آورند. در اینجا بعد جدیدی از شخصیت این مرد آشکار شد؛ بعد قدرت رهبری، شجاعت سیاسی، آشنایی با ریزه کاریهای دشمن، هوشیاری نسبت به هدفهای دشمنان؛ این بعد در عمل آشکار شد. سال ۴۲ یعنی سال دوم مبارزه رسید؛ که سال شدت عملها و فشارها و کشتارها بود. آنجا امام مثل خورشیدی در آسمان امیدهای ملت ایران ظاهر شد؛ در موضع یک مرد

فداکار و یک آتشفشان؛ کسی که همه احساسات لازم برای یک مرد جهانی، یک مرد میهنی، یک مرد اسلامی در او جمع است؛ شجاعت لازم را دارد، قدرت بسیج عظیم مردم را دارد؛ صراحت لازم را دارد؛ چه در اول سال ۴۲ که ماجرای حمله کماندوها به مدرسه فیضیه و حوزه قم پیش آمد، و چه در پانزده خرداد سال ۴۲ که عظمت امام در آنجا آشکار شد. ملت ایران ناگهان احساس کرد که پشت و پناهی دارد؛ قله عظیمی وجود دارد که می‌تواند به او چشم بدوزد و به او توجه کند. امام در پانزده خرداد این گونه در صحنه ظاهر شد. بعد از این ماجرا، زندان و تبعید و فشارهای فراوان وجود داشت و امام در آن روز جوان نبود. برای ماها که آن روز جوان بودیم، زندان رفتن و ماجراهای مشکلی که پیش آمد، خیلی سخت نبود؛ بیشتر شبیه یک سرگرمی بود؛ اما امام در آن سال، در سال شروع مبارزه، شصت و سه سالش بود. در شصت و سه سالگی، این مرد با جوشش حساس خود می‌توانست احساسات یک ملت را به جوشش بیاورد. زندان رفتن و تبعید شدن، برای کسی در آن سنین، کار آسانی نبود؛ اما این فداکاری و از خود گذشتگی و خطرپذیری در این مرد آشکار شد؛ این هم بعد جدیدی بود؛ یعنی مردی که در راه آرمانهای بزرگ و در راه تکلیف شرعی، هیچ مشکلی نمی‌توانست مانع راه او بشود. این جریان، در سال ۴۲ و ۴۳ به تبعید چهارده ساله امام، اول به ترکیه، بعد هم به عراق منتهی شد. در دوران تبعید امام، ابعاد تازه‌ای از شخصیت این مرد کم نظیر و حقیقتاً استثنایی در زمان ما بروز کرد؛ چیزهایی که انسان در زندگی شخصیت‌های بزرگ، بعضی از آنها را به ندرت مشاهده می‌کند. اولاً او در موضع یک طراح فکری و به قول معروف مذاکرات سیاسی، یک تئوریسین قرار می‌گیرد که طرح یک حکومت را، طرح یک نظام را، طرح یک بنا و دستگاه جدید را می‌ریزد، آن هم طرحی که هیچ گونه سابقه موجود و محسوسی در مقابل چشم ندارد. بنای اسلامی، با توجه به نیازهای دنیای جدید و مسایلی که در دنیا مطرح است؛ ترکیب این مسایل می‌شود طراحی یک نظام. ثانیاً این مرد با اینکه در ایران نبود، اما از راه دور، مدت چهارده سال قضایای مبارزات اسلامی و نهضت اسلامی در ایران را به معنای واقعی کلمه رهبری کرد. در طول این مدت چهارده سال و بخصوص چند سال اخیر یعنی از سالهای ۴۹ و ۵۰ و ۵۴ و ۵۵ شدت اختناق و فشار زیاد بود. گروهها، گروهکها، احزاب سیاسی گوناگون، مخفی، مبارز، سیاسی، غیر سیاسی به وجود می‌آمدند و همه در زیر فشارهای رژیم مضمحل می‌شدند و از بین می‌رفتند و یا بی‌خاصیت می‌شدند. با اینکه بعضی از آنها پشتیبان‌های سیاسی بین‌المللی هم داشتند؛ به بلوک شرق و غرب بخصوص به شرق متصل بودند و از آنجا هدایت و کمک می‌شدند، اما نهضت امام متکی به تشکیلات حزبی نبود. امام هیچ تشکیلات حزبی در داخل کشور نداشت؛ عده‌ای شاگردان و دوستان و آشنایان به فکر او، و متن مردم بودند. امام هم وقتی در اعلامیه‌ها پیام می‌داد، مخاطب او، آن عده دوستان و آشنایان مخصوص او نبودند؛ مخاطب او، متن مردم بودند. او با متن مردم و توده مردم حرف می‌زد و آنها را هدایت می‌کرد و توانست در طول چهارده سال، پانزده سال، از راه دور این مایه فکر اسلامی و نهضت اسلامی را اولاً در ذهنها عمیق کند، ثانیاً در سطح جامعه توسعه بدهد؛ دل‌های جوانان و ذهنها و ایمانها را به آن متوجه بکند، تا زمینه برای آن انقلاب عظیم آماده بشود. خیلی‌ها در داخل کشور کارهای بزرگ و مخلصانه و فداکارانه‌ای انجام می‌دادند، اما اگر مرکزیت امام نبود، هیچ کدام از این کارها نبود؛ همه این تلاشها شکست می‌خورد و همه این انسانها از نفس می‌افتادند. آن کسی که از نفس نمی‌افتاد، او بود و دیگران هم به نیروی او قوت و نیرو می‌گرفتند. بعد هم هدایت حقیقی یک انقلابی و یک نهضت بزرگ در طول مدت چهارده سال، و عبور دادن آن از آن همه عقبات گوناگون توسط آن بزرگوار بود. طوری شد که افکار غیر اسلامی و ضد اسلامی به انزوا کشیده شدند و به حاشیه رانده شدند؛ روز به روز فکر اسلامی و ضد اسلامی و این تفکر منطقی و مستحکم و قوی، غلبه خود را بر افکار دیگر ثابت و آشکار کرد. در همه قضایای مهم، حضور امام محسوس بود. در سال ۱۳۴۷، امام در نجف مرکز فقاقت فکر (ولایت فقیه) را با اتکال به مایه‌های محکم فقهی از آب در آورد. البته (ولایت فقیه) جزو مسلمات فقه شیعه است، اینکه حالا بعضی نیمه سوادها می‌گویند امام (ولایت فقیه) را ابتکار کرد و دیگر علما آن را قبول نداشتند، ناشی از بی‌اطلاعی است. کسی که با کلمات فقها آشناست، می‌داند که مسأله (ولایت فقیه) جزو چیزهای روشن و واضح در فقه

شیعه است. کاری که امام کرد، این بود که توانست این فکر را با توجه به آفاق جدید و عظیمی که دنیای امروز و سیاستهای امروز و مکتبهای امروز دارند، مدون کند و آن را ریشه دار و مستحکم و مستدل و باکیفیت سازد؛ به شکلی که در بیاورد که برای هر انسان صاحب نظری که با مسایل سیاسی روز و مکاتب سیاسی روز هم آشناست، قابل فهم و قابل قبول باشد. ... در ایران، در آن دوران چهارده ساله بخصوص در این سالهای آخر مبارزان اسلامی احساس تنهایی نمی کردند؛ همیشه احساس می کردند که امام با آنها مرتبط و متصل است. در ماجرای درگذشت فرزندش، یک بعد دیگر از ابعاد این شخصیت عظیم آشکار شد. خیلی ها بزرگند، عالمنند، شجاعند، اما آن کسانی که این عظمتها در درون عواطف و در زوایا و اعماق دل آنها امتداد داشته باشد، خیلی زیاد نیستند. مرد مسنی در سنین نزدیک به هشتاد سال در آن زمان، وقتی که فرزند فاضل و برجسته اش از دنیا رفت که در واقع پسر او هم یک پسر برجسته و یک فاضل و یک عالم ممتاز و یک امید آینده بود جمله ای که از او نقل شد و شنیده شد این بود که (مرگ مصطفی از الطاف خفیه الهی است). او این را مهربانی الهی و لطف پنهانی خدا تلقی کرد؛ این طور فهمید که خدا به او لطف کرده است؛ آن هم لطفی پنهانی! ببینید چقدر عظمت می خواهد در یک انسان! این مصیبتها و این سختیها و این شدتیهایی که در دوران انقلاب بر این مرد بزرگ وارد آمد و او مثل کوه استواری، آنها را تحمل کرد، ریشه اش در همین عظمت روحی است که در مقابل مرگ عزیزی اینچنین، برخوردی پیدا می کند. بعد هم قضیه تبعید ایشان از عراق و شروع هجرت آن بزرگوار به کویت و سپس به فرانسه بود؛ که فرمود اگر به من اجازه اقامت در کشوری ندهند، فرودگاه به فرودگاه خواهم رفت و پیامم را به همه دنیا خواهم رساند. آن عظمت، آن شجاعت، آن شرح صدر، آن استقامت کم نظیر، آن قدرت رهبری الهی و پیامبرگونه، باز خودش را در اینجا نشان داد؛ این هم بعد جدیدی از ابعاد شخصیت آن بزرگوار بود؛ بعد هم که جریان آمدن ایشان به ایران و مواجهه با آن قضایا و تشکیل نظام جمهوری اسلامی بود. آنچه که در دوره بعد از تشکیل نظام اسلامی، از ابعاد وجودی امام مشاهده شد، به نظر من به مراتب مهمتر و عظیمتر بود از آنچه که قبلا دیده شده بود. در این دوران، امام این شخصیت برجسته و ممتاز در دو بعد و دو چهره مشاهده می شود: در دوران حکومت، یک چهره، چهره رهبر و زمامداری است؛ یک چهره، چهره یک زاهد و عارف. ترکیب این دو با هم، از آن کارهایی است که جز در پیامبران، جز در مثل داود و سلیمان، جز در پیامبری مثل پیامبر خاتم(صلی الله علیه و آله و سلم) انسان نمی تواند دیگر پیدا بکند. اینها حقایقی است که ملت ایران در طول سالهای متمادی آنها را لمس کرده؛ ما هم که از نزدیک شاهدش بودیم و دیدیم. تربیت اسلامی و قرآنی این است. امام به چنین چیزی همه را دعوت می کرد؛ نظام اسلامی را برای تربیت انسانهایی از این قبیل می خواست و می پسندید؛ همان طور که خود او مظهر اعلای آن بود. در چهره یک حاکم و زمامدار و رهبر، امام بزرگوار مردی هوشیار و باشهامت، باتدبیر، بابتکار و دریادل بود؛ امواج سهمگین در مقابل او چیز کم اهمیتی محسوب می شدند؛ هیچ حادثه سنگینی نبود که بتواند او را شکست بدهد، او را به خضوع در مقابل آن حادثه وادار کند. همه حوادث تلخ و سختی که در آن زمان ده ساله رهبری آن بزرگوار پیش آمد که خیلی زیاد هم بود امام از همه آنها بزرگتر بود. هیچ کدام از این حوادث آن جنگ، آن حمله آمریکا، آن توطئه های کودتا، آن ترورهای عجیب و غریب، آن محاصره اقتصادی، آن کارهای عظیم و عجیب و غریبی که دشمنان با شکلهای مختلف می کردند نمی توانست این مرد بزرگ را دچار احساس ضعف و شکست بکند؛ از همه این حوادث، قویتر و بزرگتر بود. او معتقد به مردم بود؛ حقیقتا به آراء مردم اعتقاد داشت. به مردم از صمیم قلب علاقه داشت؛ به مردم عشق می ورزید و آنها را دوست می داشت. آنچه در زمامدآراءن مختلف عالم، مایه امتیاز آنها می شد، اغلب آنها صفات را تا آنجایی که من بررسی کردم و به ذهنم رسیده ما در امام مجتمع می دیدیم. او، هم عاقل بود، هم دوراندیش بود، هم محتاط بود، هم دشمن شناس بود، هم به دوست اعتماد می کرد، هم ضربه ای را که به دشمن وارد می کرد، ضربه قاطع وارد می کرد. همه آن چیزهایی که برای یک انسانی لازم است تا بتواند در چنین جایگاه حساس و خطیری انجام وظیفه کند و خدا و وجدان خود را راضی بکند، در این مرد جمع بود. امام به مردم اعتماد داشتند. انقلاب که پیروز

شد، امام می توانستند اعلام کنند که نظام ما، یک نظام جمهوری اسلامی است؛ از مردم هم هیچ نظری نخواهند؛ هیچ کس هم اعتراضی نمی کرد؛ اما این کار را نکردند. در باره اصل نظام و کیفیت نظام، رفتارندم راه انداختند و از مردم نظر خواستند؛ مردم هم گفتند (جمهوری اسلامی)؛ و این نظام تحکیم شد. برای تعیین قانون اساسی، امام می توانست یک قانون اساسی مطرح کند؛ همه مردم، یا یک اکثریت قاطعی از مردم هم یقیناً قبول می کردند. می توانست عده ای را معین کند و بگوید اینها بروند قانون اساسی بنویسند؛ هیچ کس هم اعتراض نمی کرد؛ اما امام این کار را نکرد. امام انتخابات خبرگان را به راه انداختند؛ حتی عجله داشتند که این کار هرچه زودتر انجام بگیرد. در انقلابهای دنیا، آن کسانی که در رأس کار قرار می گیرند و زمامدار انقلابند که البته غالباً هم کودتاست؛ انقلاب نیست برای خودشان یک سال، دو سال فرصت قرار می دهند و می گویند تا وقتی آماده برای رأی گیری بشویم، باید این مدت بگذرد؛ اما همان را هم غالباً تمدید می کنند! امام دو ماه از پیروزی انقلاب نگذشته بود که اولین انتخابات یعنی همان رفتارندم جمهوری اسلامی را به راه انداخت. یکی، دو ماه بعد، انتخابات خبرگان قانون اساسی بود. چند ماه بعد، انتخابات ریاست جمهوری بود. چند ماه بعد، انتخابات مجلس بود. در یک سال که همان سال ۵۸ باشد امام چهار بار از آراء مردم برای چیزهای گوناگون استفسار کرد؛ برای اصل نظام، برای قانون اساسی نظام که قانون اساسی یک بار خبرگانش انتخاب شدند، یک بار خود قانون اساسی به رأی گذاشته شد برای ریاست جمهوری، برای تشکیل مجلس شورای اسلامی. امام به معنای واقعی کلمه معتقد به آراء مردم بود؛ یعنی آنچه را که مردم می خواهند و آراءشان بر آن متمرکز می شود. البته در این کارها هیچ وقت سررشته کار را هم به دست سیاست بازان نمی داد. مردم، غیر از سیاست بازها؛ غیر از مدعیان سیاستند؛ غیر از مدعیان طرفداری مردمند. امام به مردم اعتماد داشت. خیلی از گروهها و احزاب و داعیه دآراءن و سیاست بازها و حزب بازها و امثال اینها بودند؛ امام به اینها کاری نداشت؛ میدان هم به اینها نمی داد که بیایند زیاده طلبی کنند، به نام مردم حرف بزنند و عوض مردم تصمیم بگیرند؛ لیکن به آراء مردم احترام می گذاشت. جنگ پیش آمد؛ در نقش فرمانده نیروهای مسلح ظاهر شد. مسأله محاصره اقتصادی پیش آمد؛ امام پشتیبان کامل بود؛ پشتیبان روحی دستگاههای دولتی. اول انقلاب، برای کارهای گوناگون و برای حمایت از مستضعفان و محرومان، امام دستورات فراوانی دادند و کارهای زیادی انجام گرفت. موسساتی مثل جهاد سازندگی، مثل بنیاد مسکن، مثل کمیته امداد، مثل بنیاد مستضعفان و جانبازان، مثل بنیاد پانزده خرداد، برای کمک رسانی به مردم تشکیل شد. مسایلی که برای امام در حاکمیت و در اداره کشور مطرح بود، اینها بود. این، بعد حاکم و رهبر بودن امام در موضع یک انسان مقتدر و یک انسان با آراءده بود؛ انسانی که اگر جنگ پیش بیاید، می تواند تصمیم بگیرد؛ برای اداره یک کشور و برای مواجهه با دشمنان، می تواند تصمیم بگیرد. امام همین انسان، در چهره زندگی شخصی و خصوصی خود، وقتی انسان آنجا را نگاه می کند، او را در چهره یک انسان زاهد و عارف و منقطع از دنیا می بیند. البته منظور، دنیای بد است؛ همان چیزی که خود او می گفت دنیای بد آن چیزی است که در درون شماست؛ این ظواهر طبیعت زمین و درخت و آسمان و اختراعات و امثال اینها دنیای بد نیست؛ اینها نعمتهای خداست؛ باید اینها را آباد کرد. دنیای بد، آن خودخواهی، آن افزون طلبی، آن احساس تعلقی است که در درون توست؛ امام از این دنیای بد به کلی منقطع بود. او برای خودش هیچ چیز نمی خواست. برای تنها پسرش که عزیزترین انسانها برای امام، مرحوم حاج احمد آقا بود؛ بارها ما این را از امام شنیده بودیم که می گفتند اعز اشخاص در نظر من ایشان است در ده سال آن حکومت و آن زمامداری و رهبری بزرگ، یک خانه نخرید. ما مکرر رفته بودیم و دیده بودیم که عزیزترین کس امام، در آن باغچه ای که پشت حسینیه منزل امام بود، داخل دو، سه اتاق زندگی می کرد. خود آن بزرگوار برای خود، زخارف دنیوی و ذخیره و افزون طلبی نداشت و نخواست؛ بلکه به عکس، هدایای فراوانی برای امام می آوردند، که آن هدایا را در راه خدا می داد. آنچه را هم که داشت و متعلق به خود او بود و مربوط به بیت المال نبود، برای بیت المال مصرف می کرد. همان آدمی که حاضر نبود آن روز با ده میلیون، پانزده میلیون، یک خانه قابل قبولی برای پسرش بخرد ولو از مال شخصی خودش صدها میلیون تومان مال شخصی خود را

برای نقاط مختلف برای آبادانی، برای کمک به فقرا، برای رسیدگی به سیل زدگان و جاهای مختلف دیگر صرف می کرد. ما اطلاع داشتیم که در مواردی پولهای شخصی خود امام بود که به اشخاصی داده می شد، تا بروند آنها را مصرف کنند؛ اینها هدایایی بود که مریدان و علاقه مندان و دوستان برای امام آورده بودند. او اهل خلوت، اهل عبادت، اهل گریه نیمه شب، اهل دعا، تضرع، ارتباط با خدا، شعر و معنویت و عرفان و ذوق و حال بود. آن مردی که چهره او دشمنان ملت ایران را می ترساند و به خود می لرزاند، آن سد مستحکم و کوه استوار، وقتی که این مسایل عاطفی و انسانی پیش می آمد، یک انسان لطیف، یک انسان کامل، یک انسان مهربان بود. من این قضیه را نقل کرده ام که یک وقت در یکی از سفرهای من، خانمی خودش را به من رساند و گفت از قول من به امام بگوئید که پسر من در جنگ اسیر شده بود و اخیراً خبر کشته شدن او را برایم آورده اند. من پسر من کشته شده، اما برای من اهمیت ندارد؛ برای من سلامت شما اهمیت دارد. آن خانم این را با یک هیجان و با یک احساسی به من گفت. من خدمت امام آمدم و داخل رفتم. ایشان سرپا ایستاده بودند و من هم همین مطلب را برایشان نقل کردم؛ دیدم این کوه استوار و وقار و استقامت، مثل درخت تناوری که ناگهان بر اثر طوفانی خم بشود، در خود فرو رفت؛ مثل کسی که دلش بشکند؛ روح و جان و جسم او تحت تاثیر این حرف مادر شهید قرار گرفت و چشمانش پر اشک شد! شبی در یک جلسه خصوصی، با دو سه نفر از دوستان، منزل مرحوم حاج احمد آقا نشسته بودیم؛ ایشان هم نشسته بودند. یکی از ما گفتیم که آقا شما مقامات معنوی دارید. مقامات عرفانی دارید، یک چند جمله ای ماها را نصیحت و هدایت کنید. این مرد با عظمتی که آن گونه اهل معنا و اهل سلوک بود، در مقابل این جمله ستایش گونه کوتاه یک شاگردش که البته همه ما مثل شاگردان و مثل فرزندان امام بودیم؛ رفتار ما مثل فرزند در مقابل پدر بود آنچنان در حال حیا و شرمندگی و تواضع فرو رفت که اثر آن در رفتار و جسم و کیفیت نشستن او محسوس شد! در حقیقت ما شرمنده شدیم که این حرف را زدیم که موجب حیای امام شد. آن مرد شجاع و آن نیروی عظیم، در قضایای عاطفی و معنوی، این گونه مواضع و باحیا بود. آن نکته آخری را که من می خواهم عرض بکنم، این است که همه اینها را امام از عمل به دین، از پایبندی به دین، از تقوا و از مطیع امر خدا بودن داشت؛ خود او هم بارها این مضمون را در گونه گونه کلمات خود بر زبان می آورد و بیان می کرد: هر چه هست، از خداست. او همه چیز را از خدا می دانست؛ هضم در آراءه خدا بود؛ حل در حکم الهی بود؛ انقلاب را خدا پیروز کرد؛ خرمشهر را خدا آزاد کرد؛ دلهای مردم را خدا جمع کرد. او همه چیز را از منظر الهی می دید و عامل به احکام بود؛ خدای متعال هم درهای رحمت را به روی او باز کرد. سخنرانی رهبر فرزانه انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای - خرداد ۷۸

رمز موفقیت امام خمینی (ره) در انظار یاران

رمز موفقیت امام خمینی (ره) در انظار یاران آنچه فراروی دارید پاسخ کتبی یاران و شاگردان حضرت امام رحمه الله علیه است به سه پرسش از محضر آنان: ۱- رمز موفقیت امام در چه بود؟ ۲- حساسیت امام روی چه مسائلی بود؟ ۳- چه خاطره آموزنده از امام دارید؟ مجله حوزه به مناسبت سالگرد رحلت حضرت امام، پرسشهای فوق را برای بیشتر یاران و شاگردان آن مرحوم ارسال داشت که در این شماره پاسخ بزرگوارانی که تا کنون به دست ما رسیده است تقدیم می گردد. - آیه الله زنجانی حوزه: به نظر حضرت عالی رمز موفقیت حضرت امام رحمه الله علیه چه بود؟ تشکر صمیمانه خود را از احیای ذکر امام راحل رضوان الله تعالی علیه که موجب احیاء و نشر فضائل انسانیت و تقوی و مکارم اخلاق می باشد ابراز می دارم به راستی: الرجل العظیم بعد موته ینبوع نور یندقق منه النور. مرد بزرگ پس از مرگ بسان چشمه نوری است که پیوسته از آن نور در تابش و ریزش است. فوائد و برکات احیاء مآثر و آثار این نخبه های تاریخ را مکرر کتباً و شفاهاً متذکر شده ام. هست قرآن حالهای انبیاء ماهیان بحر یا که کبریا و خواندن قرآن و تأکید در تلاوت آن جز از این نیست. چون تو در قرآن حق بگریختی با روان انبیاء آمیختی پس ذکر سر گذشت

اعظم و تدبیر در ماجرای زندگی آنان یک نحو اختلاط و آمیزش با ارواح عالیه آنان است و! چه اختلاط و آمیزش مبارکی! و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم. مسلماً مراد از موفقیت موفقیت در رسالت خاص خودشان یعنی در برانداختن طاغوت و طاغوتیان و الا موفقیت در فقاہت و رشته تخصصی دیگر در اشخاص دیگر هم موجود است و اختصاصی به این بزرگوار ندارد. هر چند به دست رمز موفقیت در آن موارد هم مهم و قابل استفاده شایان است ولی آن را در غیر شخص ایشان می توان پیدا نمود و هم آنرا الگو قرار داد. پس مورد سؤال از خاصه آن راحل عظیم است که متفرد به آن بودند؛ یعنی قیام لله و نهرا سیدن از کوههای موانع که هر یک از آنها انصافاً مرد افکن بودند و هم، لا یخافون فی الله لومه لائم. و اینکه به تنهایی امت بودن: ان ابراهیم کان امه قانتاً لله. داده بودش صنع حق جمعیتی که همی زد یک تنه بر امتی بر سر آن چنان محکم پی است گوئیا شرعی و غربی با وی است آری زیتونه لا شرقیه و لا غربیه و از حدود اقطار خارج بودن خاصه آن بزرگوار بود. به عقیده این جانب آن بزرگوار نموداری از اعظم انبیاء و مرسلین بود نمونه از اولوالعزم من الرسل. مرادم نه معنای اصطلاحی کلمه است بلکه مصداق کامل از معنای لغوی آن؛ زیرا: قوم بر وی سر که ها می ریختند لیک دریا هم فزون می ریخت قند غم که از دریا بر آن راهی بود پیش او جیحونها زانو زند! این را به رأی العین دیدم آنچه که در طی قرون هم صنفها مهال می شمردند باذن الله و والاتکال علیه ممکن ساخت. هیچ یادم نمی رود (و شاید در مذاکرات و مصاحبه ها گفته باشم). در اوایل انقلاب یکی از آشنایان که با رژیم منحوس کارد و پنیر بود و خدمات شایانی را در معرفی کارگزاران و افشاگری آنان انجام داده بود روزی که به مشهد مشرف بود و سخن از انقلاب رفت می گفت: برانداختن رژیم مهال است؛ چون امریکا پشت سرش ایستاده است. این مقاله شخصی بود که به مناسبت خصومت و عداوت شدیدش با دستگاه منفور هرگز احتمال نمی رفت که سخن از راه عاطفه بزند و در مقام طرفداری از آن ممکن را محال بداند؛ بلکه در آن مورد و موقع دید عقل متعارف جز از این نبود. مولای متقیان صلوات الله و سلامه علیه هم اخبار را با این خاصه ذکر فرمود: لکن الله سبحانه جعل رسله اولی قوه فی عزائمهم و ضعفه فی ماتری الالعین من حالاتهم. لیکن خداوند سبحان فرستادگان خود را در اراده شان نیرومند گرداند و در آنچه دیده ها از ظاهر آنان می بیند خوار نمایاند. آنگاه مدح می فرماید: و لقد دخل موسی بن عمران و معه اخوه هارون علیهما السلام علی فرعون و علیهما مدارع الصوف و بایدیهما العصى فشر طاله انه اسلم بقاء ملکه و دوام عزه موسی بن عمران و برادرش هارون علیهما السلام بر فرعون در آمدند جامه های پشمی بر تن و چوب دستی ها در دست و با او پیمان نهادند به جاودانگی سلطنت و دام و ارجمندی و عزت اگر مسلمانی پذیرد و راه طغیان پیش نگیرد. ملاحظه می شود که خاصه موسی بن عمران علیه السلام را در عین عظمت معنوی اتکاء به قدرت لا یزالی می فرماید که دو برادر پشمینه پوش با یک عصا به ظاهر فاقد همه گونه قدرت اما با اتکاء به نیروی لا یزالی بدون هراس از تشکیلات فرعون به او قول می دهند که در صورت تبعیت از فرمان آنان که فرمان الهی است سلطنتش پایدار خواهد ماند. این چه نیروی غیبی است که با دست خالی فرعون را تهدید می کند و هم تشویق: اگر یک عبدی بود بر اساس مبنائی می گفت: این هم مظهري از وجود است یک حقیقت است به دو صورت موسی و فرعون کردند آشتی. راحل بزرگوار قدس سره العزیز فرمود: بگویم که از گوشت گرفته بیرون کنند! خلاصه آن خاصه موجب امتیاز و ایمنی از مشارکت در آن (علی حد تعبیر الرضی ره) همانا نمونه و نمودار بودن از خاصه انبیاء بود و گرنه تقدم در فقاہت و اجتهاد به ماهو موجب امتیاز نمی توانست باشد. هستند از مستعدین در فقه و فقاہت و اجتهاد که برای جلوس رضاخان به اریکه سلطنت در مجلس موسسان تبریک مفصل گفته اند. فیا غفلتا عما یرادیههم و من نام لم ینم عنه و کان هو قدس سره اخا الحرب یقظانا. لازم دیدم که خاصه مهم دیگر را که مسلماً امام راحل رضوان الله تعالی علیه از مشارکت ایمن بوده و فضیلت منحصر به فرد آن را حل عظیم الشان است گوشزد نمایم و باز به بوقل رضی رضوان الله الفه علیه (کثیرا ما اذا کرا لا خوان) است. همانا در تحت نفوذ و تاثیر بودن در برابر ارفیان و خواص بود زیرا در طول زندگی آنچه که مشهود بوده و یکی از نقاط ضعف و بلکه سقوط از اوج عظمت بوده متأثر بودن اکثر هم طرازهای امام راحل قدس سره بوده که در این باره قضایای تاسف بار

دارم کخه داعی بر گفتن آنها نیست و از طرفی برای نمایاندن فضیلت و امتیاز آن بزرگوار راهی جز آن موجود نیست چون: (به ضد نور دانستی تو نور). داستانهای از شهید صدیق آیه الله مطهری رضوان الله تعالی علیه و بی تفاوتی مراجع گذشته نسبت به ماجراهای آن شهید قدس سره و همچنین نسبت به خودم دارم که ظاهرا سرش اولی است. تاسیسا لقوله سبحانه: (لا یستوی منکو من الفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجه من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا و کلا وعدالله الحسنی! واللغه بما تعملون خیر). فریفتن در اصل حیازت درجات مساوی هستند و انما یمتازون بعضها ثم انه سبحانه وعد کلا منهم الحسنی سبحانه لایخلف المیعاد. حوزة: حضرت امام رحمه الله علیه چه مسائلی حساسیت بیشتری نشان می دادند؟ آن بزرگوار فقط علاقه مند به دین و اقامه شعائر و دفاع از حریم اسلامش بود که غمخوار بود. بد نیست این جریان را متذکر شوم: هنوز چند روزی از ورود حضرت امام به ایران نگذشته بود که یکی از رفقای اهل علم زنجانی ساکن تهران که مکرر در آن چند روز با هیات علمیه تهران شرفیاب شده و امام به مناسبت همشهری بودن مشارالیه از حالات این جانب سئوال و استفسار فرموده بودند به این جانب تلفن کرد و ضمنا گفت چرا نمی آید و چرا در مشهد معطل هستید. چند بار امام از شما پرسیده است. پس از سئوال و جوابهایی من پرسیدم خبر تازه چیست؟ گفت: همه هیات علمیه تهران به مصاحبت یکی از خطبا مشرف بودیم. امام فرمودند که: سکوت را ممتد شکسته به منبر رود. وی هم به منبر رفت و اظهار داشت: ما حاصله: این انقلاب ثمره مجاهدات شخصی نیست همه علماء در آن ذی سهم هستند. من در همان مذاکره تلفنی گفتم: جناب رفیق شفیق! به قول تبریزیها نماز قضاء دارد اما جواب را قضایی نیست! بنابراین در همین موقف اندک تامل نموده و پانتر باز کنید تا جواب را در ضمن بیٹی از حافظ به سمع شریف برسانم و سپس ادامه بدهید. گفت: پرائتر باز است. این بیت را خواندم: هزار نقد به بازار کائنات آرند یکی به سکه صاحب عیار ما نرسد انصافا بی انصافی شده است. غیر از ایشان اول به حسابها رسیدگی می کردند چنانچه ادنی لطمه ای به آن وارد نمی شد اعلامیه می دادند آن هم شاید از کثرت اعتراض من حولهم پس اصله الجهد محفوظ نبود اما صاحب عیار ما خود را به آب و آتش می زند و آماده هرگونه پیش آمد بود. آری صحابه هم می جنگیدند مولی هم می جنگید. اما مولی از زبان سیده نساء: کلما و قدوانارا للحرب اطفاهالله... فلا ینکفی حتی یطأ صماخها باخصمه و یخمدلها بسیفه مکدودا فی ذات الله مجتهدا فی امرالله قریبا من رسول الله (ص) سیدا فی اولیاءالله مشمرا ناطحا مجدا کادحا وانتم فی بلهینیه من الشعین وادعون فاکهون آمنون (اعیان الشیعه ج ۲، ۳۰۰ چاپ قدیم). - آیه الله امینی حوزة: به نظر حضرت عالی رمز موفقیت حضرت امام چه بود؟ امام خمینی قدس سره الشریف یک شخصیت استثنایی و ممتاز بود و ویژگیهایی داشت که در کمتر کسی جمع می شود. رمز موفقیت او را باید در مجموعه آن صفات جستجو کرد. مانند: آرامش نفس قاطعیت شجاعت اخلاص استقامت بی اعتنائی به جاه و مقام بی توجهی به امور مادی و دنیوی تقوی تسلط بر نفس بینش سیاسی بینش اجتماعی تدبیر آینده نگری تیزهوشی ذکاوت ساده زیستی آگاهی به زمان هیبت و وقار خوب سخن گفتن خوب نوشتن فقاقت و مرجعیت قیافه زیبا و جالب ولی به نظر من مهمترین رمز موفقیت حضرت امام در دو چیز بود که منشا و ریشه همه فضائل و کمالات او محسوب می شد. ۱- ایمان قوی. ۲- عقل و هوش عالی. اما ایمان: ایمان حضرت امام از مرحله مفاهیم و تصورات دینی فراتر رفته بود و به مرتبه حضور و شهود و یقین رسیده بود و چنین ایمانی بود که موجب توکل و آراکش اخلاص عمل به وظیفه قاطعیت شجاعت تسلط بر نفس بی اعتنائی به جاه و مقام و امور دنیوی استقامت و پایداری همدفداری و بی باکی حضرت امام می شد. به نظر من وقار و هیبت ویژه حضرت امام نیز در اثر همین ایمان کامل بود. حتی تشخیص وظیفه را نیز معلول همین ایمان و قول می دانم. چون به مرحله یقین رسیده بود وظیفه اش را به خوبی نشان می داد و با قاطعیت هدف را تعقیب می کرد و از هیچ نیرویی نمی هراسید و به وعده های الهی اطمینان و آرامش نداشت. سخنانش از ایمان و یقین بر می خاست لذا در دلها می نشست و در اعماق نفوس نفوذ می کرد و به آنها آرامش و امید می داد. اما عقل و هوش عالی: از مهمترین عوامل پیروزی امام عقل و فراست و تیزهوشی فوق العاده او بود. در اثر همین تیزهوشی بود که هدف را به خوبی تشخیص می داد و راههای وصول به هدف و موانع و

مشکلات و راه حلها را کاملاً می‌شناخت و قاطعانه هدف را تعقیب می‌نمود. کسانی که با حضرت امام آشنا بودند و در تصمیم‌گیری‌های او دقت داشتند به خوبی می‌دانند که بزرگترین رمز پیروزی او همین دو صفت یعنی امیان کامل و عقل و درایت کافی بود. برای این موضوع شواهد فراوانی را می‌توان نام برد که در اثر کمی فرصت از ذکر آنها خودداری می‌شود. حوزه: حضرت امام روی چه مسائلی حساسیت بیشتری نشان می‌دادند. حضرت امام نسبت به سه موضوع بسیار حساسیت داشت: ۱. حفظ حراست از اصل نظام اسلامی و صیانت از کلیه نهادهایی که در تشکل اصل نظام دخالت دارند. مانند: هیات دولت مجلس شورای اسلامی شرای نگهبان قوه قضائیه مجلس خبرگان رهبری نیروهای نظامی و انتظامی. چون حضرت امام به ضرورت بقاء نظام اسلامی عنایت داشت هرگاه که یکی از نهادهای ذر ربط را در معرض تضعیف و تهدید می‌دید شدیداً از آن دفاع می‌کرد. به حفظ استقلال و عظمت نظام اسلامی کاملاً عنایت داشت و برای دفاع از آن از هیچ عملی پروا نداشت و از ایثار نفوس و اموال مضایقه نمی‌کرد. ۲. حضور مردم در صحنه. ۳. وحدت اقشار مردم حضرت امام کاملاً به این دو موضوع عنایت داشت و این دو موضوع را از مهمترین عوامل پیروزی می‌دانست و به همین جهت همواره در تحکیم این دو امر کوشش داشت و آنها را بزرگترین عامل بقاء و استحکام نظام می‌دانست. همیشه در سخنرانیهایش به این دو موضوع توصیه می‌کرد و هرگاه که یکی از آنها را در معرض خطر می‌دید شدیداً از آن دفاع می‌نمود. برای اثبات این موضوع دهها شاهد می‌توان ذکر کرد. حوزه: چنانچه خاطره آموزنده‌ای از حضرت امام رحمه الله علیه به یاد دارید بیان کنید. من خاطرات فراوانی از حضرت امام دارم چه در دوران قبل از شروع مبارزات چه در زمان مبارزات و چه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی که همه آنها آموزنده و مفید می‌باشد لکن ذکر همه آنها در این جا امکان پذیر نیست و به همین جهت به یکی از آنها اشاره می‌کنم: یکی از ویژگیهای اخلاقی حضرت امام این بود که همواره مراقب نفس خود بود و در کنترل نفس و جلوگیری از اهواء و تمایلات حیوانی و تهیه اخلاص جدیت و کوشش داشت. در این رابطه شواهد زیادی به یاد دارم که به یکی از آنان اشاره می‌نمایم: بعد از رحلت آیه الله بروجردی برای رسیدن به مقام مرجعیت حرکت‌های مختلفی در سطح حوزه و در خارج آن شروع شد که کاملاً محسوس بود. تنها کسی که در این رابطه حرکتی از او دیده نمی‌شد حضرت امام قدس سره الشریف بود. نه تنها خودش در این راه قدمی بر نمی‌داشت بلکه به شاگردان و علاقمندانش نیز اجازه چنین فعالیت‌هایی را نمی‌داد. بنده و گروهی از شاگردانش از این رفتار شدیداً ناراحت بودیم. به صورت‌های مختلف کارهایی را پیشنهاد می‌کردیم. ولی مورد قبول واقع نمی‌شد. از جمله آنها تاسیس جلسه استفتاء بود. خوانندگان می‌دانند که وجود یک جلسه استفتاء از علائم مرجعیت بوده و هست. همه کسانی که در مظان مرجعیت بودند. جلسه استفتاء داشتند ولی حضرت امام از تاسیس چنین جلسه‌ای شدیداً امتناع می‌نمودند. بنده که شدیداً به ایشان علاقه داشتم دلم می‌خواست جلسه استفتائی برای ایشان کنم ولی می‌دانستم که مخالفت خواهند کرد. تصمیم گرفتم موضوع را به صورت دیگری مطرح سازم شاید مورد قبول واقع شود. یک روز به طور خصوصی خدمتشان رسیدم و گفتم: شما می‌دانید که در بین شاگردان آیه الله بروجردی تعدادی افراد فاضل و ممتاز هستند که حاضر نیستند بعد از ایشان در درسهای دیگر شرکت کنند. در صورتی که اگر مدتی به بحث و تحقیقات فقهی اشتغال داشته باشند آینده درخشانی خواهند داشت و از اساطین حوزه خواهند شد. آیا شما حاضر نیستید به اینها کمک نمائید؟ فرمود: حاضر چه کنم؟ گفتم: آنان را دعوت می‌کنیم کخ هر هفته چند جلسه خدمت شما باشند. شما هم مسائل فقهی دشواری را که در طول جلسات درس با آنها مواجه می‌شوید در ضحور آقایان مطرح می‌سازید تا مورد بحث قرار بگیرد. بدین وسیله هم آنها پرورش می‌یابند و تکمیل می‌شوند و هم مشا از نظر آنها استفاده می‌نمائید. امام که در طول صحبت من به زمین نگاه می‌کرد سر برداشت و گفت: (آقای امینی من از شما انتظار داشتم که به من بگویی: پیر شده‌ای و مرگ تو نزدیک شده به فکر آخرت خود باش و بقیه عمرت را به غفلت و بطاعت صرف نکن اما تو در عوض به من پیشنهاد جلسه استفتاء می‌دهی! آخر من که مرجع تقلید نیستم که جلسه استفتاء داشته باشم!) من از پیشنهاد خودم پیشمان شدم و عذر خواستم. و دهها نمونه دیگر از این قبل به یاد دارم که مجال برای

عرضه آنها نیست. - آیه الله بنی فضل حوزة: به نظر حضرت عالی رمز موفقیت حضرت امام رضوان الله تعالی علیه چه بود؟ با عرض سلام و ابراز ارادات از حسن ظن متصدیان محترم مجله حوزة به این جانب که چند سؤال مطرح نموده و با پاسخ به آنها در پیمودن راه امام راحل قدس سره الشرف یاری نموده اند تشکر می کنم. البته امثال بنده عاجزتر از آن هستم که درباره فضائل اخلاقی و معنویات حضرت امام سخن بگویم یا چیزی بنویسم چرا که حضرت امام تالی تلو حضرات معصومین علیهم آلاف التحیه والصلوه والسلام بود. از باب خالی نبودن عریضه عرض می شود. رمز موفقیت حضرت امام عمدتاً در دو چیز بود: ۱. اعتقاد راسخ به مبدا و یقین به معاد و عقبات عالم آخرت و سؤال و جواب قبر و محشر. خود را بنده خدا و در محضر رب می دانست. ۲. تصمیم جدی و قاطع و همت بلند. هر آنچه را که وظیفه و تکلیف شرعی تشخیص می داد اقدام جدی می کرد و لو این که دنیا و من فیها. با ایشان مخالفت می کرد از تصمیم خود منصرف نمی شد. به لومه الاثمین ذره ای اعتنا نمی کرد. حتی در دوران نهضت مقدسش از سال ۴۱ تا ۵۷ مدتی تک و تنها اعلامیه علیه طاغوت‌های زمان می داد. در رسیدن به اهداف مقدس هرگز یاس را به خود راه نداد و همیشه دست اندرکاران را در پیشرفت و رسیدن به هدف توصیه می کرد که مایوس نباشند. - حوزة: حضرت امام روی چه مسائلی بیشتر حساسیت داشت؟ آنچه که اکنون به نظر می رسد حضرت امام در مساله آمریکا و سلطه آن بر کشورهای اسلامی بیشتر حساسیت داشت و فرمود: دشمن اصلی ما امریکاست و آن را شیطان بزرگ خواند. ارتباط ایران با امریکا را ارتباط میش با گرگ تعبیر کرد. جای بسیار خوشوقتی است که موضع رهبرانقلاب اسلامی حضرت آیه الله خامنه ای مدظله در خصومت با امریکا همان موضع قاطع امام است. البته همه مستضعفین جهان بخصوص امن مظلوم و ستمدیده و شهید و مفقود و جانباز واسیر داده ایران (نه آنان که بارز آزاد وانحاه قلب و خیانت سرمایه های نامشروع را چند ده برابر کرده و نسبت به وضع زندگی کمرشکن و طاقت فرسای افراد کم درآمد و شرمنده اهل و عیال بی اعتنا هستند) از ولی امر مسلمین انتظار همان موضع را داشتند. ما فرزندان انقلابی حضرت امام رحمه الله علیه در حوزة علمیه قم از رهبر محبوب انقلابمان خواهانیم: مقرر و تاکید فرمایند همه دست اندرکاران نظام جمهوری اسلامی در سخنرانیها و در مصاحبه ها مواضع خصمانه خودشان را با امریکا صریح و بدون لفافه اعلام فرمایند چرا که موجب دلگرمی امت جزب اللفه و یاس دشمنان خواهد بود. و از جمله مسائلی که حضرت امام رحمه الله علیه از روزاول نهضت مقدسش حساسیت داشت مساله اسرائیل و خطر آن بر مسلمین بود. آن بزرگوار در غالب اعلامیه ها و سخنرانیهایش خطر آن را گوشزد می نمود و همیشه سعی می کرد تا سران کشورها عربی علیه اسرائیل حرکت کنند و آخرین جمعه ماه رمضان را روز جهانی قدس اعلام و به راهپیمایی در آن روز دستور صادر فرمود تا در هر سال اقلایک بار قیام عمومی علیه اسرائیل انجام بگیرد. عمده حساسیت آن حضرت در حمایت و دفاع از اسلام بود از این روی در اعدام سلمان رشدی ملعون اصرار می ورزید. حب و بغضش با اشخاص در محورا اسلام بود. - حوزة: اگر خاطره ای آموزنده برای طلاب از حضرت امام به یاد دارید یا شنیده اید بیان کنید. به نظر بنده خاطره های آموزنده امام را باید از اصحاب ملازم با آن حضرت سراغ گرفت اما از باب این که سؤال شما بی پاسخ نماند یکی دو خاطره عرض می کنم: ۱. بنده حدود ۸ سال در درس خارج فقه و اصول ایشان حاضر شدم. همیشه سر ساعت معین در جلسه تدریس حاضر می شد. حتی آن ایام که در مسجد سلماسی قم تدریس می فرمود بعضی از شاگردان پیش از درس حضرت امام در جلسه درس دیگری حاضر می شدند از این روی گاهی چند دقیقه بعد از شروع درس امام وارد جلسه می شدند. امام ناراحت می شد و گاهی تذکراتی می داد. معروف است: خود حضرت امام در دوران طلبگی منظم و به موقع در جلسات درس اساتیدش حاضر می شده است. مرحوم آیه الله شاه آبادی (استاد اخلاق امام) در رابطه با نظم و حضور امام در جلسات درس گفته بود: (روح الله واقعا روح الله است. نشد یک روز بینم که ایشان بعد از بسم الله در درس حاضر باشد. همیشه پیش از آن که بسم الله درس را بگویم حاضر بوده است). پس لازم است طلاب محترم سعی کنند سر وقت در جلسات درس و بحث حاضر باشند. ۲. خاطره دیگری که دارم. راجع به تواضع ایشان است حتی در برخورد با شاگردان و کسانی که از نظر موقعیت علمی و اجتماعی بسیار پایین بودند.

حدود ۸ سال قبل فصل تابستان در آذربایجان بودم. حضرت امام راجع به یک مطلب مهمی که مربوط به آذربایجان بود بنده را به حضورشان احضار فرمودند: پیش از شروع مطلب خطاب به بنده فرمودند: از این که به شما زحمت دادم این جا آمدید عذر می‌خواهم. این فرمایش آن قدر در وجود بنده اثر گذاشت که گریه ام گرفت. در دلم گفتم: خداوندا! این چه برخورد و تواضعی است از این انسان با عظمت الهی الحق وارث پیامبر است. در تواضعش این بس که احدی نتوانست بر او در سلام سبقت بگیرد. افسوس که از دست ما رفت و ما را یتیم گذاشت. کان لاهل العلم خیر والد و بعده امست یتامی ولده خداوند در جانش و درجات شهادتش را متعالی و ارواح مقدسه آنان را از ما خشنود و به همه ما توفیق بندگی مرحمت فرماید به حق محمد و آله الطاهیرین. - آیه الله یزدی حوزه: به نظر حضرت عالی رمز موفقیت حضرت امام چه بود؟ موفقیت حضرت امام رضوان الله تعالی علیه در مبارزه و پیروزی و بنیانگذاری جمهوری اسلامی و رهبری جنگ تحمیلی و ... در عوامل گوناگونی بوده است. اما یک رمز اصلی که در تمام مراحل می‌توان آن را عامل اصلی موفقیت دانست: اخلاص در عمل کار برای خدا و حمایت از دین و خدا و بندگان خدا بود. طبعاً خداوند هم همه جا ایشان را از الطاف جلیه و خفیه بهره مند نموده و توفیق عنایت فرمود. تکیه بر مردم رعایت اصول شرع انور توجه به همه اقشار جامعه. شناخت شرائط زمان در سطح جهان اطلاع از دگرگونیهای جهانی به طور مستمر به کار گرفتن همه نیورهای مفید و صالح سعه صدور و بلند نظری و ... هم از رموز موفقیت حضرت امام رضوان الله تعالی علیه بود. - حوزه: به نظر حضرت عالی حضرت امام روی چه مسائلی حساسیت بیشتری نشان می‌دادند. حضرت امام رضوان الله علیه روی حفظ وحدت و همکاری همه نیروها پیش گیری از هره نوع تفرقه و تشتت رسیدگی به محرومان و مستضعفان کار دقیق و مداوم مسئولان ساده زیستی و دوری از تشریفات دولتمردان بخصوص روحانیان بیشتر حساسیت داشتند و مکرر تذکر می‌دادند. - حوزه: اگر خاطره ای آموزنده برای طلاب از حضرت امام به یاد دارید یا شنیده اید بیان کنید. از حضرت ایشان خاطرات فراوانی دارم که به مناسبت حوزه و طلاب یکی دو تا از آنها را نقل می‌کنم: قبل از پیروزی انقلاب قرار شد امام از یکی از دوستانشان که از سفر عتبات آمده بود دیدن کند. بنده و یکی از آقایان در خدمت ایشان بودیم. در کوچه های محل در اثر باران و گل فراوان رفت و آمد مشکل بود. از درشکه پیاده شدیم. فرزندان روحانی بزرگوار راهنمایی کردند. از در مسجدی وارد شدیم و از در دیگر آن که راه را نزدیک می‌کرد خارج شدیم. دیدار انجام شد. پس از مراجعت وقتی خواستیم برای تسهیل در راه از همان دره فرعی برگردیم فرمودند: مسجد را نباد طریق قرار داد. از این روی از همان کوچه ای که نسبتاً صعب العبور بود به راه ادامه دادند. منظورم از نقل این داستان این بود که: امام از ارتکاب مکروه هم اجتناب می‌کردند امام بدون جهت «امام» نمی‌شود؛ مراقبت نفس لازم است. ۲. بعد از پیروزی انقلاب اوج قدرت امام و گذشت چندین ساله از رهبری و تثبیت حکومت یک روستایی با واسطه از من خواسته بود که از امام بخواهیم: یکی از لباسهایی را که در آن نماز خوانده اند به او بدهند. طبیعی بود که طرح مساله برای من کمی سنگین بود. تا در فرصتی پس از انجام کارهای مربوط در آن شرفیابی مطلب را عرض کردم. امام احساس کردند با سنگینی مطرح می‌کنم با تبسم شیرینی فرمودند: این که مطلبی نیست. همان وقت به کسی دستور دادند: بروید آن عبا را بیاورید. با اظهار محبت به آن روستایی ناشناخته. مامور رساندن امانت شدم. وقتی از محضرشان خارج شدم بیشتر آقایان بخصوص محافظین طمع کردند! وقتی جریان را گفتیم همگان با تعجب اظهار خرسندی کردند. نتیجه این که: امام در اوج قدرت به ساده ترین افراد و خواسته آنان توجه عمیق و خاصی می‌فرمودند و بندگان خدا را دوست می‌داشتند. قدرت نباید موجب غرور شود. از این که فرصت نوشتن چیزی مناسب مجله را نداشتم معذرت می‌خواهم. - آیه الله آذری قمی حوزه: به نظر حضرت عالی رمز موفقیت حضرت امام رحمه الله علیه چه بود؟ به نظر حقیر همه چیز را باور کرده بود: از خدای متعال تا بهشت و جهنم قدرت خداوند و اسلام و مسلمین بویژه مردم شیعه ایران. بر این اساس. به چیزی که نمی‌اندیشید خودش بود. عزت و آبروی خود را برای پیشبرد اسلام مصرف می‌کرد نه اسلام را برای خود و مقام. در عین حال معتقد بود که: تلاش و سعی نه به دنیا می‌رسد و نه به عقبی. معتقد بود: همه چیز در سایه اسلام و

عمل به آن دست می‌آید و هیچ چیز و هیچ کس را بر خدا ترجیح نمی‌داد. حوزه: حساسیت امام روی چه مسائلی بود؟ ولایت مطلقه فقیه انجام تکلیف شرعی و وحدت همه اقشار مسؤولین با هم و با ملت. - حوزه: چنانچه خاطره آموزنده ای از حضرت امام رحمه الله علیه به یاد دارید یا شنیده‌اید بیان کنید. خاطره ای که برای من بسیار جالب و آموزنده بوده و هست این است که: در سالهای ۳۳ و ۳۴ آقای فلسفی واعظ شهیر به پشتیبانی مرحوم آیه الله العظمی بروجردی مبارزه با بهائیت را آغاز کرد و رژیم پهلوی بر حسب ظاهر پشتیبانی می‌کرد ناگهان با چرخش صدوهشتاد درجه ای شاه روبه رو شدیم. شاه مرجعیت شیعه و علمای بزرگ تهران را تحقیر کرد. این مطلب بر فضلالی حوزه گران آمد و بک حالت حیرت و سرگردانی دست داد. چگونه باید این تحقیر جبران شود و راه آن چیست؟ به معظم له پناه بردیم. من و زچند نفر دیگر خدمت ایشان شرفیاب شدیم و مساله را مطرح نمودیم. (قطعا ایشان از ما بیشتر ناراحت بود). فرمودند: اگر آقای بروجردی اجازه بدهد یک روزه تمام ایران را علیه شاه می‌شورانیم! خوشحالی و شادمانی که برای ما از این اعتماد به نفس و روحانیت و مرجعیت شیعه و مردم مسلمان ایران حاصل شد فراموش نشدنی است. ما به ایشان چنین اعتمادی داشتیم. آن روز نجات ایران و اسلام به دست مبارک ایشان قابل پیش بینی بود که بعدا در سال ۴۳ این اعتماد به مردم و احساس قدرت الهی توسط معظم له در سخنرانی مسجد اعظم ابراز گردید که: (تمام بیابانهای قم را می‌توانیم از مردم غیرتمند عشایر لرستان و جاهای دیگر پر کنیم). رحمت الله علیه و جزاه الله عن الاسلام والمسلمین خیرالجزاء. آمین یا رب العالمین. - آیه الله مظاهری حوزه: به نظر حضرت عالی رمز موفقیت حضرت امام رضوان الله تعالی علیه چه بود؟ با تشکر و امتنان از دست اندرکاران مجله حوزه و آرزوی توفیق برای آنان. اکنون در آستانه سومین سالگرد ارتحال جانگداز سیدالفقهاء و المجتهدین زعیم المله والدین استادنا الاعظم حضرت امام خمینی افاض الله علینا من برکات تربته الشریف قرار گرفته ایم. امامی عظیم الشان و والا- مقام که درک جوانب مختلف علمی و عملی او به سهولت ممکن نیست. در هر حال از باب ادای وظیفه شاگردی جملائی هر چند کوتاه تحریر می‌نمایم. در پاسخ این سؤال مهم و قابل توجه و تعمق که رمز موفقیت حضرتش در چه بود و چه چیزی باعث شد تا امام راحل امت اسلام این گونه سرافراز و قدرتمند گردد؟ باید گفت: سر توفیق آن بزرگمرد را در سه چیز باید جستجو کرد سه اصلی که پایه های اساسی موفقیت چشمگیر ایشان بود. این سه پایه عبارتند از: ۱. علم ۲. عمل ۳. عقل. مقام شامخ آن امام عزیز بر اهل فن و محققین حاضر امت اسلامی پوشیده نیست. حضرتش در فقه اصول عرفان فلسفه و اخلاق مجتهدی بی نظیر محقق و متفکری بی بدیل بود. مقام علمی ایشان با ترکیب عمل و عقل معظم له باعث شده تا با دست مبارک وی اسلام اصیل مجدد و عظمت دوباره یابد و پس از سالهای دراز غربت اسلام و مذهب از گوشه مساجد و منابر به میدان عمل و وجامه کشیده شود و قرآن مظلوم در کنار طاقچه ها طاق ایمن اجتماعی اسلامی گردد. از این روی در بیانان مهم خود خطاب به حوزه های علمیه به این نکته اساسی که فقه سنتی و جواهری اسلام فلسفه عملی حکومت است تصریح فرموده اند. در میدان عمل و تقوا امام بزرگوار استاد بی بدیل اخلاق در عصر خویش بود. نمونه یک انسان متخلق به اخلاق الهی و مهذب را در وجود او باید جستجو کرد. او عارفی بود که عرفان ناب را به سیاست اسلامی آمیخته بود لذا در این میدان بزم و رزم به جهاد فی سبیل الله پرداخت. همین مقام علمی ازو باعث شد تا به دنیای بسیار بی اهتمام گردد و حتی در زمان یکی بر اریکه قدرت مطلق اسلام تکیه زده بود از کمترین منافع دنیا بهره برد و زند و ساده زیستی را به دیگران مخصوصا مسؤولین نظام توصیه کند. همچنین پایه دیگری موفقیت ایشان را باید در عقل و تدبیر بی نظیر حضرتش جستجو نمود چرا که اندیشه او در ترکیب با علم و عملش از این مرد الهی سیاستمداری بی بدیل و عالی مقام به وجود آورد از را در قلوب آزادگان عالم جای داد و او را بسیار دوراندیش نمود و حقااسلام و نظام جمهوری اسلامی استمرار و بقای خود را در طوفانهای سهمگین داخلی و خارجی و امدار تدبیر اندیشه والای سیاسی اوست. همانگونه که وجود و حصول خود در این رعهه را نیز مدیون عقل کامل ایشان است. حوزه: حضرت امام روی چه مسائلی حساسیت بیشتر نشان می‌دادند؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت: امام عزیز مهمترین نقطه حساسیت خود را بر اسلام متمرکز فرموده بود. در همان سالهای

خونین ۴۲ نیز به ضرس قاطع و فریاد آشکار فرمودند: پیاخیزید و اسلام را حفظ کنید ولو بلغ ما بلغ. از همین جا بود که مدام نسبت به محرومان و مستضعفان توصیه و تاکید می فرمود و آنان را صاحبان اصلی نظام و انقلاب اسلامی به شمار می آورد از این روی مسوولان و دست اندرکاران کشور را به ساده زیستی و عدم فاصله با مردم و امت بیدار دستور می داد و به همین علت بود که نسبت به مسائل جاری حوزه های علمیه و دانشگاهها بسیار حساس بود و در سخنان گهربار و پیامهای مهم خود نسبت به این دو مرکز علمی و فرهنگی توصیه های گوناگون می فرمود و اقشار این دو کانون را از نیرنگهای دنیا طلبان و سیاست بازان و فاسقان آگاه می نمود. - حوزه: اگر خاطره ای آموزنده از حضرت امام به یاد دارید یا شنیده اید بیان کنید. و اما در باب ذکر خاطره ای از امام امت لازم است خاطره ای را که برای جمیع امت اسلامی مفید می شمارم متذکر گردم: در جلسه ای خصوصی پس از ردو بدل شدن صحبتها مختلف به این جانب فرمودند: من معتقد که: این انقلاب را از ابتداء تا کنون دست قدرت الهی که فوق تمام ایدی است بدین جا آورده است و همان یدالله این انقلاب عظیم را حفظ می فرماید. البته واضح است حفظ این نظام به حفظ وحدت امت اسلامی است که امام بزرگوار نیز بدان توصیه می فرمود. خاطره ای نیز برای طلاب محترم باید متذکر گردم. حضرت امام همیشه به ما طلاب می فرمود: مواظب باشید که اسلام از ناحیه شما ضربه نخورد. و این نشان می دهد که امام عزیز تا چه اندازه به افعال و کردار و اندیشه های حوزویان و روحانیان محترم توجه می فرمود و حساسیت نشان می داد. البته تمام دوران تدریس ایشان در حوزه علمیه قم سرشار از خاطرات گرانبهاست که در این جا مجال پرداختن به آنها نیست. فقط اشاره می کنم به نظم بی نظیر ایشان در امور درسی و امور روزمره زندگی! مساله تحقیق و موشکافی عمیق حضرتش در مسائل علمی و... از همین فرصت استفاده کرده و به طلاب عزیز تاکید می کنم که تحقیق و تدقیق و تامل در مسائل علمی را که همان شیوه سلف صالح و فقهاء عظام و حضرت امام علیهم الرحمه و الرضوان است رها نکند و به نکات دقیق فقهی و علمی بیش از پیش اهتمام ورزند تا به یاری خداوند آرمان و هدف والای امام فقید قدس الله نفسه القدوسی که همان جریان کامل فقه در جامعه اسلامی است برآورده گردد. ان شاء الله. مجله حوزه، ش ۴

شخصیت امام خمینی (ره) در کلام رهبر معظم انقلاب

شخصیت امام خمینی (ره) در کلام رهبر معظم انقلاب اشاره: شنیدن وصف امام و شرح خط جاودانه آن یگانه دوران همواره خوش است و دلنشین، اما وقتی عزیزی از آن بزرگوار سخن می گوید که خود سالهای سال در جوار شخصیت وی زیسته است و درس امامت و رهبری آموخته است و در فراز و نشیب های مبارزه و پیروزی و حرکت نظام اسلامی از نزدیکترین یاران و شاگردان مخلص و شایسته امام بوده است، لطافت و شیرینی دیگری دارد و طبعاً جامعیت، عمق و تاثیر گذاری فزونتری خواهد داشت. سخنرانی جامع رهبر معظم انقلاب، حضرت آیت الله خامنه ای، در دهمین سال رحلت امام خمینی (ره) و به انگیزه ارائه تحلیلی راهگشا از زندگی و مبارزه امام و ویژگیهای خط جاودانه آن بزرگوار. این بود که آن را غنیمت شمردیم و گزیده آن را برای خیل عظیم علاقه مندان بازگو کردیم. لازم به ذکر است رهبر معظم انقلاب، حضرت آیت الله خامنه ای، این سخنرانی را در تاریخ ۱۴ خرداد سال ۷۸، همزمان با بزرگداشت دهمین سالگرد عروج ملکوتی بنیانگذار جمهوری اسلامی، در خطبه های نماز جمعه تهران که در حرم مطهر امام راحل برگزار شد، ایراد فرمودند. - بسم الله الرحمن الرحیم روز، روز متعلق به امام بزرگوار است؛ و سخن ما درباره خصوصیات از این مرد بزرگ و این یادگار پیامبران و اولیای الهی در زمان ماست. به همه برادران و خواهران نمازگزار عرض می کنم که خصوصیت امام بزرگوار ما رعایت تقوا بود. همه شما تقوا را دستورالعمل زندگی خود قرار بدهید، تا همچنان که ابواب رحمت الهی بر روی آن مرد بزرگ باز شد، بر روی ما هم باز بشود. تقوا، رحمت و هدایت الهی را متوجه فرد و جامعه باتقوا می کند. دستورالعمل اول و آخر پیامبران و جانشینانشان، تقوای الهی

است. در خطبه اول در نظر دارم ان درکی را که در طول زمان به عنوان یک شاگرد و پیرو این مرد بزرگ احساس کردم و دیدم و لمس کردم، به شما عزیزان - بخصوص جوانان - منتقل کنم. در باره امام خیلی حرف زده ایم. همه، از دوستان، از دشمنان، از ایرانی و غیر ایرانی و مسلمان و غیر مسلمان، از این مرد بزرگ تجلیل کردند؛ در اینها هیچ حرفی نیست؛ عظمت و جلالت و شان او برای همه مسلم است؛ اما این یک امر اجمالی است. من فکر می‌کنم که نسل جوان ما - که امروز با قدرت و نشاط دارد راه افتخار و عزتی را که این مرد بزرگ در مقابل ما باز کرد، طی می‌کند - مایل است از امام خود چیزهای بیشتری بداند. من دریافتهای خودم را عرض می‌کنم؛ یعنی آنچه را که به مرور زمان در طول حدود سی سال، ما امام را از نزدیک شناختیم و در امام مشاهده کردیم؛ در هر برهه‌ای، چیزی، مظهري و بعدی از ابعاد این شخصیت عظیم را. از این سی و یک سال - که از دوران جوانی بنده تا رحلت آن بزرگوار طول کشید - البته چهارده سال ایشان در تبعید بودند و ما به ظاهر از ایشان دور بودیم؛ اما در فضای ذهن و مسیر امام بودیم و از او جدا نبودیم؛ همان چهارده سال هم در واقع با امام بودیم. یک نکته را به شما عزیزان عرض کنم. درست است که شاگردان امام و آشنایان با امام، امام را در حد بالایی با عشق و محبت دوست می‌داشتند، اما آنچه درباره امام گفته شده است، منشاس محبت نیست، محبت منشاس آن خصوصیتی است که در امام بود. نکته دوم این است که این شخصیت دارای ابعاد گوناگون، هیچ اصرار و عجله‌ای نداشت که آن زیباییها و درخندگیهای وجود خود را به رخ کسی بکشد. هر وقت هر جا تکلیف شرعی او را وادار به حرکتی کرد، بعدی از ابعاد او آشکار شد. من از سال ۳۷ شروع می‌کنم؛ سالی که من خودم به قم رفتم و اول بار امام را از نزدیک دیدم؛ البته قبل از آن در مشهد شنیده بودیم که در قم یک مدرسی، یک استاد بزرگی هست که جوان پسند و برجسته است. طلبه جوانی که به قم وارد می‌شود، دنبال استاد می‌گردد. در حوزه‌های علمیه، انتخاب استاد، اجباری نیست؛ هر کسی طبق پسند و سلیقه خود، استاد را انتخاب می‌کند. استادی که طلاب جوان و مشتاق را در وهله اول به خود جلب می‌کرد، همین مردی بود که آن روز در میان شاگردانش، به عنوان (حاج اقا روح الله) شناخته می‌شد. مجموعه جوانان فاضل و درسخوان و پرشوق در محفل درس او جمع بودند؛ ما در چنین فضایی وارد قم شدیم. او مظهر نوآوری علمی و تبحر در فقه و اصول بود. بنده قبل از ایشان استاد بزرگی را در مشهد دیده بودم - یعنی مرحوم آیت الله میلانی - که از فقهای برجسته بود. در قم هم همان وقت رییس حوزه علمیه قم - که استاد امام هم بود؛ یعنی مرحوم آیت الله العظمی بروجردی - بود؛ بزرگان دیگری هم بودند؛ اما آن محفل درسی که دل‌های جوان و مشتاق و کوشا و علاقه‌مند به استعداد‌های خوب را جذب می‌کرد، درس فقه و اصول امام بود. یواش یواش از قدیمی‌ترها شنیدیم که این مرد، فیلسوف بزرگی هم هست و در قم درس فلسفه او، درس اول فلسفه بوده است؛ لیکن حالا ترجیح می‌دهد که فقه تدریس کند. شنیدیم که این مرد، معلم اخلاق هم بوده است و کسانی در درس اخلاق او شرکت می‌کردند و او به تقویت فضایل اخلاقی در جوانان همت می‌گماشته است. در خلال درس در طول سالها، این را ما از نزدیک هم مشاهده کردیم. اما تا اینجا شخصیت این مرد بزرگ - که باطن او سرشار از خصوصیات ناشناخته بود - برای اکثر مردم در آن روز فقط به عنوان یک استاد عالم و شاگردپرور و یک تهذیب‌کننده اخلاق طلاب و شاگردان شناخته می‌شد. در سال ۱۳۴۰ مرحوم آیت الله بروجردی - مرجع تقلید - وفات پیدا کرد. مراجع بزرگوار بودند که مطرح شدند و دوستانشان نام آنها را می‌آوردند. اینجا صحنه‌ای شد برای اینکه این مرد به همه نشان داد که این درس اخلاقی که می‌گفته است، فقط زبان و یاد دادن به دیگران نبوده است؛ خود او اولین عامل به درسهای تهذیب نفس بوده است. همه دیدند، همه فهمیدند و تصدیق کردند که این مرد، از مقام، از مطرح شدن، از ریاست، حتی اگر آن ریاست، مرجعیت باشد؛ که یک ریاست روحانی و معنوی است، رویگردان است و برای مقام و منصب و رتبه و شخصیت، هیچ گونه تلاشی نمی‌کند؛ بلکه اگر دیگران هم بخواهند تلاش کنند، تا آنجایی که بتواند، مانع می‌شود. بعد از گذشت حدود یک سال و نیم از فوت مرحوم آیت الله بروجردی، نهضت اسلامی شروع شد. در نیمه دوم سال

۱۳۴۱، بعد دیگری از ابعاد این شخصیت آشکار شد و آن، هوشیاری و تیزفهمی و توجه به نکاتی که غالباً به آن توجه نمی کردند، از یک طرف و غیرت دینی از یک طرف دیگر بود. خیلی‌ها شنیدند که تصویب نامه دولت در آن روز، قید مسلمان بودن و سوگند به قرآن را برای فرد منتخب حذف کرده است؛ اما خیلی توجه نکردند که این چقدر اهمیت دارد؛ در عین حال خیلی اهمیت داشت؛ دلیل هم این بود که با آنکه مجلس شورای ملی آن زمان، مجلس فرمایشی بود؛ خودشان آن را تشکیل می دادند و فقط نامزدهای مورد قبول خودشان به آنجا می رفتند؛ در واقع انتخاب مردم وجود نداشت؛ انتصاب بود، با وجود این، آن رژیم جرات نکرد آن مقررات مربوط به انجمنها و این مساله اسلام را در وقتی که مجلس سر پا بود، مطرح کند؛ ترسید منعکس بشود؛ گذاشتند در غیاب مجلس! مجلس را در آن وقت منحل کرده بودند؛ مجلس نبود؛ در محیط در بسته ای آن را تصویب کردند. این نشان می داد که پشت سر این قضیه، حرفهای فراوان و مقاصد زیادی هست. این را کسی نمی فهمید، اما امام این را فهمید و ایستاد. غیرت دینی او، او را وادار کرد که در این مساله پیشقدم بشود و مبارزه برای این زاویه علی الظاهر کوچک ضد اسلامی را شروع کند و این کار را هم کرد. در همین جا یک نکته مهم وجود دارد: امام بزرگوار حتی در میدان مبارزه هم نخواست جلو بیفتد. خود ایشان برای ما نقل کردند که در اول شروع نهضت، در منزل مرحوم آیت الله حائری، با یک نفر از مراجع معروف وقت آن زمان، و از همدوره های خودشان صحبت می کردند و به ایشان گفته بودند که شما جلو بیفتید، ما هم دنبال شما حرکت می کنیم. امام مقصودش این بود که تکلیف انجام بگیرد؛ آن فریضه ای را که بر دوش خود احساس می کرد، انجام بدهد، جلو افتادن مطرح نبود. البته دیگران آنقدر توانایی و جرات ورود در این میدان را نداشتند و به امام نمی رسیدند. امام به طور طبیعی رهبری و سررشته داری این حرکت را بر عهده داشت؛ این مبارزه را شروع کرد و به مردم تکیه نمود. تا آن روز هیچ کس از بزرگان حوزه های علمیه و مراجع حدس نمی زد که یک حرکت دینی، آن هم در آن دوران اختناق، این گونه بتواند پشتیبانی مردم را جلب کند؛ اما امام در همان روز گفت من به پشتیبانی این مردم حرکت می کنم؛ مردم را به این بیابان قم دعوت می کنم. او می دانست که اگر مردم را دعوت کند، از همه ایران جمع می شوند و یک اجتماع عظیم غیر قابل علاج برای دولت آن وقت و رژیم فاسد به وجود می آورند. در اینجا بعد جدیدی از شخصیت این مرد آشکار شد؛ بعد قدرت رهبری، شجاعت سیاسی، آشنایی با ریزه کاریهای دشمن، هوشیاری نسبت به هدفهای دشمنان؛ این بعد در عمل آشکار شد. سال ۴۲ - یعنی سال دوم مبارزه - رسید؛ که سال شدت عملها و فشارها و کشتارها بود. آنجا امام مثل خورشیدی در آسمان امیدهای ملت ایران ظاهر شد؛ در موضع یک مرد فداکار و یک آتشفشان؛ کسی که همه احساسات لازم برای یک مرد جهانی، یک مرد میهنی، یک مرد اسلامی در او جمع است؛ شجاعت لازم را دارد، قدرت بسیج عظیم مردم را دارد؛ صراحت لازم را دارد؛ چه در اول سال ۴۲ که ماجرای حمله کماندوها به مدرسه فیضیه و حوزه قم پیش آمد، و چه در پانزده خرداد سال ۴۲ که عظمت امام در آنجا آشکار شد. ملت ایران ناگهان احساس کرد که پشت و پناهی دارد؛ قله عظیمی وجود دارد که می تواند به او چشم بدوزد و به او توجه کند. امام در پانزده خرداد این گونه در صحنه ظاهر شد. بعد از این ماجرا، زندان و تبعید و فشارهای فراوان وجود داشت و امام در آن روز جوان نبود. برای ماها که آن روز جوان بودیم، زندان رفتن و ماجراهای مشکلی که پیش آمد، خیلی سخت نبود؛ بیشتر شبیه یک سرگرمی بود؛ اما امام در آن سال، در سال شروع مبارزه، شصت و سه سالش بود. در شصت و سه سالگی، این مرد با جوش حساس خود می توانست احساسات یک ملت را به جوشش بیاورد. زندان رفتن و تبعید شدن، برای کسی در آن سنین، کار آسانی نبود؛ اما این فداکاری و از خود گذشتگی و خطرپذیری در این مرد آشکار شد؛ این هم بعد جدیدی بود؛ یعنی مردی که در راه آرمانهای بزرگ و در راه تکلیف شرعی، هیچ مشکلی نمی توانست مانع راه او بشود. این جریان، در سال ۴۲ و ۴۳ به تبعید چهارده ساله امام، اول به ترکیه، بعد هم به عراق منتهی شد. در دوران تبعید امام، ابعاد تازه ای از شخصیت این مرد کم نظیر و حقیقتاً استثنایی در زمان ما بروز کرد؛

چیزهایی که انسان در زندگی شخصیت‌های بزرگ، بعضی از آنها را به ندرت مشاهده می‌کند. اولاً؛ او در موضع یک طراح فکری - و به قول معروف مذاکرات سیاسی، یک تئوریسین - قرار می‌گیرد که طرح یک حکومت را، طرح یک نظام را، طرح یک بنا و دستگاه جدید را می‌ریزد، آن هم طرحی که هیچ‌گونه سابقه موجود و محسوسی در مقابل چشم ندارد. بنای اسلامی، با توجه به نیازهای دنیای جدید و مسایلی که در دنیا مطرح است؛ ترکیب این مسایل می‌شود طراحی یک نظام. ثانیاً؛ این مرد با اینکه در ایران نبود، اما از راه دور، مدت چهارده سال قضایای مبارزات اسلامی و نهضت اسلامی در ایران را به معنای واقعی کلمه رهبری کرد. در طول این مدت چهارده سال و بخصوص چند سال اخیر - یعنی از سالهای ۴۹ و ۵۰ و ۵۴ و ۵۵ - شدت اختناق و فشار زیاد بود. گروهها، گروهکها، احزاب سیاسی گوناگون، مخفی، مبارز، سیاسی، غیر سیاسی به وجود می‌آمدند و همه در زیر فشارهای رژیم مضمحل می‌شدند و از بین می‌رفتند و یا بی‌خاصیت می‌شدند. با اینکه بعضی از آنها پشتیبانهای سیاسی بین‌المللی هم داشتند؛ به بلوک شرق و غرب - بخصوص به شرق - متصل بودند و از آنجا هدایت و کمک می‌شدند، اما نهضت امام متکی به تشکیلات حزبی نبود. امام هیچ تشکیلات حزبی در داخل کشور نداشت؛ عده‌ای شاگردان و دوستان و آشنایان به فکر او، و متن مردم بودند. امام هم وقتی در اعلامیه‌ها پیام می‌داد، مخاطب او، آن عده دوستان و آشنایان مخصوص او نبودند؛ مخاطب او، متن مردم بودند. او با متن مردم و توده مردم حرف می‌زد و آنها را هدایت می‌کرد و توانست در طول چهارده سال، از راه دور این مایه فکر اسلامی و نهضت اسلامی را اولاً؛ در ذهنها عمیق کند، ثانیاً؛ در سطح جامعه توسعه بدهد؛ دلهای جوانان و ذهنها و ایمان‌ها را به آن متوجه بکند، تا زمینه برای آن انقلاب عظیم آماده بشود. خیلی‌ها در داخل کشور کارهای بزرگ و مخلصانه و فداکارانه‌ای انجام می‌دادند، اما اگر مرکزیت امام نبود، هیچ کدام از این کارها نبود؛ همه این تلاشها شکست می‌خورد و همه این انسانها از نفس می‌افتادند. آن کسی که از نفس نمی‌افتاد، او بود و دیگران هم به نیروی او قوت و نیرو می‌گرفتند. بعد هم هدایت حقیقی یک انقلابی و یک نهضت بزرگ در طول مدت چهارده سال، و عبور دادن آن از آن همه عقبات گوناگون توسط آن بزرگوار بود. طوری شد که افکار غیر اسلامی و ضد اسلامی به انزوا کشیده شدند و به حاشیه رانده شدند؛ روز به روز فکر اسلامی و ضد اسلامی و این تفکر منطقی و مستحکم و قوی، غلبه خود را بر افکار دیگر ثابت و آشکار کرد. در همه قضایای مهم، حضور امام محسوس بود. در سال ۱۳۴۷، امام در نجف - مرکز فقاقت - فکر (ولایت فقیه) را با اتکا به مایه‌های محکم فقهی از آب در آورد. البته (ولایت فقیه) جزو مسلمات فقه شیعه است، اینکه حالا بعضی نیمه سوادها می‌گویند امام (ولایت فقیه) را ابتکار کرد و دیگر علما آن را قبول نداشتند، ناشی از بی‌اطلاعی است. کسی که با کلمات فقها آشناست، می‌داند که مساله (ولایت فقیه) جزو چیزهای روشن و واضح در فقه شیعه است. کاری که امام کرد، این بود که توانست این فکر را با توجه به آفاق جدید و عظیمی که دنیای امروز و سیاستهای امروز و مکتبهای امروز دارند، مدون کند و آن را ریشه دار و مستحکم و مستدل و باکیفیت سازد؛ به شکلی که در بیاورد که برای هر انسان صاحب نظری که با مسایل سیاسی روز و مکاتب سیاسی روز هم آشناست، قابل فهم و قابل قبول باشد. عزیزان من! در ایران، در آن دوران چهارده ساله - بخصوص در این سالهای آخر - مبارزات اسلامی احساس تنهایی نمی‌کردند؛ همیشه احساس می‌کردند که امام با آنها مرتبط و متصل است. در ماجرای درگذشت فرزندش، یک بعد دیگر از ابعاد این شخصیت عظیم آشکار شد. خیلی‌ها بزرگند، عالمنند، شجاعند، اما آن کسانی که این عظمتها در درون عواطف و در زوایا و اعماق دل آنها امتداد داشته باشد، خیلی زیاد نیستند. مرد مسنی در سنین نزدیک به هشتاد سال در آن زمان، وقتی که فرزند فاضل و برجسته اش از دنیا رفت - که در واقع پسر او هم یک پسر برجسته و یک فاضل و یک عالم ممتاز و یک امید آینده بود - جمله‌ای که از او نقل شد و شنیده شد این بود که (مرگ مصطفی از الطاف خفیه الهی است). او این را مهربانی الهی و لطف پنهانی خدا تلقی کرد؛ این طور فهمید که خدا به او لطف کرده است؛ آن هم لطفی پنهانی! ببینید چقدر عظمت می‌خواهد در یک

انسان! این مصیبتها و این سختیها و این شدت‌هایی که در دوران انقلاب بر این مرد بزرگ وارد آمد و او مثل کوه استواری، آنها را تحمل کرد، ریشه اش در همین عظمت روحی است که در مقابل مرگ عزیزی اینچنین، برخورداری پیدا می کند. بعد هم قضیه تبعید ایشان از عراق و شروع هجرت آن بزرگوار به کویت و سپس به فرانسه بود؛ که فرمود اگر به من اجازه اقامت در کشوری ندهند، فرودگاه به فرودگاه خواهم رفت و پیامم را به همه دنیا خواهم رساند. آن عظمت، آن شجاعت، آن شرح صدر، آن استقامت کم نظیر، آن قدرت رهبری الهی و پیامبرگونه، باز خودش را در اینجا نشان داد؛ این هم بعد جدیدی از ابعاد شخصیت آن بزرگوار بود؛ بعد هم که جریان آمدن ایشان به ایران و مواجهه با آن قضایا و تشکیل نظام جمهوری اسلامی بود. آنچه که در دوره بعد از تشکیل نظام اسلامی، از ابعاد وجودی امام مشاهده شد، به نظر من به مراتب مهمتر و عظیمتر بود از آنچه که قبلا دیده شده بود. در این دوران، امام - این شخصیت برجسته و ممتاز - در دو بعد و دو چهره مشاهده می شود: در دوران حکومت، یک چهره، چهره رهبر و زمامداری است؛ یک چهره، چهره یک زاهد و عارف. ترکیب این دو با هم، از آن کارهایی است که جز در پیامبران، جز در مثل داود و سلیمان، جز در پیامبری مثل پیامبر خاتم (صلی الله علیه و اله و سلم) انسان نمی تواند دیگر پیدا بکند. اینها حقایقی است که ملت ایران در طول سالهای متمادی آنها را لمس کرده؛ ما هم که از نزدیک شاهدش بودیم و دیدیم. تربیت اسلامی و قرآنی این است. امام به چنین چیزی همه را دعوت می کرد؛ نظام اسلامی را برای تربیت انسانهایی از این قبیل می خواست و می پسندید؛ همان طور که خود او مظهر اعلامی آن بود. در چهره یک حاکم و زمامدار و رهبر، امام بزرگوار مردی هوشیار و باشهامت، باتدبیر، بابتکار و دریادل بود؛ امواج سهمگین در مقابل او چیز کم اهمیتی محسوب می شدند؛ هیچ حادثه سنگینی نبود که بتواند او را شکست بدهد، او را به خضوع در مقابل آن حادثه وادار کند. همه حوادث تلخ و سختی که در آن زمان ده ساله رهبری آن بزرگوار پیش آمد - که خیلی زیاد هم بود - امام از همه آنها بزرگتر بود. هیچ کدام از این حوادث - آن جنگ، آن حمله آمریکا، آن توطئه های کودتا، آن ترورهای عجیب و غریب، آن محاصره اقتصادی، آن کارهای عظیم و عجیب و غریبی که دشمنان با شکل‌های مختلف می کردند - نمی توانست این مرد بزرگ را دچار احساس ضعف و شکست بکند؛ از همه این حوادث، قویتر و بزرگتر بود. او معتقد به مردم بود؛ حقیقتا به آراء مردم اعتقاد داشت. به مردم از صمیم قلب علاقه داشت؛ به مردم عشق می ورزید و آنها را دوست می داشت. آنچه در زمامداران مختلف عالم، مایه امتیاز آنها می شد، اغلب آنها صفات را - تا آنجایی که من بررسی کردم و به ذهنم رسیده - ما در امام مجتمع می دیدیم. او، هم عاقل بود، هم دوراندیش بود، هم محتاط بود، هم دشمن شناس بود، هم به دوست اعتماد می کرد، هم ضربه ای را که به دشمن وارد می کرد، ضربه قاطع وارد می کرد. همه آن چیزهایی که برای یک انسانی لازم است تا بتواند در چنین جایگاه حساس و خطیری انجام وظیفه کند و خدا و وجدان خود را راضی بکند، در این مرد جمع بود. امام به مردم اعتماد داشتند. انقلاب که پیروز شد، امام می توانستند اعلام کنند که نظام ما، یک نظام جمهوری اسلامی است؛ از مردم هم هیچ نظری نخواهند؛ هیچ کس هم اعتراضی نمی کرد؛ اما این کار را نکردند. در باره اصل نظام و کیفیت نظام، فرماندم راه انداختند و از مردم نظر خواستند؛ مردم هم گفتند (جمهوری اسلامی)؛ و این نظام تحکیم شد. برای تعیین قانون اساسی، امام می توانست یک قانون اساسی مطرح کند؛ همه مردم، یا یک اکثریت قاطعی از مردم هم یقینا قبول می کردند. می توانست عده ای را معین کند و بگوید اینها برونند قانون اساسی بنویسند؛ هیچ کس هم اعتراض نمی کرد؛ اما امام این کار را نکرد. امام انتخابات خبرگان را به راه انداختند؛ حتی عجله داشتند که این کار هرچه زودتر انجام بگیرد. در انقلابهای دنیا، آن کسانی که در راس کار قرار می گیرند و زمامدار انقلابند - که البته غالبا هم کودتاست؛ انقلاب نیست - برای خودشان یک سال، دو سال فرصت قرار می دهند و می گویند تا وقتی آماده برای رای گیری بشویم، باید این مدت بگذرد؛ اما همان را هم غالبا تمدید می کنند! امام دو ماه از پیروزی انقلاب نگذشته بود که اولین انتخابات - یعنی همان فرماندم جمهوری

اسلامی - را به راه انداخت. یکی، دو ماه بعد، انتخابات خبرگان قانون اساسی بود. چند ماه بعد، انتخابات ریاست جمهوری بود. چند ماه بعد، انتخابات مجلس بود. در یک سال - که همان سال ۵۸ باشد - امام چهار بار از آرا مردم برای چیزهای گوناگون استفسار کرد؛ برای اصل نظام، برای قانون اساسی نظام - که قانون اساسی یک بار خبرگانش انتخاب شدند، یک بار خود قانون اساسی به رای گذاشته شد - برای ریاست جمهوری، برای تشکیل مجلس شورای اسلامی. امام به معنای واقعی کلمه معتقد به آرا مردم بود؛ یعنی آنچه را که مردم می خواهند و آراشان بر آن متمرکز می شود. البته در این کارها هیچ وقت سررشته کار را هم به دست سیاست بازان نمی داد. مردم، غیر از سیاست بازها؛ غیر از مدعیان سیاست؛ غیر از مدعیان طرفداری مردمند. امام به مردم اعتماد داشت. خیلی از گروهها و احزاب و داعیه داران و سیاست بازها و امثال اینها بودند؛ امام به اینها کاری نداشت؛ میدان هم به اینها نمی داد که بیایند زیاده طلبی کنند، به نام مردم حرف بزنند و عوض مردم تصمیم بگیرند؛ لیکن به آرا مردم احترام می گذاشت. جنگ پیش آمد؛ در نقش فرمانده نیروهای مسلح ظاهر شد. مساله محاصره اقتصادی پیش آمد؛ امام پشتیبان کامل بود؛ پشتیبان روحی دستگاههای دولتی. اول انقلاب، برای کارهای گوناگون و برای حمایت از مستضعفان و محرومان، امام دستورات فراوانی دادند و کارهای زیادی انجام گرفت. موسساتی مثل جهاد سازندگی، مثل بنیاد مسکن، مثل کمیته امداد، مثل بنیاد مستضعفان و جانبازان، مثل بنیاد پانزده خرداد، برای کمک رسانی به مردم تشکیل شد. مسایلی که برای امام در حاکمیت و در اداره کشور مطرح بود، اینها بود. این، بعد حاکم و رهبر بودن امام در موضع یک انسان مقتدر و یک انسان بااراده بود؛ انسانی که اگر جنگ پیش بیاید، می تواند تصمیم بگیرد؛ برای اداره یک کشور و برای مواجهه با دشمنان، می تواند تصمیم بگیرد. امام همین انسان، در چهره زندگی شخصی و خصوصی خود، وقتی انسان انجا را نگاه می کند، او را در چهره یک انسان زاهد و عارف و منقطع از دنیا می بیند. البته منظور، دنیای بد است؛ همان چیزی که خود او می گفت دنیای بد آن چیزی است که در درون شماست؛ این ظواهر طبیعت - زمین و درخت و آسمان و اختراعات و امثال اینها - دنیای بد نیست؛ اینها نعمتهای خداست؛ باید اینها را آباد کرد. دنیای بد، آن خودخواهی، آن افزون طلبی، آن احساس تعلقی است که در درون توست؛ امام از این دنیای بد به کلی منقطع بود. او برای خودش هیچ چیز نمی خواست. برای تنها پسرش - که عزیزترین انسانها برای امام، مرحوم حاج احمدقا بود؛ بارها ما این را از امام شنیده بودیم که می گفتند اعز اشخاص در نظر من ایشان است - در ده سال آن حکومت و آن زمامداری و رهبری بزرگ، یک خانه نخرید. ما مکرر رفته بودیم و دیده بودیم که عزیزترین کس امام، در آن باغچه ای که پشت حسینیه منزل امام بود، داخل دو، سه اتاق زندگی می کرد. خود آن بزرگوار برای خود، زخارف دنیوی و ذخیره و افزون طلبی نداشت و نخواست؛ بلکه به عکس، هدایای فراوانی برای امام میاوردند، که آن هدایا را در راه خدا می داد. آنچه را هم که داشت و متعلق به خود او بود و مربوط به بیت المال نبود، برای بیت المال مصرف می کرد. همان آدمی که حاضر نبود آن روز با ده میلیون، پانزده میلیون، یک خانه قابل قبولی برای پسرش بخرد - ولو از مال شخصی خودش - صدها میلیون تومان مال شخصی خود را برای نقاط مختلف - برای آبادانی، برای کمک به فقرا، برای رسیدگی به سیل زدگان و جاهای مختلف دیگر - صرف می کرد. ما اطلاع داشتیم که در مواردی پولهای شخصی خود امام بود که به اشخاصی داده می شد، تا بروند آنها را مصرف کنند؛ اینها هدایایی بود که مریدان و علاقه مندان و دوستان برای امام آورده بودند. او اهل خلوت، اهل عبادت، اهل گریه نیمه شب، اهل دعا، تضرع، ارتباط با خدا، شعر و معنویت و عرفان و ذوق و حال بود. آن مردی که چهره او دشمنان ملت ایران را می ترساند و به خود می لرزاند، آن سد مستحکم و کوه استوار، وقتی که این مسایل عاطفی و انسانی پیش می آمد، یک انسان لطیف، یک انسان کامل، یک انسان مهربان بود. من این قضیه را نقل کرده ام که یک وقت در یکی از سفرهای من، خانمی خودش را به من رساند و گفت از قول من به امام بگویید که پسر من در جنگ اسیر شده بود و اخیرا خبر کشته شدن او را برایم آورده اند.

من پسرم کشته شده، اما برای من اهمیت ندارد؛ برای من سلامت شما اهمیت دارد. آن خانم این را با یک هیجان و با یک احساسی به من گفت. من خدمت امام آدمم و داخل رفتم. ایشان سرپا ایستاده بودند و من هم همین مطلب را برایشان نقل کردم؛ دیدم این کوه استوار و وقار و استقامت، مثل درخت تناوری که ناگهان بر اثر طوفانی خم بشود، در خود فرو رفت؛ مثل کسی که دلش بشکند؛ روح و جان و جسم او تحت تاثیر این حرف مادر شهید قرار گرفت و چشمانش پر اشک شد! شبی در یک جلسه خصوصی، با دو سه نفر از دوستان، منزل مرحوم حاج احمد آقا نشسته بودیم؛ ایشان هم نشسته بودند. یکی از ما گفتیم که آقا شما مقامات معنوی دارید. مقامات عرفانی دارید، یک چند جمله ای ماها را نصیحت و هدایت کنید. این مرد با عظمتی که آن گونه اهل معنا و اهل سلوک بود، در مقابل این جمله ستایش گونه کوتاه یک شاگردش - که البته همه ما مثل شاگردان و مثل فرزندان امام بودیم؛ رفتار ما مثل فرزند در مقابل پدر بود - آن چنان در حال حیا و شرمندگی و تواضع فرو رفت که اثر آن در رفتار و جسم و کیفیت نشستن او محسوس شد! در حقیقت ما شرمنده شدیم که این حرف را زدیم که موجب حیا امام شد. آن مرد شجاع و آن نیروی عظیم، در قضایای عاطفی و معنوی، این گونه متواضع و باحیا بود. آن نکته اخیری را که من می خواهم عرض بکنم، این است که همه اینها را امام از عمل به دین، از پایبندی به دین، از تقوا و از مطیع امر خدا بودن داشت؛ خود او هم بارها این مضمون را در گونه گونه کلمات خود بر زبان می آورد و بیان می کرد: هر چه هست، از خداست. او همه چیز را از خدا می دانست؛ هضم در اراده خدا بود؛ حل در حکم الهی بود؛ انقلاب را خدا پیروز کرد؛ خرمشهر را خدا آزاد کرد؛ دل‌های مردم را خدا جمع کرد. او همه چیز را از منظر الهی می دید و عامل به احکام بود؛ خدای متعال هم درهای رحمت را به روی او باز کرد. به روایت رهبر فرزانه انقلاب، حضرت آیت الله خامنه‌ای - خرداد ۷۸

از نگاه اندیشوران

دیداری با آیت الله خمینی

دیداری با آیت الله خمینی اشاره: نوشته ای که ترجمه آن به نظر خوانندگان گرامی می رسد در مورخه ۴ ژوئن سال ۱۹۹۴ در شماره ۱ سال اول نشریه «مسایل جنبش اسلامی» به مناسبت پنجمین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی به چاپ رسیده است. این نوشته گزیده ای از کتاب «ایران خمینی» نوشته «کوکب صدیق» نویسنده پاکستانی و از برادران اهل سنت مقیم امریکا است که به منظور آگاهی دادن به خوانندگان در خصوص تلاشهای منظم و بی وقفه رسانه های گروهی امریکا در نشر و اشاعه اکاذیب علیه انقلاب اسلامی ایران و رهبر فقید آن به چاپ رسیده است. مطالبی که در پی می آید، شرح نخستین دیدار نویسنده کتاب در نخستین روزهای استقرار جمهوری اسلامی در ایران با حضرت امام می باشد که طی آن به توصیف روابط متقابل حضرت امام با امت می پردازد. جاده قم، راه دو طرفه پر پیچ و خمی است که از میان زمینی ناهموار و آفتاب سوخته و پر از تپه های صخره ای می گذرد. وجود قطعه زمینهای سرسبز در جای جای این زمین خشک، حکایت از استعداد آن برای کشت دارد و دلیل بایر ماندنش، کمبود آب است. شهر قم در فاصله ۸۰ مایلی جنوب تهران واقع شده است. این جهت جغرافیایی حتی بطور نمادین یکی از مناسبترین جهات است. برای رسیدن به جاده قم باید از محلات جنوب تهران عبور کرد، مکان زندگی توده های فقیری که انقلاب اسلامی را به وجود آوردند (حضرت محمد رسول الله خویش را از قشر فقرا می دانست و مخالف گرایش مردم به ثروت و اغنیا بود). بزرگراه از کنار بهشت زهرا عبور می کند، گورستانی که شهدای انقلاب در آنجا آرمیده اند. در ورای آن زمینی سخت با کوههای صخره ای، زمینی عربان و بدون هرگونه ابهام و رازی، بلکه با نوعی زیبایی خشن و ستیزه جوی خاص خود، دیده می شود. آیا این آیت و نشانه ای از خداوند است که کانون دین اصیل و انقلابی اسلام را همواره در سرزمینی خشن و عبوس قرار داده

است؟ در حالیکه راننده ما به ماجراجویی نفس گیرش در این، به اصطلاح، بزرگراه ادامه می دهد دوست من که قرار است، در ملاقات ما با امام خمینی، نقش مترجم را بعهده بگیرد، به آرامی در صندلی عقب خودرو، در حال چرت زدن است. خورشید درست بالای سر ما رسیده و همینطور که به دیداری که قرار است با رهبر فرهمند انقلابی بعمل آورم، فکر می کنم، نسیم خنک شگفت آوری ما را نوازش میدهد. راستی چرا من، یک مسلمان اهل سنت پاکستانی، اینقدر مشتاق دیدار از مرکز آموزش الهیات شیعی هستم؟ چرا ترجیح می دهم که خمینی را «امام» بنامم؟ ... تنها به یک دلیل ساده و آن اینکه روح بشر از افرادی چون (امام) خمینی برای عبور از ورای محدودیتهای تاریخی و تمایلات کوتاه بینانه، تأثیر می پذیرد. فرد هوشمند از هر وسیله تاریخی موجود برای تغییر روند تاریخ سود می جوید. تنها افکار چندین تن از اصحاب پیامبر (ص) نظیر (امام) علی (ع)، (امام) حسین (ع)، سلمان، ابوذر و چند تن دیگر در دسترس (امام) خمینی بود و ایشان از این اصحاب نکات بسیاری آموختند و بسیار بیشتر از ما سنی ها به آموخته هایشان عمل کردند. در حالیکه ما افکار و اندیشه های تمامی اصحاب پیامبر (ص) را در پیش روی خود داشتیم. (مقایسه کنید اصحابی را که تنها چند آیه از قرآن را از حفظ داشتند و همین قدر برای تبدیل آنان به چهره های انقلابی کفایت می کرد با گروه کثیری از ملاهای مدرن که اغلب نیمی و یا حتی دو سوم تمامی قرآن را از بر هستند، ولی ارتجاعی ترین عناصر جامعه محسوب می شوند) ... پیروزی هایی نظیر ورود پیامبر اکرم به مکه، حتی در تاریخ بشری نیز، به ندرت یافت می شود. پیروزی محمد (ص) نشان داد که خیر می تواند بر شرفائق آید و عدالت قادر است به پیروزی برسد. از نظر من بازگشت (امام) خمینی به ایران، شبیه فتح مکه بود، پس از ۱۴۰۰ سال، پیروزی شگفت آور دیگری برای روح بشر. آیت الله خمینی پیوندی مستقیم با توده های ایران دارد. آنان به وی عشق می ورزند و او نیز به آنان. اینکه همه روزه صدها و گهگاه هزاران تن برای ملاقات و دیدار با امام می آیند، امری پیش پا افتاده است. پیوند امت و امام ناگسستنی است. نرده ای برای جلوگیری از ازدحام مردم، به هنگام دیدار با امام، برپا داشته شده است. سه دسته جمعیت مشاهده می شود: دسته نخست خارج از نرده هایی جمع شده است که توسط تعداد اندکی پاسدار حفاظت می شود. دسته دوم در حد فاصل نرده و ساختمانی مشاهده می شود که در آنجا (امام) خمینی دیدار کنندگان را به حضور می پذیرد و بالاخره دسته سوم از جمعیت در حیاط کوچک داخل ساختمان تجمع کرده و در انتظار فرا رسیدن نوبت برای ورود به اتاق ملاقات است. هنگامیکه در دسته دوم از جمعیت قرار می گیرم، بطور ناگهانی، امام را در آستانه در آهنی منقوش به کلمه لا اله الا الله مشاهده می کنم. بر یک صندلی می ایستد و به آرامی به ابراز احساسات جمعیتی پاسخ می گوید که او را محاصره کرده است. با وجود ممنوع بودن عکسبرداری، بسرعت، چند عکس از صحنه می گیریم. مردم با شور و شغف ناشی از عشق، به او درود می فرستند. وی هنگام پاسخ گفتن به ابراز احساسات آنان مثل فولاد سرد است، ولی از سیمایش نور لطیفی از عشق و تواضع پرتو افشانی می کند. اینجا نه جای فخر فروشی است و نه تکبر. و لمس کردن دستان یا نشان دادن علائمی از سرسپردگی از جانب مردم، تداعی کننده رابطه خادم و مخدوم، حتی از نوع روحانی آن، نیست. در این محیط هیچ تصویری از (امام) خمینی یا هیچکس دیگری به چشم نمی خورد. همراه با دسته سوم جمعیت وارد حیاط خانه می شویم. در اینجا افرادی حضور یافته اند که قرار ملاقات دارند. حجت الاسلام توسلی، یکی از تحصیل کرده های حوزه علمیه، که مسئولیت رسیدگی به ملاقاتها را دارد، به ما می گوید که رزمندگان نهضت های رهایی بخش، از سراسر جهان، برای دیدار (امام) خمینی آمده اند. تازه ترین گروهی که (با امام) دیدار کرده اند، رزمندگان از نهضت های رهایی بخش فیلیپین، افریقای جنوبی، رودزیا و سایر کشورهای افریقایی هستند. وی همچنین با ما از مردم محرومی سخن گفت که برای دیدار با امام، از کاشان تا قم را، پیاده، طی طریق کرده اند. در حالیکه در انتظار ورود به محل ملاقات هستیم، جمعیتی که خارج از حیاط حضور دارد و تا چند لحظه قبل تکبیر می گفت و صلوات می فرستاد، شروع به شعار دادن کرده و طی آن از (امام) خمینی می خواهد که از اتاق خارج شده و بدیدنش بیاید. یک یا دو دقیقه بعد، امام قدم زنان از مقابل ما عبور کرده و برای پاسخگویی به احساسات مردم خارج می شود. هیچ قید و

بند رسمی وجود ندارد. او به سادگی خارج شده و با امت خود دیدار می‌کند. او دوست و پدر آنان است. آنان هیچ تمنایی از وی ندارند و او نیز چیز خاصی از آنان طلب نمی‌کند. اینکار تنها تبادل عشق است. این جریان هر ۲۰ تا ۳۰ دقیقه، هر بار که جمعیت بیقرار شده و او را طلب می‌کند، اتفاق می‌افتد. وی درخواست آنان را رد نمی‌کند و از آنان نمی‌خواهد که پراکنده شوند. سر انجام وارد اتاقی می‌شویم که (امام) خمینی دیدار کنندگان را می‌پذیرد. مدت نیم ساعت است که نظاره‌گر برخورد او با امتش هستیم. هیچ دکوراسیونی در اتاق به چشم نمی‌خورد. فرش‌های زیبا افتاده، مندرس و از همه فرشهایی که در بازار تهران فروخته می‌شود، ارزانتر است. چیزی شبیه بوریای نازکی که در مساجد پاکستان یافت می‌شود. اتاق فاقد مبلمان است. پنکه‌ای از سقف آویزان است. یک دستگاه کولر هم به چشم می‌خورد که گهگاه برای خارج ساختن بوی عرق جمعیت حاضر، روشن می‌شود و موقعیکه (امام) خمینی وارد اتاق می‌گردد، آنرا خاموش می‌کنند. عادت کرده است که بدون کولر (و در زمستان بدون بخاری) زندگی کند. کولر همیشه باعث سرما خوردگی ایشان می‌شود. وقتی (امام) خمینی وارد اتاق می‌شود، همه سکوت اختیار می‌کنند. گویی روی ابرها راه می‌رود، پشت به دیوار و روی ملافه‌ای می‌نشیند. پشت او مثل یک جوان راست و کشیده است، آنهم در سنین هشتاد سالگی. گرمایی از سیمایش احساس می‌شود که آمیزه‌ای از زنده دلی جسمانی و قدرت روحانی است. همراه با شکوه و وقاری غیر قابل توصیف که بنظر می‌آید ناشی از هوش و درکی شگرف باشد. به نرمی و بدون کمترین نشانه‌ای از تکبر و قدرت طلبی سخن می‌گوید و بر روان مخاطبانش تأثیر می‌گذارد. هیچ کوششی برای اغواگری از طریق استفاده از شیوه‌های سنتی تکریم مذهبی، یا ارتباط ما فوق و مادون بعمل نمی‌آید. همه در یک سطح قرار دارند. اتاق پر از افراد است و دیدار کنندگان در اطراف امام ازدحام می‌کنند. مردم تقریباً تا نزدیک زانوایش نشسته‌اند. هیچ فضایی خالی برای نشان دادن سروری وی بر اطرافیانش وجود ندارد. پنجاه نفر از جوانان گروهی موسوم به سیاه‌جامگان در میان دیدار کنندگان دیده می‌شوند. آنان میلشیا‌های محلی، اهل شهر کرج واقع در غرب تهران، هستند و عنوان خود را از لباس سیاهی که بر تن دارند، گرفته‌اند. نماینده آنان فهرستی طولانی از برنامه‌ها و درخواستهایشان را قرائت می‌کند. مرد جوان کلام خود را با آرامش شروع می‌کند، ولی بتدریج احساس می‌کند در حضور و مقابل رهبر محبوب انقلاب ایستاده است، چهره‌اش گلگون می‌شود. وقتی جوان خواندن نوشته را پایان می‌رساند، امام به پاسخگویی می‌پردازد. لحن آرام وی به قطرات شب‌نمی می‌ماند که در سپیده‌دم، از گلبرگهای گل سرخ، فرو می‌چکد، امام بطور اجمالی رهنمودهایی را ارائه نموده و بقیه امور را به افراد وا می‌گذارد تا با توجه به شرایط موجود و توانایی‌ها و منابعی که در دسترس دارند، کارها را پیش ببرند. به محض اینکه سیاه‌جامگان قصد ترک اتاق را می‌کنند، یکباره صدای مردی از ته اتاق به گوش می‌رسد که برخاسته و می‌گوید: «صبر کنید! چطور می‌توانید اینقدر زود اینجا را ترک کنید، در حالیکه من هنوز حرفم را نزده‌ام.» در نتیجه آنان مجبور می‌شوند که منتظر بمانند تا او سؤالاتش را مطرح کند. پرسشهایی که خیلی جزیی بود و تنها وقت را تلف می‌کرد. سرانجام نوبت ملاقات من با امام فرا می‌رسد. به‌مراه دوستم که کار ترجمه را عهده دار است با او تنها می‌مانیم. بسیار نزدیک به او می‌نشینم. چشمان تیز بین وی در من نفوذ می‌کند. با متانت به من می‌نگرد، ولی من دستپاچه می‌شوم همان احساسی را دارم که انصار مدینه بهنگام دیدار با حضرت محمد (ص) داشتند. توسط مترجم با او از اوضاع امریکا و جنگ تبلیغاتی پیگیری سخن می‌گویم که در آنجا علیه ایشان و انقلاب اسلامی در جریان است. به تشریح نقش مجلاتی نظیر (New Trend) در جریان مبارزات ضد شاه و اهمیت کنونی آن و نیاز به مجلاتی نظیر (انقلاب اسلامی Islamic Revolution) می‌پردازم. (امام) خمینی از این تلاشها ستایش کرده و دستانش را بمنظور دعا برای موفقیت این مجلات بالا می‌برد. بدرستی حالم را نمی‌فهمم. همینقدر می‌دانم که از شدت شور و هیجان به لرزش افتاده‌ام. بر خود مسلط می‌شوم و وضعیت مسلمانان هند را برای امام شرح می‌دهم. بزرگترین اقلیت مسلمان که در هند زندگی می‌کند مجدداً هدف حملات افراطیون هندو قرار گرفته است و جدیدترین واقعه از این دست در جمشید پور رخ داده، چند صد قربانی گرفته و موجی از

ترس و ناراحتی را در میان جامعه مسلمان سراسر هند پراکنده است. در حالیکه مترجم سرگرم ترجمه گفته هایم است، جمعیت خارج از ساختمان با صدای بلند، شروع به دادن شعار کرده و (امام) خمینی را به دیدار با خود دعوت می کند. لبخندی پوزش طلبانه بر لب آورده و می گوید: «به من فرصتی برای فکر کردن به این موضوعات را نمی دهند». می گوید که بسیار نگران وضعیت مسلمانانی است که در هند زندگی می کنند. امام می افزاید: ولی تنها اظهار همدردی صرف کفایت نمی کند، مسلمانان نباید تنها به اعتراض بسنده کنند، نیاز به سازماندهی، آنهم سازماندهی بین المللی است. مستضعفان جهان باید متحد شوند. امام خمینی اضافه می کند که او در اندیشه سازماندهی یک جبهه متحد از مستضعفان و مظلومان است. واژه مستضعفان که توسط ایشان بکار برده میشود، از سوره نساء به عاریت گرفته شده است. وی می گوید: «اتحاد مستضعفان همه مسایل را حل خواهد کرد.» بر دامنه شعارهای خارج از ساختمان افزوده می شود. (امام) خمینی باید برای دیدار با مردم از اتاق خارج شود. ما مجبور به ترک محل هستیم. به سرعت با او خداحافظی می کنم. همینطور که دستانش را گرفته ام، ناخود آگاه و بطور غیر ارادی به آنها بوسه می زنم. کاری که پیش از این هیچگاه از جانب من نسبت به هیچ رهبر مذهبی سر نزده بود. بدون شک (امام) خمینی یک سر و گردن از تمامی رهبران مذهبی عصر ما بالاتر است. چهره ای که بنظر می رسد از دوران پیامبر (ص) و مثل یکی از اصحاب کبیر ایشان به عصر ما پا گذاشته است. بلافاصله پس از خروج ما، زنان دیدار کننده که ملبس به چادر هستند، وارد اتاق می شوند. یکی از زنان بطور ناگهانی و به شیوه ای غیر معمول در ایران جدید، آستین دوستم را می کشد و می پرسد: «چرا بیرون نمی آیند؟» و دوستم که قدری گیج شده است با عصبانیت پاسخ می گوید: «تازه آمده اید و می خواهید فوراً برای دیدن شما بیرون بیاید». در راه بازگشت، توقفی در حرم (حضرت) فاطمه معصومه (ع) می کنیم. اینجا محل آرامش بی پایان و زیبایی شگفت انگیز است، نمادی از مذهب سنتی ایران، اغناگر و سنت گرا. مذهب انقلابی گرچه بسیار جدید می نماید، ولی ریشه در گذشته ها دارد. مذهب سنتی گرایش به ایجاد جناحی راست گرا در جنبش اسلامی دارد که می تواند بدان آسیب برساند، یا حتی آنرا به نابودی بکشاند، انقلابی اجتماعی که باید در پی شکست دادن امپریالیسم باشد. آیت الله خمینی و پسرش احمد، هر دو، نگرانی بسیاری از رشد فزاینده قدرت جناح راست دارند. رشد عناصر راستگرا نشان می دهد که مبارزه ای طولانی در پیش است. با اینحال مسلمانان ایران از سایر ملل مسلمان در زمینه درک و عمل انقلابی، جلو افتاده اند. آیت الله خمینی رهبری طبیعی و مناسب برای چنین امتی است. منابع مقاله: مجله حضور، شماره ۱۲، کوکب صدیق؛

خانم قنبر قزی شرق شناس و ایران شناس از جمهوری آذربایجان

خانم قنبر قزی شرق شناس و ایران شناس از جمهوری آذربایجان در خدمت سرکار خانم رقیه قنبر قزی از جمهوری آذربایجان از شهر باکو هستیم. خانم قنبر قزی همسر پروفسور رستم علی اف ایران شناس و شرق شناس صاحب نام و معروف هستند. از ایشان خواهش می کنم راجع به گذشته و سوابق فکری فرهنگی، تحقیقاتی و پژوهشی و فعالیت‌های خودشان برای ما توضیحاتی داشته باشند. رقیه قنبر قزی: من دانشکده ایران شناسی دانشگاه باکو را به اتمام رسانده ام و از سال ۱۹۶۷ در انستیتو ادبیات «نظامی گنجوی» و فرهنگستان علوم آذربایجان به کار مشغول هستم و عضو هیئت علمی آن انستیتو می باشم. در سال ۱۹۸۱ دکترا در رشته ادبیات آذربایجان را گرفتم و در ادبیات فارسی تحقیقات و تالیفاتی داشته ام. تاکنون چهار اثر به چاپ رسانیده ام، دو جلد راجع به ادبیات آذربایجان و فولکلورهای آذری و اثر دیگر راجع به آثار شاعر ایرانی اهل مراغه (اوحدی مراغه ای) تدوین کرده ام به نام «سازه من سوزه» یعنی گفته های سازمان. در به نظم آوردن بعضی از داستانهای آذری اهتمام ورزیده ام. اشعاری هم راجع به رستم علی اف سروده ام که به چاپ رسیده است. در حال حاضر نیز روی مونوگرافی و حیات «مجیر الدین دیلقانی» شاعر فارسی زبان قرن دوازدهم کار می کنم که امیدوارم در سال آینده تمام شده و به چاپ برسد. ۳۵ مقاله راجع به ادبیات فارسی زبان آذربایجان

چاپ کرده‌ام. در این اواخر مؤسسه ای به نام مؤسسه «ایران و آذربایجان» و کانون وحدت گرایش یافته که این کانون را پروفیسور رستم علی اف با مشارکت و همراهی حوزه علمیه قم تاسیس و پایه گذاری کرده اند، این کانون در فعالیتهای خود رشد بسیار کرد و در آینده کانون موفق در جهت تبادل نظرات و رشد فرهنگ و ادبی ایران و آذربایجان خواهد شد. تاکنون یک مجله نیز در کانون نظامی گنجوی به نام «شهریار» توسط حوزه علمیه ایران (قم) و سازمان تبلیغات اسلامی در آذربایجان بنیان گذاری شده که شماره اول آن در اکتبر ۱۹۹۲ چاپ شده است دو سال است که منتشر می شود و یک شماره ویژه یادواره رستم علی اف نیز به چاپ رسانده است. این مجله تخصصی و علمی و ادبی است و به صورت فصلنامه چاپ می شود و در آغاز سردبیری آن با پروفیسور علی اف بود. سومین فعالیت من فعالیت اجتماعی و پایه گذاری جمعیت زنان مسلمان آذربایجان به نام «صلح» بوده است. من اداره کننده این جمعیت هستم و از آنجا که در حال حاضر آذربایجان در جنگ است ما فعالیت خود را فعلا بر این محور منطبق کرده ایم. خانم قنبرقزی شما تا چه حد با آثار مکتوب حضرت امام و اشعار ایشان آشنا بوده اید؟ من توفیق ترجمه آثار امام خمینی را به زبان آذری در آذربایجان داشته‌ام. آخرین پیام آن حضرت و اشعارشان را به آذری برگردانده‌ام و آنها را به طور مستقل و یا به طور یومیه در مجلات و روزنامه های خود به چاپ سپرده‌ام. به علت ارادت بسیار ما به حضرت امام و علاقمندیان به این شخصیت و به علت محبوبیت حضرت امام در آذربایجان ما تصاویر و سخنان حضرت امام را در مطبوعات خود به کرات به چاپ می رسانیم. شخصیت حضرت امام در آذربایجان شخصیتی کاملا آشنا و شناخته شده است. چه شاخص ها و ویژگیهایی از شعر حضرت امام در ذهن شماست که فکر می کنید به عنوان یک ارزش می توان طرح کرد. شعرهای امام اشعاری عرفانی است، این اشعار دارای یک ظاهر و یک باطن هستند که باطنی بس عمیق و ژرف است. وقتی که حضرت امام می سرایند «من به خال لب ای دوست گرفتار شدم» در پس این بیت، ارزش و معانی عرفانی بسیاری نهفته است. همچون اشعار حافظ که آنها نیز از همین خصیصه برخوردارند. و این نشانگر ظرافت طبع، نازکی خیال، سیر و سلوک عرفانی و تسلط حضرت امام بر شعر و زبان شعری است. رشته تخصصی شما ایران شناسی است. لطفا تصویری از ایران از دیدگاه خود ارائه دهید. در حال حاضر بیشتر توجه من به جریانهای معاصر اسلامی و سیاسی در ایران است. من اولین بار چهار سال پیش با همسر و دو نفر از دانشمندان آذربایجان در دهه فجر برای شرکت در جشن های انقلاب اسلامی ایران به ایران آمدم. من ایران را کشوری اسلامی یافتم، پروفیسور علی اف قبل از انقلاب هم به ایران آمده بود و جو و فضای ایران را حس کرده بود. او می گفت در پانزده سال پیش و قبل از انقلاب اسلامی مردم از سایه خویش نیز در هراس بوده اند. در حال حاضر پاکی، آزادی و روح سلامت کاملا مشهود است. من اولین بار که به ایران آمدم خیلی تحت تاثیر زنان مسلمان ایران قرار گرفتم. با خانم مصطفوی آشنا شدم و خیلی تحت تاثیر ایشان قرار گرفتم. به آذربایجان که رفتم مقاله ای درباره زنان ایرانی نوشتم. اینجا از چهره زنان و مردان روح انسانی و پاکی را می توان درک کرد. در اینجا به خاطر همین تفکر اسلامی و رعایت حجاب روان انسانها روان آرام تر و الهی تری است. هرگاه صدای اذان را می توان از مناره مساجد شنید همین ارزش بسیاری دارد که در پالایش روح و روان آدمی بی همتاست. حالا در آذربایجان هم به هنگام نماز اذان گفته می شود. ده سال پیش، من معانی آن کلام الهی را نمی فهمیدم اما اکنون تمام جانم از شور و حس آن لبریز می شود. عظمت و رازی در این صدا نهفته است که به جان آدمی چنگ می زند. ما در اسلام و در هنر و ادبیات اسلامی بسیاری غنی هستیم. من در مقدمه اشعار حضرت امام که ترجمه کرده‌ام این مطلب را ذکر کرده‌ام که حضرت امام از بزرگان تاریخ بشریت هستند که اسلام حقیقی را که در این اواخر مظلوم واقع شده بود احیا کرده اند و تفکر اسلامی را در جهان معاصر زنده کرده اند. پروفیسور رستم هم همیشه در سخنان خود می گفتند که قبل از انقلاب در ایران اسلام بسیار مورد بی توجهی قرار گرفته بود و ملت ایران به یمن حضور چنین رهبری اسلام را در کشور خود زنده کرده اند. و از آنجا به جهان صادر نموده اند. من پارسال که به سفر حج مشرف شده بودم بسیار تاسف خوردم وقتی دیدم تعداد زیادی از این جمعیت کثیر مسلمان در بسیاری از نقاط جهان مورد ظلم واقع

می شوند. در برابر مسلمان بودن ملیت بسیار کم رنگ می شود، قومیت و نژاد بی ارزش می گردد، همه مسلمانان با یکدیگر برادرند و این بسیار تلخ است که این جمعیت کثیر در نقطه نقطه جهان مورد ظلم کفار قرار گیرند. پس جهان اسلام نیازمند اتحاد است. امام خمینی هم نظر بر اتحاد مسلمین داشته اند، همانگونه که ایران در جنگ تنها بود ما نیز در جنگ تنها هستیم، حضرت امام، اسلام ناب را مورد نظر داشتند و هر ملیت را چه شیعه و چه سنی متحد می خواستند. این وحدت از زمان حضرت محمد (ص) تاکنون آرزوی مسلمین بوده است. امام خمینی در خصوص حج، دو راهپیمایی را بنا گذاشته اند: یکی راهپیمایی وحدت و دیگر راهپیمایی برائت از مشرکین، پیام حضرت امام در خصوص روز وحدت مسلمین پیام مطرحی است و هر سال به هنگام زیارت خانه خدا مسلمانان حاجی از اقصی نقاط جهان در لیک به این پیام حاضر می شوند. از طرف دیگر تدابیری اندیشیده شده است که مجمعی به عنوان مجمع تقریب مسلمین شیعه و سنی تشکیل شود و مقصد آن بر مبنای نزدیک کردن مسلمانان جهان با همدیگر و خلق وحدت اسلامی است و این اتحاد در شرف تکمیل و تشکیل است. امید که روزی این وحدت اسلامی شکل بگیرد و مسلمانان قدرتی باشند در برابر شیاطینی که تفکر انسانی را به لاکت خواسته ای شیطانی می برند. شما در چهار سفری که به ایران داشته اید چه تحولات و دگرگونی هایی را احساس کرده اید؟ من در سفرهایی که به ایران داشته ام سالگرد حضرت امام را بسیار با عظمت دیده ام و بسیار بر من تاثیر گذار بود نه تنها بر من که بر تمام میهمانان حاضر. در زمانی که انقلاب اسلامی ایران پیروز شد پروفیسور رستم، پیام تلگرام تبریکی برای ایران فرستاد که پست از ارسال آن خودداری کرد، چرا که در آن زمان شوروی نیز همچون دیگر کشورها با انقلاب اسلامی ایران مخالف بود. در تمام این مدت با هر حادثه و دگرگونی در ایران ما نیز قلبا و روحا با ملت ایران بوده ایم. عشق به خمینی عشقی است که در هر قلبی که عاشق اسلام باشد رخنه می کند و جای می گیرد. من در سفرهای خود به ایران عشق را در بین ملت ایران به خوبی احساس کرده ام. و همین عشق است که باعث آبادانی و پیشرفت و سازندگی ایران اسلامی شده است. در پایان از اینکه وقت خود را در اختیار ما گذاشتید تشکر می کنیم و برای شما آرزوی توفیق و برای همسر مرحومتان پروفیسور علی اف طلب شادی روح داریم. اگر مطلبی را در خاتمه دارید بفرمایید. من برای ملت ایران آرزوی سعادت و پیروزی دارم و امیدوارم که در پیروی از خط امام خمینی کوشا باشند و انقلاب اسلامی را که یک الگوی عملی از تفکر اسلامی است پاس بدارند. و با درود بر روح بلند و پر فتوح حضرت امام مطلبم را به پایان می برم. والسلام. منابع مقاله: امام خمینی و جهان معاصر، ج ۲، مؤسسه چاپ و نشر عروج؛

خانم پرفیسور المیرا، عضو کمیته تحقیقات زنان جمهوری آذربایجان

خانم پرفیسور المیرا، عضو کمیته تحقیقات زنان جمهوری آذربایجان با تشکر از حضور شما در این گفتگو، لطفا خلاصه ای از سوابق فکری، سیاسی، علمی و فرهنگی خود را بفرمایید. خانم پروفیسور المیرا: من المیرا، از آذربایجان مسلمان و شیعه هستم و استاد و مدرس دانشگاه در رشته شیمی. فعالیت های علمی و تحقیقاتی من در زمینه شیمی و پتروشیمی و مواد نفتی است که در کاربردهای مختلف مورد استفاده قرار می گیرد. تا کنون بیش از دویست اثر تالیفی و بیش از سی اختراع داشته ام. در سه رشته دارای دکترا هستم و در بیشتر از پانزده رشته علمی نامزد جایزه بوده ام. در امر آموزش دانشجویان سابقه زیادی دارم و بیش از ۳۵ سال است که مدیر لابراتوار دانشگاه باکو هستم. با توجه اینکه در ششمین سالگرد ارتحال امام خمینی (س) شرکت کرده اید، قبلا چه ارزیابی و دیدگاهی نسبت به انقلاب اسلامی و ایران داشتید و بعد از دیدارتان از ایران به چه دیدگاه تازه ای رسیده اید؟ خدا قرین رحمت کند روح بلند امام خمینی (س) و فرزندان عزیزش مصطفی و سید احمد خمینی را که یادگارهای ارزشمند او بودند. امام و دو فرزندش از شخصیت های محبوب آذربایجان هستند. دختر گرامی حضرت امام خمینی خانم زهرا مصطفوی رهبر جمعیت زنان مسلمان ایران در آذربایجان شخصیت شناخته شده ای است. ما سالهاست که با ایشان تبادل فکری و فرهنگی داریم خانواده آن

حضرت نزد ما محبوبیت دارند امام خمینی (س) در تمام جهان شخصیت شناخته شده‌ای است، در آذربایجان نیز محبوبیت فراوانی دارند. این محبوبیت در شهرها و روستاهای آذربایجان نیز به طور کلی قابل لمس است. تمام آثار امام خمینی و گفتگوها و سخنرانی‌های ایشان که پیرامون موضوع اسلام و مسلمین است در آذربایجان گردآوری می‌شود. ملت آذربایجان مهر امام خمینی را در دل دارند، و در درون خویش به آن حضرت ارادت می‌ورزند و تفکر ایشان را الگو قرار داده و اسلام و ولایت فقیه را تبلیغ می‌کنند. آمدن من به ایران به خاطر ارادت قلبی ام به آن حضرت است و آرزومند بودم که در بیت ایشان حاضر شوم. در سفرهایی که به این مناسبت و نیز به مناسبت برگزاری کنگره زنان مسلمان به ایران داشته‌ایم این امکان پیش آمد که با بیش از پنجاه تن از نمایندگان زنان مسلمان در سطح جهانی دیدار داشته باشیم. این حضور و این گردهمایی‌ها نشانگر این واقعیت است که در بین جهانیان چقدر محبوبیت دارد، و این بزرگداشت و همایشی بود برای پاسداری از تفکرات و شخصیت متعالی آن حضرت. برگزاری مراسم سالگرد ارتحال نشانگر این مطلب است که امام خمینی نه تنها در میان ملت ایران که در بین تمام مردم جهان و در قلب جهانیان جا دارد. هر جا که تمایلی به حق باشد نام امام خمینی نیز هست و تفکر ایشان الگوی حق طلبی در سراسر جهان است. پس از دیدن این سؤال در ذهن من پیش آمد که علت این همه شور و این گردهمایی چیست؟ بعد به یاد قرآن افتادم و به این نتیجه رسیدم که دین اسلام دارای عظمتی است که بین همه ادیان کامل‌ترین است. و زنان مسلمانانی که در دستانشان قرآن است و بر لبانشان ذکر ائمه اطهار در تمام جهان به عنوان الگوی زن مسلمان قرار گرفته‌اند باعث حیرت جهان می‌شوند، و من احساس می‌کنم که تمام زنان مسلمان جهان باید با نگاهی عمیق‌تر، زنان ایرانی را که اسوه‌های مقاومت و تمثیل بر الگوهای قرآنی هستند الگوی خویش قرار دهند. ما زنان باید به دستورات قرآن و فلسفه و حکمت اسلامی و تاریخ اسلام دقت کنیم و این نعمات را از دست ندهیم. اگر به آذربایجان می‌آمدید، می‌دیدید بعضی از مردم ما در گذشته تا چه اندازه از ایمان خود دور افتاده بودند، اما بعد از پیام امام خمینی به گورباچف و تحولات سیاسی کشورها، ملت ما به خودنگری و خودشناسی تازه‌ای دست یافتند و دوباره ایمان خود به اسلام را به دست آوردند. مادران ما در آن زمان به ما می‌گفتند: یکی از علت‌هایی که ما از نعمات خداوند دور افتاده‌ایم این است که از دین خود دور شده‌ایم، و در مملکتی زندگی می‌کنیم که ظلم و کفر بر آن حکومت می‌کند. در این مورد نیز ما مقصر نبودیم، بلکه حکومت کوچکی که ما داشتیم راضی شده بود زیر سلطه حکومت بزرگی همچون روسیه باشد و همین باعث دوری ما از دینمان شده بود. اگر در آن زمان خانواده‌ای از روی قرآن اسم ائمه را به عنوان اسم فرزند خود بر می‌گزید، کل آن خانواده را مورد شکنجه و آزار قرار می‌دادند. و من خیلی خوشحال هستم که کشورم همچون فرزندی که به آغوش مادرش برگردد به آغوش اسلام بر می‌گردد در دین و ایمان خود به تکامل می‌رسد. ما در کشورمان «جمعیت اسلامی زنان» داریم که خانم محترم «عصمت محمد آوا» آن را رهبری می‌کنند، و با تبلیغات و آگاهی‌هایی که می‌دهند اسلام را به کودکان به نوجوانان، جوانان و خانواده‌ها معرفی می‌کنند و زیباییهای اسلام و سادگی، پاکی، صداقت و عمق انسانی را به مردم معرفی کرده و چشم آنها را به روی این حقایق می‌گشایند. باید بگویم در دین اسلام مباحث عمیق و ظریف و حکیمانه‌ای وجود دارد که من خودم شخصه، برای درک و فهم بیشترشان به خیلی از خانم‌ها یا آقایان اهل فضل یا آقایانی که در این زمینه عالم هستند مراجعه می‌کنم. و من واقعا خواستارم که به کسانی که با پرسشهایی از کشور و وطن خودشان به قصد یافتن پاسخهایی هجرت و سفر می‌کنند توجه بیشتری شود. زیرا اینان همچون انسانهایی هستند که در بیابانی تشنه و گرسنه مانده باشند و وقتی به چشمه می‌رسند، به چشمه فضل و دانش علمای اسلام، تشنه دانستن و فهمیدن هستند، و ایران چون چشمه‌ای می‌ماند و من خیلی امیدوارم که مراکز اسلامی مخصوصا ایران در این زمینه و برای این افراد تلاش و توجه بیشتری را داشته باشد. برای جوانان و برای همه ما لازم است که با علوم اسلامی آشنایی بیشتری داشته باشیم، و برای این امر به مراکز آموزشی و دانشگاه‌ها و کالجهای اسلامی نیز نیاز فراوان است، و اگر امکان این بود که در ایران علما و استادانی که در این زمینه تخصص دارند به دیارهای دیگر اسلامی نیز گذر کنند تا اسلام و

حقایق و معارف آن را به صورت علمی و صحیح تبلیغ و معرفی کنند بسیار عالی بود. یعنی برای عوام و مسلمانهایی که در زمره خواص دینی نیستند از لحاظ مرتبه دانش، مطالب را شرح داده و بازگو می کردند، و اسلام را آنطور که باید تبلیغ می کردند و علوم آن را آموزش می دادند تا برای نسلهای دیگر باقی بماند. من آرزو مندم خداوند برای هیچ مسلمانی گمراهی و تاریکی را نخواهد و ما مسلمانان همچنان به سوی نور و روشنی برویم. من امید دارم ملت مسلمان ایران قدر نعماتی را که به آنها ارزانی شده است بدانند و مردم مسلمان ایران و مردم مسلمان آذربایجان روزهای خوبی را در کنار هم در راه تحقق اسلام و اهداف اسلام و شادی روح امام خمینی بگذرانند. امروز که مراسم سالگرد ارتحال امام خمینی را با هم برگزار می کنیم و یادگار گرانقدرشان حاج احمد آقا نیز در کنار ما نیست ما برای عموم مسلمانان و خصوصا مردم مسلمان ایران آرزوی پیروزی و توفیق داریم و در این غم و اندوه شریکیم و آرزوی این را دارم که مسلمانان ایران در راه پیروی از خط امام راحل مصمم تر از پیش قدم بگذارند. به امید روزی که کفر در جهان معاصر امروز محو شود و اسلام ناب جایگزین آن گردد. حضور ما در اینجا سعادت بود که نصیب ما شده است، همینطور وظیفه ای است انسانی، دینی، الهی و ما چون دوست ملت ایران هستیم، و ارادتمند و مرید حضرت امام خمینی، از صمیم قلب از اینکه در این مراسم هستیم و در این غم جانگداز شریک هستیم احساس رضایت داریم. این مجالس و گردهمایی ها باعث غرور ملت های مسلمان می شود، چرا که می بینیم چطور مسلمانان جهان به امام خمینی و آرمانهایش اقتدا کرده اند، و چطور نظرات و آراء و تفکر ایشان در این مدت کوتاه در دنیا منعکس شده و جا پیدا کرده است، و مسلمانان دنیا چون پروانه ای گرد این شمع روشن الهی می گردند، و هر چه مسلمانان دنیا با هم متحدتر باشند و تعداد آنها بیشتر باشد، ما از بسیاری از بلاهای زودتر رهایی پیدا می کنیم. بسیاری از جنگ ها در دنیا برای نابودی اسلام و مسلمین تدارک دیده شده است، و در سراسر دنیا دست به غارت، قتل و کشتار مسلمانان زده اند و مسلمانان باید در مقابل این هجوم ها با اعتقاد و ایمانی که دارند و با فرهنگ دینی به مقابله پردازند. اگر ما خودمان را (منظورم ما مسلمانان جهان از اقصی نقاط است) با هم نزدیک و در کنار همدیگر بینیم و به صورت امت واحد، گام برداریم، آلام ما نیز کمتر می شود و دردهای مشترک معنوی ما کاهش می یابد. و مطمئنا تمام دنیا احساس خواهد کرد که اسلام یک تشکیلات فیزیکی و مادی نیست، بلکه یک سیستم معنوی و درونی است و اسلام دینی است که هر کسی با میل به دنبال آن می رود من در اینجا نمایندگان خیلی از کشورها را می بینم که با علاقه و دوستی در کنار همدیگر هستند و در این حزن و اندوه شریک اند و به گفتگو، حل و فصل و چاره یابی برای مسائل امروز مسلمانان می پردازند. من برای تمام فرزندان انقلاب از صمیم قلب آرزوی موفقیت دارم و برای تمام مردم ایران از صمیم قلب از خداوند طلب صبر و پیروزی می کنم، آرزوی پیشرفت اسلام و مسلمین را دارم و امیدوارم که معتقدان به این انقلاب هر روز، بیش از پیش افزایش یابند. و من مطمئنم که روزی می رسد که مسلمانان، بسیاری از این مشکلات را نداشته باشند و دین اسلام هر روز گسترده تر شود. شما چه فعالیتهای مشترکی با جمعیت زنان مسلمان ایران دارید؟ خانم زهرا مصطفوی که رهبری این جمعیت را دارند، برای مردم و خصوصا زنان آذربایجان یادگار گرانقدری هستند از حضرت امام، و خودشان نیز به عنوان یک زن فاضل و دانشمند، در بین ما بسیار عزیز هستند. علاقه و مشترکات ما با خانم زهرا سالیان بسیاری را پشت سر دارد، به دفعات خانم های این جمعیت به آذربایجان تشریف آورده اند و ما با هم طرح ها و برنامه های مشترکی داشته ایم. حضور این جمع در آذربایجان نیز در روشنی ضمیر زنان ما نسبت به انقلاب اسلامی تاثیر زیادی داشته است. من فکر می کنم این جمعیت در حل مسائل زنان مسلمان و در رشد و پیشرفت آنها تاثیر زیادی داشته است و تا حدود بسیاری موفق بوده است. هر دفعه که ما به عنوان میهمان به ایران آمدیم این جمعیت با آغوش باز ما را پذیرفته است و بین ما همیشه مباحث فراوان رد و بدل شده است و من شاهد فعالیتهای بسیار ارزشمندی از این جمعیت بوده ام. و من می خواستم راجع به یکی دیگر از بستگان و یادگارهای امام راحل صحبت کنم و آن همسر گرامی حضرت امام و مادر گرامی خانم زهرا مصطفوی است. ایشان میهمانان بیش از ۵۰ کشور را در منزل خود پذیرفتند و با روی گشاده به سؤالات آنها پاسخ دادند و من از

چنین برخورد و گفتگویی به این استنباط رسیدم که مسلمانان همچون آتش زیر خاکستر هستند به این نتیجه رسیدم که راه امام خمینی، اندیشه امام و علم امام هر روز پویاتر و ماندگارتر خواهد شد و مثل این است که ایشان همواره در بین ما زنده هستند، و به تربیت انسان های خالص و پاک ادامه می دهند. من و خانم عصمت آوا، که رهبری جمعیت زنان مسلمان آذربایجان را دارد، در این فکر بودیم که پیشنهاد ترجمه و انتشار آثار حضرت امام در آذربایجان را با سرکار خانم مصطفوی و با مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام در آذربایجان را میان بگذاریم و ان شاء الله که این سعادت شامل ما مسلمانان آذربایجان شود. البته تا آنجایی که من مطلع هستم اهل بیت و دوستان امام کارهای با ارزشی را انجام می دهند، آثار ایشان در حال حاضر در دست ترجمه است و بسیاری از آنها نیز به بعضی از زبانها ترجمه شده است، ولیکن آثاری از ایشان هست که فقط افرادی خاص و به عنوان منابع و مراجع فقهی و دانشگاهی می توانند مورد استفاده قرار دهند. برای ما بسیار با اهمیت و با ارزش است که جوانان با نصایح و توصیه ها و دیدگاههای امام خمینی آشنا شوند، تا ارزش هایی که گذر سالها بر آنها غبار ایجاد کرده است دوباره شکوفا شود. و ما باید این مطالب را به شکلی داشته باشیم که برای تمام اقشار حتی اقشار کم سوادتر نیز مورد استفاده باشد. منابع مقاله: امام خمینی و جهان معاصر، ج ۲، مؤسسه چاپ و نشر عروج؛

طلال عتریسی استاد دانشگاه روان شناسی لبنان

طلال عتریسی استاد دانشگاه روان شناسی لبنان استاد مختصری از شرح حال خودتان را بیان نماید. طلال عتریسی: اسم من طلال عتریسی استاد دانشگاه لبنان، و در رشته روانشناسی اجتماعی تدریس می کنم. از تاثیر انقلاب اسلامی ایران و شخصیت حضرت امام در کشورهای عرب نشین برای ما صحبت کنید. اگر به عقب برگردیم، آنگاه که انقلاب پیروز شد و اوضاع اسلامی سیاسی را در دنیا مطالعه می کنیم و در می یابیم که در ابتدا افکار عمومی از کمونیسم متاثر شده بود و حرکت های اسلامی حضور قوی در کشورهای عربی نداشتند و ماهیت این حرکتها غالبا بر اساس دعوت مردم و یک سری تلاشهای اسلامی بود تا اینکه تغییر سیاسی در سطح حاکمان خائن ایجاد کند. حرکت های اسلامی در بسیاری از کشورهای عربی نیز در همین زمره به شمار می آیند، چه همگی بر خلاف رویه اسلام عمل می کردند. به این معنی که اندیشه ای در سطح کشورهای عربی و در سطح دنیا رایج بود که تغییر سیاسی ایجاد کردن در توان دین اسلام نیست، زیرا افکار کمونیستی و ملی گرایی سیاسی حضور بیشتری داشت. این طرز فکر با تحقق یافتن انقلاب اسلامی در ایران تغییر کرد. البته باید ملاحظه کرد که افکار کمونیستی و الحادی که بر احزاب و تشکیلات سیاسی حاکم بود در برنامه هایشان به بن بست رسیده بودند، به طوری که در بعضی اوقات این افکار نتوانستند به نتیجه یا تغییر مطلوبی در حاکمیت برسند. در کشورهای دیگر این افکار و حرکتها در کمتر از نیم قرن نتوانستند تغییری در جامعه یا در حاکمیت ایجاد کنند. در این مرحله بود که انقلاب اسلامی با شعارهای روشن خود و اهداف اسلامی، فرهنگی و اخلاقی حضور پیدا کرد. آن چیزی که امام خمینی در بسیاری از سخنرانیها و موضعگیریهایش از ابتدای انقلاب و حتی قبل از پیروز شدن انقلاب مطرح کرده بود این بود که اسلام می تواند تغییر را در سطح جامعه و حاکمیت ایجاد کند و اسلام نیازی به مشارکت افکار دیگری در این تغییر ندارد، و اینکه اسلام باید اسلام حرکت زایی باشد که مطابق با توصیفات اسلام باشد نه چیز دیگری. آنچه که به امام اجازه داد تا بر این افکار تاکید بکند پیروزی انقلاب اسلامی بود. به این دلیل می توان گفت پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی و افکاری که از اسلام ارائه کرد در سطح دنیای اسلام دو انقلاب ایجاد کرد: انقلاب در داخل اسلام و گرایشهای فقهی اسلام، به طوری که لزوم حرکت و جنبش را در این عصر مورد تاکید قرار می داد، به خاطر اینکه جامعه اسلامی و حکومت اسلامی را به پا کند بر خلاف گرایشها و اندیشه های عده زیادی که این فکر را رد می کردند، انقلاب دوم آن بود که در سطح دنیا خارج از دایره اسلام فقهی به وجود آمد و تاکید بر این موضوع داشت که اسلام می تواند تغییر ایجاد کند و می تواند به

اکمیت برسد و می تواند دولت تاسیس کند بر خلاف فکری که از دوره نهضت اروپا علیه آن بود و نیز از دوره انتشار افکار مارکسیستی که اعتقاد داشت که دین ملتها را ضعیف می کند و دین افیون ملتهاست. به همین دلیل انقلاب امام به مثابه تغییر بزرگی بود که در دهه هشتاد در دنیا در سطح حرکت‌های اسلامی و شخصیت‌ها رفته رفته به وجود آمد. به این سبب ملاحظه می کنیم که حرکت‌های اسلامی در بیشتر کشورهای اسلامی و عربی در دهه هشتاد یعنی بعد از پیروزی انقلاب رفته رفته به سمت رسیدن به حاکمیت قدرت در جوامعشان گام بر می دارند، به طوری که تا به امروز میان آنها و دولتهایشان جنگ ادامه دارد. با توجه به اینکه شما در زمینه روانشناسی انسان دارای دانش و تسلط بالایی هستید، در مورد روحیه و روان امام به عنوان یک ظهور مقدس چه بررسی و تحلیلی در این باره دارند؟ امتیازات خاصی که امام راحل به جای گذاشت و بر تمام مردم جهان تاثیر نهاد، علاوه بر افکار و سیاست‌هایش روش حیات و زندگانی امام است، روش ساده و خاضعانه، روشی که برای دنیای معاصر ما نامانوس است. به عبارت دیگر همه کسانی که در موقعیت امام بودند زندگی راحتی می کردند و در حد امکان از قدرت و تسلط بر دولتهایشان و یا در سطح جهانی لذت می بردند، ولی امام چنین نبود. علاوه بر این شخصیت امام یک شخصیت چند بعدی است، نه یک بعدی، یعنی اینکه او در شخصیتش سیاست را با اخلاق، تقوا، سادگی و تواضع جمع کرده است که این صفات در هیچ یک از شخصیت‌های بارز دنیا دیده نمی شود و شاید بسیاری از علما را ببینیم که خود را به صفات عرفانی، اخلاقی و غیر آنها زینت داده باشند ولی خصوصیت امام در این بود که هر چند در موقعیتی بود که هر چه را می خواست و دست بر هر چیزی که می نهاد برای او مهیا بود ولی متاثر از اینها نشد. در زندگی شیوه ای را در پیش گرفت که به زندگی ساده ترین مردم و فقیرترین آنها نزدیک بود و این مسئله علاوه بر ابعاد روحی و معنوی که امام داشت و شاید شخصی مثل من از آن اطلاع نداشته باشد، یک اثر عمیق در وجود نه تنها ایرانیها بلکه میلیونها فرد خارجی گذاشته است. به این دلیل من اعتقاد دارم که این شخصیت بر عده بسیار زیادی که به اسلام گرویده اند اثر عمیقی گذاشته است بدون اینکه با امام و یا حتی با جمهوری اسلامی ارتباط مستقیمی داشته باشند. کدامیک از آثار حضرت امام را مطالعه کرده اید؟ من اکثر کتابهایی که از امام به عربی ترجمه شده است مطالعه کرده ام، کتاب سرالصلوة، آداب الصلوة، اربعین حدیث، تمام سخنرانی های امام و وصیت نامه سیاسی - الهی. نظر شما در مورد مراسم ارتحال امام چیست؟ برگزاری مراسم ارتحال امام یک مسئله ضروری و مهم است و برای بسیاری از میهمانان خارجی که از گوشه و کنار جهان اسلام در سطوح مختلف فکری، فرهنگی، سیاسی در آن شرکت می کنند، شناختن جمهوری اسلامی ایران نیز مناسبت دارد. به طور طبیعی این امر مهمی است برای اینکه باید ارتباط این مردم و یا این هیئت‌ها با امام، افکار امام خمینی و جمهوری اسلامی باقی بماند. ولی مانند هر عملی که انسان انجام می دهد دارای نواقصی است که از جمله آنها این است که کتابها یا کتابچه هایی که افکار امام را به طور خلاصه بیان کرده باشند در اینجا نیست، خصوصاً می توان فرض کرد که چه بسا برخی از میهمانان به بسیاری از کتابهایی که در مورد امام منتشر شده است، دست نیافته اند و حتی اگر آن عده به کتابها دست یافته باشند، یادآوری بدان امری مفید است. مسئله دیگری نیز هست و آن اینکه میهمانان عموماً از قشرهای مختلف هستند. مثلاً اساتید دانشگاه، روزنامه نگاران، مسئولان مؤسسات اجتماعی، جهانگردان و غیره، لازم است که در ضمن برنامه های عمومی برای هر یک از قشرها برنامه های خاصی باشد تا از وجود این میهمانان در جمهوری اسلامی بیشتر استفاده شود. به عنوان مثال می توان برنامه دیدار برای روزنامه نگاران با برخی از مسئولان جمهوری اسلامی، دیدارهای خاصی برای اساتید دانشگاهی با برخی از مسئولان در دانشگاه و غیر اینها ترتیب داد تا بیشترین استفاده از این مراسم برده شود. منابع مقاله: امام خمینی و جهان معاصر، ج ۱، مؤسسه چاپ و نشر عروج؛

خانم گلنار جمال استاد دانشکده هنرهای زیبا از روسیه

خانم گلنار جمال استاد دانشکده هنرهای زیبا از روسیه خانم گلنار، با تشکر از حضور شما در این گفتگو لطفاً خودتان را معرفی

کنید و سوابق فرهنگی و هنری خود را برای ما بازگو فرمایید. خانم گلنار جمال: من گلنار جمال هستم، مسلمان و از اهالی مسکو، تحصیلات خود را در انستیتوی تربیت معلم گذرانده‌ام، و همینطور سالهایی را به تحصیل هنر در مدرسه نقاشی، طراحی و هنرهای تجسمی مشغول بوده‌ام. بعد از پایان تحصیلات با حیدر جمال آشنا شدم و با او ازدواج کردم. در همین زمان بود که من با اسلام و تعالیم اسلامی آشنا شدم. بعد از ازدواجمان ما هر دو در تبلیغ اسلام کوشش کردیم، مرکزی به نام مرکز «توحید» پایه‌گذاری کردیم و مجله‌ای به نام «التوحید» منتشر می‌کنیم. من در ساخت برنامه‌های تلویزیونی نیز مشارکت دارم. شما بعد از چه بررسی‌هایی دین اسلام را انتخاب کردید و چه شد که اسلام آوردید؟ من زمانی مسلمان شدم که با همسرم حیدر جمال آشنا شدم، اما به خاطر او نبود که مسلمان شدم بلکه به خاطر این بود که اسلام تنها دین زنده دنیا است و حقیقت و واقعیت را در آن درک کردم. بعد از آشنا شدنم با دین اسلام احساس کردم که به دنیایی دیگر پا گذاشته‌ام که در آن همه چیز به گونه‌ای دیگر است. مفاهیم متفاوت هستند و ارزش‌ها متعالی و انسانی‌اند. شما با شخصیت حضرت امام چگونه آشنا شدید و آیا با اشعار حضرت امام آشنایی دارید؟ به نظر من امام خمینی شخصیتی بزرگ بود که توانست در ایران انقلاب اسلامی را بنیان‌گذاری کند، و در تاریخ کسی همچون او نادر است. او تنها کسی بود که می‌توانست چنین تحول عمیقی را به وجود آورد و عشق به اسلام را در اذهان و قلوب مسلمانان دوباره شعله‌ور کند و دامنه این نور را به تمام جهان بکشانند. و اما اشعار حضرت امام را خوانده‌ام. اشعار ایشان بیانگر روح بلند و قلب سرشار از ایمان آن حضرت است. نگاه حضرت امام نگاهی عارفانه است و ایشان دنیا را از دید عرفان اسلامی می‌نگرند. راجع به فعالیت‌های هنری خود برای ما توضیح دهید؟ در حال حاضر من روی مدل لباس زنان مسلمان روسیه کار می‌کنم، چرا که اگر بتوانم آنها را متوجه کنم و به آنها بفهمانم که حجاب چیست و شکل رعایت درست آن بر مبنای اصول قرآن و دستور پیامبر چگونه است زنان روسیه از آن استقبال خواهند کرد. من در پی آن هستم که مدل زیبایی را طراحی کنم که در عین زیبایی ساده و پوشاننده و راحت باشد و این خود می‌تواند تبلیغ و تشویق برای رعایت حجاب در بین زنان مسلمان روسیه باشد. من در پی آن هستم که تدابیر زیبایی‌شناسی را در این جهت پیاده کنم. زنهای مسلمان روسیه هنوز در فرهنگ اسلامی ریشه ندارند و نمی‌دانند که چطور حجاب می‌تواند زیبایی ایجاد کند. آنها فکر می‌کنند که حجاب عاملی است که زن را از زیبایی دور می‌کند، در حالی که حجاب زن را شریف و متعالی جلوه می‌دهد و صد بار زیباتر از زنان کافر می‌نمایاند. برداشت شما از ایران و شرایط فرهنگی ایران و انقلاب اسلامی چیست؟ این بار دومی است که من به ایران سفر می‌کنم. من از درون زندگی در ایران مطلع نیستم و لی می‌توانم بگویم آنگونه که من درک کردم ایران کشور بسیار بزرگ و پر تلاشی است. زندگی در ایران جهات مختلف دارد. در بین ایرانیان روحیه سعی و تلاش و سازندگی دیده می‌شود. آنها که بر ضد ایران و اسلام هستند می‌گویند اسلام گرای صریح، زندگی را در ایران متلاشی کرده است. این دروغی بیش نیست. ما می‌بینیم که زندگی در ایران رنگارنگ است و صد بار زیباتر و سالم‌تر و غنی‌تر از زندگی در اروپا و آمریکا و روسیه است. ایران زنان و مردان مساعی و پرتلاشی دارد، و ایمان به خداوند به آنها کمک می‌کند تا مشکلات موجود در کشورشان را با همت و تلاش حل بکنند. در بین ایرانیان عشق به امام خمینی کاملاً بارز است، و هر بیننده‌ای به خوبی می‌تواند این رابطه عاطفی را در بین ملت ایران و امام خمینی حس کند. ایرانیان مردمی میهمان دوست و با صفا هستند و ایثار و یکدلی از صفات ایشان است. ایران کشور غنی، جوان و سعادت‌مند است، چرا که مهد انسان و قرآن است. منابع مقاله: امام خمینی و جهان معاصر، ج ۲، مؤسسه چاپ و نشر عروج؛

دکتر عباس نصر الله استاد دانشگاه لبنان

دکتر عباس نصر الله استاد دانشگاه لبنان از اینکه محبت فرمودید و فرصت مغتنمی را به این گفتگو اختصاص داده‌اید متشکریم، لطفاً بفرمایید هم‌اکنون بیشتر به چه کارهایی اشتغال دارید؟ دکتر عباس نصرالله: من در حال حاضر در دانشگاه لبنان تدریس می‌کنم.

کنم و معمولاً در کنفرانسهای مختلف شرکت می‌کنم. در ایران، در کنفرانسهای نهج البلاغه و سید رضی، کنگره بزرگداشت خواجه حافظ شیرازی شرکت داشته‌ام. ما حاصل این کنفرانسها در کتابهایی، توسط رایزنی فرهنگی ایران در دمشق به چاپ رسیده و منتشر شده است. شما تالیفات زیادی در زمینه تاریخ دارید، خوب است از این فرصت استفاده کنیم و تالیفات شما را از زبان خودتان معرفی کنیم. بله، بیشتر تالیفات من در زمینه تاریخ است: تاریخ بعلبک و تاریخ کرکموخ را بنا به درخواست رایزنی فرهنگی ایران نوشتم. در این کتاب پیوند مستحکم میان علمای کرکمو و دولت صفوی به تفصیل بیان شده است. کرکموخ در نزدیکی شهر بعلبک واقع شده است. محقق کرکی از علمای همین شهر است. او به ایران آمد و در عهد شاه طهماسب ولی فقیه حکومت اسلامی بود. هم چنین کتاب «لارب السياسی الملتزم» را با همکاری آقای دکتر صادق آیینه‌وند استاد دانشگاه الزهرا نوشته‌ام. در خصوص اندیشه اسلامی و سیاست، تاکنون دهها مقاله تالیف کرده‌ام و هم اکنون هم جوایبه‌ای بر کتاب موهوم سلمان رشدی، و همچنین کتابی به نام نقش توسعه اسلام در سطح جهان و نیز تاثیر انقلاب بر سرنوشت منطقه، که همه آنها به جهان اسلام و حرکت‌های اسلامی مربوط می‌شود در دست تحقیق دارم. من این مقالات را در کنفرانسهای مختلف مطرح کرده‌ام و در کتابها و مجلات و روزنامه‌ها هم منتشر کرده‌ام. نظر شما در مورد انقلاب اسلامی در کشورهای عربی چیست؟ آنچه که انقلاب اسلامی به اثبات رسانده و به دنیا بیان کرده، این است که اسلام شایستگی حاکمیت بر جامعه را دارد زیرا که دین آسمانی است، از این رو در کشورهای اسلامی و عربی تاثیر گذاشته است و انقلابهایی که هم اکنون در سایر کشورهای عربی شکل گرفته اند جز ثمر درخت انقلاب اسلامی چیز دیگری نیست. انقلاب ثمرهای دیگری نیز دارد که اثرات آن را در کشورهایی چون تونس، الجزایر، مصر، آذربایجان و کشورهای استقلال یافته شوروی سابق و سایر نقاط دنیا می‌بینیم. این انقلابها نهرهایی هستند که از سرچشمه جوشان انقلاب اسلامی ایران در نقاط مختلف جهان شاخه شاخه شده اند. نقش امام خمینی در شکل‌گیری فرهنگ و ادبیات معاصر عرب چگونه بوده است؟ البته با توجه به اینکه شما اشاره داشتید به باور روحی و علاقه مندیهای مردم مسلمان لبنان به آرمانهای انقلاب اسلامی و امام خمینی، طبیعتاً این علاقه مندی می‌تواند تاثیرات اجتماعی، رفتاری، فرهنگی و بیانی داشته باشد، در این خصوص با توجه به شرایط کنونی لبنان، تاثیر و میزان تاثیرپذیری جامعه لبنان را در این باره از جهت ساختار فرهنگی و ادبی بیان فرمایید. امام ابعاد گوناگونی داشته است. اول کتابهای ایشان است که به جهان اسلام تقدیم کرده است، در مقاله‌ای که درباره عرفان نوشته‌ام، بخشی از آن را به آنها اختصاص داده‌ام. سر الصلوة و اربعین حدیث و دیگر نوشته‌های عرفانی، عرفان را در عرصه وجود امر ضروری به شمار آورده‌اند، زیرا جهان اسلام و علمای مسلمان عرب در این عصر کاری به فلسفه و عرفان ندارند در حالی که علمای مسلمان ایران و در راس آنها امام خمینی (ره) درباره عرفان بسیار نوشته‌اند و عرفان را به عرصه وجود و زندگی کشاندند. تالیفات عرفانی امام اعم از کتب و مقالات و دیگر نوشته‌های ایشان جزئی از فلسفه عالم اسلامی و فلسفه انقلاب اسلامی است. نقش دیگری که بسیار مهم است کتابها و مقاله‌های زیادی است که به زبانهای مختلف درباره انقلاب اسلامی و امام خمینی نوشته شده است. محور این مباحث، میراث فرهنگی امام خمینی است که به دو دلیل غنی‌ترین فرهنگ جهان به شمار می‌رود، یکی به دلیل ثمره‌هایی است که امام به بار نشانده‌اند و دوم به دلیل کتابهای بسیاری است که درباره امام و انقلاب نوشته شده است. با توجه به اطلاع شما از دیدگاهها و افکار و شخصیت امام، به نظر شما چگونه می‌توان شخصیت امام را به نسل امروز و فردای جهان معاصر معرفی کرد؟ ما اشخاصی داریم که به دلیل موهبت الهی از دیگران متمایز و برجسته شده‌اند، موهبتی که خداوند به آنان اعطا می‌فرماید، یعنی در حقیقت نوری است که خداوند در قلوب آنان پرتو می‌افکند. آنان زندگی معمولی می‌کنند و در عین حال زندگی دارند که با زندگی سایر مردم متفاوت است. امام این دو صفت را باقی گذاشت. یکی اینکه او اندیشمند و برنامه‌ریز بزرگی بود که توانست بر شاه و آمریکا پیروز شود و با اندیشه و برنامه‌ریزی بزرگی بود که توانست بر شاه و آمریکا پیروز شود و با اندیشه و عرفان، آنان را به ذلت نشانده. به همین دلیل آمریکا و اطلاعات سری آنان جز رکوع و سجود و

عرفان و تامل چیز دیگری در خمینی نمی یافتند، از این رو در ابتدا از او نترسیدند و جایی برای او باز نکردند و درک نکردند که این اندیشه و تفکر بهتر از هر ابزار و سلاح دیگری است، چه امام هیچ اسلحه و تفنگی را به دوش نکشید بلکه فقط صاحب اندیشه و تامل و تفکر بود و توانست که بر رژیم شاهنشاهی پیروز شود و فقه اسلامی را عملی کند. مسئله مهم دیگری که مطرح است مسئله فنای در مردم است، چرا که امام رهبر و رمز انقلابهای مسلمانان جهان گردید و این ویژگی را از جدش امام حسین «علیه السلام» به ارث برده است. انقلاب امام حسین رمز همه انقلابهاست، انقلاب اسلامی ایران تکرار و تجدید نهضت امام حسین «علیه السلام» است. از این رو می توان گفت که امام خمینی نسبت به سایر رهبران و رؤسا و علما وجه برجسته و متمایزی داشت و آن این که امام در مردم فنا شده بود. او اراده نکرد که با نیرو و سلاح و مال و... رهبری خود را نمایان سازد. بلکه خواست که اساس زعامت را پایه ریزی کند به این شکل که مظهر احساسات هر انسان و هر ملتی باشد. از این رو مردم او را شایسته زعامت دانستند چه او در وجود تک تک مردم جریان داشت نه این که چون ستمگران و حاکمان جبار در کشتزارهای مردم به بهره گیری و استعمار پردازد بلکه در قلوب مردم جای گرفته بود چون در آنان فنا شده بود. و رهبر گفته می شود و زعامت برای او امضا شده زیرا مال، سلاح و جبروت زعامت انسان را امضا نمی کنند، امام کسی بود که مردم را دوست داشت و به آنان عشق می ورزید، سیمایش شایسته و نورانی باقی می ماند و این نیاز به اوصاف پیامبران و انبیا الهی دارد که برای هدایت مردم آمدند. چنان که پیامبر اسلام (ص) از روی رضایت و میل پذیرفته است که بار گناهان امتش به او نسبت داده شود تا گناهان قبل و بعد را بیاورد. چنان که می دانید پیامبر راضی شده است تا گناهان امتش به او نسبت داده شود و متحمل به آنها شده است. این گناهان امت است که خداوند آنها را می آمرزد، نه گناهان پیامبر، امام خمینی نیز چنین بود که خود را قربانی کرد و چنان عمل کرد تا حیات را به امت برگرداند و متحمل بار گناهان مردم شد و رمزی برای همه انقلابها گردید. می دانید که در دنیای غرب نسبت به اسلام و شخصیت حضرت امام تعرضاتی شده است، چگونه می توان شخصیت حقیقی امام را به ملت‌های غربی معرفی کرد؟ در کنار مباحثاتی که در بسیاری از این کنفرانسها مطرح می شود می توان یک کمیته تخصصی به شکل آکادمی تحقیقات دانشگاهی از استادان فاضل و متفکر تشکیل داد و این افکار در آنجا مورد بحث و بررسی قرار گیرد و به صورت خلاصه و منقح تالیف و به زبانهای مختلف دنیا ترجمه شود و در سطح دنیا پخش گردد تا شخصیت امام خمینی را که نهایت مرتبه انسانی را سپری کرده است، بیان و به دنیا معرفی نماید. کسی که در انسانیت ذوب شده است و دارای صفات انبیا و اولیای الهی است، چه ایشان توانستند در جامعه و مردم ذوب شود و نیز توانستند سلطه و حاکمیت قصرها را نابود کنند و در نهایت فروتنی و سادگی در منزل پیراسته و حقیرانه خویش زندگی کنند. نه مثل اشخاصی که کودتا به پا می کنند و سپس از پیروزی کودتا، خود به جای حاکمان بر تخت تکیه می دهند و در قصر سکونت می کنند و دوباره سلطه جابرانه قصر را بر مردم تحمیل می کنند. امام خمینی در هیچ قصری زندگی نکرد، بلکه منزل پیراسته و ساده ای را برای خویش اختیار کرد و از آن منزل خواه آنگاه که در حوالی پاریس بود و یا وقتی که در ایران بود با سخنرانی و دست تکان دادنش با مردم خویش ارتباط ایجاد می کرد. به نظر من اگر برنامه ریزی صحیحی طراحی شود، می توان از این طریق شخصیت و افکار امام را به دنیا فرستاد. به این صورت که کتابی با تمام ویژگیهای تحقیقات آکادمی دانشگاهی به دور از تعریف و تمجیدهای تو خالی از قبیل این که او انسانی بزرگ است، او تنها قهرمان این عصر است و مثلش دیده نمی شود و چون او به عرصه وجود نیامده است و... نوشته شود و به دنیا ارسال شود. ما می خواهیم برای مردم جهان بیان کنیم که امام چگونه با مردمش روبرو می شد و چگونه با مردم خویش رفتار می کرد و از این قبیل مسایل تا آنان خود به این نتیجه برسند که امام شخص بزرگ جهان امروز بوده است. شما گفتید که مقاله انتقادی علیه سلمان رشدی و کتاب آیات شیطانی او نوشته اید، ممکن است به تحلیل‌های این کتاب اشاره ای داشته باشید لمان رشدی یک تن از شجره خبیثه جور و فساد است که با صهیونیسم آغاز شده است، آنگاه که مصونیت صهیونیستها با یک عده عرب ایجاد شد که می خواستند ادیان را از بین ببرند، احادیث را ساختند که عصمت را

شبه انگیز جلوه دهند. بنابراین انبیا در تاریخ دینی با ظهور یهود به وجود آمد. نصاری نیز به همین اندیشه یهودیان پایبند شدند و عصمت پیامبران (ع) را ابطال کردند و معصیتها و گناهان را به آنان نسبت دادند، چنانکه به موسی (ع) و ابراهیم اتهامات بسیاری را وارد کردند. سلمان رشدی نیز به همین شکل در کتابش این اتهامات را بر پیامبران وارد می کند. این یک اندیشه قدیمی است، اندیشه استعماری است که می خواهد اسلام را نابود کند، ولی تاکنون با تمام تلاشهایشان نتوانستند. چه خداوند سبحان در قرآن کریم فرموده است که «انا نزلنا الذکر و انا له لحافظون» ما قرآن را فرود آوردیم و خود ما نگهدار آن هستیم. بنابراین خداوند حافظ اسلام و ذکر کریم است و سلمان رشدی و امثالش مطلقا نخواهند توانست قضایا و مسائل دین اسلام را تغییر دهند و نخواهند توانست که اسلام را از بین ببرند. پس سلمان رشدی محارب در توجیهاتش مثل یهودیان است که می خواهد اسلام را از بین ببرد در حالی که اسلام تنها استراتژی است که توانسته در مقابل استکبار رویارویی کند. من در بعضی از مقاله هایم که در گذشته درباره اسلام نوشته ام، گفته ام که اسلام قویترین و پایدارترین نیرو در رویارویی با استکبار و تمام نحله ها و مکاتب اشتراکی مانند کمونیستها و لیبرالهاست. به عنوان مثال من در آن مقاله گفته ام، آنگاه که چکسلواکی خواست بر ضد روسیه قیام کند گمان می کنم به رهبری قبلاچک، در طول چند ساعت روسیه توانست قیام تجزیه طلبی چکسلواکی را نابود کند. در حالی که روسیه با تمام توانش نتوانست بر انقلاب اسلامی افغانستان مسلط شود و آن را نابود کند چرا؟ زیرا اسلام با صلابت قرین است. روسیه انقلاب چکسلواکی را که قویتر از افغانستان بود در طول چند ساعت نابود کرد، ولی انقلاب افغانستان را نتوانست. زیرا اسلام استراتژی قوی دارد که هیچ کس نمی تواند بر آن چیره شود. بنابراین سلمان رشدی عامل وابسته و بازیچه جریانهای استکباری است. در مصر هم، کتابهایی از همین نوع داریم که به بازار عرضه شده است. «طه حسین» به دستور مستشرقین آنها را نوشته است و «توفیق الحکیم» نیز کتابهایی دارد از جمله داستان «اولاد حارتنا» که در آن رمزگونه چیزهایی را درباره حضرت پیامبر «صلی الله علیه و آله و سلم» ذکر کرده است و از این رو، غرب طه حسین را مطرح کرد تا در کتابش به نام «الارب الجاهلی» ادبیات عرب را بی هویت کند و همانطوری که گفتم توفیق الحکیم در کتابش «اولاد حارتنا» صورتهایی را به تصویر کشیده است که سلمان رشدی آن را در کتابش گفته است و به او جایزه نوبل دادند، چنانچه «نهیب محفوظ» نیز از همین قماش است. آنان جایزه نوبل را به کسانی می دهند که بر اسلام یورش بیاورند و کتابهایی را بنویسند که دین را به اسم آزادی تحقیر کنند. از این رو سلمان رشدی و همه نویسندگان منحرفی که ندای صهیونیست را اجابت کرده اند برای نوشتن این کتابها با قیمت بسیار نازلی خریداری شده اند. البته صهیونیستها عده بسیار زیادی را دارند که در خط آنان سیر می کنند. اینان از یاران شیطان هستند، شیطان خود با پروردگار به مناقشه پرداخت و می گفت مرا از آتش و انسان را از گل آفریدی، بنابراین سجده نمی کنم و عمل آنان نیز شبیه به عمل ابلیس است. همانطوری که می دانید غرب و مدعیانش علیه فتوای امام آشوبی در جهان به پا کردند. استدلال شما نسبت به فتوای امام چیست و برخورد آنان را چگونه می بینید؟ اسلام، دین روشنی است. هر کس مسلمان باشد و مرتد شود اسلام حکم قتلش را می دهد و چون که سلمان رشدی مسلمان بوده و مرتد شده است، او نه تنها مرتد شده که بر شعایر مقدس اسلام حمله برده است. او تلاش کرده آنها را تزویر کند و من در مقاله خود نوشته ام که اگر آن مردمی که از سلمان رشدی دفاع کردند کمی وجدان انسانی داشتند که ادعای آن را می کنند، نمی توانستند آنچه را که سلمان رشدی گفته و نوشته باور کنند، زیرا در آداب و رسوم عربی و تاریخ هست. در تاریخ عده ای از مستشرقین سلمان رشدی را تکذیب کرده اند و نیز آمریکا و بریتانیا را که از سلمان رشدی دفاع کردند هم تکذیب کرده اند، زیرا تاریخ عربی از زمان پیامبر «صلی الله علیه و آله و سلم» مردم را به عزت و شرف فرا می خواند، به ویژه در برخورد با آبرو و ناموس. عرب بدوی ده سال به خاطر آبرو و ناموس جنگ می کرد. چگونه می توان تصور کرد پیامبری که مردم را به دین و اصلاح فرا می خواند به این اعمال پردازد. این تصور، ناقض حقیقت واقع و تاریخ جامعه عربی است. جامعه ای که پیامبر در آن نشو و نما کرده استاد شما مراسم سالگرد ارتحال امام را چگونه ارزیابی می کنید و از اینکه متفکرین و

اندیشمندان در این فرصت در ایران گرد می آیند به نظر شما آیا زمینه ای برای بحث و تبادل نظر و انتقال جمع بندیهای فکری حضرت امام به دیگر ملل به وجود می آید و تا چه اندازه بهره برداری می شود؟ ما می دانیم که این مراسم یک صدا و پژواکی در جهان اسلام و نیز جهان غرب دارد، زیرا جهان غرب آنطوری که من در لبنان دیده ام بویژه این که لبنان دو نقش برای آنان دارد: نقش فرهنگی و نقش اقتصادی، آنان از بیست سال پیش تا به امروز که لبنان در حال جنگ است، بر اقتصاد لبنان تاثیر گذاشته اند، نرخ ارز را در آنجا هزار برابر کردند و اقتصاد را نابود کردند، فقط تبلیغات باقی ماند، از طریق تبلیغات در لبنان چنین می دانم که تمام دنیا مخصوصا فرانسه، ایالات متحده و در شکل خاصی اروپا می خواهند که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، اسلام را بشناسند و با استراتژی اسلامی آشنا شوند، بویژه اندیشه انقلابی شیعه را که از گذشته تا به حال حاکمیت ظالم را نپذیرفته است و حاکم ظالم را اساسا حاکم به حساب نمی آورد، بلکه او را غاصب حکومت می شمرد. اگر حاکم ظالمی از گذشته تا به امروز سلطه پادشاهی ظالم و استعمارگر را رد کرده است این عقیده شیعه است و آمریکا می خواهد بداند که چرا دایما شیعه در هر جا علیه استعمار انقلاب بپا می کند در حالی که بقیه مذاهب اسلامی در مقابل استکبار و استعمار سر فرود می آورند و ذلت را می پذیرند و دستورهای آنها را اجابت می کنند و با او ارتباط ایجاد می کنند. عقیده شیعه بر این است که پیروانش دستورهای حاکم ستمگر را اجابت نکنند زیرا او ستمگر است و ما می خواهیم که با امام معصوم یا ولی فقیهی باشیم که به عدالت حکم می کند. به همین دلیل شروع به بحثها و تحقیقاتی پیرامون انقلاب اسلامی کرده اند چنانچه یک خانم فرانسوی پیش من آمد و گفت من درباره اندیشه شیعه در سرزمین جبل عامل و بعلبک تحقیق می کنم. زیرا هم اکنون در آنجا انقلابی علیه صهیونیستها در جریان است. و همین دیشب جنوب لبنان ۲۶ تن شهید داشت، اهالی آنجا شیعه هستند و او آمده است تا اندیشه شیعه را مورد تحقیق و بررسی قرار دهد تا بتواند اندیشه اسلامی بویژه شیعه را بشناسد. اعلام روز قدس از طرف امام خمینی چه تاثیری در دنیا بویژه در لبنان و فلسطین بجای گذاشته است و آیا چنین زمینه ای برای یک اتفاق جهانی و گردهمایی مسلمین در کره زمین و بیان و نشان نیروهای ستیزگر با کفر جهانی برای ایجاد یک خیزش و بیداری عصر کنونی می تواند مبدا و سرچشمه ای باشد که در آینده ای نه چندان دور منجر به انقلاب جهانی مسلمانان علیه کفار باشد؟ شعایر روز قدس در لبنان زنده به پا داشته می شود و اخیرا در فلسطین نیز این مراسم برگزار می شود. در گذشته این مراسم در فلسطین جایگاهی نداشت، زیرا کسانی که به یاسر عرفات مرتبط بودند، این مراسم را برگزار نمی کردند و برای برپایی آن اقدام نکردند و نمی خواستند که اندیشه امام را در این خصوص عملی کنند، ولی اخیرا که اسلام به طور گسترده بین فلسطینیان انتشار یافته است بویژه حماس و جهاد اسلامی که خط اسلام را برای مبارزه و جهاد انتخاب کرده اند، رفته رفته مراسم روز قدس را به پا می دارند، ولی این مراسم را در جهان عرب نمی بینیم. البته مقصود من رژیمهای عربی هستند که با آن مبارزه نیز می کنند. در مصر به طور رسمی به مردم اجازه داده نمی شود که این مراسم برگزار شود، ولی مردم می دانند که مثلا امروز روز قدس است، باید شعایر آن زنده نگه داشته شود. در عربستان دستگاه حاکم، حجاج را از شرکت در مراسم براثت باز می دارد و نیز برای به پا داشتن مراسم روز قدس جلوگیری به عمل می آورد، زیرا که با صهیونیستها ارتباطات اقتصادی ایجاد کرده اند. قبل از این که پیمان صلح منعقد شود این دولتها نتوانستند که این حرکت بزرگ را درک کنند زیرا آن را بر ضد خود می دانستند و از این رو با صهیونیست ها ارتباط برقرار کردند. بنابر آنچه گذشت می توان گفت در جهان عرب دو جریان وجود دارد: اول جریان اسلامی اصیل، بیدار و آگاه که دعوت امام را در خصوص این روز اجابت کردند و آن را یک شعار جهانی قرار دادند و جریان دوم با این شعار مبارزه می کند زیرا می خواهد با اسرائیل ارتباط ایجاد کند. منابع مقاله: امام خمینی و جهان معاصر، ج ۱، مؤسسه چاپ و نشر عروج؛

یحیی بنو محقق فرانسوی ابتدا بفرماید چطور شد رشته فلسفه را برای تحصیل در ایران انتخاب کردید؟ یحیی بنو: بسم الله الرحمن الرحیم این سؤال تقریباً راجع به تمام زندگی من است، چون انتخاب رشته فلسفه و انتخاب اسم در زندگی من توأم بوده است. من قبل از این که مسلمان بشوم، حتی مسیحی مذهب درستی نبودم. مثل همین اروپاییهای عادی و معمولی که بیشتر لامذهب هستند و در حقیقت، یعنی عنوان مسیحیت داریم ولی حقیقتش را نداریم. حتی انتصاب درستی به این آیین خیالی مسیحیت نداریم، ولی من تقریباً از مدرسه و از دوران دبیرستان در طلب چیزی بودم. من ناراضی بودم از این راهی که جلوی من باز بود. یعنی راهی که درس می خوانیم برای یک کار. برای کار چرا؟ کار برای زندگی مادی؟ به این برنامه خیالی غرب قناعت نکردم و راضی نبودم. خوب بیشتر در آغاز حرکت آنچه در غرب رواج داشت از ادیان شرقی مخصوصاً «بودیسم» و «هندوئیسم» بود و این آیینها را پیگیری می کردند. بررسی می کردند و دنبال می کردند. خوب من هم اینطور، تماس من با فلسفه شرق، اول توسط آیین بودیسم بوده. آن زمان دانشجو نبودم. من درس را اصلاً ترک کرده بودم که منقطع بشوم، برای این بحث، در یک فلسفه ماورای طبیعت، یک چیزی که مهمتر از این دنیا و پایدارتر از این دنیا باشد. در جریان این بررسیها در بودیسم کتابهای شخصی را پیدا کردم به اسم «اوونه گینو»، یک فیلسوف فرانسوی است که مسلمان شده، شاید از نخستین فرانسویها که در زمان معاصر مسلمان شدند. ایشان در سال ۱۹۵۱ فوت کرده. ایشان قبل از جنگ جهانی اول در اوج استعمار، اسلام آورد. این یک خصوصیت مهم بود. او کتابهای زیادی درباره اسلام و فلسفه و عرفان نوشته است. من تمام کتابهای ایشان را خواندم و با این مطالعات مسلمان شدم. یعنی توسط بحث فلسفی و عرفانی و شاید هم بیشتر عرفانی. آن وقت تصمیم گرفتم که زبان عربی را یاد بگیرم. در فرانسه الان یک رشته دانشگاهی است که بعداً تخصص پیدا می کند، بعد از لیسانس، مثلاً تخصص رشته ادبیات عرب یا رشته زبانشناسی یا رشته تاریخ یا رشته اسلامشناسی. وقتی مسلمان شدم رفتم برای ادامه تحصیل. از مسئله شیعه و سنی و فرق و اختلاف بین این دو هم من اصلاً خبر نداشتم. رفتم مسجد برای مسلمان شدن و مسلمان شدم ولی خبر نداشتم که «سنی» چیست و «شیعه» چیست. در این یک سال اول که مسلمان شدم با کتابهای استاد مطهری که شاگرد علامه طباطبایی بودند، آشنا شدم. با تشیع آشنا شدم و دانستم اول که مسلمان شدم، سنی بودم. به خاطر این به فلسفه و عرفان بیشتر گرایش پیدا کردم و به گروههای متصوفه که در جهان سنی مذهب هستند، مخصوصاً در شمال آفریقا که در رابطه بیشتر با فرانسه است. یکی از استادان بزرگ که استاد من هم از کشور مالی بود در آفریقای سیاه. ایشان با این که در گروه تیجانی بود اما در حقیقت شیعه بود و الان فوت کرده است. ظاهراً آنها یک سلسله اساتید بودند که تشیع را مخفیانه ابلاغ می کردند، در بین شاگردان خصوصیشان. او به من هم توصیه کرد توسط یکی از فامیلشان که دامادش هم بود که تشیع را انتخاب کنم. من هم از طریق متون عرفانی اصیل شیعه، از متون عرفانی و فلسفی با شیعه آشنا شدم. یک سال بعد از اسلام آوردن، من تشیع را انتخاب کردم و تمرکز و تفحص در رشته فلسفی و عرفان شیعه نمودم. اینجوری بود که بعد از گرفتن لیسانس و فوق لیسانس، در رشته تصوف تز نوشتم در فرانسه، در دانشگاه سوربن فرانسه - تز فوق لیسانس خود را درباره تفسیر صوفی «احمد تیجانی» مؤسس گروه تیجانی در مراکش نوشته ام. بعد هم برای دکترا انتخاب کردم که درباره عرفان اصیل شیعه کار کنم، در مورد نظریات امام خمینی. از کی با حضرت امام آشنا شدید و این آشنایی چه تاثیری در کار و فعالیت شما داشت؟ آشنایی با امام برای من خیلی مهم و مؤثر بود. من از زمان انقلاب درباره امام شنیده بودم، حتی ایشان که در نوفل لوشاتو بودند من در جنوب فرانسه بودم. آن وقت هم تازه مسلمان شده بودم. همان سال که انقلاب اسلامی در جریان بود، مسلمان شدم ولی خیلی با مسائل سیاسی و با تشیع آشنا نبودم. خیلی اعتماد هم نداشتم - متأسفم که از این فرصت استفاده نکردم و بی بهره ماندم. بعداً وقتی که درس پیش رفت و در سطح معرفت زبان عربی تسلطم بر زبان عربی بیشتر شد و توانستم متون عربی را خودم بخوانم، یعنی در دوره لیسانس و فوق لیسانس، در یک کتابفروشی، یکی از دوستان لبنانی، کتاب مصباح الهدایه و کتاب دیگری از امام را پیدا کردم. در خود مغازه کتاب را باز کردم و نگاه کردم دیدم عجیب است. همه شرح کلمه ابن عربی، بلکه محکمترین کلامی که

دیدم در بین معاصرین و حتی در سالهای گذشته تا برسد به خود شاگردان ابن عربی، تعجب کردم، این دو تا کتاب را خریدم. این اولین برخورد من با اثر امام بود. خوب آن وقت یک تحول عجیبی برای من پیدا شد. چطور ممکن است که این مرد، که همه می گویند فقط یک مرد سیاسی است، یعنی تبلیغات غربی این جور می گفتند، چنین آثاری داشته باشد. وقتی که یک کتاب درباره ابن عربی نوشته شد در فرانسه، توی روزنامه ها می نوشتند که آن اسلام خوبی است، ولی آن اسلام که (امام) خمینی می خواهد، این اسلام سیاسی است و هیچ فایده ندارد. همان اسلام اخوان المسلمین است. برادران دینی من هم در دست چیزی نداشتند که بتوانند مقایسه کنند. بدانند که اینجور نیست. همه خیال می کردیم و یعنی الان هنوز خیال می کنند که بله امام خمینی مثل بعضی از این اخوان المسلمین است که اصلا از عرفان، فلسفه و معنویت اسلام خبر ندارد و فقط در کار سیاسی و مرد سیاسی بوده اند. من هم این جور خیال می کردم. وقتی که این کتابها را دیدم حقیقت را فهمیدم. خیلی علاقه شدید پیدا کردم نسبت به حضرت امام، تصمیم گرفتم که این آثار را معرفی کنم به دیگران. بعدا زبان فارسی را هم یاد گرفتم. کسانی که نه زبان عربی بلدند و نه زبان فارسی نمی توانند بدانند که این آقا و این امام کیست؟!، اصلا یعنی برعکس تبلیغاتی است که غربیها می کنند که حتی می گویند ابن عربی برای امام خمینی کافر است. من هم تصمیم گرفتم که کار بکنم و تز دکترا بنویسم که معرفی کنم و مطرح کنم شخصیت عرفانی امام خمینی را. چون در غرب این چهره امام و این وجه امام می تواند خیلی اثر داشته باشد. الان غربیها از حرفهای سیاسی و اقتصادی خسته شده اند، دویست سال است دارند حرفهای اقتصادی و سیاسی می شنوند. یعنی از انقلاب فرانسه تا انقلاب شوروی تا الان از این حرفها خسته شده اند. بلکه تشنه معنویت هستند و دنبال این معنویت می روند و ما مقصریم که این معنویت و عرفان اصیل منبعث از تعلیمات ائمه را مطرح نمی کنیم. دیگران آمدند حرفهایشان را مطرح کردند. «بودی ها» آمدند، «صوفیه» آمدند، «بهائیه» آمدند و همه آمدند گفتند که معنویت می خواهی ما داریم. آن وقت ما از جانب دیگر، از راه دیگر می آمدیم. می گفتیم که ما سیاست داریم و متاسفانه همه غربیها یا بیشتر آنها که نزدیک به معنویت شده اند یعنی راه معنویت که انتخاب کرده اند مسلمان نشده اند. اکثرا در فرقه های ضاله هند و یا بودیسم وارد شده اند. اگر هم مسلمان شده اند، اغلب در فرقه های صوفیه یا... یا نمی دانم اهل حق و اینها وارد شده اند. خوب فعلا تقصیر از ماست که ما مطرح نکردیم جهانی که کامل خود را. فکر کردیم مهم این است که بگوییم که بله سیاست و اقتصاد هم داریم ولی مهم قلب عرفان و راس فلسفه اسلامی است که از ائمه داریم. اسلام برای هر جای بدن چیزی دارد. هم برای قلب، هم برای راس، هم برای اعضای دیگر بدن، الان ما فقط چیزهایی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی را مطرح کردیم. خوب این چیزها که برای قلب و برای مغز است کمتر مطرح شده است. شما در مورد فلسفه و عرفان امام مطالعه دارید. حضرت امام می فرماید: «فلاسفه غرب الان هم محتاج به این هستند که از فلاسفه شرق یاد بگیرند» از نوشته ها و گفته های حضرت امام بینش فلسفی ایشان نسبت به وجود و موجودات بدست می آید. بنظر شما از دیدگاه امام خمینی فلسفه اسلامی و تفکر فلسفی چگونه است؟ آیا صورت تقلیدی دارد؟ و اگر دارد چطور بیان می شود؟ خوب، امام که خیلی معتقد است به فلسفه ملاصدرا و می توانیم بگوییم که ثمره قرنها مباحثه است. در زمینه فلسفه و اعتقادشان به ملاصدرا که نیاز به استدلال ندارد. جملات امام واضح است و مطلب را می رسانند و احترامشان به ملاصدرا را می رسانند. البته در فلسفه اسلامی، کلا هیچ وقت یک مکتب تقلیدی نشده که بگوییم چون که امام احترام می ورزند به ملاصدرا، پس هر چه او گفته است حرف و بحث ندارد، نه، امام حتی گاهی وقتها در حقیقت اشکال می گرفتند. در کتابهای ایشان اشکال گرفته اند به ملاصدرا، چون که فلسفه اسلامی یک فلسفه زنده است. یعنی یک جمودی نشده که مثلا حرفهای کسی را که چهارصد سال قبل گفته است تکرار بکنیم. نه، بحث می کنیم اگر راست بود، تکرار می کنیم اگر نبوده است، که برعکس می گوییم، یا تصحیح می کنیم یا چیزی اضافه می کنیم. خوب امام در این باره هم اضافات و حواشی مهمی دارند. ایشان فقط یک استاد یا معلم ماهر نبوده، یک به اصطلاح مشرح یعنی شارح هم نبوده. خیلی نوآوریها داشته، هم در حواشی، هم بعضی جاهای مهم و اساسی که بعضی از این نوآوریها را در تز و رساله تحقیقی ام اشاره

کرده‌ام. این نوآوریها هم در بعضی مواضع فرعی و هم در بعضی مواضع اصلی است. لطفا بفرمایید کدام یک از آثار امام را بیشتر مطالعه کرده‌اید و بیشتر در تز دکترای خودتان مورد مطرح بوده است و اساس کار شما در این تز چه بوده است؟ آثاری که مورد بررسی بوده‌اند تمام آثار عرفانی امام هستند، هم به زبان عربی، هم به زبان فارسی، و چهل حدیث و شرح حدیث عقل و جهل که چاپ نشده، ولی توسط مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) کپی دست خط امام در اختیار من قرار گرفت و خیلی سپاسگزارم و تفسیر سوره حمد و مبارزه با نفس و جهاد اکبر، اینها اساس بررسی من در این تز بوده و خلاصه همه آثاری که خبر از آنها داشتم. یک فصل کامل هم در مورد کتابهای فقهی و اصولی امام نوشته‌ام ولی آنها مورد بررسی نبودند فقط یک خلاصه که این کتابها هم هست و محتوای این کتابها جمله این است. از کتاب کشف الاسرار هم استفاده کردم چون که چند تا مطالب مربوط به تز داشت با این که در مورد فلسفه و عرفان نیست. همچنین از کتابهای دیگر ایشان هم استفاده کرده‌ام. اگر ممکن است چهارچوب و طرح مباحثی را که در تز خود نوشته‌اید و می‌خواهید اثبات کنید بیان بفرمایید. اساس کار این بوده که تمام عرفان امام مورد بررسی واقع شود ولی بعد از تقریباً سه سال فیش برداری از آثار امام خمینی، دیدم که مطلب بیشتر از هزار تا هزار و پانصد صفحه خواهد شد. بین کار تصمیم گرفتم که فقط در این جلد اول الهیات مطرح بشود، یعنی انسان، خدا و خداشناسی، هدف راه انسان. جلد دوم ان شاء الله در آینده رهرو و کیفیت راه رفتن مطرح بشود که یک موضوع دیگر هم هست که الان فیشهای آن تقریباً تهیه شده و برای نگارش آماده است، یعنی جلد سوم چون که امام دو کتاب جداگانه درباره نماز نوشته‌اند که در واقع وسیله راه است اگر بخواهم کامل بکنم جلد سوم درباره وسیله راه خواهد بود. بعضی از متحجرین اعتقاد داشتند و شاید هنوز هم معتقد باشند که میان قرآن و فلسفه تعارض وجود دارد با توجه به اینکه حضرت امام تطبیق برخی از براهین عقلی به آیات قرآن را خارج از دایره تفسیر به رای می‌دانند و از گفته بعضی محدثان که قبلاً در اثبات توحید بر دلیل نقلی اعتماد کرده‌اند تعجب می‌کنند با عنایت به نظر ایشان و سایر بزرگان چنانچه در این مورد هم صحبتی دارید بفرمایید. بعد از نظریات امام و سایر بزرگان مثل علامه طباطبایی و شاگردان ایشان که خیلی استدلالشان هم مهم بوده خیلی حرف دیگری نمی‌ماند. فقط می‌توانم اثبات کنم فرمایشات ایشان محکم است و مورد اشکالی ندارد، نه فقط باید بگوییم که تعارضی نداریم بلکه توافق است. یک چیزی که می‌توانم اضافه کنم مربوط به غرب و غربیهایی است که مسلمان شده‌اند. من هنوز نشنیده‌ام که حتی یک غربی مسلمان شده بعد از بحثهای فقهی و اصولی و یا مطالعات در فقه و اصول یعنی در فقه اسلامی یا شریعت اسلامی یا اصول فقه اسلام مسلمان شده باشد. من اصلاً نشنیده‌ام حتی یک نفر چنین چیزی بگوید. تقریباً نود درصد یا نود و پنج درصد مخصوصاً از آنها که از طبقات تحصیلکرده مسلمان شده‌اند و مخصوصاً شیعه شده‌اند همه از راه فلسفه و عرفان به اسلام وارد شده‌اند. پس نه فقط فلسفه تنها مبعذ از قرآن نبوده بلکه از راه فلسفه به عرفان، به قرآن و روایات رسیدند. خوب اگر این فلسفه و عرفان نبود اصلاً نمی‌رسیدند به این روایات و به قرآن و کلام ائمه (ع)، پس ما باید از این وسیله استفاده کنیم و من هنوز از طرف دیگر هم نشنیده‌ام که فرض کنیم از اساتید فلسفه آنقدر بحث کرده در فلسفه که کافر شده باشد. یا مثلاً بالاخره نماز را ترک کرده باشد. البته کسانی هستند و درک درست ندارند و در فلسفه خطر گم شدن هست، خوب به خاطر این، خود اساتید فلسفه و عرفان در انتخاب شاگرد خیلی مواظب‌اند و در گفتن مطلب خیلی خودداری می‌کنند و خود امام هم خیلی در انتخاب شاگرد سختگیر بودند. چون که می‌دانیم که هر ظرف نمی‌تواند فلسفه یا عرفان را تحمل کند. همین طور که می‌دانیم روایاتی هست که همه نمی‌توانند تحمل کنند ولی اینجانب اهمیت فلسفه اسلامی و عرفان اسلامی را برای ترویج قرآن و روایات و ترویج اسلام بسیار مهم می‌دانم که باید حتماً در نظر بگیریم. به همه کسانی که مخالف فلسفه و عرفان هستند بگویید که شما یک آمار بگیرید. خودتان بروید غرب پیرسید، ببینید مسلمانانی که در غرب مسلمان شده‌اند. از چه راه، مسلمان شده‌اند ببینید از کجا به قرآن رسیده‌اند، از کجا به روایات رسیده‌اند. بعضیها به خاطر انقلاب مسلمان شده‌اند، اینها هم هستند. یعنی فقط چون که انقلاب بوده خیلی اثر داشته ولی قبل از انقلاب اصلاً فقط از راه فلسفه و عرفان بوده.

نود درصد از راه فلسفه و عرفان بوده و انقلاب هم بالاخره پایه های فلسفی عرفانی آن مطرح بوده. وقتی که می خواهند به ریشه انقلاب اسلامی برسند باز هم می رسند به فلسفه و عرفان اسلامی. البته از بحثهای سیاسی و اقتصادی و این چیزها هم کتابهایی هست از «شهید صدر» و از «شهید مطهری» ترجمه شده اند. متأسفم که کتابهایی که از شهید مطهری ترجمه شده اند مهمترین کتابهای ایشان نبوده، چون که ایشان کتاب چند گونه داشته، از کتابی برای بچه ها، قصه نویسی تا بحث فلسفی، مشکل مکان و زمان و این چیزها. بعضی کتابها هست که برای همیشه می مانند، مثل بحثهای حرکت و زمان، بعضی کتابهایشان در یک مکان و برای یک مکان و زمان نوشته شده اند مثل بحثهای ماتریالیسم و مارکسیسم. الان کسی دنبال مارکسیسم نمی رود که نیازی به این بحث باشد. یک میلیون نسخه بفرستیم به غرب هیچ کس تقریباً نسخه ای هم نمی خواند چون کسی دنبال مارکسیسم نیست که برود مارکسیسم بخواند و مقایسه کند. بله وقتی که در ایران، عراق یا کشورهای شرق یعنی جوامع داشتند گمراه می شدند به خاطر مارکسیسم، آن وقت این بحث نه فقط لازم بود، بلکه واجب بود. خوب خیلی اثرش هم مهم بود ولی این مخصوص یک محیط، یک زمان و یک شرایطی است. من نمی گویم هیچ کس توسط این کتابها در غرب هدایت نیافته، بله بعضیها هم توسط این کتابها هدایت یافتند ولی مقایسه کنیم بحثهایی سیاسی اقتصادی و اجتماعی چند نفر از این راه هدایت یافتند؟ اصلاً هیچ کس! حالا فرض کنیم پنج درصد، ده درصد، ولی از بحثهای فلسفی و عرفانی نود، نود و پنج درصد هدایت شده اند. در این صورت از نظر شما لازمترین مباحث برای ترجمه و ارسال به جهان غرب همین مباحث فلسفی و عرفانی است. بله، چون کسی نمی تواند جلوگیری کند که شما ترویج انقلاب می کنید و ما به کتاب شما اصلاً اجازه انتشار نمی دهیم. بعضی کشورها، الان مشکل است کتابهای اقتصادی و سیاسی پخش کنیم و ترویج کنیم. اصلاً نمی شود، از این بحثها می توانید وارد بشوید، چون پایه های تفکر انسان را تقویت می کند. این راه بهتر است برای ترجمه، برای ترویج افکار امام، نه ترویج مثلاً انقلاب، اصلاً انقلاب اسلامی خودش پرتوی از افکار امام بود. افکار عرفانی و فلسفی امام. در ایران بعضیها که مخالف فلسفه هستند با من تماس گرفتند که چرا شما فلسفه می خوانید، بهتر است که شما اول فقه و اصول بخوانید، بعداً درس فلسفه. همیشه به آنها می گفتم که ببینید پیغمبر اسلام در زندگیشان دو دوره داشته اند، یک دوره، دوره مدینه، قوانین فقه، شریعت اسلام همه اش در دوره مدینه تقریباً آمده، چون که اول باید یک جامعه بسازیم، جامعه مؤمنین، بعد قوانین برای این جامعه بیاید. این جامعه الان در غرب نیست. در دوره مکه چی بوده؟ دوره دعوت به توحید، بحث در توحید، بحث در معاد و این مسائل. توحید و معاد. ما الان با توحید و معاد باید بحث کنیم و باید جوابگو باشیم به تمام مشکلات فلسفی و مادی گرایی که در آنجاست. این کار با فلسفه درست می شود، با فلسفه و عرفان درست می شود، نه با فقه و اصول. حضرت امام از عدم تحقق حکومت اسلامی حقیقی در طول تاریخ ابراز تأسف می کردند و موانع تحقق اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله را بیان فرموده اند و جهل و خرافه و مقدس مآبی و تحجرگرایی و همچنین استعمار را موانع اصلی می دانند و مردم را همواره از اسلام آمریکایی و اسلام متحجرین بر حذر می دارند. بویژه در وصیت نامه سیاسی - الهی خود تصویر زیبا و جامعی از اسلام ناب محمدی ارائه می دهند. نظر شما راجع به اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله چیست؟ در باره این اصطلاح، «اسلام ناب محمدی» که امام به کار برده اند، آنچه می توانم مطرح کنم، فقط این که من متخصص اسلام ناب نیستم. اصلاً جوابگو نیستم. ولی به نظرم یکی از خصوصیات مهم این اسلام ناب محمدی همان کامل بودن آن است. یعنی این که همه ابعاد رعایت بشود. در هشتمین کنفرانس اندیشه اسلامی من یک سخنرانی داشتم که به عربی هم ترجمه شده و توسط سازمان تبلیغات هم منتشر شده است. در آنجا گفتم در اسلام آوردن من فقط به همان بعد عرفانی و فلسفی اهتمام داشتم. چون که متأسفانه مسلمانان قبل از امام بین دو چیز بودند. در جهان سنی صوفیگری یا اخوان المسلمین. یعنی در اسلام اگر کسی بیشتر از نماز خواندن پنج گانه و روزه گرفتن می خواهد جلوتر یا بیشتر برود و تعمق در عرفان کند صوفیگری است یا به مسائل سیاسی و اجتماعی می پردازد، می شود مثل اخوان المسلمین. هر کدام هم دیگری را قبول ندارد. اخوان المسلمین، عرفا و فلاسفه را صوفی می گویند،

یعنی آنها گمراه هستند و از قلب اسلام مثلاً دور شده‌اند. خوب بسیاری از برادران دینی ما هم گرایش پیدا کرده‌اند به اسلام از راه فلسفه و عرفان. متأسفانه مجبورند که بین این دو تا یکی را انتخاب کنند. واضح است که صوفیگری و این حرکت را انتخاب می‌کنند، چون که با کار اخوان المسلمین و این چیزها موافقت ندارند و نمی‌توانند موافقت پیدا کنند. این بی‌فکری است. بله، ولی وقتی که اثر امام را کشف کردند یک کشف بزرگ بوده یک اکتشاف جدید که بر خلاف تمام تبلیغات غرب بود که مثل نهج البلاغه هم عرفان دارد هم سیاست دارد. هم این را دارد، هم آن را دارد، یعنی تمام ابعاد را. اصلاً هیچ اختلاف بین ابعاد خود نداشته بلکه تمام و کامل وحدت کامل مثل وحدت انسان که چند تا جزء دارد، قلب و مغز و شکم. امام یک اسلام مطرح می‌کنند مثل یک شخصیت کامل که البته در این اسلام بعضی چیزها مهمتر است و بعضی چیزها اهمیت کمتر دارند، مثل «قلب» و «مغز» که از همه مهمتر است یا بازو که مثلاً برای دفاع اهمیت دارد. ولی پایین تر از مغز است و یا شکم که مثلاً مربوط به حیات اقتصادی انسان است، حیات اقتصادی جمعیت و جامعه هم اهمیت دارد ولی کمتر از مغز و قلب. ولی همه، ابعاد یک وحدت و یک شخصیت واحد هستند. برای من «اسلام ناب محمدی» اینطور است. درباره اصولگرایی و هدفداری در اسلام از دیدگاه فلسفی و از دیدگاه حضرت امام اگر بحثی دارید بیان بفرمایید، در غرب آن طور که مشخص است هدف بلند مدت اجتماعی برای وصول به یک جامعه مبتنی بر ایمان و معنویت اصلاً مطرح نیست، و همانطور که «پوپر» هم می‌گوید، آن را وصول به یک ناکجا آباد می‌داند، ولی در اسلام این طور نیست و اصولگرایی و هدفداری با هم مرتبط هستند. غرب با غفلت از ساحت معنوی آرمانخواهی و کمال طلبی انسان را نیز در خدمت تکنولوژی به کار می‌گیرد. مسئله بحران اخلاقی در مغرب زمین نیز ناشی از همین طرز تفکر است از نظر آنها انسان یک سلسله اقدام و عمل است، بخصوص از نظر اگزیستانسیالیسم و لیبرالیسم. در این طرز تفکر، ایثارگری بی‌معنی است. آرمان طلبی نیاز به ایثار دارد. ولو بعضی از نویسندگان غربی توجیه کنند لکن مکتبی که تابع عقلگرایی مادی است و به مطلق مقدس دعوت نمی‌کند ذاتاً نمی‌تواند آرمانخواه و ایثارگر باشد. در غرب حتی هنر و زیباشناسی در چرخه تولید و مصرف و امیال حیوانی محدود و خنثی می‌شود. بله، در اسلام همین است که هم مقصد و هم مبدا یکی هستند. انا لله و انا الیه راجعون. اصل خدا، مبدا خدا و معاد هم به طرف خداست. اصل و هدف مشخص است و این اصل و هدف هم بی‌پایان است. مشخص هست ولی محدود نیست. در اندیشه مادی غرب مبدا مشخص نیست. انسان در تاریکی است. می‌گوید ما از تاریکی خبر نداریم چند تا استخوان پیدا کردیم نمی‌دانیم اصل اولیه اش چی بوده. فرضهایی هست که شاید این جور بوده. شاید اینطوری بوده. معلوم نیست. نهایت نیز معلوم نیست. این نهایت را خودش باید بسازد. باید کشف کنیم و خودش هر روز دارد می‌سازد و هر چی می‌سازد دارد بدتر می‌شود. خیلی فرق هست بین این دو تا بینش، بینش اسلامی و بینش الاین غربی که روی پایه، می‌توانیم بگوییم ابلیسیونیسم استوار است یعنی فکر تطوری باصطلاح. تطور و تکامل در اسلام و در فلسفه اسلامی هم مطرح هست ولی نه در این معنی که آنها دارند، که ما یعنی انسان از صفر رفیقیم به هیچ، به یک جایی که نمی‌شناسیم. درست است، بله انسان از بدو یک تکامل دارد ولی قوس صعودی یعنی انسان که از یک جا آمده، یک کمال هم دارد این سیر تکاملی صعودی به طرف مجهول نیست. انسان چی بود؟ چی هست؟ و چی خواهد بود؟ چون که انسان از بالا آمده پائین که لقد خلقنا الانسان فی احسن التقویم ثم رددناه اسفل سافلین از بالا آمده پائین می‌تواند برگردد. نه برگشتی به طرف عقب بلکه برگشتی با یک سیر تکاملی. چون که سیر صعودی برگشت سیر نزولی نیست. تکامل سیر نزولی است. ولی اگر این امکانات نبودند انسان نمی‌توانست برود به طرف درجه تکامل. البته این بحث با سایر جهات فلسفی مانند اثرات وجود و حرکت جوهری و غیره مربوط است و تا کسی آنها را بحث نکرده و به نتیجه نرسیده اصلاً نمی‌تواند به بحث سیر تکامل که چه جوری هست و چه جوری نیست برسد. اضافه می‌کنم این اصولگرایی که الان در غرب مطرح هست بیشتر منظورشان اصولگرایی سیاسی است. خوب آنها اندازه دیدشان خیلی ضعیف و محدود است، به این می‌اندیشند که چه جوری یک جامعه را اداره کنیم. اداره شکم چگونه است و غیر آن. الا ان البته این جور هم هست، این

یک اصولگرایی است. متأسفانه در غرب حرکت اصیل اسلامی و منبعث از وجود پر برکت حضرت امام را از روی همین اصولگرایی سنی مقایسه می‌کنند. منابع مقاله: امام خمینی و جهان معاصر، ج ۱، مؤسسه چاپ و نشر عروج؛

ساویت بیک تاکتا مشیف پرفسور در فیزیک

ساویت بیک تاکتا مشیف پرفسور در فیزیک جناب تاکتا مشیف شما میهمان جمهوری اسلامی ایران در ایام برگزاری مراسم بزرگداشت رحلت امام خمینی هستید و امیدوارم که از روزهای زندگی در ایران با خاطرات خوبی به میهنتان سفر کنید، خوب است ابتدا خلاصه‌ای از شرح حال، زندگی، و سوابق علمی خودتان را برایمان بازگو نمایید و همچنین اگر موافق باشید بحثی را در باب شناخت ابعاد شخصیت امام خمینی و تاثیر انقلاب اسلامی در جهان کنونی با هم پیگیری نمایم. ساویت بیک تاکتا مشیف: در سال ۱۹۴۱ به دنیا آمدم. مهمترین حادثه دوران کودکی و خردسالی ام مرگ پدرم بود، پدرم در سال ۱۹۴۳ در نبردهای میهنی با آلمانها کشته شد. بعد از مرگ پدر، مرا به پرورشگاه دولتی فرستادند و تحصیلاتم را طی همین دوره آغاز کردم. وارد دانشگاه شدم و رشته فیزیک را برای تحصیل انتخاب کردم. و در این رشته از دانشگاه دولتی شهر ناواسپیرسک روسیه فارغ‌التحصیل شدم. بعدها تحصیلاتم را در رشته فیزیک تا سطح دکترا دنبال کردم. در ۲۵ سالگی نامزد علوم فیزیک و ریاضی و در ۳۹ سالگی با درجه دکترا در علوم تکنیک به عنوان پرفسور شناخته شدم. و شانزده سال رئیس گروه فیزیک بودم. در حال حاضر چه سمتی دارید. سه سال پیش به ریاست دانشگاه برگزیده شدم، این انتصاب نتیجه گزینش آزاد و رای گیری اعضای دانشگاه بود. زمینه اصلی مطالعات شما و عموماً برنامه‌های شخصی و زندگی خصوصی شما چگونه است. موضوع اصلی مطالعات و تحقیقات من فیزیک و مطالعه بر روی لایه اوزن و تمرکز در اتمسفر و تمرکز در فیزیک اتمهاست. همانطور که می‌دانید، بین زمین و آسمان یک لایه اوزن وجود دارد که حدود ۹۹ درصد از نورهای ماوراء بنفش آفتاب را به خود جذب می‌کند و زمین را از تشعشع نجات می‌دهد. در دهه‌های اخیر لایه اوزن به یکی از مهمترین موضوعات محیط زیست تبدیل شده است، و توجه بسیاری از متفکران و اندیشمندان علوم زیستی و فیزیکدانها را به خود جلب کرده است و من نیز به تحقیق و مطالعه و شناخت فیزیکی اوزن و نسبتهای آن با محیط زیست اشتغال دارم. ایران را چگونه می‌شناختید. در زمان حکومت شوروی، ما با ایران روابط مستقلی نداشتیم. طبیعی بود که شناخت ما از ایران محدود باشد. از ایران گذشته و فرهنگ باستانی ایران اطلاعات نسبتاً گسترده‌ای داشتیم. ایرانشناسی در آنجا هم علاقه‌مندان فراوانی داشت و هم اکنون نیز رواج چشمگیری دارد. با همه این پژوهشها اطلاعاتی از ایران امروز به ما داده نمی‌شد. ولی انقلاب اسلامی در آنجا انعکاس یافت. بله! وقوع انقلاب اسلامی به عنوان حادثه مهمی که در عرصه سیاسی موازنه‌ها را به هم می‌زد، دروازه‌های بسته را گشود و خبرهای حاکی از قریب‌الوقوع بودن پیروزی آن به همه رسید. نحوه انعکاس اخبار مربوط به حوادث انقلاب اسلامی در آنجا چگونه بود. حکومت مرکزی چون به ماهیت انقلاب ایران که اسلامی بود حساسیت داشت در قبال آن احتیاط می‌کرد. و از اظهار نظر صریح درباره آن طفره می‌رفت. به عبارتی سعی می‌کردند ماهیت واقعی انقلاب را در ابهام نگاه دارند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، ماهیت واقعی انقلاب آرام آرام موانع را کنار زد و خودش را آشکار ساخت. شما خودتان چگونه در جریان حوادث انقلاب اسلامی قرار گرفتند. سال ۱۹۷۹ که انقلاب اسلامی روی داد، من هم از طریق رسانه‌های خبری روسیه و هم از طریق منابع دیگر در جریان اخبار آن بودم. البته اطلاعات ما بیشتر یکجانبه بود و آنهم از طریق روسها به ما می‌رسید. ولی در سالهای اخیر که مستقل شده‌ایم، اوضاع بسیار فرق کرده و اخبار مربوط به ایران و سایر کشورها به سهولت در دسترس ما قرار می‌گیرد. ارزیابی کلی شما از انقلاب اسلامی چیست؟ بسیار خوشبینم. همین که اکنون در کنار شما هستم حاکی از همدلی و علاقه مندی من به انقلاب اسلامی است. آرمانهای اصلی این انقلاب خواست همه بشر است. همه انسانها در جستجوی آزادی و معنویت اند. رابطه ما با این انقلاب رابطه‌ای معنوی است. ملت قرقیز هم برای انقلاب اسلامی احترام عمیقی قایل است.

امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی را چگونه می‌شناسید و میزان آشنایی ملت شما با انقلاب اسلامی تا چه حد است. امام خمینی رهبر بزرگی است. او ایده تازه‌ای را مطرح کرد. و در این عصر، دین را وارد عرصه رهبری و هدایت جامعه نمود و توانها و مایه‌هایی از آن را که ناشناخته مانده بود به کار گرفت و احیا کرد. در توضیح این نکته باید گفت که امام خمینی، زمان مناسبی را برای انقلاب اسلامی انتخاب کرد. زمانی که پایه‌های نظام سرمایه‌داری جهانی لرزان شده بود و ناتوانی سیستم سوسیالیستی یا کمونیستی در کارآییهای اجتماعی و اداره جامعه ثابت شده بود. امام خمینی در این میان از مردان نادر و استثنایی بود. او نه به راه سرمایه‌داری قدم گذاشت و نه یک لحظه در ایمان خود به بی‌اعتباری نظامهای الحادی مارکسیسم و کمونیسم درنگ نمود. راه او راهی یگانه بود که به دیرینگی عمر بشر قدمت داشت. او راه دینی را برگزید و به اسلام توسل جست و به انسان و بیکرانگی و روح او اعتقاد داشت. انسان را به مثابه فرزند طبیعت می‌دانست و میان انسانها جز به میدان ایمان دینی آنها تفاوت دیگری قائل نبود. تعالیم او رباینده دلهاست. دامنه تاثیر و ورود افکار و اندیشه‌های امام خمینی را در فرهنگ ملل آسیای مرکزی چگونه می‌بینید. من فکر می‌کنم ملتهای مورد اشاره در کوتاه مدت توانسته‌اند نفوذ معنوی امام را درک کنند. افکار و اندیشه‌های امام خمینی البته برد زیادی دارد و از جهت عمق فکر و توجه عمیق به مسائل و موضوعات همه‌جانبه، بخصوص مشکلات اجتماعی توسعه خواهد یافت. اما برای آشنایی این ملتها با آرا و اندیشه‌های حضرت امام، مانع زبانی وجود دارد. تاکنون تلاش‌هایی که در زمینه رفع این مانع عمده انجام گرفته بسیار ناچیز بوده است. به همین دلیل مردم، مجذوب شخصیت معنوی ایشان اند و البته این تاثیر خود مقدمه‌ای است جهت آشنایی جدی‌تر و عمیق‌تر آنان با افکار امام خمینی. برای اینکه اندیشه‌های امام خمینی به مردم کشورهای تازه استقلال یافته معرفی گردد باید بعضی از مهمترین آثار و پیامهای ایشان به زبان آنها برگردانده شود. آیا نامه حضرت امام به گورباچف را خوانده‌اید. با این نامه سر فصل تازه‌ای در روابط ایران با اتحاد جماهیر شوروی گشوده شد. فصلی که نتایج مثبت زیادی به دنبال داشت. ولی متاسفانه هنوز به زبان قرقیزی ترجمه نشده است. ما متن روسی آن را به شما تقدیم می‌کنیم. در این صورت ما هم می‌توانیم آن را به زبان قرقیزی ترجمه کنیم. یکی از محورهای بنیادی اندیشه امام خمینی این اعتقاد بود که غرب مظهر عدول و انحراف از ارزشهای الهی و دینی است. در نظر حضرت امام بشر منادی حق و قایم به اوست. در نظامهای تفکر غربی برای این ارزشها و نیازهای بشری جایی در نظر نگرفته‌اند. آنها انسان را موجودی خودبنیاد و گسسته از حق می‌دانند. امام خمینی، در عصر ما مبشر تعلق بشر به حق و افشاگر جهت الحادی تفکر غرب است. به نظر ایشان شرق و غرب از این جهات با هم تفاوتی ندارند. روح شرک و الحاد در هر دو نحله دیده می‌شود. حضرت امام در آن پیام تاریخی به گورباچف دقیقا به همین نکته اشاره کردند و به آقای گورباچف تذکر دادند که مبدا پس از این به راه غرب درافتد و سرنوشت و مقدرات ملل شوروی را به سودهای غریبان واگذارد. البته اشارات حضرت امام تنها به جنبه‌های اقتصادی و مالی نظامهای غرب محدود نمی‌شود، غرب مظهر سوداگری و استکبار است. چنانکه می‌دانید حوادث بعدی جهات حساسیت و اهمیت به حق حضرت امام را ثابت کرد و عمق درایت و دردشناسی آن رهبر فقید و امام راحل را نشان داد. شما با توجه به تجربه‌هایی که در جریان مسایل جاری کشور خودتان حاصل کرده‌اید توجه به نظرات و راهنماییهای حضرت امام را در حل مسایل کلی و جهانی چگونه موثر می‌دانید. امام خمینی در آن پیام نه تنها ضعف و انقراض سیستم کمونیستی حاکم بر اتحاد جماهیر شوروی را باز نمود، بلکه از ن بست سیستم سرمایه‌داری نیز پرده برداشت. واقعیتش نیز همین است، سیستم سرمایه‌داری درین بست به سر می‌برد. پیشرفتهای آن بر بنیاد یک فرمول بسته و مادی یعنی «پول، کالا، پول» استوار بود، امروز که تمام جهان درگیر بحرانهای اقتصادی و فرهنگی هولناکی قرار گرفته و همه استعداد و تواناییهای انسانها در اثر عواملی چون پول و ثروت و قدرت فرسوده شده است. تمام نقاط ابهام و ضعفهای سیستم سرمایه‌داری را آشکار کرده است. این سیستم از بطن خود، و از درون در حال ویرانی بود و اکنون نیز هر کسی که ثروت بیشتری دارد در پی استثمار دیگران بر می‌آید، در قبال کار دیگران به آنها پول می‌دهد و از این راه نیروی کار و توان خلاقیت آنان را در جهت

اهداف و منافع خود مورد استفاده قرار می‌دهد، و از این راه در حقیقت قدرت خود را اعمال می‌کند. در چنین سیستمی اول کارگران و بعد بتدریج بقیه اقشار تمامی آرمانها و انگیزه‌های خود را از دست می‌دهند و به جای آن پول و سرمایه جایگزین می‌شود. از این رو انسان نباید مجبور باشد که از طریق پول و سرمایه و قدرت کار کند، بلکه همیشه باید اهداف معنوی و نیروهای باطنی او را برانگیزاند و به تلاش وادارد. به همین دلیل کشورهای صنعتی با بحران ایدئولوژی مواجه اند. پیشرفت تک بعدی علم و تکنولوژی چنین نتیجه‌ای را در بر خواهد داشت. و راه نجات از این بحران برای همه انسانها رجعت به دین است و به سوی تعالیمی که در فطرت آنان ریشه دارد. و با روح آنها سازگار باشد. بدون شک چنین دینی همان اسلام است. البته در همه مذاهب ممکن است این امر وجود داشته باشد، اما در این اسلام ما به این حقیقت نزدیک‌تریم. در حقیقت، ماهیت غرب، همان استکبار است و انسان را به کار بیهوده و بردگی انسان واداشتن، انقلاب ایران با الهام از اندیشه‌های امام خمینی چنین تعریف و برداشتی از انسان را منسوخ می‌داند و آن حقیقت گوهر شریف وجود آدمی را پاس می‌دارد. و البته این راهی است که همه به آن خواهند رفت. امام حقیقت انسانها را از حجاب نسیان بیرون کشید و احیا کرد. تاثیر چنین اقدام و انقلابی بدون شک می‌تواند انسان ساز باشد. اول معنا و مفهوم انسان و بعد از آن، همه چیز دیگر. این عصاره تفکر و اندیشه‌ای است که امام خمینی مبشر آن است. ما دوره‌های تاریخی متفاوتی را پشت سر گذاشته ایم، جوامع ابتدایی، برده داری، فئودالی، سرمایه داری و سوسیالیستی همه این جوامع را داشته ایم. اما در هیچکدام اینها انسان جایگاه واقعی خود را باز نیافت. پیشرفت مانند فتری است، ولی به شکل دیگری، در جامعه ابتدایی فرد برده فرد می‌شود. در جامعه سرمایه داری نهادها برده داری را دام می‌زنند. صاحبان صنایع و کارخانه‌ها، کارتلها و تراستها قدرت و سرمایه را توامان در اختیار دارند و افراد را به برده خود تبدیل می‌کنند. ولی دیگر دوره پول و سرمایه حتی در همین صورت مدرنش نیز به پایان رسیده است. انسان باید از طریق باطن هدایت شود. اگر چنین امری تحقق پیدا کند، در آن صورت سعادت حقیقی شامل حال بشر خواهد شد. اگر این ایده فراگیر شود در آن صورت ما جامعه‌ای خواهیم داشت که در آن انگیزه‌های عمیقتری نیروی کار را کنترل می‌کند و صرفاً حرص مال اندوزی و کسب ثروت برانگیزاننده نیروی کار نیست. منظور شما از این نیروی باطنی چیست؟ این نیروی باطنی همان فطرت سلیم و خداجوی آدمی است. باورهای نهاد اوست. این نیرو در نتیجه باور داشتن به خدا و یقین خواهی انسانها پدیدار می‌شود. امام خمینی در نامه به گورباچف پیشنهاد کردند که آقای گورباچف کسانی را به ایران بفرستند تا در حوزه‌های علمیه از نزدیک با معارف اسلامی بخصوص فلسفه و عرفان آشنا شوند. شما در مقام رئیس دانشگاه چه اقداماتی در زمینه برقراری ارتباط با مراکز فرهنگی و اندیشه اسلامی در ایران پیشنهاد می‌کنید. در این زمینه مذاکرات فراوانی با مسئولین ایرانی داشتم و درصددیم تا با مراکز فرهنگی ایران ارتباط مستقیم و موثری داشته باشیم. مثلاً در مذاکره با روسای دانشگاه شهید بهشتی به موافقتهایی رسیده ایم و آنها قرار است در امر راه اندازی بخش ایرانشناسی به ما کمک کنند. کتابهای مرجع زیادی از طرف مسئولین فرهنگی ایران به دانشگاه اهدا شده که در بخش بین المللی کتابخانه مرکزی دانشگاه نگهداری می‌شوند. نهادهای دینی و مذهبی هم در حال مذاکره با حوزه‌های علمیه هستند و به نظر می‌رسد که آنها نیز به چنین موافقتهایی دست یابند. شما اشاره داشتید به اینکه امام خمینی در عصری ظهور کردند که سرمایه داری جهانی به بن بست رسیده بود و کمونیسم هم در آستانه فروپاشی و از هم گسیختگی قرار داشت، آیا شما به این تحلیل و استنباط از همان زمان پیروزی انقلاب رسیده بودید یا آنکه حوادث بعدی شما را به این استنباط دلالت داد. حقیقتش این است که من به این نتیجه گیری در سال ۱۹۹۰ رسیده ام. در سال ۱۹۷۹ هرگز یک چنین نظری از خاطر نگذشته بود. اما در سال ۱۹۹۰-۱۹۹۱ این اندیشه‌ها برایم مطرح شد و اکنون که دوباره به عقب باز می‌گردیم به این نظر اعتقاد بیشتری پیدا می‌کنم. پیروزی انقلاب اسلامی، و قابلیت ایرانیها در دفاع از انقلاب و سرزمین خودشان، از یک سو و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، و حقایق حسرت انگیز قرقیزستان از سوی دیگر؛ مرا به شایستگی انقلاب مردم ایران معتقد ساخت. منابع مقاله: امام خمینی و جهان معاصر، ج ۱، مؤسسه چاپ و نشر عروج؛

اسماعیل ولی اف رئیس مدرسه عالی دفاع نخبوان

اسماعیل ولی اف رئیس مدرسه عالی دفاع نخبوان انگیزه اصلی شما از سفر به ایران چه بود و در ایران با چه فضا و واقعیهایی آشنا شدید که قبلا در باره آنها اندیشه های خبری داشتید؟ اسماعیل ولی اف: در ابتدا مایلیم نهایت تشکر و قدردانی خود را نسبت به این دعوت ابراز نمایم که امکان حضور ما در این مراسم روحانی را فراهم آوردند. من از دیرباز آرزو می کردم که روزی به ایران سفر کنم و از نزدیک تجربه های ملت انقلابی ایران را حس کنم و دستان برادران دینی ام را بفشارم و به زیارت مرقد حضرت امام خمینی نایل شوم. در پاسخ به اولین سؤال انگیزه سفرتان به ایران را علاقه مندی به انقلاب اسلامی ذکر کردید، در این خصوص توضیحات بیشتری بفرمایید و در واقع می خواستم ویژگیهای ایران امروز و انقلاب اسلامی را از زبان شما و از دید و نظر شما دریافت کنم. برای من، که یک نظامی هستم، بیان این احساسات چندان ساده نیست. در فرهنگ ما، کبوتر سمبل آزادی است. و می توانم بگویم که کشور ایران هم مانند همین کبوتر است ولی کبوتری که به جنگ اژدها می رود. آمریکا تمثیل اژدهایی است که تا دندان مسلح است، اژدهایی که ناخنهایش موشکها و راکت‌های هسته ای و اتمی است. این کبوتر به جنگ اژدها می رود و با آن دست و پنجه نرم می کند. شما با دست خالی در مقابل اژدهای استکبار جهانی ایستادگی کردید و از خود ضعف و زبونی نشان ندادید. ایرانیان همه برادران دینی و همخون ما هستند، ما باید خیلی چیزها را از آنان بیاموزیم تا طریقه واقعی به دست آوردن استقلال و نگاهداری آن را یاد بگیریم. عامل اصلی این رویارویی را باید در شخص امام خمینی جست، ایشان با افکار و اندیشه های خود زمینه های این رویارویی را فراهم ساختند و در فرصت مناسب، خود رهبری ایرانیان را در این رویارویی حیاتی به دست گرفتند. شما می دانید که ما در زمان اتحاد جمهوریها با ایران ارتباطی نداشتیم. من از طریق تلویزیون بعضی از برنامه های شما را می دیدم. در حقیقت به طور پنهانی آنتنی تهیه نمودم تا توسط آن بتوانم برنامه های ایران را تماشا کنم، هر چند که زبان فارسی نمی دانستم ولی از تماشای صحنه های آن لذت می بردم. با توجه به فضای ارباب وجود سیستمهای اطلاعات از سوی کا - گ - ب - شما چگونه به چنین عملی مبادرت می کردید. همین طور بود. وقتی از ما می پرسیدند این آنتن برای چیست، در جواب می گفتم که می خواهم از برنامه های جمهوری های دور شوروی اطلاع یابم. یک بار من در حین تماشای تصاویر تلویزیونی، شاهد صحنه ای بودم که طی آن نوجوانان به خود نارنجک بسته و به جنگ تانکها می شتافتند. من تا آن زمان از شجاعت ایرانیها در جنگ با عراق حرفهای زیادی شنیده بودم ولی نمی توانستم باور کنم. آن روز به عمق نهضت اسلامی ایران پی بردم و دریافتم که چرا هیچ کس نمی تواند در برابر امواج انقلاب ایران مقاومت نماید. شما در مقام فردی نظامی که ریاست مدرسه دفاع را در کشور خود به عهده دارید، با ساختار و واقعیت یکی از مهمترین تشکیلات نظامی ایران که طی جنگ شکل گرفت و با نام «بسیج» شناخته شد آشنایی دارید و آیا می دانید که این ارتش نیرومند مردمی به فرمان امام خمینی شکل گرفت و یکی از مهمترین تدابیر ایشان محسوب می شود. ما در آن زمان در شرایطی نبودیم که بتوانیم از اوضاع و احوال ایران اطلاعات درستی داشته باشیم، و تا قبل از اینکه به ایران بیایم، از نزدیک با ماهیت این جریان مردمی آشنا نبودم و از وجود چنین تشکل نیرومندی در صحنه جنگ ایران با عراق اطلاعی نداشتیم. حتی اطلاعات ما از انگیزه های واقعی این جنگ هم بسیار ناچیز بود. همین قدر می دانستیم که آمریکا نمی خواهد کشورهایی چون ایران و عراق با یکدیگر متحد باشند زیرا اتحاد آنها را برای قدرت خود نوعی تهدید به حساب می آورد. در هر صورت وجود چنین نیروی پر قدرت، با انگیزه، و یکپارچه ای که در ایران شکل گرفت دلیل حقانیت انقلاب اسلامی و نتیجه رهبری خردمندانه امام خمینی بوده است. در واقع یکی از ثمرات رهبری امام خمینی، احیای حاکمیت معنوی و ترک جباریت و طاغوت از صحنه سیاسی ایران بود. امام خمینی به کرامت معنوی انسان عمیقا اعتقاد داشتند و جز خداوند را شایسته حاکمیت بر انسان نمی دانستند. به همین دلیل خودشان، درست زمانی که برنامه با شکوهترین استقبال قرن برای ورود ایشان به میهن شکل می

گرفت از مردم خواستند تا با ایشان همچون یک «طلبه» روبرو شوند نه یک حاکم. و حتی تا زمان ارتحال بر این باور بودند و در نهایت سادگی زیستند و از کمترین امکانات زندگی برخوردار بودند. شما که از نزدیک از محل سکونت ایشان دیدار داشتید در این باره چه احساسی دارید. این واقعیتی تردید ناپذیر است که امام خمینی با آن شکوه و عظمتی که داشتند در کمال سادگی زندگی کردند. من به شخصه در محل سکونت امام خمینی حضور یافتم و از نزدیک اتاقی را که در آن زندگی می کردند دیدم. قبل از آنکه به آن مکان وارد شوم احساس می کردم که وارد فضایی بزرگ خواهم شد که جلوی در آن انواع ماشینهای آخرین سیستم پارک شده است. گمان می کردم که ایشان هم در بنایی با شکوه زندگی می کرده اند، زیرا القائات سوء دشمنان انقلاب اسلامی به ما اینگونه تفهیم کرده بود. ولی وقتی در آنجا حضور یافتم همه تصوراتم تهی از آب درآمد، زیرا زندگی این انسان بزرگ با زندگی عادی ایرانیها کاملا همانند و یکسان بوده است و بلکه باید بگویم که ایشان زندگی خود را صرف اعتلای مذهب و امت اسلامی کرده است. زندگی امام، از زندگی من که معلم هستم هم ساده تر بود. او همیشه زنده است و من در سایه اوست که به ایران آمدم. وقتی پشت در اتاق ایشان قرار گرفتم از پشت پنجره عکس او را بوسیدم و در دلم گفتم: اما ما تو هرگز از یادها فراموش نخواهی شد. تو همیشه زنده ای. منابع مقاله: امام خمینی و جهان معاصر، ج ۱، مؤسسه چاپ و نشر عروج؛

عباس علی فتونی شاعر معاصر لبنان

عباس علی فتونی شاعر معاصر لبنان با شاعر و ادیب گفتگو کردن، آن هم در یک فضای شتابزده و در این وقتی که تنظیم شده، باید جالب باشد، خوب از آنجایی که اولین باری است که با هم گفتگو می کنیم، نمی دانم که از اشعار شما در مطبوعات ایران به چاپ رسیده است یا نه، بهتر است که از زبان خودتان نگاهی داشته باشیم به گذشته های فتونی شاعر و زمینه های شکل گیری فضاهای ذهنی اش، و شرح فعالیت های علمی و فرهنگی اش را از زبان خودش بشنویم: عباس علی فتونی: بسم الله الرحمن الرحيم سخت ترین لحظه های زندگی این است که انسان خودش را معرفی کند، ولی در پاسخ به سؤال شما اجابت می کنم. اسم من عباس علی فتونی اهل لبنان و به طور مشخص از جبل عامل جنوب لبنان هستم. در سال ۱۹۶۵ در خربط سلم از شهرستان ابن جبیل متولد شدم. پس از تحصیلات متوسطه از دانشگاه لبنان، دانشکده ادبیات در رشته زبان و ادبیات عرب لیسانس گرفتم. و تقریباً از سه سال پیش در جمعیت آموزش دین اسلامی در لبنان مشغول به تدریس می باشم. یقین دارم که اگر این گفتگو از طریق یک نشریه و یا یک روزنامه در لبنان با شما انجام می گرفت، نیازی به این مقدمات نبود، اما از آنجایی که این فرصت پیش نیامده که مخاطبان شما و اشعارتان در ایران از طریق ترجمه و یا از طریق اصل آثار با مفاهیم و موضوعات شعری شما آشنایی پیدا کنند، به نظر من اگر مایل باشید، اشاره ای هم به تالیفات و مجموعه هایی که از شما منتشر شده است، داشته باشیم. تاکنون سه کتاب تالیف کرده ام که هنوز به چاپ نرسیده اند. کتاب اول: مترادفات است که منظور از آن الفاظ مختلفی است که در معنی مشترک هستند. این کتاب برای بسیاری از سخنوران و ادبا و شعرا مفید است. بنابراین و به عنوان مثال، شخص به جای اینکه به طور مداوم کلمه الناس را به کار بگیرد می تواند کلمه دیگری مثلاً الانام و الوری، البشر، الخلق و... را بکار گیرد. در این صورت او ملال را از کار برد دایمی یک کلمه در گفتار و نوشتار می زداید. در خصوص شعر، اگر خواست مثلاً کلمه موت را به کار گیرد و گاهی اوقات کلمه موت مناسب با وزن شعری نیست. در این صورت می تواند کلمه دیگری به معنای مرگ بر وزن شعری مورد نظر به کار گیرد. مثلاً می تواند بگوید المنیة الردی. الحمام و الوفاء. کتاب دوم مجالس حسینی است. این کتاب برای قاریان مفید است، بطوری که می توانند تمام یک مجلس را حفظ کنند که از یک قصیده ای در مدح و یک موعظه کوتاه و سپس نص صریح موعظه در مجلس تشکیل شده است. کتاب سوم: ایران ثمرالکروم است، کروم اسم منطقه ای است که در آن زندگی می کنم. این دیوان شعر را ثمر نامیده ام و آن را به کروم نسبت داده ام. از خداوند سبحان می خواهم که مرا در به پایان رساندن این عمل موفق بدارد.

انه نعم الولی. در واقع ارتحال امام خمینی مصیبت عظیمی بود که جانهای مسلمانان را فرو ریخت. ایشان با جهاد و رهبری مردم بزرگ ایران، عزت و کرامت امت اسلامی را به اوج رساندند. به این مناسبت شعری سروده ام که در اختیار شما قرار خواهم داد تا در صورت لزوم ترجمه و چاپ کنید. امام خمینی چه تاثیری بر حرکت و فعالیت جنبشهای اسلامی در لبنان و به طور کلی بر جوانان داشته است؟ گفتار امام همانطوری که در مردم ایران تاثیر داشته، همچنین در تمام مردم آزاده و مستضعف جهان نیز تاثیر گذاشته است. امام روح عزت و روح بزرگی و بزرگواری و ایثار را میان مسلمانان برانگیخت و مسلمانان در همه کشورها از آن متاثر شدند. آنان به هر وسیله و هر راهی و با تمام قدرتش تلاش می کنند که عزت خود را باز یابند، و کرامت خود را بنا کنند. آن مردمی که از امام پیروی می کنند، از پیر و جوان و نوجوان و طفل و مرد و زن، جان خود را هدیه می کنند، اینان همگی برخاستند تا امتهای مستضعف را به خروش و جنبش درآورند و کابوس ستم، ظلم و انحراف را از دل آنان بزدایند، و عرشهای طاغوتیان را ویران سازند. و بر ویرانه های آنان قصر مجد و عظمت اسلامی و انسان را و قصر اسلام و کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله را بنا کنند. ملت‌های اسلامی هنوز از حرکت انقلابی عقب مانده اند، و از جمهوری اسلامی ایران که توانست شخصیتش را بنا کند و عظمت خود را باز یابد عقب اند. ولی اراده کرده اند که پا جای پای مردم ایران بگذارند تا وجود و حضورشان را در زندگانی بیابند و در نتیجه به سعادت و رضایت الهی در دنیا و پاداش در آخرت نایل شوند. نقش امام خمینی را در وضعیت جهانی اسلامی و آینده دنیا چگونه می بینید و چگونه ارزیابی می کنید؟ امام خمینی نقش اساسی بزرگی در به وجود آوردن جریانهای اسلامی در تمام کشورهای جهان داشته است به طوری که اسلام را نه تنها در ایران که در تمام جهان احیا کردند. دید و اندیشه امام بسیار وسیع بود، ایران پیوسته در راه امام حرکت می کند و کمک‌هایی معنوی و مالی خود را به تمام کشورهایی که می خواهند عزت و کرامت خود را دریابند، تقدیم می کند. از این رو ملت‌های اسلامی از امام متاثر شدند. اجابت و لیبکی که اندیشمندان و سیاستمداران و روزنامه نگاران و غیر آنها نسبت به شرکت در این مراسم کرده اند خود نشان تاثیرپذیری آنان از امام است و عمق اندیشه امام را در جانهای آنان بیان می کند تا از نورانیتش کسب فیض کنند و از پرتو افشانی نورش که راه را برای هر انسان آزاده و شریف روشن نگه داشته است، بهره بگیرند. چنانچه می دانید، امام خمینی یک عارف واصل است و عرفان و جایگاه عرفان را برای انسان و جامعه انسانی خوب شناسانده است، از این رو عرفانش در اشعار ایشان متجلی شده است. اشعار امام خمینی قبلا در عناوین مجزا و اخیرا در قالب دیوان اشعار امام از چاپ خارج و در دسترس علاقه مندان قرار گرفت، شما نمی دانم سروده ها و اشعار امام را مطالعه کرده اید. سفیر ایران در لبنان دیوان امام را به من هدیه داد، این دیوان در معانی و محتوا در مرتبه عالی و پیشرفته ای است و به زبان عربی ترجمه شده است. در زمان حیات امام مشخص نبود که امام شعر نیز می سرایند ولی بعد از ارتحالشان این مسئله مکشوف شد و دیوان ایشان به چاپ رسید. این بدین معناست که همانطوری که می دانید در شعر شاعر از شعور و مشاعر خود بیان شاعرانه ارائه می دهد. امام نیز از عشق خود به خداوند سبحان بیان شاعرانه ارائه داده اند. عشق مطلق که هیچ عشقی معادل آن یافت نمی شود. زیرا امام در خداوند ذوب شده بود چنانچه شهید محمد باقر صدر در خطاب به مسلمانان گفتند: «در امام خمینی ذوب شوید، چه او در خدا ذوب شده است.» این امر بیانگر این مطلب است که شعر در همه افراد بشر تاثیر می گذارد. شعر اگر در طاعت و پیروی از خداوند سبحان باشد، مفید و مؤثر است و چنانچه خداوند می فرماید: «و الشعراء يتبعهم الغاؤون... الا-الذین امنوا و عملوا الصالحات» تاثیر افکار و شخصیت امام در جوانان لبنان چگونه است؟ در آنجا عشق و محبت بسیاری نسبت به امام خمینی وجود دارد. آنان شخصیت امام را از نزدیک درک نکرده اند ولی زندگانی و سیره امام را مطالعه و بررسی کرده اند و بدو عشق می ورزند که او رهبر و پدر دلسوز همه مردم بودند. از این رو بر خود فرض می دانند که به امام عشق بورزند و از او پیروی کنند. و به طور عملی به گفتارش عمل کنند و احکام الهی را در زندگی انسانها جریان دهند. آنان نهایت سعی خود را می کنند که در خط امام حرکت کنند و اهدافش را محقق سازند، زیرا امام احکام و دیدگاههایش را همه از قرآن و سنت گرفته است. با کلمات

قصارش که «هر چه داریم همه از محرم است و اگر محرم نبود پیروزی به دست نمی آمد» متوجه می شویم که انقلاب امام حسین و عاشورا را نیز تاثیر زیادی در جانهای مسلمانان داشته است. از این رو جوانان لبنان به حماسه عاشورا و انقلاب حسینی عشق می ورزند. امام آنان را به سمت کربلا سوق می دهد تا از درسهای آن استفاده کنند. بنابراین جوانان لبنان امام را خیلی زیاد دوست دارند و از دین خود و اسلام پاسداری می کنند. علی رغم تمام فشارهایی که بر آنان وارد می شود و علی رغم تمام توطئه هایی که علیه آنها طراحی می شود ولی به سنگرهایی محکم و اراده قوی خود تکیه داده اند. آنچه که می خواهم بگویم این است که سعادت انسان در رضایت الهی نهفته است و هر نعمتی که خداوند تبارک و تعالی به ما ارزانی داشته است و هر امتیازی که ما از قبیل عقل، هوش، ذکاوت، زیبایی، قدرت، ثروت و غیر آن برخورداریم همه از جانب خداوند است. چنانچه فرمود «و ما بکم من نعمه فمن الله» یعنی هر نعمتی که دارید از آن خداست. بنابراین بر همه واجب است که در مقابل، خداوند را حمد و سپاس گوئیم و خودخواه و متکبر نشویم چه با شکر، نعمتها افزون و دایمی می شود، همانطور که خداوند سبحان فرمود که «لان شکرتم لا زیدنکم و لان کفرتم فان عذابی لشدید» بنابراین همه مسلمانان را دعوت می کنم که در خط الهی حرکت کنند و اوامر الهی را اجرا کنند تا در عزت، کرامت و محبت زندگی کنند و نیز روی گفتارم را متوجه گروهها و مذاهب اسلامی می کنم و آنان را بر اتحاد و همبستگی و پیوند فرا می خوانم تا اسلام نیرومند گردد و بتوانیم از وجود و کین خودمان پاسداری کنیم. منابع مقاله: امام خمینی و جهان معاصر، ج ۱، مؤسسه چاپ و نشر عروج؛

قریب قولف وزیر مطبوعات قرقیزستان

قریب قولف وزیر مطبوعات قرقیزستان آقای قریب قولف شما که وزیر مطبوعات هستید و قطعاً روحیه کار خبری و مطبوعاتی و روزنامه نگاری را هم تجربه کرده اید، اگر مایل هستید از تجربه ها و از گذشته ها برایمان بگوئید. قریب قولف: سوابق کاری من بسیار عادی است، بیشتر علائق من در زمینه تاریخ علم و فلسفه بود. به همین دلیل بعد از پایان تحصیلات مقدماتی، تحصیلات عالی را در رشته فلسفه علم ادامه دادم و در این رشته با درجه دکترا فارغ التحصیل شدم. در آکادمی علوم جمهوری با درجه دکترای علوم و به عنوان پروفیسور عضویت یافتیم و همزمان مسئولیت سردبیری اداره دایره المعارف ملی قرقیزستان را به عهده گرفتیم. و هم اکنون نیز در سمت وزیر مطبوعات انجام وظیفه می کنم. این چندمین بار است که به ایران سفر می کنید. دفعه اول است. از سفر به ایران و شرکت در مراسم سالگرد ارتحال بنیانگذار جمهوری اسلامی چه احساسی دارید. این مسافرت برای ما بسیار خاطره انگیز است. ما از مشهد تا تهران را با اتوبوس آمده ایم، و در طول راه همه جا شاهد تلاش و کوشش مردم بودیم. معاشرت نیکو، و انضباط و سختکوشی ایرانیان همه از امیدواری حکایت می کنند، و اینها همه حاصل فعالیتهای مردم ایران در طول انقلاب و نتیجه رهبری امام خمینی است. او با رهبری انقلاب ایران و تاسیس جمهوری اسلامی در عمل به جهانیان ثابت کرد که اسلام هرگز با تمدن مغایرت نداشته و همواره از استعداد بالقوه برای به وجود آوردن فرهنگ و پیدایش تمدن برخوردار بوده است. ایشان هم چنین نشان دادند که مسائل اقتصادی را می توان به ارزشهای معنوی جامعه پیوند زد و از این طریق آرامش اجتماعی و روحی مردم را تامین کرد. این ایده که با انقلاب اسلامی ایران مطرح شده و موجودیت یافته است هم اکنون اثر خود را در تمدن امروز بشری باقی گذاشته و آن را متاثر نموده است و به همین دلیل این نظریه سزاوار آن است تا به همه مردم جهان معرفی شود، زیرا مردم همیشه بهترینها را انتخاب خواهند کرد. تاثیر انقلاب اسلامی و آراء و اندیشه های بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی در میان مردم قرقیزستان چگونه است. تا زمانی که کمونیستها بر ما حکومت می کردند، اطلاعات ما از انقلاب ایران به صورت یکجانبه بود. آنها انقلاب ایرانها را به صورتی به ما معرفی می کردند که جذابیت زیادی نداشته باشد. مثلاً تعبیر عام آنها از انقلاب اسلامی بنیادگرایی بود. ولی بعد از تجزیه اتحاد جماهیر شوروی، وضع دگرگون شده است. به طوری که انقلاب اسلامی نفوذ خود

در میان کشورهای مجاور را تازه آغاز می‌کند. مدتی قبل نمایشگاهی از کتابهای ایرانی در یکی از مناطق مرکزی شهر بیشکیک پایتخت قرقیزستان افتتاح شده بود که با استقبال غیر منتظره ای روبرو گردید. قرقیزیها، قرآن و کتب مذهبی و اکثر عناوین کتابهای ادبی را با استقبال خریداری کردند و این خود نشانه ای است از عمق نفوذ و محبوبیت انقلاب اسلامی و زبان فارسی در بین مردم قرقیزستان. حضرت امام خمینی در واپسین سالهای حکومت کمونیستها در نامه ای به گورباچف که در آن روزگار صدر هیئت رئیسه حزب کمونیست شوروی محسوب می‌شد به همین مشکل خلا ایدئولوژیک اشاره نمودند و راه چاره را در ایمان الهی دانسته بودند. مخاطبان اصلی آن پیام چه در آن روزگار و چه در حال حاضر همین ملل مسلمان جمهوریها بوده و هستند. آیا شما تاکنون درباره این موضوع و پیشنهاد حضرت امام اندیشیده اید و اصولاً انعکاس آن را در میان مردم جمهوریها چگونه می‌بینید. این پیام در آن زمان انعکاس چندانی نداشت. متن پیام را هرگز انتشار ندادند و حتی خبر آن هم در همان روسیه به صورت محدودی اعلام شده بود. امام در آن پیام با اشاره به پایه های مادی جامعه شوروی، می‌خواستند دریچه های جهان معنوی و ارزشهای انسانی را به روی ما بگشایند. اما به نظر می‌رسد که سرعت حوادث و همه‌های بیهوده در جوامع مورد نظر چنان ازدحامی را به وجود آورد که مانع از به گوش رسیدن این پیام حق شده است. ما امیدواریم که با همکاری شما و مسئولین ایرانی گزیده ای از پیامهای مهم و تعالیم معنوی امام خمینی را به زبان قرقیزی ترجمه کنیم تا بدین صورت از فواید آن بهره مند شویم. ما از پیشنهاد شما استقبال می‌کنیم. در هر صورت ما در کشور خودمان افرادی را داریم که بتوانند آن را از زبان فارسی به قرقیزی ترجمه کنند. و این کار هر چه زودتر آغاز شود بهتر است. منابع مقاله: امام خمینی و جهان معاصر، ج ۱، مؤسسه چاپ و نشر عروج؛

سید صدر الدین متفکر و اندیشمند معاصر الجزایر

سید صدر الدین متفکر و اندیشمند معاصر الجزایر سید صدرالدین: السلام علیکم و رحمۃ الله. من از سال ۱۹۸۵ در فرانسه به سر برده ام. پیش از آن، تحصیلات دانشگاهی خود را در لبنان شروع کردم ولی به طور همزمان در حوزه نیز تحصیل می‌کردم. تمام مراحل تحصیلات حوزوی را تا پایان خارج، طی ده سال در حوزه گذراندم و سپس این فرصت را پیدا کردم که تحصیلاتم را در اینجا ادامه دهم و همزمان با تحصیل، به همراه دیگر برادران مقیم فرانسه، فعالیتهای خود را در زمینه های مذهبی و بویژه درباره تشیع در فرانسه آغاز کردم. اگر چه ما مشکلات بسیاری داشته ایم، ولی شکر خدا موفق شدیم که فعالیتهای مذهبی و فرهنگی خود را ادامه دهیم. بنده علاوه بر فعالیتهای مذهبی، در بعضی مواقع فعالیتهای سیاسی هم داشته ام که در ارتباط با موضوعات مذهبی بوده است، از جمله این فعالیتها می‌توانم به مراسمی که در ارتباط با ارتحال امام (رض) برگزار شد اشاره کنم. ما در زمینه تشکیل کلاسهای دینی نیز فعالیت داریم. کلاسهایی که با حضور برادران و خواهران برگزار می‌شود. هر پنجشنبه شب، ما دور هم جمع می‌شویم و بدین ترتیب، یک جامعه کوچک شیعی را تشکیل می‌دهیم و خیلی جالب است که بگویم از همه کشورها در این جامعه کوچک حضور دارند. همان طور که می‌دانید، اسلام بسیار بزرگ و گسترده است و روشی برای زندگی ارائه می‌دهد که می‌تواند برای همه صرف نظر از ملیتشان مفید باشد و فکر می‌کنم فقط مسلمان بودن کافی نیست. وظیفه ماست که اسلام واقعی و اسلام سعادتبخش را به دیگر کسانی که در این کشور زندگی می‌کنند معرفی کنیم. در پایان، بد نیست اشاره ای به موضوع تحصیل خود در دانشگاه داشته باشم. من مشغول تحصیل در مقطع دکترای رشته فلسفه در دانشگاه سوربن هستم و فوق لیسانس خود را نیز در رشته حقوق به اتمام رسانده ام. با تشکر از توضیحاتی که دادید، مایلم نظرتان را در رابطه با شخصیت امام خمینی بیان کنید و همچنین ایده های اساسی و جهانی امام را به عنوان شخصیتی سیاسی شرح دهید. امام خمینی (ره) مردی استثنایی بود. این انسان، هدیه خداوند به مسلمین بود تا بتوانند مسیرشان را در اسلام تصحیح کنند. مناسب می‌دانم برای تبیین شخصیت امام و نقششان مقایسه ای داشته باشم بین مسلمانانی که قبل از دوره امام زندگی می‌کردند با مردمی که پس از ایشان زندگی می‌کنند.

مردم قبل از امام خمینی، مسلمان بودند ولی بعد از ایشان بود که به اسلام واقعی عمل کردند. امام خمینی (ره) اسلام را از گوشه مساجد خارج کردند و مردم را به مسیری هدایت و تشویق نمودند که اسلام را بتوان به عنوان یک روش زندگی به اجرا در آورد. همچنین باید اضافه کنم که امام خمینی بود که این جرئت را به مسلمانان بخشید تا بتوانند اسلام را به دیگران عرضه کنند. الان مسلمانان به مسلمان بودنشان افتخار می کنند، حال آن که پیش از امام خمینی، جرئت بیان مسلمان بودنشان را نیز نداشتند. آنها امروز به واسطه اسلام احساس قدرت می کنند، این فقط امام خمینی بود که به ما اسلام حقیقی را نشان داد و اکنون با شناختی که امام در اختیار مردم قرار داده، ایشان می توانند بین اسلام واقعی یا همان گونه که امام می گفتند: اسلام ناب محمدی (ص)، و اسلام آمریکایی فرق بگذارند. امام خمینی برای مسلمانان روشن کردند که قوی هستند و تواناییهای زیادی در اختیار دارند و باید این تواناییها را بشناسند و به خدمت بگیرند. اکنون اسلام به واسطه انقلاب اسلامی و به رهبری امام خمینی، جهانی شده است. این حضرت امام بود که چهره حضرت رسول (ص) را به یاد مسلمانان آورد. در خانه ای ساده و محقر زندگی می کرد، ولی مقتدای مسلمانان بود. در مورد شخصیت امام چیز دیگری که باید گفت این است که امام از میان مردم برخاست و به خدا اتکا کرد و به ما نشان داد که خدا بسیار به ما نزدیک است. امام خمینی به ما جنبه دیگر حیات، یعنی حیات معنوی را نشان داد، چیزی که تا پیش از ایشان مطرح نبود. ارتحال امام عزیز به ما ثابت کرد که ایشان یک فرد عادی، مانند بقیه افراد نبود، بلکه قبله آمال مسلمین بود. امام خمینی، راه را به ما نشان داد و حالا- وظیفه ماست که این راه را ادامه دهیم. به همین دلایل است که اکنون مسلمانان در سوگندهایشان، به امام سوگند می خورند. اکنون همه مسلمانان، حتی آنان که اظهار علاقه چندانی به انقلاب نشان نمی دهند، امام خمینی را رهبر خود می دانند. اگر چه من معتقد نیستم که مسلمانی باشد که به امام علاقه نداشته باشد، چرا که هر مسلمانی وقتی تنها بنشیند و به یک انسان واقعی بیندیشد، چهره و پیامهای امام را به خاطر خواهد آورد. به همین علت است که فکر می کنم نفوذ امام در جهان اسلام، بیش از حد تصور است. وقتی همه مسلمانان از امام به عنوان یک الگو صحبت می کنند، به این معنی است که امام در خانه و قلب همه مسلمین حقیق حاضر است. اکنون اگر در میان یک جامعه مسلمان فرانسوی و یا مراکشی در فرانسه زندگی کنید، اگر چه به عنوان یک واقعیت با نفوذ ایده های مخالف ایران و امام خمینی روبرو می شوید، ولی من مطمئنم تمام این مردم امام را به عنوان شخصیتی که افقهای اسلام را به مردم نشان داد می شناسند. به همین علت است که می گویم نفوذ امام در مسلمین بسیار گسترده و بسیار قوی است. از نفوذ امام در مسلمانان جهان و در بین جامعه مسلمان فرانسه صحبت کردید. آیا فکر می کنید نفوذ امام به سبب حرکتی است که ایشان ایجاد کرده اند؟ بخصوص انقلاب اسلامی در ایران. به اعتقاد من، با ظهور امام خمینی، عصری برای مسلمانان آغاز شد که بسیار جدی تر از دوران قبل از امام بود. منظورم را این گونه بیان کنم که تا پیش از امام، مسلمانان اغلب گرایشهای حزبی و ملی داشتند، حال آنکه امام این ایده را بیان کردند که اسلام بزرگتر از آن است که به حزب یا ملیتی خاص محدود شود. با این ایده است که اکنون حرکتی اسلامی از طرح حزب یا ملیتی خاص به شکلی جهانی تغییر فرم داده است. حرکتی که در بسیاری از موارد از شعارها و روشهای مشابهی برخوردارند. می توانم بگویم تمام حرکاتی که در کشورهای اسلامی خواه الجزایر، خواه مصر و یا در آمریکا و اروپا و یا حتی همین جا نزد ما انجام می شود، به سبب نفوذ امام خمینی و انقلاب اسلامی است، چرا که امام این راه را آغاز کرد و به ما راه را نشان داد. تمام این حرکات و وقایع که در کشورهای اسلامی از قبیل الجزایر، مصر و سودان به وقوع می پیوندد و یا حتی در آمریکا و کشورهای اروپایی (به عنوان مثال راهپیمایی مسلمانان سوئد برای روز قدس)، و یا در هر جای دیگر، همه اینها از اصولی یکسان تبعیت می کنند که امام خمینی ایجاد کرده اند، بدون اینکه این حرکت ارتباط سیاسی با ایران داشته باشد. امام خمینی در میان مجاهدین و تمام حرکتیهای اسلامی نفوذ دارند. همه این حرکات، علی رغم تبلیغات ضد اسلامی و ضد امام موجود در جهان است. نظرتان در مورد این تبلیغات چیست؟ بی شک تبلیغات زیادی علیه اسلام، امام خمینی و انقلاب اسلامی وجود دارد. تبلیغات بسیار قوی، تا حدی که می بینیم در زمان حج از

عزیمت حجاج ایرانی به تعداد مورد نظر ایران جلوگیری می‌شود. آری تبلیغات زیادی علیه اسلام، امام خمینی و انقلاب اسلامی ایران وجود دارد. این تبلیغات پس از انقلاب و خصوصاً در دوران جنگ ایران و عراق به شدت وجود داشت، ولی پس از جنگ ایران و عراق و به سبب برخی اتفاقاتی که افتاد، مانند رفتار عراق با شیعیان، مشارکت عربستان سعودی (که برای برخی، الگو به حساب می‌آید) با آمریکاییها در جنگ خلیج فارس و مواردی از این قبیل، اکنون وضعیت این تبلیغات را تغییر داده است. برخی معتقد بودند که می‌توان از افغانستان به عنوان نمونه و الگویی جایگزین ایران استفاده کرد، ولی از آن طرف وضعیت افغانستان نیز چیز دیگری می‌گوید. به سبب تمام این وقایع، اکنون مسلمانان آگاهانه با مسائل برخورد می‌کنند. اکنون آن عده از مسلمانان که هوادار انقلاب اسلامی و امام نیستند نیز همان راهی را در پیش گرفته‌اند که امام خمینی می‌پیمود. من در میان مسلمانان زندگی می‌کنم و اگر بخواهیم واقع‌گرایانه با مسائل برخورد کنیم، باید بگویم پس از پایان دهه ۸۰، اکنون دیدگاههای مسلمانان بسیار به هم نزدیکتر شده است، چرا که اکنون مسلمانان واقعیتها را بسیار روشنتر می‌بینند. بی‌شک این وضعیت نوین، به یاری خداوند سبحان ایجاد شده است. خداوند سبحان در قرآن می‌فرماید: «جاء الحق و زهق الباطل» می‌توان گفت باطل آن چیزی است که مقابل حق می‌ایستد. باطل سعی می‌کند که حقیقت را پنهان کند و بپوشاند، ولی اکنون با یاری خداوند تعالی پرده‌هایی که حقیقت را پوشانده بود به کنار رفته‌اند. اکنون مسلمانان واقعی بسیار به یکدیگر نزدیک شده و واقعیتها را روشنتر می‌بینند و این تغییر به یاری خداوند و به واسطه اتفاقاتی بود که در جهان رخ داد. (مانند آن چه که در عراق و افغانستان گذشت. نقش عربستان سعودی در جنگ خلیج فارس و مواردی از این قبیل) هواداران عربستان سعودی اکنون بسیار بسیار ناامید شده‌اند. این ناامیدی ناشی از سیاستهای عربستان سعودی است، چرا که مسلمانان آمریکا را از هر کشور دیگری نسبت به اسلام دورتر می‌دانند. نمی‌خواهم از اصطلاح شیطان بزرگ استفاده کنم، ولی همان طور که گفتم، آمریکا دورترین کشور نسبت به عقاید اسلام است. آمریکا دستیار اسرائیل است، اسرائیلی که دشمن مسلمانان است. این آمریکاست که از اسرائیل حمایت می‌کند. حال ما عربستان سعودی را نیز در کنار آمریکا می‌بینیم. به هر حال به سبب تمام این وقایع، اکنون مسلمانان بسیار روشنتر از گذشته مسائل را می‌بینند. به همین علت است که اکنون دیده می‌شود که مسلمانان تفرقه‌های درونی را کنار می‌گذارند، چرا که اکنون دوست و دشمن خود را بهتر می‌شناسند. اکنون روحیه پیروی از راه واقعی اسلام به وضوح در مسلمانان دیده می‌شود و می‌دانند که رهروان واقعی این راه فقط دوستان صادق اسلام هستند و امام خمینی و انقلاب اسلامی در ایران اکنون به عنوان رهروان صادق این راه شناخته می‌شوند. نظرتان در مورد نفوذ امام و انقلاب اسلامی ایران در جوامع غیر مسلمان چیست؟ البته نه همه آنها، بلکه بین آنهایی که در پی یافتن حقیقت هستند. آیا فکر می‌کنید آنها نیز می‌توانند حقایق را دریابند؟ شاید بد نباشد آنچه که در فرانسه دیده‌ام، بیان کنم. من دوستان بسیاری دارم، برادران و خواهرانی که در سالهای ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ به سبب انقلاب اسلامی در ایران به اسلام گرویده‌اند و این افراد اکنون در اسلام بسیار استوارند. این اثر انقلاب اسلامی عجیب نیست؟ انقلابی که موفق شده چنین تحولاتی را در جهان دامن بزند، بی‌شک می‌تواند بر روی بسیاری از انسانها به شکلی مثبت نفوذ داشته باشد. به هر حال این افراد بسیار در اسلام استوار و با تقوا هستند و این رویه به سبب زندگی در یک کشور اسلامی نیست، این افراد اینجا و در فرانسه زندگی می‌کنند. در اسلام بسیار قوی هستند و راه اسلام را بخوبی می‌شناسند. بنابراین برای افرادی که مسلمان نیستند، خواه مسیحی باشند یا دارای هر دین دیگری و حتی آنان که اساساً به خدا معتقد نیستند، بعد از انقلاب اسلامی و امام، فرصت پذیرش اسلام وجود دارد، یعنی همان چیزی که امام از خود بجای گذاشت. اکنون آنها دریافته‌اند که اسلام بسیار بزرگ و گسترده است. فهمیده‌اند که اسلام راه نجات مستضعفین است. اکنون آنها مسلمانان را می‌بینند که نسبت به سرنوشت دیگر مسلمانان حساس‌اند، نسبت به فقر و فقرا حساس‌اند و با دیدن مسلمانانی که راه واقعی اسلام را می‌پیمایند، می‌توانند ایده‌ای از اسلام داشته باشند. این ایده دیگر صرفاً از طریق مطالعه کتب تحقیقاتی که اسلام را توصیف کرده‌اند، ایجاد نشده است. این ایده از احساسات و عملکرد واقعی

مسلمانان نشات گرفته و این احساسات و رفتار کنونی مسلمین از آنچه امام خمینی (ره) به آنها عرضه کرد سرچشمه گرفته است. منابع مقاله: امام خمینی و جهان معاصر، ج ۱، مؤسسه چاپ و نشر عروج؛

پرفسور انیس امین کاریچ وزیر فرهنگ و هنر بوسنی

پرفسور انیس امین کاریچ وزیر فرهنگ و هنر بوسنی در حاشیه برگزاری این سمینار، فرصتی پیش آمد تا با پروفیسور «انیس امین کاریچ» وزیر فرهنگ و هنر و تعلیم و تربیت کشور بوسنی گفتگویی داشته باشیم، ضمن خیر مقدم از ایشان می‌خواهیم یک معرفی اجمالی از گذشته و فعالیتهای فرهنگی خودشان را توضیح بدهند. پروفیسور انیس امین کاریچ: من در سال ۱۹۵۸ در بوسنی متولد شدم، در مرکز بوسنی و بعد از آموزش ابتدایی مدرسه راهنمایی اسلامی را طی پنج سال تمام کردم و بعد از آن دو دانشکده را گذراندم، یکی دانشکده علوم اسلامی و دیگری دانشکده علوم سیاسی در دانشگاه سارایوو. بعد از آن لیسانس ادبیاتم را در دانشگاه سارایوو گذراندم و ترم را با عنوان و موضوع «فلسفه اخوان الصفا» و رابطه آن با فلسفه یونان نوشتم. موضوع دکترای من که آن را در دانشگاه بلگراد گرفتم مشکلات تفسیری برای ترجمه قرآن کریم بود، اکنون من به عنوان پروفیسور و استاد دانشگاه سارایوو و دانشکده علوم اسلامی کار می‌کنم. همچنین من وزیر تعلیم و تربیت و فرهنگ و هنر جمهوری بوسنی هرزگووین هستم. من سه ماه پیش توسط رئیس جمهور علی عزت بگوویچ و نخست وزیر هاریس سیلازیچ در این پست منصوب شدم. من تالیفات مختلفی داشتم و چندین موضوع کتاب نوشته‌ام یا ترجمه کرده‌ام از انگلیسی به بوسنیایی یا از عربی به بوسنیایی. آثار مشهور من عبارت‌اند از ترجمه جدیدی از قرآن کریم که من آن را در طی این جنگ به پایان رساندم و قبل از این جنگ در بوسنی هرزگووین این کار را شروع کرده بودم. این ترجمه حدوداً دو هزار صفحه را شامل می‌شود. از کتابهای بسیار معروف من، «قرآن در زمان معاصر» است و بعد از آن «مقدمه‌ای بر تفسیر قرآن کریم» و بعد از آن تفسیر قرآن و «مشکلات ترجمه اصطلاحات کلیدی قرآنی به زبان بوسنیایی و زبانهای اروپایی». من چندین سال سردبیر مجله هفتگی اسلامی بودم و مقالات و مصاحبه‌های بسیار خوبی با افراد معروف و صاحب نظری از یوگوسلاوی سابق و از بوسنی و هرزگووین انجام دادم. من خیلی خوشحالم که در فرصتی بتوانم اشاره بکنم که من مترجم کتابهای خیلی مشهوری هستم که توسط علامه طباطبایی نوشته شده‌اند. عنوانهای آنها در زبان بوسنی: «قرآن و اسلام» است که ما آن را سه سال پیش ترجمه کردیم و این کتاب را دانشکده علوم اسلامی دانشگاه سارایوو منتشر کرد و در زمان انتشار دعوتی شد از بسیاری از مسلمانان ایرانی در بلگراد (و از جمله مسئولان سفارت ایران در بلگراد). همچنین در این سالها من کتابهای دیگری را هم که توسط علامه طباطبایی نوشته شده است ترجمه کرده‌ام، مانند: الشیع من الاسلام (به زبان عربی) و همانطور که شما می‌دانید من وزیری از جنگ هستم و اما وزیر جنگ نیستم! شما در شرایط فعلی راههای توقف جنگ در بوسنی و جستن راه حل‌های اساسی و در کل شیوه‌های برگشت حق به زندگی معاصر در جهان را چگونه تحلیل می‌کنید و چه تدبیرهایی برای زنده نگه داشتن حق می‌توانیم داشته باشیم با توجه به آرمانهایی که حضرت امام داشتند؟ همانگونه که گفتم من وزیری از جنگ هستم و از سرزمینی آمده‌ام که هنوز زنده است و زیر بارش گلوله‌های صربها زندگی می‌کند. من درباره وضعیت دانش پژوهشی در بوسنی هرزگووین چه بگویم؟ اکنون سیستم آموزش و پرورش ما در بوسنی هرزگووین کاملاً تخریب شده است، ما مدارس را داریم که کلاً تخریب شده‌اند. مردمان مجروح زیادی داریم، استادان مجروح زیادی داریم، استادان آواره شده‌اند و مردم آواره تر و... وظیفه زمان چیست؟ من چه باید بگویم وقتی که به «وظیفه زمان» اشاره می‌کنم! منظور من آن است که ما باید حداکثر کوشش خود را به کار بگیریم برای ترقی سیستم تعلیم و تربیتمان در جهان امروز، من خیلی خوشحال هستم که در این فرصت می‌توانم بگویم که ما اکنون کتابهای درسیمان را در بوسنی، تحت موضوعاتی چون زبان بوسنیایی، تاریخ بوسنیایی، تمدن اسلامی در بوسنی و ترکیب فرهنگ شرقی زیر چاپ داریم. ما در سه سال پیش این فرصت و این

آزادی را نداشتیم که برای مثال چیزی درباره حافظ، درباره فردوسی، درباره زمخشری، درباره رازی، درباره غزالی و درباره امام خمینی و درباره علامه طباطبائی و غیره بیاموزیم و بنویسیم. اکنون ما سیستم تعلیم و تربیت خودمان را در دستمان داریم، به همین خاطر مسئولیتهای ما خیلی بزرگتر شده است. و من شب و روز برای بهبود و ترقی دادن به سیستم تعلیم و تربیت و آموزش در بوسنی کار می‌کنم. اگر شما بخواهید بدانید که نقش اسلام در سیستم تعلیم و تربیت ما چیست؟ من می‌توانم بگویم که اسلام اکنون در برنامه‌های ما قرار دارد. در برنامه‌های تعلیم و تربیت و طرح‌های اسلام در تعلیم و تربیت نقش عمده را بازی می‌کند، به خاطر آنکه اسلام حقیقت و امر مسلم و هویت وجودی عمده مردم بوسنی است و متقابلاً تنها مردم بوسنی می‌توانند اسلام را در اروپا حفظ بکنند. منظور من آن است که اسلام و بوسنی و مردم بوسنی هر کدام به یکدیگر متصل شده‌اند و اگر ما هر کدام از این سه قسمت را از دست بدهیم همه آنها را از دست خواهیم داد. اگر ما اسلام را از دست بدهیم بوسنی را از دست خواهیم داد. ما مسلمانان بوسنی را از دست خواهیم داد اگر ما بوسنی را از دست بدهیم، اسلامان را از دست خواهیم داد. برای مثال زمانی که صدا زده می‌شوند برای نماز (اذان) و پخش اذان برای اولین بار در رادیو تلویزیون بوسنی اتفاق افتاد. آن اتفاق خیلی تازه چهار سال پیش بود، درست چهار سال پیش، در آن زمان عید فطر بود و بسیاری از مردم که رادیو را باز کردند و اذان را شنیدند، بسیاری از مردم گفتند: آه روزهای گمشده فرا رسیده است، به خاطر آنکه باور نکردنی بود که ما در بوسنی بتوانیم اذان را از رادیو بشنویم! اکنون در بوسنی با توجه به نظام تعلیم و تربیت و به واسطه نظام آگاهی‌دهنده خود، می‌توانیم فکر کنیم که اذان چیزی عمومی است و هر روز در بوسنی هرزگووین شنیده می‌شود. یکی از مشکلات عمده ما در کار چاپ و نشر است، لوازم و امکانات بخصوص کاغذ که تهیه آن برای ما خیلی مشکل است، ما کاغذ نداریم به خاطر آنکه نیروهای سازمان ملل فکر می‌کنند که کاغذ یک ماده استراتژیک است. و ما تقاضا می‌کنیم از دوستانمان در جهان و همچنین از ایرانیها که در این زمینه کمک بشود به بوسنی که امکان و اجازه بدهد به ما که کتابهای متعددی، در زمینه اسلام‌شناسی و نیز کتابهای درسی تازه و دفترچه‌های متعددی را که مورد نیاز مدارسمان است منتشر کنیم. ما سه دانشگاه بزرگ داریم، یکی از آنها در موستار، دومی در ساراویوو و سومی در توزلا قرار دارد. اما اکثریت دانشجویان اکنون در ارتش هستند و ما حدوداً پنجاه هزار دانشجوی منظم و سی هزار دانشجوی غیر منظم داریم. منظورم آن است که اکثریت دانشجویان ما در حال حاضر در ارتش هستند. همانگونه که شما می‌دانید مردم بوسنی مردمی اروپایی هستند، اما از لحاظ خون، زبان، فرهنگ و تمدن، مسلمان‌اند. ما از نظر موقعیت نظیر مجمع البحرین هستیم! شما می‌دانید که مجمع البحرین چیست؟ ما میان اروپا و میان غرب و شرق قرار داریم. و نظام آموزشی ما آن را منعکس می‌کند به خاطر آنکه دانش‌آموزان و دانشجویان ما باید بدانند که «گوته» (شاعر آلمانی) چه کسی است و «حافظ» چه کسی است و برای مثال «اقبال» چه کسی است؟ و همچنین بچه‌های ما به واسطه نظام تعلیم و تربیتشان باید بدانند که «غزالی» چه کسی بود؟ «کوپرنیک» که بود؟ و غیره. و اینها دلایل موقعیت ما از نظر مقایسه با مجمع البحرین است، ما خیلی به خاطر ایده‌هایمان که در خطر هستند مراقب هستیم. به خاطر آنکه کمونیزم به عنوان یک ایده بزرگ و یک ایده سیاسی و یک ایده غلط، تعداد زیادی از شهرهای قدیمی ما را از نظر معماری تخریب کرده است و زمینه‌های نظام تربیتی و آموزشی و اخلاقی و تاریخی ما را از بین برده است. در زمینه ابعاد فرهنگی - معنوی و عرفانی شخصیت حضرت امام چه مطالعاتی دارید و چقدر آشنایی با این ابعاد حضرت امام دارید و اصولاً جایگاه و موقعیت حضرت امام در دنیای امروز برای هدایت بشریت را چگونه توصیف می‌کنید؟ درباره امام خمینی (رحمة الله علیه) ما خیلی زیاد و خیلی خوب می‌دانیم چگونه شخصیتی است؟ زمانی که ما بیش از دوازده سال قبل در برنامه‌های تلویزیونی تصویر مردی را دیدیم که آشکارا و مکرراً می‌گوید «استعمار و ویرانی کافی است، ما مسلمان هستیم. بسیاری از استادان جوان در ساراویوو و در بوسنی هرزگووین به امام خمینی عشق ورزیدند و (در حقیقت بسیاری از ما و تمام مسلمانان بوسنی و هرزگووین) طرفدار و مدافع اندیشه‌های امام خمینی هستند. خوب است شما بدانید که از زمان انقلاب اسلامی تاکنون در بوسنی هرزگووین ما

تلفظ می کردیم نام امام خمینی را به عنوان «پدر بزرگ» و ما می دانیم که پدر بزرگ چه کسی بود؟ و چقدر در بیداری و هدایت انسان مؤثر بود. حدود سیزده تن از دانشمندان که در میان آنها علی عزت بگوییچ هم بود، بعد از انقلاب اسلامی ایران به زندان افتادند و تنها به خاطر این دستگیر شدند که حکومت از ترس و بیم آنکه انقلاب اسلامی ممکن است بعد از ایران در بوسنی هرزگوین ظاهر بشود آنها را دستگیر کرد تا آنجا که من می دانم تاکنون بسیاری از مقالات و سخنرانیهایی که توسط حضرت امام نوشته شده و انجام شده است به زبان بوسنیایی ترجمه شده است. و ما این مقالات را در دست داریم مثلاً «حکومت اسلامی» به زبان بوسنیایی ترجمه شده است. از دیدگاه فلسفی و از نقطه نظر من، می توانم بگویم که امام خمینی بزرگترین رهبر مذهبی در قرن بیستم و در تمام جهان اسلام است. آیا شما می دانید که بعد از امام خمینی شما می توانید تاریخ ملل اسلامی را مطالعه کنید؟ من وقتی که این جمله را می گویم اغراق نمی کنم. همچنین آنچه که شخصیت امام خمینی به ما نشان داد آن بود که اسلام هنوز خیلی خیلی زنده است، در خیلی از کشورها و همچنین در ایران جایی که ریشه های صنعتی شدن، ریشه های مدرنیزه شدن، ریشه های اروپایی شدن، ریشه های غربی شدن، به وقوع پیوسته بود که شما سیر آن را بهتر از من می دانید. وقتی امام خمینی از اروپا، به کشور خودش باز آمد، بسیاری از روانشناسان، بسیاری از جامع شناسان، بسیاری از اساتید دانشگاه به خودشان گفتند: آه ما باید اسلام را با چشمانی دقیق مطالعه کنیم، نه به طور سطحی. همچنین ظهور شخصیت امام خمینی به ما نشان داد که شرقشناسی های غرب علوم نادرستی هستند به خاطر آنکه نتوانسته بودند ظهور شخصیتی قوی، نظیر شخصیت امام خمینی را پیش بینی کنند. و شما می دانید که آثار متعدد کتابهای امام خمینی همه در باره موضوعات اسلامی قابل رؤیت هستند. و همه آنها خیلی خیلی مهم هستند. تا آنجا که من می دانم زمانی که امام خمینی در اینجا قیام کرد ما در دوران کمونیستی به سر می بردیم و بسیاری از کاتولیکها در بوسنی هرزگوین به من گفتند: «امام خمینی مانند یک مرد مقدس است و خیلی تیزبین و زیرک است» و شما می دانید که تیزبینی چیست؟ من شخصاً علاقه مندم که کتابهای دیگری از امام خمینی را ترجمه کنم. ایران، سرزمین بسیار پر جاذبه ای است. مردم شما خیلی با قدرت و قوی هستند، روحانیت در این مردم قوی است. شما به عنوان ملتی جوان باید مراقب سنت و شیوه اسلام در اینجا و جهان باشید! همانگونه که آلمانیها و اروپاییها به هم تلفیق یافته اند، همانطور هم ایران و اسلام به هم تلفیق یافته اند. هر چیزی را که آلمانیها دارند شما هم دارید، شما ملتی قوی هستید، مردمی خیلی با استعداد و پویا و ملتی کهن با تاریخی بسیار درخشان. شما می دانید که تنها اسلام قویتر است. اگر ما و شما ادیان دیگر را مقایسه کنیم، اسلام قویتر است. من در اینجا جمله خیلی معروف «هانری کوربن» و «پیترز بوکار» را تکرار می کنم به خاطر آنکه آنها دریافتند که قلب امت بزرگ اسلامی کجاست؟ که ایران است! منابع مقاله: امام خمینی و جهان معاصر، ج ۱، مؤسسه چاپ و نشر عروج؛

خانم آسیه حاجی خبرنگار از باکو

خانم آسیه حاجی خبرنگار از باکو کمی از خودتان بگویید و سوابق فرهنگی، شغلی تان را برابمان بگوئید. من آسیه حاجی آوا هستم در باکو زندگی می کنم، یکسال و نیم است به عنوان خبرنگار و گزارشگر کار می کنم، قبل از آن شت سال در تلویزیون کار کرده ام، پدرم مترجم زبان فارسی است و پیش از این در افغانستان زندگی می کردیم. در حال حاضر با کدام مطبوعات همکاری دارید؟ من با آژانس های خبری و دفاتر مجلات کار می کنم، با تلویزیون کار می کنم و با روزنامه آونا سریا. آیا قبل از این هم سفری به ایران داشته اید؟ چقدر از ایران می دانستید و تصوراتان از ایران تا چه حد منطبق با آنچه که دیدید بود؟ من قبلاً سفری به ایران نداشته ام، در مجلات و کتبی که مطالعه کرده بودم و آنطور که شنیده بودم، ایران به عنوان مهدی از دانش و معلومات و ادبیات در ذهنمان تجسم شده، ایران از نظر خبری نیز در چند سال گذشته بسیار با اهمیت و حساس و خبرساز بوده است. رویدادهای سیاسی و مذهبی اخیر در ایران نقش مؤثری را در تغییرات افکار عمومی و ایجاد شریان های اسلامی در جهان

داشته است. ایران به عنوان یک نمونه و الگو در حرکت های اسلامی و انقلابی جهان تاثیر فراوان داشته است. شما با شخصیت حضرت امام تا چه حد آشنایی دارید. قبل از آمدنم به ایران، من اینطور فکر می کردم که امام خمینی یک رهبر سیاسی و دینی است، که مسلمانان ایران و جهان از او پیروی می کنند، ولی تنها بعد از آمدن به ایران بود که به نفوذ ژرف او در قلب و روح مردم و پیوند عاطفی عمیق بین امام و مردم پی بردم. یک رهبر سیاسی ممکن است چنین تاثیراتی را در یک زمان خاص و محدود داشته باشد ولی در مورد امام خمینی این مسئله از زمان و مکان مستثنی است و واقعا عشق عمیقی را می توان بین امام خمینی و پیروانش دید. این یک مسئله خاص و خارق العاده است که به ندرت در طول تاریخ بشریت پیش آمده است. مردانی بوده اند که دارای ویژگی های خاص و خصوصیات بالا بوده اند و امام خمینی بدون شک یکی از سرآمدان و نوادر تاریخ بشریت بوده است. منابع مقاله: امام خمینی و جهان معاصر، ج ۲، مؤسسه چاپ و نشر عروج؛

استاد جمعه علی خان معاون وزیر فرهنگ قرقیزستان

استاد جمعه علی خان معاون وزیر فرهنگ قرقیزستان اجازه بدهید ابتدا از پیشینه زندگی و سوابق فعالیت های فکری و تحصیلاتان پرسیم: جمعه علی خان: من در سال ۱۹۳۷ م، در ناحیه تلس - زادگاه چنگیز آیماتف - که برای قرقیزها جای مشهوری است متولد شدم. سال تولد من مصادف است با تشدید خشونت های استالینی، فشار اختناق در این سالها، (یعنی سالهای ۳۷-۱۹۳۶) چنان بالا گرفته بود که حقیقتا زندگی برای مردم شوروی، بخصوص اهالی جمهوری های مسلمان نشین بسیار دشوار شده بود. پنج ماهه بودم که پدرم را به جرم اینکه زبان عربی می دانست و در حوزه علوم اسلامی تحصیل کرده بود دستگیر و به ده سال زندان محکوم کردند، و بدین ترتیب تربیتیم به عهده مادر و مادر بزرگم گذاشته شد. بدون شک این حادثه برای شما یک تراژدی بود! تحصیلات مقدماتی من در چنین شرایطی به پایان رسید، بعد از اتمام تحصیلات متوسطه، وارد دانشگاه شدم. ابتدا در رشته ادبیات از دانشگاه ملی جمهوری قرقیزستان فارغ التحصیل شدم و بعد از آن در رشته درسی ژورکر (معلمی گروه عمومی موسیقی) در دانشگاه عالی موسیقی تاشکند (کنسرواتاریا) به تحصیل ادامه دادم. بعد از پایان تحصیلات در چه زمینه ای به فعالیت پرداختید؟ ابتدا از یک سنت خانوادگی پیروی نموده، کارم را با تعلیم بچه ها آغاز کردم. و در این راه، هر آنچه را که از موسیقی نزد گذشتگان آموخته بودم به آنان آموختم. حدود هجده سال عمرم صرف تعلیم و آموزش شده است و شاگردان زیادی تربیت کرده ام. در همین دوره، چند سال در مدرسه مخصوص شبانه روزی به تدریس اشتغال داشتم و از میان شاگردانم هشت تن صاحب عنوان افتخاری هنرمند شایسته و یا هنرمند مردمی شدند. ده سال رهبر گروه کر دانشگاه ملی بودم، که طی آن این گروه دو بار به مقام دومی مسابقات سراسری اتحاد شوروی رسید. بار اول این مسابقات در مسکو و دومین بار در شهر تالین برگزار شده بود. تاکنون دو کتاب تالیف کرده ام، اولی آلبومی است شامل مجموعه آثار آهنگسازان قرقیزستان و دومی کتابی است نظری درباره اجراهای کر موسیقیدانان قرقیزستانی. در کتاب اخیر، موسیقی کر را از جنبه های گوناگون تحلیل کرده ام. هم چنین دهها مقاله، سخنرانی، کنفرانس در موضوع فرهنگ ملی و راههای رشد آن در آینده، و درباره اصول آموزشی هنر، آموزش موسیقی به کودکان در مهد کودک، و آموزش موسیقی به جوانان، حاصل فعالیت های من در زمینه فرهنگ و هنر بوده است. بعد از این دوره فعالیت های من در این خصوص پایان یافت و جذب امور اجرایی شدم. ابتدا مرا به ریاست کانون موسیقیدانان انتخاب کردند، مدتی بعد مسئولیت بخش فرهنگی - اجتماعی در هیات دولت به عهده من گذاشته شد. و هم اکنون نیز چهار سال است که معاون وزیر فرهنگ هستم. از نظر خانوادگی نیز، بسیار راضی و خرسندم. همسرم استاد اقتصاد در دانشگاه تربیت معلم است. واحدی که او تدریس می کند قبلا اقتصادی سیاسی نام داشت که اخیرا به مبانی علوم اقتصادی تغییر یافته است. دو فرزند دارم. پسر بزرگ من نوازنده پیانوست. و در کنسرواتوری یعنی همان دانشگاه عالی موسیقی در مسکو درس خوانده است و الان در دانشگاه موسیقی استانبول تدریس می کند. شما اکنون به

مناسبت شرکت در مراسم پنجمین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی به ایران سفر کردید. تاکنون چه اطلاعاتی درباره شخصیت حضرت امام داشتید، در ایران چه اطلاعات تازه ای دستگیرتان شده است و درباره انقلاب اسلامی و آرمانهای بزرگ امام راحل چگونه می‌اندیشید. شناخت اولیه ما بسیار ناچیز بود، زیرا در زمان اتحاد جمهوریها حکومت مرکزی بیشتر در جهت تحقیق آگاهی مردم فعالیت می‌کرد. ما همین اندازه می‌دانستیم که امام خمینی شخصیتی سازش‌ناپذیر است که سالها در تبعید زندگی کرده و به چیزی جز پیروزی انقلاب اسلامی و تاسیس حکومت اسلامی رضایت نمی‌دهد. با توجه به اخبار در دسترس شناخت اولیه ما همین اندازه بود. سفر شما به ایران چه تاثیری در تکمیل این شناخت اولیه شما داشته است. یک مثل قدیمی هست که می‌گوید یک بار دیدن بهتر از هزار بار شنیدن است. ما هرگز نمی‌توانستیم عمق واقعیتهای موجود در کشور ایران و ابعاد گسترده انقلاب اسلامی را از راه مطالعه کتابها و خواندن یا شنیدن اخبار مطبوعات و رسانه‌ها و حتی با دیدن تصاویر تلویزیونی دریابیم. انقلاب اسلامی ایران پدیده‌ای تک با شاخصهای ویژه یک انقلاب الهی است. ما از مشهد تا اینجا را با اتوبوس آمدیم، این سفری دشوار اما خاطره‌انگیز بود. به نیشابور رفتیم. با مردم از نزدیک دیدار کردیم. مردم روحیه سازندگی بالایی داشتند. در روستاها و نهرهای کنار جاده خانه سازی رواج چشمگیری داشت. همه به فکر آبادانی هستند. ایرانیان مردمانی صمیمی و مهربان‌اند. اشتیاق زیادی در نگاهشان موج می‌زد. معلوم است که از زندگی خود راضی‌اند. ساختن خانه، عمران و آبادانی نشانه امیدواری به فرداست. همه می‌خواهند شرایط زندگی بهتری داشته باشند. در تهران نیز همین طور است. تقریباً چهل یا پنجاه درصد زیبایی بنای شهری به نظر می‌رسد که جدید است. عمران ادامه دارد. ساختمانهای در حال احداث زیاد به چشم می‌خورد. به نظر من این از نتایج انقلاب اسلامی است. و نشان می‌دهد که ملت و دولت ایران راه درستی انتخاب کرده‌اند. بهبود وضع زندگی مردم خیلی مهم است و این درخور منافع ملت شماست. در نظر حضرت امام خمینی، چه در مراحل تکوین و گسترش انقلاب اسلامی و چه بعدها در ایام تاسیس و استقرار جمهوری اسلامی، همواره این بود که ایران می‌تواند و باید در شرایط فعلی الگوی شایسته‌ای در سطح جهان اسلام و در میان ملل آزاده جهان باشد. شما که از نزدیک با وضعیت کشور ما آشنایی یافته‌اید، موقعیت فعلی کشور ما را چگونه می‌بینید. در ایران همه اقشار جامعه از افکار امام خمینی پیروی می‌کنند. به طوری که می‌توان گفت این امر در میان رهبران سایر کشورها سابقه ندارد. همین پشتیبانی مردمی از اهداف و آرمانهای امام است که چنین موفقیت‌های خیره‌کننده‌ای را نصیب ایرانیان کرده است. برای یک رهبر، خصوصاً رهبری دینی و معنوی این امر بسیار حایز اهمیت است. و همین پشتیبانی او را به هدف رساند، چون نظرات او به سود مردم بود و برای مردم نتیجه عملی داشت. به ما قبلاً گفته بودند که امام رهبری بنیادگرا و معتقد به شدیدترین قوانین است. اما، دیدار من از ایران درست عکس این پندار را ثابت می‌کند. در ایران مسئولین مملکتی و کلیه کارگزاران حکومتی با مردم رفتاری مهربان و انعطاف‌پذیر دارند. بدون شک وزارت ارشاد اسلامی تنها به عنوان یکی از نمونه‌های موجود برای سخنان من شاهد خوبی است. مسئولین این وزارتخانه در برابر بسیاری از مواردی که حتی در کشورهای غیر اسلامی هم محدودیت زیادی برای انتشار آن ممکن است قایل بشوند نرمش نشان می‌دهد. موازین پذیرفته شده دمکراتیک همه در ایران محترم است. در سایر موارد نظیر اقتصاد، سیاست و... هم وضع از همین قرار است و این به نظر من نشانگر آن است که دستاوردهای انقلاب ایران بسیار ارزشمند است. شما برای چندمین بار است که به ایران می‌آیید؟ اولین بار. کلاً این گردهماییها را که در آن افراد مختلفی با ملیتهای گوناگون حضور دارند چگونه می‌بینید؟ خیلی آموزنده است. امام خمینی آخرین پدیده بزرگ قرن ماست. یعنی درست در حالی که امریکا و شوروی جهان را به دو قطب بزرگ تقسیم کرده بودند و خطر هیچ قدرتی را تصور نمی‌کردند، امام خمینی ظهور کرد و این حرکتی بسیار جسورانه است. و شگفتی در اینجاست که وی نزد هر ملتی محترم است. و این از تیزهوشی و نبوغ اوست که توانست چنین تاثیری در جهان معاصر باقی بگذارد. هم اکنون دیدگاه شما درباره شخصیت امام چیست؟ امام خمینی رهبری مقتدر و دوراندیش، انسانی والا- و منزّه، برخوردار از باطنی شفاف و زلال و طبعی غنی و سرشار بوده است. به نظر من

رهبری او، و رهنمودهای او چه در خصوص مسائل ملل اسلامی و چه درباره معضلات جهانی، هدیه ای الهی بوده است. وی به باطن انسانها نظر دارد و انسان را به زبانی ساده به آن سرچشمه های ازلی، و ارتباط با مبدا وجود دعوت می کند. و این هدف غایی زندگی است. معنی زندگی و نهایت تمدن رسیدن به همین منظور است. وی به این نکته توجه خاصی دارد و همه انسانها را با همین ملاک، یعنی انسان بودن ارزیابی می کند. و این در هر شرایطی ارزشمند است. فکر می کنم رمز تمامی پیروزیها و دستاوردهای انقلاب اسلامی نیز در همین است. این یک واقعیت است که هر رهبری که در کوران مبارزات قرار می گیرد، در گردابی از مشکلات غوطه می زند. اما او مسیر درستی را مشخص کرد و این دیگر با آیندگان است که راه او را تا حصول نتایجی پیگیری کنند. و ما می بینیم که مردم نیز به راه او می روند و از آرمانهای او پشتیبانی می کنند، و این برای آینده ایران خیلی مهم است. آیا از آثار حضرت امام تاکنون چیزی خوانده اید. متأسفانه هیچ یک از آثار یا پیامهای مهم امام به زبان قریزی ترجمه نشده اند، یکی از برنامه های من این است که بعضی از آثار مهم امام را با خود به آنجا ببرم تا ترجمه کنند، بدون شک این آثار برای ما بسیار مفید خواهد بود. نامه حضرت امام به گورباچف را به بعضی از آقایان دادیم و وصیت نامه را نیز خواهیم داد. بله، من از طریق آقای قریب قولف اطلاع یافته ام که راجع به نامه امام به گورباچف هماهنگیهایی صورت گرفته است. اما در اینجا به من گفته شده که امام شاعر نیز بوده اند و اشعار ایشان چاپ شده است. متأسفانه تاکنون هیچ یک از اشعار ایشان را نخوانده ام. منابع مقاله: امام خمینی و جهان معاصر، ج ۱، مؤسسه چاپ و نشر عروج؛

استاد حسین ابراهیم اف نویسنده از نخجوان

استاد حسین ابراهیم اف نویسنده از نخجوان استاد خواهشمندیم ضمن معرفی خود، بفرمایید چه شد که همزمان با مراسم پنجمین سالگرد ارتحال حضرت امام به ایران آمدید، و هم چنین بگویید میزان آشنایی شما و مردم نخجوان قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی با انقلاب اسلامی ایران و شخصیت امام خمینی تا چه اندازه بود و سطح این آشنایی بعد از استقلال تا چه حد ارتقا یافته است. استاد حسین ابراهیم اف: من هم اکنون، در شهر نخجوان زندگی می کنم، هفتاد و پنج سال دارم و بیش از پنجاه سال است که کارم نویسندگی است، و حدود بیست سال از عمرم را در مجامع ادبی شعرا و نویسندگان و محافل ادبیات شناسان سپری کرده ام. این دومین باری است که در مراسم سالگرد ارتحال امام شرکت می کنم، قبلاً همزمان با برگزاری مراسم دومین سالگرد ارتحال نیز به ایران آمده بودم. من شرکت در این مراسم را برای خود یک فریضه می دانم، حضور در این مراسم به من یک عزت نفس و غرور خاصی می دهد، چرا که من همواره امام را رهبری الهی و مبشر جهانی می دانم که برای نجات جهان از شر ظلم و ستم استکبار قیام کرده است. امام خمینی تاریخ دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی را دگرگون کرد، و با آرمانهای والایی که داشت، به عنوان یک رهبر سیاسی مقتدر، بین تمامی آزادیخواهان و افراد مترقی امام دردمند سراسر جهان که به آب و خاک میهن خویش عشق می ورزند و در قبال آن احساس مسئولیت می کنند سمبل آزادی، شجاعت و انقلاب جهانی به شمار می رود. و درست به همین دلیل است که بنده شرکت در مراسم سوگواری آن بزرگوار را، حتی در این شرایط سنی، برای خود یک فریضه می دانم. متأسفانه شناخت ما از ایران تا قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی چندان عمیق نبود. من در آن مدت، ایران را بیشتر از طریق مطالعه کتابهای تاریخی و بعضی سفرنامه ها شناخته ام. و مانع اصلی در راه شناخت مستقیم و بی واسطه ما از ایران، انقلاب اسلامی و شخصیت و اندیشه های امام خمینی، وجود حکومت اتحاد جماهیر شوروی بود. ما در زمان اتحاد جماهیری با کشور ایران رابطه ای نداشتیم ولی بعد از فروپاشی اتحاد شوروی این موانع رفع شد. با این همه، اگر چه ما با ایران بیشتر از طریق مطالعه کتابهای تاریخی و سایر نوشته ها آشنا شدیم، اما فراموش نباید کرد که ما با ایران همسایه و هم مرز نیز هستیم و این خود یکی از عوامل مهم استحکام روابط سیاسی و فرهنگی ما در طول تاریخ بوده است. بین ما مشترکات زیادی وجود دارد. و از دیر باز در سایه روابطی

محکم و حسن همجواری، همیشه جویای احوال یکدیگر بوده ایم. ما حوادث انقلاب ایران را از لحظه به لحظه دنبال کردیم، از هنگامی که شاه سرمایه های ملی ایرانیان را به یغما برد و مردم شریف ایران را به فقر و بدبختی کشاند - و چه رنجهایی که بر ایرانیان اعم از فارسی زبانان و یا همزبانان آذری ما تحمیل نکرد - ما نگران ملت ایران بودیم. ما تمام این حوادث ملال آور را تعقیب کرده و از آن رنج می بردیم. آنچه در تاریخ ایران ورق می خورد انگار برای ما ورق خورده بود، و ما پیوسته از خدا می خواستیم تا مردم ایران را از این گرفتاری برهاند. با آنکه هرگز از طریق تلویزیون در جریان رویدادهای تاریخ ایران قرار نمی گرفتیم، ولی با مطالعه مطبوعات متوجه می شدیم که بر ملت ایران چه می رود و چگونه معنویات انسانها توسط عوامل استعمار لگد مال می شود. این موضوعات تاسف ما را در پی داشت و همواره از خودمان می پرسیدیم کشوری مانند ایران که دارای پتانسیل عظیمی از سرمایه های مادی و معنوی است، و از لحاظ اقلیمی با آن وسعت و پهناوری و زیبایی طبیعتش، در واقع مورد التفات خداوند قرار گرفته و خداوند بدان موهبتهای فراوانی بخشیده است با آن مردمان خونگرم و مهربان و صمیمی که همگی اهل کار و فعالیت اند، چرا باید چنین سرنوشتی داشته باشد. به طور کلی عواملی که سبب می شود انسان به طور ناخودآگاه به ایران روی آورد اینهاست: ۱- ایران کشوری ثروتمند، با پتانسیل عظیم سرمایه های مادی و معنوی است. ۲- از لحاظ اقلیمی، کشوری زیبا، با آب و هوایی مطلوب است. ۳- ایرانیان مردمانی هستند خونگرم، صمیمی، اهل هنر و فرهنگ و برخوردار از کمالات والای معنوی. اینها مجموعه اطلاعاتی است که ما از کشور شما و مردم ایران داریم. از لحاظ فرهنگی هم شاعران و متفکران بزرگی چون فردوسی، خیام، سعدی، حافظ و ابو علی سینا، سهروردی، غزالی از چهره های درخشان تاریخ اسلام و فرهنگ جهانی به شمار می روند. خوب همینها کافی است که نشان دهد ملت ایران، ملتی است بزرگ و شایسته زندگانی ای متعالی. اما حکومت شاه این زندگی را از مردم ایران دریغ داشته بود. ما اینها را می دانستیم و از این جهت بسیار هم نگران بودیم، اما چه کار می توانستیم بکنیم؟ تا آنکه پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی به تمام این نگرانیها پایان داد، رژیم شاه سرنگون شد و جمهوری اسلامی به جای آن استقرار یافت. امام خمینی رهبری الهی و سرور غیبی بود. از من اکنون سن و سال زیادی سپری شده، در طول عمرم چندین خاطره از حوادث مربوط به کشورهای جهان به یاد دارم که هرگز آنها را فراموش نخواهم کرد، چرا که دیگر برایم حالتی سمبلیک یافته اند. یکی از این خاطره ها مربوط به حوادث پاکستان است، وقتی ذوالفقار علی بوتو از کار برکنار شد، جانشین وی اظهار داشت چنانچه بوتو فرجام بخواد از اعدام وی صرفنظر خواهد کرد. ولی بوتو با کمال شهامت مرگ را پذیرفت و گفت من هرگز از دشمن امان نمی خواهم تا آنکه سرانجام، او را در زادگاهش اعدام کردند. این روحیه برای من سمبلی از شجاعت و مردانگی است. خاطره دیگرم به ایران باز می گردد و آن از حضرت امام خمینی است. هنگامی که امام خمینی در جریان انقلاب اسلامی شجاعانه طی اعلامیه های خود شرق و غرب، آمریکا و شوروی را به شدت محکوم می کردند و این در حالی بود که ایشان می دانستند که آمریکا و شوروی از شاه حمایت می کنند. من برای ایشان به عنوان سمبلی از شجاعت و مردانگی احترام زیادی قایلیم. زیرا با پایمردی علیه حکومت شاه قیام کردند و حقوق ملت مظلوم ایران را از رژیم شاه و سایر ایادیش باز ستاندند. حضرت امام (س) در مقابل آن روح انقلابی و نستوه، در بعد معنوی دارای قلبی رئوف و طبعی لطیف و فیاض نیز بوده اند که در اشعار ایشان تجلی یافته است، گویا شما بعضی از اشعار ایشان را ملاحظه کرده اید. لطفا نظرتان را درباره محتوا و سبک اشعار امام بیان بفرمایید. متأسفانه تا کنون موفق به خواندن همه اشعار حضرت امام نشده ام. زیرا هنوز اشعار امام به طور کامل به زبان ما ترجمه نشده و در دسترس ما قرار نگرفته است. اما از مطاوی چند شعری که از ایشان خوانده ام دریافته ام که امام هم چنان که بر کل حوزه فرهنگ اسلامی احاطه کم نظیری داشته اند، در عرصه شاعری نیز همچون اسلاف بزرگ خود از آن سرچشمه ازلی برخوردار بوده اند. غنای مضامین و سبک اشعار امام، انسان را بی اختیار به یاد شاعرانی چون سنایی و عطار و حافظ می اندازد. یکی از دلایل اصلی تاخیر در ترجمه اشعار امام، این بود که معظم له تمایلی به چاپ اشعارشان نداشتند. ولی پس از ارتحال ایشان، کار گردآوری، تنظیم و

طبع این اشعار به سرعت انجام یافته و اکنون این عناوین از مجموعه اشعار ایشان منتشر شده و در دسترس همگان قرار گرفته است: سبوی عشق، باده عشق، ره عشق، محرم راز، نقطه عطف و اخیراً هم دیوان حضرت امام انتشار یافته و همچون دیوان حافظ، مورد توجه ویژه مردم ایران است. البته از شخصیتی چون امام انتظاری جز این نیز نمی توان داشت. ولی تصویری که ما از امام داریم بیشتر از کار بزرگ ایشان، یعنی رهبری انقلاب اسلامی و هدایت صحیح آن الهام پذیرفته است. به نظر من امام هم چون سلف خود حضرت علی (ع) شیر روز و زاهد شب بودند و این حقیقتی است که انسان با تعمق در اندیشه ها، سخنان و زندگی امام، قلباً بدان می رسد. اگر ممکن است از آثار و نوشته های خودتان، و رابطه ای که شما از طریق تالیف آنها با مردم پیدا کرده اید برای خوانندگان حضور توضیح دهید. تا قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، اغلب نویسندگان همین که قلم به دست می گرفتند شروع می کردند به قلمفرسایی از مارکسیسم. ولی یکی از افتخارات بنده این است که هرگز چنین کاری نکرده ام. آثارم در میان مردم آذربایجان شناخته شده است و آنان مرا بیشتر، نویسنده ای می دانند که برای اصلاح وضعیت اجتماعی مردم می نویسد. تا کنون درباره زندگی و مشکلات اجتماعی حدود هفتاد رساله نوشته ام. همچنین پنج جلد رمان بزرگ منتشر کرده ام که موضوع یکی از آنها تاریخی است، و مربوط به دولت آتایلر در حکومت ایران است که شامل نخجوان و شیروان و... می شده است. منابع مقاله: امام خمینی و جهان معاصر، ج ۱، مؤسسه چاپ و نشر عروج؛

استاد حسین رازی ادیب و شاعر از نخجوان

استاد حسین رازی ادیب و شاعر از نخجوان ابتدا از خودتان، از گذشته ها و از تالیفات و آثارتان برایمان بگویید. استاد حسین رازی: من، حسین رازی، اهل نخجوانم و هم اکنون نیز در آنجا زندگی می کنم. کارم نویسندگی و شاعری است، مدت پنجاه سال است که به این کارها اشتغال دارم. تاکنون پانزده اثر در زمینه های شعر اعم از قصاید و غزلیات، و داستان منتشر کرده ام، همچنین شش اثر دراماتیک از بنده به روی صحنه نمایش رفته است. چندمین باری است که به ایران سفر می کنید. این، بار سوم است که برای شرکت در مراسم بزرگداشت سالگرد ارتحال امام خمینی به ایران سفر می کنم. در سفرهای گذشته، چندین بار به بهشت زهرا، مزار شهیدان بزرگ انقلاب اسلامی و جنگ رفتم. دوبار در قم و مشهد حضور یافتم و عتبات عالیات را زیارت کردم، یک بار هم به تبریز رفتم. شما به عنوان یک مسلمان، مسلمانی که سالها حاکمیت رژیم الحادی را تاب آورده و در عین حال ایمان خویش را به دین و ارزشهای الهی اسلام از دست نداده است، و از نزدیک شاهد فروپاشی بنیادهای یکی از قطبهای شرک و الحاد روزگار خویش بوده است، نسبت به اندیشه ها و آرمانهای حضرت امام خمینی (ره) چه احساسی دارید. من تنها حرفی که در وصف مقام والای امام خمینی می توانم به زبان آورم این است که ایشان در دشوارترین دوره های تاریخ بشریت در روزگاری که هر مکتبی از جمله کمونیسم، ماتریالیسم، کاپیتالیسم، و سایر نحله های غیر الهی غرب، جهان را از صدای خود کر کرده بودند، ظهور می کند، قیامی الهی به راه می اندازد و تا پیروزی آن نهضت نیز از پا نمی نشیند و سرانجام آن بیرق بجای مانده از پیامبر اسلام و اهل بیتش را بر فراز رفیعترین جایگاه قرن ما بر می افرازد. اگر از شما بخواهیم برجسته ترین وجه تمایز حکومت ایران را در مقایسه با سایر حکومتهای بزرگ جهانی بیان کنید به چه نکته ای اشاره می کنید. شما به نکته بسیار جالبی اشاره کردید که من قبلاً هم به آن اندیشیده بودم. یک بار در تبریز به خدمت آقای ملکوتی (امام جمعه شهر) رسیدم و در این ملاقات آقای ملکوتی طی سؤالی از من، به نکته ای اشاره نمودند که در ارتباط با موضوع گفتگوی ماست. ایشان پرسیدند آیا می دانید چرا حکومت اتحاد جماهیر شوروی از هم پاشید؟ نکته ای که آقای ملکوتی در پاسخ به سؤال مزبور بیان نمودند دقیقاً همان پاسخ مورد نظر شما را در بردارد. ایشان گفتند: به این دلیل که رژیم کمونیستی پشتوانه الهی نداشت. به نظر من بزرگترین عامل تمایز انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی در قیاس با سایر انقلابها و حکومتها در همین نکته است. جمهوری اسلامی ایران پشتوانه الهی دارد. مردم ایران از باورهای

دینی و معنوی خود الهام می‌گیرند. آنان در سایه مرد بزرگی به سر برده‌اند که احیاگر بزرگ ارزشهای معنوی به شمار می‌رود. بدون شک امام خمینی بزرگترین چهره دینی قرن ماست. به نظر شما دلایل محبوبیت جمهوری اسلامی ایران نزد مسلمانان در چیست؟ جمهوری اسلامی ایران، که امام خمینی آن را بنا نهادند، ام‌القرای مسلمین جهان است و چشم همه مسلمین جهان به گامهای بلندی است که ایرانیان در جهت ترویج اسلام برمی‌دارند. کسانی که قلبشان برای اسلام می‌تپد، موفقیت جمهوری اسلامی را نشانه توفیق اسلام در عصر ما می‌دانند. این انقلاب مشعل فروزانی است که جهان را روشن می‌کند. الان ما باید، تا آنجا که می‌توانیم تلاش نماییم تا این روشنایی فروزانتر باشد و همه مردمان در لوای اسلام با یکدیگر متحد شوند و این هدف ممکن نمی‌شود مگر با تبلیغ اسلام در بین همه ملل عالم، بخصوص ملل ساکن آسیای میانه که بتازگی از سلطه حکومت کمونیستها رهایی یافته‌اند. می‌توانم بگویم که چندین جمهوری اتحاد شوروی سابق مسلمان‌اند. قرقیزها، قزاقها، تاجیکها، ترکمنها، و ترکها، اینها همگی مسلمان‌اند و باید در وحدت فرهنگی و دینی آنها تلاشهای هماهنگ صورت گیرد. شما با اندیشه‌های حضرت امام خمینی چگونه آشنا شده‌اید؟ من از طریق مطالعه روزنامه‌های «بیرلیگ» و «وارلوخ» که در تهران و به زبان ترکی منتشر می‌شود با سخنان امام خمینی آشنا شدم. امام خمینی در سخنان خود مردم را به اتحاد و همبستگی دعوت می‌کردند. متأسفانه، آثار امام در مطبوعات کشور ما انعکاسی آنچنان که شایسته این سخنان است نداشته‌است، و ضروری است که آثار مهم امام به زبان ما ترجمه شود. آیا شما تا کنون آثاری از حضرت امام خمینی مطالعه کرده‌اید؟ بجز بعضی از پیامهای سیاسی در ارتباط با مسئله حج و سایر رویدادهای مهم عالم اسلامی، کتاب خاصی را از ایشان مطالعه نکرده‌ام. فقط اشعار ایشان را خوانده‌ام که عاشقانه‌اند و انسان را به سوی عشق بزرگ و الهی هدایت می‌کنند. ندای امام خمینی از خلال این اشعار چنان عمیق و با شکوه است که تمام وجدانهای خفته را بیدار می‌کند. در یک کلام این اشعار بسیار شیرین است و انسانها را به عشقهای واقعی دعوت می‌کند. شما خودتان در زمینه انقلاب اسلامی و بیداری مسلمانان چه آثاری تألیف کرده‌اید؟ من کتابی دارم به نام «ساحل حسرت» که در آن به تاریخ و سابقه روابط فرهنگی و سیاسی کشورمان پرداخته شده‌است. بخشی از این کتاب به روابط ما با ایران مربوط می‌شود. هنگامی که من سرگرم تحقیق در روابط ایران با کشورمان بودم با امواج و احساسات اسلامخواهی ایرانیان روبرو شدم و صدای گامهای کسانی که با ندای الله اکبر پیش می‌آمدند را می‌شنیدم و این درست مصادف بود با زمانی که امام خمینی در فرانسه به سر می‌بردند، و مدتی بعد پیروزمندانه وارد کشور شدند و بیرق اسلام را برافراشتند. من در اشعارم از امام و راه او و اندیشه‌هایش تأثیر پذیرفته‌ام و از ایشان یاد کرده‌ام. آشنایی نسل جوان با اندیشه‌های امام خمینی تا چه حد می‌تواند در ترسیم چشم اندازی امیدوارکننده برای آینده بشریت مؤثر واقع شود و چگونه می‌توان اندیشه‌های حضرت امام خمینی را به میان جوانان مسلمان برد و به آنان معرفی کرد. طی هفتاد سال اخیر، اسلام در آذربایجان مورد بی‌مهری قرار گرفت و جوانان ما را از قرآن و نماز بی‌خبر نگاه داشتند، ولی در عرض پنج، شش سال گذشته، همه چیز تغییر کرده، و مردم به ندای فطرت خود پاسخ می‌دهند و روز به روز بر شمار افراد قرآن‌خوان و علاقه‌مند به آشنایی با معارف اسلامی افزوده می‌شود. در حال حاضر، دانشجویان ما برای فراگیری علوم دینی به شهرهای قم، مشهد، تهران و تبریز می‌آیند. و بعضی از افراد که این سفر برایشان مقدور نیست خود به مطالعه در حوزه معارف اسلامی می‌پردازند. مردم ما در این مدت اخیر، فوج فوج به اسلام روی می‌آورند. در مورد نسل جوان هم من نظرم این است که باید به گونه‌ای سازمان یافته به تبلیغات پردازیم تا قوانین شریعت اسلامی که مدتها مورد فراموشی واقع شده بود از نو احیا شود. با چاپ و نشر رساله‌های امام خمینی، و سایر مجتهدین در بین نسل جوان، ما می‌توانیم راهمان را در پیشبرد این امر مهم هموار کنیم. منابع مقاله: امام خمینی و جهان معاصر، ج ۱، مؤسسه چاپ و نشر عروج؛

استاد یعقوب یحیی رهبر نهضت اسلامی نیجریه لطفاً خلاصه‌ای از زندگانی و سوابق فعالیت‌های علمی و فرهنگی خودتان را برای خوانندگان ما بازگو فرمایید. یعقوب یحیی: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین الصلوة والسلام علی نبیه و آله و اصحابه رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدۀ من لسانی یفقهوا قولی، السلام علیکم و رحمۀ الله من اهل نیجریه، کشوری از غرب آفریقا هستم، در شهر قدسینا، در شمال نیجریه به دنیا آمدم. الحمد لله از یک خانواده مسلمان هستم، دروس اسلامی را نزد پدرم خواندم سپس در دانشکده معلمین زبان عربی در شهر قدسینا پذیرفته و در همین رشته فارغ التحصیل شدم و از آن پس در رشته الهیات و زبان عربی تحصیلاتم را ادامه دادم. فعالیت‌های من زمانی آغاز شد که از امام خمینی چیزهایی را شنیدم و آنگاه که امام به پاریس تبعید شد ایشان را شناختم و از طریق رادیو به سخنرانیها و پیامهای ایشان تا پیروزی انقلاب اسلامی گوش جان می‌دادم. خداوند سبحان عشقش را در قلبم انداخت و بینهایت بدو عشق می‌ورزیدم. اندیشه امام را گام به گام تعقیب می‌کردم بویژه از طریق مجلات صوت الوحده که برای ما فرستاده می‌شد. درسهای بسیاری را از این مجله آموختم، زیرا صفحاتی از این مجله به اندیشه‌های حضرت امام درباره اسلام و مسلمین در سطح جهانی اختصاص داشت. من امام را از این زاویه شناختم و او را بسیار دوست دارم. از طرف دیگر در نیجریه با شخص فعال و صاحب همتی به نام شیخ ابراهیم زاکراکی آشنا شدم که افکارش همسویی‌هایی با افکار امام دارد و مثل افکار امام است. وقتی که در دانشگاه او را یافتیم اندیشه‌هایش به اندیشه‌های ما پیوند خورد و در قلبهایمان انقلابی ایجاد کرد. بعد از اینکه دانشگاه را به اتمام رساندم در دانشکده معلمین زبان عربی تدریس می‌کردم. آنها به محض اینکه فهمیدند من با قلبهای دانشجویان صحبت می‌کنم مرا دستگیر و از دانشکده اخراج کردند و بین من و آنها جدایی افکندند. سپس تمام اوقاتم را به تدریس و بیداری مردم اختصاص دادم زیرا اول چیزی که از رهنمودهای امام دریافتم بیدار کردن مردم بوده، از این رو به بیدار کردن مردم خصوصاً جوانان پرداختم. در طول ۲۴ ساعت شبانه روز کاری جز همین کار نداشتم. من تالیفاتی ندارم ولی نوارهای بسیاری از من منتشر شده است که تعداد آن بیش از ۳۰۰ نوار می‌شود. هر جمعه یک ساعت با مردم مسلمان در مسجد جلسه داریم. رابطه مسلمانان با پیروان سایر نحله‌های مذهبی در نیجریه چگونه است، آیا در کنار یکدیگر به آرامی به سر می‌برند؟ مسلمانان علاوه بر رژیم حاکم، از کفاری که ساکن نیجریه هستند نیز رنج بسیار می‌کشند. متأسفانه حکومت، کفار را بر ضد مسلمانان تأیید می‌کند. کفار مسلمانان را به صورت دسته جمعی می‌کشند و حکومت آنها را تأیید می‌کند. چنانکه می‌بینید مسلمانان علی‌رغم تعداد زیادشان در آنجا مظلوم هستند. بدین دلایل مردم نیجریه شوق فراوانی به افکار امام خمینی و آزادی از زنجیر استعمار دارند. البته همانطوری که امام فرموده است در بین مسلمانان نیجریه متحجرینی پیدا می‌شوند که هیچ اطلاعی از آنچه که بر آنان می‌گذرد ندارند و نسبت به مسئولیتی که بر عهده دارند بی‌مبالات اند. در بین مسلمانان برخی دیده می‌شوند که بین صفوف مسلمانان نیجریه تفرقه ایجاد می‌کنند، که من نمی‌دانم به نفع چه کسی این کار را انجام می‌دهند، به نفع شیطان است یا شیطان اکبر. این وضع مسلمانان در نیجریه است لیکن الحمد لله مردم رفته رفته بیدار شده‌اند و نسبت به رشد و آگاهی خود بعد از آنکه در خواب غفلت فرو رفته بودند هوشیار شده‌اند. آیا آثار حضرت امام در آنجا ترجمه شده است و شما آنها را مطالعه کرده‌اید؟ من بعضی از کتابهایی را که در مورد ایشان نوشته شده است خوانده‌ام و شرح زندگانی امام را در مجلات از آغاز تولد نهضت امام، تبعید ایشان تا پیروزی و بعد از آن تا ارتحال خوانده‌ام. کتاب خود حضرت امام به نام حکومت اسلامی را چند بار مطالعه کرده‌ام و همچنین کتابی به نام امام القدوة (تجسید الخلق الاسلامی)، کتاب زبده الاحکام، وصیت نامه الهی سیاسی ایشان، و نیز کتاب مجزره المکه المکرمة که پیام امام در باره کشتار مکه مکرمة است. از افق دید مردم نیجریه نسبت به امام و تاثیر امام بر جوانان نیجریه برایمان صحبت کنید. تاثیر امام بسیار زیاد است. اولاً جوانان در نیجریه هم اکنون به عبادات اهمیت زیادی می‌دهند و نیز به امور سیاسی که کفار آن را از اسلام جدا کرده‌اند. ولی امام اندیشه وحدت دین و سیاست را مطرح کردند. به عنوان مثال امام فرمودند که عبادت‌مان همان سیاست و سیاست‌مان همان عبادت

است، این اندیشه زیبایی است. قبل از انقلاب مردم نمی توانستند تظاهرات کنند، ولی بعد از انقلاب مردم به برپایی تظاهرات علیه حکومت‌های ظالم و تصمیماتی که بر خلاف اسلام صادر می کنند اشتیاق فراوان دارند و علیه آنها مخالفت علنی می کنند. استاد ابراهیم زاکزاک‌ی به ما دستور داد که در تمام نقاط کشور به صورت گروه‌های هزاران نفری بیرون بریزیم و در تظاهرات علیه حکومت شرکت کنیم و همین امر منجر شد که حکومت، بسیاری از مسلمانان را دستگیر و در زندان حبس کرد و بعد از اینکه از زندان بیرون آمدند این امر به صورت آشکاری شدت گرفت. در نیجریه خانمهایی که با افکار امام آشنا هستند در مورد حجاب و حیا اسلامی و وقار، نسبت به دیگران وجه تمایز ویژه ای دارند و در تمام زمینه های درسی، تظاهرات و دیگر امور در کنار آقایان، حضور قابل توجهی دارند. نظر شما در مورد روز قدس و مراسم براثت از مشرکین چیست، چه تاثیری بر مردم شما گذاشته است؟ از زمانی که امام فرمان جهانی روز قدس را صادر کردند ما هر سال روز قدس یعنی آخرین جمعه ماه مبارک رمضان در نیجریه تظاهراتی بر پا می کنیم و ابراهیم زاکزاک‌ی رهبریت آن را به عهده دارند و از تمام نقاط کشور در شهر «زاریا» جمع می شویم و شکلی از قدس می سازیم که مردم آن را به دوش می کشند، زنان و جوانان و همه در تظاهرات روز قدس شرکت می کنند، تظاهرات از مسجد آغاز و به خیابانها کشیده می شود. شعارهایی از قبیل مرگ بر آمریکا و اسرائیل و حقوق شرعی فلسطین و برگرداندن بیت المقدس به مسلمانان را اعلام می کنیم. همچنین روز عاشورا و حوادثی که در آن روز اتفاق افتاد نزد ما روز ویژه ای است که هر سال آن را به پا می داریم و روز شهداء که ما در هر سالی به نام روز شهدای خودمان داریم و در این روزها اجتماع می کنیم و مجلس ختم و عزا می گیریم. در خصوص براثت از مشرکین روز خاصی را به آن اختصاص نداده ایم بلکه هر روزی برای ما روز براثت است، براثت از طاغوت، از ظلم، و از استبداد، البته ممکن است در آینده روزی را به مسئله براثت از مشرکین اختصاص دهیم. به نظر شما، انقلاب اسلامی، در مقایسه با سایر نهضت‌های جهان چه ویژگیهایی دارد که اینگونه مورد استقبال ملل محروم قرار گرفته است؟ یکی از ویژگیهای عمده انقلاب اسلامی این است که اعتماد مسلمانان را به دینشان باز می گرداند و ویژگی دوم متحد کردن مسلمانان از هر گروه و فرقه و آشنا کردن آنان با یکدیگر است، زیرا قبل از انقلاب برخی از مسلمانان نمی دانستند که فلسطینی هم وجود دارد که از طرف صهیونیستها اشغال شده و حقوق مردمش غصب گردیده است، ولی آنگاه که امام ظهور کرد و انقلاب پیروز شد مسلمانان به این امر پی بردند و نیز پی بردند که مسلمانان در آسیا مظلوم هستند و نیز مطلع گشتند از اینکه مسلمانانی در روسیه سابق زندگی می کنند. اینها ویژگیهای بزرگی است. نظر شما درباره شخصیت حضرت امام خمینی و رهبری ایشان در هدایت انقلاب اسلامی چیست؟ رهبری امام حکیمانه و هوشیارانه بود. ایشان در آغاز نصیحت و موعظه و ارشاد کردند، سپس تهدید نمودند، و بعد از آن بود که اقدامات لازمه را برای انقلاب اتخاذ فرمودند. رهبری امام حکیمانه بود، و بخوبی می دانستند که مردم را به کدام سمت هدایت کنند. از خداوند سبحان می خواهم که مثل این شخصیت را برای جهان اسلام دوباره به عرصه وجود آورد و از جمله ویژگیهای امام علاوه بر هوشیاری و حکمت، شجاعت و جهاد و تلاش بود. شما چند بار به ایران آمدید و از وضعیت فرهنگی و اجتماعی ایران چه می دانید؟ من برای اولین بار است که به ایران آمده ام. در اینجا همه چیز بر وفق مراد است، بویژه اینکه مردم بیدار هستند و از حقوقشان دفاع می کنند. آنها راه و مسیر خود را می شناسند و ارتباط خوبی بین حکومت و مردم وجود دارد. شما نقش این مراسم و گردهماییها را در راستای نزدیک شدن به آرمان حضرت امام که همانا وحدت مسلمین است چگونه می بینید؟ این مراسم با اینکه بیانگر حزن و اندوه ناشی از ارتحال امام است ولی بحمدالله فرصت گرانبهایی است برای ایجاد اخوت و برادری بین مسلمانان و تبادل آرا و افکار و مشکلات مشترک میان آنها، و غیرت اسلامی بین برادران مسلمان که از نقاط مختلف آمدند برانگیخته می شود و این فرصت گرانبهایی است که به جز در مثل این گردهمایی در جای دیگری به دست نمی آید و ما در اینجا مشرف شدیم و با برادران اسلامی خود از ازبکستان و قرقیزستان و قزاقستان و کشورهای دور دست دیگری که زیارت آنان به فکر ما خطور نمی کرد دیدار کردیم و گردهمایی مبارکی است. اگر پیامی برای برادران

ایرانی خود دارید بفرمایید. پیام من به ملت ایران اتحاد و پیوستگی و تحمل مشکلات و سختیهاست. چه خداوند سبحان و تعالی آنان را در این قرن برگزیده است تا این رسالت سنگین را به دوش کشند و به سر منزل مقصود برسانند. بنابراین باید صبر و پایداری و استقامت فراوانی در رویارویی با دشمنان از خود نشان دهند و این قرن ان شاء الله قرن اسلام و مسلمانان است. از این روست و اندوهگین نشوند که خداوند با آنهاست و آنان را یاری می‌کند، اگر چه همه کفر و تمام دنیا از آنان روی گردانند. و نیز اینکه هرگز از راه امام راحل به اندازه یک وجب جدا نشوند، چه اگر راه امام را بپیمایند پیروز خواهند شد و اسلام از پیرویشان پیروز می‌شود، ولی اگر خدای نخواست از راه امام جدا شوند فاجعه بزرگی دامن اسلام و مسلمانان را فرا می‌گیرد، زیرا ایران اولین الگوی اسلام و مسلمانان در سطح جهان است و هر مصیبتی که بر این ملت و دولت وارد آید بر مسلمانان وارد شده است که در این صورت همه مسلمانان جهان امیدشان را از دست خواهند داد، به همین دلیل بر آنان لازم است که دست به دست هم دهند و متحد شوند و به گرد رهبر عظیم امام آیت الله خامنه‌ای و سایر مسئولین نظام مقدس اسلامی باشند. منابع مقاله: امام خمینی و جهان معاصر، ج ۱، مؤسسه چاپ و نشر عروج؛

امیر بیک عثمانف معاون صدا و سیمای جمهوری قرقیزستان

امیر بیک عثمانف معاون صدا و سیمای جمهوری قرقیزستان جناب آقای عثمانف از اینکه در مراسم برگزاری پنجمین سالگرد رحلت حضرت امام در این فضای صمیمانه و روحانی به ایران سفر کردید و برای مردم و ملت قرقیزستان خاطره و دستاوردهایی خواهید برد خوشحالم شاید بد نباشد در ابتدای این گفتگو معارفه‌ای از شما برای خوانندگان حضور از زبان خودتان داشته باشیم. امیربیک عثمانف: نام کامل من امیدبک عثمانف است، و معاون صدا و سیمای جمهوری قرقیزستان هستم و در آنجا سئولیت بخش تلویزیون را به عهده دارم. تحصیلات من در رشته اقتصاد است. بعد از فارغ التحصیل شدن در این رشته حدود پنج سال در سازمان آمار دولتی به عنوان کارشناس امور اقتصادی به کار پرداختم و بعد از آن به تلویزیون دعوت شدم. این اولین باری است که به ایران سفر می‌کنید. بله. پیش از این، ایران را چگونه می‌شناختید. من بیشتر ایران را از طریق مطالعه روزنامه‌ها و نشریات و کتابهای درسی می‌شناختم. آیا این کشور، همان ایرانی است که شما آن را با خواندن کتابها شناخته‌اید. نه! ایران به نحو غیر قابل توصیفی مرا غافل گیر کرد. بیش از انتظارات من بود. ایران امروز را چطور می‌بینید. امیدواری در همه جا موج می‌زند. اگر چه مشکلات زیادی است و به نظر می‌رسد که به آسانی نمی‌توان بر آن فائق آمد، اما اراده سازندگی همه موانع را از میان بر می‌دارد. این اراده هم اکنون در ایران محسوس است. من وضع ایران را از این نظر با کشورهای بزرگ صنعتی مقایسه نمی‌کنم، آنها حتی اگر مسائلی از نوع مشکلات ایران را در کشور خودشان حل کرده باشند، در عوض با بحرانهای حادثتری مواجه اند. وضع ایران را نمی‌توان با آن کشورها سنجید. در ایران روح و معنویتی جاری است که هرگز امکان ظهور و بروز چنین بحرانهایی را به وجود نمی‌آورد، بحرانهایی که از فرهنگ و ارزشهای غیر الهی غرب برخاسته اند. کی و چه هنگامی شما احساس کردید که حوادث و تحولات ایران و انقلاب اسلامی انعکاس جهانی دارد و بر حوادث جهانی اثر می‌گذارد. درست از وقتی که آمریکاییها بدگویی علیه ایران را شروع کردند ما متوجه تحولات ایران شدیم و اخبار مربوط به ایران را از روزنامه‌ها و رادیو دنبال کردیم. حکومت شوروی هم، اگر چه قبلا از حوادث ایران خشنود نبود ولی از آنجا که انقلاب اسلامی را در رویارویی با آمریکا می‌دید اخبار آن را بازتاب می‌داد تا به هر حال وجه انقلابی خود را حفظ کند. البته از موقعیت ایران و جایگاهی که در تمدن جهانی دارد همه ما به خوبی آگاهی داشتیم، با وقوع انقلاب اسلامی ابعاد جدید این تمدن هم شناخته شد. خود من در بچگی داستان پهلوانان ایران بویژه حماسه فردوسی و سرگذشت رستم را به زبان قرقیزی خوانده بودم و از طریق این داستانها با فرهنگ ایرانی آشنا شده‌ام. امروز تحصیلکردگان و روشنفکران ما فرهنگ ایرانی را بیشتر از طریق مطالعه آثار شاعران بزرگش چون فردوسی، خیام، حافظ،

سعدی، مولوی می شناسند. اشعار آنان معنویت عظیم فرهنگ ایرانی را بازگو می کند. معنویت که در هیچ یک از فرهنگهای جدید بشری احساس نمی شود. به نظر شما انقلاب اسلامی در میان مردم کشورهای تازه استقلال یافته بیشتر از چه جهاتی حایز اهمیت است. برای ملت ما یا سایر ملتهای کشورهای تازه استقلال یافته، انقلاب اسلامی از جهات گوناگون مهم است. اول از جهت معنویت که دارد، دوم به خاطر روح خود اتکایی و بریدن از سلطه، سوم از جهت راهی که برگزیده، نه از شرق پیروی کرده و نه به راه غرب می رود بلکه راهی خاص را، برگزیده و با الهام از دین اسلام و معنویت ایرانی آن راه را طی می کند. حضرت امام خمینی در پیامشان به گورباچف، به یکی از فرازهای درخشان انقلاب اسلامی ایران اشاره کردند و آرمان اصیل انقلاب اسلامی را که همان ایمان به توحید است به ایشان یادآوری نمودند و او را به تامل در جلوه های هستی و دین الهی اسلام فرا خواندند. آیا شما این پیام را مطالعه کرده اید. بله. البته! با پیام امام خمینی به گورباچف ما در حقیقت به عمق شخصیت ایشان پی بردیم و فهمیدیم که امام خمینی شخصیتی سیاسی در ردیف سایر رهبران کشورها نیست. بلکه مقام مذهبی دارد و در میان مردم شخصیتی مقدس است. آن پیام، مهمترین و رساترین صدای انقلاب ایران در میان ملت ما بود. چه دیگر آثاری از حضرت امام خوانده اید. بعضی از آثاری که به زبان روسی ترجمه شده و هم چنین ترجمه انگلیسی پیامهای امام به مناسبت حج را خوانده ام. ولی در اینجا فهمیدم که امام خمینی آثار بسیاری تالیف کرده اند که غالبا به زبان عربی است و به فارسی هم ترجمه شده است. خیلی دوست دارم ترجمه های این آثار به زبانهای روسی یا انگلیسی را بخوانم. منابع مقاله: امام خمینی و جهان معاصر ج ۱، مؤسسه چاپ و نشر عروج؛

خانم اقبال معلم دینی از بوسنی

خانم اقبال معلم دینی از بوسنی ضمن اینکه خودتان را معرفی می فرمایید اشاره ای هم داشته باشید به فعالیت های فرهنگی و شغلی تان، و در کل فعالیت های اجتماعی خودتان را برایمان شرح دهید. خانم اقبال: من معلم دینی هستم، در شهر پور صریح با توجه به اهمیتی که برای نسل جوان و نوجوان قایل هستم سعی می کنم اسلام را در بین آنها تبلیغ و ترویج کنم و آنها را با قوانین اسلامی و شرعی و دستورات قرآن آشنا نمایم. البته فعالیت ما در آنجا زیاد سازمان یافته نیست، ولی من در مقام معلم و تا آنجایی که توانایی داشته باشم و امکان و زمینه فراهم باشد، جوانان را با حقایقی که در اسلام نهفته است، و با سیر اتفاقات جهانی آشنا می کنم. شهر گراژده ۵/۱ میلیون جمعیت دارد، و ۹۵٪ آن مسلمان و ۵٪ دیگر آن صربها هستند، با این وجود، همان ۵٪ زمام امور و حکومت را در دست دارند. تصمیم گیری در دست همین ۵٪ صورت می گیرد و این ظلم عظیمی است بر مسلمانان این دیار. آرزوی ماست که در وطنمان اسلام را با آزادی به کودکان و جوانان خود بیاموزیم و آن را به آنها بیسپاریم، ولی حکومت صربها بر مسلمانان مانعی آزار دهنده و ظالمانه است. قرار بود که از فعالیت های خودم صحبت کنم، البته معلم بودن برای یک انسان کار بسیار باارزشی است، اما در جوامع امروزی، اینگونه نیست و معلمی بیشتر به صورت یک حرفه شناخته می شود، یعنی اینکه فقط می توانی در یک رشته خاص از علم نقش آموزشی داشته باشی، و فضای الفت روحی و گفتگو پیرامون انسان، خالق، مخلوق و هستی، و زمینه شناخت بشر از طریق مفاهیم هستی را نمی توان از یک معلم انتظار داشت. به این دلیل است که کمتر توانسته ایم در زمینه های اجتماعی نقش مربی و آموزش دهنده را داشته باشیم. آموزگار بودن شغلی است که می تواند در جنبه های گوناگون، نقش مؤثری داشته باشد. بخصوص زمانی که یک آیین و یک مفهوم هستی شناسی را می خواهی آموزش دهی، من بیشتر سعی می کنم، که در اوقات تدریس درباره شناخت هستی و جهان بینی اسلامی برای دانش آموزان سخن بگویم و در این خصوص از لحظه ها و امکانات موجود آموزش استفاده می کنم. و به موازات آموزش علوم، پیرامون شناخت هستی و انسان از جهت واقف بودن به تعالیم الهی نیز آموزشهایی می دهم. چطور شد که شما تدریس علوم دینی را به عنوان شغل و حرفه انتخاب کردید. من در گذشته، مسلمان و سنی مذهب بودم، بعدها با تعالیم امام جعفر صادق آشنا شدم و به مذهب شیعه گرویدم، اهل بیت را شناختم و با عشق

بیشتری با آنها به راز و نیاز پرداختم. آنگاه به پاس سعادت و نعمتی که نصیبم شده بود، وظیفه خود دانستم تا آنچه را که آموخته و کسب کرده ام سینه به سینه، و خط به خط به جوانان وطن بیاموزم و از این رو سعادت این را یافتم که در مقام معلم به تدریس علوم دینی بپردازم و زندگی خود را وقف این کار کرده ام. مسلمانان بوسنی و هرزگوین مظلوم ترین مسلمانان جهان هستند و این کمترین خدمتی بود که از دستم بر می آمد. هر جوانی که از باغ های سبز تعالیم اسلامی عبور می کند به بهشت ایمان می رسد، و این همچون تیری است که در قلب دشمنان اسلامی و مسلمین بنشیند، و تنها با پرورش و گسترش تعالیم الهی و کتاب، سنت و قرآن است که می شود در برابر دشمنان مقاومت کرد. مقاومت فقط در جناح نظامی نیست، مقاومت در جناحهای آموزش و در جبهه های فرهنگی و در پرورش و بسط دادن افکار اسلامی و مترقی در نیروهای جوان نیز می تواند همواره ایجاد مانع برای دشمن باشد. این اولین سفر شما به ایران اسلامی است. بعد از سفرتان به ایران که به مناسبت شرکت در مراسم ارتحال امام خمینی (س) انجام شد شما ایران را چگونه یافتید؟ ایران کشور زیبایی است، از نعمات طبیعی بسیاری برخوردار است، ملتی هوشیار، کوشا و مسلمان دارد، در تمام این مدت که ما در ایران اقامت داشته ایم زنان و مردان ایرانی را همچون خواهران و برادران خود دیدیم. قبل از آمدن به ایران راجع به کشور شما بسیار شنیده بودم. تبلیغات منفی در غرب برای ایران کم نیست. بعد از سفر به ایران این نکته برای ما روشن شد که ملت مسلمان ایران مردمی هستند بسیار مبارز و کوشا، و در عین حال صمیمی. نکته دیگری که در سفر به ایران برای من شاخص بود محبوبیت امام خمینی و خانواده اش در بین ملت ایران بود. عشق به خمینی در کوچه ها و خیابانهای ایران موج می زند و هر انسانی را متأثر می کند. خمینی در قلب ملت ایران است، همانطور که در قلب مسلمانان جهان جا دارد. و ما افتخار می کنیم که در چنین زمانی در مراسم ارتحال رهبر کبیر انقلاب اسلامی و بنیان گذار جمهوری اسلامی در ایران به سر می بریم و از نزدیک شاهد این همه خلوص هستیم. با شخصیت حضرت امام تا چه حد آشنا هستید و تا چه میزان آثار ایشان را مورد مطالعه قرار داده اید؟ من احساس می کنم امام را آنطور که باید دریافته ام، شناخت من از امام خمینی شناختی است که با عشق به ایشان به دست آورده ام. من اغلب آثار امام را خوانده ام و یا گوش داده ام. امام خمینی شخصیتی بسیار مهم در سطح جهان هستند، و من در مطالعه آثار ایشان و از سخنانشان دریافته ام که آن حضرت ارزش و اهمیت بسیاری را برای زنان قایل هستند. و بازتاب همین دیدگاه است که اکنون در جامعه اسلامی ایران ما شاهد آن هستیم. ما امروز این حرکت «بیدارباش» انسان را مدیون حرکت رهبری و ایجاد انقلاب اسلامی هستیم. شناخت چنین شخصیتی در این فاصله زمانی کم که از نظر بعد زمان میان ما و اندیشه ایشان گذشته است ساده و راحت نیست، در این باره باید کتابها نوشته و به تاریخ سپرده شود تا بر اساس بنیان و اساس تفکرات آن حضرت در حد یک رخداد تاریخی آنرا مطالعه و بررسی نمایم، اما در حد یک استنباط از واقعه ای که در جهان کنونی روی داده است و ایجاد یک قطب سوم برای تعریف دوباره الهی انسان می توان گفت که در مقام و جایگاه ویژه یک رسول حقیقی برای رهایی انسان کار کرده اند و دیدگاههای ایشان آرمان و سرلوحه است و بسیاری از مسلمین هم اکنون چشم به ایده ها و اندیشه های این مصلح کبیر دارند، و همواره سعی بر آن می کنند تا از سلطه و ظلم پذیری عبور کنند و به نقطه اصلی آزادی اندیشه و تفکر انسانی خود دست یابند، و ما نیز به عنوان معلم و همچنین به عنوان مسلمان هم اکنون به ترویج این اندیشه و پیروی از آرمانهای او حرکت می کنیم و می دانید که چنین اقدامی در کشورهایی که در آن التقاط و تفکرهای غیر الهی حکومت دارد کار مشکلی است. اما انسان بودن و الهی زندگی کردن پشتوانه این مقاومتهاست و امام خمینی مدرس این گونه زندگی است. موقعیتی که زنان در جامعه اسلامی ایران دارند، موقعیت بسیار شرافتمند و با ارزشی است که در سطح جهان کمیاب و بی نظیر است. زنان مسلمان در ایران، با وجود رعایت پوشش اسلامی دارای فعالیت های وسیع در سطح فرهنگی و اجتماعی و سیاسی هستند و این برای همه جهانیان و برای همه آنان که دم از حقوق بشر می زنند و زن را چون کالایی تبلیغ می کنند، درس عبرت است. من فکر می کنم، امام خمینی تمام مواردی را که در اسلام دستور داده شده، و امر خداوند متعال بوده است، در کشور اسلامی ایران پیاده کرده

است و اینگونه است که امام خمینی کار پیامبران را به اتمام رسانیده است و رسالتش ادامه رسالت امامان است. من فکر می‌کنم در حال حاضر کشور ایران آمادگی ظهور امام مهدی (عج) را دارد و کشور اسلامی ایران به عنوان قطب اسلام معاصر در جهان، و قلب تپنده تمام مسلمانان است. ما تا آنجایی که دست‌رسمان باشد آثار امام خمینی را به زبانهای عربی یا انگلیسی مطالعه می‌کنیم، اولین کتاب از آثار حضرت امام که منتشر شده است وصیت نامه آن حضرت است (به زبان ترجمه برای مردم ما) این کتاب در بین مردم ما جایگاهی بسیار دارد و مورد توجه قرار گرفته و تاثیر عمیقی ایجاد کرده است. کتابهایی از حضرت امام که به زبان آلبانیایی ترجمه شده راجع به حکومت اسلامی و فقه اسلامی و ولایت فقیه که آنها نیز دست به دست میان مردم می‌گردد و به عنوان مرجع مورد استفاده قرار می‌گیرد. ضمن همه اینها مجله ای هر ماه منتشر می‌شود به نام ماهنامه «نور» و ما به عنوان خبرنگاران داوطلب با اشتیاق بسیار با این نشریه همکاری می‌کنیم، و همچنین مطالبی راجع به اهل بیت یا زندگی ائمه و یا در مورد مسائل فقهی و شرعی و اسلامی تهیه کرده و در آن به چاپ می‌رسانیم، انجام چنین فعالیتهای فرهنگی در راستای تفکر اسلامی به من و سایر دوستان من احساس آرامش و رضایت می‌دهد. مطبوعات اگر متعهد و معتقد به آرمان‌های انسانی باشند می‌تواند آئینه مسائل روز و رخدادها در سطح جهان باشند. با این همه می‌بینیم که از این ابزار تا کنون برداشت‌های غیر انسانی فراوانی شده است. تصویری را که مطبوعات غرب از انقلاب اسلامی ایران ترسیم کرده اند چگونه تحلیل می‌کنید؟ مطبوعات، همواره به عنوان یک اهرم قوی در دست حکومت‌های سرمایه داری بوده است. با تاکید فراوانی که غربی‌ها خصوصا آمریکاییها نسبت به تبلیغات دارند، و با توجه به اینکه مطبوعات غرب همیشه تیزترین سرنیزه‌ها را بر گلولی آرمانهای انقلاب اسلامی در سطح جهان فشرده اند، می‌توان به نقش تخریبی مطبوعات غربی علیه آزادی و آزادیخواهی که انقلاب اسلامی هم از این قاعده مستثنا نبوده است، پی برد. به محض اینکه غربیها متوجه شدند انقلاب ایران با تفکر اسلامی ناب و بدون هیچ گونه وابستگی به شرق یا غرب قد علم کرده و در قلب جهانیان حضور یافته است کارآترین تدابیر تبلیغاتی خود را علیه انقلاب اسلامی به کار بستند. اما خوشبختانه از آنجا که حقیقت هیچگاه چهره پنهان نمی‌دارد و آرمانهای انقلاب اسلامی چون آفتابی بر سرنوشت انسان معاصر تابنده است، هیچ کدام از تلاش‌های مذبوحانه غرب تاثیر چندانی بر اذهان عمومی ملتها نداشته است. خصوصا با توجه به محبوبیتی که حضرت امام (س) در بین جهانیان داشته است تمام این دسیسه‌ها رنگ باخت و انقلاب اسلامی همچنان محبوبیت خود را در قلب عموم مسلمین و طالبان حق در جهان داراست. ضمن اینکه اخیرا با توجه به برنامه‌هایی که از طریق ماهواره توسط تلویزیون پخش شده است ما این سعادت را داشته ایم که مستقیما و به طور ملموس با تصاویری از انقلاب اسلامی ایران آشنا شویم. در یک سخنرانی حضرت امام که از تلویزیون پخش می‌شد ایشان فرمودند: امروز جنگ ما با دشمنان اسلام جنگ تبلیغاتی است. در همین سخن گرانقدر به اهمیت این موضوع پی می‌بریم و همین جاست که واقعا من فکر می‌کنم. وظیفه تمام دولتمردان و سیاستمداران اسلامی است که از اهمیت مطبوعات و تبلیغات در زمینه ترویج کلام خداوند و رشد و گسترش اسلام غافل نمانند، چرا که از آغاز به عنوان یک وظیفه، تبیین و ترویج سخن حق و کلام خداوند بر دوش تک تک ما مسلمانان بوده است و امروزه با توجه به سیستم‌های جدید تبلیغاتی و رسانه‌های گروهی این وظیفه بر دوش ما دو چندان می‌شود. من در انتهای مطلب به یک موضوع اشاره می‌کنم و آن این است که به طور کل همه آنها که خدا و کلام خدا را دوست دارند از ایران به خوبی یاد می‌کنند و همه آنها که خدا را نمی‌شناسند و با کلام خدا بیگانه اند از ایران به بدی یاد می‌کنند. منابع مقاله: امام خمینی و جهان معاصر، ج ۲، مؤسسه چاپ و نشر عروج؛

خانم رحاب مکحل مهندس راه و ساختمان از لبنان

خانم رحاب مکحل مهندس راه و ساختمان از لبنان با سپاس از اینکه وقتتان را در اختیار ما می‌گذارید، خودتان را معرفی نمایید و پاره ای از سوابق فکری و فرهنگی و مطبوعاتی خود را بفرمایید. من رحاب مکحل از کشور لبنان، دارای مهندسی در رشته فنی راه

و ساختمان هستم، اما در زمینه تبلیغات در یک شرکت فرهنگی مشغول به کارم. فعالیت های ما در زمینه های تاریخی، تحقیقی و فکری و فرهنگی است. علاوه بر آن در مؤسسات فرهنگی در زمینه های پژوهشی، ادبی و تاریخی و در چند مؤسسه ملی که در زمینه رشد و تعالی فرهنگ در بین جوانان و نوجوانان تلاش می کنند مشغول کار هستم. شما تا چه حد با شخصیت امام خمینی آشنایی دارید و آثار آن حضرت را مورد مطالعه قرار داده اید؟ چگونگی آشنایی من با حضرت امام از آنجا آغاز شد که جمعی از آقایان زمانی که حضرت امام در پاریس به سر می بردند، در آنجا با ایشان ملاقات و گفتگو داشتند. این ملاقات به حدی بر آنها تاثیر گذاشته بود که در نشستهایی که با همدیگر داشتیم همیشه راجع به شخصیت حضرت امام بحث و گفتگو می کردند. آنها همواره از امام به عنوان شخصیتی متعالی و برجسته در زمان معاصر یاد می کردند. بعدها که انقلاب اسلامی پیروز شد. من به این نتیجه رسیدم که چطور مردی با ایمان به خدا و تکیه بر قوت های الهی و انسانی توانسته است ملتی را بدین گونه متحول کند و انقلابی به این وسعت را پایه گذاری نماید، و در قلب جهانیان رسوخ کند. از آنجا علاقه من به امام خمینی هر روز شدیدتر می شد و به مطالعه آثار ایشان و گوش دادن به سخنرانی هایشان و توجه به بنیان های فکری و حرکت و موضع گیری هایشان در سطح جهان پرداختم. همه مردم عاشق شخصیت حضرت امام هستند و حضرت امام با عشقی که در درون ملت برانگیخت اسلام را در ایران جایگزین کفر و الحاد کرد. من ایمان داشتم که شخصیت حضرت امام یک شخصیت عادی نیست. آن حضرت همیشه سعی به دادن حق به مردم و حامی مستضعفین بودند. بار اول که من به ایران آمدم مراسم چهلم حضرت امام بود، و من در آنجا دیدم که مردم چگونه با عشق در غم از دست دادن پدری گرانقدر و رهبری کبیر می گریستند و بر خاک می نشستند، و بعد پی بردم به اینکه چه راز و رمز عمیقی بین مردم ایران و رهبرشان امام خمینی نهفته است. من فهمیدم و دریافتم که این علاقه و این عشق یک علاقه طبیعی و معمولی نیست، وقتی به دیدار حسینیه جماران رفتم و از محل زندگی امام خمینی دیدار کردم، ایمانم به این که این شخصیت یک شخصیت الهی است مسلم تر شد و پی بردم که چگونه رهبری خدایی با بی اعتنایی به دنیا و ظواهر دنیوی و با عشق به خدا و مردم، چنین تحولی عمیق را در جهان معاصر پایه ریزی کرد. من تحولات و اقدامات و پیام های امام خمینی در زمان جنگ تحمیلی به ایران را مورد مطالعه قرار دادم و کل خطبه هایی را که ایشان ایراد کرده اند تا جایی که در دسترس بوده است گوش داده و یا خوانده ام. شخصیت امام خمینی به عنوان یک شخصیت جهانی چه تاثیری بر فعالیت و جنبش اسلامی در لبنان گذاشته است، و به طور کلی آن حضرت از چه جایگاهی در بین مردم مسلمان لبنان برخوردار است؟ امام خمینی یک شخصیت جهانی است که در قلب عموم مستضعفین جهان جا دارد، در قلب تمام مسلمانان و تمام آنها که اعاده حق را اصل و اساس زندگی بشری می دانند. امام خمینی در بین مردم لبنان همچون یک پدر و همچون منجی برانگیزاننده کرامت اسلامی مورد علاقه و عشق است. جمهوری اسلامی ایران و مردم مسلمان ایران، الگوهای حرکتی مسلمانان جهان برای رسیدن به رهایی از ظلم و الحاد و ستم هستند و مردم دیگر نقاط جهان از جمله لبنان به آنها اقتدا می کنند. ملت مسلمان ایران این سعادت را داشت که با وجود رهبری همچون امام خمینی و با ایمان به خداوند بنیانهای ظلم و ستم و طاغوت را در کشور خود فرو پاشد و پرچم لا اله الا الله را بر فراز تاریخ کشور خود بر فرازد، و این آرزوی تمام مسلمانان و تمام مستضعفین جهان است. هر چند امکان درک شخصیت امام خمینی از نزدیک برای بسیاری از مسلمانان وجود نداشته است، ولی همواره شخصیت آن حضرت را از نوع زندگانی و از آثار گرانقدر و از تاثیر او بر سرنوشت ملت ایران و مواضعی که نسبت به جریانهای سیاسی دو جهان گرفته اند درک کرده اند و مسلمانان لبنان و معتقدان به انقلاب اسلامی و آرمانهایش و دشمنان صهیونیسم همیشه از خط امام به عنوان تنها خط پررنگ و مطرح و واضح و با مفهومی که راه سعادت و اسلام را نشان می دهد، پیروی کرده اند. چرا که خط امام، خط قرآن و اهل بیت و خط پیامبر و سیره اوست. امام خمینی نعمتی است که در قرن حاضر از سوی خداوند بر عموم مسلمین ارزانی شده و بر ماست که با شکر نعمت و اجرای اوامر الهی عزت و پایداری مسلمانان را پاس بداریم. منابع مقاله: امام خمینی و جهان معاصر، ج ۲، مؤسسه چاپ و نشر عروج

دکتر مخلص جده استاد معارف و زبان عربی دانشگاه امام صادق (ع)

دکتر مخلص جده استاد معارف و زبان عربی دانشگاه امام صادق (ع) در سال ۱۹۵۶ م متولد و دارای تحصیلات علوم دینی در حوزه علمیه نجف اشرف و دارای تخصص دکتری در رشته الهیات از دانشگاه است. وی در حال حاضر استاد معارف و زبان عربی دانشگاه امام صادق (ع) است. او دارای تالیفات و تحقیقاتی در زمینه علوم فقهی است از جمله: ۱- مباحث فقهی علوم القرآن، و تفسیر ۲- الامام و الخلافة ۳- الرقاه فی الاسلام ۴- عقیده التوحید ۵- الانجیل الصحیح و همچنین انتشار مقالات متعددی در روزنامه های ایران. وی در معرفی خود می گوید: مهمترین برهه از زندگی من آن زمانی است که در حوزه علمیه نجف مشرف شدم به حضور امام خمینی و در حرکت انقلابی ایشان شرکت کردم و در راه برقراری حکومت اسلامی در بحثهای فقهی امام که در مسجد شیخ اعظم انصاری داشتند شرکت می کردم، و همچنین در مدرسه آیت الله العظمی بروجردی در نجف و در خانه امام هم. امام در مناسبتهای مختلف، پیامهایی را که علیه رژیم شاه داشتند ما که جوان بودیم این پیامها را پخش می کردیم، و در نجف، کربلا، و کاظمین و در شهرهای دیگر عراق سخنرانیهای امام را ضبط و ترجمه می کردیم، تا آن حادثه دردناک، که منجر به شهادت فرزند برومند امام، آیت الله سید مصطفی خمینی شد. این حادثه بزرگ اثر دردناکی در نجف داشت و ثابت شد که شهادت ایشان یک توطئه و با همکاری ساواک و عوامل بعث عراق بوده است. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به سوریه هجرت کردم، ولی آنجا مطلع شدیم که نظر امام این است که در عراق باید بمانیم و علیه رژیم بعث جهاد کنیم، امام خمینی تلگرافی برای شهید صدر ارسال کردند و از ایشان خواسته بودند که در عراق بمانند، پس از آن به عراق برگشتم و از سوی سازمان امنیت عراق دستگیر شدم و یک سال در زندان به سر بردم و به دعای امام آزاد شدم. (چرا که هر گاه که امام را در حرم امیرالمؤمنین (ع) می دیدم برای او دعا می کردم که خدا شما را علیه دشمنانت، شاه و ایادی او پیروز گرداند، ایشان هم تبسمی کردند و می گفتند: خدا شما را سالم نگه دارد، بعدا به زیارت قبر فرزندشان شهید سید مصطفی (ره) می رفتند، قبر شهید سید مصطفی در جوار قبر امیرالمؤمنین است.) در عراق ماندم و کار انقلاب را مخفیانه دنبال کردم. بعدا رژیم عراق جنگ تحمیلیش را ضد جمهوری اسلامی شروع کرد، و در این جنگ علیه ایران حتی یک ساعت هم شرکت نکردم و این امر نیز از توفیقات خداوندی بود، چرا که رژیم عراق، جوان و پیر را به جنگ تحمیلی گسیل می کرد و بعد از آن جنگ دومش با کویت بود، همه این مصیبتها به منطقه تحمیل شد. انتفاضه عراق، قیام اسلامی مردم عراق در ماه شعبان آغاز شد و ما در این قیام شرکت کردیم، رژیم دستور دستگیری اینجانب و مصادره املاک و اموال مرا صادر کرد و ناچار به اردن هجرت کردم، بعدا به سوریه و لبنان رفتم، و تقریباً دو سال است که در سایه حکومت امام خمینی و خلف صالح وی آیت الله خامنه (حفظه الله) در ایران زندگی می کنم. آقای دکتر مخلص جده نظر شما در این رابطه چیست؟ بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین. در تمام طول تاریخ اسلام، این واقعیت که اسلام منادی حق و حقیقت است، در ذهن مسلمین بویژه متفکرین اسلامی وجود داشته است. برقراری حکومت الله در زمین یکی از آرزوهای دیرین مسلمین جهان است. بعد از رحلت پیامبر (ص) و پس از خلفا و حکومت حقه امیرالمؤمنین علی (ع) دولت اموی در جهان اسلام زمام قدرت را به دست گرفت و همه می دانیم حکام آن از صراط مستقیم اسلام منحرف شدند. در همان زمان ائمه معصومین (ع) پیکار برای حکومت حقه الله را در زمین شروع کردند. پیکار امام حسن مجتبی (ع) با معاویه و شهادت سرشار از رشادت امام حسین (ع) و بعد از آنها پیکار همه ائمه (ع) با طواغیت زمان آغاز شد. هدف آنهایی که در زندانهای اصحاب باطل عمری را سپری کردند و بعد هم در راه حق و حقیقت شهید شدند، هدف همه آنها برقراری حکم الله در زمین بوده است. بویژه که اسلام اکمل ادیان و آخرین دین الهی است که برای سعادت بشر به ارمغان آورده شده است. شخصیت والای امام خمینی (ره) با توجه به سیر مختصر تاریخی که

ارائه شد بخوبی روشن و آشکار می‌شود، زیرا پس از قرن‌ها او توانست از طریق مبارزات پیگیرش این هدف بزرگ مسلمین را تحقق بخشد. در واقع امام خمینی (رض) علیه رژیم منحط شاه جهاد کرد، رژیم شاه، فاسد و منحرف از اهداف عالی اسلام بود، رژیم بود که بیشتر به استعمار غربی وابسته بود و دشمنی آشکاری با موازین اسلامی داشت. امام (ره) مسلمین را آگاه کرد و به حقیقت فطری وجودشان که کاملاً با موازین غربی منافات داشت باز گرداند. باطل را به آنها شناساند و راه درست زیستن و از قید استعمار رها شدن را به آنها آموخت و این چیزی بود که همیشه رژیم شاه از آن هراس داشت. امام خمینی (رض) ابر مردی است که آرزوی میلیون‌ها مسلمان را برآورده کرد، آرزویی که حتی از بیان آن به خاطر وجود قدرتهای جابر زمان خوف داشتند. امام توانست در یک مملکت شصت میلیونی مسلمان حکم الله را جاری کند و این کاری عظیم است که از صدر اسلام بزرگان دین به دنبال دست یافتن به آن بوده‌اند. من حضرت امام را در نجف اشرف ملاقات کردم و مدتی شاگرد ایشان بودم. بگذارید شمه‌ای از زندگی بی‌پیرایه او را برای شما بیان کنم تا عظمت معنوی حضرت ایشان بیشتر آشکار شود. ایشان اگر چه از بزرگان علمای اسلام بود امام در عین حال زاهد و عابدی بود که خویش را انکار می‌کند. ایشان هم در تفسیر قرآن و هم در فقه اسلامی و هم در اصول و فلسفه استاد ارشد حوزه علمیه نجف اشرف بود، وجوه شرعی از سوی مؤمنین ایران و پاکستان و کشورهای خلیج فارس برای حضرتشان مرتب می‌رسید و لا-جرم می‌توانست در بهترین کاخهای عراق اقامت کند، ولیکن در خانه کوچکی که بیش از پنجاه متر نبود چهارده سال، آن هم به عنوان مستاجر، زندگی کرد. امام همین شیوه و روش را بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران نیز داشته‌اند، زیرا بعد از اینکه مرد شماره یک ایران و زعیم و رهبر مسلمین شد، قادر بوده است که در بهترین و مجلل‌ترین کاخها زندگی کند ولی ایشان در جماران در منزل کوچکی زندگی می‌کرد و در حسینیه جماران نیز سخنرانی می‌کرد، من این منطقه را از نزدیک دیده‌ام، امام در یک ساختمان قدیمی کوچک اجاره‌ای زندگی می‌کرد تا دارفانی را وداع گفت. زندگی امام توأم با زهد و تقوا بود، این مسئله عظمت ایشان را بیشتر نشان می‌دهد، عظمتی که فقط از یک روح بزرگ می‌توان دید، از یک انسانی که دارای روحی فوق و برتر از دیگران است و گرنه غرق در حب مال و جاه می‌شوند و زهد و تقوا را فراموش می‌کنند. وقتی نام «خمینی» را می‌بریم و قدرتهای بزرگی مثل آمریکا وحشت می‌کنند، بخاطر عظمت روحی امام است. راهی که امام طی کرد، راه پر افتخاری است که همه کشورهای اسلامی باید طی کنند تا بتوانند حکم الله را در زمین جاری نمایند و حق را بر باطل پیروز کنند. زیرا راه امام باید دنبال شود و بر همه مسلمین و بویژه رهبران جهان اسلام لازم و ضروری است که از خط امام پیروی کنند. امام در بندگی خدا فانی بود، مطیع امر خداوند و پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) بود. برای مردم مستضعف دلسوز بود. از هیچ کس جز خدا ترسی نداشت و برای خدا مبارزه می‌کرد، نه از شاه می‌ترسید و نه از عمال ساواک واهمه‌ای داشت. در نجف هم موقعی که فرزند برومندش که مجتهدی عالیقدر و مبارز بود شهید شد اصلاً اشک نریخت و تزلزلی به خود راه نداد. بلکه از این حادثه ناگوار حسن استفاده را کرد و برای ملت ایران پیامی مبنی بر ادامه مبارزه فرستاد و متذکر شد که از ارتش و ساواک هراسی به دل راه ندهند زیرا سرانجام پیروزی با آنهاست و چنین نیز شد. برای تحقق آرمان انقلاب اسلامی، ایران پیشگام بوده است و شهیدان بسیاری چه در قبل از پیروزی انقلاب و چه در دوران جنگ تحمیلی برای پیروزی حکم الله داده است، کار ملت ایران درسی برای سایر کشورهای اسلامی می‌تواند باشد. آقای دکتر جده سپاسگزار خواهیم شد چنانچه نظر شما را هم بطور اجمال و خلاصه داشته باشیم. نقاط توافق بین مسلمین زیاد است. اول آن قرآن کریم است که مسلمانان جهان را به وحدت دعوت کرده، حتی سایر ادیان که دارای کتب آسمانی هستند را نیز به وحدت با مسلمانان دعوت کرده است. در قرآن کریم آمده است: «بگو ای اهل کتب آسمانی بیایید به کلمه‌ای که همه ما به آن ایمان داریم این که به غیر از خدا هیچ کسی را نپرستیم و هیچ چیز را به عنوان شریک خدا نپذیریم و همدیگر را به عنوان ارباب نگاه نکنیم» پس مسلمانان بیشتر مورد خطاب این آیه هستند. رکن دیگر، مسئله توحید است که اساس وحدت را تشکیل می‌دهد و حضرت امام خمینی نیز با توجه به همین اصول و ترویج آنها شیوه‌های عملی ایجاد وحدت در بین

مسلمین را مطرح فرمودند و با موضعگیری در قبال طراحیهای انجام شده از طرف آمریکا و اقرارش سعی در روشن ساختن حقایق انسانی و توجه دادن مسلمین به استقلال و آزاد اندیشی داشته و کوشیدند با طرح عملی انقلاب اسلامی ایران زمینه های ایجاد حکومت حق در جهان را فراهم سازند. امام خمینی (س) بت پرستی و وابستگی به طواغیت زمان را مردود شمرده است و همه انسانها حتی غیر مسلمانها را به سوی خداوند یگانه دعوت کرده است که پیام حضرت امام به گورباچف نمونه بارز آن است. پس نقاط مشترک زیاد است: یگانه بودن خداوند، قبله واحد، یک پیامبر، و یک قرآن. آیا این همه مشترکات کافی نیست تا ستون وحدت مسلمانان باشد؟ باید به این ستونهای مستحکم وحدت تمسک جست. البته در میان مسلمانان جاهلانی نیز دیده می شوند. وقتی انسان جاهل شد، دشمن حق می شود. اگر مسلمانان هر چه بیشتر اهل علم و دانش بشوند راه وحدت نیز سهل تر و آسان تر است. تعصب هم خود از جهل ناشی می شود. عده ای می کوشند تا از این جهل استفاده کرده و بین مسلمانان ایجاد تفرقه کنند. سومین مسئله مهم، رژیمهای طاغوتی است که به جوامع اسلامی حکومت می کنند بی آن که اعتقاد به وحدت مسلمین داشته باشند. پس اگر مسلمانان تابع بیگانگان و یا مسلمانان نمایان نباشند راه وحدت هموارتر می شود. رژیمهای طاغوتی مثل رژیم عراق باعث تفرقه مسلمانان است و نمی گذارد مردم مسلمان ایران و عراق وحدت لازم را بیابند و یا رژیم طاغوتی مصر که همه کار را می کند تا مانع وحدت باشد و همین طور رژیمهای تونس و الجزایر و دیگر رژیمهای کشورهای اسلامی که مانع ایجاد وحدت مسلمانان می شوند، این رژیمها نمی خواهند که ملتشان با سایر ملل مسلمان رابطه حسنه ای داشته باشند. این مسئله بسیار اهمیت دارد. اولین قدمی که در راه وحدت ملل مسلمان برداشته شد توسط حضرت آیت الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران بود که مجمع تقریب بین المذاهب را تشکیل دادند، این یک گام بسیار عظیم و مؤثر در راه تحقق وحدت اسلامی بود. امروز هم ایران اسلامی جهت وحدت جهان اسلام حسن نیت کافی دارد و هم نظامی است که دارای امکانات و نیت صادق است، در واقع جهان اسلام چشم به ایران اسلامی دوخته است. نباید در فکر ما این باشد که غریبها را از خود راضی کنیم، چون خداوند متعال در قرآن کریم فرموده: یهود و مسیحیان از شما راضی نمی شوند، مگر اینکه به مذهب آنان بگرایید. بلکه غریبها نظرشان به شخصیت پیامبر اسلام نظر خیلی بدی است ولی به هر حال که اسلام کم کم در غرب منتشر می شود. منابع مقاله: امام خمینی و جهان معاصر، ج ۱، مؤسسه چاپ و نشر عروج؛

دکتر مکی قاسم بغدادی از سوریه

دکتر مکی قاسم بغدادی از سوریه در خانواده ای مذهبی و اهل علم و فضیلت تولد یافت و از همان کودکی با افکار اسلامی آشنا شد. پدر بزرگ وی (شیخ عبدالحسین بغدادی) از مجتهدینی است که با مرحوم علامه اصفهانی بزرگ، همنشین و همدرس بوده اند. در زمان تجاوز انگلستان به عراق «شیخ عبدالحسین بغدادی» نماینده میرزای اصفهانی در سامرا و کلیددار حرم امامین عسکریین بوده است. مکی قاسم بغدادی می گوید: من با شهید سید محمد باقر صدر و داماد ایشان آشنا بودم و در قیام حضرت امام خمینی (س) هواداری فعال بودم و متأسفانه با شخص ایشان از نزدیک آشنایی نداشتم. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی از شهید آیت الله صدر راجع به قیام امام و انقلاب اسلامی ایران کسب تکلیف کردم. ایشان پشتیبان تام حرکت امام بودند و من به تبلیغ در مورد انقلاب اسلامی پرداختم. مردم عراق طرفدار صدیق انقلاب اسلامی بودند. ما به مردم می گفتیم که امام خمینی یک مرد سیاسی نیست. چون در میان مردم عراق شایع بود که هر روحانی که درباره سیاست صحبت کند از عوامل دولت عراق یا استعمار است. به همین دلیل خلیفها نتوانستند باور کنند که حرکت امام مبتنی بر تکلیف شرعی بوده است ولی شهید صدر با بیان خود توانستند مردم را به سوی همصدا شدن با انقلاب اسلامی راهنمایی کنند و با خون خود نیز این راه را ادامه دادند. ایشان در یکی از سخنان مهم خود می فرمایند (در شخصیت امام خمینی ذوب شوید همانطور که ایشان در اسلام ذوب شده اند) این گفتار امروز در

رگهای ما جاری است. در زمان حمله رژیم عراق به بیت شهید صدر و شهادت ایشان من سرباز بودم و برادرم که از یاران نزدیک ایشان بود دستگیر و اعدام شد. آن موقع ما از عراق فرار کردیم. مدتی در سوریه بودم و سپس در جریان جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در سال ۱۳۶۱ به ایران سفر کردم و داوطلبانه در جنگ علیه قوای بعثی شرکت و دوره آموزشهای نظامی هم دیدم. در مشاهداتم از جبهه های ایران آنچه مرا مجذوب خود ساخت، استقبال جوانان عزیز ایرانی از شهادت بود. بر اثر این تاثیر عمیق، در مراجعت به سوریه کتاب «شهادت» را نوشتم. مکی قاسم بغدادی در حال حاضر با مجله «فرهنگ اسلامی» و روزنامه «ندای رافدین» و روزنامه «الموقف» و مجله «نور اسلام» همکاری دارد و مجالس سخنرانی به نام «نگاهی به قرآن» را در حرم حضرت زینب (س) برگزار می کند. وی از میهمانان هفتمین کنفرانس وحدت اسلامی بود که در شهریور ماه سال ۷۳ در تهران برگزار شد. قاسم مکی بغدادی: بسم الله الرحمن الرحیم، اجازه بفرمایید در این باره مطلبی به ذهنم رسید که آن را بیان می کنم. خداوند در قرآن می فرماید: «سزاوار است که از حق پیروی شود» و امام صادق (ع) فرمودند: «اگر مردم به حقیقت سخنان و پندهای ما واقف می شدند از ما پیروی می کردند» در ادیان الهی بویژه دین مبین اسلام فطرت بشر به سوی خیر متمایل و از شر گریزان است. نفس انسانی بر حسب طبیعت ذاتی خود خیر و لاجرم حق را دوست دارد و می خواهد از آن پیروی کند، لیکن آنچه که باعث انحراف فطرت بشری می شود، تبلیغات منحرف طواغیت زمان است. این تبلیغات منحرف گاه مردم را چنان در چنبره خود اسیر می کنند که دیگر میلی به سوی حق ندارند. به این جمله حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) دقت کنید که می فرمایند «تبعیت من از حق دوستانی برایم باقی نگذاشته است» چون حق سنگین است و هر کسی نمی تواند آن را تحمل کند مگر کسانی که در صراط مستقیم و اهل حق و حقیقت باشند. اما باطل سهل و آسان است و تبلیغات منحرف کننده از همین نقطه ضعف است که استفاده می کنند. به نظر اینجانب حق با معجزه پیروز نمی شود، بلکه با روشهای طبیعی و قابل دسترس می تواند بر اریکه پیروزی بنشیند و مردم را هدایت کند. ما باید عوامل و زمینه های پیروزی حق را آماده کنیم تا قرین موفقیت شویم، چون معجزه یک حالت استثنایی برای پیامبران بر حق بوده که اثرش را هم در زندگی بشر گذاشته است. ولی امروزه نباید در انتظار معجزه باشیم. بلکه باید زمینه مساعد برای رشد و پیروزی حق را فراهم آوریم. عرضه اسلام به مردم، باید با شیوه ای پسندیده و توأم با جذابیتی که ذاتی این دین الهی است انجام پذیرد. حق همان اسلام است، همان کلام خداوند است، همان است که حضرت رسول (ص) و ائمه معصومین بیان کرده اند. اما برخی چهره اسلام را مخدوش می کنند، خیلی صریح بگویم اسلام را خیلی بد و با بیانی نارسا و دور از جذابیت ارائه می دهند، این کار پسندیده نیست، ما باید چهره اسلام را همانطور که هست منور و نورانی عرضه کنیم تا مردم گرایش هر چه بیشتری به آن نشان دهند، چنانچه حضرت امام خمینی چنین کردند. از سوی دیگر دشمنان حق و اسلام تمام کوششان مصروف دگر گونه جلوه دادن چهره حقیقی اسلام است. اصولاً کار منفی و نابود کننده خیلی آسانتر از کار مثبت و سازنده است. ما به فرموده پیامبر عظیم الشان اسلام باید از اخلاق الهی پیروی کنیم تا مثبت و سازنده باشیم و بتوانیم در مقابل دشمنان اسلام استوار بایستیم. حضرت رسول (ص) فرموده است: خداوند سربازانش را بین مردم پخش کرده و آنها را مشخص نکرده است ما هم باید بکوشیم که جزو این سربازان گمنام باشیم که در هر عصر و زمانی حضور دارند. یا باید این سربازان را از پستهای مهم دور کنیم و یا مطمئن باشیم که یکی از آنان را در راس کار قرار داده ایم. در واقع بهتر است افراد مناسب را در پستهای مناسب بگذاریم. باید از این امت مردان شایسته انتخاب شوند تا قادر باشند این مکتب عظیم را روی شانه های خود حمل کنند. من خیلی از فرزندان این امت بزرگ را دیدم که شهادت برایشان شیرین تر از عسل بود و مکتب با خون آنها رشد کرد، پیدا کردن این فرزندان از طریق همین بحثها میسر است، اینها همان سربازان گمنام الهی اند. جناب آقای بغدادی خواهشمند است در همین مورد نظر خود را بیان فرمائید. پاسخ به این سؤال احتیاج به چند جلسه دارد ولی من بطور مجمل به چند نکته اشاره می کنم. به نظر من وحدت اسلامی دو وجه دارد، یکی در شکل و اساس و یکی فقط در شکل ظاهری. امید ما این است که از شکل ظاهری وحدت اساسی تحقق یابد. زیرا به تعبیر قرآن

کریم: «مؤمنان برادرند» به نظر من باید دلها به هم نزدیک شوند. فقط وحدت زبانها و قلمها کافی نیست. همه ما طالب وحدت هستیم. اما مشکل اصلی وجود تفرقه بین مسلمانان است. این اشاره ای بود اما برای به نتیجه رسیدن، طرح سه عامل را باید در نظر داشت: ۱- نوشتن طرح ۲- روش حرکت طرح و نقشه و مسیر آن ۳- نقشه اجرای عملی آنها. این سه عامل باید با هم تحقق یابد که این نظر در هفتمین کنفرانس وحدت اسلامی نیز طرح شد. مسئله اساسی و مشکل اصلی اینجاست. به نظر من باید مکانیزمهای اجرا نیز فراهم شود، در کنفرانس همه به تفاهم اتکا و اکتفا کردیم، همه نظریه داشتیم و مکانیزمهای اجرایی فراهم نبود. چرا مفهوم وحدت را نباید اجرا کنیم، اگر موانعی وجود دارد باید آنها را شناخت و از راه ایجاد وحدت برطرف کرد، به نظر من فرق است بین مطرح کردن مفهوم و نیت داشتن برای اجرای آن. من با چند تن از شخصیتهای شرکت کننده در کنفرانس صحبت کردم حتی آنهایی که در کنفرانس سخنرانی داغ داشتند و به آنها گفتم آیا راه حل برای اجرای این نظریه های شما وجود دارد؟ همه طالب وحدت هستیم، ولی در اجرا و انجام آن جدی نیستیم، آنطور که باید. خیلی از افکار و طرحهای مهم به علت خوب مطرح نشدن و یا بد عرضه کردن، منتفی می شوند، من به فنی بودن طرح نظر دارم و اینکه مسئله وحدت مسلمین در جهان به صورت فنی، هنری و فرهنگی مطرح شود، چون اگر شیعی بگوید مذهب من حق است و سنی هم همینطور، به نتیجه واحدی نخواهیم رسید، پس باید دو مذهب را یکی بدانیم و مسائل خلاف قرآن را بزدایم و این پس از کنفرانس، کار تحقیقی، عملی و فنی و فرهنگی لازم دارد. آقای مکی قاسم شما درباره ایجاد وحدت در شکل عملی آن و برخورداری از ابزار و اهرمهای لازم برای متحد ساختن مسلمین چه شیوه هایی را در مد نظر دارید. در باره این مسئله سخن بسیار می توان گفت، ولی من به طرح چند نکته اساسی اکتفا می کنم. ۱- حفاظت از نظام جمهوری اسلامی که مهمتر از هر چیزی برای اثبات حقانیت افکار امام است. چون نقطه شروع برای احیای اسلام در دنیای امروز است و باید آن را بسیار تقویت کرد تا طرح و اندیشه های امام خمینی به دنیا منتقل شود. ۲- وحدت اسلامی باید در شکل ظاهری و نیز اصل باطنی استوار باشد. چون فکر امام یک عمل تطبیقی است، کسانی که فقط به اسلام نظری توجه دارند با اندیشه های عملی امام جمع نمی شوند. ۳- فکر وحدت اسلامی از ذات مسلمین جهان می جوشد. باید زمینه عملی این تفکر، یعنی افکار امام خمینی بخوبی شناسانده شود تا آدمهای با اخلاصی پیدا شوند. به یاد دارم که هنگام عزل بنی صدر، امام روی صفحه تلویزیون ظاهر شدند و دست روی زانو کوبیدند و گفتند اخلاص از هر چیزی مهمتر است. این سنت امام باید همیشه مراعات شود. زیرا وحدت در نظر امام در فکر و عمل یکی بوده است. اسلام هم می گوید نیت از منفعت مقدمتر است و نیت آدم از کارش بهتر است، پس همه این اسباب باید جمع شود تا بتوانیم فکر امام را گسترش دهیم و به هدف برسیم. ۴- فکر امام یک فکر فطری است. یک فکر انسانی ملهم از دین است. او با فطرت آدمیان صحبت می کند و انسان به سوی فطرت خود کشش دارد. ۵- بیرون راندن ترس از دل مخالفین یک مسئله خیلی مهم است. در حرکت پیامبر (ص) اسلام، قریش از پیامبر ترس داشتند که اموال آنان را مصادره کند، شغلها و پستها و مقامات را از آن بگیرد، اما حضرت قول دادند که قصدشان فقط کمک به مردم است و هدف انسانی است. با این روش ترس را از دل آنها بیرون راندند. ۶- پس بعد از تلاش استکبار جهانی برای منع گسترش افکار امام، عامل بعدی، همان دوری از فطرت است که مسلمانان را از فکر فطری امام دور می کند. به نظر من وحدت مسلمانان و بلکه وحدت اتباع انسانیت راه حل اصلی است، وحدت در روش و مسائل و هدف و حرکت. این قاعده شامل مسلمانان فقط نیست، شامل شیعه و سنی فقط نیست، بلکه شامل همه انسانها است. استکبار از فکر امام ترس دارد، این امر مهم در راه اسلامی ما باید مراعات شود. همانطوری که می دانید در حرکت پیامبر اسلام (ص) با قریش، راه حل این مسئله را طرح کردم. ۷- فکر امام محدود به یک مذهب خاص و یا منطقه خاصی نیست. ۸- سیره شخصی امام (س) را برای مردم تشریح کنیم و زندگی او، زهد او، قناعت او و دوری از تجمل و پرهیز از زندگی مرفه او را. ۹- باید کارهای علمی و سیاسی امام به مردم جهان معرفی شود، از طریق کتب، درسها و سخنرانیها. ۱۰- جهان را آگاه کنیم که در افکار امام، مستضعفین تحت حمایت و پوشش قرار می گیرند، از طریق مثلا

کمیته امام و امثال آن. و اینکه امام همیشه به مسئولین اداری و نظامی و وزرا توصیه می کردند که از مسئولیت و پست خود سوء استفاده نکنند و از مرفه بودن جدا شوند و همیشه با فقرا و عامه مردم باشند. منابع مقاله: امام خمینی و جهان معاصر، ج ۱، مؤسسه چاپ و نشر عروج؛

موسی مالی نانگلی ادیب و نویسنده از اوگاندا

موسی مالی نانگلی ادیب و نویسنده از اوگاندا ضمن خوش آمدگویی و آرزوی موفقیت برای شما، بهتر است برای شروع گفتگو شمه ای از فعالیت‌های خود را بیان بفرمایید. نانگلی: بسم الله الرحمن الرحیم. من یک نویسنده هستم و اسلحه من قلم است. من برای بیداری مردم، مبارزه با ظلم و ایجاد صلح در آفریقا تلاش می کنم. البته مبارزه من مرز نمی شناسد. من برای حقوق بشر می جنگم. امیدوارم با کتابهایم دوستی و مودت را بین آفریقا و جمهوری اسلامی ایران توسعه داده و محکم سازم. در یکی از کتابهایم درباره تاریخ، دین و فرهنگ و انقلاب کبیر ایران که وابسته به پیامبری است، مردی بزرگ که بنیانگذار این انقلاب است یعنی امام خمینی نوشته ام. کی و چگونه با انقلاب اسلامی ایران آشنا شدید؟ حدوداً ۱۶ سال پیش در اروپا با امام خمینی آشنا شدم. آیا قبلاً ساکن اروپا بوده اید؟ من در انگلستان زندگی می کردم و از طریق یک قطعه کاغذ که به من داده شد، دریافتم که مطالب درج شده در آن کاغذ، خطاب به تمام مردم مستضعف جهان است که باید علیه ظلم قیام کنند و این نوشته به امضای امام خمینی بود. من در ابتدا تصور کردم که این نوشته، اثر یک متفکر آفریقایی است. به همین دلیل بسیار کنجکاو شدم. این پیامها یکی پس از دیگری باعث شد که به نوفل لوشاتو در فرانسه بروم تا با ایشان آشنا شوم و این اولین تجربه من بود. بدون آنکه عضو وابسته و معینی باشم، برای آشنایی با ایشان عزیمت کردم. من فقط به عنوان یک نویسنده به دیدار ایشان رفتم. در نوفل لوشاتو موفق به دیدار با امام خمینی شدید یا خیر؟ بله، من سعادت این را داشتم که خدمت امام برسم و به سخنرانی ایشان گوش فرا دهم. بعد از آشنایی با انقلاب ایران به کدام کشور سفر کرده اید. نظر شما راجع به مردم این کشورها بویژه مسلمین و همچنین تاثیر انقلاب اسلامی در آنجا چیست؟ من به اغلب کشورهای آفریقا سفر کرده ام و همچنین بسیاری از کشورهای اروپا را دیده ام، به طور کلی سعی من بر آن بوده است که در توضیح و تشریح انقلاب اسلامی به مردم بخصوص مردم آفریقا این باشد که انقلاب فقط مختص مسلمانان نبوده و صرفاً خطاب به مسلمانان نیست. انقلاب فقط در جهت شیعی و سنیها نبوده و راه و روش انقلاب معطوف به همه نوع بشر است. بنابراین در این سفرها سعی کردم که این موضوع را برای مردم بیان کنم. زیرا در آفریقا مردم بسیار حساس هستند، شاید به دلیل آنکه همه ملت آفریقا مسلمان نیستند. به همین جهت باید نسبت به احساسات مردم، بخصوص آنهایی که مسلمان نیستند بیشتر توجه می کردم. مبارزه فرهنگی و کار ساختار فکری و مهیا سازی توده ها برای بیداری نیازمند امکانات و ابزارهای فرهنگی و توسعه مراکز نشر و در اختیار داشتن صنعت چاپ و نشر و بررسی و مطالعات است، آیا در این زمینه، امکان و یا وسیله و یا ابزاری دارید؟ عموماً تا کنون در زمینه بیداری و هدایت‌های لازم برای آفریقا چند اثر تحقیقی، اجتماعی فرهنگی چاپ و منتشر کرده اید؟ کتابها و مقالات زیادی نوشته ام. سالهاست در مطبوعات و محافل فرهنگی قلم زده ام، طرح و برنامه های جامعی هم برای ساختارهای فرهنگی مهیا کرده ام. چند بار به ایران آمده اید چه قبل و چه بعد از انقلاب. دو بار قبل از انقلاب و چند بار بعد از انقلاب؟ چهار یا پنج بار چه سالی قبل از انقلاب در ایران بودید؟ اوایل سال ۱۹۷۰ نتیجه، قیاس و تفاوت‌هایی که از سفرهای خود در قبل و بعد از انقلاب به ایران داشته اید توضیحاتی بفرمایید. خیلی اساسی و روشن است مثل روز و شب. من فکر می کنم و می دانم که انقلاب در خطر است. این همان لحظه ای است که باید انقلابی که توسط امام بنیان شده راهش هموارتر گردد. بنابراین دولت باید کارهای زیادی انجام دهد و مقامات باید سعی کنند که به مردم توضیح دهند. من متأسفم که پیام امام و رسالت او هنوز به طور کامل به مردم جهان رسانده نشده هنوز عده ای آن را درک نکرده اند و این ترس وجود دارد که به آزادی لطمه بخورد. بنابراین کارهای زیادی باید

انجام شود. من امیدوارم که روزی در ایران فرا برسد که هیچ کس دارای چنین احساسی نباشد. تا آنجایی که مسائل و موضوع کتاب «بیش از این درباره ایران دروغ نگوئیم» را خوانده ام به وسعت نظر و اطلاع شما نسبت به حقایق و روشننگری شما واقف هستم. شما از اطلاعات وسیع و از درکی قوی در حقایق برخوردار هستید و اطلاعات تازه و نوینی را ارائه کرده اید و نشانه توانایی شما در احاطه به مسائل جاری جهان است. خیلی ممنون. ما علاقه داریم مختصری در باره این کتاب بدانیم. چند فصل دارد و شما در آن چه مطالبی را بیان داشته اید؟ زیرا این کتاب هنوز ترجمه نشده است. درباره فصول و موضوعات آن توضیح بفرمایید. بله متوجه شدم. این کتاب حلقه های مختلفی را در بر می گیرد. ایده و فکر اساسی کتاب این است که چگونه دوستان و دشمنان ایران عقاید مختلفی در باره جمهوری اسلامی ایران و اسلام دارند و این دربرگیرنده همه مسلمین، منظور شیعه ها و اهل سنت است، و حتی فراتر از مسیحیان و آنهایی که بی ایمان هستند و ما را باور ندارند و بقیه مردم جهان است. من در این کتاب دست به کاری زدم که به عنوان یک فرد آفریقایی بتوانم در روابط بین المللی مؤثر بوده و کمک نمایم. حال باید به این نکته پردازم که چگونه این فکر در ذهن من پدید آمد. دلیل تفکر من در این کتاب بدان جهت بود که مطالب من در جوامع بین المللی درک و جذب شود و نحوه بهره وری از انقلاب شما اساس توضیح من است. انقلاب به خودی خود دارای جنبه های مختلف در جوامع بین المللی است و اثرات آن در جهان چه از نظر بعد جهانی و چه از نظر بعد بشری آن مطرح است. بنابراین من سعی کردم این مطالب را به عنوان یک فرد آفریقایی و یک فرد انقلابی بازگو کنم. و اساس کتاب بر این بوده است. و به این موضوع توجه داشتم و سعی کردم آن را بیان نمایم که بشر نیازمند به زندگی و هستی است، یعنی انسان می خواهد زندگی کند. به همین دلیل به توده های اقتصادی اشاره کرده ام و اینکه چگونه می توان از اقتصاد در کشورهای آفریقایی و دیگر دروازه های باز استفاده نمود و امتحان گرفت. چطور می توان از محصولات ایرانی در آفریقا استفاده کرد. منظورم بهبود تجارت است. من فکر می کنم این کار هم به نفع شماست و دید ما این است که یکدیگر را تعلیم و آموزش دهیم. سنجش دیگری از کتاب درباره آن است که ایران را تعریف کنم. یعنی توضیحاتی درباره اینکه ایران چیست داده ام. یعنی درباره تاریخ و فرهنگ ایران و انقلابی که صورت پذیرفته است و بالاخص درباره امام، امام خمینی زیرا رسالت او و انقلاب او بخوبی درک و جذب نشده است و بسیاری از مردم در این باره به خطا رفته اند و فی الواقع این مطلب صرفا به دلیل تبلیغاتی است که در این زمینه انجام شده است. به همین دلیل من در یک درگیری قرار گرفتم و از دخترم مرا دور کردند و مبارزه طلبی من شروع شد. ولی من به این بهایی ندادم. نمی دانم شاید من بیمارم. زیرا بسیاری از مقامات رسمی از من سؤال می کنند که چرا تو این کار را انجام داده ای. آنها هرگز دلیل این کار را نخواهند فهمید. من این کار را انجام دادم زیرا عاشق ایران هستم. شاید من در کتاب دیگری مجبور شوم بنویسم که چرا این کتاب را نوشتم. من ایران را دوست دارم و آن هم به دلیل بی همتا بودن آن. من نسبت به ایران احساس هستم. شما با آنکه در آسیا هستید ولی آسیایی نیستید. با آنکه با قفقاز هم مرز هستید ولی قفقازی نیستید. شما با آنکه با عربها هم مرز می باشید ولی عرب هم نیستید. شما کشور خودتان هستید با ویژگیهای مخصوص خودش و بدون تشابه با هیچ کشور دیگر. شما حتی مانند پاکستانیها نیستید. به همین دلیل من از ایران دفاع کردم زیرا ایران در میان دشمنانش که در اصل همسایه اش بود در محاصره قرار گرفت. من از ایران دفاع کردم خصوصا در مقابل دشمنی و خصومتی که وجود داشت، زیرا ایران در میان این خصومت و عداوت راهش را ادامه داد. آنها می خواستند وانمود کنند که آنچه در ایران انجام شده است، خوب نبوده و من می خواستم نشان دهم که چه کاری در ایران انجام پذیرفته است. من در خلال جنگ تحمیلی این موضوع را لمس کردم، زیرا خصم ایران همسایه اش بود و این مطلب حقیقتا برای من مشکل بود. زیرا کشور من در هم شکسته بود. در نظر بگیرید که من حدود ۲۵ سال است که وابستگی به ایران داشته ام و شاید این دلیل حساسیت من به ایران است. ایران در صحنه به تنهایی و با قدرت با صدام حسین جنگید. شما این حساسیت را در نظر داشته باشید. در حالی که غرب سعی داشت که از طریق صدام حسین، ایران را نابود کند و از بین ببرد. اینجاست که شما باید بسیار احتیاط کنید و هرگز

با غریبها طرح دوستی نریزید. دوستان واقعی شما آفریقاییها هستند. در قاره آفریقا فضای فکری درباره هنر و فرهنگ چگونه است. در خلال این سالهای اخیر آیا تحت تاثیر تفکر و اندیشه های امام قرار گرفته است. خصوصا از نظر فرهنگ و هنر؟ همانطور که قبلا اشاره کردم تاثیر تفکر امام و راه او بسیار محدود بوده است. به خاطر آنکه همه رسانه های گروهی در آفریقا تحت کنترل است و این کنترل حتی مدارس و تلویزیون را در بر می گیرد. من می خواستم عکس سلمان رشدی را بخرم و به همین دلیل درخواست پول کردم و امیدوارم حالا درک کنید که چرا درخواست پول کردم، زیرا عکس او آزاد نبود و باید از طریق مطبوعات و عکاسان آن را تهیه می کردم و برای این موضوع پول زیادی پرداختم. زیرا می خواستم عکس او را در کتاب چاپ کنم. در کتابم سعی کردم که نشان دهم این مرد متفکر (مقصود امام خمینی) هر چه را دارد، عدل و انصاف، خوشبختی است و او داوطلب آزادی است. او مردی بسیار مشهور است. سعی کردم که نشان دهم این مرد بزرگ، عدل و انصاف و خوشبختی را برای مردم جستجو می کند. بنابراین ایشان هرگز از متن اصلی کتاب دور نبوده اند. در بیشتر کتاب به این مرد پر عظمت و با شکوه (زیبا) اشاره کرده ام هر چند که برای من غیر ممکن بود که امام را تصویر کنم. حقیقتا امام فوق العاده بودند و من بسیار از ایشان آموختم. به خاطر ایشان بود که این کتاب را نوشتم. عظمت امام بود که مرا تحت تاثیر قرار داد. البته من به خاطر ایشان درگیریهایی و مشکلاتی با مقامات و مسئولین داشتم. و گاهی مجبور می شدم که پروژه ام را متوقف سازم. حالا سفارت جمهوری اسلامی ایران در این مورد شروع به تبلیغ کرده است. ولی در این کار موفق نبود و شاید طرحشان را درست پیاده نکرده اند و تبلیغ آنها اثرات منفی در بر داشته است. در کار تبلیغات کار اصلی بر دوش مردم است. مردم هستند که باید پیامها را برسانند و آنها به هیچ عنوان با مردمی که بتوانند آنها را در رساندن پیامشان کمک نمایند، مشورتی نمودند، آنها به این باورند که صرفا «حرکت» کافی است در حالی که این چنین نیست و حرکت به تنهایی کافی نیست. در بسیاری از کشورها امام و اندیشه هایش درک و جذب نشده و به خطا رفته است و امام را یک چهره انقلابی نمی بینند و آنها بخوبی با چهره او، روح او و اساسا با بینش او آشنا نشده اند و ما به این مسائل در آفریقا احتیاج داریم. در زمینه تبلیغات کار درستی انجام نشده است. آیا اشخاص دیگری هم غیر از شما در آفریقا هستند که درباره ایران و امام مطلبی نوشته باشند؟ من منظور شما را نمی فهمم، آیا منظورتان این است که کسی مثل من این کار را انجام داده باشد؟ و اگر هم باشد من آنها را نمی شناسم. ممکن است باشند ولی من با آنها آشنایی ندارم و نمی شناسم. من خود را شایسته نمی دانم که درباره مرد بزرگی چون ایشان صحبت کنم. من ظرفیت و گنجایش این کار را ندارم که درباره مردی با آن عظمت صحبتی کنم ولی به هر حال سعی خود را می کنم. کوشش و جهد من بر آن بوده است که ایشان را درک و جذب کنم و سپس درباره اش به سخن پردازم. به عقیده من، شکوه و رفتار ایشان، تفکر و نحوه هدایت و رهبریش، ایستادگی و مقاومتش و قدرت هدایتش به عنوان یک رهبر یک «هدیه» بوده است. شاید دنیای امروز این مطلب را در نیابد و او را درک نکند، ولی ان شاء الله شاید روزی فرا برسد که تفکر و اندیشه وی، به عنوان یک «هدیه اصلی» مورد قدردانی قرار گیرد. زمانی که این تبلیغات سوء توسط مردم دنیا برطرف گردد. باید در نظر داشت که این یک حسن تصادف بوده است که ایشان در گوشه ای از ایران یعنی خمین متولد شد، همانطور که ژنرال جورج واشنگتن در آمریکا متولد شد و به عنوان یک آزادیخواه به مردم دنیا معرفی گردید، یا چون مائوتسه یانگ در چین که چینها را در جنگ با ژاپنهایا کمک نمود و یا در هند چون ماهاتما گاندی که سالها علیه ظلم و بیداد جنگید و در راه آزادی مقاومت کرد. یا در آفریقا همچون ماندلا، ماندلا هفت سال آزار و شکنجه دید و چهل سال تمام مبارزه کرد. بنابراین او مرد هوشمندی بود. من امیدوارم که در این قطعه کاری که انجام داده ام، گلی را در خاک آفریقا بارور کرده باشم. من این کار را به نشان دادن شاخه گلی در خاک آفریقا تشبیه می کنم. امیدوارم با شکوفایی این گل، هدیه ام را به مردم آفریقا تمام کرده باشم.

منابع مقاله: امام خمینی و جهان معاصر، ج ۱، مؤسسه چاپ و نشر عروج؛

امام خمینی (ره) از منظر دانشمندان جهان آغاز سخن: سخن گفتن در مورد ابعاد شخصیت و اندیشه های تابناک امام خمینی رحمه الله رهبر بزرگ جهان اسلام در عصر حاضر و پدید آورنده مهم ترین حادثه قرن بیستم کاری بس دشوار است. با اینکه تا به حال مقالات و کتاب های بسیاری در این زمینه نوشته شده است، در معرفی شخصیت کامل آن رادمرد جهان اسلام به پایان راه نرسیده ایم، بلکه هنوز برای شناخت کامل هویت آن شخصیت فرزانه راهی دراز در پیش داریم و باید اعتراف نمود که: من چه گویم یک رگم هشیار نیست وصف آن یاری که او را یار نیست یک دهان خواهم به پهنای فلک تا بگویم وصف آن رشک ملک و دهان یابم چنین و صد چنین تنگ آید در بیان آن امین حضرت امام خمینی رحمه الله به عنوان فقیهی ژرف نگر و حکیمی خردمند و سیاستمداری دوراندیش و عارفی الهی، توانسته بود در پرتو مناجات های شبانه و توکل و معرفت و اخلاص، به منبع نورانیت الهی و اقیانوس بی کران عرفان و معنویت متصل گردد. به همین دلیل دست یابی به افق اندیشه های این شخصیت عظیم برای اندیشمندان اگر غیر ممکن نباشد، آسان نخواهد بود. امیر مؤمنان علیه السلام در مورد شخصیت چنین مردانی می فرماید: «هجم بهم العلم علی حقیقه البصیره، و باشروا روح الیقین، واستلانوا ما استوعره المترفون. و انسوا بما استوحش منه الجاهلون و صحبوا الدنیا بآبدان ارواحها معلقه بالمحل الاعلی. اولئک خلفاء الله فی ارضه و الدعاء الی دینه، آه آه، شوقا الی رؤیتهم، آنان با نور دانش به حقیقت ادراک و بصیرت رسیدند و جوهره یقین را با جان خود دریافته اند و آنچه را که بر افراد رفاه طلب دشوار می نمود راحت و آسان گرفته و با آنچه که نا آگاهان از آن بیم داشتند مانوس شدند. با بدن هایی همنشین دنیا گشتند که روح های آن ها به (قله های رفیع) عالم ملکوت پیوند خورده است. آنان جانشینان خدا در زمین او و دعوت کنندگان مردم به سوی دین اویند. آه! آه! چقدر مشتاق دیدارشان هستم!». (۱) در این مجموعه بر آنیم که بخش هایی از مهم ترین ویژگی های شخصیتی امام راحل را از زبان و قلم دانشمندان و متفکران آزاد اندیش جهان بشنویم، زیرا: خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران به امید اینکه به این بهانه بتوانیم زمینه آگاهی بیشتری نسبت به ویژگی های شخصیتی آن نادره دوران را فراهم نمائیم. برای سهولت امر این نوشتار کوتاه را در دو بخش تقدیم می کنیم. در بخش اول از دیدگاه اندیشمندان مسلمان و در بخش دوم از سخنان صاحب نظران غیر مسلمان آگاه خواهیم شد. بخش اول: امام خمینی رحمه الله از منظر اندیشمندان مسلمان سخن را با روایتی مشهور که عده ای از بزرگان معاصر آن را با شخصیت حضرت امام خمینی رحمه الله تطبیق نموده اند آغاز می کنیم: امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «رجل من اهل قم یدعو الناس الی الحق، یجتمع معه قوم کزیر الحدید، لا تزلهم الریاح العواصف و لایملون من الحرب و لایجبنون و علی الله یتوکلون و العاقبه للمتقین، مردی از اهل قم (به پا می خیزد و) مردم را به حق (و حمایت از آن) فرا می خواند. گروهی به گرد او می آیند که مانند قطعه های آهن هستند، تندبادهای (حوادث و مشکلات) آنان را متزلزل نمی کند و از جنگ خسته نمی شوند و (از چیزی) نمی ترسند و بر خداتوکل می کنند. پیروزی نهایی از آن پرهیزگاران است. (۲)» امام خمینی رحمه الله سازنده تاریخ معاصر دکتر مصطفی ایوب، دانشمند مسلمان آمریکایی و مسؤول گروه مطالعات ادیان در دانشگاه تامبل آمریکا در مورد رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران می گوید: «بنده معتقدم که تاریخ، امام خمینی رحمه الله را به عنوان بزرگترین شخصیت جهانی قرن بیستم معرفی خواهد کرد، زیرا او فردی بود که هم نبوغ سیاسی و هم نبوغ دینی داشت. درست است که ولایت فقیه به عنوان یک مفهوم اسلامی شیعی از غیبت صغری همواره مورد بحث و بررسی بوده ولی امام خمینی رحمه الله به این مفهوم تفسیر دیگری دادند که امام معصوم علیه السلام از طریق علمایی که فقیه اند نقشی در حکومت دارد و آن علماء نایبان امام علیه السلام هستند و چنانچه در شخصی خصوصیتی که امام عصر علیه السلام بیان کرده فراهم گردد، فقیه اول خواهد بود. بنده معتقدم که از جمله مهم ترین تاثیرات نهضت امام خمینی رحمه الله این بوده که حکومت در یک کشور بزرگ و با اهمیت اسلامی را از ماهیت لائیکیتی آن به ماهیت اسلامی و دینی مبدل ساخت و بدین ترتیب جمهوری اسلامی الگویی برای جنبش های اسلامی

جهان گردید. من بر این باورم که از لحاظ قدرت فکری، امام تنها یک فرد یا پدیده فردی نبود بلکه یکی از سازندگان تاریخ بود.

(۳) «اثبات بطلان نظریه «دین افیون ملت‌ها» استاد فهمی هویدی مصری نویسنده مشهور روزنامه «الاهرام»، مجله «المجله» و روزنامه «الشرق الاوسط» می‌گوید: «باید گفت: که به طور کلی ذهن انسان از بیان دستاوردهای امام عاجز است ولی می‌توان آن‌ها را در بندهای ذیل خلاصه کرد: ۱- اعتبار بخشیدن دوباره به ملت ایران و متوقف نمودن دشمنی و بی‌حرمتی به شخصیت مذهبی آنان که رژیم گذشته ایران در صدد بی‌ارزش کردن آن بود. ۲- ایشان گفته‌هایی چون «دین عنصری است افیون ملل و عامل خمود و سستی» را رد کردند و ثابت نمودند که اگر از دین به درستی استفاده شود عنصری فعال و مؤثر در برانگیختن ملت هاست. ۳- امام خمینی رحمه الله پیروزی مستضعفین و پیشرفت مهم مواضع اسلامی را در جهان معاصر محقق ساختند. ۴- امام در مقابل قوای استکبار جهانی با قدرتی عظیم قدم علم کردند و در مقابل ایشان سکوت نکردند. ۵- در چهارچوب افکار مذهبی به پیروزی بزرگی دست یافتند و آن، تشکیل حکومتی جدید پس از سال‌ها انتظار بود و این دستاورد از اهمیت خاصی برخوردار است. (۴)»

اهتمام ویژه به حفظ اسلامیت نظام دکتر ادریس کتانی نویسنده معروف مراکشی و از اعضای مجمع کبار العلماء مغرب می‌گوید: «به عقیده من مهم‌ترین کار امام خمینی رحمه الله حفاظت از اسلامی ماندن انقلاب پس از پیروزی بود. برای توضیح مطلبم نیاز دارم قسمتی از تاریخ معاصر را که، خود شاهد آن بوده‌ام برای شما بازگو کنم. من در متن انقلاب بزرگ مردم الجزایر بودم. در آن انقلاب همه مردم مسلمان بودند و با شعارهای اسلامی و با دست خالی استعمار ۱۳۰ ساله فرانسه بر ماوراءالبحر را پایان دادند. اما بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب، سوسیالیست‌ها مسلمانان را کنار زدند و حاکمیت خود را بر مردم تحمیل کردند. زیرا انقلاب مردم اسلامی الجزایر کادر رهبری اسلامی نداشت. همان روزها، درست چند روز پس از پیروزی، «تیتو»، «ناصر» و «نهر» به الجزایر آمدند تا رسماً سوسیالیست بودن مبارزات مردم را اعلام کنند. ولی نکته مهم در انقلاب اسلامی ایران، اصرار امام خمینی رحمه الله بر اسلامی ماندن حکومت بود. رمز موفقیت امام هم در این بود که با تکیه بر مردم مسلمان، گروه‌های مقاومت تشکیل داد و از نیروی انقلابی آنان کمک گرفت و نگذاشت صاحبان قدرت نظامی و سیاسی، حکومت را از دست مسلمانان بگیرند. تشکیل سپاه مردمی، دفاع از انقلاب و حضور مردم مسلمان در صحنه و استفاده از کادرهای اسلامی و مقاومت امام در رهبری اسلامی باعث شد تا غربی‌ها در تحلیل‌های خود دچار شکست شوند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، یکی از افرادی که برای بررسی و دیدار از انقلاب ایران به کشور شما سفر کرد، یک وکیل دادگستری مغربی و دبیر کل حزب اتحاد سوسیالیستی مراکش بود که در بازگشت نوشت: «انقلاب و رهبری امام به نحوی است که غربی‌ها حتماً در مورد آن نمی‌توانند تئوری‌های درستی ارائه کنند.»

فرصت را غنیمت می‌شمارم و اعلام می‌کنم که کتاب‌ها و نظریات زیادی از علمای اسلامی علیه امام خمینی رحمه الله دیده‌ام - چه در داخل و چه در خارج ایران - اما به عنوان یک عالم دینی اذعان می‌کنم که همه آن‌ها یا به خاطر جمود اندیشه است و جهل به مسائل سیاسی، یا دگم اندیشی در مسائل اسلامی عامل آن‌ها بوده است، که به هر حال نظریات معتبری ارائه نکرده‌اند.

رضوان خداوند بر او باد. (۵) «رهبر ۷۹ ساله و ارتباط عمیق با نسل جوان آقای احمد هوبر از اندیشمندان مسلمان اهل سوئیس می‌گوید: «هنگامی که من از سال ۷۹-۱۹۷۸ (۵۷-۱۳۵۶) به مطالعه درباره امام خمینی رحمه الله به خصوص از منابع ایرانی شروع نمودم، به طرز عجیبی شگفت زده شدم، چراکه امام خمینی رحمه الله اولین رهبر مذهبی در قرن ماست که انقلابی را به وجود آورد که همزمان سه وجه مذهبی، سیاسی و فرهنگی را در خود جمع کرده بود. تمام انقلابیون قرن ما نظیر لنین، مائوتسه تونگ یا آدولف هیتلر و موسولینی! یک انقلاب سیاسی و اجتماعی را به وجود آوردند، اما چون آنان بویی از مذهب نبرده بودند، راه و روش‌هایشان امروزه کهنه شده و طرفدارهایشان به پایان خط رسیده‌اند، ولی امام خمینی رحمه الله اولین رهبر مذهبی است که دین، سیاست و فرهنگ را یک جا به کار گرفته و به همین دلیل نیز ادامه خواهد یافت. از جمله کارهای اعجاب‌انگیز امام خمینی رحمه الله ارتباط عمیق با نسل جوان است. با اینکه او بخش اعظم زندگی‌اش را شت سرگذاشته بود، اما نسل جوان را به میدان

مبارزه می‌کشاید، اصولاً روحیه و شرایط سنی نسل جوان طوری است که بیشتر از همسالان خود تاثیر می‌پذیرد تا از پیر مردی که در دوران انقلاب حدود ۵ برابر سن جوان‌های کشور از عمر خویش را سپری کرده بود. این در حالی است که رهبران سایر انقلاب‌ها، در هنگام انقلاب، جوان یا میان سال بوده‌اند. رمز این توفیق را من در شخصیت منحصر به فرد امام خمینی رحمه الله می‌دانم که او نه تنها از ارزش‌های بزرگ اخلاقی - انسانی و ایمان عمیق مذهبی برخوردار بود بلکه عالمی دانشمند و فقیهی آگاه از مسائل جاری بود و در زمینه‌های سیاست و دانش اجتماعی و اقتصادی اطلاعات وسیعی داشت، زیرا بدون این دانش‌ها، یک عالم مذهبی به دور از اطلاعات گسترده جهان امروز نمی‌تواند چنین قدرت‌نمایی کرده و هیولای وحشتناکی را که به نمایندگی از امریکا و سایر قدرت‌ها در ایران حکومت می‌کرد به زیر بکشد. نکته ظریف دیگری را که من در نهضت امام خمینی رحمه الله احساس کردم این است که انقلاب اسلامی ایران مستقیماً از بطن مردم جوشیده است، نه اینکه مثل انقلاب فرانسه از روشنفکرانی چون «ژان ژاک روسو»، «ولتر»، «دیدرو» و دیگران تغذیه شود. به واقع باید انقلاب اسلامی را انقلاب مردمی نامید. (۶) «شکوه‌مندترین مرد جهان در یک اتاق ساده اسماعیل ولی اف، رئیس مدرسه عالی دفاع نخبوان می‌گوید: «این واقعیتی تردیدناپذیر است که امام خمینی رحمه الله با آن شکوه و عظمتی که داشتند در کمال سادگی زندگی کردند. من خودم در محل سکونت امام خمینی رحمه الله حضور یافتم و از نزدیک اتاقی را که در آن زندگی می‌کردند دیدم. قبل از آنکه به آن مکان وارد شوم، احساس می‌کردم که وارد فضایی بزرگ خواهم شد که جلوی در آن ماشین‌هایی آخرین سیستم پارک شده است، گمان می‌کردم که ایشان هم در بنایی با شکوه زندگی می‌کنند، زیرا القائنات سوء دشمنان انقلاب اسلامی به ما اینگونه تفهیم کرده بود. ولی وقتی در آن جا حضور یافتم همه تصوراتم تهی از آب درآمد، زیرا زندگی این انسان بزرگ با زندگی عادی ایرانی‌ها کاملاً همانند و یکسان بود، بلکه باید بگویم که ایشان زندگی خود را صرف اعتلای مذهب و امت اسلامی کرده است. زندگی من که معلم هستم ساده‌تر بود. او همیشه زنده است و من در سایه اوست که به ایران آمدم. وقتی پشت در اتاق ایشان قرار گرفتم، از پشت پنجره عکس او را بوسیدم و در دلم گفتم: ااما! تو هرگز از یادها فراموش نخواهی شد. تو همیشه زنده‌ای. (۷) «تاثیر کلام دکتر غیاث‌الدین صدیقی، متفکر آزاد اندیش انگلیسی و عضو پارلمان مسلمانان انگستان می‌گوید: «شخصیت امام رحمه الله تاثیر عمیقی بر دنیای جدید و به خصوص بر امت اسلامی داشته است. مدت‌ها بود که ما رهبری نداشتیم که آنچه را می‌گفت تاثیر داشته باشد. به نظر من این مهم‌ترین خصوصیت امام خمینی رحمه الله بود، مردم احساس می‌کردند که هر آنچه ایشان انجام می‌دادند، هیچ دلیلی جز برای عزت اسلام و کیان اسلامی نداشت. این مهم‌ترین دستاورد و این ویژگی شخصیت او بود. در جامعه اسلامی خیلی معمول شده است که هر گاه چیزی مطابق معمول و خوب پیش نرود مردم می‌گویند: «ما یک خمینی لازم داریم.» او نوعی استاندارد اخلاقی و رهبری در جامعه مسلمانان بنیان نهاده است و هر کسی که می‌خواهد برای خود کسی بشود، باید خصوصیت امام خمینی رحمه الله را داشته باشد. (۸) «دفاع از مقدسات مسلمانان مولانا نواب بلدین نقشبندی از دانشمندان برجسته اهل سنت می‌گوید: «امام خمینی رحمه الله جامعه ایرانی غرق در فرهنگ فاسد غرب را تبدیل به جامعه‌ای کاملاً اسلامی کرده، آن بزرگ‌مرد تاریخ بشریت پس از سکوت طولانی جهان اسلام در برابر اهانت سلمان رشدی به مقدسات مسلمین، فتوایی صادر کرد که ابرقدرت‌ها و همه دول ضد اسلامی جهان را شوکه نمود. (۹) «نمونه‌ای از رهبری صدر اسلام مولانا کوثر نیازی می‌گوید: «امام خمینی رحمه الله این مسأله را ثابت کردند که برای استقرار حکومت اسلامی لازم نیست تمامی عوامل کامل و مهیا باشد. تمام آنچه که برای برپایی اسلامی «توحیدی» لازم است وجود «مجتهدی» متعهد است که به توده‌های مسلمانان در مقابل «منافقین» و جهان «کفر» الهام بخش باشد. روش سیاسی و شخصی امام خمینی رحمه الله مثالی برای رهبریت اسلامی شده است. نه ثروت و نه قدرت، هیچ کدام نتوانستند وی را فریب دهند. روش زندگی وی قابل مقایسه با رهبران صدر اسلام می‌باشد. امام خمینی رحمه الله به عنوان معلم و مشعل داری بزرگ در زمان معاصر و آینده مسلمین ظاهر گردیده‌اند. بدون اغراق می‌توان گفت:

وجود امام برای مسلمین برکت، و اعمال و گفتار ایشان چون منبع ابدی وحی برای مسلمین است. (۱۰) «او یک آیت حقیقی از الله بود پروفیسور «حامد الگار» استاد اسلام شناسی در دانشگاه کالیفرنیا آمریکا می گوید: «یک مسلمان هرچه قدر بخواهد از یک شخصیت بزرگ معنوی تعریف و تمجید کند، به خاطر آنکه بزرگی و عظمت تنها از آن خداست و نمی توان شخصی غیر از خداوند را با این صفات خواند، بهتر است در عوض به کارگیری چنین لفظی گفته شود که عظمت و بزرگی خداوند بنحو نادری در آن فرد جلوه پیدا کرده و او را به آیتی از «الله» مبدل ساخته است. امام خمینی رحمه الله قطعاً چنین آیتی بود. هر کس که سعادت حضور در کنار او را داشته باشد می داند، زیارت وی حتی هنگامی که او یک کلمه سخن نیز نمی گفته، عمیق ترین تاثیر را بر روی آدمی می گذاشت. راز این تاثیر در همان ویژگی الهی نهفته است.» به عقیده این استاد آمریکایی مسلمان، یکی دیگر از ویژگی های رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران آرامشی بود که در امام وجود داشت. او در توضیح این سخن خود می گوید: «آرامشی که در امام وجود داشت، متعلق به فردی بود که با شیوه ای زاهدانه خود را غرق در «اندیشه و عبادت الهی» کرده بود، اما در عین حال آنچنان به اقدامات سیاسی مهمی دست می زد که به لحاظ گستردگی و تاثیر، در هیچ فرد انقلابی وجود نداشت و به خاطر چنین ویژگی وی بود که در شخصیت او نوعی تکامل و همه جانبگی ایجاد کرده بود، به طوری که از عابد گرفته تا عامی و از عارف گرفته تا قاضی، همه را تحت تاثیر قرار می داد. در یک کلام، «زندگی او تجلی عمل صالح و ایثار بود و او در این دنیا چنان به سر می برد که گویی دائماً مجذوب عز قدس الهی است و دقیقاً به این دلیل بود که میلیون ها مسلمان جهان از ممالک مختلف به او عشق ورزیده و به راهش ایمان آوردند. (۱۱)» بخش دوم: امام خمینی رحمه الله از منظر دانشمندان غیر مسلمان سمبل مبارزه علیه ارزش های مادی غرب دکتر «دیمتری کیت سیکس» از متفکران مسیحی ارتدکس و استاد تاریخ روابط بین الملل کشور یونان می گوید: «برای ما مسیحیان ارتدکس یونان که تفوق جویی شیطانی ارزش های غربی را رد می کنیم، امام خمینی رحمه الله نمونه ای بود از یک مبارز جهانی، جهت استقرار حق به جای ارزش های مادی. اگر چه تبلیغات جهانی غرب سعی می کرد از ایشان یک تصویر فئاتیک (۱۲) ترسیم نماید، ولی ما می دانیم که وجود او مملو از مهر و محبت نسبت به تمام ملل روی زمین - که در مسیر خدا حرکت می کردند و برتری ارزش های مادیگری را رد می کردند - بود. (۱۳)» شخصیت شگفت انگیز و بی نظیر تاریخ معاصر «رابین وود زورث»، نویسنده و محقق مسیحی از کشور آمریکا می گوید: «درباره آیت الله خمینی رهبر جمهوری اسلامی، صحبت ها و حب و بغض های فراوانی مطرح شده است. در فرصتی که برای دیدار او پیش آمد، فکر کردم در چنین موقعیت مهمی، تلاش لازم را به کار برم و نتیجه را هرچه شد قبول نمایم. از نظر دنیای غرب، امام خمینی رحمه الله مظهر سرسختی، غرور و انعطاف ناپذیری بود، حتی آن عده از غربی هایی که من آن ها را ملاقات کرده بودم و آن ها نیز قبلاً امام را دیده بودند، ضمن آن که جذابیت رهبری ایشان را انکار نمی کردند ولی رفتار او را فاقد گرمی و خنده توصیف می کردند. حالا من فرصتی یافتم، تا خودم قضاوت کنم. فرصت برای دیدن کسی که برجستگی و شامخیت شخصیت او ایران را در بر گرفته بود، آن که سیاستش باعث تحولات عمیق در ایران و برانگیختن خشم فراوان غرب شده بود. من در جلو هال (حسینیه جماران) قرار گرفتم، به محض حضور امام روی بالکن حسینیه، جمعیت حاضر یکپارچه از جای خود برخاستند و فریاد زدند خمینی، خمینی، خمینی. اولین باری بود که چنین رفتار عمیقاً هیجان انگیز، شادمانه، مبارزانه و احترام آمیز را نسبت به یک انسان مشاهده می کردم. هنگامی که در باز شد و او وارد شد، توفانی از انرژی برخاست. عبای قهوه ای، عمامه مشکی و محاسن سفیدش همه مولکول های ساختمان را به حرکت درآورد. توجه حضار آن چنان متمرکز و میخکوب شد که هر چیز دیگر غیر از او ناپدید شد. خمینی به مثابه هاله یک نور در حال حرکت به عمق وجدان و آگاهی همه کسانی که در حسینیه جماران حاضر بودند، نفوذ کرده بود. او تمام تصاویر تخیلی را که هر کس قبل از ملاقات با او در ذهن خود ساخته بود، منهدم می کرد. حضورش چنان پر قدرت بود که من خود را در محاصره هیجاناتم و در فاصله بسیار دور از ایده ها و تجارب شخصی قبلی ام احساس می کردم. من قبلاً انتظار داشتم پیرامون

حرکات سیما و انگیزه های او و شگفتی های طبیعت واقعی او به تحقیق پردازم، ولی قدرت خمینی، توفیقات او و قدرت مطلق کنترل و احاطه نفسانی او، همه قالب های ارزیابی ذهنی مرا نابود ساخت و من خود را در حال گرفتن احساس و انرژی که توسط اشعه حضور او در حال تبلور بود یافتم. خمینی یک توفان بود، با این همه در نهاد این توفان یک سکون و آرامش مطلق وجود داشت. او بسیار شدید و آمرانه بود و در عین حال بسیار آرام بخش. او پاسخگو، باز و پرتاثیر بود. در درون او یک حقیقت ساکن و غیر قابل حرکت وجود داشت، ولی همین بی حرکتی باعث حرکت کلی یک کشور شد. او یک انسان معمولی نبود، در واقع تمام کسانی را که قبلا ملاقات کرده بودم از عرفا و زهاد تا راهب های بودایی، حکمای هندی و دیگران، هیچ کدام دارای چنین حضور برق آسا و انرژی بخشی نبودند. برای آن ها که توانستند ببینند و احساس کنند، هیچ گونه ابهامی یک توفان بود، با این همه در نهاد این توفان یک سکون و آرامش مطلق وجود داشت. او بسیار شدید و آمرانه بود و در عین حال بسیار آرام بخش. او پاسخگو، باز و پرتاثیر بود. درباره کمالات والای خمینی باقی نماند. این عظمت و کمال در همه جا منعکس بود. در تنفسش، در حرکت اندام و دستانش، در آتش شخصیتش و در آرامش آگاهی و وجدانش / همه چشم ها به سوی خمینی بود، در آنجا اثری از خودخواهی و خودپسندی نبود. همه حواس او به شکل سرسختانه و در عین حال برنامه ریزی شده ای به همان نقطه ای معطوف بود که به نحو زیبا و عارفانه ای جو آن جمع را جلب کرده بود. علی رغم آن اراده شدید و اخلاق پرصلابت و سازش ناپذیر، روحیه کاملا مثبت و هموار او در حرکت دستانش و صدای صاف کردن حنجره اش و افکار متمرکزش متجلی شده بود. در حالی که صدها مسلمان عاشق میهن در مجلس، عظمت او را فریاد می زدند و با تحسین و ستایش مطلق از او به وفاداری عاشقانه اش سوگند یاد می کردند، او در درون خود بود و همچنان آرام و بی حرکت باقی مانده بود. چنین صحنه هایی خارج از مرز تصور و حدودی بود که من به آن ها خو گرفته بودم. خواننده ممکن است این توصیفات را مبالغه آمیز بداند. چنین کسی باید بداند که علیرغم همه شنیده های قبلی ام و علیرغم مطالب متضادی که قبلا دریافت کرده بودم، اولین و واقعی ترین تاثیر شخصیتی (امام) خمینی هیچ ارتباطی با مقولات مطرح شده علیه او نداشت. برای آنکه بتوانید واقعه فهم فوریه را که در شمال تهران (ملاقات در حسینیه جماران) اتفاق افتاد، تصور کنید به مثال های زیر توجه کنید: برای یک لحظه فشار نوزاد برای رهایی از رحم مادر و ورود به دنیای جدید را تصور کنید و یا لحظه ای که فرد به مردن آگاهی پیدا می کند. ریشه این حقایق خارج از چارچوب تجارب شخصی بود و برای من قبلا قابل تصور نبود، زیرا هرگز تجربه نکرده بودم. حقیقت این است که وقایع خود آفریننده تجارب اند. موضوعیت این تجربه به نظر می رسید اساس و ریشه آگاهی مرا هدف قرار داده است. من مدل این تجربه را به نحوی بالا بردم که تمام احساسات و افکارم را به سوی آگاهی خود هدایت کرد. آری، امام خمینی رحمه الله آن انسان قوی، قدرتمند و شکست ناپذیر بود و شخصیت او مهم ترین ویژگی اوست و مهم ترین ویژگی حرکت او شناساندن چنین شخصیتی بود. (۱۴) «احیاگر روحیه اعتماد به نفس در مردم پروفوسور «ام - اس - اگوانی»، متخصص امور ایران و رئیس دانشگاه جواهر لعل نهرو می گوید: «آیت الله خمینی تنها کسی بود که از سال ۱۳۴۲ تا رحلتش سازش نکرد. هیچ فرد دیگری در قرن حاضر قادر به ایجاد تغییراتی بنیادی در جامعه ایران همچون معظم له نبوده است.» وی در مقایسه دوران انقلاب با زمان شاه اظهار می دارد: «رژیم شاه از مردم و حمایتشان دور بود، اما آیت الله خمینی با جلب حمایت توده مردم پیروز شد و بعد از سالیان طولانی، آموزش های اسلامی را عملا وارد زندگی مردم کرد. و مهم ترین دستاورد ایشان احیاء احترام و اعتماد به نفس در مردم بود. او تنها رهبری است که توانست جنبش را بر اساس ایدئولوژی و مذهب بنیانگذاری کند که هیچ یک از رهبران انقلاب های جهان نتوانستند به آن دست یابند. (۱۵) «الهام بخش مسیحیان آزاده دکتر جرج موستاکیس روحانی و نویسنده مسیحی از یونان می گوید: «من یک مسیحی هستم ولی به امام خمینی رحمه الله علاقه بسیار زیادی دارم. امام خمینی (ره) اصلاح کننده بزرگ امت اسلامی بوده است. من و سایر مسیحیان آزاده و وظیفه خود می دانیم که از ایشان پیروی کنیم.» «زندگی مذهبی و سیاسی امام خمینی رحمه الله و مبارزات ایشان بر علیه استعمار به

روشنی در روند تاریخ ثبت است.» این کشیش یونانی و استاد فلسفه و جامعه‌شناسی که وصیت‌نامه امام را به زبان یونانی ترجمه کرده است در ادامه می‌گوید: «من یک مسیحی هستم ولی به امام خمینی رحمه الله علاقه بسیار زیادی دارم. امام خمینی رحمه الله اصلاح‌کننده بزرگ امت اسلامی بوده است. من و سایر مسیحیان آزاده وظیفه خود می‌دانیم که از ایشان پیروی کنیم.» آقای مستاکیس سپس احساس خود را راجع به «حسینیه جماران» چنین بیان می‌کند: «اینجا زیباترین مسجدی است که در عمرم دیده‌ام، زیبایی و تقدس آن به خاطر مادیات نیست. به خاطر این نیست که از طلا و یا نقره و یا بلور ساخته شده باشد، بلکه به خاطر روح بزرگ امام خمینی رحمه الله است.» آقای جرج مستاکیس گفتار خویش را با دعای ویژه مردم یونان به پایان می‌برد: «پروردگارا! ای خداوند قادر مطلق! روح محبوب امام عزیز، خمینی بزرگ را قرین آرامش ابدی خویش گردان و او را تحت عزت و جلال ملکوت و هم جوار ارواح طیبه ابراهیم، اسحق و یعقوب و تمامی انبیاء دیگر قرار ده. آمین. (۱۶)» عشق عمیق یک ملت «دکتر فوسبری» کشیش و رئیس دانشگاه‌های کاتولیک آمریکای لاتین می‌گوید: «امام خمینی با استفاده از ریشه‌های فرهنگی اسلامی موجب حرکت تاریخی ملت خویش گشت. وی توانست با یک انقلاب مذهبی سیاسی، حرکت عظیمی در کشورهای اسلامی به وجود آورد. او راهی را به روی ما گشود که مهم‌ترین پیام آن امکان بازیابی ماهیت معنوی و قدرت الهی و ایمان به خدا بوده است. امام با بازگشایی این راه، وجدان معنوی غرب را شدیداً به لرزه در آورد هرچند رسانه‌های گروهی غرب سعی در پوشاندن و مخفی ساختن آن داشته باشند.» دکتر فوسبری، مراسم عزاداری ملت ایران را نمونه‌هایی از عشق عمیق یک ملت نسبت به معشوق خود دانسته و اشک ده‌ها میلیون ایرانی را در سوگ رهبر از دست رفته‌شان، عزای یک ملت در فقدان امام خود خوانده و اضافه می‌کند: «عکس‌العمل میلیونی مسلمانان در غم از دست دادن تنها یک سیاستمدار نبود، بلکه درد جدایی کسی بود که ماهیت فرهنگی یک ملت را به وی بازگرداند و راه آزادی را به جهانیان آموخت. (۱۷)» اثبات پیروزی تفکر دینی در قرن بیستم پروفیسور پروولسی ایتالیایی، استاد ایران‌شناسی در دانشگاه رم می‌گوید: «مهم‌ترین عملکرد آیت الله خمینی امکان‌پذیر نمودن یک انقلاب اسلامی بود، آن هم در کشوری که تمدن و فرهنگی قوی را در سابقه خود دارد. این کار باعث شد تا مردم ایران فرهنگ واقعی و قدیمی خود را که همان فرهنگ اسلامی بوده بشناسند و خود را متکی بر آن فرهنگ به جامعه جهانی بشناسانند. این در حالی بود که تا قبل از انقلاب اسلامی، تنها آوایی که از ایران بلند بود و معیار شناخت جهانیان از کشور ایران اعلام می‌شد، صدای غربزدگی بود. بنابراین آیت الله خمینی رحمه الله آغازکننده انقلابی بود که بالاخره فرهنگ اسلامی راستین ملت ایران را آشکار ساخت. (۱۸)» پی‌نوشت‌ها: (۱) نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷. (۲) بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۶. (۳) شخصیت امام رحمه الله از دیدگاه رسانه‌ها، ص ۱۴. (۴) همان، ص ۶۲. (۵) همان، ص ۴۷. (۶) فصلنامه حضور، ش ۲۷، ص ۶۶ به بعد، با تلخیص. (۷) امام خمینی رحمه الله در حدیث دیگران، ص ۴. (۸) امام خمینی رحمه الله در حدیث دیگران، ص ۹۲. (۹) خورشید بی‌غروب، ص ۷۴ به نقل از بولتن خبرگزاری، ۲۲/۳/۱۳۶۸. (۱۰) خورشید بی‌غروب، ص ۷۶. (۱۱) روزنامه کیهان، ۱۸/۴/۱۳۶۸. (۱۲) فناتیک یعنی: متعصب در دین یا مذهب، طرفدار شدید یک فرقه یا یک حزب. (فرهنگ معین). (۱۳) شخصیت امام رحمه الله از دیدگاه رسانه‌ها و متفکران جهان، ص ۵۸. (۱۴) همان، ص ۴۹. (۱۵) خورشید بی‌غروب، محمد سپهری، ص ۸۶. (۱۶) جمهوری اسلامی، ۲۴/۱۱/۱۳۶۸. (۱۷) خورشید بی‌غروب، ص ۹۲. (۱۸) شخصیت امام رحمه الله از دیدگاه رسانه‌ها و متفکران جهان، ص ۲۶.

امام خمینی و اندیشمندان جهان اسلام

امام خمینی و اندیشمندان جهان اسلام اشاره: حرکتی که امام خمینی، قدس سره، برای احیای هویت اسلامی مسلمانان آغاز کرد، فقط به کشور ایران محدود نشد و در فاصله زمانی کوتاهی مسلمانان جهان، از جنوب آسیا گرفته تا شمال آفریقا و از منطقه بالکان تا قفقاز را تحت تاثیر قرار داد. وجود بی‌بدیل امام راحل تاثیر شگرف بر اندیشمندان جهان اسلام گذاشت و باعث گردید که

ایشان با تاملی دوباره درباره اسلام به آنچه سالها از دست داده بودند، برگردند. آنچه می خوانید، گفتگوی کوتاهی است با تنی چند از اندیشمندان مسلمان از کشورهای مختلف که به مناسبت سالگرد ارتحال امام امت، به جمهوری اسلامی ایران آمده بودند. از آنها پرسیدیم: «چه چیزی در وجود امام خمینی بود که شما را جذب کرد؟» آنها پاسخ ما را اینچنین دادند: سید حسن عباس فطرت ۶۵ ساله از روحانیون کشور هندوستان و مدیر مسؤول هفته نامه صداقت در کشور هندوستان و مدرس حوزه علمیه در آن کشور است. حسن عباس فطرت با وجود این که تحصیلات دینی را در قم و هند به پایان رسانده، اما لیسانس زبان انگلیسی هم دارد، با او در هتل آزادی به گفتگو نشستیم، او در پاسخ سؤال ما گفت: من کتابی نوشتم تحت همین عنوان «امام خمینی، قدس سره». ببینید امام در عرصه عملی اسلام را بنیان کرد و من به عنوان شاگرد کوچکی از مکتب او همواره شارح اندیشه های او بوده ام. چندین مقاله هم در این زمینه نوشته ام. افکار امام تاثیر زیادی در من و مردم هندوستان داشته است، نظرات ایشان در باب حکومت، در باب زنان، در باب سیاست همه و همه باعث شده که ما بیشتر به او پردازیم. بطور کلی خمینی چیزی دیگر و جدای از همه علمای دیگر بود. دومین فردی که سراغ او رفتیم، سید محمدسلمان نقوی فرزند شهید دکتر سید محمدعلی نقوی از دانشجویان دانشگاه امامیه پاکستان است، پدر او از فعالین دانشگاه امامیه پاکستان و از بنیانگذاران سازمان دانشجویان امامیه پاکستان و از فعالین دانشگاه امامیه بوده که مظلومانه به شهادت رسیده است. او نیز پاسخ ما را چنین داد: این که امام در عمل و گفتار تفاوتی نداشته یعنی آنچه را که می گفتند آن را عمل می کردند همین باعث شده که من بشدت متأثر از امام خمینی باشم و افکار امام را در پاکستان نشر بدهم. فرد دیگری که سراغ او رفتیم شیخ محمدحسن نجفی ذاکری معروف به ذاکری از علمای پاکستان بود که تحصیلات خود را در نجف به پایان رسانده و هم اکنون مشغول تبلیغ در کویته پاکستان است و همچنین امام جمعه شهری از توابع کویته به نام «ماچ» می باشد که شهری است که وهابیان حضور جدی در آن شهر دارند و شیعیان بشدت در ضعف هستند. شیخ محمدحسن ذاکری در پاسخ پرسش ما گفت: البته این سؤال شما بسیار سخت است و من باید مطالب مفصلی را بگویم اما به اجمال این که یکی از کارهای مهم امام این بود که مسایل فقهی را به روز مطرح کرد، یعنی جزئی ترین مسایل دینی را با زبان مردم و به زبان روز مطرح کرد که همان بحث فقه پویا و سنتی است که بحث مفید است که که مجال آن در اینجا نیست. سید طفیل حسین شیرازی از کشور پاکستان فرد دیگری بود که به سؤال ما پاسخ داد. او تحصیلات خود را در انگلستان به پایان رسانده و سپس به پاکستان بازگشته است. نامبرده سؤال ما را اینگونه پاسخ داد: من پیش از انقلاب، امام خمینی، قدس سره، را می شناختم. از روزی که به پاریس (نوفل لوشاتو) تبعید شدند، اخبار زندگی ایشان را بدقت دنبال می کردم سخنرانیها و کتابهای ایشان را بدقت مطالعه می کردم. و وقتی می دیدم که یک نفر بخاطر خدا خانه و زندگی را رها کرده است بسیار در من تاثیر گذاشت. این نکته از زندگی امام برای من جالب بود که ایشان چقدر در راه و هدف خود پایدار و بااخلاص است و این همیشه برای من سرمشق بوده است. فرد دیگری که سراغ او رفتیم احمد یوسف از نویسندگان سوریه و از نویسندگان روزنامه الشراع لبنانی است که در سوریه منتشر می شود. او در پاسخ پرسش ما گفت: انسان امروز با این تمدن جدید، و ابزار تکنولوژی که مواجه می شود، در واقع چیزی به دست می آورد و چیزی از دست می دهد، چیزی که به دست می آورد یک چیز مادی است. اما چیزی که از دست می دهد یک چیز روحی است. و از این لحاظ شخصیت و روح انسان در عصر امروزی با ابزار مدرنیته جدید زیر فشار تمدن غربی جدید است. راه رهایی از این شرایط چیزی نیست جز بازگشت به معنویت و این میسر نمی شود جز از راه بازگشت به اسلام، که پناه بیاوریم به دامن گشاده این دین روحانی که ارزشهای انسانی ما و کرامت ما حفظ شود. و این درست همان راهی است که امام خمینی به روی ما گشود. الشیخ محمد ابوالخیر شکری از روحانیون بزرگ و معروف سوریه و امام جمعه مسجد بزرگ امام شافعی دمشق و مدیر التحفیظ القرآن الکریم دمشق، فرد دیگری بود که با او به گفتگو نشستیم. از او پرسیدیم چه چیزی شما را مجذوب امام خمینی، قدس سره، کرد؟ او پاسخ داد: ببینید یک نویسنده آمریکایی است به نام مایکل هارد، که کتابی نوشته است به نام «الاولیل» یعنی «اولینها در تاریخ»،

در این کتاب بررسی کرده است چه کسانی در تاریخ بشریت اثر گذاشته اند چه خیر چه شر، مهم این است که چه کسانی اثر گذاشته اند. مایکل هارد شخص اول که انتخاب کرده شخصیت پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، است چون این شخص توانست هم از لحاظ دنیوی به پیروزی کامل برسد و هم از لحاظ اخروی و معنوی دنیا را تحت تاثیر قرار دهد در واقع جمع بین دنیا و آخرت را خوب انجام داده است، من می خواهم بگویم امام خمینی هم این گونه بود از طرفی یک فقیه، یک رهبر علمی، یک انسان فیلسوف، از طرفی زاهد و عابد و از طرفی یک رهبر سیاسی بود، که همه اینها از او وجودی ساخته بود که جمع اضداد بود که من روز به روز بیشتر با ابعاد وجودی این شخصیت آشنا می شوم و از شخصیت و افکار ایشان استفاده می کنم. استاد حسن الباش مدرس علوم اسلامی کشور فلسطین است و اکنون در سوریه زندگی می کند، استاد حسن الباش عضو اتحادیه نویسندگان و متفکران فلسطینی است. او ۲۳ کتاب در زمینه مباحث فرهنگی و اسلامی و مباحثی که در مواجهه با غرب و صهیونیست است، به رشته تحریر درآورده است. و مقالات او در مجلات سوری و عربی و ایرانی، از جمله در مجله قرآنی «بینات» که در قم منتشر می شود، به چاپ می رسد. او درباره امام خمینی گفت: آنچه شخصیت امام خمینی را متمایز می سازد، شخصیت فراگیر اوست و این که او فکر عرفانی و فلسفی و سیاسی را با هم جمع کرده بود، شخصیتی که در عین این که کتابی عرفانی به نام شرح دعای سحر می نویسد در عین حال رهبری سیاسی یک اجتماع را بر عهده دارد، او جمع اضداد بود لذا چنین شخصیتی در عصر ما نادر است و او عالم مادی و روحانی را با هم جمع کرده بود.

گفتگو با دکتر عارفی پزشک حضرت امام خمینی

گفتگو با دکتر عارفی پزشک حضرت امام خمینی در فرهنگ و قاموس حضرت امام، سازش هیچ معنایی ندارد. اشاره: دکتر سید حسن عارفی، چهره ای علمی و آشنا برای مردم ایران است. او دارای تخصص در سه رشته داخلی، اطفال و بیماریهای قلب و عروق می باشد. آقای دکتر عارفی پس از طی تحصیلات تکمیلی و تخصصی خود و پس از بازگشت به ایران (قبل از پیروزی انقلاب اسلامی) به علت اینکه به ویژه پزشکی مذهبی و معتقد به اصول و مبانی اسلام است، مورد توجه افراد متدین قرار می گرفته و بسیاری از بیماران که از زندان های ستم شاهی آزاد می شدند، برای معالجه به وی مراجعه می کردند، از جمله هنگامی که آیت الله طالقانی از زندان آزاد شدند، در بیمارستان سوم شعبان، که یک بیمارستان خیریه و در جنوب شهر تهران واقع است، جهت معالجه به دکتر عارفی مراجعه کردند و تحت نظر ایشان در بیمارستان بستری و مداوا شدند. دکتر عارفی، از هنگام بازگشت حضرت امام به ایران، به عنوان پزشک متخصص داخلی و عروق و قلب، در کمیته استقبال از حضرت امام داوطلب شد. و در تمام مدت حیات پر برکت امام، معالجات آن حضرت توسط ایشان به همراهی تیم پزشکی که تدارک دیده بودند انجام گرفت، دکتر عارفی خاطرات بسیاری از حضرت امام خمینی دارد که مجموعه این خاطرات، به همراه گزارشات اقدامات پزشکی و چگونگی درمان حضرت امام، در دست چاپ است که به زودی با نام "کتیبه ماه" منتشر می شود. حضور "به این مناسبت گفت و شنودی با ایشان انجام داده است که از نظر خوانندگان محترم می گذرد. حضور: جناب آقای دکتر عارفی ضمن تشکر از اینکه دعوت حضور را پذیرفتید بفرمائید چطور شد که شما به عنوان طیب امام خمینی انجام وظیفه کردید؟ دکتر عارفی: فکر می کنم این مسئله، خیلی خود جوش بود و سیر خودش را از طریق اجتماع طی کرد و با شناختی که مردم از بنده داشتند، توفیق دست بوسی حضرت امام نصیب شد. وقتی که صحبت از بازگشت امام پس از سال ها دوری از وطن شد، این افتخار را پیدا کردم که به عنوان یک طیب و متخصص داخلی و قلب در کمیته استقبال باشم. حضور: برای این منظور چه برنامه هایی را تدارک و پیش بینی کرده بودید؟ دکتر عارفی: برنامه های مختلفی داشتیم که اگر امام شبانه تشریف بیاورند، ما چگونه انجام وظیفه کنیم؟ و کجا باشیم؟ و چکار بکنیم؟ کدام پزشک جراح ایشان باشد؟ یا اگر مسائلی بوجود آمد. به هر جهت ما یکی از اعضای کمیته استقبال بودیم، به اتفاق آقای دکتر زرگر، که بعدها

وزیر بهداشتی و نماینده مجلس شدند، برنامه‌هایی داشتیم. بنده از فرودگاه مهرآباد تا بهشت زهرا در خدمت حضرت امام بودم، تا این که عازم تهران شدند. به یاد دارم که هلی کوپتر، چهار بار قصد فرود کرد، ولی به واسطه ازدحام مردم، نتوانست روی زمین بنشیند، زیرا همه مردم به دست بوسی امام شتافته بودند. ما تنها راهی که دیدیم این بود که با آمبولانس مجهزی که داشتیم، آژیر کشان، جمعیت را کنار زدیم، و حضرت امام را از در عقب آمبولانس وارد کرده آژیرکشان ایشان را از صحنه خارج کردیم. فقط حاج احمد آقا و افرادی که روی سکو بودند متوجه کار ما شدند، هلی کوپتر هم از بالا فهمید که ما امام را داخل آمبولانس قرار داده ایم، اما جمعیت نمی دانست، به این ترتیب از بهشت زهرا آژیرکشان بیرون آمدیم که گزارش مفصل آن را در کتابم نوشته‌ام. در آمبولانس، نبض ایشان دائما در دست من بود، چون از این طریق خیلی چیزها مثل فشار خون را می شود فهمید. مقداری که از بهشت زهرا دور شدیم، من حس کردم که در یک وضعیت ناامنی قرار داریم، چون در داخل آمبولانس، افراد غریبه، و یک عده مریض که از قبل سوار آمبولانس شده بودند نیز قرار داشتند، فکر کردم در جای مناسبی، که هلی کوپتر بتواند بنشیند، بایستیم و خیلی سریع امام را به هلی کوپتر منتقل نمایم. حضور: هنگام تشریف بردن امام به قم هم گویا از همین شیوه استفاده کردید دکتر عارفی: بله! بله! خدا بیامرزد مرحوم حاج آقا عراقی را ایشان گفتند، از هفت - هشت کیلومتری جاده قم، مردم آنقدر ازدحام کرده اند که امکان حرکت از طریق عادی وجود ندارد، لاجرم از ماشینی که با آن آمده بودند، پیاده شده با آمبولانس حرکت کردند. در جلو آمبولانس، غیر از راننده، من و حاج احمد آقا بودیم. من در کنار حضرت امام نشستم که مراقب حالشان باشم و وقتی وارد مسجد حاج حسن شدیم، در آنجا، عده‌ای از علمای بزرگ قم تشریف داشتند. حضرت امام با دوستان قدیمی شان و علمای عظام روبرو شدند. از آنجا دوباره به وسیله ماشین وارد قم شدیم. حضور: شما هم در قم ماندید؟ دکتر عارفی: بنده، تا مدتی، از دور از حال ایشان اطلاع داشتم، تا این که دوباره آقای دکتر زرگر که وزیر بهداشتی وقت بودند از من خواستند که به قم بروم. حضرت امام مختصر ناراحتی‌هایی داشتند، مثل فشار خون، که دستورات پزشکی داده شد. آخرین باری که در قم خدمت ایشان رسیدم، به علت دردی بود که در قفسه صدری ایشان بوجود آمده بود بیشتر به علت شرایط سیاسی که در آن زمان وجود داشت، مثلا در غرب ایران اغتشاشاتی شده بود و دیگر مسایل سیاسی که حضرت امام با آن‌ها درگیر بودند. من با تجهیزاتی که برده بودم در منزل ایشان سه روز در خدمتشان بودم، الحمدالله بهتر شدند، ولی چون یک ناراحتی جدیدی بوجود آمد، خدمتشان رسیدم و با مسئولین بالای مملکتی، حاج احمد آقا و دیگران، از ایشان تقاضا کردیم که چون امکانات ما در تهران بیشتر است، تشریف بیاورند به تهران که موافقت فرمودند و شبانه حرکت کردیم ساعت یک بعد از نیمه شب، به بیمارستان قلب، وارد شدیم و در آنجا درمانهایمان شروع شد و بحمدالله بعد از چند روزی که در داخل "سی. سی. یو" بودند، و در حدود چهل و هفت - هشت روزی که در داخل بیمارستان بستری بودند، خوب شدند. به هر جهت آشنایی من با حضرت ایشان ابتدا از فرودگاه مهرآباد شروع شد، و در بهشت زهرا مستحکم تر شد، در داخل آمبولانس استحکامش کامل شد، و در ملاقات‌های بعدی هم طبعاً خیلی بیشتر شد. من یادم نمی رود، وقتی که در قم خدمت ایشان رسیدم و خواهش کردم چون امکانات ما در تهران خیلی بیشتر است خوب است که برای معالجه تشریف بیاورند تهران، ایشان قبول کردند، من هم قول دادم که به عنوان طبیب و هم به عنوان پرستار در خدمت ایشان خواهم بود. وقتی به بیمارستان قلب رسیدیم، به علت شرایط بدی که از نظر پرستاری و رعایت ضوابط شرعی در بیمارستان قلب، در آن زمان وجود داشت، ایشان مرا صدا زدند و گفتند: "پرده را بکش!" من و ایشان تنها بودیم، گفتند: "فقط شما بیاید مرا ببینید" حضور: بعد از این که حضرت امام بیمارستان قلب را ترک کردند چه تدابیری اندیشیدید؟ دکتر عارفی: یک تیم پزشکی تشکیل دادیم. ایشان چند هفته‌ای، در منزلی در خیابان دربند اقامت داشتند، ما برنامه‌ای ریختیم مبنی بر این که هر روز، حداقل یکی از اطباء، در خدمت ایشان باشند. ما با تیم پزشکی هم قسم شده بودیم که از نظر پزشکی کاملا مراقبت نمایم. او قلب ملت بود و این حداقل دینی بود که می بایست ادا کنیم. در دورانی که من در خدمت ایشان بودم مسائل و مطالب متعددی پیش آمد. در اوقات

حساس، در اوقات بیماری و غیره. مطالبی فرمودند، که به طور ریز، در کتاب و در خاطراتم آمده است. حضرت امام چندین بار، در درمانگاه بقیه الله - جماران - بستری شدند و هر بار که بستری می شدند خانواده ایشان و نیز مسئولین به عیادت حضرت امام می آمدند. متأسفانه در تاریخ ۶/۱/۶۵ قلب ایشان ناگهان از کار ایستاد و در داخل آشپزخانه نقش زمین شدند. در حقیقت از نظر پزشکی فوت کرده بودند و که به وسیله تیم پزشکی قوی که ما در آن موقع داشتیم، کاری باور نکردنی انجام دادیم آن روز جناب آقای دکتر پور مقدس کشیک داشتند، که در ابتدا به تنهایی، با ماساژ قلبی و تنفس مصنوعی، و بعد به کمک تیم پزشکی که به کمکشان رسیده بودند، حضرت امام را در واقع احیاء قلبی کردند و قلب ایشان دوباره به کار افتاد. کاری کردیم که فکر نمی کنم تاکنون در جهان، نظیر آن اتفاق افتاده باشد. و حتی فکر نمی کنم از نظر طبی در جهان اتفاق بیفتد. ما هر لحظه، ضربان قلب امام را کنترل می کردیم. مراقبت از ایشان را به عنوان یک وظیفه شرعی و ملی در تمام دوران بعد از آن ادامه دادیم تا اینکه متأسفانه ایشان به خونریزی معده مبتلا شدند. به سرعت منشا بیماری را تشخیص دادیم. جراحان و متخصصین گوارش را خبر کردیم و "گاستروسکوپی" انجام شد. جلسات متعدد مشورت، با پزشکان و مسئولین مملکتی داشتیم. بهترین راه درمان جراحی تشخیص داده شد و که حضرت امام هم با آن موافقت کردند و به اتفاق عمل تشریف بردند و که لحظه به لحظه این جریان، یعنی از تاریخی که ایشان مبتلا به سرطان شدند، تا این که رحلت کردند، در کتاب خاطرات ذکر شده است. حضور: آقای دکتر چه طور به فکر تدوین این کتاب افتادید؟ و اکنون این خاطرات در چه مرحله ای است؟ دکتر عارفی: عرض کنم، خوب لازم بود و همه هم لازم می دانستند، به خصوص از من می خواستند که خاطرات چندین ساله ام نوشته شود. من چندین جلسه که با برادران و به خصوص با حاج احمد آقا، که یک بار هم ایشان لطف کردند و تشریف آوردند منزل بنده، من از ایشان سؤال کردم، این کتاب را برای چه کسانی می نویسم؟ چون یک قسمتی است که مربوط به نوارهای قلبی است که مردم کوچه و بازار از آن اطلاع ندارند، و یک قسمت هائی است که خاطرات ارشادی است و خاطرات فقهی و غیره، این ها را یک عده متوجه نمی شوند. بحث ما با حاج احمد آقا در این خصوص بود و از ایشان راهنمایی خواستم، قرار شد من شروع به نوشتن کنم، و هر چه محفوظات دارم، و نیز برادران دیگر، خاطراتی دارند، هر چه هست بیاوریم روی کاغذ، و یک مجموعه ای درست کنیم و این مجموعه را به همگان ارائه دهیم. اگر یک طیبی آن را مطالعه کرد و مسائل طبی، تشخیص ها و مسایل درمانی حضرت امام، برایش جالب باشد. یا یک فردی که از امور طب خبر ندارد، قسمت های نوار قلبی را ورق می زند، و زود از آن می گذرد، ولی آن قسمت هائی که به نفعش است و آموزنده است، از آن ها استفاده می کند. به این ترتیب شروع به کار کردم. منتهی یک مقدار علت تاخیر مدون شدن این کتاب برای این بود که تصمیم گرفتیم یک مقدار از تصاویر را در کتاب بگذاریم. این را هم باید عرض بکنم در آن موقع، تقاضا کردم که دوربین هائی مخفی در مکان های مختلف نصب شود. البته آن موقع هدفم این بود که امام هم مثل هر فردی، این احتمال وجود دارد که وارد اتاق عمل بشود که همین طور هم شد. پس ما بتوانیم مراقبتها را به وسیله دوربین های مخفی که در اتاق عمل و در "سی سی یو" و در راهرو و غیره داشتیم تکمیل بکنیم و در ضمن اگر هم احتیاج بود عکس برداری بکنیم و همین کار را هم کردیم، از این ویدئوها می خواستند عکس بگیرند ولی کیفیت هیچ خوب نبود، در حدود دو سال، ساعت ها من با این ویدئو و با این سیستم های عکس برداری و تصویری کار کردم و با اغلب متخصصین جلسه گذاشتم و از آن ها کمک فکری خواستم که بالاخره و خوشبختانه در این اواخر به نتیجه رسیدم و یک مقدار تصاویری از حضرت امام دارم که شاید بعضی از آنها را در تلویزیون به صورت تصویری دیده باشید و ولی وقتی که آمده روی فیلم یا روی کاغذ، از کیفیت خوبی برخوردار نبوده است ولی تصاویری که من داشتم خوشبختانه کیفیت خوبی پیدا کرده، به همین دلیل اکنون از این تصاویر برای تدوین کتاب استفاده کرده ام. مطالب حروف چینی شده بوسیله برادران خیلی خوب تصحیح و ویرایش شده و این کتاب در آینده نزدیک منتشر خواهد شد. حضور: انشاء الله که هر چه زودتر این اثر منتشر شود. بنده مجموعه کتاب را، وقتی که از جهت انجام زمینه های آماده سازی می

خواندم، یک لطافت و یک صمیمت بین بیان و واقعیت هایی که در لحظات زندگی حضرت امام برای شما لمس شده در آن مشاهده کردم، این سعی در قلم شما کاملاً مشهود است که آن را برای مخاطب جذاب تر می کند. بشر، طبیعتاً، در آن لحظه هایی که دچار بیماری است، دارای خلوت است و طیب هم با بیمار یک رابطه صمیمی و عاطفی دارد. شما این افتخار را داشتید که در خلوت ترین لحظات زندگی امام خمینی همدم ایشان باشید و با ایشان زندگی کنید، می خواستم یک تصویری، یک تجسم و یک توصیف از آن لحظات الهی، از آن لحظاتی که امام در حالتی که خاص خودشان بود و یا با خداوند راز و نیاز داشتند بیان بفرمائید. دکتر عارفی: شما سؤال خیلی مشکلی کردید. من خیلی خیلی کوچکتز از آن هستم که بتوانم تفسیری از آن چیزی که شما گفتید داشته باشم. امام در یک سطح بسیار بالا قرار گرفته و افراد مثل من هم در سطح بسیار پایین قرار داریم. منتهی استنباطهای خودم را گاهی اوقات در نوشته هایم منعکس کرده ام. برخی از آنها را که به خاطر دارم خدمت تان عرض می کنم. در سال ۵۸ که در بیمارستان شهید رجایی بودند، برای استفاده از دستشویی، ایشان را با صندلی چرخدار از راهرو عبور دادیم. در راهرو، مریض های بیمارستان هم بودند، مریض های بیماری های قلبی مادرزاد بودند، دریچه ای بودند، بیماران انسداد رگها بودند، با قیافه های بیمار گونه و این باعث شد که امام، اگر چه در ظاهر نشان نمی داد، ولی وقتی وارد "سی. سی. یو" شدند یک مقدار نامنظمی قلبشان شروع شد. امام تا این حد نسبت به مردمش حساس بود. در همان سال ۵۸ وقتی فشار ایشان سقوط کرد، وقتی درد قفسه وجود داشت، وقتی احساس کرد که در واقع دارد به طرف مرگ می رود، خیلی آرام بود. حالا یک عده ممکن است دستپاچه بشوند بگویند دو تا صلوات آخر را هم بفرستیم در حالی که ایشان یک اقیانوسی از آرامش در مقابل مسائل بود. و جالب اینکه بعد از این که فشار بالا آمد و به حال طبیعی برگشت، ایشان به حاج احمد آقا گفته بودند که "این دنیا و آن دنیا برای من زیاد فرقی نمی کند. کاری که باید بکنم، کرده و وظیفه ام را انجام داده ام، منتها یک مقدار مسائل راجع به انقلاب مانده که آنها ناتمام است". یعنی نگرانی ایشان راجع به مسائل انقلاب بود. وقتی ایشان احساس کرد که دارد رحلت می کند، هیچ احساسی نداشت، جز اینکه حس بکنند ممکن است در اینجا فوت بکنند و بعد یک مقدار مسائل انقلاب بماند. من چون دقیقاً نزدیک به ایشان بودم از نظر خیلی از مسائل حس کردم که ایشان وصیتنامه را نوشته اند و بعد از آن هم در واقع شروع کرده اند به ادامه وصیتنامه نوشتن که طول کشید و آن گوهر نایابی را نوشتند که در شان خودشان بود. موضوع دیگر اینکه یک سال قبل از رحلت ایشان در ۱۳/۳/۶۷ ایشان زنگ زدند گفتند که ناراحتم. گفتم: درد سینه دارید؟ گفتند: نه "گفتم: ناراحتی شما چیه؟ گفتند: خیلی احساس ضعف می کنم". فشار را گرفتیم دیدیم سقوط کرده و نوار گرفتیم دیدیم تغییر نکرده است. سرم وصل کردیم و معاینه کردیم، معاینه هم چیز جدیدی را نشان نداد. نوار چیز جدیدی را نشان نداد و بعد از سرم وصل کردن ایشان احساس دردی در شکم شان کردند، من اولین فکری که کردم این بود که رگ بزرگ شکم، آئورت پاره شده یا دارد پاره می شود چون در افراد مسن این احتمال وجود دارد یا اینکه ... بهر جهت در این جریان ها بودیم که درد شکم شان شدت گرفت ما در آن زمان برادران دیگری را به کمک طلبیدیم مثل آقای دکتر فاضل و آقای زالی متخصص گوارش آن ها تا داشتند می آمدند خیلی جالب است که ایشان حاج احمد آقا را صدا کردند اصولاً در مراحلی که حالشان خیلی بد می شد حاج احمد آقا را همیشه صدا می کردند. حاج احمد آقا هم در اطراف بودند تشریف آوردند من یادم هست که در اینجا یک توصیه جالبی کردند که در خاطراتم نقل کرده ام به فرزندشان گفتند که "خانم را مواظب باشید که بعد از من به ایشان بد نگذرد،" یعنی توصیه ای که کردند یک توصیه عمومی بود. یک خاطره دیگر که مربوط به آخرین روز عمر با برکت ایشان است. ایشان در حالی که حس کرد که فشار دارد سقوط می کند و افراد مختلف در اطراف ایشان بیش از معمول وجود دارد به یقین می دانست که در واقع مراحل آخر زندگی را طی می کند در این مراحل دیگر با خودش و خدای خودش بود. با اینکه بیماری آنقدر وسیع پیشرفت کرده بود که تمام تار و پود وجود ایشان را سلول های سرطانی گرفته بود، ریه را گرفته بود، کبد را گرفته بود و جاهای مختلف را گرفته بود... ایشان در بستر که خوابیده بودند

اغلب در یک حالت بیحالی که درست نمی توانست جواب بدهد و تن صدا پائین آمده بود، وقتی که حس می کرد نزدیک ظهر است، دائما به ما ذکر می کرد که بگوئید وقت نماز ظهر شده؟ یا وقت نماز مغرب شده؟ وقتی که به نماز می رسید ایشان با تن صدای خوب نماز می خواند و هشیاری کامل داشت. وقتی نماز تمام می شد ایشان دوباره می رفت به حالت خودش و ما همه حس می کردیم با خدای خودش خلوت کرده است. ساعت های آخر عمر دائما سوره الحمد را می خواندند دائم و متصل می خواندند البته با صدای بسیار ضعیف. یک چیزی که برای من جالب بود این نکته بود که در یکی از منابر شنیده بودم که یک فردی آمده کتابی نوشته که آخرین جمله ای که بزرگان دین گفتند چه بوده است؟ البته این صحبت را چند سال پیش، قبل از اینکه ایشان حلت بکنند شنیده بودم. بعدا که ایشان در آن مراحل بد و خیلی ناجور قرار داشتند و دیگر تن صدا خیلی پائین بود و فشار بسیار پائین آمده بود و روی ۴۰ میلی متر جیوه، بود و اصلا قدرت تنفس و قدرت صحبت و توان از ایشان گرفته شده بود ناگهان مرا به اسم صدا کردند و چون به من می گفتند: آقای دکتر. دستور دادند آقای دکتر (من نزدیک بودم) گفتم جانم چیه؟ ایشان ذکر کردند که وضو گرفتن قبل از وقت، تا این جمله را گفتند من متوجه شدم یک مسئله فقهی را دارند مطرح می کنند. آقای آشتیانی نزدیک بود صدا کردم و حاج احمد آقا نزدیک بود ایشان را هم صدا کردم گفتم تشریف بیاورید امام یک مسئله فقهی را می گویند و در حد من نیست من می خواهم عرض بکنم که امام چند چیز برایش خیلی الگو بود. آن چیزی که می خواهم ذکر کنم آخرین خواسته امام (س) است در واقع آخرین مطلبی که امام به ذهنش آمده و خطوط کرده بود که مربوط می شود به یک ساعت یا نیم ساعت قبل از متوقف شدن قلب و رحلت ایشان. مسئله ای که فرمودند یک مسئله فقهی بود یعنی اینقدر بزرگ بود این مسئله فقهی که آخرین جمله ایشان بود و مهم تر از این استنباط کردم که مهمترین قسمتی که در زندگی ایشان بود احساس مسئولیت بود که حس می کرد نکند این مسئله فقهی را یک جوری در کتابهای خودش و در رساله خودش منعکس کرده باشد که برای دیگران واضح نباشد و ایشان یک وقت در برابر خداوند مسئول باشد پس من فکرمی کنم مسئولیت بزرگترین ستون اصلی زندگی ایشان بود و این آخرین جمله ایشان بود و آخرین خواسته ایشان بود و آخرین مطلب ایشان بود که در واقع همین احساس مسئولیت بود که باعث شده بود ایشان انقلاب را به پا کرد، همین احساس مسئولیت بود که از زندان نمی ترسید، همین احساس مسئولیت بود که ایشان از موشک نمی ترسید و بارها و بارها من شاهد آن بودم. یکبار گفتند امشب حتما جماران را می زنند، شما هم بیاید من هم با کمال افتخار آمدم که در خدمت ایشان باشم ولی ایشان اصلا پناهگاه را قبول نداشت می گفت من بروم در پناهگاه و یک عده پناهگاه نداشته باشند. من به پناهگاه بروم و یک عده در زیر پناه خودشان جا نداشته باشند. به هیچ وجه قبول نداشت. به این علت که ایشان با مسئولیت متولد شده بود با احساس مسئولیت هم رحلت کرد. و من احساسم این است که آن چیزی که از صحبت هایم و از خاطراتم می توان نتیجه گرفت در همین جمله خلاصه می شود: اگر کسی مثل امام احساس مسئولیت بکند آن وقت حرکت ایجاد می شود آن وقت سازندگی شروع می شود، آن می شود که وقتی فشار به ۴۰ میلی متر جیوه می رسد که انسان نه قدرت تفکر دارد و نه حرکت و نه صحبت، آن موقع برمی گردد و احساس مسئولیت می کند که نکند در مقابل این سؤال در مقابل خداوند مسئول باشد. حضور: با تشکر، این خاطره شما راجع به وضوی قبل از داخل شدن وقت را یکی دیگر از آقایان هم گفته بود، از خانواده ایشان هم گفته بودند، خانم مصطفوی هم آنجا بود؟ آقای انصاری هم بودند؟ دکتر عارفی: بله بودند. البته این را به من گفتند و من همه را صدا کردم حضور: آنها هم شهادت دادند؟ دکتر عارفی: بله. ببینید اینرا همین جور از گذشتند من اینجوری دارم تفسیر می کنم و دارم می گویم که آخرین سخن ایشان برایم خیلی جالب بود، چون آدم ببیند بزرگان در آخرین لحظات عمر چه کرده اند که در واقع حاصل همه عمرشان است تا معلوم شود چه ارتباطی بین خط و شخصیت و روحیه افراد وجود دارد، ما ببینیم در واقع آخرین جمله ایشان چه بوده؟ آخرین پیام ایشان چه بوده؟ چکیده تمام نود سال عمر چه بوده؟ من اینجوری حس می کنم که این را من باید بصورت دیگری بیاورم، آن نود سال نتیجه اش چه بوده؟ به نظر من احساس مسئولیت بوده و همان

احساس مسئولیت بوده که موجب شده حرکت را شروع کنند. حضور: لطفانگیزه اصلی و عاملی که شما را مصمم کرد که مجموعه گزارشات پزشکی خودتان را تنظیم کنید، بیان بفرمائید و در عین حال اشاره ای هم به فرازهایی از این کتاب، داشته باشید دکتر عارفی: در خدمت یک فردی مثل حضرت امام (س) بودن، خودش ایجاب می کند که انسان خاطراتش را بنویسد، دیگران هم خوب است همین کار را بکنند. همه تشنه این هستند که ببینند در عرض این ده سال چی گذشته؟ و ما درست است که طیب بودیم ولی در حقیقت مثل آن کاتب های زمانهای گذشته بودیم که هر چه شنیدیم و هر چه گذشته را، روی کاغذ آوردیم و نتیجه اش هم این است که این کتاب در واقع فقط چیزهای پزشکی نیست. همانطور که قبلا ذکر شد خالص این طور نیست که ما نوار قلبی حضرت امام را آنجا ذکر کرده باشیم و زیر نویس کرده باشیم، زیرا آن ها به درد یک طیب می خورد که می خواهد بداند نوار امام چه بوده؟ و ایشان به چه دلیل زیر عمل جراحی گرفته است؟ یک نکته دیگر که خیلی مهم است ارائه کار ما پزشکان ایرانی بصورت یک تیم است. چه جوری در خدمت امام انجام وظیفه کردیم؟ آیا انجام وظیفه مان بصورت خیلی ساده بوده؟ در یک جهت بله. بصورت یک فرد عادی با ایشان برخورد می کردیم. ایشان بعنوان یک مریض و ما به عنوان یک طیب، آن کارهایی که طب امروز به ما گفته انجام می دادیم. طبیعی است پیشرفت کارهایی که در طب شده است را ما وظیفه مان بود انجام بدهیم و انجام دادیم و این را اینجوری می خواهم بگویم که پزشکانی که در خدمت ایشان بودند کوشش کردند صد در صد کارهای پیشرفته پزشکی را انجام بدهند که انجام دادند و بعد هم یک مقدار در داخل این خاطرات مسائلی وجود دارد که از ایشان منتقل شده و اینها برای آیندگان بسیار مفید است. ایشان وقتی که در سخت ترین شرایط بیماری بودند و یک جمله ای را ذکر می کردند، این برای ما خیلی مفید بود و برای آیندگان هم مفید است تا در واقع، انسان دریابد که در کجاست؟ انسان با تمام قدرتی که در خودش حس می کند وقتی که بیمار می شود خودش کارهای اولیه زندگیش را نمی تواند انجام بدهد. این ضعف خودش را باید از اول بداند. نه اینکه حالا- که سالم است فکر بکند می تواند در واقع کون و مکان را به انتقاد بکشد. خوب مطالبی که در این کتاب وجود دارد که خاطرات ده ساله تیم پزشکی را تا حدودی منعکس می کند. اینها یک مقدارش آموزنده خواهد بود و مقصود فقط جنبه های طبی آن نیست. حضور: عموما بیشترین عنایت و توجه امام خمینی متوجه رسیدگی به امور مردم بود. زمانی که از رسانه ها خبر بیماری حضرت امام منعکس شد دیدیم که در جامعه یک شور و اشتیاق و یک توسلی برای شفا و برای سلامت حال امام وجود دارد و همه مشتاق بودند که در حد امکان و موجودیتشان هر کاری که از دستشان می آید برای سلامتی ایشان بکنند. طبیعتا شما به عنوان مسئول تیم پزشکی در این ارتباطها و در این مسیر بیان علائق و توجه حضرت ایشان به مردم و بالعکس قرار می گرفتید. این وضع را و این صحنه هایی که مردم در آن بودند در زمانی که حضرت امام در بیمارستان بستری بودند یا آن روزهایی که خبر تشدید بیماری ایشان به مردم رسید آن را هم قدری توضیح دهید. دکتر عارفی: وقتی که حضرت امام در بیمارستان شهید رجایی فعلی بستری بودند، جالب بود که یک عده آمدند و فکر می کردند بیماری امام یک بیماری است که باید قلب را برداشت و عوض کرد. یعنی پیوند قلب کرد و یک نامه ای آمد که این حتما چاپ می شود یعنی بوسیله برادران دیگر برده شد که در اندوخته ها باشد و بعد منعکس شود که یک فردی با ظرافت خیلی خاصی نوشته بود که در سینه من قلبی هست که سی و شش سال از بهار زندگیش گذشته یک قلب دیگری وجود دارد که بیست و هشت سال از پائیش گذشته و قلب دیگری وجود دارد که یازده سال از تابستانش گذشته و یک قلب دیگر هست که این بهار امسال اولین سالش را می گذرانند، منظورش خود و خانواده اش بود نوشته بود شما هر کدام از اینها را می خواهید ما حاضریم که هدیه بکنیم برای سینه حضرت امام تا زنده بماند. این نکته نشان دهنده این است که مردم چقدر با عاطفه و چقدر با گذشت و فداکاری با ایشان برخورد می کردند. یک کسی ممکن است کلیه اش را هدیه بکند یک کلیه را بدهد و کلیه دیگر کار بکند ولی در مورد قلب دومی وجود ندارد بنابراین شخص هدیه کننده فوت می کند. و در واقع او هستی اش را تقدیم می کند. ولی در جنبه های دیگر وقتی که امام احساس ناراحتی می کرد مردم چکار می

کردند؟ دعا می کردند و دعایشان هم چون مردم پاک طینت و رابطه شان با خداوند متعال خیلی قوی بوده و هست. اغلب، می توانم بگویم همیشه اجابت می شد. ببینید موضوعی که اتفاق افتاد در تاریخ ۶/۱/۶۵ بود امام در آشپزخانه تشریف بردند و داشتند چائی می ریختند و یک دفعه قلب ایشان ایستاد و نقش زمین شدند و از نظر پزشکی فوت کردند و بعد هم برگشتند بوسیله ماساژ قلبی و بوسیله کارهائی که انجام شد. این یک چیز کاملاً غیر طبیعی است. و از نظر تصادفی خیلی باید نادر باشد که این عوامل بوجود بیاید و ایشان نجات پیدا نکنند. این هیچ نبوده جز دعای خیر مردم. همان دعای شبانه و در مساجد و هر فردی در کنار جانماز دعا می کرد که نتیجه اش این شد که امام این فرصت را پیدا کرد که وقتی که داشتند می افتادند روی زمین، دستشان را بگذارند روی زنگ و زنگ خطر را به صدا در آورند. چون یکی از تمهیداتی بود که اینجا برای ایشان درست شده بود که اگر ناراحت می شد زنگ بزنند. دوم اینکه وقتی که آقای دکتر پور مقدس رسیده بر بالین ایشان نگاه کرده، دیده است که ایشان آن مردمک چشمش گشاد شده این مراحل است که معمولاً می گویند بر نمی گردد ولی در مورد ایشان برگشت.. پس نشان می دهد که عامل دیگری وجود دارد. موضوع دیگر اینکه ایشان تنفس و علائم حیاتی و فشارش طوری بود که روشن بود قلب اصلاً ایست کرده است تمام اینها در واقع متوقف شده بود یعنی علائم حیاتی وجود نداشت و اینها را ما هیچ توجیهی نداریم جز اینکه بگوئیم دعای مردم بوده و باعث شده که تمام عوامل در واقع دست به دست هم بدهند و ایشان ما را مستفیض بکنند که همین هم بود. نکته دیگر در مورد اینکه ارتباط ایشان با مردم چه جور است؟ چیزی است که من در خاطراتم نوشته ام و جالب است. ما یک روز صبح بود ساعت هشت، معمولاً ساعت هشت خدمت ایشان می رسیدیم، معاینه می کردیم، فشار می گرفتیم و احوال بررسی می کردیم و آنهایی که کشیک نبودند می رفتند. آنروز کشیک من نبود من کشیکم را تحویل دیگران دادم و رفتم به بیمارستان که رسیدم دیدم سیستم پیچینگ من که اطلاع می داد به وسیله بلندگو که در جیبم بود که سریع با شماره فلان تماس بگیر من هم با ماشین که در اختیارم بود سریع خدمت امام آمدم دیدم ایشان درد قفسه صدی گرفته و درد قلبی گرفته، البته درمانهائی شروع شده بود. درمان را ادامه دادیم و ایشان الحمدالله خوب شدند. هر وقت ایشان ناراحتی پیدا می کرد در جستجوی علت بودیم و طبیب اصولاً باید دنبال علت بگردد. بالاخره اینطرف و آنطرف فهمیدیم که ساعت هشت صبح که من خدمت ایشان بودم و بعد از خدمت ایشان مرخص شدم بعد از من یک نامه ای به ایشان داده می شود بعلاوه یک پولیور، یک بافتنی. و امام نامه را می خوانند می بینند از یک خانمی است که درمندا است و یادم نیست بچه اش شهید شده یا شوهرش شهید شده ولی بهرجهت خانم محترمی نامه نوشتند که من هر باری که این دانه ها را در روی این بلوز زدم یک صلوات فرستادم و یک دفعه امام را دعا کردم. امام وقتی این نامه را می خوانند تحت تاثیر عاطفی شدید قرار می گیرند و همان باعث می شود که ایشان درد قفس صدی بگیرند و درد قلبی بگیرند. خوب ما اطرافیان نمی توانستیم نامه را قطع کنیم چون اگر قطع می کردیم رابطه امام با اجتماع قطع می شد و از طرفی اگر می خواستیم ادامه داشته باشد خوب ایشان تحت تاثیر قرار می گرفت و نتیجه این بود که درد حس می کردند و رگ قلب ایشان صدمه می دید. اینها نشان می دهد که رابطه های بسیار شدیدی بین ایشان و اجتماع وجود داشت و ما هم از نظر طبی و دفتر حضرت امام هم از نظر جنبه های مختلف هیچ کاری نمی توانستیم بکنیم برای اینکه نهمی توانستیم امام را از اجتماع جدا بکنیم و در عین حال هم نمی خواستیم عاملی باشد که ایشان درد قلبی بگیرند ولی بین این دو هیچ کدام را نمی توانستیم انتخاب کنیم. بنابراین می توانستیم بعضی از چیزها را تذکر بدهیم ولی می دانستیم که امکان ندارد. مثل یک طبیی است که باید در اجتماع باشد و اگر خودش هم مریض بود باید مریضش را ببیند. مگر اینکه خودش وجود نداشته باشد بهر جهت خاطرات متعدداست که نشانی دهد رابطه بسیار شدیدی بین ایشان و اجتماع وجود داشت. امام یک اقیانوس بسیار بسیار عظیمی بود و آن امواج کوه پیکری که گاهی اوقات روی این اقیانوس بود که کاملاً آرامش داشت و با عوامل محیطی، با مسائلی که در اجتماع از نظر سیاسی - اجتماعی بوجود می آمد در ظاهر ممکن بود یک مقدار متاثرش کند ولی عمقش را همیشه ساکن نگه می داشت. برای اینکه بتواند بهتر فکر

بکند، بهتر تصمیم بگیرد و به همین دلیل هم بود که موفق بود. من درست قبل از آن بیست و یکم بهمن یادم هست که چند لحظه قبلش من در مدرسه رفاه بودم و آنجا دولت بختیار دستور داده بود حکومت نظامی از ساعت چهار یا شش بعد از ظهر است و همین سکون و آرامش درونی ایشان بود که نشست و فکر کرد و فت بریزید توی خیابانها و همان بریزید توی خیابانها بود که باعث شد که همه چیز را عوض کرد. در صورتی که اگر یک نفر دیگری بود که می گفت مردم کشته می شوند یا حکومت نظامی است و مردم را می گیرند کار درست نمی شد. ایشان عمقش یک عمق آرامی بود که می توانست خوب تصمیم بگیرد بجا تیر را به هدف نشانند. حضور: در مورد دوستان، همکاران و مجموعه کسانی که با شما همکار بودند و طبیعتاً خط اصلی کتاب هم یک قضاوت و یک بیان تخصصی و مرتبه علمی جامعه معاصر پزشکی ایران هست. این را هم توضیحاتی داشته باشید که چگونه نگاه کردید و چه ارزیابی از نظر توان پزشکی برای حفظ وجود حضرت امام که خواست تمامی مردم ایران بود، صرف شد. دکتر عارفی: ما اول یک تصمیم گرفته بودیم یعنی آن موقعی که حتی خودم تنها بودم خوب تصمیم ما بر این بود که اگر امام کوچکترین ناراحتی پیدا بکند بهترین متخصص را بر بالین ایشان بیاوریم و این چیزی بود که با حاج احمد آقا هم مطرح کرده بودیم و چیزی را هم غیر از این قبول نداشتیم و این دلیل بر این نیست که اگر مثلاً یک فردی نخواستیم و از او تقاضا نکردیم بر بالین ایشان بیاید او مثلاً خوب نبوده، مثلاً اگر ایشان ناراحتی استخوانی پیدا کردند، ناراحتی مفاصل پیدا کردند ما آمدیم از برادرانی که در این قسمت تخصص داشتند و شناخته شده بودند و مورد احترام اجتماع بودند یک نفر را انتخاب کردیم در حالیکه ده ها مثل ایشان هم وجود داشت همانطور که صدها مثل من وجود دارند، ولی خوب یک نفر باید مسئول باشد در یک اداره، در یک تیم، ما تقریباً می توانیم بگوئیم تمام اطباء ایران طبیب امام بودند جز تیم ما بودند، افتخارشان بود. منتها هر بار به ناسبت یکی از آنها را انتخاب می کردیم. حضور: در پایان، اگر مطلبی را لازمی دانید و خاطره ای یا چیزی نو که فکر می کنید لازم است بیان بشود، مطرح بفرمائید؟ دکتر عارفی: من فکر می کنم خواندن این خاطرات و نکاتی که در صندوق خانه افکار من و خاطرات من بوده تمامش باز شده و گفتن اینها هم یک تکه ای، یک صفحه ای است از آن کتاب که در یکی از صفحات آمده و آن بد نیست، چون جنبه ارشادی دارد و آن به این صورت است که یکی از برادرانی که در خدمت امام بودیم در بیمارستان قلب می خواست ازدواج بکند و آمد و به من گفت که خواهش کنید امام خطبه عقد مرا بخوانند. من رفتم خدمت امام، امام حالش خوب بود و ایشان هم قبول کرد و خطبه آن برادر و آن دختر خانم را در آن زمان که در بیمارستان شهید رجایی کار می کردند، یاد م هست حضرت امام خطبه این زوج را خواندند، بعد وقتی که خواندند و تمام شد یک قرآنی برادرمان داشت خدمت امام داد و از ایشان خواهش کرد که در قرآن هم یک ست خطی داشته باشند. امام قسمتی که نوشتند بسیار جالب بود. جمله ای که حضرت امام در صفحه اول قرآن مرقوم فرمودند به این صورت است: بسمه تعالی " زن و مردی که می خواهند ازدواج کنند اگر بخواهند خوشبخت باشند باید عازم سازش باشند ". و امضاء فرمودند. این خیلی پیام دارد. من اینجوری در خاطراتم ذکر کردم که امامی که همه می شناسیم و می دانیم که ایشان اصلاً لغت سازش را مثل اینکه هیچ جا قبول نداشتند و بنظر من اصلاً در افکار ایشان، در قاموس ایشان، و در فرهنگ ایشان، اصلاً لغت سازش باید حذف شود، برای اینکه ایشان اهل مبارزه بود، اهل منطق بود، اهل تفکر بود و سازش برای تارو پود وجود ایشان یک چیز معنی داری نیست ولی در این جمله ایشان مثل اینکه معنی پیدا می کند و آن این است که ذکر می کنند " اگر بخواهید خوشبخت باشید باید عازم سازش باشید ". این سازش می تواند یعنی قبول کم و کاست ها، یعنی بدی و خوبی را باید تعدیل کرد، باید ساخت، یعنی یک زن و یک مرد در آن کانون خانواده شان باید جوری با هم سازش داشته باشند که بتوانند بسازند یا اینکه اینجوری ممکن است تصور بشود که در جهت سازندگی حرکت بکنند بیایند کانون گرم خانوادگی درست کنند بیایند جوری برخورد کنند که میوه های زندگیشان، میوه هائی باشند که به درد اجتماع و مردم بخورند، به درد انقلاب بخورند به درد اسلام بخورند، بهر حال سازش را در اینگونه مسائل ایشان قبول دارند. حضور: با تشکر از اینکه فرصتی را فراهم آوردید و دعوت حضور

را برای این گفتگو پذیرفتید، موفق باشید انشاء... دکتر عارفی: به هر جهت من در کتابم نوشته ام که هنوز روح من، تاروپود من، سلسله اعصاب من قبول نکرده که حضرت امام رحلت کرده اند و هنوز نتوانسته ام قبول کنم. چرا؟ چون ایشان برای بسیاری و از جمله برای ما زنده هستند، درست است که وجود جسمانی ایشان دیگر در بین ما نیست ولی افکار ایشان، اعمال ایشان، حرکت های ایشان، پندها و برخوردهای انسانی و اسلامی ایشان به تمامی در نظر ما زنده است. حضرت امام خمینی رهبر ما بود و هست و مرشد و آقای ما بود و هست و به هر جهت ما ایشان را از میان خودمان رفته نمی دانیم، چون خودش، افکارش، اعمالش و آن رفتار انسانی اش همیشه و همه جا با ماست. ما با ایشان هستیم و امیدواریم که با افکار و اعمال و با آن چیزهایی که به ما آموخته اند باقی عمر ما را انشاءالله به اتمام برسانیم. حضور: انشاءالله هر چه زودتر شاهد انتشار کتاب "کتبه ماه" باشیم، با تشکر از شرکت شما در این گفتگو.

امام خمینی ما را به هم نزدیک می کند / مصاحبه با آقای ظفر بنگاش سردبیر روزنامه کرسنت اینترنشنال -

امام خمینی ما را به هم نزدیک می کند / مصاحبه با آقای ظفر بنگاش سردبیر روزنامه کرسنت اینترنشنال - اشاره: آقای ظفر بنگاش سردبیر روزنامه کرسنت اینترنشنال (هلال بین المللی) هستند که مدت ۲۶ سال است در کانادا منتشر می شود. این روزنامه یک نشریه خبری است که درباره حرکتهای اسلامی جهان مانند فلسطین، کشمیر، فیلی پین و... گزارشهایی را منتشر می سازد. آقای بنگاش یک نویسنده پاکستانی است که پس از اتمام تحصیلات دانشگاهی خود به کانادا عزیمت و از همان آغاز با نشریه یاد شده همکاری کرده است. وی در انگلستان به همراه دکتر صدیقی از بنیان گذاران مؤسسه مسلمانان لندن محسوب می شود و مدیر اجرایی مؤسسه مزبور است. ایشان در زمینه های گوناگون دارای تالیفاتی هستند که از جمله آنها می توان به کتاب "قتل عام مکه" اشاره کرد. نویسنده که خود در محل حضور داشته و شاهد کشتار مردم بدست سعودیها بوده است در سال ۱۹۸۸ این کتاب را درباره کشتار حجاج ایرانی در مکه معظمه به رشته تحریر درمی آورد. آقای بنگاش در سال ۱۳۷۶ - برای شرکت در اولین کنگره امام خمینی و احیاء اندیشه دینی چند روزی مهمان کشورمان بودند. مصاحبه ای با ایشان انجام داده ایم که در ذیل به نظر خوانندگان گرامی می رسد. حضور: با توجه به اینکه شما به عنوان یک نویسنده مسلمان، مقیم کانادا هستید و این کشور از ایران و کشورهای اسلامی دور است و ما فکر می کنیم به علت همسایگی این کشور با آمریکا و تبلیغات سویی که دولت آمریکا درباره انقلاب اسلامی می کند این انقلاب در کانادا با چهره ای مخدوش تصویر شده است، چگونگی را بیان بفرمایید. بنگاش: هنگامی که در سال ۱۹۷۹ انقلاب اسلامی در ایران به وقوع پیوست شادی زیادی در بین مسلمانان بوجود آمد. آنها خیلی خوشحال بودند و از انقلاب اسلامی حمایت می کردند. البته کانادا کشوری اسلامی نیست و بجز عده اندکی غیر مسلمانان حمایت چندانی از انقلاب اسلامی به عمل نمی آورند. ولی تدریجا دو چیز اتفاق افتاد. در وهله اول تبلیغاتی بود که به صورت مداوم در وسایل ارتباط جمعی بر ضد انقلاب اسلامی دیده می شد و دوم تبلیغات فراوانی بود که سعودیها بر ضد انقلاب اسلامی می کردند. سعودیها در تمام نقاط دنیا نمایندگان دارند و به آنها پول می دهند تا مساجد و مؤسسات دیگر را خریداری کنند که از طریق آنها به تبلیغات پردازند. بنابراین متأسفانه در نتیجه تبلیغات وسایل ارتباط جمعی غرب و افرادی که با نوع تفکر سعودیها مرتبط، هستند، رفتار گروهی از مسلمانان تغییر پیدا کرد و دیگر مانند اوایل از انقلاب اسلامی حمایت و جانبداری نکردند. ولی این بدان معنا نیست که همه مسلمانان از حمایت انقلاب اسلامی دست برداشتند. الحمدلله به دلیل حضور ما و نشریه ما در آنجا و گزارشها و تحلیل های مدام که چاپ می کنیم و توضیح و تفسیری که درباره وقایع می نویسیم تدریجا توانسته ایم حداقل تفکر مسلمانان را تغییر دهیم. البته ما نشریه کوچکی هستیم و نمی توانیم با همه روزنامه هایی که در کانادا وجود دارند رقابت کنیم. صدای ما ضعیف است. ما تنها افراد معدودی هستیم که کار فراوانی انجام می دهیم ولی به هر حال الحمدلله این امر در حال پیشرفت است. حضور: با توجه به

شرایطی که بیان کردید بفرمایید انعکاس فتوای حضرت امام درباره سلمان رشدی مرتد در کانادا چگونه بود؟ بنگاش: من فکر می‌کنم با پیش آمدن ماجرای رشدی تغییری در مغزها بوجود آمد. هنگامی که فتوای امام صادر شد مسلمانان فوراً دریافتند که در اینجا (ایران) دانشمندی دارند که رهبر مسلمانان بپاخاسته است و تنها کسی است که برای حفظ شرافت پیامبر اسلام (ص) ایستاده است. این امر، تفکر مسلمانان را تغییر داد. در کانادا ما تظاهراتی بر ضد رشدی مرتد داشتیم که خود من ترتیب دهنده آن بودم. این بزرگترین تظاهرات مسلمانان بود که تا آن زمان در کانادا برگزار شده بود. از آن پس مسلمانان شرایط را به گونه‌ای دیگر دیدند. اتفاق دیگری که تفکر مسلمانان را متأثر کرد زمانی بود که آمریکاییها به عراق حمله کردند و صدها هزار مسلمان را به قتل رساندند؛ کسانی که هیچ ربطی به حکومت صدام حسین نداشتند و مردمی بیگناه بودند. در آن هنگام نیز مسلمانان دریافتند که غرب دشمن ماست. هم اکنون الحمدلله از زمان صدور فتوای امام حدود هشت سال پیش تاکنون شرایط خیلی بهتر شده است و مردم - به طور خاص مسلمانان - همدردی بیشتری با انقلاب اسلامی نشان می‌دهند. حضور: با توجه به مجاورت آمریکا و کانادا و آنتن‌های تبلیغاتی این کشور و سلطه ارتباطی آن که قبلاً اشاره شد آیا به خاطر این موضوع شما در کار و فعالیت ارشادی خود مواجه به اشکالاتی شده اید یا خیر؟ بنگاش: شکی نیست که به خاطر نزدیکی دو کشور، آمریکا نفوذ زیادی در کانادا دارد. ما خودمان با مشکلات زیادی مواجه هستیم ولی این مشکلات مستقیماً از طرف دولت کانادا نیست بلکه از طریق دولت آمریکا با آن مواجه هستیم. البته پدیده عجیبی است یعنی با وجود اینکه آمریکا نفوذ زیادی در کانادا دارد ولی نمی‌توانند مستقیماً به دولت کانادا فشار بیاورند یا مثلاً نشریه‌ای را توقیف کنند زیرا در این صورت اشکال متوجه خودشان می‌شود که آزادی مطبوعات را رعایت نمی‌کنند. ولی متأسفانه در کانادا بخاطر تبلیغات آمریکا و سایر عوامل، مسلمانان تحت تأثیر قرار می‌گیرند و از این قدرت نظامی و جامعه‌ظالمانه نگران هستند. حضور: با این وجود در خود آمریکا هم مسلمانان فراوانی زندگی می‌کنند که فعال هستند و به هر حال بخشی از جامعه جهانی مسلمانان را تشکیل می‌دهند. بنگاش: در آمریکا حدود ۵ میلیون مسلمان سیاهپوست وجود دارند که ترجیح می‌دهند به جای مسلمان سیاهپوست مسلمان آفریقایی - آمریکایی نامیده شوند. این مردمان بسیار پذیرای اسلام هستند. آنها بسیار پذیرای پیام انقلابی امام و پیام انقلابی جمهوری اسلامی ایران هستند، زیرا مظلوم واقع شده‌اند. آنها مستضعفینی هستند که توسط نظام آمریکا استثمار شده و از آن متنفرند. آنها می‌دانند که آمریکا و نظام آن ظالمانه و استثمارگر است و در تمام دنیا به تروریسم می‌پردازد. بنابراین روزنامه ما در میان جمعیت آفریقایی - آمریکایی بسیار مشهور است. آنها روزنامه ما را دوست دارند و می‌پذیرند زیرا می‌دانند که این صدای مظلومین است. در این روزنامه خبرهایی می‌یابند که در روزنامه‌های آمریکایی وجود ندارد. در نتیجه با وجود اینکه ما با مشکلاتی از جانب دولت و حکومت مواجه هستیم، مخاطبان زیادی هم در آنجا داریم که مشتاق پیامهای ما هستند. حضور: شما در نشریه خود چه مطالبی را از حضرت امام خمینی چاپ کرده اید یا چاپ خواهید کرد و آیا در کانادا غیر از نشریه کتابی هم درباره زندگی و آراء و نظریات امام خمینی چاپ شده است یا خیر؟ بنگاش: در درجه اول ما سعی می‌کنیم ابتدا خودمان از آنچه امام گفت‌اند آگاه شویم. ما سعی می‌کنیم تا جایی که می‌توانیم در مورد انقلاب اسلامی مطالعه کنیم، بخصوص درباره اندیشه‌های امام راحل. در این زمینه ما تعدادی کتاب درباره انقلاب اسلامی چاپ کرده ایم. به طور مثال کتابی داریم با نام "ریشه‌های انقلاب اسلامی" یا کتاب دیگری با نام "انقلاب اسلامی، دست یافته‌ها، موانع و هدفها"، به علاوه کتابهای دیگری در مورد نهضت اسلامی با مطالبی از اندیشه و دیدگاههای امام. همچنین مطالب مختلفی درباره فتوای حضرت امام می‌نویسیم، مانند فتوای ایشان درباره سلمان رشدی یا فتوای ایشان در مورد اهمیت دولت اسلامی که در سال ۱۹۸۸ صادر شد. ما خودمان سعی می‌کنیم این موضوعها را بفهمیم و سپس سعی می‌کنیم آنها را به زبانی دریاوریم که مردم آنجا می‌فهمند. این مطالب زمانی برای مردم قابل فهم است که آنها را به زبان انگلیسی که خودمان مورد استفاده قرار می‌دهیم درآوریم. مطالب را با مسائلی مرتبط می‌کنیم که در مردم آنجا اثر کند، در آن هنگام خیلی بهتر متوجه می‌شوند. در اینجا لازم

است نکته ای را متذکر شوم: بسیاری از مطالبی را که ما از جمهوری اسلامی دریافت می کنیم چون برای مخاطبان اینجا به نگارش درآمده اند با اینکه ترجمه می شوند ولی باز هم برای مردم آنجا براحتی قابل فهم نیست. البته ما این مطالب را گردآوری می کنیم و به صورتی درمی آوریم که برای مردم آنجا قابل فهم باشد. این کاری است که ما انجام می دهیم. حضور: فکر می کنید این گونه تبلیغات و معرفی چهره واقعی اسلام بویژه با دشت حدود دو دهه از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و جافتادن این انقلاب و وجود جمهوری اسلامی در جهان می تواند در رفتار دولتهای غربی مانند آمریکا و کانادا اثری داشته باشد و آنان رفتار خود را با مسلمانان تغییر دهند. بنگاش: ببینید، از زمان فروپاشی کمونیسم، غرب به طور کلی و آمریکا به طور اخص اسلام را به عنوان دشمن جدید خود هدف قرار داده است. فقط ایران هدف نیست بلکه اسلام هدف است. البته منظور آنها از اسلام گونه ای از آن است که توسط جمهوری اسلام ایران یا برادران و خواهران انقلابی در فلسطین حمایت می شود، جهاد اسلامی یا گونه ای از اسلام که مورد حمایت حزب الله لبنان است، اسلامی که برای عدالت است، اسلامی که در آن مسلمانان علیه ظلم و استبداد می جنگند. این اسلام است که آمریکا با آن مخالفت می کند. مسلمانانی که متعهد به اسلام هستند و امپریالیسم آمریکا را قبول ندارند و در مقابل ظلم ساکت نمی نشینند هدف آمریکاست، آنهایی که در مقابل ظلم صهیونیستها در فلسطین و لبنان ساکت نمی مانند، آنهایی که در مقابل جنایتهای آمریکا علیه مسلمانان ساکت نمی نشینند. موارد زیادی از خشونت علیه مسلمانان بیگناه رخ داده است، خشونت در مساجد و سازمانها، بسیاری از آنها کاملاً از بین رفته اند. مسلمانان زیادی مورد حمله قرار گرفته اند. بخصوص خواهران مسلمان که حجات را رعایت می کنند مورد حمله، تحقیر و سؤرفتار قرار گرفته اند. اینها اتفاقاتی هستند که هم اکنون در آمریکا روی می دهد. آمریکا خود را جامعه ای آزاد می داند. آنها می گویند ما دارای دموکراسی هستیم، آزادی بیان داریم، ولی ظالم ترین جامعه در روی زمین هستند. آنها منافقین بزرگی هستند. البته منظورم دولت آمریکاست. مردم عادی این طور نیستند. اساساً عده کمی از این جور مسایل خبر می شوند. اگر مردم بدانند در حالی که خود را دارای جامعه ای آزاد می دانند ولی سیاستهای ظالمانه ای را پیگیری می کنند به این سیاستها اعتراض می کنند. البته هر شخصی بر ضد این سیاستها برخیزد آنگاه دیگر دولت آمریکا بسیار خشن و بی قانون خواهد بود. در حال حاضر آنها مسلمانان را هدف قرار داده اند و به آنها ظلم و آزار می رسانند. بسیاری از مسلمانان به زندان انداخته شده اند و در شرایط بسیار سختی قرار دارند. این واقعیت زندگی در آمریکاست. این میزان ظلم در کانادا وجود ندارد زیرا کانادا کشور امپریالیستی نیست. اگر نگاهی به تاریخ کانادا بیاندازیم می بینیم که این کشور خود مستعمره انگلستان بوده است و توسط انگلستان مورد ظلم واقع شده بنابراین احساسات مردم مظلوم را بهتر درک می کند و به مردمی که به سیاستهای آن پایبندند ظلم نمی کند. علاوه بر آن چون کانادا جاه طلبی امپریالیستی نیز ندارد لزومی هم ندارد که نگران بیان عقاید و نگرشهای مردم باشد. این تفاوتی است که باید در نظر داشته باشیم. حضور: از سخنان شما می توان این طور نتیجه گیری کرد که مبرمترین وظیفه ما رساندن پیام اسلام ناب و عدالت اسلامی و همچنین مظلومیت اسلام و مسلمین به مردم عالم است و حفظ این پیام الهی از تبلیغات و هجوم وسایل ارتباط جمعی استکبار، چگونه می توان این کار را انجام داد؟ بنگاش: البته این مبارزه بزرگی است. ما باید نسبت به فعالیتهایی که انجام می دهیم واقع بین بوده و توجه داشته باشیم که وسایل ارتباط جمعی غرب بسیار قدرتمندند و منابع بسیار زیادی در اختیار دارند. حال آنکه ما مسلمانان منابع بسیار محدودی داریم. اگر شما بدانید که با روزنامه ما که ۲۶ سال است چاپ می شود چند نفر همکاری می کنند و ما روی چه پروژه ای فعالیت می کنیم باورتان نمی شود. بسیاری باور نمی کنند که ما روزنامه ای چاپ می کنیم که ۲۵ تا ۳۰ هزار نسخه آن در جهان منتشر می شود و الحمدلله تاثیر قابل توجهی در جهان داشته است. شما به هر جای دنیای مسلمانان بروید، اگر مسلمانان فعالی آنجا باشند می بینید که این روزنامه را می شناسند، می خوانند و از آن تاثیر می گیرند. آنها می فهمند که این پیام بسیار مهمی است که درباره اسلام واقعی دریافت می کنند. ولی البته این تلاش کوچکی است. فکر می کنم مسلمانان باید توجه بیشتری به وسایل ارتباط جمعی نشان بدهند، نه تنها در کشور

خودشان بلکه به آن بخش که در جهان اسلام خارج از کشورشان وجود دارد، من معتقدم که در این زمان مسلمانان می‌توانند به گونه معنی داری سهم خود را ادا کنند. به طور مثال اگر ما بتوانیم باید نشریه خود را که در حال حاضر به صورت روزنامه چاپ می‌شود بهتر کنیم و مانند مجله شما آن را به صورت مجله درآوریم که طبیعتاً استخوان بندی مجله قوی‌تر است. این شکل برای مدت طولانی تری می‌ماند ولی روزنامه به دلیل خراب شدن کاغذ عمر طولانی نمی‌کند. ولی همان طور که می‌دانید چاپ مجله‌ای مانند این (مجله حضور) هزینه بسیار زیادی می‌برد و ما امکان آن را نداریم و بسختی می‌توانیم چنین چیزی را تولید کنیم. نکته دیگر اینکه در حال حاضر مسلمانان باید شروع به استفاده از وسایل ارتباطی الکترونیکی کنند. در جهان غرب پست الکترونیکی ترقی چشمگیری پیدا کرده و در واقع می‌توانم بگویم افراد بسیار کمی در آمریکای شمالی هستند که پست الکترونیکی ندارند. تقریباً همه کامپیوتر دارند. بعضی از شرکتهای برنامه ریزی پیش بینی کرده اند که در طی حدود یک سال آینده حداقل ۵۰۰ هزار نفر در جهان توسط پست الکترونیکی با یکدیگر ارتباط برقرار خواهند کرد و در سال بعد این رقم به یک میلیون نفر در جهان افزایش خواهد یافت. اگر شما پست الکترونیکی داشته باشید من می‌توانم از کانادا در عرض دو دقیقه بدون هیچ مشکلی پیامی به شما در تهران بفرستم. شما هم می‌توانید برای من پیغام بفرستید. تمام اطلاعات می‌توانند سریعاً ارسال و سریعاً پاسخ داده شوند. در آمریکای شمالی ما دائماً در حال تبادل ارتباط هستیم. ما از طریق پست الکترونیکی اطلاعاتی را منتشر می‌کنیم این یکی از ابزاری است که مسلمانان می‌توانند استفاده کنند و من فکر می‌کنم از این طریق می‌توانیم با وسایل ارتباطی عادی رقابت کنیم. در حال حاضر فقط روزنامه نگاران نباید این کار را انجام دهند بلکه هر یک از مسلمانان هم که اطلاعاتی را به دست می‌آورند می‌توانند از طریق کامپیوتر خود برای دوستانشان بفرستند و همین طور از آنان بخواهند که برای دیگران ارسال کنند. به این ترتیب اطلاعات و دیدگاهها خیلی سریع مبادله می‌شود. حضور: ظاهراً علاوه بر تبلیغ، برای مبارزه با استکبار باید فعالیتهای دیگری نیز صورت گیرد. همان طور که فرمودید قدرت تبلیغی غرب بلحاظ توانایی تولید پیام در جهت دعوت به لذات دنیوی و هیجانانگیز و سرگرمیها، نیرومند است لاکن همین عملکرد در فطرت الهی مردم یک نوع احساس بحران روحی و کمبود معنویت را ایجاد می‌نماید که محمل خوبی برای دعوت به معنویت و خضوع در برابر قادر متعال و اجرای حق و عدالت است. لکن صرف دعوت و تبلیغ کافی به نظر نمی‌رسد. نظر شما چیست؟ بنگاش: شما کاملاً درست می‌گویید. بحران روحی در انسانهای غربی وجود دارد و مردم خود کم کم در حال دریافت این موضوع هستند. از زمانی که طی قرن گذشته غریبهها مذهب را از زندگی خود بیرون راندند یا آن را تنها به آیینهای خاصی فقط در روزهای یکشنبه در کلیسا محدود کردند و از زمانی که ایده های انسانی دیگری وارد زندگی خود کردند، متوجه شده اند که زندگی شان بسیار پیچیده شده است. به طور مثال خانواده ها از هم پاشیده شده اند، مشکل مواد مخدر دارند و فرزندان آنها بسیار خشن شده اند. وقتی خانواده ها از هم می‌پاشند جامعه هم قادر نیست نیازهای مردم را تامین کند بویژه در جوامع غربی. یکی از آثار پایان یافتن کمونیسیم این است که در زمان حضور کمونیسیم، برای دور نگه داشتن مردم از آن، انگیزه هایی در قالب خدمات اجتماعی ارائه می‌کردند مانند خدمات بهداشتی و تحصیلی رایگان، پرداخت مزایای دوران بیکاری یا حمایت مالی از مادران بیوه ای که همسرانشان ترکشان کرده یا فوت کرده اند و باید به تنهایی از فرزندان مراقبت کنند. در حال حاضر دولت تدریجاً این امکانات را پس می‌گیرد زیرا خانواده های زیادی از هم پاشیده شده اند. مادران بیوه زیادی هستند که نیاز به حمایت دارند. افراد بیکار زیادی وجود دارند. مراقبتهای بهداشتی رها شده است و تحصیلات دارد به مشکل تبدیل می‌شود. بنابراین خود جامعه غربی در حال درک این مسئله است که ارزشهایی که کسب کرده دیگر پاسخگوی نیاز آنها نیست و به این جهت خود مردم دنبال راه حلی هستند. حال چگونه باید با آنها ارتباط برقرار کرد؟ من معتقدم یکی از راهها بحث درباره مشکلات این جوامع است. مردم درخواست یافت که در مورد مشکل آنان صحبت می‌کنیم و خواهند گفت ما می‌دانیم که اینها مشکلات ما هستند. می‌دانیم که مشکل مواد مخدر، الکل، فرزندان نامشروع و خانواده های از هم پاشیده وجود دارد. از طرف دیگر همان طور

که می دانیم ما به عنوان مسلمان هیچیک از این مشکلات را نداریم و الحمدلله با هیچیک از این مسایل مواجه نیستیم. ما روابط خانوادگی مستحکمی داریم. الحمدلله فروپاشی خانواده و کودکان نامشروع در بین مسلمانان وجود ندارد و احتیاج به کمکهای دولت نداریم. اکنون مسلمانان خود شاهد این موضوع هستند. خواهران محببه مسلمان با مشکلات زیادی مواجه هستند ولی من موارد زیادی در کانادا دیده ام که اگر خواهر مسلمان بخواهد وارد مغازه ای شود معمولا آقایان در را برای وی نگه می دارند و اجازه می دهند که داخل شود. حال آنکه ممکن است این کار را برای زنان خود انجام ندهند ولی برای خواهر محببه چنین می کنند زیرا می ترسند در غیر این صورت زن مسلمان بگوید اول شما بفرمایید. آنها می دانند که مسلمانان چیزی برای گفتن دارند. اگر ما واقعا بر اساس اصول اسلامی زندگی کنیم می توانیم مثالی از هر یک از رفتارهایمان به عنوان مسلمان بیآوریم و طبیعتا دیگران تحت تاثیر ما قرار می گیرند. ولی اگر به اصول و ارزشهای اسلامی وفادار باشیم دیگران را هم تحت تاثیر قرار نمی دهیم. بنابراین یکی از وظایف ما تبلیغ از طریق انتشار و غیره است و راه دیگر این است که ما نمونه عملی اصولمان باشیم. علاوه بر آن طرح مسایل جهان غرب و ارائه راه حل خودمان مؤثر است. اینکه به آنها بگوییم اینها آمار و مثالهای ما هستند، به نتایج روابط پایدار خانواده های ما بنگرید و... آن مردم را تحت تاثیر قرار خواهد داد. نکته دیگری را می خواهم اضافه کنم: آفریقایی - آمریکایی های زیادی وجود دارند که مسلمان نیستند ولی سیاهپوستند و مرتکب جرایمی شده و به زندان فرستاده شده اند، بعضی برای ۱۰ سال بعضی برای ۲۰ سال، بیشتر یا کمتر. هنگامی که آنان در زندان با نوشته های اسلامی آشنا شده و مقالات، کتاب و قرآن را دریافت می کنند به اسلام علاقه مند و مسلمان می شوند و تغییر ناگهانی در زندگی آنها پیش می آید. به طوری که وقتی این مجرمین مسلمان می شوند به چنان انسانهای خوبی بدل می شوند که حتی مسئولین زندانها نیز درک نمی کنند چه شده است. حالا- مسئولین زندان از مسلمانان می خواهند سایر زندانیها را نیز به اسلام دعوت کنند. این افراد پس از آزادی هرگز به زندان بازمی گردند. من می توانم به شما بگویم افراد ما به خیلی از زندانهای آمریکا سر می زنند و بسیار از زندانیها فقط با خواندن همین روزنامه ما مسلمان شده اند. الحمدلله، این معجزه خداوند است که ما در زندگی خودمان می بینیم. پس ما هم مطالب بیشتری می نویسیم. آنها هم مطالب اسلامی برای ما می فرستند. مسلمانان می توانند دیگران را تحت تاثیر قرار دهند. در صورتی که ما بتوانیم نسخه هایی از قرآن با ترجمه انگلیسی و کتابهای اسلامی دیگر را در اختیار آنان قرار دهیم بسیار مؤثر خواهد بود و مهمتر از اینها این است که ما نمونه عملی گفته هایمان باشیم. حضور: درباره کنگره احیاء اندیشه دینی که شما نیز در شمار سخنرانان آن بودید چه نظر و برداشتی دارید؟ بنگاش: خود کنگره، البته اتفاق بسیار مهم و موفقیت آمیزی بود. این طور نیز انتظار می رفت، زیرا درباره زندگی شخصیت بسیار بزرگ جهان اسلام، امام خمینی (ره) بود که نه تنها به ایران بلکه به تمام مسلمانان جهان تعلق دارد. در این کنگره نظریه های احیاء اندیشه مذهبی به عنوان موضوع اصلی مورد بحث قرار گرفت. مطالب زیادی بررسی شد که همه الهام بخش بودند. جالب توجه است که مسلمانان در تمام دنیا شرایط را بسیار روشنتر می بینند، همین طور موضوع تاثیر اندیشه های امام بر مردم دنیا که هم در ایران و هم در خارج از ایران چقدر به ایشان علاقه دارند. من با یکی از برادران ایرانی ام صحبت می کردم. به ایشان گفتم شما بحثهای اخلاقی زیادی در مورد موضوعهای فراوانی دارید و همچنین اختلاف نظرهای زیادی، ولی الحمدلله در مورد امام (ره) همه اتفاق نظر دارند و دوستشان دارند. بنابراین امام ما را به هم نزدیک می کند حتی اگر هم عقیده نباشیم. این شخصیت بزرگ امام است که تمامی مسلمانان را تحت تاثیر قرار می دهد. لذا می توانم بگویم کنگره بسیار موفق و از نظر روحی الهام بخش بود و من شخصا چیزهای زیادی از آن آموخته ام. انشاءالله بسیار با انگیزه و الهام گرفته از آنچه دیده و شنیده ام باز خواهم گشت. حضور: درباره سخنرانیهای انجام شده چه نظری دارید؟ منظورم این است که کدام سخنرانیها و موضوعات همانطور که فرمودید برای شما آموزنده و الهام بخش بود؟ بنگاش: من چندین سخنرانی جالب شنیدم که مایلم چند تای آنها را به طور خاص نام ببرم: سخنرانی آقای میرحسین موسوی که مدت طولانی سخنرانی کردند ولی بسیار خوب و از ته قلب بود. ایشان

پیام و اندیشه های امام را به شیوه بسیار زیبایی ارائه کردند. فکر می کنم کار ایشان عالی بود. آقای محسن کدیور مقاله بسیار جالبی درباره ولایت فقیه ارائه دادند که خیلی جالب بود و من شخصا خیلی تحت تاثیر قرار گرفتم زیرا تحقیقات زیادی انجام داده بودند. نکات بحث انگیزی در این مقاله مطرح شد و برادران دیگر نظریات خود را بیان کردند. به هر حال مقاله بسیار جالبی بود. سپس یکی از خواهران، خانم دکتر زهرا رهنورد مقاله بسیار خوبی درباره نظریه های امام درباره نقش زنان، فمینیسم و... ارائه کردند. با اینکه وقت زیادی نبود ایشان خیلی خوب صحبت کردند و مقاله شان خیلی خوب بود. در آخر باید به مقاله حجت الاسلام سیدحسن خمینی، نوه امام اشاره کنم. من خیلی تحت تاثیر آن قرار گرفتم. ایشان نظریه ها را بسیار زیبا ارائه کردند. ایشان مرد جوانی هستند ولی برای من خیلی جالب بود که شخصی به این جوانی بتواند چنین نظریات شریف، فیلسوفانه و بزرگی را این گونه درخشان بیان کند. حضور: مختصری درباره مقاله خودتان بیان بفرمایید: بنگاش: من درباره نقش امام در برپایی حکومت اسلامی صحبت کردم زیرا معتقدم حکومت اسلامی نهاد زیربنایی اسلام است. حضرت محمد (ص) حکومتی اسلامی در مدینه برپا کردند. همچنین درباره مشکلات متفاوتی که مسلمانان در طول سالها با آن مواجه شده اند و شکست بعضی از نهضت‌های اسلامی در تاریخ معاصر و علل شکست آنها و پیروزی نهضت امام خمینی مطالبی بیان کردم. بحث من این بود که انقلاب اسلامی اکنون به الگویی برای تمام مسلمانان جهان تبدیل شده است، زیرا دارای روشی است که ثمربخش است. هرگاه راهی پیدا کنید که به نتیجه می رسد باید از آن پیروی کنید زیرا به ثمر می نشیند. به این ترتیب این پیام وجودی نقش امام بود. من از دیدگاه توسعه تئوژئی بخصوص از اصول اجتهاد تا اجتهاد امام درباره حکومت اسلامی و نقش ولی فقیه و اینکه این قضیه چگونه به پیشرفت تئوژئی و به ثمر رساندن انقلاب اسلامی کمک کرد، صحبت کردم. الحمدلله اینها جنبه هایی است که من درباره شان صحبت کردم. فکر می کنم تنها من نبودم بلکه چند سخنران دیگر هم بودند که در مورد همین موضوعات بحث کردند و بر نکات مشترک اهمیت نقش امام در احیای اجتهاد امام، حکومت اسلامی، معنای انقلاب اسلامی به عنوان الگو و روشی تاکید کردند. حضور: یکی از مباحث کنگره که شما هم اشاره کردید مسئله ولایت فقیه یا رهبری در اسلام است. به طور کلی بفرمایید تفاوت اصلی رهبری در اسلام و رهبری در غرب کدام است؟ بنگاش: در اسلام رهبری امانتی است از جانب الله. در این رهبری اسلامی، رهبر دیدگاه‌های شخصی خود را بیان نمی کند. قرآن انسانها و بویژه مسلمانان و مومنان را مرتبط با قوانین الهی می داند. رهبر اسلامی نیز محدود به قوانین الهی است. البته خداوند این اختیار را به رهبر داده است که اگر ببیند قوانین اسلام زیر پا گذاشته می شود یا اگر اصولی از اسلام در خطر است، دستور و فرمان لازم را صادر کند، حتی اگر به تعلیق بعضی احکام دیگر اسلامی منجر شود. این موضوع در تاریخ اسلام اتفاق افتاده و باز هم اتفاق خواهد افتاد. این اختیاری است که ولی فقیه دارد. او در واقع نایب رسول الله است. او معرف ارتباط با پیامبر است. می توان به مثالهایی اشاره کرد. در اسلام مجازات دزدی قطع دست مجرم است ولی اگر در جامعه قحطی وجود داشته باشد قانونگذار می تواند این حکم را لغو کند زیرا مردم تحت فشار هستند یا مثالی از زمان انقلاب اسلامی بزنم. در زمان شکل گیری انقلاب اسلامی زنان بسیاری در تظاهرات شرکت می کردند و بعضی مسلمانان در ایران با این امر مخالف بودند و می گفتند به زنان و دخترانشان اجازه شرکت در تظاهرات را نمی دهند. سپس زنان از امام سؤال کردند و پاسخ ایشان این بود که اکنون اسلام در خطر است و زنان حق دارند در تظاهرات شرکت کنند. پس ملاحظه می کنید که چون ارزش مهمتری در کار بود ولی فقیه این گونه حکم کردند. این معنای اختیار قانونگذار و رهبر در قالب اسلام است. اما در مفهوم غربی چنین نیست. رهبران فقط کارهایی را انجام می دهند که به سود خودشان است و برایشان مهم نیست که آیا به سود جامعه و مردم هم هست یا خیر. ممکن است کارهایی هم به نفع جامعه انجام دهند ولی این انگیزه و هدف اصلی شان نیست. بلکه هدف اصلی نفع شخصی خودشان است. در مفهوم اسلامی رهبر کاری برای نفع شخصی انجام نمی دهد و هدف او فقط و فقط برای رضای خدا و ارتقای اسلام است. حضور: به عنوان آخرین پرسش بفرمایید کدامیک از آثار حضرت امام خمینی در نشریه شما بیشتر چاپ شده مطرح

است و کدامیک از آنها برای مخاطبان شما اهمیت و جذابیت بیشتری دارد؟ بنگاش: نظریات بسیاری از امام مطرح شده و مردم را به خود جلب کرده است. ولی من معتقدم مردمی که بیرون از کشورهای مسلمان زندگی می کنند، بخصوص در کشورهای غربی، ظلم جوامع غربی را مستقیماً در زندگی خود تجربه می کنند. به همین دلیل سخنرانیهایی که مربوط به مبارزه و محکومیت روشهای غیرعادلانه غرب، بخصوص ستمگری آمریکا و تهاجم این کشور به مردم مسلمان و مظلوم است، جذابیت بیشتری دارند. هنگامی که امام بر ضد آمریکا صحبت می کرد آرامشی به مسلمانان خارج دست می داد که حداقل یک رهبر مسلمان وجود دارد که می تواند در مقابل آمریکا بایستد و از حق مسلمانان دفاع کند. این قبیل موضوعات خیلی مسلمانان را به خود جلب کرد. امروز هم وقتی رهبر آیت الله سید علی خامنه ای علیه آمریکا یا سلطه غرب سخن می گوید مردم را به خود جلب می کند. زیرا آنها سخنان قلبی خودشان را می شنوند. آنها هم همین احساس را دارند و می بینند که یک رهبر مسلمان وجود دارد که نمی ترسد، به آمریکا و قدرت نظامی اش اهمیت نمی دهد، کسی است که به حد کافی برای گفتن سخن حقیقت از جانب مردم مظلوم قدرتمند است و اهمیتی به آمریکا یا هیچ کشور دیگری در جهان نمی دهد. این چیزی است که مسلمانان خارج را خیلی به خود جلب می کند. حضور: از شرکت شما در این مصاحبه سپاسگزاریم. بنگاش: من هم از این فرصت بسیار متشکرم.

امام خمینی تجلی تمام ابعاد اسلام است / مصاحبه با پروفیسور حامد الگار

امام خمینی تجلی تمام ابعاد اسلام است / مصاحبه با پروفیسور حامد الگار اشاره: پروفیسور "حامد الگار" نویسنده و محقق مسلمان انگلیسی است که در حال حاضر در آمریکا به تحقیق و تدریس اشتغال دارد. وی تحصیلات خود را تا پایان مراحل عالی در دانشگاه کمبریج در رشته زبانهای عربی، فارسی و مطالعات اسلامی ادامه داده و پایان نامه وی درباره "نقش سیاسی علما در دوره قاجار" در سال ۱۹۵۰ میلادی به رشته تحریر درآمده است. پروفیسور حامد الگار در سال ۱۹۵۹ میلادی به ایران مسافرت کرده و از آن پس آن طور که خود می گوید: "با ایران و ایرانی در تماس بوده و هستم و دلبستگی عمیقی به این کشور به عنوان یک سرزمین غنی اسلامی دارم و اقبالاً ده دوازده بار به ایران سفر کرده ام" ایشان آثار متعددی درباره نقش علما و روحانیون در قرن بیستم و در دوره حکومت پهلوی، تاریخ تصوف، عرفان، زندگی افراد روحانی، انقلاب اسلامی ایران و زندگی حضرت امام خمینی دارند و کتابهایی را به زبانهای عربی، ترکی و انگلیسی ترجمه کرده اند. پروفیسور "حامد الگار" در جریان برگزاری کنگره بین المللی امام خمینی و احیای اندیشه دینی در شمار مدعوین و سخنرانان بودند و در این مدت در میزگردها و مصاحبه هایی چند با رسانه ها شرکت داشتند. مصاحبه حضور را با ایشان در پی می خوانیم: حضور: بد نیست در ابتدا درباره پایان نامه خودتان که در واقع مقدمه تحقیق وسیع در موضوع اسلام و علمای اسلام است مطالبی بیان بفرمایید. پروفیسور حامد الگار: موضوع پایان نامه دکترای من درباره تاریخ روحانیت در ایران است. البته این کتاب بعداً به فارسی ترجمه شد و کار نسبتاً کهنه ای است. و حالا با معلوماتی که در طول تقریباً ۳۰ سال گذشته و با در دسترس قرار گرفتن اسناد و کتابهای جدید جمع کرده ام این اثر ناچیز بنده احتیاج به یک تجدید نظر کلی دارد. حضور: علاوه بر آن پایان نامه، جنابعالی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی مطالبی درباره نقش علما و شخص حضرت امام خمینی نوشته و منتشر کرده اید. بفرمایید مهمترین آنها و چهارچوب و طرح آن آثار چه بوده است؟ حامد الگار: من یک تفسیری از نقش دین و بخصوص رهبری حضرت امام کرده بودم. البته غیب گویی نبود ولی تفسیر صحیحی بود. من در سال ۱۹۷۰ میلادی در کنفرانسی که در دانشگاه کالیفرنیا در لوس آنجلس برگزار شد و مربوط به مسایل ایران بود، درباره نقش روحانیت در دوره پهلوی با تاکید روی نهضت ۱۵ خرداد ۴۲ و رهبری حضرت امام ارائه کردم و به خوبی به یاد دارم که بعضی از ایران شناسان برجسته آمریکایی که در کنفرانس حاضر بودند همه بشدت ترمز را زدند و گفتند که دیگر روحانیت در ایران نقشی نخواهد داشت و آیت الله خمینی - به تعبیر خودشان - بکلی از یاد ایرانیان رفته است و کسی گوشش بدهکار

حرفهای روحانیون نیست، که بعد شد آنچه شد و دیدند که تفسیر بنده درست بود. حضور: شما کدامیک از آثار امام خمینی را بیشتر مطالعه کرده اید؟ حامد الگار: عرض شود از حضرت امام، حکومت اسلامی یا ولایت فقیه، شرح چهل حدیث، مصباح الهدایه، اسرار الصلاة، شرح دعای سحر، تفسیر سوره حمد، توضیح المسائل، استفتانات، المکاسب المحرمه و تحریر الوسیله را مطالعه کرده ام. حضور: حضرت امام که یک شخصیت جامع الاطراف هستند در طول عمر پربرکت خودشان آثار متعددی در زمینه های مختلف بوجود آورده اند که تقسیم بندی آنها دشوار است ولی می توان این آثار را به دو دسته کلی تقسیم کرد. اول آن آثاری که محدود به زمان خاصی نبوده مانند مصباح الهدایه یا در زمان طولانی مورد بحث بوده مانند کشف الاسرار و دوم آثاری که با نوسانات تاریخی و در زمینه قیام و انقلاب ایشان باصطلاح شان نزول داشته مانند پیامها، سخنرانیها که هر چند اساس و جوهره پیام پایدار است لکن مخصوص موقعیت خاصی است. ظاهرا این گونه آثار به مناسبت آن تمایل به تازگی خبر که در سطح جهان مطرح است بخصوص در جریان انقلاب و پس از پیروزی در رسانه های جهان بیشتر منعکس شده است - صرف نظر از قلب و تحریفها - این آثار بیشتر جنبه سیاسی - اجتماعی و بیرونی دارند. شما بفرمایید کدام از این دو دسته آثار در غرب بیشتر مورد اقبال نویسندگان و متفکرین بوده است؟ حامد الگار: باید عرض کنم آثار امام به طور کلی، متأسفانه مجهول مانده است. آثار عمده ایشان آن طور که باید و شاید به زبانهای غربی ترجمه نشده. تنها چیزهایی که ما داریم جزوه های کوچکی است که در ایران چاپ شده و بعضی از آنها قابل استفاده است. من خود بعضی از آثار امام را به انگلیسی ترجمه کرده ام. ولی غربیها به طور کلی با آثار امام آشنایی کافی ندارند. حتی در مورد مسلمانها نیز همین را می شود گفت. اصولا مسلمانهای ساکن غرب به طور کلی متأسفانه اهل مطالعه نیستند، کتاب نمی خوانند. بیشتر عادت یا حتی اعتیاد پیدا کرده اند به تماشای تلویزیون. خلاصه آنچه مسلم است این است که این ابعاد مختلف حضرت امام که ذکر فرمودید به حد کافی شناخته نشده است. اکثر مسلمانها، درست مانند غربیها ایشان را بیشتر یک رهبر سیاسی می دانند. در صورتی که این یک مطلب بدیهی است و یکی از ابعاد شخصیت ایشان است. باید برای معرفی آثار ایشان و ابعاد دیگر ایشان کوشش بیشتری صورت گیرد. حضور: بعضا می بینیم که آثار عرفانی حضرت امام مانند کتاب مصباح الهدایه، در میان اهل اندیشه و تحقیق کشورهای غربی مورد اقبال بیشتری است. حامد الگار: بله، ولی خوب انگشت شمارند. شاید در سراسر آمریکا ده نفر قابلیت درک مطالب مصباح الهدایه را نداشته باشند. البته هستند کسانی که با عرفان اسلامی تا اندازه ای آشنایی دارند ولی همان طور که عرض کردم تعدادشان فوق العاده کم است. بالاخره شما خودتان قبول دارید که مطالعه مصباح الهدایه مستلزم مقدمات عرفانی است. خواننده اگر با اصطلاحات عرفانی آشنایی نداشته باشد محال است از آن کتاب استفاده درستی بکند. حضور: با این حساب و با توجه به اشاره ای که به قدرت تلویزیون در غرب کردید و اینکه سایر رسانه های جمعی نیز در خدمت نیروهای استکباری است معرفی آثار امام و شخصیت امام که در واقع معرفی اسلام ناب محمدی است دشوار می نماید. حامد الگار: واقع این است که نمی شود حضرت امام را از طریق رسانه ها معرفی کرد. من معتقد هستم هیچ چیز جای مطالعه کتاب را نمی تواند بگیرد. بعضی از آقایان معتقد هستند که از طریق اینترنت و نظایر آن می شود کار کرد و استفاده کرد، البته تا حدی می شود. ولی اینترنت جای مطالعه کتاب را نمی گیرد. در ایران اسلامی کسانی که از آثار عرفانی امام بتوانند فیض ببرند زیادند ولی در سطح جهان آنچه به نظر بنده باید در معرفی آن کوشش کرد پیام کلی امام به توده های مسلمان است که باید در برابر استثمار و استعمار آمریکایی و غربی مخصوصا در برابر صهیونیسم ایستادگی کنند و ترس و واهمه ای به خود راه ندهند. به نظر من این، لب پیام حضرت امام به مسلمانان امروز جهان است. حضور: البته همین است که می فرمایید و محور آن نیز همانگونه که از پیامهای حضرت امام و وصیت نامه ایشان استنباط می شود وحدت و جهاد است. لکن پیام امام خمینی علاوه بر مسلمین خطاب به مومنین و محرومین و مستضعفین جهان نیز هست. فکر می کنم به خاطر همین جهانی بودن پیام حضرت امام و آثار و نتایج آن که قطعا علیه منافع استکباری است اسباب این همه بررسی و تحلیل غرب درباره انقلاب ایران و شخص حضرت

امام شده است. البته سنت بررسی و تحلیل عمیق مسایل روند جاری اندیشه غربی است لکن به نظر می‌رسد در اینجا انگیزه بیشتری وجود دارد. به نظر شما این بررسی‌ها و تحلیلهای غربی که حتما بسیاری از آنها را دیده و مطالعه کرده‌اید تا چه حد موفق بوده و مطابق با واقعیت است؟ حامد الگار: تحلیلهای بی‌غرض فکر نمی‌کنم زیاد باشد. آنها از تحلیل شخصیت امام و روند انقلاب اسلامی عاجز مانده‌اند. برای اینکه هر معیاری بکار می‌برند برخاسته از تجربیات جامعه غربی است. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران تلاش می‌کنند تا یک مطالعه جدی درباره بقیه کشورهای اسلامی بشود تا مبادا چنین انقلابی در آن کشورها نیز رخ دهد و به پیروزی برسد، مخصوصا درباره ترکیه، مصر و الجزایر. نسبت به کشورهایی که نهضت اسلامی در آن رشد پیدا می‌کند حساسیت زیادی دارند و تحقیقات زیادی بعمل می‌آورند. ولی من می‌توانم به شما اطمینان بدهم که این تحلیلهای در نهایت امر درست از آب در نخواهد آمد. حضور: در واقع این تحلیلهای با هدف نهایی ضربه زدن به انقلاب اسلامی انجام می‌شود. حامد الگار: بله، برای ضربه زدن است. یعنی من تا به حال تحلیل عملی بی‌طرفانه درباره انقلاب ایران ندیده‌ام. جوامع اسلامی نوعا با جوامع غربی تفاوت دارد. البته این موضوع ناگفته نماند که اگر اشتباه نکنم در خود ایران نیز آن تحلیلی که از انقلاب اسلامی و از میراث امام باید بشود تا به حال انجام نگرفته است. یعنی من تقریبا تمام کتابهایی که به آنها دسترسی دارم - آنهایی که در ایران تهیه شده - و من می‌خوانم، می‌بینم علی‌رغم نکات مثبت حق مطلب ادا نشده است. حضور: به نظر می‌رسد یکی از عوامل اشکال در تحلیلهای غرب - صرف نظر از غرض ورزیها - نوع رهبری است که نظام اسلامی به جهان معرفی می‌کند، یعنی ولایت فقیه. این بحث از مباحث عمده کنگره بود و از بعضی شرکت کنندگان خارجی شنیدم که آن را در شمار ضروری ترین بحثها می‌دانند. به طور فشرده بفرمایید جنابعالی چه تفاوتی میان رهبری ولی فقیه و رهبری سیاسی نظامهای امروز غرب می‌بینید؟ حامد الگار: می‌دانید که این سوال پاسخ خیلی مفصلی می‌خواهد. لکن لب مطلب از این قرار است که رهبری و حاکمیت در غرب مخصوصا بعد از پایان قرون وسطی هیچ جنبه معنوی نداشته است و با معنوی بودن سیاست یا قدرت سیاسی داشتن کلیسا مخالفت جدی شده. البته بد نیست که مخالفت شده. اگر ما به کارنامه کلیسای مسیحی در طی قرون وسطی نگاه کنیم کاملا طبیعی می‌نماید که غرب طرفدار تز جدایی دین از سیاست شده باشد. ولی این تز به هیچ وجه با اسلام سازگار نیست. برای اینکه پیامبر اسلام - صلوات الله و سلامه علیه - نه تنها یک مبلغ رسالت الهی بودند بلکه بر اساس همان وحی، حکومت عادلانه تاسیس کردند. دولت در اسلام فرعی نیست، جز اصول است. حضور: کنگره بین المللی امام خمینی و احیای تفکر دینی که جنابعالی نیز جز شرکت کنندگان و سخنرانان آن بودید در واقع معرفی اندیشه امام خمینی و آشنایی با گوشه‌هایی از دریای وجودی ایشان است. حضرت آیت الله خامنه‌ای ولی امر مسلمین در بیانات اخیرشان فرمودند امام خمینی گنج بی‌پایانی است که امروز ناشناخته مانده و در معرفی ایشان از تبیین هنری باید استفاده بیشتری بشود به نظر شما چگونه می‌توان این رهنمود را بکار بست؟ حامد الگار: من تمام سخنان ایشان را نخوانده‌ام ولی اینکه فرمودند امام خمینی گنجی باقی گذاشتند کاملا درست است؛ گنجی که به هیچ وجه حتی در داخل ایران به حد کافی شناخته نشده چه رسد به خارج. اما برای استفاده از هنر برای معرفی امام، ببینید، بعضی از ابعاد وجودی حضرت امام برای غیرمسلمان اصلا قابل درک نیست. همان طور که اگر کسی بخواهد از آثار عرفانی امام بهره‌برد باید حداقل معلومات مقدماتی را در این زمینه داشته باشد، کسی که بخواهد با شخصیت امام به طور کلی آشنا شود باید اسلام را درک کرده باشد. چرا امام را دوست داریم؟ چرا برای ایشان احترام قایل هستیم؟ چرا سالگرد رحلت ایشان را عزیز می‌داریم؟ برای اینکه شخصیت ایشان، نقش تاریخی ایشان، منحصر به ایران نبوده، منحصر به یک مقطع زمانی نبوده، بلکه امام تجلی تمام ابعاد اسلام است. از این نظر برای ما مهم هستند. بنابراین کسی که بخواهد امام را منهای اسلام بشناسد و درک کند البته ناکام خواهد ماند. به همین دلیل نیز تحلیل گران غربی آنچه درباره امام و انقلاب نوشته‌اند و نظریه ارائه کرده‌اند کارشان پیش نرفته و نخواهد رفت. در معرفی امام باید به این مسایل توجه داشت. حضور: بد نیست درباره کنگره بین المللی امام خمینی و احیای اندیشه دینی نیز نظر خود را بیان بفرمایید.

حامد الگار: کنگره به طور کلی مفید بود. ولی برای پربارتر کردن کنگره های بعدی بنده چند پیشنهاد دارم: یکی اینکه تعداد مقاله ها (سخنرانیها) کمتر بشود. ما از ساعت حدود ۸ صبح می رفتیم کنگره و تالار سخنرانی و مرتب پشت سر هم سخنرانی بود تا حدود هفت و نیم عصر. این زیاد است و اصلا کسی تحمل این همه سخنرانی را ندارد، بخصوص میهمانهای خارجی که فارسی نمی دانند. ترجمه ها، چه عربی و چه انگلیسی در سطح مطلوب نبود. باید مقالات به صورت فشرده و با ترجمه صحیح در اختیار میهمانان قرار گیرد و به آنها فرصت بحث داده شود و بقیه حضار نیز سوال مطرح کنند. ثانيا - به جنابعالی بر نخورد - اگر مصاحبه میهمانهای خارجی با رسانه ها جز برنامه است، باید این بخش از برنامه قبلا تدوین و مشخص بشود. نه اینکه هر موقع آدم از تالار سخنرانی بیرون می آید افراد مختلف هجوم بیاورند و وقت بخواهند. باید وقت و ساعت معینی باشد، روزی سه چهار ساعت مثلا. بگویند شما در این ساعت با نمایندگان رادیو - تلویزیون و در آن ساعت مثلا با فلان نشریه مصاحبه دارید. هم جریان مصاحبه پربارتر می شود هم شما معطل نمی شوید و هم من یادم نمی رود که به چه کسی وعده دادم و کلا کار آسانتر و راحت تر می شود. پیشنهاد دیگر اینکه: بالاخره موضوع کنگره، محور کنگره، حضرت امام و احیای تفکر دینی بوده. خوب آدم انتظار دارد که در چنین کنگره ای کتابهای خود حضرت امام که موسسه تنظیم و نشر چاپ کرده در دسترس باشد که مردم تهیه کنند و بخوانند. من در کنگره به استثنای شرح چهل حدیث - که آن را فقط برای نمایش آورده بودند نه برای پخش - کتابی از حضرت امام آنجا ندیدم. با اینکه سه روز است در پی این کتاب هستم و حاضرم وجه آن را تقدیم کنم تاکنون به خواهش بنده ترتیب اثر داده نشده است. اینها چیزهای اساسی است. مسایل حساسی است. حالا خوب الحمدلله نظام استقلال پیدا کرده و در این امور سازمانی، آدم بدون رودربایستی، انتظار بیشتری دارد. حضور: به هر حال ما از شما متشکریم و این مصاحبه را نیز چاپ خواهیم کرد و برایتان خواهیم فرستاد. حامد الگار: متشکرم. من هم خواهشی داشتم: روز قبل که شماره ۱۸ مجله حضور را به من دادید، همان که عکس مرحوم سید احمد خمینی روی جلدش بود، ظاهرا یکی از دوستان از من گرفت. یکی دیگر برای من تهیه کنید و حتما مجله حضور را مرتب برای من بفرستید.

امام خمینی، منادی حق و احیاگر تفکر دینیدر گفتگو با : استاد شیخ ابراهیم زاک زاکی دکتر مخلص جده استاد

امام خمینی، منادی حق و احیاگر تفکر دینیدر گفتگو با : استاد شیخ ابراهیم زاک زاکی دکتر مخلص جده استاد مکی قاسم بغدادی اشاره: امام خمینی (س) بزرگترین منادی حق و وحدت در دوران معاصر و مدافع حقیقت خواهی ادیان الهی در قرن بیستم است، ابرمردی که تا سالیان دراز دامنه اندیشه و تفکرش راهنمای انسانیت و بشر است و رهنمودهایش در دنیای پریاهوی امروز اگر بکار گرفته شود، سعادت و خیر انسان را یقینا به ارمغان خواهد آورد. اندیشه چنین رهبری، اندیشه ای الهام گرفته از اصول متعالی کتاب آسمانی است و کردار و پندارش در جستجوی ساخت و تجلی عینی حقیقی انسان است. امام خمینی (س) وحدت را همانند اصلی کشف شده برای استقرار حق و پیروزی مسلمانان در جهان همواره مد نظر داشت و مسلمین جهان را همیشه با دعوت به حق، به وحدت فرا می خواند. برگزاری هفتمین کنفرانس وحدت اسلامی در شهریور ماه سال ۱۳۷۳ در تهران، زمینه و فرصتی مناسب بود تا اندیشمندان، متفکران و صاحب نظران اسلامی، با علم به محور بودن اندیشه حضرت امام که اصل وحدت را همواره رهنمود می دادند در اجلاسی صمیمانه، ابعاد گوناگون و شیوه های عملی گسترش وحدت در بین مسلمین جهان را بررسی، بحث و تصمیم گیری نمایند. "مجله حضور" با تنی چند از مهمانان و متفکران شرکت کننده در این کنفرانس مصاحبه و گفتگوهائی را پیرامون تاثیراندیشه، شخصیت و حرکت انقلاب اسلامی امام خمینی (س) برگزار کرد که در این شماره و شماره های بعد به فراخور هر موضوع به درج تدریجی آنها اقدام خواهیم کرد. اولین نشست با موضوع "امام احیاگر تفکر دینی" با شرکت استاد شیخ محمد زاک زاکی یکی از رهبران نهضت اسلامی نیجریه، و دکتر مخلص جده از شاگردان حضرت امام در دوران اقامت ایشان در نجف

اشرف و استاد معارف دانشگاه امام صادق و استاد مکی قاسم بغدادی، نویسنده، روزنامه نگار و مفسر فرهنگی اجتماعی عراقی الاصل مهاجر به سوریه، برگزار شد. که تنظیم شده آن در قالب یک گفت و شنود از نظر خوانندگان می گذرد. حضور استاد شیخ ابراهیم زاکی، از مبارزان و رهبران حرکت اسلامی نیجریه در برگزاری هفتمین کنفرانس وحدت از مهمانان جمهوری اسلامی ایران بود و فرصتی پیش آمد تا با ایشان به گفتگو بنشینیم، وی در معرفی خود می گوید: من ابراهیم زاکی، در حدود ۴۲ سال قبل در نیجریه بدنیا آمدم. زندگی من بمدت ۱۷ سال از دو چیز تاثیر پذیر بود، رفتن به صحرا و شرکت در مدارس سنتی اسلامی، ولی در ایندیانا در سال ۱۹۶۹ تحصیلات در مدارس را که رسمی خوانده می شوند، شروع کردم، مدارس که معلمان، دوره ابتدایی را آموزش می دهند. در شهر کول کام به تحصیل در زبان عربی پرداختم و بطور خصوصی به تحصیلات دیگر نظیر حکومت و اقتصاد نیز مشغول شدم و در پایان، در امتحانات این مواد درسی شرکت نمودم و همین کار زمینه را برای حضور و تحصیل در دانشگاه فراهم آورد. از سال ۱۹۷۶ در دانشگاه، تحصیل اقتصاد را شروع کردم. این دوران یعنی دهه ۷۰ دوره برخورد ایدئولوژیکی مسلمین، مارکسیست ها و کاپیتالیسم بود و قیام مردم ایران نیز در همین دوره شکل گرفت که سرانجام در سال ۱۹۷۹ منجر به پیروزی انقلاب اسلامی گردید که اثر شدید و شگرفی بر جا گذاشت و از آن زمان به بعد فعالیتهای ما به اوج رسید و تبدیل به یک جنبش اسلامی گردید. از آن پس زندگی من با مبارزه در خارج و زندانی شدن در داخل کشور سپری شد و از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۹ یعنی حدود ۵/۷ سال را در زندان گذارندم و در نتیجه زندگی من یا صرف تحصیل و یا شرکت در فعالیتهای اسلامی گردید و هیچوقت فرصت گام برداشتن در راه دیگری را بدست نیاوردم. دکتر مخلص جده، در سال ۱۹۵۶ م متولد و دارای تحصیلات علوم دینی در حوزه علمیه نجف اشرف و دارای تخصص دکتری در رشته الهیات از دانشگاه است. وی در حال حاضر استاد معارف و زبان عربی دانشگاه امام صادق (ع) است. ایشان دارای تالیفات و تحقیقاتی در زمینه علوم فقهی هستند از جمله: ۱- مباحث فقی علوم القرآن، و تفسیر ۲- الامام و الخلافة ۳- الرقاه فی الاسلام ۴- عقیده التوحید ۵- الانجیل الصحيح و همچنین انتشار مقالات متعددی در روزنامه های ایران. وی در معرفی خود می گوید: مهمترین برهه از زندگی من آن زمانی است که در حوزه علمیه نجف مشرف شدم به حضور امام خمینی و در حرکت انقلابی ایشان شرکت کردم و در راه برقراری حکومت اسلامی در بحثهای فقهی امام که در مسجد شیخ اعظم انصاری داشتند شرکت می کردم، و همچنین در مدرسه آیت الله العظمی بروجردی در نجف و در خانه امام هم. امام در مناسبتهای مختلف، پیامهایی را که علیه رژیم شاه داشتند ما که جوان بودیم این پیامها را پخش می کردیم، و در نجف، کربلا، و کاظمین و در شهرهای دیگر عراق سخنرانیهای امام را ضبط و ترجمه می کردیم، تا آن حادثه دردناک، که منجر به شهادت فرزند برومند امام، آیت الله سید مصطفی خمینی شد. این حادثه بزرگ اثر دردناکی در نجف داشت و ثابت شد که شهادت ایشان یک توطئه و با همکاری ساواک و عوامل بعث عراق بوده است. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به سوریه هجرت کردم، ولی آنجا مطلع شدیم که نظر امام این است که در عراق باید بمانیم و علیه رژیم بعث جهاد کنیم، امام خمینی تلگرافی برای شهید صدر ارسال کردند و از ایشان خواسته بودند که در عراق بمانند، پس از آن به عراق برگشتم و از سوی سازمان امنیت عراق دستگیر شدم و یکسال در زندان بسر بردم و به دعای امام آزاد شدم. (چرا که هرگاه که امام (س) را در حرم امیرالمومنین (ع) می دیدم برای او دعا می کردم که خدا شما را علیه دشمنانت، شاه و ایادی او پیروز گرداند، ایشان هم تبسمی کردند و می گفتند: خدا شما را سالم نگهدارد بعدا به زیارت قبر فرزندشان شهید سید مصطفی (ره) می رفتند، قبر شهید سید مصطفی در جوار قبر امیرالمومنین است.) در عراق ماندم و کار انقلاب را مخفیانه دنبال کردم. بعدا رژیم عراق جنگ تحمیلی را ضد جمهوری اسلامی شروع کرد، و در این جنگ علیه ایران حتی یک ساعت هم شرکت نکردم و این امر نیز از توفیقات خداوندی بود، چرا که رژیم عراق، جوان و پیر را به جنگ تحمیلی گسیل می کرد و بعد از آن جنگ دومش با کویت بود، همه این مصیبتها به منطقه تحمیل شد. انتفاضه عراق، قیام اسلامی مردم عراق در ماه شعبان آغاز شد و ما در این قیام شرکت

کردیم، رژیم دستور دستگیری اینجانب و مصادره املاک و اموال مرا صادر کرد و ناچار به اردن هجرت کردم، بعدا به سوریه و لبنان رفتم، و تقریبا دو سال است که در سایه حکومت امام خمینی و خلف صالح وی آیت الله خامنه‌ای (حفظ - الله) در ایران زندگی می‌کنم. مکی قاسم بغدادی، در خانواده‌ای مذهبی و اهل علم و فضیلت تولد یافته و از همان کودکی با افکار اسلامی آشنا می‌شود. پدر بزرگ وی (شیخ عبدالحسین بغدادی) از مجتهدینی است که با مرحوم علامه اصفهانی بزرگ، همشین و همدرس بوده‌اند. در زمان تجاوز انگلستان به عراق "شیخ عبدالحسین بغدادی" نماینده میرزای اصفهانی در سامرا و کلیددار حرم امامین عسگرین بوده است، مکی قاسم بغدادی می‌گوید: من با شهید سید محمد باقر صدر و داماد ایشان آشنا بودم و در قیام حضرت امام خمینی (س) هواداری فعال بودم و متاسفانه با شخص ایشان از نزدیک آشنائی نداشتم. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی از شهید آیت الله صدر راجع به قیام امام و انقلاب اسلامی ایران کسب تکلیف کردم. ایشان پشتیبان تام حرکت امام بودند و من به تبلیغ در مورد انقلاب اسلامی پرداختم. مردم عراق طرفدار صدیق انقلاب اسلامی بودند. ما به مردم می‌گفتیم که امام خمینی یک مرد سیاسی نیست. چون در میان مردم عراق شایع بود که هر روحانی که درباره سیاست صحبت کند از عوامل دولت عراق یا استعمار است. بهمین دلیل خیلی‌ها نتوانستند باور کنند که حرکت امام مبتنی بر تکلیف شرعی بوده است ولی شهید صدر با بیان خود توانستند مردم را بسوی هم صدا شدن با انقلاب اسلامی راهنمائی کنند و با خون خود نیز این راه را ادامه دادند. ایشان در یکی از سخنان مهم خود می‌فرمایند (در شخصیت امام خمینی ذوب شوید همانطور که ایشان در اسلام ذوب شده‌اند) این گفتار امروز در رگهای ما جاری است. در زمان حمله رژیم عراق به بیت شهید صدر و شهادت ایشان من سرباز بودم و برادرم که از یاران نزدیک ایشان بود دستگیر و اعدام شد. آنموقع ما از عراق فرار کردیم. مدتی در سوریه بودم و سپس در جریان جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در سال ۱۳۶۱ به ایران سفر کردم و داوطلبانه در جنگ علیه قوای بعثی شرکت و دوره آموزشهای نظامی هم دیدم. در مشاهداتم از جبهه‌های ایران آنچه مرا مجذوب خود ساخت، استقبال جوانان عزیز ایرانی از شهادت بود. بر اثر این تاثیر عمیق در مراجعت به سوریه کتاب "شهادت" را نوشتم. مکی قاسم بغدادی در حال حاضر با مجله "فرهنگ اسلامی" و روزنامه "ندای رافدین" و روزنامه "الموقف" و مجله "نور اسلام" همکاری دارد و مجالس سخنرانی بنام "نگاهی به قرآن" را در حرم حضرت زینب (س) برگزار می‌کند. وی از مهمانان هفتمین کنفرانس وحدت اسلامی بود که در شهریورماه سال ۷۳ در تهران برگزار شد. حضور: حضرت امام منادی حق در دنیای امروز هستند، برای استقرار و حاکمیت این آرمان در جهان، شما چه راه حل‌های عملی را پیشنهاد می‌کنید؟ شیخ ابراهیم زاکی: بسم الله الرحمن الرحیم. شما می‌توانید از همان روشهایی که امام فقید استفاده می‌کردند سود ببرید، بطور مثال: روشی که ایشان بمانند نشان دادند تاکید بر این امر داشت که نیازی نیست ما همه چیز را از ابتدا شروع کنیم. فقط باید ادامه راه بدهیم، زیرا بسیاری از کارها قبلا انجام شده است. زمانی بود که همه امت مشغول محاسبه درباره آن کارهایی بود که باید انجام بدهیم و اینکه چگونه باید آنرا به انجام برسانیم. ولی در واقع اشکال در این نبود که چه باید بکنند؟ بطور مثال می‌توان از پاکستان نام برد که بعنوان اولین کشور، نام اسلامی بر خود نهاد، اما پس از چندین سال دریافتیم که این کشور نیز نظیر سایر کشورهاست، همینطور نمونه دیگری وجود دارد، در زمینه احزاب سیاسی که می‌توان از حزب جماعت اسلامی نام برد که یک حزب سیاسی است و در بسیاری مناطق فعالیت می‌کند. پیروزی انقلاب اسلامی ایران و اعتبار و تجربیات حاصله در الجزایر و تاثیری که در سیستم موجود دارد روشن می‌کند که دانشگاههای اسلامی چگونه باید اداره شوند و محاکم شرعیه چگونه باید تشکیل شود، در میان نظام موجود قضایی. بنابراین، این کلام امام را تکرار می‌کنم که فرمودند: "ما آنچه را می‌خواهیم که خداوند برای ما مقرر داشته است،" در نتیجه نیازی نبود که همان اشتباهاتی را که دیگران داشتند تکرار کنیم و همچنین آشکار بود که یک ایده کلی وجود داشت که امت اسلامی یک رهبر می‌خواهد و یک احساس مشترک وجود داشت که به یک رهبر نیاز است و همچنین گونه‌ای ستاد مرکزی برای هدایت، زیرا اگر کسی فکر می‌کرد که حجاز می‌تواند مرکزیت رهبری را داشته باشد

اشتباه می‌کرد، اگر چه اماکن مقدس در آنجاست ولی آنجا تحت کنترل امت نبود. بنابراین مسئله با شخصیت امام حل شد. وی همان رهبری بود که امت می‌خواست و او را یافته بود. کاری که می‌بایست می‌کردیم معرفی این رهبری بود و مرکز رهبری که امت می‌خواست از آنجا تحت هدایت قرار گیرد و فعالیتش را شروع کند، کانونی که از آنجا فعالیتش را توسعه دهد. و امت این را نیز بدست آورد. بنابراین امت یک رهبر بدست آورد و یک ستاد مرکزی و یک شیوه و روش برای حرکت از من احساس می‌کنم از همین جا می‌توان جمهوری اسلامی را در سایر مناطق اسلامی جهان توسعه داد. البته منظورم این نیست که اینکار از طریق نوعی جنگ صورت گیرد، مثلاً عراق ضمیمه ایران شود، نه، اینکار باید از طریق برپایی جنبش اسلامی در همه جا صورت گیرد، تمام جهان باید پیام امام را بکار بندد. و این کار را در همه جا تا کسب موفقیت ادامه دهیم، در اینجا، در آنجا و در همه جا. تا هنگامیکه بصورت یک قدرت بزرگ اسلامی در آییم، انشاءالله و بتوانیم تمامی جهان را تحت کنترل در آوریم. بنابراین فکر می‌کنم کاری را که باید انجام دهیم این است که به جنبش‌های اسلامی که جهت ایجاد تحول در امت فعالیت می‌کنند، کمک کنیم، بر اساس پیام امام، که به ما جهت دادن و راه و روش اینکار را تعیین فرموده اند باید در جهان در تمامی جهات شمال، جنوب، شرق و غرب ایجاد حرکت نماییم، همانگونه که جنبش اسلامی در افغانستان به جهان کمونیست ضربه وارد آورد، بطوریکه در نهایت موجب سقوط آن گردید. به یک جنبش اسلامی نیاز است که پیام امام را بکار بندد و بنظر من اینجا، یعنی ایران بعنوان مرکز رهبری جهان اسلام می‌بایست به هدایت جنبش‌های اسلامی بپردازد. البته نه با پول، زیرا خود انقلاب اسلامی برای پیروزی از کسی پول دریافت نکرد. اگر چه عربستان سعودی با دلارهای نفتی خودش برای مبارزه با اسلام استفاده می‌کند. ایران باید فقط هدایت و راهنمایی کند. قاسم مکی بغدادی: بسم الله الرحمن الرحیم، اجازه بفرمائید در این باره مطلبی به ذهنم رسید که آنرا بیان می‌کنم خداوند در قرآن می‌فرماید: "سزاوار است که از حق پیروی شود" و امام صادق (ع) فرمودند: "اگر مردم به حقیقت سخنان و پندهای ما واقف می‌شدند از ما پیروی می‌کردند" در ادیان الهی بویژه دین مبین اسلام فطرت بشر به سوی خیر متمایل و از شر گریزان است. نفس انسانی بر حسب طبیعت ذاتی خود خیر و لا-جرم حق را دوست دارد و می‌خواهد از آن پیروی کند، لیکن آنچه که باعث انحراف فطرت بشری می‌شود، تبلیغات منحرف طواغیت زمان است. این تبلیغات منحرف گاه مردم را چنان در چنبره خود اسیر می‌کنند که دیگر میلی به سوی حق ندارند. به این جمله حضرت امیرالمومنین علی (ع) دقت کنید که می‌فرمایند "تبعیت من از حق دوستانی برایم باقی نگذاشته است" چون حق سنگین است و هر کسی نمی‌تواند آن را تحمل کند مگر کسانی که در صراط مستقیم و اهل حق و حقیقت باشند. اما باطل سهل و آسان است و تبلیغات منحرف کننده از همین نقطه ضعف است که استفاده می‌کنند. به نظر اینجانب حق با معجزه پیروز نمی‌شود، بلکه با روش‌های طبیعی و قابل دسترس می‌تواند بر اریکه پیروزی بنشیند و مردم را هدایت کند ما باید عوامل و زمینه‌های پیروزی حق را آماده کنیم تا قرین موفقیت شویم، چون معجزه یک حالت استثنایی برای پیامبران بر حق بوده که اثرش را هم در زندگی بشر گذاشته است. ولی امروزه نباید در انتظار معجزه باشیم بلکه باید زمینه مساعد برای رشد و پیروزی حق را فراهم آوریم. عرضه اسلام به مردم، باید با شیوه‌ای پسندیده و توأم با جذابیتی که ذاتی این دین الهی است انجام پذیرد. حق همان اسلام است، همان کلام خداوند است، همانست که حضرت رسول (ص) و ائمه معصومین بیان کرده اند. اما برخی چهره اسلام را مخدوش می‌کنند، خیلی صریح بگویم اسلام را خیلی بدو با بیانی نارسا و دور از جذابیت ارائه می‌دهند، این کار پسندیده نیست، ما باید چهره اسلام را همانطور که هست منور و نورانی عرضه کنیم تا مردم گرایش هر چه بیشتری به آن نشان دهند، چنانچه حضرت امام خمینی چنین کردند. از سوی دیگر دشمنان حق و اسلام تمام کوششان مصروف دگر گونه جلوه دادن چهره حقیقی اسلام است. اصولاً کار منفی و نابود کننده خیلی آسان تر از کار مثبت و سازنده است. ما به فرموده پیامبر عظیم الشان اسلام باید از اخلاق الهی پیروی کنیم تا مثبت و سازنده باشیم و بتوانیم در مقابل دشمنان اسلام استوار بایستیم. حضرت رسول (ص) فرموده است: خداوند سربازانش را بین مردم پخش کرده و آن‌ها را مشخص نکرده است ما هم باید بکوشیم که جزو این

سربازان گمنام باشیم که در هر عصر و زمانی حضور دارند. یا باید این سربازان را از پست های مهم دور کنیم و یا مطمئن باشیم که یکی از آنان را در راس کار قرار داده ایم. در واقع بهتر است افراد مناسب را در پست های مناسب بگذاریم. باید از این امت مردان شایسته انتخاب شوند تا قادر باشند این مکتب عظیم را روی شانه های خود حمل کنند. من خیلی از فرزندان این امت بزرگ را دیدم که شهادت برایشان شیرین تر از عسل بود و مکتب با خون آن ها رشد کرد، پیدا کردن این فرزندان از طریق همین بحث ها میسر است، این ها همان سربازان گمنام الهی اند. حضور: آقای دکتر مخلص جده نظر شما در این رابطه چیست؟ بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین. در تمام طول تاریخ اسلام، این واقعیت که اسلام منادی حق و حقیقت است، در ذهن مسلمین بویژه متفکرین اسلامی وجود داشته است. برقراری حکومت الله در زمین یکی از آرزوهای دیرین مسلمین جهان است. بعد از رحلت پیامبر (ص) و پس از خلفا و حکومت حقه امیرالمومنین علی (ع) دولت اموی در جهان اسلام زمام قدرت را به دست گرفت و همه می دانیم حکام آن از صراط مستقیم اسلام منحرف شدند. در همان زمان ائمه معصومین (ع) پیکار برای حکومت حقه الله را در زمین شروع کردند. پیکار امام حسن مجتبی (ع) با معاویه و شهادت سرشار از رشادت امام حسین (ع) و بعد از آن ها پیکار همه ائمه (ع) با طواغیت زمان آغاز شد. هدف آن هایی که در زندان های اصحاب باطل عمری را سپری کردند و بعد هم در راه حق و حقیقت شهید شدند، هدف همه آن ها برقراری حکم الله در زمین بوده است. بویژه که اسلام اکمل ادیان و آخرین دین الهی است که برای سعادت بشر به ارمغان آورده شده است. شخصیت والای امام خمینی (ره) با توجه به سیر مختصر تاریخی که ارائه شد به خوبی روشن و آشکار می شود، زیرا پس از قرن ها او توانست از طریق مبارزات پیگیرش این هدف بزرگ مسلمین را تحقق بخشد. در واقع امام خمینی (رض) علیه رژیم منحط شاه جهاد کرد، رژیم شاه، فاسد و منحرف از اهداف عالی اسلام بود، رژیمی بود که بیشتر به استعمار غربی وابسته بود و دشمنی آشکاری با موازین اسلامی داشت امام (ره) مسلمین را آگاه کرد و به حقیقت فطری وجودشان که کاملاً با موازین غربی منافات داشت باز گرداند. باطل را به آن ها شناساند و راه درست زیستن و از قید استعمار رها شدن را به آن ها آموخت و این چیزی بود که همیشه رژیم شاه از آن هراس داشت. امام خمینی (رض) ابرمردی است که آرزوی میلیون ها مسلمان را برآورده کرد، آرزویی که حتی از بیان آن بخاطر وجود قدرت های جابر زمان خوف داشتند. امام توانست در یک مملکت شصت میلیونی مسلمان حکم الله را جاری کند و این کاری عظیم است که از صدر اسلام بزرگان دین به دنبال دست یافتن به آن بوده اند. من حضرت امام را در نجف اشرف ملاقات کردم و مدتی شاگرد ایشان بودم. بگذارید شمه ای از زندگی بی پیرایه او را برای شما بیان کنم تا عظمت معنوی حضرت ایشان بیشتر آشکار شود. ایشان اگر چه از بزرگان علمای اسلام بود اما در عین حال زاهد و عابدی بود که خویش را انکار می کند. ایشان هم در تفسیر قرآن و هم در فقه اسلامی و هم در اصول و فلسفه استاد ارشد حوزه علمیه نجف اشرف بود، وجوه شرعی از سوی مومنین ایران و پاکستان و کشورهای خلیج فارس برای حضرتشان مرتب می رسید و لا-جرم می توانست در بهترین کاخ های عراق اقامت کند، ولیکن در خانه کوچکی که بیش از ۵۰ متر نبود چهارده سال، آن هم به عنوان مستاجر، زندگی کرد. امام همین شیوه و روش را بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران نیز داشته اند، زیرا بعد از اینکه مرد شماره یک ایران و زعیم و رهبر مسلمین شد، قادر بوده است که در بهترین و مجلل ترین کاخ ها زندگی کند ولی ایشان در جماران در منزل کوچکی زندگی می کرد و در حسینیه جماران نیز سخنرانی می کرد، من این منطقه را از نزدیک دیده ام، امام در یک ساختمان قدیمی کوچک اجاره ای زندگی می کرد تا دارفانی را وداع گفت. زندگی امام توام با زهد و تقوا بود، این مسئله عظمت ایشان را بیشتر نشان می دهد، عظمتی که فقط از یک روح بزرگ می توان دید، از یک انسانی که دارای روحی فوق و برتر از دیگران است والا- غرق در حب مال و جاه می شوند و زهد و تقوا را فراموش می کنند. وقتی نام "خمینی" را می بریم و قدرت های بزرگی مثل امریکا وحشت می کنند، به خاطر عظمت روحی امام است. راهی که امام طی کرد، راه پر افتخاری است که همه کشورهای اسلامی باید طی کنند تا بتوانند حکم الله را در زمین جاری نمایند و حق را بر باطل پیروز

کنند. زیرا راه امام باید دنبال شود و بر همه مسلمین و بویژه رهبران جهان اسلام لازم و ضروری است که از خط امام پیروی کنند. امام در بندگی خدا فانی بود، مطیع امر خداوند و پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) بود. برای مردم مستضعف دلسوز بود. از هیچ کس جز خدا ترسی نداشت و برای خدا مبارزه می کرد، نه از شاه می ترسید و نه از عمال ساواک و اومه ای داشت. در نجف هم موقعی که فرزند برومندش که مجتهدی عالیقدر و مبارز بود شهید شد اصلاً اشک نریخت و تزلزلی به خود راه نداد. بلکه از این حادثه ناگوار حسن استفاده را کرد و برای ملت ایران پیامی مبنی بر ادامه مبارزه فرستاد و متذکر شد که از ارتش و ساواک هراسی به دل راه ندهند زیرا سرانجام پیروزی با آن هاست و چنین نیز شد. برای تحقق آرمان انقلاب اسلامی، ایران پیشگام بوده است و شهیدان بسیاری چه در قبل از پیروزی انقلاب و چه در دوران جنگ تحمیلی برای پیروزی حکم الله داده است، کار ملت ایران درسی برای سایر کشورهای اسلامی می تواند باشد. حضور: وحدت اسلامی یکی از آرمان های بزرگ امام خمینی (س) است در این زمینه دو سؤال مطرح است: ۱- اصول و پایه های ایجاد وحدت اسلامی در بین مسلمین چیست؟ ۲- موانع وحدت مسلمین کدامند؟

زاکزاک: دین یکی است و صاحب دین هم یکی است. او وحدت را ایجاد کرده تا بنیادی باشد برای این که غیر از خداوند متعال کسی را نپرستیم و برای این کار پیامبرانی را از مردم برانگیخته است و از میان همه پیامبران خاتم الانبیاء را برگزیده است تا همه از او پیروی کنند زیرا قرآن جامع تر از تمام کتب آسمانی قبل از آن است، امت باید متوجه این نکته باشد و از رهبری پیروی کند، این رهبری زمانی در دست حضرت محمد بن عبدالله (ص) بود و اینک در دست جانشینان او است، اما همه باید یک رهبر داشته باشیم، نمی شود در این زمینه دارای وحدت نباشیم و هر کدام یک رهبر داشته باشیم. مسئله اصلی پیروی از رهبر است و آنچه امام خمینی انجام داد منجر به وحدت امت گردید که باعث سعادت می شود. امام خمینی (ره) رهبری بود که امت را به سوی خدا دعوت کرد. در واقع او بر جنبه طبیعی و ذاتی خود دین عمل کرد، این شیوه امام باید همچنان چراغ راه باشد. وحدت مورد نظر با عمل به دین تحقق می یابد. وحدت در ذات دین نهفته است عمده عمل به آن است و نقش رهبری در عمل به آنچه که اسلام گفته است بعنوان یک کل غیر قابل تفکیک باید برای امت روشن شود که دین یکی است، امت یکی است و رهبری هم یکی است. بی آنکه منظور عدم استقلال کشورهای اسلامی باشد. سؤال شد که چه عواملی مانع وحدت است. بعضی از مردم، در مورد عدم وحدت مسلمین، به تفاوت در مذهب یا تفاوت در فرهنگ و زبان و آداب و رسوم ملل و اقوام اتکا می کنند، اما به نظر من این ها اصلاً مهم نیست، عمده این است که هدفی داشته باشیم اگر این هدف وجود داشت آنچه که به عنوان وجوه تفرقه مطرح می شود به خودی خود کنار می رود و هدف، وحدت لازم را ایجاد می کند. تفاوت های گفته شده خیلی طبیعی است به این اعتبار همه آنان نمی توانند مثل هم باشند. در هر کشوری زبانی و آداب و رسومی خاص وجود دارد، اما حقیقت دین هیچ توجهی به این تفاوت ها ندارد، و همه را به سوی خداوند و پیروی از حکم الله دعوت می کند. باید کاری کرد که زمینه وحدت ایجاد شود و این فقط در وجود رهبری است که متجلی می شود همانطور که حضرت امام خمینی چنین کردند و انقلاب اسلامی ایران را به پیروزی رساندند. ما با کشورهای مختلف و زبان های مختلف و فرهنگ های گوناگون به عنوان انسان مسلمان می توانیم متحد شویم. وحدت یعنی گرد هم آمدن و اعتقاد داشتن به یک چیز و عمل کردن به آن. این وحدت است. نه این که برخی فکر می کنند ما به دنبال این موضوع هستیم که هیچ تفاوتی با یکدیگر نداشته باشیم. این به معنی، هم شکل شدن است که البته ما به دنبال آن نیستیم. به طور کلی ما ذاتاً دارای وحدت هستیم عمده عمل کردن به آن چیزی است که به آن معتقد هستیم. خداوند ما را چنین خلق کرده است بنابراین آنچه گفته شد مانع وحدت نیست، عمده ترین مانع وحدت این است که گروهی از مت به بیگانگان به عنوان رهبری نگاه کنند و از آنها تقلید و تبعیت کنند. بخشی به غرب برای هویت و هدایت می نگرند که نمی دانم آن را هدایت بنامیم یا گمراهی. این مسئله زمینه مساعدی را برای اختلافات مهم فراهم می آورد و از این طریق بیش از هر چیزی دچار تفرقه می شویم. حضور: جناب آقای بغدادی خواهشمند است در همین مورد نظر خود را بیان فرمائید. بغدادی: پاسخ به این سؤال احتیاج به چند جلسه دارد ولی من بطور مجمل

به چند نکته اشاره می‌کنم. به نظر من وحدت اسلامی دو وجه دارد، یکی در شکل و اساس و یکی فقط در شکل ظاهری. امید ما این است که از شکل ظاهری وحدت اساسی تحقق یابد زیرا به تعبیر قرآن کریم: "مومنان برادرند" به نظر من باید دل‌ها به هم نزدیک شوند فقط وحدت زبان‌ها و قلم‌ها کافی نیست. همه ما طالب وحدت هستیم. اما مشکل اصلی وجود تفرقه بین مسلمانان است. این اشاره ای بود اما برای به نتیجه رسیدن، طرح سه عامل را باید در نظر داشت: ۱- نوشتن طرح ۲- روش حرکت طرح و نقشه و مسیر آن ۳- نقشه اجرای عملی آن‌ها. این سه عامل باید با هم تحقق یابد که این نظر در هفتمین کنفرانس وحدت اسلامی نیز طرح شد. مسئله اساسی و مشکل اصلی اینجاست. بنظر من باید مکانیزم‌های اجرا نیز فراهم شود، در کنفرانس همه به تفاهم اتکا و اکتفا کردیم، همه نظریه داشتیم و مکانیزم‌های اجرایی فراهم نبود. چرا مفهوم وحدت را نباید اجرا کنیم، اگر موافقی وجود دارد باید آنها را شناخت و از راه ایجاد وحدت برطرف کرد، بنظر من فرق است بین مطرح کردن مفهوم و نیت داشتن برای اجرای آن. من با چند تن از شخصیت‌های شرکت کننده در کنفرانس صحبت کردم حتی آنهایی که در کنفرانس سخنرانی داغ داشتند و به آنها گفتم آیا راه حل برای اجرای این نظریه‌های شما وجود دارد؟ همه طالب وحدت هستیم، ولی در اجرا و انجام آن جدی نیستیم، آنطور که باید. خیلی از افکار و طرح‌های مهم بعزت خوب مطرح نشدن و یا بد عرضه کردن، منتفی می‌شوند، من به فنی بودن طرح نظر دارم و اینکه مسئله وحدت مسلمین در جهان بصورت فنی، هنری، فرهنگی مطرح شود، چون اگر شیعی بگوید مذهب من حق است و سنی هم همینطور، به نتیجه واحدی نخواهیم رسید، پس باید دو مذهب را یکی بدانیم و مسایل خلاف قرآن را بزدائیم و این پس از کنفرانس، کار تحقیقی، عملی و فنی و فرهنگی لازم دارد. حضور: آقای دکتر جده سپاسگزار خواهیم شد چنانچه نظر شما را هم بطور اجمال و خلاصه داشته باشیم. دکتر جده: نقاط توافق بین مسلمین زیاد است اول آن قرآن کریم است که مسلمانان جهان را به وحدت دعوت کرده، حتی سایر ادیان که دارای کتب آسمانی هستند را نیز به وحدت با مسلمانان دعوت کرده است. در قرآن کریم آمده است: "بگوای اهل کتب آسمانی بیائید به کلمه ای که همه ما به آن ایمان داریم این که به غیر از خدا هیچ کسی را نپرستیم و هیچ چیز را به عنوان شریک خدا نپذیریم و همدیگر را به عنوان ارباب نگاه نکنیم" پس مسلمانان بیشتر مورد خطاب این آیه هستند. رکن دیگر، مسئله توحید است که اساس وحدت را تشکیل می‌دهد و حضرت امام خمینی نیز با توجه به همین اصول و ترویج آن‌ها شیوه‌های عملی ایجاد وحدت در بین مسلمین را مطرح فرمودند و با موضع‌گیری در قبال طراحی‌های انجام شده از طرف امریکا و اقرارش سعی در روشن ساختن حقایق انسانی و توجه دادن مسلمین به استقلال و آزاداندیشی داشته و کوشیدند با طرح عملی انقلاب اسلامی ایران زمینه‌های ایجاد حکومت حق در جهان را فراهم سازند. امام خمینی (س) بت پرستی و وابستگی به طواغیت زمان را مردود شمرده است و همه انسان‌ها حتی غیر مسلمان‌ها را به سوی خداوند یگانه دعوت کرده است که پیام حضرت امام به گورباچف نمونه بارز آن است. پس نقاط مشترک زیاد است: یگانه بودن خداوند، قبله واحد، یک پیامبر، و یک قرآن. آیا این همه مشترکات کافی نیست تا ستون وحدت مسلمانان باشد؟ باید به این ستون‌های متسحکم وحدت تمسک جست. البته در میان مسلمانان جاهلانی نیز دیده می‌شوند. وقتی انسان جاهل شد، دشمن حق می‌شود. اگر مسلمانان هر چه بیشتر اهل علم و دانش بشوند راه وحدت نیز سهل‌تر و آسان‌تر است. تعصب هم خود از جهل ناشی می‌شود. عده ای می‌کوشند تا از این جهل استفاده کرده و بین مسلمانان ایجاد تفرقه کنند. سومین مسئله مهم، رژیم‌های طاغوتی است که به جوامع اسلامی حکومت می‌کنند بی آن که اعتقاد به وحدت مسلمین داشته باشند. پس اگر مسلمانان تابع بیگانگان و یا مسلمان نمایان نباشند راه وحدت هموارتر می‌شود. رژیم‌های طاغوتی مثل رژیم عراق باعث تفرقه مسلمانان است و نمی‌گذارد مردم مسلمان ایران و عراق وحدت لازم را بیابند و یا رژیم طاغوتی مصر که همه کار را می‌کند تا مانع وحدت باشد و همین‌طور رژیم‌های تونس و الجزایر و دیگر رژیم‌های کشورهای اسلامی که مانع ایجاد وحدت مسلمانان می‌شوند، این رژیم‌ها نمی‌خواهند که ملتشان با سایر ملل مسلمان رابطه حسنه ای داشته باشند. این مسئله بسیار اهمیت دارد. اولین قدمی که در راه وحدت ملل مسلمان برداشته شد توسط حضرت

آیت الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران بود که مجمع تقریب بین المذاهب را تشکیل دادند، این یک گام بسیار عظیم و موثر در راه تحقق وحدت اسلامی بود. امروز هم ایران اسلامی جهت وحدت جهان اسلام حسن نیت کافی دارد و هم نظامی است که دارای امکانات و نیت صادق است، در واقع جهان اسلام چشم به ایران اسلامی دوخته است. حضور: آقای شیخ زاکراکی به نظر شما روش های معرفی افکار و اندیشه های امام خمینی به جهان امروز چگونه باید باشد؟ شیخ زاکراکی: در این مورد رسانه های گروهی نقش بسیار شگرفی را ایفا می کنند. آن ها قادرند یاد و اندیشه امام را به همه خانه ها ببرند به عنوان مثال چند ماه قبل از سالگرد حضرت امام ایشان را در همه خانه ها میشد دید. رادیو و مطبوعات هم طبیعی است که نقش بسیار مهمی در این خصوص دارند. از طریق رسانه های گروهی مردم به تفکر درباره افکار امام مشغول می شوند، حتی اگر خانواده ای غیر مسلمان باشد. من در جایی مطالعه کردم که دبیر کل سازمان ملل هنگام رحلت امام گفته است احساس کردم که مردی مذهبی هستم و از این احساس حال افتخار و سربلندی به من دست داد. از این نکته می توان به نقش بسیار مهم رسانه های گروهی پی برد. مهم این است که باید رسانه های خاص خودمان را داشته باشیم و تحت تاثیر رسانه های گروهی غربی قرار نگیریم. تلویزیون از همه رسانه های دیگر مهم تر است، زیرا وقتی مردم تصویری از امام خمینی را در حال سجود مشاهده کردند حالشان منقلب شد و این مسئله اثر شگرفی روی آنان گذاشت. افکار امام مانند کتاب "حکومت اسلامی" را باید به زبان های گوناگون ترجمه کرد، البته باید در نظر داشت که ماهواره های غربی نفوذ بسیاری در مردم جهان دارند. اما ما باید کار خود را انجام دهیم. من قبلا در ملاقاتی با معاون وزیر ارشاد به ایشان گفتم: این کویت کوچک یک رادیوی بسیار قوی دارد که می توان صدای آن را در همه جا شنید و هر زمان که رادیو را روشن کنیم می توانیم صدای کویت را بشنویم، ولی نمی توان صدای ایران اسلامی را از طریق رادیو دریافت کرد. کنفرانس هائی نظیر همین کنفرانس، اثر بسیاری در مطبوعات جهان داشت و این بسیار خوب است. کنفرانس هایی از این قبیل، تنها نباید در تهران تشکیل شود، باید به صورت منطقه ای برگزار گردد، مثلا- کنفرانسی درباره افکار امام در منطقه امریکا، در منطقه اروپا، در منطقه افریقا، و جهان عرب و غیره. علاوه بر رسانه های گروهی، ایجاد موسساتی برای نشر آثار و افکار امام لازم است و نیز یک دانشگاه بین المللی که از سراسر جهان بیایند و در آنجا حقایق اسلامی و افکار امام را تحصیل کنند. ترجمه آثار امام و افکار ایشان نیز خیلی مهم است و لازم است که بنیادی ایجاد شود که به چاپ کتاب های امام (س) به زبان های خارجی پردازد. حضور: مسئله مورد اشاره از طرف استاد زاک زاکی بحث شیرین و قابل توجهی است، بخصوص بحث رسانه ها و ایجاد یک مرکز خبری که بتوانیم با توجه به آن اخبار مسلمین جهان را بصورت صحیح به افکار عمومی منتقل نمایم، آقای مکی قاسم شما درباره ایجاد وحدت در شکل عملی آن و برخورداری از ابزار و اهرم های لازم برای متحد ساختن مسلمین چه شیوه هایی را در مد نظر دارید. مکی قاسم: درباره این مسئله سخن بسیار می توان گفت، ولی من به طرح چند نکته اساسی اکتفا می کنم. ۱- حفاظت از نظام جمهوری اسلامی که مهمتر از هر چیزی برای اثبات حقانیت افکار امام است. چون نقطه شروع برای احیای اسلام در دنیای امروز است و باید آن را بسیار تقویت کرد تا طرح و اندیشه های امام خمینی به دنیا منتقل شود. ۲- وحدت اسلامی باید در شکل ظاهری و نیز اصل باطنی استوار باشد. چون فکر امام یک عمل تطبیقی است، کسانی که فقط به اسلام نظری توجه دارند با اندیشه های عملی امام جمع نمی شوند. ۳- فکر وحدت اسلامی از ذات مسلمین جهان می جوشد باید زمینه عملی این تفکر، یعنی افکار امام خمینی بخوبی شناسانده شود تا آدم های با اخلاصی پیدا شوند. به یاد دارم که هنگام عزل بنی صدر، امام روی صفحه تلویزیون ظاهر شدند و دست روی زانو کوبیدند و گفتند اخلاص از هر چیزی مهمتر است. این سنت امام باید همیشه مراعات شود. زیرا وحدت در نظر امام در فکر و عمل یکی بوده است. اسلام هم می گوید نیت از منفعت مقدم تر است و نیت آدم از کارش بهتر است، پس همه این اسباب باید جمع شود تا بتوانیم فکر امام را گسترش دهیم و به هدف برسیم. ۴- فکر امام یک فکر فطری است. یک فکر انسانی ملهم از دین است. او با فطرت آدمیان صحبت می کند و انسان بسوی فطرت خود کشش دارد. ۵- بیرون راندن ترس از دل مخالفین یک مسئله

خیلی مهم است. در حرکت پیامبر (ص) اسلام، قریش از پیامبر ترس داشتند که اموال آنان را مصادره کند، شغل‌ها و پست‌ها و مقامات را از آن‌ها بگیرد، اما حضرت قول دادند که قصدشان فقط کمک به مردم است و هدف انسانی است. با این روش ترس را از دل آن‌ها بیرون راندند. ۶- پس بعد از تلاش استکبار جهانی برای منع گسترش افکار امام، عامل بعدی، همان دوری از فطرت است که مسلمانان را از فکر فطری امام دور می‌کند. بنظر من وحدت مسلمانان و بلکه وحدت اتباع انسانیت راه حل اصلی است، وحدت در روش و مسائل و هدف و حرکت. این قاعده شامل مسلمانان فقط نیست، شامل شیعه و سنی فقط نیست، بلکه شامل همه انسانها است. استکبار از فکر امام ترس دارد، این امر مهم در راه اسلامی ما باید مراعات شود. همانطوریکه می‌دانید در حرکت پیامبر اسلام (ص) با قریش، راه حل این مسئله را طرح کردم. ۷- فکر امام محدود به یک مذهب خاص و یا منطقه خاصی نیست. ۸- سیره شخصی امام (س) را برای مردم تشریح کنیم و زندگی او، زهد او، قناعت او و دوری از تجمل و پرهیز از زندگی مرفه او را. ۹- باید کارهای علمی و سیاسی امام به مردم جهان معرفی شود؛ از طریق کتب، درس‌ها و سخنرانی‌ها. ۱۰- جهان را آگاه کنیم که در افکار امام، مستضعفین تحت حمایت و پوشش قرار می‌گیرند، از طریق مثلا کمیته امام و امثال آن. و اینکه امام همیشه به مسئولین اداری و نظامی و وزار توصیه می‌کردند که از مسئولیت و پست خود سؤ استفاده نکنند و از مرفه بودن جدا شوند و همیشه با فقرا و عامه مردم باشند. دکتر مخلص: نباید در فکر ما این باشد که غربی‌ها را از خود راضی کنیم، چون خداوند متعال در قرآن کریم فرموده: یهود و مسیحیان از شما راضی نمی‌شوند، مگر اینکه به مذهب آنان بگرایید. بلکه غربی‌ها نظرشان به شخصیت پیامبر اسلام نظر خیلی بدی است ولی بهر حال اسلام کم‌کم در غرب منتشر می‌شود. حضور: با توجه به مسائلی که عنوان شد آینده جهان و موضوع دین باوری را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ زاکی: بلی این یک رویا نیست، ما باید به واقعیات فکر بکنیم. واقعیات نشان می‌دهند که جهان در حال تقسیم شدن به دو جناح است. این دو جهان عبارتند از جهان اسلام و جهان سرمایه داری. با سقوط اتحاد شوروی و نظام کمونیستی، با سقوط کمونیسم، غرب اخیرا اعلام کرده است که در جهان هیچ دشمنی غیر از اسلام ندارد. در همین زمینه امریکا اعلام کرده است که تنها تهدید علیه امریکا از جانب اسلام است. رئیس جمهور سابق امریکا، جرج بوش، در جایی گفته است که خطر ایران برای امریکا بیشتر از خطر سلاح هسته‌ای است. بنابراین ما می‌توانیم متوجه شویم که جهان به دو جناح تقسیم شده است و مطمئنا در آینده نزدیک روشن خواهد شد که جهان دو قطب خواهد داشت، در یک سمت اسلام و در سمت دیگر سایرین که شما هر چه می‌خواهید نامش را بگذارید. ولی ما آنرا جهان کفر می‌نامیم. و ما می‌دانیم که در نهایت این دو جهان بالاخره وقتی با یکدیگر بجنگند، نتیجه معلوم است. در تاریخ وقتی دو قوا با یکدیگر جنگیدند و یکی از این دو، قوای الهی بود و دیگری قوای طاغوت، خداوند وعده داده است که قوای الهی پیروز خواهد شد. آیات زیادی در این زمینه وجود دارد. مثل "وعدالله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض" و یا امثال ذلک، که وقتی این برخورد پیش آمد، قوای الهی پیروز خواهد شد و البته یک باور کلی در میان همه مسلمین اعم از شیعه و سنی وجود دارد که امام مهدی (عج) ظهور خواهد کرد و ما هر روز این دعا را می‌خوانیم که عج الله تعالی فرجه که انشاءالله بزودی صورت پذیرد و از این رو نبرد خود را تا آخر جهان ادامه خواهیم داد، در آینده نزدیک انشاءالله یک نیروی واحد اسلامی در جهان وجود خواهد داشت و من به آن امیدوارم. مکی قاسم: یکی از مستشرقین در روزنامه "السفیر" لبنان می‌گوید: آمریکا از مدت‌ها قبل سعی می‌کند، یک مثلث اهدافی محقق کند، یکی حرکت روسیه کمونیستی، دیگر اجرای صلح با اسرائیل و سومی نابود کردن حرکت اسلامی، من روی هدف سوم بیشتر صحبت می‌کنم. یک خبرنگار زن مصری هم همین مفهوم را تقریبا گفته بود و گفت آمریکا با اسلام جنگ و دشمنی ندارد، بلکه با جنبش اسلامی جدید دشمنی و مبارزه می‌کند، این نکته را باید بررسی کنیم و ببینیم آیا بنفع آمریکا است که با اسلام بجنگد و با یک میلیارد مسلمان دشمنی داشته باشد، اگر با آنها طرف است پس با مانعی بزرگتر از خودش برخورد کرده است، من اطمینان دارم که آمریکا نمی‌خواهد اسلام را از بین ببرد بلکه می‌خواهد بماند ولی بطور شکلی، مانند اسلام عربستان،

می خواهد اسلام خمینی را از بین ببرد، چون این جنبش اسلامی با هویت استکبار تعارض دارد، پس مشکل امریکا با جنبش اسلامی است، و هدف ما وحدت اسلامی و پایه اصلی وحدت اسلامی همان جنبش و آگاهی اسلامی است، و هدف استکبار نابود کردن جنبش و آگاهی اسلامی و وحدت اسلامی است. و امروز بعد از رفتن شوروی کمونیست و نزدیک شدن امریکا به حل نهائی مسئله اسرائیل تنها مشکل مانده همان جنبش اسلامی است. امریکا در تحقق سه هدفش جدی است، ما چه نقشی خواهیم داشت. باید دور یکدیگر جمع شویم و من اطمینان دارم اگر این کار را بکنیم خدا با ماست. مسئله دوم اینکه امریکا می خواهد آقای دنیا باشد در امریکا و اروپا داد و فریاد می کنند که ما بسوی نیستی می رویم، پس امریکا نمی تواند نیازهای مردم دنیا را تامین کند، نیازهای روحی و معنوی را، چون مردم آن دیار از نیاز مادی شاکی نیستند آنها مشکلشان نیازهای روحی و معنوی است. یکی از دکترهای آمریکائی که ایرانی الاصل می باشد و در دمشق با هم آشنا شدیم می گوید: من از امریکا برای دیدن خانواده ام آمدم ایران. در ایران اهداف بزرگ رهبران ایرانی را دیدم و به خود برگشتم و گفتم آنها با همه این مشکلات که دارند هنوز به اهداف خیلی دور و بزرگ امید دارند. پس حتما پشت سر این دولت یک نیروی لایزال است، از این راه به خدا ایمان آوردم، و مطمئن شدم که این دولت از طرف آفریننده عظیمی اداره می شود. پس ما هم باید ایمان داشته باشیم که خدا ما را تنها نمی گذارد اگر به امکانات موجود عمل کردیم و اگر برای هر کار نتیجه خاصی بطلبیم، در نتیجه پیروز خواهیم شد بخواست خدا هر چند مشرکان نمی خواهند. دکتر مخلص: درست است که با رفتن شوروی امریکا یک نتیجه خوبی گرفت ولی این نتیجه موقت خواهد بود، چرا؟ اول: درست است که امریکا شاید بتواند در مقابل نیروی مادی ملتهای مستضعف بایستد ولی جلوی نیروی معنوی این ملتها ناتوان است. دوم: امکانات مادی امریکا نیازهای رژیمهای وابسته به خودش را تامین نمی کند. این رژیمها از امریکا پول می خواهند، حسنی مبارک، شاه حسین، اسرائیل، حسن دوم مراکش، صدام، الجزایر، همه از امریکا پول می خواهند و امریکا مشکل مالی دارد و نمی تواند به همه آنها برسد، پس در آینده مشکلی خواهد بود برای امریکا، آنموقعی که امریکا پولش قطع می شود همه این عروسکها خواهند افتاد و رژیمها به دست ملتها خواهد افتاد، حتی اسرائیل که امروز وابسته به کمکهای امریکا و یهود دنیا است. اگر این کمکها متوقف بشود اسرائیل از بین می رود. همچنین تنها بودن امریکا در صحنه جهانی، از نظر نظامی امریکا را خسته می کند، در جنگ اخیر خلیج دیدیم که برای زدن صدام سی کشور را همراه خود آورده است با این که صدام یکی از عوامل خودش بوده، و اگر خدای نخواستہ فردا بخواهد با ایران بجنگد و این کار را بکند حتی با کمک روسیه، آلمان و... این کشورها از مقابله با جنبشهای اسلامی عاجزند، پس جنگ امریکا جنگ ضد عقیدتی است. چون بعد از رفتن شوروی فکر و اندیشه اسلامی در جهان گسترش پیدا کرده است، و امریکا فکر و اندیشه ندارد که با عقیده اسلامی مقابله کند. و همانطور امریکا از وحدت اروپا ترس دارد، و از وحدت چین و ژاپن ترس دارد و از وحدت آسیا ترس دارد. وحدت اقتصادی در هر منطقه جهان برای امریکا ترس آور است، پس آینده بفتح اسلام است، همان طوریکه خدا وعده داد که صالحان همانا وارثان زمین هستند. خداوند متعال در زمان موسی (ع) منت کرد بر مستضعفان، و حالا هم می خواهد که منت کند بر مستضعفان و آنان را پیشوایان زمین قرار دهد و به این جمهوری اسلامی منت کرد که پیروزی به آن عطا فرموده. از جنبه مادی آیا آن آدمی که در امریکا زندگی می کند مرفه نیست؟، اگر هست پس چرا قیام لوس آنجلس بوجود آمد و امریکای دموکراسی آنرا سرکوب کرد؟ انسانها راحت نمی شوند مگر این که زیر سایه و عقیده اسلام زندگی کنند، چون انسانیت از کمونیست و سرمایه داری رنج برده است. زاک زاک: در واقع غرب فکر می کرد که اسلام را شکست داده است. فکر می کرد که مرده است و یا اینکه آنرا کشته است. غرب فکر می کرد که امت اسلامی مرده است ولی نمرده بود بلکه بخواب رفته بود وقتی بیدار شد آنها ترسیدند. این همان چیزی است که اتفاق افتاده، می دانید امام فقید این تمثیل را بکار برده است. یک روز ایشان دیدند که همه کاری را دیگران برای مبارزه با اسلام انجام می دهند. جنگ روانی، جنگ تکنولوژیکی، ولی شخصیت اسلام در حال تجلی است. بهمین دلیل آنها هراسان هستند و می ترسند

و حتی پس از اینکه دیدند امام فوت کرده است، هر کاری که می توانستند کردند تا امام را از خاطره مردم بزدایند زیرا دریافتند که امام هنوز در قلب مردم زنده است و دریافته اند که شخصیت وی همچنان زنده است و همچنان در حال جنگیدن علیه آنهاست. آنها هر کاری می کنند تا اندیشه و تفکر امام بدست فراموشی سپرده شود و یا اینکه آنها را در چارچوب جغرافیایی ایران محصور کنند. حضور: با تشکر و سپاس از حضور آقایان در این جلسه.

امام الگوی آزادی انسان معاصر است (مصاحبه با سید حسن فطرت رضوی)

امام الگوی آزادی انسان معاصر است (مصاحبه با سید حسن فطرت رضوی) اشاره: آقای سید حسن عباس فطرت رضوی از علمای کشور هندوستان هستند که چندی قبل در جریان دیدار از کشورمان به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی آمدند و ضمن بازدید از مؤسسه، مصاحبه ای هم با مجله حضور انجام دادند که در پی به نظر خوانندگان گرامی می رسد. لازم به ذکر است که ایشان دارای تالیفاتی در زمینه موضوعات اسلامی هستند و کتابهای متعددی - از جمله بعضی از کتابهای امام خمینی و شهید مطهری - را به زبان هندی ترجمه کرده اند. ایشان همچنین در نشر اخبار و اطلاعات مربوط به امام خمینی و انقلاب اسلامی فعالیت زیادی داشته اند. حضور: ضمن تشکر از جنابعالی که برای اسلام زحمت می کشید، در ابتدا قدری درباره فعالیتهای سیاسی و تبلیغی خود، سابقه ای که دارید و نحوه ارتباط با امام خمینی توضیح بفرمایید. آقای سید حسن عباس فطرت رضوی: بسم الله الرحمن الرحیم. در زمان انقلاب هند من ۱۳ ساله بودم و بعد از آن - در جوانی - در حزب کنگره هند فعالیت سیاسی خود را شروع کردم. همواره با استعمار انگلیس مخالف بودم و راهنمایی های گاندی را مدنظر داشتم. اکثر کتابهای او را نیز مطالعه کرده ام. از ابتدای طلبگی نویسندگی را شروع کردم و در حین تحصیل در علوم اسلامی مقالات و کتابهای اسلامی را ترجمه می کردم. از هنگام آمدن امام خمینی به نجف اشرف به ایشان گرایش پیدا نمودم و دنباله رو ایشان شدم. از آن پس سخنرانیها و مقالات زیادی درباره امام انجام داده یا نوشته ام و مصاحبه هایی با رسانه های روز هند به صورت زنده داشته ام که بیشتر دارای ابعاد فرهنگی و به دو زبان عربی و انگلیسی بوده و بخصوص مصاحبه هایی که در رابطه با امام داشتم مورد پسند مردم واقع شده ست. حضور: شما در کجا معمم شدید و در درس کدامیک از علمای ایرانی شرکت کرده اید؟ فطرت رضوی: بنده در قم معمم شدم و تا سال ۱۹۸۳ در درس عده ای از علمای قم از جمله آقایان لنکرانی، مومن و دیگران شرکت داشتم. حضور: شما که در جهت معرفی انقلاب اسلامی و شخصیت امام خمینی به مردم هند زحمت کشیده اید بفرمایید نحوه انتشار و اطلاع رسانی شما در این زمینه چگونه بوده است؟ فطرت رضوی: هندوستان کشور بزرگی است و دارای هشت ایالت می باشد که هر کدام زبان مخصوص به خود را دارد و زبان اردو فقط در یکی از ایالات شیعه نشین رواج یافته است. من به خاطر اینکه اطلاعات و اخبار انقلاب اسلامی ایران را به همه مردم هندوستان برسانم از آغاز انقلاب مقالات و نشریات خود را جهت انتشار به خبرگزاری صداقت هندوستان می دادم. ولی از چهار سال قبل تاکنون با کمک دوستان شروع به انتشار نشریه ای هفتگی به نام "مسلم" کرده ام که مرکز آن در پونا واقع در ۲۰۰ کیلومتری بمبئی در ایالات مهارا شترا می باشد. حضور: بسیاری از مسلمانان و غیر مسلمانان هندی به امام خمینی علاقه مند بوده اند و این مطلب را می توان از سخنان آنها، نامه هایی که برای امام نوشته اند یا مقالات و کتابهایی که در هندوستان چاپ شده است بدست آورد. علت اصلی چنین محبتی را در چه می دانید؟ فطرت رضوی: امام با شکستن نفس خود توانست بتهای زمان را بشکند و خداوند تبارک و تعالی که در هر زمانی مصلحی برای بشر می فرستد او را به عنوان یک مصلح خدایی برای مردم فرستاد تا به هدایت مردم و انتشار افکار اسلامی بپردازد و انسانهایی خداگونه پرورش دهد. او آمد تا جلوی قدرت استعمارگران و استثمارگران را بگیرد و راه نجاتی برای مردم مستضعف و مستمند باشد. او خود را آلوده پستهای دنیوی نکرد و حتی به وابستگان خود نیز اجازه گرفتن پست و مقام را نداد. امام زندگی علی وار داشت و از مزایا و منافع که شاهان و سلاطین برای خود قرار می دهند دوری

جست و به همین دلایل مردم هندوستان جذب اعمال ایشان شدند. حضور: علاوه بر اقدامات و سیاستهای امام و روش رهبری و مبارزه ایشان کدامیک از آثار امام در هندوستان بیشتر مطرح بوده است؟ فطرت رضوی: در میان آثار حضرت امام دو مقوله بیش از همه در هندوستان مطرح بوده است: اول موضوع فتوای امام درباره سلمان رشدی و دیگری وصیتنامه سیاسی - الهی ایشان. بعد از حکم حضرت امام درباره سلمان رشدی، دولت هندوستان کتاب او را تحریم کرد، اما علی رغم اعتراض و راهپیمایی مسلمانان دولت به او اجازه مسافرت به هند را داد و عده ای از کمونیستها و افراد لامذهب از او حمایت کردند. با این وجود علاوه بر مسلمانان، نویسندگان هندی نیز مقالاتی را علیه او به چاپ رساندند. حضور: در حال حاضر وضعیت کلی مسلمانان هندی - که تعداد آنها با توجه به آماری که ما شنیده ایم نسبت به جمعیت هند قابل ملاحظه است - چگونه است و چه موقعیتی دارند؟ فطرت رضوی: مسلمانان سابقا موقعیت ممتازی داشتند و با توجه به نظریات و عقاید آنها، بسیاری از نجسها - که در هندوستان همواره مطرود بوده اند - به اسلام گرایش پیدا کردند و مسلمان شدند. ولی استعمارگران برای جلوگیری از گسترش اسلام کاری کردند که هندوها با هم متحد شوند و با مسلمانان مقابله کنند و این توطئه اسباب تضعیف مسلمانان شد و آنان در حال حاضر در حوزه های فرهنگی و اقتصادی راه نجات خود را می جویند. حضور: رابطه مهاتما گاندی و مسلمانان هندی را - که نقش مهمی در پیروزی انقلاب هند داشتند و به نوشته بعضی نویسندگان، عملیات تهور آمیز انقلابی را غالبا آنها انجام می دادند - چگونه ارزیابی می کنید؟ بعضی ها اتهام سرکوب و طرد مسلمانان را به ایشان وارد می کنند. فطرت رضوی: مهاتما گاندی نمی خواست مسلمانان را ناراحت کند و کنار بگذارد. آزار و کشتار مسلمانان در زمان جواهر لعل نهرو بواسطه تفرقه اندازی استعمارگران انگلیسی انجام شد. مهاتما گاندی خواستار جلوگیری از کشتار مسلمانان شده بود و به همین دلیل دست به اعتصاب غذا زد، اما خودش توسط عده ای از هندوهای متعصب ترور شد. به هر حال امروزه مسلمانان در هندوستان ضعیف شده اند. حضور: در حال حاضر روابط ایران و هند را خوب ارزیابی می کنند. با توجه به این موضوع نشر آثار حضرت امام در هند چه صورتی دارد؟ خصوصا که زبان فارسی مدتها زبان رسمی هندوستان بوده و اکنون نیز از زبانهایی است که متفکران هندی برای آن ارزش زیادی قائلند. فطرت رضوی: عده ای از معاندین و مغرضین که در دولت هند نفوذ دارند می خواهند مانع از این روابط خوب باشند. آنها در واقع دشمنان اهل بیت عصمت و طهارت و ایران هستند. آنها و طرفدارانشان کتابهایی علیه حضرت امام و ایران نوشته اند و اجازه نداده اند مردم هند در حد لازم و مطلوب با امام خمینی و انقلاب اسلامی آشنا شوند. البته بسیاری از مردم و دانشمندان و متفکران هندی قدر امام و انقلاب اسلامی را می دانند و در این زمینه ها مقالات و کتاب می نویسند ولی قدرت چندانی ندارند. البته امام الگویی برای نوع انسان است، برای همه عالم، نه فقط برای مردان و زنان ایران. امام الگوی آزادی انسان معاصر است. برای نشر اندیشه ها و آثار امام یعنی برای گسترش ارزش و قدر انسان، در هر حالت و زمان باید تلاش و جدیت کرد. حضور: به عنوان آخرین سؤال می خواستم نظر شما را درباره مسلمانان کشمیر و وضعیت این منطقه مورد اختلاف هند و پاکستان بدانم و اینکه به طور خلاصه و مختصر چه تحلیلی از وضعیت این سرزمین مسلمان نشین دارید؟ فطرت رضوی: پاکستان از اول به این منطقه نظر داشت و هنوز هم دارد. قسمتی از کشمیر که ارزش اقتصادی زیادی ندارد در قبضه قدرت اوست، قسمتی هم در اختیار دولت هندوستان است. مسلمانان کشمیر خودشان می خواهند آزاد باشند و دو طرف دعوا را قبول ندارند. مسلمانان می گویند هندوها ما را می کشند و هندوها می گویند کشمیریها این طورند. به هر حال نیت پاکستان هم خراب است. نیت آنها اسلام نیست. آنها به نام اسلام مردم کشمیر را تحریک می کنند. آنها خواهان سرزمین کشمیر هستند نه اسلام. مردم از دو طرف در فشارند و کشته می شوند. هیچکدام هم بر دیگری پیروزی ندارد. به نظر من در حال حاضر مردم مسلمان کشمیر نباید خود را درگیر استقلال طلبی کنند.

رشید برجیچ روزنامه نگار از بوسنی و هرزگوین

رشید برجیچ روزنامه نگار از بوسنی و هرزگوین لطفا خودتان را معرفی کنید و سوابق فعالیت های حرفه ای و سیاسی خودتان را شرح دهید. رشید برجیچ: در سال ۱۹۵۲ به دنیا آمدم، برای تحصیل به مدرسه قاضی خسرو بیگ در سارایوو رفتم و دوران تحصیل را در آن مدرسه به اتمام رساندم، بعد از آن وارد دانشگاه شدم و در رشته علوم اسلامی به تحصیل پرداختم. به موازات آن رشته علوم سیاسی و خبرنگاری را نیز دنبال کردم. اما در رشته خبرنگاری موفق به اتمام تحصیلاتم نشدم و آن را نیمه کاره رها کردم. در سال ۱۹۸۲ معلم بودم و در مدرسه قاضی خسرو بیگ که تنها مدرسه اسلامی بالکان است تدریس کردم. این مدرسه ۴۶۰ سال قدمت دارد و یکی از قدیمترین مدارس است که در آن سیستم تدریس و آموزش به گونه ای خاص و متفاوت از سایر مدارس است. در سال ۱۹۸۳ در سارایوو بودم، همزمان با محاکمه و دستگیری رئیس جمهور و گروه موسوم به گروه سیزده نفره من هم ازداشت شدم. در بازداشتگاه مرا به خاطر فعالیتهای اسلامی که داشته ام مورد شکنجه و اذیت و آزار قرار دادند. شما با بنیانهای فکری و آرمانهای حضرت امام چقدر آشنایی دارید و برای ترویج و ابلاغ اندیشه ها و آرمانها چه روشی را تاکنون به کار بسته اید یا قابل اجرا می دانید؟ مسلما آشنا هستیم، مگر می شود که آشنا نباشیم با یک همچین حماسه ای، باید بگویم که رهبران ما همین افرادی که اسم بردم، همین افرادی که تحت پیگرد قرار گرفته بودند، همگی آنان ملهم از آن اندیشه ها هستند و از آن مکتب برخاسته اند. همه فعالیتهای ما و همه دوره های آموزشی در این زمینه ها به صورت مخفی بود و به طور مخفی دنبال می شد. ما علاقه زیادی به انقلاب اسلامی و ثمرات آن داریم. انقلاب ایران را از ابتدای حرکتش تا پیروزی آن مصرانه دنبال کردیم و بعد از آن بقیه مسائلی که اتفاق افتاد که احتیاج نیست من بگویم شما بهتر از من می دانید، جنگ با عراق و بقیه مصیبتهایی که ملت ایران داشت و ما به طور مداوم و بطور مستمر در جریان وضعیت انقلاب و حرکت ملت ایران بودیم و باید بگویم که تاثیری که انقلاب ایران روی ما داشت بدون تردید از دامنه وسیعی برخوردار بود. باید اضافه بکنم که ما تمامی فعالیتهايمان را به صورت مخفی انجام می دادیم. در جریان اتفاقی که آن سال (۱۹۸۳) افتاد یکی از اتهاماتی که به ما وارد کردند این بود که ما بنیادگرا هستیم و می خواهیم اسلام را ترویج کنیم و حتی مطرح کرده بودند که شما می خواهید دستورات حضرت امام را در اینجا پیاده بکنید و آن مسئله را اینجا تکرار بکنید. مردم مسلمان بوسنی به طور کامل انقلاب شما را می شناسند و آن را در پیوند با شخص حضرت امام می دانند و در پیوند کامل با اسم ایشان می دانند و دوستش دارند. مسلما تاثیری که انقلاب ایران و شخصیت رهبری آن در ذهن ما باقی گذاشت تاثیر بسیار عظیمی است و این تاثیر هنوز هم ادامه دارد. در مورد آزادی مذهب و آزادی دین، باید بدانید که ما تحت شدیدترین فشارها بودیم و این فشارها باعث می شد که ما از دنیای خارج خودمان اطلاع زیادی نداشته باشیم. با این وجود، ما تمامی سعی خودمان را می کردیم و مردم مسلمان بوسنی و هرزه گوین با علاقه به دنبال تمامی تحولات ایران بودند که اتفاق می افتاد. تمامی تحولاتی را که در ایران اتفاق می افتاد دنبال می کردند این مردم این انقلاب را دوست دارند و با آن همراه هستند ما فکر می کنیم که همه مردم مسلمان جهان مثل هم هستند، شبیه هم هستند، نظیر هم هستند و در نهایت از یک منبع سرچشمه می گیرند و آن هم اسلام است و اسلام در ایران و اسلام در بوسنی فرقی ندارد. یک اسلام است و هدف همه ما، هدف غایی ما، راه همه ما، همان راه قرآن و کتاب خداوند است. منابع مقاله: امام خمینی و جهان معاصر، ج ۱، مؤسسه چاپ و نشر عروج؛

در حدیث دیگران

در حدیث دیگران خوشتر از آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران بسیار ناقص مانده است. پهنای اندیشه، زوایای شخصیت و آفاق وجودیت بحری است پر گهر، اکسیری است ناشناخته و آفتابی بلند که تنها خفاشانی ناتوان از رویت، حقیقت از

دیدارت محروم مانده اند. و نامحرومان بلندای عظمت و روحی و فکری، در کویر ذهن خویش فرو مانده اند. تو، چهره استثنایی و رمز و معمای این قرن بودی، پدری دلسوخته، رهبری خردمند و امید همه محرومان. در ظلمت تاریخ معاصر، درخشیدی و روزنه امیدی برای ستم‌دیده گان آفریدی. از تزویرگران نقاب بر گرفتنی و مسلمانان را به عزت و قدرت خویش فرا خواندی و بیم و یاس را از آنان زدودی. دشمنان: (صاحبان زر و زور تزویر) همه آنچه در توان داشتند، علیه توبه کار گرفتند اما فریادت رساتر گشت، مبارزه ات جدی تر و عمیق تر گردید و راهت پر فروغتر شد از اسلام ناب محمدی، اسلام مردم پابرهنه مغضوب قدرتها و ابرقدرتها گفتی و اندیشه مذهبی را به متن جامعه آوردی. سالهای سال، برای بیداری و احیاگری و احقاق حقوق غارت شدگان تبعید و سختی و مبارزه را انتخاب نمودی و تا لحظه آخر، در این راه از پای ننشستی. از افغانستان، فلسطین، لبنان، آفریقا و آمریکای لاتین و همه آنجا که ظلمی رفته و حقی پایمال شده گفتی و به قیام فرا خواندی. پس آنک، اینان، پس از تو، چرا بر خود نگریند که این سوختن و گریستن کمترین کاری است که دل‌باختگان تو داشته اند. و بیشترین مسوولیت خویش را شناخت پیام و رهروی از راهت یافته اند و اینک آنچه در ذیل می آید، برگرفته ای است از: اظهار نظرهای برون مرزی: (رسانه ها، شخصیت ها، دوستان و بیگانگان) که هر یک، به مقدار برکه وجودی خویش سیراب گشته و برایت سخنی دارد. (حوزه) الگویی از رهبری ایده آل ژنرال موسی ترائوره، رئیس جمهوری مالی: امام خمینی، شخصیت استثنایی بود که تاثیری جاودانه در تاریخ معاصر ایران، امت اسلامی و جهان برجا گذاشت. امام خمینی، تجلی تمام ایده آلهای رهبری و استقلال ملی است. رهبری در مسیر ارزشمند رابرت موگابه: ما، عزادار در گذشت اندوهناک یک قهرمان بزرگ روحانی هستیم، شخصیتی که تمام ملت ایران را در مسیر یکی از ارزشمندترین انقلاباتی رهبری کرد که جهان تا به حال به خود ندیده است. ترکیبی عملی از جامعه مدرن و شریعت زمزم، نشریه ای اسلامی در یوگسلاوی به همراه عکس بزرگی از امام: ... بدون شک، امام خمینی، با رهبری انقلاب در ایران، مردم را از سلطه رژیم استبدادی شاه، اقتصاد آمریکایی و سلطه فرهنگی و سیاسی و استثمار نجات داد... امام خمینی تعهد داشت که: ترکیبی عملی از جامعه مدرن و شریعت را ارائه نماید، تا نشان دهد که اجرای شریعت در کشورهای اسلامی، ممکن است و او راه حلهای مناسبی برای احتیاجات دنیای مدرن امروز ارائه می کند. امام، اعلام نمودند که: احتیاجی به علمایی نیست که برای ۱۴ قرن، تنها همان مشکلات قدیمی را، که اکنون کم و بیش شناخته شده اند یا اهمیت خود را در دنیای جدید از دست داده اند، مورد بحث قرار دهند. ایشان گفته اند: علمایی احتیاج است که چشم اندازهای تازه ای در توسعه اسلامی باز کنند و به احتیاجات مدرن زندگی روی زمین پاسخ دهند. الگوئی جاوید سراسقف کلیسای انگلیکن استرالیا: بی شک، آیه الله خمینی به عنوان یک رهبر مذهبی و به صورت الگو باقی خواهد ماند. از بزرگترین انبیای انقلاب رهبر لیبی: با قلبی شکسته و مجروح، فقدان جبران ناپذیر و جانسوز امام امت را تسلیت می گویم و خود را در این غم بزرگ همچون فرزندان سلحشور ایران و تمامی مسلمانان و مستضعفان جهان، داغدار می دانم. امام خمینی، از بزرگترین انبیای انقلاب و دشمن سرسخت: امپریالیسم، صهیونیسم و استکبار جهانی بود. بی شک، نام ایشان در تاریخ اسلامی برای همیشه ثبت خواهد ماند. مزار و زیارتگاه مسلمانان و مبارزین استقلال و آزادی وزیر خارجه بورکینافاسو: امام خمینی، رهبری تمام مسلمانان جهان را بر عهده داشت. مزار وی، در آینده، زیارتگاه همه کسانی که برای آزادی و استقلال مبارزه می کنند، خواهد شد. در سایه عرفان قلعه ای خلل ناپذیر محمد امیراوز (از ماهنامه تکلیف چاپ اسلامبول) امام خمینی: در سایه عرفان، در مقابل هر گونه ستمی، ظلم و شکنجه چون قلعه ای خلل ناپذیر بود. زدودن بیم و یاس از مسلمانان شیخ ابراهیم غنیم، از علمای برجسته فلسطین: گشودن چشم جهانیان به اسلام و زدودن یاس از قلوب مسلمانان، از دست آوردهای امام خمینی بود. جاودانگی پیام زکی بدوی، رئیس کالج اسلامی لندن: پیام امام خمینی به مسلمانان و دیگر جهانیان تا مدت‌های بسیار مدیدی طنین انداز خواهد بود. اسلامی بنیانگذار رنسانس عبدالرحمن دیلی (در روزنامه ملی گازته): امام خمینی، به عنوان نامی غرور آفرین در مبارزات ملت مسلمان، علیه استعمار و نظم در خاطره ها زنده خواهد ماند... انقلاب اسلامی، نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران به

شمار می رود. امام خمینی، با سرنگون کردن رژیم شاه، مایه امید مستضعفان جهان و بنیانگذار رنسانس اسلامی شد. رهبری جنبش بیداری شیخ سعید شعبان: رحلت عالم عالی مقام، قهرمان قرن و معجزه آفرینی که ایران را از چنگال استعمار و استکبار نجات داد و جنبش بیداری اسلامی جهان را آغاز و رهبری کرد، مایه تأسف بسیار است. تغییر معادلات الدیار: امام خمینی، همه معادلات سلطه گری ریشه دار در دنیا را تغییر داد. شکست غرور ابرقدرتها جنگ، چاپ راولپندی: امام، با مجاهدات خویش، غرور ابرقدرتها را شکست. تأثیر پذیری. المجاهد المصوعی، از علمای سومالی: امام خمینی، نه تنها توده های مردم ایران را به حرکت در آورد، که هم اکنون، مردم تمام دنیا نیز تحت تأثیر امام خمینی هستند. انقلاب اسلامی، در کل عالم اسلامی و دل‌های همه مستضعفین، تأثیرات بزرگی گذاشته است. در حقیقت، این انقلاب، یک بازنگری به حقیقت اسلامی است و در سطح جهان، اسلام را با محتوای جدید عرضه کرده است. روزنه امید تراب زمزمی، نویسنده تونسسی: نهضت امام خمینی، روزنه امید صدها میلیون مسلمان و میلیارد هانسان تحت ستم، در سراسر جهان است. تغییر دهنده واقعیت سیاسی قرن بیستم رادیو کلن: بدون تردید، نام امام خمینی، در تاریخ جهان در ردیف مردانی ثبت خواهد شد که واقعیت سیاسی قرن بیستم را تغییر داده اند. او، در درجه اول، شخصیتی بود پیرو اصول دین اسلام و یک مبارز مذهبی، که بر سر عقاید خود، حاضر به مصالحه و معامله نبود. همین وی را به صورت شخصیتی پرنفوذ و جاذبه، برای همه کسانی در آورد که در جریان موج اسلام گرایی به دنبال هویتی می گشتند که ریشه در قرآن داشت. سفیر اسرائیل در رژیم شاه: امام خمینی، معرف افراطی گری شیعه بود که اسلام متعصبانه را به مرزهای ما آورد. این تلقی از اسلام، بزودی، محو نخواهد شد. شایستگی اداره جامعه بشری نماینده مسلمانان آرژانتین: ما رهبری را از دست دادیم که قادر به اداره جامعه بشریت بود و جا دارد که بر خود بگیریم. هدیه ای آسمانی در عصر ظلمت شیخ سعید شعبان: خداوند، امام خمینی را از مزایای بی مانندی برخوردار کرد و او را در عصر کفر و جاهلیت به جهان اسلام اهداء نمود، تا با اراده ای محکمتر از فولاد و ایمانی استوارتر از کوهها، در برابر مشرکان و مستکبران قیام کند و اسلام را تجدید حیات بخشد. امام خمینی، دولت اسلامی را در پایگاهی، به وسعت یک میلیارد مسلمان، بنا نهاد و ندای وحدت شیعه و سنی را تحقق بخشید جاودانگی روحی که او دمید، رئیس شورای موقت حاکم بر غنا: ارتحال امام خمینی، ضایعه ای جبران ناپذیر رای تمامی مردم جهان سوم بود که از مبارزات ایشان علیه سلطه و استعمار قدرتهای بزرگ، الهام گرفته بودند. من اطمینان دارم، روح انقلابی که امام خمینی در دوران رهبری در دل‌ها و اذهان میلیونها مردم سراسر جهان دمید، فروکش نخواهد کرد. پرچمدار بزرگ اتحاد اسلامی رهبر نهضت اخوت اسلامی پاکستان: امام خمینی، پرچمدار بزرگ اتحاد اسلامی مسلمانان بود، او، به مستضعفین و مسلمانان، توان مبارزه علیه سلطه گران بخشید و روح جدیدی به جهان تحت ستم داد. پدر مستضعفان اسقف کاپوچی: امام، پدر مستضعفان جهان بود و از دست دادن ایشان، غم بزرگی برای تمام محرومان دنیاست. حیات جاوید رهبری مسلمانان غنا: امام خمینی، تا بد زنده است و انفاس قدسیه اش در سراسر جهان طنین انداز خواهد بود. آرمانی بلند روسینیس پاپاستانیدیس، نماینده سندیکای کارگران یونان، در مراسم بزرگداشت امام خمینی، در سالن هتل امپریا پالاس آتن: ... و عقیده داریم که امام خمینی، نمرده است، بلکه در قلب همه مردم، مخصوصاً کارگران ایرانی، که در رده ول مت قرار دارند، جای دارد. باین آرزو خاتمه می دهیم که اگر تفکر انسانی وجود داشته باشد، همه رهبران دنیا، از یونان و سایر کشورها، روش رهبری رهبر دانای ایران را درک نموده و آن را الگویی برای خود قرار دهند که فقیر زیست و بدون داشتن زندگی لوکس و یاستخر و گردشهای تفریحی، زندگیش را وقف یک ماموریت صحیح و یک حرف صادقانه نمود. هدف او، این بود که ملتها، آزاد دوستانه و با عشق زندگی کنند. ایفای نقش بارزی در جهان دبیر کل جبهه آزادیبخش اریتره: امام خمینی، با دفاع از ستمدیدگان و محرومان جهان و پایداری در برابر نیروهای استکباری و تجاوزگر، نقش بارزی در جهان ایفا نمود. خاری در چشم ستمگران جلال طبالبانی: قاطعیت حضرت امام، در رویارویی با استعمار و توطئه آن، خاری در چشم ستمگران بود. امام خمینی، تمام عمر پربارش را در راه ایجاد عدالت و آزادی مستضعفان جهان سپری ساخت.

پرونده مجاهدتهای ایشان، پراز شهادت و افتخار است. امام خمینی مرد قرن بیستم ماهنامه فامیس از سریلانکا جولای ۸۹: هیچ کس در جهان، انتظار نداشت: امام خمینی، بتواند حکومت شاه را، که از سوی آمریکا ابرقدرت، حمایت می شد سرنگون سازد. و در حالی که در پاریس اقامت دارد، بتواند از تظاهرات و اعتراضات مردم تهران، انقلابی بسازد که رژیم را ساقط کند. تاکنون، دانشجویان دروس تاریخ، فقط انقلاب فرانسه و شوروی را می خوانند اما اکنون، باید انقلاب اسلامی را، که ماهیتی دیگر و جدای از آن دو دارد نیز، مطالعه کنند. او، به جهان ثابت کرد که اسلام، دین چهارده قرن قبل، تواناست، تا نظام شاهنشاهی متکی به ابرقدرتها را ساقط کند و برای نابودی آن، نیازی به دموکراسی غرب یا کمونیست شرق نیست. فقدان امام خمینی، فقدان رهبر بزرگ برای مردم ایران است. نمایندگانی پس از امام خمینی، برای ادامه خط او خواهند آمد... (فامیس)، برای انقلاب اسلامی دعا می کند! رمز و معمای قرن یک روزنامه از غنا: شخصیت امام خمینی، به عنوان رمز و معمای قرن باقی خواهد ماند. تغییر دهنده مسیر تاریخ ایندپندنت: به ندرت، اتفاق می افتد که یک نفر، به تنهایی، بتواند مسیر تاریخ را عوض کند این، درست همان کاری بود که آیه الله خمینی از عهده آن برآمد. در گذشت مردی که مسیر تاریخ را عوض کرده است، تغییر سریعی در سیاستهای انقلابی که او به پا کرده، نخواهد داد. تاریخ، مدیون مبارزه او رئیس کمیسیون روابط عمومی و آمریکا: تاریخ، مدیون مبارزه آیت الله خمینی، علیه امپریالیسم و کمونیسم خواهد بود. سخن در سکوت پلنیکا، چاپ بلگراد: امام خمینی، در سکوت، سخن میگفت اما صدای او، تا فواصل دور، در جهان، انعکاس می یافت. احیای برانشوایگر سایتونگ چاپ آلمان: امام خمینی، اسلام را به عنوان یک مذهب جهانی، دوباره زنده کرد. شخصیتی همیشه پیروز آل پائیس، پر تیراژترین روزنامه اسپانیا: امام خمینی، شخصیتی همیشه پیروز بود. باید رمز پیروزی او را کشف کرد. محقق شگفت آور و سیاستمداری زیرک و اشنگتن پست: آیه الله خمینی، یکی از رهبران ریاضت کش و انعطاف ناپذیر اسلام بود که شاه ایران را برانداخت و آمریکا را تحقیر کرد. او، محقق شگفت آور بود و سیاستمداری زیرک. راه رستگاری وزیر دفاع سوریه: راه امام خمینی، راه رستگاری ملت‌های محروم است. معمار انقلاب رئیس جمهور تانزانیا: ایشان، معمار و مشخصه انقلابی بود که در عصر حاضر، پیروزی مستضعفان بر مستکبران را به منصفه ظهور رساند. واکنش کاخ سفید و نظام شوروی السفیر: این پیرمرد بااراده، سردمداران کاخ سفید را به پشت کیسه های شن و سنگرهای بتونی کشاند و جنبش تغییر را در شوروی، سرعت بخشید. حماسه آفرینی ژاپن تایمز: ایران، تحت رهبری آیه الله خمینی، به مبارزترین کشور جهان تبدیل شد. امام خمینی، دانشمند بی نظیر قرن بیستم ماهنامه الیچه کورال (ندای بیداری) از سریلانکا، (سال ۴ ش م) همراه با عکس بزرگی از امام، در صفحه اول، متن زیر را درج نمود: امام خمینی دانشمندی بی نظیر قرن بیستم، رهبری بزرگ که اسلام را به تخت قدرت برگرداند. قهرمانی که در دنیای مدرن امروز، رکوردهای جدید را شکست و با بنیانگذاری جمهوری اسلامی، عدم جدایی دین از سیاست را به ناآگاهان نشان داد. او با شعار نه شرقی، نه غربی، حکومت اسلامی، دولت بی همتایی را به وجود آورد. او، افتخار این قرن است. مردی که مسلمانان را به پیروزی از سنت پیامبر (ص)، فرا خواند. او مبارزه کرد، تا دل مسلمانان را متوجه اسلام کند. ما، در فقدان چنین رهبری، که قلب میلیونها مسلمانان را در سراسر تسخیر کرده بود، باین که: چنین ضایعه ای خواست خداوند بوده است، خود را تسلی دهیم. مظهر مقابله با غرب نشریه انگلیسی زبان پتروپوت چاپ دهلی: امام خمینی، در طول دهسال گذشته، به عنوان مظهر مقابله با غرب و احیا کننده اسلام واقعی، که حاضر به هیچ گونه سازشی با جهانخواران نبوده است شناخته شد. یک روزنامه آرژانتینی: اسلام، تولد مجدد خود را از امام خمینی دارد و او بود که با احیای ارزشهای فراموش شده میلیونها انسان، تعجب رهبران غرب و جهانیان را برانگیخت. گوهری گرانبها الشعب، الجزایر: امت اسلامی، گوهری گرانبهای و کم یاب را، که جهان اسلام تاکنون به خود ندیده است، از دست داد. وحشت دوابرقدرت پاکستان تایمز: امام خمینی، تنها رهبری بود که هر دوابرقدرت را به وحشت انداخت. اسطوره اینترویواسپانیا: آنچه از او، (امام خمینی) باقی ماند، بیوگرافی نیست، بلکه چیزی است که ما می دانیم اسطوره خمینی است. بی نظیر بوتو: رهبرانی چون امام خمینی، شاید در

طول قرن‌ها، یک بار دیده به جهان بگشایند لذا رحلت ایشان، خسارت جبران ناپذیری برای تمام مسلمانان به حساب می آید. ارنستو کاردینال، روحانی مبارز نیکاراگوآ: آزاد مردان دنیا، در غم از دست دادن امام خمینی سوگواری کردند. به اعتماد آفرینی تایمز لندن: خمینی مردی بود که توده ها را با کلام خود مسحور می کرد وی به زبان مردم عادی سخن می گفت و به طرفداران فقیر و محروم خود اعتماد به نفس می بخشید. اسلام، استقلال و مقاومت در برابر سیطره خارجیان رادیو مسکو: فعالیت آیه الله خمینی، موجب تحولات و دگرگونیهای بی نظیر در حیات اقتصادی، سیاسی و معنوی جامعه ایران شد. سه نکته، پایه و اساس تعالیم امام خمینی، در طول مبارزات او، بود: اسلام، استقلال و مقاومت در برابر سیطره و آقایی خارجیان. رهبری قدرتمند تلویزیون بی بی سی: آیه الله خمینی، یکی از قدرتمندترین رهبران خاورمیانه در قرن اخیر بود. ارائه طریقه ای جدید رادیو بی بی سی: آیه الله خمینی، مردی بود که توانست کشور ایران را، که پرچمدار نفوذ غرب در خاورمیانه و آسیای شرق بود، به اولین جمهوری اسلامی مدرن عالم مبدل سازد. رهبر ایران، به خطوط فکری و سیای و رسم مملکتداری مرسوم در دنیا پشت کرد و طریقه جدیدی را به دنیا ارائه داد. رهبری نفوذ ناپذیر... او تنها کسی است که می تواند اجتماع راز آشفستگی کامل برهاند. او، مردی است که می خواهد یک دولت کاملاً اسلامی را، استوار بر اصول قرآن و سنت اسلامی، در جهان پیاده کند... خلاصه این که اسکان ندارد، بتوان، مستقیماً، وی را تحت نفوذ قرار داد... نارضایتی وی از آمریکا بسیار واقعی است. اگر پیش بینی من درست باشد که: وی چهره مسلط جامعه، در چند ماه آینده خواهد بود، باید گفت که: آمریکا نمی تواند امید چندانی به ایران داشته باشد. در صحنه بین المللی ایران از نظر ما سازش ناپذیر است. (اسناد لانه جاسوسی سند شماره ۳۲) پرچمدار عدالت در عصر حاضر ولید جنبلاط: جهان بشریت، رهبری عظیم راز دست داد که در طول حیات پر مبارزه اش، کهن ترین دژهای استعمار را در هم شکست. جهان اسلام، با فقدان وی، یکی از برجسته ترین مبارزین تاریخ خود راز دست داد، همانگونه که آزادی خواهان جهان، پرچمدار عدالت را، در عصر حاضر از دست داده اند. الهام دهی رئیس جمهور او گاندا: آیه الله خمینی، رهبر و روحانی بزرگی بود که نه تنها مسلمانان ایران، بلکه تمام جهان از ایشان الهام گرفته اند. فقیهی نابغه رئیس جمهور الجزایر: این فقیه نابغه، حیات خود را وقف اسلام حنیف کرده بود. سازش ناپذیری امام ساندرز: ... روش اتخاذ تصمیم خمینی آرام و سنجیده است او با صبر بی پایان همه نطقه نظرها را گوش می کند و به هنگام اخذ تصمیم او تنها بدون واسطه اقدام می کند وقتی وی تصمیمی می گیرد قاطعانه از آن دفاع می کند. در جلسات انفرادی با غربیها یا آنها که تمایلی به غرب دارند، خمینی بسیار بی تفاوت است و عکس العملی در مقابل مطالب مورد بحث ندارد. (اسناد لانه جاسوسی، شماره ۱۵۹، ۶۱) سولیوان: امام خمینی، می خواهد: فرهنگ اسلامی را جانشین فرهنگ غربی بکند. (اسناد لانه جاسوسی شماره ۶۱، ۲۳۵) خدمات امام وزیراعظم ایالت پنجااب: امت اسلام، در سراسر جهان، رهبری برجسته را از دست داد. خدمات امام، جهت ترویج اسلام و سر بلندی مسلمانان، هرگز فراموش نخواهد شد. وزیراعظم ایالت سند: نقش و تاثیر امام خمینی، در عظمت بخشیدن به اسلام و مسلمانان، برای همیشه در تاریخ جاودانه خواهد ماند. شکل دادن به تاریخ معاصر فرهاد کوچ، روزنامه نگار ترک، در روزنامه گازته: امام خمینی، بدون شک، نقش بسیار بزرگی در شکل دادن به تاریخ معاصر انقلاب داشت. او، کلیه، تئوریهای سیاسی و دکتترین های تاریخی و جریانات فلسفی را زیرورو کرد و توانست، در دورانی که تکنولوژی و زندگی مدرن، بر دیگر مظاهر زندگی چیرگی پیدا کرده است، با هدایت انقلاب اسلامی، نظامهای ارزشی غرب را متزلزل کند. امام خمینی، با حرکت انقلابی خود، در دل دنیای غرب، خون و وحشت آفریداما در میان ملت خود، مظهر آنچنان عشق و مهری بود که امروز، ۵۰ میلیون ایرانی، در غم رحلت او، در ماتم فرو رفته اند. نفوذی کم نظیر هنری پرشت، کاردار آمریکا در رژیم شاه: ... ما تجربیات سختی از انقلاب اسلامی داشته ایم. تردیدی نیست که آیه الله خمینی، یکی از مردان بزرگ تاریخ، در این قرن، بود. کمتر کسی را می تواند یافت که: از جاذبه و نفوذی همانند آنچه او، (نه تنها در ایران، بلکه در جهان داشت) برخوردار باشد و توجه قدرتهای بزرگ را تا این حد به خود معطوف دارد. او، مردی بود که شخصیتش درک

نشد. او، سازشکاری نمی‌کرد و مردی اصولی بود. صدای مظلومیت محرومین مرکز، چاپ اسلام آباد: امام، صدای مظلومیت محرومین سراسر جهان بود. مظهر عزت اسلام ملی گازته: امام خمینی، مظهر عزت اسلام بود. عزت، شرف، متانت و قاطعیت او، آنچنان بود که حتی دشمنان قسم خورده را به تحسین و امی داشت ما، در وجود آن رادمرد بزرگ، عزت اسلام و وقار مومن را نظاره گر بودیم. او، در زمانی که بیشترین امکانات مادی را در دست داشت، هرگز به زندگی مادی خود چهره تازه ای نبخشید... امام خمینی، آموزگار بزرگ شهادت بود. بمب زنده گونش، چاپ ترکیه: ده سال پیش، هیچ کس متوجه نشد که: بمب زنده ای وارد پاریس شده است. رهبریتی برخاسته از میراث فرهنگی رشید بن عیسی، محقق و متفکر الجزایری: برای اولین بار، در میان مسلمانان، رهبریتی در سطح عال به وجود می‌آید، رهبریتی که از میراث فرهنگی خویش برخاسته است. این رهبریت، از دانشگاه‌های اروپا و آمریکا فارغ التحصیل نشده و با آثار غرب مخلوط نگشته است. لزوم و تعمق در اندیشه امام پاپ: در مورد آیه الله خمینی و آنچه او، در بخش وسیعی از جهان، انجام داد، باید با احترامی عظیم و تفکری عمیق اظهار نظر کرد. راه امام، راه اسلام و راه نجات ماره عبدالعزیز، از مرکز اسلامی هامبورگ آلمان: ... برای رسیدن به اهداف متعالی اسلام، راهی، جز راهی که امام خمینی برای نجات مسلمانان انتخاب کرده است، وجود ندارد. عصری تازه ایجاد السفیر: امام خمینی، آخرین تاریخ ساز قرن معاصر بود که سلطه افسانه ای غرب را لگدمال کرد و با ایجاد اتحاد انقلابی، عصر تازه ای را به وجود آورد. با انتقال وی از دنیای فانی به جهان باقی، عصر خمینی پایان نخواهد یافت. دشمنی سران مرتجع عرب با خط انقلابی و انسان ساز امام خمینی، آنان را به خروج از اسلام و دشمنی با آن کشاند.

آفریقا امام خمینی را می‌شناسد

آفریقا امام خمینی را می‌شناسد روز یکشنبه بیست و نهم شهریور سال جاری آقای سید الایمان دیارا، نخست‌وزیر دولت آشتی ملی ساحل عاج به همراه سفیر جمهوری اسلامی ایران در این کشور و هیئت همراه از حسینیه جماران، بیت حضرت امام و نگارستان امام خمینی بازدید کردند. طی این بازدید که نزدیک به دو ساعت به طول انجامید، آقای سید الایمان دیارا در گفتگوی کوتاهی با خبرنگار حضور به تشریح دیدگاه‌های خود درباره حضرت امام پرداخت. وی گفت: از دوران جوانی‌ام از طریق رسانه‌های عمومی با امام خمینی آشنا شدم و هنگامی که امام در عراق تبعید بودند و پس از چهارده سال مبارزه مستمر به نوفل لوشاتو عزیمت کردند، سیر مبارزاتی ایشان را پیگیری می‌کردم تا اینکه در سال ۱۹۷۹ امام خمینی نوفل لوشاتو را به مقصد ایران ترک کردند. آن موقع تازه فهمیدم که عظمت این انسان چقدر زیاد است و همواره آرزوی دیدار با این مرد بزرگ را در سر داشتم. امروز پس از سالها انتظار در حالی به محل ساده زندگی ایشان آمدم که خودشان در بین ما نیست اما عطر وی قابل استشمام است. نخست‌وزیر دولت آشتی ملی ساحل عاج در پاسخ به پرسشی درباره نقش حضرت امام در بیداری ملل مسلمان و احیاء دین اسلام گفت: یکی از آثار بیاد ماندنی وی تحت تأثیر قرار دادن جوامع اسلامی و شاخص کردن آنها در جهان در برابر ادیان دیگر بود. به لطف شخصیت معنوی این مرد بزرگ است که امروزه جهان اسلام به عنوان یک قدرت مطرح است. من فکر می‌کنم که حضرت امام را بیشتر باید بشناسیم. او به واسطه بزرگی‌اش بود که فراتر از مرزهای ایران رفت و دنیا را تکان داد. او به واسطه عظمتش مرزهای زمینی را درنوردید و جهان عرب و جهان اسلام را به حقیقتشان نزدیک کرد. انسانها به ویژه مسلمانان بی دلیل به عقاید و اندیشه‌های او علاقه‌مند نشده‌اند. بلکه عدالت خواهی و ندای خوشبختی را که ایشان سردادند موجب زنده ماندن شخصیت وی در جهان شده است. سید الایمان دیارا در بخش دیگری از این مصاحبه تصریح کرد: من بیش از دو دهه در سطح اول سیاسی فعالیت دارم. در اروپا و در آمریکای لاتین به عنوان سفیر حضور داشتم و به طور یقین می‌گویم که آفریقا امام خمینی را به خوبی می‌شناسد و به پیام او که پیام الهی بود کاملاً آگاهی دارد. این نه تنها در آفریقا بلکه در دیگر نقاط دنیا نیز قابل رؤیت است. نخست‌وزیر دولت

آشتی ملی ساحل عاج شناساندن امام خمینی را به جهانیان به ویژه به جهان اسلام یک ضرورت می‌داند و در پاسخ به این سؤال که چه شیوه‌هایی را برای شناساندن شخصیت امام پیشنهاد می‌کند اظهار داشت: بزرگی شخصیت امام خمینی موجب می‌شود که هر کسی برای درک اندیشه‌های او به منابع مختلف روی آورد. امّا اینکه بتوانیم برای اینگونه مطالعات زمینه مناسبی را فراهم کنیم موضوعی است که نباید از نظر دور داشت. باید پیام‌های امام را ترجمه و در اختیار دوستان او قرار بدهیم. او پیام‌های بسیاری دارد که می‌تواند هر کدام زمینه خوشبختی قومی و ملتی را به همراه داشته باشد. در پایان آقای دیارا در حالی که به فضای حسینه و بیت امام اشاره می‌کرد گفت: امام خمینی برای ایران افتخار بزرگی است. مگر می‌شود به ایران آمد و از خمینی یاد نکرد.

دیدار تاریخی با یک رهبر آسمانی

دیدار تاریخی با یک رهبر آسمانی ادوارد شوارد نادره *تامل در گذشته و آینده کتاب « تامل در گذشته و آینده » را که خاطرات ادوارد شوارد نادره (وزیر خارجه اتحاد جماهیر شوروی و رئیس جمهوری گرجستان) می‌باشد مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه در ۴۳۵ صفحه منتشر کرده است. این کتاب را علی رضا اصلانی و پروین تواضع ترجمه کرده اند. ادوارد شوارد نادره در کتاب خاطرات خود موضوعات متنوعی را آورده است که هر کدام در جای خود قابل توجه می‌باشد. در ذیل خاطراتی که او از دیدارش با امام خمینی (ره) نگاشته است برای بهره مندی خوانندگان درج می‌کنیم. *** به نقاط بسیاری در جهان از آمریکا و اسکانندیناوی گرفته تا آفریقا و استرالیا سفر کرده ام. حتی در نحوه سلام و احوال پرسی نیز تفاوت‌های فاحشی وجود داشت چنین تفاوت‌هایی در آداب و رسوم و درک واقعیتها در بعضی از موارد ممکن است موجب سوء تفاهم گردد. در این خصوص به یاد سفرم به ایران و ملاقات با حضرت آیت الله خمینی (ره) در سال ۱۹۸۹ می‌افتم. در این دوران روابط ما با ایران نیمه گرم بود. این کشور هفت سال با عراق - دوست شوروی - در جنگ بود. در آن زمان نیروهای ما در افغانستان مستقر بودند. حال آنکه پس از سرنگونی حکومت پهلوی در ایران در طول هفت سال هیچ یک از مقامات بلند پایه شوروی به ایران سفر نکرده بود. در این مدت تماس‌های مهمی با یکدیگر نداشتیم و قرار شد که در سفر به خاورمیانه پس از سوریه و عراق به منظور سر و سامان دادن به مناسبات دوجانبه دو کشور بزرگ به ایران بروم. ایران نیز در صدد عادی سازی روابط با شوروی بود. نامه ۶ تا ۷ صفحه ای امام خمینی (ره) خطاب به گورباچف که در تاریخ ۴ ژانویه ۱۹۸۹ توسط آیت الله جوادی آملی نماینده امام (ره) به مسکو آورده شد نیز بیانگر این واقعیت بود. امام خمینی (ره) مقام و منصب دولتی نداشت ولی در عین حال رهبر روحانی و عملاً شخص اول کشور محسوب می‌شد. در تاریخ ۲۵ فوریه من به همراه پاسخ کتبی میخائیل گورباچف به نامه امام خمینی (ره) وارد تهران شدم. نامه امام خمینی (ره) گورباچف را به فکر واداشته بود. نه وی و نه من هیچ یک نمی‌دانستیم که چه پاسخی باید بدهیم. امام خمینی (ره) در نامه خود ضمن ارزیابی مثبت از برخورد شجاعانه گورباچف به رویدادها و وقایع آن زمان اعلام نموده بود که ناکامی‌های کمونیسم آشکار شده است. گرچه این نیز برای رهبر ایران فاقد اهمیت بود... نامه امام خمینی (ره) دارای ابعاد عمیق فلسفی بود. همان گونه که امام (ره) فرمودند: « من می‌خواستم دریچه‌ای به دنیای بزرگ یعنی دنیای بعد از مرگ که دنیای جاوید است را برای آقای گورباچف باز نمایم و محور اصلی پیام من آن بود ». واضح است که امکانات گورباچف رهبر بی‌دین حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی برای درک فلسفه رهبر روحانی ایران متناسب نبود. تصمیم گرفتیم که گورباچف در پاسخ خود به بیان مطالبی در مورد مناسبات دوجانبه همکاری‌های آتی منطقه‌ای و حل مسائل بسنده کند. سفر من به ایران برای این کشور از اهمیت زیادی برخوردار بود. اتفاقاً موضوع سفرم به آن کشور پیشاپیش مورد توجه مطبوعات ایران قرار گرفته بود. موضوع ملاقات آتی من با امام خمینی (ره) و تقدیم پاسخ گورباچف به ایشان مورد توجه خاص رسانه‌ها بود. به جز ملاقات با امام خمینی (ره) ملاقات‌هایی نیز با دیگر مقامات ایرانی از جمله حضرت آیت الله خامنه‌ای رئیس جمهور آقای موسوی نخست وزیر آیت الله رفسنجانی رئیس مجلس

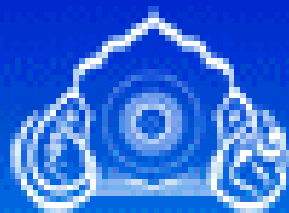
و آقای ولایتی وزیر امور خارجه ترتیب داده شده بود. ولایتی شخص تحصیل کرده ای است. با وی روابط بسیار دوستانه ای داشتم. وی پزشک است و نمی توان او را در صفوف متعصبین قرار داد. در نگاه محافل سیاسی ایران سفر وزیر امور خارجه شوروی به ایران از اهمیت ویژه ای برخوردار بود زیرا من حامل پاسخ گورباچف به نامه امام خمینی (ره) بودم. این پاسخ برای آنان از لحاظ روند وقایع آتی در منطقه حائز اهمیت بود. سفرم به ایران از این نظر هم مهم بود که در آن زمان غرب و بویژه آمریکا جمهوری اسلامی ایران را به قول ایران تحت فشار شدید قرار داده و مناسبات سیاسی را طی ده سال به پایین ترین سطح رسانده بود. کلید موفقیت سفر من به ایران در گرو محتوای نامه گورباچف بود. هنگام ورود به ایران آقای ولایتی وزیر امور خارجه به من گفت که امام خمینی (ره) برای این ملاقات آماده هستند. من هم به این دیدار بسیار امیدوار بودم و با این امید به خدمتشان رسیدم. امام خمینی (ره) به دلیل کسالت و با توجه به توصیه پزشکان هیچکس را برای ملاقات به حضور نمی پذیرفت. برای من استثنا قایل شده بودند و علت آن البته ابراز احترام به کشور بزرگی بود که من وزیر امور خارجه آن بودم ولی شاید دلایل ناگفته دیگری - منظوم منافع ایران در گرجستان - نیز وجود داشت. در هر صورت این فکر هم در ذهنم غلیان می کرد. برف می بارید. امام خمینی (ره) در ارتفاعات زندگی می کردند. موقع ورود همانند مسجد باید کفش را درمی آوردم. با جوراب وارد شدم. این امر برایم تا حدی ناگوار بود. تصور کنید لباسستان با تمامی مقررات تشریفاتی هماهنگ شده است ولی بدون کفش هستید و مثل اینکه در عبادتگاه بسر می برید با این تفاوت که از دیگران نباید منزوی شوید بلکه باید حرف بزنید. در عین حال باید سعی کنید موافقت هم صحبت خود را بدست آورید. از همان ابتدا متذکر شدند که من اولین شخص خارجی هستم که به حضور امام (ره) می رسیدم و پس از انقلاب اسلامی تا آن زمان کسی از مهمانان خارجی با امام (ره) ملاقات نکرده بود. به خاطر ضیق وقت بایستی در عرض ۱۵ تا ۲۰ دقیقه ملاقات را تمام می کردیم. ساکت به انتظار نشستیم. به اتاق - محل زندگی زاهدانه امام خمینی (ره) - نگاهی انداختم. گویا نکته مهم در آن مکان پی بردن به اصل مفهوم زندگی بود. هیچ چیز نمی بایستی مزاحم امام (ره) می شد. همه چیز ساده و بی آلاش بود. کف اتاق فرش سفید مایل به خاکستری رنگ پهن بود. خلاصه فقط چیزهای ضروری بود. چند نفر از میزبانان همراه من و مترجم در اتاق حضور داشتند. آنها نیز سکوت اختیار نموده و در انتظار ورود امام بودند. یک لحظه فکرم به تاریخ معطوف شد. گرجیان زیادی در طول تاریخ در اتاق انتظار کاخ شاه ایران بسر برده اند. درست است که این بار به نمایندگی از یک کشور دیگری آمده بودم ولی در هر حال ... احساس ناراحت کننده انتظار به من دست داد. آن را هم به خاطر آوردم که در گذشته نه چندان دور رهبر گرجی تبار همین کشور بزرگ (اتحاد شوروی) با همتایان خود در تهران مسائل جهانی تقسیم به مناطق نفوذ را مطرح می نمود. در آن زمان سرنوشت ایران به مقیاس زیادی به همین گرجی بستگی داشت. این محل پر برف نیست اما زمانی که برف می بارد یخ بندان می شود. با جوراب نشست بودم و از سرما کرخت شدم. حدوداً ۱۵ دقیقه ما را به انتظار نشاندهند. بعداً فهمیدم که اینجا رسم بر این بوده و ملاقات با مقامات ایران معمولاً ۱۵ دقیقه دیرتر از زمان اعلام شده آغاز می گردد. چند دقیقه بعد به من اشاره کردند که ایشان تشریف می آورند. اول پسر امام وارد شد. وی هم مودبانه به من گفت که امام تشریف می آورد. یک مردم سالخورده لاغر اندام وارد اتاق شد خوش قیافه با ریش سفید و طبق سنت محلی با کلاه بی لبه مشکی و روپوش خاکستری. وی در کنار صندلی های ما در گوشه تخت نشست. مرا معرفی کردند. گویا در اطراف ما کسی نبود. اما حرکات من سخنانم و حتی یک نگاه من به اطراف مورد توجه خاص بود. از رادیو و تلویزیون هم کسی حضور نداشت. ولایتی از قبل به من گفته بود که برای انجام ملاقات خوب و مثمرتر بهتر می بود در عرض ۱۵-۲۰ دقیقه تعریف می کردم که گورباچف در نامه خود چه نوشته بود. سلام کردم و آنچه را که گورباچف در پاسخ به نامه امام (ره) (همانطور که عرض نمودم نامه فلسفی بود) نوشته بود بطور مختصر بازگو نمودم. ۱۵ دقیقه به سخنانم گوش داد. گاهی اوقات سرش را تکان می داد. سپس گویا عمیقاً به فکر فرو رفت و پاسخ داد: من ناامید شدم. شنیدم بودم که گورباچف فردی اندیشمند است. ارسال نامه برای او اتفاقی نبود. در آن نامه

سخن از جایگاه و نقش بشر نه فقط در این عالم خاکی بلکه عمدتاً در عالم ربانی بود. من به دنبال مسائل این عالم نیستم من به عالم دیگر می‌اندیشم و پاسخ آن را دریافت نکردم. اما آنچه که مربوط به عادی سازی روابط است من از آن حمایت می‌کنم. « این سخنان را با خرسندی ادا کردند. همین بود همین. وی پس از ایراد این سخنان از جای خود برخاسته و خداحافظی نمود. تا اندازه‌ای احساس ناراضی به من دست داد. بیرون آمده و کفشم را پوشیدم اما مشکل بود چون یخ کرده بود. پیش خود فکر کردم که سفرم نتایج مناسبی در پی نداشت. به همراهانم گفتم که شاید بهتر باشد ملاقات‌های برنامه ریزی شده (با آیت الله رفسنجانی حضرت آیت الله خامنه‌ای ضیافت رسمی) را لغو کنیم. یک موضوع فکر مرا جلب کرده بود مایل نبودم وجهه وزیر امور خارجه خدشه دار گردد. ولایتی متوجه همه چیز شد. به من گفت که تماس می‌گیرد. واقعا به نفع ایران نبود که شوروی را از خود ناراضی نماید. پس از ملاقات با امام خمینی (ره) سفیر ایران در اتحاد شوروی نوبری حیرانی با همراهانم تماس گرفت و تقاضا کرد که موضوع پخش خبر درباره دیدار با امام خمینی (ره) با من به این صورت هماهنگ شود: «ایران تصمیم دارد این گفتگوی دوستانه را مثبت ارزیابی نماید. طرف ایرانی متذکر می‌شود که ایران به توسعه مناسبات با شوروی تمایل دارد. امام پس از استماع نظرات مندرج در نامه گورباچف از آن حمایت نمودند. رسانه‌های ایرانی نظرات امام (ره) در این مورد را کاملاً منعکس ساختند. متأسفانه به توصیه پزشکان ملاقات طولانی تر امکان پذیر نشد. این ملاقات حتی از آنچه که پزشکان گفته بودند نیز طولانی تر شد». من با موضع ایران در نحوه انعکاس دیدار به این گونه موافقت کردم. بعد از نیم ساعت ولایتی به من زنگ زد. وی گفت: «امام (ره) بی نهایت راضی هستند و اگر مترجم دارید تلویزیون را روشن کنید». تلویزیون را روشن کردم و چه می‌بینیم این خبر همه چیز را تحت الشعاع قرار داده است: «این یک دیدار تاریخی است با این دیدار مرحله جدید مناسبات با شوروی آغاز می‌گردد. ملاقات یک ساعت به طول انجامید و چنین چیزی بی سابقه بوده است. استقبال گرم خداحافظی گرم ...» و به دنبال آن تلویزیون ... رادیو... روزنامه‌ها به پخش این خبر پرداختند. گویی در انزوای بسر می‌بردند و اکنون درهای غرب به روی آنان باز شده است. دو روز آنجا ماندم. عصر در ضیافت شام ولایتی تکرار کرد که امام (ره) بی نهایت از این دیدار راضی بودند. این دیدار ویژه‌ای بود. (بدون شک ولایتی بدون موافقت امام (ره) نمی‌توانست این سخنان را ایراد نماید). گفتم: ولی ایشان صحبت را با دو کلمه تمام کردند. اینطور به نظر رسید که گفتگوی جامعی نداشتیم. ولایتی در پاسخ گفت: شما متوجه نشدید ایشان سه بار به نشانه موافقت سرشان را تکان دادند. آیا می‌دانید این امر چقدر برایمان مهم است! این احترام و توجه فوق العاده بزرگی است. خلاصه کلیه علامات و حرکات و هر رمز آداب فرهنگی استنباط و برداشت خود را می‌طلبید. این سفر به لحاظ نتایج حاصله واقعا یک سفر تاریخی بود. در ایران تا به امروز این سفر را به یاد دارند. پس از آن که من به گرجستان بازگشتم هنگام سفر آیت الله رفسنجانی به تغلیس وی اظهار داشت که «شما تنها فرد خارجی بودید که با امام (ره) ملاقات کردید.» امام خمینی (ره) مرد بزرگی بود. وی با پیامش انزوایی را که خود برای ایران ترتیب داده بود از میان برداشت عجیب است اما از همان زمان مناسبات جدید ایران و گرجستان ولو در سطح شخصی - مبتنی بر اصل برابری پایه گذاری گردید. دیدار با امام خمینی (ره) سالها بعد بر روابط من با آیت الله رفسنجانی آقای خاتمی و دیگر رهبران ایران تاثیر گذار بود. علی رغم اینکه در بعضی از موارد منافع ما متفاوت بود (مثلاً در مورد خطوط لوله نفت) با لطف و عنایت امام خمینی (ره) روابط گرم و فوق العاده مثبتی بین گرجستان و ایران شکل گرفت که این موضوع بحث دیگری است. اتفاقاً پیش از سفرم به ایران در بصره با صدام حسین دیدار کردم. در عراق دوازده هزار شهروند روسی مشغول به کار بودند. صدام سعی داشت احترامش را نسبت به من نشان دهد. مسلماً در صحبتهايمان به بیهودگی جنگ عراق و ایران اشاره کردم. به وی فهماندم که این جنگ واقعا بیهوده بود و دیر یا زود بر روابط شوروی با عراق تاثیر می‌گذاشت. میزبان من تصور فردی لجوج را در ذهن من بجا گذاشت. آن زمان حتی تصور نمی‌کردم که صدام حسین چه مقاصد خصمانه‌ای در رابطه با کویت داشت. *منبع: روزنامه جمهوری اسلامی، چهارشنبه ۱۸ آذر ۱۳۸۸، ص ۹

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب تقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی

این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۵۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۱۸۰-IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام:- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب الی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

